



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

سلام اللہ علیہا

زینب

حضرت

سیدہ جانت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بانک جامع حضرت زهرا سلام الله علیها

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲۲	بانک جامع حضرت زهرا سلام الله علیها
۱۲۲	مشخصات کتاب
۱۲۲	دانستنیهای فاطمی
۱۲۲	مشخصات کتاب
۱۲۲	مقدمه
۱۲۴	فصل اول: حدیث زندگی
۱۲۵	الف: نسب عالی حضرت زهرا (س)
۱۲۵	۱ - عبدالمطلب جد اعلای حضرت زهرا (س)
۱۲۵	۲ - ابوطالب (ع) پدر همسر حضرت زهرا (س)
۱۲۶	۳ - عبدالله پدر بزرگ حضرت زهرا (س)
۱۲۷	۴ - آمنه بنت وهب (س) مادربزرگ حضرت زهرا (س)
۱۲۷	۵ - حضرت محمد (ص) پدر حضرت زهرا (س)
۱۲۸	سیری دیگر در اخلاق پیامبر (ص) (۲۱)
۱۲۹	حضرت خدیجه (س) مادر حضرت زهرا (س) و نیاکان مادری
۱۲۹	۱ - اسد بن عبدالعزی جد مادری حضرت زهرا (س)
۱۲۹	۲ - ورقه بن نوفل پسر عموی مادر حضرت زهرا (س)
۱۳۰	۳ - خویلد بن اسد پدربزرگ مادری حضرت زهرا (س)
۱۳۰	۴ - فاطمه بنت زاید بن الاصم مادربزرگ مادری حضرت زهرا (س)
۱۳۰	۵ - حضرت خدیجه (س) مادر حضرت زهرا (س)
۱۳۱	از دواج با پیامبر اکرم (ص)
۱۳۳	ایثار و فداکاری خدیجه (س)
۱۳۴	اوصاف و فضایل خدیجه (س)

- بانوی دانشمند و صاحب کمال ۱۳۶
- گفتار صاحب طبقات درباره خدیجه (س) ۱۳۷
- فرزندان خدیجه (س) ۱۳۷
- خلقت حضرت زهرا (س) ۱۳۸
- خلقت نورانی حضرت زهرا (س) ۱۳۸
- ۱ - سیر خلقت نورانی حضرت زهرا (س) ۱۳۸
- ۲ - حضرت زهرا (س) و اهل بیت (ع) علت آفرینش هستی ۱۳۹
- ۳ - روشنی عالم از نور حضرت زهرا (س) ۱۴۰
- ۴ - خلقت حضرت زهرا (س) و شیعیان از سرشت یکسان ۱۴۲
- ۵ - تصویر حضرت زهرا (س) در بهشت ۱۴۲
- ۶ - نامهای گره‌گشا و توبه حضرت آدم (ع) ۱۴۲
- ۷ - عرض ولایت حضرت زهرا (س) بر موجودات ۱۴۳
- خلقت جسمانی حضرت زهرا (س) ۱۴۳
- ۱ - فرمان الهی، بر خلقتی مبارک ۱۴۳
- ۲ - صحبت حضرت زهرا (س) با مادر قبل از تولد ۱۴۵
- ۳ - حضرت زهرا (س) «خیر کثیر» ۱۴۵
- ۴ - تاریخ و مکان تولد حضرت زهرا (س) ۱۴۵
- ۵ - کیفیت و چگونگی تولد حضرت زهرا (س) ۱۴۸
- ۶ - تولد حضرت زهرا (س) و بشارت جبرئیل به رسول خدا (ص) ۱۴۹
- ۷ - شکرانه تولد حضرت زهرا (س) ۱۴۹
- فصل دوم: اسامی، القاب و کنیه‌ها ۱۵۰
- اسامی، القاب و کنیه‌های حضرت زهرا (س) (۶۰) ۱۵۰
- نام گذاری حضرت زهرا (س) ۱۵۰
- اسامی حضرت زهرا (س) ۱۵۰

- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۱ ۱ - فاطمه (س) اشاره
- ۱۵۱ اشاره
- ۱۵۱ فاطمه از جهل و پلیدی جدا شده است: اشاره
- ۱۵۱ فاطمه (س) از شتر به دور است. اشاره
- ۱۵۲ فاطمه (س) و دوستانش از آتش باز گرفته شده‌اند. اشاره
- ۱۵۳ پیمان خدا، بر آزادی دوستان فاطمه زهرا (س) اشاره
- ۱۵۳ خلائق از معرفت فاطمه (س) عاجزند. اشاره
- ۱۵۴ فاطمه (س) مشتق از فاطر است اشاره
- ۱۵۴ نام فاطمه (س) برگرفته از نام خداوند اشاره
- ۱۵۴ ۲ - صدیقه اشاره
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۵ صدیقه (س) همسر امیرالمؤمنین (ع) اشاره
- ۱۵۵ صدیقه را فقط صدیق غسل می‌دهد اشاره
- ۱۵۶ «صدیقه» زنی که شناخته نشد اشاره
- ۱۵۶ فاطمه‌ی زهرا (س) زن راستگو و شهیده اشاره
- ۱۵۶ ۳ - مبارکه اشاره
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۷ توصیف فاطمه زهرا (س) در انجیل اشاره
- ۱۵۷ ۴ - طاهره اشاره
- ۱۵۷ اشاره
- ۱۵۷ طاهره یعنی زن پاکیزه از نجاست و نقص اشاره
- ۱۵۸ فاطمه‌ی زهرا (س) از هر آلودگی به دور است اشاره
- ۱۵۹ فاطمه زهرا (س) همیشه پاکیزه بودند اشاره

- ۱۵۹ فاطمه (س) هرگز خون نفاس ندید
- ۱۶۰ ۵ - زکیه
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۰ مباحث امیرالمؤمنین بر همسری با فاطمه‌ی زهرا (س)
- ۱۶۰ ۶ - راضیه
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۰ فاطمه‌ی زهرا (س) بر سختیهای دنیا خرسند بود
- ۱۶۱ ۷ - مرضیه
- ۱۶۱ اشاره
- ۱۶۱ رضایت فاطمه زهرا (س) به شهادت امام حسین (ع)
- ۱۶۳ ۸ - محدثه
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۳ فرشتگان با فاطمه زهرا (س) سخن می‌گفتند
- ۱۶۴ فاطمه‌ی زهرا (س) پیامبر نبود بلکه محدثه بود.
- ۱۶۴ اخبار غیبی، در مصحف فاطمه زهرا (س)
- ۱۶۵ در مصحف فاطمه‌ی زهرا (س) چیست؟
- ۱۶۶ معنای «محدثه» به کسر دال
- ۱۶۶ ۹ - زهراء
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۷ فاطمه زهرا (س) از نور عظمت خداوند به وجود آمده است
- ۱۶۷ محراب فاطمه زهرا (س) هنگام عبادت غرق نور است
- ۱۶۸ فاطمه زهرا (س) درخشنده چون ماه
- ۱۶۸ زهرا، یعنی درخشنده
- ۱۶۸ فاطمه زهرا (س) برای امیرالمؤمنین (ع) می‌درخشد

- ۱۶۹ تعجب اهل مدینه از محراب غرق نور فاطمه‌ی زهرا (س)
- ۱۷۰ القاب حضرت زهرا (س)
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۰ ۱ - انسئیه
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۰ فاطمه (س)، انسانی بهشتی
- ۱۷۰ فاطمه‌ی زهرا (س) فرشته‌ای در قالب انسان
- ۱۷۱ ۲ - بتول
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ فاطمه زهراء (س) هیچگاه خون حیض نمی‌دید
- ۱۷۲ فاطمه زهرا (س) هر شب باکره می‌گشت
- ۱۷۲ ۳ - تقیه
- ۱۷۲ اشاره
- ۱۷۲ فاطمه‌ی زهرا (س) الگوی تقوا
- ۱۷۲ ۴ - حبیبه
- ۱۷۲ اشاره
- ۱۷۳ فاطمه زهرا (س) محبوبه‌ی رسول الله (ص)
- ۱۷۳ فاطمه‌ی زهرا (س) دوستدار رسول خدا (ص)
- ۱۷۳ ۵ - حُرّه
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۴ فاطمه‌ی زهرا (س) زنی آزاده
- ۱۷۴ ۶ - حوراء
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۴ فاطمه‌ی زهراء (س) بوی بهشت می‌دهد

- ۱۷۵ فاطمه زهرا (س) فرشته‌ای که از هر آلودگی به دور است
- ۱۷۵ فاطمه‌ی زهرا (س) در قالب انسان
- ۱۷۵ ۷ - حوریه
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۵ پیامبر (ص) فاطمه‌ی زهرا (س) را حوریه خطاب می‌کند
- ۱۷۶ ۸ - راکعه
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۷۷ فاطمه‌ی زهرا (س)، در شب جمعه تا صبح در رکوع بود.
- ۱۷۷ ۹ - رشیده
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۸ حنوط پیامبر (ص) و علی و فاطمه (ع) از بهشت آمده است
- ۱۷۹ ۱۰ - رضیه
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۷۹ فاطمه‌ی زهرا (س) راضی در برابر همه‌ی سختیها
- ۱۷۹ ۱۱ - ریحانه
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۸۰ فاطمه‌ی زهرا (س) ریحانه‌ی پیامبر اکرم (ص)
- ۱۸۱ ۱۲ - زهره
- ۱۸۱ اشاره
- ۱۸۱ فاطمه‌ی زهرا (س) زهره‌ی اهل بیت (ع)
- ۱۸۲ ۱۳ - ساجده
- ۱۸۳ ۱۴ - سعیده
- ۱۸۳ ۱۵ - سئیده
- ۱۸۳ اشاره

- ۱۸۳ فاطمه‌ی زهرا (س) سرور زنان عالم است
- ۱۸۳ فاطمه‌ی زهرا (س) سرور بانوان امت پیامبر (ص)
- ۱۸۴ ۱۶ - شهیده
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۴ فاطمه‌ی زهرا (س) شهیده‌ی بین دیوار و در
- ۱۸۵ فاطمه‌ی زهرا (س) راستگوی شهیده
- ۱۸۵ ۱۷ - صابره
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۵ فاطمه‌ی زهرا (س) زنی شکیبا
- ۱۸۵ فاطمه‌ی زهرا (س) اسوه‌ی صبر و بردباری
- ۱۸۵ ۱۸ - صادق
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۶ فاطمه (س) راستگو است هرچه گفت اطاعت کن
- ۱۸۸ ۱۹ - صدوقه
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۸۹ علی جان! هرچه زهرا گفت تنفیذ کن!
- ۱۸۹ ۲۰ - طیبه
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۸۹ فاطمه‌ی زهرا (س) پاکیزه از هر بدی و آلودگی
- ۱۹۰ ۲۱ - عارفه
- ۱۹۰ اشاره
- ۱۹۰ فاطمه‌ی زهرا (س) آگاه به حق پیامبر اکرم (ص)
- ۱۹۰ ۲۲ - عالیه
- ۱۹۰ اشاره

- ۱۹۱ فاطمه‌ی زهرا (س) زنی عالیقدر و بلند همت
- ۱۹۱ ۲۳ - عدیله
- ۱۹۱ اشاره
- ۱۹۱ فاطمه زهرا (س) همسان حضرت مریم (س)
- ۱۹۳ ۲۴ - عذراء
- ۱۹۳ اشاره
- ۱۹۳ فاطمه زهرا (س) همیشه باکره بودند
- ۱۹۳ ۲۵ - عزیزه
- ۱۹۳ فضیلت فاطمه زهرا (س) در روز قیامت
- ۱۹۵ ۲۶ - علیمه
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۵ فاطمه (س) بانوی دانشمند مدینه
- ۱۹۵ ۲۷ - فاضله
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۶ فاطمه‌ی زهراء (س) زنی با فضیلت
- ۱۹۶ ۲۸ - فریده
- ۱۹۶ اشاره
- ۱۹۶ فضّه از تنهایی حضرت فاطمه‌ی زهراء (س) خبر می‌دهد
- ۱۹۹ ۲۹ - کریمه
- ۱۹۹ اشاره
- ۲۰۰ فاطمه‌ی زهرا (س) اهل جود و کرم
- ۲۰۰ ۳۰ - کوثر
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۰ فاطمه‌ی زهرا (س) خیر کثیری که به پیامبر (ص) عطا شد

- ۲۰۲ ۳۱ - کوکب
- ۲۰۲ اشاره
- ۲۰۲ فاطمه‌ی زهرا (س) ستاره درخشنده
- ۲۰۲ ۳۲ - میثیره
- ۲۰۲ اشاره
- ۲۰۳ فاطمه‌ی زهرا (س) مژده دهنده اولیای خداوند
- ۲۰۳ ۳۳ - محموده
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۳ فاطمه زهرا (س) زنی پسندیده
- ۲۰۳ ۳۴ - مطهره
- ۲۰۴ اشاره
- ۲۰۴ جسم فاطمه زهرا (س) پاک و پاکیزه
- ۲۰۴ ۳۵ - معصومه
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۵ فاطمه زهراء (س) مصون از خطا و اشتباه
- ۲۰۵ ۳۶ - ملهمه
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۵ بر فاطمه‌ی زهرا (س) الهام می‌شده است
- ۲۰۶ ۳۷ - ممتحنه
- ۲۰۶ اشاره
- ۲۰۶ فاطمه‌ی زهراء (س) سرفراز در امتحانات
- ۲۰۶ ۳۸ - منصوره
- ۲۰۶ اشاره
- ۲۰۷ فاطمه زهرا (س) میوه‌ی بهشتی است

- ۳۹ - موقّعه ۲۰۹
- اشاره ۲۰۹
- فاطمه‌ی زهرا (س) همراه با توفیقات الهی ۲۰۹
- ۴۰ - مهدیه ۲۰۹
- اشاره ۲۰۹
- فاطمه‌ی زهرا (س) هدایت شده از طرف خداوند ۲۱۰
- ۴۱ - مؤمنه ۲۱۰
- اشاره ۲۱۰
- ایمان به راستگویی رسول الله (ص) ۲۱۰
- ۴۲ - ناعمه ۲۱۰
- اشاره ۲۱۱
- فاطمه‌ی زهراء (س) زنی شاداب در روز قیامت ۲۱۱
- ۴۳ - نقیه ۲۱۱
- اشاره ۲۱۱
- فاطمه‌ی زهراء (س) زنی پاکدامن ۲۱۱
- ۴۴ - والهه ۲۱۲
- اشاره ۲۱۲
- غم و اندوه کشنده قاتل فاطمه‌ی زهرا (س) ۲۱۲
- ۴۵ - وحیده ۲۱۲
- اشاره ۲۱۲
- فاطمه‌ی زهرا (س) تنها و یگانه ۲۱۲
- القاب حضرت زهرا (س) در آئینه شعر ۲۱۳
- کنیه‌های حضرت زهرا (س) ۲۱۴
- اشاره ۲۱۴

- ۲۱۴ کنیه‌های حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) ۲۱۴
- ۲۱۴ اسناد کنیه‌های حضرت صدیقه‌ی طاهره (س) ۲۱۵
- ۲۱۵ اُمّ‌ابیها ۲۱۵
- ۲۱۵ فصل سوم: دوران کودکی ۲۱۵
- ۲۱۵ دوران شیرخوارگی حضرت زهرا (س) ۲۱۷
- ۲۱۷ دوران رشد و بالندگی حضرت زهرا (س) ۲۱۹
- ۲۱۹ اُنس و اُفت با پدر ۲۲۰
- ۲۲۰ اُنس و اُفت با مادر ۲۲۰
- ۲۲۰ رحلت عمو و مادر بزرگوارشان در سال عام الحزن ۲۲۰
- ۲۲۰ رحلت عمو و مادر بزرگوارشان در سال عام الحزن ۲۲۱
- ۲۲۱ ۱ - وصیت حضرت خدیجه (س) به حضرت زهرا (س) در آخرین لحظات عمر ۲۲۱
- ۲۲۱ ۲ - سوز هجران مادر ۲۲۲
- ۲۲۲ ۳ - حضرت زهرا (س) بعد از فوت مادر ۲۲۲
- ۲۲۲ ۴ - مشکلات حضرت زهرا (س) در خانه پدری بعد از فوت مادر ۲۲۴
- ۲۲۴ فصل چهارم: ازدواج ۲۲۴
- ۲۲۴ خواستگاری و عقد ۲۲۴
- ۲۲۴ ۱ - خواستگاران حضرت زهرا (س) ۲۲۶
- ۲۲۶ ۲ - پیشنهاد خواستگاری حضرت زهرا (س) به امیرالمؤمنین (ع) ۲۲۶
- ۲۲۶ ۳ - خواستگاری امیرالمؤمنین (ع) از حضرت زهرا (س) ۲۲۸
- ۲۲۸ ۴ - کفویت و همشانی حضرت زهرا (س) با امیرالمؤمنین (ع) ۲۲۹
- ۲۲۹ ۵ - آزادی در انتخاب همسر و مشورت رسول اکرم (ص) با دخترشان ۲۳۰
- ۲۳۰ ۶ - جواب مثبت حضرت زهرا (س) در ازدواج با امیرالمؤمنین (ع) ۲۳۱
- ۲۳۱ ۷ - پیوند مقدس حضرت زهرا (س) و امیرالمؤمنین (ع) در آسمانها ۲۳۱
- ۲۳۱ ۸ - تاریخ و سن حضرت زهرا (س) در زمان ازدواج

- ۲۳۴ ۹ - تعیین و میزان مهریه‌ی ازدواج حضرت زهرا (س) و امیرالمؤمنین (ع)
- ۲۳۵ ۱۰ - سند آسمانی یا مهریه حقیقی حضرت زهرا (س)
- ۲۳۶ خطبه خداوند متعال در عقد حضرت زهرا (س)
- ۲۳۶ خطبه پیامبر (ص) در عقد حضرت زهرا (س)
- ۲۳۷ خطبه‌ی امیرالمؤمنین (ع) در عقد حضرت زهرا (س)
- ۲۳۸ خطبه جبرئیل در جمع ملائکه در عقد حضرت زهرا (س)
- ۲۳۹ هدیه خداوند پس از ازدواج امیرالمؤمنین (ع) با حضرت زهرا (س)
- ۲۳۹ اعلان عمومی ازدواج امیرالمؤمنین (ع) و حضرت زهرا (س)
- ۲۴۰ عروسی حضرت زهرا (س)
- ۲۴۰ جهیزیه و لوازم خانه حضرت زهرا (س)
- ۲۴۱ اثاث و لوازم خانه امیرالمؤمنین (ع) در شب عروسی
- ۲۴۲ مقدمات عروسی
- ۲۴۳ ولیمه‌ی عروسی
- ۲۴۴ بردن عروس با شادی و سرور به خانه‌ی داماد
- ۲۴۶ حجله‌ی حضرت زهرا (س)
- ۲۴۷ به جای مادر، در شب عروسی حضرت زهرا (س)
- ۲۴۸ احسان و انفاق حضرت زهرا (س) در شب عروسی
- ۲۴۸ شروع زندگی در خانه‌ی اجاره‌ای
- ۲۴۹ دیدار پیامبر اکرم (ص) از حضرت زهرا و امیرالمؤمنین (ع) بعد از عروسی
- ۲۵۰ اتهام خواستگاری امیرالمؤمنین (ع) از دختر ابوجهل
- ۲۵۱ فرزندان حضرت زهرا (س)
- ۲۵۱ تولد امام حسن (ع)
- ۲۵۲ تولد امام حسین (ع)
- ۲۵۴ تولد حضرت زینب (س)

- ۲۵۴ تولد حضرت زینب (س)
- ۲۵۵ هدیه آسمان
- ۲۵۵ سمبل پایداری
- ۲۵۶ تولد حضرت أم‌کلتوم (س)
- ۲۵۶ آخرین غنچه حضرت زهرا (س) و مقتل او
- ۲۵۶ آخرین غنچه حضرت زهرا (س) و مقتل او
- ۲۵۷ نامش را محسن (ع) گذاشت
- ۲۵۷ مقتل حضرت محسن (ع)
- ۲۵۸ احترام فرزندان حضرت فاطمه زهرا (س)
- ۲۵۹ حسنین (ع) فرزندان رسول خدا (ص)
- ۲۵۹ احترام انتساب به حضرت زهرا (س)
- ۲۶۰ هشدار پیامبر (ص) به بنی‌هاشم در کوه صفا
- ۲۶۱ تفکرات موهوم زیدالتار
- ۲۶۲ یاد مادر از زبان فرزندان حضرت زهرا (س)
- ۲۶۲ امام حسن (ع) و یاد مادر
- ۲۶۳ امام حسین (ع) و یاد مادر
- ۲۶۴ امام سجاد (ع) و یاد مادر
- ۲۶۵ امام باقر (ع) و یاد مادر
- ۲۶۵ امام صادق (ع) و یاد مادر
- ۲۶۶ امام موسی کاظم (ع) و یاد مادر
- ۲۶۸ امام رضا (ع) و یاد مادر
- ۲۶۸ امام جوادالائمه (ع) و یاد مادر
- ۲۶۹ امام هادی (ع) و یاد مادر
- ۲۶۹ امام حسن عسکری (ع) و یاد مادر

- ۲۷۰ امام زمان (عج) و یاد مادر
- ۲۷۱ فصل پنجم: جلوه‌های رفتاری و اخلاقی حضرت زهرا (علیها السلام)
- ۲۷۱ رفتار با پدر
- ۲۷۱ ادب حضرت زهرا (س) نسبت به پدر
- ۲۷۲ حضرت زهرا (س) شبیه‌ترین کس به پیامبر در نشستن و برخاستن
- ۲۷۲ ایثار نسبت به پدر و سایر اعضای خانواده (۲۸۹)
- ۲۷۴ هجرت حضرت زهرا (س) و همراهی پدر در سخت‌ترین شرایط
- ۲۷۴ همدردی با پدر
- ۲۷۴ حضرت فاطمه (س) در جنگ احد و یاری نمودن پدر
- ۲۷۵ به یاد پدر بعد از رحلت رسول اکرم (ص)
- ۲۷۶ ناله‌های حضرت زهرا (س) در فراق پدر
- ۲۷۸ دیدار با پدر در قیامت
- ۲۷۸ رفتار متقابل دو همسر فداکار
- ۲۷۸ شرم و حیا در کنار همسر
- ۲۷۹ وفاداری و حمایت همیشگی از همسر
- ۲۸۰ تواضع و فروتنی حضرت زهرا (س) در مقابل همسر
- ۲۸۰ سازش با مشکلات و سختی‌ها در طول زندگی
- ۲۸۲ جهاد زن در راه خدا!
- ۲۸۳ پاکدامنی و عفاف حضرت زهرا (س)
- ۲۸۳ آراستگی و معطر بودن برای همسر
- ۲۸۴ ایثار در شوهرداری
- ۲۸۴ حفظ آبروی خانواده
- ۲۸۵ تقسیم کار در خانه
- ۲۸۶ عشق و علاقه شدید حضرت زهرا (س) به امیرالمؤمنین (ع)

- ۲۸۸ کار طاقت فرسای امیرالمؤمنین (ع) جهت امرار معاش
- ۲۸۸ رضایت فوق‌العاده امیرالمؤمنین (ع) از حضرت زهرا (س) (۳۴۷)
- ۲۸۹ استفاده از تجربه‌ی مشورت در زندگی
- ۲۹۰ تفریح و گفتگوهای دلنشین حضرت زهرا (س) و امیرالمؤمنین (ع) (۳۵۱)
- ۲۹۱ توصیه‌ی حضرت زهرا (س) به امیرالمؤمنین (ع) در ازدواج با امامه (۳۵۳)
- ۲۹۲ رفتار با فرزند
- ۲۹۲ انتخاب بهترین نام‌ها برای فرزندان
- ۲۹۲ عقیقه دادن و گفتن اذان در گوش نوزاد
- ۲۹۳ اظهار محبت نسبت به فرزندان (۳۵۸)
- ۲۹۴ توجه به نیازهای کودکان
- ۲۹۵ توجه به بازی و تحرک کودکان
- ۲۹۶ استفاده از جاذبه شعر در تربیت کودکان
- ۲۹۶ ارج نهادن به شخصیت فرزندان
- ۲۹۸ توجه دادن فرزندان به رعایت نظم و حقوق دیگران
- ۲۹۹ عدم تبعیض بین فرزندان
- ۳۰۰ برخوردار نمودن فرزندان از عواطف پاک مادری
- ۳۰۰ امید دادن به فرزندان در اجابت خواسته‌های مشروع
- ۳۰۱ توجه به حضور و غیاب فرزندان
- ۳۰۲ آموزش ایمان و تقوی به فرزندان
- ۳۰۲ تشویق فرزندان به مسائل دینی و عبادی
- ۳۰۳ مأنوس نمودن فرزندان به مسجد و دقت در گفتار پیامبر (ص)
- ۳۰۳ تعلیم فرزندان به نوع دوستی و رعایت حقوق همسایگان
- ۳۰۴ توجه به سلامتی فرزندان
- ۳۰۵ خلاصه‌ی درس‌هایی از برنامه‌های تربیتی حضرت زهرا (س) نسبت به فرزندان

- ۳۰۵ یاد فرزندان در بستر شهادت
- ۳۰۶ فاطمه‌ی زهرا (س) در صحنه‌ی آموزش
- ۳۰۶ توانایی علمی فاطمه‌ی زهرا (س)
- ۳۰۷ برتری علم فاطمه‌ی زهرا (س) بر تمام اصحاب پیامبر (ص)
- ۳۰۹ فاطمه‌ی زهرا (س) در میدان تعلیم
- ۳۰۹ یا زهرا آیا من از شیعیان شما هستم!؟
- ۳۱۰ علم و آگاهی فقه‌ی خادمه، به واسطه تربیت‌ها و آموزش‌های حضرت زهرا (س)
- ۳۱۲ ایثار و بخشش‌های حضرت زهرا (س)
- ۳۱۲ ایثار و بخشش در شب عروسی
- ۳۱۳ گردن‌بند با برکت حضرت زهرا (س)
- ۳۱۴ ایثار در پذیرایی از مهمان عرب
- ۳۱۵ موقوفات و صدقات حضرت زهرا (س)
- ۳۱۵ زهد و قناعت و خداپرستی حضرت زهرا (س)
- ۳۱۵ نیایش‌های فاطمه زهرا (س)
- ۳۱۶ دعای نور
- ۳۱۶ مباحث خدا بر عبادت فاطمه زهرا (س)
- ۳۱۷ نمونه‌ای از پارسائی پیامبر (ص) و حضرت زهرا (ع) (۴۳۶)
- ۳۱۸ خداترسی حضرت زهرا (س)
- ۳۱۹ زهد و ایثار حضرت زهرا (س) (۴۴۰)
- ۳۲۱ فصل ششم: نقش فاطمه زهرا (علیها السلام) در ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (۴۴۷)
- ۳۲۱ خطبه حضرت زهرا (س) در جمع زنان مهاجر و انصار
- ۳۲۱ عبادت زنان مهاجر و انصار
- ۳۲۲ از علی (ع) چه چیزی را نپسندیدند؟
- ۳۲۳ چه کسی را به جای علی (ع) انتخاب کردند؟!

- ۳۲۳ پیش‌بینی عاقبت غضب خلافت
- ۳۲۴ خسارت امت با غضب حق علی (ع) -----
- ۳۲۴ عذری که پذیرفته نیست -----
- ۳۲۴ ولایت امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌های حضرت زهرا (س) -----
- ۳۲۶ فاطمه زهرا (س) از مهاجرین و انصار یاری می‌طلبدا! -----
- ۳۲۶ گریه‌های حضرت زهرا (س) بر مظلومیت امیرالمؤمنین (ع) -----
- ۳۲۷ سکوت حضرت زهرا (س) مشتت بر دهان نفاق -----
- ۳۲۷ درخواست حضرت زهرا (س) از بلال جهت اذان گفتن و بیداری غیرتها -----
- ۳۲۹ وصیت حضرت زهرا (س) سندی بر مظلومیت امیرالمؤمنین (ع) -----
- ۳۲۹ حضرت زهرا (س) رکن امیرالمؤمنین (ع) -----
- ۳۳۰ فقدان حضرت زهرا (س) و انزوای امیرالمؤمنین (ع) -----
- ۳۳۱ دفاع از حریم ولایت -----
- ۳۳۲ حائل شدن حضرت زهرا (س) در دفاع از امیرالمؤمنین (ع) -----
- ۳۳۲ عکس‌العمل حضرت زهرا (س) پس از غضب خلافت -----
- ۳۳۳ نقش حضرت زهرا (س) در نبردهای صدر اسلام -----
- ۳۳۳ فعالیتهای تدارکاتی و پشتیبانی حضرت زهرا (س) -----
- ۳۳۴ حضرت زهرا (س) و مداوای مجروحین جنگی -----
- ۳۳۴ فاطمه زهرا (س) در فتح مکه -----
- ۳۳۵ فاطمه زهرا (س) در کنار مزار شهدا -----
- ۳۳۵ فصل هفتم: فدک -----
- ۳۳۵ پیشینه‌ی تاریخی و موقعیت جغرافیایی فدک -----
- ۳۳۸ فتح فدک و اعطای آن به حضرت زهرا (س) -----
- ۳۳۸ فتح فدک بدست شخص پیامبر و امیرالمؤمنین (ع) -----
- ۳۳۹ فدک ملک شخصی پیامبر اکرم بر اساس حکم صریح قرآن مجید (۴۸۷) -----

- ۳۴۰ اعطای فدک به حضرت زهرا (س) به دستور خداوند
- ۳۴۱ واگذاری فدک به فاطمه (س)
- ۳۴۲ دلیل بخشش فدک
- ۳۴۴ سند و شاهد بر ملکیت فدک
- ۳۴۴ فقرا مصرف کنندگان درآمد فدک
- ۳۴۴ اسرار غضب فدک (۵۱۴)
- ۳۴۵ مقابله با مقام عصمت
- ۳۴۵ مقابله با احترام و محبت‌های خاص به اهل بیت (ع)
- ۳۴۶ زیر پا گذاردن مبانی دینی
- ۳۴۷ پیش‌گیری از اجرای قوانین بعدی اسلام
- ۳۴۷ گرفتن منبع مالی از اهل بیت (ع)
- ۳۴۷ نشان دادن قدرت بدعت و قانون‌گذاری توسط غاصبین
- ۳۴۸ تحریک مردم در مخالفت با اهل بیت (ع)
- ۳۴۹ کسب قدرت مالی جهت اقدام بر علیه اهل‌البیت (ع)
- ۳۴۹ دیدگاه آیت‌الله شهید سید محمد باقر صدر در رابطه با غضب فدک
- ۳۴۹ اقدامات امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) در مقابله با غضب فدک
- ۳۴۹ پاسخ امیرالمؤمنین (ع) به ابوبکر و عمر در مورد فدک (۵۱۷)
- ۳۵۰ ارائه‌ی سند فدک توسط حضرت زهرا (س) (۵۱۸)
- ۳۵۰ احتجاج مفصل حضرت زهرا (س) در مجلس ابوبکر و عمر
- ۳۵۰ مجلس خاص ابوبکر و عمر
- ۳۵۰ فدک ارث نیست
- ۳۵۱ شهادت ناحق عایشه
- ۳۵۱ شاهد در ملک مورد تصرف باطل است
- ۳۵۲ عصمت فاطمه (س) دلیل کامل

- ۳۵۲ فدک بخشوده‌ی پیامبر (ص) به استناد قرآن
- ۳۵۳ مصرف حق ذوی‌القربی
- ۳۵۴ خدا راضی است اگر چه مردم راضی نباشند
- ۳۵۵ شاهدان فاطمه (س) بر ملکیت فدک
- ۳۵۵ جواب عمر درباره‌ی شاهدان
- ۳۵۶ دفاع امیرالمؤمنین (ع) از شاهدان
- ۳۵۶ اقرار عمر و قبول نکردن شاهدان
- ۳۵۶ جواب نهائی امیرالمؤمنین (ع) درباره‌ی شاهدان
- ۳۵۶ نتیجه‌ی محاکمه‌ی اول فدک
- ۳۵۷ نصرت طلبی حضرت زهرا (س) و اهل‌بیت (ع) در سایه‌ی فدک (۵۲۶)
- ۳۵۷ ضربه‌ی مؤثر نصرت طلبی خاندان وحی
- ۳۵۷ چگونگی برنامه‌ی کمک خواهی
- ۳۵۸ برخورد خاص حضرت زهرا (س) با معاذ بن جبل
- ۳۵۸ احتجاج فاطمه (س) با ابوبکر و پاره کردن سند فدک توسط عمر
- ۳۵۸ استدلال حضرت زهرا (س) نزد ابوبکر
- ۳۵۹ نوشتن سند برای ارجاع فدک
- ۳۵۹ محو و پاره کردن سند توسط عمر
- ۳۵۹ احتجاج امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر و عمر در مسجد
- ۳۵۹ محاکمه‌ی ابوبکر بدست امیرالمؤمنین (ع)
- ۳۶۰ جهل به احکام قضاوت
- ۳۶۰ عصمت، سند صدق فاطمه (س)
- ۳۶۱ کفر منکر عصمت فاطمه (س)
- ۳۶۱ نتیجه‌ی احتجاج امیرالمؤمنین (ع)
- ۳۶۱ خطابه‌ی مفصل حضرت زهرا (س) در مسجد

- ۳۶۱ خطابه‌ی فاطمه (س) ضربه‌ی سهمگین بر پیکر غضب
- ۳۶۲ ترسیمی از کیفیت ورود حضرت زهرا (س) به مسجد
- ۳۶۲ تأثیر عجیب آه فاطمه (ص) در مردم
- ۳۶۲ محاکمه‌ی ناخواسته‌ی غاصبین
- ۳۶۳ محکومیت غاصبین و مردم به حکم فاطمه (س)
- ۳۶۳ برداشتی از خطابه‌ی حضرت زهرا (س)
- ۳۶۳ معرفی خود برای آینده‌ی تاریخ
- ۳۶۳ غضب فدک آتشی برانگیخته
- ۳۶۴ تعجب از سستی مردم
- ۳۶۴ ذکر حدیث جعلی توسط ابوبکر و جواب آن
- ۳۶۴ تمسک به اجماع مسلمین و جواب آن
- ۳۶۴ غدیر حجت نهایی امیرالمؤمنین (ع)
- ۳۶۴ اعتراض ام سلمه رضی الله عنها
- ۳۶۵ نتایج فکری خطابه‌ی فاطمه (س)
- ۳۶۵ سخنان حضرت زهرا (س) برای زنان عیادت کننده (۵۳۱)
- ۳۶۶ نامه‌ی امیرالمؤمنین (ع) به ابوبکر درباره‌ی غضب فدک (۵۳۲)
- ۳۶۶ بی‌انصافی مردم با اهل بیت (ع)
- ۳۶۶ سکوت و سخن حضرت علی (ع)
- ۳۶۷ اگر حقیقت و باطن مردم بیان شود
- ۳۶۷ عکس‌العمل ابوبکر در مقابل نامه‌ی حضرت امیرالمؤمنین (ع)
- ۳۶۷ آخرین سخنان حضرت زهرا (س) در رابطه با فدک (۵۳۳)
- ۳۶۸ اقدامات غاصبین پس از تثبیت غضب فدک
- ۳۶۸ آماری از اقدامات برنامه‌ریزی شده‌ی غاصبین
- ۳۶۹ سؤال غاصبین از حضرت امیرالمؤمنین (ع) قبل از غضب فدک (۵۳۴)

- ۳۶۹ جعل حدیث برای غصب فدک
- ۳۶۹ ظاهر فریبنده‌ی حدیث جعلی
- ۳۷۰ حدیث جعلی «النبی لا یورث»
- ۳۷۰ عایشه و حفصه شاهدان حدیث جعلی (۵۳۵)
- ۳۷۰ شاهد بر حدیث جعلی از خانواده‌ی غاصبین
- ۳۷۰ یک عرب بیابانی به عنوان شاهد
- ۳۷۱ سیاست حدیث سوزی
- ۳۷۱ ارزش‌ها و فضائل اهل بیت (ع) و علی (ع) را کسی مطرح نکند.
- ۳۷۲ نوشتن و پاره کردن سند برای فدک (۵۳۹)
- ۳۷۲ نقشه‌ی جدید برای سند فدک
- ۳۷۲ از بین بردن سند در سایه‌ی جنایت
- ۳۷۳ سوز امیرالمؤمنین (ع) در مصائب
- ۳۷۳ سخنرانی ابوبکر درباره‌ی توافق مردم بر غصب فدک
- ۳۷۳ ترس از مالک فدک
- ۳۷۴ دلگرمی غاصب فدک
- ۳۷۴ تعریض به امیرالمؤمنین (ع) مدافع فدک
- ۳۷۴ علت سکوت امیرالمؤمنین (ع) از زبان غاصب
- ۳۷۵ سابقه‌های غاصبین با مدافع فدک
- ۳۷۵ پیشنهاد غاصب فدک از ترس امیرالمؤمنین (ع)
- ۳۷۶ نقشه‌ی قتل امیرالمؤمنین (ع) (۵۴۲)
- ۳۷۶ اجرای توطئه‌ی قتل بدست خالد بن ولید
- ۳۷۷ اطلاع امیرالمؤمنین (ع) از توطئه‌ی قتل
- ۳۷۷ پشیمانی ابوبکر از دستور قتل
- ۳۷۷ شکست توطئه‌ی قتل بدست غاصب

- ۳۷۸ عکس‌العمل امیرالمؤمنین (ع) در مقابل قاتل
- ۳۷۸ مدافعان حریم علوی
- ۳۷۹ سخنان ابوبکر در تهدید و تطمیع مهاجرین و انصار (۵۴۴)
- ۳۷۹ خطاب تهدیدآمیز به انصار
- ۳۷۹ تطمیع مردم
- ۳۸۰ رضایت طلبی ابوبکر و عمر از حضرت زهرا (س) (۵۴۷)
- ۳۸۰ اجازه‌ی عیادت فاطمه (س)
- ۳۸۱ عیادت غاصبین و قهر فاطمه (س)
- ۳۸۱ محاکمه‌ی غاصبین در عیادت
- ۳۸۱ حکم نهایی فاطمه (س) در مورد غاصبین
- ۳۸۲ تعجب فاطمه (س) از عیادت آتش‌زندگان خانه‌اش
- ۳۸۲ اسرار پیگیری اهل‌بیت در مسئله فدک
- ۳۸۲ دفاع از عصمت اهل‌بیت (ع)
- ۳۸۳ معرفی مبغضین و اذیت‌کنندگان فاطمه (س)
- ۳۸۳ اعتراض و معرفی بدعت‌گذاران جاهل
- ۳۸۴ اثبات ضدیت غاصبین فدک با دین خدا
- ۳۸۴ مقابله با استناد کارها به اجتماع و اتفاق مردم
- ۳۸۴ شکستن قدرت ظالم و مقابله با زور
- ۳۸۵ گرفتن قدرت مالی از غاصبین
- ۳۸۵ در دست داشتن شرایط مالی مناسب برای اهل‌بیت (ع)
- ۳۸۶ منابع ماجرای غصب فدک
- ۳۸۶ کتب شیعه
- ۳۸۸ کتب عامه
- ۳۹۰ خطبه فدکیه حضرت زهرا (س) در مسجد

- ۳۹۰ خطبه آن حضرت بعد از غصب فدک
- ۴۰۲ وقایع پس از ایراد خطبه حضرت زهرا (س)
- ۴۰۲ اثر خطبتها (س)
- ۴۰۲ تأثیر خطبه حضرت زهرا (س)
- ۴۰۳ آنچه بین ابوبکر و عمر اتفاق افتاد
- ۴۰۴ خطاب تهدید آمیز ابوبکر به مردم
- ۴۰۵ استنکار ام سلمه
- ۴۰۵ خطاب ام سلمه به مردم در دفاع از حضرت زهرا (س)
- ۴۰۶ خطاب حضرت زهرا (س) به رافع و یادآوری غدیر
- ۴۰۶ سقیفه مقدمه غصب خلافت
- ۴۱۰ رحلت رسول اکرم (ص)
- ۴۱۰ اشاره
- ۴۱۱ پیامبر (ص) با دختر خود سخن می گوید:
- ۴۱۲ مشاهدات عایشه در آخرین لحظات زندگی پیامبر (ص)
- ۴۱۳ رحلت نبی مکرم اسلام (ص)
- ۴۱۳ سقیفه و غصب خلافت
- ۴۱۳ نشست اسفبار در سقیفه بنی ساعده
- ۴۱۶ فرصت شکار ابوبکر
- ۴۱۷ دقتی در ماجرای سقیفه
- ۴۱۹ ابلیس از غدیر تا سقیفه
- ۴۲۰ نتایج نشست اسفبار سقیفه
- ۴۲۰ ایجاد شیعه و سنی
- ۴۲۰ استحاله فرهنگی
- ۴۲۱ زمینه‌سازی حوادث کربلا

- ۴۲۳ سقیفه در بیانات حضرت امیرالمؤمنین (ع)
- ۴۲۴ سقیفه در بیانات حضرت زهرا (س)
- ۴۲۵ پیش‌بینی عاقبت غضب خلافت
- ۴۲۵ خسارت امت با غضب حق علی (ع)
- ۴۲۵ جنایات منافقین پس از تسلیت رحلت پیامبر (ص)
- ۴۲۵ نقل علامه مجلسی از زبان عمر
- ۴۲۷ نقل مفضل از امام صادق (ع)
- ۴۲۸ نقل ماجرای خانه از زبان حضرت زهرا (س)
- ۴۲۸ نقل سلیم بن قیس هلالی
- ۴۲۹ نقل شیخ مفید»
- ۴۲۹ نقل فیض کاشانی»
- ۴۳۰ نقل محقق کرکی»
- ۴۳۰ نقل اهل سنت
- ۴۳۰ نقل ابن خیزرانه
- ۴۳۱ نقل ابن ابی شیبه
- ۴۳۱ نقل بلاذری
- ۴۳۲ نقل ابن قتیبه
- ۴۳۳ نقل طبری
- ۴۳۴ نقل ابن عبدربه
- ۴۳۴ نقل ابو عبید
- ۴۳۵ نقل طبرانی
- ۴۳۵ نقل نظام
- ۴۳۵ نقل میرد
- ۴۳۶ نقل مسعودی

- ۴۳۶ نقل ابن ابی دارم
- ۴۳۶ نقل عبدالفتاح عبدالمقصود
- ۴۳۷ نقل مقاتل ابن ابی عطیه
- ۴۳۷ اسناد ظلم و جنایات به حضرت زهرا (س)
- ۴۳۷ آتش زدن در خانه حضرت زهرا (س)
- ۴۳۹ زدن حضرت زهرا (س)
- ۴۴۱ شکستن پهلوی حضرت زهرا (س)
- ۴۴۲ مجروح شدن چشم حضرت زهرا (س)
- ۴۴۲ شهادت حضرت محسن (ع) فرزند حضرت زهرا (س)
- ۴۴۴ ذکر حضرت محسن (ع)
- ۴۴۵ سقط حضرت محسن (ع) بدون ذکر سبب
- ۴۴۶ سقط حضرت محسن (ع) با ذکر سبب
- ۴۴۹ فصل هشتم: سیری در فضائل و مناقب سیده النساء العالمین حضرت زهرا (علیها السلام)
- ۴۴۹ عصمت حضرت زهرا (س)
- ۴۴۹ شهادت قرآن بر عصمت فاطمه (س)
- ۴۵۰ استدلال امیرالمؤمنین (ع) در عصمت حضرت زهرا (س)
- ۴۵۰ روایت فریقین و عصمت فاطمه زهرا (س)
- ۴۵۱ برتری فاطمه زهرا (س) بر پیامبران پیشین دلالت بر عصمت ایشان
- ۴۵۲ گواهی ملائکه بر عصمت فاطمه (س)
- ۴۵۳ گواهی رسول خدا (ص) بر عصمت فاطمه (س)
- ۴۵۴ اشکال بر عصمت حضرت زهرا (س) و پاسخ به آن
- ۴۵۶ فاطمه زهرا (س) در قیامت
- ۴۵۶ فاطمه زهرا (س) در محشر
- ۴۵۶ فاطمه (س) چگونه سر از قبر بر می‌دارد؟

- ۴۵۷ ورود فاطمه (س) به محشر
- ۴۵۷ فاطمه (س) و پیراهن خون‌آلود امام حسین (ع)
- ۴۵۸ نقش محبت حضرت فاطمه (س) در محشر؟
- ۴۵۸ مقامات بهشتی حضرت زهرا (س) و شیعیان ایشان
- ۴۵۹ پاسخ به سؤال سلمان
- ۴۶۰ درج نام فاطمه زهرا (س) بر ساق عرش و در بهشت
- ۴۶۱ تصویر حضرت زهرا (س) در بهشت
- ۴۶۱ بشارت بهشت بر شیعیان حضرت زهرا (س)
- ۴۶۸ مقام حضرت زهرا (س) در بهشت
- ۴۶۹ تقدم و سواره بودن حضرت زهرا (س) در ورود به بهشت
- ۴۷۲ ملائکه در حضور فاطمه زهرا (۶۷۰) (س)
- ۴۷۲ جبرئیل در محضر حضرت صدیقه‌ی کبری (س)
- ۴۷۲ جبرئیل حامل سلام خدا به فاطمه (س)
- ۴۷۳ صفوف ملائکه در حضور فاطمه زهرا (س)
- ۴۷۳ کیفر ستمگران و دشمنان فاطمه زهرا (س)
- ۴۷۳ کیفر ستمگران به فاطمه (س) در دنیا
- ۴۷۴ اذیت به فاطمه (س) اذیت به خدا و پیامبر است
- ۴۷۵ خدا و پیامبر، ستمگران فاطمه (س) را لعن کرده‌اند
- ۴۷۶ آنچه پیامبر (ص) در معراج مشاهده کردند!
- ۴۷۷ کیفر اخروی دشمنان فاطمه زهرا (س)
- ۴۷۷ رجعت حضرت زهرا (س) به دنیا
- ۴۷۸ محدثه بودن حضرت زهرا (س)
- ۴۸۱ مقام رکنیت فاطمه زهرا (س) نسبت به امیرالمؤمنین (ع)
- ۴۸۳ همانندی ولایت پیامبر (ص) و حضرت زهرا (س) و اهل بیت (ع)

- ۴۸۵ شفاعت حضرت زهرا (س) در محشر
- ۴۸۶ فضیلت صلوات فرستادن بر پیامبر و حضرت زهرا (س)
- ۴۸۸ فاطمه زهرا (س) «ثقل اصغر»
- ۴۸۹ شب قدر همان فاطمه زهرا (س)
- ۴۹۰ محبت فراوان پیامبر خدا (ص) نسبت به فاطمه زهرا (س)
- ۴۹۰ حدیث لوح
- ۴۹۲ فاطمه زهرا (س) به مصداق بارز صالحین
- ۴۹۳ عرفان حضرت زهرا (س)
- ۴۹۷ علم حضرت زهرا (س)
- ۴۹۹ اسرار و آثار تسبیح حضرت زهرا (س)
- ۴۹۹ نجات از شقاوت
- ۵۰۰ دوری شیطان و خشنودی خدا
- ۵۰۰ شفای کم شنوایی و درد جسمانی
- ۵۰۱ براءت از دوزخ و نفاق
- ۵۰۱ غفران الهی
- ۵۰۲ ورود حضرت زهرا (س) به مسجد پیامبر از در مخصوص
- ۵۰۲ مجاز بودن ورود و توقف حضرت زهرا (س) در مسجدالنبی در همه حالات
- ۵۰۶ اقتدا و توسل به حضرت زهرا (س)
- ۵۱۱ جنگ و صلح با حضرت زهرا (س) مانند جنگ و صلح با دیگر اهل بیت (ع)
- ۵۱۴ گفتار پیامبر در شأن فاطمه زهرا (س) و آینده ایشان
- ۵۱۵ عالم به طفیلی فاطمه زهرا (س)
- ۵۱۵ فاطمه (س) مافوق قانون
- ۵۱۶ فضیلت فاطمه (س) بر انبیاء دیگر
- ۵۱۷ فاطمه (س) سرور زنان عالم

- ۵۱۸ شرکت در مباحثه
- ۵۱۹ خشم فاطمه زهرا (س) موجب غضب الهی
- ۵۲۰ مراد از طوبی!
- ۵۲۰ حضرت زهرا (س) و کشتی نوح
- ۵۲۱ پاداش سلام بر فاطمه زهرا (س)
- ۵۲۱ فاطمه زهرا (س) و پاداش مؤمنان در هنگام مرگ
- ۵۲۲ سروری حضرت فاطمه زهرا (س) بر مریم و آسیه
- ۵۲۳ توسل حضرت ابوطالب به حضرت زهرا (س)
- ۵۲۳ توسل حضرت زکریا به حضرت زهرا (س)
- ۵۲۴ فرستادن غذا از طرف خداوند برای حضرت زهرا (س)
- ۵۲۶ اقرار به رسالت پدر در شکم مادر
- ۵۲۶ چرخیدن آسیای دستی به خودی خود در خانه حضرت زهرا (س)
- ۵۲۷ حرام بودن آتش بر فاطمه زهرا (س)
- ۵۲۷ سیمای فاطمه زهرا (س) در قرآن کریم (۸۵۲)
- ۵۲۸ پاداش رسالت
- ۵۳۱ بیماری فرزندان حضرت زهرا (س)
- ۵۳۷ چهل حدیث از حضرت زهرا (س) در ابعاد گوناگون (۹۱۶)
- ۵۳۷ (۱) قولها (س) فی وصف الله جل جلاله
- ۵۳۷ (۲) قولها (س) فی وصف القرآن
- ۵۳۷ (۳) قولها (س) فی وصف القرآن
- ۵۳۸ (۴) قولها (س) فی وصف القرآن
- ۵۳۸ (۵) قولها (س) فی وصف أبیه (ص)
- ۵۳۸ (۶) قولها (س) فی وصف أبیه (ص)
- ۵۳۸ (۷) قولها (س) فی فضل أبیه و بعله (ع)

- ۵۳۸ (۸) قولها (س) فی فضل أبیه و بعله (ع)
- ۵۳۹ (۹) قولها (س) فی فضل زوجها
- ۵۳۹ (۱۰) قولها (س) فی کیفیه خلقتها
- ۵۳۹ (۱۱) قولها (س) فی التعریف بأهل البيت
- ۵۳۹ (۱۲) قولها (س) فی وصف الشیعه
- ۵۴۰ (۱۳) قولها (س) فی وصف الشیعه
- ۵۴۰ (۱۴) قولها (س) فی فضل علماء الشیعه
- ۵۴۱ (۱۵) قولها (س) فی محبتها لامه ابیها
- ۵۴۱ (۱۶) قولها (س) فی قاتل ولدها الحسین (ع)
- ۵۴۱ (۱۷) قولها (س) فیمن قتل ولدها (ع)
- ۵۴۱ (۱۸) قولها (س) فی فضل التسلیم علیهم
- ۵۴۲ (۱۹) قولها (س) فیما یحبها
- ۵۴۲ (۲۰) قولها (س) فی فضائل بعض السور
- ۵۴۲ (۲۱) قولها (س) فی خصال المائده
- ۵۴۳ (۲۲) قولها (س) فی شدة عذاب النار
- ۵۴۳ (۲۳) قولها (س) فی التحریض للدعاء للمیت
- ۵۴۳ (۲۴) قولها (س) فی الحثّ علی قراءه القرآن و الدعاء فی ليله الدفن
- ۵۴۴ (۲۵) قولها (س) م فی فضل ليله القدر
- ۵۴۴ (۲۶) قولها (س) فی ایثار الضیف
- ۵۴۵ (۲۷) قولها (س) فی تقدیمها الجار علی نفسها
- ۵۴۵ (۲۸) قولها (س) فی فضل مقام الام
- ۵۴۵ (۲۹) قولها (س) فی تحديد خدمه الزوجین
- ۵۴۶ (۳۰) قولها (س) فی توصیف خیر الرجال
- ۵۴۶ (۳۱) قولها (س) فی وصف خیر النساء

- ۵۴۶ قولها (س) فی ما هو خیر للمرأة
- ۵۴۷ قولها (س) فی اهمیه الحجاب
- ۵۴۷ قولها (س) فی أدنی ما تكون المرأة من ربها
- ۵۴۷ قولها (س) فی تعیین ساعه الاجابه
- ۵۴۸ قولها (س) فی فضل العمل الخالص
- ۵۴۸ قولها (س) لمن غلب علی عدوه
- ۵۴۸ قولها (س) فی وصف المؤمن
- ۵۴۸ قولها (س) فی فضیله حسن الوجه
- ۵۴۸ قولها (س) فی ادب الصائم
- ۵۴۸ حضرت زهرا (س) در کلام اندیشمندان شیعه و سنی
- ۵۴۹ اندیشمندان شیعه
- ۵۴۹ بیان علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان
- ۵۴۹ بیان امام موسی صدر
- ۵۵۰ بیان علامه حاج محمد باقر کجوری مؤلف کتاب الخصائص الفاطمیه (س)
- ۵۵۰ بیان آیت‌الله سید محمد کاظم قزوینی
- ۵۵۱ بیان عبد الزهراء کعبی
- ۵۵۱ بیان علامه اربلی
- ۵۵۲ بیان علامه ابن شهر آشوب
- ۵۵۲ اندیشمندان عامه
- ۵۵۲ بیان احمد بن حنبل
- ۵۵۳ بیان قندوزی صاحب ینابیع الموده
- ۵۵۳ بیان توفیق ابوعلم
- ۵۵۳ بیان خطیب بغدادی
- ۵۵۴ بیان مسلم در کتاب صحیح

- ۵۵۴ بیان ترمذی در کتاب صحیح
- ۵۵۴ بیان بخاری در کتاب صحیح
- ۵۵۴ بیان حاکم صاحب مستدرک الصحیحین
- ۵۵۵ بیان ابن داود صاحب سنن ابن داود
- ۵۵۵ بیان فخر رازی مفسر معروف قرآن کریم
- ۵۵۵ بیان ابن صباغ مالکی
- ۵۵۵ بیان محمد طلحه شافعی
- ۵۵۶ بیان حافظ ابونعیم اصفهانی
- ۵۵۶ بیان عبدالحمید ابن ابی الحدید
- ۵۵۷ بیان عباس محمود عقاد مصری
- ۵۵۷ بیان دکتر علی ابراهیم حسن
- ۵۵۷ اندیشمندان دیگر ادیان
- ۵۵۷ بانوی اسلام از دیدگاه سلیمان کتانی اندیشمند مسیحی
- ۵۵۸ لوئی ماسینیون محقق فرانسوی
- ۵۵۸ فصل نهم: یاد و ذکر
- ۵۵۸ بهترین موقع دعا از دیدگاه حضرت زهرا (س)
- ۵۵۹ استغاثه‌هایی به حضرت زهرا (س) (۹۴۲)
- ۵۵۹ (۱) الاستغاثه الیها (س) بالصلاه و الدعاء
- ۵۵۹ (۲) الاستغاثه الیها (س) بالصلاه و الدعاء
- ۵۶۰ (۳) الاستغاثه الیها (س) بالصلاه و الدعاء
- ۵۶۰ (۴) الاستغاثه الیها (س) بالدعاء
- ۵۶۰ (۵) الاستغاثه الیها (س) بالدعاء
- ۵۶۱ حدیث شریف کساء
- ۵۶۱ اشاره

- اسناد حدیث کساء ۵۶۶
- حرز حضرت فاطمه زهرا (س) ۵۷۰
- دعای نور و آثار آن ۵۷۰
- زیارت حضرت زهرا (س) ۵۷۱
- نماز حضرت زهرا (س) ۵۷۲
- انگشتر حضرت زهرا (س) ۵۷۴
- فصل دهم: شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) ۵۷۴
- اسناد شهادت حضرت زهرا (س) ۵۷۴
- هتک حرمت امیرالمؤمنین (ع) ۵۷۶
- اهانت به امیرالمؤمنین (ع) ۵۷۶
- خطبه حضرت زهرا (س) برای مردمی که حق شوهرش را غصب کردند! ۵۷۶
- دفاع مقداد، ابوذر، سلمان، ام‌ایمن و بریده اسلمی ۵۷۷
- تشکر عمر از غلامش قنفذا؟ ۵۷۸
- حضرت زهرا (س) در آستانه شهادت ۵۷۹
- پرستاران و عیادت کنندگان حضرت زهرا (س) ۵۷۹
- خطبه حضرت زهرا (س) در جمع زنان مهاجر و انصار ۵۷۹
- خطبه آن حضرت در بیماریش برای زنان مهاجرین و انصار ۵۷۹
- حالات جانسوز حضرت زهرا (س) به روایت فضا خادمه ۵۸۱
- خواب دیدن حضرت زهرا (س) قبل از شهادت ۵۹۲
- دستور ساختن تابوت ۵۹۳
- آرزوی حضرت زهرا (س) در ترک دنیا ۵۹۳
- اندوه فراوان حضرت زهرا (س) در لحظات ترک دنیا ۵۹۵
- فرمایش حضرت زهرا (س) درباره اُمت پیامبر (ص) در لحظه شهادت ۵۹۶
- وصایای حضرت زهرا (س) ۵۹۶

- ۵۹۷ علل بیماری و شهادت حضرت زهرا (س) -
- ۵۹۸ کیفیت وفات حضرت زهرا (س) -
- ۵۹۹ خبر شهادت حضرت زهرا (س) به علی (ع) و حالات حسنین (ع) -
- ۶۰۰ مراسم وداع با مادر و خاکسپاری -
- ۶۰۱ معجزه جسد بیجان فاطمه (س) -
- ۶۰۲ مراسم تدفین شبانه حضرت زهرا (س) -
- ۶۰۲ گفتار امیرالمؤمنین (ع) در خاکسپاری حضرت زهرا (س) -
- ۶۰۳ قبر مخفی حضرت زهرا (س) و جریان غم‌انگیز نبش قبر -
- ۶۰۴ جریان غم‌انگیز نبش قبر حضرت زهرا (س) -
- ۶۰۵ تاریخ وفات حضرت زهرا (س) -
- ۶۰۶ از میان برداشتن امیرالمؤمنین (ع)؟! -
- ۶۱۰ تصمیم منافقین به قتل امیرالمؤمنین (ع) بعد از شهادت حضرت زهرا (س) -
- ۶۱۱ مصحف حضرت فاطمه زهرا (س) -
- ۶۱۱ جامعه و جفر چیست؟ -
- ۶۱۱ جامعه چیست؟ -
- ۶۱۲ جفر چیست؟ -
- ۶۱۳ صحیفه فاطمه (س) -
- ۶۱۴ محتوای مصحف فاطمه (س) -
- ۶۱۴ در چه زمانی مصحف فاطمه (س) نازل شد؟ -
- ۶۱۵ فصل یازدهم: حضرت زهرا سلام الله علیها در آئینه شعر -
- ۶۱۵ حضرت زهرا سلام الله علیها در آئینه شعر -
- ۶۱۶ رباعیات: -
- ۶۲۲ سروده ها و اشعار -
- ۶۲۲ اشاره -

- ۶۲۲ در فضائل حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها اشعار از آیت الله ربانی
- ۶۲۷ در مناقب حضرت زهرا (س) از آیت الله ربانی
- ۶۲۸ اشعار از صفا توپسرکانی:
- ۶۳۲ فصل دوازدهم: کتابشناسی حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)
- ۶۳۲ کتابشناسی حضرت زهرا (س) (۱۰۱۷)
- ۶۴۲ کتابنامه
- ۶۴۹ پی نوشت
- ۶۴۹ از ۱ تا ۳۰
- ۶۶۷ از ۳۰۱ تا ۵۰۰
- ۶۷۸ از ۵۰۱ تا ۷۰۰
- ۶۸۹ از ۷۰۱ تا ۹۰۰
- ۷۰۶ از ۹۰۱ تا آخر
- ۷۱۲ حدیث اشک
- ۷۱۲ مشخصات کتاب
- ۷۱۲ بخش اول زخم های انکار شده (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)
- ۷۱۲ تصمیم عمر و ابوبکر بر هتک حرمت از معتبرترین کتب اهل سنت
- ۷۱۲ تصمیم عمر و ابوبکر بر هتک حرمت از معتبرترین کتب اهل سنت
- ۷۱۳ ابن ابی شیبه و کتاب "المصنف"
- ۷۱۳ بلاذری و کتاب "انساب الاشراف"
- ۷۱۴ ابن قتیبه و کتاب "الامامه و السیاسه"
- ۷۱۴ طبری و تاریخ او
- ۷۱۴ ابن عبد ربه و کتاب "العقد الفرید"
- ۷۱۵ ابن عبدالبر و کتاب "الاستیعاب"
- ۷۱۵ ابی الفداء و کتاب "المختصر فی اخبار البشر"

- نویری و کتاب "نهایه الارب فی فنون الادب" ۷۱۵
- سیوطی و کتاب "مسند فاطمه" ۷۱۵
- متقی هندی و کتاب "کنز العمال" ۷۱۵
- دهلوی و کتاب "ازاله الخفاء" ۷۱۶
- محمد حافظ ابراهیم و قصیده عمریه ۷۱۶
- اسناد ۷۱۷
- حملة ابوبکر و عمر به بیت وحی در معتبر ترین کتب اهل سنت ۷۱۷
- ابوعبید و کتاب الاموال ۷۱۷
- محمد بن سعد و کتاب الطبقات الکبری ۷۱۸
- طبرانی و المعجم الکبیر ۷۱۸
- ابن عبدربه و العقد الفرید ۷۱۸
- سخن نظام در کتاب الوافی بالوفیات ۷۱۹
- مبّرد و کتاب کامل ۷۱۹
- مسعودی و مروج الذهب ۷۱۹
- ابن اَبی دارم و کتاب میزان الاعتدال ۷۱۹
- محمّد بن مکرم و مختصر تاریخ دمشق ۷۲۰
- ابن ابی الحدید و شرح نهج البلاغه ۷۲۰
- جوینی و کتاب فرائد السمطین ۷۲۱
- شمس الدین ذهبی و تاریخ الاسلام ۷۲۱
- علی بن ابی بکر هیشمی و مجمع الزوائد ۷۲۱
- ابن حجر عسقلانی و لسان المیزان ۷۲۲
- متقی هندی و کنز العمال ۷۲۲
- عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب الإمام علی ۷۲۲
- احتجاج به فعل خلیفه ۷۲۳

- اسناد ۷۲۴
- آیا عمر بن الخطاب ، به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده است ؟ ۷۲۴
- پاسخ ۷۲۴
۱. تهدید به سوزاندن خانه ۷۲۵
۲. آوردن وسائل آتش سوزی و بی توجهی خلیفه دوم بر اعتراض مردم ۷۲۵
۳. آوردن وسائل آتش سوزی و درگیری لفظی میان حضرت صدیقه و خلیفه دوم ۷۲۵
۴. حمله خلیفه دوم به حضرت صدیقه طاهره ۷۲۵
- خشم حضرت زهرا از خلفاء ۷۲۷
- آیا بالاخره حضرت فاطمه علیها السلام از ابوبکر راضی شدند ؟ ۷۲۸
- شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها حقیقتی انکارناپذیر ۷۲۹
- مقدمه ۷۲۹
- خانه های رفیع ۷۲۹
- جامعه اسلامی پس از شهادت پیامبر ۷۳۰
- نشستی در سقیفه ۷۳۱
- رویدادهای پس از خروج از سقیفه ۷۳۱
- رویدادهای پس از خروج از سقیفه ۷۳۱
- عصمت زهرا سلام الله علیها در لسان رسول خدا ۷۳۲
- حرمت خانه حضرت زهرا از دیدگاه قرآن و سنت ۷۳۳
- اعتراف عمر به جنایات خویش در نامه ای به معاویه ۷۳۴
- سقیفه به نقل از عمر ، در روایتی از صحیح بخاری ۷۴۱
- اثبات کفر عمر و ابوبکر از کتب شیعه و سنی ۷۴۲
- اثبات کفر عمر و ابابکر از کتب اهل سنت ۷۴۲
- الف) بدعت حلال کردن شراب توسط عمر ۷۴۲
- ب) پایه گذاری بدعت قیاس توسط عمر ۷۴۳

- ۷۴۳ (ج) بدعت تراویح
- ۷۴۳ (د) بدعت نهی از متعه توسط عمر
- ۷۴۵ خلاصه بحث
- ۷۴۶ اثبات کفر عمر و ابابکر از کتب شیعه
- ۷۴۶ () امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند
- ۷۴۶ () ابوحمزه ثمالی می گوید
- ۷۴۷ () ابوعلی خراسانی از غلام امام سجاد علیه السلام نقل میکند
- ۷۴۷ () ابوحمزه ثمالی گوید
- ۷۴۷ () فضیل بن رسان از امام باقر علیه السلام نقل می کند
- ۷۴۷ () امام صادق علیه السلام می فرمایند
- ۷۴۷ () علامه شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی آورده است
- ۷۴۸ اسناد
- ۷۴۹ مظلومیت حضرت فاطمه علیهاالسلام) و ظلم شیخین
- ۷۵۰ رهنمون
- ۷۵۱ بخش دوم: انحرافات اهل سنت
- ۷۵۱ فتاوی زشت و شنیع اهل سنت
- ۷۵۱ فتاوی زشت و شنیع اهل سنت
- ۷۵۲ مرد بزرگسال با خوردن شیر محرم می شود !!
- ۷۵۲ بیست سال دوران بارداری
- ۷۵۲ داشتن نه همسر
- ۷۵۳ چهار سال مدّت بارداری
- ۷۵۳ یک بچه و چند پدر!!!!
- ۷۵۳ عجیب ترین فتوا
- ۷۵۳ فتوا به حلال بودن زنا!

- ۷۵۴ ازدواج پدر با دختر
- ۷۵۴ ازدواج با محارم
- ۷۵۴ بازهم مجوزی برای زنا
- ۷۵۵ اقامه دو شاهد دروغ!
- ۷۵۵ جواز زنا با زن خدمتکار
- ۷۵۵ تعصب بی رحمانه
- ۷۵۵ شیر گاو و گوسفند و فتوای خواهر و برادری
- ۷۵۶ جواز استمناء (خود ارضایی)
- ۷۵۶ پاک بودن منی!
- ۷۵۶ جواز نگاه کردن به عورت زن
- ۷۵۶ زناشویی با همسر در برابر نگاه دیگران
- ۷۵۷ جواز استفاده زن از آلت مصنوعی
- ۷۵۷ حکم کسی که با تمام بدنش داخل فرج و عورت زن شود
- ۷۵۷ حکم کسی که داخل شکم همسرش شده باشد
- ۷۵۷ مردی که آلتش را نصف کرده و هر کدام را داخل فرج زنی نماید!
- ۷۵۷ همجنس بازی با مملوک
- ۷۵۷ جواز لواط!
- ۷۵۷ غاصب، مالک می شود
- ۷۵۸ نبیذ پاک و خوردنش حلال!!
- ۷۵۸ خوردن کرم و حشرات
- ۷۵۸ گوشت حیواناتی که به روش غیر شرعی ذبح شده باشند حلال است
- ۷۵۸ جواز رقص و آواز
- ۷۵۹ تغییر سنتها به بهانه ضدیت با شیعه
- ۷۵۹ تحت الحنک

- ۷۵۹ ساختن قبور
- ۷۶۰ نماز میت
- ۷۶۰ عاشورا و عزاداری
- ۷۶۰ مسافرت برای زیارت پیامبر (ص) سفر معصیت است!
- ۷۶۰ مسافر در روزه گرفتن و نگرفتن آزاد است
- ۷۶۱ جواز وضو ساختن با شراب!
- ۷۶۱ بطلان وضو با دست زدن به شیعه!
- ۷۶۱ جواز سجده بر مدفوع سگ
- ۷۶۱ سجده با بینی به جای پیشانی!
- ۷۶۱ در وضو "ترتیب" شرط نیست!
- ۷۶۲ نماز جماعت به امامت هر فاسق و فاجر
- ۷۶۲ خروج از نماز با خارج کردن باد معده!!
- ۷۶۲ فرزند شوهر دوم فرزند شوهر اول می شود!
- ۷۶۲ خدا را ببینید!
- ۷۶۳ اسناد
- ۷۶۵ صحیح بخاری در نگاه علمای اهل سنت
- ۷۶۵ صحیح بخاری در نگاه علمای اهل سنت
- ۷۶۵ مقدمه
- ۷۶۵ (۱) از نظر محمود ابوریه ۴۰۰ نفر از رجال بخاری متهم به ضعفند
- ۷۶۶ (۲) از نظر برخی دیگر، ۸۰ نفر از رجال بخاری متهم به ضعفند
- ۷۶۶ (۳) از نظر ابن حجر ۱۱۰ حدیث از صحیح بخاری مردود هستند
- ۷۶۶ (۴) آیا احادیث در صحیح بخاری کامل نقل شده اند؟
- ۷۶۶ (۵) تغییر عبارات حدیث توسط خود بخاری و نقل احادیث بر اساس حافظه خویش
- ۷۶۷ (۶) بخاری از خودش هم حدیث نقل می کند

- ۷۶۷ ----- اصل نسخه صحیح بخاری، این کتاب موجود نیست بلکه ناقص تر است
- ۷۶۷ ----- ۸) عدم نقل احادیث امام صادق (ع) برخلاف اعتراف علمای اهل سنت به دانش و مقام والای او
- ۷۶۸ ----- ۹) دشمنی بخاری با امیرالمومنین علی (ع) و حضرت زهرا(س) و ... در نقل احادیث آن ها
- ۷۶۸ ----- ۱۰) نقل احادیث خلاف قرآن و عقل
- ۷۶۹ ----- ۱۱) در صحاح سته توهّمات راویان وارد شده و کتاب های زیادی در این زمینه نوشته شده
- ۷۶۹ ----- ۱۲) بیان علامه محمد حسن مظفر درباره اعتبار صحاح سته
- ۷۶۹ ----- بخش سوم : شیعه می پرسد ؟
- ۷۶۹ ----- اگر حقّ امیر المؤمنین غصب نمی گشت ، چه می شد؟
- ۷۶۹ ----- پاسخ
- ۷۶۹ ----- ۱ - هدایت مردم به صراط مستقیم و بهشت :
- ۷۷۱ ----- ۲ - رهنمود مردم به راه روشن هدایت
- ۷۷۲ ----- ۳ - رهنمود جامعه به سوی حق
- ۷۷۲ ----- ۴ - احیای سنت پیامبر اکرم (ص)
- ۷۷۳ ----- ۵ - موجب اتحاد جامعه اسلامی
- ۷۷۴ ----- ۶- فزون شدن برکات الهی بر مردم
- ۷۷۵ ----- سولاتی که باعث هدایت جوانان سنی می شود
- ۷۷۵ ----- سولاتی که باعث هدایت جوانان سنی می شود
- ۷۷۶ ----- شیعه می پرسد
- ۷۷۶ ----- شیعه می پرسد
- ۷۷۶ ----- شیعه می پرسد
- ۷۷۶ ----- شیعه می پرسد
- ۷۷۷ ----- شیعه می پرسد
- ۷۷۷ ----- شیعه می پرسد
- ۷۷۸ ----- شیعه می پرسد

۷۷۸	شيعه می پرسد
۷۷۸	شيعه می پرسد
۷۷۹	شيعه می پرسد
۷۷۹	شيعه می پرسد
۷۸۰	شيعه می پرسد
۷۸۰	شيعه می پرسد
۷۸۰	شيعه می پرسد
۷۸۰	شيعه می پرسد
۷۸۰	شيعه می پرسد
۷۸۱	شيعه می پرسد
۷۸۱	شيعه می پرسد
۷۸۱	شيعه می پرسد
۷۸۲	شيعه می پرسد
۷۸۲	شيعه می پرسد
۷۸۲	شيعه می پرسد
۷۸۳	شيعه می پرسد
۷۸۳	شيعه می پرسد
۷۸۳	شيعه می پرسد
۷۸۳	شيعه می پرسد
۷۸۳	شيعه می پرسد
۷۸۳	شيعه می پرسد
۷۸۴	شيعه می پرسد
۷۸۴	شيعه می پرسد
۷۸۴	شيعه می پرسد

- ۷۸۴ شیعه می پرسد
- ۷۸۵ شیعه می پرسد
- ۷۸۵ شیعه می پرسد
- ۷۸۵ شیعه می پرسد
- ۷۸۵ شیعه می پرسد
- ۷۸۶ خلیفه رسول خدا، جاهل به احکام اسلام
- ۷۸۶ از جهالت خلیفه رسول خدا تا امر به ترک نماز !!!
- ۷۸۶ عمر بن الخطاب به رسول خدا درس ناموس داری می دهد
- ۷۸۶ مناظره حضرت زهرا سلام الله علیها با ابوبکر راجع به غصب فدک
- ۷۸۶ اشاره
- ۷۸۷ سید شرف الدین عاملی در فصول المهتمه مینویسد
- ۷۸۷ عماد زاده در چهارده معصوم مینویسد
- ۷۸۷ ابوبکر به نمایندگان دختر پیغمبر گفت: «من از پیغمبر شنیدم که فرمود
- ۷۸۸ خطبه حضرت زهرا - علیها السلام - در مسجد و احتجاج او با ابوبکر
- ۷۸۸ خطبه حضرت زهرا - علیها السلام - در مسجد و احتجاج او با ابوبکر
- ۷۸۸ پس خطاب به ابوبکر فرمود
- ۷۸۹ آنگاه با نگاه تندی به ابوبکر گفت:
- ۷۹۰ پاسخ ابوبکر به فاطمه - علیها السلام -
- ۷۹۰ پاسخ زهرا - علیها السلام - به ابوبکر
- ۷۹۲ پاسخ ابوبکر چه بود؟
- ۷۹۲ اسناد
- ۷۹۳ اهل سنت باید پاسخ دهند که چرا؟
- ۷۹۶ بخش چهارم : شیعیان اهل سنت واقعی
- ۷۹۶ بخش چهارم : شیعیان اهل سنت واقعی

- سخنی درباره حدیث شریف ثقلین ۷۹۷
- شفا بخشی مشروط قرآن ۷۹۷
- ظالمین چه کسانی هستند؟ ۷۹۸
- حکم عقل هم همین است ۷۹۸
- ظاهر و باطن قرآن را چه کسانی می دانند؟ ۷۹۸
- نیاز سنت رسول خدا به مبین معصوم ۷۹۹
- آیا سنی ها به راستی اهل سنت هستند؟ ۷۹۹
- مقایسه روایت امیرالمومنین از رسول خدا با روایت ابوهریره ۷۹۹
- عمر لعنت الله علیه از راه انداختن هیاهو بر بالین رسول خدا چه هدفی داشت ؟ ۸۰۲
- اینک در ذیل به روایتی در این زمینه توجه فرمائید ۸۰۳
- آن وقت امام های های گریست ۸۰۴
- بخش پنجم: وظیفه ای در مقابل دشمنان ۸۰۶
- فلسفه لعن ۸۰۶
- فلسفه لعن ۸۰۶
- لعن در لغت ۸۰۶
- لعن در پرتو قرآن و روایات ۸۰۶
- مصادیق لعن در قرآن کریم ۸۰۷
- حکمت لعن و تبری ۸۰۸
- محلّ نزاع ۸۰۹
- تصریح قرآن و سنت به لعن برخی از صحابه ۸۰۹
- لعن نوع و شخص ۸۱۰
- لعن نه سب ۸۱۱
- اسناد ۸۱۱
- کمی از زیاد و نمی از دریا ۸۱۲

- ۸۱۴ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله خلفا را مورد لعن خویش قرار داده اند؟
- ۸۱۴ دفاع از حریم ولایت باعث وحدت
- ۸۱۴ دفاع از حریم ولایت باعث وحدت
- ۸۲۱ بخش ششم : پاسخ به چند شبهه
- ۸۲۱ افسانه یار غار بودن ابی بکر
- ۸۲۴ پیامدهای منفی کشورگشائی‌های خلفای سه گانه
- ۸۲۵ پیامدهای منفی کشورگشائی‌های خلفای سه گانه
- ۸۲۸ خطری جدید
- ۸۲۹ آیا ازدواج دو دختر پیامبر (ص) با عثمان صحت دارد؟
- ۸۲۹ پاسخ
- ۸۳۵ آیا نامگذاری فرزندان امیرالمومنین دلالت بر دوستی با خلفا دارد؟
- ۸۳۶ آیا روابط حضرت علی علیه السلام با خلیفه دوم دوستانه بود؟
- ۸۴۱ درباره ما
- ۸۴۲ شرح فرازهایی از خطبه‌ی حضرت زهراء (س)
- ۸۴۲ مشخصات کتاب
- ۸۴۲ متن سخنرانی
- ۸۵۰ پاورقی ها
- ۸۵۱ فاطمه زهرا علیه‌السلام
- ۸۵۱ مشخصات کتاب
- ۸۵۲ فاطمه الزهراء ام ابیها
- ۸۵۳ مقدمه
- ۸۵۵ ام ابیها (ع)
- ۸۵۷ پیشگفتار
- ۸۵۷ بخش اول : فاطمه سلام الله علیها از دیده گاه قرآن

۸۵۷	آیه اول
۸۵۷	آیه تطهیر
۸۵۸	آیه تطهیر گفتار پیامبر(ص)
۸۵۹	آیه تطهیر و گفتار زنان پیامبر اکرم (ص)
۸۵۹	آیه تطهیر و گفتار ائمه اطهار(ع) و حضرت زهراء(ع)
۸۵۹	آیه تطهیر و گفتار صحابه
۸۵۹	آیه تطهیر و رجال تفسیر و حدیث
۸۶۰	آیه دوم
۸۶۰	آیه سوم
۸۶۲	آیه چهارم
۸۶۳	آیه پنجم
۸۶۷	آیه ششم
۸۷۰	بخش دوم : فاطمه سلام الله علیها از دیدگاه روایات
۸۷۰	مقدمه
۸۷۰	موضوع اول
۸۷۲	موضوع دوم
۸۷۳	موضوع سوم
۸۷۵	موضوع چهارم
۸۷۷	موضوع پنجم
۸۷۹	موضوع ششم
۸۸۱	موضوع هفتم
۸۸۴	موضوع هشتم
۸۸۷	موضوع نهم
۸۹۰	موضوع دهم

۸۹۴	موضوع یازدهم
۸۹۹	موضوع دوازدهم
۹۰۵	موضوع سیزدهم
۹۰۶	موضوع چهاردهم
۹۰۸	موضوع پانزدهم
۹۰۸	اشاره
۹۱۰	منقبت اول
۹۱۰	منقبت دوم
۹۱۱	منقبت سوم
۹۱۱	منقبت چهارم
۹۱۱	منقبت پنجم
۹۱۱	منقبت ششم
۹۱۱	منقبت هفتم
۹۱۲	منقبت هشتم
۹۱۲	منقبت نهم
۹۱۲	منقبت دهم
۹۱۲	منقبت یازدهم
۹۱۲	منقبت دوازدهم
۹۱۳	منقبت سیزدهم
۹۱۳	منقبت چهاردهم
۹۱۳	منقبت پانزدهم
۹۱۳	منقبت شانزدهم
۹۱۳	منقبت هفدهم
۹۱۳	منقبت هجدهم

- ۹۱۴ منقبت نوزدهم
- ۹۱۴ منقبت بیستم
- ۹۱۴ منقبت بیست و یکم
- ۹۱۴ منقبت بیست و دوم
- ۹۱۴ منقبت بیست و سوم
- ۹۱۵ منقبت بیست و چهارم
- ۹۱۵ منقبت بیست و پنجم
- ۹۱۵ منقبت بیست و ششم
- ۹۱۵ منقبت بیست و هفتم
- ۹۱۵ منقبت بیست و هشتم
- ۹۱۶ منقبت بیست و نهم
- ۹۱۶ منقبت سی ام
- ۹۱۶ منقبت سی و یکم
- ۹۱۶ منقبت سی و دوم
- ۹۱۷ منقبت سی و سوم
- ۹۱۷ منقبت سی و چهارم
- ۹۱۷ منقبت سی و پنجم
- ۹۱۷ منقبت سی و ششم
- ۹۱۸ منقبت سی و هفتم
- ۹۱۸ منقبت سی و هشتم
- ۹۱۸ منقبت سی و نهم :
- ۹۱۸ منقبت چهلم :
- ۹۱۹ آئینه ایزد نما حضرت فاطمه زهرا (س)
- ۹۱۹ مشخصات کتاب

۹۱۹	مقدمه
۹۲۰	سر آغاز
۹۲۲	اشراق اول
۹۲۵	اشراق دوم
۹۳۰	اشراق سوم
۹۳۶	اشراق چهارم
۹۴۲	اشراق پنجم
۹۴۶	اشراق ششم
۹۴۶	قسمت اول
۹۵۴	قسمت دوم
۹۶۲	اشراق هفتم
۹۶۲	قسمت اول
۹۷۰	قسمت دوم
۹۷۵	اشراق هشتم
۹۷۵	قسمت اول
۹۸۴	قسمت دوم
۹۸۷	قسمت سوم
۹۹۴	اشراق نهم
۹۹۴	قسمت اول
۱۰۰۳	قسمت دوم
۱۰۰۸	اشراق دهم
۱۰۰۸	قسمت اول
۱۰۱۷	قسمت دوم
۱۰۲۰	قسمت سوم

- ۱۰۲۹ اشراق یازدهم
- ۱۰۲۹ قسمت اول
- ۱۰۳۶ قسمت دوم
- ۱۰۳۹ قسمت سوم
- ۱۰۴۶ اشراق دوازدهم
- ۱۰۴۶ قسمت اول
- ۱۰۵۵ قسمت دوم
- ۱۰۶۶ قسمت سوم
- ۱۰۷۰ اشراق سیزدهم
- ۱۰۷۰ قسمت اول
- ۱۰۷۵ قسمت دوم
- ۱۰۸۰ اشراق چهاردهم
- ۱۰۸۰ قسمت اول
- ۱۰۸۵ قسمت دوم
- ۱۰۹۲ یورش به خانه وحی!
- ۱۰۹۲ اشاره
- ۱۰۹۳ ۱- عصمت زهرا(علیها السلام) در لسان رسول خدا(صلی الله علیه وآله)
- ۱۰۹۳ ۲- احترام خانه آن حضرت در قرآن و سنت
- ۱۰۹۴ ۳- هتک حرمت خانه آن حضرت!
- ۱۰۹۴ اشاره
- ۱۰۹۴ ۱. ابن ابی شیبیه و کتاب «المصنّف»
- ۱۰۹۵ ۲. بلاذری و کتاب «انساب الاشراف»
- ۱۰۹۵ ۳. ابن قتیبه و کتاب «الإمامة و السياسة»
- ۱۰۹۶ ۴. طبری و تاریخ او

۵. ابن عبد ربه و کتاب «العقد الفرید» ۱۰۹۶
۶. ابو عبید و کتاب «الاموال» ۱۰۹۷
۷. طبرانی و معجم کبیر ۱۰۹۷
۸. ابن عبد ربه و «عقد الفرید» ۱۰۹۸
۹. سخن نَظَام در کتاب «الوافی بالوفیات» ۱۰۹۸
۱۰. مبرد در کتاب «کامل» ۱۰۹۸
۱۱. مسعودی و «مروج الذهب» ۱۰۹۸
۱۲. ابن ابی دارم در کتاب «میزان الاعتدال» ۱۰۹۹
۱۳. عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «الإمام علی» ۱۰۹۹
- پی نوشتها ۱۱۰۰
- فاطمه علیها سلام الگوی حیات زیبا ۱۱۰۱
- مشخصات کتاب ۱۱۰۱
- پیشگفتار ۱۱۰۱
- میلاد نور ۱۱۰۲
- شخصیت فاطمه از دیدگاه پیامبر ۱۱۰۳
- فاطمه و ازدواج با علی ۱۱۰۶
- فاطمه و ازدواج با علی ۱۱۰۶
- تلاش یاران و خواستگاری علی علیه السلام ۱۱۰۶
- خواستگاری علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام ۱۱۰۷
- چرا پیامبر صلی الله علیه و آله جواب رد می داد ۱۱۰۷
- تعیین مهریه ۱۱۰۸
- مقدار مهریه فاطمه علیها السلام زهرا ۱۱۰۸
- توضیح و بررسی ۱۱۰۹
- تأمین و تهیه جهیزیه ۱۱۱۰

- ۱۱۱۰ - صورت جهیزیه فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۱۱ - آراستن فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۱۲ - ولیمه عروسی علی و فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۱۲ - از خانه پیامبر صلی الله علیه و آله تا خانه علی علیه السلام
- ۱۱۱۳ - دست فاطمه علیهاالسلام در دست علی علیه السلام
- ۱۱۱۳ - دعای ویژه برای فاطمه علیهاالسلام و علی علیه السلام
- ۱۱۱۳ - چشم اندازی به خانه فاطمه
- ۱۱۱۳ - چشم اندازی به خانه فاطمه
- ۱۱۱۴ - ویژگی های خانه فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۱۷ - نگاهی دیگر
- ۱۱۱۷ - سرنوشت خانه فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۱۸ - فاطمه اسوه حیات زیبا
- ۱۱۱۸ - فاطمه اسوه حیات زیبا
- ۱۱۱۸ - ۱-تهجد و عبادت
- ۱۱۱۸ - پیشتاز میدان عبادت و بندگی خدا
- ۱۱۱۸ - الف (وجود فاطمه علیهاالسلام مملو از ایمان است
- ۱۱۱۹ - ب (سلام فرشتگان به فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۱۹ - ج (منزلت خداوندی
- ۱۱۱۹ - ۲-ترس از روز قیامت
- ۱۱۲۰ - ۳-انس با قرآن کریم
- ۱۱۲۰ - ۴- دعا برای دیگران
- ۱۱۲۱ - ۵- احترام فوق العاده به پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۱۲۱ - ۶- سبقت در اسلام
- ۱۱۲۱ - ۷- تحمل سختی های زندگی

- ۱۱۲۲ - پاسخ به پرسش های مذهبی
- ۱۱۲۳ - التزام به تعهدهای اخلاقی
- ۱۱۲۳ - خوشحالی از کم شدن بار مسئولیت
- ۱۱۲۴ - خدمت بی منت
- ۱۱۲۴ - فاطمه الگوی حیا و عفاف
- ۱۱۲۴ - فاطمه الگوی حیا و عفاف
- ۱۱۲۵ - فاطمه علیهاالسلام معدن حجب و حیا
- ۱۱۲۵ - گفتگوی فاطمه علیهاالسلام و درخواست از اسماء
- ۱۱۲۵ - نمونه ای دیگر از حیای فاطمه
- ۱۱۲۶ - فاطمه علیهاالسلام مظهر عفاف و حجاب
- ۱۱۲۶ - درسی دیگر از فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۲۷ - سیمای فاطمه در روز قیامت
- ۱۱۲۷ - سیمای فاطمه در روز قیامت
- ۱۱۲۷ - کیفیت برانگیخته شدن
- ۱۱۲۸ - حضور فاطمه علیهاالسلام در میان مردم
- ۱۱۲۸ - منبری از نور برای فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۲۸ - شکایت در دادگاه عدل الهی
- ۱۱۲۸ - دیدار حسن و حسین
- ۱۱۲۹ - شفاعت برای دوستان اهل بیت
- ۱۱۳۰ - شفاعت دوستان فاطمه علیهاالسلام از دیگران
- ۱۱۳۰ - به سوی بهشت
- ۱۱۳۰ - استقبال حوربان بهشتی
- ۱۱۳۰ - اولین سخن فاطمه علیهاالسلام در بهشت
- ۱۱۳۱ - نورانی شدن بهشت از نور فاطمه

- ۱۱۳۱ زیارت انبیا از فاطمه علیهاالسلام در بهشت
- ۱۱۳۱ عنایات خداوند به فاطمه علیهاالسلام در بهشت
- ۱۱۳۱ ۱- خانه های بهشتی
- ۱۱۳۱ ۲- همنشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۱۳۱ ۳- درجه وسیله
- ۱۱۳۲ ۴- سکونت در حظیره القدس
- ۱۱۳۲ ۵- بخشیدن چشمه تسنیم به فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۳۲ فاطمه و نقل حدیث از پیامبر
- ۱۱۳۲ فاطمه و نقل حدیث از پیامبر
- ۱۱۳۳ فاطمه علیهاالسلام مخزن اسرار پیامبر
- ۱۱۳۳ اهتمام فاطمه علیهاالسلام نسبت به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۱۳۴ چرا از فاطمه احادیث کمی بر جای مانده؟
- ۱۱۳۴ راویان حدیث از حضرت فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۳۵ گلایه ای از مسند نویسان و سخنی با احمد
- ۱۱۳۵ مسند است یا کتاب فضایل؟
- ۱۱۳۶ گسترش فرهنگ کوثر به وسیله معصومین علیهم السلام
- ۱۱۳۶ بررسی حوادث هجوم به خانه فاطمه
- ۱۱۳۶ بررسی حوادث هجوم به خانه فاطمه
- ۱۱۳۶ پیشگویی پیامبر درباره فاطمه
- ۱۱۳۷ چرا به خانه فاطمه علیهاالسلام هجوم آوردند؟
- ۱۱۳۷ آغاز ماجرا
- ۱۱۳۸ و این بار فاطمه سخن گفت
- ۱۱۳۸ تعداد مهاجمین
- ۱۱۳۹ آیا درب خانه فاطمه علیهاالسلام را سوزاندند

- ۱۱۳۹ سوزاندن درب خانه در منابع شیعه
- ۱۱۴۰ آیا فاطمه هم آسیب دید ؟
- ۱۱۴۰ آسیب های حضرت زهرا علیهاالسلام
- ۱۱۴۰ الف (فشار بین در و دیوار
- ۱۱۴۰ ب (شکسته شدن پهلوی فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۴۱ ج (سیلی خوردن فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۴۱ د) آسیب دیدن بازوی فاطمه علیهاالسلام
- ۱۱۴۱ ه (سقط جنین
- ۱۱۴۲ بررسی جریان سقط در منابع شیعه
- ۱۱۴۲ چند پرسش و پاسخ
- ۱۱۴۲ سؤال اول : آیا به موقع حمله شخص دیگری در خانه بوده است ؟
- ۱۱۴۳ سؤال دوم : برخورد علی با مهاجمین چه بوده است ؟
- ۱۱۴۴ سؤال سوم : سزای عاملان این جنایت هولناک چیست ؟
- ۱۱۴۴ دفاع جانانه از حریم ولایت
- ۱۱۴۴ دفاع جانانه از حریم ولایت
- ۱۱۴۵ ۱- نقل روایت درباره جانشینی علی علیه السلام
- ۱۱۴۵ ۲- یاد آوری ماجرای غدیر خم
- ۱۱۴۶ ۳- گام در گام علی علیه السلام در مجالس انصار
- ۱۱۴۶ ۴- فریاد بر حریم شکنان
- ۱۱۴۶ ۵- دفاع از علی علیه السلام و شلاق قنفذ
- ۱۱۴۶ ۶- حفاظت از جان امام
- ۱۱۴۷ ۷- سکوت فاطمه علیهاالسلام برای حفظ اسلام
- ۱۱۴۷ ۸- رد بیعت ابوبکر
- ۱۱۴۸ ۹- انتقاد شدید از زنان مهاجر و انصار

- ۱۱۴۹ شهادت حضرت فاطمه
- ۱۱۴۹ شهادت حضرت فاطمه
- ۱۱۵۰ سال روز شهادت
- ۱۱۵۱ پی نوشتها
- ۱۱۵۱ ۱۲۰ تا ۱۲۱
- ۱۱۵۵ ۲۲۶ تا ۱۲۱
- ۱۱۵۸ فاطمه (س) گلوازه آفرینش
- ۱۱۵۸ مشخصات کتاب
- ۱۱۵۹ مقدمه‌ای بر چاپ هفتم با ویرایش جدید
- ۱۱۶۰ شخصیت حضرت فاطمه (س)
- ۱۱۶۰ از کرانه کوثر
- ۱۱۶۲ نامگذاری
- ۱۱۶۲ برترین بانو
- ۱۱۶۲ سرفصل صداقت و شهادت
- ۱۱۶۲ پنجه آفرینش و برگزیدگان توحید
- ۱۱۶۳ محور خشم و خشنودی خداوند
- ۱۱۶۳ سبزی زهرا (س) و دشمنی بنی‌امیه
- ۱۱۶۳ هدیه مادر
- ۱۱۶۴ سودای فاطمه (ع)
- ۱۱۶۴ گلوازه در گلزار شهیدان
- ۱۱۶۵ جلودار بهشتیان
- ۱۱۶۵ سر فرود آرید که «او» می‌گذرد
- ۱۱۶۵ بانوی بانوان و شفاعت زنان
- ۱۱۶۶ فقط علی (ع) همسان فاطمه (س) بود

- ۱۱۶۶ ماموریت الهی
- ۱۱۶۶ پیوند در عرش
- ۱۱۶۶ گلوآزه خوشبختی
- ۱۱۶۷ خانه‌داری خانه توحید
- ۱۱۶۷ غنچه می‌پرورد
- ۱۱۶۷ کنار باغبان توحید
- ۱۱۶۸ سرور سینه سردار توحید
- ۱۱۶۸ پاره وجود مصطفی (ص)
- ۱۱۶۹ عشق در کنار خندق
- ۱۱۶۹ اشک در انتظار فراق
- ۱۱۷۰ پرهیز از نفرین
- ۱۱۷۰ استوانه ولایت
- ۱۱۷۱ در سوگ پدر
- ۱۱۷۱ اذان ناتمام
- ۱۱۷۲ پیراهن یوسف
- ۱۱۷۲ دیگر خنده ، هرگز ! جز یک تبسم
- ۱۱۷۲ گلوآزه پرپر می‌شود
- ۱۱۷۴ صدیقه را صدیق غسل می‌دهد
- ۱۱۷۴ ظهور خشم و قهر مقدس
- ۱۱۷۵ در محکمه عدل با نقش خون
- ۱۱۷۵ و بهشت‌به انتظار است
- ۱۱۷۵ پی‌نوشتها
- ۱۱۷۷ زنان ، جایگاه و حقوق
- ۱۱۷۷ مقدمه

- ۱۱۷۷ بهترین فرزندانان
- ۱۱۷۷ خوش قدمی زن
- ۱۱۷۷ نعمت یا حسنه
- ۱۱۷۸ در مسیر بهشت
- ۱۱۷۸ گل خوشبو
- ۱۱۷۹ به من خیانت کرده!
- ۱۱۷۹ انتخاب خداوند تعالی
- ۱۱۸۰ ارزش گذاری قرآن
- ۱۱۸۰ بهتر از هزار مرد ناصالح
- ۱۱۸۰ نشانه ایمان
- ۱۱۸۱ محبوب انبیا (ع)
- ۱۱۸۱ بیشترین خیر
- ۱۱۸۱ مصونیت اجتماعی
- ۱۱۸۱ حرمت‌بدار!
- ۱۱۸۲ سفارش شدگان
- ۱۱۸۲ وقت ویژه
- ۱۱۸۲ در میدان جنگ
- ۱۱۸۳ مادر پاکدامن
- ۱۱۸۳ جلوه‌گاه صبر
- ۱۱۸۳ پاداش مرز داری و شهادت
- ۱۱۸۴ شیرمادر
- ۱۱۸۴ مرد در خدمت همسر
- ۱۱۸۴ پاسداری ارزشها، صیانت جمال
- ۱۱۸۴ زکات زیبایی

- ۱۱۸۵ رسم آزادگان
- ۱۱۸۵ حیا و آزادی
- ۱۱۸۵ خصلت‌های نیک
- ۱۱۸۶ بیرون از خانه
- ۱۱۸۶ بوی خوش برای بیگانه!
- ۱۱۸۶ پوشش مناسب
- ۱۱۸۷ لباسهای تحریک‌آمیز
- ۱۱۸۷ در کوچه و خیابان
- ۱۱۸۷ بر جای او ننشین!
- ۱۱۸۷ حفظ حریم
- ۱۱۸۷ به شش سالگی که رسید
- ۱۱۸۸ نگاه به بیگانه
- ۱۱۸۸ ای غیرتمندان!
- ۱۱۸۸ پی‌نوشتها
- ۱۱۹۰ خانواده و مسؤولیتها
- ۱۱۹۰ پیوند پاکیزگی
- ۱۱۹۰ کدام یک؟ دین یا مال و زیبایی
- ۱۱۹۱ بنیان محبوب
- ۱۱۹۱ امانات الهی
- ۱۱۹۱ سفارش شدگان
- ۱۱۹۱ یک سیلی، هفتاد سیلی
- ۱۱۹۱ گشایش بر اسیران
- ۱۱۹۲ در کنار همسرت بنشین
- ۱۱۹۲ اول برای دخترت

- ۱۱۹۳ تو را دوست دارم
- ۱۱۹۳ آراستگی و زینت
- ۱۱۹۳ مردان نیز زینت کنند
- ۱۱۹۴ مسؤولیت مشترک
- ۱۱۹۴ حفظ چارچوب زندگی و ارزشها
- ۱۱۹۵ کدام بهتر است ؟
- ۱۱۹۵ نعمت بعد از اسلام
- ۱۱۹۵ مرد نیکوکار
- ۱۱۹۶ خیری از تو ندیدم !
- ۱۱۹۶ کارگزار خداوند
- ۱۱۹۶ او را نیازار !
- ۱۱۹۷ کسب خشنودی او
- ۱۱۹۷ جهاد بانوان
- ۱۱۹۷ جهاد واقعی
- ۱۱۹۸ از بهترین بانوان
- ۱۱۹۸ زن قیمت ندارد !
- ۱۱۹۹ در راه تفاهم
- ۱۱۹۹ مسؤولیت روابط حسنه
- ۱۱۹۹ تقسیم کار
- ۱۲۰۰ در جایگاه واقعی
- ۱۲۰۰ یک زن برابر هزار مرد !
- ۱۲۰۰ کارگزار الهی
- ۱۲۰۰ یک لیوان آب
- ۱۲۰۱ مرحمت الهی و زحمات زن

- ۱۲۰۱ در تنگنا قرار نده !
- ۱۲۰۲ در آنجا که توحید حاکم است
- ۱۲۰۲ این هم از کارگزاران خداوند است
- ۱۲۰۳ باید تحمل کرد
- ۱۲۰۳ اگر گوش نکردند
- ۱۲۰۴ تحمل یکدیگر
- ۱۲۰۴ پی‌نوشتها
- ۱۲۰۶ مروری بر تاریخ ولادت صدیقه کبرا ، فاطمه زهرا (س)
- ۱۲۰۶ مقدمه
- ۱۲۰۷ اختلاف گفته‌ها در تاریخ ولادت
- ۱۲۰۷ دسته اول : پیش از بعثت
- ۱۲۰۷ دسته دوم : بعد از بعثت
- ۱۲۰۸ سال نخست بعثت
- ۱۲۰۸ سال دوم بعثت
- ۱۲۰۸ سال پنجم بعثت
- ۱۲۰۹ ارزیابی گفته‌ها
- ۱۲۱۰ ارزیابی گفته‌های بخش دوم
- ۱۲۱۲ کتابنامه
- ۱۲۱۴ پی‌نوشتها
- ۱۲۱۵ سیره فاطمی
- ۱۲۱۵ إنا أعطیناک الکوثر
- ۱۲۱۵ کوثر ، الخیر الكثير
- ۱۲۱۵ کوثر یعنی خیر کثیر و حوض نبی
- ۱۲۱۵ کوثر ، خیر مطلق

- ۱۲۱۶ مسانید روایات
- ۱۲۱۶ کوثر ، سرچشمه ولایت
- ۱۲۱۶ ریشه یابی خیر و روح کوثر
- ۱۲۱۷ خیر البریه چه کسانی هستند ؟
- ۱۲۱۷ مهدی مادری است
- ۱۲۱۷ ولایت فاطمی خاص تر از ولایت حیدری است
- ۱۲۱۷ نحن أصل کل خیر
- ۱۲۱۷ مسانید روایات
- ۱۲۲۰ معرفت فاطمی نامحدود است
- ۱۲۲۰ نورانیت بهشت ، لبخند علی و فاطمه
- ۱۲۲۰ از خودشناسی تا معرفت فاطمی چندان راه نیست
- ۱۲۲۰ دل هر ذره که بشکافی آفتابیش در میان بینی
- ۱۲۲۱ فاطمه ، تفاحه الفردوس ۶
- ۱۲۲۱ فاطمه در قالب بشر است
- ۱۲۲۱ فاطمه ، بهشت محمد
- ۱۲۲۱ مسانید روایات
- ۱۲۲۴ تا کی می خواهیم بگوییم
- ۱۲۲۴ اسرار ماههای حرام
- ۱۲۲۵ اشتراک حضرت علی بن موسی الرضا و حضرت صدیقه
- ۱۲۲۵ سلطان آل رسول
- ۱۲۲۵ قله قاف ولایت
- ۱۲۲۵ شمس عصمت و شمس الشموس
- ۱۲۲۵ طوس ، طور سینا
- ۱۲۲۵ مسانید روایات

- ۱۲۲۹ الگوی مهدی (عج) فاطمه است
- ۱۲۲۹ فاطمه حجت خدا بر اهل بیت
- ۱۲۲۹ خیر العمل بر فاطمه
- ۱۲۲۹ فاطمه کجا در نماز آمده است ؟
- ۱۲۲۹ اللهم صل علی محمد و آل محمد یعنی چه ؟
- ۱۲۳۰ مناع للخیر کیست ؟
- ۱۲۳۰ افضل از روزه عبودیتی نیست
- ۱۲۳۰ ملاک سنجش عمل ، ولایت است
- ۱۲۳۰ محسن فاطمه کیست ؟
- ۱۲۳۰ مناع للخیر ، دومی ملعون است
- ۱۲۳۱ فاطمه ودیعه الهی
- ۱۲۳۱ مسانید روایات
- ۱۲۳۴ کرامات الفاطمیة (معجزات فاطمه زهرا (س) بعد از شهادت بضمیمه سوگنامه فاطمه زهرا (س)).
- ۱۲۳۴ نویسنده: علی میرخلف زاده
- ۱۲۳۴ مقدمه
- ۱۲۳۴ اشاره
- ۱۲۳۴ (۱) نماز استغاثه به حضرت زهرا (س)
- ۱۲۳۶ (۲) کمالات واقعی
- ۱۲۳۷ (۳) آش حضرت فاطمه (س)
- ۱۲۳۸ (۴) رهایی از مرگ
- ۱۲۳۹ (۵) قفل باز شد
- ۱۲۳۹ (۶) رؤ بای صادق
- ۱۲۴۰ (۷) شفای درد
- ۱۲۴۱ (۸) تذکر شش چیز

- ۱۲۴۲ (۹) شفای مریضها
- ۱۲۴۴ (۱۰) شفای درد شدید
- ۱۲۴۴ (۱۱) مرض صعب العلاج
- ۱۲۴۵ (۱۲) خدا را به زهرا(س) قسم داد
- ۱۲۴۶ (۱۳) سفارش برای مادر
- ۱۲۴۷ (۱۴) در حال نزع
- ۱۲۴۷ (۱۵) رسیدگی به فرزندان زهرا (س)
- ۱۲۴۸ (۱۶) گریه حضرت زهرا (س)
- ۱۲۴۸ (۱۷) ذکر وداع
- ۱۲۴۹ (۱۸) سه دینار
- ۱۲۵۰ (۱۹) مادر و فرزند سالم
- ۱۲۵۱ (۲۰) آمده ام مسلمان شوم
- ۱۲۵۲ (۲۱) به برکت زهرا (س) شیعه شدند
- ۱۲۵۳ (۲۲) حافظه
- ۱۲۵۳ (۲۳) ختم
- ۱۲۵۵ (۲۴) ترا بجان مادرت
- ۱۲۵۶ (۲۵) شفاعت حضرت
- ۱۲۵۸ (۲۶) من خانه می خواهم
- ۱۲۵۹ (۲۷) به یاد پهلوی شکسته
- ۱۲۶۱ (۲۸) حسن (ع) فرزندم است
- ۱۲۶۱ (۲۹) بچه سید
- ۱۲۶۳ (۳۰) در همه منازل با کاروان
- ۱۲۶۳ (۳۱) محبت زهرا (س)
- ۱۲۶۵ (۳۲) صدای ناله حضرت

- ۱۲۶۵ (۳۳) راه توسل
- ۱۲۶۶ (۳۴) توسل به حضرت زهرا (س)
- ۱۲۶۸ (۳۵) احترام به اسم زهرا(س)
- ۱۲۶۹ (۳۶) کیفر ناسزا گفتن
- ۱۲۷۰ (۳۷) یا زهرا
- ۱۲۷۲ (۳۸) مهندس سنی
- ۱۲۷۳ (۳۹) داستان پرونده
- ۱۲۷۵ (۴۰) حفظ آبروی
- ۱۲۷۵ سوگنامه فاطمه زهرا
- ۱۲۷۵ (۱) فاطمه پاره تن من
- ۱۲۷۶ (۲) درب نیمه سوخته
- ۱۲۷۷ (۳) زهرا (س) و دفاع از علی (ع)
- ۱۲۷۸ (۴) نامه عمر
- ۱۲۷۹ (۵) اذان گفتن بلال
- ۱۲۷۹ (۶) بچه ها در آغوش مادر
- ۱۲۸۰ (۷) هفت نفر دنبال جنازه
- ۱۲۸۱ (۸) گریه بچه های زهرا (س)
- ۱۲۸۲ (۹) گریه ائمه بر زهرا (س)
- ۱۲۸۳ (۱۰) بیت الاحزان
- ۱۲۸۳ (۱۱) گریه کنندگان عالم
- ۱۲۸۴ (۱۲) پیراهن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۱۲۸۵ (۱۳) وصیت
- ۱۲۸۶ (۱۴) مادر من حسنتم
- ۱۲۸۸ (۱۵) گریه اولاد زهرا سلام الله علیها

- ۱۲۸۹ (۱۶) هیجان اشک
- ۱۲۹۰ (۱۷) صبر بر مصائب
- ۱۲۹۱ (۱۸) تشییع جنازه
- ۱۲۹۲ پی نوشتها
- ۱۲۹۴ الگوی برتر
- ۱۲۹۴ مشخصات کتاب
- ۱۲۹۵ پیشگفتار
- ۱۲۹۵ آثار بررسی مسائل تاریخی
- ۱۲۹۵ اشاره
- ۱۲۹۵ ۱ - تفکر کردن
- ۱۲۹۶ ۲ - عبرت گرفتن
- ۱۲۹۶ ۳ - تقویت قلوب
- ۱۲۹۶ ۴ - الگوگیری از بزرگان
- ۱۲۹۷ ۵ - نهی از منکر
- ۱۲۹۷ ۶ - زمینه‌سازی برای وحدت
- ۱۲۹۷ ۷ - ریشه‌یابی مشکلات و چاره‌جویی برای آنها
- ۱۲۹۷ ۸ - احیای دین با نكوداشت بزرگان
- ۱۲۹۸ ۹ - ارتباط عاطفی امت با اولیا
- ۱۲۹۸ حجیت سنت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۱۲۹۸ توضیح
- ۱۲۹۸ آیات و حجیت سنت حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۲۹۸ ۱ - آیه تطهیر
- ۱۲۹۸ ۲ - آیه «اهل الذکر»
- ۱۲۹۹ ۳ - آیه «علم الكتاب»

- ۴ - آیه «اعتصام» ۱۲۹۹
- ۵ - آیه «وتوا العلم» ۱۳۰۰
- ۶ - آیه «اصطفاء» ۱۳۰۰
- ۷ - آیه «مودت» ۱۳۰۱
- روایات و حجیت سنت حضرت زهرا علیها السلام ۱۳۰۱
- اشاره ۱۳۰۱
- ۱ - حدیث «ثقلین» ۱۳۰۱
- ۲ - حدیث «سفینه» ۱۳۰۲
- ۳ - حدیث «امان» ۱۳۰۲
- ۴ - حدیث «غضب فاطمه علیها السلام» ۱۳۰۲
- درس‌هایی از سیره حضرت زهرا علیها السلام ۱۳۰۲
- اشاره ۱۳۰۲
- الف) سیره فاطمی قبل از ازدواج ۱۳۰۳
- ۱ - انس با غریب ۱۳۰۳
- ۲ - دفاع از رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۳۰۳
- ب) سیره فاطمی بعد از ازدواج در حیات پدر ۱۳۰۴
- سیره فاطمی بعد از ازدواج در حیات پدر ۱۳۰۴
- ۱ - ایثار و از خود گذشتگی ۱۳۰۴
- ۲ - جواز سخن گفتن با نامحرمی همچون سلمان ۱۳۰۴
- ۳ - نشر احادیث رسول خدا صلی الله علیه وآله ۱۳۰۵
- ۴ - عبادت خدا ۱۳۰۵
- ۵ - تلاوت قرآن ۱۳۰۵
- ۶ - تعظیم پدر ۱۳۰۶
- ۷ - کمک به پدر ۱۳۰۶

- ۸ - بیان احکام ۱۳۰۶
- ۹ - صدق در گفتار ۱۳۰۷
- ۱۰ - مقدم داشتن متدین بر پول‌دار ۱۳۰۷
- ۱۱ - مهریه را خرج جهازیه کنیم ۱۳۰۸
- ۱۲ - مقدار خرید لوازم آرایش عروس ۱۳۰۸
- ۱۳ - مدت عقد تا عروسی ۱۳۰۸
- ۱۴ - تقسیم ولیمه عروسی ۱۳۰۹
- ۱۵ - دعوت مسجدی‌ها برای خوردن ولیمه عروسی ۱۳۰۹
- ۱۶ - غذای عروس و داماد جدا باشد ۱۳۰۹
- ۱۷ - وداع پدر با دختر ۱۳۱۰
- ۱۸ - ملامت به همسر به جهت جبران تهیدستی ۱۳۱۰
- ۱۹ - بی‌توجهی به سرزنش مردم ۱۳۱۰
- ۲۰ - لذت بردن از کار در خانه ۱۳۱۰
- ۲۱ - التزام به تعهدات اخلاقی ۱۳۱۰
- ۲۲ - دستور پدر به اطاعت دخترش از شوهر ۱۳۱۱
- ۲۳ - سفارش پدر به دخترش در مورد درخواست از شوهر ۱۳۱۱
- ۲۴ - کمک به همسر در امور خانه ۱۳۱۱
- ۲۵ - دلسوز فرزندان ۱۳۱۱
- ۲۶ - هنگام وارد شدن بر خانه دخترش اذن بگیرد ۱۳۱۲
- ۲۷ - به یاد قیامت بودن ۱۳۱۲
- ج) سیره فاطمی بعد از وفات پدر ۱۳۱۲
- ۱ - عزاداری برای پدر ۱۳۱۲
- ۲ - جواز سخن گفتن زن با نامحرم به جهت دفاع از حق ۱۳۱۲
- ۳ - دستور ندادن به شوهر ۱۳۱۳

- ۴ - پوشیدن مقنعه هنگام بیرون رفتن ۱۳۱۳
- ۵ - چادر را به خود پیچیدن ۱۳۱۳
- ۶ - بلند گرفتن چادر ۱۳۱۳
- ۷ - خودنما نشود ۱۳۱۳
- ۸ - تجدید عهد با پدر ۱۳۱۳
- ۹ - گرفتن حق خود ۱۳۱۴
- ۱۰ - هم و غم را از شوهر دور کنیم ۱۳۱۴
- ۱۱ - باعث غضب شوهر نشوید ۱۳۱۴
- ۱۲ - همسر خوب را ناراحت نکنیم ۱۳۱۴
- ۱۳ - نافرمانی شوهر ممنوع ۱۳۱۴
- ۱۴ - با اذن شوهر از خانه بیرون روید ۱۳۱۴
- ۱۵ - فداکاری برای شوهر و امام خود ۱۳۱۵
- ۱۶ - تسلیم شوهر بودن ۱۳۱۵
- ۱۷ - دعا برای شیعیان ۱۳۱۶
- ۱۸ - همیشه بوی خوش استعمال کنید ۱۳۱۶
- ۱۹ - لباس مخصوص برای نماز ۱۳۱۶
- ۲۰ - گریه بر مظلوم ۱۳۱۶
- ۲۱ - اوج عفت و حجاب ۱۳۱۶
- توسل به فاطمه زهرا علیها السلام ۱۳۱۶
- توضیح ۱۳۱۶
- ۱ - آیه مباحله ۱۳۱۷
- ۲ - آیه پذیرش توبه حضرت آدم علیه السلام ۱۳۱۷
- فاطمه زهرا علیها السلام مادر پدرش ۱۳۱۷
- اشاره ۱۳۱۷

- ۱۳۱۹ نمونه‌هایی از مادری فاطمه زهرا نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۱۳۱۹ الف) مادری برای پیامبر صلی الله علیه وآله در مکه
- ۱۳۲۰ ب) مادری برای پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه
- ۱۳۲۰ نور فاطمه علیها السلام، منشأ تحوّل مذهبی
- ۱۳۲۱ فاطمه زهرا علیها السلام در کلام دیگران
- ۱۳۲۳ ولایت حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۳۲۳ اشاره
- ۱۳۲۳ ۱ - موارد انفال و فیه
- ۱۳۲۳ ۲ - خمس
- ۱۳۲۴ امارت، منحصر به دوازده نفر
- ۱۳۲۴ توضیح
- ۱۳۲۴ ۱ - حدیث دوازده خلیفه
- ۱۳۲۴ ۲ - حدیث ثقلین
- ۱۳۲۴ ۳ - حدیث غدیر
- ۱۳۲۴ پاسخ به شبهات
- ۱۳۲۴ اشاره
- ۱۳۲۴ ۱ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۳۲۶ ۲ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۳۲۷ ۳ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر
- ۱۳۲۹ ۴ - اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!
- ۱۳۳۰ ۵ - مصحف فاطمه زهرا علیها السلام چیست؟
- ۱۳۳۰ اشاره
- ۱۳۳۰ معنای کلمه مصحف
- ۱۳۳۰ کلمه مصحف بعد از نزول قرآن

- ۱۳۳۰ لفظ مصحف در قرآن و احادیث
- ۱۳۳۱ نویسنده مصحف فاطمه کیست؟
- ۱۳۳۱ املا کننده کیست؟
- ۱۳۳۲ مصحف فاطمه‌علیها السلام، کتابی تاریخی
- ۱۳۳۲ برخی از محتویات مصحف فاطمه‌علیها السلام
- ۱۳۳۳ ۶ - فدک چیست و چرا حضرت زهراعلیها السلام آن را پی‌گیری کرده است؟
- ۱۳۳۳ فدک چیست و چرا حضرت زهراعلیها السلام آن را پی‌گیری کرده است؟
- ۱۳۳۳ موقعیت جغرافیایی فدک
- ۱۳۳۴ فدک در قرآن کریم
- ۱۳۳۴ فدک در تاریخ
- ۱۳۳۵ دفع یک شبهه
- ۱۳۳۶ دعاوی فاطمه‌علیها السلام
- ۱۳۳۶ اشاره
- ۱۳۳۶ ۱ - فدک نحلّه فاطمه‌علیها السلام
- ۱۳۳۷ ۲ - ادعای ارث
- ۱۳۳۷ توضیح
- ۱۳۳۸ ارث انبیا در قرآن
- ۱۳۴۰ حدیث از طریق امامیه
- ۱۳۴۰ در جواب این حدیث می‌گوییم
- ۱۳۴۰ ۳ - ادعای سهم ذوی القربی (خمس)
- ۱۳۴۲ ۷ - شکایت از حضرت علی‌علیه السلام به جهت خواستگاری از دختر ابی جهل!!
- ۱۳۴۲ اشاره
- ۱۳۴۳ ۱ - اشکال‌های سندی
- ۱۳۴۵ ۲ - اشکال‌های دلالی و متنی

- ۸ - علت انتساب فرزندان حضرت زهراعلیها السلام به پیامبرصلی الله علیه وآله ۱۳۴۷
- ۹ - موضوع جواب سلام ندادن امام علی علیه السلام به رسول خداصلی الله علیه وآله ۱۳۴۷
- ۱۰ - اصلاح نمودن پیامبرصلی الله علیه وآله بین حضرت علی و حضرت فاطمهعلیهما السلام!! ۱۳۴۸
- ۱۱ - موضوع شکایت حضرت زهراعلیها السلام از حضرت علی علیه السلام!! ۱۳۴۹
- ۱۲ - توجیه کلامی از حضرت زهراعلیها السلام ۱۳۴۹
- ۱۳ - ازدواج امام علی علیه السلام در حیات حضرت زهراعلیها السلام ۱۳۵۰
- ۱۴ - موضوع شفاعت انبیا برای حضرت زهراعلیها السلام ۱۳۵۰
- ۱۵ - بررسی حدیث «لولاک» ۱۳۵۱
- خدیجهعلیها السلام، مادر فاطمه زهراعلیها السلام ۱۳۵۴
- توضیح ۱۳۵۵
- اسلام خدیجه ۱۳۵۵
- انفاق خدیجه ۱۳۵۵
- محبوبه پیامبرصلی الله علیه وآله ۱۳۵۵
- بهترین زنان عالم ۱۳۵۵
- موقعیت خدیجه ۱۳۵۶
- درود خدا بر خدیجه ۱۳۵۶
- فاطمه مظلومهعلیها السلام ۱۳۵۶
- اشاره ۱۳۵۶
- ۱ - هجوم به خانه فاطمهعلیها السلام ۱۳۵۶
- ۲ - تهدید به آتش زدن خانه!! ۱۳۵۸
- ۳ - سوزاندن!! ۱۳۶۰
- ۴ - سقط جنین!! ۱۳۶۱
- ۵ - بازوی ورم کرده!! ۱۳۶۲
- ۶ - شکستن پهلو!! ۱۳۶۲

- ۷ - کتک خوردن فاطمه‌علیها السلام!! ۱۳۶۲
- ۸ - غضب فاطمه‌علیها السلام بر ابوبکر!! ۱۳۶۳
- ۹ - وصیت به دفن شبانه!! ۱۳۶۴
- ۱۰ - شهادت فاطمه‌علیها السلام!! ۱۳۶۵
- توضیح ۱۳۶۵
- آرزوی ابوبکر!! ۱۳۶۵
- بررسی سند حدیث ۱۳۶۵
- عقوبت آزار حضرت زهراعلیها السلام ۱۳۶۶
- عظمت خانه فاطمه‌علیها السلام ۱۳۶۶
- فاطمه زهراعلیها السلام در کتب اهل سنت ۱۳۶۶
- تحریف حقایق تاریخی!! ۱۳۶۸
- سوزاندن احادیث!! ۱۳۶۸
- صحیحین و نقل برخی از احادیث صحیح‌السند ۱۳۷۰
- فهرست کتاب‌های انتشارات مسجد مقدس جمکران ۱۳۷۰
- بخش اول ۱۳۷۱
- بخش دوم ۱۳۷۵
- بخش سوم ۱۳۸۰
- بخش چهارم ۱۳۸۵
- بخش پنجم ۱۳۹۰
- بخش ششم ۱۳۹۵
- بخش هفتم ۱۴۰۰
- پی نوشت ها ۱۴۰۵
- ۱ تا ۱۵۰ ۱۴۰۵
- ۱۵۱ تا ۳۰۰ ۱۴۰۹

- ۳۰۱ تا ۴۴۴ ۱۴۱۴
- بر خانه حضرت فاطمه (س) چه گذشت؟ ۱۴۱۸
- نویسنده: سید ابوالحسن حسینی ۱۴۱۹
- مقدمه ۱۴۱۹
- حرمت خانه وحی در قرآن و حدیث ۱۴۱۹
- مقدمه در انگیزه تحقیق ۱۴۲۰
- فصل اول: هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه ۱۴۲۲
- هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه ۱ ۱۴۲۲
- هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه ۲ ۱۴۲۶
- انعکاس این مسأله در کتب دانشمندان شیعه ۱۴۲۸
- فصل دوم: ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص) ۱۴۲۹
- ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص) ۱ ۱۴۲۹
- ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص) ۲ ۱۴۳۳
- علماء و دانشمندان قرون اخیر شیعه ۱۴۳۴
- نگاهی به زیارات بانوی بزرگ اسلام ۱۴۳۵
- انعکاس این حادثه در بعضی از مدارک اهل سنت ۱۴۳۶
- محسن در کتب دانشمندان شیعی و سنی ۱۴۳۸
- ندامت خلیفه در آخرین لحظات زندگی ۱۴۳۹
- علل عدم انعکاس این حوادث در بسیاری از کتب اهل سنت ۱۴۴۰
- پاسخ به یک سؤال ۱۴۴۲
- شیخ مفید و علی بن عیسی اربلی ۱۴۴۵
- فصل سوم: بردن امام با وضع نامطلوب ۱۴۴۵
- اشاره ۱۴۴۵
- بعضی از عوامل بیعت امام (علیه السلام) با خلفای پیشین ۱۴۵۰

- ۱۴۵۲ سوآلی از دانشمندان اهل سنت
- ۱۴۵۳ نتیجه مباحث گذشته
- ۱۴۵۳ منابع و مأخذ
- ۱۴۵۸ پاورقی
- ۱۴۵۹ نگاهی به مقام حضرت فاطمه (س)
- ۱۴۵۹ سخن ناشر
- ۱۴۶۰ هر موجودی چهار وجود دارد
- ۱۴۶۰ چهار وجود برای قرآن مجید
- ۱۴۶۲ قرآن عینی و حقیقی فقط در وجود انسان کامل
- ۱۴۶۲ فاطمه علیها السلام ، از مصادیق واقعی آیات قرآن
- ۱۴۶۳ فاطمه (س) بلد طیبه است
- ۱۴۶۳ تعریف جامع و مانع از فاطمه (س)
- ۱۴۶۵ بهار علی (ع) کنار فاطمه (س)
- ۱۴۶۵ خزان بهار علی (ع)
- ۱۴۶۶ پاورقی
- ۱۴۶۷ فاطمه الزهراء سلام الله علیها
- ۱۴۶۷ اشاره
- ۱۴۶۸ الكتاب الأول : فاطمة الزهراء ولیده الوحی والرسالة
- ۱۴۶۸ ولیده الأسرة المبارکة
- ۱۴۶۹ السيدة فاطمة حوراء إنسیة :
- ۱۴۶۹ متى ولدت أم الأئمة فاطمة؟
- ۱۴۷۰ فاطمة.. فداها أبوها
- ۱۴۷۰ محبة فاطمة وشفاعتها
- ۱۴۷۲ عصمة فاطمة الزهراء

- ۱۴۷۲ من فضائل فاطمة ومناقبها
- ۱۴۷۳ من تراث الزهراء
- ۱۴۷۳ نماذج مختارة من مسند فاطمة
- ۱۴۷۳ اهتمامها بالعلم
- ۱۴۷۴ التعريف بأهل البيت
- ۱۴۷۴ أهمية الصلاة
- ۱۴۷۵ الأخلاق والآداب
- ۱۴۷۵ إسرار النبي لها صلوات عليهما
- ۱۴۷۵ نماذج من أدعيتها
- ۱۴۷۵ تقديم
- ۱۴۷۵ ومن دعائها أيضاً
- ۱۴۷۶ خطبة السيدة الزهراء في مسجد النبي
- ۱۴۷۹ دفاع أم سلمة عن حق الزهراء
- ۱۴۷۹ الكتاب الثاني : مولد فاطمة الأربعون حديثاً
- ۱۴۷۹ تقديم
- ۱۴۸۰ مولد فاطمة الأربعون حديثاً
- ۱۴۸۰ الحديث الأول
- ۱۴۸۰ الحديث الثاني
- ۱۴۸۰ الحديث الثالث
- ۱۴۸۱ الحديث الرابع
- ۱۴۸۲ الحديث الخامس
- ۱۴۸۲ الحديث السادس
- ۱۴۸۲ الحديث السابع
- ۱۴۸۲ الحديث الثامن

- الحديث التاسع - ۱۴۸۲
- الحديث العاشر - ۱۴۸۲
- الحديث الحادی عشر - ۱۴۸۲
- الحديث الثانى عشر - ۱۴۸۳
- الحديث الثالث عشر - ۱۴۸۳
- الحديث الرابع عشر - ۱۴۸۳
- الحديث الخامس عشر - ۱۴۸۳
- الحديث السادس عشر - ۱۴۸۳
- الحديث السابع عشر - ۱۴۸۳
- الحديث الثامن عشر - ۱۴۸۴
- الحديث التاسع عشر - ۱۴۸۴
- الحديث العشرون - ۱۴۸۴
- الحديث الحادی والعشرون - ۱۴۸۴
- الحديث الثانى والعشرون - ۱۴۸۴
- الحديث الثالث والعشرون - ۱۴۸۴
- الحديث الرابع والعشرون - ۱۴۸۴
- الحديث الخامس والعشرون - ۱۴۸۶
- الحديث السادس والعشرون - ۱۴۸۶
- الحديث السابع والعشرون - ۱۴۸۶
- الحديث الثامن والعشرون - ۱۴۸۶
- الحديث التاسع والعشرون - ۱۴۸۶
- الحديث الثلاثون - ۱۴۸۶
- الحديث الحادی والثلاثون - ۱۴۸۶
- الحديث الثانى والثلاثون - ۱۴۸۶

۱۴۸۶	الحديث الثالث والثلاثون
۱۴۸۷	الحديث الرابع والثلاثون
۱۴۸۷	الحديث الخامس والثلاثون
۱۴۸۷	الحديث السادس والثلاثون
۱۴۸۸	الحديث السابع والثلاثون
۱۴۸۸	الحديث الثامن والثلاثون
۱۴۸۸	الحديث التاسع والثلاثون
۱۴۸۸	الحديث الأربعون
۱۴۸۸	فهرس المصادر
۱۴۸۹	خطبه حضرت زهرا سلام الله عليها
۱۴۸۹	مشخصات كتاب
۱۴۸۹	پيشگفتار
۱۴۹۰	عظمت و اهميت خطبه
۱۴۹۰	اسناد و مدارك خطبه
۱۴۹۱	متن خطبه حضرت زهرا سلام الله عليها
۱۴۹۱	قسمت اول
۱۴۹۲	قسمت دوم
۱۴۹۳	قسمت سوم
۱۴۹۳	قسمت چهارم
۱۴۹۴	قسمت پنجم
۱۴۹۵	قسمت ششم
۱۴۹۷	قسمت هفتم
۱۴۹۸	قسمت هشتم
۱۴۹۹	قسمت نهم

۱۵۰۰	قسمت دهم
۱۵۰۱	پی نوشت ها
۱۵۰۶	مام فضیلت‌ها
۱۵۰۶	مشخصات کتاب
۱۵۰۷	بانوان گرامی!
۱۵۰۷	سخن ناشر
۱۵۰۷	پیشگفتار
۱۵۰۹	بخش اول: میلاد
۱۵۱۰	زاد روز
۱۵۱۱	وراثت
۱۵۱۱	حضرت خدیجه علیها السلام
۱۵۱۳	جریان خلقت
۱۵۱۶	مونس مادر
۱۵۱۶	چگونگی ولادت
۱۵۱۸	نامگذاری
۱۵۱۸	توضیح
۱۵۱۹	فاطمه
۱۵۱۹	اشاره
۱۵۱۹	۱ - نجات از آتش دوزخ
۱۵۲۰	۲ - ناشناخته بودن آن بانو
۱۵۲۰	۳ - امتیاز آن بزرگوار از دیگران
۱۵۲۱	۴ - جدایی از ناپسندها
۱۵۲۱	صدیقه
۱۵۲۲	مبارکه

- طاهره ۱۵۲۳
- زکّیه ۱۵۲۳
- راضیه ۱۵۲۳
- مرضیه ۱۵۲۳
- مُحَدَّثَه ۱۵۲۴
- زهرا ۱۵۲۴
- بتول ۱۵۲۵
- حوراءِ اِنْسِیَهِ ۱۵۲۵
- أُمّ ابیها (۹۰) ۱۵۲۶
- أُمّ العَلم ۱۵۲۷
- أُمّ الفضائل ۱۵۲۷
- بخش دوّم: ازدواج و سیمای فاطمه علیها السلام در خانه ۱۵۲۷
- ازدواج و سیمای فاطمه علیها السلام در خانه ۱۵۲۷
- خواستگاران ۱۵۲۷
- خواستگاری حضرت علی علیه السلام ۱۵۲۸
- همتایی و هم‌شأنی ۱۵۲۹
- مهر و هزینة عروسی ۱۵۲۹
- مراسم عروسی ۱۵۳۱
- در خانه امامت ۱۵۳۴
- نسل سرفراز ۱۵۳۵
- ساده زیستی ۱۵۳۷
- تقسیم کار ۱۵۴۰
- بخش سوّم: فضایل، کمالات و ویژگی‌های اخلاقی ۱۵۴۱
- اشاره ۱۵۴۱

- ۱۵۴۲ سیمای فاطمه علیها السلام در قرآن
- ۱۵۴۲ ۱ - سوره «هل أتى»
- ۱۵۴۳ ۲ - سوره قدر
- ۱۵۴۴ ۳ - سوره کوثر
- ۱۵۴۷ اعجاز سوره کوثر
- ۱۵۴۷ اشاره
- ۱۵۴۸ ۴ - آیه مباحله
- ۱۵۴۹ ۵ - آیه تطهیر
- ۱۵۵۱ حدیث کساء معروف
- ۱۵۵۱ اشاره
- ۱۵۵۱ ۶ - آیه نور
- ۱۵۵۲ ۷ - آیه الکبری
- ۱۵۵۳ ۸ - بحرین (دو دریا)
- ۱۵۵۳ ۹ - آیه مودت
- ۱۵۵۵ دوستی حضرت فاطمه علیها السلام
- ۱۵۵۷ فاطمه زهرا علیها السلام در آئینه‌ی رسالت
- ۱۵۵۸ برترین بانوی گیتی
- ۱۵۵۹ اتحاد وجودی
- ۱۵۶۱ عصمت کبرا
- ۱۵۶۴ مَصْحَف فاطمه علیها السلام
- ۱۵۶۴ دانش گسترده
- ۱۵۶۵ زهد حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۵۶۷ شکیبایی و استقامت
- ۱۵۶۸ عبادت و بندگی

- ۱۵۶۹ فاطمه علیها السلام و پوشش بانوان
- ۱۵۷۱ مائده آسمانی
- ۱۵۷۲ شکوه فاطمه علیها السلام در روز رستاخیز
- ۱۵۷۳ حضرت فاطمه علیها السلام و شفاعت
- ۱۵۷۵ پیشتاز بهشتیان
- ۱۵۷۵ بخش چهارم: رنج‌ها و رویدادهای ناگوار
- ۱۵۷۵ اشاره
- ۱۵۷۶ جانشینی حضرت علی علیه السلام
- ۱۵۷۷ انکار ولایت و امامت
- ۱۵۷۸ عوامل خانه‌نشینی حضرت علی علیه السلام
- ۱۵۷۸ توضیح
- ۱۵۷۸ ۱ - نو پا بودن اسلام
- ۱۵۷۸ ۲ - کمبود یاران
- ۱۵۸۰ ۳ - کینه‌ها و حسدها
- ۱۵۸۲ فدک
- ۱۵۸۴ فدک بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۱۵۸۴ قسمت اول
- ۱۵۸۷ قسمت دوم
- ۱۵۹۱ خطبه جاودانه
- ۱۵۹۶ فدک در عصر خلفا
- ۱۵۹۷ لحظات غم‌انگیز
- ۱۵۹۷ هجوم به خانه وحی
- ۱۵۹۷ قسمت اول
- ۱۶۰۱ قسمت دوم

- ۱۶۰۳ قسمت سوم
- ۱۶۰۶ گفتار عالمان اهل سنت
- ۱۶۰۹ بخش پنجم: در آستانه شهادت
- ۱۶۰۹ در آستانه شهادت
- ۱۶۱۰ باران اشک و آه
- ۱۶۱۵ اذانی ناتمام
- ۱۶۱۶ در بستر بیماری
- ۱۶۱۶ عیادت امّ سلمه
- ۱۶۱۷ عیادت زنان مهاجر و انصار
- ۱۶۱۸ عیادت خلفا
- ۱۶۲۰ پیام عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۶۲۱ وصیت‌ها
- ۱۶۲۵ واپسین لحظات
- ۱۶۲۸ شبی غم‌بار
- ۱۶۳۳ مراسم نماز و خاک‌سپاری
- ۱۶۳۸ قبری ناشناخته
- ۱۶۴۰ امیر مؤمنان علیه السلام در سوگ فاطمه علیها السلام
- ۱۶۴۴ تاریخ شهادت
- ۱۶۴۵ یاد حضرت فاطمه علیها السلام
- ۱۶۴۸ توسل
- ۱۶۴۸ اشاره
- ۱۶۵۰ ۱ - دعای نور
- ۱۶۵۰ ۲ - تسبیح حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۶۵۰ ۳ - نماز استغاثه حضرت بتول علیها السلام

۱۶۵۰	۴ - دعا
۱۶۵۱	۵ - صلوات
۱۶۵۱	پی نوشت ها
۱۶۵۱	۱ تا ۶۰
۱۶۵۵	۶۱ تا ۱۳۰
۱۶۵۹	۱۳۱ تا ۱۸۶
۱۶۶۳	۱۸۷ تا ۲۳۵
۱۶۶۶	۲۳۶ تا ۲۹۵
۱۶۶۹	۲۹۶ تا ۳۵۵
۱۶۷۳	۳۵۶ تا ۴۱۵
۱۶۷۷	۴۱۶ تا ۴۹۰
۱۶۸۱	۴۹۱ تا ۵۵۹
۱۶۸۵	حضرت فاطمه سلام الله علیها
۱۶۸۵	مشخصات کتاب
۱۶۸۵	حضرت فاطمه
۱۶۸۶	مونس مادر
۱۶۸۷	حضرت فاطمه علیها السلام شریک غم و همدرد رنج های پدر
۱۶۸۷	الگوی انفاق
۱۶۸۸	تقسیم کار حضرت زهرا علیها السلام با فِضه خادمه
۱۶۸۸	عبادت حضرت زهرا علیها السلام
۱۶۸۸	تلاش‌های حضرت زهرا علیها السلام در پشت جبهه
۱۶۸۹	توجه حضرت زهرا علیها السلام به مسأله حجاب
۱۶۸۹	گردن بند با برکت
۱۶۹۰	ماجرای مباحله

- ۱۶۹۰ دستورات تربیتی
- ۱۶۹۱ شهادت حضرت زهرا
- ۱۶۹۱ پژوهش‌گونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام
- ۱۶۹۱ مشخصات کتاب
- ۱۶۹۲ درآمد
- ۱۶۹۲ حکایت این وجیزه
- ۱۶۹۳ مقدمه
- ۱۶۹۴ مصحف فاطمه علیها السلام
- ۱۶۹۴ نگاهی به سند حدیث
- ۱۶۹۶ مصحف فاطمه و مباحث مرتبط با آن
- ۱۶۹۶ واژه «مصحف» در ادب عربی
- ۱۶۹۷ نگارنده مصحف
- ۱۶۹۸ املاکننده مصحف
- ۱۷۰۰ احتمالات گوناگون در حل تعارض
- ۱۷۰۲ محتوای مصحف
- ۱۷۰۷ محتوای مصحف
- ۱۷۰۹ وصیت مربوط به باغ‌ها
- ۱۷۰۹ وصیت سیاسی
- ۱۷۱۰ حجم مصحف
- ۱۷۱۰ مصحف چونان میراثی ماندگار در نزد امامان علیهم السلام
- ۱۷۱۱ نگاهی به برخی داورهای درباره مصحف فاطمه علیها السلام
- ۱۷۱۲ تکمله
- ۱۷۱۵ فهرست منابع
- ۱۷۲۰ بانوی نمونه اسلام فاطمه زهرا (س)

۱۷۲۰	مشخصات کتاب
۱۷۲۰	مقدمه
۱۷۲۱	پیشگفتار
۱۷۲۲	از ولادت تا ازدواج
۱۷۲۳	مادر فاطمه
۱۷۲۳	بانوی بازرگان
۱۷۲۴	بانوی مستقل
۱۷۲۵	بانوی فداکار
۱۷۲۵	نخستین کانون اسلامی
۱۷۲۶	دستور آسمانی
۱۷۲۶	دوران آبستنی
۱۷۲۷	ولادت فاطمه
۱۷۲۷	تاریخ تولد
۱۷۲۹	آرزوی پیامبر و خدیجه
۱۷۳۰	کوثر
۱۷۳۰	شیر مادر
۱۷۳۱	دوران شیرخوارگی
۱۷۳۲	مرگ مادر
۱۷۳۲	نتیجه
۱۷۳۲	بعد از وفات مادر
۱۷۳۳	ناگفته نماند
۱۷۳۴	فاطمه به سوی مدینه
۱۷۳۴	عروسی حضرت فاطمه
۱۷۳۵	پیشنهاد به علی

- ۱۷۳۵ افکار خفته بیدار می شود
- ۱۷۳۶ علی به خواستگاری می رود
- ۱۷۳۶ توافق
- ۱۷۳۷ خطبه عقد
- ۱۷۳۷ انتخاب داماد
- ۱۷۳۸ مهر حضرت زهرا
- ۱۷۳۸ یک عمل آموزنده
- ۱۷۳۸ جهاز حضرت زهرا
- ۱۷۳۹ درسی به مسلمین
- ۱۷۳۹ اثاث خانه علی
- ۱۷۴۰ مذاکره عروسی
- ۱۷۴۰ جشن عروسی
- ۱۷۴۱ بسوی حجله
- ۱۷۴۱ دیدار با فاطمه
- ۱۷۴۲ فاطمه در خانه ی علی
- ۱۷۴۲ خانه داری
- ۱۷۴۴ شوهرداری
- ۱۷۴۶ بچه داری
- ۱۷۴۷ کلاس عالی تربیت
- ۱۷۴۷ محبت
- ۱۷۴۸ پرورش شخصیت
- ۱۷۴۹ ایمان و تقوی
- ۱۷۵۰ مراعات نظم و حقوق دیگران
- ۱۷۵۱ ورزش و بازی

- ۱۷۵۲ فضائل حضرت زهرا
- ۱۷۵۳ شرکت در مباحثه
- ۱۷۵۴ علم و دانش فاطمه
- ۱۷۵۵ ایمان و عبادت فاطمه
- ۱۷۵۶ گردن بند پر برکت
- ۱۷۵۷ محبت و احترام پیامبر نسبت به فاطمه
- ۱۷۵۸ فاطمه دختر شایسته پیامبر
- ۱۷۶۱ دعوت عملی
- ۱۷۶۱ فاطمه از دیدگاه علی
- ۱۷۶۳ عصمت زهرا
- ۱۷۶۵ اشکال
- ۱۷۶۵ پاسخ
- ۱۷۶۶ عقیده زهرا درباره زنان
- ۱۷۶۸ حضرت فاطمه بعد از پدر
- ۱۷۶۸ خنده شگفت انگیز
- ۱۷۶۹ بازگو کردن اسرار
- ۱۷۷۰ فاطمه بعد از پدر
- ۱۷۷۰ مبارزات سه ماهه زهرا
- ۱۷۷۱ مرحله اول: دعوت از مردم
- ۱۷۷۱ مرحله دوم: مبارزه منفی
- ۱۷۷۴ چرا فدک را به فاطمه بخشید
- ۱۷۷۵ عوامل غصب فدک
- ۱۷۷۶ عکس العمل زهرا
- ۱۷۷۷ بحث و استدلال

- ۱۷۷۸ باز هم استدلال
- ۱۷۷۸ استيضاح خلیفه
- ۱۷۷۹ نطق آتشین زهرا
- ۱۷۸۲ عکس العمل خلیفه
- ۱۷۸۲ پاسخ ابوبکر
- ۱۷۸۳ پاسخ فاطمه
- ۱۷۸۳ عکس العمل خلیفه
- ۱۷۸۴ پشتیبانی ام سلمه
- ۱۷۸۴ اعتصاب سخن
- ۱۷۸۵ دفن شبانه
- ۱۷۸۶ نتیجه
- ۱۷۸۶ فاطمه در آستانه ی مرگ
- ۱۷۸۷ فاطمه در بستر بیماری
- ۱۷۸۸ اندوه فراوان
- ۱۷۸۹ وصیت فاطمه
- ۱۷۹۰ فاطمه در آخرین لحظات زندگی
- ۱۷۹۱ تشییع و تدفین
- ۱۷۹۱ علی بر مزار زهرا
- ۱۷۹۲ تاریخ وفات
- ۱۷۹۳ قبر فاطمه
- ۱۷۹۴ موضوع نزاع
- ۱۷۹۵ اموال شخصی رسول خدا
- ۱۷۹۶ فدک
- ۱۷۹۷ واگذاری فدک به فاطمه

- ۱۷۹۸ دلیل بخشش
- ۱۷۹۸ طرز واگذاری فدک
- ۱۷۹۹ داوری در قضیه
- ۱۸۰۲ اموال رسول خدا در مدینه
- ۱۸۰۳ باقیمانده خمس خیبر
- ۱۸۰۴ میراث رسول خدا
- ۱۸۰۴ ارث در قرآن
- ۱۸۰۴ حدیث ابوبکر
- ۱۸۰۵ مخالفت قرآن
- ۱۸۰۶ اشکال دیگر
- ۱۸۰۶ اشکال دیگر
- ۱۸۰۷ اشکال دیگر
- ۱۸۰۷ یک تذکر
- ۱۸۰۸ جامی از زلال کوثر
- ۱۸۰۸ مشخصات کتاب
- ۱۸۰۸ عذر تقصیر به پیشگاه فاطمه
- ۱۸۱۰ جلوه ای از جمال فاطمه
- ۱۸۱۰ فاطمه، شب قدر عارفان
- ۱۸۱۲ فاطمه، کوثر بی کرانه
- ۱۸۱۴ فاطمه، حقیقتی یگانه
- ۱۸۱۵ فاطمه، مجمع آسمای الهی
- ۱۸۱۷ فاطمه، طلایه دار شفاعت
- ۱۸۱۹ شفاعت گری بی همتای فاطمه از چشم انداز عرفانی
- ۱۸۲۱ فاطمه، نازل فرمای جبرائیل

- ۱۸۲۳ فاطمه، سفارش شده ی برترین رسول الهی
- ۱۸۲۵ از افقی دیگر
- ۱۸۲۵ فاطمه، معیار رضایت و خشم کبریایی
- ۱۸۲۶ فاطمه، جلوه نمای جمال خدایی
- ۱۸۲۸ رسالت مجالس ذکر اهل بیت
- ۱۸۲۹ طراوت بخشی ایمان دین باوران
- ۱۸۳۰ تقویت ارتباط قلبی با پیشوایان
- ۱۸۳۱ محبت افروزی در قلوب شیعیان
- ۱۸۳۲ معرفت افزایی نسبت به امامان
- ۱۸۳۳ گسترش فرهنگ شهادت و پرورش شهادت طلبان
- ۱۸۳۵ تقویت روحیه ی شهادت طلبی
- ۱۸۳۵ الگوسازی و الگودهی از سیره ی معصومان
- ۱۸۳۷ اسوه پذیری از سیره ی فاطمی
- ۱۸۳۷ اهمیت اسوه پذیری
- ۱۸۳۷ انواع اسوه پذیری
- ۱۸۳۸ خطاها در اسوه پذیری
- ۱۸۳۹ آفت های اسوه پذیری
- ۱۸۴۰ الگوپذیری کامل از الگوهای غیرصالح
- ۱۸۴۰ روش های اصلاح اسوه پذیری
- ۱۸۴۰ افزایش معرفت عمومی
- ۱۸۴۱ بهره گیری از ویژگی های روانی، عاطفی، اجتماعی
- ۱۸۴۱ اسوه پذیری از چشم انداز قرآنی
- ۱۸۴۱ معرفی اسوه ی حسنه
- ۱۸۴۲ اسوه دهی از سیره ی پیامبران

- ۱۸۴۲ الگودهی از سیره ی ابراهیم و پیروان او
- ۱۸۴۲ تشویق به اسوه پذیری از مؤمنان صالح
- ۱۸۴۳ الگوسازی در قالب داستان و تمثیل
- ۱۸۴۳ فاطمه الگویی دُرَدانه
- ۱۸۴۳ سروری فاطمه بر مریم و آسیه
- ۱۸۴۵ فاطمه، استمرارِ اسوه ی حسنه
- ۱۸۴۵ فاطمه، حجت و الگوی امامان
- ۱۸۴۶ فاطمه، فدایی ولایت
- ۱۸۴۷ فاطمه، فاتح ستیغ فصاحت
- ۱۸۴۷ فاطمه، بانی عظیم ترین خدمت
- ۱۸۴۸ عوامل تأثیرگذار بر شخصیت اسوه ها
- ۱۸۴۸ اشاره
- ۱۸۴۹ وراثت
- ۱۸۴۹ محیط
- ۱۸۵۰ گذشت زمان (سن)
- ۱۸۵۱ وجدان اخلاقی
- ۱۸۵۱ اشاره
- ۱۸۵۱ فطریات
- ۱۸۵۱ عوامل غیبی
- ۱۸۵۱ اختیار و اراده ی آزاد
- ۱۸۵۲ اختیار، مهم ترین عامل تأثیرگذار
- ۱۸۵۲ عوامل مؤثر در شکل گیری شخصیت فاطمه
- ۱۸۵۴ شیوه ی اسوه پذیری از سیره ی فاطمی
- ۱۸۵۴ توجه به عامل اختیار در اسوه پذیری

- ۱۸۵۴ اسوه پذیری از مشترکات انسانی؛ نه از موهبت های الهی
- ۱۸۵۵ تفکیک میان قالب و محتوای سیره ها
- ۱۸۵۶ نوع اسوه پذیری، وابسته به شرایط زمانه
- ۱۸۵۷ زیبا جلوه هایی از سیره ی فاطمی
- ۱۸۵۷ زهرا در سجاده ی بندگی
- ۱۸۶۱ زهرا در حجله گاه پوشیدگی
- ۱۸۶۱ اشاره
- ۱۸۶۱ پرهیز از همه ی نامحرمان
- ۱۸۶۲ بهترین سیره برای بانوان
- ۱۸۶۳ دقت در متن حدیث
- ۱۸۶۳ توجه به رمز میان مسایل حقوقی و اخلاقی
- ۱۸۶۴ ژرف نگری در سیره ی عملی فاطمه
- ۱۸۶۵ دقت در سیره ی دیگر زنان مورد تأیید پیامبر
- ۱۸۶۷ زهرا در جلوه گاه وارستگی
- ۱۸۶۹ زهرا در عرصه ی تلاش پیشگی
- ۱۸۷۱ زهرا در جبهه ی جهاد فرهنگی
- ۱۸۷۵ زهرا در پهنه ی وظایف خانوادگی
- ۱۸۷۶ تقسیم کار در خانواده
- ۱۸۷۷ تقسیم کار در خانه ی زهرا
- ۱۸۷۸ تقسیم کار از چشم انداز عرفانی
- ۱۸۷۹ همسرمداری زهرا
- ۱۸۸۱ حماسه ی فاطمی و عبرت های آن
- ۱۸۸۲ سقیفه، سنگ بنای بدعت و جنایت
- ۱۸۸۲ اشاره

- بزرگترین ظلم‌ها در حق علی مرتضی ۱۸۸۳
- بزرگترین ظلم‌ها در حق علی مرتضی ۱۸۸۸
- بزرگترین ظلم‌ها در حق فاطمه ی زهرا ۱۸۸۸
- پیشینه و فرجام فدک ۱۸۸۸
- چگونگی فتح فدک ۱۸۸۹
- مالکیت فدک ۱۸۸۹
- حکمت بخشش فدک به فاطمه ۱۸۹۰
- علت غصب فدک ۱۸۹۱
- راز قیام بزرگ زهرا در مقابل غاصبان فدک ۱۸۹۱
- ریشه‌های فاجعه ی سقیفه و غصب فدک از منظر زهرا ۱۸۹۳
- پراکندگی از اطراف امامی یگانه ۱۸۹۴
- رمز موفقیت پیشوای امت ۱۸۹۵
- ولایت فقیه، استمرار امامت ۱۸۹۷
- سربرآوری نفاق‌ها و کینه‌های خفته ۱۸۹۸
- منافقان، هم طراز کافران ۱۹۰۰
- سطحی‌نگریها و بی‌غیرتی‌های غافلانه ۱۹۰۲
- خطرخیزی شعار تساهل و تسامح ۱۹۰۴
- تأویل‌ها و قرائت‌های دینی منحرفانه ۱۹۰۵
- دین‌ستیزی در لوای قرائت‌های جدید از دین ۱۹۰۸
- والاترین وظیفه ی عالمان، مرزبانی از قلوب شیعیان ۱۹۱۲
- پیوست : انوار جمال یار ۱۹۱۲
- جرعه ای از زلال بی مثال کوثر ۱۹۱۳
- فهرست تعابیر زیبا و روح‌فزای حضرت امام، درباره ی شخصیت حضرت زهرا ۱۹۱۳
- سیمای زهرا در بیان ذریه ی زهرا ۱۹۱۵

- ۱۹۱۵ ناتوانی افهام از درک منزلت و رتبت زهرا
- ۱۹۱۵ افتخار عالمی به زهرا
- ۱۹۱۵ روز ولادتش، روز زن
- ۱۹۱۶ فاطمه نمونه و الگوی جهانیان
- ۱۹۱۷ فضیلت های بی نهایت فاطمه
- ۱۹۱۸ والاترین فضیلت حضرت زهرا
- ۱۹۱۸ فاطمه، مجمع جلوه های جمال و جلال الهی
- ۱۹۱۹ فاطمه، حقیقت و باطن لیلۃ القدر
- ۱۹۱۹ سقف خانه ی فاطمه، عرش ربّ العالمین
- ۱۹۱۹ صحیفه ی فاطمیه، افتخار شیعیان
- ۱۹۲۰ تسبیحات حضرت زهرا، افضل تعقیبات نماز
- ۱۹۲۰ شیعیان، فرزندان معنوی فاطمه
- ۱۹۲۰ حجره ی فاطمه، پرورشگاه زبدگان اولاد آدم
- ۱۹۲۰ ساده زیستی فاطمه ی زهرا
- ۱۹۲۱ امامت از منظر زهرا
- ۱۹۲۱ اعدام، مجازات توهین به فاطمه
- ۱۹۲۱ حضرت زهرا (سلام الله علیها) بانوی بانوان
- ۱۹۲۱ مشخصات کتاب
- ۱۹۲۲ پیشگفتار
- ۱۹۲۲ خلاصه زندگی
- ۱۹۲۲ نوزاد وحی و رسالت
- ۱۹۲۳ همراه پدر
- ۱۹۲۴ مادر فاطمه
- ۱۹۲۴ هجرت به مدینه

- ۱۹۲۵ شخصیت آسمانی فاطمه
- ۱۹۲۸ مهر و محبت پیامبر نسبت به فاطمه
- ۱۹۳۰ ازدواج آسمانی
- ۱۹۳۰ مهریه و جهیز فاطمه
- ۱۹۳۱ خطبه ی فرشتگان
- ۱۹۳۱ خطبه ی خدای متعال
- ۱۹۳۲ خطبه ی پیامبر اکرم
- ۱۹۳۲ خطبه ی علی
- ۱۹۳۳ غذای عروسی
- ۱۹۳۳ شادمانی و شعرخوانی
- ۱۹۳۴ دعای پیامبر برای عروس و داماد
- ۱۹۳۵ اخلاق و روش فاطمه و گوشه هایی از زندگی او
- ۱۹۳۶ کار در منزل
- ۱۹۳۷ عبادت
- ۱۹۳۷ حجاب
- ۱۹۳۹ زهد و خوف از خدا
- ۱۹۳۹ گرسنگی و غذای آسمانی
- ۱۹۴۱ بخشش به نیازمند و گردن بند پربرکت
- ۱۹۴۲ چادر نورانی
- ۱۹۴۳ فاطمه یکی از معصومین است
- ۱۹۴۴ همراهان پیامبر در مباحله
- ۱۹۴۵ گریه بر گرسنگی پدر
- ۱۹۴۵ احترام فاطمه نزد پیامبر
- ۱۹۴۵ کودکان خانه فاطمه

- ۱۹۴۶ پس از پیامبر
- ۱۹۴۷ معرفی عترت
- ۱۹۴۸ سپاه اُسامه
- ۱۹۴۸ گریه و خنده ی فاطمه در کنار پدر
- ۱۹۴۹ درگذشت پیامبر
- ۱۹۴۹ فاجعه!
- ۱۹۵۰ هجوم به خانه ی علی
- ۱۹۵۲ تصمیم به نفرین
- ۱۹۵۲ اخذ بیعت از علی
- ۱۹۵۳ فدک
- ۱۹۵۵ خطبه زهرا و استیضاح خلیفه
- ۱۹۵۶ متن خطبه و ترجمه ی آن
- ۱۹۶۲ تأکید بر حدیث جعلی
- ۱۹۶۳ پاسخ زهرا به حدیث جعلی
- ۱۹۶۳ پاسخ خلیفه
- ۱۹۶۳ پاسخ زهرا و اظهار اندوه
- ۱۹۶۵ همدردی و دلداری دادن علی
- ۱۹۶۶ اندوه و بیماری
- ۱۹۶۶ اذان بلال
- ۱۹۶۶ ارشاد در بستر بیماری
- ۱۹۶۷ عیادت بانوان و بیان حق
- ۱۹۶۹ عیادت خلیفه و روگرداندن زهرا
- ۱۹۶۹ وصیت
- ۱۹۷۰ شهادت

- تاریخ وفات و محل دفن ۱۹۷۱
- اندوه وداع بر خاک زهرا ۱۹۷۲
- در مکتب فاطمه سلام الله علیها ۱۹۷۲
- مشخصات کتاب ۱۹۷۳
- بخش ۱ : مدخل ۱۹۷۳
- مدخل ۱۹۷۳
- فصل ۱: در معرفی کتاب ۱۹۷۳
- فصل ۲: سخنی در ضرورت بحث ۱۹۷۶
- بخش ۲ : در معرفی فاطمه (س) ۱۹۸۱
- در معرفی فاطمه (س) ۱۹۸۱
- فصل ۳: خانواده و تربیت او ۱۹۸۲
- فصل ۴: مقام و رتبت فاطمه ۱۹۹۰
- فصل ۵: محوریت فاطمه (س) ۱۹۹۸
- بخش ۳ : حیات خانوادگی فاطمه (س) ۲۰۰۷
- حیات خانوادگی فاطمه (س) ۲۰۰۷
- فصل ۶: فاطمه و پدر ۲۰۰۷
- فصل ۷: فاطمه و همسر ۲۰۱۴
- فصل ۸: فاطمه (س) و فرزندداری ۲۰۲۳
- فصل ۹: فاطمه (س) و کانون داری ۲۰۲۹
- بخش ۴ : حالات و روحیات فاطمه (س) ۲۰۳۶
- حالات و روحیات فاطمه (س) ۲۰۳۶
- فصل ۱۰: حیات احساسی و تعقل فاطمه (س) ۲۰۳۶
- فصل ۱۱: عبادت فاطمه (س) ۲۰۴۳
- فصل ۱۲: روحیه فاطمه (س) ۲۰۴۹

- فصل ۱۳: صبر و تحمل فاطمه (س) ۲۰۵۴
- بخش ۵: مشی و روش فاطمه (س) ۲۰۶۲
- مشی و روش فاطمه (س) ۲۰۶۲
- فصل ۱۴: فاطمه (س) و زندگی ۲۰۶۲
- فصل ۱۵: مشی اقتصادی فاطمه (س) ۲۰۷۰
- فصل ۱۶: ترجیحات فاطمه (س) ۲۰۷۴
- بخش ۶: حیات اجتماعی فاطمه (س) ۲۰۸۰
- حیات اجتماعی فاطمه (س) ۲۰۸۰
- فصل ۱۷: پوشش و عفاف فاطمه (س) ۲۰۸۰
- فصل ۱۸: حضور اجتماعی و مردم ۲۰۸۳
- فصل ۱۹: تعصب شکنی‌ها ۲۰۸۷
- فصل ۲۰: هدایت زنان ۲۰۹۲
- بخش ۷: حیات سیاسی فاطمه (س) ۲۰۹۷
- حیات سیاسی فاطمه (س) ۲۰۹۷
- فصل ۲۱: مشی سیاسی ۲۰۹۸
- فصل ۲۲: حق‌طلبی‌های فاطمه (س) ۲۱۰۳
- فصل ۲۳: مبارزات فاطمه (س) ۲۱۰۸
- فدک، از غصب تا تخریب ۲۱۱۳
- مشخصات کتاب ۲۱۱۳
- تقدیم ۲۱۱۴
- پیشگفتار (فَدَک در چند جمله) ۲۱۱۴
- فصل اول جنگ خَیْبَر (از حوادث سال هفتم هجرت ۲۱۱۸
- [اعل و وقوع جنگ خَیْبَر] ۲۱۱۸
- اشغال شبانه نقاط حساس ۲۱۱۸

- ۲۱۱۹ فتح دژهای نَاعِم و قَمُوص
- ۲۱۱۹ كَزَاژُ غَیْبُ فَرَار
- ۲۱۲۰ علی کجاست؟!
- ۲۱۲۰ قتل مَرْحَب به دست حضرت علی علیه‌السلام
- ۲۱۲۱ خصوصیات دَرِ قلعه خَیْبَر
- ۲۱۲۲ اعتراف دشمن به فضائل حضرت علی علیه‌السلام
- ۲۱۲۲ فتح خَیْبَر مقدمه صلح فَدَک
- ۲۱۲۳ امروز خَیْبَر
- ۲۱۲۴ عکس های خَیْبَر
- ۲۱۲۴ فصل دَوَم نحلّه (سؤالات نحلّه)
- ۲۱۲۴ اشاره
- ۲۱۲۴ سؤال اوّل: «فَدَک» ملک چه کسی بود؟
- ۲۱۲۴ آیا «فَدَک» جزء بیت المال مسلمین بود یا ملک خاص رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ؟
- ۲۱۲۴ دلایل مالکیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
- ۲۱۲۴ ۱. قرآن
- ۲۱۲۵ ۲. روایات
- ۲۱۲۶ ۳. اقرار ابابکر
- ۲۱۲۶ ۴. اقرار عمر
- ۲۱۲۶ ۵. اقرار علمای اهل سنت
- ۲۱۲۷ سؤال دوّم: در زمان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «فَدَک» در دست چه کسی بود؟
- ۲۱۲۷ [«فَدَک» در زمان رسول الله صلی علیه و آله و سلم در ملکیت و اختیار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود]
- ۲۱۲۷ دلایل مالکیت حضرت زهرا علیها السلام
- ۲۱۲۷ ۱. آیات قرآن
- ۲۱۲۸ ۲. روایات:

۳. سند کتبی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ۲۱۲۹
- [اُكْتُبَ لِفاطمةَ عليها السلام بِفَدَكٍ نَحْلَةً مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] ۲۱۲۹
- پاره کردن نوشته رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ توسط عمر ۲۱۳۰
۴. بخشش‌های حضرت زهرا عليها السلام از اموال فَدَك ۲۱۳۰
۵. اخراج وکلای حضرت فاطمه عليها السلام از «فَدَك» توسط ابابکر ۲۱۳۰
۶. ادعای حضرت زهرا عليها السلام بر ملکیت فَدَك ۲۱۳۰
۷. شهادت حضرت علی علیه السلام و أمِ اَيْمَن ۲۱۳۱
۸. نوشتن نامه رد «فَدَك» توسط خود ابابکر ۲۱۳۱
- [روایت امام صادق علیه السلام] ۲۱۳۱
- [مضمون روایت] در کتب شیعه ۲۱۳۱
- [مضمون روایت] در کتب اهل سنت ۲۱۳۱
۹. نامه حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف ۲۱۳۱
۱۰. برگرداندن فَدَك توسط خلفاء ۲۱۳۲
۱۱. اقرار علمای اهل سنت: ۲۱۳۲
- سؤال سوم: چرا پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَك» را به دختر خود حضرت فاطمه عليها السلام بخشید؟ ۲۱۳۳
- اشاره ۲۱۳۳
۱. امر خداوند علیم و حکیم ۲۱۳۴
۲. زمامداری حکومت ۲۱۳۴
۳. تألیف قلوب ۲۱۳۴
۴. کمک به بینوایان و فقراء ۲۱۳۴
۵. زندگی آبرومند ۲۱۳۴
- سؤال چهارم: چرا خلیفه و اطرافیان‌ش به فکر غصب «فَدَك» افتادند؟ ۲۱۳۴
- دلایل ۲۱۳۵
۱. رشوه به مخالفان حکومت ۲۱۳۵

- ۲۱۳۵ ۲. کمبود بودجه
- ۲۱۳۵ ۳. ترس از قدرت اقتصادی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام
- ۲۱۳۶ [جمع بندی:] غصب فدک یا غصب خلافت؟
- ۲۱۳۷ سؤال پنجم: آیا درآمد «فَدَک» به اندازه‌ای بود که پایه‌های حکومت را محکم کند؟
- ۲۱۳۷ دلایل وسعت «فَدَک» و درآمد بسیار آن:
- ۲۱۳۷ ۱ - اجاره هفتاد هزار دیناری
- ۲۱۳۷ ۲ - تقسیم فدک بین سه نفر
- ۲۱۳۷ ۳ - تجهیز سپاه اسلام
- ۲۱۳۷ ۴ - شهر فدک
- ۲۱۳۷ مقدمه سؤال ششم:
- ۲۱۳۸ سؤال ششم: آیا شاهد خواستن ابابکر از حضرت زهرا علیها السلام امری صحیح بود؟
- ۲۱۳۸ پاسخ:
- ۲۱۳۸ [این کار مخالف با قوانین شرع اسلام می‌باشد]
- ۲۱۳۸ [دلایل]
- ۲۱۳۸ ۱. قانون ذوالید:
- ۲۱۳۹ ۲. عصمت حضرت زهرا علیها السلام:
- ۲۱۴۰ ۳. علم قاضی:
- ۲۱۴۰ ۴. برخورد قبلی خلیفه با دو تن از صحابه:
- ۲۱۴۱ مقدمه سؤال هفتم:
- ۲۱۴۱ سؤال هفتم: آیا ابابکر حق داشت شهود حضرت فاطمه علیها السلام را رد کند؟
- ۲۱۴۱ نکته اول:
- ۲۱۴۱ [شاهد اول أم ایمن و رد کردن شهادت او]
- ۲۱۴۲ [شاهد دوم علی علیه‌السلام و رد کردن شهادت او]
- ۲۱۴۲ [از بزرگترین ردّ شهادت حضرت علی علیه‌السلام بود]

- ۲۱۴۲ [دلائل این اشتباه ابابکر]
- ۲۱۴۲ ۱. آیه کریمه مباحله:
- ۲۱۴۲ ۲. آیه کریمه تطهیر:
- ۲۱۴۲ ۳. صدیق اکبر
- ۲۱۴۲ ۴. حق همیشه با اوست
- ۲۱۴۲ ۵. همراه با قرآن تا قیامت
- ۲۱۴۳ ۶. بالاترین قاضی
- ۲۱۴۳ نکته دوم:
- ۲۱۴۴ نکته سوم:
- ۲۱۴۵ آخرین نکات
- ۲۱۴۶ [علت استدلال حضرت فاطمه علیها سلام به مسأله ارث فدک]
- ۲۱۴۶ فصل سوم ادعای ارث
- ۲۱۴۶ سؤال اول: آیا با تمسک به حدیث «لا تُورَثُ» می‌شود حضرت زهرا علیها السلام را از ارث محروم کرد؟
- ۲۱۴۶ جواب
- ۲۱۴۶ چهارده اشکال بر حدیث «لا تُورَثُ»
- ۲۱۴۷ [مهمترین اشکال روایت این است که] این خبر با قرآن تعارض دارد
- ۲۱۴۸ سؤال دوم: آیا آیات ذکر شده، بر ارث گذاردن انبیاء دلالت می‌کند؟
- ۲۱۴۹ سؤال سوم: آیا با این خبر می‌شود قرآن را تخصیص زد؟
- سؤال چهارم: آیا ابابکر در مسند قضاوت می‌توانست با علم خود که با شنیدن روایت از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به دست آمده بود حکم ۵
- سؤال پنجم: آیا عدم ایراد و اشکال بر ابابکر (در جریان غصب فدک) از طرف صحابه و مردم آن زمان می‌تواند دلیل بر صحت مدعای او باشد؟ ۵۱
- ۲۱۵۱ پاسخ
- ۲۱۵۱ [دلایل اینکه سکوت مردم دلیل رضایت آنها نبوده است]
- ۲۱۵۱ ۱. بی‌تفاوتی مردم آن زمان
- ۲۱۵۱ ۲. اشکال نگرفتن مردم بر تغییر سنتهای رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

- ۲۱۵۱ ۳. ترس و وحشت از حکومت
- ۲۱۵۱ [توضیح]
- ۲۱۵۲ نقشه قتل حضرت علی علیه‌السلام
- ۲۱۵۳ [۲ نکته دیگر]
- ۲۱۵۳ این روایت خبر واحد است و فقط ابابکر آن را نقل کرده است
- ۲۱۵۴ منازعه حضرت علی و عباس بن عبدالمطلب در زمان عمر
- ۲۱۵۷ سؤال ششم: عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد راویان خبر «لَا نُؤَرِّثُ» یا شاهدان بر آن؟
- ۲۱۵۷ [پاسخ]
- ۲۱۵۸ دو نکته زیبا
- ۲۱۵۸ [توضیح]
- ۲۱۵۸ استثنائی‌ترین دادگاه تاریخ
- ۲۱۵۸ راوی خبر، فاسق است
- ۲۱۵۹ سؤال هفتم: اگر اموال پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ صدقه بود، چرا آن را برای دخترش بیان نکرد؟
- ۲۱۵۹ پاسخ
- ۲۱۶۰ جهل ابابکر و عمر به احکام اسلامی، در صحت حدیث «لَا نُؤَرِّثُ» و تمتک به آن، انسان را به شک می‌اندازد.
- ۲۱۶۱ اضطراب روایات ابی بکر در حدیث لَا نُؤَرِّثُ
- ۲۱۶۱ متضاد بودن عمل ابابکر به حدیث لَا نُؤَرِّثُ و نهی او از نقل حدیث
- سؤال هشتم: اگر اموال پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ صدقه است و ارث نمی‌رسد، چرا همسران پیامبر بعد از او بدون ارائه دلیل در حجره‌های
- ۲۱۶۲ سؤال نهم: ابوبکر و عمر با چه حقی در حجره پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ دفن شدند؟
- ۲۱۶۲ [پاسخ]
- ۲۱۶۴ نکته‌ای دیگر
- ۲۱۶۴ سؤال دهم: چرا حدیث «لَا نُؤَرِّثُ» توسط ابابکر، عمر، عثمان، عایشه، حفصه، خلفاء بنی‌امیه و بنی‌عباس نقض گردید؟
- ۲۱۶۴ ۱. ابابکر
- ۲۱۶۴ ۲. عمر

۳. عثمان و زنان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ۲۱۶۵
۴. عایشه ۲۱۶۵
- [۵-] نقض حدیث «لَا تُؤَزَّرُ» توسط خلفا در طول تاریخ ۲۱۶۶
- انقض حدیث توسط خود راوی (ابوبکر) پس از احتجاج حضرت فاطمه سلام الله علیها «فَدَك» را به آن حضرت واگذار کرد ... ولی عمر ما:
- و اینک نمونه‌ای از این اختلافات ۲۱۶۷
- تشکیل جلسه هزار نفری علماء در امر «فَدَك» در زمان مأمون ۲۱۷۰
- سؤال یازدهم: چرا حضرت علی علیه‌السلام در زمان حکومت خود «فَدَك» را برنگرداند؟ ۲۱۷۲
۱. تقیه ایشان، حتی در زمان زمامداری و حکومت: ۲۱۷۲
۲. ما اهل بیت، چیزی را که از روی ظلم از ما غصب شده، پس نمی‌گیریم. ۲۱۷۳
۳. حضرت علی علیه‌السلام کراهت داشتند چیزی را که خداوند غاصبش را کیفر داده، باز پس بگیرند. ۲۱۷۳
۴. بی‌ارزش بودن بُعد مادی فَدَك برای اهل بیت علیهم السلام ۲۱۷۴
- گرفتن نامه رد «فَدَك» از ابابکر و جسارت‌های بی‌شرمانه عمر ۲۱۷۴
- جزای غاصبین «فَدَك» به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ۲۱۷۸
- فصل چهارم باغهای هفتگانه (عوالی) ۲۱۷۸
- مالکیت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بر باغهای هفتگانه (عوالی أو الحوائط السبعه) ۲۱۷۸
- اسامی این هفت باغ در کتب تاریخی: ۲۱۷۹
- غضب عوالی و مطالبه حضرت زهرا علیها السلام ۲۱۷۹
- فصل پنجم خطبه فَدَکِیَه ۲۱۸۰
- خطبه فَدَکِیَه در کتب علماء ۲۱۸۰
- اشاره ۲۱۸۱
- از علماء اهل سنت ۲۱۸۱
- از علماء شیعه ۲۱۸۱
- مدارک خطبه فَدَکِیَه ۲۱۸۲
- متن خطبه فَدَکِیَه (احتجاج حضرت زهرا علیها السلام در مقابل مردم پس از غضب فَدَك) (۲۳۱) ۲۱۸۲

- ۲۱۸۲ [حرکت حضرت فاطمه علیها السلام به مسجد برای ایراد خطبه]
- ۲۱۸۲ ۱. حمد و شکر خداوند
- ۲۱۸۳ ۲. شهادت به وحدانیت خداوند
- ۲۱۸۳ ۳. شهادت به رسالت حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
- ۲۱۸۴ ۴. علت رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
- ۲۱۸۴ ۵. رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ
- ۲۱۸۴ ۶. امر مردم به تبعیت از قرآن
- ۲۱۸۵ ۷. فلسفه احکام الهی
- ۲۱۸۵ ۸. ای مردم بدانید من فاطمه دختر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ هستم
- ۲۱۸۶ ۹. شما مردمی ضعیف و ذلیل بودید که توسط پدرم عزیز شدید
- ۲۱۸۶ ۱۰. در هنگام جنگها حضرت علی علیه السلام خاموش کننده آن بود و شما فرار می کردید و منتظر نزول بلاها بر ما بودید؟
- ۲۱۸۷ ۱۱. چرا بعد از پیامبر پیرو یک شیطان فرومایه پست شدید
- ۲۱۸۷ ۱۲. مقابل جسارت‌های شما مانند کسی که نیزه‌ای در شکم دارد صبر می کنیم
- ۲۱۸۸ ۱۳. استدلال به آیات قرآن برای ارث بردن از پدرش رسول گرامی اسلام
- ۲۱۸۸ ۱۴. سه سؤال بیدار کننده
- ۲۱۸۹ ۱۵. آنگاه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به سوی انصار نظر افکنده و فرمودند: چرا در حق من سستی می کنید؟!
- ۲۱۸۹ ۱۶. شما قدرت نظامی آن را دارید که حق مرا باز پس بگیرید
- ۲۱۹۰ ۱۷. هشدار بر شما که رفاه طلبی شما را خانه نشین کرده است
- ۲۱۹۱ ۱۸. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در پاسخ ابوبکر چنین فرمود:
- ۲۱۹۲ ۱۹. حضرت زهرا علیها السلام روی به مردم کرده فرمود:
- ۲۱۹۲ ۲۰. سپس روی به قبر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نمود و فرمود:
- ۲۱۹۲ ۲۱. سپس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ساکت شد و به خانه برگشت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر در خانه در انتظار او بود تا جمال
- ۲۱۹۴ گفتار علماء و بزرگان درباره عظمت این خطبه
- ۲۱۹۵ فصل ششم أشعار فدکیتیه

- ۲۱۹۵ خطبه حضرت زهرا علیها السلام «حاج غلامرضا سازگار»
- ۲۲۰۹ خطبه فدکیه - «محمد علی مردانی»
- ۲۲۲۷ فدک، غدیر، سقیفه - «حاج غلامرضا سازگار»
- ۲۲۳۱ حدود فدک - «حاج سید رضا مؤید»
- ۲۲۳۲ فدک - «حاج سید رضا مؤید»
- ۲۲۳۳ کوچه، سیلی، فدک - «حسن ژولیده نیشابوری»
- ۲۲۳۵ فدک - «حبیب الله چایچیان»
- ۲۲۳۵ احتجاج حضرت زهرا علیها السلام - «خوشدل»
- ۲۲۳۹ سرگذشت فدک - «امیر ایزدی همدانی»
- ۲۲۴۵ فصل هفتم امروز فدک
- ۲۲۴۵ گزارش سفر آیت الله هاشمی رفسنجانی به سرزمین «فدک» در سیمای جمهوری اسلامی
- ۲۲۴۶ طرح مسأله‌ی فدک در روزنامه جمهوری اسلامی
- ۲۲۴۶ مقدمه‌ای برای احیاء فدک
- ۲۲۴۷ زهرای عزیز، ما به «فدک» رسیده‌ایم.
- ۲۲۴۹ نکته‌های این مقاله
- ۲۲۵۰ طرح مسأله فدک در خطبه‌های نماز جمعه تهران
- ۲۲۵۰ [مقدمه و تاریخچه‌ای بر فدک]
- ۲۲۵۲ خلفا بیست و چهار بار فدک را گرفتند و باز گرداندند
- ۲۲۵۴ گزارش سفر به فدک
- ۲۲۵۶ نکته‌های برجسته این سخنرانی
- ۲۲۵۶ گفتگو با شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی ایران
- ۲۲۶۰ طرح مسأله فدک در فصلنامه میقات حج
- ۲۲۶۰ گزارش سفر به «فدک» در اجلاس جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم توسط حضرت آیه الله، هاشمی رفسنجانی
- ۲۲۶۲ از صفا تا فدک

- گزارشی از فدک، دوشنبه ۲۰/۳/۱۳۸۷ ۲۲۶۴
- گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران «ایرنا» از حضور نخستین گروه ایرانی در فدک ۲۲۶۵
- برپایی نمایشگاههای عکس «باغ فدک» در ۷ استان کشور «خبرگزاری فارس»: ۲۲۶۶
- مسئولیت ما... ۲۲۶۷
- پیشنهادات ۲۲۶۷
- تصاویر منطقه فدک ۲۲۶۸
- پی نوشت ۲۲۶۸
- زندگانی حضرت زهرا (س) ۲۲۸۲
- مشخصات کتاب ۲۲۸۲
- گزارشی در باب موضوع کتاب ۲۲۸۳
- صحرای عربستان ۲۲۸۵
- خدیجه : نسب او ۲۲۸۸
- نام و لقب‌های دختر پیغمبر ۲۲۹۲
- خواستگاران فاطمه (ع) ۲۲۹۶
- زندگانی زهرا (ع) در خانه شوهر ۲۳۰۴
- ولادت امام حسن (ع) ۲۳۰۷
- ولادت امام حسین (ع) ۲۳۰۸
- آیا بین زن و شوهر کدورتی روی داده ۲۳۱۱
- عبادت دختر پیغمبر ۲۳۱۳
- فدک در اختیار پیغمبر ۲۳۱۳
- فتح مکه ۲۳۱۴
- حجة الوداع ۲۳۱۵
- مرگ پیغمبر ۲۳۱۶
- هجوم بخانه پیغمبر ۲۳۱۷

- تصرف فدک از جانب حکومت ۲۳۱۹
- مرکز دادخواهان ۲۳۲۱
- پاسخ ابوبکر به دختر پیغمبر ۲۳۲۷
- دختر پیغمبر در بستر بیماری ۲۳۳۰
- زنان انصار در خانه پیغمبر ۲۳۳۲
- در آستانه ملکوت ۲۳۳۳
- بخاک سپردن زهرا ۲۳۳۵
- قبر دختر پیغمبر ۲۳۳۶
- برای عبرت تاریخ ۲۳۳۷
- گزیده هائی از شعرهای شاعران شیعی عربی زبان ۲۳۴۴
- دختر پیغمبر در شعر فارسی ۲۳۴۹
- فرزندان فاطمه (ع) ۲۳۵۴
- وا پسین منزل کاروان ۲۳۵۹
- ام کلثوم ۲۳۶۲
- زهرا (علیها السلام) برترین بانوی جهان ۲۳۶۳
- مشخصات کتاب ۲۳۶۳
- بسم الله الرحمن الرحيم ۲۳۶۳
- فاطمه (علیها السلام) از ولادت تا بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۲۳۶۴
- «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ هِيَ نُورٌ عَيْنِي وَ ثَمَرَةٌ فُؤَادِي وَ رَوْحِي الَّتِي بَيْنَ جَنَّتِي وَ هِيَ الْحَوْرَاءُ الْأَنْسِيَّةُ (۱۶) فاطمه پاره تن من است، و نور چشمان من، و
«إِذَا اسْتَنْقَتُ إِلَى الْجَنَّةِ قَبَلْتُ نَحْرَ فَاطِمَةَ (۱۶) هنگامی که شوق بهشت در دلم پیدا می شود گلوی فاطمه را می بوسم» ۲۳۶۶
- «إِنَّ أَوَّلَ شَخْصٍ يَدْخُلُ عَلَيَّ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (۱۶) نخستین کسی که در بهشت بر من وارد می شود، فاطمه دختر محمد است» -- ۲۳۶۷
- «لَوْ لَمْ يُخْلَقْ عَلَيَّ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كُفُوًا (۱۶) هرگاه علی آفریده نمی شد، کسی که لایق همسری فاطمه باشد وجود نداشت» ۲۳۶۹
- کمالات فوق العاده فاطمه (علیها السلام) از یکسو، و انتسابش به شخص پیامبر از سوی دیگر، و شرافت خانوادگی او نیز از دیگر سوی سبب شد که
اکنون ببینیم مهریه فاطمه چه بود؟ ۲۳۷۰

همیشه «مهریه» و «جهیزیه» و «تشریفات عروسی» سه مشکل بزرگ بر سر راه خانواده‌ها در مسأله ازدواج بوده است، مشکلاتی که گاهی تمام د پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در این مراسمی که برای تشکیل خانواده‌ای بود که بخش مهمی از تاریخ اسلام را دگرگون ساخت و جانند: «مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةً الرَّأْسِ، بَاكِيَةً الْعَيْنِ، مُخْتَرِقَةَ الْقَلْبِ (۱)» بعد از رحلت پیامبر پیوسته شال عزا به سر بسته بود، چشمانی گریان و قلبی سو

فضایل حضرت زهرا (علیها السلام) ۲۳۷۳

در برابر فضایل عظیم اهل بیت (علیهم السلام) و مقامات فوق العاده آنها در درگاه خداوند، همیشه این دغدغه خاطر برای بعضی از افراد که در مرتز ارزش انسان‌ها مسلماً یکسان نیست، بعضی افراد از مقرب‌ترین فرشتگان الهی برترند، و بعضی از درنده‌ترین حیوانات پایین‌تر، و آنچه به این انس نخستین سنگ بنای وجود انسان، انعقاد نطفه اوست، چرا که به هر حال نطفه است که قسمت مهمی از ارزش‌های وجودی انسان را در بر دارد، و محبت و عشق، قوی‌ترین جاذبه در میان دو موجود است. ۲۳۷۸

می‌دانیم بالاترین مرحله قرب «فنا» است. ۲۳۸۰

با توجه به این که حب دنیا سرچشمه همه گناهان است، چنانکه در حدیث معروف نبوی آمده «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» و همه تجربیات و مش محبت اولیای خداوند نسبت به افراد، یک محبت ساده نیست، حتماً از عواملی سرچشمه می‌گیرد که مهم‌ترین آنها علم و ایمان و تقواست، علاقه هنگامی که روح انسان قوی شود، و پرتوی از صفات الهی در جان او بیفتد، و به مقام قرب او نائل گردد، اراده اش به فرمان خدا در جهان تکوین اژ ورود در بهشت، آن کانون عظیم رحمت الهی، دلیل روشنی بر سعادت یک انسان است، و اگر کسی پیش از همه وارد شود برترین فضیلت برای او هر نامی معمولاً بیانگر چگونگی صاحب آن است، البته اگر نامگذاری بوسیله شخص حکیمی انجام گیرد. ۲۳۸۵

غیر از هدایای فوق العاده معنوی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به دخترش فاطمه زهرا (علیها السلام) داد که هر کدام از دیگری گرانباتر و داستان فدک یکی از غم‌انگیزترین و پرغوغاترین داستان‌های زندگی فاطمه بانوی اسلام (علیها السلام) خصوصاً و اهل بیت (علیهم السلام) عموماً «فدک» بطوری که بسیاری از مورخان و ارباب لغت نوشته‌اند: قریه‌ای آباد و حاصلخیزی بود در سرزمین حجاز نزدیک «خیبر» که میان آن و مد گرفتن «فدک» از بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) مسأله ساده‌ای نبود که تنها مربوط به جنبه مالی باشد، بلکه جنبه اقتصادی آن تحت الش چگونه فدک به اهل بیت (علیهم السلام) بازگشت؟ ۲۳۸۹

از مسائل بسیار قابل توجه این که هیچ یک از امامان اهل بیت بعد از غصب نخستین، هرگز در امر فدک دخالت نکردند، نه علی (علیه السلام) در د فدک - چنانکه گفتیم - در زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) طبق آیه (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) از سوی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به فاطمه زهرا (علیها السلام) فدک - همان گونه که گفتیم - ظاهراً روستایی بود در نزدیکی خیبر، خرم و سرسبز و حدود آن چیزی نبود که بر کسی مخفی و پوشیده باشد اما داستان غم‌انگیز فدک و طوفان‌هایی که این روستای ظاهراً کوچک را در طول تاریخ اسلام در برگرفته، به خوبی نشان می‌دهد که توطئه بزرگی بعد از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) طوفان عجیبی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و کانون این طوفان مرکز «خلافت» بود، سپس به هر

- ۲۳۹۵ اشاره
- بعد از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) طوفان عجیبی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و کانون این طوفان مرکز «خلافت» بود، سپس به این خطبه از خطبه های مشهوری است که علمای بزرگ شیعه و اهل سنت با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده اند، و برخلاف آنچه بعضی از این خطبه غزا و کم نظیر در حقیقت از هفت بخش تشکیل می شود و بر هفت محور دور می زند که هر کدام هدف روشنی را تعقیب می کند و با:
- «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أُنْعَمُ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ وَ التَّنَاءُ بِمَا قَدَّمْ، مِنْ عُمومٍ نَعَمٍ ابْتَدَأَهَا، وَ سُبُوغِ آلاءِ أَسْدَاهَا، وَ تَمَامِ مَنَنِ وَالْإِهْلَاءِ! ۲۳۹۹
- «وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اخْتَارَهُ وَ انْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أُرْسَلَهُ، وَ سَمَاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَلَهُ، وَ اضْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ، إِذِ الْخَلْقُ بِالْغَيْبِ مَكْتُونَةٌ، وَ
- «ثُمَّ التَّفَعُّتُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَ قَالَتْ: ۲۴۰۲
- «ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ! اغْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةٌ، وَ أَبِي مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه وآله) أَقُولُ عَوْدًا وَ بَدَأًا وَ لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَطًّا، وَ لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا. ۴۰۴
- «فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَى أَضْفِيَائِهِ، ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسِيكَةُ النَّفَاقِ، وَ سَمَلُ جِلْبَابِ الدِّينِ، وَ نَطَقَ كَاطِمُ الْغَاوِينِ، وَ:
- «ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثًا (إِلَى رَيْثٍ) أَنْ تَشْكُنَ نَفَرْتَهَا، وَ يَسْلَسَ قِيَادَهَا، ثُمَّ اخَذْتُمْ تُوْرُونَ وَ قُدَّتْهَا وَ تَهَيَّجُونَ جَمْرَتَهَا، وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهُتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ
- «ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ: ۲۴۱۰
- دومین خطبه بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) ۲۴۱۳
- بانوی اسلام این خطبه را در بستر بیماری بیان کرد، همان بیماری که هرگز از آن برنخاست، و جان پاک خود را به جان آفرین تسلیم نمود. ۳
- این خطبه در منابع مختلفی نقل شده است، هم در کتب عامه و هم در کتب خاصه، و از جمله هفت منبع زیر قابل توجه است: ۲۴۱۵
- «لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) الْمَرَضَةَ الَّتِي تُوْفِيَتْ فِيهَا اجْتَمَعَ إِلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، يَعْذُنَهَا، فَقُلْنَ لَهَا: كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ يَا:
- «وَ يَحْتَجُّنَّ أَنْ يَزْعُرْنَ عَنْ رِوَايَةِ الرَّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ النَّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ، وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَ الطَّبِيبِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ (أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيبِ
- «أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ وَ مَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرُ عَجَبًا، وَ إِنْ تَعَجَّبْتَ فَعَجَبْتَ قَوْلُهُمْ. ۲۴۱۸
- «أَمَّا لِعَمْرِي لَقَدْ لَقَحْتُ، فَتَنْظَرُهُ رَيْثًا تَنْتَبِجُ، ثُمَّ اخْتَلَبُوا مِلًّا الْقَعْبِ دَمًا عَبِيطًا، وَ دُعَا فَا مُبِيدًا، هُنَالِكَ يَحْسُرُ الْمُبْطَلُونَ وَ يَعْرِفُ التَّالُونَ غَيْبَ مَا أَسَسَ
- «قَالَ سُؤْيُدُ بْنُ غَفَلَةَ: فَأَعَادَتِ النَّسَاءُ قَوْلَهَا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) عَلَى رِجَالِهِنَّ فَجَاءَ إِلَيْهَا قَوْمٌ مِنْ وَجُوهِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ مُعْتَذِرِينَ وَ قَالُوا: --- ۲۴۲۲
- در پایان ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که این خطبه گرچه در مقطع خاصی ایراد شده و ناظر به مسأله ولایت علی (علیه السلام) می باشد، ولی
- الزهرا علیها السلام سیده نساء العالمین ۲۴۲۳
- ۲۴۲۳ اشاره
- ۲۴۲۴ المقدمه
- ۲۴۲۵ فاطمه علیها السلام منذ الولادة حتى رحيل النبي صلى الله عليه وآله

- الولادة الميمونة لفاطمة عليها السلام ۲۴۲۵
- سر حب النبي صلى الله عليه و آله لفاطمة عليها السلام ۲۴۲۷
- فاطمة أم أبيها ۲۴۲۸
- فاطمة عليها السلام زوجة أمير المومنين على عليه السلام ۲۴۲۹
- فاطمة عليها السلام بعد رحيل أبيها صلى الله عليه و آله ۲۴۳۳
- فضائل الزهراء عليها السلام ۲۴۳۴
- اشارة ۲۴۳۴
- منزلة فاطمة عليها السلام ۲۴۳۵
- سيدة نساء العالمين ۲۴۳۷
- حوراء انسية ۲۴۳۹
- فاطمة عليه السلام أحب الناس الى الرسول الكريم صلى الله عليه و آله ۲۴۴۰
- قرب فاطمة عليها السلام من الله ۲۴۴۲
- زهد فاطمة عليها السلام ۲۴۴۳
- المكانة العلمية لفاطمة عليها السلام ۲۴۴۵
- كرامات فاطمة عليها السلام ۲۴۴۶
- أول من يرد الجنة ۲۴۴۶
- معاني أسماء فاطمة عليها السلام ۲۴۴۷
- هدية الرسول صلى الله عليه و آله لفاطمة عليها السلام ۲۴۴۸
- اشارة ۲۴۴۸
- أحداث فدك المؤلمة ۲۴۴۹
- اشارة ۲۴۴۹
- ۱- العوامل السياسية في غضب فدك ۲۴۵۰
- ۲- فدك عبر العصور ۲۴۵۱
- ۳- فدك و أئمة الهدى عليهم السلام ۲۴۵۳

- ۲۴۵۴ ۴- محکمه تاریخیه
- ۲۴۵۶ ۵- حدود فدک!
- ۲۴۵۷ استنتاج
- ۲۴۵۷ الملحمه الكبيره
- ۲۴۵۷ الخطبه التاريخيه لسيدة الإسلام فاطمة الزهراء عليها السلام
- ۲۴۵۹ أسانيد و وثائق الخطبة
- ۲۴۶۰ المحاور السبعة لخطبة فاطمة الزهراء عليها السلام
- ۲۴۶۰ توحيد الله و صفاته و هدف التكوين
- ۲۴۶۲ منزلة الرسول الكريم صلى الله عليه و آله السامية، خصائصه و أهدافه
- ۲۴۶۴ كتاب الله و فلسفة الأحكام
- ۲۴۶۵ إعلان موقفها من النظام الحاكم
- ۲۴۶۷ الردة بعد النبي صلى الله عليه و آله
- ۲۴۶۹ المحور السادس قصة غضب فدك و حجج الغاصبين وتفنيدها
- ۲۴۷۱ طلب نصره الأنصار
- ۲۴۷۴ الخطبة الثانية لسيدة الإسلام فاطمة الزهراء عليها السلام
- ۲۴۷۴ الخطبة المؤلمة في نساء المدينة
- ۲۴۷۵ مناقشة أسناد خطبة سيدة النساء عليها السلام
- ۲۴۷۶ القسم الأول
- ۲۴۷۷ القسم الثاني
- ۲۴۷۷ اشارة
- ۲۴۷۷ المعايير و القيم الإلهية
- ۲۴۷۹ القسم الثالث
- ۲۴۷۹ اشارة
- ۲۴۷۹ ترجيح «المرجوح» على «الراجح»

- القسم الرابع ۲۴۸۰
- اشارة ۲۴۸۰
- الاختیار الخاطيء و ثمرته المشؤومة ۲۴۸۰
- القسم الخامس ۲۴۸۲
- اشارة ۲۴۸۲
- الأجوبة المریرة و المؤلمة ۲۴۸۲
- ملاحظة مهمة ۲۴۸۳
- الغارء على بیت الوحی ۲۴۸۴
- اشارة ۲۴۸۴
- المقدمة ۲۴۸۴
- ۱- عصمة الزهراء عليها السلام فی كلام التبی الأکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۲۴۸۵
- ۲- مکانة دار الزهراء عليها السلام فی القرآن والسنة ۲۴۸۵
- ۳- هتک حرمة دار الزهراء عليها السلام بعد رحیل والدها الکریم صلی الله علیه و آله و سلم ۲۴۸۶
- ۱- ابن أبی شیبة و کتابه «المنصف» ۲۴۸۶
- ۲- البلاذری فی کتابه «انساب الاشراف» ۲۴۸۶
- ۳- ابن قتیبة فی کتابه «الإمامة والسیاسة» ۲۴۸۷
- ۴- الطبری و تاریخه ۲۴۸۷
- ۵- ابن عبد ربه فی کتابه «العقد الفرید» ۲۴۸۷
- ۶- ابو عبید فی کتابه «الاموال» ۲۴۸۸
- ۷- الطبرانی و المعجم الکریم ۲۴۸۸
- ۸- ابن عبد ربه و «العقد الفرید» ۲۴۸۹
- ۹- کلام النظام فی کتابه «الوافی بالوفیات» ۲۴۸۹
- ۱۰- المبرد فی کتاب «الکامل» ۲۴۸۹
- ۱۱- المسعودی و «مروج الذهب» ۲۴۸۹

- ۱۲- ابن اَبی دارم فی کتاب «میزان الاعتدال» ۲۴۹۰
- ۱۳- عبد الفتاح عبد المقصود فی کتابه «الإمام علی» ۲۴۹۰
- ۱۴- کتاب مقاتل بن عطیة ۲۴۹۰
- النتیجۀ: ۲۴۹۰
- فاطمه (سلام الله علیها) احیاگر شخصیت زن ۲۴۹۱
- مشخصات کتاب ۲۴۹۱
- مقدمه ۲۴۹۱
- فصل اول : ولادت فاطمه (علیها السلام) ۲۴۹۷
- فصل دوم : ازدواج فاطمه (علیها السلام) ۲۵۱۰
- فصل سوم : کمالات حضرت زهرا (علیها السلام) ۲۵۲۱
- فصل چهارم : شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) ۲۵۳۰
- بضعۀ الرسول، مظلومه تاریخ ۲۵۴۴
- مشخصات کتاب ۲۵۴۴
- پیشگفتار ۲۵۴۵
- مقدمه‌ای به قلم مرحوم آیه الله فقیه امامی قدس سره (۲) ۲۵۴۵
- مجلس اول ۲۵۴۶
- بیان شهادت حضرت زهراءعلیها السلام ۲۵۴۶
- مجلس دوم ۲۵۵۳
- مقدمه پیروزی بر کفار چیست؟ ۲۵۵۳
- مجلس سوم ۲۵۵۹
- فتنه‌ها از کجا آغاز شد؟! ۲۵۵۹
- مجلس چهارم ۲۵۶۷
- آثار تفکر ۲۵۶۷
- مجلس پنجم ۲۵۷۴

- فاطمه زهراعلیها السلام ۲۵۷۴
- پاورقی ها ۲۵۸۰
- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳ ۲۵۸۶
- اشاره ۲۵۸۶
- الجزء الثالث و الأربعون ۲۵۸۶
- کتاب تاریخ فاطمة و الحسن و الحسين ع ۲۵۸۶
- اشاره ۲۵۸۷
- أبواب تاریخ سیده نساء العالمین و بضعة سید المرسلین و مشکاة أنوار أئمة الدین و زوجة أشرف الوصیین البتول العذراء و الإنسیة الحوراء فاطمة
- باب ۱ ولادتها و حلیتها و شمائلها صلوات الله علیها و جمل تواریخها ۲۵۸۷
- باب ۲ أسمائها و بعض فضائلها ع ۲۵۹۱
- باب ۳ مناقبها و فضائلها و بعض أحوالها و معجزاتها صلوات الله علیها ۲۵۹۶
- باب ۴ سیرها و مکارم أخلاقها صلوات الله علیها و سیر بعض خدمها ۲۶۲۹
- باب ۵ تزویجها صلوات الله علیها ۲۶۳۶
- باب ۶ کیفیة معاشرتها مع علی ع ۲۶۶۳
- باب ۷ ما وقع علیها من الظلم و بکائها و حزنها و شکایتها فی مرضها إلى شهادتها و غسلها و دفنها و بیان العلة فی إخفاء دفنها صلوات الله
- باب ۸ تظلمها صلوات الله علیها فی القيامة و کیفیة مجيئها إلى المحشر ۲۶۹۹
- باب ۹ أولادها و ذریتها و أحوالهم و فضلهم و أنهم من أولاد الرسول ص حقیقة ۲۷۰۳
- باب ۱۰ أوقافها و صدقاتها صلوات الله علیها ۲۷۰۷
- أبواب تاریخ الإمامین الهمامین قرتی عین رسول الثقلین الحسن و الحسین سیدی شباب أهل الجنة أجمعین صلوات الله علیهما أبد الأبدین و لع
- باب ۱۱ ولادتهما و أسمائهما و عللها و نقش خواتیمهما صلوات الله علیهما ۲۷۰۸
- باب ۱۲ فضائلهما و مناقبهما و النصوص علیهما صلوات الله علیهما ۲۷۲۰
- باب ۱۳ مکارم أخلاقهما صلوات الله علیهما و إقرار المخالف و المؤلف بفضلهما ۲۷۵۰
- أبواب ما یختص بالإمام الزکی سید شباب أهل الجنة الحسن بن علی صلوات الله علیهما ۲۷۵۲
- باب ۱۴ النص علیه صلوات الله علیه ۲۷۵۲

- باب ۱۵ معجزاته صلوات الله عليه ۲۷۵۲
- باب ۱۶ مکارم أخلاقه و عمله و علمه و فضله و شرفه و جلالته و نوادر احتجاجاته صلوات الله عليه ۲۷۶۱
- باب ۱۷ خطبه بعد شهادة أبيه صلوات الله عليهما و بيعه الناس له ۲۷۷۶
- کلمة المصحح ۲۷۷۹
- فهرس ما في هذا الجزء من الأبواب ۲۷۸۰
- (رموز الكتاب) ۲۷۸۱
- آموزه‌های زندگانی حضرت زهرا سلام الله عليها ۲۷۸۴
- مشخصات کتاب ۲۷۸۴
- مقدمه ۲۷۸۴
- اسوه های سعادت ۲۷۸۵
- سیره یا آموزه های زندگانی فاطمه زهرا (س) ۲۷۸۷
- صفات همسران در خانواده فاطمه زهرا و امیر مومنان ۲۷۸۷
- دیدگاههای اخلاقی دخت رسول الله سخنان پاک بانوی آفرینش، فاطمه زهرا ۲۷۸۸
- حقوق از نگاه فاطمه ۲۷۸۸
- صفات آسمانی ۲۷۸۸
- بینشهای شیرین ۲۷۸۹
- دشمن شناسی و شیوه های برخورد حضرت زهرا ۲۷۸۹
- روشنای اندیشه در بیان فلسفه احکام ۲۷۸۹
- شخصیت شناسی فاطمه ۲۷۹۰
- آموزه های زندگانی در آخرین سخنان آسمانی ۲۷۹۰
- سینای صلابت با خطبه ای خدایی ۲۷۹۱
- اندوخته های معرفت ۲۷۹۱
- صفات همسران در خانواده فاطمه زهرا و امیرمؤمنان ۲۷۹۲
- خانه و خانواده ۲۷۹۲

- ۲۷۹۳ صفات همسران در خانواده فاطمه زهرا و امیرمؤمنان
- ۲۷۹۳ بصیرت و بینش نسبت به زندگی
- ۲۷۹۵ شناخت همسر و آشنایی با ابعاد روحی روانی او
- ۲۷۹۶ همدلی و همراهی با همسر
- ۲۷۹۸ احترام به شخصیت همسر
- ۲۸۰۰ پاورقی
- ۲۸۰۳ متن حدیثُ الْکِساءِ
- ۲۸۰۳ مشخصات کتاب
- ۲۸۰۴ اسناد حدیث کساء
- ۲۸۰۵ متن
- ۲۸۰۷ ترجمه
- ۲۸۰۸ حدیث کساء و آثار شگفت
- ۲۸۱۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بانک جامع حضرت زهرا سلام الله علیها

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰
 عنوان و نام پدید آور: بانک جامع حضرت زهرا سلام الله علیها/ جمعی از نویسندگان
 مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.
 مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه
 موضوع: حضرت زهرا سلام الله علیها

دانستنیهای فاطمی

مشخصات کتاب

سرشناسه: غزالی اصفهانی، علی، ۱۳۵۴ -
 عنوان و نام پدید آور: دانستنی‌های فاطمی / مولف علی غزالی اصفهانی؛ ویراستار میرزا مهدی آقا بابایی، محمد فاضل عمومی [به سفارش] موسسه پژوهش اندیشه نیکوی ایمان.
 مشخصات نشر: قم: عطر عترت، ۱۳۸۸.
 مشخصات ظاهری: ۷۶۱ص.
 شابک: ۸۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۵۸۸ - ۴۱ - ۵
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت:
 کتابنامه.

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق
 موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق - شعر
 موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق - کتابشناسی
 شناسه افزوده: موسسه پژوهشی اندیشه نیکوی ایمان
 رده بندی کنگره: BP۲۷/۲ غ/۲۴۴ ۱۳۸۸
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۶۶۷۱۸

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين، سيما المحدثه النقيه، الصديقه الكبرى، فاطمه الزهراء (س) و
 اللعنه الدائمه على اعدائهم اجمعين الى قيام يوم الدين.

مقام بزرگ بانوی دو جهان حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) بالاتر از آن است که ذهن بشر بتواند به آن پرداخته و مطلب شایسته‌ای درباره‌ی آن بگوید.

او قطب دائره‌ی عالم امکان بوده و اعصار و قرون گذشته، گرد معرفتش چرخیده‌اند (۱)، که گفته‌ی خداوند: (هُم فاطمه و ابوها و بعلاها و بنوها) (۲) گویای این حقیقت است.

احاطه بر عظمت و منزلت او برای احدی از ممکنات میسر نیست، مگر برای پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) و فرزندان ایشان. چگونه محدود بر نا محدود احاطه پیدا می‌کند؟! چگونه قطره‌ی آب می‌تواند وسعت اقیانوس را داشته باشد؟! به همان دلیلی که عقول محدود ما احاطه‌ی علمی و ادراکی بر خدای بزرگ ندارد و درک کنه ذات او برکسی ممکن نیست، (۳) احاطه بر وجود مقدس حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) نیز ممکن نیست.

البته بدون شک اهل بیت پیامبر اکرم (ص) مانند خدای تبارک و تعالی در آن وسعت و عدم تناهی نمی‌باشند، جز اینکه بدون تردید از همه ممکنات سعه وجودیشان بیشتر است، به طوری که دیگران در مقابل ایشان به منزله‌ی قطره‌ای در برابر دریای پهناورند. پیامبر خدا (ص) می‌فرماید:

«سمیت ابنتی فاطمه لأن الخلق فطموا عن معرفتها» (۴)

و در حقیقت حضرت زهرا (س) از کلیه‌ی پیامبران به جز خاتم الانبیاء (ص) بالاتر است چنانچه أدله‌ی فراوانی گواه این مطلب است که در نوشته‌ی حاضر بحث خواهد شد.

از روایات دیگری چنین ظاهر می‌شود (زمانی که خدای متعال حضرت زهرا (س) را آفرید در بین موجودات شبیه و مانند، همچنین کفوی برای آن حضرت وجود نداشت.

در آن موقع خدای قادر متعال امیرالمؤمنین علی (ع) را آفرید که در این زمینه روایات متعددی وارد شده است: (۵)

آن حضرت بر تمام فرزندان پاک و معصومش (ع) حجت است پس چگونه با وجود روایات و دلائل بی‌شماری که وجود دارد آن حضرت از انبیاء برتر نباشد؟ (۶)

در این باره حضرت امام حسن عسکری (ع) می‌فرمایند:

و هی حجه علینا
و ایشان بر همه ما حجت است. (۷)

باز امام زمان حضرت ولی عصر (عج) می‌فرمایند:

«و فی ابنه رسول الله لی اسوه حسنه» (۸)

و در دخت رسول خدا برای من (که بر خلائق حجت‌م) الگوی نیکویی است.

و امام حسین (ع) در این باره می‌فرماید:

(أُمِّ خَيْرٍ مِّنِّي) (۹).

(مادرم از من بهتر است).

ایشان همانند ائمه هدی (ع) دارای ولایت تکوینی و تشریحی است.

زیرا خداوند متعال آنان را واسطه‌ی خلقت عالم و علّت غایی آفرینش جهان هستی قرار داده است و ائمه (ع) سبب لطف و افاضه‌ی خیر و برکت بر تمام ممکنات می‌باشند.

از معصوم (ع) روایت شده:

اگر ائمه معصومین (ع) روی زمین نباشند، زمین درهم فرو می‌رود و نظم از هم می‌پاشد. (۱۰)

آنان سبب برپایی عالمند؛ همانند عناصر اربعه (۱۱) که قیام مادیات است.

و اگر این عناصر نباشد زمین و عالم مادی فرو پاشیده و منهدم خواهد شد.

در حدیث کساء که از احادیث قدسیه است، مقام واسطه‌ی فیض را برای حضرت فاطمه (س) ثابت می‌کند. چنانچه روایات دیگری او را عالم و آگاه به غیب معرفی می‌نماید.

بر ماست که با مطالعه‌ی کمالات و فضائل و مناقب و دقت در سیره‌ی آن بانوی دو سرا که مجموعه‌ی صفات یک انسان کامل است و بهره‌مندی از سیره و روش‌های آن حضرت و درس‌های عبرت آموز، پند بگیریم و بدانیم که مهمترین درس آن حضرت دفاع از حریم ولایت مطلقه است، آن بانوی بزرگ زمانی به این احساس رسیدند که «مسیر ولایت و امامت مطلقه» به مخاطره افتاده و دشمنان «قرآن و عترت» همان دو امانتی که رسول خدا (ص) پس از خود به ودیعه گذاشت، از طریق منزوی کردن اهل بیت (ع) که به شهادت، نص قرآن و حدیث ثقلین، عدل قرآن و نگهبان اسلامند، سعی در نابودی روح و مغز اسلام کردند.

«یریدون لیطفنوا نورالله بافواهمم و الله متم نوره ولو کره الکافرون» (۱۲)

بانوی دو عالم فاطمه زهرا (س) نخست از راه استدلال و خطابه مبارزه خود را آغاز نموده و سپس عملاً وارد معرکه شد، اگر چه ابتدا به قیمت مصادره‌ی فدک و پس از آن سوخته شدن درب خانه و سیلی خوردن و کبودی صورت و تازیانه خوردن و تورم شدید بازو و سپس سقط جنین و بیماری و دیگر مصائب و بالاخره به شهادت آن حضرت تمام شد لکن با تحمل این مظلومیت‌ها سرانجام غاصبین حق علی (ع) که در حقیقت همان دشمنان خدا و رسولش می‌باشند رسوای تاریخ کرد و بر مشروعیت حکومت غاصبانه آنان خط بطلان کشید. و در نتیجه‌ی این مبارزات و با توجه به مقام شامخ آن حضرت عالی‌ترین سند را برای اثبات مظلومیت امامش یعنی حضرت علی بن ابیطالب (ع) و همچنین اثبات حقانیت افکار و عقاید شیعه‌ی امامیه‌ی که تنها فرقه ناجیه‌اند بر صفحه‌های تاریخ حک نمود.

آن حضرت با مخفی نگه داشتن قبر خود و اجازه ندادن برای مراسم تشییع پیکر پاکش، تمام تلاش‌های بد اندیشانی که سعی در پاک کردن دامن جنایتکاران تاریخ صدر اسلام از لوث این ستمها را دارند، نقش بر آب و رسوای تاریخ نمود.

آری فرزندان و محبین آن حضرت به مصداق آیه‌ی کریمه‌ی «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطاناً» (۱۳) انتقام خون فاطمه (س) را به حضرت بقیه الله الاعظم (عج) واگذار می‌نمایند.

آنچه گفته شد قطره‌هایی از دریای بی‌کرانی است که هرچه آرزو و همت شناوری در آن بیشتر باشد، موج‌های بلند فضائل و کمالاتش، برکشیده می‌شود و ذهن و ضمیر آدمی را سیراب می‌سازد. معرفی و تبیین این سیره و فضائل و کمالات به جامعه خصوصاً نسل عزیز جوان نیازی ضروری به حساب می‌آید.

لذا با توجه به اهمیت موضوعات مذکور، خلاصه‌ای از سیره و روش زندگانی آن حضرت را مطابق آنچه که مورد اتفاق و یا مشهور در میان مورخان و معتمدان اصحاب حدیث است به طور فشرده و با حفظ امانت توسط محقق گرانقدر جناب حجه الاسلام و المسلمین حاج علی غزالی اصفهانی تبیین و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته، امید آنکه مورد رضایت علاقه‌مندان به ساحت مقدسش قرار گیرد.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

فاطمیه ۱۴۳۰.

الف: نسب عالی حضرت زهرا (س)**۱ - عبدالمطلب جد اعلاي حضرت زهرا (س)**

عبدالمطلب فرزند هاشم، نخستین جد پیامبر اکرم (ص) زمامدار سرشناس قریش بود و در سراسر زندگی اجتماعی خود نقاط روشن و حساسی دارد. شکی نیست که، انسان هر اندازه روح قوی و نیرومندی داشته باشد؛ سرانجام تا حدودی رنگ محیط را به خود می‌گیرد و عادت و رسوم محیط، در طرز تفکر او اثر می‌گذارد. ولی گاهی مردانی پیدا می‌شوند که با کمال شهامت در برابر عوامل محیط، ایستادگی نموده، خود را از هر گونه آلودگی مصون می‌دارند.

قهرمان این گفتار، یکی از نمونه‌های کامل این گروه است و در صفحات زندگی او نقاط روشنی وجود دارد. اگر کسی متجاوز از هشتاد سال در میان جمعی زندگی کند، که بت پرستی، میگساری، رباخواری، آدم کشی و بد کاری از رسوم پیش پا افتاده‌ی آنها باشد؛ ولی در سراسر عمر خود لب به شراب نزند و مردم را از آدم کشی و میگساری و بد کاری باز دارد و از ازدواج با محارم و طواف با بدن برهنه جداً جلوگیری کند و در راه عمل به نذر و پیمان، تا آخرین نفس پافشاری نماید؛ قطعاً این مرد از افراد نمونه‌ای خواهد بود که در اجتماعات کمتر پیدا می‌شوند!!

آری، شخصیتی که در وجود او نور نبی اکرم (ص) (بزرگترین رهبر جهانیان) به ودیعت گذارده شده بود؛ باید شخصی پاک و پیراسته از هر گونه آلودگی باشد.

از حکایات و کلمات کوتاه و حکمت آمیز وی چنین استفاده می‌شود که، وی در آن محیط تاریک، در شماره‌ی مردان موحد و معتقد به معاد بوده است.

او پیوسته می‌گفت:

«مرد ستمگر در همین سرای زندگی به سزای خود می‌رسد و اگر اتفاقاً عمر او سپری شود و سزای عمل خود را نبیند، در روز واپسین به سزای کردار خود خواهد رسید.» (۱۴)

۲ - ابوطالب (ع) پدر همسر حضرت زهرا (س)

ابوطالب نامش عمران و یکی از ده پسر عبدالمطلب است.

او با عبدالله (پدر محمد (ص)) و زبیر از یک مادر به نام فاطمه بنت عمرو بن مخزومی هستند که تولدش ۵۴ سال قبل از اسلام بود و وفاتش پس از ۶۴ سال و ۸ ماه و ۱۴ روز، در آخر سال دهم بعثت سه روز قبل از خدیجه (س) رخ داده و برخی سن او را تا ۸۷ سال هم نوشته‌اند.

ابوطالب برحسب وصیت پدرش عبدالمطلب و نبوغی که در برادرزاده‌اش دید، خاصه که پدر جوانش را از دست داده و داغ مرگ مادر بر دل جا گذاشته بود نسبت به محمد (ص) بسیار علاقه نشان داد و تا آنجا که توانست از حمایت و فداکاری در راه هدف مقدس محمد (ص) کوتاهی نکرد.

۱ - وقتی علی (ع) خبر وفات ابوطالب (ع) را به پیامبر (ص) داد؛ وی سخت گریست و به علی (ع) دستور غسل و کفن و دفن صادر نمود و از خدا برای او طلب مغفرت نمود.

۲ - در محضر امام چهارم (ع)، سخن از ایمان ابوطالب (ع) به میان آمد.

وی فرمود:

در شگفتی که چرا مردم در اخلاص او تردید دارند در صورتی که، هیچ زن مسلمانی نباید بعد از گزینش اسلام در حباله‌ی شوهر کافر خود بماند و فاطمه بنت اسد، از سابقات در اسلام است و از آن زنانی است که خیلی جلوتر به پیامبر ایمان آورد و همین زن مسلمان در نکاح ابوطالب بود تا روزی که وی رخ در نقاب خاک کشید.

۳ - امام باقر (ع) می‌فرماید:

ایمان ابوطالب (ع)، بر ایمان بسیاری از مردم ترجیح دارد و امیر مؤمنان (ع) دستور می‌داد از طرف وی حج به جا آورند.

۴ - امام صادق فرمود:

حضرت ابوطالب (ع) به سان اصحاب کهف است، در دل ایمان داشتند و تظاهر به شرک می‌نمودند، از این جهت دو بار مأجور خواهند بود.

۳ - عبدالله پدر بزرگ حضرت زهرا (س)

روزی که عبدالمطلب، جان فرزند خود را با دادن صد شتر در راه خدا باز خرید؛ بیش از بیست و چهار بهار، از عمر «عبدالله»، نگذشته بود.

این جریان سبب شد که «عبدالله»، علاوه بر اینکه میان قریش شهرت بسزائی پیدا کرد؛ در میان فامیل خود و به ویژه نزد عبدالمطلب هم مقام و منزلت بزرگی به دست آورد. زیرا چیزی که برای انسان گران تمام شود و دربارهی آن رنج بیشتر ببرد، بیش از معمول به او مهر می‌ورزد؛ از این لحاظ «عبدالله»، در میان خویشان و دوستان و نزدیکان خود، فوق العاده مورد احترام بود.

روزی که عبدالله همراه پدر به سوی قربانگاه می‌رفت با احساسات متضاد روبرو بود.

حس احترام به پدر و قدردانی از زحمات او، سراسر کانون وجود وی را فرا گرفته بود؛ از این جهت چاره‌ای جز تسلیم و انقیاد نداشت.

ولی از طرف دیگر چون دست تقدیر میخواست که گلهای بهار زندگی او را مانند برگ خزان، پژمرده کند؛ موجی از اضطراب و احساسات در دل او پدید آمده بود.

چنانکه خود عبدالمطلب، در کشاکش دو نیروی قوی «ایمان و عقیده»، «عاطفه و علاقه» قرار گرفته بود و این جریان در روح هر دو، یک سلسله ناراحتیهای جبران ناپذیر پدید آورده بود.

ولی چون مشکل به صورتی که بیان شد، حل گردید، عبدالمطلب به این فکر افتاد که بلافاصله این احساسات تلخ را به وسیله‌ی ازدواج عبدالله به آمنه جبران کند و رشته‌ی زندگی او را که به سر حد گسستن رسیده بود؛ با اساسیترین رشته‌های حیات پیوند دهد. از این جهت، عبدالمطلب هنگام مراجعت از قربانگاه، در حالی که دست فرزند خود را در دست داشت؛ یکسره به سوی خانه‌ی «وهب بن عبد مناف بن زهره» رفت و دختر او آمنه را، که به پاکی و عفت معروف بود، به عقد عبدالله در آورد و نیز در همان مجلس «دلاله»، دختر عموی آمنه را خود تزویج کرد و حمزه عموی محمد (ص) که هم سال پیامبر بود، از او متولد شد.

مورخ معاصر عبدالوهاب (استاد تاریخ در دانشگاه مصر که پاورقی‌های مفیدی بر تاریخ ابن اثیر نوشته است)

جریان فوق را یک امر غیر عادی تلقی کرده و می‌نویسد:

رفتن عبدالمطلب در همان روز (که احساسات مردم موج می‌زد و اشک شوق و سرور از دیدگان مردم سرازیر بود)، به خانه‌ی وهب آن هم به منظور خواستگاری دو دختر یکی برای خود و دیگری برای عبدالله از موازین عرف و عادت بیرون است.

آنچه در آن روز تاریخی برای او زینده و شایسته بود، فقط استراحت و رفع خستگی بود؛ تا هر دو از خستگی‌های روحی خود بکاهند و سپس سراغ کار دیگر بروند.

ولی ما معتقدیم که:

اگر مورخ مزبور، موضوع را از دریچه دیگر مطالعه می‌کرد، تصدیق آن برای وی سهل و آسان بود. عبدالمطلب، برای زفاف وقتی را معین کرد و پس از فرا رسیدن آن، مراسم عروسی بر حسب معمول قریش، در خانه‌ی آمنه برقرار شد و مدتی عبدالله و آمنه با هم بودند، تا آنکه عبدالله برای تجارت به سوی شام رهسپار شد و در موقع مراجعت از جهان رخت بر بست. (۱۵)

۴ - آمنه بنت وهب (س) مادر بزرگ حضرت زهرا (س)

وهب بن عبدمناف از قریش بوده و از زیباترین و عقیف‌ترین و محبوب‌ترین و با عاطفه‌ترین زنان خاندان قریش بوده که پس از مراجعت از میعادگاه و قربانی ده شتر برای خواستگاری آمنه فرستاد و او را برای عبدالله تزویج کرد آمنه هم مانند بسیاری از زنان عرب دلباخته جمال زیبای عبدالله بود آمنه یگانه دختر و شمع فروزان خاندان وهب بود و به این ازدواج با نهایت علاقه تن در داد و کمال رضایت را داشت اما از آنجایی که دست قدرت این بانوی جوان با فضیلت را برای مادری یک شخصیت بزرگی پرورش داده با پدری چون عبدالله که بهترین جوانان با فضیلت عصر خود بوده اقتران تیرین حاصل کرد. ولی متأسفانه زود افول کرده و آمنه هم پس از مدت کوتاهی که این فرزند را تربیت کرد بدرود زندگی گفت و ناکام از جهان برفت آمنه در لطافت و ملاحظت و عفت و فضیلت و تقوی، ستاره‌ی درخشان قبیله‌ی عبدمناف و عبدالمطلب بوده اما سنگ فراق شیشه‌ی عمر آنها را شکست و وصل آنها را مبدل به فراق و مرگ ساخت و حسرت و آرزوهای بسیار به خاک بردند اما همه آنچه را می‌خواستند در فرزند برومندشان بروز کرد و آنها را زنده نام و جاوید گردانید.

آمنه از رواه به حساب رفته و از او روایت می‌کنند که گفت چون فرزندم متولد شد دیدم دو دست بر خاک نهاده و سر به سجده گذاشت و سپس دستها به آسمان بلند کرد و دعائی خواند.

آمنه در سال ۵۷۶ از مکه به مدینه رفت و ام‌ایمن کنیز خود را همراه داشت که در (ابوا) بین مکه و مدینه مریض شد و از جهان درگذشت و برای اولین بار بار سنگینی از فراق و مرگ مادر را بر دوش محمد (ص) گذاشت. پیغمبر (ص) شش ساله بودند که کاملاً فراق مادر دل او را جریحه‌دار نمود، مضافاً به آنکه گاهی سراغ پدر هم می‌گرفت ام‌ایمن پس از آمنه پرستار و به منزله مادر آن حضرت بود. (۱۶)

۵ - حضرت محمد (ص) پدر حضرت زهرا (س)

یکی از مهمترین افتخارات فاطمه‌ی زهرا (س) این است که رسول خدا (ص) پدر آن حضرت است و عالم خلقت و موجودات هستی، مرهون خلقت پیامبر (ص) و اشرف مخلوقات است چنانچه در حدیث قدسی پروردگار عالم می‌فرماید:

«لو لاک لما خلقت الافلاک» (۱۷)

ای پیامبر!

اگر تو نبودی، من زمین و آسمان و این هستی را نمی‌آفریدم. آری او فضل و برکت و رحمت برای کل جهان هستی است و خداوند متعال، باز در این باره می‌فرماید:

«و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین» (۱۸)

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

رسول خدا آن چنان ارزش و اهمیت دارند، که خداوند اوصاف وی را با اسماء مخصوص خود توصیف می‌نماید و می‌فرماید:

«لقد جائکم رسولٌ من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رثوف رحیم» (۱۹)

به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجها و مشکلات شما بر او دشوار است، او اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رثوف و مهربان است.

آنچه در این آیه با عظمت تعجب‌آمیز می‌باشد، این است که پروردگار عالم دو اسم (رثوف و رحیم) از اسماء مبارک خویش را که از اسماء توفیقیه است، برای حضرت به کار برده و این نشانه‌ی صفات الهی آن بزرگوار است.

از این دو آیه مورد بحث استفاده می‌شود، که آن سرور کائنات و اشرف موجودات، اقیانوس رأفت و رحمت برای تمام عالمیان بود. او خودش را برای ارشاد و هدایت تمام توده‌های مردم وقف کرده بود و دوست و دشمن، مسلمان و کافر، کوچک و بزرگ، همه و همه از فیض عطوفت وی بهره‌مند می‌شدند، زیرا رسالت رسول خدا (ص) جهانی و جاودانی بوده و شعاع پرنور وجودی او برای کل عالم پرتوافکن بوده است.

چنانچه قرآن مجید به این حقیقت اشاره نموده و می‌فرماید:

«و ما ارسلناک الا کافهً للناس بشیراً و نذیراً» (۲۰)

ما تو را نفرستادیم جز برای همه مردم، تا آنان را به پاداش‌های الهی بشارت داده و از عذاب او بترسانی. خوانندگان عزیز توجه دارند که این آیه از جمله آیاتی است که رسالت آن حضرت را برای کافه‌ی مردم اعلان می‌نماید و در دو آیه (انبیاء/ ۱۰۷ و توبه/ ۱۲۸) نیز، رأفت و رحمت آن بزرگوار را برای توده‌های مردم بیان می‌کند.

سیری دیگر در اخلاق پیامبر (ص) (۲۱)

اگر بخواهیم به اخلاق و ویژگی‌های پیامبر (ص) اشاره کنیم، - چنانچه در حدیث نیز آمده است - باید بگوییم:

اخلاق او، «قرآن» بود (۲۲) زیرا، او تجسم قرآن به حساب می‌آمد و در زندگی اش به تمام دستورات قرآن عمل می‌کرد. (این ادعا، از نظر کلام‌الله مجید مورد تأیید است). (۲۳) و در آیه چهارم سوره قلم نیز خداوند متعال اخلاق آن حضرت را فوق‌العاده (عالی) تعریف می‌کند و می‌گوید:

ای رسول گرامی اسلام!

تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری. (۲۴)

و در یک آیه‌ی دیگر نیز به آثار پربرکت آن پرداخته و می‌فرماید:

به وسیله رحمت الهی در برابر مردم، مهربان و نرم شدی و چنانچه خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند (... ۲۵) همان طوری که قرآن مجید می‌گوید، آن بزرگوار اهل درد و اهل دل بود و مشکلات مردم را لمس می‌کرد. و به احوالات نیازمندان رسیدگی می‌نمودند، تا جایی که حضرت امام صادق (ع) می‌فرمایند:

پیامبر خدا (ص) اصلاً نان گندم نخورد و از نان جو نیز هرگز سیر نشد. (۲۶)

و همسر آن حضرت (عایشه) می‌گوید:

رسول گرامی اسلام در عمرش از نان جو حتی دو روز متوالی سیر نشد تا اینکه از دنیا رفت. (۲۷)

آری او تمام ثروت همسرش حضرت خدیجه (س) را که به وی بخشیده بود، در راه اعتلای اسلام، به نیازمندان مسلمان داد و حتی در برابر درخواست فقیری که چیزی نداشت، تنها پیراهنش را از تنش درآورد و به او داد و خود از رفتن به مسجد بازماند. (۲۸) و در بخش برخورد با مردم و مهربانی با آنان تا آنجا پیش رفت که در جنگ احد، چون مورد تهاجم کفار قریش قرار گرفت و

زخمهای بی‌شماری بر بدن نازنینش وارد گشت، اصحاب آن حضرت درخواست کردند که وی دشمنان را نفرین کند. ولی او می‌گفت:

«من برای نفرین و لعنت مردم نیامده‌ام، بلکه هدف از بعثت دعوت مردم و هدایت و شفقت آنان است. سپس فرمود:

خداوندا!

قوم مرا هدایت کن که آنان نادانند. (۲۹)

و در برابر بدیها و خیانت‌های شیادان قریش، وقتی مکه را در ماجرای فتح مکه تسخیر کرد، همه را مورد عفو و رحمت خود قرار داد، اگر چه در میان آنان هبار بن اسود و وحشی (غلام ابوسفیان) و عکرمة بن ابی جهل و ... کسانی بودند، که دختر حامله پیامبر را ترسانده و

تحت تعقیب و شکنجه قرار داده، جنینش را کشته بودند و حمزه سیدالشهداء را شهید کرده بودند و بیست سال تمام تا آن وقت، در رأس مهاجمین و خیانت پیشگان با اسلام و مسلمین به مبارزه برخاسته بودند. (۳۰)

خلاصه رسول خدا (ص)، در تمام سجایای اخلاقی و کمالات انسانی به آخرین درجه‌ی کمال نائل آمد، «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» (۳۱) را به تجسم عملی رسانید و افتخارات دخترش حضرت زهرا (س) را دو چندان کرد.

حضرت خدیجه (س) مادر حضرت زهرا (س) و نیاکان مادری

۱ - اسد بن عبدالعزی جد مادری حضرت زهرا (س)

اسد بن عبدالعزی جد خدیجه یکی از اعضاء برجسته‌ی پیمان (حلف الفضول) است پیمان مذکور را گروهی از رجال برجسته و عدالت‌خواه عرب بستند و قرار گذاشتند که از مظلومین دفاع کنند و در یاری کردن درماندگان کوشش نمایند، رسول خدا (ص) نیز در آن انجمن عضویت داشت و می‌فرمود من در خانه عبدالله بن جدعان حاضر بودم که پیمان بسته شد و اگر مرا دعوت نمایند با کمال میل شرکت می‌کنم.

و در قصی اجداد حضرت رسول (ص) با خدیجه (س) متحد می‌شوند زیرا پیغمبر فرزند عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی باشند پس خدیجه با پیغمبر با چند فاصله عموزاده اند.

۲ - ورقه بن نوفل پسر عموی مادر حضرت زهرا (س)

ورقه بن نوفل که پسر عموی خدیجه (س) بوده است نیز، از حامیان سرسخت آئین ابراهیم است، او جوانی خود را در دستیابی به حقیقت سپری کرد. و همان کسی است که پس از گزارش غلام خدیجه (س) درباره دیدار راهب با پیامبر (ص) و شنیدن سخنان وی و ماجرای آنچه که در سفر تجاری محمد امین (ص) اتفاق افتاده بود، نوید ظهور پیامبر آخرالزمان و اینکه این احمد امین (ص) کسی جز همان پیامبر آخرالزمان نیست را به حضرت خدیجه (س) داده بود.

او از علمای یهود و نصاری و واقفین به اخبار، خبر نزدیک بودن ظهور خاتم النبیین را شنیده بود. و به آن حضرت عقیده داشت.

و نیز او همان کسی است که وقتی پیامبر (ص) به رسالت رسید، خدیجه (س) با مراجعه به وی و بیان وقایع اتفاق افتاده، به رسالت محمد (ص) یقین پیدا کرد و آرام گرفت.

درباره‌ی شخصیت ورقه آورده‌اند که او از شرابخواری، قمار و ربا گریزان بوده و عبادات خود را بر اساس آئین ابراهیمیان انجام می‌داده است، با زنده به گور کردن دختران به مخالفت برخاسته و حتی گاه با پرداخت مبلغی به پدران ایشان دختران را از مرگ نجات داده و سرپرستی آنها را به عهده می‌گرفته است.

ورقه پسر عموی خدیجه یکی از افرادی است که بت پرستی را نمی‌پسندید و از مدت‌ها قبل همراه سه نفر دیگر در صدد تحقیق و کنجکاوی بودند تا دین حق را بیابند در یکی از اعیاد که قریش به عبادت مشغول بودند او با سه نفر دیگر جلسه‌ی سرّی تشکیل دادند و درباره‌ی مردم به بحث و گفتگو پرداخته به این نتیجه رسیدند که مردم در عبادت بتها سخت در اشتباهند دین حضرت ابراهیم (ع) را از دست داده و بت‌هایی را می‌پرستند که نه می‌شنوند و نه می‌بینند و هیچ نفع و ضرری ندارند. سپس تصمیم گرفتند در شهرها متفرّق شوند تا دین واقعی حضرت ابراهیم (ع) را بیابند. عالم بزرگ ورقه (۳۲) از دانشمندان بود، وقتی که بر پیغمبر وحی نازل شد و جریان نزول جبرئیل را برای خدیجه شرح داد، خدیجه برای بررسی قضیه نزد پسر عمویش ورقه رفت، جریان را برایش عنوان کرد و از حادثه تازه جويا شد.

۳ - خویلد بن اسد پدر بزرگ مادری حضرت زهرا (س)

خویلد پدر حضرت خدیجه (س) از بزرگان و شخصیت‌های برجسته‌ی قریش و پیرو آئین ابراهیم بود او وضعیت مالی بسیار خوبی داشته و در بین مردم صاحب نام و احترام بسیاری بود. نمونه‌ای از عملکرد مذهبی و اجتماعی خویلد:

زمانی «تبع» پادشاه یمن، قصد داشت تا سنگ مقدس حجرالاسود را به یمن منتقل کرده و به این وسیله توجه مردم را از مکه به یمن منعطف سازد.

کسی که از میان مردم شجاعانه در مقابل او ایستاد و از این سنگ آسمانی که در میان پیروان آئین ابراهیم (ع) بسیار مورد احترام بود حفاظت کرد، همین خویلد پدر حضرت خدیجه (س) بود.

۴ - فاطمه بنت زایده بن الاصم مادر بزرگ مادری حضرت زهرا (س)

مادر حضرت خدیجه (س) دختر فاطمه بنت زائد بن اصم بن رواحه بن حجر بن عدی بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی بن غالب است که لوی بن غالب جد هشتم پیامبر (ص) است و نسب پیامبر این گونه است.

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب. (۳۳) بنابراین حضرت خدیجه از مادر در جد هشتم با پیامبر (ص) متصل و متحد می‌شوند و در نتیجه حضرت اسماعیل و ابراهیم خلیل الله (ع) جد بیست و هشتم و بیست و نهم حضرت خدیجه کبری (س) می‌باشند. (۳۴)

۵ - حضرت خدیجه (س) مادر حضرت زهرا (س)

خدیجه (س) این بانوی آگاه و پاک سرشت و این دل‌باخته‌ی فضیلت و معنویت، که اعتقاد به حق و حقیقت و تمایل به فضایل و کمالات، از خصایص ذاتی او بود، از همان دوران جوانی نیز یکی از مشهورترین زنان حجاز و عرب به شمار می‌رفت. وی که نخستین زن تاجر عرب و یکی از بزرگترین شخصیت‌های تجاری حجاز بود، حتی پیش از ازدواج با پیامبر (ص) نیز، از شهرتی شایسته برخوردار بود.

چنان که نام وی نه تنها در تاریخ اسلام، بلکه در تاریخ اعراب و قبائل عرب و در آثار و نوشته‌های مورّخین غیر اسلامی نیز، به عظمت و جلالت، یاد شده است.

خدیجه (س) در کار تجارت خود نیز، بر اساس همان خصوصیات و خصلتهای برجسته‌ی انسانیش، گام برمی‌داشت. هرگز تجارت را به عنوان وسیله‌ای برای کسب درآمدهای سرشار، به هر طریق و به هر شکل که باشد، نگاه نمی‌کرد. هرگز در پی سودجویی و منفعت طلبی‌های شخصی و بی‌رویه نبود.

از این رو همواره سعی داشت که تجارت خود را به دور از آلودگی‌ها و عاری از درآمدهای ناصحیح، انجام دهد و از عوایدی که از راههایی چون احتکار، کم‌فروشی، گران‌فروشی، رباخواری و نظایر آن بدست می‌آید، مصون دارد. بر این اساس خدیجه (س) هرگز تجارت خود را، به این گناهان نابخشودنی آلوده نکرد و داد و ستدهایش را جز از راههای مشروع و اصولی انجام نداد. همین خصوصیات انسانی و روش و رفتار معقول و منطقی باعث شده بود که اطمینان و اعتماد گروهها و طبقات مختلف مردم، به او جلب شود و راه پیشرفت و ترقی از راههای مشروع و افزایش درآمدهای حلال، برای او هموار گردد. تا جایی که درباره موفقیت‌های تجاری او و ثروت سرشاری که از این راه فرا دست آورده بود، در کتب و متون تاریخی مختلف نوشته‌اند: «هزاران شتر در دست خدمه و کارکنان خدیجه (س) بود که در اطراف کشورهای چون مصر، شام و حبشه در راه تجارت، مشغول رفت و آمد و داد و ستد و نقل و انتقال کالاهای تجاری بودند» (۳۵)

ازدواج با پیامبر اکرم (ص)

در آن زمانی که خدیجه (س) به عنوان زن نخست عرصه‌ی تجارت، نام و شهرت یافته بود، پیامبر اسلام (ص) دوران جوانی خود را طی می‌کرد. در آن سالها مردم پیامبر اسلام (ص) را به خاطر پاکی و راستی و درستی فوق‌العاده و امانتداری بی‌مانندی که از خود نشان داده بود، به لقب «محمد امین» ملقب ساخته بودند. و همه جا نام او را توأم با این صفت گویا و رسا، که نشان دهنده‌ی یکی از خصلتهای ویژه‌ی آن حضرت بود، بر زبان می‌آوردند.

این آوازه‌ی درستی و امانت که در مکه توأم با ادای احترام به امین، گسترده شده بود، خدیجه (س) را نیز به سوی این جوان درستکار و امانتدار، جلب و جذب کرد به طوری که در پی ملاقاتی که در حضور ابوطالب (ع) با محمد امین (ص) انجام داد، وی را به عنوان قافله سالار کاروان تجارتي و سرپرست امور مربوط به داد و ستدهای خود برگزید بدین سان پیامبر عالی قدر اسلام در دوران جوانی، چندین بار با کاروان خدیجه (س) به سفرهای تجارتي رفت و با هوش سرشار و اندیشه منطقی و داد و ستدهای معقول و درست، سود فراوان به دست آورده به مکه بازگشت. همین توفیق غیر منتظره در امر تجارت که خدیجه (س) پیش از آن هرگز نظیرش را ندیده بود، توجه و اعتماد و اطمینان خردمندترین زن حجاز را بیش از پیش به درستی و امانتداری محمد امین (ص)، جلب کرد. آنچه بدین سان خدیجه (س) در وجود این جوان پاک و پاک سرشت، یافته بود، چنان باعث دگرگونی فکر و اندیشه و دیدگاهش شد، که یکسره در مسیر زندگی و طرز تفکر خود، تجدید نظر کرد.

اما خصوصیات بی‌مانند محمد (ص) این اندیشه را از ذهن او زدود. عظمت روح و تعالی فکر و والایی روش زندگی محمد (ص) برای او چنان جاذبه‌ای داشت که یک باره از تصمیم پیشین خود گذشت و آن استقلال طلبی خاص خود را کنار گذاشت و تصمیم گرفت از آن پس زندگی خود را با زندگی چنان مرد یگانه‌ای پیوند زند و در هم بیامیزد.

جاذبه، صداقت، راستی و پاکی محمد امین (ص) چنان بود که حتی بر غرور خدیجه (س) نیز، فائق آمد. به طوری که خود داوطلبانه قدم پیش گذاشت و به آن جوان والا و بی‌مانند پیشنهاد ازدواج داد. یک روز محمد (ص) را به ملاقات

خود طلبید و در این دیدار، پرده از راز دل برگرفت. و به صراحت از آنچه در اندیشه داشت، سخن گفت:

«ای محمد (ص) من تو را مردی شریف و امانتدار و انسانی در اوج اصالت و صداقت و پاکی و راستی یافتم، که خود را پاک و مطهر نگاه داشتی و کمترین غباری از ناچیزترین آلودگیها بر دامت ننشسته است.

تو خوش خلق امین و راستگویی، از راست گفتن به هیچ قیمتی باک نداری و اصالت‌های انسانی خود را در برابر هیچ چیز از دست نمی دهی. این خصوصیات انسانی و خصلت‌های برجسته و شایسته‌ات، مرا چنان جلب و جذب کرده است که اکنون میل دارم پیشنهاد همسری و هم آشنایی با تو را مطرح کنم. اگر با پیشنهاد من توافق داری من آماده‌ام تا هر وقت که مناسب باشد، مراسم ازدواج را به جا آوریم.» (۳۶)

آری بدین سان خدیجه (س) علی رغم رسوم و سنت‌هایی که در سرزمین حجاز آن روز رایج بود، شاید نخستین زنی بود که به جای انتظار خواستگاری از سوی مرد، خود قدم به میدان می گذاشت تا از شوهر آینده‌اش خواستار ازدواج شود. البته خضوع و فروتنی یک زن در برابر فضائل و ملکات والای انسانی، هیچ گونه شگفتی ندارد چون زن فطرتاً عاشق فضیلتها و کمالات می باشد.

چه شده بود، چه پیش آمده بود، که یکباره یک زن برجسته و سرشناس عرب، زنی از اشراف که در میان رسوم و سنت‌های دست و پاگیر اشرافی زندگی کرده بود، ناگهان همه آن قید و بندها را می گسست و همه سنتها را زیر پا می نهاد و بدین سان سرفراز و بالنده پیش می آمد تا در برابر چشمان حیرت‌زده این و آن دست به کاری زند که پیش از آن، شاید هیچ زنی از خانواده‌های معمولی و فرودست، بدان دست نیازیده بود؟

راز و رمز این ماجرا تنها در یک نکته نهفته بود:

در این که زنی با شخصیت برجسته و اعتبار بی‌مانندش، زنی که بسیاری از زنان و حتی بسیاری از مردان، در برابرش تواضع نشان می دادند، اکنون در برابر فضایل برجسته و ملکات والای انسانی که پرتو آن در وجود محمد امین (ص) نور می افشاند، خود را خاضع و فروتن می دید. و این هیچ جای شگفتی ندارد.

آری، این خدیجه (س) بود که در برابر شخصیت متعالی و فضایل برجسته و خصوصیات و ارزش‌های والای انسانی و خصلت‌های ملکوتی محمد (ص) چنان خاضع و فروتن شده بود که دیگر برای هیچ کدام از آن آداب و رسوم و سنت‌های اشرافی ارزشی قائل نبود.

این بانوی برجسته و با شخصیت، همان زنی بود که بر زنان و مردان بسیار، فرمان می راند، همان زنی بود که چون کاروانهای تجاری پر بارش در جاده های عربستان و سرزمینهای دور و نزدیک آن به راه می افتاد، چشمها را خیره می کرد و آرزو و اشتیاق هم سخنی با او را، در دلها شعله‌ور می ساخت. همان زنی بود که پیش از آن بارها و بارها، دیده شده بود که اشراف و رجال عرب و سران و اقوام و طوایف، با ثروت‌های هنگفت و شهرت و موقعیت فراوانی که داشتند، به خواستگاریش می آمدند، ولی او تقاضای آنان را نمی پذیرفت و شاید اساساً آنها را شایسته و لایق خواستگاری خویش نمی دید.

اما اکنون همین زن برجسته و محترم، همین زنی که در تمامی سرزمین حجاز، زنی مانند او نبود، با شور و اشتیاق فراوان و با علاقه و عاطفه‌ای وصف‌ناشدنی، خود قدم به میان نهاده بود و در طرح پیشنهاد ازدواج، با محمد (ص) پیشقدمی و پیشگامی می کرد.

چنین بود که مقدمات ازدواج محمد (ص) و خدیجه (س)، صورت پذیرفت و گفتگو درباره‌ی این ازدواج فرخنده، به مرحله‌ی تصمیم و تدارک رسید. خدیجه (س) در این ازدواج، نه تنها آداب و رسوم خواستگاری را دگرگونه ساخت، بلکه همه‌ی سنت‌های دست و پاگیر ازدواج را که آن زمان در میان اعراب جاهلی رواج داشت، زیر پا نهاد. حتی در مورد مهریه نیز دست به کاری زد که پیش از آن، کسی نظیرش را ندیده بود.

با آن که خواستگاران قبلی ثروتهای کلان و نقدینه‌های گران، در اختیار داشتند و مهریه‌های سنگین و خیره کننده عرضه می داشتند،

باز خدیجه (س) در مورد محمد (ص) رفتاری دیگر در پیش گرفت. بدین معنی که مهریه را نیز به جای آن که از سوی مرد باشد، او از مال و ثروت خود قرار داد و مبلغ چهار هزار دیناری را که به عنوان مهریه از آن سخن رفته بود، از دارایی سرشار خود به محمد (ص) هدیه داد.

خدیجه (س) با این برنامه درخشان اخلاقی و با این رفتار خیره کننده که در عین عظمت و شخصیت و سرافرازی، حکایت از فروتنی و تواضعی باشکوه داشت، نشان داد که به راستی برجستگی و امتیاز اصلی و اساسیش از جهت ثروت سرشار و اعتبار تجاری او نیست. بلکه آنچه بدو عمیقاً ارزش و شخصیت و برجستگی می‌بخشید، شکوه اندیشه و طرز تفکر و والائی دیدگاههای معنوی او است که نسبت به دیگر زنان ممتاز، سرفرازش می‌کند.

آری او با چنین رفتار غافلگیر کننده و شگفتی که از خود نشان داد، آشکارا به اثبات رساند که در مسأله‌ی ازدواج هیچ یک از دیدگاههای رایج در میان زنان آن زمان را ندارد. نشان داد که در مسأله‌ی ازدواج به هیچ روی چشم به ثروت و مکتب شوهر آینده‌اش اندوخته است، در انتظار مردی با ثروت کلان نیست، انتظار عرضه داشتن مهریه سنگین ندارد، از شوهر خود ریاست و اشرافیت و شهرت مادی و دنیایی نمی‌خواهد. بلکه در انتظار همسری است که ثروتهای معنوی‌اش چون آبشار، سرشار و چون دانه‌های باران، بی‌شمار باشد. همسری می‌خواهد که فضائل و ملکات برجسته و معنای عمیق و دقیق و راستین انسانیت در وجودش متجلی باشد.

آری، او شوهری می‌خواست که از لحاظ فضیلت و معنویت برجسته‌ترین مردان زمان و زمانه باشد و پیدا است که چنین کسی جز پیامبر (ص) هیچکس دیگر، نمی‌توانست باشد.

ایثار و فداکاری خدیجه (س)

گفتگوهای مقدماتی درباره‌ی این ازدواج فرخنده، انجام گرفت. قرارها گذاشته شد. روز موعود تعیین گردید. و در آن روز طی مراسمی ساده، با حضور نزدیک‌ترین کسان و اقوام محمد (ص) و خدیجه (س)، مراسم ازدواج برگزار شد. در آن روز مبارک خطبه عقد ازدواج این دو شخصیت بزرگ برجسته توسط عموی محبوب پیامبر اکرم (ص)، یعنی ابوطالب (ع) که از محترمترین بزرگان و سران قریش بود، خوانده شد و بدین صورت خانه‌ی خدیجه با قدم مبارک پیامبر اسلام (ص)، نور و شکوه و زیبایی معنوی پیدا کرد. ولی هنوز کسی نمی‌دانست که این خانه به زودی خانه شرافت، محل نزول وحی و نزول گاه جبرئیل و دیگر فرشتگان آسمانی خواهد شد.

پس از انجام مراسم و اجرای خطبه‌ی عقد، محمد (ص) از جای برخاست و به سوی در به راه افتاد. طرز رفتار و شکل حرکتش نشان می‌داد که تصمیم دارد مجلس را ترک گوید و از آن خانه بیرون رود تا خانه خود را برای ورود همسر ارجمندش آماده سازد. اما ناگهان صدای خدیجه (س) در قفای محمد (ص) به این کلمات بلند شد:

«ای محمد (ص) کجا می‌روی، که اکنون خانه من، خانه تو است و کلید همه صندوقها در اختیار تو و من از امروز کنیز و فرمانبردار تو هستم».

بدین سان خانه خدیجه (س)، کاشانه‌ی آرامش و سعادت مشترک این دو شخصیت بزرگوار و برجسته شد و از آن پس محمد (ص) به آن خانه نقل مکان کرد تا آرامش گم گشته‌ای را که در سنین کودکی با مرگ پدر و مادر از دست داده بود، در این خانه بازیابد. و در آن محیط امن و آرامش، با آسودگی و فراغ بال در مسیر افکار و اندیشه‌های والای خود پیش رود.

اما نکته‌ی مهم و چشمگیر دیگری هم در این ازدواج وجود داشت و آن این بود که چنین پیمان زناشویی ساده و ایثارگرانه‌ای، برای پیامبر اسلام (ص) ارزشی داشت که خداوند متعال، با حکمت بالغه‌اش، ۱۵ سال بعد آن را به منصفه ظهور درآورد. بدین سان که بر

اثر این پیوند زناشویی، تمامی ثروت خدیجه (س) در اختیار حضرت محمد (ص) قرار گرفت و آن حضرت نیز پس از مبعوث شدن به پیامبری، تمام آن ثروت هنگفت را در راه پیشرفت اسلام و در راه خدا صرف کرد. خدیجه (س) برای پیامبر اسلام (ص) نمونه یک همسر فداکار و ایثارگر بود.

از همان آغاز زندگی مشترک تا آخرین لحظه‌ی حیات پرثمر خویش، در تمام مدت بهترین یار و یاور و مهربانترین مونس پیامبر (ص) محسوب می‌شد. در روزهای آرامش نزدیک‌ترین همدم پیامبر (ص)، در ایام دشواری و در گیرودار شاداید زندگی صبورترین و پر تحمل‌ترین مددکار و در تمام حوادث سخت و مصیبت‌های پی‌درپی قوی‌ترین پشتیبان و همقدم رسول اکرم (ص) بود.

در تمام شاداید و دشواریهایی که در سالهای بعد از بعثت برای پیامبر (ص) و مسلمانان رخ می‌داد، خدیجه (س) نه تنها مونس پیامبر و موجب تسلی خاطرش بود، بلکه چون مادری مهربان برای تمام مسلمانها نیز مایه‌ی امید و دل‌گرمی و قوت قلب به شمار می‌رفت و با صبر و شکیبایی بی‌حساب و قدرت تحمل شگفت‌انگیز و پایداری و مقاومت شگرفش سرمشق دیگران نیز قرار می‌گرفت. علاوه بر آن هرگز از بذل مال فراوانش در راه هدف الهی پیامبر (ص) و گسترش و تقویت اسلام دریغ نوزید. با آن قدرت مالی و شهرت و مقامی که داشت و با آن که قادر بود بهترین زندگی‌ها را داشته باشد و در کمال نعمت، رفاه و آسایش به سر برد، ولی تمام مظاهر زندگی دنیوی را دور ریخت و در عوض با تمام ناملایماتی که به خاطر زندگی با پیامبر (ص) بر او روی آورده بود دست و پنجه نرم کرد. سالها، با زجر و شکنجه شوهر بزرگوارش، با تهدیدهایی که بر زندگی هر دو سایه انداخته بود و با تن دادن به تبعید و محاصره و حتی تحمل روزهای گرسنگی و شبهای بیداری، به آسانی کنار آمد، تا هر روز قدمی تازه در راه نیل به اهداف عالی‌ی اسلام و پیاده کردن برنامه‌های قرآن و پیشرفت مکتب انسان ساز اسلام بردارد.

اوصاف و فضایل خدیجه (س)

این بانوی بزرگوار و الگوی ممتاز زن مسلمان، در نزد پیامبر اکرم (ص) از احترام و محبوبیت خاص برخوردار بود. رسول گرامی (ص)، آن خاتون محترم را بسیار دوست می‌داشت، به مهر و درایت او آگاه بود. و از این رو در کارهای خود با وی نه فقط مانند یک همسر، بلکه همچون یک دوست فهیم و دلسوز و یار صمیمی، مشورت می‌کرد و به نظریاتی که خدیجه ابراز می‌داشت، با دیده‌ی احترام می‌نگریست.

از حضرت علی (ع) روایت شده است که فرمود:

«این جمله را از خود پیامبر اسلام (ص) شنیدم که فرمود:

بهترین زنان بنی اسرائیل در عصر گذشته، مریم بنت عمران (ع) و بهترین زنان امت امروز، خدیجه بنت خویلد (ع) است.» (۳۷) البته مقام والا و احترام و شخصیت خدیجه (س) را نباید با معیارهای عادی سنجید، چه مقام و احترام آن بزرگوار چنان بالا گرفت که خداوند تبارک و تعالی به وسیله جبرئیل برای او سلام فرستاد و او را به پاداشی عظیم وعده داد که هیچکس دیگری، اعم از گذشتگان یا معاصرینش یا از اصحاب رسول خدا (ص)، بدان مقام نرسیده بودند.

بخاری یکی از محدثین بزرگ اهل سنت که یکی از شش «صحیح» عمده و معتبر جهان تسنن از آن اوست، نقل می‌کند: «عایشه می‌گوید:

درباره هیچ زنی به اندازه خدیجه (س) حسرت نکشیدم و حسادت نبردم وقتی شنیدم که پروردگارش او را به بهشت وعده داده است.» (۳۸)

این سخن عایشه، دور از واقعیت نبوده است.

چون می‌دانیم که خدیجه (س) نخستین همسری است که پیامبر اکرم (ص) قبل از آغاز رسالت اختیار کرده و مدتی طولانی، نزدیک به ۲۵ سال با وی زندگی کرده است.

با اینکه حضرت رسول (ص)، پس از وفات خدیجه (س) با برخی از زنان دیگر مانند عایشه، صفیه، ام سلمه و ... هم وصلت نموده، ولی در تمام مدتی که همسران دیگری در خانه داشت، باز از خدیجه به شایستگی یاد می‌کرد، نام او را با احترام می‌برد و همواره خاطره‌ی او را گرمی و عزیز می‌داشت، چنان که درباره‌اش می‌فرمود:

«هرگز خداوند متعال بهتر از او را بر من نصیب نفرموده است.

او روزی که من نیاز به کمک داشتم، به یاری‌ام آمد و دستم را با مهر و عطوفت گرفت؛ روزی به من ایمان آورد که جهانیان نسبت به من کفر می‌ورزیدند و روزی مرا تصدیق کرد که جهانیان تکذیب می‌کردند، خداوند از او به من اولاد عنایت کرد.» (۳۹)

این سخنان صریح و بی‌شائبه از زبان مبارک پیامبر گرامی اسلام (ص) به خوبی می‌رساند که خدیجه از چه موقعیت ممتازی در نزد پیامبر (ص)، از چه روحیه‌ی والایی در زندگی و از چه شخصیتی برخوردار بوده است.

عایشه می‌گوید:

روزی نمی‌شد که پیامبر اسلام (ص) از خدیجه (س) ذکر خیری به میان نیاورد. به حدی که روزی غیرت و تعصب زنانه بر من غالب شد و با همان حال (حسادت) گفتم:

آیا او زن سالخورده‌ای نبود که خداوند متعال بهتر از او نصیب تو کرده است؟

منظور عایشه از این سخن، ابراز وجود و بیان ارزش خودش بوده است، زیرا خود را که زنی بسیار جوان بود با حضرت خدیجه (س) مقایسه کرده و خواسته است که امتیاز جوانی خود را مطرح کند. اما خودش ادامه می‌دهد:

«پیامبر اسلام (ص) به شدت غضبناک شد، به حدی که موهای جلوی سر مبارکش از شدت غضب تکان خورد و آنگاه آن جملات تحسین آمیز را که در بالا نقل کردیم درباره خدیجه بیان فرمود.»

و باز عایشه می‌گوید:

«هر وقت در منزل گوسفندی ذبح می‌شد، پیامبر اسلام (ص) می‌فرمودند:

از گوشت آن برای دوستان خدیجه (س) هم بفرستید.

روزی به این وضع اعتراض کردم، ولی پیغمبر (ص) فرمودند:

«من دوستان خدیجه (س) را نیز دوست می‌دارم.»

آنچه ذکر شد فقط مثنی از خروار بود.

وگرنه احادیث بسیار زیادی در دست داریم که از طریق اهل سنت هم نقل شده است و همه از اوصاف درخشان و شخصیت ممتاز و احترام فوق‌العاده خدیجه سخن می‌گویند:

از جمله در احادیث فراوان از طریق علمای عامه و خاصه، آمده است که:

کاملترین و بهترین زنان از نظر ایمان چهار تن بوده‌اند که عبارتند از آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)، مریم دختر عمران (س) (مادر حضرت عیسی مسیح (ع)) خدیجه (س) دختر خویلد، فاطمه دختر پیامبر اسلام (ص).

لذا به خاطر همین اوصاف و فضایل، همین شخصیت و بزرگواری، همین کاردانی و شایستگی و عطوفت و درایت و سایر امتیازات فوق‌العاده آن بانوی عزیز بود که پیامبر اسلام (ص)، مادامی که خدیجه کبری (س) زنده بود، با زن دیگری ازدواج نکرد و با آن که در آن زمان، شرایط خاص زمانی و مکانی و سنت‌های قومی و منطقه‌ای تعداد زوجات را به صورت امری کاملاً عادی می‌نگریست و مردان بسیاری در یک زمان چند همسر در خانه داشتند و با آن که قوانین اسلام نیز با تحقق شرایط لازم این اجازه را

در اختیار هر فرد عادی هم می گذاشت - چه رسد به پیامبر خدا - باز هم رسول اکرم (ص) هرگز در طول حیات خدیجه (س) از این حق خود استفاده نکرد.

بانوی دانشمند و صاحب کمال

در شرح اوصاف و فضایل حضرت خدیجه (س)، سخن تمام نمی شود مگر آن که به مراتب فضل و دانش وی نیز اشاره کنیم و بگوییم که او زنی دانشمند، پرتجربه، بسیار فهیم، بسیار روشن بین و صاحب کمال بود.

هر مسأله‌ای را به دقت بررسی می کرد، هرگز بدون علم و اندیشه چیزی را نمی پذیرفت و بدون تفکر و تعمیق حرفی نمی زد. در آغاز رسالت به محض آن که متوجه شد تغییرات غیر عادی در پیامبر (ص) ایجاد شده و حتی وضع جسمانی آن حضرت و اعمال و رفتار و حرکاتش دگرگون شده است، در آن شرایط حساس، با دقت و تدبیر و تفکر ویژه‌ای که داشت، بهتر و دقیق تر از بزرگترین دانشمندان روانشناس به اصل مسأله پی برد و با قاطعیت و صراحت اعلام کرد که تمام آن تغییرات و پیدایش آن وضع خاص جسمانی برای پیامبر (ص)، آثار یک دگرگونی و تحول عمیق روحی و معنوی است و هیچ عارضه دیگری وجود ندارد.

در زمانی بعضی از آشنایان و اطرافیان از گوشه و کنار و گاه به طور جسته و گریخته و گاه آشکارا برای تغییر حال پیامبر (ص) ابراز نگرانی می کردند، خدیجه با روشن بینی خاص و درک هوشمندانه اش خطاب به پیامبر گفت:

«خداوند تو را هرگز عاجز و ناتوان نمی سازد (و به بیماریهای سخت جسمانی که باعث عدم تعادل و زمینگیری شوند، دچار نمی کند) چون تو در زندگی خود همیشه صله رحم داشته و داری، مهمانی می دهی و مهمان دوستی و مهمان نوازی می کنی، از مستمندان و درماندگان دستگیری می کنی و فریادرس مظلومان هستی». (۴۰)

نکته مهم آن که خدیجه (س) در حساس ترین شرایط زندگی پیامبر اسلام (ص) - چه آن زمان که وجود مبارکش در آستانه‌ی نزول وحی قرار داشت و همه چیز دگرگون شده بود و چه آن زمان که وحی الهی بر قلب پاکش نازل می شد و جهانی را به لرزه درمی آورد - همواره ایشان را به خوبی درک می کرد. او را به طور صحیح شناخت و به واقعیت‌های والای وجودش پی برد. رسالت او را به روشنی فهمید و آن را با تمام جانش پذیرفت و با همه توان خود در راه تثبیت و گسترش آن ایستادگی کرد. و به راستی که کمتر همسری می تواند این چنین حساس و فهمیده، با کمال، عمیق، عالم و واقع بین باشد.

چنین بانویی، با چنین اوصاف والایی، علاوه بر تمام امتیازاتش بهترین شریک غم و اندوه پیامبر (ص) نیز بود.

و این صفتی است که هر گاه زنی متصف بدان باشد، یکی از مهمترین عوامل موفقیت در زندگی مرد و در تحکیم اصول و مبانی خانوادگی او به شمار خواهد رفت، به طوری که هرگز زیبایی و جمال و سایر نشانه‌ها و خصوصیات زنانگی نمی تواند جای آن را پر سازند. توجه بدین امر، در زندگی خانوادگی خدیجه (س) کاملاً مشهود و آشکار بوده و اسناد معتبر حاکی از آن است.

«ابن اسحاق» یکی از سیره نویسان اولیه و معروف اسلام در این باره می گوید:

«پیامبر اسلام (ص) هر چیز مکروهی را که می دید و می شنید و هر ناروایی را که بر او وارد می گردید، محزون و متأثرش می ساخت، هنگام بازگشت به خانه با خدیجه (س) در میان می گذاشت. و خداوند به وسیله خدیجه (س)، آن مکروه و ناروای، فرج و گشایش عنایت می فرمود. خدیجه (س) همواره او را به ثبات و مقاومت دعوت می کرد و با درایت و عطوفت خود، دردها و رنجها و آلام پیامبر (ص) را تسکین می داد (و چنین شریک زندگی و غمگسار مهربانی همیشه یار و مددکار پیامبر (ص) بود) تا روزی که خدیجه (س) از دنیا رفت و یک غمخوار فهیم و مصاحب و مشاور مهربان و صمیمی از دست رفت...»

این سیره نویس قدیمی همچنین اعتراف می کند که:

مقام معنوی و اخلاقی حرمت بی مانند خدیجه (س) به جایی رسید که مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت. چنان که روزی جبرئیل

به هنگام نزول وحی گفت:

«ای پیامبر (ص)، سلام پروردگار یکتا را به خدیجه (س) برسان».

پیامبر اسلام (ص) نیز به خدیجه (س) گفت:

«ای خدیجه (س)، اینک جبرئیل درود پروردگار را به تو ابلاغ می‌کند».

آنگاه خدیجه (س) در پاسخ گفت:

«خداوند خود سلام است و آغاز سلام و درود از اوست و درود و سلام بر جبرئیل...»

گفتار صاحب طبقات درباره خدیجه (س)

«ابن سعد» یکی دیگر از مورخین اسلامی، در کتاب «طبقات» می‌نویسد:

«حضرت آدم در بهشت نگاهی به زندگی محمد (ص) می‌افکند و می‌گوید:

یکی از برتریهای محمد (ص) بر من این است که همسر او در راه اجرای اوامر خداوند با شوهرش همکاری و مساعدت نمود و حال

آن که همسر من، مرا در نافرمانی نسبت به دستورهای الهی راه نشان داد». (۴۱)

فرزندان خدیجه (س)

از حضرت خدیجه چهار فرزند متولد شدند. پسری به نام قاسم به دنیا آمد که طاهر و طیب لقب داشت و کنیه‌ی «ابوالقاسم» برای پیامبر اسلام (ص)، از نام همین فرزند عزیز گرفته شده است.

قاسم دوران نوزادی و شیرخوارگی را مدتی طی کرد و حتی تا مرحله پا گشودن و به راه افتادن هم زنده بود.

اما هنوز از شیر گرفته نشده بود که بنا بر تقدیر الهی از دنیا چشم پوشید و به سرای باقی شتافت.

غیر از این فرزند پسر، خدیجه دارای سه دختر نیز شد که اسامی آنان زینب و ام کلثوم و فاطمه علیهما السلام بود.

آری شخصیت والایی همچون خدیجه است که در دامان پاکش، پاکیزه‌ترین گوهر، بانوی جهان هستی، یعنی حضرت فاطمه زهرا

(س)، پرورانده می‌شود. آن خورشید تابانی که بنا بر اراده و مشیت الهی، از میان تمام فرزندان پیامبر (ص)، برای پدر بزرگوارش

باقی می‌ماند، تا برای مادری انوار الهی و سادات جهان، انتخاب شود و در دامان گهربارش فرزندانانی همچون ائمه‌ی معصومین (ع)

را پرورش دهد که خود، مشعلداران ارشاد و هدایت جهانیان باشند... آری فاطمه (س) این چنین مادری داشت که به «خدیجه»

نامور گشته بود (... ۴۲)

امام صادق (ع) نیز به آن اشاره فرموده‌اند:

«عن مفضل بن عمر، قال:

قلت لابی عبدالله الصادق (ع) کیف كان ولاده فاطمه (س)؟

فقال:

نعم؛ ان خدیجه (س) لما تزوج بها رسول الله (ص) هجرتها نسوه مکه فکن لا یدخلن علیها و لا یسلمن علیها و لا یترکن امرأه تدخل

علیه فاستوحشت لذلك و كان جزعها و غمها حذراً علیها». (۴۳)

ترجمه:

«مفضل بن عمر گوید:

به امام صادق (ع) عرض کردم زایش فاطمه (س) چگونه بوده است؟

فرمود:

چون خدیجه (س) بر رسول خدا شوهر کرد زنان او را ترک کردند و نزد او نرفتند و بر او سلام ندادند و نگذاشتند زنی نزد او رود، خدیجه (س) به وحشت افتاد از تنهایی و بی تابی و اندوهش مایه نگرانی بر او بود.»

«آری، چون خدیجه (س) به ازدواج رسول خدا (ص) درآمد زنان مکه رابطه‌ی خود را با خدیجه (س) قطع کردند و دیگر به خانه او نمی آمدند. و در هنگام ملاقات به او سلام نمی کردند. رفت و آمد دیگران به خانه خدیجه (س) را مراقبت کرده، مانع رفتن آنان به خانه او می شدند. زنان مکه خدیجه (س) را تنها گذاردند، دیگر با او دوستی نمی کردند. خدیجه (س) از این موضوع غمگین و ناراحت بوده و وحشت او را فرا گرفته بود.»

این ترک رفت و آمد و محاصره‌ی روحی خدیجه (س) با مبعوث شدن پیامبر (ص) به رسالت شدیدتر شد. در این زمان چون رسول خدا (ص) را دشمن خود می دانستند هر گونه ارتباطی را با خدیجه (س) که حامی اصلی رسول خدا (ص) بود قطع کردند و خدیجه (س) را در آن شرایط سخت تنهای تنها گذاردند.

خلقت حضرت زهرا (س)

خلقت نورانی حضرت زهرا (س)

۱ - سیر خلقت نورانی حضرت زهرا (س)

و در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که:

«جز خدا هیچ نبود، پس خداوند پنج نور (ع) را از جلال و عظمت خود آفرید و برای هر یک از آن انوار، اسمی از اسمای الهی بود.

خدا «حمید» است و این اسم در محمد (ص) ظهور یافت. خدا «اعلی» است که در امیرالمؤمنین علی (ع) ظهور یافت. و برای خدا «اسماء الحسنی» وجود دارد که نام حسن و حسین (ع) از آن اسماء مشتق است.

و از اسم «فاطر» او، نام زهرا اطهر، فاطمه (س) اشتقاق پیدا کرد. پس وقتی که آن انوار را آفرید، اینها را در میثاق قرار داد، پس در طرف راست عرش جا گرفتند. و خدا فرشتگان را از نور آفرید پس وقتی که فرشتگان به این انوار نظر کردند، امر و شأن اینها را بزرگ شمردند و تسبیح را از آنها فراگرفتند و این مطابق با گفته‌ی فرشتگان است که در قرآن آمده است:

به حقیقت ما (در انتظار اوامر الهی در تدبیر عالم) صف کشیده‌ایم. و به راستی ما تسبیح کننده ایم. و آن هنگام که آدم (ع) را آفرید آدم به سوی این انوار از طرف راست عرش با دقت نظر نموده عرض کرد:

ای صاحب اختیار من!

آنان کیستند؟

خدای متعال در پاسخ فرمود:

ای آدم (ع)!

آنها برگزیدگان من و خواص من هستند، اینها را از نور عظمت و بزرگی ام آفریده‌ام و از اسمهای خودم اسمی را برای اینها برگزفتم، پس عرض کرد:

ای پروردگارم!

به حقی که تو بر اینها داری اسمهای اینها را به من بیاموز،

پس خدای متعال فرمود:

ای آدم (ع)!

این اسمها نزد تو امانت باشد (که) سرّ و رازی از راز من است.

غیر تو نباید بر آن آگاه شود جز به اذن من.

عرض کرد:

پروردگارم قبول کردم. خداوند پس از گرفتن این پیمان، اسمهای آنها را به آدم (ع) تعلیم داد. و به فرشتگان عرضه کرد، هیچ

کدام به آنها عالم نبودند، پس در پاسخ قول خدای متعال که فرمود:

مرا از نامهای اینها خبر دهید اگر راست می‌گویید.

عرض کردند:

منزهی تو! برای ما علمی نیست جز آنچه به ما آموخته‌ای. همانا تو عالم و دارای حکمتی. (آنگاه خداوند) فرمود:

ای آدم (ع)!

فرشتگان را به اسمهای آن انوار خبر ده، پس وقتی که اینها را به اسماء خبر داد، فرشتگان دانستند که این مطلب (در نزد آدم (ع)) به

امانت گذاشته شده و آدم (ع) به سبب آگاهی از آن، فضیلت و برتری یافته است.

سپس امر به سجده‌ی آدم (ع) شدند؛ زیرا که سجده‌ی ملائکه، فضیلتی برای آدم (ع) و عبادت برای خدای متعال بود.

چون که سجده‌ی ملائکه، سزاوار آدم (ع) بود» (۴۴)

۲ - حضرت زهرا (س) و اهل بیت (ع) علت آفرینش هستی

رسول خدا (ص) فرمودند:

هنگامی که خدای تعالی حضرت آدم ابوالبشر (ع) را آفرید و از روح خود در او بدمید، آدم (ع) به جانب راست عرش نظر افکند،

آنجا پنج شبخ غرقه در نور به حال سجده و رکوع مشاهده کرد.

عرض کرد:

خدایا قبل از آفریدن من، کسی را از خاک خلق کرده‌ای؟

خطاب آمد:

نه، نیافریده‌ام.

عرض کرد:

پس این پنج شبخ که آنها را در هیئت و صورت همانند خود می‌بینم چه کسانی هستند؟

خدای تعالی فرمود:

این پنج تن (ع) از نسل تو هستند، اگر آنها نبودند، ترا نمی‌آفریدم، نامهای آنان را از اسامی خود مشتق کرده‌ام (و من خود آنان را

نامگذاری کرده‌ام)، اگر این پنج تن (ع) نبودند، نه بهشت و دوزخ را می‌آفریدم و نه عرش و کرسی را، نه آسمان و زمین را خلق

می‌کردم و نه فرشتگان و انس و جن را.

منم محمود و این محمد (ص) است، منم عالی و این علی (ع) است، منم فاطر و این فاطمه (س) است، منم احسان و این حسن (ع) است و منم محسن و این حسین (ع) است.

به عزتم سوگند، هر بشری اگر به مقدار ذره‌ی بسیار کوچکی، کینه و دشمنی هر یک از آنان را در دل داشته باشد، او را در آتش دوزخ می‌افکنم...

ای آدم، این پنج تن (ع)، برگزیدگان من هستند و نجات و هلاک هر کس وابسته به حبّ و بغضی است که نسبت به آنان دارد. ای آدم، هر وقت از من حاجتی می‌خواهی، به آنان توسل کن. ابوهریه می‌گوید، پیامبر اکرم (ص) در ادامه سخن فرمود:

ما پنج تن (ع) کشتی نجاتیم، هر کس با ما باشد، نجات یابد و هر کس که از ما روگردان شود هلاک گردد. پس هر کس حاجتی از خدا می‌خواهد، پس به وسیله ما اهل بیت (ع) از حضرت حق تبارک و تعالی مسئلت نماید. حقیقت آن است که پنج تن (ع) مقدّس رمز خلقتند.

و در روایت است:

یا أَحْمَدُ!

لَوْ لَأَكَّ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ وَ لَوْ لَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ وَ لَوْ لَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ. (۴۵)

ای احمد!

اگر تو نبودی آسمان و زمین را نمی‌آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی‌آفریدم و اگر فاطمه (س) نبود شما را نمی‌آفریدم (یعنی شما را از آفرینش و فاطمه (س) حوریّه‌ای بود که چند صباحی لباس آدمیان در بر نمود. (۴۶)

۳ - روشنی عالم از نور حضرت زهرا (س)

ابن مسعود نقل می‌کند که، دیدم علی بن ابی طالب (ع) را که مشغول نماز است و در رکوع و سجودش می‌گوید:

«اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ (ص) عَبْدِكَ، اغْفِرْ لِلْخَاطِئِينَ مِنْ شِيعَتِي»

پروردگارا، به حق بنده‌ی مقربت محمد (ص) خطاکاران از شیعیان مرا ببخش.

از نزد او خارج شدم و به محضر رسول خدا (ص) شرفیاب شدم. ایشان را در حال نماز یافتم. دیدم که رسول خدا (ص) در نماز خود می‌گوید:

«اللَّهُمَّ بِحَقِّ عَلِيٍّ (ع) عَبْدِكَ اغْفِرْ لِلْخَاطِئِينَ مِنْ أُمَّتِي»

خداوندا، خطاکاران از امت مرا، بحق علی (ع) بنده‌ی مقربت ببخش.

از آنچه دیده بودم، در من وحشت و تردید بزرگی ایجاد شد. وقتی نماز رسول خدا (ص) به پایان رسید، خطاب به من فرمودند:

ای پسر مسعود، آیا کافر شدی بعد از آنکه ایمان آورده بودی؟

عرض کردم، ابداً چنین نیست یا رسول الله، بلکه دیدم علی (ع) را که خداوند را به حق شما طلب می‌کرد و شما را دیدم که خدا را به حق علی (ع) می‌خواندید. پس تردید کردم که کدامیک از شما نزد خدای عزوجل برترید.

پیامبر (ص) فرمودند:

ای پسر مسعود!

بنشین.

پس من در مقابل، رسول خدا (ص) نشستم.

آن حضرت فرمودند:

«ان الله خلقني وعلياً من نور قدرته قبل ان يخلق الخلق بالقی عام اذ لا تسبیح و لا تقدیس»

خداوند من و علی (ع) را از نور عظمت و بزرگی خود خلق کرد:

دو هزار سال قبل از آنکه سایر خلایق را بیافریند. زمانی که هیچ تسبیح و تقدیسی وجود نداشت.

«فتق نوری، فخلق منه السموات و الارضین و انا والله اجل من سماوات و الارضین.»

پس نور مرا شکافت و از نور من آسمانها و زمین را آفرید به خدای تبارک و تعالی قسم که من از آسمانها و زمین ها برترم.

«و فتق نور علی بن ابی طالب (ع) فخلق منه العرش و الكرسي و علی بن ابی طالب (ع) والله افضل من العرش و الكرسي» و چون نور

علی (ع) را منتشر ساخت، عرش و کرسی از نور او خلق گردید؛ به پروردگار قسم که علی (ع) از عرش و کرسی افضل است.

«و فتق نور الحسن (ع) فخلق منه اللوح و القلم و الحسن (ع) والله افضل من اللوح و القلم.»

سپس نور حسن (ع) را باز کرد و لوح و قلم از نور حسن (ع) به وجود آمد و به خدا قسم که حسن (ع) از لوح و قلم نیز برتر است.

«و فتق نور الحسین (ع) فخلق منه الجنان و الحور العین و الحسین (ع) والله افضل من الحور العین.»

و چون هستی را از نور حسین (ع) معطر کرد، بهشت و حوریان زیباروی، از نور او پدیدار گشتند؛ والله حسین از حورالعین برتر

است.

«ثم اظلمت المشارق و المغارب فشكت الملائكة الى الله تعالى ان يكشف عنهم تلك الظلمه فتكلم الله جل جلاله كلمه فخلق منها

روحا ثم تكلم بكلمه فخلق من تلك الكلمه نورا فاضاف النور الى تلك الروح و اقامها مقام العرش فزهت المشارق و المغارب فهی

فاطمه الزهراء (س) و لذلك سمیت الزهراء لان نورها زهت به سماوات.»

سپس همه‌ی هستی از شرق تا به غرب تاریک ماند. ملائکه بر پروردگار از آن همه تاریکی و ظلمت شکایت کردند و خواستند که

پروردگار تاریکی را از ایشان برطرف کند. پروردگار در اجابت خواسته‌ی آنان کلمه‌ای فرمود، از آن کلمه روحی خلق گردید،

سپس کلمه‌ای دیگر فرمود و از آن کلمه نوری خلق شد پس آن نور را به آن روح اضافه کرد و آن را در بلندترین مکان عرش قرار

داد. همه عالم از شرق تا به غرب نورانی شد. آن روح آمیخته به نور از لطف پروردگار کسی نیست، جز فاطمه زهرا (س) و به

همین دلیل او را زهرا (س) نامیدند، زیرا نورش آسمانها را روشن ساخت. در ادامه‌ی این روایت زیبا پیامبر (ص) می‌فرمایند:

«يابن مسعود اذا كان يوم القيامة يقول الله جل جلاله لي و لعلی ادخلا الجنة من شئتما و ادخلا النار من شئتما و ذلك قوله تعالى

«القیما فی جهنم کل كفار عنید * فالكافر من جحد نبوتی و العنید من جحد بولایه علی بن ابی طالب (ع) و عترته و الجنة لشیعته و

لمحبیه.

«ای پسر مسعود، چون روز قیامت فرا رسد، پروردگار به من و علی (ع) می‌فرماید:

هر کس را که می‌خواهید به بهشت داخل کنید و به جهنم بفرستید هر کس را که می‌خواهید.

و این قول پروردگار در قرآن مجید است که:

القیما فی جهنم کل كفار عنید» (۴۷)

هر کافر متکبر لجوج را به جهنم افکنید، پس کافر کسی است که از نبوت من سرپیچی کند و عنید کسی است که از ولایت علی بن

ابی طالب (ع) و عترتش و محبت کردن به شیعیان و دوستانش سر باز زند.» (۴۸)

و در روایت دیگری است که:

خداوند نور پنج تن (ع) را از نور عظمتش آفرید و آسمان و زمین را از نور پیامبر اکرم (ص) و عرش و کرسی را از نور علی (ع) و

لوح و قلم را از نور حسن (ع) و حورالعین را از نور حسین (ع) آفرید. مشرق و مغرب عالم در ظلمت و تاریکی بود. فرشتگان از این ظلمت به خدا شکایت کردند و خدا را به این انوار قسم دادند که ظلمت را بردارد. این بود که خداوند روح و نور فاطمه (س) را آفرید و مشرق و مغرب آفرینش روشن شد.

۴ - خلقت حضرت زهرا (س) و شیعیان از سرشت یکسان

امام صادق (ع) می‌فرماید:

«إن الله خلق محمداً من طينه من جوهره تحت العرش و إنه كان لطينه نضح فجبل طينه امير المؤمنين (ع) من نضح طينه رسول الله (ص) و كان لطينه امير المؤمنين (ع) نضح فجبل طينتنا من فضل طينه امير المؤمنين (ع) و كانت لطينتنا نضح فجبل طينه شيعتنا من نضح طينتنا، فقلوبهم نحن إلینا و قلوبنا تعطف عليهم تعطف الوالد علی الولد و نحن خیر لهم و هم خیر لنا و رسول الله (ص) لنا خیر و نحن له خیر». (۴۹)

یعنی:

«خداوند محمد (ص) را از طینت و سرشتی که از گوهری در زیر عرش بود خلق فرمود و طینت محمد (ص) را تراوشی بود که خداوند طینت امیرالمؤمنین را از همان تراوش طینت رسول خدا خلق نمود. و طینت امیرالمؤمنین (ع) را نیز تراوشی بود که خداوند طینت ما را از باقیمانده‌ی طینت امیرالمؤمنین (ع) خلق کرد و برای طینت ما نیز تراوشی بوده که خداوند شیعیان ما را از همان تراوش طینت ما خلق فرموده است.

دل‌های شیعیان ما مشتاق ما هستند و دل‌های ما نیز - بمانند مهربانی و شفقت پدر به فرزند - به آنان توجه دارد. ما برای شیعیانمان بهترین‌ها هستیم و شیعیان ما برای ما بهترین‌ها هستند، رسول خدا نیز برای ما بهترین است و ما هم برای او بهترین‌ها هستیم».

۵ - تصویر حضرت زهرا (س) در بهشت

«آدم و حوا در کنار هم نشسته بودند که جبرئیل به نزدشان آمد و آنان را همراه خود به داخل قصری از طلا برد، در آنجا تختی از یاقوت قرمز بود و بالای آن تخت قبه‌ای بود نورافشان و در میان آن قبه چهره‌ای غرقه در نور، که تاجی بر سر نهاده و دو گوشوار از لؤلؤ در گوشش و گردنبندی از نور بر گردنش آویخته بود.

هر دو از نورانیت حیرت‌انگیز آن تمثال در شگفت شدند به حدی که حضرت آدم زیبایی همسرش حوا را فراموش نمود (زیرا شاهد یک زیبایی بی‌سابقه و حسن بی‌نظیر بود)، لذا روی به جبرئیل کرد و پرسید این صورت کیست؟ جبرئیل گفت:

این فاطمه است و آن تاجش احمدنما، گردنبندش حیدرنا و دو گوشواره‌اش نشانگر حسن و حسین است.

آنگاه حضرت آدم (ع) سر خویش را به سوی قبه نور بلند کرد و در آنجا این پنج اسم را که با خط نور نوشته شده بود دید:

من محمودم و این محمّد (ص) است، من اعلی هستم و این علی (ع) است، من فاطرم و این فاطمه (س) است، من محسنم و این حسن (ع) است و احسان از من است و این حسین (ع) است. (۵۰)

۶ - نامهای گره‌گشا و توبه حضرت آدم (ع)

وقتی اسامی پنج تن مقدس را جبرئیل برای حضرت آدم قرائت کرد، جبرئیل گفت:
 یا آدم، این نامها را به خاطر بسیار که بعدها یقیناً به آنها نیازمند می‌شوی و آن اسماء مشکل‌گشای تو خواهند بود.
 بعد از آنکه حضرت آدم (ع) مرتکب آن ترک اولی شد و در نتیجه بر زمین فرود آمد، بعد از ۳۰۰ سال اشک ریختن (به یاد آن
 نامهای مقدس افتاد) و با آن اسماء مبارک دعائی ترتیب داد و به پیشگاه خدای متعال چنین معروض داشت:
 «پروردگارا به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع)، یا محمود، یا اعلی و یا محسن، یا فاطر از خطای من در گذر و توبه مرا
 قبول فرما. در آن هنگام از جانب خدای
 تعالی خطاب آمد که یا آدم اگر (در آن حال دعا) درخواست می‌کردی که گناهان همه‌ی فرزندان را بیمارزم هر آینه همه آنان را
 می‌بخشیدم». (۵۱)

۷ - عرض ولایت حضرت زهرا (س) بر موجودات

در ضمن حدیث معراج آمده است که خداوند فرمود:
 ای محمد، من، تو و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) و امامان از فرزندان حسین (ع) را از نور خودم آفریدم و ولایت شما را بر
 اهل آسمانها و زمین عرضه کردم، هر کس آن را پذیرفت، در نزد من از مؤمنین به حساب آمد و هر کس آن را منکر شد، در نزد
 من از گمراهان (از ستمگران) محسوب شد،
 ای محمد (ص)!
 اگر بنده‌ای از بندگان من آن قدر مرا پرستد و عبادت کند که از کار افتد و از لاغری و ناتوانی به سان مشک خشکیده و
 فرسوده‌ای شود و بعد به هنگام ورود بر من منکر ولایت شما باشد او را نخواهم آمرزید تا اینکه اقرار به ولایت شما نماید.
 ای محمد (ص)، آیا دوست داری آنان را ببینی؟
 گفتم:
 آری، پروردگارا!
 فرمود:

نگاه کن، من به طرف راست عرش نگرستم و اسم خود را دیدم و اسم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و
 موسی و علی و محمد و علی و حسن را (ع) و اسم مهدی (عج) را در وسط آن به گونه‌ای دیدم که گویا ستاره‌ای درخشان است.
 خداوند فرمود:
 ای محمد (ص)!

اینان حجت‌های من بر آفریدگانم می‌باشند و این (اشاره به حضرت مهدی (عج)) آن کسی است که از فرزندان تو، به شمشیر قیام
 می‌کند و از دشمنانم انتقام می‌گیرد. (۵۲)

خلقت جسمانی حضرت زهرا (س)

۱ - فرمان الهی، بر خلقتی مبارک

روزی رسول خدا (ص) در «ابطح» نشسته بود، جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

خداوند بزرگ، بر تو سلام فرستاده و می‌فرماید:

چهل شبانه روز از خدیجه (س) کناره‌گیری کن و به عبادت و تهجد مشغول باش. پیغمبر اکرم بر طبق دستور خداوند حکیم، چهل روز به خانه خدیجه (س) نرفت. و در آن مدت، شبها به نماز و عبادت می‌پرداخت و روزها روزه‌دار بود.

توسط عمّار برای خدیجه پیغام فرستاد که ای بانوی عزیز، کناره‌گیری من از تو بدان جهت نیست که کدورتی داشته باشم، تو همچنان عزیز و گرامی هستی. بلکه در این کار از دستور پروردگار جهان اطاعت می‌کنم و خدا به مصالح آگاهتر است. ای خدیجه (س)، تو بانوی بزرگوار هستی که خداوند، در هر روز چندین مرتبه به وجود تو بر فرشتگان خویش مباحث می‌کند. شبها درب خانه را ببند و در بستر استراحت کن و منتظر دستور پروردگار عالم باش. من در این مدت در خانه فاطمه دختر اسد خواهم ماند.

خدیجه (س) بر طبق دستور رسول (ص) خدا رفتار کرد و در آن مدت از مفارقت همسر محبوب خویش و اندوه تنهایی می‌گریست.

چون چهل روز بدین منوال سپری شد، فرشته خدا فرود آمد.

غذائی از بهشت آورد و عرض کرد:

امشب از این غذاهای بهشتی تناول کن. رسول خدا (ص) با آن غذاهای روحانی و بهشتی افطار کرد. هنگامی که برخاست تا آماده نماز و عبادت شود، جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

ای رسول گرامی خدا (ص)، امشب از نماز مستحبی بگذر و به سوی خانه خدیجه (س) حرکت کن زیرا خدا اراده نموده که از صلب تو فرزند پاکیزه‌ای بیافریند.

پیغمبر اکرم (ص) با شتاب رهسپار خانه‌ی خدیجه (س) شد.

خدیجه (س) می‌گوید:

در آن شب طبق معمول، درب خانه را بسته و در بستر استراحت مینمودم. ناگهان صدای کوبیدن در بلند شد. گفتم:

کیست؟ که جز محمد (ص) کسی سزاوار نیست درب این خانه را بکوبد. آهنگ دلنشین پیغمبر (ص) بگوشم رسید که فرمود:

باز کن، محمد (ص) هستم. شتابان در را باز کردم. با روی گشاده وارد خانه شد. طولی نکشید که نور فاطمه (س) از صلب پدر به رحم مادر وارد شد.

مطلب دیگر آنکه:

اعتکاف چهل روزه‌ی حضرت در خانه فاطمه بنت اسد و شب زنده‌داری و روزه‌های مکرر و کناره‌گیری از مردم و از همسر بزرگوارش خدیجه، شباهتی به دوران آغازین نزول وحی و روزهای نخستین قبل از بعثت داشت.

آری؛ در آن ایام آماده‌ی پذیرش تحفه الهی بود که به زودی منشأ پیدایش امامت و ولایت می‌شد، بلکه او ریشه اصلی درخت نبوت بود، همانگونه که از حضرت باقر (ع) وارد شده است. (۵۳)

مطلب دیگر آنکه حضرت سنت و روش همیشگی خود را در هنگام افطار ترک کرده و آن غذا را به خود اختصاص داده و دیگران را از ورود به آن خانه منع کرد.

نکته دیگر آنکه:

سنت خود را در تطهیر و وضو گرفتن به هنگام ورود به خانه و آماده شدن برای نماز قبل از خوابیدن ترک کرد، که این رها کردن

سنت جاریه، دلالت بر اهمیت آن موضوع دارد.

۲ - صحبت حضرت زهرا (س) با مادر قبل از تولد

حضرت امام صادق (ع) فرمودند:

چون حضرت خدیجه (س) با پیامبر (ص) ازدواج کرد، زنان مکه، از حضرت خدیجه (س) دوری کردند و دیگر به منزل او رفت و آمد نداشتند و مانع رفتن زنان دیگر هم می‌شدند، حضرت خدیجه (س) در وحشت و تنهایی به سر می‌بردند و دلخوشی ایشان فقط به رسول خدا (ص) بود، تا به حضرت فاطمه (س) حامله شدند، حضرت فاطمه (س) با مادر در وحشت و تنهایی حدیث می‌کرد و در شکم مادر تکلم می‌نمود و او را امر به صبر و بردباری و تحمل در تنهایی می‌نمود به طوری که یک روز رسول خدا (ص) وارد خانه شدند، دیدند حضرت خدیجه (س) با کسی سخن می‌گوید، فرمودند:

خدیجه جان: با چه کسی تکلم می‌کنی؟

عرض کرد:

با این فرزند که در شکم من است و انیس تنهایی و مونس دوره‌ی وحشت و شبهای تاریک من است.

پیامبر (ص) فرمودند:

ای خدیجه اکنون جبرئیل به من خبر داد که این فرزند دختر است و نسل طاهره‌ی مبارکه سادات از رحم اوست. و او مادر ذریه‌ی من خواهد بود و ائمه‌ی دوازده گانه مسلمین که خلفاء و جانشینان

حق در زمین هستند از نسل او خواهند بود و این ائمه پس از انقضای وحی حجّت خدا بر خلق می‌باشند. (۵۴)

۳ - حضرت زهرا (س) «خیر کثیر»

حضرت فاطمه زهرا (س) برای پدر و دیگر مردمان گلی بود که رایحه خوشش حیات آفرین دلها بود و خداوند او را خیر کثیر نامید. پس جای شگفتی نیست که او بار غم ابتر بودن را از چهره پدرش، حضرت محمد (ص) بزداید، چرا که فرزندان پسر پیامبر (ص) چندی نمی‌پایید که رخت بر می‌بستند و این خود بهانه‌ای به دست دشمنان پیامبر (ص) داده بود تا نغمه‌ساز این سخن شوند که بعد از محمد (ص) نامی از او نمی‌ماند.

«بسم الله الرحمن الرحيم،

انا اعطیناک الکوثر،

فصل لربک و انحر،

ان شانک هو الابتر»

به نام خداوند بخشنده و مهربان، ما کوثر به تو ارزانی داشتیم. پس پروردگار خود را به نماز گرامی دار و قربانی کن. همانا که بدخواه تو ابتر است. (۵۵)

۴ - تاریخ و مکان تولد حضرت زهرا (س)

در تاریخ تولد فاطمه (س) اختلاف است.

لیکن در بین علمای امامیه مشهور است که آن حضرت در روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانی سال پنجم بعثت تولد یافته است. (۵۶) ... اطلاعات کلبی در عالم انساب خوب است. عبدالله گفت:

یا امیرالمؤمنین احوال مادر مرا از من باید پرسید و احوال مادر کلبی را از او. اما اکثر علمای امامیه مانند:

ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۳ ص ۳۵۷،

کلینی در اصول کافی، ج ۱ ص ۴۵۸،

مجلسی در بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۶ و حیات القلوب، ج ۲ ص ۱۴۹،

محدث قمی در منتهی الامال، ج ۱ ص ۹۴،

محمد تقی سپهر در نسخ التواریخ ص ۱۷،

علی بن عیسی در «کشف الغمه» ج ۲ ص ۷۵،

طبری در دلائل الامامه ص ۱۰

فیض کاشانی در وافی، ج ۱ ص ۱۷۳،

این دانشمندان و گروه دیگری نوشته‌اند که:

فاطمه (س) پنج سال بعد از بعثت تولد یافت. مدرک آنان احادیث است که در این باره از ائمه (ع) صادر شده است.

ابوبصیر روایت کرده که امام صادق (ع) فرمود:

در بیستم ماه جمادی الثانی در هنگامی که پیغمبر (س) چهل و پنج ساله بود به دنیا آمد.

هشت سال با پدرش در مکه بود.

و ده سال در مدینه با پدرش زندگی کرد. بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز زنده ماند و در روز سوم جمادی الثانی در سال

یازدهم هجری وفات نمود.

دلائل الامامه ص ۱۰).

اما بر خوانندگان محترم مخفی نیست که وفات حضرت زهرا (س) در سوم جمادی الثانی با داستان هفتاد و پنج روز زنده ماندن آن

حضرت سازگار نیست و با نود و پنج روز مناسب‌تر است.

لذا بعید نیست که لفظ «تسعین» نقل، با لفظ «سبعین» اشتباه شده باشد.

حبیب سجستانی می گوید:

از حضرت ابوجعفر (ع) شنیدم که می فرمود:

فاطمه (س) دختر محمد (ص)، پنج سال بعد از بعثت رسول خدا تولد یافت و در هنگام وفات هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر

شریفش گذشته بود

اصول کافی، ج ۱ ص ۴۵۷).

در روایتی وارد شده که فاطمه (س) در هنگام عروسی نه ساله بود.

سعید بن مسیب می گوید:

به حضرت علی بن الحسین (ع) عرض کردم:

پیغمبر در چه سالی فاطمه (س) را به علی (ع) تزویج نمود؟

فرمود:

یکسال بعد از هجرت و در آن تاریخ فاطمه (س) نه ساله بود

روضه کافی چاپ نجف سال ۱۳۸۵ هجری ص ۲۸۱).

در کتاب فرائد السمطین، ج ۱ ص ۸۸ می‌نویسد:

ابابکر و عمر از پیامبر (ص) تقاضا کردند که با فاطمه (س) ازدواج کنند در جواب فرمود:

هنوز کوچک است.

ولی وقتی علی بن ابی طالب (ع) خواستگاری کرد مورد قبول قرار گرفت. این حکایت نیز با تولد بعد از بعثت سازگارتر است، زیرا

اگر قبل از بعثت تولد یافته بود در آن زمان ۱۸ ساله بود و دختر ۱۸ ساله صغیر نیست.

از امثال این احادیث استفاده می‌شود که تولد فاطمه (س) بعد از بعثت رسول اکرم (ص) واقع شده است.

صاحب کتاب «کشف الغمه» روایتی نقل کرده که در خود آن حدیث تناقضی وجود دارد:

امام محمد باقر (ع) فرمود:

فاطمه (س) پنج سال بعد از بعثت به دنیا آمد، در همان سالی که قریش مشغول ساختن خانه‌ی کعبه بودند. و در هنگام وفات هیجده

سال و هفتاد و پنج روز از عمر شریفش گذشته بود

کشف الغمه، ج ۲ ص ۷۵).

چنان که ملاحظه می‌فرمایید در خود این حدیث تناقض است.

زیرا از یک طرف می‌گوید:

فاطمه (س) پنج سال بعد از بعثت دنیا آمد و در هنگام وفات هیجده ساله بود.

از طرف دیگر می‌گوید:

در هنگام تولد آن جناب، قریش مشغول ساختن خانه‌ی کعبه بودند. در صورتی که این دو مطلب قابل جمع نیستند زیرا خانه‌ی خدا

پنج سال قبل از بعثت تجدید بنا شد نه بعد از بعثت. بهر حال باید در این حدیث اشتباهی رخ داده باشد. یا باید گفت کلمه‌ی «قبل

البعثه» اشتباهاً به کلمه‌ی «بعد البعثه» تبدیل شده یا جمله‌ی «و قریش تبنى البیت» از طرف راوی اضافه شده است.

کفعمی در مصباح می‌نویسد:

فاطمه (س) در روز جمعه بیستم جمادی الثانی سال دوم بعثت به دنیا آمد (بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۹).

چنانکه ملاحظه فرمودید در بین علمای اسلام در مورد تاریخ تولد زهرا (س) اختلاف شدیدی وجود دارد، اما چون اهل بیت تولد

آن حضرت را پنج سال بعد از بعثت دانسته‌اند قولشان بر قول تاریخ‌نویسان عامه مقدم است.

زیرا ائمه‌ی اطهار و اهل بیت پیغمبر و فرزندان زهرا (ع)، بهتر از دیگران از سن مادرشان خبر دارند.

ممکن است کسی بگوید که:

خدیدجه (س) در سال دهم بعثت وفات نمود و در هنگام وفات شصت و پنج ساله بود.

بنابراین، اگر فاطمه (س) در سال پنجم بعثت تولد یافته باشد باید خدیدجه در سن پنجاه و نه سالگی آبستن شده باشد. چگونه

می‌توان این مطلب را باور کرد؟!!

ما در پاسخ به این اشکال می‌توانیم دو مطلب را بگوییم:

اولاً:

این موضوع مسلم نیست که خدیجه (س) در هنگام وفات شصت و پنج ساله باشد. بلکه بنا بر قول ابن عباس باید سنش در موقع آبستن شدن به فاطمه (س)، در حدود چهل و هشت سالگی باشد. زیرا ابن عباس می‌گوید خدیجه (س) در سن بیست و هشت سالگی با پیغمبر (ص) عروسی کرد (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۳۹) و قول ابن عباس نیز بر سایرین تقدم دارد. زیرا خویشان پیغمبر (ص) بهتر از دیگران از وضع داخلی خودشان اطلاع دارند.

بنابراین روایت، خدیجه (س) در هنگام بعثت رسول خدا (ص)، چهل و سه ساله بوده و در سال پنجم بعثت که سال تولد فاطمه (س) است در حدود چهل و هشت سال عمر داشته و آبستن شدن در این سنین غیر عادی نیست.
ثانیا:

اگر قول ابن عباس را هم قبول نکنیم و بگوییم خدیجه در سن چهل سالگی ازدواج کرده و قاعدتا باید در سن پنجاه و نه سالگی آبستن شده باشد، باز هم امر محالی نیست زیرا فقها و دانشمندان نوشته‌اند که زنهای قرشی تا سن شصت سالگی عادت می‌شوند و آبستن شدن نیز برایشان امکان دارد. خدیجه هم از طائفه قریش و مشمول این قاعده است.

به علاوه، درست است که آبستن شدن زن در این سنین نادر الوقوع است لیکن در تاریخ نمونه‌هایی داشته و دارد. در خاتمه لازم است بدین نکته توجه داشته باشید که اختلافی که در مورد تاریخ تولد فاطمه (س) دیده می‌شود، به سن شریفش هنگام ازدواج و وفات نیز سرایت می‌کند. زیرا اگر تاریخ تولد را پنج سال قبل از بعثت بدانیم باید در هنگام ازدواج در حدود هیجده ساله باشد و در هنگام وفات، بیست و هشت ساله، اما اگر پنج سال بعد از بعثت متولد شده باشد، باید در هنگام عروسی در حدود نه ساله باشد و در هنگام وفات هیجده ساله.

مکان تولد حضرت زهرا (س) در شهر مکه و در خانه خدیجه (س) اتفاق افتاد. این خانه در محله‌ای است که در گذشته به آن «زقاق العطارین» یعنی کوچه عطارها می‌گفتند. رسول خدا (ص) تا هنگام هجرت، در آن خانه ساکن بود.

خانه مبارکی که بارها در آن فرشته وحی بر پیامبر (ص) نازل گردید. این خانه بعدها به صورت مسجد درآمد. (۵۷)
و از آنجا که محل نزول وحی و بخشی از قرآن، زیستگاه پیامبر (ص) و مکان تولد حضرت زهرا (س) بود، در نظر عموم مسلمین ارزش معنوی و قداستی خاص داشت.

و از این رو بارها در طول تاریخ هم‌زمان با تعمیر و توسعه مسجد الحرام، نسبت به مرمت بنای آن اقدام کردند. (۵۸)

۵ - کیفیت و چگونگی تولد حضرت زهرا (س)

دوران بارداری حضرت خدیجه (س) سپری گشت، زمان وضع حمل فرا رسید، حضرت خدیجه (س) برای زنان قریش پیام فرستاد تا بیایند و او را در امر وضع حمل کمک کنند و کارهای مربوط به این برهه که مخصوص زنان است برعهده گیرند. اما زنان قریش پاسخ دادند که ما نخواهیم آمد، چرا که سخن ما را نشنیده انگاشتی و با محمد (ص) یتیم ابوطالب، پیمان زناشویی بستنی. خدیجه (س) از این پاسخ رنجیده خاطر گشت، اما در یکی از همین روزها در حالی که او همچنان در بستر آرمیده بود، چهار زن گندمگون و بلندبالا مشاهده نمود که بر او وارد شدند. خدیجه (س) که از دیدن آنان در هراس شده بود به تکاپو افتاد اما یکی از زنان او را آرام نمود و گفت:

ای خدیجه (س)!

اندوهگین و هراسناک مباش، ما از جانب خدا به سویت آمده‌ایم و خواهران تو هستیم، من ساره همسر ابراهیم خلیلیم و این آسیه همسر فرعون است و آن یکی مریم دختر عمران و چهارمین ما صفورا دختر شعیب است.

در این هنگام چهار زن در چهار سوی خدیجه (س) قرار گرفتند و حضرت خدیجه (س) حمل خود را بر زمین نهاد و نوری از او ساطع گردید که در شرق و غرب عالم پرتوافکن شد. نوری که به خانه‌های مکه راه یافت و همه را در حیرت فرو برد. پس از آن ده فرشته همراه با طشت و ابریقی مملو از آب کوثر از آسمان فرود آمدند. آن بانویی که در پیش روی خدیجه (س) قرار داشت مولود را با آن آب شستشو داده دو جامه که از شیر سفیدتر و از عنبر خوشبوتر بود بیرون آورد. با یکی تن مولود را پوشاند و دیگری را مقنعه او قرار داد. آنگاه دست خود را بر لبان کودک نهاد و او را به سخن گفتن وادار نمود، فاطمه (س) دهان گشود و چنین فرمود:

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله سيد الانبياء و ان بعلي سيد الاوصياء و ولدي ساده الاسباط.

آنگاه یکایک بانوان را سلام داده به نامشان خواند. آنها هم با رویی گشاده مولود فرخنده را مورد ملاحظت قرار دادند. حوریان بشارت تولد او را به آسمانها بردند. در آسمان از یمن قدم او نوری پدیدار آمد و ساطع گردید که تا آن زمان سماواتیان چنین نوری را رؤیت ننموده بودند. بانوان خدیجه (س) را شادباش گفته از میمنت و مبارکی و طهارت نسلش سخنها گفتند. خدیجه (س) با سروری زاید الوصف کودک را در آغوش کشید و با دنیایی امید و آرزو پستان در دهان او گذارد.

۶- تولد حضرت زهرا (س) و بشارت جبرئیل به رسول خدا (ص)

هنگامی که فاطمه زهرا (س) به دنیا آمد.

فرشته وحی بر وجود مبارک رسول خدا (ص) نازل گشت و از جانب پروردگار مهربان بر وی پیام آورد که:

«اللّٰهُ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَيَقْرِي مَوْلِدَكَ السَّلَامَ.»

خداوند تبارک و تعالی بر تو و فرزند نور سیده‌ات درود می‌فرستد.

رسول خدا (ص) با شنیدن خبر تولد فاطمه (س) در مقابل پروردگار سر به سجده شکر گذارد و خدای عزوجل را بر عطای این نعمت مبارک و میمون سپاس گفت.

پیامبر خدا (ص) بسیار شادمان و خرسند بود.

زیرا که پیش از این خداوند در سوره‌ی کوثر بشارت آمدن او را به وی داده بود.

و نیز از فرشته وحی شنیده بود که:

«أَنْهَا نَسَلَهُ الطَّاهِرَةَ الْمَيْمُونَةَ وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَيَجْعَلُ نَسْلَكَ مِنْهَا وَ سَيَجْعَلُ مِنْ نَسْلِهَا أئِمَّةً وَ يَجْعَلُهُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ بَعْدَ انْقِضَاءِ وَحْيِهِ.»

۷- شکرانه تولد حضرت زهرا (س)

از امام صادق (ع) سؤال شد که:

«لَمْ صَارَتِ الْمَغْرِبُ ثَلَاثَ رَكَعَاتٍ وَ أَرْبَعًا بَعْدَهَا لَيْسَ فِيهَا تَقْصِيرٌ فِي حَضْرٍ وَ لَا سَفَرٍ؟» (۵۹)

چرا نماز مغرب سه رکعت است و نافله‌اش چهار رکعت که در سفر و حضر تقصیر در آن نیست؟

آن حضرت فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهُ (ص) لِكُلِّ صَلَاةٍ رَكَعَتَيْنِ فِي الْحَضْرِ فَاضَافَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِكُلِّ صَلَاةٍ رَكَعَتَيْنِ فِي الْحَضْرِ وَ

قصر فیها فی السفر الا المغرب و الغداه فلما صلی المغرب بلغه مولد فاطمه (س) فاضاف الیها رکعه شکرالله عز و جل فلما ان ولد الحسن (ع) اضاف الیها رکعتین شکر الله عز و جل فلما ان ولد الحسين (ع) اضاف الیها رکعتین شکر الله عز و جل فقال للذکر مثل حظ الانثیین فترکها علی حالها فی الحضر و السفر.»

خداوند تبارک و تعالی همه‌ی نمازها را بر پیامبر (ص) به صورت دو رکعتی نازل کرد. رسول خدا (ص) (به امر پروردگار) به همه نمازها به جز نماز مغرب و نماز صبح دو رکعت اضافه نمودند؛ که در حضر به صورت تمام و در سفر به طور قصر خوانده شوند. هنگامی که رسول خدا (ص) مشغول برپائی نماز مغرب بود.

فاطمه (س) به دنیا آمد رسول خدا (ص) به شکرانه‌ی این نعمت (و به امر پروردگار) یک رکعت به نماز مغرب اضافه فرمودند. پس چون حسن (ع) به دنیا آمد، دو رکعت دیگر (به عنوان نافله) به آن سه رکعت اضافه نمودند و زمانی که حسین (ع) به دنیا آمد، به نافله مغرب دو رکعت دیگر اضافه فرموده و آن را شکرانه تولد آن حضرت قرار دادند.

فصل دوم: اسامی، القاب و کنیه‌ها

اسامی، القاب و کنیه‌های حضرت زهرا (س) (۶۰)

نام گذاری حضرت زهرا (س)

«تسميتها من عند ربّ العزه، شأن أیها و بعلمها و بنیها».

نام گذاری حضرت زهرا (س) از طرف خداوند متعال می‌باشد، همانند اسم گذاری حضرت محمد (ص) و علی و حسن و حسین (ع) و همین مطلب دلالت دارد بر اینکه این پنج نفر - در برابر پروردگار - از خود هیچگونه اختیاری ندارند و تمام امورشان حتی انتخاب نامشان، مربوط به خدای متعال بوده و به کسی در مورد آنان اجازه دخالت داده نشده است. حضرت محمد بن عبدالله (ص) هرگز مجاز نیستند که از جانب خود فاطمه و حسن و حسین (ع) را نام گذاری کنند. همچنین در اسم گذاری علی بن ابی طالب (ع) که مولود کعبه و خانه‌زاد خدا هستند، پیامبر گرامی (ص) و ابوطالب (ع) را اختیاری نیست.

اسامی حضرت زهرا (س)

اشاره

قال الصادق (ع):

«لفاطمه تسعه أسماء عند الله عزّ و جل:

فاطمه و الصدیقه و المبارکه و الطاهره و الزکیه و الراضیه و المرضیه و المحدّثه و الزّهراء

ثم قال...:

حضرت فاطمه زهراء (س) در پیشگاه خداوند نه اسم مخصوص دارد:

فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدّثه و زهراء.» (۶۱)

حضرت فاطمه زهرا (س) یک نام رسمی داشتند که همان «فاطمه» می‌باشد. این نام را پیامبر اکرم (ص) هنگام تولد به امر خداوند برای دخترشان برگزید؛ لکن به تصریح امام صادق (ع)، فاطمه زهرا (س) نه اسم مخصوص، در پیشگاه خداوند متعال دارند، لذا یکی از کنیه‌های آن حضرت «أمّ الأسماء» است؛ یعنی بانویی که اسامی فراوان دارد. و این مطلب، دلالت بر عظمت روحی صدیقه

کبری (س) می‌کند، زیرا حضرت فاطمه (س) نمونه بودند. زن نمونه؛ یعنی انسانی کامل که برای بشریت الگو و سرمشق باشد، لذا همه صفات عالی انسانی در صدیقه طاهره (س) جمع بود و ایشان در برابر هر صفت نیک، دارای لقبی خاص هستند. این نُه نام از شهرت والایی برخوردار است.

۱ - فاطمه (س)

اشاره

فَطَمَ - فِطَامًا فِطْمًا الْوَلَدَ: فصله عن الرضاع.

در لغت وقتی طفل از شیر گرفته می‌شود، می‌گویند: فَطَمَ الْوَلَدَ.

«فاطمه وصفی است از مصدر فَطَمَ. و فَطَمَ در لغت عرب به معنی بریدن، قطع کردن و جدا شدن آمده است. این صیغه که بر وزن فاعل معنی مفعولی می‌دهد، به معنی بریده و جدا شده است. فاطمه (س) از چه چیز جدا شده است؟» (۶۲)
در روایات بسیاری به وجه تسمیه آن حضرت به «فاطمه» اشاره شده است.

فاطمه از جهل و پلیدی جدا شده است:

عن الباقر (ع) قال:

...ثم قال الله عزَّوجلَّ:

«إِنِّي فطمتك بالعلم و فطمتك عن الطمّ.

ثم قال أبو جعفر (ع):

والله لقد فطمها الله تبارك و تعالی بالعلم و عن الطمّ بالميثاق.»

امام باقر (ع) فرمودند:

خداوند فاطمه زهراء (س) را از جهل و پلیدی جدا نموده است، لذا «فاطمه» نام گرفته است.

ایشان سپس ادامه دادند:

به خدا قسم، خداوند در عالم پیمان و عهد (یعنی عالم ذر) فاطمه (س) را از جهل و پلیدی جدا کرده است.» (۶۳)

فاطمه (س) از شرّ به دور است.

قال الصادق (ع):

«أندرون أي شيء تفسیر «فاطمه»؟

قلت:

أخبرنی یا سیدی!

قال (ع):

فطمت من الشر. ثم قال:

لولا أن امیر المؤمنین (ع) تزوّجها لما كان لها كفو إلى يوم القيامة على وجه الأرض آدم فمن دونه»

امام صادق (ع) فرمودند:

می‌دانید تفسیر فاطمه چیست و فاطمه چه معنایی دارد؟

عرضه داشتم:

مرا آگاه بنما چه معنایی دارد.

فرمودند:

«فاطمه» از شر و بدی جدا گردیده است.

سپس فرمودند:

اگر امیر المؤمنین (ع) با حضرت زهرا (س) ازدواج نمی‌کرد، هیچ‌کس همتای زهرا (س) نبود، از زمان حضرت آدم تا روز قیامت

کفو و همتایی برای زهرا (س) یافت نمی‌شد.» (۶۴)

فاطمه (س) و دوستانش از آتش باز گرفته شده‌اند.

ولی شیرین‌ترین تفسیر از علت نامگذاری فاطمه‌ی زهرا (س) روایاتی است که می‌گوید فاطمه زهراء (س) «فاطمه» نامیده شد، زیرا

شیعیان آن حضرت، از آتش جهنم باز گرفته شده‌اند.

عن الرضا عن آبائه (س) قال رسول الله (ص):

«یا فاطمه!

أدرین لم سمیت «فاطمه»؟

قال علی (ع):

لِمَ سَمِيتُ؟

قال:

لأنها فطمتُ هی و شیعتها من النار»

امام رضا (ع) از اجدادش نقل می‌فرماید:

پیامبر (ص) فرمود:

ای فاطمه (س)!

آیا می‌دانی که چرا «فاطمه» نام گرفتی؟

امیر المؤمنین (ع) عرضه می‌دارند:

شما بفرمایید چرا فاطمه، «فاطمه» نامیده شده است.

پیامبر (ص) فرمودند:

زیرا «فاطمه (س)» و شیعیان فاطمه (س) از آتش جهنم باز گرفته شده‌اند و به آتش نخواهند رفت.» (۶۵)

پیمان خدا، بر آزادی دوستداران فاطمه زهرا (س)

عن محمد بن مسلم قال:

سمعت أبا جعفر (ع) يقول:

«لِفاطمه (س) وقفه على باب جهنم فإذا كان يوم القيامة، كتب بين عيني كل رجل مؤمن أو كافر. فيؤمر بمحبّ قد كثرت ذنوبه إلى النار. فتقرء بين عينيه محبًا. فتقول:

إلهي و سیدی سمیتنی فاطمه و فطمت بی من تولانی و تولی ذریتی من النار و وعدك الحق و أنت لا تخلف الميعاد. فيقول الله عز و جل: صدقت يا فاطمه انی سمیتک «فاطمه» و فطمت بك من أحبک و تولاک و أحبّ ذریتک و تولاهم من النار و وعدی الحق و أنا لا أخلف الميعاد و إنّما امرت بعبدی هذا إلى النار لتشفعی فيه فاشفعک لیتبین لملائکتی و أنبیائی و رسلی و أهل الموقف موقفک منی و مکانتک عندی فمن قرأت بین عینیه مؤمنًا فجدبت بیده و أدخلته الجنة.

از محمد بن مسلم روایت است که امام باقر (ع) فرمودند:

در روز قیامت حضرت فاطمه (س) بر در جهنم توقّی دارند. روی پیشانی هر کس نوشته شده است که مؤمن است یا کافر. در این هنگام به یکی از دوستان خطا کار حضرت فاطمه (س)، فرمان می دهند به طرف جهنم برو. فاطمه‌ی زهراء (س) روی پیشانی او را می خواند:

(بر روی پیشانی او نوشته شده است) «دوستدار زهراء».

«فاطمه‌ی زهراء (س) به درگاه خداوند عرضه می دارد:

خدایا! پروردگار!

نام مرا «فاطمه» نهادی و فرمودی:

«به خاطر تو، دوستدارانت و دوستداران فرزندان را از آتش جهنم رهایی می بخشم.» وعده‌ی تو همیشه حق بوده و هیچگاه خلاف وعده‌ی خود عمل نکرده‌ای»

«خداوند متعال می فرماید:

فاطمه جان!

چنین است که می گویی. من تو را فاطمه نام نهادم و هر کس که تو را دوست بدارد، یا فرزندان تو را دوست بدارد، او را از آتش جهنم رهایی می بخشم، وعده من راست است و من خلاف وعده خود عمل نمی کنم. من این بنده‌ام را به طرف جهنم فرستادم تا تو او را شفاعت کنی و فرشتگان و پیامبران من و هر کس در محشر است مقام تو را پیش من ببینند. هر کس را که مؤمن و (محب) یافتی دستش را بگیر و داخل بهشت نما.» (۶۶)

خلاصی از معرفت فاطمه (س) عاجزند.

قال الصادق (ع):

«إننا أنزلناه في ليلة القدر، الليلة فاطمه و القدرُ الله. فمن عرف فاطمه حق معرفتها، فقد أدرك ليله القدر و إنّما سمیت «فاطمه» لأنّ الخلق فطموا عن معرفتها»

امام صادق (ع) درباره آیه کریمه‌ی

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فرمودند:

مراد از «لیله» فاطمه (س) است.

مراد از «قدر» خداوند است، پس هر کس مادرم فاطمه زهرا (س) را آن گونه که باید، بشناسد، شب قدر را درک کرده است.

مادرم «فاطمه» نامیده شد، زیرا خلاق از معرفت او عاجزند.» (۶۷)

فاطمه (س) مشتق از فاطر است

قال النبی (ص) لفاطمه (س).

«شق الله لك يا فاطمه!

إسماً من أسمائه، فهو «الفاطر» و أنت «فاطمه.»

پیامبر اکرم (ص) به حضرت فاطمه (س) فرمودند:

ای فاطمه‌ی من!

خداوند برای تو اسمی از اسامی خود برگرفته است.

خداوند «فاطر» است و نام تو را «فاطمه» گذاشته است.» (۶۸)

نام فاطمه (س) برگرفته از نام خداوند

«هذه «فاطمه» و أنا فاطر السماوات و الأرضین فاطم، أعدائی عن رحمتی یوم فصل قضائی و فاطم أولیائی عمّا یعتبریهم و یشینهم

فشقت لها إسماً من إسمی»

من فاطر زمین و آسمان هستم (یعنی خالق آسمان و زمین هستم). و در روز قیامت دشمنان خود را از رحمتم محروم می‌گردانم و

اولیای خود را، از هر چه آنها را می‌آزارد و ناپسند دارند، جدا نموده‌ام، پس نام «فاطمه» (س) را از نام خود مشتق نمودم.» (۶۹)

۲ - صدیقه

اشاره

صَدَقَ، صَدَقًا، صِدْقًا، مَصْدُوقَةً، تصدیقا و تصدقا، ضد کذب،

صادقه: مُخلصه،

صدیقه: الخَلَّ الحبيب،

الصدیق: الكثير الصدق، مرد بسیار راست و درست. الكامل فی الصدق، الذی یصدق قوله بالعمل، آنکه گفتار و کردارش مطابقت

بر درستی کند. البارّ الدائم التصدیق،

به زنی صدیقه گویند که بسیار راستگو باشد. زنی که هم در عمل، هم در گفتار و هم در اعتقادات و ایمان صادق باشد.

صدیقه (س) همسر امیرالمؤمنین (ع)

عن رسول الله (ص) قال لعلي (ع):
 «أتيت ثلاثاً لم أوتهن أحد ولا أنا: أوتيت صهرا مثلي و لم أوت مثلي. أوتيت زوجة «صدیقه» مثل ابنتی و لم أوت مثلها زوجة. و أوتيت الحسن و الحسين من صلبك و لم أوت من صلبی مثلهما. ولكنكم مني و أنا منكم»
 پیامبر اکرم (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:
 سه چیز به تو عنایت شده که به هیچکس، حتی خود من هم، چنین عنایتی نشده است.
 پدر خانمی مثل من داری، اما من ندارم. زنی «صدیقه» چون دخترم فاطمه زهرا (س) داری، اما من چنین همسری ندارم. پسرانی چون حسن و حسین (ع) داری که من پسرانی مثل آنها ندارم، البته همه شما از من هستید، من هم از شما هستم. (۷۰)
 قالت عائشه:
 «ما رأيت أحداً قطّ «أصدق» من فاطمه غير أبيها»
 عائشه گوید:
 کسی را راستگوتر از فاطمه (س)، غیر از پدرش ندیدم. (۷۱)

صدیقه را فقط صدیق غسل می‌دهد

عن مفضل بن عمر قال:
 قلت لأبي عبد الله (ع):
 «من غسل فاطمه (س)?»
 قال:
 ذاك أمير المؤمنين (ع). فكأنما استفظعت ذلك من قوله.
 فقال لي:
 كأنك ضقت مما أخبرتك.
 فقلت:
 قد كان ذلك. جعلت فداك.
 فقال:
 لا تضيقن فإنها «صدیقه» لم يكن يغسلها إلا صدیق. أما علمت أن مريم لم يغسلها إلا عيسى»
 مفضل از امام صادق (ع) سؤال می‌کند:
 چه کسی حضرت فاطمه (س) را غسل داد؟
 امام صادق (ع) فرمودند:
 امیرالمؤمنین (ع) فاطمه‌ی زهرا (س) را غسل دادند. این مطلب قدری برای من سنگین به نظر رسید. امام (ع) فرمودند:
 مثل اینکه از این خبر در تعجبی؟!
 گفتم:

فدایت کردم بله همین طور است.

فرمود:

این مطلب برای هیچ سنگین نباشد، زیرا زهرا (س) «صدیقه» است و صدیقه را فقط صدیق غسل می‌دهد. مگر نمی‌دانی حضرت مریم (س) را که صدیقه بود کسی جز حضرت عیسی (ع) غسل نداد؟» (۷۲)

«صدیقه» زنی که شناخته نشد

عن ابی عبدالله (ع) قال:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَّهْر فَاطِمَه (س) رِبْع الدنیا فربعها لها و أمهرها الجنة و النار تدخل أعداءها النار و تدخل أولیاءها الجنة و هی «الصدیقه» الکبری و علی معرفتها دارت القرون الأولى»
امام صادق (ع) فرمودند:

خداوند یک چهارم دنیا را مهر فاطمه (س) قرار داده است. بهشت و جهنم را نیز مهریه او قرار داده است، دشمنانش را در جهنم و دوستانش را در بهشت وارد می‌کند. فاطمه (س)، «صدیقه کبری است که در شناختن او، همه جهانیان در حیرت هستند.» (۷۳)

فاطمه‌ی زهرا (س) زن راستگو و شهیده

عن ابی الحسن (ع) قال:

«إِنَّ فَاطِمَه (س) «صَدَّیْقه شهیده»

امام رضا (ع) فرمودند:

فاطمه زهرا (س) زنی «بسیار راستگو» بودند و شهیده از این دنیا رفتند.» (۷۴)

۳ - مبارکه

اشاره

«بَرَكَةٌ»: فایده‌ی ثابت قاموس، «برکت» را زیادت، سعادت و «بروک» را ثبوت معنا کرده و گوید:

«بَارَكٌ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»، یعنی شرف و کرامت آنها را همیشگی کن. در مجمع‌البیان، ذیل آیه ۹۷ از سوره‌ی بقره گفته:

اصل برکت به معنای ثبوت است گویند:

«برک بروکاً»، یعنی ثابت شد، پس برکت به معنای ثبوت فایده است در اثر نمو و رشد. مجمع آب را، «بِرَكَّة» گویند که آب در آن ثابت است.

در مفردات گوید:

برکت، یعنی ثبوت خیر خدایی در یک چیز و مجمع آب را، برکه گویند. مبارک چیزی است که در آن فایده‌ی ثابت باشد.» (۷۵)

بزرگه:

در لغت آنگیر را گویند، جایی که آب به مرور زمان در آن جمع می‌شود.

برکه: الزیاده، افزایش و زیادت معنا می‌دهد. برکت، رشد و نمو و زیادتی در یک شیء را گویند.

و راغب گوید برکه به جایی اطلاق می‌گردد که خیری الهی بدون حساب و شمارش نصیب شده باشد. (۷۶)

حضرت زهراء (س) منبع انواع برکات است و مهمترین برکت در وجود فاطمه‌ی زهرا (س) این است که ذریه‌ی پیامبر (ص) از نسل زهراء (س) هستند، در حالی که با مراجعه به تاریخ روشن می‌شود که دشمنان آن حضرت با به وجود آوردن وقایع مختلف، فرزندان فاطمه زهراء (س) را از بین می‌برده‌اند. در واقعه‌ی کربلا فقط یک فرزند برای امام حسین (ع) باقی ماند، آن هم امام زین‌العابدین (ع). و بنا بر قولی، هفت فرزند امام حسن مجتبی (ع) و دو فرزند حضرت زینب (س) را نیز به قتل رساندند. و در این مسیر چه وقایع دردناکی که برای ذریه‌ی فاطمه‌ی زهرا (س) به وجود آوردند و فرزندان زهراء (س) را از دم تیغ گذراندند. با همه‌ی آنچه که گفته شد، لکن از برکت نسل فاطمه زهراء (س)، سادات سر تا سر جهان را نورافشانی می‌کنند. قریب به محال است جایی را بیابیم که یکی از اولاد فاطمه‌ی زهرا (س) در آنجا نباشد. «مبارکه»، دلالت بر برکت در ذریه آن حضرت می‌کند، همچنان که کوثر بر کثرت اولاد حضرت زهراء (س) دلالت دارد.

توصیف فاطمه زهرا (س) در انجیل

عن عبدالله بن سلیمان قال:

«قرأت فی الإنجیل فی وصف التبی (ص) نکاح النساء، ذوالنسل القلیل، إتما نسله من «مبارکه»، لها بیت فی الجنه، لاصخب فیہ و لا نصب، یکفلها فی آخر الزمان کما کفل زکریا أمک، لها فرخان مستشهدان»

عبدالله بن سلیمان می‌گوید:

اوصاف پیامبر خاتم (ص):

را در انجیل خواندم که ایشان زیاد نکاح می‌کنند و نسل کمی خواهند داشت و نسل او از «دختری مبارک» به وجود خواهد آمد که برای او خانه‌ای در بهشت آماده گشته است» (... ۷۷)

۴ - طاهره

اشاره

طَهْرَ، طَهَّرَ، طَهَّرًا، طَهُّورًا و طَهَارَه: ضد نجس،
الطُّهْر: نقیض الحيض، پاک گردیده.
طَهَّرَتِ الْمَرْأَه یعنی حیض زن منقطع شد.

طاهره یعنی زن پاکیزه از نجاست و نقص

معنای ظاهری اسم طاهره این است که حضرت زهرا (س) به خواست خداوند متعال، از خونریزی ماهانه زنان و خونریزی زایمان به دور و پاکیزه بوده‌اند. معنای باطنی نام طاهره این است که فاطمه زهرا (س) از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی به دور بوده و روحی پاکیزه و دور از گناه داشته‌اند.

فاطمه‌ی زهرا (س) از هر آلودگی به دور است

عن ابی جعفر (ع) عن آبائه (ع) قال:

«إِنَّمَا سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ (س) بِنْتِ مُحَمَّدٍ «الطَّاهِرَةَ» لَطَهَارَتِهَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ وَ طَهَارَتِهَا مِنْ كُلِّ رِفْثٍ وَ مَا رَأَتْ قَطُّ يَوْمًا حَمْرَةً وَ لَا نَفَاسًا»
امام باقر (ع) از پدران خود (ع) نقل فرمودند:
فاطمه‌ی زهرا (س) چون از هر گونه پلیدی و گناه پاک بودند، «طاهره» نامیده شدند. هرگز فاطمه زهرا (س) خون حیض و یا خون نفاس ندیدند.»

آیه تطهیر که در وصف پاکی اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نازل شده است، برای همه، آشنا می‌باشد.

«إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»

همانا خدا چنین می‌خواهد که رجز و هر آلودگی را از شما خانواده‌ی نبوت (ص) ببرد و شما را از هر عیب، پاک و منزّه گرداند.»
(۷۸)

عن ابی سعید الخدری:

«عن النبی (ص) فی قوله تعالی:

«إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»

قال:

جمع رسول الله (ص) علیاً و فاطمه و الحسن و الحسین (ع)، ثم أدار علیهم الکساء فقال:

هولاء أهل بیتی، اللهم أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً و أم سلمه علی الباب.

فقلت:

یا رسول الله!

ألست منهم؟

فقال:

إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ (أَوْ إِلَى خَيْرٍ)»

خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود می‌گوید:

أبی سعید خدری درباره آیه‌ی «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» گفت:

پیامبر (ص)، علی و حسن و حسین و فاطمه (ع) را جمع کردند. سپس بر روی آنها یک عبا قرار دادند و فرمودند:

خدایا!

اینان، اهل بیت من هستند، رجز و پلیدی را از آنها بردار و آنان را پاکیزه گردان.

ام سلمه در این هنگام نزدیک در ایستاده بود عرضه داشت:

یا رسول الله (ص) آیا من هم در بین آنها هستم؟

پیامبر (ص) فرمودند:

«تو در بین ایشان نیستی، اما از نیکان می باشی.» (۷۹)

حدیث کساء، از روایات مشهور است.

این روایت در میان شیعیان از شهرت خاصی برخوردار است.

مفاتیح الجنان را که ورق بزیم به حدیث کساء می‌رسیم، یعنی حدیث کساء در دل ادعیه‌ی ما جای گرفته است و کمتر حاجتمندی است که در مواقع اضطرار به حدیث کساء پناه نبرد.

فاطمه زهرا (س) همیشه پاکیزه بودند

عن ابی عبداللّٰه (ع) قال:

«حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلٰی عَلِيٍّ، النِّسَاءَ مَا دَامَتْ فَاطِمَةُ (س) حَيَّةً.

قلت:

و کیف؟

قال:

لأنّها «طاهرة» لا تحيض»

امام صادق (ع) فرمودند:

تا فاطمه‌ی زهراء (س) زنده بودند، ازدواج مجدد بر امیرالمؤمنین (ع) حرام بود.

راوی گوید:

سؤال کردم:

چرا این گونه بود؟

امام (ع) فرمودند:

زیرا حضرت زهراء (س) هیچگاه حیض نمی‌شد و همیشه «طاهره» بود.» (۸۰)

فاطمه (س) هرگز خون نفاس ندید

عن عائشه قالت:

«إذا أقبلت فاطمه، كانت مشيتها مشية رسول الله (ص) و كانت لا تحيض قط، لأنها خلقت من تفاحه الجنة و لقد وضعت الحسن بعد

العصر و طهرت من نفاسها، فإغتسلت و صلّت المغرب»...

عایشه می گوید:

زهرا (س) هیچگاه خون حیض نمی‌دید، زیرا از سبب بهشتی خلقت یافته بود.

همانگونه که فرشتگان بهشتی خون حیض و نفاس ندارند، فاطمه زهرا (س) نیز همیشه در پاکی به سر می‌برد. فاطمه (س) امام حسن

را بعد از نماز عصر به دنیا آوردند و سپس غسل نمود و نماز مغرب همان روز را به جای آوردند.» (۸۱)

۵ - زکيه

اشاره

زَکَا، زَكَاءٌ و زُكُوًّا، یعنی رشد کرد.
 الزَّكِيَّ زَكِيه: هر چه پاکیزه و در حال رشد باشد.
 زکی الزرع: نما، يقال:
 «أرض زكیه»، یعنی زمینی پاک و ثمردهنده.
 زکیه: ما کان نامیاً طیب، زکیه: ما کان صالحاً، الزائد الخیر و الفضل، الطاهر من الذنب.
 زکیه در لغت پاکیزه بودن و رشد و نمو را معنی می‌دهد. پاکیزه بودن از هر گونه رجس، گناه و یا صفات رذیله، که به تفصیل، در شرح نام «طاهره» آمد.
 درباره معنای دوم نیز، در نام مبارک «مبارک» سخن گفته شد.

مباهات امیرالمؤمنین بر همسری با فاطمه‌ی زهرا (س)

...«أنا زوج البتول، سیده نساء العالمین، فاطمه التقیه «الزکیه» البره المهدیه، حبیبه حبیب الله و خیر بناته و سلالته و ریحانه رسول الله
 ...»
 ...من شوهر بتول، سرور زنان عالم هستم. فاطمه‌ای که اهل تقوا، پاکدامنی و نیکوکاریست، او که از طرف خداوند هدایت شده
 است، دوست، دوست خداست، بهترین دختر و فرزند پیامبر خداست، ریحانه‌ی پیامبر اکرم (ص) است» (ص ... ۸۲)
 ...«السلام علیک أيتها الفاضله «الزکیه،...»
 درود بر تو ای زن با فضیلت و ای زنی که از هر آلودگی خود را پاک نموده‌ای.» (۸۳)

۶ - راضیه

اشاره

رَضِي، رُضًا، رِضًا، رُضِي، رَضِي، رُضُوْنَا، رَضُوْنَا و مرضاه عنه و عليه: ضد سخط، پسندید و خشنود گشت.
 رض، رَضِي، راض، راضی: المحب.
 فاطمه‌ی زهراء (س) دارای صفت رضا بودند، یعنی هر سختی و مصیبت و رنجی را که خداوند برای ایشان مقدر کرده بود، تحمل می‌کردند و به آن راضی بودند. ما سراسر زندگی پر برکت فاطمه‌ی زهرا (س) را مملو از غم می‌بینیم، اما هیچگاه سخنی از اعتراض و نارضایتی به میان نمی‌آورند. در تمام این وقایع دردناک، فاطمه (س) به مقدرات خداوند تن در می‌دهند و کوچکترین اعتراضی ندارند، البته ایشان به بهانه‌ی تقدیر، دست از مبارزه با غاصبان ولایت و فدک نکشیدند و به وظیفه خود عمل نمودند.

فاطمه‌ی زهرا (س) بر سختیهای دنیا خرسند بود

عن جابر بن عبدالله قال:

دخل رسول الله (ص) على فاطمه و هي تطحن بالرحى و عليها كساء من حملة الإبل، فلما نظر إليها قال:
يا فاطمه!

تعجلى فتجرعى مراره الدنيا لنعيم الآخرة غداً.
فأنزل الله:

«و لسوف يعطيك ربك فترضى.»

جابر بن عبدالله گوید:

پیامبر (ص) وارد منزل فاطمه‌ی زهرا (س) شدند در حالی که عبایی از پشم شتر بر دوش حضرت فاطمه (س) بود و با دست آسیا می‌کردند.

پیامبر نگاهی به فاطمه‌ی زهرا (س) نمودند و فرمودند:

عجله کن و تلخی‌های دنیا را تحمل کن تا فردا (در بهشت) به نعمتهای آخرتی نائل گردی، چرا که خداوند بر من نازل کرده است که آن قدر پروردگارت به تو می‌بخشد که تو راضی شوی،
«و لسوف يعطيك ربك فترضى.» (۸۴)

۷ - مرضیه

اشاره

فاطمه زهرا (س) نه تنها به مقدرات خداوند راضی بودند، بلکه در مقام رضا به حدی رسیده بودند که خداوند نیز از او راضی بودند.

فاطمه (س)، راضیه بود، یعنی در برابر هر سختی ایستادگی می‌کردند و اعتراضی نداشتند. «مرضیه» بود، یعنی در این مقام به درجه‌ای رسیده بودند که خداوند نیز اعمال او را تأیید می‌کرد و از تمامی اعمال او راضی بود.

پس فاطمه زهرا (س) مصداق کامل آیه

«يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً»
می‌باشند.

رضایت فاطمه زهرا (س) به شهادت امام حسین (ع)

عن عبدالرحمن بن المثنى الهاشمى قال:

«قلت لأبى عبدالله (ع):

جعلت فداك من أين جاء لولد الحسين (ع)، الفضل على ولد الحسن (ع) و هما يجريان فى شرع واحد؟
فقال:

لا أراکم تأخذون به، إنَّ جبرئیل (ع) نزل علی محمد (ص) و ما ولد الحسین (ع) بعد فقال له:
یولد لک غلام تقتله أمتک من بعدک فقال:
یا جبرئیل!

لا حاجة لی فیہ. فخاطبه ثلاثاً ثم دعا علیا (ع) فقال له:

إنَّ جبرئیل یخبرنی عن اللّٰه عز و جل أنّه یولد لک غلام تقتله أمتک من بعدک فقال:
لا حاجة لی فیہ یا رسول اللّٰه!
فخاطب علیا (ع) ثلاثاً ثم قال:

إنه یكون فیہ و فی و ولده الامامه و الوارثه و الخزانة فأرسل الی فاطمه (س): ان اللّٰه یشرك بسلام تقتله امتی من بعدی فقالت فاطمه:
لیس لی فیہ حاجة یا أبه!

فخاطبها ثلاثاً ثم أرسل إليها لابد أن یكون فیہ الإمامه و الوارثه و الخزانة.
فقال له:

رضیت عن اللّٰه عز و جل فعلقت و حملت بالحسین (ع) فحملت سته أشهر ثم وضعته و لم یعش مولود قط لسته أشهر غیر الحسین بن
علی و عیسی بن مریم (س) فكفلته ام سلمه و كان رسول اللّٰه (ص) یأتیه فی كل یوم فیضع لسانه فی فم الحسین فیمصه حتی یروی
فأنبت اللّٰه عز و جل لحمه من لحم رسول اللّٰه (ص) و لم یرضع من فاطمه (س) و لا من غیرها لبنا قط... (۸۵)
عبدالرحمن بن المثنی گوید:

به امام صادق (ع) عرض کردم:

فدایتان شوم چرا فرزندان امام حسین (ع) بر فرزندان امام حسن (ع) برتری دارند (فرزندان امام حسین (ع) امام قرار گرفتند اما
فرزندان امام حسن چنین نشدند) در حالی که هر دو از یک پدر و مادر هستند.

حضرت صادق (ع) جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل شد و گفت:

خداوند فرزندی به شما خواهد داد که امتت پس از شما او را خواهند کشت.

پیامبر اکرم (ص) به جبرئیل فرمودند:

به چنین فرزندی نیاز ندارم و سه مرتبه این کلام را تکرار فرمودند و سپس امیرالمؤمنین (ع) را در جریان این سخن قرار دادند که
جبرئیل از طرف خداوند به ایشان خبر داده است که پسری برای تو به دنیا می‌آید، امتم بعد از من او را می‌کشند، حضرت امیر (ع)
عرضه داشتند:

ای رسول اللّٰه!

چنین فرزندی را نمی‌خواهم.

سه مرتبه این کلام را به حضرت رسول فرمود و سپس حضرت محمد (ص) افزود:

امامت و وراثت باید از طریق فرزندان همین پسر شهید منتقل گردد پس به دنبال فاطمه (س) فرستاده و به او پیام داد:

خداوند بشارت پسری را می‌دهد که امتم پس از من او را می‌کشند فاطمه (س) عرضه داشت:

پدر جان!

به چنین فرزندی احتیاجی ندارم سه مرتبه این سخن تکرار شد، پس از آن پیامبر به فاطمه (س) خبر دادند که امامت و وراثت باید از
طریق همین فرزند منتقل گردد. فاطمه زهرا (س) به پدر گفتند:

راضی به رضای خداوند هستم (اگر او چنین می‌خواهد من حرفی ندارم) پس فاطمه زهرا به امام حسین (ع) باردار شدند و بعد از

شش ماه سیدالشهداء (ع) به دنیا آمدند (هیچ نوزادی شش ماهه، زنده نمانده مگر امام حسین (ع) و حضرت عیسی (ع)) سرپرستی امام حسین را به ام سلمه سپردند.

پیامبر (ص) هر روز می آمدند و زبان مبارکش را در دهان امام حسین (ع) قرار می دادند و او زبان رسول الله (ص) را می مکیدند و تمام وجود امام حسین (ع)، این گونه رشد کرد.

۸ - محدثه

اشاره

حَدَّثَ عَنْ فُلَانٍ: رَوَى وَ أُورِدَ الْحَدِيثَ،

الحديث: الخبر

نام محدثه دارای دو تلفظ است که هر کدام به طور جداگانه مورد بحث قرار می گیرد.

معنای «محدثه» به فتح دال.

«محدثه» به فتح دال، یعنی زنی که برای او حدیث گفته می شد.

پس از رحلت پیامبر (ص)، ایام بر فاطمه زهرا (س) به سختی می گذشت، لذا جبرئیل به امر خداوند بر آن حضرت نازل می شد و برای آن حضرت از وقایع آینده سخن می گفت. صحیفه فاطمیه، حاصل نزول جبرئیل بر فاطمه زهرا (س) در این مدت است.

فرشتگان با فاطمه زهرا (س) سخن می گفتند

بإسناده عن ابی عبد الله (ع) قال:

«إنما سمیت فاطمه «محدثه» لأن الملائکه کانت تهبط من السماء فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران. فتقول «یا فاطمه!

ان الله إصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین

یا فاطمه!

اقتنی لربک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین» فتحدثهم و یحدثونها.

فقالت لهم ذات ليله:

ألیست المفضله علی نساء العالمین مریم بنت عمران؟

فقالوا:

إنّ مریم کانت سیده نساء عالمها و أنّ الله عز و جل جعلک سیده نساء عالمک و عالمها و سیده نساء الأولین و الآخرین.»

امام صادق (ع) فرمودند:

فاطمه (س) را «محدثه» گویند، چون ملائکه از آسمان به پایین می آمدند و همانگونه که ملائکه با حضرت مریم (س) سخن می گفتند، با حضرت زهرا (س) نیز سخن می گفتند. ملائکه به حضرت زهرا (س) گویند:

(حضرت فاطمه (س) با ملائکه سخن می گفت و فرشتگان نیز با آن حضرت سخن می گفتند.)

شبی حضرت فاطمه (س) از فرشتگان سؤال نمود:

آیا برترین زن عالم، حضرت مریم (س) دختر عمران نیست؟

فرشتگان عرضه داشتند:

حضرت مریم (س) سرور زنان زمان خود بود، اما خداوند شما را برترین زن جهان قرار داده است، هم در زمان خودت و هم در زمان حضرت مریم (س) و سرور همه‌ی زنان از اول عالم تا آخر جهان. (۸۶)

فاطمه‌ی زهرا (س) پیامبر نبود بلکه محدثه بود.

قال محمد بن ابی بکر:

لما قرأ: «و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبی و لا محدث»

قلت:

و هل يحدث الملائكة إلا الأنبياء.

قال:

إنّ مریم لم تكن نبیه و كانت محدثه و أمّ موسی بن عمران كانت محدثه و لم تكن نبیه و ساره إمرأه إبراهیم قد عانت الملائكة فبشروها بإسحاق و من وراء إسحاق یعقوب و لم تكن نبیه و فاطمه (س) بنت رسول الله (ص) كانت «محدثه» و لم تكن نبیه.»
محمد پسر ابوبکر گوید:

وقتی آیه‌ی «و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبی و لا محدث» نازل شد من گفتم:

آیا فرشتگان با غیر از پیامبران نیز سخن می‌گویند؟

«امام (ع) فرمودند:

حضرت مریم (س) پیامبر نبود ولی «محدثه» بود، یعنی فرشتگان با او سخن می‌گفتند. مادر موسی نیز محدثه بود، ولی پیامبر نبود. ساره همسر حضرت ابراهیم (س)، محدثه بود، اما پیامبر نبود.

فرشتگان با او ملاقات نمودند و بشارت اسحاق و یعقوب را به او دادند. و فاطمه زهرا (س) ملائکه را می‌دید و از آنها حدیث می‌شنید، اما پیامبر نبود.» (۸۷)

اخبار غیبی، در مصحف فاطمه زهرا (س)

عن حماد بن عثمان قال:

«سمعت أبا عبد الله (ع) يقول:

تظهر الزنادقة سنة ثمانیه و عشرين و مائه و ذلك لأنّی نظرت فی «مصحف فاطمه» (س).

قال:

فقلت:

و ما مصحف فاطمه (س)؟

فقال:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا قَبِضَ نَبِيَهُ (ص) دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ (س) مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا مُلْكًا يَسْأَلُ عَنْهَا غَمَهَا وَيُحَدِّثُهَا. فَشَكَتَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع).

فَقَالَ لَهَا:

إِذْ أَحْسَتَ بِذَلِكَ وَسَمِعَتِ الصَّوْتَ قَوْلِي لِي. فَأَعْلَمْتُهُ. فَجَعَلَ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أُثْبِتَ مِنْ ذَلِكَ مَصْحَفًا.

قَالَ:

ثُمَّ قَالَ:

أَمَّا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ.»

حَمَادُ بْنُ عَثْمَانَ مِي كَوَيْدُ:

أَزْ إِمَامِ صَادِقِ (ع) سَنِيْدِمُ كَهْ فَرْمُوْدُنْدُ:

دَر سَالِ ۱۲۸ هـ.ق، زَنَادِقَه ظَهْوَر خَوَاهَنْدُ كَرْدُ، زِيْرَا مِنْ مَصْحَفِ فَاطِمَةَ (س) رَا نَگَاهُ كَرْدِمُ وَ اِيْنِ مَطْلَبُ رَا اَنْجَا دِيْدِمُ. كَفْتِمُ:

مَصْحَفِ فَاطِمَةَ (س) چِيْسْتُ؟

فَرْمُوْدُنْدُ:

وَاقْتِي كَهْ پِيَامْبِرِ اَكْرَمِ (ص) رَحْلَتُ كَرْدَنْدُ، غَمٌ وَ غَصْبِي بِي حُدِي كَهْ قَطُّ خُدَا (مَقْدَارِ اَنْ رَا) مِي دَانْدُ، بَرِ فَاطِمَةَ زَهْرَا (س) وَارْدُ شُدُ. خُدَاوَنْدُ مَلِكِي فَرَسْتَادُ تَا حَضْرَتِ زَهْرَا (س) رَا تَسْلِي خَاطِرِ دَهْدُ وَ بَا اِيْشَانِ سَخْنُ بَگُوِيْدُ.

حَضْرَتِ فَاطِمَةَ (س) اَزْ اِيْنِ جَرِيَانِ بَهْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ (ع) گَلَايَهْ كَرْدَنْدُ.

عَلِي (ع) فَرْمُوْدُنْدُ:

هَر گَاهُ مَلِكُ رَا دِيْدِي وَ صَدَايِ اَوْ رَا شَنِيْدِي مَرَا خَبِرُ كُنْ. زَهْرَا (س)، عَلِي (ع) رَا اَزْ اَمْدَنِ مَلِكِ آگَاهُ سَاخْتَنْدُ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ (ع) اَنْچَه رَا كَهْ مِي شَنِيْدُ، تَا اِيْنِكِهْ كِتَابِي اَزْ اَنْ مَطَالِبُ نُوْشْتَهْ شُدُ.

سَپِسْ اِمَامِ صَادِقِ (ع) فَرْمُوْدُنْدُ:

«اِمَا دَر «مَصْحَفِ فَاطِمَةَ (س)» حَلَالٌ وَ حَرَامٌ خُدَا نِيْسْتُ، بَلَكِهْ وَقَايِعِي كَهْ اِتْفَاقُ خَوَاهَدُ اِفْتَادُ (تَا رُوْزِ قِيَامَتِ) هَمِهْ دَرُوْنِ اَنْ اَسْتُ.»

(۸۸)

در مصحف فاطمه‌ی زهرا (س) چیست؟

إِنَّ الصَّادِقَ (ع) يَقُولُ:

«عَلِمْنَا غَابِرٌ وَ مَزْبُورٌ وَ نَكْتٌ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَ أَنْ عِنْدَنَا الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ وَ الْجَفْرُ الْأَبْيَضُ وَ «مَصْحَفُ فَاطِمَةَ» (س) وَ عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ فِيهَا جَمِيْعٌ مَا تَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ. فَسُئِلَ عَنْ تَفْسِيْرِ هَذَا الْكَلَامِ.

فَقَالَ:

أَمَّا الْغَابِرُ، فَالْعِلْمُ بِمَا يَكُونُ وَ أَمَّا الْمَزْبُورُ فَالْعِلْمُ بِمَا كَانَ وَ أَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ فَهُوَ الْإِلْهَامُ وَ أَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ فَحَدِيثُ الْمَلَائِكَةِ نَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَ لَا نَرِيْ أَشْخَاصَهُمْ وَ أَمَّا الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ فَوَعَاءٌ فِيهِ سِلَاحُ رَسُوْلِ اللَّهِ (ص) وَ لَنْ يَخْرُجَ حَتَّى يَقُوْمَ قَائِمُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَ أَمَّا الْجَفْرُ الْأَبْيَضُ فَوَعَاءٌ فِيهِ تُوْرَاهُ مُوسَى وَ إِنْجِيْلُ عِيْسَى وَ زَبُوْرُ دَاوُدَ وَ كَتَبَ اللَّهُ الْاَوَّلِي وَ اَمِّيَا مَصْحَفِ فَاطِمَةَ (س) فْفِيْهِ مَا يَكُونُ مِنْ حَادِثٍ وَ أَسْمَاءٍ مِنْ يَمْلِكُ إِلَى أَنْ تَقُوْمَ السَّاعَةُ وَ اَمَّا الْجَامِعَةُ، فَهُوَ كِتَابُ طُوْلُهُ سَبْعُوْنَ ذِرَاعًا، اَمَلَاءُ رَسُوْلِ اللَّهِ (ص) مِنْ فُلُقٍ فِيْهِ وَ خَطٌّ

علی بن ابی طالب (ع) بیده فيه واللّه جمیع ما تحتاج إليه الناس إلى يوم القيامة حتى أن فيه أرش الخدش و الجلد و نصف الجلده» (۸۹)

امام صادق (ع) می فرمودند:

ما غابر و مزبور را می دانیم، ما مسائل قلبی و نیت را می دانیم. ما «نقری» که در گوشها می رود را می دانیم. «جفر قرمز» و «جفر سفید» را می شناسیم. در نزد ما «مصحف فاطمه (س)» است.

در پیش ما «جامعه‌ای» است که همه چیزهایی که انسان به آن نیاز دارد در آن هست. سؤال شد:

این کلام یعنی چه؟

امام (ع) فرمودند:

«غابر»، یعنی دانستن آنچه واقع می شود. «مزبور»، یعنی دانستن آنچه قبلاً رخ داده است.

اما «مسائل قلبی و نیت»، اوهام ذهنی دیگران است که ما می دانیم. «نقری» در گوشها، سخن ملائکه می باشد که ما آنها را می شنویم، ولی خودشان را نمی بینیم.

«جفر قرمز» ظرفی است که اسلحه پیامبر (ص) در آن است و آن سلاح تا زمان امام مهدی، قائم اهل بیت (ع) خارج نخواهد شد.

اما «جفر سفید» آن ظرفی است که تورات موسی (ع) و انجیل عیسی (ع) و زبور داوود (ع) و کتاب اولی خداوند در آن است.

اما «مصحف فاطمه (س)»، پس آنچه از حوادث رخ خواهد داد و اسامی پادشاهان تا روز قیامت در آن آمده است.

اما «جامعه» کتابی است که طول آن هفتاد ذرع است (شاید کنایه از کثرت معارف آن کتاب باشد) پیامبر (ص) مطالب آن را فرموده است و حضرت علی (ع) آن را نوشته‌اند و به خدا قسم!

در آن تمام آنچه انسان تا روز قیامت نیاز دارد، نوشته شده است، حتی در کتاب جامعه، مقدار خسارت بسیار کم نیز وجود دارد، یک شلاق و نصف شلاق نیز در آن بیان شده است.»

معنای «محدثه» به کسر دال

«محدثه» به کسر دال، یعنی زنی که برای دیگران نقل حدیث می کند.

ما از حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) روایات زیادی را در دست داریم.

فاطمه‌ی زهرا (س) به سؤالات زنان مدینه پاسخ می فرمودند و به آنان حدیث می آموختند. فاطمه‌ی زهرا (س) احادیث زیادی را از پیامبر (ص) و یا حضرت علی (ع) برای ما نقل فرموده‌اند، لذا ایشان را «محدثه» گویند.

۹- زهراء

اشاره

زهرا، زهورا السراج أو القمر أو الوجه: تالاً، أضاء،

زهراء، مونث أزهرا است، یعنی، النیر، الصافی اللون، المشرق الوجه و القمر.

«زهرا که در تداول بیشتر به جای نام ایشان به کار می‌رود، در لغت، درخشنده، روشن و مرادفهایی از این گونه، معنی می‌دهد. و این لقب از هر جهت برازنده این بانو است.

او چهره درخشان زن مسلمان، فروغ تابان معرفت و نمونه روشن پرهیزکاری و خداپرستی است.

این درخشندگی به ساعتی مخصوص و روزی معین اختصاص ندارد. از آن روز که وظیفه خود را تعهد کردند، تا امروز و برای همیشه چون گوهری بر تارک تربیت اسلامی می‌درخشند.» (۹۰)

زهراء در لغت، یعنی درخشنده. در روایات آمده است هنگامی که فاطمه (س) به نماز و عبادت می‌ایستادند، اهل آسمان از نور او بهره می‌گرفتند، چنانکه زمینی‌ها از نور خورشید بهره‌مند می‌شوند.

فاطمه زهرا (س) از نور عظمت خداوند به وجود آمده است

عن جابر عن ابی عبداللّٰه (ع) قال:

«قلت:

لم سمیت فاطمه الزهراء (س) «زهراء»؟

فقال:

لأنّ الله عز و جل خلقها من نور عظمته فلما أشرقت أضواء السماوات و الأرض بنورها و غشيت أبصار الملائكة لله ساجدين و قالوا إلهنا و سيدنا!

ما هذا النور؟، فأوحى الله إليهم هذا نور من نوري و أسكنته في سمائي، خلقتة من عظمتي، أخرجته من صلب نبي من أنبيائي، افضله على جميع الأنبياء و اخرج من ذلك النور أئمة يقومون بأمری، يهدون الی حقی و اجعلهم خلفائي في أرضی بعد إنقضاء وحيی.»

جابر از امام حسین (ع) سؤال کرد:

چرا فاطمه (س) را «زهراء» نامیده‌اند؟

ایشان فرمودند:

خداوند فاطمه (س) را از نور عظمت خود آفرید. وقتی فاطمه (س) درخشیدند، زمین و آسمان را نورانی کردند.

چشمهای ملائکه غرق نور شد و خداوند را سجده کردند و از روی تعجب گفتند:

خداوندا!

این چه نوری است؟

وحی شد که این یکی از نورهای من است، در آسمان جایش دادم و او را از طریق پیامبر (ص) متولد گردانیدم و او را بر همه پیامبران (ع) برتری دادم و از آن نور، ائمه‌ی هدی (ع) به وجود آمدند، تا دستورات مرا اجرا نمایند و مردم را هدایت کنند، آنها بعد

از قطع شدن وحی، جانشینان من در زمین هستند.» (۹۱)

محراب فاطمه زهرا (س) هنگام عبادت غرق نور است

عن ابن عماره عن ابیه قال:

«سئلت أبا عبد الله (ع) عن فاطمه (س) لم سمیت «زهراء»؟

فقال:

لأنها كانت إذا قامت في محرابها زهر نورها لأهل السماء كما يزهر نور الكواكب لأهل الأرض.»

پدر ابن عمار از امام صادق (ع) سؤال کرد:

چرا فاطمه (س) را «زهراء» نامیده‌اند؟

فرمودند:

زیرا هرگاه در محراب عبادت می‌ایستادند، نورشان برای اهل آسمان می‌درخشید، همچنان که ستارگان برای ما زمینها درخشش دارند.» (۹۲)

فاطمه زهرا (س) درخشنده چون ماه

عن الرضا (ع) قال في حديث طويل:

«كانت فاطمه (س) إذا طلع هلال شهر رمضان يغلب نورها الهلال و يخفى فإذا غابت عنه ظهر.»

امام رضا (ع) فرمودند:

هلال ماه رمضان که ظاهر می‌شد نور فاطمه (س) بر آن غلبه می‌کرد و کسی نمی‌توانست نور هلال ماه را ببیند، تا اینکه حضرت فاطمه (س) از آنجا می‌رفتند، آنگاه هلال ماه دیده می‌شد.» (۹۳)

زهرا، یعنی درخشنده

عن عائشه: «كنا نخيط و نغزل و ننظم الإبره بالليل في ضوء وجه فاطمه (س) ... و لذلك سميت «الزهراء.»

عائشه می‌گوید:

شب هنگام، ما در نور صورت فاطمه‌ی زهرا (س) خیاطی، پشم‌ریسی و بافندگی می‌کردیم و چون صورتی بسیار درخشنده داشت «زهراء» نامیده شد.» (۹۴)

فاطمه زهرا (س) برای امیرالمؤمنین (ع) می‌درخشد

ابوهاشم العسكري سالت صاحب العسكر (ع):

«لم سميت فاطمه، «الزهراء» (س)؟»

فقال:

كان وجهها يزهر لأمير المؤمنين (ع) من أول النهار كالشمس الضاحيه و عند الزوال كالقمر المنير و عند غروب الشمس كالكوكب الدرّی.»

ابوهاشم گوید:

از امام حسن عسکری (ع) سؤال کردم:

چرا فاطمه (س)، «زهراء» نامیده شد؟

فرمودند:

صورت فاطمه (س) برای امیرالمؤمنین (ع) در اول روز مانند خورشید می درخشید و هنگام عصر مانند ماه تابان بود. و هنگام غروب خورشید مانند ستاره‌ای پر نور بود، چون چنین بودند او را زهراء (س) گویند. (۹۵)

تعجب اهل مدینه از محراب غرق نور فاطمه‌ی زهرا (س)

عن ابان بن تغلب قال:

«قلت لأبي عبد الله (ع):

يا بن رسول الله!

لِمَ سَمَّيتَ «الزهراء» (س)، زهراء؟

فقال لأنها تزهر لاميرالمؤمنين (ع) في النهار ثلاث مرات بالنور كان يزهر نور وجهها صلاه الغداه و الناس في فراشهم فيدخل بياض ذلك النور إلى حجراتهم بالمدينه فتبيض حيطانهم فيعجبون من ذلك فيأتون النبي (ص) فيسألونه عمّا رأوا فيرسلهم إلى منزل فاطمه (س) فيأتون منزلها فيرونها قاعده في محرابها تصلى و النور يسطع من محرابها من وجهها، فيعلمون ان الذي رأوه كان من نور فاطمه، فاذا انتصف النهار و ترتبت الصلاه، زهر نور وجهها (س) بالصفرة فتدخل الصفرة، في حجرات الناس، فتصفر ثيابهم و إلوانهم، فيأتون النبي (ص) فيسألونه عمّا رأوا، فيرسلهم إلى منزل فاطمه (س) فيرونها قائمه في محرابها و قد زهر نور وجهها (ع) و على أبيها و بعلها و بنيتها بالصفرة فيعلمون أنّ الذي رأوا، كان من نور وجهها، فإذا كان آخر النهار و غربت الشمس احمرّ وجه فاطمه، فاشرق وجهها بالحمرة فرحاً و شكراً لله عز و جل، فكان تدخل حمرة وجهها حجرات القوم و تحمر حيطانهم فيعجبون من ذلك و يأتون النبي (ص) و يسألونه عن ذلك، فيرسلهم إلى منزل فاطمه (س)، فيرونها جالسه تسبح الله و تمجده و نور وجهها يزهر بالحمرة فيعلمون ان الذي رأوا كان من نور وجه فاطمه (س) فلم يزل ذلك النور في وجهها حتى ولد الحسين (ع) فهو يتقلب في جوهنا إلى يوم القيامة في الأئمه منا أهل البيت إمام بعد إمام. (۹۶)

ابان بن تغلب می گوید:

از امام صادق (ع) سؤال کردم:

ای فرزند پیامبر (ص)

چرا فاطمه (س) را، «زهراء» گویند؟

فرمودند:

فاطمه (س) برای امیرالمؤمنین (ع) در طول روز سه بار می درخشید. نور او در هنگام نماز صبح، زمانی که مردم در خواب بودند، حیاط خانه آنها را نورافشانی می کرد. همه متعجب شدند، خدمت پیامبر (ص) رسیدند و سؤال کردند این نور چه بود که ما دیدیم؟ پیامبر (ص) آنها را به منزل فاطمه زهرا (س) فرستادند. وقتی که به منزل فاطمه‌ی زهرا (س) آمدند، دیدند آن حضرت روی سجاده خود نشسته‌اند و در حال نماز هستند و نور از صورت فاطمه زهرا (س) از میان محراب می درخشد. همه دریافتند آنچه دیده‌اند نور فاطمه (س) بوده است.

هنگام ظهر، وقتی برای نماز آماده شدند، نوری زرد رنگ از ایشان ساطع گشت که تمام خانه‌های مدینه را فراگرفت. رنگ صورت و لباس همه‌ی مردم زرد شد. پیش پیامبر (ص) آمدند و از آنچه دیده بودند سؤال کردند. باز پیامبر (ص) آنها را به منزل فاطمه (س) فرستادند. این بار نیز حضرت فاطمه (س) را در محراب دیدند در حالی که از صورت ایشان برای پیامبر (ص) و علی (ع)

نوری زرد رنگ می درخشید. فهمیدند آنچه دیده‌اند از نور فاطمه (س) بوده است.

و هنگامی که خورشید غروب نمود، صورت زهراء (س) قرمز گشت و نوری قرمز از ایشان می درخشید این نور داخل منازل مردم مدینه گشت، خانه‌های مردم قرمز شد و در تعجب فرو رفتند. مردم دوباره پیش پیامبر (ص) رفتند و از این مطلب سؤال کردند، پیامبر (ص) آنها را به منزل فاطمه‌ی زهراء (س) فرستاد، آنها به منزل فاطمه (س) آمدند و ایشان را روی سجاده دیدند، در حالی که خداوند را تسبیح می گفت و

از سیمای ملکوتی ایشان نوری قرمز می درخشید، دریافتند آنچه دیده بودند از نور سیمای فاطمه (س) بوده است.

این نور در سیمای فاطمه (س) بود، تا زمانی که امام حسین (ع) متولد گشتند، از آن به بعد این نور در سیمای هر یک از اهل بیت (ع) بود و تا قیامت از چهره همه امامان درخشش خواهد داشت.»

القاب حضرت زهرا (س)

اشاره

علاوه بر اسامی حضرت زهرا (س)، در برابر هر صفت و کمالی که از حضرت فاطمه (س) سراغ داریم، یک لقب پرمحتوا برای آن حضرت، از طریق روایات به یادگار به ما رسیده است.

القاب حضرت زهرا (س) بی شمار است، زیرا کمالات او بی پایان است، اما آنچه در این فصل عرضه می شود، غوصی در کوشش القاب آن حضرت در میان روایات، ادعیه و سخنان ائمه‌ی اطهار (ع) و پیامبر اکرم (ص) است.

۱ - انسیه

اشاره

أَنَسَ - أَنَسَ - أَنَسَ - تَأَنَسَ: صار إنساناً،

إنسی و أنسی: البشر أو غیر الجن و الملائک.

فاطمه زهراء (س) الگوی تمامی انسانها از زن و مرد بوده و هستند، زیرا در انسانیت به تمام درجات کمال رسیده بودند، اما چون نصیبی از بهشت داشتند، او را حوراء انسیه می گویند، یعنی فرشته‌ای انسان صفت.

فاطمه (س)، انسانی بهشتی

...قال رسول الله (ص):

...«فاطمه حوراء «انسیه» فإذا إشتقت إلى الجنة شممت رائحة فاطمه (س).»

پیامبر (ص) فرمودند:

هرگاه مشتاق بهشت می شوم، فاطمه (س) را می بویم. فاطمه (س) بوی بهشت می دهد. او فرشته‌ای در پوست انسان است.» (۹۷)

فاطمه‌ی زهرا (س) فرشته‌ای در قالب انسان

عن أسماء بنت عمیس قالت:

«قال رسول الله (ص) و قد كنت شهدت فاطمه (س) و قد ولدت بعض ولدها فلم أر لها دمًا فقال (ص):
إن فاطمه خلقت حوریه فی صورہ «إنسیه».

اسماء بنت عمیس می گوید:

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

من زایمان فاطمه (س) را در تولد بعضی فرزندانش دیده‌ام، او از زایمان، هیچ خونی ندید، زیرا فاطمه (س) فرشته‌ای در صورت
انسانهاست.» (۹۸)

۲ - بتول

اشاره

بَتَلٌ - بَتْلًا: قطعه و آبانه عن غیره،

الْبَتُول: من إنقطع عن الزواج

در لغت، «الْبَتُول» بریدن شیء را معنا می‌دهد و «بتول» در لغت، دختر و دوشیزه‌ای را گویند که رغبت و حاجت خود را از مردان
بریده باشد. کسی که به خاطر خدا از دنیا بریده است و کسی که از ازدواج خودداری می‌کند، همچنین به زنی که خون حیض
نبیند، بتول گفته می‌شود.

فاطمه زهراء (س) هیچگاه خون حیض نمی‌دید

عن علی (ع):

«إنّ النبی (ع) سئل: ما البتول؟

فإنّا سمعناک یا رسول الله تقول:

إنّ مریم بتول و فاطمه (س) بتول.

فقال (ص):

البتول التي لم تر حمرة قطّ، أي، لم تحض فإنّ الحيض مکروه فی بنات الأنبياء.»

امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

از پیامبر (ص) سؤال شد:

بتول یعنی چه؟

ما از شما شنیده‌ایم که مریم و فاطمه (ع)، بتول هستند.

پیامبر (ص) فرمود:

بتول، یعنی زنی که خون عادت ماهانه نبیند و هیچگاه حیض نشود، زیرا حیض در دختران پیامبران پسندیده نیست.» (۹۹)

فاطمه زهرا (س) هر شب باکره می‌گشت

عن النبی (ص):

«سمیت فاطمه «بتولاً» لأنها تبتلت و تقطعت عما هو معنا العورات فی کل شهر و لأنها ترجع کل لیله بکراً. و سمیت مریم بتول لأنها ولدت عیسی بکراً.»

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

فاطمه‌ی زهرا (س) بتول نامیده شد، زیرا از آنچه زنان بر آن عادت دارند (حیض شدن در هر ماه) بریده شده بود و ایشان هر شامگاه باکره می‌شدند.

حضرت مریم نیز بتول نامیده شد، زیرا عیسی (ع) را در حالی که باکره بود به دنیا آورد. (۱۰۰)

۳ - تقیه**اشاره**

زنی را که اهل پرهیزکاری و تقوا باشد «تقیه» گویند. آیا کسی از صدیقه‌ی طاهره (س) در میان زنان پرهیزکارتر می‌شناسید؟

فاطمه‌ی زهرا (س) الگوی تقوا

«فی زیاره فاطمه (س) فی الروضه»، تقف فی الموضع المذكور و تقول.

«السلام علی البتوله الطاهره و الصدیقه المعصومه و البره «التقیه» سلیله المصطفی و حلیله المرتضی و ام‌الأئمه النجباء. اللهم إنَّها خرجت من دنیها مظلومه مغشومه، قد ملئت داء و حسره و کمداً و غصه تشکو إلیک و إلی أیها ما فعل بها. اللهم إنتقم لها و خذلها بحقها»...

در زیارتنامه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) می‌خوانیم:

درود بر تو ای زن پاکیزه از هر بدی و آلودگی، سلام بر تو ای زن بسیار راستگو، دور از هر گناه، نیکوکار، باتقوا، فرزند مصطفی (پیامبر اکرم (ص))، همسر مرتضی (امیرالمؤمنین (ع)) و مادر پیشوایان گرامی و با کرامت. خداوندا فاطمه‌ی زهرا (س) در حالی که مورد ظلم و ستم دشمنان قرار گرفته بود از این دنیا رفت، لبریز از درد و حسرت و آه و غم و اندوه بود که شکایت این قوم را در پیشگاه تو و پدرش نمود. خداوندا انتقام او را بگیر و حق مسلم ایشان را بازگردان. (۱۰۱)

«السلام علیک أیتها «التقیه» النقیه،

دورد بر تو ای زن پاکدامن و با تقوا!» (۱۰۲)

۴ - حبیه**اشاره**

حَبَّ - حُبًّا و حِبًّا: وَدَّه، حَبَّ - و حُبَّبَ - إليه: صار حبيباً له، أي، محبوباً، الحبيب: الْمُحِبُّ تقول أنا حبيبيكم، أي مُحِبُّكُمْ، المحبوب، تقول: «هذا حبيبي»، أي، محبوبي.

حبیبه، یعنی زنی محبوب و دوست داشتنی، زنی که او را دوست داشته باشند. «حبیبه حبيب الله»، یعنی پیامبر خدا (ص) که حیب خداوند است، فاطمه زهرا (س) را دوست می‌دارد.

فاطمه زهرا (س) محبوبه‌ی رسول الله (ص)

عن ابی عبداللّٰه (ع) قال:
 ...قال أمير المؤمنين (ع):
 ...«فلما كانت الليلة التي أراد الله أن يكرمها و يقبضها إليه أقبلت تقول:
 و عليكم السلام و هي تقول لي:
 يا ابن عمّ قد أتاني جبرئيل مسلماً و قال لي:
 السلام يقرأ عليك السلام يا «حبيبه» حبيب الله! و ثمره فؤاده، اليوم تلحقين بالرفيع الأعلى و جنه المأوى ثم إنصرف عني»...
 امام صادق (ع) فرمودند:
 ...امير المؤمنين (ع) فرمودند:
 شبی که خداوند می‌خواست جان زهراء (س) را بگیرد، حضرت زهراء (س) به طرف قبله رو نمودند و گفتند:
 درود بر شما باد. و به من گفت:
 ای پسر عمو، جبرئیل در حالی که درود می‌فرستاد بر من وارد شد و گفت:
 «سلام»، بر تو درود می‌فرستد، ای محبوب پیامبر (ص) و ای ثمره‌ی قلب رسول!
 امروز به ملکوت اعلی خواهی شتافت و سپس از من دور شد» (... ۱۰۳)

فاطمه‌ی زهرا (س) دوستدار رسول خدا (ص)

...«أنا زوج البتول سيّده نساء العالمين فاطمه التقيه الزكيه البرّه المهديه، «حبيبه» حبيب الله و خير بناته و سلالته و ريحانه رسول الله
 ...»
 ...من شوهر بتول (س)، سرور زنان عالم هستم. فاطمه‌ای که اهل پاکدامنی است، نیکوکار است، از طرف خداوند هدایت شده
 است، دوست، دوست خداست، بهترین دختر و فرزند پیامبر خداست، ریحانه‌ی پیامبر اکرم (ص) است» (... ۱۰۴)

حَرَّ - حَرَاراً العَبْدُ: عُتِقَ و صار حُرّاً،

الْحُرَّ: خِلاف العبد و الأسیر، الکریم،

الْحُرَّة، خِلاف الأمه، الکریمه

هر زن آزاده را حُرّه خوانند. زنی آزاده‌تر از فاطمه (س) در دنیا یافت نمی‌شود. فاطمه (س) زنی که آزادگی را معنا نمود و در راه حریت جان خویش را فدا نمود.

فاطمه‌ی زهرا (س) زنی آزاده

عن سلمان و عبدالله بن العباس قالاً:

«توفی رسول الله (ص ...) فقاما، فجلسا بالباب و دخل علی (ع) فاطمه (س).

فقال لها:

أيتها «الْحُرَّة» فلان و فلان بالباب، یریدان ان یسلما علیک فماترین؟

قالت:

البيت بیتک و الحُرَّة زوجتک، إفعل ما تشاء...»

سلمان می‌گوید:

وقتی پیامبر (ص) فوت نمودند ... آن دو نفر (عمر و ابوبکر) به در خانه علی (ع) آمدند. امیرالمؤمنین (ع) پیش فاطمه (س) آمدند

و صدا زدند:

ای آزاده!

آن دو نفر پشت در خانه هستند، می‌خواهند خدمتتان برسند و سلام عرض کنند. چه می‌گویی؟

فاطمه (س) گفت:

خانه، خانه توست و من نیز زن تو هستم، هرچه خواهی انجام ده.» (۱۰۵)

۶ - حوراء

اشاره

حَوْرَ - حَوْرًا - حورت العین: اِشْتَدَّ بياض بياضها و سواد سوادها.

حوراء زنی است که چشمانی زیبا دارد که سفیدی (بدن) او، در نهایت سفیدی و سیاهی (چشمان) او نیز در نهایت سیاهی است، که

این یکی از صفات حورالعین است.

خلقت فاطمه زهراء (س) نصیبی از بهشت داشت، لذا ایشان صفات فرشتگان را داشتند. پس یکی از اسامی آن حضرت نیز «حوراء»

است، یعنی زنی که همچون فرشتگان دارای چشمانی زیباست.

فاطمه‌ی زهراء (س) بوی بهشت می‌دهد

...قال رسول الله (ص):

...«ففاطمه «حوراء» إنسیه فإذا إشتقت إلى الجنه شممت رائحه فاطمه (س).»

پیامبر (ص) فرمودند:

هرگاه مشتاق بهشت می شوم، فاطمه (س) را می بویم. فاطمه (س) بوی بهشت می دهد. او فرشته‌ای در پوست انسان است.» (۱۰۶)

فاطمه زهرا (س) فرشته‌ای که از هر آلودگی به دور است

قال رسول الله (ص):

«إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ «حوراء»، إِذْ لَمْ تَحْضُ وَ لَمْ تَطْمَثْ»

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

به درستی که دخترم، فاطمه (س)، فرشته و «حوراء» است، زیرا او هیچگاه خون حیض نمی بیند و هیچ آلودگی در او راه ندارد.»

(۱۰۷)

فاطمه‌ی زهرا (س) در قالب انسان

قال رسول الله (ص):

«إبْنَتِي فَاطِمَةَ «حوراء» آدمیه»

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

دخترم فاطمه (س)، «فرشته‌ای» در قالب انسان است.» (۱۰۸)

۷ - حوریه

اشاره

از نظر لغت، در لقب حورا گذشت.

از آنجایی که خلقت حضرت فاطمه (س) با میوه‌های بهشتی در ارتباط بوده است، لذا صفات حوریه‌های بهشتی نیز در وجود آن حضرت فراوان یافت می شوند بدین جهت او را «حوریّه» گویند، یعنی فاطمه‌ی زهرا (س) فرشته خصال بودند. فاطمه زهرا (س) بوی بهشت می دادند و همچون فرشتگان همواره باکره بودند و هیچگاه خون حیض، یا نفاس نمی دیدند.

پیامبر (ص) فاطمه‌ی زهرا (س) را حوریه خطاب می کند

عن سلمان الفارسی قال:

«كنت واقفاً بين يدي رسول الله (ص) أسكب الماء على يديه إذا دخلت فاطمه (س) و هي تبكي، فوضع النبي (ص) يده على رأسها و

قال:

ما یبکیک؟ لأبکی الله عینیک یا «حوریه»!

قالت:

مررت علی ملاء من نساء قریش و هن مخضبات فلما نظرن إلیّ وقعوا فیّ و فیّ ابن عمّی.

فقال لها:

و ما سمعت منهن؟

قالت:

قلن کان قد عزّ (۱۰۹) علی محمد أن یزوّج ابنته من رجل فقیر قریش و أقلهم مالاً.

فقال لها:

والله یا بنیه!

ما زوّجتک و لکن الله زوّجک من علی فکان بدوه منه...

سلمان فارسی رضی الله عنه می گوید:

خدمت پیامبر (ص) بودم و آب روی دست مبارکشان می ریختم که در این حین فاطمه (س) وارد شدند در حالی که می گریستند،

حضرت فاطمه (س) عرضه داشتند:

بر گروهی از زنان قریش می گذشتم هنگامی که آنها مرا دیدند به بد گفتن از من و علی (ع) پرداختند.

پیامبر (ص) به فاطمه (س) فرمودند:

چه شنیدی؟

حضرت فاطمه (س) عرضه داشتند:

می گفتند:

چقدر برای محمد (ص) بد شد که دخترشان را به مرد فقیری از قریش دادند.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

زهراء جان!

به خدا قسم من تو را شوهر نادم، خداوند تو را به عقد علی (ع) درآورد.» (۱۱۰)

...فقال (ص):

«إنّ فاطمه خلقت «حوریه» فی صورہ إنسیه»

پیامبر اکرم (ص) می فرمودند:

زهراء (س) خلقتی از فرشتگان دارد که در پوستی از انسانها قرار گرفته است.» (۱۱۱)

۸ - راکعه

اشاره

رَكَعٌ - رُكْعًا و رُكُوعًا: إنحنى و طأطأ رأسه و منه الركوع فى الصلوه.

زنی را که اهل رکوع بر درگاه احدیت باشد، راکعه گویند.

فاطمه‌ی زهرا (س)، در شب جمعه تا صبح در رکوع بود.

عن الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) قال:

«رأيت أُمِّي فاطمه (س) قامت في محرابها ليله جُمُعَتِها فلم تزل «راکعه» ساجده حتى إتضح عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنين و المؤمنات و تسميهم و تكثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشيء.»

فقلت لها:

يا أمّاه لِمَ لاتدعين لنفسك كما تدعين لغيرك؟

فقلت:

يا بُنَيَّ!

الجارّ ثم الدّار.»

امام حسن (ع) می‌فرماید:

مادرم را در یک شب جمعه دیدم که به نماز ایستاده اند و پی‌درپی در رکوع و سجود بودند، تا صبح شد. شنیدم زنان و مردان با ایمان را، با نام می‌خواند و از خداوند برای آنها دعای خیر می‌نمودند و برای خودشان هیچ چیز از خداوند نمی‌خواستند. از ایشان سؤال کردم:

چرا برای خودتان چیزی نمی‌طلبید؟

فرمودند:

پسرم!

اول باید همسایه‌ها را دعا نمود و بعد خویشان را.» (۱۱۲)

۹ - رشیده

اشاره

رَشَد - رُشْداً و رَشاداً، رَشَد - رَشْداً: إهتدی و إستقام،

الرشید:

ذوالرشد، الهادی، المهتدی،

الرشد:

الإستقامه علی طریق الحقّ.

رشیده:

زنی را گویند که هدایت الهی شامل حال او شده است و در مسیر حق و حقیقت ثابت قدم می‌باشد و در این راه، هدایتگر دیگران می‌شود.

در فقه و حقوق به زنی که از نظر فکری به مرحله‌ای رسیده باشد که بتواند امور خود را به تنهایی اداره کند، رشیده گویند.

حنوط پیامبر (ص) و علی و فاطمه (ع) از بهشت آمده است

عن موسی بن جعفر عن أبيه (ع) قال:

قال علی بن ابی طالب (ع):

«كان في الوصيه أن يدفع إليّ الحنوط فدعاني رسول الله (ص) قبل وفاته بقليل.
فقال:

يا علي! و يا فاطمه!

هذا حنوطي من الجنة، دفعه إليّ جبرئيل و هو يقرئكما السلام و يقول لكما:
اقسماه و اعزلا (۱۱۳) منه لي و لكما.

قالت:

لك ثلثه وليكن الناظر في الباقي علی بن ابی طالب (ع).

فبکی رسول الله (ص) و ضمّها إليه و قال:

موقفه «رشیده» مهدیه ملهمه. يا علي! قل في الباقي.

قال:

نصف ما بقي لها و نصف لمن تری يا رسول الله!

قال:

هو لك فأقبضه. (۱۱۴)

امام کاظم (ع) از پدران خود (ع) نقل فرمودند که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

در وصیت پیامبر (ص) آمده بود که حنوط را به من بدهند، پس پیامبر (ص) کمی قبل از فوتشان مرا خواستند و فرمودند:
ای علی (ع)!

و ای فاطمه (س)!

این حنوط من است که جبرئیل (ع) آن را از بهشت برایم آورده. جبرئیل (ع) بر شما درود فرستاد و گفت:

شما باید آن را تقسیم کنید و برای من و خودتان بردارید. فاطمه (س) گفتند:

یک سوم آن برای شما باشد و درباره‌ی بقیه نیز علی (ع) نظر بدهد.

پیامبر (ص) (از این برخوردار متعجب شدند) گریستند و زهرا (س) را به سینه‌ی خود چسبانند و فرمودند:

تو یک زن موفق و رشیده هستی که از سوی خداوند مورد الهام واقع شده و از طرف او هدایت یافته‌ای. بعد فرمودند:

یا علی (ع)!

درباره‌ی باقی حنوط سخن بگو. امیرالمؤمنین (ع) عرضه داشتند:

نصف باقی مانده، از آن زهراء (س) باشد درباره بقیه‌ی آن خودتان رأی دهید.

پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

باقیمانده‌ی آن هم برای خود شماست، آن را بگیرید.»

۱۰ - رضیه

اشاره

از نظر لغت در اسم راضیه توضیح داده شد.
در صفت رضا، آن قدر رضای حضرت زهرا (س) مثال زدنی است که برای این صفت نیک ایشان، چندین لقب ذکر شده است.
«راضیه»، «مرضیه» و «رضیه».

فاطمه زهرا (س) راضی در برابر همه‌ی سختیها

عن الصادق (ع) قال:
دخل رسول الله (ص) علی فاطمه (س) و علیها كساء من ثله الابل و هی تطحن بیدها و ترضع ولدها فدمعت عینا رسول الله (ص) لما ابصرها فقال:

یا بنتاه!

تعجلی مراره الدنيا بحلاوه الآخره
فقد أنزل الله علی: «و لسوف یعطیک ربک فترضی»
امام صادق (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) وارد منزل فاطمه (س) شدند. فاطمه زهرا (س) در حالی که لباس خشنی از پشم شتر در تن داشتند با یک دست آسیا می کردند و با دست دیگر فرزندشان را در آغوش داشته و به او شیر می دادند. اشک در چشمان پیامبر (ص) ظاهر شد، فرمودند:

دخترم!

تلخی دنیا را در برابر شیرینی آخرت تحمل کن، چرا که خداوند بر من نازل کرده است که آنقدر پروردگارت به تو می بخشد، تا تو راضی شوی.

«و لسوف یعطیک ربک فترضی» (۱۱۵)

«السلام علیک أیتها» «الرضیه» المرضیه

دروود بر تو!

ای زنی که به مقدرات الهی راضی هستی و خداوند نیز از تو راضی است! (۱۱۶)

۱۱ - ریحانه

اشاره

رَاحٌ یُرْوِحُ راحه الشیء: وجد رائحته و ریحاً الشیء: وَجَدَ ریحَهُ،
الریح: الرائحة لما یدرک بحاسه الشم، الشیء الطیب،
الریحان: کل نبات طیب الرائحة: هر گیاهی خوشبوی،
الریحانه: طاقه الریحان.

ریحانه در لغت، گیاهی خوشبوی است، البته برای موجود لطیفی چون زن نیز استعمال می‌گردد.
پیامبر (ص) مکرر می‌فرمودند:
«فاطمه (س) ریحانه‌ی من است، که هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم او را می‌بویم.»
پس زهراء (س) گل خوشبویی بودند که بوی بهشت می‌دادند.

فاطمه‌ی زهرا (س) ریحانه‌ی پیامبر اکرم (ص)

قال علی (ع):

«...أنا زوج البتول، سیده نساء العالمین، فاطمه التقیه الزکیه البزّه المهدیه، حبیبه حبیب الله و خیر بناته و سلالاته و «ریحانه» رسول الله
...»

«...من شوهر بتول، سرور زنان عالم هستم. فاطمه‌ای که اهل پاکدامنی است، نیکوکار است، از طرف خداوند هدایت شده است،
دوست، دوست خداست، بهترین دختر و فرزند پیامبر خداست، ریحانه پیامبر اکرم (ص) است» (۱۱۷)
در موارد بسیاری امیرالمومنین (ع) برای معرفی خود، به جای آنکه بگویند من علی ابن ابیطالب هستم، خود را توسط حضرت فاطمه
(س) معرفی می‌نمایند. در اینجا نیز خود را به وسیله‌ی فاطمه‌ی زهراء (س) به دیگران معرفی می‌کنند و می‌گویند:
من همسر زهرا‌ی اطهرم.

در جایی دیگر امیرالمومنین (ع) مردم را سوگند می‌دهند و می‌گویند:

«من شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا کسی غیر از من در میان شما هست که زنش سرور زنان عالم باشد؟
مردم پاسخ دادند:

نه.» (۱۱۸)

امیرالمؤمنین (ع) در احتجاجی به ابوبکر می‌گوید:

«من کسی هستم که پیامبر (ص) من را برگزیدند و دخترش را به من تزویج کردند و فرمودند:
خداوند فاطمه (س) را در آسمانها به عقد تو درآورد،
ابابکر!

تو را به خدا سوگند می‌دهم این برای من است یا برای تو؟

ابوبکر جواب داد:

برای شما است. (۱۱۹)

اهلبیت (ع) برای معرفی خود از طریق نام فاطمه زهرا (س) بهره می‌جستند، همانطور که امام حسین (ع) در روز عاشورا خود را
فرزند فاطمه زهرا (س) معرفی کردند و فرمودند:
و «فاطمه امی ابنه الطهر أحمد» (۱۲۰)

و همانگونه که فرزدق، امام سجاد (ع) را در کنار حرم امن الهی، برای هشام چنین معرفی می‌کند:

«هذا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّسْوَانِ فَاطِمَةَ.» (۱۲۱)

همه‌ی ائمه‌ی هدی (ع) از اینکه خود را منتسب به حضرت زهرا (س) می‌دانستند، افتخار می‌کردند، لذا در هنگام معرفی، خود را فرزند فاطمه مرضیه (س) معرفی می‌نمودند.

۱۲ - زهره

اشاره

الزُّهْرَة: سیاره بعداً المعدن عن الشَّمْس ۱۰۸ ملا-بین کیلومتر و هی شدیدة اللمعان، تكون تاره نجمة الصَّيْح و طوراً نجمة المساء. (۱۲۲)

زهرة، سیاره‌ای است که از خورشید ۱۰۸ میلیون کیلومتر فاصله دارد، درخشندگی شدیدی دارد، گاهی در صبح و گاهی در شب ظاهر می‌شود.

فاطمه‌ی زهرا (س) زهره‌ی اهل بیت (ع)

عن موسى بن جعفر عن أبيه عن جده (ع) عن جابر الأنصاري قال:

«صَلَّى بنا رسول الله (ص) يوماً صلاة الفجر ثم إنفتل (۱۲۳) و أقبل علينا يحدثنا. ثم قال:

أيها الناس من فقد الشمس فليتمسك بالقمر و من فقد القمر فليتمسك بالفرقدين. (۱۲۴) قال:

فقمتم أنا و أبوأيوب الأنصاري و معنا أنس بن مالك،

فقلنا:

يا رسول الله!

من الشمس؟

قال:

أنا فإذاً هو (ص) قد ضرب لنا مثلاً فقال:

إنَّ الله تعالى خلقنا فجعلنا بمنزله نجوم السماء كلما غاب نجم، طلع نجم فأنا الشمس فإذا ذهب بي فتمسكوا بالقمر. قلنا:

فمن القمر؟

قال:

أخي و وصي و وزيری و قاضي دينی و أبو ولدی و خليفتي في أهلي.

قلنا:

فمن الفرقدان؟

قال:

الحسن و الحسين (ع).

ثم مکث ملياً فقال:

هولاء و فاطمه (س) و هي «الزُّهْرَة» عترتی و أهل بیتی هم مع القرآن لا یفترقان حتی یردا علیَّ الحوض.»

امام موسی کاظم (ع) از پدران خود (ع) از جابر بن عبدالله نقل می‌فرمایند که جابر گفت:

روزی با پیامبر (ص) نماز صبح را به جای آوردیم، سپس ایشان رو به طرف ما نمودند تا سخنرانی بفرمایند. پس فرمودند:

ای مردم هر کس از خورشید محروم گشت، به ماه روی آورد و هر کس ماه را از دست داد، به دو ستاره قطبی پناه بیاورد. جابر گوید:

من و ابویوب انصاری و انس بن مالک برخاستیم و سؤال نمودیم:

ای پیامبر خدا (ص)!

خورشید کیست؟

پیامبر (ص) فرمود:

خورشید من هستم. سپس برایمان مثلی زدند و فرمودند:

خداوند ما را خلق نمود و ما را به منزله‌ی ستارگان قرار داد، هرگاه یکی از ستارگان مخفی شود، ستاره‌ای دیگر می‌درخشد. پس

من خورشید هستم، هرگاه مخفی شدم به ماه متمسک شوید.

سؤال نمودیم:

ماه کیست؟

فرمود:

برادرم، جانشینم، حاکم دینم، پدر فرزندانم و خلیفه من در نزد اهل بیتم (ع).

گفتیم: دو ستاره قطبی (فرقدان) چه کسانی هستند؟

فرمود:

حسن و حسین (ع). سپس مکثی نمودند و فرمودند:

اینها را که شناختید، اما فاطمه (س)، او «زهره‌ی» اهل بیت طهارت (ع) است.

اینها همه با قرآن همراه هستند و از همدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» (۱۲۵)

قال رسول الله (ص):

«فاطمه هی الزُّهْرَة.»

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

فاطمه، «زهره» و درخشنده می‌باشد.» (۱۲۶)

۱۳ - ساجده

سَجَدَ - سُجُوداً: إنحنی، خاضعاً، وضع جبهته بالأرض متعبداً.

زنی را که پیشانی بر درگاه حضرت حق بساید، ساجده گویند.

فاطمه‌ی زهرا (س) پس از ولادت بر خداوند سجده کردند.

قالت خدیجه (س): «كانت فاطمه تحدث فی بطن امها و لَمَّا ولدت، وقعت حین وقعت علی الأرض «ساجده» رافعه إصبعا»

حضرت خدیجه (س) فرمودند:

فاطمه (س) آنگاه که در رحم مادرش بود با مادر خود سخن می‌گفت و آن زمان که متولد شد، بر زمین سجده کرد و انگشتان خود را به طرف آسمان گرفت.» (۱۲۷)

۱۴ - سعیده

سَعَدَ - سَعْدًا و سَعُودًا - الْيَوْمَ: يَمُنَ،
سَعِيدَ - و سَعِيدَ سَعَادَه: ضِدَّ شَقِي،
فهو: سعيد، أسعده الله:
جعلهُ سعيداً.
زن خوشبختی را که عاقبت به خیر باشد، سعیده گویند.

۱۵ - سیده

اشاره

ساد، سیاده و سُوددًا و سُوددًا و سَيُدُودَةً و سُودًا: شَرُفٌ و مَجْدٌ،
السَّيِّد:

ذو السَّيَّادَه، قد يخفف فيقال سَيِّد و العامه تكسر العين فيه و عند النصارى: لقب المسيح و عند المسلمين: من كان من سلاله النبويه،
السَّيِّدان: الحسن و الحسين إبننا على،
السَّيِّده: لقب العذراء مريم.

فاطمه‌ی زهرا (س) سرور زنان عالم است

قلت لأبي عبدالله (ع).

«أخبرني عن قول رسول الله (ص) في فاطمه (س) أنها سيده نساء العالمين. أهي سيده عالمها؟
فقال:

ذاك لمريم (س) كانت سيده نساء عالمها و فاطمه (س) «سیده» نساء العالمين من الاولين و الآخرين»
راوی می‌گوید:

از امام صادق (ع) سؤال نمودم؛ اینکه پیامبر (ص) فرموده‌اند:

«فاطمه‌ی زهرا (س) سرور زنان عالم است.» آیا سرور زنان عالم در زمان خودش است؟
امام (ع) فرمودند:

حضرت مريم (س) این چنین بود، اما فاطمه‌ی زهرا (س) سرور تمام زنان عالم از اولین تا آخرین است.» (۱۲۸)

فاطمه‌ی زهرا (س) سرور بانوان امت پیامبر (ص)

عن عائشه قالت:

...قالت فاطمه (س):

«فقال (ص) لی:

أما ترضین أن تأتي يوم القيامة «سیده» نساء المؤمنین أو سیده نساء هذه الأمة.»

عائشه می گوید:

...فاطمه‌ی زهرا (س) برای من گفتند:

پیامبر (ص) فرمودند:

«آیا نمی‌خواهی روز قیامت، سرور زنان با ایمان و سرور زنان این امت باشی؟» (۱۲۹)

پس نتیجه آنکه:

این دو روایت، فاطمه‌ی زهرا (س) را سرور زنان عالم، هم در دنیا و هم در آخرت معرفی می‌نماید.

۱۶ - شهیده

اشاره

شَهِید و شَهِید:

الَّذِي لَا يَغِيبُ شَيْءٌ عَنْ عِلْمِهِ، الْقَتِيلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ،

و الْإِسْمُ الشَّهَادَةُ، قِيلَ سَمَى بِذَلِكَ لِقِيَامِهِ بِشَهَادَةِ الْحَقِّ فِي أَمْرِ اللَّهِ.

یکی از اسامی سیاسی و افتخار آمیز فاطمه‌ی زهراء (س) شهیده می‌باشد. اولین شهیده‌ی راه ولایت، فاطمه‌ی زهراء (س) هستند. در این باره به روایت ذیل توجه فرمایید.

فاطمه‌ی زهرا (س) شهیده‌ی بین دیوار و در

...«فأقبل الناس حتى دخلوا الدار فكاثروه (۱۳۰) و ألقوا في عنقه حبلاً فحالت بينهم و بينه فاطمه (س) عند باب البيت فضربها قنفاذ الملعون بالسوط فماتت حين ماتت و أن في عضاده (۱۳۱) بيتها و دفعها فكسر ضلعها من جنبها فألقت جنينا من بطنها فلم تزل صاحبه فراش حتى ماتت (س) من ذلك «شهیده...»

...مردم جلو آمدند تا وارد خانه شدند و بر امیرالمؤمنین (ع) مسلط شدند و طنابی در گردن مولا انداختند.

حضرت فاطمه (س) میان امیرالمؤمنین (ع) و مردم قرار گرفتند و مانع بردن آن حضرت شدند. قنفاذ ملعون با شلاق بر بازوی حضرت زهراء (س) زد.

این ضربه برای دختر پیامبر کشنده بود.

بازوی آن حضرت آن قدر ورم کرد که تصور می‌شد ایشان بازوبند بسته باشند. فاطمه زهراء (س) مجبور شدند به گوشه‌ای از خانه پناه بردند.

آن ملعون حضرت زهراء (س) را چنان از علی (ع) جدا نمودند که بر دیوار اصابت نمودند و پهلوی آن حضرت شکسته شد و

محسن را نیز سقط نمودند و پس از آن بستری شدند تا به شهادت رسید، لذا حضرت فاطمه (س) «شهیده» هستند.» (۱۳۲)

فاطمه‌ی زهرا (س) راستگوی شهیده

عن أبي الحسن (ع) قال:

«إن فاطمه (س) صدیقه «شهیده»...»

امام رضا (ع) فرمودند:

فاطمه‌ی زهراء (س) زنی بسیار راستگو و شهیده در راه اسلام هستند.» (۱۳۳)

۱۷ - صابره

اشاره

صَبْرًا، صَبْرًا عَلَى الْأَمْرِ: شکیبایی نمود بر آن کار و ثبات و دوام ورزید. جزؤ و شجع و تجلّد،

فهو، صابر، صبور، صبیر: الحلیم،

الصبر: التجلّد و عدم الشکوی من ألم البلوی.

صابره، یعنی زن صبوری که سختیها را تحمل نماید، شکیبا باشد و بر مشکلات لبخند زند.

فاطمه‌ی زهرا (س) زنی شکیبا

... «یا مُمْتَحَنَهُ إِمْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجِدْكَ لَمَّا إِمْتَحَنَكَ «صابره»...»

ای بانویی که خداوند تو را قبل از خلقت آزمایش نمود و تو را در برابر امتحانات، شکیبا یافت!» (۱۳۴)

فاطمه‌ی زهرا (س) اسوه‌ی صبر و بردباری

... «السلام علیک أيتها المظلومه «الصابره» لعن الله من منعك حقك و دفعك عن إرثك»...

«سلام بر تو ای مظلومه‌ای که بر ستمهای اهل جور صبر نمودی! خداوند کسانی را که حق شما را از بین بردند و شما را از ارث

پیامبر (ص) محروم کردند لعنت کند.» (۱۳۵)

۱۸ - صادقه

اشاره

از نظر لغت در نام صدیقه گذشت.

زنی را که راستگو باشد، صادق گویند. فاطمه زهراء (س)، نه تنها صادق بود، بلکه صدیقه نیز بودند. توضیح این مطلب قبلاً بیان شد. (۱۳۶)

فاطمه (س) راستگو است هر چه گفت اطاعت کن

عن موسی بن جعفر عن أبيه (ع) قال (ع):

«لما كانت الليلة التي قبض النبي (ص) في صبيحتها دعا علياً و فاطمه و الحسن و الحسين (ع) و أعلق عليه و عليهم الباب و قال: يا فاطمه!

و ادناها منه، فاجاها من الليل طويلاً، فلما طال ذلك خرج علي (ع) و معه الحسن و الحسين (ع) و أقاموا بالباب و الناس خلف الباب و نساء النبي (ص) ينظرن إلى علي (ع) و معه إبناه. فقالت عائشه:

لأمر ما أخرجك منه رسول الله! و خلا يابنته دونك في هذه الساعه؟ فقال لها علي (ع):

قد عرفت الذي خلا بها و أرادها له و هو بعض ما كنت فيه و أبوك و أصحابه مما قد سمّاه، فوجمت أن ترد عليه كلمه، قال علي (ع): فما لبثت أن نادتنى فاطمه (س) فدخلت علي النبي (ص) و هو وجود بنفسه، فبكيت و لم أملك نفسى حين رأيته بتلك الحال وجود بنفسه.

فقال لى:

ما يبكيك يا علي؟

ليس هذا أو ان البكاء فقد حان الفراق بينى و بينك، فاستودعك الله يا اخى!

فقد إختارنى ربى ما عنده و إنما بكائى و غمى و حزنى عليك و على هذه أن تضيع بعدى فقد أجمع القوم على ظلمكم و قد إستودعكم الله و قبلكم منى و ديعه يا على!

إئى قد اوصيت فاطمه ابنتى بأشياء و أمرتها أن تلقىها إليك فانفذها، فهى «الصادقه» الصدوقه، ثم ضمها اليه و قبل رأسها و قال: فداك أبوك يا فاطمه!

فعلا صوتها بالبكاء، ثم ضمها إليه و قال:

أما والله لينتقم الله ربى و ليغضبني لغضبك، فالويل ثم الويل ثم الويل للظالمين، ثم بكى رسول الله (ص) قال علي (ع): فوالله لقد حسبت بضعه منى قد ذهبت لبكائه حتى هملت عيناه مثل المطر، حتى بلت دموعه لحيته و ملاءه كانت عليه و هو يلتزم فاطمه لا يفارقها و رأسه على صدرى و أنا مسنده، و الحسن و الحسين يقبلان قدميه و يبكيان بأعلا أصواتهما قال علي (ع): فلو قلت:

إن جبرئيل فى البيت لصدقت، لأنى كنت أسمع بكاء و نغمه لا أعرفها و كنت أعلم أنّها أصوات الملائكه لا أشك فيها، لأن جبرئيل لم يكن فى مثل تلك الليلة يفارق النبي (ص) و لقد رأيت بكاء منها أحسب أن السماوات و الأرضين قد بكت لها، ثم قال لها، يا بئيه! الله خليفتى عليكم و هو خير خليفه والذى بعثنى بالحق لقد بكى لبكائك عرش الله و ما حوله من الملائكه و السماوات و الأرضون و ما فيهما يا فاطمه!

والذی بعثنی بالحق لقد حرمت الجَنَّةَ علی الخلائقِ حتَّى أدخلها و أنک لأوّل خلق الله يدخلها بعدی کاسیه حالیه ناعمه یا فاطمه! هنیئا لک، والذی بعثنی بالحق أنک لسیده من يدخلها من النساء، والذی بعثنی بالحق أن جهنم لتزفر زفره لایبقی ملک مقرب و لانبی مرسل ألا صعق، فینادی إليها أن یا جهنم! یقول لک الجبار:

إسکنی بعزّی و إستقرّی حتّی تجوز فاطمه بنت محمد (ص) إلی الجنان، لا یغشاها قتر و لا ذلّه و الذی بعثنی بالحق لیدخلن حسن و حسین، حسن عن یمینک و حسین عن یسارک و لتشرّفن من أعلى الجنان بین یدئی الله فی المقام الشریف و لواء الحمد مع علی بن ابی طالب (ع) یکسی إذا کسیت و یحیی إذا حییت، والذی بعثنی بالحق لأقومن بخصومه أعدائک و لیندمن قوم أخذوا حقک و قطعوا مودتک و کذبوا علی و لیختلجنّ دونی فأقول: أمّتی أمّتی فیقال:

إنهم بدّلوا بعدک و صاروا إلی السعیر،» (۱۳۷)

امام کاظم (ع) از پدران خود (ع) نقل فرمودند:

در شبی که صبح آن پیامبر (ص) از دنیا رفتند پیامبر (ص) حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را خواستند و در را به روی بقیه بستند. ابتدا فاطمه زهراء (س) را صدا نمودند و مدتی طولانی از شب را با او خلوت نمودند. وقتی این ملاقات طول کشید، حضرت امیر (ع) همراه با فرزندان بیرون آمدند و در آستان در ایستادند. مردم نیز پشت در ایستاده بودند، زنان پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) و فرزندان ایشان نگاه می کردند.

عایشه به حضرت امیر (ع) گفت:

چرا رسول خدا (ص) شما را در این ساعت مهم از اطاق بیرون کردند و با دخترش خلوت نمودند؟

امیرالمؤمنین (ع) به او فرمودند:

من از آنچه در خلوت می گذرد با خبرم!

آنها درباره مسائلی که تو و پدرت و دو یار پدرت به وجود خواهید آورد، سخن می گویند.

حضرت علی (ع) گفتند:

پیش پیامبر (ص) آمدم، ایشان در حال جان دادن بودند، نتوانستم خودم را کنترل کنم و به این حال پیامبر گریستم.

پیامبر (ص) فرمود:

علی جان!

الآن زمان گریه‌ی تو نیست، من به سوی خداوند و نعمتهای او می شتابم، اما گریه و غم و غصه من برای تو و همسرت می باشد پس از من، حق شما را ضایع می کنند و همگی بر شما ظلم روا می دارند.

ای علی!

من فاطمه (س) را به مطالبی وصیت کردم و چیزهایی به او گفته‌ام که برایت بگویند، هرچه فاطمه (س) گفت، آن را تنفیذ کن، زیرا او بسیار راستگو و صادق است.

سپس زهرا را در آغوش گرفت و سرش را بوسه زد و فرمود:

فاطمه جان!

پدرت فدایت باد. صدای گریه زهرا (س) بلند شد.

پیامبر (ص)، زهرا (س) را به سینه خود چسباند و فرمودند:

اما زهرا من!

خداوند انتقام شما را از آنان می گیرد و خداوند به غضب تو غضبناک می گردد. جهنم، منزلگاه این ظالمان باد، سپس رسول خدا

(ص) گریستند.

به خدا قسم!

گمان می‌کردم بخشی از وجودم در گریه پیامبر (ص) از دست رفت، مانند ابر بهاری گریه می‌کردند تا آنکه صورت و محاسنش از اشک تر شد.

پیامبر (ص) از فاطمه (س) جدا نمی‌شد. سر مبارک پیامبر (ص) بر روی سینه من بود حسن و حسین (ع) پاهای آن حضرت را بوسه می‌زدند و با صدای بلند گریه می‌کردند. اگر بگویم جبرئیل آنجا بود، دروغ نگفته‌ام، زیرا صدای گریه و زاری می‌شنیدم که برایم آشنا نبود، اما کسی را نمی‌دیدم، شک ندارم که صدای فرشته‌ای بود و مگر می‌شود، جبرئیل در این شب هولناک یار دیرینه‌ی خود را تنها بگذارد؟! را تنها بگذارد؟!

آن شب، فاطمه زهراء (س) چنان گریه می‌نمودند که گمان می‌کنم زمین و آسمان بر او ناله و گریه می‌کردند، سپس پیامبر (ص) فرمود:

ای دخترم!

خداوند پشتیبان شما خواهد بود.

به همان خدایی که مرا برانگیخت، عرش خداوند و آنچه در اطراف اوست، از زمین و آسمان و ما بین این دو، از گریه تو گریستند. به همان خدایی که مرا برانگیخت، بهشت بر مردم حرام است، تا آنکه من وارد بهشت گردم و پس از من، تو اولین کسی هستی که بر بهشت قدم می‌نهد.

فاطمه جان!

گواریت باد. به همان خدایی که مرا برانگیخت، تو سرور زنان بهشت هستی. به همان خدایی که مرا برانگیخت، جهنم شعله‌ای می‌کشد که هیچ پیامبر و یا فرشته مقربی از هراس او در امان نیست و همگی بی‌هوش می‌شوند، یک منادی صدا می‌زند: ای جهنم! خداوند به تو می‌گوید:

آرام باش تا فاطمه (س)، دختر محمد (ص)، عبور نماید و به بهشت روانه گردد، هیچ دود و آتشی به او آسیب نمی‌رساند. به همان خدایی که مرا برانگیخت، حسن (ع) از طرف راست و حسین (ع) از طرف چپ، تو را همراهی می‌کنند و به بالاترین مکان بهشت در پیشگاه خداوند متعال، در مقامی شریف در کنار علی بن ابی طالب (ع) جای می‌گیرید.

به همان خدایی که مرا برانگیخت، از دشمنانت دادخواهی خواهم نمود و کسانی که حق تو را غصب کردند، رشته محبت ترا بریدند، بر من دروغ بستند، همه را پیشیمان و خجل خواهم نمود. پس می‌گویم:

«ای امت من! ای امت من!

جواب می‌رسد:

امت، پس از شما دگرگون شدند و جهنمی گشتند.»

۱۹ - صدوقه

اشاره

از نظر لغت در نام صدیقه اشاره شد. (۱۳۸)

فاطمه زهرا (س) در گفتار و کردار به حدی راستگو و درست کردار بوده‌اند که برای این صفت ایشان، دارای چندین لقب می‌باشند.
مانند، صادق، صدیق و صدوقه.

علی جان! هرچه زهرا گفت تنفیذ کن!

پیامبر (ص) فرمودند:

... «یا علی!

اینی قد اوصیت فاطمه بنتی بأشیاء و أمرتها أن تلقیها إلیک فانفذهما، فهی الصادقه «الصدوقه»، ثم ضمها إلیه و قبل رأسها و قال: فداک أبوک یا فاطمه...!

ای علی!

من فاطمه (س) را به مسائلی وصیت کردم و مطالبی را به او گفتم که برایت بگویند، هرچه فاطمه (س) گفت، آن را تنفیذ کن، زیرا او بسیار راستگو و صادق است.
سپس زهرا (س) را در آغوش گرفت و سرش را بوسه زد و فرمود:
فاطمه جان! پدرت فدایت باد. (۱۳۹)

۲۰ - طیبه

اشاره

طاب، طیباً و طاباً و طیبه و تطیباً: لذ و حلا و حسن و جاد، الطیب،

طیبه: ذوالطیبه، خلاف الخیث، الحلال، يقال:

«کلمه طیبه» إذا لم یکن فیها مکروه، يقال:

«بلده طیبه»، أي، آمنه، کثیره الخیر.

زن پاک و طاهر را طیبه گویند. در افرادی عادی منظور از پاکی، طهارت ظاهری می‌باشد، اما در مورد حضرت زهراء (س) هم طهارت ظاهری و هم پاکی معنوی مراد است.

طهارت ظاهری، یعنی ایشان هیچگاه خون حیض و نفاس نمی‌دیدند و پاکی باطنی، یعنی حضرت فاطمه (س) به هیچ گناهی آلوده نشدند و هیچگاه فکر معصیت نیز نکردند.

فاطمه‌ی زهرا (س) پاکیزه از هر بدی و آلودگی

... «اللهم صلّ علی فاطمه «الطیبه» الطاهره المظهره الّتی إنتجبتها و طهرتها و فضلتها علی نساء العالمین»...

خداوندا!

بر فاطمه‌ای که پاک و پاکیزه از هر آلودگی است، درود فرست، همان فاطمه‌ای که خود، او را انتخاب نمودی و از هر آلودگی رهایش دادی و او را بر همه‌ی زنان عالم برتری بخشیدی.» (۱۴۰)

۲۱ - عارفه

اشاره

عَرَفَ، عَرَفَهُ عِرْفَانًا وَ عِرْفَانًا وَ مَعْرِفَةَ الشَّيْءِ: علمه، بذنبه: أَعْرَفَ، العارف: إسم فاعل، يقال «هذا أمر عارف»، أي، معروف، العُرْفُ: ضد النكر، المَعْرِفَةُ: إدراك الشئ على ما هو عليه.

زنی را که دارای شناختی نیکو از معارف حقه باشد، عارفه گویند. و در اینجا زهراء (س) زنی آگاه به حقّ پیامبر (ص) معرفی شده است، یعنی فاطمه زهراء (س) شناختی کامل از پیامبر اکرم (ص) دارند.

فاطمه‌ی زهرا (س) آگاه به حقّ پیامبر اکرم (ص)

...«السلام عليك و على ولدك و رحمه الله و بركاته أشهد أنك أحسنت الكفاله و أدت الأمانه و إجتهدت في مرضات الله و بالغت في حفظ رسول الله (ص)، «عارفه» بحقه، مومنه بصدق، معترفه بنبوته، مستبصره بنعمته»...، درود بر تو (ای فاطمه زهرا!) (س) و درود بر فرزندان تو، رحمت و بركات خداوند بر شما باد. گواهی می‌دهم که سرپرستی از رسول‌الله را نیکو به جای آوردی، حق امانت را، ادا نمودی در حالی که حق او را به خوبی شناختی و به راستگویی ایشان ایمان داری و به نبوتش اعتراف داری.» (۱۴۱)

۲۲ - عالیه

اشاره

عَلَا، عَلُوًّا وَ عَلِيًّا، عَلَاءٌ، الشئ، أو النهار: إرتفع و في المكارم: إِشْرَفَ، العالی:

رجل عالی الكعب: شریف، يقال:

«أتيته من عالٍ»، أي، من فوق،

عالیه الشئ: أرفعه.

زنی که بلند مرتبه باشد، عالیه گویند. زهراء (س) برترین خلق است همچون شوهرش، که عالی و بلند مرتبه است، او نیز عالیه و بلند مرتبه می‌باشد.

فاطمه زهرا (س) زنی عاقلقدر و بلند همت

...«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى السَّيِّدَةِ الْمَفْقُودَةِ الْكَرِيمَةِ الْمَحْمُودَةِ الشَّهِيدَةِ «الْعَالِيَةِ» الرَّشِيدَةِ»...

خداوندا!

بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی باکرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلند همت و رشیده درود فرست.» (۱۴۲)

۲۳ - عدیله**اشاره**

عدل، عدلاً السهم و نحوه، العدل: النظير و المثل،
العدیل: النظير و المثل، المعادل فی الحمل و المركب.
فاطمه زهرا (س) در نهایت پاکی و طهارت بودند و از آنجا که پاکی و طهارت حضرت مریم (س) در قرآن مطرح شده است، گفته اند:
فاطمه زهرا (س) در پاکدامنی عدیله و همسان مریم است.

فاطمه زهرا (س) همسان حضرت مریم (س)

عن ذوالنون المصری قال:

«خرجت فی بعض سیاحتی حتّی کنت بیطن السماوه (۱۴۳) فأفضی لی المسیر إلى تدمر (۱۴۴) فرأیت بقربها أبنیه عادیه قدیمه فساورتها فإذا هی من حجاره منقوره فیها بیوت و غرف من حجاره و أبوابها كذلك بغير ملاط و أرضها كذلك حجاره صلده فینا أجول فیها إذ بصرت بكتابه غریبه علی حائط منها فقرأته فإذا هو:
أنا ابن منی و المشعرین و زمزم و مكه و البیت العتیق المعظم
و جدی النبی المصطفی و أبی الذی ولایته فرض علی كل مسلم
و أمی البتول المستضاء بنورها إذا ما عددناها عدیله مریم
و سبطا رسول الله عمی و والدی و أولاده الأطهار تسعه أنجم
متی تتعلق منهم بحبل ولایه تفرز یوم یجزی الفائزون و تنعم
ائمه هذا الخلق بعد نبیهم فإن كنت لم تعلم بذلك فأعلم
أنا العلوی الفاطمی الذی إرتمی به الخوف و الأيام بالمرء ترتمی
فضاقت بی الأرض الفضاء برحبها و لم أستطع نیل السماء بسلم
فألهمت بالدار الّتی أنا كاتب علیها بشعری فأقرأ إن شئت و ألمم
و سلّم لأمر الله فی كل حاله فلیس أخو الإسلام من لم یسلم

قال ذوالنون: فعلمت أنه علوی قد هرب و ذلك في خلافه هارون و وقع إلى ما هناك فسألت من ثم، من سكان هذه الدار و كانوا من بقايا القبط الأول هل تعرفون من كتب هذا الكتاب؟

قالوا:

لا والله ما عرفناه إلا يوماً واحداً فإنه نزل بنا فأنزلناه فلما كان صبيحه ليلته غداً فكتب هذا الكتاب و مضى قلت: أي رجل كان؟

قالوا:

رجل عليه أظمار رثه تعلوه هيبه و جلاله و بين عينيه نور شديد لم يزل ليلته قائماً و راکعاً و ساجداً إلى أن إنبلج له الفجر فكتب و إنصرف. (۱۴۵)

ذوالنون مصری می گوید:

برای سیاحت و سیر و سفر به قصد شهری در عراق (سماوه) از مصر خارج شدم، در مسیر به شهری در سوریه رسیدم، در نزدیکی این شهر خانه‌هایی قدیمی دیدم که عادی بودند، وقتی این خانه‌ها را دور زدم و داخل آنها شدم، همه‌ی منازل از سنگ بود، اطاقها و سقفها و دیوارها از سنگ بودند به گونه‌ای که آنها را به صورت منزل تراشیده بودند. در میان این اطاقها می‌گشتم ناگاه نوشته‌ای را به دیوار آن دیدم، آن را خواندم، این شعر بود:

من فرزند منی و مشعر و زمزم و مکه و خانه کعبه هستم.

جد من پیامبر اکرم محمد مصطفی (ص) است.

پدرم آن کسی است که ولایتش بر هر مسلمانی واجب است.

مادرم بتول (س) بود هم او که از درخشش صورتش همه جا نورانی می‌گشت، همان زنی که در پاکی همانند مریم (س) بود.

دو فرزند پیامبر (حسن و حسین (ع)) عمو و پدرم هستند، همانهایی که نه (۹) فرزندشان ستاره‌های درخشان آسمان ولایتند.

هرگاه کسی به ریسمان ولایت آنان چنگ زند در زمانی که رستگاران نجات یابند، آنان نیز از آتش رها گشته و در بهشت متنعم می‌شوند.

اینان پیشوایان دین، پس از رسول الله هستند اگر این مطلب را نمی‌دانی بدان و آگاه باش، من فرزند علی و فاطمه هستم...

«ذوالنون گوید:

دانستم که این نوشته‌ی یکی از فرزندان علی (ع) است که به آنجا گریخته و این واقعه در زمان حکومت هارون بوده است.

از ساکنین آنجا سؤال نمودم:

آیا می‌دانید چه کسی این مطلب را نوشته است؟

گفتند:

نه، ما او را نمی‌شناسیم، او یک شب آمد ما او را منزل دادیم و فردای آن شب، این نوشته را نوشت و رفت.

گفتم:

چگونه مردی بود؟

گفتند:

مردی با هیبت و جلالت، که از میان دو چشمش نوری درخشان بود، شبی که در اینجا بود، یا در رکوع بود و یا سجود و یا قیام، تا صبح شد، آنگاه این مطالب را نوشت و رفت.

(در ذیل روایت، علامه‌ی مجلسی احتمال داده‌اند نویسنده‌ی آن شعر، امام کاظم (ع) باشند.)

۲۴ - عذراء

اشاره

العذراء: البکر، الذرّه لم تُثقب، العذره: البکاره،
 العذری: ما کان علی عفاف،
 عذره، عذری، عذراء در لغت دوشیزگی را گویند.
 عذراویه، یعنی بکارت و دوشیزگی.

در روایات، فاطمه‌ی زهراء (س)، «حوریّه انسیّه» معرّفی شده است و حورالعین به تصریح قرآن دائماً باکره هستند، «إنا أنشأناهنّ
 إنشاءً فجعلناهنّ أبکاراً». فاطمه‌ی زهراء (س) همیشه باکره بودند.

فاطمه زهرا (س) همیشه باکره بودند

عن علی بن ابی طالب (ع) قال:

قال النبی (ص):

... «وأتقرب إليك بخیره الأخیار و أمّ الأنوار و الإنسیه الحوراء البتول «العذراء» فاطمه

الزهراء»...

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

پیامبر اکرم (ص) به درگاه خداوند رو آورده و عرضه داشتند:

...خداوندا!

برای نزدیک شدن به تو، بهترین زن برگزیده، مادر نورهای مقدّس (ائمّه‌ی اطهار)، زنی فرشته خصال، همیشه پاک و زنی که
 همیشه باکره بود، یعنی فاطمه‌ی زهرا (س) را شفیع قرار می‌دهم. (۱۴۶)

۲۵ - عزیزه

عزّاً، عزّاً و عزّه و عزازه: صار عزیزاً، ارجمند گردید. و عزّاً علیه: کرم، العزّ: خلاف الدّل، العزیز: الشریف، المکرم، العزیزه: زن
 گرانقدر.

زن ارجمند و گرانقدر و زنی که عزت نفس خویش را حفظ نماید و در پیش نامحرمان سبک‌سر نباشد، «عزیزه» گویند.

فضیلت فاطمه زهرا (س) در روز قیامت

فقال سلمان (لرسول الله (ص)):

«یا مولای!»

سألتک باللّه إلّا أخبرتنی بفضل فاطمه (س) یوم القیامه؟

قال:

فأقبل النبیّ (ص) ضاحكاً مستبشراً ثم قال:

واللّذی نفسی بیده أنّها الجاریه الّتی تجوز فی عرصه القیامه علی ناقه ... علیها هودج من نور، فیه جاریه إنسیه حوریه «عزیزه...»
جبرئیل عن یمینها و میکائیل عن شمالها و علی أمامها و الحسن و الحسین (ع) وراءها واللّه یکلاها و یحفظها، فیجوزون فی عرصه
القیامه فإذا النداء من قبل اللّه جلّ جلاله:

معاشر الخلائق!

غضّوا أبصارکم و نکسوا رؤوسکم، هذه فاطمه (س)، بنت محمد نبیکم زوجه علی أمامکم ام الحسن و الحسین (ع)، فتجوز الصراط و
علیها ریطان بیضاوان فإذا دخلت الجنه و نظرت إلى ما أعدّ اللّه لها من الکرامه، قرأت:

[«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد لله الذی أذهب عنا الحزن إن ربنا لغفور شکور الذی احلنا دار المقامه من فضله لا یمسنا فیها نصب و
لا یمسنا فیها لغوب»]

قال:

فیوحی اللّه عزّ و جلّ إليها

یا فاطمه!

سلینی أعطک و تمنی علی أرضک فتقول:

إلهی أنت المُنی و فوق المُنی أسألك أن لا تعذب محبّی و محبّی عترتی بالنّار فیوحی اللّه إليها یا فاطمه!
و عزّتی و جلالیّ و إرتفاع مکانی! لقد آلیت علی نفسی من قبل أن أخلق السماوات و الارض بألفی عام أن لا أعدّب محبّیک و
محبّی عترتک بالنّار.

...سلمان رضی الله عنه عرضه داشت:

مولای من!

تو را به خدا قسم می‌دهم، از مقام حضرت زهراء (س) در روز قیامت، مرا آگاه کن.

پیامبر اکرم (ص) خندان جلو آمدند، فرمودند:

به خدایی که جانم در دست اوست، فاطمه‌ی زهرا (س) از عرصه قیامت عبور می‌کنند، در حالی که بر شتری نشسته‌اند و بر آن شتر
هودجی از نور است، داخل آن، بانویی (انسیه، حوراء، عزیزه) نشسته، جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ،
امیرالمؤمنین (ع) پیشاپیش و حسنین (ع) پشت سر حضرت زهراء (س) در حرکتند. خداوند نیز آن حضرت را محافظت می‌کند. آنها
از عرصه‌ی قیامت عبور می‌نمایند. ناگهان از طرف خداوند ندایی به گوش می‌رسد:

ای مردم!

چشمه‌ایتان را ببندید، سرهایتان را به زیر اندازید، این، فاطمه (س)، دختر حضرت محمد (ص)، پیامبر شما و همسر علی (ع)، امام
شماست، مادر حسن و حسین (ع) است.

پس حضرت فاطمه‌ی زهراء (س) از پل صراط می‌گذرد. آنگاه که داخل بهشت می‌شود و به آنچه خداوند برای او آماده کرده
است نظر می‌افکند، می‌گوید:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد لله الذی أذهب عنا الحزن إن ربنا لغفور شکور الذی احلنا دار المقامه من فضله لا یمسنا فیها نصب و

لا یمسنا فیها لغوب» خداوند به او وحی می‌کند:

«ای فاطمه!

اگر از من درخواستی داری، بگو که بر تو ارزانی خواهم داشت.» فاطمه (س) عرض می‌کند:

من تو را می‌خواهم، که بالاترین درخواستم، در حضور تو بودن است.

و درخواست دارم که دوستانم و دوستان اهل بیتم را عذاب نکنی. خداوند وحی می‌فرستد: ای فاطمه!

به عزت و جلالم، به مقام خداوندی خودم قسم!

دو هزار سال پیش از آنکه زمین و آسمان را خلق کنم، بر خود عهد نمودم که عاشقان تو و دوستان فرزندان را عذاب نکنم.

(۱۴۷)

۲۶ - علیمه

اشاره

عَلِمٌ، عَلِمًا، الرَّجُلُ: حصلت له حقیقه العِلْمِ،

العِلْمِ: إدراك الشیء بحقیقته،

العَلِیمِ: المتصف بالعلم.

زنی را که دانش فراوان داشته باشد، «علیمه» گویند. صدیقه کبری (س) بر همه علوم، آگاه بودند، تا آنجا که ائمه‌ی اطهار (س)

برای روشن شدن حوادث آینده، به «صحیفه‌ی فاطمیه» مراجعه می‌کردند.

فاطمه (س) بانوی دانشمند مدینه

«السلام علیک ایتها المحدثه العلیمه».

سلام و درود بر تو ای خانمی که حدیث گوی و دانشمند بودی! (۱۴۸)

۲۷ - فاضله

اشاره

فَضِلٌّ وَفَضْلٌ، فَضْلًا - کان ذا فضل، کان ذا فضیله،

الفَضْلُ: الإحسان أو الإبتداء، به بلا عله له،

فاضل: ذوالفضل، ذوالفضیله،

الفاضله:

الدرجه الرفیعه فی الفضل.

زنی را که دارای منقبت و فضیلتی باشد، فاضله گویند. زهراء (س) عین فضیلت است.

و به قول شاعر:

أترید أن تحصی فضائل فاطم نقد الحساب و فضلها لم ینفد
شمارش اوصاف فاطمه زهرا (س) تمام نخواهد شد، اما اعداد به اتمام خواهد رسید.

فاطمه‌ی زهراء (س) زنی با فضیلت

...«السلام علیک أیتها «الفاضله» الزکیه»...

درود بر تو ای زن با فضیلت و ای زنی که از هر آلودگی خود را پاک نموده‌ای». (۱۴۹)

۲۸ - فریده

اشاره

الفرید:

الواحد، المتفرد، الّذی لا- نظیر له، الشذره ت فصل الذهب و اللؤلؤ، الدّر إذا نظم و فصل بغیره، الجوهره النفیسه، الفریده: مؤنث
الفرید، یقال:

أتی بالفرائد، أی، بالفاظ تدل علی عظم فصاحته و جزاله منطقته و إصاله عربیته.

هر چیز که مانند درّ و گوهر نایاب و نفیس باشد، فرید و فریده گویند.

فاطمه زهرا (س)، گوهری بی نظیر در میان تمام زنان جهان است، لذا شایسته است او را فریده بنامیم. زنی که تنها و بی‌یاور بماند،
مانند گوهری است دور از دست دیگران، همچون فاطمه زهرا (س) که پس از پیامبر بی‌یار و یاور ماند، لذا یکی از القاب ایشان
فریده می‌باشد، چنانچه در روایت ذیل‌الذکر می‌آید.

فضّه از تنهایی حضرت فاطمه‌ی زهراء (س) خبر می‌دهد

روی ورقه بن عبدالله الأزدی قال:

«خرجت حاجاً إلى بیت الله الحرام راجياً لثواب الله ربّ العالمین. فبینما أنا أطوف و إذا أنا بجاریه سمراء و ملیحه الوجه، عذبه الکلام
و هی تنادی بفصاحه منطقها و هی تقول:

[اللهم ربّ الکعبه الحرام و الحفظه الکرام و زمزم و المقام و المشاعر العظام و ربّ محمّد خیر الأنام (ص) البرره الکرام أسالک أن

تحشرنی مع ساداتی الطاهرین و أبنائهم الغر المحجلین المیامین].^[۱] ألا فاشهدوا یا جماعه الحجاج و المعتمرین!

إنّ موالی خیره الأخیار و صفوه الأبرار و الذین علا قدرهم علی الأقدار و إرتفع ذکرهم فی سائر الأمصار المرتدّین بالفخّار.

قال ورقه بن عبدالله فقلت یا جاریه! إنّی لأظنّک من موالی أهل البیت (ع) فقلت:

أجل. قلت لها:

و من أنت من موالیهم؟

قالت:

أنا فضه أمه فاطمه الزهراء إبنه محمد المصطفى صلى الله عليها و على أبيها و بعلمها و بنيتها، فقلت لها: مرحباً بك و أهلاً و سهلاً فلقد كنتُ مشتاقاً إلى كلامك و منطقتك فاريد منك السّاعة أن تجييني من مسأله أسالك فإذا أنت فرغت من الطّواف قفى لى عند سوق الطعام حتى آتيك و أنت مثابه مأجوره. فإفترقنا، فلما فرغت من الطّواف و أردت الرجوع إلى منزلى جعلت طريقي على سوق الطعام و إذا أنا بها جالسها فى معزل عن الناس فأقبلت عليها و إعتزلت بها و أهديت إليها هديه و لم أعتقد أنها صدقه ثم قلت لها:

يا فضه!

أخبريني عن مولاتك فاطمه الزهراء (س) و ما الذى رأيت منها عند وفاتها بعد موت أبيها محمد (ص) قال ورقه: فلما سمعت كلامى تغرغرت عيناها بالدموع، ثم إنتحبت نادبه و قالت:

يا ورقه بن عبدالله! هيجت على حزناً ساكناً و اشجاناً فى فؤادى كانت كامنه فإسمع الآن ما شاهدت منها (س) إعلم أنه لما قبض رسول الله (ص) إفتجع له الصّغير و الكبير و كثر عليه البكاء عليه البكاء و قلّ العزاء و عظم رزوه على الأقرباء و الأصحاب و الأولياء و الأحباب و الغرباء و الأنساب و لم تلق إلّا كلّ بك و باكيه و نادب و نادبه و لم يكن فى أهل الأرض و الأصحاب و الأقرباء و الأحباب أشدّ حزناً و أعظم بكاءً و إنتحاباً من مولاتى فاطمه الزهراء (س) و كان حزنها يتجدّد و يزيد و بكاؤها يشتدّ فجلست سبعة أيام لا يهدأها أنين و لا يسكن منها الحنين كل يوم جاء كان بكاؤها اكثر من اليوم الأوّل فلما فى اليوم الثامن أبدت ما كتمت من الحزن فلم تطق صبراً إذ خرجت و صرخت فكانها من فم رسول الله (ص) تنطق فتبادرت النسوان و خرجت الولائد و الوالدان و ضجّ الناس بالبكاء و النحيب و جاء الناس من كل مكان و اطفئت المصابيح لكيلا تتبين صفحات النساء و خيل إلى النسوان أنّ رسول الله (ص) قد قام من قبره و صارت الناس فى دهشه و حيره لما قد رهقهم و هى (س) تنادى و تندب أباه و أبتاه واصفيا وامحمداه و ابالقاسماه و اربيع الأرامل و اليتامى من للقبله و المصلى و من لابنتك الوالهه الثكلى، ثم أقبلت تعثر فى اذيالها و هى لا تبصر شيئاً من عبرتها و من تواتر دمعتها حتى دنت من قبر أبيها محمد (ص) فلما نظرت إلى الحجره وقع طرفها على الماذنه فقصرت خطاها و دام نحيبها و بكاهها الى ان اغمى عليها فتبادرت النسوان إليها فنضحن الماء عليها و على صدرها و جبينها حتى أفاقت فلما افاقت من غشيتها قامت و هى تقول رفعت قوتى و خاننى جلدى و شمت بى عدوى و الكمد قاتلى.

يا أبتاه!

بقيت والهه وحيده و حيرانه «فريده» فقد إنخمد صوتى و انقطع ظهري و تنغص عيشى و تكدر دهرى فما أجد

يا أبتاه!

بعدك أنيساً لوحشتى و لا- راداً لدمعتى و لا- معيناً لضعفى فقد فتى بعدك محكم التزليل و مهبط جبرئيل و محلّ ميكائيل إنقلبت بعدك

يا أبتاه!

الأسباب و تغلّقت دونى الأبواب فأنا للدنيا بعدك قاليه و عليك ما ترددت أنفاسى باكيه لاينفد شوقى إليك و لا حزنى عليك...»

(۱۵۰)

ورقه بن عبدالله ازدى مى گوید:

از منزل خارج شدم و به امید ثواب و اجر خداوند متعال، برای انجام مناسک حج به زیارت بیت الحرام مشرف شدم. در حالی که طواف می کردم خانمی سبزه رو، شیرین گفتار و خوش کلام دیدم که با لهجه‌ای فصیح ندا می داد:

«اللهم رب الكعبه الحرام و الحفظه الكرام و زمزم و المقام و المشاعر العظام و ربّ محمد خير الأنام (ص) البرره الكرام أسالك أن

تحشرنی مع ساداتی الطاهرین و أبنائهم الغرّ المجلین المیامین.»

ای حجاج!

آگاه باشید که بزرگان من از بهترین مردم بودند، از برگزیدگان خوبان بودند، کسانی که عظمت آنها بر هر عظمتی، برتری داشت، لباس فخری که بر تن داشتند، در هر زمانی یاد آنها را زنده داشت.

به او گفتم:

ای خانم!

گمان می‌کنم از خدمتکاران اهل بیت (ع) باشی. جواب داد:

بلی.

گفتم:

خدمتکار چه کسی از اهل بیت بودی؟

گفت:

من فضا هستم، خدمتکار فاطمه‌ی زهرا (س)، دختر حضرت محمد (ص) که بر او و شوهر و دو فرزندش درود باد!

بدو گفتم:

آفرین بر شما!

من بسیار مشتاق بودم تا سخنان شما را بشنوم، خواهان فرصتی هستم تا مطلبی را با شما در میان بگذارم، هرگاه از طواف فارغ شدم، در بازار غذا فروشان بایستید تا من بیایم، خداوند به شما ثواب و اجر عنایت کند. این کلام را که گفتیم، از همدیگر جدا شدیم.

«زمانی که از طواف فارغ شدم و می‌خواستم به منزل مراجعت کنم، راهم را به طرف بازار طعام قرار دادم، ایشان را یافتم و در کنارش، به دور از مردم نشستم و هدیه‌ای به او دادم که مرادم صدقه نبود.

به او گفتم:

ای فضا!

از بانوی خود فاطمه‌ی زهرا (س) برایم بگو، بعد از رحلت پدرش، حضرت محمد (ص) و هنگام شهادت حضرت فاطمه‌ی زهراء

(س) چه دیدی؟

«ورقه می‌گوید:

زمانی که فضا این سخن مرا شنید چشمانش پر از اشک شد، ناله‌ای سر داد و گفت:

ای ورقه بن عبدالله!

غم و اندوهی را که مدتی فراموش شده بود تازه نمودی. غم جانکاهی که در قلبم پنهان کرده بودم، آشکار کردی، پس بشنو که از آن بانو (س) چه دیدم.

«آنگاه که پیامبر (ص) از دنیا رفتند، کوچک و بزرگ در مصیبت او فرو رفتند، گریه‌ی بر او بسیار بود و تسلی دهنده و آرامشی در میان نبود.

این مصیبت بر خویشاوندان و اصحاب و دوستان و حتی غریبه‌ها سنگین بود، با کسی برخورد نمی‌کردی مگر اینکه گریان بود و ناله سر می‌داد. در بین تمام اهل زمین از اصحاب و دوستان و خویشاوندان، کسی از بانویم فاطمه‌ی زهرا (س) اندوه و گریه و ناله‌ی بیشتر نداشت.

غم و اندوه او زیاد می‌گشت و تازه می‌شد و گریه‌ی او شدت می‌یافت. هفت روز صبر نمودیم، ناله‌ها و فریادهای او خاموش نگشت، هر روز که می‌آمد، گریه‌ی او از روز پیشین بیشتر می‌شد، روز هشتم که رسید، آنچه از غم و اندوه پنهان نموده بود، به یکباره آشکار کرد. طاقت صبر و شکیبایی نداشتند، از خانه خارج می‌شدند و ناله سر می‌داد، به گونه‌ای سخن می‌گفتند که گویی پیامبر (ص) سخن می‌گویند، زنها به سوی او شتافتند و فرزندان، از خانه‌ها خارج شدند، مردم ناله سر می‌دادند و گریه می‌کردند، مردم از همه جا جمع شدند، چراغها را خاموش کردند تا کسی صورت زنها را نبیند، زنان گمان می‌کردند پیامبر (ص) از قبر بیرون آمده، همه در وحشت و اضطراب به سر می‌بردند، فاطمه‌ی زهراء (س) ناله و فریاد می‌زد:

وامحمداه!

وا ابالقاسماه!

«گامهایشان لغزان شد، از بس گریه می‌کردند و اشک، مدام از چشمانشان جاری بود، دیگر جایی را نمی‌دیدند. جلو آمدند تا نزدیک قبر پیامبر (س) شدند، پس نگاهی به حجره انداختند، همان جا که در کنارش مأذنه قرار داشت، گامهایشان را کوتاه برمی‌داشتند، گریه و ناله‌شان ادامه داشت تا اینکه بی‌هوش شدند، زنان به طرف او دویدند، آب بر سر و روی او ریختند تا به هوش آمد، زمانی که به هوش آمدند، ایستادند و عرضه داشتند:

توانم ناتوان شده است، بدنم یاریم نمی‌کند، دشمنم سرکوفت می‌زند، غم و اندوه مرا می‌کشد.

پدرجان!

تنها، با غم بسیار، حیران و مضطرب مانده‌ام. صدایم خاموش شده، پشتم شکسته، زندگی‌ام نابود شده، روزگارم تیره و تار است.

پدرجان!

بعد از تو هیچ مونس‌ی به هنگام تنهایی‌ام ندارم. کسی نیست که اشکهایم را بزاید، کمکی برای ناتوانی‌هایم نمی‌یابم، بعد از تو فراموش شد که قرآن بر ما نازل شده، خانه ما محل رفت و آمد جبرئیل بوده، میکائیل به منزل ما می‌آمده.

پدر جان!

بعد از تو همه چیز دگرگون شد، درها همه بر رویم بسته است، بعد از تو دیگر هیچ مهری بر این دنیا ندارم، همیشه بر تو گریانم شوق دیدار تو و غم جانکاه رفتنت، هیچگاه از من جدا نمی‌شود.»

۲۹ - کریمه

اشاره

كَرْمًا و كَرْمَةً و كَرَامَةً: أعطى السهولة و جاد، ضد لؤم،
الکریم: ذوالکرم، يقال «رجل کریم»، أى، سخی معطاء، يطلق «الکریم» من کل شیء علی أحسنه و علی کل ما یرضی و یحمد فی
بابه،
الکریمه: ذوالکرم و الحسب،
یقال: «فلان کریمه قومه»، أى: کریمهم و شریفهم.

زنی که اهل بخشش و کرم باشد، کریمه نامیده می‌شود. زهراء (س) عین کرم و بخشش هستند. کسی نیست که از بخششهای آن بزرگوار بی‌خبر باشد. کریمه‌ی اهل بیت، حضرت فاطمه (س) است.

حتی ائمه‌ی اطهار (س) نیز هنگام گرفتاری دست به دامان کریمه اهل بیت، فاطمه زهراء (س) می‌زدند.

فاطمه‌ی زهرا (س) اهل جود و کرم

...«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى السَّيِّدَةِ الْمَفْقُودَةِ «الْكَرِيمَةِ» الْمَحْمُودَةِ الشَّهِيدَةِ الْعَالِيَةِ الرَّشِيدَةِ»...

خداوندا!

بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی با کرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلند همت و رشیده درود فرست.» (۱۵۱)

۳۰ - کوثر

اشاره

الكوثر، فوعل من الكثرة و هو الشيء الذي من شأنه الكثرة و الكوثر، الخیر الكثير. (۱۵۲)
«كوثر مبالغه در كثر است و به قول زمخشری «المفرط الكثرة»، یعنی چیزی که كثر آن فزون از حد است.
به يك زن بادیه‌نشین که پسرش از سفر برگشته بود گفتند:

«بم آبِ إبنك؟»

«قالَت آبَ بكوثر» یعنی پسر ت با چه چیز برگشت؟

گفت:

با فایده فزون از حد (كشّاف) راغب گوید:

«تكوثر الشيء»، یعنی شیء تا آخرین حد زیاد شد. در قاموس و اقرب آمده:

«الكوثر، الكثير من كل شيء»

طبرسی فرموده:

«كوثر چیزی است که كثر از شأن آن است و كوثر، خیر كثير است.» (۱۵۳)

كوثر، وصف است که از كثر گرفته شده و به معنی خیر و برکت فراوان است و به افراد سخاوتمند، كوثر گفته می‌شود.

فاطمه‌ی زهرا (س) خیر کثیری که به پیامبر (ص) عطا شد

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ، مَا بِهِ تُو كُوثَرَ (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم.

«فصلٌ لربك وانحر»

اکنون که چنین است برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ، مُسَلِّمًا دُشْمَنَ تُو أَبْتَرٍ وَ بِلَا عَقْبٍ (بدون نسل) است.»

در شأن نزول این سوره می‌خوانیم:

«عاص بن وائل» که از سران مشرکان بود، پیغمبر اکرم (ص) را به هنگام خارج شدن از مسجد الحرام ملاقات کرد و مدتی با حضرت (ص) گفتگو نمود، گروهی از سران قریش در مسجد نشسته بودند و این منظره را از دور مشاهده کردند، هنگامی که «عاص بن وائل» وارد مسجد شد به او گفتند:

با که صحبت می کردی؟

گفت:

با این مرد «ابتر»!

این تعبیر را به خاطر این انتخاب کرد که «عبدالله»، پسر پیغمبر اکرم (ص) از دنیا رفته بود و عرب کسی را که پسر نداشت «ابتر» (یعنی بلا عقب) می نامید. و لذا قریش این نام را بعد از فوت پسر پیامبر (ص) برای حضرت انتخاب کرده بود (سوره فوق نازل شد و پیغمبر اکرم (ص) را به نعمتهای بسیار و کوثر بشارت داد و دشمنان او را ابتر خواند).

توضیح اینکه، پیغمبر اکرم (ص) دو فرزند پسر از بانوی گرامی اسلام، حضرت خدیجه (س) داشتند:

یکی قاسم و دیگری طاهر که او را عبدالله نیز می نامیدند و این هر دو، در مکه از دنیا رفتند و پیغمبر اکرم (ص) فاقد فرزند پسر شد. این موضوع زبان بدخواهان قریش را گشود. کلمه «ابتر» را برای حضرتش انتخاب کردند. پیغمبر اکرم (ص) در سال هشتم هجری در مدینه از ماریه ی قبطیه، صاحب فرزند ذکور دیگری به نام ابراهیم شد، ولی اتفاقاً او نیز قبل از آنکه به دو سالگی برسد چشم از دنیا پوشید و وفات او قلب پیامبر (ص) را آزرده.

عربها طبق سنت خود برای فرزند پسر اهمیت فوق العاده‌ای قائل بودند و او را تداوم بخش برنامه‌های پدر می شمردند. بعد از این ماجرا آنها فکر می کردند با رحلت پیغمبر اکرم (ص) برنامه‌های او به خاطر نداشتن فرزند ذکور تعطیل خواهد شد و خوشحال بودند.

سوره‌ی کوثر نازل شد و خداوند در این سوره به طور اعجاب آمیزی به آنها پاسخ گفت و خبر داد که دشمنان او ابتر خواهند بود و برنامه اسلام و قرآن هرگز قطع نخواهد شد. بشارتی که در این سوره داده شد از یک سو ضربه‌ای بود بر امیدهای دشمنان اسلام و از سوی دیگر تسلی خاطر برای رسول الله (ص) بود که بعد از شنیدن آن لقب زشت و توطئه‌ی دشمنان، قلب پاکش غمگین و مکدر شده بود. (۱۵۴)

کوثر یک معنی جامع و وسیع دارد و آن، خیر وسیع و فراوان است و مصادیق آن زیاد است، ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه وجود مبارک فاطمه‌ی زهراء (س) را یکی از روشنترین مصداقهای آن دانسته‌اند، چرا که شأن نزول آیه می گوید:

آنها پیغمبر اکرم (ص) را متهم می کردند که بلا عقب است.

قرآن ضمن نفی سخن آنها می گوید:

«ما به تو کوثر دادیم.»

از این تعبیر استفاده می شود که این خیر کثیر، همان فاطمه‌ی زهرا (س) است، زیرا نسل و ذریه پیامبر (ص) به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت، نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیامبر (ص) بودند، بلکه آیین او و تمام ارزشهای اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم (ع) که حساب مخصوص به خود دارند، بلکه هزاران نفر از فرزندان فاطمه (س) در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنها علمای بزرگ، نویسندگان، فقها، محدثان، مفسران و الامقام و فرماندهان بزرگی بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیدند.

در اینجا به بحث جالبی از فخر رازی برخورد می کنیم که در ضمن تفسیرهای مختلف کوثر می گوید:

«قول سوم این است که این سوره به عنوان ردّ بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم (ص) خرده می گرفتند،

بنابراین معنای سوره این است که:

خداوند به او نسلی می‌دهد که در طول زمان باقی می‌ماند.

ببینید! چه تعداد از فرزندان حضرت زهرا (س) را شهید کردند، در عین حال جهان مملو از آنهاست؛ این در حالی است که از بنی‌امیه (که دشمنان اسلام بودند) شخص قابل ذکری در دنیا باقی نمانده، سپس بنگر و بین چقدر از علمای بزرگ در میان آنهاست مانند «باقر» و «صادق» و «رضا» و «نفس زکیه» (۱۵۵) و «...» (۱۵۶)

کوثری که به پیامبر (ص) عنایت شده همان کثرت نسل و ذریه آن حضرت است، پس مراد از کوثر یا فقط کثرت ذریه آن حضرت است و یا مراد از کوثر خیر بسیار است، که در ضمن آن کثرت نسل پیامبر (ص) نیز مورد نظر است، زیرا اگر کثرت نسل پیامبر (ص) ملحوظ نباشد، آیه‌ی اخیر «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»

دشمن تو بی‌نسل خواهد ماند و او ابرتر خواهد شد. بدون فایده خواهد بود، پس آیات قبل باید پیرامون نسل پیامبر (ص) باشد، تا این سخن، ابرتر بودن دشمن پیامبر (ص) معنا دهد و بی‌فایده نباشد. (۱۵۷)

۳۱ - کوكب

اشاره

كَوْكَبِ الْحَدِيدِ:

برق و توقد،

الکوکب: النجم، الزُّهره، يقال:

«يوم ذو کواکب» إذا وصف بالشدّه، كأنّه أظلم بما فيه من الشدائد حتى رُئيتْ کواکبُ السماء.

کوکب، یعنی ستاره درخشان. در روایت، مثل فاطمه زهراء (س) را در بین زنان جهان، مانند ستاره درخشانی معرفی می‌کند که در میان تمام زنان عالم می‌درخشند.

فاطمه‌ی زهرا (س) ستاره درخشنده

قال أبو عبد الله (ع):

«فی قول الله تعالی «اللّه نور السماوات و الأرض مثل نوره کمشکوه ...» فاطمه «کوکب» درّی بین نساء أهل الدنيا» ...

امام صادق (ع) درباره سخن خداوند:

«اللّه نور السماوات و الأرض مثل نوره کمشکوه»

فرمودند:

فاطمه زهراء (س) ستاره‌ای نورانی در بین زنان اهل دنیا است. (۱۵۸)

۳۲ - مبشره

اشاره

بَشْرًا وَ بَشْرًا سُرًّا، بَشْرًا: فَرَحًا وَ بَلَّغَهُ الْبُشْرَى، الْبُشْرَى: مُبَلِّغُ الْبُشْرَى.

زنی را که خبر بشارت دهد، «مبشّره» نامند. زهراى مرضیه (س) بشارت دهنده اولیای الهی بوده است.

فاطمه‌ی زهرا (س) مژده دهنده اولیای خداوند

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَى الْبَتُولِ الطَّاهِرَةِ الصَّدِيقَةِ الْمُعْصُومَةِ النَّقِيَّةِ النَّقِيَّةِ الرَّضِيِّهِ الْمَرْضِيِّهِ الزَّكِيَّةِ الرَّشِيدِ الْمَظْلُومِ الْمَقْهُورِ، الْمَغْصُوبِ حَقَّهَا، الْمَمْنُوعِ إِرْثِهَا، الْمَكْسُورِ ضَلْعِهَا، الْمَظْلُومِ بَعْلِهَا، الْمَقْتُولِ وَلَدِهَا، فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (س) وَ بَضْعَهُ لِحْمِهِ وَ صَمِيمِ قَلْبِهِ وَ فِلْذِهِ كَبِدِهِ وَ النَّخْبَةِ مِنْكَ لَهُ وَ التَّحْفَةِ خَصَصْتَ بِهَا وَصِيَّهِ وَ حَبِيبَةِ الْمُصْطَفَى وَ قَرِينَةِ الْمُرْتَضَى وَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ وَ «مَبْشَّرِهِ» الْأَوْلِيَاءِ، (۱۵۹) حَلِيفَةِ الْوَرَعِ وَ الزَّهْدِ وَ تَفَاحَةِ الْفِرْدَوْسِ وَ الْخَلْدِ...»
خداوندا!

بر محمّد و اهل بیت او درود فرست و سلام و درود بر خانمی که بتول، طاهره، صدّیقه، معصومه، نقیّه، نقیّه، رضیّه، مرضیّه، زکیّه، رشیده و مظلومه است، زنی که حقّش غصب گردیده، از ارث محرومش کردند، پهلویش را شکستند، به شوهرش ستم روا داشتند، فرزندش را کشتند، فاطمه‌ی زهرایی (س) که دختر پیامبر (ص) است، پاره تن رسول‌الله و ژرفای دل اوست. زهرا جگر گوشه پیامبر (ص)، دختری که خود برای پیامبر برگزیدی، هدیه‌ای که مخصوص وصی رسول‌الله (ص) گردانیدی، حبیبی پیامبر است، همسر امیرالمؤمنین، سرور بانوان جهان، بشارت دهنده به اولیای خداوند، نمونه تقوا و زهد و میوه‌ای بهشتی است. (۱۶۰)

۳۳ - محموده

اشاره

حَمْدًا، (حَمْدًا وَ مَحْمَدًا وَ مَحْمَدًا وَ مَحْمَدًا: أَتْنِي عَلَيْهِ) الشَّيْءُ: وَجَدَهُ حَمِيدًا حَمْدَهُ، حَمْدَةٌ: شُكْرُهُ، الْحَمْدُ: نَقِيضُ الدَّمِ.

زن پسندیده و لایق ستایش را، محموده گویند. فاطمه زهراء (س) محموده و پسندیده است، همچون پدرشان که محمود و محمّد (ص) و پسندیده است.

فاطمه زهرا (س) زنی پسندیده

...«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى السَّيِّدَةِ الْمَفْقُودَةِ الْكَرِيمَةِ «المحموده» الشَّهِيدَةِ الْعَالِيَةِ الرَّشِيدَةِ»...
«خداوندا!

بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی با کرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلند همت و رشیده درود فرست. (۱۶۱)

۳۴ - مطهره

اشاره

از نظر لغت، در نام طاهره ذکر شد. مطهره نیز مانند طاهره و طیبه، معنای پاکی و طهارت می‌دهد و گفته شد که صدیقه‌ی کبری (س)، هم دارای طهارت باطن بود و هم پاکی ظاهری داشت.

جسم فاطمه زهرا (س) پاک و پاکیزه

فقال علی (ع):

«والله لقد أخذت فی أمرها غسلتها فی قميصها و لم أكشفه عنها
فوالله!

لقد كانت میمونه طاهره «مطهره» ثم حنطتها من فضله حنوط رسول الله (ص) و کفتها و أدرجتها فی أكفانها، فلما هممت أن أعقد
الرداء نادیت یا أم کلثوم!

یا زینب!

یا سکینه!

یا فضّه!

یا حسن!

یا حسین!

هلّموا تزودوا من أمکم فهذا الفراق و اللقاء فی الجّه» (... ۱۶۲)

«امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

خدا را شاهد می‌گیرم که فاطمه (س) را در میان لباسهایش غسل دادم، در حالی که بدنی پاک و پاکیزه و پر برکت داشت. پس از غسل، با حنوطی که از پیامبر (ص) اضافه آمده بود، ایشان را حنوط (۱۶۳) نمودم و داخل کفن قرار دادم. وقتی خواستم بندهای کفن او را ببندم صدا زدم:

أم کلثوم!

زینب!

سکینه!

فضه!

حسن و حسینم!

بیاید، آخرین توشه را از پیکر پاک مادرتان بگیرید. اکنون زمان فراق شما با مادرتان است و ملاقات [مجدد] شما در بهشت خواهد بود.» (۱۶۴)

اشاره

عَصَمَ، عَصَمًا الشَّيْءَ: منعه، عصم الله فلاناً من المكروه: حفظه و وقاه، خدا او را حفظ کرد و بازداشت. العِصْمَه: المنع، ملكه إجتناّب المعاصی و الخطاء.

زنی را که دارای مقام عصمت از گناه باشد، معصومه گویند. فاطمه‌ی زهراء (س) دارای مقام عصمت بود، هم عصمت از گناه، هم عصمت از خطا و اشتباه و حتی از سهو و نسیان نیز در امان بودند.

فاطمه زهراء (س) مصون از خطا و اشتباه

...«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى السَّيِّدَةِ الْمَفْقُودَةِ الْكَرِيمَةِ الْمَحْمُودَةِ الشَّهِيدَةِ الْعَالِيَةِ الرَّشِيدَةِ، أُمِّ الْأُمَّةِ وَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْأُمَّةِ بِنْتِ نَبِيِّكَ، صَاحِبَةِ وَلِيِّكَ، سَيِّدَةِ النِّسَاءِ وَ وَارِثَةِ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ قَرِينَةِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ»، «المعصومه» من كلِّ سوء، صَلَاةً طَيِّبَةً مَبَارَكَةً...
«خداوندا!

بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی باکرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلند همت و رشیده مادر پیشوایان دین، سرور زنان امت، دختر پیامبر خود (ص)، همسر ولی تو، سرور زنان، وارث پیامبر (ص)، همتای امیرالمؤمنین (ع)، زنی که از هر بدی به دور است درود فرست، درودی پاک و پر برکت. (۱۶۵)...

۳۶ - ملهمه**اشاره**

لَهُمَّ، لَهُمَا وَ لَهُمَا الشَّيْءَ: إبتلعه بمره،
أَلْهَمَ اللَّهُ فَلَانًا خَيْرًا: أوحى إليه به و لَقَّنه إتياء و وَفَّقه له،
الإلهام: أن يلقى الله في نفس الإنسان أمراً يبعثه على فعل الشيء أو تركه، كأنه شيء ألقى في الرُّوع.
زنی را که به او الهام شود ملهمه گویند.

فاطمه‌ی زهراء (س) در بسیاری از مواقع مورد الهام قرار می گرفت. الهام درجه‌ای خفیف از ارتباط عالم معنا با انسان است و با وحی متفاوت است.

بر فاطمه‌ی زهرا (س) الهام می شده است

عن موسى بن جعفر عن أبيه (ع) قال:

قال علي بن ابي طالب (ع):

«فبكي رسول الله (ص) و ضمها إليه و قال:

موفقته رشیده مهدیه «مُلْهَمَه».

امام کاظم (ع) از پدر خود نقل فرمودند که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: پیامبر (ص) گریستند و زهرا (س) را به سینه خود چسباندند و فرمودند: تو یک زن موفقه و رشیده هستی که از سوی خداوند مورد الهام واقع شده و از طرف او هدایت یافته‌ای.» (۱۶۶)

۳۷ - ممتحنه

اشاره

مَحَنٌ، مَحْنًا فلاناً: إختبره و جَرَّبَه، او را آگاهانید و آزمود. إمتحن الشيء: إختبره، آن را آزمود. و منه إمتحان الطلبة، المِخْنَه: ما يمتحن به الإنسان من بليّة، مُمْتَحَنَه: زن آزموده و امتحان شده. مُمْتَحِنَه: زن آزمایش کننده. یکی از اسامی فاطمه زهراء (س) ممتحنه است. ممتحنه، یعنی زنی که امتحان شده است و از امتحان سربلند بیرون آمده است. در یک نگاه گذرا به زندگی فاطمه‌ی زهراء (س)، سراسر حیات او را امتحان و آزمایش می‌بینیم.

فاطمه‌ی زهراء (س) سرفراز در امتحانات

... «يا مُمْتَحَنَه» إمتحنك الله الّذي خلقك، قبل أن يخلقك فوجدك لما إمتحنك صابره»... ای خانمی که خداوند تو را قبل از خلقت آزمایش نمود و تو را در برابر امتحانات شکبیا یافت.» (۱۶۷) فاطمه‌ی زهرا (س) در خردسالی مادر از دست می‌دهد. غم و غصّه پدر را نیز که با سرِ خاکستر آلود و پای زخمی به خانه بازمی‌گردد، تحمّل می‌کند، لذا پدر، او را اُمّ‌ایها می‌خواند. در شب زفاف بی‌مادر به کابین بخت رفتن، امتحان کوچکی نیست. فاطمه‌ی زهرا (س) هنگام تولد فرزندانش، صحنه شهادت آنها را دید و این به راستی امتحان سختی است. اهانت به پیغمبر خدا (ص) که در بستر احتضار است، فوت پدر، غصب فدک، سیلی خوردن، بازوی ورم کرده از تازیانه، مولای را طناب در گردن دیدن و ... نمونه‌هایی از سختیها و مصائب آن حضرت است، پس، با وجود این همه تحمّل کردن، سزاست که ائمه اطهار (ع) در ادعیه او را ممتحنه خطاب کنند. ... «السلام عليك أيتها المُمْتَحَنَه»... «درود بر تو ای زنی که مورد آزمایش الهی قرار گرفتی و سرفراز بیرون آمدی.» (۱۶۸)

۳۸ - منصوره

اشاره

نَصْرًا، نَصْرًا: أعانه علی دفع ضدّ أو ردّ عدوّ، در لغت یاری رساندن را گویند.
 فاطمه‌ی زهرا (س) در روز قیامت تمام عاشقان خود را یاری خواهد رساند و اگر ایشان دست ما گدایان در گاهش را نگیرد چگونه
 از آتش رهایی خواهیم یافت؟
 اسم مفعول به معنای اسم فاعل است.

فاطمه زهرا (س) میوه‌ی بهشتی است

عن ابی عبد اللّٰه جعفر بن محمّد بن علی عن أبیه عن جدّه (ع) قال:
 قال رسول اللّٰه (ص):

«معاشر الناس!

تدرون لما خلقت فاطمه (س)؟

قالوا:

اللّٰه و رسوله أعلم.

قال (ص):

خلقت فاطمه (س) حوراء إنسیه لا إنسیه و قال:

...قالوا:

یا رسول اللّٰه!

استشکل ذلک علینا تقول:

حوراء إنسیه لا إنسیه.

قال (ص):

...إهدی الیّ ربّی تفاحه من الجنه أتانی بها جبرئیل (ع...)

ثم قال:

یا محمّد!

کلّها. قلت:

یا حبیبی!

یا جبرئیل!

هدیه ربّی توکل؟

قال (ع):

نعم قد أمرت بأکلها فأفلقتها (۱۶۹) فرأیت منها نوراً ساطعاً ففرعت من ذلك النور.

قال (ع):

کل! فإنّ ذلك نور المنصوره، فاطمه (س).

قلت:

یا جبرئیل!

و من «المنصوره»؟

قال (ع):

جاریه تخرج من صلبك و اسمها فی السماء منصوره و فی الأرض فاطمه (س).
فقلت:

یا جبرئیل!

و لم سمیت فی السماء منصوره و فی الأرض فاطمه (س)؟

قال (ع):

سمیت فاطمه (س) فی الارض لأنه فطمت شیعتها من النار و فطموا أعداؤها عن حبها و ذلك قوله الله فی کتابه و «یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله» بنصر فاطمه (س) لمحبيها.

پیامبر (ص) فرمودند:

ای اصحاب من!

آیا می دانید فاطمه (س) از چه خلق شده است؟

عرضه داشتند:

خدا و پیامبرش (ص) بر این مطلب آگاهترند.

پیامبر (ص) فرمودند:

فاطمه (س)، فرشته انسانی است که تنها انسان نیست.

(مردم از سخن پیامبر (ص) چیزی نفهمیدند) عرضه داشتند:

این مطلب برایمان مشکل شد، می فرمایید فرشته است و انسان، این چگونه ممکن است؟

پیامبر (ص) فرمود:

...جبرئیل (ع) یک سیب از بهشت برایم هدیه آورد و سپس گفت:

ای محمد (ص)!

این سیب را میل نمایید.

گفتم:

ای دوست من، این سیب هدیه خداوند است، چگونه آن را بخورم؟

گفت:

شما امر شده‌اید که این سیب را بخورید. پس آن را شکافتم، ناگهان نوری از آن درخشید. از آن نور در هراس شدم.

گفت:

بخور! این نور، نور فاطمه‌ی منصوره (س) است.

گفتم:

منصوره کیست؟!

گفت:

دختر شما خواهد بود که اسمش در آسمانها منصوره است و در زمین فاطمه.

سؤال کردم:

چرا در آسمان و زمین به او منصوره و فاطمه می‌گویند.

گفت:

در زمین فاطمه است، زیرا شیعیان او، از آتش جهنم گرفته شده‌اند و از دشمنانش حب او را گرفته‌اند. و در آسمان او را منصوره گویند به خاطر سخنی که خداوند در آیه «و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله» دارد، یعنی یاری رسانیدن فاطمه زهراء (س) به یاران و دوستان خود.» (۱۷۰)

۳۹ - موفقه

اشاره

وَفَقَّ يَفْقُ - وَفَقًا - الْأَمْرُ: صادفه موافقاً،

وَفَقَّ الْأَمْرُ: جعله موافقاً،

تَوَفَّقَ: نجح مسعاه، کان مظهراً لتوفيق الله و تسهلت له طرق الخير.

يقال:

«لا يَتَوَفَّقُ عَبْدٌ إِلَّا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ».

فراهم آمدن وسایل انجام عمل مطلوب را توفیق گویند و بنابر روایتی از امام جواد (ع)، توفیق الهی یکی از صفات مؤمنین است. توفیق الهی، یعنی خداوند تمام وسایلی که برای انجام اعمال نیک نیاز است برای انسان فراهم آورد تا با صرف کمترین فرصت، بیشترین خدمت را انجام داده و به ثواب وافری نائل گردد. این سخن در بیان علما چنین آمده است: «التوفیق توجیه اسباب الخیر نحو المطلوب»، موفقه به زنی گویند که خداوند بر او عنایت کرده و وسایل انجام امور نیک را برایش مهیا نموده است.

توفیقاتی که نصیب فاطمه‌ی زهرا (س) گشت تا توانست الگوی همه جهانیان گردد بر هیچکس پوشیده نیست.

فاطمه‌ی زهرا (س) همراه با توفیقات الهی

عن موسی بن جعفر عن أبيه (س ...) قال رسول الله (ص):

«موفقه» رشیده مهدیه ملهمه...»

پیامبر (ص) فرمودند:

تو یک زن موفقه و رشیده هستی که از سوی خداوند مورد الهام واقع شده است و از طرف او هدایت یافته‌ای.» (۱۷۱)

۴۰ - مهدیه

اشاره

هُدَى، هُدًى و هُدًى و هُدًى و هُدًى: آرشده و هو ضدُّ أضلّه،

یقال:

«هداه الطریق و هداه إلى الطریق و للطریق»، آی، بینه له و عزفه به، المهدی، الذی قد هداه الله إلى الحقّ. زنی را که هدایت شده باشد، مهدیه گویند. فاطمه‌ی زهراء (س) مهدیه بودند، یعنی از طرف خداوند مورد هدایت قرار گرفته بودند و هر کس خداوند او را راهنمایی کند، هیچگاه گمراه نخواهد شد.

فاطمه‌ی زهرا (س) هدایت شده از طرف خداوند

عن موسی بن جعفر عن أبیه (ع ...) قال رسول الله (ص):

«موقفه رشیده «مهدیه» ملهمه» ...

پیامبر (ص) فرمودند:

تو یک زن موفقه و رشیده هستی که از سوی خداوند مورد الهام واقع شده است و از طرف او هدایت یافته‌ای.» (۱۷۲)

۴۱ - مؤمنه

اشاره

أَمَنَ، أَمْنًا: وثق به و أركان إليه،

آمن إيماناً به: صدقه و وثق به.

المؤمن: المصدق، خلاف الكافر،

الإيمان: التصديق مطلقاً، نقيض الكفر، فضيله فائقه البيعه بها تؤمن إيماناً ثابتاً بكل ما أوحاه الله.

زنی را که ایمان به خدا و عالم بعد از مرگ دارد، مؤمنه گویند. زهراء (س) به راستگویی پیامبر اکرم (ص) ایمان دارد. صفت راستگویی یکی از صفات مهم مقام نبوت است.

ایمان به راستگویی رسول الله (ص)

...«السلام عليك و على ولدك و رحمه الله و برکاته أشهد أنك أحسن الكفاله و أدیت الأمانه و إجتهدت فی مرضات الله و

بالغت فی حفظ رسول الله (ص)، عارفه بحقه «مؤمنه» بصدقه، معترفه بنبوته» (... ۱۷۳)

«درود بر تو ای فاطمه‌ی زهرا! (س) و درود بر فرزندان تو (ع)، رحمت و برکات خداوند بر شما باد.

گواهی می‌دهم که سرپرستی از رسول الله (ص) را نیکو به جای آوردی حقّ امانت را ادا نمودی و برای رضایت خداوند و محافظت از پیامبر (ص) سعی وافر نمودی در حالی که حقّ او را به خوبی شناخته‌ایی و به راستگویی ایشان ایمان داری و به نبوتش اعتراف داری.»

۴۲ - ناعمه

اشاره

نَعْمَ، نَعْمَهُ وَمَنْعَمًا الرَّجُلُ: طاب و لان و اِتَّسَعَ،
یقال:

«هذا منزل ینعمهم»، آی، یوافقهم و یطیب لهم، زندگانی به کام او شد و زندگانی او خوش شد.
النَّاعِمه: المترفعه الحسنه العیش و الغذاء،
ناعمه: شاداب، بهره‌مند، زن خوش زندگانی، خرمی و شادی که در رخسار نمایان باشد.
فاطمه‌ی زهرا (س) در روز قیامت با چهره شادابی همراه با عاشقان خود به طرف بهشت رهسپار خواهد شد.

فاطمه‌ی زهراء (س) زنی شاداب در روز قیامت

«یا فاطمه!

والذی بعثنی بالحقّ لقد حرمت الجنّه علی الخلاق حتّی أدخلها و أنّک لأوّل خلق الله یدخلها بعدی کاسیه حالیه «ناعمه»

یا فاطمه!

هنیئاً لک.»

«به همان خدایی که مرا برانگیخت، بهشت بر مردم حرام است تا آنکه من وارد بهشت گردم و پس از من تو اولین کسی هستی که بر بهشت قدم می‌نهد.

فاطمه جان! بهشت گوارایت باد.» (۱۷۴)

۴۳ - نقیه**اشاره**

نَقَاءٌ، یَنْقُو، نَقَوًا و نَقَى یَنْقِی نَقِیاً العظم: اِستخرج نَقِیَه، آی، مُخَّه،
النَّقِی: النّظیف،

نَقِی، یَنْقِی، نَقَاوَه و نَقَاءٌ و نَقَاوَه و نَقَایَه: نطف و حسن و خلص.

زن پاکدامن و عقیفه را که از گناه به دور باشد، «نقیه» گویند. زهرا‌ی شهیده (س) پاکدامن‌ترین زنی است که پای بر این کره‌ی خاکی گذارده است.

او حتی بر نامحرم کور چهره می‌پوشاند و هیچ مکروهی را مرتکب نمی‌شد.

فاطمه‌ی زهراء (س) زنی پاکدامن

«السلام علیک ایتها النقیه»

«درود بر تو ای زن پاکدامن و باتقوا!» (۱۷۵)

۴۴ - واله

اشاره

وَلَيْهٖ، يَلِيهِ وَوَلَهَا:

حزن شدیداً حتی کاد یذهب عقله، تحیر من شدّه الوجد.

فهو: واله، آله، وَلَهَا،

فهی: واله، وَالْهَ، وَلَهَا.

والهه در لغت زن اندوهناک را گویند، فاطمه‌ی زهرا (س) پس از شهادت رسول‌الله (ص) همیشه در غم و اندوه به سر می‌برد تا به شهادت رسید.

غم و اندوه کشنده قاتل فاطمه‌ی زهرا (س)

قالت فاطمه زهرا (س):

... «یا ابتاه!

بقیتُ «والهه» وحیده و حیرانه فریده» ...

... «پدر جان!

تنها، با غم بسیار، حیران و مضطرب مانده‌ام. صدایم خاموش شده، پشتم شکسته، زندگی‌ام نابود شده، روزگارم تیره و تار است» ...

(۱۷۶)

۴۵ - وحیده

اشاره

وَحَدَّ يَحِدُّ وَوَحْدًا، وَوَحْدَهُ، وَوَحْدَهُ،

الْوَحِيد:

الْمُتَفَرِّد بِنَفْسِهِ.

وحیده در لغت، تنها و یگانه معنا می‌دهد، فاطمه‌ی زهرا (س) پس از شهادت پیامبر (ص) همیشه تنها و بی‌یاور بود.

فاطمه‌ی زهرا (س) تنها و یگانه

قالت فاطمه زهرا (س):

... «یا ابتاه!

بقیت والیه «وحدیده» و حیرانه فریده» ...

... «پدر جان!

تنها، با غم بسیار، حیران و مضطرب مانده‌ام. صدایم خاموش شده، پشتم شکسته، زندگی‌ام نابود شده، روزگارم تیره و تار است» ... (۱۷۷)

القاب حضرت زهرا (س) در آئینه شعر

شعری را که در پیش رو دارید اکثر القاب حضرت فاطمه‌ی زهراء (س) را (چه آنچه را که در نصوص آمده و چه در بیان علمای اعلام ذکر شده است) جمع نموده است.

ألقاب بنت المصطفی کثیره نظمت منها نبذه يسیره
 نفسی فداها و فدا اییها و بعلها الولی مع بنیها
 سیده انسیه حوراء نوریّه حانیه عذراء
 کریمه رحیمه شهیده عقیقه قانعه رشیده
 شریفه حبیبه محترمه صابره سلیمه مکرمه
 صفیه عالمه علیمه معصومه مغضوبه مظلومه
 میمونه منصوره محتشمه جمیله جلیله معظمه
 حامله البلوی بغیر شکوی حلیفه العباده و التقوی
 حبیبه الله و بنت الصفوه رکن الهدی و آیه النبوه
 شفیعہ العصاه ام الخیرہ تفاحه الجنه و المطهره
 سیده النساء بنت المصطفی صفوه ربها و موطن الهدی
 قره عین المصطفی و بضعته مهجه قلبه کذا بقیتہ
 حکیمه فهیمه عقیله محزونہ مکروبہ علیله
 عابده زاهده قوامه باکیه صابره صوامه
 عطوفه رأوفه حنانه الثره الشفیقه الانانه
 والده السبطين دوحه النبی نور سماوی و زوجه الوصی
 بدر تمام غره غراء روح ایبه درّه بیضاء
 واسطه قلاده الوجود دره بحر الشرف و الوجود
 ولیه الله و سرّ الله امینه الوحی و عین الله
 مکینه فی عالم السماء جمال الآباء شرف الابناء
 درّه بحر العلم و الکمال جوهره العزّه و الجلال
 قطب رحی المفاخر السنیه مجموعه الم اثر العلیه
 مشکوه نور الله و الزجاجه کعبه الآمال لأهل الحاجه
 لیلہ قدر لیلہ مبارکه ابنه من صلّت به الملائکه

قرار قلب امها المعظمه عالیه المحل سرُّ العظمه
مكسوره الضلع رضیض الصدر مغصوبه الحق خفی القبر (۱۷۸)

کنیه‌های حضرت زهرا (س)

اشاره

کنیه، برای تعظیم و تکریم اشخاص به کار می‌رود.

حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) کنیه‌های زیادی دارند، ما در اینجا بعضی از کنیه‌های آن حضرت را متذکر می‌شویم. البته رسالت این مجموعه، معرفی آن دسته از اسامی و القاب حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) می‌باشد که برای نامگذاری مناسب است، اما به مناسبت ذکر اسامی و القاب آن حضرت، ذکر کنیه‌های ایشان نه تنها خالی از لطف نخواهد بود، بلکه عین لطف است.

کنیه‌های حضرت فاطمه‌ی زهرا (س)

- (۱) أمّ الحسن
- (۲) أمّ الحسین
- (۳) أمّ المحسن
- (۴) أمّ الأئمه
- (۵) أمّ أبیها
- (۶) أمّ الخیره
- (۷) أمّ المؤمنین
- (۸) أمّ الأخیار
- (۹) أمّ الفضائل
- (۱۰) أمّ الأزهار
- (۱۱) أمّ العلوم
- (۱۲) أمّ الکتاب
- (۱۳) أمّ الأسماء

اسناد کنیه‌های حضرت صدیقه‌ی طاهره (س)

قال العلامه، ابن شهر آشوب (ره):

«و کنایها: أمّ الحسن و أمّ الحسین و أمّ المحسن و أمّ الأئمه و أمّ أبیها.» (۱۷۹)

و قال المولی الأنصاری و ذکر بعضهم:

«إنّ من جمله کنایها: أمّ الخیره، أمّ المؤمنین و أمّ الأخیار و أمّ الفضائل و أمّ الأزهار و أمّ العلوم و أمّ الکتاب.» (۱۸۰)

و قال فی «نخبه البیان فی تفضیل سیده النّسوان»:

«فمنها أمّ اسماء، ذكره الخوارزمي في مقتله و لعله لتعدد أسمائها الحسنی، الحاکیه عن صفاتها العلیا و مناقبها العظمی.» (۱۸۱)

أمّ ابیها

مهمترین کنیه‌ی فاطمه‌ی زهراء (س) «أمّ ابیها» می‌باشد. برای این کنیه معانی متفاوتی شده است. بعضی این کنیه را صِترَف محبّت پدر به فرزند دانسته‌اند و می‌گویند انسان هرگاه فرزند خود را زیاد دوست بدارد و بخواهد این محبّت را ابراز کند، به فرزندش می‌گوید:

«بابا»، «مادر» و این در تکلم عموم مردم رایج است.

بنابراین، کنیه‌ی «أمّ ابیها» نوعی ابراز محبّت شدید از طرف پیامبر (ص) به فاطمه‌ی زهرا (س) بوده است. و شاید اینکه پیامبر (ص) به او می‌گوید:

«ای مادر پدر» به این علت باشد که فاطمه‌ی زهراء (س)، مانند مادری مهربان، برای پدر خود زحمت می‌کشید. خاکستر از سر و رویش پاک می‌کرد، جراحات او را پانسمان می‌کرد و کارهایی را که یک مادر در حق فرزند خود انجام می‌دهد، ایشان برای پدر انجام می‌داد.

و معنای دیگر آنکه، پیامبر (ص) مانند فرزند، با دخترش برخورد می‌کرد، دستش را می‌بوسید، همانگونه که فرزند در مقابل مادر باید چنین باشد، در برابر حضرت زهراء (س)، تمام قد برمی‌خاست، در هنگام سفر از او خداحافظی می‌کرد و هنگام بازگشت از سفر اولین دیدارش از زهرا (س) بود.

این عملی است که هر فرزند مؤدّب به آداب الهی آن را انجام می‌دهد.

برخی از محققین، از معانی «أمّ» کمک گرفته و جوهری را برای معنای این کنیه ذکر نموده‌اند و گفته‌اند یکی از معانی «أمّ» اصل و ریشه هر چیز است.

فاطمه‌ی زهراء (س) ریشه‌ی شجره‌ی طّیبه نبوت است و برای تقویت سخن خود به روایت ذیل نیز تمسّک جسته‌اند.

قال الباقر (ع):

«الشجره الطّیبه، رسول الله (ص) و فرعها، علی (ع) و عنصر الشّجره، فاطمه (س) و ثمرتها، اولادها و أغصانها و أوراقها، شیعتها.»

(۱۸۲)

امام باقر (ع) فرمود:

درخت پاکی و طهارت، پیامبر اکرم (ص) است، که شاخه‌ی آن علی (ع)، ریشه‌های آن فاطمه‌ی زهرا (س)، میوه‌ی آن حسن و حسین و زینب و أمّ کلثوم (ع)، شاخ و برگ این درخت شیعیان آنها می‌باشد.

قال رسول الله (ص):

«أنا شجره و فاطمه أصلها و علی لقاحها، و الحسن و الحسین ثمرها.» (۱۸۳)

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

من درخت پاکی و فاطمه (س) ریشه‌های آن و علی (ع) پیوند و ماده باروری آن و حسن و حسین (ع) میوه‌های این درختند.

فصل سوم: دوران کودکی

دوران شیرخوارگی حضرت زهرا (س)

هنگامی که فاطمه (س) را تمیز و پاکیزه نمودند و قنذاقه‌اش را در دامن حضرت خدیجه‌ی کبری (س) گذاشتند، آن مادر مهربان مسرور شد و پستانش را در دهان کوچک نوزاد عزیزش نهاد و از شیرهای جان سیرش کرد تا به خوبی رشد و نمو نماید. (۱۸۴)

خدیجه‌ی کبری (س) از آن زنان خودخواه و نادانی نبود که بدون هیچ عذر و بهانه‌ای، نوزاد را از شیر مادر که خدا برایش مهیا ساخته محروم سازد. خدیجه (س) خود می‌دانست یا از پیغمبر شنیده بود که برای تغذیه و بهداشت اطفال هیچ غذائی بهتر از شیر مادر نیست (۱۸۵) زیرا شیر مادر با وضع دستگاه گوارش نوزاد و مزاج مخصوص او کاملاً هماهنگی و تناسب دارد، کودک مدت نه ماه در رحم مادر، شریک غذا و هوا و خون او بوده و مستقیماً از مادرش ارتزاق می‌کرده است.

و از این جهت، ترکیبات مخصوص شیر مادر، با ساختمان ویژه بدن طفل کاملاً تناسب دارد. علاوه بر این، در شیر مادر تقلب راه ندارد و میکروبهای بیماری‌زا در آن نیست.

خدیجه کبری (س) چون می‌دانست که آغوش پر مهر و محبت مادر و شیر خوردن کودک از پستانش، چه نقش بزرگی را در زندگی آینده نوزاد ایفاء می‌کند و برای سعادت او چه تأثیرات قابل توجهی دارد، ترجیح داد که فاطمه (س) عزیز را در آغوش گرم خویش پرورش دهد و به وسیله شیر پاک خودش که از منبع شرافت و نجابت، دانش، فضیلت، بردباری، فداکاری و شجاعت سرچشمه می‌گرفت غذا دهد.

راستی مگر غیر از شیر پستان خدیجه، شیر دیگری می‌توانست چنین عنصر پاک و کانون معرفت و شجاعتی را رشد و نمو دهد و میوه‌ی پربرکت باغ نبوت را به ثمر رساند؟.

دوران شیرخوارگی و ایام کودکی زهرا (س) در محیط بسیار خطرناک و اوضاع بحرانی و انقلابی صدر اسلام گذشت که بدون شک در روح حساس آن کودک تأثیرات شایانی داشته است.

زیرا نزد دانشمندان این مطلب به اثبات رسیده که محیط نشو و نمای کودک و افکار و احساسات پدر و مادر در روحیات و شکل‌گیری شخصیت او کاملاً مؤثر می‌باشند.

از این جهت، ناچاریم اوضاع و حوادث صدر اسلام را به طور خلاصه یادآور شویم تا خوانندگان بتوانند وضع فوق‌العاده و بحرانی دوران نشو و نمای دختر گرامی پیغمبر (ص) را پیش خود مجسم سازند.

رسول خدا (ص) در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شد. در آغاز دعوت، با مشکلات بزرگ و حوادث سخت و خطرناکی مواجه بود.

یک تنه می‌خواست با جهان کفر و بت پرستی مبارزه کند. تا چند سال مخفیانه تبلیغ می‌کرد و از ترس دشمنان جرأت نداشت دعوتش را علنی کند. بعداً از جانب خدا دستور رسید که مردم را آشکارا به دین اسلام دعوت کن و از مشرکین پاک به دل راه مده. (۱۸۶)

پیغمبر اکرم (ص) به دستور خدا دعوتش را علنی کرد. آشکارا در مجامع عمومی مردم را به سوی آیین مقدس اسلام دعوت می‌نمود و روز بروز بر تعداد مسلمانان افزوده می‌شد.

وقتی دعوت پیغمبر (ص) علنی شد اذیت و آزار دشمنان نیز شدت یافت. رسول خدا (ص) را اذیت می‌کردند. مسلمانان را تحت شکنجه و عذاب قرار می‌دادند. بعضی را مقابل آفتاب سوزان حجاز روی ریگهای داغ می‌خوابانیدند و سنگهای سنگین روی سینه‌شان قرار می‌دادند و بعضی را می‌کشتند.

مسلمانان به قدری سختی و عذاب کشیدند که به ستوه آمده‌شان به لب رسید. به طوریکه ناچار شدند از خانه و زندگی دست بردارند و به کشور دیگری هجرت نمایند. گروهی از مسلمانان از رسول خدا (ص) اجازه گرفتند و رهسپار حبشه شدند. (۱۸۷)

وقتی کفار به وسیله اذیت و آزار نتوانستند از پیشرفت و توسعه اسلام مانع جلوگیری کنند و دیدند مسلمانان اذیت و آزار را تحمل

می‌کنند ولی دست از عقیده‌شان بر نمی‌دارند، انجمنی برپا ساخته همگی تصمیم گرفتند که محمد (ص) را به قتل رسانند. ابوطالب از تصمیم خطرناک آنان آگاه شد و برای حفظ جان رسول خدا (ص) آن حضرت را با گروهی از بنی‌هاشم به دره‌ای که «شعب ابوطالب» نامیده می‌شد، منتقل ساخت.

ابوطالب و سایر بنی‌هاشم در حفظ و حراست رسول خدا (ص) کوشش می‌نمودند. حمزه عموی پیغمبر (ص) شبها با شمشیر برهنه اطرافش پاس می‌داد. دشمنان وقتی از کشتن رسول خدا (ص) ناامید شدند زندانیان شعب ابوطالب را در فشار اقتصادی قرار دادند و خرید و فروش با آنان را ممنوع ساختند.

مسلمان در حدود سه سال در آن زندان سوزان با فشار و ناراحتی و گرسنگی به سر بردند و با مختصر غذایی که به طور مخفیانه برایشان فرستاده می‌شد زندگی نمودند. بسا اوقات فریاد اطفالشان از گرسنگی بلند بود.

فاطمه زهرا (س) در چنین روزگار بحرانی و در چنین محیط خطرناک و وحشت‌آوری به دنیا آمد و رشد و نمود کرد. خدیجه کبری در چنین اوضاع و شرائطی نوزاد عزیزش را شیر می‌داد. مدت ایام شیرخوارگی زهرا (س) در شعب ابوطالب سپری شد. در همانجا از شیر خوردن باز گرفته شد. در همان ریگستان سوزان راه رفتن آموخت. در همان محیط قحطی لب به غذا گشود. هنگامی که سخن گفتن یاد می‌گرفت فریاد و ناله اطفال گرسنه‌ی «شعب» را می‌شنید. در وسط شب که از خواب بیدار می‌شد خویشانش را می‌دید که با شمشیرهای برهنه اطراف پدرش پاس می‌دادند.

در حدود سه سال طول کشید که فاطمه (س) به غیر از زندان سوزان شعب چیزی ندید و از دنیای خارج خبری نداشت. فاطمه (س) در سن پنج سالگی بود که پیغمبر (ص) و بنی‌هاشم از تنگنای شعب نجات یافته به خانه و زندگی خودشان مراجعت نمودند. مناظر زندگی جدید و نعمت آزادی و توسعه در خوراک و پوشاک و منزل برای زهرا (س) تازگی داشت و شادمان و مسرور بود.

دوران رشد و بالندگی حضرت زهرا (س)

دوران کودکی فاطمه زهرا (س) همزمان با یکی از پرشکوه‌ترین دوره‌های تاریخ ادیان، تاریخ انبیاء و کل تاریخ بشریت است. چرا که وقتی آن نور چشم پیامبر (ص) و سرور بانوان عالم چشم به جهان گشود، زمانی بود که دوران رسالت پدر بزرگوارش تازه آغاز گشته بود و می‌رفت تا جهان را فرو پوشاند و زمان و مکان را درنوردد و تا صبح قیامت پرتو افشانی کند و درست به دلیل همین همزمان بودن دوران کودکی فاطمه (س) با چنان بُرهه‌ی عظیمی از تاریخ است که می‌بینیم سنین کودکی آن میوه دل پیامبر، با دردها و رنجها و مرارت‌های بسیار نیز توأم است.

زیرا وی در خانواده‌ای به دنیا آمده بود که پدر خانواده از سوی خداوند متعال به آقایی و سروری جهان بشریت برگزیده و مبعوث شده و همین امر موجب گشته بود که آقای آن خانه و سرور عالمیان مورد حقد و حسد و خشم و کینه گروهی از نابکارترین و سیاه‌دل‌ترین مشرکین و کفار زمان قرار گیرد.

آری وقتی رسول خدا (ص) مورد خشم و کینه دشمنان قرار داشت، وقتی که دشمنان، تمامی پیروان و یاران و دوستان او را از آزار و ایذاء در امان نمی‌گذاشتند، پیداست که خانواده آن بزرگوار نیز از آن همه رنج و عذاب مصونیت نداشت و در این میان شاید بتوان گفت که طفل خردسال پیامبر (ص)، به دلیل همان طفولیت و حساسیت روحی، سنگینی بار عذاب و ایذاء مشرکین و کفار را بیش از دیگران بر شانه‌های لطیف و شکننده خود احساس می‌کرد.

با این همه، آشکار است که فاطمه (س) از همان آغاز طفولیت همزمان با رشد و شکوفایی آئین عالمگیر اسلام، ناظر آن همه تلاشها و کوششهای پرثمر پدر گرامی و فداکارش و شاهد همراهی‌ها و ایثارگریهای مادر رنج‌دیده و وفادارش بوده است.

آن طفل خردسال، با چشم خود می‌دید و با احساس لطیف کودکانه‌اش در می‌یافت که پدر و مادر بزرگوارش چگونه با آن همه مشکلات عظیم روبرو می‌گردند و با چه اتکاء و اتکال بی‌مانندی به عنایات الهی در برابر مصائب ایستادگی می‌کنند و با چه روحیه پرتوان و قلب سرشار از امید و شوق و نشاطی در حل معضلات و گرفتاریهای مسلمانان زجر دیده، با جدیت و تلاش گام برمی‌دارند و در هر گام به موفقیت نزدیکتر می‌شوند.

در آن دوران، هم پیامبر گرامی (ص) و خانواده ارجمندهش و هم تمامی مسلمین و یاران، از هر طرف مورد تهاجم دشمنان مشرک قرار داشتند. مشرکین به انواع گوناگون، مسلمانان را آزار می‌دادند، شکنجه می‌کردند، زیر ضربه‌های تازیانه می‌گرفتند زخم می‌زدند، از خانه و کاشانه‌ی خود می‌رانند، در محاصره‌ی اقتصادی قرار می‌دادند و در مجموع جان و مال مسلمانان از سوی دشمنان در امان نبود.

و فاطمه (س) نیز در اوج آن تلخی‌ها و مشکلات، با وجود خردسالی، تمام آن حوادث رنج‌آمیز و مرارت‌های طاقت فرسا را می‌دید و لمس می‌کرد. آوای دردناک و ناله‌های سینه‌سوز مسلمین مستضعف را که روی صخره‌های سوزان عربستان به این سوی و آن سو کشیده می‌شدند، با گوش جان می‌شنید. ولی دریغا که نمی‌توانست پدر بزرگوار خود و یاران اسلام را یاری دهد و از آن همه رنج و تلخی‌های بی‌بخشد. از این رو، آرام و خاموش، تماشاگر تمام آن صحنه‌های دردناک بود و از درد و بی‌تابی به خود می‌پیچید. او آن همه ناراحتی‌ها و شدت فشار را بر دوش و جان پدر احساس می‌کرد و روح حساس و ظریفش متأثر و متألم می‌شد، حال آن که مجال و توان فریاد کشیدن هم نداشت.

همه دردها را به درون سینه می‌ریخت و بغضهای گلوگیرش را فرو می‌خورد و دم بر نمی‌آورد. فقط گاهی شبها که از صدای ناله و ضجه کودکان گرسنه و آوای دردآلود بیچارگان و مستضعفان بیدار می‌ماند، چشم به ستاره‌های آسمان صاف عربستان می‌دوخت و در عالم کودکی اشک می‌ریخت.

او در آن سنین طفولیت و شکنندگی، رنج همه‌ی مسلمین و محرومین را می‌دید و بالاتر از همه، رنج پدر بزرگوارش را که به تنهایی بیش از همه در رنج بود و غیر از دردهای خود، بار غم دیگران را نیز بر دل می‌گرفت و بر دوش می‌کشید. پدر عالیقدرش را می‌دید که چگونه یکی از نابکاران حیوان صفت قریش، مشت‌های خود را پر از خاک و خاکروبه و زباله و آلودگی کرده و بر سر و صورت نورانی او می‌پاشید و چهره‌ی زیبا و قامت رعنائش را آلوده می‌ساخت و آنگاه آن دختر خردسال و نازک‌دل و مهربان، پدر را در آغوش می‌کشید و در حالی که اشک در چشم و بغض در گلو داشت، با دستهای کوچک و ظریفش آن آلودگی‌ها را شستشو می‌داد و سر و صورت پدر را پاک می‌کرد. آری این صحنه‌ها را می‌دید و از شدت تأثر، اشک در چشمانش حلقه می‌زد و به یاد مادر تازه در گذشته‌اش می‌افتاد و دلش آتش می‌گرفت، اما با این همه سعی داشت پدر، این حالت را نبیند و رنج و دردش افزون‌تر نشود.

ولی پدر، که همه چیز برایش روشن و آشکار بود، رنج دختر کوچک را می‌دید و با آن لحن آسمانی و صدای زیبا و پرطنین که فرشتگان آسمان برای شنیدنش صف می‌بستند، دختر خردسال و مهربان را دلداری می‌داد و می‌گفت:

دخترم!

گریه نکن و غمگین مباش خداوند یار و یاور تو است و سرانجام فتح و پیروزی عطا خواهد کرد.

بلی، دوران کودکی فاطمه (س) بدین گونه می‌گذشت. آن صدمه‌ها و لطمه‌های روحی، دختر خردسال را به تحمل رنج و درد، عادت می‌داد و توان و مقاومتش را می‌افزود و چون فولاد آبدیده‌اش می‌کرد. باعث می‌شد که نیروی صبر و استقامت و پایداریش هر چه بیشتر تحکیم یابد. و از آن جا که دوران کودکی او همزمان با بحران مشکلات تبلیغی پدر بزرگوارش رسول‌الله (ص) بود، اما در جریان این بزرگتر شدن، چه رنج‌های عظیمی را می‌دید و تحمل می‌کرد، فقط خدا می‌داند و بس...

در آن زمان پیامبر اسلام (ص)، از طرف قریش، هر روز با مشکلات جدیدی روبرو می‌شد. هر روز با مسایل حاد اقتصادی و فکری، تهدید می‌گشت و مشرکین بر سر راه او و در ارتباط با دعوت عظیم تاریخ‌ساز و جهان‌شمول وی، موانع و مخاطرات تازه‌ای ایجاد می‌کردند. فاطمه (س) هنوز کودک بی‌بیش نبود که گاهی می‌دید دشمنان قسم خورده‌ی اسلام در تعقیب جدی پدرش هستند و قصد جان عزیزش را دارند. گاهی می‌دید که در ابراز کینه و دشمنی، دناوت و پستی را به جایی می‌رساندند که وقتی پیامبر (ص) مشغول تلاوت قرآن و سجده بر درگاه الهی بود، شکمباره و أمعا و احشای گوسفندی را بر اندام و لباس تمیز او می‌افکندند و آنگاه او اشک می‌ریخت و با دست‌ان کوچکش آنها را از لباس پدر پاک می‌کرد. سپس در حالی که قلب پر عطفش مالا مال از درد و اندوه بود، خود را خسته و کوفته به خانه می‌رسانید و در گوشه‌ای خلوت، اشک بر دامن می‌افشانید تا کسی او را گریان نبیند. روزی دیگر مشاهده می‌کرد که خانواده‌اش و یاران پدرش، از خانه و کاشانه خود رانده می‌شوند و با اتکای به خداوند و به خاطر هدف متعالی خود همه رنجها را به جان می‌خرند و دم نمی‌زنند. آری او می‌دید که مسلمین رنج‌دیده، سه سال و اندی در آن دره‌ی محدود و در آن تنگنای اقتصادی و اجتماعی اقامت می‌کنند بی‌آنکه کمترین سستی و فتوری در اصول اعتقاد و ایمان پایدارشان ایجاد شود...

و سخت‌تر و تلخ‌تر از همه آن که هنوز بیش از چندین بهار از عمر مبارکش سپری نشده بود که ضربه‌ی بزرگ روحی بر او وارد آمد و مادر مهربان و تنها مونس شب‌های تاریک و دردآلودش را از دست داد... در اینجا بود که غمی سیاه و اندوهی جانکاه سایه هولناک خود را بر وجود مبارک فاطمه (س) افکند و او را با سختی‌ها و مرارت‌ها و ناراحتی‌های روحی، همدم و همراه ساخت...

أنس و ألفت با پدر

پیغمبر (ص) همواره شدت علاقه و دوستی خویش را نسبت به فاطمه (س) بین مسلمانان ظاهر می‌کرد روزی عایشه از آن حضرت پرسید:

چه کسی را بیش از همه دوست داری؟

فرمود:

از زنان، فاطمه و از مردان علی را. (۱۸۸)

و نیز در عظمت مقام فاطمه (س) همین بس که چون فاطمه (س) بر پیامبر (ص) وارد می‌شد آن حضرت به احترامش برمی‌خاست و رویش را می‌بوسید و به او خوش آمد می‌گفت و سپس دستش را می‌گرفت و بر جای خودش می‌نشاند. (۱۸۹)

و همواره عادت آن حضرت بر این بود که به هنگام سفر با آخرین نفری که خداحافظی می‌کرد. فاطمه (س) بود و به وقت بازگشت پیش از همه به دیدار او می‌شتافت.

برخورد فاطمه (س) با پدر برخوردی مؤدبانه و بسیار متواضعانه بود، به گونه‌ای که فاطمه (س) بیش از همه در تکریم و تعظیم مقام رسالت سعی نموده و پیشه‌ی کمال ادب و وقار در رفتار او مشهود بود.

گرچه رابطه این دختر و پدر بسیار عاطفی و سراسر محبت و صمیمیت بود، اما این مانع احترام نسبت به پیامبر (ص) نمی‌شد. فاطمه (س) فرمود:

وقتی آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی نور نازل شد (۱۹۰) دیگر شرم کردم به پیامبر (ص) بابا بگویم و او را پیامبر خدا صدا کردم.

حضرت از من روی برگرداند. چند بار به همین ترتیب صدا کردم. و او جواب نداد. سپس فرمود:

فاطمه جان این آیه درباره تو و خاندانت نازل نشده است.

در رابطه با جفاکاران خودخواه فرود آمده است.

«أنت منی و انا منک. قولی یا ابه، فأنها أحيی للقلب و أرضی للرب»

«تو از منی و من از تو هستم. تو بگو بابا زیرا این سخن، دل را زنده و خدا را خشنود می‌سازد» (۱۹۱)

در اکرام نسبت به پیامبر (ص) همین بس که او مشغول نماز (مستحبی) بود، چون صدای پیامبر (ص) را شنید نماز را رها کرد و به سوی آن حضرت آمد و به او سلام کرد.

پیامبر (ص) پس از جواب دست بر سر او کشید و فرمود:

دخترم حالت چطور است؟ خدا تو را مورد رحمت و غفران قرار دهد. (۱۹۲)

أنس و ألفت با مادر

فاطمه (س) پنج سال و دو ماه از عمر مبارک خود را در کنار مادر سپری کرد. پنج سال که مملو بود از دنیای عاطفه و محبت بین این مادر و فرزند (ع).

انس فاطمه (س) و خدیجه (س) از زمانی آغاز شد که خدیجه (س) نور فاطمه (س) را در رحم خویش احساس کرد. آن زمان که از شدت تنهائی (به دلیل دوری کردن زنان قریش و بنی‌هاشم از او دلهره برای وجود مبارک رسول خدا (ص) می‌رفت تا در درون حضرت خدیجه (س) صبر، گریبان چاک کند؛ صدای نازنین و آرامش‌بخش فاطمه (س) مادر را آرام می‌کرد. ارتباط و محبتی که بین هیچ مادر و دختری برقرار نبوده و نخواهد بود.

پهنه‌ی این ارتباط عاطفی فقط به دوران بارداری خدیجه (س) محدود نشد؛ بلکه تا آخرین لحظات حیات ایشان ادامه داشت. خدیجه (س) آنچه را که یک مادر در طول زندگی می‌بایست به دختر خویش بیاموزد، در این پنج سال به فاطمه (س) آموزش داد. و شاید گاهی نیز این خدیجه (س) بود که از دریای بی‌کران فاطمه (س) بهره می‌برد.

برای فهم بهتر آنچه که ما آنرا کودکی در زمان حیات مادر می‌نامیم؛ نظر به رویدادهای تاریخی و شرایط حاکم بر آن مقطع زمانی لازم و ضروری است؛ از پنج سال همراهی فاطمه (س) با مادر، دو سال اول همراه با تنش و اضطراب مدام در شعب ابی طالب گذشت. و چهار سال بعد همراه بود با، آزرده‌خاطری‌های خدیجه (س) به خاطر عملکرد کفار و فشارهای روانی حاکم بر خانه رسول خدا (ص) که همه و همه در روح لطیف و پراحساس دختر کوچک خانه‌ی وحی و ارتباط او با مادر اثرگذار بود.

در عین حال کهولت سن خدیجه (س) نیز بر ارتباط بین این مادر و دختر بی‌تأثیر نبوده است.

اما همین دوران کوتاه آنچنان عشقی از وجود مبارک مادر در دل فاطمه (س) ایجاد کرده بود که، سالها بعد از آن هرگاه نام خدیجه (س) در حضور فاطمه (س) می‌آمد، اشک از چشمان نازنین فاطمه (س) جاری می‌شد. بی‌تابی‌های فاطمه (س) بعد از فوت خدیجه (س) نیز خود بیانگر این وابستگی عاطفی فاطمه (س) به مادر می‌باشد.

رحلت عمو و مادر بزرگوارشان در سال عام الحزن

رحلت عمو و مادر بزرگوارشان در سال عام الحزن

قضای الهی چنان بود که مرگ این زن فداکار - خدیجه (س) نخستین بانوی مسلمان - با مرگ ابوطالب در یکسال اتفاق افتاد آن هم در فاصله‌ای کوتاه (۱۹۳)، فاطمه (س) چنانکه از قرآن کریم درس گرفته است باید این آزمایش را هم ببیند، مرگ خویشاوندان برای او آزمایش دیگری است.

باید برابر این دشواری بردباری نشان دهد و منتظر بشارت پروردگار باشد (۱۹۴) آن آزمایشها آزمایش جسمانی بود و این امتحان، آزمایش قدرت نفسانی است.

مادرش تنها غمخوار پدر در خانه بود و ابوطالب او را برابر دشمنان بیرونی حمایت می‌کرد. با بودن ابوطالب مشرکان مکه نمی‌توانستند قصد جان پدرش را بکنند. زیرا خویشاوندان او - تیره‌ی بنی هاشم - تیره‌ی بزرگ بودند، اگر چه مکت و مال آنان در حد بنی زهره، بنی مخزوم و یا بنی حرب نبود، با این حال هیچ قبیله‌ای در شرافت و بزرگواری با آنان برابری نمی‌کرد. مهتران مکه و ثروتمندان شهر می‌دانستند اگر به قصد جان محمد (ص) برخیزند، بنی هاشم خاموش نمی‌نشینند و بسا که تیره‌های دیگر نیز به حمایت آنان برخیزند. ناچار درون پر تلاطم خود را با آزار آرام می‌کردند. دشنام، ریشخند، سنگ‌پرانی، دهن‌کجی و تهمت، حربه‌هایی که ناتوانان از آن استفاده می‌کنند. تقدیر چنین بود که فاطمه (س) شاهد همه این منظره‌ها باشد و پس از تحمل این رنج‌ها آن دو صحنه دلخراش را نیز ببیند.

اکنون فاطمه (س) دیگر دختر خانواده نیست. او جانشین عبدالله، عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه (س) است. (اُمُ آبیه‌ها) چه کنیه‌ی مناسبی! مام پدر. او باید وظیفه‌ی مادرش را عهده‌دار شود. باید برای پدرش هم دختر و هم مادر باشد.

۱ - وصیت حضرت خدیجه (س) به حضرت زهرا (س) در آخرین لحظات عمر

مادرم زهرا (س) به همراه پیامبر (ص) در کنار خدیجه (س) بود و او وصیت می‌کرد که ناگهان اشک در دیدگانش حلقه زد و بغض گلویش را گرفت و گویا می‌خواست سخنی بگوید و نمی‌توانست. فاطمه (س) را نزدیکتر خواند بطوری که فقط این دختر پنج ساله سخنش را بشنود.

فاطمه (س) سرش را به صورت مادر نزدیک کرد و خدیجه (س) آرام به گوش دخترش گفت:

زهرا جان خجالت کشیدم به پدرت بگویم. بعداً تو به پدر بگو:

من کفن ندارم و به قدر خریدن کفن هم دیناری ندارم. به همسر عزیزم بگو مرا در عبای خود کفن کند!!

مادر برای اینکه پیامبر (ص) ناراحت نشود ناله نزد، ولی اشک جانسوز زهرا (س) بیش از کلام مادرش جان پدر را آتش زد.

پدر جلو آمد و در مقابل مادر نشست و فرمود:

ای خدیجه (س)، جبرئیل از سوی خدا وحی آورده که سلام مرا به خدیجه (س) برسان و بگو:

کفن خدیجه (س) از طرف ما (از کفنه‌های بهشتی) است.

۲ - سوز هجران مادر

خدیجه (س) از دنیا رفت و این در حالی بود که فاطمه (س) پنج سال و دو ماه و بیست روز بیشتر نداشت.

در این زمان تحمل درد یتیمی برای فاطمه (س) بسیار سخت بود.

چون حضرت خدیجه (س) از دنیا رفت پیامبر خدا (ص) به همراهی اصحاب او را با احترام بسیار تشییع کردند و برای خاکسپاری به قبرستان حجون آوردند. رسول خدا (ص) به احترام خدیجه (س) و به منظور شکستن رسمی از رسوم جاهلیت خود به درون قبر رفت و خدیجه (س) را که یادگار سالها رنج و مجاهدت بود به خاک سپرد.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

فاطمه (س) از نبود مادر دلتنگی می‌نمود. و از همگان سراغ مادر می‌گرفت. ناامید به سراغ پدر رفت، دامان پدر را گرفته و به دور

پدر می‌گشت، که «یا ابتاه این اُمی»؟

ای پدر جان مادرم کجاست؟

پیامبر (ص) خواست تا پاسخ دختر کوچک خود را بدهد، اما چگونه به فاطمه‌اش خبر دهد که از این به بعد مادر را نخواهد دید؟! و از آغوش گرم و پر عطوفت مادری چون خدیجه (س) محروم خواهد بود؟

در همین لحظات فرشته وحی که در همه‌ی لحظات سخت یاریگر خاندان رسالت بود؛ نازل شد و از طرف پروردگار جلّ و علا برای فاطمه (س) پیام آورد که:

«ان ربک یأمرك ان تقرأ علی فاطمه السلام» ای رسول خدا (ص) پروردگار فرمان می‌دهد که بر فاطمه (س) سلام برسانی و به او بگوئی که:

«ان اُمّک فی بیت من قصب کعبه من ذهب و عمدہ من یاقوت احمر بین آسیه امرأہ فرعون و مریم بنت عمران»...

مادرت در کاخی از مروارید که اطاقهایش از طلا و ستونهایش از یاقوت سرخ است جای دارد. او در کنار آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران دو زن از زنان برگزیده عالم میهمان نِعَم پروردگار است.

پیامبر (ص) پیغام پروردگار را به فاطمه (س) ابلاغ کرد، فاطمه (س) که دریای معرفت و دانش و بینش بود.

با شنیدن پیغام پروردگار آرام گرفت. و فرمود:

«ان اللّٰه هو السلام و منه السلام و الیه السلام.» (۱۹۵)

پروردگار من خود سر منشاء و آغاز سلام است، سلام مخصوص اوست و به او باز می‌گردد. سپس سر را به دامان پدر گذارد و رضایت خود را بر رضای پروردگار اعلام کرد.

۳ - حضرت زهرا (س) بعد از فوت مادر

فاطمه (س) بعد از فوت مادر سه سال در خانه پدر زندگی کرد. در این زمان خواهران فاطمه (س) و فاطمه بنت اسد رضی اللّٰه عنہا و بعضی از زنان بنی‌هاشم در خدمتش ملازم بودند. (۱۹۶)

اما بیشتر از دیگران این فاطمه بنت اسد رضی اللّٰه عنہا بود که، همراه فاطمه (س) و تا حدودی کفالت آن حضرت را بر عهده داشت.

رسول خدا (ص) به خواهران فاطمه (س) و زنان بنی‌هاشم سفارش فرموده بود تا در همراهی با فاطمه (س) کوتاهی نکنند، آرامش‌بخش او باشند. و تا حد امکان او را در غم از دست دادن مادر بزرگوارش تسلیت گویند و نگذارند نبود مادر را احساس کند.

اما فاطمه (س) با کسی جز رسول خدا (ص) انس نمی‌گرفت و بیشتر اوقات خود را به عبادت مشغول بود.

۴ - مشکلات حضرت زهرا (س) در خانه پدری بعد از فوت مادر

از مشکلات و گرفتاریهایی که چهره‌ی زیبا و روشن زندگی را بر دخت سرفراز پیامبر (ص) تیره می‌ساخت، این بود که آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها به برخی از زن پدرهایی گرفتار آمده بود که دچار ضعف شخصیت و عقده‌ی حقارت بودند. به همین جهت نسبت به موهبتها، برتریها، شکوه و عظمت فاطمه (س) حسد می‌ورزیدند، بویژه که با چشم خود نظاره می‌کردند که چگونه پیشوای بزرگ توحید و عدالت، دخت بی‌همتای خویش را زیر باران عواطف و احساسات و الطاف بی‌همانند خود می‌گیرد و

بی‌نظیرترین مهرها و محبتها را نثار او می‌کند. درست اینجا بود که شعله‌های حسد آنان زبانه می‌کشید و آن بحران درونی و روانی خویش را به گونه‌ای بروز و ظهور می‌دادند.

علامه «مجلسی» از امام صادق (ع) در این مورد آورده است که:

روزی پیامبر (ص) وارد خانه شد و دید که «عایشه» پرخاشگرانه به دخت گرانمایه‌اش فریاد می‌کشد که:
«ای دختر خدیجه!»

به خدا قسم تو می‌پنداری که مادرت بر ما برتری داشته است!»

او چه برتری بر ما داشته است؟ او هم همانند ما زن بود و همسر پیامبر (ص)!!

پیامبر گرامی سخن «عایشه» را شنید. هنگامی که چشم فاطمه (س) به چهره نور افشان پدر افتاد، باران اشک از دیدگانش فرو بارید اما لب ننگشود.

پیامبر (ص) پیشتر رفت و فرمود:

دخت گرانمایه محمد (ص)! چرا گریه می‌کنی؟

او در پاسخ پدر گفت:

«عایشه» از مادرم سخن به میان آورد و او را تحقیر کرد...

پیامبر گرامی خشمگین شد و فرمود:

هان ای «حمیرا»!

بس کن، بس و از روش خویش دست بردار که خداوند در بانوی پرمهر و محبتی که فرزند آورد، خیر و برکت قرار داده است و خدیجه (س) که درود و مهر خدا بر او باد، برای من چنین بانویی بود.

خدا از او به من فرزندان چون «طاهره»، «قاسم»، «رقیه»، «ام کلثوم» و «زینب» را ارزانی داشت و تو کسی هستی که خدا تو را نازا خواسته و فرزندی برای من نزاده‌ای.

آری متأسفانه «عایشه» موضع گیریهای ناپسند و نادرستی در برابر بانوی بانوان «فاطمه» (س) از خود به نمایش نهاد و این رویارویی‌ها نشانگر حسادت و کینه‌توزی ژرف و ریشه‌دار اوست. به گونه‌ای که از دیگر همسران پیامبر (ص) هرگز نه چنین رویارویی‌ها و موضع گیریهایی در برابر دخت سرفراز پیامبر (ص)، دیده شد و نه چنین سخنانی شنیده شد.
از آن جمله:

۱ - به هنگامه مطالعه‌ی ماجرای غم بار «فدک» خواهید خواند که:

همین زن (عایشه) در برابر پدرش «ابی‌بکر» به ناروا گواهی داد که پیامبران از خود چیزی به ارث نمی‌گذارند تا بدین وسیله دخت گرانمایه پیامبر (ص) را از ارث پدرش محروم سازد.

۲ - و نیز از لغزش‌های نابخشودنی او این است که هنگامی که خبر جانسوز شهادت فاطمه به او رسید، تبسم کرد.

۳ - دخت ارجمند پیامبر (ص) به «اسماء» سفارش کرد که به «عایشه» اجازه ندهد تا در واپسین ساعات زندگی‌اش در این سرا در کنار بستر او حضور یابد و نیز اجازه ندهد تا در کنار پیکر مطهرش حاضر گردد. و این نشانگر ناخشنودی و خشم آن حضرت از رفتار و کردار ناهنجار نامبرده است.

و می‌دانیم که پیامبر (ص) فرمود:

«ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها.»

«خداوند با خشم فاطمه (س) خشمگین می‌گردد و با خشنودی او خشنود.»

یادآوری می‌گردد که در روایتی که گذشت تصریح شده است که همه دختران بانوی بزرگ حجاز «خدیجه کبری»، از پیامبر گرامی (ص) بودند و نه از شوهر دیگر و تنها این روایت نیست که این نکته را بیان می‌کند بلکه دلائل بسیار دیگری نیز هست که همه آنان دختران حقیقی پیامبر گرامی (ص) بودند.

فصل چهارم: ازدواج

خواستگاری و عقد

۱ - خواستگاران حضرت زهرا (س)

حضرت فاطمه (س) چون به سن ازدواج رسید، اکثر بزرگان و شخصیت‌های برجسته عرب مسلمان، به مقام خواستگاری برآمدند، ولی رسول خدا (ص) با عکس‌العمل منفی همه را مایوس کرد و در برابر اصرار آنان خشمگین شد (... ۱۹۷) حتی در تاریخ و حدیث آمده است:

از جمله خواستگاران، دو مرد ثروتمند و توانگر عبدالرحمن عوف و عثمان بن عفان بودند. آنان ثروت خود را به رخ پیامبر (ص) کشیدند. مثل سایر دنیاپرستان دم از مهریه زیاد و رفاه زندگی سر دادند و می‌گفتند: ما حاضریم در برابر ازدواج با فاطمه (س) یک صد شتر گران قیمت و ده هزار دینار طلا مهریه دهیم. «فغضب النبی (ص) من مقالتهما ... و قال لعبد الرحمن:

انک تهول علی بمالک؟!» (۱۹۸)

رسول خدا (ص) از سخن آنان به خشم آمده و به عبدالرحمن فرمودند:

آیا می‌خواهی از طریق مال دنیا مرا فریب دهی؟!

در احادیث دیگری از طریق شیعه و سنی آمده است که خلیفه اول و دوم نیز به ترتیب به خواستگاری فاطمه (س) آمدند و خیلی سماجت کردند، ولی جوابی گرفتند که دیگران مأیوسانه گرفته بودند.

اینک توجه خوانندگان عزیز را به چند حدیث در این زمینه جلب می‌کنم:

۱ - ان ابابکر و عمر خطبا فاطمه (س)، فردهما رسول الله (ص) و قال:

لم اوامر بذلك، فخطبها علی (ع) فزوجه اياها. (۱۹۹)

حکم بن ظهیر از سدی نقل می‌کند که:

ابوبکر و عمر هر دو به خواستگاری حضرت فاطمه (س) آمده، ولی رسول خدا (ص) هر دو را رد کرد و فرمود:

من به این کار مأمور نیستم. سپس علی (ع) از او خواستگاری نمود، حضرت فاطمه (س) را به ازدواج او درآورد.

۲ - عن علی (ع):

خطب ابوبکر و عمر فاطمه (س) الی رسول الله (ص) فابی رسول الله علیهما.

فقال عمر: انت لها یا علی (...! ۲۰۰)

علی (ع) نقل می‌کند:

ابوبکر و عمر برای خواستگاری فاطمه (س) آمدند، ولی پیامبر خدا (ص) خواستگاری آنان را نپذیرفت، آنگاه عمر گفت:

یا علی (ع) تو به سراغ او برو...

۳ - عن عبدالله بن بریده، عن ابيه:

ان ابابکر و عمر خطبا فاطمه (س) الی النبی (ص)

فقال:

انها صغیره، فخطبها علی (ع) فزوجها منه. (۲۰۱)

عبداللہ برید از پدرش نقل می کند:

ابوبکر و عمر از فاطمه (س) دختر پیامبر خدا (ص) خواستگاری کردند، ولی پیامبر (ص) فرمود:

او صغیر است و چون علی (ع) خواستگاری کرد به او تزویج فرمود.

۴ - عن انس بن مالک:

جاء ابوبکر الی النبی فقعد بین یدیه

فقال:

...تزوجنی فاطمه!

فسکت عنه، او قال:

اعرض عنه، فرجع ابوبکر الی عمر فقال:

هلکت و اهلکت.

قال:

و ماذاک؟

قال:

خطبت فاطمه الی النبی فاعرض عنی

قال:

مکانک حتی آتی النبی فاطلب مثل الذی طلبت، فاتی عمر النبی فقعد بین یدیه فقال:

یا رسول اللہ!

تزوجنی فاطمه!

فاعرض عنه (... ۲۰۲)

انس بن مالک، که یکی از دشمنان امیرالمؤمنین (ع) و از طرفداران سرسخت خلفای ثلاثه به شمار می آید، می گوید:

ابوبکر به حضور پیامبر خدا (ص) رسیده و از خدمات و سوابق خویش بسیار تعریف کرد. آنگاه گفت می خواهم دختری فاطمه

(س) را به من تزویج کنی.

پیامبر اسلام (ص) چون این سخن بشنید، با وی سخنی نگفته و از او چهره برگردانید و ابوبکر با شرمندگی به پیش عمر آمد و چنین

اظهار داشت:

من دیگر هلاک شدم. عمر گفت:

مگر چه شده؟

ابوبکر جواب داد:

من به خواستگاری فاطمه (س) رفته بودم، ولی ...

عمر گفت:

اجازه بده من نیز خواستگاری کنم، این بگفت و به سراغ خانه پیامبر (ص) آمد و مو به مو سخنان ابوبکر را تکرار کرد، ولی جواب

همان بود که رفیق دیرینش شنیده بود.

لذا عمر با شرمندگی بیشتر به نزد ابوبکر برگشت و چنین سخن آغاز کرد:

او منتظر فرمان الهی است،

هان رفیق!

هرچه زودتر بلند شو تا به سراغ علی (ع) رویم و از او درخواست کنیم که مانند ما به خواستگاری فاطمه (س) برخیزد...

این احادیث که همگی آنها از طریق اهل سنت نقل گردید، می‌رساند که شیوخ عرب و بزرگان قریش و از جمله خلفای ثلاثه با تمام سماجت از فاطمه زهرا (س) خواستگاری کرده و از خود مدح و ستایش نموده‌اند... ولی پیامبر خدا (ص) همه آنان را رد کرده و طبق فرمان الهی با درخواست امیرالمؤمنین (ع) موافقت نموده است.

۲ - پیشنهاد خواستگاری حضرت زهرا (س) به امیرالمؤمنین (ع)

روزی ابوبکر، عمر و سعد بن معاذ به اتفاق گروهی دیگر در مسجد گرد آمده بودند و از هر دری سخن می‌گفتند. سخن از دختر پیامبر (ص) شد. ابوبکر گفت:

خواستگارانانی که رفته‌اند پیشنهادشان رد شده، پیامبر (ص) فرموده که تعیین همسر فاطمه (س) با خداست.

تنها علی (ع) در مورد خواستگاری تاکنون اقدامی نکرده است.

شاید به خاطر تهیدستی از انجام این کار سر باز می‌زند. با این همه برایم روشن است که خدا و پیامبر (ص) زهرا (س) را برای او نگه داشته‌اند. آنگاه ابوبکر رو به دوستانش کرد و گفت:

مایلید نزد وی رویم و ماجرا را برایش بازگو کنیم و ببینیم آیا او مایل به ازدواج است؟

سعد بن معاذ از این پیشنهاد استقبال کرد، سپس به اتفاق عمر و ابوبکر از مسجد خارج شدند و به جستجوی علی (ع) پرداختند. او در خانه نبود، اطلاع پیدا کردند که او در تلاش برای معاش در نخلستان یکی از انصار به وسیله شترش به آبکشی و آبیاری نخلها مشغول است.

به سویی شتافتند. علی (ع) فرمود:

از کجا و به چه منظوری آمده‌اید؟

ابوبکر به بیان ماجرا پرداخت و در پایان گفت من صلاح می‌دانم هرچه زودتر در خواستگاری فاطمه (س) تعجیل کنی. (۲۰۳) علی (ع) نیز یادآور شد که این وصلت آرزوی من است.

۳ - خواستگاری امیرالمؤمنین (ع) از حضرت زهرا (س)

علی (ع) می‌دانست که پیغمبر (ص) دخترش را به عنوان ازدواج نمی‌فروشد، متاع ناپایدار دنیا در پیش رسول خدا (ص) آن ارزش و اعتبار را ندارد که جانشین فضل و کرامت شود.

رسول خدا (ص) نماینده خدا است و از طرفی در پیشگاه خداوند تعالی امتیاز و فضیلت فقط تقوی و دانش است و فرستاده خدا هرگز غیر از آنچه را که خدا دوست دارد نمی‌خواهد و به آن اعتبار نمی‌دهد.

علی (ع) پیغمبر خدا (ص) را بیش از هر کس می‌شناسد که روح او آسمانی و ملکوتی است هرگز گرفتار قید و بند مادیات زودگذر نشده و نمی‌شود، اما لازم است در این عقیده از دیگران نیز گواهی و اعتراف بگیرد، لازم است آنها که در امر ازدواج

رقیب او هستند و به غرور مال و دارایی خود از فاطمه (س) خواستگاری کرده‌اند، اقرار کنند که درهم و دینار، ملاک فضیلت نیست. ملاک، تقوی است که آنها فاقد آن می‌باشند و این اعتراف، بر آنها حجتی بزرگ بوده باشد. حجتی بزرگ برای روزهایی که در پیش خواهد بود.

آنها که به آن حضرت گفته بودند که شما در مورد خواستگاری دختر پیامبر (ص) قدم به جلو بگذارید، در دنباله سخنان خود گفتند:

ای علی (ع)!

تو از ما بهتر می‌دانی که رسول خدا (ص) در بند مال و متاع دنیا نیست. آنچه در نظرش گرانها است در تو وجود دارد او جز به تقوی و دانش به چیزی اهمیت نمی‌دهد. علی (ع) که در مزرعه‌ای مشغول آبیاری درختان بود از کار دست کشید و شتر خود را به خانه آورد و سر و صورت خود را شستشو داد و به خدمت رسول خدا (ص) شرفیاب شد و درب خانه آن حضرت را کوبید، رسول خدا (ص) به ام‌سلمه رضی الله عنها فرمود بین کیست درب خانه را می‌کوبد؟ ام‌سلمه رضی الله عنها پرسید:

کیست؟

بانگی دلنشین شنیده شد که باز کنید منم.

این صدا خوش تر از هر چیزی پیامبر (ص) بود فرمود:

زودتر باز کن ای ام‌سلمه این، آن کس است که خدا و رسولش دوستدار او هستند.

ام‌سلمه رضی الله عنها عرض کرد:

کیست او یا رسول‌الله که این چنین بلند می‌ستایی؟

فرمود:

ای ام‌سلمه رضی الله عنها آرام باش او مردی است که در حوادث سخت و بزرگ هرگز ناتوان و زبون نمی‌شود، اظهار ضعف و سستی نمی‌کند. او برادر و پسر عمومی من، محبوبترین خلق خدا در نزد من است.

ام‌سلمه رضی الله عنها با شتاب رفت و در را گشود.

حضرت علی (ع) وارد شد و سلام کرد و به اذن رسول خدا (ص) نشست اما سر بزیر انداخت.

رسول خدا (ص) فرمود:

پسر عمومی عزیز، گویا به حاجتی آمده است و از حیاء اظهار نمی‌کند، ولی دوست دارم که آشکارا هر چه هست، بگوید قصه چیست؟

علی (ع) که گویی منتظر چنین صحبتی بود.

عرض کرد:

آری یا رسول‌الله مرا حاجتی است که از علی (ع) شرم دارم، ولی کرامت رسول خدا (ص) و محبت خاصی که به من دارد اجازه می‌دهد که آشکارا بگویم.

ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد، تو همان بزرگواری هستی که مرا در کودکی از پدر و مادرم گرفتی و مرا از غذای خود پروراندی، به آداب خود مؤدبم فرمودی؟

تو برای من از پدر و مادر مهربانتر و خوبتر بودی، امروز اندوخته‌ی دنیا و آخرت من نیز تو هستی، دوست دارم همانطور که خداوند بازوی مرا به وجود تو نیرومند کرد، از برکت تو، مرا به همسری نیکو نیز برساند، من به این امید به سوی حضرت شتافته‌ام؛ زیرا

دختری را که من خواستار او هستم در خانه صاحب اختیار من زندگی می‌کند.

رسول خدا (ص) از خوشحالی چهره‌اش شکفته و متبسم گشت، آری علی جان چنین است که می‌گویی ولی برای این کار چه تهیه کرده‌ای؟

یا رسول الله بر آنچه مالک آن هستم شما داناتر هستید و شما خوب می‌دانید که جز یک زره و شمشیر و شتر آبکش چیزی از متاع دنیا برنگرفته‌ام.

رسول خدا (ص) فرمود:

بسیار خوب، من امشب با فاطمه (س) در این مورد صحبت می‌کنم، امید است فردا تو را آنچنان که دوست داری ملاقات نمایم.

آری همواره به حکم قرآن پاکان نصیب پاکان هستند

«الطیبات للطیبین و الطیبین للطیبات»

زنان پاک طینت مخصوص مردان پاک نهاد و مردان پاک برای زنان پاک سرشت ذخیره شده‌اند.

در برخی از کتب این گونه آورده‌اند، برخی از صحابه از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) پرسیدند که چرا به خواستگاری حضرت زهرا (س) نمی‌روید؟

ایشان در جواب فرمودند که من چیزی ندارم.

گفتند پیغمبر (ص) از شما چیزی نمی‌خواهد و پس از آن علی (ع) به خانه پیغمبر (ص) رفت و از شرم و حیا نتوانست چیزی بگوید و منظور خود را به عرض برساند. بدون نتیجه برگشت روز دوم به محضر رسول خدا (ص) شرفیاب شد. باز هم عرق شرم بر پیشانی مبارکش نشست و بدون نتیجه برگشت، ولی روز سوم که به حضور سرور کاینات رسید. پیغمبر (ص) خودش فرمود:

یا علی آیا حاجتی داری؟

عرض کرد آری. رسول خدا (ص) بلافاصله فرمود:

بگو، گمانم به خواستگاری زهرا (س) آمده‌ای!

عرض کرد آری، یا رسول الله. در این موقع جبرئیل نازل شد و گفت:

یا محمد (ص) خداوند سبحان امر فرموده است که فاطمه (س) را به ازدواج علی مرتضی (ع) درآوری. (۲۰۴)

۴ - کفویت و همسانی حضرت زهرا (س) با امیرالمؤمنین (ع)

حضرت صادق (ع) در این زمینه بیان روشن و واضحی فرموده‌اند:

«لو لا ان الله عز و جل خلق امیرالمؤمنین، لم یکن لفاطمه (س) کفو علی وجه الارض، آدم فمن دونه». (۲۰۵)

«اگر خدای عز و جل امیرالمؤمنین (ع) را نمی‌آفرید، - از اولین و آخرین - فاطمه (س) را بر روی زمین نظیر و همسانی وجود نداشت».

علی (ع) و فاطمه (س) هر دو صاحب ولایت، هر دو دارای مقام عصمت و طهارت و هر دو از ارکان توحید و ایمانند.

امام ششم با عبارت دیگری می‌فرماید:

«لو لا ان امیرالمؤمنین تزوجها، لما کان لها کفو الی یوم القیامه علی وجه الارض، آدم فمن دونه». (۲۰۶)

تشخیص «رکن بودن» و یا «کفو و همتا بودن» بشری با بشر دیگر، مطلبی است که فهم انسان از درک آن عاجز و ناتوان است و تنها خدای تعالی «والله یعلم ما خلق» که از ضمائر مخلوقات خویش آگاه است می‌داند و می‌تواند معین کند چه کسی کفو، نظیر و همانند کیست و همتای هر موجودی در عالم کدامست.

لذا اختیار فاطمه (س) برای همسری علی (ع)، یک انتخاب الهی است، خدای تعالی خود برای زهرا (س) زوجی را که کفو و همتای اوست برمی‌گزیند و در این عقد آسمانی خود خطبه می‌خواند و شهود این ازدواج مقدس، پیامبر اکرم (ص) جبرئیل و فرشتگان هستند؛ باید اینچنین باشد، زیرا جز خدای خالق یکتا چه کسی می‌داند کفو و همانند زهرا (س) کیست، زهرایی که همتا ندارد و هیچ بشری جز علی (ع) شبیه و نظیر او نیست و در نتیجه‌ی همین جهل و نادانی و ناتوانی بشر در شناخت مقام شامخ زهرا (س) است که می‌بینیم ابوبکر و عمر نیز خواستار ازدواج با فاطمه (س) می‌شوند و پیامبر اکرم (ص) در جواب آنان چنین می‌فرماید: فاطمه (س) از آن خداست و من در این مورد هیچ‌گونه اختیاری ندارم «والله يعلم ما خلق»

و تنها خدا که خالق زهرا (س) است می‌داند کفو، همسر و زوج شایسته او کیست، من و دخترم اگر چه صاحب مقام ولایتیم، ولی خدای متعال بر من و او ولایت دارد و انتخاب و تعیین همسر فاطمه (س) امری است خدایی.

۵ - آزادی در انتخاب همسر و مشورت رسول اکرم (ص) با دخترشان

انتخاب همسر یکی از حساس‌ترین مراحل زندگی هر جوانی اعم از دختر و پسر است. ازدواج مرحله‌ی انتخاب سرنوشت یکی عمر زندگی مشترک و اساس مهم سازندگی تاریخ چندین نسل بالقوه و نقطه‌ی پایه گذاری آینده‌ای برای فرزندان، نوادگان و سازندگان جامعه فرداست.

ملاحظه می‌شود که بدین گونه، مسأله ازدواج از صورت یک امر شخصی و خصوصی خارج می‌شود و جنبه اجتماعی، عمومی و تاریخی به خود می‌گیرد که چه بسا در سرنوشت و تاریخ و آینده‌ی ملت یا ملت‌هایی نقش مهم و تعیین کننده داشته باشد. از این رو انتخاب همسر شایسته، کاری است دشوار و به خصوص برای دختران چندان به سهولت و سادگی امکان پذیر نیست. بلکه این امر مهم، باید روی اصول و قوانین حساب شده و اساس ثابت ولایت گیری که در طول قرون و اعصار حکومت داشته است، استوار باشد و در مسیر آن حرکت کند تا خدای نکرده انحرافی صورت نگیرد.

لذا مطمئن‌ترین اصول در این مورد، همانا رعایت قوانین الهی و تعالیم جاودانی آسمانی است که به افراد بشر می‌آموزد پدر و مادر، در شرایط عادی و عمومی، همواره بیش از فرزندان در این باره تجربه و آگاهی دارند و با دلسوزی و دقت بیشتری، بدون تأثیر احساسات آنی و زودگذر می‌توانند تصمیمات شایسته و سازنده بگیرند. بر این اساس، مشاوره با پدر و مادر و جلب نظر و رضایت آنان، از شرایط اصلی ازدواج دختران قرار می‌گیرد و برخی آن را از جمله فرایض و واجبات و ارکان به شمار آورده و تخطی از آن را کاری ناروا و در حد اسقاط واجب دانسته‌اند.

با این همه باید توجه داشت که این اجازه و رضایت هم بایستی جنبه‌ی صحیح و عقلانی و منطقی داشته باشد و اگر از روی نادانی و دشمنی یا لجاجت، مسأله‌ی مخالفت پدر و مادر مطرح شود و یا پدر و مادر از این قدرت خود سوءاستفاده کرده و آن را بدون جهت و دلیل عقلانی به کار گیرند و تنها خودخواهی و تمایلات غیر منطقی خود را در نظر داشته باشند، چنین حقی از آنان سلب می‌گردد. آنچنان که رضایت و آزادی دختر نیز در انتخاب همسر شایسته و دلخواه، کاملاً مورد نظر و توجه شارع مقدس اسلام قرار گرفته و در این مورد برای دختران مسلمان حقوقی منظور شده است که نظیر آن را با آن همه وسعت و عمق و توجه در هیچ جای دیگر نمی‌توان پیدا کرد.

پیامبر اکرم (ص) که خود پایه گذار و مجری برنامه‌های الهی و پیاده کننده قوانین آسمانی در روی زمین است، دخترش فاطمه (س) را در انتخاب شوهر آزاد گذاشت و بدون این که کمترین تحمیل و فشاری در این باره روا دارد، برای آزادی عقیده او و رعایت حقوق اسلامی کمال احترام را قائل شد تا این امر، سرمشقی برای جامعه و تاریخ اسلام باشد. نکته مهم در اینجا آن بود که پیامبر

(ص) به خوبی می‌دانست که در امر ازدواج فاطمه، نه فقط سرنوشت آینده‌ی او، بلکه خیر و مصلحت جوامع بشری و نسل‌های آتی اسلام مطرح است.

با این که پیامبر اسلام (ص) چند دختر شوهر داده بود، ولی هرگز دیده نشده بود که اراده و اختیار را از آنان سلب کرده باشد. هنگامی که علی بن ابیطالب (ع) سرباز شجاع و دلاور اسلام برای خواستگاری زهرای مرضیه (س) نزد پیامبر اسلام (ص) رفت، پیامبر اسلام (ص) فرمودند:

«تاکنون چند نفر دیگر به خواستگاری آمده‌اند و من شخصاً این مسأله را با دخترم در میان گذاشته‌ام. اما او به علامت نارضائی چهره خود را برگردانده است. اکنون نیز خواستگاری تو را به اطلاع او می‌رسانم.»

۶ - جواب مثبت حضرت زهرا (س) در ازدواج با امیرالمؤمنین (ع)

پس از خواستگاری امیر مؤمنان (ع) پیامبر (ص) فرمود:

علی جان!

واقعیت این است که پیش از تو بسیاری دیگر به خواستگاری «فاطمه» (س) آمده‌اند و من تقاضای آنان را با او در میان نهاده‌ام اما در چهره‌ی تابناکش به روشنی آثار نارضایتی و عدم موافقت را خوانده‌ام، اینک شما باش تا برگردم.

پیامبر (ص) برخاست و نزد دخت یگانه و بی‌همتای خویش آمد و تقاضای امیر مؤمنان (ع) و دعوت او برای زندگی مشترک با «فاطمه» (س) را، با او در میان گذاشت و به انتظار پاسخ نشست همانگونه که امیر مؤمنان (ع) هم در اطاق دیگری به انتظار نتیجه تقاضای خویش نشسته بود.

در چنین شرایطی، گاه پدر خیرخواه و دلسوز ناگزیر می‌گردد که ویژگیهای اخلاقی و انسانی خواستگار، سن و سال و شرایط جسمی، شغل و دیگر خصوصیات او را برای دخترش - در صورتی که آشنا نباشد - روشن سازد تا دخترش از روی بینش و آگاهی و دانایی تصمیم به ازدواج بگیرد اما در مورد خواستگاری علی (ع) از «فاطمه» (س) نیاز به این مراحل نبود، چرا که علی (ع) چهره‌ای شناخته شده‌تر از آن داشت که نیاز به معرفی داشته باشد و خود دخت فرزانه پیامبر (ص) او را به شایستگی می‌شناخت و از سابقه‌ی درخشان، ویژگیهای اخلاقی، کمالات انسانی، درایت و جوانمردی او آگاه بود.

به همین جهت هم، پیامبر گرامی به همین بسنده کرد که بگوید:

«فاطمه» جان!

«علی» (ع) همین کسی است که خویشاوندی، برتری و پیشتازیش در اسلام برایت روشن است و من از پروردگار خویش همواره خواسته‌ام که شایسته‌ترین و محبوب‌ترین انسانها را به همسری تو برگزیند و اینک این «علی» است که خواهان توست، نظرت در مورد پیشنهاد او چیست؟

فاطمه (س) سخنان پیامبر (ص) را تا آخرین واژه به دقت شنید و به جای پاسخ صریح، سکوت پر معنا را برگزید بی‌آنکه علائم و نشانه‌های نارضایتی و عدم موافقت از خود نشان دهد.

پیامبر (ص) به دقت بر سیمای دخترش نگریست و از سیمای پرشکوه او شوق و رغبت پیوند با علی (ع) را خواند. اینجا بود که برخاست و فرمود:

الله اکبر ... سکوتها اقرارها و رضاها. (۲۰۷)

سکوت پر معنای او نشانگر موافقت و رضایت اوست، آری، او با این پیوند موافق و راضی است.

۷ - پیوند مقدس حضرت زهرا (س) و امیرالمؤمنین (ع) در آسمانها

رسول خدا (ص) صبحگاهان برای اینکه علی (ع) را به رضای فاطمه (س) بشارت دهد کسی را به دنبال او فرستاد و علی (ع) نیز حضور یافت.

پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود:

پسر عموی عزیز فرشته‌ی خدا به نزد آمد و مرا به تزویج آسمانی شما دو نفر آگاه کرد (فابشر یا علی ان الله عز و جل اکرمک کرامه لم یکرّم بمثلها احداً و ان الله تعالی اذا اکرم ولئیه و احبه اکرمه بما لاعین رات و لا اذن سمعت).

بشارت باد بر تو یا علی (ع)، خداوند بزرگ تو را کرامتی فرمود که به هیچکس همانند آن ننموده است و خدای بزرگ چون بخواهد دوستش را مورد تکریم قرار دهد به چیزی او را گرمی خواهد داشت که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده باشد. علی (ع) به منظور تشکر از این موهبت الهی گفت:

«رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعلم صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی.» (۲۰۸) پروردگارا مرا یاری کن تا شکر نعمتی را که به من عطا فرمودی به جای آورم...

۸ - تاریخ و سن حضرت زهرا (س) در زمان ازدواج

این ازدواج مبارک در روز اول ماه ذی‌حجه الحرام سال دوم هجرت در مدینه‌ی طیبه واقع شد. هنگام ازدواج مادرم زهرا (س) نه یا ده ساله بود.

اینک بحث ما در سنّ مبارک زهرا (س) در سال ازدواج است.

لذا اقوال مؤید سن حضرت در سال ازدواج بر نه سالگی و حداکثر ده سالگی را از منابع شیعه و عامه با نشانی دقیق ذکر می‌کنیم:

۱. روضه‌ی کافی: ص ۳۴۰، سعید بن مسیب می‌گوید:

به علی بن الحسین علیه (ع) عرض کردم:

در چه زمان رسول‌الله (ص) فاطمه (س) را به علی (ع) تزویج کرد؟

فرمود:

یک سال بعد از هجرت در مدینه و آن روز فاطمه (س) نه ساله بود.

۲. حدیقه‌ی الشیعه، محقق اردبیلی:

ص ۱۷۴، می‌گوید:

اصحّ اقوال آنست که فاطمه (س) هنگام ازدواج ده ساله بوده، چون هشت سال با پدر بزرگوارش در مکه بود و در سال دوم هجرت تزویج واقع شد.

۳. بحارالانوار: ج ۱۹ ص ۱۱۶ از روضه کافی.

۴. بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۶ از مناقب نقل کرده که جابر می‌گوید:

وقتی پیامبر (ص) به مدینه آمد دو سال بعد در اول ذی‌حجه الحرام فاطمه (س) را به علی (ع) تزویج کرد و روز ششم ذی‌حجه نیز روایت شده، در روز سه‌شنبه ششم ذی‌حجه بعد از جنگ بدر عروسی فاطمه (س) بود.

۵. مناقب ابن شهر آشوب که بحار از آن نقل کرده همانگونه که گذشت.

۶. حلیه الابرار، بحرانی: ج ۱ ص ۹۶ حدیث کافی را نقل کرده و در وقت ازدواج حضرت را نه ساله ذکر کرده است.

۷. نزل الابرار، بدخشانی ۱۱۲۶ ه: در ص ۱۳۲ می گوید:

پیامبر اکرم (ص) فاطمه (س) را در سال دوم هجرت در ماه رجب یا رمضان به علی (ع) تزویج کرد و در آن روز فاطمه (س) نه سال داشت.

۸. الدمعه الساکبه، بهبهانی ۱۲۸۵ ه: ج ۱ ص ۲۳۵ از کافی نقل کرده: فاطمه (س) هشت سال با پدرش در مکه بود.

بعد به مدینه هجرت کرد و یک سال پس از ورود به مدینه پیامبر (ص) او را به علی (ع) تزویج کرد و هنگامی که پیامبر (ص) از دنیا رفت او هیجده سال داشت و بعد از پدرش هفتاد و دو روز زنده بود.

۹. الدمعه الساکبه در همان صفحه از «کشف الغمه» نقل کرده که:

فاطمه (س) هشت سال با پدرش در مکه بود و بعد به مدینه مهاجرت کرد و ده سال با پدرش در مدینه بود و عمرش در وفات پدر هیجده سال بود و بعد از وفات پدر هفتاد و پنج روز با امیرالمؤمنین (ع) زندگی کرد.

۱۰. ریاحین الشریعه، ص ۷۷ می گوید:

بنابراین ولادت فاطمه (س) در روز جمعه بیستم جمادی الاخری شش هزار و دویست و هشت سال بعد از هبوط آدم صفی (ع) بود، (و نزول رسول خدا (ص) در مدینه روز شنبه دوازدهم شهر ربیع الاول سال شش هزار و دویست و شانزده بعد از هبوط بوده) و از روز ورود فاطمه (س) به مدینه تا اول شهر رجب سال دوم هجرت - که ماه تزویج فاطمه (س) با علی (ع) بود - یک سال و ده روز قمری بود، چون سالهای شمسی را به سال قمری نقل کنیم، عمر فاطمه در وقت زفاف نه سال و سه ماه قمری خواهد بود.

۱۱. در ریاحین الشریعه ص ۷۷ آمده:

قول حق این است که ماه ربیع الاول حضرت رسول (ص) به مدینه هجرت فرمودند و ابتدای سال هجرت نبوی قرار دادند و بعد از یک سال که ربیع الثانی دیگر سال هجرت می شود، رسول خدا (ص) در ماه رمضان آن سال به غزوه بدر رفته و فاطمه زهرا (س) در این ربیع الثانی از سن مبارکش نه سال گذشته به حد بلوغ رسیده بود.

۱۲. ریاحین الشریعه: ص ۷۹ می گوید:

چون از سن مبارک بتول عذرا (س) نه سال گذشت و در حجره ام سلمه رضی الله عنها به کمال رشد (جسمی) رسید، از اطراف و اکناف از اهل مدینه و عظمای قبائل رؤسای عشایر به این قصد و خیال باطل به هیجان آمدند و حرکت کردند...

۱۳. منتخب التواریخ ص ۹۲ می گوید:

گفته شد ولادت حضرت در جمادی الاخری پنج سال بعد از بعثت و ظاهراً در آخر سال چهارم بوده، که از روز بعثت تا روز ولادت مخدره چهار سال و دو ماه و بیست و سه روز گذشته است، پس سن مخدره در وقت هجرت هفت سال و هشت ماه و ده روز بوده. پس در حین زفاف مخدره بر مختار ما نه سال و هفت ماه و یک روز می شود.

۱۴. منتخب التواریخ ص ۹۲ از کافی و دروس نقل می کند:

ولادت حضرت در سال پنجم بعثت و ولادت حضرت مجتبی (ع) در نیمه‌ی رمضان سال دوم بوده است.

بنابراین وقت زفاف، حضرت هشت سال و هفت ماه داشته‌اند.

صاحب منتخب التواریخ بعد از نقل این قول می گوید:

«و این بعید است» و شاید استبعاد به خاطر این است که در هشت سال و هفت ماه هنوز به سن بلوغ نرسیده، ولی بنا به قول اول استبعاد ندارد، زیرا به سن بلوغ رسیده؛ اگر چه در قول دوم می توان رفع استبعاد کرد؛ زیرا قبل از بلوغ عقد ازدواج جاری می شود و عروسی متعارف نمی شود و آن نیز با فاصله بین عقد و عروسی و زفاف حل می شود.

۱۵. ناسخ التواریخ جلد حضرت فاطمه (س) ج ۱ ص ۳۵ همان قول اول ریاحین الشریعه ص ۷۷ است که ظاهراً به خاطر تقدّم ناسخ، ریاحین از ناسخ نقل کرده است.

۱۶. در کتاب فاطمه الزهراء (س) (ملا داود کعبی) ص ۳۰ می‌گوید:

تولد فاطمه (س) در مکه، در ساعات آخر شب جمعه، پنج سال بعد از بعثت بوده و هشت سال با پدرش در مکه بود و بعد به مدینه هجرت کرد و در آنجا دو سال با پدرش بود و بعد از پدرش اندک مدتی با علی (ع) بود و ازدواج او با علی (ع) دو سال پس از ورود به مدینه بود.

۱۷. ملا داود کعبی در فاطمه الزهراء (س) ص ۳۵ می‌گوید:

ازدواج زهرا (س) در ماه رمضان و زفافش در ذی‌حجه سال دوم هجرت است.

۱۸ - در خصائص فاطمیه، کجوری ص ۳۵۲، می‌گوید:

چون سن مبارک حضرت از نه سال گذشت و در حجره‌ی ام‌سلمه به کمال رشد رسید بدین قصد ... و این قول به قرینه‌ی اینکه عیناً در الفاظ و معانی با ناسخ یکسان است، از او نقل شده است.
در همان صفحه می‌گوید:

آنچه حقیر حق می‌داند این است که در ماه ربیع‌الاول حضرت رسول (ص) هجرت به مدینه کرد و ابتدای سال هجرت نبوی قرار داد و بعد از یک سال که ربیع‌الثانی دیگر سال دوم می‌شود، رسول خدا (ص) در ماه رمضان آن سال به غزوه‌ی بدر رفتند و فاطمه زهرا (س) در این ربیع‌الثانی دوم از سن مبارکش نه سال گذشته و به حد بلوغ رسیده بود.

۱۹. خصائص فاطمیه در همین صفحه یک سال بعد از هجرت و دخول به سال دوم را از کلینی نقل می‌کند و می‌گوید:
حق همین است.

۲۰ - حیب السیر، خواند میر جلد اول جزء سوم، می‌گوید:

در سال دوم از هجرت میان شاه مردان و سیده‌ی بانوان عقد مناکحت منعقد گشت.

بعد از ص ۱۵ می‌گوید:

و در آن زمان زهرا (س) به روایت اهل بیت (ع) نه ساله بود.

۲۱. در مستدرک السفینه ج ۸ ص ۲۴۴ می‌گوید:

ازدواج فاطمه (س) در سال اول هجرت بوده و آن روز حضرت نه سال داشته است.

۲۲. تذکره الهداه، میرزا محمد نظام العلماء نائینی: ص ۲۰ در حالات حضرت زهرا (س) با نظم می‌گوید:

قد زوّجت من والد الکرام فی اول ذی حجه الحرام

او سادس منها علی ما رویا زوّجها بالمرتضی خیر الوری

و المجلسی بالروایتان نص و ما صرّح بالرجحان

من بعد عام قد مضی فی الطیبه من هجره کانت زواج فاطمه

و هی ابنه التسع من السنینا حال الزوّاج هکذا روینا

زفافها الی امیر العرب قد کان فی محرم فی الاقرب

قد کان فی احدی و عشرين کما روی الصدوق لیه فلیعلما

در این نظم تصریح کرده که فاطمه (س) هنگام ازدواج نه سال داشته است.

۲۳. سیره المصطفی (ص)، هاشم معروف حسنی ص ۳۲۶ از جلد دوم اعیان الشیعه نقل می‌کند:

عمر زهرا (س) بین نه و ده و یازده سال بوده است.

۲۴. اعیان الشیعه: جزء دوم، طبق سیره المصطفی (ص) همانطور که نقل شد.

۲۵. کشف الغمه: جزء دوم همانگونه که از الدمعه الساکبه گذشت.

۲۶. مرحوم سپهر در ناسخ التواریخ، جلد حضرت رسول اکرم (ص) ج ۱ ص ۹۵ می گوید:

تزویر فاطمه (س) با علی (ع) در سال دوم هجرت بود.

و سال میلاد فاطمه (س) در بیستم جمادی الاخری سال شش هزار و دویست و هشت بعد از هبوط آدم صفی (ع) بود و از آن زمان

تا ماه رجب سال دوم هجرت نه سال و ده روز قمری باشد و وفات آن حضرت نیز در این ماه بود.

و او از بعضی مخالفان نقل کرده:

که اگر فاطمه (س) هنگام زفاف نه ساله بوده، لازم می شود که امام حسن (ع) را در ده سالگی آورده باشد و این از عادت بعید

است؛ جز اینکه بگوئیم: از پیغمبر زادگان - خاصه از آن حضرت - عجیب نباشد.

۹ - تعیین و میزان مهریه ازدواج حضرت زهرا (س) و امیرالمؤمنین (ع)

پیامبر گرامی (ص) رو به امیر مؤمنان (ع) کرد و فرمود:

آیا چیزی از امکانات مالی و اقتصادی برای ازدواج در اختیار دارد؟

آن حضرت پاسخ داد:

پدر و مادرم فدایت باد!

به خدای سوگند شرایط اقتصادی من بر شما پوشیده نیست. همه‌ی ثروت من در حال حاضر یک شمشیر، یک زره برای جهاد و

یک شتر آبکش برای کسب و کار است.

آری!

این دارایی علی (ع) است و این تمامی امکانات مالی و اقتصادی اوست که می خواهد با دخت یگانه‌ی پیامبر (ص) پیمان زندگی

ببندد.

پیامبر گرامی (ص) در برابر صداقت و جوانمردی وصف ناپذیر امیر مؤمنان (ع) در اوج کرامت و بزرگواری فرمود:

علی جان!

اما در مورد شمشیرت، نظرم این است که شما به او نیامندی تا به وسیله‌ی آن در راه خدا و دفاع از حقوق و امنیت انسانها به جهاد

برخیزی و دشمنان تجاوز کار خدا را سر جایشان بنشانی. در مورد شترت نیز، نظرم این است که آن هم وسیله‌ی کار و درآمد

توست. به وسیله‌ی آن، هم نخلستانت را آب می دهی و برای خانواده‌ات هزینه‌ی زندگی فراهم می آوری و هم زاد و توشه‌ی سفرت

را جابجا می نمایی. پس از تعیین زره حضرت علی (ع) به عنوان مهریه حضرت زهرا (س) حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

اما من دخت فرزانه‌ام را به ازدواج تو در خواهم آورد و در برابر این پیمان برای زندگی مشترک و به نشان صفا و صداقت، اینک

زرهات را بفروش و پول آن را بیاور تا ترتیب این کار را بدهم.

امیر مؤمنان (ع) به دستور پیامبر (ص) به بازار شتافت و زره اش را به حدود پانصد درهم فروخت و پول آن را به پیشوای بزرگ

توحید و آزادگی تقدیم داشت.

و مقرر گردید که این پول، «مهر» برترین و والاترین بانوی جهان هستی، سالار زنان گیتی و دخت فرزانه‌ی سالار پیام آوران خدا،

محسوب می گردد.

پیامبر گرامی (ص) بدینسان و با این مقدمات، دخت نمونه‌ی خویش را به ازدواج امیر مؤمنان (ع) درآورد و با همین سادگی و سهولت این پیوند پرشکوه انجام پذیرفت تا زنجیرهای گران اوهام، خرافات و تقلیدهای نا به جا که بر دست و پای مردم پیچیده شده بود، همه را در هم نوردد و مردمی که در مقام و منزلت علمی، عقیدتی و معنوی هرگز با این خاندان با شکوه قابل مقایسه نیستند، تا از شیوه‌ی انسانی و آزادمنشانه‌ی آنان پیروی کنند.

پیامبر (ص) دخت گرانمایه‌اش را که سالار زنان گیتی بود با مهریه‌ای اندک به عقد شهسوار اسلام درآورد تا دختران آزاده، روشنفکر و اندیشمند مسلمان، خویشان را از این قید و بندها، آداب و رسوم غلط، مهریه‌های سنگین و تشریفات کمرشکن رها سازند و از ازدواج سهل و آسان، بر اساس صفا، عشق پاک و وفا سر باز زنند.

۱۰ - سند آسمانی یا مهریه حقیقی حضرت زهرا (س)

در بعضی از روایات دیگر آمده که خدا به رسول (ص) خویش فرمود:

انی جعلت نحلتهای من علی (ع) خمس الدنيا و ثلث الجنة و جعلت لها فی الارض اربعة انهار. الفرات و نیل مصر و نهروان و نهر بلخ، فزوجهای، انت یا محمد بخمس مائة درهم، تكون سنه لامتك. (۲۰۹)

من خمس دنیا و ثلث بهشت را مهر فاطمه (ع) قرار دادم که به ازدواج علی (ع) درآید و در زمین چهار نهر را مخصوص او گردانیدم. نهر فرات و نیل و نهروان و نهر بلخ را. (نهروان نام شهری است نزدیک بغداد در اینجا مقصود از نهروان، نهر آبی است که نزدیک آن شهر قرار داشت).

و تو ای محمد (ص) مهر زهرا (س) را پانصد درهم قرار ده تا سنتی باشد از برای امت تو.

شایان ذکر است که در آن زمان پانصد درهم نقره معادل دو مثقال و نه نخود زر خالص بود.

«احمد بن یوسف دمشقی» در کتاب خویش «اخبارالدول و آثارالاول» در این مورد آورده است که:

دخت ارجمند پیامبر (ص) هنگامی که شنید پدر گرانمایه‌اش پس از رضایت او، وی را به ازدواج علی (ع) درآورده و صدق او را بسیار اندک قرار داد، به آن حضرت گفت:

«ای پیامبر خدا!

دختران مردم عادی نیز همین گونه ازدواج می‌کنند و مهریه‌ی آنان از همین درهم‌ها و دینارهای دنیوی است، پس فرق ما و آنان چیست؟

من از شما تقاضا می‌کنم که این مهریه دنیوی و مادی را به شوی گرانقدرم علی (ع) بازگردانی و خود از خدا بخواهی که مهریه‌ی مرا شفاعت گناهکاران امت قرار دهد.»

درست پس از این خواسته‌ی فاطمه (س) بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و لوحی از حریر با خود آورد که در آن این گونه نوشته شده بود:

«خداوند مهریه‌ی فاطمه (س) را شفاعت گناهکاران امت پدرش قرار داد.»

و به همین دلیل هم بانوی بانوان، آن سند آسمانی را نگاه داشت تا به هنگامی مرگ در درون کفن او قرار دهند و فرمود:

«هنگامی که در روز رستاخیز برانگیخته شدم، این سند آسمانی را بدست می‌گیرم و طبق آن از گناهکاران امت پیامبر (ص)، به اذن خدا و خواست او، شفاعت می‌نمایم.» این روایت همانگونه که از نظرتان گذشت نمایشگر عظمت و شکوه بانوی بانوان و همت والای اوست، چرا که او از پدرش می‌خواهد که این موقعیت رفیع و این مقام پرفراز را برای او بخواهد و دعای پیامبر (ص) نیز مورد پذیرش قرار می‌گیرد و در برابر خواسته‌ی پیامبر (ص) آن سند آسمانی فرود می‌آید که به خواست خدا در روز رستاخیز حقیقت

آن برای همه روشن می‌شود.

در این مورد «صفوری» در کتاب خویش «نزهة المجالس» از «نسفی» آورده است که:

«فاطمه (س) از پیامبر (ص) گرامی تقاضا کرد که خداوند مهریه‌ی او را شفاعت امت پیامبر (ص) در روز رستاخیز قرار دهد و پذیرفته شد و در آن روز است که مهریه‌ی خویش را خواهد خواست.»

به هر حال روایات بسیاری از امامان نور بیانگر آن است که خدای جهان آفرین در روز رستاخیز جزء مهریه‌ی فاطمه (س) شفاعت او را در حق گناهکاران امت پیامبر (ص)، قرار داده است.

خطبه خداوند متعال در عقد حضرت زهرا (س)

این خطبه بر لوح محفوظ نقش بست و جبرئیل بر رسول خدا (ص) قرائت کرد:

«الحمد ردائی و العظمة کبریائی و الخلق کلهم عیبی و امائی یا ملائکتی و سکان جنتی بارکوا علی بنی ابیطالب حبیب محمد (ص) و علی (ع) فاطمه (س) بنت محمد فانی قد بارکت علیهما و قد زوجت احبَّ النساء الی من احب الرجال الی من النیین المرسلین.» (۲۱۰)

ستایش ردای من و عظمت و بزرگی مخصوص من و تمام خلق بنده من و کنیز مندا ای فرشتگانم و ای ساکنان بهشت من، بر دوستدار محمد (ص) یعنی علی بن ابیطالب (ع) تبریک بگوئید و بر فاطمه (س) دختر محمد (ص) مبارکباد بگوئید؛ زیرا من بر آن دو برکت دادم و محبوبترین زنان را به محبوبترین مردان از انبیاء و رسولان تزویج نمودم.

در همان سند آمده که یکی از فرشتگان به نام راحیل عرض کرد:

بارالها برکت آنها در چیست؟

خطاب شد:

محبت آنها را بر جمیع خلایق واجب گردانیدم و آنها را حجت خود بر خلق قرار دادم و به عزت و جلال خودم که ذریه‌ی آنها را خزانهدار خود در زمین ساخته و تمام معادن عالم را به دست آنها سپردم و پس از انبیاء به وجود آنها بر خلق احتجاج می‌کنم. در «کشف الغمه» از انس بن مالک روایت می‌کند که گفت:

من در حضور حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) بودم که آثار وحی در جبینش ظاهر گشت و پس از لحظه‌ای فرمود:

ای انس می‌دانی که جبرئیل به من چه پیغام آورده؟

گفتم:

نه یا رسول‌الله فرمود:

جبرئیل به من از جانب خدا پیغام آورد که خدا فرمان داده تا فاطمه (س) را به علی (ع) تزویج کنم آنگاه به من فرمود:

برو ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و انصار را خبر کن تا حاضر شوند، من اطاعت کردم چون مجلس به مهاجر و انصار آراسته شد؛ علی (ع) را خواست و فرمود یا علی پروردگار مرا امر فرموده که فاطمه (س) را برای تو عقد کنم به چهار مثقال نقره آیا راضی هستی؟

عرض کرد:

یا رسول‌الله راضی هستم، همه‌ی حضار مبارکباد گفتند، سپس رسول خدا (ص) به منبر رفت خطبه عقد را ایراد فرمود.

خطبه پیامبر (ص) در عقد حضرت زهرا (س)

«الحمد لله المحمود بنعمته، المعبود بقدرته، المطاع لسلطانه، المرعوب من عذابه، المرغوب اليه فيما عنده النافذ امره في سمائه وارضه، الذي خلق الخلق بقدرته و ميزهم بحكمته و احكمهم بعزته و اعزهم بدينه و اكرمهم بنبيه محمد (ص) ثم ان الله عز و جل قد جعل المصاهره نسبا لاحقا و امرا مفترضا نسخ بها الاثام و اوشح بها الارحام و الزمها الانام فقال عزوجل و هو الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و كان ربك قديرا فامر الله يجرى قضائه و قضائه يجرى الى قدره و قدره يجرى الى اجله فلكل قضاء قدر و لكل اجل كتاب يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب.

ثم ان الله تعالى امرني ان ازوج فاطمه من علي و قد زوجته علي اربعماه مثقال فضه، ارضيت يا علي؟
فقال علي:

رضيت عن الله و عن رسوله.

فقال (ص) جمع الله شملكما و اسعد جدكما و بارك عليكما و اخرج منكما كثيرا طيبا. (۲۱۱)

سپاس خداوندی را سزاوار است که بندگان را به نعمت عبودیت مقرب داشت و به قدرت اطاعت مکرم فرمود و به سلطنت و صولت مطیع و منقاد ساخت و به عذاب و نعمت بیمناک فرمود خدایی که امرش در آسمانها و زمین نافذ است، خداوندی که موجودات را به قدرت خود آفرید و به حکمت خود از هم متمایز و مشخص فرمود و به عزت ایمان رشته شخصیت آنها را مستحکم و به دین و فضیلت گرامی داشت و به نبوت محمد (ص) بر آنها منت نهاد.

آن خدایی که مصاهرت و دامادی را سبب خویشاوندی قرار داد و بدین وسیله افراد و اقوام را به هم ملحق فرموده و الفت داد و امر فرمود این فریضه را همه اطاعت کنند و از سنت‌های خداوندی خویش قرار داد و با این دستور، آثار بت پرستی را محو و معدوم کرد و ارحام مادران را به ازدواج و دامادی زینت داد و مردم را به این دستور و اجرای آن ملزم کرد.
آنگاه فرمود:

خداوند عزوجل آن خالق است که بشر را از آب خلق فرمود و میانشان سبب و نسب قرار داد و پروردگارت توانا است.

پس فرمان خداست که قضایش را اجرا می‌کند و قضای او است که بر قدرش جاری می‌گردد و قدرش به سوی اجلی روانه می‌شود و برای هر اجلی کتابی است با این همه، اختیار کل به طور مطلق در دست او است آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و نزد او است، ام‌الکتاب (لوح محفوظ) سپس فرمود:

پروردگار عالم مرا امر کرد که تزویج کنم فاطمه (س) را به علی (ع) و هم اکنون به قصد انشاء و به امر حق، فاطمه (س) را به عقد ازدواج علی (ع) در آوردم به مهر چهارصد مثقال نقره. آنگاه رو کرد به علی (ع) و فرمود:

یا علی (ع) آیا راضی هستی؟

علی (ع) از جای خود برخاست گفت:

از خدا راضی و از رسول (ص) او خشنودم. پس از آن رسول خدا (ص) در حق آنها دعا کرد و گفت:

خداوند مشکلات شما را بر طرف نماید. و شما را خوشبخت کرده و سعادت‌مند گرداند و بر شما مبارک باد این ازدواج با میمنت و فرزندان پاک و پاکیزه از شما به عمل آید. آنگاه از منبر بزیر آمد و فرمود:

«انما انا بشر مثلکم اتزوج فیکم و ازوجکم الا فاطمه (س) فان تزویجها نزل من السماء.» (۲۱۲)

من یک نفر همانند شما هستم به شما زن می‌دهم و از شما زن می‌گیرم جز فاطمه (س) که تزویج او در آسمان انجام گرفته است.

خطبه‌ی امیرالمومنین (ع) در عقد حضرت زهرا (س)

الحمد لله شکرًا لانعمه و ایدیه و لا اله الا الله شهاده تبلغه و ترضیه و صلّی الله علی محمّد صلوه تزلفه تحطیه و النکاح ممّا امر الله عزّوجلّ به و رضیه و مجلسنا هذا مما قضاه الله و اذن فيه و قد زوجنی رسول الله ابنته فاطمه و جعل صداقها درعی هذا و قد رضیت بذلك فاسئلوه و اشهدوا. (۲۱۳)

سپاس و شکر خداوندی را سزا است که الطاف و نعمت‌هایش شامل حال همه‌ی بندگان است پروردگاری نیست جز او و شهادت می‌دهم بر وحدانیت ذات پاکش، شهادتی رسا و با اعتقادی کامل و درود و سلام حق بر محمد (ص)، درودی همواره و فراگیر و باقی، اما بعد، مجلس ما در مورد یکی از سنتهای مقدس الهی تأسیس گردیده. موضوع این مجلس، نکاح است که پروردگار بدان امر فرموده و رضا داده است.

و رسول خدا (ص) به فرمان خداوند متعال دخترش فاطمه (س) را بر من تزویج فرموده و مهر او را این زره آهنین من قرار داده است، من نیز بدان رضا دادم، شما حاضران، این موضوع را از او پرسید و شهادت دهید که دخترش فاطمه (س) به همسری من درآمده است.

در این موقع حاضران مجلس از رسول خدا (ص) مراتب را پرسیدند رسول خدا (ص) فرمود که آری چنین است؛ آنگاه همگی دست به دعا برداشته و برای عروس و داماد از خداوند متعال برکت و خیر طلب نموده و به آنها تبریک گفتند. و در پایان مجلس، رسول خدا (ص) به زنان خود امر فرمود تا به خوشحالی این جشن شادمانی کنند و بساط سرور بگسترند. ولی برخلاف انتظار، رسول خدا (ص) چون به نزد دخترش فاطمه رسید او را گریان یافت فرمود:

«ما بیکیک؟»

فوالله لو كان في اهل بيتي خير منه ما زوجتك و ما انا زوجتك ولكن الله زوجك و اصدق عنك الخمس مادامت السموات و الارض. (۲۱۴)

دخترم چه چیزی باعث گریه‌ات شده است؟

به خدا قسم اگر کسی در میان اهل بیت من بهتر از علی بود تو را به او تزویج می‌کردم، لکن تزویج تو به علی تزویج الهی است و به فرمان خدا این ازدواج صورت گرفته و مهر تو را یک پنجم دنیا قرار داده است.

خطبه جبرئیل در جمع ملائکه در عقد حضرت زهرا (س)

وحی فرستاد خدا به سوی جبرئیل امین که بر منبر کرامت بالا رو.

پس جبرئیل بر آن بالا رفت و راست ایستاد و توقف کرد و خطبه خواند و گفت:

ستایش مخصوص خدائی است که روحها را آفرید و شکافت عمود صبح را و صورت‌بندی نمود پنج صورتی را از نور (یعنی خمسه طیبه (ع) را) و زنده کننده است مرده‌ها را و گردآورنده است پراکنده‌ها را و بیرون آورنده است روئیدنیها را و نازل کننده است برکتها را

(تا اینکه گفت:)

آفریننده است مردمان را و ایجاد کننده است ابرها را، اشتباه نمی‌شود بر او صداها و پنهان نمی‌شود بر او لهجه‌ها، او را خواب و فراموشی نمی‌گیرد

(تا اینکه گفت:)

و گواهی می‌دهیم که نیست خدائی مگر خدای یکتائی که برای او شریک و انبازی نیست

و گواهی می‌دهیم که محمد (ص) بنده او و فرستاده او است

و گواهی می‌دهیم که علی بن ابیطالب (ع) جانشین پیغمبر او است و گواهی بدهید و شاهد باشید ای گروه فرشتگان نزدیک شدگان و رکوع کنندگان و تسبیح کنندگان و همه‌ی اهل آسمانها و زمینها، که من تزویج کردم سیده زهای جهانیان، دختر محمد امین (ص)، فاطمه زهراء (س) را با علی بن ابیطالب (ع) آقای اوصیاء بر اینکه برای او باشد به امر پروردگار جهانیان پنج یک همه‌ی دنیا، زمین آن و آسمان آن، بیابان آن و دریای آن، کوههای آن و همواری‌های آن.

و وحی فرستاد خدا به سوی ایشان که من تزویج کردم ولی خود و وصی پیغمبر خود علی بن ابیطالب (ع) را با سیده زهای جهانیان فاطمه زهراء (س)

هدیه خداوند پس از ازدواج امیرالمؤمنین (ع) با حضرت زهرا (س)

شنیدم از رسول خدا (ص) در جنگ تبوک - که با او می‌رفتیم - که می‌فرمود:

خدای تعالی مرا امر کرد که فاطمه (س) را با علی (ع) تزویج کنم و چون تزویج کردم جبرئیل به من گفت که: خدای تعالی بهشتی بنا کرد از لؤلؤ که بین هر ستونی تا ستون دیگر از یاقوت است که با طلا محکم بسته شده و سقفهای آن را از زبرجد سبز قرار داده و طاقهای آن را از لؤلؤ برق دهنده با یاقوت قرار داده و غرفه‌هایی در آن قرار داد که یک خشت آن از طلا و یک خشت آن از نقره و یک خشت آن از در و یک خشت آن از یاقوت و یک خشت آن از زبرجد است و در آن چشمه‌های جوشنده‌ای قرار داده که نهرهایی اطراف آنها را فرا گرفته و بالای آن نهرها قبه‌هایی از دُر قرار داده که شعبه شعبه می‌شود به زنجیرهای طلا و دور آن قبه‌ها را انواع درختها احاطه کرده و در هر قصری قبه‌ای بنا نموده و در هر قبه تختی قرار داده از یک دانه دُر سفید و آن را به سُنَدَس و استبرق پوشانیده و فرش زمین آن به زعفران پیراسته که در میان آن مشک و عنبر آمیخته و در هر قبه‌ای حوریه‌ای است و برای هر قبه‌ای صد در قرار داده که در هر دری دو چشمه جاری و دو درخت است و هر قبه‌ای مفروش و در اطراف آن آیه الکرسی نوشته شده.

گفتم:

ای جبرئیل این بهشت را خدا برای چه کسی آفریده؟

گفت:

خدا آن را برای فاطمه (س) و علی (ع) آفریده و این غیر از بهشتهای ایشان است، تحفه‌ای است که خدا به ایشان هدیه داده، چشمت روشن باد ای رسول خدا (ص) و رحمت همیشگی خدا بر تو باد.

اعلان عمومی ازدواج امیرالمؤمنین (ع) و حضرت زهرا (س)

رسول خدا (ص) فرمود:

عقد باید در مسجد و در حضور مردم خوانده شود و مهاجر و انصار را به مسجد فرا خوانده و به منبر تشریف برد و قضیه ازدواج را به عرش کشاند و از فضایل علی (ع) و ازدواج الهی او سخن به میان آورد. تمامی اینها از لطایف و ظرایف عرشیه برخوردار بود که رسول‌الله (ص) به آنها عنایت داشت.

البته ظاهر قضیه این بود که مردم مدینه و مهاجرین علاقمند بودند اولین مراسم عقد و عروسی از ناحیه رسالت، آن هم دخت دردانه رسول‌الله (ص) را ببینند و شرکت کنند، پیامبر (ص) هم به این توقع و تمایل اجتماعی پاسخ مثبت دادند و دعوت کردند و پذیرایی

هم نمودند، اما در پس این ماجرا چیزهای دیگری بود که آنها را ظاهراً و در وضعیت فعلی، توده‌ی مردم متوجه نمی‌شدند.
اولاً:

رسول‌الله (ص) با برگزاری مراسم باشکوه عروسی دخت خود، - دختر را که در جاهلیت و فرهنگ منحط جزیره العرب بی‌ارزش بود، عزت و آبرو بخشید و او را در زندگی در ردیف افراد عزیز خانواده قرار داد.
ثانیاً:

به همه‌ی آنهایی که درباره‌ی حضرت فاطمه (س) و حضرت علی (ع) سطحی فکر می‌کردند و آنان را در ردیف افراد عادی و معمولی تلقی می‌کردند، تفهیم کرد که چنانکه ذکر شد امر ازدواج فاطمه (س) به خدا مربوط می‌باشد و می‌بایستی این مطلب را به همه مردم اعلان کند تا موضع این زوج ویژه، مخصوصاً برای آینده در میان مردم معلوم باشد.
ثالثاً:

شخصیت و عزت و حرمت علی (ع) را در نزد خداوند به مردم اعلام نماید تا مردم بدانند که او با دیگران فرق دارد. بنابراین داستان مراسم عقد ازدواج علی (ع) و فاطمه (س) در مسجد، آن هم در میان انبوه جمعیت مهاجر و انصار حاوی دو نکته بود. یک طرف قضیه، مردمی و اجتماعی، طرف دیگر قضیه سیاسی و آموزنده بود. (۲۱۵)

عروسی حضرت زهرا (س)

جهیزیه و لوازم خانه حضرت زهرا (س)

پیامبر گرامی (ص) رو به امیر مؤمنان (ع) کرد و فرمود:

آیا چیزی از امکانات مالی و اقتصادی برای ازدواج در اختیار دارد؟

آن حضرت پاسخ داد:

پدر و مادرم فدایت باد!

به خدای سوگند شرایط اقتصادی من بر شما پوشیده نیست. همه‌ی ثروت من در حال حاضر یک شمشیر، یک زره برای جهاد و یک شتر آبکش برای کسب و کار است.

آری!

این دارایی علی (ع) است و این تمامی امکانات مالی و اقتصادی اوست که می‌خواهد با دخت یگانه‌ی پیامبر (ص) پیمان زندگی ببندد.

پیامبر گرامی (ص) در برابر صداقت و جوانمردی و صف‌ناپذیر امیرمؤمنان (ع) در اوج کرامت و بزرگواری فرمود:

علی جان!

اما در مورد شمشیرت، نظرم این است که شما به او نیازمندی تا به وسیله‌ی آن در راه خدا و دفاع از حقوق و امنیت انسانها به جهاد برخیزی و دشمنان تجاوز کار خدا را سر جایشان بنشانی.

در مورد شترت نیز نظرم این است که آن وسیله‌ی کار و درآمدت است. به وسیله‌ی آن هم نخلستانت را آب می‌دهی و برای خانواده‌ات هزینه‌ی زندگی فراهم می‌آوری و هم زاد و توشه‌ی سفرت را جابجا می‌نمایی.

پس از تعیین زره حضرت علی (ع) به عنوان مهریه‌ی حضرت زهرا (س) حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند:

اما من دخت فرزانه‌ام را به ازدواج تو در خواهم آورد و در برابر این پیمان برای زندگی مشترک و به نشان صفا و صداقت، اینک

زهرات را بفروش و پول آن را بیاور تا ترتیب این کار را بدهم.

امیر مؤمنان (ع) به دستور پیامبر (ص) به بازار شتافت و زره مورد اشاره را به حدود پانصد درهم فروخت و پول آن را به پیشوای بزرگ توحید و آزادگی تقدیم داشت.

بعد از آنکه امیرالمؤمنین (ع) زره جنگ خود را به پانصد درهم فروختند و مهریه‌ی حضرت زهرا (س) قرار دادند مبلغ آنرا به رسول اکرم (ص) دادند.

امام صادق (ع) در ضمن روایتی می‌فرماید:

رسول خدا درهم‌ها را در دامنش ریخت و مشتی از آن را که شصت و سه یا شصت و شش درهم می‌شد به ام‌ایمن داد تا لوازم خانه خریداری کند، مشتی دیگر را به اسماء بنت عمیس داد تا عطر و گلاب بخرد و مشتی را به ام‌سلمه داد تا غذا تهیه کند و عمار و ابوبکر و بلال را برای خرید چیزهائی فرستاد که برای خود حضرت زهرا (س) لازم بود، از جمله وسائلی که برای حضرت خریداری شد اقلام ذیل بود:

- ۱ - یک پیراهن به هفت درهم.
- ۲ - یک روسری به چهار درهم،
- ۳ - قطیفه سیاه (حوله) خیبری،
- ۴ - تختخواب با روختی
- ۵ - دو دست رختخواب از پارچه مصری که محتوای یکی از آن دو لیف خرما و دیگری پشم گوسفند بود،
- ۶ - چهار پستی از پشم طائف با محتوایی از گیاهی به نام اذخر،
- ۷ - پرده‌ای از پشم
- ۸ - حصیری هجری (۲۱۶)
- ۹ - آسیای دستی،
- ۱۰ - دلوی چرمی،
- ۱۱ - ظرفی مسی برای درست کردن حناء،
- ۱۲ - کاسه‌ای برای شیر،
- ۱۳ - ظرفی برای آب،
- ۱۴ - آفتابه‌ای قیراندود،
- ۱۵ - سبونی سبز رنگ،
- ۱۶ - دو کوزه سفالی
- ۱۷ - فرش‌ی از پوست،
- ۱۸ - عبائی قطوانی (۲۱۷)
- ۱۹ - مشک آب.

اثاث و لوازم خانه امیرالمؤمنین (ع) در شب عروسی

۱ - علی (ع) می‌فرماید:

دختر رسول خدا (ص) به من هدیه شد و در آن شب که به خانه من آمد، بسترمان جز یک پوست گوسفند چیزی نبود. (۲۱۸)

۲- در جای دیگر از آن حضرت نقل شده که فرمود:

من با فاطمه (س) در حالی ازدواج کردم که جز یک پوست گوسفند چیزی نداشتم که شب بر روی آن می‌خوابیدیم و روز علوفه شترمان را بر روی آن می‌ریختیم و خدمتگزاری در خانه نداشتم. (۲۱۹)

۳- در روایتی دیگر آمده:

رسول خدا (ص) به خانه ما آمد در حالی که ما بر روی خود قطیفه‌ای انداخته بودیم که اگر از طول آن به روی خود می‌کشیدیم پهلوهایمان خالی و اگر از عرض می‌انداختیم سر و پاهایمان بی‌روپوش می‌ماند. (۲۲۰)

۴- از ابویزید مدائنی روایت شده که:

هنگامی که فاطمه (س) به خانه‌ی حضرت علی (ع) رفت در خانه‌ی آن حضرت چیزی جز ریگ پهن شده، کوزه‌ای سفالین، بالش و تکیه‌گاهی و ظرفی برای آب، چیزی دیگر نیافت. (۲۲۱)

۵- از انس نقل شده که گوید:

فاطمه (س) نزد رسول خدا (ص) آمده و گفت:

ای رسول خدا (ص)، من و پسر عمویم جز یک پوست گوسفند چیز دیگری نداریم که هم روی آن می‌خوابیم و هم شترمان را بر روی آن علوفه می‌دهیم.

حضرت فرمود:

دخترم صبر کن، همانا موسی بن عمران ده سال با همسرش زندگی کرد و جز یک عبای قطوانی (یعنی عبائی سفید که نخ‌های بسیاری در حاشیه‌اش آویزان بود) نداشتند. (۲۲۲)

مقدمات عروسی

از ماجرای عقد و نامزدی فاطمه (س) مدتی - شاید چند ماه - گذشت و علی (ع) شرم داشت درباره‌ی عروسی فاطمه (س) سخنی به میان آورد، تا سرانجام زنانی که در خانه‌ی رسول خدا (ص) بودند یا به مناسبت‌هایی رفت و آمد می‌کردند به فکر افتادند در این باره سخنی بگویند و با کسب اجازه از علی (ع) به نزد رسول خدا (ص) آمده و بحث عروسی فاطمه (س) را به میان کشیدند. از آن جمله ام‌ایمن (۲۲۳) بود و این زن بزرگوار از نظر سبقت در

اسلام و خدمت به خاندان رسالت سابقه‌ی درخشان و پر افتخاری دارد و تا فاطمه (س) نیز زنده بود خدمت آن بانوی بزرگوار را بر خود فرض و لازم می‌دانست و از جمله افتخارات او سرپرستی و حضانت از دو فرزند برومند فاطمه (س) و دو حجّت الهی یعنی حسن و حسین (ع) است - که ان‌شاءالله در جای خود ذکر خواهد گردید. به هر صورت ام‌ایمن از زنان بزرگ و پر فضیلت اسلام است که در اینجا برای معرفی او مختصراً به همین مقدار اشاره شد. و همچنین ام سلمه، در روایات ذکر شده که این مطلب را نزد رسول خدا (ص) عنوان کردند و سخن را از اینجا آغاز کرده که گفتند:

ای رسول خدا (ص) به راستی اگر خدیجه (س) زنده بود با انجام مراسم عروسی فاطمه (س) دیدگانش روشن می‌شد!

با شنیدن نام خدیجه (س) اشک از دیدگان پیغمبر (ص) جاری شد و به یاد آن بانوی فداکار و مهربان افتاده فرمود:

خدیجه (س)! و کجا همانند خدیجه (س) زنی یافت می‌شود؟

در آن هنگام که مردم مرا تکذیب کردند او مرا تصدیق نمود و در راه پیشرفت و ترویج دین خدا مرا یاری کرد و دارایی خود را در اختیار من قرار داد و بانویی که خدای عزوجل مرا مأمور کرد تا او را مرده دهم که خانه‌ای از زمرد در بهشت بدو عطا خواهد کرد

ام سلمه که این سخنان را شنید و دگرگونی حال پیغمبر (ص) را دید عرضه داشت:

پدر و مادر ما به قربانت!

شما هر اندازه درباره‌ی خدیجه بفرمایید درست و صحیح است، جز آنکه از دنیا رفت و به سوی پروردگار خویش بازگشت و خدای تعالی ما را با او در بهترین جایگاه بهشت جای دهد.

اما موضوعی که ما به خاطر آن خدمت شما آمده‌ایم آن است که برادر و پسر عموی شما علی بن ابیطالب (ع) مایل است تا شما درباره‌اش محبتی نموده اجازه دهید همسرش فاطمه (س) را به خانه‌ی خود ببرد و بدین ترتیب سر و سامانی به زندگی او بدهید! پیغمبر پرسید:

چرا خود علی (ع) در این باره به من مراجعه نکرده؟

عرض شد:

حیا و شرم مانع او از این کار گردیده است.

ام‌ایمن از طرف رسول خدا (ص) مأمور شد، تا علی (ع) را خبر کرده به نزد آن حضرت ببرد و چون پیامد پیش روی پیغمبر (ص) نشست و از شرم سر خود را به زیر افکند، رسول خدا (ص) بدو فرمود:

آیا مایل هستی همسرت را به خانه ببری؟

علی (ع) همچنان که سرش به زیر بود پاسخ داد:

آری پدر و مادرم به فدایت!

پیغمبر (ص) نیز با خوشحالی موافقت خود را برای انجام این کار اعلام کرده و به دنبال آن فرمود:

همین امشب یا فردا شب ترتیب این کار را خواهم داد.

علی (ع) برخاست و رسول خدا (ص) نیز به زنانی که در آنجا بودند (و شاید انتظار موافقت پیغمبر اسلام (ص) را می‌کشیدند تا هر کدام به نحوی در این جشن فرخنده کاری کرده و خدمتی انجام دهد) دستور داد مقدمات عروسی را فراهم نموده و فاطمه (س) را زینت کنند و خوشبویش سازند و اتاقی را برای زفاف و عروسی او فرش کنند.

ولیمه‌ی عروسی

یکی از سنت‌های اسلامی «ولیمه» دادن در مراسم عروسی است، یعنی مستحب است در این مراسم غذایی تهیه شود و جمعی را اطعام کنند که البته در کیفیت و مقدار تابع شئون و مقدرات افراد است به هر نحوی ممکن است این سنت اسلامی را انجام دهند، رسول خدا (ص) نیز که خود این سنت را تشریح فرموده بود در مراسم عروسی فاطمه (س) دختر عزیزش این کار را انجام داد و در اینکه آیا خود پیغمبر ترتیب این «ولیمه» را داد یا به علی (ع) دستور تهیه‌ی آن را داد و یا هر دو در تهیه‌ی آن شرکت داشتند، اختلاف است.

مطابق نقل امالی شیخ صدوق رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود:

تهیه گوشت و نان با ما و خرما و روغن با تو باشد (۲۲۴) و بر طبق نقل مرحوم راوندی در خرایج، پیغمبر اسلام (ص) مقداری غذا و حلوا درست کرد و به علی (ع) فرمود:

مردم را دعوت کن. (۲۲۵)

و در روایتی که مرحوم اربلی در «کشف الغمه» روایت کرده چنین است که علی (ع) گوید:

رسول خدا (ص) از همان پول زره خودم که قبلاً فروخته بودم مقداری را به ام سلمه سپرده بود و هنگام عروسی ده درهم از آن پول

را از ام سلمه گرفت و به من داد و فرمود:

با این پول مقداری روغن و قدری خرما و کشک خریداری کن و من چنان کردم و خود آن

حضرت آستین را بالا زد و سفره‌ای چرمی طلبد و آن خرما و روغن و کشک را مخلوط کرده و غذایی تهیه نمود و از مردم با همان غذا پذیرایی شد. (۲۲۶)

و در نقل دیگری از آن حضرت حدیث کرده که به علی (ع) فرمود:

«یا علی لابد للعرس من ولیمه»

«علی جان!

در عروسی باید ولیمه داد.»

و به دنبال آن روایت کرده که سعد گفت:

من گوسفندی برای این ولیمه می‌دهم و گروه دیگری از انصار نیز هر کدام در حدود توانایی خود چیزی تهیه کردند و مراسم ولیمه انجام گردید، که این روایت را بیشتر اهل سنت؛ نیز مانند طبری و ابن حجر و سیوطی و دیگران نقل کرده‌اند. (۲۲۷)

به هر صورت ولیمه تهیه شد و پیغمبر خدا (ص) به علی (ع) فرمود:

«اکنون برخیز و هر که را می‌خواهی برای صرف غذا دعوت کن، علی (ع) گوید:

من به مسجد آمدم و دیدم گروه بسیاری از اصحاب در مسجد حضور دارند، خواستم برخی را دعوت کنم و برخی را نکنم، حیا مانع من شد و از این رو بر بلندی بالا رفتم و با این جمله که با صدای بلند گفتم:

«اجیبوا الی ولیمه فاطمه!»

(شما را به صرف ولیمه‌ی) عروسی فاطمه دعوت می‌کنم!

همه را دعوت نمودم و مردم دسته دسته به راه افتادند ولی من از زیادی مردم و کمی غذا به خجلت فرو رفتم و رسول خدا این مطلب را دانست و مرا دلداری داده فرمود:

علی جان غصه مخور من به درگاه خدای تعالی دعا می‌کنم تا در غذا برکت دهد.

و همین طور هم شد که همگی آن جمعیت بسیار از غذای اندک خوردند و سیر شدند و همه را کفایت کرد.

و در نقل دیگری است که پیغمبر (ص) فرمود:

بگو مردم ده نفر ده نفر بیایند و غذا بخورند و هر دسته‌ی ده نفری که می‌آمدند رسول خدا (ص) خود برای آنها غذا می‌کشید و بدانها می‌داد و می‌خوردند و چون سیر می‌شدند از اتاق خارج شده و ده نفر دیگر می‌آمدند و بدین ترتیب همگی را غذا داد.

چون مدعوین غذا خوردند، رسول خدا (ص) ظرفی هم برای زنان فرستاد و ظرفی هم جداگانه برای داماد و عروس کشید و فرمود:

«هذا لفاطمه و بعلمها»

(این مال فاطمه و شوهرش!

و بر طبق حدیثی که ابن شهر آشوب روایت کرده دو روز این کار تکرار شد و روز سوم نیز ابویوب انصاری ولیمه داد و مردم مهمان او بودند.

بردن عروس با شادی و سرور به خانه‌ی داماد

ابن شهر آشوب از ابن بابویه چنین روایت کرده است:

رسول خدا (ص) دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار را فرمود تا همراه فاطمه (س) به خانه علی (ع) روند. و در راه شادمانی

نمایند و اشعاری که نمایانگر این شادمانی است، بخوانند لیکن سخنانی نباشد که خدا را خوش نیاید. آنان عروس را بر استری (که شهباء نام داشت) یا بر شتری نشاندند و به روایتی نام آن استری که عروس را بر آن سوار کردند دُلْدُل بود. سلمان فارسی زمامدار استر بود، حمزه، عقیل، جعفر و دیگر بنی‌هاشم در پس آن می‌رفتند، زنان پیغمبر (ص) پیشاپیش عروس بودند و چنین می‌خواندند.

ام سلمه می‌خواند:

سرن بعون الله یا جاراتی واشکره فی کل حالات
واذکرن ما انعم رب العلی من کشف مکروه و آفات
فقد هدانا بعد کفر و قد انعشنا رب السماوات
و سرن مع خیر نساء الوری تفدی بعمات و خالات
یا بنت من فضله ذوالعلی بالوحي منه و الرسالات. (۲۲۸)
ترجمه:

بروید ای هووهای من به یاری خدا و سپاس گوید خداوند تعالی را در تمام حالات
و بیاد آرید که خداوند بزرگ بر ما منت نهاد بلاها و آفات را برطرف کرد.
نامسلمان بودیم ما را هدایت فرمود و ضعیف بودیم ما را توانایی و نیرو بخشید.
و بروید همراه بهترین زنان که فدای او باد همه خویشان، عمه‌ها و خاله‌ها.

ای دختر آن پیغمبری که خداوند متعالی برتری داد او را بر دیگران به پیغمبری و وحی از آسمان. حفصه دختر عمر چنین می‌خواند:

فاطمه خیر النساء البشر و من له وجه کوجه القمر
فضلک الله علی کل الوری بفضل من خص بای الزمر
زوجک الله فتی فاضلاً اعنی علیاً خیر من فی الحضر
فسرن جاراتی بها انها کریمه بنت عظیم الخضر (۲۲۹)
ترجمه:

فاطمه (س) بهترین زنان از جنس بشر است و کیست مثل فاطمه (س) که چهره‌اش مانند ماه باشد.

خدایت برتری داد بر جهانیان به فضیلت پدری که مخصوص او گردانید آیات قرآن را.

تو را به ازدواج جوانمردی فاضل در آورد، یعنی علی (ع) که بهتر است از همگان.

پس ببرید. ای هووهای من او را که بزرگوار است و دختر بهترین پیامبران.

بزرگ بزرگان مورخان از دیگر زنان و همسران پیامبر (ص) مطالبی را نقل کرده‌اند که برای پرهیز از طولانی شدن، از آوردن همه

آنها خودداری نموده و فقط سرودی را که معاذه مادر سعد بن معاذ می‌خوانده نقل می‌کنیم:

آورده‌اند که معاذه نیز چنین می‌خواند:

اقول قولاً فیه ما فیه واذکر الخیر و ابدیه

محمد خیر بنی آدم ما فیه من کبر ولاتیه

بفضله عرفنا رشدنا فالله بالخیر مجازیه

و نحن مع بنت نبی الهدی ذی شرف قد مکنت فیه

فی ذروه شامخه اصلها فما اری شیئاً یدانیه. (۲۳۰)

سخنی جز آنکه باید نمی‌گویم و به جز راه نکو نمی‌پویم، نیکو می‌گویم و نیکویی را فاش می‌نمایم.

محمد (ص) بهترین فرزندان آدم است و از لاف و خودپسندی در امان است.

به برکت وجود آن حضرت ما راه رشد و درستکاری خود را دریافتیم، پس خدا به نیکی پاداش می‌دهد.

و ما به همراه دختر پیغمبر (ص) صاحب شرف، شرافت.

و بزرگی در وجودش ریشه دارد صاحب بزرگی و جلال است کسی که همتای او را در جهان نمی‌بینم.

نویسنده کتاب زندگانی فاطمه زهرا (س) (۲۳۱) که خود از استادان زیده است در پایان این مطالب نوشته: «چنانکه نوشته شده این روایت را بدین صورت از مناقب ابن شهر آشوب آوردم و او سند خود را کتاب مولد فاطمه (س) و روایت ابن بابویه که از بزرگان علمای امامیه است، معرّفی می‌کند. اما پذیرفتن داستان بدین صورت دشوار است، نخست چیزی که ما را دچار تردید می‌سازد این است که می‌گوید:

زنان (ص) پیشاپیش استر فاطمه (س) راه می‌رفتند. این مؤلف خود عروسی زهرا (س) را در ذوالحجه به سال دوم هجری نوشته است در حالی که ام سلمه سال چهارم هجری و حفصه پس از جنگ بدر به همسری پیغمبر (ص) در آمده‌اند و در سال عروسی زهرا (س) تنها سوده و عایشه در خانه پیغمبر (ص) به سر می‌بردند... و در پایان حضور جعفر طیار برادر حضرت علی (ع) را مطرح کرده و می‌گوید:

جعفر در این تاریخ در حبشه بوده است.

و از کتاب سیره ابن هشام نقل می‌کند که جعفر در سال هفتم هجری پس از فتح خیبر به همراه همسرش اسماء بنت عمیس از حبشه به مدینه بازگشت و می‌نویسد که پیغمبر (ص) هنگام بازگشت جعفر از حبشه فرمود:

به کدام یک از این دو شادمان باشم فتح خیبر یا بازگشت جعفر» (۲۳۲)

در بحار نیز چنین می‌خوانیم:

اسماء بنت عمیس که پس از این داستانش ذکر خواهد شد که در شب زفاف حضرت زهرا (س) متکفل رفع نیازمندیهای عروس بوده در زمان عروسی حضرت زهرا (س) به همراه شوهرش در حبشه به سر می‌برده و در سال هفتم هجری از حبشه به مدینه برگشته‌اند.

این بانو ابتدا همسر جعفر طیار بود و پس از شهادت همسرش به همسری ابوبکر درآمد (و فرزندی به نام محمد از او به دنیا آمد) این پسر، همان است که از یاران حضرت علی (ع) شد و آن حضرت می‌فرمود نگوید محمد بن ابی بکر، بلکه بگوئید محمد بن علی به خاطر فضایی که در این جوان وجود داشت، بعد از مرگ ابوبکر، اسماء بنت عمیس به همسری علی (ع) درآمد. (۲۳۳)

و نیز در همان سند آمده که آن بانویی که به نام اسماء در عروسی حضرت زهرا (س) بوده اسماء دختر یزید بن سکن انصاری است، که به غلط اسماء بنت عمیس نقل شده است

و دیگر این که کنیه این خانم ام سلمه است که به او خطیبه النساء می‌گفتند؛ در مدینه این خانم را معمولاً به خواستگاری دخترها می‌فرستادند. پس نه اسماء، اسماء بنت عمیس است و نه ام سلمه همسر رسول خدا (ص).

و بعضی نیز نقل کرده‌اند:

اسماء بنت عمیس در عروسی نبوده بلکه سلمی بنت عمیس همسر حمزه بوده است. (۲۳۴)

حجله‌ی حضرت زهرا (س)

زنان پیغمبر فاطمه (س) را زینت کردند، عطر و بوی خوش بر او پاشیدند. پیغمبر (ص)، علی (ع) را احضار کرد و در جانب راست

خودش نشانید. فاطمه (س) را نیز در طرف چپ نشانید. سپس عروس و داماد را به سینه‌ی خودش چسباند. پیشانی هر دو را بوسه داد. دست نوعروس را گرفت و در دست داماد گذاشت. به علی (ع) فرمود:

فاطمه (س) همسر خوبی است و به فاطمه (س) فرمود:

علی (ع) شوهر خوبی است.

سپس به زنان فرمود:

عروس و داماد را با شور و شادی به حجله ببرد ولی چیزی نگویید که خدا ناراضی گردد.

زنان پیغمبر با شور و شادی، الله اکبر گویان، فاطمه (س) و علی (ع) را تا حجله‌ی عروسی مشایعت نمودند. رسول خدا (ص) نیز از عقب رسید و وارد حجله شده دستور داد ظرف آبی حاضر کردند، قدری از آبها را بر بدن فاطمه (س) پاشید و دستور داد با بقیه‌ی آن وضو بگیرد و دهانش را بشوید. بعدا ظرف آب دیگری طلبید، قدری از آنرا بر تن مبارک علی (ع) پاشید و دستور داد با بقیه‌ی آن دهانش را بشوید و وضو بگیرد. سپس روی عروس و داماد را بوسید. دست به جانب آسمان برداشت و گفت:

خدایا این عروسی را مبارک گردان و نسل پاک و پاکیزه‌ای از ایشان بوجود آور.

وقتی خواست از حجله خارج شود فاطمه (س) دامانش را گرفت و گریه کرد.

فرمود:

دختر عزیزم!

من ترا به بردارترین و دانشمندترین مردم تزویج کردم.

سپس برخاست و تا درب حجله آمد.

چوب در را با دو دست مبارک گرفت و فرمود:

خدا شما و نسلتان را پاک و پاکیزه گرداند. با دوستان شما دوست هستم و با دشمنانتان دشمن. اکنون وداع می‌کنم و شما را به خدا می‌سپارم.

به جای مادر، در شب عروسی حضرت زهرا (س)

حضرت رسول اکرم (ص) درب حجله را بست و به زنان فرمود:

به منزلهای خودتان بروید و کسی اینجا نماند.

تمام زنها متفرق شدند. وقتی پیغمبر (ص) خواست خارج شود، دید یکی از زنها باقی مانده است.

پرسید کیستی مگر نگفتم باید همه خارج شوید؟.

عرض کرد:

من اسماء هستم. شما فرمودید خارج شوید، اما من از این جهت معذورم. زیرا هنگام رحلت خدیجه (س) در خدمتش بودم، دیدم گریه می‌کند.

عرض کردم:

آیا شما هم گریه می‌کنید؟ با اینکه بهترین زنان جهان و همسر رسول خدا (ص) هستی و به تو وعده‌ی بهشت داده است.

فرمود:

گریه‌ی من از این جهت است که می‌دانم هر دختری شب زفاف محتاج به زنی است که محرم اسرارش باشد و حوائجش را برطرف سازد. من از دنیا می‌روم ولی می‌ترسم فاطمه‌ام در شب زفاف محرم راز و کمک حالی نداشته باشد. در آن وقت من به خدیجه

(س) گفتم. اگر تا شب زفاف فاطمه (س) زنده ماندم قول می‌دهم که نزدش بمانم و برایش مادری کنم. وقتی پیغمبر نام خدیجه (س) را شنید بی‌اختیار اشکش جاری شد و فرمود:
ترا به خدا برای همین جهت مانده‌ای؟
عرض کرد:

آری. پیغمبر (ص) فرمود:

پس به وعده‌ات عمل کن. (۲۳۵)

احسان و انفاق حضرت زهرا (س) در شب عروسی

پیامبر (ص) در عروسی زهرا (س) یک دست پیراهن نو به زهرا داده بود تا در شب عروسی بپوشد، هنگامی که فاطمه (س) به خانه‌ی زفاف رفت، بر سجاده‌ی عبادت خود نشسته بود و با خدا مناجات می‌کرد، ناگاه مستمندی به در خانه‌ی فاطمه (س) آمد و با صدای بلند گفت:

«از در خانه‌ی نبوت یک پیراهن کهنه می‌خواهم».

فاطمه (س) در آن وقت دو پیراهن داشت، یکی کهنه و دیگری نو، خواست پیراهن کهنه را طبق تقاضای فقیر، به او بدهد، ناگاه به یاد این آیه (آل عمران / ۹۲) افتاد که می‌فرماید:

«هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید، مگر آنچه را دوست دارید انفاق کنید».

حضرت زهرا (س) که می‌دانست پیراهن نو را بیشتر دوست دارد، به این آیه عمل کرد و پیراهن نو را به فقیر داد. فردای آن شب هنگامی که پیامبر (ص) پیراهن کهنه را در تن او دید. پرسید:

چرا پیراهن نو را پوشیده‌ای؟

حضرت زهرا (س) عرض کرد:

آن را به فقیر دادم.

پیامبر (ص) فرمود:

«اگر پیراهن نو را برای شوهرت می‌پوشیدی بهتر و مناسبتر بود».

فاطمه (س) عرض کرد:

این روش را از شما آموخته‌ام، در آن هنگام که مادرم خدیجه (س) همسر شما گردید، همه‌ی اموال خود را در راه شما به تهیدستان بخشید، کار به جایی رسید که فقیری به در خانه‌ی شما آمد و تقاضای لباس کرد، در خانه لباسی وجود نداشت، شما پیراهن خود را از تن بیرون آورده و به او دادی، از این رو این آیه (اسراء / ۲۹) نازل شد:

«و بیش از حد دست را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرمایی».

پیامبر (ص) تحت تأثیر محبتها و خلوص دخترش زهرا (س) قرار گرفت قطره‌های اشک از چشمانش سرازیر شد، فاطمه (س) را به نشانه‌ی محبت به سینه‌اش چسبانید. (۲۳۶)

شروع زندگی در خانه‌ی اجاره‌ای

کلبه باصفا و محقر حضرت زهرا (س) خانه‌ای گلی بود که دل‌هائی مصفا به نور خدا در آن یک زندگی مشترک را آغاز کردند.

خانه‌ای در ظاهر ساده و حتی اجاره‌ای، ولیکن اعضای آن آرمانی و متعهد بر اصول اخلاقی، در محیطی پر تفاهم، عاطفی و خلاصه مالا مال از معنویت و یاد خدا، خانه‌ای که از عرش خدا مورد نظر و حمایت بود و دریچه‌ای از زمین به آسمان و از آسمان بر آن خانه دایماً گشوده شده بود و این نبود مگر به خاطر وجود انوار مقدسه‌ای که در علم و عمل عالی‌ترین مراتب کمال را با مجاهده نفسانی و انتخاب بهترین عقیده و آرمان طی می‌نمودند، خانه‌ی حضرت فاطمه (س) خانه‌ای بود گلی اما شعاع نور آن عالمتاب شد و همه هستی را پرتوافکنی کرد.

حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) دارای خانه‌ی مسکونی نبودند، از این رو حضرت علی (ع) ابتدا محل سکونت همسرش را در اطاقی که یکی از انصار در اختیارش نهاده بود و خود نیز پس از هجرت در آن ساکن بود قرار داد. پس از مدتی دو زوج جوان به خانه‌ی حارثه بن نعمان که در محله‌ی بنی‌نجرار قرار داشت و به خانه‌ی پیامبر (ص) نزدیک بود منتقل شدند تا اینکه حجره‌ای در کنار حجره‌ی پیامبر (ص) برای آنان ساخته شد و تا پایان زندگی خانوادگی‌شان در آنجا ساکن بودند.

خانه‌ای که در اختیار حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س) قرار گرفت خانه‌ای نبود، بلکه اطاقی گلین بود که سقف آن را با چوب خرما و حصیر پوشانده و آن را گل‌اندود کرده بودند. فاصله‌ی سقف آن از کف به اندازه‌ای بود که دست به راحتی به سقف می‌رسید. آری این بود کلبه‌ی حضرت زهرا (س) که از صفایش نور خدا جلوه‌گر بود.

خداوند در قرآن پیرامون معنویت و فضیلت ایشان فرموده:

«در خانه‌هایی چون خانه‌ی انبیاء خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابد و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تقدیس ذات پاک او کنند.»

وقتی این آیه نازل شد، ابوبکر از پیامبر (ص) پرسید:

آیا خانه‌ی حضرت فاطمه (س) و حضرت علی (ع) از این خانه‌هاست؟

پیامبر (ص) فرمودند:

بله، خانه‌ی آنان از با فضیلت‌ترین این خانه‌هاست. (۲۳۷)

دیدار پیامبر اکرم (ص) از حضرت زهرا و امیرالمؤمنین (ع) بعد از عروسی

صاحب «کشف الغمه» به سند خود از امیرالمؤمنین (ع) روایت می‌کند که رسول خدا (ص) از روز عروسی تا روز چهارم به دیدن فاطمه (س) نیامد و چون روز چهارم شد به خانه‌ی وی آمد و پس از محبت و ملامت بسیاری که نسبت به آن دو انجام داد، از علی (ع) خواست تا از اتاق بیرون رود و از فاطمه (س) پرسید:

دخترم حالت چطور است و شوهرت را چگونه یافتی؟

فاطمه (س) پاسخ داد:

پدر جان او بهترین شوهر است، جز آنکه زنان قریش که به دیدن من می‌آیند به من طعن زده و می‌گویند:

رسول خدا تو را به مرد فقیری که دستش از مال دنیا تهی است شوهر داده است؟

پیغمبر (ص) فاطمه (س) را دل‌داری داد و فرمود:

دخترم نه پدر تو فقیر است و نه شوهرت.

دخترم!

خزینه‌های زمین را از طلا و نقره به من عرضه کردند، ولی من نعمتهای آخرت را که در پیشگاه پروردگار است بر مال دنیا ترجیح دادم.

دخترم!

به خدا سوگند من کمال خیرخواهی را درباره‌ی تو انجام داده‌ام، زیرا شوهری برای تو انتخاب کردم که از دیگران زودتر اسلام آورده و علم و دانشش از همگان بیشتر و حلم و بردباریش از دیگران زیادتر است.

دخترکم خدای عزوجل از میان تمام مردان دو مرد را برگزید که یکی پدر تو و دیگری همسر توست، دخترم! شوهر تو خوب شوهری است، نافرمانیش نکنی.

سپس علی (ع) را صدا زد و چون وارد اتاق شد سفارش فاطمه (س) را بدو کرد و فرمود:

نسبت به همسرت مهربان باش و با او مدارا کن و به راستی فاطمه (س) پاره‌ی تن من است و هر چه او را متألّم و ناراحت سازد مرا ناراحت و متألّم ساخته است و هر چه او را خوشحال و مسرور سازد مرا خوشحال کرده، من اکنون شما را به خدا می‌سپارم و با شما خداحافظی می‌کنم.

حضرت علی (ع) دنبال حدیث فرمود:

به خدا سوگند از آن روز به بعد تا فاطمه (س) زنده بود کاری نکردم که او را به خشم درآورد و بر هیچ کاری او را مجبور ننمودم و او نیز هیچگاه مرا به خشم نیاورد و در هیچ کاری نافرمانی مرا نکرد و به راستی هر وقت بدو نظر می‌کردم غم و اندوه‌هایم برطرف می‌شد.

اتهام خواستگاری امیرالمؤمنین (ع) از دختر ابوجهل

جای تعجب این است که تاریخ ضعیف و مجعول به صورت حدیث نبوی در برخی کتابهای معتبر اهل سنت همچون صحیح بخاری و صحیح مسلم (۲۳۸) و غیر آنها خودنمایی می‌کند و آقایان بدون تحقیق و تعمق در ریشه‌یابی این مجعولات و بررسی اسناد آن، چنین تهمت بزرگی را به مقام والای صاحب ولایت خلیفه‌ی بلافاصل پیامبر (ص) می‌چسبانند.

تحقیق مسأله

اگر چه تجدید فراش و انتخاب بیش از یک همسر با شرائط خاصی در شرع مقدّس اسلام جائز است و خداوند متعال در قرآن مجید سوره‌ی نساء آیه‌ی سوم، به آن تصریح می‌کند، ولی ازدواج مجدّد امیرالمؤمنین (ع) با وجود زهرا (س) اساساً جایز نبود و مولای متقیان شرعاً نمی‌توانست به چنین امری اقدام کند؛ چنانچه در حدیثی حضرت امام صادق (ع) می‌فرمایند:

«حرم الله علی علی النساء مادامت فاطمه (س) حیّه، لانها طاهره لا تحيض.»

خداوند متعال زنان را برای حضرت علی (ع) مادامی که حضرت زهرا (س) در قید حیات بوده است حرام کرده بود، زیرا آن حضرت هرگز عادت ماهانه نداشته است. (۲۳۹)

در این زمینه روایات دیگری نیز آمده (۲۴۰) و چنین استفاده می‌شود، که حضرت زهرا (س) در مسائل زوجیت، مشکلی نداشت و امیرالمؤمنین علی (ع) نیز علاوه بر اینکه عاملی برای تجدید فراش نمی‌دید، موقعیت فاطمه (س) را در پیشگاه خدا و رسول او می‌دانست و از حکم خدا آگاه بود، با این وضع چگونه دست به خواستگاری دختر ابوجهل زده و پیامبر خدا (ص) و فاطمه (س) را رنجیده خاطر نموده است؟!

و اما حدیث مجعول از پیامبر الهی (ص)، در واقع از طریق دو نفر ذکر شده:

یکی ابوعلی الحسین بن علی بن یزید الکرابسی البغدادی است، که از دشمنان سرسخت اهل بیت به شمار می‌آید و قهراً حدیث منقول از وی در ذم آنان قبول نیست. دوّمی «ابوهریره» ی کذاب است، که نان را به نرخ روز خورده و هزاران حدیث جعل کرده که این حدیث یکی از آنها می‌باشد و اهل تحقیق و تعمق نمی‌توانند به سخنان چنین افرادی اعتماد کنند.

ابن ابی الحدید که از عالی‌ترین دانشمندان و محققین اهل سنت است می‌نویسد:

ابوهریره از جمله دروغگویان تاریخ و ناقلین احادیث جعلی و غیر واقعی بود که از جمله این حدیث مجعول را ساخت. او (ابوهریره) چون وارد شام شد، به طمع مال و مقام دنیا، حدیثی را به زبان رسول خدا (ص) نسبت داد، که نتیجه‌ی آن، نفرین و جسارتی به علی بن ابیطالب (ع) می‌شد و از این طریق به فرمانداری مدینه منصوب گشت. این راوی کذاب، چنان دروغی به پیامبر (ص) نسبت داد، که حتی خلیفه‌ی دوم را نیز به خشم آورد و عمر با تازیانه‌اش او را تعزیر کرد. (۲۴۱)

خوانندگان عزیز توجه دارند، که برای لکه‌دار کردن مقام الهی و آسمانی ولایت، دست به چه توطئه‌ها می‌زنند و از چه عناصر نامطلوب و مزدور و دنیاپرست استفاده می‌کنند؟

فرزندان حضرت زهرا (س)

تولد امام حسن (ع)

سالار بانوان دوازدهمین بهار زندگی را پشت سر نهاده بود که نور وجود نخستین فرزند گرانمایه‌اش، «حسن» (ع) را در وجود خویش احساس کرد، چرا که بخشی از نور امام و موهبت امامت از امیر مؤمنان (ع) به سازمان وجود او انتقال یافت و چهره‌ی نورافشان او با تجلی یافتن نور وجود حسن (ع) در وجودش بصورت روشنی نورافشان‌تر و درخشان‌تر گردید و نام گرانمایه‌ی «زهرا» (س) مصداق درخشان‌تری پیدا کرد.

طلوع وجود فرزند دل‌بندش، نزدیک شد و در همان روزها برای پیامبر گرامی (ص)، سفری پیش آمد. آن حضرت برای خدا نگهدار به خانه‌ی دخترش فاطمه (س) آمد و ضمن سخنانی، به سفارشهای لازم در مورد مولود مبارکی پرداخت که به زودی جهان را به نور وجودش نور باران خواهد ساخت. و از جمله توصیه فرمود که:

او را پس از ولادت در پوشش زرد رنگ قرار ندهند.

پس از رفتن پیامبر (ص)، نخستین فرزند خانه‌ی نور در روز پانزدهم رمضان به سال سوم هجری دیده به جهان گشود. روز ولادت آن مولود مبارک، روز پر شکوهی بود.

«اسماء بنت عمیس» در لحظات طلوع خورشید جهان‌افروز وجود حضرت مجتبی (ع) از افق امامت، در آنجا حضور داشت و به همراه او بانوان دیگری نیز بودند. آنان مولود مبارک را بی آنکه از توصیه‌ی پیامبر گرامی (ص) آگاه باشند، در پارچه‌ی زیبا و تمیزی که زرد رنگ بود قرار دادند.

پیامبر گرامی (ص) از سفر بازگشت و به دیدار دخت سرفراز خویش شتافت. آنگاه به بانوان حاضر فرمود:

فرزندم را بیاورید. و پرسید که نامش را چه برگزیده‌اید؟

فاطمه (س) پیش از آن به شوی گرانمایه‌اش پیشنهاد کرده بود که نامی پرشکوه و باعظمت در نظر گیرد اما آن حضرت ضمن احترام به دخت پیامبر (ص) فرموده بود که در این مورد بر پیشوای بزرگ توحید پیشی نخواهد گرفت. از این رو هنوز نام و نشان انتخاب نشده بود.

نوزاد نور را به جدّ گرانقدرش تقدیم داشتند و آن حضرت پس از آنکه او را در آغوش گرفت، فرمود:

مگر فراموش کردید که از شما خواستم او را پس از ولادت در پوشش زرد قرار ندهید؟

آن پوشش را از مولود مبارک برگرفت و پوشش سپیدی بر او افکند و رو به امیر مؤمنان (ع) نمود و پرسید:
نامش را چه برگزیده‌اید؟
امیر مؤمنان (ع) گفت:

ما هرگز در گزینش نام فرزندانمان بر شما پیشی نمی‌گیریم.
پیامبر گرامی نیز فرمود:

من هم بر پروردگار بزرگ خویش پیشی نمی‌گیرم.

درست در این لحظات بود که آفریدگار هستی به فرشته‌ی وحی پیام داد که:

«برای بنده‌ی محبوب و پیامبر برگزیده‌ام، فرزندی ولادت یافته است.

از این رو در بیت رفیع رسالت و امامت فرود آی و ضمن تقدیم سلام و درود و صمیمانه‌ترین تبریک‌ها و تهنیت‌ها، به او بگو که؛
علی (ع) برای شما به سان هارون برای موسی (ع) است.

از این رو نام فرزند هارون را بر فرزند «علی» (ع) برگزین.»

فرشته‌ی وحی به دستور خدا فرود آمد و مراتب تبریک و تهنیت پروردگار هستی را به پیامبر (ص) رسانید و گفت:

«ای پیامبر خدا!!

پروردگارت دستور داده است که این مولود مبارک را به نام فرزند «هارون» نامگذاری کنی.»

پیامبر (ص) پرسید:

نام او چه بود؟

فرشته‌ی وحی گفت:

او «شَبْر» نام داشت. (۲۴۲)

پیامبر (ص) فرمود:

من به واژه‌ی عربی سخن می‌گویم...

فرشته‌ی وحی گفت:

نام او را «حسن» (ع) انتخاب بفرمایید.

بدینسان پیامبر (ص) مهر، نام آن پاره‌ی ماه را «حسن» نهاد. در گوش راست او اذان گفت و گوش چپ او را با نام و یاد خدا قرین ساخت و اقامه خواند.

هفتمین روز ولادت نور بود که پیامبر گرامی دو رأس قوچ کیود رنگ به عنوان «عقیقه» فرزند گرانقدرش «حسن» (ع)، قربانی کرد و یک ران یکی از آنها را همراه یک دینار به بانوی قابله داد.

سر مبارک نوزاد را تراشید و هم وزن موی سر آن، نقره به عنوان صدقه به فقرا و بینوایان داد. آنگاه سر نورانی نوزاد را به ماده‌ی خوشبو و عطرآگینی که از زعفران و چیزهایی مشابه ترکیب شده بود معطر ساخت و در آن فرصت، یکی از آداب و رسوم جاهلیت را به باد انتقاد گرفت و نکوهش کرد و فرمود:

«مردم عصر جاهلیت سر نوزاد را با خون رنگین می‌نمودند که کار بسیار ناپسندی است.»

و سرانجام نوزاد مبارک را بوسه باران ساخت و او را مورد مهر وصف ناپذیر خویش قرار داد...

پس از گذشت مدتی از ولادت حضرت مجتبی (ع) علائم و نشانه‌ها، نشانگر این بود که دومین فرزند گرانمایه‌ی «فاطمه» (س) در راه است و آنگاه پس از شش ماه همانگونه که پیامبر (ص) پیش از آن مژده‌ی آمدنش را داده بود، دیده به جهان گشود. در مورد ولادت حسین (ع) از امام صادق (ع) روایتی آورده‌اند که:

روزی همسایگان بانوی باایمان «ام‌ایمن» نزد پیامبر (ص) آمدند و گفتند:

ای پیامبر خدا (ص)!

شب گذشته «ام‌ایمن» تا سپیده‌دم بیدار بود و می‌گریست و همه‌ی ما را نیز ناراحت ساخته است. پیامبر (ص) کسی را به خانه‌ی او گسیل داشت و او به محضر پیامبر (ص) شرفیاب شد. آن حضرت به او فرمود:

«ام‌ایمن»!

خدای چشمانت را نگریاند! همسایگان به من گزارش کرده‌اند که تو سراسر شب گذشته را ناراحت و گریان بوده‌ای، چرا؟ پاسخ داد:

ای پیامبر خدا (ص)!

خوابی سخت و سهمگین دیدم و به خاطر آن تا سپیده‌دم گریه کردم. پیامبر (ص) فرمود:

خوابت را برایم باز نمی‌گویی؟ بگو که خدا و پیامبرش به پیام آن داناترند. «ام‌ایمن» گفت:

ای پیامبر خدا (ص)!

بیان آن برایم گران است. پیامبر (ص) فرمود:

آنگونه که تو فکر می‌کنی نیست، رویای خویش را بازگو. آن بانوی باایمان گفت:

«دیشب در عالم رویا دیدم که برخی از اعضاء پیکر مقدس شما در خانه‌ی من افتاده است...» پیامبر (ص) فرمود:

خواب خوشی رفته‌ای و خواب نیکویی دیده‌ای. پیام خواب تو این است که دخت گرانمایه‌ام «فاطمه» (س)، «حسین» (ع) را به دنیا خواهد آورد و تو هستی که او را پرستاری و نگهداری خواهی کرد و «حسین» (ع) همان پاره‌ای از وجود من است که در خانه‌ی شما قرار می‌گیرد.

این جریان گذشت و پس از مدتی حسین (ع) از افق سرای امامت و رسالت طلوع کرد. «ام‌ایمن» او را در آغوش گرفت و نزد جدّ گرانقدرش پیامبر (ص) آورد. آن حضرت حسین (ع) را از او گرفت و فرمود:

«آفرین خدا بر این کودک نورسیده و بر او که او را در آغوش فشرد و به سوی من آورده است.»

آنگاه فرمود:

ام‌ایمن این پیام آن رؤیای توست.

علاوه بر خواب «ام‌ایمن» همسر «عباس»، عموی پیامبر (ص) نیز خوابی نظیر این خواب دیده بود و پیامبر گرامی (ص) نیز پیشگویی فرموده بود.

لحظات ولادت حسین (ع) گروهی از بانوان مسلمان، از جمله صفیّه، دختر عبدالمطلب عمه‌ی پیامبر (ص) و نیز «اسماء بنت عمیس»

و «ام سلمه ...» حضور داشتند.

پس از طلوع خورشید جهان افروز وجود حسین (ع) پیامبر (ص) فرمود:
عمه!

فرزندم را بیاور!

صفیه عرض کرد:

ای پیامبر خدا (ص)!

تازه به دنیا آمده است و هنوز آماده نشده است...

پیامبر (ص) فرمود:

خداوند او را پاک و پاکیزه ساخته است، بیاور...

آنگاه فرشته‌ی وحی فرود آمد و به آن حضرت پیام خدای را تقدیم داشت و خواست که نام پسر دوم «هارون» را - که به زبان عبری «شیر» و به زبان عرب «حسین» گفته می‌شد برای نوزاد مبارک برگزیند.

و از پی آن انبوهی از فرشتگان فرود آمدند و طلوع خورشید وجود حسین (ع) را به جدّ گرانقدرش تبریک گفتند و در همان ساعت، شهادت پر افتخارش را نیز به پیامبر خدا تسلیت عرض کردند.

پیامبر گرامی (ص) فرزند دل‌بند خویش را گرفت، زبان مبارک را در کام او نهاد و او زبان وحی و رسالت را مکید، به گونه‌ای گوشت بدنش از آن رویش کرد و استخوانهایش استواری و استحکام یافت. و آورده‌اند که حسین (ع) نه از مادر شیر نوشید و نه از هیچکس دیگر.

علامه‌ی «بحرالعلوم» در این مورد این گونه سروده است:

لله مرتضع لم یرتضع ابدا من ثدی انثی و من «طه» مرضعه

یعطیه ابهامه آنا فاونه ...

خدای را! خدای را!

کودک شیرخواری که هرگز از پستان بانویی شیر ننوشید و شیر دهنده‌ی او به خواست خدا پیامبر خدا بود.

او گاهی انگشت شست و زمانی، زبان خویش را در کام آن کودک پرشکوه می‌نهاد و از این راه بود که سازمان وجود او به اوج کمال رسید.

درست هفتمین روز طلوع دومین اختر تابناک از افق سرای «فاطمه» (س) بود که پیامبر دستور داد، سر کودک را تراشیدند و به وزن موهای سرش نقره در راه خدا انفاق گردید و برای سلامتی او و سپاس به بارگاه خدا، صدقه داده شد.

تولد حضرت زینب (س)

تولد حضرت زینب (س)

بانوی بزرگ ایمان «زینب» (س) در سال پنجم هجری دیده به جهان گشود. (۲۴۳)

او سوّمین فرزند ارجمند خاندان وحی و رسالت و دودمان پاک و بلند آوازه‌ی امامت بود.

نگارنده او را بسیار بی‌نیاز از تعریف و تمجید می‌نگرد، چرا که در وصف بانویی گرانقدر که پدرش امیر مؤمنان و مادرش سالار

بانوان جهان «فاطمه» (س) پاره‌ی تن پیامبر (ص) و دو برادرش «حسن» و «حسین» (ع) سرور جوانان بهشت هستند، چه چیزی می‌تواند بنویسد؟

راستی که او میوه‌ی فضیلت‌ها و ثمره‌ی عظمت‌هایی بود که هاله‌ای از شرف و پاکی و قداست و شکوه از هر سو او را در میان گرفته بود.

و او همان کسی است که ابن عباس خطبه فدک فاطمه (س) را از او روایت کرده است و حفظ این خطبه در سن ۵ یا ۶ سالگی بالغیت و جامعیت دلالت بر کمال رشد و فهم و دانایی او می‌کند. (۲۴۴)

اما راستی چقدر دردناک است که بگوییم تاریخ در مورد او ستم و بیداد روا داشت، همانگونه که در مورد پدر و مادر گرانمایه‌اش، چنان که تاریخ انسان که شایسته و بایسته است زندگی او را پی نگرفت و آنگونه که زینب‌دهی شخصیت بانوی اندیشمند و فرزانه‌ی «بنی‌هاشم» و نواده‌ی پیامبر خدا (ص) و قهرمان بزرگ ایمان و شجاعتی چون «زینب» (س) باشد، زندگی او را ترسیم و تبیین ننموده است.

هدیه آسمان

به هر حال آنگاه که او دیده به جهان گشود، نیای گرانقدرش پیامبر (ص) نام او را «زینب» نهاد. واژه‌ی مقدس و جانبخشی که از «زین» و «اب» شکل گرفته است و به مفهوم زینت و آراستگی پدر می‌باشد.

نویسنده‌ی کتاب «الحسین و بطله کربلا» مقاله‌ای را از یک روزنامه‌ی پر تیراژ مصری که پیرامون شخصیت والای این بانوی بزرگ نوشته شده است در کتاب خویش می‌آورد که ما در اینجا فرازهایی از آن را می‌آوریم و می‌گذریم:

زینب دخت امیر مؤمنان (ع) در ماه شعبان به سال پنجم از هجرت دیده به جهان گشود. مادرش او را نزد پدر والا مقامش علی (ع) آورد و گفت:

علی جان!

این نوزاد را بگیر و برای او نامی شایسته برگزین.

علی (ع) فرمود:

من در نامگذاری فرزندم بر پیامبر خدا پیشی نمی‌گیرم.

آن روز پیامبر (ص) در سفر بود.

هنگامی که آمد، به خانه‌ی «فاطمه» (س) وارد شد. از او خواستند تا نامی بر نوزاد خاندان رسالت برگزیند که فرمود:

«من بر پروردگارم سبقت نمی‌جویم.»

در این لحظات بود که فرشته‌ی وحی فرود آمد و با تقدیم سلام و تهنیت خدا به پیامبرش گفت:

«ای پیامبر خدا (ص)!»

نام این نوزاد مبارک «زینب» (س) است، چرا که خدا این نام زیبا و شایسته را برای او برگزیده است.»

سمبل پایداری

آری این بانوی بزرگ، هم دارای زندگی درخشان و تاریخ سرشار از فضایل انسانی و ارزشهای اخلاقی است و هم همه‌ی مراحل

زندگی الهام‌بخش و درس‌آموزش با حوادث اندوهبار و درد و رنج آمیخته بود.

در بخش مهمی از عمرش به طول ربع قرن با فاجعه‌ی جانسوز رحلت نیای گرانقدرش پیامبر (ص) و مام شایسته‌اش «فاطمه» (س) و رخدادهای سخت دیگری، روبرو گردید. آنگاه با روزگار سختی روبرو شد که پدرش امیر مؤمنان (ع) خانه‌نشین گردید و آزادی و امنیت و همه‌ی امکانات از او سلب شد.

سپس هجرت پدرش از مدینه به کوفه - که مرکز حکومت پدرش گردید - پیش آمد و از پی آن اراده‌ی حکیمانه‌ی الهی او را با شهادت پدر - یعنی حادثه‌ی دردناک و فاجعه‌ی تکان دهنده‌ی که آسمانها را به لرزه درآورد - داغدار ساخت. به دنبال آن شاهد و ناظر جنگ ظالمانه‌ای بود که معاویه بر ضد برادرش، حضرت مجتبی (ع) و شیعیان او شعله‌ور ساخت و پس از آن هم با نقشه‌ی ابلیسی خویش آن حضرت را با سم خیانت به شهادت رسانید و سیطره‌ی استبدادی خویش را به ضرب زور و فریب و خیانت و تطمیع به جهان اسلام تحمیل کرد.

پس از سالیانی چند ناگهان آن بانوی قهرمان با رخداد دیگری که به راستی بزرگترین فاجعه‌ی تاریخ بود، روبرو گردید. فاجعه‌ی تکان دهنده و خونباری که دارای ابعاد گوناگون و مسیری طولانی بود.

اما شگفت اینجاست که این بانوی قهرمان در برابر این حوادث سخت و ش‌کننده، قهرمانانه و نستوه، پایداری ورزید و بی‌آنکه احساس شکست یا پریشانی نماید و یا اعصاب پولادین خویش را از دست بدهد و یا بر هوشمندی و آگاهی و درایتش خدشه‌ای وارد آید، رسالت سترگ و پرشکوه خویش را از آغاز تا انجام به شایستگی انجام داد و پا به پای انجام وظیفه و رساندن پیام، به مدینه بازگشت. (۲۴۵)

تولد حضرت ام‌کلثوم (س)

بیت ساده و پرشکوه سالار بانوان (س) و امیر مؤمنان (ع)، چهارمین فرزند گرانمایه‌ی خویش را که دومین دختر این خاندان بزرگ به حساب می‌آمد، به سان سه فرزند پیشین با موجی از شادی و شادمانی پذیرا گشت.

او که به «ام‌کلثوم» (س) نامگذاری گردید از سویی به سان خواهر قهرمانش «زینب» (س) دارای اصالت و نسبی شریف بود و از دگر سو از تربیت شایسته و بایسته و بسیار ممتازی بهره‌ور گردید.

این بانوی هوشمند و با تقوا گرچه برخی از ابعاد زندگی‌اش با زندگی خواهرش زینب (س) متفاوت بود اما در تمامی رخدادهای تکان دهنده‌ای که خواهر قهرمانش «زینب» (س)، حضور داشت و نقش سازنده و تاریخ ساز خویش را ایفا نمود، او نیز به طور جدی و آگاهانه شرکت داشت و همسنگر و پشتیبان و مشاور خواهر گرانمایه‌ی خویش بشمار می‌آمد.

آن بانوی قهرمان نیز از کسانی است که مورد ستم و بیداد تاریخ قرار گرفته و با دردها و رنجهایی روبرو گردیده است که مردان نیرومند نیز توان پایداری در برابر آنها را ندارند. (۲۴۶)

آخرین غنچه حضرت زهرا (س) و مقتل او

آخرین غنچه حضرت زهرا (س) و مقتل او

ولادت غم‌انگیز محسن (ع) همانا روز شهادتش نیز بود و کیفیت شهادتش قبلاً پیشگویی شده بود.

این دلیل بر بزرگی مصیبتی است که با قتل محسن (ع) بر اسلام وارد شد و نشانه‌ی شدت غصه‌ای است که مادر دلسوخته‌اش

حضرت زهرا (س) با از دست دادن این پسر کشید.

نامش را محسن (ع) گذاشت

محسن (ع) عزیز پیامبر (ص) بود و آن حضرت قبلاً نام او را تعیین کرده بود. اگر این آخرین گل زهرا (س) به دنیا می‌آمد همه به عنوان یادگار پیامبر (ص) از او یاد می‌کردند و گرامیش می‌داشتند. ولی خوب شد به دنیا نیامد، چه آنکه هنوز متولد نشده اینچنین او و مادرش را گرامی داشتند! در تسمیه ایشان آمده است که:

قال أمير المؤمنين (ع):

إِنَّ أَسْقَاطَكُمْ إِذَا لَقَوْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ تَسْمُوهُمْ، يَقُولُ السَّقَطُ لِأَبِيهِ:
«أَلَا سَمِيتَنِي وَ قَدْ سَمَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) مُحَسِّنًا قَبْلَ أَنْ يُولَدَ». (۲۴۷)

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

اگر فرزندان سقط شده‌ی شما روز قیامت شما را ببینند در حالی که نامی برای آنان نگذاشته‌اید، سقط به پدرش می‌گوید: چرا برای من نامی تعیین نکردی در حالی که پیامبر (ص) محسن (ع) را قبل از اینکه به دنیا بیاید نامگذاری کرده بود. قالت أسماء: فما دخلنا البيت إلا و قد أسقطت جنيناً سماه رسول الله (ص) محسناً. (۲۴۸) اسماء می‌گوید:

وارد خانه‌ی حضرت زهرا (س) شدیم وقتی که حضرت جنین خود را سقط کرده بود؛ همان که پیامبر (ص) او را محسن (ع) نامیده بود.

چه سوزناک است که پیامبر (ص) از شهادت یادگار خود خبر دهد و بفرماید:

این شهادت در اثر ضربتی است که بر دخترم فاطمه (س) وارد می‌شود!
قال رسول الله (ص):

و تضرب و هی حامل...، و تطرح ما فی بطنها من الضرب و تموت من ذلك الضرب. (۲۴۹)
پیامبر (ص) فرمود:

حضرت زهرا (س) زده می‌شود در حالی که باردار است.

در اثر این ضربت فرزندی که همراه دارد سقط می‌شود و خود او در اثر همان ضربت از دنیا می‌رود.

مقتل حضرت محسن (ع)

گل زهرا (س) اول شهید شد و سپس سقط گردید!
اما چگونه؟

این سؤالی است که باید جزئیات ماجرای آن را روشن کند.

مادری که فرزند همراه دارد مواظبت زیادی می‌خواهد. رعب و وحشتی که مهاجمین سقیفه پشت در خانه به راه انداخته بودند و فریادهای بلند و بی‌ادبانه‌ای که سر داده بودند و قصد ورود اجباری به خانه را داشتند، می‌توانست به تنهایی باعث سقط محسن (ع)

شود.

فریاد «آتش می‌زنیم» و صدای بر زمین انداختن هیزم و چیدن آنها با خار مغیلان کنار دیوار و در خانه و آتش زدن آنها و دود و شعله‌هایی که از زیر در و بالای دیوار خانه دیده می‌شد، هر خانم بارداری را نگران می‌کرد و به وحشت می‌انداخت. اکنون بانویی پشت در آمده که از یک سو رحلت پدر مهربانی چون پیامبر (ص) بار عظیمی از غم بر قلب او نشانده و از سوی دیگر جفای مردم در حق شوهر مظلومش دل او را سخت آزرده است. او احساس می‌کند مهاجمین قصد ورود به خانه را دارند و در وضعیت فوق‌العاده خطرناکی قرار گرفته است. لذا با تمام وجود در را گرفته تا باز نشود.

آتش به چوب در گرفته و شعله‌ها به صورت او اصابت می‌کند. در صاف نیست! چوبهای ناهموار دارد، میخ دارد، داغ شده است! بانویی که محسن (ع) همراه اوست چگونه باید مواظب فرزندش باشد؟! در را با لگد می‌شکنند و صدای وحشتناکی ایجاد می‌شود و در به روی بانو می‌افتد. دریای عصمت و حیا با مهاجمین بی‌حیا روبه‌رو می‌شود. بر دستش تازیانه می‌زنند تا در را رها کند.

در با میخش و با ناهمواریش سینه را می‌شکافد و خون جاری می‌کند. استخوان پهلو از درون می‌شکند و خون جاری می‌شود! لابد اینها برای کشتن فرزندی که کنار این پهلو و سینه به تلاطم افتاده کم است؟! حمله کنندگان سقیفه یک نفر نیستند. دستور خود را هم از پیش گرفته‌اند. آن سیلی که گوشواره را می‌شکند، تازیانه‌ای که بازو را سیاه می‌کند و بر سر و کتف بانو می‌خورد و بی‌محابا از هر سو فرود می‌آید و خون جاری می‌کند، پایبی - که شکسته باد - بر بانوی باردار ضربه می‌زند. آیا با همه‌ی اینها هنوز محسن (ع) زنده است؟ باید پرسیم هنوز مادر زنده است؟! با این همه وحشت و ضربت و جراحت ... مادر (س) چه گفت؟

چه کرد؟

فصّه چه کمکی میتوانست بنماید؟

امیرالمؤمنین (ع) چه کرد؟

بچه‌ها (ع) چه حالی داشتند؟

محسن (ع) کجا رفت؟

تاریخ، این داستان جگرسوز را با تمام تلخی‌هایش حفظ کرده تا معلوم شود فاطمه و محسنش (ع) باهم و از یک سبب به شهادت رسیدند!! چه ضرباتی و چه حملاتی که مرد را از پا درمی‌آورد، چه رسد به بانویی که کنار قلبش یادگار زیبایی پیامبر (ص) را در آغوش گرفته است.

احترام فرزندان حضرت فاطمه زهرا (س)

خداوند احترام و محبت اهل بیت پیامبر (ص) را واجب ساخته و مردم را به مراعات آن مکلف نموده است. و شکی نیست که فرزندان فاطمه (س)، فرزندان پیامبر و اهل بیت او محسوب می‌گردند. لذا پیامبر گرامی اسلام (ص) در مورد احترام این عزیزان می‌فرمایند:

«انا شافع یوم القیامه لاربعة اصناف:

رجل نصر ذریتی

و رجل بذل ماله لذریتی عند الضیق

و رجل احب ذریتی باللسان و القلب

و رجل سعی فی حوائج ذریتی.» (۲۵۰)

من در پیشگاه خدا برای چهار دسته شفاعت خواهم کرد:

۱- به کسانی که فرزندانم را به هر نحوی یاری کند.

۲- به اشخاصی که در زمان نیازمندی به کمک مالی آنان بشتابند.

۳- افرادی که با دل و زبان فرزندانم را دوست بدارند.

۴- مردانی که در رفع حاجت آنان تلاش نمایند.

و در یک حدیث دیگر که شبیه این روایت است، در بند اول آن می‌فرمایند:

«کسانی که به فرزندان من بعد از من احترام کنند.»

المکرم لذریتی من بعدی (... ۲۵۱)

این حدیثها می‌رساند که احترام فرزندان فاطمه (س) باعث خشنودی و رضایت خاطر رسول خدا (ص) گردیده و در نتیجه شفاعت آن حضرت را به دنبال خواهد داشت و بالعکس ظلم و ستم و هر گونه بی‌احترامی به آنان، موجب خشم خدا و پیامبر و سرانجام گرفتاری به قهر خدا خواهد گردید.

چنانچه در حدیثی رسول خدا (ص) پس از شمردن کیفر ستمگران به حضرت زهرا (س)، در مورد ستم به فرزندان و شیعیان آن حضرت می‌فرمایند:

...«ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتها.» (۲۵۲)

وای از کیفر شدید کسانی که به فرزندان و شیعیان فاطمه (س) ستم کنند.»

و بالاخره در یک فرازی از سخنان آن حضرت در این باره آمده است:

«ان فاطمه احصنت فرجها فحرمها الله و ذریتها علی النار.» (۲۵۳)

فاطمه (س) خود را از گناه و آلودگی مصون داشت و متقابلاً خداوند نیز او و فرزندان او را بر آتش جهنم حرام ساخت.

این حدیث ضمن اینکه اشعار دارد که قوانین الهی و کیفر و پاداش اخروی بر مبنای عمل استوار است و فاطمه‌ی زهرا (س) از طریق مصونیت و عصمت به کمالات عالی رسیده است، در عین حال احترام خداوندی بر فرزندان فاطمه (س) را نیز در بر دارد. (۲۵۴)

حسین (ع) فرزندان رسول خدا (ص)

احترام انتساب به حضرت زهرا (س)

اگر چه اکثر فرزندان حضرت فاطمه (س) طبق قانون وراثت، انسانهای شریف و بزرگوار و خدمتگزارند و در میدان علم و عمل به کمالات عالی نائل می‌گردند و تاریخ پرافتخار شیعه نشان می‌دهد که این عزیزان پرچم زعامت و رهبری و مرجعیت را در اعصار در اختیار داشته و دارند، ولی در برابر آنان ساداتی که در اثر تأثیر از محیط و دوستان و همنشینان نامناسب راه به بیراهه رفته اند و نام و قداست فرزندی فاطمه (س) را در اذهان عمومی مخدوش ساخته‌اند کم نیستند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که:

آیا آن دسته سادات و فرزندان فاطمه که مسیر انحراف و فساد و بدمستی را بر مسیر اجداد طاهرینشان بگمارند، در این صورت آنان

نیز کیفر و آتش جهنم نخواهند دید؟!)

اگر جواب مثبت باشد و چنین تفکر غلط بر جامعه حاکم گردد که این گونه افراد منحرف با سادات پاک سرشت و پرهیزگار در پیشگاه خدا تفاوتی ندارند، عدل الهی و صراحت صدها آیه‌ی قرآنی و احادیث اهل بیت (ع) را نادیده گرفته‌ایم، زیرا قرآن و سنت و سیره، همگی حاکی از تقدّم پرهیزگاران و پاداش اهل عمل و کیفر و عذاب منحرفان است و سید و غیر سید و عرب و عجم و... تفاوتی ندارند.

قرآن مجید هر کسی را با عملش می‌سنجد،

«لنا اعمالنا و لکم اعمالکم» (۲۵۵)

و هر شخصی را در گرو اعمالشان می‌شناسد.

«کل امرء بما کسب رهین» (۲۵۶)

و «کل نفس بما کسبت رهینه» (۲۵۷)

و به زن و مرد و صاحب هر نژادی پاداش یکسان عطا می‌کند.

«من عمل صالحا من ذکر او انثی» (... ۲۵۸)

و متخلفان را عادلانه به کیفر می‌رساند و هیچ تبعیض و روابط موهوم در میان نخواهد بود.

«من یعمل سوءاً یجزبه و لایجد له من دون الله ولیاً و لا نصیراً» (۲۵۹)

و فقط اصل اساسی در پیشگاه خدا بر مبنای تقوا استوار است.

«ان اکرمکم عندالله اتقیکم» (۲۶۰)

و هیچ گونه قوم و خویشاوندی با پیامبران بدون عمل صالح کارساز نخواهد بود و در این رابطه، پسر پیامبر اولی العزم از صف

بندگان الهی رانده می‌شود و ارتباط او با پدرش منفصل می‌گردد

«یا نوح انه لیس من اهلک، انه عمل غیر صالح» (۲۶۱)

و عمومی پیامبر خدا مورد نفرین و لعنت پروردگار عالم قرار می‌گیرد.

«تبت یدا ابی لهب و تب» (... ۲۶۲)

آری هر چه انسان به پیامبر (ص) و فاطمه (س) و شخصیت‌های الهی نزدیکتر باشد، به همان نسبت تکلیف و مسئولیتش سنگین‌تر

خواهد بود و بر همین اساس پروردگار عالم بر زنان پیامبر هشدار داده و می‌فرماید:

اگر شما خلافتی را مرتکب شوید، دو کیفر خواهید دید، یکی در سزای اعمال، دیگری به جهت اینکه دامن رسول خدا را لکه‌دار

کرده‌اید.

«یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشه مینه یضاعف لها العذاب ضعفین» (... ۲۶۳)

یادآوری این نکته ضروری است، که آیات قرآن مجید در هر مورد نازل شود و شأن نزول آن هر چه باشد، در تکلیف و دستورات

آن، همگان یکسانند. بنابراین از این آیات نتیجه می‌گیریم که سادات و فرزندان صالح حضرت فاطمه (س) بسیار گرامی بوده، ولی

آن دسته افرادی که از نسبت و نسب خود سوء استفاده کنند، مثل سایر مردم در پیشگاه خدا کیفر خواهند دید.

هشدار پیامبر (ص) به بنی‌هاشم در کوه صفا

از امام صادق و امام باقر (ع) در دو حدیث جداگانه آمده است:

«لما فتح رسول الله (ص) مکه قام علی الصفا فقال:

یا بنی هاشم!

یا بنی عبدالمطلب!

انی رسول الله الیکم و انی شفیق علیکم و ان لی عملی و لی رجل منکم عمله، لاتقولوا: ان محمداً منا و سندخل مدخله، فلا والله ما اولیائی منکم و لامن غیرکم الا المتقون. الا فلا اعرفکم تأتونی یوم القیامه تحملون الدنیا علی رقابکم و یأتی الناس، یحملون الآخره، الا و انی قد اعذرت الیکم فیما بینی و بینکم و ان لی عملی و لکم عملکم.» (۲۶۴)

رسول خدا پس از تسلط بر شهر مکه خویشاوندان خویش را از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب در کوه صفا جمع کرد و خطاب به آنان فرمود:

من پیامبر خدا هستم در میان شما و به شما دلسوزم و از روی دلسوزی می گویم که عمل من برای خودم و عمل شما برای خودتان خواهد بود.

چنین تصور غلطی نکنید که بگویید:

محمد (ص) از ما است و ما هم با او خواهیم بود.

سوگند به خدا من از شما جز پرهیزگاران را نمی‌گیریم و چنانچه در فردای قیامت شماها با گناه و دیگران با عمل صالح بیایند، اصلاً شماها را نخواهم شناخت. بدانید که من با این سخنان اتمام حجت نموده و گفتنیها را گفتم. من در گرو اعمالم و شما نیز در گرو اعمالتان خواهید بود.

چنانچه توجه می‌فرمایید این حدیث، تمام خیالهای خام و برخی تصورات غلط را مردود می‌شناسد و سادات و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را در صورتی که عمل صالح نداشته باشند، نفی می‌کند و ارتباط و پیوند قرابتی را منفصل می‌داند.

در این رابطه حضرت امام سجاد (ع) می‌فرمایند:

رای نیکوکاران بنی هاشم دو پاداش و گناهکارانشان نیز دو کیفر و عذاب خواهند نمود.

(لمحسننا کفلا من الاجر و لمسیئنا ضعفان من العذاب (۲۶۵))

و در دو حدیث جداگانه از حضرت امام صادق و امام رضا (ع) سؤال نمودند:

اینکه پیامبر خدا (ص) فرموده‌اند:

«آتش بر فرزندان فاطمه (س) حرام است» چگونه است؟

حضرات در جواب فرمودند:

مراد از این حدیث فرزندان بلا واسطه فاطمه‌اند و آنان حسن و حسن و زینب و ام‌کلثوم (ع) می‌باشند.

(نعم عنی بذلک الحسن و الحسین و زینب و ام‌کلثوم (ع) المعتقون من النار هم ولد بطنها) (... ۲۶۶)

غیر از فرزندان بلاواسطه فاطمه (س)، که آن هم فرزندان بی‌نظیر و پرهیزگارترین افرادند، بقیه سادات با دیگران تفاوتی ندارند و هر کس به سزای اعمالش خواهد رسید. (۲۶۷)

تفکرات موهوم زیدالنار

در زمان ولایتعهدی حضرت امام رضا (ع)، برادرش زید در مدینه بر ضدّ خلیفه‌ی عباسی مأمون قیام کرده و عده‌ای را کشته و خانه‌هایی را به آتش کشیده و جمعی را به اسارت گرفت و به زیدالنار موسوم شد. مأمون سپاهی را به آن شهر اعزام نموده و سرانجام زید را شکست داده و دستگیر نمودند.

محاکنه زید به امام رضا (ع) واگذار شد، حضرت او را شدیداً توبیخ کرده و فرمود:

ای زید!

حدیث معروف پیامبر خدا (ص) که «فرزندان فاطمه (س) در آتش نمی‌سوزند» تو را فریب ندهد، این حدیث مخصوص حسن و حسین (ع) و فرزندان بلاواسطه فاطمه (س) است اگر بنا باشد که موسی بن جعفر (ع) با عمل صالح به بهشت رود و تو با گناه، نتیجه‌اش این است که فضیلت تو از پدر معصومت (ع) بیشتر باشد. این را بدان که تو آن وقت از ما اهل بیت هستی که مطیع خدا باشی و چنانچه چنین نباشی از ما نیستی. (۲۶۸)

چنانچه در این حدیث آمده است، زید به نسبت خود افتخار می‌کرد

(یقول نحن نحن و یفتخر علیهم)

و چنین تصور می‌نمود که او با داشتن خلاف باز هم اهل بهشت است و امام رضا (ع) این توهم غلط را محکوم نموده و صریحاً فرمود:

با این ویژگی اهل بهشت نیستی، حتی پیوند ارتباطی زید را به اطاعت خدا و عمل صالح مشروط کرد. بنابراین آن گروه افرادی که خود را به فاطمه (س) نسبت می‌دهند و در عمل، خلاف آن حرکت می‌کنند، بدون تردید مثل سایر مردم کیفر و عذاب متناسب خواهند دید. (۲۶۹)

یاد مادر از زبان فرزندان حضرت زهرا (س)

امام حسن (ع) و یاد مادر

حضرت امام حسن (ع) دومین امام و پیشوای معصوم شیعیان و نخستین فرزند او علاقه و محبت شورانگیز و عشق وافری نسبت به مادر عزیزش فاطمه‌ی زهرا (س) داشت.

این علاقه و محبت و ابعاد و نشانه‌های آن را، در موارد متعددی از زندگی آن حضرت می‌توان نشان داد، که مهمترین آنها اسناد و مکاتباتی است که در میان وی با معاویه یا استانداران و عمال و کارگزاران حکومتی او رد و بدل شده است.

در این اسناد و نامه‌ها، از زبان و قلم امام حسن (ع) بارها به وجود مادری مانند زهرا (س) اظہر (س) استناد و افتخار شده و امام معصوم (ع) وجود مبارک چنان مادر مقدسی را، دلیل حقانیت راه و مرام خویش شمرده است و درستی و استواری آن را اثبات نموده است. مرحوم سید محسن جبل عاملی، در موسوعه‌ی «اعیان‌الشیعه» به برخی از این نامه‌ها اشاره کرده است.

امام (ع) در یکی از این نامه‌ها به صورت فشرده و مختصر به «زیاد بن ابیه» فرماندار غاصب معاویه غاصب می‌نویسد:

«از حسن، فرزند فاطمه (س)، به زیاد فرزند سمیه!

بدان که رسول خدا (ص) فرمودند:

فرزند متعلق به فراش و رختخواب پاک زناشویی است و نصیب زناکار به جای فرزند سنگ است!

والسلام» (۲۷۰)

این نامه از یک حقیقت تاریخی پرده برمی‌دارد و برای پژوهندگان حقیقت، به ویژه مورخین حقیقت‌جو، سندی محکم و مسلم است و آن این که مسأله‌ی روابط نامشروع سمیه، زن عبیدالله را افشاء می‌سازد که با ابوسفیان، آن منافق دغل‌باز و حیل‌باز، روابط زشت و نادرستی داشته است.

نامه‌ی مزبور، پس از اهانتها و جسارتها و گستاخی‌های بی‌شرمانه و هرزه‌درایی‌ها و یاوه‌گویی‌های مکرری که از سوی «زیاد» نسبت به ساحت مقدس و شامخ امام حسن (ع) روا داشته شده بود، نگاشته شده و حقیقت ذات و نهاد آن هرزه‌گوی هتاک را فاش ساخته

و به تاریخ سپرده است.

علامه بر این اسناد و مکاتبات، امام حسن (ع) بارها در مقام محاجّه با معاویه، به اصالت نسبت و پاکی گوهر و طهارت و قداست مادر بزرگوار خویش استناد کرده است.

و این امر حاکی از عمق نفوذ عظمت مادر و تأثیر عمیق مقام شامخ آن وجود گرامی، در قلب و روح فرزند دلبندهش امام حسن مجتبی (ع) است.

دامنه‌ی این نفوذ و تأثیر تا بدانجا گسترده بود که امام بزرگوار (ع)، نه تنها در تمام طول زندگی پاک و پر ثمرش، همواره یادآور مادر و از بزرگی‌ها و قداست و عصمت او یاد می‌کرد و حقایق ارزنده‌ای را در این باب در اختیار عاشقان اهل بیت (ع) قرار می‌داد، بلکه حتی به هنگام شهادت و در آخرین لحظات زندگی نیز یاد و نام مادر و بازگویی خاطرات و محبت‌های او بر لبهایش جاری بود.

امام حسین (ع) و یاد مادر

حضرت سیدالشهداء، سرور آزادگان و قافله‌سالار کاروان جاوید شهادی حقّ و حقیقت، دومین فرزند او نیز، همچون برادر بزرگوارش قلبی مالامال از عشق و مهر مادر داشت.

علاقه وافر و محبت بیکران آن حضرت، نسبت به ساحت قدس مادر بزرگوارش، یکی از شورانگیزترین فصلهای کتاب عشق مادر و فرزندی است.

خود آن حضرت، بارها و بارها، این عشق و علاقه‌ی بیکران و این پیوند قلبی و اخلاص شایان را، در طی سخنان گهربار و پیامها و اتمام حجتهای شورانگیز و تاریخی و تاریخ‌ساز خویش بیان داشته و در این مورد، فصلی درخشان در تاریخ اسلام برای شیفتگان حقایق و معارف اسلامی، به جای نهاده است.

یکی از بهترین نمونه‌ها و نشانه‌های این علاقه‌ی عمیق امام حسین (ع) نسبت به مادر گرامی‌اش، تجدید خاطره و تجلیل نام و یاد آن مادر یگانه در جریان انتخاب نام برای فرزندان دختری‌اش جلوه گر می‌شود. زیرا می‌بینیم که آن حضرت، چند تن از دختران خویش را، به یاد مادر عزیزش، «فاطمه» نامگذاری کرده است که با صفت‌هایی چون کبری، وسطی و صغری تشخیص داده می‌شدند. این امر، خود حاکی از علاقه‌ی مفرط و شدت محبت امام حسین (ع) نسبت به مادر عزیزش بوده است.

شدت عشق و علاقه‌ی سبطین پیامبر (ص)، امام حسن و امام حسین (ع) نسبت به مادر مقدسشان، به راستی که از حد توصیف بیرون است.

وجود آن مادر بزرگوار، برای آنان همه چیز بود و در پرتو مهر و شادیه‌ها عمیق‌تر و گسترده‌تر و غم‌ها و اندوه‌ها کم رنگ‌تر و قابل تحویل‌تر می‌شدند. چنان که غم سنگین رحلت جد بزرگوارشان، رسول حق و رحمت را، هر چند که بسیار عمیق و دلشکن و طاقت‌فرسا بود، در سایه‌ی وجود چنان مادر بی‌همتایی، کمتر احساس می‌کردند و تاب و توان تحمل چنان غمی را در کنار مادر خود به دست می‌آوردند. زیرا آن دو فرزند دلبنده، در هر حادثه و پیشامدی، بیشتر به دامن مهر مادر پناه برده و بیشتر با او انس و الفت گرفته و دلخوش کرده بودند، پیوند معنوی و قلبی‌شان هر روز محکم‌تر و ناگسستنی‌تر شده بود ... تا وقتی که آن حادثه‌ی لرزاننده و دلسوز پیش آمد...

آری، شدت انس و علاقه و اخلاص آنان نسبت به مادر، در آن روز تلخ و سیاه، در آن روز بغض و اشک، در روز غم‌آلود از دست دادن مادر عزیز، به اوج خود رسید:

هنگامی که حالت احتضار مادر را احساس کردند، با وجود آن همه صبر و بردباری و آن همه متانت و شکیبایی، هم نتوانستند آرام بگیرند و در آرامش بمانند. باز نتوانستند از بی‌تابی خودداری کنند و خود را روی پیکر عطرآگین و در حال احتضار مادر نیفکنند و

با سخنان گرم و پرشور، با گفتار مهرآمیز و با صدای بغض‌آلود، مورد خطاب قرارش ندهند و شور و بی‌تابی و اندوه و درددل و سوز درون خود را بیان نکنند...

در آن لحظات تلخ و غم‌آلود، تنها کوشش و فعالیت «اسماء» دختر عمیس بود که توانست آنان را از مادر جدا کند و به سراغ پدر گرامی‌شان علی (ع) گسیل دارد، که تفصیل آن در کتابهای معتبر مقتل به شکلی مؤثر و پر سوز آمده است. (۲۷۱)

و از آن پس بود که همواره نام و یاد فاطمه‌ی زهرا (ع) بر زبان حسنین (ع) جاری و در دل‌هایشان پایدار بود...

یکی از پرشورترین یادآوریهای امام حسین (ع) از مادر عزیزش در لحظه‌ی بسیار حساس و سرنوشت‌ساز حرکت به سوی کربلا است.

در آن هنگام که لحظات می‌رفتند تا عظیم‌ترین حادثه‌ی تاریخ خونبار اسلام را در تداوم توقّف ناپذیر خویش ثبت کنند، امام حسین (ع) با شکیبایی و متانتی که از چنان بزرگمرد جاودانه‌ای سزاوار و شایسته است، با تعبیری بسیار زیبا و با شکوه از مادر عزیز یاد می‌کند و با زیباترین و شایسته‌ترین کلمات، طهارت و عصمت و عظمت مادر خویش را بیان می‌دارد. آن جا که می‌فرماید:

«الا إن الدعی بن الدعی قد رکزنی بین اثین، بین الذلّه و السلّه، هیهات منی الذله یأبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت». (۲۷۲)

(عبیدالله بن زیاد، مرا بین دو امر، مخیر ساخته است) که یکی از آن دو را انتخاب کنم یا تن به شمشیر دهم و کشته شوم، یا ذلّت و زبونی را اختیار کنم و با او بیعت نمایم. ولی هرگز دامن ما به ذلّت آلوده نخواهد شد. زیرا دامنه‌های پاکی که مرا تربیت کرده، همواره از پذیرش ذلّت ابا و اجتناب دارد. من در دامن صدیقه اطهر (س) بار آمده‌ام و از پستان فضیلت و شرف شیر نوشیده‌ام. خانه‌ی کوچک ما، کانون فضیلت و شخصیت بوده و هرگز زبونی و خواری به آن راه پیدا نکرده است.

من در دامنه‌هایی تربیت شده‌ام که عمری با آزادی و عزّت و سربلندی زندگی کرده‌اند. آنان هرگز رضایت نمی‌دهند که من زیر بار ذلّت و پستی و قبول بیعت از فردی فرومایه همچون یزید بروم...

آری، حتی در آن بحبوحه‌ی مرگ و زندگی، در لحظاتی که امام می‌دانست لحظات تاریخی شهادت سرخ خویش و یاران و عزیزان خانواده‌اش فاصله‌ی چندانی ندارد، باز به یاد مادر عزیز بود و افتخار می‌کرد که در چنان دامن پاکی تربیت یافته است...

این تذکرها و یادآوریها از تمام مواقف کربلا و عاشورا در رجزها و حماسه‌ها، در شهادتها و بر سر شهداء بارها و بارها تکرار و یادآوری شده است.

امام سجاد (ع) و یاد مادر

امام زین‌العابدین و فخر الساجدین (ع)، که مادر بزرگوارش زهرا (س) را از نزدیک ندیده اما پرتو وجود او را در تمام ابعاد زندگی خاندان جلیلش به عیان دریافته و احساس کرده بود و می‌دانست که خود نیز از فروغ تربیت و شخصیت و قداست مادر عزیز بهره‌ها برده و نورها گرفته است، علاقه‌ی شدید و پرشوری در مورد شناخت هرچه بهتر و دقیق‌تر و وسیع‌تر مادرش زهرا (س) داشت.

همواره در جستجوی آن بود که دقایق و جزئیات بیشتری از زندگی مادر محبوبش را بداند تا آن را به عنوان بهترین نمونه و الگو برای بانوان و دوشیزگان مسلمان معرفی کند و روش زندگی و تربیت آن بانوی بی‌مانند را سر لوحه‌ی مکتب تربیتی زن در جامعه‌ی اسلامی قرار دهد و همگان را به آموزش و انجام آن روشهای والا تشویق و ترغیب نماید.

از این رو همواره در پی کشف این دقایق، به سراغ کتاب می‌رفت که مادرش زهرا (س) را از نزدیک دیده و با اخبار و گزارشهای زندگی پرثمرش انس گرفته و بر جزئیات آن واقف بودند.

امام سجاد (ع) روزی پای صحبت اسماء دختر عمیس، که مدتی خدمتگزار خاندان رسالت بود و سعادت دیدار و همنشینی زهرای اطهر (س) نصیبش شده بود، نشست. در آن روز، آن بانوی مؤمنه با شور و اشتیاقی وافر، داستانی را این چنین توصیف کرد:

«روزی خدمت مادر بزرگ شما زهرا (س) نشستیم بودم که رسول خدا (ص) از در، درآمد و وارد منزل شد. زهرا (س) مادر گرامی شما، گردنبندی از طلا بر سینه داشت که علی (ع) آن را به تازگی از راه درآمد شخصی خویش، برای همسرش خریداری کرده و به آن سرور بانوان عالم هدیه کرده بود.

پیامبر اسلام، با توجه به شرایط زندگی آن روز، که قدرت مسلمین رو به افزایش و زندگی‌شان رو به وسعت و راحت بود و دوران سختی‌ها و مرارتها به پایان می‌رسید، از مشاهده‌ی آن گردن‌بند بر سینه‌ی دختر گرامی خویش خوشحال شدند. ولی با این حال، باز هم دختر خود را مورد خطاب قرار داده و فرمودند:

دخترم، مبدا گفتارها و شعارهای مردم که با لحنی تجلیل‌آمیز می‌گویند «فاطمه (س) دختر رسول الله است»، تو را مغرور سازد و تحت تأثیر این غرور واقع شوی و پوشش ستمگران و طاغوتها و جباران را بر تن کنی...!

رسول خدا (ص) همین یک جمله را فرمودند و لحظاتی بعد، خانه را ترک گفتند و بیرون رفتند. به محض خروج ایشان فاطمه‌ی زهرا (س) فوراً گردن‌بند را پاره کرد و آن را از گردن فرو کشید و از خود دور ساخت و دیگر هرگز آنرا به کار نبرد. بلکه خیلی زود آن گردن‌بند را فروخت و با پول آن غلامی را از صاحبش خرید و در راه خدا آزادش کرد. این خبر به گوش رسول خدا (ص) رسید و باعث خرسندی فراوان حضرتش گردید. چنانکه دخترش را بسیار دعا کرد و از این عمل خیر، ابراز رضایت فراوان فرمود و حتی با الفاظی همچون «چنین دختری را قربان بروم (فداها ابوها)»، از دختر عزیز خویش ذکر خیر فرمود. (۲۷۳)

امام باقر (ع) و یاد مادر

از عشق و علاقه‌ی پنجمین پیشوای معصوم شیعیان، امام باقر (ع) نسبت به مادر عزیز و بزرگوارش، داستانها و روایات بسیاری نقل شده که در آنها تجلیل آن حضرت از مادر محبوب و تجدید خاطر و بیان فضایل و مکارم والای فاطمه‌ی زهرا (س) همواره تکرار و تأیید شده است.

در بیان شدت این علاقه، ذکر یک نمونه را به عنوان مثتی از خروار و ذره‌ای از بسیار، کافی می‌دانم: ز

در حدیث آمده است که امام باقر (ع) هرگاه که گرفتار تب شدید می‌گردید و در بستر بیماری می‌افتاد، آب خنک طلب می‌کرد. وقتی آب به دستش می‌رسید و جرعه‌ای چند از آن میل می‌کرد، لحظه‌ای از نوشیدن باز می‌ماند و سپس با صدای بلند، به حدی که در بیرون خانه نیز شنیده شود، از ته دل مادرش زهرا (س) را صدا می‌کرد و می‌فرمود:

مادرم، فاطمه (س)، ای دختر رسول الله (ص)!

و بدین گونه در آن لحظات سوز تب، نوعی تشفی دل و مرهم غم و تسکین خاطر می‌جست و جان و روح خود را با نام زیبای محبوب و معشوق و مادر عزیز خود، عطر آگین و سکون‌آمیز می‌ساخت. (۲۷۴)

امام صادق (ع) و یاد مادر

علاوه بر رسول خدا و امیرالمؤمنین و حسنین (ع) که زندگی روزمره و مستقیم با حضرت فاطمه (س) داشته‌اند و از او پیش از وفات و بعد از آن بسیار یاد می‌کردند، سایر ائمه (ع) نیز در فرصتهای مختلف به تناسب، از او یاد می‌نمودند.

ابوبصیر می‌گوید:

روزی صحبت فاطمه (س) در میان بود، حضرت امام صادق (ع) پس از ذکر تاریخ وفات آن بانو، فرمودند:

مادرم فاطمه (س) در اثر ضربت قنفذ (غلام خلیفه دوم) از دنیا رفت، که به امر اربابش به فاطمه (س) زد و آن حضرت بچه‌اش را سقط کرده و شدیداً مریض شد و سپس وفات نمود.

و کان سبب وفاتها ان قنفذاً مولی عمر لکرها بنعل السیف بامرہ فاسقطت محسنا و مرضت من ذلک مرضاً شدیداً (... ۲۷۵)

و همچنین سکونی (از علمای بزرگ اهل سنت در عصر آن حضرت) می‌گوید:

من وارد محضر امام صادق (ع) شدم، قیافه‌ام گرفته و محزون بود.

حضرت از علت آن پرسید.

جواب دادم: خداوند دختری به من داد.

حضرت فرمودند:

ای سکونی!

سنگینی آن بر زمین و روزیش با خداست، او عمر خودش را می‌کند و از روزی خویش می‌خورد، تو چرا ناراحتی؟

سپس فرمود:

اسم او را چه گذاشتی؟

گفتم:

فاطمه!

امام چون نام فاطمه (س) را شنید سه بار فرمود:

آه، آه، آه،

گویا با شنیدن این نام تمام مصائب و مظلومیتهای مادر را تداعی کرد و لذا دست خویش را بر پیشانی‌اش گذاشته و خطاب به من

فرمود:

چون نام او را فاطمه گذاشته‌ای، مبادا بر وی ناسزا بگویی و یا او را لعن کنی و یا بزنی. (۲۷۶)

امام موسی کاظم (ع) و یاد مادر

امام موسی بن جعفر (ع) هفتمین اختر تابناک آسمان ولایت و امامت و قهرمان مبارزه و مقاومت و متحمل عمری زندان و شکنجه و

آزار در راه آئین و مذهب حق و حقیقت، نسبت به مادرش زهرا (س) علاقه‌ای پر شور و عاشقانه و ارادتی شدید و خالصانه داشت.

امام معصوم همواره از مادر محبوبش و فداکارها و مبارزات و ایثارگریها و مظلومیتش یاد می‌کرد و به ویژه مسأله‌ی فدک که در

مورد آن یکی از سیاه‌ترین صفحات تاریخ صدر اسلام توسط غاصبین حقوق اهل بیت (ع) به وجود آمد، همیشه مورد نظر و طرف

توجه امام بود که با یادآوری و تشریح و تحلیل ابعاد آن، حقایق مسلمی را درباره‌ی حقانیت خاندان رسالت فاش و بیان می‌فرمود.

داستانی که ذیلاً نقل می‌شود، گوشه‌ای از علاقه‌ی شدید و ارتباط قلبی و معنوی امام (ع) را با مادر محبوبش (س) نشان می‌دهد؛

همچنین آشکار می‌سازد که حقوق پایمال شده‌ی زهرا (س) همواره مورد نظر و توجه فرزندان گرامی‌اش قرار داشته و آن

بزرگواران پیوسته درصدد باز پس گرفتن و استیفای حقوق مادر محبوب خویش بوده‌اند.

ابتدا باید بگوییم که:

مهدی عباسی خلیفه‌ی جائر و ظالم عهد امامت موسی بن جعفر (ع)، در اوایل حکومت غاصبانه‌ی خویش، برخورد شدیدی با امام

معصوم (ع) نداشت.

تنها یک بار در مدینه ملاقاتی با امام داشت که طی آن، از محضر امام در مورد تحریم خمر و مسکرات که معمولاً در دربار خلفای عباسی مصرف می‌شد، سؤالی مطرح ساخت. در آن دیدار، خلیفه‌ی نابکار، چنان پاسخ عمیق، دقیق، عالمانه و قانع کننده ای از امام (ع) دریافت داشت که با وجود قلب سیاه و اندیشه‌ی تباه خود، باز هم نتوانست اعجاب و شگفتی خود را مخفی نگه دارد و علم وافر و عمیق و دانش عظیم امام (ع) را مورد تأیید و تصدیق قرار ندهد.

بار دوم، ملاقات مهدی عباسی و امام معصوم (ع)، هنگامی صورت گرفت که ظاهراً مهدی در صدد رد مظالم پدرش منصور برآمده بود.

یعنی ظاهراً می‌خواست اموالی را که توسط منصور، از امام صادق (ع) ضبط و تصرف شده بود، به فرزند بزرگوارش امام موسی بن جعفر (ع) برگرداند. لذا در آن ملاقات از امام (ع) پرسید:

حدود فدکی که از مادران فاطمه غصب شده چقدر و چگونه است و حد و مرز آن چیست؟
حدود آن را برایم مشخص کنید تا به شما باز گردانم.

امام در پاسخ مهدی، حد و مرزی را برای فدک تعیین کرد که درست با وسعت امپراطوری مسلمین در عهد خلافت مهدی مطابقت می‌کرد به این ترتیب که امام فرمود:

پس تو می‌خواهی حد و مرز فدک را بدانی؟

گوش کن تا برایت بگویم...

یک سمت آن، کوه احد؛

سمت دیگرش، عریش مصر؛

مرز سوم آن، دریای احمر؛

و مرز چهارمش، دومه الجندل...

مهدی در پی بیانات امام (ع)، با تحیر و پریشانی گفت:

آیا همه‌ی اینها که گفتی حدود فدک است؟

امام فرمود:

آری، همه‌ی این سرزمینها از مناطقی است که با لشکرکشی و جنگ باز ستانده نشده است.

مهدی از آن روز کینه و دشمنی امام را بر دل گرفت و در صدد نابودی آن حضرت برآمد، زیرا خطر را بالای سر خود احساس کرد. او آن روز متوجه شد که هدف امام، فقط بیان حدود فدک خالی و باز پس گرفتن آن نیست؛ بلکه مراد و منظور اصلی باز ستاندن حکومت و خلافت است که به زور و عنف از خاندان رسالت گرفته شده و چیزی جز غصب حقوق اهل بیت (ع) نبوده است.

او فهمید که هنوز فرزندان علی (ع) و زهرا (س)، حق خود را فراموش نکرده‌اند و با تمام قوا در صدد استیفای آن هستند، لذا تنها فدک را نمی‌خواهند، بلکه می‌خواهند حکومت ظلم و جور و فساد را از بیخ و بن براندازند.

آنگاه مهدی در پاسخ امام (ع) گفت:

اینها که گفتی خیلی زیاد است... (۲۷۷)

و البته چنان که معلوم است، هرگز حقوق اهل بیت عصمت و طهارت را باز پس نداد سهل است که از آن پس با تمام قوا در صدد ایذا و آزار و نابودی امام (ع) برآمد و این هدف شوم را تا سرحد شهادت امام بزرگوار (ع) نیز دنبال کرد.

امام رضا (ع) و یاد مادر

امام رضا ثامن الائمه (ع) نیز همچون دیگر فرزندان زهرا (س) و سلاله‌ی پاک پیامبر (ص)، علاقه شورانگیز و احترام خاص و اخلاص آمیزی نسبت به ساحت مقدس مادرش زهرا (س) داشت.

همواره و در هر فرصتی، از آن بانوی بانوان بهشتی، تجلیل و تکریم به عمل می‌آورد و با اعتزاز و افتخار نام عزیزش را بر زبان جاری می‌ساخت. شدت این شور و علاقه به حدی بود که مخالفان و بدخواهان نیز به وسعت آن پی برده بودند و سعی داشتند که از این راه، با امام (ع) وارد مذاکره و گفتگو شوند به این ترتیب برای نیل به مقاصد خود، رضایت و خشنودی امام را جلب کنند و دل امام (ع) را با خود نرم سازند.

روزی امام رضا (ع) با فرزند دلبندهش جوادالائمه (ع) نشسته بود و مأمون عباسی نیز در محضر آن دو بزرگوار حضور داشت. آن روز امام (ع) حدیثی را در مدح مادرش فاطمه‌ی زهرا (س) بازگو فرمود. مأمون نیز با شنیدن حدیث، به سخن آمد و گفت:

پدرم رشید از پدرش مهتدی، او هم از منصور، او هم از پدرش و او هم از جدش «ابن عباس» روایت کرده است که روزی ابن عباس خطاب به معاویه گفت:

آیا می‌دانی که چرا فاطمه (س)، فاطمه نامگذاری شده است؟
معاویه گفت:

نمی‌دانم

ابن عباس گفت:

بدان جهت به او فاطمه گفتند که او و پیروانش از آتش دوزخ دور و محفوظ نگه داشته شده‌اند.
او گفت:

این سخن را من از رسول خدا (ص) شنیدم». (۲۷۸)

توضیح این سخن نیز در حدیث دیگری از آن حضرت (ع) آمده است که فرمود:

آنان کسانی هستند که بتوانند با ایمان و توحید و اخلاص به ملاقات پروردگار خود بشتابند و شیعه بودن و پیروی از فاطمه (س) را عملاً به اثبات رسانند، نه آن که فقط به زبان و در ظاهر خود را پیروان فاطمه (س) بنامند.

امام جوادالائمه (ع) و یاد مادر

امام جواد (ع)، فرزند برومند پدری بزرگوار چون امام رضا (ع) است و در مکتب تربیتی او پرورش یافته و طبیعی است که عشق و علاقه به مادر عزیز را نیز از چنان پدری آموخته و به ارث برده باشد. آری شور شفیقانه و مهر خالصانه‌ی امام جواد (ع) نسبت به مادرش نیز همواره شعله‌هایی سرکش داشته و ورد زبانها بوده است.

در بیان این شور عشق و گرمای مهر و عاطفت، گرچه سخن بسیار گفته شده است، اما برای نمونه کافی است به حدیث کوتاهی که صاحب سفینه البحار نقل کرده است توجه و بسنده کنیم. در آن حدیث آمده است:

«امام جواد (ع) هر روز، موقع زوال روشنایی آفتاب، به مسجد نبی اکرم (ص) در مدینه می‌آمد و صلوات و درود بر پیامبر اسلام می‌فرستاد و مشام جان خویش را از یاد جد بزرگوارش معطر می‌ساخت.

سپس به سراغ خانه و محل زندگی مادرش فاطمه‌ی زهرا (س) که در همان نزدیکی و جوار قبر پیامبر است می‌رفت. با سری پرشور

و قلبی پر تپش و در نهایت ادب و احترام، ابتدا کفشها را از پا درمی آورد و آنگاه با جان و دلی سرشار از شور و اشتیاق و عشق، وارد آن خانه‌ی کوچک و پرنور می‌شد و در آنجا نماز و دعا می‌خواند و دقایقی طولانی، در حالت شور و جذبه‌ی روحانی به سر می‌برد).

برای درک شدت این مهر و علاقه باید دانست که هرگز دیده نشد، حتی برای یکبار، که امام (ع) به مسجد نبوی (ص) برود ولی سراغ مادرش را نگیرد و یا بدون راز و نیاز با روح قدسی آن بزرگوار به خانه‌ی خود برگردد.

و باز برای پیگیری و بیان گوشه‌ی دیگری از این علاقه و ارادت امام (ع) نسبت به مادر عزیزش، کافی است که داستان ازدواج آن حضرت (ع) را در نظر گرفت، به جوانب آن نظر افکند.

در بررسی چگونگی ازدواج امام جواد (ع)، بیش از پیش متوجه می‌شویم که وی چه احترام و فضیلتی برای مادرش قائل بوده و چگونه برتری و والایی مادر عزیز را، از هر جهت در نظر داشته است.

می‌دانیم که امام جواد (ع)، داماد خلیفه‌ی وقت مأمون عباسی شده بود.

لذا در وصلت او با «أم فضل» لعنه الله علیها دختر خلیفه، که از خاندانی مرفه و پرتجمل بود، انتظار می‌رفت که هزاران درهم و دینار از طرف پدر عروس در آن محفل عروسی خرج شود و طبق آنگونه مراسم، مهریه و کابین نیز به تناسب ثروت و امکانات پدر عروس، بسیار چشمگیر باشد و

قوس تصاعدی طی کند و با ارقام درشت رقم زده شود.

ولی امام جواد (ع) به خاطر علاقه و احترام و فضیلت فراوانی که برای مادرش قائل بود، حاضر نشد مهریه‌ی همسرش بیش از پانصد درهم - که همان مهریه‌ی مادرش زهرا (س) بود - تعیین گردد.

امام هادی (ع) و یاد مادر

امام هادی (ع) دهمین اختر تابان آسمان ولایت و امامت و پیشوای راستین جهان اسلام نیز علاقه و ارادت خاصی نسبت به ساحت مقدس مادرش زهرا (س) داشت.

امام معصوم، این علاقه و ارادت را، بارها و بارها ضمن گفتگوها و مباحثاتی که با ملحدین و زنادقه و دیگر گروههای مخالف مکتب اهل بیت (ع) داشته است، با زیباترین بیان و رساترین کلام اظهار کرده و همواره به وجود گرامی‌اش و خاندان اهل بیت (ع) افتخار نموده است.

در میان دعاها و تعلیمات عالی‌ی آن بزرگوار، جامع‌تر و گویاتر از «زیارت جامعه» را، که از تعلیمات زیبا و عمیق آن حضرت است پیدا نکردیم. امام معصوم، ارادت و علاقه‌ی خاص خویش را نسبت به مادرش زهرا (س) و اهل بیت مطهر و خاندان پاک رسالت و مهبط نزول وحی، در همان زیارت جامعه بارها ابراز داشته و طی همین دعای باشکوه فرموده است:

«سلام و درود بر شما باد، ای خاندان نبوت و رسالت.

سلام و درود بر شما باد، ای مراکز رفت و آمد فرشتگان آسمانی و ای محل نزول وحی الهی. سلام و درود بر شما باد، ای پیشوایان ملل و عناصر نیکوکار و سیاستمداران پاک و تدبیر ورزان امور مردم. سلام و درود بر شما باد، ای کلیدهای ایمان و امنای رحمان و عصاره‌ی پیامبران، سلام و درود بر شما باد، ای مراکز معرفت و شناخت خدا و معادن حکمت الهی و رازداران اسرار بزرگ، سلام و درود بر شما باد، ای حاملان کتاب خدا و اوصیای پیامبر و ذریه‌ی رسول خدا (ص) و رحمت و برکات الهی بر شما باد». (۲۷۹)

امام حسن عسکری (ع) و یاد مادر

امام حسن عسکری (ع) یازدهمین پیشوای راستین جهان اسلام همواره قلبی سرشار از یاد و مهر مادر داشت و در هر فرصتی عشق و علاقه‌ی خود را نسبت به آن بزرگوار بیان می‌فرمود.

ابن شهر آشوب، صاحب «مناقب» در کتاب خود از «ابی‌هاشم» و او از امام حسن عسکری (ع) نقل می‌کند: «که روزی خطاب به حاضران فرمودند:

آیا می‌دانید که مادرم فاطمه (س) چرا «زهراء» (یعنی درخشانده‌رو) نامیده شدند؟
حاضران عرض کردند:

چه بهتر که خودتان بفرمایید!

امام (ع) در توضیح آن نام زیبا فرمودند:

چون صورت مادرم در روز همانند خورشید و هنگام غروب همچون ماه و در دل شبها چونان ستارگان آسمان بر جدم علی (ع) پرتو افکن و تابان بود، از این جهت او را زهرا و درخشانده‌رو نامیدند». (۲۸۰)

امام زمان (عج) و یاد مادر

حضرت ولی عصر (عج) در طول عمرش بیش از سایر ائمه مظلومیت مادر را یاد می‌کند و روزی که ظهور می‌کند، به مدینه می‌آید و ناله‌ها و استغاثه‌های فاطمه (س) را متذکر می‌گردد و می‌گوید:

ای مادر!

امروز از قاتلان انتقام می‌گیرم و آنان را به سزای اعمالشان می‌رسانم.

آنگاه به سراغ قبر قاتلان او آید و با اذن خدا آن دو را زنده می‌کند و سؤال می‌کند:

به چه جرمی مادرم را مصدوم و مجروح کردید؟

بچه‌اش را کشتید؟

خانه‌اش را مورد تهاجم قرار دادید؟

سپس با شمشیری که در دست دارد آنان را به قتل می‌رساند و جسدشان را به آتش می‌کشد و خاکسترشان را بر باد می‌دهد...

(۲۸۱)

آری دل نازنین امام زمان (ع) هرگز از یاد غمها و غصه‌های مادر بزرگوارش فاطمه (س) آرام نمی‌گیرد و مصائب او را فراموش نمی‌کند، زیرا فاطمه (س) حجت و اسوه‌ی ائمه خوانده شده است و در عمر کوتاهش شدیدترین و دردناکترین مصیبت‌ها را پشت سر گذاشته است.

یک حدیث شریف از توقیع مبارک آقا امام زمان (ع) در مورد مادرش فاطمه (س) می‌فرماید:

«و فی ابنه رسول الله صلی الله علیه و آله لی اسوه حسنه». (۲۸۲)

در حالات و رفتار فاطمه (س) دختر پیامبر خدا (ص)، برای من سرمشق خوبی وجود دارد.

این حدیث، فاطمه‌ی زهرا (س) را اسوه و الگو برای امام زمان (ع) نقل می‌کند و می‌رساند که فاطمه (س) نقش رهبری دارد و ائمه‌ی اطهار (ع) از او سرمشق می‌گیرند.

حضرت امام حسن عسکری (ع) نیز با تعبیر کلی‌تر می‌فرمایند:

«نحن حجه الله علی الخلق و فاطمه حجه علینا». (۲۸۳)

ما برای تمام مخلوقات حجت هستیم و فاطمه (س) مادرمان حجت ما می‌باشد.

این حدیث نیز ضمن یاد امام حسن عسکری از مادرش، آن حضرت را پیشوای ائمه ذکر می‌کند و بالاخره حضرت امام باقر (ع) در یک حدیث فوق‌العاده و عرفانی می‌فرماید:

اطاعت فاطمه (س) برای تمام مخلوقات عالم از جن و انس و پرندگان و حیوانات، حتی برای انبیا و ملائکه واجب گردیده است. «لقد كانت (س) مفروضه الطاعة على جميع من خلق الله من الجنّ والانس والطير والوحش والانبیاء والملائکه.» (۲۸۴) این اطاعت اگر چه تکوینی است نه تشریحی، ولی عظمت فاطمه (س) را به سایر مخلوقات جهان حتی انبیای پیشین در بر دارد.

فصل پنجم: جلوه‌های رفتاری و اخلاقی حضرت زهرا (علیها السلام)

رفتار با پدر

ادب حضرت زهرا (س) نسبت به پدر

یکی از آداب و رسوم زمان پیشین این بود که یکدیگر را به اسم کوچک صدا می‌کردند و این نوع خطاب نسبت به بعضی‌ها خلاف ادب بود، مخصوصاً حضرت رسول اکرم (ص) که از مقام والا- و احترام خاصی برخوردار بود نمی‌باید مثل سایر افراد مخاطب قرار گیرد.

لذا خداوند متعال در این رابطه آیه‌ای نازل فرمود که مسلمین موظف و مکلف شدند آن حضرت را رسول‌الله (ص) خطاب کنند. در این میان حضرت فاطمه (س) هم می‌خواست به این برنامه عمل کند، رسول اکرم (ص) از او خواست که به پدر، «پدر» بگوید، حدیثی که می‌خوانید در همین رابطه است:

عن الصادق (ع) قالت فاطمه (س):

لما نزلت:

«لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً (۲۸۵)»

«هبت رسول‌الله (ص) ان اقول له:

یا ابه فکنت اقول: یا رسول‌الله فاعرض عنی مرّه او اثنتین او ثلاثاً، ثم اقبل علی فقال:

یا فاطمه انهالم تنزل فیک و لا فی اهلک و لا فی نسلک، انت منی و انا منک.

انما نزلت فی اهل الجفاء و الغلظه من قریش اصحاب البدخ و الکبر، قولی:

یا ابه، فانها احیی للقلب و ارضی للزّب.»

از امام صادق (ع) روایت شده که حضرت فاطمه (س) فرمود:

وقتی که آیه‌ی

«لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً»

یعنی پیغمبر (ص) را مثل یکدیگر صدا نزنید نازل شد، من هم ترسیدم از اینکه به آن حضرت (ای پدر) بگویم. لذا آن حضرت را یا رسول‌الله می‌گفتم.

حضرت فرمود:

ای فاطمه (س) این آیه درباره‌ی تو و خانواده‌ات و نسلت نازل نشده، تو از منی و من از تو هستم، بلکه درباره‌ی جفاکاران و درشت‌خویان از قریش و گردنکشان و اهل کبر و غرور نازل شد، شما: (ای پدر) بگو که قلبم را زنده می‌کند و خدا را خشنود

می‌نماید. (۲۸۶)

حضرت زهرا (س) شبیه‌ترین کس به پیامبر در نشستن و برخاستن

فاطمه (س) تشبه رسول الله (ص) فی قیامها و قعودها (۲۸۷)

«عن عائشه ام المؤمنین، قالت:

ما رایت احدا اشبه سمتا و خدیبا برسول الله فی قیامها و قعودها من فاطمه بنت رسول الله (ص)
قالت:

و كانت اذا دخلت علی النبی (ص) قام الیها فقبلها و اجلسها فی مجلسه،

و كان النبی (ص) اذا دخل علیها قامت من مجلسها فقبلته و اجلسته فی مجلسها.

فلما مرض النبی (ص)، دخلت فاطمه فاکبت علیه فقبلته، ثم رفعت راسها فبکت ثم اکبت علیه، ثم رفعت راسها فضحکت فقلت:

ان كنت لاظن ان هذه من اعقل نساتنا فاذا هی من النساء، فلما توفی النبی (ص)، قلت لها:

ارایت حین اکبیت علیه فرفعت راسک فضحکت، ما حملک ذلك؟!

قالت:

انی اذا لبذره اخبرنی انی اسرع اهله لحوقا به فذلك حین ضحکت.»

فاطمه (س) در قیام و قعودش شبیه پیامبر (ص) است ...

از عایشه نقل شده است که گفت:

کسی را شبیه‌تر از فاطمه (س) به رسول خدا (ص) از نظر رفتار و روش فردی در قیام و قعود ندیدم. (۲۸۸)

هنگامی که فاطمه (س) بر پیامبر (ص) وارد می‌شد، پیامبر (ص) پیش پای او قیام می‌کرد و او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند

و متقابلا- هنگامی که پیامبر (ص) بر فاطمه (س) وارد می‌شد، فاطمه (س) پیش پای پدر قیام کرده او را می‌بوسید و در جای خود

می‌نشاند.

چون پیامبر (ص) مریض شد، فاطمه (س) وارد شد و خودش را به روی پدر افکند و او را بوسید، بعد سرش را بلند کرد و گریه

کرد، دوباره خودش را به روی پدر افکند، بعد سرش را بلند کرد و خندید.

گفتم:

گمان می‌کردم که او (فاطمه) (س) داناترین زنان ما است، در حالی که او هم زنی از زن‌هاست.

چون پیامبر (ص) وفات یافت به او گفتم:

هنگامی که خودت را به روی رسول خدا (ص) افکندی، سپس سرت را بلند کردی و خندیدی چه شد؟

چرا خندیدی؟!

حضرت فاطمه (س) فرمود:

من در آن هنگام مانند کسی بودم که هستی‌اش را از دست داده است.

پیامبر (ص) به من خبر داد نزدیکترین کس که به او ملحق می‌شود من هستم، در این هنگام خندیدم.

ایثار نسبت به پدر و سایر اعضای خانواده (۲۸۹)

فاطمه‌ی زهرا (س) نه تنها برای افراد مستمند و بی‌چاره کمک و ایثار مینمود، بلکه در داخل خانواده‌ی خود نیز فداکار بود و نسبت به اعضای خانواده‌ی خود نیز ایثارگر بود و به اعضای خانواده‌ی خویش اعم از شوهر و فرزندان ایثار می‌کرد.

فاطمه (س) خود نمی‌خورد و اهل بیتش را سیر می‌کرد، خود گرسنه می‌ماند و درد و رنج می‌کشید، ولی شوهرش را متوجه نمی‌ساخت، حتی مواضع مجروح و متورم بدنش را که از هجوم و ضرب مهاجمین خونخوار و منافق به خانه‌اش صورت گرفته بود، از شوهرش پوشیده داشت و حضرت علی (ع) از وجود آنها هنگام غسل دادن پیکر پاک زهرا (س) آگاه گردید.

فاطمه (س) نسبت به فرزندان نیز از خود گذشتگی نشن می‌داد و شبانه روز برای آنان زحمت می‌کشید و دستاس می‌نمود، با مهر و محبت بی‌نظیر آنان را پرورش می‌داد و راه و رسم پرورش فرزند را به پیروانش نشان داد. او در حالی که مشغول کارهای سخت و از جمله آرد کردن جو می‌شد، از بچه‌های خود نیز غفلت نمی‌کرد و با آن حال به آنان می‌رسید و نوازششان می‌فرمود...

آری اخلاق اصیل و واقعی هر انسانی را در رفتار خانوادگی باید جستجو کرد، نه اخلاق خارج از خانواده، که معمولاً در چنین مواقعی حقیقت‌یابی و حقیقت‌شناسی مشکل است و ای بسا سر از ترویر و حقه‌بازی در آورد.

زهرا (س) تجسم ایثار به خانواده و توده‌های جامعه بود و در این میان از ایثارگری او به پدرش نباید غفلت کرد. وی روزی از پدر بزرگوارش در منزل خود پذیرایی نمود و با پاره نانی آن حضرت را سیر کرد، در حالی که پیامبر خدا (ص) سه روز بود که طعامی میل نکرده بود و فاطمه (س) دلش به حال پدر می‌سوخت و از شدت عاطفه گریه می‌کرد. (۲۹۰)

از حضرت علی (ع) نقل شده است:

ما مشغول کندن خندق بودیم - که بدین وسیله از تهاجم دشمن جلوگیری نماییم - ناگاه فاطمه (س) به حضور پدر رسید و پس از عرض ادب، پاره نانی را به آن حضرت تقدیم داشته و گفت:

پدر!

این نانها را برای حسنین (ع) پخته بودم، اینک اینها را برای شما آوردم.

پیامبر خدا (ص) آن نان را گرفت و گفت:

فاطمه جان!

این نخستین طعامی است، که در طول سه روز، پدرت میل می‌کند. (۲۹۱)

در روزگار دیگر رسول خدا (ص) به شدت گرسنه بود و نمی‌توانست تحمل کند، بدین منظور سر به بیوتات همسرانش زد، ولی چاره‌ای نشد، سپس به خانه فاطمه آمد، با کمال تأسف آنجا نیز طعامی نبود، پیامبر الهی (ص) با تمام گرسنگی از خانه دختر برگشت، در این میان دو عدد نان و مقداری گوشت از یکی از همسایه‌ها به دست زهرا (س) رسید، آن بانوی ایثارگر آنها را در ظرفی گذاشت و یکی از فرزندان را به دنبال پدر فرستاد و چنین گفت:

سوگند به خدا، رسول خدا را بر خود و فرزندانم مقدم می‌دارم. (۲۹۲)

رسول خدا (ص) دوباره وارد خانه‌ی دختر شد و از رسیدن تحفه و طعام آگاه گشت، در این بین فاطمه (س) غذا را به حضور پدرش آورد، ولی دست غیبی را که از لطف خدا سرچشمه گرفته بود، بالای سرش دید، زیرا ظرف غذا پر از طعام بود، همگی کنار هم نشسته، خوردند و سیر شدند و سپس زنان و همسران رسول خدا (ص) و همسایه‌های حضرت فاطمه (س) نیز از آن بهره‌مند گشتند. (۲۹۳)

از مجموع این قضایا نتیجه می‌گیریم که فاطمه (س) به پدر و سایر اعضای خانواده‌اش نیز فوق‌العاده ایثارگری کرده و پیوسته برای سلامتی آنان تلاش نموده است.

حتی در تاریخ و کتب تفسیر و حدیث شیعه و سنی آمده است که امام حسن و امام حسین (ع) مریض شدند، فاطمه (س) همراه با

همسرش نذر کردند که اگر آن دو بزرگوار خوب شوند، آنان سه روز روزه بگیرند...

پس از شفای فرزندان فاطمه (س)، آن حضرت شخصاً برای شمعون یهودی کار کرد و از اجرت آن مقداری جو گرفت و سه روز روزه گرفت. هنگام افطار غذایش را - همچون سایر اعضای خانواده‌اش - به ترتیب به مسکین، یتیم و اسیر داد و سوره‌ی دهر در حق آنان نازل شد. (۲۹۴)

و بدین طریق به جهان و جهانیان ثابت کرد که وی تا چه حدی به بچه‌هایش ایثارگر است و در حق سایر مردم نیز تا آنجا ایثار کرد که سه روز گرسنگی را تحمل کرد، ولی اسیر کافر را سیر نمود.

هجرت حضرت زهرا (س) و همراهی پدر در سخت‌ترین شرائط

هر روز فشار و آزار مشرکان بر پیامبر (ص) و مسلمانان شدت می‌یافت. از سوی دیگر عده‌ای از مردم شهر مدینه مسلمان شدند و در انتظار پیامبر (ص) بودند. مشرکان نیز تصمیم گرفتند در شبی معین دسته‌جمعی به خانه رسول خدا (ص) یورش برند و آن حضرت را به شهادت برسانند. علی (ع) آن شب را در بستر پیامبر (ص) خوابید و رسول خدا (ص) به غاری در کوه ثور رفت و پس از سه روز از آنجا به مدینه هجرت نمود. (۲۹۵)

علی (ع) به دستور پیامبر (ص) امانتهای مردم را به صاحبانش رد کرد و پس از سه روز فاطمه‌ی زهرا (س) را به اتفاق مادر خود فاطمه دختر اسد و فاطمه دختر زبیر، نیمه شب سوار شترها کرد (۲۹۶) و راه مدینه را در پیش گرفت. این هجرت خطراتی در پیش داشت زیرا دشمنان در پی آنان تاختند و در بین راه در منزل «ضجنان» به مهاجران رسیدند. علی (ع) بانوان را در پناهگاهی پیاده نمود آنگاه با شمشیر آخته بر دشمن حمله کرد و آنان گریختند.

«در این هجرت زهرا (س) به اتفاق دو بانوی مهاجر و سرپرستی علی (ع) مسیر طولانی مکه به مدینه را در زیر آفتاب سوزان طی نمود و در روز پنجشنبه ۱۵ ربیع‌الاول مطابق با هفتم مهر ماه به قبا در نزدیک مدینه رسید و به خانه‌ی «سعد بن خیشمه» (۲۹۷) وارد شد، خانه سعد مجاور رکن غربی و در جلو مسجد قبا قرار داشت.

همدردی با پدر

گاه دشمنان سنگدل، خاک یا خاکستر بر سر پیامبر (ص) می‌پاشیدند، هنگامی که پیامبر (ص) خانه می‌آمد، فاطمه (س) خاک و خاکستر را از سر و صورت پدر پاک می‌کرد. در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود پیامبر (ص) می‌فرمود:

دخترم غمگین مباش و اشک مریز که خداوند حافظ و نگهبان پدر توست. (۲۹۸)

در یکی از روزها، ابوجهل جمعی از اراذل مکه را تحریک کرد، تا هنگامی که پیامبر (ص) در مسجدالحرام به سجده می‌رود، شکمبه‌ی گوسفندی را بیاورند و بر سر آن حضرت بیفکنند، هنگامی که این کار انجام شد، ابوجهل و اطرافیان صدا به خنده بلند کردند و پیامبر (ص) را به باد مسخره گرفتند.

بعضی از یاران، منظره را دیدند اما دشمن بیرحم چنان آماده بود که توانائی بر دفاع نداشتند، ولی هنگامیکه این خبر به گوش دختر کوچکش فاطمه (س) رسید به سرعت به مسجدالحرام آمد و آن را برداشت و با شجاعت مخصوص خودش، ابوجهل و یارانش را نفرین کرد. (۲۹۹)

حضرت فاطمه (س) در جنگ احد و یاری نمودن پدر

رمضان سال سوم هجرت می‌رسد، ولادت فرزندش حسن (ع) خاطره‌ی شیرین پیروزیهای جنگ بدر را که در رمضان سال پیش رخ داد شیرین تر می‌سازد.

چندی نگذشت که جنگ احد آغاز شد. حمزه عموی پیغمبر (ص) سردار دلیر مسلمانان و هفتاد و چهار تن نومسلمان دیگر به شهادت می‌رسند.

ضایعه چندان دلخراش است که خدای بزرگ ضمن آیاتی آنان را تسلیت می‌دهد.

«ان یمسسکم قرح فقد مسّ القوم قرح مثله و تلک الاّیام نداولها بین الناس». (۳۰۰ ...)

«اگر جراحی به شما رسید به آنان هم مانند آن رسید. روزگار چنین است بین مردم دست به دست می‌کنیم»...

به زهراء (س) خبر می‌دهند پدرش در جنگ آسیب دیده است.

سنگی به چهره‌ی او رسیده و چهره‌اش را خونین ساخته است.

با دسته‌ای از زنان برمی‌خیزد. آب و خوردنی بر پشت خود برمی‌دارند و به رزمگاه می‌روند. زنان، مجروحان را آب می‌دهند و زخم‌های آنها را می‌بندند و فاطمه (س) جراحات پدر را شست و شو می‌دهد.

خون بند نمی‌آید. پاره بوریایی را می‌سوزاند و خاکستر آن را بر زخم می‌نهد تا جریان خون قطع شود.

پیغمبر (ص) در مصیبت حمزه گریان شد و زهراء (س) هم گریست.

فاطمه (س) هر دو یا سه روز خود را به احد می‌رساند و بر مزار شهیدان می‌گریست و آنان را دعا می‌کرد. (۳۰۱)

هنگام جنگ احد هنگامی که فاطمه (س) و صفیه به رسول خدا (ص) رسیدند به آن حضرت (ص) نظر افکندند، حضرت به علی

(ع) فرمود عمه‌ام را از من دور نگه دارید ولی فاطمه (س) را مانع نشوید. وقتی فاطمه (س) به حضرت نزدیک شد و چهره‌ی

حضرت را زخمی و دهان حضرت را آغشته به خون دید، فریاد زد و شروع کرد به پاک کردن خونها و می‌گفت:

خشم خداوند بر کسی که چهره‌ی رسول خدا را خونین کرده شدّت یابد. (۳۰۲)

فاطمه (س) فریادی زد و دستش را بر بالای سرش گذاشت و با حالت فریاد و ناله با دیگر زنان هاشمی و قریشی از خانه بیرون آمد.

(۳۰۳)

علی (ع) با سپر خود آب می‌آورد و فاطمه (س) خونها را از چهره‌ی حضرت می‌شست حصیری را گرفته و سوزانده و خاکستر آن را بر روی زخمها می‌پاشید.

در حاشیه‌ی بحارالانوار آمده است:

علی (ع) با سپر خود آب می‌آورد، وقتی فاطمه (س) دید خونها را که می‌شوید بند نمی‌آید، تکه حصیری را گرفته و آتش زد و

خاکستر آن را روی زخم پاشید تا خون بند آمد. (۳۰۴)

به یاد پدر بعد از رحلت رسول اکرم (ص)

وقتی رسول خدا (ص) از دنیا رفت، بلال مؤذن دیگر اذان نمی‌گفت.

روزی فاطمه (س) پیغام فرستاد: آرزو دارم یک مرتبه دیگر بانگ مؤذن پدرم را بشنوم بلال بر طبق دستور فاطمه شروع به اذان کرد.

الله اکبر، الله اکبر - فاطمه (س) به یاد روزگار پدر افتاد، نتوانست از گریه خودداری کند. هنگامی که بلال گفت:

«اشهد انّ محمداً رسول الله» فاطمه (س) از شنیدن نام پدر صیحه زد و بیهوش شد. به بلال خبر دادند دیگر اذان نگو که فاطمه (س)

بیهوش شده است.

بلال اذانش را قطع کرد. وقتی فاطمه (س) به هوش آمد به بلال فرمود:

اذان را تمام کن.

عرض کرد:

اجازه بده بقیه را نگویم زیرا برای شما می‌ترسم. (۳۰۵)

از حضرت علی (ع) نقل شده است که فرمود:

حضرت رسول (ص) را در پیراهن مبارکش غسل دادم و فاطمه (س) گفت:

آن پیراهن را به من نشان بده!

همین که بوی پیراهن به مشام او رسید از هوش رفت:

من که این حالت را از او مشاهده کردم پیراهن را از او پنهان نمودم. (۳۰۶)

ناله‌های حضرت زهرا (س) در فراق پدر

یا رسول الله، پدر جان، دریغ و آه از فراق تو، ای پدر چه بسیار بزرگ است تاریکی و ظلمتی که در مجالس پس از تو مشاهده می‌گردد و من دور مانده از جناب تو دریغ و افسوس می‌خورم که هرچه زودتر نزد تو آییم.

پدر جان!

در عزای تو، ابوالحسن امیرالمؤمنین (ع) و برادر و امام برگزیده و دوست بی‌مانند تو، هم او که تو او را از کودکی بزرگ و تربیت کردی و سپس برادرت خواندی و از بزرگترین دوستان تو و محبوبترین اصحاب تو در پیشگاه تو بود، او که در پذیرش اسلام از همه پیشی گرفته و هجرت کرد. و دو فرزندت حسن و حسین (ع) سوگوار هستند.

ای پدر بزرگوار و ای بهترین انسانها. اکنون بیا و بنگر که امام برگزیده‌ی تو را اسیرگونه به طرف بیعت تحمیلی می‌کشند و می‌برند. پدر جان، غم سوگواری تو ما را فراگرفته و درهم کوبیده است و گریه‌های مداوم، قصد جان ما را دارد و بد روزگار دامنگیرمان شده است.

آنگاه فریاد سختی برآورد و فرمود:

فریاد یا محمدا (ص)، فریاد ای حبیب من.

فریاد ای پدر، فریاد ای ابوالقاسم، فریاد ای احمد،

فریاد از کمی یاران و یاوران،

فریاد از ناله بسیار،

فریاد از مشکلات فراوان.

فریاد از مصیبت و اندوه زیاد،

فریاد از مصیبت جانکاه.

پس از آن سخنان دردآلود و غمبار صیحه‌ای زد و بیهوش بر زمین افتاد. (۳۰۷)

دلنان آمد که خاک بر روی رسول خدا (ص) بریزید؟ (۳۰۸)

ای پدر!

دنیا به دیدار تو با رونق و بها بود و امروز در سوگواری تو انوار او بریده و گل‌های او پژمرده است و خشک و تر آن حکایت از شبهای تاریک می‌کند.

ای پدر!

همواره بر تو دریغ و افسوس می‌خورم تا روز ملاقات.

ای پدر، از آن لحظه که جدایی پیش آمد، خواب از چشمم گریخت.

ای پدر!

کیست از این پس که بیوگان و مسکینان را رعایت نماید و امت را تا قیامت هدایت فرماید.

ای پدر!

ما در محضر تو عظیم و عزیز بودیم و بعد از تو ذلیل و زبون آمدیم.

کدام سرشک است که در فراق تو روان نمی‌شود؟

کدام حزن و اندوه است که بعد از تو پیوسته نمی‌گردد؟

کدام چشم است که پس از تو سرمه‌ی خواب می‌کشد؟

تو بودی بهار دین یزدان و نور پیغمبران (ع).

چه شده که کوهسارها را که فرو نمی‌ریزد؟

و چه پیش آمد دریاها را که فرو نمی‌رود؟

چگونه است که زلزله‌ها زمین را فرا نمی‌گیرد؟

ای پدر!

در بلا و رنجی عظیم و مصیبتی شگرف افتادم و در زیر بار گران و هولناک ماندم.

ای پدر!

فرشتگان بر تو بگریستند و افلاک از حرکت ایستادند و منبر تو بعد از تو وحشت‌انگیز و بدون استفاده گشت و محراب مناجات تو

معطل ماند و قبر تو به پوشیده داشتن تو خوشحال گشت و بهشت به زیارت تو و دعای تو مشتاق آمد. (۳۰۹)

حضرت زهراء (س) پس از دفن پیامبر (ص) بی‌تابانه از منزل بیرون آمد و در حالی که از گریه و درد، نای رفتن نداشت.

خود را به قبر پدر رساند و آنگاه که جایگاه اذان و محراب را مشاهده فرمود، فریادی برآورد و بیهوش، نقش زمین شد.

زنان مدینه که وضع را چنان دیدند، به سوی او دویدند و آب بر سر و صورت آن حضرت پاشیدند تا به هوش آمد.

سپس در حالی که بر قبر پدر خیره شده بود فرمود:

پدر جان قوتم رفته و خویشتن داریم را از دست داده‌ام و دشمن سرزنش کننده ام شده و حزن و اندوه درونی مرا می‌کشد.

پدر جان!

یگه و تنها باقی مانده و در کار خویش حیران و سرگردانم صدایم خفته و پشتم شکسته و زندگیم در هم ریخته و روزگارم تیره

شده است.

پدر جان!

پس از تو برای وحشتم انیسی نمی‌یابم و مانعی برای گریه‌ام و یآوری برای ضعفم پیدا نمی‌کنم،

آری پدر! بعد از تو نزول قرآن و محل هبوط جبرئیل و مکان میکائیل از بین رفت، پدر جان!

پس از تو روابط انسانی دگرگون شد و درها به روی من بسته گردید.

پدر عزیزم!

من بعد از تو از دنیا نفرت دارم و تا زمانی که نفسم برآید بر تو گریه خواهم نمود. پدر جان شوق من نسبت به تو پایانی ندارد و

حزن من بعد از تو انجامی. فریاد ای پدر!

فریاد ای پروردگار جهانیان. (۳۱۰)

حضرت زهراء (س) با یاد روزگاران شیرین محبت های رسول خدا (ص) خطاب به کودکان خود می فرمود:

کجاست پدر مهربان شما دو فرزندم که شما را عزیز و گرامی می داشت؟

و همواره شما را بر روی دوش خود می گرفت و نمی گذاشت بر روی زمین راه روید. دیگر هرگز او را نمی بینم که این درب منزل

را باز کند و شما را بر دوش خود گیرد، همان رفتاری که همواره انجام می داد. (۳۱۱)

دیدار با پدر در قیامت

جابر بن عبدالله انصاری از قول علی بن ابیطالب (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود:

- ای پدر در روز توقّفگاه بزرگ - روز قیامت - شما را کجا ملاقات کنم؟

- فرمود:

ای فاطمه (س)، کنار در بهشت، در حالی که پرچم «الحمد لله» با من است و نزد پروردگارم امت خود را شفاعت می کنم.

- عرض کرد:

پدرم اگر آنجا ملاقات نکردم؟

- فرمود:

مرا بر حوض کوثر ملاقات کن، در حالی که به امتم آب از کوثر می دهم.

- پدرم، اگر آنجا ملاقات نکردم؟

- مرا بر صراط ملاقات کن، در حالی که ایستاده‌ام و می گویم:

پروردگارا!

امت مرا سالم بدار.

- اگر آنجا ملاقات نکردم؟

- مرا نزد میزان ملاقات کن، در حالی که می گویم:

پروردگارا!

امت مرا سلامت بدار.

- اگر آنجا ملاقات نکردم؟

- مرا بر کنار جهنم ملاقات کن، در حالی که امتم را از شعله و زبانه‌های آتش منع می کنم پس فاطمه (س) خوشحال شد. (۳۱۲)

رفتار متقابل دو همسر فداکار

شرم و حیا در کنار همسر

حیا دو گونه است:

یکی پسندیده و دیگری ناپسند. حیای ناپسند آن حالتی است که انسان را از رشد، کمال یابی و رسیدن به حقوق بازمی دارد و یا

باعث تضییع حقوق دیگری می گردد. چنین صفتی در روایات اسلامی به شدت تقبیح گردیده است (... ۳۱۳) و همچنین در آداب

همسر داری آمده است که حیا دو گونه متصوّر است:

یکی مطلوب، دیگری مذموم و نامطلوب. حیا مذموم آن حالتی است که یکی از زوجین را در استیفای حقوق طرف مقابل بازدارد و قید و بندی شود در مسائل زوجیت و سایر امور مربوطه ... و لذا حضرت امام باقر (ع) می‌فرماید:
زن خوب، زنی است که در خلوت با شوهرش، حیا را نیز از تنش خارج کند و سپس در شرایط عادی، حیا را نیز مانند لباس به اندامش بیوشاند. (۳۱۴)

حضرت فاطمه (س) در طول مدت شوهر داری خود با امیرالمؤمنین (ع)، در هیچ فرصتی حریم آن حضرت را نادیده نگرفت و در مورد شخصیت آن بزرگوار کوتاهی نکرد. تا جایی که امیرالمؤمنین در این باره می‌فرماید:

«فوالله ما اغضبتها ... و لا اغضبتنی و لاعصت لی امرأ و لقد كنت انظر اليها فتنكشفت عني الهموم و الاحزان.» (۳۱۵)

سوگند به خدا زندگی با صفای من و فاطمه (س) طوری بود که نه من او را به خشم آوردم و نه او مرا به خشم آورد و نافرمانی کرد، حتی غصه‌های دیگرم با حضور او و تماشای جمالش برطرف می‌گردید.

این حدیث شریف که از دل آتشین علی (ع) در فراق فاطمه (س) برخاسته است، نشان می‌دهد که دختر رسول خدا (ص) تا چه میزانی در اطاعت شوهر بود و کوچکترین اسائهی ادب از او دیده نشد.

در جای دیگری از امیرالمؤمنین می‌خوانیم که آن حضرت زن و بچه‌هایش را در وضع بسیار اسفناک گرسنگی دید، به فاطمه (س) گفت:

چرا از وضع خود و درد گرسنگی بچه‌هایم مرا آگاه نساخته‌ای؟

فاطمه (س) در جواب فرمودند:

«یا ابالحسن!

انی لاستحیی من الهی ان اکلکک ما لاتقدر علیه!» (۳۱۶)

یا ابالحسن (ع)!

من از خدایم شرم و حیا می‌کنم تو را به کاری بگمارم که قدرت تهیه آن را نداری.

اگر چه تأمین رفاه زندگی زن و بچه برای شوهر در حدّ معمول واجب است، ولی روح ایثارگری خاندان رسالت و ولایت در تمام ابعاد زندگی، باعث شده بود که خانواده‌ی امیرالمؤمنین (ع) پیوسته در فقر و پریشانی به سر برند و لذا فاطمه (س) از وضع مالی شوهرش آگاه بود و می‌دانست که وی قدرت تهیه‌ی محتاج‌خانه را ندارد. از این جهت شرم و حیا حضرت فاطمه (س) که از ایمان و اعتقاد او به خدا سرچشمه می‌گرفت می‌گوید:

«من از خدایم شرم می‌کنم» ...

این درسی است به تمام بانوان محترم که گرفتار زرق و برق و تشریفات کمرشکن روزگار فاجعه‌آمیز ما نگردند و درآمد و امکانات شوهرانشان را مراعات کنند ...

وفاداری و حمایت همیشگی از همسر

فاطمه‌ی زهرا (س) در خانه‌ی یکی از افراد عادی اجتماع زندگی نمی‌کرد، بلکه در خانه‌ی دومین شخص اسلام؛ یعنی سپهسالار شجاع و نیرومند اسلام و وزیر و مشاور مخصوص نبی گرامی (ص) زندگی می‌کرد. موقعیت حساس اسلام و شوهرش را به خوبی درک می‌کرد و می‌دانست که اگر شمشیر علی (ع) نباشد، اسلام چندان پیشرفتی ندارد. فاطمه (س) در یکی از مواقع بسیار حساس و بحرانی اسلامی در خانه‌ی علی (ع) زندگی می‌کرد. سپاه اسلام همیشه در حال آماده باش بود.

در هر سال چندین جنگ واقع می‌شد و علی بن ابی طالب (ع) در تمام یا اکثر آن جنگها شرکت داشت. زهرای عزیز از مسئولیت سنگین و حساس خودش خیر داشت و از حدود تأثیر و نفوذ زن در روحیه‌ی شوهر کاملاً مطلع بود. می‌دانست که زن دارای چنان نفوذ و قدرتی است که به هر طرف خواست شوهرش را می‌برد. می‌دانست که ترقی، عقب ماندگی، سعادت و بدبختی مرد تا حد زیادی، به روحیات و چگونگی رفتار زن بستگی دارد. خبر داشت که خانه به منزله‌ی سنگر و آسایشگاه مرد است و وقتی از میدان مبارزات زندگی، برخورد با حوادث و مشکلات دنیای خارج خسته شد، به آنجا پناه می‌برد تا تجدید نیرو کند و خودش را برای کار و انجام وظیفه آماده نماید و ریاست این آسایشگاه مهم به عهده‌ی زن واگذار شده است.

تواضع و فروتنی حضرت زهرا (س) در مقابل همسر

تواضع حضرت زهرا (س) در خانه‌ی حضرت علی (ع) و احترام او به حضرت علی (ع) در حدی بود که وقتی ماجرای فشار بین در دیوار و بستری شدن حضرت زهرا (س) در رابطه با مخالفت او با خلفا رخ داد، عمر و ابوبکر چندین بار از حضرت علی (ع) تقاضا کردند تا واسطه شود، که آنها به حضور حضرت زهرا (س) بیایند و احوالپرسی کنند و رضایت او را به دست آورند، سرانجام علی (ع) ضامن شد که آنها را نزد فاطمه (س) ببرد. حضرت علی (ع) نزد فاطمه (س) آمد و تقاضای آنها را مطرح کرد، ولی فاطمه (س) به شدت این تقاضا را رد کرد، حضرت علی (ع) فرمود:

من از طرف آنها ضامن شده‌ام که از تو اجازه بگیرم.

در این هنگام حضرت زهرا (س) در برابر علی (ع) - در چنان شرایطی - آن چنان تواضع کرد که گفت:

«اگر از طرف آنها چیزی را ضامن شده‌ای، خانه‌ی توست و من در هیچ چیز با رأی تو مخالفت نمی‌کنم». (۳۱۷) البته وقتی آنها وارد شدند حضرت جواب سلام آنها را ندادند و از آنها روی بر گرداندند و فرمودند: خدا را شاهد می‌گیرم از این دو نفر راضی نیستم.

سازش با مشکلات و سختی‌ها در طول زندگی

رسول خدا (ص) فرموده‌اند از برکات اخلاقی و فکری زن خوب این است که هزینه و مخارجش کم باشد، (۳۱۸) و در اداره‌ی خانه و صرفه جویی در مصرف، یاور و همکار شوهر به حساب آید. (۳۱۹) تمام این ویژگیها در وجود مبارک حضرت زهرا (س) جمع بود و آن حضرت با مدیریت لازم و با صبر و بردباری، همه‌ی تلخیها را به کام علی (ع) شیرین می‌کرد و در برابر مشکلات مالی عقب‌نشینی نمی‌نمود. حضرت علی (ع) می‌فرماید:

«تزوجت فاطمه (س) و ما کان لی فراش و صدقتی الیوم لو قسمت علی بنی‌هاشم لو سعتهم». (۳۲۰)

من در حالی با حضرت زهرا (س) ازدواج کردم، که زیراندازی در خانه نداشتم، در حالی که در همان تاریخ احسان و بخشش من به نیازمندان به قدری زیاد بود که اگر به بنی‌هاشم تقسیم می‌شد همه‌ی آنان را غنی و بی‌نیاز می‌کرد. این حدیث نشان می‌دهد که فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) با چه مشکلاتی در خانه علی (ع) دست و پنجه نرم کرده و خم به ابرو نیاورده است.

و در یک روایت دیگر از طریق امام صادق (ع) از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده که:

روزی رسول خدا (ص) به خانه دخترش فاطمه (س) وارد شد، ولی زهرا (س) را در حالتی دید، که در نتیجه چشمان مبارکش پر از اشک گردید، زیرا لباس آن حضرت بسیار نامناسب بود.

زهرا با آن وضع از یک طرف مشغول آرد کردن جو و تهیه نان و از طرف دیگر به بچه‌اش شیر می‌داد، پیامبر الهی (ص) فرمودند:

ای دختر عزیزم!

این گونه تلخیها را در دنیا برای رسیدن به پاداش و شیرینیهای آخری پذیرا باش و صبر و بردباری را از دست نده. آن بانوی گرامی اسلام گفتند:

«یا رسول الله الحمد لله علی نعمائه، و الشکر علی آلائه فانزل الله تعالی:

«و لسوف یعطیک ربک فترضی». (۳۲۱)

ای رسول خدا (ص)!

سپاس خدایی را که نعمتهایش را ارزانی داشته و باز شکر در برابر عطایای بی‌پایان الهی. در این حال این آیه نازل شد که: ای پیامبر (ص)!

ما آن قدر پاداش خواهیم داد که راضی شوی. (۳۲۲)

این حدیث و قضیه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) در برابر مشکلات و نارساییهای مالی هیچ‌گونه تغییری نداشت و سپاس الهی را به جا می‌آورد.

حضرت زهرا (س) در کنار سایر تحملات خود در برابر سختیها، روزهای زیادی را به گرسنگی گذرانید، ولی دردش را به کسی نگفت و حتی به رخ علی (ع) نیاورد و تا دم مرگ و شهادت چیزی از شوهر درخواست نکرد.

دختر پیامبر (ص) در خانه‌ی مولی علی (ع) با سختیها انس گرفت و درد گرسنگی چشید، بچه‌هایش را نیز با این روش عادت داد، تا رنگ رخسارشان از ناتوانی و گرسنگی زرد شد...

حضرت امام باقر (ع) از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کنند که:

روزی پیامبر خدا (ص) وارد خانه‌ی دخترش شد و پس از سلام و احوالپرسی فرمود:

«مالی اری و جهک اصفر؟»

قالت:

یا رسول الله!

«الجوع» (۳۲۳ ...)

چرا رنگ رخسارت این قدر پریده است؟

فاطمه (س) گفت:

ای پیامبر خدا (ص)!

از گرسنگی به این حالت افتاده‌ام...

این حدیث نشان می‌دهد که وضع فاطمه‌ی زهرا (س) از گرسنگی به جایی رسیده بود، که رنگ رخسارش تغییر یافته بود و پدر بزرگوارش با دیدن او نگران گردیده و از عوامل پریشانی درونی و تغییر چهره سؤال نموده است.

و از سوی دیگر می‌دانیم که آن بانوی عزیز اسلام تا به یک حالت اضطراری نمی‌رسید، گرسنگی خود را حتی به پدرش رسول گرامی اسلام (ص) نیز نمی‌گفت.

در یک داستان دیگر آمده است:

پیامبر الهی روزی به خانه علی بن ابیطالب (ع) آمد، تا با فرزندانش دیدار کند، در این هنگام با امام حسن و امام حسین (ع) ملاقات نمود، آنان زبان به شکوه باز کردند و گفتند:

ای رسول خدا (ص)!

به مادرمان بسیار که به ما غذا دهد و ما را گرسنه نگه ندارد. رسول خدا (ص) که خود در این حال از درد گرسنگی سنگ به شکمش بسته بود، به فاطمه (س) گفت:

اطعمی ابنی قالت:

«ما فی بیتی شیء الا برکه رسول الله...»

به بچه‌های من طعام ده. زهرا (س) گفت:

در خانه‌ام چیزی جز برکت شما نیست...

چون پیامبر خدا (ص) سخن زهرا (س) را شنید، با آب دهانش بچه‌ها را به بازی گرفت و مشغول کرد و از این طریق آنان را به خواب شبانه وادار ساخت (... ۳۲۴)

از این حدیث نیز استفاده می‌کنیم که فاطمه‌ی زهرا (س) در طول خانه‌داریش چه روزگار سختی را گذرانیده و گرسنگی را برای خود و فرزندانش پذیرا گشته است.

جهاد زن در راه خدا!

موسی بن جعفر (ع) می‌فرماید:

جهاد زن این است که خوب شوهرداری کند. (۳۲۵)

حضرت زهرا (س) می‌دانست که سپهسالار نیرومند و شجاع اسلام در صورتی در میدان نبرد پیروز می‌گردد که از جهت اوضاع داخلی خانه، فکرش آزاد و از تشویقات و مهربانی‌های همسرش دلگرم باشد. از این رهگذر می‌توان گفت:

هنگامی که سپهسالار فداکار اسلام یعنی علی بن ابی طالب (ع) با تنی خسته و کوفته، از میدان نبرد به خانه بازمی‌گشت از مهربانی‌ها، دلگرمی‌ها و نوازش‌های همسر عزیزش کاملاً برخوردار می‌شد. زخم‌های تنش را مداوا می‌کرد. لباس‌های خون‌آلود جنگ را می‌شست و خبرهای جنگ را از او می‌شنید.

فاطمه (س) زنی نبود که در گوشه منزل به ادامه زندگی داخلی مشغول باشد و از حوادث و اوضاع مربوط به اسلام بی‌تفاوت بگذرد. بلکه از گوشه و کنار تاریخ، استفاده می‌شود که در جریان امور مربوط به اسلام بوده و بالأخص به حوادث جبهه و جنگ کاملاً عنایت داشته است.

نه تنها پدر و شوهرش را تشویق می‌نموده بلکه در مواقع لزوم در صحنه حضور داشته و کارهایی را انجام می‌داده است. در تاریخ نوشته‌اند:

بعد از جنگ احد، وقتی فاطمه (س) صورت خون‌آلود پدر را دید او را در بغل گرفته، گریه می‌کرد و خونها را از چهره پدر پاک می‌کرد. امیرالمؤمنین (ع) آب آورد و فاطمه صورت پدر را می‌شست، ولی خون قطع نمی‌شد، سرانجام فاطمه (س) قطعه حصیری را

سوزاند و خاکسترش را روی زخم ریخت تا خون قطع شد. (۳۲۶)

نوشته‌اند وقتی رسول خدا (ص) از جنگ احد برگشت شمشیرش را به فاطمه (س) داد و فرمود: خون‌هایش را بشوی.

علی بن ابی طالب (ع) نیز شمشیرش را به فاطمه (س) داد و فرمود:

خون‌هایش را بشوی. (۳۲۷)

فاطمه (س)، همیشه شوهرش را تحسین و تشویق می‌کرد، فداکاری‌ها و شجاعت‌هایش را می‌ستود، بدین وسیله دلش را گرم و برای جنگ آینده آماده‌اش می‌نمود و به وسیله‌ی نوازشهای بی‌شائبه، تن خسته و جراحات بدنش را تسکین می‌داد. علی (ع) می‌فرماید:

وقتی به خانه می‌آمدم و به زهرا (س) نگاه می‌کردم تمام غم و غصه‌هایم برطرف می‌شد. (۳۲۸)

فاطمه (س) هرگز بدون اجازه علی (ع) از خانه خارج نشد. هیچگاه او را غضبناک نکرد. زیرا می‌دانست که اسلام می‌گوید:

هر زنی که شوهرش را غضبناک کند خدا نماز و روزه‌اش را قبول نمی‌کند تا این که شوهرش راضی شود. (۳۲۹)

فاطمه (س) در خانه‌ی علی (ع) هرگز دروغ نگفت، خیانت نکرد و هیچگاه از دستوراتش سرپیچی ننمود. علی (ع) می‌فرماید: به خدا سوگند هرگز کاری نکردم که فاطمه (س) غضبناک شود. فاطمه (س) هم هیچگاه مرا خشمناک ننمود. (۳۳۰)

پاکدامنی و عفاف حضرت زهرا (س)

روزی پیامبر (ص) و فاطمه (س) نشسته بودند که مردی نابینا اجازه ورود خواست قبل از ورود آن مرد، فاطمه (س) برخاست و خود را پوشانید.

پیامبر (ص) به فاطمه (س) فرمود:

چرا خود را پوشانیدی آن مرد نابینا است؟

فاطمه (س) پاسخ داد:

بله پدر ولی من که او را می‌بینم و هر چند او نابیناست اما بوی مرا استشمام می‌کند. رسول خدا (ص) فرمود:

شهادت می‌دهم که تو پاره تن من هستی. (۳۳۱)

روزی رسول خدا (ص) در جمع یاران نشسته بود، از آنان پرسید:

ارزنده‌ترین و گرامی‌ترین زینت برای زنان چیست؟

به گفته انس بن مالک کسی از صحابه نتوانست پاسخ گوید. علی (س) با وجودی که پاسخ آن را می‌دانست، دوست داشت پاسخ

آن را از زبان حضرت فاطمه (س) بشنود به خانه رفت و این سؤال را با همسرش در میان نهاد و حضرت فاطمه زهرا (س) فرمود:

«بهترین زینت برای زن آن است که مردان او را نبینند و آنها نیز مردان را نبینند».

علی (ع) به سوی پیامبر (ص) بازگشت و پاسخ فاطمه (س) را برای حضرت بیان کرد

رسول خدا (ص) فرمود:

«فاطمه (س) درست گفته چرا که او پاره‌ی تن من است» (۳۳۲)

آراستگی و معطر بودن برای همسر

برای زن سزاوار نیست در رسیدگی به وضع ظاهریش کوتاهی کند و باید به خاطر همسرش به خود و سر و وضعش برسد، ولو اینکه گردنبنندی را در گردن خویش بیاویزد و نیز پسندیده نیست که دستش را بدون رنگ رها کند، ولو اینکه مختصر حنائی بگذارد گرچه سالخورده باشد.

در زندگی حضرت فاطمه زهرا (س) نقل می‌کنند که ام‌سلمه همسر پیامبر (ص) از حضرت زهرا (س) پرسیدند، آیا عطر و بوی خوش ذخیره کرده‌اید؟
فرمودند:

آری، مقداری عطر آوردند و در کف دست من ریختند، بوی خوشی داشت که هرگز به مشامم نرسیده بود.
پیامبر اکرم (ص) به عمّار یاسر مأموریت داد، برای شب عروسی حضرت زهرا (س) عطرهاى خوشبو تهیه نمایند، عمار یاسر می‌گوید:
عطر خوبی تهیه کرده به منزل حضرت فاطمه (س) بردم و گفتم پدر شما، رسول خدا (ص) مرا امر کرد تا این عطر را فراهم نمایم.

ایثار در شوهرداری

فاطمه‌ی زهرا (س) در تمام زمینه‌های عملی، برای بانوان و پیروانش الگوی زندگی است و از جمله شوهرداری و جلب رضایت او می‌توان از سیره‌ی آن حضرت درسها گرفت و صفا و صمیمیت کانون خانواده را دو چندان کرد.
روزی امیرالمؤمنین علی (ع) از فاطمه (س) طعام خواست، آن حضرت جواب داد:
«ما کانت الا ما اطعمتک منذ یومین، آثرت به علی نفسی و علی الحسن و الحسنین (ع).»
فقال:

الا اعلمتنی فایتکم بشیء؟

فقال:

یا ابالحسن انی لاستحیی من الهی ان اکلفک ما لا تقدر علیه! (۳۳۳)

«در نزد من چیزی نیست، جز آنکه دو روز پیش آن را برای شما آوردم و من آن را برای خود و حسن و حسین (ع) نگه داشته بودم.
علی (ع) فرمودند:

چرا در طول دو روز مرا مطلع نکرده‌ای، تا برایتان چیزی تهیه می‌کردم؟

فاطمه (س) گفت:

من از خدایم شرم کردم تو را به کاری بگمارم که قدرت انجام آن را نداری.

و در عبارتی دیگر اینکه:

پدرم به من سفارش کرده که از علی (ع) چیزی درخواست نکن، هرچه او آورد، استفاده کن، و گرنه تحمل بنما. (۳۳۴)

از این حدیث درسهای زیادی می‌گیریم، از جمله اینکه فاطمه (س) خود و فرزندان گرسنگی کشیده غذا را برای پدر گذاشته اند و این حرکت تعجب‌آمیز، ایثار و عشق و علاقه‌ی شدید زهرا (س) به آن حضرت را می‌رساند، هرچند ممکن است نسبت به بچه‌های کوچک نیز غذا و طعامی غیر از آن داده باشد.

حفظ آبروی خانواده

یکی از ویژگیهای حضرت فاطمه (س) این بود که آن بزرگوار در حفظ حریم خانواده، بویژه شوهرش فوق‌العاده حساس بود و تمام مشکلات و نارسائیه‌ها را تحمل می‌نمود، ولی خم به ابرو نیاورد و آبروی علی (ع) را حفظ می‌کرد.

با اینکه شخصیت فاطمه (س) در جهان اسلام جایگاه خاصی داشته و دارد، ولی او در انتقال از خانه پدر به خانه‌ی شوهر، به یک

خانه‌ی محقر و دورافتاده‌ی استیجاری که صاحب آن حارثه بن نعمان بود، پناه برد و دور از هر گونه امکانات زندگی، با خاکهای نرم، اتاق عروسی را صاف کرد و هرگز محرومیت را به رخ علی (ع) نکشید و به دیگران نیز نگفت. (۳۳۵)

امیرالمؤمنین (ع) برای رفع گرسنگی خانواده‌اش، به سراغ خانه‌ی یک مرد یهودی به نام شمعون رفت و مشکل خود را با او در میان گذاشت و چنین فرمود:

«هل لك ان تعطینی جزء من الصفوف تغزلها لك ابنه محمد بثلاثة اصوع من شعیر؟
قال:

نعم، فاعطاه فجاء بالصفوف و الشعیر و اخبرها فقبلت و اطاعت ثم عمدت» (... ۳۳۶)

«آیا تو مقداری از پشم را در برابر سه کیلو جو در اختیار من قرار می‌دهی تا دختر پیامبر خدا (ص) - فاطمه‌ی زهرا (س) - آن را برایت بریسد؟
شمعون گفت:

بلی. آنگاه علی (ع) پشم و جو را گرفت و به خانه آورد و جریان را به آن بانوی بزرگوار گفت، آن حضرت نیز کار استیجاری را پذیرفت و شروع به کار کرد...»

تقسیم کار در خانه

خانواده‌ای در زندگی موفق می‌گردد، که به طور مشترک و برای رسیدن به اهداف مقدس در کانون خانواده تلاش کنند و هیچکدام از زن و شوهر از کار، گریزان نباشد، ولی باید شئون و وظایف مشخص باشد و هریک به تناسب توان، تخصص و حوصله‌ی خویش، انجام کاری را به عهده بگیرد...

حضرت علی (ع) و فاطمه (س)، برای تقسیم کار به حضور پیامبر خدا (ص) رسیده و درخواست نمودند آن حضرت تکلیف هریک را در امور خانه مشخص فرمایند. چنانچه حضرت امام باقر (ع) می‌فرمایند؛ رسول خدا (ص) نیز چنین تقسیم کار کردند:

«ففضی علی فاطمه (س) بخدمه مادون الباب و قضی علی علی (ع) بما خلفه» (... ۳۳۷)

به امیرالمؤمنین (ع) دستور دادند کارهای خارج خانه را انجام دهند و به دخترش فاطمه (س) نیز فرمودند که او کارهای داخل خانه را اداره نمایند و آن بانوی دو عالم از این تقسیم کار شدیداً خوشحال شد.

و امام صادق (ع) می‌فرمایند:

«كان امیرالمؤمنین یحطب و یستقی و یکنس و کانت فاطمه تطحن و تعجن و تخبز.» (۳۳۸)

«جدم امیرالمؤمنین (ع) در انجام کارهای خانه، هیزم جمع می‌کرد، آب می‌کشید و می‌آورد و خانه را جارو می‌فرمود و مادرم زهرا (س) نیز جوها را آرد می‌کرد، سپس خمیر می‌نمود و آنگاه نان می‌پخت.

از این دو حدیث استفاده می‌شود که حضرت امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه‌ی زهرا (س) با انضباط خاص، وظایف خانه را انجام می‌دادند و کار آنان مشخص بود و در عین حال مولای متقیان علی (ع) علاوه بر کارهای خارج از خانه، در امور داخلی خانه نیز به همسرش کمک می‌کرد. کلمه‌ی «یکنس: جارو می‌کرد» به این موضوع دلالت دارد.

در حدیث داریم که روزی رسول خدا (ص) وارد خانه‌ی دخترش زهرا (س) شد و مشاهده کرد که دختر و دامادش هر دو مشغول کارند و به کمک یکدیگر در کنار آسیاب دستی نشسته و به آرد کردن می‌پردازند، پس از سلام و احوال‌پرسی فرمودند:

أیُّکما أعی؟

کدامیک خسته‌ترید تا من به جای او بنشینم و کار را به پایان برسانم؟!

علی (ع) عرض کرد:

یا رسول الله (ص)! دختری فاطمه (س) (... ۳۳۹)

این حدیث نیز می‌رساند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) به کارهای مربوط به داخل خانه به فاطمه (س) کمک می‌کرد... حضرت زهرا (س) علاوه بر اینکه امور مربوط به خانواده را در داخل و خارج خانه با شوهرش تقسیم کرده بود، با خادمه‌ی اهل بیت (ع) جناب فضّه نیز کارهای خویش را به طور منظم و با تناوب انجام می‌دادند. اگر فضّه یک روز کار می‌کرد، روز دیگر استراحت می‌نمود و حضرت خود به کارها می‌پرداخت.

اینک توجه شما را به یک واقعه تاریخی در این زمینه جلب می‌کنم:

حضرت سلمان می‌گوید:

وارد خانه علی (ع) شدم، ناگاه مشاهده کردم دختر پیامبر (ص) مشغول دستاس و آرد کردن است، او در این کار آن چنان به زحمت افتاده بود، که دستهایش ورم کرده بود.

در حالی که حضرت امام حسین (ع) - که کودکی صغیر بود - از گرسنگی بی‌تابی می‌کرد.

سلمان می‌گوید:

دل‌م به حال او سوخت و لذا اظهار داشتم:

ای دختر رسول خدا! چرا از فضّه کمک نمی‌گیری؟

حضرت جواب داد:

پدرم او را به من سفارش کرده است، من باید با او به عدالت رفتار کنم ما کارها را ما بین خود تقسیم کرده‌ایم یک روز او کار می‌کند و روز دیگر من و امروز نوبت استراحت او می‌باشد.

سلمان می‌گوید:

گفتم:

من آزاد شده‌ی پدر تو هستم، اجازه ده من به جای تو این کار را انجام دهم. تا اینکه به آرد کردن مشغول شدم و وقت نماز رسید، آماده‌ی رفتن به مسجد شدم، بعد از اقامه نماز آنچه را دیده بودم به مولایم علی (ع) گفتم. آن حضرت چون سخنان مرا شنید، شروع به گریه کرد و سپس به سراغ فاطمه (س) رفت و با تبسم برگشت و گفت:

دیدم فاطمه (س) خوابیده و حسین (ع) نیز در کنار مادرش در خواب می‌باشد و آسیاب دستی بدون مباشرت کسی کار می‌کرد، پیامبر خدا (ص) تبسم کنان فرمودند:

یا علی (ع)!

برای خداوند در روی زمین ملائکه‌ای است که به محمد و آل محمد (ص) خدمت می‌کنند.

این قضیه می‌رساند که نظم و تقسیم کار در تمام شئون زندگی حضرت فاطمه (س) حاکم بود.

عشق و علاقه شدید حضرت زهرا (س) به امیرالمؤمنین (ع)

فاطمه (س) با الهام از دستورات الهی پدر بزرگوارش، نسبت به امیرالمؤمنین (ع) فوق‌العاده علاقه‌مند بود و هرگز برخلاف رضای او گام بر نمی‌داشت و برخورد و زندگیش با مولا علی (ع) طوری بود، که غمها و غصه‌های وارده در بیرون از خانه، با دیدار فاطمه (س) بر طرف می‌شد و حضرت علی (ع) خود در این باره می‌فرماید:

«فوالله ما اغضبتها ولا اكرهتها علي امر حتى قبضها الله عزوجل ولا اغضبته ولا عصت لي امرا ولقد كنت انظر اليها فتتكشف عني

الهموم و الاحزان» (۳۴۰)

سوگند به خدا، من هرگز زهرا (س) را به خشم نیاوردم و او را به کاری مجبور نساختم، تا اینکه مرا در فراقش گرفتار ساخت و متقابلاً او نیز مرا خشمگین نساخت و هیچ وقت نافرمانی نکرد و هرگاه من با او دیدار می کردم، غمها و غصه‌هایم از دل برطرف می شد.

این حدیث از عشق و علاقه‌ی شدید متقابل دو همسر معصوم حکایت می کند، که در طول زندگی آنان نه تنها کوچکترین اختلافی پیش نیامده است، بلکه مشکلات خارجی و اجتماعی با دیدار محبت آمیز مرتفع می گردید.

به همین جهت بود، که چون امیرالمؤمنین (ع) را به زور و اجبار برای بیعت با غاصبین خلافت به مسجد آوردند، آن بانوی دو عالم به دنبال علی (ع) در کنار قبر رسول خدا (ص) قرار گرفت و فرمود:

«هر آینه اگر پسر عمویم علی (ع) را رها نسازید، سوگند به خدا موهام را پریشان نموده و پیرهن پدرم را بر سر گرفته و شما را نفرین می کنم»...

این روایت که از طریق امام صادق (ع) از حضرت سلمان نقل شده، آمده است:

«در این هنگام آثار بالای آسمانی پدیدار گشت و سلمان از فاطمه (س) شفاعت کرد که آن حضرت نفرین نماید، همزمان علی (ع) را نیز آزاد کردند (... ۳۴۱)

«عن ابی عبدالله (ع):

لما استخرج امیرالمؤمنین (ع) من منزله خرجت فاطمه (س) حتّی انتهت الی القبر فقالت:

خلّوا عن ابن عمّی فوالذی بعث محمداً (ص) بالحق لئن لم تخلّوا عنه لانشرنّ شعری و لاضعنّ قمیص رسول الله (ص) علی رأسی و لاصرخن الی الله ... قال سلمان: فرأیت والله اساس حیطان المسجد تقلّعت من اسفلها»...

و در یک روایت دیگر آمده است که حضرت زهرا (س) اگر چه در بستر بیماری بود و غمها و غصه‌های فراوانی که در اثر فشار و جنایت مهاجمین خونخوار به خانه‌ی آن حضرت پیش آمده بود، وی را فراگرفته بود، ولی پیوسته به یاد علی (ع) و آینده آن بزرگوار در تشویش و اضطراب به سر می برد و حتی در هنگام مرگ سکرات موت را فراموش کرده و در مورد مصائب آتی امیرالمؤمنین (ع) گریه می کرد. چنانچه حضرت امام صادق (ع) نقل می کنند:

«لما حضرت الوفات بکت.

فقال لها امیرالمؤمنین (ع):

یا سیدتی!

ما یبکیک؟

قالت:

ابکی لما تلقی بعدی!

فقال:

لاتبکی فوالله ان ذلک لصغیر عندی» (... ۳۴۲)

چون وقت شهادت فاطمه (س) فرا رسید شروع به گریه کرد، حضرت علی (ع) با یک تعبیر عالی و تعجب آمیز پرسید:

«ای سرور» من چرا گریه می کنی؟!

جواب داد:

برای آن مشکلاتی که بعد از من با آنها مواجه خواهی شد.

حضرت فرمودند:

تو گریه نکن همه‌ی اینها برای من آسان است.

تعبیر: «یا سیدتی» در این حدیث، نشان عظمت فاطمه‌ی زهرا (س) از دیدگاه امیرالمؤمنین (ع) است و همچنین گریه فاطمه (س) برای علی (ع) آن هم در حال مرگ و سكرات آن، که معمولاً هر کسی به فکر خود می‌باشد، شدت علاقه‌ی فاطمه (س) به امیرالمؤمنین (ع) را در بر دارد. و بالاخره چون خبر شهادت زهرا (س) را به علی (ع) دادند، آن حضرت در حال حرکت به زمین افتاد و هرچه خواست بلند شود ممکن نشد. (۳۴۳) و در نقلی دیگر حالت غشوه به او دست داد. (۳۴۴)

همه‌ی این احادیث و قضایای تاریخی نشان می‌دهد، که در میان علی (ع) و فاطمه (س) محبت، عشق و علاقه‌ی فوق‌العاده‌ای حاکم بود، که در فراق فاطمه (س)، علی (ع) به حالت غشوه می‌افتد و صبر و توانش به ناتوانی و کم‌صبری تبدیل می‌گردد، فاطمه (س) نیز هرگز علی (ع) و یاری علی (ع) را فراموش نمی‌کند. و در هنگام سكرات مرگ که لحظات بسیار دشواری به حساب می‌آید، به یاد گرفتاری و مصائب آن حضرت اشک می‌ریزد. (۳۴۵)

کار طاقت فرسای امیرالمؤمنین (ع) جهت امرار معاش

روزی رسول خدا (ص) به منزل فاطمه (س) تشریف برد. دید حسن و حسین (ع) منزل نیستند. احوالشان را پرسید. فاطمه (س) عرض کرد:

امروز در خانه‌ی ما چیزی برای خوردن وجود نداشت.

علی (ع) وقتی خواست بیرون برود، فرمود:

حسن و حسین (ع) را با خودم بیرون می‌برم، مبادا گریه کنند و از تو مطالبه‌ی غذا نمایند. رسول خدا (ص) در جستجوی علی (ع) بیرون رفت.

او را در نخلستان یافت، که مشغول آبکشی بود.

حسن و حسین (ع) را مشغول بازی دید و مقداری خرما نیز در نزدشان بود.

به علی (ع) فرمود:

قبل از اینکه هوا گرم شود حسن و حسین را به خانه بر نمی‌گردانی؟

عرض کرد:

یا رسول‌الله وقتی از خانه خارج شدم غذایی در خانه نداشتیم. صبر کنید تا قدری خرما برای فاطمه (س) تهیه کنم. من با این یهودی قرار گذاشته‌ام در مقابل هر دلو آب یک دانه خرما بگیرم. وقتی قدری خرما تهیه شد آنها را در دامن ریخت و حسن و حسین (ع) را برداشت و به منزل بازگشت. (۳۴۶)

رضایت فوق‌العاده امیرالمؤمنین (ع) از حضرت زهرا (س) (۳۴۷)

حضرت علی (ع) از فاطمه‌ی زهرا (س) فوق‌العاده راضی و خشنود بود، زیرا آن حضرت یک انسان معصوم و بی‌لغزش بود و هرگز کاری برخلاف رضای امیرالمؤمنین (ع) انجام نمی‌داد، ولی در عین حال فاطمه (س) در هنگام فراق، در ضمن وصایای خود به آن حضرت، قلب مبارک علی (ع) را بار دیگر از خود راضی نمایند و لذا عرض کرد:

«ای پسر عموی پیامبر (ص)!»

من هرگز به تو دروغ نگفتم، خیانت نکردم و به مخالفت تو بر نخاستم.»

علی (ع) چون این سخنان را شنید فرمود:

«معاذالله انت اعلم بالله و ابر و اتقی و اکرم و اشدّ خوفاً من الله قد عزّ علیّ مفارقتک و تفقدک الا انه امر لابد منه» (۳۴۸ ...)

پناه به خدا، تو نسبت به امور و احکام الهی داناتری، نیکوکاری، تقوا، تقرب و خشیت تو نسبت به خدا بیشتر است.

این را بدان که جدایی و مفارقت تو فوق‌العاده برای من سنگین است، ولی این کار چاره‌پذیر نیست.

این فرازا نشان می‌دهد که آن بانوی گرانقدر، آن قدر برای مولای متقیان علی (ع) عظمت قائل است، که در مقام کسب رضایت خاطر مولا بوده است، هرچند کار خلاف و قصور جزیی نیز از او صادر نشده بود.

به این مناسبت بود که امیرالمؤمنین (ع) چون پیکر پاک فاطمه (س) را بر خاک سپرد، دست دعا به سوی آسمان برداشت و در حق زهرا (س) چنین دعا کرد:

«اللهم انی راض عن ابنة نبیک،

اللهم انّها قد اوحشت فآنسها،

اللهم انها قد هجرت فصلها،

اللهم انّها قد ظلمت فاحکم لها و انت خیر الحاکمین.» (۳۴۹)

خدایا!

من از دختر پیامبرت (ص) راضی هستم. بارالها!

فاطمه (س) نگران و مضطرب بود، تو او را آرامش بخش،

خداوندا!

زهرا (س) از دوستان و فرزندان مفارقت کرد، تو او را وصل کن.

پروردگارا!

به فاطمه (س) ظلم کردند، تو خود حاکم باش که تو بهترین حکم کننده‌ای.

همه‌ی این فرازا نشان می‌دهد که فاطمه‌ی زهرا (س) با داشتن مقام عصمت نسبت به حقوق شوهر چقدر ارزش قائل بوده و چه سان نگران بوده است که نسبت به مقام بلند شوهرش علی بن ابیطالب (ع) مسئول باشد و لذا علی (ع) رضایت خویش را در مورد فاطمه (س) اعلان می‌نماید...

به همین جهت حضرت امام باقر (ع) می‌فرمایند:

«برای زن هیچ شفاعتی به اندازه‌ی رضایت شوهر مفید و ثمربخش نیست.» (۳۵۰ ...)

استفاده از تجربه‌ی مشورت در زندگی

در زندگی آن حضرت از کودکی تا هنگام وفات و شهادت کسانی مسئولیت سرپرستی و مشاوره با آن حضرت را داشته‌اند.

بعد از رحلت مادر بزرگوارشان خدیجه‌ی کبری (س)، سرپرستی و سپس مشاورت آن حضرت بر عهده‌ی فاطمه بنت اسد (س) گذاشته می‌شود تا سال چهارم هجرت یعنی سالی که امام حسن مجتبی (ع) به دنیا آمدند در این سال بعد از رحلت فاطمه بنت اسد (س) امر مشاوره و همفکری حضرت زهرا (س) به ام سلمه محول می‌شود و ام سلمه (س) تا زمان شهادت حضرت زهرا (س) در کنار ایشان بوده است.

نکته‌ی مورد توجه در این ماجرا این است که پیامبر اکرم (ص) حتی بعد از ازدواج حضرت زهرا (س) مشاوره را برای ایشان لازم

می‌دانند. وقتی مسئله شنیدنی‌تر می‌شود که ما زهرا (س) را دارای مقام عصمت بدانیم. نکته دیگر اینکه آنهایی که تأسی به حضرت زهرا (س) را برای خود فرض و حتم می‌دانند باید متوجه باشند که انسان همیشه محتاج مشاوره است. و این نکته برای نوعروسان جای دقت بسیار دارد.

تفریح و گفتگوهای دلنشین حضرت زهرا (س) و امیرالمؤمنین (ع) (۳۵۱)

«روی ان الامام علی بن ابی طالب (ع) کان ذات یوم هو و زوجته فاطمه (س) یا کلان تمرأ فی الصحراء، إذ تداعبا بینهما بالكلام. فقال علی (ع):

یا فاطمه إن النبی (ص) یحبنی أكثر منك.

فقلت:

واعجباً منك!

یحبک أكثر منی و أنا ثمره فؤاده و عضو من اعضائه و غصن من اغصانه و لیس له ولد غیری؟!

فقال له علی (ع) یا فاطمه إن لم تصدقینی فأمضی بنا الی ابیک محمد (ص).

قال:

فمضینا الی حضرته (ص) فتقدمت و قالت:

یا رسول الله أینا أحب إلیک انا أم علی؟

قال النبی (ص):

أنتِ أحبّ إلی و علی (ع) اعزّ علیّ منك. فعندها قال سیدنا و مولانا الإمام علی بن ابی طالب (ع) الم اقل لک: أنا ولد فاطمه ذات التقی؟

قالت فاطمه (س): و أنا ابنة خدیجه الکبری.

قال:

و انا ابن الصفا.

قالت:

انا ابنة سدره المنتهی، قال:

و أنا فخرالوری قالت:

و انا ابنة من دنی فتدلّی و کان من ربه قاب قوسین او ادنی (۳۵۲ ...)

روایت شده که روزی حضرت علی (ع) و همسرش حضرت زهرا (س) به صحرا رفتند به هنگام خوردن خرما با گفتن کلماتی مزاح کردند. علی (ع) فرمود:

ای فاطمه (س)!

رسول خدا (ص) مرا بیشتر دوست می‌دارد.

حضرت زهرا (س) گفت:

از سخن تو در عجبم!

آیا می‌شود پیامبر اکرم (ص) تو را بیش از من دوست داشته باشد در حالی که من میوه‌ی دل او و عضوی از پیکرش و شاخه‌ای از

شاخسارش می‌باشم و غیر از من فرزندی ندارد؟!

علی (ع) فرمود:

ای فاطمه (س)!

اگر سخن مرا قبول نداری بیا تا نزد پدرت حضرت رسول (ص) برویم!

سپس آن دو با هم نزد پیامبر (ص) رفتند.

حضرت فاطمه (س) گفت:

ای رسول خدا (ص)!

کدام یک از ما دو نفر نزد تو محبوب‌تریم؟ من یا علی (ع)؟!

رسول خدا (ص) فرمود:

تو نزد من محبوب‌تری و علی (ع) از تو برای من عزیزتر است.

به دنبال فرمایش حضرت رسول (ص) علی (ع) گفت:

آیا من به تو نگفتم که فرزند فاطمه‌ی با تقوایم؟

زهرا (س) فرمود:

من نیز دختر خدیجه‌ی کبرایم. علی (ع) گفت:

من فرزند صفایم. فاطمه (س) گفت:

من دختر سدره المنتهی می‌باشم. علی (ع) گفت:

من فخر کائناتم. فاطمه (س) گفت:

من دختر کسی هستم که به خدا نزدیک و نزد او آن‌چنان گرمی شد که گویی به فاصله دو تیر کمان یا نزدیک تر، به پدرش قرار گرفت...

از روایت فوق‌الذکر و نقل این ماجرای تاریخی حدّ اقل می‌توانیم نتیجه بگیریم که حضرت زهرا (س) و علی (ع) تفریح داشته‌اند.

توصیه‌ی حضرت زهرا (س) به امیرالمؤمنین (ع) در ازدواج با امامه (۳۵۳)

از حضرت ابوذر آمده است که در حبشه به جعفر طیار برادر امیرالمؤمنین (ع) کنیزی اهدا شد، که جعفر (ع) پس از ورود به مدینه آن را به حضرت علی (ع) اهدا کرد، که از وجود او در کارهای جزئی خانه استفاده شود.

علی (ع) احساس کرد؛ ممکن است حضور او در خانه‌ی امیرالمؤمنین (ع) برای فاطمه‌ی زهرا (س) ملال‌آور باشد، از این جهت مولای متقیان او را آزاد ساخت (... ۳۵۴)

فاطمه (س) نیز متقابلاً از امیرالمؤمنان رضایت کامل داشت و سعی می‌کرد حقوق شوهرش را به طور کامل انجام دهد و مشکلی برای حضرت پیش نیاید...

حتی برای پیشگیری از مشکلات آینده و بعد از وفات او سفارش کرد با دختر خواهرش امامه که دختر شایسته و خوبی بود، ازدواج کند، تا هم مشکل نداشتن همسر جبران گردد و هم در اثر علاقه و عاطفه‌ی قرابتی، تنهایی و یتیمی فرزندان زهرا (س) تا حدودی تأمین شود. متن وصیت حضرت زهرا (س) در این مورد:

«یا بن رسول الله!

اوصیک اؤلا ان تتزوج بعدی باینه اختی «امامه» فانها تکون لولدی مثلی، فان الرجال لابد لهم من النساء.»

ای پسر عموی پیامبر (ص)!

نخستین وصیت من این است که بعد از من با دختر خواهرم امامه ازدواج کن، زیرا او برای فرزندانم مثل من مهربان است و از سوی دیگر، داشتن همسر برای مردان یک ضرورت محسوب می‌گردد.

این حدیث که با عبارات مختلف در منابع شیعه و سنی آمده، می‌رساند که فاطمه (س) در استیفای حقوق شوهر، حتی دوران پس از وفاتش را نیز در نظر می‌گیرد و شوهرش را به انتخاب همسر سفارش می‌کند، زیرا چنانچه در حدیث به طور منصوص العله اشاره گشته، معمولاً مرد بدون زن و زن بدون شوهر، نمی‌تواند زندگی مطلوب داشته باشد از این جهت حضرت علی (ع) بعد از شهادت حضرت فاطمه (س)، در مدت کمتر از یک هفته با امامه ازدواج نموده و زندگی مشترک با وی را شروع کرد. (۳۵۵)

رفتار با فرزند

انتخاب بهترین نام‌ها برای فرزندان

یکی از وظایف اولیه والدین در برابر فرزندان خود و یکی از هدیه‌های ماندگار والدین به فرزند انتخاب نام نیکو و ارزشی برای آنها است.

پیروی از اسوه‌های انسانی، در همه‌ی مراحل و شئون زندگی سفارش شده است.

چرا که اقتدای به خوبان، زندگی را پر از خیر و خوبی می‌سازد و غذای روحی و کمالات انسانی را به سرعت در انسان احیاء می‌گرداند. از جمله سفارش شده است، نام کودکان بر اساس نام ناموران صالح و شایسته انتخاب گردد که این امر علاوه بر آثار مثبت روانی برای کودکان، نوعی احیاء و بزرگداشت نام زنان و مردان صالح روزگار است و به تصدیق روایات، دارای آثار وضعی نیز می‌باشد.

حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) در این خصوص دقت و حساسیتی خاص داشت و نام فرزندان خود را از طریق هدایت‌گریهای پیامبر اکرم (ص) انتخاب می‌نمود، نامهایی که حتی در معنای لفظی نیز زیبایی و ملاحظت دارند.

در یکی از روایات نام حضرت زهرا (س) به عنوان نام با برکت معرفی شده که از خانه و خانواده، فقرزدائی می‌کند.

«قال الامام الکاظم (ع):

لا یدخل الفقر بیتا فیه اسم محمّد او احمد او علی او الحسن او الحسین او جعفر او طالب او عبدالله او فاطمه من النساء.» (۳۵۶)

امام کاظم حضرت موسی بن جعفر (ع) می‌فرماید:

در خانه‌ای که نام محمّد یا احمد یا علی یا حسن و حسین یا جعفر یا طالب یا عبدالله یا فاطمه باشد فقر وارد نمی‌شود.

عقیقه دادن و گفتن اذان در گوش نوزاد

صدقه و عقیقه‌ی قربانی (که در واقع می‌توان آن را بیمه‌ی سلامتی شمرد) از مستحباتی است که در اسلام، تأکید زیادی بر آن شده است.

نقل شده است که فاطمه (س) هرگاه صاحب فرزند می‌شد، برای او گوسفندی عقیقه می‌داد، سپس روز هفتم، سر طفل را می‌تراشید و برابر وزن موهای او نقره صدقه داده، برای قابله و همسایه‌ها هدیه می‌فرستاد و دیگران را در شادی خود سهیم می‌کرد.

(۳۵۷)

یکی دیگر از سنت‌های جاری در زندگی صدیقه‌ی کبری (س) گفتن اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ فرزند بود. آن حضرت به خوبی می‌دانست که باید کودک را از همان لحظات اول زندگی با کلماتی چون الله، محمد، نماز ... آشنا کرد که این آشنایی، به یقین در جهت گیری تمایلات روحی او به ملکوت اعلی اثر خواهد گذاشت.

اظهار محبت نسبت به فرزندان (۳۵۸)

در نزد دانشمندان فن تربیت و روانشناسان، این مطلب به اثبات رسیده که اطفال در تمام دوران کودکی، به محبت و اظهار علاقه نیازمندند. کودک می‌خواهد پدر و مادر بیش از دیگران، او را دوست بدارند و نسبت به او اظهار علاقه نمایند. کودک چندان توجهی ندارد که در کاخ زندگی می‌کند یا در کوخ، لباس و خوراکش خیلی اعلا است یا نه. اما بدین موضوع کاملاً توجه دارد که دوستش دارند یا نه. این احساس درونی کودک را چیزی جز اظهار محبت و نوازش ارضا نمی‌کند. سرچشمه‌ی اخلاق و شخصیت آینده‌ی او همین اظهار محبت‌ها است.

همین آغوش گرم مادر و نوازشهای مخلصانه‌ی پدر است که روح بشر دوستی و علاقه‌ی به هم نوع را در کودک می‌دمد، برای اظهار همدردی و کمک به دیگران آماده‌اش می‌سازد، همین نوازشهای بی‌شائبه است که کودک را از ترس و تنهایی و ضعف نجات می‌دهد و به زندگی امیدوار می‌سازد. همین مهرورزی‌ها و بوسه‌های بی‌شائبه است که روح خوشبینی و خوشخویی را به او تلقین می‌کند و او را به سوی زندگی اجتماعی، تعاون و همکاری هدایت می‌نماید. از عزلت گوشه‌گیری نجاتش می‌دهد. به واسطه‌ی همین نوازشها است که کودک احساس شخصیت می‌کند و خودش را لایق دوستی می‌داند.

کودکی که از جهت محبت کمبود داشته باشد، معمولاً ترسو، خجول، ضعیف، بدبین، گوشه‌گیر، بی‌علاقه و پژمرده و حتی مریض بار می‌آید. گاهی هم ممکن است برای اظهار عکس‌العمل و نشان دادن بی‌نیازی، دست به اعمالی نظیر جنایت، دزدی و قتل نفس بزند تا بدین وسیله از اجتماعی که او را دوست ندارد، انتقام گیرد و تظاهر به بی‌نیازی کند.

پس محبت و نوازش کودک یکی از احتیاجات ضروری او بشمار می‌رود و برای پرورش او ضرورت دارد.

درس مذکور در خانه‌ی زهرا (س) به طور کامل اجرا می‌شد و پیغمبر اکرم (ص) عملاً آنرا به فاطمه (س) یاد می‌داد.

روایت شده:

وقتی امام حسن (ع) به دنیا آمد او را در پارچه‌ی زردی پیچیده خدمت رسول خدا (ص) آوردند.

فرمود:

مگر به شما نگفتم:

نوزاد را در پارچه‌ی زرد نیچید؟

سپس لباسهای زرد حسن (ع) را دور انداخت و او را در پارچه‌ی سفیدی پیچید. در بغل گرفت و شروع کرد به بوسیدن و همین

عمل را، نسبت به امام حسین (ع) نیز انجام داد. (۳۵۹)

روایت شده روزی رسول اکرم (ص) به نماز جماعت مشغول بود.

هرگاه به سجده می‌رفت، امام حسین (ع) بر پشت او سوار می‌شد و پاهایش را حرکت می‌داد. وقتی می‌خواست سر از سجده بردارد

حسین (ع) را می‌گرفت و به آرامی کنار می‌گذاشت. هنگامی که دوباره به سجده می‌رفت، باز امام حسین (ع) بر شانه‌ی آن جناب

سوار می‌شد، پیغمبر (ص) او را می‌گرفت و کنار می‌گذاشت. پیغمبر (ص) با همین کیفیت نمازش را به پایان رسانید. یک نفر

یهودی که جریان را مشاهده می‌کرد عرض کرد:

شما نسبت به کودکانان طوری رفتار می‌کنید که ما از آن امتناع داریم!

پیغمبر (ص) فرمود:

شما هم اگر به خدا و رسول ایمان داشتید نسبت به کودکان مدارا می نمودید.

یهودی به واسطه‌ی این رفتار پیغمبر (ص) مسلمان شد. (۳۶۰)

روزی رسول خدا (ص) امام حسن (ع) را می‌بوسید و نوازش می‌کرد «اقرع بن حابس» عرض کرد:

من ده فرزند دارم ولی تا حال هیچ یک از آنان را نبوسیده‌ام.

پیغمبر اکرم (ص) غضبناک شد و فرمود:

اگر خدا محبت را از قلب تو گرفته من چه کنم؟

هر کس نسبت به اطفال ترحم نکند و احترام بزرگسالان را نگه ندارد از ما نیست. (۳۶۱)

روزی رسول خدا (ص) از در خانه‌ی فاطمه عبور کرد، صدای گریه‌ی حسین (ع) را شنید. فاطمه (س) را صدا زد و فرمود:

مگر نمی‌دانی گریه‌ی حسین (ع) مرا اذیت می‌کند. (۳۶۲)

«ابوهریره» می‌گوید:

روزی پیغمبر (ص)، حسن و حسین (ع) را بر دوش مبارک سوار نموده بود.

در بین راه گاهی حسن را (ع) می‌بوسید و گاهی حسین (ع) را. مردی عرض کرد:

یا رسول الله این دو کودک را دوست داری؟

فرمود:

آری. هر کس حسن و حسین (ع) را دوست بدارد با من دوستی نموده و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است.

(۳۶۳)

پیغمبر (ص) گاهی به فاطمه (س) می‌فرمود:

حسن و حسین (ع) را بیاور. وقتی آنان را خدمت آن حضرت می‌برد، آنها را به سینه می‌چسبانید و مانند گل می‌بویید. (۳۶۴)

ابوهریره می‌گوید:

پیغمبر (ص) را دیدم که دهان حسن و حسین (ع) را می‌مکید چنان که خرما را می‌مکند. (۳۶۵)

توجه به نیازهای کودکان

از عوامل مؤثر در سلامت و نشاط روحی و جسمی فرزند، تغذیه و بهداشت است.

تأمین این گونه نیازها جسم و روح کودک را آرام و آسوده نگه می‌دارد، سلامتی و صلابت روح او را تا پایان عمر تضمین

می‌کند. ناهنجاریهای فراوانی که در انسانهای بزرگ دیده می‌شود، بنوعی ریشه در نیازهای این دوره از زندگی آنها دارد. علاوه بر

این، نباید از تأثیرگذاری متقابل روح و جسم غافل بود.

بی‌شک، یک جسم بیمار، روح را پژمرده و بی‌نشاط می‌سازد، همانگونه که روح افسرده، موجب اختلال در فعالیت‌های بدن

می‌گردد.

بارها در تاریخ خوانده‌ایم که گاه، فاطمه‌ی زهرا (س) شکم فرزندان را به قیمت گرسنگی خود، سیر می‌کرد.

زمانی که مسلمانان به علت کمبود آب، سخت در مضیقه بودند، فاطمه (س)، حسن و حسین (ع) را نزد پیامبر (ص) برد و عرض

کرد ای رسول خدا (ص)!

فرزندان من خردسالند و تحمل تشنگی در توان آنها نیست.

پیامبر (ص) که نگرانی دخترش را در این رابطه، به جا و به موقع دید، زبان مبارکش را در دهان حسن و حسین (ع) قرار داد و با تر کردن دهان آنها، حضرت زهرا (س) را از نگرانی درآورد و آن دو طفل کوچک را نیز از تشنگی مفرط نجات داد. (۳۶۶)

عطوفت و مهر مادری در حضرت زهرا (س) به قدری بود که در لحظات پایانی عمر خود، سخت نگران حال فرزندانش بود. شاید بیشترین نگرانی آن حضرت برای محرومیت آنها از مادر بود، زیرا او می‌دانست که پس از شهادتش، هیچکس نمی‌تواند مهر و محبت مادری را نسبت به آنها داشته باشد. فاطمه‌ی زهرا (س) برای اینکه فرزندانش از این نعمت بزرگ یعنی محبت مادرانه، کاملاً محروم نمانند، به حضرت علی (ع) پیشنهاد کرد و از ایشان خواست که پس از او، کسی را به همسری انتخاب کند، که بتواند از عهده‌ی این مهم برآید. (۳۶۷)

پس از رحلت رسول گرامی (ص)، مقداری از غمهای حضرت زهرا (س) به محرومیت فرزندانش از محبت پیامبر (ص)، مربوط می‌شد و گاهی با قلبی سوزان، خطاب به فرزندانش چنین می‌گفت:

کجا رفت پدرتان، پیامبر (ص) که شما را عزیز می‌داشت؟

او شما را بر دوش خود سوار می‌کرد و به شما مهربانی می‌نمود. کجا رفت جد بزرگوارتان که از همه به شما مهربانتر بود، آن گونه که نمی‌گذاشت شما بر روی زمین راه بروید و همیشه شما را در آغوش خود داشت

آه! که دیگر او را نمی‌بینم که شما را بر دوش گرفته باشد. (۳۶۸)

توجه به بازی و تحرک کودکان

علی‌رغم اینکه ظهور اسلام در محیطی کاملاً بی‌فرهنگ و دور از تمدن بود، اما برنامه و شیوه‌های ارائه شده از طرف اولیای دین، همیشه با انسانها از هر تمدن و فرهنگی سازگار است.

از جمله مواردی که در شیوه‌ی تربیت حضرت زهرا (س) جایگاه خاصی داشت، تحرک و بازی کودکان بود.

این فعالیت و تکاپو به قدری برای سلامتی و رشد مناسب کودک، ضروری است که حتی برای تشویق آنها به تحرک و بازی، بزرگترها نیز باید تن به بازی و جست و خیز بدهند.

بازی در دوران کودکی به منزله‌ی واکنش کودک در برابر عوامل محیطی و بروز استعدادهای نهفته‌ی اوست که تأثیرات آن در کنار تقویت جسم و افزایش بنیه‌ی کودک، قابل توجه است.

همچنین بازی، در پرورش نیروی ابداع و ابتکار کودک بی‌نهایت مؤثر است.

بنابراین غفلت از بازی به هیچ وجه به صلاح کودک و والدین او نیست.

همبازی شدن رسول معظم اسلام (ص) با فرزندان دخترش زهرا (س) بیانگر این نکته‌ی مهم است که بازی و تحرک کودک، یکی از لوازم تربیت صحیح محسوب می‌شود.

حضرت علی و فاطمه (ع) در خانه به بازی بچه‌ها توجه کافی مبذول می‌داشتند و همین امر، موجب شادابی و نشاط روزافزون آنها می‌شد.

در مقابل، خانه‌هایی که برای کودک، محیط مناسب و دلنشین برای بازی و تحرک نیست، در روحیه و شخصیت اعضای خردسال آن خانه، اثر نامطلوبی دارد، نباید فراموش کرد که تحرک و بازی، اقتضای طبیعت و سن کودک است و پدر و مادر وی وظیفه دارند شرط و لوازم این مهم را برای کودکان خود فراهم سازند.

حضرت فاطمه (س) از همان کودکی با فرزندانش همبازی می‌شد و به این نکته نیز توجه داشت که در بازی، نوع الفاظ و حرکات مادر، سرمشق کودک، قرار می‌گیرد؛ بنابراین باید از کلمات و جملات مناسبی استفاده کرد. علاوه بر این باید در قالب بازی‌های

کودکانه شخصیت کودک را تقویت نمود، او را به داشتن افتخارات و ارزشهای اکتسابی، تحریک و تهییج کرد. اینها همه مرهون در پیش گرفتن شیوه‌های صحیح در این رابطه است. (۳۶۹)

استفاده از جاذبه شعر در تربیت کودکان

شکی نیست که لالائی‌های دوره کودکی جاذبه‌ی خاصی همراه با حلاوت فراموش‌نشدنی در ذهن انسان داشته و در تقویت و تثبیت ارزشهای اخلاقی، اجتماعی و حتی ارائه الگو و اسوه شخصیتی می‌تواند، نقش خطیر ایفا نماید، بنابراین حضرت زهرا (س) این عنصر تربیتی را با استفاده از ذوق شعری خویش به بهترین وجه به کار میگرفت و اشعار سرشار از مضامین بلند را در ساعات بازی بچه‌ها می‌خواند که آنها را سرگرم کرده و مفاهیم والای ارزشی را به فرزندانش تلقین می‌کرد.

به عنوان نمونه خطاب به امام حسن مجتبی (ع) می‌فرمود:

اشبه اباک یا حسن و اخلع عن الحلق الرسن

و اعبد الها ذالمنن و لا توال ذالاحسن (۳۷۰)

یعنی ای حسن جان همچون پدرت - علی (ع) باش و ریسمان را از اطراف حق بردار.

خداوند صاحب نعمتها را پرستش کن و با افراد کینه‌توز دوستی مکن.

در جای دیگر خطاب به امام حسین (ع) این سروده را می‌خواندند:

انت شبیه بابی لست شبیها بعلی

عزیز دلم - تو به پدرم رسول‌الله شباهت داری شبیه پدرت علی (ع) نیستی. در حالی که حضرت زهرا (س) این شعر را خطاب به

امام حسین (ع) می‌خواندند و با او بازی می‌کردند حضرت علی (ع) شنیدند و تبسم کردند. (۳۷۱)

ارج نهادن به شخصیت فرزندان

دانشمندان روانشناس می‌گویند:

تربیت کننده باید شخصیت کودک را پرورش دهد و اعتماد به نفس را به او تلقین کند. او را بزرگ نفس و با شخصیت بار بیاورد. مربی اگر به کودک احترام نگذاشت و او را کوچک شمرد و شخصیت او را خرد کرد، طبعاً ترسو و بی شخصیت بار می‌آید و خودش را زبون و بی ارزش می‌پندارد. هنگامی که بزرگ شد خودش را کوچکتر از آن می‌داند که به کارهای بزرگ اقدام کند. چنین فردی در اجتماع منشأ اثر واقع نخواهد شد و به آسانی زیر بار ذلت خواهد رفت. اما اگر خودش را بزرگ و با شخصیت دانست، به کارهای پست، تن نمی‌دهد و زیر بار خواری و ذلت نمی‌رود. این شخصیت نفسانی تا حدودی، به تربیت خانوادگی و روحیات پدر و مادر بستگی دارد.

روانشناسان برای تقویت روحی کودک مطالبی را به تربیت کنندگان توصیه می‌کنند که از جمله‌ی آنها موضوعات زیر است:

اول - اظهار علاقه، محبت و نوازش کودک. این موضوعی است که در ابتدای سخن بدان اشاره شد. و گفتیم که حسن و حسین

(ع) از جهت محبت پدر و مادر و رسول خدا (ص) به قدر کافی برخوردار بودند.

دوم - باید صفات خوب کودک را یادآوری کرد و او را در حضور خودش و دیگران تعریف و توصیف نمود. و بزرگی نفس را به

او تلقین کرد.

رسول خدا (ص) بارها می‌فرمود:

حسن و حسین (ع) بهترین جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آنان بهتر است. (۳۷۲)

پیغمبر اکرم (ص) به حسن و حسین (ع) می‌فرمود:

شما ریحان خدایی هستید. (۳۷۳)

«ابوبکر» می‌گوید:

پیغمبر (ص) روی منبر نشسته بود و حسن (ع) در پهلویش قرار داشت.

گاهی به مردم نگاه می‌کرد و گاهی به حسن (ع) و می‌فرمود:

فرزندم حسن (ع)، آقا و بزرگ است، به برکت او در بین امت صورت گیرد. (۳۷۴)

«جابر» می‌گوید:

روزی داخل خانه‌ی رسول خدا (ص) شدم دیدم حسن و حسین (ع) بر پشت آن حضرت سوارند و آن جناب با دست و پا راه

می‌رود و می‌فرماید:

بهترین شتر، شتر شما است و بهترین سوار شماست. (۳۷۵)

«یعلی عامری» می‌گوید:

رسول خدا (ص) روزی حسین (ع) را دید که با بچه‌ها بازی می‌کند، پس دست مبارکش را دراز کرد تا او را بگیرد. حسین (ع) به

این طرف و آن طرف می‌دوید. پیغمبر اکرم با شوخی و تبسم او را در بغل گرفت. آنگاه یکی از دستهایش را زیر چانه‌ی او و دست

دیگرش را پشت گردن نهاد و دهان مبارکش را بر لبهای او گذاشته می‌بوسید و می‌فرمود:

حسین (ع) از من و من از حسینم، هر کس او را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است.

حسین (ع) فرزند دختر من است. (۳۷۶)

علی بن ابی طالب (ع) به حسن و حسین (ع) می‌فرمود:

شما پیشوای مردم و بزرگ جوانان اهل بهشتید و از ارتکاب گناه معصومید. خدا لعنت کند کسی را که با شما دشمنی کند. (۳۷۷)

حضرت فاطمه روزی حسن و حسین (ع) را خدمت رسول خدا آورد و عرض کرد:

یا رسول الله حسن و حسین (ع) فرزند شما هستند. چیزی به ایشان عطا کن.

فرمود:

هیبت و سیادت خود را به حسن (ع) بخشیدم و شجاعت وجود خودم را به حسین (ع) دادم. (۳۷۸)

«سلمان فارسی» می‌گوید:

حسین (ع) را دیدم که بر زانوی رسول خدا (ص) نشسته بود.

او را می‌بوسید و می‌فرمود:

تو بزرگ و بزرگ‌زاده و امام و پسر امام و پدر امامان هستی.

تو حجت، پسر حجت و پدر نه حجت می‌باشی که آخرشان قائم (عج) است. (۳۷۹)

آری پیغمبر اکرم (ص) در پرورش شخصیت اولاد زهرا (س) کوشش می‌کرد و زهرا و علی (ع) نیز از همین برنامه متابعت

می‌کردند. هرگز نشد که کودکان را تحقیر کنند و شخصیت آنها را در حضور دیگران کوچک سازند. و ضربه و شکست بر

روحشان وارد نمایند. بدین علت، طبعاً بزرگ و آقا تربیت شده‌اند.

روایت شده که شخصی مرتکب گناهی شد که مستوجب کیفر بود، پس خودش را از رسول خدا (ص) پنهان داشت تا گاهی که

حسن و حسین (ع) را در بین راه ملاقات نمود، آنان را بر دوش گرفته خدمت رسول خدا (ص) مشرف شد؛ عرض کرد:

یا رسول الله حسن و حسین (ع) را شفیع قرار دادم.

پیغمبر اکرم (ص) خندید و فرمود:

ترا بخشیدم. سپس به حسن و حسین (ع) فرمود:

شفاعت شما را قبول کردم. (۳۸۰)

برای همین عظمت و بزرگی نفس بود که حسین بن علی (ع) با سپاه مختصری که داشت، در مقابل سپاه بیشمار یزید پایداری کرد و مردانه جنگ نمود و تن به ذلت و خواری نداد. می فرمود:

مانند بندگان فرار نمی کنم و تسلیم خواری و ذلت نمی شوم. (۳۸۱)

در اثر همین تربیت بود که زینب کبری (س) با آن همه مصیبت هایی که دید خود را در قبال دستگاه ستمگر یزید نباخت و مرعوب آنان نشد و به وسیله‌ی خطابه‌های شورانگیزش شهر کوفه و شام را منقلب ساخت و دستگاه جناب و خونخوار یزیدیان را رسوا و مفتضح ساخت.

توجه دادن فرزندان به رعایت نظم و حقوق دیگران

از دیگر مطالبی که باید همواره مورد توجه و دقت پدر و مادر و سایر مربیان قرار گیرد که مراقب کودک باشند تا از حق خودش تجاوز نکند و حقوق دیگران را نیز محترم بداند. کودک باید منظم باشد. باید نظم در زندگی را به او یاد داد. باید چنان تربیت شود که نه از گرفتن حقش عاجز باشد و نه حقوق دیگران را پایمال کند. البته شالوده‌ی این صفت در خانه و به دست پدر و مادر ریخته می شود، پدر و مادر باید نسبت به تمام کودکانشان یک جور رفتار کنند، هیچ یک را بر دیگری مقدم ندارند. بین پسر و دختر و کوچک و بزرگ و زشت و زیبا و خوش فهم و بد فهم فرق نگذارند. حتی در مورد اظهار محبت و علاقه هم با همه‌ی آنان یک جور رفتار کنند. تا حس حسد و کینه تیزی در بینشان به وجود نیاید. و سرکش و متجاوز بار نیابند.

اگر کودک دید در خانه‌ی خودشان کاملاً حقوق افراد مراعات می شود، می فهمد که در اجتماع هم باید حقوق افراد را محترم شمرد. اما اگر در خانه هرج و مرج بود و حقوق افراد مراعات نشد، خوی سرکشی و تجاوز در کودک تقویت می شود. اگر کودک در مغازه‌ی نانوايي، یا در موقع سوار شدن به اتوبوس، یا در هنگام رفتن به کلاس و بیرون آمدن از مدرسه، نوبت دیگران را رعایت نکرد و حق سایرین را تضییع نمود، پدر، مادر و یا مربیان دیگر او را در این عمل تشویق کردند، به آن کودک معصوم خیانت نموده‌اند، زیرا از آغاز کودکی می پندارد که زورگویی و تعدی بر دیگران و تقدّم بی جهت، یک نوع زرنگی و هنر است. چنین فردی وقتی وارد اجتماع شد یا در رأس کاری قرار گرفت، تمام مقصدش کوبیدن و پایمال کردن حقوق دیگران خواهد بود و به غیر از نفع شخصی خودش هیچ هدف و منظوری نخواهد داشت.

درس مراعات حقوق دیگران به طور کامل در خانه‌ی حضرت زهرا (س) اجرا می شد. به قدری در این باره دقت می شد که حقوق و نظم را در کوچکترین موارد مراعات می کردند.

از باب نمونه: علی بن ابی طالب (ع) می فرماید:

روزی پیغمبر اکرم (ص) در منزل ما استراحت می کردند، حسن (ع) آب خواست.

رسول خدا برخاست قدری شیر دوشید و در ظرفی کرده و دست حسن (ع) داد. حسن (ع) از جای خویش بلند شد خواست کاسه‌ی شیر را از دست حسن (ع) بگیرد، اما پیغمبر اکرم (ص) جلو حسین (ع) را گرفت و نگذاشت شیر را از حسن (ع) بگیرد.

حضرت زهرا (س) که این منظره را تماشا می کرد عرض کرد:

یا رسول الله گویا حسن (ع) را بیشتر دوست داری؟

پاسخ داد:

چنین نیست، بلکه علت دفاع من از حسن (ع) این است که او حق تقدّم دارد و زودتر از حسین (ع) تقاضای آب کرده، باید نوبت را مراعات نمود. (۳۸۲)

عدم تبعیض بین فرزندان

پدر یا مادر نباید در میان فرزندان، بدون جهت فرق بگذارند و از این طریق حسادت و کینه‌توزی را در میان آنان ایجاد نمایند. رسول خدا (ص) می‌فرماید:

«اعدلوا بین اولادکم كما تحبون ان يعدلوا بینکم فی البرّ و اللطف». (۳۸۳)

در میان فرزندان خود به عدالت رفتار کنید، همانگونه که دوست دارید دیگران در مورد شما به عدالت و محبت رفتار کنند. حضرت فاطمه (س) در پرورش فرزندان عزیز خود طوری رفتار می‌کرد که همه را از عدالت پروری خویش خشنود می‌ساخت و با عواطف محبت‌آمیز مادری تک تک آنان را به این صفت انسانی و اسلامی تشویق می‌کرد. روزی دو فرزند دل‌بند فاطمه (س)، حسن و حسین (ع) در حضور پیامبر خدا (ص) کشتی گرفته بودند، در این میان فاطمه (س) شنید که پدر بزرگوارش، امام حسن (ع) را به پیروزی بر امام حسین (ع) ترغیب می‌کند، حضرت زهرا (س) بر اساس روح دادگری عرض کرد:

پدرجان!

فرزند بزرگ را علیه فرزند کوچک تحریک می‌کنی؟

رسول گرامی اسلام (ص) فرمودند:

تو اطلاع نداری که برادرم جبرئیل حسینم (ع) را بر حسنم (ع) تحریک می‌نماید. (۳۸۴)

اگر چه رسول خدا (ص) در برابر تحریک جبرئیل (امام حسین (ع) را علیه امام حسن (ع) تحریک می‌کرد) امام حسن (ع) را علیه امام حسین (ع) ولی در ظاهر، حضرت فاطمه (س) را تحریک می‌کرد. از آن اطلاع نداشت و لذا به صورت سؤالی خواسته‌اش را مطرح ساخت و روح دادگری را در مورد فرزندان نشان داد. و در یک قضیه‌ی دیگر آمده است:

روزی امام حسن (ع) با امام حسین (ع) در کنار یکدیگر مشغول نوشتن خط بودند و هر یک بر دیگری می‌گفت:

خط من بهتر از خط تو است و سرانجام داوری را به مادرشان موکول کردند، ولی آن حضرت برای اینکه دل هیچ کدام را نشکند، از داوری خودداری کرد و موضوع را به امیرالمؤمنین (ع) موکول نمود. امیرالمؤمنین (ع) این قضیه را به پیامبر خدا (ص) و آن حضرت نیز به جبرئیل و به ترتیب، کار داوری به اسرافیل و در نهایت به خدای عالمیان کشیده شد.

جبرئیل از جانب خدا ابلاغ کرد، که فاطمه (س) باید بین آن دو داوری کند. آن مادر مهربان و دادگر فرمود:

ای فرزندان عزیزم!

من دانه‌های این گردنبند را در میان شما به زمین می‌ریزم، هر کس بیشتر آنها را بردارد خط او بهتر است.

بلافاصله گردنبند را از گردنش باز کرد و دانه‌های آن را در برابر دو نور دیده‌اش به زمین ریخت و جبرئیل به امر الهی این منظره‌ی زیبا را تماشا می‌کرد، چون آن نور چشمان زهرا (س)، هر کدام به طور مساوی دانه‌ها را برداشتند، جبرئیل به امر خدا آن یک دانه باقیمانده را دو قسمت کرد و هر کدام یک نصفه را برداشت و دل هیچکدام شکسته نشد. (۳۸۵)

این دو قضیه که نمونه‌ای از صدها جریان دادگری فاطمه (س) با فرزندان می‌باشد، می‌رساند که حضرت طوری عمل کرد، که

نور دید گانش ضمن کمال‌یابی و کمال‌جویی، نسبت به همدیگر بسیار مهربان و دلسوز باشند و در برخورد و رفتار خانوادگی احترام یکدیگر را حفظ کنند.

به همین جهت بود که امام حسین (ع) احترام خاصی به امام حسن (ع) می‌گذاشت و در حضور او صحبت نمی‌کرد.
(ما تکلم الحسین بین یدی الحسن اعظاما له) (۳۸۶ ...)

و به خواهرش زینب (س) فوق‌العاده علاقه‌مند بود و به احترام او - با اینکه کوچک‌تر از او بود - از جایش بلند می‌شد. و همچنین محبت و احترام متقابل زینب به برادرانش ...

برخوردار نمودن فرزندان از عواطف پاک مادری

در یکی از روزها بلال در نماز صبح تأخیر کرد و از آن ماند، پیامبر (ص) به او فرمود:
«ما حبسک؟»

فقال:

مررت به فاطمه (س) و هی تصلحن و الصبی بیکی فقلت لها ان شئت کفیتک الریحی و کفیتی الصبی و ان شئت و ان شئت کفیتک الصبی و کفیتی الریحی فقلت:

انا ارفق با بنی منک فذاک حسنی فقال فرحمتها رحمک الله. (۳۸۷)

«چه چیز تو را نگه داشت و مانع شد؟»

عرض کرد برخورد به فاطمه (س) کردم در حال آسیاب کردن بود و پسر بچه‌اش گریه می‌کرد.
به او گفتم:

اگر بخواهی من عهده‌دار آسیاب کردن می‌شوم و تو عهده‌دار بچه، اگر هم بخواهی من بچه را نگه می‌دارم و تو آسیاب نمودن را انجام دهی؟

فرمود:

من از تو به پسر مهربانتر و مناسبترم.

این کار مرا نگه داشت.

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

پس تو به فاطمه (س) مهربانی کردی خداوند تو را رحمت کند.

امید دادن به فرزندان در اجابت خواسته‌های مشروع

حضرت فاطمه (س) در برخورد با فرزندانش کاملاً مراقب بود و نکات تربیتی را خیلی خوب رعایت می‌کرد. خواسته‌های فرزندان را به گونه‌ای پاسخ می‌داد که آنها احساس کمبود و یا حقارت در خود نکنند.

به عنوان مثال، روایتی است از شیخ مفید که حضرت ثامن‌الائمه (ع) فرمود:

روزی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) از کهنگی لباس خود به مادر شکایت کردند و ایام عید نزدیک بود، گفتند:
ای مادر!

اطفال عرب به انواع جامه‌های فاخر مزین گشته‌اند و به آن مفاخرت می‌نمایند. شما چرا از برای ما لباس نو تهیه نمی‌کنید؟

فرمود:

عزیزانم من در اندیشه‌ی شما هستم و امیدوارم که تا هنگام عید خیاط لباسهای شما را دوخته به شما برساند. آن دو بزرگوار منتظر بودند تا آنکه شب عید شد، باز همان لباس نو را مطالبه کردند.

حضرت فاطمه (س) ایشان را تسلّی داد. و به گوشه‌ای آمد از روی خضوع و خشوع دست نیاز به درگاه خداوند بلند کرد و عرض کرد:

ای خدای مهربان تو قادری دل فرزندان مرا خوش نمایی به جامه‌ای، که من به ایشان وعده داده‌ام به امید فضل تو. هنوز سخنان فاطمه (س) تمام نشده بود که شخصی در خانه را زد، فاطمه (س) پشت در آمد، فرمود:

کیستی؟

عرض کرد، منم خیاط، جامه‌های حسنین (ع) را آورده‌ام. فاطمه‌ی زهرا (س) دید شخصی بچه‌ای در زیر بغل دارد و تسلیم آن بانو نمود، چون آن را گشود، دید دو عمامه، دو دراعه، دو قبا و دو جفت موزه حضرت صدیقه (س) زبان به شکر و ثنای رب گشود. فرزندان عرض کردند:

ای مادر هیچیک از کودکان عرب لباسی بدین لطافت ندیده‌اند و پوشیده‌اند در آن اثنا رسول خدا (ص) تشریف فرمای سرای فاطمه (س) شد و حسنین (ع) را در بر گرفت و می‌بوسید. پس، فرمود:

ای فاطمه (س) این خیاط را شناختی عرض کرد:

به خوبی او کسی را ندیدم.

حضرت فرمود:

آن خازن بهشت بود و تا این قصّه را به من خبر نداد به آسمان عروج ننمود. (۳۸۸)

مطلبی که از این حدیث برداشت می‌شود، اینکه:

امید به فضل خداوند در انسان همیشه باید زنده باشد و و نباید از درگاه خداوند ناامید بود، اگر انسان از خداوند بخواهد و طلب کند خداوند اجابت می‌کند و بندگانش را ناامید از درگاهش بر نمی‌گرداند.

و مطلب دیگر که بسیار مهم است:

برخورد حضرت، با فرزندان را نشان می‌دهد، اینکه حضرت به فرزندش دم از فقر و نداری نمی‌زند که بدین وسیله به روحیه‌ی فرزندان ضربه وارد نشود و احساس کمبود و عقده‌ی حقارت در خود نکند. بلکه فرزندان را هم با امیدواری به اینکه در آینده، به زودی خواسته‌شان برآورده می‌شود، شاد و خوشحال می‌کند.

توجه به حضور و غیاب فرزندان

بی‌توجهی نسبت به نظارت بر فرزندان بخصوص در رفت و آمدهای آنها نتایج زیانباری به دنبال دارد. با توجه به خطرات و تهدیدهایی که هر لحظه سعادت یک جوان را در معرض نابودی قرار می‌دهد، لازم است رفتار آنها به ویژه موقع ورود به خانه و زمان خروج از آن مورد دقت و بررسی قرار گیرد.

گفتنی است که اعتیاد، فساد، انحرافات فکری و بسیاری از خطرات دیگر، از همین بی‌توجهی پدر و مادر آغاز می‌شود.

حضرت فاطمه (س) با فداکاری و محبت خاصی که نسبت به فرزندان نشان می‌داد، مراقب تمام حرکات و سکناات آنها بود و به دقت رفت و برگشت‌های آنها را زیر نظر داشت.

نقل شده است که روزی پیامبر (ص) عازم خانه‌ی دخترش فاطمه (س) گردید، چون به خانه رسید دید فاطمه (س) مضطرب و

ناراحت پشت در ایستاده است.

آن حضرت فرمود:

چرا اینجا ایستاده‌ای؟

فاطمه (س) با آهنگی مضطرب عرض کرد:

فرزندانم صبح بیرون رفته‌اند و تاکنون از آنها هیچ خبری ندارم.

پیامبر (ص) به دنبال آنها روان شد چون به نزدیک غار کوه رسید آنها را دید که در کمال سلامت و آرامش مشغول بازی‌اند آنها را بر دوش گرفت و به سوی خانه فاطمه (س) روانه شد. این واقعه خود نمونه‌ای گویا از توجه و اهمیت دادن حضرت زهرا (س) به حضور فرزندان خردسالش بود. (۳۸۹)

آموزش ایمان و تقوی به فرزندان

بین دانشمندان بحث و گفتگو است که برنامه‌ی تعلیمات و تربیت‌های دینی از چه موقعی باید درباره‌ی کودک اجرا گردد، گروهی معتقدند که کودک تا به حد بلوغ و رشد نرسد استعداد درک افکار و عقائد دینی را ندارد و نباید تحت تربیت دینی قرار گیرد. گروه دیگری عقیده دارند که اطفال نیز لیاقت و استعداد آن را دارند که تحت تربیت دینی قرار گیرند و مربیان می‌توانند موضوعات و مطالب دینی را ساده و قابل فهم نمایند و به کودکان تلقین کنند و آنان را وادار کنند که اعمال و برنامه‌های آسان دین را انجام دهند تا گوششان با مطالب دینی آشنا شود و با اعمال و افکار دینی نشو و نما کنند.

اسلام نظریه‌ی دوّم را می‌پذیرد و دستور می‌دهد که کودکان را از سن هفت سالگی به نماز وادار کنید. (۳۹۰) پیغمبر اکرم (ص) تلقینات دینی را از همان اوائل کودکی و شیرخوارگی در خانه‌ی زهرا (س) به مرحله اجرا در آورد. هنگامی که امام حسن (ع) به دنیا آمد و او را خدمت رسول اکرم (ص) بردند، وی را بوسید و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و درباره‌ی امام حسین (ع) نیز همین عمل را انجام داد. (۳۹۱)

امام صادق (ع) می‌فرماید:

روزی پیغمبر اسلام (ص) می‌خواست نماز بخواند. امام حسین (ع) پهلویش ایستاده بود، وقتی پیغمبر (ص) خواست تکبیر بگوید، حسین (ع) نتوانست تکبیر بگوید. رسول خدا (ص) تا هفت مرتبه تکبیر را تکرار کرد تا حسین (ع) توانست تکبیر بگوید. (۳۹۲)

تشویق فرزندان به مسائل دینی و عبادی

یکی از محورهای اساسی که حضرت زهرا (س) بدان توجه و تأکید داشتند، بعد پرستش و گرایش فرزندان به انجام تکلیف عبادی و الهی بود.

آن حضرت شوق بندگی و خضوع در برابر معبود را از همان دوران کودکی در جان فرزندان خود تقویت نموده و آنان را چنان تربیت کرد که بهترین کارها را عبادت خداوند دانسته و از آن بالاترین لذتها را می‌بردند.

دخت گرامی رسول خدا (ص) بر این مطلب تأکید داشت که بچه‌ها را از کودکی به انجام تکالیف فراخواند و آنان را به خدا پیوند دهد و بذریعۀ محبت و ارتباط با معبود را در کام آنان بیفشاند تا انجام تکلیف برای آنان نه تنها رنج و مشقتی نداشته باشد، بلکه با شوق و اشتیاق به استقبال آن بروند.

بر این اساس فاطمه (س) فرزندان خود را حتی به شب زنده‌داری عادت می‌داد. البته او شیوه تربیت را به خوبی می‌دانست و به

گونه‌ای برخورد می‌کرد که در حدّ توان و استعداد فرزندان باشد. حضرت، در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان کودکان خود را به بیداری و نخفتن وادار می‌کند. ممکن است کسی تعجب کند که او چگونه بچه‌ها را به این کار که حتی برای اشخاص بزرگ هم زحمت دارد، فرا می‌خواند.

حضرت در روز، بچه‌ها را می‌خوابانید تا کاملاً استراحت کنند و غذای کمتری به آنان می‌داد تا بدین گونه زمینه و موقعیت بهتر و مطلوب‌تری از نظر جسمی و روحی برای شب زنده‌داری داشته باشند. او به حدّی در این کار جدّی و قاطع بود که نمی‌گذاشت احدی از اهل خانه خوابش ببرد و می‌فرمود:

"محروم است کسی که از برکات شب قدر محروم بماند".

گویا فاطمه (س) می‌خواهد از کودکی در قلب پاک فرزندان خود جمال خدا را به تجلی، جان و زبانشان را به حلاوت و شیرینی عبادت آشنا کند، محبوب راستین را به آنان نشان دهد تا در جوانی جذب جلوه‌های دروغین نشوند. این روش تربیتی فاطمه (س) به عنوان یک سنت بسیار پسندیده و قابل اجرا در گفتار امامان معصوم (ع) نیز به چشم می‌خورد. (۳۹۳)

مأنوس نمودن فرزندان به مسجد و دقت در گفتار پیامبر (ص)

روزی حضرت زهرا (س) به فرزندش حسن (ع) که هفت ساله بود فرمود:

«به مسجد برو، آنچه را از پیامبر (ص) شنیدی فراگیر و نزد من بیا و برای من بازگو کن».

امام حسن (ع) همین کار را کرد و بعد به خانه بازگشت و با سخنرانی شیرین خود بیانات پیامبر (ص) را برای حضرت زهرا (س) بیان نمود. هر وقت علی (ع) وارد خانه می‌شد.

حضرت زهرا (س) را حافظ آياتی از قرآن که تازه نازل شده بود می‌یافت، می‌پرسید:

این آیات و علوم تازه را از کجا دریافت کردی؟

می‌گفت:

«از پسر حسن (ع)».

روزی حضرت علی (ع) در خانه مخفی شد، حسن (ع) وارد گردید و آنچه را از پیامبر (ص) در مسجد شنیده بود در ضمن سخنرانی برای مادر تعریف کرد، ولی این بار در سخنرانی خود گیر می‌کرد، فاطمه (س) تعجب کرد. حسن (ع) گفت:

«مادرم، شخص بزرگی سخن مرا می‌شنود و همین موجب کندی زبان من شده است».

در همین هنگام علی (ع) از مخفیگاه بیرون آمد و پسرش را بوسید. (۳۹۴)

تعلیم فرزندان به نوع دوستی و رعایت حقوق همسایگان

از جمله روشهای تربیتی حضرت فاطمه (س) نوع دوستی او بوده است، که در برابر چشمان تیزبین فرزندان، به مردم کمک می‌کرد و خود گرسنه می‌ماند، ولی دیگران را سیر می‌نمود. (۳۹۵)

فاطمه (س) گرنبندش را به فقرا ایثار کرد و آنان را مورد نوازش قرار داد و از پول آن پارچه‌ها خریداری شد و برای بی‌لباسها، لباس مناسب تهیه گردید... و پرده‌های خانه‌اش در اختیار پیامبر خدا قرار گرفت و از آن عریانها پوشانده شد و حدیث «فاطمه بضعه منی» در حق آن حضرت صادر گشت.

آن حضرت نه تنها در مسائل اقتصادی و رفع مشکلات روزمره‌ی مردم پیشگام بود، حتی از نظر اخلاقی، عواطف انسانی، ارشاد، هدایت مردم نیز به کمک آنان می‌شتافت، مصالح مردم را پی‌گیری می‌کرد، در حقشان دعا می‌فرمود و از این طریق فرزندان خویش را با چنین عواطف اسلامی پرورش می‌داد.

حضرت امام حسن (ع) می‌فرمایند:

شب‌ی مادرم را دیدم که تا صبح به عبادت پرداخت و مرتب مؤمنین و دیگران را دعا می‌کرد، ولی در حق خود ساکت بود. از علت آن پرسیدم، فرمود:

اول همسایه، سپس خودمان. (۳۹۶)

شبهه این حدیث از امام موسی بن جعفر (ع) صادر گردیده (۳۹۷) و نشان می‌دهد که آن حضرت تا چه حدی سوز اجتماعی و نوع دوستی داشته است و دیگران را بر خود و خودیها مقدم می‌داشت.

و در یک قضیه‌ی تاریخی دیگر آمده است، که:

فاطمه‌ی زهرا (س) همچون امیرالمؤمنین علی (ع) برای بهبودی حسن و حسین (ع) از مریضی، سه روز روزه نذر کرده بود و هنگام انجام دادن آن، مجبور شد برای یک نفر یهودی به نام «شمعون» در خانه خودش کار استیجاری نموده و از اجرت آن نان جو تهیه نماید...

چنانچه در تفسیر سوره‌ی «هل اتی» (دهر) آمده است فاطمه و علی (ع) و دیگر خانواده‌ی او سه روز روزه گرفتند و هر شب موقع افطار غذای خویش را به ترتیب به: مسکین، یتیم و اسیر دادند و همین سوره در مناقب آن حضرت و سایر اهل بیت (ع) نازل گشت (۳۹۸...)

اگر امام حسن (ع) سه بار اموالش را با فقرا تقسیم نموده و دو بار خلع ید کرده است؛ در دامان پر مهر و انسان‌ساز فاطمه (س) پرورش یافته...

«خرج من ماله مرتین و قاسم الله ثلاث مّرات ماله (۳۹۹)» و همچنین فرزندان دیگرش که جای بحث آن نیست.

توجه به سلامتی فرزندان

یکی از عوامل مؤثر در سلامت و نشاط روحی و جسمی کودک، تغذیه سالم، حلال و دوست‌داشتنی برای او یعنی شیر مادر است. که البته این امر، تأثیرگذار در شخصیت انسانهای بزرگ می‌باشد. با دقت در سیره‌ی فاطمه‌ی زهرا (س) در می‌یابیم که امر تغذیه‌ی کودکان دقیقاً مورد توجه ایشان بوده است.

علاوه بر این نباید از تأثیرگذاری متقابل روح و جسم غافل بود، بی‌شک یک جسم بیمار روح را پژمرده و بی‌نشاط می‌سازد، همانگونه که روح افسرده موجب اخلال در فعالیت‌های بدن می‌گردد.

بارها در تاریخ خوانده‌ایم که:

گاه فاطمه‌ی زهرا (س) شکم فرزندان را به قیمت گرسنگی خود سیر می‌کرد. زمانی که مسلمانان به علت کمبود آب سخت در مضیقه بودند فاطمه (س) حسن و حسین (ع) را نزد پیامبر برد و عرض کرد ای رسول خدا (ص) فرزندان من خردسالند و تحمل تشنگی ندارند پیامبر (ص) که نگرانی دخترش را در این رابطه به جا و بموقع دید زبان مبارکش را در دهان حسن و حسین (ع) قرار داد و با تر کردن دهان آنها حضرت زهرا (س) را از نگرانی درآورد و آن دو طفل کوچک را نیز از تشنگی مفرط نجات داد. یکی از وظایف والدین به ویژه مادر مراقبت از سلامتی جسمی فرزندان است.

حضرت زهرا (س) به عنوان مادری نمونه در این مورد نیز حساسیت خاص داشتند که نمونه‌ای از آن در قصه‌ی سوره‌ی هل اتی و

مریضی حسنین (ع) و نذر سه روز روزهی فاطمه (س) برای بازگشت سلامتی و صحت به فرزندان خود می‌باشد.

خلاصه‌ی درس‌هایی از برنامه‌های تربیتی حضرت زهرا (س) نسبت به فرزندان

- ۱- مادر باید با کودک خود مأنوس باشد و با آنان بازی کند.
 - ۲- در حین بازی، یکی از بهترین شرائط برای یادگیری کودک است.
 - ۳- مادر باید در هنگام بازی با کودک به او مطالب اخلاقی را تعلیم دهد.
 - ۴- یکی از بهترین راهها برای آموزش کودکان استفاده از شعر است.
 - ۵- استفاده از شعر برای کودکان جالب و برای فهم و درک مطالب او مفیدتر است.
 - ۶- مربیان و مادران باید به محتوای اشعار کودکان توجه جدی داشته باشند.
 - ۷- در اشعار و ادبیات کودکان، باید آنان را دعوت به نیکیهای اخلاقی و پیامهای عالی اخلاقی کنیم.
 - ۸- در شعر کودکان باید به او الگو معرفی شود. (اشبهه أباک).
 - ۹- در تعلیمات کودکان باید آنان را با دستورات اخلاقی آشنا نمود.
- حضرت زهرا (س) سه دستور اخلاقی داشتند.
- ۱۰- در ضمن سفارشات اخلاقی مثبت باید کودک را از همنشینیهای سوء نیز پرهیز داد. چون حضرت زهرا (س) یک پرهیز اخلاقی هم در شعرها داشتند.
 - ۱۱- ما نایستی کودکان را کم ظرفیت و غیر مستعد، برای تعلیم مطالب جدی و اساسی بدانیم، چنانکه دیدیم حضرت زهرا (س) مطالبی اساسی را به فرزندان خود تعلیم می‌دهد.
 - ۱۲- مادران باید از همان کودکی به تلقینات مثبت اخلاقی به کودک و آموزش آنها توجه کنند، چنانکه فاطمه‌ی زهرا (س) از همان کودکی حق طلبی، عبادت و ... را به کودکان خود آموزش می‌دادند.
 - ۱۳- برای تربیت کودکان باید از سبکهای هنری و ذوقی استفاده کرد. چنانکه حضرت زهرا (س) از شعر برای بازی با فرزند خود بهره‌گیری می‌نماید.

۱۴- در مقایسه‌ی دو شعری که حضرت زهرا (س) برای امام حسن (ع) و امام حسین (ع) می‌خوانند فهمیده می‌شود این دو کودک دارای روحیات متفاوت از همدیگر بودند و حضرت زهرا (س) به عنوان بهترین مادر، این تنوع و تفاوت در روحیات و شخصیت کودکان خود را تشخیص داده بود و در تربیت آنان این تفاوت را ملاحظه می‌نموده است شعر حضرت زهرا (س) برای امام حسین (ع) این است:

أَنْتَ شَبِيهٌ بِأَبِي لَسْتَ شَبِيهًا بَعْلِي

حسین جانم تو، به پدرم رسول‌الله شباهت داری نه به پدرت علی. (۴۰۰)

یاد فرزندان در بستر شهادت

حضرت فاطمه (س) آن چنان به بچه‌هایش علاقه‌مند بود، که حتی نسبت به ایام بعد از خود نیز حساس بود و به امیرالمؤمنین علی (ع) که شوهر معصوم آن حضرت و پدر معصوم فرزندان او می‌باشد، سفارش بچه‌هایش را می‌کرد.

فاطمه (س) در بستر بیماری که سرانجام به شهادت و ارتحال آن حضرت انجامید، در مورد بچه‌هایش دو نوع وصیت کرد:

نخست در مورد انتخاب همسر، که به بچه‌های فاطمه (س) مهربان باشد. دوم برخورد محبت آمیز امیرالمؤمنین (ع) با آنان و اینکه علی (ع) از هر دو شب یک شب را در کنار بچه‌های داغ دیده فاطمه (س) بخوابد. اینک به متن هر دو وصیت می‌پردازیم:

«قالت فاطمه:

اوصیک اولاً ان تتزوج بعدی ابنة اختی «أمامه» فأنها تکون لولدی مثلی» (... ۴۰۱)

فاطمه‌ی زهرا (س) به علی (ع) وصیت کرد، که بعد از من با دختر خواهرم امامه ازدواج کن، زیرا او به فرزندانم مثل من مهربان است...

و در مورد فراز دوم آمده است که چون علی (ع) به بالین فاطمه (س) آمد، او را در حالت احتضار دید و لذا خطاب به فاطمه (س) گفت:

ای فاطمه!

با من، پسر عمویت علی بن ابیطالب (ع) حرف بزن. در این حال آن حضرت چشمانش را باز کرد و به سوی امیرالمؤمنین (ع) نگاه کرد و گریه نمود و علی (ع) نیز شروع به گریه کرد. فاطمه (س) گفت:

یا علی!

من در آستانه‌ی مرگ قرار گرفته‌ام و چاره‌ای از آن نیست و اینکه می‌دانم بعد از من باید ازدواج کنی.

«فان تزوجت امرأه اجعل لها يوماً و اجعل لاولادی يوماً و ليله،

یا ابالحسن!

و لا تصح فی وجوههما فیصبحان یتیمین غریبین منکسرین فانهما بالامس فقدا جدھما و الیوم یفقدان امھما» (... ۴۰۲)

چنانچه ازدواج کردی، اگر شبی با همسرت بودی، شب دیگری را با یتیمان زهرا باش. یا ابالحسن (ع) هرگز با بچه‌هایم بلند صحبت نکن، زیرا آنان بعد از من یتیم و غریب و دلشکسته می‌گردند و برایشان بسیار دشوار است که دیروز جدشان پیامبر (ص) را از دست دادند و امروز مادرشان را...

شکی نیست که امیرالمؤمنین علی (ع) معصوم بوده و هرگز برخلاف صواب گام بر نمی‌دارد و به بچه‌هایش با تمام توان محبت و نوازش می‌کند، ولی وصیت این گونه‌ی فاطمه (س)، حکایت از سوز شفقت آن مادر عزیز می‌نماید که حتی سرنوشت بچه‌هایش را در ایام بعد از خود نادیده نمی‌گیرد...

فاطمه‌ی زهرا (س) در صحنه‌ی آموزش

دختر گرامی رسول خدا (ص) در مسائل علمی نیز مانند سایر ویژگی‌های اخلاقی و انسانی، از امتیازات بسیار بالایی برخوردار بود، زیرا آن حضرت ارتباط قوی به عالم غیب داشت و مستقیماً با جبرئیل امین و سایر ملائک به گفتگو می‌پرداخت و اخبار گذشته و آینده جهان را از آنان دریافت می‌داشت.

فاطمه‌ی زهرا (س) در میان امت اسلامی تنها زنی است که دارای مقام با عظمت عصمت می‌باشد و بدین وسیله علوم و آگاهی‌ها به عالم غیب، که از علوم الهی سرچشمه می‌گیرد، بستگی دارد و پایان و حدودی بر آن متصور نیست و تمام مسائل جهان را در کلیه‌ی دورانها می‌دانست و آنها را مو به مو به مو خبر می‌داد.

توانایی علمی فاطمه‌ی زهرا (س)

قال رسول الله (ص):

ان الله جعل علیاً و زوجته و ابناؤه حجج علی خلقه و هم ابواب العلم فی امتی من اهتدی بهم هدی الی صراط مستقیم. (۴۰۳)
پیامبر خدا (ص) فرمودند:

خداوند متعال علی و همسر و فرزندانش (ع) را حجت مردم قرار داده و آنان درهای علم و آگاهی در میان امت من هستند، هر کس به آنان تمسک نماید، به راه راست هدایت یافته است.

در این حدیث فاطمه‌ی زهرا (س) مانند امیرالمؤمنین (ع) و سایر حضرات معصومین (ع) دروازه‌ی علم و عامل هدایت مردم شناخته شده‌اند. بنابراین آن حضرت علاوه بر اینکه حجت خدا در میان امت اسلامی بوده، نقش آموزشی و پرورشیش نیز از این حدیث استفاده می‌گردد. (من اهتدی بهم).

قال النبی (ص) لها:

ای شیء خیر للمراه؟

قالت:

ان لا تری رجلاً و لا یراه رجلاً، فضعها الیه و قال:

ذریه بعضها من بعض. (۴۰۴)

پیامبر خدا (ص) به فاطمه (س) گفتند:

برای زن چه چیز خوب است؟

آن حضرت فرمودند:

زن مردی را نبیند و مردی نیز زنی را نبیند،

رسول گرامی اسلام (ع) چون این جواب صحیح را شنید، دخترش را در آغوش گرفته و فرمود:

ذریه‌ای است که بعضی از بعض دیگر بهتر.

این حدیث نیز علم و آگاهی فاطمه (س) را در بر دارد، که باعث تعجب و تحسین رسول خدا (ص) قرار گرفته است.

عن ابی عبدالله (ع):

ان فاطمه (س) مکثت بعد رسول الله (ص) خمسسه و سبعین يوماً و کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان یأتیها جبرئیل فیحسن عزایها

علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یكون بعدها فی ذریتها و کان علی یکتب ذلک. (۴۰۵)

حضرت امام صادق (ع) می‌فرمایند:

مادرم فاطمه (س) پس از رحلت پدرش هفتاد و پنج روز زندگی کردند، ولی در این ایام بسیار محزون بود و در فراق پدر

می‌سوخت. در طول این مدت جبرئیل به حضور زهرا (س) می‌رسید و او را در عزای پدر تسلیت می‌گفت و دلش را از غصه‌ها آرام

می‌ساخت و از جایگاه پیامبر (ص) و اخبار او آگاهش می‌کرد، حتی اخبار آینده را در مورد فرزندانش به اطلاع او می‌رسانید و

امیرالمؤمنین علی (ع) نیز آنها را می‌نوشت.

برتری علم فاطمه‌ی زهرا (س) بر تمام اصحاب پیامبر (ص)

عن علی (ع) قال:

کنا عند رسول الله (ص) فقال:

اخبرونی ای شیء خیر للنساء؟

فعیینا بذلک کلنا حتی تفرقنا، فرجعت الی فاطمه (س) فاخبرتها بالذی قال لنا رسول الله (ص) و لیس احدٌ منا علمه و لاعرفه.

فقال:

ولكنی اعرفه: خیر للنساء ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال، فرجعت الی رسول الله (ص) فقلت:

یا رسول الله (ص) سألتنا:

ای شیء خیر للنساء؟

خیر لهن ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال.

فقال (ص):

من اخبرك فلم تعلمه و انت عندی؟!!

فقلت:

فاطمه، فاعجب ذلك رسول الله (ص) و قال:

ان فاطمه بضعه منی. (۴۰۶)

علی (ع) می فرماید:

ما در حضور پیامبر خدا (ص) نشسته بودیم، حضرت سؤالی را مطرح کردند ولی کسی جواب آن را نداشت و آن این بود که:

«بهترین چیز برای زن چیست؟»

چون من به خانه مراجعت نمودم، قضیه را به اطلاع فاطمه (س) رساندم، آن بانوی عزیز فرمودند:

من جوابش را می دانم و آن اینکه:

«زنان مردان را نبینند و مردها زنان را»

علی (ع) می فرماید چون من این جواب را از فاطمه (س) شنیدم، به حضور پیامبر (ص) رسیده و عرض کردم:

یا رسول الله شما سؤالی فرمودید که:

«بهترین چیز برای زن چیست؟» اینک من جواب آن را می گویم و آن اینکه:

«زنان مردان را نبینند و مردها زنان را».

پیامبر خدا (ص) فرمودند:

یا علی!

تو هنگامی که در نزد من بودی جواب این سؤال را ندانستی.

علی (ع) می گوید؛ جواب دادم:

«من از فاطمه (س) یاد گرفتم.»

رسول خدا (ص) با تعجب فراوان از آگاهی فاطمه (س) فرمودند:

فاطمه (س) پاره‌ی تن من است.

این حدیث به صراحت اعلان می‌دارد که علم و آگاهی فاطمه (س) از تمام اصحاب پیامبر (ص) بیشتر بود، حتی امیرالمؤمنین علی

(ع) نیز با آن همه توانایی علمی هرچند در مسأله بالخصوص، در برابر علم فاطمه (س) زانو زده و از او جواب این پرسش را آموخته

است، تا جایی که این مهم، باعث تعجب پیامبر خدا (ص) نیز گردیده است.

اگر چه ما معتقدیم که امیرالمؤمنین علی (ع) در تمام زمینه‌ها بر تمام انسانها، جز پیامبر خدا (ص)، برتری دارند.

شبهه این موضوع حدیث دیگری است از امیرالمؤمنین (ع) که می فرماید:

رسول خدا از اصحابش سؤال کردند:

«زن چیست؟» گفتند:

«عورت است.» سؤال دوم را مطرح کردند که:

«زن چه زمانی به خدا نزدیکتر می‌گردد؟» کسی جواب آن را نداشت.

اما چون فاطمه (س) این سؤال را شنید، بی‌درنگ فرمود:

«آن هنگامی است که زن در داخل خانه‌اش بنشیند.» پیامبر خدا (ص) چون این جواب را شنیدند فرمودند:

«فاطمه پاره‌ی تن من است.» (۴۰۷)

فاطمه‌ی زهرا (س) در میدان تعلیم

زنی به خدمت فاطمه‌ی زهرا (س) شرفیاب گشت و سؤالی را مطرح ساخت و جواب آن را از حضرت شنید، سپس اجازه خواست و پرسش دوم را سؤال کرد، حضرت جواب آن را نیز داد. به همین صورت ده مسأله از بانوی عزیز اسلام آموخت ولی دیگر احساس شرمندگی کرد و بیش از آن نخواست حضرت فاطمه (س) را در زحمت بیندازد، از این جهت اجازه خواست رفع زحمت نموده و خانه فاطمه (س) را ترک گوید.

حضرت احساس کرد؛ او از کثرت پرسشهای خویش شرمگین گردیده و به این جهت می‌خواهد خانه و حضور آن حضرت را ترک کند، لذا فرمودند:

شما خجالت نکشید، من در برابر هر مسأله‌ای که به تو آموزش می‌دهم پاداش دارم، پاداشی خیلی مهم و آن اینکه:

«تعلیم دادن یک مسأله ارزش و ثوابش بیش از آن است.

که مابین زمین تا عرش خدا را از جواهرات ارزشمند پر نمایند.»

ای زن!

اگر کسی به کارگری مشغول گردد و بار سنگینی را به دوش گرفته و به پشت بام حمل کند و در برابر آن صد هزار دینار طلا مزد بگیرد، آیا در این فرض، کارگر احساس خستگی می‌نماید؟!

زن جواب داد:

نه. فاطمه (س) فرمودند:

من نیز در برابر آموزشهایی که انجام می‌دهم چنین احساسی دارم، زیرا پاداش من به مراتب بیشتر است. (۴۰۸)

این حدیث که از تفسیر امام حسن عسکری (ع) نقل شده، می‌رساند که زنان امت اسلامی مشکلات و سؤالات خویش را به حضرت فاطمه (س) ارجاع می‌دادند و پاسخ لازم را می‌گرفتند.

حتی احادیث زیادی داریم که علاوه بر زنان، مردها نیز به طور مستقیم و یا از طریق همسرانشان از آن حضرت سؤالاتی نموده و احکام الهی را یاد می‌گرفتند.

یا زهرا آیا من از شیعیان شما هستم؟!

مردی زنش را به خدمت حضرت فاطمه (س) فرستاده و این پرسش را سؤال نمود:

«آیا من از شیعیان شما هستم یا نه؟»

حضرت جواب داد:

«اگر تو به دستورات و گفته‌های ما عمل می‌کنی و از آنچه تو را ممنوع کرده‌ایم ترک می‌نمایی، شیعه ما هستی و گرنه، نه.» (۴۰۹)

زن چون این پیام را به شوهرش رسانید، او شروع به گریه و ناله کرد و گفت:

چه کسی از این همه گناهان دوری می‌کند؟ من که چنین نیستم. بنابراین همیشه در آتش جهنم خواهم بود زیرا کسی که شیعه اهل بیت (ع) نباشد طعمه‌ی ابدی آتش قهر خدا خواهد بود. (۴۱۰)

زن، چون مرد خود را بسیار پریشان دید، دوباره به خدمت فاطمه (س) برگشته و واکنش شوهرش را در برابر جواب آن حضرت، به اطلاع آن بانو رسانید. فاطمه (س) دوباره پیغام داد:

به او بگو چنین فکر نکن، شیعیان ما از بهترین افراد اهل بهشت خواهند بود و دوستان ما نیز که به مقام شیعه بودن نمی‌رسند، همیشه در آتش دوزخ نخواهند بود.

گناهان آنان در اثر گرفتاری به بلاها و بیماریها در دنیا محو می‌شود. بقایای گناهانشان نیز در عرصه‌ی محشر - در اثر ترس و وحشت از آن صحنه - کم می‌گردد و سپس در طبقات بالای آتش جهنم نیز با عذاب محدود الهی پاک می‌شوند، آنگاه با محبت و شفاعت ما نجات پیدا می‌کنند. (۴۱۱)

قابل توجه است که فاطمه‌ی زهرا (ع) پناه و مرجع فکری و مذهبی مسلمانان بود، حتی مسلمانان مرد نیز، که نسبت به اهل بیت (س) نزدیک بودند، همچون زنان مسلمان به محضر فاطمه (س) شتافته و از حوزه‌ی علمی آن یادگار رسول خدا (ص) کسب فیض می‌کردند و از این طریق احادیث و روایاتی را از آن بزرگوار به دیگران انتقال می‌دادند، که سلمان، ابوذر، مقداد و ... از این گروه بودند.

علاوه بر اینها، سخنان گوهر بار آن حضرت در جمع مهاجرین و انصار در مسجد رسول خدا (ص) و خطابه‌های آتشین وی در کنار زنان مدینه که به عیادتش شتافته بودند و همچنین احتجاجات ارزشمند و دشمن‌شکن آن شفیعه‌ی روز جزا، همه و همه، نشان آموزش و پرورش آن حضرت به حساب می‌آید، که باعث بیداری و هدایت مؤمنین و خوار و زبونی منافقین و غاصبین خلافت می‌گردید.

علم و آگاهی فضی خادمه، به واسطه تربیت‌ها و آموزشهای حضرت زهرا (س)

فضّه زنی بود فقیه و دانا، که عمر بن خطاب در حق او گفت:

«شَعْرَه مِنْ آلِ ابی طالِبٍ أَفْقَهُ مِنْ عَدِيٍّ.» (۴۱۲)

یک رشته موی آل ابی طالب فقیه‌تر و داناتر از تمام قبیله عدی است.

خلیفه در مقام قضاوت بین فضّه و شوهر او سلیم غطفان این جمله را گفت که شوهر، از عدم موافقت فضّه در زوجیت و مباشرت، شکوه داشت، در حالی که فضّه در مقام استبراء و کشف حال دوران عادت ماهانه بود (... ۴۱۳)

مرحوم علامه مجلسی در مورد فضّه داستانی را نقل کرده، که علم و آگاهی را - که قطره‌ای از علوم فاطمه‌ی زهرا (س) می‌باشد - ترسیم می‌نماید:

روزی یکی از زائران بیت خدا از قافله عقب ماند و در این گیر و دار متوجه زنی شد که او نیز راه گم کرده و نمی‌دانست کجا رود. مرد پرسید:

«من انت؟» تو کیستی؟

زن با خواندن آیه‌ی هشتاد و نه سوره‌ی زخرف به او تفهیم کرد که چرا سلام نکردی؟ (۴۱۴)

مرد: سلام علیک

زن: و علیک السلام

مرد: «ما تصنعین ههنا؟» در این صحرا چه می‌کنی؟

زن: خدا هر کسی را هدایت کند گمراه نمی‌شود.

«و من یهدالله فماله من مضل». (۴۱۵)

او با خواندن این آیه مرد را متوجه کرد که گم شده است.

مرد: تو از جن هستی یا از جنس بشر؟

زن: ای بنی آدم!

خود را مزین سازید.

«یا بنی آدم خذوا زینتکم» (۴۱۶)

یعنی من از جنس بشر هستم.

مرد: از کجا می‌آیی؟

زن: از راه دور

«ینادون من مکان بعید» (۴۱۷)

یعنی از مدینه می‌آیم.

مرد: کجا می‌روی؟

زن: برای افراد واجد شرائط واجب است به حج بروند

«ولله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلاً». (۴۱۸)

کنایه از اینکه عازم حج هستم.

مرد: کی از خانه خارج شده‌ای.

زن: ما زمین و آسمان را در شش روز آفریده‌ایم.

«و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام» (۴۱۹)

یعنی شش روز است که از مدینه خارج گشته‌ام.

مرد: آیا میل طعام دارید؟

زن: ما آنان را جسد و بی‌روح خلق نکرده‌ایم که نیازی به خوردن نداشته باشند.

«و ما جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام» (۴۲۰)

با این تعبیر و خواندن آیه می‌رساند که نیاز به غذا و خوردن دارد.

مرد به او غذا داد و سپس گفت:

کمی با شتاب حرکت کن.

زن: خداوند هر کسی را به اندازه قدرتش مکلف ساخته.

«لا یکلف الله نفساً إلا وسعها» (۴۲۱)

یعنی بیش از این توانایی ندارم.

مرد: پس بیا تو را نیز به مرکب خود سوار کنم.

زن: اگر در عالم دو خالق وجود داشت باعث فساد می‌شد.

«لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا» (۴۲۲)

آری سوار شدن زن و مرد به یک مرکب خطرناک است.

مرد از مرکب خود پایین آمده و زن را بر آن سوار کرد. در این هنگام زن این آیه را خواند:

«سبحان الذی سخر لنا هذا» (۴۲۳)

منزه است آن خدایی که این را برای ما مسخر کرد...

مرد می‌گوید:

بدین طریق خود را به قافله رساندیم.

من از زن پرسیدم:

آیا در میان کاروان کسی را داری؟

او با خواندن آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی ص، ۱۴۴ آل عمران، ۱۲ مریم و ۱۱ طه، که به ترتیب، نامهای مبارک حضرت داوود، حضرت محمد

(ص)، حضرت یحیی و حضرت موسی (ع) است مرا متوجه چهار پسر خود کرد که این نامها را داشتند.

من با صدای بلند کاروان را مخاطب قرار داده و نام این افراد را خواندم، ناگاه دیدم چهار نفر جوان به نزد من آمدند.

از زن پرسیدم آنان کیستند؟

او با خواندن آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی کهف به من فهماند که آنان پسرانم هستند.

آن جوانان به خدمت آن زن رسیدند.

جوانان فوق‌العاده محبت می‌کردند، زن از آنان با خواندن آیه‌ی بیست و شش سوره‌ی قصص خواست که به من نیکی کنند. جوانان

نیز هدایا و اشیایی به عنوان تشکر به من دادند...

من از آنان پرسیدم:

این زن کیست؟

آنان گفتند:

این مادر ما فطّنه - خادمه‌ی فاطمه‌ی زهرا (س) - است، که بیست سال تمام سخنان خویش را با خواندن قرآن می‌رساند.

توجه فرمایید که اگر فطّنه - خادمه زهرا (س) - چنین باشد، معلّم و مربّی او که تمام فضائل اخلاقی و کمالات انسانی و علوم

سرشار خویش را از منبع فیض بی‌منتهای الهی کسب کرده و در دامن پر مهر نبوّت و رسالت تربیت شده و شایستگی همسری

ولایت و مادری امامت گردیده است چگونه بوده است؟!

ایشان و بخشش‌های حضرت زهرا (س)

ایشان و بخشش در شب عروسی

امیرالمؤمنین علی (ع) زره خود را فروخت و پول آن را از بابت مهریه زهرا (س) به خدمت رسول خدا تقدیم داشت و پیامبر

بزرگوار اسلام نیز پولها را در اختیار چند نفر از اصحاب خود قرار داده و سفارش فرمودند:

«برای فاطمه جهیزیه فراهم کنند»...

از جمله خریدها بدین منظور، پیراهن عروسی بود که به هفت درهم خریداری شده بود و زهرا آن را در شب عروسی به تن کرده و

در حال رفتن به خانه شوهر بود ... در حالی که سلمان افسار مرکب فاطمه (س) را در دست داشت و آرام آرام رو به سوی خانه

استیجاری که در کنار مدینه قرار گرفته بود می‌رفتند، ناگهان کنیزی به دختر پیامبر (ص) سلام کرد و از مشکلات خود سخن گفت

و برای رفع نیازش از آن بانوی گرامی اسلام درخواست کمک نمود...

فاطمه (س) به زنانی که دور او را گرفته بودند فرمودند:

کمی آرام باشید و اطراف مرا مراقبت کنید و خود از مرکب پایین آمد و در میان کاروان زنان که مانند نگین او را محاصره کرده بودند، پیرهن تازه را از تنش درآورد و آن را به کنیز سائل بخشید و خود لباس کهنه پوشید و حرکت به سوی خانه بخت را از سر گرفت...

شب زفاف به پایان رسید. رسول خدا همراه با کاسه‌ای شیر به دیدار دختر و داماد شتافت، در حالی که صبحانه میل می‌کردند، رسول خدا فاطمه (س) را تماشا می‌کرد، در این حال پیامبر (ص) متوجه شد که دخترش زهرا لباس کهنه بر تن دارد، با تعجب پرسید:

دخترم! چرا لباس نو نپوشیده‌ای؟

فاطمه: پدر جان!

دیشب آن را به کنیزی بخشیدم که نیازمندش بود.

رسول خدا: عزیزم! مناسب بود برای مراعات حال داماد، لباس نو را برای خود نگه می‌داشتی.

فاطمه: پدرجان!

این درس را از قرآن آموخته‌ام که می‌فرماید:

«در احسان کردن پیوسته چیز مطلوب و مورد علاقه‌تان را احسان کنید.» (۴۲۴)

علاوه بر این، شما نیز همیشه چنین می‌کردید...

پیامبر (ص) دیگر سخنی نگفت، ولی گویا از درون خود به دخترش عشق می‌ورزید و از چنین ایمان و ایثارگری او به خود می‌بالید. (۴۲۵)

شب عروسی برای هر عروس و دامادی خاطره آمیز و بسیار حساس است.

زیبایی و آراستگی عروس در چنین شبی در افکار و عشق و علاقه‌ی آتی داماد مؤثر می‌باشد و به عنوان پایه و اساس زندگی مشترکشان به حساب می‌آید، ولی فاطمه‌ی زهرا (س) با در نظر گرفتن همه‌ی این مسائل و شناختی که از حضرت علی (ع) دارد، تنها پیرهن تازه‌اش را به سائل می‌بخشد و خود پیرهن کهنه می‌پوشد.

گردنبند با برکت حضرت زهرا (س)

حضرت امام صادق (ع) از طریق پدرش از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که:

بعد از خواندن نماز عصر در کنار پیامبر (ص) نشسته بودیم، ناگه پیرمردی وارد شد و عرض کرد:

یا رسول الله!

گرسنه‌ام سیرم کن، عریانم بپوشان، فقیرم کمکم کن.

پیامبر خدا (ص) فرمودند:

برادر عرب!

من چیزی در اختیار ندارم که تو را کمک کنم، ولی تو را به سراغ کسی می‌فرستم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر

نیز او را دوست دارند، او کسی است که با مال و جان ایثار می‌کند. (۴۲۶) هم‌اکنون برو به سراغ خانه‌ی فاطمه...

عرب به همراه بلال به منزل فاطمه (س) رفت، (در این تاریخ منزل او در کنار خانه‌ی پیامبر (ص) بود بعد از سلام و مدح اهل بیت

وضع خود و دیدار با پیامبر (ص) را به اطلاع آن بانو رسانید. در این حدیث آمده است که فاطمه و علی (س) مانند خود پیامبر خدا (ص) سه روز بود که گرسنه بودند و چیزی در اختیار نداشتند و پیامبر الهی آگاهانه از این وضع، مرد عرب را به سراغ فاطمه (س) فرستاد حضرت زهرا (س) نخست پوستی که بر روی آن می‌خوابیدند به عرب داد و گفت:

جز این در خانه چیزی نداریم، ولی عرب آن را نگرفت و پس داد. سپس فاطمه (س) دست به گردنبرد برد که یادگار و هدیه دختر حمزه سیدالشهداء بود، آن را به عرب داد و فرمود:

بگیر، آن را بفروش مشکل خود را برطرف کن. عرب گردنبرد را گرفت و شادمان خانه امیدش را ترک گفت و به حضور پیامبر (ص) رسید و پس از سخنانی سرانجام عمار یاسر آن را خرید و در عوض بیست دینار و دوست درهم، یک دست لباس و یک رأس مرکب داد و اعرابی فقیر را خوشحال نمود... عمار گردنبرد را به خانه آورد، آن را به عطر، معطر ساخت و در برد یمانی گذاشت و به غلامش داد و فرمود:

«غلام!

این گردنبرد را به پیامبر (ص) تحویل ده، تو را نیز به آن حضرت بخشیدم.»

غلام به حضور پیامبر (ص) رسید و جریان را به عرض آن بزرگوار رسانید، رسول خدا نیز فرمود:

همین گردنبرد را به فاطمه (س) برسان و تو را به فاطمه بخشیدم.

غلام به در خانه فاطمه (س) آمد و پس از عرض ادب و سلام گفت:

ای دختر پیامبر!

این گردنبرد را پدرت مرحمت کرد و مرا به تو بخشید.

فاطمه (س) گردنبرد را گرفت و غلام را در راه خدا آزاد کرد. در این هنگام غلام خندید و گفت:

چه گردنبرد با برکتی؟!

گرسنه را سیر کرد، عریان را پوشاند، فقیری را غنی ساخت، برده‌ای را آزاد کرد و خود به صاحب اصلیش برگشت. (۴۲۷)

ایثار در پذیرایی از مهمان عرب

مهمان‌نوازی شوهر بستگی به ایثار و پذیرایی همسر او دارد، اگر امیرالمؤمنین علی (ع) مهمان‌نواز بود و از نیامدن و نرسیدن مهمان محزون می‌گشت، یکی از عواملش اطمینان خاطر از آمادگی و پذیرایی فاطمه (س) بوده است. (۴۲۸)

روزی عربی مستمند که از گرسنگی در رنج بود به خدمت پیامبر خدا (ص) رسیده، از درد گرسنگی به آن سرور شکوه کرد، حضرت نیز پیکری را به سراغ زنان خویش فرستاده، از آنان درخواست طعام کرد، ولی همگی گفتند:

ما جز آب چیزی برای خوردن نداریم.

رسول خدا طبق معمول از دیگر مسلمانان کمک خواست، که آن مرد گرسنه را مهمان خود کنند، باز طبق معمول علی (ع) اظهار آمادگی کرد و عرب را به خانه آورد و از فاطمه (س) در این باره کمک خواست.

زهرا گفت:

ما طعامی - جز به اندازه‌ی خوراک یک بچه - نداریم، ولی آن را به مهمان خود می‌دهیم و خود در گرسنگی به سر می‌بریم. (۴۲۹)

فاطمه (س) با توافق امیرالمؤمنین، بچه‌ها را بدون طعام - به هر طریقی بود - خوابانید و خود نیز گرسنه ماند و علی (ع) چراغ را - به بهانه معیوب بودن - روشن نکرد و در تاریکی شب از مهمان پذیرایی نمود و او را سیر کرد و به مهمان چنین وانمود کرد که او نیز

طعام می‌خورد، تا مهمان متأثر نگردد.

شب به پایان رسید و صبح در مسجد حاضر شدند و با پیامبر خدا (ص) دیدار نمودند. رسول خدا از دیدن علی (ع) گریه کرد و گفت:

دیشب ملائکه خدا از مهمان‌نوازی شما تعجب کردند و آیه نهم سوره‌ی حشر:

«و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه»

را در حق شما نازل کردند. (۴۳۰)

همین قضایا نشان می‌دهد که فاطمه (س) تا چه مقدار ایثارگر بوده و چگونه فداکاری می‌کرده است.

موقوفات و صدقات حضرت زهرا (س)

مرحوم کلینی از ابوبصیر از حضرت امام محمدباقر (ع) روایت می‌کند که آن حضرت برخاست و سبیدی آورد، در آن بسته‌ای بود، بسته را گشود، نوشته‌ای در آن بود؛ فرمود:

این وصیت جداهام حضرت فاطمه زهرا (س) است که صدقات و موقوفات خود را معین و تولیت آن را به عهده امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (ع) و اولاد ارشد آنها قرار داده است.

موقوفات آن بانو هفت قطعه زمین محصور و محدود بود و در آن قید شده بود که تولیت این اراضی که در تصرف فاطمه (س) است را به علی بن ابیطالب (ع) واگذار می‌کند و چون علی (ع) از جهان رفت تولیت آن با امام حسن مجتبی (ع) و پس از او با امام حسین (ع) است و بعد از امام حسین (ع) تولیت این اراضی با بزرگترین اولاد ذکور او از ذریه من است و خدا را شاهد می‌گیرم و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام را نیز شاهد این صدقات قرار می‌دهم که من فاطمه دختر رسول خدا (ص) گفتم و علی بن ابیطالب (ع) به خط خود نگاشت.

حضرت زهرا (س) قید کرد که تولیت این موقوفات و صدقات با اولاد ارشد او و فرزندان ارشد علی مرتضی (ع) باشد یعنی مخصوص سادات است. (۴۳۱)

زهد و قناعت و خدایرستی حضرت زهرا (س)

نیایش‌های فاطمه زهرا (س)

فاطمه‌ی زهرا (س) در کنار نماز و رکوع و سجود طولانی، به دعا و نیایش می‌پرداخت و در این میدان عارفانه، به قدری پیش می‌رفت، که گویا همه‌ی پدیده‌ها و نهان‌ها برای او پیدا بود، وی می‌توانست با مأمورین آسمانی که از دید دیگران نامرئی و ناپیدا بودند، مذاکره و گفتگو کند و نادیده‌ها را ببیند و به جایی برسد که بین خالق و مخلوق پرده‌ها و حاجبها بی‌معنی باشد.

او از طریق دعا و نیایش، با نگرشی به درون خود توانست تمام امیال و شهوات مادی را کنار زند و با تجلی روح ملکوتی به قله‌ی کمال، پرواز کند و با رسیدن به کمال مطلق، عالم خلقت را با «آیت یٰذنی» به تسخیر خود درآورد و آنگاه همه چیز و همه جا به تصرف فاطمه (س) درآید.

اگر فاطمه (س) توانست ملائکه و مأمورین آسمانی را به خدمت استخدام کند و خازن بهشتی و جبرئیل و میکائیل را به مأموریتها وادارد و تصرفات و تحولات محیر العقول در جهان پدیدار سازد و از طریق چادر پاره‌پاره‌ی پرفروغش خانه‌های یهود را منور ساخته و دهها پیروان مذاهب دیگر را به صراط مستقیم اسلام هدایت نماید و ... همگی از همین مقوله سرچشمه می‌گیرد.

ابن عباس می گوید:

فاطمه‌ی زهرا (س)، دو رکعت نماز خواند و با خدای خود به راز و نیاز پرداخت، سپس دستهایش را به سوی آسمان بلند کرده و چنین معروض داشت:

ای خدا و مولایم!

تو را به حق محمد و علی و حسن و حسینم (ع)، همانگونه که برای بنی اسرائیل مائده نازل فرمودی. برای ما نیز مائده بفرست. ابن عباس می گوید:

هنوز دعای فاطمه (س) به پایان نرسیده بود که طبعی پر از طعام بهشتی نازل شد (۴۳۲ ...)

دعای نور

حضرت فاطمه (س) دعاهای زیادی می خواند و برخی از آنها را به اصحاب و یاران مخصوص پیامبر خدا (ص) تعلیم فرمود، که در کتابهای ادعیه آمده است، ولی در میان آنها دعایی بسیار با برکت و آثار خیر وجود دارد، که آن را به حضرت سلمان سفارش فرمودند و افزودند که آن را بیشتر بخواند و فرمودند از جمله آثار آن این است که:

تو را تب نمی گیرد و سعی کن بر خواندن آن مداومت نمایی ...

حضرت سلمان می گوید:

سوگند به خدا که آن را به بیش از هزار نفر آموختم که در تب و بیماری می سوختند و به برکت دعای آن حضرت همگی شفا یافتند. اینک متن آن دعا را برای خوانندگان عزیز ترسیم می نمایم:

بسم الله الرحمن الرحيم،

بسم الله النور،

بسم الله نور النور،

بسم الله نور علی نور،

بسم الله الذی هو مدبر الامور،

بسم الله الذی خلق النور من النور،

الحمد لله الذی خلق النور من النور

و انزل النور علی الطور، فی کتاب مسطور، فی رق منشور، بقدر مقدور، علی نبی محبور،

الحمد لله الذی هو بالعرض مذکور و بالفخر مشهور و علی السراء و الضراء مشکور و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين. (۴۳۳)

و بالاخره حضرت فاطمه (س) آن قدر دعا کرد و در برابرش از منافقین و مهاجمین به دودمانش مصیبت دید که دعای نهایی عَجَلُ وَفاتی سر داد و شیفتگانش را به عزای خود مبتلا ساخت.

مباهات خدا بر عبادت فاطمه زهرا (س)

ابن عباس نقل می کند:

روزی پیامبر خدا (ص) نشسته بود، که به ترتیب امام حسن، امام حسین، حضرت فاطمه و حضرت علی (ع) به حضورش رسیده و در کنار او آرمیدند ... رسول خدا (ص) از دیدن آنان شروع به گریه کرد و مصائب آتی و ستمهای وارده بعد از رحلت خویش را

متذکر شد ... آنگاه در مورد فاطمه چنین فرمود:

«و اما ابنتی فاطمه فانها سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین و هی بضعه منی و هی نور عینی و هی ثمره فؤادی و هی روحی الّتی بین جنبی و هی الحوراء الانسیه متی قامت فی محرابها بین یدی ریها جل جلاله زهر نورها لملائکه السما کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض و یقول الله عز و جل لملائکتکته:
یا ملائکتی!

انظروا الی امتی فاطمه سیده امائی قائمه بین یدی ترعد فرائضها من خیفتی و قد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشهدکم انی قد امنت شیعتها من النار» (... ۴۳۴)

و اما دخترم فاطمه (س) سرور زنان عالمیان، از اولین و آخرین است.

او پاره‌ی تن من و نور چشمم و میوه‌ی دلم و روح و روان من می‌باشد. فاطمه حوری است به صورت بشر، هرگاه او در محراب عبادت ظاهر شود و در پیشگاه خدا قرار گیرد، نورش بر ملائکه‌ی آسمانها می‌تابد، همان طوری که نور ستارگان بر اهل زمین می‌درخشد، در آن حال خداوند به ملائکه‌اش می‌فرماید:
ای ملائکه من!

بنگرید به فاطمه (س) سرور زنان و کنیزانم که چگونه در برابر من به عبادت ایستاده؟ و چه سان از ترس و خشیت من می‌لرزد؟ و با چه روح معنوی و حضور قلب مرا پرستش می‌کند؟ من شما ملائکه‌ام را گواه می‌گیرم که پیروان واقعی او را در آتش نمی‌سوزانم. این حدیث شریف که حتی در منابع معتبر اهل سنت آمده است، می‌رساند که حضرت فاطمه (س) در پیشگاه الهی چقدر ارزش دارد و چگونه پروردگار عالم به عبادت و نیایش او بر ملائکه مهربانش مباحث می‌کند و با چه تعبیرهای پرارزشی از فاطمه (س) تعریف می‌کند و به روح عبادت و خضوع و خشوع وی و حضور قلبش تصریح می‌نماید؟! (۴۳۵)

نمونه‌ای از بارسائی پیامبر (ص) و حضرت زهرا (ع) (۴۳۶)

رسول خدا (ص) هرگاه به مسافرت می‌رفت، آخرین نفری که با او خداحافظی می‌نمود، فاطمه (س) بود، هرگاه از مسافرت بازمی‌گشت، نخستین نفری که با او دیدار می‌کرد، حضرت فاطمه (س) بود، در یکی از سفرهای جنگی، رسول خدا (ص) به مدینه بازگشت و به سوی خانه‌ی فاطمه (س) رهسپار شد، وقتی که به در خانه رسید، ناگهان پرده‌ی مخصوصی را دید که آویزان است و حسن و حسین (ع) را دید که در دستشان دستبند نقره‌ای می‌باشد.

پیامبر (ص) از همانجا بازگشت و وارد خانه‌ی فاطمه (س) نشد، فاطمه (س) از جریان آگاه شد، گمان برد که علت بازگشت پیامبر (ص) به خاطر آن پرده و آن دستبندها بوده است.

بی‌درنگ پرده را گرفت و آن دستبندها را از دست حسن و حسین (ع) بیرون آورد، فاطمه (س) دستبندها را بین حسن و حسین تقسیم نمود، آنها با چشمی گریان به حضور رسول خدا (ص) آمدند.

رسول خدا (ص) آن دستبندها را از آنها گرفت و به ثوبان (یکی از غلامان) فرمود:

اینها را به فلان جا ببر و با اینها برای فاطمه (س) یک گردنبد از چوب عصب و دو دستبند از چوب عاج خریداری کن.

فان هؤلاء اهل بیتی و لا احب ان یأکلوا طیباتهم فی حیاتهم الدنیا.

زیرا، اینها اهل خانه‌ی من هستند و من دوست ندارم که آنها زیبایی‌ها و لذائذ را در این دنیا مصرف کنند و برای آخرت باقی نگذارند». (۴۳۷)

خداترسی حضرت زهرا (س)

سید بن طاووس از کتاب «زهد النبی» تألیف ابو جعفر احمد القمی نقل می‌کند:

هنگامی که این دو آیه (۴۳ و ۴۴ سوره حجر) نازل شد:

«و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم».

«و جهنم میعادگاه همه‌ی گمراهان است، هفت در دارد و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده‌اند».

پیامبر (ص) گریه‌ی شدید کرد، صحابه نیز از گریه‌ی آن حضرت، به گریه افتادند، ولی صحابه علت گریه آن حضرت را نمی‌دانستند و پیامبر (ص) چنان منقلب بود که کسی نمی‌توانست از او سؤال کند.

عادت رسول خدا (ص) این بود که هرگاه فاطمه (س) را می‌دید خوشحال می‌شد، از این رو یکی از اصحاب به حضور فاطمه (س) رفت، تا او را نزد پیامبر (ص) بیاورد، وقتی به خانه‌ی زهرا (س) وارد شد، دید او به آسیا کردن مقدار جو اشتغال دارد و این آیه را می‌خواند:

«و ما عند الله خیر و ابقى» (۴۳۸)

و آنچه نزد خدا است، بهتر و پایدارتر است.

آن مرد صحابی سلام کرد و جریان گریه‌ی رسول خدا (ص) را گفت، فاطمه (س) بی‌درنگ برخاست و چادر کهنه‌ای که دوازده وصله از لیف خرما داشت به سر گرفته و از خانه بیرون آمد، سلمان او را دید و گریه کرد و گفت: واحزنانه!

قیصر روم و کسری (شاه ایران) لباسهای سندس و حریر پوشند، اما دختر پیامبر (ص) چادری را که دوازده وصله دارد و کهنه است به سر کند!!

فاطمه (س) به حضور پیامبر (ص) آمد و عرض کرد:

ای رسول خدا!!

سلمان از لباس من تعجب می‌کند، با اینکه سوگند به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرد، مدت پنج سال است که فرش ما در خانه‌ی علی (ع) به یک پوست گوسفند انحصار دارد که شب به روی آن می‌خوابیم و روز روی آن پوست، به شتر خود علف می‌دهیم و متکای ما از لیف خرما است.

پیامبر (ص) به سلمان فرمود:

ان ابنتی لفی الخیل السوابق:

«دختر من از سابقین و در صف سبقت گیرندگان در درگاه خدا است».

آنگاه فاطمه (س) عرض کرد:

پدر جان فدایت گردم؛ علت گریه تو چیست؟

پیامبر (ص) دو آیه‌ی فوق را که جبرئیل نازل کرده بود، خواند.

فاطمه (س) وقتی که نام جهنم را شنید، با صورت به روی زمین افتاد و پی در پی می‌گفت:

الویل ثم الویل لمن دخل النار:

«وای، سپس وای بر کسی که وارد دوزخ گردد».

وقتی که سلمان آیه را شنید گفت:

کاش گوسفندی بودم، خاندانم مرا می‌کشتند و پوستم را می‌دریدند و من نام آتش را نمی‌شنیدم!
ابوذر گفت:

ای کاش مادرم نازا بود و مرا به وجود نمی‌آورد و نام آتش را نمی‌شنیدم.
مقداد گفت:

ای کاش پرنده‌ای در بیابان بودم و حساب و عقابی نداشتم و نام آتش را نمی‌شنیدم!!
حضرت علی (ع) فرمود:

ای کاش، درندگان گوشت بدنم را می‌دریدند و ای کاش مادرم مرا متولد نمی‌کرد و نام آتش جهنم را نمی‌شنیدم! سپس دستش را بر سرش گذاشت و گریه می‌کرد و می‌گفت:

وَأَبْعَدَ سَفْرَاهُ وَأَقْلَهُ زَادَاهُ فِي سَفَرِ الْقِيَامَةِ

...

«وای از دوری سفر، وای از کمی توشه‌ی راه سفر قیامت!»

که مردم (گنهکار) به سوی آتش می‌روند و آتش آنها را در می‌ریزد، آنان بیمارانی هستند که کسی به عیادتشان نمی‌رود و مجروحانی هستند که کسی زخمهای آنها را درمان نمی‌کند و اسیرانی هستند که کسی آنها را از بند آتش رها نمی‌نماید، خوراک و آشامیدنی آنها از آتش است و در میان طبقات آتش زیر و رو می‌گردند و پس از آنکه در دنیا لباسهایی که از پنبه بود می‌پوشیدند، اینک در دوزخ، قطعه‌های آتش را می‌پوشند و پس از آنکه در دنیا با همسران خود هم‌آغوش بودند، اینک در دوزخ با شیطانها هم‌آغوش هستند. (۴۳۹)

زهد و اینار حضرت زهرا (س) (۴۴۰)

با توجه به اینکه حب دنیا سرچشمه‌ی همه‌ی گناهان است، چنانکه در حدیث معروف نبوی آمده «حب الدنيا رأس كل خطيئة» و همه‌ی تجربیات و مشاهدات ما نیز نشان می‌دهد که تمام تجاوزها، جنایتها، ظلمها و ستمها، دروغها، خیانتها به خاطر همین دلبستگی شدید به مال، مقام و شهوت صورت می‌گیرد، روشن می‌شود که زهد و وارستگی پایه‌ی اصلی سعادت و خوشبختی است. ولی «زهد» به معنی ترک دنیا و رهبانیت و بیگانگی از اجتماع نیست، بلکه حقیقت زهد همان آزادگی و عدم اسارت در چنگال دنیا است.

«زاهد» کسی است که اگر تمام دنیا را در اختیار داشته باشد دلبسته و وابسته به آن نباشد. اگر یک روز ببیند رضای خدا در این است که از همه‌ی آن چشم‌پوشد، به این معامله حاضر باشد و از جان و دل بگوید:

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس و اگر یک روز حفظ آزادگی و شرف و ایمان در چشم‌پوشی از مال و جان و زندگی بود فریاد «هیئات منا الذله» بلند کند.

و به گفته‌ی قرآن مجید زاهد کسی است که نه بر گذشته و آنچه از دست داده تأسف بخورد و نه از آنچه فعلاً در اختیار دارد زیاد خوشحال باشد:

«لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم» (۴۴۱)

این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید، تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است، دلبسته و شادمان نباشید.

با این فراز کوتاه به سراغ شخصیت فاطمه (س) در این زمینه از دیدگاه احادیث پیغمبر اکرم (ص) در کتب دیگران می‌رویم:

ابن حجر و دیگران در روایتی از پیغمبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند:

او هنگامی که از سفر بازمی‌گشت، نخست به سراغ دخترش فاطمه زهرا (س) می‌آمد و مدتی نزد او می‌ماند، ولی یک بار برای فاطمه زهرا (س) دو دستبند از نقره و همچنین یک گردن‌بند و دو گوشواره ساخته بودند و پرده‌ای بر در اطاق آویزان کرده بود. هنگامی که پیامبر (ص) وارد شد و این منظره را دید، بیرون آمد در حالی که آثار غضب در چهره‌اش نمایان بود، به مسجد آمد و بر منبر نشست.

فاطمه (س) دانست که ناخشنودی پیغمبر (ص) به خاطر همان مختصر زینت است، همه را نزد پدر فرستاد تا در راه خدا صرف کند. هنگامی که چشم پیامبر (ص) به آن افتاد سه بار فرمود:

«فعلت، فداها ابوها» (۴۴۲)

فاطمه آنچه را که می‌خواستم انجام داد، پدرش به فدایش باد.

واضح است یک جفت دستبند نقره و گردن‌بند و گوشواره‌ای از نقره چندان بهائی ندارد و از آن بی‌بها تر پرده‌ی ساده‌ای است که انسان بر در اطاق بیاویزد، ولی پیغمبر اکرم (ص) همین را دون شأن فاطمه (س) می‌شمرد و افتخار و فضیلت او را در سجایای انسانیش می‌دانست.

فاطمه (س) این درس را از محضر پدر به خوبی آموخت، هم زرق و برق دنیا را ترک گفت و خود را از اسارت آن رهایی بخشید و هم آنچه داشت در راه خدا و بندگان محروم صرف کرد.

در حدیثی است که فاطمه‌ی زهرا (س) حتی پوشش کافی در خانه برای آمدن میهمانهای نامحرم نداشت که پیغمبر اکرم (ص) عباى خود را به او داد تا خود را بپوشاند و آماده برای آمدن میهمانان جهت عیادت او در بیماریش گردد.

داستان جهیزیه‌ی فاطمه (س) و مراسم شب زفاف او که در نهایت سادگی برگزار شد دلیل روشن دیگری بر زهد و وارستگی کامل اوست.

خدمات او در خانه‌ی علی (ع) تا آنجا که با یک دست گندم را برای پختن نان آسیاب می‌کرد و با دست دیگر طفلش را در آغوش می‌گرفت، همه شاهد گویای مقام زهد اوست، گواه این معنی حدیث زیر است:

ابونعیم اصفهانی چنین نقل می‌کند:

«لقد طحنت فاطمه بنت رسول الله (ص) حتی مجلت یدها، وربا و اثر قطب الریحی فی یدها» (۴۴۳)

فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) آنقدر با دست خود آسیاب کرد که دستش تاول زد و ورم کرد و آثار دستاس در دستش نمایان گشت.

در «مسند احمد» که از معروفترین منابع اهل سنت است از انس بن مالک چنین نقل شده که:

روزی بلال برای نماز صبح، دیر به خدمت پیغمبر (ص) آمد، رسول خدا فرمود:

چرا دیر آمدی؟

عرض کرد:

از کنار خانه‌ی فاطمه (س) می‌گذشتم در حالی که با دست خود آسیاب می‌کرد و کودکش گریان بود، گفتم:

اگر اجازه فرمائی من آسیاب می‌کنم و شما کودک را آرام کنید و اگر اجازه فرمائید من کودک را آرام می‌کنم و شما آسیاب کنید. او گفت:

من نسبت به فرزندم از تو مهربانترم، (و من مشغول آسیاب کردن شدم و او کودکش را آرام کرد) و این امر باعث تأخیرم شد.

پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

«فرحمتها رحمک الله» (۴۴۴)

تو نسبت به فاطمه رحم و محبت کردی، خداوند تو را مشمول رحمتش کند!

فضائل اخلاقی بانوی اسلام از جمله شجاعت و شهامتش در مقام دفاع از پیغمبر اکرم (ص) در مقابل مشرکان مکه و آمدنش به میدان احد برای بستن زخمهای پیغمبر اکرم (ص) مطلبی است که بر کسی پوشیده نیست و در احادیث گذشته اسناد و مدارک آن آمد.

او از لحظه‌ی تولد در مسیر عبودیت و بندگی خدا بود و این امر تا آخرین لحظات عمرش ادامه داشت، حدیث زیر شاهد گویای این معنی است:

در داستان تولد بانوی اسلام فاطمه‌ی زهرا (س) و انعقاد نطفه او از میوه بهشتی و آمدن چهار زن با شخصیت جهان - همچون مریم و - ... به هنگام تولد او آمده است:

«فولدت فاطمه (س) فو قعت حین وقعت علی الارض ساجده» (۴۴۵)

به این گونه فاطمه متولد شد و در حین تولد برای خدا سجده کرد.

مقام عفت او به آن حد بود که در همان کتاب از اسماء بنت عمیس داستان عجیبی به این شرح نقل شده است:

روزی فاطمه (س) به من فرمود:

من از کار مردم مدینه که زنان خود را بعد از وفات به صورت ناخوشایندی برای دفن می‌برند و تنها پارچه‌ای بر او می‌افکنند که حجم بدن از پشت آن نمایان است ناخرسندم.

اسماء گفت:

من در سرزمین حبشه چیزی دیده‌ام که با آن جنازه‌ی مردگان را حمل می‌کردند، سپس شاخه‌هایی از درخت نخل را برداشت و به صورت تابوت مخصوصی درآورد که پارچه‌ای را روی چوبهای آن می‌افکندند و بدن را درون آن می‌گذارند، به گونه‌ای که بدن پیدا نبود.

هنگامی که فاطمه بانوی بزرگ اسلام (س) آن را مشاهده کرد فرمود:

بسیار خوب و عالی است (و هنگامی که من از دنیا رفتم مرا با آن بردارید...)

و در ذیل همین حدیث آمده است:

هنگامی که فاطمه (س) چشمش به آن افتاد تبسم فرمود و این تنها تبسم او بعد از وفات پیغمبر اکرم (ص) بود. (۴۴۶)

فصل ششم: نقش فاطمه زهرا (علیها السلام) در ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) (۴۴۷)

خطبه حضرت زهرا (س) در جمع زنان مهاجر و انصار

عیادت زنان مهاجر و انصار

لما رجعت فاطمه (س) إلى منزلها فتشکت - و کان وفاتها فی هذه المرضه - دخل إليها النساء المهاجرات و الأنصاریات عائداً، فقلن لها:

کیف أصبحت یا بنت رسول الله؟

فحمدت الله و صلت علی أیها، ثم قالت:

أصبحت والله عائفة لدنیاکن، قاله لرجالکن. لفظتهم بعد أن عجمتهم و سناهم بعد أن سبرتهم. فقبحاً لقلول الحد و خور القناه و خطل الرأی (و عثور الجد و خوف الفتن)!

و «لبس ما قدمت لهم أنفسهم، أن سخط الله عليهم و في العذاب هم خالدون».

لا جرم (والله) لقد قلدتهم ربقتها (و حملتهم أوقتها) و شنت فجدا و عقرا و بعدا للقوم الظالمين.

هنگامی که حضرت زهرا (س) به خانه بازگشت و مریض شد - که شهادت حضرت هم در اثر آن ناراحتی و بیماری بود - زنان مهاجر و انصار به عیادت حضرت آمدند و گفتند:

ای دختر پیامبر، حالتان چگونه است؟

حضرت حمد الهی به جای آورد و بر پدر بزرگوارش درود فرستاد و سپس فرمود:

صبح کرده‌ام در حالی که به خدا سوگند از دنیای شما متنفرم و آن را رها کرده‌ام و نسبت به مردان شما غضبناکم. با امتحان اول آنان را به دور افکندم و با آزمایش عمیق ایمانشان، آنان را مورد غضب و ملامت قرار دادم.

پس ننگ بر کُند شدن شمشیر و بی‌استقامتی نیزه و اضطراب فکر و تزلزل روح جدیت و ترس از فتنه و جنگ! و چه بد است آنچه برای آینده‌ی خود مهیا کرده‌اند که خداوند بر آنان غضب کرده و دائماً در عذاب خواهند بود.

بنابراین چاره جز این نبود که قلابه‌ی آن را بر گردنشان افکندم و سنگینی آن را بر دوششان قرار دادم و ننگ آن را بر سرشان افکندم.

پس خیر از ظالمین دور باد و به بلا دچار شوند و از آثار نیک محروم باشند و از رحمت خدا دور گردند.

ویحهم!

أنی زحزوها عن رواسی الرساله و قواعد النبوه و مهبط الروح الأمين (بالوحي المبين) و الطین بأمر الدنیا والدین؟!!

ألا ذلک هو الخسران المبين.

و ما الذی نعموا من ابی الحسن؟ نعموا والله منه نکیر سیفه (وقله مبالاته لحتفه) و شده و طأته و نکال و وقعته (و تبحره فی کتاب الله) و تمره فی ذات الله (عز و جل).

از علی (ع) چه چیزی را نپسندیدند؟

وای بر آنان!

خلافت را از کوههای بلند رسالت و پایه‌های نبوت و محل نزول روح‌الآمین با وحی مبین و از عالمان آگاه و حاذق در امر دنیا و دین به کجا کشاندند. بدانید که این زیان آشکار است.

از ابو الحسن (علی (ع)) چه چیزی را نمی‌پسندیدند؟

به خدا قسم، از صلابت شمشیرش و بی‌پروائی او از مرگش و شدت حمله‌هایش و برخورد‌های عبرت‌آموز او در جنگ و از تبحر او در کتاب خداوند و غضب او در امر الهی ناراضی بودند.

ألا لهم فاسم و ما عشت أراک الدهر عجباً و إن تعجب فقد أعجبتک الحادث!

(إلی ای نحو اتجهوا؟) و إلی ای سناد استندوا؟ (و علی ای عماد اعتمدوا؟) و بأیه عروه تمسکوا؟ (و علی ای ذریه أقدموا و احتنکوا؟) (و لمن اختاروا و لمن ترکوا؟) لبس المولی و لبس العشیر و بس للظالمین بدلاً.

استبدلوا والله الذنابی بالقوادم، (والحرون بالقاحم)، و العجز بالكاهل.

فرغماً لمعاطس قوم یحسبون أنهم یحسنون صنعا!

ألا إنهم هم المفسدون ولكن لا یشعرون.

ویحهم! أقمین یهدی إلی الحق أحق ان یتبع، أمن لا یهدی إلا أن یهدی؟ فما لکم، کیف تحکمون؟ (۴۴۸)

چه کسی را به جای علی (ع) انتخاب کردند؟!

به خدا سوگند، اگر از گرفتن مهارى که پیامبر (ص) آن را به او (علی ع) سپرده بود خودداری می کردند با او انس می گرفت و آنان را چنان به آرامی سیر می داد که محل بستن مهار را زخمی نکند و حرکت دهنده‌ی آن خسته نشود و سواره‌ی آن به اضطراب نیفتد. و آنان را بر سر آبی فراوان و گوارا و زلال و وسیع می بُرد که آب آن از دو طرف نهر لبریز باشد و دو سوی آن گل آلود نشود و آنان را از آنجا سیراب بیرون می آورد. و در حالی که برای آنان سیرابی را پسندیده است ولی خود از آن استفاده نمی کرد، مگر به قدر رفع عطش سیراب و دفع شدت گرسنگی.

و اگر خلافت را به او می سپردند برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می شد، ولی آنان از حق روی گردانیدند، پس به زودی خداوند آنان را به آنچه برای خود کسب کرده‌اند مؤاخذه می نماید و کسانی که ظلم نمودند به زودی سزای آنچه کسب کرده‌اند به آنان می رسد و نمی توانند مانع چنین عاقبتی شوند.

پیش‌بینی عاقبت غصب خلافت

أما لعمر الله لقد لقت، فنظرة ريثما تنتج. ثم احتلبوا طلاع القعب دما عبيطا و ذعافاً ممقراً.
هنالك يخسر المبطلون و يعرف التالون غب ما أسس الأولون.

ثم طيبوا (بعد ذلك) عن أنفسكم نفساً و اطمأنوا للفتنه جأشاً و أبشروا بسيف صارم (و سطوه معتد غاشم) و هرج (دائم) شامل و استبداد من الظالمين، يدع فيئكم زهيداً و جمعكم حصيداً. فيا حسرة لكم! و أنى بكم و قد عميت عليكم، انلزمكموها و أنتم لها كارهون؟! (۴۴۹)

هان، بیا و بشنو. و تا زنده‌ای روزگار امر عجیبی را به تو نشان خواهد داد! و اگر تعجب کنی بدان که همین حادثه تو را به تعجب واداشته است!

به کدام سو روی آوردند؟!

و به کدام تکیه گاه اتکا نمودند؟!

به کدام پایه اعتماد نمودند؟!

و به کدام دستاویزی چنگ زدند؟!

و بر ضد کدامین ذریه‌ای اقدام کردند و بر آنان چیره شدند؟!

و برای چه کسی انتخاب کردند و برای چه کسی رها نمودند؟!

چه بد سرپرستی و چه بد دوستانی!

و برای ظالمین چه بد جایگزینی است.

به خدا سوگند پس ماندگان را به جای پیشتازان و ترسوی نادان را به جای دلیر آگاه و فرومایگان را به جای معتمدان خود قرار دادند. بینی شان بر خاک مالیده باد و پشیمان شوند قومی که گمان می کنند کار درستی انجام می دهند. بدانید که آنان مفسدند ولی خود نمی دانند.

وای بر آنان!

آیا کسی که به حق هدایت می کند، سزاوارتر به پیروی است یا کسی که خود هدایت نیافته مگر آنکه هدایت شود؟

شما را چه شده است؟! چگونه حکم می‌کنید؟!
 و تالله لو تکافوا عن زمام نبذه إلیه رسول الله (ص) لا اعتلقه و لسا ربهم سیرا سجحا لا یکلم خشاشه (و لایکل سائره) و لا یتعتع راکبه و لأوردهم منهلاً نمیرا رویا (صافياً) فضفاضا تطفح ضفتاه (و لا یترتق جانباه) و لأصدرهم بطانا قد تخیر لهم الری، غیر متحل منه بطائل إلا بغمر الناهل و ردعه سوره الساعب و لفتحت علیهم برکات من السماء و الأرض.
 (ولکنهم بغوا) سیأخذهم لله بما كانوا یکسبون (والذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین).

خسارت امت با غضب حق علی (ع)

بدانید قسم به لا یزالی خداوند، هم‌اکنون فتنه باردار شده است! پس زمان کوتاهی منتظر بمانید تا ثمره‌اش ظاهر گردد. آنگاه از آن کاسه‌ی لبریز از خون تازه و سم تلخ کشنده بنوشید. آنگاه است که اهل باطل زیان می‌کنند و آیندگان از نتیجه‌ی آنچه پیشینیان پایه گذارده‌اند آگاه می‌شوند.
 سپس خیال خود را راحت کنید و قلب خود را برای نزول فتنه قوی کنید و بشارت باد شما را بر شمشیری برنده و قهر و غلبه‌ی متجاوز ظالم و هرج و مرج دائمی و عمومی و زورگویی ظالمین که اموال عمومی را غارت می‌کند و برای شما چیز کمی باقی می‌گذارد و جمع شما را درو کرده و نابود می‌نماید.
 افسوس بر شما!

چگونه خواهید بود هنگامی که دچار سردرگمی می‌شوید؟

آیا حق را به زور به شما بقبولانیم در حالی که خودتان مایل نیستید؟!
 قال سوید بن غفله:

فأعادت النساء قولها (س) علی رجالهن، فجاء إلیها قوم من وجوه المهاجرین و الانصار معتذرن و قالوا:
 یا سیده النساء لو کان ابو الحسن ذکر لنا هذا الأمر من قبل أن نبرم العهد و نحکم العقد لما عدلنا عنه إلی غیره.
 فقالت (س): إلیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم و لا أمر بعد تقصیرکم.

عذری که پذیرفته نیست

سوید بن غفله می‌گوید:

زنان عیادت کننده فرمایشات حضرت زهرا (س) را برای مردان خود بازگو کردند.

پیرو آن، عده‌ای از بزرگان مهاجرین و انصار به عنوان عذرخواهی نزد حضرت آمده و گفتند:

ای سیده النساء، اگر ابو الحسن (علی (ع)) این مسئله را قبل از آنکه پیمانی ببندیم و عقدی را محکم کنیم به ما یادآور می‌شد، ما او را رها نکرده و سراغ دیگری نمی‌رفتیم.

حضرت زهرا (س) فرمود:

از من دور شوید (بس کنید)، که با بهانه‌های بیهوده‌تان عذر شما پذیرفته نیست و با کوتاهی‌های شما جای هیچ سخنی باقی نمانده است!

ولایت امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌های حضرت زهرا (س)

دختر گرامی پیامبر اسلام (ص) پس از رحلت رسول خدا (ص) و غضب فدک، در میان گروهی از زنان مدینه به مسجد رسول الله (ص) آمده و در آنجا خطبه‌ی پر محتوایی را ایراد

کرد و مردم را متأثر ساخت و آن چنان عاطفه‌ی مردم را تحریک کرد که تاریخ نظیر آن را ندیده است. (۴۵۰)

در این خطبه پس از حمد خدا و درود بر پیامبر؛ آنگاه که به اصل مطلب می‌پردازد، در چندین جا سخن از مولای متقیان به میان آورده و از شخصیت بی‌نظیر او تعریف و توصیف کرده است.

اینک فرازهایی چند از جملات آن حضرت را در این باره تقدیم خوانندگان عزیز می‌نمایم:

ایها الناس!

اعلموا انی فاطمه و ابی محمد ... فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نسائکم و اخا ابن عمی دون رجالکم.
ای مردم!

بدانید که من فاطمه دختر محمد (ص) هستم، اگر بخواهید پدرم را خوب بشناسید، خواهید دید که رسول خدا (ص) پدر من است، نه پدر زنان شما و برادر پسر عمویم علی (ع)، نه برادر مردان شما...

قابل توجه است که فاطمه (س) نه تنها علی (ع) را برادر پیامبر خدا می‌داند، بلکه به عکس رسول خدا (ص) را برادر امیرالمؤمنین (ع) می‌داند. (دقت فرمایید). سپس در جای دیگر خطبه می‌فرماید:

قذف اخاه فی لهواتها، فلا ینکفیء حتی یطأ صماخها باخمصه و یخمد لهبها بسیفه، مکرودا فی ذات الله، مجتهدا فی امرالله، قریباً من رسول الله، سیداً فی اولیاء الله، مشمراً، ناصحاً، کادحاً...

پیامبر خدا (ص) برادرش علی (ع) را به خطرناک‌ترین مراحل جنگ و مبارزه می‌فرستاد و او نیز بر نمی‌گشت، مگر اینکه با شجاعت خود دشمن را مغلوب کند و شر آتشین آنان را با شمشیرش خاموش سازد.

علی (ع) آنقدر در راه خدا تلاش کرد که فرسوده شد و در امر الهی کوشید، مردی بود که محرم رازهای پیامبر (ص) به حساب می‌آمد، او سرور اولیاء الله، آماده جهاد و خدمت، دلسوز مردم، پرتلاش و فعال بود...

مطرح کردن این صفات والا آن هم در محضر جمع آشفته و پر غوغای غاصبین بسیار ارزشمند و برای منافقین کوبنده بود، تا جایی که خلیفه‌ی اول، در آغاز سخنانش - در جواب فاطمه (س) - به برتری امیرالمؤمنین (ع) و اخوت او با رسول خدا (ص) اعتراف می‌کند.

و در خطبه‌ای که فاطمه (س) برای زنان مدینه ایراد کرد، صریحاً فرمود:

و ما الذی نقموا من ابی الحسن؟

نقموا منه والله نکیر سیفه و قله مبالاته بحتفه و شده و طأته و نکال و قعته و تمره فی ذات الله والله لو تکافوا عن زمام نبذه رسول الله الیه لاعتلقه و لساربههم سیراً سجحاً، لایکلم خشاشه و لا یتعتع راکبه و لاوردهم منهلاً صافیا...

چه باعث شد از امیرالمؤمنین (ع) اعراض کنند؟

اعراض نکردند مگر به خاطر شمشیر او که سران مشرکین را درو کرد و به اینکه او نسبت به مرگ بی‌اعتنا بود و در جنگ آن چنان پیش می‌رفت که دشمنان را می‌گرفت و می‌کشت و برای رضای خدا خشم می‌گرفت...

سوگند به خدا اگر زمام خلافت را که رسول خدا (ص) در اختیار علی (ع) قرار داده بود، از کف او خارج نمی‌ساختند، وی مردم را بدون مشکل پیش می‌برد و قافله را سالم به مقصد می‌رسانید و هیچ درد و رنجی متوجه آنان نمی‌شد، ولی...

فاطمه (س) در این فراز به طور صریح از ولایت به حق امیرالمؤمنین (ع) که از جانب خدا، پیامبر اسلام در اختیار وی قرار داده، سخن به میان آورده و مسیر صحیح خلافت علوی را ترسیم نموده و سپس به ستمهای وارده از سوی حکومت غاصبین پرداخته است

...

فاطمه زهرا (س) از مهاجرین و انصار یاری می‌طلبد!

چون غاصبین با توطئه قبلی، خلافت علی (ع) را اشغال کردند، فاطمه‌ی زهرا (س)، در کنار شوهر و فرزندان‌ش به یک تلاش همه جانبه دست زد و شبانه به در خانه‌های مهاجرین و انصار آمد و گفت:

«ای مهاجرین و انصار!

به یاری خدا بشتابید. من دختر پیامبر شما هستم و شما با آن حضرت بیعت کرده‌اید که از او و فرزندان‌ش مثل خود و فرزندان‌تان دفاع کنید. بنابراین بر تعهدات خویش عمل نمایید. (ولی کسی او را یاری نکرد.)»

در این حدیث آمده است که فاطمه (س) چهل شب متوالی این دعوت را ادامه داد، ولیکن با بی‌مهری و بی‌تفاوتی آنان روبرو گشت. (۴۵۱)

حضرت امام باقر (ع) در این زمینه می‌فرماید:

ان علیا حمل فاطمه علی حمار و ساربا لیلالی بیوت الانصار یسألهم النصره و تسألهم فاطمه الانتصار له (۴۵۲ ...)

علی (ع) فاطمه (س) را شبانه در حالی که وی را بر مرکب سوار نموده بود، به در خانه‌های انصار می‌آورد و علاوه بر خود علی (ع)، فاطمه (س) نیز از آنان برای خلافت حضرتش استمداد می‌کرد.

مرحوم شُتبر با سند معتبر از طریق سلیم بن قیس از حضرت سلمان و عموی پیامبر خدا (عباس) نقل نموده، که حضرت علی (ع) به همراه فاطمه، حسن و حسین (ع) به همه‌ی اصحاب بدر مراجعه نموده و از آنان برای گرفتن خلافت خویش استمداد نمود ولیکن جز عده‌ای قلیل اعلان آمادگی نکردند.

حضرت به آن گروه افرادی که جواب مثبت داده بودند فرمود:

فردا صبح همگی به نشانه‌ی بیعت برای مرگ، سرهای خویش را تراشیده و سلاح بر دست در فلان جا آماده شوید.

در این حدیث آمده است که جز سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر کس دیگری به صحنه نیامد. (۴۵۳)

و در یک حدیث دیگر (خطبه‌ی طالوتیه) می‌خوانیم که در پی دعوت آن حضرت و فاطمه‌ی زهرا (ع)، شبانه سیصد و شصت نفر اعلان آمادگی کردند و امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

هر کس می‌خواهد فردا در کنار من با تمام وجود، با دشمنان به مبارزه برخیزد، سرهای خویش را تراشیده و با حمل سلاح و شمشیر در فلان مکان (احجار الزیت) حاضر گردد. امیرالمؤمنین (ع) به نشانه‌ی آمادگی برای مرگ، خود سرش را تراشید و در احجار الزیت حاضر شد و در آن روز جز پنج نفر: (ابوذر، مقداد، حذیفه، عمار و سلمان) از کسی خبری نشد (۴۵۴ ...)

و معاویه بن ابوسفیان در نامه‌ای که برای امیرالمؤمنین (ع) نوشته، به این قضیه تلخ اشاره نموده، می‌گوید:

«به یاد می‌آورم آن روزگار را که زن خود را بر چهارپایی سوار می‌کردی و دست حسن و حسین (ع) را می‌گرفتی و از همه‌ی اهل بدر و سایر اصحاب پیامبر استمداد می‌نمودی، ولی جز چهار و یا پنج نفر اعلان آمادگی نکردند. (۴۵۵)

آنچه از این احادیث و قضایای تاریخی به بحث ما مربوط می‌باشد، این است که فاطمه‌ی زهرا (س) برای خلافت امیرالمؤمنین (ع) و مبارزه با غاصبین خلافت، از آبرو و شخصیت خویش مایه گذاشته و سعی می‌کرد علی (ع) را در رسیدن به این هدف یاری نماید، ولی...

گریه‌های حضرت زهرا (س) بر مظلومیت امیرالمؤمنین (ع)

حضرت زهرا (س) در فقدان علی (ع) و غضب خلافت او، محرومیت و رنج همه انسانها تا قیامت را می‌دید و همین بود که شب و روز اشک می‌ریخت و بی‌تابی می‌کرد.

حضرت زهرا (س) به خاطر ستمی بزرگ که به همه انسانها تا قیامت رفته بود، به اندازه‌ی همه‌ی آنها می‌گریست، تا آنجا که بیشترین گریه کننده‌ی تاریخ شد و «رأس البکائین» نام گرفت. او آنقدر می‌گریست که آرامش را از اهل مدینه برده بود، آن چنان که تنها جبرئیل می‌توانست او را در فقدان نبی و ظلم بر وصی تسلیت دهد.

رنج زهرا (س) رنج محرومیت انسانها تا همیشه تاریخ است. او به راحتی می‌دید که ادامه‌ی سقیفه، نینوا است، او واقعه‌ی حره را می‌دید، او صفین و جمل، خلافت معاویه و خلافت عباسی و عثمانی و محرومیت امروز ما را شاهد بود.

در حجم نگاه او انسان امروز هم جا داشت. او حق داشت.

او حق داشت این گونه بگیرد و ناله کند.

آنجا که فریادهایش کارساز نیست. شاید اشکهایش بر دل‌های سنگی این جماعت مفلوک نفوذ کند و این سؤال را در اذهان مرده‌ی آنها شکل دهد که به راستی چرا زهرا (س) محبوبه‌ی خدا و دخت رسول خدا (ص) این گونه ضجه می‌زند و اشک می‌ریزد. به سبب چه چیزی و کدامین حقی؟

شاید غیرتی بیدار شود و ساحت رفعت خورشید ولایت را لیبیک گوید و چهل یاور بر او گرد آیند و همه‌ی انسانهای تاریخ را از محرومیت و رنج برهانند.

اما باز هم افسوس و صد افسوس در حسرت غیرتی!

سکوت حضرت زهرا (س) مثنی بر دهان نفاق

دیگر اقدام زهرا (س) برای رسوا کردن نفاق و اتمام حجت با مردم، همان سکوت اوست. او تصمیم گرفت دیگر هرگز با ابوبکر و عمر سخن نگوید و تا پایان حیاتش هم بر سر تصمیم خود ماند. (۴۵۶)

او به ابوبکر - در حالی که حقش را غضب کرده بود - فرمود:

«والله لادعون الله عليك والله لا اكلمك بكلمه ما حيت» (۴۵۷)

(به خدا سوگند تو را نفرین می‌کنم و به خدا سوگند تا زنده‌ام با تو کلمه‌ای سخن نخواهم گفت.)

و نیز در حالی که عمر به خانه‌اش حمله برده بود و آن جا را به آتش کشانده بود به او فرمود:

«والله لا اكلم عمر حتى القى الله» (۴۵۸)

(به خدا سوگند تا زنده‌ام با عمر سخن نخواهم گفت.) و در هنگام عیادت از او به آن دو فرمود:

«والله لا اكلمكما من رأسی كلمه حتى القى ربي فاشكونكما اليه بما صنعتما به و ما ارتكبتما مني» (۴۵۹)

و این مبارزه‌ی منفی و سکوت زهرا (س) برای خلفا خیلی سنگین و رسوا کننده بود.

او هر کجا با آنان برخورد می‌کرد از ایشان رو برمی‌گرداند. (۴۶۰) گاهی بلندترین فریادها را از زبان سکوت باید شنید.

درخواست حضرت زهرا (س) از بلال جهت اذان گفتن و بیداری غیرتها

اقدام دیگر زهرا (س)، زنده نگه داشتن خاطرات دوران رسول (ص) بود.

او می‌خواست با احیا و یادآوری آن دوران، در کالبد فسرده‌ی آنان بدمد و دریچه‌ای به سوی نور و نقبی به روشنایی بزند و با طرح سؤالی در اذهان و یادآوری دوران رسول (ص)، ابرهای ضخیم و سیاه را از اطراف خورشید ولایت کنار زند. شاید همتی، ساحت رفعت خورشید را لیکک گوید.

به راستی زهرا (س) آموزگار بیداری و ظرافت است.

وقتی رسول خدا (ص) از دنیا رفت و وصی او را کنار نهادند، بلال به عنوان اعتراض دیگر اذان نگفت و هر چه به سراغش می‌آمدند، امتناع می‌کرد و عذر می‌آورد. (۴۶۱) او در ادامه‌ی اعتراض خود به شام تبعید شد. (۴۶۲) و در آنجا پیامبر (ص) را در خواب دید که از او شکایت می‌کند که چرا به زیارت من نمی‌آیی از این رو برای زیارت پیامبر به مدینه آمد (۴۶۳) و با ورود او به مدینه زهرا (س) از او خواست که اذان بگوید، گفت:

«بسیار مشتاقم که صدای مؤذن پدرم را بشنوم».

بلال بر بالای بام مسجد رفت. آوای گرم بلال در مدینه پیچید:

«الله اکبر».

همه دست از کار کشیدند. هر کس دست دیگری را می‌کشید و با شتاب به سوی مسجد می‌آورد. همه حتی زنان و کودکان در بیرون مسجد جمع شدند. مدینه به یکباره تعطیل شد، همه به طنین روح افزای بلال گوش می‌دادند و به دهان او چشم دوخته بودند. ناگاه به یاد ایام رسول خدا (ص) افتادند. های‌های گریه‌ها در مدینه پیچید. مدینه کمتر این گونه روزهایی به یاد داشت.

همه از یکدیگر سؤال می‌کردند، چرا بلال اذان نمی‌گفت؟

چه شده به درخواست زهرا (س) اذان می‌گوید؟

چرا زهرا (س) گریه می‌کند؟

به یکدیگر نگاه می‌کردند، سپس سرها را به زیر می‌انداختند و از خود و بیعتشان با ابوبکر شرمشان می‌آمد.

زهرا (س) هم همراه جماعت به اذان گوش داده و به یاد دوران پدر، غدیر و ... افتاد چون باران می‌بارید و اشک می‌ریخت. در فضای مدینه پیچید:

«اشهد ان محمدا رسول الله (ص)».

زهرا (س) دیگر طاقت نیاورد. فریاد و ناله‌ای زد و از حال رفت. آن چنان که همه گمان کردند از دنیا رفته است.

مردم فریاد برآوردند:

بلال بس کن. دختر رسول الله (ص) را کشتی!

بلال اذان را رها کرد و ندانست که چگونه خود را بر بالین زهرا (س) رساند.

زهرا (س) را به هوش آوردند. درخواست اتمام اذان کرد. بلال گفت:

از این در گذرید که بر جان شما نگرانم. با اصرار بلال، التماس و گریه‌های مردم، زهرا (س) از خواسته خود درگذشت. (۴۶۴)

یکبار دیگر نزدیک بود که کار تمام شود و غیرت‌ها بیدار شود.

اما افسوس!...

این گریه‌ها مرا به یاد اشک‌های آن جماعتی می‌اندازد که در کربلا در بالای بلندی جمع شده بودند و برای حسین (ع) و مصایب اهل بیت (ع) می‌گریستند. به آنان گفتند:

«چه جای گریه است».

به کمک حسین (ع) بشتابید» و آنان بی اعتنا تنها به گریه قناعت می‌کردند.

شگفتا از خمودگی و سستی آن جماعت. اگر چه منافقین و غاصبین نفسشان را گرفته و با تبلیغات دروغین و احادیث جعلی و ایجاد وحشت و ترور، رمق آنها را برده بود، اما اینها هیچ عذر و توجیهی برای سستی و ننگ ابدیشان نیست. اقدامات رسول خدا (ص) و گامهای عمیق و پیچیده‌ی زهرا (س) جای هیچ عذری را باقی نمی‌گذارد. تنها این می‌ماند این که مردم به جای دست بردن بر قبضه‌های شمشیر، به گریه قناعت می‌کردند

شرمشان باد!

وصیت حضرت زهرا (س) سندی بر مظلومیت امیرالمؤمنین (ع)

زهرا (س) از هر فرصتی بهره می‌جست تا بتواند در اذهان مردم سؤالی ایجاد کند و سندی بر مظلومیت علی (ع) و رسوایی خلفا باقی گذارد. او در این فکر بود که شاید این جماعت مرده، حرکتی کنند و بیش از این تن به حقارت و ذلت ندهند و با دست خویش آتش دوزخ خود را فراهم نسازند.

و اگر هم به پا نخاستند، دست کم به عنوان گواه و حجتی روشن در تاریخ ثبت و ضبط خواهد شد تا آیندگان آزاداندیش و طالبان حقیقت بتوانند «اسلام ولایت» را از «اسلام خلافت»، تمیز دهند و سره را از ناسره جدا کنند و به شهادت «آیه‌ی اکمال» که در غدیر نازل شد، بدانند که دین مرضی و خدایسند، دین همراه ولایت است.

او آن گونه زندگی کرد که رفتش هم ادامه‌ی حیاتش بود.

او می‌خواست همان گونه که حیاتش دشمن سوز و بیداری بخش بود، مرگش نیز همین گونه باشد. از این رو وصیت کرد.

علی جان!

مرا شبانه غسل بده و کفنم کن و به خاک بسپار و اجازه نده آنان که بر من ستم کردند و آزارم نمودند، در تشییع جنازه‌ام حاضر شوند و بر من نماز گذارند، زیرا آنان دشمنان خدا و رسول (ص) می‌باشند.

«اذا انامت فادفنی باللیل و لا تؤذن رجلین ذکرتهما» و «اوصت فاطمه ان لا یعلم اذا ماتت ابوبکر و لا عمر و لا یصلیا علیها». (۴۶۵) از علی (ع) پرسیدند:

چرا زهرا (س) را شبانه دفن کردی؟

گفت:

به خاطر بیزاری و غضب زهرا (س) از آن جماعت. (۴۶۶)

حضرت زهرا (س) رکن امیرالمؤمنین (ع)

قال الصادق (ع):

قال جابر بن عبد الله:

سمعت رسول الله (ص) يقول لعلي بن ابي طالب (ع) قبل موته بثلاث:

سلام عليك يا ابالريحانتين!

اوصيك بريحانتی من الدنيا، فعن قليل ينهد ركنك، والله خليفتي عليك.

فلما قبض رسول الله (ص) قال علی:

هذا احد ركنی الذی قال لی رسول الله (ص).

فلما ماتت فاطمه (س) قال علی:

هذا الركن الثاني الذی قال رسول الله (ص). (۴۶۷)

حضرت امام صادق (ع) از طریق امام باقر (ع) از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که او می‌گوید:

شنیدم پیامبر خدا (ص) سه روز پیش از وفاتش به علی (ع) می‌فرمودند:

سلام بر تو ای پدر دو ریحانه‌ی من!

من دو فرزندم حسن و حسین (ع) را به تو سفارش می‌کنم. به زودی دو رکن اساسی تو دنیا را ترک می‌کنند، آنگاه خداوند

جانشین و خلیفه من است برای تو.

جابر می‌گوید:

چون پیامبر خدا (ص) وفات کردند، امیرالمؤمنین (ع) فرمودند:

این یکی از رکنهای من که رسول خدا (ص) خبر داده بود و پس از شهادت فاطمه (س) نیز گفت:

این هم رکن دوم من که رسول گرامی اسلام به آن خبر داده بودند.

آنچه قابل توجه است، اینکه:

فاطمه‌ی زهرا (س) در این حدیث شریف، از نظر نقش و حمایت از علی (ع) و ولایت او، در برابر پیامبر خدا (ص) و رکن اساسی

او خوانده شده است.

فقدان حضرت زهرا (س) و انزوای امیرالمؤمنین (ع)

از احادیث متعدد و تواریخ معتبر استفاده می‌شود که امیرالمؤمنین علی (ع) با وجود فاطمه (س) دلگرم بود و برای مبارزه با غاصبین

آمادگی بیشتری داشت، ولی فقدان آن بانوی گرامی، امیرالمؤمنین (ع) را مأیوس ساخت. - چون فاطمه (س) رکن اصلی علی (ع)

و پشتوانه‌ی ولایت بود - اینک دلائل خود را به طور اختصار تقدیم می‌داریم:

وقتی فاطمه‌ی زهرا (س) به شهادت رسید، امیرالمؤمنین (ع) او را در کنار قبرش قرار داد، آنگاه خطاب به رسول خدا (ص) عرض

کرد:

یا رسول الله!

با شهادت فاطمه (س) صبر و شکیباییم کاسته شد و طاقت و توانایی از دستم رفت. بعد از این پیوسته در حزن و اندوه به سر می‌برم

و شبها را به بیداری می‌گذرانم. (۴۶۸)

این عبارات نشان می‌دهد که فاطمه (س) چه نقش اساسی در شخصیت علی (ع) داشته، که با داشتن آن همه صبر و ایمان و ... در

فقدان بانوی گرامی، گرفتار چنان رنج و دردی شده، که صبرش را از دست داده و خواب راحتی نداشته و برای همیشه خود را

محزون و متألم یافته است.

ابن ابی الحدید درباره‌ی نقش فاطمه (س) در ولایت و شخصیت مولای متقیان، عبارات گوناگونی دارد، که ما به عنوان نمونه یک

فراز از آنها را نقل می‌کنیم:

كانت وجوه الناس اليه (علی) و فاطمه باقيه، فلما ماتت فاطمه (س) انصرفت وجوه الناس عنه (۴۶۹)

بعد از پیامبر (ص)، تا وقتی فاطمه (س) زنده بود توجه اصلی مردم به سوی امیرالمؤمنین دوخته شده بود ولیکن بعد از وفات آن

بانوی عزیز اسلام، توجه آنان از علی (ع) برگشت.

و حتی در عباراتی دارد که شیخین جرأت و جسارت به علی (ع) را بعد از فاطمه (س) آن چنان شدت بخشیده و شخصیت بی نظیر وی را آن گونه خورد کردند، که وی را در میان مردم به فراموشی سپردند. (۴۷۰)

مرحوم علامه محمد تقی مجلسی به نقل از بخاری در این باره می‌نویسند:

و كان لعلی (ع) من الناس وجه حياه فاطمه (س) فلما توفيت استنكر علی (ع) وجوه الناس فالتمس مصالحه ابی بكرٍ و مبايعته... (۴۷۱)

تا فاطمه (س) زنده بود، علی (ع) شخصیت مورد توجه مردم بود، ولی بعد از شهادت آن بانو، امیرالمؤمنین (ع) احساس غریبی کرد و لذا از ابوبکر خواست که بیعت او را بپذیرد.

در این فراز آمده است که علی (ع) ابوبکر را به طور خصوصی به منزلش دعوت کرد و از پذیرفتن عمر خودداری نمود و در آن مجلس مطالب دوستانه‌ای مطرح شد، که ابوبکر گریه کرد و چون علی (ع) آماده بیعت بود، ابوبکر گفت: من در آمد فدک را به همان کیفیت خرج می‌کنم که پیامبر خدا (ص) می‌کرد. سرانجام همان شب امیرالمؤمنین در میان مردم بیعت نمود.

دفاع از حریم ولایت

وقتی امیرالمؤمنین علی (ع) را با آن طرز فجیع و دلسوزانه برای بیعت اجباری با خلیفه غاصب ابوبکر به مسجد می‌بردند و آن بی‌احترامی‌ها را نسبت به حضرت روا داشتند، امیرالمؤمنین (ع) در تمامی مدت نگاهش را به در دوخته بود و کلامش را طول می‌داد، گویا منتظر است، تا شاید زهرایش (س) از در رسد و او را از چنگال آنان برهاند.

زهرای (س) زخمی، زهرای (س) خسته و تن به تاول نشسته همین که از فریاد بچه‌ها و اشکهای زینب (س) و ام‌کلثوم (س) که به صورتش می‌ریخت برای لحظه‌ای به هوش آمد، بلافاصله پرسید «این علی؟» فضا علی کجاست؟

و تا شنید که او را به مسجد بردند تاب نیاورد. گرچه توان ایستادنش نبود، اما علی را هم نمی‌توانست در چنگال دشمن تنها بگذارد. بی‌درنگ به طرف مسجد دوید!

نمی‌دانم کدام توان او را این گونه برپا نگه داشته بود؟

همه فکرش علی (ع) بود، در دلش هم درد خودش نبود، درد علی (ع) بود، او خوب می‌دانست که اگر دیر برسد چه بسا دیگر هرگز امامش، علی (ع) را نبیند. در راه نمی‌دانم چند بار اما بارها از سر درد نشست!

فضه و زنان بنی‌هاشم گردش را گرفته بودند. ناگهان تمامی نگاه‌ها به در دوخته شد. زهرا (س) آمد و چه به موقع، با پیراهن رسول (ص) بر سر و دست حسنین در دست، اما با بالی شکسته و چشمی پر اشک.

فاطمه زهرا (س)، چندین بار صیحه زد درد توانش را برده بود، گریه امانش نمی‌داد. همه چشمها به اشک نشست، صدای حق حق گریه مسجد را برداشت، همه بر معصومیت زهرا (س) و مظلومیت علی (ع) می‌گریستند. در و دیوار هم می‌گریست، ناگهان طنینی خدایی در فضای مسجد پیچید گویا پیامبر است که سخن می‌گوید:

«خلو عن ابن عمی!»

فوالذی بعث محمداً بالحق لئن لم تخلوا عنه لاشترن شعری و لاضعن قمیص رسول الله علی راسی و لاصرخن الی الله تبارک و تعالی فما ناچه صالح باکرم علی الیه منی و لا الفصیل باکرم علی الله من ولدی».

رها کنید پسر عمویم را!

قسم به خدایی که محمد (ص) را به حق فرستاد اگر دست از وی (امیرالمؤمنین (ع)) بردارید سر خود برهنه کرده و پیراهن رسول خدا را بر سر افکنده و در برابر خدا فریاد برخواهم آورد و همه‌تان را نفرین می‌کنم.
به خدا نه من از ناقه‌ی صالح کم‌ارج‌ترم و نه کودکانم از بچه‌ی او کم‌قدرتر.

حائل شدن حضرت زهرا (س) در دفاع از امیرالمؤمنین (ع)

بعد از آنکه به خانه حضرت زهرا (س) هجوم آوردند، امیرالمؤمنین (ع) که به گفته سلمان، می‌توانست با نیم‌نگاهی زمین و زمان را درهم پیچد و هستی‌شان را بگیرد، به محاصره درآوردند و ریسمان به گردنش انداخته و با شدت هرچه بیشتر می‌کشیدند.
حضرت زهرا (س) گرچه درد، رمقش را برده و از پایش انداخته. اما او آموزگار شهادت بود و خود به ما آموخته بود که حیات آدمی در گرو انتخاب اوست. و چه انتخابی بالاتر از کشته شدن در راه ولایت.
پس باید همین نیم رمق را هم در پای علی (ع) ریخت و تمامی هستی خود را با خدا یکجا معامله کرد. این بود که بی‌درنگ خود را با همه جراحت و نقاقت از جا کند و بین امیرالمؤمنین (ع) و آنها حائل کرد. که به خدا قسم نمی‌گذارم علی (ع) را ببرید. ای وای بر شما چه زود به خدا و رسولش خیانت کردید. این است معنای محبت به اهل‌بیت رسول خدا (ص) و عمل به آن همه سفارشهای او؟!؟

به خدا قسم ای زاده خطاب اگر بیم این نداشتم که بیگناهان گرفتار بلا‌ی الهی شوند، نفرین می‌کردم و آنگاه می‌یافتی که نفرین من چه زود تحقق می‌پذیرد، هنوز کلامش را به آخر نرسانده بود که یکبار دیگر، صغیر تازیانه‌ای سینه آسمان را شکافت و باز هم بر اندام شقایق خطی از خون کشید.

عرش لرزید، بچه‌ها، زینب و حسنین (ع) نزدیک بود جان دهند.

خدایا فقط تو می‌دانی بر اهل خانه چه گذشت. آنگاه که بر جای جای بوسه‌های رسول خدا (ص) خطی از خون نشست که هیچ زبانی را توان گفتن و هیچ گوشی را یارای شنیدن نیست.

حضرت زهرا (س) از پا افتاد، آخرین سنگر ولایت برای دقایقی فروریخت، مثنی رجاله، امیرالمؤمنین را کشان کشان به مسجد بردند، هر که می‌دید بر حال علی (ع) رقت می‌برد. کوچه‌ها از آدم‌نماها پر بود، همه برای دیدن ریسمان بر گردن خورشید و مظلومیت محض، گردن می‌کشیدند امیرالمؤمنین (ع) در راه رو به سوی پیامبر (ص) کرد و همان گفت که هارون به برادرش موسی در مقابل یهود بنی‌اسرائیل گفت:

یا بنی‌ام، ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی، برادر، این قوم بر من مسلط شدند و نزدیک است مرا بکشند.

عکس‌العمل حضرت زهرا (س) پس از غصب خلافت

چون پیامبر خدا (ص) وفات کرد و دشمنان علی و فاطمه (س) با برنامه‌ریزی حساب شده‌ی قبلی توانستند خلافت را از دست علی (ع) گرفته و صاحب حق را از حقش محروم کنند، متقابلاً دختر گرامی پیامبر اسلام نیز با تمام توان وارد میدان مبارزه شده و با انواع راهها و شیوه‌ها، علیه حکومت غاصب قیام کرد.

او در کنار امیرالمؤمنین (ع) به همراه فرزندان (حسن و حسین (ع)) تا چهل روز پس از رحلت رسول خدا به در خانه‌های مهاجرین و انصار می‌رفت و آنان را در غصب خلافت، توسط حکومت وقت هشدار می‌داد. (۴۷۲)

فاطمه (س) در مسجد رسول خدا (ص) در میان مهاجرین و انصار با ابوبکر به مبارزه برخاست و او را که غاصب فدک بود، محکوم

کرد و مردم حاضر در مسجد را با سخنان خود به گریه واداشت و جوی فراهم ساخت که همه دانستند دختر پیامبر (ص) مظلوم شده است.

زهرا (س) چون نتوانست در برابر غاصبان خلافت، کاری به پیش برد و حق بر باد رفته‌ی خویش را پس بگیرد، روش مبارزاتی خود را به صورت گریه شروع کرد و شب و روز با اشک چشم خود نشان داد که از حکومت وقت ناراضی است، اگر چه ظاهراً رحلت پیامبر (ص) و فراق پدر، انگیزه اول در این ناله‌ها بود.

ولی همگان می‌دانستند که دختر پیامبر (ص) آنقدر بی‌صبر نیست که در فوت پدر همیشه گریه کند، بلکه گریه او در اثر مصائبی است که حکومت غاصب برای او فراهم کرده است.

تاریخ نگار اهل سنت در تاریخ خود می‌نویسد:

فاطمه (س) آن چنان از دو خلیفه‌ی اول و دوم ناراضی و ناراحت بود، که با آنان قهر کرد و از ستم آن دو رو به سوی قبر پدر کرد و فرمود:

یا ابتاه!

یا رسول‌الله!

ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه؟ (۴۷۳)

ای پدر و ای رسول خدا!

ما بعد از تو چه روزگار سیاهی از پسر خطاب و پسر ابی قحافه داشته‌ایم؟!

ابن ابی الحدید (امام معتزلی) پس از تحقیق و بررسی در مورد واکنش حضرت فاطمه (س) به ستمهای وارده از سوی حکومت وقت می‌نویسد:

والصحيح عندي انها ماتت واجده على ابی بكر و عمر و انها اوصت الا یصلیا علیها. (۴۷۴)

نتیجه تحقیق این است که فاطمه (س) با دل پر درد از ابوبکر و عمر از دنیا رفت و وصیت کرد:

آن دو بر جنازه‌اش نماز نخوانند.

پس ملاحظه می‌کنید که همه‌ی این عکس‌العملها، در برابر حرکت ستمگرانه‌ی حکومت وقت به امیرالمؤمنین و فاطمه (ع)، یک برنامه‌ی سیاسی و مبارزه‌ی اجتماعی است که دختر پیامبر (ص) انجام داده است.

و بر همین اساس آن بانوی با فضیلت به امیرالمؤمنین (ع) وصیت کرد که شبانه او را غسل دهد و شبانه دفن کند و همه کارها را از چشم غاصبان پنهان نماید و این وصیت را نوعی مبارزه‌ی منفی علیه آنان تلقی می‌کند.

از این جهت امیرالمؤمنین (ع)، فاطمه (س) را شبانه غسل داد و کفن کرد و شب هنگام با یک برنامه‌ریزی دقیق جسم او را دور از چشم عامه‌ی مردم دفن کرد و قبر وی را آشکار نساخت و تا روز قیامت آشکار نخواهد شد و این خود نشانه‌ی نارضایتی فاطمه (س) از حکومت وقت را در بر دارد.

نقش حضرت زهرا (س) در نبردهای صدر اسلام

فعالیت‌های تدارکاتی و پشتیبانی حضرت زهرا (س)

در طول ۱۰ سال حکومت پیامبر (ص) در مدینه ۷۵ نبرد یا مانور نظامی (۲۷ غزوه و ۴۸ سریه) به وقوع پیوست. علی (ع) به عنوان فرماندهی دلاور در تمامی غزوات (۴۷۵) و بسیاری از سرایا شرکت جست.

گاه برخی از این ماموریت‌های رزمی پیاپی به خاطر فاصله زیاد جبهه‌ها از مدینه تا حدود دو یا سه ماه بطول می‌انجامید. (۴۷۶) به تحقیق می‌توان گفت، علی (ع) بخش زیادی از زندگی نه ساله مشترکش با فاطمه (س) را در میدانهای جهاد و یا ماموریت‌های تبلیغی گذراند. و به دور از خانه و کاشانه خود بود.

در غیاب آن حضرت، همسرش فاطمه (س) به تنهایی وظیفه سنگین اداره‌ی خانه و تربیت فرزندان را به عهده داشت و در این راستا به نحو شایسته‌ای عمل می‌کرد تا شوی پیکارگش با خاطری آسوده وظیفه مقدس و الهی خود را به انجام رساند.

فاطمه (س) خود نیز با تمام توان برای یاری سپاه اسلام می‌کوشید. در کارهای خدماتی و امدادی شرکت می‌جست. به یاری خانواده‌های رزمندگان و شهداء می‌شتافت و با خانواده شهدا همدردی می‌کرد. او در نبردها به تهیه مرهم برای مجروحین جنگ می‌پرداخت. و گاه همراه زنان امدادگر به جبهه می‌رفت تا در پشت خطوط مقدم عملیات، ضمن تشویق زنان امدادگر و آشنا ساختن آنان به وظائف خطیرشان به مداوای جراحت محارم خویش (پدر و شوهرش) پردازد. (۴۷۷)

حضرت زهرا (س) و مداوای مجروحین جنگی

چنانچه در حدیث صحیحی از امام صادق (ع) نقل شد، فاطمه‌ی زهرا (س) هنگام شتافتن به زیارت قبور شهدا در احد، محل جنگ بین سپاه اسلام و مشرکین را دقیقاً نشان می‌داد و این می‌رساند که آن حضرت در این جنگ حضور داشته، هرچند آمدن او بعد از مجروح شدن پیامبر (ص) صورت گرفته باشد.

ابن ابی الحدید از واقعی نقل می‌کند که:

خرجت فاطمه (س) فی نساء و قد رأیت الذی بوجه ایها (ص) فاعتنقته و جعلت تسمع الدم عن وجهه (... ۴۷۸)

فاطمه (س) با گروهی از زنان مدینه از خانه خارج شد و چون چهره‌ی مجروح پدرش را دید، او را در آغوش گرفته و خون از صورت مبارکش پاک می‌کرد. سپس آبی فراهم نمود و خونهای چهره رسول خدا را شست و شمشیر او را پاک کرد و آبی به دست آن حضرت داد که بیاشامد، ولی ممکن نشد.

در این تاریخ آمده است:

زنانی که از مدینه آمده بودند چهارده نفر بودند، که فاطمه (س) یکی از آنان بود، آنان نان و آب با خود حمل می‌کردند و در کنار رزمندگان به آنها آب و نان می‌دادند و جراحاتشان را مداوا می‌نمودند. (۴۷۹)

فاطمه زهرا (س) در فتح مکه

فاطمه زهرا (س) در فتح مکه نیز حضور داشت.

«ام‌هانی» خواهر علی (ع) گوید:

در روز فتح مکه دو تن از خویشان مشرک شوهرم را پناه دادم و در حالی که آنها هنوز در خانه‌ام بودند ناگهان برادرم علی (ع) در حالی که سواره و زره پوش بود پیدا شد و به طرف آن دو تن شمشیر کشید، میان او و ایشان ایستادم و گفتم اگر بخواهی آن دو را بکشی باید مرا هم پیش آنها بکشی!

علی (ع) بیرون رفت در حالی که چیزی نمانده بود آنها را بکشد. من خود را به محل خیمه رسول خدا (ص) در بطحا رساندم و آن حضرت را پیدا نکردم، ولی فاطمه (س) را دیدم و ماجرا را برایش گفتم، دیدم فاطمه (س) از همسر خود قاطع‌تر است! با تعجب گفت:

تو هم باید مشرکان را پناه دهی؟

در این هنگام رسول خدا (ص) رسید و از حضرتش برای آن دو نفر امان طلبیدم.

پیامبر (ص) به آنان امان داد. سپس پیامبر (ص) به فاطمه (س) فرمود که برای او آب فراهم کند و شستشو نمود. (۴۸۰)

هنگامی هم که هند و دیگر زنان مشرکین برای اعلام پذیرش اسلام و بیعت به حضور پیامبر (ص) رسیدند، فاطمه (س)، همسر پیامبر (ص) و گروهی از زنان عبدالمطلب حضور داشتند. (۴۸۱)

فاطمه زهرا (س) در کنار مزار شهدا

تاریخ زندگی فاطمه‌ی زهرا (س) نشان می‌دهد که او زن خانه‌نشین و پرده‌نشین نبود، بلکه به دستور و مضمون آیات و روایات زیادی، وی صله ارحام می‌کرد و به دیدار خویشاوندان می‌شتافت و با آنان نشست و برخاست داشت و پس از مرگ آنان، فراموششان نمی‌کرد و بر مزار آنان می‌رفت و از خداوند متعال برایشان استرحام می‌نمود.

در حدیث صحیح السنن از امام صادق (ع) نقل شده:

عاشت فاطمه بعد محمد (ص) خسمه و سبعین يوماً، لم تر کاشره ولا ضاحکه تأتی قبور الشهداء فی کل جمعه مره بین الاثنین و الخمیس فتقول هاهنا کان رسول الله و هاهنا کان المشرکون. (۴۸۲)

فاطمه (س) بعد از پیامبر خدا هفتاد و پنج روز زندگی کرد، در حالی که خوشحال و خندان دیده نشد. او هفته‌ای دو بار در روزهای دوشنبه و پنجشنبه به زیارت شهدای احد می‌رفت و آنها را زیارت می‌کرد و محل جنگ رسول خدا (ص) با مشرکین را دقیقاً نشان می‌داد.

این حدیث که به سند صحیح از کافی نقل شده، می‌رساند که فاطمه (س) علاوه بر

زیارت اهل قبور، آمدنش به مزار شهدا، شخصاً در جنگ احد نیز حضور داشت و محل را با چشمان مبارکش دیده بود...

و ابن ابی الحدید که یکی از دانشمندان بسیار بزرگ و محقق اهل سنت است، در این باره از واقعی نقل می‌کند:

کانت فاطمه بنت رسول الله (ص) تأتیهن بین الیومین و الثلاثه فتبکی عندهم و تدعو. (۴۸۳)

فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) هر دو سه روز یکبار به کنار قبور شهدای احد می‌آمد و در آنجا گریه می‌کرد و برای مردگان و شهدا دعا می‌نمود. و حضرت امام صادق (ع) می‌فرماید:

ان فاطمه کانت تأتی قبور الشهداء فی کل غده سبت فتأتی قبر حمزه و تترحم علیه و تستغفر له.

فاطمه (س) هر هفته صبحهای روز شنبه به احد می‌آمد و قبور شهدا را زیارت می‌کرد و در کنار قبر حمزه (ع) می‌ایستاد و برای وی دعا می‌کرد و استرحام می‌نمود.

از این حدیثها استفاده می‌شود که فاطمه (س) به زیارت قبور شهدا می‌رفت و برایشان استرحام می‌نمود و از فداکاریهای آنان در جنگ احد یاد می‌کرد و به یادشان اشک می‌ریخت.

فصل هفتم: فدک

پیشینه تاریخی و موقعیت جغرافیایی فدک

در زمان حضرت موسی (ع) مردی عابد و زاهد و متقی و دانشمند از خصمین آن حضرت بود و به او زاهد «ذرخا» می‌گفتند. او صفات و فضائل حضرت محمد مصطفی (ص) را از حضرت موسی (ع) می‌شنید و در دعا و اورادش آن حضرت را یاد می‌کرد.

چون موسی (ع) از دنیا رفت آن مرد زاهد عبادت و ریاضت خود را بیشتر کرد. او دائم به صحرا و بیابان می‌رفت و خدا را عبادت می‌کرد، تا به یک وادی بین مدینه و مصر رسید که آنجا را «مدائن الحکماء» می‌گفتند و شتران حکمای مدینه در آنجا چرا می‌کردند و آن وادی نزدیک مدینه بود و آب و درختی نداشت.

چون ذرخا به آنجا رسید، خوشش آمد و در همانجا به عبادت مشغول شد و معبدی بنا نمود و چاه آبی کند و پیوسته به مقالات موسی (ع) و تلاوت تورات و مدح و صفات محمد (ص) و مهر و محبت علی (ع) که در تورات می‌خواند، مشغول بود و علم هشت افلاک و رمل دانیال نبی را نیکو می‌دانست. گاهی در اسطرلاب نظر می‌داد و حکم می‌کرد. در آن مکان از اعجاز محمد و علی (ع) و حرمت ذرخا عابد چشمه‌ی پر آبی پدیدار شد و او آن را حفر کرد تا آب آن زیاد شد.

در آنجا زرع و آبادانی بنا نهاد و عمارت ساخت و آبادی هر روز زیادتر می‌شد تا آنکه از طرف زاهدان و عابدان و قبایل و عشایر رو به وی نهادند و در آنجا باغها و بستانها ساختند و خانه‌ها و عمارتها بنیاد کردند و در اندک زمانی هشت قریه آباد شد و مردم از هر سو می‌آمدند و همچنان اضافه می‌شدند.

عمر زاهد به پایان رسید در حالی که فرزند و فرزند زادگان وی بسیار شده بودند. هنگام مرگ دستور داد تا صندوقچه‌ای از فولاد و قفل بی‌کلید و لوحی از طلا ساختند و با دست خویش وصیت نامه‌ای در آن لوح نوشت و آن را در آن صندوق نهاد و قفل بر او زد.

بعد به فرزندان خود وصیت کرد که هزار و پانصد و پنجاه سال بعد از من پیامبری پیدا می‌شود که نام وی محمد (ص) است و وصی و خلیفه‌ی او پسر عموی اوست که علی (ع) نام دارد و داماد او است که در تورات او را «ایلیا» گویند، شجاعی همچون او از آدم تا آخر دنیا پیدا نشود و بعد از محمد (ص) پیامبری نباشد و بعد از علی (ع) نیز وصی نباشد مگر از اولاد او. چون آنان پیدا شوند از قوم من یکی بر ایشان ایمان آورد و آنان را در خانه‌ی خود به مهمانی می‌برد و در آن مهمانی از علی معجزه‌ای ظاهر می‌شود.

آن معجزه این است که انگشتر محمد (ص) در آن مجلس از انگشت وی به چاهی می‌افتد و علی آن را بدون آنکه به چاه رود بیرون می‌آورد و همین صندوق را نیز از شما طلب کند. فوراً صندوق را نزد وی برید که کلید این صندوق انگشت مبارک اوست که با انگشت خویش آن را می‌گشاید.

وقتی شما این معجزه را از وصی پیامبر عربی ببینید همه بر دین وی درآید که اگر خلاف کنید کافر از دین موسی (ع) مرده‌اید و این هشت قریه که در تصرف دارید تسلیم وی کنید که من آنها را فدای وی کرده‌ام.

این را گفت و جان به حق تسلیم کرد. آنان منتظر پیامبر آخرالزمان (ع) بودند تا آنکه یکهزار و پانصد و پنجاه سال از فوت ذرخا گذشت و آن بزرگوار عالم را به نور وجود خود منور گردانید و آوازه‌ی معجزه او هر روز بلندتر گشت و کارش قوی‌تر شد تا آنکه مکه را در دست مشرکان مکه گذاشت و به مدینه هجرت کرد.

روزی پیامبر (ص) با اصحاب خود از در خانه‌ی یکی از نوادگان ذرخا عبور نمود. تا جمال رسول‌الله (ص) را دید پرسید:

این مرد چه کسی است؟

به او گفتند:

وای بر تو!

او را نمی‌شناسی؟ او پیامبر آخرالزمان (ع) است.

چون جوان نام حضرت محمد (ص) را شنید و دانست که او نبی آخرالزمان است نعره‌ای زد و افتاد و بیهوش شد.

آن حضرت را از حال آن مرد با خبر نمودند.

حضرت بازگشت و بر بالین او آمد.

جوانی را دید که نور ایمان بر چهره‌اش نمایان بود.

سر او را از زمین برداشت و بر زانوی مبارک خود نهاد و در آنجا نشست. چون قوم آن جوان این خلق را دیدند جملگی از دل محب حضرت شدند و زاری کنان بر سر آن جوان و بر گرد پیامبر (ص) جمع شدند. چون آن جوان به هوش آمد و چشم باز کرد، سر خود را کنار آن حضرت دید و شهادت بر توحید و نبوت و امامت علی (ع) را بر زبان جاری کرد و مادر و پدرش این قضیه را شنیدند و چیزی نگفتند.

پس برخاست و دست و پای حضرت رسول (ص) و امیرالمؤمنین (ع) را بوسید و با یاران ایشان مصافحه کرد و به خانه‌ی خویش رفت و هر چند پدر و مادرش او را دلالت کردند که دست از اسلام بردارد سودی نبخشید و او هر روز به خدمت حضرت می‌رسید. روزی به آن حضرت عرض کرد:

یا رسول الله (ع)، تمنا دارم دعا کنی که پدر و مادرم اسلام را قبول نمایند.
فرمود:

من ایشان را بطلبم و اسلام را بر ایشان عرضه کنم.

عرض کرد:

یا رسول الله (ع)، ایشان با شما عداوت دارند نه به نزد شما می‌آیند و نه اسلام را قبول می‌کنند. اگر اجازه دهی من مهمانی برپا کنم و شما را بطلبم. چون تشریف بیاورید شاید از برکت قدوم شما و از اثر دیدار شما نور ایمان در دل آنها اثر کند.
پیامبر (ص) قبول نمود.

آن جوان به خانه رفت و اسباب مهمانی مهیا نمود و آنگاه سراغ پیامبر (ص) آمد.

آن حضرت برخاست و با امیرالمؤمنین (ع) و جماعتی از خاصان صحابه به خانه‌ی آن جوان به مهمانی رفتند و دیدند درون خانه گنجایش آن جماعت را ندارد.

چهار طاقما در میان باغ بود و حوضی در میان آنها بود و در میان آنها و حوض چاه آبی بود که ذرخای عابد کنده بود.

آنان را به آنجا برد و انواع نعمتها را در آن مجلس حاضر ساخت و قوم ذرخای عابد هم دست ادب بر سینه گذاشتند و بر خدمت ایستادند.

وقتی از خوردن غذا فارغ شدند، کاغذی نزد پیامبر (ص) آوردند تا مهر نماید. پس خاتم را بیرون آورد تا به آن کاغذ بزند. ناگاه خاتم از دست آن حضرت در چاه افتاد.

آنان با دیدن این منظره متحیر شدند و اولاد ذرخاء زاهد که حاضر بودند وصیت جد خود را به یاد آوردند.

پیامبر (ص) امیرالمؤمنین (ع) را طلب کرد و فرمود:

یا علی، این خاتم را از چاه بیرون آور که حلال مشکلات تو هستی.

امیرالمؤمنین (ع) کنار آن چاه آمد و گفت:

«بسم الله الرحمن الرحيم» و سوره فاتحه را خواند. آب چاه جوشید و بالا آمد و دیدند انگشتر بر کف آب می‌آید. چون بالا آمد

امیرالمؤمنین (ع) دست مبارک برد و انگشتر را از روی آب برداشت و بوسید و به دست پیامبر (ص) داد و قوم ذرخای عابد چون

این معجزه را از امیرالمؤمنین (ع) دیدند وصیت جد خود را به یاد آوردند و در این گفتگو بودند و منتظر آن بودند که صندوق را

هم بطلبند تا بیاورند.

امیرالمؤمنین (ع) رو به قوم ذرخای زاهد کرد و فرمود:

امانتی که جد بزرگ شما جهت ما گذاشته و وصیت کرده که تسلیم ما کنید بیاورید. این سخن را از امیرالمؤمنین (ع) شنیدند و رفتند و صندوق را آوردند و تسلیم آن حضرت نمودند و زمین ادب بوسیدند.

حضرت نظر کرد و صندوقی از فولاد دید که بسیار لطیف ساخته شده بود و قفل محکمی بر او زده شده بود و کلید نداشت.

حضرت صندوق را تماشا کرد و نزد امیرالمؤمنین (ع) گذاشت و فرمود:

در صندوق را نیز تو باز کن و این معجزه را باز بنما و این را نیز تو آشکار کن. پس علی (ع) دست مبارک را به دعا برداشت و

چیزی خواند و سر انگشت بر آن قفل بسته زد. به قدرت حق تعالی و به ولایت امیرالمؤمنین (ع) آن قفل صدایی کرد و باز شد.

امیرالمؤمنین (ع) نظر کرد و لوحی دید از طلا و خطی که بر آن لوح با نقره‌ی سفید به خط عبرانی نوشته است.

آن لوح را برداشت و به دست پیامبر (ص) داد. آن حضرت نگاه کرد و دوباره به آن حضرت بازگرداند و فرمود:

یا علی، این لوح را نیز تو بخوان. علی (ع) در لوح نظر کرد و مطلب مزبور را به خط ذرخای زاهد در آن لوح نوشته و مهر کرده دید.

او گفته بود که بعد از هزار و پانصد و پنجاه سال، محمد (ص) پیامبر آخرالزمان ظاهر می‌شود و علی بن ابی طالب (ع) ابن عم و داماد و وصی وی است.

یکی از ذریه‌ی من به وی ایمان می‌آورد و او آنها را به مهمانی می‌برد و انگشتر از انگشت محمد (ص) بیرون می‌آید و در چاه می‌افتد و داماد و وصی وی آن را از چاه بیرون می‌آورد بی آنکه به چاه رود. سپس این صندوق را از شما می‌طلبد. آن را نزد او ببرید و همگی اسلام را بپذیرید و اقرار به حقیقت وی نمائید که دین او ناسخ همه‌ی ادیان است و این هشت قریه را تسلیم وی کنید که حق او است و بر شما و بر جمیع مردم به جز اهل بیت او (ع) حرام است.

اگر وصیت مرا عمل نکنید خداوند خصم شما باد و آن حضرت نیز خصم شما باشد و این روستاها و آبادیهای من فدای وصی محمد (ص) و اهل بیت او است.

وقتی آن قوم این خط و وصیت جد خویش را دیدند و شنیدند همگی اسلام آوردند و هشت قریه را فدای امیرالمؤمنین (ع) کردند و آنجا را «فداک» نام نهادند، یعنی «فدای تو».

آنگاه امیرالمؤمنین (ع) آنها را فدای پیامبر (ص) نمود.

پیامبر (ص) هم آنها را به فرزند خود فاطمه (س) داد و فاطمه (س) نیز تسلیم علی (ع) کرد.

پس فدک در اصل «فداک» با الف بوده که از کثرت استعمال الف آن ساقط شده است. (۴۸۴)

بعضی گفته‌اند:

علت تسمیه‌ی آن به فدک به خاطر آن است که بیشتر محصول آن پنبه است و لفظ «فدک» به معنای از هم باز شدن و پراکنده شدن و حلاجی پنبه است.

بعضی هم گفته‌اند به نام «فدک بن هام» اول کسی است که در فدک سکونت داشته است. (۴۸۵)

فتح فدک و اعطای آن به حضرت زهرا (س)

فتح فدک بدست شخص پیامبر و امیرالمؤمنین (ع)

پس از فتح خیبر در سال هفتم هجرت و حدود چهار سال قبل از رحلت پیامبر (ص) جبرئیل نازل شد و از جانب خداوند دستور فتح فدک را آورد. در این فرمان تصریح شده بود که این اقدام می‌بایست توسط شخص پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) انجام شود و

مسلمانان در آن شرکت نکنند.

آن دو بزرگوار، اسلحه‌ی لازم را برداشتند و اسبهای خود را آماده کردند و در تاریکی شب از لشکر جدا شدند و از خیبر حرکت کردند تا به سرزمین فدک رسیدند و کنار قلعه‌ی آن آمدند.

فتح یک قلعه توسط دو نفر کاری بود استثنایی و می‌بایست حساب شده انجام شود و پشتیبانی خداوند که همیشه بدرقه‌ی راه پیامبر (ص) بود مسیر ماجرا را به سوی پیروزی پیش می‌برد.

مردم فدک که پیگیر اخبار فتح خیبر بودند و روز قبل خبر فتح آن قلعه‌ی عظیم را دریافته بودند، از وحشت به قلعه پناه برده و درهای آن را محکم بسته بودند و شبی سراسر اضطراب را می‌گذراندند.

در چنین شرایطی که بر داخل قلعه حکمفرما بود، پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به پای قلعه رسیدند و به صورت عادی هیچ راهی برای نفوذ به قلعه وجود نداشت.

از سوی دیگر نباید افراد داخل قلعه وجود کسی را بیرون قلعه احساس می‌کردند. تصمیم بر آن شد که مخفیانه از دیوار قلعه بالا روند و بر فراز آن با صدای بلند اذان بگویند. در این صورت اهل قلعه خود را در محاصره دیده و قلعه را فتح شده خواهند پنداشت. آنگاه است که تصمیم بر فرار می‌گیرند و براحتی می‌توان اقدامی بزرگ را به انجام رساند.

امیرالمؤمنین (ع) بر کتف پیامبر (ص) قرار گرفت و سپس حضرت برخاست و او را با خود بلند کرد و با معجزه‌ی الهی امیرالمؤمنین (ع) از دیوار قلعه‌ی فدک بالا رفت. آنگاه که بر فراز دیوار قرار گرفت، رو به اهل قلعه اذان گفت و صدای تکبیر بلند نمود. (۴۸۶) مردم قلعه‌ی فدک که گمان می‌کردند سربازان مسلمان بر فراز قلعه هستند، فرار کنان رو به سوی درب قلعه نهادند و آنرا باز کردند و از آن خارج شدند تا در زمینهای بیرون قلعه پراکنده شوند.

امیرالمؤمنین (ع) از دیوار قلعه پایین آمد و با پیامبر (ص) که بیرون قلعه منتظر بود در مقابل آنان قرار گرفتند و با آنان درگیر شدند و هیجده نفر از بزرگان آنان بدست امیرالمؤمنین (ع) به قتل رسیدند و در نتیجه بقیه تسلیم شدند. پیامبر (ص) خود و فرزندان آنان را اسیر نمود و غنائم را همراه آنان به مدینه آورد.

فدک ملک شخصی پیامبر اکرم بر اساس حکم صریح قرآن مجید (۴۸۷)

یهودیان فدک از پیامبر (ص) درخواست کردند خودشان را آزاد کند و اموال را به تناسب نصف با آنان مصالحه کند. حضرت این پیشنهاد را قبول کرد و امیرالمؤمنین (ع) را فرستاد و با ضمانت حفظ خونشان با آنان مصالحه کرد و قرار بر این شد که «هر کس از اهل فدک مسلمان شود خمس اموال او را بگیرند و هر کس بر دین خود باقی بماند همه‌ی اموالش را بگیرند». این قرارداد بین پیامبر (ص) و یهود فدک به امضاء درآمد و به دست آنان داده شد تا به عنوان همیشه‌ی تاریخ بدان عمل شود. این درباره‌ی جان و اموال شخصی آنان بود و سرزمین فدک به عنوان ملک شخصی پیامبر (ص) درآمد و قرار شد سالیانه یکصد و بیست هزار دینار (سکه‌ی طلا) به عنوان درآمد فدک ارسال نمایند.

ملک شخصی پیامبر (ص) شدن فدک بر اساس حکم صریح قرآن است، زیرا این سرزمین بدون لشکرکشی مسلمانان و بدون کوچکترین دخالت آنان فتح شد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ» (۴۸۸)

«ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فليله وللرسول ولذی القربی» (۴۸۹)

طبق این آیه‌ی صریح قرآن سرزمینهایی که بدون لشکرکشی مسلمانان فتح شود، حتی اگر اهل آنجا خودشان به عنوان تسلیم نزد پیامبر (ص) بیایند، این مناطق و غنائم و اسرای آن ملک خاص حضرت است و مسلمانان هیچ حقی در آن نخواهند داشت و

حضرت به عنوان اموال شخصی خود هر تصمیمی بخواهد می‌تواند درباره‌ی آنها بگیرد. لذا سرزمین فدک به صورت یکپارچه از آن پیامبر (ص) شد که می‌بایست مردم فدک در آن کار می‌کردند و درآمد آن را به حضرت تسلیم می‌نمودند و فقط اجرت دریافت می‌کردند.

اعطای فدک به حضرت زهرا (س) به دستور خداوند

به روایات زیادی ثابت شده است که پیامبر (ص) فدک را به حضرت زهرا (س) هدیه کرد. در کتب تفسیر و حدیث اهل سنت، روایات مختلفی در این باره نقل شده است و تصریح می‌کنند که پیامبر (ص) فدک را به حضرت زهرا (س) داد. اما به چگونگی آن اشاره‌ای نمی‌کنند.

از جمله کتب تفسیر از اهل سنت که به بررسی آیات نازل شده در مورد اهل بیت پرداخته است، «شواهد التنزیل» می‌باشد (۴۹۰)، که در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «و آت ذالقربی حقه» به طور یقینی، به هفت نقل و طریق، ثابت کرده است که حضرت رسول (ص) فدک را به حضرت زهرا (س)، عطاء کرده‌اند.

سند این روایات را به ابی سعید خدری منتهی می‌کنند؛ به جز یک مورد که از حضرت امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده است. (۴۹۱) اما متن روایتی که به هفت طریق نقل کرده این است:
لما نزلت:

«و آت ذالقربی حقه» (۴۹۲)

دعا رسول الله (ص) فاطمه (س) فاعطاها فدکا (۴۹۳)

و حافظ ابی بکر هیشمی ذیل همین آیه می‌نویسد:

دعا رسول الله فاطمه فاعطاها فدکا (۴۹۴)

سیوطی در درالمنثور سند روایت را به دو نفر منتهی می‌کند، یکی به ابی سعید و دیگری به ابن عباس (۴۹۵)، از ابن عباس نقل می‌کند:

«آنگاه که این آیه نازل شد پیامبر (ص) فاطمه (س) را خواست و فدک را برای او جدا کرد. (۴۹۶)

اما در نزد علماء شیعه بدیهی و ضروری است که حضرت رسول الله (ص) به دستور الهی فدک را به حضرت فاطمه (س) عطا فرمود. (۴۹۷)

ما به یک روایت که در کتب مختلف نقل شده اکتفاء می‌کنیم:

...«فانزل الله علی نبیه (ص):

«و آت ذالقربی حقه» فلم یدر رسول الله (ص) من هم، فراجع فی ذلک جبرئیل و راجع جبرئیل (ع) ربّه، فأوحی الله الیه ان ادفع فدک الی فاطمه (س)، فدعاها رسول الله (ص) فقال لها:

یا فاطمه!

ان الله امرنی ان ادفع الیک فدک، قد قبلت یا رسول الله من الله و منك، فلم یزل و کلاؤها فیها حیوه رسول الله (ص) (۴۹۸)

آنگاه که آیه‌ی: (و آت ذالقربی حقه) نازل شد، پیامبر از جبرئیل سؤال کرد:

ذالقربی کیست؟

جبرئیل از طرف پروردگار وحی نازل کرد:

فدک را به حضرت زهرا (س) هدیه کن.

حضرت رسول (ص) فاطمه (س) را خواست و فرمود:

خدا به من امر کرده که فدک را به تو بدهم.

حضرت زهرا (س) هدیه را قبول کرد و تا زمانی که پیامبر (ص) در قید حیات بود، کارگزاران حضرت زهرا (س) در آن مشغول کار بودند.

بعضی از مورّخین نوشته‌اند (۴۹۹): حضرت زهراء (س) ابتداء عرضه داشت:

«شما اولی به من می‌باشید. تا زمانی که شما هستید، من در آن تصرف نخواهم کرد».

پیامبر (ص) فرمودند:

«دوست ندارم بعد از من برای شما مشکل ایجاد کنند و آن را از شما بگیرند».

حضرت فاطمه (س) عرضه داشت:

«هرچه شما دستور می‌فرمایید».

حضرت رسول (ص) مردم را در خانه دخترش جمع نموده و به آنها اعلام فرمود که فدک مال فاطمه (س) است و هر سال نیز به آنها اعلام می‌کرد.

اینجا بود که فاطمه (س) اهالی فدک را به عنوان کارگزاران خود باقی گذاشت، ولی تمام امورات آن را به پیامبر (ص) واگذار کرد.

حضرت رسول (ص) به بیست و چهار هزار دینار با اهالی فدک مقاطعه کرد که هر سال تقدیم حضرت می‌نمودند. (۵۰۰)

واگذاری فدک به فاطمه (س)

مهم‌ترین موضوعی که بین حضرت زهرا (س) و ابوبکر مورد نزاع واقع شد فدک بود.

حضرت فاطمه (س) مدعی بود رسول خدا (ص) در زمان حیاتش فدک را به وی بخشیده، لیکن ابوبکر منکر بود.

نزاع مذکور در ابتدا یک مرافعه عادی، بود ولی بعداً به صورت یکی از حوادث حساس تاریخ درآمد که آثار و نتایجش سالیان دراز دامنگیر جامعه مسلمین بوده و هست. برای این که حق روشن گردد باید چند مطلب بررسی شود.

مطلب اول: آیا پیغمبر اکرم شرعاً حق داشته مقداری از اراضی دولتی را به دخترش ببخشد یا نه؟

ممکن است کسی بگوید:

غنائم و اموال دولتی به عموم ملت تعلق دارد. زمین‌های دولتی باید به ملک دولت باقی بماند و عوائد آنها در احداث امور خیریه‌ی عام‌المنفعه به مصرف برسد. بنابراین، برای پیغمبری که از هر گونه خطا و لغزش مصونیت دارد ممکن نیست فدک را که یک ملک خالصه بوده به دخترش واگذار کند.

در پاسخ این مطلب می‌توان گفت:

بحث انفال و اموال دولت اسلامی یک بحث دامنه‌دار و دشوار است که در این اوراق کوتاه نمی‌تواند به طور عمیق مورد بررسی قرار گیرد. لیکن به طور اختصار و نتیجه‌گیری می‌توان گفت:

گرچه فدک یکی از غنائم و اموال عمومی بود و به مقام نبوت و امامت، یعنی حاکم شرعی اسلام تعلق داشت، لیکن چنان که قبلاً گفته شد بدون توسل به جنگ برای مسلمانان مفتوح شد و بر طبق نصوص اسلامی و سیره‌ی پیغمبر اکرم (ص) این گونه اموال جزء اموال خالصه‌ی پیغمبر محسوب می‌شود. البته املاک خالصه ملک شخصی نیست و به مقام حاکم شرعی اسلام تعلق دارد، ولی با سایر اموال عمومی فرق دارد. اختیار آنها در دست پیغمبر است، اما در مورد مصرف محدودیتی ندارد و دارای اختیارات وسیع و

دامنه داری است.

مصرف آنها به صلاحدید و مصلحت‌اندیشی او واگذار شده است.

حتی اگر مصالح عمومی اقتضا کرد می‌تواند قطعه یا قطعاتی از آن را به شخص یا اشخاص معینی واگذار کند که از منافع آن بهره‌مند شوند. این قبیل تصرفات در اسلام بی‌سابقه نیست. رسول خدا (ص) قطعاتی از اراضی خالصه را به اشخاصی واگذار نموده که اصطلاحاً «اقطاع» نامیده می‌شود.

بلاذری می‌نویسد:

رسول خدا (ص) قطعاتی از زمین‌های بنی‌نضیر را به «ابوبکر» و «عبدالرحمان بن عوف» و «ابودجانه» و غیر اینها واگذار نمود. (۵۰۱)

باز هم بلاذری می‌نویسد:

رسول خدا (ص) یک قطعه از زمین‌های بنی‌نضیر را با درختان خرما به «زبیر بن عوام» واگذار کرد. (۵۰۲) همو می‌نویسد:

رسول خدا (ص) یک قطعه زمین را که دارای کوه و معدن بود به «بلال» واگذار نمود. و می‌نویسد:

رسول خدا (ص) چهار قطعه زمین به علی بن ابی‌طالب (ع) واگذار کرد. (۵۰۳)

پس نباید در این جهت تردید نمود که حاکم شرعی اسلام حق دارد مقداری از اراضی خالصه را به شخص معینی واگذار کند که از منافع آن استفاده نماید. پیغمبر اسلام (ص) نسبت به بعضی از افراد این عمل را انجام داده است.

علی بن ابی‌طالب (ع) و ابوبکر و عمر و عثمان نیز از این قبیل بخشش‌ها داشته‌اند.

بنابراین، از لحاظ قوانین شرع مانع ندارد که رسول خدا اراضی فدک را به فاطمه زهرا (س) واگذار نموده باشد، لیکن اثبات آن محتاج به دلیل است.

دلیل بخشش فدک

بر طبق اخبار و احادیثی که به ما رسیده پیغمبر اکرم (ص) فدک را به حضرت زهرا (س) واگذار نموده است. از باب نمونه:

ابوسعید خدری روایت کرده که وقتی آیه‌ی «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» نازل شد حضرت رسول خدا (ص) به فاطمه فرمود: فدک مال تو باشد.

عطیه روایت کرده که وقتی آیه

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» نازل شد رسول خدا فاطمه (س) را نزد خویش طلبید و فدک را به او واگذار کرد.

علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) فدک را به حضرت فاطمه واگذار نمود. (۵۰۴)

حضرت صادق (ع) فرمود:

وقتی که آیه‌ی «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ» (۵۰۵) نازل شد پیغمبر اکرم (ص) به جبرئیل فرمود:

مسکین را می‌شناسم ذوالقربی چه کسانی هستند؟

عرض کرد:

اقارب تو می‌باشند. پس رسول خدا (ص) امام حسن و امام حسین و فاطمه (ع) را به نزد خویش خواند و فرمود:

خدا به من دستور داده که حق شما را بدهم. بدین جهت فدک را به شما واگذار کردم.

ابان بن تغلب می‌گوید:

به حضرت صادق (ع) عرض کردم:

آیا رسول (ص) خدا فدک را به فاطمه (س) داده بود؟

فرمود:

فدک از جانب خدا برای فاطمه (س) تعیین شده بود.

حضرت صادق (ع) فرمود:

فاطمه (س) به نزد ابوبکر آمد و فدک را مطالبه نمود.

ابوبکر گفت:

باید برای مدعای خودت شاهد بیاوری. ام

ایمن برای ادای شهادت حاضر شد. ابوبکر به او گفت:

به چه شهادت می‌دهی؟

گفت:

شهادت می‌دهم که جبرئیل نزد محمد (ص) آمد و عرض کرد:

خدا می‌فرماید

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»

به جبرئیل فرمود:

از خدا سؤال (ص) کن ذوالقربی چه کسانی هستند؟

عرض کرد:

فاطمه (س) ذوالقربی است.

پس رسول خدا فدک را به فاطمه (س) واگذار نمود. (۵۰۶)

ابن عباس روایت کرده که وقتی آیه‌ی «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» نازل شد رسول خدا فدک را به فاطمه (س) واگذار کرد. (۵۰۷)

از این قبیل احادیث که در شأن نزول آیه وارد شده استفاده می‌شود که رسول خدا (ص) از جانب پروردگار جهان مأموریت داشته

که فدک را به عنوان حق ذوی‌القربی در اختیار فاطمه‌ی زهرا (س) قرار دهد و بدین وسیله بنیان اقتصادی خانواده حضرت علی (ع)

را که در راه اسلام آن همه جهاد و فداکاری «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» که در احادیث بدان اشاره شد یکی از آیات سوره‌ی اسراء

می‌باشد و آن سوره را از سوره‌های مکی شمرده‌اند. با اینکه اعطاء فدک در مدینه و بعد از فتح خیبر بوده است.

در پاسخ این اشکال یکی از دو مطلب را می‌توان اختیار کرد. می‌شود گفت:

گرچه سوره‌ی اسراء را مکی شمرده‌اند لیکن چند آیه‌ی آن را مدنی دانسته‌اند که یکی از آنها همین آیه‌ی «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»

می‌باشد.

حسن گفته:

سوره‌ی اسراء مکی است، مگر پنج آیه‌ی آن که در مدینه نازل شده است:

آیه‌ی «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ»

و آیه‌ی «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَةَ»

و آیهی «اولئک الذین یدعون»

و آیهی «اقم الصلوه»

و آیهی «وَآتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (۵۰۸)

وجه دوم اینکه کسی بگوید:

اصل حق ذوی القربی در مکه و قبل از هجرت تشریح شده لیکن بعد از هجرت مورد عمل قرار گرفت. (۵۰۹)

سند و شاهد بر ملکیت فدک

پیامبر (ص) ورقه‌ای خواست و امیرالمؤمنین (ع) را فراخواند و فرمود:

«سند فدک را به عنوان بخشوده و اعطایی پیامبر بنویس و ثبت کن».

امیرالمؤمنین (ع) آنرا نوشت و خود حضرت با ام‌ایمن بر آن شهادت دادند.

پیامبر (ص) در آنجا فرمود:

«ام‌ایمن زنی از اهل بهشت است».

حضرت زهرا (س) این نوشته را تحویل گرفت و هنگام غصب فدک آنرا عیناً نزد ابوبکر آورد و به عنوان مدرک ارائه فرمود.

(۵۱۰)

سپس پیامبر (ص) مردم را در منزل حضرت زهرا (س) جمع نمودند و به آنان خبر دادند که فدک از آن فاطمه (س) است و در

همانجا از درآمد آن به عنوان اعطایی فاطمه (س) بین مردم تقسیم کردند و بدین صورت تصرف مالکانه‌ی فاطمه (س) در فدک را

به آنان نشان دادند.

فقرا مصرف کنندگان درآمد فدک

حضرت زهرا (س) در سرزمین فدک نماینده‌ای قرار داد و کارمندانی را تحت فرمانش سپرد، که پس از محاسبات لازم و پرداخت

مخارج، خالص سود سالیانه را خدمت حضرت زهرا (س) تقدیم می‌نمود.

درآمد فدک را سالیانه از هفتاد هزار سکه‌ی طلا تا صد و بیست هزار سکه نوشته‌اند. (۵۱۱) هر ساله حضرت به اندازه‌ی قوت خود

برمی‌داشت و بقیه را بین فقرا تقسیم می‌کرد و تا هنگام رحلت پیامبر (ص) این شیوه ادامه داشت (۵۱۲) و چشمان بسیاری از

نیازمندان منتظر سر رسیدن درآمد فدک بود تا از بخشش فاطمه (س) زندگی خود را سامانی بخشند.

ده روز پس از رحلت پیامبر (ص) (۵۱۳) مأموران ابوبکر به دستور خاص او به فدک رفتند و نماینده‌ی حضرت زهرا (س) را از

آنجا اخراج کردند و ملک آن را غصب نمودند و درآمد آن را به طور کامل برای مخارج حکومت غاصبانه‌ی خود صرف کردند و

کوچکترین توجهی به سابقه‌ی مفصل امر الهی و عمل پیامبر (ص) در مورد فدک و سندی که تنظیم شده بود و شاهدانی که

گواهی دادند و آنچه پیامبر (ص) در حضور مردم فرموده بود، نکردند.

این تصویری بود از مراحل فتح فدک و اخراج آن از دست یهودیان و انتقال آن به پیامبر (ص) و اعطای فدک توسط آن حضرت به

فاطمه (س) و آنچه طی چهار سال مالکیت و تصرف حضرت زهرا (س) به عنوان دوران شیرین فدک طی شد تا آنگاه که دوران

غصب آن فرا رسید و شیرینی گذشته را به کام فاطمه (س) و شیعیانش تلخ کردند.

اسرار غصب فدک (۵۱۴)

مقابله با مقام عصمت

پایه‌ی دین بر عصمت انبیاء و اوصیاء (ع) است، چرا که این پیام‌آوران الهی اگر خطای عمدی یا سهوی داشته باشند، اطمینان به کلی سلب می‌شود و مردم به آنچه به عنوان دین پذیرفته‌اند اطمینان نمی‌یابند. حکومتی که غاصبانه تشکیل شده بود قبل از همه باید این شرط را حذف می‌کرد تا براحتی هوسرانی‌هایش را مطرح کند. این بود که از چند راه به مقابله آن آمد:

۱. با هتک حریم عصمت و اهانت و جسارت نسبت به مقام با عظمتی که هیچ خطایی به او نمی‌توان نسبت داد، در صدد شکستن آن برآمد.

این که فدک را از فاطمه (س) می‌گیرند بدان معنی است که تصرف او به جا نیست. اینکه در میان مردم با او به احتجاج برمی‌خیزند برای شکستن عظمت او است.

اینکه در میان کوچه با جسارتهای جانسوز سند فدک را از دست او می‌گیرند و پاره می‌کنند هدفی جز اهانت به عصمت ندارند. ۲. با رد سخن مقامی که آیه‌ی تطهیر و عصمت درباره‌اش نازل شده رسماً اعلام کرد که مصداق آیه‌ی تطهیر با دیگران یکی است و خصوصیتی در قبول کلامش نیست و لذا از او شاهد می‌خواهد.

۳. در مقام مخاصمه تا آنجا تجاوز می‌کند که اگر کسی بر علیه مقام عصمت شهادت دهد قبول می‌کند و قائل می‌شود که باید بر او حد جاری کرد!!؟

۴. با رد شهادت امیرالمؤمنین (ع) بار دیگر کلام معصوم را رد می‌کند.

دشمن با این طریق خود را معرفی کرد و گرنه مقام عصمت در عظمت خود باقی بوده و هست و تا روز قیامت سفیران پروردگار فقط معصومین (ع) هستند و بس و غاصبین برای وارد کردن خود به صحنه، سعی در بیرون کردن مقام عصمت داشتند. البته راه همچنان باز است و آنان که امام معصوم نمی‌خواهند و به امام خطاکار قانع‌اند دنباله‌رو همانانند، ولی آنان که در پی بدست آوردن اوامر خدا و در نتیجه تحصیل رضای الهی هستند، نمی‌توانند سخن غیر معصوم را بپذیرند مگر آن که از سخن معصوم گرفته شده باشد.

مقابله با احترام و محبت‌های خاص به اهلیت (ع)

با توجه به سفارشات اکید قرآن و پیامبر (ص) بر مراعات احترام اهلیت (ع) و نیز لزوم محبت داشتن نسبت به آنان، زیرا کشش باطنی به سوی آنان در پاکان عالم وجود دارد و دشمنان اهلیت (ع) از این مسئله رنج می‌بردند لذا در کم رنگ کردن آن نهایت تلاش خود را می‌نمودند، این موضوع در ماجرای غصب فدک به چند صورت جلوه کرد:

۱. از بیان اینکه به احترام اهلیت (ع) خداوند حق خاصی را به آنان داده باشد، به شدت ابا داشتند. آنها با بخشوده‌ی پیامبر (ص) به دلیل اینکه به عنوان ذوی‌القربی به حضرت زهرا (س) داده شده بود، مخالفت داشتند و به هیچ عنوان نمی‌خواستند مسئله به صورت عظمت اهلیت (ع) مطرح شود. منظور پاک کردن گوشه‌ای از این عظمت بود که در اختصاص فدک به پیامبر (ص) و سپس به دختر او جلوه می‌نمود.

۲. مسئله‌ی رضا و غضب اهلیت (ع) و مساوی بودن آن با رضای پروردگار از اصولی بود که به طور جدی به مبارزه با آن برخاسته بودند. همچنین اذیت فاطمه (س) که به عنوان اذیت خدا و رسول (ص) مطرح بود در لیست برنامه‌های آنان بود.

اقدام به غصب فدک از یک سو، ایجاد نارضایتی و غضب فاطمه (س) بود و از سوی دیگر آزار دادن آن بانوی بزرگ و این هدفی بود که غاصبین با یک برنامه به هر دوی آنها دست می‌یافتند. عمر در سخنانش بارها این مطلب را مطرح کرده که ناراحت شدن

یک زن مسئله‌ی مهمی نیست تا روی آن حساب شود!

آنان می‌خواستند نشان دهند که عمداً اقدام به اذیت فاطمه (س) نمودند و او را به غضب درآوردند. ولی ثمره‌ی کارشان با برنامه‌های امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) خنثی شد و طوری شد که علناً به معذرت خواهی آمدند.

۳. مودت و محبت نسبت به آل پیامبر (ص) در دین اسلام موضوعیت تمام دارد، به طوری که هیچ عملی بدون آن مورد قبول نیست. اصحاب صحیفه و سقیفه در صدد الغای این شرط از اسلام و رواج اسلام بی‌ولایت و محبت اهل بیت (ع) بودند. یکی از مواردی که این هدف به ظهور رسید، مسئله‌ی فدک بود.

پیداست که اگر مردمی محبت اهل بیت پیامبر (ع) خود را داشته باشند، نه تنها اموال او را نمی‌گیرند؛ بلکه اموال خود را هم در اختیار او قرار می‌دهند.

به قول امیرالمؤمنین (ع)، در زیر آسمان فقط یک سرمایه از آن زهرا (س) بود و آن هم فدک. تمام چشمها به همین ملک فاطمه (س) دوخته شد. گویا به یادشان نمی‌آمد که جا دارد

از اموال خود تقدیم آن حضرت نمایند و محبت خود را اظهار کنند. اولین معنای غضب فدک بی‌محبتی نسبت به خاندان پیامبر (ص) بود و این دقیقاً همان بود که غاصبین در پی آن بودند. (۵۱۵)

زیر پا گذاردن مبانی دینی

نادیده گرفتن فرامین الهی اولین پایه برای بدعت گذار است، چون کسی که می‌خواهد طبق هوی و هوس خود عمل کند، ابتدا باید از قید اطاعت خداوند بیرون آید تا بتواند آنگونه که دلش می‌خواهد عمل نماید.

غاصبین فدک چند فرمان الهی را با این کار خود زیر پا گذاشتند و این اوامر الهی در آیات قرآن و اعمال و گفتار پیامبر (ص) جلوه گر بود.

آنان با غضب فدک آیه‌ی «آت ذا القربی حقه»

و آیه‌ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»

و آیه‌ی «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین»

و آیه‌ی «و ورث سلیمان داود»

و چند آیه‌ی دیگر مربوط به ارث را زیر پا گذاشتند.

فدک به دستور خاص الهی به فاطمه (س) داده شده بود و آنان با گرفتن آن در واقع دستور الهی را نقض کردند. آیه‌ی تطهیر شهادت الهی بود که فاطمه (س) هر سخنی بگوید راست می‌گوید، ولی آنان با شاهد خواستن از فاطمه (س) رسماً گواهی خداوند را نادیده گرفتند.

خداوند آیات ارث را برای همه‌ی مردم نازل کرده است و اینان فاطمه (س) را بدون هیچ مدرکی از آن مستثنی دانستند و در واقع تصرف و تحریف در کلام خدا نمودند. خداوند تصریح می‌کرد که انبیاء ارث می‌برند و اینان در مقابل خداوند می‌گفتند، انبیاء ارث نمی‌برند.

از سوی دیگر عمل و گفتار پیامبر (ص) به عنوان مقام عظمای عصمت حاکی از فرمان خداوند است.

اگر هیچ آیه‌ای هم درباره‌ی فدک نبود، همین عمل پیامبر (ص) که رسماً فدک را به فاطمه (س) بخشید و در حضور مردم این کار را انجام داد که همه دانستند و سند آن را هم تنظیم کرد و نوشت و شاهد هم بر آن گرفت، برای حرمت مخالفت با آن کافی بود.

گویی اعطای فدک را یک انسان عادی انجام داده است که به همین آسانی آن را غضب کردند و به ارائه‌ی سند و شاهد هم

اعتنایی نکردند!

در کنار همه‌ی اینها دستورات دیگر پیامبر (ص) از قبیل آنکه «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» زیر پا می‌رفت. اینان قانون معروف اسلام را می‌دانستند و رسماً با آن مخالفت می‌کردند و به جای آنکه از مدعی شاهد بخواهند از مدعی علیه شاهد می‌خواستند.

آری هدف، نشان دادن بی‌اعتنایی به عمل پیامبری بود که کار او مظهر اراده‌ی پروردگار است،

«و لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»

و در واقع می‌خواستند نشان دهند که به مقام وحی اعتنایی ندارند. با این اعمال عظمت قرآن و مقام وحی جایی نرفت، ولی غاصبین خوب معرفی شدند و اهداف آنان خوب تبیین گردید.

پیش‌گیری از اجرای قوانین بعدی اسلام

نکته‌ی بسیار حساسی که غاصبین اظهار نمی‌کردند ولی به عنوان یک مسئله‌ی مهم در دل داشتند این بود که هنوز بسیاری از قوانین اسلام تبیین نشده بود و مقامی متصل به وحی لازم بود تا آنها را بیان کند.

پیدا بود که امثال ابوبکر و عمر نه قادر بر چنین کاری هستند و نه مردم آنان را بدین عنوان می‌پذیرند. چشمها همه به اهل بیت (ع) دوخته شده بود که بقیه‌ی احکام الهی را چگونه بیان می‌کنند و غاصبین در صدد انحلال این مسئله بودند.

آنها خوب می‌دانستند که اگر امروز بیانات امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) را درباره‌ی فدک بپذیرند فردا هم باید منتظر بیان احکام دیگری از اسلام باشند. این موضوع هم باعث توجه مردم به خانه‌ی وحی بود و هم مانع بدعتها.

لذا با کمال صراحت، پس از شنیدن آن همه استدلالهای قرآنی و استناد به قوانین وضع شده از سوی پیامبر (ص) که هم امیرالمؤمنین (ع) و هم فاطمه (س) بیان کردند، رسماً آن را زیر پا گذاردند تا نوبت فرداهایی نرسد که باید به سخنان ایشان گوش فرا دهند!

گرفتن منبع مالی از اهل بیت (ع)

حضرت خدیجه (س) درس خوبی از خود به یادگار گذاشته بود که درخت نوپای اسلام را با ثروت انبوه خود پرورید و از ضربه‌های بی‌امان دشمن نجات داد تا جایی که خود پیامبر (ص) به این مطلب تصریح فرمود:

«اسلام به شمشیر علی (ع) و اموال خدیجه (س) پا گرفت».

اکنون نوبت فاطمه (س) بود که با ثروتی که در اختیار داشت، درخت نوپای ولایت را از ضربه‌های سهمگین دشمن نجات دهد. با توجه به فقر شدید مردم در اول اسلام و اینکه فدک ثروتی نسبتاً مهم بحساب می‌آمد، غاصبین وحشت شدیدی از این اموال داشتند که هم تقسیم آن بین فقرا توسط فاطمه (س) اثرات نامطلوبی بر کار آنان می‌گذاشت و هم می‌ترسیدند امیرالمؤمنین (ع) آنرا در راه هدف خود صرف کند و بر علیه آنان اقداماتی نماید. لذا خود ابوبکر به این مطلب تصریح کرده که ما با گرفتن بنیه‌ی مالی از خاندان پیامبر (ص) از این جهات خیال خود را آسوده می‌کنیم.

نشان دادن قدرت بدعت و قانون‌گذاری توسط غاصبین

یکی از اهداف غاصبین آن بود که در اعلا- درجه‌ی جهل به احکام الهی و قوانین اجتماعی می‌خواستند خود را به عنوان

قانون گزارانی که در قبض و بسط امور دست دارند جلوه دهند. آنها هم برای بدعت‌های آینده‌ی خود نیاز به چنین خودنمایی داشتند و هم برای مسائلی که هر ساعت برای اسلام پیش می‌آمد و بالاخره باید جوابی برای آن آماده می‌کردند. و پیداست که قانون از قداست خاصی برخوردار است و باید نمود کار را طوری پیش بیاورند که ظاهر دینی آن حفظ شود.

غصب فدک را با همین نقشه آغاز کردند و پس از جعل حدیث «ان الله ابي ان يجمع النبوه والخلافه في اهل بيت واحد» که ایامی پیش دست به جعل آن زده بودند، اکنون اقدام به دومین جعل در اسلام نمودند و حدیثی تحت عنوان «النبی لا یورث» آماده کردند که این اقدام ضد دینی خود را دینی جلوه دهند و از قداست نام پیامبر (ص) استفاده کنند. با عنوان حدیث آن حضرت به جنگ دین بیایند و عملاً ثابت کنند که قادر به چنین کاری هستند.

از سوی دیگر به عنوان اینکه می‌خواهیم در آمد فدک را در راه جهاد با مرتدین به مصرف برسانیم و با آن اسلحه بخریم و لشکر مسلمین را نظام بدهیم ظاهر جالبی به کار خود دادند.

لابد تاریخ فراموش کرده است که با همین اموال غصبی خالد بن ولید را سراغ قبیله‌ای فرستادند که به خاطر استقامت بر خلافت امیرالمؤمنین (ع) و نپذیرفتن حکومت غاصبین مورد حمله قرار گرفتند و مالک بن نویره بدست آنان کشته شد و خالد در همان شب به همسر او تجاوز کرد!!

همچنین با شاهد خواستن از فاطمه (س) چنین وانمود کردند که در مسئله‌ای که اموال مسلمین مطرح است حتی از فاطمه (س) شاهد می‌خواهند و گویی این اندازه پایبند به احکام دین هستند!!

از جهتی دیگر اجماع مسلمین را مطرح کردند و اینکه غصب فدک هر اندازه خلاف و ضد دین باشد مردم طرفدار آن هستند و ما به خاطر مردم این کار را می‌کنیم و الا- خود چنان تمایلی به آن نداریم. با این کار رنگ تقدس دیگری به کار خود دادند و به عنوان یکی از پایه‌های قانون‌گذاری خود آن را مستحکم نمودند.

اینها همه به عنوان قدرت‌نمایی بود تا نشان دهند با سابقه‌ی جهل مطلق که دارند اخیراً قادر به بدعت‌گذاری هستند و گویا چیزهایی از دین فهمیده‌اند و کم‌کم مشغول تکمیل مراحل آن هستند.

البته اسلام یک روز و دو روز نبود که این جهل ظاهر نشود و این مقدس‌نمایی برهم نریزد. در طول خلافت غاصبانه هر روز سؤال‌های دینی تازه‌ای پیش می‌آمد و مسائل تازه‌ای مطرح می‌شد که ناآگاهی غاصبین نسبت به احکام دین روز بروز روشن‌تر می‌گشت و آنچه در صددش بودند به طور معکوس ظهور می‌کرد.

تحریک مردم در مخالفت با اهل بیت (ع)

غاصبین با توجه به خونهای ریخته شده در بدر و احد که امیرالمؤمنین (ع) شجاع آن میدانها بود و همین مردم پدران و فامیل مشرک خود را به شمشیر علی (ع) از دست داده بودند، توانستند نظر مردم را بر ضد آن حضرت تحریک کنند و آنان را نسبت به هرچه به نفع آن حضرت تمام می‌شود، مخالف نمایند.

از سوی دیگر اخلاق جاهلی که هنوز آثار آن در مردم باقی بود و گاهی سر از تعصبات بیجا و گاهی از فرهنگ پایین مردم درمی‌آورد، وسیله‌ی خوبی برای تحریک عواطف و ضمائر مردم بود.

اینکه حتی به خاندان پیامبر (ص) اختصاص داشته باشد مسئله‌ای بود که خیلی راحت می‌شد مردم را بر ضد آن تحریک کرد. اینکه ثروت بزرگی در اختیار فاطمه (س) باشد مطلبی بود که خوب می‌شد از آن استفاده‌ی منفی برد. اینکه فدک مایه‌ی عظمت علی و فاطمه (س) باشد نکته‌ای بود که به راحتی می‌شد آن را به رخ مردم تنگ نظر کشید.

این مجموعه را غاصبین به خوبی درک می‌کردند و از آن برای جمع مردم بر ضد خاندان رسالت استفاده می‌کردند و نتایج خوبی

هم می‌گرفتند. آنگاه که ابوبکر از استدلال در مقابل مقام ولایت کبری عاجز می‌شد، فوراً مسائل را بر عهده‌ی مردم می‌گذاشت و می‌گفت:

این کار را مردم بر عهده‌ی من قرار دادند و من خواسته‌ی آنان را اجرا کردم و اکنون هم حاضرم مردم بین من و تو قضاوت کنند. حضرت زهرا (س) هم دقیقاً همین جهت را هدف سخنان خود قرار داد و فرمود:

در جایی که خدا حکم مخالف داشته باشد و مقام عصمت سخن بگوید، رضایت و اتفاق مردم ارزشی ندارد.

کسب قدرت مالی جهت اقدام بر علیه اهل بیت (ع)

از آنجا که منبع مالی حکومت غاصب قوی نبود و از سوی دیگر جنگ‌هایی تحت عنوان مرتدین مطرح شده بود، نیاز به یک درآمد کلان به خوبی احساس می‌شد و فدک در این جهت یک منبع استثنایی بود. آنان خوب می‌دانستند که به چنگ آوردن این منبع مشکلات بزرگی را حل می‌کند و به همان اندازه که گرفتن آن از اهل بیت (ع) مهم است، بدست آوردن آن برای حکومت خود مهمتر است. تا اینجا اجمالی از اهداف غاصبین در غصب فدک بیان شد و اینک ببینیم چرا اهل بیت (ع) این گونه مسئله را پی‌گیری کردند.

دیدگاه آیت‌الله شهید سید محمد باقر صدر در رابطه با غصب فدک

مرحوم شهید سید محمد باقر صدر در کتاب خود «فدک فی التاریخ» می‌نویسد:

فدک سمبلی از معنایی عظیم است که هرگز در چهارچوب آن قطعه زمین تصاحب شده حجاز نمی‌گنجد. و همین معنای رمزی فدک است که نزاع مربوط به آن را، از قالب مخاصمه‌ای سطحی و محدود، به جانب قیام و مبارزه‌ای وسیع و پر دامنه سوق می‌دهد... حاشا که مسأله‌ی فدک چنین تصور شود. منازعه‌ی فدک قیامی علیه اساس حکومت است.

فدک فریاد آسمانگیری است که فاطمه (س) خواست به وسیله آن سنگ کجی را که تاریخ بعد از ماجرای سقیفه بر آن بنا شد، درهم بشکند. برای اثبات این معنا کافی است به خطبه‌ای که حضرت زهرا (س) در مسجد پیامبر (ص) رویاروی خلیفه و در حضور جمعیت انبوهی از مهاجر و انصار ایراد فرمودند، نگاهی بیفکنیم. (۵۱۶)

اقدامات امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) در مقابله با غصب فدک

پاسخ امیرالمؤمنین (ع) به ابوبکر و عمر در مورد فدک (۵۱۷)

پس از رحلت پیامبر (ص) ابوبکر و عمر نزد امیرالمؤمنین (ع) آمدند و گفتند:

درباره‌ی آنچه از پیامبر باقی مانده چه می‌گوئی؟

فرمود:

ما از همه‌ی مردم به پیامبر (ص) سزاوارتریم. عمر گفت:

حتی نسبت به اموالی که در خیر است؟

فرمود:

حتی اموالی که در خیر است.

عمر پرسید:

حتی نسبت به اموالی که در فدک است؟

فرمود:

حتی اموالی که در فدک است.

عمر گفت:

مگر به قیمت جدا کردن گردنهای ما با اژه باشد، که هرگز چنین چیزی نخواهد شد!!!

ارائه‌ی سند فدک توسط حضرت زهرا (س) (۵۱۸)

از اولین برخورد غاصبین درباره‌ی فدک مشخص شد که نقشه‌های شومی در سر دارند. به همین جهت، عمر به حضرت زهرا (س) گفت:

آن نوشته‌ای که می‌گفتی پدرت پیامبر درباره‌ی فدک برایت نوشته بیاور!

پس از غضب فدک، این اولین اقدامی بود که حضرت زهرا (س) انجام داد و سند فدک را آورد و به ابوبکر نشان داد و فرمود:

این نوشته‌ی پیامبر (ص) برای من و فرزندانم است.

این سند هنگام بخشیدن آن از سوی پیامبر (ص) به فاطمه (س) به امر آن حضرت و به دستخط امیرالمؤمنین (ع) و به شهادت آن حضرت و امایمن تنظیم شده بود و متن آن به عنوان «اعطائی پیامبر (ص) به دخترش فاطمه (س)» بود.

احتجاج مفصل حضرت زهرا (س) در مجلس ابوبکر و عمر

احتجاج مفصل حضرت زهرا (س) در مجلس ابوبکر و عمر (۵۱۹)

مراحل احتجاج درباره‌ی فدک که با هدف اثبات اصل حق انجام شد - اگر چه فدک را باز نگرداند - به صورت بسیار حساب شده‌ای صورت گرفت که دشمن نتواند بی‌خبر از معرکه بگریزد و نقاط ابهام باقی گذارد.

مجلس خاص ابوبکر و عمر

ابتدا حضرت زهرا (س) به امر امیرالمؤمنین (ع) به مجلسی که ابوبکر و عمر به همراه عده‌ای خصوصی در آن بودند آمد و رسماً اعتراض خود را آغاز کرد و در سخنان مفصلی که صورت مخاصمه و محاکمه داشت، دلائل خود را برای اثبات حقانیت خود در تصرف فدک و غاصب بودن خصم بیان فرمود، که ذیلاً صورت آن مجلس عیناً ذکر می‌شود.

فدک ارث نیست

حضرت خطاب به ابوبکر فرمود:

چرا نماینده‌ی مرا از فدک اخراج نمودی در حالی که پیامبر (ص) به امر خداوند آن را برای من قرار داد. آیا می‌خواهی زمینی را از

من بگیری که پیامبر (ص) از بین غنائمی که مسلمانان در راه آن جنگ نکرده‌اند به من بخشید؟

آیا پیامبر (ص) نفرموده است:

«فرزندان هر کس باید بعد رحلت او مورد توجه باشند» تو خوب می‌دانی که تنها یادگار پیامبر (ص) برای فرزندانش همین است؟

شهادت ناحق عایشه

ابوبکر گفت:

عایشه و عمر شهادت می‌دهند که پیامبر (ص) فرموده است:

«النبی لا یورث» یعنی «پیامبر ارث نمی‌گذارد».

حضرت زهرا (س) فرمود:

این اولین شهادت ناحقی است که به آن شهادت می‌دهند. من دربارهی فدک در اسلام شاهدانی دارم. فدک را پیامبر (ص) به من بخشیده است و من شاهد می‌آورم.

ابوبکر گفت:

دلیل خود را بیاور.

شاهد در ملک مورد تصرف باطل است

حضرت زهرا (س) فرمود:

آیا در زمان حیات پیامبر (ص) فدک تحت تصرف من نبود و من محصول آن را مصرف نمی‌کردم؟

گفت:

آری.

فرمود:

پس چرا دربارهی چیزی که در دست من است از من شاهد می‌خواهی؟

ابوبکر گفت:

چون غنیمت مسلمانان است، اگر دلیل نیآوری امضا نخواهم کرد!

حضرت در حالی که مردم هم می‌شنیدند فرمود:

آیا می‌خواهید دستور و کار پیامبر (ص) را رد کنید و دربارهی ما حکمی کنید که دربارهی سایر مسلمانان نمی‌کنید؟

ای حاضرین بشنوید که مرتکب چه عملی می‌شوند؟

ای ابوبکر و عمر، اگر من اموال مسلمانان را که در دستشان و تحت تصرفشان است ادعا کنم از من دلیل می‌خواهید یا از مسلمانان؟

عمر با حال غضب گفت:

این غنیمت مسلمانان و زمین آنان است که در دست فاطمه (س) است و محصول آن را مصرف می‌کند. اگر بر ادعای خود دلیل آورد که پیامبر از بین مسلمانان فدک را فقط به او بخشیده است - در حالی که غنیمت و حق مسلمانان بوده!! - در این باره نظر خواهیم داد.

عصمت فاطمه (س) دلیل کامل

حضرت (س) فرمود:

همین مرا بس است!

ای مردم شما را قسم می‌دهم که آیا از پیامبر (ص) شنیدید که فرمود:

«دخترم سیده‌ی زنان اهل بهشت است»؟

گفتند:

آری به خدا قسم، این را از پیامبر (ص) شنیدیم.

فرمود:

آیا سیده‌ی زنان اهل بهشت ادعای باطل می‌نماید و آنچه مالکش نیست تصرف می‌کند؟

چه می‌گوئید اگر چهار نفر بر علیه من به کار زشتی شهادت دهند یا دو نفر نسبت سرقت به من دهند؟

آیا سخن آنان را تصدیق می‌کنید؟

ابوبکر در اینجا سکوت کرد ولی عمر گفت:

آری و حد بر تو جاری می‌کنیم!

حضرت فرمود:

دروغ گفتمی و پستی خود را ثابت کردی مگر آنکه اقرار کنی بر دین محمد (ص) نیستی. کسی که بر علیه سیده‌ی زنان اهل بهشت

شهادتی را بپذیرد یا حدی بر او جاری کند، ملعون است و به آنچه خداوند بر محمد (ص) نازل کرده کافر شده است، زیرا آنانکه

«خداوند پلیدی‌ها را از آنان برده و آنان را پاکیزه گردانیده» شهادتی بر علیه شان جایز نیست، چرا که معصومند و از هر زشتی و

بدی پاکند.

ای عمر!

درباره‌ی اهل این آیه (تطهیر) به من خبر بده که اگر عده‌ای بر علیه آنان یا یکی از آنان به شرک یا کفر یا کار زشتی شهادت دهند

آیا مسلمانان باید از آنان بیزارى بجویند و آنان را حد بزنند؟

عمر گفت:

آری، آنان با سایر مردم یکسانند!!

حضرت فرمود:

دروغ گفتمی و کافر شدی!

آنان با سایر مردم مساوی نیستند چرا که خداوند آنان را معصوم قرار داده و آیه‌ای درباره‌ی عصمت و طهارت آنان نازل کرده و

پلیدی‌ها را از آنان دور نموده است.

هر کس بر علیه آنان سخنی را بپذیرد در واقع خدا و رسول را تکذیب کرده است.

ابوبکر گفت:

ای عمر ترا قسم می‌دهم که ساکت باشی!

فدی بخشوده‌ی پیامبر (ص) به استناد قرآن

سپس ابوبکر گفت:

(درباره‌ی فدک) دلیل بیاور.

حضرت زهرا (س) فرمود:

اما فدک، خداوند عزوجل آیه‌ای از قرآن نازل کرد که در آن به پیامبر (ص) دستور داده بود حق من و فرزندانم را بدهد، آنجا که می‌فرماید:

«فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»

و من و فرزندانم نزدیکترین خلائق به پیامبر (ص) بودیم و آن حضرت فدک را به من بخشید.

وقتی جبرئیل دنباله‌ی آیه را خواند:

«وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (۵۲۰)

پیامبر (ص) سؤال کرد:

حق مسکین و ابن سبیل چیست؟

خداوند این آیه را نازل کرد:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (۵۲۱)

و خمس را به پنج قسمت تقسیم کرد و فرمود:

«مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَهُ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (۵۲۲)

مصرف حق ذوی القربی

سپس حضرت زهرا (س) فرمودند:

آنچه برای خدا است برای پیامبر (ص) می‌شود و آنچه برای پیامبر (ص) است برای ذوی القربی می‌شود و ذوی القربی ما هستیم.

خداوند می‌فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (۵۲۳)

ابوبکر نگاهی به عمر کرد و گفت:

تو چه می‌گوئی؟!

عمر گفت:

پس یتیمان و مساکین و ابناء السبیل کیانند؟

حضرت فرمود:

یتیمان باید از کسانی باشند که به خدا و پیامبر (ص) و ذوی القربی ایمان داشته باشند. مساکین هم کسانی باشند که در دنیا و

آخرت با آنان باشند. ابن السبیل هم باید راه آنان را بپیماید.

عمر گفت:

بنابراین خمس و غنیمت همگی برای شما و دوستان و شیعیان شما است؟

حضرت فرمود:

فدک را خداوند برای من و فرزندانم قرار داده و برای دوستان و شیعیان ما قرار نداده است، ولی خمس را برای ما و دوستان و شیعیانمان قسمت نموده همانطور که در کتاب خداوند آورده است.

عمر گفت:

پس برای مهاجرین و انصار و تابعین چه می ماند؟

فرمود:

اگر آنان هم از دوستان و شیعیان ما بودند زکات و صدقاتی که خداوند در قرآن واجب نموده و تقسیم آن را بیان فرموده به آنان تعلق می گیرد. خداوند عزوجل می فرماید:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ» (... ۵۲۴)

خدا راضی است اگر چه مردم راضی نباشند

عمر گفت:

فدک مخصوص تو باشد و غنیمت برای شما و دوستانان؟

گمان نمی کنم اصحاب محمد (ص) به این راضی باشند!!

حضرت فرمود:

ولی خداوند عزوجل و پیامبرش بدان راضی هستند. این اموال را خدا به شرط دوستی و پیروی از او قرار داده نه به شرط دشمنی و مخالفت! و هر کس با ما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده و هر کس با ما مخالفت کند با خداوند مخالفت کرده است و هر کس با خدا مخالفت کند از جانب حق تعالی مستوجب عذاب الیم و عقاب شدید در دنیا و آخرت است.

چرا فقط از فاطمه (س) دلیل می خواهند؟

عمر گفت:

ای دختر محمد (ص)! بر ادعای خود دلیل بیاور!

حضرت فرمود:

چطور سخن جابر بن عبدالله و جریر بن عبدالله را بدون آنکه از آنان دلیل بخواهید قبول کردید. (۵۲۵)

در حالی که دلیل من در کتاب خدا است؟

عمر گفت:

جابر و جریر چیز کم ارزشی را می خواستند ولی تو مسئله‌ی عظیمی را ادعا می کنی که مهاجر و انصار با آن مرتد می شوند!!

حضرت فرمود:

مهاجرین به کمک پیامبر (ص) و اهل بیتش به دین خدا هجرت کردند و انصار هم با ایمان به خدا و رسول و ذوی القربی احسان کردند. بنابراین اگر هجرتی بوده به سوی ما بوده و اگر نصرتی بوده به ما یاری کرده‌اند و تابعین هم به وسیله ما تابع شده‌اند. هر کس هم از دین مرتد می شود به سوی جاهلیت بازگشته است.

عمر گفت:

این سخنان باطل را کنار بگذار، شاهدانی را حاضر کن که به این سخن تو (درباره‌ی فدک) شهادت دهند!

شاهدان فاطمه (س) بر ملکیت فدک

حضرت زهرا (س) در همان مجلس ماند و کسی را فرستاد تا امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (ع) و ام‌ایمن و اسماء بنت عمیس (که همسر ابوبکر بود) آمدند و به همه‌ی آنچه حضرت زهرا (س) فرموده بود شهادت دادند.

از جمله ام‌ایمن چنین گفت:

از پیامبر شنیدم که می‌فرمود:

«فاطمه سیده‌ی زنان اهل بهشت است».

آیا کسی که سیده‌ی زنان بهشت است چیزی را که مالک نباشد ادعا می‌کند؟ من نیز زنی از اهل بهشتم و من هم به آنچه از پیامبر (ص) شنیده باشم، شهادت نمی‌دهم.

گفت:

ای ام‌ایمن، این قصه‌ها را کنار بگذار، به چه چیزی شهادت می‌دهی؟

ام‌ایمن گفت:

ای ابوبکر، شهادت نخواهم داد تا درباره‌ی آنچه پیامبر (ص) فرموده از تو اقرار بگیرم. تو را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانی که پیامبر (ص) فرموده است:

«ام‌ایمن زنی از اهل بهشت است»؟

ابوبکر گفت:

بلی. ام‌ایمن گفت:

اکنون شهادت می‌دهم که جبرئیل نزد پیامبر (ص) آمد و گفت:

خداوند تعالی می‌فرماید:

«وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»

«به کسی که با تو قرابت دارد حقش را عطا کن».

پیامبر (ص) فرمود:

منظور از «ذوالقربی» کیست؟

جبرئیل، از پروردگار سؤال کن که اینان کیستند؟

عرض کرد:

ذوی القربی فاطمه (س) است.

پیامبر (ص) فدک را به امر پروردگار به فاطمه (س) داد و او آن را تحویل گرفت و قبول کرد. سپس پیامبر (ص) فرمود:

«ای ام‌ایمن و ای علی (ع)، شاهد باشید.»

سپس امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (ع) و اسماء هم نظیر سخن ام‌ایمن درباره‌ی ملکیت فدک شهادت دادند.

جواب عمر درباره‌ی شاهدان

عمر گفت:

«علی همسر اوست، حسن و حسین هم پسران او هستند. ام‌ایمن هم خدمتکار اوست. اسماء بنت عمیس هم قبلاً همسر جعفر بن ابی طالب بوده و خدمتگزار فاطمه (س) هم بوده و به نفع بنی‌هاشم شهادت خواهد داد. همه‌ی این شاهدان برای منفعت خود شهادت می‌دهند!!» و درباره‌ی ام‌ایمن اضافه کرد که:

«او زنی غیر عرب است و با فصاحت نمی‌تواند شهادت بدهد!!»

دفاع امیرالمؤمنین (ع) از شاهدان

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

فاطمه (س) پاره‌ی تن پیامبر (ص) است و هر کس او را اذیت کند، پیامبر (ص) را اذیت کرده و هر کس او را تکذیب کند، پیامبر را تکذیب کرده است.

حسن و حسین هم دو پسران پیامبر (ص) و دو آقای جوانان اهل بهشتند و هر کس آنان را تکذیب کند، پیامبر را تکذیب کرده است، چرا که اهل بهشت راست گویند. و من آن کسی هستم که پیامبر (ص) فرمود:

«تو از منی و من از توام و تو در دنیا و آخرت برادر منی. هر که تو را رد کند مرا رد کرده و هر کس تو را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس از تو سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است.» و ام‌ایمن کسی است که پیامبر (ص) برای او به بهشت شهادت داده است و برای اسماء بنت عمیس و نسل او دعا کرده است.

اقرار عمر و قبول نکردن شاهدان

عمر گفت:

شما همانگونه هستید که توصیف نمودید ولی شهادت کسی که به نفع خود شهادت می‌دهد قبول نمی‌شود!!

جواب نهائی امیرالمؤمنین (ع) درباره‌ی شاهدان

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

اکنون که ما آنطور هستیم که خودتان می‌شناسید و منکر نیستید و در عین حال شهادت ما به نفع خودمان پذیرفته نیست و شهادت پیامبر هم قبول نیست پس انا لله و انا الیه راجعون!

ما وقتی برای خود ادعائی داریم از ما دلیل می‌خواهید؟

آیا کسی نیست ما را یاری کند؟

شما بر حکومت خدا و پیامبر (ص) حمله آورده‌اید و بدون هیچ دلیلی و حجتی آن را از خاندان پیامبر (ص) به خاندان دیگری برده‌اید. به زودی ظالمان خواهند دانست که به کجا بازمی‌گردند.

نتیجه‌ی محاکمه‌ی اول فدک

سپس امیرالمؤمنین (ع) به حضرت زهرا (س) فرمود:
 بازگرد تا خداوند بین ما حکم کند و هم او بهترین حکم کننده گان است.
 حضرت زهرا (س) به حال غضب برخاست و فرمود:
 خدایا!

این دو به حق دختر پیامبرت ظلم کردند. خدایا به شدت اینان را مأخوذ فرما.
 سپس حضرت زهرا (س) محزون و گریان از نزد آنان بیرون آمد.

نصرت طلبی حضرت زهرا (س) و اهل بیت (ع) در سایه فدک (۵۲۶)

اقدامی که هیچکس - نه غاصبین و نه مردم - انتظارش را نداشتند این بود که امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین (ع) دسته جمعی حرکت کنند و بر در خانه‌ی مهاجرین و انصار بیایند و از آنان درباره‌ی حقوق از دست رفته‌ی خود کمک بخواهند. این اقدام معرفی خوبی برای مردم بود که هم خود را بشناسند و هم آیندگان آنان را بشناسند. مردمی که در خانه‌ی خود را باز می‌کردند و خود را با تنها یادگار پیامبرشان روبرو می‌دیدند از هر جهت عاجز می‌شدند و از نظر اعتقادی و اخلاقی و وجدانی خود را محکوم می‌یافتند.

ضربه‌ی مؤثر نصرت طلبی خاندان وحی

واقعاً کار به جایی رسیده باشد که سیده النساء (س) به همراه جانشین حقیقی پیامبر (ص) و دو آقای اهل بهشت به نمایندگی از ذات اقدس الهی و پیامبر گرامی (ص)، بر در خانه‌های یاران سابق پیامبر (ص) بیایند و از آنان بخواهند که دین خدا را یاری کنند؟ آیا چه جوابی برای این منظره آماده کرده بودند؟
 این اقدام از سوی خاندان وحی هم عجیب بود، ولی مسئله بر سر منافع شخصی نبود، بلکه از این طریق مسئله‌ی اتمام حجت بر تمام خلق مطرح بود و باید هر نقطه‌ی مبهمی در این قضایا رفع می‌شد. با این اقدام بر همگان روشن شد که واقعاً مردم طرفدار غاصب بودند و گرایش اعتقادی اکثریت بدان سو بود.
 اینک که باطنها آشکار شد حقیقت نیز روشن می‌شود و آنچه ناگفتنی است، عیان می‌گردد.

چگونگی برنامه‌ی کمک خواهی

امیرالمؤمنین (ع)، حضرت زهرا (س) را به همراه امام حسن و امام حسین (ع) تا چهل روز، هر روز سوار بر مرکبی می‌نمود و به در خانه‌ی مهاجرین و انصار می‌برد.
 حضرت زهرا (س) به آنان می‌فرمود:

«ای مهاجرین و انصار، خدا را و دختر پیامبرت را یاری کنید. شما روزی که با پیامبر (ص) بیعت کردید، بر سر این بیعت کردید که از او و فرزندانش حمایت کنید و از آنها منع کنید آنچه از خود و فرزندانمان منع می‌کنید. بیایید و به بیعت خود نسبت به پیامبر وفا

کنید».

ولی احدی به حضرت جواب مثبت نداد.

برخورد خاص حضرت زهرا (س) با معاذ بن جبل

حضرت به معاذ بن جبل یکی از بنیانگذاران سقیفه رسید و فرمود:

ای معاذ بن جبل!

من به عنوان کمک‌خواهی نزد تو آمده‌ام و تو با پیامبر (ص) بیعت کردی که او و فرزندانش را یاری کنی و آنچه از خود و فرزندان دفع می‌کنی از آنان نیز دفع کنی. اکنون ابوبکر فدک را غصب کرده و نماینده‌ی مرا از آن اخراج نموده است. معاذ گفت:

دیگری هم با من هست؟

فرمود:

نه، هیچکس به من پاسخ مثبت نداد.

معاذ گفت:

کمک من به کجا می‌رسد؟!

حضرت زهرا (س) از نزد معاذ بیرون آمد و فرمود:

«دیگر با تو سخن نمی‌گویم تا نزد پیامبر (ص) بروم.

به خدا قسم کلمه‌ای با تو حرف نمی‌زنم تا من و تو نزد پیامبر (ص) حاضر شویم».

احتجاج فاطمه (س) با ابوبکر و پاره کردن سند فدک توسط عمر

از آنجا که گرفتن سندی مبنی بر بازگرداندن فدک، دلیلی بزرگ بر حقانیت فاطمه (س) به اقرار خصم بود و مهر غاصبیت را بر پیشانی آنان می‌زد، باید تلاشی در این باره صورت می‌گرفت، اگر چه در مرحله‌ی بعد آن سند و مدرک پاره شود و مورد اهانت قرار گیرد، چرا که هر رفتار نامطلوب با نوشته‌ی غاصب ضربه‌ای بر پیکر خود اوست. لذا برای بار سوم حضرت زهرا (س) به دستور امیرالمؤمنین (ع) نزد ابوبکر رفت.

استدلال حضرت زهرا (س) نزد ابوبکر

امیرالمؤمنین (ع) به حضرت زهرا (س) فرمود:

نزد ابوبکر برو در حالی که تنها باشد، چرا که از عمر زودتر منفعل می‌شود. نزد او برو و چنین بگو:

ادعای مقام پدرم و خلافت او را کرده‌ای و جای او نشسته‌ای؟

اگر فدک ملک تو هم بود و من از تو می‌خواستم که آن را به من ببخشی بر تو واجب بود آن را به من بدهی.

حضرت زهرا (س) نزد ابوبکر آمد و این مطالب را به او فرمود.

نوشتن سند برای ارجاع فدک

ابوبکر گفت:

«راست می‌گویی».

سپس ورقه‌ای خواست و بر آن نوشته‌ای مبنی بر بازگرداندن فدک نوشت. حضرت زهرا (س) نوشته را برداشت و از نزد ابوبکر بیرون آمد.

محو و پاره کردن سند توسط عمر

عمر به آن حضرت رسید و گفت:

ای دختر محمد (ص)، این نوشته‌ای که همراه توست چیست؟
فرمود:

نوشته‌ای است که ابوبکر برای برگرداندن فدک برایم نوشته است.
گفت:

آن را به من بده. ولی حضرت ابا کرد و آن را نداد.

در اینجا عمر برای گرفتن کاغذ جسارتی عظیم به حضرت زهرا (س) نمود که قلم در ادای آن گریان و زبان از گفتن آن شرمنده است.

به قیمت اهانت به ساحت اقدس بانوی جهان، عمر نوشته را از آن حضرت گرفت و ابتدا با آب دهان نوشته‌ی آن را محو کرد و سپس آن را پاره نمود. (۵۲۷)

احتجاج امیرالمؤمنین (ع) با ابوبکر و عمر در مسجد

در قسمتهای گذشته‌ی این بخش معلوم شد که حضرت زهرا (س) به دستور امیرالمؤمنین (ع) برای مطالبه‌ی فدک نزد ابوبکر رفتند (۵۲۸) و در واقع همه‌ی این اقدامات از سوی امیرالمؤمنین (ع) بود.

گذشته از اقداماتی که به دستور حضرت توسط فاطمه زهرا (س) صورت می‌گرفت، خود امیرالمؤمنین (ع) نیز شخصاً دو اقدام مهم انجام دادند:

یکی اینکه شخصاً در حضور مردم ابوبکر را به محاکمه کشیدند و دوم آنکه نامه‌ای در این باره به ابوبکر نوشتند.

محاکمه‌ی ابوبکر بدست امیرالمؤمنین (ع)

امیرالمؤمنین (ع) به مسجد آمد و در حضور مهاجرین و انصار که در اطراف ابوبکر نشسته بودند خطاب به ابوبکر فرمود:
ای ابوبکر، چرا آنچه پیامبر (ص) برای فاطمه قرار داده بود از او منع نمودی، در حالی که نماینده‌ی او از چند سال قبل در آن است؟

ابوبکر گفت:

این غنیمت مسلمین است.

اگر شاهدان عادل بیایند به او می‌دهیم و گرنه در آن حقی ندارد.

جهل به احکام قضاوت

حضرت فرمود:

ای ابوبکر، درباره‌ی ما حکمی می‌نمایی برخلاف آنچه درباره‌ی مسلمانان حکم می‌نمایی؟

گفت:

نه!

فرمود:

اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من درباره‌ی آن ادعایی نمایم از کدام شاهد می‌طلبی؟

ابوبکر گفت:

از تو شاهد می‌خواهم.

فرمود:

اگر در دست من چیزی باشد و مسلمین درباره‌ی آن ادعایی کنند از من شاهد می‌خواهی؟! چرا از فاطمه شاهد می‌خواهی در حالی

که فدک در دست اوست و در زمان حیات پیامبر (ص) و بعد از آن مالک آن بوده است؟ چرا از مسلمین شاهد نمی‌خواهی؟!

ابوبکر ساکت شد، ولی عمر گفت:

این غنیمت مسلمین است و ما با کلام تو نمی‌توانیم مقابله کنیم! اگر شاهدان عادل آوردی سخن تو صحیح است، و گرنه این

غنیمت مسلمین است و تو و فاطمه در آن حقی ندارید!! (۵۲۹)

عصمت، سند صدق فاطمه (س)

امیرالمؤمنین (ع) به ابوبکر فرمود:

ای ابوبکر، قرآن را قبول داری؟

گفت:

آری.

فرمود:

درباره‌ی این آیه به من خبر ده که می‌فرماید:

«أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۵۳)

آیا این آیه درباره‌ی ما نازل شده یا درباره‌ی غیر ما؟

گفت:

درباره‌ی شما.

فرمود:

اگر دو نفر از مسلمانان بر علیه فاطمه (س) به نسبت زشتی شهادت دهند چه می‌کنی؟
ابوبکر گفت:

بر او حد جاری می‌کنم همانطور که بر زنان مسلمین جاری می‌کنم!!

کفر منکر عصمت فاطمه (س)

فرمود:

در این صورت نزد خداوند از کافرین خواهی بود.

گفت:

چرا؟

فرمود:

برای آنکه تو شهادت خداوند را بر طهارت او رد کرده‌ای و شهادت مردم را بر علیه او قبول کرده‌ای. خداوند عزوجل به پاکی فاطمه (س) گواهی داده است.

اگر تو شهادت خداوند را رد کنی و شهادت دیگری را بپذیری نزد خداوند از کافرین هستی. همچنین حکم خدا و رسول (ص) را رد کرده‌ای که فدک را برای فاطمه (س) قرار دادند و او در زمان حیات پیامبر (ص) آن را تصرف کرد. تو سخن خدا و رسول (ص) را رد کردی و گفته‌ی یک عرب بیابانی که برپای خود بول می‌کرد را پذیرفتی و فدک را از فاطمه (س) گرفتی و گمان کردی که غنیمت مسلمین است.

همانطور که سخن دیگر پیامبر را رد کردی که فرمود:

«ادعا کننده باید شاهد بیاورد و برای مدعی علیه قسم کافی است». تو از مدعی علیه شاهد می‌خواهی!

نتیجه‌ی احتجاج امیرالمؤمنین (ع)

در اینجا مردم به خشم آمدند و متوجه ظلم ابوبکر و عمر شدند و به یکدیگر نگاه کردند و گفتند:
به خدا قسم علی (ع) راست می‌گوید. امیرالمؤمنین (ع) هم به خانه باز گشت.

خطابه‌ی مفصل حضرت زهرا (س) در مسجد

برنامه‌ی دقیق امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (س) مراحل خود را به خوبی طی می‌کرد و نتایج لازم را می‌داد. سه بار احتجاج حضرت زهرا (س) و یکبار احتجاج امیرالمؤمنین (ع) به ضمیمه‌ی یاری نکردن مردم، ابوبکر را بر تصمیم نهایی خود قاطع کرد و چنین وانمود کرد که مسئله‌ی فدک تمام شده است و کاری که تصمیم آن را داشتیم به صورت رسمی انجام دادیم.

خطابه‌ی فاطمه (س) ضربه‌ی سهمگین بر پیکر غضب

در اینجا ضربه‌ای سهمگین لازم بود تا هم بر پیکر غاصبین و هم مردمی که مؤید آنان بودند، وارد شود و در مجلس عمومی به محاکمه‌ی سیده‌النساء درآیند و هر سخنی هست علنی گفته شود، تا اگر فدک را هم باز پس ندهند حقایق روشن شود. این مرحله به صورتی اجرا شد که نه مردم و نه غاصبین هرگز احتمال آن را هم نمی‌دادند و در حقیقت در مقابل برنامه‌ی انجام شده قرار گرفتند.

ترسیمی از کیفیت ورود حضرت زهرا (س) به مسجد

در شرایطی که ابوبکر و عمر به همراه مهاجرین و انصار، مجلس مهمی در مسجد پیامبر (ص) تشکیل داده بودند و مشغول قدرت نمایی در مقابل خانه‌ی فاطمه (س) بودند که در فاصله‌ی چند قدمی بود، ناگهان در خانه‌ی فاطمه (س) باز شد و بانوی با عظمت اسلام در حالی که عده‌ای از زنان گرداگرد آن حضرت بودند وارد مسجد شده به سوی جمعیت پیش آمدند. منظره‌ی جداً عجیب بود و مردم همه اختیار از کف داده بودند و فقط این را فهمیدند که راه باز کنند تا ببینند چه پیش می‌آید. دختر پیامبر (ص) سر مبارک را با پوشش کامل پوشانیده بود و لباس سراسری روی لباسها پوشیده بود. از شدت غم و ناراحتی جسمی، قامت حضرت راست نبود و لباس حضرت به زمین کشیده می‌شد و گاهی لباس زیر پای حضرت می‌رفت. راه رفتن فاطمه (س) همه را به یاد پیامبر (ص) می‌انداخت که شباهتی تمام به حرکت آن حضرت داشت. اولین اقدامی که شاید تا آن روز سابقه نداشت آن بود که فوراً بین زنان و مردان پرده‌ای زده شد و حضرت با زنان همراه در آنسوی پرده قرار گرفتند و روی زمین نشستند.

تأثیر عجیب آه فاطمه (ص) در مردم

مردم از دیدن این مناظر به شدت منقلب شدند و منتظر جرقه‌ای بودند که این انقلاب درونی را ظهور دهد. ناگهان صدای فاطمه (س) را شنیدند که آهی جانسوز کشید که با همان آه همه‌ی مردم به گریه درآمدند و مجلس بر خود لرزید و همه منقلب شدند.

شدت گریه به قدری بود که حضرت مدتی طولانی صبر کرد تا مردم ساکت شدند و هیجانشان آرام گرفت. حضرت خواست سخنان خود را آغاز کند که با شنیدن چند کلمه بار دیگر مردم به گریه درآمدند و حضرت آنقدر صبر کرد تا مردم کاملاً آرام شدند و حضرت سخنان خود را آغاز کرد.

محاکمه‌ی ناخواسته‌ی غاصبین

مردم سرا پا گوش بودند و نفسها در سینه‌ها حبس شده بود. فاطمه زهرا (س) یک تنه همه را به محاکمه می‌کشید و همه خود را مجرم می‌دانستند و گریه‌ها برای شرمی بود که از جرم و جنایت خود داشتند. دادگاه اجتماع کار خود را آغاز کرده بود و غاصب و همدستانش در فکر بودند که برای برهم ریختن آن یا تخریب نتیجه‌ی آن از کجا آغاز کنند و به کجا ختم کنند، ولی ترس از تصمیم‌گیری‌های شتابزده‌ی خود داشتند.

محکومیت غاصبین و مردم به حکم فاطمه (س)

برنامه طوری تنظیم شده بود که هیچکس را از آنچه قاضی می‌خواست گریزی نبود. این مردم و آن غاصب که هرگز با دعوت حضور نمی‌یافتند، اکنون با پای خود حضور یافته بودند. اگر مهر سکوت بر لب می‌زدند خود را محکوم می‌دیدند چرا که فاطمه (س) سخن خود را می‌گفت و اگر سخن می‌گفتند حرفی برای گفتن نداشتند و بیش از پیش باطن بی‌محتوای عملشان معلوم می‌شد و آنچه مردم خبر نداشتند برملا می‌گشت. مردم نیز که خود را محکوم حکم فاطمه (س) می‌دیدند این ضرر و خسارت را به پای ابوبکر و عمر می‌گذاشتند و با نگاه‌های پرمعنی آنان را زیر نظر داشتند. سخنان فاطمه (س) هم آنقدر بالا- و متین بود که مردم در مواردی حتی از فهم معانی آن عاجز بودند. سخنانی که اینک پس از چهارده قرن شرحها و تفسیرهای مفصل بر آن نوشته شده است.

برداستی از خطابه‌ی حضرت زهرا (س)

حضرت پس از حمد و ثنای الهی و اقرار به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر (ص) و بیان حکمت‌هایی از خلقت و تکلیف بشر و ارسال انبیاء (ع) و خصوص نبوت پیامبر (ص)، متذکر سوابق مردم با قرآن و اهل بیت (ع) شدند. از یک سو سابقه‌ی مردم در کمک به دین خدا و از سوی دیگر وظیفه‌ی خطیری که نسبت به آیندگان بر عهده دارند را متذکر شدند. همچنین عظمت قرآن و اهل بیت (ع) و ارتباط آن دو با یکدیگر را بیان کردند و سپس شمه‌ای از حکمت شرایع الهی را ذکر نمودند.

معرفی خود برای آینده‌ی تاریخ

پس از آن خود را معرفی کردند تا اهل مجلس و آینده‌ی تاریخ بدانند چه مقام معظمی با مردم سخن گفته است. بعد از آن، سوابق و زحمات طاقت‌فرسا و فداکارانه‌ی پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در پروردن نهال اسلام را ذکر کردند. در اینجا سخن را به مطلب مورد نظر نزدیک کردند و ارتداد مردم پس از پیامبر (ص) و نادیده گرفتن گذشته‌ها را یادآور شدند. سپس این نکته را مطرح کردند که فقط به بی‌توجهی نسبت به دین اکتفا نمی‌کنند، بلکه آتش فتنه‌ها را هم بر علیه دین خدا و اهل بیت پیامبر (ص) شعله‌ور می‌نمایند.

غصب فدک آتشی برانگیخته

سپس مسئله‌ی ارث را مطرح کردند و فرمودند: از نمونه آتشیهای برانگیخته‌ی شما مسئله‌ی فدک است. در این قسمت از سخن آیاتی از قرآن که درباره‌ی ارث و بخصوص ارث انبیا (ع) بود مطرح کردند و مسائلی که به طور خصوصی با ابوبکر و عمر مطرح کرده بودند این بار در حضور مردم و مفصل‌تر و علنی بیان کردند. سپس خطاب به قبر پیامبر (ص) از غاصبین و مردمی که مؤید آنان بودند، شکایت بردند و این شِکوه را در قالب اشعاری بیان کردند.

تعجب از سستی مردم

سپس خطاب را متوجه انصار نمودند و با یادآوری گذشته‌ی آنان در اطاعت از اوامر پیامبر (ص) و یاری دین خدا، تعجب خود را از بی‌توجهی آنان نسبت به احقاق حق دختر پیامبر (ص) بیان کردند که حتی پس از دادخواهی و فریاد کمک طلبی کسی اعتنا نمی‌کند!

ذکر حدیث جعلی توسط ابوبکر و جواب آن

ابوبکر از فرصت استفاده کرد و در سخنانی کوتاه حدیث جعلی خود را مبنی بر ارث نبردن از انبیا مطرح کرد و اشاره کرد که من غضب فدک را با مشورت و توافق مسلمین انجام داده‌ام. حضرت زهرا (س) ضمن اینکه ساحت پیامبر (ص) را از مخالفت قرآن منزّه دانستند، آیات صریح ارث انبیا (ص) را مطرح کردند و ثابت کردند که هیچ استثنایی در مسئله‌ی ارث برای هیچکس وجود ندارد.

تمسک به اجماع مسلمین و جواب آن

این بار ابوبکر اقرار کرد که از جواب عاجزم و فقط مسلمین را بین خود و تو قرار می‌دهم که من در واقع دستور آنان را اجرا کرده‌ام. حضرت زهرا (س) خطاب را متوجه مسلمین نمودند و به شدت آنان را که به سوی سخن باطل روی آورده‌اند مورد مؤاخذه قرار دادند و آنان را به عذاب بشارت دادند و اشاره کردند که اگر مردم هم به آن راضی نباشند، خدا راضی است. بعد تصریح کردند که این تصمیم شما را خوب می‌دانم، ولی خواستم اتمام حجت کنم و مردم واقعیت را بدانند و روز قیامت برای حساب آماده باشند.

غدیر حجت نهایی امیرالمؤمنین (ع)

در اینجا سخنان حضرت پایان یافت و در راه بازگشت به خانه رافع بن رفاعه به عنوان یک سخن به ظاهر زیبا که در اذهان عمومی مؤثر بود تقصیر را بر عهده‌ی امیرالمؤمنین (ع) قرار داد که چرا آن حضرت قبلاً ما را آگاه نکرد تا در خلافت با دیگری بیعت نکنیم و کار به اینجا نرسد!!! حضرت با غضب به او فرمود: پس از واقعه‌ی غدیر برای احدی عذری باقی نمانده است.

اعتراض ام سلمه رضی الله عنها

سپس ام‌سلمه سر از حجره‌اش بیرون کرد و خطاب به مردمی که خطابه‌ی حضرت زهرا (س) را بدون نتیجه‌ی خاصی به پایان برده بودند، مطالبی توییح‌آمیز گفت که ملخص آن چنین است:

آیا با مثل فاطمه این گونه برخورد می‌شود؟

آیا شما آمده‌اید به فاطمه (س) حکم دینش را یاد دهید؟

آیا مثل فاطمه (س) آنچه حقش نباشد طلب می‌کند؟

عنایت خاص پیامبر (ص) نسبت به او را فراموش کرده‌اید؟

نتایج فکری خطابه‌ی فاطمه (س)

بدین صورت مجلس بدون خواست غاصبین فدک تشکیل شد و کاملاً غافلگیر شدند و آنچه حاضر به گفتنش نبودند بر زبان خود جاری کردند و همه‌ی مردم حقایق را فهمیدند و همانگونه ثبت شد تا آیندگان هم بدانند و حق زهرا (س) و حق کشی دشمنش بر جهانیان معلوم باشد.

سخنان حضرت زهرا (س) برای زنان عبادت کننده (۵۳۱)

اولین اثر خطابه‌ی حضرت زهرا (س) آن بود که زنان مهاجر و انصار پس از مدتی که هیچ یادی از یادگار پیامبر (ص) نکرده بودند به عیادت حضرت آمدند و گفتند:

ای دختر پیامبر، حالتان چگونه است؟

حضرت فرمود:

از دنیایی که با شما باشم، متنفرم و آن را رها کرده‌ام و نسبت به مردان شما غضبناکم. ننگ بر کُند شدن شمشیر و تزلزل فکر!!

وای بر آنان!

خلافت را از کوه‌های بلند رسالت به کجا کشاندند؟

از ابو الحسن (علی (ع)) چه چیزی را نمی‌پسندیدند؟ جز صلابت شمشیرش و بی‌پروائی او از مرگ و شدت حمله‌ها و برخوردهای عبرت‌آموز او در جنگ و از تبحر او در کتاب خداوند و غضب او در امر الهی.

به خدا سوگند، اگر مهاری را که پیامبر (ص) آن را به او (علی (ع)) سپرده بود در دست او باقی می‌گذارند به بهترین وجهی آن را اداره می‌کرد و اگر خلافت را به او می‌سپردند برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می‌شد.

به کدام سو روی آوردند؟! و بر ضد کدامین ذریه‌ای اقدام کردند و بر آنان چیره شدند؟!!

بینی‌شان بر خاک مالیده باد و پشیمان شوند قومی که گمان می‌کنند کار درستی انجام می‌دهند. قسم به لایزالی خداوند، هم‌اکنون فتنه باردار شده است و پس زمان کوتاهی ثمره‌اش ظاهر می‌گردد و از آن کاسه‌ای لبریز از خون تازه و سم تلخ کشنده می‌دوشید. آنگاه است که آیندگان از نتیجه‌ی آنچه پیشینیان پایه گذارده‌اند، آگاه می‌شوند.

سوید بن غفله می‌گوید:

زنان عیادت کننده فرمایشات حضرت زهرا (س) را برای مردان خود بازگو کردند. پیرو آن عده‌ای از بزرگان مهاجرین و انصار به عنوان عذرخواهی نزد حضرت آمده گفتند:

ای سیده النساء، اگر ابو الحسن (علی (ع)) این مسئله را قبل از آنکه پیمانی ببندیم به ما یاد آور می‌شد، سراغ دیگری نمی‌رفتیم. حضرت زهرا (س) فرمود:

از من دور شوید (بس کنید)، که با بهانه‌های بیهوده‌تان عذر شما پذیرفته نیست و با کوتاهی‌های شما جای هیچ سخنی باقی نمانده است!

نامه‌ی امیرالمؤمنین (ع) به ابوبکر درباره‌ی غصب فدک (۵۳۲)

اسناد تاریخی به گونه‌های مختلف باقی می‌مانند و پرده از جوانب مبهم ماجراها برمی‌دارند. یکی از این جلوه‌ها نامه‌های بزرگان ملل است که در هر قومی از احترام خاصی برخوردار است. در اوج ماجرای فدک و در حالی که غاصبین مشغول قدرت‌نمایی بودند، حضرت امیرالمؤمنین (ع) نامه‌ای با مضامین عالی برای ابوبکر نوشت که شاید او از درک بعضی جملات آن عاجز بود. این نامه را حضرت هنگامی نوشت که ابوبکر پس از تثبیت غصب فدک بر فراز منبر رفت و با اظهار قدرت سخنان ناروایی نسبت به مقام شامخ ولایت بر زبان راند. حضرت مطالبی در نامه نوشته بودند که ابوبکر از کیفیت خطاب حضرت در تعجب فروماند و در برخورد خود تجدید نظر کرد. مضمون مطالب نامه‌ی حضرت چنین است:

بی‌انصافی مردم با اهل بیت (ع)

امواج متلاطم فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات پیمودند. ولی تاج افتخار صاحبان عظمت را با اجتماع اهل مکر و غدر پائین آوردند و از نور مرکز انوار استفاده بردند، ولی میراث پاکان ابرار را برای خود قسمت کردند و با غصب بخشوده‌ی پیامبر (ص) (یعنی فدک) سنگینی وزر و وبال آن را بر خود خریدند. شما را می‌بینم که با کوردلی در حرکتید، همانطور که شتر (با چشم بسته) دور آسیاب می‌گردد. به خدا قسم، اگر به من اجازه داده شود درباره‌ی آنچه بدان علم ندارید، سرهای شما را با شمشیرهای برنده‌ی آهنین، مانند دانه‌ی چیده از تنتان دور می‌کنم و جمجمه‌های شجاعانتان را آنطور از جا می‌کنم که گوشه‌ی چشمانتان را (از شدت گریه) مجروح کنم و شما را به وحشت بیندازم. تا آنجا که مرا می‌شناسید هلاک‌کننده‌ی لشگرها و نابودکننده‌ی جنگجویان و از بین برنده‌ی بزرگانتان و خاموش‌کننده‌ی غائله‌هاتان و قاتل شجاعانتان بوده‌ام، در زمانهایی که شما در خانه‌هایتان نشسته بودید. من همان رفیق دیروز شما هستم. قسم به جان پدرم، نخواستید خلافت و نبوت در ما باشد چرا که کینه‌های بدر و خونهای احد را به یاد می‌آورید!

سکوت و سخن حضرت علی (ع)

اگر بگویم که خداوند درباره‌ی شما چه مقدر کرده استخوان سینه‌هایتان همچون دندان‌های چرخ آسیاب به تنتان فرو می‌رود. اگر

سخن بگویم می گوئید:

«حسد می‌ورزد» و اگر ساکت بمانم می گوئید:

«فرزند ابی طالب از مرگ می‌هراسد».

هیئات، هیئات که چنین باشم. اکنون به من چنین گفته می‌شود، در حالی که من کشنده‌ی مرگ هستم.

منم که در شب آرام که مردم در خواب بودند در دریای مرگ شناور بودم. منم حامل شمشیر سنگین و دو نیزه‌ی بلند و شکننده‌ی پرچمها در جوش و خروش جنگها. منم آنکه زنگار ناراحتی‌ها را از روی بهترین خلائق (یعنی پیامبر (ص)) می‌زدود.

مادر به عزایتان بنشیند!

بدانید که پسر ابوطالب نسبت به مرگ از فرزند به سینه‌ی مادرش مأنوس تر است.

اگر حقیقت و باطن مردم بیان شود

اگر آنچه خداوند در کتابش درباره‌ی شما نازل کرده، ظاهر کنم همچون طنابی که در چاهی عمیق لرزان باشد مضطرب می‌شوید و از خانه‌هایتان پا به فرار می‌گذارید و سرگردان می‌شوید! ولی من آنچه در سینه دارم تحمل می‌کنم تا خداوند را با دستی بریده از لذات شما و خالی از ساخته و پرداخته‌های شما ملاقات کنم.

مثل دنیای شما نزد من همچون ابری است که بالا و بالاتر می‌رود و غلیظ می‌شود و استقرار می‌یابد، ولی دوباره از هم می‌پاشد و آسمان صاف پیدا می‌شود.

آرام باشید، به زودی گرد و غبار می‌نشیند و ثمره‌ی کار خود را تلخ می‌یابید و یا ثمره‌ی کاشته‌ی دست خود را میوه‌ای کشنده و سمی قاتل خواهید یافت.

خداوند برای قضاوت ما و پیامبر به عنوان خصم شما و قیامت برای محل مخاصمه کافی است.

خداوند هم در قیامت غیر شما را از رحمتش دور نمی‌کند و جز شما را هلاک نمی‌نماید.

والسلام علی من اتبع الهدی.

عکس‌العمل ابوبکر در مقابل نامه‌ی حضرت امیرالمومنین (ع)

وقتی ابوبکر نامه را خواند وحشت و رعب شدیدی او را گرفت و گفت:

عجیب است! چه جرأتی نسبت به من دارد که دیگری ندارد؟!

آخرین سخنان حضرت زهرا (س) در رابطه با فدک (۵۳۳)

اینک فاطمه (س) فدک را رها کرده و دیگر سخنی از آن نمی‌گوید. یکی از زنان به عنوان عیادت نزد حضرت آمد، ولی از نظر گرایش به سمت دشمن متمایل بود.

حضرت به عنوان آخرین سخنی که درباره‌ی فدک بر زبان آورده به او چنین فرمود:

آنگاه که پیامبر (ص) از دنیا رفت ابوبکر و عمر با جرأت تمام فدک را گرفتند.

آه که چه ملک (با برکتی) بود! فدک اعطایی پروردگار بلند مرتبه به پیامبر مناجات کننده‌ی با خدا و وفادار بود که آن را برای قوت فرزندان از نسل او و خودم به من بخشیده بود.

این مطلب را خدا می‌دانست و امین او شاهد بود.

اکنون اگر قوت زندگی را از من به زور گرفتند و لقمه‌ی مختصر را هم از من مانع شدند، من صبر بر این ظلم را باعث تقرب به درگاه الهی در روز قیامت می‌دانم و خورندگان آن به ظلم، آن را شعله‌ور کننده‌ی حمیم در شعله‌های جهنم خواهند یافت.

این مجموعه، اقدامات دقیقی بود که پس از غضب فدک انجام گرفت. برنامه‌ی آن از مقام عصمت داده شد و مجری آن هم خود امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) بودند.

این خط سیری که به ثمر رسید، نتیجه‌اش برای آینده‌های بلند مدت تشیع باقی ماند که تا همیشه کلامش سکه‌ی تمام عیار است، چرا که کلام علی و فاطمه (ع) است و به همین جهت دشمن عاجزتر از آن است که با تلاشهای مذبحخانه‌ی خود بخواهد از غاصب فدک دفاع کند و یا باطلی که خود از به میان آوردنش پشیمان شده، دوباره احیا کند. کلام فاطمه و علی (ع) نور است و سخن دشمن ظلمت و تاریکی و پیداست که ظلمت در مقابل نور محو شدنی است.

اقدامات غاصبین پس از تثبیت غضب فدک

مسئله‌ی غضب فدک بسیار حساب شده و با برنامه‌ریزی از سوی غاصبین انجام شد. اگر چه این اقدام برای آنان به قیمت گرانی تمام شد و از چند سو به آبرو و حیثیت ساختگی خود لطمه زدند، ولی این کاری بود که تصمیم داشتند آن را به هر قیمتی انجام دهند. لذا هیچ سخن حقی را نمی‌پذیرفتند و به عواطف و قضاوت مردم هیچ ارجی نهاده نمی‌شد. البته آن روزها با هر مسئله‌ای که به اهل بیت (ع) ارتباط داشت چنین برخوردی می‌شد.

جالب‌تر اینکه در مقابل احتجاجات قاطع حضرت زهرا (س) هر بار مطلبی جعل می‌کردند که فقط خودشان شنیده بودند و یک نفر از اصحاب پیامبر (ص) - حتی طرفداران خودشان - حاضر نمی‌شدند به دروغ هم که شده به نفع آنان شهادت دهند و لذا دست به دامان یک عرب بیابانی همچون مالک بن اوس بن حدثان شدند.

آماری از اقدامات برنامه‌ریزی شده‌ی غاصبین

با توجه به این نکته، غاصبین مراحل زیر را برای غضب فدک طی کردند تا این حکم باطل خود را تثبیت کنند:

۱. برای بدست آوردن زمینه‌ی کار نزد امیرالمؤمنین (ع) آمدند و درباره‌ی آن از حضرت سؤال کردند.
۲. حدیثی جعل کردند تا دستاویزی برای کار خود داشته باشند.
۳. عایشه و حفصه دو دختر خود را به عنوان شاهد آماده کردند.
۴. در چند مرحله‌ی ساختگی نشان دادند که متمایل به باز پس دادن فدک هستند ولی باز عقب نشینی کردند و رسماً سند دست نوشته‌ی خود را پاره کردند.
۵. پس از نامه‌ی تهدید آمیز امیرالمؤمنین (ع) به مشورت نشستند و تصمیمات جدیدی گرفتند و مردم را تهدید کردند.
۶. پس از احتجاج امیرالمؤمنین (ع) در مسجد تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند و تا مرحله‌ی اجرای آن هم پیش رفتند.
۷. پس از خنثی شدن توطئه‌ی قتل، ابوبکر سخنان تهدید آمیزی نسبت به مردم و گفته‌های اهانت آمیزی نسبت به امیرالمؤمنین (ع) بر زبان راند و در خاتمه با دادن سهمیه از بیت‌المال مردم را به سوی خود جلب کرد.

۸. نیرنگ دیگر آن بود که به عنوان رضایت طلبی نزد حضرت زهرا (س) آمدند ولی پشیمان بازگشتند.

۹. آخرین نقشه‌ی آنان شرکت در تشییع جنازه‌ی فاطمه (س) و خواندن نماز بر بدن آن حضرت بود، که با پیش‌بینی حضرت زهرا (س) در اخفاء دفن و قبرش، نقشه به کلی خنثی شد.

این مراحل نه گانه نشانگر اسرار دیگری از غضب فدک و گوشه‌هایی از این مقاصد شوم است.

سؤال غاصبین از حضرت امیرالمؤمنین (ع) قبل از غضب فدک (۵۳۴)

ابوبکر و عمر قبل از اقدام به غضب فدک، برای آنکه کیفیت برخورد خود را تنظیم کنند، ضمن سنجش زمینه‌ی اجتماعی آن نزد امیرالمؤمنین (ع) آمدند و گفتند:

درباره‌ی آنچه از پیامبر باقی مانده چه می‌گویی؟

فرمود:

ما به پیامبر سزاوارتریم.

گفتند:

حتی آنچه در خبیر است؟

فرمود:

بلی، حتی آنچه در خبیر است.

گفتند:

حتی آنچه در فدک است؟

فرمود:

آری، حتی آنچه در فدک است.

با شنیدن این سخنان برآشفتمند و گفتند:

به خدا قسم چنین کاری نخواهد شد مگر آنکه گردنهای ما با اژه قطع شود!! و با این گفته تصمیم جدی خود بر غضب فدک را صراحتاً اعلام داشتند.

جعل حدیث برای غضب فدک

یکی از پیش‌بینی‌های ابوبکر و عمر درباره‌ی فدک، آماده ساختن مدرکی جعلی برای هدف شومشان بود.

برای این منظور از مطرح کردن جنبه‌های معنوی استفاده کردند که انبیاء (ع) درهم و دیناری باقی نمی‌گذارند و فقط علم و حکمت از خود به یادگار می‌گذارند و نتیجه گرفتند که هر چیزی از اموال دنیا از پیامبر باقی بماند، قابل تملک نیست و صدقه است.

این حدیث جعلی به صورت جمله‌ی «نحن معاشر الانبیاء لا نورث» ... مطرح شد و ظاهر فریبنده‌ای داشت.

ظاهر فریبنده‌ی حدیث جعلی

این مفاهیم که برای پردازش آن وقت زیادی صرف کرده بودند و فکرهای متعددی برای ساختن آن کمک کرده بودند، ظاهر فریبنده‌ای داشت، چرا که بوی قداست و پرهیزکاری از آن استشمام می‌شد.

البته چون دروغگو حافظه ندارد و حدیث جعلی یک حقیقت نیست که بدان پایبند باشند، در موارد مختلفی که این مطلب ساختگی را مطرح کردند براحتی کلماتی که برای اجرای اهدافشان مؤثر بود بدان اضافه می‌کردند یا صورت آن را تغییر می‌دادند.

حدیث جعلی «النبی لا یورث»

و أنت یا خیره النساء و ابنه خیر الأنبیاء صادق فی قولک، سابقه فی وفور عقلک، غیر مردوده عن حقک و لا مصدوده عن صدقک. و واللّه ما عدوت رأی رسول اللّه و لا عملت الا باذنه! و الرائد لا یکذب أهله. (و قد قلت و ابلغت و اغلظت فاهجرت) و انی اشهد اللّه - و کفی به شهیدا - انی سمعت رسول اللّه یقول: «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث ذهبا و لا فضه (و لا ارضا) و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الکتب و الحکمه و العلم و النبوه و ما کان لنا من طعمه فلولی الأمر بعدنا ان یحکم فیہ بحکمہ!» و قد جعلنا ما حاولته فی الکراع و السلاح، یقابل به المسلمون و یجاهدون الکفار و یجالدون المردّه الفجار. و ذلك باجماع من المسلمین لم اتفرد به وحدی و لم استبد بما کان الرأی (فیہ) عندی. و هذه حالی و مالی هی لک و بین یدیک لا نزوی و انک أنت سیده امه اییک، و الشجره الطیبه لبنیک لا ندفع مالک من فضلک و لا یوضع من فرعک و اصلک. حکمک نافذ فیما ملک یدای، فهل ترین ان اخالف فی ذلك اباک؟!

عایشه و حفصه شاهدان حدیث جعلی (۵۳۵)

غاصبین محکم کاری لازم برای راهی که در نظر داشتند پیش‌بینی کرده بودند. پیداست که جعل حدیث به فاصله‌ی چند روز از رحلت پیامبر (ص) جرم نابخشدنی است و تثبیت آن نیز کار آسانی نیست. در جایی که اصحاب پیامبر (ص) حضور داشتند و زمان زیادی هم نگذشته بود که فراموش کرده باشند، نسبت دادن چنین دروغ بزرگی به ساحت قدس نبوی احتیاج به زمینه‌سازی داشت.

شاهد بر حدیث جعلی از خانواده‌ی غاصبین

به همین جهت کسی جز مجموعه‌ی داخلی خود پیدا نکردند و شاهد ماجرا را عایشه و حفصه به عنوان دو همسر پیامبر (ص) در نظر گرفتند که اگر کسی منکر شد ادعا کنند به خاطر ارتباط بیشتر با آن حضرت، مطلب را در جایی شنیده‌اند که دیگران نبوده‌اند! نکته‌ی جالبی که جلب توجه می‌کند، آن است که در اینجا کسی نگفت: شهادت این دو زن جلب نفع برای خانواده خودشان است در حالی که این مطلب را در شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) برای فدک حضرت زهرا (س) صریحاً گفتند.

یک عرب بیابانی به عنوان شاهد

مشکلی که هنوز باقی بود، شهادت دادن دو زن بود که به جای یک مرد حساب می‌شد و ارزش آن هنگامی بود که یک مرد دیگر نیز به آن شهادت دهد. هیچکس حاضر به چنین شهادتی و نسبت دروغی به پیامبر (ص) نشد. لذا یک عرب بیابانی از قبیله‌ی بنی‌نصر را پیدا کردند که از نظر اجتماعی چنان بی‌ارزش بود که معروف بود هرگاه بول بر او

عارض می شد بدون در نظر گرفتن جایی مناسب به همان حال برپای خود بول می کرد و جالب تر اینکه گاهی با بول خود تطهیر می کرد!!

از طرف دیگر سابقه‌ی این شخص که نامش مالک بن اوس بن حدثان بود با پیامبر (ص) مشخص نبود تا بتواند مطلبی را به پیامبر (ص) نسبت دهد.

به این عرب بیابانی هم - با مشکلات زیاد - این حدیث جعلی را یاد دادند و برایش تکرار کردند تا بتواند نزد مردم شهادت دهد و تعداد شاهدان را تکمیل کند. بسیار جالب است که در کتب تاریخ تصریح شده که با حضور آن همه اصحاب پیامبر (ص) احدی جز آن اعرابی و این دو زن پیدا نشد به مطلب مورد نظرشان شهادت دهد.

سیاست حدیث سوزی

و چون در برابر دفاعیات فاطمه (س) در مانده شدند، شیوه‌ی منزوی کردن علی (ع) را در پیش گرفتند و بخشنامه صادر کردند که:

«برای حفظ وحدت مسلمین کسی حدیثی نخواند، مردم فقط قرآن بخوانند»

تا فضائل فاطمه زهرا (س) مطرح نشود.

تا فضائل عترت پیامبر (ص) زبان به زبان نگردهد.

تا فضائل علی (ع) نقل نشود و آرام آرام فراموش گردد.

و دستور دادند که احادیث نوشته شده را بسوزانند، محو و نابود کنند.

عائشه می گوید:

در منزل ۵۰۰ حدیث نوشته شده داشتیم، پدرم ابابکر آنها را در وسط حیاط آورده و آتش زد. (۵۳۶)

و چون عبدالله مسعود، کاتب وحی به بخشنامه توجهی نکرد و حدیث برای مردم خواند آن قدر او را زدند تا دنده‌های او شکست. (۵۳۷)

سیاست منع نقل حدیث، یا حدیث سوزان تنها برای این هدف شوم بود که بتدریج مردم احادیث رسول خدا (ص) را فراموش کنند و فضائل و مناقب عترت را از یاد ببرند تا:

در روشهای دروغین حکومت آنها، کسی دخالت نکند و نگوید مخالف فلان حدیث پیامبر (ص) است.

ارزش‌ها و فضائل اهل بیت (ع) و علی (ع) را کسی مطرح نکنند.

هدف این بود که حماسه‌ی غدیر خم و داستان آشکار بیعت عمومی مردم با علی (ع) فراموش گردد، اما پس از آنکه آب‌ها از آسیاب افتاد و پایه‌های حکومت آنان تقویت شد، سیاست «جعل حدیث» را در پیش گرفتند و با استخدام ابوهیره‌ها، هزاران حدیث به بازار آمد و برای خود فضائل و کرامات تراشیدند و برخی از آیات را در شأن خود دوباره نازل کردند.

که این سیاست شیطانی در زمان معاویه به اوج خود رسیده بود و خود ابابکر برای غصب کردن فدک ناشیانه به جعل حدیث روی آورد و گفت از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود:

إِنَّا مُعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ دَرَهْمًا وَلَا دِينَارًا

«ما گروه پیامبران درهم و دینار به ارث نمی گذاریم.»

پس فدک نباید به عنوان میراث پیامبر (ص) در دست فاطمه (س) باشد.

و حضرت زهرا (س) فرمود، این حدیث مخالف قرآن است و رسول خدا (ص) بر ضد قرآن خودش که سخن نمی‌گفت و قرآن می‌فرماید:

«وَوَرَّثَ سَلِيمَانَ دَاوُودَ»

حضرت سلیمان پیامبر از داوود (ع) ارث برد. (۵۳۸)

یعنی اول کسی که پس از وفات رسول خدا (ص) به سیاست جعل حدیث روی آورد، ابابکر و سردمداران کودتائی سقیفه بودند.

نوشتن و پاره کردن سند برای فدک (۵۳۹)

محکومیت اجتماعی ماجرای غصب فدک به ضمیمه‌ی اقداماتی که توسط امیرالمؤمنین (ع) و حضرت زهرا (س) انجام گرفت به صورتی بود که غاصبین را وادار کرد تا حدی گفته‌های خود را پس بگیرند. تا آنجا که چند بار تا مرز نوشتن سندی به عنوان بازپس دادن فدک به حضرت فاطمه (س) پیش رفتند. اگر چه در برخورد اول، عمر سند فدک را که توسط پیامبر (ص) نوشته شده بود پاره کرد و علامت سؤال بزرگی در آغاز ماجرای غصب فدک بر جای گذاشت.

نقشه‌ی جدید برای سند فدک

از آنجا که آنان هرگز حاضر به بازگرداندن فدک نبودند و نمی‌خواستند به محکومیت خود در پیشگاه مردم اقرار کنند و از جهتی استدلال‌های دندان‌شکن حضرت زهرا (س) کار را به مراحل حساسی منتهی کرده بود، لذا نقشه‌ی جدیدی برای حل این مشکل طرح کردند.

توطئه چنین بود که ابوبکر مدرکی بنویسد و به حضرت زهرا (س) تحویل دهد تا نشان دهند که خواسته‌ی آن حضرت را به انجام رساندند، ولی عمر در راه سند را از حضرت بگیرد و پاره کند تا عملاً نتیجه خنثی شود. این صورت توطئه بود که در قالب یک فاجعه به اجرا درآمد که در اینجا به طور بسیار مختصر آن را ذکر می‌کنیم: آنگاه که حضرت زهرا (س) از راه‌های مختلف ابوبکر را محکوم کرد، او نوشته‌ای به عنوان بازگرداندن فدک برای حضرت نوشت و بدست آن حضرت داد تا عملاً اجرا شود. فاطمه زهرا (س) آن را برداشت و از نزد ابوبکر بیرون آمد.

از بین بردن سند در سایه‌ی جنایت

عمر در راه حضرت را دید و گفت:

ای دختر محمد (ص)!

این نوشته‌ی همراه تو چیست؟!

فرمود:

نوشته‌ای است که ابوبکر به عنوان باز پس دادن فدک نوشته است.

گفت:

آن را به من بده!

حضرت ابا کرد و آن را نداد.

در اینجا عمر که دید از راه عادی نمی‌تواند آن را از حضرت بگیرد، جسارتی کرد که صفحه‌ی تاریخ را سیاه کرد و سوز جانکاه آن برای همیشه دل محبان فاطمه (س) را سوزانده و می‌سوزاند. او با قساوت تمام در میان کوچه و رهگذر مردم به دختر پیامبر (ص) اهانتی عظیم کرد و با پا به فاطمه (س) زد و با این کار خود صفحه‌ی سیاهی در دفتر تاریخ اسلام رقم زد و به این اکتفا نکرد و سیلی به صورت مبارک آن حضرت زد بطوری که در اثر آن گوشواره‌ی حضرت شکست. او با این اقدام ددمشانه‌ی خود ننگی بر جای گذاشت که برای همیشه باعث سرافکنندگی در برابر سایر ملل شد.

سپس عمر نوشته را به زور از دست حضرت گرفت و آب دهان بر آن انداخت و نوشته‌های آن را پاک کرد و آن را پاره نمود و گفت:

«این سرزمینی است که پدر تو هم با اسب و لشکر آنجا را فتح نکرده است! بیا کوهها را بر گردن ما بگذار!»
منظره‌ای که در میان کوچه ایجاد شده بود و فاطمه‌ای (س) که با چادر خاک‌آلود از زمین برمی‌خاست و حالی که به آن حضرت عارض شده بود به خوبی قابل تصور است و از همه بیشتر بر شخص امیرالمؤمنین (ع) تأثیر داشته است.

سوز امیرالمؤمنین (ع) در مصائب

امیرالمؤمنین (ع) در خانه منتظر بودند. وقتی حضرت زهرا (س) پشت در آمد حضرت به استقبال او رفت و فرمود:

ای دختر پیامبر (ص)، چرا این گونه غضبناک هستی؟

حضرت زهرا (س) جسارت عمر را بازگو کرد.

امیرالمؤمنین (ع) به عنوان شریک غم و تسلاهی حضرت فرمود:

«آنچه نسبت به من و پدرت مرتکب شده‌اند از این بالاتر است.»

این فاجعه دل‌هایی را لرزانده و می‌لرزاند که در محبت فاطمه بال و پر می‌زنند و قلب خود را در طبق اخلاص به زهرا (س) سپرده‌اند.

آیا واقعاً فدک به این حد برای غاصبین ارزش داشت یا قساوت و شقاوت باطنی آنان بود که این گونه ظهور یافت؟

آیا حفظ حرمت ناموس پیامبر (ص) این گونه است؟! باشد تا مهدی زهرا (ع) بیاید و عمق جنایت را آن گونه که بوده بیان فرماید.

مشورت و اقدام غاصبین پس از نامه‌ی امیرالمؤمنین (۵۴۰) (ع) جزر و مد برخوردهای مردم با امواج حوادث متغیر بود.

لذا در شرایطی که اوضاع تغییر می‌کرد، غاصبین برای ترمیم گذشته‌ها مردم را جمع می‌کردند و سخنانی برایشان مطرح می‌کردند

که گاهی تیر تهدید را در هدف داشت و گاهی تقدیم لقمه‌ی لذیذی بود.

سخنرانی ابوبکر درباره‌ی توافق مردم بر غصب فدک

پس از نامه‌ی امیرالمؤمنین (ع) به ابوبکر درباره‌ی فدک، دستور داده شد تا مردم جمع شوند و ابوبکر برایشان سخنرانی کرد و ضمن

آن اقدامات خود را به اتفاق و توافق مردم نسبت داد و چنین گفت:

ای مهاجرین و انصار، می‌دانید که من درباره‌ی باغهای فدک بعد از پیامبر (ص) با شما مشورت کردم و شما گفتید:

«پیامبران ارث نمی‌گذارند و این اموال (فدک) باید به غنیمت‌ها اضافه شود و درآمد آن در اسب و اسلحه و جهاد و مرزرداری

مصرف شود.»

ما هم این نظر شما را به اجرا گذاشتیم، ولی مدعی آن این مطلب را نمی‌پذیرد.

ترس از مالک فدک

این مدعی فدک است که می‌ترساند و تهدید می‌کند و به جان پیامبرش قسم یاد می‌کند که آن را با خون کشنده بیالاید. به خدا قسم من خلافت را باز پس دادم ولی مورد قبول واقع نشد و خود را از آن عزل نمودم ولی استعفای من پذیرفته نشد!! همه‌ی اینها برای احتراز از کراهت فرزند ابوطالب و فرار از درگیری با او بود.

مرا با فرزند ابوطالب چه کار است؟
آیا کسی با او به منازعه پرداخته که بر او غالب شود؟!

دلگرمی غاصب فدک

عمر که احساس ضعف در سخنان ابوبکر را به خوبی متوجه شده بود در مجلس مشورت به او گفت:
تو فقط این گونه سخن می‌گویی. تو فرزند کسی هستی که در جنگها پیشتاز نبوده و در خشکسالی با سخاوت نبوده است.
سبحان الله!

چه قلب وحشت زده‌ای پیدا کرده‌ای و نفست بی‌تحمل شده است؟
من برای تو ظرف آبی گوارا آماده ساختم تا بنوشی، ولی تو اصرار داری که بر همان تشنگی بمانی. من گردنهای عرب را برای تو خم کردم و حکومت شوری را برایت تثبیت نمودم. اگر چنین نبود پسر ابوطالب استخوانهایت را آرد می‌کرد!
خدا را سپاس کن بر اینکه من در کنار تو هستم، چرا که هر کس بر منبر پیامبر بالا رود سزاوار است بار دیگر خدا را شکر کند!!

تعریض به امیرالمؤمنین (ع) مدافع فدک

سپس عمر گفت:
این علی بن ابی طالب (ع) همچون صخره‌ای است که آب از آن بیرون نمی‌آید مگر پس از شکستن آن و همچون مار خوش خط و خالی است که جز از طریق غیر عادی پاسخ نمی‌دهد! و درخت تلخی است که اگر همه‌ی آن را با عسل بیالایند جز ثمره‌ی تلخ نخواهد داد!!! او بزرگان قریش را کشته و نابودشان کرده و بر همه‌ی آنان ننگ و عار باقی گذاشته و آنان را مفتضح کرده است.
آرام باش و صاعقه‌های او تو را گول نزنند و وعده‌های او تو را نترسانند. من در خانه‌ی او را می‌بندم قبل از آنکه در خانه‌ی تو را ببندد!

علت سکوت امیرالمؤمنین (ع) از زبان غاصب

ابوبکر گفت:
ای عمر، تو را به خدا سوگند می‌دهم که مرا از مغلظه‌ها و مانع‌سازیهای خود رها کن.
به خدا قسم اگر او بخواهد من و تو را بکشد با دست چپش می‌کشد و احتیاج به دست راست ندارد! و ما را از دست او جز سه چیز خلاص نکرده است:

۱. او تنها است و یآوری ندارد.
۲. او وصیت و سفارش پیامبر (ص) را مراعات می‌کند.
۳. هریک از این قبایل را در نظر بگیری علی (ع) متعرض آنها شده همچون شتری که با دندانهایش به هریک از گیاهان بهاری

متعرض می‌شود.

تو هم خوب می‌دانی که اگر اینها نبود خلافت به او برمی‌گشت اگر چه ما خوش نداشتیم. بدان که این دنیا برای او بی‌ارزش تر از ملاقات هریک از ما با مرگ است.

سابقه‌های غاصبین با مدافع فدک

سپس ابوبکر گفت:

روز اُحُد را فراموش کرده‌ای که همگی فرار کرده بالای کوه رفته بودیم و این در حالی بود که بزرگان کفار اطراف او را گرفته بودند و یقین به مرگ او داشتند و او هیچ راهی برای خروج از وسط آنان نداشت.

وقتی کفار نیزه‌ها را به سوی او نشانه رفتند، تن خود را تا پائین تر از مرکبش خم کرد بطوری که از زیر نیزه‌های آنان عبور کرد. سپس در رکابش ایستاد در حالی که سرش را از زین اسبش پائین آورد و می‌گفت:

«یا الله یا الله!»

یا جبرئیل یا جبرئیل!

یا محمد یا محمد!

النجاه النجاه!».

سپس سراغ رئیس آنان رفت و ضربتی بر سر او زد که فک و زبانش باقی ماند! سپس به سوی صاحب پرچم بزرگ رفت و ضربتی بر جمجمه‌ی او زد و آن را دو نیم کرد و شمشیر همچنان پائین آمد تا او و مرکبش را دو نیم کرد! وقتی کفار این مناظر را دیدند یکباره از مقابل او پراکنده شدند.

علی (ع) هریک را نصیبی از شمشیر می‌داد بطوری که آنان را بصورت جرتومه‌های مرده بر بلندی رها کرد که در حسرت مردن به خود می‌پیچیدند و جرعه‌های مرگ را سر می‌کشیدند. روح آنان با شمشیر علی (ع) گرفته شده بود و ما آماده‌ی بیش از آن هم بودیم.

ما نیز در آن روز از ترس علی (ع) کنترل خود را از دست داده بودیم، تا آنکه تو (ای عمر) زودتر از دیگران نزد او رفتی و با تو برخوردی نمود که خود خوب بیاد داری. در آنجا اگر خداوند آن آیه از کتاب خدا را بر پیامبر (ص) نازل نکرده بود ما هم هلاک می‌شدیم که فرمود:

«لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ» (۵۴۱)

یعنی:

«شما را مورد عفو قرار داد».

پیشنهاد غاصب فدک از ترس امیرالمؤمنین (ع)

(ای عمر)، تا مادامی که این مرد تو را رها کرده تو هم او را ترک کن و سخن خالد را که می‌گوید «علی (ع) را خواهد کشت» تو را گول نزنند.

او جرأت چنین کاری را ندارد و اگر در پی چنین تصمیمی برود اولین مقتول بدست علی (ع) خواهد بود، چرا که او از فرزندان عبدمناف است که هرگاه آماده‌ی جنگ شوند هیبتشان در طرف مقابل اثر می‌کند و آنگاه که غضب کنند طرف مقابل را خوار

می‌کنند، به خصوص علی بن ابی طالب (ع) که باب اکبر و بلندای استوار و رئیس بزرگ آنان است.

نقشه‌ی قتل امیرالمؤمنین (ع) (۵۴۲)

برخوردهای شدید امیرالمؤمنین (ع) اغتشاش عجیبی در افکار ابوبکر و عمر و مشاورینشان پیش آورده بود بطوری که آنان را وادار به تصمیم‌گیری‌های شتابزده‌ای نمود. با آنکه غاصبین به شدت از امیرالمؤمنین (ع) وحشت داشتند ولی بالأخره تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند.

آنان جلسه‌ای تشکیل دادند و در بین خود گفتند:

«دیدید علی با ما چگونه برخورد کرد و چه مطالبی به ما گفت؟»

به خدا قسم اگر یک مجلس دیگر چنین تکرار شود کار خلافت ما را به فساد می‌کشاند. گویا تا او زنده است چیزی بر ما گوارا نخواهد بود.

ما در امان نیستیم که پنهانی مردم را دعوت کند و عده‌ای دعوت او را بپذیرند و به جنگ ما برخیزد، چرا که او شجاعترین عرب است.

شما خوب می‌دانید که ما نسبت به او مرتکب چه جرائمی شده‌ایم و در حکومت پسر عمویش بر او غالب شدیم در حالی که حقی در آن نداشتیم و فدک را از همسر او گرفتیم».

اجرای توطئه‌ی قتل بدست خالد بن ولید

عمر گفت:

نظر درست آن است که دستور قتل او را صادر کنیم. ابوبکر پرسید:

چه کسی این کار را بر عهده می‌گیرد؟

عمر گفت:

«خالد بن ولید» و این بدان دلیل بود که خود خالد بارها این پیشنهاد را داده بود.

آنان سراغ خالد فرستادند و او آمد.

به او گفتند:

می‌خواهیم تو را برای کاری عظیم بفرستیم.

خالد گفت:

هر دستوری دارید بگویید، اگر چه قتل علی بن ابی طالب (ع) باشد!

گفتند:

منظور ما همین است.

خالد گفت:

چه زمانی او را بکشیم؟!

ابوبکر گفت:

«هنگام نماز صبح در مسجد حاضر شو و آنگاه که برای نماز ایستادیم تو در کنار علی (ع) بایست در حالی که شمشیر همراهت

باشد و وقتی سلام نماز را دادم گردن او را بزَن!»!
انتخاب صبح به خاطر تاریکی هوا در آن موقع بود که ترور آسان‌تر صورت می‌گرفت. خالد قبول کرد و با این قرار از یکدیگر جدا شدند.

اطلاع امیرالمؤمنین (ع) از توطئه‌ی قتل

اسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر و بانوی صالحه‌ای بود از این توطئه که در خانه‌ی ابوبکر صورت گرفت آگاه شد. لذا خدمتکار خود را فرستاد و گفت:

نزد فاطمه (س) برو و به او سلام برسان و آنگاه که از در وارد می‌شوی این آیه را (به کنایه) بخوان:

«إِنَّ الْمَلَائِئِیَآ تَمْرُونَ بِكَ لَیَقْتُلُونَكَ فَآخْرُجِ إِنِّی لَكَ مِنَ النَّآصِحِیْنَ» (۵۴۳)

یعنی:

«این گروه توطئه می‌کنند که تو را بکشند. خارج شو که من خیرخواه تو هستم».

همچنین اسماء به خادمه‌اش گفت:

اگر با خواندن آیه منظور تو را متوجه نشدند آن را تکرار کن.

خادمه آمد و وارد شد و گفت:

خانم من می‌گوید:

«ای دختر پیامبر حالت چگونه است؟»

إِنَّ الْمَلَائِئِیَآ تَمْرُونَ بِكَ لَیَقْتُلُونَكَ!...»

وقتی خادمه خواست بیرون برود بار دیگر آیه را خواند. امیرالمؤمنین (ع) به او فرمود:

به اسماء سلام برسان و بگو:

«خداوند عزوجل بین آنان و تصمیمی که دارند مانع خواهد شد انشاءالله!»!

پشیمانی ابوبکر از دستور قتل

از سوی دیگر ابوبکر با خود اندیشید و در مورد دستوری که راجع به قتل امیرالمؤمنین (ع) داده بود به فکر فرو رفت و یقین کرد که اگر چنین اقدامی صورت گیرد، جنگی شدید و بلایی طولانی بوقوع خواهد پیوست. لذا از دستوری که داده بود پشیمان شد و آن شب را تا صبح نخوابید.

صبح هنگام که وارد مسجد شد صفها آماده‌ی نماز بودند. ابوبکر پیش رفت و نماز را شروع کرد در حالی که فکر می‌کرد و متوجه نبود چه می‌گوید. خالد بن ولید هم با شمشیر آمد و کنار حضرت ایستاد در حالی که آن حضرت متوجه ماجرا بود.

شکست توطئه‌ی قتل بدست غاصب

ابوبکر در نماز به عواقب امر می‌اندیشید و جان خود را هم در امان نمی‌دید و شجاعت امیرالمؤمنین (ع) نیز او را به وحشت انداخته بود.

او نماز را آنقدر طول داد که نزدیک بود آفتاب طلوع کند و مردم گمان کردند در نماز به اشتباه افتاده است.

تا آنکه به تشهد رسید و جرأت سلام دادن نداشت!
 بالأخره قبل از سلام نماز سه مرتبه گفت:
 «ای خالد، آنچه به تو دستور داده‌ام انجام مده و اگر انجام دهی تو را می‌کشم!»
 و سپس سلام نماز را داد.

عکس العمل امیرالمؤمنین (ع) در مقابل قاتل

امیرالمؤمنین (ع) رو به خالد کرد و فرمود:
 ای خالد، ابوبکر چه دستوری به تو داده بود؟
 گفت:
 دستور داده بود گردن تو را بزنم!
 فرمود:
 چنین کاری را می‌کردی؟
 خالد گفت:
 آری به خدا قسم، اگر قبل از سلام نماز مانع نشده بود، تو را می‌کشتم.
 حضرت فرمود:
 ای بی‌مادر، دروغ می‌گویی!
 آنکه چنین کاری می‌کند باید از تو شجاع‌تر باشد.
 سپس حضرت از جا برخاست و فقط با دو انگشت سبابه و وسط گلوی خالد را گرفت و چنان فشار داد که فریاد وحشتناکی کشید
 و نزدیک بود چشمانش بیرون آید و مردم به وحشت افتادند بطوری که هر کس در فکر خود بود.
 خالد هم دست و پا می‌زد و قدرت حرف زدن نداشت.
 سپس حضرت لباس خالد را گرفت و او را به دیوار کوبید و خطاب به عمر فرمود:
 ای پسر صهاک!
 به خدا قسم اگر عهد و پیمانی از جانب پیامبر نبود و اگر نوشته‌ی ثبت شده‌ای از جانب پروردگار نبود می‌دانستی که کدامیک از ما
 لشکر ضعیفتر و تعداد کمتری داریم.
 سپس حضرت خالد را گرفت و بر زمین زد و بر روی سینه‌اش نشست و شمشیرش را برداشت تا او را بکشد. تمام اهل مسجد جمع
 شدند تا خالد را از دست آن حضرت رهایی دهند ولی نتوانستند. عمر گفت:
 «به خدای کعبه قسم او را می‌کشد!»
 لذا سراغ عباس فرستادند. عباس آمد و او را به حق قبر پیامبر (ص) قسم داد که او را رها کند و حضرت او را آزاد کرد.

مدافعان حریم علوی

سپس حضرت به خانه رفتند. در اینجا سلمان و ابوذر و مقداد و بنی‌هاشم آمدند و شمشیرها را کشیدند و خطاب به مردم گفتند:
 «به خدا قسم، دست بر نمی‌دارید تا آنکه سخن بگویند و اقدام کند».

مردم نیز مضطرب شدند و فتنه‌ای پیا شد.

از سوی دیگر زنان بنی‌هاشم بیرون آمدند و فریاد برآوردند و گفتند:

ای دشمنان خدا، چه زود دشمنی خود را با پیامبر و اهل بیتش (۹ آشکار کردید و بارها همین نیت را نسبت به پیامبر (ص) داشتید ولی نتوانستید. دیروز نسبت به دخترش تصمیم قتل گرفتید و امروز می‌خواهید برادر و پسر عمو و جانشین و پدر فرزندانش را بکشید. به خدای کعبه قسم، دروغ می‌گویید. هرگز به قتل او دست نخواهید یافت. بعد از این جریان‌ات که مردم ترسیدند فتنه‌ی عظیمی پیا شود ابوبکر به عمر گفت: این مشورت وارونه‌ی تو بود.

گویا من این مناظر را پیش چشمانم می‌دیدم، ولی خدا را بر سلامت‌مان شکر کن! بدین صورت توطئه‌ی قتل حضرت خنثی شد ولی این بار آبروی ظاهری غاصبین به کلی از بین رفت و اتمام حجتی قوی بر همگان شد که غاصبین تا کجا را تصمیم گرفته‌اند.

سخنان ابوبکر در تهدید و تطمیع مهاجرین و انصار (۵۴۴)

با تخریب زمینه‌های اجتماعی به دست غاصبین آنها احساس خطر جدی کردند و چاره‌ی نهایی را در تهدید و ارباب دیدند که در ضمن آن تطمیع‌هایی هم به چشم می‌خورد. ابوبکر به منبر رفت و مردم را مخاطب قرار داد و گفت: ای مردم، این چه گوش فرا دادن به هر سخنی است؟ این آرزوها در زمان پیامبر کجا بود؟! هر کس مطلبی شنیده بگوید و هر کس شهادت می‌دهد برخیزد. او همچون روباهی است که شاهدش دم اوست (۵۴۵) ملازم هر فتنه‌ای است. اوست همان که می‌گوید:

«فتنه را بعد از آنکه کهنه شده باز گردانید». از ضعیفان کمک می‌گیرید و زنان را به یاری می‌طلبید، مانند ام‌طحال که محبوبترین اهلس نزد او گمراه است (۵۴۶) بدانید که من اگر بخوام بگویم می‌گویم و اگر بگویم افشا می‌کنم، ولی اگر رهایم کنید ساکت می‌مانم.

خطاب تهدید آمیز به انصار

سپس رو به انصار کرد و گفت:

ای انصار، سخن سفیهان شما به من رسیده است و این در حالی است که شما سزاوارترین مردم به حفظ عهد پیامبرید. پیامبر نزد شما آمد و شما او را پناه دادید و یاری کردید. بدانید که من نسبت به کسی که نزد ما مستحق مجازات نباشد دست و زبان باز نخواهم کرد.

تطمیع مردم

ابوبکر در پایان تهدیداتش وارد جنبه تطمیع مردم شد و برای خریداری فکر مردم گفت:

«بعد از همه‌ی اینها، فردا صبح همه برای گرفتن سهمیه‌های خود از بیت‌المال بیایید» و این آخرین راه مؤثر بود که برای روز مبادا ذخیره کرده بودند.

رضایت طلبی ابوبکر و عمر از حضرت زهرا (س) (۵۴۷)

آخرین اقدامی که در حیات صدیقه‌ی طاهره (س) از طرف غاصبین انجام گرفت و نقشه‌ی ظریفی بود که توسط بانوی دو جهان خنثی شد، رضایت طلبی از آن حضرت بود.

این برنامه را برای روزی ذخیره کرده بودند که آنها از آسیاب بیفتند و آتشیهای فتنه زیر خاکستر قرار بگیرد و فاطمه (س) هم یارای مقابله نداشته باشد و آن زمان ایام آخر زندگی زهرا (س) بود. راستی کسی نیست پرسد:

چرا به جای رضایت طلبی، خود فدک را باز نگرداندند؟!؟

آیا این مسخره نیست که ظالم در حالی که به ظلم خود ادامه می‌دهد طلب عفو کند و در همان حال ظلم را تکرار کند؟! آیا در مقابل چنین عذر خواهانی، چه راهی زیباتر از آنچه صدیقه‌ی طاهره (س) انجام داد می‌توان یافت؟

اجازه‌ی عیادت فاطمه (س)

آنها هر روز حال فاطمه (س) را جویا می‌شدند تا آنگاه که خبر یافتند مریضی حضرت - که در اثر حمله به خانه امیرالمومنین عارض شده بود - شدت یافته است. زمان مناسب فرارسیده بود.

لذا دو نفری برای عیادت آن حضرت آمدند ولی حضرت اجازه نداد. فردای آن روز دوباره آمدند ولی حضرت اجازه نداد. وقتی از اجازه‌ی مستقیم ناامید شدند به امیرالمؤمنین (ع) عرض کردند:

«بین ما و فاطمه (س) آنچه که خود بهتر می‌دانی اتفاق افتاده و ما قبلاً چندین بار برای عذرخواهی آمده‌ایم ولی به ما اجازه نداد است.»

اگر می‌توانی برای ما اجازه بگیر تا از گناهمان عذرخواهی کنیم.»

امیرالمؤمنین (ع) چند بار به آنها جواب منفی داد ولی آنها اصرار کردند. این بار پشت در نشستند و از حضرت خواستند داخل خانه برود تا شاید بتواند فاطمه (س) را راضی کند.

امیرالمؤمنین (ع) وارد خانه شد و نزد حضرت زهرا (س) آمد و فرمود:

ابوبکر و عمر بارها اجازه خواسته‌اند و من آنها را رد کرده‌ام و تو نیز اجازه ندادی. اکنون بار دیگر از من خواسته‌اند تا از تو اجازه بگیرم.

عرض کرد:

به خدا قسم به آنان اجازه نمی‌دهم و کلمه‌ای با آنان سخن نمی‌گویم تا پدرم را ملاقات کنم و از آنچه انجام داده‌اند و ظلمی که نسبت به من روا فرمود:

ای خانم آزاد (۵۴۸)، این دو نفر پشت در نشستند و اصرار دارند بر تو سلام کنند.

عرض کرد:

خانه‌خانه‌ی تو و زن آزاده همسر توست و زنان تابع مردانند. هر گونه می‌خواهی عمل کن. فرمود:

پوشش سرت را محکم کن.

عیادت غاصبین و قهر فاطمه (س)

حضرت زهرا (س) سر مبارک را پوشانید و روی به دیوار گردانید، به طوری که مقابل آنها نباشد و این در حالی بود که چند زن دیگر نیز حضور داشتند.

ابوبکر و عمر وارد شدند و تا چشمشان به حضرت زهرا (س) افتاد سلام کردند ولی حضرت جواب آنها را نداد! و این در حالی بود که حضرت روی خود را به طرف دیوار گردانده بود.

آنها به طرف مقابل حضرت آمدند ولی حضرت روی برگردانید و چند بار این کار تکرار شد. تا آنکه حضرت به امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«پارچه‌ای روی صورتم بینداز» و به زنها فرمود:

«شما مرا برگردانید» و گویا حضرت از شدت جراحات نمی‌توانستند بدن مبارک را حرکت دهند.

سرانجام ابوبکر شروع به عذرخواهی کرد و گفت:

ای دختر پیامبر، ما برای جلب رضایت تو آمده‌ایم و از تو می‌خواهیم آنچه از ما نسبت به تو روا شده عفو کنی.

حضرت فرمود:

حتی یک کلمه با شما سخن نمی‌گویم تا پدرم را ملاقات کنم و شکایت شما را نزد او ببرم و از کارهای شما و ظلمی که به من روا داشته‌اید شکایت کنم.

محاکمه‌ی غاصبین در عیادت

گفتند:

ما برای عذرخواهی آمده‌ایم. ما را به رفتارمان مؤاخذه مکن.

حضرت رو به امیرالمؤمنین (ع) کرد و فرمود:

من با اینان کلمه‌ای سخن نخواهم گفت تا مطلبی را از ایشان سؤال کنم که از پیامبر (ص) شنیده‌اند. سپس فرمود:

شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا از پیامبر شنیدید که می‌فرمود:

«فاطمه پاره‌ی تن من است.

هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است»؟

گفتند:

آری.

فرمود:

الحمد لله.

حکم نهایی فاطمه (س) در مورد غاصبین

سپس حضرت دستان مبارک را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

«خدایا، من تو را شاهد می‌گیرم، ای حاضرین شما هم شاهد باشید، که این دو نفر در حیاتم و هنگام مرگم مرا اذیت کردند. من

شکایت این دو را به تو و پیامبرت می‌نمایم.

نه!

به خدا قسم، هرگز از شما دو نفر راضی نمی‌شوم و با شما سخن نمی‌گویم تا پدرم پیامبر را ملاقات کنم و آنچه کرده‌اید به او خبر دهم و او درباره‌ی شما حکم نماید.

به خدا قسم، در هر نمازی که بخوانم بر شما نفرین می‌کنم».

تعجب فاطمه (س) از عبادت آتش زندگان خانه‌اش

سپس فرمود:

ای ابوبکر، عجیب است که امروز با حال امن وارد خانه‌ی ما می‌شوی (۵۴۹) و این زمانی است که مردم را بر ما مسلط کرده‌ای؟

بیرون رو که به خدا قسم کلمه‌ای با تو سخن نخواهم گفت تا خدا و رسولش را ملاقات کنم و به آنان شکایت نمایم.

در اینجا بود که ابوبکر صدای وای و ویل بلند کرد و اظهار ناراحتی شدید نمود. عمر گفت:

«ای خلیفه‌ی پیامبر، به خاطر گفته‌ی یک زن این گونه منقلب می‌شوی و جزع و فزع می‌نمایی؟! و آنگاه برخاستند و بدون نتیجه بیرون آمدند و آرزو کردند که ای کاش نیامده بودند تا فاطمه (س) این چنین صریح و قاطع نارضایتی و غضب خود را نسبت به آنان اعلام نمی‌کرد.

اسرار پیگیری اهل بیت در مسئله فدک

در مقابل نیت‌هایی که غاصبین برای غصب فدک داشتند، امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) اهدافی متقابل به اضافه‌ی مقاصد مقدس دیگری در نظر داشتند که آنگونه برخورد کردند و استقامت نمودند.

در بین این اهداف فقط یکی به خود اهل بیت (ع) مربوط می‌شد و بقیه مقابله با دشمنان دین به صور مختلف بود تا از اجرای اهداف خود عاجز شوند.

دفاع از عصمت اهل بیت (ع)

آنچه به اهل بیت (ع) مربوط می‌شد ایستادگی در مقابل خدشه‌دار شدن عظمت مقام عصمت بود.

در واقع غاصبین که بدون محاکمه فدک را غصب کردند در درجه‌ی اول خواستند فاطمه (س) را در تصرف فدک ناحق جلوه دهند و در مرحله دوم کار خود را حق به جانب نشان دهند و در مرحله‌ی سوم طلبکار هم باشند که اصلاً از روز اول چرا فاطمه (س) خودش فدک را تقدیم نکرده است!!!

آنچه به عنوان استدلالها و اتمام حجتها در مقابل غاصبین انجام گرفت که مجموعه‌ای از آیات قرآن و کلمات پیامبر (ص) و عرفیات مسلم اجتماعی و اخلاقی است، برای آن بود که اگر سکوت می‌کردند آینده‌ی تاریخ چنین قضاوت می‌کرد که نکند فاطمه (س) هم به ناحق آن را در تصرف داشته که وقتی از او گرفتند هیچ نگفت؟!

به خصوص آنکه دشمن در پی سوژه‌ای بود که این جهت را برای اهل بیت (ع) ثابت کند.

لذا قبل از هر دلیلی، واضح‌ترین جهت در اقدام و استقامت آن دو معصوم در مسئله، اثبات حقانیت خود و پیشگیری از اهداف خبیث غاصب بود تا قداست مقام عصمت به هیچ عنوان زیر سؤال نرود و برای همیشه تاریخ بدانند که اموال دنیا - به هر بزرگی که

باشد - کوچکتر از آن است که مقام شامخ معصوم را پایین بیاورد.

درجه‌ی رفیع عصمت که به عرش می‌ساید و از جانب خداوند است به معنای صاحب اختیار کل جهان است و تصرف در تکوین و تشریح مطرح است.

این مقام را کجا که سبک مغزانی در صدد نسبت‌های پیش پا افتاده‌ای باشند که از دهان و شکم تجاوز نمی‌کند؟! با در نظر گرفتن این جهت اصلی که به خود اهل بیت (ع) مربوط می‌شد می‌پردازیم به جهاتی که مربوط به دشمن بود و باید انجام می‌شد.

معرفی مبغضین و اذیت کنندگان فاطمه (س)

غاصبین و مردم واقعاً در پی قطعه زمینی به نام فدک نبودند، چرا که زمین برای غصب کردن بسیار بود و لزومی نداشت از میان آن همه باغهای حجاز که در چهار سوی مدینه بود فقط سراغ فدک بیایند.

این اقدام ناجوانمردانه، فقط عیار حب و بغض را روشن کرد. وقتی گرفتن ملک فاطمه (س) مطرح شد، بسیاری از دلها از خوشحالی تپیدن گرفتند و قرار از کف دادند. آنگاه که فهمیدند حضرت زهرا (س) از این اقدام به شدت منزجر شده است بیشتر شتاب گرفتند و بغض خود را ظاهر کردند. آنگاه که اذیت دختر پیامبر (ص) به میان آمد جمعیت بیشتری جمع شدند و آنگاه که جسارتی عظیم به فاطمه (س) صورت گرفت کسی لب باز نکرد.

این زمینه محک خوبی برای باز کردن سفره‌ی دلها بود تا معلوم شود مسئله بر سر قطعه زمینی نیست، بلکه این بغضهای نهفته با خاندان پیامبر (ص) است که چنین بروز کرده است.

امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) هم با مقاومتشان خواستند هرچه بیشتر این باطن نهفته‌ی غاصبین و طرفدارانشان را روشن کنند. هرچه استقامت بیشتر می‌شد بغض و اذیت اوج می‌گرفت و نشان می‌داد که چند نفر در محبت فاطمه (س) باقی مانده‌اند، چند نفر با دشمن او دشمن‌اند و چند نفر دشمن او و طرفدار دشمن اویند و آماده‌اند تا کینه‌های کهنه را خالی کنند.

این بهترین نتیجه‌ای بود که می‌توانست برای نسلهای آینده روزنه‌ای برای تحلیل صحیح وقایع باشد و چنین هم شد. امروز همه می‌دانند که دوست فاطمه (س) فدک او را غصب نمی‌کند و قلب او را نمی‌آزارد و گریه‌ی او را بلند نمی‌کند و در کوچه او را مورد جسارت قرار نمی‌دهد و برای قطعه زمینی این همه دختر پیامبر (ص) را به مسجد و محاکمه نمی‌کشاند. اکنون که دشمن زهرا (س) شناخته شد عضویت در هر دو جبهه اختیاری است.

اینکه فاطمه (س) به دشمنان خود اعلام کرد:

«حتی یک کلمه با شما سخن نخواهم گفت تا نزد پیامبر (ص) بروم و شکایت شما را نزد او ببرم» تا آخر روزگار خط فاطمه (س) را برای شیعیان و طرفدارانش روشن کرد.

اعتراض و معرفی بدعت گذاران جاهل

از اهدافی که بر عهده‌ی رهبران دین است معرفی بدعت گذاران و تبیین روش آنان است تا مردم گمراه نشوند. این بیان باید طوری صاحبان بدعت را معرفی کند که هم ترفندهای آنان شناخته شود و هم برای آیندگان راه روشنی ارائه شده باشد.

امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) در چندین مرحله اتمام حجت - که شرح آن خواهد آمد - به خوبی مشت بدعت گذار را باز کردند که هم با قرآن ضدیت می‌نماید و هم گفته‌های پیامبر (ص) را زیر پا می‌گذارد و هم به آسانی به پیامبر (ص) دروغ و افترا

می‌بندد و هم به ساده‌ترین مبانی قضاوت جاهل است و نمی‌داند از که شاهد بخواند و از چه کسی قَسَم طلب کند و هم جهل مطلق نسبت به همه‌ی جوانب دیگر بر مغز او حاکم است که حتی قادر نیست باطل خود را نیک جلوه دهد! پس از احتجاجات امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع)، ابوبکر و عمر طوری خلع سلاح شده بودند که رسماً گفتند: «ما قادر به مخاصمه با شما نیستیم و جواب شما را نمی‌توانیم بدهیم، ولی باید (به زور!) آنچه ما می‌گوئیم انجام شود». وقتی این اقرار را نمودند حقیقت تمام عیار جلوه کرد و بدعت گذار به خوبی معرفی شد و هدف حاصل گردید.

اثبات ضدیت غاصبین فدک با دین خدا

فدک سبب خوبی شد برای معرفی باطن و خمیره‌ی اصلی غاصبین تا پایه‌ی کار بر همه روشن باشد. هدف اصلی غاصب، محو اثر دین و طبعاً محو حافظین دین از صفحه‌ی اجتماع و محو آثار و یادگارهای یادآور دین و پیامبر (ص) بود تا راه برای بازگشت سریع به جاهلیت باز باشد. وقتی مدافع دین نبود و آنگاه که دین در اجتماع کم رنگ شد و آنچه یادآور و احیا کننده‌ی دین در اذهان است از انظار مردم پاک شد، به راحتی می‌توان مردم را به جاهلیت سوق داد و بدعتها را به جای خالی دین جایگزین کرد. بدعتها چیزی جز همان مبانی جاهلی و اخلاق جاهلیت نیستند. در مسئله‌ی فدک که در ظاهر به عنوان غصب یک ملک شخصی بروز کرده بود، امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) سعی وافری نمودند تا این حقیقت را به مردم برسانند که در سایه‌ی این مسئله ضربه‌های سهمگینی بر پیکر دین وارد می‌شود و این مقدمه‌ای برای گامهای بعدی خواهد بود.

مقابله با استناد کارها به اجتماع و اتفاق مردم

در دین خدا حکم و امر از آن خدا و نمایندگان اوست. مردم به عنوان مجموعه‌ی محترمی به نام اجتماع و جامعه مطرح هستند، ولی قدرت تشخیص حقایق و حکمتها در حد عقل ضعیف بشر نیست و در این مورد انسانها بارها و بارها امتحان داده‌اند و خود نتیجه‌ی خسران آن را گرفته‌اند.

ابوبکر و عمر در چنین اقدام جسورانه، مستمسکی به عنوان اتفاق مردم را به میان آورده بودند، که حضرت در چند جبهه با آن مقابله کرد و در پایان خود اجماع کنندگان را مورد خطاب قرارداد که بر فرض قبول اتفاق، چه حق دارید که بر سر باطل اتفاق کنید و چه کسی این اجازه را به شما داده است؟

اگر همه‌ی مردم روی زمین هم بر باطل اتفاق کنند به خدا ضرری نمی‌رسانند و حقیقت تغییر نخواهد کرد. اضافه بر آنکه سوءاستفاده‌ی غاصبین از حال روانی مردم و در نظر گرفتن سوابق آنان و استفاده از ترفندهای اخلاقی و ارائه‌ی مظاهر تقوا و حاکم کردن زور در اجتماع برای حصول اجماع، همه باعث بوجود آمدن این حالت خاص شده بود و با این اقدام حضرت همه‌ی این ترفندها بر ملا شد.

شکستن قدرت ظالم و مقابله با زور

نکته‌ی جالبی که فطرتاً برای هر بشری قابل درک است مقابله با ستم و اعلام نفرت از آن است. اگر فدک را ضمن یک خواهش و تقاضا از حضرت مطالبه می‌کردند شاید شکل مسئله فرق می‌کرد. اگر لاقلاً مجلس محاکمه‌ای تشکیل می‌دادند باز صورت کار تغییر می‌کرد.

اینکه برای تصرف ملکی که تحت تصرف کسی است بدون طی مراحل قانونی و محاکمه و شنیدن دلیل مدعی و مدعی علیه، با استفاده از زور مأمورانی بروند و نماینده‌ی حضرت زهرا (س) را از فدک بیرون کنند، حاکی از حکومت قلدری و آغاز هرج و مرج در اجتماع است.

برای آنکه مردم بدانند اگر ابوبکر به خیال خود سخن حقی هم دارد باید به شکل قانونی مطرح کند و پس از استماع سخن طرفین وقتی حکم صادر شد عمل نماید، این اقدامات حضرت زهرا (س) از نظر قوانین قضاوت بین‌المللی نیز آنان را محکوم کرد و هر بشری با هر آئین و مذهبی می‌تواند درباره‌ی مسئله‌ی فدک قضاوت کند و ببیند که ساده‌ترین مسئله‌ی قضائی درباره‌ی آن رعایت نشده است!

گرفتن قدرت مالی از غاصبین

مسئولیت کمک به ظالم از مسایلی است که خداوند بر سر آن مردم را مؤاخذه می‌نماید، چرا که کوچکترین یاری و اعانت به ظالم شرکت در ظلم اوست.

سکوت در مقابل غضب فدک یک وجهه‌اش کمک کلان مالی به غاصبین بود که از طریقی به نام اسلام با مسلمانان می‌جنگیدند و از سوی دیگر پایه‌های حکومت خود را محکم می‌کردند و از سویی باز کردن راه برای ادامه بدعت گذاریها بود. لذا مقابله‌ی حضرت، برای بیرون آوردن این اعانه‌ی مالی از دست حاکم غاصب بود تا سالهای سال انحرافات که پیش خواهد آمد از این تقویت روزهای اول سرچشمه نگرفته باشد. اگر چه این مقابله‌ی حضرت در ظاهر اثری نبخشید ولی صاحب اموال آخرین تلاش خود را برای بیرون آوردن آن از چنگ غاصب نمود و در پیشگاه الهی معذوریت خود را ثابت کرد.

در دست داشتن شرایط مالی مناسب برای اهل بیت (ع)

وقتی کسی مالی را غضب می‌کند اکثراً مردم مالک را فراموش می‌کنند و فقط در صدد آنند که آیا متصرف جدید کار درستی کرد یا نه؟

در حالی که هر کس برای احیای حقوق خویش قیام کند به طبیعی‌ترین حق خود اقدام کرده و هیچ خجالت و ملامتی هم ندارد. اگر ما بگوئیم کسی اموال حضرت زهرا (س) را به سرقت برده بود و حضرت برای بازگرداندن آن اقدام فرمودند این به معنای دنیاطلبی است؟!

آیا اشخاصی که به دنیا اعتنا ندارند باید گرسنه بمانند و دنیاپرستان هر گونه که مایلند به چپاول پردازند؟ حضرت زهرا (س) می‌فرماید:

«این ملکی بود که برایم عزیز بود چرا که از جانب خداوند و بدست پیامبرش (ص) عطا شده بود و این را برای فرزندانم نگاه داشته بودم که آنان به مردم محتاج نباشند».

آیا دفاع از چنین جنبه‌ی اقتصادی زندگی آن هم در مقابل کسی که آنرا به زور گرفته، مشکلی دارد؟ و اصلاً جای سؤال و اشکال است؟

گذشته از اینکه تا آن روز این اموال به مصرف فقرا می‌رسید و دل‌هایی شاد می‌شد که اکنون باید با دست خالی از در خانه‌ی فاطمه (س) بازگردند!

حضرت زهرا (س) این اموال را در مصارفی خاص مصرف می‌کرد و اینک باید ببیند در ضد آنچه خود مایل به صرف آن است

خرج می‌شود و او همچنان قادر بر دفاع از اموال خود نیست. آیا دفاع برای چنین ثروت حلالی از ساده‌ترین اقدامات هر بشر و هر مسلمان نیست؟

از همه جالب‌تر اینکه مسئله بر سر مبلغی اندک نبوده که هر کس از فاصله دور با خطاب و عتاب بگوید این ارزشی ندارد، گذشت کنید! چطور مصرف آن برای غاصبین شیرین است و فقط باید به کام فاطمه (س) تلخ شود؟

تا اینجا سعی شد اسراری که عیناً از کلام شخص امیرالمؤمنین و حضرت زهرا (ع) استفاده شده ارائه گردد و مسلماً جهاتی هست که زمینه‌ی اجتماعی برای بیان آنها آماده نبوده است.

به امید آن روز که با ظهور حضرت بقیه الله الاعظم (عج) و محاکمه‌ی غاصبین به دست الهی آن امام حاضر، حقایق و نهفته‌های دیگری از فدک بر ما فاش شود.

منابع ماجرای غصب فدک

کتاب شیعه

- ۱- اثبات الهداه، ج ۲، ص ۱۱۶.
- ۲- الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۲۷، ۱۳۱.
- ۳- احقاق الحق:
 - ج ۳، ص ۵۴۹.
 - ج ۱۰، ص ۲۹۶.
 - ج ۱۲، ص ۳۴۰.
 - ج ۱۴، ص ۵۷۵.
 - ج ۱۹، ص ۱۶۳.
 - ج ۲۵، ص ۵۰۶، ۵۳۱.
 - ج ۳۳، ص ۲۵۳، ۳۵۰.
- ۴- الاختصاص، ص ۱۷۸.
- ۵- اعلام الدین، ص ۱۸۲.
- ۶- اعلام الوری، ص ۱۰۰.
- ۷- امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۹۴.
- ۸- امالی مفید، ص ۱۲۵.
- ۹- الايضاح، ص ۲۵۶.
- ۱۰- بحارالانوار، ج ۹، ۱۰، ۲۱، ۲۹، ۳۱، ۴۳، ۴۸.
- ۱۱- البرهان:
 - ج ۱، ص ۳۶۷.

- ج ۲، ص ۴۱۴ - ۴۱۵، ۴۱۶.
- ج ۳، ص ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵.
- ۱۲ - تاویل الآيات الظاهره، ج ۱، ص ۴۳۵.
- ۱۳ - التبیان:
- ج ۶، ص ۲۶۸.
- ج ۸، ص ۲۵۳.
- ۱۴ - تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۳، ص ۳۴۹.
- ۱۵ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۵.
- ج ۲، ص ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۸.
- ۱۶ - تفسیر فرات، ص ۲۳۹، ۳۲۲، ۳۳۳، ۴۷۳.
- ۱۷ - تفسیر قمی، ص ۳۸۰، ۵۰۰، ۶۴۵.
- ۱۸ - تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۲۱، ۱۳۱.
- ۱۹ - الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۱۲.
- ۲۰ - الخصال، ص ۱۷۳.
- ۲۱ - الدر النظیم فی مناقب الائمه اللہامیم، ص ۴۶۵ - ۴۸۰.
- ۲۲ - دلائل الامامہ، ص ۳۱.
- ۲۳ - سعد السعود، ص ۱۰۱.
- ۲۴ - الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۹۱.
- ۲۵ - الطرائف، ص ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۳۶.
- ۲۶ - علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۰.
- ۲۷ - العمده، ص ۳۹۰.
- ۲۸ - عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۳۳.
- ج ۲ ص ۱۸۵.
- ۲۹ - غایه المرام، ص ۳۲۳.
- ۳۰ - فدک، ص ۱۶۶.
- ۳۱ - الفصول المختاره، ج ۲، ص ۱۰۶، ۱۱۱.
- ۳۲ - قرب الاسناد، ص ۹۹.
- ۳۳ - قصص الانبیاء، ص ۳۴۸.
- ۳۴ - کافی، ج ۱، ص ۵۴۳.
- ۳۵ - کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۶۲.
- ۳۶ - کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۹۴.
- ج ۲ ص ۴۷۶، ۴۷۷.
- ۳۷ - کشف المحججه، ص ۱۲۴.

- ۳۸ - کنزالفوائد، ص ۵۲.
- ۳۹ - اللمعه البيضاء، ص ۳۸۲.
- ۴۰ - مجمع البیان، ج ۶، ص ۴۱۱.
- ۴۱ - المحججه البيضاء، ج ۱، ص ۶۳.
- ۴۲ - مصباح الانوار، ص ۲۴۵ - ۲۴۷.
- ۴۳ - المناقب (ابن شهر آشوب):
- ج ۱، ص ۱۲۳.
- ج ۲ ص ۵۰.
- ج ۳ ص ۴۳۵.
- ج ۴ ص ۳۲۰.
- ۴۴ - نزهه الناظره، ص ۵۵.
- ۴۵ - نورالثقلین:
- ج ۱، ص ۳۷۴.
- ج ۳ ص ۱۵۳ - ۱۵۶.
- ج ۶ ص ۱۸۶ - ۱۸۹.
- ۴۶ - نهج البلاغه، ص ۵۲، ۴۱۷.
- ۴۷ - الهدایه، ص ۴۰۵.

کتاب عامه

- ۱ - اتمام الوفاء فی سیره الخلفاء (باحوری)، ص ۱۵.
- ۲ - الاحسان به ترتیب صحیح بن حبان، ج ۷، ص ۱۵۶.
- ۳ - اصهار رسول الله (ص)، ص ۶۸.
- ۴ - اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۸، ۱۲۱۱، ۱۲۱۴.
- ۵ - الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۱۳.
- ۶ - ايثار النصف فی آثار الخلاف، ص ۳۴۰.
- ۷ - بلاغات النساء، ص ۱۲ - ۱۴.
- ۸ - تاریخ ابن کثیر، ج ۹، ص ۲۰۰.
- ۹ - تاریخ الاحمدی، ص ۸۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۳۴۴.
- ۱۰ - تاریخ الخلفاء (سیوطی)، ص ۱۵۴.
- ۱۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۸.
- ۱۲ - تاریخ یعقوبی:
- ج ۲، ص ۱۱۷.

- ج ۳ ص ۴۸.
- ۱۳ - تذکره الخواص، ص ۱۳۷، ۳۵۹.
- ۱۴ - تذهیب التهذیب (ذهبی):
- ج ۳، ص ۸۲.
- ج ۱۲ ص ۴۸.
- ۱۵ - تراجم سیدات بیت النبوه، ص ۶۲۳.
- ۱۶ - التعالیک علی کتاب الوقوف (لیثی)، ص ۹۴.
- ۱۷ - جامع الاحادیث:
- ج ۱، ص ۱۸.
- ج ۴، ص ۶۳.
- ج ۵ ص ۳۴۰.
- ۱۸ - الجرح و التعذیل (ابوحاتم)، ج ۱، ص ۲۵۷.
- ۱۹ - جمهره رسائل العرب، ج ۳، ص ۵۱۰.
- ۲۰ - جواهر المطالب، ج ۱۲، ص ۳۴۰.
- ۲۱ - حلیه الأبرار، ج ۲، ص ۶۵۲.
- ۲۲ - حیاة الصحابه (کاندهلوی)، ج ۲، ص ۵۱۹.
- ۲۳ - الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷.
- ۲۴ - الرقابہ المالیہ، ص ۲۸۸.
- ۲۵ - روح المعانی، ج ۱۵، ص ۵۸.
- ۲۶ - السقیفه و فدک، ص ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵.
- ۲۷ - سنن البیهقی، ج ۶، ص ۳۰۱.
- ۲۸ - سنن ابی داوود: ج ۲، ص ۱۲۹.
- ج ۳ ص ۱۴۴.
- ۲۹ - سیدات النساء اهل الجنة، ص ۱۴۸، ۱۵۰.
- ۳۰ - السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۶۳.
- ۳۱ - شرح معانی الآثار، ج ۲، ص ۴.
- ۳۲ - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج ۱، ص ۷۳.
- ج ۴ ص ۱۰۳.
- ج ۱۶ ص ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۷۴، ۲۷۸.
- ۳۳ - شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۳۳۸.
- ۳۴ - صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷.
- ۳۵ - صحیح مسلم:
- ج ۳، ص ۱۳۸۱.

ج ۴ ص ۹۶.

- ۳۶ - طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۱۸.
- ۳۷ - العقبريات الاسلاميه، ج ۲، ص ۳۱۸.
- ۳۸ - العقد الفريد، ج ۲، ص ۳۲۳.
- ۳۹ - عمدہ الاخبار، ج ۲۵، ص ۵۳۱.
- ۴۰ - فتوح البلدان، ص ۳۹، ۴۱، ۴۶.
- ۴۱ - فهارس البخاری، ص ۲۷۶.
- ۴۲ - الكامل فی الرجال، ج ۵، ص ۱۸۳۵.
- ۴۳ - لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۷۳.
- ۴۴ - مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۹.
- ۴۵ - مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۹، ۱۰، ۱۳.
- ۴۶ - مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۳۳۴، ۵۳۴.
- ۴۷ - مسند فاطمه (س) (سیوطی)، ص ۱۳، ۲۷.
- ۴۸ - المطالب العالیه، ج ۳، ص ۳۶۷.
- ۴۹ - مطالب السئوال، ص ۵۹.
- ۵۰ - معارج النبوه، ج ۱، ص ۲۲۷.
- ۵۱ - معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۴۴.
- ۵۲ - الوقوف علی ما فی صحیح مسلم من الموقوف، ص ۹۴.
- ۵۳ - ینایع الموده، ص ۱۱۹.

خطبه فدکیه حضرت زهرا (س) در مسجد

روی آنه لَمَّا أَجْمَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعَمْرٌ عَلَى مَنَعِ فَاطِمَةَ (س) فِدْكَأً وَبَلَّغَهَا ذَلِكَ، لَأَثَّ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَاشْتَمَلَتْ بِجَلْبَابِهَا وَاقْبَلَتْ فِي لَمِيهِ مِنْ حَفْدَتِهَا وَنَسَاءِ قَوْمِهَا، تَطَأُ ذِيولَهَا، مَا تَخْرَمُ مَشِيَّتَهَا مَشِيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَهُوَ فِي حَشْدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَغَيْرِهِمْ، فَنِيَطَتْ دُونَهَا مَلَاءَهُ فَجَلَسَتْ، ثُمَّ أَتَتْ أَنَّهُ أَجْهَشَ الْقَوْمَ لَهَا بِالْبِكَاءِ، فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ، ثُمَّ أَمَهَلَتْ هَنِيئَهُ. حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيحَ الْقَوْمِ وَهَدَأَتْ فُورَتَهُمْ، افْتَتَحَتْ الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَالثَّناءِ عَلَيْهِ وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ، فَعَادَ الْقَوْمَ فِي بَكَائِهِمْ، فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتْ فِي كَلَامِهَا فَقَالَتْ (س):

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ وَ الثَّناءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ اِئْتَدَأَهَا وَ سِيَبُوعِ الْإِئْتِدَائِ أَشْدَاها وَ تَمَامِ مَنِّ أَوْلَاهَا، جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَمَدُها وَ نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمِيدُها وَ تَفَاوَتْ عَنِ الْأَذْرَاكِ أَيْدُها وَ نَدَبَهُمْ لِاسْتِزَادَتِها بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِها وَ اشْتِئْتَحَمَدِ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْزَالِها وَ تَنَى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِها.

خطبه آن حضرت بعد از غصب فدک

روایت شده:

هنگامی که ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند فدک را از حضرت فاطمه (س) بگیرند و این خبر به ایشان رسید، لباس به تن کرده و چادر بر سر نهاد و با گروهی از زنان فامیل و خدمتکاران خود به سوی مسجد روانه شد، در حالی که چادرش به زمین کشیده می‌شد و راه رفتن او همانند راه رفتن پیامبر خدا بود، بر ابوبکر که در میان عده‌ای از مهاجرین و انصار و غیر آنان نشسته بود وارد شد، در این هنگام بین او و دیگران پرده‌ای آویختند، آنگاه ناله‌ای جانسوز از دل برآورد که همه مردم گریه افتادند و مجلس و مسجد به سختی به جنبش درآمد.

سپس لحظه‌ای سکوت کرد تا همه مردم خاموش و گریه آنان ساکت شد و جوش و خروش ایشان آرام یافت، آنگاه کلامش را با حمد و ثنای الهی آغاز فرمود و درود بر رسول خدا (ص) فرستاد، در اینجا دوباره صدای گریه مردم برخاست، وقتی سکوت برقرار شد، کلام خویش را دنبال کرد و فرمود:

حمد و سپاس خدای را بر آنچه ارزانی داشت و شکر او را در آنچه الهام فرمود و ثنا و شکر بر او بر آنچه پیش فرستاد، از نعمتهای فراوانی که خلق فرمود و عطایای گسترده‌ای که اعطا کرد و منتهای بی‌شماری که ارزانی داشت، که شمارش از شمردن آنها عاجز و نهایت آن از پاداش فراتر و دامنه آن تا ابد از ادراک دورتر است و مردمان را فراخواند، تا با شکرگذاری آنها نعمتها را زیاده گرداند و با گستردگی آنها مردم را به سپاسگزاری خود متوجه ساخت و با دعوت نمودن به این نعمتها آنها را دو چندان کرد.

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةٌ جَعَلَ الْأَخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْضُوعًا وَأَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا، الْمُتَمَتِّعُ عَنِ الْأَبْصَارِ رُؤْيِيَّتَهُ وَ مِنَ الْأَلْسِنِ صِفَتَهُ وَ مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتَهُ.

اِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا وَ أَنْشَأَهَا بِإِلْحَادٍ أَمْثَلِهَا، كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيَّتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا وَ لَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَثْبِيثًا لِحُكْمَتِهِ وَ تَنْبِيهًا عَلَى طَاعَتِهِ وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ وَ تَعَبُّدًا لِبَرِيَّتِهِ وَ إِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَّتِهِ، زِيَادَةً لِعِبَادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ وَ حِيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَ رَسُولَهُ، اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسِلَهُ وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ يُجْتَبَاهُ وَ اضْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ يُتَعَبَّثَهُ، إِذِ الْخَلْقُ يُبَالِغُ فِي مَكْنُونِهِ وَ بَسْرُ الْأَهْوَالِ مَصُونَةٌ وَ بِنَهَائِهِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ.

و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و شریکی ندارد، که این امر بزرگی است که اخلاص را تأویل آن و قلوب را متضمن وصل آن ساخت و در پیشگاه تفکر و اندیشه شناخت آن را آسان نمود، خداوندی که چشم‌ها از دیدنش بازمانده و زبانها از وصفش ناتوان و اوهام و خیالات از درک او عاجز می‌باشند.

موجودات را خلق فرمود بدون آنکه از ماده‌ای موجود شوند و آنها را پدید آورد بدون آنکه از قالبی تبعیت کنند، آنها را به قدرت خویش ایجاد و به مشیتش پدید آورد، بی آنکه در ساختن آنها نیازی داشته و در تصویرگری آنها فائده‌ای برایش وجود داشته باشد، جز تثبیت حکمتش و آگاهی بر طاعتش و اظهار قدرت خود و شناسائی راه عبودیت و گرامی داشت دعوتش، آنگاه بر طاعتش پاداش و بر معصیتش عقاب مقرر داشت، تا بندگانش را از نقمتمش بازدارد و آنان را سوی بهشتش رهنمون گردد.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمد (ص) بنده و فرستاده اوست، که قبل از فرستاده شدن او را انتخاب و قبل از برگزیدن نام پیامبری بر او نهاد و قبل از مبعوث شدن او را برانگیخت، آن هنگام که مخلوقات در حجاب غیبت بوده و در نهایت تاریکی‌ها به سر برده و در سر حد عدم و نیستی قرار داشتند، او را برانگیخت به خاطر علمش به عواقب کارها و احاطه‌اش به حوادث زمان و شناسائی کاملش به وقوع مقدرات.

إِتَّبَعْتُهُ اللَّهُ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ وَ إِنْفَادًا لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ، فَرَأَى الْأُمَّمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا.

فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِلِهِ ظُلْمَهَا وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا وَ جَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ عُجْمَهَا وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ، فَأَنْقَذَهُمْ

مِنَ الْغَوَايَةِ وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ وَ رَغْبَةٍ وَ اِيثارٍ، فَمَحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِلِهِ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، فَدُ خُرِفَ بِالْمَلَائِكَةِ الْأُبْرَارِ وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ وَ مُجَاوَزَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيِّهِ وَ أَمِينِهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ صَفِيِّهِ وَ السَّلَامِ عَلَيْهِ وَ رَحْمَتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ.

ثم التفت الى اهل المجلس و قالت:

أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصِبُ أَمْرَهُ وَ نَهْيَهُ وَ حَمَلَهُ دِينَهُ وَ وَحْيَهُ وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ بُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأَمَمِ، زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ،

او را برانگیخت تا امرش را کامل و حکم قطعی اش را امضا و مقدراتش را اجرا نماید و آن حضرت امتها را دید که در آئینهای مختلفی قرار داشته و در پیشگاه آتشیهای افروخته معتکف و بت‌های تراشیده شده را پرستنده و خداوندی که شناخت آن در فطرتشان قرار دارد را منکرند.

پس خدای بزرگ به وسیله پدرم محمد (ص) تاریکی‌های آن را روشن و مشکلات قلبها را برطرف و موانع رؤیت دیده‌ها را از میان برداشت و با هدایت در میان مردم قیام کرده و آنان را از گمراهی رهانید و بینایشان کرده، ایشان را به دین استوار و محکم رهنمون شد و به راه راست دعوت نمود.

تا هنگامی که خداوند او را به سوی خود فراخواند، فراخواندنی از روی مهربانی و آزادی و رغبت و میل، پس آن حضرت از رنج این دنیا در آسایش بوده و فرشتگان نیکوکار در گرداگرد او قرار داشته و خشنودی پروردگار آمرزنده او را فرا گرفته و در جوار رحمت او قرار دارد، پس درود خدا بر پدرم، پیامبر و امینش و بهترین خلق و برگزیده‌اش باد و سلام و رحمت و برکات الهی براو باد.

آنگاه حضرت فاطمه (س) رو به مردم کرده و فرمود:

شما ای بندگان خدا پرچمداران امر و نهی او و حاملان دین و وحی او و امینهای خدا بر یکدیگر و مبلغان او به سوی امتهایی هستید، او زمامدار حق در میان شما بوده.

وَ عَهْدٍ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ وَ بَقِيَّةِ اسْتِخْلَافِهَا عَلَيْكُمْ: كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ الصَّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ، مُنْكَثِمَةٌ سَرَائِرُهُ، مُنْجِلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُعْتَبِلَةٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ، قَائِدًا إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاهِ اسْتِمَاعُهُ. بِهِ تُنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ وَ عَزَائِمُهُ الْمَفْسَّرَةُ وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ وَ فَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ وَ رُحَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ.

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشُّرُكِ وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ وَ الزَّكَاةَ تَرْكِيبًا لِلنَّفْسِ وَ نِمَاءً فِي الرِّزْقِ وَ الصِّيَامَ تَثْبِيثًا لِلْإِحْلَاصِ وَ الْحَيْجَ تَشْيِيدًا لِلدِّينِ وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقًا لِلْقُلُوبِ وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفُرْقَةِ وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ.

وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ وَ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ وَ قَايَةً مِنَ السَّخَطِ وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنْسَاءً فِي الْعُمْرِ وَ مَنَمَاءً لِلْعَدَدِ وَ الْقِصَاصَ حِفْنًا لِلدَّمَاءِ وَ الْوَفَاءَ بِالنَّدْرِ تَعْرِيضًا لِلْمَعْفَرَةِ وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَائِلِ وَ الْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبُخْسِ.

و پیمانی است که از پیشاپیش به سوی شما فرستاده و باقیمانده‌ای است که برای شما باقی گذارده و آن کتاب گویای الهی و قرآن راستگو و نور فروزان و شعاع درخشان است، که بیان و حجتهای آن روشن، اسرار باطنی آن آشکار، ظواهر آن جلوه‌گر می‌باشد، پیروان آن مورد غبطه جهانیان بوده و تبعیت از او خشنودی الهی را باعث می‌گردد و شنیدن آن راه نجات است.

به وسیله آن می‌توان به حجتهای نورانی الهی و واجباتی که تفسیر شده و محرّماتی که از ارتکاب آن منع گردیده و نیز به گواهیهای جلوه‌گرش و برهانهای کافیش و فضائل پسندیده‌اش و رخصتهای بخشیده شده‌اش و قوانین واجبش دست یافت.

پس خدای بزرگ ایمان را برای پاک کردن شما از شرک، نماز را برای پاک نمودن شما از تکبیر، زکات را برای تزکیه نفس و افزایش روزی، روزه را برای تثبیت اخلاص، حج را برای استحکام دین و عدالت‌ورزی را برای التیام قلبها، اطاعت ما خاندان را برای نظم یافتن ملتها، امامت‌مان را برای رهایی از تفرقه، جهاد را برای عزت اسلام و صبر را برای کمک در بدست آوردن پاداش قرار داد. امر به معروف را برای مصلحت جامعه، نیکی به پدر و مادر را برای رهایی از غضب الهی، صلح ارحام را برای طولانی شدن عمر و افزایش جمعیت، قصاص را وسیله حفظ خونها، وفای به نذر را برای در معرض مغفرت الهی قرار گرفتن و دقت در کیل و وزن را برای رفع کم‌فروشی مقرر فرمود.

وَاللَّهِ عَيْنُ شُرْبِ الْخَمْرِ تَزِيهًا عَنِ الرَّجْسِ وَ اجْتِنَابِ الْقَذْفِ حِجَابًا عَنِ اللَّغْنَةِ وَ تَزَكِّي السَّرْقَةِ اِجَابًا لِلْعَصِيَمَةِ وَ حَرَمِ اللّٰهِ الشُّرْكَ اِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ.

فَاتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ اطِيعُوا اللّٰهَ فِيمَا اَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَانَّهُ اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ.

ثم قالت:

اَيُّهَا النَّاسُ!

اِعْلَمُوا اَنِّي فَاطِمَةُ وَ ابِي مُحَمَّدٌ، اَقُولُ عَوْدًا وَ بَدَاءً وَ لَا اَقُولُ مَا اَقُولُ غَطًا وَ لَا اَفْعَلُ مَا اَفْعَلُ شَطَطًا، لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.

فَاِنْ تَعْرُوهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ اَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ وَ اَخَا ابْنِ عَمِي دُونَ رِجَالِكُمْ وَ لِنِعْمِ الْمَعْرِزِي اِلَيْهِ (ص).

فَبَلَّغِ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِاللَّذَارِهِ، مَانِلًا عَنِ مَيْدَرَجِهِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا تَبَجُّهْمُ، اِخْتِذَاً بِاَكْطَامِهِمْ، دَاعِيًا اِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَجْفُ الْأَصْنَامَ وَ يَنْكُثُ الْهَامَ، حَتَّى اَنْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وُلَّوْا الدُّبُرَ.

حَتَّى تَقْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُيْبِهِ وَ اَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ وَ طَاحَ وَ شَيْطُ النَّفَاقِ وَ اِنْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ وَ فُهِتُمْ بِكَلِمَةِ الْاِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ.

نهی از شرابخواری را برای پاکیزگی از زشتی، حرمت نسبت ناروا دادن را برای عدم دوری از رحمت الهی، ترک دزدی را برای پاکدامنی قرار داد و شرک را حرام کرد تا در یگانه پرستی خالص شوند.

پس آنگونه که شایسته است از خدا بترسید و از دنیا نروید جز آنکه مسلمان باشید، خدا را در آنچه بدان امر کرده و از آن بازداشته اطاعت نمائید، همانا که فقط دانشمندان از خدا می‌ترسند.

آنگاه فرمود:

ای مردم!

بدانید که من فاطمه و پدرم محمد (ص) است، آنچه ابتدا گویم در پایان نیز می‌گویم، گفتارم غلط نبوده و ظلمی در آن نیست، پیامبری از میان شما برانگیخته شد که رنجهای شما بر او گران آمده و دلسوز شما است و بر مؤمنان مهربان و عطوف است.

پس اگر او را بشناسید می‌دانید که او در میان زنانان پدر من بوده و در میان مردانان برادر پسر عموی من است، چه نیکو بزرگواری است آنکه من این نسبت را به او دارم.

رسالت خود را با انذار انجام داد، از پرتگاه مشرکان کناره‌گیری کرده، شمشیر بر فرقشان نواخت، گلویشان را گرفته و با حکمت و پند و اندرز نیکو به سوی پروردگارشان دعوت نمود، بتها را نابود ساخته و سران کینه‌توزان را می‌شکند، تا جمعشان منهزم شده و از میدان گریختند.

تا آنگاه که صبح روشن از پرده شب برآمد و حق نقاب از چهره برکشید، زمامدار دین به سخن درآمد و فریاد شیطانها خاموش گردید، خار نفاق از سر راه برداشته شد و گره‌های کفر و تفرقه از هم گشوده گردید و دهانهای شما به کلمه اخلاص باز شد، در

میان گروهی که سپیدرو و شکم به پشت چسبیده بودند.

وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ، مُدْفَعَةَ الشَّارِبِ وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ وَ قُبْسَةَ الْعِجْلَانِ وَ مَوْطِيَةَ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ وَ تَفْتَاتُونَ الْقِدَّةَ، أَذَلَّةً خَاسِئِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ، فَانْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَعْدَ اللَّيْلِ وَ اللَّيْلِ وَ بَعْدَ أَنْ مَنَىٰ بِهِمُ الرِّجَالِ وَ ذُوبَانَ الْعَرَبِ وَ مَرَدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ.

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، أَوْ نَجَّمَ قَوْلَ الشَّيْطَانِ، أَوْ فَعَزَّتْ فَاغْرَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكَفِيءُ حَتَّىٰ يَطَّأَ جَنَاحَهَا بِأَخْمَصِهِ وَ يَخْمَدَ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ، مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُشْمَرًا نَاصِحًا مُجِدًّا كَادِحًا، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَئِيمٌ.

وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيهِ مِنَ الْعَيْشِ وَ ادِّعُونَ فَاكِهِونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَ تَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ.

و شما بر کناره پرتگاهی از آتش قرار داشته و مانند جرعه‌ای آب بوده و در معرض طمع طماعان قرار داشتید، همچون آتش‌زنه‌ای بودید که بلافاصله خاموش می‌گردید، لگدکوب روندگان بودید، از آبی می‌نوشیدید که شتران آن را آلوده کرده بودند و از پوست درختان به عنوان غذا استفاده می‌کردید، خوار و مطرود بودید، می‌ترسیدند که مردمانی که در اطراف شما بودند شما را بربایند، تا خدای تعالی بعد از چنین حالتی شما را بدست آن حضرت نجات داد، بعد از آنکه از دست قدرتمندان و گرگهای عرب و سرکشان اهل کتاب ناراحتیها کشیدید.

هرگاه آتش جنگ برافروختند خداوند خاموشش نموده، یا هر هنگام که شیطان سر بر آورد یا از دهانی از مشرکین دهان باز کرد، پیامبر (ص) برادرش را در کام آن افکند و او تا زمانی که سر آنان را به زمین نمی‌کوفت و آتش آنها را به آب شمشیرش خاموش نمی‌کرد، باز نمی‌گشت، فرسوده از تلاش در راه خدا، کوشیده در امر او، نزدیک به پیامبر خدا، سروری از اولیاء الهی، دامن به کمر بسته، نصیحت‌گر، تلاشگر و کوشش‌کننده بود و در راه خدا از ملامت ملامت‌کننده نمی‌هراسید. و این در هنگامه‌ای بود که شما در آسایش زندگی می‌کردید، در مهد امن متنعم بودید و در انتظار به سر می‌بردید تا ناراحتی‌ها ما را در بر گیرد و گوش به زنگ اخبار بودید و هنگام کارزار عقب‌گرد می‌کردید و به هنگام نبرد فرار می‌نمودید.

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَىٰ أَصْفِيَائِهِ، ظَهَرَ فِيكُمْ حَشَكَةُ النِّفَاقِ وَ سَمَلُ جِلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْعَاوِينَ وَ نَبَعُ خَامِلِ الْأَقْلِينَ وَ هِدْرَ فَنِيْقِ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانَ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ، هَاتِفًا بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ وَ لِلْعَرَةِ فِيهِ مُلَاحِظِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا، فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ إِبِلِكُمْ وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ.

هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ الْكَلْمُ رَحِيبٌ وَ الْجُرْحُ لَمَّا يَنْدِمُ وَ الرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ، إِتِّدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ.

فَهَيِّهَاتَ مِنْكُمْ وَ كَيْفَ بِكُمْ وَ أَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيِّنَ أَظْهَرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَ أَحْكَامُهُ ظَاهِرَةٌ وَ أَعْلَامُهُ ظَاهِرَةٌ وَ زَوَاجِرُهُ لَاحِظَةٌ وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ وَ قَدْ خَلَقْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَرَعَبَهُ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟

أَمْ بَعْيَرِهِ تَحْكُمُونَ؟

بِنَسِّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

و آنگاه که خداوند برای پیامبرش (ص) خانه انبیاء و آرامگاه اصفیاء را برگزید، علائم نفاق در شما ظاهر گشت و جامه دین کهنه و سکوت گمراهان شکسته و پست رُتبان با قدر و منزلت گردیده و شتر نازپرورده اهل باطل به صدا درآمد و به خانه‌هایتان آمد، شیطان سر خویش را از مخفیگاه خود بیرون آورد و شما را فراخواند، مشاهده کرد پاسخگوی دعوت او هستید و برای فریب خوردن آماده‌اید، آنگاه از شما خواست که قیام کنید و مشاهده کرد که به آسانی این کار را انجام می‌دهید، شما را به غضب

و اداشت و دید غضبناک هستید، پس بر شتران دیگران نشان زدید و بر آبی که سهم شما نبود وارد شدید. این در حالی بود که زمانی نگذشته بود و موضع شکاف زخم هنوز وسیع بود و جراحات التیام نیافته و پیامبر (ص) به قبر سپرده نشده بود، بهانه آوردید که از فتنه می‌هراسید، آگاه باشید که در فتنه قرار گرفته‌اید و به راستی جهنم کافران را احاطه نموده است. این کار از شما بعید بود و چطور این کار را کردید، به کجا روی آوردید، در حالی که کتاب خدا رویاروی شماست، امورش روشن و احکامش درخشان و علائم هدایتش ظاهر و محرّماتش هویدا و اوامرش واضح است، ولی آن را پشت سر انداختید، آیا بی‌رغبتی به آن را خواهانید؟ یا بغیر قرآن حکم می‌کنید؟ که این برای ظالمان بدل بدی است و هر کس غیر از اسلام دینی را جویا باشد از او پذیرفته نشده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَى رَيْثٍ أَنْ تَشِيكْنَ نَفَرْتَهَا وَيَسْلِمَسَ قِيَادَهَا، ثُمَّ أَخَذْتُمْ تَوْرُونَ وَقَدْتَهَا وَتَهَيَّجُونَ جَمْرَتَهَا وَتَشْتَجِبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْعَوِيِّ وَإِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ وَاهْمَالِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ، تُسِرُّونَ حَسْوَاً فِي اِزْتِغَاءٍ وَتَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ فِي الْحَمْرِ وَالضَّرَاءِ وَنَضْبِ مَنُكُم عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمَدَى وَوَحْزِ السَّنَانِ فِي الْحِشَاءِ.
وَأَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا ارْثَ لَنَا أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ، أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟
بلى، قَدْ تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنِّي ابْنُتُهُ.

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ!

أَغْلَبُ عَلَى إِرْثِي؟

يَا بْنَ أَبِي قُحَافَةَ!

أَفِي كِتَابِ اللَّهِ تَرِثُ أَبَاكَ وَ لَا ارْثَ أَبِي؟

لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا، أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَبَدَلْتُمُوهُ وَرَاءَ ظَهْرِكُمْ، إِذْ يَقُولُ «وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» وَقَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَبْرِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ:

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ الْيَعْقُوبِ» وَقَالَ:

«وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»،

آنگاه آنقدر درنگ نکردید که این دل رمیده آرام گیرد و کشیدن آن سهل گردد، پس آتش گیره‌ها را افروخته‌تر کرده و به آتش دامن زدید تا آن را شعله‌ور سازید و برای اجابت ندای شیطان و برای خاموش کردن انوار دین روشن خدا و از بین بردن سنن پیامبر برگزیده آماده بودید، به بهانه خوردن، کف شیر را زیر لب پنهان می‌خورید و برای خانواده و فرزندان او در پشت تپه‌ها و درختان کمین گرفته و راه می‌رفتید و ما باید بر این امور که همچون خنجر بَرّان و فرورفتن نیزه در میان شکم است، صبر کنیم.

و شما اکنون گمان می‌برید که برای ما ارثی نیست، آیا خواهان حکم جاهلیت هستید؟

برای اهل یقین چه حکمی بالاتر از حکم خداوند است، آیا نمی‌دانید؟ در حالی که برای شما همانند آفتاب درخشان روشن است، که من دختر او هستم!

ای مسلمانان!

آیا سزاوار است که ارث پدرم را از من بگیرند، ای پسر ابی قحافه، آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از ارث پدرم محروم باشم. امر تازه و زشتی آوردی، آیا آگاهانه کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر می‌اندازید، آیا قرآن نمی‌گوید: «سُلَيْمَانُ مِنْ دَاوُدَ ارْثُ بَرْدٍ» و در مورد خبر زکریا آنگاه که گفت:

«پروردگار مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و خاندان یعقوب ارث برد» و فرمود:

«و خویشتانندان رحمی به یکدیگر سزاوارتر از دیگرانند»؟

وَقَالَ «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حِظِّ الْأُنثِيَيْنِ» وَقَالَ «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَوْلَادِ بَيْنَ الْمَرْغُوبِ وَالْمَرْغُوبِ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ».

وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حِطَّةَ لِي وَلَا آرِثٌ مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمٌ بَيْنَنَا، أَفَخَصَّكُمْ اللَّهُ بِأَيِّهِ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا؟
أَمْ هَلْ تَقُولُونَ:

إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟

أَوْ لَسْتُ أَنَا وَأَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟

أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَابْنِ عَمِّي؟
فَدُونَكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ.

فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ وَالرَّعِيمُ مُحَمَّدٌ وَالْمُوعِدُ الْقِيَامَةُ وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدُمُونَ وَلِكُلِّ نَبَأٍ مُشْتَقَرٌّ وَ لَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ.

و فرموده:

«خدای تعالی به شما درباره فرزندان سفارش می کند که بهره پدر دو برابر دختر است» و می فرماید:

«هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد بر شما نوشته شده که برای پدران و مادران و نزدیکان وصیت کنید و این حکم حقی است برای پرهیزگاران؟»

و شما گمان می برید که مرا بهره ای نبوده و سهمی از ارث پدرم ندارم؟

آیا خداوند آیه ای به شما نازل کرده که پدرم را از آن خارج ساخته؟

یا می گوئید:

اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی برند؟

آیا من و پدرم را از اهل یک دین نمی دانید؟

و یا شما به عام و خاص قرآن از پدر و پسر عمومیم آگاهترید؟

اینکه این تو و این شتر، شتری مهار زده و رحل نهاده شده، برگیر و ببر، با تو در روز رستاخیز ملاقات خواهد کرد.

چه نیک داور است خداوند و نیکو دادخواهی است پیامبر و چه نیکو وعده گاهی است قیامت؟! و در آن ساعت و آن روز اهل

باطل زیان می برند و پشیمانی به شما سودی نمی رساند و برای هر خبری قرارگاهی است، پس خواهید دانست که عذاب خوار

کننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد و عذاب جاودانه که را شامل می شود.

ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ.

فَقَالَتْ:

يَا مَعْشَرَ النَّبِيِّهِ وَأَعْضَادِ الْمِلَّةِ وَحَضَنَةِ الْأِسْلَامِ! مَا هَذِهِ الْعَمِيرَةُ فِي حَقِّي وَالسَّنَّةُ عَنِ ظُلَامَتِي؟

أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبِي يَقُولُ:

«الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ»، سَرَعَانَ مَا أَحَدْتُمْ وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالِهِ وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوِلُ وَقُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَأَزَاوِلُ.

أَتَقُولُونَ مَا تُمْحَمِدُونَ؟

فَخَطَبُ جَلِيلِ إِسْتِوَسَعَ وَهْنُهُ، وَاسْتِنَهَرَ فَنَقَهُ وَانْفَتَقَ رَتَقُهُ وَأُظْلِمَتِ الْأَرْضُ لِعَيْبَتِهِ وَكُسِفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَانْتَشَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ وَ

أَكْدَتِ الْأُمَالُ وَخَشَعَتِ الْجِبَالُ وَأُضِيعَ الْحَرِيمُ وَأُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ.

فَتِلْكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى، لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ وَلَا بَاتِقَةٌ عَاجِلَةٌ أُعْلِنَ بِهَا، كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَفْتِيَّتِكُمْ وَفِي مُمَسَاكُمُ وَ

مُصِیْحَكُمْ، يَهْتَفُ فِي أَفْتِيَتِكُمْ هُتَافًا وَ صُرَاخًا وَ تِلَاوَةً وَ أَلْحَانًا وَ لَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ، حُكْمٌ فَضْلٌ وَ قَضَاءٌ حَتْمٌ.
 «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ».

آنگاه رو به سوی انصار کرده و فرمود:

ای گروه نقباء و ای بازوان ملت، ای حافظان اسلام، این ضعف و غفلت در مورد حق من و این سهل‌انگاری از دادخواهی من چرا؟
 آیا پدرم پیامبر نمی‌فرمود:

«حرمت هر کس در فرزندان او حفظ می‌شود»، چه به سرعت مرتکب این اعمال شدید و چه با عجله این بز لاغر، آب از دهان و دماغ او فروریخت، در صورتی که شما را طاقت و توان بر آنچه در راه آن می‌کوشیم هست و نیرو برای حمایت من در این مطالبه و قصد می‌باشد.

آیا می‌گوئید محمد (ص) بدرود حیات گفت، این مصیبتی است بزرگ و در نهایت وسعت، شکاف آن بسیار و درز دوخته آن شکافته و زمین در غیاب او سراسر تاریک گردید و ستارگان بی‌فروغ شد و آرزوها به ناامیدی گرائید، کوهها از جای فروریخت، حرمتها پایمال شد و احترامی برای کسی پس از وفات او باقی نماند.

به خدا سوگند که این مصیبت بزرگتر و بلیه عظیم‌تر است، که همچون آن مصیبتی نبوده و بلای جانگدازی در این دنیا به پایه آن نمی‌رسد، کتاب خدا آن را آشکار کرده است، کتاب‌خدایی که در خانه‌هایتان و در مجالس شبانه و روزانه‌تان، آرام و بلند و با تلاوت و خوانندگی آن را می‌خوانید، این بلائی است که پیش از این به انبیاء و فرستاده شدگان وارد شده است، حکمی است حتمی و قضائی است قطعی، خداوند می‌فرماید:

محمد (ص) پیامبری است که پیش از وی پیامبران دیگری در گذشتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته گردد به عقب بر می‌گردید و آن کس که به عقب برگردد به خدا زبانی نمی‌رساند و خدا شکر کنندگان را پاداش خواهد داد».

ایها بنی‌قیله!

ءَ أَهْضَمُ تُرَاثِ أَبِي وَ أَنْتُمْ بِمَرَايِ مَنِي وَ مَسْمَعِ وَ مُنْتَدِي وَ مَجْمَعِ، تَلْبِيسِكُمْ الدَّعْوَةَ وَ تَشْمَلِكُمُ الْخَبْرَةَ وَ أَنْتُمْ ذُوو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ وَ الْأَدَاةِ وَ الْقُوَّةِ وَ عِنْدَكُمُ السَّلَاحُ وَ الْجُنَّةُ، تُوَفِّيكُمُ الدَّعْوَةَ فَلَا تُجِيبُونَ وَ تَأْتِيكُمُ الصَّرَوحَةُ فَلَا تُغَيِّبُونَ وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلَاحِ وَ النُّجْبَةِ الَّتِي انْتَجَبْتُمْ وَ الْخَيْرَةَ الَّتِي اخْتِيرْتُمْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

قاتلتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَلْتُمُ الْكُدَّ وَ النَّعَبَ وَ نَاطَحْتُمُ الْأَمَمَ وَ كَافَحْتُمُ الْبِهَمَ، لَا تَبْرَحُ أَوْ تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ، حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْأَسْلَاحِ وَ دَرَّ حَلَبُ الْأَيَّامِ وَ خَضَعَتْ نَعْرَةُ الشُّرُوكِ وَ سَيَكُنْتُ فَوْزَهُ الْإِفْكِ وَ خَمِدَتْ نيرانُ الْكُفْرِ وَ هَدَّأَتْ دَعْوَةُ الْهَرَجِ وَ اسْتَيْوَسَقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَاتَى حِزْبُكُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ، وَ اسْرَزْتُمْ بَعْدَ الْأَعْلَانِ وَ نَكَضْتُمْ بَعْدَ الْأَقْدَامِ، وَ أَسْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ؟
 بُؤْسًا لِقَوْمٍ نَكثُوا إِيْمَانَهُمْ مِنْ بَعِيدٍ عَهْدِهِمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ يَدُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، اتَّخَشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

أَلَا وَ قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ وَ خَلَوْتُمْ بِالِدَّعَةِ وَ نَجَوْتُمْ بِالضِّيقِ مِنَ السَّعَةِ، فَمَجَجْتُمْ مَا وَعَبْتُمْ وَ دَسَعْتُمُ الَّذِي تَسَوَّعْتُمْ، فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَعَنِي حَمِيدٌ.

ای پسران قیله - گروه انصار - آیا نسبت به میراث پدرم مورد ظلم واقع شوم در حالی که مرا می‌بینید و سخن مرا می‌شنوید و دارای انجمن و اجتماعید، صدای دعوت مرا همگان شنیده و از حالم آگاهی دارید و دارای نفرت و ذخیره‌اید و دارای ابزار و قوه‌اید، نزد شما اسلحه و زره و سپر هست، صدای دعوت من به شما می‌رسد ولی جواب نمی‌دهید و ناله فریاد خواهیم را شنیده ولی به فریاد نمی‌رسید، در حالی که به شجاعت معروف و به خیر و صلاح موصوف می‌باشید و شما برگزیدگانی بودید که انتخاب شده و گزینه

هایی که برای ما اهل بیت برگزیده شدید!

با عرب پیکار کرده و متحمل رنج و شدتها شدید و با امتها رزم نموده و با پهلوانان به نبرد برخاستید، همیشه فرمانده بوده و شما فرمانبردار، تا آسیای اسلام به گردش افتاد و پستان روزگار به شیر آمد و نعره‌های شرک آمیز خاموش شده و دیگ طمع و تهمت از جوش افتاد و آتش کفر خاموش و دعوت ندای هرج و مرج آرام گرفت و نظام دین کاملاً ردیف شد، پس چرا بعد از اقرارتان به ایمان حیران شده و پس از آشکاری خود را مخفی گردانیدید و بعد از پیشقدمی عقب نشستید و بعد از ایمان شرک آوردید.

وای بر گروهی که بعد از پیمان بستن آن را شکستند و خواستند پیامبر را اخراج کنند، با آنکه آنان جنگ را آغاز نمودند، آیا از آنان هراس دارد در حالی که خدا سزاوار است که از او بهراسید، اگر مؤمنید.

آگاه باشید می‌بینم که به تن آسائی جاودانه دل داده و کسی را که سزاوار زمامداری بود دور ساخته‌اید، با راحت طلبی خلوت کرده و از تنگنای زندگی به فراخنای آن رسیده‌اید، در اثر آن آنچه را حفظ کرده بودید از دهان بیرون ریختید و آنچه را فرو برده بودید باز گردانیدید، پس بدانید اگر شما و هر که در زمین است کافر شوید، خدای بزرگ از همگان بی‌نیاز و ستوده است.

أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْإِخْذَلِهِ الَّتِي خَامَرْتُكُمْ وَ الْعُدْرَةِ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ وَ لَكِنَّهَا فَيَضَهُ النَّفْسِ وَ نَفْتُهُ الْغَيْظِ وَ حَوَزُ الْقَنَاءِ وَ بَنَى الصِّدْرِ وَ تَقَدَّمَهُ الْحُجَّهِ، فَدُونَكُمْ مَهَا فَاحْتَقِبُوا دَبْرَةَ الظَّهْرِ، نَقَبَةَ الْخُفِّ، بَاقِيَةَ الْعَارِ، مَوْسُومَةَ بَغْضَبِ الْجَبَّارِ وَ سَنَارِ الْأَبَدِ، مَوْصُولَهُ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئِدَةِ.

فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَ أَنَا إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ وَ انْتِظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ.

آگاه باشید آنچه گفتم با شناخت کامل بود، به سستی پدید آمده در اخلاق شما و بی‌وفائی و نیرنگ ایجاد شده در قلوب شما، لیکن اینها جوشش دل اندوهگین و بیرون ریختن خشم و غضب است، آنچه قابل تحمل نیست و جوشش سینه‌ام و بیان دلیل و برهان، پس خلافت را بگیرید، ولی بدانید که پشت این شتر خلافت زخم است و پای آن سوراخ و تاول‌دار، عار و ننگش باقی و نشان از غضب خدا و ننگ ابدی دارد و به آتش شعله‌ور خدا که بر قلبها احاطه می‌یابد، متصل است.

آنچه می‌کنید در برابر چشم بینای خداوند قرار داشته و آنانکه ستم کردند به زودی می‌دانند که به کدام بازگشتگاهی باز خواهند گشت من دختر کسی هستم که شما را از عذاب دردناک الهی که در پیش دارید خبر داد، پس هرچه خواهید بکنید و ما هم کار خود را می‌کنیم، شما منتظر بمانید و ما هم در انتظار به سر می‌بریم.

فأجابها أبو بكر عبدالله بن عثمان وقال:

يا بنت رسول الله!

لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا، رُؤُوفًا رَحِيمًا وَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا وَ عِقَابًا عَظِيمًا، انْ عَزَّوَنَاهُ وَ جَدَّنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النِّسَاءِ وَ أَخَا الْفِكَ دُونَ الْأَخِلَاءِ، أَثَرُهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ وَ سَاعَدَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ، لَا يُجِبُّكُمْ إِلَّا سَعِيدٌ وَ لَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا شَقِيٌّ بَعِيدٌ. فَانْتَمِ عِزُّهُ رَسُولِ اللَّهِ الطَّيِّبُونَ، الْخَيْرَةُ الْمُتَجَبُّونَ، عَلَى الْخَيْرِ أَدَلَّتْنَا وَ إِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا وَ أَنْتِ يَا خَيْرَةَ النِّسَاءِ وَ ابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ، سَابِقَةٌ فِي وُفُورِ عَقْلِكَ، غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكَ وَ لَا مَصْدُودَةٍ عَنْ صِدْقِكَ.

وَ اللَّهُ مَا عَدَوْتُ رَأَى رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ وَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ كَفَى بِهِ شَهِيدًا، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ:

«نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَبًا وَ لَا فِضَّةً وَ لَا دَارًا وَ لَا عِقَارًا وَ إِنَّمَا نُورِثُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النَّبُوَّةَ وَ مَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرُ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ».

آنگاه ابوبکر پاسخ داد:

ای دختر رسول خدا!

پدر تو بر مؤمنین مهربان و بزرگوار و رثوف و رحیم و بر کافران عذاب دردناک و عقاب بزرگ بود، اگر به نسب او بنگریم وی در میان زنانمان پدر تو و در میان دوستان برادر شوهر توست، که وی را بر هر دوستی برتری داد و او نیز در هر کار بزرگی پیامبر را یاری نمود، جز سعادت‌مندان شما را دوست نمی‌دارند و تنها بدکاران شما را دشمن می‌شمرند.

پس شما خاندان پیامبر، پاکان برگزیدگان جهان بوده و ما را به خیر راهنما و به سوی بهشت رهنمون بودید و تو ای برترین زنان و دختر برترین پیامبران، در گفتارت صادق، در عقل فراوان پیشقدم بوده و هرگز از حقت بازداشته نخواهی شد و از گفتار صداقت مانعی ایجاد نخواهد گردید.

و به خدا سوگند!

از رأی پیامبر قدمی فراتر نگذارده و جز با اجازه او اقدام نکرده‌ام و پیشرو قوم به آنان دروغ نمی‌گویم و خدا را گواه می‌گیرم که بهترین گواه است، از پیامبر شنیدم که فرمود:

«ما گروه پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه به ارث نمی‌گذاریم و تنها کتاب و حکمت و علم و نبوت را به ارث می‌نهمیم و آنچه از ما باقی می‌ماند در اختیار ولی امر بعد از ماست، که هر حکمی که بخواهد در آن بنماید.»

وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتَهُ فِي الْكِرَاعِ وَالسَّلَاحِ، يُقَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَيُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ وَيُجَالِدُونَ الْمَرَدَّةَ الْفُجَّارَ وَذَلِكَ بِإِجْمَاعِ الْمُسْلِمِينَ، لَمْ أَنْفِرْ بِهِ وَخَدَىٰ وَلَمْ أَشْتَبِدْ بِمَا كَانَ

الرَّأْيَ عِنْدِي وَهَذِهِ حَالِي وَمَالِي، هِيَ لَكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ، لَا تَرَوِي عَنْكَ وَلَا نَدَّخِرُ دُونَكَ وَأَنَّكَ وَأَنْتَ سَيِّدَةٌ أُمِّهِ أَبِيكَ وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِنَبِيِّكَ، لَا يُدْفَعُ مَالُكَ مِنْ فَضْلِكَ وَلَا يُوضَعُ فِي فَرْعِكَ وَأَصْلِكَ، حُكْمُكَ نَافِذٌ فِيمَا مَلَكَتْ يَدَايَ، فَهَلْ تَرِينَ أَنْ أُخَالِفَ فِي ذَاكَ أَبَاكَ (ص).

فقال:

سُبْحَانَ اللَّهِ، مَا كَانَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا، بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ آثَرَهُ وَيَقْفُو سُورَهُ، أَفْتَجَمُّونَ إِلَى الْعُدْرِ إِغْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ وَهَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بُعِيَ لَهُ مِنَ الْعَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ، هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حُكْمًا عَدْلًا وَنَاطِقًا فَضْلًا، يَقُولُ: «يَرْتَنِي وَيَرْتُّ مِنْ الْيَعْقُوبِ» وَيَقُولُ: «وَوَرثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ».

و ما آنچه را که می‌خواهی در راه خرید اسب و اسلحه قرار دادیم، تا مسلمانان با آن کارزار کرده و با کفار جهاد نموده و با سرکشان بدکار جدال کنند و این تصمیم به اتفاق تمام مسلمانان بود و تنها دست به این کار نزد و در رأی و نظرم مستبدانه عمل نمودم و این حال من و این اموال من است که برای تو و در اختیار توست و از تو دریغ نمی‌شود و برای فرد دیگری ذخیره نشده، توئی سرور بانوان امت پدرت و درخت بارور و پاک برای فرزندان، فضائلت انکار نشده و از شاخه و ساقهات فرو نهاده نمی‌گردد، حکمت در آنچه من مالک آن هستم نافذ است، آیا می‌پسندی که در این زمینه مخالف سخن پدرت عمل کنم.

حضرت فاطمه (س) فرمود:

پاک و منزّه است خداوند، پدرم پیامبر، از کتاب خدا روی گردان و با احکامش مخالف نبود، بلکه پیرو آن بود و به آیات آن عمل می‌نمود، آیا می‌خواهید علاوه بر نیرنگ و مکر به زور او را متهم نمایید و این کار بعد از رحلت او شبیه است به دامهائی که در زمان حیاتش برایش گسترده شد، این کتاب خداست که حاکمی است عادل و ناطقی است که بین حق و باطل جدائی می‌اندازد و می‌فرماید:

- زکریا گفت:

خدایا فرزندی به من بده که «از من و خاندان یعقوب ارث ببرد» و می‌فرماید:

«سلیمان از داود ارث برد».

بَيْنَ عَزٍّ وَحَيْلٍ فِيمَا وَرَعَ مِنَ الْأَفْسَاطِ وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ وَ أَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذَّكْرَانِ وَ الْإِنَاثِ، مَا أَرَاخَ بِهِ عَلَهُ الْمُبْطِلِينَ وَ أزالَ التَّظَنِّيَّ وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ، كَلَّا بَلْ سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرَأً، فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ.
فقال أبوبكر:

صِدَقَ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ صِدَقَتْ إِيْتِنَتُهُ، مَعِيْدُنِ الْحِكْمَةِ وَ مَوْطِنِ الْهُدَى وَ الرَّحْمَةِ وَ رُكْنِ الدِّينِ وَ عَيْنِ الْحُجَّةِ، لَا أَبْعُدُ صَوَابِكَ وَ لَا أَنْكِرُ خِطَابِكَ، هُوَ لِإِ الْمُسْلِمِيْنَ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ قَلْدُونِي مَا تَقَلَّدْتُ وَ بِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ، غَيْرَ مَكَابِرٍ وَ لَا مُسْتَبِدِّ وَ لَا مُسْتَأْثِرٍ وَ هُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ.

فالتفت فاطمه (س) الى النساء و قالت:

مَعَاشِرَةَ الْمُسْلِمِيْنَ الْمُسْرِعَةِ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ، الْمُغْضَبَةِ عَلَيْهِ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ، أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا، كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَ أَبْصَارِكُمْ وَ لَبَسَ مَا تَأَوَّلْتُمْ وَ سَاءَ مَا بِهِ أَسْرُتُمْ وَ شَرَّ مَا مِنْهُ إِعْتَضْتُمْ، لَتَجِدَنَّ وَ اللَّهُ مَحْمِلَهُ ثِقِيلاً- وَ عِثَّهُ وَ بِيَلَاءٍ إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ وَ بَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ وَ يَدَا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ.

و خداوند در سهمیه‌هایی که مقرر کرد و مقادیری که در ارث تعیین فرمود و بهره‌هایی که برای مردان و زنان قرار داد، توضیحات کافی داده، که بهانه‌های اهل باطل و گمانها و شبهات را تا روز قیامت زائل فرموده است، نه چنین است، بلکه هواهای نفسانی شما راهی را پیش پایتان قرار داده و جز صبر زیبا چاره‌ای ندارم و خداوند در آنچه می‌کنید یاور ماست.

ابوبکر گفت:

خدا و پیامبرش راست گفته و دختر او نیز، که معدن حکمت و جایگاه هدایت و رحمت و رکن دین و سرچشمه حجت و دلیل می‌باشد، راست می‌گوید، سخن حقت را دور نیفکنده و گفتارت را انکار نمی‌کنم، این مسلمانان بین من و تو حاکم هستند و آنان این حکومت را به من سپردند و به تصمیم آنها این منصب را پذیرفتم، نه متکبر بوده و نه مستبد به رأی هستم و نه چیزی را برای خود برداشته‌ام و اینان همگی گواه و شاهدند.

آنگاه حضرت فاطمه (س) رو به مردم کرده و فرمود:

ای مسلمانان!

که برای شنیدن حرفهای بیهوده شتابان بوده و کردار زشت را نادیده می‌گیرید، آیا در قرآن نمی‌اندیشید، یا بر دلها مهر زده شده است، نه چنین است بلکه اعمال زشتتان بر دلهایتان تیرگی آورده و گوشها و چشمانتان را فرا گرفته و بسیار بد آیات قرآن را تأویل کرده و بد راهی را به او نشان داده و با بد چیزی معاوضه نمودید، به خدا سوگند تحمل این بار برایتان سنگین و عاقبتش پر از وزر و وبال است، آنگاه که پرده‌ها کنار رود و زیانهای آن روشن گردد، آنچه را که حساب نمی‌کردید برای شما آشکار گردد، آنجاست که اهل باطل زیانکار گردند.

ثم عطفت على قبر النبي (ص) و قالت:

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَتْبَهُ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثِرِ الْخُطْبُ
إِنَّا فَقَدْ نَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِبِلَهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمَكَ فَاشْهَدَهُمْ وَ لَا تَعْبُ
وَ كُلُّ أَهْلِ لَهُ قُرْبَى وَ مَنْزِلُهُ عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَذْنَيْنِ مُقْتَرَبُ
أَبَدْتُ رِجَالًا لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ لَمَّا مَضَيْتِ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ

تَجَهَّمْتَنَا رِجَالًا وَاسْتُخِفَّ بِنَا لَمَّا فُقِدَتْ وَكُلَّ الْأَرِثِ مُعْتَصِبٌ
وَكَنتَ بَدْرًا وَنُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ تُنَزَّلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ

سپس آن حضرت رو به سوی قبر پیامبر کرد و فرمود:

بعد از تو خبرها و مسائلی پیش آمد، که اگر بودی آنچنان بزرگ جلوه نمی کرد.

ما تو را از دست دادیم مانند سرزمینی که از باران محروم گردد و قوم تو متفرق شدند، بیا بنگر که چگونه از راه منحرف گردیدند.

هر خاندانی که نزد خدا منزلت و مقامی داشت نزد بیگانگان نیز محترم بود، غیر از ما.

مردانی چند از امت تو همین که رفتی و پرده خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار سینه‌ها را آشکار کردند.

بعد از تو مردانی دیگر از ما روی برگردانده و خفیفمان نمودند و میراثمان دزدیده شد.

تو ماه شب چهارده و چراغ نوربخشی بودی، که از جانب خداوند بر تو کتابها نازل می گردید.

وَكَانَ جَبْرِيْلُ بِالْآيَاتِ يُؤْنِسُنَا فَقَدْ فُقِدَتْ وَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجَبٌ

فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِفُنَا لَمَّا مَضَيْتِ وَحَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ

جبرئیل با آیات الهی مونس ما بود و بعد از تو تمام خیرها پوشیده شد.

ای کاش پیش از تو مرده بودیم، آنگاه که رفتی و خاک ترا در زیر خود پنهان کرد.

ثم انكفأت (س) و امیرالمؤمنین (ع) يتوقع رجوعها اليه و يتطلع طلوعها عليه، فلما استقرت بها الدار، قالت لاميرالمؤمنين (ع):

يَا بَنُ أَبِي طَالِبٍ!

اِسْتَمَلْتِ شِمْلَةَ الْجَنِينِ وَ قَعَدْتِ حُجْرَةَ الظَّنِينِ، نَقَضْتَ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ، فَخَانَكَ رِيْشُ الْأَعْوَلِ.

هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَرِنِي نِخْلَةَ أَبِي وَ بُلْغَةَ ابْنِي! لَقَدْ أَجْهَرَ فِي خِصَامِي وَ الْفَيْتَهُ الْدَّ فِي كَلَامِي حَتَّى حَبَسَيْتَنِي قَيْلَهُ نَصِيرَهَا وَ الْمُهَاجِرَةَ وَ

صَلَهَا وَ غَضَّتِ الْجَمَاعَةَ دُونِي طَرْفَهَا، فَلَا دَافِعَ وَ لَا مَانِعَ، خَرَجْتُ كَاطْمَةٍ وَ عُدْتُ رَاغِمَةً.

أَضْرَعْتَ خَدَّكَ يَوْمَ أَضْعَعْتَ خَدَّكَ، اِفْتَرَسْتَ الذَّنَابَ وَ اِفْتَرَسْتَ الثَّرَابَ، مَا كَفَفْتَ قَائِلًا وَ لَا أَعْنَيْتَ بَاطِلًا وَ لَا خِيَارَ لِي، لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ

هَنْيَتِي وَ دُونَ ذَلِكَ، عَذِرِيَّ اللَّهُ مِنْكَ عَادِيًا وَ مِنْكَ حَامِيًا.

آنگاه حضرت فاطمه (س) به خانه بازگشت و حضرت علی (ع) در انتظار او به سر برده و منتظر طلوع آفتاب جمالش بود، وقتی در

خانه آرام گرفت به حضرت علی (ع) فرمود:

ای پسر ابوطالب!

همانند جنین در شکم مادر پرده‌نشین شده و در خانه اتهام به زمین نشسته‌ای، شاه‌پره‌های شاهین را شکسته و حال آنکه پره‌های

کوچک هم در پرواز به تو خیانت خواهد کرد. این پسر ابی قحافه است که هدیه پدرم و مایه زندگی دو پسر را از من گرفته

است، با کمال وضوح با من دشمنی کرد و من او را در سخن گفتن با خود بسیار لجوج و کینه‌توز دیدم، تا آنکه انصار حمایتشان را

از من باز داشته و مهاجران یاریشان را از من دریغ نمودند و مردم از یاریم چشم‌پوشی کردند، نه مدافعی دارم و نه کسی که مانع از

کردار آنان گردد، در حالی که خشمم را فروبرده بودم از خانه خارج شدم و بدون نتیجه بازگشتم.

آن روز که شمشیرت را بر زمین نهادی همان روز خویشتن را خانه‌نشین نمودی، تو شیرمردی بودی که گرگان را می‌کشتی و امروز

بر روی زمین آرمیده‌ای، گوینده‌ای را از من دفع نکرده و باطلی را از من دور نمی‌گردانی و من از خود اختیاری ندارم، ای کاش

قبل از این کار و قبل از اینکه این چنین خوار شوم مرده بودم، از اینکه این گونه سخن می‌گویم خداوند عذر می‌خواهم و یاری و

کمک از جانب توست.

وَيْلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ، وَيْلَايَ فِي كُلِّ غَارِبٍ، مَاتَ الْعَمْدُ وَ وَهَنَ الْعُصْدُ، شَكَوَايَ إِلَى أَبِي وَ عَدَوَايَ إِلَى رَبِّي، اَللَّهُمَّ اِنَّكَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً

وَ حَوْلًا وَ أَشَدُّ بَأْسًا وَ تَنَكِيلًا.

فقال امیرالمؤمنین (ع):

لَا وَئِيلَ لَكَ، بَلِ الْوَيْلُ لِلسَّائِكِ، نَهْنَهْنَى عَنْ وُجْدِكَ، يَا ابْنَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِيَّةِ النَّبُوَّةِ، فَمَا وَئَيْتُ عَنْ دِينِي وَ لَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي، فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقِكَ مَضْمُونٌ وَ كَفِيلِكَ مَأْمُونٌ وَ مَا أَعَدَّ لَكَ أَفْضَلُ مِمَّا قُطِعَ عَنْكَ، فَاحْتَسِبِي اللَّهَ.

فقال:

حَسِبِي اللَّهَ وَ أَمْسَكَتِ.

از این پس وای بر من در هر صبح و شام، پناهم از دنیا رفت و بازویم سست شد، شکایتم به سوی پدرم بوده و از خدا یاری می‌خواهم، پروردگارا نیرو و توانت از آنان بیشتر و عذاب و عقابت دردناکتر است.

حضرت علی (ع) فرمود:

شایسته تو نیست که «وای بر من بگوئی»، بلکه سزاوار دشمن ستمگر توست، ای دختر برگزیده خدا و ای باقیمانده نبوت! از اندوه و غضب دست بردار، من در دینم سست نشده و از آنچه در حدّ توانم است، مضایقه نمی‌کنم. اگر تو برای گذران روزیت ناراحتی، بدان که روزی تو نزد خدا ضمانت شده و کفیل تو امین است و آنچه برایت آماده شده از آنچه از تو گرفته شده بهتر است، پس برای خدا صبر کن.

حضرت فاطمه (س) فرمود:

خدا مرا کافی است، آنگاه ساکت شد.

وقایع پس از ایراد خطبه حضرت زهرا (س)

اثر خطبتها (س)

قال:

فلم ير بعد اليوم الذي قبض فيه رسول الله (ص) أكثر باكياً و لا- باكية من ذلك اليوم و ارتجت المدينة و صاح الناس و ارتفعت الأصوات من دار بني عبدالمطلب و بعض دور المهاجرين و الأنصار. (۵۵۰)

تأثیر خطبه حضرت زهرا (س)

حضرت زهرا (س) نطق آتشین خویش را با کمال شجاعت، در مقابل چندین هزار جمعیت و حضور ابوبکر به پایان رسانید و با منطق محکم و مستدل خویش او را استیضاح نمود، نقشه‌های غاصبانه‌اش را فاش کرد. فضائل و کمالات خلیفه حقیقی اسلام را بیان داشت.

مجلس سخت متشنج شد. افکار عمومی حضار به نفع فاطمه (س) رای می‌داد. ابوبکر در بن بست سختی گیر کرد. اگر می‌خواست از افکار عمومی پیروی کند و فدک را به فاطمه برگرداند، دو محذور داشت:

اول اینکه:

فکر کرد اگر فاطمه (س) در این قضیه پیروز شد و سخنانش مورد تصدیق واقع گشت بیم آن می‌رود که فردا بیاید و خلافت را

برای شوهرش مطالبه کند و باز هم خطابه خوانی را آغاز کند.

ابن ابی الحدید می‌نویسد:

به «علی بن فارقی» استاد مدرسه غریبه بغداد گفتم:

آیا فاطمه (س) در ادعایش صادق بود یا نه؟

گفت:

آری.

گفتم:

با اینکه ابوبکر او را صادق می‌دانست چرا فدک را به او رد نکرد؟!

استاد لبخندی زد و جواب خوبی داد، گفت:

اگر در آن روز فدک را به فاطمه می‌داد فردا برمی‌گشت و خلافت را برای شوهرش مطالبه می‌نمود و ابوبکر را از مقام خلافت عزل می‌کرد و چون قبلاً راستگو شناخته شده بود ممکن نبود عذری برایش آورده شود.

دوم اینکه:

اگر فاطمه (س) را تصدیق می‌کرد، باید به اشتباه خودش اعتراف نماید و بدین وسیله در آغاز خلافت جلو معترضین را باز گذارد و چنین خطری برای دستگاه خلافت قابل تحمل نبود.

اما ابوبکر شخصی نبود که به این زودی‌ها از میدان در رود. البته این حوادث را قبلاً پیش‌بینی کرده بود.

فکر کرد در چنین اوضاع و شرائطی که زهرا (س) افکار عمومی ملت را تسخیر نموده، صلاح نیست با خشونت با وی رفتار شود، ولی در عین حال باید به استیضاح او پاسخ دهد و افکار عمومی را تخدیر نماید. پس چه بهتر، از همان برنامه سابق استفاده نماییم و عوام‌فریبی را از دست ندهیم و به عنوان دین و اجرای قوانین پیغمبر، فاطمه (س) را بکوبیم و برائت خودمان را به اثبات رسانیم. ابوبکر فکر کرد به وسیله ظاهرسازی و طرفداری از دین می‌توان دل‌های مردم عوام را تسخیر کرد. و با آن حربه می‌توان هر حقی، حتی خود دین را پایمال ساخت. آری به وسیله تظاهر به دین می‌توان با خود دین مبارزه کرد.

آنچه بین ابوبکر و عمر اتفاق افتاد

فلما بلغ ذلک أبا بکر قال لعمر:

تربت یداک!

ما کان علیک لو ترکنتی؟

فربما رفات الخرق و رتقت الفتق، الم یکن ذلک بنا احق؟

فقال الرجل: قد کان فی ذلک تضعیف سلطانک و توهین کفتک و ما اشفقت الا علیک.

قال:

ویلک!

فکیف بابه محمد و قد علم الناس ما تدعو إلیه و ما نجن لها من الغدر علیه.

فقال:

هل هی الا غمره انجلت و ساعه انقضت و کان ما قد کان لم یکن ... قلدنی من یكون من ذلک.

قال فضرب يده على كتفه، ثم قال:

رب كربه فرجتها، يا عمر.

هنگامی که این اخبار به ابوبکر رسید به عمر گفت:

دستت خالی باد!

چه می شد اگر مرا به حال خود می گذاشتی که شاید این گسیختگی را به نوعی التیام می دادم و مسئله تشنج آور پیش آمده را به طوری اصلاح می کردم. آیا این برایمان بهتر نبود.

عمر گفت:

در این، تضعیف قدرت تو و سبکی مقام تو بود و من برای تو دلسوزی کردم!

ابوبکر گفت:

وای بر تو!

پس کلمات دختر محمد چه می شود که مردم همگی دانستند که او چه می خواهد و ما چه حيله‌ای برای او پنهان کرده‌ایم؟! عمر گفت:

آیا بیش از یک تُندی بود که از بین رفت و آیا بیش از یک لحظه‌ای بود که گذشت؟ و مثل آنکه آنچه بوده اصلاً واقع نشده است و گناه آنچه که بود را بر عهده من بگذار!

راوی می گوید:

پس ابوبکر با دستش بر شانه عمر زد و گفت:

چه بسیار گرفتاری که تو آن را رفع نمودی!

خطاب تهدید آمیز ابوبکر به مردم

ثم نادى الصلاه جامعه، فاجتمع الناس و صعد المنبر، فحمد الله و أثنى عليه، ثم قال:

أيها الناس، ما هذه الرعه و مع كل قاله أمنيہ؟ این کانت هذه الأمانی فی عهد نبیکم؟

فمن سمع فليقل و من شهد فليتكلم، كلا بل هو ثعاله شهیده ذنبه. لعنه الله و قد لعنه الله. مرب لكل فتنه يقول:

كروها جذعه ابتغاء الفتنه من بعد ما هرت، كام طحال أحب أهلها الغوى.

ألا لو شئت أن أقول لقلت و لو تكلمت لبحت و إني ساكت ما تركت، يستعينون بالصبيه و يستنهضون النساء.

و قد بلغنى - يا معشر الأنصار - مقاله سفهائكم، فوالله ان أحق الناس بلزوم عهد رسول الله أنتم، لقد جاءكم فاوئتم و نصرتم و أنتم اليوم أحق من لزوم عهده.

و مع ذلك فاغدوا على أعطياتكم، فإني لست كاشفاً قناعاً و لا باسطاً ذراعاً و لا لساناً إلا على من استحق ذلك، والسلام.

آنگاه اعلان کرد تا مردم اجتماع کنند و مردم جمع شدند و ابوبکر بر فراز منبر رفته و پس از حمد و ثنای خدا گفت:

ای مردم، این چه حالتی است که با هر حرفی آرزوئی است؟

این آرزوها در عهد پیامبرتان کجا بود.

پس هر کسی که شنیده بگوید و هر که شاهد بوده صحبت کند. بلکه این قضیه همچون قضیه روباهی می ماند که شاهدش دُمش

بود! خدا او را لعنت کند و لعنت کرده است! ملازم هر فتنه‌ای است و می گوید:

«فتنه را بحال اولی برگردانید».

طالب فتنه است بعد از آن که کهنه شده همچون ام‌طحال می‌ماند که محبوبترین اهلس نزد او گمراه است. آگاه باشید اگر خواسته باشم بگویم می‌گویم و اگر تکلم نمایم مطلب را آشکار می‌کنم. ولی تا زمانی که رهایم کرده باشند من سخن نمی‌گویم. از بچه‌ها کمک می‌گیرند و زنان را به یاری می‌طلبند. ای انصار صحبت سفیهان شما به من رسیده است. قسم به خدا سزاوارترین مردم به رعایت عهد رسول خدا شما هستید. شما کسانی هستید که پیامبر به سوی شما آمد و شما او را پناه دادید و یاری نمودید و امروز شما از همه سزاوارترید که عهد او را پاس دارید. و بعد از این همه، فردا صبح برای گرفتن هدیه‌ها بیایید! من کسی هستم که پرده‌ای را نمی‌درم و دست و زبانی را بلند نمی‌کنم مگر بر کسی که سزاوار آن باشد!

استنکار ام‌سلمه

قال:

فأطلعت أم سلمه رأسها من بابها و قالت:

المثل فاطمه بنت رسول الله (ص) يقال هذا؟! و هي الحوراء بين الإنس، و الإنس للنفس! ربيت في حجور الأنبياء و تداولتها أیدی الملائكة و نمت في حجور الطاهرات و نشأت خیر منشأ و ربيت خیر مربی. اترعمون ان رسول الله (ص) حرم علیها میراثه و لم يعلمها؟! و قد قال الله (له): «و أنذر عشیرتک الأقربین».

افانذررها و جاءت تطلبه؟! و هي خیره النسوان و أم‌ساده الشبان و عدیله (مریم) ابنه عمران (و حلیله لیث الأقران)، تمت باینها رسالات ربه.

فوالله لقد كان یشفق علیها من الحر و القر، فیوسدها یمینه و یلحفها بشماله. رویدا! فرسول الله (ص) بمرأی لغیکم و علی الله تردون. فواها لکم و سوف تعلمون.

خطاب ام سلمه به مردم در دفاع از حضرت زهرا (س)

راوی گوید:

آنگاه ام‌سلمه سر خود را از حجره‌اش بیرون آورد و گفت:

آیا به مثل فاطمه‌ای که دختر رسول خداست این حرفها زده می‌شود؟! در صورتی که او حوریه‌ای بین انسانها و انس برای نفس پیامبر است.

در آغوش پیامبران تربیت یافته و نزد ملائکه دست بدست گردیده و در دامان زنان پاک رشد نموده و به بهترین وجهی در وجود آمده و به نیکوترین صورت تربیت شده است.

آیا گمان می‌کنید پیامبر میراثش را بر او حرام نموده و او را از این مسئله آگاه ننموده است؟ با اینکه خداوند به او فرموده:

«و خانواده نزدیک خود را از مخالفت احکام الهی بترسان». (۵۵۱)

آیا می‌شود پیامبر به فاطمه این مسئله را فرموده باشد ولی او مطالبه ارث نماید؟! و حال آنکه او بهترین زنان و مادر سرآمد جوانان و هم‌تای مریم دختر عمران و همسر شیر شجاعان است.

فاطمه‌ای که با پدرش رسالت‌های پروردگار پایان یافت.

قسم به خدا پیامبر نسبت به او در گرما و سرما دلسوزی می‌کرد و دست راست خود را زیر سر او می‌نهاد و روانداز او را دست چپش قرار می‌داد. عجله نکنید که پیامبر ناظر گمراهی شماست و بر خدا وارد می‌شوید. وای بر شما و به زودی خواهید دانست.

خطاب حضرت زهرا (س) به رافع و یادآوری غدیر

(ثم ولت، فأتبعها رافع بن رفاعه الزرقی فقال له:

یا سیده النساء، لو کان أبو الحسن تکلم فی هذا الأمر و ذکر للناس قبل أن یجری هذا العقد، ما عدلنا به أحداً.

فقلت له بردتها:

إلیک عنی!

فما جعل الله لأحد بعد غدیر خم من حجه و لا عذر).

آنگاه حضرت (برخواست و) براه افتاد. رافع بن رفاعه بدنبال حضرت آمد و گفت:

ای برترین بانوان، اگر حضرت ابو الحسن در رابطه با این مسئله قبل از این بیعتی که با ابوبکر شد، صحبتی می‌کرد و این مطلب را به مردم تذکر می‌داد، ما شخص دیگری را به جای او نمی‌پذیرفتیم!

حضرت با حالت غضب به او فرمود:

از من دور شو، خداوند بعد از واقعه غدیر خم برای احدی دلیل و عذری باقی نگذاشته است!

سقیفه مقدمه غضب خلافت

حضور زهرا (س) در حجه الوداع و غدیر خم

جنب و جوش فوق‌العاده‌ای که «مدینه» را در کام خود فرو برده بود، به این خاطر بود که پیامبر عالیقدر اسلام (ص) اعلام داشت می‌خواهد حج واداع انجام دهد. خبر انجام آخرین حج پیامبر (ص) مردم شهر را به تحرک و رفت و آمدهای شتاب‌آمیزی واداشت و قبایل و چادرنشینهای اطراف را هم تا آنجا که از این دعوت اطلاع یافته بودند، به داخل شهر کشاند. مدینه شاهد روزهای شادی و شکوهمندی بود.

آنان که دعوت پیامبر (ص) را دریافت کرده بودند، از شهرها و نقاط مختلف بلاد اسلامی و حجاز دسته دسته به «مدینه» شتافته و آنگاه که با شهر انباشته از جمعیت روبه‌رو شدند، در اطراف شهر چادر زدند و اسکان یافتند تا در مراسم حج در کنار رسول خدا شرکت جسته و مناسک حج را از فرستاده خدا آموخته و عملی گردانند.

دوشنبه پنجم ذیقعد سال دهم هجرت است، بیست و سه سال از رسالت پیامبر گذشته و حضرتش در بهار شصت و سومین سال زندگی خود قرار دارد. او در مدینه غسل انجام داد، دو قطعه پارچه ساده را به عنوان لباس به تن پوشاند و در حالی که محاسن را شانه زده و بدن را خوشبو نموده و چون نگینی درخشان در میان اعضاء خانواده، یاران مهاجر و انصار و دیگر مسلمانان قدم

برمی داشت، مدینه را ترک گفت.

پیامبر (ص) نماز ظهر را در مسجد مدینه به جماعت برگزار کرد، اما نماز عصر را در مسجد «شجره» که آن روز تا شهر ده کیلومتر فاصله داشت، به جای آورد و در حالی که جامه‌های احرام را به تن کرده بود، از جلو یاران و همراهان که تعداد آنان به نود یا یکصد و بیست و چهار هزار تن می‌رسید، (۵۵۲) بیابان سوزان حجاز را لیبک گویان به شوق دیدار کعبه پیش گرفتند.

آهنگ درهم پیچیده زنگ شترهایی که کاروانیان را حرکت می‌دهند، در سکوت شب صحرا، آوای دل‌آرامی را پدید آورده است. ماه، در شبهای اوائل ماه، زود به آغوش غروب می‌خرامد و شب را در سکوت مطلق فرو می‌برد تا «شیران روز» که اکنون «زاهدان شب» گردیده‌اند، با نور ضمیر خویش به اوراق کتاب هستی بنگرند و زمزمه شبانه آنان را از خاک به افلاک اوج دهد.

کاروان حج به پیشوایی محمد (ص) راه مکه را ادامه می‌دهد. زمینهای ریگزار و خاموش حجاز زیر پای هزاران مرد و زن که لیبک آنان به طور بی‌سابقه‌ای فضا را پر کرده است، می‌لرزد و راهیان این سفر تاریخی، ضمن اینکه در هر منزلگاهی برای استراحت و خوردن غذا توقفی دارند، به راه ادامه می‌دهند.

فاصله مدینه تا مکه حدود نود فرسنگ است، کاروانها به طور معمول این فاصله را ده روز می‌پیمودند. این کاروان عظیم هم، در حالی که دوشنبه از مدینه بیرون آمده، پس از پنج روز راه پیمائی، صبحگاه پنجشنبه روز ششم به «ابواء» رسید. سرزمین «ابواء» برای پیامبر (ص) حساب دیگری دارد، بوی دیگری می‌دهد. آن زمین سالها قبل «آمنه» مادر محمد (ص) را در آغوش پنهان ساخته و اکنون رسول خدا بر تربت مادر رسیده و با چند قطره اشک مزار مادر را شستشو می‌دهد و اندکی بیش از سایر منازل، اقامت می‌کند تا مهر مادر را پاس دارد.

پیامبر دوست می‌دارد اندکی بیشتر هم بر مزار مادر توقف کند، اما رسالت عظیم تر حج، این فرصت را از او می‌گیرد و ناچار از آن منزل حرکت می‌کند و همچنان این سالار بزرگ بر هدایت همراهان به راه شبانه‌روزی ادامه می‌دهد.

کاروان عظیم حج هزاران نفری رسول خدا که فاطمه اطهر (س)، همسران پیامبر، اسماء دختر عمیس و زنان دیگری در آن حضور دارند، فرسنگها راه را پشت سر گذاشت. در حالی که شترانی را هم برای قربانی از مدینه همراه خود آورده بودند. آنها خسته و فرسوده به نظر می‌رسیدند، پس از عبور از سرزمین «جحفه» شب یکشنبه، چهارم ذیحجه، در منزلگاه «ذی طوی» که در نزدیکی مکه قرار داشت، توقفی کردند و پس از ادای نماز صبح همان روز، از گردنه‌ی «کواء» وارد مکه شدند، از درب «بنی شیبه» به مسجدالحرام آمدند و به اعمال حج پرداختند. (۵۵۳)

پیامبر (ص) و کاروان همراه، طواف کردند، نماز خواندند، سعی صفا و مروه انجام دادند، از زمزم نوشیدند، دعای فراوانی سر دادند و به این ترتیب اعمال عمره آنان تازه پایان یافته بود که علی (ع) هم پس از مأموریت «یمن» برای شرکت در مراسم حج رسول خدا، که از آن با اطلاع بود، خود را به مکه رسانید و پس از انجام اعمال به ملاقات رسول خدا (ص) و فاطمه (س) شتافت. (۵۵۴) این کاروان از روز یکشنبه تا پنجشنبه هشتم ذیحجه به مدت چهار روز در مکه توقف داشت، بعد از ظهر همان روز، که «یوم ترویبه» نام دارد افراد، در حالی که غسل کرده و لباس احرام به تن پوشیده بودند، برای اعمال حج روانه سرزمین «منی» شدند و پس از توقف در «منی» صبح روز نهم ذیحجه، به بیابان عرفات وارد گردیدند. (۵۵۵)

سخنرانی پیغمبر (ص) در عرفات، یک منشور عمیق اعتقادی، اخلاقی، حقوقی و سیاسی است که آن را شمرده شمرده ایراد می‌فرموده، گاهی توقفی می‌کرده و حتی برای اینکه همه هزاران مخاطب، همه مطالب را بشنوند «ربیع بن امیه بن خلف» گفتار او را با صدای بلند و به طور شمرده برای دیگران تکرار می‌کرد.

فرازهائی از آن خطابه مهم به این ترتیب است:

- ای مردم!

به سخن من درست گوش فرا دهید، شاید بعد از این، در این مکان دیگر مرا نبینید و آخرین دیدار من با شما در این مکان باشد!
- ای مردم!

شما می‌دانید، این سرزمین، این ماه و این روز، همه محترمند و خداوند هم جان و مال همگان را محترم شمرده و هیچ کس حق تجاوز به مال و جان کسی را ندارد.

- ای مردم!

درباره رعایت حق زنان به شما سفارش می‌کنم، آنان امانتهای الهی در دست شما می‌باشند، از آنان کامجویی می‌کنید، خداوند آنان را برای شما حلال گردانیده و درباره لباس و خوراک و خوشرفتاری نسبت به آنان نباید هیچ گونه مسامحه‌ای داشته باشید.

- ای مردم!

مسلمان برادر مسلمان است و هرگز نباید درباره او غیبت و حيله و خیانت روا دارد و در جان و مال او تجاوز نماید.

- ای مردم!

مبادا بعد از من راه کفر و گمراهی را پیش گیرید و به راه اختلاف و سرگردانی روی آورید، زیرا من برای پس از خود، دو یادگار به جای می‌گذارم که اگر بدان پناه برید هرگز گمراه نخواهید شد.

آن دو یادگار: کتاب خداوند و عترت من که اهل بیت می‌باشند، هستند. (۵۵۶)

باری، سخنرانی پیامبر (ص) در عرفات پایان یافت، در طی آن دوازده بار اللهم اشهد گفت و خداوند را در آن سرزمین مقدس به گواهی خواند و در فاصله‌های سخن، که «ربیع» آن را جمله جمله به گوش افراد می‌رسانید، در جواب رسول خدا، که می‌فرمود:

«أَلَا هَلْ بَلَّغْتَ»

آیا من رسالت خود را انجام دادم؟

«هزاران مرد و زن مسلمان حاضر در صحرای عرفات، سخنان و انجام رسالت رسول خدا (ص) را تأیید کردند و پیغمبر (ص) سفارش کرد، این مطالب را افراد حاضر وقتی به شهر و دیار خود برگشتند به دیگران هم برسانند.»

پیامبر (ص) در «منی» و پس از آن هم سخنرانی‌ها و مطالبی برای همراهان بیان داشته است، اما چیزی که دل همراهان، را غم‌آلود ساخته، آن جمله رسول خداست:

«در این مکان دیگر مرا نخواهید دید!»

از سوی دیگر یک گروه چهارده نفری از کفار و منافقین هم در صدد قتل پیامبر (ص) برمی‌آیند و می‌خواهند به وسیله آب مسموم، یا رم دادن شتر آن حضرت در کوه‌ها، وجود نازنینش را از میان بردارند که با عنایت خداوند موفق نمی‌شوند. (۵۵۷)

به هر حال، اعمال حج پایان می‌یابد و پس از چند روز پیامبر (ص) و همراهان و همه حاجیان مکه را ترک می‌گویند و راه وطن را پیش می‌گیرند. در بازگشت. در سر هر کسی سوادائی است، اما رسول خدا به آینده می‌اندیشد، او برای امت بسیار زحمت کشیده و شدیداً نگران است.

قرآن کریم مسئله دلسوزی و عشق و علاقه پیامبر به اسلام و امت مسلمان را با تعبیر ... «عزیز علیه ما عتتم، حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم» (۵۵۸) بیان فرموده است.

وجود رسول خدا رحمت است، ناراحتی آینده امت بر قلب او سنگینی می‌کند و برای نجات و آسایش امت حرص شدید و تلاش فراوان دارد. رسول خدا، برای پس از خود و آینده اسلام عزیز نگران است، او هیچگاه امت را بدون سرپرست نمی‌گذاشت. در سال هفتم هجرت هم که برای شرکت در جنگ خیبر موقتاً مدینه را ترک می‌گفت:

«سباع بن عرفطه غفاری» را جانشین قرار داد. (۵۵۹)

در سال نهم هجرت نیز وقتی برای «جنگ تبوک» رفت، علی (ع) را به جانشینی خود در مدینه برگزید اما پس از سفر ابدی و غیبت همیشگی خود، برای امت اسلامی چه باید کرد؟

کاروان عظیم حجی که مکه را ترک گفته به سوی مدینه به راه خود ادامه می‌دهد. چند روزی راه را پشت سر گذاشته و آهنگ درای (۵۶۰) کاروان در فضا در هم می‌پیچد. آفتاب چون آتش بر لخته سنگها و ماهورها می‌بارد و چهره های زنان و مردانی را که در رکاب پیامبر (ص) حج گزارده‌اند و اکنون رنج سفر را بر خود هموار می‌کنند، می‌سوزاند.

اصل مسئله جانشینی پیامبر (ص) به عنوان استمرار رسالت، برای خود آن حضرت روشن است، زیرا خداوند از قبل تکلیف را مشخص کرده و آیه تبلیغ هم بدان گواهی می‌دهد، بلکه مشکل در شیوه و زمان تعیین موضوع جانشینی است که ناگاه اطرافیان رسول خدا مشاهده می‌کنند، چهره او برافروخته می‌شود، انقلاب روحی به او دست می‌دهد و عرق از پیشانی بلندش بر رخسار سرازیر می‌گردد.

اینجا سرزمین پهناور «جحفه» است.

در بخشی از دامنه آن گودال بزرگ آبی قرار دارد، که به آن «غدیر» گفته می‌شود. نزدیک ظهر روز هیجدهم ذیحجه سال دهم هجرت است و سابقه آثار و علائم وحی که به پیامبر (ص) نازل می‌شد، برای یاران و اطرافیان، سابقه شناخته شده بود. به همین دلیل وقتی آن حالت را در وجود نازنین رسول گرامی اسلام مشاهده کردند، با اشاره او شترش را خوابانیدند. نغمه آسمانی سر رسیده است:

ای پیامبر!

آنچه از خداوند بر تو نازل گردیده، ابلاغ کن. اگر چنین نکنی رسالت الهی را انجام نداده‌ای، بیم نداشته باش، خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند. (۵۶۱)

کاروان متوقف شد و چه جای مناسبی! سر سه راهی مدینه و مصر و عراق، اگر جای دیگر می‌شد، مصریان و عراقیان بی‌خبر جدا می‌شدند... اینجا «غدیر خم» است... همگان از گودال آب وضو گرفتند و در آن دامنه پاک و صاف صحرا نماز ظهر را به امامت رسول خدا به جای آوردند. به دستور پیامبر (ص) افرادی را که جلو رفته بودند باز گرداندند و دنباله‌روهای قافله هم سر رسیدند و توقف کردند، در دامنه غدیر جمعیت انبوهی تا یکصد و بیست هزار نفر گرد آمده است.

پیغمبر (ص) می‌خواهد سخنرانی کند و پیام مهمی را ابلاغ نماید. از جهاز شترها منبر بلندی ساختند پیامبر بر بالای آن قرار گرفت و به سخنرانی پرداخت، تقریباً مضمون سخنرانی «عرفات» تکرار شد و افرادی که در نقطه‌های مختلف آن دریای جمعیت زن و مرد مستقر شده بودند، همه مطالب رسول خدا را به گوش همگان می‌رسانند.

پیامبر (ص) حمد و ثنای الهی را انجام داد، از حاضران برای رسالت و ولایت خویش اقرارهای متعدد گرفت و آنگاه در حالی که علی (ع) را بر بالای منبر نزد خود، یک پله پائین تر قرار داده بود، فرمود:

«ای مردم!

آیا من نسبت به اهل ایمان، از خود آنها ولایت بیشتری دارم؟» همگان فریاد برداشتند:

«همین طور است، ای رسول خدا.»

آنگاه رسول خدا (ص) ادامه داد:

«من کنت مولاه، فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.» (۵۶۲)

هر کس من مولای او هستم. این علی (ع) هم مولای اوست.

خدایا!

دوست بدار آنکه علی (ع) را دوست بدارد و دشمن بدار، با آن که با علی (ع) در ستیزد...

سخنرانی رسول خدا (ص) که با فاصله و شمرده صورت می‌گرفت و احياناً افراد در آن میان سؤالهایی هم می‌کردند، حدود چهار ساعت طول کشید و افرادی که لب به «حجرالاسود» گذاشته و عموماً در زمزم حرم جان شسته و صفای «صفا» را به جان خریده بودند، آن را استماع کردند!

در صحرای سوزان «غدیر» شور و حال بهشتی بوده و در خیمه خلافت علی (ع)، که سه روز در آن سرزمین برافراشته بود، شکوه و جلال مقدسی موج می‌زد. هلهله شادی در فضا اوج می‌گرفت و افراد دسته دسته بدان وارد می‌شدند و ضمن تبریک، دست علی (ع) را به بیعت می‌فشرده.

از افراد سرشناسی که جلوتر از دیگران تبریک گفتند و بیعت کردند، عبدالله بن قحافه (ابوبکر)، عمر به خطاب، طلحه بن عبدالله، زبیر بن عوام و عبدالله بن عباس را می‌توان نام برد، که ابوبکر و عمر در حالی که دست علی (ع) را در دست گرفته بودند، می‌گفتند:

«به به، ای پسر ابوطالب، به تو تبریک می‌گوئیم، که مولای هر مرد و زن مسلمان شده‌ای.» (۵۶۳)

آنگاه هم که خطابه پیامبر (ص) به پایان می‌رسید و موضوع مهم خلافت علی (ع) تثبیت می‌گردید، آیه قرآن نازل شد: «امروز کافران از اینکه به دین شما زیانی رسانند، مأیوس گردیدند، شما از آنان نترسید، از من بیم به دل داشته باشید، امروز دین شما را به سر حد کمال رساندم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان بهترین آئین برگزیدم.» (۵۶۴)

سرانجام کاروان عظیم یکصد و بیست هزار نفری که مدت سه شبانه روز در «غدیر خم» توقف نموده بود، پس از اینکه به نعمت والای ولایت و امامت دست یافت به صورت گروههای مختلف راهی دیار خود گردیدند.

رسول خدا (ص) با یک دنیا شادی فریاد برداشت:

«یوم غدیر خم، افضل اعیاد امتی» (... ۵۶۵)

روز عید غدیر خم، از بهترین عیدهای امت من است.

رحلت رسول اکرم (ص)

اشاره

آخرین لحظات عمر پیامبر (ص) و حالات حضرت زهرا (س)

اضطراب و دلهره سراسر «مدینه» را فرا گرفته بود.

یاران پیامبر با دیدگانی اشکبار و دلهایی آکنده از اندوه دور خانه پیامبر گرد آمده بودند، تا از سرانجام بیماری پیامبر آگاه شوند. گزارشهایی که از داخل خانه به بیرون می‌رسید، از وخامت وضع مزاجی آن حضرت حکایت می‌کرد و هر نوع امید به بهبودی را از بین می‌برد و مطمئن می‌ساخت که جز ساعاتی چند، از آخرین شعله‌های نشاط زندگی پیامبر باقی نمانده است.

گروهی از یاران آن حضرت علاقمند بودند که از نزدیک رهبر عالیقدر خود را زیارت کنند، ولی وخامت وضع پیامبر اجازه نمی‌داد در اطاقی که وی در آن بستری گردیده بود؛ جز اهل بیت وی، کسی رفت و آمد کند.

دختر گرامی و یگانه یادگار پیامبر، فاطمه (س)، در کنار بستر پدر نشسته بود و بر چهره نورانی او نظاره می‌کرد. او مشاهده می‌نمود که عرق مرگ، به سان دانه‌های مروارید، از پیشانی و صورت پدرش سرازیر می‌گردد. زهرا (س)، با قلبی فشرده و دیدگانی پر از اشک و گلوی گرفته، شعر زیر را که از سروده‌های ابوطالب (ع) درباره پیامبر (ص) عالیقدر بود، زمزمه می‌کرد و می‌گفت:

و ایضاً يستسقى الغمام بوجهه ثمال ایتامی عصمه للارامل

چهره روشنی که به احترام آن، باران از ابر درخواست می‌شود، شخصیتی که پناهگاه یتیمان و نگهبانان بیوه زنان است.

در این هنگام، پیامبر دیدگان خود را گشود و با صدای آهسته به دختر خود فرمود:

این شعری است که ابوطالب درباره‌ی من سروده است؛ ولی شایسته است به جای آن، آیه زیر را تلاوت نمائید:

«و ما محمد الا- رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من یتقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و

سیجزی الشاکرین» (۵۶۶)

محمد پیامبر خدا است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند و رفته‌اند. آیا هرگاه او فوت کند و یا کشته شود، به آئین گذشتگان خود باز می‌گردید؟

هر کس به آئین گذشتگان خود باز گردد خدا را ضرر نمی‌رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد. (۵۶۷)

پیامبر (ص) با دختر خود سخن می‌گوید:

تجربه نشان می‌دهد که عواطف در شخصیت‌های بزرگ، بر اثر تراکم افکار و فعالیت‌های زیاد، نسبت به فرزندان خود کم فروغ می‌گردد. زیرا اهداف بزرگ و افکار جهانی، آنچنان آنان را به خود مشغول می‌سازد که دیگر عاطفه و علاقه به فرزندان، مجال برای بروز و ظهور نمی‌یابد؛ ولی شخصیت‌های بزرگ معنوی و روحانی از این قاعده مستثنی هستند. آنان با داشتن بزرگترین اهداف و ایده‌های جهانی و مشاغل روزافزون، روح وسیع و روان بزرگی دارند، که گرایش به یک قسمت، آنها را از قسمت دیگر باز نمی‌دارد.

علاقه پیامبر به یگانه فرزند خود، از عالیترین تجلی عواطف انسانی بود تا آنجا که پیامبر هیچگاه بدون وداع با دختر خود، مسافرت نمی‌کرد و هنگام مراجعت از سفر قبل از همه به دیدن او می‌شتافت. در برابر همسران خود، از وی احترام شایسته‌ای به عمل می‌آورد و به یاران خود می‌فرمود:

«فاطمه پاره تن من است.

خشنودی وی خشنودی من و خشم او خشم من است.» (۵۶۸)

دیدار زهرا، او را به یاد پاکترین و عطف‌ترین زنان جهان، «خدیجه» می‌انداخت که در راه هدف مقدس شوهر، به سختی‌های عجیبی تن داد و ثروت و مکت خود را در آن راه بذل نمود.

در تمام روزهایی که پیامبر بستری بود، فاطمه (س) در کنار بستر پیامبر نشسته و لحظه‌ای از او دور نمی‌شد. ناگاه پیامبر به دختر خود اشاره نمود که با او سخن بگوید. دختر پیامبر قدری خم شد و سر را نزدیک پیامبر آورد. آنگاه پیامبر با او به طور آهسته سخن گفت. کسانی که در کنار بستر پیامبر بودند، از حقیقت گفتگوی آنها آگاه نشدند. وقتی سخن پیامبر به پایان رسید، زهرا سخت گریست و سیلاب اشک از دیدگان او جاری گردید. ولی مقارن همین وضع، پیامبر بار دیگر به او اشاره نمود و آهسته با او سخن گفت. این بار زهرا با چهره‌ای باز و قیافه‌ای خندان و لبان پر تبسم سر برداشت.

وجود این دو حالت متضاد در وقت مقارن، حضار را به تعجب واداشت.

آنان از دختر پیامبر خواستند که از حقیقت گفتار پیامبر آگاهشان سازد. زهرا فرمود:

من راز رسول خدا را فاش نمی‌کنم.

پس از درگذشت پیامبر (ص)، زهرا (س) روی اصرار «عایشه»، آنان را از حقیقت ماجرا آگاه ساخت و فرمود:

پدرم در نخستین بار مرا از مرگ خود مطلع نمود و اظهار کرد که من از این بیماری بهبودی نمی‌یابم. برای همین جهت به من،

گریه و ناله دست داد، ولی بار دیگر به من گفت که تو نخستین کسی هستی که از اهل بیت من، به من ملحق می‌شوی. این خبر به من نشاط و سرور بخشید، فهمیدم که پس از اندکی به پدر ملحق می‌گردم. در آخرین لحظه‌های زندگی، چشمان خود را باز کرد و گفت:

برادرم را صدا بزیند تا بیاید در کنار بستر من بنشیند. همه فهمیدند مقصودش علی (ع) است.

علی (ع) در کنار بستر وی نشست، ولی احساس کرد که پیامبر (ص) می‌خواهد از بستر برخیزد. علی (ع) پیامبر (ص) را از بستر بلند نمود و به سینه خود تکیه داد. (۵۶۹)

چیزی نگذشت که علائم احتضار، در وجود شریف او پدید آمد.

شخصی از ابن عباس پرسید، پیامبر (ص) در آغوش چه کسی جان سپرد. ابن عباس گفت:

پیامبر گرامی (ص) در حالی که سر او در آغوش علی (ع) بود، جان سپرد. همان شخص افزود که عایشه مدعی است که سر پیامبر (ص) بر سینه او بود که جان سپرد. ابن عباس گفته او را تکذیب کرد و گفت:

پیامبر (ص) در آغوش علی (ع) جان داد. و علی و برادر من، فضل او را غسل دادند. (۵۷۰)

امیر مؤمنان (ع)، در یکی از خطبه‌های خود به این مطلب تصریح کرده می‌فرماید:

«و لقد قبض رسول الله و ان رأسه لعلی صدری ... و لقد ولیت غسله و الملائکه اعوانی». (۵۷۱)

پیامبر (ص) در حالی که سر او بر سینه من بود، قبض روح شد. من او را در حالی که فرشتگان مرا یاری و کمک می‌کردند، غسل دادم.

گروهی از محدثان نقل می‌کنند که:

آخرین جمله‌ای که پیامبر (ص) در آخرین لحظات زندگی خود فرمود، جمله‌ی «لا، مع الرفیق الاعلی» بوده است.

گویا فرشته وحی او را در موقع قبض روح مخیر ساخته است که بهبودی یابد و بار دیگر به این جهان بازگردد و یا می‌خواهد به سرای دیگر بشتابد و با کسانی که در آیه زیر به آنها اشاره شده، به سر ببرد.

«فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن أولئك رفيقاً» (۵۷۲)

آنان با کسانی هستند که خداوند به آنها نعمت بخشیده؛ از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و اینها چه نیکو دوستان و رفیقانی هستند.

پیامبر این جمله را فرمود و دیدگان و لبهای وی روی هم افتاد. (۵۷۳)

مشاهدات عایشه در آخرین لحظات زندگی پیامبر (ص)

عن عائشه ان رسول الله (ص) دعا فاطمه ابنته فسارها فبكت، ثم سارها فضحكت.

فقال عائشه: فقلت لفاطمه:

ما هذا الذي سارك به رسول الله (ص) فبكيت ثم سارك فضحكت؟

قالت:

سارني فاخبرني بموته فبكيت، ثم سارني فاخبرني اني اول من يتبعه من اهله فضحكت و في روايه اخرى: ثم سارني ثانياه و اخبرني

اني سيده نساء اهل الجنه فضحكت. (۵۷۴)

عایشه می‌گوید:

رسول خدا در ساعات آخر عمرش حضرت فاطمه را به حضورش فراخواند و لحظاتی به نجوا و صحبت محرمانه پرداخت، من از

دور دیدم که حضرت فاطمه (س) نخست گریه کرد و سپس خندید. من از این کار تعجب کرده و از دختر پیامبر (ص) پرسیدم: یا فاطمه!

با پیامبر خدا چه صحبتی کردید که اول گریه کردی و سپس خندیدی؟

او از فاش کردن موضوع مذاکره خودداری کرد، ولی پس از رحلت پیامبر خدا (ص) چون از وی دوباره خواستم که آن را بگوید، فرمودند:

پدرم در مرحله نخست، از رحلت خود به من خبر داد و لذا گریه کردم، ولی سپس به من فرمود: اولین کسی که از خانواده‌ام به من ملحق می‌شود تو هستی، لذا خنده نمودم. در یک روایت دیگر فرمودند: تو سیده و سرور زنان اهل بهشتی و از این جهت خوشحال شدم.

رحلت نبی مکرم اسلام (ص)

بر طبق روایات مشهور میان محدثین شیعه، رحلت رسول خدا (ص) در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر اتفاق افتاد، ولی مشهور نزد اهل سنت آن است که آن مصیبت بزرگ در روز دوازدهم ربیع‌الاول واقع شد و در آن موقع شصت و سه سال از عمر شریف آن حضرت گذشته بود.

و چون امیرالمؤمنین (ع) طبق وصیت رسول خدا (ص) خواست بدن آن حضرت را غسل دهد، فضل بن عباس را طلبید تا به او کمک کند و بدو دستور داد چشمان خود را ببندد و آب به دست علی (ع) بدهد و بدین ترتیب علی (ع) جنازه را غسل داد و حنوط و کفن کرد، سپس به تنهایی بر او نماز خواند، آنگاه از خانه بیرون آمده و رو به مردم کرد و گفت:

– همانا پیغمبر (ص) در زندگی و پس از مرگ امام و پیشوای ماست اکنون دسته دسته بیایید و بر او نماز بخوانید و پس از انجام این کار عباس بن عبدالمطلب شخصی را به نزد ابوعبیده جراح که برای مردم مکه قبر می‌کند فرستاد تا او کار حفر قبر آن حضرت را به عهده گیرد و در همان اتاقی که پیغمبر (ص) از دنیا رفته بود قبری حفر کرده و همانجا آن حضرت را دفن کردند.

و چون هنگام دفن شد انصار مدینه از پشت خانه صدا زدند:

یا علی برای خدا حق ما را نیز در این روز فراموش نکن و اجازه بده تا یکی از ما نیز در دفن رسول خدا شرکت جوید و ما نیز از این افتخار سهم و نصیبی ببریم. علی (ع) اجازه داد اوس بن خولی – که یکی از شرکت کنندگان در جنگ بدر و از بزرگان قبیله بنی‌عوف بود – در مراسم دفن آن حضرت شرکت جوید و چون اوس بن خولی به داخل خانه آمد علی (ع) بدو فرمود:

– تو در میان قبر برو و علی (ع) جنازه رسول خدا (ص) را برداشته بر دست او نهاد و اوس جنازه را در قبر نهاد و چون روی زمین قبر قرار گرفت بدو فرمود:

اکنون بیرون آی، سپس خود امیرالمؤمنین (ع) داخل قبر شد و بند کفن را از طرف سر باز کرد و گونه مبارک رسول خدا (ص) را روی خاک نهاد و لحد چیده خاک روی قبر ریختند و بدین ترتیب با یک دنیا اندوه و غم بدن مطهر رسول خدا (ص) را در خاک دفن کردند.

سقیفه و غصب خلافت

نشست اسفبار در سقیفه بنی‌ساعده

چون رسول خدا (ص) رحلت فرمود، انصار در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند و گفتند:

پیامبر (ص) از دنیا رفت. سعد بن عباده به پسرش قیس یا یکی دیگر از پسران خود گفت:

من به علت بیماری نمی‌توانم سخن خود را به اطلاع مردم برسانم، تو سخن مرا گوش بده و با صدای بلند برای مردم بازگو کن تا مردم بشنوند. سعد سخن می‌گفت و پسرش می‌شنید و با صدای بلند تکرار می‌کرد تا به گوش قوم خود برساند. از جمله سخنان او پس از حمد و ثنای الهی این بود:

همانا شما را سابقه‌ای در دین و فضیلتی در اسلام است که برای هیچ قبیله‌ای در عرب نیست. رسول خدا (ص) ده سال و اندی میان قوم خویش درنگ کرد و آنان را به پرستش خداوند رحمان و دور افکندن بتها فراخواند. از قوم او جز گروهی اندک ایمان نیاوردند و به خدا سوگند!

که نمی‌توانستند از رسول خدا (ص) حمایت کنند و دین او را قدرت بخشند و دشمنانش را از او دور سازند، تا آنکه خداوند برای شما بهترین فضیلت را اراده فرمود و کرامت را به شما ارزانی داشت و شما را به آیین خود مخصوص گردانید و ایمان به خود و فرستاده‌اش و قوی ساختن دین خود و جهاد با دشمنانش را برای شما روزی کرد. شما بودید سخت‌ترین مردم نسبت به آنهایی که از دین او سرپیچی کردند و از دیگران بر دشمن او سنگین‌تر بودید، تا سرانجام خواه‌ناخواه فرمان خدا را پذیرا شدید و دوردستان هم با خضوع و فروتنی سر تسلیم فرود آوردند و خداوند وعده خویش را برای پیامبران آورد و اعراب در مقابل شمشیرهای شما رام شدند، آنگاه خداوند تعالی او را بمیراند در حالی که رسول خدا (ص) از شما راضی و دیده‌اش به شما روشن بود، اینک استوار بر این حکومت دست یازید که شما از همه مردم بر آن سزاوارترید.

آنان جملگی پاسخ دادند:

که سخن و اندیشه‌ی تو صحیح است و ما از آنچه تو فرمان دهی سرپیچی نخواهیم کرد و تو را عهده‌دار این حکومت می‌کنیم که برای ما بسنده‌ای و مؤمنان شایسته نیز به آن راضی هستند.

سپس در میان خود گفتگو کردند و گفتند:

اگر مهاجران قریش این را نپذیرند و بگویند ما مهاجران و نخستین یاران پیامبر (ص) و عشیره و دوستان او هستیم و به چه دلیلی پس از رحلت او در خصوص حکومت با ما ستیزه می‌کنید؟ چه باید کرد؟ گروهی از انصار گفتند:

در این صورت خواهیم گفت امیری از ما و امیری از شما باشد و به هیچ کاری غیر از آن هرگز رضایت نخواهیم داد، که حق ما در پناه دادن و یاری رساندن (به رسول خدا) همانند حق ایشان در هجرت است.

در کتاب خدا آنچه برای ایشان آمده است برای ما نیز آمده است و هر فضیلتی را که برای خود شمارش کنید ما هم نظیر آن را برای خود بر خواهیم شمرد و چون عقیده نداریم که حکومت مخصوص ما باشد در نتیجه خواهیم گفت:

امیری از ما و امیری از شما.

سعد بن عباده گفت:

این آغاز سستی است.

در این زمان ابوبکر به اتفاق همراهان خود عمر و ابو عبیده در سقیفه حاضر و به دقت گفتگوی انصار را زیر نظر داشتند. عمر برخاست تا سخن بگوید و شرایط را برای ابوبکر مهیا کند، او نگران بود (ابوبکر) از گفتن برخی از مسائل خودداری کند. چون عمر اراده سخن کرد ابوبکر او را از کلام بازداشت و گفت:

آرام بگیر، سخنان مرا گوش کن و پس از سخنان من آنچه را در نظرت رسید بگو.

ابوبکر پس از تشهد گفت:

همانا خداوند (جل ثناؤه) محمد را با هدایت و دین حق مبعوث فرمود، او مردم را به اسلام فراخواند، دلها و اندیشه‌هایمان ما را بر آنچه ما را بر آن فرا می‌خواند، متوجه کرد و ما گروه مسلمانان مهاجر نخستین مسلمانان بودیم و مردم دیگر در این خصوص پیروان ما هستند، ما عشیره رسول خدا و گزیده‌ترین اعراب از لحاظ نژاد و نسب هستیم، هیچ قبیله‌ای در عرب نیست مگر اینکه قریش را بر آن و در آن حق ولادت است، شما هم انصار خدایید و شما رسول خدا را یاری دادید، وانگهی شما وزیران و یاوران پیامبر (ص) هستید و بر طبق فرمانی که در کتاب خدا آمده است برادران ما و شریکهای ما در دین و در هر خیری که در آن باشیم، هستید و محبوبترین و گرامی‌ترین مردم نسبت به ما بوده و هستید سزاوارترین مردم به قضای خداوند و شایسته‌ترین افرادی هستید که به آنچه پروردگار به برادران مهاجر شما ارزانی فرموده تسلیم باشید و سزاوارترین مردم هستید که به آنها رشک نبرید. شما کسانی هستید که با وجود نیازمندی و درویشی خود ایشار کردید و مهاجران را بر خود ترجیح دادید، بنابراین باید چنان باشید که شکست و آشفستگی این دین به دست شما نباشد. اینک شما را فرا می‌خوانم که با ابوعبیده جراح یا عمر بیعت کنید، که من از آن دو برای سرپرستی حکمت شاد و خشنودم و هر دو را برای آن شایسته می‌دانم.

عمر و ابوعبیده هر دو پاسخ دادند:

هیچکس از مردم را سزاوار نیست که برتر از تو و حاکم بر تو باشد، که تو یار غار و نفر دومی، وانگهی پیامبر خدا تو را به نماز گزاردن فرمان داده است، بنابراین تو سزاوارترین مردم برای حکومت هستی.

انصار گفتند:

به خدا سوگند!

ما نسبت به چیزی که خداوند برای شما ارزانی بدارد رشک نمی‌بریم و حسد نمی‌ورزیم و در نظر ما هیچکس محبوبتر و بیش از شما مورد رضایت ما نیست، ولی ما در مورد آینده و آنچه از امروز به بعد ممکن است اتفاق بیفتد بیمناک هستیم و از آن می‌ترسیم که بر این حکومت کسی چیره شود که نه از ما باشد و نه از شما. اگر امروز شما مردی از خودتان را حاکم کنید ما راضی خواهیم بود و بیعت می‌کنیم مشروط بر آنکه چون او درگذشت مردی از انصار را به حکومت انتخاب کنید و پس از اینکه او درگذشت مردی دیگر از مهاجر را حاکم کنیم و تا هنگامی که این امت پایدار است، این گونه رفتار شود و این کار در امت محمد (ص) به عدالت نزدیکتر و شایسته‌تر است.

هیچ یک از انصار بیم آن را نخواهد داشت که مورد بی‌مهری قریش قرار گیرد و او را فرو (پست) گیرند و هیچ قریشی نیز بیم آن را نخواهد داشت که مورد بی‌مهری انصار قرار گیرد و او را فرو گیرند.

ابوبکر برخاست و گفت:

هنگامی که رسول خدا به رسالت مبعوث شد برای عرب بسیار گران آمد که دین پدران خود را رها کنند، با او مخالفت و ستیز کردند و خداوند مهاجران نخستین را از میان قوم رسول خدا به آنان اختصاص داد که او را تصدیق کنند و به او ایمان آورند و با او مواسات کنند و با وجود آزار شدیدی که قوم بر آنان داشتند همراه پیامبر صبر و پایداری کنند و از شمار فراوان دشمنان خود هراس نداشته باشند، بنابراین آن گروه مهاجران، نخستین کسانی هستند که خدا را در زمین پرستش کردند و پیشگامان ایمان آوردن به رسول خدا شدند. دیگر اینکه آنان دوستان عترت او و سزاوارترین مردم برای حکومت پس از او هستند و در این مورد هیچکس جز ستمگر با آنها ستیز نمی‌کند و پس از مهاجران هیچ کس از حیث فضل و پیشگامی در اسلام همانند شما نیست، ما امیران خواهیم بود و شما وزیران، بدون رایزنی با شما و بی‌اطلاع شما هیچ کاری نخواهیم کرد.

حباب بن منذر اظهار داشت:

ای گروه انصار، دستها و قدرت خود را برای خویش نگه دارید که همه مردم زیر سایه شما هستند و هیچ گستاخی توانایی مخالفت

با شما را نخواهد داشت و مردم جز به فرمان شما نخواهند بود.

شما مردمی هستید که (رسول خدا (ص) را) پناه و یاری دادید و هجرت (او) به سوی شما صورت گرفت و شما صاحب خانه و اهل ایمانید.

به خدا سوگند!

که خداوند آشکارا جز در حضور و در سرزمین شما پرستش نشده است و نماز جز در مساجد شما به جماعت برگزار نشد و ایمان جز در پناه شمشیرهای شما شناخته نشده است، اینک کار خود را برای خویشان بازدارید و اگر نپذیرفتند، در آن صورت امیری از ما و امیری از ایشان باشد.

عمر گفت:

هیئات!

که دو شمشیر در نیامی ننگجد. همانا عرب هرگز رضایت نخواهد داد که شما را به امیری خود قبول کند، حال آنکه پیامبران از قبیله دیگری غیر از شماست و اعراب از اینکه حکومت را به افرادی واگذار کنند که پیامبری هم در بین آنها بوده و ولی امر از آنان بوده است، ممانعت خواهند کرد و در این مورد ما را حجت آشکار نسبت به کسی که با ما مخالفت می‌کند در دست است و دلیل روشن با کسی که ستیز کند داریم.

چه کسی می‌خواهد با ما در مورد میراث محمد (ص) و حکومت او دشمنی کند؟ حال آنکه ما دوستان نزدیک و عشیره او هستیم، مگر کسی که به باطل در آویزد و به گناه گرایش یابد و خویشان را به درماندگی و نابودی دراندازد.

چون عمر خاموش شد حباب برخاست و گفت:

ای گروه انصار!

سخن این مرد و یارانش را گوش نکنید که در آن صورت بهره شما را از حکومت خواهند ربود و اگر آنچه به ایشان پیشنهاد کردید، نپذیرفتند آنان را از سرزمین خود برانید و خود عهده‌دار حکومت بر ایشان باشید که از همه بر آن سزاوارترید و در پناه شمشیرهای شما کسانی که در مقابل این سر فرود نمی‌آوردند، تسلیم شدند و (اسلام را) پذیرفتند، من خردمندی هستم که باید از رأی او بهره برد و مردی کار دیده و آزموده‌ام. اگر هم می‌خواهید کار را به حال نخست برگردانیم، به خدا سوگند!

هیچ کس سخن و پیشنهاد مرا رد نخواهد کرد مگر آنکه بینی او را با شمشیر درهم کوبم.

پس از حباب، ابو عبیده برخاست و گفت:

ای گروه انصار!

شما نخستین یاران و پشتیبانان پیامبر بودید، اکنون نخستین تغییردهنده و اولین دگرگون کننده نباشید. سپس بشیر بن سعد خزرجی که از بزرگان قبیله خزرج بود و از هماهنگی انصار برای امیری سعد بن عباده دچار حسادت شده بود، برخاست و گفت:

ای گروه انصار هر چند که ما دارای سابقه هستیم، ولی ما از اسلام و جهاد خود، چیزی جز رضایت و خشنودی پروردگار خود و فرمانبرداری از پیامبر خویش نخواسته‌ایم و شایسته ما نیست که با سابقه‌ی خود بر مردم فزونی طلبیم و چیرگی را جستجو کنیم و بدنبال یافتن ما بازای دنیایی باشیم. همانا محمد (ص) مردی از قریش است و قوم او به میراث و حکومت او سزاوارترند، خدا نکند که با آنان در این کار ستیز کنم، شما نیز از خدا بترسید و با آنان اختلاف نکنید.

فرصت شکار ابوبکر

ابوبکر چون فرصت را مغتنم و شرایط را مناسب دید، از جای برخاست و گفت:

اینک عمر و ابو عبیده حاضر هستند، با هر کدام که می‌خواهید بیعت کنید.

عمر و ابو عبیده گفتند:

به خدا سوگند!

هرگز عهده‌دار حکومت بر تو نخواهیم شد که تو برترین مهاجران و نفر دوم و جانشین رسول خدا در نمازی و نماز برترین کار دین است، دست بگشای تا با تو بیعت کنیم.

ابوبکر بدون درنگ دست خود را دراز کرد و چون عمر و ابو عبیده خواستند با او بیعت کنند. بشیر بن سعد بر آن دو پیشی گرفت و با ابوبکر بیعت کرد.

حباب بن منذر با مشاهده بیعت پیشر، خطاب به وی گفت:

نافرمانی تو را بر این عمل ناشایسته واداشت و به خدا سوگند!

چیزی جز رشک و حسادت بر پسر عمویت تو را وادار به این کار نکرد.

زمانی که اوسیان دیدند بزرگی از بزرگان خزرج با ابوبکر بیعت کرد، اسید بن حضیر (۵۷۵) که بزرگ قبیله اوس بود برخاست و به علت حسادت به سعد بن عباد و اینکه مبادا او به حکومت دست یابد با ابوبکر بیعت کرد و چون اسید بیعت کرد همه افراد قبیله اوس با ابوبکر بیعت کردند.

سعد بن عباد را که بیمار بود به خانه‌اش بردند و او آن روز و پس از آن از بیعت خودداری کرد. عمر قصد کرد تا وی را به اجبار وادار به بیعت کند، اما به او گفته شد که این کار را نکنند؛ زیرا اگر او (سعد بن عباد) کشته شود نیز بیعت نمی‌کند و او به قتل نمی‌رسد مگر آنکه تمامی افراد خانواده‌اش کشته شوند و آنان کشته نمی‌شوند مگر آنکه با همه خزرجیان جنگ شود و چون با خزرجیان جنگ شود قبیله اوس آنها را یاری خواهند کرد و در این صورت کار تباه می‌شود.

ماجرای سقیفه به نتیجه‌ای که می‌بایست رسید و تاریخ اسلام را به طریقی هدایت کرد که برنامه‌ریزان و دستهای آشکار و پنهان کودتا اراده کرده بودند.

به راستی موضوع چه بود؟

آیا اساس اسلام و حاکمیتی را که پیامبر اکرم بنیان گذاشته بود در مخاطره قرار داشت؟

آیا احساس وظیفه شرعی پدید آورنده و ادامه دهنده ماجرای سقیفه بنی‌ساعده بود؟

به درستی انصار نگران چه حوادثی بودند که اجتماع نافرجام سقیفه رابه وجود آوردند؟

آیا نمی‌توان این احتمال را طرح و مورد کنکاش قرار داد که انصار ناخواسته معجری برنامه‌هایی شدند که دیگران از پشت پرده به هدایت آن همت گمارده بودند و پیدایش چنان اجتماعی را متضمن منافع فردی و گروهی خود می‌دانستند؟

چه علت و رابطه‌ای بین اقدام خودسرانه‌ی انصار برای ضدیت با مهاجران و اهل بیت پیامبر (ص) و دست‌اندازی به خلافت اسلامی از یکسو و بی‌اطلاع گذاشتن مهاجران حاضر در مسجد و خاندان بنی‌هاشم توسط ابوبکر و عمر از سوی دیگر، می‌تواند وجود داشته باشد؟

اگر فتنه سقیفه بنی‌ساعده آنچنان بزرگ بود که ابوبکر و عمر و ابو عبیده را در آن ساعات حساس از تجهیز رسول خدا (ص) بازداشت و به سوی کانون توطئه کشاند، آیا برای خاموش کردن شعله‌های فتنه، نیازی به حضور علی (ع) که کلید مشکلات اساسی

اسلام و پیامبر (ص) بود و همچنین سایر بزرگان مهاجران نبود؟

بار دیگر به سقیفه بنی ساعده بازگردیم. و با دقت بیشتری ماجرا را بررسی کنیم.

۱ - سعد بن عباد در اجتماع انصار دعوی حکومت و هوای جانشینی پیامبر (ص) را در سر دارد، در حالی که قادر به رساندن سخنان خود به مردم نیست و بیماری آنچنان بر او غلبه کرده است که حتی از رسیدگی به امور خود ناتوان است و ناچار می‌شود سخنانش را توسط یکی از پسرانش به گوش حاضران برساند.

۲ - مردمی که در صحنه سقیفه حاضر شده‌اند، در اوج هیجان و احساس، بزرگان خود را شایسته و لایق امر حکومت می‌دانند (ویژگی چنین جمعیتی که حقی جعلی را با احساس و عاطفه‌ای هیجانی تعقیب می‌کند، عدم تعقل و اندیشه خردمندانه است). آنها علی‌رغم تعصب اولیه به طور ناگهانی از موضع خود عدول می‌کنند (زیرا شجاعت و بزدلی چنین مردمانی لحظه‌ای است، اجتماعی که تابعیت خرد و فرمان عقل را نپذیرفت و دلخوش به حقوقی که من غیر حق برای خود قایل است به هیجان و احساس گرفتار شد، در گذر لحظه‌ها تحت تصرف شخص و یا گروه برنامه‌داری قرار می‌گیرد که عوامل مؤثر بر عاطفه را به خوبی بشناسد).

۳ - ابوبکر و عمر و ابوعبیده با اطلاع یافتن از اجتماع انصار بدون هماهنگی با هیچ‌کدام از مهاجران و اهل بیت پیامبر به شکلی کاملاً محرمانه به سوی سقیفه می‌روند و در اجتماع انصار حضور پیدا می‌کنند.

۴ - در فرصتی مناسب ابوبکر رشته‌ی کلام را به دست می‌گیرد، ابتدا به ذکر فضایل مهاجران می‌پردازد و سپس بدون آن که شایستگی انصار را برای امر خلافت به رسمیت بشناسد، سابقه و جهاد و افتخارات مدنی آنها را برشمرد و متعاقباً با ذکر خویشاوندی مهاجران با رسول خدا و تخصیص مهاجران اولیه (آنها را از همه بالاتر و برتر دانست) نتیجه گرفت که ما امیرانیم و شما وزیران. بیانات ابوبکر اگر با هماهنگی قبلی نبوده باشد، بسیار هنرمندانه و دقیق است.

او مانند یک روان‌شناس کار آزموده ابتدا با جریان روحی مخاطبانش همراه شد و با ذکر فضایل غیر قابل انکار انصار که پیوسته به آنها مباحثات می‌کردند، عطش و نیازهای روانی آنها را فرو نشاند و قلوب آنان را چنان به تصرف خود درآورد که چاره‌ای جز اعتراف به فضیلت مهاجران برای انصار باقی نماند. انصاف این است که ابوبکر در پاسخ انصار هرچه گفت، راست گفت؛ زیرا هم فضیلت‌های انصار غیر قابل انکار و هم ادعایشان بر جانشینی پیامبر بی‌اساس بود.

او بدون اینکه احساسات انصار را جریحه‌دار کند و یا به کینه‌توزی آنها دامن زند با ذکر این مطلب که بعد از مهاجران اولیه کسی به منزلت شما نمی‌رسد، به آنها تفهیم کرد که راه خطا پیش گرفته‌اند و پس از تمجید و تعارف مقام وزارت را برای انصار اثبات کرد. ابوبکر با عباراتی ظریف روح و روان انصار را به استخدام خود گرفت و به شکلی کاملاً حساب شده با تخصیص مهاجران اولیه انصار را از سایر مهاجران برتر شمرد و با این کار از یک سو از عصبیت و کینه‌توزی انصار کاست و از سوی دیگر با آرام کردن روحیات سرکش مردم نتیجه‌ای را که خود می‌خواست گرفت، ضمن اینکه وعده وزارت نیز اثری تسکینی و موقت داشت که آنها را در غفلت فرو برد و بعدها نیز هیچگاه جامه عمل به خود نپوشید.

۵ - حباب بن منذر اگر چه سخنان خود را محکم آغاز کرد، اما در پایان جز شکست خورده‌ای بیش نبود، زیرا با گفتن امیری از ما و امیری از شما عملاً باب نقادی و استدلال و اعتراض را بر ضد خود گشود.

۶ - عمر بن الخطاب وارد عمل می‌شود و دوستی و خویشاوندی با رسول خدا را به عنوان امتیاز مهاجران مورد تأکید قرار می‌دهد و معارضان با عشیره‌ی پیامبر را افرادی باطل و متمایل به گناه معرفی می‌کند. لحن و بیان عمر او را در مقام یک مدعی زمامداری در مقابل انصار قرار می‌دهد.

۷ - ابوبکر نیز با فراست کامل در ماجرای سقیفه انصار را به عنوان گروهی محترم، اما زیاده‌خواه در جایگاه یک طرف دعوا و عمر را به عنوان مدعی العموم مهاجر در سوی دیگر دعوا قرار داده و زیرکانه خود را در منصب حکم مرضی‌الطرفین در معرض افکار عمومی قرار می‌دهد، سپس پیشنهاد می‌کند که با عمر یا ابوعبیده بیعت شود.

۸- اختلاف ریشه دار قبایل اوس و خزرج که محصول طبیعی رفتار و کردار حساب شده ابوبکر بود آشکار و حسادت بشیر بن سعد موجب مخالفت اسید بن حضیر و تمامی اوسیان با سعد بن عباده می‌شود.

۹- عمر و ابو عبیده تعارف ابی بکر را در خصوص تصدی حکومت به او برمی‌گردانند و ابوبکر بدون لحظه‌ای تأمل علی‌رغم تعارف‌های پیشین دست خود را برای پذیرش بیعت عمر و ابو عبیده به سوی آنها دراز می‌کند، اما بیش از آنکه احدی از سه چهار تن مهاجر موفق به انجام بیعت شوند، بشیر بن سعد با ابابکر به جانشینی پیامبر بیعت می‌کند.

در صحنه سقیفه بنی ساعده به استثنای ابوبکر همه افراد اعم از قبایل انصار و مهاجران حاضر در سقیفه غافلگیر و در مانده می‌شوند، به نحوی که ناراحتی و پریشانی آن هیچگاه از ذهن بزرگان آنها پاک نشد.

ابلیس از غدیر تا سقیفه

پیامبر (ص) به من خبر داد که ابلیس و رؤسای اصحابش هنگام منصوب کردن امیرالمؤمنین مرا به امر خداوند در روز غدیر خم حاضر بودند.

آن حضرت به مردم خبر داد که من نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارترم و به ایشان دستور داد که حاضران به غایبان برسانند.

(در آن روز) شیاطین و مریدان از اصحاب ابلیس رو به او کردند و گفتند:

«این امت، مورد رحمت قرار گرفته و حفظ شده‌اند و دیگر تو و ما را بر اینان راهی نیست. چرا که پناه و امام بعد از پیامبرشان به آنان شناسانده شد.»

ابلیس غمگین و محزون رفت.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

بعد از آن پیامبر (ص) به من خبر داد و فرمود:

مردم در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت می‌کنند بعد از آنکه با حق ما و دلیل ما استدلال کنند. سپس به مسجد می‌آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد ابلیس است که به صورت پیرمرد سالخورده با پیشانی پینه بسته چنین و چنان خواهد گفت.

سپس خارج می‌شود و اصحاب و شیاطین و ابلیس‌هایش را جمع می‌کند. آنان به سجده می‌افتند و می‌گویند:

«ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی!»

(ابلیس) می‌گوید:

«کدام امت پس از پیامبرشان گمراه نشدند؟

هرگز!

گمان کرده‌اید که من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟

کار مرا چگونه دیدید هنگامی که آنچه خداوند و پیامبرش درباره اطاعت او دستور داده بودند، ترک کردند.

و این همان قول خداوند تعالی است که:

و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین» (۵۷۶)

«ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و آنان به جز گروهی از مؤمنین او را متابعت کردند.»

نتایج نشست اسفبار سقیفه

ایجاد شیعه و سنی

هواخواهان و پیروان علی (ع) نظر به مقام و منزلتی که آن حضرت پیش پیغمبر اکرم (ص) و صحابه و مسلمانان داشت، مسلم می‌داشتند که خلافت و مرجعیت پس از رحلت پیامبر (ص) از آن علی (ع) می‌باشد و ظواهر اوضاع و احوال نیز، جز حوادثی که در روزهای بیماری پیامبر (ص) به ظهور پیوست، نظر آنان را تأیید می‌کرد.

ولی برخلاف انتظار آنان درست، در حالی که پیامبر اکرم (ص) رحلت فرمود و هنوز جسد مطهرش دفن نشده بود و اهل بیت (ع) و عده‌ای از صحابه سرگرم لوازم سوگواری و تجهیزاتی بودند که خبر یافتند، عده‌ای دیگر که بعداً اکثریت را بردند، با کمال عجله و بی‌آنکه با اهل بیت و خویشاوندان پیامبر اکرم (ص) و هواداران، مشورت کنند و حتی کمترین اطلاعی بدهند، از پیش خود، در قیافه خیرخواهی برای مسلمانان در محلی به نام سقیفه خلیفه معین نمودند و علی (ع) و یارانش را در برابر کاری انجام شده قرار داده‌اند. علی (ع) و هواداران او مانند؛ عباس، زبیر، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار پس از فراغ از دفن پیامبر (ص) و اطلاع از جریان امر در مقام انتقاد برآمده به خلافت انتخابی و کارگردانان آن، اعتراض نموده، اجتماعاتی نیز کردند، ولی پاسخ شنیدند که صلاح مسلمانان در همین بود.

این انتقاد و اعتراف بود که اقلیتی را از اکثریت جدا کرد و پیروان علی (ع) را به همین نام (شیعه علی (ع)) به جامعه شناسانید و دستگاه خلافت نیز به مقتضای سیاست وقت مراقب بود که اقلیت نامبرده به این نام معروف نشود و جامعه به دو دسته اقلیت و اکثریت منقسم نگردد، بلکه خلافت را اجماعی می‌شمردند و معترض را متخلف از جماعت مسلمانان می‌نامیدند و گاهی با تعبیرات زشت دیگر یاد می‌کردند. (۵۷۷)

استحاله فرهنگی

آنچه برای همه مسلم است و به حدیث متواتر ثابت شده پس از رسول خدا (ص) باید حاکم بر سرنوشت سیاسی مؤمنین و جامعه اسلامی علی بن ابی طالب (ع) باشد. ولی جریانهای نهان و آشکار و دوست و دشمن با تشکیل سقیفه، یکی از تاریکترین دورانهای صدر اسلام را رقم زد، دوره‌ای که موجب شد حضور امام معصوم در صحنه جامعه و در امور سیاسی و اقتصادی و نظامی دچار محدودیت و در نهایت ظاهری و بی‌تاثیر گردد و این حاصل شوم سقیفه بود که در یک کلام می‌توان گفت دیانت از سیاست تفکیک شد و یک ارتداد اجتماعی پیش آمد و همین نقطه شروع یک دگرگونی و ارتجاع فرهنگی و به عبارتی استحاله فرهنگی و بازگرداندن مردم از اهداف و خواسته‌های خدائی پیامبر بزرگوار اسلام بود.

حضرت زهرا (س) در خطبه‌ها و بیانات خود به تعدادی از عوامل این استحاله فرهنگی اشاره می‌کند.

در کتاب تحلیل حوادث ناگوار زندگانی حضرت زهرا (س) در یک جمع‌بندی که با استفاده از خطبه‌های فاطمه زهرا (س) صورت گرفته به این عوامل اشاره می‌شود.

- ۱- فانی حرتم بعدالبیان. (سرگردانی و اضطراب)
- ۲- ظهرت فیکم حسکه النفاق. (نفاق و دورویی)
- ۳- الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم. (سکوت و بی‌تفاوتی)
- ۴- و نکصتم بعد الاقدام. (پیمان‌شکنی)

- ۵ - تفرون من القتال. (ترک جهاد و مبارزه)
- ۶ - فقبجا لفلول الحد. (ترس و زبونی)
- ۷ - وانتم فی رفاهیه من العیش. (تبلی و تن آسائی) (رفاه زدگی)
- ۸ - و ما الذی نقموا من ابی الحسن. (ترک حمایت از رهبر معصوم) و انزوای رهبری)
- ۹ - ما هذه الغمیزه فی حقی. (از دست دادن روح شهادت طلبی)
- ۱۰ - و اشركتم بعد الايمان. (۵۷۸) (روی آوردن به شرک و کفر)
- ۱۱ - افحکم الجاهلیه یغون؟ (بی وفائی)

زمینه‌سازی حوادث کربلا

مفضل به حضرت امام صادق (ع) عرض کرد:

ای مولای من!

اشک ریختن را چه ثوابی است؟

فرمود:

در صورتی که به خاطر فردی بر حق اشک ریخته شود، ثوابی بی‌شمار دارد. مفضل مدتی طولانی گریه کرد و گفت ای پسر رسول خدا (ص)، روز انتقام‌گیری شما از روز سختی و اندوهتان بزرگتر است.

حضرت فرمود:

"ولی هیچ روزی همچون روز محنت و اندوه ما در کربلا نیست هر چند روز سقیفه و سوزاندن در خانه امیرالمؤمنین (ع) و حسنین (ع) و فاطمه (س) و زینب و ام‌کلثوم و فضه و کشتن محسن با ضرب لگد بزرگتر و وحشتناکتر و تلخ‌تر است، زیرا آن روز اصل و ریشه روز عذاب است.

و حضرت فرمود:

در روز قیامت حضرت خدیجه (س) و فاطمه بنت اسد که جده‌های محسن (ع) می‌باشند او را در حالی که خون‌آلود است با خود می‌آوردند و به همراه آنان ام‌هانی و جمانه، عمه‌های او که دختران ابوطالب می‌باشند و اسماء بنت عمیس فریاد زنان و شیون‌کنان دستهایشان را بر صورتها کوبیده موهای سر را پریشان می‌کنند و فرشتگان آنان را با بالهایشان می‌پوشانند و مادرش حضرت فاطمه (س) گریه می‌کند و فریاد می‌زند و می‌گوید:

هذا یومکم الذی توعدون. (جبریل از طرف) محسن فریاد می‌زند و می‌گوید:

من ستمدیده‌ام و یاری می‌جویم. رسول خدا (ص) محسن را روی دست گرفته او را بالا به سوی آسمان نگه می‌دارد و می‌فرماید:

ای خدای من و ای مولای من!

ما به خاطر تو در دنیا صبر و بردباری کردیم و امروز روزی است که هر کس هر کار خوبی را که انجام داده حاضر و هر کار بدی را که انجام داده، در مقابل خود می‌بیند و آرزو می‌کند که ای کاش بین او و بین کار بدی که انجام داده، فاصله‌ای بس دور می‌بود. (۵۷۹)

در کتاب فرهنگ عاشورا در این ارتباط چنین آمده است:

دید جریان شناسانه در حوادث، ریشه حادثه عاشورا را در انحراف نخستین در رهبری حکومت می‌بیند که در (سقیفه بنی‌ساعده) اتفاق افتاد. اگر جمعی از امت پیامبر، نیم قرن پس از رحلت رسول‌الله (ص) در کربلا فرزند رسول‌الله (ص) را شهید کردند، زمینه

آن حوادث گذشته و غضب خلافت و تصدی آل ابوسفیان نسبت به حکومت اسلامی و کنار زدن ائمه (ع) از ولایت و رهبری بود. از این رو در زیارت عاشورا کسانی لعن می‌شوند که آغازگر ظلم بر اهل بیت پیامبر (ص) و بنیانگذار ستم به ذریه رسول خدا (ص) بودند و نیز کسانی که به آن ستم نخست راضی شدند، همکاری یا سکوت کردند و زمینه‌ساز آن بودند، تا آنجا که برای جنگ با عترت پیامبر (ص)، تمکین کردند: لعن الله امه اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت و لعن الله امه دفعتکم عن مقامکم و ازالکم عن مراتبکم الی ربکم الله فیها و لعن الله امه قتلکم و لعن الله الممهدين لهم بالتمکین من قتالکم... در ماجرای کربلا، همه آنان که از آغاز، اهل بیت (ع) را از صحنه اجتماعی و سیاسی امت کنار زدند و بر غضب حکومت اسلامی توطئه کردند، تا آنان که بر کشتن او گرد آمدند و همراهی و متابعت کردند، شریکند. این نکته در جای دیگر زیارت عاشورا مطرح است:

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و ال محمد و آخر تابع له علی ذلك،

اللهم العن العصابه الی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله، اللهم العنهم جمیعا.

توطئه سقیفه، تلاشی از سوی شرکت شکست خورده در جبهه‌های بدر و احد و حنین بود، تا دوباره به سیادت جاهلی خود برسند و سفیانیان کوشیدند انتقام کشته‌های خود را از آل پیامبر (ص)، از طریق سلطه یافتن بر خلافت و تار و مار کردن بنی‌هاشم و عترت رسول (ص) بگیرند. طرح شورا و بیعت ساختگی سقیفه، ظاهری فریبنده برای اعمال آن سیاست بود. به قول تیر تبریزی:

کانکه طرح بیعت شورا فکند

خود همانجا طرح عاشورا فکند

چرخ در یثرب رها کرد از کمان

تیر کاندرا نینوا شد بر نشان

هواداران سقیفه، در سپاه کوفه بودند. امام حسین (ع) روز عاشورا با بدن مجروح، آنان را «شیعیان آل ابی سفیان» خطاب کرد که نه دین داشتند نه حریت. ابن زیاد وقتی با سر بریده حسین (ع) در طشت طلایی روبرو شد، با چوبی که در دست داشت بر لبهای آن سر مطهر می‌زد و می‌گفت:

یوم بیوم بدر!

یزید بن معاویه نیز پس از کشتن امام (ع) و سرمستی از پیروزی بر آن حضرت، در پیش چشم فرزندان او که به اسارت در کاخ او برده شده بودند، آرزو کرد که کاش نیاکان کشته شده‌اش در بدر، زنده بودند و به یزید می‌گفتند: «دست درد نکند» کشتن حسین (ع) و یارانش را در مقابل کشته‌های بدر دانست، منکر وحی و نزول جبرئیل شد و گفت اگر از آل احمد (ص) انتقام نگیرم، از نسل خندف نیستم...

حضرت زینب (س) با خطاب یابن الطلقاء به یزید، اشاره به نیاکان مشرک او کرد، که در فتح مکه، پیامبر (ص) آزادشان کرد.

امام سجاد (ع) نیز به یزید گفت:

جد من علی بن ابی طالب (ع) در جنگ بدر و احد و احزاب پرچمدار رسول الله (ص) بود اما پدر و جد تو پرچمدار کفار بودند. کربلا- صحنه تجدید کینه‌های مشرکان و منافقان بر ضد آل الله (ع) بود و همان قدرت سیاسی را که میراث رسول خدا بود و غاصبانه به دست دشمن افتاد بر ضد عترت رسول به کار گرفتند و این از شگفتیهای تاریخ است.

سیدالشهداء (ع) در خطابه خویش در عاشورا به سپاه کوفه چنین فرمود:

«شمشیری را که ما به دستتان دادیم علیه ما تیز کردید و به روی ما شمشیر کشیدید و آتشی را که بر دشمنان شما و ما افروخته بودیم بر خود ما افروختید و با دشمنان خدا بر ضد اولیاء الله همدست شدید!»
 فشحذتم علینا سیفا کان فی ایدینا و حششتم علینا نارا اضرناها علی عدوکم و عدونا ... و در نقل دیگر: سللتم علینا سیفا فی رقابنا و حششتم علینا نارالفتن ... فاصبحتم الباعلی اولیائکم و یداعلیهم لاعدائکم.
 آیا این همان سخن ابوبکر بن عربی نیست که حسین (ع) به شمشیر جدش کشته شد؟
 ان حسینا قتل بسیف جده؟

تیری را که عمر سعد صبح عاشورا به سوی اردوی حسینی رها می‌کند و تیری را که حرمله بر گلوی علی اصغر (ع) می‌زند، تیری نیست که در سقیفه رها شد و بر قلب پیامبر نشست؟
 و آیا آن تیر، بر حنجره اصغر نشست یا بر جگر دین فرود آمد؟
 چه خوب و عمیق دریافته و سروده است مرحوم آیه‌الله کمپانی:
 فما رماه اذ رماه حرمله و انما رماه من مهد له
 سهم اتی من جانب السقیفه و قوسه علی ید الخلیفه
 و ما اصاب سهمه نحر الصبی بل کبد الدین و مهجه النبی
 اگر واقعه شوم سقیفه نبود هرگز جنایتهای بعدی که اوج آن در عاشورا بود پیش نمی‌آمد و مسیر تاریخ اسلام و شیعه به گونه دیگری بود. (۵۸۰)

سقیفه در بیانات حضرت امیر المؤمنین (ع)

مرحوم شیخ صدوق به سند خود از ابن عباس نقل می‌کند که در حضور امیر مؤمنان علی (ع) (در زمان خلافتش) سخن از جریان خلافت (بعد از رسول خدا تا آن زمان) به میان آمد، سخن مشروح زیر را فرمود، (که ما آن را از نهج البلاغه در اینجا می‌آوریم) که ترجمه‌اش چنین است:

سوگند به خدا فلانی (ابوبکر) ردای خلافت را بر تن کرد، در حالی که به نیکی می‌دانست من در گردش در آوردن حکومت اسلامی همانند محور سنگهای آسیا هستم (که آسیا بدون آن نمی‌چرخد) او می‌دانست که سیلها و چشمه‌های علم و کمال از دامن کوهسار وجودم، جریان دارد و پرندگان بلند پرواز را یارای وصول به افکار بلند من نیست.

پس من ردای خلافت را رها ساختم و دامنم را از آن پیچیدم و کنار رفتم، در حالی که در این فکر فرورفته بودم که با دست تنها (بدون یاور) برای گرفتن حقی قیام کنم و یا اینکه در محیط خفقان و ظلمی که ایجاد کرده بودند، صبر کنم، محیطی که پیران را فرسوده و جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا آخر عمر، رنجیده و اندوهگین می‌سازد.

سرانجام دیدم صبر و بردباری به عقل و خرد نزدیکتر است، از این رو راه صبر و استقامت را برگزیدم، ولی مانند کسی بودم که «و فی العین قذی و فی الحلق شجاً»: خاشاک، چشم او را پر کرده و استخوان، گلوگیرش شده است، با چشم خود می‌دیدم که میراثم را به غارت می‌برند، تا اینکه اولی از دنیا رفت و بعد از خودش خلافت را به دو می (پسر خطاب) سپرد.

در اینجا امام علی (ع) به قول اعشی شاعر، متمثل شد که می‌گوید:

شَتَّانَ مَا یُؤْمِی عَلِی کُورِهَا وَ یَوْمَ حَیَّانَ اَخِی جَابِرِ (۵۸۱)

«که چه بسیار بین دیروز و امروز، فرق است! امروز بر کوهان شتر سوارم و گرفتار سختی هستم، ولی در گذشته که با حیّان برادر جابر بودم در کمال آسایش به سر می‌بردم»

شگفتا!

او (ابوبکر) که در حیات خود از مردم می‌خواست عذرش را بخواهند، (و با وجود من بیعتش را فسخ کنند) خودش هنگام مرگ، عروس خلافت را برای دیگری عقد کرد و این دو نفر ... خلافت را مانند دو پستان شیر میان خود قسمت نمودند و آن را در اختیار کسی قرار داد که انسانی سخت خشن و تندخو و پر اشتباه و پوزش طلب بود.

کسی رئیس خلافت شد که همانند شتر سرکش بود که اگر ساربان او مهارش را سخت نگه دارد و رها نکند، بینی شتر پاره می‌شود و اگر او را آزاد بگذارد در پرتگاه هلاکت بیفتد، سوگند به خدا مردم در زمان او (عمر) به اشتباه افتادند و در راه راست گام نهادند و از حق دوری جستند، پس من در این مدت (ده سال و شش ماه) راه بردباری و شکیبائی را پیش گرفتم، تا او نیز از دنیا رفت، در روزهای آخر زندگیش، خلافت را در میان جماعتی (شوری) قرار داد و مرا به پندارش یکی از آنها نمود، به راستی پناه به خدا از این شورا، چه وقت بود که مرا با آنها مقایسه می‌کردند که اکنون مرا در ردیف آنها قرار دهند، ولی باز هم کوتاه آمدم و صبر کردم و در شورای آنها حاضر شدم بعضی از آنها (سعد وقاص) به خاطر کینه‌اش با من از من روی بر تافت و دیگری (عبدالرحمن شوهر خواهر مادری عثمان، به خاطر خویشی با عثمان) خویشاوندی را مقدم داشت و آن دو نفر دیگر (طلحه و زبیر) نیز به خاطر جهاتی که ذکرش خوشایند نیست، به راه دیگر رفتند و در نتیجه سومی (عثمان) برنده شد و زمام امور خلافت را بدست گرفت، او همانند شتر پر خور و شکم برآمده، تصمیمی جز انباشتن بیت‌المال و خوردن آن نداشت، بستگان پدرش به همکاری برخاستند، آنها همچون شتران گرسنه‌ای که بهاران به سوی علفزار هجوم می‌برند و با حرص عجیبی گیاهان را می‌خورند، برای بلعیدن اموال خدا دست از آستین برآوردند، سرانجام بافته‌هایش برای (استحکام خلافت) پنبه شد و کردار ناشایستش، کارش را تباہ ساخت.

سقیفه در بیانات حضرت زهرا (س)

وای بر آنان!

خلافت را از کوههای بلند رسالت و پایه‌های نبوت و محل نزول روح‌الأمین با وحی مبین و از عالمان آگاه و حاذق در امر دنیا و دین به کجا کشاندند. بدانید که این زیان آشکار است.

از ابو الحسن (علی ع) چه چیزی را نمی‌پسندیدند؟

به خدا قسم، ناراضی بودند از صلابت شمشیرش و بی‌پروائی او از مرگش و شدت حمله‌هایش و برخوردهای عبرت‌آموز او در جنگ و از تبحر او در کتاب خداوند و غضب او در امر الهی.

چه کسی را به جای علی ع انتخاب کردند؟!

به خدا سوگند، اگر از گرفتن مهار که پیامبر (ص) آن را به او (علی ع) سپرده بود خودداری می‌کردند با او انس می‌گرفت و آنان را چنان به آرامی سیر می‌داد که محل بستن مهار را زخمی نکند و حرکت دهنده آن خسته نشود و سواره آن به اضطراب نیفتد. و آنان را بر سر آبی فراوان و گوارا و زلال و وسیع می‌برد که آب آن از دو طرف نهر لبریز باشد و دو سوی آن گل‌آلود نشود و آنان را از آنجا سیراب بیرون می‌آورد. و در حالی که برای آنان سیرابی را پسندیده است ولی خود از آن استفاده نمی‌کرد مگر به قدر رفع عطش سیراب و دفع شدت گرسنگی. (۵۸۲)

و اگر خلافت را به او می‌سپردند برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می‌شد، ولی آنان از حق روی گردانیدند، پس به زودی خداوند آنان را به آنچه برای خود کسب کرده‌اند مؤاخذه می‌نماید و کسانی که ظلم نمودند به زودی سزای آنچه کسب کرده‌اند به آنان می‌رسد و نمی‌تواند مانع چنین عاقبتی شوند.

پیش‌بینی عاقبت غصب خلافت

هان، بیا و بشنو. و تا زنده‌ای روزگار امر عجیبی را به تو نشان خواهد داد! و اگر تعجب کنی بدان که همین حادثه تو را به تعجب واداشته است!

به کدام سو روی آوردند؟!

و به کدام تکیه‌گاه اتکا نمودند؟!

و به کدام پایه اعتماد نمودند؟!

و به کدام دستاویز چنگ زدند؟!

و بر ضد کدامین ذریه اقدام کردند و بر آنان چیره شدند؟!

و برای چه کسی انتخاب کردند و برای چه کسی رها نمودند؟!

چه بد سرپرستی و چه بد دوستانی!

و برای ظالمین چه بد جایگزینی است.

به خدا سوگند پس ماندگان را به جای پیشتازان و ترسوی نادان را به جای دلیر آگاه و فرومایگان را به جای معتمدان خود قرار دادند. بینی‌شان بر خاک مالیده باد و پشیمان شوند قومی که گمان می‌کنند کار درستی انجام می‌دهند. بدانید که آنان مفسدند ولی خود نمی‌دانند.

وای بر آنان!

آیا کسی که به حق هدایت می‌کند سزاوارتر به پیروی است یا کسی که خود هدایت نیافته، مگر آنکه هدایت شود؟
شما را چه شده است؟! چگونه حکم می‌کنید؟!

خسارت امت با غصب حق علی (ع)

بدانید قسم به لایزالی خداوند، هم‌اکنون فتنه باردار شده است! پس زمان کوتاهی منتظر بمانید تا ثمره‌اش ظاهر گردد. آنگاه از آن کاسه‌ای لبریز از خون تازه و سم تلخ کشنده بنوشید. آنگاه است که اهل باطل زیان می‌کنند و آیندگان از نتیجه آنچه پیشینیان پایه گذارده‌اند آگاه می‌شوند.

سپس خیال خود را راحت کنید و قلب خود را برای نزول فتنه قوی کنید و بشارت باد شما را بر شمشیری برنده و قهر و غلبه متجاوز ظالم و هرج و مرج دائمی و عمومی و زورگوئی ظالمین که اموال عمومی را غارت می‌کند و برای شما چیز کمی باقی می‌گذارد و جمع شما را درو کرده و نابود می‌نماید.

افسوس بر شما!

چگونه خواهید بود هنگامی که دچار سر در گمی می‌شوید؟

آیا حق را به زور به شما بقبولانیم در حالی که خودتان مایل نیستید؟!

جنایات منافقین پس از تسلیت رحلت پیامبر (ص)

علامه مجلسی عهد نامه‌ای از خلیفه دوم برای معاویه در بحارالانوار آورده که ماجرای خود را با زهرا (س) در آن حکایت کرده است.

از جمله در آن آمده:

«به خانه علی آمدم تا مگر او را به زبانی بیرون کشم. کنیزک فِضَه که به او گفتم:

به علی بگو برای بیعت با ابوبکر بیرون آید که مسلمانان بر خلافت او اجماع کرده‌اند؛ گفت:

امیرالمؤمنین مشغول است.

گفتم:

این را فراموش کن و به او بگو بیرون آید و الاً داخل می‌شویم و او را به اکراه بیرون می‌آوریم.

فاطمه بیرون آمد.

پشت در ایستاد و گفت:

ای گمراهان دروغگو؛ چه می‌گویید و چه می‌خواهید؟

گفتم:

فاطمه!

گفت:

عمر! چه می‌خواهی؟!

گفتم پسر عمویت را چه شده که تو را برای پاسخ فرستاده و خودش پشت پرده نشسته است؟

گفت:

ای شقی! طغیان تو مرا بیرون آورد و حجت را بر تو تمام کرد...

گفتم:

این اباطیل و افسانه‌های زنانه را از سرت بیرون کن و به علی بگو بیرون بیاید.

گفت مورد احترام ما نیستی، عمر! مرا از حزب شیطان می‌ترسانی؟ در حالی که حزب شیطان بس ضعیف است.

گفتم:

اگر علی نیاید، هیزم می‌آورم و خانه را به روی ساکنانش آتش می‌زنم و آنان را به آتش می‌کشم یا علی را برای بیعت می‌بریم.

تازیانه قنقد را گرفتم و زدم. به خالد بن ولید گفتم:

تو با مردان هیزم فراهم کنید. خودم خانه را آتش می‌زنم.

فاطمه گفت:

ای دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن امیرالمؤمنین. فاطمه دستهای خود را پشت در گذاشت تا مرا از باز کردن در بازدارد

خواستم در را باز کنم. نتوانستم.

پس با تازیانه به دستهایش زدم چنانکه دردش گرفت و من صدای ناله و گریه‌اش را می‌شنیدم. نزدیک بود که نرم شوم و از دم در

بازگردم، اما کینه‌های علی و حرص او به خون دلیران عرب را به یاد آوردم...

پس لگدی به در زدم که فاطمه شکمش را به آن چسبانده بود و پشت آن پنهان شده بود.

چنان فریاد زد که گمان کردم که فریادش مدینه را زیر و رو کرد شنیدم که گفت:

پدر! یا رسول الله!

این گونه با حبیبه و دخترت رفتار می‌شود؟

آه فِضَه!

مرا بگیر که به خدا قسم جنین داخل شکمم کشته شد. و شنیدم که او را درد زایمان گرفته است.

او به دیوار تکیه داده بود.

در را به داخل راندم و داخل شدم. به گونه‌ای در مقابلم ایستاد که جلوی دیدم را گرفت. از روی مقنعه چنان به گونه‌اش سیلی زدم

که گوشواره‌اش کنده شد و روی زمین افتاد.

علی بیرون آمد.

چون احساس کردم که می‌آید، به سرعت بیرون دویدم و به خالد و قنفذ و کسانی که با آن دو بودند، گفتم:

از خطر بزرگی نجات پیدا کردم».

در روایت دیگری آمده:

«جنایت بزرگی مرتکب شدم و اینک بر خودم ایمن نیستم. این علی است که از خانه بیرون آمده. همه با هم طاقت او را نداریم.

علی بیرون آمد.

فاطمه دستانش را به سر برد تا آن را باز کند و از آنچه به او رسیده بود، از خدای بزرگ استغاثه کند. علی، پیراهنش را روی فاطمه

انداخت و به او گفت:

دختر رسول خدا!

خداوند پدرت را برای جهانیان رحمت فرستاده است، پس تو نیز، ای سرور زنان! برای این خلق نگون‌بخت رحمت باش نه عذاب.

درد زایمانش سخت شد. وارد خانه شد و جنینی را سقط کرد که علی او را محسن نامید.

جمعیتی زیاد فراهم کردم نه برای مقابله با علی بلکه قلبم به آنان محکم شود. آمدم و او را که در محاصره قرار داشت، از خانه‌اش

بیرون آوردم... ابوبکر می‌گفت:

وای بر تو عمر!

چه کاری بود که با فاطمه کردی؟! (۵۸۳)

نقل مفضل از امام صادق (ع)

مفضّل حدیثی از امام صادق (ع) روایت کرده که از امام حجّت (عج) و رجعت برخی مردگان سخن می‌گوید. از جمله در این

روایت آمده:

«زدن سلمان فارسی، آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین (ع) بر رویشان و تازیانه زدن به دستان صدیقه کبری

فاطمه (س) و شکم او و سقط محسن... و جمع هیزم، انباشت آن کنار در برای آتش زدن خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین

و زینب، ام کلثوم، فِضَه، آتش زدن در و خروج فاطمه و خطاب او به آنان از پشت در و سخن او گفت:

وای بر تو عمر!

این چه جسارتی است که به خدا و رسول می‌کنی؟ می‌خواهی نسل رسول خدا را از دنیا قطع کنی و از بین ببری و نور خدا را

خاموش کنی...

عمر گفت:

خودت انتخاب کن یا بیرون آمدن علی برای بیعت با ابوبکر را و یا آتش زدن همه شما؟!».

در این روایت آمده:

«قنفذ دستش را وارد خانه کرد تا در را باز کند و عمر با تازیانه چنان به بازوی زهرا (س) زد که همچون بازوبند روی بازویش حلقه زد و لگدی به در کوبید که به شکم فاطمه (س) خورد در حالی محسن را شش ماهه در شکم داشت و سقط شدن محسن و هجوم عمر، قنفذ، خالد بن ولید، سیلی زدن به زهرا (س) چنانکه گوشواره‌اش شکست، فاطمه (س) بلند بلند می‌گریست، می‌گفت: پدر! و رسول‌الله!

دخترت فاطمه را تکذیب می‌کنند، او را می‌زنند و فرزندش را در شکمش می‌کشند».

...در اثر لگدی که به شکم او زدند و راندن در، درد زایمان گرفت و محسن را سقط کرد. (۵۸۴)

نقل ماجرای خانه از زبان حضرت زهرا (س)

حضرت زهرا (س):

«هیزم زیادی بر در خانه ما جمع کردند و آتش آوردند که خانه ما را آتش بزنند. پشت در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که دست از ما بردارند و منصرف شوند. عمر تازیانه را از دست قنفذ غلام ابوبکر گرفت و به بازویم زد چنانکه همچون بازوبند به دور بازویم حلقه زد. پس لگدی به در زد و آن را به طرف من راند. من که آبستن بودم، به روی در افتادم. آتش شعله می‌کشید و صورتم را می‌گذاخت. سپس چنان مرا سیلی زد که گوشواره‌ام از گوشم کنده شد و مرا درد زایمان گرفت و محسن بی‌گناه را کشته به دنیا آوردم». (۵۸۵)

نقل سلیم بن قیس هلالی

سلیم بن قیس این قضیه را از سلمان و عبدالله بن عباس روایت می‌کند که گفتند:

«پس از بیعت با ابوبکر، بارها به دنبال علی فرستادند اما علی حاضر نشد نزدشان بیاید. عمر غضبناک برجست و خالد بن ولید و قنفذ را صدا زد و دستور داد که هیزم و آتش بیاورند. سپس راه افتاد تا به در خانه علی رسید. فاطمه (س) پشت در نشسته بود. پس از وفات رسول خدا (ص) سرش را می‌بست و جسمش نحیف و لاغر شده بود.

عمر در زد، سپس ندا داد:

پسر ابی طالب! در را باز کن.

فاطمه (س) گفت:

عمر! تو را با ما چه کار، ما را به حال خودمان رها نمی‌کنی؟!

گفت:

در را باز کن و الا خانه را به رویتان آتش می‌زنیم.

فاطمه گفت:

عمر! از خداوند عزوجل پروا نداری، در خانه‌ام بر من وارد می‌شوی و بر من هجوم می‌آوری؟!

عمر حاضر نشد برگردد. آتش خواست و در را آتش زد. در سوخت. پس عمر آن را به داخل راند. فاطمه به سوی او آمد و فریاد کشید:

پدر! یا رسول‌الله». (... ۵۸۶)

نقل شیخ مفید»

در روایت شیخ مفید آمده:

عمر بن خطاب، قنقد را فرستاد و به او گفت:

آنان را از خانه بیرون کن. اگر خارج شدند که شدند و الا هیزمها را بر در خانه‌اش جمع کن و به آنان بگو:

اگر بیرون نیایند، خانه را به رویشان آتش خواهی زد.

سپس خودش همراه جماعتی از جمله مغیره بن شعبه ثقفی و سالم غلام ابوحنیفه راه افتاد تا به در خانه علی (ع) رسیدند، ندا داد:

فاطمه دختر رسول خدا!

کسانی را که به خانه‌ات متوسل شده‌اند، بیرون کن تا در آنچه مسلمانان در آن داخل شده‌اند، داخل شوند و الا - به خدا قسم -

آنان را آتش می‌زنم. این حدیث مشهور است. (۵۸۷)

در یک متن دیگر آمده:

وقتی با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر نزد فاطمه می‌آمدند و با او مشورت می‌کردند. سپس به دنبال کارشان می‌رفتند. این خبر به

گوش عمر رسید. نزد فاطمه آمد و گفت:

«دختر رسول خدا!

به خدا قسم، احدی از خلق از پدرت برایم دوست داشتنی‌تر نیست.

به خدا قسم این مانع من نمی‌شود که اگر این افراد نزد تو گرد آیند، دستور دهم که در را به رویشان آتش زنند. چون عمر بیرون

رفت، آنان نزد فاطمه آمدند.

گفت:

می‌دانید که عمر نزد من آمد و به خدا سوگند خورد که اگر باز گشتید، در را به رویتان آتش خواهد زد.

به خدا قسم که او به آنچه سوگند یاد کرده، عمل خواهد کرد. پس با کامیابی پراکنده شوید و خوب بیندیشید ... از نزدش پراکنده

شدند و تا بیعت نکردند، نزدش باز نگشتند». (۵۸۸)

ملاحظه: وی از آتش زدن در سخن می‌گوید نه خانه و این چیزی است که بدان عمل شد.

عمر: «چون به در خانه رسیدیم و فاطمه (س) آنها را دید، در را به رویشان بست. او شک نداشت که بدون اجازه‌اش کسی وارد

نخواهد شد. عمر لگدی به در زد و آن را که از شاخه خرما بود، شکست. سپس وارد خانه شدند و علی را ریسمان به گردن بیرون

بردند». (۵۸۹)

پیامبر (ص) در وصیت خود به علی (ع) درباره فاطمه (س) فرمود:

... «وای بر کسی که حرمت او را هتک کند، وای بر کسی که خانه‌اش را آتش بزند، وای بر کسی که دوست او را اذیت کند و

وای بر کسی که او را به زحمت اندازد و با او بجنگد»....

نقل فیض کاشانی»

فیض کاشانی:

... «سپس عمر جماعتی از طلقاء و منافقان را گرد آورد و با آنان به منزل امیرالمؤمنین (ع) آمد.

چون با در بسته مواجه شد، فریاد کشید:

علی!

بیرون بیا که خلیفه رسول خدا تو را می‌خواند.

در را برایشان باز نکردند. هیزم آوردند و دم در گذاشتند و آتش آوردند که آن را آتش زنند. عمر فریاد کشید:

به خدا قسم، اگر در را باز نکنید، آن را آتش می‌زنیم.

چون فاطمه دانست که خانه‌اش را آتش می‌زنند، برخاست و در را باز کرد. پیش از آنکه با آنان روبه‌رو شود، او را پرت کردند و فاطمه پشت در پنهان شد.

سپس به امیرالمؤمنین (ع) که روی فرشش نشسته بود، یورش بردند و دورش جمع شدند و گریبان‌ش را گرفته به زور بیرون آوردند و کشان کشان به مسجد بردند.

فاطمه بین آنان و شوهرش حائل شد و گفت:

به خدا سوگند، نمی‌گذارم که پسر عمویم را به ستم بکشید. وای بر شما!

چه زود در حق ما اهل بیت به خدا و رسول او خیانت کردید. و حالی که رسول خدا (ص) شما را به پیروی، محبت و تمسک به ما سفارش کرد و خداوند متعال فرمود:

«قل لا اسئلكم علیه اجراً الا الموده فی القربى». (۵۹۰)

بیشتر مردم علی (ع) را به خاطر فاطمه (س) رها کردند. عمر به قنفذ فرمان داد که او را با تازیانه بزند. قنفذ با تازیانه به پشت و پهلو فاطمه زد چنانکه او را سخت رنجور ساخت و اثر آن در جسم شریفش باقی ماند. همین ضربت قویترین سبب سقط او بود که رسول خدا (ص) او را محسن نامیده بود» (... ۵۹۱)

و امیرالمؤمنین (ع) را به مسجد بردند و در برابر ابوبکر نگه داشتند. فاطمه خود را به او رساند تا مگر او را از دستشان رها سازد ولی نتوانست. پس به سوی قبر پدرش رفت و به آن اشاره کرد» (... ۵۹۲)

نقل محقق کرکی»

محقق کرکی: «و طلییدن اهانت آمیز علی برای بیعت، تهدید به آتش زدن خانه و جمع هیزم در کنار در و سقط جنین فاطمه به نام محسن و لذا همانگونه که علمای ما روایت کرده‌اند، این مسائل را به زبان آوردند تا دیگران را به ارتکاب ظلم و انتقام گیری (از ساکنان خانه) تحریک نمایند». (۵۹۳)

نقل اهل سنت

نقل ابن خیزرانه

ابن خیزرانه در غرر خود می‌گوید:

«زید بن اسلم گفت:

من از کسانی بودم که هنگام امتناع علی و یارانش از بیعت، همراه عمر هیزم به در خانه فاطمه آوردیم. عمر به فاطمه گفت: کسانی را که در خانه هستند بیرون کن و الا خانه را با ساکنانش آتش می‌زنم. گفت:

علی، فاطمه، حسن، حسین و گروهی از اصحاب پیغمبر (ص) در خانه بودند.

فاطمه گفت:

فرزند نام را آتش می‌زنی!؟

گفت:

آری به خدا قسم، یا بیرون می‌آیند و بیعت می‌کنند و یا خانه را با اهلش آتش می‌زنم». (۵۹۴)

نقل ابن ابی شیبه

ابوبکر بن ابی شیبه (۲۳۵ - ۱۵۹) مولف کتاب المصنف، به سند صحیح چنین نقل می‌کند:

«انه حین بویع لابی بکر بعد رسول الله (ص) کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمه بنت رسول الله (ص) فیشاورونها و یرتجعون فی امرهم.

فلما بلغ ذلک عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمه.

فقال:

یا بنت رسول الله (ص) و الله ما من احد احب الینا من اییک و ما من احد احب الینا بعد اییک منک و ایم الله ما ذاک بما نعی ان اجتمع هولاء النفر عندک، ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت.

قال:

فما خرج عمر جاءوها.

فقالت:

تعلمون ان عمر قد جاءنی و قد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت و ایم الله لیمضین لما حلف علیه». (۵۹۵)

«هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو و رایزنی می‌پرداختند. زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید، به خانه فاطمه آمد و گفت:

ای دختر رسول خدا!

به خدا قسم محبوبترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود شما، ولی به خدا سوگند این محبت، مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شدند، دستور دهم خانه را بر سر آنها به آتش بکشند.

این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی و زبیر به خانه بازگشتند دخت گرامی پیامبر (س) به علی (ع) و زبیر گفت:

عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شما خواهد سوزاند.

به خدا سوگند!

او آنچه را که قسم خورده انجام می‌دهد.

نقل بلاذری

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب

«انساب الاشراف» به گونه زیر نقل می‌کند:

«انّ أبابکر أرسل إلى علیّ یرید البیعہ، فلم یبایع. فجاء عمر و معه فتیلہ. فتلقته فاطمہ علی الباب.

فقال فاطمہ:

یا ابن الخطاب! أتراك محرّفاً علیّ بابی؟

قال:

نعم و ذلك أقوى فیما جاء به أبوک». (۵۹۶ ...)

«ابوبکر به دنبال علی (ع) فرستاد تا بیعت کند، ولی علی (ع) از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتشزا) حرکت کرد و با فاطمه در مقابل در خانه رو به رو شد.

فاطمه گفت:

ای فرزند خطاب!

آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟

عمر گفت: بلی، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است!».

با متن و ترجمه حدیث آشنا شدیم، اکنون به بررسی سند آن می‌پردازیم. بلاذری این رویداد تاریخی را با چنین سندی نقل می‌کند: مدائنی، از مسلم بن محارب، از سلیمان التیمی و از ابن عون.

نقل ابن قتیبہ

مورخ شهیر عبدالله بن مسلم بن قتیبہ دینوری (۲۷۶ - ۲۱۲) از پیشوایان ادب و از نویسندگان پر کار حوزه تاریخ و ادب اسلامی اهل سنت است، مولف کتاب تاویل مختلف الحدیث و ادب الکاتب و غیره. (۵۹۷) وی در کتاب «الامامه و السیاسه» چنین می‌نویسد: «انّ أبابکر رضی الله عنه تفقد قوماً تخلّفوا عن بیعتہ عند علی کرم الله وجهه فبعث إلیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی، فأبوا أن یخرجوا فدعا بالحطب و قال:

والذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لا حرقنّها علی من فیها، فقیل له:

یا أباحفص انّ فیها فاطمہ فقال:

و إن». (۵۹۸)

«ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافته و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد. او به در خانه علی آمد و آنان را صدا زد که بیرون بیایند ولی آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند. در این موقع، عمر هیزم طلید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیاید والا خانه را بر سرتان آتش می‌زنم. مردی به عمر گفت:

ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه فاطمه دخت پیامبر است!

او گفت:

باشد!».

ابن‌قتیبہ دنبال داستان را سوزناکتر و دردناکتر نوشته است:

«ثم قال عمر، فمشی معہ جماعه، حتی أتوا باب فاطمہ، فذقوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها:

یا اَبَتِ یا رسولَ اللَّهِ!

ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه.

فلما سمع القوم صوتها و بکائها انصرفوا باکین و کادت قلوبهم تتصدع و اکبادهم تنفطر و بقی عمر و معه قوم فأخرجوا علیاً، فمضوا به إلی ابی بکر.

فقالوا له:

بايع.

فقال:

إن أنا لم أفعل فمه؟

قالوا:

إذاً و اللّٰهُ الَّذی لا إله إلاّ هو نضرب عنقک...»

«عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند در خانه را زدند، هنگامی که فاطمه صدای آنها را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا!

پس از تو چه مصیبت‌هایی به ما از فرزند خطاب و ابی قحافه رسید؟!

وقتی مردم که همراه عمر بودند صدای زهرا را شنیدند گریه کنان برگشتند، ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون کشیدند و نزد ابی بکر بردند و به او گفتند، بیعت کن. علی گفت:

اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟، گفتند:

به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می‌زنیم». (۵۹۹ !!...)

نقل طبری

محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)، فقیه و تاریخ‌نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود، رویداد فجیع هتک حرمت به خانه وحی را چنین بیان می‌کند:

«أتی عمر بن الخطاب منزل علیّ و فیه طلحه و الزبیر و رجال من المهاجرین.

فقال و اللّٰهُ لأحرقنّ علیکم أو لتخرجنّ إلی البیعه، فخرج علیه الزبیر مُصلِئاً بالسیف فعثر فسقط السیف من یده فوثبوا علیه فأخذوه».

(۶۰۰)

«عمر بن خطاب به در خانه‌ی علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت:

به خدا سوگند!

خانه را به آتش می‌کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند».

این صحنه تاریخی، حاکی از آن است که اخذ بیعت برای خلیفه اول، با تهدید و ارباب صورت گرفته و آزادی و انتخابی در کار

نبوده است حال، آیا این نوع بیعت ارزشی دارد یا نه؟

خواننده باید در آن داوری نماید.

نقل ابن عبدربه

شهاب‌الدین احمد معروف به «ابن عبدربه اندلسی» مؤلف کتاب «العقد الفرید» (متوفای ۴۶۳) در کتاب مزبور بحثی مشروح درباره تاریخ سقیفه انجام داده و با اشاره به کسانی که از بیعت ابی بکر تخلف جسته‌اند چنین می‌نویسد:

«فأما علی و العباس و الزبیر ففعدوا فی بیت فاطمه حتی بعث إلیهم أبوبکر عمر بن الخطاب لیُخرجهم من بیت فاطمه و قال له: إن أبوا فقاتلهم، فأقبل بقبس من نار علی أن یضرم علیهم الدار، فلقیته فاطمه فقالت: یا ابن الخطاب أجتت لتحرق دارنا؟! قال:

نعم، أو تدخلوا فیما دخلت فیہ الأئمة». (۶۰۱)

«علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشسته بودند تا این که ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت:

اگر بیرون نیامدند با آنان نبرد کن. عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه فاطمه رهسپار شد تا خانه را به آتش بکشد. در این هنگام فاطمه با او روبه‌رو شد و گفت:

ای فرزند خطاب!

آمده‌ای خانه ما را بسوزانی؟!

او در پاسخ گفت:

بلی، مگر این که شما نیز آن کنید که امت کردند (با ابوبکر بیعت کنید).

نقل ابوعبید

ابوعبید قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴) در کتاب نفیس خود به نام «الأموال» که مورد اعتماد فقیهان بزرگ اهل سنت قرار دارد، به طور مستند از عبدالرحمان بن عوف نقل می‌کند که می‌گوید:

در بیماری ابوبکر، برای عیادتش، وارد خانه او شدم. او پس از گفتگوی زیاد، به من گفت:

آرزو می‌کنم کاش سه چیز را که انجام داده‌ام انجام ندادم همچنان که آرزو می‌کنم کاش سه چیز را که انجام ندادم انجام می‌دادم. همچنین آرزو می‌کنم سه چیز را از پیامبر سؤال می‌کردم.

اما آن سه چیزی که انجام داده‌ام و آرزو می‌کنم ای کاش انجام نمی‌دادم عبارتند از:

«وددت أئی لم أکشف بیت فاطمه و ترکته وان أغلق علی الحرب». (۶۰۲)

«کاش، پرده حرمت خانه فاطمه را پاره نمی‌کردم و آن را به حال خود وا می‌گذاشتم، هرچند برای جنگ بسته شده بود».

ابوعبید هنگامی که به اینجا می‌رسد به جای جمله:

«لم اکشف بیت فاطمه و ترکته» ... می‌گوید:

کذا و کذا. و اضافه می‌کند که من مایل به ذکر آن نیستم.

ولی اگر «ابوعبید» روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سر بر تافته، خوشبختانه محققان کتاب «الأموال» در پاورقی

توضیح داده‌اند که:

جمله‌های حذف شده فوق، در کتاب «میزان الاعتدال» (به نحوی که بیان گردید) وارد شده است و افزون بر آن، طبرانی در معجم خود، ابن عبدربه در عقدالفرید و افراد دیگر در جاهای دیگر، عبارت حذف شده را آورده‌اند.

نقل طبرانی

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۳۶۰ - ۲۶۰) شخصیتی است که ذهبی در «میزان الاعتدال» در حق او می‌نویسد: حافظ و ثبت. (۶۰۳) مولف کتاب «المعجم الکبیر» - که کرارا چاپ شده است - آنجا که درباره ابی بکر و خطبه‌ها و وفات او سخن می‌گوید یاد آور می‌شود:

ابی بکر به هنگام مرگ، آرزو کرد:

کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم.

کاش سه چیز را انجام می‌دادم.

کاش سه چیز را از رسول خدا سؤال می‌کردم.

سپس، درباره آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می‌کرد کاش آن را انجام نمی‌دادم، چنین می‌گوید:

«فَأَمَّا الثَّلَاثُ اللَّاتِي وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ». (۶۰۴)

«یکی از آن سه چیزی که آرزو می‌کنم کاش انجام نمی‌دادم چنین بود:

آرزو می‌کنم حرمت خانه فاطمه را زیر پا نمی‌نهادم و آن را به حال خود واگذار می‌کردم».

نقل نظام

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (۲۳۱ - ۱۶۰) از ادبا و دانشمندان مشهور است که به علت زیبایی کلامش در نظم و نثر، به «نظام» معروف شده است.

در کتابهای متعددی از نظام، با اشاره به حضور خلیفه ثانی نزد در خانه فاطمه (س)، چنین آمده است:

«انَّ عَمْرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتْ الْمَحْسَنَ مِنْ بَطْنِهَا». (۶۰۵)

«عمر در روز اخذ بیعت برای ابی بکر بر شکم فاطمه زد، در نتیجه، فرزندی که وی در رحم داشت و نام آن را محسن نهاده بود سقط شد».

نقل مبرد

محمد بن یزید بن عبدالاکبر بغدادی (۲۸۵ - ۲۱۰) ادیب و نویسنده معروف اهل سنت - که آثار گران‌سنگی از او به یادگار مانده است - در کتاب «الکامل» خود، داستان آرزوهای خلیفه اول را به نقل از «عبدالرحمان بن عوف» آورده و یاد آور می‌شود:

«وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ عَنِ بَيْتِ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ وَلَوْ أَغْلَقْتُ عَلَيَّ الْحَرْبَ». (۶۰۶)

«آرزو می‌کردم ای کاش بیت فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم و آن را رها می‌نمودم هر چند برای جنگ بسته شده باشد».

نقل مسعودی

ابوالفرج مسعودی (متوفای ۳۴۵) در مروج الذهب می نویسد:

ابوبکر در حال احتضار چنین گفت:

من سه چیز انجام دادم و آرزو داشتم که کاش آنها را انجام نمی دادم، یکی از آن سه چیز این بود که:

«فوددت انی لم أکن فتشت بیت فاطمه و ذکر فی ذلک کلاماً کثیراً». (۶۰۷)

«آرزو می کردم کاش حرمت خانه زهرا را زیر پا نمی نهادم و در این مورد سخن زیادی گفت».

مسعودی، با اینکه نسبت به اهل بیت پیامبر (ص)، گرایش‌های سالمی دارد، ولی باز به ملاحظاتی که بر آگاهان به تاریخ پوشیده نیست، از بازگویی سخن خلیفه خود داری کرده و با کنایه رد شده است و تنها به این اکتفا نموده که خلیفه سخن زیادی در این مورد گفت. حالا این سخن زیاد چه بوده است خدا می داند؟!

نقل ابن ابی دارم

احمد بن محمد معروف به ابن ابی دارم، محدث کوفی (متوفای ۳۵۷)، کسی است که محمد بن أحمد بن حماد کوفی درباره او می گوید:

«کان مستقیم الأمر عامه دهره؛ او در سراسر عمر خود، پوینده راه راست بود».

ذهبی نیز می نویسد:

«کان موصوفاً بالحفظ و المعرفه إلا أنه یترفض». (۶۰۸)

«او به حافظ و معرفت حدیث شهرت دارد، نقطه ضعفش این است که به تشیع میل داشته است».

اصولاً جای تاسف است که علاقه به اهل بیت (ع)، یکی از نقاط ضعف محدثان شمرده شود.

به هر روی، ابن ابی دارم نقل می کند که در محضر او این خبر خوانده می شود:

«انّ عمر رفس فاطمه حتی أسقطت بمحسن».

«عمر لگدی بر فاطمه زد، در نتیجه او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد». (۶۰۹)

نقل عبدالفتاح عبدالمقصود

این دانشمند خبیر و شهیر مصری، داستان هجوم به خانه وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است که ما به نقل یکی از آنها بسنده می کنیم:

«إنّ عمر قال:

و الذی نفسی بیده، لیخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها!...

قالت له طائفه خافت الله و رعت الرسول فی عقبه:

یا أباحفص!

إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ! ... فَصَاحَ لَا يَبَالِي:

و إن! «... واقترَب وقرع الباب، ثم ضربَه و اقتحمه ... و بدا له عليّ ... ورنّ حينذاك صوت الزهراء عند مدخل الدار ... فإن هي إلّا رنه استغاثه أطلقتها: يا أبت رسول الله...

تستعدى بها الراقد بقربها في رضوان ربّه على عسف صاحبه، حتّى تبدّل العاتى المدل غير إهابه، فتبدّد على الأثر جبروته و ذاب عنفه و عنفوانه، وودّ من خزي لو يخزّ صعقاً تبتلعه مواطى قدميه ارتداد هدبه إليه...

و عند ما نكص الجمع و راح يفرّ كنوافر الطباء المفزوعه أمام صيحه الزهراء، كان عليّ يقَلب عينيه من حسره و قد غاض حلمه، وقل همّه و تقبضت أصابع يمينه على مقبض سيفه كهّم من غيظه أن تغوص فيه». (... ۶۱۰)

«قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیاید والا خانه را بر سر ساکنانش به آتش می کشم!

گروهی که از خدا می ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه می داشتند، گفتند:

ای اباحفص!

فاطمه در این خانه است.

و او بی پروا فریاد زد:

باشد!

عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود. علی (ع) پیدا شد.

صدای ناله زهرا در آستانه خانه بلند شد. آن صدا، طنین استغاثه‌ای بود که دختر پیامبر سر داده و می گفت:

پدر!

ای رسول خدا ... می خواست از دست ظلم یکی از اصحابش او را که در نزدیکی وی در رضوان پروردگارش خفته بود، برگرداند، تا سرکش گردن فراز بی پروا را به جای خود نشاند و جبروتش را زایل سازد و شدت عمل و سختگیریش را نابود کند و آرزو می کرد قبل از این که چشمش به وی بیفتد، صاعقه‌ای نازل شده او را درمی یابد.

وقتی جمعیت برگشت و عمر می خواست همچون آهوان رمیده، از برابر صیحه زهرا فرار کند، علی از شدت تأثیر و حسرت با گلویی بغض گرفته و اندوهی گران، چشمش را در میان آنان می گردانید و انگشتان خود را بر قبضه شمشیر فشار می داد و می خواست از شدت خشم در آن فرو رود»....

نقل مقاتل ابن ابی عطیه

اسناد ظلم و جنایات به حضرت زهرا (س)

آتش زدن در خانه حضرت زهرا (س)

۱ - سلیم بن قیس، صص ۵۸۵، ۸۶۸ - ۸۶۳.

۲ - بحار الانوار: ج ۲۲، صص ۴۸۵ - ۴۸۴؛

ج ۲۸، صص ۲۶۹، ۲۹۹ - ۲۷۹، ۳۰۹ - ۳۰۶، ۳۹۰، ۴۱۱؛

ج ۳۰، صص ۳۵۰ - ۳۴۸.

ج ۳۱، صص ۱۲۶؛

- ج ۴۳، ص ۱۹۷؛
- ج ۵۳، صص ۲۳ - ۱۴.
- ج ۹۵، صص ۳۵۴ - ۳۵۱؛
- ۳ - عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۴۰۴ - ۴۰۰، ۴۴۳ - ۴۴۱.
- ۴ - مؤتمر علماء بغداد، صص ۱۳۷ - ۱۳۵.
- ۵ - اثبات الوصیه، ص ۱۴۳.
- ۶ - الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳؛ شعر برقی (متوفای ۲۴۵ ق).
- ۷ - المنتخب طریحی، ص ۱۶۱؛ شعر خلیعی (متوفای ۷۵۰ ق).
- ۸ - الغدیر، ج ۶، ص ۳۹۱؛ شعر علاء الدین حلی (متوفای قرن هشتم).
- ۹ - الانوار القدسیه، صص ۴۴ - ۴۲.
- ۱۰ - ارشاد القلوب،
- به نقل از:
- بحار الانوار.
- ۱۱ - الغارات.
- ۱۲ - الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۴۱.
- ۱۳ - تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶.
- ۱۴ - الهدایه الکبری، صص ۱۶۳، ۱۷۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۷.
- ۱۵ - حلیه الابرار، ج ۲، ص ۶۵۲.
- ۱۶ - نوائب الدهور، ص ۱۹۲.
- ۱۷ - فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی، ج ۲، ص ۵۳۲.
- ۱۸ - خصائص الائمه، صص ۴۷، ۷۲.
- ۱۹ - مصباح الانوار.
- ۲۰ - الطرف، صص ۳۴ - ۲۹.
- ۲۱ - المحتضر، صص ۵۵ - ۴۴.
- ۲۲ - الانوار النعمانیه.
- ۲۳ - تجرید الاعتقاد، ص ۴۰۲.
- ۲۴ - نهج الحق، صص ۲۷۱، ۲۷۲.
- ۲۵ - کشف المراد، صص ۴۰۲، ۴۰۳.
- ۲۶ - اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه، ص ۳۰۲.
- ۲۷ - مفتاح الباب، ابن مخدوم، ص ۱۹۹.
- ۲۸ - الامامه، ابن سعد جزایری (خطی)، ص ۸۱.
- ۲۹ - الرسائل الاعتقادیه، ص ۴۴۴.
- ۳۰ - کشف الغطاء، ص ۱۸.

۳۱ - تشیید المطاعن.

۳۲ - الصوارم الماضیه، ص ۵۶.

۳۳ - مقتل الحسين مقرر، ص ۳۸۹،

به نقل از:

کاشف الغطاء.

زدن حضرت زهرا (س)

۱ - امالی صدوق، صص ۱۰۱ - ۹۹، ۱۱۸.

۲ - اثبات الهداه، ج ۱، صص ۲۸۰، ۲۸۱.

۳ - ارشاد القلوب، ص ۲۹۵.

۴ - بشاره المصطفی، صص ۲۰۰ - ۱۹۷.

۵ - الفضائل ابن شاذان، صص ۱۱ - ۸.

۶ - غایه المرام، ص ۴۸.

۷ - المحتضر، صص ۵۵ - ۴۴، ۱۰۹.

۸ - مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۰۹.

۹ - وفاه الصدیقه الزهراء، صص ۶۰، ۷۸.

۱۰ - تفسیر عیاشی، ج ۲، صص ۳۰۷، ۳۰۸.

۱۱ - البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۳۴.

۱۲ - کامل الزیارات، صص ۳۳۵ - ۳۳۲.

۱۳ - الهدایه الکبری، صص ۱۷۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۷.

۱۴ - حلیه الابرار، ج ۲، ص ۶۵۲.

۱۵ - نوائب الدهور، ص ۱۹۴.

۱۶ - فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۲، ص ۵۳۲.

۱۷ - الاختصاص، صص ۱۸۴، ۱۸۵.

۱۸ - المغنی، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۳۵.

۱۹ - الشافی فی الامامه، ج ۴، صص ۱۲۰ - ۱۱۰.

۲۰ - الانوار النعمانیه.

۲۱ - مصباح الانوار، (قرن ششم).

۲۲ - نوادر الاخبار، ص ۱۸۳.

۲۳ - علم الیقین، صص ۶۸۸ - ۶۸۶.

۲۴ - المنتخب طریحی، صص ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۹۳.

۲۵ - مؤتمر علماء بغداد، صص ۱۳۷ - ۱۳۵.

۲۶ - سیره ائمه الاثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۲.

- ۲۷ - الممل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.
- ۲۸ - بهج الصباغه، ج ۵، ص ۱۵.
- ۲۹ - بیت الاحزان، ص ۱۲۴.
- ۳۰ - الفرق بین الفرق، ص ۱۴۸.
- ۳۱ - الخطط و الآثار، ج ۲، ص ۳۴۶.
- ۳۲ - الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷.
- ۳۳ - شرح نهج البلاغه:
ج ۲، ص ۶۰؛
- ج ۱۶، صص ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۷۱.
- ۳۴ - اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۲۴.
- ۳۵ - الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳.
- ۳۶ - الارجوزه المختاره، صص ۹۲ - ۸۸.
- ۳۷ - دیوان مهیار، ج ۲، صص ۳۶۸ - ۳۶۷.
- ۳۸ - الرجوزه فی التاريخ النبوی و الائمه، صص ۱۳، ۱۴.
- ۳۹ - تراجم اعلام النساء، ج ۲، صص ۳۱۷ - ۳۱۶.
- ۴۰ - الانوار القدسیه، صص ۴۴ - ۴۲.
- ۴۱ - فرائد السمطین، ج ۲، صص ۳۵ - ۳۴.
- ۴۲ - سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۷۴، ۶۷۵، ۹۰۷.
- ۴۳ - بحار الانوار: ج ۲۸، صص ۳۹ - ۳۷، ۵۱، ۶۴ - ۶۲، ۲۶۱، ۲۷۰ - ۲۶۸، پاورقی ص ۲۷۱ یا ۲۸۱، ۲۹۹ - ۲۹۷،
ج ۴۳، صص ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۰ - ۱۹۷؛
- ج ۹۵، صص ۳۵۴ - ۳۵۱؛
- ج ۳۰، صص ۲۹۵ - ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۵۰ - ۳۴۸؛
- ج ۴۴؛ ص ۱۴۹؛
- ج ۱۴۹؛
- ج ۵۳؛ صص ۲۳ - ۱۴، ۱۹۲ - ۲۹.
- ۴۴ - عوالم العلوم، ج ۱۱ صص ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۰۴ - ۴۰۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۴۳ - ۴۴۱.
- ۴۵ - الاحتجاج، ج ۱، صص ۱۲۶ - ۱۲۰، ۴۱۴.
- ۴۶ - مرآه العقول، ج ۵، صص ۳۲۱ - ۳۱۸.
- ۴۷ - ضیاء العالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۶۴ - ۶۰.
- ۴۸ - جلاء العیون، ج ۱، صص ۱۸۹ - ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۴.
- ۴۹ - کامل بهایی، ج ۱، صص ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۳.
- ۵۰ - حدیقه الشیعہ، صص ۲۶۶ - ۲۶۵.
- ۵۱ - روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲.

- ۵۲ - تراجم اعلام النساء، ج ۲، ص ۳۲۱.
- ۵۳ - الصوارم الحاسمه.
- ۵۴ - نواب الدهور، ج ۱، ص ۱۵۷.
- ۵۵ - القاب الرسول (ص) و عترته، صص ۳۹، ۴۳.
- ۵۶ - تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶.
- ۵۷ - النقض، صص ۳۰۲ - ۲۹۸.
- ۵۸ - اللوامع الالهیه، ص ۳۰۲.
- ۵۹ - مناظره الغروی و الهروی، صص ۴۸ - ۴۷.
- ۶۰ - الامامه ابن سعد جزایری (خطی)، ص ۸۱.
- ۶۱ - الرسائل الاعتقادیه، صص ۴۴۴، ۴۴۶.
- ۶۲ - الحدائق الناظره، ج ۱، ص ۳۵۸.
- ۶۳ - روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۵۸.
- ۶۴ - التمه فی تواریخ الائمه، صص ۲۸، ۳۵، ۳۹.

شکستن پهلوی حضرت زهرا (س)

- ۱ - فرائد السمطین، ج ۲، صص ۳۵ - ۳۴.
- ۲ - امالی صدوق، صص ۱۰۱ - ۹۹.
- ۳ - ارشاد القلوب، ص ۲۹۵.
- ۴ - اثبات الهداه، ج ۱، صص ۲۸۱ - ۲۸۰.
- ۵ - بشاره المصطفی، صص ۲۰۰ - ۱۹۷.
- ۶ - فضائل ابن شاذان، صص ۱۱ - ۸.
- ۷ - مصباح کفعمی، صص ۵۵۳.
- ۸ - البلد الامین، صص ۵۵۲ - ۵۵۱.
- ۹ - علم الیقین، ص ۷۰۱.
- ۱۰ - رشح البلاء، صص ۵۵۵ - ۵۵۳.
- ۱۱ - الرسائل الاعتقادیه، ص ۳۰۱.
- ۱۲ - طریق الارشاد، ص ۴۶۵.
- ۱۳ - الصوارم الماضیه، ص ۵۶.
- ۱۴ - اقبال الاعمال، ص ۶۲۵.
- ۱۵ - بحار الانوار: ج ۲۸، صص ۳۹ - ۳۷، ۲۶۱، ۲۷۰ - ۲۶۸؛
ج ۴۳، صص ۱۷۳ - ۱۷۲؛
ج ۸۲، ص ۲۶۱؛
ج ۹۷، صص ۲۰۰ - ۱۹۹؛

- ج ۹۸، ص ۴۴.
- ۱۶ - کتاب سلیم بن قیس، صص ۵۹۴ - ۵۸۶، ۹۰۷.
- ۱۷ - عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۳۹۲ - ۳۹۱، ۴۰۴ - ۴۰۰.
- ۱۸ - ضیاء العالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۶۴ - ۶۳.
- ۱۹ - الاحتجاج، ج ۱، صص ۲۱۶ - ۲۱۰.
- ۲۰ - جلاء العیون، ج ۱، صص ۱۸۸ - ۱۸۶.
- ۲۱ - مرآه العقول، ج ۵، صص ۳۲۰ - ۳۱۸.
- ۲۲ - ادب الطف، ج ۴، ص ۳۲، شعر علی بن مقرب (متوفای ۶۲۹ق)؛ ج ۵، ص ۳۲۹، شعر صالح فتونی (متوفای ۱۱۹۰ق).
- ۲۳ - الانوار القدسیه، صص ۴۴ - ۴۲.
- ۲۴ - شیخ محمد علی جبعی
به نقل از:
خط شهید
به نقل از:
مصباح شیخ ابو منصور.

مجروح شدن چشم حضرت زهرا (س)

- ۱ - سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۱، ص ۱۳۲.
- ۲ - الانوار القدسیه، صص ۴۴ - ۴۲.
- و منابع دیگر.

شهادت حضرت محسن (ع) فرزند حضرت زهرا (س)

- ۱ - مسند احمد، ج ۱، صص ۹۸، ۱۱۸.
- ۲ - البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۷۵.
- ۳ - تاریخ دمشق، (ترجمه الامام الحسین)، ص ۱۸.
- ۴ - السنن الکبری:
- ج ۶، ص ۶۶؛
- ج ۱۱، ص ۶۳.
- ۵ - الروضه الفیحاء، ص ۲۵۲.
- ۶ - تذهیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۴.
- ۷ - الادب المفرد، ص ۱۲۱.
- ۸ - اسد الغابه:
- ج ۲، ص ۱۸؛
- ج ۴، ص ۳۰۸.

- ۹ - الاصابه، ج ۳، ص ۴۷۱.
- ۱۰ - الذریه الطاهره، صص ۹۰، ۹۷، ۱۵۵.
- ۱۱ - الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۶۹.
- ۱۲ - نهاییه الارب:
- ج ۱۸، ص ۲۱۳؛
- ج ۲۰، صص ۲۲۱، ۲۲۳.
- ۱۳ - الرياض المستطابه، ص ۲۹۳.
- ۱۴ - تاریخ الخمیس، ج ۱، صص ۲۷۹، ۴۱۸.
- ۱۵ - منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۱۰۸.
- ۱۶ - مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، صص ۷، ۱۷۷.
- ۱۷ - المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، صص ۱۶۶ - ۱۶۵.
- ۱۸ - مجمع الزوائد:
- ج ۸، ص ۵۲ - ۲۵؛
- ج ۴، ص ۵۹.
- ۱۹ - تلخیص المستدرک.
- ۲۰ - ذخائر العقبی، صص ۵۵، ۱۱۹ - ۱۱۶.
- ۲۱ - انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۴.
- ۲۲ - التبین فی انساب القرشین، صص ۹۲ - ۹۱، ۱۳۳، ۱۹۲.
- ۲۳ - کفایه الطالب، ص ۲۰۸.
- ۲۴ - تذکره الخواص، صص ۱۹۳، ۳۲۲.
- ۲۵ - شرح المواهب، ج ۴، ص ۳۳۹.
- ۲۶ - البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۲.
- ۲۷ - تاج العروس، ج ۳، ص ۳۸۹.
- ۲۸ - کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۱.
- ۲۹ - مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶.
- ۳۰ - الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۹۷.
- ۳۱ - تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۱۵۳.
- ۳۲ - دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۶۱.
- ۳۳ - البدایه و النهایه:
- ج ۳، ص ۳۴۶؛
- ج ۷، ص ۳۳۲.
- ۳۴ - الحدائق الوردیه، ج ۱، ص ۵۲.
- ۳۵ - المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۱۹۸.

- ۳۶ - جمهره نساب العرب، ص ۱۶.
- ۳۷ - نزل الابرار، ص ۳۴.
- ۳۸ - الرياض النضرة، مج ۲، ص ۲۳۹.
- ۳۹ - ارشاد الساری، ج ۶، ص ۴۴۱.
- ۴۰ - البحر الزخار، ج ۱، صص ۲۰۸، ۲۲۱.
- ۴۱ - اتحاف السائل، ص ۳۳.
- ۴۲ - لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۳۷.
- ۴۳ - الجوهره فی نسب الامام علی، ص ۱۹.
- ۴۴ - تاریخ الهجره النبویه، ص ۵۸.
- ۴۵ - صفة الصفه، ج ۲، ص ۵ یا ۹.
- ۴۶ - التحفه اللطیفه، ج ۱، ص ۱۹.
- ۴۷ - الرياض المستطابه، صص ۲۹۳ - ۲۹۲.
- ۴۸ - نورالابصار، ص ۱۴۷.
- ۴۹ - المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۸۱.
- ۵۰ - المعارف، صص ۱۴۳، ۲۱۱ - ۲۱۰.
- ۵۱ - ینایع الموده، ص ۲۰۱.
- ۵۲ - عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۵۳۹.
- ۵۳ - عیون الاثر، ج ۲، ص ۲۹۰.
- ۵۴ - حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۶۳.
- ۵۵ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳.
- ۵۶ - کشف الاستار، ج ۲، ص ۴۱۶.
- ۵۷ - موارد الظمان، ص ۵۵۱.
- ۵۸ - ترجمه الامام الحسن، ص ۳۴.
- ۵۹ - السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۹۲.
- ۶۰ - المعجم الکبیر، ج ۳، صص ۲۹، ۹۷ - ۹۶.
- ۶۱ - الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۰.

ذکر حضرت محسن (ع)

منابع زیر فقط نام محسن را بدون ذکر سقط یا عدم سقط او آورده‌اند:

- ۱ - قاموس المحيط، ج ۲، ص ۵۵.
- ۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۱۷ - ۱۶، ۲۱۳، ۲۳۸.
- ۳ - تاج العروس، ج ۳، ص ۳۸۹.
- ۴ - لسان العرب، ص ۴، ص ۳۹۳.

- ۵- دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۶۲.
- ۶- عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۶۹، ۲۷۲، ۴۸۰، ۵۳۹.
- ۷- جامع الاصول، ج ۱۲، صص ۱۰-۹.
- ۸- ضیاء العالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۲، ۱۱.
- ۹- ذخائر العقبی، ص ۵۵.
- ۱۰- ارشاد الساری، ج ۶، ص ۱۴۱.
- ۱۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۹.
- ۱۲- الاصابه، ج ۳، ص ۴۷۱.
- ۱۳- الائمہ الاثنی عشر، ص ۵۸.
- ۱۴- تذهیب الاسماء، ج ۱، ص ۳۴۹.
- ۱۵- مقتل للحسین، ج ۱، ص ۸۳.
- ۱۶- تاریخ الخمیس، ج ۱، صص ۲۷۹-۲۷۸.
- ۱۷- البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۹۳.
- ۱۸- الثقات، ج ۲، ص ۲۰۴.
- ۱۹- شرح بهجه المحافل، ج ۲، ص ۱۳۸.
- ۲۰- مآثر الانافه، ج ۱، ص ۱۰۰.
- ۲۱- نور الابصار، ص ۱۰۳.
- ۲۲- روضه المناظر، ج ۷، ص ۱۹۵.
- ۲۳- فاطمه بنت رسول الله، ص ۹۳.
- ۲۴- مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۲.
- ۲۵- الهدایه الکبری، ص ۱۷۶.
- ۲۶- ازهار بستان الناظرین، ج ۱، ص ۲۶۳.

سقط حضرت محسن (ع) بدون ذکر سبب

- ۱- کافی، ج ۶، ص ۱۸.
- ۲- عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۴۱۱.
- ۳- بحار الانوار: ج ۷، صص ۳۲۹-۳۲۸؛
ج ۱۰، ص ۱۱۲
ج ۱۲، صص ۷-۶؛
ج ۲۳، صص ۱۳۱-۱۳۰،
ج ۴۲، ص ۹۰
ج ۴۳، صص ۱۴۵، ۱۹۵؛
ج ۱۰۱، صص ۱۱۸-۱۱۲.

- ۴ - خصال، ج ۲، صص ۴۳۴ یا ۶۳۴.
- ۵ - علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۶۴.
- ۶ - جلاء العیون، ج ۱، ص ۲۲۲.
- ۷ - تاریخ اهل البیت، ص ۹۳.
- ۸ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۷.
- ۹ - اسعاف الراغبین، ص ۸۶.
- ۱۰ - تاریخ الاثمه، ص ۱۶.
- ۱۱ - تاج الموالد، صص ۱۸، ۲۴ - ۲۳.
- ۱۲ - تنقیح المقال، ج ۳، ص ۸۲.
- ۱۳ - الفصول المهمه، صص ۱۲۶ یا ۱۳۵.
- ۱۴ - نزهه المجالس، ج ۲، صص ۱۸۴ یا ۱۹۴.
- ۱۵ - ارشاد المفید، ج ۱، ص ۳۵۵.
- ۱۶ - اعلام الوری، ص ۲۰۳.
- ۱۷ - المستجد، ص ۱۴۰.
- ۱۸ - العمده، ص ۳۰.
- ۱۹ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۸.
- ۲۰ - نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۴۸.
- ۲۱ - البرهان، ج ۱، صص ۳۲۹ - ۳۲۸.
- ۲۲ - اربعین هروی، ص ۶۸.
- ۲۳ - مطالب السؤل، ص ۴۵.
- ۲۴ - الشجره، ص ۶.
- ۲۵ - اولاد الامام علی، ص ۴۶.
- ۲۶ - مشارق الانوار، ص ۱۳۲.

سقط حضرت محسن (ع) با ذکر سبب

- ۱ - اثبات الوصیه، ص ۱۴۳.
- ۲ - الممل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.
- ۳ - بهج الصباغه، ج ۵، ص ۱۵.
- ۴ - بیت الاحزان، ص ۱۲۴.
- ۵ - الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷.
- ۶ - شرح نهج البلاغه، ج ۲ ص ۶۰؛ ج ۱۴، ص ۱۹۳.
- ۷ - الارجوزه المختاره، صص ۹۲ - ۸۸.
- ۸ - المنتخب طریحی، صص ۲۹۳ - ۱۳۶.

- ۹ - ارجوزه العالمى، صص ۱۳، ۱۴.
- ۱۰ - تراجم اعلام النساء، ج ۲، صص ۳۱۷ - ۳۱۶.
- ۱۱ - الانوار القدسيه، صص ۴۲، ۴۴.
- ۱۲ - فرائد السمطين، ج ۲، صص ۳۴، ۳۵.
- ۱۳ - امالى صدوق، صص ۹۹، ۱۰۰.
- ۱۴ - ارشاد القلوب، ص ۲۹۵.
- ۱۵ - جلاء العيون، ج ۱، صص ۱۸۸ - ۱۸۴، ۱۹۳.
- ۱۶ - بشاره المصطفى، صص ۲۰۰ - ۱۹۷.
- ۱۷ - فضائل ابن شاذان، صص ۱۲ - ۸.
- ۱۸ - غايه المرام، ص ۴۸.
- ۱۹ - المحتضر، ص ۱۰۹.
- ۲۰ - اقبال الاعمال، ص ۶۲۵.
- ۲۱ - دلائل الامامه، صص ۲۷ - ۲۶، ۴۵.
- ۲۲ - مهج الدعوات، صص ۲۵۸ - ۲۵۷.
- ۲۳ - مصباح كفعمى، صص ۵۲۲، ۵۵۴ - ۵۵۳.
- ۲۴ - مسند الامام الرضا، ج ۲، ص ۶۵.
- ۲۵ - الامامه ابن سعد جزايرى (خطى)، ص ۸۱.
- ۲۶ - ضياء العالمين، ج ۲، ق ۲، صص ۶۴ - ۶۲.
- ۲۷ - الرسائل الاعتقاديه، ص ۳۰۱؛ طريق الارشاد، صص ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۶۵.
- ۲۸ - الحدائق الناضره، ج ۵، ص ۱۸۰.
- ۲۹ - تشييد المطاعن، ج ۱، صفحات زياد.
- ۳۰ - الصوارم الماضيه، ص ۵۶.
- ۳۱ - روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۵۸.
- ۳۲ - تلخيص الشافى، ج ۳، صص ۱۵۷ - ۱۵۶.
- ۳۳ - النقض، ص ۲۹۸.
- ۳۴ - اللوامع الالهيه، ص ۳۰۲.
- ۳۵ - مناظره الغروى و الهروى، صص ۴۸ - ۴۷.
- ۳۶ - نفحات اللاهوت، ص ۱۳۰.
- ۳۷ - احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۷۴.
- ۳۸ - سيره الاثمه الاثنى عشر، ج ۳، ص ۱۳۲.
- ۳۹ - الصراط المستقيم، ج ۳، ص ۱۲.
- ۴۰ - كامل بهايى، ص ۳۰۹.
- ۴۱ - التتمه فى تواريخ الاثمه، ص ۲۸.

- ۴۲ - اثبات الهداه، ج ۲، صص ۳۳۸ - ۳۳۷، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۱.
- ۴۳ - مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۰۷.
- ۴۴ - بحار الانوار: ج ۳، ص ۳۹۳؛ ج ۲۵، ص ۳۷۳؛
ج ۲۷، صص ۳۹ - ۳۷، ۲۱۰ - ۲۰۹، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱ یا ۳۰۸؛ ۳۲۳؛
ج ۲۹، ص ۱۹۲؛
ج ۳۰، صص ۲۹۵ - ۲۹۴، ۳۵۰ - ۳۴۸؛
ج ۳۹، صص ۴۲ - ۴۱؛
ج ۴۲، ص ۹۱؛
ج ۴۳، صص ۲۳۳؛ ۲۰۰ - ۱۹۷؛ ۱۷۳ - ۱۷۰، ۲۳۷، ۲۲، ۶۴؛
ج ۸۲، ص ۲۶۱؛
ج ۸۳، ص ۲۲۳؛
ج ۹۷، صص ۲۰۰ - ۱۹۹.
- ۴۵ - عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۳۹۲ - ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱، ۴۴۳، ۵۰۴، ۵۳۹.
- ۴۶ - المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۲.
- ۴۷ - فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۲، ص ۵۳۲.
- ۴۸ - نوائب الدهور، صص ۱۹۲، ۱۹۴.
- ۴۹ - اختصاص، صص ۱۸۵ - ۱۸۴، ۳۴۳، ۳۴۴.
- ۵۰ - کامل الزیارات، صص ۳۲۷ - ۳۲۶، ۳۳۵ - ۳۳۲.
- ۵۱ - وفاه الصدیقه الزهراء، ص ۷۸.
- ۵۲ - کتاب سلیم بن قیس، صص ۵۹۰ - ۵۸۵.
- ۵۳ - الاحتجاج، صص ۲۱۶ - ۲۱۰، ۴۱۴.
- ۵۴ - مرآه العقول، ج ۵، صص ۳۲۱ - ۳۱۸.
- ۵۵ - کفایه الطالب، ص ۴۱۳.
- ۵۶ - حدیقه الشیعہ، صص ۲۶۶ - ۲۶۵.
- ۵۷ - معانی الاخبار، ص ۲۰۷ - ۲۰۵.
- ۵۸ - الهدایه الکبری، صص ۱۸۰ - ۱۷۹، ۴۰۸، ۴۱۷.
- ۵۹ - حلیه الابرار، ج ۲، ص ۶۵۲.
- ۶۰ - البلد الامین، صص ۵۵۲ - ۵۵۱.
- ۶۱ - علم الیقین، صص ۶۸۸ - ۶۸۶، ۷۰۱.
- ۶۲ - روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲.
- ۶۳ - تراجم اعلام النساء، ص ۳۲۱.
- ۶۴ - نوادر الاخبار، ص ۱۸۳.
- ۶۵ - مؤتمر علماء بغداد، صص ۱۳۷ - ۱۳۵.

- ۶۶ - البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۲۰.
 ۶۷ - فاطمه بنت رسول الله، ص ۹۴.
 ۶۸ - التنبیه و الرد علی اهل الاهواء، صص ۲۶ - ۲۵.
 ۶۹ - منتهی الآمال، ج ۱، صص ۲۰۱، ۲۶۳.
 ۷۰ - التتمه فی تواریخ الائمه، ص ۳۵.
 ۷۱ - مقتل الحسین مقرر، ص ۳۸۹.
 ۷۲ - میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۶۸.
 ۷۳ - لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸.
 ۷۴ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸.

فصل هشتم: سیری در فضائل و مناقب سیده النساء العالمین حضرت زهرا (علیها السلام)

عصمت حضرت زهرا (س)

حضرت فاطمه زهرا (س)، تنها زن معصوم اسلام است، که عصمت او ریشه قرآنی و حدیثی داشته و تاریخ زندگی پر افتخارش، شاهد بزرگ دیگری در این مقوله می باشد.

فاطمه (س) پیش از آنکه متولد گردد، نطفه اش از غذای پاک بهشتی در صلب پیامبر خدا (ص) و آنگاه خدیجه (س) قرار داده شده و در رحم مادر، پناه و انیس او به حساب آمده و هنگام ولادت با فرستادگان غیبی به سخن پرداخته و سپس در مدت محدود حیاتش صدها کرامت محیر العقول نشان داده و ... همگی اینها از عصمت آن بانوی گرانقدر حکایت دارد.

آری فاطمه (س) به عنوان الگو و اسوه زنان عالم معرفی شده و دیگر زنان، باید از زندگی بی لغزش او سرمشق بگیرند و شیوه های تربیتی و اخلاقی و خودسازی را، در آیین: عبادی، همسرداری، پرورش فرزند، حقوق اجتماع و مردم و ... به کار گیرند و آن کنند که او کرده و آن گونه روند که او رفته است.

نگارنده عقیده دارد که خانه و زندگی مشترک خانوادگی، بهترین محک برای سنجش اخلاق و رفتار و ایمان و تقوا و عدالت و ... هر کس محسوب می گردد و حضرت فاطمه (س) در کنار پدر و خانگی پدری امتحان خوبی داده و مدال «فداها ابوها». «ام ابیها» و دهها مدال دیگر از دست پیامبر خدا (ص) دریافت داشته است و هم در خانه شوهر تا آنجا پیش رفته، که امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

فاطمه (س) کوچکترین عملی که باعث خشم من گردد انجام نداد، او مرا نافرمانی نکرد و با اخلاق و رفتارش غمها و غصه های دیگر مرا برطرف ساخت.

شهادت قرآن بر عصمت فاطمه (س)

پروردگار عالم در قرآن مجید (سوره احزاب، آیه سی و سه) می فرماید:

«انما یرید الله لیزهّب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً». (۶۱۱)

خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک گرداند.

این آیه گواهی می دهد که اهل بیت (ع) معصوم و بی لغزش هستند و هیچ گناهی نمی کنند. «الرجس» در آیه شامل همه گناهان و

لغزشها می‌گردد، که اهل بیت (ع) از آنها دورند.

مراد از اهل بیت کیست؟ و طبق احادیث معتبر اهل سنت و اظهارات و اعترافات همسران پیامبر (ص)، که مراد از آن پنج تن آل عبا می‌باشند، که فاطمه زهرا (س) یکی از آنهاست، بنابراین، فاطمه (س) طبق گواهی قرآن مجید معصوم می‌باشد.

استدلال امیرالمؤمنین (ع) در عصمت حضرت زهرا (س)

چون خلیفه اول پس از رحلت پیامبر خدا (ص) فدک را غصب کرد و حضرت فاطمه زهرا (س) با او به محاجه و مناظره پرداخت، امیرالمؤمنین علی (ع) نیز پس از سخنرانی و خطبه فاطمه (س) در مسجد، به مسجد رفت و از جمله سخنانش خطاب به ابوبکر فرمود:

یا ابابکر!

بگو بینم قرآن خوانده‌ای؟

ابوبکر: بلی خوانده‌ام.

علی (ع):

بگو بینم آیه‌ی تطهیر:

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»

در حق ما نازل شده، یا در حق دیگران؟

ابوبکر: در حق شما نازل شده.

علی (ع):

اگر کسی شهادت دهد که فاطمه (س) کار بدی انجام داده چه می‌کنی؟ آیا شهادت او را می‌پذیری یا نه؟

ابوبکر: بلی، می‌پذیرم و برای فاطمه (س) مانند دیگران حد جاری می‌کنم.

علی (ع):

در این صورت در پیشگاه خدا کافر می‌شوی.

ابوبکر: چرا؟

علی (ع):

زیرا در این فرض، تو شهادت خدا را که به پاکی فاطمه (س) گواهی داده قبول نکرده و گواهی مردم را گرفته‌ای، همان طوری که

شهادت خدا و پیامبر (ص) را در این مورد نادیده گرفته و فدک را از فاطمه (س) به یغما برده‌ای؟

ابوبکر!

مگر فدک در دست فاطمه (س) نبود؟

چرا و چگونه چیزی که در دست او است، از او بینه و شاهد می‌خواهی؟

مردم چون این مناظره و سخنان علی (ع) و ابوبکر را می‌شنیدند، بر روی یکدیگر نگاه کرده و گفتند:

«صدق واللّه علی بن ابی طالب؛ سوگند به خدا که حق با علی (ع) است. (۶۱۲)

قابل توجه است، که امیرالمؤمنین (ع) از آیه تطهیر بر عصمت فاطمه (س) استدلال نموده و مهاجرین و انصار نیز آن را پذیرفته و

مورد تأیید قرار داده‌اند. (۶۱۳)

روایت فریقین و عصمت فاطمه زهرا (س)

عن ابی جعفر (ع) فی قول الله (عز و جل)
«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»
قال:

نزلت هذه الآیه فی رسول الله و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین (ع) و ذلك فی بیت ام سلمه زوج النبی فدعا رسول الله (ص) علیا و فاطمه و الحسن و الحسین (ع) ثم ألبسهم کساء له خبیریا و دخل معهم فیه، ثم قال:
اللهم هولاء اهل بیتی و عدتنی فیهم ما وعدتنی، اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.
فقالت و أنا معهم یا رسول الله قال:

أبشری یا ام سلمه فانک الی خیر (۶۱۴)

امام باقر (ع) می فرماید:

آیه تطهیر درباره رسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) در خانه ام سلمه نازل شده است.

وقتی این آیه نازل شد حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) را زیر کسای خبیری جمع کرد و فرمود:

خدایا اینها اهل بیت من هستند که در مورد آنان وعده‌ها داده‌ای خدایا رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک و منزه گردان.

برتری فاطمه زهرا (س) بر پیامبران پیشین دلالت بر عصمت ایشان

شکی نیست که رسول خدا (ص)، در میان تمام مخلوقات عالم، برترین آنان است و اگر نور پاک او نبود و وی قدم به هستی نمی گذاشت، بدون تردید، خداوند متعال دگران را خلق نمی کرد. (۶۱۵)

و از سوی دیگر در احادیثی که از طریق عامه و خاصه نقل شده، پنج تن آل عبا (ع)، همگی نور واحد و در پیشگاه الهی به یک میزان خواهند بود، ۶۱۶ هر چند برتری پیامبر (ص) بر دیگران مسلم است.

و در حدیثی رسول خدا (ص) می فرماید:

«من برترین انسان جهان برای اولین و آخرین هستم و بعد از من علی (ع) برترین مخلوقات جهان است، بدانید که اول ما مثل آخر ما و آخر ما مثل اول ما می باشد. (۶۱۷)

و از سوی سوم از خود پیامبر خدا می خوانیم که می فرماید:

«حسن و حسین بهترین انسان روی زمین بعد از من و پدرشان می باشند و مادرشان بهترین زن عالم است.» (۶۱۸)

و در سایر سخنان پر بار اهل بیت می خوانیم که خداوند انبیا را بر دیگران تفضیل داده و آنان را نیز در مراتب کمال و فضیلت یکسان نیافریده، بلکه چند نفر آنان که به اولی العزم معروفند، بر سایر سفیران آسمانی مقدم داشته و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) را نیز بر این (انبیا اولوالعزم) برتری داده است. (۶۱۹)

و بالاخره در یک روایتی از امام صادق (ع) آمده است:

تمام پیامبران گذشته برای معرفت حقوق و ولایت ما مبعوث شده‌اند و موظف بوده‌اند ما را بر دیگران مقدم بدانند. (۶۲۰)

اگر به دقت و بدون ذهنیت این احادیث را مورد نظر قرار دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که انبیای الهی همگی معصوم بودند و اینکه علی، فاطمه، حسن و حسین (ع)، بعد از پیامبر خدا (ص)، از همه آنان برترند، بدون تردید در تمام فضائل و از جمله در عصمت بر همه آنان تفوق دارند.

علما و دانشمندان بزرگ و محققین عالیقدر از این احادیث نیز، تفوق و برتری علی و فاطمه (ع) را بر همه‌ی انسانها جز رسول خدا (ص) استفاده کرده‌اند. در این صورت برای فاطمه زهرا (س) فوق عصمت ثابت می‌شود، زیرا به استناد این حدیثها، فاطمه (س) برابر علی (ع) است و چگونه مفروض است که انسان عاقل، در دو تساوی یکی را بر دیگری مقدم بدارد؟

گواهی ملائکه بر عصمت فاطمه (س)

از روایات متعددی استفاده می‌شود که جبرئیل و سایر ملائکه آسمانها، بر حضرت فاطمه (س) نازل شده و با وی به مکالمه و مصاحبه پرداخته و در ضمن سخنان خود، در فضائل و مناقب آن بانوی گرامی، مطالبی می‌گفتند که عصمت آن بزرگوار از آنها ثابت می‌شود؛ اینک به دو مورد اشاره می‌کنیم:

قال رسول الله (ص):

... «ابنتی فاطمه و انها لسیده نسا العالمین فقیل:

یا رسول الله! اهی سیده نسا عالمها؟

فقال:

ذاک لمريم بنت عمران، فاما ابنتی فاطمه فهی سیده نسا العالمین من الاولین و الاخرین و انها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من الملائکه المقربین و ینادونها بمانادت به الملائکه مریم فیقولون یا فاطمه!

ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نسا العالمین. (۶۲۱)

پیامبر خدا (ص) فرمودند:

دخترم فاطمه سرور زنان عالمیان است.

از او سؤال شد:

یا رسول الله! سرور زنان زمان خودش؟

فرمودند:

این امتیاز محدود، مربوط به حضرت مریم است، ولی دخترم فاطمه برترین زن عالمیان از اولین و آخرین است.

او هنگامی که در محراب عبادتش قرار می‌گیرد، هفتاد هزار ملائکه از مقربین درگاه الهی بر او سلام و درود می‌فرستند و او را

مخاطب قرار می‌دهند، با آن جمله‌ای که مریم را مخاطب قرار داده بودند و چنین می‌گویند:

ای فاطمه!

خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر تمام زنان عالمیان برتری داده است.

و حضرت صادق (ع) می‌فرمایند:

انما سمیت فاطمه محدثه لان الملائکه کانت تهبط من السما فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران فتقول:

یا فاطمه!

ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نسا العالمین. فتحدثهم و یحدثونها فقالت ذات ليله:

الیست المفضله علی نسا العالمین مریم بنت عمران؟

فقالوا:

ان مریم کانت سیده نسا عالمها و ان الله عزوجل جعلک سیده نسا، عالمک و عالمها و سیده نسا الاولین و الاخرین. (۶۲۲)

از این جهت یکی از نامهای فاطمه، «محدثه» بود، که ملائکه به حضور او می‌آمدند و مانند مریم با وی سخن می‌گفتند، از جمله

روزی به او گفتند:

ای فاطمه!

خداوند تو را برگزیده و تو را بر زنان دیگر جهان برتری داده، هم سخنان او را گوش می‌دادند و هم با وی سخن می‌گفتند. فاطمه از ملائکه پرسید:

مگر طبق آیه چهل و دو سوره آل عمران، مریم برترین زن جهان نیست؟ ملائکه گفتند:

مریم سرور زنان زمان خود بود، ولیکن تو سرور زنان معاصر و اولین و آخرین و حتی سرور زنان عصر مریمی. این دو حدیث که به عنوان نمونه انتخاب گردید، فاطمه (س) را سرور زنان جهان، برگزیده خدا، همنشین و هم صحبت ملائکه و جبرئیل - که مقربان درگاه الهی - بودند، نامیده است. در این صورت آیا می‌توان به عصمت زهرا (س) تردید کرد؟! (۶۲۳)

گواهی رسول خدا (ص) بر عصمت فاطمه (س)

رسول گرامی اسلام در احادیث زیادی که از طریق سنی و شیعه نقل گردیده، فاطمه (س) را پاره تن خود معرفی نموده و فرموده است:

هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و دشمن او دشمن من و خدا است.

و در حدیث دیگری فرموده است:

فاطمه (س) پاره تن من است، هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت نموده و کسی که او را به خشم آورد من و خدا را به خشم آورده است.

و بالاخره در گروهی از احادیث، آن هم در منابع معتبر اهل سنت می‌خوانیم که خشم خدا خشم فاطمه و رضایت الهی به رضای او بستگی دارد.

آنچه از این گونه احادیث در رابطه با عصمت زهرا (س) استفاده می‌کنیم اینکه؛ اگر فاطمه (س) معصوم نبود، چگونه پیامبر خدا (ص) به طور مطلق خشم او را خشم خدا و رضای او را رضای الهی معرفی می‌کند؟! مگر می‌توان رضا و خشم اشخاص غیر معصوم را با رضا و خشم خدا مرتبط دانست؟!

ابن ابی الحدید پس از اعتراف بر اینکه فاطمه (س) از جمله افرادی است که آیه تطهیر بر عصمت او دلالت دارد در این باره می‌نویسد:

قوله (ع):

فاطمه بضعه منی، من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله عز و جل یدل علی عصمتها، لانها، لو کانت ممن تقارف الذنوب لم یکن من یوذیها مودیا له علی کل حال (... ۶۲۴)

سخن پیامبر خدا (ص) در مورد فاطمه (س) که می‌فرمایند:

هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و کسی که مرا آزار دهد خدا را آزار داده است؛ دلیل بر معصوم بودن فاطمه (س) است، زیرا؛ اگر فاطمه (س) غیر معصوم بود، اذیت او در تمام حالات، اذیت پیامبر (ص) محسوب نمی‌شد...

پس نتیجه می‌گیریم سخنان پیامبر خدا (ص)، بالاتر از عصمت فاطمه (س) را می‌رساند، که دانشمندان سنی و شیعه به آن اعتراف دارند و شعرای اسلامی نیز با اشعار خویش قول خدا و پیامبر (ص) را در این باره به نظم آورده‌اند:

و ان مریم احصنت فرجها و جات بعیسی کبدر الدجی

فقد احصنت فاطم بعدها و جات بسبطنی نبی الهدی (۶۲۵)

مریم با پاکدامنی و عصمت خویش عیسی را به دنیا آورد که مثل ماه درخشنده و نورانی بود.

و زهرا (س) نیز بعد از او پاک زیست و با مصونیت تمام دو نور دیده پیامبر خدا (ص) را تحویل داد و چون از امام صادق (ع)

پرسیدند: چه کسی فاطمه (س) را غسل داد؟

آن حضرت با استناد به معصوم بودن فاطمه (س) فرمودند:

غسلها امیرالمؤمنین لانها کانت صدیقه و لم یکن لیغسلها الا صدیق. (۶۲۶)

امیرالمؤمنین علی (ع) او را غسل داد، زیرا فاطمه (س) معصوم بود و معصوم را جز معصوم نمی‌تواند غسل دهد.

چون سائل از این جواب تعجب کرد، حضرت فرمودند:

در مورد مریم نیز قضیه همین طور بود، او را کسی غسل نداد مگر حضرت عیسی.

ما در پایان این فصل از مجموع سخنان و احادیث اهل بیت و آیه شریفه تطهیر و احتجاج امیرالمؤمنین و اعتراف دانشمند بزرگ اهل

سنت و ... نتیجه می‌گیریم که حضرت فاطمه (س) مثل سایر حضرات معصومین، معصوم بود.

و فضیلت او بر تمام پیامبران و ائمه اطهار (ع) - جز پدرش رسول خدا (ص) و شوهرش امیرالمؤمنین (ع) - ثابت است. (۶۲۷)

اشکال بر عصمت حضرت زهرا (س) و پاسخ به آن

بعضی گفته‌اند:

آیه مذکور دلالت بر عصمت ندارد. زیرا آیات قبل از آن و آیات بعد از آن، درباره زنان رسول اکرم (ص) نازل شده و خطابه به

آنان متوجه است.

و به قرینه سیاق باید گفت:

آیه مذکور نیز درباره زنان آن حضرت نازل شده و مخاطب در آیه، آنها هستند.

بنابراین اگر آیه دلالت بر عصمت کند باید گفت:

زنهای رسول الله (ص) نیز از گناه معصوم بوده‌اند در صورتی که این مطلب را نه کسی گفته و نه می‌توان گفت. از این رهگذر

است که باید بگوییم:

آیه اصلا دلالت بر عصمت ندارد. نه در مورد زنهای آن حضرت، نه در مورد سایر اهل بیت (ع).

پاسخ

علامه سید عبدالحسین شرف الدین اشکال مذکور را نقل کرده و به چند وجه آن را پاسخ داده است:

اول:

احتمال مذکور اجتهاد است در مقابل نص، زیرا در چندین روایت که به حد تواتر می‌رسد این مطلب وارد شده که آیه مذکور در

شأن علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) نازل شده و اختصاص به آنان دارد. حتی وقتی ام‌سلمه خواست در زیر جامه داخل شود

پیغمبر اکرم (ص) جداً او را ممنوع ساخت.

دوم:

اگر آیه درباره زنهای رسول خدا نازل شده بود باید به صورت خطاب مؤنث ادا شده باشد و بگوید:

(انما یرید الله لیذهب عَنْکِنَّ الرجس اهل البیت و یطهرکِنَّ تطهیرا). نه به صورت جمع مذکر.

سوم:

در بین عرب‌های فصیح، مرسوم است که در بین کلماتشان جمله‌هایی را به عنوان جمله معترضه ذکر کنند. بنابراین مانعی ندارد بگوییم:

خداوند متعال آیه مزبور را در بین آیاتی که در شان زنهای رسول خدا (ص) نازل شده قرار داده تا اهمیت موضوع را برساند و بدین نکته اشاره کند که چون اهل بیت پیغمبر (ص) از گناه معصومند نباید مورد تعرض کسی قرار گیرند حتی زنان پیغمبر (ص) هم حق تعرض بدانها را ندارند.

چهارم: در عین حالی که در قرآن کریم تحریفی واقع نشده و آیات آن کتاب آسمانی هیچ کم و زیاد نشده است، اما این مطلب مسلم نیست که آیات و سوره‌های قرآن، عیناً به همان ترتیبی که نازل شده، جمع و تدوین شده باشند. مثلاً هیچ بعید نیست که آیه مذکور، تنها درباره اهل بیت (ع) نازل شده باشد ولی در موقعی که آیات جمع و تدوین می‌شده آن را در بین زنان پیغمبر (ص) گنجانیده باشند. (۶۲۸)

دلیل دوم: رسول خدا (ص) به فاطمه (س) فرمود:

خدا برای غضب تو غضب می‌کند و برای خشنودی تو خشنود می‌شود. (۶۲۹)

حدیث مذکور را سنی و شیعه قبول دارند و در کتابهای خود نوشته‌اند. برطبق این حدیث هر جا فاطمه (س) غضب کند خدا نیز غضب می‌کند و هر گاه خشنود و راضی شود خدا نیز راضی و خشنود می‌گردد. البته این مطلب مسلم است که رضایت و غضب خدا مطابق واقع و حق است.

هر گز به کارهای زشت و خلاف حق خشنود نمی‌شود، گرچه دیگری از آن کار خشنود شد. هر گز از کارهای خوب و حق غضبناک نمی‌شود، گر چه مبعوض دیگران باشد. لازمه این دو مطلب اینست که فاطمه (س) از گناه و خطا معصوم باشد، زیرا اگر معصوم باشد رضایت و غضبش بر طبق موازین شریعت خواهد بود و هیچگاه بر خلاف رضای خدا راضی نمی‌شود و هیچگاه از حق و کارهای نیک غضبناک نمی‌شود. در چنین صورتی می‌توان گفت:

اگر فاطمه (س) غضب کند خدا غضب می‌کند و اگر خشنود شود خدا خشنود می‌شود.

اما اگر معصیت و خطا درباره‌اش روا باشد نمی‌توان به طور کلی گفت:

از غضب او خدا غضب می‌کند و از خشنودیش خشنود می‌شود. مطلب را با مثالی روشن سازیم:

اگر فرض کنیم که حضرت فاطمه (س) معصوم نباشد و اشتباه و گناه درباره‌اش جایز باشد، در این صورت ممکن است بواسطه اشتباه یا تمایلات نفسانی، برخلاف حق و واقع، چیزی را از کسی مطالبه کند و کارشان به نزاع و کشمکش منجر شود ولی طرف مقابل تسلیم نگردد و او را مغلوب سازد، در این صورت ممکن است آن حضرت غضبناک گردد و اظهار عدم رضایت کند آیا در چنین فرضی می‌توان گفت:

چون فاطمه (س) غضب کرده خدا نیز غضب می‌کند گرچه حق با طرف مقابل بوده است؟

ابداً چنین کار زشتی را نمی‌توان به خدا نسبت داد.

بواسطه این روایت نیز می‌توان عصمت زهرا (س) را اثبات نمود.

رسول خدا (ص) فرمود:

فاطمه (س) پاره تن من است، هر کس او را خشمناک کند مرا خشمناک خواهد کرد. (۶۳۰)

این حدیث نیز در کتابهای سنی و شیعه موجود است و همه مسلمانان حتی عمر و ابوبکر به صحت آن اعتراف دارند. با بیان فوق، این حدیث نیز بر عصمت حضرت زهرا دلالت دارد، زیرا پیغمبر اکرم (ص) از گناه و خطا و تمایلات نفسانی معصوم است.

بر کاری غضب می‌کند که مبعوض خدا باشد و به چیزی راضی می‌شود که رضایت خدا در آن باشد. بنابراین در صورتی می‌توان گفت:

هرگاه فاطمه (س) غضب کند پیغمبر (ص) نیز غضب می‌کند که معصوم باشد و احتمال گناه و خطا درباره‌اش جایز نباشد. یکی دیگر از شواهد عصمت حضرت زهرا (س) این حدیث است:

امام صادق (ع) در حدیثی فرموده:

زهرا بدان جهت فاطمه نامیده شده که شر و بدی در وجود مبارکش راه ندارد. (۶۳۱)

فاطمه زهرا (س) در قیامت

فاطمه زهرا (س) در محشر

انسان پس از مردن ممکن است هزاران سال بلکه میلیون‌ها سال در عالم قبر (برزخ) بماند، ولی سرانجام دوباره زنده شده و برای پس دادن اعمالش، به عالم رستاخیز خواهد آمد.

در قرآن مجید آیات زیادی از سختی آن روز سخن به میان آورده و اضافه می‌کند که انسانها در همچو لحظاتی از ترس و وحشت، نزدیکترین افراد خویش را فراموش می‌کنند.

مادران باردار، از وحشت، بچه‌هایشان را سقط می‌نمایند و زنان شیرده، از فرزندان شیرخوار غفلت می‌کنند و کسان دیگر در حال مستی به سر می‌برند، در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خدا ترسناک است. (۶۳۲)

آری در آن روز زنده‌ها می‌میرند و همراه مرده‌ها دوباره زنده می‌شوند و همگی به محشر می‌آیند...

فاطمه (س) چگونه سر از قبر بر می‌دارد؟

حضرت فاطمه (س) هر چند مقام برتری دارد، ولی او نیز همانند دیگران این مسیر را می‌پیماید و پس از عالم برزخ به محشر می‌آید و در پیشگاه خدا مقام او بر دیگران ثابت می‌شود...

علی (ع) می‌فرماید:

روزی پیامبر خدا (ص) برای دیدار فاطمه (س) به خانه‌ی ما آمد، ولی دخترش را بسیار محزون دید. از او پرسید چرا این گونه غمگینی؟

در جواب گفت:

پدر جان!

به یاد عالم محشر افتادم که مردم در آن حال عریان خواهند بود.

(ذکرت المحشر و وقوف الناس عراه)...

رسول گرامی فرمودند:

نگران مباش، پس از آنکه من، علی و ابراهیم خلیل (ع) سر از قبر برمی‌داریم آنگاه خداوند جبرئیل را با هفتاد هزار ملائکه به سراغ تو می‌فرستند، سپس اسرافیل در حالی که با سه پارچه زیبا از نور در اختیار دارد، کنار تو می‌آید و تو را از قبر بیرون می‌نماید، در

حالی که بدنت پوشیده است...

آنگاه با عزت و احترام بی‌نظیر هفتاد هزار ملائکه تسبیح گویان تو را وارد محشر می‌کنند و به همین تعداد حوریان بهشتی به

استقبال می‌آیند. در این هنگام مریم (دختر عمران)، خدیجه (دختر خویلد)، حوا (زن آدم)، آسیه، (دختر مزاحم) هر کدام با صفوف ملائکه اطراف تو را می‌گیرند و تو را بر روی منبری از نور می‌نشانند در این هنگام جبرئیل به حضور تو می‌رسد و می‌گوید:

هر حاجتی داری بگو و تو می‌گویی:

خدایا! حسن و حسینم را می‌خواهم.

در آن ساعت حسینت را می‌بینی که با بدن خون آلود به محشر می‌آید و از خدا می‌خواهد که قاتلان وی را به کیفر رساند، بلافاصله خداوند به خشم آمده و از خشم او ملائکه نیز به خشم آیند و شعله‌های جهنم زبانه می‌کشد و قاتلان حسین و دشمنان او بر درون آتش افکنده می‌شوند. (۶۳۳)

ورود فاطمه (س) به محشر

در احادیث معتبر از طریق عامه و خاصه آمده است که در روز رستاخیر حضرت فاطمه (س) را به ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی سوار می‌کنند و ملائکه اطراف او را می‌گیرند، جبرئیل از طرف راست، میکائیل از طرف چپ، امیرالمؤمنین پیشاپیش، امام حسن و امام حسین نیز از پشت سر او را همراهی می‌کنند و با تمام عظمت و جلالت وی را به محشر می‌آورند، تا جایی که خلائق از دیدن او سرهای خود را پایین بیندازید و چشمه‌ایتان را ببندید، تا فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) عبور کند.

مردم محشر با شنیدن این پیام که از سوی عرش خدا صادر می‌گردد، همگی سرهای خود را پایین می‌اندازند و چشمه‌ایشان را می‌بندند و فاطمه (س) از روی پل صراط عبور می‌کند و در کنار بهشت قرار می‌گیرد...

(یا معشر الخلائق!)

نکسوا رؤوسکم و غضوا ابصارکم حتی تمر فاطمه (س) بنت محمد علی الصراط، فتمر مع سبعین الف جاریه من الحور العین)... (۶۳۴)

آری در روز قیامت نیز همه چشمه‌لیاقت دیدن فاطمه (س) را نخواهند داشت، فقط آنان که در این دنیا امتحان پس داده و لیاقت شیعه بودن را کسب کرده‌اند، مدال افتخار آن روز را از دست حضرت فاطمه (س) دریافت می‌دارند (... ۶۳۵)

فاطمه (س) و پیراهن خون آلود امام حسین (ع)

فاطمه (س) در پیشگاه خدا با قاتلان خود و فرزندانش مواجه خواهد کرد و آنان را در میان مردم محشر محکوم نموده و به عذاب دردناک الهی گرفتار خواهد نمود.

از روایات اسلامی استفاده می‌شود، نخستین پرونده‌ای که در روز رستاخیر رسیدگی می‌شود، پرونده محسن شهید (فاطمه) است، ولی آنچه دل فاطمه (س) و شیعیان و محبان اهل بیت را بیشتر می‌سوزاند، خاطره جانسوز کربلا است، که در آن، امام حسین (ع) را با یارانش به طور فجیع به شهادت رسانده و سرهایشان را از تنشان جدا نموده و زنان و دختران آنان را با تمامی بی‌رحمی اسیر کردند...

در احادیث آمده است که دختر گرامی پیامبر (ص) پیرهن خون آلود امام حسین (ع) را در روز قیامت به دست گرفته و خواستار محاکمه و کیفر قاتلان او می‌گردد. (۶۳۶)

از حضرت امام صادق (ع) آمده است که فاطمه (س) را در روز قیامت در قبه‌ای از نور می‌نشانند. در این هنگام، امام حسین به

محشر می‌آید، در حالی که سر بریده‌اش را به دست می‌گیرد. فاطمه (س) از دیدن چنین حالی صیحه می‌کشد و می‌افتد و تمام پیامبران و خلایق دیگر، از دیدن چنین وضعی به گریه می‌افتند، سپس قاتلین امام حسین حاضر و محاکمه می‌گردند و آنگاه به کیفر شدیدی می‌رسند (... ۶۳۷)

و بالاخره در حدیث دیگری از طریق ابان بن عثمان از امام صادق (ع) نقل شده:
چون فاطمه (س) به محشر آید، پیرهن خون‌آلود امام حسین (ع) را به دست گرفته، عرض می‌کند:
خدایا!

این پیرهن خون‌آلود حسین من است و تو خود می‌دانی چه جنایاتی در مورد او مرتکب شده‌اند.
خطاب می‌رسد:

یا فاطمه!

تو در نزد من محبوبی هر چه می‌خواهی بگو.

عرض می‌کند:

الهی! انتقام خون حسین را بگیر.

در این حال آتش جهنم بر قاتلین امام حسین مسلط می‌گردد و با انواع عذاب به کیفر می‌رساند. (۶۳۸)

نقش محبت حضرت فاطمه (س) در محشر؟

از حضرت سلمان نقل شده که رسول خدا (ص) درباره محبت حضرت فاطمه (س) فرمودند:
یا سلمان!

من احب فاطمه بنتی فهو فی الجنة معی و من ابغضاها فهو فی النار. یا سلمان!

حب فاطمه ینفع فی ماه من المواطن، ایسر ذالک المواطن الموت و القبر و المیزان و المحشر و الصراط و المحاسبه ... یا سلمان!
ویل لمن یظلمها و یظلم بعلمها امیر المؤمنین علیا و ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتها. (۶۳۹)
ای سلمان!

هر کس دخترم فاطمه (س) را دوست بدارد، او در بهشت و کنار من خواهد بود و هر کس او را دشمن بدارد گرفتار آتش می‌شود.
سلمان!

علاقه‌مندی به فاطمه (س) در یکصد موضع به درد می‌خورد: کمترین آنها: هنگام مرگ، عالم برزخ، در پای میزان، عرصات محشر، پل صراط و محاسبه اعمال.

ای سلمان!

وای بر کسانی که به او ظلم کنند و وای بر آنان که به شوهر او جفا نمایند، حتی وای بر ستمگرانی که به فرزندان و شیعیان وی ستم کنند.

این حدیث می‌رساند که عشق و علاقه به حضرت فاطمه (س) در عرصات محشر نیز نجات دهنده است. (۶۴۰)

مقامات بهشتی حضرت زهرا (س) و شیعیان ایشان

ابوجعفر طبری در کتاب بشاره المصطفی از همام ابن علی نقل می‌کند که گفت به کعب الاحبار گفتم:

نظر شما درباره شیعیان علی بن ابیطالب (ع) چیست؟

در پاسخ گفت:

«ای همام!

من صفات آنها را در قرآن یافته‌ام، آنها حزب خدا و انصار دین خدا و پیرو ولی خدا و بندگان خاص و بزرگوار خدا در میان خلق هستند، خداوند آنها را برای دین خود برگزیده و برای بهشت خود آفریده است، آنها در فردوس اعلاهی بهشت در میان خیمه و اتاق‌هایی که از (دانه‌های شفاف) مروارید و لؤلؤ برپا شده، سکونت می‌کنند، آنها در میان مقربان ابرار هستند و از نوشابه‌ی دست نخورده‌ی سر بسته سیراب می‌شوند، این نوشابه از آب چشمه‌ای است که «تسنیم» نام دارد و به آنها اختصاص دارد.

تسنیم چشمه‌ای است که خداوند آن را به حضرت فاطمه (س) دختر محمد (ص) و همسر علی (ع) عطا فرموده است که منبع آن چشمه زیر ستونی قرار دارد که قبه‌ی آن ستون، در خنکی و برودت، مانند کافور و در طعم مانند زنجبیل و در بو مانند مُشک است، سپس آب آن چشمه در جویها جریان می‌یابد، شیعیان و دوستان فاطمه (س) از آن می‌آشامند، آن قبه دارای چهار ستون است، یک ستون آن از مروارید سفید است، که در زیر آن چشمه‌ای به نام «طهور» قرار دارد و یک ستون آن از زُمرد سبز است که در زیر آن دو چشمه‌ی پر فوران از شراب طهور و عسل قرار دارد، هر یک از آن چشمه‌ها به سوی قسمت پائین بهشت جریان دارند، جز چشمه‌ی «تسنیم» که در قسمت اعلاهی بهشت، روان است و خواص بهشتیان از آن می‌آشامند و آنها شیعیان و دوستان علی (ع) هستند و این است تفسیر قول خدای عزوجل که در قرآن می‌فرماید:

«يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ... عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ»

«آنها از شراب زلال دست نخورده سر بسته سیراب می‌شوند ... همان چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند» (۶۴۱)

پس این نعمت بر شیعیان گوارا باد.

سپس کعب‌الاحبار گفت:

سوگند به خدا، شیعیان را دوست نمی‌دارد مگر کسانی که خداوند از آنها عهد و میثاق گرفته است.

ابوجعفر طبری پس از نقل فوق، می‌گوید:

سزاوار است که شیعیان، این حدیث را با آب طلا بنویسند، تا نقل بسیار شده و از نابودی، حفظ گردد و به مفاد آن عمل کنند که موجب دستیابی به آن همه درجات عالی بهشتی خواهد گردید.

با توجه به اینکه این روایت از اهل تسنن نقل شده است، برای حجّت بودن رساتر است (و از تهمت ساختگی شیعه بودن بدور است) و صحتش روشنتر می‌باشد. (۶۴۲)

پاسخ به سؤال سلمان

و همچنین طبری در کتاب بشاره المصطفی از کتاب کنز نقل می‌کند که ابوذر گفت:

سلمان و بلال حبشی را دیدم نزد پیامبر (ص) آمدند، ناگهان سلمان بر روی قدم رسول خدا (ص) افتاد و بوسید، پیامبر (ص) او را از این کار منع نمود و به او فرمود:

«ای سلمان، آن کاری را که عجم‌ها برای شاهان خود انجام می‌دهند، نسبت به من انجام مده، من بنده‌ای از بندگان خدا هستم، مانند بندگان می‌خورم و می‌نشینم»

سلمان عرض کرد:

ای مولای من از شما می‌خواهم از فضائل فاطمه (س) در قیامت، به من خبر دهید!

پیامبر (ص) با چهره‌ای خندان به او نگریست و فرمود:

«سوگند به خدائی که جانم در دست قدرت او است، فاطمه (س) همان بانویی است که در عرصه‌ی محشر، سوار بر شتری عبور می‌کند که سرش (نمودی) از خشیت خدا است و چشمانش از نور خدا می‌باشد، تا اینکه فرمودند:

جبرئیل در سمت راست آن شتر و میکائیل در سمت چپ آن و علی (ع) در پیشاپیش آن و حسن و حسین (ع) در پشت سر آن حرکت می‌کنند، خداوند حافظ و نگهبان او است، تا از صحنه محشر عبور کند در این هنگام ناگهان از جانب خدا ندا می‌رسد:

«ای همه خلائق!

چشمهای خود را فرو خوابانید و سرهای خود را پائین آورید، این فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) شما، همسر علی (ع) امام شما، مادر حسن و حسین (ع) است، پس از پل صراط عبور می‌کند در حالی که دو چادر شفاف و سفید بر سر دارد.»

وقتی فاطمه (س) وارد بهشت می‌شود و به نعمتها و مواهبی که خداوند برای او آماده ساخته می‌نگرد، می‌گوید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحُزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ، لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ.

«به نام خداوند مهربان

حمد و سپاس خداوند را که حزن و اندوه را از ما دور ساخت، البته خدای ما بخشنده و شکر پذیر است، آن خدائی که ما را در مقام عالی از عطای خود قرار داد که در آن هیچگونه رنج و ناگواری به ما نمی‌رسد.»

رسول خدا (ص) فرمودند:

پس از آن خداوند به فاطمه (س) وحی می‌کند:

«ای فاطمه!

آنچه می‌خواهی از من مسئلت کن که به تو عطا می‌کنم و تو را خوشنود می‌سازم»

فاطمه (س) عرض می‌کند:

خداوندا تو امید منی، بلکه بالاتر از امید منی، از درگاه تو مسئلت می‌کنم که دوستان من و دوستان فرزندان مرا در آتش دوزخ، عذاب نکنی.

خداوند به او وحی می‌کند:

ای فاطمه!

به عزت و جلالم سوگند، دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمین، به خود سوگند یاد نموده‌ام که دوستان تو و دوستان عترت تو را به آتش عذاب نکنم. (۶۴۳)

درج نام فاطمه زهرا (س) بر ساق عرش و در بهشت

از فضائل مشترک حضرت زهرا (س) این است که نام پنج تن بر ساق عرش و بر در بهشت نوشته شده است و آن حضرات مقدس بر همه فرشتگان معرفی شده‌اند و ملائک آنان را دیده و شناخته‌اند.

ابن عباس از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

«لیله عرج بی الی السماء رایت علی باب الجنة مکتوبا:

لا اله الا الله،

محمد رسول الله،

علی حبيب الله،
الحسن و الحسين صفوه الله،
فاطمه خيره الله،
علی مبغضیهم لعنه الله». (۶۴۴)

تصویر حضرت زهرا (س) در بهشت

از جمله مناقبی که حضرت صدیقه (س) با پدر و فرزندان (ع) اشتراک دارند، نور بودن بهشت است با تصویر او. انس از حضرت رسول اکرم (ص) روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:
«ان آدم صلوات الله علیه نظر فی الجنة فلم یر صوره مثل صورته فقال:

الهی لیس فی الجنة صوره مثل صورتی؟

فاخبره الله تعالی و اشار الی جنة الفردوس، فرای قصرًا من یاقوته بیضاء فدخلها فرای خمس صور مکتوب علی کل صوره اسمها:
انا محمود و هذا احمد،
انا الاعلی و هذا علی،
انا الفاطر و هذه فاطمه،
انا المحسن و هذا حسن،
انا ذوالاحسان و هذا حسین». (۶۴۵)

«حضرت آدم چون در بهشت به هر سو نگریست و صورتی را به شکل و قیافه‌ی خود نیافت.
عرض کرد:

خدایا، صورتی نظیر چهره‌ی من نیافریده‌ای؟ خدای متعال او را متوجه بهشت فردوس کرد و حضرت آدم (ع) در آنجا قصری از یاقوت سفید دید و هنگامی که وارد آن قصر شد، پنج تصویر مشاهده کرد که اسامی هریک از آنان به این شرح نوشته شده بود:
من محمود و این احمد است، من اعلی هستم و این علی است، من فاطرم و این فاطمه است، من محسنم و این حسن است، من ذوالاحسانم و این حسین است». (۶۴۶)

بشارت بهشت بر شیعیان حضرت زهرا (س)

چنانکه رسول اکرم (ص) به شیعیان امیرالمؤمنین (ع) و فرزندان معصومش (ع) بشارت بهشت را داده‌اند و در منقبت و عظمت مقام آنان مطالبی بیان داشته‌اند، نسبت به شیعیان حضرت زهرا (س) نیز عینا با ذکر همان مناقب مژده‌ی بهشت داده‌اند. شیعه یعنی تابع و پیرو و اقتدا کننده. شیعه علی (ع) کسی است که از علی (ع) هدایت می‌یابد و همراه او و متمسک و دست به دامان اوست. شیعه فاطمه (س) نیز در اخبار عینا در ردیف شیعیان علی (ع) است.

گاه پیامبر اکرم (ص) در مدح شیعیان امیرالمؤمنین (ع) سخن می‌گوید و گاه در منقبت شیعیان فاطمه (س) و همین روش رسول خدا نشانگر این است که حضرت زهرا (س) خود استقلال دارند و دارای کرامات و مقام والا و صاحب ولایت کبری می‌باشند.
اینک حدیثی از پیامبر اکرم در شان آن حضرت:

«عن جابر بن عبد الله مرفوعا- اذا كان يوم القيامة تقبل ابنتی فاطمه علی ناقه من نوق الجنة، ... خطامها من لولو رطب، قوائمها من

الزمرد الاخضر، ذنبها من المسك الاذفر، عیناها یاقوتتان حمراوان، علیها قبه من نور، یری ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها، داخلها عفو الله، خارجها رحمه الله، علی راسها تاج من نور، للتاج سبعون ركنًا، کل ركن مرصع بالدر و الياقوت. یضیء کما یضیء الکوکب الدرّی فی افق السماء علی یمینها سبعون الف ملک و عن شمالها سبعون الف ملک و جبرئیل آخذ بخطام الناقه، ینادی باعلی صوته: غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد؛ فلا یبقی یومئذ نبی و لا رسول و لا صدیق و لا شهید الا غضوا ابصارهم حتی تجوز فاطمه فتسیر حتی تحاذی عرش ربها جل جلاله، ... فاذا النداء من قبل الله جل جلاله:

یا حبیبتی و ابنه حبیبی، سلینی تعطی، و اشفعی تشفعی ... فتقول:

الهی و سیدی ذریتی و شیعتی و شیعه ذریتی و محبی و محبی ذریتی. فاذا النداء من قبل الله جل جلاله:

این ذریه فاطمه و شیعتها و محبوبها و محبو ذریتها، فیقبلون و قد احاط بهم ملائکه الرحمه، فتقدمهم فاطمه، حتی تدخلهم الجنة». (۶۴۷)

جابر بن عبدالله از رسول خدا روایت می کند که فرمودند:

«هنگامی که روز قیامت فرا رسد، دخترم فاطمه سوار بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی، که مهار آن ناقه از مروارید درخشان و چهارپای آن از زمرد سبز، دنباله‌اش از مشک بهشتی، چشمانش از یاقوت سرخ و بر فراز آن، قبه‌ای (خیمه‌ای) از نور، که بیرون آن از درونش و درون آن از بیرونش نمایان است.

وارد عرصه محشر می شود فضای داخل آن قبه، انوار عفو الهی و خارج آن خیمه، پرتو رحمت خدایی است.

و بر فرازش تاجی از نور که دارای هفتاد پایه است از در و یاقوت که همانند ستارگان درخشان در افق آسمان نور افشانند. از جانب راست آن مرکب هفتاد هزار ملک و از طرف چپ آن هفتاد هزار فرشته در حرکت هستند - و جبرئیل در حالی که مهار ناقه را گرفته است - با صدای بلندی ندا می کند:

نگاه خود را فراسوی خویش گیرید و نظرها را به پایین افکنید، این فاطمه دختر محمد است که عبور می کند. در آن هنگام، حتی انبیا و صدیقین و شهدا همگی [از ادب] دیده فرو می گیرند؛ تا اینکه فاطمه عبور می کند و در مقابل عرش پروردگارش قرار می گیرد، آنگاه از جانب خدا جل جلاله ندایی به گوش می رسد:

ای حبیبی من و ای دختر حبیب من، بخواه از من آنچه می خواهی؛ تا عطايت کنم و شفاعت کن هر که را مایلی تا قبول فرمایم. در جواب عرضه می دارد:

ای خدای من و ای مولای من، دریاب ذریه‌ی مرا، شیعیان مرا، پیروان مرا و دوستان ذریه مرا. از جانب حق جل جلاله خطاب می رسد:

کجا هستند ذریه فاطمه و پیروان او؟

کجایند دوستدارانش و دوستداران ذریه او؟

در آن هنگام جماعتی به پیش می آیند و فرشتگان رحمت آنان را از هر سوی در میان می گیرند. و حضرت فاطمه (س) در حالی که پیشگام آنهاست همگی را همراه خود به بهشت وارد می فرماید.

حضرت صدیقه (س) در روز قیامت سوار به تناسب مواقف متعدد بر مرکبهای متفاوت است و اینکه در احادیث، مرکبهای آن حضرت، متفاوت ذکر شده است و به نظر بعضی ها نوع مرکب مورد اختلاف بوده است، صحیح نیست. زیرا هر مرکبی که بیان شده است با مشخصات معین در موقف معین بوده و هم‌ا‌ش درست جای اختلاف نیست و علت اختلاف در مشخصات مرکب، از این جهت است که هنگامی که فاطمه (س) به سوی عرش الهی سیر می کند مرکب خاصی دارد، وقتی که از مقابل عرش به جانب بهشت روان است یک مرکب مخصوص دیگر و همچنین هنگام ورود به بهشت و جولان و طیران در فضای رحمت الهی - همانند

جعفر طیار - دارای مرکبهای خاص و گوناگون می‌باشد.

در روایتی که ذکر شد، مشخصات یکی از مرکبهای آن حضرت بیان گردید و گفته شد که جبرئیل مهار ناقه بهشتی زهرا (س) را در روز محشر می‌گیرد.

می‌توان گفت که جبرئیل، نماینده‌ی خاص خدای لامکان، در هر مکان و موقعی است و در برخی از آیات و روایات که جمله‌ی «و جاء ربك، خدا آمد» به کار رفته است، دانشمندان همه را حمل بر آمدن جبرئیل، نماینده‌ی حق تبارک و تعالی نموده‌اند؛ لذا هنگام ورود فاطمه (س) به عرصه محشر، آن یکتا کنیز برگزیده‌ی خدا و بانوی بانوان عالم از اولین و آخرین، همین شایسته اوست که مهار مرکبش را جبرئیل امین بگیرد و با افتخار ندا کند:

«غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد». (۶۴۸)

در روایتی دیگر از رسول اکرم (ص) چنین نقل شده است که فرمود:

... «ینادی مناد من بطنان العرش، یا اهل القیامه غضوا ابصارکم، هذه فاطمه بنت محمد، تمر علی الصراط، فتمر فاطمه علیها و تمر شیعتها علی الصراط کالبرق الخاطف». (... ۶۴۹)

«روز قیامت منادی از میان عرش الهی ندا می‌کند:

ای اهل محشر چشمان خود فرو گیرید، این فاطمه دختر محمد است که از صراط عبور می‌کند، آنگاه فاطمه با شیعیان به سرعت برق از صراط می‌گذرند».

در حدیث دیگری از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که فرمود:

... «ثم یقول جبرئیل:

یا فاطمه!

سلی حاجتک.

فتقولین:

یا رب شیعتی!؟

فیقول الله عز و جل:

قد غفرت لهم.

فتقولین:

یا رب شیعه ولدی.

فیقول الله:

قد غفرت لهم.

فتقولین:

یا رب شیعه شیعتی.

فیقول الله:

انطلقی فمن اعتصم بک فهو معک فی الجنة.

فعدن ذلك یود الخلائق انهم كانوا فاطمیین، فتسیرین و معک شیعتک و شیعه ولدک و شیعه امیرالمؤمنین آمنه پروعاتهم». (... ۶۵۰)

«پس آنگاه جبرئیل عرض می‌کند:

ای فاطمه، هر چه می‌خواهی از خدای خویش طلب کن. فاطمه عرض می‌کند:

خدایا، شیعیان مرا دریاب. خطاب می‌رسد:

همه شیعیان تو را آمرزیدم.

عرضه می‌دارد:

پروردگارا!

شیعه فرزندانم را نیز نجات بده.

ندا می‌آید:

همه آنان را بخشیدم.

ای پروردگارا! شیعه، شیعه‌ام (پیروان شیعه‌ی من)؟

پس خداوند [می‌فرماید]:

ای فاطمه!

اینک در میان اهل محشر برو و هر کسی که به تو پناهنده شود، همراه تو به بهشت وارد خواهد شد.

پیامبر اکرم (ص) سپس به سخنان خود چنین ادامه دادند:

در آن هنگام همه مردم آرزو می‌کنند که ای کاش ما نیز فاطمی بودیم. یا فاطمه، در چنین روزی است که شیعیان تو، پیروان اولاد

تو و شیعیان امیرالمؤمنین در پی تو به سلامت وارد بهشت می‌شوند».

جناب جابر در حدیث مفصل از حضرت باقر (ع) نقل می‌کند که فرمودند:

«والله یا جابر!

انها ذلك اليوم لتلتقط شيعتها و محبيها كما يلتقط الطير الحب الجيد من الحب الرديء، فاذا سار شيعتها معها عند باب الجنة، يلقي الله

في قلوبهم ان يلتفتوا، فاذا التفتوا فيقول الله (عز و جل):

يا احبائي ما التفاتكم؟

فقد شفعت فيكم فاطمه بنت حبيبي.

فيقولون:

يا رب! احبنا ان يعرف قدرنا في مثل هذا اليوم.

فيقول الله:

يا احبائي!

ارجعوا و انظروا من احبكم لحب فاطمه،

انظروا من اطعمكم لحب فاطمه،

انظروا من كساكم لحب فاطمه،

انظروا من سقاكم شربه في حب فاطمه،

انظروا من رد عنكم غيبه في حب فاطمه،

خذوا بيده و ادخلوه الجنة.

قال ابو جعفر:

والله! لا يبقى في الناس الا شاك او كافر او منافق». (... ۶۵۱)

«به خدا قسم ای جابر، این است همان روزی که مادرم زهرا (س) شیعیان و محبین خود را از میان اهل محشر جدا می‌کند چنان

مرغی که دانه‌های خوب را از بد جدا می‌سازد. و چون همراه فاطمه شیعیانش به در بهشت می‌رسند، خدا در قلب آنان چنین القاء می‌فرماید که به پشت سر خویش نگاه کنند؛ آنگاه که به عقب سر خود نظر افکنند، از جانب خدای تعالی خطاب می‌شود:

سبب چیست که شما به پشت سرتان نگاه می‌کنید؟

من که شفاعت فاطمه (س) دختر حبیب محمد را درباره شما پذیرفتم.

عرض می‌کنند:

پروردگارا!

دوست می‌داریم قدر و منزلت ما شیعیان فاطمه در چنین روزی شناخته شود.

پس از جانب خدای تعالی خطاب می‌شود:

ای دوستان من!

برگردید، [به صحنه محشر]، نظر افکنید [در میان آن جماعت و] هر کس را که برای دوستی فاطمه (س) شما را دوست داشته است و هر کس را که به خاطر زهرا به شما دوستداران فاطمه (س) اطعام کرده نیکی نموده و با جرعه آبی سیرابان کرده یا از غیبت افراد درباره‌ی شما مانع شده است، دست او را بگیرید و به بهشت واردش کنید، سپس حضرت ابوجعفر (امام باقر) (ع) اضافه فرمود:

به خدا سوگند از برکت محبت جداهم زهرا (س) کسی بر جای نمی‌ماند جز آن کسی که نسبت به مقام والای آل محمد (ص) تردید داشته و یا کافر و یا منافق باشد».

در «تفسیر فرات بن ابراهیم» روایتی از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که آن حضرت فرمود:

...«تدخل فاطمه ابنتی الجنة و ذریتها و شیعتها...»

و ذلک قوله تعالی:

«لا یحزنهم الفزع الاکبر»، «و هم فی ما اشتت انفسهم خالدون»

هی واللّه فاطمه و ذریتها و شیعتها». (... ۶۵۲)

«دخترم فاطمه (س) با ذریه و شیعیانش وارد بهشت می‌شوند و در این مورد است که خدای تعالی می‌فرماید:

هرگز فزع اکبر (هول و هراس بزرگ و روز قیامت) آنها را غمگین نمی‌سازد... و با هر چه که بدان تمایل دارند برای همیشه متنعمند...»

آری، فاطمه (س) و ذریه و شیعیان او در پناه رحمت خدا، از وحشت روز محشر در امن و امان هستند.

عاصمی در کتاب زین الفتی - در بخش «اشراف الساعه» - از سلمان چنین روایت می‌کند که پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«یا سلمان!

والذی بعثنی بالنبوه!

لاخذن یوم القیامه بحجزه جبرئیل،

و علی (ع) اخذ بحجزتی،

و فاطمه (س) آخذه بحجزته،

و الحسن (ع) آخذ بحجزه فاطمه (س)،

و الحسین (ع) آخذ بحجزه الحسن (ع)،

و شیعتهم اخذه بحجزتهم.

فاین تری اللّه ذاهبا برسول اللّه؟

و این تری رسول الله (ص) ذاهبا بأخیه؟

و ان تری اخا رسول الله (ص) ذاهبا بزوجه؟

و این تری فاطمه (س) ذاهبه بولدها؟

این تری ولد رسول الله (ص) ذاهبین بشیعتهم؟

الی الجنه و رب الکعبه یا سلمان، الی الجنه و رب الکعبه یا سلمان، عهد عهد به جبرئیل من عند رب العالمین». (۶۵۳)
«ای سلمان!

قسم به وجود مقدسی که مرا به پیامبری مبعوث فرموده است!

در روز قیامت، من دامان جبرئیل (نماینده خدای عز و جل) را می‌گیرم
و علی دامان مرا،

و فاطمه دامان علی را،

و حسن دامان فاطمه را،

و حسین دامان حسن را،

و شیعیانشان دست به دامان آنها هستند.

یا سلمان!

آیا گمان می‌کنی، خدای تعالی پیامبرش را (پناهنده خود را) کجا می‌برد؟

و پیامبر، برادرش علی را؟

و علی همسرش زهرا را؟

و فاطمه فرزندانش را؟

و آنها شیعیانشان را کجا خواهند برد؟

سپس پیامبر اکرم سه بار تکرار فرمودند:

ای سلمان!

قسم به خدای کعبه! به سوی بهشت می‌برند و این پیمانی است که جبرئیل از جانب پروردگار جهانیان وعده داده است».

اعتراف و یقین به ولایت حضرت صدیقه (س) و اظهار تشیع و دوستی نسبت به او، در زیارت مخصوص آن حضرت نیز با این جملات بیان شده است:

«خدایا شاهد باش که من از شیعیان زهرا و از دوستان اویم و معتقد به ولایت آن حضرت هستم».

با توجه به اینکه حضرت فاطمه‌ی صدیقه (س) در والاترین مناقب و برترین مقامات با پدر و همسر و فرزندان‌شان (ع) مشترک است و با در نظر گرفتن مطالبی که نسبت به مراتب عالی آن حضرت در روز قیامت بیان شد و بشارتهائی که درباره‌ی شیعیانشان از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است، هرگز معقول نیست که صاحب این مقامات عالی و لیه الله نباشند.

مطالبی را که بیان شد، از اخباری که در علت نامگذاری حضرت صدیقه (س) به اسامی «فاطمه» و «بتول» وارد شده است، می‌توان استفاده کرد. فاطمه اسمی است که از اسماء حق تبارک و تعالی مشتق گردیده و بر عرش و جنت چنین نوشته شده است:
«انا الفاطر و هذه فاطمه».

در کتاب ذخائر العقبی می‌خوانیم:

«قال رسول الله (ص) لفاطمه:

یا فاطمه أتدرین لم سمیت فاطمه؟

قال علی:

یا رسول الله لم سمیت فاطمه؟

قال:

ان الله عز و جل قد فطمها و ذریتها عن النار يوم القيامة». (۶۵۴)

«پیامبر اکرم (ص) به فاطمه (س) فرمودند:

آیا می دانی چرا اسم تو را فاطمه نهاده‌اند؟

علی عرض کرد:

یا رسول الله (ص) خودتان بفرمایید سبب این تسمیه چیست.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

سبب این است که خدای تعالی فاطمه و شیعیان او را از آتش روز قیامت منقطع و دور نگهداشته است».

روایت مذکور را محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی از ابن عساکر نقل کرده است و اضافه می‌کند که این حدیث را امام علی بن

موسی الرضا (ع) نیز در مسند خود ذکر کرده‌اند. محب‌الدین طبری می‌گوید:

حضرت رضا (ع) در کتاب مسندشان چنین می‌فرماید:

«ان رسول الله (ص) قال:

ان عز و جل فطم ابنتی فاطمه و ولدها و من احبهم من النار فلذلك سمیت فاطمه». (۶۵۵)

«پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

به درستی که خدای تبارک و تعالی دخترم فاطمه (س) و فرزندانش و هر کسی که آنان را دوست بدارد از آتش منقطع و دور

گردانیده است و از این جهت است که او را فاطمه نامیده‌اند».

علاوه بر دانشمندانی که نامشان برده شد، جمعی دیگر از علماء نیز این روایت را در کتابهای خود آورده‌اند، از جمله عییدی مصری

مالکی در «عمده التحقیق فی بشائر آل الصدیق» این مطلب را ذکر کرده است. (۶۵۶)

قسطلانی که یکی از دانشمندان بزرگ عامه است در مواهب الدنیه چنین نقل می‌کند:

«روی النسائی و الخطیب مرفوعا:

«انما سمیت فاطمه لان الله فطمها و محبها عن النار» (۶۵۷)

و «سمیت بتولا لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا»

و قیل:

«لانقطاعها عن الدنيا الى الله تبارک و تعالی» قاله ابن الاثیر».

نسائی و خطیب بغدادی از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند که فرمود:

«فاطمه (س) به این دلیل فاطمه نامیده شده که خدای (تبارک و تعالی) او و دوستانش را از آتش منقطع و دور گردانیده است

و ابن اثیر می‌گوید:

او را بتول نامیده‌اند، زیرا از نظر تدین و فضیلت و اصالت از تمام زنان عصر خویش جدا و ممتاز بوده است؛

همچنین گفته شده که تسمیه‌ی او به بتول به این دلیل است که فاطمه دل از دنیا گسسته و به خدای خویش پیوسته است».

هر یک از نامهای حضرت فاطمه (س) رمزی و سری دارد، اینکه در اخبار و روایات آمده است.

چرا فاطمه‌اش نامیده‌اند؟

چرا او را بتول گفته‌اند و چرا اسمش را عذرا نهاده‌اند؟

چنانکه گفته شد «فاطمه» و «بتول» در حقیقت هر دو یک معنی دارند و به فرمایش پیامبر اکرم (ص) حاکی از این است که حضرت فاطمه و فرزندش و شیعیان او در روز قیامت از آتش منقطع و دورند. (۶۵۸)

مقام حضرت زهرا (س) در بهشت

مقام زهرا (س) در بهشت با مقام پیامبر و علی و حسنین (ع) یکسان است

منقبت دیگر، اشتراک فاطمه زهرا (س) با پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و حسنین (ع) است در مقامات و درجاتی که مخصوص و منحصر می‌باشد به پنج تن آل عبا. با دقت در این دسته روایات کاملاً روشن می‌شود که آنان را مقام و مرکزیت خاصی است و هرگز هیچ بشری را به آن درجات والا راه نیست.

زید بن ارقم از پیامبر اکرم (ص) روایت می‌کند که آن حضرت خطاب به امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

«انت معی فی قصری فی الجنة مع فاطمه ابنتی (و انت اخی و رفیقی)» (۶۵۹)

«یا علی تو و دخترم فاطمه در بهشت در قصر من همنشین من هستید. سپس پیامبر اکرم (ص) این آیه را تلاوت فرمودند:

[برادرانه بر تختهای بهشتی روبروی هم می‌نشینید]. (۶۶۰)

این روایت را محب‌الدین طبری در کتاب الرياض النضرة، ابن مغزلی در مناقب، حموی در فرائد، ابن اکثیر (۶۶۱) در وسیله المال و عاصمی در زین الفتی، احمد بن حنبل در مناقب نقل کرده‌اند.

حدیث دیگری امیرالمؤمنین (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند که رسول اکرم (ص) فرمود:

«فی الجنة درجه تدعی «الوسیله».

فاذا سألتم الله فسلوا لی الوسیله،

قالوا:

یا رسول الله، من یسکن معک فیها؟

قال:

علی و فاطمه و الحسن و الحسین».

«در بهشت درجه‌ای است به نام «الوسیله»، هر گاه بخواهید در هنگام دعا چیزی برای من از خدا بطلبید، مقام «وسیله» را مسئلت نمایید، گفتند:

یا رسول الله چه کسانی در این درجه‌ی مخصوص با شما همنشین هستند؟

فرمودند:

علی، فاطمه، حسن و حسین».

این حدیث را دانشمندان عامه نیز در کتب خود ذکر نموده‌اند، از جمله سیوطی در کتاب جامع الکبیر از حافظ ابن مردویه نقل کرده است.

ما شیعیان نیز در زیارت پیامبر اکرم (ص) چنین عرض می‌کنیم:

«اللهم اعطه الدرجه الرفیعه و آته الوسیله من الجنة». (۶۶۲)

چنانکه گفته شد درجه وسیله - که والاترین درجات بهشتی است - مخصوص و منحصر است به پنج تن و هرگز بشری را به آن رتبه اعلی راه نیست. درجه وسیله برتر از درجات جمیع انبیا، اوصیا، اولیا و علماء و مخلصین است. (۶۶۳)

امیرالمؤمنین (ع) چنین روایت می‌کنند که پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«انا و فاطمه و علی و الحسن و الحسین فی مکان واحد یوم القیامه».

«روز قیامت من و فاطمه و علی و حسن و حسین (ع) دارای مقام و منزلت واحدی هستیم».

آری اینان در تمام عوالم خلقت مقام و منزلتشان یکی است.

در عالم نور، در عالم ذر، در عالم اظله، در محشر، در عوالم سفلی و علوی، ملکی و ملکوتی، در غیب و شهود، خلاصه در تمام مسیر آفرینش، از آغاز تا پایان، همه جا با هم، هم‌ردیف و هم‌شان و هم‌مقامند.

بعضی از علمای عامه (سنی) که حدیث مذکور را نقل کرده‌اند عبارتند از:

احمد بن حنبل در مسند،

حافظ محب‌الدین طبری در الریاض النضره.

روایت دیگری که عامه نیز نسبت به آن اهمیت بسیار قائل شده‌اند این است:

روزی رسول اکرم (ص) وارد خانه امیرالمؤمنین (ع) شد و ایشان را در حال استراحت مشاهده کردند و خطاب به حضرت زهرا (س) چنین فرمودند:

«انی و ایاک و هذین (یعنی الحسین) و هذا الراقد (او النائم)، یوم القیامه فی مکان واحد».

«همانا، من و تو (یا زهرا) و حسن و حسین و این شخص که در اینجا آرمیده است (علی)، روز قیامت همه در یک جا خواهیم بود».

راویان این حدیث عبارتند از:

احمد ابن حنبل در مسند،

حافظ ابن عساکر، محب

الدین طبری،

حاکم حسکانی ...

حاکم نیشابوری اسناد این روایت را بررسی و آن را تأیید نموده است.

عبدالله بن قیس از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمودند:

«انا و علی و فاطمه و الحسن و الحسین یوم القیامه فی قبه تحت العرش» (۶۶۴)

«جایگاه من و علی و فاطمه و حسن و حسین روز قیامت در قبه‌ای است که زیر عرش قرار دارد».

از این روایت چنین معلوم می‌شود که والاترین مقامات که «وسیله» نام دارد، در پایتخت عظمت حضرت حق تبارک و تعالی است و هرگز کسی را به آنجا راه نیست. آری، پایتخت عالم فقط جایگاه پنج تن (ع) است، آنجا که نشانگر عظمت و جلال و جلوه‌گاه نور جمال و جلال کبریایی است.

تقدم و سواره بودن حضرت زهرا (س) در ورود به بهشت

رکوب (سواره بودن) در روز قیامت، بهشت و سیر در مواقع مختلف از مقامات مشترک حضرت زهرا (س) با پدر بزرگوارش و امیرالمؤمنین و حسنین (ع) می‌باشد. و هیچ زنی در عالم - از اولین و آخرین - دارای این مقام نیست.

حضرت فاطمه (س) در این رتبه نیز بین بانوان جهان بی‌همتاست.

از میان بانوان، تنها ایشانند که سواره وارد عرصه محشر می‌شود. فرق ایشان با زنان دیگر، بلکه با جمیع صدیقین، علما، اولیاء و شهدا، تفاوت بین پیاده و سواره است.

بریده از پیامبر اکرم (ص) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:

«یبعث الله ناقه صالح، فی شرب من لبنها هو و من آمن به من قومه. و لی حوض کما بین عدن و عمان، اکوابه عدد نجوم السماء فیستقی الانبیاء. و یبعث الله صالحا علی ناقته.

قال معاذ: یا رسول الله و انت علی الغضباء؟

قال:

لا، انا علی البراق، یخضنی الله به من بین الانبیاء و فاطمه ابنتی علی الغضباء...»

«خدای (تعالی) ناقه‌ی حضرت صالح را در روز رستاخیز برمی‌انگیزد، پس حضرت صالح و ایمان‌آوردگان به او از شیر آن شتر می‌نوشند و سیراب می‌شوند؛ لیکن مرا حوضی است به پهنای عدن تا عمان، که تعداد جامه‌های آن به شمار ستارگان آسمانی است و انبیا (از من) طلب سقایت می‌نمایند.

«پیامبر اکرم (ص) در ادامه سخن چنین می‌فرماید:

خدای (تعالی) در روز حشر، صالح را سوار بر ناقه‌اش برمی‌انگیزد.

معاذ از پیامبر اکرم پرسید:

یا رسول الله!

آیا شما نیز سوار بر شتر غضباء به محشر وارد می‌شوید؟

آن حضرت در جواب فرمودند:

نه، مرکب اختصاصی من براق است، که خدای (تعالی) مرا در میان انبیاء به این مرکب مخصوص گردانیده است و غضباء مرکب مخصوص دخترم فاطمه (س) است.»

روایتی که ذکر شد حافظ ابن عساکر در تاریخش آورده و علمای شیعه نیز آن را نقل نموده‌اند.

غضباء نام شتری است که هر وقت علی (ع) از جانب پیامبر اکرم (ص) برای تبلیغ اسلام مأموریت داشت بر آن سوار می‌شد، چنانکه جهت قرائت سوره براءت (توبه) در برابر کفار نیز علی بر این مرکب مخصوص سوار بود.

کثیر بن مره حضرمی روایت می‌کند که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

«حوضی اشرب منه یوم القیامه انا و من آمن بی و من استسقانی من الانبیاء. و تبعث ناقه ثمود لصالح، فیحلبها فی شرب من لبنها هو والذین آمنوا معه من قومه ثم یرکبها من عند قبره، حتی توافی به المحشر...» فقال معاذ: اذا ترکب الغضباء یا رسول الله؟

قال:

لا، ترکبها ابنتی، انا علی البراق، اختصت به من دون الانبیاء... (۶۶۵)

«در روز قیامت مرا حوضی است که من و هر کس که به من ایمان آورده است از آن سیراب می‌شویم و از پیامبران نیز آنانکه بخواهند سیراب می‌گردند، در آن روز ناقه‌ی ثمود برای صالح برانگیخته می‌شود، صالح و آنان که از قومش به او ایمان آورده‌اند از شیر آن شتر می‌نوشند، سپس صالح در کنار قبرش بر آن ناقه سوار می‌شود و به صحنه محشر می‌آید.

معاذ عرض کرد:

یا رسول الله!

آیا در آن هنگام شما هم بر شتر غضباء سوار می‌شوید؟

فرمودند:

نه، غضبنا مرکب دخترم فاطمه است و مرکب من براق است که در میان انبیا به آن اختصاص یافته‌ام».

ابوهریره می‌گوید:

شنیدم از پیامبر اکرم (ص) که فرمودند:

«تبعث الانبیاء یوم القیامه علی الدواب و یبعث صالح علی ناقته و ابعث علی البراق و تبعث فاطمه امامی علی الغضبنا و یبعث ابنا فاطمه - الحسن و الحسین علی ناقتین و علی بن ابی طالب علی ناقتی». (۶۶۶)

«در روز قیامت انبیا سوار بر مرکبها هستند و صالح سوار با ناقه‌اش مبعوث می‌شود و من نیز بر براق و فاطمه در پیشاپیش من بر غضبنا و دو فرزند فاطمه، حسن و حسین بر دو ناقه دیگر و علی بن ابی طالب بر ناقه مخصوص من، همگی سواره مبعوث می‌شویم».

مرکب انبیا - چنانکه از روایات استفاده می‌شود - از مرکبهای عمومی بهشتی است نه اختصاصی و با توجه به روایت قبلی، که پیامبر (ص) می‌فرماید «در روز قیامت سواره مبعوث شدن به‌مراه انبیا، مخصوص امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین (ع) می‌باشد» در تمام مواقع، آنجا که از مسیر پنج تن (ع) سخن رفته است، ردیف و ترتیب حرکت چنین است:

حضرت فاطمه (س) از همه جلوتر و رسول خدا (ص) پشت سر فاطمه (س) و امیرالمؤمنین (ع) بعد از پیامبر اکرم، حسنین (ع) پشت سر آنان هستند، حتی ورود پنج تن (ع) به بهشت نیز به همین ترتیب است.

دانشمندانی که این روایت ابوهریره را نقل کرده‌اند عبارتند از:

محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی، حاکم در مستدرک - که صحت آن را بررسی و تأیید کرده است - ابن عساکر در تاریخش و خطیب در تاریخش.

سیوطی ضمن نقل این حدیث از ابوالشیخ و حاکم و خطیب و ابن عساکر چنین نتیجه می‌گیرد که این روایت آن احادیثی را که از طریق شیعه درباره‌ی پیشگام بودن فاطمه (س) در هنگام سیر پنج تن (ع) نقل شده است، تأیید می‌کند.

حافظ سیوطی با ذکر اسناد و مدارک در کتاب جمع الجوامع آورده است که حضرت رسول (ص) فرمود:

«اول شخص یدخل الجنة فاطمه بنت محمد». (۶۶۷)

«اول کسی که به بهشت وارد می‌شود فاطمه دختر محمد است».

و در حدیث دیگر:

«ان اول من یدخل الجنة: انا و علی و فاطمه و الحسن و الحسین». (... ۶۶۸)

«ما پنج تن قبل از همه کس به بهشت وارد می‌شویم»...

از این دسته اخبار و احادیث دیگری که در این موضوع از پیامبر اکرم (ص) وارد است، معلوم می‌شود که فاطمه (س) دارای مرکبهایی است مخصوص به خود، که گاهی از نور، گاهی از یاقوت و گاهی از زمرد است و یکی از مرکبهای آن حضرت نیز غضبنا است.

حضرت فاطمه (س) هنگام سیر در مواقع متعدد، مرکبهای مختلفی دارند؛ موقع ورود به محشر، هنگام داخل شدن به بهشت، وقت سیر در جنت و مراحل دیگر در هر موقعی سوار بر مرکب مخصوص می‌باشد و اینکه در احادیث مرکبهای آن حضرت را متنوع ذکر کرده‌اند، به سبب همین تعدد مواقع و منازل است.

این منقبت فاطمه (س) - که در میان جمیع زنان، از اولین و آخرین، تنها بانویی است که سوار بر مرکب محشر می‌شود و با توجه به اینکه در این فضیلت با پیامبر اکرم (ص) پیاده‌اند و او که «ولیه الله» است، سوار بر مرکب مخصوص به خود می‌باشند. (۶۶۹)

این خود برهان روشن و قاطعی است که آن حضرت دارای مقام شامخ ولایت بوده و از شئون همین رتبه‌ی والا است که جمیع زنان

در محشر.

ملائکه در حضور فاطمه زهرا (۶۷۰) (س)

جبرئیل در محضر حضرت صدیقه‌ی کبری (س)

حضرت فاطمه (س) که از اولین و آخرین زن جهان خلقت برترین هستند، بارها با ملائک و از جمله پیک وحی سخن گفته و با وی انس گرفتند.

حضرت امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید:

«ان فاطمه مکثت بعد رسول الله (ص) خمسة و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان یتبها جبرئیل فیحسن عزایها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یكون بعدها فی ذریتها و کان علی یکتب ذلک.» (۶۷۱)

حضرت فاطمه (س) پس از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگی نمودند و در طول این ایام فوق‌العاده در حزن و اندوه به سر می‌بردند و جبرئیل به حضور وی رسیده و آن حضرت را در عزای پدرش تسلی می‌داد و با وی شریک غم می‌گشت و از وضع رسول خدا و جایگاه عظیم او در پیش خدا سخن می‌گفت و همچنین فاطمه (س) را از سرنوشت تک تک فرزندانش بعد از شهادت جانسوزش با خبر مینمود و علی (ع) نیز همه این وقایع را می‌نوشت.

از عبارت «کان» در این حدیث استفاده می‌شود که رفت و آمد جبرئیل به حضور فاطمه و سخن گفتنش با وی محدود نبود.

بلکه این ارتباطها ادامه داشت و جبرئیل با فاطمه (س) انس گرفته بود.

در حدیث دیگر داریم که هنگام وفات زهرا (س) و قبض روح ملک الموت از آن حضرت، جناب جبرئیل در حضور زهرا بود و حضرت زهرا (س) خطاب به هر دو آنان فرمود:

سلام بر جبرئیل، سلام بر ملک الموت.

(حتی حضور سایر ملائکه نیز در کنار فاطمه (س) محسوس بوده.) (۶۷۲)

جبرئیل حامل سلام خدا به فاطمه (س)

عن ابی جعفر (ع):

لما اراد الله تعالی ان ینزل علیها «مصحف»؛ امر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ان یحملوه فینزل به علیها و ذلک فی لیله الجمعة من الثلث الثانی من الیل فهبطوا به و هی قائمه تصلی و سلموا علیها و قالوا:

السلام یقرئک السلام و وضعوا المصحف فی حجرها.

فقال:

لله السلام و منه السلام و الیه السلام و علیکم یا رسل الله السلام. (۶۷۳)

امام باقر (ع) می‌فرماید:

چون خداوند اراده کرد که مصحف فاطمه (س) را برای آن حضرت بفرستد، به جبرئیل، میکائیل و اسرافیل دستور داد آن را به فاطمه (س) برسانند. این قضیه در نیمه شب جمعه اتفاق افتاد، آنان در حالی فرود آمدند که آن بانو مشغول عبادت الهی بود.

پس از عرض سلام به او گفتند:

(خدا) بر تو سلام می‌فرستد، آنگاه مصحف را به وی تحویل دادند.

فاطمه (س) پس از تحویل مصحف گفت:

بر خدا باد سلام و از او سلام و برای او سلام و برای شما سفیران پروردگارم سلام. قابل توجه است جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، که هر سه از بزرگان ملائکه به حساب می‌آیند، حامل سلام خدا به فاطمه (س) بوده‌اند و مصحف فاطمه را به صاحب اصلی می‌رسانند و با وی به گفتگو می‌پردازند.

حضرت امام صادق (ع) در مورد نزول ملائکه به حضور فاطمه (س) و سخن گفتنشان با آن حضرت می‌فرمایند: «انما سمیت فاطمه محدثه لان الملائکه کانت تهبط من السماء فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران ... فتحدثهم و یحدثونها»... (۶۷۴)

فاطمه (س) را از این جهت محدثه خواندند که ملائکه به حضورش شتافته و با وی مصاحبه می‌کردند و سخن می‌گفتند، همان طوری که با مریم دختر عمران چنین بودند.

صفوف ملائکه در حضور فاطمه زهرا (س)

دیدار ملائکه با فاطمه (س) در موارد مذکور محدود نبوده، بلکه خداوند آنها را برای خدمت به فاطمه (س) مأمور و موظف ساخته بود و پیوسته در رفت و آمد به خانه و حضور زهرا (س) بودند.

ملائکه گاهی حسنین (ع) را مراقبت و مواظبت می‌کردند و گاهی برای آنان و خود فاطمه (س) لباسهای بهشتی می‌آوردند و حتی در دستاس و آرد کردن جو و گندم یاور فاطمه (س) بودند و برای هر گونه خدمتگزاری صف کشیده و از هم سبقت می‌گرفتند... اگر کسی مختصر اطلاعاتی در مورد سیره آن حضرت داشته باشد، به یقین می‌داند که فاطمه (س) کسی است که پیوسته مشمول الطاف الهی بوده و فرشتگان آسمانی در ایام مختلف به خدمت او می‌پرداختند...

روزی پیامبر خدا (ص) به معرفی دخترش فاطمه (س) پرداخت و او را برترین زن جهان از اولین و آخرین خواند، آنگاه اضافه کرد: آنها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من الملائکه المقربین.

او هنگامی که در محراب عبادت می‌ایستد، هفتاد هزار نفر از ملائکه برای او سلام و درود می‌فرستند (... ۶۷۵)

کیفر ستمگران و دشمنان فاطمه زهرا (س)

کیفر ستمگران به فاطمه (س) در دنیا

از نظر فقهی کسی که به چهارده معصوم ناسزا بگوید و یا عملی توهین آمیز در مورد آنان انجام دهد، حکمش قتل است، که در منابع فقهی مورد بحث فقها واقع شده است.

بنابراین، فاطمه زهرا که یکی از حضرات معصومین (ع) می‌باشند، هر گونه اسائه ادب و جرات و جسارت و بغض و کینه عملی به ساحت آن بزرگوار کیفر شدیدی در پی خواهد داشت.

از نظر حدیثی نیز روایات زیادی در این زمینه آمده و از جمله از حضرت امام صادق (ع) می‌خوانیم که می‌فرمایند:

«چون حضرت مهدی (عج) ظهور کند، پس از پاره‌ای از اقدامات، به کیفر قاتلان ستمگر مادرش فاطمه (س) می‌پردازد و به سراغ قبر آنان می‌رود، آنان را زنده می‌کند و به محاکمه می‌کشد و پس از آن به دارشان آویزانشان می‌کند و پس از باز کردن از دار، به پیکر کثیفشان آتش می‌زند. (۶۷۶)

این حدیث می‌رساند ستمگرانی که به خانه آن حضرت هجوم برده، وی را مصدوم نموده، بچه‌اش را کشته و خانه‌اش را به آتش

کشیدند، چه کیفر سنگینی در این جهان دارند.

در اینجا توجه شما را به یک تاریخ زنده، که نتیجه مطلوبی در این بحث دارد جلب می‌کنم:

رسول خدا هنگامی که مکه را فتح کرد، همه را آزاد ساخته و از انتقام گرفتن چشم‌پوشی نمود، ولی از چهار نفر زن و شش نفر مرد نگذشت و آنان را مهدور الدم اعلام کرد. (۶۷۷)

از جمله این اشخاص که واجب القتل اعلان شد هبار بن اسود بود.

او هنگامی که دختر بزرگ پیامبر (ص) (حضرت زینب) عازم مدینه بود، به تعقیبش پرداخت و با نیزه‌ای که به وی زد، باعث شد که آن بانوی گرامی بچه خود را که در شکم داشت سقط کند.

رسول گرامی فرمود:

هر کجا به هبار دست یافتید، دستها و پاهای او را قطع نموده و سپس به قتل رسانید.

(اقتلعوا یدیه و رجلیه ان قدرتم علیه، ثم اقتلوه) (۶۷۸)

ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید:

من این خبر تاریخی پیامبر را برای نقیب خود ابوجعفر خواندم او گفت:

پیامبر خدا (ص) به جهت ترساندن زینب و سقط جنین وی، خون هبار را مباح اعلان کرد.

او اضافه کرد:

از این حدیث استفاده می‌شود که اگر پیامبر خدا (ص) در زمان فاطمه (س) زنده بود، خون آنان که فاطمه (س) را ترسانده و محسنش را کشتند، مباح اعلان می‌فرمود.

ابن ابی الحدید پرسید:

اجازه می‌دهی من جریان ترساندن فاطمه (س) و کشته شدن محسنش را از تو نقل کنم؟

او گفت:

از من نقل نکن و بطلان آن را نیز نقل نکن، زیرا من متوقفم. (۶۷۹)

هذا الخبر قراته علی النقیب ابی جعفر فقال:

اذا كان رسول الله (ص) اباح دم هبار بن الاسود لانه روع زینب فالقت ذا بطنها، فظهر الحال انه لو كان حيا لاباح دم من روع فاطمه حتى القت ذا بطنها...

در نتیجه کیفر دشمنان و ستمگران فاطمه (س) از نظر شیعه و سنی قتل است و این مساله موضوعی است مسلم که دانشمندان فریقین به آن عقیده دارند.

اذیت به فاطمه (س) اذیت به خدا و پیامبر است

اینکه اذیت فاطمه (س) اذیت خدا و پیامبر (ص) است، موضوعی است که دهها حدیث معتبر در این باره در کتب شیعه و سنی آمده، اینک بدون نیاز به تحلیل، به چند حدیث از آنها تبرک می‌جوئیم:

۱ - قال رسول الله (ص):

فاطمه بضعه منی، فمن اغضبها اغضبنی. (۶۸۰)

رسول خدا (ص) فرمودند:

فاطمه (س) پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده.

۲ - عن النبی (ص):

فاطمه بضعه منی و هی نور عینی، ثمره فوادی و روحی التي بین جنبی، من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من اغضبها فقد اغضبنی، یوذینی ما آذاها. (۶۸۱)

پیامبر خدا (ص) فرمودند:

فاطمه پاره تن من، نور چشمم، میوه‌ی دلم و روح و روانم است.

هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت نموده و اذیت من اذیت خداست و کسی که وی را به خشم آورد، مرا به خشم آورده، اذیت می‌کند مرا، آنچه فاطمه را اذیت کند.

۳ - قال النبی (ص):

فاطمه بضعه منی، من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله عز و جل و هذا یدل علی عصمتها. (۶۸۲)

رسول گرامی (ص) فرمودند:

فاطمه (س) پاره تن من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده. (سپس ابن ابی الحدید می‌گوید:

این حدیث، عصمت فاطمه را در بر دارد.)

۴ - عن رسول الله (ص):

ان الله عزوجل لیغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها. (۶۸۳)

از پیامبر خدا (ص) آمده است:

خداوند با خشم و غضب فاطمه به خشم آید و با رضای او راضی می‌گردد.

۵ - قال رسول الله (ص):

فاطمه بضعه منی، یوذینی ما آذاها. (۶۸۴)

پیامبر خدا (ص) فرمودند:

فاطمه (س) پاره تن من است، اذیت می‌کند مرا، آنچه او را بیازارد.

۶ - قال رسول الله (ص):

فاطمه (س) بنت محمد و هی بضعه منی، فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله. (۶۸۵)

رسول خدا (ص) فرمودند:

فاطمه (س) دختر محمد است، او پاره تن من بوده، هر کس وی را آزار دهد، مرا آزار نموده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت نموده است.

این احادیث ششگانه، که به عنوان نمونه، از کتابهای معتبر اهل سنت نقل گردید، می‌رساند که خشم فاطمه (س) باعث خشم خدا و پیامبر می‌گردد و اساساً رضایت و غضب الهی به رضا و غضب فاطمه (س) بستگی دارد. و چنانچه ملاحظه فرمودید از این احادیث به عصمت فاطمه (س) استدلال نموده و حرکت او را معلول اراده و خواست خدا می‌دانند.

خدا و پیامبر، ستمگران فاطمه (س) را لعن کرده‌اند

پروردگار عالم در سوره احزاب آیه ۵۷ می‌فرماید:

«ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنيا و الآخرة»

به یقین کسانی که خدا و پیامبر او را اذیت می‌کنند، در دنیا و آخرت ملعون بوده و از رحمت الهی دور می‌باشند. قطع نظر از روایات خاصه که از طریق شیعه نقل شده، اگر همان شش حدیث مذکور را که در این فصل از کتب معتبره عامه نقل نمودیم که «اذیت فاطمه (س) را اذیت خدا و پیامبرش می‌دانند» و با این آیه شریفه کنار هم گذاشته و نتیجه بگیریم، به این ثمره خواهیم رسید که هر کس فاطمه (س) را اذیت کرده و در حق او ستمگری نموده و به خانه او تجاوز کرده و ... در دنیا و آخرت ملعون بوده و از رحمت الهی محروم و به عذاب دردناک در قعر آتش جهنم گرفتار خواهد آمد.

علاوه بر این، استدلال و استنتاج، از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده که این آیه در مورد کسانی نازل شده، که حق علی (ع) را غضب کنند و فاطمه (س) را از حقش محروم نموده و وی را به خشم آورند (... ۶۸۶) «ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذابا مهینا» نزلت فیمن غضب امیر المؤمنین حقه و اخذ حق فاطمه و آذاها)...

پس، با این بیان روشن (ایذاء فاطمه (س)، ایذاء خدا و پیامبر (ص)، موزیان خدا و پیامبر ملعونند، پس موزیان و مبغضان فاطمه ملعونند).

ملاحظه می‌شود که خداوند دشمنان و ستمگران فاطمه (س) را در قرآن مجید ملعون خوانده است.

اما از نظر پیامبر خدا (ص) نیز، از طریق اهل سنت، از ابن عباس در یک حدیث مفصل در مورد حضرت فاطمه (س) چنین آمده است:

اللهم العن من ظلمها و عاقب من غضبها و ذل من اذلها و خلد فی نارک من ضرب جنبها حتی القت ولدها، فتقول الملائکه عند ذلک. (آمین). (۶۸۷)

خداوندا!

هر کس فاطمه را مورد ستم قرار دهد از رحمت خود دور بدار (لعنتش کن) و غاصبین حقش را عذاب کن و کسی که او را خوار گرداند، خوارش فرما و آنان که به پهلوی

او می‌زنند و باعث سقط فرزندش می‌شود برای همیشه در آتش دار،

(این دعاها با آمین ملائکه به اجابت می‌رسد).

چنانچه ملاحظه می‌کنید در این حدیث پیامبر خدا ستمگران و غاصبین حق فاطمه (س) را ملعون خوانده و آنان را برای همیشه اهل آتش می‌داند.

آنچه پیامبر (ص) در معراج مشاهده کردند!

عن ابن عباس: قال:

قال رسول الله (ص):

لما عرج بی الی السماء رایت علی باب الجنه:

«لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی حبیب الله، الحسن و الحسین صفوه الله، فاطمه امه الله، علی مبغضیهم لعنه الله». (۶۸۸)

ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمودند:

من در معراج دیدم که بر در بهشت نوشته شده بود:

«معبودی نیست جز خدا، محمد رسول خدا (ص)، علی حبیب الهی، حسن و حسین برگزیده حق، فاطمه (س) کنیز پروردگار و بر

دشمنان آنان لعنت باد.»

این حدیث نیز می‌رساند که دشمنان فاطمه (س) مستحق لعنت خدا در دنیا و آخرتند. (۶۸۹)

کیفر اخروی دشمنان فاطمه زهرا (س)

اگر به دقت به آیات قرآن مجید نظری بیفکنیم و رابطه برخی از آیات آن را در مورد حضرت زهرا (س) مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دید که پروردگار عالم عذاب دردناک و خوار کننده ای برای دشمنان آن حضرت وعده می‌دهد. از جمله در آیه ۶۱ سوره توبه می‌فرماید:

«و الذین یوذون رسول اللّٰه لهم عذاب الیم؛ کسانی که پیامبر خدا (ص) را اذیت می‌کنند به عذاب دردناکی گرفتار آیند.» و در آیه ۵۷ احزاب می‌فرماید:

«ان الذین یوذون اللّٰه و رسوله لعنهم اللّٰه فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذابا مهینا»

به یقین کسانی که به ایذا خدا و پیامبر می‌پردازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی به دور بوده، عذاب خوار کننده ای در انتظار آنان است.

با توجه به بحثهایی که در همین فصل داشتیم و ثابت کردیم که «ایذاء فاطمه (س) ایذاء خدا و پیامبر است» چنین نتیجه می‌گیریم که دشمنان فاطمه طبق همین دو آیه و آیات مشابه دیگر، در آتش ابدی که از قهر خدا سرچشمه می‌گیرد قرار خواهند گرفت. و در حدیثی رسول خدا در این زمینه می‌فرماید:

هر کس با دشمنی فاطمه و اهل بیت من از دنیا برود کافر از دنیا رفته و بوی بهشت به مشام او نمی‌رسد و در پیشانی او می‌نویسند این شخص از رحمت خدا به دور است. (۶۹۰)

...من مات علی بغض آل محمد جا یوم القیمه مکتوب بین عینیه آیس من رحمہ اللّٰه، الا- و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا، الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحه الجنه.

و در حدیث دیگری از طریق عامه از حضرت سلمان نقل شده که پیامبر خدا (ص) در مورد دشمنان فاطمه (س) فرمودند: یا سلمان!

ویل لمن یظلمها و یظلم بعلمها امیر المؤمنین علیا و ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتها. (۶۹۱)

یا سلمان!

وای بر آن ستمگرانی که به فاطمه و شوهرش علی امیر المؤمنین ستم کنند؟! حتی وای بر آنان که بر فرزندان و شیعیان فاطمه جفا نمایند.

قابل توجه است که در این حدیث ضمن تأکید بر لقب امیر المؤمنین بر حضرت علی (ع) آن هم در مدرک معتبر اهل سنت، دشمنان فاطمه (س) و شوهر و فرزندان و شیعیان او را تهدید به کیفر و عذاب الهی می‌نماید و می‌رساند که چنین افرادی روزگار سیاهی در پیشگاه خدا خواهند داشت. (۶۹۲)

رجعت حضرت زهرا (س) به دنیا

از جمله اموری که از ضروریات مذهب شیعه و مختصات آن است، اعتقاد به رجعت می‌باشد و آن برگشتن جمعی از نیکان محض و بدان محض است به دنیا پیش از قیامت کبری است و اکثر علمای امامیه مانند شیخ صدوق و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاووس و علامه مجلسی (عج) و غیر ایشان از بزرگان اکابر آنها بر حق بودن رجعت دعوی اجماع نموده و بسیاری از محدثین شیعه در این باره کتابهای جداگانه‌ای نوشته‌اند.

از فضائل ممتاز حضرت زهرا (س) یکی رجعت است.

ایشان به همراه ائمه اطهار (ع) بار دیگر برمی‌گردد و از خداوند نسبت به ظالمین دادخواهی می‌کند. چنانچه در خبر مفصل از مفصل بن عمر از حضرت صادق (ع) روایت شده است.

محدثه بودن حضرت زهرا (س)

اشتراک حضرت صدیقه (س) با امیرالمؤمنین و یازده فرزند معصومش، در محدث بودن (یعنی شنیدن حدیث فرشتگان). منصبهای الهی سه قسم است:

نبوت،

رسالت

و امامت.

علمای عامه در کتب خود نقل کرده‌اند که عبدالله بن عباس آیه‌ی «و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا نبی» (۶۹۳) را بدین گونه قرائت می‌کرده است:

«و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا نبی و لا محدث». (۶۹۴)

دانشمندان شیعه و سنی همگی قائل به وجود محدث در اسلام می‌باشند و معتقدند که بعد از پیامبر اکرم یقیناً بشری محدث (الهام گیرنده و گوش فرا دهنده به حدیث فرشتگان) باید وجود داشته باشد؛ انسانی که تمام گفتار و کردارش مطابق فرامین الهی و مورد تصدیق و تصویب خداوند است.

هم صحبت و هم‌راز چنین فردی، آن فرشته‌ای است که واسطه فیض از جانب خداست و شخص محدث آنچه دستور می‌گیرد با کمال فرمان‌پذیری به آنها عمل می‌کند.

اعتقاد ما شیعیان این است که ائمه اطهار همگی محدث می‌باشند. (۶۹۵)

دانشمندان سنی نیز قائلند بر این که بعد از پیامبر اکرم (ص) بشری محدث باید وجود داشته باشد تا فرشتگان به او حدیث گویند و از جانب خدای تعالی راههای حق و باطل را به او نشان دهند. علمای عامه می‌گویند، کسی را که (بعد از رسول خدا (ص))

هم صحبت فرشتگان است خود پیامبر اکرم (ص) معین فرموده است و آن شخص، عمر است! (۶۹۶)

لیکن ما شیعیان معتقدیم که آن شخص محدث بعد از پیامبر وجود مقدس علی (ع) است. (۶۹۷)

در اینجا چند روایت از کتب اهل سنت - که در آنها به کلمه محدث اشاره شده است - ذکر می‌کنیم:

بخاری در صحیحش در مناقب عمر بن خطاب می‌گوید:

«قال النبی (ص):

لقد كان فيمن كان قبلكم من بني اسرائيل رجال يكلمون من غير ان يكونوا انبياء فان يكن (۶۹۸) من امتي منهم احد فعمر». (۶۹۹)

پیامبر اکرم فرمود:

«در دوران قبل از اسلام مردانی از بنی اسرائیل محدث بوده‌اند، بدون اینکه از انبیا باشند و از امت من عمر محدث می‌باشد».

مسلم (۷۰۰) در صحیحش در فضائل عمر تقریباً با همین مفهوم، از رسول خدا (ص) روایت می‌کند:

«قد كان في الامم قبلكم محدثون، فان يكن في امتي منهم احد فان عمر بن الخطاب منهم». (۷۰۱)

موضوع محدث بودن یک مسئله اسلامی است نه مذهبی، زیرا فریقین (شیعه و سنی) در این مطلب هم‌رای و هم‌سخن هستند و طبق روایاتی که ذکر شد و احادیث دیگر به وجود شخص محدث از طرف علما سنی نیز کاملاً تصریح شده است، ولی آنچه بسیار

شایان توجه و دقت می‌باشد، این است که در پایان تمام این روایات، راویان سنی، نام عمر بن خطاب را ملحق و اضافه نموده‌اند. تشخیص اینکه آیا عمر محدث بوده است یا علی (ع)، کار بسیار سهل و آسانی است، زیرا نمونه گفتار هر یک از آنان که در تاریخ ضبط است روشنگر این مسئله می‌باشد.

کسی که در بستر احتضار پیامبر به رسول خدا (ص) می‌گوید:

«ان الرجل لیهجر» (۷۰۲)

یعنی؛ «این مرد (مقصود پیامبر است) هذیان می‌گوید»، گفتارش به خوبی نشان می‌دهد که آیا استاد او فرشته است یا شیطان. کلینی در کتاب کافی مسئله را چنین عنوان می‌کند که فرق میان رسول و نبی و محدث چیست و سپس روایاتی را که روشنگر و مشخص کننده این سه منصب الهی است ذکر می‌نماید.

حضرت امام باقر (ع) در ذیل این آیه چنین می‌فرماید:

«و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا نبی و لا محدث». (۷۰۳)

رسول کسی است که فرشته واسطه نزول وحی الهی با او سخن می‌گوید و او ملک را می‌بیند و می‌شناسد و با فرشته گفتگو می‌کند. و این رتبه بسیار عالی است.

محدث کسی است که هنگام گفتگو فرشتگان آنها را نمی‌بیند و در این مورد روایات بسیار از حضرت باقر و حضرت صادق (ع) نقل شده است که چند حدیث برای نمونه ذکر می‌شود:

«ان اوصیاء محمد محدثون»، (۷۰۴)

«به درستی که اوصیاء محمد همگی محدث بوده‌اند».

«لائمه علماء صادقون، مفهمون، محدثون»، (۷۰۵)

«ائمه همگی دانشمند، راستگو، دارای فهم بسیار خداداد و محدث می‌باشند».

«المحدث یسمع الصوت و لا یری شیئا»، (۷۰۶)

«محدث آن کسی است که صدای فرشته را می‌شنود، ولی چیزی را نمی‌بیند».

«کان علی (ع) محدثا»، (۷۰۷)

«علی (ع) محدث بوده است».

از حضرت صادق سؤال می‌شود، مقصود از محدث چیست؟

آن حضرت فرمود:

«یاتیه ملک فینکت فی قلبه کیت کیت». (۷۰۸)

«محدث کسی است که فرشته بر او نازل می‌شود و نکات وحی را بر قلب او عرضه می‌دارد (بدون اینکه ملک را مشاهده کند)».

روایاتی که ذکر شد از جمله احادیث مسلم و قطعی است که از ائمه اطهار (ع) وارد شده است و مقصود ما از نقل آنها، اثبات این مطلب است که روشن شود در این منصب، در این منقبت، حضرت صدیقه (س) با علی و اولاد معصومین (ع) او شریک است و او نیز محدث بوده، چنان که امامان دوازده گانه محدث بوده‌اند.

حضرت صادق می‌فرماید:

«فاطمه بنت رسول الله (ص) کانت محدثه و لم تکن نبیه، انما سمیت فاطمه محدثه، لان الملائکه کانت تهبط من السماء فتنادیها -

کما تنادی مریم بنت عمران:

یا فاطمه!

«ان الله اصطفىك و طهرک و اصطفىك على نساء العالمين»

یا فاطمه!

«اقتنی لربک و اسجدی وارکعی مع الراحین» (۷۰۹)

فتحدتهم و یحدثونها.

فقال لهم ذات ليله:

الیست المفضلہ علی نساء العالمین مریم بنت عمران؟

فقالوا:

لا، ان مریم كانت سیده نساء عالمها و ان الله عز و جل جعلك سیده نساء عالمك و عالمها و سیده نساء الاولین و الاخرین». (۷۱۰)

«فاطمه دختر رسول خدا محدثه بود نه پیامبر. فاطمه را از این جهت محدثه نامیده‌اند که فرشتگان از آسمان بر او نازل می‌شدند و با او همانگونه که با مریم بنت عمران گفتگو داشتند این چنین سخن می‌گفتند:

یا فاطمه (س)!

به درستی که خدای تعالی تو را پاک و منزّه گردانید و از تمام زنان عالم تو را برگزید.

حضرت صادق (ع) به سخن چنین ادامه می‌دهند:

شبی حضرت صدیقه (س) به فرشتگان هم صحبت خویش فرمود:

آیا آن زن که از جمیع زنان عالم برتر است مریم بنت عمران نیست؟

جواب دادند:

نه، زیرا مریم فقط سیده زنان عالم در زمان خودش بود، ولی خدای تعالی تو را هم در زمان مریم و هم در بین زنان دیگر از اولین و آخرین، در تمام زمانها بانوی بانوان جهان قرار داده است».

این روایت را عده‌ای از دانشمندان نقل کرده‌اند. در برخی از احادیث تصریح شده است به اینکه:

جبرئیل هم صحبت حضرت صدیقه (س) بوده است.

روایات وارده در این موضوع صریحا حاکی از این است که بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص)، خداوند متعال برای تسلی خاطر حضرت زهرا (س)، فرشتگان را هم صحبت و مانوس او گردانید و در این مورد حضرت صادق می‌فرماید:

...«ان فاطمه مكثت بعد رسول الله خمسہ و سبعین یوما و قد كان دخلها حزن شديد علی ابيها و كان جبرئيل ياتيها فيحسن عزها علی ابيها و يطيب نفسها و يخبرها عن ابيها و مكانه و يخبرها بما يكون بعدها فی ذريتها و كان علی يكتب ذلك فهذا مصحف فاطمه». (۷۱۱)

«فاطمه بعد از رحلت پیامبر اکرم بیش از ۷۵ روز زنده نماند و غم جانسوز داغ پدر قلب او را لبریز کرده بود، به این جهت جبرئیل پی در پی به حضورش می‌آمد و او را در عزای پدر سلامت باد می‌گفت و تسلی بخش خاطر غمین زهرا بود و گاه از مقام و منزلت پدر بزرگوارش سخن می‌گفت و گاه از حوادثی که بعد از رحلت او بر ذریه‌اش وارد می‌گردید خبر می‌داد و امیرالمؤمنین (ع) نیز آنچه جبرئیل املاء می‌کرد همه را به رشته تحریر در می‌آورد و مجموعه این سخنان است که به مصحف فاطمه موسوم گردید».

روایت دیگری در کتاب کافی، از حضرت صادق (ع) به این شرح نقل شده است:

«ان الله تبارك و تعالی لما قبض نبيه دخل علی فاطمه من وفاته من الحزن ما لا يعلمه الا الله عز و جل، فارسل اليها ملكا يسلي منها غمها و یحدثها؛ فاخبرت بذلك امیرالمؤمنین فقال لها:

اذا احسست بذلك و سمعت الصوت، قولي لي، فاعلمته فجعل يكتب كل ما سمعت حتى اثبت من ذلك مصحفا، قال:

ثم قال:

اما انه ليس من الحلال و الحرام، ولكن فيه علم ما يكون». (۷۱۲)

«هنگامی که خدای تعالی پیامبرش را قبض روح فرمود، از غمهای گرانباری که قلب زهرا را در مصیبت پدرش فراگرفت، جز خدای عزوجل کسی آگاه نبود.

به این جهت حق تعالی فرشته‌ای را مونس زهرا (س) فرمود که تسلی بخش غمهای او و هم صحبت او در تنهایی او باشد. فاطمه (س) این مطلب را به علی (ع) بازگو نمود و حضرت فرمود هرگاه احساس کردی که فرشته به حضورت آمد و صدای او را شنیدی مرا خبردار کن. از املاء جبرئیل و فرشتگان دیگر که امیرالمؤمنین کاتب آنها بود، مصحف فاطمه فراهم آمد، که علی درباره‌ی آنها فرمود:

در این مصحف مسائل شرعی از حلال و حرام مطرح نیست بلکه دانشی است از آنچه که (واقع شده و یا) بوقوع خواهد پیوست». محدثه بودن فاطمه (س) از مسلمات است، بطوری که در زیارت آن حضرت نیز وارد شده است:

«السلام علیک ایها التقیه النقیه، السلام علیک ایها المحدثه العلیمه». (۷۱۳)

در نتیجه، حضرت صدیقه (س) در مقام محدثه بودن (هم صحبت فرشتگان بودن) با امیرالمؤمنین و یازده معصوم دیگر (ع) شریک می‌باشد و احراز این مقام جز برای آن کس که «ولی» است امکان پذیر نیست و چون فاطمه (س) ولیه الله است، در سایه مقام ولایتش، فرشتگان با او سخن می‌گویند.

پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع)، مقام ولایت را توأم با محدث بودن، بیان کرده‌اند، هر نبی بعد از خودش یک ولی را جانشین قرار داده است، رسول خدا (ص) نیز امیرالمؤمنین، فاطمه و حسن و حسین و اولاد معصومین (ع) او را، اولیاء پس از خویش قرار داده است و دارا بودن این مرتبه والای محدث بودن در امت رسول خدا (ص) جز برای این سیزده معصوم برای هیچ یک از افراد امت معقول نیست و تمام حرکات، اطوار، گفتار و کردار حضرت صدیقه (س) نمایانگر مقام محدثه بودن آن حضرت است. (۷۱۴)

مقام رکنیت فاطمه زهرا (س) نسبت به امیرالمؤمنین (ع)

موضوع بعدی مشترک بودن فاطمه (س) است با رسول اکرم (ص) در مقام رکن بودن نسبت به علی بن ابی طالب (ع).

جابر بن عبدالله چنین روایت می‌کند که پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود:

«سلام علیک ابا الریحانتین!

اوصیک بریحانتی من الدنیا من قبل ان ینهد رکناک و الله خلیفتی علیک.

فلما مات النبی (ص) قال (علی):

هذا احد الرکنین الذین قال رسول الله.

فلما ماتت فاطمه قال:

هذا الرکن الثانی الذی قال رسول الله». (۷۱۵)

«سلام بر تو، ای پدر دو ریحانه من، یا علی!

محافظت آن دو را به تو سفارش می‌کنم قبل از آنکه هر دو رکن تو از بین بروند، تو را به خدا می‌سپارم که او نگهدارنده توست.

جابر بن عبدالله روایت را چنین ادامه می‌دهد:

پس از رحلت پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

این بود یکی از دو رکن من که رسول خدا می‌فرمود و اینک منهدم گردید

و هنگامی که فاطمه (س) چشم از جهان فرو بست، علی فرمود:

این بود همان رکن دومی که به قول پیامبر اکرم، امروز از دست دادم.

این حدیث را عده‌ای از علما به این شرح نقل کرده‌اند:

حافظ ابونعیم در حلیه الاولیاء، حافظ ابن عساکر در تاریخ شام، حافظ محب‌الدین طبری در ریاض و ذخائر، امام احمد بن حنبل (امام حنبله)، حافظ کنجی شافعی در کفایه، ابوالمظفر سبط بن جوزی در تذکره، حافظ سیوطی در جامع کبیر و جمعی دیگر از دانشمندان و محققین.

در اینجا لازم است رکن بودن به علی (ع) را دقیقاً بررسی کنیم که آیا مراد از این «رکنیت» چیست؟ و حقیقت این رتبه معنوی که مقام بسیار والا و بزرگی است چگونه می‌باشد؟

آنچه مسلم است این است که در این مقام، هر معنایی که در شان پیامبر اکرم (ص) تصور شود عیناً به همان گونه و بهمان ترتیب در شان حضرت صدیقه (س) وارد است و به عبارت دیگر، حضرت زهرا (س) در مقام رکنیت مثل و همانند پیامبر اکرم (ص) و در این منقبت همتا و شریک و برابر با رسول خدا (ص) می‌باشد.

یقیناً مقصد از رکن علی (ع) بودن، این نیست که فاطمه (س) اداره کننده امور خانواده و کدبانوی خانه و کاشانه علی (ع) و گرداننده چرخ زندگانی و آسایش بخش او و خاندان اوست، زیرا که اینها از وظایف حتمی هر زن مسلمان است.

مهم این است و رمز عظمت زهرا اطهر آنجاست که با وجود آیهی «الرجال قوامون علی النساء» (۷۱۶) که موضع کلی مردان و زنان را نسبت به یکدیگر تعیین می‌نماید، پیامبر اکرم (ص) در یک مورد استثنائی، حضرت صدیقه را رکن علی (ع) می‌خواند، همانگونه که خودش را رسول خدا (ص) به هر معنی و مفاد و به هر نحو و کیفیتی که رکن علی محسوب می‌شود، فاطمه (س) نیز به همان ترتیب، به همان نسق و به همان وضع، رکن مساوی و همتای دیگر در این منقبت است.

در اینجا می‌توان گفت که این رکن بودن به علی (ع) از مقام شامخ ولایت سرچشمه می‌گیرد و از شئون ولایت است که هر یک از آن سه وجود مقدس، رکن دو نفر دیگر می‌باشد و این موضوع امکان‌پذیر نیست مگر اینکه فاطمه (س) نیز در مقام ولایت همتا و همانند و برابر با پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) بوده باشد، یعنی چنان که رسول خدا (ص) رکن ولایت، اساس اسلام و اصل مودتی است که خدا آن را اجر نبوت قرار داده است، حضرت زهرا (س) نیز در این شئون شریک، برابر و همتای او است و به همین مناسبت است که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«لو لم یخلق الله علی بن ابی طالب، ما کان لفاطمه کفو». (۷۱۷)

«اگر خدا علی بن ابی طالب را نمی‌آفرید فاطمه شبیه و نظیری در عالم نداشت».

در روایت دیگری آن حضرت خطاب به علی می‌فرماید:

«لولاک یا علی لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض». (۷۱۸)

«یا علی اگر تو نبود، فاطمه (س) را بر روی زمین همانند و نظیری نبود».

مقصود پیامبر اکرم (ص) از کفو که در این روایات و احادیث دیگر در شان حضرت زهرا (س) به کار برده است، چیست؟

آیا منظور آن حضرت، کفو در مال، همانند در فقر و غنا و یا همتایی در خلقت ظاهری است؟

بطور یقین نه؛ بلکه مقصود کفو و همانند در مقام ولایت و صفات و فضائل است.

بلی، فاطمه (س) در شئون ولایت همتای علی (ع) است، همانگونه که خود پیامبر اکرم (ص) چنین است.

چنانکه رسول خدا (ص) رکن ایمان، رکن اسلام، رکن توحید، رکن منطوق و بیان و رکن حقیقت و شرف انسان است و به همان معنی و مفهوم، حضرت زهرا و ائمه اطهار (ع) نیز رکن و اساس و اصل و پایه و بنیادند.

در زیارت مبعث، علی (ع) را به عنوان رکن بودن چنین خطاب می‌کنیم:

... «و صل علی عبدک و امینک الاوفی ... و رکن الاولیاء و عماد الاصفیاء». (۷۱۹ ...)

که رکن و پایه و ستون و تکیه‌گاه جمیع اولیا و اصفیا می‌باشد، رکن و تکیه‌گاهش به فرمایش پیامبر حضرت صدیقه (س) است.

در یکی از زیارات مطلقه نیز حضرت امیرالمؤمنین (ع) «سید الاوصیاء و رکن الاولیاء» نامیده شده است، (۷۲۰)

و در زیارت وارث حضرت اباعبدالله الحسین (ع) چنین عرضه می‌داریم:

«اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المؤمنین» (۷۲۱)

و در زیارت عید فطر و قربان (۷۲۲) و همچنین در زیارت اربعین حسین (ع) (۷۲۳)

«اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المسلمین و معقل المؤمنین»؛

و در زیارت جامعه کبیره:

... «و ساسه العباد و ارکان البلاد و ابواب الایمان». (۷۲۴)

آری چهارده معصوم (ع) همگی ارکان توحید و ایمان و اسلام هستند و هر یک از آنان رکن است برای سایر معصومین.

حضرت صدیقه (س) در این مقام - نظیر و همانند و همتای رسول اکرم (ص) - رکن است برای امیرالمؤمنین (ع).

هماندی ولایت پیامبر (ص) و حضرت زهرا (س) و اهل بیت (ع)

کیفیت خلقت یکسان چهارده معصوم (ع)، ایجاب می‌کند که در تمام شئون ولایت نیز ردیف یکدیگر باشند؛ لذا اثرات بغض و یا محبت، اطاعت و یا عصیان نسبت به هر معصومی برابر و یکسان با آثار و داد و یا عناد، سرپیچی و یا پیروی نسبت به هر یک از معصومین دیگر می‌باشد. اخبار وارده در این موضوع بسیار زیاد و فوق‌العاده است و شیعه و سنی همگی به این روایات معتقد بوده و به صحبت آنها اعتراف دارند. در اینجا چند روایت از این دسته اخبار برای نمونه نقل می‌شود:

«اخذ الرسول الاکرم (ص) بید الحسن و الحسین.

فقال:

من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم القیامه». (۷۲۵)

در اسنی المطالب، ابن اثیر در اسدالغابه، ابوالمظفر در تذکره، محب‌الدین طبری در «ریاض» و «ذخائر»، ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» و ابن حجر هیثمی در «صواعق».

ابن حجر هیثمی در تشریح حدیث مذکور می‌فرماید:

«لیس المراد بالمعیه هنا المعیه من حیث المقام، بل من جهة رفع الحجاب». (۷۲۶ ...)

این دانشمند سنی بسیار نیکو مطلب را درک نموده است که می‌گوید:

در اینجا که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

هر کس مرا و علی و زهرا و دو فرزندم حسن و حسین را دوست بدارد با من در روز قیامت هم‌درجه است، مبادا چنین به نظر آید که مقصود هم مقام بودن با رسول خداست، بلکه مراد این است که چون هر مسلمان با ایمانی به علی و اولاد علی محبت داشته باشد، خدای تعالی او را به جوار رحمتش نزدیک می‌فرماید و در مرکز لطف و احسانش قرار می‌دهد و پرده‌ها برداشته می‌شود، در این مقام رفع حجاب و بی‌پرده در محضر حق تبارک و تعالی قرار گرفتن، با پیامبر هم‌صاف و همراه است.

ابن حجر آنگاه به سخن چنین ادامه می‌دهد:

... «نظیر ما فی قوله تعالی:

«فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن أولئك رفيقا» (۷۲۷)

«چنانکه خدای تعالی می‌فرماید:

مسلمانان مؤمن، با انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین - که خدا نعمتهای خویش را به آنان عطا فرموده است - همگام و همراهند و چه رفیقان نیکویی؛ «و کاملاً روشن است که در این آیه یکسان بودن مقامات مطرح نیست بلکه مراد برابر بودن همه اهل ایمان است در معرض فیض و در جلوه گاه رحمت و بی‌پرده در محضر لطف و مرحمت خدا قرار گرفتن. و گرنه هر یک از انبیاء، صدیقین، شهدا، علما، صالحین، ابرار، اخیار و مخلصون را مقامی خاص و جداگانه و درجه و مرتبه‌ای مخصوص به خود می‌باشد. پنج تن آل‌عبا (ع) را نیز مرتبه و مقامی است بی‌نظیر و مخصوص به خودشان که هر پنج تن به طور یکسان در آن مشترکند و هرگز کسی را به آن مقام والا راه نیست.

روایات دیگری در این مورد علمای سنی و شیعه نقل کرده‌اند که برخی از آنها ذکر می‌شود:

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

«من احب هولاء (یعنی الحسن و الحسین و فاطمه و علیا) فقد احبنی و من ابغضهم فقد ابغضنی». (۷۲۸)

«هر کس اینان یعنی حسن و حسین و فاطمه و علی را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که با اینان دشمنی کند، با من خصومت کرده است».

و درباره حضرت صدیقه زهرا (س) می‌فرماید:

... «من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله». (۷۲۹)

«و ذلک قوله تعالی

«ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره» (... ۷۳۰) و (۷۳۱)

«هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است و هر کس مرا اذیت کند گویی خدا را آزرده است، چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: (همانا آن کسانی که خدا و رسول او را بیازارند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و از رحمت خود دور فرموده است)؛ که با توجه به فرمایش پیامبر اکرم آزار حضرت صدیقه (س) برابر است با ایداء نسبت به خدا و رسول او. روایاتی که نقل شد و احادیثی که از قول پیامبر اکرم در این موضوع بیان می‌شود، همگی عبارات کتب عامه است که شیعه و سنی در صحت آنها متفق‌القول هستند:

«فاطمه بضعه منی، من اغضبها اغضبنی»

«فاطمه پاره تن من است، هر کس او را خشمگین کند، مرا به خشم آورده است».

«فاطمه بضعه منی، یوذینی ما آذاها و یغضبنی ما اغضبها»،

«فاطمه پاره تن من است، آنچه فاطمه را بیازارد، مرا نیز آزرده می‌سازد و آنچه فاطمه را به خشم آورد مرا هم غضبناک می‌کند».

«فاطمه بضعه منی، یقبضنی ما یقبضها، یبسطنی ما یبسطها»،

«فاطمه پاره تن من است، آنچه او را دلگیر کند مرا گرفته خاطر می‌سازد و آنچه او را مسرور گرداند، مرا شاد می‌نماید».

«فاطمه بضعه منی، یوذینی ما آذاها و ینصبنی ما انصبها»،

«فاطمه پاره تن من است، آنچه او را آزرده کند مرا می‌آزارد و آنچه او را به زحمت اندازد مرا دچار مشقت می‌نماید».

علمای فریقین روایات بسیار دیگری از پیامبر اکرم (ص) با مفهومی تقریباً همانند احادیث مذکور - ولی با عبارات مختلف - نقل کرده‌اند که چند نمونه از آنها را در اینجا یادآور می‌شویم:

«فاطمه بضعه منی، یسعفنی (۷۳۲) ما یسعفها»، «فاطمه شجنه (۷۳۳) منی، یبسطنی ما یبسطها و یقبضنی ما یقبضها»، «فاطمه مضغه منی،

من آذاها فقد آذانی»، «فاطمه مضغه منی، یقبضنی ما قبضها و یبسطنی ما بسطها»، «فاطمه مضغه منی، یسرنی ما یسرها». (۷۳۴)

شفاعت حضرت زهرا (س) در محشر

مسأله شفاعت، چیزی است که ریشه قرآنی و حدیثی داشته و ضرورت مذهب به حساب می‌آید. بنابراین، یکی از شفعا‌ی روز قیامت - آن هم در حد وسیع - حضرت فاطمه زهرا (س) می‌باشد که در اینجا توجه شما را به مضمون دو حدیث که از طریق حضرت سلمان و جابر جعفی آمده است جلب می‌کنم:

روزی سلمان به پیامبر (ص) خدا گفت:

ای مولای من!

تو را سوگند به خدا، از عظمت فاطمه (س) در روز قیامت تعریفی بفرماید.

پیامبر خدا (ص) با تبسم رو به سلمان کرد و فرمود:

سوگند به آن آفریدگاری که جانم در دست اوست، فاطمه (س) را در آن روز بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشت سوار می‌کنند، جبرئیل و میکائیل به ترتیب از راست و چپ او حرکت می‌نمایند. امیرالمؤمنین (ع) پیشاپیش و حسن و حسین (ع) از پشت سر، وی را همراهی می‌کنند، تا بدین طریق فاطمه (س) از پل صراط می‌گذرد و پس از گفتگوهای زیاد، آنگاه خطاب می‌رسد:

فاطمه!

هرچه می‌خواهی بخواه. دخترم عرض می‌کند:

اسالک ان لا تعذب محبی و محبی عترتی بالنار، فیوحی الله الیها:

یا فاطمه!

و عزتی و جلالی و ارتفاع مکانی!

لقد آلیت علی نفسی من قبل ان اخلق السموات و الارض بالفی عام ان لا اعذب محبیک و محبی عترتک بالنار. (۷۳۵)

بار الهی!

از تو می‌خواهم علاقه‌مندان خود و فرزندانم حسن و حسین را در آتش مسوزان. خطاب می‌رسد:

یا فاطمه!

سوگند به عزت و جلالم!

دو هزار سال پیش از خلق آسمانها و زمین، بر خودم لازم کرده‌ام که این حاجت تو را برآورم.

جابر جعفی نیز به حضور امام باقر (ع) رسیده.

عرض کرد:

فدایت شوم، حدیثی در مورد فاطمه (س) بفرمایید، که با نقل آن، شیعیان را خوشحال کنم.

حضرت فرمودند:

در روز رستاخیز منابری از نور برای پیامبران نصب می‌گردد، که منبر رسول خدا (ص) از همه مجلل‌تر است و همچنین منبرهایی برای اوصیا در نظر می‌گیرند که جایگاه علی (ع) از همه بالاتر می‌باشد، آنگاه نوبت به فرزندان انبیا می‌رسد که مقام حسن و حسین (ع) بس منیع‌تر است.

سپس نوبت فاطمه (س) فرا می‌رسد و او را با تجلیل و شکوه بی‌نظیر به محشر آورند و کنار در بهشت قرار می‌گیرد، ولی وارد آن نمی‌شود و می‌گوید:

خدایا!

از تو مسالت می‌دارم که مقام مرا در همچو روزی برای اهل محشر معلوم کنی.

از جانب خدا ندا می‌رسد:

ای دختر پیامبر!

برگرد به سوی اهل محشر و هر که را از علاقه‌مندان خود یافتی شفاعت کن.

امام باقر (ع) می‌فرماید:

به خدا سوگند، فاطمه (س) شیعیان خویش را یکی پس از دیگری انتخاب نموده و داخل بهشت می‌نماید، همان طوری که پرنده‌ها دانه‌ها را برمی‌گزینند و سپس شیعه‌های آن حضرت نیز، خود شفاعت نموده و علاقه‌مندان فاطمه (س) را به بهشت داخل می‌کنند

...

در دنباله این حدیث امام پنجم می‌فرماید:

والله لا یبقی فی الناس الا شاک او کافر او منافق. (۷۳۶)

سوگند به خدا، از امت اسلامی کسی باقی نمی‌ماند مگر افراد شکاک و کافر و منافق و سایر مردم مشمول شفاعت فاطمه می‌گردند.

(۷۳۷)

فضیلت صلوات فرستادن بر پیامبر و حضرت زهرا (س)

دلیل دیگری که «ولیه الله» بودن حضرت صدیقه زهرا (س) را اثبات می‌کند، استقلال اوست در موضوع صلوات فرستادن بر آن حضرت و کیفیت زیارتش، که همانند صلوات بر پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و حسنین (ع) و زیارات آنان است؛ یعنی همانگونه که به صلوات بر آن چهار وجود مقدس و زیارتشان امر شده است، نسبت به حضرت زهرا (س) نیز در این موارد، همگان مأمور و ماجورند. فاطمه (س) که مشمول آیه تطهیر و از اهل بیت پیامبر اکرم - یعنی آل محمد (ص) است - کیفیت صلوات بر او را رسول خدا (ص) بصراحت چنین بیان داشته است:

«لا تصلوا علی الصلوه البتراء.

فقالوا:

و ما الصلاه البتراء؟

قال:

تقولون اللهم صل علی محمد و تمسکون، بل قولوا: اللهم صل علی محمد و آل محمد». (۷۳۸)

«بر من صلوات بتراء (ناقص، دم بریده و بریده شده) نفرستید. سوال شد:

یا رسول الله صلوات بتراء (بریده شده) چیست؟

فرمود:

اینکه بر من صلوات بفرستید و بگویید «اللهم صل علی محمد»، ولی درباره آل من ساکت باشید.

شما باید بگویید:

اللهم صل علی محمد و آل محمد».

صلواتی که شامل علی، فاطمه و حسنین (ع) نباشد، مقطوع و بریده و مورد قبول خدا و رسولش نمی‌باشد. لذا حضرت صدیقه زهرا (س) هم‌ردیف و برابر افرادی است که جمیع مسلمین باایمان جهان - از شیعه و سنی - هر شبانه روز در تشهد نمازهای پنجگانه بر

او درود می‌فرستند و او در این مقام، همتای محمد بن عبدالله (ص) و علی و حسنین (ع) است و همین لزوم صلوات بر فاطمه (س) در هنگام اقامه نماز یک منقبت و فضیلت ساده نیست، بلکه نشانگر مرتبه اعلی و منصب والای آن حضرت است که این چنین در جنب صاحبان رسالت و امامت قرار گرفته است.

بدون تردید باید فاطمه (س) خود ولیه الله و دارای مقام ولایت بوده باشد، تا هم‌ردیف و همتای اولیاء خدا، مورد خضوع و مشمول صلوات و درود جمیع مؤمنین جهان در هر زمان و مکان باشد.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«من صلی علیک یا فاطمه!

غفر الله له و الحقه بی حیث کنت من الجنه». (۷۳۹)

«یا فاطمه هر کس بر تو صلوات فرستد، خدای تعالی از او درگذرد و او را در بهشت به من ملحق گرداند».

مقصود از تعبیرات «هم‌درجه شدن با رسول الله»، «یا ملحق شدن به پیامبر اکرم (ص) در بهشت» و یا «همسایه بودن با آن حضرت» که در روایات مکرر به کار رفته است، جمع شدن مؤمنین در مرتبه‌ی «درجه الایمان» است که جامع تمام آن کسانی است که با عقائد درست و باایمان به آنچه از رسول خدا (ص) به ما رسیده است، از جهان رفته‌اند. در آن درجه همه مؤمنین یکسانند و در کنار هم می‌باشند؛ ولی جای هیچ‌گونه تردیدی نیست که مراتب و درجات دیگر که شمار آنها برابر تعداد بشر و بسیار متفاوت است، کاملاً ملحوظ بوده و مقام هر کس مخصوص به خود او می‌باشد.

در روایتی حضرت رسول اکرم (ص) یکی از فضائل حضرت فاطمه (س) را چنین بیان می‌فرماید:

...«اتانی الروح؛ قال:

ان فاطمه اذا قبضت و دفنت یسالها الملکان فی قبرها: من ربک؟

فتقول:

الله ربی. فیقولان:

فمن نیبک؟

فتقول:

ابی. فیقولان:

فمن ولیک؟

فتقول:

هذا القائم علی شفیر قبری علی بن ابی طالب؛ الا و ازیدکم من فضلها؟!

ان الله قد و کل بها رعیلا من الملائکه یحفظونها من بین یدیها و من خلفها و عن یمینها و عن شمالها و هم معها فی حیاتها و عند قبرها و عند موتها یکترون الصلاه علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها.

فمن زارنی بعد وفاتی فکانما زارنی فی حیاتی و من زار فاطمه فکانما زارنی و من زار علی بن ابی طالب فکانما زار فاطمه و من زار الحسن و الحسین فکانما زار علیا و من زار ذریتهما فکانما زارهما». (... ۷۴۰)

...«جبرئیل (روح) به نزد من آمد و گفت:

هنگامی که فاطمه قبض روح می‌شود و دفن می‌گردد، دو ملک در قبر از او سؤال می‌کنند:

پروردگار تو کیست؟

می‌فرماید:

اللّٰه پروردگار من است.

سپس می‌پرسند پیامبرت کیست؟

در پاسخ می‌فرماید:

پدرم. آنگاه سؤال می‌کنند ولی تو کیست؟

در جواب می‌گوید:

علی بن ابی طالب، همین کسی که در کنار قبرم ایستاده است.

(سپس پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید): آیا باز هم فضائل دیگر زهرا را بیان کنم؟

(شاید پیامبر اکرم می‌خواهد به این وسیله تذکر دهد که:

در این عالم، فاطمه تنها کسی است که پدرش «رسول‌الله» و همسرش «ولی‌الله» است.) پیامبر اکرم در ادامه سخن خویش می‌فرماید:

همانا خدای تعالی یک دسته از فرشتگان را برای محافظت فاطمه گماشته است، تا از چهار طرف نگهبان او باشند و این ملائک در حال حیات و هنگام مرگ او و کنار قبرش پیوسته در خدمت او هستند و کارشان صلوات فرستادن بر فاطمه و پدرش و همسر و فرزندان اوست. (یعنی در منطق ملائک و لسان فرشتگان صلوات بر پیامبر اکرم و علی و حسنین (ع) همواره باید با صلوات بر فاطمه (س) توأم باشد و در این منقبت نیز آن حضرت برابر و هم‌ردیف آن چهار وجود مقدس دیگر می‌باشد.)
سپس پیامبر اکرم (ص) چنین به سخن ادامه می‌دهد:

هر کس مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل این است که مرا در حال حیات زیارت کرده است و کسی که فاطمه را زیارت کند، گویی مرا زیارت نموده است و هر کس علی را زیارت نماید مثل زیارت کردن حسنین است و آن کسی که زیارت کند ذریه آنان را، همانند زیارت خود آنان است...»

لذا زیارت حضرت عبدالعظیم را در شهر ری، با زیارت حسنین بن علی (ع) در کربلا همانند دانسته‌اند و این مطلب را که صلوات بر اهل بیت پیامبر (ع) برابر با صلوات بر پیامبر (ص) است، علمای عامه هم عنوان کرده‌اند، مخصوصاً موضوع صلوات بر فاطمه (س) را، چنانکه سهیلی در کتاب الروض الانف در ذیل مطلبی می‌نویسد:
«و من صلی علیها فقد صلی علی ابیها». (۷۴۱)

«هر کس بر فاطمه صلوات فرستد، در حقیقت بر پدر او صلوات فرستاده است.»

از حدیثی که نقل شد نیز ولیّ الله بودن حضرت زهرا (س) استنباط می‌شود.

فاطمه زهرا (س) «ثقل اصغر»

به اتفاق همه مسلمانان، رسول‌الله (ص) درباره قرآن و عترت فرمودند:

من دو چیز را به عنوان امانت و یادگار نزد امت می‌گذارم، یکی قرآن، دیگری عترت و اهل بیتم و شما تا زمانی که به این دو تمسک کنید، گمراه نخواهید شد و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند:
قال رسول الله (ص):

«انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتُم به لن تضلوا بعدی ابدًا و هما کتاب الله طرفه بیدالله و طرفه بایدیکم، الثقل الاکبر و عترتی اهل بیتی، و الثقل الاصغر و لا یسبقوهم فتهلکوا فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کھاتین» (۷۴۲)
آری ماترک و ارثیه رسول‌الله (ص) این دو چیز گرانبها و با ارزش یعنی قرآن و اهل بیت (ع) است که در حقیقت ارثیه نبوت و

رسالت از آدم تا خاتم می‌باشد، که حجت بالغه خدای سبحان است تا روز قیامت.

حدیث شریف ثقلین از جمله احادیث معتبر و متواتری است که حتی الفاظ آن هم به تواتر از رسول الله (ص) رسیده است، به طوری که هیچگونه شک و ابهامی در آن وجود ندارد و با مراجعه به مآخذ و منابع روایی، این حقیقت همانند آفتاب نیمروزی که حتی افراد کور هم وجود آن را احساس می‌کنند، روشن و آشکار است.

اگر کسی این حقیقت را منکر شود، خود را به کوری زده و اعشی منش است که حقیقت آشکار را کتمان می‌کند، که البته درمان این بیماری بسیار دشوار و چه بسا ناممکن باشد. (۷۴۳)

شب قدر همان فاطمه زهرا (س)

فاطمه (س) ليله القدر بود و ليله القدر دارای مراتبی است، چنانکه همه حقایق وجودی چنین‌اند، هر مرتبه دانی رقیقه عالی آن است و مرتبه عالی، حقیقت رقیقه مرتبه دانی است.

خدای سبحان فرمود:

«شما نشئه نخستین را فهمیدید پس چرا متذکر نمی‌گردید»

و در روایت رضوی چنین آمده:

«خردمندان دانستند که حقایق عالم ماورای این نشئه جز از طریق حقایق اینجا شناخته نمی‌شوند».

در اثر صادقی آمده است:

«خدای تعالی عالم ملک را بر وزان ملکوت خلق کرده و ملکوت را بر مثال جبروت تأسیس کرده تا از ملک بر ملکوت و از ملکوت بر جبروت (عقول) استدلال شود».

بدان که از منازل سیر حبی وجودی در قوس نزولی به لیل و لیالی تعبیر می‌شود و در قوس صعودی به یوم و ایام تعبیر می‌گردد. پس عصمه الله الکبری حضرت فاطمه (س) همانگونه که ليله القدر است، همچنین یوم الله نیز می‌باشد. و انسان کامل در عصر محمدی وعاء حقایق قرآن است.

اگر خواهی چنین بگو:

انسان کامل قرآن ناطق است.

پس یازده قرآن ناطق از این شب مبارکه‌ای که شب قدر است و مادر امامان است، نازل شده است.

پس بفهم آنگاه در سخن حق سبحان تدبر نما که به پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

«ما به تو کوثر را بخشیدیم».

رسول خدا (ص) فرمود:

«هر کس فاطمه را آنگونه که حق فاطمه است، بشناسد شب قدر را ادراک کرده است و علت نامگذاری آن حضرت به فاطمه آن است که خلاق از کنه معرفت وی بریده شدند (به کنه معرفت وی نمی‌رسند)».

و در حدیثی چنین آمده:

«هر کس فاطمه را آنگونه که سزا است بشناسد، ليله القدر را ادراک کرده است».

تمام این حدیث در تفسیر فرات کوفی چنین است:

«فرات گوید محمد بن قسم بن عبید به اسناد مَعْنَن خویش از ابی عبدالله (ع) ما را حدیث کرد که آن حضرت فرمود:

انا انزلناه فی ليله القدر. ليله فاطمه است و قدر الله است، پس آن کس که فاطمه را آنگونه که سزا است بشناسد ليله القدر را ادراک

کرده است.

علت نامگذاری وی به فاطمه آنست که خلاق از معرفت فاطمه محروم و بریده شدند.»

(محمد بن قسم شک کرده که حدیث با «عن» از حضرتش شرف صدور یافت و یا بدون «عن») و سخن خدا:

«و ما ادريک ما ليله القدر، ليله القدر خير من الف شهر»

یعنی چه می‌فهمی که ليله القدر چیست؟

ليله القدر بهتر از هزار ماه است؛ یعنی شب قدر بهتر از هزار مومن است، زیرا فاطمه (س) مادر هر فرد از مومنان است

«تنزل الملائکه و الروح فیها»

ملائکه و روح را در این شب فرود می‌آورند و ملائکه مومنانی‌اند که علم آل محمد (ص) را واجدند و مراد از روح القدس فاطمه (س) است.

«باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر»

یعنی از هر امری به اذن پروردگارشان در حالی که سلام می‌گویند تا فجر طلوع کند یعنی تا حضرت قائم خروج کند.»

محبت فراوان پیامبر خدا (ص) نسبت به فاطمه زهرا (س)

روزی پیامبر (ص) در میان علی و فاطمه (ع) نشست.

حضرت علی (ع) به پیامبر (ص) عرضه داشت:

«کدامیک از ما دو نفر را بیشتر دوست دارید، من و یا فاطمه (س) را؟»

پیامبر (ص) فرمودند:

«فاطمه (س) را بیشتر دوست می‌دارم و تو نزد من عزیزتر و ارزنده‌تر می‌باشی» و پاسخی از این بهتر برای توصیف مقام و منزلت علی

(ع) و فاطمه (س) نمی‌باشد، زیرا پیامبر (ص) فاطمه (س) را از روی شفقت و محبت پدرانۀ بیشتر دوست داشت و علی (ع) را از نظر

مقام و منزلت و فضیلت گرامی‌تر می‌داشت.

حدیث لوح

حدیث لوح گفتاری است نورانی در معرفی اوصیاء و جانشینان پیامبر مکرم اسلام (ص). حدیثی که با معرفی تک تک معصومین

(ع) پرده از بعضی از وقایع و اتفاقات زمانهای آنها برمی‌دارد ما در اینجا جهت اختصار فقط به نقل ترجمه این حدیث کفایت

می‌کنیم:

ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت نموده است که حضرت فرمود:

«پدرم امام باقر (ع) به جابر بن عبدالله انصاری فرمود:

من با تو کاری دارم چه وقت مناسب است که تو را در مکان خلوتی ببینم و از تو پرسش نمایم؟

جابر گفت:

هر وقت که اراده فرمائید.

حضرت روزی با او خلوت کرده و به او فرمود:

ای جابر!

درباره آن لوحی که در دست مادرم فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) دیدی و آنچه که در آن نوشته شده بود، به من خبر ده!

جابر گوید:

خدا را گواه می‌گیرم که در زمان زندگی پیامبر اکرم (ص) به حضور حضرت زهرا (س) مشرف شدم تا تولد حسین (ع) را به آن حضرت تبریک و تهنیت گویم. در دست آن حضرت لوحی سبز رنگ دیدم، گمان کردم زمرد است، با خطی سپید مانند نور خورشید روی آن نوشته شده بود.

عرض کردم:

پدر و مادرم به فدایت باد! ای دختر رسول خدا! این لوح چیست؟

فرمود:

این لوحی است که خداوند عزوجل به پیامبرش هدیه کرده و در آن نام پدر و نام شوهر و فرزندان و جانشینان از فرزندانم نوشته شده است و پدرم به خاطر خشنودی من آن را به من بخشیده است.

جابر گوید:

حضرت آن لوح را به من داد. من آن را خوانده از روی آن نسخه‌ای برداشتم.»

امام باقر فرمود:

آیا می‌توانی آن را به من نشان دهی؟

گفت:

آری.

حضرت با وی به خانه‌اش رفت. جابر نامه‌ای را بیرون آورد.

حضرت فرمود:

«ای جابر!

تو در نوشته خودت نگاه کن تا من بر تو بخوانم!

جابر در نسخه خود نگریسته، پدرم حضرت باقر بر او قرائت فرمود، به خدا سوگند حتی یک حرف با نوشته او مخالفت نداشت. جابر گفت:

خدا را شاهد می‌گیرم که به همین گونه در آن لوح نوشته دیدم:

به نام خداوند بخشنده مهربان

این نوشته‌ای است از سوی خداوند شکوهمند و با حکمت برای محمد، نور و فرستاده و نماینده و راهنمایش که فرشته وحی آن را از سوی پروردگار جهانیان آورده است.

ای محمد نامهای مرا بزرگ شمار، نعمتهایم را سپاس گزار، الطاف و بخششهایم را منکر مباش! همانا من خدایم، جز من خداوندی نیست، در هم ش کننده زور گویان، نابود کننده گردنفرزان، خوار کننده ستمگران و پاداش دهنده روز جزایم. همانا من

خدایم و جز من خداوندگاری نیست هر کس به غیر فضل من امیدوار باشد و یا از غیر عدالت من بترسد، او را به گونه‌ای عذاب کنم که هیچ یک از جهانیان را بدانگونه عذاب نکرده باشم، پس مرا پرستش کن و بر من توکل نما!

من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم و دوران هیچ پیامبری پایان نیافته مأموریتش سپری نشد، مگر اینکه برایش جانشینی قرار دادم. من تو را بر پیامبران برتری داده جانشینت را بر جانشینان فضیلت بخشیدم و به دو نوه و به دو شیر بچه‌ات، حسن و حسین بعد از او تو را گرامی داشتم، حسن را پس از سپری شدن دوران پدرش، معدن علم خود و حسین را نگهبان گنجینه وحی ام قرار دادم و او را به شهادت گرامی داشته فرجام کارش را به خوش‌بختی و سعادت ختم کردم، او برترین شهید و درجه شهادتش والاترین درجه است،

کلمه تامه خود را با او قرار دادم و حجت بالغه من نزد اوست، پاداش و کیفرم را با وساطت خاندان او انجام می‌دهم، نخستین نفر از خاندان او علی، سرور عابدان و زیور اولیاء گذشته من است و پسرش همانم جد پسندیده‌اش محمد که شکافنده علم و معدن حکمت من است، ناباوران درباره جعفر نابود می‌شوند و آن کس که او را رد نموده پذیرایش نباشد، همانند کسی است که مرا رد کرده است.

این گفتار حتمی و راستین من است که جایگاه جعفر را گرامی داشته من او را درباره دوستان و پیروان و یارانش خشنود می‌سازم، پس از او موسی را در شرایطی آشفته و تاریک انتخاب می‌کنم، زیرا رشته سنت واجیم بریده نگشته و حجت پوشیده نخواهد ماند و دوستانم هرگز به زحمت نخواهند افتاد. آگاه باش!

هر کس منکر یکی از آنان شود، مانند آن است که نعمتم را انکار کرده باشد و هر کس یک آیه از کتابم را تغییر دهد، بر من تهمت و افترا بسته است.

وای بر افترا زندگان منکر به هنگام سپری شدن دوران بندهام و حبیب و برگزیدهام موسی!
آگاه باشید!

کسی که هشتمین نفر را تکذیب کند، همه اولیاء مرا تکذیب کرده است.

علی، ولی و ناصر من و کسی است که زحمتهای پیامبری بر دوش او گذارده شده است و با تحمل بار سنگین آن او را آزموده‌ام. وی را دیوی خودخواه و مستکبر خواهد کشت و در شهری که ذوالقرنین، این بنده شایسته، آن را ساخته است، در کنار بدترین مخلوقم دفن خواهد شد.

این گفتار حتمی است که دیدگانش را به محمد پسرش و جانشین پس از او روشن خواهم ساخت. او وارث علم و معدن حکمت و جایگاه راز نهانی و حجت من بر آفریدگانم است.

بهشت را جایگاهش قرار داده شفاعتش را درباره هفتاد نفر از افراد خانواده‌اش که همگی مستوجب آتش جهنم باشند می‌پذیرم و پسرش علی که ولی و ناصر و شاهد و گواه من در بین مخلوقاتم و امین بر وحی‌ام می‌باشد دوران او را با سعادت و نیکبختی ختم می‌کنم و از او دعوت کننده به راهم و نگهبان دانشم حسن را بیرون می‌آورم و بعد این دوران را به پسرش (م.ح.م.د) تکمیل می‌کنم که رحمت برای جهانیان است، کمال موسی و روشنائی عیسی و پایداری ایوب بر اوست، به زودی دوستانم در دوران او خوار گردند و سرهایشان همچون سرهای ترک و دیلم به هدیه فرستاده شود، آنان کشته و سوزانیده می‌شوند و پیوسته در حال ترس و رعب و اضطرابند، زمین از خونشان رنگین و فریاد و آه و ناله در بین زنانشان گسترش یابد، آنان دوستان راستین من می‌باشند، هر گونه آشوب کور و تاریک را به وسیله آنان دفع کنم و تزلزلات و دگرگونیها را به وسیله آنان برطرف سازم و سختیها و زنجیرها را توسط آنان بگسلم. درود و رحمت پروردگارش بر ایشان باد! و آنان همان راه یافتگانند. (۷۴۴)

فاطمه زهرا (س) به مصداق بارز صالحین

انس می‌گوید:

روزی رسول الله (ص) نماز صبح را با ما خواند، سپس روی مبارکش را به سوی ما برگرداند.

عرض کردم:

ممکن است آیه شریفه:

«اولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن اولئك رفیقاً.» (۷۴۵)

(آنان با کسانی هستند که خداوند نعمت (ولایت) خویش را بر آنها ارزانی داشته است، یعنی پیامبران و صدیقان و گواهان (اعمال)

و صالحان. و چه رفیقان خوبی! را تفسیر بفرمایید؟

فرمود:

«اما «النبیون» فانا و اما «الصدیقون» فاحی علی (ع) و اما «الشهداء» فعمی حمزه و اما «الصالحون» فابنتی فاطمه و اولادها الحسن و الحسین (ع) (... ۷۴۶)

یعنی:

مقصود از «پیامبران» من و از «صدیقان» برادرم علی (ع) و از «شهداء» عمویم حمزه و از «صالحان» دخترم فاطمه و فرزندان او حسن و حسین (ع) هستند...

کدام عظمت و فضیلت برای فاطمه (س) بهتر از این که در ردیف انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین قرار گیرد، بلکه خود از صالحین باشد و اهل اطاعت از خدا و رسول به ایشان ملحق شوند که:

«و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین»...

عرفان حضرت زهرا (س)

دست تکوین و تشریح، انسان را به مقامی می‌رساند که حقیقت هستی، مشهود او می‌گردد. و نظاره‌گر نور و زیبایی مطلق می‌شود و جز به محبت و عشق حق نمی‌اندیشد و جز به صلابت حق حرکت نمی‌کند و سخن نمی‌گوید، حوادث اجتماعی و سیاسی جامعه، خردلی از عشق او نمی‌کاهند و او را بر علیه هستی بر نمی‌انگیزند؛ زیرا که با شهود خویش به حقیقت هستی راه یافته و در هستی جز خیر و زیبایی و محبت و لذت چیزی نمی‌یابد و شادیها و غمها را ناشی از ماهیاتی می‌بیند که در آن جز فنا و نیستی نیست. او هیچ چیز را جز رؤیت محبوب بر خود نمی‌پسندد به این حقیقت رسیده است که به هر چیز تعلق حاصل کند مظهر او خواهد گشت، لذا دل به جز خدا نمی‌بندد و تعلقی جز به خدا حاصل نمی‌کند تا مظهر اسماء و صفات او باشد و مجلای جمیل او گردد.

عارف بزرگ آیت الله العظمی میرزا محمد علی شاه‌آبادی (ره) در کتاب خود (۷۴۷) به بیان مراتب حضور قلب پرداخته، آنگاه راجع به مرتبه هفتم می‌فرماید:

مرتبه هفتم و آن عبارت است از:

مقام هدایت و ایصال به طریق و صراط ذات پروردگار که عبارت است از ایصال به طریق اسماء و صفات او؛ زیرا اسماء و صفات عین ذات پروردگار است و چون عابد، به این مقام نائل شود مورد تجلیات اسماء و صفات حق واقع گردد و اسمی بعد از اسمی بر او تجلی کند و صفتی بعد از صفتی بر او ظاهر گردد تا اینکه غافل از صفات خود متخلق به اخلاق پروردگار شود و از این مقام که مقام فنای صفاتی است، تعبیر به مقام «طمس» (پاک شدن) می‌کنند...

در مرتبه هشتم به مقام شهود حق به تمام کمال و جمال و در مرتبه نهم به مرتبه عشق و محبت نسبت به ذات مقدس پروردگار که موجب فنای در ذات حق است می‌رسد انسان به مقام اسماء و صفات رسیده دست نیاز جز به درگاه بی‌نیاز دراز نمی‌کند و جز در آستانه عظمت او زانو نمی‌زند، با زبان تشریح فقر و جودی خویش را اظهار کرده و عاجزانه نیازمندیهای درونی خویش را بر معبودش عرضه می‌دارد:

«الهی کسری لا یجبرُهُ الا لطفُکَ وَ حنانُکَ وَ فقری لا یغنیهِ الا عطفُکَ وَ احسانُکَ وَ روعتی لا یسیِّئُکُنْها الا امانُکَ وَ ذلَّتْی لا یُعْزُّها الا سُلطانُکَ وَ امانیتی لا یبلِّغُنِیْها الا فَضْلُکَ وَ خَلَّتْی لا یسُدُّها الا طَوْلُکَ وَ حاجتی لا یقضِیْها غَیْرُکَ ... وَ عَلَّتْی لا یبرِّدُها الا وَضِیْلُکَ وَ لَوْعَتِی لا یطفِیْها الا لِقاؤُکَ وَ شَوْقِی اِلَیْکَ لا یبُلِّغُه الا النَّظْرُ اِلی وَجْهِکَ وَ قَراری لا یقرِّدُون دُنُوْی مِنْکَ وَ لَهْفَتِی لا یبرِّدُها الا رَوْحُکَ» (... ۷۴۸)

«خدایا شکستگی و نقص مرا جز لطف و رحم و دلسوزیت اصلاح و درست نمی‌کند و نیازمندیم را جز به توجه، مهربانی و احسانت مبدل به بی‌نیازی نمی‌کند و بیم و هراسم از جز امان تو تسکین ندهد و جز سلطنت تو ذلت و خواری مرا مبدل به عزت نمی‌گرداند و جز فزونی بخشش مرا به آرزویم نرساند و نقص مرا جز عطای ممتد از بین نمی‌برد و غیرت و حاجتم را بر نیورد ... و حرارت اشتیاقم را جز وصال تو فرو نمی‌نشانند و سوز و گداز قلبم را جز لقای تو خاموش نکند و جز نظر به وجه و جمالت شوق مرا به تو بهبودی نبخشد و آرامشم بدون نزدیکی کاملم به تو برقرار نشود و جز نسیم روح و جانت، افسوس و اندوهم را دفع نکند»...

اینک پس از بیان کوتاهی در مورد انسان عارف، به مقام عرفانی فاطمه (س) در حدود فهم خود می‌پردازیم:

شرایط تکوینی در انسان وجود دارد که بسیار مؤثر در کارهای ارادی و اختیاری او هستند؛ اگر این شرایط مثبت باشند، در رفتار و افکار نیز تأثیر مثبت خواهند گذاشت بخصوص اگر توأم با تعلیم و تربیت صحیح و مثبت نیز باشند، اثرگذاری جهان مثبت تکوینی بستگی به مرتبه مثبت بودن آن دارد.

فاطمه (س) دارای خصوصیتی در بعد تکوین هست که عرفان کامل تکوینی را قبل از آفرینش او در طبیعت، در او ایجاد کرده است، او از نظر تکوینی معصوم است.

تنزل نور او در صلب پاک و آنگاه در رحم پاک و نمو جسمش از غذای حلال که به همراه تسبیح و تقدیس خدا تناول شده است، زمینه عصمت تشریحی را فراهم آورده است، لذا شرایط و زمینه‌ی تکوینی به گونه‌ای بوده است که در رحم به ستایش، حمد و ثنای خدا مشغول بوده است.

تربیت و پرورش زهرا (س) در دامان پاک خدیجه (س) و در کنار پدری که رسول خداست، زمینه را برای ظهور عرفان تشریحی هر چه بیشتر آماده می‌ساخت. او لحظه‌ای از یاد خدا غافل نگشت و آنی از انجام تکالیف الهی و انسانی سرباز نزد، سراسر زندگی او نور است.

عرفان او در این مطلب متجلی است که خداوند با غضب او غضب می‌کند و با خشنودی او خشنود می‌گردد. (۷۴۹)

ظهور عرفان او در آیه:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا» می‌باشد، چرا که اذیت کردن او اذیت نمودن خداوند است. (۷۵۰)

تجلی عرفان بانوی بزرگ اسلام و دخت رسول الله (ص) در قلب و جوارحی است که به فرموده پدر بزرگوارش حضرت محمد (ص) پر از ایمان و یقین است:

«انّ ابنتی فاطمه ملاء الله قلبها و جوارحها ایماناً و یقیناً؛ (۷۵۱) به راستی خدای بزرگ قلب و جوارح دخترم فاطمه (س) را از ایمان و یقین پر کرده است».

عرفان زهرا (س) در یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان؛

یعنی، حسن و حسین (ع) - جلوه کرد عرفان او فوق عرفان زنان عالم است (حتی آسیه، خدیجه و مریم) و خداوند برگزید (۷۵۲) او را و افضل زنان اهل ارض قرار داد. (۷۵۳)

«قالت فاطمه (س) فقال لی:

أما ترضین أن تأتي يوم القيامة سيدة نساء المؤمنین او سيدة نساء هذه الأمة» (۷۵۴)

«فاطمه (س) فرمود:

پدرم رسول خدا (ص) به من فرمودند:

آیا راضی و خشنود نیستی که روز قیامت بیایی در حالی که سیده زنان مؤمنین یا سیده زنان این امت باشی».

و نیز نبی گرامی اسلام (ص) فرمود:

«و فاطمه سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین و فاطمه (س) سیده‌ی زنان جهان از اولین و آخرین است».

مجلای شهود زهرا (س) خطبه فصیح و بلیغ اوست در دفاع از ولایت و از حقش، خطبه را با حمد و ثنای الهی شروع می‌کند:

«الحمد لله علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم و الثناء بما قدم...»

حمد و ستایش خدا را بر آنچه ارزانی داشت و بخشید و شکر او را بر آنچه الهام فرمود و سپاس خدا را به آنچه پیش فرستاد و اهدا فرمود...»

... «کونها بقدرته و ذرأها بمشیته من غیر حاجه منه الی تکوینها و لا فائده له فی تصویرها الا تثبتاً لحکمته و تنبیها علی طاعته و اظهاراً لقدرته، تعبداً لبريته و اعزازاً لدعوته»...

... «پدیده‌ها را به قدرتش به وجود آورد و به مشیت و خواست خویش بیافرید بدون این که نیازی به آفرینش آنها داشته باشد، برای او سودی در این خلقت نبود جز این که حکمت خویش را به ثبوت برساند و خلق را بر طاعتش آگاه گرداند و قدرتش را اظهار نماید و آفریدگان را به عبادت وادار کند و دعوتش را بزرگ و شکست‌ناپذیر گرداند»...

زهرا راضی و خشنود به مقدرات الهی و رضای الهی است و آنجا که وظیفه، صبر باشد، بر مصائب صبر می‌کند، لذا در پایان خطبه فرمود:

«و یصیر منکم علی مثل خزّ المدی و خز السنان فی الحشا؛ (... ۷۵۵)

این آهی است که در سینه پردرد من که دیگر طاقت تحمل آن را نداشتم و خواستم این اندوه را از دل پر درد بیرون افکنم و حجت را بر شما تمام کنم».

ظهور عرفان فاطمه (س) در محراب عبادت بود آنگاه که برای ستایش حق می‌ایستاد، هفتاد هزار فرشته مقرب بر او سلام می‌کردند و او را به جمله‌ای می‌خواندند که ملائک مریم را با آن ندا می‌کردند:

«فیقولون یا فاطمه (س) انّ الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین!

پس می‌گفتند:

ای فاطمه!

به راستی خدا تو را برگزید و پاک و طاهر گرداند و تو را بر زنان جهانیان اختیار فرمود». (۷۵۶)

حسن بصری در توصیف فاطمه زهرا (س) می‌گوید:

«ما کان فی هذه الامه اعبد من فاطمه کانت تقوم حتی تورم قدماها (۷۵۷)

او عابدترین مردم بود و آنقدر در عبادت خدای متعال ایستاد تا اینکه پاهای مبارکش ورم نمود».

ظهور عرفان زهراء (س) در تمجید خدا از اوست، خداوند او را بر عبادش گرامی داشته است، رسول خدا (ص) فرمودند:

... «متی قامت فی محرابها بین یدی ربّها جلّ جلاله زهر نورها لملائکه السماء کما یزهر نور الکواکب لأهل الارض و یقول الله عزّ

و جلّ لملائکتها: یا ملائکتی انظروا الی امتی فاطمه سیده امائی قائمه بین یدی ترتعد فرائضها من خیفتی و قد أقبلت بقلبها علی

عبادتی، اشهدکم انّی قد أمنت شیعتها من النار» (۷۵۸)

... «هر زمان که در محراب در محضر پروردگارش - جل جلاله - می‌ایستاد نورش بر فرشتگان آسمان می‌درخشید آن چنانکه نور

ستارگان بر اهل زمین پرتو می‌افکند. خدای عزوجلّ به فرشتگان می‌فرماید:

ای فرشتگان من!

نظر به کنیز من فاطمه سیده‌ی کنیزانم بنمایید که چگونه در محضرم ایستاده و از ترس من به خود می‌لرزد و با قلب و تمام وجودش

بر عبادات من اقدام کرده است.

شهادت می‌گیرم شما را که به راستی شیعیان را از آتش در امان قرار دادم».

صبر فاطمه (س) بر گرفتاریها و ستمها، در تمام دوران حیاتش، بیانگر این است که او یک آن و به اندازه خردلی از یاد خدای متعال غافل نبوده و با تن دادن به قضا و قدر الهی، زمینه عرفان و شهود در مرتبه عالتر را می‌جسته است.

گرفتاریها، رنجها و گرسنگیها و ... نه تنها (هر چند ناچیز) تأثیر منفی در روح متعالی او نهد، بلکه عالترین اثر مثبت در جهت عشق و توکل به الله را در او گذاشت.

آری، فاطمه (س) با علم شهودی خویش یافته بود که حقیقت انسان، حقیقتی شهودی است و کمال آن در گرو پیوند او با شهود مطلق است و لذا رنج و دردی که این پیوند را قویتر کند، نه تنها درد و رنج نیست، بلکه خود نعمت است و این مصداق قول امام موسی بن جعفر (ع) است که فرمود:

لن تكونوا مؤمنین حتی تعدوا البلاء نعمه (۷۵۹) هرگز در صف مؤمنین قرار نمی‌گیرید مگر این که بلا و گرفتاری را نعمت خدا بشمار آورید.

رنج و مصیبتی که زهرای اطهر در دوران کوتاه عمرش تحمل نمود، بسیار اعجاب‌آور است چرا که رنجی به پایان نمی‌رسید، مگر اینکه رنج تازه‌ای جای آن را می‌گرفت، فاطمه (س) روزگار پر مشقت رسالت پدرش را در مکه درک کرده، در همان حال که شاهد اذیت و آزار مشرکین نسبت به پدرش بود، در فراق مادرش حضرت خدیجه (س) نیز رنج می‌برد.

رسول خدا (ص) در اکثر اوقات وقتی به جهت اذیت و آزار مشرکین و دوری خدیجه (س) با چهره‌ای غمناک و محزون وارد خانه می‌شد، با چشمهای اشکبار دختر عزیزش که در فراق مادر می‌گریست، روبرو می‌گشت.

روزی پیامبر گرامی اسلام (ص) در مسجدالحرام مشغول نماز بود که عده‌ای از مشرکین او را مسخره می‌کردند و در صدد آزارش برآمدند؛ یکی از آنان بچه‌دان شتری را - که تازه ذبح شده بود - برداشت و با همان آلودگیهایش بر پشت مبارک آن حضرت که در حال سجده بود افکند، حضرت فاطمه (س) نیز در مسجد حضور داشت، وقتی این منظره را دید بسیار ناراحت شد و با چشم گریان خودش را به پدر رسانید و بچه‌دان را برداشت و به دور افکند، پیامبر (ص) بعد از نماز بر آن جمعیت (بی‌ادب) نفرین کرد.

مصیبت‌های وارده بر فاطمه (س) در سالهایی که رسول خدا (ص) با مشرکین و ملحدین می‌جنگید و بعد از رحلت آن حضرت، بر کسی مخفی نیست. او برای گرفتن حق خویش و حق همسرش و برای دفاع از ولایت، تمام سختیها را تحمل کرد؛ پهلوی او را شکستند، به صورتش سیلی زدند، بین راه خانه و مسجد آزارش دادند، بازوی او را کبود کردند.

عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب امام علی (ع) می‌نویسد:

«علی (ع) سکوت و کناره‌جویی را جایز نمی‌داند و از جای برمی‌خیزد تا شاید دادرسی و کمکی برای خود بجوید، چون از قریش بد کینه مأیوس است به سوی انصار می‌رود. او در تاریکی شب به خانه‌های انصار روی می‌آورد. تنها کسی که او را تنها نمی‌گذاشت همسر بیمارش بود.

زهرای ماتم‌زده جز برای یک مقصد و هدف که عالتر از تأثرات نفس و برتر از اندوهش بود نمی‌توانست و نمی‌خواست از خانه و بسترش که کنار قبر رسول خدا (ص) بود، بیرون آید؛ آن هدف همان میراث پدر و پس از آن حق علی (ع) در آن میراث بود.

فاطمه (س) در این مرحله زندگی، بر خود لازم می‌دانست که بپاخیزد، دعوت کند و تا می‌تواند بکوشد، او دوش بدوش شوهر مظلومش ایستاد و با زبان که تنها وسیله دفاعش بود به او یاری می‌کرد ... ولی همان کسانی که در آن روز به پدرش تا پای مرگ دست بیعت دادند و یاریش کردند این دختر را یاری نکردند، دیگر آن خوی عربی، آن روحی پایداری، آن خلق وفاداری از جان آنان رخت بر بسته بود و خود شرمنده و سرافکننده بدین دگرگونی و سستی اقرار می‌کردند و می‌گفتند:

ای دختر رسول خدا ... ما با این مرد (ابوبکر) بیعتی کردیم و گذشت!

فاطمه (س) با تعجب جواب می‌دهد:

آیا دست روی دست می‌گذارید تا میراث رسول خدا (ص) از خانه‌اش برده شود و در خانه دیگری جای گیرد. (۷۶۰)

«ابوبکر و عمر پس از آن که زهرا (س) را آزرند و به خانه او که خانه وحی بود یورش آوردند، به نزد او می‌روند تا از او پوزش بخواهند، زهرا (س) آن دو را با هم مخاطب ساخت و گفت:

آیا اگر حدیثی از رسول خدا به شما بگویم باور می‌دارید و به آن عمل می‌کنید؟
هر دو گفتند:

آری.

فرمود:

شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا از رسول خدا (ص) نشنیدید که می‌فرمود:

خشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم فاطمه خشم من است، هر کس فاطمه دخترم را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را خشنود کند مرا خشنود کرده است و هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.
گفتند:

ما این سخنان را از رسول خدا شنیدیم.

آنگاه روی و دو دست به سوی آسمان دراز کرد و با سوز دل همی گفت:

من خدا و فرشتگان او را گواه می‌گیرم که شما دو تن، مرا به خشم آوردید و خشنودم نکردید ... اگر رسول خدا (ص) را ملاقات کردم شکایت شما را به او خواهم کرد»

آری، عرفان فاطمه (س) در افکارش، بیاناتش، رفتارش، تحمل و صبرش، عبادتش و ... ظهور یافته است.

او در تمام حالات، خدا را بر نعمتهایش حمد و ستایش گفت و خدا را بر دردها، مصیبتها و بلاها شکر گزار بود، وقتی رسول خدا (ص) فرمود:

دخترم!

تلخیهای دنیا را به جهت شیرینی آخرت بنوش.

پاسخ داد:

«یا رسول الله الحمد لله على نعمائه والشكر لله على الاثمه»

و خدا این آیه را درباره‌اش نازل فرمود:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (۷۶۱)

و به زودی پروردگارت آنقدر به تو می‌بخشد که راضی و خشنود می‌گردد». (۷۶۲)

علم حضرت زهرا (س)

محبت اولیای خداوند نسبت به افراد، یک محبت ساده نیست، حتما از عواملی سرچشمه می‌گیرد که مهمترین آنها علم و ایمان و تقواست، علاقه فوق‌العاده پیامبر (ص) به دخترش فاطمه زهرا (س) دلیلی است بر وجود این امتیازات بزرگ در این بانوی نمونه‌ی جهان و از این گذشته وقتی او می‌فرماید:

«فاطمه برترین زنان جهان» یا «برترین زنان بهشت» است، که مدارک آن در بحثهای گذشته بیان شد، این خود دلیل بر این است که

او از نظر علمی نیز سرآمد همه زنان جهان بود.

وانگهی آیا ممکن است فردی که به مقامات والای علم و دانش نرسیده، رضای او رضای خدا و غضب او غضب پروردگار و پیغمبر باشد؟ - که در روایات پیشین به آن اشاره شده بود.

علاوه بر همه اینها روایات مهمی در منابع معروف اسلامی وارد شده، که از مقام ارجمند علمی این بانوی بزرگ پرده بر می‌دارد؛ مانند احادیث زیر:

ابونعیم در حدیث از پیغمبر اکرم (ص) نقل می‌کند که روزی رو به یارانش کرد و فرمود:
«ما خیر للنساء»

چه چیزی برای زنان از همه بهتر است؟
یاران ندانستند در جواب چه بگویند.

علی (ع) به سوی فاطمه (س) آمد و این مطلب را به اطلاع او رسانید. بانوی اسلام گفت:
«چرا نگفتی: «خیر لهن ان لا یرین الرجال و لا یرونهن»

از همه بهتر این است که نه آنها مردان بیگانه را ببینند و نه مردان بیگانه آنها را» (با آنها جلسات خصوصی نداشته باشند).

علی (ع) بازگشت و این پاسخ را به پیغمبر اکرم (ص) عرض کرد.

پیامبر فرمود:

«من عَلَّمَكْ هَذَا؟»

چه کسی این پاسخ را به تو آموخت؟».

عرض کرد:

فاطمه (س).

فرمود:

«انها بضغه منی، او پاره وجود من است» (۷۶۳)

این حدیث نشان می‌دهد که امیر مؤمنان علی (ع) با آن مقام عظیمی که در علوم و

دانش داشت که دوست و دشمن همه به آن معترفند و باب مدینه علم پیغمبر اکرم (ص) بود گاهی از محضر همسرش فاطمه (س) استفاده علمی می‌کرد.

این سخن پیغمبر (ص) که بعد از بیان احاطه علمی فاطمه (س) می‌گوید:

«او پاره‌ای از وجود من است» بیانگر این واقعیت است که منظور از «بضغه» تنها پاره تن و جسم نیست، که بسیاری در تفسیر حدیث گفته‌اند، بلکه فاطمه (س) پاره‌ای از روح پیامبر (ص) و علم و دانش و اخلاق و ایمان و فضیلت او نیز بود و پرتوی از آن خورشید و شعله‌ای از آن مشکات محسوب می‌شد.

در «مسند احمد» از ام سلمه (یا طبق روایتی ام سلمی) چنین آمده:

وقتی فاطمه (س) بیمار شد همان بیماری که به وفاتش منتهی می‌گشت، من از او پرستاری می‌کردم، روزی حالتش را از همه روز بهتر دیدم، علی (ع) به دنبال کاری رفته بود، فاطمه (س) به من فرمود:

آبی بیاور تا غسل کنم، آب آوردم و او غسل کرد، غسلی که بهتر از آن ندیده بودم.

سپس فرمود:

لباسهای تازه‌ای برای من بیاور، لباسها را آوردم و به او دادم و او پوشید.

سپس فرمود:

بستم را در وسط اطاق بیفکن، من این کار را کردم، او دراز کشید و رو به قبله کرد و دستش را زیر صورتش گذاشت، سپس فرمود:

ای ام سلمه!

(ام سلمی) من الان از دنیا می‌روم (و به ملکوت اعلی می‌شتابم) در حالی که پاک شده‌ام، کسی روی مرا نگشاید. این سخن گفت و چشم از جهان پوشید! (۷۶۴)

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که فاطمه از لحظه مرگش آگاه و با خبر بوده و بی‌آنکه نشانه‌های آن در او باشد، آماده رحلت از این جهان گشت و از آنجا که هیچکس لحظه مرگ را جز به تعلیم الهی نمی‌داند این نشان می‌دهد که از سوی خدا به او الهام می‌شد.

آری، روح او با عالم غیب مربوط بود و فرشتگان آسمان با او سخن می‌گفتند. به علاوه مطابق روایات حتی او از مریم دختر عمران و مادر حضرت عیسی برتر بود و همین امر کافی است، زیرا قرآن با صراحت می‌گوید:

مریم با فرشتگان خدا سخن می‌گفت، آیات متعددی در این زمینه در سوره مریم و آل عمران وجود دارد.

بنابراین فاطمه (س) دخت گرامی پیامبر اسلام (ص) به طریق اولی باید بتواند با فرشتگان آسمان هم‌سخن شود. (۷۶۵)

اسرار و آثار تسبیح حضرت زهرا (س)

نجات از شقاوت

تسبیح حضرت زهرا (س) از آثار و برکات بسیاری برخوردار است که از جمله آنها نجات یافتن از شقاوت و بدبختی است. هر انسانی به تناسب بینش و نگرشی که به جهان هستی وجود پر آشوب خود دارد به دنبال خوشبختی است و به عبارتی دیگر یکی از مهمترین مسائلی که همه انسانها را آگاه یا ناآگاه به خود مشغول داشته است به طوری که کارهای زندگی و برنامه‌هایشان را در جهت وصول به آن پی‌ریزی می‌کنند، مسئله رسیدن به سعادت و گریزانی از شقاوت است.

منتهی از آنجایی که انسان اختیار دارد، راه خودش را باید آزادانه انتخاب کند. لذا انسان بعد از اینکه راه برایش نمایان شد، گاهی حسن انتخاب به خرج می‌دهد و سبیل هدایت می‌پیماید و گاهی سوء انتخاب به خرج داده و سبیل ضلالت و گمراهی پیش می‌گیرد. و این مسئله شقاوت و سوء عاقبت مسئله‌ای است که همه آنان که به خود آمده‌اند، از آن می‌ترسند و آنها که بصیرت ندارند و در خواب غفلت عمر می‌گذرانند از آن نیز در غفلت به سر می‌برند. لذا آن دسته که دارای بصیرت هستند، به لحاظ خوف از شقاوت همیشه دست به دعا و ذکر بلند می‌کنند و با تضرع و اصرار از خدای خویش طلب دوری از شقاوت و وصول به سعادت می‌نمایند.

مداومت بر تسبیح فاطمه زهرا (س)، موجب محفوظ ماندن از شقاوت و بدبختی است.

از این رو شایسته نیست که از برکات و آثار آن غفلت نموده و در انجام آن کوتاهی و سستی نمائیم.

امام صادق (ع) در این رابطه می‌فرماید:

«یا اباهارون، انا نأمر صبیاننا بتسبیح فاطمه (س) کما نأمرهم بالصلاه، فألزمه، فانه لم یلزمه عبد فشقی».

ای اباهارون!

ما بچه‌های خود را همانطور که به نماز امر می‌کنیم به تسبیح حضرت فاطمه (س) نیز امر می‌کنیم. تو نیز بر آن مداومت کن، زیرا

هرگز به شقاوت نیفتاده است بنده‌ای که بر آن مداومت نموده است.

و نیز از این حدیث شریف استفاده می‌شود که شایسته است والدین محترم، تسبیح حضرت زهرا (س) را مانند نماز به فرزندانشان تعلیم کنند، باشد که مشمول این حدیث گردند.

دوری شیطان و خشنودی خدا

شیطان همواره دشمن دیرینه انسان بوده و هست و هیچگاه انسان از حيله‌ها و خواطر شیطانی او در امان نیست. شیطان بنا بر آیات الهی، دشمن قسم خورده انسان است تا او را به هر طریق ممکن به گمراهی بکشاند. از این رو آدمی همیشه در معرض تهاجم شیطان و وساوس شیطانی است.

بعضی انسانها در مقابل این تهاجم شیطانی و خواطر نفسانی همیشه در حال فرارند که در این صورت همواره مورد تعقیب شیطان و خطرات ناشی از او هستند و هیچگاه خلاصی ندارند و ای بسا در آخر خسته شده و نفس‌زنان تسلیم شوند و عده‌ای اندک در تلاشند که با مداومت بر ذکر و فکر و عمل، چنان رفتار کنند که شیطان را از خود فراری دهند و شیطان را از خود دور کنند که البته راهی است مشکل. کسانی که به این مقام برسند دارای نفس مطمئنه خواهند شد که دیگر دگرگونی در آن راه ندارد.

وقتی انسان توانست شیطان را از خود دور و طرد کند و به طاعات عمل نماید و در کارها و اذکار و عبادت‌های خود اخلاص ورزد، رضایت خدا نیز حاصل می‌گردد، چون شیطان و وساوس او یکی از بزرگترین موانع کسب رضایت و خشنودی حق تعالی است. آری رضا و رضوان خداوند سبحان مطلوب سالکان و منتهای آرزوی عارفان است.

یکی از راههایی که می‌تواند شیطان را از انسان دور کرده و موجبات رضای الهی را فراهم آورد مداومت بر تسبیح حضرت فاطمه زهرا (س) است.

امام باقر (ع) می‌فرماید:

«من سبح تسبیح فاطمه (س) ثم استغفر، غفر له و هی مائه باللسان و الف فی المیزان و یطرد الشیطان و یرضی الرحمن». (۷۶۶)

هر کس تسبیح حضرت فاطمه (س) را به جا آورد و پس از آن استغفار کند، مورد مغفرت قرار می‌گیرد و آن تسبیح به زبان صداست و در میزان (اعمال) هزار (ثواب) دارد و شیطان را دور کرده و خدای رحمان را خشنود و راضی می‌نماید.

و به سند معتبر از امام صادق (ع) منقول است که چون آدمی در جای خواب خود می‌خوابد، فرشته بزرگوار و شیطان متمردي به سوی او می‌آیند، پس فرشته به او می‌گوید:

روز خود را به خیر ختم کن و شب را با خیر افتتاح کن و شیطان می‌گوید:

روز خود را با گناه ختم کن و شب را با گناه افتتاح کن. اگر اطاعت فرشته کرد و تسبیح حضرت زهرا (س) را در وقت خواب خواند، فرشته آن شیطان را می‌راند و از او دور می‌کند و او را تا هنگام بیداری محافظت می‌کند، پس باز شیطان می‌آید و او را امر به گناه می‌کند و ملک او را به خیر امر می‌کند. اگر از فرشته اطاعت کرد و تسبیح آن حضرت را گفت آن فرشته، شیطان را از او دور می‌کند و حق تعالی عبادت تمام آن شب را در نامه عملش می‌نویسد.

شفای کم شنوایی و درد جسمانی

تسبیح حضرت فاطمه (س) بنا بر شواهد روایی و تاریخی در بعضی موارد بر بیماریهای جسمی نیز مؤثر بوده و باعث درمان بیماری

گوش شده است.

یکی از یاران امام صادق (ع) نزد آن حضرت آمده و از کم‌شنوایی گوش خود نزد آن حضرت شکایت کرد، امام (ع) به او فرمود:
«علیک بتسییح فاطمه (س)». (۷۶۷)

چه چیز مانع و جلوگیری تو است و چرا غافلی از تسییح حضرت فاطمه (س)؟
آن مرد پرسید:

قربانت گردم، تسییح فاطمه چیست و چگونه است؟

حضرت فرمود:

سی و چهار مرتبه «اللّه اکبر»، سی و سه مرتبه «الحمد لله» و سی و سه مرتبه «سبحان الله» که صد عدد می‌شود.
آن مرد گوید:

«فما فعلت ذلک الا یسرا حتی اذهب عنی ما کنت اجده». (۷۶۸)

و من این کار را در اندک زمانی انجام دادم و کم‌شنوایی‌ام برطرف شد.

برائت از دوزخ و نفاق

چنانچه گفته شد بنا بر روایت امام صادق (ع) تسییح حضرت زهرا (س) از جمله ذکر کثیری است که خداوند در قرآن کریم یاد فرموده:

«تسییح فاطمه الزهراء (س) من الذکر الكثير الذی قال الله عز و جل:
«و اذکروا الله ذکرا کثیرا».

و از طرفی رسول گرامی اسلام فرموده است:

«من اکثر ذکر الله عز و جل احبه الله و من ذکر الله کثیرا کتبت له براءتان: براءه من النار و براءه من النفاق». (۷۶۹)

هر کس ذکر خدای عزوجل را بسیار کند خداوند او را دوست دارد و هر که ذکر خدا را بسیار کند برای او دو برائت (منشور آزادی) نوشته شود:

یکی برائت از آتش جهنم و دیگری برائت از نفاق و دورویی.

لذا تسییح صدیقه طاهره اگر با شرائطش انجام پذیرد، موجب برائت از دوزخ و نفاق می‌گردد.

غفران الهی

یکی دیگر از آثار تسییح حضرت فاطمه (س)، غفران الهی است.

غفران ربوبی، همه ذنوب و آثار سوء تیرگیهای آنها را از میان می‌برد، حجابها را برطرف کرده و نقائص وجودی انسان را کنار می‌زند. اما متأسفانه کمتر کسی هست که بداند غفران یعنی چه و نیاز به آنچه معنایی دارد و چگونه می‌شود غفران الهی همه مشکلات را حل و فاصله‌ها را از میان بردارد؟

در فرق بین عفو و غفران گفته شده که:

عفو الهی، نادیده گرفتن و به حساب نیاوردن لغزشها و خطاها و نقیصه‌ها و عیبه‌ها و محو آثار نامطلوب آنهاست.

و غفران الهی عبارت است از افاضات و رحمتهایی که به دنبال نادیده گرفتن لغزشها و خطاها و نقیصه‌ها، متوجه انسان می‌گردد و

او را تکمیل می‌کند و نقایص و عیوب وجودی وی را برطرف می‌نماید. غفران بعد از عفو است. عفو نادیده گرفتن بدیهاست و غفران، برطرف کردن آنها از وجود سالک و تبدیل آنها به خوبیها و کمالات است. عفو ربوبی، انسان را از سقوط و هلاکت نجات می‌دهد و غفران الهی، به سالک پر و بال عطا می‌کند و بالا میبرد. لذاست که اگر عفو و گذشت ربوبی نباشد، رهروان طریق با شکست روبرو شده و کنار زده می‌شوند و اگر غفران ربوبی نباشد، آنها از حرت و پیشرفت بازمانده و متوقف می‌گردند.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

«من سیح تسبیح فاطمه الزهراء (س) قبل ان یثنی رجلیه من صلاه الفریضه، غفر الله له». (۷۷۰)

هر کس تسبیح حضرت فاطمه زهرا (س) را قبل از اینکه وضع خود را بعد از نماز واجب عوض کند، به جا آورد، خدای متعال او را مشمول مغفرت خود می‌گرداند.

البته نباید چنین پنداشت که این «تسبیح» به لحاظ اینکه ظاهری بسیار خلاصه دارد و انجام دادن آن بسیار آسان است، چگونه می‌شود از چنین آثار و برکاتی برخوردار باشد؟!

آری این تسبیح به ظاهر بسیار خلاصه است، اما در نزد آگاهان و عارفان آشنا، دریایی از حقایق و اسرار توحید را در بر دارد و نیز انجام آن به ظاهر خیلی آسان است، ولی اگر خوب به جا آورده شود، مشکلهای آسان می‌گرداند. ان شاء الله.

ورود حضرت زهرا (س) به مسجد پیامبر از در مخصوص

پس از هجرت به مدینه و ساختن مسجد، پیامبر (ص) و اصحاب، خانه‌های خود را در اطراف آن ساختند و هر کدام از خانه‌ها دری به مسجد داشت که از همان درها وارد مسجد می‌شدند.

روزی جبرئیل بر رسول خدا (ص) نازل شد و گفت:

خدایت امر کرده است که همه باید درهای خصوصی به مسجد را ببندند، مگر علی (ع) و فاطمه (س).

سبط الجوزی می‌نویسد:

«این عمل سر و صدایی در میان عده‌ای پدید آورد و گمان کردند این استثنا از جنبه عاطفی است، رسول خدا (ص) همه را گرد آورد و آنگاه برای روشن شدن اذهان خطبه‌ای ایراد نموده، فرمود:

من از جانب خود هرگز دستور باز ماندن و بسته شدن دری را نداده‌ام، بلکه این امری بود از جانب خدا و من هم از آن پیروی کردم».

مجاز بودن ورود و توقف حضرت زهرا (س) در مسجدالنبی در همه حالات

اشتراک حضرت صدیقه (س) با پدر و همسر و فرزندان (ع) در مجاز بودن استثنائی آنان به ورود و توقف در مسجد پیامبر اکرم (ص) در جمیع حالاتشان.

مسجد پیامبر اکرم (ص) نسبت به تمام مساجد امتیازی خاص دارد، به این معنی که هر شخص جنب و نساء و حائض می‌تواند به هر مسجدی وارد شود و بدون توقف از آنجا عبور کند، ولی هرگز کسی مجاز نیست در حال جنابت و حیض و نفاس از مسجدالنبی عبور نماید و این حکم، علی و فاطمه و حسنین (ع) مستثنی هستند. آنان می‌توانند در هر حالتی که باشند از مسجد الرسول عبور کنند و نه تنها می‌توانند از آنجا عبور کنند، بلکه می‌توانند در آن ازدواج نمایند و یا در حال جنابت در آنجا توقف کنند و حتی حضرت زهرا (س) مجاز است که فرزندان را در آن مکان مقدس و مطهر دنیا آورد و این امتیاز مطلب بسیار مهم و

فوق‌العاده‌ای است و شایان دقت و بررسی است.

(ما ابتدا به ذکر چند روایت از علمای عامه می‌پردازیم:

۱ - حافظ نسائی از ابن عباس روایتی نقل کرده است که سیوطی آن را از قول وی بدین صورت ذکر می‌نماید:
«قال رسول الله (ص) لعلی:

ان موسى سال ربه ان يطهر مسجده لهارون و ذريته و انی سالت الله ان يطهر لك و لذريتك من بعدك». (... ۷۷۱)
«حضرت رسول (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

موسی از پروردگار خویش درخواست کرد که مسجدش را برای هارون و ذریه او پاک و مطهر گرداند و من نیز این مطلب را برای تو و فرزندان از خدا خواستار شدم»...

۲ - روایت دیگری به همین مضمون از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که آن حضرت فرمود:
«اخذ رسول الله (ص) بیدی فقال:

ان موسى سال ربه ان يطهر مسجده بهارون و انی سالت ربي ان يطهر مسجدي بك و بذريتك». (... ۷۷۲)
این روایت را حافظ بزار، حافظ هیثمی، حافظ سیوطی و حلبی (۷۷۳) در «السیره الحلبیه» نقل کرده‌اند.

۳ - حافظ بیهقی (۷۷۴) در «سنن کبری» از پیامبر اکرم چنین روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:
«الا ان مسجدي حرام علی کل حائض من النساء و کل جنب من الرجال، الا لرسول الله و اهل بيته: علی و فاطمه و الحسن و الحسين».
(۷۷۵)

«آگاه باشید، به درستی که ورود به مسجد من برای زنان حائض و مردان جنب حرام است مگر برای من و خانواده‌ام علی، فاطمه، حسن و حسین».
(چون اصلاً جنابت و حیض ندارند).

و این روایت را جمعی دیگر از علما نیز نقل کرده‌اند.

۴ - بخاری در تاریخ کبیرش حدیثی از عایشه نقل می‌کند که پیامبر اکرم فرمود:
«لا احل المسجد لحائض و لا لجنب الا لمحمد و آل محمد». (۷۷۶)

«ورود به این مسجد به زنان حائض و مردان جنب حلال نیست مگر به محمد و آل محمد».

۵ - در روایت دیگری که جامع‌تر از احادیث قبلی است حافظ بیهقی می‌نویسد که حضرت رسول (ص) فرمود:

«الا لا يحل هذا المسجد لجنب و لا لحائض الا لرسول الله و علی و فاطمه و الحسن و الحسين، الا قد بينت لكم الاسماء ان لا تضلوا».
(۷۷۷)

«ای مردم آگاه باشید که ورود به این مسجد برای اشخاص جنب و حائض حلال نیست مگر به رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین؛ آگاه باشید که من اکنون یک یک اسامی آنان را ذکر کردم، تا دچار اشتباه و گمراهی نشوید».

در اینجا نکته مهم این است که پیامبر اکرم (ص) با تعیین اسامی و مشخص نمودن افراد منظور و گفتن نام پنج تن به طور وضوح، می‌خواهند برای همگان کاملاً روشن شود که در این مورد، مقصود از آل محمد چه کسانی هستند تا همانند شان نزول آیه تطهیر عده‌ای مغرضانه نگویند - چنانکه جمعی از علمای اهل سنت گفته‌اند - مراد از آل محمد زنان پیامبرند و یا مقصود از آل هر مردی، خانواده اوست که در خانه‌اش با هم زندگی می‌کنند و با این منطقی و استدلال نادرست بخواهند برای افرادی یک منقبت از خود بتراشند و فضائل مسلم آل محمد را نادیده انگارند.

«قد بينت لكم الاسماء ان لا تضلوا»؛

یعنی ای مردم خوب توجه کنید، فقط این اشخاص که من نام بردم مشمول این فضیلت هستند و در این مورد فریقین (شیعه و سنی) هم‌رای و هم‌عقیده‌اند. (۷۷۸)

یک دسته از علمای عامه ضمن اینکه تصدیق می‌کنند در حکم مسجد النبی فقط پنج تن (ع) استثناء شده‌اند، ولی می‌گویند: چون علی در خانه‌اش به مسجد پیامبر باز می‌شد، لذا در هر حالتی اجازه عبور از آن مسجد را داشته است. جواب مسئله این است که اولاً «حق اجتياز»، عبور از مسجد را جایز می‌داند، آن هم نه برای مسجد النبی و نه ساکن شدن و یا جنب شدن در آنجا را.

ثانیاً در خانه عده‌ای از اصحاب پیامبر (ص) همانند خانه علی (ع) به مسجد النبی باز می‌شد و اگر استدلال مذکور درست می‌بود بایستی به آنها هم حق اجتياز (عبور) از مسجد داده می‌شد؛ در صورتی که می‌بینیم، پیامبر اکرم (ص) دستور فرمود تمام درهایی که به مسجد باز می‌شود باید مسدود گردد و ورود و خروج همه افراد به خانه‌ها، باید خارج از محوطه مسجد انجام پذیرد، مگر علی و اولاد علی (ع). پس از ابلاغ این فرمان الهی غوغایی برپا شد و عده‌ای به خدمت رسول خدا آمدند و تقاضا می‌کردند راهی به سوی مسجد داشته باشند. حتی جناب عباس عموی پیامبر به آن حضرت عرض کرد:

من حاضر در خانه‌ام را ببندم، ولی خواهش می‌کنم اجازه بدهید دریچه‌ای به سوی مسجد داشته باشم؛ ولی رسول اکرم (ص) فرمود:

اختیار بسته یا باز بودن در خانه‌ها به سوی مسجد، به دست من نیست و من از جانب خدا مامور ابلاغ این حکم هستم و هرگز اجازه نمی‌دهم که حتی یک دریچه به جانب مسجد باز باشد و این فضیلت مخصوص است به علی و خانواده او (ع). (۷۷۹)

جمعی از دانشمندان اهل سنت که قائل به این خصوصیت هستند چنین اظهار نظر می‌کنند:

علت اینکه علی (ع) و خانواده او مجازند از مسجد النبی در هر حالتی عبور، توقف و یا سکونت کنند و از سایر مردم استثناء شده‌اند، این است که شرایط اجرای حکم در آنان موجود نیست؛ زیرا آنان پاک و مطهرند، نه جنب می‌شوند و نه حائض و نساء و از این جهت است که فاطمه (س) را طاهره مطهره نامیده‌اند و این مطلب را از احادیثی که از پیامبر اکرم وارد شده استنباط کرده‌اند. (از جمله این احادیث، روایات زیر است):

۱ - قرمانی (۷۸۰) در اخبار الدول از عایشه چنین روایت می‌کند:

«إذا قبلت فاطمه کانت مشیتها مشیه رسول الله (ص) و کانت لا تحیض قط، لانها خلقت من تفاحه الجنه و لقد وضعت الحسن بعد العصر و طهرت من نفاسها فاغتسلت و صلت المغرب و لذلك سمیت الزهراء».

«راه رفتن فاطمه همانند مشی رسول خدا (ص) بود، او هیچگاه مثل زنان دیگر ناپاکی ماهانه نداشت و این پاکیزگی از سببی است بهشتی که مایه خلقت زهرا بوده است»...»

این همان سیب بهشتی است که خدای تعالی در شب معراج به حضرت محمد (ص) هدیه فرمود و از آن نطفه مطهر فاطمه (س) منعقد گردید. (۷۸۱) پیامبر اکرم (ص) همواره سینه و دست و چهره زهرا را می‌بوسید و می‌بوئید و می‌فرمود:

یا فاطمه هرگاه من مشتاق بهشت می‌شوم، از تو بوی بهشت را استشمام می‌کنم و عطر سیب بهشتی از تو به مشام می‌رسد. (۷۸۲)

عایشه که خود این فرمایشات حضرت را شنیده است چنین استنباط و اجتهاد می‌نماید که مطهر بودن فاطمه (س) از ناپاکیهای ماهانه زنانه، به سبب آن سیب بهشتی است که خمیر مایه‌ی خلقت اوست و از حق نمی‌توان گذشت که اجتهاد آن مخدره در اینجا صحیح بوده است!

عایشه سخنش را چنین ادامه می‌دهد:

...«هنگامی که حسن بن علی از فاطمه تولد یافت، در همان ساعت زهرا از نفاس پاک شد غسل کرد و نماز مغربش را به جا آورد

و بدین جهت است که او را زهرا نامیده‌اند».

بلی، هرگز معقول نیست که همانند زنان دیگر، ناپاکی حیض و نفاس فاطمه (س) را از عبادت باز دارد، او محبوبه خداست و باید همیشه در حال حضور بوده و درگاه الهی، حتی یک ساعت از وجود زهرا نباید خالی باشد.

۲ - ام سلمه می‌فرماید:

«ولدت فاطمه بالحسن فلم ارلها دما، فقلت یا رسول الله انی لم ار لها دما فی حیض و لا نفاس.
فقال (ص):

اما علمت ان ابنتی طاهره مطهره لا یری لها دم فی طمث و لا ولاده». (۷۸۳)

«بعد از اینکه حسن از فاطمه (س) متولد گردید، هیچ گونه آثار حیض و نفاس در او مشاهده نکردم و موضوع را از پیامبر اکرم سوال نمودم، آن حضرت فرمود:

مگر نمی‌دانی که دخترم فاطمه پاک و پاکیزه است و ناپاکی حیض و نفاس از او دور است».
حدیث فوق را حافظ محب‌الدین طبری در ذخائر العقبی روایت کرده است.

۳ - انس بن مالک از مادرش (۷۸۴) چنین نقل می‌کند.

«ما رات فاطمه دما فی حیض و لا نفاس». (۷۸۵)

«فاطمه (س) هرگز ناپاکی حیض و نفاس معمول زنانه را مشاهده نمود».

۴ - امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

«سئل رسول الله:

ما البتول؟ فانا سمعناک یا رسول الله تقول ان مریم بتول و فاطمه بتول.

فقال (ص):

البتول، التی لم تر حمرة قط، ای لم تحض و ان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء».

«از پیامبر اکرم سؤال شد معنای بتول چیست؟

ما از شما شنیده‌ایم که فرمودید مریم و فاطمه بتول بوده‌اند؟

رسول خدا در جواب فرمود:

بتول آن زنی را می‌گویند که هرگز آثار حیض و نفاس معمول زنانه در او مشاهده نشود؛ همانا حالت حیض شدن در دختر پیامبران مکروه می‌باشد».

لغت بتل در زبان عرب معنی انقطاع را می‌دهد و در وجه تسمیه حضرت صدیقه (س) به نام بتول علمای عامه احادیث مختلف یا مطالب گوناگونی نقل کرده‌اند، از جمله:

(۱) - ابن اثیر می‌گوید:

«سمیت فاطمه بالبتول لانقطاعها نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا». (۷۸۶)

«فاطمه را به سبب انقطاع از زنان دیگر بتول گفته‌اند، مقام او در فضل و شرف و حسب و نسب و عوالم دینی از جمله بانوان عالم جدا و متمایز است».

(۲) - ابن اثیر وجه تسمیه فاطمه (س) به بتول را چنین ذکر می‌کند:

«لانقطاعها عن الدنیا ای الله». (۷۸۷)

«فاطمه، بتول نامیده شده است چون دل از دنیا گسسته و به خدا دل بسته است».

(۳) - عایشه می گوید پیامبر به من فرمودند:

«... یا حمیراء، ان فاطمه لیست کنساء الادمیین لاتعتل کما یعتلون».

«... ای عایشه، به درستی که فاطمه همانند سایر زنان نیست و هرگز آثار حیض و نفاس در او ظاهر نمی شود».

(۴) - ابو عبید هروی در کتاب الغریبین می نویسد:

«سمیت فاطمه بتولا لانها بتلت عن النظیر».

«فاطمه را از این جهت بتول می گویند که منقطع النظیر است، بی مثل و مانند و بی همتاست».

۵ - حضرت باقر (ع) می فرماید:

«انما سمیت فاطمه بنت محمد الطاهره لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفث و ما رات قط یوما حمره ولا نفاسا». (۷۸۸)

«به این جهت فاطمه دختر پیامبر اکرم به طاهره موسوم شده است که خدا او را از جمیع ناپاکیها و آلودگیها پاک و منزه گردانیده است و حتی یک روز آثار حیض و نفاس در او دیده نشده است».

جمعی از دانشمندان از مطالب فوق چنین نتیجه گرفته اند که همین پاک و منزه بودن فاطمه (س) علت مجاز بودن اوست در همه حالات (در نشستن و برخاستن، خوابیدن و سکونت کردن) در مسجد النبی (ص).

جصاص فقیه بسیار معروفی که یکی از بزرگان علمای حنفی در قرن سوم است در کتاب احکام القرآن خودش مطالبی می گوید که مضمون و حاصل آن چنین است:

مجاز بودن پیامبر اکرم، علی ابن ابی طالب، فاطمه و حسنین (ع) در جمیع حالاتشان به ورود، نشستن، خوابیدن و سکونت داشتن در مسجد النبی به سبب آیه تطهیر است که در شأن آنان نازل شده است و در نتیجه نه تنها آغوش مسجد النبی بلکه تمام مساجد، همیشه و در هر حال، به روی آن موجودات مقدس باز است.

پنج تن (ع) که از جمیع آلودگیها و ناپاکیها منزه و پاکیزه اند مساجد همانند خانه های آنهاست و خدای تعالی وجود مقدسشان را در احکام مسجد استثناء کرده است و به پیامبرش دستور داده است که این موضوع را به اطلاع امتش برساند و اسامی یک یک آنان را اعلام نماید و هرگز کسی به هیچ بهانه ای نمی تواند در این مورد به جمع آنان ملحق گردد. (۷۸۹)

اقتدا و توسل به حضرت زهرا (س)

از مناقبی که وجود مقدس حضرت زهرا (س) با پدر و همسر و فرزندان مشترک است، در اهتدا و اقتدا و تمسک است، یعنی هدایت یافتن و پیروی کردن مردم از آنان و در موقع نیاز، متوسل شدن به آنان.

انس بن مالک روایت می کند:

«صلی بنا رسول الله (ص) صلوه الفجر، فلما انفتل من الصلوه اقبل علینا بوجهه الکریم».

فقال:

معاشر المسلمین، من افتقد الشمس فلیستمسک بالقمر و من افتقد القمر فلیستمسک بالزهره و من افتقد الزهره، فلیستمسک بالفرقدین.

فقیل:

یا رسول الله، ما الشمس و القمر و ما الزهره و ما الفرقدین؟

فقال:

انا الشمس و علی القمر و فاطمه الزهره و الحسن و الحسین الفرقدان و کتاب الله لا یفترقان حتی یردا علی الحوض». (۷۹۰)

«روزی پیامبر اکرم با ما نماز صبح به جای آورد و پس از فراغت از نماز روی مبارکش را به سوی ما گردانید:

و فرمود:

ای جماعت مسلمانان، هر کس که آفتاب را از دست بدهد، پس باید به ماه تمسک جوید و در فقدان ماه دست به دامان زهره شود و اگر زهره را نیابد به دو ستاره فرقدان پناه آورد. از پیامبر اکرم سؤال شد که یا رسول الله مقصود از آفتاب و ماه و زهره و فرقدان (دو ستاره نورافشان) چیست؟

فرمود:

من آفتابم، علی ماه و فاطمه زهره است و دو ستاره حسنین هستند. آنان با کتاب خدا دو دستاویز بشرند و همواره بهم پیوسته‌اند و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند». روایت فوق را ابو اسحاق ثعلبی در عرائس نقل کرده است.

نطنزی نیز در الخصائص العلویه این روایت را بدین گونه نقل می‌نماید که حضرت رسول (ص) فرمود:

«اطلبوا الشمس، فاذا غابت، فاطلبوا القمر و اذا غاب القمر فاطلبوا الزهره و اذا غابت الزهره، فاطلبوا الفرقدين. قلنا: یا رسول الله، من الشمس؟

قال:

انا. و من القمر؟

قال:

علی. فمن الزهره؟

قال فاطمه. قلنا:

فمن الفرقدان؟

قال:

الحسن و الحسين». (۷۹۱)

«آفتاب را بیابید و اگر آفتاب غروب کرد، ماه را طلب کنید. در صورتی که ماه از نظرها پنهان شد، زهره را بطلبید و اگر زهره ناپدید شد دو ستاره فرقدین را بجوید.

سؤال شد یا رسول الله مقصود از شمس و قمر و زهره فرقدین چه کسانی هستند؟

فرمود:

من آفتابم، علی ماه و فاطمه زهره است و حسن و حسین دو ستاره فرقدان».

این روایت را با عبارات دیگر از جابر بن عبدالله نقل کرده‌اند که حضرت رسول فرمود:

«اهتدوا بالشمس، فاذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر و اذا غاب القمر فاهتدوا بالزهره و اذا غابت فاهتدوا بالفرقدین. فقيل:

یا رسول الله من الشمس؟

قال:

انا.

-: من القمر؟

-: علی بن ابی طالب

-: من الزهره؟

-: الزهراء (س)

-: و الفرقدان؟

-: هما الحسنان». (۷۹۲)

روایت مورد بحث را جمعی از دانشمندان شیعه نیز از جابر بن عبدالله نقل کرده‌اند.

شیخ صدوق نیز در معانی الاخبار این حدیث را ذکر نموده است با این تفاوت که به جای کلمه‌ی «اهتدوا» کلمه‌ی «اقتدوا» آورده است.

در اکثر این روایات که از شیعه و سنی منقول است گفتار پیامبر با این جمله خاتمه می‌یابد: «کتاب خدا و عترت من بهم پیوسته است و هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند».

و خود این مطلب موضوع بسیار فوق‌العاده و مهمی است. (۷۹۳)

از روایات مذکور کاملاً روشن است که حضرت صدیقه (س) در مراتب و مناقب گفته شده، هم‌ردیف رسول اکرم، امیرالمؤمنین و حسنین (ع) است و در مقام تمسک، اهتدا و اقتدا همانند آنان می‌باشد و اگر در ولایت عصمت نظیر پیامبر اکرم، علی و حسنین (ع) نبود، امر هدایت یافتن و پیروی مردم از او و توسل هر بشری در مشکلات به او، کاری بیهوده و گزاف می‌بود.

حضرت زهرا (س) یکی از ذخائری است که حضرت رسول اکرم (ص) بعد از خود باقی گذاشته است و در این باره می‌فرماید: «انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی».

«من در میان شما دو وزنه سنگین باقی می‌گذارم، کتاب خدا و خاندان من».

و حضرت صدیقه (س) یک تن از عترت پیامبر و زهره‌ای است که در مدار عصمت و ولایت، با شمس و قمر و فرقدین هم‌رتبه و هم‌درجه است، اگر چه نور شمس و قمر بر نور زهره غلبه دارد و با وجود خورشید و ماه نمی‌توان نور زهره را مشاهده کرد و گوئی پیامبر اکرم با تقدم و تاخر اسامی پنج تن در همه روایات و با ترتیب مشخص و معین می‌خواهد بیان فرماید که امیرالمؤمنین (ع) از زهرا (س) افضل است و مقام زهرا (س) تالی و بلافاصله بعد از امیرالمؤمنین است و اگر چنین نبود، شایسته بود که اول نام حضرت زهرا (س) ذکر شود. ترتیب اسماء پنج تن، در آسمانها، در عرش، در کرسی، در جنت و در سایر مواقف که نوشته شده و یا مورد خطاب خدایی بوده‌اند به همین سبک و نسق بوده است.

رسول خدا در هر جا که سخن از پنج تن است، ابتدا نام خودش را ذکر می‌کند، بعد امیرالمؤمنین (ع) و سپس حضرت صدیقه (س) را و در تمام اخبار و احادیث این ترتیب اسماء مراعات شده است، لذا معلوم می‌شود که مقام حضرت زهرا (س) تالی و بلافاصله بعد از امیرالمؤمنین (ع) است، اگر چه، پنج تن در مناقب و فضائل و مطالبی که گفته شد، هم‌ردیف، هم‌درجه و یکسانند، با وجود این مقام آنان در مراتب و مدراج دیگر ممکن است با هم اختلاف داشته باشد، ولی آنچه محققاً از ترتیب اسامی آنها در کلام پیامبر (ص) می‌توان استفاده کرد، این است که رسول اکرم (ص) دارای عالیترین مقام و امیرالمؤمنین پس از پیامبر و حضرت زهرا (س) بعد از او، حسنین پس از فاطمه (س)، صاحب‌الائتین مقام در جهان آفرینش هستند.

و ما این مطلب را نیز ثابت خواهیم کرد که حضرت زهرا (س) از یازده امام دیگر افضل‌تر و برتر می‌باشد و اگر جز این یک منقبت، فضیلت دیگری در شان او نبود، همین برای اثبات مقام ولایت آن حضرت کافی بود.

پیامبر اکرم (ص) برای امت خود، نمونه‌ها و یادگاریهای پاینده‌ای بعد از خودش بر جای نهاده است:

یادگاریهایی که در هر زمان و مکان، در زمینه‌های علمی، عملی، تمسکی، اقتدایی و اهتدایی و ... جوابگوی جمیع نیازهای بشری باشند.

حضرت صدیقه (س) در تمام شئون مذکور سهیم و مشترک است، به عبارت دیگر چنان که علی بن ابی طالب (ع) مقتدای ما، هادی ما، رهنمای ما و ولی ماست، عیناً حضرت زهرا (س) نیز همانگونه است، نه تنها برای ما مسلمانان، بلکه برای جمیع بشر از

اولین و آخرین.

دشمنی و دوستی با حضرت زهرا (س) مانند دشمنی و دوستی با پیامبر (ص) است ابن عباس روایت می‌کند:
«ان رسول الله (ص) كان جالسا ذات يوم و عنده علي و فاطمه و الحسن و الحسين.
فقال:

اللهم انك تعلم ان هولاء اهل بيتي و اكرم الناس علي، فاحب من احبهم و ابغض من ابغضهم و وال من والاهم و عاد من عاداهم و اعن من اعانهم و اجعلهم مطهرين من كل دنس، معصومين من كل ذنب و ايدهم بروح القدس منك، ثم قال:
يا علي، انت امام امتي و خليفتي عليها بعدى و انت قائد المومنين الى الجنة و كاني انظر الى ابنتي فاطمه قد اقبلت يوم القيامة على نجيب من نور، عن يمينها سبعون الف ملك و بين يديها سبعون الف ملك و عن يسارها سبعون الف ملك و عن خلفها سبعون الف ملك، تقود مومنات امتي الى الجنة - ... الى ان قال:
- و انها السیده نساء العالمين. فقيل يا رسول الله:
اهي سیده نساء عالمها؟
فقال (ص):

ذاك مريم بنت عمران، فاما ابنتي فاطمه فهي سیده نساء العالمين من الاولين و الاخرين و انها لتقوم في محرابها فيسلم عليها سبعون الف ملك من الملائكة المقربين و ينادونها - بما نادت به الملائكة مريم - فيقولون:
يا فاطمه، ان اله اصطفاك و طهرک و اصطفاك على نساء العالمين. ثم التفت الى علي (ع) فقال:
يا علي ان فاطمه بضعه مني و هي نور عيني و ثمره فوادی، يسوونی ما اساءها و يسرنی ما سرها و انها اول من يلحقني من اهل بيتي، فاحسن اليها بعدى - ... الى ان قال:

اللهم اني اشهدك اني محب لمن احبهم و مبغض لمن الغضهم و سلم لمن سالمهم و حرب لمن حاربهم و عدو لمن عاداهم و ولي لمن والاهم».

«روزی پیامبر اکرم (ص) نشسته بودند و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) نیز حضور داشتند، دعای آن حضرت در میان آن جمع چنین بود:

بارالها، تو خوب می‌دانی که اینان خاندان من و عزیزترین مردم نزد من هستند، پس محبان و دوستانشان را دوست بدار و با دشمنانشان دشمنی فرما و یارانشان را اعانت بنما، اینان را از جمیع ناپاکیها پاک و مبرا بدار، از جمیع گناهان برکنار و مصون و محفوظ نگاه دار و از جانب خود به روح القدس تاییدشان فرما»...

(روایات بسیار از ائمه اطهار (ع) در موارد مختلف نقل شده است که می‌فرماید:

معصومین روحی دارند غیر از روح عموم بشر، که هیچ انسانی در داشتن این روح - که در جمیع اخبار آن را روح القدس می‌نامند - با آنان هم‌ردیف نیست.

روح القدس همان روحی است که در سایه آن پیامبر اکرم (ص) صاحب ولایت است.

این همان روح قدسی است که با داشتن آن علی (ع) حضرت امام حسن و امام حسین و امامان دیگر از اولاد حسین (ع) بر همه مردم ولایت دارند. این همان روح است که به تایید پیامبر اکرم (ص)، حضرت صدیقه (س) نیز دارنده آن است و با داشتن این روح، آن حضرت هم ولیه الله می‌باشد).

ابن عباس روایت را از قول پیامبر اکرم (ص) چنین ادامه می‌دهد:

یا علی، بعد از من، جانشین من و امام و رهبر امت من هستی. تو پیشقدم و پیشرو اهل ایمان به سوی بهشتی و گوئی اکنون در نظرم

مجسم است و می‌بینم که دخترم فاطمه (س) در روز قیامت سوار بر ناقه‌ای از نور است، در حالی که هفتاد هزار ملک از جانب راست، هفتاد هزار از طرف چپ او، هفتاد هزار از پیش روی و هفتاد هزار از پشت سر او همراهیش می‌کنند. او پیشگام زنهای مؤمن است که همراهش به سوی بهشت می‌روند.

...یا علی، تو پیشوای مردان مؤمن امت من می‌باشی و دخترم فاطمه سالار زنان با ایمان امت من و رهبر آنان به سوی بهشت است، به درستی که او بانوی بانوان جهان است.

عرض شد:

یا رسول الله، آیا بانوی بانوان در زمان خودش؟

پیامبر فرمود:

سیده زنان در زمان خودش مریم بنت عمران بود، ولی دخترم فاطمه بانوی بانوان جهان و سرور زنان عالم از اولین و آخرین است. این فاطمه است که آنگاه که در محراب عبادت می‌ایستد، هفتاد هزار فرشته مقرب بر او سلام و درود می‌فرستند و - همانگونه که مریم را مخاطب قرار دادند - ندا می‌کنند:

یا فاطمه، خدای تعالی تو را از میان جمیع زنان عالم انتخاب کرد و تو را از همه آلودگیها پاک و منزّه گردانید. آنگاه رسول اکرم رو به سوی علی کرد و فرمود:

یا علی، به درستی که فاطمه پاره تن و جان من است؛ اوست نور چشم من و میوه قلب من؛ آنچه زهرا را ناپسند آید، مرا نیز ناپسند است و آنچه او را مسرور کند، مرا هم شاد و خرسند می‌نماید. او نخستین کسی است که از خاندانم به من خواهد پیوست. یا علی بعد از من، تا توانی به او نیکی کن ... سپس پیامبر اکرم این چنین دعا نمودند: بارالها، من تو را گواه می‌گیرم، که دوست می‌دارم آن کسی را که اینان را دوست بدارد و دشمن می‌دارم شخصی را که با اینان دشمنی کند؛ هر فردی با اینان از در صلح و آشتی درآید، من هم با او در سلم و صفا خواهم بود و هر کس که با این چهار تن در جنگ باشد من نیز با او در ستیزم؛ من دشمن کسانی هستم که با اینان دشمنی کند و دوست کسانی هستم که آنان را دوست بدارد».

با در نظر گرفتن روایت شریفه مذکور، حضرت صدیقه (س) به طور یقین صاحب ولایت کبری است زیرا هرگز معقول نیست که دشمنی و یا دوستی با او همانند عدوات و یا محبت نسبت به پیامبر (ص) باشد و آنچه فاطمه (س) را غمگین و یا مسرور می‌گرداند، حضرت رسول (ص) را نیز محزون و یا شاد نماید، ولی او صاحب مقام ولایت نباشد.

و اگر حضرت صدیقه (س) در ولایت، در عصمت و در جمیع حالاتش در ردیف پدر (ص) و همسر و دو فرزندش نمی‌بود، هرگز پیامبر اکرم (ص) مطالب مذکور را بیان نمی‌کرد. رسول خدا که سخن بی حساب و گزاف و بیهوده نمی‌گوید، تمام گفتارش «ما ينطق عن الهوى - ان هو الا - وحى يوحى» (۷۹۴) است، آنچه می‌گوید وحی الهی است، آنهم در مقامی که خدا را شاهد سخنان خود قرار می‌دهد.

گویی پیامبر اکرم (ص) از جانب خدا مامور به ابلاغ این مراتب و فضائل است، که خدا را در گفتار خویش گواه می‌گیرد، چنانکه در انجام نبوت و ابلاغ رسالتش، در مواقف متعدد شاهد قرار داده است و از مردم نیز اقرار و اعتراف می‌خواهد و می‌پرسد و خواستار جواب صریح آنان می‌باشد:

...«هل بلغت ...؟ بلی بلغت».

سؤال می‌فرماید آیا رسالت خودم را انجام دادم؟

و سپس جواب می‌شنود:

بلی ابلاغ کردی. همانگونه که در غدیر خم هنگام ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) را شاهد می‌گیرد و از مردم اعتراف و اقرار

می‌خواهد ... اللهم اشهد ... بارالها شاهد باش ... چنین بنظر می‌رسد که وجود مقدس پیامبر (ص) پیوسته خود را مسئول و مامور ابلاغ ولایت فاطمه (س) نیز می‌داند و گوئی احساس می‌کند که همواره مورد سؤال و بازخواست حضرت حق تبارک و تعالی است که آیا ولایت زهرا (س) را ابلاغ کردی یا نه، لذا آن حضرت به طور مکرر، در گفتار خویش ضمن برشمردن فضائل فاطمه (س) و تشریح شئون ولایتی او، بارها خدا را گواه می‌گیرد که بارالها؛ شاهد باش: آیا ولایت زهرا (س) را ابلاغ کردم؟ آیا پیغام را رساندم؟

حق مطلب را به خوبی ادا کردم؟

نتیجه دیگری که می‌توان از روایت مذکور گرفت این است که حضرت رسول (ص) در قسمتی از سخنانش خطاب به علی (ع) چنین می‌فرماید:

«انها اول من يلحقني من اهل بيتي ... فاحسن اليها»....

«یعنی یا علی، اولین کسی که از خاندان من به من ملحق خواهد شد. دخترم فاطمه است، پس تا توانی به او نیکی بنما» و این ودیعه رسالت را نگهداری کن، لذا می‌بینیم قصد امیرالمؤمنین (ع) همیشه و در تمام حالاتش برآوردن خواهش پیامبر اکرم (ص) و در نتیجه تحصیل رضایت و آسایش خاطر زهرا (س) است؛ البته نه تنها از این جهت که همسر و الامقام او دختر گرامی رسول خدا (ص) است، بلکه بیشتر از این نظر که فاطمه (س) ولیه الله است و علی خود را نسبت به او موظف و مسئول و متعهد می‌داند و متقابلاً حضرت زهرا (س) نیز نسبت به امیرالمؤمنین (ع) که ولی الله است، عیناً همین احساس و وظیفه و مسئولیت را به حد اعلیٰ دارا می‌باشد و این دو وجود مقدس، هر یک در حفظ و نگهداری و مراعات شخصیت آن دیگری کمال سعی و کوشش را به کار برده‌اند. لیکن اگر این مطلب به دقت مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد، روشن می‌شود که حالات دفاع و مجاهدت زهرا (س) در حفظ و صیانت امیرالمؤمنین (ع) بی‌نظیر و بسیار فوق‌العاده بوده است؛ تحقیقاً اگر پیامبر اکرم (ص) نگاهداری و دفاع از حریم ولایت امیرالمؤمنین (ع) را مؤکداً به زهرا (س) سفارش می‌کرد - که سفارش فرموده است -، هرگز رفتاری بهتر و برتر از روش فاطمه (س) امکان‌پذیر نبود.

از خود گذشتگی و فداکاری و ایثار او در مراقبت و نگهداری شئون ولی الله الاعظم امیرالمؤمنین (ع) بی‌نظیر بود.

زهرا (س) در این راه وجود خود را کاملاً فراموش کرده بود و همواره همت والای او مصروف حفظ حرمت علی (ع) و پیوسته در فکر کمال مراقبت و حسن انجام تعهد اسلامی خود در برابر مقام منبع ولایت بود و همین توجه بی‌نظیر و بصیرت و معرفت کامل فاطمه نسبت به شئون ولایت همسر عالی مقامش نشانگر مرتبه عالی ولیه الهی خود آن حضرت می‌باشد. (۷۹۵)

جنگ و صلح با حضرت زهرا (س) مانند جنگ و صلح با دیگر اهل بیت (ع)

حضرت زهرا (س)، در مقام ولایت شریک امیرالمؤمنین و حسنین (ع) است و «جنگ و صلح با فاطمه (س) و دوستی و دشمنی نسبت به او» عیناً همانند «حرب و صلح با علی و حسنین و حب و بغض نسبت به آنان» است.

(روایاتی که در این خصوص نقل گردیده است به شرح زیر است):

۱ - زید بن ارقم از رسول اکرم (ص) چنین روایت می‌کند:

«قال رسول الله لعلی و فاطمه و الحسن و الحسين: انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم».

«پیامبر اکرم خطاب به علی، فاطمه، حسن و حسین فرمود:

من، با هر کسی که با شما در جنگ باشد، در جنگم و هر کسی که با شما از در صلح و آشتی درآید، من نیز با او در صلح و صفا خواهم بود».

این روایت با عبارات مختلف نقل شده است؛ گاه آن حضرت می‌فرمود:

«انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم»،

در موقع دیگر چنین فرماید:

«انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتهم»،

و در جای دیگر می‌فرماید:

«انا حرب لمن حاربتهم و سلم لمن سالمتم»،

یا اینکه می‌فرماید:

«انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم».

این حدیث شریف را حاکم در مستدرک، بغوی در مصابیح، خطیب تبریزی در مشکاه المصابیح، جصاص در احکام القرآن، ابن کثیر در البدایه و النهایه، محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ابن اثیر در اسد الغابه، ترمذی در جامع صحیح، ابن عساکر در تاریخ شام، ابن ماجه در سنن، ابن صباغ در فصول، طبرانی در معجم و جمعی دیگر از علمای شیعه و سنی نقل کرده‌اند. (۷۹۶)

۲- زید بن ارقم در روایت دیگری می‌گوید:

«کنا مع رسول الله و هو فی الحجره، یوحی الیه و نحن ننتظره حتی اشد الحر ف جاء علی بن ابی طالب و معه فاطمه و الحسن و الحسین (ع)، ف قعدوا فی ظل حائط ینظرون رسول الله، فلما خرج رسول الله (ص) رأهم فاتاهم و وقفنا نحن مکاننا، ثم جاء الینا و هو یظلمهم بثوبه ممسکا بطرف الثوب و علی ممسک بطرفه الاخر و هو یقول:

اللهم انی احبهم فاحبهم، اللهم انی سلم لمن سالمهم و حرب لمن حاربهم.

فقال ذلك ثلاث مرات». (۷۹۷)

«روزی همراه پیامبر اکرم بودیم که وحی نازل شد و ما منتظر اتمام وحی بودیم تا آن حضرت از اتاق خارج شود، هوا بشدت گرم شده بود، در آن هنگام علی بن ابی طالب و همراه او فاطمه، حسن و حسین (ع) از راه رسیدند و در سایه دیواری بحال انتظار نشستند، تا نزول وحی به پایان رسد و حضرت رسول از حجره بیرون آید. وقتی که پیامبر اکرم از اتاق خارج گردید، نظر مبارکش بر علی و فاطمه و حسنین (ع) افتاد، حضرت به نزد آنان رفتند و ما در حالی که به جای خود ایستاده بودیم، دیدیم که حضرت رسول لباس (عبای) خودش را بر بالای سر آنان سایبان کرد، با دست مبارکش از یکطرف عبا گرفته بود و طرف دیگرش در دست علی بود که در زیر عبا جای داشت.

آنگاه پیامبر (ص) چنین فرمود:

خدایا، من اینان را دوست می‌دارم پس تو نیز دوستشان بدار، بارالها، با هر کس که با اینان در صلح و صفا باشد، من در صلح و آشتی هستم و هر کس که با این چهار تن بجنگد من نیز با او در جنگ خواهم بود و این کلمات را سه بار تکرار نمود».

۳- روایت دیگری به این شرح از ابوبکر نقل شده است که می‌گوید:

«رایت رسول الله ختم خیمه و هو متکیء علی قوس عربیه و فی الخیمه علی و فاطمه و الحسن و الحسین.

فقال:

معشر المسلمین، انا سلم لمن سالم اهل الخیمه، حرب لمن حاربهم، ولی لمن والاهم، لا یحبهم الا- سعید الجدید المولد و لا یبغضهم الا شقی الحدردیء الولاده». (۷۹۸)

«روزی پیامبر اکرم را دیدم که خیمه‌ای برپا کرد و بر یک کمان عربی تکیه نمود. در آن خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین حضور داشتند. آن حضرت رو به حاضرین فرمود و گفت:

ای مسلمانان بدانید، هر کسی که با اینان در صلح و صفا باشد من نیز با او در سلم و آشتی هستم و هر کس با اینان به جنگ خیزد، من هم با او در جنگ خواهم بود؛ من دوستدار کسی هستم که اینان را دوست بدارد، دوست نمی‌داردشان مگر آن خوشبخت و سعادت‌مندی که از دامانی پاکیزه بوجود آمده است و دشمن نمی‌داردشان مگر آن شخص بدبختی که از آلوده دامنی زاییده شده باشد».

این روایت را حافظ طبری نیز در ریاض النضره ذکر کرده است.

۴ - صبیح می‌گوید:

«كنت بباب النبي (ص) ف جاء علي و فاطمه و الحسن و الحسين، فجلسوا ناحيه، فخرج رسول الله (ص) الينا فقال:

انكم علي خير و عليه كساء خيبري، فجللهم به و قال:

انا حرب لمن حاربكم، سلم لمن سالمكم». (۷۹۹)

«روزی در انتظار پیامبر اکرم (ص) بر در خانه آن حضرت بودم که علی، فاطمه، حسن و حسین از راه رسیدند و در کناری نشستند. وقتی که رسول خدا از خانه خارج گردید خطاب به آنان فرمود:

شما پیوسته در خیر هستید و سپس عبای خیبری خودش را بر سر آنان سایبان کرد و فرمود:

من، با هر کسی با شما بجنگد، در جنگ هستم و با هر کسی که با شما در صلح و صفا باشد من نیز در سلم و آشتی می‌باشم».

روایت فوق را طبرانی در المعجم الاوسط، جصاص در احکام القرآن، هیشمی در مجمع، ابن اثیر در اسدالغابه، ابن حجر در اصابه و عده‌ای دیگر از دانشمندان نقل کرده‌اند.

۵ - ابوهریره می‌گوید:

«نظر النبي الي علي و فاطمه و الحسن و الحسين.

فقال:

انا حرب لمن حاربكم و سلم لمن سالمكم».

«پیامبر اکرم (ص) نظر به سوی علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) افکند و سپس فرمود:

من، با هر کسی که با شما بجنگد در ستیزم و با هر کسی که با شما در سلم و آشتی باشد من نیز در صلح و صفا هستم».

این حدیث شریف را حاکم در مستدرک، خطیب در تاریخ بغداد، امام حنابله در مسند، هیشمی در مجمع، ابن عساکر در تاریخ دمشق و طبرانی در معجم آورده‌اند. همچنین عده‌ای از دانشمندان شیعه آن را روایت نموده‌اند.

روایاتی که تحت عنوان موضوع پنجم ذکر شد بسیار جای تامل، دقت و بررسی دارد و باید توجه داشت:

بشری که در حال غضبش، در هنگام انبساط و فرحش، در موقع رنج و گرفتاریش، در زمان سرور و نشاطش و خلاصه در جمیع اطوار و حالاتش صاحب اختیار، مطاع و مقتدای همه مردم باشد و تمام افراد بشر موظف به خضوع و تسلیم در برابر او باشند و محبت به او دوستی با پیامبر و دشمنی با او خصومت با رسول خدا (ص) و اطاعت از او اطاعت از پیامبر (ص) و صلح با او، سلم و آشتی با رسول خدا (ص) باشد؛ تحقیقا اگر در صفات، هم‌ردیف پیامبر (ص) نباشد، هرگز این احکام درباره او جاری نمی‌شود و به عبارت دیگر فردی که در ملکات انسانی، در فضائل و مکارم اخلاقی، در صفات نفسانی و خلاصه در جمیع حالات و شئون بشری طوری باشد که هرگز کوچکترین خلافی از او سر نزنند و همه مردم به فرمان خدا و رسولش مامور به اطاعت و خضوع و تسلیم در برابر او باشند، معقول نیست که در صفات هم‌ردیف و همتای پیامبر اکرم (ص) نباشد.

بلی، آن انسانی که هرگز کلمه‌ای، حرفی، حرکتی - در هیچ مورد - جز به فرمان و اجازه‌ی خدا از او صادر نشود و جز در راه محبت و رضای پروردگار قدمی برندارد و پیوسته در گفتار و کردار و در تمام حالاتش، محدود و متعهد و مقید به امر خدا باشد

تنها او شایسته است که پیامبر اکرم صلح با او را، سلم و آشتی با خودش بداند و جنگ با او را ستیز با خودش بحساب آورد و کاملاً روشن است که فاطمه‌ی زهرا (س) صاحب آن نفس پاک انسانی و آن همه صفات ربانی، یقیناً باید در شئون ولایت هم‌ردیف و هم‌درجه و یکسان با پیامبر اکرم، علی و حسنین (ع) باشد. (۸۰۰)

گفتار پیامبر در شأن فاطمه زهرا (س) و آینده ایشان

مرحوم صدوق از ابن عباس روایت مشروحی نقل کرده که پیامبر (ص) در آن، از ستمهایی که به اهل بیت (ع) می‌شود خبر داده است، از جمله از مطالب آن روایت این است که فرموده:

«ای دخترم فاطمه (س)، او سرور بانوان دو جهان از اولین و آخرین است، او پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من و روح من است که در وجود من می‌باشد، او حوراء انسیه است، چون در محراب عبادت خود در پیشگاه خدا به عبادت پردازد، نور او، برای فرشتگان آسمان می‌درخشد، چنانکه نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشد، خداوند به فرشتگانش می‌فرماید:

«ای فرشتگان من، کنیز مرا که سرور کنیزان من است، بنگرید که در پیشگاه من برای عبادت ایستاده، مشاهده کنید که چگونه از خوف من، اندامش می‌لرزد و با همه قلبش به عبادت من رو آورده است، شما را گواه می‌گیرم که من: شیعیان او را از آتش، ایمن ساختم. (یا گواهی می‌دهم نزد شما، که شیعیان او را از آتش دوزخ ایمن ساختم).

مؤلف گوید:

پیامبر (ص) بعد از این گفتار فرمود:

من هرگاه فاطمه (س) را می‌نگرم به یاد حوادث و مصائبی می‌افتم که بعد از من بر او وارد می‌گردد، گوئی می‌نگرم که پریشانی وارد خانه او شده و به او بی‌احترامی می‌شود و حقش غصب می‌گردد و از دستیابی به ارزش بازداشته می‌شود و پهلویش شکسته می‌شود و فرزندش سقط می‌گردد، او ندا می‌کند:

یا مُحَمَّدَاةُ!

جوابی نمی‌شنود یاری می‌طلبد ولی کسی او را یاری نمی‌کند، همواره بعد از من محزون و غمگین و گریان است، گاهی بیاد می‌آورد که وحی از خانه‌اش قطع شده و زمانی بیاد می‌آورد که به فراق من مبتلا گشته و نیمه‌های شب وحشت‌زده می‌شود از این رو که صدای قرآن مرا هنگام نماز شب، همواره می‌شنید، ولی اینک نمی‌شنود، سپس خود را پس از آنکه در دوران پدر، عزیز می‌یافت، پریشان و غم‌زده می‌یابد، در این هنگام خداوند، فرشتگان را مونس او می‌سازد، فرشتگان با او هم سخن می‌شوند چنانکه با حضرت مریم همسخن می‌شدند و فرشتگان خطاب به او می‌گویند:

یا فاطمه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، یا فاطمه أَقْتَبِي لِرَبِّكِ، وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ.

«ای فاطمه!

خداوند ترا اختیار کرد و برگزید و پاک ساخت و بر همه بانوان جهانیان، ممتاز نمود، ای فاطمه!

خدای خود را عبادت و سجده کن و با راکعان درگاه خدا، رکوع به جای آورد.»

سپس گوئی می‌بینم که او دردمند و بیمار شده و نیاز به پرستار دارد، خداوند حضرت مریم دختر عمران را به پرستاری او می‌فرستد، تا از او پرستاری کند، در آن وقت با خدا چنین راز و نیاز می‌کند:

«خدایا از زندگی سیر و خسته شده‌ام و از دنیاپرستان افسرده گشته‌ام، مرا به پدرم ملحق کن.»

خداوند او را به من ملحق می‌سازد، او نخستین فرد از اهل بیت من است در حالی که محزون و غمگین است و حقش غصب شده و او را کشته‌اند، به من می‌پیوندد، در این هنگام به خدا عرض می‌کنم:

«خدایا کسانی را که به او ظلم کردند، از رحمت خود دور کن،

و آنان را که حق او را غصب کردند، مجازات فرما و آنان را که او را پریشان نمودند، خوار نما و آنان را که به پهلوی او ضربت زدند و کودک او را سقط نمودند، در آتش دوزخ مخلد کن».

در این هنگام، فرشتگان می‌گویند:

آمین!

«خدایا به استجابت برسان». (۸۰۱ ...)

عالم به طفیلی فاطمه زهرا (س)

فاطمه زهرا (س) از دیدگاه الهی آن چنان مقرب بوده و هست که بدون وجود او جهان خلقت به وجود نمی‌آمد. بنابراین هرچه بوده و هست و خواهد بود به یمن و برکت آن بانوی عزیز هر دو جهان است.

چنانچه پیامبر خدا، از پروردگار عالم نقل می‌کنند:

عن النبی عن الله تعالی:

یا احمد!

لولاک لما خلقت الافلاک و لولا لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما. (۸۰۲)

«ای پیامبر الهی!

اگر تو نبودی جهان را نمی‌آفریدم و اگر علی (ع) نبود تو را خلق نمی‌کردم و چنانچه فاطمه (س) نبود، تو و علی را نیز به دنیا نمی‌آوردم».

شاید این حدیث در مرحله نخست و بدون تفکر قابل هضم نباشد، ولی با یک مقدماتی که به طور خلاصه باید گفت:

پیامبر الهی و اهل بیت معصومش (ع) همگی یکی بوده و شاخ و برگ یک درخت می‌باشند. و از نظر هدف نیز مکمل و متمم یکدیگرند، بنابراین، بدون تصور فاطمه (س) که کمال اسلام به وجود او و فرزندان معصوم او بستگی داشته و دارد، آیین اسلام و رسالت پیامبر (ص) و ولایت امیرالمؤمنین (ع) کم‌شعاع و کم‌فروغ خواهد بود.

آری ولایت علی (ع) مکمل رسالت و وجود زهرا (س) پناه ولایت و فرزندانش نتیجه بخش اهداف رسالت و ولایت می‌باشند. در این زمینه پیامبر خدا (ص) می‌فرماید:

«انی و ایاک و هذین و هذا الراقد فی مکان واحد یوم القیمه». (۸۰۳)

رسول خدا (ص) در خانه امیرالمؤمنین (ع) در حالی که علی (ع) مشغول استراحت بود، خطاب به دخترش فاطمه (س) فرمودند: من و تو و این دو فرزند (حسن و حسین) و این استراحت کننده (علی) همگی در پیشگاه خدا در یک منزله و مکان خواهیم بود. (۸۰۴)

فاطمه (س) مافوق قانون

یکی از معیارهای ارزشی اسلام مراعات ادب بویژه در ارتباط با بزرگان و مریدان است و حتی آمده است:

کسی که ادب ندارد، ایمان ندارد. آیات و روایات زیادی در این زمینه هست که از موضوع بحث ما خارج می‌باشد...

در زمان رسول خدا (ص) گروهی از ضعیف‌الایمانها و منافقین هنگام دیدار با پیامبر الهی (ص)، بدون مراعات القاب آن حضرت، تنها با اسم، آن بزرگوار را صدا می‌زدند، خداوند متعال آیه شصت و سه سوره نور را فرستاد و بدین وسیله مؤمنین و مسلمانان

مأمور گشتند با تعبیر: یا رسول الله و یا «نبی الله» آن حضرت را خطاب کنند.

از حضرت فاطمه زهرا (س) آمده است که پس از نزول این آیه، من هم مثل دیگران هنگام دیدار، پدرم را با لقب، یا رسول الله، مخاطب قرار می‌دادم و از گفتن: پدر جان خودداری می‌کردم و چندین بار چنین نمودم، ولی در برابر خطاب من، آن حضرت ساکت بود و جواب نمی‌داد. سپس خطاب به من فرمودند:

یا فاطمه!

این آیه در حق تو و اهل بیت تو نازل نشده. تو از منی و من از تو. خطاب آیه به افراد خشن و ستمگر و خود برترین است، تو اگر مرا پدر خطاب کنی بهتر است و چنین روشی باعث حیات دل من و رضایت خداوند است. (۸۰۵)

این حدیث نشان می‌دهد که فاطمه و اهل بیتش (ع) تا چه میزانی در پیشگاه خدا و پیامبرش ارزش دارند؟ و حتی در حدیث دیگری در این رابطه آمده است:

شخصی در زمان پیامبر (ص) دزدی کرد و حضرت دستور داد چهار انگشت دست او را قطع کنند، دزد عرض کرد: یا رسول الله!

من سوابقی در اسلام دارم، آیا دست مرا قطع می‌کنی؟

رسول گرامی اسلام فرمودند:

قانون الهی تبعیض ندارد، حتی اگر چه دخترم (فاطمه) باشد. این خبر به گوش فاطمه رسید و او را محزون کرد.

در این هنگام جبرئیل نازل گشته و آیهی «لئن اشرکت لیحبطن عملک» (... ۸۰۶) را بر آن حضرت خواند و بدین وسیله اعلان نمود که حساب فاطمه از دیگران جداست و شکستن دل او و بریدن دستش برابر شرک است. (۸۰۷)

فضیلت فاطمه (س) بر انبیاء دیگر

ائمه اطهار (ع) بر پیامبران پیشین جز رسول خدا (ص) برتری دارند و طبق احادیث معتبر دیگر از رسول خدا (ص) آمده است که امیرالمؤمنین (ع) نسبت به سایر ائمه (ع) فضیلت بیشتری دارند. و از سوی سوم می‌دانیم که حضرت فاطمه (س) کفو و همتای امیرالمؤمنین (ع) است و اگر علی (ع) نبود، همتایی برای آن حضرت در روی زمین و در میان مخلوقات پیدا نمی‌شد و این ادعا مضمون احادیث فراوانی است که از طریق اهل سنت و تشیع در منابع معتبر به دست ما رسیده است و به عنوان تبرک نمونه‌ای به خدمت خوانندگان تقدیم می‌داریم، بنابراین حضرت فاطمه (س) جز پدر و شوهرش بر همگان برتر است.

در روایاتی از پیامبر خدا (ص) و جناب جبرئیل از سوی الهی و حضرت امام صادق (ع) و حضرت امام رضا (ع) آمده است: «ان الله عز و جل یقول:

لولم اخلق علیا لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه» (۸۰۸)

«خداوند می‌فرماید:

اگر علی را خلق نمی‌کردم، در روی زمین همتایی برای فاطمه (س) پیدا نمی‌شد خواه آدم و غیر او.»

این حدیث برتری علی و زهرا (ع) را بر تمام انبیاء و ما خلق الله جز رسول خدا ثابت می‌نماید و علمای بزرگ نیز در کتابهای کلامی در این زمینه بحثهایی دارند ... علاوه بر اینها عبدالله بن مسعود، از طریق اهل سنت حدیث معتبری را از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که جبرئیل گفت:

ای رسول خدا!

تمام پیامبران الهی برای ولایت تو و ولایت علی بن ابیطالب مبعوث شده‌اند. (۸۰۹)

و این حدیث نیز شرافت و فضیلت ذی المقدمه را بر مقدمه دربردارد، (۸۱۰) و چون علی و فاطمه (ع) کفو و همتای یکدیگرند، از این جهت نیز فاطمه (س) بر انبیای پیشین مقدم است.

و بالاخره حضرت امام باقر (ع) در مورد مادرش فاطمه (س) می‌فرمایند:

لقد كان مفروضه الطاعة على جميع من خلق الله من الجن والانس والطير والوحش والانباء والملائكة. (۸۱۱)

خداوند اطاعت فاطمه (س) را بر تمام مخلوقاتش حتی بر جنها و انسانها و حیوانات و پیامبران و ملائکه واجب کرده است.

گرچه این حدیث بحث مبسوطی دارد، (و اطاعت زهرا (س) از پیامبر خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در سایر احادیث که رجحانی بر این حدیث دارند آمده است). ولی به عنوان مویذ بر مطالب و ادله دیگر، استفاده می‌کنیم که اطاعت انبیای پیشین ولو در عالم تکوین از فاطمه زهرا (س) به عنوان واجب آمده است.

فاطمه (س) سرور زنان عالم

اینکه فاطمه زهرا (س)، برترین زن جهان هستی است و در پیشگاه خدا و بهشت برین بر تمام زنان تفوق خواهد داشت، یک موضوع مسلم است، که از روایات زیاد استنتاج می‌گردد و در منابع معتبر سنی و شیعی به آن تصریح گردیده است. ولی در این موضوع، در مورد زنان دیگری چون حضرت مریم نیز تعبیرهای مشابهی هست، که باید به طور اختصار مسأله را مشخص نماییم.

رسول خدا می‌فرمایند:

دخترم فاطمه (س) ذاتاً و از جهت خانواده و حسب و نسب بهترین انسان روی زمین است. (۸۱۲)

و در یک حدیث دیگر می‌فرمایند:

فرزندانم حسن و حسین بعد از من و پدرشان بهترین انسان روی زمینند و مادرشان فاطمه (س) برترین زن روی زمین می‌باشد. (۸۱۳)

و در حدیث سومی از آن حضرت آمده است:

فاطمه (س) سرور زنان عالمیان است. (۸۱۴)

و بالاخره در حدیث چهارم، پیامبر الهی می‌فرمایند:

ملکی به من نازل شد که بی سابقه بود و در ضمن سخنانش مژده داد که حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت و مادرشان فاطمه (س) سرور زنان اهل بهشت است. (۸۱۵)

در این احادیث چهارگانه که بیشتر آنها از منابع اهل سنت نقل گردید و آدرس آنها در پاورقی ضبط شد، استفاده می‌شود که فاطمه زهرا (س) برترین زنان جهان و بهشت است.

در این صورت این سؤال پیش می‌آید که قرآن مجید در سوره آل عمران آیه چهل و دوم حضرت مریم را برترین زنان عالم معرفی می‌کند، آیا فاطمه (س) برتر است یا مریم؟ حقیقت امر کدام است؟!

این سؤال را حسن بن زیاد از امام صادق (ع) کرد و آن حضرت در جواب فرمودند:

اینکه قرآن، مریم را سرور زنان عالم معرفی می‌کند مربوط و محدود به زمان خود مریم است و شامل سایر زنها نمی‌گردد، ولی فاطمه (س) سرور زنان اهل بهشت و اهل عالم از اولین و آخرین است. (۸۱۶)

لازم به تذکر است که برخی احادیث دیگر، برترین زنان عالم را در چهار نفر خلاصه نموده و از حضرات: مریم، خدیجه، آسیه و فاطمه ذکری به میان آورده و فاطمه (س) را برترین آنان می‌داند.

بنابراین، حضرت مریم و حضرت خدیجه و حضرت آسیه هر چندان از زنان ممتاز جهان و دارای کمالات کم نظیر در میان سایر زنان می‌باشند، ولی فاطمه (س) دختر پیامبر خدا (ص) یک انسان بی نظیر در میان همه‌ی زنان هستی می‌باشد. (۸۱۷)

شرکت در مباحله

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (۸۱۸)

«پس هر که در این (باره) پس از دانشی که تو را (حاصل) آمده، با تو محاجه کند، بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان، ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانید، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» مفسران و راویان حدیث اجماع دارند به اینکه آیه شریفه فوق در مورد اهل بیت نبوت (ع) نازل شده است؛ یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین (ع) و فاطمه (س) (۸۱۹) مراد از کلمه‌ی «ابنائنا» در آیه حسن و حسین و مراد از «نساننا» فاطمه زهرا (س) و مراد از «انفسنا» امام علی (ع) می‌باشد که در واقع نفس او، نفس رسول الله است. سبب نزول آیه چه بوده است؟

با حفظ اصل قضیه مباحله، احادیث فراوانی از طریق اهل سنت وارد شده است که با اندک تغییراتی، به طور خلاصه چنین نقل کرده‌اند:

پیامبر اکرم (ص) چون مسیحیان نجران

را برای مباحله دعوت کرد، گفتند به ما مهلتی ده تا درباره آن فکری کنیم، زمانی که به خانه‌ی خود برگشتند، به «عاقب» که صاحب رأیشان بود، گفتند:

ای عبدالمسیح چه کنیم؟ رأی تو چیست؟
گفت:

ای جماعت نصاری!

به خدا قسم که فهمیده‌اید، محمد (ص) پیامبر و فرستاده الهی است.

اینک موضوعی را پیش کشیده که جدا کننده حق از باطل است و هیچ پیامبری با قومش مباحله نکرد جز آنکه کوچک و بزرگ آنان به هلاکت رسیدند، اکنون چنان می‌بینم که اگر شما هم به آن دست زنید تمام ما هلاک خواهیم شد. صلاح آن است که با محمد قراردادی کنید و به سوی دیار خود برگشته و بدین خود بوده، روزگار بگذرانید. صبح شد و برای مباحله آمدند، پیامبر (ص) حسین (ع) را در آغوش و با یک دست، دست حسن (ع) را گرفت و فاطمه (س) پشت سر او و علی (ع) پشت سر فاطمه (س) روان شدند.

پیامبر (ص) فرمود:

وقتی من نفرین کردم، شما آمین بگویید.

اسقف نجران چون پیامبر (ص) و همراهانش را به آن حال دید گفت:

ای جماعت نصاری!

توجه کنید من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا در خواست کنند که کوهی را از جای خود زایل کند خدا آن کوه را چنان کند. مبادا با آن مباحله کنید که حتما هلاک می‌شوید و هیچ نصرانی در روی زمین باقی نمی‌ماند. نصرانیان گفتند:

ای ابوالقاسم!

رایمان بر آن است که با تو مباحله نکنیم. تو را به دین خودت واگذاریم، ما هم بر دین خود ثابت باشیم.

حضرت فرمود:

تا آنچه به نفع مسلمانان است به نفع شما و آنچه به ضرر ایشان است به ضرر شما هم باشد. آنان امتناع نمودند.

حضرت فرمود:

پس شما را دعوت به جنگ می‌کنم.

گفتند:

ما را طاقت جنگ با عرب نیست، لیکن با تو مصالحه می‌کنیم که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و از دینمان باز نداری، در عوض

جزیه بدهیم. در هر سال دو هزار حله، هزار تایی آن در ماه صفر و هزار دیگر در ماه رجب و سی زره آهنین به تو بدهیم.

حضرت همانطور با آنها معامله کرد. رسول اکرم (ص) فرمود:

به خدایی که جانم در دست اوست، هلاکت به اهل نجران نزدیک شد و اگر مباحله می‌نمودند به صورت میمون و گراز مسخ شده

و بیابان بر آنان آتش می‌شد. تمامی اهل نجران حتی پرنده‌های بالای درختانشان بیچاره و مستأصل می‌گشتند و یکسال بیشتر بر

نصاری نمی‌گذشت که تمامی هلاک می‌شدند. (۸۲۰)

خشم فاطمه زهرا (س) موجب غضب الهی

حاکم (۸۲۱)

به نقل از:

علی (ع) آورده است:

رسول خدا (ص) به فاطمه (س) فرمود:

«خداوند با غضب تو غضب می‌کند و با رضای تو خشنود می‌شود.»

این حدیث را همچنین ابن اثیر (۸۲۲) ابن حجر (۸۲۳) و متقی (۸۲۴) روایت کرده‌اند.

حاکم (۸۲۵) به نقل از دیلمی از علی (ع) آورده است:

«خداوند عزوجل خشمگین می‌شود با خشم فاطمه و خشنود می‌شود با خشنودی فاطمه»

در همان صفحه دوباره (با کمی اختلاف) حدیث را به نقل از ابویعلی و طبرانی و ابونعیم ذکر می‌کند.

ذهبی در میزان الاعتدال (۸۲۶) به نقل از طبرانی با سندی که اعتراف به صحت آن می‌کند، از علی (ع) نقل می‌کند که رسول خدا

(ص) به فاطمه (س) فرمود:

همانا پروردگار با غضب تو غضب می‌کند و با رضای تو خشنود می‌شود.

محب طبری به نقل از علی (ع) می‌نویسد:

رسول خدا (ص) فرمود:

فاطمه، همانا خداوند با غضب تو غضب می‌کند و با رضای تو، خشنود می‌شود.

شگفت است!

احادیث این باب با صراحت دلالت دارد بر اینکه خداوند در اثر غضب فاطمه غضب می‌کند - در اول فصل پیشین نیز روایتی از

بخاری آوردیم که بر همین مضمون دلالت داشت - و همچنین دلالت دارد بر اینکه خشم فاطمه (س)، رسول خدا (ص) را نیز

خشمناک می‌کند، با این همه خود بخاری می‌نویسد:

«فاطمه دخت رسول خدا (ص) بر ابی بکر غضب کرد و از او دوری می‌کرد تا آنکه از دنیا رفت.»

همچنین در باب «غزوه خیبر» می‌نویسد:

«فاطمه از ابی بکر دوری کرد و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت.»

در کتاب الفرائض نیز همان مضمون را تکرار می‌کند.

مسلم (۸۲۷)، احمد بن حنبل (۸۲۸) و بیهقی (۸۲۹) نیز این روایت را آورده‌اند.

ترمذی (۸۳۰) می‌نویسد:

فاطمه (س) به ابی بکر و عمر گفت:

«سوگند به خدا هرگز با شما سخن نگویم» و سخن هم نگفت تا از دنیا رفت.

مراد از طوبی!

امام باقر (ع) فرمود:

از رسول خدا (ص) درباره آیه شریفه «الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب» سؤال شد، فرمود:

طوبی درختی است در بهشت که ریشه‌اش در خانه من و شاخه‌اش در بهشت است.

گفته شد:

یا رسول الله!

درباره آن از شما قبلاً سؤال شد و شما فرمودید که آن درختی است در بهشت که ریشه‌اش در خانه علی و فاطمه و شاخه‌اش در

بهشت می‌باشد.

رسول خدا (ص) فرمود:

همانا در قیامت خانه من و خانه علی و فاطمه در یک جاست. (۸۳۱)

حضرت زهرا (س) و کشتی نوح

رسول خدا (ص) فرمود:

«هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود که قوم نوح را نابود کند، به او دستور داد که تخته‌های درخت ساج را قطع کند. بعد از

بریدن ندانست چه کند. جبرئیل فرود آمد و شکل کشتی را به او نشان داد و صندوقچه‌ای که یکصد و بیست و نه هزار میخ در آن

بود برایش آورد. وی غیر از پنج میخ تمام آنها را در آن کشتی به کار گرفت دستش را به یکی از آنها زد، آن میخ در دست او

تاییده همچون ستاره‌ای نورانی در وسط آسمان درخشید، نوح متحیر و شگفت‌زده شد. خداوند آن میخ را به زبان فصیح و گویا به

نطق آورد و گفت:

من به نام بهترین پیامبران حضرت محمد بن عبدالله (ص) می‌باشم. جبرئیل نزد او آمد، نوح به او گفت:

ای جبرئیل!

این چه میخی است که تاکنون چیزی شبیه آن ندیده‌ام؟

گفت:

این میخ به نام بهترین انسانهای اولین و آخرین، حضرت محمد بن عبدالله (ص) است.

آن را در قسمت جلوی راست کشتی به کار گرفت. بعد دستش را به میخ دوم زد، نوری از آن درخشید و اطراف را روشن کرد،

نوح (ع) پرسید:

این میخ چیست؟

جبرئیل پاسخ داد:

میخ برادر و پسر عمویش علی بن ابی طالب (ع) است.

آن میخ را در جلو سمت چپ کشتی کوید. بعد دستش را به میخ سوم زد، آن نیز درخشید و اطراف را روشن کرد.

جبرئیل به او گفت:

این میخ فاطمه (س) است.

آن را در کنار میخ پدرش حضرت رسول (ص) کوید. بعد دستش را به میخ چهارم زد، آن نیز درخشید و اطراف را روشن کرد. به

او گفت:

این میخ حسن (ع) است.

آن را در کنار میخ پدرش علی (ع) کوید. بعد دستش را به میخ پنجم زد، نوری درخشید و صدای گریه بلند شد و نمناک شد.

نوح پرسید:

ای جبرئیل!

این تری و نم چیست؟

پاسخ داد:

این میخ حسین بن علی سیدالشهداء (ع) است.

آن را در کنار میخ برادرش کوید.

آنگاه رسول خدا (ص) فرمود:

خداوند متعال فرموده است:

«و حملناه علی ذات الراح و دسر» (۸۳۲)

که مقصود از الراح در این آیه همان چوبها است و میخهای آن ما هستیم و اگر ما نبودیم، کشتی ساکنانش را حرکت نمی‌داد.

(۸۳۳)

پاداش سلام بر فاطمه زهرا (س)

یزید بن عبدالملک نوفلی از پدرش از جدش چنین روایت کرده است:

روزی خدمت حضرت فاطمه زهرا (س) مشرف شدم، ابتدا آن حضرت بر من سلام کرد و فرمود:

پدرم (در زمان حیاتش) فرمود:

هر کس سه روز بر من و تو سلام کند، بهشت برای او خواهد بود.

از حضرتش پرسیدم:

آیا این مطلب مخصوص دوران حیات و زندگی شما و آن حضرت است و یا شامل بعد از فوت شما و ایشان نیز خواهد بود؟

فرمود:

هم در زمان زندگی و هم پس از مرگ ما هر دو می‌باشد. (۸۳۴)

فاطمه زهرا (س) و پاداش مؤمنان در هنگام مرگ

«سدر می گوید:

به حضرت صادق (ع) عرض کردم:

فدایت شوم یابن رسول الله، آیا مؤمن از قبض روحش کراهت دارد؟

فرمود:

خیر (نه به خدا سوگند)، چون هنگامی که ملک الموت برای قبض روحش می آید و وی اظهار ناراحتی می کند، فرشته مرگ به او می گوید:

ای ولی خدا، بی تابی مکن. سوگند به خدایی که محمد را بحق برانگیخت، من به تو از پدر خوب و مهربان به فرزندش مهربانترم، چشمانت را باز کن و نگاه کن. سپس فرمود:

«فیتمثل له رسول الله و امیر المؤمنین و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمة (من ذریتهم) (ع)»

– انوار مقدسه رسول الله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه (از نسلشان) (ع) نزد او ظاهر می شوند.

ملک الموت می گوید:

اینها رفقای تو هستند. او چشمانش را می گشاید و به آنان نگاه می کند و سپس به خود خطاب می کند:

«یا أيتها النفس المطمئنه» (۸۳۵) «إلی محمد و أهل بینه (ع) .

«إرجعی إلی ربک راضیه» بالولایه (مرضیه) بالثواب، (فادخلی فی عبادی)

یعنی:

محمد و أهل بینه و (وادخلی جنتی)، فما من شیء احب إلیه من انسلال روحه و اللحوق بالمنادی. (۸۳۶)

ای روان آسوده به محمد و اهل بیتش!

بازگرد به سوی پروردگارت. در حالی که هم تو خشنود به ولایت هستی و هم او با ثوابش از تو خشنود است.

پس داخل شو در زمره‌ی بندگانم،

یعنی:

محمد و اهل بیتش و داخل بهشت خودم شو. در این هنگام هیچ چیز برای مؤمن از بیرون آمدن جاننش و پیوستن به ندا کننده دوست

داشتنی تر نیست.»

غرض از اینکه این روایت ذکر حضرت زهرا (س) در ردیف سائر ائمه (ع) و جزو اهل بیت عصمت بودن ایشان است. (۸۳۷)

سروری حضرت فاطمه زهرا (س) بر مریم و آسیه

معرفی مریم (س) در مقام الگوی شایسته همه مؤمنان در حالی است که بهترین تفسیر کننده آیات قرآن، مریم را سرور بانوان زمانه

خویش معرفی می کند و فاطمه را سید، سرور و سرآمد جمله زنان در طول تاریخ: مریم سرور زنان زمانه خویش بود، اما دخترم

فاطمه سرور همه زنان جهان، از آغاز تا فرجام آن است. (۸۳۸)

او قسمتی از وجود من، نور چشم من، میوه قلب من و روح میان دو پهلو من است!

فرشته‌ای بر من نازل شد و به من بشارت داد که فاطمه، سرور همه زنان اهل بهشت

و نیز سرآمد همه بانوان امتم است. (۸۳۹)

صدیقه لامثلها صدیقه تفرغ بالصدق عن الحقیقه

بدا بذالك الوجود الظاهر سر ظهور الحق فی المظاهر

هی البتول الطهر و العذراء کمریم الطهر و لا سواء

فانها سیده النساء و مریم الکبری بلا خفاء. (۸۴۰)

بدین ترتیب فضیلت و سروری فاطمه (س) بر آسیه و مریم ثابت می‌شود. آری، مقام و منزلت زهرا (س) نه تنها بسی والاتر از مقام آسیه و مریم صدیقه است، که اوج فضیلت آسیه و مریم بدان است که توفیق خدمتگزاری آستان حضرت خدیجه کبری (س) را به هنگامه وضع حمل فاطمه زهرا (س) یافته‌اند:

مریم به ابریق بهشتی شوید او را

عیسی فراز آسمان‌ها جوید او را

اگر خدا می‌خواست درباره حضرت زهرا (س) مثل بزند، می‌فرمود:

و ضرب الله مثلا للذین امنوا فاطمه بنت محمد.

او الگویی همه زنان و مردان با ایمان است، او سرور بانوان هر دو جهان است.

افتخار آسیه و مریم آن است که از خدمتگزاران درگاه فاطمه (س) می‌باشند. (۸۴۱)

توسل حضرت ابوطالب به حضرت زهرا (س)

قبل از تولد علی (ع) در مکه زلزله شدیدی رخ داد، به طوری که سنگهای بزرگ از کوه بلقیس جدا شده و به پایین پرتاب می‌شد. حضرت ابوطالب (ع) بر بلندی آمد و گفت:

«الهی و سیدی استلک بالمحمدیه المحموده و بالعلویه العالیه و بالفاطمیه البیضاء الا تفضلت علی اهل التهامه بالرحمه و الرؤفه».

پس همان زمان زمین آرام گرفت و مردم آن کلمات را حفظ کرده و در شادید و بلاها می‌خواندند، ولی جهت آن را نمی‌دانستند. (۸۴۲)

توسل حضرت زکریا به حضرت زهرا (س)

مولایمان حضرت بقیه الله ارواحنا فداه در پاسخ سعد بن عبدالله در ضمن حدیثی طولانی می‌فرماید:

حضرت زکریا (ع) از پروردگارش درخواست نمود که نامهای «پنج تن» را به او بیاموزد. جبرئیل (ع) بر او نازل شده آنها را به او آموخت. هرگاه که زکریا (ع) نام محمد، علی، فاطمه و حسن (ع) را می‌برد، اندوهش برطرف می‌شد، ولی همین که نام حسین (ع) را می‌برد، بغض گلویش را می‌فشرد و نفسش به شماره می‌افتاد و گریه‌اش می‌گرفت. روزی گفت:

خداوندا!

چه سری دارد که هرگاه نام چهار نفر از اینان را می‌برم غم و اندوهم برطرف شده و خاطر من تسکین می‌یابد، ولی به هنگام نام بردن از حسین اشکم جاری و آه و ناله‌ام بلند می‌شود؟

خداوند متعال داستان حسین (ع) را به او خبر داده و فرمود:

«کهیص». (۸۴۳)

«کاف» اسم کربلا، «هاء» هلاکت و نابودی خاندان پیامبر (ص)، «یاء» یزید که به حسین (ع) ظلم و ستم نمود، «عین» اشاره به عطش و تشنگی حسین (ع) و «صاد» صبر او است.

زکریا (ع) که این مطلب را شنید، سه روز از مسجد خود بیرون نرفت و دستور داد کسی بر او وارد نشود و شروع به گریه و زاری نمود و ذکر مصیبت او این عبارات بود:

خداوندا!

آیا بهترین آفریدگانت به فرزندش مصیبت زده می‌شود؟

آیا چنین مصیبتی بر آستانه آنان فرود می‌آید؟

خداوندا!

آیا علی و فاطمه (ع) این چنین عزادار می‌شوند؟

بعد گفت:

خداوندا!

فرزندى به من بده که در دوران پیری دیدگانم به او روشن شده، وارث و جانشین من باشد! او را برای من به مانند حسین (ع) نسبت به حضرت محمد (ص) قرار ده!

بعد از آنکه او را به من دادی، مرا گرفتار محبت او گردان و بعد همانگونه که حییت محمد (ص) به مصیبت او دچار می‌شود، مرا نیز دچار مصیبت او بگردان!

خداوند، یحیی (ع) را به زکریا داد و او را به مصیبت فقدان او دچار کرد. دوران حمل یحیی، همچون دوران حمل حسین، شش ماه بود. (۸۴۴)

فرستادن غذا از طرف خداوند برای حضرت زهرا (س)

حضرت فاطمه (س) در پیشگاه خدا آن چنان معزز بود که بارها مورد عنایت خاص آسمانی قرار گرفته و موائد گوناگون از سوی پروردگار عالم نازل می‌شد که اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

پیامبر عالی قدر اسلام (ص) به شدت گرسنه بود و ضعف و ناتوانی وی را از پای در آورده بود، او برای پاره نانی به اتاقهای هریک از زنانش مراجعه کرد، ولی آنان نیز طعامی نداشتند. سرانجام به خانه دخترش فاطمه (س) سرکشید، تا در آن خانه امید به مقصود رسد، ولی فاطمه (س) و بچه‌هایش گرسنه بودند و تکه نانی در آنجا نیز به دست نیامد.

هنوز چند دقیقه بیش نبود که رسول گرامی اسلام (س) منزل دخترش را ترک کرده بود که مختصر طعامی از سوی یکی از همسایه‌ها به آن بانو رسید. فاطمه (س) با خود گفت:

سوگند به خدا، خود و فرزندانم گرسنه می‌مانم، ولی این تکه نان و گوشت را به پدرم می‌خورانم و لذا یکی از حسنین (ع) را به دنبال پدر فرستاد و او را دوباره به خانه‌اش دعوت کرد.

فاطمه (س) اهدایی همسایه را که دو تکه نان و مختصر گوشتی بود، در یک ظرف سرپوشیده قرار داده بود، چون پدرش دوباره به خانه او برگشت، سراغ طعام رفت و آن را در برابر دیدگان رسول خدا گذاشت، ولی ظرف پر از گوشت و نان بود و فاطمه (س) خود نیز از این مائده آسمانی تعجب می‌کرد و خیره خیره به آن نگاه می‌نمود. رسول خدا (ص) خطاب به دخترش گفت:

ای دختر گرامی!

این طعام چگونه و از کجا رسید؟

فاطمه (س) جواب داد:

هو من عندالله ان الله یرزق من یشا بغير حساب.

فقال:

الحمد لله الذي جعلك شبيهه بسیده نسا بنی اسرائیل فانها كانت اذا رزقها الله شيئاً فسئلت عنه قالت:
«هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب.» (۸۴۵)

آن از برکات و الطاف الهی است، خداوند به هر کسی بخواهد بدون محدودیت عطا می کند.
رسول خدا (ص) چون سخن دخترش را شنید فرمود:

سپاس خدایی را که تو را همانند مریم سرور زنان بنی اسرائیل قرار داده، زیرا او نیز هر گاه مورد عنایت الهی قرار می گرفت خداوند
برایش مائده می فرستاد، او در جواب سؤال می گفت:

این طعام از جانب خدا است، او به هر کسی بخواهد روزی بی حساب می دهد.

آنگاه رسول خدا علی (ع) را نیز به حضورش فراخواند و همگی از آن غذا خوردند و سیر شدند و زنان و اهل بیت پیامبر نیز دعوت
شدند و خوردند، ولی غذا و مائده آسمانی به همان صورت باقی بود.

حتی فاطمه (س) برای همسایگان نیز از طعام آسمانی که از الطاف خفیه الهی سرچشمه گرفته بود ارسال داشت (... ۸۴۶)

موائد آسمانی برای فاطمه (س) در یک بار و دو بار محدود نمی گردد، او بارها از خداوند خویش درخواست طعام کرد و
پروردگار عالم نیز بی درنگ طعام بهشتی برای آن حضرت ارسال داشت از آن جمله:

روزی امیرالمؤمنین علی (ع) به شدت گرسنه بود و از فاطمه (س) طعام خواست، ولی در خانه چیزی نبود.
فاطمه (س) گفت:

یا علی!

در خانه طعامی نیست،

من و بچه هایت دو روز است که گرسنه ایم و مختصر طعامی هم که بود، آن را به شما خوردیم و خود در گرسنگی صبر کردیم.
علی (ع) از شنیدن این سخن فوق العاده ناراحت گشته و اشک در چشمانش حلقه زد و برای تهیه طعام زن و فرزندانش به بازار رفت

و یک دینار قرض گرفت تا مشکل گرسنگی خانواده اش را برطرف سازد، ولی نشد. چرا؟!

چون یکی از دوستانش گرفتار بود و گرسنگی و گریه زن و بچه ها او را در بیرون از خانه آواره کرده بود، او دنبال نان و پول بود،
ولی چاره اش بدون چاره ...

علی (ع) از درد او آگاه شد و مانند همیشه ایثار کرد و دیگران را بر خود و خانواده اش مقدم داشت و بدین وسیله یکی از دوستانش
را که مقدار نام داشت خوشحال و خوشدل ساخت.

علی (ع) دست خالی شد و نتوانست به خانه رود، رو به سوی مسجد کرد و مشغول عبادت شد از آن سو پیامبر خدا (ص) مأمور
گشت شب را در خانه علی (ع) به سر برد و لذا بعد از نماز مغرب و عشا دست علی (ع) را گرفت و فرمود:

علی جان!

امشب مرا به مهمانی خود می پذیری؟

مولای متقیان سکوت کرد، چرا که زمینه پذیرایی نداشت و فاطمه و حسنین (ع) گرسنه مانده بودند و پول تهیه نان و گوشت فراهم
نبود، ولی پیامبر خدا (ص) دوباره اظهار داشت:

چرا جواب نمی دهی؟

یا بگو:

بلی، تا با تو آمیم و یا بگو:

نه، تا راه دیگر پیش گیرم. علی (ع) عرض کرد:

یا رسول الله!

بفرمایید.

رسول خدا (ص) دست علی (ع) را گرفت، دست در دست او به خانه فاطمه (س) آمد و با هم به خانه وارد شده و با زهرا (س) دیدار کردند، فاطمه (س) در حال نماز و نیایش بود و خدا را می‌خواند، او صدای پدر را شنید و به سوی او آمد و خوشامد گفت و سفره را باز کرده و غذای مطبوع آورد، تا گرسنگان را سیر کند و چاره نیافته‌ها را چاره‌ساز باشد.

علی (ع) به فاطمه (س) خیره‌خیره نگاه می‌کرد و با زبان بی‌زبانی سؤال می‌نمود: یا فاطمه!

این طعام از کجا؟

پیش از آنکه فاطمه (س) جواب گوید، رسول خدا (ص) دست بر دوش علی (ع) گذاشت و جواب داد:

یا علی!

هذا جزا دینارک من عندالله.

این غذا پاداش آن دیناری است که به مقدار دادی.

خداوند برای شما جریان زکریا (ع) و مریم (س) را تکرار کرد. (۸۴۷) و از طعام‌های بهشتی مرحمت نمود. (۸۴۸)

اقرار به رسالت پدر در شکم مادر

وقتی که کفار از پیامبر اسلام (ص) انشقاق قمر را خواستند، زمانی بود که حضرت خدیجه (س) به فاطمه (س) حامله بود و خدیجه از این سؤال کفار ناراحت شده و گفت:

زهی تأسف برای کسانی که محمد (ص) را تکذیب می‌کنند! در حالی که او فرستاده پروردگار من است.

پس فاطمه (س) از شکم مادرش صدا کرد:

ای مادر!

نترس و محزون نباش، زیرا خدا با پدر من می‌باشد.

پس وقتی که مدت حمل خدیجه (س) تمام شد و موقع وضع حمل رسید، خدیجه (س) فاطمه (س) را به دنیا آورد و او به نور جمال خود تمام جهان را روشن و منور ساخت. (۸۴۹)

چرخیدن آسیای دستی به خودی خود در خانه حضرت زهرا (س)

جناب ابوذر می‌گوید:

رسول خدا (ص) مرا به دنبال علی (ع) فرستاد. به خانه‌اش رفتم و او را خواندم، ولی پاسخ مرا نداد. و آسیاب دستی را دیدم که بدون اینکه کسی باشد به خودی خود، می‌گردد. دوباره او را خواندم، بیرون آمد و با هم نزد رسول خدا (ص) رفتیم و پیامبر (ص) متوجه علی (ع) شد و چیزی به او گفت که من نفهمیدم.

گفتم:

شگفتا!

از دستاسی که بدون گرداننده می‌گردد.

آنگاه پیامبر (ص) فرمود:

خداوند قلب دخترم فاطمه و اعضا و جوارحش را پر از ایمان و یقین کرده و چون خداوند ضعف او را دانست، پس در روزگار سختی به او کمک کرد و کفایتش نمود. مگر نمی‌دانی که خداوند، فرشتگانی را قرار داده تا خاندان محمد را یاری دهند؟! (۸۵۰)

حرام بودن آتش بر فاطمه زهرا (س)

روزی عایشه بر فاطمه (س) وارد شد، در حالی که آن حضرت برای حسن و حسین (ع) با آرد و شیر و روغن در دیگی غذای حریره درست می‌کرد. دیگ بر روی اجاق و آتش می‌جوشید و بالا می‌آمد و فاطمه (س) آن را با دست خود هم می‌زد. عایشه با اضطراب و نگرانی از نزد او بیرون آمده، نزد پدرش ابوبکر رفت و گفت:

ای پدر!

من از فاطمه چیز شگفت‌آوری دیدم و آن اینکه دست به درون دیگی که بر روی آتش می‌جوشید برده، آن را به هم می‌زد. گفت:

دختر کم!

این را پنهان کن که کار مهمی است.

این خبر که به گوش پیامبر اکرم (ص) رسید، بر بالای منبر رفت و حمد و سپس الهی را به جای آورد، سپس فرمود: همانا مردم دیدن دیگ و آتش را بزرگ شمرده و تعجب می‌کنند. سوگند به آن کسی که مرا به پیامبری برگزید و به رسالت انتخاب فرمود، همانا خدای عزوجل آتش را بر گوشت و خون و موی و رگ و پیوند فاطمه حرام کرده است، فرزندان و شیعیان او را از آتش دور نمود، برخی از فرزندان فاطمه دارای رتبه و مقامی هستند که آتش و خورشید و ماه از آنها فرمانبرداری کرده در پیش رویشان جنیان شمشیر زده، پیامبران به پیمان و عهد خود درباره آنها وفا می‌کنند، زمین گنجینه‌های خودش را تسلیم ایشان نموده، آسمان بر کاتش را بر آنان نازل می‌کند.

وای، وای، وای!

به حال کسی که در فضیلت و برتری فاطمه شک و تردید به خود راه دهد و لعنت و نفرین خدا بر کسی که شوهر او، علی بن ابی طالب را دشمن داشته به امامت فرزندان او راضی نباشد. همانا فاطمه، خود دارای جایگاهی است و شیعیانش نیز بهترین جایگاه‌ها را خواهند داشت.

همانا فاطمه پیش از من دعا می‌کند و شفاعت می‌نماید و شفاعتش علی‌رغم میل کسانی که با او مخالفت می‌کنند، پذیرفته می‌شود.

(۸۵۱)

سیمای فاطمه زهرا (س) در قرآن کریم (۸۵۲)

بعضی از آیات شریفه‌ی قرآن کریم تنها بر شخصیت حضرت زهرا (س) دلالت دارد و بعضی ناظر به مقام و منزلت اهل بیت رسول خدا (ص) است که زهرا (س) مرضیه (س) از جمله آنان است که به اختصار هجده آیه به مناسبت هجده بهار از زندگی از حضرت فاطمه زهرا (س) انتخاب گردیده است.

(۱) - «ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسِبَتْهُ نِزْدًا لَهُ فِيهَا حُسَيْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ * ام يقولون افتري على الله كذباً فان یشاء یختم علی قلبك و یمح الحق بكلماته انه علیم بذات الصدور». (۸۵۳)

(این بهشت ابد) همان است که خدا به بندگان که ایمان آورده و نیکوکار شدند بشارت آن را داده است بگو:

من از شما اجر و رسالت جز این نخواهم که مودت و دوستی و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید و هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویش بیفزائیم که خداوند بسیار آمرزنده و پذیرنده‌ی شکر بندگان است بلکه (مردم نادان) خواهد گفت: که محمد (ص) بر خدا دروغ بست (که محبت اهل بیت را بر مردم واجب کرد) که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد و به کلمات وحی خود سخن باطل را محو و نابود و حق را ثابت و برقرار می گرداند که خدا به اسرار دل های خلق آگاه است.

پاداش رسالت

در این آیه‌ی شریفه خدا به پیامبر بر گزیده‌اش فرمان داده است تا به امت بگوید: برای انجام رسالت خویش پاداشی از شما نمی خواهم مگر آن که شما باید با نزدیکان من بر اساس محبت و مهربانی رفتار نمائید.

علاوه بر سخنان امامان و معصومین (ع) انبوه روایات در کتاب های تشیع و تسنن بیان گر این است که منظور از واژه‌ی «قربی» (۸۵۴) نزدیکان پیامبر (ص) است و نام های نزدیکان حضرت را ذکر کرده‌اند.

(۲) - «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۸۵۵)

خدا فقط میخواهد از شما اهل بیت رجس و پلیدی را ببرد و شما را به بهترین وجه پاک گرداند.

آیه‌ی تطهیر به صریح ترین وجه و با تاکیدهای فراوان، بر طهارت اهل بیت (ع) گواهی میدهد. و روایات بسیاری بر طهارت و عصمت اهل بیت (ع) شهادت میدهد.

در میان آیاتی که شخصیت والا- و الهی اهل بیت (ع) را به امت اسلامی معرفی می کند، آیه‌ی تطهیر جایگاه ویژه و بسیار قابل توجهی دارد. طهارت روحی به معنای خاص آن که چیزی جز مقام عصمت نیست، محور اساسی در این آیه است و این مساله‌ای بسیار اساسی در معرفی اهل بیت (ع) به ویژه حضرت فاطمه (س) و ملاک مهمی در مرز بندی های کلامی و اعتقادی است.

علاوه بر آن پیامبر (ص) در مورد فاطمه (س) فرمود:

فاطمه بضعه منی فمن اغضبها اغضبني (۸۵۶)

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است.

و نیز فرمود:

یا فاطمه الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاك (۸۵۷)

فاطمه خدا برای غضب تو غضب می کند و راضی است جایی که تو راضی باشی.

پس غضب و رضای فاطمه (س) با غضب و رضای حق تعالی برابر است و این یعنی عبودیت محض و مقام عصمت که از جلوه های حق تعالی است.

امام علی (ع) با استناد به آیه‌ی تطهیر، عصمت و طهارت زهرا را مرضیه (س) را یاد آور می شود. پس از آن که خلیفه‌ی اول با فاطمه (س) به منازعه برخاست و فدک را که در اختیار آن حضرت بود مصادره کرد و اعتنایی به دعاوی آن حضرت نکرد و شاهدانش را قبول نمود، حضرت علی (ع) فرمود:

اگر کسی ادعا کند که (نعوذ بالله) زهرا مرتکب منکر شده است و بر ادعای خود شهادتی هم بیاورد و تو او را تصدیق کنی، کتاب خدا را تکذیب کرده‌ای، زیرا آیه‌ی تطهیر شهادت خدا بر طهارت زهراست. (۸۵۸)

(۳) - «تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتِهَلْ نَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۸۵۹)

بیایید فرزندان، زنان و خودمان را بخوانیم، سپس مباحله کرده (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.

آیه‌ی مباحله دربارهی مسیحیان نجران نازل شده است، آنان که عیسی (ع) را فرزند خدا میدانستند و تولد فرزندى بدون پدر را باور نمی‌کردند و به سخنان پیامبر اسلام (ص) دربارهی تولد حضرت عیسی (ع) اعتراض می‌کردند.

پیامبر (ص) به مسیحیان نجران فرمود:

طرفین دست به سوی آسمان بلند کنیم و از خداوند بخواهیم که جبهه‌ی حق را پیروز گرداند و جبهه‌ی باطل و دروغگو را ریشه کن نماید.

چنین دعواتی از سوی پیامبر (ص) دلالت بر اطمینان آن حضرت به حقانیت خویش و پیروزی در این هم‌آورد دارد. پس از قرار مباحله، اسقف نجران به نمایندگان خود گفت:

اگر مشاهده کردید که محمد تنها با فرزندان و اهل بیتش آمده، از مباحله با او خودداری کنید.

مسیحیان در روز موعود در محل مورد نظر و در بیابان حاضر شدند و دست علی (ع) را در دست پیامبر (ص) و حسن (ع) و حسین (ع) را در حالی که مقابل آن حضرت حرکت می‌کردند و فاطمه (س) را که پشت سرشان حرکت می‌کرد مشاهده کردند. (۸۶۰) پیامبر (ص) عرض کرد:

«اللهم هولاء اهلی» (۸۶۱)

پروردگارا اینان اهل بیت من هستند.

پس رو به آنان کرده فرمود:

چون من دعا کردم شما آمین بگوئید. (۸۶۲)

هنگامی که همراهان پیامبر (ص) به رئیس گروه علمای نجران معرفی شدند ترس سراسر وجودش را فرا گرفت و چون آن حضرت را به شیوه‌ی پیامبران در مجلس مباحله یافت (۸۶۳) به همراهان خود گفت:

ای جماعت نصرانیان!

صورت‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از زمین بر کند به دعای آنان بر می‌کند. با اینان مباحله مکنید که هلاک خواهید شد و تا روز قیامت دیگر نصرانی در روی زمین باقی نخواهد ماند.

فخر رازی ضمن نقل این ماجرا می‌گوید:

مفسران در صحت این حدیث اتفاق نظر دارند. (۸۶۴)

پس از امتناع اهل نجران از مباحله، مصالحه‌ای مبنی بر پرداخت خراج از سوی آنان به پیامبر اسلام (ص) انجام گرفت. (۸۶۵)

در پایان بحث، نکاتی را یاد آور می‌شویم:

الف) پیامبر اکرم (ص) با آوردن حضرت زهرا (س) در این واقعه مهم اجتماعی به خصوص با توجه به وضعیت اسفبار زنان در میان اعراب، نقش حضور زنان در صحنه‌های مهم اجتماعی را یاد آور می‌شود. (۸۶۶)

ب) نفرین پیامبر (ص) و نزول عذاب الهی پس از طی مراحل از تبلیغ دین، موعظه و اقامه‌ی دلیل و برهان انجام می‌گیرد.

ج) استدلال پیامبر با مخالفان، پس از تعلیم از جانب خداوند صورت می‌گیرد و پیامبر (ص) بدون تعلیم الهی چیزی از خود ندارد، چنانچه خداوند در آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

«و علمک ما لم تکن تعلم» (۸۶۷)

آن چه را که نمی‌دانستی خداوند به تو آموخت.

د) این آیه یکی از دلایلی است که اثبات می‌کند امام حسن و امام حسین (ع) هر چند از ناحیه‌ی دختر به پیامبر (ص) منتسبند، اما فرزندان آن حضرت محسوب می‌شوند، چنانچه از آیات شریفه: «و وهبنا له اسحق و یعقوب کلا هدینا و نوحاً هدینا من قبل و من

ذریته داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزی المحسنین * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل ن الصالحین» (۸۶۸)

استفاده می‌شود که حضرت عیسی (ع) که از ناحیه‌ی مادر به حضرت ابراهیم (ع) منتسب است. (۸۶۹)
از ذریه حضرت ابراهیم (ع) است.

از این رو اشکالی که برخی از مخالفان اهل بیت پیامبر (ص) مطرح کرده‌اند که چرا حسنین (ع) را فرزند پیامبر (ص) می‌خوانید پاسخ داده می‌شود.

(۴) - «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (۸۷۰)

ای رسول، ما کوثر (عطای بسیار) را به تو عطا کردیم (بخشیدیم) پس به شکرانه‌ی این نعمت، برای پروردگارت نماز بگذار و شتر قربانی کن، همانا که (محققاً) دشمن (بدگوی) تو ابتر و مقطوع النسل است.
این سوره که کوتاه‌ترین سوره قرآن کریم است در مکه نازل شده است.

زمانی که عبدالله و قاسم دو فرزند رسول الله (ص) وفات کردند، دشمنان آن حضرت برای تضعیف روحیه‌ی ایشان زبان به طعن و شماتت گشودند و عاص بن وائل پیغمبر خاتم را ابتر خواند. (۸۷۱)
خداوند حکیم در قرآن کریم پیامبرش را این چنین خشنود نمود:

ما کوثر را به تو عطا کردیم، پس به شکرانه‌ی این نعمت، برای پروردگارت نماز بگذار و شتر قربانی کن، همانا که دشمن تو ابتر و مقطوع النسل است.

برای کلمه‌ی کوثر در این سوره بیش از ۲۵ معنا و احتمال مطرح کرده‌اند. (۸۷۲)

که از جمله‌ی آنها میتوان به چشمهای در بهشت و حوض کوثر که در روایات شیعه و سنی به چشم می‌خورد اشاره کرد. (۸۷۳)
قرطبی، مفسر مشهور اهل سنت علی رغم آن که بین این دو معنا و آیات دیگر سوره تناسبی را نمی‌بیند و بدان اعتراف دارد با این وجود چون معانی دیگر کوثر مؤیدی از روایات نیافته همین دو معنا و احتمال را برگزیده است. (۸۷۴)

از دیدگاه مفسر عالی قدر شیعه، علامه طباطبایی مناسب‌ترین معنا، با توجه به معنای آخرین آیه - که دشمن آن حضرت را ابتر معرفی کرده و مایه‌ی دلگرمی و آرامش خاطر رسول الله (ص) شده و طبعاً وجود آن لغو و بی‌فایده نمی‌باشد - کثرت ذریه‌ی پیامبر اکرم (ص) است.

اگر «خیر کثیر» هم مراد باشد، یقیناً یکی از مصادیق آن فراوانی نسل آن حضرت است (۸۷۵) که نوید اعطای فرزندان فاطمه (س) به عنوان ذریه رسول الله (ص) به آن حضرت داده می‌شود.

پیامبر اکرم (ص) مامور می‌شود به شکرانه‌ی این نعمت بزرگ، در پیشگاه با عظمت خدای سبحان سر تعظیم فرود آورده، نماز گذارد و قربانی نماید.

معنای دیگری نیز در روایات شیعه و سنی درباره‌ی «وانحر» آمده که عبارت است از:

بلند کردن دست‌ها تا مقابل گوش‌ها به هنگام تکبیر گفتن در نماز.

امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) چنین می‌فرماید:

پیامبر اکرم (ص) هنگام نزول سوره کوثر به جبرئیل فرمود:

«این قربانی که پروردگارم مرا مامور بدان فرموده چیست؟»

جبرئیل پاسخ داد:

قربانی نیست بلکه به تو امر می‌کند، هنگام نماز که احرام نماز بستی - یعنی با گفتن تکبیره الاحرام وارد نماز شدی - هنگام تکبیر

آغاز نماز و تکبیر قبل از رکوع و نیز تکبیر بعد از رکوع، دستانت را (تا برابر گوشها) بلند کنی که نماز ما و نماز فرشتگان در آسمان های هفتگانه چنین است.

برای هر چیزی زینتی است و زینت نماز بلند کردن دستها هنگام گفتن هر تکبیر است که این عمل نشانه آرامش وطمأنینه است. (۸۷۶)

در پایان سوره خداوند متعال برای دلجویی از پیامبرش و کوبیدن دشمنان آن حضرت، فرد عیب جو و کینه توزی که پیامبر را ابتر خوانده معرفی می کند و بر آن تاکید می ورزد:

«ان شائنك هو الابتر» دشمن تو قطعاً بریدن نسل و بی عقب است.

(۵) - «إِنَّ الْأُبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِالْأَنْدَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شِرَّةٌ مُشْتَطِيرًا * وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِيْنَا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» (۸۷۷)

نیکوکاران در بهشت از شرابی نوشند که طبعش کافور است از سرچشمه گوارایی آن بندگان خاص می نوشند که هر کجا بخواهند جاری می شود به عهد و نذر خود وفا می کنند و از قهر خدا در روزی که دشواری اش اهل محشر را فرا می گیرد، می ترسند و هم بر دوستی خدا به فقیر و اسیر و طفل یتیم طعام می دهند.

سوره ی دهر یا لا اقل ۱۸ آیه ی اول آن در مدینه منوره بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و شأن نزول آن، که بسیاری از مفسران شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند، گواه بر این مطلب است.

بیماری فرزندان حضرت زهرا (س)

ابن عباس می گوید:

دو فرزند گرانمایه ی حضرت زهرا (س) بیمار شدند.

پیامبر اکرم (ص) همراه گروهی از یاران به دیدار آنان آمد و ضمن گفتگو فرمود:

«ای ابالحسن!

زینده است برای شفای فرزندان نذر کنی».

حضرت علی (ع) همراه حضرت زهرا (س) (و بنا به نقلی حسنین (ع)) و به پیروی از آنان، فضه (زن شایسته و شاگرد صدیقه طاهره) نذر کردند که در صورت بهبودی و شفای آن دو سه روز روزه بگیرند. پس از مدتی کوتاه آن دو بزرگوار شفا یافتند و خانواده به نذر خویش وفا کردند. در شرایط سخت اجتماعی و اقتصادی آن روز جامعه چون در منزل آذوقه ای نداشتند، علی (ع) سه من نان جو قرض گرفت. فاطمه ثلث آن را آسیاب کرد و به تعداد اعضای خانواده پنج قرص نان جو پخت و آن را در سفره ی افطار نهاد. قبل از افطار نیازمندی به در خانه آمد و صدا کرد:

سلام بر شما!

ای اهل بیت محمد!

مسکینی از مساکین مسلمانم! اطعام کنید که خدایتان از مائده های بهشتی اطعام کند.

آنان او را بر خود مقدم داشتند و غذای خود را به او دادند و با آب افطار کردند فردا نیز روزه گرفتند بار دیگر هنگام افطار یتیمی بر در خانه آمد، باز هم ایثار کرده و هر کدام قرص نان خود را به او دادند و با آب افطار کردند. روز سوم نیز اسیری نزد آنان آمد و باز هم به همین رسم عمل کردند. روز بعد هنگام صبح علی

(ع) در حالی که دست فرزندانش حسن و حسین (ع) را به دست داشت، نزد رسول الله (ص) رفت. چشم پیامبر که بر آنان افتاد دید

که از شدت گرسنگی بر خود می لرزید، فرمود:

چقدر ناراحت می‌شوم که شما را این چنین می بینم.

برخاست و همراه آنان به خانه دخترش آمد، فاطمه (س) را در حالی که شکمش از شدت گرسنگی به پشت چسبیده و چشمانش گود رفته بود، در محراب عبادت دید. در این حال جبرئیل نازل شد و عرضه داشت:

ای محمد!

خداوند تو را درباره‌ی خاندانت تبریک می گوید.

سپس آن حضرت را به خواندن این سوره واداشت. (۸۷۸)

خداوند تعالی در این سوره اقسام نعمت های بهشتی را که «ابرار» از آن بهره‌مند خواهند شد یادآوری می کند.

(۶) - «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (۸۷۹)

و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید.

مرحوم طبرسی در تفسیر آیه‌ی شریفه با استناد به روایتی از ابی سعید خدری، از رسول الله (ص) نقل کرده که مراد از «حبل الله»

کتاب خدا و عترت پیامبر است و منظور از «جمیعاً» تمسک به هر دوی آنهاست. (۸۸۰)

چنان چه حدیث ثقلین بر این مضمون دلالت دارد.

شیخ مفید فقیه و متکلم قرن چهارم می نویسد:

امام سجاد (ع) فرمود:

پیامبر اکرم «حبل» را به امیرالمومنین (ع) تفسیر نمود. (۸۸۱)

حاج شیخ عباس قمی این روایت را از عالمی معتزلی نقل می کند:

رسول خدا (ص) فرمود:

فاطمه سرور قلبم و دو فرزندش میوه‌ی دلم و همسرش نور چشم من است و امامان از فرزندان او، امینان پروردگارم. ریسمان پیوسته

بین او و بندگان هستند. هر کس به آنان تمسک جوید نجات خواهد یافت. (۸۸۲)

(۷) - «حَمَّ * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (۸۸۳)

حم. سوگند به این کتاب روشنگر که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم؛ ما همواره انذار کننده بودهایم در آن شب هر امری

بر اساس حکمت، تدبیر و جدا می‌گردد.

مرحوم کلینی روایت مفصلی را از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم درباره‌ی شرفیابی عالمی نصرانی به محضر امام کاظم (ع) نقل

می کند که از سفر طولانی خود برای آن که آن حضرت را ببیند و حقایقی را از زبانش بشنود سخن می گفت. او پس از مطالعه‌ی

تورات، انجیل، مزامیر داوود و قرآن کریم، با راهنمایی عالمی دیگر به مدینه آمده بود تا از کسی که عالم به تعالیم همه‌ی انبیاست،

سئوالاتی را پرسد.

حضرت امام کاظم (ع) با مهر و عطف او را پذیرفت و در پاسخ سئوال او درباره‌ی قرآن، سوره‌ی دخان را تلاوت فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حَمَّ * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ».

عالم نصرانی از باطن این کلمات سئوال کرد. آن حضرت چنین پاسخ فرمود:

«حم» محمد (ص) است که در کتاب هود که منقوص الحروف بوده آمده است.

«الکتاب المبین» امیرالمومنین علی (ع) است.

«لایله» فاطمه (س) است.

«یفرق کل امر حکیم»

یعنی:

خیر فروزانی از آن شب نشأت می‌گیرد.

گفت و گوی نصرانی با آن حضرت به درازا کشید.

حضرت امام کاظم (ع) مسیح (ع) و مریم (س) را از زبان قرآن توصیف نمود و در نهایت مرد نصرانی به اسلام گروید.

روایت دیگری در تفسیر فرات کوفی که در قرن سوم هجری نگاشته شده، با ذکر سند از امام صادق (ع) آمده است:

امام صادق (ع) در تفسیر «انا انزلناه فی لیلہ القدر» فرمود:

«لیله» فاطمه (س) و «القدر» الله است.

سپس افزود:

پس هر کسی که فاطمه (س) را به درستی و کما هو حقہ بشناسد، لیلہ القدر را درک کرده است و فاطمه (س) به این نام، نام

گذاری شده به سبب آن که مردم از شناخت او عاجزند. (۸۸۴)

۸ - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۸۸۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.

علامه بحرانی از ابن شهر آشوب این روایت را از طریق اهل سنت نقل می‌کند:

عبدالله بن عمر چنین اظهار داشت:

این که خداوند متعال می‌فرماید:

«اتقوا الله» اصحاب پیامبر را به ترس از خدا فرا می‌خواند و مرادش از این که می‌فرماید:

«و کونوا مع الصادقین» این است که با محمد و خاندان او همراه باشید. (۸۸۶)

نافع بن ارزق که این سخن را از عبدالله بن عمر روایت کرده، از سخت‌ترین دشمنان اهل بیت پیامبر (ص) است، اما خداوند چنین

سخن حقی را بر زبانش جاری ساخته است.

اهمیت این نقل با توجه به مثل معروف «الفضل ما شهد به الاعداء» بیشتر نمایان می‌شود.

ابو هارون عبدی می‌گوید:

من و ابن عمر نشسته بودیم که نافع آمد و گفت:

به خدا سوگند، من با علی دشمن هستم. ابن عمر به او گفت:

خداوند تو را دشمن دارد. آیا بغض کسی را در دل داری که سوابق او بهتر از دنیا و ما فیهاست؟! (۸۸۷)

۹ - «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۸۸۸)

آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌های تشبیه کرده که ریشه‌ی آن (در زمین) ثابت و

شاخه‌ی آن در آسمان است!؟

سلام خثعمی می‌گوید:

بر حضرت جعفر بن محمد بن علی وارد شده.

عرض کردم:

ای فرزند رسول الله!

معنای کلام خداوند که می‌فرماید:

«الم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمه طیبه كشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء» چیست؟

آن حضرت فرمود:

ای سلام!

اصل درخت محمد (ص) است، فرع آن علی و میوهی آن حسن و حسین، شاخه‌ی آن فاطمه و شاخه‌های فرعی آن فرزندان فاطمه و امامان هستند و برگ آن پیروان و دوستان ما خاندان هستند. هرگاه فردی از شیعیان ما از دنیا می‌رود از این درخت برگی فرو می‌افتد و هرگاه فرزندی از دوستان ما به دنیا می‌آید برگ دیگری به جای آن برگ می‌رود. (۸۸۹)

شبهه این روایت را ابن عقده از امام باقر (ع) نقل کرده، با این تفاوت که در آن حضرت فاطمه (س) «عنصر الشجره» و پیروان اهل بیت «شاخه‌ها و برگ‌های درخت» شمرده شده است.

از ابن عباس نیز نظیر این بیان از جبرئیل امین خطاب به رسول الله (ص) نقل گردیده است. (۸۹۰)

از دیدگاه اهل سنت نیز حاکم در المستدرک علی الصحیحین از میناء بن ابی میناء خدمتگزار عبدالرحمن بن عوف چنین نقل می‌نماید:

حدیث‌های صحیح را پیش از آن که با گفتارهای نادرست مخلوط شود بگیرید. من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود:

من درختم و فاطمه، شاخه‌ی آن و علی لقاح و حسنین میوه‌ی آنند و شیعیان ما برگ‌های آن هستند. ریشه‌ی این درخت در بهشت «عدن» است و سایر آن در بقیه‌ی باغهای بهشت جای دارد. (۸۹۱)

نظیر این حدیث را حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کند. (۸۹۲)

۱۰ - «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (... ۸۹۳)

و حق نزدیکان را پرداز.

ابوسعید خدری می‌گوید:

هنگامی که آیه‌ی «و آت ذالقربی حقه» بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد، دخترش فاطمه (س) را خواست و سرزمین فدک را به او عطا فرمود.

در برخی از نقلها افزوده‌اند که آن حضرت فرمود:

این سهم تو و فرزندان تو است که خداوند تقسیم کرده است. (۸۹۴)

امام سجاد (ع) از پیرمرد شامی پرسید:

آیا قرآن خوانده‌ای؟

او عرض کرد:

بله.

آن حضرت فرمود:

آیه

«و آت ذالقربی حقه» ... را نخوانده‌ای؟

گفت:

مگر شما آن بستگان هستید که خداوند دستور داده حقشان را ادا کنیم؟

آن حضرت فرمود:

بلی. (۸۹۵)

عبدالرحمن بن صالح می گوید:

مامون به عبدالله بن موسی نامه نوشت و از او درباره‌ی فدک سؤال کرد. او در پاسخ به این آیه استناد جست. مامون نیز فدک را به فرزندان حضرت زهرا (س) واگذار نمود. (۸۹۶)

تفسیر ذی القربی به حضرت زهرا (س) اختصاص به این آیه مبارکه ندارد، بلکه حضرت امام جعفر صادق (ع) در تفسیر آیه‌ی «و ایتاء ذی القربی» نیز ذی القربی را به حضرت فاطمه (س) و اولاد او تفسیر نموده است. (۸۹۷)

۱۱ - «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (۸۹۸)

و کسانی که میگویند:
پروردگارا!

از همسران و فرزندانمان مایه‌ی روشنی چشم ما قرار ده و ما را برای پرهیزکاران پیشوا گردان.
ابوسعید خدری می گوید:

پیامبر خدا (ص) در تفسیر آیه‌ی فوق فرمود:

مراد از «ازواجنا» خدیجه، «ذریاتنا» فاطمه، «قره اعین» حسنین و «اماماً» علی است. (۸۹۹)

حدیث دیگری، مصداق آیه‌ی فوق را امیرالمومنین (ع) شمرده؛ چون آن حضرت از خداوند درخواست نمود: پروردگارا از همسران ما فرزندان‌ی مرحمت فرما که خلف صالح و مایه‌ی روشنی چشم ما باشند و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده و دعای ایشان مستجاب شد (۹۰۰).

بنا بر این معنا از آیه‌ی «ازواجنا» بر حضرت زهرا (س) منطبق خواهد بود.

۱۲ و ۱۳ - «الله نور السماوات و الارض مثل نوره کمشکاه فیها مصباح المصباح فی زجاجه الزجه کانهما کوکب دری یوقد من شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله بكل شیء علیم». (۹۰۱)

خداوند نور آسمانها و زمین است، مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبیبی قرار گیرد، حبیبی شفاف و درخشنده هم چون یک ستاره‌ی فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی، (روغنش آن چنان خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود، نوری است بر فراز نوری و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند و خدا برای مردم مثلها می‌زند و خداوند به هر چیزی داناست.

بنابر روایتی که از طریق شیعه و سنی نقل شده، امام صادق و امام رضا (ع) در ذیل آیه «مشکوه» را به فاطمه زهرا (س) تفسیر کرده‌اند و فرموده‌اند:

آن حضرت ستاره‌ی درخشانی در آسمان زنان دنیا، زنان بهشت و زنان دو عالم «کوکب دری» بین زنان دو عالم است. (۹۰۲)

برترین تعبیر در این روایت که از طریق اهل سنت نقل گردیده است:

ابن المغازلی از طریق اهل سنت نقل می‌کند:

ابوالحسن (ع) فرمود:

«الله نور السماوات و الارض مثل نور کمشکاه» یعنی فاطمه (س).

«فیها مصباح» یعنی حسن و حسین (ع).

«فی زجاجه الزجاجه کانهما کوکب دری» یعنی فاطمه ستاره درخشان زنان و عالم است.

«یوقد من شجره مبارکه» یعنی ابراهیم (ع).

«لاشرقیه و لا غربیه» یعنی نه یهودی و نه نصرانی.

«یکاد زیتها یضیء» یعنی نزدیک است که علم از آن بجوشد.

«و لو لم تمسسه نار نور علی نور» یعنی امامی بعد از امام دیگر.

«یهدی الله لنوره من یشاء» یعنی خداوند هر کس را که بخواهد به ولایت ما هدایت می‌کند. (۹۰۳)

۱۴ - «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ» (۹۰۴)

دو دریای مختلف (شور و شیرین، گرم و سرد) را در کنار هم قرار داد در حالی که با هم تماس دارند، در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند.

علامه بحرانی دوازده روایت که بعضی از طریق اهل سنت نقل شده ذکر می‌کند که مراد از «البحرین» در آیه شریفه، علی و فاطمه (ع) هستند که هیچ‌گاه بر یکدیگر بغی و سرکشی نمی‌کنند. (۹۰۵)

در بعضی از این روایات «برزخ» بر پیامبر اکرم (ص) تفسیر شده است، بدین معنا که آن حضرت مانع سرکشی آنهاست، ولی روشن است که چنین معنایی با شخصیت والای آن دو بزرگوار که معصومند سازگار نیست.

از این رو در تفسیری که از ابن عباس نقل شده، برزخ میان آن دو، مهر و محبتی دانسته شده که از بین رفتنی نیست و همین مهر و محبت مانع سرکشی هر کدام نسبت به دیگری است، چنانچه بعضی روایات «بحرین» را دو دریای «علم» علی (ع) و «حلم» زهرا (س) تفسیر نموده‌اند. (۹۰۶)

۱۵ - «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا» (۹۰۷)

کسانی که از غیر خدا (مثل ملائکه و مسیح و عزیر) را پرستش می‌کنند خود به سوی خدا توجه دارند و هر کدام بدو نزدیکترند به واسطه‌ی عبادت و اطاعت از او، بدو توسل می‌جویند و رحمت او را امیدوارند و از عذابش واهمه دارند که عذاب خدا سزاوار حذر کردن است.

حاکم حسکانی به سند خود از عکرمه در تفسیر این آیه نقل می‌کند:

مقصود از این آیه پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) هستند. (۹۰۸)

۱۶ - «فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمہ یسیح له فیها بالغدو و الاصال * رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاه و ایتاء الزکوة یخافون یوماً تتقلب فیہ القلوب و الابصار» (۹۰۹)

در خانه‌هایی که خداوند اذن داده است تا بلندآوازه گردد و نام او یاد شود، خداوند را تسبیح می‌کنند مردانی که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد خدا و اقامه‌ی نماز و دادن زکات باز نمیدارد و خوف روزی را دارند که در آن قلبها و چشمها مضطرب میگردد.

حاکم حسکانی به سند خود از انس بن مالک و بریده نقل می‌کند:

پس از آن که رسول خدا (ص) این آیه را قرائت کرد، مردی به پا خاست و خطاب به آن حضرت گفت:

مقصود از این چه خانه‌هایی است؟

فرمود:

خانه‌های پیامبران.

پس از آن ابوبکر با اشاره به خانه‌ی علی و فاطمه به رسول اکرم (ص) گفت:

این خانه در شمار آن خانه‌هاست؟

حضرت فرمود:

بلی از بهترین آنهاست. (۹۱۰)

احمد بن حنبل در مسند خود از ابوهریره نقل می‌کند:

رسول خدا (ص) به فاطمه و علی و حسن و حسین (ع) نظر افکند و فرمود:

هر کس با شما جنگ کند با من در جنگ است و هر کس با شما از در سازش وارد شود من با او در سازشم. (۹۱۱)

۱۷ - «الذین یدکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار» (۹۱۲)

آنان که در حالت ایستاده و نشسته و خفتن، خدا را یاد کنند و دائم فکر در خلقت آسمان‌ها و زمین کرده و گویند پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده‌ای پاک و متزهی ما را به لطف خود از عذاب آتش (دوزخ) نگاه دار.

منظور از «الذین» ... حضرت امیرالمومنین علی و فاطمه (ع) هستند. (۹۱۳)

۱۸ - «إِنَّهَا لَأَحَدَى الْكُبْرَى * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ» (۹۱۴)

این یکی از حادثه‌های بزرگ است که بیم دهنده‌ی آدمیان است.

منظور از «لَأَحَدَى الْكُبْرَى» ولایت حضرت فاطمه زهرا (س) است. (۹۱۵)

چهل حدیث از حضرت زهرا (س) در ابعاد گوناگون (۹۱۶)

(۱) قولها (س) فی وصف الله جل جلاله

إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا وَأَنْشَأَهَا بِلَا اخْتِدَاءٍ أَمْثَلَهُ امْتَثَلَهَا، كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيَّتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا وَلَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَثْبِيثًا لِحِكْمَتِهِ وَ تَنْبِيهًا عَلَى طَاعَتِهِ وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ وَ تَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ وَ إِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ.

سخن آن حضرت در توصیف خداوند:

موجودات را خلق نمود بدون آنکه از ماده‌ای موجود شود و آنان را بدون هیچ مشابهی پدید آورد، با قدرتش آنها را خلق و با مشیتش ایجاد نمود، بدون آنکه در ایجاد آن و پدید آوردنشان نیازی داشته و در تصویرگری آنها فائده‌ای برایش وجود داشته باشد، جز تثبیت حکمتش و آگاهی بر طاعتش و اظهار قدرت خود و شناسائی راه عبودیت و گرمی داشت دعوتش.

(۲) قولها (س) فی وصف القرآن

بِهِ تُنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ وَ عَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةِ وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةِ وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَةِ وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةِ وَ فُضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةِ وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةِ وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةِ.

سخن آن حضرت در توصیف قرآن با قرآن حجت‌های فروزان الهی و واجبات تفسیر شده و محرمات برحذر گردانده شده و براهین روشن و دلائل کافی و فضائل ارزشمند و مجوزات بخشیده شده و قوانین نوشته شده روشن می‌شود.

(۳) قولها (س) فی وصف القرآن

إِسْتِخْلَفَ عَلَيْكُمْ كِتَابَ اللَّهِ النَّاطِقَ وَالْقُرْآنَ الصَّادِقَ وَالنُّورَ السَّاطِعَ وَالضِّيَاءَ اللَّامِعَ، بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سِرَائِرُهُ، مُنْجِلِيَةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُعْتَبَطَةٌ بِهَ أَشْيَاعُهُ، قَائِدًا إِلَى الرِّضْوَانِ أَتْبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النِّجَاحِ اسْتِمَاعُهُ.

سخن آن حضرت (س) در توصیف قرآن

نزد شما کتاب گویای خدا و قرآن راستگو و نور فروزان و پرتو درخشانده را بر جای نهاد، که براهینش روشن و رازهایش آشکار و ظواهرش نمایان، پیروانش مورد غبطه بوده و آنان را به سوی بهشت رهنمون و شنیدن آن راه نجات است.

(۴) قولها (س) فی وصف القرآن

أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَأَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَأَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ وَزَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ وَأَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ.

سخن آن حضرت در توصیف قرآن

امور آن نمایان و احکامش شکوفا و نشانه‌هایش روشن و محرّماتش آشکار و اوامرش هویدا است.

(۵) قولها (س) فی وصف أبيه (ص)

إِتَّبَعْتُهُ اللَّهُ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ وَإِنْفِذًا لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ.

سخن آن حضرت در توصیف پدرش

خداوند پیامبر را برای پایان بخشیدن فرمانش و به پایان رسانیدن احکامش و تثبیت رحمت بی‌کرانش مبعوث کرد.

(۶) قولها (س) فی وصف أبيه (ص)

بَلَغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِالنَّذَارَةِ، مَائِلًا عَنْ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا تَبْجَهْمَ، اخْتِذًا بِأَكْظَامِهِمْ، دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَجْفُ الْأَضْنَامَ وَيَنْكُثُ الْهَامَ.

سخن آن حضرت در توصیف پدرش

رسالت خود را با انداز ابلّغ کرد و از روش مشرکین دوری، با رؤسای آنان دشمنی و درگیر با آنان بود، با حکمت و پند نیکو به سوی پروردگارش رهنمون شد، بتها را سرنگون و گردنهای زورمندان را به خاک مذلت انداخت.

(۷) قولها (س) فی فضل أبيه و بعله (ع)

أَبُو هَذِهِ الْأُمَّةِ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ، يُقِيمَانِ أَوْدَهُمْ وَيُنْفِذَانِهِمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ إِنْ أَطَاعُوا هُمَا وَيُبِيحَانِهِمُ النَّعِيمَ الدَّائِمَ إِنْ أَفْقُوا هُمَا.

سخن آن حضرت در فضل پدر و شوهرش

پدران این امت محمد و علی (ع) هستند، اگر از آنان تبعیت کنند کژی‌های ایشان را برطرف و آنان را از عذاب دردناک نجات می‌دهند و اگر پیروی ایشان را نمایند بهشت جاودان را ارزانی ایشان می‌کند.

(۸) قولها (س) فی فضل أبيه و بعله (ع)

أَرْضَى أَبَوَى دِينِكَ، مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا، بِسَخَطِ أَبَوَى نَسَبِكَ وَلَا تَرْضَى أَبَوَى نَسَبِكَ، فَإِنَّ أَبَوَى نَسَبِكَ إِنْ سَخَطَ أَرْضَا

هُمَا مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ (ع) بِثَوَابِ جُزْءٍ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ جُزْءٍ مِنْ سَاعَةٍ مِنْ طَاعَاتِهِمَا وَإِنَّ أَبَوَيْ دِينِكَ إِنْ سَخَطَا لَمْ يَقْدِرْ أَبَوَى نَسَبِكَ أَنْ يُرْضِيَا هُمَا، لِأَنَّ ثَوَابَ طَاعَاتِ أَهْلِ الدُّنْيَا كُلَّهُمْ لَا يَفِي بِسَخَطِهِمَا.

سخن آن حضرت در فضل پدر و شوهرش

پدران دینیت - پیامبر و علی (ع) - را با ناراحتی پدر نسبیات خوشنود ساز، ولی پدر نسبیات را با ناراحتی آنان خوشنود نکن، چرا که پدر نسبیات اگر ناراحت شود آنان او را با پاداش قسمتی از هزاران قسمت ساعتی از اطاعتشان خوشنود می‌سازند و اگر پدران دینیت ناراحت شوند پدر نسبیات قادر نیست که ایشان را خرسند سازند، چرا که پاداش طاعت‌های تمامی اهل دنیا با ناراحتی ایشان قابل مقایسه نیست.

(۹) قولها (س) فی فضل زوجها

إِنَّ السَّعِيدَ كُلَّ السَّعِيدِ حَقَّ السَّعِيدِ، مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ.

سخن آن حضرت در فضیلت شوهرش

سعادت و رستگاری، همه سعادت‌ها و رستگاری‌ها، حقانیت و واقعیت سعادت و رستگاری در کسی است که علی (ع) را در دوران زندگی و پس از شهادتش دوست داشته باشد.

(۱۰) قولها (س) فی کیفه خلقها

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ نُورِي وَكَانَ يُسَبِّحُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ، ثُمَّ أَوْدَعَهُ شَجَرَهُ مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ، فَأَضَاءَتْ، فَلَمَّا دَخَلَ أَبِي الْجَنَّةَ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ إِيَّاهَا أَنْ أَقْتِطِفَ الثَّمَرَةَ مِنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأِدْرَهَا فِي لَهْوَاتِكَ، فَفَعَلَ، فَأَوْدَعَنِي اللَّهُ سُبْحَانَهُ صِلْبَ أَبِي، ثُمَّ أَوْدَعَنِي خَدِيجَةَ بِنْتَ خُوَيْلِدٍ، فَوَضَعَنِي وَأَنَا مِنْ ذَلِكَ النُّورِ، أَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَمَا لَمْ يَكُنْ.

سخن آن حضرت در کیفیت خلقتش

خداوند نورم را خلق فرمود و آن تسیح و تنزیه او را می‌نمود، آنگاه آنرا در درختی از درختان بهشتی به ودیعت نهاد، که به سبب آن نور درخشان گردید، هنگامی که پدرم داخل بهشت شد، خداوند به او الهام کرد که میوه آن درخت را بچیند و بخورد، پیامبر این کار را انجام داد، خداوند نورم را در صلب پدرم به ودیعت نهاد، آنگاه آنرا در رحم مادرم قرار داد، تا آنکه ایشان مرا به دنیا آوردند و من از آن نور هستم، آنچه اتفاق افتاده و آنچه اتفاق خواهد افتاد و آنچه نبوده است را می‌دانم.

(۱۱) قولها (س) فی التعریف بأهل البيت

نَحْنُ وَسَيْلَتُهُ فِي خَلْقِهِ وَنَحْنُ خَاصَّتُهُ وَمَحَلُّ قُدْسِهِ وَنَحْنُ حُجَّتُهُ فِي غَيْبِهِ وَنَحْنُ وَرَثَةُ أَنْبِيَائِهِ.

سخن آن حضرت در شناسائی اهل بیت

ما وسیله‌های الهی در میان مخلوقاتش و خواص او و تنزیه کنندگانش و حجت او و وارثان پیامبرانش می‌باشیم.

(۱۲) قولها (س) فی وصف الشیعه

إِنْ كُنْتَ تَعْمَلُ بِمَا أَمْرْنَاكَ وَتَنْتَهِي عَمَّا زَجَرْنَاكَ عَنْهُ، فَأَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا وَإِلَّا فَلَا.

سخن آن حضرت در توصیف شیعه

اگر به آنچه تو را بدان امر نمودیم عمل کنی و از آنچه نهی کردیم باز ایستی، از شیعیان ما می‌باشی و در غیر اینصورت از آنان شمرده نمی‌شوی.

(۱۳) قولها (س) فی وصف الشیعه

إِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، كُلُّ مُحِبِّينَا وَمَوَالِي أَوْلِيَانِنَا وَمُعَادِي أَعْدَائِنَا وَالْمُسَلِّمِ بَقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ لَنَا، لَيْسُوا مِنْ شِيعَتِنَا إِذَا خَالَفُوا أَوْامِرَنَا وَ نَوَاهِينَا فِي سَائِرِ الْمُؤَبَّقَاتِ وَ هُمْ مَعَ ذَلِكَ فِي الْجَنَّةِ وَ لَكِنْ بَعِيدَ مَا يَطَّهَّرُونَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ بِالْبَلَايَا وَ الرَّزَايَا، أَوْ فِي عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ بِأَنْوَاعِ شِدَائِدِهَا، أَوْ فِي الطَّبَقِ الْأَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ بَعْدَابِهَا، إِلَى أَنْ نَسْتَنْفِذَهُمْ بِحُبِّنَا مِنْهَا وَ نَنْقُلَهُمْ إِلَى حَضْرَتِنَا.

سخن آن حضرت در توصیف شیعه

شیعیان ما از بهترین افراد اهل بهشت می‌باشند، دوستان ما و دوستاناران دوستان ما و دشمنان دشمنان ما و کسانی که با قلب و زبان تسلیم ما هستند از شیعیان ما شمرده نمی‌شوند، آنگاه که با اوامر ما مخالفت نموده و از نواهی ما اجتناب نکنند و با اینهمه در بهشت می‌باشند، ولیکن بعد از آنکه با ناراحتی‌ها و گرفتاریها از گناهان پاک شوند، یا در موقفهای قیامت با انواع دردها، یا در طبقه اول از جهنم قرار داده شوند و با عذابهای الهی عقاب شوند، تا با محبت ما از آن نجات یابند و به حضور ما برسند.

(۱۴) قولها (س) فی فضل علماء الشیعه

حضرت امرأه عند الصدیقه فاطمه الزهراء (س) فقالت:

ان لی والده ضعیفه و قد لبس علیها فی امر صلاتها شیء و قد بعثنی الیک اسالک، فاجابتها فاطمه (س) عن ذلک، ثم ثنت فاجابت، ثم ثلث فاجابت، الی ان عشرت فاجابت، ثم خجلت من اکثره.

فقالت:

لا اشق علیک یا بنت رسول الله، قالت فاطمه (س): هاتی و سلی عما بدا لک - الی ان قالت:

سمعت ابی رسول الله (ص) یقول:

ان علماء شیعتنا یحشرون، فیخلع علیهم من خلع الکرامات علی قدر کثره علومهم و جدّهم فی ارشاد عبادالله، حتی یخلع علی الواحد منهم الف الف خلعه من نور - الی ان قالت:

یا امه الله ان سلکاً من تلک الخلع لأفضل ممّا طلعت علیه الشمس ألف ألف مرّه و ما فضل فائمه مشوب بالتغیص و الکدر.

سخن آن حضرت در فضیلت دانشمندان شیعه

زنی نزد آن حضرت آمده و گفت:

مادر ناتوانی دارم که بعضی از مسائل نماز برای او مورد سؤال قرار گرفته است و مرا نزد تو فرستاده تا سؤال نمایم، آن حضرت پاسخ او را داد،

دوباره پرسید؛ پاسخ شنید.

مرحله سوم پرسید، باز پاسخ شنید.

تا ده سؤال مطرح کرد و باز پاسخ خود را دریافت.

در اینجا از کثرت سؤال خجالت کشید و گفت:

ای دختر پیامبر دچار مشکل شدی،

آن حضرت فرمود:

سؤالات را مطرح کن - تا آنجا که فرمود:

از پدرم شنیدم که می‌فرمود:

دانشمندان شیعه در روز قیامت که محشور می‌شوند به اندازه کثرت علومشان و جدیتشان در ارشاد بندگان خداوند خلعت‌های کرامت بر آنان می‌پوشانند، تا آنجا که بر بعضی از آنان میلیونها خلعت نور پوشانده می‌شود - تا آنجا که فرمود:

ای کنیز، رشته‌ای از آن خلعت‌ها میلیونها بار برتر است از آنچه خورشید بر آن تابیده است.

(۱۵) قولها (س) فی محبتها لامه ایها

روی آنها لَمَّا سمعت بان اباهما زَوْجها و جعل الدرهم مهرًا لها سألت اباهما أن يجعل مهرها الشفاعة فی عصاه امته، نزل جبرئیل و معه بطاقه من حریر مکتوب فیها: جعل الله مهر فاطمه الزهراء شفاعة المذنبین من امه ایها، فلما احتضرت اوصت بان توضع تلك البطاقه صدرها تحت الكفن فوضعت و قالت:

اِذَا حَشَرْتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَفَعْتُ تِلْكَ الْبِطَاقَةَ بِيَدِي وَ شَفَعْتُ فِي عَصَاهُ أُمَّهُ أَبِي.

سخن آن حضرت در محبتش به امت پدرش

روایت شده:

آنگاه که شنید پدرش او را تزویج کرده و مهرش را مبلغی پول قرار داده، از پدرش خواست که مهرش را شفاعت گناهکاران امت او قرار دهد، آنگاه جبرئیل نازل شد و در دستش پارچه‌ای قرار داشت که روی آن نوشته بود:

خداوند مهر فاطمه را شفاعت گناهکاران امت پدرش قرار داده است، هنگامی که آن حضرت به حال احتضار رسیده وصیت کرد که آن پارچه را روی سینه و زیر کفش قرار دهند و فرمود:

آنگاه که محشور گردیدم این پارچه را با دستم بلند کرده در مورد گناهکاران امت پدرم شفاعت می‌نمایم.

(۱۶) قولها (س) فی قاتل ولدها الحسین (ع)

قَاتِلُ الْحُسَيْنِ فِي النَّارِ.

سخن آن حضرت در مورد قاتل فرزندش امام حسین (ع)

قاتل حسین (ع) در آتش دوزخ است.

(۱۷) قولها (س) فیمن قتل ولدها (ع)

خَابَتْ أُمَّهُ فَتَلَّتْ ابْنًا بِنْتِ نَبِيِّهَا.

سخن آن حضرت در مورد قاتل فرزندش (ع)

زیان کار است امتی که پسر دختر پیامبرش را به شهادت می‌رساند.

(۱۸) قولها (س) فی فضل التسليم عليهم

عن یزید بن عبدالملک النوفلی، عن ابیه، عن جدہ قال:

دخلت علی فاطمه بنت رسول الله (ع) فبد أتني بالسلام، قال:

وقالت:

قال ابي و هو ذا حی: من سلم علی و علیک ثلاثه ايام فله الجنة، قلت له:

ذا فی حیاته و حیاتک او بعد موته و موتک؟

قالت:

فی حیاتی و بعد وفاتی.

سخن آن حضرت در فضیلت درود فرستادن به ایشان

یزید بن عبدالملک از پدرش، از جدش روایت می‌کند، که گفت:

به خدمت آن حضرت رسیدم، ابتدا به سلام نمود و فرمود:

پدرم در زمان زنده بودن فرمود:

هر که بر من یا بر تو سه بار درود فرستد داخل بهشت می‌شود، او گوید:

به آن حضرت گفتم:

این مطلب در زمان زندگی پیامبر و شماست یا بعد از رحلت ایشان و شما؟

فرمود:

در زمان زندگی ما و بعد از رحلتان از این دنیا.

(۱۹) قولها (س) فیما یحبها

حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: تِلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ، وَ النَّظْرُ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْأِنْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

سخن آن حضرت در آنچه محبوب آن حضرت است

از دنیای شما سه چیز محبوب من است:

تلاوت قرآن، نگاه به چهره پیامبر، انفاق در راه خدا.

(۲۰) قولها (س) فی فضائل بعض السور

قَارِءُ «الْحَدِيدِ» وَ «إِذَا وَقَعَتْ» وَ «سُورَةِ الرَّحْمَنِ» يُدْعَى فِي مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ: سَاكِنُ الْفِرْدَوْسِ.

سخن آن حضرت در فضیلت قرائت بعضی از سور قرآن

خواننده سوره حدید و واقعه و رحمان در ملکوت آسمانها ندا کرده می‌شود:

تو ساکن بهشت فردوس می‌باشی.

(۲۱) قولها (س) فی خصال المائده

فِي الْمَائِدَةِ اثْنَا عَشْرَةَ خَصْلَةً، يَجِبُ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَعْرِفَهَا، أَرْبَعٌ فِيهَا فَرَضٌ وَ أَرْبَعٌ فِيهَا سُنَّةٌ وَ أَرْبَعٌ فِيهَا تَأْدِيبٌ. فَأَمَّا الْفَرَضُ: فَالْمَعْرِفَةُ وَ الرِّضَا وَ التَّسْمِيَةُ وَ الشُّكْرُ.

وَ أَمَّا السُّنَّةُ: فَالْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ الْجُلُوسُ عَلَى الْجَانِبِ الْأَيْسَرِ وَ الْأَكْلُ بَثَلَاثِ أَصَابِعٍ.

وَأَمَّا التَّادِيْبُ: فَالْأَكْلُ بِمَا يَلِيكَ وَ تَصْغِيرُ اللَّقْمَةِ وَ الْمَضْغُ الشَّدِيدُ وَ قَلَهُ النَّظَرُ فِي وُجُوهِ النَّاسِ.

سخن آن حضرت در آداب غذا خوردن

در غذا خوردن دوازده ویژگی می‌باشد که بر هر مسلمانی واجب است آنها را بدانند، چهار ویژگی واجب، چهار ویژگی مستحب و چهار ویژگی از ادب است.

اما واجبات آن:

شناخت و رضایت و خشنودی و نام خدا را بردن و شکر او را نمودن.

و اما مستحبات آن:

شستن دست قبل از غذا و نشستن بر طرف چپ و خوردن به سه انگشت.

و اما آنچه از ادب است:

خوردن از جلوی ظرف غذا و کوچک گرفتن لقمه و جویدن زیاد و کمتر نگریستن به چهره‌های مردم.

(۲۲) قولها (س) فی شده عذاب النار

الْوَيْلُ ثُمَّ الْوَيْلُ لِمَنْ دَخَلَ النَّارَ.

سخن آن حضرت در شدت عذاب جهنم

وای، وای، بر آنکه داخل آتش دوزخ شود.

(۲۳) قولها (س) فی التحریض للدعاء للمیت

عن علی (ع):

مروا اهلکم بالقول الحسن عند موتکم، فان فاطمه (س) لَمَّا قبض ابوها (ص) اسعدتها بنات هاشم.

فقال:

أَتُرَكْنَ التَّعْدَادَ وَ عَلَيَكْنَ بِالْدُعَاءِ.

سخن آن حضرت در تحریض به دعا نمودن بر مرده

از حضرت علی (ع) روایت شده که فرمود:

به خانواده‌های خود دستور دهید تا در مورد مردگان سخن زیبا گویند، هنگام رحلت پیامبر (ص) دختران بنی‌هاشم حضرت فاطمه

(س) را یاری می‌نمودند، آن حضرت فرمود:

از ذکر مناقب و مفاخر بهره‌یازید و بر شما باد به دعا کردن.

(۲۴) قولها (س) فی الحث علی قراءه القرآن و الدعاء فی ليله الدفن

روى انها (س) لما احتضرت اوصت عليا (ع) فقالت:

اذا انا مت فتولّ انت غسلی ... الى ان قالت:

و اجلس عند رأسی قبالة وجهی

فأكثر من تلاوة القرآن و الدعاء، فإنها ساعة يحتاج المیت فيها إلى أنس الأحياء.

سخن آن حضرت در ترغیب به تلاوت قرآن و دعا در شب اول دفن:

روایت شده:

آن حضرت هنگام احتضار به حضرت علی (ع) وصیت کرد و فرمود:

هنگامی که از دنیا رفته غسل را به عهده گیر - تا آنجا که فرمود:

...و بالای سرم در حالی که روبرویم قرار داری بنشین و بسیار قرآن بخوان و دعا بنما، زیرا آن ساعتی است که شخص مرده به همنشینی زنده‌ها نیازمند است.

(۲۵) قولها (س) م فی فضل لیلہ القدر

روی آنها (س) لا تدع احداً من اهلها ینام تلک اللیلہ (لیله القدر) و تداویهم بقله الطعام و تتأهب لها من النهار و تقول:

مَحْرُومٌ مِّنْ حُرِّهَا

سخن آن حضرت در فضیلت شب قدر

روایت شده:

در شب قدر آن حضرت نمی گذاشت افراد خانواده‌اش به خواب روند و با کم غذا دادن به ایشان، آنان را بیدار نگاه می‌داشت و

برای این منظور در روز قبل مواردی را آماده می‌کرد و می‌فرمود:

محروم و زیانکار کسی است که از خیر شب قدر محروم باشد.

(۲۶) قولها (س) فی ایتار الضیف

روی ان رجلاً جاء الی النبی (ص)، فشکا الیه الجوع.

فقال رسول الله:

من لهذا الرجل اللیلہ؟

فقال علی (ع):

انا له یا رسول الله، فاتی فاطمه (س) فقال لها:

ما عندک یا ابنه رسول الله؟

فقلت:

ما عندنا الا قوت الصبیته، لکننا نُؤثِرُ بِهِ صَیْفَنَا.

سخن آن حضرت در گرامی داشتن میهمان

روایت شده:

مردی نزد پیامبر آمد و از گرسنگی شکایت کرد، آن حضرت فرمود:

امشب چه کسی او را سیر می‌کند، حضرت علی (ع) فرمود:

ای پیامبر من، آنگاه نزد حضرت فاطمه (س) آمده و گفت:

ای دختر پیامبر نزد تو چیزی هست؟

فرمود:

نزد ما غذائی جز غذای کودکان باقی نمانده است، اما ما میهمانمان را بر خود مقدم می‌داریم.

(۲۷) قولها (س) فی تقدیمها الجار علی نفسها

عن الحسن (ع):

رأیت امی فاطمه (س) قامت فی محرابها لیلہ جمعتها، فلم تزل راکعہ ساجده، حتّٰی اتّضح عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنین و المؤمنات و تسمیهم و تكثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشیء، فقلت لها:

یا امّاه، لم لا تدعین لنفسک كما تدعین لغيرک؟

قالت:

یا بُنّٰی!

الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ.

سخن آن حضرت در مقدم داشتن همسایه بر خود

از امام حسن (ع) روایت شده که فرمود:

مادرم حضرت فاطمه (س) را در شب جمعه‌ای در محراب عبادت دیدم، همواره در رکوع و سجود بود، تا آنکه طلوع فجر شد و

می‌شنیدم که زنان و مردان را نام برده و بسیار برای آنها دعا می‌کند ولی برای خود دعائی نفرمود، گفتم:

ای مادر چرا همانگونه که برای دیگران دعا می‌کنی برای خودت دعا نمی‌نمائی؟

فرمود:

پسرم!

ابتدا همسایه آنگاه خاندان خود.

(۲۸) قولها (س) فی فضل مقام الامّ

الزّیم رجّلهَا فَإِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ أَقْدَامِهَا.

سخن آن حضرت در فضیلت مقام مادر

همواره در کنار مادر باش، زیرا بهشت زیر پای مادران است.

(۲۹) قولها (س) فی تحدید خدمه الزوجین

تقاضی علی و فاطمه (س) الی رسول الله (ص) فی الخدمه، فقضى علی فاطمه بخدمه ما دون الباب و قضی علی علی ما خلفه.

فقلت فاطمه (س):

فَلَا یَعْلَمُ مَا دَاخَلَ مِنِ السُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ بِأَكْفَائِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) تَحْمُلُ رِقَابَ الرِّجَالِ.

سخن آن حضرت در تعیین حدود وظایف زن و مرد

حضرت علی و فاطمه (ع) در مورد تعیین وظایفشان در خانه از پیامبر نظرخواهی نمودند، پیامبر کارهای درون خانه را به حضرت

فاطمه (س) و کارهای بیرون خانه را به علی (ع) سپرد، حضرت فاطمه (س) فرمود:

از سرور و خوشحالی من از اینکه پیامبر مرا از برخورد با مردان معاف کرد کسی جز خداوند آگاه نیست.

(۳۰) قولها (س) فی توصیف خیر الرجال

خِيَارُكُمْ أَلَيْبُكُمْ مَنَّا كِبُهُ وَ أَكْرَمُهُمْ لِنِسَائِهِمْ.

سخن آن حضرت در توصیف بهترین مردان
بهترین شما کسی است که اخلاقش نیکو بوده و نسبت به همسرش مهربانتر باشد.

(۳۱) قولها (س) فی وصف خیر النساء

روی آن امیرالمؤمنین (ع) سألها:

ما خیر النساء؟

قالت:

أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَلَا يَرُونَهُنَّ.

و فی روایه: لَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالُ.

سخن آن حضرت در توصیف بهترین زنان
روایت شده که حضرت علی (ع) از حضرت فاطمه (س) پرسید:
بهترین زنان کیانند؟

فرمود:

آنانکه مردان را نبینند و مردان نیز آنان را نبینند.

و در روایتی دیگر این گونه آمده:

اینکه مردان او را نبینند.

(۳۲) قولها (س) فی ما هو خیر للمرأة

روی آن نبی (ص) قال لها:

ای شی خیر للمرأة؟

قالت:

أَنْ لَا تَرَى رَجُلًا وَلَا يَرَاهَا رَجُلٌ.

و فی روایه: أَنْ لَا تَرَى الرَّجَالَ وَلَا يَرُوهَا.

سخن آن حضرت در مورد بهترین چیز برای زن
روایت شده که پیامبر پرسید:

چه چیز برای زن نیکوست؟

فرمود:

مردی را نبیند و مردی نیز او را نبیند.

و در روایتی دیگر این گونه آمده:

مردی را نبیند و مردان او را نبینند.

(۳۳) قولها (س) فی اهمیت الحجاب

عن علی (ع):

استأذن أعمی علی فاطمه (س) فحجبته.

فقال رسول الله (ص):

لم حجبته و هو لا یراک؟

فقلت:

ان لم یکن یرانی فانی آراه و هو یشم الریح.

سخن آن حضرت در اهمیت حجاب

از حضرت علی (ع) روایت شده که فرمود:

مرد کوری از حضرت فاطمه (س) اجازه ورود خواست، ایشان خود را در پوشش قرار داد، پیامبر فرمود:

چرا خودت را در پوشش قرار دادی در حالی که او تو را نمی‌بیند؟

فرمود:

اگر مرا نمی‌بیند من او را می‌بینم و او بو را احساس می‌کند.

(۳۴) قولها (س) فی أدنی ما تكون المرأة من ربها

سأل رسول الله (ص) عن المرأة متى تكون أدنی من ربها؟

قالت:

أدنی ما تكون من ربها أن تلزم فعر بيتها.

سخن آن حضرت در نزدیکترین حالت زن نسبت به پروردگارش

پیامبر پرسید:

نزدیکترین زمانی که زن نسبت به پروردگارش قرار دارد چه هنگام است؟

فرمود:

نزدیکترین زمان زن نسبت به پروردگارش هنگامی است که در کنج خانه‌اش قرار دارد.

(۳۵) قولها (س) فی تعیین ساعه الاجابه

كانت (س) تقول لغلامها:

إصعد على السطح، فإن رأيت عين الشمس قد تدلى للغروب فأعلمني حتى أدعو.

سخن آن حضرت در تعیین ساعت اجابت دعا

آن حضرت در روز جمعه به غلام خود می‌فرمود:

بر بلندی قرار گیر، آنگاه که دیدی قرص خورشید در حال غروب است مرا آگاه کن، تا دعا نمایم.

(۳۶) قولها (س) فی فضل العمل الخالص

مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ، أَهْبَطَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ.

سخن آن حضرت در فضیلت عمل خالص

هر که خالصترین عبادتش را نزد خداوند بفرستد، او بهترین مصلحتش را برای او مقدر می‌فرماید.

(۳۷) قولها (س) لمن غلب علی عدوه

اختصم اليها امرأتان فتنازعتا في شيء من امر الدين: احدهما معانده و الاخرى مؤمنه، ففتحت على المؤمنه حجتها فاستظهرت على المعانده، وفرحت فرحاً شديداً.

فقلت (س): إِنَّ فَرَحَ الْمَلَائِكَةِ بِاسْتِظْهَارِكَ عَلَيْهَا أَشَدُّ مِنْ فَرَحِكَ وَإِنَّ حُزْنَ الشَّيْطَانِ وَمَرَدَّتِهِ بِحُزْنِهَا عَنْكَ أَشَدُّ مِنْ حُزْنِهَا.

سخن آن حضرت در مورد خرسندی فرشتگان از پیروزی مؤمنان

دوزن در مسأله‌ای از مسائل دینی با یکدیگر گفتگو می‌کردند، یکی دشمن و دیگری مؤمن، برهان زن مؤمن غالب گردید و او بسیار خرسند شد، آن حضرت فرمود:

خرسندی فرشتگان از پیروزی تو بیشتر از خوشحالی توست و ناراحتی شیطان و یارانش از ناراحتی دشمن تو افزونتر است.

(۳۸) قولها (س) فی وصف المؤمن

الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ تَعَالَى.

سخن آن حضرت در توصیف مؤمن

مؤمن به نور الهی می‌نگرد.

(۳۹) قولها (س) فی فضیله حسن الوجه

الْبَشَرُ فِي وَجْهِ الْمُؤْمِنِ يُوجِبُ لِصَاحِبِهِ الْجَنَّةَ، الْبَشَرُ فِي وَجْهِ الْمُعَادَى يَقِي صَاحِبَهُ عَذَابَ النَّارِ.

سخن آن حضرت در فضیلت خوشروئی

روی خندان نسبت به انسان مؤمن آدمی را به بهشت رهنمون می‌سازد، روی خندان در چهره معاند و دشمن آدمی را از عذاب دوزخ نگاه می‌دارد.

(۴۰) قولها (س) فی ادب الصائم

مَا يَصْنَعُ الصَّائِمُ بِصِيَامِهِ، إِذَا لَمْ يَصْنُ لِسَانَهُ وَ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ جَوَارِحَهُ.

سخن آن حضرت در وظیفه روزه‌دار

روزه‌دار آنگاه که زبان و گوش و چشم و اندامش را حفظ نماید، روزه‌اش چه اثری دارد.

اندیشمندان شیعه

بیان علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان

در مورد کوثر، نظرها و گفتگوها فراوان است.

ولی آیه شریفه کوثر، خالی از دلالت بر فاطمه و ذریه او نیست. در این صورت، این آیه می‌تواند یکی از خبرهای غیبی قرآن باشد. خداوند متعال نسل زهرا (س) را آنچنان فراوان نموده که هیچ نسلی نمی‌تواند با آن برابری و مقابله کند. با وجود آن همه مصایب و حوادثی که بر این نسل وارد آمد و جمعیت‌های آنان را در کشتارهای بزرگ از میان برد، باز نسل پاک و طیب او در کثرت و وفور قرار دارد. (۹۱۷)

بیان امام موسی صدر

امام موسی صدر، متفکر و سیاستمدار معاصر اسلامی که حیات یا مرگ او در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. در این مورد می‌گوید: «تعالیم و احکام دین، نیازمند افراد شایسته و برجسته‌ای است که تنفیذ احکام و تبلیغ آن را به عهده گیرند تا آن را از مرحله ایده‌آلیستی و آرمان‌خواهی به مرحله عینیت و تحقق خارجی (رئالیستی) درآورند، تا پس از آن برای مردم حجتی بر ضد خدا باقی نماند.

هنگامی که پیامبر اسلام می‌خواست در مورد کشف حقیقت، مباحله‌ای با مسیحیان نجران انجام دهد، مباحله‌ای که آن روز تنها وسیله موفقیت و عامل پیروزی در دعوت انبیاء به شمار می‌رفت، این امر به موجب آیه شریفه «قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنہا للہ علی الکاذبین» (۹۱۸) اعلام گردید.

پیامبر بزرگوار اسلام، در مقام نشان دادن و معرفی فرزندان، بانوان و خویشن‌های خویش که رجال و زنان و فرزندان اسلام را نمایش می‌داد، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) را انتخاب کرد و با خود به صحنه آورد. و بدین ترتیب ایمان خود به حقانیت اسلام و به حقانیت نمایندگی کامل آن بزرگواران از طرف دین اسلام را اعلام کرد و بیان داشت که اینان نمایندگان واقعی اسلام هستند». (۹۱۹)

(محمد بن قسم شک کرده که حدیث با «عن» از حضرتش شرف صدور یافت و یا بدون «عن») و سخن خدا:

«و ما ادریک ما لیلہ القدر، لیلہ القدر خیر من الف شهر»

یعنی چه می‌فهمی که لیلہ القدر چیست لیلہ القدر بهتر از هزار ماه است یعنی شب قدر بهتر از هزار مومن است زیرا فاطمه مادر فرود مومنان است

«تنزل الملائکة و الروح فیها»

ملائکة و روح را در این شب فرود می‌آورند و ملائکة مومنانی‌اند که علم آل محمد (ص) را واجدند و مراد از روح‌القدس فاطمه است.

باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی از هر امری به اذن پروردگارشان در حالی که سلام می‌گویند تا فجر طلوع کند یعنی تا حضرت قائم خروج کند».

بیان علامه حاج محمد باقر کجوری مؤلف کتاب الخصائص الفاطمیه (س)

محقق شهیر حاج ملا محمد باقر صاحب کتاب «الخصائص فی الفاطمیه» گوید:

پاک و منزهی تو ای پروردگار، ای آفریدگار آسمان‌های بالا و ای شکافنده دانه و هسته، تویی آن خداوندی که اسمی را از یکی از اسامی خود جدا ساخته و از نور خویش شکافته، اسمت را درخشش بخشیدی تا روشنگر ظهورت باشد و آنگاه آن اسم را مجموعه‌ای از اسامی خود قرار دادی، که آن نور، ریشه اصلی بانوی کنیزان تو بود، آنگاه در بین ساکنان آسمان‌ها اعلام کردی که من «فاطر» هستم و این فاطمه است، با نور او تمامی موجودات از آغاز تا فرجام آشکار شد، بنابراین اسم او اسم تو و نور او نور تو و ظهور او ظهور تو بود و جز تو خدائی نیست، هر کمالی سایه تو و هر وجودی سایه وجود تو است.

هنگامی که او را آفریدی از تیرگی‌های بشری دورش ساختی و به ویژگی‌های فاطمی مخصوصش نمودی، از سست عنصری بر کنار داشتی و از هر گونه کمبودی منزّه کردی، تمام منش‌های پسندیده را در او گرد آوردی به پایه‌ای که خردها از درکش ناتوان مانده و مردم از شناخت کنه ذات او دستشان کوتاه شد، ملائکه در آسمان‌ها خدا را به حق روشنی آسمانی و به فاطمه یاری شده دعا کردند... مادر سبطین و بزرگترین حجت‌های خداوند بر شرق و غرب، گل خوشبوی درخت سدره المنتهی و کلمه تقوی و ریسمان مطمئن و پرده آویخته خدا، خوشبخت بزرگ، مریم کبری، نماز وسطی، حوریه انسان نما که قرون نخستین بر محور شناخت او می‌چرخیده است.

چگونه ثنای او گویم، با اینکه ویژگی‌های برین او را شمارشی نیست و برتری‌هایش بی‌پایان است؟!

او بتول عذراء، آزاد زن سپید روی، مادر پدرش و بزرگ بانوی پیروان و فرزندانش می‌باشد. ملکه پیامبران، صدیقه، فاطمه الزهراء است.

و چه خوب سروده است آن کس که گوید:

خجلا من نور بهجتها توارى الشمس فى الاق

و حياء من شمائلها یغطى الغصن فى الورق (۹۲۰)

یعنی از شرمندگی نور پرفروغ او خورشید در افق پنهان و به خاطر آزر از چهره‌اش شاخه از برگ پوشیده گشت.

بیان آیت‌الله سید محمد کاظم قزوینی

محقق اندیشمند و بزرگوار سید کاظم قزوینی گوید:

فاطمه و تو چه می‌دانی که فاطمه کیست؟

یکتا انسانی است که طبیعت زنانگی را پذیرفته تا شنانی از قدرت رسای پروردگار و توانائی شگفت‌انگیز و نوآور او باشد، زیرا خداوند متعال حضرت محمد (ص) را به عنوان نشانه قدرتش در بین پیامبران آفرید و سپس پاره‌ی تن و دخترش فاطمه زهراء را از وجود او آفرید تا نشانه و علامتی بر قدرت او در آفرینش آفریده‌ای از جنس زن باشد که مجموعه‌ای از فضائل و مجتمعی از مواهب و بخشش‌ها است.

خداوند متعال به حضرت فاطمه زهراء بیشترین بهره از عظمت و برترین نصیب از شکوه و جلالت بخشیده، بطوری که برای هیچ زنی امکان دسترسی به آن نیست، او نتیجه و ثمره آن عده از اولیاء الهی است که آسمان نسبت به عظمت آنها اعتراف کرده پیش از آن که اهل زمین آنها را بشناسند و در قرآن مجید در شان آنها آیاتی نازل شده است که از آغاز نزولش تا به امروز و تا روز

قیامت شبانه روز تلاوت می‌شود، شخصیتی که هر اندازه آگاهی بشر از رهگذر فهم و اندیشه بر اسرار آفرینش افزوده گردد، عظمت او به طور گسترده‌تری آشکار می‌شود و معانی و مزایایش به گونه‌ای واضح‌تر تجلی می‌کند، او فاطمه زهراء است که خداوند ثناگوی او است به خاطر خشنودیش خشنود و از خشمش به خشم می‌آید و رسول خدا (ص) عظمت و ارزندگی او را اعلام داشته و امیرالمؤمنین (ع) به چشم بزرگی و عظمت به او می‌نگرد و پیشوایان اهل البیت به نظر تقدیس و احترام نگاهش می‌کنند. (۹۲۱)

بیان عبد الزهراء کعبی

استاد عبد الزهراء گوید:

هنگامی که می‌خواهیم درباره حضرت زهراء که نهال پیامبری و درخت امامت است سخن گوئیم، ابعاد مجسم شده رسالت اسلامی در زوایای گوناگون شخصیت حضرتش برایمان جلوه گر شده و به دنبالش راه می‌افتیم، در همسریش نسبت به علی بن ابی طالب چهره زنده‌ای که از اسلام و قرآن مجید و کتاب آسمانی ترسیم نموده و آفریدگار جهان خواهان آن چهره است، آشکار می‌شود و در موضع گیری‌های قهرمانانه او بعد از رحلت پدر بزرگوارش، چشم‌انداز ژرفی را که اسلام در حقوق و وظایف زن مسلمان تعیین کرده و میزان نقش سازنده او را در ساختار جامعه اسلامی مشخص ساخته می‌بینیم و دیگر جنبه‌های شخصیت آن حضرت بر این پایه سنجیده می‌شود. (۹۲۲)

بیان علامه اربلی

علامه اربلی گوید:

هم‌اکنون سخن از فاطمه (س) به میان می‌آوریم، همان فاطمه‌ای که تابش این انتساب به خاطر تابش انوار وی افزون گشته و از افتخارات او مزائی به دست آورده و با پرتو والایش بر دیگر نسبت‌ها برتری یافته و ارج و منزلتش را با شرافت، ارزندگی بخشیده است، او فانوس نبوت است که شفاعتش پرتو افکنده و انوارش درخشیده و ستارگان آسمانش با جلا بخشیدن ابرهای سفید، فروغ و درخشش یافته است.

وی پیام رسالت را به جان خرد، نیوشیده و بر بلندای هفت آسمان بالا و بالاتر رفته است، بر جایگاه‌هایی برین نشسته و درجات روشن و نورانی داشته، بزرگ منش و والا تبار بوده و شرافتمند و گرمی نسب است.

پاک و پاکزاد، درخشان و دارای فرزندان تابناک، با اجماع درست‌اندیشان بانوی بزرگ، برگزیده از نیکان، سومی خورشید و ماه دختر بهترین انسان، مادر امامان بزرگوار، پاک و خالص از تیرگی‌ها و کدورت‌ها و به رغم منکران و ناباورانش برگزیده از سوی خداوند است که به جواهر جلال و شکوه آراسته و بر بلندترین رتبه‌های کمال جای گرفته و بر تمامی زنان و مردان برتری یافته است، درود خداوند بر او و بر پدر و شوهر و فرزندان او که سروران سر بلند و برجسته و وارثان نبوت و کتابند و سلام و شرافت و گرمی داشت و عظمت بر آنها باد.

وی در جای دیگر گوید:

همانا فاطمه (س)، چکیده نبوت و کسی است که از پستان بزرگواری و کرامت شیر مکیده، در صدف بزرگ‌منشی، سپیده درخشان خورشید روز و پرتو چراغ دان نورها و برگزیده شرف وجود و واسطه گردن‌بند هستی، نقطه دایره مفاخر، ماه تابناک ارزش‌ها، زهره

زهراء، درخشنده درخشان بلند جایگاه است آن کسی که در درجه‌ای عالی در کرانه آسمان بر جایگاهی رفیع جای گرفته است نورش می‌درخشد، پرتوش همه جا را روشن ساخته و نامش از تعریف و معرفی بی‌نیازش کرده است. نور دیدگان پدر و آرامش دل مادر، آراسته به جواهر والا- و بر کنار از زرق و برق دنیا، کنیز خدا و بانوی زنان، زینت پدران و شرافت فرزندان است، آدم از وجود او فخر می‌کند و نوح از شان او مباهات می‌نماید، ابراهیم از داشتن ذریه‌ای همچون او به خود می‌بالد و اسماعیل از وجود این شاخه بر درخت وجودش بر دیگر برادرانش اعلام پیروزی می‌کند، او گل خوشبوی محمد (ص) در بین افراد خانواده‌اش بوده در میدان مسابقه مفاخر هیچکس هم‌اورد او نشد مگر اینکه شکست خورد و در بزرگواری، هر کس در مقابلش عرض اندام کرد مورد سرزنش قرار گرفت. حق او را کسی جز فرومایه انکار نکرد و چهره اخلاص از او بر نگردانید مگر آن کس که مغبون و خسارت دیده است. (۹۲۳)

بیان علامه ابن شهر آشوب»

علامه خیر ابن شهر آشوب گوید:

و گفتیم آن کس که گفتارش راست، احوالش با برکت، کردارش پاک و آراسته به عدالت، خشنود در گفتار، پسندیده در راهنمایی، با دلسوزی و مهربانی گویای حدیث، آزاد زن به خاطر انفاق، بانوی زنان در دادن صدقه، خویشتن دار و در همه جا و بریده از همگان برای همیشه، درخشان بر اثر احسان و در پوششش به سان مریم کبری و رازش پنهان و به نیکی از دیگران جدا، شهودش تابناک و پرستشش آسمانی، در پارسائی بی‌اعتنا به همه چیزی، در زایمان پاک و دست نخورده، پارسای برگزیده، پرستش گر خشنود، خشنود از پروردگار و مورد پسند او، شب زنده‌دار گرامی، نیایش گر پاکدامن، بانوی بانوان، محبوب حبیب خدا، از نگهبانان بهشت، در حجاب برگزیده خدای رحمان، دختر بهترین رسولان و نور چشم سرور همه آفریدگان، رشته پیوند بین زنان جهانیان، دادخواه پیشگاه عرش در روز جزاء، میوه نبوت، مادر امامان، شکوفه دل شفیع امت، زهراء گرامی، سپید روی شکوهمند، مورد احترام در زیر گنبد کبود حوریه انسان نما، بتول عذراء، ششمین نفر از زنان بزرگ. وارث سرور پیامبران، همسر سرور اوصیاء فاطمه الزهراء، صدیقه کبری، آسایش جان حضرت مصطفی، درد آشنای بی‌فریاد و ناله، دارنده درخت طوبی آن کس که در شان او و همسر و فرزندان او سوره‌ی «هل اتی» نازل گشته است، دختر پیامبر، همدم وی، مادر سبطین، جده امامان، بانوی زنان دنیا و آخرت، همسر مرتضی، مادر مجتبی، دختر مصطفی، بزرگ بانوی ناشناخته گرامی، زن ستمدیده شهیده، بانوئی خردمند، همتای مریم، دختر محمد گرامی، بر کنار از هر بدی، نشان‌دار هر خوبی، آن کس که وصفش در انجیل آمده و به نیکی و بزرگی از او یاد گشته، گوهر تابناک رسول خدا که دارنده وحی و قرآن است، جدش خلیل و ستایشگرش خدای جلیل که به فرمان پروردگار، خطبه عقدش را جبرئیل قرائت کرد. (۹۲۴)

اندیشمندان عامه

بیان احمد بن حنبل

احمد بن حنبل امام و پیشوای فقه اهل سنت، در جزء سوم مسند خود، با اسناد خاص خویش از مالک بن انس نقل کرده است: «شش ماه بود که پیامبر اسلام، هر روز هنگامی که به نماز صبح می‌رفتند، از درب خانه فاطمه عبور می‌کردند و می‌فرمودند:

«نماز! نماز! ای اهل بیت...»

و آنگاه آیه‌ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» را تلاوت می‌فرمودند.

بیان قندوزی صاحب ینابیع الموده

و در کتاب «ینابیع الموده» با اسناد خویش از انس بن مالک روایت کرده است که:
«پیامبر اسلام هر صبح موقع نماز به در خانه فاطمه می‌آمد و آنان را به نماز فرا می‌خواند و آیه‌ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» را تلاوت می‌کرد و این کار ۹ ماه ادامه داشت.
این خبر از سیصد تن از صحابه نقل شده است. (۹۲۵)

بیان توفیق ابوعلم

استاد توفیق ابوعلم که یکی از نویسندگان معاصر از پژوهشگران مصر است، کتابی تحت همین عنوان و نام زیبای «فاطمه الزهراء» نوشته است که یکی از آثار توجه‌انگیز در این زمینه است و خوشبختانه توسط جناب آقای صادقی به فارسی نیز ترجمه شده است.
وی در این کتاب می‌نویسد:
«فاطمه یکی از سازندگان تاریخ اسلام است.
در عظمت شأن و رفعت مقام ارجمند او همین بس که او تنها دختر بزرگوار پیامبر بزرگ (ص) و همسر امام علی بن ابی طالب (ع) و مادر حسن و حسین (ع) است.
در حقیقت او، آرام جان و سرور دل پیامبر خدا بود.
زهرا، همان بانویی که میلیونها آدمی را چشم و دل به سوی اوست و نام گرامی‌اش بر زبان ایشان است، بانویی که پدرش او را «مام پدر خود» می‌خواند. تاج کرامتی که پدر بر تارک دختر خویش نهاد، مستوجب تکریم است». (۹۲۶)

بیان خطیب بغدادی

خطیب بغدادی، احمد بن علی مورخ و محقق قرن پنجم، در تاریخ معروف خود، «تاریخ بغداد او مدینه الاسلام» در قسمت شرح حال حسین بن معاذ، با سندهای خاص خود از عائشه نقل می‌کند که از پیامبر اسلام (ص) نقل کرده است:
«هنگامی که هنگامه روز محشر برپا می‌گردد، ندا در می‌دهند که:
ای انبوه مردم!
سره‌های خود را پایین‌تر بگیرید تا فاطمه، دختر پیامبر اسلام عبور کند» (۹۲۷)
و در نقل دیگری آورده است:
ندا دهنده‌ای در روز محشر ندا در می‌دهد:
چشمان خود را بپوشانید تا فاطمه دختر محمد (ص) عبور کند.

بیان مسلم در کتاب صحیح

مسلم بن حجاج قشیری یکی از ارباب صحاح شش گانه در صحیح معروف خود می گوید:
 «فاطمه پاره تن پیامبر است.
 پیامبر را می رنجاند کسی که او را رنجانده باشد و پیامبر را خوشحال می سازد کسی که زهرا را خوشحال کرده باشد».

بیان ترمذی در کتاب صحیح

ترمذی، یکی دیگر از ارباب سنن در صحیح خود در این باره می گوید:
 «از عایشه سؤال شد کدام یک از مردم، محبوب ترین افراد در نزد رسول خدا بودند؟
 گفت:

فاطمه، پرسیده شد:

از مردان؟

گفت:

همسرش علی». (۹۲۸)

بیان بخاری در کتاب صحیح

بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل در صحیح معروف خود، جزء پنجم، ص ۱۷ باب فضائل صحابه (چاپ مکه به سال ۱۳۷۶) با
 سندهای خاص خود نقل می کند که پیامبر اسلام فرمودند:
 «فاطمه پاره تن من است.

هر آن کس که او را به غضب وادارد مرا خشمناک ساخته است».

بخاری در موارد متعددی از کتاب خود، از جمله در جلد ۳ صفحه ۱۴۶ و در جزء چهارم صفحه ۲۰۳ نقل می کند که پیامبر اسلام
 فرمود:

فاطمه پاره تن من است، هر آن کس که او را به غضب وادارد مرا ناخشنود کرده است».

و در جزء پنجم صفحه ۲۰ می گوید:

«فاطمه بانوی زنان بهشتی است».

بیان حاکم صاحب مستدرک الصحیحین

حاکم نیشابوری، صاحب «مستدرک» بر صحیحین در کتاب مشهور خود از عائشه نقل می کند که پیامبر اسلام در مرض رحلت خود
 به فاطمه فرمودند:

«دخترم!

آیا نمی‌خواهی که بانوی زنان امت اسلام و تمامی زنان جهان باشی؟»

بیان ابن داود صاحب سنن ابن داود

ابو داوود، سلیمان بن طیالسی در سنن معروف خود می‌گوید:

«علی بن ابی طالب فرمودند:

آیا نمی‌خواهی که از خودم و از فاطمه دختر پیامبر اسلام بگویم؟

او با آنکه عزیزترین فرد در نزد پیامبر اسلام بود، در منزل من از فرط دستاس کشیدن (چرخاندن آسیاب دستی) دستش زخمی شد و از فرط حمل آب با کوزه شانه‌اش متالم گردید و از جارو کشیدن و نظافت خانه لباس‌هایش کهنه شد. شنیدیم که خدمتگزارانی پیش رسول خدا هستند. فاطمه به سراغ پدر رفت تا کمکی از او دریافت کند و یکی از آن خدمتگزاران را برای کمک در کارهای خانه از پدر بخواهد. ولی وقتی که به حضور پدر رسیده بود، با جوانانی در آنجا برخورد کرده و از فرط حجب و حیا خجالت کشیده بود درخواست خود را بازگو کند و بدون ابراز مطلب بازگشته بود» (۹۲۹)

بیان فخر رازی مفسر معروف قرآن کریم

فخر رازی صاحب تفسیر بزرگ و معروف فخر رازی، در تفسیر آیه شریفه «کوثر»، وجوه متعددی را نقل کرده است.

یکی از این وجوه آن است که مراد و هدف از «کوثر»، فرزندان پیامبر اسلام باشد.

وی می‌گوید:

شأن نزول این آیه، در رد تعبیر و شماتت دشمنان پیامبر اسلام بود.

که می‌گفتند پیامبر «أبتر» (یعنی بدون فرزند و بی‌دنباله و مقطوع‌النسل) است.

و هدف از این آیه آن است که خداوند متعال آنچنان نسل پربرکت بر آن حضرت عنایت می‌کند که با گذشت زمان و سپری شدن ایام و اعصار، همچنان باقی می‌ماند. نگاه کن که چه تعداد از خاندان اهل بیت، کشته شده‌اند، ولی باز جهان پر است از اولاد و فرزندان خاندان رسالت. ولی از بنی‌امیه با آن همه کثرت تعداد و نفرت، اکنون هیچ فردی که قابل اعتنا و اهمیت و توجه باشد وجود ندارد. ولی بر آنان (فرزندان و اعقاب رسول خدا) نگاه کن: شخصیهایی از علما و دانشمندان بزرگ مانند باقر، صادق، کاظم، رضا... و امثال آنان، از خاندان رسالت، باقی مانده است». (۹۳۰)

بیان ابن صباغ مالکی

ما بخشی از ویژگیهای برجسته، شرافت نسبی و ارزش‌های شخصیتی حضرتش را یادآور می‌شویم: او «فاطمه زهراء» دختر کسی است که درباره‌اش آیه شریفه: «سبحان الذی أَسْرَى بَعْبُدَه» (۹۳۱) نازل شد، سومی خورشید و ماه، دختر بهترین انسان، پاک‌زاد و به اجماع و اتفاق نظر اندیشمندان ژرف‌نگر، بانویی بزرگ می‌باشد. (۹۳۲)

بیان محمد طلحه شافعی

بدان، خداوند به وسیله روحی از سوی خود تو را تأیید و پشتیبانی فرماید، پیشوایان پاکی که در این نوشتار سخن از فضائل آنانست و رهبران نیکوکاری که در این کتاب می‌خواهیم ویژگی‌هایشان را باز گوئیم، غیر از پیوند نسبی با رسول خدا مزیتی دیگر به خاطر پیوند از طریق حضرت زهراء (س) دارند، به واسطه آن حضرت، خداوند رتبه‌ای افزونتر و شرافتی برتر، ارزشی والا- و والائی ارزشمندتر، جایگاهی برین و برتری مقام، ریشه‌ای پاک و پاکیزگی ریشه مقدر ساخته است، پس در پرتو روشن بینی خود - خداوند تو را با هدایتش یاری فرماید - به مفهوم این آیه شریفه (۹۳۳) و سبک عبارات و چگونگی اشاراتش به مقام والای فاطمه (س) در درجات شرافت و بزرگواری نگاه کن، خداوند مقام حضرتش را بیان کرده و سر و رمز دقیق آن را در اینجا آورده که او را بین حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) قرار داده و از پیش‌رو و پشت سر اطرافش را گرفته تا بدین وسیله مقام و رتبه او را بازگو فرماید، از آنجا که مقصود از کلمه‌ی «انفسنا» نفس علی به همراه پیامبر (ص) است، فاطمه (س) را بین آن دو قرار داده است؛ زیرا بیان نگهداری کسی به وسیله خود انسان از نگهداری به وسیله فرزندان رساتر است.»

بیان حافظ ابو نعیم اصفهانی

«از پارسایان برگزیده و برگزیدگان پرهیزگار فاطمه رضی الله تعالی عنها است او بانوی بتول و پاره تن رسول و نزدیکترین فرزندان به قلب مبارک و نخستین نفر آنان در پیوستن به آن حضرت بعد از رحلتش بود، او از دنیا و بهره‌هایش بر کنار به اسرار و رموز پیچیده آفات و زشتی‌های دنیا آشنا بود. (۹۳۴)

بیان عبدالحمید ابن ابی الحدید

رسول خدا (ص) فاطمه (س) را بیش از آن چه که مردم گمان داشته و به دخترانشان احترام می‌گذاشتند گرامی می‌داشت، تا آن جا که از مرز محبت پدران نسبت به فرزندان گذشت نه یکبار بلکه بارها و در جاهای گوناگون، نه فقط یک جا، در حضور عام و خاص چنین فرمود:

«انها سیده نساء العالمین و انها عدیله مریم بنت عمران و انها اذا مرت فی الموقف نادى مناد من جهة العرش:

یا اهل الموقف!

غضوا ابصارکم لتعبر فاطمه بنت محمد (ص).»

یعنی:

او بانوی زنان جهانیان و همتای مریم دختر عمران است، به هنگام عبور از موقف قیامت منادی از سوی عرش فریاد می‌زند:

ای اهل محشر!

دیدگانتان را فروبندید تا فاطمه دختر محمد عبور کند.

این حدیث از احادیث صحیحه است و از اخبار ضعیفه و بی‌اعتبار نیست، رسول خدا هنگامی او را به همسری علی درآورد که خداوند متعال او را در آسمان با گواهی ملائکه به همسری علی درآورد و نه یکبار بلکه بارها فرمود:

«یؤذینی ما یؤذیها و یغضبنی ما یغضبها و انها بضعه منی یرببنی ما رابها» (۹۳۵)

یعنی:

آزار می‌دهد مرا آنچه که او را آزار می‌دهد و به خشم در می‌آورد مرا آنچه که او را به خشم در می‌آورد، او پاره تن من است آنچه که او را ناراحت کند مرا ناراحت می‌کند.

بیان عباس محمود عقاد مصری

«در هر دیانتی چهره‌ای از زن کامل و ارزنده وجود دارد که معتقدان به آن دیانت در مقابل او تعظیم می‌کنند و او را به سان آیتی از خدا در بین آفریدگانش از زن و مرد می‌ستایند، وقتی در بین مسیحیان چهره حضرت مریم عذراء، مقدس است، در اسلام به ناچار می‌بایست صورت فاطمه زهراء مقدس باشد.» (۹۳۶)

بیان دکتر علی ابراهیم حسن

«زندگانی حضرت فاطمه صفحه برجسته‌ای از صفحات تاریخ را تشکیل داده است، در آن صفحه چهره‌های گوناگونی از بزرگی و عظمت را مشاهده می‌کنیم، او همچون بلقیس یا کلثوپاترا نیست که عظمت خود را از تخت بزرگ و ثروت کلان و زیبایی کم‌نظیر خود داشته‌اند و شهامتش در اعزاز و رهبری لشکرها و فرماندهی بر مردان است، بلکه ما در مقابل شخصیتی قرار گرفته‌ایم که توانسته است هاله‌ای از حکمت و شکوه را بر پهنه‌ی گیتی بگستراند، حکمتی که به کتابها و فلاسفه و دانشمندان بر نمی‌گردد، بلکه تجربه‌هایی است از روزگار مملو از دگرگونیها و پیشامدهای ناگهانی، شکوهی که از فرمانروائی و ثروت برنخاسته بلکه از درون روح و اعماق جان او نشأت گرفته است» (... ۹۳۷)

اندیشمندان دیگر ادیان

بانوی اسلام از دیدگاه سلیمان کنانی اندیشمند مسیحی

او در آغاز کتابش که به نام «فاطمه الزهرا ترفی غمد» می‌باشد می‌نویسد:
 «فاطمه زهرا (س) مقامی والاتر از آن دارد که سندهای تاریخی و روایتی به سوی او اشاره کنند و گرامی‌تر از آن است که شرح حال گونه‌ها به جانب وی راهنما باشند. فاطمه (س) را همین چهارچوب کافی است که:
 وی دختر محمد (ص) و همسر علی (ع) و مادر حسن و حسین (ع) و بزرگ بانوی جهان است.» (۹۳۸)
 و در پایان کتابش می‌گوید:

«فاطمه، ای دخت مصطفی!

ای روشن‌ترین چهره‌ای که زمین را بر روی دو کتف خود بلند کرد، تو جز دو نوبت برای زمین لبخند نزدی: یک بار در سیمای پدر، آن دم که در بستر آرمیده بود و تو را مژده قرب وصل می‌داد لبخند زدی. و لبخندی دیگر، بدان هنگام گرداگرد لبان تو می‌گردید که جان بر لب داشتی و واپسین دم خویش را فرو فرستادی ... تو همیشه با محبت زیست کردی، تو با پاکی و پاکدامنی زیستی، برای پاکیزه‌ترین مادری که دو ریحانه زادی و پروردی و بر قامت آن دو جامه‌ای از خز بخشندگی پوشاندی ... تو زمین را همراه با لبخندی استهزا آمیز رها کردی و به ابدیت پیوستی، ای دختر پیامبر!

ای همسر علی!

ای مادر حسن و حسین و ای بزرگ بانوی بانوان همه جهان ها و اعصار» (۹۳۹)

و باز در جای دیگر می نویسد:

«قهرمانی نیرویی نیست که مستند به تن و بازو باشد، یا مستند به تاج و تخت، بلکه قهرمانی چیزی است که منطبق، عقل، رشد و فهم را به کار گیرد، آنگاه هدف‌ها را تعیین کند و برنامه را ترسیم نماید. و قهرمانی زهرا، چیزی جز این معنی بزرگ نبود. از این رو از هر چه عامل روشنایی دیگران می‌شد بهره گرفت، بی آنکه بازوان ناتوان و نزار و پهلوه‌های لاغر و نحیف وی در خواست او از مؤثر باشد». (۹۴۰)

لویی ماسینیون محقق فرانسوی

مستشرق و پژوهشگر معروف فرانسوی، لویی ماسینیون که مدتی از عمر خود را وقف شناخت حضرت فاطمه زهرا (س) ساخته، در زمینه شناخت آن حضرت، با گام‌های تحقیق پیش رفته و تلاش و کوشش بسیار به عمل آورده است. وی رساله محققانه‌ای در مورد مباحث مسیحیان «نجران» با پیامبر اسلام، که در سال دهم هجری در مدینه صورت گرفت، نوشته که در آن نکته‌های جالب توجه فراوانی مطرح شده است. در آن رساله می‌گوید:

«اوراد و دعا‌های ابراهیم (ع) از وجود دوازده نور که منشعب از فاطمه هستند خبر می‌دهد...

تورات موسی از آمدن محمد (ص) و دختر پر برکت او و دو آقازاده به مانند اسماعیل و اسحق (حسن و حسین) نوید می‌دهد... و انجیل‌های عیسی (ع) از آمدن احمد (ص) نوید می‌دهد و نیز بشارت می‌دهد که دختر پربرکتی خواهد داشت که دو پسر به دنیا می‌آورد»...

فصل نهم: یاد و ذکر

بهترین موقع دعا از دیدگاه حضرت زهرا (س)

یکی از مهمترین و لازمترین امور زندگی یک مؤمن ارتباط برقرار کردن با خدا از طریق دعا و نیایش است در زندگی اولیاء خدا دعا جایگاه اساسی و ویژه دارد و بخش مهمی از بهترین اوقات آنها اختصاص به دعا و نیایش دارد. در قسمت دعا، انبوهی از دعاهایی که از ناحیه مقدس حضرت زهرا (س) رسیده. اما یکی از مسائل دیگر در مورد دعا رعایت آداب دعا از جمله زمان دعا است.

اولیاء خدا مترصد اوقات بودند و بهترین زمانها را برای دعا انتخاب می‌نمودند در اینجا به روایتی می‌پردازیم که یکی از اوقات مناسب برای دعا را فاطمه زهرا (س) به ما در قول و عمل معرفی می‌کنند.

قالت فاطمه الزهرا (س):

سمعت النبی (ص)، ان فی الجمعه لساعه لا یراقبها رجل مسلم یسال الله عز و جل فیها خیرا الا اعطاه اياه قالت فقلت:

یا رسول الله ای ساعه هی؟

قال اذا تدلی نصف عین الشمس للغروب قال و کانت فاطمه (س) تقول لغلامها:

اصعد علی الضراب فاذا رایت نصف عین الشمس قد تدلی للغروب فاعلمنی حتی ادعو. (۹۴۱)

(فاطمه زهرا (س) می‌فرماید:

از پیامبر (ص) شنیدم، در روز جمعه ساعتی است که هیچ مسلمانی مراقب آن نبوده که حاجت خیری از خدای عزوجل بخواهد، مگر آنکه حاجت او را برآورده ساخته است.

فاطمه (س) می‌گوید:

عرض کردم یا رسول الله آن چه ساعتی است؟

فرمود:

آن هنگامی است که نصف قرص خورشید در موقع غروب پنهان شود. پس از آن فاطمه به غلام خود فرمود: بر فراز بام در آی و چون دیدی نصف قرص خورشید در هنگام غروب پنهان شد به من خبر ده تا دعا کنم.

استغاثه‌هایی به حضرت زهرا (س) (۹۴۲)

(۱) الاستغاثه الیها (س) بالصلاه و الدعاء

عن الصادق (ع) اذا كانت لاحدکم استغاثه الی الله تعالی، فلیصل رکعتین، ثم یسجد و یقول:
یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ اللَّهِ، یا عَلِیُّ یا سَیِّدَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، بِکُمْ اَسْتَغِیْثُ اِلَى اللَّهِ تَعَالَى، یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ اَسْتَغِیْثُ بِکُمْ، یا غَوْثَاهُ بِاللَّهِ
وَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَه - وَ تَعَدُّ الْاِئِمَّه (ع) - بِکُمْ اَتَوْسَّلُ اِلَى اللَّهِ تَعَالَى.
فانک تغاث من ساعتک ان شاء الله تعالی.

استغاثه به آن حضرت با نماز و دعا

از امام صادق (ع) روایت شده:

هر کدام از شما استغاثه‌ای به خداوند داشتید، دو رکعت نماز گذارده، آنگاه سجده نموده و گوئید:

ای محمد! ای پیامبر خدا، ای علی!

ای آقای زنان و مردان مؤمن، به شما از خداوند طلب یاری می‌جویم،

ای محمد! ای علی!

به شما از خداوند فریادرسی می‌طلبم، ای فریادرس به خدا و به محمد و علی و فاطمه (و تمامی ائمه (ع) را نام برده) با شما به خداوند توسل می‌جویم.

که در همان لحظه حاجت برآورده می‌شود.

(۲) الاستغاثه الیها (س) بالصلاه و الدعاء

عن الصادق (ع):

اذا كانت لک حاجه الی الله تعالی و تضیق بها ذرعاً، فصلِّ رکعتین، فاذا سلّمت کبر الله ثلاثاً و سبح تسبیح فاطمه (س)، ثم اسجد و قل مائه مره:

«یا مَوْلَاتِی فَاطِمَه، اَغِیْثِی»

ثم ضع خدک الایمن علی الارض و قل مثل ذلک، ثم عد الی السجود و قل ذلک مائه مره و عشر مرّات و اذکر حاجتک، فان الله

یقضیها.

استغاثه به آن حضرت با نماز و دعا
از امام صادق (ع) روایت شده:
هرگاه حاجتی داشتید که نسبت به آن بسیار در سختی قرار گرفته‌اید، دو رکعت نماز گذارده، پس از نماز سه بار تکبیر گفته، آنگاه
تسبیح حضرت زهرا (س) را بگویید، سپس سجده کرده و صد بار بگو:
ای مولای من ای فاطمه، به فریادم رس.
آنگاه گونه راست را بر زمین قرار ده و همین ذکر را تکرار کن، آنگاه دوباره سجده کن و صد و ده بار آنرا بگو و حاجت را ذکر
کن، خداوند حاجت را برآورد.

(۳) الاستغاثه الیها (س) بالصلاه و الدعاء

تصلی رکعتین، ثم تسجد و تقول:
یا فاطمه - مائه مره، ثم تضع خدک الایمن علی الارض و قل مثل ذلک و تضع خدک الایسر علی الارض و تقول مثله، ثم اسجد و
قل ذلک مائه و عشر دفعات و قل:
«یا اماناً من کل شیء و کل شیء منک خائف حذر، اسألک بامینک من کل شیء و خوف کل شیء منک، ان تصلی علی محمد و
ال محمد و ان تعطینی اماناً لنفسی و اهلی و مالی و ولدی، حتی لا اخاف احداً و لا اخذر من شیء ابداً، انک علی کل شیء قدیر.»
استغاثه به آن حضرت با نماز و دعا

دو رکعت نماز می‌خوانی، آنگاه سجده کرده و صد بار می‌گوئی: ای فاطمه، سپس گونه راست را بر زمین نهاده و همین ذکر را
می‌گوئی، آنگاه گونه چپ خود را بر زمین نهاده و آن را تکرار می‌نمائی، آنگاه سجده کرده و صد و ده بار آن را ذکر نموده و
می‌گوئی:

ای آنکه از هر چیز در امنیت بوده و هر چیز از تو در خوف و هراس می‌باشد، به امنیت از هر چیز و هراس هر چیز از تو، از تو
می‌خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و در جان و خاندان و اموال و فرزندانم به من امنیتی عطا نمائی که از کسی نترسم
و هرگز از چیزی هراسی به دل راه ندهم، تو بر هر چیز قادری.

(۴) الاستغاثه الیها (س) بالدعاء

تقول خمس مائه و ثلاثین مره:
«اللهم صل علی فاطمه و ابیها و بعلها و بنیها، بعدد ما احاط به علمک.»
استغاثه به آن حضرت با دعا
پانصد و سی بار بگو:
خداوندا!

بر فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش، به اندازه آنچه علمت بدان احاطه دارد، درود فرست.

(۵) الاستغاثه الیها (س) بالدعاء

«إِلَهِي بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَأَبِيهَا وَبِعَلِّيَّهَا وَبَنِيهَا وَالسِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا.»

استغاثه به آن حضرت با دعا

بار الها!

به حق فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش و سرّی که در او به امانت نهاده شده است.

حدیث شریف کساء

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتْ:

دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةُ.

فقلت:

وَاعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَتَاهُ.

فقال:

إِنِّي لَأَجِدُ فِي بَدَنِي ضَعْفًا.

فقلت له:

أُعِيدُكَ بِاللَّهِ يَا أَبَتَاهُ مِنَ الضُّعْفِ.

فقال:

يَا فَاطِمَةُ ائْتِنِي بِالْكِسَاءِ الْيَمَانِيِّ وَغَطِّينِي بِهِ.

فَأَتَيْتُهُ وَغَطَّيْتُهُ بِهِ وَصِرْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ فَإِذَا وَجْهُهُ يَتَلَأَلُو كَأَنَّهُ الْبَدْرُ فِي لَيْلِهِ تَمَامِهِ وَكَمَالِهِ.

از فاطمه زهرا (س) دخت گرامی رسول خدا (ص) روایت است که فرمود:

در یکی از روزها پدرم رسول خدا بر من وارد شد و فرمود:

سلام بر تو ای فاطمه.

گفتم:

و سلام بر شما ای پدر جان.

فرمود:

ضعفی شدید در خود احساس می‌کنم.

گفتم:

پدرجان، شما را از ضعف به خداوند پناه می‌دهم.

فرمود:

ای فاطمه، آن عبای یمنی را برآیم بیاور و مرا به آن بپوشان. آن را آورده، حضرتش را بدان پوشاندم و شروع کردم به او نگاه

کردن، دیدم چهره‌اش مانند ماه تمام شب چهارده می‌درخشد.

فَمَا كَانَتْ إِلَّا سَاعَةً وَ إِذَا بَوْلِدِي الْحَسَنِ قَدْ أَقْبَلَ فَقَالَ:
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّاهُ.

فقلت:

وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَ ثَمْرَةَ فُؤَادِي.

فَقَالَ لِي:

يَا أُمَّاهُ!

إِنِّي أَشْتُمُّ عِنْدَكَ رَائِحَةً طَيِّبَةً كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ.

فقلت:

نَعَمْ يَا وَلَدِي، إِنَّ جَدَّكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ. فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَ قَالَ:
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَدْخُلَ مَعَكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ؟

فَقَالَ:

وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَ صَاحِبِ حَوْضِي، قَدْ أَذِنْتُ لَكَ. فَدَخَلَ مَعَهُ تَحْتَ الْكِسَاءِ.

ساعتی نگذشت که ناگاه فرزندم حسن (ع) از راه رسید و گفت:

سلام بر تو ای مادر جان.

گفتم:

و سلام بر تو ای نور دیده و میوه‌ی دلم.

گفت:

مادر جان، من بوی خوشی نزد شما می‌یابم، گویی بوی جدم رسول خدا (ص) است.

گفتم:

آری فرزندم، جدت زیر این عبا قرار دارد. حسن به سوی عبا پیش رفت و گفت:

سلام بر تو جد بزرگوار، ای رسول خدا، آیا اجازه می‌دهی با شما زیر عبا درآیم؟

فرمود:

و سلام بر تو ای فرزند من و صاحب حوض من، به تو اجازه دادم. حسن (ع) نیز با آن حضرت به زیر عبا رفت.

فَمَا كَانَتْ إِلَّا سَاعَةً فَإِذَا بَوْلِدِي الْحُسَيْنِ قَدْ أَقْبَلَ وَ قَالَ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّاهُ.

فقلت:

وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَ ثَمْرَةَ فُؤَادِي.

فَقَالَ لِي:

يَا أُمَّاهُ!

إِنِّي أَشْتُمُّ عِنْدَكَ رَائِحَةً طَيِّبَةً كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ.

، يَا بَنِي، إِنَّ جَدَّكَ وَ أَخَاكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ.

فَدَنَا الْحُسَيْنِ نَحْوِ الْكِسَاءِ وَ قَالَ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ، أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ هَذَا الْكِسَاءِ؟

فقال:

ساعتی نگذشت که ناگاه فرزندم حسین (ع) از راه رسید و گفت:

سلام بر تو ای مادر جان.

گفتم:

سلام بر تو ای نور دیده و ای میوه‌ی دلم.

گفت:

مادر جان، من بوی خوشی نزد شما می‌یابم، گویی بوی جدم رسول خدا است.

گفتم:

آری فرزندم، جدت و برادرت زیر این عبا هستند. حسین (ع) به سوی عبا نزدیک شد و گفت:

سلام بر تو ای جد بزرگوار، سلام بر تو ای کسی که خدا او را برگزیده است، آیا اجازه می‌دهی با شما دو نفر در زیر این عبا باشم؟

وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَ يَا شَافِعَ أُمَّتِي، قَدْ أَذْنْتُ لَكَ. فَدَخَلَ مَعَهُمَا تَحْتَ الْكِسَاءِ.

فَاقْبَلَ عِنْدَ ذَلِكَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَقَالَ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةُ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقُلْتُ:

وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فقال:

یا فاطمه، انی اشتم عندک رائحة طيبة كأنها رائحة أخي و ابن عمی رسول الله.

فقلت:

نعم، هاهو مع ولدیک تحت الکساء.

فرمود:

و سلام بر تو ای فرزند من و ای شفیع امت من، به تو اجازه دادم. او هم به زیر عبا درآمد.

آن گاه ابو الحسن علی بن ابی طالب (ع) از راه رسید و گفت:

سلام بر تو ای فاطمه ای دختر رسول خدا.

گفتم:

و سلام بر تو ای ابالحسن و ای امیرمؤمنان.

گفت:

ای فاطمه، من بوی خوشی نزد تو می‌یابم، گویی بوی برادر و پسر عمویم رسول خدا است.

گفتم:

آری، این همو است که با دو فرزندت زیر این عبا هستند.

فَاقْبَلَ عَلِيُّ نَحْوِ الْكِسَاءِ وَقَالَ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ؟

قال له:

وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَخِي [وَ يَا وَصِييَ] وَ خَلِيفَتِي وَ صَاحِبَ لِرَائِي فِي الْمَحْشَرِ، نَعَمْ قَدْ أَذْنْتُ لَكَ. فَدَخَلَ عَلِيُّ تَحْتَ الْكِسَاءِ.

ثُمَّ آتَيْتُ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقُلْتُ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ آدَمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ؟

قال لي:

وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا بَنِي وَبِضْعَتِي، قَدْ أَذِنْتُ لَكَ. فَدَخَلْتُ مَعَهُمْ.

فَلَمَّا اكْتَمَلْنَا وَاجْتَمَعْنَا جَمِيعاً تَحْتَ الْكِسَاءِ أَخَذَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ بِطَرْفِي الْكِسَاءِ وَأَوْمَى بِيَدِهِ الْيُمْنَى إِلَى السَّمَاءِ

علی (ع) به سوی عبا پیش رفت و گفت:

سلام بر تو ای رسول خدا، آیا اجازه می‌دهی که با شما در زیر این عبا باشم؟

فرمود:

و سلام بر تو ای برادر و وصی و جانشین من و صاحب پرچم من در محشر، آری به تو اجازه دادم. علی نیز به زیر عبا درآمد.

آن گاه خودم به سوی عبا رفتم و گفتم:

سلام بر تو ای پدر جان!

ای رسول خدا (ص)، آیا اجازه می‌دهی که با شما زیر این عبا باشم؟

به من فرمود:

سلام بر تو ای دختر من و پاره‌ی تن من، به تو اجازه دادم. من هم با آنان در زیر عبا درآمدم.

چون جمع ما کامل شد و همگی به زیر عبا جمع شدیم، پدرم رسول خدا (ص) طرف عبا را گرفت و با دست راست خود به آسمان

اشاره کرد.

و قال:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي وَحَامَّتِي، لَحْمُهُمْ لَحْمِي وَدَمُهُمْ دَمِي، يُؤَلِّمُنِي مَا يُؤَلِّمُهُمْ وَيَحْزُنُنِي مَا يَحْزُنُهُمْ، أَنَا حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَسَيْلَمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَمُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَإِنَّهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ، فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَغُفْرَانِكَ وَرِضْوَانِكَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ وَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً.

و گفت:

خداوند، اینان اهل بیت و خاصان و مخصوصان من هستند، گوشتشان از گوشت من و خونشان از خون من است، آنچه آنان را به

درد آورد مرا به درد می‌آورد و آنچه آنان را اندوهگین کند مرا اندوهگین می‌کند، من در جنگم با کسی که با آنان بجنگد و در

صلح و صفایم با کسی که با آنان صلح و صفا کند، دشمنم با هر که با آنان دشمنی کند و دوستم با کسی که آنان را دوست

بدارد، آنان از منند و من هم از آنانم، پس صلوات و برکات و رحمت و آمرزش و خشنودی خود را بر من و آنان قرار ده و هر

گونه پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را پاک و پاکیزه قرار ده.

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ:

يَا مَلَائِكَتِي وَيَا سُكَّانَ سَمَوَاتِي!

إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءَ مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضاً مَدْحِيَّةً وَلَا قَمَراً مُنِيراً وَلَا شَمْساً مُضِيئَةً وَلَا فَلَكَاً يَدُورَ وَلَا فَلَكَاً يَسْرِي وَلَا بَحْراً يَجْرِي إِلَّا لِمَحَبَّةِ

هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الَّذِينَ تَحْتَ الْكِسَاءِ.

فَقَالَ الْأَمِينُ جِبْرَائِيلُ: يَا رَبِّ وَمَنْ تَحْتَ الْكِسَاءِ؟

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: هُمْ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنُ الرَّسَالَةِ وَهُمْ فَاطِمَةُ وَأَبُوهَا وَبَعْلُهَا وَبَنُوهَا.

فَقَالَ جِبْرَائِيلُ: يَا رَبِّ، أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ لِأَكُونَ مَعَهُمْ سَادِساً؟

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ:

نَعَمْ!

قَدْ أَذِنْتُ لَكَ.

فَهَبَطَ الْأَمِينُ جَبْرَائِيلُ وَقَالَ لِأَبِي:

خدای عزوجل فرمود:

«ای فرشتگان من وای ساکنان آسمانهای من، من آسمان برافراشته و زمین گسترده و ماه تابان و خورشید درخشان و چرخ گردان و کشتی روان و دریای خروشان را نیافریدم جز به خاطر دوستی این پنج تن که اینک در زیر عبا هستند».

جبرئیل امین گفت:

پروردگارا، چه کسانی در زیر عبا هستند؟

خدای عزوجل فرمود:

آنان خاندان نبوت و معدن رسالت‌اند، آنانند فاطمه و پدرش و شوهر و فرزندانش.

جبرئیل گفت:

پروردگارا، آیا مرا اجازه می‌دهی که به زمین فرود آیم تا ششمین نفر با آنان باشم؟

خدای عزوجل فرمود:

آری، تو را اجازه دادم. جبرئیل امین فرود آمد و به پیامبر گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَعَلِّي الْمَاعِلِيُّ يُقْرُئُكَ السَّلَامَ وَيَخُصُّكَ بِالتَّحِيَّةِ وَالْإِكْرَامِ وَيَقُولُ لَكَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضًا مَدْحِيَّةً وَلَا قَمَرًا مُنِيرًا وَلَا شَمْسًا مُضِيئَةً وَلَا فَلَكَأً يَدُورُ وَلَا بَحْرًا يَجْرِي وَلَا فَلَكَأً يَسْرِي إِلَّا لِأَجْلِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ وَ قَدْ أَذِنَ لِي أَنْ أَدْخَلَ مَعَكُمْ، فَهَلْ تَأْذُنُ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

فَقَالَ أَبِي:

وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِينَ وَحِيَّ اللَّهُ، نَعَمْ، قَدْ أَذِنْتُ لَكَ.

سلام بر تو ای رسول خدا، خداوند برتر و والا تر را سلام می‌رساند و به تحیت و تکریم مخصوص داشته، می‌فرماید:

«به عزت و جلالم سوگند که من آسمان برافراشته و زمین گسترده و ماه تابان و خورشید درخشان و چرخ گردان و دریای خروشان و کشتی روان را نیافریدم مگر به خاطر شما و دوستی شما.» و اینک مرا اجازه داده که با شما درآیم، آیا اجازه می‌دهی ای رسول

خدا؟

پدرم فرمود:

و سلام بر تو ای امین وحی خدا، آری تو را اجازه دادم. جبرئیل نیز با ما به زیر عبا در آمد و به پدرم گفت:

فَدَخَلَ جَبْرَائِيلُ مَعَنَا تَحْتَ الْكِسَاءِ.

فَقَالَ جَبْرَائِيلُ لِأَبِي:

إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْحَى إِلَيْكُمْ يَقُولُ:

«أَنَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

فَقَالَ عَلِيُّ [لِأَبِي]:

يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي مَا لِيَجْلُوسَنَا تَحْتَ هَذَا الْكِسَاءِ مِنَ الْفَضْلِ عِنْدَ اللَّهِ؟

فَقَالَ:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا، وَاصْطَفَانِي بِالرَّسَالَةِ نَجِيًّا، مَا ذُكِرَ خَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ مَحَافِلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَ مُجِبِّينَا إِلَّا وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ وَ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ اشْتَعَفَرَتْ لَهُمْ إِلَى أَنْ يَتَفَرَّقُوا.

فَقَالَ عَلِيُّ:

إِذَا وَاللَّهِ فُرْنَا وَ فَازَ شِيعَتُنَا وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ.

خداوند به شما وحی فرستاده، می فرماید:

جز این نیست که خداوند می خواهد هر گونه پلیدی را از شما خاندان دور سازد و شما را پاک و پاکیزه قرار دهد. علی به پدرم گفت:

ای رسول خدا، مرا خبر ده که چه فضیلتی نزد خداوند برای نشستن ما در زیر عبا هست؟ فرمود:

سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخته و برای رسالت همراز خود ساخته، این خبر ما در هیچ محفلی از محافل اهل زمین که جمعی از شیعیان و دوستان ما در آن باشند یاد نمی شود، جز آنکه رحمت الهی بر آنان فرود می آید و فرشتگان گردا گرد آنان جمع می شوند و برای آنان آموزش می طلبند تا از آن مجلس پراکنده شوند. علی گفت:

در این صورت به خدا سوگند که ما رستگار شدیم و شیعیان ما نیز رستگار شدند به خدای کعبه سوگند.

فَقَالَ أَبِي ثَانِيًا: يَا عَلِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَ اصْطَفَانِي بِالرَّسَالَةِ نَجِيًّا، مَا ذُكِرَ خَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ مَحَافِلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ فِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَ مُجِبِّينَا وَ فِيهِمْ مَهْمُومٌ إِلَّا وَ فَرَجَ اللَّهُ هَمَّهُ وَ لَا مَعْمُومٌ إِلَّا وَ كَشَفَ اللَّهُ غَمَّهُ وَ لَا طَالِبٌ حَاجَةً إِلَّا وَ قَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ.

فَقَالَ عَلِيُّ:

إِذَا وَاللَّهِ فُرْنَا وَ سَعِدْنَا وَ كَذَلِكَ شِيعَتُنَا فَارُوا وَ سَعِدُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ.

پدرم بار دوم فرمود:

ای علی، سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخته و برای رسالت همراز خود ساخته، این خبر ما در هیچ محفلی از محافل اهل زمین که جمعی از شیعیان و دوستان ما در آن باشند یاد نمی شود جز آنکه اگر اندوهگینی در میان آنان باشد خداوند اندوهش را برطرف می سازد و اگر غمزه‌ای باشد خداوند غمش را می زداید و اگر حاجتمندی باشد خداوند حاجتش را برمی آورد.

علی گفت:

در این صورت به خدا سوگند که ما رستگار و خوشبخت شدیم و نیز شیعیان ما در دنیا و آخرت رستگار و خوشبخت شدند به خدای کعبه سوگند.

اسناد حدیث کساء

تاکنون در تحقیقات انجام شده درباره سند حدیث شریف کساء، چند سند به دست آمده که در ذیل به آن اشاره می شود: قدیمی ترین کتابی که تاکنون به دست آمده و در بردارنده‌ی بخشی از حدیث شریف کساء به شکل فعلی است، کتاب «غرر الاخبار و درر الآثار دیلمی» (۹۴۳) است که محیی الدین غریفی (۹۴۴) در کتاب خود (۹۴۵) حدیث کساء را به نقل از آن آورده و گفته که این نسخه را در کتابخانه‌ی شیر محمد همدانی دیده است.

کتاب دیگری که تاریخ کتابت آن سال ۱۰۳۳ ه. ق است، در بردارنده‌ی متن و ترجمه‌ی حدیث شریف کساء است.

نسخه‌ی خطی این کتاب در کتابخانه‌ی آیت الله العظمی مرعشی نجفی به شماره‌ی ۸۹۵۴ موجود و از آن نگهداری می‌شود.

کتاب دیگری که متن حدیث شریف کساء را روایت کرده منتخب طریحی است. (۹۴۶)

فخر الدین محمد طریحی (۹۷۹ - ۱۰۸۵ ه.ق) از علمای قرن یازدهم و هم عصر علامه‌ی مجلسی و نویسنده‌ی کتابهای چندی از

جمله مجمع البحرین، تفسیر غریب القرآن و ضوابط الاسماء و الرجال و ... است.

علامه‌ی مجلسی و علامه بحرانی از کتاب منتخب طریحی نقل حدیث کرده‌اند. (۹۴۷)

آیت الله العظمی مرعشی نجفی نیز او را بزرگ داشته و چنین ستوده‌اند.

علامه‌ی جلیل القدر ثقه و ثبت، فخرالدین محمد علی الطریحی الاسدی النجفی»

صاحب مجمع البحرین.

یکی دیگر از سندهای حدیث کساء مربوط به علامه شیخ عبدالله بحرانی صاحب کتاب عوالم العلوم است.

ایشان در حاشیه کتاب عوالم (نسخه‌ی میرزا سلیمان یزد) سند حدیث کساء را چنین نقل کرده است:

رایت بخط الشيخ الجلیل السید هاشم،

عن شیخه السید ماجد البحرانی

عن الحسن بن زین الدین الشهید الثانی،

عن شیخه المقدس الاردبیلی،

عن شیخه علی بن عبدالعالی الکرکی،

عن الشيخ علی بن هلال الجزائری،

عن الشيخ احمد بن فهد الحلی،

عن الشيخ علی بن الخازن الحائری،

عن الشيخ ضیاء الدین علی بن الشهید الاول

عن ابیه،

عن فخر المحققین،

عن شیخه العلامه الحلی،

عن شیخه المحقق،

عن شیخه ان نما الحلی،

عن شیخه محمد بن ادريس الحلی،

عن ابی حمزه الطوسی صاحب ثاقب المناقب،

عن الشيخ الجلیل محمد بن شهر آشوب

عن الطبرسی صاحب الاحتجاج،

عن شیخه الجلیل الحسن بن الحسن الطوسی،

عن ابیه، شیخ الطائفه،

عن شیخه المفید،

عن شیخه ابن قولویه القمی،

عن شیخه الكلینی،

عن علی بن ابراهیم بن هاشم،

عن ابیه،

عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی،

عن قاسم بن یحیی الجلاء الکوفی،

عن ابی بصیر،

عن ابان بن تغلب البکری،

عن جابر بن یزید الجعفی،

عن جابر بن عبدالله الانصاری

عن فاطمه الزهرا (س) بنت رسول الله (ص).

در این سند بزرگانی همچون سید هاشم بحرانی (صاحب تفسیر البرهان)، شیخ حسن بن زید (شهید ثانی)، مقدس اردبیلی، شیخ عبدالعالی کرکی، علامه حلی و شیخ طوسی و صاحب دو کتاب از کتابهای چهارگانه شیعه یعنی الاستبصار و تهذیب الاحکام)، شیخ مفید، ابن قولویه و شیخ کلینی (صاحب یکی از کتب اربعه شیعه یعنی الکافی که حضرت مهدی (عج) در توقیعی درباره‌ی آن فرموده اند:

«الکافی کافٍ لشیعتنا» قرار دارند و سند به جابر بن عبدالله انصاری ختم می‌شود که او نیز این حدیث شریف را از حضرت فاطمه زهرا (س) نقل می‌کند.

آیت الله العظمی مرعشی نجفی در اهمیت این سند بارها می‌فرمودند:

خدا عنایت بفرماید حدیث شریف کساء را در عوالم طبع شده زیارت کنم.

کتاب دیگری که در آن از حدیث شریف کساء به شکل کنونی آن یاد شده، نهج الحجج فی فضائل الائمه نوشته‌ی علی نقی احسائی، از علمای قرن دوازدهم هجری است.

وی به هنگام نقل این حدیث می‌نویسد:

«و روی حدیث الكساء من طرفنا مبسوطاً مشتملاً علی فضل شیعه آل محمد» و این نشان دهنده‌ی آن است که راه های سندی متعددی برای این حدیث وجود داشته است.

آیت الله العظمی حاج سید صادق شیرازی نیز حدیث کساء را به این طریق از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کنند:

عن والدی،

عن الشیخ عباس القمی،

عن المیرزا حسین النوری،

عن الشیخ مرتضی الانصاری،

عن المولی احمد التراقی،

عن السید بحر العلوم،

عن الوحید البهبهانی،

عن ابیه الشیخ محمد اکمل،

عن المولی محمد باقر المجلسی،

عن ابیه المولی محمد تقی المجلسی،

- عن الشيخ البهائي،
 عن ابيه الشيخ حسين عبدالصمد،
 عن الشهيد الثاني،
 عن احمد بن محمد بن خاتون،
 عن الشيخ عبدالعالی الکرکی،
 عن علی بن هلال الجزائري،
 عن الشيخ علی بن خازن الحائري،
 عن احمد بن فهدا الحلبي،
 عن ضياء الدين علی بن الشهيد الاول،
 عن ابيه محمد بن مکی العاملي،
 عن فخر المحققين
 عن ابيه العلامة الحلبي،
 عن خاله المحقق الحلبي،
 عن ابن نما،
 عن محمد بن ادريس الحلبي،
 عن ابي حمزه الطوسي،
 عن محمد بن شهر آشوب،
 عن الطبرسي صاحب الاحتجاج،
 عن الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي،
 عن ابيه شيخ الطائفة
 عن الشيخ المفيد،
 عن الشيخ الصدوق،
 عن ابيه
 عن علی بن ابراهيم (حیلوله) و عن ابن قولويه،
 عن الشيخ الكليني،
 عن علی بن ابراهيم،
 عن ابيه ابراهيم بن هاشم،
 عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطي،
 عن القاسم بن يحيى الخداء الكوفي،
 عن ابی بصير،
 عن ابان بن تغلب،
 عن جابر بن يزيد الجعفي،
 عن جابر بن عبدالله الانصاري (عج) جميعاً

عن سیدتنا و مولاتنا الصدیقه الکبری فاطمه الزهرا (س) بنت رسول الله (ص) انها قالت دخل علیّ ابی رسول الله (ص) فی بعض الایام، الی آخر الحدیث الشریف. از دیگر کتبی که حدیث کساء در آنها نقل شده است میتوان به رساله‌ی آیت الله بافقی»

کتاب «ملحقات احقاق الحق»، ج ۲، ص ۵۴۴ تا ۵۵۷ اثر حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، کتاب «آیه التطهیر فی احادیث الفریقین» (سید علی موحد ابطحی ج ۱ ص ۴۳، من فقه الزهرا (س) جلد ۱، صفحه ۵۳ نوشته‌ی حضرت آیت الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی و کتاب حسین علوی دمشقی اشاره کرد که این امر نشان از اعتبار این حدیث نزد نویسندگان آن کتابها دارد. (۹۴۸)

حرز حضرت فاطمه زهرا (س)

حرز (به کسر هاء)، موضع محکم و حصین است.

و در شرع، امری است که معد برای محفوظ نگه داشتن اموال است.

در عادت و عرف مانند خانه، خیمه. (۹۴۹)

حرز به معانی زیر نیز می‌باشد:

۱ - جای استوار، پناهگاه

۲ - بهره، حظ، نصیب

۳ - دعایی که بر کاغذی نویسند و با خود دارند، بازوبند، چشم‌آویز، تعویذ. (۹۵۰)

در بین ادعیه وارده در کتب دعا به دعاهائی برخورد می‌کنیم که با تمسک به بعضی از اسماء و صفات خدا قلعه‌ای معنوی و حصین در برابر حوادث و آفات برای انسان فراهم می‌کنند. این گونه دعاها معروف به حرز می‌باشند. معمولاً همه ائمه و پیشوایان دینی دارای حرزهای مخصوص می‌باشند از جمله حرز حضرت زهرا (س) این عبارات از این دعاست:

بسم الله الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم برحمتک استغیث فأغثنی و لا تکنی الی نفسی طرفه عین ابداء و اصلح لی شأنی کله. (۹۵۱)

اللهم بحق العرش و من علاه و بحق الوحی و من اوحاه و بحق النبی و من نباه و بحق البیت و من بناه، یا سامع کل صوت، یا جامع کل فوت، یا باریء النفوس بعد الموت، صل علی محمد و اهل بینه و اتنا و جمیع المؤمنین و المؤمنات فی مشارق الارض و مغاربها، فرجاً من عندک عاجلاً، بشهاده ان لا اله الا الله و انّ محمداً عبدک و رسولک، (ص) و علی ذریته الطیبین الطاهرین و سلّم تسلیماً کثیراً.

دعای نور و آثار آن

بسم الله الرحمن الرحیم،

بسم الله النور،

بسم الله نور النور،

بسم الله نور علی نور،

بسم الله الذی هو مدبر الامور،

بسم الله الذی خلق النور من النور،

الحمد لله الذي خلق النور من النور و انزل النور على الطور، في كتاب مسطور، في رق منشور، بقدر مقدور، على تبي محبور، الحمد لله الذي هو بالعزيز مذكور و بالفخر مشهور و على السراء و الضراء مشكور و صلى الله على سيدنا محمد و اله الطاهرين. سلمان گفت:

چون از حضرت فاطمه (س) آموختم آن را به خدا قسم به بیشتر از هزار نفر از اهل مکه و مدینه که مبتلا به تب بودند آموختم پس همه شفا یافتند باذن خدای تعالی.

زیارت حضرت زهرا (س)

يا ممتحنه امتحنك الله الذي خلقك قبل ان يخلقك، فوجدك لما امتحنك صابره و زعمنا انا لك اولياء و مصدقون و صابرون لكل ما اتانا به ابوك (ص) و اتى به وصييه، فاننا نسئلك ان كنا صدقناك، الا الحقنا بتصدقنا لهما، لنبشر انفسنا باننا قد طهرنا بولايتك. (۹۵۲) و مستحب است نیز آنکه بگوید:

السَّلام عليك يا بنت رسول الله،

السَّلام عليك يا بنت نبي الله،

السَّلام عليك يا بنت حبيب الله،

السَّلام عليك يا بنت خليل الله،

السَّلام عليك يا بنت صفى الله،

السَّلام عليك يا بنت امين الله،

السَّلام عليك يا بنت خير خلق الله،

السَّلام عليك يا بنت افضل انبياء الله و رسله و ملائكته،

السَّلام عليك يا بنت خير البريه،

السَّلام عليك يا سيده نساء العالمين من الاولين و الاخرين،

السَّلام عليك يا زوجة ولى الله و خير الخلق بعد رسول الله،

السَّلام عليك يا ام الحسن و الحسين سيدى شباب اهل الجنه،

السَّلام عليك ايتهما الصديقه الشهيده

السَّلام عليك ايتهما الرضىه المرضيه،

السَّلام عليك ايتهما الفاضله الزكيه،

السَّلام عليك ايتهما الحوراء الانسيه،

السَّلام عليك ايتهما التقيّه النقيّه،

السَّلام عليك ايتهما المحدّثه العليمه

السَّلام عليك ايتهما المظلومه المغصوبه،

السَّلام عليك ايتهما المضطهده المقهوره،

السَّلام عليك يا فاطمه بنت رسول الله و رحمه الله و بركاته،

صلى الله عليك و على روحك و بدنك

اشهد انك مضيت على بينه من ربك و ان من سررك فقد سر رسول الله (ص) و من جفاك فقد جفا رسول الله (ص) و من اذاك فقد

اذی رسول الله (ص) و من وصلک فقد وصل رسول الله (ص) و من قطعت فقد قطع رسول الله (ص)، لانک بضعه منه و روحه الذی بین جنیبه، كما قال (ص)،

اشهد الله و رسله و ملائکته انی راض عن رضیت عنه، ساخط علی من سخطت علیه، متبرء ممن تبرئت منه، موال لمن والیت، معاد لمن عادیت، مبغض لمن ابغضت، محب لمن احببت و کفی بالله شهيدا و حسیبا و جازیا و مثیبا.
پس صلوات می فرستی بر حضرت رسول و ائمه اطهار (ع).

مؤلف گوید:

که ما در روز سوم جمادی الاخری زیارتی دیگر برای حضرت فاطمه (س) نقل کردیم و علماء نیز زیارت مبسوطی برای آن مظلومه نقل کرده‌اند و آن مثل همین زیارت است که از شیخ نقل کردیم اول آن (السلام علیک یا بنت رسول الله) است تا (اشهد الله و رسله و ملائکته) که از اینجا به بعد به این نحو است:

«اشهد الله و ملائکته انی ولی لمن والاک و عدو لمن عاداک و حرب لمن حاربک، انا یا مولاتی بک و بایک و بعلک و الائمہ من ولدک موقن و بولایتهم مؤمن و لطاعتهم ملتزم، اشهد ان الدین دینهم، و الحکم حکمهم و هم قد بلغوا عن الله عز و جل و دعوا الی سبیل الله بالحکمہ و الموغظه الحسنه، لا- تاخذهم فی الله لومه لائم و صلوات الله علیک و علی اییک و بعلک و ذریعتک الائمہ الطاهرین،

اللهم صل علی محمد و اهل بینه و صل علی البتول الطاهره، الصدیقه المعصومه، التقیه النقیه، الرضیه المرضیه، الزکیه الرشیده، المظلومه المقهوره، المغصوبه حقها، الممنوعه ارثها، المكسوره ضلعها، المظلوم بعلها، المقتول ولدها، فاطمه بنت رسولک و بضعه لحمه و صمیم قلبه و فلذه کبده و النخبه منک له، و التحفه خصصت بها وصیه و حبیبه المصطفی و قرینه المرتضی و سیده النساء و مبشره الاولیاء، حلیفه الورع و الزهد و تفاحه الفردوس، و الخلد الی شرف مولدها بنساء الجنه و سللت منها انوار الائمہ و ارحیت دونها حجاب النبوه،

اللهم صل علیها صلوه تزیید فی محلها عندک و شرفها لیدیک و منزلتها من رضاک و بلغها منا تحیه و سلاما و اتنا من لدنک فی حبها فضلا و احسانا و رحمه و غفرانا انک ذوالعفو الکریم.»
مؤلف گوید:

که شیخ در تذهیب فرمود:

که آنچه روایت شده در فضل زیارت آن معظمه بیشتر است از آنکه احصاء شود. و علامه مجلسی از مصباح الانوار نقل کرده که از حضرت فاطمه (س) روایت شده که فرمود:
پدرم با من فرمود:

که هر که بر تو صلوات بفرستد بیامرزد حق تعالی او را و ملحق سازد او را به من در هر جا که باشم از بهشت.

نماز حضرت زهرا (س)

و از جمله نمازها نماز حضرت فاطمه (س) است.

روایت شده که حضرت فاطمه (س) دو رکعت نماز می کرد که جبرئیل تعلیم او کرده بود.

در رکعت اول بعد از سوره حمد صد مرتبه سوره قدر و در رکعت دوم بعد از حمد صد مرتبه سوره توحید می خواند و چون سلام می گفت این دعا را می خواند:

«سبحان ذی العز الشامخ المنیف، سبحان ذی الجلال الباذخ العظیم، سبحان ذی الملك الفاخر القدیم، سبحان من لبس البهجه و

الجمال، سبحان من تردی بالنور و الوقار، سبحان من یری اثر النمل فی الصفا، سبحان من یری وقع الطیر فی الهواء، سبحان من هو هکذا لا هکذا غیره.»

و سید گفته است که روایت دیگر وارد شده است که بعد از این نماز تسبیح مشهور حضرت فاطمه (س) را که بعد از هر نماز خوانده می‌شود بخواند و بعد از آن صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد. و شیخ در مصباح المتهجدین فرموده نماز حضرت فاطمه (س) دو رکعت است در رکعت اول حمد و صد مرتبه قدر، در رکعت دوم حمد و صد مرتبه توحید و چون سلام داد، تسبیح زهرا (س) بخواند پس بگوید:

سبحان ذی العز الشامخ تا آخر تسبیح که ذکر شد. پس فرمود سزاوار است کسی که این نماز را به جا می‌آورد چون از تسبیح فارغ شود زانوها و ذراعها را برهنه نماید و بچسباند همی مواضع خود را بر زمین بدون حاجز و حائلی و حاجت بخواهد و دعا کند، آنچه می‌خواهد

و بگوید در همان حال سجده:

یا من لیس غیره رب یدعی،

یا من لیس فوقه اله یخشی،

یا من لیس دونه ملک یتقی،

یا من لیس له وزیر یؤتی،

یا من لیس له حاجب یرشی،

یا من لیس له بواب یغشی،

یا من لا یزداد علی کثره السؤال الا کرما و جودا و علی کثره الذنوب الا عفوا و صفحا،

صل علی محمد و ال محمد،

و افعل بی کذا و کذا.

و به جای این کلمه حاجات خود را از خدا بخواهد.

نماز دیگر از حضرت فاطمه (س) شیخ و سید روایت کرده‌اند از صفوان که:

محمد بن علی حلبی روز جمعه خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شد و سؤال کرد که می‌خواهم مرا عملی تعلیم فرمائی که بهترین اعمال باشد در این روز، حضرت فرمود:

که من نمی‌دانم کسی را که بزرگتر باشد نزد رسول خدا (ص) از حضرت فاطمه (س) و نمی‌دانم چیزی را افضل از آنچه تعلیم کرد پیغمبر (ص) فاطمه را فرمود:

که هر که صبح کند در روز جمعه پس غسل کند و قدمها را بگستراند و چهار رکعت نماز کند به دو سلام، بخواند در رکعت اول بعد از حمد توحید پنجاه مرتبه و رکعت دوم بعد از حمد و العادیات پنجاه مرتبه و در رکعت سوم بعد از حمد «اذا زلزلت» پنجاه مرتبه و در رکعت چهارم بعد از حمد «اذا جاء نصرالله» پنجاه مرتبه و این سوره نصر است و آخر سوره ایست که نازل شده و چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند:

«الهی و سیدی من تهیا او تعبی او اعد او اعد او استعداد، لوفاده مخلوق رجاء رفته و فوائده و نائله و فواضله و جوائز، فالیک یا الهی کانت تهیتی و تعبیتی و اعدادی و استعدادی، رجاء فوائدک و معروفک و نائلک و جوائزک، فلا تخینی من ذلک، یا من لا تخیب علیه مسئله السائل و لا تنقصه عطیه نائل، فانی لم اتک بعمل صالح قدمته و لا شفاعه مخلوق رجوته، اتقرب الیک بشفاعته، الا محمدا

و اهل بیته صلواتک علیه و علیهم، اتیتک ارجو عظیم عفوک، الذی عدت به علی الخطائین عند عکوفهم علی المحارم، فلم یمنعک طول عکوفهم علی المحارم ان جدت علیهم بالمغفره و انت سیدی العواد بالنعماء و انا العواد بالخطاء، اسئلك بحق محمد و اله الطاهرین، ان تغفر لی ذنبی العظیم، فانه لا یغفر العظیم الا العظیم،
یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم.»
مؤلف گوید:

که سید بن طاووس در جمال الاسبوع از برای هر یک از ائمه (ع) نمازی با دعا ذکر نموده شایسته است در اینجا ذکر شود. فرموده:

نماز امام حسن (ع) در روز جمعه و آن چهار رکعت است مثل نماز حضرت امیرالمؤمنین (ع). نماز دیگر از آن حضرت در روز جمعه و آن نیز چهار رکعت است در هر رکعت حمد یک مرتبه و قل هو الله احد بیست و پنج مرتبه.

انگشتر حضرت زهرا (س)

یکی از افزارهای زینتی برای زنان و مردان از قدیم الایام انگشتر بوده و هست. اما آنچنانکه از روایات دینی و از سیره پیامبر (ص) و ائمه طاهریں برمی آید جنبه تزئینی انگشتر در فرهنگ دینی به عنوان هدف اول و آخر نیست، بلکه استفاده از انگشتر جنبه متذکر بودن به اسماء الهی داشته به نوعی پناهندگی به اسماء حضرت حق از مکائد شیطانی و غفلتها است. علاوه بر این نقش انگشتر، خود علامت و نشان دهنده ویژگیهایی در مورد اولیاء خدا است. به همین دلیل نقش انگشتری آنان متفاوت از همدیگر بوده است.

از اقوال تاریخی نقل شده در مورد زندگی حضرت زهرا (س) ثابت می شود ایشان دارای انگشتری به جنس نقره و نقش مخصوص که مزین به اسماء متبرکه الهی یا پیامهای معنوی دیگر است، بوده اند.

نقش انگشتری آن حضرت «امن المتوکلون» (۹۵۳)، (آنان که توکل می کنند، در امانند) بود.

و نیز گفته شده که نقش آن «الله ولی عصمتی»، (خداوند نگهدار و ولی عصمت و پاکی من است) بوده است.

گفته شده است که انگشتر حضرت نقره‌ای و نقش آن «نعم القادر الله» و یا «امن المتوکلون» بود و یادآور شده اند که نقش این کلمات در نگین انگشتری تأثیر عجیبی در دفع دشمنان و نگهداری اموال و اولاد و بدن از شر انس و جن و شیاطین و تمام ناراحتی‌ها و آفات و بدیها و بلیات دارد. و گفته شده است که نقش انگشتر آن حضرت نقش انگشتری حضرت سلیمان بن داود یعنی «سبحان من الجم الجن بکلماته» بوده است.

فصل دهم: شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)

اسناد شهادت حضرت زهرا (س)

۱ - مزار مفید، ص ۱۵۶.

۲ - مقنعه مفید، ص ۴۵۹.

۳ - البلد الامین، ص ۱۹۸ یا ۲۸۷.

۴ - بحار الانوار: ج ۲۵، ص ۳۷۳؛

ج ۲۸، صص ۶۴ - ۶۲، ۷۳، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۰؛

- ج ۲۹، ص ۱۲۹؛
- ج ۴۳، صص ۱۷۰، ۲۰۰ - ۱۹۷؛
- ج ۵۳، ص ۲۳؛
- ج ۹۷، صص ۲۰۰ - ۱۶۵؛
- ج ۹۹، ص ۲۲۰.
- ۵ - مصباح الزائر، صص ۲۶ - ۲۵.
- ۶ - مصباح المتعجب، ص ۶۵۴.
- ۷ - اقبال الاعمال، صص ۶۲۵ - ۶۲۴.
- ۸ - من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۷۴.
- ۹ - تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۰.
- ۱۰ - ملاذ الاخيار، ج ۹، ص ۲۵.
- ۱۱ - الوافی، ج ۱۴، صص ۱۳۷۱ - ۱۳۷۰.
- ۱۲ - روضه المتقين، ج ۵، صص ۳۴۲، ۳۴۵.
- ۱۳ - جامع الاحادیث الشيعه، ج ۱۲، صص ۲۶۴ - ۲۶۱.
- ۱۴ - مصباح کفعمی، ص ۵۲۲.
- ۱۵ - کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، صص ۵۹۰ - ۵۸۶، ۸۷۳، ۹۰۷، ۹۱۵.
- ۱۶ - کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۴.
- ۱۷ - عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۲۶۰، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۱۱، ۵۰۴.
- ۱۸ - مرآه العقول، ج ۵، صص ۳۲۰ - ۳۱۵.
- ۱۹ - ضیاء العالمین، ج ۲، ق ۳، صص ۶۴ - ۶۳.
- ۲۰ - جلاء العیون، ج ۱، صص ۱۸۶ - ۱۸۴، ۱۹۴ - ۱۹۳.
- ۲۱ - حدیقه الشيعه، صص ۲۶۶ - ۲۶۵.
- ۲۲ - القاب الرسول و عترته، صص ۳۹، ۴۳.
- ۲۳ - مؤتمر علماء بغداد، صص ۱۳۷ - ۱۳۵.
- ۲۴ - الارجوزه المختاره، صص ۹۲ - ۸۸.
- ۲۵ - فضائل ابن شاذان، ص ۱۴۱.
- ۲۶ - دلائل الامامه، صص ۲۷ - ۲۶، ۴۵.
- ۲۷ - کامل الزیارت، صص ۳۲۷ - ۳۲۶، ۳۳۵ - ۳۳۲.
- ۲۸ - کنز الفوائد، ج ۱، صص ۱۵۰ - ۱۴۹.
- ۲۹ - روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۸۲.
- ۳۰ - الاختصاص، صص ۱۸۵ - ۱۸۴، ۳۴۳.
- ۳۱ - وفاه الصديقه الزهراء، ص ۷۸.
- ۳۲ - کافی، ج ۱، ص ۴۵۸.

۳۳ - الرسائل الاعتقادیه، صص ۳۰۲ - ۳۰۱.

۳۴ - التمه فی تواریخ الائمه، صص ۲۸، ۳۵.

هتک حرمت امیرالمؤمنین (ع)

اهانت به امیرالمؤمنین (ع)

حال و هوای مرکز حاکمیت اسلامی به شکل دیگری درآمده و جامه خلافت و حکومت تن‌پوش دیگران شده بود و خلیفه بلافصل پیامبر نیز چاره‌ای جز تحمل محرومیت و مدارای با معماران شبکه براندازی سقیفه بنی‌ساعده نداشت. در حقیقت با یک لعاب مردمی.

راه و روش پیغمبر (ص) که متأثر از منطق توحید و قرآن بود، تغییر داده شد. اما هنوز تا رسیدن به اهداف نهایی کودتا مسیرهایی باید پیموده می‌شد و برای طی این مسیر موانعی وجود داشت که باید بدون مسامحه از پیش روی برداشته می‌شد.

دختر پیامبر که یگانه یادگار عشق و ایثار و عاطفه و نبوت و رسالت او بود، اصلیت‌ترین و مهم‌ترین حجت و قاطع‌ترین دلیل برای اثبات اصالت ادعای علی بن ابی طالب (ع) و نفی خواسته‌های بی‌ریشه و اساس اصحاب سقیفه بنی‌ساعده بود. پس در باور کودتاگران چنین پایگاه خطرناکی به هیچ وجه قابل چشم‌پوشی نبود.

این کانون مستند و محکم حمایت از حق امامت عدل، آنچنان در اوج و افراستگی قرار داشت که برای دستگاه ویرانگر کودتا تبدیل به هدف اصلی شد. خطر بزرگ این بود که نه فاطمه (س) برای خود آسایش و آسودگی طلب می‌کرد، نه برنامه‌ریزان دستگاه براندازی می‌توانستند به سادگی از کنار وجود مؤثر او بگذرند و او را به خود واگذار کنند. از یک سو دختر رسالت در پاسداری از حریم امامت، اهل عفو و گذشت و کوتاهی نبود و از سوی دیگر افکار عمومی نمی‌توانست در بلند مدت نسبت به مواضع و آرای فاطمه (س) بی‌تفاوت بماند، لذا نفس حضور زهرا (س) به عنوان یک خطر جدی بالقوه تهدید کننده حاکمیتی بود که در منظر خاندان وحی و منطق توحیدی آنها دارای وجاهت الهی و مردمی نبود.

آنچه در روزهای آغازین رحلت جانسوز رسول خدا (ص) به وقوع پیوسته بود برای ابقا و تداوم حاکمیت بزرگان کودتا کفایت نمی‌کرد. ایجاد محدودیت هرچه بیشتر به منظور خارج ساختن امیرالمؤمنین (ع) و خاندان رسالت (ع) از زندگی فردی و اجتماعی مردم به عنوان یک استراتژی پایدار می‌بایست تعقیب می‌شد تا فرصتی برای به چالش کشیده شدن آرای بزرگان کودتا و دستاورد اجتماع سقیفه بنی‌ساعده در نتیجه درک صحیح مردم از حقایق پشت پرده به وجود نمی‌آمد.

خطبه حضرت زهرا (س) برای مردمی که حق شوهرش را غصب کردند!

روی أن بعد رحله النبى (ص) و غصب ولاية وصیّه، احترام عمر بازاره و جعل يطوف بالمدينه و ينادى:

ان ابابكر قد بويع له، فهلّموا الى البيعه، فينثال الناس فيبايعون، حتى اذا مضت أيام أقبل فى جمع كثير الى منزل على (ع) فطالبه بالخروج، فأبى، فدعا عمر بحطب و نار و قال:

والذى نفس عمر بيده ليخرجن أو لا حرقنه على ما فيه - الى ان قال:

- و خرجت فاطمه بنت رسول الله (ص) اليهم، فوقف على الباب ثم قالت:

لا- عهد لي بقوم أسوء مخصر منكم، تركتم رسول الله جنازة بين أيدينا و قطعتم أمركم فيما بينكم، فلم تؤمرونا و لم تروا لنا حقنا، كأنكم لم تعلموا ما قال يوم غدیر خم.

وَاللّٰهُ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ يَوْمَئِذٍ الْوَلَاةَ، لِيُقَطَعَ مِنْكُمْ بِذَلِكَ مِنْهَا الرِّجَاءَ وَ لِكِنَّكُمْ قَطَعْتُمْ الْأَسْبَابَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ وَ اللّٰهُ حَسِيبٌ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

روایت شده:

بعد از رحلت پیامبر و غضب شدن ولایت وصی آن حضرت، عمر شمشیر به کمر بسته و دور شهر مدینه می‌چرخید و می‌گفت: با ابوبکر بیعت شده است، بشتابید به بیعت کردن با او، مردم از هر طرف برای بیعت می‌آمدند، چند روز که گذشت همراه با گروه کثیری به در خانه حضرت علی (ع) آمده و خواستار خروج ایشان از منزل شد، ایشان امتناع کرد، عمر خواستار هیزم و آتش گردید و گفت:

سوگند به کسی که جان عمر در اختیار اوست یا خارج می‌شود یا او را با تمامی اهل خانه آتش می‌زنم - تا آنجا که گوید:

- و حضرت فاطمه (س) به سوی ایشان آمده و کنار درب خانه ایستاد و فرمود:

ملت‌ی را همانند شما نمی‌شناسم که این گونه عهدشکن و بد برخورد باشند، جنازه رسول خدا را در دست ما رها کردید و عهد و پیمانهای میان خود را بریده و فراموش نمودید و ما را به فرمانروائی نرسانده و حقی را برای ما قائل نیستید، گویا از حادثه روز غدیر خم آگاهی ندارید. سوگند به خدا که پیامبر در آن روز ولایت حضرت علی (ع) را مطرح کرد و از مردم بیعت گرفت تا امید شما فرصت طلبان را قطع نماید، ولی شما رشته‌های پیوند معنوی میان خود و پیامبر را پاره کردید، این را بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد.

دفاع مقداد، ابوذر، سلمان، ام‌ایمن و بریده اسلمی

مقداد برخاست و گفت:

یا علی، به من چه دستور می‌دهی؟

به خدا قسم اگر امر کنی با شمشیرم می‌زنم و اگر امر کنی خودداری می‌کنم. علی (ع) فرمود:

ای مقداد، خودداری کن و پیمان پیامبر و وصیتی که به تو کرده بیاد بیاور.

سلمان می‌گوید:

برخاستم و گفتم:

قسم به آنکه جانم به دست اوست، اگر من بدانم ظلمی را دفع می‌کنم یا برای خداوند دین را عزت می‌بخشم، شمشیرم را بر دوش

می‌گذارم و با استقامت با آن می‌جنگم. آیا بر برادر پیامبر و وصیش و جانشین او در امتش و پدر فرزندانش هجوم می‌آورید؟

بشارت باد شما را به بلا و ناامید باشید از آسایش!

ابوذر برخاست و گفت:

ای امتی که بعد از پیامبرش متحیر شده و به سرپیچی خویش خوار شده‌اید، خداوند می‌فرماید:

«ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران علی العالمین، ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم» (۹۵۴)

«خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همه‌ی جهانیان برگزید، نسلی که از یکدیگرند و خداوند شنونده و دانا است».

آل محمد فرزندان نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برگزیده و نسل اسماعیل و عترت محمد پیامبرند. آنان اهل بیت نوبت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه‌اند. آنان همچون آسمان بلند و کوههای پایدار و کعبه پوشیده و چشمه زلال و ستارگان هدایت

کننده و درخت مبارک هستند که نورش می‌درخشد و روغن آن مبارک است.

محمد خاتم انبیاء و آقای فرزندان آدم است و علی وصی اوصیاء و امام متقین و رهبر سفید پیشانیان معروف است و اوست صدیق

اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و صاحب اختیارتر مردم نسبت به مؤمنین، همانطور که خداوند فرموده:

«النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله» (۹۵۵)

«پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و همسران او مادران آنانند و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی بر بعضی اولویت دارند».

هر که را خدا مقدم داشته جلو بیندازید و هر که را خدا مؤخر داشته عقب بزنید و ولایت و وراثت را برای کسی قرار دهید که خدا قرار داده است. (۹۵۶)

عمر، در حالی که ابوبکر بالای منبر نشسته بود به او گفت:

چطور بالای منبر نشسته‌ای و این مرد نشسته و روی جنگ دارد و بر نمی‌خیزد با تو بیعت کند. دستور بده گردنش را بزنیم!

این در حالی بود که امام حسن و امام حسین (ع) ایستاده بودند. وقتی گفته عمر را شنیدند به گریه افتادند. امیرالمؤمنین (ع) آن دو را به سینه چسبانید و فرمود:

گریه نکنید، به خدا قسم بر قتل پدرتان قدرت ندارند.

ام‌ایمن پرستار پیامبر (ص) آمد و گفت:

«ای ابوبکر، چه زود حسد و نفاق خود را ظاهر ساختید!»

عمر دستور داد تا او را از مسجد بیرون کردند و گفت:

«ما را با زنان چه کار است؟!»

بریده اسلمی برخاست و گفت:

ای عمر، آیا بر برادر پیامبر و پدر فرزندانش حمله می‌کنی؟

تو در میان قریش همان کسی هستی که تو را آن طور که باید می‌شناسیم!

آیا شما دو نفر همان کسانی نیستید که پیامبر (ص) به شما فرمود:

«نزد علی بروید و به عنوان امیرالمؤمنین بر او سلام کنید»؟

شما هم گفتید:

آیا از امر خدا و امر رسولش است؟

فرمود:

آری.

ابوبکر گفت:

چنین بود ولی پیامبر بعد از آن فرمود:

«برای اهل بیت من نبوت و خلافت جمع نمی‌شود!»

بریده گفت:

«به خدا قسم پیامبر این را نگفته است.

به خدا قسم در شهری که تو در آن امیر باشی سکونت نمی‌کنم».

عمر دستور داد تا او را هم زدند و بیرون کردند!

تشکر عمر از غلامش قنقد؟!؟

سُلَیْم بن قیس نقل کرده:

که عمر بن خطاب در یکسال نصف حقوق همه کارگزارانش را به عنوان غرامت (و کمبود بودجه و مالیات) برداشت، ولی حقوق قنغد را به طور کامل پرداخت، سُلَیْم می گوید به مسجد رسول خدا (ص) رفتم گروهی را دیدم در گوشه‌ای نشسته‌اند، همه آنها از بنی‌هاشم بودند، جز سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابی بکر و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عباده، در این جلسه، عباس (عموی پیامبر) به علی (ع) گفت:

«چرا عمر مانند همه کارگزارانش، از حقوق «قنغد» چیزی نکاست؟!»

حضرت علی (ع) به اطراف خود نگاه کرد و سپس قطرات اشک از چشمانش سرازیر شد، آنگاه در پاسخ عباس فرمود:

شَكَرَ لَهُ ضَرْبَهُ ضَرْبَهَا فَاطِمَةَ بِالسَّوْطِ فَمَاتَتْ وَ فِي عَضْدِهَا آثَرُهُ كَأَنَّهُ الدَّمْلُجُ.

«حقوق قنغد را کم نکرد، تا از او تشکر نماید به خاطر ضربت تازیانه‌ای که او بر فاطمه (س) نواخته بود، که وقتی فاطمه (س) از دنیا رفت، اثر آن تازیانه در بازوی او وجود داشت و همانند بازوبند، نمایان بود».

حضرت زهرا (س) در آستانه شهادت

پرستاران و عیادت کنندگان حضرت زهرا (س)

حضرت فاطمه (س) در خانه خود در بستر بیماری قرار گرفت و غم و اندوه دیگری بر آن خانه سایه افکند. فرزندان صغیر و خردسال او در اطراف بستر مادر مانند پرندگان بال و پر شکسته سر به زیر انداخته، در فکر فرورفته و چهره زرد و نحیف و سیلی خورده او را نظاره می کردند. پرستاران او ام سلمه زن ابورافع و اسماء بنت عمیس بودند. خبر بیماری و بستری شدن فاطمه (س) در میان مردم مدینه و مهاجر و انصار طنین انداز شد. زنان مهاجر و انصار تصمیم گرفتند به عیادت حضرت فاطمه (س) بروند، گروهی گرد هم آمده و به حضور او رسیدند.

خطبه حضرت زهرا (س) در جمع زنان مهاجر و انصار

قال سويد بن غفله:

لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةَ (س) الْمَرَضَةَ الَّتِي تَوَفَّيْتُ فِيهَا، دَخَلْتُ عَلَيْهَا نِسَاءَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ يَعِدْنَهَا، فَقُلْنَ لَهَا: كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عَلْتِكَ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَحَمَدْتُ اللَّهَ وَ صَلَّتُ عَلَى أَبِيهَا، ثُمَّ قَالَتْ:

خطبه آن حضرت در بیماریش برای زنان مهاجرین و انصار

سويد بن غفله گوید:

هنگامی که حضرت فاطمه (س) بیمار شد، به همان بیماری که در اثر آن از دنیا رفت، زنان مهاجرین و انصار به عیادت ایشان آمده و گفتند:

ای دختر پیامبر خدا با این بیماری حالت چطور است؟

آن حضرت حمد و سپاس الهی را گفته و برپدرش درود فرستاد و فرمود:

أَصِْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَا كُنَّ، قَالِيَهُ لِرَجَالِكُنَّ، لَفَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَسَيَّمْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ، فُقُبِحًا لِفُلُولِ الْحَدِّ وَاللَّغْبِ بَعْدَ الْجِدِّ وَقَرَعِ الصَّفَاهِ وَصِيدَعِ الْقَنَاهِ وَخَطَلِ الْأَرَاءِ وَزَلَلِ الْأَهْوَاءِ وَبُسَسَ مَا قَدَمْتُ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ، لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبِّقَتَهَا وَحَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا وَشَنَنْتَ عَلَيْهِمْ عَارَتَهَا، فَجَدَعًا وَعَقْرًا وَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

وَيَحْتُمُ أَنِّي زَخِرْ حُوهَا عَنْ رَوَايَةِ الرِّسَالَةِ وَقَوَاعِدِ التُّبُوهِ وَالِدَّلَالَةِ وَمَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَالطَّبِينِ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَالِدِّينِ، أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع)، نَقَمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيرَ سَيْفِهِ وَقَلَّةَ مَبَالَانِهِ لِحَتْفِهِ وَشِدَّةَ وَطَأْتِهِ وَنَكَالَ وَقَعْتِهِ وَتَنْمَرَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ.

وَتَا لِلَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحَبَّةِ اللَّائِيحَةِ وَزَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرَدَّاهُمْ إِلَيْهَا وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا وَلَسَارَ بِهِمْ سَيْرًا سُبُجْحًا، لَا يَكَلِّمُ حُشَّاشُهُ وَلَا يَكَلُّ سَائِرُهُ وَلَا يَمَلُّ رَاكِبُهُ وَلَا أَوْرَدَهُمْ مِنْهَا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا، تَطْفُحُ ضِعْفَتَاهُ وَلَا يَتَرْتَّقُ جَانِبَاهُ وَلَا ضِعْدَرَهُمْ بِطَانًا وَنَصِيحَ لَهُمْ سِرًّا وَإِعْلَانًا.

به خدا سوگند صبح کردم در حالی که نسبت به دنیای شما بی میل و نسبت به مردان شما ناراحتم، آنان را از دهان خویش بدور افکنده و بعد از شناخت حالشان به آنان بغض ورزیدم، پس چه زشت است کندی شمشیرها و سستی بعد از تلاش و سر بر سنگ خارا زدن و شکاف نیزه‌ها و فساد آراء و انحراف انگیزه‌ها و چه زشت است ذخیره‌هایی که پیش فرستادند و خداوند بر آنان خشم گرفته و در عذاب جاودانه خواهند بود، بدون شک مسئولیت این عمل بعهدہ ایشان بود و سنگینی آن بدوششان است و ننگ و عارش دامنگیرشان می‌گردد، پس این شتر بینی بریده و زخم خورده باشد و گروه ستمکاران از رحمت الهی بدورند.

وای بر آنان، چگونه خلافت را از مواضع ثابت و بنیانهای نبوت و ارشاد و محل هبوط جبرئیل و آگاهان به امور دین و دنیا دور ساختند، آگاه باشید که این زیان بزرگی است و چه عیبی از علی (ع) گرفتند، به خدا سوگند عیب او شمشیر برآنش و بی‌اعتنائی به مرگ و شدت برخوردش و عقوبت دردناکش و اینکه غضبش در راه رضای الهی بود.

به خدا سوگند اگر از راه روشن بدور رفته و از پذیرش طریق مستقیم کناره می‌گرفتند، آنان را به سوی آن آورده و بر آن وامی‌داشت و به سهولت به راهشان می‌برد و این شتر را سالم به مقصد می‌رساند، که راهبرش را دچار زحمت نکند و سواره‌اش را ملول نگرداند و آنان را به محل آب خوردنی می‌رساند، که آبش صاف و فراوان بوده و از آن لبریز باشد و هرگز کدر نگردد و ایشان را از آنجا سیراب بیرون می‌آورد و در پنهان و آشکار برایشان ناصح بود.

وَلَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الدُّنْيَا بِطَائِلٍ وَلَا يَحْطِي مِنْهَا بِنَائِلٍ، غَيْرَ رَى النَّاهِلِ وَشَبَعِهِ الْكَافِلِ وَلَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَالصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ.

أَلَا هَلُمَّ فَاسْمَعْ وَمَا عَشَّتْ أَرَكَ الدَّهْرَ عَجَبًا وَإِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ، لَيْتَ شِعْرِي إِلَى أَيِّ سِنَادٍ اسْتَدَدُوا وَإِلَى أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا وَبِأَيِّهِ عَزَّوهِ تَمَسَّكُوا وَعَلَى أَيِّهِ ذَرَّبَتْهُ أَقْدُمُوا وَاحْتَنَكُوا؟

لَيْسَ الْمَوْلَى وَلَيْسَ الْعَشِيرُ، وَبِسَسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا.

إِسْتَبَدَلُوا وَاللَّهِ الدَّنَابِي بِالْقَوَادِمِ، وَالْعَجَزَ بِالْكَاهِلِ، فَرَعَمًا لِمُعَاطِسِ قَوْمِ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صُنْعًا، أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ، وَيَحْتُمُ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي، فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.

اگر او در محل خلافت می‌نشست هرگز ثروت دنیوی برای خود قرار نمی‌داد و از آن بهره فراوانی بر نمی‌داشت، جز به اندازه

فرونشاندن تشنگی و رفع گرسنگی و به ایشان می‌شناساند تا بین زاهد و دنیاپرست و راستگو و دروغگو تشخیص دهند. و اگر ملتها ایمان آورده و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنان فرو می‌ریختیم، ولكن آیات الهی را تکذیب کردند و از اینرو آنان را در برابر آنچه انجام دادند گرفتار ساختیم و کسانی که از این گروه ستم نمودند نتایج زشتی کارشان به زودی دامنگیرشان شده و هرگز بر ما غالب و پیروز نخواهند شد.

آگاه باش، بیا و بشنو، هرچه زندگی کنی روزگار عجایی را بتو نشان خواهد داد و اگر تعجب کنی، گفتار اینان تعجب آور است، ای کاش می‌دانستم که به چه پناهگاهی پناهنده شده و به کدام ستونی تکیه داده و بر کدام فرزندان تجاوز نموده و استیلا جسته‌اند؟

چه بد رهبر و دوستی را انتخاب کرده‌اند و برای ستمکاران بد بدلی است.

به خدا سوگند، به جای پره‌های بزرگ، روی بال دم را انتخاب و به جای پشت، دم را برگزیدند، ذلیل گردد قومی که می‌پندارد با این اعمال کار خوبی انجام داده است، بدانید که اینان فاسدند اما نمی‌دانند، وای بر اینان، آیا کسی که هدایت یافته سزاوار پیروی است، یا کسی که هدایت نیافته و نیازمند هدایت است، وای بر شما چگونه حکم می‌کنید.

أَمَّا لَعْمَرَى لَقَدْ لَقَحَتْ، فَظَنَرَهُ رَيْثَمَا تُتَبَّحُ ثُمَّ اخْتَلَبُوا مَلَأَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْطًا وَ ذِعَافًا مُبِيدًا، هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَ يَعْرِفُ التَّالُونَ غَبَّ مَا أَسَسَ الْأُولُونَ، ثُمَّ طَبَّيُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا وَ اطْمَنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا وَ ابْتَشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ وَ سَطَوَهُ مَعْتَدٍ غَاشِمٍ وَ بِهِرَجٍ شَامِلٍ وَ اسْتَبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ، يَدْعُ فَيْئَكُمْ زَهِيدًا وَ جَمْعَكُمْ حَصِيدًا، فَيَا حَسْرَتَا لَكُمْ وَ أَنَّى بِكُمْ وَ قَدْ عَمَّيْتُ عَلَيْكُمْ، أَنْزَلْنَاكُمْ هَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ.

قال سويد بن غفلة: فأعادت النساء قولها (س) على رجالهن، فجاء اليها قوم من المهاجرين والانصار معتذرين وقالوا:

يا سيدة النساء لو كان أبو الحسن ذكر لنا هذا الامر قبل أن يبرم العهد و يحكم العقد لما عدلنا عنه الى غيره.

فقالت (س): إِلَيْكُمْ عَنِّي، فَلَا عُدْرَ بَعْدَ تَعْذِيرِكُمْ وَ لَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ.

بجان خودم سوگند، نطفه این فساد بسته شد، در انتظار باشید تا این مرض فساد در بیکر جامعه منتشر شود، آنگاه از پستان شیر خون تازه و زهری هلاک کننده بدوشید، در اینجاست که رهیمیایان راه باطل زیانکار شده و آیندگان عاقبت اعمال گذشتگان را می‌بایند، آنگاه جانتان با دنیايتان و قلبتان با فتنه‌ها آرام می‌گیرد و بشارت باد شما را به شمشیرهای کشیده و حمله متجاوز ستمکار و به هرج و مرج عمومی و استبداد زورگویان، که حقوقتان را اندک داده و اجتماع شما را به وسیله شمشیرهایش درو خواهد کرد، پس حسرت بر شما باد که کارتان به کجا می‌رسد، آیا من می‌توانم شما را به کاری وادارم که از آن روی گردانید.

سويد بن غفله گوید:

زنان سخنان آن حضرت را برای شوهرانشان بازگو کردند، گروهی از مهاجرین و انصار برای عذرخواهی نزد ایشان آمده و گفتند:

ای سرور زنان، اگر حضرت علی (ع) این مطالب را قبل از بیعت با ابوبکر برایمان می‌گفت کسی را بر او ترجیح نمی‌دادیم.

آن حضرت فرمود:

از نزدم دور شوید، بعد از ارتکاب گناه و سهل‌انگاری، عذرخواهی برای شما مفهومی ندارد.

حالات جانسوز حضرت زهرا (س) به روایت فضه خادمه

روی ورقه بن عبدالله الأزدی، قال:

خرجت حاجا الى بيت الله الحرام، راجيا لثواب الله رب العالمين، فبينما انا اطوف و اذا انا بجارية سمرا و مليحة الوجه، عذبه الكلام و

هي تنادي بفصاحة منطقها و هي تقول:

ورقه بن عبدالله از دی روایت نموده است:

به امید ثواب خداوند و پروردگار عالمیان به حج بیت‌الله الحرام مشرف شدم. ناگهان هنگام طواف دیدم که دوشیزه گندم‌گون، نمکین و شیرین‌سخنی با کلام فصیح دعا می‌نمود و می‌گفت:

اللهم، رب الكعبة الحرام، و الحفظه الكرام و زمزم و المقام، و الشماعر العظام و رب محمد خیر الانام، (ص) البرره الكرام، (اسالك) ان تحشرنی مع ساداتی الطاهرین و ابنائهم الغر المحجلین الميامین.

ای خدا و ای پروردگار خانه محترم کعبه و پروردگار فرشتگان بزرگوار نگاهبان اعمال و پروردگار زمزم و مقام ابراهیم (ع) و جایگاه‌های بزرگ و ارجمند مناسک حج و پروردگار برترین مخلوقات، حضرت محمد - که درود خداوند بر او و خاندان نیکوکار و گرامی او باد!

- (از تو درخواست می‌نمایم) که مرا با سروران پاکیزه‌ام و پسران برجسته و درخشان و خجسته آنان محشور گردانی.

آلا، فاشهدوا یا جماعه الحجاج و المعتمرین، ان موالی خیره الاخیار و صفوه الابرار، والذین علا قدرهم علی الاقدار و ارتفع ذکرهم فی سائر الامصار، المرتدین بالفخار.

هان!

ای گروه حاجیان و عمره به جا آورندگان، شاهد باشید که سروران من، برگزیده برگزیدگان و منتخب نیکان و از همگان ارجمند می‌باشند و یادشان در تمام بلاد بلند و به نیکی یاد می‌شوند و به لباس فخر آراسته‌اند.

قال ورقه بن عبدالله:

فقلت:

یا جاریه، انی لاظنک من موالی اهل البیت (ع).

فقلت:

اجل، قلت لها:

و من انت من موالیهم؟

قالت:

انا فضه امه فاطمه الزهراء، ابنه محمد المصطفی، صلی الله علیها و علی ائبها و بعلمها و بنیها.

ورقه بن عبدالله می‌گوید:

به او گفتم:

ای دختر، من یقین دارم که تو از دوستان اهل بیت (ع) هستی، وی گفتم:

بله، گفتم:

نامت چیست؟

گفتم:

من فضه، کنیز فاطمه زهرا (س)، دختر حضرت محمد مصطفی (ص) می‌باشم، که درود خداوند بر او و پدر و شوهر و فرزندان او

باد!

فقلت لها:

مرحبا بک و اهلا و سهلا، فلقد کنت مشتاقا الی کلامک و منطقک، فارید منک الساعه ان تجیبنی من مساله اسالك، فاذا انت فرغت

من الطواف، قفی لی عند سوق الطعام حتی آتیک و انت مثابه ماجوره. فافترقنا.

گفتم:

خیلی خوش آمدی و خیلی خوشوقتم، من بسیار مشتاق کلام و سخن تو بودم، می‌خواهم یک سؤال از تو بکنم و تو به من پاسخ دهی. وقتی طواف را به پایان بردی، کنار بازار غله بایست تا من بیایم، خداوند به تو اجر و پاداش دهد. و به این ترتیب از هم جدا شدیم.

فلما فرغت من الطواف و اردت الرجوع الی منزلی، جعلت طریقی عل سوق الطعام و اذا انا بها جالسه فی معزل من الناس، فاقبلت علیها و اعتزلت بها و اهدیت الیها هدیه و لم اعتقد انها صدقه، ثم قلت لها:

یا فضه، اخبرینی عن مولاتک فاطمه الزهراء (س) و ما الذی رایت منها عند و فاتها بعد موت اییها محمد (ص).

وقتی طواف را به پایان بردم، هنگام بازگشت به منزل، راهی را که از بازار غله می‌گذشت انتخاب نمودم، ناگهان دیدم که وی در گوشه‌ای به دور از مردم نشسته است.

نزد او رفتم و او را کنار کشیدم و بدون اینکه قصد صدقه بکنم هدیه‌ای به او دادم، سپس به او گفتم: ای فضه!

از سرور فاطمه زهرا (س) و وقایعی که بعد از مرگ پدرش حضرت (ص) و هنگام وفات وی، از او دیدی به من خبر ده. قال ورقه:

فلما سمعت کلامی، تفرغت عیناها بالدموع ثم انتحبت نادبه و قالت: یا ورقه بن عبدالله!

هیجت علی حزنا ساکنا و اشجانا فی فوادی کانت کامنه، فاسمع الان ما شاهدت منها (س): ورقه (راوی حدیث) می‌گوید:

به محض اینکه سخن من تمام شد، چشمان فضه پر از اشک گردید و بلند بلند گریست و گفت:

ای ورقه بن عبدالله، اندوه فرو نشسته و غمهای نهفته دلم را برانگیختی، اینک وقایعی را که من از آن حضرت (س) دیده‌ام بشنو. اعلم انه لما قبض رسول الله (ص)، افتجع له الصغیر و الکبیر و کثر علیه البکاء و قل العزاء و عظم رزوه علی الاقرباء و الاصحاب و الاولیاء و الاحباب، و الغرباء و الانساب، ولم تلق الا کل باک و باکیه و نادب و نادبه و لم یکن فی اهل الارض و الاصحاب و الاقرباء و الاحباب اشد حزنا و اعظم بکاء و انتحابا من مولاتی فاطمه الزهراء (س) و کان حزنها یتجدد و یزید و بکاؤها یشد.

بدان، رحلت رسول خدا (ص) دل کوچک و بزرگ را به درد آورد و بسیار بر او گریستند و صبر همه را به سر آورد و مصیبت فقدان او بر نزدیکان و یاران و دوستان و احباب و بیگانگان و خویشان سخت بود و همه مردان و زنان برای او گریه و ندبه نمودند، ولی در روی زمین و در میان یاران و نزدیکان و دوستان کسی غمگین‌تر از سرورم فاطمه زهرا (س) نبود و وی بیشتر و شدیدتر از همه گریه می‌کرد. و اندوه او پیوسته تازه و افزون و گریه‌اش شدیدتر می‌شد.

فجلست سبعة ایام لا یهدا لها انین و لا یسکن منها الحنین، کل یوم جاء کان بکاوها اکثر من الیوم الاول. فلما کان فی الیوم الثامن ابدت ما کتمت من الحزن فلم تطق صبرا اذ خرجت و صرخت، فکانها من فم رسول الله (ص) تنطق.

پس هفت روز ناله او آرام و صدای او خاموش نمی‌شد و هر روز بیش از روز گذشته گریه می‌نمود، تا اینکه روز هشتم اندوه نهفته خود را آشکار نمود و نتوانست شکیبایی کند، لذا از خانه بیرون آمد و ناله سر داد، به گونه‌ای که گویی رسول خدا (ص) سخن می‌گوید.

فتبادرت النسوان و خرجت الی اللاند و الولدان و ضج الناس بالبکاء و النحیب و جاء الناس من کل مکان و اطفئت المصابیح لکیلا تتبین صفحات النساء و خیل الی النسوان ان رسول الله (ص) قد قام من قبره و صارت الناس من دهشه و حیره لما قدرهقهم.

پس زنان شتافتند و دختران و پسران از خانه بیرون آمدند و مردم همراه با اشک ریختن و گریه بلند، ناله سر دادند و از همه سو گرد آمدند و برای اینکه صورت زنان نمایان نشود چراغها را خاموش کردند و زنان تصور کردند که گویی رسول خدا (ص) از قبر بیرون آمده است و مردم به خاطر مصیبت آن حضرت مدهوش و متحیر گردیدند.

و هی (س) تنادی و تندب اباه:

وا أبتاه، واصفياه، وامحمدا، وا ابا القاسماه و اربیع الارامل و الیتامی، من للقبله و المصلی؟

و من لابنتک الوالهه الثکلی؟

و فاطمه زهرا (س) ندا برمی آورد و بر پدر بزرگوارش این گونه نوحه سرایی می کرد:

وای پدرم، وای بر برگزیده خدا، وای محمداه، وای ابا القاسم، وای بر کسی که بهار و مایه شادمانی نیازمندان (یا: بیوگان) و یتیمان بود،

دیگر چه کسی (مدافع اهل) قبله و جایگاه نماز گزاردن خواهد بود؟ و دیگر دختر سرگشته مصیبت زده‌ات چه کسی را دارد؟

ثم اقبلت تعثر فی اذیالها و هی لا- تبصر شیئا من عبرتها و من تواتر دمعها، حتی دنت من قبر ائبها محمد (ص)، فلما نظرت الی الحجره وقع طرفها علی الماذنه، فقصرت خطاها و دام نحبها و بکاهها، الی ان اغمی علیها، فتبادرت النسوان الیها، فنضحن الماء علیها و علی صدرها و جبینها حتی افاقت.

سپس در حالی که لباسش بر زمین کشیده می شد و از بسیاری گریه و جاری شدن اشک چیزی را نمی دید، آمد و نزدیک قبر پدر بزرگوارش حضرت محمد (ص) ایستاد.

به محض اینکه به حجره نگاه کرد و چشمش بر ماذنه افتاد، آهسته گام برداشت و پیوسته ناله و گریه نمود تا اینکه بیهوش گردید. زنان به سوی او شتافتند و آب بر صورت و سینه و پیشانی اش پاشیدند تا اینکه به هوش آمد.

فلما افاقت من غشيتها، قامت و هی تقول:

رفعت قوتی و خاننی جلدی و شمت بی عدوی، و الکمد قاتلی. یا أبتاه بقیت والهه وحیده و حیرانه فریده، فقد انخمد صوتی و انقطع ظهری و تنغض عیشی و تکدر دهری، فما اجد یا ابتاه بعدک انیسا لوحشتی و لا رادا لدمعتی و لا معینا لضعفی، فقد فنی بعدک محکم التزیل و مهبط جبرئیل و محل میکائیل. انقلبت بعدک یا ابتاه الاسباب و تغلقت دونی الابواب، فانا للدنیا بعدک قالیه و علیک ما ترددت انفاسی باکیه، لا ینفد شوقی الیک و لا حزنی علیک.

وقتی به هوش آمد برخاست و فرمود:

توانم از بین رفته و شکیبایی و استقامتم با من یاری نمی کند و دشمنم به من شماتت می کند و اندوه شدید و درد دلم از افسردگی مرا خواهد کشت. پدر جانم، سرگشته و بی کس و متحیر و تنها شده‌ام و صدایم خاموش گردیده و نیروی پشتم از بین رفته و زندگی برابم تلخ و روزگارم تیره و تار شده است.

پدر جانم، بعد از تو کسی را نمی یابم که مونس احساس تنهایی من گردد و اشک چشمم را فرو نشاند و در ضعف و ناتوانی یاورم باشد. بعد از تو آیات محکم قرآن و نزول جبرئیل و آمدن میکائیل همگی برچیده شد.

پدر جانم، بعد از تو اسباب (نیل به مقامات معنوی و اخروی) واژگون و درها به روی من بسته شد، لذا بعد از تو دیگر، از دنیا خوشم نمی آید و تا زمانی که نفسهایم می رود و می آید خواهم گریست و شوق من به تو و اندوهم بر تو پایان نمی پذیرد.

ان حزنی علیک جدید و فوادی و الله صب عنید

کل یوم یزید فیه شجونی و اکتیابی علیک لیس یبید

جل خطیبی، فبان عنی عزائی فبکائی کل وقت جدید

ان قلبا علیک یالف صبیرا او عزاء، فانه لجلید

سپس ندا بر آورد: ای پدر جانم، وای بر عقل من، پس فرمود:

به راستی که اندوه من بر تو تازه و به خدا سوگند دلم عاشق و مشتاق توست و به هیچ وجه از تو روی بر نمی گرداند.

هر روز اندوه‌هایم افزون می‌گردد و افسردگی و شکستگی من از غم تو هرگز از من جدا نمی‌شود.

گرفتاری و مصیبت من بزرگ و سخت است، لذا شکیبایی از من کناره گرفته و هر زمان گریه‌ام تازه می‌گردد.

به راستی هر کس که با وجود انس به تو، صبر و شکیبایی کند و یا تسلی بیابد، واقعاً سخت دل و قسی‌القلب است.

ثم نادت: یا ابتاه، انقطعت بک الدنیا بانوارها و زوت زهرتها و کانت بیهجتک زاهره، فقدا سود نهارها، فصار یحکی حنادسها رطبها

و یابسها. یا ابتاه، لا زلت آسفه علیک الی التلاق. یا ابتاه، زال غمضی منذ حق الفراق. یا ابتاه، من للارامل و المساکین؟ و من للامه

الی یوم الدین؟

یا ابتاه، امسینا بعدک من المستضعفین. یا ابتاه، اصبحت الناس عنا معرضین و لقد کنا بک معظمین فی الناس غیر مستضعفین. فای

دمعه لفراقک لا تنهمل؟ و ای حزن بعدک علیک لا یتصل؟ و ای جفن بعدک بالنوم یکتحل؟ و انت ربیع الدین و نور النبیین، فکیف

للجبال لا تمور و للبحار بعدک لا تغور؟ و الارض کیف لم تتزلزل؟

سپس ندا بر آورد: پدر جانم، به واسطه‌ی (رحلت) تو انوار دنیا از بین رفت و شکوفایی و زیبایی آن که به افروختگی و حسن تو

شکوفا و زیبا بود، افسرده شد و روزهای دنیا تیره گردیدند.

پدر جانم، تا ملاقات تو پیوسته بر تو تأسف خورده و ناراحت خواهم بود پدر جانم، از زمان جدایی و فراق تو بینایی‌ام از بین رفته

است.

پدر جانم، چه کسی بعد از تو از بیوگان و بیچارگان دلجویی خواهد کرد؟ و چه کسی تا روز پاداش و قیامت (دادرسی) امت تو

خواهد بود؟

ای پدر جان، بعد از تو مردم ما را خوار و کوچک شمردند، پدر جانم، بعد از تو مردم از ما رویگردان شدند، در حالی که به واسطه

وجود تو در میان مردم ارجمند و عزیز بودیم و کسی ما را خوار و کوچک نمی‌شمرد. پس چرا در فراق تو اشک نریزم و اندوهم

پیوسته نگردهم و پلک‌هایم بر روی هم بسته شده و به خواب روم، در حالی که تو بهار و احیا گر دین و نور پیامبران هستی؟ و چگونه

بعد از تو کوهها از هم نپاشند و به هم نخورند و آب دریاها خشک نشود؟ و چگونه زمین نلرزد؟

رमित یا ابتاه بالخطب الجلیل و لم تکن الرزیه بالقلیل و طرقت یا ابتاه بالمصاب العظیم و بالفادح المهلول. بکتک یا ابتاه الاملاک و

وقفت الافلاک، فممبرک بعدک مستوحش و محرابک خال من مناجاتک و قبرک فرح بمواراتک، و الجنه مشتاقه الیک و الی

دعائک و صلاتک. یا ابتاه، ما اعظم ظلمه مجالسک!؛ فوا اسفاه علیک الی ان اقدم عاجلا علیک.

پدر جانم، به مشکل بزرگی گرفتار آمده‌ام و مصیبتم اندک و کوچک نیست. ای پدر جان، مصیبت بزرگ و پیشامد هراسناکی به

من روی آورده. بابای من، ملائکه بر تو گریستند و فلکها باز ایستادند، لذا منبرت بعد از تو احساس تنهایی می‌کند و محرابت از

مناجات تو خالی مانده است و قبرت به واسطه‌ی خاک شدن تو در آن شادمان و بهشت به تو و دعا و نمازت مشتاق است.

پدر جانم، چقدر تاریکی مجالس تو سخت است.

پس همواره بر تو تأسف خواهم خورد تا اینکه به زودی بر تو وارد شوم.

و ائکل ابو الحسن الموتمن ابو ولدیك، الحسن و الحسین و اخوک و ولیک و حبیبک و من ربیته صغیرا و واخیته کبیرا و اخلی

احبابک و اصحابک الیک، من کان منهم سابقا و مهاجرا و ناصرا، و الثکل شاملنا، و البکاء قاتلنا، و الاسی لازمنا.

و ابو الحسن امین، پدر دو فرزندت حسن و حسین و برادر و دوست و محبوبت به مصیبت گرفتار آمده، هم او که در کوچکی‌اش

پرورش دادی و در بزرگی با او عقد اخوت

بستی و شیرین‌ترین دوستان و یارانت در نزد تو بود و از همه آنان (به ایمان) سبقت جست و هجرت نمود و یاریات کرد. مصیبت همه ما را فرا گرفته و گریه ما را می‌کشد و پیوسته ناراحت و افسرده‌ایم.

ثم زفرت زفره و انت انه کادت روحها ان تخرج، ثم قالت:

قل صبری و بان عنی عزائی بعد فقدی لخاتم الانبیاء

عین، یا عین، اشکبی الدمع سحاً ویک لا تبخلی بفیض الدماء

یا رسول الاله، یا خیره الله و کھف الایتام و الضعفاء

قد بکتک الجبال و الوحوش جمعا و الطیر و الارض بعد بکی السماء

و بکاک الحجون و الرکن و المشعر یا سیدی مع البطحاء

و بکاک المحراب و الدرس للقرآن فی الصبح معلنا و السماء

و بکاک الاسلام اذ صار فی الناس غریبا من سائر الغرباء

لو ترى المنبر الذی کنت تعلقه علاه الضلام بعد الضیاء

یا الهی، عجل وفاتی سربعا فلقد تنعصت الحیاه یا مولائی

سپس آهی از دل بر آورد و بلند بلند ناله سر داد به گونه‌ای که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود، سپس فرمود:

بعد از فقدان خاتم انبیاء (ص)، شکیبایی‌ام اندک شده و تسلی پیدا کردن از من کناره گرفته است.

ای چشم من، ای چشم من، به شدت اشک بریز و اشک بریز و در ریختن اشکهایت بخل موز.

ای رسول خدا، ای برگزیده خدا و ای پناهگاه ایتام و ضعیفان.

کوهها، وحوش، پرندگان، زمین و آسمان، همگی برای تو گریستند.

ای آقای من، گیاهان مخصوص، رکن و مشعر نیز همراه با شنزارها (در مکه) بر تو اشک ریختند.

محراب و درس علنی قرآن تو در صبح و شام نیز برای تو گریه کردند.

اسلام نیز گریست، زیرا بعد از تو در میان مردم از همه غریبها، غریب‌تر گردید.

ای کاش منبری را که بر آن بالا می‌رفتی، مشاهده می‌کردی که بعد از آن روشنایی، تاریکی آن را فرا گرفته است.

ای معبود من، هرچه سریعتر مرگ مرا برسان، زیرا ای آقای من، زندگانی برای من تاریک و سخت شده است.

قالت:

ثم رجعت الی منزلها و اخذت بالبکاء و العویل لیلها و نهارها و هی لا ترقا دمعتها و لا تهدا زفرتها. و اجتمع شیوخ اهل المدینه و

اقبلوا الی امیرالمؤمنین علی (ع) فقالوا له:

یا اباالحسن، ای فاطمه (س) تبکی اللیل و النهار، فلا احد منا یتھنا بالنوم فی اللیل علی فرشنا و لا بالنهار لنا قرار علی اشغالنا و طلب

معاشنا و انا نخبرک ان تسالها اما ان تبکی لیل او نهاراً.

فقال (ع):

حبا و کرامه.

فضه می‌گوید:

سپس فاطمه زهرا (س) به منزلش برگشت و شب و روز به گریه و ناله بلند پرداخت به گونه‌ای که اشک چشمش قطع و آهش آرام

نمی‌گرفت، (لذا) پیرمردان مدینه گرد آمدند و به خدمت امیرالمؤمنین علی (ع) رسیدند و عرض کردند:

ای اباالحسن، فاطمه (س) شب و روز گریه می‌کند و هیچ یک از ما نمی‌توانیم شب در رختخواب راحت بخوابیم و روز نیز آرامشی

در کارها و جستجوی روزی نداریم،

ما به تو عرض می‌کنیم که از فاطمه (س) بخواهی که یا شب گریه کند و یا روز. آن حضرت (س) نیز با تکریم آنان، سخنان را پذیرفت.

فأقبل امیر المؤمنین (ع) حتی دخل علی فاطمه (س) و هی لا تفتیق من البكاء و لا ینفع فیها العزاء. فلما راته سکت هنیئه له. فقال لها:

یا بنت رسول الله (ص)، ان شیوخ المدینه یسالونی ان اسالک اما ان تبکین اباک لیلا و اما نهاراً. لذا امیر المؤمنین (ع) به خدمت فاطمه (س) رسید، در حالی که هنوز از گریه آسوده و تسلی پیدا نکرده بود، ولی به محض اینکه علی (ع) را دید، لحظه‌ای آرام گرفت. حضرت علی (ع) فرمود:

ای دختر رسول خدا (ص)، پیرمردان مدینه از من درخواست نمودند که از شما بخواهم که یا شب بر پدر بزرگوارت گریه کنی و یا روز. فقالت:

یا اباالحسن، ما اقل مکثی بینهم و ما اقرب مغییبی من بین اظههم! فوالله، لا اسکت لیلا و لا نهارا او الحق بابی رسول الله (ص). فقال لها علی (ع):

افعلی، یا بنت رسول الله ما بدا لک. فاطمه زهرا (س) فرمود:

ای اباالحسن، چقدر کم بین آنها درنگ خواهم نمود و چه زود از میان آنان خواهم رفت. به خدا سوگند، شب و روز ساکت نخواهم ماند تا اینکه به پدرم رسول خدا (ص) پیوندم. علی (ع) نیز به او فرمود: ای دختر رسول خدا، هرچه می‌خواهی بکن.

ثم انه بنی لها بیتا فی البقیع نازحا عن المدینه، یسمى بیت الاحزان. و کانت اذا اصبحت قدمت الحسن و الحسین (ع) امامها و خرجت الی البقیع باکیه، فلا تزال بین القبور باکیه، فاذا جاء اللیل اقبل امیر المؤمنین (ع) الیها و ساقها بین یدیها الی منزلها. سپس حضرت خانه‌ای در بقیع به دور از مدینه برای او ساخت که «بیت الاحزان» نامیده می‌شود و فاطمه زهرا (س) وقتی صبح می‌کرد حسن و حسین (ع) را پیشاپیش خود به راه می‌انداخت و گریان روانه بقیع می‌شد و پیوسته میان قبرها می‌گریست. و وقتی شب فرا می‌رسید امیر المؤمنین (ع) به سوی او می‌آمد و او را جلو می‌انداخت و به منزل می‌برد. و لم تزل علی ذلك الی ان مضی لها بعد موت ایها سبعة و عشرون یوما و اعتلت العله التي توفیت فیها، فبقیت الی یوم الاربعین و قد صلی امیر المؤمنین (ع) صلاه لاظهر و اقبل یرید المنزل اذا استقبلته الجواری باکیات حزینات. فقال لهن:

ما الخبر؟ و مالی اراکن متغیرات الوجوه و الصور؟ فقلن:

یا امیر المؤمنین، ادرک ابنه عمک الزهراء (س) و ما نظنک تدرکها.

و پیوسته بر این حال بود، تا اینکه بیست و هفت روز از رحلت پدر بزرگوارش گذشت و به بیماری که سرانجام در اثر آن وفات نمود، گرفتار شد. و تا چهل روز پس از آن در دنیا بود.

تا اینکه روزی امیرالمؤمنین (ع) نماز ظهر را خوانده بود و می‌خواست به منزل بیاید، ناگهان دختران گریان و اندوهناک به پیشواز او آمدند.

حضرت به آنان فرمود:

چه خبر است؟

و چرا صورتها و چهره‌هایتان را پریشان می‌بینم عرض کردند:

ای امیرالمؤمنین (ع)، دختر عمویت زهرا (س) را دریاب و گمان نمی‌کنیم که بتوانی او را (زنده) دریابی.

فأقبل امیرالمؤمنین (ع) مسرعا حتی دخل علیها و اذا بها ملقاء علی فراشها و هو من قباطی مصر و هی تقبض یمینا و تمد شمالا، فالقی الرداء عن عاتقه، و العمامه عن راسه و حل از راره و اقبل حتی اخذ رأسها و ترکه فی حجره.

پس امیرالمؤمنین (ع) شتابان آمد و به خدمت ایشان رسید، ولی ناگهان دید که حضرتش بر رختخوابی که از پارچه قباطی مصر بود دراز کشیده، به طرف راست و چپ پیچ می‌خورد.

حضرت علی (ع) عبای خود را از دوش و عمامه‌اش را از سر برداشت و دگمه‌های (پیراهن) را گشود و جلو آمد و سر آن حضرت را گرفت و در دامن خود گذاشت.

و ناداها:

یا زهراء!

فلم تکلمه.

فناداها:

یا بنت محمد المصطفی!

فلم تکلمه،

فناداها: یا بنت من حمل الزکاه فی طرف ردائه و بذلها علی الفقراء!

فلم تکلمه.

فناداها: یا ابنه من صلی بالملائکه فی السماء مثنی مثنی!

فلم تکلمه.

فناداها:

یا فاطمه! کلّمینی، فانا ابن عمک علی بن ابی طالب.

علی (ع) صدا کرد:

ای زهرا، ولی حضرت پاسخ نداد،

صدا کرد:

ای دختر محمد مصطفی (ص)، ولی باز حضرت پاسخ نداد،

صدا کرد:

ای دختر کسی که زکات را در گوشه عبای خود حمل کرد و به نیازمندان بذل نمود، ولی باز حضرت پاسخ نداد.

صدا کرد:

ای دختر کسی که در آسمان دو رکعت دو رکعت امام جماعت ملائکه شد و نماز گزارد، ولی باز پاسخ نداد.

صدا کرد:

ای فاطمه، با من سخن بگو، من پسر عمویت علی بن ابی طالب هستم.

قال:

فتحت عینها فی وجهه و نظرت الیه و بکت و بکی و قال:

ما الذی تجدینه، فانا ابن عمک علی بن ابی طالب.

فضه می گوید:

حضرت زهرا (س) چشم باز کرد و به امیرالمؤمنین (ع) نگاه کرد، حضرت علی (ع) فرمود:

حالت چطور است؟ من پسر عمویت علی بن ابی طالب هستم.

فقلت:

یا ابن العم، انی اجد الموت الذی لا بد منه و لا محیص عنه و انا اعلم انک بعدی لا تصبر لعی قله التزویج، فان انت تزوجت امراه، اجعل لها یوما و لیله و اجعل لاولادی یوما و لیله. یا ابالحسن و لا تصح فی وجوهما، فیصبحان یتیمین غریبین منکسرین، فانهما بالامس فقدا جدهما، و الیوم یفقدان امهما، فالویل لاهمه تقتلهما و تبغضهما!

حضرت زهرا (س) فرمود:

ای پسر عمو، من در حال مرگ هستم، مرگی که گریز و چاره و پناهگاهی از آن نیست و من می دانم که تو (مانند هر مرد دیگری) بعد از من نمی توانی بر ازدواج نکردن صبر کنی، پس اگر ازدواج نمودی، یک شبانه روز را برای همسرت و یک شبانه روز را برای فرزندان من قرار ده. ای ابالحسن در روی آنان فریاد مزن، تا مبادا، غریب و دل شکسته شوند، زیرا آن دو فرزند یتیم من (امام حسن و حسین (ع)) دیروز جدشان را از دست دادند و امروز نیز مادرشان را از دست می دهند، پس وای بر امتی که آن دو را می کشند و بغض آنها را در دل می گیرند! (۹۵۷)

ثم انشأت تقول:

ابکنی ان بکیت یا خیر هادی و اسبل الدمع، فهو یوم الفراق

یا قرین البتول، اوصیک بالنسل فقد اصبحا حلیف اشتیاق

ابکنی و ابک للیتامی و لا تن س قتیل العدی بطف العراق

فارقوا فاصبحوا یتامی حیاری یحلف الله فهو یوم الفراق

سپس این اشعار را سرود و فرمود:

اگر خواستی گریه کنی بر من گریه کن ای بهترین هدایتگر و اشک بریز، که این روز، روز جدایی است.

ای همدم بتول (و شوهر فاطمه (س))، تو را سفارش می کنم که با فرزندانم (خوب رفتار کنی)، زیرا آن دو (امام حسن و حسین (ع)) در اشتیاق به من هم سوگند هستند.

بر من و نیز بر یتیمانم گریه کن و هرگز کسی را که به دست دشمنان در صحرای سوزان عراق کشته می شود، (امام حسین (ع))، فراموش مکن.

اینان از من جدا شدند و یتیم و سرگشته گردیدند، به خدا سوگند که این روز، روز فراق و جدایی است.

قالت:

فقال لها علی (ع):

من این لک یا بنت رسول الله هذا الخبر، و الوحی قد انقطع عنا؟

فقلت:

یا اباالحسن، رقدت الساعة، فرايت حبيبي رسول الله (ص) في قصر من الدر الابيض، فلما راني قال:

هلمى الى، يا بنيه، فاني اليك مشتاق.

فقلت:

والله، اني لاشد شوقا منك الى لقاءك.

فقال:

انت الليله عندي. و هو الصادق لما وعد، و الموفى لما عاهد.

فضه مي گوید:

حضرت علی (ع) به حضرت زهرا (س) فرمود:

ای دختر رسول خدا، از کجا خبر داری که از دنیا می‌روی، در حالی که وحی از ما رخت بر بسته است؟
عرض کرد:

ای اباالحسن، همین حالا دراز کشیدم و به خواب رفتم و محبوبم رسول خدا (ص) را در کاخی از مروارید سفید دیدم. به محض اینکه مرا دید فرمود:

ای دختر عزیزم، نزد من بیا، که خیلی مشتاق تو هستم. من نیز به ایشان عرض کردم:

به خدا سوگند، اشتیاق من به ملاقات شما بیشتر است.

فرمود:

همین امشب نزد من خواهی بود و آن بزرگوار در وعده خود راستگو و به پیمان خود وفا می‌کند.

فاذا انت قرأت یس، فاعلم انی قد قضیت نجبی، فغسلنی و لا تکشف عنی، فانی طاهره مطهره و لیصل علی معک من اهلی الادی
فالادی و من رزق اجری و ادفنی لیلا فی قبری. بهذا اخبرنی حبیبی رسول الله (ص).

پس وقتی سوره یس را قرائت نمودی، بدان که من به پیمان خود وفا نموده‌ام (و از دنیا رفته‌ام)، پس (از زیر لباس) مرا غسل بده و لباسم را کنار نزن، زیرا من پاک و پاکیزه هستم و تنها نزدیک‌ترین بستگانم و کسانی که خداوند پاداش (مودت) مرا به آنان روزی کرده است بر من نماز بگزارند و مرا شبانه در قبرم به خاک بسپار، که رسول خدا (ص) چنین به من خبر داد.
فقال علی:

والله، لقد اخذت فی امرها و غسلتها فی قمیصها و لم اکشف عنها. فوالله، لقد کانت میمونه طاهره مطهره، ثم حنطتها من فضله حنوط رسول الله (ص) و کفنتها و ادرجتها فی اکفانها. فلما هممت ان أعقد الرداء، نادیت: یا ام کلثوم، یا زینب، یا سکینه، یا فضه، یا حسن، یا حسین، هلموا تزودوا من امکم، فهذا الفراق، و اللقاء فی الجنة.

علی (ع) فرمود:

به خدا سوگند شروع کردم به تجهیز او و او را در پیراهنش غسل دادم و آن را کنار نزدم.

به خدا سوگند، خجسته و پاک و پاکیزه بود، سپس از باقیمانده حنوط رسول خدا (ص) او را تحنيط نمودم و کفن او را آماده کردم و او را در میان قطعه‌های کفن گذاشتم. وقتی خواستم عبا (و سرتاسری) را ببندم، صدا کردم:

ای ام کلثوم، ای زینب، ای سکینه، ای فضه، ای حسن، ای حسین (ع)، بیاید و از مادران توشه بردارید، که این زمان، زمان جدایی است و دیگر در بهشت با او ملاقات خواهید نمود.

فاقبل الحسن و الحسین (ع) و هما ینادیان: و احسرتا لا تنطفی ابدا من فقد جدنا محمد المصطفی و امنا فاطمه الزهراء، یا ام الحسن، یا ام الحسین، اذا لقیتم جدنا محمد المصطفی، فاقرئیه منا السلام و قولی له:

انا قد بقینا بعدک یتیمین فی دار الدنیا.

پس حسن و حسین (ع) آمدند، در حالی که صدا می‌کردند:

وای بر حسرت و ناراحتی ما به خاطر فقدان جدمان حضرت محمد مصطفی و مادرمان فاطمه زهرا که هیچگاه خاموش و برطرف نخواهد شد. ای مادر حسن، ای مادر حسین، هنگامی که با جدمان حضرت محمد مصطفی ملاقات نمودی، سلام ما را به او برسان و بگو که ما بعد از تو در دار دنیا یتیم شدیم.

فقال امیرالمؤمنین علی (ع):

انی اشهد الله انها قد حنت و انت و مدت یدیها و ضمتها الی صدرها ملیا و اذ بهاتف من السماء ینادی: یا اباالحسن، ارفعهما عنها، فلقد ابکیا والله ملائکه السماوات، فقد اشتاق الحیب الی المحبوب.

امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود:

خدا را گواه می‌گیرم که فاطمه زهرا (س) به شدت گریست و ناله سر داد و دستهایش را دراز کرد و آن دو (حسن و حسین (ع)) را به آرامی در سینه گرفت، ولی ناگهان هاتفی از آسمان ندا کرد:

ای اباالحسن، این دو را از روی فاطمه (س) بردار، به خدا سوگند که ملائکه آسمانها را به گریه درآوردند، زیرا محبوب (حضرت حق) به دیدار محبوب خود (حضرت زهرا (س)) مشتاق است.

قال:

فرفعتهما عن صدره و جعلت اعقد الرداء

و انا انشد بهذه الابیات:

فراقک اعظم الاشیاء عندی فقدک فاطم ادهی الثکول

سأبکی حسره و انوح شجوا علی خل مضی اسنی سبیل

الا یا عین، جودی و اسعدینی فحزنی دائم ابکی خلیلی

حضرت علی (ع) فرمود:

آن دو را از روی سینه فاطمه زهرا (س) برداشتم و شروع کردم به بستن عبا (و سر تا سری) و در آن حال این ابیات را سرودم: (ای فاطمه)، جدایی تو نزد من بزرگترین و سخت‌ترین چیز و فقدان تو دردآورترین مصیبت است.

بر دوست عزیزم که والاترین راه را پیمود با ناراحتی و تأسف خواهم گریست و با اندوه، نوحه‌سرایی خواهم نمود.

هان ای چشم، اشک بریز و یاری‌ام کن، که اندوه من پیوسته است و بر فقدان دوست عزیزم می‌گیرم.

ثم حملها علی یده و اقبل بها الی قبر ابیها و نادى:

السلام علیک یا رسول‌الله، السلام علیک یا حبيب‌الله، السلام علیک یا نور‌الله، السلام علیک یا صفوه‌الله منی، السلام علیک، و

التحیه واصله منی الیک ولدیک و من ابتتک النازل علیک بفنائک و ان الودیعہ قد استردت، و الرهینہ قد اخذت، فواحزناه علی

الرسول ثم من بعده علی‌البتول و لقد اسودت علی‌الغبراء و بعدت عنی الخضراء، فواحزناه، ثم وأسفاه.

سپس امیرالمؤمنین (ع) فاطمه زهرا (س) را برداشت و نزد قبر پدر بزرگوارش گذاشت و صدا کرد:

سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای حبيب خدا، سلام بر تو ای نور خدا، سلام من بر تو ای برگزیده‌ی خدا، سلام بر تو و درود

از من و از جانب دخترت که به ساحت تو وارد شد، به راستی که امانت (شما) بر گردانده و گرو (شما) گرفته شد، پس وای بر اندوه

من بر رسول (خدا) و بعد از او بر بتول (حضرت زهرا (س))، به راستی که زمین برای من سیاه و آسمان از من دور گردیده است،

پس وای بر اندوه و ناراحتی و تأسف من.

ثم عدل بها على الروضه، فصلى على في اهله و اصحابه و موالیه و احبائه و طائفه من المهاجرين و الانصار. فلما واراها و الحدها في لحدها، انشا بهذه الايات يقول:

ارى علل الدنيا على كثيره و صاحبها حتى الممات عليل

لكل اجتماع من خليلين فرقه و ان بقائي عندكم لقليل

و ان افتقادی فاطما بعد احمد دليل على ان لا يدوم خليل (۹۵۸)

آنگاه فاطمه زهرا (س) را به روضه (و مزار رسول خدا (ص)) برگرداند و همراه با بستگان و یاران و موالی و دوستان و گروهی از مهاجرین و انصار بر او نماز گزارد، وقتی حضرتش را دفن نمود و در لحد گذاشت، این ایات را سرود و خواند:

می بینم که مصائب دنیا بر من بسیار است و هر کس با دنیا مصاحبت کند تا هنگام مرگ مصیبت می بیند.

اجتماع هر دو دوست عزیزی که با هم پیوند دارند به جدایی مبدل می شود و به راستی که من نزد شما بسیار کم خواهم بود.

اینکه فاطمه (س) را بعد از احمد (ص) از دست دادم، دلیل بر این است که هیچ دوستی، جاودانی نخواهد بود.

خواب دیدن حضرت زهرا (س) قبل از شهادت

از آن بانوی پهلو شکسته نقل کرده اند که در روزهای آخر عمر خواب دیدم پدرم را و به او از دست امت شکایت کردم آن حضرت به من فرمود:

«انك قادمه على عن قريب» (۹۵۹)

تو به زودی به سوی من می آیی.

بار دیگر خواب می بیند ملائکه بسیاری به زمین فرود می آیند و دو فرشته جلیل القدر پیشاپیش آنها است که او را به آسمانها بردند و قصرهای عالی بهشتی را به او نشان دادند و باغها و بستانهای فردوس اعلا را به او نمودند ... می پرسد که این کاخهای عالی از آن

کیست؟

می گویند:

اینجا فردوس اعلا است که آخرین درجه بهشت است و این همان نهر کوثر است که متعلق به شما است.

آن سیده بزرگوار می پرسد:

پدرم کجا است؟

گفتند:

هم اکنون وارد می شود و همان لحظه می فرماید که پدرم وارد شد و مرا در آغوش گرفت و پریشانی مرا بوسید و فرمود:

فرزند دلبندم دیدی آنچه خدا وعده فرموده بود؟

این همان وعده الهی است این کاخ منزل تو و شوهرت و فرزندان شما است و این جایگاه متعلق به دوستان شما است از خواب بیدار شد و رؤیای شیرین خود را به حضرت امیرالمؤمنین (ع) نقل کرد، مولای متقیان (ع) دانست که به زودی همسرش از دستش خواهد

رفت و به بهشت اعلا منتقل خواهد شد. پس از دیدن این خواب بود که مکرر این دعا را می خواند:

يا حى يا قيوم برحمتك استغيث فاعثني اللهم زحزحني عن النار و ادخلني الجنة و الحقني بابي محمد (ص).

ای خداوند زنده و پاینده به رحمت تو پناه می برم پس به فریادم برس بار خدایا مرا از آتش جهنم دور گردان و به بهشت وارد کن و مرا به پدرم حضرت محمد (ص) ملحق گردان.

وقتی در همان حال حضرت علی (ع) به بالینش آمد و به وی فرمود عفاک الله و ابقاک. ای دختر پیامبر خداوند تعالی تو را به سلامت و باقی نگه دارد.
گفت یا ابالحسن به زودی پدرم را ملاقات نموده و به او ملحق می‌شوم.

دستور ساختن تابوت

روایت شده:

فاطمه (س) به اسماء بنت عُمَیس (۹۶۰) فرمود:

من ناپسند می‌دانم آنچه را که با آن جنازه زنان را حمل می‌کنند که پارچه‌ای روی جنازه آنها می‌اندازند و جسم آنها از زیر پارچه پیدا است و هر کس آن را دید تشخیص می‌دهد که مرد است یا زن، من ضعیف شده‌ام و گوشت بدنم گداخته شده، آیا چیزی نمی‌سازی که مرا بپوشاند.
اسماء گفت:

آن زمان که در حبشه بودم (۹۶۱) مردم حبشه برای حمل جنازه چیزی را که پوشاننده بدن بود ساخته بودند، اگر می‌خواهی مثل آن را بسازم.

فاطمه (س) فرمود:

آن را بساز.

اسماء تختی طلبد و آن را به رو انداخت، سپس چند چوب از شاخه خرما طلبد و آن را بر پایه‌های آن تخت، استوار کرد و سپس پارچه‌ای روی آن کشید (شبهه عِماری در آمد) و به فاطمه (س) عرض کرد:

تابوتهای مردم حبشه، این گونه است.

فاطمه (س) آن را پسندید و به اسماء فرمود:

خدا تو را از آتش دوزخ محفوظ بدارد، مانند این تابوت برای من بسازید و مرا با آن بپوشان.

و نقل شده وقتی که حضرت زهرا (س) آن تابوت را دید خندید، با توجه به اینکه بعد از رحلت رسول خدا (ص) هیچگاه تبسم (لبخند) نکرده بود و فرمود:

این تابوت، چقدر زیبا و نیکو است که مانع مشخص شدن زن و مرد می‌شود! (۹۶۲)

آرزوی حضرت زهرا (س) در ترک دنیا

محدث اربلی، از علمای ارجمند قرن هفتم و صاحب «کشف الغمه فی معرفه الأئمه» در مورد آرزوی مرگ، در دل و جان دختر گرامی و با فضیلت پیامبر عالیقدر اسلام، بیان روشن و توضیحات مفید و روشنگری دارد که بازگویی آن در بر دارنده نکته‌هاست.
از این رو شمه‌ای از آن گفتار به صورت اختصار در اینجا نقل می‌شود. وی می‌گوید:

«طبیعت بشر بر حب ذات و علاقه به ادامه‌ی حیات خویش نهاده شده است.

عموما بشر از مرگ گریزان و عاشق و علاقمند حیات و زندگی خویش است.

انبیای الهی هم با آن همه عظمت و جلالت قدر و فضیلت، باز از این قاعده مستثنی نیستند و در این علاقه با عموم مردم شریک و

یکسان‌اند. داستان حضرت آدم (ع) با آن همه طول عمر و مدت زندگی‌اش باز هم آرزوی حیات و ادامه زندگی را داشت و همیشه از خداوند متعال آرزوی عمر طولانی و زندگی بیشتر می‌کرد، خود گواهی بر این حقیقت است. حضرت نوح (ع) که از لحاظ سن و سال در حدی بود که به تصریح قرآن مجید، تنها ۹۵۰ سال در میان قوم خود به دعوت مردم و تبلیغ راه حق و توحید مشغول بود، وقتی اجلش فرا رسید هنوز از زندگی سیر نبود. زیرا چون در لحظات آخر از او پرسیدند که دنیا را چگونه یافتی؟

پاسخ داد:

«دنیا را خانه‌ای دیدم دارای دو در، که از یک در به اندرون آیند و از در دیگر بیرون روند» و مفهوم این جمله، شدت علاقه به حیات و دشواری جدایی از دنیا را در نظر آن پیغمبر کهن سال و منادی توحید نشان می‌دهد. و یا حضرت ابراهیم (ع) از حق تعالی خواسته بود که تا او خودش آرزوی مرگ نکرده است، او را از دنیا نبرد. و یا حضرت موسی (ع) در مفارقت از دنیا و به هنگام فرارسیدن آخرین لحظات عمر، با ملک‌الموت محاجه و گفتگو داشت و دل از دنیا نمی‌برید.

آری اینها، فقط شمه‌ای از احوال انبیای عظام بود که با وجود علو درجه و رفعت شأن و عظمت مقام، باز از دنیا سیر نمی‌شدند و به ترک حیات و قطع زندگی رغبت نداشتند...

ولی فاطمه زهرا (س) با آن سن و سال اندک و در عنفوان جوانی، چنان با شور و شوق در انتظار مفارقت از دنیا و ترک حیات بود که دریافت خبر رحلت خویش از پدرش را جشن و سرور تلقی می‌کرد و بسیار خوشحال و شادمان بود که زودتر بر پدر بزرگوارش نزول خواهند کرد. و این امر، یکی از اسرار عظمت روحی و معنوی اهل بیت (ع) است که در آنان به ودیعت نهاده شده و امری است که تنها به آنان اختصاص دارد». (۹۶۳)

همین معنی را فاطمه (س) خود نیز ضمن همان خطبه شورانگیزی که در مسجد مدینه و در حضور جمع کثیری از مردم ایراد کرد، بیان فرموده است.

بدین صورت که حضرتش در آن گفتار کوبنده و پرشور، پیرامون رحلت پدر بزرگوار خود می‌گوید:

«خداوند او را با رحمت و رأفت خویش به سوی جوار خود قبض روح فرمود و از مشقت و رنج و درد این دنیا و تحمل وزر و وبال آن آسوده ساخت و مشمول رضوان و خشنودی خود نمود». (۹۶۴)

این جملات عمیق، خود می‌تواند بازگو کننده دیدگاه کلی و عمومی زهرا (س) نسبت به مرگ و انتقال از این جهان باشد. در واقع این سخنان پرمعنی، نگرش و جهان بینی زهرا (س) را ترسیم می‌کند و نشان می‌دهد که در نظر او، رخت بر بستن از این جهان و شتافتن به سوی باقی، عالی‌ترین راه رهایی از مشقات دنیا و رسیدن به جوار رحمت و رأفت حق است.

لذا کسی که چنین دیدگاهی نسبت به مرگ دارد، طبیعی است که در مورد مرگ خود نیز از همین دیدگاه به مسأله می‌نگرد. آنچه از بیان زهرا (س) در مورد رحلت پدر بزرگوارش استفاده می‌شود، در حقیقت تأییدی استوار، بر همان عامل روحی و معنوی در نهاد اوست که باعث می‌شود تا از شنیدن خبر رحلت خود نیز شادمان گردد.

در روایت وارد است هنگامی که فاطمه زهرا (س) با تمام توان در دفاع از ولایت امیرالمؤمنین و حکومت اسلامی برآمد در این مسیر به مصیبت‌ها و ناگواریهایی گوناگون گرفتار شد. پس از آنکه امیرالمؤمنین (ع) را از حکومت کنار دید و حادثه غدیر را فراموش شده امت وقت دید و آن هنگام که فدک و حقوق اقتصادی خود را در دستان نامردان نااهل دید و در دفاع از حقوق خود ناامید گشت و پس از آنکه حریم و حرمت اهل بیت را توسط هتاکان منافق محل امنی نیافت و آنگاه که حتی مردم را از صدای گریه‌های خود دل‌تنگ دید دست به دعا برداشت و آرزوی ملاقات با خدا و رسول خدا را نمود. در کتاب نهج‌الویه آمده است:

درباره شکوه‌ها و غمهای جانکاه حضرت زهرا (س) پیامبر گرامی اسلام به اصحاب خویش خبر داده و فرمود:
«دخترم آنچنان در امواج بلاها و مصیبتها، غمناک و نگران می‌شود که دست به دعا برداشته، از خدا آرزوی مرگ و شهادت کند، می‌گوید:

یا رب انی قد سئمت الحیاه و تبرمت باهل الدنیا فالحقنی بأبی الہی عجل وفاتی سریعا»
(پروردگارا!

از زندگی خسته و روی گردان شده‌ام و از دنیازدگان، بلاها و مصیبت‌های ناگوار دیده‌ام، خدایا مرا به پدرم رسول خدا متصل گردان و مرگ مرا زود برسان). (۹۶۵)

اندوه فراوان حضرت زهرا (س) در لحظات ترک دنیا

علت رنجوری و ناتوانی روزافزون زهرا (س) تنها بیماری نبود، بلکه افکار و غم و غصه‌های فراوان، مغز و اعصاب آن بانوی عزیز را فشار می‌داد، گاهی که در اطاق کوچک خویش بر پوستی آرمیده و بالشی که از علف پر شده بود به زیر سر داشت، افکار گوناگون بر آن حضرت هجوم می‌آورد: آه چگونه به وصیت‌های پدرم اعتنا نکردند و خلافت شوهرم را غصب نمودند؟ آثار شوم و خطرناک غصب خلافت تا قیامت باقی خواهد ماند. خلافتی که به وسیله زور و حیل‌بازی بر ملت تحمیل شد، عاقبت خوبی ندارد. علت پیشرفت و ترقی اسلام و عظمت مسلمین، اتحاد و یگانگی جهان مسلمین بود، آه چه نیروی بزرگی را از دست دادند!

اختلافات را در داخل خودشان کشاندند، نیروی واحد و مقتدر اسلام را به نیروهای پراکنده تبدیل نمودند. جهان اسلام را در مسیر ناتوانی و ضعف و پراکندگی و ذلت انداختند. آه آیا من همان فاطمه و عزیز پیغمبرم که در بستر بیماری افتاده‌ام و در اثر ضربات همین امت از درد می‌نالم و مرگ را بالعیان مشاهده می‌کنم؟!

پس آن همه سفارش‌های پیغمبر چه شد؟

خدایا علی (ع) را چه کنم که با وجود آن همه شجاعت و قدرتی که در او سراغ دارم در وضعی گرفتار شده که ناچار است برای حفظ مصالح اسلام دست بر روی دست بگذارد و در قبال غصب حق مشروعش سکوت اختیار کند؟

آه مرگ من نزدیک شده و در روزگار جوانی از دنیا می‌روم و از غم و غصه نجات می‌یابم، اما کودکان یتیم را چه کنم؟ حسن و حسین و زینب و ام‌کلثوم (ع) یتیم و بی سرپرست می‌شوند. آه، چه مصیبتی بر سر عزیزانم وارد خواهد آمد، من بارها از پدرم می‌شنیدم که می‌فرمود:

حسن را مسموم می‌کنند و حسین را با شمشیر به قتل می‌رسانند. هم اکنون آثار و علائمش را می‌بینم.

گاهی حسین کوچک را می‌گرفت و زیر گلویش را می‌بوسید و برای مصیبت‌اش اشک می‌ریخت. گاهی حسن را به سینه می‌چسبانید و بر لبهای معصومش بوسه می‌زد. گاهی گرفتاریهای آینده و حوادث طاقت فرسای زینب و ام‌کلثوم را به یاد می‌آورد و برای آنان می‌گریست.

آری امثال این افکار ناراحت کننده بود که زهرای عزیز را رنج می‌داد و روز بروز رنجورتر و ضعیف‌تر می‌شد.

در روایت وارد شده که فاطمه (س) در هنگام وفات گریه می‌کرد، علی (ع) فرمود:

چرا گریه می‌کنی؟

پاسخ داد:

برای گرفتاری‌های آینده تو گریه می‌کنم.

فرمود:

گریه نکن، به خدا سوگند این گونه امور در نزد من مهم نیست. (۹۶۶)

فرمایش حضرت زهرا (س) درباره امت پیامبر (ص) در لحظه شهادت

اسماء گوید:

دیدم حضرت دستهایش را به سوی آسمان بلند کرده و می‌گوید:

پروردگارا به حق حضرت محمد مصطفی و شوق و اشتیاقی که نسبت به من داشت و به شوهرم علی مرتضی و اندوهی که بر من دارد و به حسن مجتبی و گریه‌اش بر من و به حسین شهید و حسرت و افسردگی نسبت به من و به دخترانم که دختران فاطمه‌اند و آه و ماتمشان بر من، از تو می‌خواهم که بر گنهکاران امت حضرت محمد ترحم فرموده و آنان را ببخشانی و به بهشت واردشان سازی که تو گرامی‌ترین سؤال شوندگان و ارحم الراحمین می‌باشی. (۹۶۷)

وصایای حضرت زهرا (س)

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصت به فاطمه بنت رسول الله و هي تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور يا علي انا فاطمه بنت محمد زوجي الله منك لاكون لك في الدنيا و الاخرة انت اولي بي من غيري حنظلي و غسلني و كفني بالليل وصل علي و ادفني بالليل و لا تعلم احدا و استودعك الله و اقراء علي ولدي السلام الي يوم القيامة. (۹۶۸)

این است وصیت فاطمه دختر رسول خدا و او شهادت می‌دهد به یگانگی و یکتایی ذات باریتعالی و رسالت حضرت محمد رسول‌الله و گواهی می‌دهد که بهشت حق است و آتش جهنم حق است و بدون شک قیامت در پیش است و خواهد آمد و خدا در آن روز همه را از قبرها برمی‌انگیزد. یا علی!

من فاطمه دختر محمدم که خداوند مرا به ازدواج تو درآورد تا در دنیا و آخرت همسر تو باشم و از آن تو، تو از هر کس بر من نزدیکتری مرا شبانه حنوط کن و شب غسل بده و شبانه کفنم کن و شب به خاک بسپار و کسی را از دفن من مطلع مکن. تو را به خدا می‌سپارم و سلام من به فرزندانم تا روز قیامت برسان.

در بعضی از روایات دارد که زهرا (س) به علی (ع) گفت:

یابن عم دلم تمنای مرگ دارد ساعتی نخواهد گذشت جز آن که از تو مفارقت نمایم.

علی (ع) فرمود:

ای دختر رسول خدا وصیت کن به آنچه می‌خواهی و هر چه در دل داری بیان کن علی (ع) نشست بالای سر فاطمه و خانه را از بیگانه خالی کرد جز فاطمه و علی کسی نبود فاطمه عرض کرد:

ای پسر عم هیچگاه در زندگی به شما دروغ نگفته‌ام و در زندگی زناشویی با تو راه خیانت نیموده‌ام. و هرگز در معاشرت با تو از در مفارقت وارد نشده‌ام و پیوسته مطیع فرمان تو بوده‌ام.

علی (ع) فرمود:

پناه می‌برم به خدا (ای دختر رسول خدا) تو بانوی راستگویی و داناتر و پرهیزگارتر و نیکوکارتر و گرامی‌تر از هر کسی، من نیز از خدا در مخالفت با تو بیمناک بوده‌ام و فراق تو بر من سخت ناگوار است، فقدان تو بر من تجدید مصیبتی است که از رحلت پیغمبر بر من وارد شد به خدا قسم مصیبت فراق تو بر من چنان است که هیچ چیز نمی‌تواند مرا تسلیت دهد در آن حال هر دو به گریه افتادند و مدتی زار زار اشک ریختند.

بعضی نوشته‌اند که چون اطاق خلوت شد، زهرا (س) به علی (ع) عرض کرد پسر عم جلوتر بیا و دستت را روی سینه من بگذار. علی (ع) خواهش آن بانو را عمل کرد آنگاه عرض کرد پسر عم از من راضی باش. علی (ع) فرمود: زهرا جان از تو راضیم خدای نیز از تو راضی باشد.

عرض کرد نه علی جان می‌دانی من از چه چیزی از شما رضایت می‌خواهم روزی که دشمن به صورت من سیلی زد و با خستگی و درد جسمانی و روح افسرده آمدم منزل دیدم تو در کنج حجره نشسته‌ای و مشغول جمع‌آوری قرآنی با تندی با شما سخن گفتم و به شما گفتم یابن ایطالب! ای پسر ابی طالب!

در کنج حجره نشسته‌ای و مثل جنین در رحم حجره قرار گرفته‌ای دشمن به همسرت تعدی کرده...

غصه‌دار بودم و با تو پرخاش کردم اینک از تو رضایت می‌خواهم از من راضی باش. مولای متقیان سر فاطمه را به سینه چسباند و با مهربانی فرمود:

زهرا جان از تو راضیم خدا و رسول از تو راضی باشند هرچه می‌خواهی بگو که اجرا خواهم کرد. آن بانو در حالی که اشک می‌ریخت گفت شوهر گرامیم خداوند تو را جزای خیر دهد وصیت من این است که دختر خواهر من امامه را تزویج کنی (امامه دختر زینب بنت رسول الله بود که مادرش در زمان پدر فوت کرده بود) زیرا امامه به فرزندان من مهربانی خواهد کرد و بهترین پرستار آنها است و مرد هم ناگزیر است زنی در خانه داشته باشد.

از جمله وصایای حضرت زهرا (س) به همسرش این بود که گفت:

شوهر عزیزم برای من تابوتی بساز که فرشتگان صورت آن را به من نشان داده‌اند و امام (ع) از وی خواست که وصف آن را برایش بیان کند تا طبق خواسته‌اش عمل نماید.

مورخین نوشته‌اند که وصف تابوت در متن وصیت آن بانوی بزرگ اسلام نیست و باز گفت:

همسرم وصیت دیگرم این است که هیچکس به جنازه من حاضر نشود.

من از این مردم که به من ستم کردند و حق مرا غصب نمودند متنفرم.

اینها دشمن من و دشمن رسول خدا (ص) هستند اجازه نده از این قوم و هواداران‌شان کسی بر جنازه من حاضر شوند و نماز بخوانند یا علی مرا در تاریکی شب آنگاه که دیدگان مردم به خواب رفت به خاک بسپار تا از دفن من بی‌خبر باشند. (۹۶۹)

علل بیماری و شهادت حضرت زهرا (س)

با وجود سفارش آن حضرت به نهان داشتن شرایط جسمی و وضعیت روحی‌اش پس از آن رویدادهای تلخ و با وجود رازداری امیر مؤمنان، سرانجام خیر بیماری بانوی بانوان در مدینه منتشر گردید و همگان از شرایط آن حضرت آگاه شدند. لازم به یادآوری است که فاطمه (س) از بیماری سختی شکایت نداشت که غیرقابل مداوا برسد، بلکه آنچه او را سخت رنج می‌داد و پیکرش را آب می‌کرد، امواج دردها و مصیبتها و رنجهایی بود که هر روز بر آن افزوده می‌شد و این فشارها بود که بر رنج و بیماری برخاسته از

صدمات وارده در یورش به خانه‌اش، کمک می‌کرد تا بانوی سرفراز گیتی را به بستر شهادت بکشاند.

در کنار اینها فشار سوگ پدر و گریه بسیار بر آن حضرت نیز از عواملی بود که باعث شدت بیماری و زوال شادابی و طراوت از خورشید جهان‌افروز وجود او می‌شد و باید ستم و خشونت و مواضع ناجوانمردانه برخی از مسلمان‌نماها و نیز تحول ارتجاعی در سیستم سیاسی و دگرگونی کارها و تغییر اوضاع و شرایط به سود ارتجاع و جاهلیت را نیز از عواملی برشمرد که فشار دردها و رنجها را هر لحظه بیشتر می‌ساخت و خورشید وجود اندیشمندترین و آزاده‌ترین بانوی جهان هستی را به سوی افق مغرب پیش می‌برد.

فاطمه در یورش دژخیمان دولت غاصب به خانه‌اش به گونه‌ای میان در و دیوار فشرده شد که علاوه بر وارد آمدن صدمات سخت بر وجود گرانمایه‌اش، جنین وی نیز سقط گردید و تازیانه‌های بیدادی که بر پیکر مطهرش فرود آمد، بدنش را مجروح و خون‌آلود ساخت و آثار عمیقی در آن نازنین بدن برجای نهاد. و نیز ضربات شدید دیگری بر او وارد آمد که جسم و جان و روح ملکوتی‌اش را به شدت آزرده.

آری همه این امور و رویدادهای دردناک دست به دست هم دادند و آن حضرت را به بستر بیماری کشانده و از انجام کارهای خویش بازداشتند.

حضرت امام حسن مجتبی (ع) در یک مجلس مناظره در حضور معاویه خطاب به مغیره بن شعبه فرمود:

«تو مادرم را زده و مصدوم و مجروح ساختی، تا اینکه او بچه‌اش را سقط کرد» (... انت الذی ضربت فاطمه بنت رسول الله (ص) حتی ادمیتها و القت ما فی بطنها) (... ۹۷۰)

و حضرت امام صادق (ع) با تصریح بیشتر در مورد علت بیماری و شهادت فاطمه (س) می‌فرمایند:

و كان سبب وفاتها ان قنفذا مولی الرجل لکرها بنعل السیف بامرہ فاسقطت محسنا و مرضت من ذلک مرضا شديدا. (۹۷۱)

سبب شهادت فاطمه این بود که قنفذ (غلام خلیفه دوم) با غلاف شمشیر او را زده و بچه‌اش را کشت و مادرم از این جهت به بستر بیماری افتاد.

کیفیت وفات حضرت زهرا (س)

۱ - به ام سلمه فرمود:

برایم آبی آماده کن تا بدان غسل کنم، ام سلمه آب را آورد، غسل کرد و جامه پاکی پوشید، دستور داد بسترش را در وسط اتاق بگستراند، به طرف راستش رو به قبله خوابید و دست راستش را زیر صورتش گذاشت. (۹۷۲)

۲ - در روایت دیگری آمده که:

حضرت به اسماء فرمود:

آبی برایم آماده کن، بعد با آن غسل کرده و سپس فرمود:

جامه‌های جدیدم را به من بده، آنها را پوشیده و فرمود:

بقیه حنوط پدرم را از فلان جا برایم بیاور و زیر سرم بگذار و مرا تنها گذاشته و از اینجا بیرون برو، می‌خواهم با پروردگارم مناجات کنم.

اسماء می‌گوید:

از اتفاق بیرون شدم و صدای مناجات آن حضرت را می‌شنیدم، آهسته به طوری که مرا نبیند وارد شدم دیدم دست به سوی آسمان

دراز کرده و می‌گوید:

پروردگارا به حق محمد مصطفی و اشتیاقی که به دیدار من داشت و به شوهرم علی مرتضی و اندوهش بر من و به حسن مجتبی و گریه‌اش بر من و به حسین شهید و پژمردگی و حسرتش بر من و به دخترانم که پاره تن فاطمه می‌باشند و غم و اندوهی که بر من دارند، از تو می‌خواهم که بر گناهکاران امت محمد ترحم فرمائی و آنان را بیامرزی و به بهشت وارد کنی که تو بزرگوارترین سؤال شوندگان و مهربان‌ترین مهربانانی. (۹۷۳)

۳- و گفت:

قدری مرا به خود واگذار و بعد مرا بخوان، اگر پاسخ تو را دادم که بسیار خوب و اگر جوابی ندادم بدان که من به سوی پدر خود، (یا پروردگارم) رفتم.

اسماء لحظه‌ای حضرت را به حال خود وا گذاشت و بعد صدا زد و جوابی نشنید، صدا زد ای دختر محمد مصطفی، ای دختر گرامی‌ترین کسی که زنان حمل او را عهده‌دار شدند، ای دختر بهترین کسی که بر روی ریگ های زمین پای گذارده، ای دختر کسی که به پروردگارش به فاصله دو تیر کمان و یا کمتر نزدیک شد، اما جوابی نیامد چون جامه را از روی صورت حضرت برداشت، مشاهده کرد از دنیا رخت بر بسته است، خود را به روی حضرت انداخت و در حالی که ایشان را می‌بوسید گفت: فاطمه آن هنگام که نزد پدرت رسول خدا رفتی سلام اسماء بنت عمیس را به آن حضرت برسان، آنگاه گریبان چاک زده و از خانه بیرون آمد، حسنین به او رسیده و گفتند:

اسماء مادر ما کجا است؟

وی ساکت شد و جوابی نداد، آنان وارد اتاق شده دیدند حضرت دراز کشیده حسین (ع) حضرت را تکان داد، دید از دنیا رفته است، فرمود:

ای برادر خداوند تو را در مصیبت مادر پاداش دهد.

حسن خود را بر روی مادر انداخته و گاهی می‌بوسید و می‌گفت:

ای مادر با من سخن بگو پیش از آن که روح از بدنم جدا شود و حسین جلو آمده و پاهای حضرت را می‌بوسید و می‌گفت: ای مادر من پسرت حسینم، پیش از آنکه قلبم منفجر شود و بمیرم با من صحبت کن. اسماء به آنها گفت:

ای فرزندان رسول خدا بروید نزد پدرتان علی (ع) او را از مرگ مادرتان خبردار کنید، آن دو از منزل بیرون رفته و صدا می‌زدند: یا محمداه یا احمداه، امروز که مادرمان از دنیا رفت رحلت تو تجدید شد، بعد به مسجد رفته و علی (ع) را خبردار کردند، حضرت با شنیدن خبر فوت فاطمه (س) از هوش رفت و با پاشیدن آب بر او به هوش آمد و چنین گفت: ای دختر حضرت محمد به چه کسی تسلیت بگوئیم، من همیشه به وسیله تو دلداری داده می‌شدم، بعد از تو چه کسی موجب دلداری و تسلیت من خواهد شد.

خبر شهادت حضرت زهرا (س) به علی (ع) و حالات حسنین (ع)

اسماء می‌گوید:

پس از لحظاتی بانویم را صدا زدم، جواب نداد گفتم یا بنت محمد المصطفی ای دختر بهترین پیامبران، ای دختر بهترین مادران... چون جواب نیامد آمدم و روپوش را از روی مبارکش برداشتم دیدم که روح مطهرش به عالم ملکوت پرواز کرده است اسماء با

دیدن این منظره دلخراش، گریبان چاک زده می‌نالیدم که ناگاه حسنین (ع) وارد شدند و فرمودند:

اسماء این امنا؟

مادر ما کجا است؟

اسماء ساکت بود و چیزی نمی‌گفت فرزندان زهرا (س) وارد حجره مادر شدند و مادر را بیجان یافتند، آه از دل بیرون کرده و یکدیگر را تسلیت گفتند آنگاه حسن (ع) خود را روی مادر انداخته او را بوسیده و می‌گفت:

یا امه کلمینی قبل ان یفارق روحی بدنی. مادر با من حرف بزن پیش از آن که روح از بدنم مفارقت کند و آنگاه حسین (ع) پاهای مادر در آغوش گرفته و می‌گفت:

یا امه انا ابنک الحسین، کلمینی قبل ان ینصدع قلبی فاموت.

مادر من فرزندان حسینم با من حرف بزن پیش از آنکه دلم از کار بیفتد اسماء به آنها دلداری داده و می‌گفت جگر گوشگان رسول خدا (ص) بروید در مسجد و از ماجرای وفات مادر پدرتان را خبر دهید. آنها از خانه به طرف مسجد دویدند و فریاد برآوردند:

یا محمداه یا احمداه!

الیوم جدد لنا موتک اذ ماتت امنا.

ای پیامبر بزرگ!

ای رسول خدا!

ای جد گرامی!

امروز بار دیگر داغ فراق شما بر ما تازه شد مادر ما جان به جان آفرین تسلیم کرد. سپس به طرف مسجد رفته و فوت مادرشان را به پدر بزرگوارشان خبر دادند. مولای متقیان از شنیدن این حادثه ناگوار غش کرد آب به صورت مبارکش پاشیدند چون به هوش آمد فرمود:

بمن العزاء یا بنت محمد!

ای دختر رسول خدا به چه کسی در این مصیبت تسلیت باید گفت؟

کنت بک اتعزی ففیم العزاء من بعدک؟ (۹۷۴)

ای سیده النساء من اندوه و غم را به تو تسلی می‌دادم بعد از تو به چه کسی خود را تسلیت دهم. با اشک چشم و سوز دل این گونه می‌نالید:

لکل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الفراق قلیل

و ان افتقادی فاطمه بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل (۹۷۵)

میان هر اجتماعی از دو دوست فراق حاصل می‌شود و اساساً کم اتفاق می‌افتد که بین دوستان جدایی نیفتد.

گم کردنم فاطمه را بعد از رحلت رسول خدا (ع) بهترین دلیل بر این است که دوست برای انسان نمی‌ماند.

مراسم وداع با مادر و خاکسپاری

بعضی نوشته‌اند:

که حضرت فاطمه زهرا (س) به خاطر طاهره بودن به غسل نیازی نداشته است.

امام صادق (ع) فرمود:

امیرالمؤمنین علی (ع) فاطمه زهرا را غسل داد؛ زیرا او صدیقه و معصومه بود نباید جز معصوم، دیگری او را غسل دهد چنانچه حضرت مریم را جز عیسی (ع) کسی غسل نداد. (۹۷۶)

امام (ع) چون کافور بر بدن مطهرش ریخت این دعا را خواند:

اللهم انھا امتک و بنت رسولک و خیرتک من خلقک اللهم لقتها حجتها و اعظم برهانها و اعل درجتها و اجمع بینها و بین محمد (ص).

پروردگار این است کنیز تو و دختر پیغمبر تو و بهترین خلق تو بارالها حجتش را تلقینش کن و برهانش را بزرگ دار و درجه‌اش را بالا ببر و جمع کن بین او و بین محمد (ص) و او را با حیبت در یک درجه بدار.

آنگاه از حنوط باقیمانده رسول الله (ص) او را حنوط کرد و در هفت پارچه کفن پوشانید و عبا را بر روی آنها انداخت، سپس فرزندان را صدا کرد تا بیابند و بار دیگر از مادر توشه بگیرند.

علی (ع) صدا زد:

یا ام کلثوم، یا زینب، یا فضه یا حسن یا حسین هَلُمُّوا و تَزَوُّدا مِنْ أُمَّکُمُ الزَّهْرَاءُ فَهَذَا الْفِرَاقُ وَاللِّقَاءُ فِي الْجَنَّةِ

بیائید از مادرتان زهرا توشه بردارید که این دیدار آخر است و ملاقات بعدی در بهشت است.

حسن و حسین (ع) آمدند کنار جسد مطهر مادر می‌نالیدند، فرزندان آن بانوی بزرگوار هر کدام اندوه دل را به اشک دیده فرونشاندند و می‌گفتند:

مادر وقتی خدمت جد ما رسول الله رسیدی. سلام ما را به او ابلاغ نما و بگو که ما بعد از تو یتیم شدیم، امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

ناگهان دیدم که مادرشان آغوش باز کرد و آن دو عزیز را به سینه‌اش چسبانید که هماندم شنیدم هاتفی از آسمان ندا می‌کند.

یا اباالحسن ارفعهما عنها فلقد ابکیا واللّه ملائکه السماء. یا علی حسن و حسین را از روی نعش مادر بلند کن به خدا سوگند اینها فرشتگان آسمان را به گریه درآوردند.

معجزه جسد بیجان فاطمه (س)

برای برگزیدگان خداوند و تربیت شدگان مهد نبوت، زمان و مکان، طبیعت و خواص آنها مفهومی ندارد فی المثل به طور معمول آتش کارش سوزاندن است ولی اگر خدا نخواهد خاصیت آتش تغییر می‌کند و دیگر قدرت سوزاندن نخواهد داشت.

چنانچه در داستان حضرت ابراهیم در قرآن کریم می‌خوانیم که این پیامبر بزرگ را نمرودیان به آتش افکندند ولی خداوند نخواست که آتش او را بسوزاند

نسوزد آتشی تا او نخواهد

نبارد بارشی تا او نخواهد (۹۷۷)

یا در داستان معراج حضرت رسول اکرم (ص) می‌خوانیم که با همین عنصر خاکی و بدن مطهرش به آسمانها عروج می‌کند، بدون

این که جاذبه زمین مانع صعود آن حضرت شود یا سر بریده ابی عبدالله الحسین (ع) تلاوت قرآن می‌کند که مورد اتفاق تمام فرق

اسلامی است یا کارد گلوی حضرت اسماعیل (ع) را نمی‌برد و امثال این گونه معجزات و خارق عادات نشان دهنده این معنا است

که بر ما معلوم شود که آنها به نیروی عظیم خداوندی مجهزند از جمله معجزات حضرت زهرا (س) پس از غسل و کفن پوشیدن در

آغوش گرفتن فرزندان حسنین (ع) است یا صحبت کردن آن بانو بعد از وفات با همسرش امیرالمؤمنین (ع) است در این رابطه

روایات متعدد و مطالب گوناگون در کتب مختلف نقل شده که بحث از آنها در این مختصر نمی‌گنجد، آنچه نقل شده از باب

نمونه است که مبادا خوانندگان گرامی شک کنند که چگونه انسانی که روحش از بدن مفارقت می‌کند قدرت دارد کاری را انجام دهد که انجام آن از زنده‌های دارای عصمت و ولایت پذیرفتنی است ولی از وفات یافته‌ها چگونه؟ و بدانند که مقام معصوم (ع) مقامی است فوق مقام بشر، آنها مجهز به قدرتی هستند که آن قدرت در حیطه علوم بشری نیست و ابعاد معنویت آنها فراتر از دنیای انسانها است از این روی هم در حال حیات صاحب معجزات محیر العقول هستند و هم بعد از شهادت از آنها معجزاتی بروز می‌کند که عقول صاحبان خرد عاجز از تجزیه و تحلیل آنها است مگر به نور ایمان و صفای دل بر صدق معجزات و خوارق عادات آنها یقین پیدا کنند.

مراسم تدفین شبانه حضرت زهرا (س)

علی (ع) پیکر مطهر بانوی مظلومه‌اش را طبق وصیتش زیر پیراهن غسل داد با آن که خود به اهل خانه‌اش فرموده بود برای عمل کردن به سفارش بانویش آهسته سخن بگویند و گریه بلند نکنند، مبادا همسایه‌ها مطلع شوند. اسماء بر پیکر مطهر آن بانوی رنج‌دیده آب می‌ریخت و مولای متقیان (ع) می‌شست، ناگهان دیدند که مولا تکیه به دیوار داده‌های‌های گریه می‌کند و نتوانست خویشتن‌داری کند. وقتی پرسیدند یا امیرالمؤمنین چرا بی‌تاب شده‌ای؟ فرمود:

از حیاء این بانو اشک می‌ریزم، چطور در این مدت بعد از حادثه تازیانه خوردن این همه درد و صدمه را از من مخفی داشته و اکنون که دستم به بازوی ورم کرده‌اش رسید دانستم که چه بر سر این بانو آمده است، نتوانستم خویشتن را نگه دارم که بی‌اختیار گریستم. (۹۷۸)

هر قهرمان مدال خودش را نشان دهد زهرا مدال خود به علی هم نشان نداد
آری پیکر مطهر حضرت زهرا (س) را غسل داد و کفن کرد و تنها خودش و دو فرزندش حسن و حسین (ع) و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی، بریده و عباس بن عبدالمطلب و ابن مسعود و تنی چند از بنی‌هاشم بر پیکر مطهر آن بانو نماز خواندند!؟

علی (ع) سپس آن پیکر نورانی را به خاک سپرد و در کنار قبر آن بانوی پهلو شکسته نشست و خطاب به قبر آن بانو فرمود:
یا ارض استودعتک و دیعتی. هذبه بنت رسول الله فنودی منها یا علی انا ارفق بها منک فارجع ولا تهتم (۹۷۹)
ای زمین امانت‌م را به تو می‌سپارم این دختر رسول خداست، ناگاه شنید کسی می‌گوید یا علی من از تو نسبت به بانویت مهربان‌ترم به سوی منزل بازگرد و غصه مخور. امیرالمؤمنین (ع) در حین خاکسپاری حضرت زهرا (س) کلماتی دارد که سزاوار است در اینجا آورده شود.

گفتار امیرالمؤمنین (ع) در خاکسپاری حضرت زهرا (س)

السلام علیک یا رسول الله عنی و عن ابنتک النازله فی جوارک و السریعه اللحاق بک قل یا رسول الله عن صفتک صبری، ورق عنها تجلیدی

الا ان لی فی التأسی بعظیم فرقتک و فادح مصیبتک موضع تعز.
فلقد و سدتک فی ملحوده قبرک و فاضت بین نحری و صدری نفسک.

(فانا لله و انا اليه راجعون) فلقد استرجعت الوديعه و اخذت الرهينه اما حزني فسرمد، اما ليلى مستهد الى ان يختار الله لى دارك التى انت بها مقيم.

و ستنبتك ابنتك بتضافر امتك على هضمها فاحفها السؤال و استخبرها الحال.

هذا و لم يطل العهد و لم يخل منك الذكر والسلام عليكما سلام مودع لا قال و لا سئم فان انصرف فلاعن ملاله و ان اقم فلاعن سوء ظن بما وعد الله الصابرين. (۹۸۰)

درود بر تو ای فرستاده خدا از من و دخترت که در جوارت آرمیده، زودتر از دیگران به تو رسیده.

ای فرستاده خدا مرگ دختر گرامیت عنان شکیبایی از کفم گسلانده و توان خویشتن داریم نمانده، اما برای من که سختی جدایی تو را دیده و سنگینی مصیبت را کشیده‌ام جای تعزیت است.

تو را تکیه گاه ساختم در آنجا که شکاف قبر تو بود و جان گرامیت میان سینه و گردنم از تن مفارقت نمود. «همه ما از آن خداییم و به سوی خدا باز می‌گردیم» (۹۸۱)

امانت باز گردید و رهن گرفته شد کار همیشگی‌ام اندوه است و شبهایم شب زنده‌داری تا آنکه خدا خانه‌ای را که تو در آن به سر می‌بری برایم گزیند (و این غم که در دل دارم فرو نشیند) و به زودی دخترت تو را خبر دهد که چگونه امتت فراهم گردیدند و بر او ستم ورزیدند، از او پیرس چنانکه شایسته است و خبر گیر از آنچه پیش آمده است که دیری نگذشته و یاد تو فراموش نگشته. درود بر شما درود کسی که خدا حافظی کند (وداع نماید) نه که رنجیده است و راه دوری جوید.

اگر باز گردم نه از خسته جانی است و اگر بمانم نه از بدگمانی است بلکه امیدوارم بدانچه خدا صابران را وعده داده است.

و در روایتی دیگر در دنبال کلماتش خطاب به رسول خدا (ص) این گونه (درد دل را با آن سرور کائنات) ابراز می‌کند. (۹۸۲)

ای رسول خدا... فبعین الله تدفن ابنتك سرا و يهضم حقها قهرا و يمنع ارثها جهرا... دخترت در پیش نظر خدا به خاک سپرده شد بدون آنکه کسی از دشمنان از دفنش آگاه شود حق دخترت را به ظلم گرفتند و ارثش را از وی منع کردند... تا آنجا که فرمود:

نفسى على زفرتها محبوسه ياليتها خرجت مع الزفرات

لا خير بعدك فى الحيوة و انما ابكى مخافه ان تطول حياتى

در هجران فاطمه نفسم در سینه‌ام محبوس است ای کاش جان من با نفسم بیرون می‌آمد.

ای فاطمه بعد از تو خیری در زندگانی نیست، فقط گریه‌ام برای این است که می‌ترسم عمرم پس از تو طولانی شود.

قبر مخفی حضرت زهرا (س) و جریان غم‌انگیز نبش قبر

پنهانی قبر حضرت زهرا (س) نشانه مظلومیت و غربت ولایت است و دلیل واضح و برهان قاطعی که شیعه می‌تواند به استناد آن خود را پیرو راستین سنت رسول (ص) نشان دهد. زهرا (س) نشانی بر حقانیت و مظلومیت شیعه، برای همه آزادمردان در طول تاریخ به یادگار گذاشت.

شیعه امروز می‌تواند از اهل سنت بپرسد، چرا زهرا (س) وصیت کرد خلفا در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند؟ و چرا وصیت کرد تا قبرش پنهان بماند؟

آری او نمی‌خواست تا دشمنانش که دشمنان خدا و رسولند بر سر مزارش اقامه عزا کرده و بدین وسیله عوام‌فریبی کنند. آن قدر این امر بر خلفا سنگین بود و از عواقبش بیم داشتند که تصمیم گرفتند نبش قبر کنند تا قبر زهرا (س) را پیدا کنند و بر جنازه‌اش نماز گزارند. که از هیبت و تهدید علی (ع) ترسیدند و از بیم فتنه‌ای بزرگتر پا عقب کشیدند.

زهرا (س) می‌خواست با طرح سؤال در اذهان مردم، که چرا تنها یادگار رسول (ص) قبرش را پنهان نموده، آنان را به فکر وادارد، تا خود به دنبال جواب رفته و مسبین اصلی را بیابند. همین است که می‌بینم برخی، برخی دیگر را ملامت می‌کردند که تنها دختر پیامبر مرد و هیچکدام از آنان اجازه حضور در دفن و نماز نداد و قبرش را هم پنهان نمود.

او می‌اندیشید شاید با غوغایی که به سبب شهادتش در مدینه ایجاد می‌شود، با این اقدام بی‌سابقه و آگاهانه مردم را علیه خلفا به حرکتی وادارد و یا لاقلاً، سندی همیشگی بر محکومیت خلفا، از خود به یادگار بگذارد. از اینرو حتی ائمه (ع) بعدی نیز قبر او را آشکار نساختند.

در مورد محل دفن حضرت فاطمه زهرا (س) در کتابهای مختلف مطالب گوناگون نوشته‌اند بعضی معتقدند که در جوار قبر پیامبر (ص) مدفون شده است و دلیلشان این حدیث شریف است که رسول خدا (ص) فرموده است:

ان بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنه. همانا بین قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است که اشاره به محل دفن حضرت زهرا (س) است مرحوم علامه مجلسی در بحار معتقد است که امیرالمؤمنین (ع) در نیمه شب جسد فاطمه (س) را برداشت با دو فرزندش حسن و حسین (ع) و شش نفر از اصحاب به طرف قبر پیغمبر (ص) رفتند. بعضی هم معتقدند که در قبرستان بقیع به خاک سپرده شده است.

و بعید نیست که آن امام مظلوم (ع) صورت چهل قبر را در بقیع ترتیب داده باشد تا کسی از قبر واقعی حضرت زهرا (س) مطلع نشود و وصیت آن سیده مظلومه نیز عمل شود. (۹۸۳)

جریان غم‌انگیز نبش قبر حضرت زهرا (س)

صبح آن شبی که حضرت زهرا (س) غریبانه به خاک سپرده شد به نقل سپهر در ناسخ ابوبکر و عمر و گروهی از مهاجر و انصار بر در سرای علی (ع) گرد آمدند تا به قول خودشان در تشیع جنازه حضرت زهرا (س) شرکت کنند. مقداد بن اسود به آنها گفت:

فاطمه (س) را دیشب به خاک سپرده‌اند!

عمر به ابوبکر گفت:

الم اقل لك انهم سيفعلون

به تو نگفتم که اینها چنین خواهند کرد؟

و به دنبالش گفت:

لا تتركون يا بنی هاشم حسدکم القديم لنا ابادا.

ای بنی هاشم!

این حسادت دیرینه را، شما در مورد ما هیچگاه ترک نمی‌کنید...

والله لقد هممت ان انبشها فاصلى عليها.

به خدا سوگند هر آینه او را از قبر بیرون آورده و بر وی نماز خواهیم خواند!

فقال علی (ع) والله لو رمت ذاك يابن صهاك لا رجعت اليك يمينك لئن سللت سيفي لا اغمدته دون ازهاق نفسك. (۹۸۴)

پس علی (ع) فرمود:

ای پسر صهاک!

به خدا قسم اگر چنین قصدی کنی دست راست تو به تو باز نگردد یعنی دستت را قطع خواهم کرد چه اگر شمشیر از نیام برآورم تا

خون تو نریزم در غلاف قرار نمی‌دهم و در بعضی از روایات آمده علی (ع) او را گرفت و سخت بر زمین کوبید و فرمود:
ای پسر کنیزک سیاه!

خلافت که حق من بود از من گرفتید و من به خاطر این که مردم از دین خدا برنگردند از حق خود گذشتم.
فوالذی نفس علی بیده لئن رمت و اصحابک بشيء من ذلک لاسقین الارض من دمائکم.

به خدایی که جان علی در دست او است اگر تو و اصحابت قصد قبر فاطمه کنید زمین را از خون شما سیراب می‌کنم.
ابوبکر و دیگران واسطه شدند که چنین کاری نخواهند کرد تا عمر را رها ساخت. (۹۸۵)

پس اگر محل دفن حضرت زهرا (س) را در قبرستان بقیع دانسته‌اند به خاطر این بود که ذهن مخالفین را مشغول نموده و از این طریق قبر آن بانوی عصمت و طهارت برای همیشه مصون بماند و کسی نداند که آن بانوی پهلو شکسته در کجا مدفون گردیده است.

تاریخ وفات حضرت زهرا (س)

تاریخ وفات آن مطهره نیز اختلاف زیادی در کتابها دیده می‌شود که جمعا حدود ده قول می‌گردد و همگی آنها تاریخ وفات را روی فاصله میان رحلت رسول خدا (ص) و وفات آن مخدره معصومه حساب کرده و ذکر نموده‌اند.
۴۰ روز: مرحوم ابن شهر آشوب در کتاب مناقب پس از آنکه یکی دو قول در این باره نقل کرده می‌گوید:
برخی گفته‌اند:

وفات فاطمه (س) چهل روز پس از رحلت رسول خدا (ص) اتفاق افتاد و این قول صحیحتر از اقوال دیگر است و روی همین حساب می‌گوید:

فاطمه (س) در شب یکشنبه سیزدهم ربیع الاخری از دنیا رفت (۹۸۶) و مرحوم اربلی هم در «کشف الغمه» چنین قولی نقل کرده (۹۸۷) چنانکه مجلسی نیز از برخی کتابها آن را حکایت نموده است. (۹۸۸)
نگارنده گوید:

در برخی از روایات آمده که مدت بیماری فاطمه (س) چهل روز طول کشید؛ مانند روایت روضه الواعظین (۹۸۹) و روایتی که مجلسی از برخی کتابهای مناقب نقل کرده (۹۹۰) بنابراین ممکن است منظور از چهل روز که در پاره‌ای از نقلها آمده همین مدت بیماری فاطمه (س) بوده که به دست راویان با مدت زندگانی آن حضرت پس از رسول خدا (ص) اشتباه شده باشد، واللّٰه اعلم.
۷۲ روز: ابن شهر آشوب این قول را در مناقب نقل کرده. (۹۹۱)

۷۵ روز: این قول نیز در مناقب ذکر شده و مرحوم کلینی نیز در کافی روایتی از امام صادق (ع) در این باره روایت کرده (۹۹۲) و از عیون المعجزات سید مرتضی نیز نقل شده است (۹۹۳) و قول مشهور نیز میان محدثین و عموم شیعیان همین قول است.
۳ ماه: این قول را مرحوم علی بن عیسی اربلی در کتاب «کشف الغمه» از کتاب الذریه الطاهره دولابی نقل کرده. (۹۹۴)
۹۵ روز: مرحوم اربلی قول ۹۵ روز را از امام باقر (ع) روایت کرده (۹۹۵) و مجلسی نیز از کتاب اقبال الاعمال نقل کرده که جماعتی از اصحاب فرموده‌اند:

وفات فاطمه (س) در روز سوم جمادی الثانیه واقع شد (۹۹۶) و روی قول مشهور در رحلت رسول خدا (ص) که روز بیست و هشتم ماه صفر بوده فاصله آنها همان ۹۵ روز می‌شود.

۶ ماه: این قول را بیشتر اهل سنت اختیار کرده و عموماً وفات فاطمه (ص) را در سوم ماه رمضان می‌دانند که برای اطلاع بیشتر

می‌توانید به کتاب احقاق الحق مراجعه نمایید. (۹۹۷)

اقوال دیگر هم در این باره هست مانند هفتاد روز و ۱۰۰ روز و ۸ ماه که مشهور همین اقوالی بود که ذکر شده و ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین گوید:

وفات حضرت فاطمه (س) چندی پس از رحلت رسول خدا (ص) اتفاق افتاد که درباره مدت آن اختلاف شده است و آنها که بیش از دیگران گفته‌اند:

شش ماه و آنها که کمتر گفته‌اند:

۴۰ روز، ولی صحیح همانست که از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود:

وفات آن حضرت سه ماه پس از رحلت رسول خدا (ص) بوده است.

نگارنده گوید:

اساتید بزرگوار ما همین سه ماه و نود و پنج روز را عموماً روز وفات دانسته‌اند و شواهدی هم برای آن ذکر می‌کردند، واللہ اعلم.

از میان برداشتن امیرالمؤمنین (ع)؟!؛

اگر تاریخ و حوادث ناگوار پس از رسول خدا (ص) را به درستی بررسی کرده، دور از افراط و تفریط تحلیل کنیم و شجاعت در ابراز عقیده داشته باشیم و دچار شخصیت‌زدگی نباشیم و حق را به حق بشناسیم، روشن خواهد شد که تنها هدف مهاجمان به منزل امام (ع) کشتن و از میان برداشتن امام بود.

زیرا در جلسات شورائی خود به این نتیجه رسیده بودند که:

با حضور علی (ع) نمی‌توانند حکومت خود را استحکام بخشند.

با حضور علی (ع) نمی‌توانند به نام دین هر چه می‌خواهند انجام دهند.

و تا علی (ع) مخالفت می‌کند، دیگر مخالفان را نمی‌توان سر جایشان نشانند.

و تا علی (ع) زنده است و صدها روایت و حدیث در فضیلت او را مردم سینه به سینه نقل می‌کنند، ابابکر و عمر نمی‌توانند حکومت خود را قانونی جلوه دهند.

و تا علی (ع) زنده است و می‌تواند دست به ذوالفقار ببرد، بزرگترین خطر همواره آنان را تهدید می‌کند.

و تا ارزش‌ها و افتخارات و فضائل علی (ع) مطرح است، همواره آنها زیر سؤال قرار دارند و نمی‌توانند با احادیث دروغین برای خود ارزش و فضیلتی بتراشند.

زیرا همه دیدند که آنها سابقه شرک داشتند و در جنگها فرار کردند و در مواقع سخت و حساس از پیامبر (ص) اطاعت نمی‌کردند.

از این رو تصمیم گرفتند این مشکل اساسی را در همان روزهای اول کودتا از میان بردارند.

و این حقیقت را به روشنی می‌دانستند که:

علی (ع) هرگز با آنان بیعت نخواهد کرد.

علی (ع) اهل سیاست بازی و ظاهرسازی نیست.

و تا علی بیعت نکند، استقرار حکومت کودتاگران تحقق نخواهد یافت اما کشتن علی (ع) هم به این سادگی‌ها صورت نمی‌پذیرد،

چه باید می‌کردند؟

چنین اندیشیدند که:

۱ - به بهانه گردهمایی مخالفان در خانه علی (ع) به منزل امام یورش بیرند.

۲ - مخالفان اندک و علی (ع) در یک مقابله شمشیر و در یک جنگ نابرابر کشته می‌شوند.

آنگاه حل این مشکل، طبیعی است زیرا:

همچنان که بسیاری را کشتند.

قبائلی را قتل عام کردند.

که در حکومت ابابکر سی هزار نفر را به بهانه‌ی «ارتداد» از میان برداشتند (۹۹۸) به همه خواهند گفت که:

علی (ع) برای خلافت شمشیر کشید جنگید و کشته شد.

نمی‌بایست دست به شمشیر برد و در امت اسلامی مسلحانه برخورد کند.

اما یک محاسبه دقیق را از یاد برده بودند.

فاطمه زهرا (س) را به حساب نیاوردند.

فکر می‌کردند، زنی است که برای حفظ حجاب خود در ماجراهای سیاسی دخالت نمی‌کند در خط مقدم قرار نمی‌گیرد، در خانه

می‌نشیند و دعا می‌کند یا قرآن می‌خواند یا گریه می‌کند و چون طرفداران علی (ع) اندک می‌باشند، زود از میدان خارج شده و

علی (ع) تنهاست و در تنهایی و غربت چه می‌تواند بکند؟

برای همین اهداف شوم حدود دو هزار نفر را بسیج کردند و یا به نقل برخی از نویسندگان ۴۵۰ نفر را در یورش به خانه امام

دخالت دادند.

از این رو دفاع جانانه حضرت زهرا (س) برای حفظ جان امام (ع) یکی از ره‌آوردهای مهم مبارزات حضرت زهرا (س) است که باز

به آرمان آغازین این نوشتار باز می‌گردیم و معتقدیم:

«اگر فاطمه (س) نبود، دین و آئینی، امامت و تداوم راه رسالتی وجود نداشت».

دوم - بررسی نظریه‌ها و احتمالات

نظریه اول «تهدید و ارعاب» و نظریه دوم «شدت عمل نه تا مرز کشتن» با مطالعه دقیق تاریخ و حوادث پس از وفات پیامبر (ص) و

یورش به منزل امام (ع) و ارزیابی صحیح آن، نادرست است.

اگر تنها قصد تهدید و ارعاب داشتند و نمی‌خواستند کسی را بکشند. چرا صدها نفر را با شمشیر و نیزه بسیج کردند؟

در منزل امام (ع) تعدادی کمتر از ده نفر و خود امام حضور داشتند.

آیا برای تهدید و ترساندن یک نفر، دو هزار نفر را به میدان می‌آورند؟

چرا وقتی در برابر دختر پیامبر (ص) قرار گرفتند، حیاء نکردند و باز نگشتند؟ و به عملیات نظامی خود ادامه دادند؟

وقتی حضرت زهرا (س) آن سخنانی کوتاه را برابر مهاجمان ایراد کرد و فرمود:

ایها الضالون المکذبون ماذا تقولون؟

(ای گمراهان دروغگو چه می‌گوئید)

و خطاب به عمر فرمود:

یا عمر اما تتقی الله؟

تدخل علی بیتی؟

ایحزبک الشیطان تخوفنی؟

(ای عمر، آیا از خدا نمی‌ترسی؟)

این گونه می‌خواهی وارد خانه من بشوی؟
 آیا با حزب شیطان صفت خود می‌خواهی مرا بترسانی؟ (۹۹۹)
 و آنگاه تهدید به نفرین کردن نمود، چرا پراکنده نشدند؟
 اگر می‌خواستند تهدید کنند یا بترسانند، به خواسته خود رسیده بودند و باید از همین جا باز می‌گشتند.
 و اگر نمی‌خواستند تا مرز کشتن پیش بروند، پس چرا پس از تهدید و ارباب و ترساندن اهل خانه، تصمیم گرفتند، درب خانه را با زور و فشار باز کنند؟ یا بسوزانند؟ و وارد شوند؟
 و عمر فریاد کشید که:

هیزم بیاورید و درب خانه را بسوزانید

و حضرت زهرا (س) خطاب به عمر فرمود:

یا بن الخطاب اتراک محرقا علی بابی؟

أجئت لتحرق دارنا؟

اتحرق علیا و ولدی؟

(ای پسر خطاب، آیا تو را می‌بینم که خانه‌ام را آتش می‌زنی؟

آیا آمده‌ای خانه مرا بسوزانی؟ راستی!!

آیا علی (ع) و فرزندانم را به آتش می‌کشی؟)

اگر هدف تهدید و ارباب بود، باید شرم می‌کردند و می‌رفتند در صورتی عمر فریاد زد و گفت:

والله لنخرجنکم الی البیعه و لنحرقنکم

(سوگند به خدا یا شما را برای بیعت از خانه بیرون می‌آورم و یا شما را با خانه می‌سوزانم)

عمر شخصاً می‌گوید، خانه و اهل خانه را می‌سوزانم؟

جای شگفتی است که طرفداران عمر می‌گویند، ایشان قصد کشتار نداشته است؟!)

پس چرا درب خانه را آتش زدند؟

و با اینکه می‌دانستند دختر پیامبر (ص) پشت درب خانه ایستاده است چرا با لگد در را شکستند؟

و در میان فریاد و ناله یگانه دخت پیامبر (ص) صدها نفر هجوم آوردند که وارد خانه شوند؟

و شنیدند که حضرت زهرا (س) فریاد زد؟

آه فضا مرا دریاب، فرزندم کشته شد؟

و بیهوش پشت درب خانه نقش زمین شد؟

حال دیگر چرا حیاء نکردند و باز نگشتند؟

و به سوی علی (ع) رفتند و او را به زور به سوی مسجد کشاندند و در زیر شمشیر برهنه، عمر مرتب می‌گفت. یا بیعت کن یا گردنت را می‌زنم.

راستی آیا این همه از ماجراها صرفاً برای تهدید و ارباب بود؟

و نمی‌خواستند تا مرز کشتن پیش بروند؟

حال که محسن (ع) را کشتند و زهرای مرضیه (س) بیهوش بر زمین افتاد، چرا باز هم عملیات نظامی را ادامه دادند؟ اگر قصد کشتن

امام را نداشتند و هدف آنها قتل حضرت زهرا (س) و محسن مظلوم نبود «طبق نظریه سوم» پس چرا پس از شهادت محسن (ع)

دست بردار نبودند و مستقیم امام را هدف قرار دادند؟ و به سوی مسجد می‌کشاندند؟

و آنگاه که حضرت زهرا (س) به هوش آمد اگر احساس خطر جدی برای جان امام نداشت، چرا با آن همه درد تکیه بر امام مجتبی (ع) داد و خود را به علی (ع) رساند و خطاب به مهاجمان فرمود:

والله لا ادعکم تجرون ابن عمی ظلماً

ویلکم ما اسرع ما ختم الله و رسوله فینا اهل البیت و قد اوصاکم رسول الله (ص) باتباعنا و مودتنا و التمسک بنا فقال الله تعالی «قل لا اسئلكم علیه اجراً إلا الموده فی القربی» (۱۰۰۰)

(سوگند به خدا، نمی‌گذارم پسر عموی مرا ظالمانه به سوی مسجد بکشانید. وای بر شما چه زود به خدا و رسولش خیانت کردید و به خانواده او ستم نمودید، با این که رسول خدا (ص) پیروی از ما و دوستی با ما را به شما سفارش کرده و فرمود که (در امور زندگی) از اهل بیت (ع) اطاعت نمایید، که خداوند فرمود: (۱۰۰۱)

به مردم بگو از شما پاداش رسالت نمی‌خواهم، جز آن که با اهل بیت من دوستی نمایید).

و اگر قصد کشتن امام را نداشتند چرا حضرت زهرا (س) خطاب به عمر در داخل مسجد پیامبر فرمود:

ویحک یا عمر ما هذه الجرأه علی الله و علی رسوله؟ ترید ان تقطع نسله من الدنيا و تغنیه؟ و تطفیء نور الله؟ والله متم نوره وای بر تو ای عمر!

این چه جرأت و جسارتی است که نسبت به خدا و رسول خدا کرده‌ای، آیا می‌خواهی نسل رسول خدا را نابود کنی؟ و از میان برداری؟ آیا می‌خواهی نور خدا را خاموش کنی؟ خداوند نور خود را حفظ می‌کند و تداوم می‌بخشد. (۱۰۰۲)

و اگر کشتن امام جزء برنامه‌های کودتاگران نبود چرا حضرت زهرا (س) تهدید به نفرین کرد؟

خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمداً بالحق لئن لم تخلوا عنه لأنشرن شعری و لأضعن قمیص رسول الله علی رأسی و لأصرخن الی الله تبارک و تعالی

فما ناقه صالح بأکرم علی الله منی و لا الفصیل بأکرم علی الله من ولدی

(رها کنید پسر عموی مرا، قسم به آن خدایی که محمد (ص) را به حق برانگیخت. اگر از علی دست برندارید، گیسوان خود را پریشان کرده و پیراهن رسول خدا (ص) را بر سر افکنده و در برابر خدا فریاد خواهم زد، یقین بدانید که ناچه صالح، در نزد خدا از من گرامی‌تر و بچه آن ناچه نیز از فرزندان من قدر و قیمتش زیادتر نبود). (۱۰۰۳)

و آنگاه که سلمان از طرف علی (ع) به زهرای مرضیه گفت:

خانم!

شما دختر پیامبر رحمت می‌باشید، نفرین نکنید، حضرت زهرا (س) عمق توطئه را افشاء کرد و فرمود:

فقال:

یا سلمان!

یریدون قتل علی و ما علی صبر فدعنی حتی آتی قبر أبی فانشر شعری و اشق جیبی و اصیح الی ربی

(ای سلمان، آنها قصد جان علی (ع) را دارند و من در شهادت علی (ع) نمی‌توانم صبر کنم، صبرم تمام شده، مرا به حال خود بگذار تا کنار قبر پدرم بروم، موهابم را پریشان نموده گریبان چاک سازم و به درگاه خدا ناله سر دهم). (۱۰۰۴)

سلمان وقتی دوباره بازگشت و تقاضای مراجعت به خانه کرد و گفت:

نفرین نکنید.

حضرت زهرا (س) دوباره جواب داد که:

ویلهم یا سلمان!

یریدون ان یوتما ولدی الحسنین

فوالله یا سلمان!

لا أخلی عن باب المسجد حتی أری ابن عمی سالماً بعینی.

وای بر آنان ای سلمان!

آنها می‌خواهند دو فرزند من حسن و حسین (ع) را یتیم و بی‌سرپرست نمایند.

ای سلمان!

سوگند به خدا از درب مسجد مدینه پا بیرون نمی‌گذارم تا آن که پسر عموی خود را با چشمان خودم، (رها شده) و سالم مشاهده نمایم. (۱۰۰۵)

و آنقدر دفاع و مبارزه را ادامه داد تا امام را از زیر شمشیر برهنه نجات داد و دست او را گرفت و به منزل برد.

اگر هدف کودتاگران سقیفه قتل امام نبود، آیا حضرت زهرا (س) این همه نگرانی و دفاع و مشکلات را تحمل می‌کرد؟

وقتی در این تهاجم موفق نشدند که علی (ع) را از میان بردارند و در برابر مبارزات حضرت زهرا (س) رسوا شدند، سیاست صبر و انتظار در پیش گرفتند.

بعد از وفات حضرت زهرا (س) که تا حدودی اوضاع آرام شد و حکومتشان محکم گردید و مخالفان را سرکوب نمودند، دوباره به فکر قتل و از میان برداشتن امام علی (ع) افتادند و به خالد بن ولید که فرماندار نظامی ابابکر در کودتای سقیفه بود و بسیاری از مخالفان ابابکر را قتل عام کرد که به او لقب «سَیْفُ اللَّهِ» داده بود، فرمان داد تا امام را در نماز جماعت صبح، پس از گفته شدن «السلام علیکم ورحمة الله و برکاته» از پشت سر با شمشیر ترور کند.

اما به هنگام سلام نماز ابابکر در شجاعت و کاردانی خالد بن ولید شک کرد و دچار اضطراب شد و چند بار دو سلام قبل از سلام آخر را تکرار کرد و چاره‌ای ندید که در حالت نماز بگوید:

(یا خالد لا تفعل ما امرتک به)

خالد آنچه را که دستور دادم انجام نده

و نمازش را با سخن غیر عبادی باطل کرد.

امام علی (ع) به عقب سر برگشت و به خالد فرمود:

چه دستوری داشتی؟

خالد با کمال بی‌شرمی گفت:

ترور تو!

امام با دو انگشت حلقوم او را به گونه‌ای فشرد، که رنگش سیاه شد و ابابکر و عمر و دیگران گریختند و به عباس عموی پیامبر (ص) متوسل شدند تا با سوگند دادن به رسول الله (ص)، علی (ع) خالد را رها کرد. (۱۰۰۶)

آیا باز هم می‌شود ساده‌اندیش بود و آن همه تهاجمات و نقشه‌های ترور را یک بازی سیاسی پنداشت؟

تصمیم منافقین به قتل امیرالمؤمنین (ع) بعد از شهادت حضرت زهرا (س)

از ابن عباس نقل شده که چون فاطمه (س) مخفیانه دفن شد، این مسأله آبرو و حیثیت حکومت وقت را زیر سؤال برد و اثر منفی در میان مردم گذاشت، لذا آنان در یک شورای توطئه آمیز به این نتیجه رسیدند که علی (ع) باید ترور! گردد آن هم در حال نماز

صبح که هوا تاریک است و قهراً قاتل شناخته نخواهد شد.

بدین منظور خالد بن ولید را نامزد این جنایت هولناک نمودند و قضیه را با وی در میان گذاشته. او نیز اعلان آمادگی کرد و قرار بر این شد که چون ابوبکر سلام نماز را گفت، بلافاصله این ترور صورت گیرد.

اسماء بنت عمیس، که در این تاریخ همسر ابوبکر بود، از پشت پرده این توطئه را فهمید و جریان را از طریق کنیزش به اطلاع امیرالمؤمنین (ع) رسانید، او بدون نگرانی در مسجد حاضر شد و ملاحظه کرد خالد با شمشیر و آمادگی کامل در کنار او نشست. از سوی دیگر ابوبکر عواقب این کار را سنجید و نگران عکس‌العمل مردم و خطر آتی آن گردید، لذا تشهد نماز را چندین بار تکرار کرد و سلام نگفت:

سرانجام قبل از خواندن سلام نماز خطاب به خالد گفت:

«یا خالد لا تفعل ما امرتک؛

آنچه را دستور داده‌ام انجام نده»

سپس سلام نماز را گفته و از نماز فارغ شد...

علی (ع) در این هنگام به خالد حمله کرد و شمشیر او را از دستش گرفت و وی را به زمین کوبیده روی سینه‌اش نشست و خواست او را بکشد. مردمی که حاضر بودند جلو آمدند تا خالد را نجات دهد، ولی مقدور نشد...

سرانجام ابن عباس او را به قبر پیامبر سوگند داد. با این قسم علی (ع) خالد را رها کرد (... ۱۰۰۷)

مصحف حضرت فاطمه زهرا (س)

جامعه و جفر چیست؟

پیشوایان معصوم ما دارای علومی بودند، که از قدرت سایر افراد خارج است و از جمله منابعی که در دست آنان بود و از آنها در این زمینه استفاده می‌کردند عبارت بود از:

۱ - جامعه

۲ - جفر

۳ - مصحف فاطمه.

جامعه چیست؟

آنچه از روایات اهل بیت (ع) استفاده می‌شود؛ جامعه کتابی است بسیار مفصل که جبرئیل امین آن را بر قلب مبارک رسول خدا نازل نموده و سپس آن حضرت همه آنها را بر امیرالمؤمنین املا فرموده و علی (ع) نیز آن را نوشته، که تمام وقایع جهان از اول تا آخر و احکام مورد نیاز جامعه در برمی‌گیرد. این کتاب به قدری بزرگ و جامع است که طول آن هفتاد ذراع و به عرض چرمهای معمولی می‌باشد. در این زمینه توجه شما را به یک روایت از امام صادق (ع) جلب می‌کنم:

قال الصادق (ع):

ان عندنا الجامعه

و قال ابوبصیر:

جعلت فداک و ما الجامعه؟

قال:

صحیفه طولها سبعون ذراعاً؛ بذراع رسول الله (ص) و املائه و حظ علی بيمينه، فيها كل حلال و حرام و كل شی یحتاج الناس الیه

حتى الارش فی الخدش و ضرب بیده الی فقال:

تاذن لی یا ابا محمد؟!

قال:

قلت جعلت فداک انما انا لك فاصنع ما شئت،

قال:

فغمزنی بیده و قال:

حتى ارش هذا...

ابوبصیر از شاگردان امام صادق (ع) از آن حضرت سؤال کرد:

فدایت شوم «جامعه» چیست؟ حضرت فرمودند:

کتابی است که طول آن هفتاد ذراع به مقدار ذراع مبارک پیامبر (ص)، آن را پیامبر خدا املا فرموده و علی نیز با دستش نوشته و شامل تمام حلال و حرام و احکام خدا و هر آنچه مردم به آن نیاز دارند می‌باشد، حتی دیه کوچکترین خراش نیز در آن آمده است.

ابوبصیر می‌گوید:

در این هنگام امام (ع) با دستش مرا زد و فرمود:

مرا اجازه می‌دهی؟

گفتم:

من در اختیار شما هستم، آنگاه با دست خود مرا مختصر فشاری داد و اظهار داشت.

در «جامعه» حتی دیه این کار نیز آمده است.

جفر چیست؟

در روایات آمده است که «جفر» ظرفی است از پوست به وسعت پوست گاو که پر از علم خاص است و آن در پیش ائمه اطهار (ع)

می‌باشد و شامل دو بخش است:

جفر سفید و جفر سرخ.

جفر سفید شامل آن بخش ودایع خاص امامت است که از تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم و سایر علوم انبیا و اولیا تشکیل

گردیده است.

و اما جفر سرخ شامل سلاحهای مخصوص پیامبر می‌باشد که با آنها در راه خدا جهاد نموده و از اسلام و مسلمین دفاع فرموده است.

از قبیل: شمشیر، زره و غیر آنها (۱۰۰۸...)

صحیفه فاطمه (س)

به نقل از:

جابر

جابر بن عبدالله انصاری از جمله نزدیکترین افراد از صحابه پیامبر به اهل بیت (ع)، مخصوصاً به حضرت فاطمه (س) می‌باشد. او سلام پیامبر خدا را به حضرت امام باقر (ع) رسانید و در کنار آن امام بزرگ قرار گرفت. حضرت امام صادق (ع) می‌فرمایند: روزی پدرم به جابر گفت:

من سؤال خصوصی دارم و می‌خواهم از تو پرسم، چه زمانی برایتان مقدور است؟! جابر گفت:

هر وقت بخواهید حاضرم کسب فیض نمایم.

امام باقر (ع) با وی محرمانه دیدار کرد و سپس پرسید:

جابر!

بگو ببینم لوحی را که در دست مادرم (فاطمه) دیده‌ای چگونه بود؟ و از او در مورد آن لوح چه شنیدی؟ جابر گفت:

سوگند به خدا روزی پس از ولادت امام حسین برای عرض تهنیت به حضور آن بانو رسیدم، ناگاه لوح سبز رنگی را در دست او دیدم که مثل زمرد می‌درخشید و در آن نوشته‌هایی سفید رنگ مانند نور خورشید جلب توجه می‌کرد به وی گفتم: پدر و مادرم فدایت باد ای دختر پیامبر! این لوح چیست و در آن چه نوشته است؟ فرمودند:

این لوحی است که از جانب خدا و توسط پیامبر (ص) برای من هدیه شده و در آن نام رسول خدا (ص) و شوهرم امیرالمؤمنین (ع) و فرزندانم درج گردیده است. جابر می‌گوید:

من از روی آن نوشته‌ها استنساخ کردم، از جمله نام پیامبر خدا (ص) و نام یکایک ائمه اطهار (ع) از حضرت علی (ع) تا قائم آل محمد (عج) همراه با نام پدر و مادر آنها آمده بود. حضرت امام باقر (ع) آنگاه فرمودند:

یا جابر!

می‌توانی آن را برای من عرضه کنی؟

جابر لوح را آماده کرد و در مقابل خود گذاشت و حضرت امام باقر (ع) بدون توجه به آن لوح، آنچه را در آنجا آمده بود از حفظ قرائت کرد.

جابر می‌گوید:

من دقیقاً به لوح خود نگاه می‌کردم، آنچه حضرت می‌خواند حتی یک حرف با لوحی که در نزد من بود اختلاف نداشت. (۱۰۰۹)

محتوای مصحف فاطمه (س)

مصحف فاطمه (س) شامل: اخبار و اطلاعاتی در آینده جهان تا روز قیامت، سرنوشت فرزندان و ذراری آن حضرت، ستمگری و انواع جنایات خلفای جور و پادشاهان بی‌داد و از این قبیل علوم و اخبار می‌باشد، این کتاب که از نظر حجم سه برابر قرآن است، ولی چیزی درباره قرآن و یا احکام و حلال و حرام ندارد، بلکه آینده تاریخ را تا روز رستاخیز ترسیم کرده است، که اینک چند حدیث در این زمینه نقل می‌کنیم:

ابوبصیر از امام صادق (ع) در مورد مصحف فاطمه (س) سوال نمود، آن حضرت در جواب او فرمودند: مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات والله ما فیه من قرآنکم حرف واحد (۱۰۱۰).

مصحف فاطمه (س) سه برابر این قرآن موجود است، ولکن در یک حرف نیز مشابهت ندارند. شبیه این حدیث را از امام کاظم (ع) داریم که می‌فرمایند:

مصحف فاطمه در نزد من است، ولی چیزی از احکام قرآن در آن نیست. (۱۰۱۱)

و از حماد بن عثمان آمده است که روزی امام صادق (ع) فرمودند:

در سنه یکصد و بیست و هشت زنادقه، خروج می‌کنند و این جریان را از مصحف فاطمه (س) نقل می‌کنم. حماد پرسید: مصحف فاطمه (س) چیست؟

حضرت فرمودند:

...لیس فیه شی من الحلال و الحرام ولکن فیه علم ما یکون؛ (۱۰۱۲)

در مصحف فاطمه (س) چیزی از حلال و حرام نیست، ولی حوادث و اتفاقات روزگار در آن آمده است.

و در حدیث دیگری همین امام بزرگوار از علوم غیبی و آنچه خداوند در اختیارشان گذاشته خبر می‌کند و از کتابهای آسمانی که مخصوص ائمه است ذکری به میان می‌آورد، آنگاه در مورد مصحف فاطمه چنین می‌گویند:

و اما مصحف فاطمه (س) ففیه ما یکون من حادث و اسماء من یملک الی ان تقوم الساعة. (۱۰۱۳)

مصحف فاطمه (س) کتابی است که تمام حوادث و اخبار غیبی و جریاناتی را که پادشاهان تا روز قیامت انجام می‌دهند آمده است. و بالاخره ابوعبیده می‌گوید:

برخی از اصحاب شیعه از امام صادق (ع) در مورد کتابهای: جامعه، جفر و مصحف فاطمه پرسیدند، حضرت فرمودند:

مصحف فاطمه (س) این است که ملکی پیوسته در حضور فاطمه (س) بود و او را در عزای پدر تسلی می‌داد. و از آینده‌ی جهان و سرنوشت فرزندانش خبر می‌کرد، این کتاب را مصحف فاطمه گویند.

از مجموع این احادیث نتیجه می‌گیریم که مصحف فاطمه (س) کتابی است که از جانب خدا به وسیله‌ی ملک و پیک وحی به فاطمه (س) القاء شده و امیرالمؤمنین (ع) آن را نوشته و محتوایش در مورد اخبار غیبی و سرنوشت فرزندان فاطمه و اتفاقاتی است که پادشاهان و امرا در دنیا انجام می‌دهند و در این کتاب مسائل احکامی و حرام و حلال نیامده و این کتاب چنان پر حجم است که سه برابر قرآن مجید می‌باشد.

در چه زمانی مصحف فاطمه (س) نازل شد؟

از سخنان اهل بیت عصمت و طهارت استفاده می‌شود که مصحف فاطمه (س) بعد از رحلت رسول خدا (ص) که فاطمه زهرا (س)

به شدت محزون بود، (در طول هفتاد و پنج روز مدت زندگی آن حضرت بعد از پدرش)، نازل شده است.

حضرت امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید:

ان فاطمه (س) مکثت بعد رسول الله (ص) خمسه و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان یاتیها جبرئیل فیحسن عزایها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی (ع) یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه. (۱۰۱۴)

به یقین فاطمه (س) بعد از پدرش تنها هفتاد و پنج روز در این جهان زندگی کرد و در طول آن مدت غمها و غصه‌های زیادی را تحمل نمود.

جبرئیل در آن ایام به طور مرتب به حضور فاطمه (س) نازل می‌شد و او را در عزای پدر تسلیت می‌گفت و از مقام و جایگاهش در آن سوی جهان با خبر می‌ساخت و همچنین از اوضاع آینده دنیا و سرنوشت بچه‌هایش آگاه می‌نمود و علی (ع) آنها را می‌نوشت و همه اینها مصحف فاطمه (س) را تشکیل می‌داد.

و در یک حدیث دیگری امام صادق (ع) می‌فرماید:

مصحف فاطمه ما فیہ شیء من کتاب الله و انما هو شیء القی علیها بعد موت ابیها. (۱۰۱۵)

در مصحف فاطمه چیزی از آیات قرآن نیست، بلکه آن مصحفی است که بعد از فوت پدرش به او داده شده است.

و بالاخره در حدیث سومی از امام جعفر صادق می‌خوانیم:

ان الله تعالی لما قبض نبیه (ص) دخل علی فاطمه (س) من وفاته من الحزن ما لایعلمه الا الله عز و جل فارسل الیه ملکا یسلی غمها و یحدثها فشکت ذلک

الی امیر المؤمنین (ع) فقال (ع):

إذا احسست بذلک و سمعت الصوت قولی لی فاعلمته بذلک فجعل امیر المؤمنین یکتب کلما سمع حتی اثبت من ذلک مصحفا.

خداوند چون رسول خدا (ص) را قبض روح کرد، فاطمه زهرا (س) از این جهت به شدت محزون گشت که جز خدا کسی از درد دل او خبر نداشت.

لذا ملکی را به سوی او فرستاد، تا وی را تسلیت گفته و با او گفتگو کند.

فاطمه (س) این موضوع را به اطلاع علی (ع) رسانید، آن حضرت فرمود:

هرگاه چنین احساس کردی مرا با خبر کن. بدین صورت فاطمه (س)، علی (ع) را از آمدن ملک با خبر می‌ساخت و علی (ع) گفتگوها را می‌نوشت. از این طریق مصحف فاطمه (س) به وجود آمد.

از این احادیث استفاده می‌کنیم که مصحف فاطمه (س) در طول هفتاد و پنج روز زندگی مصیبت بار فاطمه بعد از رحلت پدر بزرگوارش به تدریج نازل شده و امیر المؤمنین (ع) آن را نوشته و به نام مصحف فاطمه (س) نامگذاری گردیده است.

در مجموع، از مطالب استفاده می‌کنیم که مصحف فاطمه از جانب خدا توسط پیک وحی (جناب جبرئیل) به فاطمه (س) القاء شده و اوضاع آینده جهان و اخبار غیبی در مورد سرنوشت فرزندان فاطمه (س) و جنایات خلفا و پادشاهان ستمگر و سایر مسائل غیر فقهی در آن به ثبت رسیده و آن کتاب جزو ودایع امامت، هم‌اکنون در محضر امام زمان (عج) می‌باشد. (۱۰۱۶)

فصل یازدهم: حضرت زهرا سلام الله عليها در آئینه شعر

حضرت زهرا سلام الله عليها در آئینه شعر

رباعیات:

من آن یاس سفید گلین بی خار دارم
 که فرموده نبی آزار زهرا هست آزارم
 اگرچه بیمارم ولی بی پرده می گویم
 دل من بیشتر سوزد بر احوال پرستارم

افسوس که انوار جلی را کشتند
 ناموس خدای ازلی را کشتند
 با میخ در خانه نوشته است چنین
 با کشتن فاطمه علی را کشتند

طایر پر بسته پریدنی نیست
 غنچه نورسته که چیدنی نیست
 به آن دو گلچین ستمگر بگو
 یاس کتک خورده که دیدنی نیست

نخلی که که شکسته ثمرش را نزنید
 مرغی که زمین خورده پرش را نزنید
 دیدید اگر که دست مردی بسته است
 در پیش رخس همسر او را نزنید

بر سوخته باغ ما دگر سر نزنید
 این خانه آتش زده را در نزنید
 از ما که گذشت مادری را دیگر
 در خانه به پیش چشم دختر نزنید

مادر بیا که شامم بی تو سحر ندارد
 جز گریه از فراق کاری پدر ندارد
 با خون سینه تو بنوشته تروی دیوار
 حاجت به در زدن نیست این خانه در ندارد

چه جرات داشت آتش باغ مولا را بسوزاند

اگر آهی کشد حیدر ثریا را بسوزاند
خدا را مصلحت این بود در راه علی زهرا
بماند پشت در داغش دل ما را بسوزاند

من آن گلم که دیده ز گلزار بسته ام
از بس که دیده‌ام ستم از خار خسته ام
بنشسته گر بخوانم از این پس نماز خویش
یا رب مرا ببخش که پهلو شکسته ام

دگر پروانه بال و پر ندارد
نه بال و پر که خاکستر ندارد
مفسر ها شما با خون نویسید
که قرآن علی کوثر ندارد

همه عهد خدا بشکسته بودند
علیه ما به هم پیوسته بودند
از آن رو پشت در افتادم از پا
که دست شوهرم را بسته بودند

نه تنها داغ پیغمبر مرا کشت
نه سیلی نه فشار در مرا کشت
به خون محسن شش ماهه سوگند
غم مظلومی حیدر مرا کشت

یا فاطمه ای یار کفن پوش علی
پروانه وحی خاموش علی
لرزید زمین به خویش چون دید فلک
تابوت تو را نهاد بر دوش علی

زهرا که وجودش سبب خلقت ماست
صد شکر که نور مهر او قسمت ماست
فرمود امام عسکری در وصفش
ما حجت خلق و فاطمه حجت ماست

چون فاطمه را به حکم خلاق بشر
ترویج نمود علی را پیغمبر
می گفت بزهره مشتری در یک برج
گشتند قرین یکدگر ماه و قمر

سرّ ابد و حیاتِ سرمد زهراست
آئینه حق نمای احمد زهراست
چون شد سخن از ام اییها به میان
زهراست محمد و محمد و زهراست

در عرش خدا عقد زهرا چوبه بست
بر بام فلک همای عزت بنشست
مسرور شد نه آدم و جن و مَلْک
دادند چو زهرا و علی به هم دست

محبوبه حق کسی جز فاطمه نیست
در هر دو جهان کسی چو او عالمه نیست
هر کس که به جان و دل ولایش دارد
در روز جزا بر دل چو او واهمه نیست

ای بر همه انبیاء تو مادر زهرا
یک نکته ز وصف توست کوثر زهرا
کن دیده ما به روی مهدی روشن
ای روشنی چشم پیمبر زهرا

عالمی را کردی از نورت مسخر فاطمه
بحر علم حق ندارد چون تو گوهر فاطمه
جز تو نبود هیچ کس در پیشگاه ذوالمنن
ماسوی را دادرس در روز محشر فاطمه

بر عالمیان رحمت رحمان زهراست
در هر دو جهان سرور بانوان زهراست

نوری که دهد شاخه طوبی از اوست
کوثر که خدا گفته به قرآن زهراست

زهرا که شرافت از پیمبر دارد
آراسته همسری همچو حیدر دارد
این باغ اگر چه گل فراوان دارد
اما گل یاس عطر دیگر دارد

نوری ز خدیجه چون قمر پیدا شد
زهرا چو طلعه سحر پیدا شد
در بیستم ماه جمادی الثانی
ز آینده یازده گوهر پیدا شد

بیستم ماه جمادی جلوه گاه کوثر است
روز میلاد سعید دختر پیغمبر است
دیگران را روز مادر بی سند باشد ولی
با سند سادات را آن روز، روز مادر است

آن فرقه ایکه تیشه به نخل ولا زدند
آتش به درب خانه شیر خدا زدند
با ثامن الائمه جوادالائمه گفت
با تازیانه مادر ما را چرا زدند

آن فرقه ایکه تیشه به نخل فدک زدند
بر زخم قلب ختم رسولان نمک زدند
مهدی بیا ز قاتل مادر سؤال کن
زهرا چه کرده بود که اورا کتک زدند

یک باغ گل آتش زدن ندارد
لاله و غنچه سوختن ندارد
طاقت سیلی یاسمن ندارد
یک زن تنها که زدن ندارد

آن روز که صبر پا فشاری می کرد
در خانه وحی لاله کاری می کرد
می خورد کتک فاطمه وز مادر خویش
یک دختر چهار ساله یاری می کرد

بساط عشق من بر چید گلچین
به زخم من نمک پاشید گلچین
کنار پیکر بی جانیا سم
به اشک حسرتم خندید گلچین

یک عمر به سینه داغ غم پروردی
آخر ز غمت خون به دل ما کردی
در اوج بهار پرپررت را دیدم
گل بودی و داغ غم نمی آوردی

رفتی و زمانه بی تو تنها مانده است
تنها وبه کار خویشتن وا مانده است
در شام مدینه، از فراق زهرا
آوای غریب وا غریبا! مانده است

تو کوثری و چشم تو زمزم زهرا
طوبائی و قامتت ز غم خم زهرا
با یک سر موی محسنت همسو نیست
گر کشته شوند خلق عالم زهراست

در رتبه ز انبیاء مقدم زهراست
همتای علی مرد دو عالم زهراست
بر گوی به آنکه اسم اعظم جوید
شاید که تمام اسم اعظم زهراست

بر چرخ عفاف نور سرمد زهراست
محبوبه حق دختر احمد زهراست
خاتون قیامت است و بانوی بهشت

سر سلسله نسل محمد زهراست

«*****»

عالم صدف است و فاطمه گوهر اوست
گیتی عرض است این گوهر جوهر اوست
در قدر و شرافتش همین بس که ز خلق
احمد پدر است مرتضی همسر اوست

«*****»

چه شور و چه نوا دارد مدینه
به لب نغمه ها دارد مدینه
به یاد غربت زهرا و حیدر
دل درد آشنا دارد مدینه

«*****»

یا فاطمه روز حشر ستاری کن
دل سوختگان را ز کرم یاری کن
ما با همه گفتیم که با زهرائیم
لیکن تو بیا و آبرو داری کن

«*****»

چه می شد گر مرا با خودت به آن کوچه نمی بردی
چه می شد من نمی دیدم توهم سیلی نمی خوردی
اگر آن روز همراهم تو را با خود نمی بردم
مرا دیگر نمی دیدی میان کوچه می مردم

«*****»

روح گل یاس رو بر افلاک گذاشت
پروانه و شمع خود چه غمناک گذاشت
در ليله تدفین، شه دین جانش را
همراه تن فاطمه در خاک گذاشت

«*****»

الا ای شکوفه من چه زود پژمردی
ز باغ خانه‌ام آخر بهار را بردی
تمام عمر بسوزم به یاد آن روزی
که پیش چشم ترم تازیانه می خوردی

«*****»

صفای خانه حیدر کجائی

گل من، یار من، کوثر کجائی
 شده ذکر یتیمان تو زهرا
 بیا مادر بیا مادر کجائی

نوای ناله نیلوفر آید
 عدو با نعره هایی یکسر آید
 میان آن همه غوغای دشمن
 صدای محسن از پشت در آید

به پیشت تا سحر می مانم ای یار
 سحرها را به تو مهمانم ای یار
 به من گفתי بخوان قرآن برایم
 برایت هل اتی می خوانم ای یار

سروده ها و اشعار

اشاره

القاب شریفه حضرت فاطمه زهرا (س) در قالب نظم (آیت الله میرجهانی)
 (این اشعار زیبا در صفحه‌ی ۴۳ همین کتاب آمده است.)

در فضائل حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها اشعار از آیت الله ربانی

از ازل گفتم احد هو یا احد
 تا ابد گویم صمد هو یا صمد
 عشق آن ذات صمد دین من است
 طاعت او فرض و آئین من است
 مژده دادش ذات یکتای ودود
 کای تو ما را مقصد از کل وجود
 لطف ما داده به تو خیر کثیر
 آن عطای کوثر است ای بی نظیر
 کوثر اعطائی ما ای حبیب

خیر بیرون از شمار است و حسیب
 چیست کوثر آن وجود فاطمه (ع)
 نسل تو جاوید و ثابت دائمه
 ما تو را دادیم که کوثر ای رسول (ص)
 دخت تو صدیقه زهرای بتول
 منع خیر کثیر این کوثر است
 که بقای نسل تو زین گوهر است
 دولت تو تا ابد پاینده است
 دشمنت را قهر من کوبنده است
 ای نبی خاتم عالی مقام
 تا قیامت دین تو دارد قوام
 کوری چشم حسودان تا ابد
 حافظ دین تو الله الصمد
 (باز باش ای باب رحمت تا ابد
 بارگاه ما له کفوا احد)
 دولت ذریه‌ات جاوید باد
 تو بدان اعطاء کوثر باش شاد
 این شرافت در نظامین وجود
 خاص تو کرده خداوند ودود
 شکر ایزد را که بنمودت عطا
 دولت جاوید اندر دو سرا
 کوثر اعطائی این خیر کثیر
 بر تو لازم شکر آن ای بی نظیر
 شکر این کوثر «فصل وانحر» است
 دشمنت خود بی اثر او ابتر است
 جان (ربانی) ثناگو تا ابد
 بر محمد مظهر ذات صمد
 سایه قرآن و عترت مستدام
 بر سر ما دائما در دو نظام

«*****»

حدیث کساء در قالب منظوم از سید مهدی قزوینی حلی النجفی
 روت لنا فاطمه خیر النساء (ع)
 حدیث اهل الفضل اصحاب الکساء

تقول ان سيد الانام (ص)
 قد جائنى يوما من الايام)
 فقال لى انى ارى فى بدنى
 ضعفا اراه اليوم قد انحلنى)
 قومى على بالكساء اليمانى
 و فيه غطينى بلا توانى)
 قالت فجبته و قد ليته
 مشرعه و بالكسا غطيته)
 و كنت ارنو وجهه كالبدر
 فى اربع بعد ليل عشر)
 فما مضى الايسير من زمن
 حتى اتى ابو محمد الحسن (ع))
 فقال يا امه انى اجد
 رائحته طيبته اعتقد)
 بانها رائحته النبى
 اخى الوصى المرتضى على (ع)
 قلت نعمها هو ذا تحت الكساء
 مدثر به مغطى و اكتسى)
 فجاء نحوه ابنه مسلما
 مستاذنا قال له ادخل مكرما)
 فما مضى الا القليل الا
 جاء الحسين السبط مستقل
 فقال يا ام اشم عندك
 رائحته كانها المسك الذكى)
 (و حق من اولاك منه شرفا
 اظنها ريح النبى المصطفى (ص))
 قلت نعم تحت الكساء هذا
 بجنبه اخوك فيه لاذا)
 فاقبل السبط له مستاذنا
 مسلما قال له ادخل معنا)
 و ما مضى من ساعته الا و قد
 جاء ابوهما الغضنفر الاسد)
 ابوالائمته الهداه النجباء

المرتضى رابع اصحاب الكساء)
 فقال يا سيده النساء
 و من بها زوجت في السماء)
 انى اشم فى حماك رائحته
 كانها الورد الندى فائحته)
 يحكى شذاها عرف سيد البشر
 و خير من لبي و طاف و اعتمر)
 (قلت نعم تحت الكساء التحفا
 و ضم شبليك و فيه اكتفا)
 فجاء يستاذن منه سائلا
 منه الدخول قال فادخل عاجلا)
 قالت فحبت نحوهم مسلمته
 قال ادخلي محبوبته مكرمه)
 فعندما بهم اضاء الموضع
 و كلهم تحت الكساء اجتمعوا)
 نادى اله الخلق جل و علا
 يسمع املاك السماوات العلى)
 (اقسم بالعزه و الجلال
 و بارتفاعى فوق كل عالى)
 ما من سما رفعتها مبنيته
 و ليس ارض فى الثرى مدحيه)
 (و لا خلقت قمرا منيرا
 كلا و لا شمسا اضاءت نورا)
 و ليس بحر فى المياه يجرى
 كلا و لا فلك البحار تسرى)
 (الا لاجل من هم تحت الكساء
 من لم يكن امرهم ملتبسا)
 قال الامين قلت يا رب و من
 تحت الكسا بحقهم لنا ابن)
 (فقال لى هم معدن الرسالته
 و مهبط التنزيل و الجلالته)
 (و قال:
 هم فاطمته و بعلها

و المصطفى و الحسنان نسلها)
 (فقلت يا رباه هل تاذن لى
 ان اهبط الارض لذاك المنزل)
 (فاغتنى تحت الكساء سادسا
 كما جعلت خادما و حارسا)
 (قال نعم فجاءهم مسلما
 مسلما يتلوا عليهم انما)
 (يقول:

ان الله خصكم بها
 معجزه لمن غدا منتبها)
 (اقراكم رب العلا سلام
 و خصكم بغايت الكرامته)
 (و هو يقول معلنا و مفهما
 املاك الغر بما تقدما)
 (قال على:

قلت يا حبيبي
 ما لجلوسنا من النصيب)
 (قال النبى و الذى اصطفانى
 و خصنى بالوحى و اجتبانى)
 (ما ان جرى ذكر لهذا الخير
 فى محفل الاشياخ خير معشر)
 (الا و انزل الا له الرحمته
 و فيهم حفت جنود جمته)
 من الملائك الذين صدقوا
 تحرسهم فى الدهر ما تفرقوا)
 كلا و لا طالب حاجته يرى
 قضائها عليه قد تعسرا)
 (الا قضى الله الكريم حاجته
 و انزل الرضوان فضلا ساحته)
 كلا و ليس فيهم مغموم
 الا و عنه كشفت هموم)
 (قال على نحن و الاحباب
 اشياعنا الذين قدما طابوا)

(فرنا بما نلنا و رب الكعبته

فلیشكرن كل فرد ربه)

«*****»

در مناقب حضرت زهرا (س) از آیت الله ربانی

(کیست زهرا؟ آئینه ایزدنا

کیست زهرا؟ آئینه ذات خدا)

(کیست زهرا؟ مظهر کل الجمال

کیست زهرا؟ مظهر کل الجلال)

(کیست زهرا؟ مظهر کل الکمال

آئینه حسن جمال ذو الجلال)

(کیست زهرا؟ آئینه ذات ودود

مظهر و مجلای حی لا یموت)

(کیست زهرا؟ عاشق ذات خدا

مظهر اسماء و اوصاف خدا)

(کیست زهرا؟ دخت احمد مصطفی (ص)

مظهر کل الکمال کبریاء)

(کیست زهرا؟ شوهر او مرتضی (ع)

کفو بی مانندش ز جمله ماسوی)

(گر نبودی خلق حیدر تا ابد

لم تکن للفاطمه کفوا احد)

(کیست زهرا؟ ام بابایش رسول

مانده در تعبیر آن جمله عقول)

(کیست زهرا؟ کوثر اعطای رب

کش عطا فرمود این کوثر به آب)

(کیست زهرا؟ مادر یازده گهر

آن امامان بحق فخر بشر)

(کیست زهرا؟ پنجم از آل عبا

محور تعریف اصحاب کسا)

(فاطمه هم عارف است و عابد است

تارک دنیا بدی چون زاهد است)

(آنکه بد مستغرق بحر وصال

غرق بد اندر شهود آن جمال)

(آنکه او مستغرق عشق خداست

کی نظر او را به جمله ما سوا است)

(عصمت او مورد رشک ملک

پا زده بر ما سوی و بر فلک)

(او ندارد اعتنائی بر فدک

آن فدک از بهر تو کرده محک)

(بی نیاز از دنیی و عقباستی

در مقام قرب او ادناستی)

(راستی او فاطمه زهراستی

ثروت او (علم الاسما) ستی)

(شافعه در محشر کبه راستی

حشمت او عرصه‌ی عقباستی)

(در قیامت جلوه‌ی او را به بین

جلوه‌ی زهرا به بین در یوم دین)

(دختر پیغمبر عالی مقام

سایه‌ی تو بر سر ما مستدام)

(جان (ربانی) ثناگوی تو باد

تا قیامت یا که تا یوم التناد)

«*****»

اشعار از صفا نویسرکانی:

اسوه نسوان به عالم فاطمه

آن به محضر دادرس بر ما همه

آن مهین دخت نبی فخر بشر

همسر حیدر ولی دادگر

جوهر جان رسول موتمن

در حقیقت کاشف سر و علن

عقل کل را ثانی آمد در جهان

سر این مطلب اگر خواهی بدان

در حدیث آمد که خلاق مجید

پیش از آدم نور وی را آفرید

چون خدیجه همسر ختم رسل
از دل و جان دستیار عقل کل
هر چه بودش در جهان مال و منال
داد در راه خدای ذو الجلال
در عوض دادش خداوند قدیر
رمز کوثر معنی خیر کثیر
دختری دادش که از قدر و جلال
باشد او مرات ذات ذو الجلال
آنکه آمد نامش از حق فاطمه
فاطمه آن عرش حق را قائمه
فاطمه بر یازده گوهر صدف
همسر والای سلطان نجف
فاطمه نام و بتول او را لقب
آفرینش را وجود وی سبب
فاطمه آن مظهر پروردگار
فاطمه کفو ولی کردگار
او بخوان (ام ابیها) در خطاب
وصفش از قول رسول مستطاب
سینه‌اش گنجینه اسرار حق
در جهان گفتار او گفتار حق

اشعار از آیت الله حاج شیخ محمدحسین اصفهانی (کمپانی)

ناطقه مرا مگر روح قدس مدد کند
تا که ثنای حضرت سیده نساء کند
وهم باوج قدس ناموس اله کی رسد
فهم که نعت بانوی خلوت کبریا کند
فیض نخست و خاتمه نور جمال فاطمه
چشم دل ار نظاره در مبدء و منتهی کند
صورت شاهد ازل معنی حسن لم یزل
وهم چگونه وصف آئینه حق نما کند
مطلع نور ایزدی مبدء فیض سرمدی
جلوه او حکایت از خاتم انبیاء کند
بسمله صحیفه فضل و کمال معرفت

بلکه گهی تجلی از نقطه تحت (با) کند
 دائره وجود را نقطه ملتقی بود
 بلکه سزد که دعوی لو کشف الغطا کند
 عین معارف و حکم بحر مکارم و کرم
 گاه سخا محیط را قطره بی بها کند
 لیلہ قدر اولیاء نور نہار اصفیاء
 صبح جمال او طلوع از افق علا کند
 بضعه سید بشر ام ائمه غرر
 کیست جز او که همسری با شه لافتی کند
 و حس نبوتش نسب جود و سخاوتش حسب
 قصه‌ای از سخاوتش سوره (هل اتی) کند
 دامن کبریای او دسترس خیال نی
 پایه قدر او بسی پایه بزیر پا کند
 لوح قدر بدست او کلک قضا به شست او
 تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند
 عصمت او حجاب او عفت او نقاب او
 سر قلم حدیث از آن ستر و از آن حیا کند
 نفعه قدس بوی او جذبہ انس خوی او
 منطق او خبر ز (ما ینطق عن هوی) کند
 قبله خلق روی او کعبه‌ی عشق کوی او
 چشم امید سوی او تا به که اعتنا کند
 (مفتقرا) متاب رو از در او به هیچ سوز
 آنکه مس وجود را فضه‌ی او طلا کند

«*****»

خطبه حضرت زهرا در مسجد در غالب منظوم از خسرو
 ز پشت پرده عصمت از آن خطابه که زهرا به مسجد انشا کرد
 قیامتی ز سخنهای خویش بر پا کرد
 چنان سخن می گفت
 که پرده از عمل زشت خصم بالا کرد
 پس از ستایش یزدان و نعمت پیغمبر
 اشاره بر همه مردمان آنجا کرد
 به آن جماعت حیران خطاب کرد و بگفت
 چه گفته‌ای که از آن مشت مشرکین وا کرد

مگر که گوش شما ای گروه نشنیده
 سفارشی که پیمبر به حرمت ما کرد
 مگر نه او به بشر داده درس آزادی
 رژیم بردگی و ظلم و جور العا کرد
 مگر نه آنکه نبی بر هدایت مردم
 شنید و دید بسی ناسزا مدار کرد
 مگر نه آنکه علی را نبی بروز غدیر
 معرفی به خلافت به امر یکتا کرد
 نه از کسی طمع اجرت رسالت داشت
 نه از کسی درمی خواهش و تقاضا کرد
 شنیده‌ام که به جای نبی گرفته قرار
 کسی که نی ز خدا و رسول پروا کرد
 چگونه جا به سر منبر نبی دارد
 کسی که قول نبی را شنید و حاشا کرد
 قدم به جای نبی با کدام جرئت زد
 کسی که حکم خدا را بعکس اجرا کرد
 بجان مردم مسجد ز گفته آتش زد
 روان سرشک ندامت ز چشم آنها کرد
 نقاب حيله و تزویر را ز هم بدرید
 منافقین دو رو را به دهر رسوا کرد
 سزد که زینت تاریخ هر ملل گردد
 که مشیت اهل ریا را زنی چنین وا کرد
 کسی سعادت دنیا و آخرت دارد
 که پیروی بجهان گفته‌های زهرا کرد
 ندانم آنکه چه دید از جفای این امت
 که مرگ خود به جوانی ز حق تمنا کرد
 سزاست عبرت خلق جهان شود (خسرو)
 همان خطابه که زهرا به مسجد انشا کرد

((*****))

کتاب فضل فاطمه هرگز تمام نتوان کرد
 اگر مداد شود آب‌خار و قلم اشجار
 کسی که دم زند از فضل بی‌نهایت او
 چو مرغکی است که از بحر تر کند منقار

فصل دوازدهم: کتابشناسی حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)

کتابشناسی حضرت زهرا (س) (۱۰۱۷)

کتاب در رابطه با حضرت زهراى مرضیه (س) به زبانهای مختلف دنیا در نسخ چاپی و خطی بسیارند اما به عنوان اختصار و نمونه به تعدادی در این فصل اشاره می گردد:

آب دریا را گر نتوان چشید گر به قدر تشنگی باید چشید

۱ - فاطمه در آئینه‌ی کتاب؛ اسماعیل انصاری زنجانی خوینی انتشارات دلیل ما سال ۱۳۸۰.

۲ - آئینه‌ی ایزدنا حضرت فاطمه زهرا (س) محمد رضا ربانی خراسانی. نشر جانان، تهران، ۱۳۷۶ ش. وزیری، ۵۱ ص. (فارسی، چاپی)

۳ - آئینه‌ی عصمت محمود شاهرخی، مشفق کاشانی. انتشارات اسوه، قم. وزیری، ۵۶۷ ص. (فارسی، چاپی)

۴ - آئینه‌ی کوثر (فارسی، چاپی) جعفر رسول زاده. چاپ اول: شهید، قم، ۱۳۷۳ ش. چاپ دوم: مؤلف، قم، ۱۳۷۷ ش. جیبی، ۱۶ ص.

۵ - آئینه و سنگ (فارسی، چاپی). حسین اسرافیلی و رضا اسماعیلی. موسسه‌ی فرهنگی شجره‌ی طوبی فاطمه زهرا (س)، تهران، ۱۳۷۷ ش. رقعی.

۶ - آپری چیو هیستوریک دلاوی فاطیما زهرا (اسپانیایی، چاپی) ام‌احمد. مؤسسه‌ی التوحید، تهران، ۱۴۱۳ ق، ۱۹۹۲ م. جیبی، ۳۹ ص.

۷ - آتش به خانه‌ی وحی (فارسی، چاپی) سید محمد حسین سجاده اصفهانی. انتشارات حرم، قم، ۱۳۷۶ ش. وزیری، ۲۰۰ ص.

۸ - آتش در حرم (فارسی، چاپی) علیرضا رجالی تهرانی. انتشارات نبوغ، قم، ۱۳۷۷ ش. رقعی، ۱۳۶ ص.

۹ - آثار عصمت (فارسی، چاپی)

۱۰ - فهرستواره‌ی کتابهای فارسی: ج ۱ ص ۲۶۷، ۳۴۱ از بمبئی، رهانسک ۲۱۸.

۱۱ - آثار علویه (اردو، چاپی) رضا علی (م ۱۹۱۵ م) دهلی، مطبع یوسفی، ۱۳۱۰ ه. ۱۶ ص.

۱۲ - آثار و اسرار تسیح الزهراء (عربی، چاپی) مؤلف: علیرضا رجالی. ترجمه:

زهرا موسوی.

۱۳ - آثار و برکات الصدیقه المعصومه الکبری (عربی، خطی) سید هاشم ناجی موسوی جزائری. کتاب جزاء اعداء الصدیقه الشهدیه فاطمه الزهراء (س) فی دار الدنیا، للمؤلف: ص ۹.

۱۴ - آخری نبی کی اکلوتی بیٹی (اردو، چاپی) سعید الرحمان. آرت پریس، لاهور، ۱۹۸۹ م. ۸۴ ص. بر صغیر کی امامیه مصنفین کی مطبوعه تصانیف اور تراجم: شماره ۱۹۳۷.

۱۵ - آخری نبی کی بی تی یعنی اسلام کی شہزادی (اردو، چاپی) سید رضا علی ریاض بنارسی. علمی الکتراک مشین، بنارس.

۱۶ - بر صغیر کی امامیه مصنفین کی مطبوعه تصانیف اور تراجم: شماره ۱۹۳۸.

۱۷ - داب زندگی با اقتباس از زندگی حضرت زهرا، ج ۱ و ۲ (فارسی، چاپی) موسی خسروی. دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۳ ش. جلد دوم: نشر الف، مشهد، ۱۳۷۷ ش. وزیری، ج ۱، ۴۳۹ ص.

- ۱۸ - آرامگاه حضرت فاطمه (س) (فارسی، چاپی) حسین عمادزاده اصفهانی (۱۴۱۰ ق). هیئت فاطمه الزهراء (س)، تهران، ۱۳۷۳ ش. جیبی، ۲۴ ص.
- ۱۸ - آشنائی با زندگانی حضرت فاطمه (س) بوی بهشت (فارسی، چاپی)
- ۱۹ - آشنائی با زندگی چهارده معصوم علیهم السلام، ج ۳ نگاهی بر زندگی فاطمه (س) (فارسی، چاپی)
- ۲۰ - آسمان عشق (فارسی، چاپی) هادی خسروی (عبد الزهراء). مؤسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۱ - ۱۳۸۰ ش. جیبی، ج ۹۶: ۱ ص، ج ۱۰۴: ۲ ص.
- ۲۱ - آشنایی با حضرت زهرا، ۲ ج (فارسی، چاپی) گروه کتاب نشر گلستان. گلستان کوثر، تهران، ۱۳۸۱ ش. جیبی، ج ۶۴: ۱ ص، ج ۸۰: ۲ ص.
- ۲۲ - آشنایی با زندگانی سراسر نور و عظمت حضرت زهرا متن = (فارسی، چاپی) علی اصغر خواجهی گلوگاهی. سازمان انتشارات گفتمان، تهران، ۱۳۸۱ ش. رقی، ۱۱۲ ص.
- ۲۳ - آغاز حزن شیعه (فارسی، خطی) محمود خان آبادی.
- ۲۴ - نافرتهای راستگو فاطمه زهرا (کردی، چاپی) نشر البلاغ، قم، ۱۳۷۵ ش. رقی، ۱۲۲ ص. کارنامه‌ی نشر وزارت ارشاد: سال ۱۳۷۵، ص ۱۱۶، شماره ۳۲۵۳.
- ۲۵ - آگخ خانه‌ی بتول پر (اردو، چاپی) عبدالکریم مشتاق.
- ۲۶ - آلام فاطمه از مکه تا مدینه (فارسی، چاپی) علی اکبر محمدی. دار الغدیر، قم، ۱۳۸۲ ش. رقی، ۱۲۸ ص.
- ۲۷ - آوای کوثر (فارسی، چاپی) بخش فرهنگی مجمع عاشقان بقیع. مجمع عاشقان بقیع، قم، ۱۴۱۵ ق. جیبی، ۶۴ ص.
- ۲۸ - آوای کوثر (فارسی، چاپی) محمد نعیمائی. سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش. جیبی، ۸۴ ص.
- ۲۹ - آوای مجمع عاشقان حضرت محسن (فارسی، چاپی) سید مجید رضوی. انتشارات حق‌بین، قم، ۱۳۸۰ ش.
- ۳۰ - آه، ای بانوی طوبی سایه (فارسی، چاپی) محمد جواد محبت. نشر صبح روشن، کرمانشاه، ۱۳۸۱ ش. رقی، ۴۸ ص.
- ۳۱ - آه جگر خراش (اردو، چاپی) سید محمد علی مسرور حیدر آبادی. المطبعة الحیدریه، حیدرآباد (هند). ۱۹۵ ص.
- ۳۲ - الذریعة: ج ۱ ص ۳۹ شماره‌ی ۱۸۹. قاموس الکتب: ج ۱ ص ۹۶۲.
- بر صغیر کی امامیه مصنفین کی ۳۳ - آیات بینات (اردو، چاپی) محمد مهدی علی‌خان (از عامه). دار الإیاعة، کراچی، ۱۹۸۷ م ۳۶۵ ص
- ۳۴ - آیات محکمت بجواب آیات بینات (اردو، چاپی) امیر حسن لاهوری. ۴۷۵ ص.
- ۳۵ - آیات نازله دربارهی حضرت زهرا (س) (فارسی، خطی) محمد روحانی علی‌آبادی.
- ۳۶ - آیه التظهير و حدیث الکساء (فارسی، چاپی) علی محمدی ارهانی زنجانی. ناشر: مؤلف، قم، رقی، ۱۸۴ ص.
- ۳۷ - آینه در آینه (فارسی، خطی) احمد لقمانی. اباحه الجمع بین الفاطمیتی (عربی، خطی)
- ۳۸ - ابریف بایاگرافی آو حضرت فاطیما (انگلیسی، چاپی) محمد رضا دونگرسی. موسسه‌ی بلال مسلم مشن، دارالسلام، تانزانیا، ۱۹۹۳ م، ۱۴۱۴ ق. رقی، ۷۰ ص.
- ۳۹ - ابطال غوایت رد مشعل هدای (اردو، چاپی) سید غلام شبر شاه. ثنائی پریس، سرگودها، ۱۹۵۶ م. ۴۰ ص.

- ۴۰ - ابعاد خانوادگی و سیاسی شخصیت حضرت زهرا (فارسی، چاپی) طوبی کرمانی.
- ۴۱ - ابعاد سیاسی زندگانی حضرت زهرا (فارسی، خطی) زهرا معتمدی امیری
- ۴۲ - ابوبکر و عمر چرا از فاطمه عیادت نمودند؟ (فارسی، چاپی) مسجد المصطفی، تهران. جیبی، ۱۶ ص.
- ۴۳ - اتحاف الانام، مسند فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) احمد تونی شلبی. دار الهدف، بیروت، لبنان، چاپ هفتم، ۱۹۹۴ م. وزیری، ۱۲۳ ص.
- ۴۴ - اتحاف السائل بما لفاطمه من الفضائل (عربی، خطی) محمد بن محمد بن عبدالله قلقشندی اکرای شافعی (۱۰۳۵ ق).
- ۴۵ - اتحاف السائل بما لفاطمه من المناقب (عربی، چاپی) محمد عبدالرئوف بن علی مناوی شافعی (۹۵۲ - ۱۰۳۱ ق). تحقیق: عبداللطیف عاشور. مکتبه القرآن، قاهره، ۱۴۰۷ ق. وزیری، ۱۱۰ ص.
- ۴۶ - احادیث فدک فی مصادر الفریقین (عربی، چاپی) ابو اسدالله محمد حیات بن محمد بن عبدالله انصاری. وزیری، ۹۷ ص.
- ۴۷ - الأحادیث الغراء فی مسند فاطمه الزهراء (س) (عربی، چاپی) وزیری، ۸۲ ص.
- ۴۸ - الاحادیث الواردة فی تزویج السیده فاطمه (عربی، خطی)
- ۴۹ - احادیث و کرامات حضرت فاطمه زهرا (س) = صحیفه فاطمیه (فارسی، چاپی)
- ۵۰ - احتجاج بانوی بزرگ (فارسی، چاپی) محمد علی مردانی. تهران، ۱۳۵۴ ش. رقی، ۶۷ ص.
- ۵۱ - احتجاج الزهراء فاطمه (فارسی، چاپی) حجه الله رضوی امیری نجفی. تهران، ۱۳۳۵ ش، ۱۳۷۶ ق. رقی، ۲۲۴ ص.
- ۵۲ - احراق بیت فاطمه فی الكتب المعتمره عند أهل السنه (عربی، چاپی) حسین بن محمدعلی غیب‌غلامی. نشر الهادی، قم، ۱۴۱۷ ق، ۱۳۷۵ ش. وزیری، ۲۵۶ ص.
- ۵۳ - احراق بیت الزهراء فی مصادر اهل السنه (عربی، چاپی) سید محمد حسین سجاد. دار الصادقین، قم، ۱۴۲۰ ق. رقی، ۱۴۴ ص.
- ۵۴ - أحسن الجزاء فی تصحیح حدیث الکساء (عربی، خطی) سید عباس کاشانی.
نقل از کتاب سند حدیث شریف کساء: ص ۳۲.
- ۵۵ - إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۱۰ (عربی، چاپی) قاضی نورالله مرعشی شوشتری (۱۰۱۹ ق).
- تعلیقات: آیة الله مرعشی نجفی (۱۳۱۵ - ۱۴۱۱ ق). انتشارات کتابخانه‌ی آیة الله نجفی، قم، ۱۴۰۳ ق. وزیری: ۷۶۰ ص.
- ۵۵ - احوالات خدام حضرت فاطمه (عربی، خطی) نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی آیة الله گلپایگانی قم: شماره‌ی ۸۴ - ۲۹ - ۵۶۳۴.
- ۵۶ - احوال بی بی فاطمه فارسی، خطی) نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی گنجینه‌ی ضیاء العلوم در شیخوپوره
- ۵۷ - احوال بی بی فاطمه (فارسی، خطی) عبدالغفور بن عبدالرحمان چشتی (ح ۱۲۸۸ ق). نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی «مکتبه الجمال» در ملتان پاکستان. نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی اسد نظامی در ملتان پاکستان.
- ۵۹ - احوال بی بی فاطمه (س) (شیروانی): بی بی فاطمه (س) (فارسی، چاپی)
- ۶۰ - احوال فاطمه (فارسی، خطی) نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی دانشگاه لس آنجلس: مجموعه‌ی شماره‌ی ۴۸۰ B کتاب چهارم.
- ۶۱ - احوال و سوانح بی بی فاطمه (فارسی، خطی) نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی گنج بخش در اسلام آباد پاکستان: شماره‌ی ۵۱۹۸.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی گنج بخش: ج ۴ ص ۲۰۷۲.
- ۶۲ - أخبار الزهراء (عربی، خطی) صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ ق). الذریعه: ج ۱ ص ۳۳۱ و ۶۳ - أخبار فاطمه (عربی، خطی) ابوطالب عبیدالله بن ابی زید انباری (۳۵۶ ق)
- ۶۴ - أخبار فاطمه (عربی، خطی) علی بن ابی سیف مدائنی (۲۱۵ ق). رجال نجاشی: ج ۲ ص ۲۹۹. منتهی المقال: ص ۲۵۸. مصفی المقال:

ص ۳۹۱

۶۵ - أخبار فاطمة ابو عبدالله مرزبانی (۳۷۸ ق). (عربی، خطی) أخبار فاطمة علیها السلام (بزاز): تفسیر خطبه فاطمه الزهراء علیها السلام (عربی، خطی)

۶۶ - أخبار فاطمة الزهراء (عربی، خطی)، ابوعلی صولی احمد بن محمد بن جعفر بصری (قرن ۴).

رجال نجاشی: ج ۱ ص ۲۲۱.

معالم العلماء: ص ۱۹.

الذریعه: ج ۱ ص ۳۴۳ شماره‌ی ۱۷۹۴.

الفهرست: ص ۳۲.

أمل الآمل: ج ۲ ص ۲۳.

معجم المؤلفین: ج ۲ ص ۸۸.

أعیان الشیعة: ج ۹ ص ۳۴۳.

این کتاب را نجاشی به عنوان کتابی قطور یاد کرده و امروزه مفقود است.

۶۷ - أخبار فاطمه (س) (صدوق): أخبار الزهراء (س) (عربی، خطی)

۶۸ - أخبار فاطمه و الحسن و الحسين (عربی، خطی) ابن ابی الثلج بغدادی ابوبکر محمد بن احمد کاتب (حدود ۳۲۵ ق).

۶۹ - أخبار فاطمه و منشأها و مولدها (عربی، خطی) ابو عبدالله محمد بن زکریا بن دینار غلابی (۲۹۸ ق).

۷۰ - أخبار الفاطمیات (عربی، خطی) ابن المدینی ابو الحسن علی مدنی بغدادی (۱۶۱ - ۲۳۴ ق).

ایضاح المکنون: ج ۱ ص ۴۴.

فهرست ابن ندیم: ص ۱۵۵.

الوافی بالوفیات: ج ۲ ص ۴۲.

روضات الجنات: ج ۵ ص ۱۹۱.

۷۱ - اخلاص در عمل (فارسی، خطی) محمد حسن یوسفی. تدوین: سید فاضل طباطبائی.

۷۲ - اخلاق حضرت فاطمه (فارسی، چاپی) محمد مهدی تاج لنگرودی. چاپخانه‌ی حیدری، تهران، ۱۳۶۹ ش، ۱۴۱۰ ق. رقعی، ۲۰۰ ص.

۷۴ - اخلاق فاطمه (فارسی، چاپی) احمد لقمانی. عطر سعادت، قم، ۱۳۷۹ ش. رقعی، ۱۲۰ ص.

۷۵ - اخلاق فاطمه و صفاتها و کراماتها (عربی، چاپی) فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق). (فارسی، چاپی) سید محمد حسینی شاهرودی.

۷۶ - أدب الزهراء (عربی، خطی) سید محمد جمال هاشمی.

۷۷ - الزهراء علیها السلام (از همین مؤلف): ص ۸۱.

۷۸ - ادعیة السیده فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) محمد تقی دخیل. دار المرتضی، بیروت، لبنان، ۲۰۰۲ م. جیبی، ۲۹۰ ص.

۷۹ - ادعیة فاطمیه (فارسی، چاپی) محمد دشتی. مؤسسه‌ی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، قم، ۱۳۷۷ ش. جیبی، ۱۲۳ ص.

۸۰ - ادعیه و اذکار حضرت فاطمه (فارسی، خطی) محمد روحانی علی آبادی

۸۱ - اذان ناتمام (فارسی، چاپی) حسین صبوی. نشر حضور، قم، ۱۳۷۸ ش. رقعی، ۱۷۴ ص.

۸۲ - الأربعون حدیثا فی فضائل امیرالمؤمنین و سیده نساء العالمین بروایت عائشه، احمد محمودی. (عربی، چاپی) مؤسسه‌ی البلاغ، بیروت، ۱۴۱۰ ق. ۲۰۸ ص.

- ۸۳- الأربعون حدیثا فی مناقب سیده النساء فاطمه الزهراء (عربی، خطی) محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی (۵۸۸ ق).
- ۸۴- الأربعون حدیثا فی مناقب فاطمه الزهراء (عربی، خطی) نجم‌الدین جعفر عسکری تهرانی (۱۳۱۳ - ۱۳۹۴ ق).
- ۸۵- الأربعین فی فضائل الزهراء (عربی، چاپی) ابو صالح مؤذن احمد بن عبدالملک نیشابوری (۳۸۸ - ۴۷۰ ق). چاپ بیروت. معالم العلماء: ص ۲۵.
- ۸۶- ارجوزه فی حدیث الکساء (عربی، چاپی) محمد بن معز الدین حلی قزوینی.
- ۸۷- ارجوزه فی حدیث الکساء (عربی، خطی) محمد بن مهدی حسینی قزوینی (۱۳۳۵ ق).
- ۸۸- ارجوزه فی مناقب فاطمه الزهراء (عربی، خطی) هادی بن عباس کاشف الغطاء (۱۳۷۹ ق).
- ۸۹- ارنک ایسلام قادینی حضرت فاطمه ابراهیم امینی. (ترکی استانبولی، چاپی) ترجمه: سید سجاد حسینی. انتشارات انصاریان، قم، ۱۴۱۲ ق. رقی، ۳۴۰ ص.
- ۹۰- إزالة الرین فی مناقب فاطمه و الحسنین (عربی، چاپی) چاپ سنگی، استانبول. مجله‌ی تراثنا: شماره‌ی ۱۴ ص ۶۲.
- ۹۱- إزالة الشک عن مسئله فدک (اردو، چاپی) محمد عبدالستار تونسوی. مکتبه رشیدیہ، امیر شریعت، ملتان. رقی، ۶۴ ص.
- ۹۲- از بهشت تا بهشت (فارسی، چاپی) واحد تحقیقات و امور فرهنگی مسجد مقدس جمکران. انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۷۶ ش. جیبی، ۴۸ ص.
- ۹۳- ازدواج آسمانی (فارسی، چاپی) مهدی گرجی. نشر پیام عترت، اصفهان، ۱۳۸۱ ش. رقی، ۱۴۴ ص.
- کارنامه نشر ۱۳۸۱: ص ۴۵۱ شماره ۷۷۸۴.
- ۹۴- ازدواج علی و فاطمه (س) (فارسی، خطی) ف. فلاحتی
- ۹۵- ازدواج فاطمه (س) (فارسی، خطی) محمد روحانی علی آبادی.
- ۹۶- ازدواج فاطمه و علی به روایت امام سجاد (فارسی، خطی) محمد بن هارون رویانی (۳۹۷ ق). ترجمه: محمد روحانی علی آبادی.
- ۹۷- ازدواج و زندگی مشترک فاطمه (فارسی، خطی) وحید رضائیان. کتاب ریحانه وحی: ص ۳۲۸.
- ۹۸- از رحلت رسول تا شهادت بتول (س) (فارسی، چاپی) مسعود پور سید آقایی. نشر حضور، قم، ۱۳۸۱ ش. پالتویی، ۶۰ ص.
- ۹۸- از زبان مادرم (فارسی، خطی) محسن کرمانشاهی.
- ۹۹- از سرگذشت فاطمه پیرس (فارسی، خطی) عین شاه حیدر آبادی.
- ۱۰۰- از فاطمه تا فاطمه (س) (فارسی، چاپی) شادی شاکری دیلمی. انتشارات شرفی، مشهد، ۱۳۷۸ ش. ۳۲ ص.
- ۱۰۱- از فاطمیه تا محرم (فارسی، چاپی) ناصر شهیدی ساجدی فر. انتشارات نصایح، قم، ۱۳۸۲. رقی، ۱۹۲ ص.
- ۱۰۲- از مورش فاطیمی داس (پرتغالی، چاپی) مویز اسپیریتو سانتو. دانشگاه نوا، لیسبون (پرتغال). وزیر، ۳۹۲ ص.
- ۱۰۳- از میان شعله‌ها (فارسی، چاپی) محمد انصاری زنجانی خوئینی. نشر الهادی، قم، ۱۳۷۸ ش ۱۴۲۰ ق. رقی، ۹۰ ص.
- ۱۰۴- اسالی سیتی یود سوشیال دایگریا (پرتغالی، چاپی) انتشارات ادی کیوس پاولستاس، لیسبون (پرتغال).
- ۱۰۵- اسامی آو فاطیماز بایاگرافی (انگلیسی، چاپی) مؤسسه‌ی در راه حق. ترجمه‌ی: سید سعید ارجمند هاشمی. آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲ ش. رقی، ۵۶ ص.
- ۱۰۶- اس ترس پستورین (پرتغالی، چاپی) ژبانی کاراتل.
- ۱۰۷- الاستفتات حول فاطمه الزهراء (عربی، خطی) سید محمد حسینی شیرازی.
- ۱۰۸- اسرار الاسماء لفاطمه الزهراء (عربی، چاپی) حسین عبدالله مرعی. دار المجتبی، بیروت، لبنان.

- ۱۰۹ - اسرار دختر کشی عرب در جاهلیت (فارسی، چاپی) محمد واصف. فرانکفورت، ۱۳۴۹ ش. جیبی، ۱۶ ص.
- ۱۱۰ - اسرار تسمیه سیده النساء بفاطمه سید احمد موسوی غریفی. (عربی، چاپی) قم، ۱۴۲۱ ق. جیبی، ۱۳۶ ص.
- ۱۱۱ - اسرار فاطمیه (فارسی، چاپی) جواد بن محمد تقی افسر خوانساری. چاپ سنگی، تهران، ۱۳۳۸ ش. فهرست کتابهای چاپی خان بابامشار: ج ۱ ص ۲۹۴.
- ۱۱۲ - الاسرار الفاطمیه (عربی، چاپی) محمد فاضل مسعودی. انتشارات زائر، قم، رابطه الصدقه الاسلامیه، لندن، ۱۴۲۰ ق. وزیری، ۵۳۵ ص.
- اسرار فدک (فارسی، چاپی) محمد باقر انصاری، سید حسین رجایی. چاپ اول: نشر الهادی، قم، ۱۴۱۷ ق، ۱۳۷۵ ش، چاپ سوم: ۳۰۴ ص.
- ۱۱۳ - اسرار فضایل فاطمه فارسی، چاپی) محمد حسین یوسفی. نشر مولود کعبه، قم، ۱۳۸۰ ش، ۱۴۲۲ ق. رقی، ۵۰۰ ص.
- ۱۱۴ - اسرار و آثار تسیح حضرت زهرا (س) علیرضا رجالی تهرانی. (فارسی، چاپی) چاپ اول: انتشارات نبوغ، قم، ۱۳۷۴ ش. چاپ سوم: ۱۳۷۵ ش، ۱۴۱۷ ق. رقی، ۶۴ ص.
- ۱۱۵ - اسطوره تزوج علی بنت ابی جهل (عربی، چاپی) ابراهیم انصاری زنجانی خوئینی. اسلام کی شهزا (اردو، چاپی) سید ریاض علی بنارسی. بنارس، الجواد بکدپو.
- ۱۱۶ - اسلام کی مثالی خاتون (اردو، چاپی) سعید سیدین. صادقیه مشن، تعلیمی پرس، سیالکوت، پاکستان. ۱۶ ص.
- ۱۱۷ - اسماء السیده الزهراء (عربی، چاپی) سید محمد کاظم قزوینی.
- ۱۱۸ - الأسماء المبارکه فی أسماء فاطمه الزهراء (عربی، خطی) سعید ابو معاش.
- ۱۱۹ - اسناد آخرت (اردو، چاپی) محمد علی زائری رضوی زید پوری. مفید الاسلام، حیدرآباد، ۱۳۱۷ ق. تصنیفات و تألیفات علماء هند (شہوار نقوی).
- ۱۲۰ - اسناد فدک در قرآن و روایات (فارسی، چاپی) مجموعه فرهنگی الغدیر. مجموعه فرهنگی الغدیر، تهران، ۱۳۸۲.
- ۱۲۱ - اسوه النساء، بانوی نمونه عالم (فارسی، چاپی) سید محمد حسین بهارنچی. ناشر: مؤلف. وزیری، ۷۳۵ ص.
- ۱۲۲ - اسوه اخلاق (فارسی، چاپی) سید محمد حسینی شاهرودی. سازمان تحقیقات خود کفائی بسیج، تهران، ۱۳۷۶ ش. رقی: ۶۰ ص.
- ۱۲۳ - اشراقات فکریه من انوار الخطبه الفدکیه (عربی، چاپی) حبیب هدیی. مؤسسہ الهدایه، بیروت، ۱۴۱۶ ه، ۱۹۹۵ م.
- ۱۲۴ - اشعار درباره‌ی حضرت فاطمه به طرز القبا (فارسی، خطی) علی فلسفی (لطفی زاده).
- ۱۲۵ - اشعار فی مرثی الزهراء (عربی، خطی) سید صدرالدین صدر (۱۲۹۹ - ۱۳۷۳ ق).
- ۱۲۶ - أشعه من حیاہ الصدیقه فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) هیئت تحریریه. چاپ اول: دار التوحید، کویت، جیبی، ۱۰۸ ص.
- ۱۲۶ - اشک عرش یا عبره‌ی عرشیان (فارسی، چاپی) حسن انصاری زاده. نشر غیاث، تهران، ۱۳۷۲ ش. رقی، ۴۷ ص.
- ۱۲۷ - اشکنامه (فارسی، چاپی) مهدی صفیاری. انتشارات ام ابیها، قم، ۱۳۷۹ ش. رقی، ۷۲ ص.
- ۱۲۸ - اشکهای فاطمه پشتوانه‌ی شمشیر علی (فارسی، چاپی) سید احمد علم‌الهدی. کتابخانه‌ی صدر، تهران، ۱۳۵۱ ش. جیبی، ۱۰۹ ص.
- ۱۳۰ - اشکی برای کوثر (فارسی، چاپی) جعفر رسول‌زاده (آشفته). انتشارات دار الغدیر، قم، ۱۳۸۰ ش. جیبی، ۶۴ ص.
- ۱۳۱ - الاصول فی توحید بنت الرسول (اردو، چاپی) سید خادم حسین بخاری. اداره‌ی تبلیغ شیعہ، وزیر آباد، پاکستان. ۲۲۴ ص.
- ۱۳۲ - أضواء الدرر الغوالی فی ایضاح أحوال فدک و العوالی (عربی، خطی) بحار الانوار: ج ۱ ص ۲۱.

الذریعه: ج ۲ ص ۲۱۶ ش ۸۴۰.

- ۱۳۳ - الاضواء فی مناقب الزهراء (عربی، چاپی) سید احمد سابق حسینی. دار جوامع الکلم، بیروت، ۱۴۲۳ ق. وزیری، ۲۱۰ ص.
- ۱۳۴ - إظهار فی تحقیق میراث السید المختار (اردو، چاپی) سید عبد الباسط محمد عالم عریضی. مفید عام ستیم پریس، لاهور، ۱۳۲۱ ق. ۳۸ ص.
- ۱۳۵ - اعجاز حضرت فاطمه (اردو، چاپی) کتابخانه مطبع یوسفی، لاهور. ۳۴ ص.
- ۱۳۶ - أعلام النساء ج ۳: فاطمه الزهراء (س) (عربی، چاپی)
- ۱۳۷ - اعلماؤها صدیقه شهیده (عربی، چاپی) موسسه السبطين العالمیه، قم، ۱۳۸۱ ش. رقی، ۸ ص.
- ۱۳۸ - إعلموا أنى فاطمه، ج ۱ - ۱۰ (عربی، چاپی) عبدالحمید مهاجر. دارالکتاب و العتره، بیروت، ۱۴۱۳ ق.
- افول مدینه (فارسی، چاپی) رضا احمدی بندر عباسی. انتشارات عصر ظهور، قم، ۱۳۷۸ ش. رقی، ۱۶۰ ص.
- ۱۳۹ - اقوال مقبول در عظمت بنت رسول (اردو، چاپی) نذر حسین قمر. اداره‌ی پیام حق، باب العلم، لاهور، ۱۹۹۵ م.
- ۱۴۰ - اکاندی چاو دس اپراریوس (پرتغالی، چاپی) پاپ لئو هشتم. انتشارات ادی کیوس پاولستاس، لیسبون (پرتغال).
- ۱۴۱ - اکسیر الشفاء ترجمه‌ی حدیث کساء (اردو، چاپی) سید وجاهت حسین (۱۳۴۰ ق). چاپخانه گلستان محمدی، لکنهو.
- ۱۴۲ - اگر نبود فاطمه (فارسی، چاپی) عباسعلی مؤذنی. مؤسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی نهاوندی، قم. رقی، ۸۰ ص.
- ۱۴۳ - الذین يؤذون النبی
- (عربی، خطی) ابو الحسن علی بن محمد مدائنی اخباری (۲۲۵ ق). خصائص فاطمیه: ص ۲.
- ۱۴۴ - الفبای شخصیتی حضرت زهرا (س): فرهنگ فاطمیه، مهدی نیلی پور (فارسی، چاپی)
- ۱۴۵ - ال کولار میلاگروز (اسپانیایی، چاپی) سید مهدی شجاعی. مترجم: جعفر گزالس و لیلا گزالس. انتشارات بنیاد اندیشه اسلامی، تهران، ۱۴۱۶ ه، ۱۹۹۵ م. خشتی، ۲۴ ص.
- ۱۴۵ - الگوهای ناب در نگاه دخت آفتاب (فارسی، چاپی) احمد لقمانی. انتشارات عطر سعادت، قم، ۱۳۸۰ ش. رقی، ۲۰۸ ص.
- ۱۴۶ - الگوی زن مسلمان (فارسی، چاپی) اصغر بحرانی. انتشارات عصر ظهور، قم، ۱۳۸۰ ش. رقی، ۸۰ ص.
- ۱۴۷ - الگوی مادران (فارسی، چاپی) محمد کاظم سجادی. نشر دانشجو، همدان، ۱۳۷۸ ش. رقی، ۸۰ ص.
- ۱۴۸ - ام ابیها (عربی، چاپی) محمد حمزوی. موسسه الامین، قم، ۱۳۸۱ ش. رقی، ۲۵ ص.
- ۱۴۹ - ام الأئمه (اردو، چاپی) مطبع حیدری، حیدرآباد دکن.
- ۱۵۰ - ام الأئمه بجواب امهات الامه (اردو، چاپی) سید محمد محسن وفا سیتاپوری هندی (قرن ۴ ق). مطبع یوسفی، دهلی (هند)، ۱۳۲۹ ق. وزیری، ۱۶۸ ص.
- ۱۵۱ - ام ابیها (فارسی، چاپی) رضا شیرازی. چاپ اول: انتشارات پیام آزادی، تهران، ۱۳۷۰ ش. رقی، ۱۶۴ ص. چاپ هشتم: ۱۳۷۴ ش. رقی، ۱۶۸ ص.
- ۱۵۲ - ام ابیها (فارسی، چاپی) سپیده کاشانی. تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۹ ش. ۱۱ ص.
- ۱۵۳ - ام ابیها (فارسی، چاپی) ف. ه. تهرانی. مکتب الإمام المنتظر (ع)، تهران، ۱۹۷۷ م. وزیری، ۱۸۲ ص.
- ۱۵۴ - ام ابیها (ترکی استانبولی، چاپی) ابراهیم امینی. ترکیه، ۱۹۹۶ م.
- ۱۵۵ - ام ابیها (فارسی، چاپی) غزل تاجبخش. تهران، ۱۳۵۷ ش. رقی، ۲۵ ص.
- ۱۵۶ - ام ابیها (عربی، چاپی) محمد حمزوی. ناشر مؤلف، ۱۴۲۰ ق، ۱۹۹۹ م. ۴۸ ص.

۱۵۷ - ام ایها صدیقه‌ی کبری (فارسی، چاپی) اسدالله ناصح.

۱۵۷ - ام ایها فی صحاح المسلمین و مسانیدهم (عربی، چاپی) حسین محمد علی فاضلی. دار المرشد، بیروت، لبنان، ۱۴۲۲ ق. وزیری، ۳۴۳ ص.

۱۵۸ - ام ایها مادر نمونه‌ی اسلام (فارسی، چاپی) غلامعلی رحیمیان. امیر، قم، ۱۳۵۴ ش. جیبی، ۲۲۷ ص.

۱۵۹ - اما دخترم فاطمه! (... فارسی، چاپی) ب، ام نرجس. انتشارات دلیل، قم، ۱۳۷۹ ش. رقی، ۱۲۸ ص.

۱۶۰ - امتزاج نور (فارسی، چاپی) زهرا بنیانیان. سازمان تحقیقات خودکفائی بسیج، تهران، ۱۳۷۶ ش. پالتویی، ۵۲ ص.

۱۶۱ - ام الحسنین بنت أكرم رسول، السیده فاطمه الزهراء البتول (عربی، چاپی) احمد عبدالمنعم عبدالسلام حلوانی. مطبعه الأمانه، قاهره، ۱۹۶۹ م. رقی، ۱۰۳ ص.

۱۶۲ - ام الشهداء فاطمه بنت محمد (عربی، چاپی) مهدی عبدالحسین. مکتبه العلمین، نجف، ۱۳۸۷ ق.

۱۶۳ - الانتصار، دفاعاً عن الصدیقه الشهیده فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) علی کورانی عاملی. دار السیره، بیروت، لبنان، ۱۴۲۲ ق. وزیری، ۵۰۸ ص.

۱۶۳ - إنتصار الشیعه فی رد ابن تیمیة (اردو، چاپی) حکیم احمد شاه. راولپندی، انجمن امامیه اثنا عشریه. ۳۵ ص.

۱۶۴ - انساب الرسول و اولاد البتول (عربی، چاپی) عبیدالله بن موسی بن احمد بن محمد اعرج، ۳۷۵ ق.

۱۶۵ - انسیه‌ی حوراء (فارسی، چاپی) محمد تقی ژولیده نیشابوری. پیام حق، تهران، ۱۳۶۹ ش. جیبی، ۹۲ ص. چاپ دوم: ۱۰۳ ص.

۱۶۶ - انوار حدیث کساء (سندی، چاپی) سید اسد عالم نقوی. انتشارات انصاریان، قم، ۲۰۰۰ م. رقی، ۹۴ ص.

۱۶۷ - انوار حسینی (فارسی، خطی) محمد باقر بن محمد تقی مجلسی. ترجمه:

محمد حسین غلام.

۱۶۸ - انوار حق مسئله‌ی فدک (اردو، چاپی) سید محمد عارف نقوی، ۱۹۸۸ م. اسلامیه مشن، لاهور، ۱۹۸۳ م. ۱۱۹ ص.

۱۶۹ - انوار عصمت (فارسی، چاپی) حسین مظاهری.

۱۷۰ - الأنوار اللامعه فی تواریخ سیدتنا الصدیقه فاطمه (عربی، خطی) محمدرضا طبسی نجفی (۱۳۲۴ - ۱۴۰۵ ق).

۱۷۱ - أنوار الولاء فی مآتم الزهراء (عربی، چاپی) سید احمد حکیم. انتشارات فیروزآبادی، قم، ۱۴۱۹ ق، ۱۹۹۸ م. وزیری، ۲۳۰ ص.

۱۷۲ - أنوار الهدایه فی مبحث فدک و القرطاس و دفع بعض شبهات الناس (عربی، خطی)

محمدانور بن نورالدین محمد اکبر آبادی هندی (۱۱۹۲ ق).

۱۷۳ - إنها فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) محمد عبده یمانی. چاپ اول: دار المنار، دمشق، مؤسسه علوم القرآن، لندن، ۱۴۱۶ ق. چاپ

دوم: دار المورخ العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ق. وزیری، ۳۶۰ ص.

۱۷۴ - آنی فاطمه (عربی، چاپی) لبنان، ۱۴۲۲ ق. پالتویی، ۴۵ ص.

۱۷۵ - اهل بیت در حدیث کساء (فارسی، چاپی) حسین استاد ولی. مرکز فرهنگی انتشاراتی شبر، تهران، ۱۳۷۷ ش. رقی، ۸۰ ص.

کارنامه نشر ۱۳۷۷ ش: ص ۱۱۰، شماره‌ی ۱۶۷۳.

۱۷۶ - اهلیتون آناسی حضرت فاطمه یاسین نوری اوزترک. (ترکی استانبولی، چاپی) نشر حوریه، استانبول، ۱۹۹۵ م. رقی، ۳۲

ص.

۱۷۷ - ایسلامین بیوک خانیمی، صدیقه طاهره (ترکی آذری، چاپی) عبدالرحیم عقیقی بخشایشی. مترجم: واقف آذربایجانی. چاپ

اول: باکو، نشر الهدی، ۱۹۹۶ م، ۲۲۸ ص.

- ۱۷۸ - با شخصیت‌ترین بانوی جهان (فارسی، چاپی) ناصر مکارم شیرازی. انجمن محبان الفاطمه (س)، مشهد، ۱۳۶۳ ش، ۱۴۰۵ ق. رقی، ۶۰ ص.
- ۱۷۹ - بانوی آفتاب (فارسی، چاپی) نسترن قدرتی انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۹ ش رقی، ۸۰ ص
- ۱۸۰ - بانوی اسلام (فارسی، چاپی) سید مفید ملتجی خلخالی (حدود ۱۳۵۰ ق). ترجمه‌ی فارسی کتاب «المرأ المسلمه» است.
- ۱۸۱ - بانوی اول صدیقه‌ی کبری فاطمه زهرا (س) جواد نعیمی. (فارسی، چاپی) سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۰ ش. وزیری، ۱۵۶ ص.
- ۱۸۲ - بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا (س) مؤسسه‌ی در راه حق. (فارسی، چاپی) رقی، ۴۸ ص.
- ۱۸۳ - بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا (س) (فارسی، چاپی) سید ابوالفضل موسوی گرمارودی. نشر الهادی، قم ۱۴۱۸ ق، ۱۳۷۶ ش. رقی، ۱۸۹ ص.
- ۱۸۴ - بانوی بهشت (فارسی، چاپی) سید عبدالحسین شرف الدین ترجمه: خدیجه مصطفوی نشر زکیه، مشهد، ۱۳۷۸ ش. ۸۲ ص
- ۱۸۵ - بانوی نمونه‌ی اسلام فاطمه زهرا (س) (فارسی، چاپی) ابراهیم امینی. انتشارات سودمند، تهران، ۱۳۴۹ ش. جیبی، ۲۸۹ ص.
- ۱۸۶ - بای ذنب قتلت (فارسی، چاپی) ناصر شهیدی، روح الله گائینی. ناشر: مؤلف، قم، ۱۳۸۱ ش. جیبی، ۹۶ ص.
- ۱۸۷ - البلاغه الفاطمیه من الدوحه المحمدیه (عربی، چاپی) سید جاسم بن حسن شبر. نجف، ۱۹۵۱ م. جیبی، ۲۰ ص.
- ۱۸۸ - پاره‌ی پیامبر، ج ۱ - ۷ (فارسی، چاپی) عبدالکریم بی‌آزار شیرازی. دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- ۱۸۹ - پژوهشی در مصحف فاطمه (فارسی، خطی) عبدالله امینی. (فارسی، چاپی) محمد واصف. قم، ۱۳۷۵ ش. جیبی، ۲۰۰ ص.
- ۱۹۰ - پیرامون عصمت حضرت فاطمه (س) (فارسی، چاپی) حسن حسن‌زاده آملی. چاپ مرجان، آمل، ۱۳۸۰ ش. رقی، ۴۴ ص.
- ۱۹۱ - ترجمه‌ی حدیث کساء (فارسی، چاپی) بدایع نگار خراسانی. عنوان دیگر این کتاب «کسائیه منظوم» است.
- ۱۹۲ - ترجمه حدیث کساء (اردو، چاپی) سید زوار حسین میرزا پوری. چاپ دهلی.
- ۱۹۳ - ترجمه‌ی حدیث کساء منظوم (اردو، چاپی) سید قمر عباس رضوی قمی.
- انجمن هاشمیه، حیدرآباد. ۱۶ ص.
- ۱۹۴ - وفات شافعی‌ی روز جزا حضرت فاطمه زهرا (س) (فارسی، چاپی) مؤلف:؟ تهران، ۱۳۲۶ ش. جیبی، ۳۱ ص. ۱۹۵.
- ۱۹۵ - ترجمه‌ی خبر عروسی حضرت علی و فاطمه زهرا (ع) (فارسی، خطی) نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران.
- ۱۹۶ - ترجمه‌ی صحیفه‌ی الزهراء (اردو، خطی) ترجمه: سید ذی‌شان حیدر جوادی اله‌آبادی، ۱۳۷۹ ش.
- ۱۹۷ - ترجمه‌ی عوالم، جلد حضرت زهرا (فارسی، خطی) عبدالله بن نورالله بحرانی اصفهانی. ترجمه: حسن بن ابراهیم بن عبدالغفور یزدی (قرن ۱۴).
- ۱۹۸ - ترجمه‌ی فاطمه الزهراء قدوه و اسوه (فارسی، خطی) سید محمدتقی مدرسی. ترجمه: سید محسن سعیدزاده.
- ۱۹۹ - ترجمه‌ی فاطمه الزهراء من تاریخ مدینه دمشق (عربی، خطی) ابن عساکر.
- ۲۰۰ - ترجمه‌ی فاطمه الزهراء من المهد الی اللحد (فارسی، خطی) سید محمد کاظم قزوینی. ترجمه: محمدرضا انصاری.
- ۲۰۱ - ترجمه فص حکمه عصمتیه فی کلمه فاطمیه (فارسی، چاپی) حسن حسن‌زاده آملی. ترجمه: محمدحسین ناصحی. انتشارات سروش، سازمان تحقیقات بسیج، تهران، ۱۳۷۶ ش. رحلی، ۵۶ ص.

- ۲۰۲ - ترجمه‌ی منظوم حدیث شریف کساء (فارسی، چاپی) علی‌اکبر پیروی. ۱۳۹۷ ق. وزیری، ۴۸ ص.
- ۲۰۳ - ترجمه و تحشیه‌ی حدیث کساء (فارسی، چاپی) علی‌خیابانی. چاپ تبریز، ۱۳۵۹ ش.
- ۲۰۴ - ترجمه‌ی وفاه الزهراء (فارسی، چاپی) سید عبدالرزاق موسوی مفرم. ترجمه: مسعود پاکپور شیرازی. رقعی، ۱۹۳ ص.
- ۲۰۵ - ترکه‌ی النبی (عربی، خطی) حماد بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد بن زید (متوفای حدود ۶۳۵). نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی ظاهریه دمشق: شماره‌ی ۵۴.
- ۲۰۶ - تزویج سیده‌ی النساء فاطمه‌ی الزهراء (فارسی، خطی) محمدباقر بن محمدتقی مجلسی. تدوین: محمد روحانی علی‌آبادی.
- ۲۰۷ - انجمه‌ی الأحزان و البلیا، وفاه فاطمه‌ی الزهراء (عربی، خطی) مندیله بن علی بحرانی اوالی. مستدرک‌الذریعه (طباطبائی): شماره‌ی ۲۸۳۴.
- ۲۰۸ - الجنه‌ی العاصمه (فارسی، چاپی) سید محمدحسن میرجهانی اصفهانی (۱۳۱۵ - ۱۴۱۳ ق). کتابخانه‌ی صدر، تهران، ۱۳۷۱ ش. وزیری، ۳۶۱ ص.
- ۲۰۹ - الجنه‌ی العاصمه للصوصارم القاصمه، میرجهانی (عربی، چاپی) سید عبدالکریم بن جواد بن عبدالله جزائری تستری (۱۲۱۵ ق). در این کتاب اثبات کرده که ازدواج با چند تن از فرزندان دختری حضرت فاطمه علیهاالسلام جایز است.
- ۲۱۰ - جنه‌ی المأوی فی أحوال فاطمه‌ی الزهراء (فارسی، خطی) محمدعلی برغانی قزوینی (قرن ۱۳). نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی دانشگاه تهران: شماره‌ی ۶۵۴۲.
- ۲۱۱ - جواب بعض‌ی العامة عن إعتراضه علی أصحابنا بأنکم ترمون حدیث «نحن الأنبیاء لانورث» (بالوضع (عربی، خطی) افضل‌الدین محمد (قرن ۱۱). نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی شیخ محسن جصانی.
- ۲۱۲ - حدیث شریف کساء با ترجمه (فارسی، چاپی) سید ضیاء‌الدین تنگابنی. ندای کوثر، قم، ۱۳۸۱ ش. نیمه جیبی، ۳۲ ص.
- ۲۱۳ - حدیث شریف کساء (بحر طویل) (فارسی، خطی) قنبر
- ۲۱۴ - حدیث شریف کساء منظوم (عربی، چاپی) شرف‌الدین جعفر بن محمدباقر شوشتری (۱۳۳۵). چاپخانه‌ی صافی، اهواز، ۱۳۳۵ ق. جیبی، ۱۷ ص.
- ۲۱۵ - حدیث شریف کساء یا شفیعی مطمئن (فارسی، چاپی) سید جمال‌الدین استرآبادی. موسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی معارف، چاپ اول: ۱۳۷۵ ش، چاپ دوم: ۱۳۷۹ ش. رقعی، ۱۵۸ ص.
- ۲۱۶ - حدیث کساء در ادب فارسی (فارسی، خطی) اصغر ارادتی.
- ۲۱۷ - حدیث کساء در کتب معتبر اهل سنت (فارسی، چاپی) تألیف سید مرتضی عسکری. ترجمه: عزیزالله عطاردی. انتشارات مسجد المهدی علیه السلام، تهران.
- ۲۱۸ - حدیث کساء منظوم و ترجمه (اردو، چاپی) سید مرتضی حسین فاضل. ناظم: سید افسر عباس زیدی. چاپ لاهور. ۶۴ ص.
- ۲۱۹ - حدیث مجمع‌الکساء (فارسی، چاپی) آقا خان مازندرانی (متخلص به غافل). چاپ سنگی، میرزا عباس، تهران، ۱۳۰۲ ق. جیبی، ۹۵ ص.
- ۲۲۰ - حور در آتش (فارسی، چاپی) سید مسعود پور سید آقایی. نشر حضور، قم، ۱۳۸۱ ش. رقعی، ۱۷۵ ص.
- ۲۲۱ - حیاة الزهراء (اسپانیایی، چاپی) خضراوی. مترجم:؟ برزیل، ۱۴۱۷ ق.

- ۲۲۲ - حیاة الزهراء (پرتغالی، چاپی) خضراوی. مترجم:؟ برزیل، ۱۴۱۷ ق.
- ۲۲۳ - حیاة السیده فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) سید جعفر شهیدی. ترجمه: ریاض اخرس. دار الهادی، بیروت، ۱۴۲۲ ق. وزیری، ۳۲۶ ص.
- حیاة سیده النساء فاطمه الزهراء (عربی، چاپی) باقر شریف قرشی. مکتبه الامام الحسین علیه السلام العامه وزیری، ۴۰۵ ص
- ۲۲۴ - خطابه‌ی بزرگ بانوی اسلام (فارسی، چاپی) ناشر: مؤلف. عبد رضی ربانی. جیبی، ۹۶ ص.
- ۲۲۵ - خطابه‌ی فاطمه زهرا (س) (فارسی، چاپی) خلیل کمره‌ای (۱۳۱۷ - ۱۴۰۵ ق). چاپ اول: کتابخانه‌ی سقراط، تهران، ۱۳۶۷ ق. وزیری، ۱۳۳ ص.
- ۲۲۶ - خطبه‌ی منظومه‌ی حضرت زهرا (س) (فارسی، خطی) سید رضا آل یاسین.
- ۲۲۷ - خلفیات کتاب مأساه الزهرا ۲ - ۱ (عربی، چاپی) سید جعفر مرتضی عاملی. وزیری، ج ۱، ۳۲۰ ص.
- ۲۲۸ - الداهیه الحاطمه علی من أخرج عن أهل البيت فاطمه (عربی، چاپی) حیدر علی فیض آبادی هندی حنفی. چاپ هند، ۱۲۷۵ ق. الثقافه الإسلامیه فی الهند: ص ۲۱۹.
- دراسه عن حیاة فاطمه الزهراء
- ۲۲۹ - دراسه لنسخه مخطوطه من کتاب «فضائل فاطمه الزهراء» ابن هشام محمد جعفر بن محمد کاظم دانش پور. (عربی، خطی) دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ ش.
- ۲۳۰ - الدرہ البیضاء فی أحوال فاطمه الزهراء (عربی، خطی) سید جمال‌الدین محمد بن حسین یزدی حائری.
- ۲۳۱ - الدرہ البیضاء فی تاریخ سیده النساء فاطمه الزهراء (عربی، خطی) نجم‌الدین جعفر عسکری تهرانی (۱۳۱۳ - ۱۳۹۵ ق).
- ۲۳۲ - ذخیره العقبی فی مثالب أعداء فاطمه الزهراء (عربی، خطی) عباس بن محمد رضا قمی (۱۲۹۴ - ۱۳۵۹ ق). (فارسی، چاپی) پژوهشکده‌ی باقرالعلوم. رقععی، ۳۰ ص.
- ۲۳۳ - رساله‌ی لوح حضرت فاطمه (فارسی، چاپی) سید عزیزالله امامت کاشانی. کاشان. جیبی، ۴۰ ص.
- ۲۳۴ - رساله مکیه فی تفضیل الزهراء (عربی، چاپی) سید کاظم بن قاسم حسینی رشتی (۱۲۵۹ ق). چاپ تبریز، ۱۲۷۷ ق.
- ۲۳۵ - رنجهای زهرا (فارسی، چاپی) مؤلف سید جعفر مرتضی عاملی. مترجم: محمد سپهری. (فارسی، خطی)

کتابنامه

قرآن کریم

نهج البلاغه - دکتر شهیدی

احتجاج - احمد بن علی طبرسی (۵۶۰ هـ ج)، تحقیق سید محمد باقر خراسان

احقاق الحق - قاضی نورالله مرعشی

انساب الأشراف - البلاذری

العقد الفرید - ابن عبدربه

الامامه و السياسه - ابن قتیبہ

الأموال ... ابو عبید قاسم بن سلام، تحقیق محمد خلیل هراس

الصدیقه الشہیده فاطمه الزهراء ... علامه سید عبدالرزاق مقرم

اصول کافی شیخ کلینی

المعجم الكبير طبرانی - تحقيق حمدى عبدالمجيد سلفى

الامالى - شيخ صدوق

الامالى - محمد بن حسن طوسى

الامالى - شيخ مفيد

الامالى - سيد مرتضى

الامامه و السياسه - ابن قتيبه الدينورى

البدايه و النهايه - ابن كثير

ارشاد فى معرفه حجج الله العباد - شيخ مفيد

ارشاد - ديلمى

الغدیر - علامه امينى

الوافى بالوفيات - صفدى

اثبات الوصيه - المسعودى

اعلام النساء - عايشه بنت الشاطى

الاختصاص - شيخ مفيد

المواهب اللدنيه - الحافظ ابوالعباس شهاب الدين القسطلانى

الكلمه الغراء فى تفضيل الزهراء - سيد عبدالحسين شرف الدين

الرياض النضره - محب الدين طبرى

اسد الغابه - ابن اثير

اسرار آل محمد سليم بن قيس

الوافى - فيض كاشانى

المحاسن و المساوى - شيخ إبراهيم بن محمد بيهقى

الجامع الصحيح - محمد بن عيسى

الاستيعاب - حافظ عبد البر

أخبار الدول ... الفرغانى

الدر المنثور جلال الدين سيوطى

الصواعق المحرقة - ابن حجر هيثمى مغربى

الخصائص الفاطميه - ملا محمد باقر كجورى

الفصول المهمه - ابن صباغ مالكى

الاسلام و الشيعه - محمود شهابى

اهل البيت - توفيق ابو علم

المرتقى الى الفقه الارقى - سيد محمد روحانى

ايعان الشيعه - سيد محسن امين عامل

اسرار و آثار تسبيح حضرت زهرا - عليرضا رجالى تهرانى

- آئینه ایزد نما - آیت الله محمد رضا ربانی
 اسرار فدک - محمد باقر انصاری؛ سید حسین رجائی
 اخلاق فاطمه حضرت فاطمه زهرا - محمد مهدی تاج لنگرودی
 اعلمو انی فاطمه - عبدالحمید مهاجر
 اللمعه البیضاء - احمد قراچه داغی انصاری
 الکوثر فی احوال فاطمه بنت نبی الاطهر - سید محمد باقر موسوی
 الحجبه الغراء علی شهاده الزهراء - آیت الله شیخ جعفر سبحانی
 آتش به خانه وحی - سید محمد حسین سجاد
 اللمعه البیضاء - تبریزی انصاری
 اللؤلؤ البیضاء - سید طالب خراسان
 بحار الانوار - علامه مجلسی
 بیت الاحزان - شیخ عباس قمی ترجمه سید محمود موسوی زرنندی
 بیت الاحزان. شیخ عباس قمی ترجمه محمد محمدی اشتیاردی
 بصائر الدرجات - محمد بن حسن الصفار
 تاریخ یعقوبی - احمد بن ابی یعقوب بن. جعفر بن وهب بن واضح
 تاریخ طبری - محمد بن جریر رستم طبری امامی
 تاریخ کامل - ابن اثیر
 تاریخ ابوالفداء - ابوالفداء
 تفسیر عیاشی - محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی
 تفسیر نورالثقلین - عبد علی بن جمعه عروسی حویزی
 تاریخ بغداد - أحمد بن علی الخطیب البغدادی
 تاریخ - ابن عساکر
 تاریخ مدینه دمشق - ابن عساکر
 ترجمه الحسین - ابن عساکر
 تهذیب الکمال - المزی
 تهذیب التهذیب - ابن حجر
 تذکره الحفاظ - الذهبی
 تهذیب تاریخ دمشق - ابن شبه
 تقریب التهذیب - ابن حجر
 تفسیر کشاف - زمخشری
 تفسیر نمونه - مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان
 تفسیر قرطبی - ابی عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی
 تاریخ الاسلام - الذهبی

- تاریخ المدینه - ابن شبه النمیری
تفسیر المیزان - علامه سید محمد حسین طباطبائی
تفسیر الصافی ... فیض کاشانی
تحلیل سیره فاطمه الزهرا - علی اکبر بابا زاده
ثواب الاعمال و عقاب الاعمال - شیخ صدوق
تاریخ اسماء ثقات - عمر بن شاهین
جنه العاصمه - علامه آیت الله میرجهانی
جرعه‌ای از کوثر - علی رضا سبحانی نسب
جامع الصغیر - جلال الدین سیوطی
جامع الشتات - میرزای قمی
جلوه نور - علی سعادت پرور
جلاء العیون - مرحوم شبر
جلاء العیون - علامه مجلسی
حق الیقین - علامه مجلسی
حلیه الاولیاء - ابونعیم اصفهانی
حلیه المتقین - علامه مجلسی
حضرت محسن - محمد باقر انصاری
حدیث کساء و آثار شکفت - سید علی ابطحی
خصائص الفاطمیه - علامه محمد باقر کجوری
خصائص الائمه - سید رضی
چشمه در بستر - مسعود پور آقائی
دلایل الامامه - حافظ محب‌الدین طبری
در مکتب فاطمه - دکتر علی قائمی
ذخائر العقبی - حافظ محب‌الدین الطبری
ریاحین الشریعه - شیخ ذبیح الله محلاتی
روضه کافی - محمد بن یعقوب کلینی
رجال - شیخ طوسی
روضه الواعظین - محمد بن فتال نیشابوری
رخساره خورشید - محمد تقی خلجی
ره آورد مبارزات حضرت زهرا - محمد دشتی
ریحانه خانه وحی - وحید رضائیان
رنج های حضرت زهرا - سید جعفر مرتضی عاملی ترجمه محمد سپهری
زین الفتی - عاصمی

- زندگی چهارده معصوم - محمدی اشتهاردی
 زهرا برترین بانو - آیت الله مکارم شیرازی
 زندگانی فاطمه زهرا - سید جعفر شهیدی
 زندگانی حضرت زهرا - حسین عماد زاده
 زندگانی فاطمه زهرا - سید هاشم رسولی محلاتی
 سیره ابن هشام - محمد بن اسحاق بن یسار مطلبی
 سیر اعلام النبلاء - ذهبی
 سفینه البحار - محدث قمی
 سنن بیهقی - بیهقی
 سنن ابی داود - ابن الاثعث السجستانی
 سرگذشتهای علی و فاطمه - محمود جویباری
 ستاره دنباله دار امامت - دکتر احمد ملتزمی
 سخنان حسین بن علی - محمد صادق نجمی
 سیره و سیمای ریحانه پیامبر - علی کرمی
 شخصیات قلعه لویی ماسینیون
 شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید معتزلی
 صحیفه‌ی نور - امام خمینی
 صحیحہ - ابو الحسن مسلم بن الحجاج النیشابوری
 صحیح مسلم - مسلم النیشابوری
 صحیفه الزهراء (س) - جواد قیومی اصفهانی
 صدیقه طاهره (س) - عقیقی بخشایشی
 صحیح مسلم - شرح نووی
 طرائف - فخر رازی، قرطبی
 طبقات - ابن سعد
 فاطمه زهرا در آئینه شعر - غلامرضا غزالی اصفهانی
 فاطمه در آئینه کتاب - اسماعیل انصاری زنجانی
 فاطمه گل محمدی - سید جواد هاشمی
 فتح الباری ابن حجر العسقلانی
 فرائد السمطین - جوینی (حموینی)
 فردوس الاخبار - دیلمی
 فضائل الزهرا (س) - سید محمد تقی مقدم
 فصول المهمه - ابن صباغ مالکی
 فرهنگ جدید عربی فارسی - ترجمه منجدالطلاب، مترجم محمد بندریگی

- فاطمه الزهراء (س) علامه آمینی
- فاطمه الزهراء (س) من المهد الى اللحد - سید محمد کاظم قزوینی
- فاطمه زهرا - توفیق ابو علم ترجمه علی اکبر صادقی
- فاطمه الزهراء (س) - علامه دخیل
- فاطمه زهرا (س) شکوفه عصمت - محمود جویباری
- فرهنگ سخنان فاطمه زهرا - محمد دشتی
- فرازهائی از فضائل فاطمه زهرا - محمد علی الدخیل
- فاطمه کوثر رسالت - سید هاشم بطحائی
- فاطمه الگوی زندگی - حبیب الله احمدی
- فص حکمه عصمتیه فی حکمه فاطمیه - حسن زاده آملی
- فاطمه برترین بانوی اسلام - ابراهیم امینی
- فرهنگ فاطمیه - مهدی نیلی پور
- فاطمه برترین بانوی اسلام - دکتر علی قائمی
- فاطمه الگوی زن مسلمان - احمد صادقی اردستانی
- فاطمه برتر از زیبایی - صدیق عربانی
- فروع ابدیت - آیت الله شیخ جعفر سبحانی
- فدک فی التاریخ - سید محمد باقر صدر
- فرهنگ معارف اسلامی - سید جعفر سجادی
- فرهنگ معین - محمد غریب
- فروع کافی - محمد بن یعقوب کلینی
- فاطمه الزهراء بهجه قلب مصطفی محمد رحمانی همدانی
- فضائل خمسه - فیروز آبادی
- عبقات الانوار. سید حامد النقوی
- عیون الاخبار الرضا - شیخ صدوق
- عوامل العلوم - الشیخ البحرانی
- علل الشرایع شیخ صدوق
- علی بن ابی طالب - عبدالفتاح عبد المقصود
- کنز العمال - علامه علاء الدین المتقی الهندی
- کفایه الطالب - بن طلحه شافعی
- کشف الغمه فی معرفه الأئمه - ابو الحسن علی بن عیسی اربلی
- کنز العمال - متقی هندی
- کودک - محمد تقی فلسفی
- لسان المیزان - ابن حجر

- معجم المطبوعات العربیه - ابن قتیبه
 ملل و نحل - شهرستانی
 مروج الذهب - علی بن حسین مسعودی
 مناقب ابن شهر آشوب - ابن شهر آشوب
 مناقب خوارزمی - موثق بن احمد خوارزمی
 مسند الفردوس - قاضی قضایی
 مجمع الزوائد - ابن هیثم
 مناقب ابن مغزلی - شافعی
 مقتل الحسین - ابو مخنف الازدی
 مفاتیح الجنان. شیخ عباس قمی
 مسند احمد بن حنبل - احمد بن حنبل
 معجم کبیر - طبرانی
 مستدرک الحاکم (فی معرفه الصحابه) ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری
 محجه البیضاء - فیض کاشانی
 مسند - سلیمان بن داوود الشهیر بأبی الطیالسی
 معانی الاخبار - شیخ صدوق
 معجم صغیر - طبرانی
 معجم کبیر - طبرانی
 میزان الاعتدال - ذهبی
 مناقب - ابن مغزلی شافعی
 مطالب السؤل - ابن طلحه شافعی
 مستدرک الوسائل - حاج میرزا حسین نوری طبرسی
 مستدرک سفینه البحار - شیخ علی نمازی
 مجمع البیان - ابوعلی فضل بن حسن طبرسی
 مسند فاطمه زهرا - مهدی جعفری
 مسند فاطمه زهرا - شیخ عزیز الله عطاردی
 مجموعه مقالات حضرت زهرا - سید عبدالرزاق کمونه حسینی و شیخ علی اکبر نهاوندی
 مصباح الفقیه - آقا رضا همدانی
 مادر خوبی داشتیم - ز، ام مهدی
 مفردات - راغب اصفهانی
 مرآه العقول - علامه مجلسی
 معجم المؤلفین - عمر رضا کحاله
 نفحات اللاهوت، محقق کرکی

نهج الحق - علامه حلی
 نهج الحیاه محمد دشتی
 ناسخ التواریخ - محمد سپهر
 نهایه الارب - نویری
 نظم درالسمطین - سمهودی
 نزهه المجالس - سید عباس موسوی
 وتر فی غمد - سلیمان کتانی
 وسائل الشیعہ - شیخ حر عاملی
 ینابیع الموده - سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی
 یورش به خانه وحی - آیت الله شیخ جعفر سبحانی

پی نوشت

از اقا ۳۰۰.

- ۱- این مطلب اشاره است به روایت حضرت صادق (ع):
 هی الصدیقه الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی
 أمالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۸۰ چاپ قم.
 - ۲- خدای متعال حضرت زهرا (س) را عَلَّتْ غایبی خلقت این جهان آفریده است بنا بر این همه چیز از آسمان، زمین، ماه، خورشید، ستارگان، کهکشانها و هر چیزی که در عالم بوجود آمده به خاطر شرافت و فضیلتی است که ایشان در پیشگاه حق تعالی دارد
 حدیث شریف کساء.
 - ۳- «لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِکُ الْأَبْصَارَ» ... انعام/۱۰۳.
 - ۴- از این جهت دخترم فاطمه (س) نامیده شد چون مخلوقات خدا از شناخت ذات او جدا و عاجزند.
 تفسیر اطیب البیان الکوفی ص ۲۱۸ چاپ نجف و ص ۵۸۱ چاپ تهران.
 و البته عَلَّتْ این عجز و ناتوانی عدم احاطه‌ی قطره محدود بر دریای بی کران است.
 - ۵- کتاب فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی: صفحه ۷۸.
- از:
- بحارالانوار: جلد ۴۳ صفحه ۱۰۷ و این روایت در کتاب عوالم العلوم از أمالی شیخ صدوق و علل الشرائع و خصال چنین نقل شده است:
- لما کان لها کفو الی یوم القیامه علی وجه الارض ادم فمّن دونه.
- ۶- (و فَضَّلْنِي عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِأُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِكَ)
 اکمال الدین: ج ۱، ص ۲۵۴ ب ۲۳.
 - ۷- تفسیر اطیب البیان: ج ۱۳، ص ۲۲۵.
 - ۸- بحارالانوار: ج ۵۳ ص ۱۷۸ ب ۳۱ ط بیروت.

- ۹- ارشاد شیخ مفید: ص ۲۳۲ ط بیروت.
- ۱۰- اصول کافی: ج ۱ کتاب الحجّه.
- ۱۱- در قدیم عناصر تشکیل دهنده مادیات را آب، آتش، باد و خاک می‌دانستند.
- ۱۲- صف / ۸.
- ۱۳- اسراء / ۳۳.
- ۱۴- فروغ ابدیت، ج ۱ ص ۱۱۹ - ۱۱۸.
- ۱۵- فروغ ابدیت، ج ۱ ص ۱۳۹ تا ۱۴۱.
- ۱۶- فروغ ابدیت ص ۳۶۵.
- ۱۷- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۸، ح ۴۸.
- ۱۸- انبیاء / ۱۰۷.
- ۱۹- توبه / ۱۲۸.
- ۲۰- سبأ / ۲۸.
- ۲۱- ما در بیان اخلاق و ویژگیهای پیامبر خدا، هرگز قصد تفصیل نداریم، علاقه‌مندان، به کتابهای سیره‌ی نبوی و تفسیر آیات مربوطه به ویژه به کتابهای شریف بحارالانوار از جلد پانزدهم تا بیست و دوم. فروغ ابدیت و سفینه البحار واژه‌ی «خُلُق» مراجعه فرمایند.
- هدف ما اشاره‌ی کوتاهی، دلسوزی و اخلاق اجتماعی آن حضرت، به عنوان «پدر فاطمه (س)» می‌باشد، زیرا بحث و بررسی اخلاق پیامبر کتابهای مستقلی می‌خواهد که از عهده‌ی این اثر مختصر خارج است.
- ۲۲- (فکان خلقه القرآن)
- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۱.
- ۲۳- «آمن الرسول بما انزل الیه من ربه» ... بقره/۲۸۵.
- ۲۴- «انک لعلی خلق عظیم» قلم / ۴.
- ۲۵- «فبما رحمه من اللّٰه لت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک».
- آل عمران / ۱۵۹.
- ۲۶- ما اکل رسول اللّٰه خبز برقط و لاشبع من خبز شعیر قط.
- مکارم الاخلاق، ص ۲۸.
- ۲۷- ما شبع رسول اللّٰه من خبز الشعیر یومین حتی مات.
- مکارم الاخلاق، ص ۲۸.
- ۲۸- اسراء / ۲۹.
- ۲۹- انی لم ابعث لعانا ولکنی بعثت داعیا و رحمه اللّٰهم اهد قومی فامهم لایعلمون.
- سفینه البحار، ج ۱ ص ۴۱۲.
- ۳۰- سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۲.
- ۳۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۳.
- تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۷۹.

سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۱.

۳۲ - ورقه، عالمی بزرگ و از دانشمندان بود

۳۳ - زندگانی حضرت خدیجه (س)

به نقل از:

تنقیح المقال مامقانی، ج ۳ ص ۷۷.

۳۴ - زندگانی حضرت خدیجه (س)

به نقل از:

سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۲۰۱.

۳۵ - تذکره الخواص، ج ۲ ص ۳۰۲.

۳۶ - تذکره الخواص، ج ۲ ص ۳۰۲.

۳۷ - عمده ابن بطریق، ص ۲۴.

۳۸ - صحیح بخاری، جزو پنجم، باب ۳۰، ص ۱۱۴.

۳۹ - همسران رسول خدا ص ۱۸.

به نقل از:

استیعاب ابن عبد البر.

۴۰ - سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۱۱۶ - ۱۱۴.

۴۱ - طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۱۳۴.

۴۲ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۷۴.

۴۳ - امالی شیخ صدوق، ص ۵۹۳.

۴۴ - تفسیر فرات ص ۱۱.

۴۵ - جُئنه العاصمه ص ۱۴۸.

به نقل از:

کشف الآلی، ملتی البحرین، ص ۱۴.

القطره، ج ۱: ص ۱۶۴.

سفینه البحار، ماده‌ی «خلق» و مستدرک سفینه البحار، ج ۳: ص ۳۳۴.

حدیث قدسی شاید در نظر نخست این روایت احتیاج به تأمل داشته باشد؛ اما با اندکی دقت، لطافت تعبیر به کار رفته در آن آشکار

می‌گردد. همچنانکه می‌دانید کنیه‌ی حضرت زهرا (س) «امّ ابیها» است.

در سبب مکنّا شدن حضرتش به این کنیه با مدد از روایتی که از امام باقر (ع) نقل شده است که حضرت فرمودند:

ریشه درخت نبوت زهراى اطهر است و یا روایتی که ذهبی در کتاب میزان الاعتدال، ج ۱: ص ۲۳۴ از رسول خدا نقل می‌کند که

حضرت می‌فرمایند:

«أنا شَجَرَه و فاطمَه أصلُها و عَلِيٌّ لِقاحُها و الحسنُ و الحُسَيْنُ ثَمَرُها»

یعنی:

من درخت، فاطمه ریشه آن، علی لقاح آن و حسن و حسین میوه‌ی آن هستند آشکار می‌گردد که خلقت پیامبر، علی، حسن و

حسین، در عالم انوار بسته به خلقت حضرت زهرا (س) بوده است.

فَافْهَمُ فَإِنَّهُ دَقِيقٌ جِدًّا.

۴۶ - تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۵: ص ۸۶.

۴۷ - ق/ ۲۴.

۴۸ - بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۴۳.

۴۹ - بصائر الدرجات ص ۱۴.

بحارالانوار ۲۵/۸.

۵۰ - فاطمه زهرا (س) علامه امینی ص ۱۵۹.

۵۱ - همان ص ۱۵۳.

۵۲ - همان ص ۱۹۷.

۵۳ - مجمع البحرین، طریحی، ماده شجر.

۵۴ - روضه الواعظین ص ۱۴۳.

۵۵ - ترجمه تفسیر مجمع البیان ص ۳۱۰.

۵۶ - علمای امامیه و علمای عامّه در سال ولادت حضرت فاطمه اختلاف دارند. اکثر علمای عامه تولد او را قبل از بعثت می‌دانند.

عبد الرحمن بن جوزی در کتاب تذکره‌ی الخواص ص ۳۰۶ می‌نویسد:

تاریخ‌نگاران نوشته‌اند که فاطمه‌ی زهرا در سالی متولد شد که قریش به ساختن مسجد الحرام مشغول بودند. یعنی پنج سال قبل از بعثت.

محمد بن یوسف حنفی در کتاب «نظم درر السمطین» ص ۱۷۵ می‌نویسد:

فاطمه (س) در سالی متولد شد که قریش مشغول ساختن کعبه بودند. طبری در ذخائر العقبی ص ۵۳ از قول عباس نقل می‌کند که گفت:

فاطمه (س) در سالی متولد شد که قریش مشغول ساختن خانه‌ی کعبه بودند و در آن هنگام پیغمبر در سن سی و پنج سالگی بود.

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین ص ۳۰ می‌نویسد:

فاطمه قبل از بعثت در سالی که کعبه بنا می‌شد به دنیا آمد.

مجلسی در کتاب بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۱۳ می‌نویسد:

روزی عبدالله بن حسن بر هشام بن عبدالملک وارد شد در حالی که کلبی نیز در مجلس حضور داشت.

هشام به عبدالله گفت:

فاطمه چند سال عمر کرد؟

عبدالله در پاسخ گفت:

سی سال.

سپس همین سؤال را از کلبی نمود.

او در جواب گفت:

سی و پنج سال.

هشام رو به عبدالله نمود و گفت:

آیا سخن کلبی را شنیدی؟

۵۷ - کامل ابن اثیر، ج ۲ ص ۴۰.

۵۸ - شفاء الغرام، ج ۱ ص ۲۷۲.

مراه الحرمین، ج ۱ ص ۱۸۹/ ۱۹۲.

۵۹ - ریحانه خانه‌ی وحی ص (س) ۱۴۴.

به نقل از:

من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۵۴.

تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۳.

وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۸.

علل الشرایع، ص ۳۲۴.

۶۰ - جرعه‌ای از کوثر، علی رضا سبحانی نسب

۶۱ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۰، ح ۱.

از:

امالی صدوق و علل الشرایع.

۶۲ - سید جعفر شهیدی، زندگانی فاطمه‌ی زهرا (س)، ص ۳۴.

۶۳ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳، ح ۹.

از:

علل الشرایع.

۶۴ - فاطمه الزهراء من المهد إلى اللحد، ص ۷۱.

از:

مقتل الحسین خوارزمی، ص ۶۵ و مناقب ترمذی.

۶۵ - فاطمه الزهراء من المهد إلى اللحد، ص ۷۰.

۶۶ - بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۰، ح ۵۸.

از:

علل الشرایع.

۶۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۵.

۶۸ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵.

۶۹ - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۲۶، ح ۱۰.

از تفسیر فرات منسوب به امام عسکری (ع).

۷۰ - فاطمه الزهراء من المهد إلى اللحد، ص ۸۲.

۷۱ - فضائل الزهراء ص ۳۶.

از:

حلیه الاولیاء، ج ۲ ص ۴۱ و بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۸۴.

۷۲ - وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۳۰، ر ۲۸۲۵.

۷۳ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۵، ح ۱۹.

از:

امالی الشیخ.

۷۴ - مرآه العقول، ج ۵، ص ۳۱۵.

۷۵ - قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۸۹.

۷۶ - و البرکه ثبوت الخیر الإلهی فی شیء

قال تعالی:

لفتحنا علیهم برکات من السماء و الأرض)

و سمي بذلك لثبوت الخیر فيه ثبوت الماء فی البرکه و المبارک ما فيه ذلك الخیر ... و لما كان الخیر الإلهی یصدر من حیث لا یحس و علی وجه لا یحصى و لا یحصر قیل لكل شیء ما یشاهد منه زیاده غیر محسوسه هو مبارک و فيه برکه. مفردات راغب، مادهی برکه.

۷۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲ ح ۱۴.

از:

امالی صدوق.

۷۸ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹، ته است و ۲۰.

۷۹ - فاطمه الزهراء من المهد إلى اللحد، ص ۱۰۰.

از:

تاریخ بغداد، ج ۱۰.

۸۰ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۳، ح ۱۲.

از:

امالی الشیخ طوسی

۸۱ - فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ص ۱۵۸.

از:

اخبار الدول، ص ۸۷.

علی ما فی احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۴.

۸۲ - بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۴۵.

۸۳ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹، ح ۲۰.

از:

الاقبال، ص ۱۰۰.

۸۴ - فاطمه زهراء (س) بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۸۹.

از:

الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۴۳.

۸۵ - بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۵۴، ح ۱۵.

از:

علل الشرایع.

۸۶ - بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۰۶، ح ۲۳.

از:

علل الشرایع.

۸۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۹، ح ۶۶.

از:

علل الشرایع.

۸۸ - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۴، ح ۷۷.

از:

بصائر الدرجات ص ۴۳.

۸۹ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۹، ح ۶۶.

از:

علل الشرایع.

۹۰ - سید جعفر شهیدی، زندگانی فاطمه‌ی زهرا (س)، ص ۳۲.

۹۱ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۲، ح ۵.

از:

علل الشرایع.

۹۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۲، ح ۶.

از علل الشرایع و معانی الاخبار

۹۳ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۶، ح ۴۹.

از:

فضائل شهر رمضان صدوق.

۹۴ فاطمه الزهراء (س) بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۸۰.

از:

احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۱۶.

۹۵ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵، ح ۱۴.

از:

مناقب ابن شهر آشوب.

۹۶ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۱، ح ۲.

از:

علل الشرایع.

۹۷ - بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۵ ح ۵.

۹۸ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷ ح ۸.

از:

کشف الغمه.

۹۹ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵، ح ۱۳.

از:

علل الشرایع و معانی الاخبار.

۱۰۰ - فاطمه الزهراء (س) بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۵۸.

از:

احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۵.

۱۰۱ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۷، ح ۱۵.

از:

مصباح الزائر.

۱۰۲ - بحار الانوار، ج ۱۰۰ ص ۱۹۹ ح ۲۰.

از:

الاقبال ص ۱۰۰.

۱۰۳ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۷، ح ۳۶.

از:

الدلائل للطبری

۱۰۴ - بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۴۵، ح ۱.

۱۰۵ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷، ح ۲۹.

از:

کتاب سلیم بن قیس الهمدانی.

۱۰۶ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵، ح ۵.

از:

علل الشرایع.

۱۰۷ - فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۵۸.

از:

ذخائر العقبی، ص ۲۶.

۱۰۸ - فاطمه زهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۸۲.

از:

الصواعق، ص ۹۶.

اسعاف الراغبین ص ۱۷۲.

نقل از:

سنائی.

۱۰۹ - عزّ: ارجمند شد، ناگوار است برای، ... قوی شد، ضعیف شد.

۱۱۰ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۴۹.

۱۱۱ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷ و ۸.

از:

کشف الغمه.

۱۱۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱ ح ۳.

از:

علل الشرایع.

۱۱۳ - عزل: یک سوی ساختن و جدا نمودن را گویند.

۱۱۴ - مصباح الفقیه، ج ۱ ص ۳۹۷.

۱۱۵ - مجمع البیان، أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، ج ۱۰، ص ۶۴۴.

۱۱۶ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹، ح ۲۰.

از:

الاقبال، ص ۱۰۰.

۱۱۷ - بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۴۵، را همچنین، ج ۳۳، ص ۲۸۳، ر ۵۴۷.

از:

بشاره المصطفی.

۱۱۸ - قال علی (ع):

«نشدتکم باللّه!

هل فیکم أحد زوجته سیده نساء العالمین غیری؟

قالوا: لا.»

فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۱۹.

از:

الاحتجاج، ص ۱۹۵.

۱۱۹ - قال علی (ع) فی مناشده طویله مع ابی بکر:

«فأنشدک باللّه! أنا الذی إختارنی رسول اللّه * و زوجنی إبنته فاطمه (س)» و قال:

«اللّه زوجک إیّها فی السماء أم أنت؟

قال:

بل أنت.»

فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۱۹.

از:

الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۱.

۱۲۰ - سخنان حسین بن علی (ع)، ص ۳۱۶.

۱۲۱ - زندگانی علی بن الحسین (ع)، سید جعفر شهیدی، ص ۱۲۱، چاپ سوم، ۱۳۶۷.

۱۲۲ - المنجد.

۱۲۳ - روی بر گردانیدن، قتل وجهه عنهم:

از ایشان روی بر گردانید.

۱۲۴ - ستاره‌ی نزدیک قطب شمال را فرقد می‌گویند که تعداد آنها نیز دو تا می‌باشد.

۱۲۵ - بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۷۵، ح ۱۱.

از:

امالی طوسی.

۱۲۶ - فاطمه الزهراء (س) بهجه قلب المصطفی، ص ۱۸۲.

به نقل از:

نزه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۲.

۱۲۷ - فاطمه الزهراء (س) بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۱۸۳.

به نقل از:

ذخائر العقبی، ص ۴۵.

نزه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷. ۱۷۲.

۱۲۸ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶، ح ۲۵.

از:

معانی الاخبار.

۱۲۹ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳، ح ۱۹.

از:

امالی شیخ.

۱۳۰ - کاتره مکاثره:

چیرگی نمود و در بسیاری مال نبرد کرد.

۱۳۱ - عضاده الشی: جانب و طرف یک شی.

۱۳۲ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷، ح ۲۹.

از:

کتاب سلیم بن قیس الهلالی.

۱۳۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۲.

۱۳۴ - بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۴، ح ۱۱.

از:

التهدیب، ج ۶، ص ۹.

۱۳۵ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۸، ح ۱۶.

از:

مصباح الزائر، ص ۲۵.

۱۳۶ - ص ۸۶ همین کتاب

۱۳۷ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۰، ح ۳۶.

۱۳۸ - ص ۸۶ همین کتاب

۱۳۹ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۰، ح ۳۶.

۱۴۰ - بحار الانوار: ج ۱۰۱، ص ۲۶۳، ح ۴۲.

۱۴۱ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۸، ح ۱۷.

از:

مصباح الزائر، ص ۲۸ و المزار الكبير ص ۲۳.

۱۴۲ - بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۰.

۱۴۳ - السماوه، بلده فی العراق. (شهری در عراق) المنجد.

۱۴۴ - تدمر: شهری است در اطراف دمشق سوریه.

۱۴۵ - نقل از مجلسی قدس سره ذیل روایت می گوید:

لا یبعد کونه الکاظم (ع) ذهب لإتمام الحجّه علیهم.

بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۸۱ و ۱۸۲، ح ۲۵.

از:

منتخب الأثر، ص ۵۵.

۱۴۶ - بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۸۴ - ۳۷۶.

از:

مهج الدعوات ص ۱۱۵ - ۱۱۳.

۱۴۷ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۳۹، ح ۱۴۴.

از:

کنز جامع الفوائد و تأویل الایات الظاهره معاً.

۱۴۸ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹، ح ۲۰.

۱۴۹ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹، ح ۲۰.

از:

الاقبال، ص ۱۰۰.

۱۵۰ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۶ - ۱۷۴، ح ۱۵.

۱۵۱ - بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۰، ح ۱

از:

عتیق غروی.

- ۱۵۲ - مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه.ق، ج ۱۰، ص ۷۰۳.
- ۱۵۳ - قاموس قرآن، سید علی‌اکبر قرشی، دار الکتب الاسلامیه، چاپ هفتم ۱۳۶۱، ج ۶، ص ۹۳.
- ۱۵۴ - تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۶۸ و ۳۶۹.
- ۱۵۵ - نفس زکیه لقبی است برای «محمد بن عبدالله» فرزند «امام حسن مجتبی» که به دست «منصور دوانقی» در سال ۱۴۵ هجری به شهادت رسید.
- ۱۵۶ - تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۷۶ - ۳۷۵.
- به نقل از:
- تفسیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۲۴.
- ۱۵۷ - إن کثره ذریته هی المراده وحدها بالکوتر الذی أعطیه النبی أو المراد بها الخیر الكثير و کثره الذریه مراده فی ضمن الخیر الكثير و لو لا ذلك لکان تحقیق الکلام بقوله:
- «إن شائک هو الأبر» خالیاً عن الفائده. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبائی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم ۱۳۹۴ ه.ق، ج ۲۰، ص ۳۷۰.
- ۱۵۸ - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۵.
- ۱۵۹ - فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۲، ص ۵۹۵.
- ۱۶۰ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹، ح ۲۰.
- از:
- الاقبال، ص ۱۰۰.
- ۱۶۱ - بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۰، ح ۱.
- از:
- عتیق غروی.
- ۱۶۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۹، ح ۱۵.
- ۱۶۳ - مسأله ۵۸۵ رساله عملیه امام خمینی قدس سره «بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بمالند. و مستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند و باید کافور ساییده و تازه باشد و اگر به واسطه‌ی کهنه بودن، عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.»
- ۱۶۴ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۷ و ۶۳.
- ۱۶۵ - بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۲۰، ح ۱.
- از:
- عتیق غروی.
- ۱۶۶ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۲، ح ۳۷ همچنین، ج ۸۱، ص ۳۲۴، ح ۱۸.
- ۱۶۷ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۴، ح ۱۱.
- از:
- التهدیب، ج ۶، ص ۹.

۱۶۸ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۸، ح ۱۶.

از:

مصباح الزائر، ص ۲۵.

۱۶۹ - شکافتن و جدا نمودن.

۱۷۰ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸، ح ۱۷.

از:

تفسیر فرات.

۱۷۱ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۲، ح ۳۷ همچنین، ج ۸۱، ص ۳۲۴، ح ۱۸.

۱۷۲ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۲، ح ۳۷ همچنین، ج ۸۱، ص ۳۲۴، ح ۱۸.

۱۷۳ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱۸، ح ۱۷.

از:

مصباح الزائر، ص ۲۸ و المزار الكبير ص ۲۳.

۱۷۴ - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۰، ح ۳۶.

۱۷۵ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۹، ح ۲۰.

از:

الاقبال، ص ۱۰۰.

۱۷۶ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۶ - ۱۷۴، ح ۱۵.

۱۷۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۶ - ۱۷۴، ح ۱۵، ر ک: به لقب فریده.

۱۷۸ - جنبه العاصمه، مرحوم علامه میرجهانی، ص ۶۸ - ۶۶.

۱۷۹ - فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۲۰۳.

از:

«المناقب»، ج ۳، ص ۳۵۷.

۱۸۰ - فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۲۰۳ از «اللمعه البيضاء»، ص ۵۰.

۱۸۱ - فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۲۰۳ از «نخبه البيان في تفضيل سيده النسوان»، ص ۸۶.

۱۸۲ - فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۲۰۵ از «مجمع البحرين» ماده شجر.

۱۸۳ - فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۲۰۵ از «میزان الاعتدال»، ج ۱، ص ۲۳۴ علی ما فی «احقاق الحق»، ج ۹، ص

۱۵۲.

۱۸۴ - دلائل الامامه ص ۹.

۱۸۵ - قال امیر المؤمنین (ع) ما من لبن رضع به الصبی اعظم برکه من لبن امه.

وافی، ج ۳ ص ۲۰۷.

۱۸۶ - حجر / ۹۴.

۱۸۷ - سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۳۴۴.

الکامل فی التاریخ، ج ۲ ص ۵۱.

- ۱۸۸ - مستدرک حاکم، ج ۱۵۷ / ۳.
- ۱۸۹ - مستدرک حاکم، ج ۱۵۷ / ۳.
- ۱۹۰ - لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا.
آیه ۶۳ نور
- ۱۹۱ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳.
- ۱۹۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۰.
- ۱۹۳ - اما
به نقل از:
- شیخ کلینی، ابوطالب یکسال پس از مرگ خدیجه در گذشت
اصول کافی، ج ۱ ص ۴۴.
- ۱۹۴ - و بشر الصابرين. الذين اذا اصابتهم مصيبه قالوا انا لله و انا اليه راجعون
البقره: ۱۵۶ - ۱۵۵.
- ۱۹۵ - بحار الانوار، ج ۱۶ ص ۱.
- ۱۹۶ - رياحين الشريعه، ج ۱.
- ۱۹۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۲۴.
- جلاء العيون شبر، ج ۱ ۱۵۸.
- ۱۹۸ - عوالم، ج ۱۱، ص ۲۹۳ - ۲۹۲.
- ۱۹۹ - شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۳، ص ۲۲۸.
- ۲۰۰ - كنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۴، ش ۳۶۳۷۰.
- ۲۰۱ - فرائد السمطين، ج ۱، ص ۸۸، ش ۶۸.
- ۲۰۲ - كنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۸۴، ش ۳۷۷۵۵.
- ۲۰۳ - كشف الغمه، ج ۱ ص ۳۵۴.
- طبقات ابن سعد، ج ۸ ص ۱۹.
- امالی طوسی، ج ۱ ص ۳۸.
- ۲۰۴ - زندگانی چهارده معصوم ص ۲۵۷.
نقل از:
- ینابیع الموده قندوزی باب ۵۵.
- ۲۰۵ - بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۱۰۷.
- ۲۰۶ - مرحوم مجلسی این روایت را از کتاب علل الشرائع و خصال و امالی صدوق و دلائل الامامه طبری نقل می کند و سپس
می گوید:
- «این امکان وجود دارد که بتوان به این روایت استدلال کرد و گفت که علی (ع) و فاطمه (س) اشرف از تمامی انبیاء اولوالعزم - به
جز پیامبر اکرم - هستند».
- بحار الانوار، ج ۱۰ / ۴۳، ۱۱.

اعتقاد مرحوم علامه امینی نیز همین بوده است که می‌گویند:

«اگر به جز این فرمایش از جانب پیامبر اکرم تصریحی در این مورد در دسترس ما نبود (با اینکه وجود دارد) همین حدیث شریف برای اثبات برتری حضرت صدیقه زهرا (س) بر جمیع انبیاء (جز پدر بزرگوارش) کافی بود.

۲۰۷ - جامع الشتات (فارسی) میرزای قمی، ج ۴ ص ۴۲۵.

۲۰۸ - المرتقی الی الفقه الارقی، ج ۱ ص ۳.

۲۰۹ - مستدرک الوسایل، ج ۱۵ ص ۶۵.

۲۱۰ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲/ ۱۰۶.

۲۱۱ - بحار الانوار، ج ۱۰۰ ص ۲۶۵.

مستدرک سفینه البحار، ج ۴ ص ۳۳۵.

اللمعه البیضاء ص ۲۵۳.

۲۱۲ - اصول کافی، ج ۵ ص ۵۶۸.

وسائل الشیعه، ج ۲۰ ص ۷۴.

۲۱۳ - بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۱۲۹.

۲۱۴ - اصول کافی، ج ۵ ص ۳۷۸.

۲۱۵ - فاطمه برتر از زیبایی‌ها حجه الاسلام صدیق عربانی

۲۱۶ - هجری - منسوب به هجر از بلاد اقصی یمن.

۲۱۷ - قطوانی، منسوب به قطوان که از دهات اطراف کوفه است.

۲۱۸ - ابن ماجه، سنن المصطفی ۵۳۸/ ۲.

۲۱۹ - صفوه الصفوه، تألیف ابن جوزی، ۲/ ۳.

۲۲۰ - ذخائر العقبی، / ۴۹.

۲۲۱ - احمد بن حنبل، «المناقب» خطی.

۲۲۲ - زینی دحلان، «السیره النبویه»، چاپ شده در حاشیه‌ی «السیره النبویه» ج ۱۰/ ۲ و به احقاق الحق ۴۰۰ - ۳۹۵/ ۱۰ مراجعه کنید.

۲۲۳ - ام‌ایمن، نام زنی است که سالها به عنوان کنیز و خدمتکار در خانه‌ی رسول خدا زندگی می‌کرد و به قولی کنیز آمنه مادر آن حضرت بود که پس از وفات آمنه وظیفه‌ی سرپرستی رسول خدا بدو محول شد و پیغمبر او را به عنوان مادر خطاب می‌کرد و می‌فرمود:

«ام‌ایمن امی» (زندگانی پیغمبر اسلام، ص ۶۷). و پس از ازدواج با خدیجه او را آزاد کرد و ام‌ایمن به مردی موسوم به عبید خزرجی شوهر کرد و از وی پسری به دنیا آورد که نامش را ایمن گذارد و ایمن کسی بود که در جنگ حنین وقتی همه‌ی مسلمانان به جز عده‌ی معدودی از کنار پیغمبر اسلام گریختند در رکاب آن حضرت ماند و پایداری کرد تا شهید شد.

۲۲۴ - بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۹۵ و ۱۰۶.

۲۲۵ - بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۹۵ و ۱۰۶.

۲۲۶ - کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲۲۷ - احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۲۴.

۲۲۸ - زندگانی فاطمه الزهرا ص ۶۳.

۲۲۹ - زندگانی فاطمه الزهرا ص ۶۴.

۲۳۰ - زندگانی فاطمه الزهرا تألیف دکتر شهیدی / ۶۵.

۲۳۱ - دکتر شهیدی

۲۳۲ - زندگانی فاطمه زهرا ص ۶۹ نقل از کتاب سیره ابن هشام، ج ۳ ص ۴۱۴.

۲۳۳ - بحارالانوار، ج ۱۳۴ / ۴۳.

۲۳۴ - بیت الاحزان مترجم ص ۶۱

نقل از:

اعیان‌الشیعه، ج ۱ ص ۳۱۳.

۲۳۵ - بنابر بعضی روایات، در روز چهارم که پیغمبر به خانه فاطمه (س) تشریف برد اسماء را ملاقات نمود. در هر صورت داستان اسماء را بسیاری از تاریخ‌نگاران نوشته‌اند و آن را به اسماء بنت عمیس نسبت داده‌اند. ولی اگر اصل داستان صحت داشته باشد، درباره‌ی اسماء بنت عمیس صحیح نیست. زیرا اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب بوده. و جعفر یکی از کسانی است که به اتفاق همسرش به حبشه هجرت نمود و بعد از جنگ خیبر مراجعت کرد. بنابراین مسلماً در شب زفاف فاطمه در مدینه نبوده است.

پس آن زن یا اسماء بنت یزید بن سکن انصاری بوده یا سلمی بنت عمیس خواهر اسماء و زن حمزه بن عبدالمطلب بوده است.

به هر حال، چنانکه صاحب «کشف الغمه» می‌نویسد در نقل این داستان برای روات اشتباهی رخ داده است.

۲۳۶ - ریاحین‌الشریعه، ج ۱ ص ۱۰۶ و ۱۰۵.

۲۳۷ - فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی ص ۴۷۷.

به نقل از:

بحارالانوار، ج ۱۹ ص ۱۱۳.

۲۳۸ - متن حدیث مجعول:

«ان بنی‌هاشم بن المغیره استأذنوننی ان ینکحوا ابنتهم علی بن ابیطالب، فلا آذن لهم ثم لا آذن لهم، ثم لا آذن لهم، الا ان یحب ابن ابی طالب ان یطلق ابنتی و ینکح ابنتهم فانما ابنتی بضعه منی یریبنی مارابها و یؤذینی ما آذاها و فی رویه اخری:

انه لست احرم حلالاً و لا احل حراماً و لكن والله لا تجتمع بنت رسول الله و بنت عدو الله مکاناً واحداً ابداً.»

صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۲ بشرح نووی چاپ دار الفکر بیروت

صحیح بخاری باب فضائل و...

۲۳۹ - عوالم، ج ۱۱، ص ۳۸۷.

جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۸۱.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۶.

۲۴۰ - فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۸، ش ۳۷۹.

عوالم، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲۴۱ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۴ تا ۶۹.

۲۴۲ - مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۶۵.

مسند احمد، ج ۱ ص ۹۸.

اسد الغابه، ج ۲ ص ۱۱.

۲۴۳ - فاطمه زهرا (س) من المهد الى اللحد، محمد کاظم قزوینی

۲۴۴ - فاطمه زهرا (س) و دختران آن حضرت ص ۲۷۱.

به نقل از:

علل الشرايع، ج ۱ ص ۲۳۶.

۲۴۵ - فاطمه (س) از ولادت تا شهادت ص ۲۵۱.

۲۴۶ - بحار الانوار، ج ۴۲ ص ۷۴.

۲۴۷ - حضرت محسن (ع)

به نقل از:

بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۹۵.

۲۴۸ - الكوكب الدرّی: ج ۱ ص ۱۹۴.

۲۴۹ - بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۶۲.

۲۵۰ - وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۵۶، ح ۲.

۲۵۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۵۶، ح ۶.

۲۵۲ - فراید السمطین، ج ۲، ص ۶۷، ش ۳۹۱.

۲۵۳ - کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۸، ش ۳۴۲۲۰.

فراید، ج ۲، ص ۶۵، ش ۳۸۹.

عوالم، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

۲۵۴ - تحلیل سیره فاطمه زهرا (س) ص ۲۷۵.

۲۵۵ - بقره / ۱۳۹.

۲۵۶ - طور / ۲۱.

۲۵۷ - مدثر / ۷۴.

۲۵۸ - غافر / ۴۰.

۲۵۹ - نساء / ۱۲۳.

۲۶۰ - حجرات / ۱۳.

۲۶۱ - هود / ۴۶.

۲۶۲ - مسد / ۱.

۲۶۳ - احزاب / ۳۰.

۲۶۴ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۷۰.

کافی، ج ۸، ص ۱۸۲، ح ۲۰۵.

۲۶۵ - عوالم، ج ۱۱، ص ۵۵۱.

- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۰، ح ۲.
- ۲۶۶ - عوالم، ج ۱۱، ص ۵۵۰.
- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۱، ح ۳ و ۴.
- ۲۶۷ - تحلیل سیره فاطمه‌ی زهرا (س) ص ۲۷۸.
- ۲۶۸ - بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۱۶ تا ۲۱۸ ح ۱ و ۲ و ۳
- ج ۴۳، ص ۲۳۰.
- عوالم، ج ۱۱، ص ۵۵۰.
- ان كنت ترى انك تعصى الله و تدخل الجنة! و موسى بن جعفر اطاع الله و دخل الجنة، فانت اذا اكرم على الله من موسى بن جعفر؟
فبئس ما زعمت...
- ۲۶۹ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۲۷۹.
- ۲۷۰ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۲۸۴.
- ۲۷۱ - جلاء العيون، ج ۱، ص ۲۱۹.
- كشف الغمه اربلی.
- ۲۷۲ - نفس المهموم، ص ۱۴۹.
- ۲۷۳ - جلاء العيون، ج ۱، ص ۱۳۵.
- به نقل از:
صحیفه الرضا.
- ۲۷۴ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۴.
- ۲۷۵ - عوالم، ج ۱۱، ص ۵۰۴.
- بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۰، ح ۱۱.
- ۲۷۶ - وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۰، ح ۱.
- ۲۷۷ - اصول کافی، ج ۱.
- سیره الائمه، ص ۱۲۳.
- ۲۷۸ - بحارالانوار، ج ۱، ص ۶۰.
- ۲۷۹ - زیارت ناحیه
- ۲۸۰ - جلاء العيون، ج ۱، ص ۱۲۸.
- ۲۸۱ - بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶.
- ۲۸۲ - غیبه شیخ طوسی، ص ۱۷۳، چاپ نجف.
- ۲۸۳ - تفسیر اطیب البیان، ج ۱۳، ص ۲۳۵.
- ۲۸۴ - عوالم، ج ۱۱، ص ۱۹۰.
- ۲۸۵ - نور / ۶۳.
- ۲۸۶ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۹.
- ۲۸۷ - مناقب ابن ابی طالب، ج ۳، ص ۳۶۲.

- ۲۸۸ - بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۲۴.
 اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۳۰۷.
 ۲۸۹ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۱۳۵.
 ۲۹۰ - عوالم، ج ۱۱ ص ۱۳۱.
 بحار، ج ۴۳، ص ۴۰.
 ۲۹۱ - عوالم، ج ۱۱، ص ۱۳۵.
 ۲۹۲ - والله لاؤثرن بها رسول الله علی نفسی و غیرى ...
 ۲۹۳ - جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۳۶.
 بحار ۴۳، ص ۲۷.
 عوالم، ج ۱۱، ص ۱۶۴.
 ۲۹۴ - فرائد السمطین، ج ۲، ص ۵۴، ش ۳۸۳.
 بحار، ج ۳۵، ص ۲۳۷.
 ۲۹۵ - سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۱۳۱ / ۱۳۰.
 تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۰۴.
 ۲۹۶ - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۱.
 ۲۹۷ - سعد بن خیشمه از نیکان صحابه پیامبر بود و در نبرد بدر به شهادت رسید.
 ۲۹۸ - سیره ابن هشام / ۴۱۶ / ۱.
 تاریخ طبری / ۳۴۴ / ۲.
 ۲۹۹ - صحیح بخاری / ج ۵ / ص ۸.
 ۳۰۰ - آل عمران ۱۴۰ - ۱۴۳.
 صحیح بخاری

از ۳۰۱ تا ۵۰۰

- ۳۰۱ - زندگانی فاطمه زهراء (س) دکتر شهیدی ص ۷۷ - ۷۹.
 به نقل از:
 مغازی ص ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۹۰.
 ۳۰۲ - بحار الانوار، ج ۲۰ ص ۹۵.
 ۳۰۳ - بحار الانوار، ج ۲۰ ص ۱۱۷.
 ۳۰۴ - بحار الانوار / ۱۰۳ / ۱۰۲.
 ۳۰۵ - بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۱۵۷.
 ۳۰۶ - اهل بیت / توفیق ابو علم ص ۱۶۶.
 ۳۰۷ - بیت الاحزان (ترجمه) ص ۱۴۶.
 ۳۰۸ - احقاق الحق، ج ۱۹ ص ۱۵۵.

- ۳۰۹ - بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۱۷۶.
- ۳۱۰ - بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۱۷۶.
- ۳۱۱ - احقاق الحق، ج ۱۹ ص ۱۷۳.
- ۳۱۲ - بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۲۱.
- ۳۱۳ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۹
ج ۷۱، ص ۳۳۱.
- ج ۷۸، ص ۲۴۲.
- ۳۱۴ - وسائل الشیعه، ج ۱۴ ص ۱۶ ح ۱۰.
- خیر النساء التي اذا خلت مع زوجها فخلعت الدرع خلعت معه الحياء و اذا لبست الدرع لبست معه الحياء.
- ۳۱۵ - عوالم، ج ۱۱، ص ۳۲۸.
جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۷۰.
بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴.
- ۳۱۶ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۹، ح ۵۱.
عوالم، ج ۱۱، ص ۱۵۸.
جلاء العیون، ج ۱۱، ص ۱۳۷.
- ۳۱۷ - بیت الاحزان / ۲۳۴.
- ۳۱۸ - بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۱.
من بركة المرأة خففه مؤنتها.
- ۳۱۹ - بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۸.
المرأة الصالحة احد الكاسيين.
- ۳۲۰ - بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۴۳.
- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۹۹ با مختصر تفاوت.
- ۳۲۱ - ضحی / ۵.
- ۳۲۲ - عوالم، ج ۱۱ ص ۲۶۷.
بحار، ج ۴۳ ص ۸۵ و ۸۶.
- ۳۲۳ - اصول کافی، ج ۵، ص ۵۲۸ و ۵۲۹، ح ۵.
- ۳۲۴ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۳.
- ۳۲۵ - وافی کتاب نکاح ص ۱۱۴.
- ۳۲۶ - انساب الاشراف، ج ۱ ص ۳۲۴.
- ۳۲۷ - سیره ابن هشام، ج ۳ ص ۱۰۶.
- ۳۲۸ - مناقب خوارزمی ص ۲۵۶.
- ۳۲۹ - وافی کتاب نکاح ص ۱۱۴.
- ۳۳۰ - مناقب خوارزمی ص ۲۵۶.

- ۳۳۱ - مناقب ابن مغزلی ص ۳۸۰.
نوادر ص ۱۴.
- ۳۳۲ - حلیه الاولیاء، ج ۲ ص ۴.
کنز العمال، ج ۸ ص ۳۱۵.
کشف الاسرار ص ۲۳۵.
- ۳۳۳ - بحار، ج ۴۱، ص ۳۰.
ج ۴۳، ص ۵۹ - ۳۱.
عوامل ۱۱، ص ۱۵۸.
- جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۳۷.
- ۳۳۴ - کان رسول الله نهانی ان استلک شیئاً فقال:
لا تسألین ابن عمک شیئاً ان جائک بشیءٍ و الا فلا تسألیه.
- ۳۳۵ - بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۱۳.
- ۳۳۶ - بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۳۷.
- ۳۳۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱ ح ۱.
کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۴۱، ش ۴۴۸۱۸.
عوامل، ج ۱۱، ص ۲۱۷.
- ۳۳۸ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴، ح ۱۰.
ج ۱۴، ص ۱۶۴، ح ۳۰.
بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۴.
سفینه البحار، ج ۲ ص ۱۹۵.
- ۳۳۹ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۰، ح ۴۷.
- ۳۴۰ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴.
- عوامل، ج ۱۱، ص ۳۲۸، جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۷۰.
- ۳۴۱ - کافی، ج ۸، ص ۲۳۸.
بحار، ج ۴۳، ص ۴۷.
- عوامل، ج ۱۱، ص ۵۹۹ و جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۹۶.
- ۳۴۲ - عوامل العلوم، ج ۱۱، ص ۴۹۴.
بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸.
- ۳۴۳ - فوق علیّ علی وجهه یقول:
بمن الغزاء یا بنت محمد...!
جلاء العیون، ج ۱، ص ۲۱۹.
بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۷.
- ۳۴۴ - فغشی علیه حتی رشّ علیه الماء ثم افاق ...

- جلاء العیون ۱، ص ۲۲۴.
- ۳۴۵ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۸۷
به نقل از:
- بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۱۳۴.
- ۳۴۶ - بانوی نمونه اسلام، ص ۱۱۶.
به نقل از:
- ذخائر العقبی، ص ۴۹.
- ۳۴۷ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۸۹.
- ۳۴۸ - جلاء العیون (شیر):
ج ۱، ص ۲۱۸ - ۲۱۷.
- ۳۴۹ - خصال، ج ۲، ص ۳۷۳.
- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۷ - ۲۵۶
عوامل، ج ۱۱، ص ۵۲۱.
- ۳۵۰ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۱.
- لا شفیع للمرأه انجح عند ربها من رضا زوجها.
- ۳۵۱ - فرهنگ فاطمیه ص ۱۸۹.
- ۳۵۲ - فاطمه الزهراء (س) بهجه قلب المصطفی ص ۲۸۷.
- ۳۵۳ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۹۰.
- ۳۵۴ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۴۷، ح ۳.
- ۳۵۵ - جلاء العیون، ج ۱، ص ۲۱۸.
- عوامل، ج ۱۱، ص ۵۰۳.
- کافی، ج ۵، ص ۵۵۵، ح ۶.
- روضه المتقین، ج ۸ ص ۱۲۳.
- ۳۵۶ - جامع للشرايط یحیی بن سعید بن سعید حلی ص ۴۵۷.
اصول کافی، ج ۶ ص ۵۱.
- ۳۵۷ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵۷.
- ۳۵۸ - بانوی نمونه اسلام، فاطمه زهرا (س) ص ۹۱.
- ۳۵۹ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۴۰.
- ۳۶۰ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۹۶.
- ۳۶۱ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۸۲.
- ۳۶۲ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۹۵.
- ۳۶۳ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۸۱.
- ۳۶۴ - بحارالانوار، ج ۴۳ ص ۲۹۹.

- ۳۶۵ - بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۲۸۴.
- ۳۶۶ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۹۴.
- فرهنگ فاطمیه ص ۱۷۷.
- ۳۶۷ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۹۴.
- ۳۶۸ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۱.
- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳ ص ۳۶۲.
- ۳۶۹ - فرهنگ فاطمیه ص ۱۷۸.
- ۳۷۰ - لواعج الاشجان، سید محسن امین، ص ۱۲.
- ۳۷۱ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۶.
- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۸۹.
- کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۶۱۹.
- ۳۷۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۴.
- ۳۷۳ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۱.
- ۳۷۴ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۵.
- ۳۷۵ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۵.
- ۳۷۶ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.
- ۳۷۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۵.
- ۳۷۸ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۳.
- ۳۷۹ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۵.
- ۳۸۰ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۸.
- ۳۸۱ - مقتل ابی مخنف ص ۴۶.
- ۳۸۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۳.
- ۳۸۳ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۴.
- ۳۸۴ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۸ و ۲۶۳
- جلاء العیون، ج ۱، ص ۳۰۴):

...تشجع هذا على هذا؟ تشجع الكبير على الصغیر؟

فقال:

هذا حیبی جبرئیل یقول:

یا حسین!

شدّ علی الحسن فاصرعه.

۳۸۵ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۹:

...فقال فاطمه:

احکم بینهما یا رب و کانت لها قلاده فقال لهما: انا انثر بینكما جواهر هذه القلاده فمن اخذ منها اکثر فخطه احسن فنثرتها و کان

جبرئیل و قنذ عند قائمه العرش فأمره الله تعالى ان يهبط الى الارض و ينصف الجواهر بينهما كيلا يتأذى احدهما ففعل ذلك...

۳۸۶ - جلاء العيون، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳۸۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۶.

۳۸۸ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۵.

۳۸۹ - فرهنگ فاطمیه (س)، ص ۱۸۰.

۳۹۰ - شافی، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳۹۱ - شافی، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳۹۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۷.

۳۹۳ - فرهنگ فاطمیه (س) ص ۱۶۷.

جلوه های رفتاری حضرت زهرا (س) ص ۴۴.

۳۹۴ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۸.

۳۹۵ - بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۴، ح ۶.

۳۹۶ - رایت امی فاطمه قامت فی محرابها ... و سمعتها تدعو للمؤمنین و المؤمنات و تسمیهم و تكثر الدعاء؛ لهم و لاتدعو لنفسها بشی
فقلت لها:

یا اماه!

لم لاتدعین لنفسک كما تدعین لغيرک؟

فقال:

یا بنی «الجار ثم الدار».

وسائل، ج ۴، ص ۱۱۵۰، ح ۷.

محبّه الیضاء، ج ۴، ص ۲۰۸.

بحار، ج ۴۳، ص ۸۱.

...

۳۹۷ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۵۱، ح ۸.

بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۲، ح ۴.

۳۹۸ - فرائد السمطین، ج ۲، ص ۵۴، ش ۳۸۳.

بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۳۷.

تفاسیر مختلف ذیل آیات مربوطه ...

۳۹۹ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۰.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۲۳، ش ۴۲۳.

۴۰۰ - فرهنگ فاطمیه ص ۳۰۷ و ص ۱۸۷.

۴۰۱ - عوالم، ج ۱۱، ص ۵۰۳.

جلاء العيون، ج ۱، ص ۲۱۸.

۴۰۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸.

- ۴۰۳ - عوالم، ج ۱۱، ص ۷۸.
- ۴۰۴ - بحار الانوار، ج ۴، ص ۸۴.
- ۴۰۵ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۱.
- ۴۰۶ - وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۳، ح ۷.
- عوالم، ج ۱۱، ص ۱۷۹.
- بحار، ج ۴۳، ص ۵۴.
- ۴۰۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۲.
- «سأل رسول الله أصحابه عن المرأة ماهی؟ قالوا عوره، قال فمتی تكون ادنی من ربها؟ فلم یدروا فلما سمعت فاطمه ذلك قالت: ادنی ما تكون من ربها ان تلزم فعر بیتها. فقال رسول الله: ان فاطمه بضعه منی.»
- ۴۰۸ - ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۱۳۱.
- منیه المرید، ص ۲۰.
- ۴۰۹ - ان كنت تعمل بما امرناك و تنهى عما زجرناك عنه فانت من شیعتنا و الا فلا.
- ۴۱۰ - یا ویلی و من ینفک من الذنوب و الخطایا، فانا اذاً خالد فی النار، فان من لیس من شیعتهم فهو مخلد فی النار.
- ۴۱۱ - بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۵.
- ۴۱۲ - ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۱۷.
- ۴۱۳ - قبیله عدی فامیل و قبیله خود خلیفه بوده است.
- ۴۱۴ - و قل سلام فسوف یعلمون.
- ۴۱۵ - زمر / ۳۷.
- ۴۱۶ - اعراف / ۳۱.
- ۴۱۷ - فصلت / ۴۴.
- ۴۱۸ - آل عمران / ۹۷.
- ۴۱۹ - انبیاء / ۸.
- ۴۲۰ - بقره / ۲۸۶.
- ۴۲۱ -
- ۴۲۲ - انبیاء / ۲۲.
- ۴۲۳ - زخرف / ۱۳.
- ۴۲۴ - آل عمران / ۹۲.
- لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون.
- ۴۲۵ - عوالم، ج ۱۱، ص ۲۱۰.
- ۴۲۶ - یؤثر الله علی نفسه.

۴۲۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۶، ح ۵۰.

جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۴۴.

عوالم، ج ۱۱، ص ۱۸۴.

۴۲۸ - بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۸.

رئی امیر المؤمنین (ع) حزینا فقیل له:

مم حزنک؟

قال:

لسبع ات لم یضف الینا ضیف.

۴۲۹ - ما عندنا الا قوت الصبیله نؤثر ضیفنا.

۴۳۰ - بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۸ و ص ۳۴

ج ۳۶، ص ۵۹.

۴۳۱ - فاطمه الزهراء سیده نساء العالمین / ۴۴۸.

۴۳۲ - عوالم، ج ۱۱، ص ۲۳۵.

صلت رکعتین ثم رفعت باطن کفیها الی السماء و قالت:

الهی و سیدی!

هذا محمد نبیک و هذا علی ابن عم نبیک و هذان الحسن و الحسین سبطا نبیک، الهی انزل علینا مائده من السماء کما انزلتها علی

بنی اسرائیل، اکلوا منها و کفروا بها، اللهم انزله علینا فأننا به مؤمنون:

قال ابن عباس:

والله ما استتمت الدعوه فاذا بصحفه من ورائها

۴۳۳ - منتهی الامال، ص ۱۳۴.

بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۷.

۴۳۴ - فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۴، ش ۳۷۱.

جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۸۷ - ۱۸۶.

۴۳۵ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۱۷.

۴۳۶ - رنجها و فریادهای فاطمه (س)، ص ۵۱.

۴۳۷ - مسند احمد و کشف الغمه.

در قرآن در آیه ۲۰ سوره‌ی احقاف می‌خوانیم:

در روز قیامت کافران را بر آتش عرضه می‌کنند، به آنها گفته می‌شود:

اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا:

«شما از طیبات و لذائذ در زندگی دنیا استفاده کردید».

۴۳۸ قصص / ۶۰، شوری / ۳۶.

۴۳۹ رنجها و فریادهای فاطمه (س)، ص ۵۰.

۴۴۰ زهرا برترین بانوی جهان، ص ۸۷.

۴۴۱ حدید / ۵۷.

۴۴۲ الصواعق المحرقة / ۱۰۹.

۴۴۳ حلیه الاولیاء، ج ۲ ص ۴۱.

۴۴۴ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۵۰.

۴۴۵ ذخائر العقبی، صفحه ۴۴.

۴۴۶ ذخائر العقبی ۵۴.

۴۴۷ اسرار فدک ص ۲۶۴.

۴۴۸ یونس / ۳۵.

۴۴۹ اشاره إلى سورة هود: الآية ۲۸.

«فعمیت علیکم أنزل مکموها و أنتم لها کارهون».

۴۵۰ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۲.

۴۵۱ عوالم، ج ۱۱، ص ۶۰۰.

۴۵۲ ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳.

۴۵۳ - جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۹۱.

۴۵۴ - اصول کافی، ج ۸، ص ۳۳.

۴۵۵ - ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۷.

«و اعهدک امس تحمل قعیده بیتک لیلا علی حمار و یداک فی یدی ابنیک الحسن و الحسین، فلم تدع احدا من اهل بدر و السوابق الا دعوتهم الی نفسک ... فلم یجیک منهم الا اربعه او خمسہ» ...

۴۵۶ کشف الغمه، ص

؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۶.

تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۹۷.

۴۵۷ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۷.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

۴۵۸ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۷

ج ۲، ص ۱۹.

۴۵۹ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۳.

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۳.

۴۶۰ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۳.

۴۶۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۴ و ۱۹۴.

بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۲.

به نقل از:

من لا یحضره الفقیه.

۴۶۲ در سفینه البحار آمده است که بلال زیر بار بیعت با ابوبکر رفت از این رو عمر او را به شام تبعید کرد.

«و روی ان بلالا ابی ان یبایع ابابکر و ان عمر اخذ بتلابیبه و قال ... فقال عمر لا ابا لك لا تقوم معنا فارتحل الی الشام» ...

سفینه البحار، ج ۱، صص ۱۰۵ - ۱۰۴.

۴۶۳ - اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۸۵.

۴۶۴ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷

من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج ۱، ص ۱۹۴

اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۸۵

البته از نقل اسد الغابه حسنین علیهم السلام از بلال خواستند که اذان بگوید. و به نظر می‌رسد داستان اذان بلال دو مرتبه اتفاق افتاده است یکی در زمان صدیقه‌ی کبری (س) و به وسیله‌ی آن حضرت و دیگری پس از شهادت آن حضرت و توسط حسنین علیهم السلام.

ر ک: الحیاه السیاسه للامام الحسن (ع)، جعفر مرتضی عاملی، ص ۱۰۰.

قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۳۹.

۴۶۵ بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۱۵۹ و ۱۸۲ و ۱۸۳.

ج ۷۸، ص ۲۵۵.

معانی الاخبار، ص ۳۵۶.

کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۸.

تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۱۹۷.

۴۶۶ امالی صدوق، ص ۵۲۳. «عن ابن نباته قال. سئل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) عن عله دفنه فاطمه بنت رسول الله لیلاً؟

فقال:

انها كانت ساخطه علی قوم کرهت حضورهم جنازتها ...

و در علل الشرایع، ص ۱۸۵ نیز آمده است.

سألت ابا عبد الله لای عله دفنت فاطمه (س) باللیل و لم تدفن بالنهار؟

قال:

لانها اوصت ان لا یصلی علیها الرجال الاعرابیان.

۴۶۷ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳، ح ۱۴.

۴۶۸ نهج البلاغه خطبه ۱۹۳، ص ۶۵۱ فیض الاسلام:

قل یا رسول الله!

عن صفیتک صبری و رق عنها تجلدی ... اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد.

۴۶۹ - نهج البلاغه خطبه ۱۹۳، ص ۶۵۱ فیض الاسلام:

قل یا رسول الله!

عن صفیتک صبری و رق عنها تجلدی ... اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد،

ج ۲، ص ۲۲،

شبهه آن: ج ۶، ص ۴۶.

- ۴۷۰ - ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۸.
ان علیا دحضه الاولان و اسقطاه و کسرا ناموسه بین الناس فصار نسیا منسیا.
- ۴۷۱ - شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۱، ص ۲۱۷.
- ۴۷۲ عوالم، ج ۱۱، ص ۶۰۰.
- شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳ - ۱۲.
ج ۲، ص ۴۷.
- ۴۷۳ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳.
- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۰.
- ۴۷۴ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۰.
- ۴۷۵ به غزوه تبوک که علی (ع) به فرمان پیامبر برای اداره و حراست از مدینه در شهر ماند.
- ۴۷۶ برای نمونه غزوه دومه الجندل حدود ۵۰ روز و ماموریت علی (ع) به یمن سه ماه طول کشید.
- ۴۷۷ - زندگانی فاطمه زهرا (س) ص ۶۶.
- ۴۷۸ - شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۳۶ - ۳۵.
- ۴۷۹ - و کن اربع عشره امرأه، قد جئن من المدینه یتلقین الناس، منهن فاطمه (س) یحملن الطعام و الشراب علی ظهورهن و یسقین الجرحی و یداونینهم.
- تحلیل سیره فاطمه زهرا (س) ص ۱۸۶.
- ۴۸۰ - المغازی ج ص ۸۳۰.
- ۴۸۱ - المغازی ص ۸۵۰.
- زندگی فاطمه زهرا (س) ص ۶۸.
- احتمالاً حضور فاطمه (س) و برخی دیگر از زنانی که با پیامبر محرم بودند برای حفاظت از جان رسول خدا بود چه زنان منافق و خطرناکی همچون هند جگرخوار بظاهر برای اعلام پذیرش اسلام نزد پیامبر می آمدند.
- ۴۸۲ - عوالم، ج ۱۱، ص ۴۴۷.
- جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۸۳.
- ۴۸۳ - شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۴۰ از بیست جلدی ها.
- ۴۸۴ - خزینه الجواهر شیخ علی اکبر نهاوندی از زبده الاقارن.
- ۴۸۵ - در آستان فاطمه ص ۱۰۲.
- ۴۸۶ بحار الانوار: ج ۲۱، ص ۲۲،
ج ۲۹ ص ۱۱۰، ۱۱۴، ۳۴۸.
- تهذیب الاحکام: ج ۱، ص ۴۲۴.
- الخرائج: ج ۱، ص ۱۱۳.
- ۴۸۷ - اسرار فدک ص ۲۱.
- ۴۸۸ - حشر ۶/.
- ۴۸۹ - حشر ۷/.

- ۴۹۰ - مؤلف آن حاکم حسکانی از بزرگان اهل سنت، در قرن پنجم هجری بوده است.
- ۴۹۱ - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۳۹.
- ۴۹۲ - و حق نزدیکان را پردازد اسراء / ۲۶.
- ۴۹۳ - چون آیهی «آت ذا القربی حقه» نازل شد پیامبر فاطمه را خواست و فدک را به او عطاء کرد.
- ۴۹۴ - مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۷، ص ۴۹.
- ۴۹۵ - در المنثور: ج ۴، ص ۱۷۷.
- ۴۹۶ - کنز العمال: ج ۳، ص ۷۶۷.
- تفسیر فرات الکوفی ج، ص ۲۳۹.
- ۴۹۷ - تفسیر تبیان: ج ۸، ص ۲۵۳.
- مجمع البیان: ج ۸، ص ۳۰۶.
- البرهان، ج ۳، ص ۲۶۴.
- تفسیر شبر ۳۸۸.
- المیزان: ج ۱۶، ص ۲۸۹.
- ۴۹۸ - اصول کافی: ج ۱، ص ۶۲۲.
- تهذیب: ج ۴ فص ۱۲۹.
- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۶۶.
- ۴۹۹ - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱، ص ۱۴۲.
- باب ما ظهر معجزاته بعد وفاته.
- ۵۰۰ - معجم البلدان ماده فدک، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۶۶.
- البتة بعضی منابع بیست هزار دینار نوشته‌اند.

از ۵۰۱ تا ۷۰۰.

- ۵۰۱ - فتوح البلدان ص ۳۱.
- ۵۰۲ - همان ص ۳۴.
- ۵۰۳ - همان ص ۲۷.
- ۵۰۴ - کشف الغمه، ج ۲ ص ۱۰۲.
- ۵۰۵ - اسراء / ۲۶.
- ۵۰۶ - تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۲۸۷.
- ۵۰۷ - در المنثور، ج ۴ ص ۱۷۷.
- ۵۰۸ - تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲.
- ۵۰۹ - بانوی نمونه اسلام فاطمه زهرا (س)، ص ۲۱۲.
- ۵۱۰ - بحار الانوار: ج ۲۱، ص ۲۳.
- ۵۱۱ - بحار الانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۸.

- ۵۱۲ - بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۲۳، ح ۲۵.
- ۵۱۳ - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج ۱۶، ص ۲۶۳.
- ۵۱۴ - اسرار فدک ص ۸۷ - ۹۵.
- ۵۱۵ - اسرار فدک، ص ۸۹.
- ۵۱۶ - فدک در تاریخ / ترجمه محمود عابدی، ص ۵۸.
- ۵۱۷ - اسرار فدک از ص ۲۵.
- توضیح: این قسمت به دلیل وضوح استناد و دقت کامل بیان مطالب بحث به طور کامل انتخاب گردیده است.
- ۵۱۸ - بحارالانوار: ج ۲۱، ص ۲۳.
- نواب الدهور: ج ۳، ص ۱۴۸.
- عوامل العلوم: ج ۱۱، ص ۵۷۴.
- مجمع النورین: ص ۱۳۷.
- ۵۱۹ - بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۳۴، ۱۸۹، ۱۹۹ - ۱۹۴.
- کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۸۶۸.
- ۵۲۰ - روم / ۳۸.
- ۵۲۱ - انفال / ۴۱.
- ۵۲۲ - حشر / ۷.
- ۵۲۳ - شوری / ۲۳.
- ۵۲۴ - توبه / ۶۰.
- ۵۲۵ - اشاره به ماجرای اموالی است که از بحرین آمده بود و جابر بن عبدالله و جریر بن عبدالله درباره‌ی آنها ادعای «صفوه» نمودند، یعنی منتخبی از آن مال را به وصیت پیامبر متعلق بخود دانستند. ابوبکر و عمر هم بدون طلب شاهد سخن آنها را قبول کردند و اموال درخواستی را به آنان دادند.
- به کتاب:
- التعجب کراچکی
- و بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۹۴
- و عوامل العلوم: ج ۱۱، ص ۷۷۷
- مراجعه شود.
- ۵۲۶ بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۱۹۱.
- ۵۲۷ - بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۹۲.
- ۵۲۸ - بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۲۴، ح ۲۶، ص ۱۲۷، ح ۲۷.
- تفسیر برهان: ج ۲، ص ۴۲۵.
- ۵۲۹ - بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۸۹، ۱۹۵.
- ۵۳۰ - سوره احزاب: آیه ۳۳.
- ۵۳۱ - بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۴۰، ح ۳۰.

- ۵۳۲ - بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۴۰، ح ۳۰.
- ۵۳۳ - بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۸۲، ح ۳۸.
- ۵۳۴ - مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۳۹.
- ۵۳۵ - کتاب سلیم بن قیس: ج ۲، ص ۶۹۴.
- بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۹۰.
- ۵۳۶ - شیعه در اسلام، ص ۱۱، علامه طباطبائی.
- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰.
- کنز العمال، ج ۵، ص ۲۳۷.
- ۵۳۷ - الغدير، ج ۶، ص ۲۶۰.
- ۵۳۸ - اختصاص مفید، ص ۱۷۸.
- کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۴۲۴ و ۴۲۳ و ۶۰۲.
- بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۰۳.
- ج ۲۸، ص ۳۵۳ و ۳۰۳.
- ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۱۸.
- بیت الاحزان، ص ۱۵۳.
- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۷، حدیث ۴۹.
- کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۸۷.
- بلاغات النساء، ص ۱۲، ابی طیفور.
- شرح ابی الحدید، ج ۴، ص ۹۳.
- أعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۸.
- ۵۳۹ بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۵۷، ۱۹۲.
- ج ۴۸، ص ۱۵۷.
- نواب الدهور: ج ۳، ص ۱۴۸.
- ۵۴۰ - بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۴۰.
- ۵۴۱ - آل عمران/۱۵۲.
- ۵۴۲ - کتاب سلیم بن قیس: ج ۲، ص ۶۷۹، ۸۷۱.
- علل الشرایع: ص ۱۹۰.
- الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۷۵۷.
- احتجاج طبرسی: ج ۱، ص ۸۹.
- بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۵۹.
- ۵۴۳ - سوره قصص: آیه ۲۰.
- ۵۴۴ - دلائل الامامه: ص ۱۱۹.
- بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۳۲۶.

- ۵۴۵ - اشاره به یک ضرب‌المثل عربی است. یعنی شاهد او جزئی از خود اوست.
- ۵۴۶ - اشاره به یک ضرب‌المثل عربی است
- ۵۴۷ - کتاب سلیم: ج ۲، ص ۸۶۹. مصباح‌الانوار: ص ۲۴۶.
- بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۵۷.
- بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۷۰، ۲۰۳.
- الإمامه و السیاسه (ابن قتیبه): ص ۱۴.
- ۵۴۸ - یعنی اختیار تو بدست خودت است.
- ۵۴۹ - یعنی فراموش نکرده‌ای که روزی با آتش و هجوم دست جمعی به خانه من حمله کردید!
- ۵۵۰ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴.
- ۵۵۱ - راوی می‌گوید:
- أم سلمه در آن سال - به خاطر این سخنان - از سهمیه سالانه‌اش محروم شد.
- ۵۵۲ - ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۰.
- ۵۵۳ - ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۵ و ص ۱۹.
- ۵۵۴ - ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۵ و ص ۱۹.
- ۵۵۵ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۲.
- ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۲.
- ۵۵۶ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۲.
- ۵۵۷ - ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۳۲.
- ۵۵۸ - سوره توبه، آیه ۱۲۸.... «که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به (هدایت) شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.»
- ۵۵۹ - تاریخ پیامبر اسلام، ص ۶۲۵.
- ۵۶۰ - زنگ بزرگ، جرس - فرهنگ معین.
- ۵۶۱ - مائده / ۶۷.
- ۵۶۲ - ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۴۷.
- ۵۶۳ - الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۳.
- ۵۶۴ - مائده / ۳.
- ۵۶۵ - الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۳.
- ۵۶۶ - ارشاد القلوب دیلمی ص ۹۸.
- ۵۶۷ - صحیح بخاری، ج ۲۱، ص ۵.
- ۵۶۸ - طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۷.
- کامل، ج ۲، ص ۲۱۹.

- ۵۶۹ - طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۷.
کامل، ج ۲.
- ۵۷۰ - طبقات، ج ۲، ص ۲۶۳.
- ۵۷۱ - نهج البلاغه.
- ۵۷۲ - نساء / ۶۹.
- ۵۷۳ - اعلام الوری، ص ۸۳.
- ۵۷۴ - صحیح مسلم، ج ۱۶ به شرح نووی، ص ۵ - ۶
و با مختصر تفاوتی کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۳.
- ۵۷۵ - اسید بن حضیر از نقیبان دوازده گانه و شرکت کننده در بیعت عقبه است که تا پایان عمر به پاداش این عمل خود مورد عنایت و توجه ابوبکر و عمر بود.
- وی در سال ۲۰ یا ۲۱ هجری از دنیا رفت و عمر پیشاپیش جنازه‌ی او حرکت می‌کرد. (اصابه، ج ۱، ص ۶۴.
استیعاب، ج ۱، ص ۳۱).
- ۵۷۶ - سبا / ۲۰.
- ۵۷۷ - شیعه در اسلام، ص ۴.
- ۵۷۸ - فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر، ص ۶۹۸.
- ۵۷۹ - فرهنگ عاشورا، جواد محدثی، ص ۲۸۹.
- ۵۸۰ - نهج البلاغه خطبه ۳.
- ۵۸۱ - رسائل المرتضی، ج ۲، ص ۱۰۹.
- ۵۸۲ - بحار الانوار، ج ۳۰، صص ۲۹۵ - ۲۹۳.
- الهدایه الکبری، ص ۴۱۷.
- ۵۸۳ - بحار الانوار، ج ۳۹، صص ۴۲ - ۴۱.
- معانی الاخبار، صص ۲۰۷ - ۲۰۵.
- ۵۸۴ - بحار الانوار، ج قدیم، ج ۲، ص ۲۳۱؛
چ جدید، ج ۳، ص ۳۴۸.
- ۵۸۵ - بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۱۹۸ - ۱۹۷؛ ج ۲۸، ص ۲۹۹.
- کتاب سلیم (اعلمی) ج ۲، ص ۲۵۰.
- ۵۸۶ - الجمل، صص ۱۸ - ۷۷.
- ۵۸۷ - منتخب کنز العمال، ص ۱۷۴؛ ج ۵، ص ۶۵۱.
- الاستیعاب، ج ۲، صص ۲۵۵ - ۲۵۴.
- الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۳۱۱.
- کنز العمال، ج ۵، ص ۶۵۱.
- اقتحام الاعداء و الخصوم، ص ۷۲.
- المصنف، ج ۱۴، ص ۵۶۷.

- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵.
- الشافی فی الامامه، ج ۴، ص ۱۱۰.
- المغنی، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۳۵.
- قره العین، ص ۷۸.
- الشافی ابن حمزه، ج ۴، ص ۱۷۴.
- نهایه الارب، ج ۱۹، ص ۴۰.
- ۵۸۸ - بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷.
- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۴۷؛ ر ک: الاختصاص، صص ۱۸۶ - ۱۸۵.
- تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۹۳.
- ۵۸۹ - بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۴۵۸.
- خصائص الاثمه، ص ۷۲.
- ۵۹۰ - التمه فی تواریخ الاثمه، ص ۳۵.
- ۵۹۱ - علم الیقین، صص ۶۸۸ - ۶۸۶.
- ۵۹۲ - نفحات اللاهوت، ص ۱۳۰.
- ۵۹۳ - نهج الحق، ص ۲۷۱.
- نزدیک به این در:
- الامامه و السياسه، ص ۱۲.
- تاریخ ابن شحنه، ص ۱۶۴.
- تاریخ ابوالفدا، ج ۱، ص ۵۶.
- العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۴.
- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵.
- ۵۹۴ - مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۸، ص ۵۷۲.
- ۵۹۵ - نساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶، ط دار معارف، قاهره.
- ۵۹۶ - الاعلام الوری، ج ۴، ص ۱۳۷.
- ۵۹۷ - الامامه و السياسه، ص ۱۲، چاپ المكتبه التجاریه الکبری، مصر.
- ۵۹۸ - الامامه و السياسه، ص ۱۳، چاپ المكتبه التجاریه الکبری، مصر.
- ۵۹۹ - تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳، چاپ بیروت.
- ۶۰۰ - عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۰، چاپ مكتبه هلال.
- ۶۰۱ - الأموال، ص ۱۹۵، چاپ نشر کلیات ازهریه، الأموال، ص ۱۷۴، چاپ بیروت.
- ۶۰۲ - میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۹۵.
- ۶۰۳ - المعجم الکبیر طبرانی، ج ۱، ص ۶۲، شماره حدیث ۴۳، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی.
- ۶۰۴ - الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷، شماره ۲۴۴۴.

تا ۲۵۵.مراجعه شود.

۶۰۵ - شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷، چاپ مصر.

۶۰۶ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱، چاپ دار اندلس، بیروت.

۶۰۷ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ۵۷۷، شماره ترجمه ۳۴۹.

۶۰۸ - میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹.

۶۰۹ - لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸.

۶۱۰ - بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۶۹.

۶۱۱ احزاب / ۳۳.

۶۱۲ - احتجاجات طبرسی، چاپ نجف، ج ۱، ص ۱۲۳ - ۱۲۲.

۶۱۳ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۱۵۹.

۶۱۴ - نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۷۰.

۶۱۵ - عوالم، ج ۱۱، ص ۲۵.

۶۱۶ - علی (ع) می‌فرماید:

رسول خدا به منزل ما آمدند، در حالی که من در خواب بودم، او بعد از مذاکره با دخترش به وی فرمود:

«انی و ایاک و هذین و هذا الراقد فی مکان واحد.» یعنی من و تو (دخترم) و این حسن و حسین و اینکه خوابیده (علی) در یک

مکان و منزله می‌باشیم. (فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۸ ش ۳۶۷).

۶۱۷ - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۱۶، ح ۷۹:

انا سید الاولین و الاخرین و انت یا علی! سید الخلائق بعدی، اولنا کاخرنا و آخرنا کاولنا.

۶۱۸ - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۷۲، ح ۱۴:

الحسن و الحسین خیر اهل الارض بعدی و بعد ابیها و امهما افضل نساء اهل الارض.

۶۱۹ - بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۹۹، ح ۱۱، عن الصادق (ع):

ان الله فضل انلی العزم من الرسل بالعلم علی الانبیا و ورثنا علمهم و فضلنا علیهم فی فضلهم، ... تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص

۱۶۰.

۶۲۰ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳۷.

۶۲۱ - عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۹۹.

۶۲۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۸، ح ۶۵.

۶۲۳ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۶۲.

۶۲۴ - شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۷۳.

۶۲۵ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۰.

۶۲۶ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۴.

عوالم، ج ۱۱، ص ۲۶۰.

جلاء العیون، ج ۱، ص ۲۲۲.

۶۲۷ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۶۴.

- ۶۲۸ - کلمه الغراء فی تفضیل الزهرا ص ۲۱۲.
- ۶۲۹ - قال رسول الله: یا فاطمه ان الله یغضب لغضبك و یرضی لرضاک.
ینابیع الموده، ص ۲۰۳.
- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.
- ۶۳۰ - صحیح بخاری، ج ۲، ص ۳۰۲.
- ۶۳۱ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۲.
- ۶۳۲ - حج / ۱ و ۲.
- ۶۳۳ - بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۲۲۵.
- ۶۳۴ - کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵، ش ۳۴۲۰۹.
- فرائد السمطين، ج ۲، ص ۴۹، ش ۳۸۰ و ص ۶۴، ش ۳۸۷.
- سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۵.
- شرح ابن ابی الحديد، ج ۹، ص ۱۹۳.
- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۳ و ص ۲۱۹.
- ۶۳۵ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۲۶۷.
- ۶۳۶ - بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۲۲۰ ح ۲ و ۳.
- ۶۳۷ - ثواب الاعمال به نقل جلاء العيون شبر، ج ۱، ص ۲۲۷.
- ۶۳۸ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۴، ح ۱۱.
- ۶۳۹ - فرائد السمطين، ج ۲، ص ۶۷، ش ۳۹۱.
- ۶۴۰ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۲۶۹.
- ۶۴۱ - مطفین / ۲۵ - ۲۸.
- ۶۴۲ - رنج ها و فريادهاى فاطمه زهرا (س) ص ۴۷.
- ۶۴۳ - رنج ها و فريادهاى فاطمه زهرا (س)، ص ۴۸.
- ۶۴۴ - تاريخ بغداد، ج ۱ ص ۲۵۹، احقاق الحق، ج ۲۴، ص ۴۳۲.
- ۶۴۵ - زين الفتى در شرح سوره هل اتى.
- ۶۴۶ - فاطمه زهرا (س)، ص ۱۶۰.
- ۶۴۷ - امالى صدوق، ص ۲۵.
- بحار الانوار، ج ۴۳، ۲۱۹ و ۲۲۰.
- ۶۴۸ - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳.
- ۶۴۹ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۳.
- ۶۵۰ - تفسير فرات، ص ۴۴۴، ح ۵۸۷.
- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵، ح ۲۲۷.
- ۶۵۱ - تفسير فرات، ص ۲۹۹، ح ۴۰۳.
- ۶۵۲ - این عبارت در دو روایت نقل شده است که هر دو در کتاب تفسیر فرات آمده است.

مراجعه بفرماید به:

تفسیر فرات ص ۲۶۹، ۴۳۷، ۴۳۸، ح ۳۶۲، ۵۷۸.

بحار الانوار: ج ۷، ۳۳۶،

ج ۴۳، ص ۶۳،

ج ۶۵، ص ۶۰.

۶۵۳ - انبیاء / ۱۰۲.

۶۵۴ - ینایع الموده، ص ۱۹۴.

۶۵۵ - ذخائر العقبی، ص ۲۶.

ینایع الموده، ص ۱۹۴.

ارجح المطالب، ص ۲۴، ۲۶۳، ۴۴۵.

۶۵۶ - عبیدی این روایت را عینا از کتاب ذخائر العقبی نقل می نماید.

عمده التحقیق ص ۱۵.

ذخائر العقبی ص ۲۶.

همچنین دیلمی نقل می کند که پیامبر فرمود:

«انما سمیت ابنتی فاطمه لان الله فطمها و محببها عن النار».

فردوس الاخبار، ج ۱، ص ۳۹۵۴۲۶، ح ۴۲۶.

الصواعق المحرقة، ص ۲۳۵.

۶۵۷ - المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۳۹۴.

همچنین مراجعه بفرماید به: الصواعق المحرقة، ص ۲۴۵.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۸ و ص ۵۷، ص ۵۸، ح ۳۷۹، و ۳۸۴.

کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۹، ح ۳۴۲۲۶.

۶۵۸ - فاطمه زهرا (س) ص ۲۵۵.

۶۵۹ - المواهب اللدنیه، ج ۱ ص ۳۹۴.

۶۶۰ - الحجر / ۴۷.

۶۶۱ - احمد بن فضل بن محمد با کثیر مکی شافعی متوفای ۱۰۴۷ هجری. وی از ادبا و شعرای مکه بوده و کتاب «وسيله المال فی

عد مناقب الال» را در سال ۱۰۲۷ در مکه تدوین نموده است.

ایضاح المکنون، ج ۱، ص ۴۰۵.

هدیه العارفین، ج ۱، ص ۱۵۹.

الاعلام، ج ۱، ص ۱۹۵.

معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۲۲۸.

۶۶۲ - کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۳.

۶۶۳ - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۷.

۶۶۴ - کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۰، ح ۳۴۱۷۷.

- ۶۶۵ - تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۳۱۲.
- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۹۹، ح ۳۲۳۴۰.
- ۶۶۶ - مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۲.
- حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می گوید:
- «این حدیث بنا بر شرط مسلم صحیح است»،
- تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۲.
- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۵.
- مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۳۳.
- ۶۶۷ - ینایع الموده، ص ۲۶۰.
- لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۶.
- ۶۶۸ - و در روایتی پیامبر اکرم به امیرالمؤمنین (ع) می فرمایند:
- «ان اول من یدخل الجنة: انا و انت و فاطمه و الحسن و الحسين.
- قال علی:
- فمحبونا؟
- قال:
- من ورائکم».
- الصواعق المحرقة، ص ۳۱۱.
- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۸، ح ۳۴۱۶۶.
- ۶۶۹ - فاطمه زهرا (س)، ص ۳۲۰.
- ۶۷۰ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۷۱.
- ۶۷۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۸.
- ۶۷۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۰:
- ان فاطمه لما احتضرت سلمت علی جبرئیل و علی النبی و سلمت علی ملک الموت و سمعوا حس الملائکه و وجدوا رائحه طيبه کاطيب ما یكون می الطيب.
- ۶۷۳ - عوالم، ج ۱۱، ص ۱۹۰.
- ۶۷۴ - جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۵۰.
- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۸، ح ۶۵.
- ۶۷۵ - عوالم، ج ۱۱، ص ۹۹.
- ۶۷۶ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶، ح ۲۰۱.
- ۶۷۷ - ۱ - عکرمه بن ابی جهل
- ۲ - هبار بن اسود
- ۳ - عبدالله بن سعد
- ۴ - مقیس بن صبابه

- ۵ - حویرث بن نفیل
- ۶ - عبدالله بن هلال
- ۷ - هند دختر عتبه
- ۸ - ساره کنیز خواننده
- ۹ - و قیتین
- ۱۰ - قریبا.
- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۷۵.
- ۶۷۸ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۴.
- ۶۷۹ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۹۳.
- ۶۸۰ - کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۸ ش ۳۴۲۲۲.
- جامع الصغیر سیوطی، ج ۲، ص ۲۰۸ ش ۵۸۳۳۳.
- ۶۸۱ - مسند احمد حنبل، ج ۴، ص ۳۲۹.
- ۶۸۲ - ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۳.
- ۶۸۳ - فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۶ ش ۳۷۸.
- ۶۸۴ - صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۳ به شرح نووی.
- ۶۸۵ - محجه البیضاء، ج ۴، ص ۲۱۰.
- ۶۸۶ - عوالم، ج ۱۱، ص ۱۱۰.
- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵، ح ۲۳.
- ۶۸۷ - فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۵، ح ۳۷۱.
- ۶۸۸ - فرائد السمطین، ج ۲، ص ۷۴ ش ۳۹۶.
- ۶۸۹ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۲۵۱.
- ۶۹۰ - تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۸۲.
- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۵۵ ش ۲۵۲.
- طرائف، ص ۲۶۷.
- فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۵.
- قرطبی، ج ۸، ص ۴۳، (ذیل سوره شوری) / ۲۳.
- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۱۳.
- سفینه، ج ۱، ص ۲۰۱.
- ۶۹۱ - فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۷، ش ۳۹۱.
- ۶۹۲ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۲۵۲.
- ۶۹۳ - حج / ۵۲.
- ۶۹۴ - صحیح بخاری - کتاب مناقب، ج ۵، ص ۷۹ - ۷۸.
- تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۷۹.

الدر المنثور - ذیل آیهی ۵۲ از سورهی الحج - ج ۴، ص ۳۶۶.

۶۹۵ - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۲۴۳.

الاختصاص ۳۲۸، ۳۲۹.

بصائر الدرجات ص ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۷۲.

کنز الفوائد ص ۱۷۶.

خصال صدوق، ج ۴۷۴ / ۲، ص ۱۰۶.

معانی الاخبار ص ۱۰۲.

عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۶۹.

الغیبه (نعمانی) ص ۶۰.

الغیبه (طوسی) ص ۹۲، ۹۳، ۹۷.

بحار الانوار: ج ۷۷ / ۲۵، ۱۶،

ج ۶۶ / ۲۶، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۱

ج ۳۶، ص ۲۷۲ و ۲۸۲.

۶۹۶ - صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۸.

۶۹۷ - الاختصاص، ص ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۹.

کنز الفوائد ص ۱۷۶، ۱۷۷.

بصائر الدرجات ص ۳۲۴ - ۳۲۱، ۳۶۶، ۳۶۷.

اختیار معرفه الرجال ص ۱۱۸.

بحار الانوار: ج ۷۰ - ۶۷ / ۲۶، ۷۹، ۸۰، ۸۱

ج ۲۱۶ / ۳۸،

ج ۷۵ / ۱۴۲، ۴۷ - ۱۴۱ / ۱۵۲، ۴۰ / ۳۹.

۶۹۸ - علمای عامه دربارهی عبارت «فان یکن» می گویند:

این عبارت به معنای تردید و شک در محدث بودن عمر نیست بلکه به معنای تاکید و اختصاص است و مانند این است که شما

بگویید «ان کان لی صدیق فهو زید» یعنی اگر من دوستی داشته باشم همانا زید است.

در اینجا منظور این است که گوینده دربارهی دوستی زید تردید و شک دارد بلکه می خواهد از مقولهی مبالغه خصوصیت دوستی

زید را نشان دهد.

مراجعه بفرمایید به: الجامع الصغیر، ج ۴ / ۵۰۷.

الغدیر، ج ۴۴ / ۴۵، ۵.

۶۹۹ - صحیح بخاری - کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب - ج ۷۹ - ۷۸ / ۵.

۷۰۰ - حافظ ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نيسابوری متوفای ۲۶۱ هجری.

وی صاحب کتاب معروف «صحیح» می باشد.

۷۰۱ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۳۹۸.

۷۰۲ - ابوحامد غزالی و سبط بن جوزی حنفی چنین روایت می‌کنند:

«و لما مات رسول الله قال قبل وفاته بیسیر:

اثنونی بدواه و بیاض لاکتب لکم لاتختلفوا فیه بعدی.

فقال عمر:

دعوا الرجل فانه لیهجر»

یعنی:

رسول خدا کمی پیشتر از وفاتش فرمود:

برای من دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من با یکدیگر اختلاف نکنید. عمر گفت:

این مرد را رها کنید او هذیان می‌گوید.

سر العالمین و کشف ما فی الدارین ص ۲۱ (ط النعمان)

تذکره الخواص ص ۶۲.

جسارتی که عمر به پیامبر اکرم نموده به قدری شیطانی و فضاحت بار است که محدثین عامه - بدون آنکه منکر اصل واقعه گردند

- به انحاء گوناگون سعی در کتمان عبارت وی نموده‌اند و معمولاً می‌گویند:

«عمر چیزی به پیامبر گفت که معنایش این بود که درد بر پیامبر غلبه نموده است».

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۱.

ط قدیم: ج ۲، ص ۲۰.

ابن ابی الحدید پس از نقل این ماجرا می‌گوید:

این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح‌های خود نقل کرده‌اند و محدثین همگی بر صحت آن اتفاق نظر دارند.

مسلم در صحیح و احمد بن حنبل در مسند خود بدون اینکه به نام عمر اشاره کنند می‌گویند:

در پاسخ پیامبر گفتند:

«ان رسول الله یهجر»

رسول خدا هذیان می‌گوید.

صحیح مسلم - کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، حدیث ۲۱ - ج ۱۲۵۹ / ۳ / ح ۱۶۳۷،

مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۵۵.

بخاری آنگاه که می‌خواهد کلام عمر را نقل کند می‌گوید:

عمر گفت:

«غلب علیه الوجع»

درد بر پیامبر غلبه نموده است

به عبارت دیگر یعنی سخنانی که پیامبر می‌گوید از شدت درد است و گفتارش تحت کنترل عقل او نیست.

بخاری این روایت را در سه موضع از کتاب خود نقل می‌کند:

(۱) - صحیح بخاری - کتاب الاعتصام، ... باب کراهیه الخلاف - ج ۹، ص ۲۰۰.

(۲) - صحیح بخاری - کتاب المغازی، باب مرض النبی وفاته - ج ۶، ص ۲۹.

(۳) - صحیح بخاری - کتاب المرضى و الطب، باب قول المريض «قوموا عني» - ج ۷، ص ۲۱۹.

مسلم این عبارت عمر را به سه گونه نقل می‌کند:

(۱) - در نخستین روایت می‌گوید:

افراد پس از دستور پیامبر گفتند:

«مَا شَأْنُهُ، هَجْر؟»

رسول خدا هذیان می‌گوید.

(۲) - مسلم در روایت سوم عاقبت نام عمر را می‌آورد ولی از طرف دیگر عبارت او را به خیال خود چنین تعدیل شده نقل می‌کند:

عمر گفت:

«ان رسول الله قد غلب عليه الوجع»

درد بر پیامبر غلبه نموده است.

صحیح مسلم - کتاب الوصیه، باب ترك الوصیه، احادیث ۲۰، ۲۱، ۲۲ - ج ۳/ ۱۲۵۷ الی ۱۲۵۹/ ح ۱۶۳۷.

ماجرایی که به آن اشاره شد چهار روز از فوت پیامبر در روز پنجشنبه اتفاق افتاده است.

حفاظ عامه به طرق مختلف روایت کرده‌اند که:

ابن عباس می‌گریست و از این ماجرا با عبارت «رزية يوم الخميس» (مصیبت روز پنجشنبه) یاد می‌نمود.

بعضی از علمای عامه به قدری جاهلانه در توجیه این گفته‌های عمر برآمده‌اند که باید نام آن توجیهاات را عذرهای بدتر از گناه گذارد.

محمد فواد عبدالباقی در حاشیه‌ی صحیح مسلم می‌گوید:

«علمایی که درباره‌ی این حدیث سخن گفته‌اند عبارت عمر را (یعنی جسارت وی به پیامبر را) نشانه‌ی علم و فضیلت و دقت نظر

عمر می‌دانند، چون عمر ترسید از اینکه پیامبر مطالبی بنویسد که ای بسا آنان از انجام آن عاجز باشند و لذا مستحق عقوبت گردند،

چون اگر پیامبر می‌نوشت، آن اوامر نص می‌شد و دیگر در مقابل آنها نمی‌شد اجتهاد کرد!»

صحیح مسلم - کتاب الوصیه، باب ترك الوصیه، ذیل حدیث ۲۰ - ج ۳/ ۱۲۵۷ ح ۱۶۳۷.

۷۰۳ - روایت امام زین العابدین در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۰.

کنز الدرجات ص ۱۷۶، ۱۷۷

و بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۸۱ و ۸۲.

درج است

همچنین مراجعه بفرمایید به بصائر الدرجات ص ۳۶۹.

روایت امام باقر (ع) در اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۵.

بصائر الدرجات ص ۳۲۴، ۳۷۰ - ۳۶۸.

الاختصاص ص ۳۲۸.

اختیار معرفه الرجال ص ۱۱۸ و بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۱، ج ۲۶، ص ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۸۰ - ۷۷، ج ۴۰، ص ۱۴۲. موجود است.

روایت امام صادق (ع) را نیز در اصول کافی، ج ۱/ ۱۷۷.

بصائر الدرجات ص ۳۷۰، ۳۷۱.

الاختصاص ص ۳۲۹ و بحار الانوار، ج ۲۶/ ۷۸ می‌توان یافت.

۷۰۴- از امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل است که:

«ان اوصیاء محمد محدثون».

اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۰.

همچنین امام باقر (ع) در روایتی می‌فرمایند:

«...ان الاوصیاء محدثون».

رجال الکشی ص ۱۷۸ / ح ۳۰۸.

بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۸۱.

و در روایت دیگری می‌فرمایند:

«ان اوصیاء علی محدثون»

بصائر الدرجات ص ۳۲۱.

بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۷۲.

امیرالمومنین (ع) نیز می‌فرمایند:

«انی و اوصیائی من ولدی مهدیون کلنا محدثون»

بصائر الدرجات ص ۳۷۲.

بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۷۹.

شیخ مفید آخرین روایت را بدین گونه از امیرالمومنین (ع) نقل نموده است:

«انی و اوصیائی من ولدی ائمه مهتدون کلنا محدثون».

الاختصاص ص ۳۲۹.

همچنین روایتی از امیرالمومنین (ع) نقل است که حضرت فرمودند:

«انا و احد عشر من صلبی ائمه محدثون».

الغیبه طوسی ص ۹۳.

۷۰۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۱.

بصائر الدرجات، ص ۳۱۹.

۷۰۶ بصائر الدرجات، ص ۳۷۰.

بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۷۵ و ۷۶.

این عبارت به صورتهای مختلفی در روایات نقل شده است که ما بعضی از آنها را ذیلاً ذکر می‌نماییم:

«المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری شیئا».

«المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری الصورة».

«المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری شیئا».

«المحدث فهو الذی یسمع کلام الملک و لا یری و لا یاتیه فی المنام».

«المحدث الذی یسمع کلام الملائکه و حدیثهم و لا یری شیئا بل ینقر فی اذنه و ینکت فی قلبه».

«المحدث فهو الذی یسمع و لا یعاین و لا یوتی فی المنام».

«(الامام) یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین الملک».

«الامام هو الذى يسمع الكلام ولا يرى الشخص».

«انهم (ای الاوصیاء) لا یرون ما كان رسول الله یرى، لانه كان نبیا و هم محدثون».

«المحدث فهو الذى يحدث فیسمع ولا یعاین ولا یرى فى منامه».

«(الامام) یسمع الصوت ولا یرى ولا یعاین».

مراجعه بفرمایید به:

اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۴۳.

بصائر الدرجات ص ۳۲۲، ۳۷۴ - ۳۶۸.

الاختصاص ص ۳۲۸، ۳۲۹.

کنز الفوائد ص ۱۷۷.

بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۱.

ج ۲۶، ص ۸۲ - ۷۴.

۷۰۷ - مراجعه بفرمایید به:

اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۱ و ۲۲.

الاختصاص ص ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۹.

کنز الفوائد ص ۱۷۶، ۱۷۷.

بصائر الدرجات ص ۳۲۳ - ۳۲۱، ۳۶۶، ۳۷۲.

اختیار معرفه الرجال ص ۱۱۸.

بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۷۰ - ۶۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱.

ج ۳۸، ص ۲۱۶ و ج ۷۵ / ۱۴۲ / ۴۷ - ۱۴۱ / ۱۵۲ / ۴۰ / ۳۹.

۷۰۸ - امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۱ و ۲۲.

بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷.

۷۰۹ - آل عمران / ۴۲، ۴۳.

۷۱۰ - علل الشرائع ص ۱۸۲.

بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۰۶، ج ۴۳، ص ۷۸ و ۷۹.

همچنین مراجعه بفرمایید به:

بصائر الدرجات ص ۳۷۲.

الاختصاص ص ۳۲۹.

بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۷۹.

۷۱۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.

بصائر الدرجات ص ۱۵۳، ۱۵۴.

۷۱۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۴۵، ۴۳، ص ۸۰.

۷۱۳ - اقبال الاعمال، ص ۶۲۴.

بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۹۵.

۷۱۴ - فاطمه زهرا (س)، ص ۲۲۴.

۷۱۵ - تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۶۶.

تاریخ ابن عساکر، ص ۱۲۰.

۷۱۶ - نساء / ۳۴.

۷۱۷ - این روایت به همین لفظ در ینابیع الموده ص ۲۳۷ موجود است.

همچنین در فردوس الاخبار، ج ۳، ص ۴۱۸ ح ۵۱۷۰ به لفظ:

«لو لم یخلق علی ما کان لفاطمه کفو»

و در مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۶۶.

به لفظ:

«لو لم یکن علی ما کان لفاطمه کفو»

آمده است.

۷۱۸ - متن روایت چنین است:

«عوتب النبی فی امر فاطمه.

فقال:

لو لم یخلق الله علی بن ابی طالب ما کان لفاطمه کفو و فی خبر: لولاک لما کان لها کفو علی وجه الارض». بحار الانوار، ج ۴۳، ص

۱۰۷.

۷۱۹ - این قسمت از زیارت امیرالمؤمنین (ع) که مخصوص روز مبعث می باشد چنین است:

...«اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی عبدک و امینک الاوفی و عروتک الوثقی و یدک العلیا و کلمتک الحسنی و

حجتک علی الوری و صدیقک الا-کبر، سید الاوصیاء و رکن الاولیاء و عماد الاصفیاء، امیرالمؤمنین و یعسوب الدین و قدوه

الصدیقین و امام الصالحین»...)

مصباح الزائر ص ۹۶ - ۹۵.

مزار الشهد ص ۳۲.

بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۳۷۹.

۷۲۰ - قسمتی از این زیارت مطلقه‌ی امیرالمؤمنین (ع) که از امام صادق (ع) روایت شده و مرحوم شیخ مفید آن را نقل نموده است

چنین است:

...«اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی امیرالمؤمنین عبدک المرتضی و امینک الاوفی و عروتک الوثقی و یدک العلیا و

جنبک الا-علی و کلمتک الحسنی و حجتک علی الوری و صدیقک الا-کبر و سید الاوصیاء و رکن الاولیاء و عماد الاصفیاء،

امیرالمؤمنین و یعسوب الدین و قدوه الصالحین و امام المخلصین»...)

مصباح الزائر ص ۷۹ - ۷۸.

بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۳۰۷.

۷۲۱ - مصباح المتهدد ص ۶۶۴.

بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۰۰.

۷۲۲ - مصباح الزائر ص ۱۷۲.

مزار الشهید ص ۱۸۴.

بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۵۳.

۷۲۳ - مصباح الزائر ص ۱۵۴.

مزار الشهید ص ۲۱۱.

المزار الكبير ص ۱۷۲.

بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۳۲.

۷۲۴ - عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۷۷.

بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۲۸ - ۱۲۷.

همچنین در یکی از زیارت‌های حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌خوانیم:

«اشهد انک و الائمه من ولدک سفینه النجاه و دعائم الاوتاد و ارکان البلاد و ساسه العباد»...

المزار الكبير ص ۷۶، ۷۷.

بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۳۴۲، ۱۴۸؛

و در یکی از دعا‌های روز عید غدیر می‌خوانیم:

«اللهم صل علی محمد و آل محمد، الائمه القاده و الدعاه الساده و النجوم الزاهره و الاعلام الباهره و ساسه العباد و ارکان البلاد

....»

اقبال الاعمال ص ۴۹۲.

بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۲۰؛

و در توفی شریف حضرت که برای استشفاع به محمد و آل محمد است می‌خوانیم:

«قد اتاکم الله یا آل یاسین خلافته و علم مجاری امره فیما امره فیما قضاه و دبره و رتبه و اراده فی ملکوته، فکشف لکم الغطاء و

اتم خزنته و شهداوه و علماوه و اماناوه، ساسه العباد و ارکان البلاد و قضاه الاحکام»....

بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۳۷.

همچنین مراجعه کنید به مصباح الزائر ص ۲۲۳، ۲۲۴.

بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۹۳.

۷۲۵ - مسند احمد حنبل، ج ۱ ص ۷۷.

سنن ترمذی، ج ۵، ص باب ۲۱ ص ۶۴۱.

۷۲۶ - الصواعق المحرقة ص ۲۱۳.

۷۲۷ - نساء / ۶۹.

۷۲۸ - کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۳، ح ۳۴۱۹۴.

۷۲۹ - این قسمت از روایت در کتب عامه نیز موجود است.

مجاهد بن جبر «این حدیث را به این صورت نقل می‌نماید:

«خرج النبی و هو آخذ بید فاطمه.

فقال:

من عرف هذه فقد عرفها و من لم يعرفها فهي فاطمه بنت محمد و هي بضعه منى و هي قلبى و روحى التى بين جنبى، فمن آذاها فقد آذانى و من آذانى فقد آذى الله».

الفصول المهمه ص ۱۳۹.

نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۸.

نور الابصار ص ۴۱.

۷۳۰ - احزاب / ۵۷.

۷۳۱ - متن کامل این روایت که در تفسیر قمی درج است چنین است:

«من آذاها فى حياتى كمن آذاها بعد موتى و من آذاها بعد موتى كمن آذاها فى حياتى و من آذاها فقد آذانى و من آذانى فقد آذى الله و ذلك قول الله:

«ان الذين يؤذون الله و رسوله (... الايه)».

تفسیر قمی جص، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵.

۷۳۲ - زبیدی می گوید:

«ما روى فى الحديث:

فاطمه بضعه منى، يسعنى ما يسعها)

ای:

ينالنى ما يالها و يلم بى ما يلم بها».

تاج العروس، ج ۶، ص ۱۳۹.

۷۳۳ - شجنه: به معنی شاخه‌ی درخت و به معنی هر چیزی است که پاره و شعبه‌ای از کل يك چیز باشد.

تاج العروس، ج ۹، ص ۲۵۰.

۷۳۴ - فاطمه زهرا (س)، ص ۲۰۷.

۷۳۵ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۵.

۷۳۶ - عوالم، ج ۱۱، ص ۱۵۰.

بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۶۴، ح ۵۷.

۷۳۷ - تحليل سيره فاطمه زهرا (س)، ص ۲۷۲.

۷۳۸ - الصواعق المحرقة، ص ۲۲۵.

ینابیع الموده، ص ۲۹۵.

۷۳۹ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۵.

۷۴۰ - بشاره المصطفى ص ۱۳۹.

بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۸.

۷۴۱ - الروض الانف، ج ۲، ص ۱۹۶.

۷۴۲ - بحار الانوار، ج ۲۳ ص ۱۰۶.

- ۷۴۳ - فاطمه الگوی زندگی، ص ۹۹.
- ۷۴۴ - فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر ص ۴۱۳.
- ۷۴۵ - نساء: ۶۹.
- ۷۴۶ - بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۱، ح ۲.
- ۷۴۷ رشحات البحار ص ۱۷۳ و ۱۷۴.
- ۷۴۸ - مفاتیح الجنان، مناجات المفتقرین.
- ۷۴۹ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹.
- ۷۵۰ - به راستی آنانی که خدا و رسولش را اذیت می کنند خداوند اینها را در دنیا و آخرت لعنت کرده است و عذابی که محیط بر اینهاست، مهیا فرموده است.
- احزاب / ۵۷.
- ۷۵۱ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۵، ح ۲۳.
- ۷۵۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹، ح ۳۴.
- ۷۵۳ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶، ح ۲۴.
- ۷۵۴ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳، ح ۱۹.
- ۷۵۵ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۴.
- ۷۵۶ - آل عمران / ۴۲.
- ۷۵۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۴.
- ۷۵۸ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲.
- ۷۵۹ - میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۸۶.
- ۷۶۰ - امام علی (ع) عبدالفتاح عبد المقصود، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.
- ۷۶۱ - ضحی / ۵.
- ۷۶۲ - حلیه الاولیاء ۴۰ / ۲.
- ۷۶۳ - حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۰.
- ۷۶۴ - مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۴۶۱.
- ۷۶۵ - زهرا برترین بانوی جهان، ص ۹۱.
- ۷۶۶ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۲۳، ح ۳.
- ۷۶۷ - بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۳۳۴، ح ۲۰.
- ۷۶۸ - بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۳۳۴، ح ۲۱.
- ۷۶۹ اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۳.
- ۷۷۰ - فروع کافی، کتاب الصلاه، ج ۱۳، ص ۳۴۳.
- ۷۷۱ - اللئالی المصنوعه، ج ۱ ص ۳۴۷.
- ۷۷۲ - مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
- السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۷۴.

کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۵، ح ۳۶۵۲۱.

ادامه‌ی روایت چنین است:

«... ثم ارسل الی ابی بکر ان سد بابک فاسترجع، ثم قال:

سمعا و طاعه، فسد بیه. ثم ارسل الی عمر، ثم ارسل الی العباس بمثل ذلك. ثم قال رسول الله: ما انا سددت ابوابکم و فتحت باب علی ولكن الله فتح باب علی و سد ابوابکم».

۷۷۳ - ابوالفرج نورالدین علی بن ابراهیم بن احمد حلبی متوفای ۱۰۴۴ هجری، وی صاحب کتاب معروف «السیره النبویه» می‌باشد. او از ادبا و مورخین مشهور عصور متاخر عامه است و تالیفات بسیاری دارد. وی در حلب زاده شد و در مصر فوت نمود. الاعلام، ج ۴، ص ۲۵۱.

معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۴۳۶.

۷۷۴ - حافظ ابوبکر احمد بن حسین بن علی بن موسی خسروجردی خراسانی بیهقی متوفای سال ۴۵۸ ه.

وی مولف کتاب معروف «السنن الکبری» می‌باشد. کتابی که ذهبی درباره‌اش می‌گوید:

«کسی به مانند آن را ننوشته است».

بیهقی کتب بسیاری تدوین نموده که نام بعضی از آنها را در سیر اعلام النبلاء می‌توانید بیابید. سبکی درباره‌ی او می‌گوید:

«بیهقی یکی از ائمه‌ی مسلمین است».

الغدیر، ج ۱، ص ۱۱۰.

تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۱۳۲.

سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۶۳.

طبقات سبکی، ج ۴، ص ۸.

طبقات الحفاظ ص ۴۳۲.

۷۷۵ - سنن بیهقی، ج ۷، ص ۶۵.

السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۷۵.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۲۸ ح ۳۶۸.

۷۷۶ - التاريخ الكبير، ج ۲، ص ۶۷.

۷۷۷ - سنن بیهقی، ج ۷، ص ۶۵.

تاریخ مدینه دمشق (ط دار الفکر) ج ۱۴، ص ۱۶۶.

۷۷۸ - امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۳.

علل الشرایع، ص ۲۰۱.

۷۷۹ - معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۲۴۶ ح ۲۰۳۱.

۷۸۰ - ابوالعباس احمد بن یوسف بن احمد دمشقی قرمانی متوفای ۱۰۱۹ هجری. وی از مورخین نیمه‌ی دوم سده‌ی دهم هجری

دمشق است و کتاب معروف اخبار الدول و آثار الاول از آن اوست.

کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۶.

هدیه العارفین، ج ۱، ص ۱۵۹.

معجم المطبوعات العربیه، ج ۲، ص ۱۵۰۵.

معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۳۲۷.

۷۸۱ - فرائد السمطین، ج ۲، ص ۵۰.

۷۸۲ - پیامبر اکرم به عایشه می‌فرماید:

«یا عائشه ليله اسرى بى الى السماء فادخلنى جبرئيل (ع) الجنة ناولنى تفاحه فاخذتها فاكلتها فصارت نطفه و نورا فى صلبى فنزلت فواقعت خديجه، ففاطمه منها. فكلما اشتقت الى الجنة قبلتها يا عائشه، فاطمه حوراء انسيه.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۵۰ و ۵۱، ح ۳۸۱.

یعنی:

«ای عایشه، شبی که من به آسمان (معراج) رفتم جبرئیل مرا به بهشت وارد نمود و سیبی به من داد؛ من آن سیب را گرفتم و خوردم. آن سیب نطفه و نوری در صلب من شد؛ آنگاه که (از آسمان) فرود آمدم با خدیجه نزدیکی نمودم و فاطمه از همان سیب بهشتی است.

ای عایشه، من هرگاه که مشتاق بهشت می‌گردم فاطمه را می‌بوسم. او حوریه‌ی بهشتی زنان عالم است».

مصادر دیگری نیز از عامه موجود است که خوانندگان می‌توانند بعضی از آنها را در کتاب احقاق الحق، ج ۲۵، ص ۷-۴ بیابند.

در بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۲ این روایت از کتاب شرف المصطفی (تالیف خرکوشی) نقل گردیده است.

همچنین مراجعه بفرماید به:

تفسیر فرات، ذیل آیه‌ی:

«و یومئذ یفرح المؤمنون - بنصر الله» الروم/ ۴، ۵.

ص ۳۲۱، ح ۴۳۵.

علل الشرائع ص ۱۸۴.

۷۸۳ - ذخائر العقبی ص ۴۴.

نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷.

ارجح المطالب ص ۲۴۷.

۷۸۴ - نام مادر انس بن مالک، «ام سلمه بنت ملحان» می‌باشد.

۷۸۵ - روایات ام سلیم در احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

به نقل از:

تاریخ کبیر بخاری و التدوین (تالیف رافعی) آمده است.

۷۸۶ - النهایه - ذیل کلمه‌ی «بتل» - ج ۱، ص ۹۴.

۷۸۷ - النهایه - ذیل کلمه‌ی «بتل» - ج ۱/ ۹۴.

۷۸۸ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹.

۷۸۹ - احقاق الحق، ج ۲۴، ص ۲۵۰.

فاطمه زهرا (س) ص ۲۰۸.

۷۹۰ - احقاق الحق، ج ۲۴، ص ۲۵۰.

۷۹۱ - الخصائص العلویه

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۶، ح ۳۶۱.

شواهد التنزیل، ج ۲، ح ۹۲۲.

۷۹۲- روضه الصفاء جلد ۱، جزء ۳، ذیل احوال حضرت حسین بن علی علیهم السلام، حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۵. همچنین مراجعه بفرمایید به:

شواهد التنزیل - آیهی (اهدنا الصراط المستقیم) - ج ۱، ح ۹۱

مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۱۱۰.

ترجمه‌ی فارسی این روایت چنین است:

پیامبر اکرم فرمودند:

«راه راست را با خورشید بیابید؛ آنگاه که خورشید پنهان گردید راه راست را با ما بیابید و آنگاه که ماه پنهان گردید راه راست را با ستاره‌ی زهره بیابید و آنگاه که ستاره‌ی زهره پنهان شد راه راست را با ستاره‌ی زهره بیابید و آنگاه که ستاره‌ی زهره پنهان شد راه راست را با دو ستاره‌ی فرقدین بیابید.

به رسول خدا عرض شد که:

یا رسول الله منظور از خورشید چیست؟

فرمود:

منظور من هستم. ماه کیست؟

فرمود:

علی بن ابی طالب. زهره کیست؟

فرمود:

زهرا و فرقدین نیز حسنین می‌باشند».

۷۹۳- این روایت که به حدیث «ثقلین» مشهور است با عبارات مختلفی بیان گردیده است و در تواتر آن هیچ تردیدی نمی‌توان نمود. ما ذیلاً به بعضی از مصادر این روایت از کتب عامه اشاره می‌نماییم:

صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب - ج ۴، ص ۱۸۷۳، ح ۲۴۰۸.

صحیح ترمذی - کتاب المناقب، باب الکبری، ج ۲، ص ۱۹۴.

مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۶ و ۳۶۷.

سنن دارمی - کتاب فضائل القرآن، باب فضل من قرا القرآن - ج ۲، ص ۴۳۱ و ۴۳۲.

المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹، ۱۴۸، ۵۳۳.

نظم درر السمطین ص ۲۳۲.

شرح السنه، ج ۷، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۱۳.

ذخائر العقبی ص ۱۶.

مناقب ابن مغازلی ص ۲۳۴، ۲۳۵.

مقتل الحسین، ج ۱۱، ص ۱۰۴.

فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۷۵ - ۲۷۲، ح ۵۳۸، ۵۳۹.

اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲.

شرح العقیده الطحاویه، ج ۲، ص ۷۳۷، ۷۳۸.

احیاء المیت ص ۱۱۴.

الصواعق المحرقه ص ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۰.

مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳.

الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۰، ج ۶، ص ۷، ۳۰۶.

ینابیع الموده ص ۳۰، ۳۸، ۴۱، ۳۷۰، ۱۸۳.

۷۹۴ - نجم / ۳ و ۴.

۷۹۵ - فاطمه زهرا (س)، ص ۱۶۸ تا ۱۷۹.

۷۹۶ - فاطمه زهرا (س)، علامه امینی، ص ۱۸۰، ۱۸۹.

۷۹۷ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۷۹۸ - الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۵۴.

فرائد السمطين، ج ۲، ص ۴۰، ح ۳۷۳.

مناقب خوارزمی ص ۲۱۱.

۷۹۹ - البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۴۰.

سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۹۹.

۸۰۰ - فاطمه زهرا (س)، علامه امینی، ص ۱۸۰.

۸۰۱ - رنج ها و فریادهای فاطمه (س)، ص ۵۴.

۸۰۲ - عوالم، ج ۱۱، ص ۲۵.

۸۰۳ - فرائد السمطين، ج ۲، ص ۲۸، ش ۳۶۷.

بحار، ج ۴۳، ص ۲۸۳ با مختصر تفاوتی.

۸۰۴ - تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۰۴.

۸۰۵ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۴.

۸۰۶ - زمر / ۶۵:

اگر مشرک شوی تمام اعمالت تباه می گردد.

۸۰۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۳، ح ۴۳.

تحلیل فاطمه الزهرا (س) ص ۱۰۳.

۸۰۸ - محجه البيضاء، ج ۴، ص ۲۱۰.

۸۰۹ - یا محمد!

و اسئل من ارسلنا قبلك من رسلنا علی ما بعثوا؟

قال:

قلت:

علی ما بعثوا؟

قالت:

- علی ولایتک و ولایه علی بن ابیطالب.
- ۸۱۰- زیرا انبیای دیگر مقدمه بودند بر ولایت امیرالمؤمنین (ع)
- ۸۱۱- عوالم، ج ۱۱، ص ۱۹۰.
- ۸۱۲- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۸، ش ۳۹۲.
- ۸۱۳- الحسن و الحسين خیر اهل الارض بعدی و بعد ابیها و امهما افضل نسا اهل الارض.
بحار، ج ۴۳ ص ۱۹، ح ۵.
- ۸۱۴- انها سیده نساء العالمین. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۳.
- ۸۱۵- ان الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنه و امهما سیده نساء اهل الجنه. (کنز العمال، ج ۱۲ ص ۱۰۷ و ۱۰۸، ش ۳۴۰۱۷.
فرائد السمطین، ج ۲، ص ۲۰، ش ۳۶۳.
- ۸۱۶- جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۱۳۱.
- ۸۱۷- تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۰۸.
- ۸۱۸- آل عمران / ۶۱.
- ۸۱۹- تفسیر فخر رازی، ج ۲، ص ۶۹۹.
- تفسیر بیضاوی. تفسیر الکشاف زفحشری، ج ۱، ص ۴۹.
- ۸۲۰ الفصول المهمه مالکی
- الجواهر طنطاوی، ج ۲، ص ۱۲۰.
- فتح القدر شوکانی، ج ۱، ص ۳۱۶.
- روح المعانی آلوسی، ج ۳، ص ۱۶۷.
- التسهیل لعلوم التنزیل کلبی، ج ۱، ص ۱۰۹.
- تفسیر ابی السعود محمد بن محمد عمادی، ج ۱، ص ۲۴۴.
- احکام القرآن جصاص، ج ۲، ص ۱۶.
- الجامع الاحکام القرآن قرطبی، ج ۲، ص ۱۰۴ الجامع البیان طبری، ج ۲، ص ۲۱۳.
- الکبیر فخر رازی، ج ۸، ص ۵۸.
- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه تفسیر جلالین در ذیل آیه
- الکشاف زمخشری، ج ۱، ص ۴۹.
- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۸۵.
- صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۱۶۶.
- مصابیح السنه بغوی، ج ۲، ص ۲۰۱.
- سیر اعلام النبلاء علامه ذهبی، ج ۳، ص ۱۹۳.
- مدارک التنزیل و حقایق التأویل نسفی، ج ۱، ص ۲۲۲ مصابیح.
- ۸۲۱- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳.
- ۸۲۲- اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۲.
- ۸۲۳- تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۴۱.

۸۲۴ - کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۱.

به نقل از:

ابن نجار.

۸۲۵ - کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹.

۸۲۶ - میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۷۲.

۸۲۷ - صحیح مسلم، کتاب الجهاد.

۸۲۸ - مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۹، طبع میمنه.

۸۲۹ - سنن بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰، طبع حیدرآباد.

۸۳۰ - صحیح ترمذی، باب: ما جاء فی ترکه الرسول.

۸۳۱ - سیمای حضرت فاطمه زهرا (س)، ص ۷۶.

۸۳۲ - قمر / ۵۴.

۸۳۳ - عبقات الانوار، ج حدیث سفینه، ص ۱۰۸۱.

فاطمه الزهرا (س) بهجه قلب المصطفی، ص ۶۳.

۸۳۴ - فاطمه الزهرا (س) بهجه قلب المصطفی، ص ۱۹.

۸۳۵ - فجر / ۲۱ تا ۲۷.

۸۳۶ - بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹۴، ح ۷ و نیز بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۹۶، روایت ۴۹.

این حدیث از دو طریق نقل شده:

۱ - کافی.

۲ - صدوق و ما به طریق صدوق نقل کردیم که در متن با کافی اختلاف دارد، مراجعه شود.

۸۳۷ - جلوه نور، ص ۲۵۹.

۸۳۸ - رسول الله:

انها (فاطمه) لسیده نساء العالمین فقیل أهی سیده نساء عالمها فقال:

ذاک لمريم بنت عمران فاما ابنتی فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۲۴، روایت ۲۰.

۸۳۹ - رسول الله:

اتانی ملک فبشرنی إن فاطمه سیده نساء اهل الجنة و نساء أمتی.

بحار الانوار: ج ۲۱، ص ۲۷۹.

۸۴۰ - آینه‌ی ایزدنا: ص ۲.

شعر از حضرت آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی.

۸۴۱ - جامی از زلال کوثر، ص ۷۹.

۸۴۲ - ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۵۸.

چشمه در بستر، ص ۵۰۶.

۸۴۳ - مریم / ۱.

۸۴۴ - بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۸۴.

- فاطمه (س) بهجه قلب المصطفی ص ۶۴.
 ۸۴۵ - آل عمران / ۳۷.
 ۸۴۶ - فرائد السمطين، ج ۲، ص ۵۱.
 ۸۴۷ - اشاره به آیهی ۳۷ سورهی آل عمران است.
 ۸۴۸ - محجه البيضاء، ج ۴، ص ۲۱۳.
 بحار، ج ۴۳، ص ۵۹
 ج ۴۱، ص ۳۰ با اختصار.
 تحلیل سیره فاطمه الزهرا (س) ص ۱۱۲.
 ۸۴۹ - روض الفائق، ص ۲۱۴.
 ۸۵۰ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹.
 ۸۵۱ - فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر، ص ۱۵۲.
 ۸۵۲ - فاطمه گل محمدی، سید جواد هاشمی.
 ۸۵۳ - شوری / ۲۳ و ۲۴.
 ۸۵۴ - کشف زمخشری، ج ۴ ص ۲۳۰.
 اسباب النزول واحدی، ص ۲۵۱.
 ۸۵۵ - احزاب / ۳۳.
 ۸۵۶ - فضائل الخمسه، ج ۳ ص ۱۸۸ - ۱۸۴.
 ۸۵۷ - همان ص ۱۹۰ - ۱۸۹.
 ۸۵۸ - احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۹۲.
 ۸۵۹ - آل عمران / ۶۱.
 ۸۶۰ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۶۲.
 اسباب النزول، ص ۶۷.
 ۸۶۱ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۹۰.
 ۸۶۲ - تفسیر جلالین، جلال الدین سیوطی
 جلال الدین محمد بن احمد، ص ۷۷.
 ۸۶۳ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۶۲.
 ۸۶۴ - تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۵.
 ۸۶۵ - تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۹۲.
 ۸۶۶ - تفسیر راهنما، ج ۳، ص ۴۷۱.
 ۸۶۷ - نساء / ۱۱۳.
 ۸۶۸ - انعام / ۸۴ - ۸۵.
 ۸۶۹ - تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۶.
 ۸۷۰ - کوثر / ۱ - ۳.

- ۸۷۱ - اسباب النزول، ص ۳۰۷.
- الدر المنثور سیوطی، ج ۶ ص ۴۰۲.
- ۸۷۲ - المیران، ج ۲۰، ص ۳۷۰.
- الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳.
- ۸۷۳ - تاویل الآیات الطاهره فی فضائل العتره الطاهره استر آبادی، ص ۸۲۲.
- ۸۷۴ - الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۲۱۸.
- ۸۷۵ - المیزان، ج ۷، ص ۳۷۰.
- ۸۷۶ - الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳.
- ۸۷۷ - دهر/ ۵.
- ۸۷۸ - الغدير، ج ۳، ص ۱۰۷.
- ۸۷۹ - آل عمران / ۱۰۳.
- ۸۸۰ - مجمع البيان، ج ۲، ص ۴۸۳.
- ۸۸۱ - تاویل الآيات الظاهره، ص ۱۲۳.
- ۸۸۲ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۳.
- ۸۸۳ - دخان / ۱ تا ۴.
- ۸۸۴ تفسیر فرات کوفی، ص ۵۸۲.
- ۸۸۵ - توبه / ۱۱۹.
- ۸۸۶ - فاطمه الزهرا فی القرآن، ص ۱۰۲.
- ۸۸۷ - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۶۳.
- ۸۸۸ - سوره ابراهیم / ۲۴.
- ۸۸۹ - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰۶.
- ۸۹۰ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۹.
- مجمع البيان، ج ۳، ص ۳۱۲.
- ۸۹۱ - المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۰.
- ۸۹۲ - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۴۳۱.
- ۸۹۳ - اسراء / ۱۷.
- ۸۹۴ - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۱.
- ۸۹۵ - فاطمه الزهرا فی القرآن، ج ۱، ص ۱۳۵.
- ۸۹۶ - مجمع البيان، ج ۳، ص ۴۱۱.
- ۸۹۷ - تفسیر فرات، ص ۸۲.
- ۸۹۸ - فرقان / ۷۴.
- ۸۹۹ - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۵۹.
- ۹۰۰ - تاویل الآيات الظاهره، ص ۳۸۱.

از ۹۰۱ تا آخر

- ۹۰۱ - نور / ۳۵.
- ۹۰۲ - تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۳۶.
- ۹۰۳ - همان مدرک.
- ۹۰۴ - الرحمن / ۱۹ - ۲۰.
- ۹۰۵ - تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۲۶۵.
- ۹۰۶ - همان، ص ۲۶۵.
- ۹۰۷ - اسراء / ۵۷.
- ۹۰۸ - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۴۷۴.
- ۹۰۹ - نور / ۳۶.
- ۹۱۰ - شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۵۶۸.
- ۹۱۱ - مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۴۲.
- ۹۱۲ - آل عمران / ۱۹۱.
- ۹۱۳ - تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۲۳ - ۴۲۴.
- ۹۱۴ - مدثر / ۳۵ - ۳۶.
- ۹۱۵ - بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۳۱.
- ۹۱۶ - صحیفه الزهراء (س)، جواد قیومی.
- ۹۱۷ - تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۵۲۴.
- ۹۱۸ - آل عمران / ۶۱.
- ۹۱۹ - پیشگفتار کتاب «وتر فی غمد» تألیف سلیمان کتانی، ص ۲۶.
- ۹۲۰ - الخصائص الفاطمیه، ص ۱.
- ۹۲۱ - فاطمه الزهراء (س) من المهد الی اللحد، مقدمه ص ۱۳ و ۱۴.
- ۹۲۲ - الفصول المهمه، ط بیروت، ۱۳ - ۱۲.
- ۹۲۳ - کشف الغمه، چاپ تبریز، ج ۱، ص ۴۴۸.
- ۹۲۴ - الاسلام و الشیعه، محمود شهابی، ج ۱، ص ۲۲۳.
- ۹۲۵ - الاسلام و الشیعه محمود شهابی، ج ۱، ص ۲۲۳.
- ۹۲۶ - فاطمه زهرا، ص ۲۱۴.
- ۹۲۷ - صحیح الاسلام و الشیعه، محمود شهابی، ج ۱، ص ۲۱۲.
- ۹۲۸ - بخاری، ج ۲، ص ۱۸۵.
- ۹۲۹ - سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۳۴.
- ۹۳۰ - تفسیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۱۴.
- ۹۳۱ - اسراء / ۱:

پاک و منزّه است خداوندی که بنده‌اش را شبانگاه سیر داد...

۹۳۲ - الفصول المهمه، ط بیروت، / ۱۴۳.

۹۳۳ - آل عمران / ۶۱.

۹۳۴ - حلیه الاولیاء، ط بیروت، ج ۲، ص ۳۹.

۹۳۵ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۳.

۹۳۶ - اهل البیت تألیف توفیق ابو علم، ص ۱۲۸.

۹۳۷ - فاطمه الزهراء (س)، تألیف علامه دخیل، ص ۱۷۱.

۹۳۸ - فاطمه الزهرا وتر فی غمد، ص ۳.

۹۳۹ - ترجمه همان کتاب، ص ۲۰۵.

۹۴۰ - ترجمه همان کتاب، ص ۲۱۱.

۹۴۱ - کوثر ولایت، ص ۵۱، ح ۸۸.

۹۴۲ - صحیفه الزهرا (س)، جواد قیومی اصفهانی.

۹۴۳ - ابو محمد الحسن بن محمد دیلمی صاحب کتاب ارشاد القلوب، از علمای بزرگ قرن هشتم ه.

۹۴۴ - از شاگردان آیت الله العظمی خویی.

۹۴۵ - غریفی، محیی الدین آیه التّطهیر، ص ۸۸.

۹۴۶ - برای مثال علامه مجلسی بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۲ - ۲۴۴.

بحرانی عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۰۱ - ۱۰۴.

۹۴۷ - مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، ملحقات احقاق الحق، ج ۲، ص ۵۵۷.

۹۴۸ - حدیث کساء و آثار شگفت، سید علی ابطحی، ص ۲۹ تا ۳۵.

۹۴۹ - فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۲۵۰.

۹۵۰ - فرهنگ معین.

۹۵۱ - فاطمه زهرا (س) شکوفه عصمت، ص ۲۲۸.

۹۵۲ - تهذیب، ج ۶، ص ۹، روایت ۱۲.

مصباح المتهدج، ص ۷۱۱.

روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۴۳.

۹۵۳ - سیره معصومین، سید محسن امین، ج ۲.

۹۵۴ - آل عمران / ۳۱.

۹۵۵ - احزاب / ۶.

۹۵۶ - در آستان فاطمه (س)، ص ۶۷.

۹۵۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۰ - ۱۷۴.

۹۵۸ - الصدیقه الشّهیده، علامه المقرم، ص ۱۰۵.

۹۵۹ - دلائل الامامه، طبری، ۴۶.

۹۶۰ - اسماء همسر جعفر طیار بود و حدود پانزده سال همراه جعفر در حبشه به سر برد و بعد از شهادت جعفر، همسر ابوبکر شد،

- محمد بن ابوبکر پسر او است.
- ۹۶۱ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۶۷،
به نقل از:
ابن عباس.
- ۹۶۲ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۸۲.
رنج ها و فریادهای فاطمه (س) ص ۲۲۷.
- ۹۶۳ - قبضه الله قبضه رأفه و اختیار رغبه بمحمد عن تعب هذه الدار موضوعا عنه اعباء الأوزار محفوفاً بالملائكة الأبرار و رضوان الرب الغفار و جوار الملك الجبار).
- ۹۶۴ - نهج الحياه، ص ۲۰۴، ح ۱۱۸.
- ۹۶۵ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸.
- ۹۶۶ - وفاه فاطمه الزهراء (س)، ص ۷۸.
- ۹۶۷ - بحار الانوار، چاپ قدیم، ج ۱۰، ص ۶۱.
- ۹۶۸ - سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۴.
ذخائر العقبی، ص ۵۳.
- فاطمه الزهرا سیده نساء العالمین، ص ۴۳۵.
- ۹۶۹ - احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۴۱۴.
بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷، ح ۲۸.
سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۳۹.
- ۹۷۰ - عوالم، ج ۱۱، ص ۵۰۴ و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰، ح ۱۱.
- ۹۷۱ - وفات فاطمه الزهراء (س)، ص ۷۷.
- ۹۷۲ - وفاه فاطمه الزهراء (س)، ص ۷۸.
- ۹۷۳ - فاطمه الزهراء، بهجه قلب مصطفی، ص ۵۷۶.
- ۹۷۴ - بیت الاحزان، ص ۱۵۲.
- ۹۷۵ - فاطمه الزهرا سیده نساء العالمین، ص ۴۳۹.
- ۹۷۶ - فاطمه الزهرا (س) بهجه قلب المصطفی، ص ۵۷۹.
- ۹۷۷ - فاطمه الزهراء سیده نساء العالمین، علامه امینی، ص ۴۵۰.
- ۹۷۸ - ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۲.
- ۹۷۹ - نهج البلاغه، دکتر شهیدی، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.
- ۹۸۰ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.
- ۹۸۱ - آل عمران / ۱۵۶.
- ۹۸۲ - عوالم، ج ۱۱، ص ۵۳۰.
بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۳.
- ۹۸۳ - ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۸۸.

- ۹۸۴ - همان ص ۸۷.
- ۹۸۵ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۷۵.
- ۹۸۶ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۶.
- ۹۸۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۵.
- ۹۸۸ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱ و ۱۷۸.
- ۹۸۹ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱ و ۱۷۸.
- ۹۹۰ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۷۵.
- ۹۹۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱.
- ۹۹۲ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۲.
- ۹۹۳ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۸.
- ۹۹۴ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۸.
- ۹۹۵ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۶.
- ۹۹۶ - بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۵۵.
- ۹۹۷ - نه‌ایه الارب، نویری جلد ۴ قسمت (جنگ‌های و فتوحات ابابکر).
- ۹۹۸ - بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸.
- ج ۸، ص ۲۲۹.
- ج ۲۸، ص ۲۶۸.
- الوافی، ج ۲، ص ۱۸۸.
- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۰.
- ارشاد دیلمی، ص ۱۷۶.
- ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۲۶۷.
- کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۴۰۱ و ۴۰۹.
- اثبات الوصیه، ص ۱۱۰.
- الامامه و السیاسیه، ج ۱، ص ۱۲.
- اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۶.
- احتجاج طبرسی، ص ۸۳.
- کتاب سلیم بن قیس، ص ۸۳.
- امام علی، ج ۱، ص ۲۲۵.
- بیت الاحزان، ص ۱۰۷.
- ۹۹۹ - عقد الفرید، ج ۲۸، ص ۳۲۲.
- ج ۳، ص ۶۳.
- تاریخ ابن شحنه (پاورقی تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۶۴)
- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۶۸.

- الامامه و السیاسه، ج ۱ ص ۱۴ - ۱۳/۱۲.
- تاریخ ابوالفداء، ج ۱ ص ۱۶۴.
- اعلام النساء، ج ۳ ص ۱۲۰۷.
- الامام علی (ع) ج ۱ ص ۲۲۵.
- الغدیر، ج ۷ ص ۷۸.
- ج ۵ ص ۳۷۳ و ۳۶۹ ج ۷ ص ۷۷.
- ج ۱۰ ص ۱۲۴.
- بحار الانوار، ج ۲۸ ص ۳۲۲ و، ج ۴۳ ص ۱۹۷.
- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۳۴.
- ج ۲ اثبات الوصیه ص ۱۲۳.
- ریاحین الشریعه، ج ۱ ص ۲۹۱ و ۲۶۰.
- احتجاج طبرسی ص ۸۳.
- کتاب سلیم بن قیس ص ۸۶۳.
- کتاب عوالم، ج ۱۱ ص ۴۰۱.
- کوکب الدرری، ج ۱ ص ۱۸۶.
- غرر ابن خیزران، شرح ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۹.
- ۱۰۰۰ - کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۴۱۴.
- ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۲۷۰.
- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۳۳ طبع قدیم.
- ۱۰۰۱ - بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۸ (طبع قدیم)
- بحار، ج ۲۸، ص ۳۳۹.
- ۱۰۰۲ - کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۲۱۱.
- ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۰ ح ۱۱۸.
- بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۴۷.
- ج ۲۸، ص ۲۰۶.
- ج ۲۷، ص ۲۲۷.
- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۶.
- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۸۶.
- روضه کافی، ج ۸، ص ۲۳۸.
- رجال شیخ طوسی، الوافی، ج ۲، ص ۱۸۷.
- اختصاص، شیخ مفید، ص ۱۸۵.
- بیت الاحزان، ص ۱۰۳.
- کوکب الدرری، ج ۱، ص ۱۹۵، مجلس ۱۵، ص ۱۸۷ و ۱۹۸.

- ۱۰۰۳ - کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۴۰۶.
 اختصاص شیخ مفید، ص ۸۶.
 بیت الاحزان، ص ۱۰۳.
 بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷.
 تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷.
 کافی، ج ۸، ص ۲۳۸، حدیث ۳۲۰.
 الوافی، ج ۲، ص ۱۸۷.
 ۱۰۰۴ - کتاب عوالم، ج ۱۱، ص ۴۰۶.
 اختصاص شیخ مفید، ص ۱۸۱.
 بیت الاحزان، ص ۱۰۲.
 بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷.
 تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷.
 فروع کافی، ج ۸، ص ۲۳۸.
 کتاب الوافی، ج ۲، ص ۱۸۷.
 کوكب الدری، ج ۱، ص ۱۹۶، مجلس ۱۸.
 ۱۰۰۵ - احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۲۷ - ۱۲۱.
 حق‌الیقین، ص ۱۹۴ - ۱۹۱.
 علل الشرایع، ج ۱.
 بیت‌الاحزان، ص ۲۰۵.
 ۱۰۰۶ - ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۲.
 بحار، ج ۲۸، ص ۳۰۵.
 ج ۴۷، ص ۳۵۶.
 جلاء العیون، ج ۱، ص ۲۰۰.
 اسرار آل محمد، ص ۱۰۲.
 احتجاج طبرسی چاپ نجف، ج ۱، ص ۱۱۷.
 ۱۰۰۷ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰۹.
 ۱۰۰۸ - قابل توجه است که این «لوح» صحیفه‌ای بود مانند صحیفه‌های دیگر که در ایام رسالت پیامبر به دخترش فاطمه رسیده بود.
 فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۶ تا ۱۴۱، ش ۴۳۲ تا ۴۳۵)
 ۱۰۰۹ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۹،
 ج ۱ بصائر، ص ۱۵۲، ح ۳.
 ۱۰۱۰ - بصائر الدرجات، ص ۱۵۴، ح ۸.
 عندی مصحف فاطمه لیس فیہ شی من القرآن.
 بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۴۳.

۱۰۱۱ - کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.

بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۴، ح ۷۷.

بصائر، ص ۱۵۷، ح ۱۸.

۱۰۱۲ - بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۸، ح ۱.

۱۰۱۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۵.

بصائر الدرجات، ص ۱۵۴، ح ۶:

و یخبرها عن ایها و مکانه و یخبرها بما یكون بعدها فی ذریتها و کان علی یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه.

۱۰۱۴ - بصائر الدرجات، ص ۱۵۹، ح ۲۷.

۱۰۱۵ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.

بحار، ج ۲۶، ص ۴۴، ح ۷۷

ج ۴۳، ص ۸۰، ح ۶۸.

بصائر الدرجات ص ۱۵۷، ح ۱۸.

۱۰۱۶ - تحلیل سیره‌ی فاطمه الزهرا (س)، ص ۱۷۷.

به نقل از:

بصائر الدرجات، ص ۱۵۴، ح ۸.

۱۰۱۷ فاطمه در آئینه‌ی کتاب (با اندکی تغییرات).

دار الرسول الاکرم، بیروت، ۱۴۲۰ ق، ۱۹۹۹ م. رقعی، ۸۶ ص.

حدیث اشک

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور: حدیث اشک / شیعه تیوب

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

توصیفگر: فاطمه زهرا (س) ۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق.، امام اول توصیفگر: Fateme Zahra

توصیفگر: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق

توصیفگر: امامت توصیفگر: دفاع توصیفگر: امامان [۱]

بخش اول زخم های انکار شده (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)

تصمیم عمر و ابوبکر بر هتک حرمت از معتبرترین کتب اهل سنت

تصمیم عمر و ابوبکر بر هتک حرمت از معتبرترین کتب اهل سنت

اهل سنت همواره می‌کوشند با نشر کتب و مجلات و سایت‌های مختلف شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها به دست عمر و ابوبکر را افسانه جلوه دهند و آن را ساخته اذهان علمای شیعه می‌نمایند. این درحالیست که در معتبرترین کتب اهل سنت تصمیم عمر و ابوبکر بر قتل حضرت زهرا سلام الله علیها تایید شده است

ابن ابی شیبه و کتاب "المصنف"

ابوبکر بن ابی‌شیبه (۱۵۹-۲۳۵) مولف کتاب المصنف، به سند صحیح چنین نقل می‌کند:
 هنگامی که مردم با ابی‌بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو و رایزنی می‌پرداختند. زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید، به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا قسم محبوبترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود شما، ولی به خدا سوگند این محبت، مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شدند دستور دهم خانه را بر سر آنها به آتش بکشند.

این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی و زبیر به خانه بازگشتند دخت گرامی علیهاالسلام به علی علیه‌السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شما خواهد سوزاند. به خدا سوگند! او آنچه را که قسم خورده انجام می‌دهد. (۱)
 یادآور شدیم که گزارش فوق در کتاب المصنف با سندی صحیح نقل شده است، اینک به بررسی سند حدیث از دیدگاه رجالیان اهل سنت می‌پردازیم تا میزان اعتبار تاریخی آن معلوم گردد:

در اعتبار شخص مولف (یعنی ابن ابی‌شیبه) همین بس که ذهبی، دانشمند رجالی اهل سنت (متوفای ۷۴۸) درباره‌ی او می‌گوید: عبدالله بن محمد بن ابی‌شیبه، حافظ بزرگ و حجت است. احمد بن حنبل و بخاری و ابوالقاسم بغوی از او نقل روایت کرده و گروهی او را توثیق کرده‌اند... ابن شیبه از کسانی است که از پل عبور کرده و در منتهای وثاقت است (۲)

بلاذری و کتاب "انساب الاشراف"

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب انساب الاشراف به گونه‌ی زیر نقل می‌کند:

ابوبکر به دنبال علی (علیه‌السلام) فرستاد تا بیعت کند، ولی علی (علیه‌السلام) از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فاطمه (آتش زا) حرکت کرد و با فاطمه در مقابل در خانه رو به رو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت: بلی، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است! (۳)

درباره‌ی اعتبار بلاذری از دیدگاه اهل سنت همین بس که ذهبی در کتاب تذکره الحافظ وی را با القاب: حافظ، اخباری و علامه می‌ستاید (۴) و در کتاب سیر اعلام النبلاء او را چنین توصیف می‌کند: علامه، اذیب، نویسنده. (۵)

ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه از ابن عساکر نقل می‌کند که: بلاذری، نویسنده و دارای کتابهای خوبی است (۶) بنابراین نباید درباره‌ی بلاذری شک و تردید کرد.

تا اینجا بررسی سند به پایان رسید. این دو سند صحیح تاریخی، به وضوح حاکی از آن است که بعد از درگذشت پیامبر گروهی که در راس آنان شیخین قرار داشته‌اند تصمیم به هتک حرمت خانه‌ی زهرا علیهاالسلام گرفته‌اند، اما این که افراد مزبور، به نیت خود جامه‌ی عمل نیز پوشانیده‌اند یا نه؟ این مطلب را باید از بررسی مدارک بخش آینده به دست آورد.

ابن قتیبه و کتاب "الامامه و السیاسة"

مورخ شهیر عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۲-۲۷۶) از پیشوایان ادب و از نویسندگان پر کار حوزه تاریخ و ادب اسلامی است، مولف کتاب تاویل مختلف الحدیث و ادب الکاتب و غیره. (الاعلام ۴/ ۱۳۷) وی در کتاب الامامه و السیاسة چنین می‌نویسد: ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافته و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد. او به در خانه علی آمد و آنان را صدا زد که بیرون بیایند ولی آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند. در این موقع، عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیایید والا خانه را بر سرتان آتش می‌زنم. مردی به عمر گفت: ای اباحفص (کنیه‌ی عمر) در این خانه فاطمه دخت پیامبر است، او گفت: باشد! (۷)

ابن قتیبه دنبال داستان را سوزناکتر و دردناکتر نوشته است:

عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند در خانه را زدند، هنگامی که فاطمه صدای آنها را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا! پس از تو چه مصیبت‌هایی به ما از فرزند خطاب و ابی‌قحافه رسید؟! وقتی مردم که همراه عمر بودند صدای زهرا را شنیدند گریه‌کنان برگشتند، ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون کشیدند و نزد ابی‌بکر بردند و به او گفتند، بیعت کن. علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفتند: به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می‌زنیم!!!... (۸)

طبری و تاریخ او

محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)، فقیه و تاریخ‌نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود، رویداد فجیع هتک حرمت به خانه‌ی وحی را چنین بیان می‌کند:

عمر بن خطاب به در خانه‌ی علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند! خانه را به آتش می‌کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند.

این صحنه‌ی تاریخی، حاکی از آن است که اخذ بیعت برای خلیفه‌ی اول، با تهدید و ارباب صورت گرفته و آزادی و انتخابی در کار نبوده است حال، آیا این نوع بیعت ارزشی دارد یا نه؟ خواننده باید در آن داوری نماید.

به لحاظ معیارهای مقبول علم رجال اهل سنت، در امانت و صداقت و وثاقت طبری سخنی نیست. ذهبی درباره‌ی او می‌گوید: پیشوای بزرگ، مفسر قرآن، ابوجعفر نویسنده کتابهای درخشان، ثقه و مورد اعتماد و راستگو. (۹)

ابن عبد ربه و کتاب "العقد الفرید"

شهاب الدین احمد معروف به ابن عبد ربه اندلسی مولف کتاب العقد الفرید (متوفای ۴۶۳ هـ) در کتاب مزبور بحثی مشروح درباره‌ی تاریخ سقیفه انجام داده و با اشاره به کسانی که از بیعت ابی‌بکر تخلف جسته‌اند چنین می‌نویسد:

علی و عباس و زبیر در خانه‌ی فاطمه نشسته بودند تا این که ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت: اگر بیرون نیامدند با آنان نبرد کن. عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه‌ی فاطمه رهسپار شد تا خانه را به آتش بکشد. در این هنگام فاطمه با او روبه‌رو شد و گفت: ای فرزند خطاب! آمده‌ای خانه‌ی ما را بسوزانی؟! او در پاسخ گفت: بلی، مگر این که شما نیز آن کنید که امت کردند (با ابوبکر بیعت کنید). (۱۰)

ابن عبدالبر و کتاب "الاستیعاب"

یوسف بن عبدالله معروف به ابن عبدالبر (۳۶۸-۴۶۳) مولف کتاب الاستیعاب، از بزرگان علم حدیث، فقیه، مورخ و آگاه از انساب است. او در الاستیعاب، بخش مربوط به شرح حال ابوبکر، تحت عنوان عبدالله بن ابی قحافه حادثه‌ی یورش به خانه زهرا را چنین نقل می‌کند:

علی و زبیر هنگامی که با ابوبکر بیعت می‌شد، به خانه فاطمه رفت و آمد کرده و با او در این زمینه به مشورت می‌پرداختند. چون خبر رفت و آمد آنان به گوش عمر رسید، نزد فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! کسی محبوبتر از پدر تو برای ما نیست، همچنان که پس از رسول خدا، تو از دیگران نزد ما محبوبتری. به من خبر رسیده که آنان به خانه شما وارد می‌شوند. اگر بار دیگر چنین خبری به من برسد، چنین و چنان خواهم کرد! سپس خانه را ترک گفت و پس از رفتن او علی و زبیر وارد خانه شدند، فاطمه به آنان گفت: عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر این کار تکرار شود چنین می‌کنم. به خدا سوگند او به قسم خود عمل می‌کند. (۱۱)

ابی الفداء و کتاب "المختصر فی اخبار البشر"

اسماعیل بن علی معروف به ابی الفداء (متوفای ۷۳۲) در کتاب معروف خود به نام المختصر فی اخبار البشر، گزارشی نزدیک به آنچه ابن عبد ربه در عقد الفرید آورده است. که ما برای اختصار دیگر آن را تکرار نمی‌کنیم. (۱۲)

در اعتبار کلامی ابی الفدا همین بس که ذهبی می‌گوید: او دوستدار فضیلت و اهل آن بود و برای او محاسن زیادی هست. (الدرر الکامنه، نگارش ابن حجر ۱/۳۷۲)

نویری و کتاب "نهایه الارب فی فنون الادب"

احمد بن عبدالوهاب قرشی معروف به نویری (۶۷۷-۷۳۳) شاعر و ادیب معروف مصری مولف کتاب نهایه الارب فی فنون الادب است که زرکلی در الاعلام آن را ستوده و از قول فازلیف می‌گوید:

حقیقی در این کتاب از مورخان دیرینه نقل شده است که کتابهای آنان به دست ما نرسیده است، مانند ابن الرقیق، ابن رشیق و ابن شداد. نویری در کتاب یاد شده، رویداد خانه‌ی زهرا علیها السلام را همانند ابن عبدالبر نقل کرده. که ما برای خلاصه آن را تکرار نمی‌کنیم (۱۳).

سیوطی و کتاب "مسند فاطمه"

جلال الدین سیوطی (متوفای سال ۹۱۱)، دانشمند ذوفنون و سخت کوش قرن نهم، در کتاب مسند فاطمه رویداد خانه دخت گرامی پیامبر را از مصنف ابن ابی شیبه نقل کرده است. و گفتار ابن ابی شیبه را قبلاً بیان کردیم.

متقی هندی و کتاب "کنز العمال"

علی بن حسام الدین معروف بن متقی هندی (متوفای ۹۷۵) در کتاب ارزشمند خود کنز العمال رویداد خانه فاطمه را به نحوی که

ابن ابی شیبه در المصنّف نوشته نقل کرده است، بنابراین، نیازی به نقل عبارت نیست (۱۴).

دهلوی و کتاب "ازاله الخفاء"

ولی الله بن مولوی عبدالرحیم دهلوی هندی حنفی (۱۱۱۴-۱۱۷۶) در کتاب ازاله الخفاء (که به زبان فارسی نوشته) درباره‌ی حوادث ایام سقیفه چنین می‌نویسد:

در همین ایام مشکلی دیگر که فوق جمیع مشکلات توان شمرد پیش آمد و آن این بود که: زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها جمع شده، در باب نقض خلافت، مشورتها به کار می‌بردند و حضرت شیخین آن را به تدبیری که بایستی بر هم زدند (۱۵).

سپس نصّ تاریخ را که زید بن اسلم از پدرش نقل کرده و ما قبلا آن را از مصنّف ابن ابی شیبه نقل کردیم، یادآور می‌شود.

محمد حافظ ابراهیم و قصیده عمریه

محمد حافظ ابراهیم (۱۲۸۷-۱۳۵۱) شاعر مصری که به شاعر نیل شهرت دارد، دیوانی دارد که در ده جلد چاپ شده است. او در قصیده خود تحت عنوان عمر و علی، یکی از افتخارات عمر را این دانسته است که در خانه‌ی علی آمد و گفت: اگر بیرون نیاید و با ابی بکر بیعت نکنید خانه را به آتش می‌کشم و لو دختر پیامبر در آنجا باشد!

جالب آن است که محمد حافظ ابراهیم، قصیده‌ی خویش را در یک جلسه‌ی بزرگ قرائت کرد و حضار نه تنها بر او خرده نگرفتند بلکه مدال افتخار نیز به او دادند.

سه بیت این قصیده، مورد نظر و استشهاد ماست:

و قَوْلُهُ لَعَلِّي قَالَهَا عُمَرُ

أَكْرَمِ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بُمَلْقِيهَا

حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقِي عَلَيْكَ بِهَا

إِنْ لَمْ تُبَايِعْ وَ بِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا

مَا كَانَ غَيْرَ أَبِي حَفْصٍ يَفْؤُهُ بِهَا

أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَ حَامِيهَا .

و گفتاری که عمر آن را به علی علیه‌السلام گفت به چه شنونده‌ی بزرگواری و چه گوینده‌ی مهمی؟! به او گفت: اگر بیعت نکنی، خانه‌ات را به آتش می‌کشم و احدی را در آن باقی نمی‌گذارم هر چند دختر پیامبر مصطفی در آن باشد. جز ابوحفص (عمر) کسی جرأت گفتن چنین سخنی را در برابر شهسوار عدنان و مدافع وی نداشت (۱۶).

عمر رضا کحاله و کتاب "اعلام النساء"

عمر رضا کحاله، محقق معاصر و مؤلف کتاب ارزشمند اعلام النساء، در شرح زندگی دخت گرامی پیامبر می‌نویسد:

فقيل له: يا أبا حفص إن فيها فاطمة، فقال: وإن...

دخت پیامبر در آستانه‌ی خانه ایستاد و گفت: من گروهی بدتر از شما نمی‌شناسم، جنازه رسول خدا را بر زمین گذارده‌اید و کار ریاست را بین خود تقسیم کرده‌اید، بی آن که با ما مشورت کنید و حق ما را به ما برگردانید (۱۷).

اسناد

- (۱) مصنف ابن ابی شیبہ ۵۷۲ / ۸
- (۲) میزان الاعتدال ۲ / ۴۹۰، شماره ۴۵۴۹
- (۳) انساب الأشراف ۱ / ۵۸۶، ط دار معارف، قاهره
- (۴) تذکره الحفاظ ۳ - ۰۹۲، شماره ۸۶۰
- (۵) سیر اعلام النبلاء ۱۳ / ۱۶۲، شماره ۹۶
- (۶) البدایه والنهایه ۱۱ / ۶۵، حوادث سال ۲۷۹
- (۷) الامامه و السياسه، ص ۱۲، چاپ المكتبه التجاریه الکبری، مصر.
- (۸) الامامه و السياسه، ص ۱۳، چاپ المكتبه التجاریه الکبری، مصر. مسلما این بخش از تاریخ، برای علاقمندان به شیخین بسیار سنگین و ناگوار بوده است، لذا برخی درصدد برآمدند که در نسبت کتاب الامامه و السياسه به ابن قتیبه تردید کنند، حال آن که ابن ابی الحدید، استاد فن تاریخ، این کتاب به سرنوشت تحریف دچار شده و تحریفگران بخشی از مطالب آن را به هنگام چاپ، حذف کرده‌اند. غافل از آنکه مطالب مزبور در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید موجود است. زر کلی در اعلام، کتاب الامامه و السياسه را از آثار ابن قتیبه می‌داند و سپس می‌افزاید: برخی از علما در انتساب این کتاب به ابن قتیبه تأمل دارند. یعنی شک و تردید را به دیگران نسبت می‌دهد نه به خویش، همچنان که الیاس سرکیس (معجم المطبوعات العربیه ۱ / ۲۱۲) این کتاب را از آثار ابن قتیبه می‌داند.
- (۹) میزان الاعتدال ۳ / ۴۹۸، شماره ۷۳۰۶
- (۱۰) عقد الفرید ۴ / ۲۶۰، چاپ مکتبه هلال.
- (۱۱) استیعاب ۳ / ۹۷۵، تحقیق علی محمد بجاوی، چاپ قاهره.
- (۱۲) المختصر فی اخبار البشر ۱ / ۱۵۶، ط دار المعرفه، بیروت.
- (۱۳) نهایه الارب فی فنون الأدب ۱۹ / ۴۰، نگارش نویری، چاپ قاهره، ۱۳۹۵ هـ.
- (۱۴) کنز العمال ۵ / ۶۵۱، شماره ۱۴۱۳۸، ط مؤسسه الرساله، بیروت.
- (۱۵) ازاله الخفاء ۲ / ۲۹، ناشر اکیدمی، ط لاهور.
- (۱۶) دیوان محمد حافظ ابراهیم ۱ / ۸۲.
- (۱۷) اعلام النساء ۴ / ۱۱۴.

حمله ابوبکر و عمر به بیت وحی در معتبرترین کتب اهل سنت

ابوعبید و کتاب الاموال

ابوعبید قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴) در کتاب نفیس خود به نام الاموال که مورد اعتماد فقیهان بزرگ مسلمان قرار دارد، به طور مستند از عبدالرحمان بن عوف نقل می‌کند که می‌گوید: در بیماری ابوبکر، برای عیادتش، وارد خانه‌ی او شدم. او پس از گفتگوی زیاد، به من گفت: آرزو می‌کنم کاش سه چیز را که انجام داده‌ام انجام نداده بودم همچنان که آرزو می‌کنم کاش سه چیز را که انجام نداده‌ام انجام می‌دادم. همچنین آرزو می‌کنم سه چیز را از پیامبر سوال می‌کردم. اما آن سه چیزی که انجام داده‌ام و آرزو می‌کنم ای کاش انجام نمی‌دادم عبارتند از:

و ددت ائی لم اکشف بیت فاطمه و ترکتہ وان اُغلقَ علی الحرب. (۱)

کاش، خانه و حریم خانهای فاطمه را کشف نمی‌کردم و آن را به حال خود وا می‌گذاشتم، هر چند برای جنگ بسته شده بود. ابو عبید هنگامی که به اینجا می‌رسد به جای جمله: لم اکشف بیت فاطمه و ترکتہ... می‌گوید: کذا و کذا. و اضافه می‌کند که من مایل به ذکر آن نیستم.

ولی اگر ابو عبید روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سر بر تافته، خوشبختانه محققان کتاب الاموال در پاورقی توضیح داده‌اند که: جمله‌های حذف شده‌ی فوق، در کتاب میزان الاعتدال (به نحوی که بیان گردید) وارد شده است و افزون بر آن، طبرانی در معجم خود، ابن عبد ربه در عقد الفرید و افراد دیگر در جاهای دیگر، عبارت حذف شده را آورده‌اند.

محمد بن سعد و کتاب الطبقات الکبری

محمد بن سعد (متوفای ۲۲۹) معروف به کاتب واقدی در اثر ارزشمند خود که صحابه و تابعان را به شیوه خاصی طبقه بندی کرده در باب دختران پیامبر، زندگانی دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را به صورت روایی آورده، آنگاه چنین می‌نویسد:

ابوبکر آگاه که فاطمه بیمار شد در خانه فاطمه علیها السلام آمد و اجازه خواست تا از او عیادت کند، علی علیه السلام استجازه ابوبکر را به فاطمه علیها السلام رسانید.

فاطمه علیها السلام فرمود: اختیار با شماست، علی علیه السلام اذن داد. آنگاه می‌نویسد:

فدخل علیها واعتذر إلیها و کلمها فرضیت عنه. (۲)

بر زهرا وارد شد و معذرت خواهی کرد و با او سخن گفت و او را از خود راضی ساخت.

البته ابن سعد روی محدودیتی که داشت، نتوانست روشنتر از این بنویسد، مگر ابوبکر که چه ستمی بر زهرا روا داشته بود که سرانجام از او رضایت می‌طلبد و معذرت خواهی می‌کند.

طبرانی و المعجم الکبیر

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) شخصیتی است که ذهبی در میزان الاعتدال در حق او می‌نویسد: حافظ و ثبت (۳) مولف کتاب المعجم الکبیر - که کرارا چاپ شده است - آنجا که درباره‌ی ابی بکر و خطبه‌ها و وفات او سخن می‌گوید یادآور می‌شود: ابی بکر به هنگام مرگ، آرزو کرد:

کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم.

کاش سه چیز را انجام می‌دادم.

کاش سه چیز را از رسول خدا سوال می‌کردم.

سپس، درباره‌ی آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می‌کرد کاش آن را انجام نمی‌دادم، چنین می‌گوید:

فأما الثلاث اللاتی وددت ائی لم أفعلهنّ، فوددت ائی لم أکن کشف بیت فاطمه و ترکتہ (۴)

آن سه چیزی که آرزو می‌کنم کاش انجام نمی‌دادم چنین بود: آرزو می‌کنم حرمت خانهای فاطمه را زیر پا نمی‌نهادم و آن را به حال خود واگذار می‌کردم.

ابن عبدربه و العقد الفرید

ابن عبد ربه اندلسی مولف کتاب العقد الفرید (متوفای ۴۶۳ هـ) در کتاب خود از عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کند که می‌گوید: در بیماری ابی‌بکر بر او وارد شدم تا از او عبادت کنم، او گفت: آرزو می‌کنم کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم و یکی از آن سه چیز این است:

و ددت انی لم اکشف بیت فاطمه عن شیء وإن کانوا اغلقوه علی الحرب (۵)
کاش در خانه‌ی فاطمه را باز نمی‌کردم هر چند آنان برای نبرد در خانه بسته بودند.

سخن نظام در کتاب الوافی بالوفیات

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (۱۶۰-۲۳۱) از ادبا و دانشمندان مشهور است که به علت زیبایی کلامش در نظم و نثر، به نظام معروف شده است.

در کتابهای متعددی از نظام، با اشاره به حضور خلیفه ثانی نزد در خانه‌ی فاطمه علیها السلام، چنین آمده است:

ان عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتی ألفت المحسن من بطنها (۶)

عمر در روز اخذ بیعت برای ابی‌بکر بر شکم فاطمه زد، در نتیجه، فرزندی که وی در رحم داشت و نام آن را محسن نهاده بود سقط شد.

میزد و کتاب کامل

محمد بن یزید بن عبدالاکبر بغدادی (۲۱۰-۲۸۵) ادیب و نویسنده معروف اهل سنت- که آثار گران سنگی از او به یادگار مانده است - در کتاب الکامل خود، داستان آرزوهای خلیفه‌ی اول را به نقل از عبدالرحمان بن عوف آورده و یادآور می‌شود:

و ددت انی لم اکن کشف عن بیت فاطمه و ترکته ولو أغلق علی الحرب (۷)

آرزو می‌کردم ای کاش بیت فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم و آن را رها می‌نمودم هر چند برای جنگ بسته شده باشد.

مسعودی و مروج الذهب

ابوالفرج مسعودی (متوفای ۳۴۵) در مروج الذهب می‌نویسد: ابوبکر در حال احتضار چنین گفت:

من سه چیز انجام دادم و آرزو داشتم که کاش آنها را انجام نمی‌دادم، یکی از آن سه چیز این بود که:

فوددت انی لم اکن فتشت بیت فاطمه و ذکر فی ذلک کلاماً کثیراً (۸)

آرزو می‌کردم کاش حرمت خانه‌ی زهرا را زیر پا نمی‌نهادم و در این مورد سخن زیادی گفت.

مسعودی، با اینکه نسبت به اهل بیت پیامبر، گرایش‌های سالمی دارد، ولی باز به ملاحظاتی که بر آگاهان به تاریخ پوشیده نیست، از بازگویی سخن خلیفه خود داری کرده و با کنایه رد شده است و تنها به این اکتفا نموده که خلیفه سخن زیادی در این مورد گفت.

حالا این سخن زیاد چه بوده است خدا می‌داند!؟

ابن ابی‌دارم و کتاب میزان الاعتدال

احمد بن محمد معروف به ابن ابی‌دارم، محدث کوفی (متوفای ۳۵۷)، کسی است که محمد بن احمد بن حماد کوفی درباره‌ی او

می گوید: کان مستقیم الأمر عامه دهره؛ او در سراسر عمر خود، پوینده‌ی راه راست بود.

ذهبی نیز می نویسد:

کان موصوفاً بالحفظ و المعرفة إلاً أنه یترفض (۹)

او به حافظ و معرفت حدیث شهرت دارد، نقطه ضعفش این است که به تشیع میل داشته است. اصولاً جای تاسف است که علاقه به اهل بیت، یکی از نقاط ضعف محدثان شمرده شود.

به هر روی، ابن ابی دارم نقل می کند که در محضر او این خبر خوانده می شود:

انّ عمر رفس فاطمه حتی أسقطت بمحسن.

یعنی: عمر لگدی بر فاطمه زد، در نتیجه او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد. (۱۰)

محمد بن مکرّم و مختصر تاریخ دمشق

علی بن حسن بن هبة الله معروف به ابن عساکر دمشقی (متوفای ۵۷۱) کتابی در تاریخ دمشق تألیف نموده که اخیراً در هشتاد جلد منتشر شده است، سپس این موسوعه را محمد بن مکرّم معروف به ابن منظور (۶۳۰-۷۱۱) تلخیص کرده، او نیز داستان دیدار عبدالرحمان را با ابی بکر یاد آور شده و چنین می گوید، ابوبکر گفت:

لا آسی علی شیء من الدنيا إلاً علی ثلاث فعلتهنّ وددت أنّی لو ترکتهنّ... وددت أنّی لم أکن کشفْتُ بیت فاطمه عن شیء مع أنّهم اغلقوه علی الحرب (۱۱)

من بر چیزی از امور دنیا تأسف نخوردم مگر بر سه چیز که انجام دادم و دوست داشتم انجام نمی دادم... دوست داشتم خانه‌ی فاطمه را هتک حرمت نمی کردم هر چند ساکنان خانه آن را برای جنگ ببندند.

ابن ابی الحدید و شرح نهج البلاغه

عبدالحمید بن هبة الله مدائنی معتزلی (متوفای ۶۵۵) مورخ و نویسنده‌ی توانای جهان اسلام و مؤلف شرح نهج البلاغه در بیست جلد، سرگذشت یورش به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را در موارد مختلف کتاب خویش یاد آور شده است، هر چند در جایی هتک حرمت مزبور را صحیح دانسته و آن را گناه کبیره نمی شمارد؛ زیرا به رغم او، عمر حق داشت افرادی را که از بیعت سرباز می زند تهدید کند! البته این نظریه‌ی گروهی از معتزله است و اختصاص به ابن ابی الحدید ندارد (۱۲)

در موردی می گوید:

برخی از حوادثی که شیعه نقل کرده می پذیرم نه تمام آنچه را که آنان نقل کرده اند (۱۳)

در مورد سوم می گوید: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خون هبار بن اسود را حلال شمرد، زیرا او کسی بود که با نیزه به کجاوه‌ی دختر پیامبر (زینب) زد و او فرزند خود را سقط کرد.

ابن ابی الحدید می گوید:

این داستان را برای استادم، نقیب ابوجعفر، نقل کردم، او روایت را تصدیق کرد، سپس به او گفتم اجازه می دهی من این تاریخ را که: فاطمه از ترس، محسن خود را سقط کرد و اگر پیامبر زنده بود خون سکی را که سبب سقط جنین او شده بود، حلال می شمرد را از شما نقل کنم؟

استاد در پاسخ گفت: از من نقل نکن، همچنین خلاف آن را نیز از من نقل نکن، من در این مساله نظر قاطع ندارم، چون روایات در

این زمینه اختلاف دارند (۱۴)

جوینی و کتاب فرائد السمطین

ابراهیم بن محمد بن المویذ معروف به جوینی (متوفای ۷۲۲) از مشایخ ذهبی است (۱۵)، ذهبی در حق استادش جوینی چنین می‌گوید: امام، محدث یگانه، فخر الاسلام، صدر الدین.

جوینی در کتاب فرائد السمطین به طور مستن از ابن عباس نقل می‌کند که او گفته: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، حسن بن علی بر او وارد شد، دیدگان پیامبر که بر حسن افتاد اشک آلود شد. سپس حسین بن علی بر آن حضرت وارد شد، مجدداً پیامبر گریست. در پی آن دو، فاطمه و علی علیهما السلام بر پیامبر وارد شدند، اشک پیامبر با دیدن آن دو نیز جاری شد، وقتی از پیامبر علت گریه بر فاطمه علیها السلام را پرسیدند، فرمود:

أَنِّي لَمَّا رَأَيْتَهَا ذَكَرْتُ مَا يَصْنَعُ بِهَا بَعْدِي كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الذُّلُّ بَيْتَهَا وَانْتَهَكَ حَرْمَتَهَا وَغَضِبَ حَقَّهَا وَمَنَعَتْ ارْتِثَهَا وَكُسِرَ جَنْبُهَا وَاسْقَطَتْ جَنْبِهَا، وَ هِيَ تَنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَلَ تَجَابِ وَ تَسْتَعِثْ فَلَا تَغَاثْ (۱۶)

زمانی که فاطمه را دیدم به یاد صحنه‌ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد. گویا می‌بینم ذلت وارد خانه‌ی او شده، حرمتش پایمال گشته، حش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد سقط شده در حالی که پیوسته فریاد می‌زند: یا محمداه! ولی کسی به او پاسخ نمی‌دهد، استغاثه می‌کند، اما کسی به به فریادش نمی‌رسد.

شمس الدین ذهبی و تاریخ الاسلام

شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (متوفای ۷۴۸) در کتاب تاریخ الاسلام در تاریخ زندگی ابوبکر چنین می‌نویسد:
عبدالرحمان بن عوف در بیماری ابوبکر بر او وارد شد و بر وی سلام کرد، پس از گفتگویی، ابوبکر به او چنین گفت:
أَمَّا أَنِّي لَا آسَى عَلَى شَيْءٍ، إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتَهُنَّ، وَ ثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، وَ ثَلَاثٌ وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْهُنَّ: وَ دِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ وَ إِن أُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبَ (۱۷)
من بر چیزی تأسف نمی‌خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم و سه چیزی که انجام ندادم و سه چیزی که کاش از رسول خدا می‌پرسیدم. دوست داشتم خانه‌ی فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم هر چند برای جنگ بسته شود....

علی بن ابی‌بکر هیشمی و مجمع الزوائد

نور الدین علی بن ابی‌بکر هیشمی (متوفای ۸۰۷) مولف کتاب مجمع الزوائد و منبع الفوائد، وی در باب کراهه الولاية چنین می‌نویسد:

عبدالرحمان بن عوف در بیماری ابوبکر از او عیادت کرد پس از گفتگوهایی، وی چنین گفت:
أَمَّا أَنِّي لَا- آسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتَهُنَّ وَ دِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، وَ ثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَ دِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْهُنَّ، فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي وَ دِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ وَ إِن أُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبَ (۱۸)

من بر چیزی تأسف نخوردم مگر بر سه چیز که انجام دادم و دوست داشتم انجام نمی‌دادم. و سه چیزی که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می‌دادم، دوست داشتم سه چیز را از رسول خدا می‌پرسیدم، آن سه چیز را که انجام دادم و دوست داشتم انجام

نمی‌دادم این که: خانه فاطمه را به حال خود ترک نموده و هتک حرمت او نمی‌کردم هر چند برای جنگ بسته شده باشد.

ابن حجر عسقلانی و لسان المیزان

احمد بن علی بن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲) در کتاب لسان المیزان در شرح حال علوان و علی، داستان عیادت عبدالرحمان بن عوف را از ابی بکر می‌نویسد، او در موضوعات سه گانه‌ای که انجام داده و آرزو می‌کرد که ای کاش انجام نمی‌دادم، چنین می‌نویسد:

أَتَى لَا أَسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ وَإِنْ أَغْلَقْتُ عَلَى الْحَرْبِ (۱۹)
من بر چیزی تاسف نخوردم مگر بر سه چیزی که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم، یکی از آنها هتک حرمت خانه فاطمه که کاش به حال خود وا می‌گذاشتم هر چند برای جنگ بسته شده باشد.

متقی هندی و کنز العمال

علاء الدین علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵) در دائره المعارف حدیثی خود به نام کنز العمال، حدیث عبدالرحمان بن عوف را به طور مفصل نقل کرده و آرزوهای خلیفه را در مورد نه گانه به روشنی بیان کرده است. از جمله آن که می‌گوید:

یکی از سه چیزی که آرزو می‌کردم کاش انجام نمی‌دادم، این است که:
وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ وَإِنْ كَانُوا قَدْ غَلَّقُوا عَلَى الْحَرْبِ (۲۰)
کاش حرمت خانه‌ی فاطمه را زیر پا نمی‌نهادم، هر چند آنان برای جنگ خانه را بسته بودند.

عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب الإمام علی

این دانشمند خبیر و شهیر مصری، داستان در دربار هجوم به خانه‌ی وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است که ما به نقل یکی از آنها بسنده می‌کنیم:

إِنَّ عُمَرَ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لِيُخْرِجَنِّي أَوْ لِأَحْرِقَنِيهَا عَلِيٌّ مِنْ فِيهَا...! قَالَتْ لَهُ طَائِفَةٌ خَافَتْ اللَّهَ وَرَعَتِ الرَّسُولَ فِي عَقْبِهِ: يَا أَبَاحْفَاصَ، إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ...! فَصَاحَ لَا يِبَالِي: وَإِنْ...! وَاقْتَرَبَ وَقَرَعَ الْبَابَ، ثُمَّ ضَرَبَهُ وَاقْتَحَمَهُ... وَبَدَأَ لَهُ عَلِيٌّ... وَرَنَّ حِينَئِذٍ صَوْتُ الزَّهْرَاءِ عِنْدَ مَدْخَلِ الدَّارِ... فَإِنَّ هِيَ إِلَّا رَنَّهُ اسْتِغَاثَةً أَطْلَقَتْهَا: يَا أَبْتَ رَسُولَ اللَّهِ...
تستعدی بها الراقد بقرها فی رضوان ربّه علی عسف صاحبه، حتّی تبدّل العاتی المدل غیر إهابه، فتبدّد علی الأثر جبروته، و ذاب عنفه و عنفوانه، وودّ من خزی لو یخرّ صعقاً تبتلعه مواطئ قدمیه ارتداد هدبه إلیه... و عند ما نکص الجمع، و راح یفرّ کنوافر الظباء المفزوعة أمام صیحه الزهراء، کان علیّ یقلّب عینیه من حسره و قد غاض حلمه، و قل همّه، و تقبضت أصابع یمینیه علی مقبض سیفه کهّم من غیظه أن تغوص فیّه... (۲۱)

قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیایید والا- خانه را بر سر ساکنانش به آتش می‌کشم! گروهی که از خدا می‌ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه می‌داشتند، گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است. و او بی پروا فریاد زد: باشد! عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود. علی علیه‌السلام پیدا شد.

صدای ناله‌ی زهرا در آستانه‌ی خانه بلند شد. آن صدا، طنین استغاثه‌ای بود که دختر پیامبر سر داده و می‌گفت: پدر! ای رسول خدا... می‌خواست از دست ظلم یکی از اصحابش او را که در نزدیکی وی در رضوان پروردگارش خفته بود، برگرداند، تا سرکش

گردن فراز بی پروا را به جای خود نشاند و جبروتش را زایل سازد و شدت عمل و سختگیرش را نابود کند و آرزو می‌کرد قبل از این که چشمش به وی بیفتد، صاعقه‌ای نازل شده او را در می‌یابد.

وقتی جمعیت برگشت و عمر می‌خواست همچون آهوان رمیده، از برابر صیحه‌ی زهرا فرار کند، علی از شدت تاثیر و حسرت با گلوبی بغض گرفته و اندوهی گران، چشمش را در میان آنان می‌گردانید و انگشتان خود را بر قبضه‌ی شمشیر فشار می‌داد و می‌خواست از شدت خشم در آن فرورود....

احتجاج به فعل خلیفه

موضوع گردآوری هیزم و آتش برای سوزاندن بیت فاطمه در صدر اسلام از مسلمات تاریخ بود، افراد دیگری که خود در زمان قدرت و حکمروایی خویش مصدر چنین کارهایی بوده‌اند با استناد به عمل خلیفه، کار خود را توجیه می‌کردند. اینک دو مورد را در اینجا یادآور می‌شویم:

(۱) عبدالله بن زبیر برای اخذ بیعت از بنی هاشم و در راس آنان علی بن الحسین علیهما السلام جمع مزبور را تهدید به قتل و سوزاندن کرد و بدین منظور همگان را در نقطه‌ای گرد آورده و تهدید کرد که اگر بیعت نکنید همگی طعمه آتش خواهید شد. سرانجام بنی هاشم با کمک‌های بی دریغ مختار ثقفی از حبس آزاد شدند، زیرا ابن زبیر از قوه و قدرت مختار آگاه بود. بعدها که آبها از آسیاب افتاد و عبدالله بن زبیر به دست حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد، مردم برادر عبدالله، عروه بن زبیر را نکوهش می‌کردند و می‌گفتند: برادرت چه تصمیم غیر صحیحی گرفته بود، زیرامی‌خواست همه‌ی بنی هاشم را که در شعب ابی‌طالب جمع کرده بود بسوزاند. او در پاسخ گفت: هدف او از این کار، توحید کلمه بود.

او می‌خواست میان مسلمانان اختلاف راه پیدا نکند و همگی در اطاعت یک نفر قرار گرفته و سخن آنان باشد. همچنان که عمر بن خطاب این کار را با بنی هاشم انجام داد، آنگاه که از بیعت ابی‌بکر سرباز زدند، او در کنار خانه‌ی آنان هیزم آماده کرد و خانه را بر سر آنان آتش زد (۲۲)

(۲) مورد دیگر را علامه حلی در کتاب نهج البلاغه و کشف الصدق از بلاذری نقل کرده که متن آن چنین است:

لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ أَبِي رَبِيعٍ بَنِي مَعَاوِيَةَ: أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَظَّمْتَ الرَّزِيَّةَ وَجَلَّتْ الْمَصِيبَةُ، وَحَدَّثَ فِي الْإِسْلَامِ حَدَثَ عَظِيمٍ، وَلَا يَوْمَ كَيَوْمِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ.

فَكُتِبَ إِلَيْهِ يَزِيدُ:

أَمَّا بَعْدُ، يَا أَحْمَقُ، فَإِنَّا جِئْنَا إِلَى بَيْتِ مَجْدَدَةٍ، وَفَرَشَ مَمْهَدَةٍ وَوَسَادَةَ مَنْصُودَةٍ، فَقَاتَلْنَا عَنْهَا، فَإِن يَكُن الْحَقُّ لَنَا فَعَن حَقَّنَا قَاتِلَنَا، وَإِن كَانَ الْحَقُّ لَغَيْرِنَا، فَأَبُوكَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ هَذَا وَاسْتَأْثَرَ بِالْحَقِّ عَلَى أَهْلِهِ (۲۳)

هنگامی که حسین بن علی به شهادت رسید، عبدالله بن عمر به یزید به معاویه چنین نامه نوشت: مصیبت بزرگی رخ داده و در اسلام حادثه‌ی بزرگی انجام گرفته و روزی مانند روز قتل حسین نیست.

یزید در پاسخ او نوشت: ای ابله! ما به خانه‌های نو و فرش‌های گسترده و پستی‌های چیده وارد شدم و در راه آن نبرد کردیم، اگر حق با ما باشد به حق نبرد کرده‌ایم و اگر حق از آن غیر ما باشد، پدر تو نخستین کسی بود که این سنت را رواج داد و حق را از صاحبان آن برگرفت!

اسناد

- ۱) الأموال، ص ۱۹۵، چاپ نشر کلیات ازهریه، الأموال، ص ۱۷۴، چاپ بیروت، نیز ابن عبدربه در عقد الفرید ۴/ ۲۶۸ جمله‌های حذف شده را نقل کرده است چنانکه خواهد آمد.
- ۲) طبقات ۸/۲۷، ط دار صادر
- ۳) میزان الاعتدال ۲/ ۱۹۵.
- ۴) المعجم الكبير طبرانی ۱/ ۶۲، شماره حدیث ۴۳، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی.
- ۵) عقد الفرید ۴/ ۲۶۸، چاپ مکتبه الهلال.
- ۶) الوافی بالوفیات ۶/ ۱۷، شماره ۲۴۴۴؛ ملل و نحل شهرستانی ۱/ ۵۷، چاپ دارالمعرفه، بیروت. در ترجمه نظام به کتاب بحوث فی الملل والنحل ۳/ ۲۴۸-۲۵۵ مراجعه شود.
- ۷) شرح نهج البلاغه ۲/ ۴۷، چاپ مصر.
- ۸) مروج الذهب ۲/ ۳۰۱، چاپ داراندلس، بیروت.
- ۹) سیر اعلام النبلاء ۱۵/ ۵۷۷، شماره ترجمه ۳۴۹.
- ۱۰) میزان الاعتدال ۱/ ۱۳۹
- ۱۱) مختصر تاریخ دمشق ۱۳/ ۱۲۲، چاپ دارالفکر، سال ۱۹۸۹
- ۱۲) شرح نهج البلاغه ۱۶/ ۲۷۲؛ مغنی، قاضی عبدالجبار ۱/ ۳۳۷
- ۱۳) شرح نهج البلاغه ۱۷/ ۱۶۸
- ۱۴) شرح نهج البلاغه ۱۴/ ۱۹۲
- ۱۵) معجم شیوخ الذهبی ۱۲۵، شماره ۱۵۶
- ۱۶) فرائد السمطين ۲/ ۳۴، چاپ بیروت.
- ۱۷) تاریخ الإسلام، چاپ دارالکتاب العربی، تحقیق دکتر تدمری، ج ۳، ص ۱۱۷-۱۱۸.
- ۱۸) مجمع الزوائد و منبع الفوائد ۵/ ۲۰۲-۲۰۳، چاپ سوم، سال ۱۴۰۲.
- ۱۹) لسان المیزان ۴/ ۱۸۹، چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۳۳ هـ.
- ۲۰) کنز العمال ۵/ ۶۳۱، حدیث شماره ۱۴۱۱۳.
- ۲۱) عبدالفتاح عبدالمقصود، علی بن ابی طالب ۴/ ۲۷۴-۲۷۷ و نیز ۱/ ۱۹۲-۱۹۳.
- ۲۲) مروج الذهب ۳/ ۲۷۶، منشورات دانشگاه لبنان؛ ۳/ ۷۷، چاپ دار اندلس.
- ۲۳) نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۵۶.

آیا عمر بن الخطاب، به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده است؟

پاسخ

این که عمر بن الخطاب به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده است، از قطعیات تاریخ است. روایاتی که در رابطه با هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره در کتب اهل سنت آمده به چند دسته می شود تقسیم کرد.

۱. تهدید به سوزاندن خانه

ذکر الطبری: باسناده عن زیاد بن کلب قال: أتى عمر بن الخطاب منزل عليّ وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين فقال: واللّه لأحرقنّ عليكم أو لتخرجنّ إلى البيعة»، فخرج عليه الزبير مصلاً بالسيف فعرّس فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذوه. تاريخ الطبری: ۲/۴۴۳.

وابن أبي الحديد: عن سلمة بن عبد الرحمان قال: فجاء عمر اليهم فقال: «والذي نفسي بيده لتخرجنّ إلى البيعة أو لأحرقنّ البيت عليكم شرح نهج البلاغه: ۱/۱۶۴ (۲/۴۵).

۲. آوردن وسائل آتش سوزی و بی توجهی خلیفه دوم بر اعتراض مردم

وابن قتیبه: قال: ... وقال عمر: والذي نفس عمر بيده لتخرجنّ أو لأحرقنّها علي من فيها! فقيل له: يا أباحفص إنّ فيها فاطمة!! فقال: وإن. الامامة والسياسة: ۱/۱۲، أعلام النساء لعمر رضا كحالة: ۴/۱۱۴.

۳. آوردن وسائل آتش سوزی و درگیری لفظی میان حضرت صدیقه و خلیفه دوم

البلاذري: باسناده عن سليمان التيمي وعن ابن عون: إنّ أبابكر أرسل إلى علي (عليه السلام) يريد البيعة فلم يبايع، فجاء عمر ومعه فتيلة فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يا بن الخطاب! أتراك محرّقاً عليّ بابي؟ قال نعم: وذلك أقوى فيما جاء به أبو بكر. انساب الاشراف: ۱/۵۸۶.

أبو الفداء: قال: ... فأقبل عمر بشيء من نار على أن يضرم النار، فلقيته فاطمة رضى الله عنها وقالت: إلى أين يا بن الخطاب؟ أجتت لتحرق دارنا؟ قال: نعم. تاريخ أبي الفداء: ۱/۱۶۴.

وابن عبد ربّه: الذين تخلفوا عن بيعة أبي بكر: عليّ والعباس، والزبير، وسعد بن عباد، فأما علي والعباس والزبير فقعدوا في بيت فاطمة حتّى بعث اليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجوا من بيت فاطمة وقال له: إن أبوا فقاتلهم. فأقبل عمر بقبس من نار على أن يضرم عليهم النار فلقيته فاطمة فقالت: يا بن الخطاب! أجتت لتحرق دارنا؟ قال: نعم. العقد الفريد: ۵/۱۲، طبعه مكتبة الرياض الحديثية.

۴. حمله خلیفه دوم به حضرت صدیقه طاهره

الشهرستاني: عن الجاحظ: إنّ عمر ضرب بطن فاطمة عليها السلام يوم البيعة حتّى ألقت الجنين من بطنها وكان عمر يصيح: إحرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير عليّ وفاطمة والحسن والحسين وزينب (عليهم السلام).

الملل والنحل: ۱/۵۷. طبعه بيروت، دار المعرفة.

قال المسعودي: فهجموا عليه وأحرقوا بابه، واستخرجوا منه كرهاً، وضغطوا سيده النساء بالباب حتّى أسقطت محسنًا. اثبات الوصية: ۱۴۳.

قال ابن حجر العسقلانی: إنَّ عمر رفس فاطمةً حتَّى أسقطت بمحسن.

لسان المیزان: ۱/۲۶۸.

قال الصفدی: إنَّ عمر ضرب بطن فاطمةً يوم البيعة حتَّى ألقَت المحسن من بطنها.

الوافی بالوفیات: ۵/۳۴۷.

روایات فراوانی از طریق اهل سنت و شیعه نقل شده است که غضب فاطمه، غضب پیامبر و غضب پیامبر غضب خداوند است: عن علی رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لفاطمة: «إنَّ الله یغضب لغضبك، ویرضی لرضاک. هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه.

المستدرک: ۳/۱۵۳، مجمع الزوائد: ۹/۲۰۳، الآحاد والمثانی للضحاک: ۵/۳۶۳، الذریة الطاهرة النبویة للدولابی: ۱۱۹، المعجم الكبير للطبرانی: ۱/۱۰۸، ۲۲/۴۰۱، نظم درر السمطين للزرندي الحنفی: ۱۷۸، الكامل لعبدالله بن عدی: ۲/۳۵۱، تاریخ مدینة دمشق: ۳/۱۵۶، أسد الغابة: ۵/۵۲۲، ذیل تاریخ بغداد: ۲/۱۴۰، ۲/۱۴۱، میزان الاعتدال: ۲/۴۹۲، الإصابة: ۸/۲۶۵، ۲۶۶، تهذیب التهذیب: ۲۱/۳۹۲، سبل الهدی والرشاد للصالحي الشامي: ۴۴/۱۱.

عن المسور بن مخرمة أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال: «فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبتني.

صحیح البخاری ۴/۲۱۰، (ص ۷۱۰، ح ۳۷۱۴)، کتاب فضائل الصحابة، ب ۱۲ - باب مناقب قرآنة رسول الله صلی الله علیه وسلم.

عن المسور بن مخرمة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «إنَّما فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاهَا.

صحیح مسلم ۷/۱۴۱ ح ۶۲۰۲) کتاب فضائل الصحابة رضی الله تعالی عنهم، ب ۱۵ - باب فصائل فاطمة بنت النبي علیها الصلاة والسلام.

و از قطعیات تاریخ است که حضرت زهرا سلام الله عليها تا آخر عمر از دست خلیفه و دار و دسته اش غضبناک بود و هرگز از آن‌ها راضی نشد.

محمد بن اسماعیل بخاری می نویسد:

فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فهجرت ابا بکر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت.

صحیح البخاری: ۴/۴۲، ش ۲۸۶۲.

بنا بر نقل ابن قتیبہ دینوری، وقتی ابوبکر و عمر به ملاقات حضرت زهرا آمدند، حضرت زهرا به آن‌ها گفت که آن دو را تا آخر عمر پس از هر نمازش نفرین خواهد کرد.

والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها.

الإمامة والسياسة، تحقيق الشيرى ج ۱، ص ۳۱.

اما از دیدگاه روایات شیعه، این که قاتل حضرت زهرا سلام الله عليها، عمر بن الخطاب است، قطعی است. ما فقط به نقل یک روایت اکتفا می کنیم:

وكان سبب وفاتها: أن قنفذا مولى عمر لكرها بنعل السيف بأمره، فأسقطت محسنا ومرضت من ذلك مرضا شديدا، ولم تدع أحدا ممن آذاها يدخل عليها.

سبب شهادت حضرت زهرا سلام الله عليها این بوده است که قنفذ غلام عمر به دستور او، آن حضرت را با غلاف شمشیرش زد. و این سبب شد که محسن سقط شود و حضرت زهرا شدیداً مریض شوند. در مدتی که مریض بودند، به هیچ یک از آنانی را که او را اذیت کرده بودند، اجازت ملاقات نداد.

دلائل الإمامة ج ۲، عنه بحار الأنوار: ۸ / ۲۳۰ - ۲۳۲ (ط الکمپانی)، ۳۰ / ۲۹۰ - ۲۹۵. ۲. مثالب النواصب: ۳۷۱ - ۳۷۴، ۴۱۸ -

۴۱۹. ۳. الصراط المستقیم: ۳ / ۲۵. ۴. مطرح النظر فی شرح الباب الحادی عشر: ۱۰۹.

خشم حضرت زهرا از خلفاء

(۱) بخاری در جای جای صحیح خود، از خشم فاطمه نسبت به خلیفه نخستین سخن می‌گوید. در کتاب خمس می‌گوید:

فَغَضِبْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مَهَاجِرْتُهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ (۱)

فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ابی‌بکر خشمگین شد و او را ترک گفت و این متارکه تا روزی که درگذشت ادامه داشت.

در کتاب فرائض می‌نویسد:

فَهَجَرْتَهُ فَاطِمَةُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى مَاتَ (۲)

فاطمه، ابی‌بکر را ترک گفت و تا روزی که درگذشت با او سخن نگفت.

در کتاب مغازی در باب غزوه‌ی خیبر می‌گوید:

فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئاً فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ (۳)

ابوبکر ابا و ورزید از آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (به تعبیر او) به ارث نهاده چیزی به فاطمه بدهد از این جهت فاطمه از ابوبکر، ناراحت و خشمگین شد و تا روزی که درگذشت با او سخن نگفت.

مجموع این روایات حاکی است که: آن کس که خشنودی و خشم او مایه‌ی خشنودی و خشم خداست، نسبت به خلیفه خشمگین بوده و تا پایان عمر خویش بر این حالت باقی بوده است.

(۲) از سخنان امیرمؤمنان علیه‌السلام در کنار قبر پنهان دخت گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کاملاً مظلومیت زهرا

علیه‌السلام آشکار می‌گردد. آنجا که در کنار تربت پاک همسرش خطاب به رسول خدا این چنین عقده‌ی دل می‌گشاید:

سَتَّبِعُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافُرٍ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا، فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ وَاسْتِخْبَرِهَا الْحَالَ؛ هَذَا وَ لَمْ يَطْلُ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُ مِنْكَ الذَّكْرُ. (۴)

به زودی دخترت تو را آگاه ساخت که امت تو چگونه در ستم کردن به وی اجتماع کرده بودند. سرگذشت وی را از او بی‌پرده بپرس و او را سوال پیچ کن (تا ماجرا را برای تو شرح دهد). این چنین شد در حالی که هنوز با زمان حیات تو چندان فاصله‌ای زیاد نیست و یادت فراموش نگردیده است.

(۳) مراسم دفن زهرا علیه‌السلام شبانه (۵) و بدون خبر کردن دیگران برگزار شد. در حالی که جا داشت مراسم تشییع و دفن یگانه

دختر پیامبر و محبوبترین و نزدیکترین کس او، توسط عامه‌ی مسلمین با شکوهی در خور برگزار گردد و صحابی و انصار، بخشی از حق عظیم پیامبر بر خویش را با احترام شایسته به پیکر دختر گرامی وی، ادا کنند. مگر پیامبر، چند فرزند بی‌واسطه داشت؟! اما چنین نشد و مولای متقیان علی علیه‌السلام، پیکر عزیز خویش را در دل شب و در نقطه‌ای نامعلوم، به خاک سپرد. هنوز هم قبر فاطمه پنهان است و افراد ناوارد، قبر فاطمه بنت اسد را قبر فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌انگارند.

خود این عمل - کفن و دفن محرمانه‌ی زهرا - نوعی اعتراض مدبرانه به دژ خوئی مهاجمان به خانه‌ی وحی بود که می‌تواند برای آیندگان معنا دار باشد. و حق پژوهان را سر نخ‌ی قابل تحقیق از حقیقت، به دست دهد.

در اینجا دامن سخن را کوتاه می‌کنیم هر چند سخن در این مورد بسیار است.

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و ال محمد

اسناد:

(۱) صحیح البخاری، باب فرض الخمس، ۴ / ۷۸، چاپ مکتبه‌ی عبدالحمید احمد الحنفی

(۲) صحیح البخاری، کتاب الفرائض، باب قول النبی، صلی الله علیه و آله و سلم لا نورث ما ترکنا صدقه ۸/۱۴۹

(۳) صحیح البخاری، باب غزوه خیبر

(۴) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۲.

(۵) دفن حضرت زهرا علیها السلام در نیمه شب بدون خبر کردن دیگران، از مسلمات تاریخ است.

آیا بالاخره حضرت فاطمه علیها السلام از ابوبکر راضی شدند؟

اگر گفته شود این گروه که در ابتدا با ابوبکر بیعت نکردند بالاخره با او بیعت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام نیز بالاخره به بیعت رضایت داد زیرا ایشان از پیامبر شنیده بودند که: (من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة) چه می گوئید؟
پاسخ ۱: اولاً چنین نیست بلکه برخی از این گروه تا آخر عمر با ابوبکر بیعت نکردند از جمله حضرت فاطمه علیها السلام و سعد ابن عباد .

پاسخ ۲: به استناد مدارک تاریخی حضرت فاطمه علیها السلام تا آخر عمر با ابوبکر عمر قهر کرده و با آنان سخن نگفتند (۱)

پاسخ ۳: نه تنها حضرت فاطمه علیها السلام از این دو هرگز راضی نشدند! بلکه وصیت نمودند که شبانه و دور از چشم این دو غسل و کفن و دفن شوند و قبر او مخفی بماند تا پاسخ به این سؤال همواره مشروعیت بیعت و حکومت ابوبکر را زیر سؤال ببرد که قبر تنها دختر رسول خدا کجاست و اصولاً چرا مخفی است؟؟؟

پاسخ ۴: بر فرض محال که حضرت فاطمه علیها السلام نهایتاً راضی شدند! پس چرا بیعت از حضرت علی علیه السلام با زور انجام شد، خلیفه اول عمر را در پی امام علی علیه السلام فرستاد و گفت (ائتی به باعنف العنف) (۲)

پاسخ ۵: اگر چنین است چرا تهدید کردند در صورتیکه مخالفین بیعتی که در خانه حضرت فاطمه علیها السلام تحصن کرده اند، اگر از خانه خارج نشوند و بیعت نکنند، خانه را به آتش خواهند کشید (۳)

پاسخ ۶: اگر چنین است که نهایتاً ابوبکر رضایت حضرت فاطمه علیها السلام را کسب کرده! چرا در آخر عمر همواره از کار خود در شکستن در خانه حضرت اظهار پشمانی می کرد و می گفت (لیتی لم اکشف بیت فاطمه و لو اعلن علی الحرب) (۴)

پاسخ ۷: اگر چنین است چرا اهل سنت این حرمت شکنی عمر را دلیل فضل او می شمارند و به آن افتخار می کنند؟ چنانچه در شعر سروده شده توسط حافظ ابراهیم نیل سنی مذهب در شعری در مدح عمر، سخنی که عمر به علی علیه السلام که گفته است (خانه ات را به آتش مکشم تا بیعت کنی حتی اگر دختر مصطفی در آن باشد) و این سخن دلیل بزرگواری عمر مداند (۵)

پاسخ ۸: معاویه نامه ای به حضرت علی (علیه السلام) می نویسد و شیوه بیعت کردن حضرت را به رخ او مکشد تا او را تحقیر کند و می گوید مانند شتران ریسمان به بینی ات انداختند تا بیعت کردی! و حضرت در پاسخ به او می گوید ای معاویه تو خواستی مرا بگونه ای مذمت کنی و متوجه نشدی که تو با روشن کردن این نقطه از تاریخ و چگونگی بیعت من مرا مدح کردی! و مظلومیت مرا نشان دادی (۶)

پاسخ ۹: می دانیم که حضرت علی علیه السلام بعد از آنکه به زور و با ریسمان به مسجد کشانیده شد تا بیعت کند! هنوز مخالفت می کرد و گفت که اگر بیعت نکنم چه می کنید؟ آنها گفتند که گردنت را می زنیم! حضرت گفت در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید! آنان گفتند بنده خدا آری و اما برادر رسول خدا نه (۷) آیا هنوز اعتقاد داریم بالاخره حضرت با آنان بیعت کرد و یا از آنان راضی شد!

اسناد:

(۱) سنن ترمذی، ج ۴/ص ۱۵۸ - کتاب السر باب ۴۴/ حدیث ۱۶۰۹ / مج فی ترکیه رسول الله - در آدر س ارائه شده ذیل این روایت

و روایت دگر از صحیح بخاری که در صفحه ۱۲۷ در ذیل آدرس دوم آمده این مطلب دقیق تر اشاره شده است

- (۲) انساب الاشراف / ج ۲ / ص ۲۶۹ باب امر السقیفه
- (۳) تاریخ طبری / ج ۳ / ص ۲۰۲ حوادث سال ۱۱ هجری - عقد الفرید / ج ۴ / ص ۲۵۹ - سایر آدرس ها در شماره ۱ پا ورقی ص ۱۲۹ کتاب غدیر خم و پاسخ به شبهات جلد دوم آمده است
- (۴) عقد الفرید / ج ۴ / ص ۲۶۸ / العسجدہ الثانیہ فی الخلفا و تواریخهم - تاریخ طبری / ج ۳ / ص ۴۳۰ ذکر استخلافه عمر - اب ابی الحدید / ج ۶ / ص ۵۱ - منتخب کنز العمال / ج ۲ / ص ۱۷۱ - سایر آدرس ها در شماره ۳ پا ورقی ص ۱۲۹ کتاب غدیر خم و پاسخ به شبهات جلد دوم آمده است
- (۵) دیوان حافظ ابراهیم / ج ۱ / ص ۸۲
- (۶) نهج البلاغه قسمت رسائل / کتاب ۲۸ / کتاه الی معاویه - کتاب جمهره رسائل العرب / ج ۱ / ص ۳۹۹ - ابن ابی الحدید / ج ۵ / ص ۱۸۶
- (۷) الامامه و السیاسه ابن قتیبہ / ج ۱ / ص ۱۳ کیف کانت بیعه علی - اعلام النساء عمر کحاله / ج ۴ / ص ۱۱۵ ترجمه فاطمه

شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها حقیقتی انکارناپذیر

مقدمه

ظلم و ستم به خاندان رسالت، پس از شهادت پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، از رویدادهای مسلم تاریخ اسلام است که نمی توان درباره آن شک و تردید نمود، محدثان و تاریخ نگاران با تمام محدودیت ها و فشارها حقایق را به گونه ای بازگو کرده و از آن حوادث تلخ و درد آور، یاد نموده اند.

شریف مرتضی (۳۵۵-۴۳۶) می نویسد:

در آغاز کار، محدثان و تاریخ نویسان اهل سنت آنچه را در این مورد می شنیدند به صورت کامل نقل می کردند، ولی چه بسا بر اشکالاتی در برخی از چیزهایی که نقل می نمودند واقف گشتند پس از نقل آنها خودداری کردند).
 چه بی مهری بالاتر از این که امیرمومنان علیه السلام را به صورت بسیار زننده برای بیعت به مسجد بردند و امیرمومنان در پاسخ نامه معاویه)؟ (که در آن به این موضوع اشاره کرده بود، چنین می نویسد: گفتم که من بسان شتر سرکش برای بیعت سوق داده شدم. به خدا سوگند، خواستی از من انتقاد کنی ولی در واقع امر ستودی و خواستی رسوایم کنی اما خود را رسوا کردی. هرگز بر مسلمانی ایراد نیست که مظلوم واقع شود).
 بنابراین، هر نوع شک و تردید در این مسائل جز فریب وجدان و اغفال ناآگاهان، چیز دیگری نیست.

اخیرا در یکی از مجلات، مقاله ای پیرامون زندگی حضرت زهرا علیها السلام به عنوان از ولادت تا افسانه‌ی شهادت منتشر گردیده و نویسنده سعی نموده بود تا حقایق تاریخی را انکار ورزد و شهادت سرور زنان جهان را به وسیله‌ی عاملات خلافت، افسانه پندارد. خوشبختانه- پس از انتشار آن- از طرف برخی از علماء، پاسخ بسیار متقن و روشن- ولی موجز- به آن داده شد، ولی در این رساله، سعی شده است مدارک بیشتری ارائه شود.

با این همه ما نیز معترفیم که در این رساله نیز اجمال، جای تفصیل را گرفته و تشریح حوادث تلخ و جانسوز پس از سقیفه در خور کتابی گسترده است و هرگز در یک یا دو مقاله نمی گنجد.

قال الله تعالی:

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ. (نور)??/

(این چراغ پر فروغ) در خانه‌هایی قرار داد که خداوند اذن فرموده، دیوارهای آن را بالا برند، خانه‌هایی که نام خدا در آنها برده می‌شود و صبح و شام در آنه تسبیح او می‌گویند.

بحث‌های آینده به روشنی ثابت خواهد کرد که بیت فاطمه علیهاالسلام از مصادیق روشن این آیه می‌باشد که احترام و تکریم آن وظیفه‌ی هر مسلمانی است، ولی متأسفانه این بیت پس از درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم مورد هتک قرار گرفت.

این رساله با مصادر و مدارک قطعی، واقعیت هتک حرمت خانه‌ی آن حضرت را روشن می‌سازد به گونه‌ای که برای هیچ دیر باوری، جای شک و تردید باقی نمی‌ماند.

جامعه اسلامی پس از شهادت پیامبر

درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم جامعه اسلامی را در بوته‌ی امتحانی بزرگ قرار داد و پایه‌های ایمان و تسلیم و پذیرش افراد را نسبت به اصول و فروع اسلام، کاملاً آشکار ساخت، در آن برهه‌ی حساس از تاریخ، عقده‌ها و کینه‌هایی که در نهانگاه خوف از مقام رسالت، پنهان شده بود، عیان گشت و روشن گردید که اسلام خواهی گروهی از مهاجر و انصار، به هدف نیل به یک رشته مقامات و مناصب دنیوی انجام گرفته است و آنان، دین خدا را تا آنجا پذیرا هستند که با منافع دنیویشان در اصطکاک نباشد.

پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جامعه اسلامی را دو خطر بزرگ، از داخل و خارج، تهدید می‌کرد: از یک طرف حزب نفاق و ستون پنجم به شدت در صدد ایجاد فتنه و آشوب در داخل بود تا نظام از درون فروریزد، لذا ابوسفیان - موقعی که امام، جسد مبارک پیامبر را غسل می‌داد - در خانه‌ی امام رازد و گفت دست خود را بده تا با تو به عنوان خلیفه‌ی مسلمین بیعت کنم و هر نوع مخالفت احتمالی را با نیروی قبیله‌ی خود سرکوب سازم! امام که از نیت سوء او آگاه بود، دست رد بر سینه‌ی نامحرم زد و فرمود:

وَاللَّهِ مَا أُرَدْتُ بِهَذَا إِلَّا الْفِتْنَةَ، وَ أَنْكَرُ وَاللَّهِ طَالَ مَا بَغَيْتَ الْإِسْلَامَ شَرًّا، لَا حَاجَةَ لَنَا فِي نَصِيحَتِكَ)??).

به خدا سوگند تو هدفی جز ایجاد فتنه و آشوب نداری و پیوسته برای اسلام خواهان شر و بدی بودی، ما را به خیر خواهی نیازی نیست.

از طرف دیگر، احتمال حمله رومیان قوت می‌گرفت، زیرا در اجرای فرمان پیامبر که دستور داده بود یاران او هر چه زودتر مدینه را به عزم سرزمین روم (شام کنونی) ترک کنند، عمداً تعلل شده بود و این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری، سر باز زندگان از این فرمان را مشمول نفرین خود قرار داده بود:

جَهَّزُوا جَيْشَ أَسَامَةَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ)??).

سپاه اسامه را آماده حرکت سازید، متخلفان از آن از رحمت خدا دور باشند.

گذشته از این، روح یاغیگری در برخی از قبایل عرب زنده شده و می‌خواستند به عناوین گوناگون از زیر چتر حکومت اسلامی بیرون آیند تا از هر نوع پرداخت زکات و غیره خود داری کنند.

در چنین شرایط خاص و سرنوشت ساز، امام چاره‌ای جز مماشات با کودتاگران و اغماض از بیعتی که با او در سرزمین غدیر انجام گرفته بود، نداشت و اگر بر حفظ حق مسلم خود اصرار می‌ورزید چه بسا منویات حزب نفاق و دشمن خارجی جامعه‌ی عمل

می پوشید، لذا ناچار شد در مقابل قانون شکنی‌ها و خلاف کاری‌ها مامشات کند و جلو فتنه‌ی بزرگی را بگیرد. چنانچه خود امیرمومنان در سخنانش به این نکته اشاره دارد:

فامسکت یدی حتی رأیت راجعاً الناس قد رجعت عن الإسلام يدعون إلى محقّ دین محمد صلی الله علیه و اله و سلم فخشیت إن لم أنصر الإسلام و أهله أن أرى فيه ثلماً أو هدماً تكون المصیبه به علیّ أعظم من فوت ولایتکم الّتی إنّما هی متاع أيام قلائل!؟. (دست بر روی دست گذاردم تا این که به چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نابود سازند، در اینجا بود که ترسیدم اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم باید شاهد نابودی و حکومت چند روزه بر شما مهمتر بوده و هست.

نشستی در سقیفه

هنوز جسد مطهر پیامبر گرامی بر روی زمین قرار داشت و مراسم تغسیل و تکفین آغاز نشده بود و یاران رسول خدا در محل دفن او گفتگو می‌کردند و چشمها گریان و خردها حیران بود که ناگهان دو نفر به نامهای: معن بن عدی و عدیم بن ساعده، از سقیفه بنی ساعده خبر آوردند که انصار گرد هم آمده و می‌خواهند با سعد بن عباده به عنوان خلیفه‌ی رسول خدا بیعت کنند! این خبر را آهسته به ابی‌بکر گفتند و او همراه عمر و ابو عبیده، بدون اینکه کسی را از هدف خود آگاه سازد، رهسپار محل اجتماع انصار شد. آنان موقعی به سقیفه رسیدند که سعد بن عباده، رئیس قبیله‌ی خزرج، مشغول سخنرانی بود و خدمات انصار را به اسلام، یادآور می‌شد.

تشریح سرگذشت سقیفه و آن که چگونه یک اقلیت کوچک که از سه نفر و بنا به نقلی از پنج نفر تجاوز نمی‌کرد پیروز شدند، مفصل و گسترده است و در این مقاله جای بازگویی آن نیست. سرانجام نتیجه این شد که رئیس قبیله اوس از انصار برای ناکام گذاردن خزرجیان با ابوبکر بیعت کرد و در پی این امر، اقلیت ناچیز مهاجرین حاضر در سقیفه، به همین اندازه اکتفا کرده و سقیفه را به عزم مسجد ترک گفتند و در نیمه راه مسجد به بیعت گیری از افراد مشغول شدند و آنچه از خاطره‌ها و یادها محو شد، جنازه‌ی پیامبر و مراسم دفن و کفن و نماز بر آن حضرت بود!

امیرمومنان علیه‌السلام همراه عباس و گروهی از بنی هاشم و مهاجر، پیکر مطهر پیامبر را به خاک سپردند و خود و عده‌ای از علاقه‌مندان، شاهد صحنه‌ی بیعت گیری‌ها و مقام خواهی‌های گروه اقلیت بودند.

ای کاش به همین مقدار اکتفا می‌ورزیدند ولی اصرار داشتند با ارباب و تهدید از علی علیه‌السلام بیعت بگیرند تا سرانجام، بنی هاشم نیز بیعت نمایند. در این موقع، رویدادهای تلخی رخ داد که قلم از نقل و بیان آن شرم دارد.

رویدادهای پس از خروج از سقیفه

رویدادهای پس از خروج از سقیفه

در طول تاریخ، گروهی از نویسندگان، متأثر از خلفای اموی و عباسی کوشیده‌اند که از کنار حوادث تلخ پس از خروج از سقیفه با سکوت بگذرند و آن را بازگو نکنند بالاخص، با مرور زمان بر اندام صحابه‌ی پیامبر، لباس عصمت پوشانیده شد و هر نوع انتقاد از آنها با برجسب ارتداد، همراه گردید! ولی در این میان دو گروه توانستند تا حدی پرده از روی حقیقت بردارند:

الف: گروهی تا آنجا شهامت داشتند که فقط سوء قصد خلفا را بیان کنند و این که برای أخذ بیعت و به هم زدن اجتماع بنی هاشم در خانه علی علیه‌السلام تا مرز جنگ با آنان پیش رفتند (اما این که حادثه‌ای نیز رخ داد یا نه؟ از بیان این قسمت خود داری

نمودند)

ب: گروهی که از شهادت بیشتری برخوردار بودند حوادث بعدی را نیز یادآور شدند و افزودند که خانه به آتش کشیده شد و دختر پیامبر مصدوم گشت و فرزندی که در رحم داشت سقط گردید.

البته انتظار این که علاقه‌مندان خلفا یا حقوق بگیران دربار خلافت، این نوع حقایق را بی پرده بنویسند، انتظاری دور از واقعیت است، ولی در عین حال حقایق در تاریخ پنهان نمانده و چهره‌ی حقیقت، روشن گشته است.

ما در این بحث فشرده، از مورخان و محدثان اهل سنت که تا حدی دارای شهادت بوده‌اند نصوصی را نقل می‌کنیم و روشن است که اگر روایات و نصوص علمای شیعه را بر گفته‌ی مورخان و محدثان یاد شده بیفزاییم ماجرا از حد تواتر بالاتر رفته و جنبه‌ی مقطوع و مسلم خواهد یافت.

اخیرا فردی ناآگاه از تاریخ صحیح اسلام یا غافل نما از واقعیات آن، مقاله‌ای درباره‌ی دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته و پس از ذکر مناقب و فضایل آن حضرت، مذبحخانه کوشیده است بی حرمتی که درباره‌ی آن حضرت انجام گرفته و به شهادت ایشان منتهی شده است را انکار ورزد.

از آنجا که بخشی از آن مقاله، مصداق تحریف روشن تاریخ بود، بر آن شدیم که به بیان بخشی از حقایق تاریخی در این زمینه پردازیم و موضوع سخن ما را در این مقاله، نکات زیر تشکیل می‌دهند:

(۱) عصمت فاطمه زهرا علیها السلام در لسان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

(۲) احترام خانه‌ی آن حضرت در قرآن و سنت.

(۳) بی حرمتی به خانه و شخصیت آن حضرت پس از درگذشت پدر بزرگوارش.

امیدواریم که با تشریح نکات سه گانه‌ی فوق، نویسنده‌ی آن مقاله در برابر حقیقت، سر تسلیم فرود آورده و از نوشته خود نادم و پشیمان گردد و با شهادتی که در خور حق پژوهان است به جبران کار خود پردازد.

عصمت زهرا سلام الله علیها در لسان رسول خدا

دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مقام والایی برخوردار است و سخنان رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی حاکی از عصمت و پیراستگی او از گناه می‌باشد. آنجا که درباره‌ی او چنین می‌فرماید:

فاطمة بضعة منی فمن أغضبها أغضبنی).؟

فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد همانا مسلما مرا خشمگین کرده است.

ناگفته پیداست که خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مایه‌ی اذیت و ناراحتی اوست و سزای چنین شخصی در قرآن کریم چنین بیان شده است:

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۸)

آنان که رسول خدا را آزار دهند برای آنان عذاب دردناکی است.

چه دلیلی استوارتر بر عصمت فاطمه علیها السلام که به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رضای وی مایه رضای خدا و خشم او مایه خشم خدا معرفی گردیده است، چنانکه می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِرِضَاكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ).؟

دخترم فاطمه! خدا با خشم تو، خشمگین و با خشنودی تو، خشنود می‌شود.

به پاس چنین مقامی والا، او سرور زنان جهان است و پیامبر در حق او چنین فرموده:

یا فاطمه! ألا ترضین أن تكونی سیده نساء العالمین، و سیده نساء هذه الأمة، و سیده نساء المؤمنین)??).

دخترم فاطمه! آیا (به این کرامتی که خدا به تو داده) خشنود نیستی که تو سرور زنان جهان، سرور زنان این امت و سرور زنان مومن باشی.

در اینجا از تذکر نکته ای ناگزیریم: عصمت فردی چون دخت گرامی پیامبر، ملازم با نبوت نیست، به گواه این که حضرت مریم، به شهادت قرآن، معصوم از گناه بود)??(ولی هرگز پیامبر نبود.

ما اگر بخواهیم درباره‌ی فضایل و مناقب دخت گرامی پیامبر سخن بگوییم باید به نگارش کتابی مفصل بپردازیم، ولی به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

حرمت خانه حضرت زهرا از دیدگاه قرآن و سنت

محدثان، یادآور می‌شوند وقتی آیه‌ی مبارکه (فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمُهُ)??... (بر پیامبر فرود آمد، پیامبر آیه را در مسجد تلاوت کرد.

در این هنگام شخصی برخاست و گفت: ای رسول گرامی، مقصود از این بیوت با این برجستگی چیست؟ پیامبر فرمود: خانه‌های پیامبران.

در این موقع ابوبکر برخاست، در حالی که به خانه‌ی علی و فاطمه علیهما السلام اشاره می‌کرد، گفت: آیا این خانه از همان خانه‌ها است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ گفت: بلی از برجسته‌ترین آنها است)??).

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم مدت نه ماه هر روز پنج مرتبه، وقت هر نماز به در خانه‌ی دخترش می‌آمد، بر او و همسر عزیزش سلام می‌کرد و این آیه را می‌خواند:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)??) (یعنی: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

پیدا است خانه‌ی ای که مرکز نور الهی بوده و خدا به ترفیع آن امر کرده است، از احترام بسیار بالایی برخوردار می‌باشد.

خانه‌ی ای که اصحاب کسا را در بر می‌گیرد و خدا از آن با جلالت و عظمت یاد می‌کند، باید مورد احترام قاطبه‌ی مسلمانان باشد.

اکنون باید دید پس از درگذشت پیامبر، تا چه اندازه حرمت این خانه ملحوظ گشت؟

اسناد:

(۱) الشافی ۳/ ۲۴۱، تحقیق سید عبدالزهراء حسینی؛ تلخیص الشافی ۳/ ۷۶.

(۲) متن نامه‌ی معاویه را ابن ابی‌الحدید در شرح خود، ج ۱۵، ص ۱۸۶ نقل کرده است.

(۳) نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه‌ی ۲۸.

(۴) تاریخ طبری ۲/ ۴۴۹، حوادث سال ۱۱

(۵) ملل و نحل شهرستانی ۱/ ۲۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۶/ ۵۲، ط مصر.

(۶) نهج البلاغه، نامه ۶۲ (نامه آن حضرت به اهل مصر که همراه مالک اشتر فرستاد)

(۷) صحیح بخاری ۵/ ۲۹، باب مناقب فاطمه علیها السلام و فتح الباری در شرح صحیح بخاری ۷/ ۱۰۵

(۸) توبه/ ۶۱.

(۹) مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۴؛ مجمع الزوائد ۹/ ۲۰۳ و حاکم در کتاب مستدرک، احادیثی می‌آورد که جامع شرایطی باشند که

بخاری و مسلم در صحت حدیث، آنها را لازم دانسته‌اند.

(۱۰) مستدرک حاکم ۱۵۶/۳.

(۱۱) ال عمران ??

(۱۲) (نور خدا) در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده قدر و منزلت آنان رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. (نور/۳۶)

(۱۳) قرأ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هذه الآية (في بيوت أذن الله أن ترفع...) فقام إليه رجل فقال: أي بيوت هذه يا رسول الله؟ قال: بيوت الأنبياء. فقام إليه أبو بكر فقال: يا رسول الله هذا البيت منها؟ البيت علي وفاطمة قال: نعم. من أفاضلها (الدر المنثور ۶/۲۰۳، تفسير سوره نور؛ روح المعاني ۱۸/۱۷۴)

(۱۴) احزاب/۳۳.

(۱۵) الدر المنثور ۶/۶۰۶.

اعتراف عمر به جنایات خویش در نامه ای به معاویه

علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار جلد ۳۰ صفحه ۲۸۷ رقم ۱۵۱ با سند مذکور از ابو حسین محمد بن هارون بن موسی التلعکبری از پدرش از ابو علی محمد بن همام از جعفر بن محمد بن مالک الفزاری از عبد الحمن بن سنان صیرفی از جعفر بن علی حواری از حسن بن مسکان از مفضل بن عمر جعفری از جابر جعفری از سعید بن مسیب که:

زمانی که حسین بن علی (صلوات الله علیهما) کشته شد و خبر شهادت و بریدن سر آنحضرت و بردن آن نزد یزید ابن معاویه (لعنهما الله) و کشته شدن هیجده نفر از اهل بیت و پنجاه و سه نفر از شیعیان و علی اصغر که طفلی شیر خوار بود در پیش رویش و اسیر شدن ذریه آنحضرت در مدینه منتشر شد و مجلس ماتم در حضور زنان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در خانه ی، ام سلمه و در خانه های مهاجرین و انصار بر پا گردید؛ پس عبدالله بن عمر بن خطاب (لعنهما الله) فریاد زنان، لطم زنان و گریبان چاک زنان! از خانه اش بیرون آمد و می گفت: «ای گروه بنی هاشم و قریش و مهاجرین و انصار! آیارواست این کارها نسبت به رسول خدا و اهل بیت و ذریه اش در حالی که شما زنده اید و روزی می خورید و در برابر یزید ساکت بنشینید؟»، پس از مدینه خارج شد و در تمام روز و شب مردم را تحریک می کرد و به شهری وارد نمی شد مگر اینکه فریاد می کشید و اهالی شهر را بر علیه یزید می شورانید، تا اینکه اخبار به یزید رسید.

پس از گروهی از مردم عبور نکرد مگر اینکه به حرف هایش گوش دادند و یزید را لعن کردند و می گفتند: «این عبدالله بن عمر (لعنهما الله) خلیفه رسول خداست که کار یزید را با اهل بیت رسول خدا انکار می کند و مردم را به نفرت جستن از یزید می خواند؛ هر که او را یاری نکند دین ندارد و مسلمان نیست». مردم شام مضطرب شدند، عبدالله بن عمر (لعنهما الله) به سوی دمشق روانه شد و عده ای از مردم به دنبالش بودند، پس خبرچین یزید (لعنه الله) وارد شد و خبر به ورودش را داد و عبد الله می آمد در حالی که دست بر فرق سرش گذاشته بود و مردم شتابان از جلو و عقب او حرکت می کردند.

یزید گفت: «هیجانی از هیجانهای ابامحمد (کنیه عبدالله بن عمر (لعنهما الله)) است، به زودی به اشتباه خود پی خواهد برد! سپس به او اذن مجلس خصوصی داد؛ عبدالله بن عمر داخل شد و فریاد زنان می گفت: «داخل نمی شوم ای امیر المؤمنین! با اهل بیت محمد (صلی الله علیه وآله) کاری کرده ای که اگر ترک و روم توانایی داشتند روا نمی داشتند آنچه را که تو روا داشتی و نمی کردند آنچه را که تو کردی. از این بار گاه دور شو تا مسلمانان کسی را که از تو سزاوار تر است انتخاب کنند». یزید به او مرحبا گفت و تواضع کرد و او را به سینه خود چسبانید و گفت: ای ابا محمد! هیجان زده نشو و فکر کن و چشم و گوشت را باز کن. در باره پدرت عمر بن خطاب (لعنه الله) چه میگویی؟ آیا هدایت کننده و هدایت شده و خلیفه رسول الله (صلی الله علیه وآله) و یاور او و پدر زن او که

خواهرت حفصه باشد نبود؟ آیا کسی نبود که به رسول الله (صلی الله علیه و آله) گفت: «لات و عزی آشکارا پرستش می شوند و الله در نهان؟»

عبد الله بن عمر (لعنهما الله) گفت: «همانطور است که وصف کردی، در باره اش چه می‌خواهی بگویی؟»

یزید (لعنه الله) گفت: پدر تو حکومت شام را به پدرم داد یا پدر من خلافت رسول الله را به پدر تو داد؟ عبدالله بن عمر گفت: پدر من حکومت شام را به پدر تو داد. گفت: ای ابامحمد! آیا به سبب پدرت وعهدی که با پدر من بست راضی می شوی؟ یا راضی نمی شوی؟ عبدالله گفت: راضی می شوم دوباره پرسید: آیا به سبب پدرت راضی می شوی؟ گفت: بله

سپس یزید (لعنه الله) بادستش (به نشانه پیمان و عهد) به دست عبد الله زد و گفت: بیا تا آنرا بخوانی! پس برخاست و با او رفت و سپس وارد مخزنی از خزائن او شدند؛ پس یزید (لعنه الله) صندوقی را خواست و در آنرا باز کرد و از آن جعبه ای قفل شده و مهر شده بیرون آورد؛ آنرا هم باز کرد و طوماری که در پارچه ی ابریشمی سیاهی پیچیده شده بود بیرون آورد و آنرا با دستش باز کرد و گفت: ای ابامحمد! آیا این دست خط پدرت هست یا نه؟ گفت آری به خدا. پس طومار را از دست یزید (لعنه الله) گرفت و بوسید! یزید (لعنه الله) به او گفت: بخوان. و عبد الله بن عمر (لعنه الله) آن نامه را خواند، پس در آن نامه اینچنین نوشته بود:

« بسم الله الرحمن الرحیم؛ آن کسی که ما را با شمشیر و ادا کرد که به او اعتراف نمائیم، اقرار کردیم درحالی که سینه ها از خشم و غضب خروشان، و جانها آشفته و مشوش، و نیت ها و دیدگان در شک و تردید بود، بدان جهت از او اطاعت کردیم که شمشیر قوم و قبیله یمنی خود را از سر ما بردارد و آن کسانی از قریش که دست از دین آباء و اجدادی خود برداشته بودند مزاحم ما نشوند. به بت «هبل» و دیگر بتان و «لات» و «عزی» قسم که عمر از آنروز که آنها را پرستیده هرگز دست از آنها برنداشته، پروردگار کعبه را پرستیده و گفتاری از محمد را تصدیق ننموده است مگر به جهت حيله و بدست آوردن فرصت مناسب و ضربه زدن به او، او سحر و جادوی بزرگی برای ما آورد که به سحر های بنی اسرائیل با موسی و هارون و داوود و سلیمان و پسر مادرش، عیسی، افزود و سحر و جادوی همه آنان را او یک تنه آورد و بر آنان این نکته را افزود که اگر او را باور داشته باشند، باید این نکته را بپذیرند که او سالار و آقای ساحران است.

پس ای پسر ابوسفیان! پیرو سنت و دین خود و قوم خود باش و عمل به همان چیزی که گذشتگان تو بر آن بودند، به انکار این بنای کعبه که عقیده دارند که پروردگارشان به آمدن طواف این خانه امر کرده و آن را برایشان قبله قرار داده است و خیال کردند که آن خانه خداست، وفادار باش و به نماز و حج شان که رکن دین خود قرار داده و می پندارند که از جانب خداست توجهی نداشته باش!

از جمله کسانی که محمد را یاری کردند این سلمان فارسی طمطمانی (کسی که زبانش فصیح نیست) است به نام روزبه . و گفتند که به محمد وحی نازل شده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۹۶) و می گویند خداوند گفته است: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» (بقره: ۱۴۴)

آنان نمازشان را برای سنگها قرار داده اند، اگر نبود سحر او چه چیز باعث می شد که ما از پرستش بتان دست برداریم؟ با اینکه آنها هم از سنگ، چوب، مس، نقره و طلاست؟ به لات و عزی قسم که دلیلی برای دست برداشتن از اعتقاد دیرین خود نداریم، اگرچه سحر و به اشتباه اندازی کنند. تو با چشم باز بنگر و با گوش شنوا بشنو، با جان و دلت در اوضاع آنها فکر کن و شکر کن لات و عزی و خلافت سید رشید عتیق بن عبد العزی (کتیبه ابوبکر (لعنه الله)) را بر امت؛ و حکومت او بر اموال و خونها و دین و جانها و حلال و حرام امت و جمع کردن حقوق، که آنها گمان میکردند برای خدا جمع می کنند تا با ان اعوان و انصار خود را زیاد کنند، پس ابو بکر به سختی و درستی زندگی کرد، در ظاهر خضوع و خشوع می کرد و در باطن سرسختی و نافرمانی داشت و غیر از همراهی با مردم

چاره ای نمی دید.

والبته من برستاره درخشان و نشان پرفروغ و پرچم پیروز و توانمند بنی هاشم که حیدر نامیده می شد و داماد محمد شده و با همان دختری که بانوی زنان جهانیان قرار داده و فاطمه اش نامیده اند ازدواج کرده بود، حمله بردم تا آنجا که بر در خانه علی و فاطمه و فرزندان شان حسن و حسین و دخترشان زینب و امّ کلثوم و کنیزی به نام فضّه، به همراه خالد بن ولید و قنفذ غلام ابوبکر و دیگر یاران ویژه خود رفتم. به شدت در را کوبیدم، کنیز آن خانه پرسید: کیست؟ به او گفتم: به علی بگو کارهای بیهوده را رها کن و به خودت وعده خلافت نده، خلافت از آن تو نیست، از آن کسی است که مسلمانان او را اختیار کنند و بر گردش جمع شوند. قسم به پروردگار لالت و عزی که اگر کار به ابو بکر واگذار می شد، از رسیدن به آنچه که رسید ناتوان بود یعنی جانشینی ابن ابی کبشه (کنیه ای که به حضرت رسول اکرم (صلّ الله علیه و آله) داده بودند و آن ملعون ازل و ابد (لعنه الله) به کار برده است). اما من چهره واقعی خود را برایش گشودم و چشمانم را باز کردم.

ابتدا به قبیله نزار و قحطان گفتم: خلافت جز در قریش نمی تواند باشد، تا وقتی که از خداوند اطاعت می کنند از آنان اطاعت کنید! و این را فقط و فقط به این جهت گفتم که پسر ابو طالب در جنگهای محمد خونها ریخته بود و دُیون او را که هشتاد هزار درهم بود ادا کرده بود و سفارشهای او را انجام داده بود و قرآن را جمع کرده بود و به ظاهر باطنش حکم می کند؛ و همچنین به سبب گفتار مهاجرین که وقتی به آنان گفتم که امامت از قبیله قریش است، گفتند: «أصلح البطنین (دو لقب امیر المؤمنین علیه السلام است) همان کسی که رسول خدا برای او از تمامی امت بیعت گرفت و ما در چهارجا او را به لقب امیر المؤمنین سلام و تحیت گفتیم، ای قریش، اگر شما فراموش کردید ما فراموش نکرده ایم؛ بیعت و امامت و خلافت و وصایت پیامبر، حقّی واجب و امری صحیح بوده نه بیهوده و ادّعایی».

پس ما آنان را تکذیب کردیم و من چهل نفر را وادار کردم که شهادت دهند که محمد گفته است که امامت با انتخاب و اختیار مردم است. در این هنگام انصار گفتند: ما از قریش سزاوار تریم زیرا ما به آنان پناه داده، یاریشان کردیم، و مردم به سوی ما هجرت کردند، اگر قرار باشد کسی که این مقام مربوط به اوست مشخص شود پس این مقام با وجود ما از آن شما نیست. و گروهی دیگر گفتند: یک امیر از ما و یک امیر از شما باشد.

به آنان گفتیم: چهل نفر گواهی دادند که امامان از قریش می باشند؛ پس گروهی پذیرفتند و گروهی منکر شدند و با یکدیگر به نزاع پرداختند. پس من در حالی که همه می شنیدند گفتم: (امیر) آن کسی است که از همه مسن تر و از ملایمتر باشد. گفتند: که را می گویی؟ گفتم: ابوبکر را که رسول خدا او را برای نماز جماعت مقدم داشت و در روز بدر در زیر سایبانی با او به مشورت نشست و رأی او را پسندید؛ و در غار با او بود و دخترش عایشه را به او داد و او را امّ المؤمنین نامید. ناگهان بنی هاشم با عصبانیت و خشم جلو آمدند؛ زبیر از آنان پشتیبانی کرده در حالی که شمشیرش را از نیام در آورده بود گفت: یا با علی بیعت می شود یا این شمشیر من گردنی را راست نخواهد گذاشت! گفتم: زبیر، انتسابی به بنی هاشم فریادت را در آورده است، مادرت صفیه دختر عبدالمطلب است.

گفت: قسم به خدا این شرافت بزرگ و افتخار من است، ای پسر حنتمه (مادر، خواهر و عمّه عمر (لعنه الله)) و ای پسر صهّاك (مادر حنتمه که کنیزی بود معروف به زنا دادن) ساکت باش ای بی مادر! و سخنی گفت که چهل نفر از حاضران در سقیفه بنی ساعده از جا برخاسته و به او حمله ور شدند. به خدا سوگند نتوانستیم شمشیر را از دستش بگیریم مگر وقتی که او را بر زمین افکندیم، با اینکه هیچکس به یاری و کمک او نیامده بود.

من به سرعت خود را به ابو بکر رسانده با او دست داده بیعت کردم و به دنبال من عثمان بن عفان و دیگر حاضران در سقیفه غیراز زبیر چنین کردند؛ به او گفتیم: یا بیعت کن یا تو را می کشیم! بعد مردم را از او دور ساخته گفتم: مهلتش دهید، او از روی خود

خواهی و نخوت نسبت به بنی هاشم به خشم در آمده است. دست ابو بکر را در حالی که از ترس می لرزید گرفته و سر پا نگه داشتم و او را که عقلش مخلوط گشته بود و نمی دانست چه می کند، بر روی منبر محمد نشانیدم. به من گفت: ای ابا حفص! از خشم علی بیمناکم. گفتم: علی به تو کاری ندارد [و سر گرم کار دیگری است] ابو عبیده جراح نیز در این کار به من کمک کرد و دست ابو بکر را گرفته به سمت منبر می کشید و من از عقب او را به جلو می راندم مانند بزغاله ای که به سوی کارد قصاب با دست پای لرزان کشانده می شود. بر روی منبر ایستاد در حالی که گیج و سرگردان بود به او گفتم: سخنرانی کن و خطبه بخوان! زبانش بند آمده، به وحشت افتاده و از سخن باز ایستاده بود. از ناراحتی دست خود را گاز گرفتم. به او گفتم: تو را چه شده؟! چرا گیج هستی؟! او هیچ نمی گفت. میخواستم او را از منبر به زیر آورم و خود جای او را بگیرم؛ ترسیدم مردم نسبت به آنچه در باره اش گفته بودم سرزنش کنند. مردم (با دیدن این صحنه) پرسیدند: چه طور از فضل او گفتی؟! آیا از رسول خدا در باره او چیزی شنیده ای؟! گفتم: از فضل او از زبان رسول الله چیز هایی شنیده ام که آرزو دارم ای کاش مویی بودم بر سینه او و حکایتی با او دارم. پس گفتم: یا سخنی بگو یا از منبر پایین بیا! والله در صورت من چنین دید و فهمید که اگر از منبر پایین بیاید من بالای منبر میروم و می گویم چیزی را که به گفتار او منجر نشود! بالاخره با صدایی ضعیف و ناتوان گفت: ولایت شما را به عهده گرفتم اما با وجود علی در بین شما بهترین تان نیستم. بدانید من شیطانی دارم که بر من مسلط شده و مرا وسوسه می کند و خیر مرا در نظر ندارد (مقصود نحشش دومی ملعون است (لعنهما الله) پس هرگاه در کاری لغزشی حاصل شد مرا به راه راست بیاورید که در مویی و پوستی به شما ستم نکنم، برای خودم و شما استغفار می کنم. و از منبر پایین آمد در حالی که مردم به او خیره شده بودند، دستش را گرفتم و فشار دادم و او را نشانیدم؛ مردم برای بیعت با او جلو آمدند، من در کنارش نشستم تا او را و کسانی را که بخواهند از بیعتش سر باز زنند بترسانم. او گفت: علی ابن ابی طالب چه کرد؟ گفتم: او خلافت را از گردن خود برداشت و به خاطر آنکه مسلمانان کمتر اختلاف داشته باشند، به اختیار آنان گذاشت و خودخانه نشین شده است. پس مردم بیعت می کردند در حالی که اکراه داشتند.

پس زمانیکه بیعت او فراگیر شد به ما خبر رسید که علی، فاطمه و حسن و حسین را به در خانه های مهاجران و انصار می برد و بیعت ما را با خودش در چهار موضع یاد آوری و آنان را تحریک می کند. مردم شبانه به او نوید یاری می دهند ولی صبح فردا از وعده خود بر می گردند.

پس به خانه علی رفتم تا از او بخواهم از خانه بیرون بیاید. کنیزش فضّه پشت در آمده به او گفتم: به علی بگو برای بیعت با ابو بکر بیرون بیاید چون مسلمانان با او بیعت کرده اند! فضّه گفت: امیر المؤمنین مشغول است. این سخن ها را واگذار (وبهانه نیاور) بگو بیرون بیاید و الا داخل می شویم و به زور بیرونش می کشیم!

پس فاطمه پشت در آمد، ایستاد و گفت: ای گمراهان دروغگو چه می گوید و چه می خواهید؟

گفتم ای فاطمه! گفت: ای عمر چه می خواهی؟ گفتم: چرا پسر عمویت تو را برای پاسخگویی فرستاده و خود پشت پرده نشسته؟ گفت: ای بد بخت! طغیان و سرکشی تو مرا از خانه بیرون آورده است تا حجت و دلیل بر تو و بر هر گمراهی ثابت شود. گفتم: این یاوه ها و حرفهای زنانه را کنار بگذار و به علی بگو بیرون بیاید. فاطمه گفت: محبت و احترامی در بین نیست، آیا مرا از حزب شیطان می ترسانی ای عمر با این که حزب شیطان ضعیف است؟ گفتم: اگر علی بیرون نیاید هیزم فراوانی می آورم و خانه را با هر که در آن است می سوزانم تا اینکه برای بیعت بیاید. پس تازیانه قنقد را گرفته بر او زدم و به خالد بن ولید گفتم: تو و همراهت به سرعت بروید و هیزم جمع کنید و گفتم: آن هیزم ها را آتش خواهم زد.

فاطمه گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول خدا و دشمن امیر المؤمنین! پس دستش را بر در گذاشت تا مانع من از باز کردن در شود. به طرف در رفتم، استقامت کرد؛ با تازیانه بر دست هایش زدم، به دردش آورد، صدای ناله و گریه اش را شنیدم. نزدیک بود دلم بسوزد و برگردم که به یاد کینه های علی و حرص و ولع او در ریختن خون بزرگان عرب و نیرنگ محمد و سحرش افتادم؛ پس در

حالی که او خود را به در چسبانده بود تا مانع شود با تمام توان لگدی به در زدم [ناگهان] فریادی کشید که گمان کردم مدینه زیر و رو شد، و صدا زد: «ای بابا ای رسول خدا این چنین رفتار می شود با حیبه ات و دخترت، آه ای فِضَه! مرا بگیر به خدا قسم فرزندی که در شکم داشتم کشته شد» صدای ناله اش را از درد سقط در حالی که به دیوار تکیه داده بود شنیدم. در را باز کردم و داخل شدم، به من چنان رو کرد که چشمهایم تاریک شد. از روی مقنعه طوری بر دو گونه اش زدم که گوشواره ها پاره شد و به زمین ریخت.

علی از خانه بیرون آمد. همینکه چشمم به او افتاد، به سرعت از خانه خارج شده (و فرار کردم) به خالد و قنفذ و همراهانشان گفتم: از گرفتاری بزرگی رها شدم [و در روایت دیگر: جنایت بزرگی مرتکب شدم که بر خود ایمن نیستم، این علی است که از خانه بیرون آمده، من و همه شما توان مقاومت در برابر او را نداریم]. علی خارج شد، در حالی که فاطمه دست برد تا پیشانی خود را ظاهر کند و به خدا استغاثه کند، علی چادر بر او کشید و گفت: ای دختر رسول خدا! خدا پدرت را رحمت بر عالمین مبعوث کرد؛ قسم به خدا اگر نقاب از چهره برداری و هلاکت این خلق را بخواهی قطعاً دعای تو را اجابت می کند و از این ها بشری بر روی زمین باقی نمی ماند. چون تو و پدرت نزد خدا بزرگتر از نوح هستی که به خاطر (دعای) او همه اهل زمین و خلق زیر آسمان را هلاک کرد مگر آنها که در کشتی بودند. و قوم هود را به سبب تکذیب پیامبرشان هلاک کرد و قوم عاد را به باد صرصر و قوم ثمود را با دوازده هزار نفر به اطر کشتن آن ناقه و بچه اش عذاب کرد. منزلت تو و پدرت نزد خدا بالا تر از هود است و تو ای سیده زنان جهان بر این خلق نگویند بخت موجب رحمت باش و موجب عذاب مباش.

درد سقط بر او شدید شد، داخل منزل شد و فرزندی سقط کرد که علی او را محسن نامیده بود.

من جمعیت زیادی در آنجا جمع کردم، اما نه بدان جهت که از کثرت آنها در مقابل علی کاری ساخته باشد بلکه برای دلگرمی خودم. او را در حالی که کاملاً در محاصره بود با اکراه و اجبار از خانه اش بیرون آورده برای بیعت گرفتن به جلو راندم. پس به راستی من به علم و یقینی که در آن شکی نیست می دانم که اگر من و همه اهل زمین تلاش می کردیم که او را بر این کار وادار کنیم نمی توانستیم اما (خودش آمد) به خاطر چیز هایی که در دل داشت که من آنها را می دانم اما هم اکنون نمی گویم.

پس زمانی که به سقیفه بنی ساعده رسیدم، ابوبکر و اطرافیان به تمسخر علی برخاستند. پس علی به من گفت: «ای عمر! آیا می خواهی در آنچه که به تأخیر انداخته ام شتاب کنم؟» گفتم: نه؛ یا امیر المؤمنین! به خدا قسم خالد ابن ولید [سخنان] مرا شنید و به سرعت نزد ابو بکر رفت (و باز گو کرد)؛ ابو بکر سه مرتبه در حالی که مردم می شنیدند گفت: مرا با عمر چه کار؟

هنگامی که علی داخل سقیفه شد ابو بکر به سمت او آمد؛ گفتم: ای ابالحسن به تحقیق [با ابو بکر] بیعت کردی پس برگرد! ولی اکنون شهادت می دهم که علی با ابو بکر بیعت نکرد و دستش را به سمت او دراز نکرد و من نمی خواستم پافشاری کنم مبادا در آنچه که در مورد من به تأخیر انداخته بود تعجیل کند، و ابو بکر به خاطر ترس و اضطرابی که از علی داشت، آرزو می کرد که کاش علی را در آنجا نمی دید!

و علی از سقیفه برگشت؛ از اوضاع او پرسیدیم (که کجا رفته است؟) گفتند: به سوی قبر محمد رفته و در آنجا نشسته است. پس من و ابو بکر برخاستیم و دوان دوان به سمت او حرکت کردیم ابو بکر [در راه] می گفت: وای بر تو ای عمر! با فاطمه چه کردی؟ والله این کار زیبایی آشکار است. گفتم: بزرگترین مشکلی که برای توست این است که با ما بیعت نکرد، و چندان مطمئن نیستم که مسلمانان اطرافش را نگیرند.

گفت: حالا می خواهی چه کنی؟ گفتم: تو وانمود می کنی (باید وانمود کنی) که او در کنار قبر محمد با تو بیعت کرده است.

پس به او رسیدیم در حالی که قبر را قبله قرار داده، دست بر خاک قبر نهاده بود و اطرافش را سلمان و اباذر و مقداد و عمار و حذیفه پسر یمان اطرافش را گرفته بودند؛ پس روبرویش نشستیم، و به ابو بکر اشاره کردم که دستش را مانند علی روی قبر بگذارد و

دستش را به دست علی نزدیک کند؛ پس آن کار را انجام داد؛ و من دست او را گرفتم تا به دست علی بکشم و بگویم که علی بیعت کرده است، اما علی دستش را بر گرفت. من و ابو بکر برخاستیم (و حرکت نموده) در حالی که پشت به آنها کرده بودیم و من می گفتم: خداوند علی را جزای خیر دهد وقتی به کنار قبر رسول الله حاضر شدی از بیعت با تو خود داری نکرد!

پس ابوذر - جندب بن جناده غفاری - از بین آن جماعت فریاد زنان برخاست و می گفت: ای دشمن خدا به خدا قسم علی با یک برده آزاد شده (ابوبکر) بیعت نکرد؛ و پیوسته هرقت گروهی با ما رو برو می شدند یا ما قومی را ملاقات می کردیم خبر بیعت کردن علی را به آنها می دادیم و ابوذر (حرف) ما را تکذیب می کرد.

والله [علی] نه با ما در خلافت ابو بکر بیعت کرد و نه در خلافت من و نه با کسی که بعد از من است بیعت خواهد کرد و دوازده نفر از اصحابش هم نه با ابی بکر و نه با من بیعت نکردند.

پس ای معاویه چه کسی غیر از من کار من را انجام داد و دشمنی های گذشته را آشکار کرد؟ اما تو و پدرت ابو سفیان و برادرت عتبه؛ آنچه که در تکذیب محمد و نیرنگ با او و رهبری فتنه هایی در مکه و طلب عده ای در کوه حراء برای قتلش کردید و گرد آوری احزاب و جمع آنها بر علیه او و سوار شدن پدرت بر شتر در حالیکه احزاب را رهبری می کرد و قول محمد (در باره او) که: «خدا لعنت کند راکب (سوار) و قائد (کشنده افسار شتر) و سائق (راننده شتر از عقب) را» و پدرت راکب و برادرت قائد و تو سائق بودی؛ می دانم.

و مادرت هند را فراموش نمی کنم که بسیار به وحشی بخشید تا برای «حمزه» کمین کند، همانی که او را در سرزمینش «اسد الرحمن» می خواندند، و با نیزه او را بزند. (پس چنین کرد) و دلش را شکافت و جگرش را بیرون کشید و آن را نزد مادرت آورد؛ پس محمد به واسطه سحرش پنداشت که زمانی که هند جگر حمزه را داخل دهان کند تا آن را بخورد سنگ خواهد شد؛ پس او جگر را از دهان بیرون انداخت. پس محمد و یارانش او را آکله الأکباد (خورنده جگر ها، همان هند جگر خوار) نامیدند. و نیز کلام او را در شعرش برای دشمنی محمد و یارانش فراموش نکرده ام:

ما دختران طارق هستیم که بر فرش های گرانبها راه می رویم

مانند در در گردن بند و مشک در فرق سر هستیم

اگر مردان به ما رو کنند دست به گردن می شویم و اگر پشت کنند

بدون محبت جدا می شویم

و زنان اطرافش در لباسهای زرد بدن نما صورتها و سرهای خود را نمایان کرده بودند و مردان را بر جنگ با محمد حریص می کردند؛ براستی که شما به میل و رغبت اسلام نیاوردید و در روز فتح مکه فقط و فقط از روی زور و اجبار اسلام آوردید پس محمد شما را اسیر آزاد شده قرار داد و زید برادر من و عقیل برادر علی ابن ابی طالب و عمویشان عباس را مثل آنان قرار داد، و در دل پدرت همچنان خشم و کینه بود پس گفت: به خدا قسم ای پسر ابی کبشه (کنیه ای که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داده بودند) مدینه را بر علیه تو از سواره و پیاده پر می کنم و بین تو و این دشمنان جدایی می افکنم. محمد در حالی که به مردم اعلام می کرد و می فهماند که از باطن و آنچه که در دل اوست خبر دارد گفت: ای ابا سفیان! الله مرا از شر تو ننگه دارد. و محمد برای مردم چنان نمایان می کرد که احدی بر این منبر با لا نمی رود (به حکومت نمی رسد) مگر من و علی و کسانی از اهل بیتش که به دنبال او می آیند. پس سحرش باطل شد و تلاشش بی نتیجه ماند و ابو بکر بر فراز منبر رفت و من بعد از او بالا رفتم؛ و ای بنی امیه امیدوارم شما بعد از من چوبه های طنابهای این (خیمه) خلافت باشید (به حکومت برسید)؛ بدین جهت تو را والی شام کردم و بر تو مُلک آن را مباح کردم و تو را در آن شناساندم تا با گفتار محمد در باره شما مخالفت کرده باشم. و باکی ندارم که محمد شعر یا نثر بگوید! براستی که او گفته است: به من وحی می شود و از پروردگارم نازل شده: «وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ (اسراء: ۶۰)» پس ای

بنی امیه پنداشت که آن شجره ملعونه شما هستید؛ پس هر زمان که توانست دشمنی اش را با شما ظاهر کرد، همچنانکه هاشم (جدّ سوم پیامبر (صلّ الله علیه و آله و سلّم)) و بنی هاشم پیوسته دشمنان بنی عبدشمس (جدّ سوم معاویه (لعنه الله)) بودند. ای معاویه، من با این شرح و بسطی که از جریانات به تو کردم، خیر خواه، ناصح و دلسوز تو می باشم و ترسانم از کم طاقتی و کم حوصلگی و کم صبری تو که عجله کنی در آنچه که به تو وصیت کردم و اختیار شریعت و امت محمد را به تو دادم؛ و مخالفت خود را به طعنه یا به شماتت به موت آشکار کنی یا آنچه را می گویند رد کنی یا در انجام آنچه آورده است کوتاهی کنی و هلاک شوی و آنچه من بالا بردم به زیر بکشی و آنچه من ساختم خراب کنی. کاملاً بر حذر باش و هر زمان که در مسجد محمد داخل شدی و بر منبر او رفتی به ظاهر او را در هر چیزی که آورده است تصدیق کن! با رعیت خود درگیر مشو و اظهار دلسوزی و دفاع از آنها را بنما و نسبت به آنها حلیم و بردبار باش و نسیم عطا و بخشش خود را نسبت به آنها بگستر؛ و بر تو باد که بین ایشان اقامه حدود کنی و به آنان چنین نشان مده که حقی از حقوق الهی را واگذار می کنی، واجبی را ناقص مگذار و سنت محمد را تغییر مده که در این صورت امت را بر ما شورانده ای؛ بلکه آنها را از همان محل آرامش و امنیت شان بگیر و به دست خودشان آنان را بکش و با شمشیر خودشان نابودشان ساز! بر آنان ریاست کن اما از جنگ با آنان پرهیز. نرمی کن و از ایشان چیزی کم نگذار. برای آنان در مجلس خود جا باز کن و در محل نشستن خودت احترامشان کن و ایشان را به دست رئیس خودشان به قتل برسان. خوش رویی ات را ظاهر کن و خشم را فرو خور، و آنها را عفو کن تا تو را دوست داشته باشند و اطاعت کنند.

بر خودمان و بر تو از حرکت علی و دو فرزندش حسن و حسین ایمن نیستم پس اگر به همراهی گروهی از امت توانستی با آنان پیکار کنی انجام بده و به کارهای کوچک راضی مشو و به کارهای بزرگ رو کن و وصیت و عهد مرا حفظ کن، آن را پنهان نموده آشکار نکن و امر و نهی مرا امتثال کرده و گوش به فرمانم باش؛ و از مخالفت با من پرهیز و راه پدران را پیش گیر و انتقام خود را بگیر و پیرو آثار پدران باش.

پس هر چه بود از پنهان و آشکار برایت بیرون ریختم و مطلب را با این شعر به پایان می برم:

۱. ای معاویه! قوم پیامبر کارشان بالا گرفته به خاطر کسی خلق را از بتهایشان جدا کرد

۲. میل کردم به دینشان پس مرا به شک انداخت، پس دوری کن از دینی که پشتم به آن شکسته شد

۳. اگر فراموش کنم فراموش نمی کنم ولید و شیبه را و عتبه و عاص که در جنگ بدر به زمین افتادند

۴. در زیر غلاف قلب سوزشیا ز فقرشان است ابو حکم همان شخص کوچک و فقیر شده از فقر.

۵. انتقام این مردم را با ظاهر کردن شمشیرهای هندی و نیزه های قاطع بگیر.

۶. و به گروه مردان شام ببیند ایشان شیرانند و باقی دریشه های دشوار.

۷. در فاسد کردن دینی که در گذشته برای آورد و پر از سحر و جادو بود سعی کن.

۸. و کینه های گذشته را طلب کن در حالی که بدی دینی که تمام بنی نضیر را فرا گرفته آشکار می کنی.

۹. جز به وسیله دینشان به انتقام موفق نمی شوی پس با شمشیر قوم گردنهای قوم بنی عمرو را جدا کن.

۱۰. به این امید ولایت شام را به تو دادم که تو سزاوار تری که بر گردی به دین حدت صخر.

راوی می گوید: چون عبد الله بن عمر (لعنه الله) عهد و وصیت پدرش (لعنه الله) را خواند، به طرف یزید (لعنه الله) رفت و سر او را بوسید و گفت: ای امیر المؤمنین، الحمد لله که این خارجی پسر خارجی را کشتی! والله پدرم این چیزهایی برای پدر تو گفت برای من نگفت، والله احدی از امت محمد به این گونه که نسبت به من محب و راضی باشد نمی بیند.

پس یزید (لعنه الله) بهترین جائزه و احسانش را به او کرد و او را با احترام بدرقه نمود. پس عبدالله بن عمر (لعنه الله) از نزد او خندان بیرون آمد. مردم به او گفتند: به تو چه گفت؟ پاسخ داد: سخن راستی گفت، و من قطعاً دوست داشتم که در این کار با او شریک

می بودم! پس به سمت مدینه برگشت و جوابش به هر که ملاقاتش میکرد همین جواب بود.

و روایت شده است که یزید (لعنه الله) برای عبد الله بن عمر (لعنه الله) نامه ای آورد که در آن عهد و وصیت عثمان بن عفان (لعنه الله) بود و آن از این نامه غلیظ تر و پر خدعه تر و بزرگتر از آن عهدی بود که عمر (لعنه الله) به معاویه نوشت. پس زمانی که عبدالله بن عمر (لعنه الله) آن نامه دیگر را خواند، برخاست و سر یزید (لعنه الله) را بوسید و گفت: الحمد لله که این خارجی پسر خارجی را کشتی! بدان پدرم عمر به من از اسرارش مانند آنچه که به پدرت معاویه نوشته است، نوشته است، و بعد از این روز نمی بینم احدی از امت و اهل و پیروان محمد را مگر اینکه نسبت به آنها هرگز خیر خواه نباشم. پس یزید گفت: ای پسر عمر! آیا در آن نامه شرح اسرار است...؟

سقیفه به نقل از عمر ، در روایتی از صحیح بخاری

بخاری در صحیح خود داستان سقیفه را از قول عمر چنین تعریف می کند :

وقتی که پیامبر از دنیا رفت ، از خبرهایی که به ما رسید ، یکی این بود که انصار در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده اند . من هم به ابوبکر پیشنهاد کردم که بیا تا ما هم به برادران انصار خود پیوندیم . ابوبکر موافقت کرد و ما ، همراه یکدیگر ، خود را به سقیفه رساندیم . علی و زبیر و همراهان ایشان با ما نبودند . هنگامیکه به سقیفه رسیدیم متوجه شدیم که طایفه انصار مردی را که در گلیمی پیچیده بودند و می گفتند سعد بن عباده است و تب دارد ، با خود به آنجا آورده بودند . ما در کنار ایشان نشستیم و سخنان آنها برخاست و پس از حمد و سپاس خدا ، گفت : ما یاران خداییم و نیروی رزمنده و به هم فشرده اسلام ، اما شما گروه مهاجرین ، مردمی به شماره اندک هستید و

من (عمر) خواستم در پاسخ او چیزی بگویم که ابوبکر آستینم را کشید و گفت :

خونسرد باش . پس خودش از جای برخاست و به سخن پرداخت :

به خدا قسم که او در سخن خویش هیچ نکته ای را که من می خواستم بر زبان بیاورم فروگذار نکرد . یا همان را گفت یا بهتر از آن را بر زبان آورد .

او گفت :

ای گروه انصار ! آنچه را از خوبی و امتیازات خود برشمردید ، بی گمان ، اهل و برازنده آن هستید . اما خلافت و فرمانروایی ، تنها در خور قبیله قریش است ، زیرا که آنها از لحاظ شرافت و حسب و نسب مشهورند و در میان قبایل عرب ممتاز . این است که من به خیرخواهی شما ، یکی از این دوتن را پیشنهاد می کنم تا هریک را که بخواهید به خلافت انتخاب و با او بیعت کنید . این بگفت و دست من و ابوعبیده را گرفت و به آنان معرفی کرد . تنها این سخن آخر بود که از آن خوشم نیامد . در این هنگام ، یکی از انصار برخاست و گفت :

انا جذیلها المحکک و عذیقها المرجب

یعنی من در میان شما گروه انصار به منزله آن چوبی هستم که پشت شتران را با آن می خاراندند و درختی که به زیر سایه اش پناه می برند . حال که چنین است شما مهاجرین برای خود فرمانروایی برگزینید و ما هم برای خود زمامداری انتخاب می کنیم .

در پی این سخن ، بگومگو و سر و صدا از هر طرف برخاست و چند دستگی و اختلاف به شدت ظاهر گردید . من از این موقعیت استفاده کردم و به ابوبکر گفتم دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم . او هم دستش را پیش آورد و من با او بیعت کردم . پس از اینکه از کار بیعت با ابوبکر فراغت یافتیم ، به سوی سعد ابن عباده هجوم بردیم

بعد از همه این حرفها ، اگر کسی بدون کسب نظر و مشورت با مسلمانان ، با مردی به خلافت بیعت کند ، نه از او پیروی کنید و نه

از بیعت گیرنده، که هر دو مستحق کشته شدن هستند.

صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب رجم الجلی، ۴/۱۱۹-۱۲۰

سیره ابن هشام، ۴/۳۳۶/۳۳۸

کنز العمال: ۳/۱۳۹ - حدیث ۲۳۲۶

اثبات کفر عمر و ابوبکر از کتب شیعه و سنی

اثبات کفر عمر و ابابکر از کتب اهل سنت

(۱) بدعت گذار کافر است!

قال رسول الله ص: أَبَى اللَّهُ أَنْ يَقْبَلَ عَمَلَ صَاحِبِ بَدْعَةٍ حَتَّى يَدَعَ بَدْعَتَهُ؟. ()

خداوند عمل بدعت گذار را تا وقتی که دعوت به بدعتش می کند قبول نمی کند.

قال رسول الله ص: لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَصَاحِبِ بَدْعٍ صَوْمًا وَلَا صَلَاةً وَلَا صَدَقَةً وَلَا حَجًّا وَلَا عُمْرَةً وَلَا جِهَادًا... وَيُخْرِجُ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا تَخْرُجُ الشَّعْرَةُ مِنَ الْعَجِينِ؟. ()

خدا هیچ عملی را از قبیل نماز روزه صدقه حج و... از بدعت گذار قبول نمی کند و او از اسلام خارج میشود....

قال رسول الله ص: اهل البدع شر الخلق و الخلیقه (کنز العمال)

اهل بدعت بدترین مخلوقات و موجودات هستند.

قال رسول الله ص: اهل البدع كلاب اهل النار (کنز العمال)

اهل بدعت سگ های اهل آتش هستند.

عنه فی قوله تعالى: إِنَّ الدِّينَ فَزَقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شَيْعًا هُم اصحاب البدع و اصحاب الاهواء ليس لهم توبة. انا منهم بریء و هم منی بُراء. (کنز العمال)

پیامبر اکرم ص درباره این آیه قرآن: " کسانی که دین خویش را پراکنده کردند و گروه گروه شدند " فرمودند آنها اهل بدعت و

اصحاب و یاران هوا و هوس هستند. برای ایشان توبه ای نیست. من از ایشان بیزارم و ایشان نیز از من بیزارند.

تا اینجا از کتب اهل سنت اثبات شد که بدعت گذار کافر است. حال سوال اینجاست که آیا عمر بدعت گذار بوده است یا خیر؟

طبق اعتراف خود او در دین بدعت های بسیاری را گذاشته است. مانند:

الف) بدعت حلال کردن شراب توسط عمر

عمر می گفت: آب را داخل شراب کنید و بخورید مانعی ندارد! همچنین آورده اند یک وقتی مردم شام از سرما و سنگینی آب و

بدی محصول زمین نزد عمر شکایت بردند. عمر به آنها اجازه داد که شراب را بجوشانند وقتی دو ثلث آن کم شد یک سوم

باقیمانده را بیاشامند! (۳)

داستان جالبی در این رابطه از عمر نقل شده است که: یک روز عربی که شراب خورده بود. عمر خواست او را با تازیانه حد بزند

عرب گفت: من همان شرابی را خوردم که خودت میخوری!!! عمر شراب خود را خواست و آن را با آب مخلوط نمود و گفت: هر

کس در این موضوع شک کرد آب را داخل شراب نماید مانعی ندارد آنگاه پس از اینکه عرب را حد شراب زد خودش شراب را

نوشید! (۴)

در حالی که شراب با آب مخلوط شود باز هم شراب است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: هر چه را که زیادی آن مستی آورد کمی آن نیز حرام می‌باشد خواه مستی بیاورد یا نیارد. (۵)

ب) پایه گذاری بدعت قیاس توسط عمر

حافظان حدیث و تاریخ نگاران اسلامی نامه ای درباره دستور العمل حکومتی و قضائی از عمر به ابوموسی اشعری نقل کرده اند که بیان گر پیش قدمی عمر در مطرح نمودن قیاس است. و اینکه او قیاس را به عنوان یک قاعده فقهی و یک قانون اسلامی در جهت استنباط احکام شرعی پایه گذاری کرد. این نامه هنگامی نوشته شد که نامبرده از طرف عمر والی حکومت عراق بود و مشتمل بر این فراز است:

الفهم الفهم فیما تلجلج فی صدرک مما لیس فی کتاب الله و لا سنه. ثم اعرف الاشباه و الامثال و قس الامور عند ذلک. ترجمه: هر آنچه به خاطرت خطور می کند و خبری از آن در کتاب و سنت نیست پیرامون آن فہمت را به کار انداز. آنگاه شبیه ها و همانندهای آن را شناسائی کن و آنها را به یکدیگر قیاس نما. یعنی حکم آنچه را که مورد نص کتاب و سنت است بر آنچه در کتاب و سنت مطرح نشده جاری کن... (۶)

ج) بدعت تراویح

ابن شهاب از عروہ بن زبیر، از عبدالرحمان بن عبدالقاری نقل کرده که گفت: شبی از شبهای رمضان با عمر بن خطاب به مسجد رفتیم، مردم متفرق بودند و هر کس برای خود نماز می خواند و بعضاً مردی با اقوام خود به نماز مشغول بود. عمر چون این بدید گفت: به عقیده من اگر اینها را با یک امام گرد آوریم بهتر است. و در پی این تصمیم ابیین کعب را به امامت گماشت. شب دیگر به اتفاق به مسجد رفتیم و مردم به جماعت نماز می خواندند، عمر گفت: نعم البدعۃ هذه این بدعت خوبی است! البته نمازی که پس از خوابیدن بخوانند یعنی آخر شب از اینکه اول شب اقامه شود بهتر خواهد بود. (۷)

د) بدعت نهی از متعه توسط عمر

عمر گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب (۸) یعنی دو متعه در زمان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و اله (حلال) بوده و من امروز آنها را حرام میکنم و مرتکبین آنها را به کیفر میرسانم. یکی متعه زنان و دیگری متعه حج. پس سیر منطقی و یا به بیانی دیگر خلاصه این بحث این شد که: عمر طبق مصادر اهل سنت بدعت گذار هستند. طبق مصادر اهل سنت بدعت گذار کافر است. نتیجه: عمر کافر است.

(۲) نزاع کننده در خلافت کافر است!

ابن مغزلی به سند متصل از ابوذر روایت کرده که پیامبر اکرم ص فرمودند: هر که بعد از من با علی علیه السلام در خلافت منازعه کند کافر است. (۹)

در نزاع عمر و ابابکر با آقا امیر المومنین علیه السلام در رابطه با خلافت هیچ شکی وجود ندارد. فکر نکنم که نیاز به استدلال باشد. همان بس که به اعتراف بزرگان اهل سنت نزاع عمر و ابابکر با علی علیه السلام بر سر خلافت به جایی کشید که ابوبکر دستور حمله به خانه آقا امیر المومنین علیه السلام را صادر کرد و عمر به پیروی از او به خانه وحی حمله کرد و این حمله باعث کشته شدن حضرت زهرا سلام الله علیها و حضرت محسن سلام الله علیه شد.

برای اطلاع بیشتر در این مورد میتوانید به مصادر (اهل سنت) زیر مراجعه فرمایید:

مصنف ابن ابی شیبہ ۵۷۲ / ۸

میزان الاعتدال ۴۹۰ / ۲، شماره ۴۵۴۹

انساب الأشراف ۵۸۶ / ۱، ط دار معارف، قاهره

تذکره الحفاظ ۳-۰۹۲، شماره ۸۶۰

سیر اعلام النبلاء ۱۳ / ۱۶۲، شماره ۹۶

البدایه والنهایه ۱۱ / ۶۵، حوادث سال ۲۷۹

الامامه و السیاسه، ص ۱۲، چاپ المكتبة التجارية الكبرى، مصر

عقد الفرید، ج ۴ ص ۲۶۸

تاریخ طبری، ج ۳ ص ۴۳۰

مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۰۳

...

۳) گوینده: حسبنا کتاب الله کافر است!

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا

یعنی: آنان که به خدا و رسولان او کافر شوند و خواهند که میان خدا و پیغمبرانش جدایی اندازند و گویند: ما به برخی (از انبیاء) ایمان آورده و به پاره‌ای ایمان نیاوریم و خواهند که میان کفر و ایمان راهی اختیار کنند به حقیقت کافر اینهایند و ما برای کافران عذابی خوار کننده مهیا ساخته‌ایم. (۱۰)

از این آیه شریفه فهمیده می شود که کسانی که قصد دارند تا بین خدا و رسول جدائی بیاندازند کافران حقیقی هستند. و نکته جالب اینجاست که قرآن تنها درباره این نوع کافران فرموده است که این ها کافران حقیقی هستند!

اما ببینیم چگونه عمر سعی کرد تا بین خدا و رسولش جدائی بیاندازد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله در لحظات آخر عمرشان فرمودند:

قلم و کاغذ بیاورید تا وصیتنامه ای برای شما بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید.

ولی عمر بن خطاب گفت: ان النبی غلبه الوجع و عندکم کتاب الله حسبنا کتاب الله !!! (۱۱) (این حدیث در اصح کتب اهل سنت موجود می باشد)

در قسمت اول جمله عمر توهین بسیار بزرگی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می کند. اینقدر این توهین بزرگ است که حقیر خجالت میکشم آن را ترجمه کنم. ولی بحث ما بر سر قسمت دوم جمله است که گفت: "کتاب خدا ما را بس است"

عمر با گفتن این جمله همان کاری را کرد که در آیه شریفه مذکور در مورد آن صحبت میکند. یعنی او با این جمله قصد بر این داشت تا بین کلام خدا (قرآن) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله جدائی بیافکند. و در واقع او چنین گفت که خدا یک چیز می

گوید و پیامبر ص چیز دیگر. و در میان این دو ما باید به کلام خدا تمسک بجوئیم!

در حالیکه خود قرآن درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرماید:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.

یعنی: و هرگز از روی هوای نفس سخن نمیگوید! آنچه میگوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.

خلاصه این بحث:

عمر بن خطاب با گفتن " کتاب خدا ما را بس است " بین خدا و رسول جدائی افکند.

قران کریم کسانی که بین خدا و رسول جدائی می افکنند را کافر حقیقی می نامد.

نتیجه: عمر (طبق قران و روایت معتبر اهل سنت) کافر حقیقی می باشد.

(۴) آزار دهنده حضرت زهرا سلام الله علیها کافر است!

خداوند میفرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا

یعنی: قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می کند، و برای آنان عذابی خوارکننده آماده کرده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

فاطمه بضعة منی من آذاها آذانی و من آذانی فقد آذی الله.

یعنی: فاطمه سلام الله علیها پاره تن من است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است.

(۱۲)

این حدیث بین شیعه و سنی متواتر و صحیح می باشد. البته ما اینجا به اقتضای بحث تنها اسناد سنی را آوردیم.

و اما عمر و ابابکر این قدر حضرت زهرا سلام الله علیها را اذیت و آزار نمودند که آن حضرت خطاب به آن دو نفر فرمود:

انی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیته النبی لاشکونکما الیه. (۱۳)

خدا و ملائکه اش را شاهد میگیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و رضایت مرا جلب نکردید و اگر پیامبر ص را ملاقات نمایم

هر آینه شکایت شما دو نفر را به وی خواهم کرد.

در صحیح بخاری ح???? آمده است:

فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت... فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا. و لم یوذن بها ابابکر و

صلی علیها.

یعنی: فاطمه سلام الله علیها بر ابوبکر غضب نمود و او قطع رابطه کرد و تا زمانی که زنده بود با ابوبکر سخن نگفت... هنگامی که

از دنیا رفت. شوهرش علی علیه السلام وی را شبانه دفن کرد. و به ابوبکر خبر نداد و خودش بر جنازه وی نماز خواند.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خود ج? ص?? می نویسد:

ان فاطمة ماتت و هی واجدة علی ابی بکر و عمر.

یعنی فاطمه سلام الله علیها از دنیا رفت در حالی که سخت از ابوبکر و عمر غضبناک بود.

با توجه به روایات مذکور آزار و اذیت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط عمر از مسلمات می باشد.

عمر و ابابکر حضرت زهرا سلام الله علیها را آزرده اند. (طبق روایات معتبر اهل سنت)

آزرده شدن حضرت زهرا سلام الله علیها مساوی است با آزرده شدن خدا و رسول. (طبق روایت متواتر بین شیعه و سنی)

آزرده شدن خدا و رسول لعن و عذاب الهی را به دنبال دارد. (طبق آیه ای که ذکر شد)

(۵) دشمن اهل بیت علیهم السلام کافر است!

در این رابطه احادیث فراوان و متواتری در کتب اهل سنت یافت می شود. که ما در اینجا تنها به گوشه ای از آن ها اشاره می کنیم:

قال رسول الله صلی الله علیه و اله:

یا علی لو ان احدا عبد الله حق عبادته ثم شک فیک و اهل بیت (فی) انکم افضل الناس کان فی النار.

ای علی اگر کسی آنچه خدا را عبادت کند که حق عبادت او را ادا کرده باشد. پس درباره افضلیت و برتری تو اهل بیت بر مردم

شک نماید سرنوشتش آتش است. (۱۳)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

یا علی لو ان امتی صاموا حتی یكونوا کالحنایا و صلوا حتی یكونوا کالواتار. ثم ابغضوک لاکبهم الله فی النار.

ای علی اگر امت من آنقدر روزه بگیرند که (همانند قوس و کمان) کمر خمیده شوند و آن قدر نماز بخوانند تا چون زه کمان لاغر

گردند و با تودشمنی نمایند خداوند آن ها را به رو در آتش افکند. (۱۴)

و اما اثبات دشمنی عمر و ابابکر با مولا علی و اهل بیت علیهم السلام برای اهل تحقیق و علمای غیر متعصب بسیار واضح و مسلم

است. قطعاً می توان به عنوان مثال به ظلم ایشان بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله به آل رسول در غضب حق خلافت مولا

علی علیه السلام و غضب فدک از حضرت زهرا سلام الله علیها و ... اشاره کرد.

البته روایات مذکور در بحث قبلی مبنی غضب حضرت زهرا سلام الله علیها بر عمر و ابابکر و همچنین ازار و اذیت حضرت زهرا

سلام الله علیها توسط آن دو نفر به خوبی نشان دهنده عداوت و دشمنی عمر و ابابکر با اهل بیت علیهم السلام می باشد.

خلاصه بحث:

عمر و ابابکر (طبق روایات و مصادر تاریخی فراوان اهل سنت) دشمن اهل بیت علیهم السلام بوده اند.

دشمن اهل بیت علیهم السلام (طبق روایات اهل سنت) کافر است.

نتیجه: عمر و ابابکر کافرند.

اثبات کفر عمر و ابابکر از کتب شیعه

(? امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند

هما الکافران علیهما لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین. و الله ما دخل قلب احد منهما شیء من الایمان... کانا خداعین مرتابین

منافقین حتی توفتھما ملائكة العذاب الی محل الخزی فی دار المقام. (۱۵)

یعنی: آن دو (ابابکر و عمر) کافرند نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد. به خدا سوگند هیچگاه به دل ایمان

نداشتند... همیشه حیلہ باز و اهل شک و ریب و نفاق بودند تا ملائکه عذاب آنها را قبض روح و به جایگاه خواری در دارالمقام

(دوزخ) فرستادند.

(? ابو حمزه ثمالی می گوید

به حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام عرض کردم:

أَسْأَلُكَ عَنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ؟

حضرت فرمودند: فعليهما لعنة الله بلعناته كلها مات و الله و هما كافران مشركان بالله العظيم (۱۶)

از شما درباره احوال ابابکر و عمر سوال میکنم؟

حضرت فرمودند: به عدد تمام لعنتهای الهی لعنت خدا بر آن دو باد و به خدا سوگند که آن دو مردند در حالی که نسبت به خدا کافر بودند و شرک می ورزیدند.

(؟ ابوعلی خراسانی از غلام امام سجاد علیه السلام نقل میکند

که او گفت:

كنت معه في بعض خلواته. فقلت: ان لي عليك حقا الا تخبرني عن هذين الرجلين عن ابي بكر و عمر؟ فقال كافران كافر من احبهما. (۱۷)

در خدمت حضرت تنها بودم به ایشان عرض کردم: همانا بر شما از برای من حقی است آیا مرا از احوال آن دو شخص ابوبکر و عمر خبر نمی دهید؟

پس حضرت فرمودند: آن دو کافرند و هرکس هم که محبت آنها را در دل داشته باشد کافر است.

(؟ ابوحمزه ثمالی گوید

از امام سجاد علیه السلام راجع به آن دو نفر (ابوبکر و عمر) سوال شد. حضرت فرمودند: کافران و کافر من تولاهما. (۱۸)
آن دو کافرند و هر کس موالی آنها باشد کافر است.

(؟ فضیل بن رسان از امام باقر علیه السلام نقل می کند

که حضرت فرمودند: مثل ابي بكر و شيعة مثل فرعون و شيعة و مثل علي و شيعة مثل موسى و شيعة. (۱۹)
مثل ابوبکر و پیروانش مثل فرعون و فرعونیان است و مثل علی و شیعیانش مثل موسی و پیروانش است.

(؟ امام صادق علیه السلام می فرمایند

من شك في كفر اعدائنا و الظالمين لنا فهو كافر. (۲۰)

کسی که شک کند در کفر دشمنان ما و کسانی که به ما ظلم کردند کافر است.

(؟ علامه شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی آورده است

روی اصحابنا عن ائمتنا: ان ابابكر و صاحبه عمر لم يؤمنا قط. (۲۱)

اصحاب ما از ائمه و پیشوایان ما روایت کرده اند که ابوبکر و رفیقش عمر هیچگاه ایمان نیاوردند.

و علامه مجلسی رحمه الله هم فرموده است:

الاول و الثانی لم یؤمنا بالله طرفه عین (۲۲)

اولی و دومی به اندازه چشم به هم زدنی ایمان به خدای متعال نیاوردند .

اسناد

- (۱) سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۲۲۲
- (۲) سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۲۲۲
- (۳) سنن بیهقی ج ۸ ص ۳۰۰ و ۳۰۱ - سنن نسائی ج ۸ ص ۳۲۹ - کنز العمال هندی ج ۳ ص ۱۰۹ و ۱۰۱ - تیسیر الوصول ج ۲ ص ۱۷۸ - جامع مسانید ابوحنیفه ج ۲ ص ۱۹۱
- (۴) احکام القرآن ج ۲ ص ۵۶۵
- (۵) سنن دارمی ج ۲ ص ۱۱۳ - سنن نسائی ج ۸ ص ۳۰۱ - سنن بیهقی ج ۸ ص ۲۹۶ - مصابیح السنه ج ۲ ص ۶۷ - تاریخ خطیب بغدادی ج ۳ ص ۳۲۷ - صحیح ترمذی ج ۱ ص ۳۴۲
- (۶) البیان و التبین - جاحظ ۲/۲۴ - صحیح مسلم ۱/۲۴ - ۲۵ - سنن بیهقی ۱۰/۱۵۰ - شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ۱۲/۹۰ - ۹۱ - عقد الفرید - ابن عبد ربّه ۱/۸۶ - ۸۸ - تاریخ دمشق - ابن عساکر (به نقل از کنز العمال). و بسیاری از کتب دیگر...
- (۷) صحیح البخاری ک التراویح ج ۲ / ۲۵۲، موطأ مالک ج ۱ / ۱۱۴، الطرائف لابن طاوس ص ۴۴۵ عن الجمع بین الصحیحین.
- (۸) تفسیر الرازی ج ۲ / ۱۶۷ و ج ۳ / ۲۰۱ و ۲۰۲ ط ۱، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ج ۱۲ / ۲۵۱ و ۲۵۲ و ج ۱ / ۱۸۲، البیان والتیین للجاحظ ج ۲ / ۲۲۳، احکام القرآن للجصاص ج ۱ / ۳۴۲ و ۳۴۵ و ج ۲ / ۱۸۴، تفسیر القرطبی ج ۲ / ۲۷۰ و فی طبع آخر ج ۲ / ۳۹، المبسوط للسرخسی الحنفی باب القرآن من کتاب الحج و صححه ج، زاد المعاد لابن القیم ج ۱ / ۴۴۴ فقال ثبت عن عمر و فی طبع آخر ج ۲ / ۲۰۵ فصل اباحه متعه النساء، کنز العمال ج ۸ / ۲۹۳ و ۲۹۴ ط ۱، ضوء الشمس ج ۲ / ۹۴، سنن بیهقی ج ۷ / ۲۰۶، الغدیر للامینی ج ۶ / ۲۱۱، المغنی لابن قدامه ج ۷ / ۵۲۷، المحلی لابن حزم ج ۷ / ۱۰۷، شرح معانی الآثار باب مناسک الحج للطحاوی ص ۳۷۴، مقدمه مرآة العقول ج ۱ / ۲۰۰.
- (۹) مناقب ابن مغزلی ص ۲۲۲ - ح ۲۲۲ - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۲۲.
- (۱۰) سوره نساء - ۲۲۲ - ۲۲۲
- (۱۱) صحیح بخاری باب کتابه العلم من کتاب العلم / ۲۲۲ و مسند احمد بن حنبل تحقیق احمد محمد شاکر حدیث ۲۲۲۲ و طبقات ابن سعد ۲۲۲۲ / چاپ بیروت.
- (۱۲) صحیح بخاری ح ۲۲۲۲ و - ۲۲۲۲ کنز العمال ج ۲ ص - ۲۲۲ فیض القدیر ج ۲ ص - ۲۲۲ مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص - ۲۲۲ حلیه الاولیاء ج ۲ ص - ۲۲۲ صحیح مسلم ح - ۲۲۲ سنن ترمذی ج ۲ ص - ۲۲۲ مستدرک حاکم ج ۲ ص - ۲۲۲ اسد الغابه ج ۲ ص - ۲۲۲ الاصابه ج ۲ ص - ۲۲۲ مسند ابن یعلی ج ۲ ص ۲۲۲
- (۱۳) سند سنن: صحیح بخاری ج ۲ ص - ۲۲۲ صحیح مسلم ج ۲ ص - ۲۲۲ بخاری در صحیح خود مینویسد: پس از آن که دختر پیامبر میراث خود را از خلیفه خواست. و او گفت که از پیغمبر شنیدم که ما میراث نمیگذاریم. زهرا سلام الله علیها دیگر با او سخن نگفت تا مرد (صحیح بخاری . ۵/۱۷۷) سند شیعه: کتاب سلیم بن قیس حدیث ۲۲۲
- (۱۴) موده القریبی موده هفتم ص ۲۲۲ و در ج مندرج در ینابیع الموده ۲۲۲
- (۱۴) تاریخ دمشق ابن عساکر بخش امام امیرالمومنین ج ۲ ص ۲۲۲ شماره ۲۲۲ به نقل از جابر بن عبدالله - مناقب ابن مغزلی ص ۲۲۲

شماره - ??? فرائد السمطين ج؟ ص؟؟ شماره - ?? كفايه الطالب ص؟؟ و در چ ديگر ص؟؟

(۱۵) كافي ج ???/ج??

(۱۶) بصائر الدرجات ??? ح. ?بحار ج ??? / ??? و ج ???/??

(۱۷) حار الانوار ج ???/?? ح??

(۱۸) بحار الانوار ج ???/??

(۱۹) بحار الانوار ج. ???/?? تقريب المعارف ?? /

(۲۰) رجال الكشي مع تعليقه الميرداماد ج. ???/?? قم. ??? اعتقادات شيخ صدوق ?? و. ?? وسائل الشيعه ج ?? ص. ??? بحار ج ?? / ??

(۲۱) الاربعون حديثاً ???

(۲۲) بحار ج ???/??

مظلوميت حضرت فاطمه عليها السلام و ظلم شيخين

در مناظره‌ای که بین یکی از علمای شیعه (مرحوم آیت الله بطحایی گلپایگانی)، با رئیس آمرین به معروف حجاز رخ داد، مظلومیت حضرت زهرا عليها السلام و ظلم شيخين ثابت گردیده است. در این جا به قسمتی از آن توجه کنید:

رئیس: چرا شما کنار قبر رسول خدا- صلی الله علیه و آله - در ضمن اذکار، می گوید

: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومَةُ: سلام بر تو ای بانوی ستم‌دیده، چه کسی به فاطمه- سلام الله علیها - دختر پیامبر- صلی الله علیه و آله - ستم کرده است؟

دانشمند شیعی: ماجرای غم‌انگیز ستم به فاطمه- سلام الله علیها - در کتاب‌های خود شما، ذکر شده است. رئیس: در کدام کتاب؟

دانشمند شیعی: در کتاب الامامة و السیاسة تألیف ابن قتیبه دینوری، در ورق سیزدهم، بیان شده است. رئیس: چنین کتابی در نزد ما نیست.

دانشمند شیعی: من این کتاب را از بازار می‌خرم و برای شما می‌آورم.

رئیس، پیشنهاد مرا پذیرفت، من به بازار رفتم و کتاب الامامة و السیاسة را تهیه کرده و نزد او آوردم، جلد اول صفحه ۱۹ آن را گشودم و گفتم بخوان، در آن صفحه چنین آمده بود:

همانا ابوبکر در جستجوی جمعی گردید که با او بیعت نکردند و در خانه علی- علیه السلام - جمع شده بودند، عمر بن خطاب را نزد آن‌ها فرستاد، عمر کنار در خانه علی- علیه السلام - آمد و با صدای بلند علی - علیه السلام - و آنان را که در خانه‌اش جمع شده بودند، طلید و گفت: از خانه برای بیعت با ابوبکر، بیرون آید، آن‌ها از بیرون آمدن امتناع کردند، عمر هیزم طلید و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست او است قطعاً باید بیرون بیاید و گرنه خانه را با اهلش به آتش می‌کشم.

بعضی از حاضران به عمر گفتند: حضرت فاطمه- سلام الله علیها - در خانه است، عمر گفت: گر چه فاطمه نیز در خانه باشد، ناگزیر آنان که در خانه بودند بیرون آمدند، جز علی- علیه السلام - که بیرون نیامد. [۱]

و در ذیل همین صفحه ۱۹ کتاب مذکور، نوشته شده: وقتی که ابوبکر در بستر مرگ افتاد، می گفت: ای کاش متعرض خانه علی- علیه السلام - نمی شدم، گرچه او اعلان جنگ با من می کرد.

در این جا بود که دانشمند شیعی به رئیس گفت: به گفتار ابوبکر با دقت توجه کن، که چگونه هنگام مرگ اظهار تأسف و پشیمانی

می‌کرد!

رئیس که در برابر این استدلال، در تنگنا قرار گرفته بود، گفت: صاحب این کتاب (ابن قتیبه) به شیعه میل دارد. [۲] قابل ذکر است که: اگر ابن قتیبه به مذهب تشیع تمایل دارد، درباره صاحب کتاب صحیح بخاری چه باید گفت که هر دو روایت می‌کنند که: فاطمه - سلام الله علیها - در آخر عمر، نسبت به ابوبکر خشمگین شد و از او دوری کرد، تا از دنیا رفت. در این مورد به صحیح مسلم جلد ۵ صفحه ۱۵۳ چاپ مصر، و صحیح بخاری، جلد ۵ صفحه ۱۷۷، چاپ الشعب (باب غزوة خيبر) مراجعه شود. [۳]

اسناد:

- ۱) و انّ ابابکر تفقّد قوماً تخلّفوا عن بیعتہ عند علی کرم الله وجهه فبعث الیهم عمر، فجاء فناداهم و هم فی دار علی، فأتوا ان یخرجوا، فدعا بالخطب، و قال: والذی نفس عمر بیده لتخرجنّ اولا حرقنها علی من فیها، فقیل له یا ابا حفص ان فیها فاطمه؟ فقال: و ان، فخرجوا فبايعوا الا علیاً (الامامة و السیاسة ط مؤسسه حلبی، ص ۱۹)
- ۲) مناظرات فی الحرمین الشریفین (سماحه السید بطحائی الکلبایکانی)، مناظره ۹
- ۳) فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَةُ وَ لَمْ تَكَلِّمْهُ فِي ذَالِكَ، حَتَّى مَاتَتْ (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۶)

رهنمون

گزیده ای از کلمات ارزشمند مرجع عالیقدر آیت الله العظمی وحید خراسانی

به مناسبت ایام فاطمیه

تضعیف شعائر فاطمیه، خیانت به مذهب و خیانت به امیر المؤمنین علیه السلام است.

چه کسی صدیقه کبری را شناخته است؟ به قدری ساحت بلند است به قدری مقام منیع است که حتی در عالم بقاء هم درک نمی‌شود زهراء کیست؟

پرسید از امام ششم چرا فاطمه زهراء نامیده شده است؟ جواب داد: چون قصری خدا برای او ساخته آن قصر نه از طرف بالا متصل به جایی است، نه از این طرف اتکاء به استوانه‌ای دارد، فقط آن قصر معلق است به قدرت پروردگار، صد هزار باغ دارد. بر هر باغی هزار ملک است. این قصر آن اندازه با اهل بهشت فاصله دارد که اهل زمین به کوکب دری به آسمان نگاه می‌کنند، اهل بهشت به قصر او این گونه می‌نگرند. این سر اسم زهراء است. این گوهری است که ستاره درخشان تمام اهل بهشت است.

آن وقت چنین کسی رفت از این دنیا چه جور از این دنیا رفت؟ اگر کسی می‌خواهد بهفمد نمونه اش این است گفت: لَقَدْ اسْتَرْجَعَتِ الْوُدَيْعَةَ وَ اخْتَذَتِ الرَّهِيْنَةَ وَ اخْتَلَسَتِ الزَّهْرَاءَ فَمَا اَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْعَبْرَاءَ ... وَ سَيَسْتَبْنُكَ ابْنُكَ بِتَضَافُرِ اُمَّتِكَ عَلَي ... فَاسْتَخْبِرَهَا الْحَالُ . (أمالی المفید، ص: ۲۸۲)

امانتی که کسی می‌گیرد

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا . النساء / ۵۸ .

این ودیعه‌ای بود از که پیامبر گرفت؛ اما نگفت برگرداندم گفت: یا رسول الله بر گردانده شد. هر چه هست در این صیغه‌های

مجهول است . وَ أَخَذَتِ الرَّهِيْنَةَ .

آن جمله‌ای که کمر شکن است : وَ اخْتَلَسَتْ الزَّهْرَاءُ ؛ زهرا ربوده شد .

جائی از بدنت شکسته شده ؟ اگر استخوان انگشت بشکند ، چه حالی داری ؟ حالا اگر استخوان سینه بشکند !!!

وقتی استخوان سینه بشکند ، نفس نمی‌شود کشید . نود و پنج روز ، سه روز بعد از پیامبر استخوان سینه‌اش شکست . نود روز نمی‌توانست نفس بکشد . جان داد ، نه یک مردن است ، در هر نفسی جان دادن است .

وقتی آمد کنار بستر پیامبر سنی و شیعه نوشته‌اند چه جور آمد . با آن مشیی که مشی پیامبر است با آن حال آمد ، اما وقتی از دنیا رفت ، کان کالخیال . یعنی بدنی نبود شبهی بود .

گفت یا رسول الله خودت از او استخبار کن . خودت از او سؤال کن خواست بگوید :

یا رسول الله آن چه کشید ، به من هم نگفت ، تو خودت از او پرس که بر او چه گذشت .

وَ سَتَّبِعْتُكَ ابْتِكُكَ بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلِي .

در این جمله فکر کنید ، حق فاطمیه را ادا کنید .

ای مردم ایران ! ای کسی که رهین بعثت پیامبرید ! چه سنی و چه شیعه ، همه باید اجر رسالت را بدهند .

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى . الشوری / ۲۳ .

روز سوم جمادی الثانیه ، برای این که اجر رسالت داده بشود ، به اقرب خاتم انبیاء اظهار مودت بشود ، باید مملکت یک پارچه یا زهراء بشود .

آن جنازه‌ای که آن گونه زیر خاک رفت ، باید آن روز هر کس دل به علی بن ابی طالب (علیه السلام) دارد آن چه در توان دارد ، انجام دهد .

این وظیفه شعائر فاطمیه است . تضعیف شعائر فاطمیه تضعیف مذهب است . سبک شمردن فاطمیه ، استخفاف به امیر المؤمنین (علیه السلام) است کوتاهی و تقصیر به حق خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلم) است .

خلاصه کلام : صاحب عصر ، ولی وقت و امام زمان ، از شما انتظار دارد که برای آن بازوی ورم کرده ، آن پهلوی شکسته ، آن قبر مخفی و آن جنازه نیمه شب دفن شده ، آن چه در قدرت دارید کار کنید .

بخش دوم: انحرافات اهل سنت

فتاوی زشت و شنیع اهل سنت

فتاوی زشت و شنیع اهل سنت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ (كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي) مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا

همانا من ترک می کنم شما را در حالیکه دو چیز گرانبه‌ایم در نزد شما باقی می گذارم. قرآن و عترت. تا زمانیکه به آن دو تمسک جسته اید هرگز بعد از من گمراه نمی شوید.

این حدیث شریف به صورت متواتر در کتب شیعه و سنی وارد شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در این حدیث شرط استقامت در راه حق و عدم گمراهی را تمسک به قرآن و عترت می دانند. ولی متأسفانه کسانی که در طول تاریخ خود را "اهل سنت" و پیروان سنت نبوی خوانده اند به قرآن و عترت تمسک نجستند. و همین مساله موجب شده است که در لجن زار گمراهی و ضلالت غوطه ور شوند. فتاوی عجیب و غریب و مضحک ایشان دلیل و گواه روشن و واضحی بر ضلالت ایشان می باشد که ما بخشی از آنها را در اینجا بیان می کنیم:

مرد بزرگسال با خوردن شیر محرم می شود!!

اهل سنت طبق روایت مضحک و دروغی که در کتب خود راجع به شیر دادن مرد بزرگسال نقل کرده اند فتاوی عجیب و غریبی داده اند. روایت جعلی که نقل کرده اند میگوید:

پس از نزول آیه چهارم و پنجم سوره احزاب که در آن خداوند پسر خوانده را همانند فرزند واقعی ندانسته و فرمان می دهد که آنان را فرزندان پدران خودشان بدانید و باید حریم شرعی را رعایت کنید، مسلم و أبو داود و نسائی و ابن ماجه و دارمی و بیهقی و مالک و أحمد و طبرانی و دیگران از عائشه نقل کرده اند که گفت: زنی بنام سهله دختر سهل خدمت پیامبر(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا(ص) سالم فرزند خوانده أبو حذیفه است که در خانه ما است، و من با سر برهنه و بدون پوشش در برابرش ظاهر می شوم، احساس می کنم ابو حذیفه اینگونه دوست ندارد و ناراحت می شود، چکار کنم؟

رسول خدا(ص) فرمود: از پستانت به او شیر بده تا مشکل حل شود، عرض کرد: او مردی بزرگ و دارای ریش و محاسن است چگونه او را شیر دهم؟ پیامبر لبخندی زد و فرمود: می دانم او خرد سال نیست بلکه مردی بزرگ و دارای ریش و محاسن است، او را شیر بده با تو محرم شود و آنچه در ذهن أبو حذیفه است پاک می شود. سهله از خدمت پیامبر رفت و باز هم خدمت آن حضرت آمد و گفت: او را شیر دادم و خیال أبو حذیفه را راحت کردم. (۱)

ابن حزم و داود ظاهری تحت عنوان «مذهب عائشه» می گویند: اگر مردی بزرگسال از پستان زنی شیر بنوشد حکم طفلی را خواهد داشت که از پستانش شیر نوشیده است. (۲)

شافعی نیز این حدیث را پذیرفته است زیرا وی پس از نقل آن و طرح سؤالاتی پیرامون آن می گوید: بنا بر نقل أم السلمه این فرمایش رسول خدا(ص) مخصوص همان یک نفر یعنی سالم مولی أبو حذیفه خواهد بود، چون شیر دادنی که موجب محرمیت می شود در باره طفل شیر خواره است که لاأقل باید پنج نوبت و بدون فاصله از پستان زنی شیر بنوشد و افراد بزرگتر از این قاعده خارج هستند. (۳)

بیست سال دوران بارداری

أبو حنیفه گفته است: اگر مردی بیست سال دور از همسرش زندگی کند و در این مدّت رابطه ای با وی نداشته باشد و افرادی هم شهادت دهند که در مدّت بیست سال از جمع آنان جدا نشده، سپس همسرش باردار شود فرزند در رحم متعلق به همان مرد است. همچنین اگر پس از بازگشت از سفر بیچه ای یکساله یا بیشتر در آغوش همسرش دید، آن بیچه فرزند خود او خواهد بود. (۴)

داشتن نه همسر

فخر الدین زیلعی حنفی فتاوی را با استفاده و استناد به آیه ای از قرآن کریم از قاسم بن ابراهیم نقل می کند که بر اساس آن هر

مردی می تواند تعداد نه همسر در آن واحد داشته باشد.

وی می گوید: خداوند ازدواج با دو زن را با این جمله (مثنی) جایز دانسته است، و در ادامه این جمله را (ثلاث و رباع) با او عطف که به معنای جمع است ذکر فرموده است، پس در این صورت مجموع زنانی که برای انسان جایز است نه زن می شود. (۵) سپس می گوید: نخعی و ابن ابی لیلی نیز چنین فتوایی را صادر کرده اند. (۶)

از این مهمتر سخن کسانی است که حدّ و مرزی در تعداد همسران نمی شناسند، مانند شوکانی به نقل از ظاهریه، و ابن صباغ و عمرانی و قاسمیه از فرق زیدیه و نظام الدین أعرج، او در تفسیر آیه: (فانکحوا ما طاب لکم من النساء) می گوید: گروهی از این آیه اینگونه استفاده کرده اند که در تعداد همسر هیچ محدودیتی وجود ندارد زیرا آیه اطلاق دارد و خداوند عدد خاصی را بیان نفرموده است. (۷)

چهار سال مدّت بارداری

أحمد حنبل معتقد است که دوران بار داری بیش از چهار سال نیست، پس اگر مردی همسرش را طلاق دهد یا بمیرد و آن زن با شخص دیگری ازدواج نکند و پس از گذشتن چهار سال از وفات شوهر و یا طلاق، فرزندی به دنیا آورد، آن بچه متعلق به همان پدر خواهد بود و عدّه طلاق هم تمام می شود. (۸)

یک بچه و چند پدر!!!!

أحمد حنبل در فتوایی عجیب و غریب در مورد بچه ای که دو نفر در باره وی ادّعی پدری داشته باشند می گوید: اگر هیچ یک از آن دو نفر دلیل و مدرک قانع کننده ای نداشته باشند و یا دلیل و مدرک هر یک در تضادّ و مخالف دیگری بود باید آن کودک را بر کسی که قیافه شناس است عرضه کنند پس اگر او تشخیص داد که یکی از آن دو پدر آن کودک است به آن یک نفر ملحق می شود و اگر تشخیص داد که هر دو نفر پدر کودک هستند به هر دو ملحق می شود و از هر دو ارث می برد و آن دو نفر هم از او ارث می برند.

همچنین اگر بیش از یک نفر ادّعا داشته باشند، با تشخیص قیافه شناس به همه آنان تعلق خواهد داشت. (۹)

عجیب ترین فتوا

اگر شخصی دخترش را که در مشرق زمین است برای مردی که در مغرب زمین است عقد کند و پس از گذشت شش ماه این دختر صاحب فرزند شود. این فرزند از آن پدری است که در مغرب زمین زندگی می کرد. حتی اگر چند سال گذشته باشد و این مرد و زن هرگز به هم نرسیده و نزدیکی نکرده باشند.

و همچنین اگر کسی را از لحظه عقد ازدواج به مدّت پنج سال زیر نظر نگهبانان زندانی کنند، سپس آزاد شود و به منزلش برود و تعدادی فرزند در کنار همسرش بیند همه آنان فرزندان وی خواهند بود اگر چه فرصت یک لحظه دیدار و ملاقات با همسرش را پس از عقد نداشته است. (۱۰)

فتوا به حلال بودن زنا!

اگر مردی آلتش را در پارچه ای به پیچد سپس با زنی نزدیکی کند و منی اش را داخل رحم نریزد، نه غسل بر او واجب می شود و

نه حدّ زنا، و ضرری به عباداتش هم نمی زند.

این سخن از شخصی است بنام عبد القاهر تمیمی که شیبکی نویسنده کتاب طبقات الشافعیّه او را پیشوایی بزرگ و جلیل القدر و دانشمندی که آوازه علمی اش گیتی را فرا گرفته و علوم و دانشش به خراسان حمل می شد معرفی کرده است. (۱۱)

ابن نجیم حنفی با یک درجه تخفیف همین فتوا را بگونه ای دیگر صادر کرده و می گوید:

اگر مردی آلتش را در پارچه ای پیچد و با زنی نزدیکی کند پس اگر احساس لذّت کند و حرارت و گرمای درون را لمس کرد حجّ او باطل می شود، و گر نه ضرری نخواهد داشت. (۱۲)

أبو حنیفه نیز گفته است: اگر مردی در برابر قرار داد ده درهم با مادرش ازدواج و نزدیکی نماید زناکار نخواهد بود و حدّ زناکار هم بر وی جاری نمی شود، و اگر مردی آلتش را در پارچه ای به پیچد و با زنی همبستر شود زناکار نیست و حدّ بر او جاری نمی شود. (۱۳)

ازدواج پدر با دختر

فتوای امام مالک و به تبع او شافعی در حلال بودن ازدواج پدر با دخترش که از طریق غیر مشروع یعنی زنا به دنیا آمده باشد و همچنین با خواهر و دختر پسر و دختر دخترش که به همین روش به دنیا آمده باشند از فتوهای نادر روزگار است و دلیلی که بر جواز آن نیز آورده است نادر تر از خود حکم و شنیدنی است.

وی می گوید: به این دلیل نکاح جایز است که این پدر و دختر شرعاً با یکدیگر نسبتی ندارند و بیگانه هستند و چون از راه غیر مشروع متولّد شده است ارث نمی برد و نفقه او هم واجب نیست. (۱۴)

ازدواج با محارم

از جمله فتوهای نادر روزگار که مخالف قوانین و دستورات شرع مقدّس است فتاوی ذیل است که ابن قدامه نویسنده صاحب نام آن را نقل کرده و می نویسد:

ازدواج با محارم مانند مادر و خواهر و خاله و عمّه و غیر آنان به اجماع علمای اسلام باطل است.

ولی دو تن از دانشمندان و فقیهان اهل سنّت یعنی أبو حنیفه و ثوری گفته اند که اگر چنین ازدواجی همراه با عمل زناشویی صورت گرفت موجب حدّ نمی شود، چون ممکن است نزدیکی بجهت شبهه باشد یعنی خیال می کرده است همسر خودش است ولی اشتباه کرده است.

همچنین ازدواجی که حرمتش اجماعی است مانند: انتخاب همسر پنجم با وجود داشتن چهار همسر یا ازدواج با زنی که شوهر دارد یا زنی که در عدّه طلاق یا وفات بسر می برد یا زنی که سه دفعه طلاق داده شده است (بر مبنای فقه اهل سنّت) اگر هر یک از این موارد اتفاق افتاد ابوحنیفه می گوید حدّ جاری نمی شود. (۱۵)

مالک و شافعی فتوا داده اند: نکاح و ازدواج با دختر و خواهر و دختر فرزند و دختر برادر و دختر دختر جایز می باشد. (المغنی ابن قدامه ۷/۴۸۵)

بازهم مجوّزی برای زنا

اگر کسی زنی را به خدمت (اجاره) گرفت تا با وی زنا کند یا از زنان محرم خودش کام بگیرد و بداند این عمل حرام است حدّ زنا

بر وی واجب می شود.

ولی اگر از زنان محرم خودش یکی را به کنیزی بگیرد و با وی نزدیکی نماید فتوای درست آن است که حدّ بر وی واجب نمی شود. (۱۶)

همچنین در فتوای یک از فقهای بزرگ اهل سنت و مفتی وقت مدینه منوره متوفای ۲۱۲ ق، دوست و همنشین مالک رئیس فرقه مالکیه آمده است: اگر کسی پولی به زنی بدهد و با او زنا کند دیگر حدی بر او نیست! (المحلی ابن حزم ۱۱/۲۵۱) همین فتوا را ابوحنیفه داده است که: اگر زنی برای کاری اجیر شود و با او عمل زنا صورت گیرد و یا از اول برای زنا اجیر شود حدی بر هیچکدام از زن و مرد نیست! (المحلی ابن حزم ۱۲/۱۹۶)

اقامه دو شاهد دروغ!

در کتاب الحیل از بخاری نوشته شده است که: بعضی گفته اذن ندهد دختر باکره خود را تا با او ازدواج نماید پس می تواند حيله (نقشه) بزند و دو شاهد دروغ اقامه کند بر اینکه آن دختر را با رضایت خود او عقد کرده است و به این جهت قاضی حکم کند به صحت نکاح او و حال آنکه شوهر می داند که شاهدان دروغ گفته اند. پس باکی برای او نیست که با آن دختر جماع کند و همین ازدواج صحیحی است. (صحیح بخاری ۸/۶۲)

جواز زنا با زن خدمتکار

ابن ماجشون از فقیهان مالکی می گوید: اگر کسی با زنی که خدمتکار اوست زنا کند حدّ شرعی بر او جاری نمی شود. (۱۷) ملحق شدن بچه به پدر اگر چه با همسرش نزدیکی نکرده باشد اگر مردی با زنی ازدواج کند و در همان مجلس عقد و در حضور شهود او را طلاق دهد سپس آن زن بعد از گذشتن شش ماه فرزندی به دنیا آورد ابوحنیفه گفته است آن بچه متعلق به همان مرد خواهد بود. (۱۸)

تعصّب بی رحمانه

مشاهده برخی از فتواها اعتقاد ما را به عدم صداقت مدّعیان پیروی از سنت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بیشتر می کند، از جمله فتوای بعضی از فقیهان پیرو مکتب فقهی ابوحنیفه است که در آن ازدواج مرد حنفی را با زن پیرو شافعی جایز نمی دانند و دلیل آن را این سخن امام شافعی دانسته اند که گفته است: إن شاء الله من مؤمن هستم. از این سخن بوی شک و تردید به مشام می رسد و معلوم می شود که در عقیده اش محکم نبوده است. (۱۹)

شیر گاو و گوسفند و فتوای خواهر و برادری

به یاد داشته باشید که اگر چند نفر از شیر یک گوسفند استفاده کنند خواهر و برادر رضاعی می شوند و داستان محرمیت و حرمت ازدواج دامنگیرشان خواهد شد! شاید در آغاز از شنیدن و خواندن این مطلب تعجب کنید و به دنبال گوینده و صاحب این فتوا باشید، و او را شخصی مجهول و بی اطلاع از احکام و دستورات شرع به نامید.

ولی وقتی که گوینده این سخن شخصی مانند محمد بن اسماعیل بخاری صاحب و نویسنده معتبرترین کتاب صحیح اهل سنت باشد

تعجب شما بیشتر و بیشتر خواهد شد.

این فتوا را سرخسی در کتاب مبسوط از قول بخاری نقل کرده و خودش به جنگ وی رفته و می گوید: اگر دو پسر بچه از گوسفند و یا گاوی همزمان شیر به خورند حرمت رضاع و شیر خوارگی محقق نخواهد شد، زیرا در رضاع و شیر خوارگی نسب شرط است و بین انسان و حیوان نسبتی وجود ندارد. بنا بر این خوردن شیر حیوان موجب تحقق رضاع و حرمت چیزی نخواهد شد. سپس می گوید: همین فتوا سبب اخراج و تبعید بخاری از بخارا شد. (۲۰)

جواز استمناء (خود ارضایی)

از مجاهد نقل شده که گفته است: آنانکه پیش از ما می زیسته اند پسران جوانشان را به استمناء و همچنین دختران و زنان را به استفاده از وسیله ای برای خود ارضایی وادار می کرده اند تا از زنا دوری کنند. (۲۱)

ابن جریر از عمرو بن دینار نقل می کند که گفته است: مانعی در جایز نبودن استمناء نمی بینم. (۲۲)

ثوری از عبیداد از منصور از جابر بن زید ابی الشعثاء نقل کرده است که گفت: تو صاحب منی هستی هر کجا خواستی آن را بریز. (۲۳)

ابن حزم گفته است: استمناء مرد همانند بازی کردن زن با فرجش مباح است و حرام نیست، سپس به دو آیه از قرآن استدلال می کند و می گوید: خداوند در این آیه فرموده است: (وقد فصل لكم ما حرم عليكم) و چون تفصیلی در باره استمناء نیامده است پس جایز است. و نیز در این آیه که فرموده است: (خلق لكم ما فی الأرض جمیعا). و در ادامه می گوید: چون از مکارم اخلاق و فضایل نیست گروهی از آن اکراه داشته و گروهی آن را جایز دانسته اند. (۲۴)

ابن مفلح (از علمای اهل سنت) می گوید: زن نیز مانند مرد می تواند چیزی شبیه آلت را برای خود استعمال کند. سپس ادامه می دهد: استمناء عبارت است از کاری که به واسطه آن منی از انسان خارج شود و امام احمد بن حنبل با وجود ورع و تقوایی که داشت این کار را جایز می دانست. چرا که اینکار خارج کردن مواد زائد از بدن است. لذا انسان می تواند هر وقت لازم بود اینکار را انجام دهد و اصل وریشه آن به حجامت و رگ زنی برمی گردد!!! (مغنی ابن قدامه ۳/۸۷)

پاک بودن منی!

شافعی (رئیس شافعیه) منی را پاک می داند. به سبب آنکه خداوند در قرآن می فرماید: "ما بنی آدم را گرامی داشتیم". پس چگونه او را گرامی دارد در حالی که منی که اصل اوست نجس باشد. (سراج الوهاج ص ۶۰۳)

جواز نگاه کردن به عورت زن

نگاه کردن به عورت زن که در آئینه و یا آب منعکس شده باشد با انگیزه شهوت و لذت بردن مانعی ندارد. (۲۵)

زناشویی با همسر در برابر نگاه دیگران

ابن حزم می گوید: اگر در سفر مردی با همسرانش در یک خیمه باشند و او با یکی از آنان نزدیکی کند در صورتی که عورتش پوشیده باشد این عمل مکروه است. ولی اگر عورتش مکشوف و در معرض دید باشد حرام. (۲۶)

جواز استفاده زن از آلت مصنوعی

ابن قیم جوزی می گوید: اگر زنی شوهر نداشت و شهوت بر وی غلبه کرد بعضی از فقیهان ما گفته اند می تواند از آلت مصنوعی استفاده نماید. (۲۷)

حکم کسی که با تمام بدنش داخل فرج و عورت زن شود

أحمد بن محمد صاوی از فقیهان گروه و فرقه مالکی فتوا می دهد: اگر شخصی با تمام بدنش داخل عورت زنی بشود نزد ما نصی بر حکم ووظیفه او نیست، ولی جناب شافعی گفته است: اگر اوّل با آلتش داخل شود بر هر دو غسل واجب است و گر نه واجب نیست. (۲۸)

و از آن بدتر تراوشات فکری اسلام شناس سنت پیشه دیگر است که گفته است: اگر مردی آلتش را در آلت مرد دیگری داخل نماید بر هر دو نفر غسل واجب می شود. (۲۹)

حکم کسی که داخل شکم همسرش شده باشد

اگر مردی از قسمت پایین بدن همسرش داخل شکمش شود آیا غسل بر وی واجب است، یا نه؟
جواب داده اند: اگر از پاهایش داخل شده باشد غسل واجب است و اگر با سرش داخل شده باشد واجب نیست. (۳۰)

مردی که آلتش را نصف کرده و هر کدام را داخل فرج زنی نماید!

اگر مردی آلتش را دو نیم نماید یعنی از وسط آن را با وسیله بزنده ای نصف کند سپس هر کدام را داخل فرج زنی نماید بر آن مرد غسل واجب می شود ولی بر زنها واجب نیست. (۳۱) همچنین در همین مصدر آمده است که اگر یکی را در قبل و دیگری را در دبر داخل کند نیز غسل بر او واجب می شود.

همجنس بازی با مملوک

ابن سهل ابیوردی شافعی که او را یکی از امامان دنیای خود از حیث علم و عمل و از بزرگان فقهاء خود می دانند، در فتوایش گفته است: اگر کسی با مملوک خودش یعنی جوان و مردی که خریده است لواط کند حدّ شرعی بر وی جاری نمی شود ولی اگر با مملوک دیگری باشد حدّ جاری می شود. (۳۲)

جواز لواط!

ابن قیم جوزیه در کتاب اغاثة اللهفان ۲/۵۱۵ نوشته است که: یکی از علمای اهل تسنن کتابی در حلال بودن لواط به فتوای مالک نوشته است! و نیز ابن شهر آشوب نقل کرده است که جاحظ نیز کتابی دارد به نام "دائرة الحد عنم یتعاطی الغلمان" یعنی برداشته شدن حد از کسانی که با نوجوانان لواط می کنند. (مثالب النواصب ص ۵۰)

خاص، مالک می شود

أبو حنیفه و دیگران گفته اند: اگر کسی انگور را غصب کرد سپس آن را به کشمش تبدیل نمود شخصی که انگورش غصب شده هیچ حقی نسبت به کشمش ندارد و غاصب مالک آن است. (۳۳)

همچنین اگر گندم غصبی به آرد مبدل شود و یا آهن تبدیل به شیء دیگری شود و یا چوب غصبی تبدیل به درب برای خانه شود شخص غاصب مالک آن خواهد بود و کسی که از او غصب شده است هیچ حقی نخواهد داشت. (۳۴)

نیبذ پاک و خوردنش حلال !!

نویسنده و مؤلف فتح القدر می گوید: با اینکه نیبذ همانند خمر سکر آور است ولی نوشیدن آن مباح است. (۳۵)

زیرا آنچه که از خرما گرفته می شود نامش عصاره و جوشانده خرما است نه شراب که بنا بر نظر أبو حنیفه و أبو یوسف حلال است. ابو حنیفه و ابو یوسف نیز فتوا بر حلیت نیبذ داده اند. (۳۶)

شریک بن عبدالله نیز گفته است که نیبذ مباح است. (۳۷)

همچنین روایت کرده اند از علقمه که عبدالله بن مسعود نیز نیبذ می نوشید. (۳۸)

نیم خورده سگ و خوک پاک و حلال است

اگر تا کنون شنیده بودید که این دو حیوان نجس و حرام گوشت هستند ولی بشنوید که رئیس فرقه مالکیها فتوا به پاکی و حلیت داده است، و می گوید: سگها و خوکها طاهر و پاک هستند و نیم خورده آنان نیز پاک و می شود با آن وضو گرفت و آن را نوشید و اگر پوزه آنان با غذا تماس پیدا کرد آن غذا حرام نیست و دستور به شستن ظرف غذا صرفاً از روی تعبد است نه دلیل شرعی. (۳۹)

خوردن کرم و حشرات

إمام مالک رهبر و پیشوای مالکیها خوردن حشرات و حیواناتی مانند کرم و سوسک و موش و سوسمار و مار و غیر آن را جایز دانسته و بر اساس آن فتوا داده است. (۴۰)

گوشت حیواناتی که به روش غیر شرعی ذبح شده باشند حلال است

فقیه و پیشوای شافعیان فتوا به حلیت گوشت حیوانی می دهد که به روش غیر شرعی ذبح شده باشد و می گوید: ذکر نام خدا مستحب است نه واجب. و دیگران مانند: فخر رازی و پیشوای حنبلیان نیز وی را تأیید و همراهی کرده اند. (۴۱)

و همچنین عطاء و مجاهد و مکحول و اوزاعی و لیث فتوا داده اند که اگر حیوانی را مسیحیان برای کلیساهای خود ذبح کنند و یا با ذکر نام مسیح یا صلیب و یا با اسماء روحانیون و رهبانیون شان ذبح کنند حرام نمی باشد! (۴۲)

جواز رقص و آواز

با کمال تأسف کتابهای فقهی و روایی مدعیان پیروی از سنت و سیره اسلاف مطالبی را به دین و شرع در ارتباط با رقص و غنا و موسیقی نسبت داده اند که هر مسلمان با غیرت و متشرع را شرمنده می کند.

ماوردی از علمای بزرگ اهل سنت ابتدا حلیت غنا و رقص را به مردم حجاز نسبت داده سپس برای تأیید به سخن یا سخنانی از

رسول اعظم (ص) استناد جسته اند.

در یک حدیث جعلی می گوید: رسول خدا (ص) کنیزی از کنیزان حسان ثابت را دید که آواز می خواند فرمود: إن شاء الله گناه ندارد!

در روایت ساختگی دیگری از عائشه نقل می کنند که می گفت: دو کنیز از کنیزان من مشغول آواز خوانی بودند، ابوبکر وارد شد، گفت: از خانه رسول خدا (ص) صدای آواز شیطان شنیده می شود، پیامبر فرمود: ایام عید و شادی است رهایشان کن! و از عمر نقل شده است که گفت: آوازخوانی توشه مسافر است.

عثمان نیز دو کنیز داشت که شبها برای وی آواز می خواندند.

مردم حجاز که معاصر با صحابه پیامبر و فقیهان بزرگ بودند فراوان از رقص زنان و آوازخوانی آنان بهره می بردند و اگر منع شرعی داشت باید آنان را نهی می کردند که چنین نکرده اند.

نقل شده است که عبد الله بن جعفر زنان آوازخوان و رقاصه زیادی داشت، معاویه از این خبر آگاه شد، به عمرو عاص گفت: مرا نزد عبد الله ببر، وقتی که بر وی وارد شدند، کنیزان مشغول رقص و آوازخوانی بودند، به آنان دستور داد تا ساکت شوند. معاویه گفت: آنان را باز گردان تا آواز به خوانند، کنیزان باز گشتند و به کارشان ادامه دادند، معاویه که بر تخت نشسته بود به وجد آمده بود و پاهایش را حرکت می داد، عمرو عاص او را از این عمل نهی کرد، معاویه گفت: رهایم کن، خداوند نیز بسیار شاد است. (۴۳)

تغییر سنتها به بهانه ضدیت با شیعه

انگشتر

نویسنده کتاب هدایه که حنفی است می نویسد: انگشتر در دست راست سنت و مشروع است ولی چون رافضیان (شیعه) اینگونه استفاده می کنند، ما اهل سنت انگشتر را در دست چپ قرار می دهیم. (۴۴)
و اول کسی که این سنت را تغییر داد و با سنت مخالفت نمود معاویه بود. (۴۵)

تحت الحنک

در باره شیوه و نوع بستن و استفاده عمامه دستور و سفارش وجود دارد مخصوصاً رها کردن یک طرف عمامه و شال سر (تحت الحنک)، که آیا از طرف راست قفسه سینه باشد یا چپ آن.
حافظ عراقی در بیان کیفیت آن گفته است:

آیا رها کردن آن از طرف چپ مشروعیت دارد آنگونه که امروز رایج است یا طرف راست که شرافت در آن است؟

پاسخ می دهد: دلیلی که بر تعیین سمت راست باشد ندیده ام مگر حدیثی ضعیف که طبرانی نقل کرده است، و در صورت اثبات آن شاید به اینگونه باشد که از سمت راست رها شود سپس از روی قفسه سینه بگذرد و بر شانه چپ قرار گیرد همانگونه که عده ای چنین می کنند، ولی چون شعار و علامتی بین شیعیان شده است باید آن را ترک کنیم تا به آنان تشبیه نشویم. (۴۶)

ساختن قبور

غزالی و ماوردی که هر دو از فقیهان شافعی مذهب هستند گفته اند: هم سطح قرار دادن قبر مردگان دستور و سنت شرع مقدس

است (یعنی کمی بلندتر از سطح زمین و صاف و بدون برآمدگی باشد) و چون شعار و از نشانه های رافضه (شیعه) قرار گرفته است ما اهل سنت باید قبر هارا به حالت تسنیم در آوریم و بسازیم. (یعنی بر آمدگیهایی مانند کوهان شتر).
 محمد بن عبد الرحمن دمشقی می گوید: سنت در ساختن قبر تسطیح (هم سطح) است و از تسنیم بهتر است، شافعی نیز همین عقیده را بر گزیده است، ولی سه پیشوای دیگر اهل سنت (أبو حنیفه، مالک و أحمد) تسنیم را اختیار کرده اند، چون تسطیح شعار شیعیان است. (۴۷)

نماز میت

عبد الله مغربی مالکی گفته است: زید با پنج تکبیر بر جنازه ای نماز خواند، و رسول خدا(ص) نیز چنین می کرد، ولی این روش اکنون ترک شده و به چهار تکبیر اکتفا می کنند زیرا شعار شیعیان است. (۴۸)

عاشورا و عزاداری

اسماعیل بروسوی در کتاب تفسیرش آورده است: مستحب است در روز عاشورا اعمال و کارهای نیک مانند صدقه دادن روزه گرفتن و ذکر و یاد خدا را انجام دهید و سزاوار نیست که مؤمنان به یزید ملعون و شیعیان و خوارج شباهت پیدا کنند، یعنی نباید روز عاشورا را مانند یزید عید و یا مانند شیعیان روز عزاداری و غم و اندوه قرار دهید.
 هر کس در آن روز سرمه به چشمش بکشد به یزید و پیروان او شباهت یافته است اگر چه برای سرمه در آن روز دلیل و مدرک داریم ولی ترک سنت وقتی که شعار اهل بدعت شد خود سنت است مانند انگشتر در دست چپ قرار دادن.
 و کسی که روز عاشورا یا اول محرم مقتل و داستان شهادت حسین را به خواند به روافض و شیعیان اقتدا کرده است مخصوصاً اگر با حزن و اندوه همراه باشد.
 و اگر خواست مقتل خوانی کند باید همراه یاد و نام دیگر صحابه باشد.

امام غزالی گفته است: حکایت و نقل مقتل حسین بر واعظ و غیر او حرام است، زیرا موجب بغض و دشمنی و سرزنش صحابه که اعلام و بزرگان دین هستند می شود و آنچه بین آنان از اختلافات و قتل و اسارت پیش آمده است باید توجیهی صحیح برای آن بیان شود چون امکان دارد این حوادث به جهت اشتباه در اجتهاد باشد نه برای طلب ریاست و دنیا پرستی!!!!!! (۴۹)

مسافرت برای زیارت پیامبر (ص) سفر معصیت است!

ابن تیمیّه در یکی از فتوهایش می گوید: مسافرت به قصد زیارت قبر رسول الله (ص) جایز نیست و سفر معصیت و گناه است، زیرا مسلمانان بر حرمت آن اتفاق دارند و چنین مسافرتی مشروع نیست. (۵۰)

مسافر در روزه گرفتن و نگرفتن آزاد است

رهبران و پیشوایان چهار مذهب فقهی اهل سنت مسافر را در سفرش در صورتی که شرایطش محقق باشد بین روزه و افطار آزاد می دانند.

ولی اینکه کدام بهتر است اتفاق نظر ندارند.

أحمد و إسحاق روزه نگرفتن را بهتر دانسته اند اگر چه روزه برای مسافر بدون مشقت و سختی باشد.

مالک و سفیان ثوری و ابن مبارک روزه را در صورت توانایی بهتر می دانند. شافعی و ابوحنیفه روزه را بهتر و آن را به نبودن مشقت مقتید کرده اند. (۵۱)

جواز وضو ساختن با شراب !

سید شریف مرتضی در کتاب الناصریات خود با ذکر اسناد عدیده می نگارد: ابوحنیفه و محمد فتوی به وضو گرفتن با شراب داده اند. (۵۲)

سفیان ثوری گفته است: وضو و غسل کردن با شراب خرما جایز است.

یکی دیگر از بزرگان اهل سنت، حمید صاحب الحسن بن حی می باشد که پا را فراتر گذارده و اینگونه فتوا داده است: با شراب خرما مخصوصا، می توان وضو و غسل واجب انجام داد. حال چه در سفر و چه در وطن، آبی برای وضو و غسل داشته یا نداشته باشد. (۵۳)

در جای دیگر اوزاعی گوید: وضو گرفتن با هر نوع شرابی برای نماز جایز است. (۵۴)

بطلان وضو با دست زدن به شیعه !

شافعی که جواز وضو با آب نیم خورده سگ را قائل است در جای دیگر اینگونه فتوی می دهد: بر ما واجب است هنگامی که وضو می سازیم با آن رطوبت، به رافضی (شیعه) دست نزنیم. در غیر این صورت باید مجددا طهارت حاصل کنیم. (قابل توجه این است که به عقیده وی، آب نیم خورده سگ برای وضو گرفتن اشکالی ایجاد نمی کند اما تماس با شیعه در حین وضو گرفتن وضو را باطل میکند). (۵۵)

جواز سجده بر مدفوع سگ

بزرگان اهل سنت که شیعه را از سجده بر روی مهر و تربت منع می نمایند، سجده بر مدفوع و فضله سگ را جایز می دانند! کتاب قواعد الاحکام نقل میکند: ابوحنیفه و یکی از بزرگان چهارگانه اهل سنت سجده نمودن در نماز بر فضله سگ را جایز دانسته است. (۵۶)

سجده با بینی به جای پیشانی !

در کتاب الصراط المستقیم آمده است که: ابوحنیفه جایز می دانست به جای سجده با پیشانی، سجده با بینی را! (یعنی به جای اینکه پیشانی را روی زمین یا فرش یا مدفوع انسان یا مدفوع سگ بگذارد، نماز گزار می تواند بینی خود را بر زمین یا هر چیز دیگری بگذارد). (۵۷)

در وضو "ترتیب" شرط نیست !

می دانیم که در وضو شرط اول صحت وضو، ترتیب است. یعنی اول باید صورت را شست، بعد دست راست و دست چپ و مسح سر و مسح دو پا. اما ابوحنیفه و مالک فتوی به عدم وجوب ترتیب بین اعضاء در وضو داده اند.

نماز جماعت به امامت هر فاسق و فاجر

بسیاری از راویان و محدثان اهل سنت این روایت را به دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و اله نسبت داده اند که آن حضرت فرمود: پشت سر هر نیک و بدی نماز بخوانید! (۵۸) از این رو، فقهای اهل سنت طبق این روایت فتوا داده اند که عدالت در امامت جماعت شرط نیست. (۵۹)

ابن حزم اندلسی در کتاب الفصل فی الملل و النحل می گوید: گروهی بر این اعتقادند که نماز را جز به امامت شخص فاضل (کسی که جمیع شرایط امامت در نماز از جمله عدالت را دارا باشد) نمی توان برگزار کرد. این قول خوارج و زیدیه و رافضی ها است. و همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بدون اختلاف و تمام فقهای تابعی و بسیاری از افراد بعد از آنها و همه اهل حدیث که این سخن احمد بن حنبل، شافعی، ابوحنیفه، داود و دیگران است نماز پشت سر فاسق را جایز دانسته اند. ما نیز به این معتقدیم و هر که خلاف آن را بگوید بدعتی گزارده است. (۶۰)

و تفتازانی در شرح عقائد نسفیه میگوید: نماز پشت سر هر شخص نیک و بدی میتوان گذارد به خاطر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز به خاطر اینکه علمای اهل سنت پشت سر هر فاسق و اهل هر نوع هوی و هوس (اگرچه آن کس زناکار و یا لواط کننده و یا شرابخوار باشد) نماز گذارده اند. (۶۱)

خروج از نماز با خارج کردن باد معده !!

سلام نماز یعنی گفتن: السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته و خروج صحیح از نماز. حال ابوحنیفه فتوای دیگری دارد و آن اینکه نماز گزار میتواند به جای گفتن السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته با خارج ساختن باد از معده از نماز خارج شود. صاحب کتاب قواعد الاحکام ۱/۱۱۸ و ارشاد الاذهان ۱/۱۳۸ و مختلف الشیعه ۱/۱۱۸ می نگارد: جایز است به جای سلام در نماز واجب بعد از تشهد، جایز است اخراج ریح (باد معده) کند و به جای خواندن حمد یک آیه کفایت حتی اگر به صورت ترجمه (نه لفظ عربی) باشد!

فرزند شوهر دوم فرزند شوهر اول می شود!

در کتاب مناظره حنفیه با شافعیه آمده است که: ابوحنیفه می گوید اگر شوهر زنی مدت زمان غایب گردد و مدتی از او خبری یافت نشود. و خبر مرگ او را بیاورند و او پس از تمام شدن عده شوهرش ازدواج کند و فرزندی بیاورد آنگاه پس از مدتی شوهر اول پیدا شود و برگردد، فرزندهای حاصل از ازدواج دوم نیز از آن شوهر اول می شود! (۶۲)

خدا را ببینید!

از حنبلی مشهور است که خدا را جسم می داند. (۶۳) و میگوید: خدا بر عرش نشسته و از عرش به مقدار چهار انگشت بزرگتر است، یا عرش از او به آن مقدار بزرگتر است و در هر شب جمعه در حالی که سوار بر خری می باشد از آسمان دنیا بر بام مسجدها فرود می آید و به شکل و شمایل پسری بی مو و خوش صورت که موهایی مجعد (پیچیده) و کاکل به سر دارد و دو نعلین در پا دارد که بندهای آن از مروارید آبدار است. (۶۴)

به همین سبب قبل از این علمای حنبلی، آخورهایی در پشت بام های منازل خود می ساختند و در آنها گاه و جو می ریختند که

شاید مرکبی که خدا سوار بر آن است مشغول به خوردن آنها شود و به این جهت خدا قدری در آنجا توقف نماید! (۶۵)

اسناد

- (۱) صحیح مسلم ۲ / ۱۰۷۶ الرضاع ، ب ۷ ح ۱۴۵۳ (سته أحاديث)، سنن أبي داود ۲ / ۲۲۳ ح ۲۰۶۱، صححه الألبانی فی صحیح سنن أبي داود ۲ / ۳۸۸ ح ۱۸۱۵، سنن النسائي ۶ / ۴۱۳ - ۴۱۵ ح ۳۳۱۹ - ۳۳۲۵، صححه الألبانی فی صحیح سنن النسائي ۲ / ۶۹۸ ح ۳۱۱۲ - ۳۱۱۸، سنن ابن ماجه ۱ / ۶۲۵ ح ۱۹۴۳، صححه الألبانی فی صحیح سنن ابن ماجه ۱ / ۳۲۸ ح ۱۵۷۹، سنن الدارمی ۲ / ۱۵۸، الموطأ ، ص ۳۲۳ ح ۱۲۸۴، مسند أحمد بن حنبل ۶ / ۲۰۱ ، ۲۵۵ ، ۲۷۱، السنن الكبرى ۷ / ۴۵۹ ، ۴۶۰، المعجم الكبير للطبرانی ۲۴ / ۲۸۹ - ۲۹۲ ح ۷۳۷ - ۷۴۲ .
- (۲) المحلى ۱۰ / ۲۰۲، وراجع بداية المجتهد ۲ / ۳۶.
- (۳) كتاب الأم: ۵/۳۰.
- (۴) الايضاح - الفضل بن شاذان الأزدي ص ۹۲.
- (۵) تبیین الحقائق: ۲/۱۱۲.
- (۶) رمز الحقائق: ۱/۱۴۳، نفحات الأزهار: ۴/۲۴۸.
- (۷) غرائب القرآن: ۴/۱۷۲
- (۸) المغنی لابن قدامة ۹ / ۱۱۷
- (۹) المغنی لابن قدامة: ۶/۴۳۰-۴۳۲
- (۱۰) الفقه الإسلامي للزحيلي ۷ / ۶۸۳
- (۱۱) طبقات الشافعية الكبرى لتاج الدين علي بن عبد الكافي: ۵/۱۳۶-۱۴۵
- (۱۲) البحر الرائق: ۳/۱۶
- (۱۳) الايضاح - الفضل بن شاذان الأزدي ص ۹۲.
- (۱۴) المغنی لابن قدامة ۷ / ۴۸۵، المغنی لابن قدامة ۷ / ۴۸۵، مناقب الإمام الشافعي ، ص ۵۳۲
- (۱۵) المغنی: ۱۰/۱۵۵-۱۵۲. المبسوط: ۹/۸۵.
- (۱۶) المجموع - محيي الدين النووي / ج ۲۰ / ص ۲۰ / ط دار الفكر
- (۱۷) المحلى لابن حزم / ج ۱۱ / ص ۲۵۱ / ط دار الفكر بتحقيق أحمد شاکر
- (۱۸) المغنی لابن قدامة / ج ۸ / ص ۶۴ / ط دار الفكر الأولى ۱۴۰۵ هـ
- (۱۹) الكامل فی التاريخ: ۳۰۸۸/۳۰۷.
- (۲۰) المبسوط ۳۰ / ۲۹۷ ، ۱ / ۱۳۹ .
- (۲۱) المصنف لعبد الرزاق / ج ۷ / ص ۳۹۱ / ط المجلس العلمی بتحقیق الأعظمی
- (۲۲) المصنف لعبد الرزاق / ج ۷ / ص ۳۹۲ / ط المجلس العلمی بتحقیق الأعظمی
- (۲۳) المصنف لعبد الرزاق / ج ۷ / ص ۳۹۱ / ط المجلس العلمی بتحقیق الأعظمی
- (۲۴) المحلى لابن حزم / ج ۱۱ / ص ۳۹۲ / ط دار الفكر بتحقيق أحمد شاکر
- (۲۵) الفقه على المذاهب الأربعة للجزيري / كتاب النكاح / مبحث فيما ثبت فيه حرمة المصاهرة / ص ۸۴۸ / الطبعة الأولى لدار ابن حزم / بيروت

- (۲۶) الفقه على المذاهب الأربعة للجزيري / كتاب النكاح ج هل للزوج أن يجمع بين زوجاته في بيت واحد وفي فراش واحد؟ / ص ۹۴۷ / الطبعة الأولى لدار ابن حزم ج بيروت.
- (۲۷) بدائع الفوائد لابن قيم الجوزية / ج ۴ / ص ۹۰۵.
- (۲۸) حاشية الشرح الصغير على أقرب المسالك للصاوي / ج ۲ / ص ۱۶۴ / ط مصر ۱۳۹۲ هـ / كذلك في حاشية الدسوقي على الشرح الكبير / ج ۱ / ص ۵.
- (۲۹) حواشي الشرواني - دار الكتب العلمية / ج ۱ / ص ۲۵۹ / كذلك في حاشية السجا - دار الفكر / فصل في موجبات الغسل .
- (۳۰) الخلاف لعبد الجليل عيسى / صفحة ۹۰.
- (۳۱) حواشي الشرواني على تحفة المحتاج لعبد الحميد الشرواني / ج ۱ / ص ۲۶۰ / كتاب الطهارة / ط دار إحياء التراث.
- (۳۲) طبقات الشافعية الكبرى / ج ۴ / ص ۴۳ الى ص ۴۵ ت ۲۶۳ / ط دار هجر الثانية ۱۹۹۲
- (۳۳) الفقه الإسلامي للزحيلي ۵/۷۲۶ و ۷۲۷
- (۳۴) المجموع ۱۴/۲۷۲
- (۳۵) فتح القدير ۹ / ۳۰
- (۳۶) الهداية ۸ / ۳۱، الإستدكار ۲۴ / ۳۰۴، المبسوط ۲۴ / ۱۲
- (۳۷) فتح القدير ۸ / ۳۱
- (۳۸) حدثنا الأعمش عن إبراهيم عن علقمة أنه شرب عبد الله بن مسعود شرح منهاج الكرامة - العلامة الحلبي ص صفحة ۱۱۱.
- (۳۹) المغنى لابن قدامة: ۱ / ۷۰.
- (۴۰) المغنى لابن قدامة ۱۱ / ۶۵، رحمة الأمة في اختلاف الأئمة، ص ۲۵۱
- (۴۱) المغنى لابن قدامة ۱۱ / ۳۴، المحلى ۶ / ۸۷، وذكر الفخر الرازي هذا المسألة في مناقب الإمام الشافعي، ص ۵۳۵ وانتصر للشافعي فيها .
- (۴۲) اقتضاء الصراط المستقيم، ص ۲۵۴ .
- (۴۳) الحاوي الكبير للماوردي ۲۱ / ۲۲ - ۲۰۴ .
- (۴۴) عن الصراط المستقيم ۲ / ۵۱۰، ومنهاج الكرامة، ص ۱۰۸، الغدير ۱۰ / ۲۱۰ .
- (۴۵) ربيع الأبرار للزمخشري ۴/۲۴.
- (۴۶) شرح المواهب للزرقاني: ۵/۱۳.
- (۴۷) رحمة الأمة في اختلاف الأئمة، ص ۱۵۵ .
- (۴۸) عن الصراط المستقيم ۲ / ۵۱۰ .
- (۴۹) روح البيان: ۲/۱۴۲.
- (۵۰) قاعدة جليئة في التوسل والوسيلة، ص ۷۳، اقتضاء الصراط المستقيم، ص ۴۳۰
- (۵۱) راجع أقوالهم في سنن الترمذي: ۳ / ۹۰، الفقه على المذاهب الأربعة ۱ / ۵۷۵، بداية المجتهد ۱ / ۲۹۶ .
- (۵۲) سنن كبرى بيهقي ۱/۹، سنن ترمذي ۱/۱۴۷، سنن ابوداود ۱/۱۲۱، سنن ابن ماجه ۱/۱۳۵، سنن دارقطني ۱/۷۸، مصنف ابن ابي شيبة ۱/۲۵ .
- (۵۳) كتاب طهارت سيد خوئي ص ۳۸
- (۵۴) المجموع محيي الدين النووي ۱/۹۳

(۵۵) الاربعین ص ۶۵۲

(۵۶) قواعد الاحکام ۱/۱۱۸

(۵۷) الصراط المستقیم ص ۹۹

(۵۸) کنز العمال ۶/۵۴، جامع الصغیر ۲/۴۵، السنن الکبری ۴/۱۹، کشف الخفاء ۲/۲۹، سنن دارقطنی ۲/۴۴

(۵۹) کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه ۱/۴۰۹ آراء ائمه چهارگانه اهل سنت درباره شرایط امام جماعت ذکر شده و ابدأ سخنی از عدالت به میان نیامده است.

(۶۰) الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ابن خرم اندلسی ۴/۱۷۶

(۶۱) شرح عقاید نسفیه، مسعود بن عمر بن سعدالدین تفتازانی ۱/۱۸۶

(۶۲) مغنی ابن قدامه ۸/۶۶، انوار نعمانیه ۴/۱۵۸

(۶۳) منهاج السنه ۱/۲۱۶

(۶۴) کامل ابن اثیر ۸/۳۰۸

(۶۵) کامل ابن اثیر ۸/۴۲۹

صحیح بخاری در نگاه علمای اهل سنت

صحیح بخاری در نگاه علمای اهل سنت

"این کتاب ها آن طوری که رجز خوانی شده از اعتبار و صحت برخوردار نیستند"

(دلایل الصدق علامه محمد حسن مظفر ج ۱ ص ۱۳-۷۱).

مقدمه

کتاب صحیح بخاری یکی از مهمترین کتاب های اهل سنت است که تقریباً در بین کتب صحاح رتبه اول را داراست. اهل سنت که بیش از هر کتابی به این کتاب اعتقاد دارند آنرا بعد از قرآن کریم صحیح ترین تألیف می دانند. که معمولاً این تأکید در اکثر چاپ های آن و در صفحه اول نمایان است.

حتی در زاهدان ختم دوره ای این کتاب از اهمیت بالایی برخوردار است .. اهمیت این کتاب در نزد اهل سنت چنان است که گاهی برای وجود یک کلمه در یک روایت مقالات مفصلی را ترتیب داده اند.

این مقاله که به صورت کاملاً علمی و به دور از هر تعصبی، این کتاب را فقط از دید علمای اهل سنت بررسی می کند - و به هیچ وجه ادعا نمی شود که این کار هم به صورت کامل صورت گرفته است - موقعیت این کتاب و اعتبار آنرا بر خود آن ها بیش از پیش روشن می کند. و طبق معمول جای هیچ اعتراضی را بر معتقدان این کتاب باقی نمی گذارد. چرا که نقد آن از نظر خود عالمان اهل سنت است و اگر انصاف داشته باشند می بینند که خودشان اینگونه گفته اند. و اگر ما می خواستیم آنرا از دید مکتب تشیع و علمای آن بررسی کنیم هرگز آنرا به عنوان یک سیاه مشق هم معرفی نمی کردیم.

(۱) از نظر محمود ابوریه ۴۰۰ نفر از رجال بخاری متهم به ضعفند

محمود ابوریه می گوید: اما از رجال بخاری آن ها که متهم به ضعفند حدود ۴۰۰ نفر هستند که ابن حجر اسامی آن ها را در مقدمه کتاب فتح الباری آورده است. (پاورقی کتاب اضواء علی السنه المحمديه ص ۳۰۲).

(۲) از نظر برخی دیگر، ۸۰ نفر از رجال بخاری متهم به ضعفند

ابن حجر می گوید: از میان چهارصد و سی و چند نفر از راویانی که تنها در سلسله اسناد بخاری قرار گرفته اند ۸۰ نفر آن ها گفته شده که ضعیفند. (اضواء علی السنه المحمديه ص ۳۰۲).

(۳) از نظر ابن حجر ۱۱۰ حدیث از صحیح بخاری مردود هستند

ابن حجر می گوید: حفاظ در ۱۱۰ حدیث صحیح بخاری که ۳۲ حدیث آن را مسلم نیز نقل کرده است. انتقاد و خرده گیری کرده و صحت آن ها را مردود دانسته اند. (اضواء علی السنه المحمديه ص ۳۰۲).

درباره اخباری که بخاری در صحیح خود آورده گفته اند: کل من روی عنه البخاری فقد جازه القنطره. ترجمه "هر کس که بخاری از او روایت کرده از پل گذشته است". با وجود این می بینیم که او از افراد فاسق و فاجری حدیث نقل می کند.

مانند: عمرو بن العاص و مروان بن حکم و ابوسفیان و معاویه و مغیره بن شعبه و عبدالله بن عمرو بن عاص و نعمان بن بشیر که ملازم معاویه و فرزندش یزید بود. و ابوهیره و عبدالله بن عمر و ابوموسی اشعری و عبدالله بن زبیر و عمران بن خطاب که از روسای خوارج بود و عروه بن زبیر و عکرمة که عامل انتشار مذهب خوارج و اباضیه در مغرب بود و ... آیا به راستی این ها از پل (صداقت و اعتماد) گذشته اند؟

(۴) آیا احادیث در صحیح بخاری کامل نقل شده اند؟

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد می نویسد که بخاری گفته است: چه بسا حدیثی را که در بصره شنیده بودم در شام آن را نوشته ام و چه بسا حدیثی را که در شام شنیده بودم و در مصر آن را نوشته ام. آن گاه کسی از او پرسید: آیا (با این وضع) تمام آنرا نوشته ای؟ وی در پاسخ سکوت کرد!

و نیز والی بخاری می گوید: روزی محمد بن اسماعیل (بخاری) برایم نقل کرد که: چه بسا حدیثی را که در بصره شنیده بودم در شام آن را نوشته ام و چه بسا حدیثی را که در شام شنیده بودم در مصر آنرا نوشته ام. به او گفتم: آیا به طور کامل نوشته ای؟ او در پاسخ سکوت کرد. (همان کتاب).

(۵) تغییر عبارات حدیث توسط خود بخاری و نقل احادیث بر اساس حافظه خویش

یکی از جهات ضعف روایات و کم اعتباری احادیث کتاب بخاری، عدم نقل متن حدیث و نقل معنای آن است و بدیهی است که نقل به معنی، غالباً همه خصوصیات موجود در حدیث را شامل نخواهد بود و بخاری در نگارش صحیح خود بیشتر از این شیوه استفاده می کرد.

محمد بن ازهر سجستانی می گوید: در مجلس سلیمان بن حرب بودم که بخاری نیز با ما بود می شنید ولی نمی نوشت. به برخی از حضار گفته شد: چرا او نمی نویسد؟ او در جواب گفت: او هنگامی که به بخارا مراجعت کرد همه آن ها را از حفظ خواهد نوشت. ابن حجر عسقلانی می گوید: از نوادر حوادثی که در کتاب بخاری واقع گردید، این است که یک حدیث تمام را با اسناد واحد

ولی با دو لفظ روایت کرده است.

۱-اضواء علی السنه المحمديه ص ۳۰۰ به نقل از هدی الساری ج ۲ ص ۱۹۴-۲۰۱.

۲-فتح الباری ج ۱ ص ۱۸۶.

۶) بخاری از خودش هم حدیث نقل می کند

در میان احادیث بخاری حدیثی وجود دارد که در میان سلسله روات آن خود محمد بن اسماعیل بخاری وجود دارد. و اکنون متن حدیث همراه با سلسله راویان: "حدثنا محمد بن سلام: حدثنا محمد بن الحسن الواسطي، عن عوف، عن الحسن قال: لا بأس بالقرائه علی العالم. و اخبرنا محمد بن يوسف الفربری و حدثنا محمد بن اسماعیل البخاری قال: حدثنا عبيدالله بن موسى، عن سفیان، قال: إذا قرئ علی المحدث فلا بأس أن تقول: حدثني. قال: و سمعت ابا عاصم يقول عن مالك و سفیان: القرائه علی العالم و قرائته سواء".

که این مطلب هم شاید عنوان بعدی این مقاله را تایید می کند که کتاب بخاری بوسیله دیگران تکمیل شده است. و نفر سومی این مطلب را به نقل از فربری و بخاری به کتاب بخاری اضافه کرده است.

۷) اصل نسخه صحیح بخاری، این کتاب موجود نیست بلکه ناقص تر است

کتاب موجود معروف به صحیح بخاری تماما به وسیله بخاری نوشته نشده بلکه نوشته هایی از او به جا مانده بود که دیگران به فراخور بینش و آگاهی مخصوص به خود به آن مطالبی را اضافه کرده اند.

قسطلانی می گوید: در نسخه هایی که از صحیح بخاری در دست ماست، بعضی از باب ها عنوان گردیده ولی حدیثی در آن باب نقل نشده است و به قسمتی از ابواب حدیثی اضافه شده که عنوان آن باب با آن حدیث تطبیق نمی کند، این وضع پراکندگی و جابه جا بودن مطالب و احادیث برای یک عده مورد انتقاد و اشکال گردیده بود که حافظ ابوذر هروی آن اشکال را حل و ایراد را برطرف نمود. زیرا ابوذر هروی از حافظ ابواسحاق و او نیز از ابوالولید باجی نقل کرده است که: من از روی نسخه اصل صحیح بخاری که در پیش " فربری " بود یک نسخه استنساخ نمودم. در آن نسخه چیزهایی دیدم که هنوز تمام نشده بود و چیزهایی دیدم که اصلا نوشته نشده بود. ما بعضی از این ها را به همدیگر اضافه و منظم کردیم تا صورت کتاب به خود گرفت و بدین وسیله بخاری تکمیل گردید. (ارشاد الساری ج ۱ ص ۲۳).

و نیز ابوالولید باجی می گوید: از چیزهایی که صحت این قول را تایید می کند این است که: روایت ابی اسحاق و ابی محمد سرخی و ابی هیشم کشمیهنی و ابی زید مروزی از کتاب بخاری از لحاظ تقدیم و تاخیر و . . . با همدیگر فرق دارند با آنکه از یک اصل نسخه برداری شده اند و این به خاطر همان اضافاتی است که هر کس طبق سلیقه خود بر آن نموده است. (اضواء علی السنه المحمديه ص ۳۰۱).

۸) عدم نقل احادیث امام صادق (ع) برخلاف اعتراف علمای اهل سنت به دانش و مقام والای او

با این که علمای اهل سنت نسبت به مقام والای امام صادق (ع) و دانش او اقرار و اعتراف دارند با این حال بخاری از روی عمد از نقل احادیث ایشان در کتاب خود خودداری کرده است.

در پایین اسامی برخی از علمای بزرگ اهل سنت را که به مقام والای امام صادق (ع) اعتراف کرده اند ذکر می کنیم:

علامه سید محمد عبد الغفار افغانی در کتاب ائمه الهدی ص ۱۱۷ چاپ مصر و همینطور علامه شیخ مصطفی رشدی دمشقی در کتاب الروضه المدیه ص ۱۲ چاپ مصر و نیز علامه شیخ ابومحمد زهره مصری مالکی در کتاب مالک حیاته عصره و آرائه و فقهه ص ۱۰۴ چاپ مصر و نیز علامه ابن حجر مکی در الصواعق ص ۱۲۰ و نیز علامه عبدالله بن اسعد الیافعی در کتاب روض الریاحین ص ۲۴۴ چاپ مصر و نیز علامه حافظ ابونعیم در کتاب حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۹۲ چاپ مصر و نیز علامه سیوطی در کتاب تدریب الراوی ص ۳۶ چاپ مدینه و نیز علامه خطیب تبریزی و نیز علامه محمد بن طلحه شافعی و نیز علامه سخاوی و نیز علامه سید عباس مکی، بیانات عجیبی در مقام والای امام صادق(ع) و اعتراف به صحت احادیث او دارند.

و علامه خوارزمی و علامه شیخ محیی الدین ابی الوفاء و علامه ذهبی و عده ای دیگر نقل کرده اند که ابوحنیفه اعتراف و اذعان نموده که حضرت جعفر بن محمد(ع) افقه زمان خود بوده است.

و علامه حافظ ابونعیم تعداد زیادی از بزرگان و پیشوایان اهل سنت را همچون مالک بن انس و شعبه بن الحجاج و سفیان الثوری و عبدالله بن عمر و سفیان بن عیینه و... نام می برد که از امام صادق(ع) حدیث نقل کرده اند.

این در حالی است که: ابن تیمیه حرانی در کتاب منهاج السنه می گوید: بخاری با علم به روایات حضرت جعفر بن محمد(ع) و مقام و منزلت او، روایات ایشان را ذکر نموده است.

۹) دشمنی بخاری با امیرالمومنین علی (ع) و حضرت زهرا(س) و... در نقل احادیث آن ها

همانطور که در بند ۳ دیدیم بخاری از افراد ناصبی و دین به دنیا فروختگان زیادی حدیث نقل کرده اما از افراد راستگو و سرچشمه معارف اسلامی و معلم فرهنگ غنی اسلام یا اصلا حدیث نقل نکرده و یا اگر هم نقل کرده نسبت به دیگران بسیار ناچیز و کم بوده است.

مثلا از ابوهریره که ۳ سال مصاحبت پیامبر را درک کرده ۴۴۶ حدیث و از عبدالله بن عمر ۲۷۰ حدیث و از عایشه ۲۴۲ حدیث و از ابوموسی اشعری ۵۷ حدیث و از انس بن مالک بیش از ۲۰۰ حدیث نقل کرده ولی از امیرالمومنین (ع) که باب علم پیامبر بوده و به اعتراف خود علمای اهل سنت اعلم زمان خویشتن بوده است فقط ۱۹ حدیث و از حضرت زهرا(س) ۱ حدیث نقل کرده است.

و از دیگر افراد اهل بیت و علویین مانند امام حسن(ع) که هم سن عبدالله زبیر بوده و زید بن علی صاحب مسند و امام فرقه زیدیه و امام صادق(ع) و امام هفتم و هشتم شیعیان که از لحاظ دانش و معرفت اسلامی شهره آفاق هستند و امام نهم و دهم و یازدهم که هم عصر بخاری بودند و مرجع علوم و معارف اسلامی به شمار می آمدند حتی یک حدیث هم نقل نکرده است.

۱۰) نقل احادیث خلاف قرآن و عقل

مهم ترین معیار نادرستی خبر مخالفت متن و محتوای آن، با کتاب و عقل است که متاسفانه با همه قداستی که اهل سنت برای بخاری قائل هستند احادیث این کتاب از این نقیصه به دور نیست. و روایات فراوانی در آن ها وجود دارد که متن و محتوای آن ها با کتاب خدا و عقل سلیم به هیچ وجه سازگاری ندارد.

در باب توحید از خدایی یاد می کنند که دارای جسم و اعضاء و جوارح و قابل رویت است همانند موجودات مادی.

در باب نبوت از پیامبرانی یاد می کنند که دروغ می گویند، غذای حرام می خورند، زن بازند، برای فرار از مرگ چشم عزرائیل را کور می کنند. با حال جنابت نماز می خوانند. اشتباه کار و فراموش خاطرنند. در نبوت خود تردید دارند. مورد سحر ساحران قرار می گیرند.

و در ابعاد دیگر مباشرت با حیض را جایز می‌شمارند و غنا را مباح معرفی می‌کنند و ... که احادیث آن را به طور تفصیل در آینده در وب درج خواهیم کرد.

۱۱) در صحاح سته توهمات راویان وارد شده و کتاب های زیادی در این زمینه نوشته شده

علامه سید انور شاه کشمیری در فیض الباری علی صحیح البخاری میفرماید: و أیّ اعتماد به- بالتاریخ- اذا لم یخلص الصحیحان عن الاوهام حتی صنفوا فیها کتبا عدیده فاین التاریخ الذی یدوّن بافواه الناس وظنون المؤخرین لاسند لها ولا مدد ... ترجمه: وقتی صحیحین-بخاری و مسلم- از اوهام راوی خالی نیستند و علما درباره اوهام راوی در صحیحین کتابها نوشته اند چگونه میشود به آنها اعتماد کرد. (مضمون دنباله عبارت: به کتاب های تاریخ بیش از این ها نمی توان اعتماد کرد.)

۱۲) بیان علامه محمد حسن مظفر درباره اعتبار صحاح سته

ایشان درباره بسیاری از رجال صحاح سته که کذاب، وضاع، مطعون، متروک، ناصبی، خارجی و ... هستند کتابی نوشته تحت عنوان "الافصاح عن رجال احوال الصحاح" و حدود ۳۶۸ نفر از آن ها را که از راویان صحاح شش گانه هستند که حداقل دو نفر از بزرگان اهل سنت، اعتراف به شدت طعن و ضعف آن ها کرده اند، از کتاب های خود آن ها مانند میزان الاعتدال ذهبی و تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی، در مقدمه کتاب دلائل الصدق خود آورده و این تحقیق، به خوبی نشان می دهد که: این کتاب ها آن طوری که رجز خوانی شده از اعتبار و صحت برخوردار نیستند. (دلائل الصدق علامه محمد حسن مظفر ج ۱ ص ۱۳-۷۱).

بخش سوم: شیعه می پرسد؟

اگر حق امیر المؤمنین غصب نمی گشت، چه می شد؟

پاسخ

پاسخ این سؤال در کتب اهل سنت به روشنی آمده است که با کوچکترین دقت معلوم می شود که اگر چنان که حضرت امیر علیه السلام خلیفه می شد چه اتفاقی می افتاد اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ - هدایت مردم به صراط مستقیم و بهشت :

به اقرار اهل سنت و طبق روایات ایشان در صورتی که امیر مومنان را به خلافت می رساندند، مردم را به راه راست و به سوی بهشت هدایت می نمودند :

روایت معجم کبیر طبرانی :

حدثنا محمد عبد الله الحضرمی ثنا علی بن الحسین بن أبی بردة البجلی الذهبی ثنا یحیی بن یعلی الأسلمی عن حرب بن صبیح ثنا سعید بن مسلم عن أبی مرة الصنعانی عن أبی عبد الله الجدلی عن عبد الله بن مسعود ... قال وما أظن أجلی إلا قد اقترب قلت یا رسول الله ألا تستخلف أبا بكر فأعرض عنی فرأیت أنه لم یوافقه قلت یا رسول الله ألا تستخلف عمر فأعرض عنی فرأیت أنه لم یوافقه قلت یا رسول الله ألا تستخلف علیا قال ذاک والذی لا إله غیره لو بايعتموه وأطعتموه أدخلکم الجنة أکتعین

حدثنا إسحاق بن إبراهيم الدبري ثنا عبد الرزاق عن أبيه عن ميناء عن عبد الله بن مسعود قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم ليلة

وفد الجن فتنفس فقلت مالک یا رسول الله قال نعتی الی نفسی یا بن مسعود قلت استخلف قال من قلت أبو بکر قال فسکت ثم مضی ساعة ثم تنفس فقلت ما شأنک بأبی أنت وأمی یا رسول الله قال نعتی الی نفسی یا بن مسعود قلت فاستخلف قال من قلت عمر فسکت ثم مضی ساعة ثم تنفس فقلت ما شأنک قال نعتی الی نفسی یا بن مسعود قلت فاستخلف قال من قلت علی بن أبی طالب قال أما والذی نفسی بیده لئن أطاعوه لیدخلن الجنة أجمعین أکتعین

المعجم الكبير ج ۱۰/ص ۶۷ ش ۹۹۶۹ و ۹۹۷۰

ابن مسعود از رسول خدا نقل کرده است که فرمودند: گمان می‌کنم که مرگ من نزدیک شده است؛ عرضه داشتم: ای رسول خدا آیا ابو بکر را به جانشینی تعیین نمی‌کنید؟ پس از من روی برگرداندند و چنین به نظر من رسید که ایشان با این کار موافق نیستند؛ پرسیدم: آیا عمر را تعیین نمی‌کنید؟ باز روی از من برگرداندند و چنین به نظر من رسید که با این کار موافق نیستند؛ گفتم: ای رسول خدا، آیا علی را به جانشینی تعیین نمی‌فرمایید؟ پاسخ دادند: همین است قسم به خدایی که جز او نیست؛ اگر با او بیعت کنید و از او اطاعت نمایید همه شما را به بهشت رهنمون خواهد ساخت.

...عبد الله بن مسعود می‌گوید: در شب آمدن جنیان به حضور ایشان، در کنار حضرت بودم؛ پس حضرت نفس عمیقی کشیدند؛ عرض کردم: چه شده است؟ فرمودند: خبر رحلتم به من داده شده است؛ گفتم: ای رسول خدا آیا جانشین تعیین نمی‌فرمایید؟ فرمودند: چه کسی را؟ پاسخ دادم: ابو بکر؛ پس حضرت سکوت فرمودند؛ مدتی گذشت؛ دوباره حضرت نفس عمیقی کشیدند؛ گفتم چه شده است ای رسول خدا؟ دوباره پاسخ دادند به من خبر رحلتم داده شده است ای ابن مسعود؛ عرض کردم: جانشین خود را تعیین بفرمایید؛ فرمودند: چه کسی را؟ گفتم: عمر؛ پس مدتی سکوت فرمودند و دوباره نفس عمیقی کشیدند؛ عرضه داشتم چه شده است؟ پاسخ دادند: خبر رحلتم را به من داده اند؛ گفتم ای رسول خدا جانشین خویش را تعیین بفرمایید؛ فرمودند: چه کسی؟ عرضه داشتم: علی بن ابی طالب؛ فرمودند: قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر او را اطاعت کنند همه ایشان را به بهشت خواهد برد.

روایت حلیه الاولیاء:

حدثنا جعفر بن محمد بن عمر ثنا أبو حصین الوداعی ثنا یحیی بن عبد الحمید ثنا شریک عن أبی الیقظان عن أبی وائل عن حذیفه بن الیمان قال قالوا یا رسول الله ألا تستخلف علیا قال إن تولوا علیا تجدوه هادیا مهدیا یسلک بکم الطريق المستقیم رواه النعمان بن أبی شیبة الجندی عن الثوری عن أبی اسحاق عن زید بن شیع عن حذیفه نحوه حلیه الاولیاء ج ۱/ص ۶۴

به رسول خدا عرض کردند: ای رسول خدا، آیا علی را به عنوان جانشین تعیین نمی‌فرمایید؟ فرمودند: اگر علی را به عنوان سرپرست قبول کنید او را هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست می‌کشاند. روایت مسند حارث:

۵۹۴ حدثنا یحیی بن أبی بکر ثنا اسرائیل عن أبی إسحاق عن عمرو بن میمون قال شهدت عمر بن الخطاب غداة طعن... فقال ادعوا لی علیا و عثمان و طلحة و الزبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد قال فدعوا قال فلم یکلم أحدا من القوم الا علیا و عثمان فقال یا علی ان هؤلاء القوم لعلهم أن يعرفوا لک قرابتک من رسول الله صلی الله علیه وسلم وما أعطاک الله من الفقه و العلم فان ولوک هذا الأمر فائق الله فيه ثم قال یا عثمان ان هؤلاء القوم لعلهم أن يعرفوا لک صهرک من رسول الله صلی الله علیه وسلم و شرفک فان ولوک هذا الأمر فائق الله ولا تحملن بنی أبی معیط علی رقاب الناس... قال فلما خرجوا قال ان ولوها الأجلح سلک بهم الطريق قال فقال عبد الله بن عمر ما منعک قال أکره أن أحملها حیا و میتا قلت فی الصحیح طرف منه

مسند الحارث (زوائد الهیثمی) ج ۲/ص ۶۲۲

عمر را در صبح آن روزی که چاقو خورد دیدم... پس گفت: علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد را به نزد من بخوانید. پس همه را خواندند. پس هیچ کس غیر از علی و عثمان سخنی نگفت. پس عمر گفت: ای علی بدستیکه ایشان شاید فامیلی تو را به رسول خدا و فقه و علمی را که خدا به تو داده بشناسند. پس اگر تو را در این امر سرپرست گردانیدند پس در آن از خدا بترس. سپس گفت ای عثمان: این قوم شاید بدانند که تو داماد رسول خدایی و شرف تو را بشناسند. پس اگر تو را بر این کار سرپرست کردند از خدا بترس و فرزندان ابی معیط را بر گردن مردم سوار نگردان!!!...

وقتی از نزد وی بیرون رفتند عمر گفت: اگر او را به دست شخص کم مو (علی) بسپارند ایشان را به راه خواهد آورد. پس عبد الله بن عمر گفت: چه چیزی مانع تو شد (که او را به جانشینی خود بگماری)؟ پاسخ داد: بدم می آید که او را چه در دوران زندگی خویش و در دوران مرگ بر کاری بگمارم!!!

در المطالب العالیة ج ۱۵/ص ۷۷۵ ش ۳۸۹۸ همین روایت را آورده و آن را صحیح می داند.

روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید:

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه سخنان عمر را برای ابن عباس نقل می کند که گفت:

أجرؤهم والله إن وليها أن يحملهم على كتاب ربهم وسنة نبيهم لصاحبك! أما إن ولي أمرهم حملهم على المحجة البيضاء والصراف المستقيم.

شرح نهج البلاغة: ۵۲/۱۲

با جرات ترین ایشان برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صاحب تو (علی) است؛ آگاه باش که اگر حاکم شود مردم را به راه روشن هدایت و راه راست هدایت خواهد کرد.

۲ - رهنمود مردم به راه روشن هدایت

بعد از دور شدن مردم از انتخاب امیر مومنان به خلافت، در مورد راه راست نظرات مختلفی پیش آمده و هر گروه خود را بر راه راست می پندارد؛ در این زمینه اهل سنت روایات جالبی دارند:

روایت حلیة الاولیاء:

این مضمون در روایتی که از حلیة الاولیاء نقل گردید آمده است که:

يحملكم على المحجة البيضاء

حلیة الاولیاء ج ۱/ص ۶۴

شما را بر راه روشن و نورانی وادار می کند.

روایت أخبار المدينة:

عمر بن خطاب نیز می گوید اگر مردم علی را به عنوان خلیفه انتخاب می کردند ایشان را به راه روشن فرا می خواند:

۱۴۹۰ - حدثنا أبو بكر العلی قال حدثنا هشيم عن داود بن أبي هند عن الحسن قال خلا عمر رضی الله عنه يوما فجعل الناس يقولون

ما الذي خلا له فقال المغيرة بن شعبة أنا آتيكم بعلم ذاك فأتاه فقال يا أمير المؤمنين إن الناس قد ظنوا بك في خلواتك ظنا قال وما

ظنوا قال ظنوا أنك تنظر من يستخلف بعدك قال ويحك ومن ظنوا قال ومن عسى أن يظنوا إلا هؤلاء علي وثمان وطلحة والزبير قال

وكيف لي بعثمان فهو رجل كلف بأقاربه وكيف لي بطلحة وهو مؤمن الرضا كافر الغضب وكيف لي بالزبير وهو رجل ضبس وإن

أخلقهم أن يحملهم على المحجة البيضاء الأصلع يعني عليا رضی الله عنه

أخبار المدينة ج ۲/ص ۵۹

... روزی عمر با خود خلوت کرد؛ پس مردم گفتند که چه شده است که عمر با خود خلوت کرده است؟ پس مغیره بن شعبه گفت من به شما در این مورد خبر خواهم داد. پس به نزد عمر آمده و گفت: ای امیر مومنان! بدرستیکه مردم در مورد این خلوت کردن های تو گمان هایی دارند. عمر گفت: چه گمانی؟ پاسخ داد: گمان کرده اند که تو در مورد اینکه چه کسی را بعد از خود به خلافت بگماری نظر می کنی. گفت: وای بر تو! و چه کسانی را گمان کرده اند؟ پاسخ داد: و چه کسانی را ممکن است گمان کنند غیر از ایشان - علی و عثمان و طلحه و زبیر؟

عمر گفت: من چگونه در مورد عثمان فکر کنم و حال آنکه او شخصی است که بستگان خود را به کار می گمارد. و چگونه در مورد طلحه فکر کنم و حال آنکه او در حال خوشنودی با ایمان و در حال خشم کافر است و چگونه در مورد زبیر فکر کنم و حال آنکه او فردی بد خلق است. و بدرستیکه سزاوارترین ایشان که ایشان را بر راه سفید وادار می کند فرد اصلع (کم مو است) - یعنی علی -

روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید:

روایت ابن ابی الحدید از ابن عباس نیز گذشت که عمر به او گفته بود:

! أما إن ولی أمرهم حملهم علی المحجّة البیضاء والصرّاط المستقیم .

شرح نهج البلاغه: ۵۲/۱۲

آگاه باش که اگر حاکم شود مردم را به راه روشن هدایت و راه راست هدایت خواهد کرد.

۳ - رهنمود جامعه به سوی حق

در کتاب تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲/ص ۴۲۸ همین روایت را با مضامین مختلف آورده است که در یکی از آنها آمده است: قال عمر لأصحاب الشوری لله درهم إن ولوها الأصلع کیف یحملهم علی الحق وإن حملا علی عنقه بالسیف قال فقلت أتعلم ذلك منه ولا توله ...

عمر در مورد اصحاب شوری گفته است: خداوند ایشان را ... اگر این کار را به شخص کم مو بسپارند ایشان را به حق وادار می کند اگر چه بر گردنش شمشیر برگیرد. پس به او گفتم این را از او می دانی و او را خلیفه نمی کنی؟ ... شبیه این مضامین در الکامل فی التاریخ ج ۲/ص ۴۶۰ و تاریخ الطبری ج ۲/ص ۵۸۰ و تاریخ الإسلام ذهبی ج ۳/ص ۶۳۹ و ... و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۶۰ آمده است.

۴ - احیای سنت پیامبر اکرم (ص)

یکی از فوایدی که بر انتخاب امیر مومنان مترتب می گشت، احیا شدن تمامی سنت های رسول خدا بود؛ امیر مومنان بعد از به دست گرفتن خلافت ظاهری سعی در از بین بردن بدعت های خلفا نمودند، که این قضیه با مخالفت مردم ناکام ماند؛ اما اگر از همان ابتدا حق به حضرت داده می شد حضرت سنت رسول خدا را زنده می گردانیدند:

روایت تاریخ المدینه:

عمر به ابن عباس گفت:

إنّ أحرّاهم إن ولیها أن یحملهم علی کتاب الله وسنّه نبیهم صاحبک، یعنی علیاً.

تاریخ المدینه المنوره: ۸۸۳/۳، بتحقیق فهیم محمد شلتوت، ۱۴۱۰

سزاوارترین شخص برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صاحب تو (علی) است .
 روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید :
 روایتی که ابن ابی الحدید در این زمینه نقل می کند نیز گذشت که عمر می گوید :
 با جرات ترین ایشان برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صاحب تو (علی) است
 شرح نهج البلاغه: ۵۲/۱۲

۵ - موجب اتحاد جامعه اسلامی

مهمترین عامل تفرقه در بین مسلمانان ، اختلاف ایشان در مورد دین است ؛ و به همین جهت اگر کسی می توانست این اختلاف را از بین ببرد همه مسلمانان با یکدیگر متحد شده و همگی به ریسمان محکم الهی چنگ می زدند و از تفرقه دوری می کردند .
 در این زمینه در کتب اهل سنت روایات بسیاری نقل شده است که رسول خدا فرمودند : علی است که برای امت من آنچه را در آن اختلاف می کنند بیان می کند ؛ بنا بر این اگر به ایشان فرصت بیان دین داده می شد دیگر کسی در دین اختلاف نمی کرد :
 روایت مستدرک حاکم نیشابوری :

عن أنس بن مالك رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه (وآله) وسلم قال لعلی: أنت تبين لأمتی ما اختلفوا فيه بعدی. هذا حدیث صحیح علی شرط الشيخین ولم یخرجاه.
 المستدرک: ج ۳ ص ۱۲۲

از انس بن مالک روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امیر مومنان فرمودند : تو هستی که بعد از من برای امتم آنچه را در آن اختلاف کردند بیان می کنی .
 همین روایت در مصادر ذیل نیز نقل شده است :

تاریخ مدینه دمشق: ۳۸۷/۴۲، کنز العمال: ۶۱۵/۱۱ رقم ۳۲۹۸۳، شواهد التنزیل: ۳۸۳/۱، المناقب للخوارزمی: ۳۲۹، ینابیع الموده: ۸۶/۲.

روایت بلاغات النساء (ابن طیفور):

فاطمه زهرا سلام الله علیها نیز در خطبه های خود که سنی و شیعه به آن اشاره داشته و آن را نقل کرده اند به برکات ولایت امیر مومنان اشاره فرموده اند . این خطبه ها را ابن طیفور در بلاغات النساء ذکر کرده است :

فرض الله الإیمان تطهیراً لکم من الشرك ... و امامتنا أمتنا من الفرقة وحبنا عزراً للإسلام

خداوند ایمان را سبب پاک شدن از شرک قرار داد ... و امامت ما را سبب حفظ از تفرقه و دوستی ما را سبب عزت اسلام

آیا در صورت بیعت مردم با امیر مومنان کسی با ایشان مخالفت نمی نمود؟

روایاتی که گذشت نشان می دهد که اگر امامت امیر مومنان را قبول می کردند تمامی مسلمانان با هم متحد می شدند . و دیگر کسی برای خود ادعای خلافت نمی نمود . شاهد بر این مطلب کلامی است که اهل سنت از ابو بکر و عمر نقل کرده اند :

مرّ المغیره بن شعبه بأبی بکر و عمر و هما جالسان علی باب النبی حین قبض فقال: ما یقعد کما؟ قال: ننتظر هذا الرجل یخرج فنبایعه - یعیان علیاً - فقال: أتریدون أن تنظروا جبل الجبله من أهل هذا البیت وسعوها فی قریش تتسع.

شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید: ۶/۴۳.

مغیره بن شعبه هنگام رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از کنار ابو بکر و عمر گذشت در حالیکه ایشان در کنار در خانه علی نشسته بودند ؛ پس به ایشان گفت : برای چه اینجا نشسته اید؟ گفتند : منتظریم تا این شخص - مقصودشان علی بود - بیرون

بیاید تا با وی بیعت کنیم؛ پس گفت: آیا می‌خواهید بیعت این خرمای نرسیده (کنایه از جوان بودن امیر مومنان) از این خاندان را نگاه کنید که در قریش گسترش پیدا کرده، پیش می‌رود؟

یعنی حتی مغیره بن شعبه نیز می‌دانست که اگر کسی در ابتدا با خلافت امیر مومنان مخالفت نکند، کار حضرت به سرعت پیش رفته و حتی تمام قریش با حضرت موافقت خواهند کرد.

و این مطلب با کمی تدبر نیز به دست می‌آید: زیرا اگر ایشان با علی بیعت می‌کردند، مهاجر و انصار بهانه‌ای برای مخالفت نداشتند؛ لذا همگی با ایشان بیعت می‌نمودند.

مهاجرین: زیرا اکثر ایشان با ابو بکر بیعت کردند و اگر او با علی بیعت می‌کرد با امیر مومنان بیعت می‌کردند. همانطور که این روایت اشاره بدان داشت.

انصار: زیرا ایشان از اصل با بیعت ابو بکر مخالف بودند و وقتی به زور با وی بیعت کردند باز هم در فکر بیعت با امیر مومنان بودند که ابوبکر ایشان را تهدید کرد.

فَلَمَّا كَانَ آخِرَ النَّهَارِ افْتَرَقُوا إِلَىٰ مَنَازِلِهِمْ فَاجْتَمَعَ قَوْمٌ مِنَ الْانصَارِ وَقَوْمٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَتَعَاتَبُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: يَا مَعْشَرَ الْانصَارِ وَإِن كُنْتُمْ أَوْلَىٰ فَضْلٍ وَنَصْرٍ وَسَابِقَةٍ وَلَكِن لَيْسَ فَيْكُمْ مِثْلُ أَبِي بَكْرٍ لَا عَمْرٍَ وَلَا عَلِيٌّ وَلَا أَبِي عُبَيْدَةَ.

فقال زيد بن أرقم: أنا لآنكر فضل من ذكرت ... وأنا لنعلم أن مَن سميت من قریش من لو طلب هذا الأمر لم ينازعه أحد: علي بن أبي طالب.

و روی الزبیر بن بکار قال: روی محمد بن اسحاق أن أبابكر لما بويع افتخرت تيم بن مرّة، قال: وكان عامّة المهاجرين لا يشكّون أن علياً هو صاحب الأمر بعد رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)

شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد: ۶/۲۱.

وقتی که روز به آخر رسید به خانه‌های خود رفتند؛ پس عده‌ای از انصار و عده‌ای از مهاجرین با هم جمع شدند؛ پس خود را مورد سرزنش قرار دادند؛ پس عبد الرحمن بن عوف گفت: ای انصار اگرچه شما دارای فضل و یاری (رسول خدا) و سبقت (در دین) هستید اما هیچ کس از شما مانند ابو بکر و عمر و علی و ابو عبیده نیست (مبادا به خیال خلافت برای خود باشید) پس زید بن أرقم گفت: ما فضیلت کسانی را که گفتمی انکار نمی‌کنیم، اما ما از قریشیانی که نام بردی کسی را می‌شناسیم که اگر این کار را بخواهد کسی نمی‌تواند (در جهت فضیلت) با او مقابله کند؛ علی بن ابی طالب.

و زبیر بن بکار روایت کرده است که ... وقتی با ابوبکر بیعت شد، قبیله تیم بن مرّة افتخار کردند. و گفت: اکثر مهاجرین شک نداشتند که علی صاحب این امر بعد از رسول خدا بوده است.

بنا بر این بیعت ابتدایی با امیر مومنان به طور کامل شکل می‌گرفت و صدایی برای مخالفت به گوش نمی‌رسید؛ وقتی در مدینه چنین حکومتی شکل می‌گرفت دیگر کسی جرات مخالفت با این حکومت قدرتمند مرکزی را پیدا نمی‌کرد؛ در همین حال امیر مومنان لشکر اسامه را برای اجرای فرمان رسول خدا به سمت مرز روم و برای درگیری با ایشان می‌فرستاد؛ (همان لشکری که ابوبکر ایشان را برای کشتار - به اصطلاح ایشان - مرتدین فرستاد) و همین سبب گسترش بسیار سریع اسلام در سراسر جهان می‌گردید.

۶- فزون شدن برکات الهی بر مردم

روایت بلاغات النساء:

وما الذي نعموا من أبي الحسن، نعموا والله منه نكير سيفه، وشدة وطئه، ونكال وقعته، وتنمره في ذات الله عز وجل. والله لو تكافوا

عن زمام نبذه رسول الله (صلی الله علیه و آله) إلیه لاعتلقه ، ولسار بهم سیرا سججا ، لا یکلم خشاشه ، ولا یتعتع راکبه ، ولأوردهم منهلا نمیرا فضفاضا تطفح ضفتاه ولأصدرهم بطانا ، قد تخیر بهم الری غیر متحل منه بطائل إلا بغمر الماء وردعه شرره الساغب ، ولفتحت علیهم برکات من السماء والأرض ، وسیأخذهم الله بما كانوا یکسبون .

بلاغات النساء باب کلام فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و [آله] وسلم

و چه چیزی را بر ابو الحسن عیب گرفته اند؟ قسم به خدا ترسناک بودن شمشیرش را و قدرت قدم هایش را و مصیبت ضربت شمشیرش را و دلاوری او را در راه خدا اشکال گرفته اند !! قسم به خدا اگر دست خود را از زمامی که رسول خدا به او داده بود بر می داشتند ، آن را با دست خود می گرفت و ایشان را به راهی آرام می برد که مرکبش آزار نبیند و سوارش اذیت نشود ؛ و ایشان را به نزد آبشخوری پر آب و جوشان می برد که هر دو سوی آن پر باشد (از آب) و ایشان را از آن سیراب بیرون می آورد ؛ او سیرابی ایشان را خواسته بود و برای خود چیز زیادی نمی خواست مگر ظرف کوچکی آب و مقداری غذا که تنها سختی گرسنگی را مانع شود . و برای ایشان برکاتی از آسمان و زمین گشوده می شد . اما خداوند ایشان را به (گناهانی) که کسب کرده اند خواهد گرفت (عذاب خواهد کرد).

در این خطبه که اهل سنت نیز آن را نقل کرده اند فاطمه زهرا علیها السلام به خوبی وضعیت جامعه را در صورتی که خلافت به امیر مومنان می رسید بیان نموده اند .

خداوند متعال می فرماید :

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

(آیه ۹۶ سوره اعراف)

اگر اهل شهرها ایمان آورده و پرهیزکاری می نمودند بر ایشان برکاتی از آسمان و زمین می گشودیم ولی دروغ پنداشتند پس ما ایشان را به سبب آنچه کسب کردند گرفتیم (عذاب کردیم).

و فاطمه زهرا علیها السلام این آیه را به عنوان نمونه ای از اثرات قبول همگانی خلافت امیر مومنان مطرح نموده اند . همان مضمونی که در روایت رسول خدا و کلام عمر نیز بدان اشاره شده بود ؛ زیرا اگر علی را انتخاب می کردند همگی ایشان را به راه راست هدایت می کرد اما چنین نکردند .

سولاتی که باعث هدایت جوانان سنی می شود

سولاتی که باعث هدایت جوانان سنی می شود

در کتاب‌های معتبر اهل سنت غضب و رضای فاطمه زهرا معادل با غضب و رضای خدای متعال قرار گرفته است المستدرک ، با سند صحیح ، ج ۳ ، ص ۱۵۳

یا فاطمه ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک همچین خود بخاری در صحیحش از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده که "فاطمه بضعه منی ، فمن اغضبها اغضبنی" فاطمه پاره تن من است ، هر کس او را به غضب بیاورد ، مرا به غضب آورده یاصحیح مسلم دارد که "فاطمه بضعه منی ، یؤذینی ما آذاها" هر کسی که زهرا را اذیت کند ، مرا اذیت کرده است این‌ها نشان می دهد که فاطمه زهرا سلام الله علیها جایگاه ویژه‌ای در نزد رسول اکرم و خدای عالم داشته و ما بر این عقیده هستیم که نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، از بیان این روایات و احادیث این بود که الگویی برای امت اسلامی معین کند ، یعنی اگر بعد از نبی مکرم جامعه اسلامی دچار تلاطم شد دچار فتنه شد ، دچار اختلاف شد ، تنها یادگار نبی مکرم ، فاطمه زهرا سلام الله علیها به هر

سو رو کرد حق هست و رضای خداوند در آن سو است و اگر نسبت به هر طرفی و هر فردی غضب کرد، ناخشنود شد، قطعاً خدا و پیامبر هم از او غضبناک و ناخشنود است ولذا قضیه فاطمه زهرا سلام الله، یک قضیه طبیعی نیست و این روایات متعدد روایاتی نیست که نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم فقط به خاطر این که فاطمه زهرا دختر او هست و نسل او هست؛ چون پیامبر اکرم فرزندان دیگری هم داشته‌اند، چه پسر و چه دختر و ما بر این عقیده هستیم که قضیه حضرت زهرا سند حقانیت عقیده شیعه است

شیعه می پرسد

روایات صحیحی که گفته شد و مثل این روایت، از عائشه که "ما رأیت احداً قد اصدق من فاطمه؛" یعنی ندیدم احدی از مردم را راستگوتر از فاطمه، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از رحلت نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطالباتی از خلیفه اول داشتند؛ ولی خلیفه اول پاسخ منفی داد، آیا این خود نشانگر تکذیب سخن پیامبر اکرم نیست؟

شیعه می پرسد

شما می گوئید ما به همان نسبتی که حضرت زهرا و حضرت علی را دوست داریم، ابوبکر و عمر را دوست داریم طبق روایت صحیح بخاری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند "فاطمه غضبش، غضب من و رضایتش رضایت من است" و در همان صحیح بخاری و صحیح مسلم صراحت دارد که فاطمه زهرا از ابوبکر و عمر غضبناک از دنیا رفتند "فلم تزل مهاجرة حتی توفیت" و این نشانگر این است که وقتی فاطمه زهرا سلام الله علیها از آنها راضی نیست، پیامبر هم از آن دو نفر راضی نیست، خدا هم راضی نیست محبت کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدا از او راضی نیست، خلاف شریعت، و خلاف شرع و خلاف عقل است جواب بدهید؟؟

شیعه می پرسد

شما در روایات، در صحیح بخاری و مسلم آورده‌اید "من مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة" صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۲ و همچنین "من مات ولیس علیه امام مات میتة الجاهلیة" از طرف دیگر در صحیح بخاری و صحیح مسلم هست که: ماتت ابی بکر وهی واجدة علی ابی بکر یعنی نه تنها حضرت زهرا بیعت نکردند بلکه نسبت به ابابکر غضبناک نیز از دنیا رفتند "فلم تزل مهاجرة حتی توفیت" در این جا مسأله اینست فاطمه زهرا سلام الله علیها که در برابر خلیفه اول بیعت نکردند و او را به عنوان امام قبول نکردند، آیا فاطمه زهرا به مرگ جاهلیت وفات کردند و یا خلافت ابوبکر، خلافت مشروع نیست؟؟

شیعه می پرسد

حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها از ابوبکر و عمر به ویژه از ابوبکر غضبناک شد "فغضبت فاطمه بنت رسول الله فهجرت أبابکر؛" از ابابکر قهر کرد با این که قهر کردن یک امر منفی است "فلم تزل مهاجرة حتی

توفیت " تا آخرین لحظه حیات هم حضرت زهرا سلام الله علیها از ابوبکر راضی نشدند آیا این غضب فاطمه دلیل بر عدم مشروعیت آنها نیست؟ آیا این دلیل بر آن نیست که آنها بر یک مسندی نشسته بودند که مرضی حضرت زهرا نیست و مرضی حضرت زهرا نباشد، مرضی نبی مکرم نیست و مرضی خدا نیست؟ آیا این غضب و این هجرت و آنچه در الإمامة و السیاسة ۱/۲۰ هم آمده که حضرت زهرا فرمودند "والله لأدعونكما فی کل صلاة اصلیها" " به خدا قسم در هر نماز بر شما دو نفر نفرین می کنم « آیا این مشروعیت خلافت شیخین را زیر سؤال نمی برد؟

در روایت دارد که خلیفه دوم گفته است که " من دستور می دهم که خانه را به آتش بشکند " تهدید می کند حضرت زهرا، حضرت امیر، حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام را به سوزاندن شیعه می پرسد

آیا خلیفه چنین حقی دارد که اگر کسی ممانعت از بیعت کرده و حاضر نشده که بیعت کند، آیا بیعت کردن از قبول دین بالاتر است قرآن صراحت دارد نسبت به قبول دین که اجبار و زور نباید در بین باشد «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» و همچنین نسبت به خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صراحت دارد بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر چنانچه مردم از تو روی گردان شدند «انما علیک البلاغ» تو وظیفه ات فقط ابلاغ است، خلیفه دوم وقتی می آید تهدید می کند، این اصلاً خلاف سنت و خلاف قرآن است؟

شیعه می پرسد

شما که در روی کار آمدن ابوبکر اجماع امت را حجت می دانید این هجوم که در معتبرترین کتب اهل سنت یافت می شود نشان می دهد که اجماعی در کار نبوده و حداقل این است که امیر المؤمنین علیه السلام وعده ای از بنی هاشم از بیعت با ابوبکر خارج شده بودند، ابن حزم اندلسی در المحلی که از علمای اهل سنت است در کتابش، ج ۹ ص ۳۴۵ می گوید "ولعنه الله علی کل اجماع یخرج عنه علی بن ابی طالب و من بحضرته من الصحابه" یعنی لعنت خدا به آن اجماعی باد که حضرت علی و اصحابش در درون آن اجماع نباشند

شیعه می پرسد

شما که مدعی هستید که خلفاء با حضرت امیرالمؤمنین رابطه خوبی داشتند چه می گوئید در رابطه با فرازهای مختلفی از نهج البلاغه به عنوان مثال در، خطبه ۲۰۲ امیر المؤمنین سلام الله علیه هنگام دفن حضرت زهرا خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید "ستنبئک ابنتک بتضافرمتک علی هضمها" یعنی: یارسول الله؛ دخترت به تو خبر خواهد داد که امت تو در حق فاطمه زهرا ظلم کرده اند، بزرگان اهل سنت همین تعبیر را از امیرالمؤمنین نقل کرده اند به عنوان مثال عمر رضا کحاله، که از علمای معاصر اهل سنت است، در کتاب اعلام النساء ج ۳ ص ۲۱ نقل می کند فاضل معاصر مصری، مأمون غریب در کتاب خلافة علی بن ابی طالب، ص ۳۳ نقل می کند عبد العزیز شناوی، فاضل مصری در کتاب سیدات نساء اهل الجنة ص ۱۵۱ نقل می کند.

شیعه می پرسد

در جریان بیعت گرفتن و هجوم به بیت وحی و آتش زدن خانه حضرت زهرا، چرا خلیفه دوم برای سعد بن عباده که تا آخر عمر بیعت نکرد، به خانه او هجوم نبرد؟ تهنذیب الکمال ج ۱۰ ص ۱۸ و همچنین ابان بن سعید بن عاص جزء کسانی است که از بیعت تخلف کردند، چرا به خانه او هجوم نبرد؟ اسد الغابه ج ۱، ص ۳۷، ابی بن کعب از بیعت کردن تخلف کردند، تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۲۴ خالد بن سعید بن عاص، زبیر بن عوام، سلمان فارسی، عباس بن عبد المطلب، عتبۀ بن ابولهب عمار یاسر همه از بیعت خودداری کردند، چرا خلیفه دوم دو گانه برخورد کرد؟

شیعه می پرسد

شما که قائل هستید که "أَصِيحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ إِقْتِدَاتُكُمْ اهْتِدَاتُكُمْ" اصحاب من همانند ستارگانند، از هر کدام از آنها پیروی کردید، هدایت شده‌اید صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، مسند احمد، ج ۴، ص ۳۹۸، در کتاب صحیح بخاری ج ۷، ص ۲۰۷، ح ۶۵۰۷ در روایتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید "تمام صحابه من بعد از من مرتد می‌شوند" انه ارتدوا بعدك علی ادبارهم القهقري" و این‌ها وارد آتش جهنم می‌شوند "فلا اراه يخلص منهم الا مثل همل النعم" جز تعداد اندکی از صحابه من از آتش جهنم خلاص نمی‌شوند. درباره این حدیث چه می‌گویید

و اینک متن کامل حدیث

حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِّنْ بَيْنِهِمْ فَبَيْنَهُمْ فَقَالَ هَلُمَّ فَقُلْتُ أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ وَمَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِّنْ بَيْنِهِمْ فَبَيْنَهُمْ فَقَالَ هَلُمَّ قُلْتُ أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ وَمَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعْمِ

و همچنین روایت خود عائشه صراحت دارد که "لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم، ارتدت العرب قاطبة؛ همه عرب؛ یعنی همه مسلمان‌ها مرتد شدند

اگر در بعضی از روایت‌های شیعه هست که ارتد الناس الا ثلاثة او اربعة، در روایت عایشه این استثنا هم نیست این روایت را ابن کثیر دمشقی در کتاب البدایه و النهایه ج ۶ ص ۳۳ نقل می‌کند

به جای سکوت کردن و مظلوم‌نمایی کردن پاسخ منطقی و مستدل بدهید

شیعه می پرسد

اگر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارثی نمی‌ماند، پس چرا استر و عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمومنین و برد و قضیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دست اولاد عباس دست بدست به ارث می‌گشت؟ وصیت از منظر قرآن کریم

کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیه للوالدین والاقربین

و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب

وصیت از نظر اهل سنت

حدیث نبوی " من مات بغير وصیه مات میتة جاهلیه "

وعن سلمان قلت من وصیک یارسول الله فقال "هل تدری من کان وصی موسی ، قلت یوشع بن نون قال وهل تدری لما کان اوصاه ؟ انما کان اوصاه لانه کان اعلم بعده و وصیعی اعلم امتی بعدی علی بن ابیطالب " کامل بهائی ج ۱ ص ۱۱۶

وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

و لما مات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال قبل وفاته :ایتونی بدواه بیاض لاء زیل عنکم الاشکال فی الامر واذکر لکم من المستحق لها بعدی قال عمر: دعوا الرجل فانه لیهجر و قیل یهدو " سر العالمین غزالی صفحه ۲۱ ط ۴/نجف

شیعه می پرسد

اگر فدک ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه است چرا گرفتند؟ و اگر نیست چرا چند نوبت ، پس داده اند ؟

ارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت فاطمه نمی رسید اما به اولاد مروان رسید

و اینک خلاصه ماجرا

عثمان " فدک " را به عنوان خالصه دولت اسلامی به مروان بخشید و بعد از مروان ، فدک به عنوان ارث به فرزندان مروان منتقل گشت بدین ترتیب سرزمینی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دخترش رسیده بود ، نه به عنوان ارث به او دادند، و نه به عنوان بخشش پیامبر ولی عثمان آن را به مروان بخشید و نسل مروان یکی پس از دیگری، آن را به عنوان ارث تصاحب نمودند با آنکه پس از هفتاد سال «عمر بن عبدالعزیز» آن را به فرزندان فاطمه زهرا بازگردانید

قبور شیخین ، زوجات النبی و اصحاب پیامبر و سایرین اینجا و آنجا معلوم است و همه می دانند، سلمان فارسی و حذیفه الیمان نزدیک ایوان مدائن، ابن عباس در ماوراء النهر، بلال در شام ، حتی قبور انبیاء سلف چون موسی در فلسطین حضرت یحیی در دمشق است ما از همه مباحث و گفته ها و نوشته ها می گذریم و لذا

شیعه می پرسد که

چرا قبر فاطمه زهراء یگانه دختر آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرامی پنهان است ؟

ابن ابی الحدید دانشمند معتزلی که در قرن هفتم هجری و زمان غلبه ی مطلق همکیشان خود می زیسته و پیش از انقراض حکومت عباسی به سال «۶۶۵ هـ» وفات یافته راجع به اختفای قبر بضعه الرسول اینگونه مینویسد " و اما اختفاء القبر و کتمان الموت وعدم الصلوه " ای اخفاء قبر الزهرا عن ابی بکر و عمر و من تبعها فی امحاء حقوقها و حقوق زوجها و کتمان الموت عنهم و لاجرم عدم صلاتهم علیها بعد ممات لعدم اطلاعهم عن وفاتها و عدم رضاها عنهم بما فعلوا و بسما فعلوا ضلّوا و أضلّوا کثیرا من الامه " و کل ما ذکره المرتضی فیهِ هو الذی یظهر و یقوی عندی لانّ الروایات به اکثر و أصح من غیرها

شیعه می پرسد

چه شد دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون از مردم برای احقاق حق خود فریادرسی کرد حتی یک نفر جوابش را نداد ، اما به ندای عایشه برای جنگ با حضرت علی همه لبیک گویان شتافتند ؟ مگر بگوئید چون این دختر ابابکر بود و ضد علی برخاست ،

اما آن دختر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم بود و بر ضد ابابکر آمده بود لهذا تنها بماند؟

شیعه می پرسد

این مطلب که "عمر در گور گریبان نکیرین را گرفت" راست و صحیح است یا دروغ؟
اگر دروغ است که هیچ واگر صحیح است کسی که در قبر گریبان "ملک موکل من عندالله" را بگیرد، چه می شود که در دنیا به خانه ی فاطمه وعلی علیهماالسلام حمله کند و آن خانه را آتش بزند؟ همان کسی که معتقد است عمر در قبر گریبان فرشتگان خدا را گرفت و رها نکرد، ببینید درباره فاطمه زهرا که جزو آیت تطهیر، و مباحله، و آیات سوره هل اتی وبضعه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم است چه می گوید؟

شیعه می پرسد

این سخن راست است یا دروغ؟ که نوشته اید "فاطمه زهرا را شب دفن کردند تا چشم نامحرم به وی نیفتد" اگر دروغ است صحیح و راست آن چیست؟
و اگر راست در واقعه جمل که عایشه به وسوسه معاویه به جنگ امیرالمومنین علی سلام الله علیه شتافت چرا از چشم نامحرم نترسید؟ آیا حکم خدا تبعیض دارد؟

شیعه می پرسد

همه زنان را در شب با همراهی چهارنفره خاطر دوری از چشم نامحرم دفن می کنند؟ و یا فقط در مورد حضرت زهرا اینطور شد؟
و اگر فقط فاطمه زهرا است سبب چیست؟

شیعه می پرسد

اگر صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط بعنوان «صحابی» بودن محترم خواهند بود، درباره منافقین اصحاب که سوره "المنافقون" و سوره "الاحزاب" قرآن اندکی از بسیاری حالشان را بیان داشته چه میگویند؟

شیعه می پرسد

از زمان معاویه تا زمان عمر بن عبدالعزیز که به امر معاویه امام برحق معصوم و منصوص از طرف رسول خدا و انتخاب شده از طرف اجماع مسلمین یعنی علی بن ابیطالب را لعن می کردند، آیا این لعن جایزه بود؟ اگر جایزه نبود پس چرا معاویه را بدین کار لعن

نمیکنید؟

غزالی می گوید "اسلام یزید صحیح است، کشتن حسین صحیح نیست، یزید به کشتن حسین امر نکرد"

شیعه می پرسد

به عقیده شما یزید مسلمان است و گمان بد به وی روا نیست، امام حسین چطور؟ هست یا نیست؟ آیا آب ندادن، و کشتن و اسارت و غارت و سوختن این خاندان جایز است؟؟
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً سوره احزاب?? /

غزالی در این فتوای می گوید "هر که گمان کند یزید به قتل حسین فرمان داده سزااست که وی را بسیار احمق بدانند!"
شیعه می پرسد

به غیر از خود غزالی از مورخین و محدثین و حتی مفسرین فریقین کدام کس یزید را از خون امام حسین تبرئه کرده است؟ اینها همه احمق بوده اند؟ آری اگر کسی «گمان کند» اما همه یقین داشته و دارند که یزید سبب قتل امام حسین است

شیعه می پرسد

شما درباره لعن خدای متعال چه می گوید؟ آیا این آیات را باید از قرآن حذف کنیم تا به ساحت خلفاء احیانا اهانت نگردد؟
لعن الله لعن الکافرین و اعدلهم سعیراً احزاب، ۶۴"
آیا نباید این آیات را از قرآن بخوانیم؟
فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسية مائده - ۱۳"
وغضب الله علیه و لعنه و اعدله غذا با عظيماً نساء - ۹۳"
«غزالی گفته که شیطان را لعن نکردی نکردی»
اما خداوند فرمود است :

لعنه الله و قال لاء تخزون من عبادك نصيباً مفروضاً نساء - ۱۱۸"
فاخرج انك رجيم و ان عليك لعنتی الی يوم الدين

فتوای غزالی است «لعن نکن ساکت باش» و برخی از مسلمان نمایان امروزهم از غزالی پیروی می کنند
اما قرآن کریم میگوید "ان الذین يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنيا و الاخره" احزاب - ۵۷" یا در جای دیگر می فرماید "الذین یکتبون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه الناس فی الكتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون" بقره - ۱۵۹"
ربنا آتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعناً کبیراً احزاب - ۳۳"

شیعه می پرسد

آیا عقل سلیم و به دور از تعصب می پذیرد که پیامبر گرامی اسلام که اشرف و افضل از انبیاء گذشته و تمام انسانها بودند تمام همراهانشان را و مردم بیچاره را در آن شرایط خیلی سخت ساعات بسیار زیادی نگه دارند که فقط بگویند که هر کسی مرا دوست دارد علی را هم دوست بدارد، این کار از افراد عاقل غیر ایشان بعید است چه رسد به حضرت خیر البشر که خدا درباره اش فرمود «وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقِ الْعَظِيمِ» و فرموده " و ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحَىٰ یُوحَىٰ "

شیعه می پرسد

اگر به فرض اینکه معنی مولا را در این حدیث دوست بگیریم شما مخالفین و اربابانتان که این معنا را هم جامه عمل نپوشانیدید و هر کاری که خواستید انجام دادید ؟
به نظر شما غصب نمودن حق امیرالمومنین از مظاهر دوستی با ایشان است؟ آیا به قتل رساندن دختر رسول خدا و همسر علی مرتضی و فرزند نشکفته ایشان از مصادیق دوستی و محبت به خاندان رسالت می باشد اگر هست پس دشمنی با این خاندان چیست ؟

شیعه می پرسد

قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم " من كنت مولاه فهذا علی مولاه " مولى را دوست و یاور تفسیر میکنید ! چرا قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به قول خدا تفسیر نمیکنید " النبى اولى بالمؤمنين من انفسهم و اموالهم الله ولى الذين آمنوا یخرجهم من الظلمات الى النور " و " انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکاه و هم راکعون " آیا در این آیات ولایت فقط به معنی دوست است ؟

شیعه می پرسد

از ابوبکر و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کدامیک به نزد خدا و به نزد شما مسلمانان افضل اند ؟ دو پاسخ بیش ندارد یا ابوبکر افضل است یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم . اگر ابوبکر افضل است چرا تابع رسول باشیم و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افضل است (و اگر نداردهمین طور است) پس چرا حضرت را به خاطر دوست داشتن و رجحان حضرت علی سلام الله علیه بر دیگر صحابه اذیت نمودند و آخر الامر پیامبری که معصوم بود و کلامش جز وحی الهی نبود را به هذیان متهم نمودند ولی تمام افعال ابوبکر را حجت می دانید و می گوید اجتهاد نمود و مأجور است ؟؟؟

دشمنان اسلام بدست وهابیان و نوخواستگان وهابی زده ما میخواهند بگویند پیدایش شیعه علت و اسباب سیاسی داشته است ؟

شیعه می پرسد

اگر اسباب سیاسی باعث شده که مردم ایران مذهب شیعه را اختیار کنند ، درباره شیعه ی عراق و شیعه ی شام مرکز قدرت و سلطنت «اموی» و شیعه یمن که همه عرب خالص و از نژاد عرب هستند چه می توانند گفت ؟

شیعه می پرسد

اگر تشیع را ایرانی ها روی اغراض سیاسی بوجود آورده باشند، چرا ابوحنیفه ایرانی که امام اعظم اهل سنت است را رها کردند و حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام عرب را پیروی می کنند؟

شیعه می پرسد

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانسته تکلیف مردم را روشن نفرمود یا العیاذ بالله نمیدانست و وصی خود را معین نفرمود؟ از این دو حالت خارج نیست؟؟؟

شیعه می پرسد

آیا خلیفه یا امام، به نصّ و نصب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خلافت و امامت می رسد یا به اختیار و انتخاب امت؟ اگر به نص و نصب رسول است، چرا در سقیفه انتخاب کردید؟ و اگر به انتخاب امت است، چرا خلیفه اول، خلیفه ی دوم را به وصیت و نص و نصب خود معین کرد و شما پذیرفتید؟ آیا وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفته نیست و از خلیفه پذیرفته است؟

شیعه می پرسد

داستان عظیم غدیر خم، راست است یا دروغ؟ اگر دروغ است چرا از طرق حدیث و رجال شما اهل سنت به یکصدوده نفر از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم می رسد؟ و اگر راست است چرا محتوای غدیر خم نادیده گرفته شد؟

شیعه می پرسد

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارثی گذاشت یا نه؟ اگر از پیامبر ارث باقی ماند، چرا به یگانه دخترش فاطمه زهرا ندادند؟ و اگر چنانچه می گوئید، از پیامب ارثی نمی ماند بر چه مبنا و قاعده اسلامی، شیخین در حجره پیامبر دفن شدند؟ مگر نه اینکه خدا فرمود "لاتدخلوا بیوت النبی حتی یؤذن لکم" بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این اذن را چه کسی داد؟

شیعه می پرسد

عمر در برابر امر و دستور نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود "قلم و دوات را بیاورید" به خاطر اینکه تب داشتند گفت: «ان الرجل ليهجر» یعنی این مرد هذیان می گوید" که این منتهای بی ادبی و بی ایمانی گوینده این سخن است چرا که مثلاً می توانست بگوید ان النبی ولی گوینده سخن گویا حضرت را به نبوت هم قبول ندارد و در نهایت بی ادبی حضرت را خطاب به این مرد می کند " اما زمانی که ابوبکر در حال دو اغماء خواست او را جانشین کند گفت چرا خاموشی؟؟؟

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که درباره اش قرآن «ما ینتطق عن الهوی» فرموده است با یک تب هذیان گفته است و اما ابوبکر بین دو اغما بهتر از زمان سلامت می فهمد؟

شیعه می پرسد

بطوری که همه می دانند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رتق و فتق و مشورت و تصمیم در کارها، درس و بحث و تعلم، عزم به جنگ و آمادگی به صلح مسلمین و هر چه می شد رسول خدا همه را در مسجد انجام می داد و تمام مسلمانان ناظر بودند، چه شد که تعیین و نصب خلیفه را در مسجد انجام ندادند؟ آیا خلافت از اسلام و مسلمین نیست؟ آیا سقیفه چون «مسجد ضرار» کفر و تفریق در پی نداشته است؟

شیعه می پرسد

در شورای شش نفری که بر اثر نقشه خلیفه دوم عثمان برنده شد، عبد الرحمن بن عوف به علی بن ابیطالب بیعت می کرد به شرط اینکه علی به قرآن و سنت و «سیره شیخین» ابوبکر و عمر عمل کند، آیا سیره شیخین موافق قرآن و سنت بود یا مخالف؟ اگر موافق بود چرا پس از قرآن و سنت «سیره شیخین» را جزو شروط انتخاب آوردند؟

و اگر مخالف قرآن و سنت است و امام علی هم برای همین آن شرط را نپذیرفت این چطور خلفاء و جانشینانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند که سیره و کارها و نظرتشان با قرآن و سنت نبوی مخالفت می کرد؟

آیا جز پیروی از کتاب خدا و سنت ناب نبوی وظیفه دیگری داریم؟

شیعه می پرسد

خلیفه دوم مضروب در بستر بیماری راجع به جانشین خود به مجلس شش نفری وصیت کرد و عمل شد و عثمان به وصیت او روی کار آمد، اما هم او با وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان اینکه رسول خدا بیمار است اینگونه برخورد کرد «ان الرجل ليهجر»

آیا به منطق شما عمر اگر بیمار باشد درست حرف می زند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه؟

شیعه می پرسد

آیا تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد احترام و ام المومنین اند ، یا خیر ؟
اگر همه مورد احترامند ، چرا « خدیجه و ام سلمه » را به اندازه « عائشه » حرمت نمی کنید که به جنگ علی نیامده اند ؟ و آیا خدیجه بر
اسلام و مسلمین بیشتر حق دارد ، یا عایشه !؟

شیعه می پرسد

اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان فرستاده خدا و آورنده دین پذیرفته اید و تنها حضرتش را واضع احکام الهی
میدانید مگر هر آورنده قانون و موسس مکتبی نباید صلاحیت کسی را که از دیگران مکتبش را بهتر درک نموده تصدیق و به مردم
معرفی کند ؟ اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین کرده به جز علی و بهتر از ایشان چه کسی را معرفی کرده است ؟
و اگر کسی را شایسته این مقام ندانست شما چرا همه صحابه را خوب میدانید ؟
ومی گوئید پیامبر فرمود ابوبکر بجای وی نماز بخواند و این نماز است که میرساند ابوبکر پیشوای مردم باشد

شیعه می پرسد

اگر این عقیده شماست که با هرمیخواره و زانی و فاسقی می توان نماز خواند و نماز قبول است پس نماز ابوبکر را چه فضیلتی باشد
که به قول شما این را دلیل خلافتش می گیرید ؟

شیعه می پرسد

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری ابوبکر یا عمر را به جانشینی خود معرفی می کردند و قلم کاغذ می
خواستند آیا باز هم گفته میشد «وفینا کتاب الله حسبنا» آیا باز هم می گفتند «ان الرجل لیهجر!» و حال که در مورد تعیین حضرت
علی به خلافت چنین شد و اینطور گفتند ، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این بیماری به سلامت و عافیت برمی
خواستند چه می شد هیچ فکر کرده اید و فردای قیامت در حضور حضرت حال شما چگونه خواهد بود ؟

شیعه می پرسد

آیا باید خلیفه و جانشین رسول خدا ، اینگونه باشد ؟

شراب خواری خلیفه رسول خدا ((قال انس بن مالک رضی الله تعالی عنه ما کان لنا خمر غیر فضیخکم هذا الذی تسمونه الفضیخ
فائی لقائم إسقی أبا طلحة و فلانا و فلانا اذ جاء الرجل فقال و هل بلغکم الخبر فقالوا و ما ذاک قال حرمت الخمر قالوا اهرق هذه
القلال یا انس ، در خانه ابوطلحه میهمانی برقرار بود که من و فلانی و فلانی هم در آن حضور داشتیم در آن مجلس با شراب از
میهمانان پذیرایی شد و من ساقی مجلس بودم (صحیح بخاری ج ۵ باب قوله انما الخمر و المیسر.../صحیح مسلم باب تحریم الخمر /
مسند احمد بن حنبل ج ۳) ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری کتاب الاشربة باب نزل تحریم الخمر پس از ذکر این روایت نام
شرکت کنندگان در این مجلس را را ذکر میکند : ابوبکر بی ابی قحافه (در آن وقت ۵۸ سال سن داشت) - عمر بن الخطاب (در آن

وقت ۴۵ سال سن داشت) - ابو عبیده جراح - انس بن مالک (ساقی مجلس -) ابو عبیده جراح - سهل بن بیضاء - ابویوب انصاری و دیگر منافقین صحابه

خلیفه رسول خدا، جاهل به احکام اسلام

((در کتاب صحیح مسلم باب حد الخمر آمده: (ان النبی آتی بِرَجُلٍ شَرِبَ الخمرَ فَجَلَدَهُ بِجَرِيدَتَینِ نحوُ اربعینِ قال و فَعَلَهُ ابوبکر، فَلَمَّا كَانَ عُمَرُ اسْتَشَارَ النَّاسَ فَقَالَ عبدالرحمنُ اَخَفَ الحدِّ ثمانینَ، فَأَمَرَ بِهِ عُمَرُ) یعنی روزی پیامبر بر مردی که شارب خمر بود حدّ چهل شلاق حکم نمود و در دوره ابوبکر هم همین طور بود تا اینکه در دوره عمر علاوه بر عدم آگاهی از حد شرب خمر از یک جاهل دیگر مشورت می گیرد و هشتاد ضربه شلاق حکم می کند.

از جهالت خلیفه رسول خدا تا امر به ترک نماز !!!

((در کتاب صحیح مسلم باب تیمم آمده: (ان رجلاً اتی عُمَرَ فقال اِنّی اجنبتُ فلم اجد ماءً فقال لا تُصَلِّ) یعنی مردی نزد عمر آمد و گفت که من جنب شدم و آب برای غسل نیافتم عمر گفت: نماز نخوان . در اینجا عرض میشود که آقایان اهل سنت از ارباب خود با سواد ترند چرا که آنها در نبود آب تیمم می کنند و خلیفه، ترک نماز .

عمر بن الخطاب به رسول خدا درس ناموسی داری می دهد

((طبق روایات در صحاح از جمله صحیح بخاری باب قوله لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم از عمر نقل شده که می گوید: (قلتُ یا رسول الله یدخلُ عَلَیْکَ البِرِّ و الفاجرِ فلو اُمرتُ اُمّهاتُ المؤمنینَ بالحِجَابِ فَأَنْزَلَ اللهُ آیةَ الحِجَابِ) (صحیح بخاری / باب آیه الحِجَاب) یعنی: عمر گفت: ای رسول خدا در منزل تو خوب و بد عبور و مرور دارند و ناموس تو در دید آنهاست چرا امهات المؤمنین (همسران خود) را امر به حجاب نمی کنی؟ و بدین ترتیب حق تعالی آیه حجاب را نازل نمود.

مناظره حضرت زهرا سلام الله علیها با ابوبکر راجع به غصب فدک

اشاره

پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - به امر خداوند متعال، فدک را به دخترش فاطمه - علیها السّلام - بخشید و لذا به علی - علیها السّلام - دستور داد تا اینکه قبایلی در این مورد بنویسد و آن نوشته را علی - علیها السّلام - و امام حسن - علیها السّلام - و امام حسین - علیها السّلام - و امّ ایمن و امّ سلمه (دو تن از زوجات صالحه پیامبر - صلی الله علیه و آله -) امضاء نمودند و قبایله فدک به حضرت زهرا - علیها السّلام - سپرده شد و از سال هفت تا اواخر سال دهم هجری که سال رحلت رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - است به مدت سه سال در آمد این اراضی را برای فاطمه زهرا - علیها السّلام - می آوردند و او به میل خود بین فقرا و مستمندان تقسیم میکرد. چون سقیفه بنی ساعده ایجاد شد و ابوبکر بعنوان خلیفه تراشیده شد، مسلمین اختلاف کردند و چند فرقه شدند، و یک دسته که حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند زکات نمیدادند؛ ابوبکر پس از تسلط بر اوضاع متوجه شد که درآمد او کفاف مخارج اداره مسلمین را نمیدهد، از طرف دیگر دیدند که از فدک همه ساله عائدات زیادی نصیب حضرت زهرا - علیها السّلام - و علی - علیها السّلام - میشود و آن مخدّره هم مازاد از نفقه خودشان را به مساکین و فقراء تقسیم میکند و از باب اینکه گفته‌اند: «النّاسُ عیبُ الدنیا» لذا

جمع زیادی از اهل مدینه که غالباً هم فقیر بودند به منزل علی - علیها السلام - آمد و شد داشتند.

ابوبکر به تحریک عمر بیم آن یافت که اگر فدک در دست فاطمه باشد ممکن است کم کم مردم به دور علی - علیها السلام - گرد آیند و خلافتی که با زحمات بسیاری بدست آورده‌اند بخطر افتد و لذا عاملین زهرا را که در فدک کار میکردند بیرون نمودند و فدک را تصرف کردند.

سید شرف الدین عاملی در فصول المهمه مینویسد

«طرفداران علی - علیها السلام - و هواخواهان اهل بیت - علیهما السلام - که تعداد آنها از ۲۷۰ نفر تجاوز میکرد حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند، ابوبکر ترسید که چون اهل بیت - علیهما السلام - در آمد سرشاری از خمس و نخلستانهای فدک دارند، یک روزی بر او بشورند و لذا در وهله اول تصمیم گرفت دست آنها را تهی نگاه دارد تا قدرت قیام نداشته باشند و دنیا پرستان از اطراف آنها پراکنده شوند.»

عماد زاده در چهارده معصوم مینویسد

«چون عمر در حمایت از ابوبکر زمینه خلافت را برای خود استوار میساخت به ابوبکر گفت: جز از راه علی کسی در کار تو خللی نمیتواند بنماید، این مردم بنده پول و مال دنیا هستند، باید علی و خاندانش را تهی دست نگاه داشت تا مردم دنیا پرست از دور آنها متواری شوند و تا فدک در دست آنان است درآمد سرشاری خواهند داشت، و مردم اطراف آنان را میگیرند و شاید روزی بر حکومت تو قیام کنند بهتر است حق خمس و فدک را از آنها برگردانی تا پیروانشان از آنها روی بگردانند.» ابوبکر بیدرنگ این پیشنهاد را به مرحله اجرا گذاشت و عمّال فاطمه - علیها السلام - را از فدک بیرون کرد. [۱] بخاری در صحیح خود از عایشه نقل میکند:

«فاطمه چند نفر را فرستاد نزد ابوبکر و شکایت از عمّال او کرد و پیغام داد فدک میراث من است و آنچه از خمس خیر باقی مانده بهره ما میباشد، دستور بده تا فدک را برگردانند.»

ابوبکر به نمایندگان دختر پیغمبر گفت: «من از پیغمبر شنیدم که فرمود

«نحنُ معاشرَ الانبیاء لا نُورثُ» یعنی ما جماعت پیغمبران ارث نمیگذاریم. [۲]

ابن ابی الحدید معتزلی میگوید: «من از این حدیث و جواب ابوبکر در شگفتم زیرا فاطمه در احتجاج خود با ابوبکر بر سر فدک گفت: تو وارث پیغمبری یا اهل او؟»

ابوبکر جواب داد: «اهل او.»

فاطمه - علیها السلام - فرمود: «اگر چنین است که اهل او ارث میبرند این خلاف حدیثی است که از پدرم نقل میکنی [۳]»

باری چون خبر برای فاطمه - علیها السلام - آوردند که ابوبکر چنین میگوید، دختر پیغمبر چادر و مقنعه خواست و زنان بنی هاشم را خبر کرد و خویشان و نزدیکان را طلبید و به اتفاق همه آنها به مسجد رسول خدا - صلیالله علیه و آله - وارد شد. نکته قابل تأمل اینکه: بانویی که در حیات پدر بزرگوارش حتی یکبار هم به مسجد نرفت و بلکه از باب «مَشِجْدُ الْمَرْءِ بَيْتُهَا» همواره در منزل نماز میخواند و از طریق دو فرزندش حسن و حسین - علیهما السلام - از منبر و سخنان پدرش در مسجد مطلع میگشت اینک باید عازم مسجد گردد تا حق مسلم خود را از غاصبان و دشمنانش طلب کند.

خطبه حضرت زهرا - علیها السلام - در مسجد و احتجاج او با ابوبکر**خطبه حضرت زهرا - علیها السلام - در مسجد و احتجاج او با ابوبکر**

در کتاب ناسخ التواریخ در این مورد چنین آمده است:

«فاطمه زهرا - علیها السلام - پس از کسب اجازه از علی - علیها السلام - در حالی که جمعی از زنان بنی هاشم آن مخدّره را همراهی مینمودند وارد مسجد گردید و در پشت پرده قرار گرفتند.» چون چشم آن حضرت به قبر پدر افتاد و ملاحظه نمود که ابابکر در عرشه منبر به جای پدر بزرگوارش نشسته است، «أَنْتَ أَنْتَ أَجْهَشُ الْقَوْمَ لَهَا بِالْبُكَاءِ» نالهای از دل پر درد کشید و ناله آن مخدّره را چون اهل مجلس شنیدند، و دانستند که فاطمه - علیها السلام - است که با آنان قصد صحبت دارد، بی اختیار صدا به ناله بلند کردند؛ حضرت قدری مکث کرد تا اینکه صدای گریه مردم فرونشست، سپس شروع نمودند به انشاء این خطبه شریفه که ما به قدر حاجت از آن بیان میکنیم:

«فَقَالَتْ (- علیها السلام -): الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ مَا أَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ بِمَا أَلْهَمَ مِنْ عَمُومِ نِعَمٍ إِبْتِلَاها وَ مَسْبُوغِ آلاءٍ أَشْلَاهَا»

حمد خداوند راست که، ابر رحمت بی منتهای او بر ما ریزش دارد و سپاسگزاری مینمایم از نعمتهای او که شامل حال ما گردیده و هرگز نعمتهای او به بنبست منتهی نخواهد گردید.

«وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدّه لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةٌ جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلُهَا وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولُهَا وَ أَنْارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولُهَا»

شهادت میدهم که خداوند یگانه و بیشریک است و دلهای ما را به خلوص عمل و توحید و یگانگی خویش متصف نموده است و عقول بندگان خود را به صفت توحید و پرستش خویش مّوّر نموده است.

«وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَ رَسُولَهُ، إِخْتَارَهُ وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ يَبْعَثَهُ»

و شهادت میدهم که پدرم بنده و فرستاده خداست و خداوند قبل از تفویض رسالت به او، شخص برازنده و منزّه از هر عیب و نقص اخلاقی بود و لذا منتخب خدا بود.

«فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَاءِهِ وَ مَأْوَى أَصْفِيَاءِهِ، ظَهَرَ فِيكُمْ حَسِيكُهُ النِّفَاقَ. هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ وَ الْكَلِمُ رَحِيبٌ وَ الْجَرْحُ لَمَّا يَنْدَمَلُ وَ الرَّسُولُ لَمَّا يَقْبَرُ، كَيْفَ بَكُمُ أَنْتِي تَوْفُكُونَ؟ أَمْ بَغَيْرِ اللَّهِ تَحْكُمُونَ؟ بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

و چون حضرت سبحان اختیار نمود از برای پیغمبر خود خانهای را که از برای تمام پیغمبران و برگزیدگان از عباد خویش تهیه نموده بود، (شما ای مردم آتش فتنهای را که در سینهیتان نهفته بود ظاهر ساختید) و نفاق اندرونی خویش را بروز دادید و لذا از مرگ پیغمبر چیزی نگذشته بود و جرحه سینهها از مصیبت آن جناب التیام نیافته بود و طولی از دفن پیغمبر نگذشته بود که اظهار نفاق کردید، به کجا میروید؟! آیا به غیر از حکم خداوند میخواهید حکمی را اجرا نمائید؟ بد راهی را انتخاب نمودهاید و بد جایی از برای خود تهیه کردهاید، کسی که به غیر از راه دین اسلام راهی را بیمایید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و اعمال او قبول نخواهد گشت و در روز قیامت از زیانکاران خواهد بود.

پس خطاب به ابوبکر فرمود

«يَا بَنَ أَبِي قَحَافَةَ، أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا- أَرِثُ أَبِي، لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا، أَفْعَلِي عَمْدَ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَبَيْدُ تَمُوءُهُ وَرَاءَ ظَهْرِكُمْ اذْ يَقُولُ عَزَّاسُهُ» «وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ» وَ قَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَيْرِ يَحْيَى ابْنِ زَكَرِيَّا اذْ قَالَ «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثْنِي»

و بَرِثَ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ «و قال عَزَّ اشِيْمُه: «و اولو الأرحام بعضُها أولى ببعضٍ في كتاب الله» وقال عَزَّ اشِيْمُه: «يوصيكم الله في لولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين» وقال عَزَّ اشِيْمُه: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الوصِيَّةُ لِلوالدَيْنِ و الأقربِينَ بالمعروفِ حَقًّا على المتقين» و زَعَمْتُمْ أَنْ لَا حُطُوءَ لِي وَلَا- أَرِثُ مِنْ أَبِي وَلَا- رَحِمَ بَيْنَنَا، أَفَحُكْمُ اللَّهِ بِآيِهِ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي. أم هل تقولون أهل يقين لا يتوارثان و لستُ أنا و أبي من أهلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ أم أنتم أعلم بخصوصِ القرآنِ و عمومهِ مِنْ أَبِي و ابْنِ عَمِّي، تَلَقَّاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الحَكَمُ اللهُ و الزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ - صليالله عليه و آله - و الموعد القِيَامَةِ و عند الساعه ما يخسرون و لا نفعكم اذ تندمون و لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَفْتَرٌ و سوف تعلمون مَنْ يَأْتِيهِ عذاب يُخْزِيهِ و يَحِلُّ عَلَيْهِ عذابٌ مَقِيمٌ»

چه کسی گفته فاطمه از میراث پدر محروم است؟ آن کیست که حصار قانونی ارث را شکسته و آیات قرآن را طبق میل خود تفسیر کرده است، من از گفتار این پیرمرد غرق حیرتم، او فکر میکند که خود میتواند میراث ابوقحانه (پدرش را) را در اختیار گیرد اما میراث محمد - صلیالله علیه و آله - بر فاطمه حرام است؟!

این قرآن است که بر هر چه مخالف حق است خط بطلان کشیده است، اکنون آیاتی از قرآن کریم را بر شما میخوانم تا بنگرید که روایت ابوبکر که میگوید «نحن معاشر النبیاء لا نُورِثُ» با قرآن موافق است یا مخالف.

آنگاه از سوره نمل (آیه ۱۵) خواند: «و وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»، که قرآن از میراث خواری سلیمان و میراث گذاری داود سخن میگوید و آیه ۵ و ۶ از سوره مریم که در مورد زکریا - علیها السلام - میفرماید: آنجناب به خداوند عرضه داشت: «پروردگارا! به من فرزندی عنایت کن تا از من و اولاد یعقوب ارث ببرد» و در سوره انفال آیه ۷۵ میفرماید: «اقارب و ارحام میت بعضی در ارث بردن بر برخی دیگر مقدماند» و در سوره نساء آیه ۱۱ میفرماید:

«ارث و سهم پسر را دو برابر دختر بدهید» و در سوره بقره آیه ۱۸۰ میفرماید: «هر گاه کسی از دنیا رفت ارث او را در ما بین پدر و مادر و منسوبین او بدرستی تقسیم نمائید.» با چنین آیات روشنی که خداوند راجع به ارث میفرماید چطور میگویید من از پدرم ارث و نصیبی ندارم؟ آیا بین ما رابطه پدر و فرزندی وجود ندارد؟ آیا من دختر او نیستم؟ یا اینکه میخواهید بگویید من با پدرم از یک ملت نیستیم و از این جهت ارث او را به من نمیدهید؟ یا میخواهید بگویید من از دین پدرم بیرون رفته‌ام و کافر از مسلمان ارث نمیبرد؟ یا میخواهید بگویید شما به احکام قرآن از عموم و خصوص آن بهتر از پدرم و پسر عموم علی - علیها السلام - اطلاع دارید؟

آنگاه با نگاه تندی به ابوبکر گفت:

«من در روز رستاخیز گریبان ترا خواهم گرفت و حق خویش را از تو باز خواهم ستاند، در آن روزی که حاکم خداست و شاهد محمد - صلیالله علیه و آله - است، روزی که ندامت و پشیمانی بیفایده خواهد بود، زود است که متوجه شوید، چه کسی را عذاب آخرت خوار و ذلیل میکند.» پس از این احتجاج محکم باز خطاب به انصار فرمود:

«یا معشرَ الفتیة و أعضَادَ المِلَّةِ و أنصارَ الاسلام! ما هذه الغمیزة فی حَقِّي؟ أما كان رسولُ اللهُ - صليالله عليه و آله - يقول «المرءُ يُحْفَظُ فی وُلْدِهِ» أَهَضَمْتُ ثَرَاثُ أَبِي و انتم بَمَرِيءٍ مَنِي و مُسَمِّعٌ و انتم ذوالعدد و العده و عندكم السِّلَاحُ و الجُنَّةُ و تأتیکم الصَّرِخَةُ، فلا تغيثون «ألا تقاتلون قَوْمًا نَكُتُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ يَدُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، أَتَحْشَوْنَهُمْ؟ فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَحْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» [۴] و أنا ابْنَةُ تَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ.»

ای گروه مسلمین و ای بازوهای اسلام! این چه سستی است که درباره من اعمال میکنید؟ مگر از پیامبر - صلیالله علیه و آله - نشنیدید که می فرمود: «مقام عظمت پدر، درباره اولادش باید رعایت گردد.» آیا ارث پدر را از من میگیرند و شما متوجه هستید و صدای مرا میشنوید و با اینکه صاحب قدرت و نفوذ میباشید و سلاحهای برنده در دست دارید از من دادرسی نمیکنید و مبارزه و جنگ آغاز نمیمائید، با مردمی که نقض پیمان نمودند و پیروی میکنند از مردمی که در صدر اسلام پیغمبر را از خانه خود (مکه) بیرون کردند،

آیا از این مردم می‌ترسید با اینکه سزوار است فقط از خدا بترسید اگر واقعاً به او ایمان دارید. و اینکه من دختر پیغمبر شما هستم (و در صورتی که مرا در گرفتن حَقَم یاری نکنید) شما را از عذاب سختی که در پیش دارید می‌ترسانم.

پاسخ ابوبکر به فاطمه - علیها السلام -

فقال: «یا ابنة رسول الله، لقد کان أبوک بالمؤمنین عطوفاً، کریماً، رؤفاً، رحیماً و علی اکافرین عذاباً الیماً و عقاباً عظیماً، لا یحبکم إلا کل سعیدٍ ولا یبغضکم إلا کل شقی، فأنتم عتره رسول الله وأنتِ یا خیرة النساءِ و ابنة خیرة الأنبیاء، صادقته فی قولک، سابقته فی وفور عقلک، غیر مردوده عن حقک، انی أشهد الله و کفی به شهیداً، انی سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله - یقول: «نحن معاشر الأنبیاء لا نُورثُ ذهباً و لا فضةً و لا داراً و لا عقاراً و إنما نُورثُ الكتابَ و الحکمة و العلمَ و التَّوْبَةَ و ما کان لنا من طُعْمِهِ فَلَوْلِی الامرِ بعدنا أن یحکم فیهِ بحکمِهِ» و أنتِ سیده اُمّه اَبیکَ و الشجره الطَّیبه لَنَبِیکَ، لا یدفع مالک من فضلك و لا یضیع من فزعک و أضیلک، حُکْمکِ نافذٌ فیما ملکْتِ یدائی، فَهَلْتِینِ أن أُخالفُ فی ذالکِ أباکِ»

ابابکر گفت: «ای دختر رسول خدا، همانا پدرت نسبت به مؤمنین، بسیار مهربان و با گذشت و رحیم دل و نسبت به کفار، بسیار شدید الغضب و سخت گیر بود و شما (خاندان پیامبر را) دوست ندارد، مگر شخص با سعادت و دشمن ندارد، مگر شخص شقی و بد عاقبت؛ شما عترت پیغمبر ما هستید و تو ای فاطمه بهترین زنان عالم و پدرت بهترین انبیاء گذشته بود، و تو راستگو میباشی و هرگز دروغ نمیگویی و در عقل و خرد مقام شامخی را دارا هستی و هرگز سزوار نیست که کسی تو را از حَقَّت محروم کند، و من خدا را شاهد میگیرم - و خداوند بعنوان شاهد کافی است - که من خود از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شنیدم که فرمود: «ما انبیاء هرگز چیزی به ارث نمیگذاریم، از طلا و نقره و خانه و زمین و فقط از ما دانش و نصیحت و علم و فضیلت باقی میماند، و آنچه از متاع دنیویّه از ما باقی بماند مربوط به خلیفه بعد از ما خواهد بود و بهر نحو که خواسته باشد در آن تصرف میکند».

آنگاه ابوبکر چنین ادامه داد: ای فاطمه! تو بزرگترین زنان عالم هستی و بمنزله درختی هستی که طیب و طاهر است و صاحب گل‌های طیب است، هرگز کسی حق ندارد تو را از مال و اموال منع کند و تو را از اصلت (که از نسل پیامبر - صلی الله علیه و آله - هستی) جدا کند، حکم تو ای فاطمه نسبت به اموال نافذ است و حتی تمام اموال من در تحت اختیار توست و امر تو در مورد اموال من هم نافذ است لکن هرگز گمان مبر که من نسبت به دستورات پدرت قدمی بر خلاف بر میدارم. (یعنی بی جهت، استدلال میآوری و من هرگز فدک را به تو باز نخواهم گرداند).

پاسخ زهرا - علیها السلام - به ابابکر

مضمون کلمات حضرت فاطمه - علیها السلام - در پاسخ ابابکر به نحو فشرده بدین شرح است: «سبحان الله! آیا پدر من بر خلاف قرآن مجید سخنی میگوید؟ پس با اینکه در قرآن آیات ارث بسیار است، (چنانچه اشاره شد) و بخصوص اینکه قرآن بالصراحه میفرماید: «اولادهای انبیاء گذشته از پدرانشان ارث میبرند» چطور ممکن است که پدر من بر خلاف صریح قرآن فرموده باشد: «ما انبیاء ارث نمیگذاریم».

و اما اینکه ادعا کردی پیغمبران ارث نمیگذارند و آنچه از آنان باقی بماند صدقه است و امر آن صدقات بعد از پیغمبر محول به خلیفه او خواهد بود، از چند جهت مخدوش و باطل است:

اول آنکه: این حدیث را پیغمبر کجا فرموده که به غیر از تو و چند نفر از حامیانت، کسی دیگر نشنیده است؟ اگر بگویی من این حدیث را در حضور مردم، در بالای منبر در جواب تو گفتم و اگر حدیث حقیقت نداشت مسلمین اعتراض میکردند خواهم گفت:

«اولاً- اکثر اهل مسجد مردمی منافقند و اسلامشان بغیر از لقلقه زبان چیزی نیست و این کسانی که در مسجد در گرد منبر تو نشستند همان کسانی هستند که میخواستند پیغمبر را در درّه «عقبه» شهید کنند.

ثانیاً: وقتی عمر خالد را موظف کرده تا با یکصد نفر با شمشیرهای برهنه روی زانوان، به گرد منبر تو بنشینند، چه کسی جرأت میکند بر سخنان تو ایرادی بگیرد، هر چند بر خلاف قرآن باشد؟»

دوم اینکه: میبایست این حدیث که جعل نموده‌اید - در مورد اینکه پیغمبران ارث نمیگذارند، طوری جعل میکردید که بر خلاف صریح قرآن نباشد و لذا باید میگفتید: «أنا من بین الأنبياء لا- أُورَثُ» یعنی فقط من از میان انبیاء ارث نمیگذارم، اما اینکه جعل کرده‌اید «نحن معاشر الأنبياء لا- نُورَثُ» یعنی «ما طائفه انبیاء ارث نمیگذاریم» بر خلاف منطبق قرآن است زیرا قرآن میفرماید: «و ورث سلیمان داود» [۵] و «أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله» [۶] و «یوصیکم الله فی أولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین» [۷] و «إِنَّ تَرَكَ خَيْراً الوصیة للوالدین و الأقربین بالمعروفِ حقاً علی المتّقین» [۸] و از قول یحیی میفرماید: «رَبِّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْكَ وَلِیّاً، یرِثنی و یرِث مِنْ آلِ یعقوب» [۹]

سوم اینکه میگویید ارث پیغمبران اموال نیست بلکه فقط علم و حکمت و نبوت است، اگر میخواستی حدیث جعل کنی لا- أقل نبوت، را جزو میراث پیغمبران قرار نمیدادی، زیرا یکی از پیغمبران پدر من است و هرگز از آن حضرت نبوت به کسی بعنوان ارث انتقال نیافت، زیرا بر همه معلوم است که او خاتم پیغمبران است و پس از او پیغمبری نخواهد آمد.

چهارم اینکه: چطور همسران پدرم همه از شوهر ارث میبرند و اکنون در منزل پدرم از باب به ارث بردن منزل ساکنند، لکن من که دختر او میباشم از پدرم ارث نمیبرم!؟

پنجم اینکه: مگر فراموش کردی روزی را که شوهرم علی - علیها السلام - با عمویش عباس از برای احتجاج نزد تو آمدند و هر یک ادعای ارث پیغمبر را مینمودند، تو در پاسخ آنان گفتی: پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرزند دارد و با وجود فرزند نه عمو ارث میرسد و نه پسر عمو.

ششم اینکه: اگر پیغمبر ارث نمیگذارد پس چرا دختر تو عایشه، گفت: پیغمبر را در حجره من دفن نمائید و بنابر عدم ارث خانهای آن حضرت باید تمامی فروخته شود و جزو صدقات تقسیم بر فقراء و مساکین گردد، پس چرا زوجات آن حضرت را از خانه‌هایشان بیرون نمیکنی تا فقراء و مساکین مدینه در خانه، جایگزین شوند!؟

هفتم اینکه: اگر (بنابر قبول حدیث جعلی) پیغمبران فرموده باشند ما خانه و عقار و ذهب و فضه به ارث نمیگذاریم مراد آنان این است که مال دنیا آنقدر ارزش ندارد که ما به آن دل خوش کنیم و بعنوان ارث به کسی دهیم بلکه ارثی که از ما باقی میماند برارنده و در خور شأن ماست و آن ارث، علم و حکمت و دانش و فقاهاست.

هشتم اینکه: ای ابابکر! به من میگویی تو راستگوی در قول و رفتار میباشی، اگر مرا راستگو میدانی، چرا ادعای مرا در مورد ارث بردن از پدر قبول نمیکنی!؟

نهم اینکه: مگر قلاع- خیبر در سال هفتم هجرت فتح نشد و آیه «و آتِ الذّالِقِری حَقَّهُ» [۱۰] در همان سال بعد از فتح خیبر بر پیغمبر نازل نگردید و آن حضرت از طرف خدا مأمور نگشت تا اینکه فدک را به من بدهد؟ از طرفی فدک در حیات پدرم رسول الله - صلی الله علیه و آله - سه سال در دست من بود و فدک «نحله» پدرم میباشد «و النّحله هی الإعطاء من طیب النّفس» یعنی نحله، بخششی است که از روی طیب نفس و کمال رضایت به کسی بدهند، و پدرم فدک را در حال حیاتش به من بخشید و بخشش به «ذی رحم» شرعاً لزوم آور [۱۱] است و بنابراین حتی خود پیغمبر هم حق رجوع به فدک را نداشته است، پس تو به چه دلیلی حق مسلم مرا غصب کردی؟

دهم اینکه: اگر من فدک را ارث خود میدانم به جهت این است که خواستم به مدارک قرآن بر تو احتجاج کرده باشم (و این از

باب مماشات با خصم است) و الا - فدک حتی در زمان حیات پیغمبر - صلیالله علیه و آله - متعلق به من بوده و پس از نزول آیه «و آت ذالقربی حقه» از ملک پیغمبر - صلیالله علیه و آله - خارج شده است، و تو ای ابابکر به چه حقی ملک متصرفی ام را از من گرفتی؟! »

پاسخ ابوبکر چه بود؟

چون سخنان قاطع و محکم حضرت زهرا - علیهاالسلام - به اینجا رسید و ابوبکر خود را محکوم دید بناچار به آخرین حربه خود متوصل شد و گفت:

«آیا در این ادعا که می‌گویی پدرت فدک را به تو بخشیده است شاهدی هم داری؟» زهرا - علیهاالسلام - فرمود: «ای ابو بکر تو با من بر خلاف تمام دستورات شرع رفتار میکنی زیرا در اینکه فدک در حیات پیغمبر - صلیالله علیه و آله - به مدت سه سال در تصرف من بوده، هیچ شکی نیست و تو خود میدانی که تصرف اماره ملکیت است و از طرفی شما که مدعی هستید فدک را پیغمبر - صلیالله علیه و آله - به من نداده است باید شاهد بیاورید، نه من، زیرا طبق قاعده «أَلَيْبِنُهُ عَلَى الْمَدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ» شما مدعی هستید و باید اقامه بینه و شاهد نمائید مع ذلک من شاهد هم می‌آورم.»

آنگاه حضرت زهرا - علیهاالسلام - فوراً امیرالمؤمنین علی - علیهاالسلام - و امام حسن - علیهاالسلام - و امام حسین - علیهاالسلام - و امّ ایمن را حاضر کرد.

حضرت علی - علیهاالسلام - و حسنین - علیهماالسلام - به حقانیت زهرا - علیهاالسلام - شهادت دادند و چون نوبت به شهادت امّ ایمن رسید ابتدا رو به ابابکر کرده و گفت: «اول از تو سؤال میکنم، آیا از پیغمبر خدا - صلیالله علیه و آله - شنیده‌ای که درباره من فرمود: «أُمُّ أَيْمَنٍ إِمْرَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» یعنی امّ ایمن از زنان بهشتی است؟»

ابابکر گفت: «آری شنیدهام.»

ام ایمن گفت: «فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ - صلیالله علیه و آله - «فَاتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ» فَجَعَلَ فَدَكَ لَهَا طَعْمَةً بِأَمْرِ اللَّهِ.» یعنی: «پس من که به گفته پیامبر از زنان بهشتی خواهم بود شهادت میدهم به اینکه خداوند سبحان وحی فرستاد به سوی پیغمبر خود به اینکه «حق ذالقربی را بده» و آن حضرت فدک را به امر الهی به زهرا داد.»

ابابکر به ناچار نوشت که فدک را تحویل فاطمه - علیهاالسلام - دهند لکن در این اثنا عمر دست دراز کرد و نامه را گرفت و پاره کرد و گفت:

«لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ امْرَأَةٍ عَجْمِيَّةٍ لَا تَفْصَحُ وَأَمَّا عَلِيُّ فَجَزَّ النَّارَ إِلَى قُرْبِهِ»

یعنی: «ما هرگز شهادت یک زن عجمیه را قبول نخواهیم کرد و اما علی هم آتش را به روی قرص نان خود میکشد تا نانش پخته گردد (کنایه از اینکه قصد دارد تا با شهادت (نعوذ بالله) دروغ ذی نفع گردد) امام حسن - علیهاالسلام - و امام حسین - علیهاالسلام - هم که کودک خردسال بیش نیستند و لذا شهادت این دو کودک نیز مورد قبول نیست. (به خدا پناه میبریم از هجوئیات و مزخرفات و جسارات او).»

در اینجا بود که زهرا - علیهاالسلام - حق خود را از دست رفته دید و لذا با غضب و ناراحتی تمام مسجد را ترک کرد و پس از تضرع و زاری بر سر قبر پدر با دلی پر از غم و شکسته خاطر به منزل بازگشت.

- [۱]. چهارده معصوم، ج ۱، ص ۲۷۹.
- [۲]. صحیح بخاری ج ۳، ص ۴۰، چاپ مصر ۱۳۰۴. ق
- [۳]. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۴
- و اما کتب معتبره اهل تسنن که متعرض قضیه غضب فدک گردیده‌اند بسیارند و اگر کسی خواسته باشد به آنها مراجعه کند به کتاب شریف الغدير، تألیف علامه امینی (رحمه الله علیه) مراجعه کند و مع ذلك ما در اینجا به چند کتاب اشاره میکنیم:
- فتوح البلدان، البلاذری ص ۳۸- صواعق، لابن حجر ص ۲۲- شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید المعتزلی، ج ۴ ص ۷۸ تا ۱۰۶،- صحیح بخاری، کتاب فرائض ج ۴ ص ۱۰۱ و کتاب الجهاد، ج ۱ ص ۱۱۵ و ج ۳ ص ۴۰ سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۹۰، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۴۰، چاپ مصر، سال ۱۳۰۴ ه.ق.
- [۴]. سوره توبه آیه ۱۳
- [۵]. سوره نمل آیه ۱۵.
- [۶]. سوره انفال آیه ۷۵.
- [۷]. سوره نساء آیه ۱۱.
- [۸]. سوره بقره آیه ۱۸۰.
- [۹]. سوره مریم آیه ۵ و ۶
- [۱۰]. سوره اسراء آیه ۲۶.
- [۱۱]. یعنی دیگر قابل باز پس گرفتن نیست.

اهل سنت باید پاسخ دهند که چرا؟

شرکت عمر، ابوبکر و عثمان و ... در ترور نافرجام رسول خدا (ص)

پاسخ:

این مطلب که برخی از صحابه قصد داشته‌اند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را ترور کنند، از دیدگاه شیعه و سنی قطعی است؛ چنانچه در قرآن کریم آمده است:

يَجْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَعَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ . التوبه / ۷۴

منافقان به نام خدا سوگند یاد می‌کنند که چیز بدی نگفتند (چنان نیست) آنان سخنان کفرآمیز بر زبان آوردند و بعد از اسلام آوردن، کافر شدند و تصمیماتی اتخاذ کردند که موفق به انجام آنها نشدند (سوء قصد بجان رسول خدا) آن‌ها به جای آن که در برابر نعمت و ثروتی که به فضل و بخشش خدا و پیامبرش نصیب آنها شده، سپاسگزار باشند، در مقام کینه و دشمنی بر آمدند، با اینحال اگر توبه کنند برای آنها بسیار بهتر است و اگر نافرمانی کنند، خدا آنها را در دنیا و آخرت به عذابی بس دردناک مجازات خواهند کرد و در روی زمین هیچ دوست و یآوری برای آنان نخواهد بود.

بسیاری از مفسرین اهل سنت در تفسیر « وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا » گفته‌اند که مراد کسانی هستند که قصد داشتند در بازگشت از جنگ

تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را ترور نمایند؛ چنانچه سیوطی مفسر مشهور اهل سنت می‌نویسد:

وأخرج البيهقي في الدلائل عن عروة رضي الله عنه قال رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم قافلا من تبوك إلى المدينة حتى إذا كان ببعض الطريق مكر برسول الله صلى الله عليه وسلم ناس من أصحابه فتآمروا أن يطرحوه من عقبه في الطريق فلما بلغوا العقبة أرادوا أن

یسلكوها معه فلما غشيهم رسول الله صلى الله عليه وسلم أخبر خبرهم فقال من شاء منكم أن يأخذ بطن الوادى فإنه أوسع لكم وأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم العقبة وأخذ الناس ببطن الوادى الا نفر الذين مكروا برسول الله صلى الله عليه وسلم لما سمعوا ذلك استعدوا وتلثموا وقد هموا بأمر عظيم وأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم حذيفة بن اليمان رضى الله عنه وعمار بن ياسر رضى الله عنه فمشيا معه مشيا فامر عمارا أن يأخذ بزمام الناقة وأمر حذيفة يسوقها فينما هم يسيرون إذ سمعوا وكرة القوم من ورائهم قد غشوه فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم وأمر حذيفة أن يردهم وأبصر حذيفة رضى الله عنه غضب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجع ومعه محجن فاستقبل وجوه رواحلهم فضربها ضربا بالمحجن وأبصر القوم وهم متلثمون لا يشعروا انما ذلك فعل المسافر فرعبهم الله حين أبصروا حذيفة رضى الله عنه وظنوا ان مكرهم قد ظهر عليه فأسرعوا حتى خالطوا الناس وأقبل حذيفة رضى الله عنه حتى أدرك رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما أدركه قال اضرب الراحلة يا حذيفة وامش أنت يا عمار فأسرعوا حتى استوتوا بأعلاها فخرجوا من العقبة ينتظرون الناس فقال النبي صلى الله عليه وسلم لحذيفة هل عرفت يا حذيفة من هؤلاء الرهط أحدا قال حذيفة عرفت راحلة فلان وفلان وقال كانت ظلمة الليل وغشيتهم وهم متلثمون فقال النبي صلى الله عليه وسلم هل علمتم ما كان شأنهم وما أرادوا قالوا لا والله يا رسول الله قال فإنهم مكروا ليسيروا معى حتى إذا طلعت فى العقبة طرحتنى منها قالوا أفلا تأمر بهم يا رسول الله فنضرب أعناقهم قال أكره أن يتحدث الناس ويقولوا ان محمدا وضع يده فى أصحابه فسامهم لهما وقال اكنتمهم .

الدر المنثور - جلال الدين السيوطى - ج ۳ - ص ۲۵۹ .

بیهقی در دلایل النبوة از عروه روایت کرده که او گفت: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله با مسلمین از تبوک مراجعت می کرد و در راه مدینه بسیر خود ادامه می داد ، گروهی از اصحاب او اجتماعی کردند ، و تصمیم گرفتند که آن جناب را در یکی از گردنه های بین راه به طور مخفیانه از بین ببرند ، و در نظر داشتند که با آن حضرت از راه عقبه حرکت کنند . پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) از این تصمیم خائنه مطلع شد و فرمود : هر کس میل دارد از راه بیابان برود ؛ زیرا که آن راه وسیع است و جمعیت به آسانی از آن می گذرد ، حضرت رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) هم از راه عقبه که منطقه کوهستانی بود به راه خود ادامه داد ، اما آن چند نفر که اراده قتل پیغمبر را داشتند برای این کار مهیا شدند ، و صورت های خود را پوشانیدند و جلو راه را گرفتند. حضرت رسول امر فرمود ، حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر در خدمتش باشند ، و به عمار فرمود : مهار شتر را بگیرد و حذیفه هم او را سوق دهد ، در این هنگام که راه می رفتند ناگهان صدای دویدن آن جماعت را شنیدند ، که از پشت سر حرکت می کنند و آنان حضرت رسول را در میان گرفتند و در نظر داشتند قصد شوم خود را عملی کنند .

پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) از این جهت به غضب آمد ، و به حذیفه امر کرد که آن جماعت منافق را از آن جناب دور کند ، حذیفه به طرف آن ها حمله کرد و با عصائی که در دست داشت ، بر صورت مرکب های آنها زد و خود آنها را هم مضروب کرد ، و آنها را شناخت ، پس از این جریان خداوند آنها را مرعوب نمود و آنها فهمیدند که حذیفه آنان را شناخته و مکرشان آشکار شده است ، و با شتاب و عجله خودشان را به مسلمین رسانیدند و در میان آنها داخل شدند .

بعد از رفتن آنها حذیفه خدمت حضرت رسول رسید ، و پیغمبر فرمود : حرکت کنید ، و با شتاب از عقبه خارج شدند ، و منتظر بودند تا مردم برسند ، پیغمبر اکرم فرمود : ای حذیفه شما این افراد را شناختید ؟ عرض کرد : مرکب فلان و فلان را شناختم ، و چون شب تاریک بود ، و آنها هم صورت های خود را پوشیده بودند ، از تشخیص آنها عاجز شدم .

حضرت فرمود: فهمیدید که اینها چه قصدی داشتند و در نظر داشتند چه عملی انجام دهند ؟ گفتند : مقصود آنان را ندانستیم ، گفت : این جماعت در نظر گرفته بودند از تاریکی شب استفاده کنند و مرا از کوه بزیر اندازند ، عرض کردند :

یا رسول الله ! امر کنید تا مردم گردن آنها را بزنند ، فرمود : من دوست ندارم مردم بگویند که محمد اصحاب خود را متهم می کند و آنها را می کشد ، سپس رسول خدا آنها را معرفی کرد و فرمود : شما این موضوع را ندیده بگیرید و ابراز نکنید .

اما این که این افراد چه کسانی بوده‌اند روشن نیست. برخی از علمای اهل سنت همانند ابن حزم اندلسی که از استوانه‌های علمی اهل سنت به شمار می‌رود نام این افراد را آورده است. وی در کتاب المحلی می‌نویسد:

ان أبا بكر وعمر وعثمان وطلحة وسعد بن أبي وقاص رضي الله عنهم أراوا قتل النبي صلى الله عليه وسلم وإلقاءه من العقبة في تبوك.

المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۲۲۴، وفات: ۴۵۶، ناشر: دار الفکر، توضیحات: طبعه مصححه ومقابلته علی عدة مخطوطات ونسخ معتمدة كما قوبلت علی النسخة التي حققها الأستاذ الشيخ أحمد محمد شاکر.

ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، سعد بن ابی وقاص؛ قصد کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را داشتند و می‌خواستند آن حضرت را از گردنه‌ای در تبوک به پایین پرتاب کنند.

البته ابن حزم، وقتی این حدیث را نقل می‌کند، تنها اشکالی که به روایت دارد، وجود ولید بن عبد الله بن جمیع در سلسله سند آن است و لذا می‌گوید که این روایت موضوع و کذب است.

ما در این جا نظر علمای علم رجال و بزرگان اهل سنت را در باره ولید بن عبد الله نقل می‌کنیم تا ببینیم که نظر ابن حزم از نظر علمی چه ارزشی دارد و تا چه اندازه قابل قبول است.

وقتی به کتاب‌های رجالی اهل سنت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که بسیاری از علمای اهل سنت، ولید بن عبد الله بن جمیع را توثیق کرده و او را صدوق و ثقة خوانده‌اند؛ چنانچه ابن حجر عسقلانی، حافظ علی الإطلاق اهل سنت و یکی دیگر از استوانه‌های علمی اهل سنت در تقریب التهذیب در باره او می‌نویسد:

۷۴۵۹- الولید بن عبد الله بن جمیع الزهری المکی نزیل الکوفه صدوق.

تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۸۶، وفات: ۸۵۲، دراسه و تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، چاپ: الثانية، سال چاپ: ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، توضیحات: طبعه مقابلته علی نسخة بخط المؤلف و علی تهذیب التهذیب و تهذیب الکمال.

و همچنین ابن سعد در الطبقات الکبری می‌نویسد:

الولید بن عبد الله بن جمیع الخزاعی من أنفسهم وکان ثقة وله أحادیث.

الطبقات الکبری، محمد بن سعد، ج ۶ - ص ۳۵۴، وفات: ۲۳۰، چاپخانه: دار صادر بیروت، ناشر: دار صادر، بیروت. و عجلی در معرفة الثقات خودش می‌نویسد:

الولید بن عبد الله بن جمیع الزهری مکی ثقة.

معرفة الثقات، العجلی، ج ۲ - ص ۳۴۲، وفات: ۲۶۱، چاپ: الأولى، سال چاپ: ۱۴۰۵، ناشر: مکتبه الدار، المدینة المنورة.

و نیز رازی در کتاب الجرح و التعديل در باره او می‌نویسد:

نا عبد الرحمن نا عبد الله بن أحمد بن محمد بن حنبل فيما كتب إلى قال قال أبي: الوليد بن جميع ليس به بأس. نا عبد الرحمن قال ذكره أبي عن إسحاق بن منصور عن يحيى بن معين أنه قال: الوليد ابن جميع ثقة. نا عبد الرحمن قال سئل أبي عن الوليد بن جميع فقال: صالح الحديث. نا عبد الرحمن قال سألت أبا زرعة عن الوليد بن جميع فقال: لا بأس به.

الجرح والتعديل، الرازي، ج ۹، ص ۸، وفات: ۳۲۷، چاپ: الأولى، سال چاپ: ۱۳۷۱ - ۱۹۵۲ م، چاپخانه: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، بحيدر آباد الدکن، الهند، ناشر: دار إحياء التراث العربي، بیروت، توضیحات: عن النسخة المحفوظة فی کوپریلی (تحت رقم ۲۷۸) وعن النسخة المحفوظة فی مکتبه مراد ملا (تحت رقم ۱۴۲۷) وعن النسخة المحفوظة فی مکتبه دار الکتب المصریة (تحت رقم ۸۹۲).

و مزی در تهذیب الکمال می نویسد:

قال عبد الله بن أحمد بن حنبل عن أبيه، وأبو داود: ليس به بأس . وقال إسحاق بن منصور، عن يحيى بن معين: ثقة. وكذلك قال العجلي وقال أبو زرعة: لا بأس به وقال أبو حاتم: صالح الحديث.

تهذیب الکمال، المزی، ج ۳۱، ص ۳۶ - ۳۷، وفات: ۷۴۲، تحقیق: تحقیق وضبط و تعلیق: الدكتور بشار عواد معروف، چاپ: الرابعة، سال چاپ: ۱۴۰۶ - ۱۹۸۵ م، ناشر: مؤسسۃ الرسالۃ، بیروت، لبنان.

و ذهبی از بزرگترین علمای رجال اهل سنت در میزان الاعتدال در باره ولید بن جمیع می نویسد:

وثقه ابن معين، والعجلي. وقال أحمد وأبو زرعة: ليس به بأس. وقال أبو حاتم: صالح الحديث.

میزان الاعتدال، الذهبی، ج ۴، ص ۳۳۷، وفات: ۷۴۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، چاپ: الأولى، سال چاپ: ۱۳۸۲ - ۱۹۶۳ م، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر - بیروت - لبنان .

و از هم ؟ این‌ها مهمتر این که مسلم نیشابوری در صحیح مسلم دو بار از ولید بن عبد الله بن جمیع روایت نقل کرده است: یک بار در جلد ۵، ص ۱۷۷ ذیل باب الوفاء بالعهد، و بار دیگر در ج ۸، ص ۱۲۳ در کتاب صفات المنافقین و احکامهم. و این نشان می دهد که ولید بن عبد الله از نظر ایشان موثق بوده است که از او حدیث نقل می کند و گرنه نباید نقل می کرد. و اگر کسی بخواهد ولید بن عبدالله را تضعیف کند، باید نام صحیح را نیز از کتاب صحیح مسلم بردارد.

در نتیجه ولید بن عبد الله بن جمیع ثقة است و به تبع آن این روایت نیز کاملاً صحیح است .

البته ما به صحت و سقم این مطلب که آن‌ها در این ترور شرکت داشته‌اند یا نه ، کاری نداریم ما فقط می‌خواستیم سخن ابن حزم اندلسی را از نظر علمی نقد و بررسی کنیم .

پس در حقیقت این علمای اهل سنت هستند که باید از این مطلب جواب دهند که چرا ابن حزم اندلسی چنین روایتی را نقل و به صورت غیر عالمانه آن را رد کرده است.

بخش چهارم : شیعیان اهل سنت واقعی

بخش چهارم : شیعیان اهل سنت واقعی

(عالم بزرگوار آیت الله ضیاء آبادی دام ظلّه)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على نبينا و حبيب الهنا محمد صلى الله عليه و آله الطاهرين ، سيّما بقيه الله الاعظم مولانا الحجت بن الحسن عجل الله تعالى فرجه الشريف و لعنت الله على اعدائهم اجمعين الى قيام يوم الدين ، السلام على المهدي الذي وعد الله عزوجلّ به الامم ان يجمع به الكلم و يلتمّ به الشعث و يملأ به الارض قسطا و عدلا و يمكن له و ينجز به الوعد المومنين

مسأله ی اهل بیت علیهم السلام پس از قرآن بنا بر مدلول صریح و محکم حدیث ثقلین پایه ی اصلی و اساسی مکتب تشیع است این حدیث باید در دل‌های مردم شیعه همانند قرآن عزیز رسوخ پیدا کند همان گونه که قرآن را شدیداً مورد توجه قرار می دهیم حداقل به اندازه ی آن حدیث شریف ثقلین را مورد توجه و دقت قرار دهیم زیرا این حدیث شریف برای ما نقش کلیدی دارد کلام رسول الله بدلیل آنکه وحی است باید به عنوان اصل دوم در کنار قرآن عزیز قرار داده شود .

در اینکه کلام پیامبر و به عبارت دیگر حدیث آن حضرت وحی است تردیدی وجود ندارد منتهی گاهی وحی معجزه است مانند قرآن و گاهی بر مرحله ی اعجاز نمی رسد ولی به هر حال وحی است چنانچه قرآن شریف خود بر این صّحه گذاشته و می فرماید:

«و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى» (نجم/۵۳)

«پیامبر به هوای نفس سخن نمی گوید بلکه هر چه می گوید وحی است که از جانب پروردگارش به وی رسیده است»

سخنی درباره حدیث شریف ثقلین

تردیدی نیست که این حدیث را بسیار شنیده اید هدف ما آن است که به آن توجه بیشتری شود تکرار شود و به بار مفهومی اش نیز عنایت و دقت کافی بشود تا روشن شود رسول خدا نظر مبارکش از این سخن چه بوده؟ آیا پیامبر گرامی اسلام تنها هدف و وظیفه ی سنگین الهی اش ابلاغ قرآن بود و بس و یا اینکه قرآن به تنهایی برای هدایت انسان به نور و تفهیم مسائل اساسی زندگی او و در نتیجه برای رساندن انسان به سعادت و زندگی صحیح و شایسته او کافی نیست؟ اگر بگوییم: نظر آن حضرت بیش از همه ی اینها روشن کردن موقعیت بسیار عظیم و شایسته امیرالمومنین علی بن ابی طالب بود اغراق نگفته ایم.

حدیث شریف ثقلین بحدّ تواتر بلکه فوق تواتر از طریق فریقین (شیعه و سنی) از رسول خدا روایت شده است [تنها از طرق اهل سنت در حدود بیست و دو تن از اصحاب رسول خدا آن را از آن حضرت روایت کرده اند]

خلاصه علاوه بر شیعه بزرگان حفاظ حدیث و علمای اهل سنت اعم از فقهاء و مفسرین و مورّخین و آنها از طرق بسیار زیاد از رسول خدا روایت کرده اند که فرمود: «أنتی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی، ما ان تمسکتُم بهما لن تضلّوا بعدی ابدًا، فلا تتقدموهم فتهلکوا، و لا تقصرواعنهم فتهلکوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم و ان اللّطیف الخیر انبئی انهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»

[کنز العمال ج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۸۶ و این حدیث را با کم و زیادی در الفاظ آن اعلام و حفاظ نامبرده اهل سنت نیز روایت کرده اند مثل: حافظ دارمی در سنن ج ۲ ص ۴۳۱ و ۴۳۲ / حافظ مسلم بن حجاج قشیری در جامع الصحیح ج ۷ ص ۱۲۲ و ۱۲۳ / حافظ بیهقی در سنن کبری ج ۲ ص ۱۴۸ و ۱۴۹. ج ۷ ص ۳۰ و ۳۱ / حافظ ابن مغازلی جلالی شافعی در مناقب علی بن ابی طالب ص ۲۳۶ / حافظ ابن فرّاء بغوی در مصابیح السنه ج ۲ ص ۲۰۲ / سبط بن جوزی در تذکره الخواص ص ۳۲۲ و ۳۲۳]

من در میان شما دو امانت سنگین و گرانقدر از خود بجا می گذارم: یکی قرآن (کتاب خدا) و آن یکی اهل بیت و عترت من است اگر به آن دو چنگ بزنید و آنها را در میان خود حاکم قرار دهید پس از من هرگز به ضلالت و گمراهی نمی افتید از آن پیشی نگیرید که هلاک می شوید و از آن عقب نمانید که باز هلاک می شوید چیزی به آنها یاد ندهید که آنها اعلم از شما هستند خداوند حکیم و خبیر بر من خبر داده که آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند.

دقت فرمایید این حدیث که همانند قرآن از ساحت مقدّس رسول خدا صادر شده و در حجّیت آن کمترین تردیدی وجود ندارد به صراحت تمام هدایت امت را دوجیز معرفی کرده است و آن دو قرآن و عترت است هر کدام به تنهایی مفید هدایت نیست که هیچ، بلکه می توان گفت موجب ضلالت هم می شود.

شفا بخشی مشروط قرآن

قرآن خود گویای آن است که خاصیت شفا بخشی دارد چنانچه در این آیه شریفه آمده است:

«و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه» (ما چیزی از آیات قرآن فرو فرستادیم که شفا بخش مومنین از انحرافات و کج رویها بوده باعث فراگیری رحمت و فضل الهی است.) [اسراء/۱۷]

درست است که شفا بخش است ولی برای چه کسی؟ روشن است که برای مومنین شفا بخش است و منظور قرآن از ایمان اسلام

ظاهری نیست بلکه هدف آن ایمان آوردن و چنگ زدن به ذیل ولای امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد معصومین او می باشد .

بنابراین اگر قرار شود قرآن شفا بخش را ، ظالمین و بیگانگان تفسیر و تبیین نمایند آنگاه همین قرآن شفابخش ، جز خسارت و ضلالت ، مرض و بدبختی چیزی از خود پس نمی دهد .

« و لا یزید الظالمین الا خسارا » (قرآن برای ظالمین جز خسارت چیزی افاده نمی کند) [اسراء/۱۷]

ظالمین چه کسانی هستند؟

مراد از ظالمین در آیه شریفه کسانی هستند که به ظاهر دم از اسلام می زنند اما سر تسلیم درمقابل امامت و ولایت اهل بیت پیامبر فرود نمی آورند .

قرآن به حال اشخاصی از این قماش نفعی ندارد ، شفا بخش نیست و زیانبار است زیرا قرآن خود چنین تحدی می کند که من برای مومنین شما شفا بخشم ، چون نسبت به مومنین دارویی در کنار طبیبم و برای ظالمین زیانبارم زیرا نسبت به ستمکاران همانند داروی بدون طبیبم ،

حکم عقل هم همین است

چرا قرآن به تنهایی زیانبار است؟

بدیهی است یک کتاب تربیتی که سبکش کلی گویی است حتما نیاز به مفسّر دارد قرآن شریف که کتاب تربیتی و کتاب هدایت است و سبکش کلی گویی است نیاز به مبین دارد آن هم مبین معصوم ، یعنی کارشناس متخصص مصون از خطا تا بتواند این کتاب را تفسیر و تبیین نماید .

ظاهر و باطن قرآن را چه کسانی می دانند؟

امام باقر علیه السلام فرمود: « ما یستطیع احد ان یدعی عنده جمیع القرآن کله ظاهره و باطنه غیر الاوصیاء » (جز اوصیای رسول خدا هیچ کس نمی تواند ادعا کند که همه علوم قرآن اعم از ظهر و باطن آن در پیش اوست) [بحارالانوار ج ۹۲ ص ۸۸] و نیز فرمود:

« لیس شیء ابعده من عقول الرجال من تفسیر القرآن انّ الایه تنزل اولها فی شیء و اوسطها فی شیء و آخرها فی شیء » (هیچ چیز از عقل های مردم دورتر از تفسیر قرآن نیست زیرا یک آیه ممکن است اولش درباره چیزی و وسطش درباره چیز دیگر و آخرش درباره چیزی غیر آن دو نازل شده باشد)

مگر از قدرت هر کسی بر می آید که اسرار و رموز نهان و پیچیده کتاب خدا را بداند و پرده از راز آن بردارد بعد به دنبالش می فرماید:

« انما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا » من میلاد الجاهلیه

(به درستی که خدا می خواهد پلیدی شرک و جهل و گناه و شک را از شما اهل بیت پیامبر زدوده و شما را از زایش جهل پاک و پاکیزه نماید .)

ائمه طاهرین تنها گروهی هستند که از زایش جهل به دور و مولود علمند و تشکل یافته در دریای رحمت و منبع فضل و درایت و معرفتند تنها آنها باید به عنوان مبین و مفسّر قرآن به تفسیر و تبیین قرآن ، آن اقیانوس بیکران اسرار و رموز دستگاه آفرینش پردازند

و امت اسلام را به راهی که رساندن او را به هدف نهایی تضمین می نماید راهنما باشند .

نیاز سنت رسول خدا به مبین معصوم

حالا نه تنها قرآن مجید به مبین معصوم نیاز دارد بلکه سنت شریف رسول خدا نیز همین طور است . سنت رسول خدا گفتار و رفتار و عمل پیامبر را در بر می گیرد ، رفتار و عمل رسول خدا نیز همچون گفتار آن حضرت حجت است .

« ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا » (آنچه را که پیامبر خدا شما را بدان امر می کند بپذیرید و از هر آنچه شما را از آن باز می دارد دوری جوئید) [حشر / ۵۹]

با استناد به این آیه شریفه می توان گفت رفتار و گفتار رسول خدا حجت است اما چه کسی می تواند بگوید که پیامبر در کجا چه گفته؟ و چه کار کرده؟ تا بدین ترتیب هم رفتارش برای ما روشن شود و هم گفتارش که سنت رسول الله همین است و بس؟ .

آیا سنی ها به راستی اهل سنت هستند؟

اینکه سنی ها می گویند ما اهل سنت هستیم آیا می توانند بگویند سنت یعنی چه؟ اینها سنت پیامبر را از کجا و از چه کسی گرفته اند؟ آیا اینها با خود پیامبر بوده اند؟ اینها نشخوارهای ابوحنیفه و شافعی را گرفته و بجای سنت پیامبر جا زده اند از ابو بکر و عثمان لعنت الله علیهما شنیده اند در صورتیکه تنها اهل بیت رسول خدا به رفتار و گفتار آن حضرت و انگیزه ها و هدفهای آن آشنا بودند بنابراین سنتی که از غیر طریق ایشان روایت شود پیشیزی ارزش ندارد زیرا نامبردگان اکثرا خواسته ها و هوی و هوس های خود و احوال بسیار یا از آداب و رسوم جاهلیت را که هنوز از اعماق وجودشان رخت برنکننده بود بصورت حدیث از رسول خدا روایت کرده و از مجموع اینها معجونی ساخته و پرداخته اند که گویای چیز مهمی از کردار و گفتار رسول خدا نیست .

خلاصه : گذشته از قرآن ، خود سنت رسول خدا نیز نیاز مبرمی به مبین و ناقل معصوم دارد معصوم باید بگوید: پیامبر چه کار کرده؟ و چه گفته است؟ نه اشخاصی از قماش ابوهریره و سمره بن جندب .

مقایسه روایت امیرالمومنین از رسول خدا با روایت ابوهریره

آیا کسی که تمام اوقات عمرش را در کنار رسول خدا سپری کرده و اول از همه به آن حضرت ایمان آورده و بدو پیوسته است و آخرین کسی که از آن حضرت جدا شده است یعنی امیرالمومنین علی بن ابی طالب و فرزندان معصومش شایستگی روایت سنت رسول خدا را دارند یا دیگران؟ حضرت امیرالمومنین علی از همان لحظه اول ولادت که هنوز چشم به روی مادر نگشوده و هنوز پستان مادرش را به دهان نگرفته بود خود را به آغوش آکنده از مهر و عطوفت پیامبر انداخته و برای اولین بار چشم به جمال عالم آرای آن حضرت می گشاید و اولین غذایش را در طلوع زندگی با عظمتش از سر انگشتان معجزه آفرین پیامبر به دهانش سرازیر می شود از همان آغاز زندگی اش در کنار پیامبر بوده و در دامان پیامبر خدا تربیت شده و مراحل رشدش را پشت سر گذاشت و بعدها هم در تمام اوقات عمرش در سفر و در حضر شب و روز همراه پیامبر خدا بوده است همانگونه که خود در نهج البلاغه فرموده :

« وضعنی فی حجره و أنا ولید ، کان یضمّنی الی صدره ، و یکنفنی فی فراشه ، و کان یمضغ الشّیء ثمّ یلقمّنیه » (مرا که کودک نوزادی بیش نبودم به دامنش گرفت و در بسترش در کنار خود خوابانیده و به سینه ی خود می چسبانید غذا را نخست در دهان خود جویده و نرم کرده و سپس در دهان من می گذاشت .)

«لقد كنت أتبعه إتباع الفصیل أثر أمّه» (و همانند بچه شتر که همواره به دنبال مادرش راه برود به دنبالش راه می رفتم به صحرا می

رفت او را دنبال می کردم به خانه می آمد به دنبالش بودم جایی که جز من کسی او را نمی دید. « آری نور الوحی و الرّسالة و أشمّ ریح النبوه » (در خلوت راز که جز من کسی را بدان راهی نبود نور وحی و رسالت را می دیدم و عطر نبوت را استشمام می کردم و وقتی که صدای وحی را شنیدم خطاب به من فرمود: « اِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى » (هر چه را که من می شنوم تو هم می شنوی و هر چه را که من می بینم تو نیز می بینی) ، « إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ » (ولی تو پیامبر نیستی بلکه وزیر من هستی) [نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ معروف به خطبه قاصعه]

با این حساب آیا کسی که در تمام دوران عمرش در سفر در حضر از کودکی گرفته تا آخرین لحظه عمرش با پیامبر بوده او باید کردار و گفتار پیامبر را برای امت اسلامی روایت کند یا ابوهیره و سمره بن جندب؟ و یا ابوحنیفه؟ اینها بر اساس کدام صلاحیت و شایستگی دست به نقل سنت رسول خدا می زنند و قرآن شریف را تبیین و تفسیر می نمایند؟ آیا کسی جز دیوانگان که فکرشان را در اختیار هر کسی قرار می دهند از چنین اشخاصی پیروی می کنند؟ اینها با تدلیس و دروغ در خدمت جناحهای سیاسی شهوتران از مجموعه تمایلات خود و سرورانشان معجون تهوع آوری به نام سنت ساخته و پرداخته و به خورد مردم بیچاره داده اند؟

اکنون جا دارد نتیجه تتبع یک محقق زحمت کشیده از اهل تسنن در رابطه با مقایسه و احادیث روایت شده از امیرالمومنین با احادیث روایت شده از ابوهیره را که از این رهگذر به نتیجه شگفت و بحث آوری رسیده به عرض شنوندگان محترم برسانم: او می گوید: به پندار اهل سنت کلیه احادیثی که حضرت علی از رسول خدا روایت کرده (۵۸۶) حدیث و شمار احادیثی که ابوهیره از آن حضرت روایت کرده (۵۳۷۴) حدیث است.

بعد میگوید: امیرالمومنین مدت سی و چهار سال تمام در کنار پیامبر بزرگوار بوده و در این مدت احادیثی که از رسول خدا شنیده است ۵۸۶ حدیث است اما ابوهیره که در اواخر عمر پیامبر به حضور آن حضرت شرفیاب شده و اسلام آورده و نوزده ماه بیشتر آن حضرت را درک نکرده تعداد احادیثی که در این مدت از پیامبر اکرم شنیده ۵۳۷۴ حدیث است حالا برای اینکه مشخص شود امام علی هر روز چند حدیث از رسول خدا شنیده (۵۸۶) حدیث را به ۱۲۰۳۶ که تعداد روزهای سی و چهار سال زندگی تنگاتنگ آن حضرت در کنار رسول خدا بوده و از $۱۲۰۳۶ = ۳۵۴ \times ۳۴$ بدست آمده تقسیم می کنیم نتیجه این می شود که امام علیه السلام در هر بیست روز یک حدیث از پیامبر شنیده است و با ضرب ۱۹ تعداد ماههایی که ابوهیره در خدمت رسول خدا بوده در عدد ۳۰ که تعداد روزهای یک ماه است نتیجه می شود که او در تمام عمرش فقط پانصد و هفتاد روز توانسته است درک حضور پیامبر را نماید، حالا اگر ۵۳۷۴ را که تعداد روایات او از پیامبر است بر پانصد و هفتاد که تعداد روزهایی است که او حضر پیامبر را درک کرده تقسیم کنیم نتیجه این می شود که ابوهیره در هر روز ده حدیث از رسول خدا شنیده است!!!.

با کمال حیرت می بینیم که امیرالمومنین هر بیست روز یک حدیث و ابوهیره هر روز ده حدیث از پیامبر شنیده اند، با توجه به مدتی که هر کدام از این دو نفر حضور رسول خدا را درک کرده اند این موضوع خیلی عجیب و باور نکردنی است چون اصولاً نمی توان باور کرد که امیرالمومنین با آن ولع شدیدش به استفاده از رسول خدا هر بیست روز یک حدیث و ابوهیره با آن بازیگوشی و غرق در شکم پرستی و در یوزگی هر دو روز بیست حدیث از رسول خدا شنیده باشد، حالا- چرا روایت و علمای حدیث اهل سنت مسأله را به این شکل در آورده اند؟

معلوم است زیرا اساس کار آنها دروغ و تدلیس و کتمان حق است:

« لا- تلبسوا الحقّ بالباطل و تکتّموا الحقّ و أنتم تعلمون » (در حالیکه شما علم یقین به حق دارید با سر پوش قرار دادن باطل بر آن ، آن را از مردم پوشیده نگه ندارید) [سوره بقره/۴۲]

شگفت انگیز تر از همه اینها آن که ابوهیره به افتضاح خود در سئوالی که به بار آورده بود متوجه شده و در صدد علاج واقعه،

حدیثی ساخته و آن را از رسول خدا روایت کرده است تا مگر به این ترتیب معترضین به افراط در روایت او را قانع کند و به عبارت دیگر شیر به سرشان بمالد، جای زهی تأسف!!! . حدیثی که برای ماستمالی خود ساخته و آن را از رسول خدا روایت کرده بدین ترتیب است:

هر آنچه از من روایت شود در صورتیکه ظاهرش بد نباشد آن را به عنوان حدیث من بپذیرید گرچه من آن را نگفته باشم. نکته ای که در این روایت وجود دارد و شنونده را به شگفتی و می دارد تضاد شدید آن با حدیثی است که به اسناد صحیح از رسول خدا روایت شده است که آن حضرت فرمودند:

اکنون در حالیکه هنوز من در قید حیاتم دروغگویی که سخنانی به دروغ به من می بندند کم نیستند و تعداد آنان پس از من به مراتب زیادتر خواهد شد پس هوشیار باشید و گوی این دروغ گویان مفتی را نخورید: «من یقل علی ما لم اقله فلیتوبوا مقعده من الثار» (هرکس به دروغ چیزی بر من ببندد که من آن را نگفته ام در روز قیامت جایگاه او پر از آتش جهنم خواهد بود) رسول خدا سعی بلیغ مبذول می داشتند که امیرالمومنین علی را به منظور هدایت مردم مسلمان به شاهراه حق و حقیقت در کنار قرآن و در کنار سنت قرار داده و زمام کتاب و سنت را به دست با کفایت آن حضرت بسپارند و به همین دلیل بود که از هر فرصتی برای توصیه ی محبت و ولایت او و اولاد طاهرینش استفاده می فرمودند.

رسول خدا به دستور پروردگار متعال امیرالمومنین و اولاد طاهرین از فرزندان او به عنوان تنها مفسران و تبیین کنندگان شایسته و دارای شرایط لازم معرفی می فرمودند:

«قل لا أسألكم علیه أجزا الا المودت فی القربی» (بگو ای پیامبر من از شما در مقابل ادای رسالت پاداشی جز محبت و مودت اهل بیت خودم را نمی خواهم).

اهل سنت نیز این آیه را دستاویز خود قرار داده و مدعی اند که ما نیز اهل بیت رسول خدا را دوست می داریم و از دشمنی با آنان اکیدا خودداری می کنیم چون محبت آنان اجر رسالت پیامبر عظیم الشان اسلام است، شافعی در این زمینه گفته:

یا اهل بیت رسول الله حبکم
فرض من الله فی القرآن أنزله
کفاکم فی عظیم القدر أنکم
من لم یصل علیکم لا صلاة له
[ینابیع المودّه ج ۲ ص ۱۱۷]

ای اهل بیت رسول خدا محبت شما از طرف پروردگار در قرآن که از طرف او نازل شده برای هر مسلمانی واجب است. در عظمت مقام شما همین بس که هر کسی در نماز بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل می شود. و نیز می گوید:

و لَمَّا رایت الناس قد ذهب بهم
مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل
رکبت علی اسم الله فی سفن النجاه
و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل
و امسکت حبل الله حبل ولائهم
کما قد امرنا بالتمسک بالحبل

هنگامی که دیدم مردم را مذاهبشان در دریای جهل و ضلالت فرو می برد من به نامی خدا سوار سوار بر کشتی های نجات که اهل

بیت رسول خدا خاتم پیامبران هستند سوار شده و از ریسمان خدا که همان رشته ولایت آنها باشد همان گونه که در قرآن دستور آمده «واعتصموا بحبل الله جميعا» [سوره آل عمران/ ۱۰۳]

هدف خدا و رسول او از تأکید بر ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام

گرچه اهل سنت به ادعای خود ولایت اهل بیت و دوستی آنها را قبول دارند، ولی متأسفانه محبت تنها منظور و هدف رسول خدا نبود، پیامبر اکرم از تشویق بر ولایت و دوستی اهل بیت هدفش آن بود که مسلمانان به طرف آنها رفته و آنان را الگو قرار داده، و معالم دین خود را از آنان بگیرند ولی اینکه اهل سنت می گویند: علی و آل علی را دوست داریم ولی در عمل، دین خود را از عمر لعنت الله علیه و از ابوحنیفه و ... می گیرند درست نبوده و با هدف مقدس پیامبر اکرم مطابقت ندارد پیامبر هدفش آن نبود که علی و آل علی را دوست داشته باشید ولی در اخذ دینتان از هر کسی که دلتان می خواهد آزاد باشید.

بلکه آن حضرت بر این اساس که اهل بیت عصمت تنها راه رسیدن بر دین مورد رضای خدا هستند دستور به محبت و مودت آنان صادر کرده و امت را به آن تشویق می فرمود، البته تشویق رسول خدا به ولایت اهل بیت هم خود به دستور خدا بوده است.

اصلاً امکان ندارد کسی امیرالمومنین علی بن ابی طالب و اولاد طاهرینش را دوست داشته باشد ولی بسوی خدا نرود زیرا اگر نگوییم ولایت ائمه طاهرین عین حرکت بسوی خداست لاقلاً می گوئیم این دو لازم ملزوم هم هستند و از هم جدا نمی شوند پس دوستی اهل بیت و قرار گرفتن در خط عمر لعنت الله علیه با هم جور در نمی آید زیرا رسول خدا می کوشید اهل بیت معصومش که راه بسوی خدا هستند در کنار قرآن باشند و با تفسیر و تبیین صحیح و شایسته ی آن، مردم را به معرفت الله صحیح برسانند و عمر و همکارانش لعنت الله علیهم می کوشیدند که اهل بیت را کنار بزنند تا بدین وسیله کاربرد صحیح قرآن را از آن بگیرند.

عمر لعنت الله علیه از راه انداختن هیاهو بر بالین رسول خدا چه هدفی داشت؟

انصافاً عمر لعنت الله علیه خوب منظور رسول خدا را درک کرده و جامه ی عمل پوشیدن نظر رسول الله را با سیادت و ریاست خود در تضاد می دید و لذا با تمام نیرویش می خواست اهل بیت پیامبر را از ملازمت قرآن منع نماید تا کسی مزاحم عملکرده های دل خواه او نباشد.

در روایتی آمده که رسول خدا در آخرین لحظات عمر شریفش قلم و کاغذ خواستند تا ولایت امیرالمومنین و اولاد معصومینش را با تأکید بیشتر و به صورت نوشتار از خود باقی بگذارند، لذا فرمودند:

« هلمّ أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب فقال عمر:

انّ رسول الله قد غلبه الوجد، و عندكم القرآن حسبنا كتاب الله..... »

پیامبر اکرم فرمودند: (بیایید برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز دچار ضلالت و گمراهی نشوید، در خانه مردانی بودند که عمر بن الخطاب نیز در میان آنان بود عمر همین که این سخن را از رسول خدا شنید گفت: درد بر رسول خدا غلبه کرده و - العیاذ بالله - نمی داند که چه می گوید، اینک قرآن در میان شماست و آن برای ما کافی است).

این سخن عمر لعنت الله علیه صریحاً نشانی از آن است که او از قرآن کوچکترین واهمه ای نداشت زیرا تا قرآن، مفسّر معصوم از آل محمد در کنارش نباشد نه تنها نمی توانست صدمه ای به تمایلات نفسانی او بزند بلکه او می توانست آن را به دلخواه خود تأویل کرده و از آن دلائلی به نفع خود سر و پا کند و تنها ترس او از قرار گرفتن امام امیرالمومنین در منصب خلافت و گرفتن زمام کتاب الله در دست با کفایتش بود و لذا بر بالین رسول خدا هیاهو راه انداخته و مانع از اقدام بسیار مهم و نجاتبخش آن حضرت گردید و بلافاصله پس از عروج رسول خدا به ملائع اعلاء هنوز کار تکفین و تدفین آن حضرت به پایان نرسیده بود که با تشکیل

سقیفه و یک سلسله خیمه شب بازیهای تأسف بار، خلافت را از نامزد الهی آن، قاپیده و شروع به تبلیغات و راه اندازی هیاهو بر ضد اهل بیت نمودند، عمر لعنت الله علیه نقش مخرب خود را واقعا خوب بازی می کرد، لذا برای اینکه از طرز تلقی رسول الله هیچ اثری باقی نماند تا دار و دسته او بتوانند طرز تفکر خود را جانشین سنت آن حضرت قلمداد کنند دستور داد تا از نقل احادیث رسول خدا شدیداً جلوگیری به عمل آید بدین ترتیب نقل احادیث رسول خدا و تفسیر و تبیین قرآن یک جرم قابل تعقیب و مجازات تلقی شد.

در روایتی آمده: مرد صاف و ساده ای که علاقه فراوانی به ختم قرآن داشت در پیرامون فهم آیات قرآن از این و آن سوالاتی به عمل آورد و از احادیث و سخنان پیامبر سراغ می گرفت تا مگر با استمداد از آن به آرزوی خود که فهم قرآن بود نائل شود، عمروعاص لعنت الله علیه موضوع را طی نامه ای به اطلاع عمر لعنت الله علیه رسانید و عمر لعنت الله علیه در جواب گفت: آن مرد را نزد من بفرست، عمروعاص لعنت الله علیه بنا به دستور خلیفه لعنت الله علیه آن مرد را به مدینه فرستاد مرد بیچاره به مدینه آمد در حالیکه تصوّرش را هم نمی کرد که با این کارش موجبات خشم و نفرت عمر لعنت الله علیه را فراهم آورده باشد وقتی به حضور عمر لعنت الله علیه رسید عمر لعنت الله علیه از وی پرسید: تو همانی که علاقه مند فهم قرآن هستی و در این رابطه از صحابه رسول خدا در پیرامون سخنان آن حضرت پرس و جو می کنی؟ گفت: آری منم عمر لعنت الله علیه آن را پیش خوانده و با یک چوب دستی از چوبه خرما که در دستش بود یکصد ضربه شدید به سر و صورت مرد بینوا نواخت و سپس او را با سر و صورت آغشته به خون راهی زندان نمود. پس از مدتی که جراحات وی کمی التیام یافت او را دوباره به حضور طلبید و همینکه مرد را به پیش او آوردند برای بار دوم او را آماج ضربات شلاق قرار داده و یکصد ضربه دیگر به او زد و دوباره به زندانش انداختند بار سوم که او را پیش عمر لعنت الله علیه آوردند خطاب به خلیفه لعنت الله علیه گفت: حاضرم که مرا بکشید و از این مخمصه نجاتم دهید، بالاخره او را به کوفه یا بصره تبعید نموده و از مردم خواسته شد که از نزدیک شدن به وی حتما خودداری کنند و گرنه مجازات خواهند شد.

این همه دوز و کلک ها برای آن بود که مردم با اهل بیت پیامبر تماس پیدا نکرده و از قرآن و معارف نجاتبخش آن چیزی سر در نیاورند و این سخت گیری ها، یواش یواش اثر خود را گذاشت و اهل بیت پیامبر تقریباً به بوته فراموشی سپرده شدند.

اینک در ذیل به روایتی در این زمینه توجه فرمائید

در مجلسی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و ابن عباس و عده ای دیگر حضور داشتند مردی وارد شد و یک راست پیش ابن عباس رفته و درباره مشکل خود از او سوال کرد ابن عباس سر به زیر انداخته و حاضر نشد در حضور حضرت سیدالشهداء جواب آن مرد را بگوید در این هنگام امام آن مرد را به پیش خود فرا خواند و چنین فرمود: ای پسر ازرق بیا پیش من تا جواب سوالت را بگویم، آن مرد با کمال بی ادبی و جسارت گفت: من از تو نپرسیدم، ابن عباس از برخورد بی ادبانه آن مرد با ریحانه رسول خدا به شدت ناراحت شده و آن مرد را مورد عتاب و خطاب خود قرار داده و چنین گفت: ای پسر ازرق او پسر محبوب رسول خدا و حجت خدا و دریای بیکران علوم اسلامی است تنها اوست که علوم و معارف بی پایان قرآن را در حیظه علم خود دارد ماهمه باید در مقابل او زانوی ادب بر زمین و دست نیاز به سوی وی بگشائیم.

این خود نشانی از آن است که برای آنکه به خیال خود عدم صلاحیت علمی اهل بیت پیامبر را به مردم بقبولانند چه تبلیغات دامنه دار و بی آرمانه ای راه انداخته بودند، در پیرو این رویه های سیاسی ظالمانه بود که بنی امیه آن دشمنان قسم خورده پیامبر قرآن و اهل بیت توانستند در منابر اسلام و مجالس عمومی آشکارا زبان بر لعن و سب اهل بیت و اسائه ادب نسبت به آنان بکشایند لذا هشتاد سال تمام خطبا و ائمه جمعه بنی امیه بالای منابر علی و اولاد علی را سب می کردند و مردم را وادار به دشمنی و سب آنان

نمودند و علمای دلباخته پول و مقام نیز در این راستا آنان را یاری دادند بر این اساس بود که قاضی آنها شریح بن حارث معروف به نام اسلام قتل فرزند رسول خدا را یک تکلیف دینی قلمداد کرد و چنین نوشت: انّ الحسین خرج من دینه جدّه فدمه هدر بدرستیکه حسین از دین جدش خارج شده است بنابراین ریختن خون او مباح است.

بدین ترتیب چنین به خورد مردم دادند که حسین از دین جدش خارج و کافر شده است در روایتی آمده:

« و قال - یعنی الحسین - یا ویلکم علی تقاتلونی؟ علی حقّ ترکتہ؟ ام علی سنّه غیرتها؟ ام علی شریعه بدلتها؟ » (امام فرمودند: وای بر شما بر چه اساسی با من می جنگید؟ آیا حقّی را ترک کرده ام یا سنتی را تغییر داده ام و شریعتی را عوض کرده ام؟! !!) قالوا: بل تقاتلک بغضا منّا لایبک و ما فعل بأشیخنا یوم بدر و حنین (گفتند: بر اساس عداوت بر پدرت آنچه به بزرگان ما در بدر و حنین روا داشته است با تو می جنگیم؟)

آن وقت امام های گریست

صاحب شفاءالصدور از اسماء بنت عمیس چنین روایت کرده است:

هنگامی که رسول خدا همان ساعات ولادت حسین قنذاقه آن حضرت را به دست گرفت سیل اشک بر گونه های مبارکش جاری شد و فرمود:

« انه سیکون لک حدیث اللّهم العن قاتله - لا تعلمی فاطمه بذلک »

ای فرزند، تو داستان دلخراشی در پیش داری، پروردگارا بر قاتلش لعنت کن - بعد به اسماء فرمود این ماجرا را برای فاطمه نقل نکن.

حقانیت های باورداشت های شیعه در منابع خود اهل سنت

باور داشتن معتقدات حقه جز از راه استدلال و فراهم آوردن مستندات آن از هر گونه ارزش علمی و منطقی به دور و کاربرد صحیح و قانع کننده ای ندارد برای فراهم آوردن عقائد حقه کافی است به منابع اهل سنت مراجعه شود تا روشن شود که ائمه حدیث و علمای بزرگ و روایتشان در رابطه با احتضار رسول خدا و سخنان آن حضرت در آن روز چه مطالبی نوشت و روی صحت آن تأکید اکید ورزیده اند. آنان خودشان می نویسند:

رسول خدا سه روز پیش از عروجش به ملکوت اعلی که مصادف با روز پنج شنبه بود (یعنی روز دوشنبه از ماه صفر سال یازدهم هجرت از دنیا رفت و سه روز پیشش میشود روز پنجشنبه) در خانه خود در حالیکه آخرین روزهای عمر پر برکتشان را سپری می کردند و جماعتی از صحابه نیز حضور داشتند ضمن سفارش پاره ای از اهم مسائل اسلامی فرمودند:

« ایتونی بصحیفه و دوات اکتب لکم کتابا لن تضلوا ابدا »

کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا در آن چیزی بنویسم که پس از من هرگز به ضلالت و گمراهی دچار نشوید.

آنان که از برخوردها و رفتار پیشین رسول خدا اطلاع داشتند فهمیدند که آن حضرت در آخرین لحظات زندگی چه کار می خواهد بکند و آن چیزی که در رابطه با آن می خواستند سند کتبی از خود به جا بگذارند جز تعیین امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت چیز دیگری نیست در این میان عمر از میان حاضرین از جای خود بلند شده و پس از اینکه بر بالین آن بزرگوار هیاهو و سر و صدای ناراحت کننده ای راه انداخت چنین گفت:

« ان النبی غلبه الوجع و انه لیهجر عندکم القرآن حسبنا کتاب الله »

پیامبر بر اثر چیرگی مرض بر، ایشان دچار پریشان گویی شده و هذیان می گوید، هم اکنون کتاب خدا در دسترس شماست و آن برای ما کافی است.

در حالیکه یا نمی دانست و یا به روی خود نمی آورد که قرآن بدون آشنای به مطاوی آن و مفسر شایسته آن اصلا با مردم حرف نمی زند و در این صورت کسی نمی تواند از دستورات و رهنمود های گرانبهای آن استفاده کند.

در این هنگام اختلاف و مجادله لفظی و سر و صدا در خانه پیامبر و در حضور آن حضرت به وقوع پیوست که جدا مایه شرمساری است حاضرین بر بالین آن حضرت با سر و صدای زیاد درباره دستور اخیر رسول خدا با هم صحبت می کردند و آن حضرت چشم گشوده و دستور دادند خانه را ترک کنند. در روایتی آمده که ابن عباس بعدها هنگامی که این خاطره تلخ و حادثه ساز را یاد می کرد گریه دردناکی سر میداد و میگفت :

« یوم الخمیس و ما یوم الخمیس » (آه از روز پنج شنبه دردا که روز پنج شنبه حادثه آفرین و شومی بود آن روز پنج شنبه) دشمنان دوست نمای اسلام حربه خطر ناک خود را از کجا به دست آورده اند ؟

وقتی این داستان و امثال آن را می بینیم می فهمیم که سخن این روشنفکران به اصطلاح دلسوز و خیر خواه از کجاها مایه گرفته و با چه ضربه خطرناکی دارند بر ملت خوش باورو به دور از حيله و کلک های سیاسی اسلام شکر خرد می کنند. آری این دلسوزی و توصیه خائنانه که امروز به منظور مبارزه بی سر و صدای خزننده بر ضد اهل بیت قرآن دین اسلام و به طور کلی دین و حتی خدا انجام می گیرد چیز نوظهوری نیست بلکه سابقه تاریخی طولانی دارد که مبتکر آن عمر بن الخطاب است .

عدم قبول سنت با قبول قرآن تضاد شدیدی با هم دارند :

این آقایان که امروز شعار (ما قرآن را قبول داریم ولی سنت تکیه گاه مورد اطمینانی نیست) را گرفته علم سنگه راه انداخته اند و متوجه نیستند که عدم قبول سنت با قبول قرآن تنها در تضاد شدیدی قرار دارد تنها یک نظر سنجی در آیه شریفه :

« والنجم اذا هوی ما ضل صاحبک و ما غوی ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی »

تضاد مورد ادعا را به خوبی نشان می دهد زیرا این آیه شریفه گفتار رسول خدا را که همان سنت است وحی قلمداد کرده و بر آن اعتباری در عرض اعتبار قرآن عطا فرموده است . پس کلمه جاویدان رسول خدا در آخرین روزهای عمر پر برکتش یعنی : « ایتونی بصحیفه و داوات اکتب لکم کتابا » نیز وحی بوده و همچون قرآن و هم عرض آن حجیت دارد .

قرآن می فرماید : گفتار پیامبر وحی است و واجب الاتباع و عمر و مقلدین روشنفکر و منافق او که در اعماق دلشان می خواهند تیشه بر ریشه اسلام و قرآن بزنند ولی به ظاهر از قرآن دم می زنند می گویند : گفتار رسول خدا مورد اطمینان نبوده و اتکاء بر آن درست نیست جای زهی تأسف .

و در آیه دیگری می فرماید : « و ما کان لمومن و لا مومنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا » (درباره هر کاری که خدا و پیامبر او حکم صادر کرده اند هیچ مرد و زن مومن در قبول و عدم قبول آن مختار نیستند یعنی بدون تردید حکم خدا و رسول او را باید بپذیرند و هر کس به خدا و پیامبر او عصیان بورزد در گمراهی آشکاری قرار گرفته است) این آیه شریفه نیز در مقابل فرمان رسول خدا بر آوردن کاغذ و قلم به آن حضرت حق تصمیم گیری و مداخله بر هیچ کس اعم از عمر و غیر او نداده و سخن بر خلاف فرمان رسول خدا را با واژه عصیان و مرتکب آن را منحرف از جاده ثواب توصیف کرده است .

و در آیه ای دیگر می فرماید : « ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا » (هر آنچه را که رسول خدا شما را به آن امر می فرماید فرمان ببرید و از هر آنچه که شما را از آن نهی می فرماید دوری کنید)

تردیدی در آن وجود ندارد که اقدام به مخالفت مفهوم آیه عصیان و ضلالت است حالا رسول خدا دستور می دهند قلم و کاغذ بیاورید و او می گوید : او هذیان می گوید آوردن قلم و کاغذ لزومی ندارد در آیه دیگر می فرماید : « أطيعوا الله و اطیعوا الرسول » (از خدا و پیامبرش اطاعت کنید) به موجب این آیه عمل عمر بر خلاف این فرمان آسمانی عصیان به خدا و پیامبر گرامیش بوده

است. در آیه دیگری می فرماید: «ألیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی» (امروز دین خود را برای شما تکمیل و نعمت خود را برای شما تمام کردم) پروردگار متعال نعمت های زیادی برای انسان ارزانی داشته داشته که مهمترین آنها ولایت امیرالمومنین و ائمه طاهرین از اولاد آن بزرگوار است که منظور از ولایت آنها در اینجا دوست داشتن و پیروی از فرامین آنان و دوری از بغض و عداوتشان و نواهی آنان است که در این آیه شریفه خدا به نعمت بزرگش یعنی ولایت اهل بیت پیغمبر به سر مسلمانان منت می گذارد لازم به توضیح نیست که اطاعت از فرمان و دوری از منهیات آنان همان سنت پیامبر است و در آیه دیگری چنانچه قبلا به عرض رسید می فرماید: «و أنزلنا علیک الذکر لتبین للناس» (ما قرآن را برای تو فرو فرستادیم تا آن را برای مردم بیان و تفسیر نمایی) و عرض کردیم که باید در کنار قرآن مفسر معصوم باشد تا مردم بتوانند از رهنمودهای گرانبهای آن استفاده نمایند پس با این حساب تنها حدیث رسول خدا و اهل بیت گرامی اوست که کار بسیار مهم بیان و تفسیر قرآن را تضمین می نماید و در آیه دیگر می فرماید: «و أما بنعمه ربک فحدث» شاهد در این آیه مبارکه حرف «باء» که به اول کلمه «نعمت» آمده بآء سببیه باشد در این صورت معنی آیه چنین می شود:

(اما بوسیله نعمت ولایت و به عبارت دیگر با استمداد از نعمت قدرت بیان و تفسیر قرآن که به تو داده ایم در پیرامون اعتقادات عبادات معاملات اسلامی با مردم سخن بگو.) والسلام علی من التبع الهدی سید محمد ضیاء آبادی

بخش پنجم: وظیفه ای در مقابل دشمنان

فلسفه لعن

فلسفه لعن

چرا شیعه دشمنان اسلام و مسلمین و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش را لعن می کند؟ آیا واژه لعن و به طور کلی تبری، موجب خشونت گرایی و دشمن تراشی نیست؟ آیا موجب تفرقه بین مسلمانان و در نتیجه، تسلط کفار نمی گردد؟ بهتر آن نیست شیوه ای دیگر پیش روی قرار دهیم، به جای گلوله از گل سخن بگوییم و استراتژی «صلح و سکوت و سلام» را برگزینیم؟ اینها سؤال ها و اشکال هایی است که از طرف مخالفین مطرح می شود، و نیز گاهی مشاهده می شود که در بین جوان ها نیز این سؤال مطرح است که: چرا ما دشمنان گذشته خود را لعن می کنیم و از آنان تبری می جوئیم؟ در این قسمت به این موضوع مهم می پردازیم.

لعن در لغت

راغب اصفهانی می گوید: «لعن به معنای طرد و دور کردن با غضب است. لعن اگر از جانب خدا باشد در آخرت به معنای عقوبت و در دنیا به معنای انقطاع از قبول رحمت و توفیق است. و اگر از انسان باشد به معنای دعا و نفرین و در خواست بر ضرر غیر است.» (۱)

طریحی می گوید: «لعن به معنای طرد از رحمت است.» (۲)

ابن اثیر می گوید: «اصل لعن به معنای طرد و دور کردن از خداست. و از خلق به معنای سب و نفرین است.» (۳)

لعن در پرتو قرآن و روایات

خداوند متعال در قرآن کریم ۳۷ بار «لعن» را با انتساب به خودش و نیز یک بار با انتساب به مردم به کار برده است. و این حدّ به کار بردن این واژه فی حدّ ذاته دلیل بر مشروعیت لعن از حیث اصل اولی است. و در قرآن هیچ موردی وجود ندارد که از لعن نهی شده باشد، در حالی که از سب نهی شده است؛ آن جا که می فرماید " وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا " (۴) و شما مؤمنان به آنان که غیر خدا را می خوانند دشنام مدهید تا مبادا آنان هم از روی دشمنی و جهالت خدا را دشمنانم دهند».

هم چنین با مراجعه به سنت نبوی پی می بریم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تعبیر «لعن» و مشتقات آن را در موارد بسیاری، حتی در خصوص مسلمانان و برخی از صحابه به کار برده است؛ نهی هایی که با غضب شدید همراه بوده است؛ به جهت کارهای زشتی که از آنها صادر شده بود. با مراجعه به موسوعه هایی که در مورد احادیث نبوی نوشته شده پی می بریم که بیش از سیصد مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر دیگران لعن کرده اند. (۵)

پیامبر (صلی الله علیه و آله): «خدا لعنت کند شراب، شرابخوار، ساقی، بایع و مشتری آن را» (۶) و نیز فرمود: «خدا لعنت کند رشوه دهنده و رشوه گیرنده را در قضاوت» (۷) و نیز فرمود: خدا لعنت کند ربا و گیرنده و دهنده و نویسنده و شاهد... آنرا (۸).

مصادیق لعن در قرآن کریم

با مراجعه به قرآن کریم پی می بریم که خداوند متعال لعن را در چهار مورد به کار برده است:

- ۱- در مورد ابلیس؛ آن جا که می فرماید: " وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ " (۹) و همانا لعنت من برتوست تا روز جزا».
- ۲- در مورد عموم کافرین؛ آن جا که می فرماید: " إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا " (۱۰) «همانا خداوند لعنت کرده کافران را و برای آنان جهنم را آماده نموده است».
- ۳- در مورد اهل کتاب به طور عموم و یهود به طور خصوص؛ آن جا که می فرماید: " لَعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ " (۱۱) «لعنت شدند کسانی که از بنی اسرائیل کافر شدند، به زبان داود و عیسی بن مریم».
- ۴- مواردی که لعنت بر عنوان عامی وارد شده، که قابل انطباق با مسلمین است؛ مثال:
 - (الف) عنوان ظالمین: " أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ " (۱۲) «آگاه باش لعنت خدا بر ظالمان است».
 - (ب) عنوان کاذبین: " وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ " (۱۳) «و بار پنجم قسم یاد کند که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغ گویان باشد».
 - (ج) عنوان ایذای رسول صلی الله علیه و آله: وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۱۴) و کسانی که خدا و رسول را اذیت می کنند خداوند آنان را در دنیا و آخرت مشمول لعنت خود قرار داده است.
 - (د) عنوان رمی محصنات به زنا: " إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ " (۱۵) «کسانی که به زنان با ایمان و پاک دامن بی خبر از کار بد تهمت بستند محققاً در دنیا و آخرت ملعون شدند».
 - (ه) عنوان قتل مؤمن: " وَمِنْ يَفْتُلِ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَعَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا " (۱۶) «وهرکس مؤمنی را به عمد بکشد مجازاتش آتش جهنم است که در آن جاوید معذب خواهد بود. خدا بر او خشم و لعنت کند، و عذابی بسیار شدید برایش مهیا سازد».
 - (و) عنوان نفاق: " وَعِيدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُ لَهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ " (۱۷) «خدا مرد و زن از منافقان و کافران را وعده آتش دوزخ و خلود در آن داده، همان دوزخ برای کیفر آنان کافی است، و خدا آنان را لعن کرده و برای آنان عذاب ابدی است».
 - (ز) عنوان فساد و قطع رحم: " فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ " (۱۸) «آیا شما اگر برگردانید، فساد در زمین خواهید کرد و رحم خود را قطع خواهید کرد، اینانند کسانی که لعنت شده اند».

وَأَعْمَىٰ أَبْصِيرَهُمْ (۱۸) «شما منافقان اگر از فرمان خدا و طاعت روی برگردانید یا در زمین فساد و قطع رحم کنید باز هم امید دارید؟ اینان همین منافقانند که خدا آنان را لعن کرده و گوش و چشمشان را کور گردانید.

حکمت لعن و تبری

در روایات اسلامی به حبّ و بغض توجه خاص شده است؛ چه در سطح کلیّ، آن جا که می فرماید: «هل الإيمان إلاّ الحبّ و البغض (۱۹)؛ آیا دین غیر از حبّ و بغض است»، و چه در مورد و مصداق خاص، همانند آن که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علیّ (علیه السلام) می فرماید: «یا علیّ حبّک ایمان و بغضک نفاق (۲۰) ای علی! حب تو ایمان و بغض تو نفاق است.

به چه دلیل این همه به حبّ و بغض تأکید می شود؟ این سؤال را با بیان چند نکته توضیح خواهیم داد:

۱- می دانیم که حبّ و بغض دو نیروی بسیار عظیم است که اگر در حدّ کمال در وجود انسان یافت شود، اثر بسیار عظیمی خواهد داشت؛ مثلاً کسی که محبّت شخصی را به جهت آن که مظهر همه خوبی هاست در دل داشته باشد، این در حقیقت بیانگر عشق و محبّت او بخوبی هاست و این عشق و محبّت نیروی بسیار عظیمی است که می تواند تمام قوا را در اختیار گرفته و به سوی محبوب اصلی - که همان خداوند متعال است - سوق دهد. و این همان کمال و سعادت مطلوب انسان است.

۲- از طرفی دیگر، بغض نیز در صورتی که در دل انسان نسبت به یک نفر که کاملاً شقی به وجود آید، در حقیقت در وجود انسان تمام نفرت ها جمع می شود تا از آن شخص بیزار شود، و این در حقیقت بیزاری از بدی هاست و از هر چه که انسان را از خدا دور می کند.

۳- اسلام بر خلاف برخی ادیان، مانند سکه دو رویی است که به لحاظ ضرورت اجتماعی به هر دو امر مهمّ (تولّی و تبری) سفارش کرده است. انسان نمی تواند خوب و بد و یا مظهر خوبی ها و بدی ها، را با هم دوست داشته باشد، زیرا دو امر متضادند.

۴- روان شناسان نیز بر این امر مهمّ تأکید دارند که بهترین راه (عمومی و خصوصی) برای تشوق مردم به حقّ و حقیقت و دوری از فساد و بدی ها ارائه الگوهایی کامل از هر دو طرف است، که از حیث ادبی و هنری و روانی اثر بسیاری در جامعه می تواند داشته باشد.

۵- حبّ و بغض تنها در قلب نمی ماند، بلکه ظهور و بروز دارد و مادامی که با منع شرعی و عقلی مزاحمت نکند اشکالی ندارد، بلکه رجحان هم دارد. این مطلب از حیث روانی نیز قابل تأمل است، زیرا ابراز و اظهار یک مطلب سبب تلقین در نفس انسان و ملکه شدن آن می شود. از همین رو ابراز تبری و تولّی در ساختن شالوده روحی انسان بسیار مؤثر است.

۶- تبری و تولّی و لعن کردن در حقیقت شعار دادن و اعلان خطر و بشارت است؛ اعلان خطر است به مردم که ای مردم! مواظب باشید دشمنانی در کمین بوده و هستند تا دین شما را ضایع کرده و شما را از مسیر مستقیم منحرف سازند، از آنان پیروی نکنید. اعلان بشارت است به مردم در این که: ما الگوهایی بسیار کامل و خوب داریم که اگر دنبال آنها رفته و از آنان پیروی کنید، قطعاً به حقّ و حقیقت و لقای الهی خواهید رسید و این در حقیقت از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر اجتماعی است

۷- اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جهاتی مورد توجه خاص مسلمانان اند، زیرا آنان کسانی اند که آن حضرت را درک کرده و از او سخن شنیده و سیره عملی اش را مشاهده نموده اند. از طرفی، به جهت فداکاری هایی که برخی از آنان در راه حفظ و گسترش اسلام داشته اند قابل تقدیرند؛ از همین رو مسلمانان توجه خاص به آنان دارند. از سوی دیگر، کسانی که سدّ راه پیشرفت واقعی اسلام بودند و باعث انحراف در جامعه اسلامی می شدند، بزرگ ترین ضربه را به اسلام و مسلمانان زده اند، به همین علت است که الگوهای خوب و بد از میان صحابه انتخاب می شود.

با این وصف، به این نتیجه می رسیم که مسئله تولّی و تبری و لعن از ضروریات اجتماعی و از راه های سوق دادن مردم به حقّ و

حقیقت و دوری از فساد و تباهی است. آری، آنچه در باب لعن از آن نهی شده این است که لعن دائمی انسان باشد، همان گونه که در روایات به صیغه مبالغه از آن نهی شده است. در مصادر حدیثی عامه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد است که مؤمن، لعن - یعنی بسیار لعن کند - نیست. (۲۱)

ولی مرحوم فیض کاشانی آن را به لحاظ کمی و عددی گرفته و حدیث را این گونه معنا کرده است: «مؤمن نباید همه را لعنت کند، ولی از لعن مستحقان جلوگیری نکرده است، و گرنه می فرمود: «لا-تکونوا لاعنین» زیرا بین این دو تعبیر فرقی است که صاحبان ادب می فهمند. (۲۲)

چگونه ممکن است کسی تبری را از مستحق آن مضایقه کند، در حالی که خداوند متعال می فرماید: "قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَيُّدًا" (۲۳) برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم و اصحابش اقتدا کنید که آنان به قوم خود گفتند: ما از شما و بت های شما که به جای خدا می پرستید به کلی بیزاریم. ما مخالف و منکر شمایم و همیشه میان ما و شما کینه و دشمنی خواهد بود.

محل نزاع

حقیقت این است که بین هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی در اصل مسئله لعن اختلاف چندانی نیست و فقط برخی از افراد ساده لوح و خشک در اصل مسئله احتیاط میورزند، ولی اکثر قریب به اتفاق، اصل جواز لعن را قبول دارند، و اگر اختلافی هست در متعلق و محل لعن است.

همان گونه که گفته شد، شیعه امامیه لعن را بر برخی از صحابه به کار می برد که منشأ فساد در جامعه عصر خود و بعد از آن تا روز قیامت شده اند، و از آن جا که صحابه، مورد توجه خاص و برای عموم مردم محک دین اند، شیعه امامیه ضرور می داند که با اعلام براءت از آنان مردم را از این خطر بزرگ آگاه سازد، که این فرد یا دسته خطر سازند، تا مردم از او و دسته و طرفدارانش دوری گزینند و در راه و عقیده اش قرار نگیرند و این در حقیقت از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است.

ولی اهل سنت می گویند: کاری به صحابه نداشته باشید، همه را تقدیس کنید، ولو احیاناً کار زشتی انجام داده اند، چون اینها واسطه فیض تشریح از طریق پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر ما می باشند. ولی شیعه امامیه به این نکته نیز توجه دارد که با وجود امامان معصوم و رهبران الهی - که مورد توجه خاص خدا و رسول بوده اند - قبح و تضعیف و تبری از برخی صحابه مشکلی ایجاد نمی شود. ما - همانند برخی از منصفان اهل سنت - عدالت کل صحابه را قبول نداریم، به نص آیات و روایات صحیح اسلامی از طریق فریقین، برخی از صحابه کارهای بسیار زشتی انجام دادند که بعضی از آنها جنبه شخصی نداشته، بلکه سبب انحراف عظیم در جامعه اسلامی شده است از همین رو لعن آنان هیچ مشکلی را به وجود نخواهد آورد. این موضوع در بحث «عدالت صحابه» به طور مفصل بیان شده است.

تصریح قرآن و سنت به لعن برخی از صحابه

قبلا اشاره شد که قرآن کریم لعن را در چهار محور به کار برده است که قسمت چهارم از آن مورد نظر ماست، که با اطلاق لعن بر مورد عام شامل برخی از صحابه نیز شده است، و حتی در برخی از موارد شخص صحابی لعن شده است، از آن جمله این آیه شریفه است: "وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا" (۲۴) ای رسول ما به یاد آور وقتی را که به تو گفتیم خدا البته به همه افعال و افکار مردم محیط

است و ما رؤیائی که به تو ارائه دادیم جز برای آزمایش و امتحان مردم نبود، و درختی که به لعن در قرآن یاد شده و ما به ذکر این آیات عظیم آنان را می ترسانیم و لکن بر آنان طغیان و کفر و افکار شدید چیزی نیفزاید».

مفسران در ذیل این آیه می گویند: مراد از شجره ملعونه در قرآن، شجره و اصل و نسب حکم بن ابی العاص است و مقصود از خواب و رؤیا، رؤیایی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خواب دیدند که فرزندان مروان بن حکم یکی پس از دیگری بر منبرش می نشینند» (۲۵).

هم چنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) در موارد زیادی برخی از صحابه را لعن کرده که از مشهورترین آنها حکم بن ابی العاص، و هر کس در صلب او است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وای بر امت من از آنچه در صلب اوست» (۲۶).
نصر بن مزاحم منقروی به سند خود از براء بن عازب نقل می کند: روزی ابوسفیان با فرزندش بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شد، حضرت فرمود: «بارخدا! لعنت فرست بر تابع و متبوع (۲۷) یعنی بر معاویه و ابوسفیان».

لعن نوع و شخص

ابو حامد غزالی در مورد لعن قاعده ای را ابداع کرده که با روایات ذکر شده منافات دارد، و آن این که لعن بر دو نوع است: قسمی از آن جایز است و آن لعن بر عنوان کلی است با اوصاف خاص، مثل: «لعنه الله علی الکافرین و المبتدعین و الظالمین و آکلی الربا و...» و قسمی دیگر لعن شخص خاص و معین است که خطر آن بزرگ است، مثل این که بگوید: زید، خدا لعنتش کند و... و اگر بر فرض خواستید شخص معینی را که کفر یا فسقش ثابت شده لعن کنید، او را با تعلیق لعن کنید، به این معنا که اگر توبه نکرده است، خدا لعنتش کند (۲۸).

ابن تیمیه نیز شبیه همین تفصیل را در کتاب الفتاوی الکبری نقل کرده است (۲۹).
در این جا ذکر چند نکته در جواب این دو لازم است:

۱- همان طور که اشاره شد، افراد و اشخاصند که الگو قرار می گیرند، نه انواع از همین رو در اظهار ولایت و براءت نیز باید افراد مورد نظر باشند.

۲- در روایاتی که به آن اشاره شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) افراد خاص را مورد لعنت قرار داده اند. در روایت است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا یک ماه کامل قاتلان اصحاب بئر معونه را در نمازهایش لعنت می کرد. و اگر در موردی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از لعن نهی کرده است باید آن را توجیه نمود، مانند حدیثی که بخاری آن را روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در موارد متعددی به شارب خمر حد جاری ساخت، ولی از لعن کردن او نهی فرمود (۳۰) ممکن است نهی پیامبر به جهت علم حضرت به حسن عاقبت او باشد. خصوصاً آنکه پیامبر بنا بر نقل روایات دیگر شرابخوار را لعن کرده است (۳۱).

۳- مورد بحث ما در مواردی است که اشخاص فاسق بر فسق و گمراهی و ضلالت باقی بوده و با آن از دنیا رفته اند. ما این گونه افراد را لعن می کنیم، کسانی که با انحرافاتشان مسیر جامعه اسلامی را به گمراهی کشاندند، که آثارش تا کنون وجود داشته و بر جای مانده است.

۴- بدی ها را می توان بر دو نوع تقسیم نمود: یکی آن که جنبه شخصی دارد، مثل شرب خمر و غیره، و دیگری جنبه عمومی دارد که باعث انحراف جامعه و الگو قرار دادن آن است، مثل بدعت گذاری در دین، یا این که عملی زشت از شخصی صادر شود که برای مردم الگوست، زیرا سبب تشویق این عمل زشت می شود. اگر لعن شخص جایز است در قسم دوم است نه اول، زیرا نوع اول در حقیقت غیبت است، که اسلام از آن نهی اکید کرده است. از همین رو در روایات اسلامی آمده است: اگر عالم فاسد شود، عالم فاسد می گردد. لذا می بینیم که قرآن به صراحت شخص معین را مورد لعن قرار داده و می فرماید: "وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ

كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۲) و بار پنجم قسم یاد کند که لعن خدا بر او باد اگر از دورغ گویان باشد. هم چنین مشاهده می‌کنیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشخاص را به طور معین و مشخص لعن و نفرین می‌کند، مانند: ابوسفیان، معاویه و... در تاریخ نیز آمده است که عمر بن خطاب، خالد بن ولید را به جهت کشتن مالک ابن نویره مورد لعنت قرار داد (۳۳) امام علی (علیه السلام) عبد الله بن زبیر را در روز قتل عثمان لعن و نفرین کرد (۳۴) هم چنین، عبد الله بن عمر فرزندش را سه بار لعن و نفرین کرده است (۳۵).

غزالی می‌گوید: سه صفت است که مقتضی لعن است: کفر، بدعت و فسق. (۳۶)

لعن نه سب

آنچه را که مورد بحث قرار داده و جواز و رجحانش را ثابت کردیم، لعن و نفرین بود نه سب، زیرا بین این دو واژه فرق است. سب در لغت به معنای شتم و دشنام آمده است. (۳۷) طریحی می‌گوید: شتم آن است که توصیف کنی چیزی را به صفتی که در آن نقص است. (۳۸)

اسلام نه تنها اجازه لعن و نفرین را داده است، بلکه آن را امر راجح می‌داند ولی از سب و شتم نهی کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: "وَلَا تَسِبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسِبُّوا اللَّهَ عَدُوًّا بَغِيْرَ عِلْمٍ" (۳۹) و شما مؤمنان بر آنان که غیر خدا را می‌خوانند دشنام مدهید تا مبادا آنها هم از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند. ممکن است نهی از سب را به صورت مواجهه با کفار و بت پرستان حمل نماییم، اما در صورتی که مخفیانه یا نزد مسلمانان باشد اشکالی ندارد زیرا در این صورت سب باعث نمی‌شود که آنان نیز، سب را در مورد خداوند متعال به کار برند.

هنگامی که امیر المؤمنین (علیه السلام) شنید که عمرو بن حمق و حجر بن عدی اهل شام را در جنگ صفین سب می‌کنند، آنان را از این عمل باز داشت و فرمود: «من بر شما کراهت دارم که بسیار سب کننده باشید، ولی اگر اعمال آنان را توصیف کرده و احوال آنها را به مردم گوشزد کنید بهتر است...» (۴۰)

اسناد

- ۱- مفردات راغب، ص ۴۷۱، ۳.
- ۲- مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۰۹.
- ۳- النهایه، ج ۴ ص ۳۳۰.
- ۴- انعام آیه ۱۰۸.
- ۵- موسوعه اطراف الحدیث النبوی، ج ۶، ص ۵۹۴-۶۰۶.
- ۶- سنن ابی داود ج ۳ ص ۳۲۴.
- ۷- مسند احمد ج ۲ ص ۳۸۷.
- ۸- الجامع الصغیر ج ۲ ص ۴۰۶.
- ۹- ص آیه ۷۸.
- ۱۰- احزاب آیه ۶۴.

- ۱۱- مائده آیه ۷۸.
- ۱۲- هود آیه ۱۸.
- ۱۳- نور آیه ۷.
- ۱۴- احزاب ۵۷
- ۱۵- نور ۲۳
- ۱۶- نساء ۹۳
- ۱۷- توبه ۶۸
- ۱۸- محمد ۲۲ و ۲۳
- ۱۹- کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۵؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۴۱، ح ۱۶.
- ۲۰- معانی الأخبار، ص ۲۰۶؛ بحار الانوار ج ۳۰، ص ۴۲، ح ۱۳.
- ۲۱- کنز العمال، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۷۲۰.
- ۲۲- المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۲۲۲.
- ۲۳- ممتحنه (۶۰) آیه ۴.
- ۲۴- اسراء (۱۷) آیه ۶۰.
- ۲۵- تفسیر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۲۳۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۸۱، تفسیر روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۰۵.
- ۲۶- مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۱؛ صواعق المحرقة، ص ۱۷۹ و در المنثور، ج ۴، ص ۱۹۱.
- ۲۷- وقعه صفین، ص ۲۱۷.
- ۲۸- حیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۳۳ - ۱۳۵.
- ۲۹- الفتاوی الکبری، ج ۴، ص ۲۲۰.
- ۳۰- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴.
- ۳۱- جامع الصغیر ج ۲ ص ۴۰۶.
- ۳۲- نور (۲۴) آیه ۷.
- ۳۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۱؛ کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۳۵۸ و شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۹.
- ۳۴- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۴.
- ۳۵- جامع بیان العلم و فضله، ج ۱۶، ص ۴۱۴، ح ۴۵۱۷۴.
- ۳۶- احیاء علوم الدین ج ۳ ص ۱۰۶.
- ۳۷- النهایه، ج ۴، ص ۳۳۰، صحاح اللغه، ج ۱، ص ۱۴۴؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۴۵۵ و مجمع البحرین، ج ۲، ص ۸۰.
- ۳۸- مجمع البحرین، ج ۶، ص ۹۸.
- ۳۹- انعام (۶) آیه ۱۰۸.
- ۴۰- نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱۱، کلام ۲۰۱؛ الاخبار الطوال، ص ۱۶۵ و تذکره الخواص، ص ۱۵۴.

کمی از زیاد و نمی از دریا

قرآن می فرماید: (إِنَّ الدِّينَ يُؤَدُّونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا (احزاب/۵۷)؟ یعنی: بی گمان

کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آيَاءَكُمْ وَإِخْرَاقَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
(توبه/۲۳)؟

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ (بقره ۱۸۵) خدا برای شما اراده آسانی نموده و برایتان اراده سختی و مشقت ننموده است .
امام باقر در تفسیر آیه فوق فرمودند: اليسر اميرالمومنين و العسر فلان و فلان (ابابکر و عمر) هستند .

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: (إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبَدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَطِهُرُوا مِنْ سَيِّئِهِمْ وَ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعِ وَ بَاهِتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفِسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَ يَحْذَرُهُمُ النَّاسُ وَ لَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ بَدْعِهِمْ يَكْتُبُ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَ يَرْفَعُ اللَّهُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتُ فِي الْآخِرَةِ (اصول کافی ۲/۳۷۵ ح ۴) (وسائل الشيعه ج ۶، ص ۵۰۸) یعنی: هر گاه پس از من شبهه اندازان و بدعت گزاران را مشاهده کردید آشکارا از آنها بیزاری بجوید فراوان به آنها ناسزا بگویید بسیار درباره آنها صحبت و بدگویی کنید و چنان با آنها سخن بگویید که مبهوت شوند تا آنان ایجاد انحراف در اسلام را در سر نپرورند و مردم نیز از آنها دوری کنند و بدعتها را از آنها نیاموزند خداوند با این کار پاداش کار نیک برای شما ثبت می کند و در آخرت درجات شما را بالایی برد

قال الصادق عليه السلام: نَحْنُ مَعَاشِرَ بَنِي هَاشِمٍ نَأْمُرُ كِبَارَنَا وَ صَغَارَنَا بِسَيِّئِهِمَا وَ الْبِرَائَةِ مِنْهُمَا (رجال كشي: ص ۱۳۵ - بحار الانوار: ج ۴۷، ص ۳۲۳، حدیث ۱۷) یعنی: ما بنی هاشم بزرگ و کوچک خود را امر می کنیم به ناسزا گفتن به آن دو نفر و بیزاری جستن از آنان .

از مجموع این دو روایت صحیح و دیگر روایات معتبره فقهاء عظام حکم به جواز سب دشمنان ، بدعت گذاران و ظالمین حقوق اهل بیت علیهم السلام نموده اند از جمله: (منهاج الصالحین سماحه آیت الله العظمی السید ابوالقاسم الخوئی/المعاملات - مسأله ۳۰ و کتاب مصباح الفقاهه/ج ۱ ص ۴۴۱) (منهاج الصالحین سماحه آیت الله العظمی السید السیستانی/المعاملات/مسأله ۳۳ /ص ۱۴) (مبانی منهاج الصالحین/السید طباطبائی القمی ج ۷ ص ۲۴۸) (دروس تهمیدیه فی تفسیر آیات الاحکام/الشیخ الایروانی/ج ۲/ص ۷۹۶) (مصطلحات الفقه/الشیخ المشکینی ص ۲۹۲)

قال الصادق عليه السلام: مَنْ شَكَّ فِي كُفْرِ أَعْدَائِنَا وَ الظَّالِمِينَ لَنَا فَهُوَ كَافِرٌ (اعتقادات صدوق باب اعتقاد فی الظالمین: ص ۱۰۳ - بحار الانوار: ج ۸، ص ۳۳۶ و ج ۲۷، ص ۶۲) یعنی: هر کس در کفر دشمنان ما و کسانی که به ما ظلم کردند شک داشته باشد، خودش کافر است.

قال الصادق عليه السلام: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سَوْءَ مَا آتَى عَلَيْنَا مِنْ ظُلْمِنَا وَ ذَهَابِ حَقِّنَا وَ مَا رَكَبْنَا بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ مِنْ آتَى إِلَيْنَا فِيمَا وَلِينَا بِهِ (عقاب الاعمال صدوق: باب عقاب ناصب، حدیث ۶ - بحار الانوار: ج ۸ ص ۳۳۶ و ج ۲۷، ص ۵۵، حدیث ۱۱) یعنی: کسی که نفهمد و نشناسد آنچه را که بر ما وارد شد و از ظلمی که بر ما روا شد و حقی که از دست ما رفت و... پس او شریک با ظالمین است .

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: مَنْ تَأْتَمَّ أَنْ يَلْعَنَ مَنْ يَلْعَنُهُ اللَّهُ فَاعْلَمَ لَعْنَهُ اللَّهُ (رجال كشي: ج ۲، ص ۸۱۱، رقم ۱۰۱۲) یعنی: کسی که احساس گناه کند از لعن کردن شخصی که خدا او را لعنت کرده، پس لعنت خدا بر او باد.

شیخ ابوالحسن مرندی از شیخ حرعاملی صاحب وسائل شیعہ (رحمه الله علیهما) نقل می کند:

امیرالمؤمنین علیه السلام در حال طواف کعبه بود مردی پرده خانه کعبه را گرفته و صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می فرستاد، حضرت بر او سلام نمود. بار دوم حضرت او را دیدند ولی سلام نکردند، آن مرد عرض کرد یا امیرالمؤمنین! چرا این بار

به من سلام نمودید؟ حضرت فرمود: نخواستم تو را از ذکر لعن که این بار میگفتی باز دارم. چرا که لعن از صلوات بر محمد و آل محمد بالاتر است. (مجمع النورین و ملتقی البحرین ص ۲۰۸)

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله خلفا را مورد لعن خویش قرار داده اند؟

اگر بخواهیم به یکی از این مواضع اشاره کنیم میتوان از ماجرای جیش اسامه نام برد. حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین روزهای حیات شریف شان فرمان آماده باش برای جنگ با رومیان صادر نمود و فرماندهی را به جوانی به نام اسامه بن زید سپرد و آنگاه شیوخ مهاجر و انصار و بزرگان از جمله ابوبکر، عمر، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده، سعد بن ابی وقاص، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و عده دیگری را با تصریح نام آنها خواست که تا تحت امر این فرمانده جوان به ناحیه بلقاء واقع در سرزمین شام بروند و فرمود "جَهِّزُوا جِيشَ اسامَةَ لَعْنِ اللَّهِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا" یعنی مجهز کنید لشکر اسامه را لعنت خدا بر کسی که از آن سر باز زند.

(دلایل الصدق ج ۳ ص ۵، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰، مغازی ج ۲ ص ۱۱۱۷ و ...)

با این همه تاکید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر همراهی با لشکر اسامه و لعن ترک کنندگان آن، ابوبکر و عمر و عده ای از دوستانشان به بهانه دیدار با پیغمبر صلی الله علیه و آله لشکرگاه را ترک کرده و شبانه به مدینه آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله در صبح آن شب فرمودند "قد طرق لیلتنا هذه المدینه شرّاً عظیم" یعنی دیشب در این شهر شری بزرگ درآمد. حاضران عرض کردند چه شده یا رسول الله؟ حضرت فرمودند "ان الذین کانوا فی جیش اسامه قد رجع منهم نفرٌ یخالفون عن امری الا ائی الی الله منهم براءٌ ویحکم نفذوا جیش اسامه" یعنی گروهی از کسانی که در لشکر اسامه بودند مخالفت امر من نمودند و از لشکر برگشتند آگاه باشید که من از ایشان بیزارم و بسوی خدا از این قوم براءت می جویم. وای بر شما لشکر اسامه را حرکت دهید.

دفاع از حریم ولایت باعث وحدت

دفاع از حریم ولایت باعث وحدت

جدال و اختلاف بر سر مسأله‌ی امامت و جانشینی پیامبر، عمری به تاریخ ظهور اسلام دارد و مسلمانان از زمان شهادت پیامبر گرامی اسلام؟ ص، ؟ بر اثر همین اختلاف به دو فرقه مهم و عمده تقسیم شده‌اند:

سنّیان؛ که معتقدند در مورد امامت و خلافت بلا فصل هیچ گونه نصّ صریحی از جانب پیغمبر؟ ص؟ درباره‌ی شخص خاصی صورت نگرفته است و پیامبر؟ ص؟ تعیین خلیفه و امام مردم را به عهده‌ی خود آنان گذارده است تا با مشورت یکدیگر شخصی را به این مقام برگزینند.

شیعیان؛ که از نظر آنها جایز نیست، امر خلافت را در اختیار افراد امت یا عده‌ای از آنان - که اهل حلّ و عقد هستند - واگذار نمود؛ زیرا عقل سلیم حکم می‌کند که امام باید ویژگی‌ها و شرایطی داشته باشد که عصمت و قداست روحی و سرشت پاک از جمله‌ی آنهاست. (۱)

از این رو شیعه معتقد است که رسول گرامی اسلام؟ ص؟ در طول حیات خویش بارها حضرت علی؟ ع؟ را به عنوان امام و جانشین خویش به مردم معرفی و در آخرین اعلان رسمی و عمومی در غدیر خم، ایشان را علناً به مقام جانشینی و خلافت خویش منصوب کرد. محدّثین و علمای هر دو مذهب این مسأله را از جنبه‌های مختلف عقلی، کلامی، نقلی، تاریخی و... مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند؛ ولی مسلماً آن چه در درجه‌ی اول باید مورد کنکاش قرار گیرد، ضرورت و اهمّیت پرداختن به این مسأله

است. برخی افراد معتقدند: «بر فرض که پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) را در روز غدیر خم یا مواقع دیگر، به عنوان خلیفه‌ی خویش معرفی کرد و بعد از شهادت حضرت رسول (ص) به هر دلیلی - به حق یا ناحق - افرادی دیگر بر این مسند تکیه زدند؛ چه لزومی دارد که با گذشت حدود ۱۴۰۰ سال از رحلت پیامبر، باز هم با طرح حوادث آن سالها از لابه‌لای هزاران کتاب، سعی در اثبات حقیقت اعتقاد شیعه و خلافت بلافضل حضرت علی (ع) و تازه کردن این زخم کهنه‌ی تاریخ داشته باشیم؟ آیا با بازگو کردن وقایع آن دوران می‌توان زمان را به عقب بازگرداند تا تاریخ به دل‌خواه شیعه صورت پذیرد؟»

در نظر این افراد، شیعه و سنی، غدیر و سقیفه، نص و شورا و... همه یکسان‌اند و واقعه‌ی غدیر و مسأله خلافت و امامت صرفاً یک مسأله‌ی تاریخی تمام شده قلمداد گردیده که هیچ‌گونه بار اعتقادی ندارد.

ما ز محبتان علی یا عمر هیچ‌نگویم ز خیر و ز شر

حشر محبتان علی، با علی! حشر محبتان عمر، با عمر!

از این منظر، بحث در این مورد، حاصلی جز تفرقه‌افکنی بین مسلمانان ندارد و به بهانه‌ی پرهیز از تفرق و ایجاد وحدت بین جامعه‌ی عظیم اسلامی هر سعی در رد و اثبات این مسأله، نفی گردیده، همه‌ی مسلمانان به فراموش کردن وقایع آن سالها دعوت شده‌اند.

در این نوشتار سعی شده است از طریق منابع روایی و تاریخی مورد وثوق اهل سنت، این نظر به اختصار مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

توضیح آن که استفاده از کتابهای سنیان به معنی اعتبار آنها و یا بی‌اعتباری منابع شیعه نیست؛ بلکه صرفاً به منظور مشخص شدن این مطلب است که علاوه بر انبوه روایات شیعه - که امامت را اصلی‌ترین و مهم‌ترین پایه‌ی اعتقادی و اساس دین برمی‌شمرد - این مسأله در میان روایات سنیان نیز منعکس شده است.

اگر قدری در متون روایی اهل سنت تفحص کنیم، رد پای حدیث غدیر در جای جای این منابع به وضوح به چشم می‌خورد. اخبار بسیاری از غدیر و حوادث پیرامون آن - به خصوص خطبه‌ی پیامبر (ص) - در منابع اهل سنت موجود است و عبارت «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟... فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ؛ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ...» از نظر قواعد علم حدیث، جزء احادیث متواتر و بلکه فراتر از آن است که از بیش از ۱۱۰ صحابه‌ی پیامبر و ۸۵ نفر از تابعین نقل شده است. (۲)

ضیاء‌الدین مقبلی از علمای سنی (م ۱۱۰۸) می‌گوید: «اگر بنا باشد حدیث غدیر را (با این همه مدارک)، محرز و مسلم ندانیم، باید قبول کنیم که هیچ واقعه‌ای در دین اسلام قابل اثبات نیست.» (۳)

و شمس‌الدین جزری، منکران حدیث غدیر را بی‌اطلاع قلمداد می‌کند. (۴)

علمای اهل سنت چون نتوانسته‌اند بر سند و مدرک حدیث غدیر خدشه‌ای وارد کنند، در معنی لفظ مولی و دلالت این حدیث بر خلافت بلافضل حضرت علی (ع) تردید کرده‌اند. البته عده‌ای از بزرگان آنان صادقانه و به دور از تعصب، همان برداشت شیعه را از این حدیث دارند و کلمه‌ی مولا را در این جا به معنی صاحب اختیار و اولی به نفس می‌دانند. (۵)

علمای شیعه با توجه به معنای مولا - از جنبه‌ی لغت در ادبیات عرب، کاربرد متداول، فهم و برداشت عامه‌ی مردم، زبان‌شناسی، استعمال این کلمه در سایر احادیث و آیات و سایر قرائن متصله و منفصله (۶)، دلالت حدیث غدیر بر ولایت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین (ع) را در بالاترین درجه‌ی ظهور و روشنی می‌دانند و معتقدند که از حکمت به دور است، پیامبر (ص) در آن گرمای سوزان و طاقت‌فرسا انبوه مسلمانان را گرد آورد تا آنان را به این مطلب آگاهی دهد که «علی دوست و یاور شماست»؛ در حالی که قبلاً بارها این موضوع با عناوین و الفاظ مختلف تذکر داده شده بود و هیچ‌کس منکر فضایل بی‌حد و شمار حضرت علی (ع) نبود. در هر حال، طبق آیاتی که در این روز نازل شده است (۷)، خداوند ثمر دهی تمام تلاش ۲۳ ساله و از جان گذشتگی‌های پیامبر (ص) و اصحاب راستینش را منوط به نصب و معرفی امیرالمؤمنین (ع) به مقام خلافت و امامت و پیروی مردمان از آن حضرت

می‌داند و دینی تمام و کامل و مورد رضای خداوند است که همراه با ولایت علی (ع) باشد.

از این رو شیعه به ماجرای غدیر تنها به دیده‌ی واگذاری خلافت و به عنوان یک مسأله‌ی تاریخی نمی‌نگرد؛ که آرمان پیامبران و هدف از بعثت انبیا و ختم رسل، حضرت محمد مصطفی (ص) را در غدیر می‌بیند (۸) و اسلام را بدون غدیر و ولایت، دینی ناقص می‌داند و همان طور که در قیامت، تنها دین اسلام از بندگان پذیرفته خواهد شد، اسلام کسانی که ولایت حضرت علی (ع) را - به معنای صحیح آن - قبول ندارند، کامل نخواهد بود (۹) و این دین ناقص، مورد قبول و رضای خداوند متعال نیست (۱۰).

با نظر به سخنان پیامبر (ص)، همه‌ی مسلمانان عالم که نبی اکرم (ص) را اولی به نفس و صاحب اختیار خویش می‌دانند، باید حضرت علی (ع) را نیز به عنوان مولی و صاحب اختیار خود بپذیرند و در واقع مخاطب پیامبر (ص) در روز غدیر، همه‌ی مسلمانان عالم از ابتدای ظهور اسلام تا به حال بوده است و پیامبر (ص) خط مشی آینده‌ی مسلمین تا آخر دنیا را ترسیم نمودند و نوای «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» در همه‌ی اعصار جاری است و مسلماً این اطاعت امر و قبول ولایت، عملی فراتر از اقرار به لسان است و باید با اعتقاد قلبی و عملی نیز همراه باشد و مؤمنان می‌بایست تمام اعمال و اعتقادات خویش را با معیار مولای خود، امیرالمؤمنین (ع) - که همان معیار پیامبر است - بسنجند و طریق هدایت را تنها نزد آنان بجویند و طبق فرمایش پیامبر، «... فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبِ...» بر همه‌ی هدایت‌شدگان به ولایت علوی، واجب است تا نگذارند پیام غدیر به دست فراموشی سپرده شود و آن را به گوش جان راه‌گم‌کردگان برسانند.

این نکته آن قدر مورد تأکید پیامبر اکرم (ص) بود که در طول مدّت رسالت خویش، از ابتدای دعوت علنی تا آخرین دم حیات، لحظه‌ای از پرداخت به آن فروگذار نکرد و در هر فرصتی که امکان داشت، موضوع خلافت و امامت را برای مردم تبیین می‌کرد. در سال سوم هجری - ابتدای دعوت علنی - پیامبر به دستور خداوند (۱۱) چهل تن از فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد و رسالت خویش را بر آنها شرح داد و فرمود: «کدام یک از شما مرا در انجام این رسالت یاری می‌دهد تا برادر و وصی و خلیفه‌ی من در میان شما باشد؟»

در آن میان حضرت علی (ع) برخاست و گفت: «من، یا رسول الله.» پیامبر سخن خویش را تکرار کرد و دوباره حضرت علی (ع) تنها کسی بود که جواب مثبت داد. آن گاه پیامبر (ص) فرمود: «این (علی) برادر و وصی و خلیفه‌ی من در میان شماست.» (۱۲) در ادامه، از میان هزاران حدیثی که در مورد فضایل و ولایت و امامت علی (ع) در منابع معتبر اهل سنت موجود است، به چند حدیث اشاره می‌کنیم (۱۳).

پیامبر اکرم (ص) بارها و بارها در مناسبت‌های مختلف فرموده‌اند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي. مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا وَأَنْتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (۱۴)

پیامبر (ص) در این حدیث، قرآن را - به تنهایی - برای هدایت مسلمانان و رهایی از گم‌راهی کافی نمی‌داند و با گویندگان «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (۱۵) آشکارا مخالفت می‌کند و صراحت دارد که باید برای درک صحیح این کتاب الاهی، به مفسران واقعی آن - یعنی اهل بیت پیامبر که از خطا و لغزش مصون‌اند - مراجعه کرد و حقایق ناب قرآنی را نزد آنان جست؛ چرا که همه‌ی جنایاتی که در اسلام به وقوع پیوسته، به نام قرآن و اسلام، ولی به دلیل عدم شناخت صحیح آنها بوده است. (۱۶)

پیامبر (ص) در حدیثی دیگر - معروف به حدیث سفینه‌ی نوح - تنها راه نجات و رستگاری را پیروی از اهل بیت می‌داند و پیروی از هر پیشوایی که در جهت آنان حرکت نکند، سرانجامی جز گم‌راهی و ضلالت ندارد.

رسول خدا (ص) می‌فرماید: «إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِي أُمَّتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوْحٍ؛ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.» (۱۷)

پیامبر (ص) در تفسیر آیه‌ی شریفه: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، می‌فرماید: «هُوَ صِرَاطُ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.» (۱۸)

در بعضی احادیث نیز از حضرت علی (ع) به عنوان «رَايَةُ الْهُدَى» یعنی پرچم هدایت تعبیر شده است. (۱۹)

در باب اینکه حق و حقیقت بر مدار علی می گردد و حضرت علی، فاروق و جداکننده حق از باطل است هم احادیث بسیاری از علمای سنی نقل شده است.

«الحق مع علی و علی مع الحق؛ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.» (۲۰)

در جای دیگر پیامبر؟ ص؟ خطاب به حضرت علی (ع) فرمودند: «إِنَّكَ تَبْلُغُ رِسَالَتِي مِنْ بَعْدِي وَ تُوْدِي عَنِّي وَ تُسْمِعُ النَّاسَ صَوْتِي وَ تُعَلِّمُ النَّاسَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا لَا يَعْلَمُونَ: تو ابلاغ کننده‌ی رسالت من و انجام دهنده‌ی عهد من و رساننده‌ی صدای من به مردم هستی و کتاب خدا را در جهاتی که مردم نمی دانند، به آنها تعلیم می دهی.» (۲۱)

مَنْ سَيَّرَهُ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ سَيَكُنْ جَنَّةً عَدِنَ عَزَّيْهَا رَبِّي فَلْيُوَالِ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ لِيُقْتَدِ بِالْأَثْمَةِ مِنْ بَعْدِي فَأَنْتُمْ عَتْرَتِي خَلِقُوا مِنْ طِينَتِي رُزُقُوا فَهَمًّا وَ عِلْمًا.» (۲۲)

هم چنین رسول اکرم؟ ص؟ فرموده اند: یا علی! اگر کسی به اندازه‌ی عمر نوح خدا را عبادت کند و به اندازه‌ی کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق نماید و عمرش آن قدر طولانی باشد که بتواند هزار بار پیاده به حج برود، آن گاه در مکه، بین صفا و مروه، مظلومانه کشته شود، ولی ولایت تو را -ای علی!- نداشته باشد، بوی بهشت هرگز به مشام او نخواهد رسید و هرگز وارد بهشت نخواهد شد. (۲۳)

پیامبر اکرم؟ ص؟ در توضیح آیه‌ی شریفه «وَقَفَّوْهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۲۴): آنها را متوقف سازید که مورد سؤال اند»، فرمود: «يسألون عن الإقرارِ بولايةِ عليٍّ بنِ ابيطالب.» (۲۵)

پیامبر؟ ص؟ در واپسین لحظات عمر شریف خویش نیز برای اتمام حجت بر اصحاب خویش، خواست با نوشتن یک وصییت نامه، موضوع امامت و خلافت علی (ع) را برای اصحاب خویش بیان کند؛ ولی عمر (لعنه الله) - که می دید با بودن یک سند رسمی و کتبی، کار بر او سخت خواهد شد- با فریاد «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لِيَهْجُرَ، قَدْ غَلَبَهُ الْوَجْعُ: رسول خدا هذیان می گوید، بیماری بر او چیره شده است.» مانع این عمل پیامبر شد. (۲۶)

بنابر احادیث ذکر شده و سایر احادیث مذکور در کتب شیعه و سنی، در دیدگاه شیعه، مسأله‌ی خلافت و جانشینی پیامبر؟ ص؟، تنها از بُعد فردی و تاریخی مطرح نیست؛ بلکه شیعه خلافت و امامت الهی را تنها وسیله‌ی تحقق اهداف پیامبر و ادامه دهنده‌ی راه و سیره‌ی آن حضرت می داند. از این ره گذر، خلافت در معنای حکومت بر مردم، قابل غضب و واگذاری است؛ ولی امامت معصوم و مقام خلیفه‌الهی، نه اکتسابی است و نه قابل غضب و تمام شدنی. شیعه تنها راه نجاتی را که مصون از خطاست، راه امیرالمومنین (ع) و ائمه معصومین عنوان می کند و از آن جا که مسأله‌ی ولایت و امامت نقشی مهم و تعیین کننده در دست یابی به سعادت و رستگاری ابدی و رهایی از آتش عذاب الهی ایفا می کند، نیاز به بحث و بررسی در این مورد همواره احساس می شود. از این رو «امامت تنها مسأله‌ی دیروز ما نیست، که مسأله‌ی امروز جهان اسلام و مسأله‌ی رهبری امت و عامل بقا و استمرار نبوت و بالأخره، مسأله‌ی سرنوشت اسلام است.» (۲۷)

پیامدهای شوم و ناگوار همین عدم پیروی از سنت پیامبر و عدم اتخاذ دین از منبع صحیح آن و پیروی از خلفای غیر الهی، همواره گریبان گیر امت اسلام بوده است و به راستی رها کردن باب علم نبوی و مخزن علم الهی و جداکننده‌ی حق از باطل و پیروی از جویندگان قدرت و ثروت و غاصبان مقام خلافت الهی حاصلی جز تفرقه و گمراهی ندارد.

ابوبکری که با مشرکین قمار می کند (۲۸) و از خوردن شراب نیز ابایی ندارد (۲۹) و یا فرمان تهاجم به خاندان پیامبر؟ ص؟ را صادر می کند (۳۰) و بر فراز منبر به دخت پیامبر گرامی اسلام، حضرت فاطمه زهرا؟ س؟ ناسزا می گوید و او را دروغ گو خطاب می کند (۳۱) و در حالی که معنی بعضی کلمات قرآن را نمی داند، آن را به رأی خود تفسیر می کند (۳۲)، یا عمری که با جماعتی به سوی خانه حضرت علی (ع) به راه می افتد و حرمت دخت پیامبر را می شکند و آتش برمی افروزد و حضرت علی (ع) را به قتل

تهدید می‌کند تا برای ابوبکر بیعت بگیرد (۳۳)؛ آن کسی که نقل حدیث از پیامبر را نهدی می‌کند تا به زعم خود، مردم قرآن را رها نکنند! (۳۴) و به همین دلیل در زمان خلافت خود عبدالله بن مسعود و عدّه‌ای دیگر را به دلیل کثرت نقل احادیث پیامبر، در مدینه زندانی می‌کند (۳۵) و در زمان پیامبر، با آن که شراب تحریم شده است، شراب می‌خورد و می‌گوید: «اگر می‌ترسید شراب شما را مست کند، تندی آن را با مخلوط کردن با آب، بشکنید.» (۳۶) و یا آن عثمانی که ابوذر را - که در برابر چپاول‌های او از بیت المال تاب نیاورد - ربنده تبعید می‌کند (۳۷)، به روی کار می‌آیند و دیری نمی‌پاید که از اسلام ناب محمدی تنها نامی بر سر زبان‌ها باقی می‌ماند. (۳۸)

بعد از اینان نیز معاویه - که سوگند یاد کرده بود، نام پیامبر را دفن کند (۳۹) - جعّالان حدیث را به کاخ خود فرا خواند تا با پول او تاریخ زندگانی و سنت پیامبر تحریف گردد و احادیث دروغین در منقبت خلفا ساخته شود. (۴۰) و در اثر کج اندیشی و فهم نادرست از دین، چه بسیار بودند زهاد و صلحایی که برای رضای خدا به جعل حدیث رو آوردند! (۴۱)

بدین ترتیب کتب بسیاری در زمینه‌های مختلف بر پایه‌ی همین روایات دروغین ساخته شدند و رفته رفته مذاهب ساختگی یکی پس از دیگری ظهور یافته، مسلمانان را که از صراط مستقیم به دور مانده بودند، دچار تفرق نمود و روز به روز پایه‌های اتحاد اسلامی متزلزل تر شد. در حالی که طبق فرموده‌ی قرآن تنها راه رستگاری و ایجاد اتحاد، اعتصام به جبل الله المتین، حضرت علی (ع) است: «واعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (۴۲). پیامبر؟ ص؟ در تفسیر این آیه فرمود: «منظور از ریسمان خدا که باید به آن تمسک بجویند، علی (ع) و اهل بیت او هستند.» (۴۳)

آن حضرت در جای دیگری به حضرت علی (ع) فرمود: «ای علی! امت موسی به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که تنها یک فرقه‌ی آن نجات‌یابنده بود و بقیه جهنمی بودند و امت عیسی به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که تنها یک فرقه نجات‌یافته بود و بقیه گمراه. امت من نیز هفتاد و سه فرقه خواهند شد که تنها یک فرقه‌ی آنها نجات می‌یابد و بقیه در آتش خواهند بود.» حضرت علی خدمت رسول اکرم عرض کرد: «ای رسول خدا! فرقه نجات‌یابنده کدام است؟» فرمودند: «آنهايي که روش تو و یاران تو را دارند و به آن تمسک می‌جویند.» (۴۴)

در حال حاضر نیز تنها راه بازگشت به وحدت اسلامی و جلوگیری از تفرق بیشتر، میان جامعه عظیم مسلمانان، شناخت دقیق سیره و سنت پیامبر و کشف حقیقت از میان انبوه کتب است و این وحدت اسلامی «به معنی مصالحه و سازش در مسائل عقلی و استدلالی و داد و ستد امتیازات نیست.» (۴۵) و نه این است که «فرقه‌های اسلامی به خاطر اتحاد اسلامی، از اصول اعتقادی و یا غیر اعتقادی خود صرف نظر کنند و به اصطلاح، مشترکات همه‌ی فرق را بگیرند و مختصات همه را کنار بگذارند، چه این کار نه منطقی است و نه عملی.» (۴۶) بلکه بدین معنی است که فرقه‌های اسلامی باید در عین اختلافاتی که با هم دارند به واسطه‌ی مشترکات بیشتری که در میان آنان است، در مقابل دشمنان اسلام در یک صف جبهه‌بندی کنند و روشن است که جبهه‌گیری در برابر دشمن مشترک با دفاع از عقائد خود و انتقاد از مذاهب آنان و فراخواندن آنان به عقیده‌ی خویش، به هیچ وجه منافات ندارد و از این طریق با ایجاد حسن تفاهم، به دور از اعمال و سخنانی که احساسات و تعصبات مخالف را برمی‌انگیزد با بحث علمی و منطقی حقائق ناب اسلامی مطرح می‌شود و آن چه که موجب تحقق این مهم خواهد بود، پرهیز از تهمت و افترا از سوی علمای هر دو مذهب است. برخی علمای سنی با استفاده از قدرت حاکم بر جامعه مسلمانان - که اکثراً سنی‌اند - شیعیان را به باد تهمت و ناسزا گرفته‌اند و چه بسیار شیعیانی که به دلیل همین اکاذیب، بی هیچ گناهی خونشان ریخته شده و اموالشان به یغما رفته است.

ابن عبد ربّه از علمای اهل سنت در العقد الفرید می‌نویسد: «رافضیان (شیعیان)، یهود امت اسلام هستند و همان طور که یهود، دشمن مسیحیت است، شیعیان هم دشمن اسلام‌اند!» و «یهودیان تورات را تحریف کرده‌اند و شیعیان قرآن را!» (۴۷) و یا ابن حزم در کتاب خویش می‌نویسد: «شیعیان معتقدند که آیات بسیاری از قرآن کاسته شده و آیات بسیاری به آن اضافه گردیده و امامیه،

ازدواج دائم با ۹ زن را جایز می‌دانند!» و «داوود جوازی - که از بزرگان متکلمین شیعه است - می‌گوید که خدا مانند انسان گوشت و خون دارد!» (۴۸)

در جلد سوم الغدیر، ۱۶ کتاب که در آنها به شیعه نسبت‌های ناروا داده‌اند، معرفی شده و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. بعضاً شیعیانی نیز هستند که همه‌ی سنیان را ناصبی و جزء خوارج می‌دانند و به آنان به دیده‌ی عداوت می‌نگرند و بر همه مسلمانان است که با این قلم‌های مسموم - که حاصلی جز پراکندن بذر نفرت و کینه بین مسلمانان ندارند - به مبارزه برخیزند و نگذارند اتحاد امت اسلامی و دوستی و مهربانی میان فرقه‌های مختلف اسلامی در برابر دشمنان، دست‌خوش این اکاذیب و ناسزاها گردد و آن چه که در تحقق هر چه بیشتر این هدف می‌تواند الگوی ما شیعیان باشد، سیره‌ی امیرمؤمنان علی (ع) و ائمه‌ی معصومین (ع) است. حضرت علی (ع) با آنکه خلافت را طبق نصّ پیامبر حق مسلم خویش می‌دانست و در خطبه‌ها و مناشدات خویش - تا آن جا که امکان داشت و باعث دودستگی و جنگ‌افروزی میان مسلمین نبود - این مطلب را بیان می‌نمود؛ ولی هیچ گاه از جامعه‌ی مسلمین جدا نشد و هم چون یک برادر دل‌سوز و خیرخواه، مسلمانان را راهنمایی و مصالح جامعه‌ی مسلمین و اشتباهات خلفا را به آنان گوش زد می‌کرد؛ تا آن جا که بارها و بارها عمر گفت: «لو لا علیّ لهلك عمر.» (۴۹)

اسناد:

- ۱- الغدیر ۷ (الخلافة عندنا أمره الهیة).
- ۲- بزرگانی از شیعه چون مرحوم میرحامد حسین هندی (در عبقات الأنوار) و علامه‌ی امینی (در کتاب پراج الغدیر)، اسناد و مدارک و راویان این حدیث را جمع‌آوری کرده‌اند و هم‌چنین علمایی از اهل تسنن نیز به این کار پرداخته‌اند.
- ۳- تعلیق هدیة العقول إلی غایة السؤل ۲:۳۰، الغدیر ۱:۳۰۷.
- ۴- اسنی المطالب: ۴۸؛ علامه‌ی امینی بسیاری از این گونه اظهار نظرها، از علمای طراز اول سنی را در مجلّات کتاب شریف الغدیر آورده است.
- ۵- رک، الغدیر ۱.
- ۶- از جمله: آیات وارد شده در آن روز، سؤال پیامبر از مردم درباره‌ی اولی به نفس بودن خویش و شهادت مردم در مورد یگانگی خداوند و رسالت حضرت محمّد، هم‌ردیف شمردن ولایت حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) با اعتقاد به توحید و نبوت، دعای پیامبر در حقّ کسانی که ولایت حضرت علی را می‌پذیرند و نفرین مخالفان و دشمنان آن حضرت و تهنیت گفتن و بیعت مردم پس از ایراد خطبه. علامه‌ی امینی در جلد اول الغدیر، ۲۰ دلیل برای این مطلب ارائه می‌دهد.
- ۷- آیات اکمال (مائده: ۳) و ابلاغ (مائده: ۶۷) که مورد اجماع فریقین است.
- ۸- در کتب حدیث سنیان مذکور است که پیامبر در شب معراج، طبق فرمان خداوند از پیامبران الهی پرسید: «چه گونه و برای چه چیز بعثت یافتید؟» گفتند: «برای بیان یک‌تایی خدا و اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی‌طالب برانگیخته شدیم.»؛ رک، حلیة الأولیاء، کفایة الطالب: ۲۳ (باب ۵).
- ۹- حدیث «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»، گواه این مدعاست.
- ۱۰- امام رضا (ع) در این باره می‌فرماید: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي قَبُولِهِمْ وَإِلَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍ كَمَثَلِ الْمَلَائِكَةِ فِي سُبُوحِهِمْ لِأَدَمَ وَمَثَلُ مَنْ أَبِي وَوَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ غَدِيرِ مَثَلُ إِبْلِيسَ.» عوالم ۱۵:۲۲۴ (باب ۳).
- ۱۱- و أَنْدِرُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (ای پیامبر! خاندان نزدیک خود را بیم ده). شعراء: ۲۱۴.
- ۱۲- مسند أحمد ۱:۱۱۱، تفسیر طبری ۱۹:۶۸، أسباب النزول واحدی: ۲۷۶، تفسیر بیضاوی ۴:۹۶، کنز العمال ۶:۳۹۶ و.... برای دست‌یابی به دیگر مدارک، رک، إحقاق الحق ۵:۵۶۰ و همان ۱۴:۴۲۳.

۱۳- علمای بسیاری از شیعیان هم چون علامه‌ی امینی در الغدیر، قاضی نورالله شوشتری در إحقاق الحق، علامه سید هاشم بحرانی در علی و السنّة و... به گردآوری این احادیث پرداخته‌اند و نیز علمایی از اهل سنت اقدام به تألیف کتاب‌هایی در باب مناقب و فضایل حضرت علی (ع) و اهل بیت نموده‌اند. از جمله: ینابیع المودّة اثر شیخ سلیمان قندوزی حنفی، مناقب علی بن ابی طالب اثر ابن مغازلی شافعی (م ۴۸۳). در کتب اهل سنت آمده است: «لَوْ أَنَّ الرِّیَاضَ أَقْلَامٌ وَالبَحْرَ مِدَادٌ وَالجَنَّ حُسَابٌ وَ الإِنْسَ کُتَابٌ مَا أَحْصَوْا فضائلَ علی بن ابی طالب (ع)». کفایة الطالب: ۱۲۳ و مناقب خوارزمی: ۱۸.

۱۴- مرحوم میرحامد حسین هندی در عبقات الأنوار، این حدیث را از حدود دویست نفر از علمای سنی نقل کرده است. رک، صحیح مسلم ۱۳۲: ۷، صحیح ترمذی ۲۰۸: ۲، مستدرک حاکم ۱۰۹: ۳ و... .

۱۵- صحیح بخاری (کتاب العلم) و شرح البخاری کرمانی ۱: ۱۲۷ و... این جمله اولین بار از عمر نقل شده است.

۱۶- در روایات بسیار دیگری مشخص شده است که اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند. به عنوان مثال حدیث کسا در ذیل آیه‌ی تطهیر (در صحیح مسلم، از عایشه نقل شده است و بر عصمت عدّه‌ای از خویشان پیامبر صراحت دارد که این عدّه جز حضرت علی و حضرت فاطمه و دو پسر بزرگوارشان نیستند. رک، مستدرک حاکم ۱۴۶: ۳، صحیح ترمذی ۴۶۷، ۳۹۳: ۲، مسند احمد ۳۱۳: ۶ و... .

۱۷- در کتاب عبقات الأنوار، این حدیث از حدود ۹۰ نفر از مشاهیر علمای اهل سنت نقل شده است. این مدارک در إحقاق الحق نیز موجود است.

۱۸- رشفة الصّادی: ۲۵ (سید شهاب‌الدین شافعی)، ینابیع المودّة: ۱۱۴ و... .

۱۹- حلیة الأولیاء: ۶۶ و ۶۷.

۲۰- مناقب خوارزمی: ۲۴۸، مستدرک حاکم ۱۱۹: ۳، منتخب تاریخ دمشق ۱۰۷: ۶، تاریخ بغداد ۳۲۱: ۱۴ و نیز رک، مجمع الزوائد ۱۰۲: ۹، خصائص طبری، کفایة الطالب: ۷۹، مناقب خطیب: ۱۲۴، نزل السائرین، کنز العمال ۱۵۵: ۶، فرائد السمطین ۱: ۳۶، نور الأبصار: ۷۳، الصّواعق المحرّقة.

۲۱- حلیة الأولیاء: ۶۳: ۱، کفایة الطالب شافعی: ۹۳، مقتل الحسین (ع) خوارزمی ۱، مناقب حافظ بن مردویه و... .

۲۲- حلیة الأولیاء: ۸۶: ۱ و تاریخ حافظ خطیب البغدادی ۴۱۰: ۴. توجه شود که لفظ «من بعدی» در این حدیث و سایر احادیث مشابه دلیل دیگری است که ولی به معنی صاحب اختیار و امام است؛ زیرا اگر به معنی دوست و یاور و ناصر باشد، این مقام در زمان حیات رسول اکرم نیز برای حضرت علی (ع) بوده است.

۲۳- نزل السائرین، مناقب الخطیب، مقتل الحسین ۳۷: ۱؛ احادیث متعددی با الفاظ و عناوین مختلف، با همین مفهوم در کتب سنیان موجود است.

۲۴- الصّافّات (۳۷): ۲۴.

۲۵- فردوس الأخبار (ذیل همان آیه‌ی شریفه)، أسباب التّزول (در حاشیه تفسیر جلالین، ذیل آیه‌ی شریفه)، رشفة الصّادی: ۲۴، الصّواعق المحرّقة: ۹۱.

۲۶- مسند احمد ۳۴۶: ۳، صحیح بخاری ۳۲: ۱ و... .

۲۷- امامت و رهبری: ۱۳ (استاد شهید مطهری)

۲۸- أحكام القرآن ۳۸۸: ۱، کشف الغمّة ۱۸۸: ۲.

۲۹- الأصابة: ۲۲: ۴.

۳۰- تاریخ ابی‌الفداء: ۱۵۶: ۱، العقد الفرید: ۲۵۳: ۲.

۳۱- شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید ۸۰: ۴ (چاپ قدیم).

- ۳۲- سنن دارمی ۲:۳۶۵، سنن بیهقی ۶:۲۲۳، تفسیر ابن کثیر ۱:۴۶۰، اعلام الموقَّعین ۱:۸۲.
- ۳۳- تاریخ ابی الفداء ۱:۱۵۶، الإمامة و السياسة ۱:۱۲، تاریخ طبری ۳:۱۹۸، شرح نهج البلاغه ۱:۱۳۴، أنساب الأشراف ۱:۵۸۶، إثبات الوصیة طبری: ۱۲۴ و....
- ۳۴- سنن دارمی ۱:۸۵، مستدرک الصحیحین ۱:۱۰۲.
- ۳۵- مستدرک الصحیحین ۱:۱۱۰، تذكرة الحفاظ ۱:۷، مجمع الزوائد ۱:۱۴۹.
- ۳۶- أحكام القرآن ۲:۵۶۵، جامع مسانید ۲:۱۹۲، کنز العمال ۳:۱۱۰، حاشیه سنن بیهقی ۸:۳۰۶، محاضرات راغب ۱:۳۰۹ و سنن بیهقی ۸:۲۹۹.
- ۳۷- صحیح بخاری ۳:۷ (کتاب زکاة)، أنساب الأشراف ۵:۵۲-۵۴، فتح الباری ۳:۲۱۳، کامل ابن اثیر ۳:۴۳، الغدیر ۸: خوارزمی در کتاب مناقب خود از رسول خدا درباره ابوذر نقل می کند که زمین کسی را بر خود نداشته و آسمان نیلگون بر سر کسی سایه نینداخته که راستگوتر از ابوذر باشد.
- ۳۸- در کتاب الغدیر (ج ۶-۹) از طریق اهل سنت، مطاعن ابوبکر و عمر و عثمان و بدعت‌های اینان در سنت پیامبر و مخالفت‌هایشان با سیره‌ی رسول اکرم و اقوال صحابه در مورد آنان و فضایی که راویان کذاب برای آنان جعل کرده‌اند، به طور مفصل مورد بررسی قرار گرفته است.
- ۳۹- مروج الذهب ۲:۳۴۱ و ۳:۴۲، الأخبار الموقَّعات: ۵۷۶، شرح نهج البلاغه ۱:۴۶۳ (چاپ قدیم)، الغدیر ۱۰:۲۸۳.
- ۴۰- شرح نهج البلاغه ۱:۳۸۵ (چاپ قدیم)، الغدیر ۱۱:۷۳.
- ۴۱- صحیح مسلم ۱:۱۳، تاریخ بغداد ۲:۹۸.
- ۴۲- آل عمران (۳): ۱۳۰.
- ۴۳- الصواعق المحرَّقه: ۹۳، ینابیع المودَّة: ۱۱۸ و ۱۱۹ و....
- ۴۴- الإصابة فی تمییز الصحابة ۲:۱۷۴، ینابیع المودَّة؛ رک، عباقات الأنوار ۵:۱۰۶.
- ۴۵- در راه تفاهم: ۱۰ (علامه سید عبدالحسین شرف الدین).
- ۴۶- امامت و رهبری: ۱۷ (شهید مطهری).
- ۴۷- رک، العقد الفرید ۱:۲۶۸.
- ۴۸- الفِصل فی المِلل و الأهواء و النحل ۴:۱۸۱ و ۱۸۲.
- ۴۹- این جمله بیش از هفتاد بار از عمر نقل شده است. رک، مسند احمد بن حنبل ۱:۱۴۰ و ۱۵۴، مناقب الخطیب: ۴۸، الغدیر: ۶:۶ (۶).

بخش ششم: پاسخ به چند شبهه

افسانه یار غار بودن ابی بکر

کسی که با پیامبر (ص) درون غار بوده ابی بکر نبوده است!

مقدمه:

گاهی وقت ها اهل سنت فضایی را برای برخی اصحاب می شمارند که معلوم نیست توسط چه کسانی جعل و پرداخته شده اند. یکی از این داستان های ساختگی قضیه غار است که می گویند ابوبکر در شبی که پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرده اند با پیامبر درون غار رفته است. و آیه ۴۰ سوره توبه را به ابی بکر نسبت می دهند. و می گویند یکی از آن دو نفری که درون غار بوده ابی

بکر است. شدت تبلیغات و تعصب روی این قضیه چنان تاثیری بر برخی از آن ها گذاشته که این را دلیلی بر افضلیت ابی بکر بر دیگر اصحاب و حتی جانشینی پیامبر می دانند.

اما با تحقیقی که استاد محترم جناب نجاح الطایی در کتاب صاحب الغار ابی بکر ام رجل آخر؟ انجام داده است ثابت کرده که این هم یکی دیگر از افسانه هایی است که در فضیلت ابی بکر ساخته شده است. که در این مقاله به برخی از این دلایل اشاره شده است. البته ما در این جا اشاره ای به نفر دوم که همراه پیامبر وارد غار شده اشاره نمی کنیم و خوانندگان محترم را به این کتاب ارجاع می دهیم. و لازم به ذکر است که من بارها این ماجرا را با برادران اهل سنت به بحث و مناظره گذاشته ام ولی آن ها هرگز نتوانستند به من پاسخ قانع کننده بدهند.

و اینک برخی از این دلایل را در پایین اشاره می کنم:

۱- پیامبر(ص) در طول حیاتشان فرمودند که ابوبکر با من درون غار بوده است:

بالاخره پیامبر به عنوان یکی از آن دو نفر که در غار بودند باید جایی به این مطلب اذعان می فرمود که من و ابوبکر با هم وارد غار شدیم اما هرگز چنین چیزی وجود ندارد. چرا؟؟؟

۲- ابی بکر هم در طول حیاتش نگفته که من با پیامبر به غار رفته ام:

آن چه مسلم است این است که بالاخره یا پیامبر و یا ابی بکر که با هم در آن شب تاریک هجرت کرده اند باید بعدها بگویند و از خاطرات آن شب دیگر صحابه را آگاه کنند اما می بینیم که نه پیامبر به چنین مطلبی اعتراف داشته و نه خود ابی بکر چنین چیزی بیان کرده است. چرا؟ جز این است که به جعلی بودن این قضیه پی می بریم.

۳- فرزندان ابی بکر هم نگفته اند که پدر ما با پیامبر درون غار رفته است:

و جالب تر این که فرزندان ابی بکر هم چنین قضیه ای را بیان نکرده اند و معلوم نیست که این قضیه را چه کسانی درست کرده و در امت اسلام پخش کرده اند. اما آن چه مسلم است این است که بعد از شهادت پیامبر باید چنین وقایعی ساخته شده باشد چرا که اسباب جعل فضیلت برای صحابه فراهم بوده است.

۴- کفار و مشرکین مکه هم به همراهی ابوبکر با پیامبر اعتراف نکرده اند:

به خصوص آنکه بلاذری در کتاب خودش روایت صحیحی را نقل کرده است که:

کرز قیافه شناس که تعقیب کنندگان را تا غار رسانده است آثار قدم پیامبر را در جلوی غار مشاهده کرده ولی او و عبدالعزی فرزند ابوبکر اثر قدم ابوبکر را در نزدیکی غار ندیده اند.

این روایت را راوندی هم تایید کرده است.

فتوح البلدان ج ۱ ص ۶۴.

آقایان اهل سنت معلوم است چه کسی گفته ابی بکر با پیامبر

درون غار رفته است که عالم اسلام را پر از سر و صدای آن کرده اید؟؟؟

به خصوص آن که:

۵- ابوبکر با عمر هجرت کرده بود نه با پیامبر(ص):

در کتاب بخاری آمده است که:

ابوبکر و عمر و سالم غلام ابی حدیفه و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیع از مکه به مدینه مهاجرت کردند و در راه نماز جماعت را به امامت سالم خواندند.

متن حدیث اول:

حدثنا عثمان بن صالح: حدثنا عبدالله بن وهب: أخبرني ابن جريج: أن نافعاً أخبره: أن ابن عمر رضي الله عنهما أخبره قال: كان سالم مولى أبي حذيفة يوم المهاجرين الأولين و أصحاب النبي (ص) في مسجد قبا، فيهم ابوبكر وعمر و ابو سلمه و زيد و عامر بن ربيعه.

ترجمه: سالم غلام ابی حذیفه - روزی که مهاجرین هجرت کردند - و اصحاب پیامبر در مسجد قبا بودند که در میان آن ها ابی بکر و عمر و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیعه بود.
کتاب بخاری رقم ۷۱۷۵ باب استقضای الموالی و استعمالهم.
متن حدیث دوم:

حدثنا: ابراهيم بن المنذر قال: حدثنا انس بن عياض، عن عبيد الله، عن نافع، عن ابن عمر قال: لما قدم المهاجرين الاولون العصبه - موضع قبا - قبل مقدم رسول الله (ص) كان يومهم سالم مولى ابى حذيفه، وكان اكثرهم قرآناً
ترجمه: هنگامی که اولین مهاجرین رسیدند به عصبه - موضعی در مسجد قبا - قبل از آن که رسول خدا بیایند سالم غلام ابی حذیفه (بر اصحاب) امام شد چرا که او از همه بیشتر قرآن را بلد بود.
کتاب بخاری رقم ۶۹۲.

توضیح دو حدیث بالا:

اگر با دید منصفانه ای نگاه کنیم می بینیم که حدیث ۶۹۲ و حدیث ۷۱۷۵:

- ۱- هر دو از نافع از ابن عمر هستند.
- ۲- هر دو اشاره به امامت سالم غلام ابی حذیفه دارند.
- ۳- هر دو در یک مسجد و آن هم مسجد قبا هستند.
- ۴- مامومین هم در هر دو حدیث که به سالم اقتدا کرده اند مهاجرین اولین را دارند که ابوبکر هم (طبق حدیث ۷۱۷۵) در میان آن هاست.

نتیجه:

حدیث ۷۱۷۵ مکمل حدیث ۶۹۲ است. که نام تعداد بیشتری از افراد را ذکر کرده است و هرگز به بعد از هجرت ارتباط ندارد. و به راستی چگونه بعد از هجرت سالم امام مهاجرین و اصحاب در مسجد قبا باشد در حالی که پیامبر آنجاست. از این دو حدیث فهمیده می شود که ابن عمر اولی را زمانی بیان کرده که هنوز مسجد قبا ساخته نشده و در آن لفظ موضع قبا را بیان کرده است. و حدیث دوم را زمانی بیان کرده که مسجد را ساخته بودند و او هم گفته در همین جا یعنی "فی مسجد قبا" آن نماز جماعت اتفاق افتاده است.

۶- اصلاً آیه قرآنی در شان ابی بکر نازل نشده است:

با این که برادران اهل سنت خیلی متعصبانه روی داستان غار تکیه دارند و آیه ۴۰ سوره توبه معروف به آیه غار را به ابی بکر نسبت می دهند اما می بینیم که مادرشان عایشه چنین مطلبی را انکار کرده است. از عایشه نقل شده است که گفت:
"هرگز در مورد ما (خانواده) قرآنی نازل نشده است".

۱- بخاری ج ۶ ص ۴۲ چاپ دارالفکر بیروت.

۲- تاریخ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۹۹.

۳- البدایه و النهایه ج ۸ ص ۹۶.

که واضح است دارد این مطلب را تایید می کند که در شان و منزلت خانواده اش (ابوبکر و ...) آیه قرآنی نازل نشده است. چرا

که اگر منظور از "ما" در این گفته، او و پیامبر و... باشد که حرفش غلط است. زیرا خدا در قرآن پیامبرش را ستوده است. و آیه هایی نازل کرده است. اگر منظور به عنوان یکی از همسران پیامبر گفته باشد که باز غلط است چرا که خدا در قرآن گروه همسران را مورد خطاب قرار داده است. و آیه هایی برای آن ها نازل کرده است. چه به صورت دستوری و یا هر نوع دیگر. پس معلوم می شود که منظور او از "ما" خانواده اش است و آن هم از حالت گفتار پیداست که منظورش این است که در شان و منزلت آن ها آیه ای نازل نشده نه در مورد مطاعنشان. چرا که این عبارت را در مسجد و جلوی همه اصحاب بیان کرده و هیچ کس هم انکار نکرده است.

۷- پسر ابی بکر جزئی تعقیب کنندگان پیامبر بود و در خانه ابی بکر همراه ابوبکر بود:

عبد الرحمان پسر ابوبکر که عبد العزی هم نامیده می شد یک فرد کافر معاند و محارب اسلام بود.

تاریخ ابن عساکر ج ۱۳ ص ۲۸۰.

و در آن روزها که مرد بالغی بود یکی از مشرکین بود که پیامبر خدا را تعقیب می کرد. حتی در جنگ بدر هم در صفوف کافران بود. او هم جزئی تعقیب کنندگان پیامبر بود و در خانه ابوبکر هم زندگی می کرد.

مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ترجمه عبدالرحمان ابن ابی بکر و نیز اسد الغابه شرح حال همین عبدالرحمان.

سوال: طبق داستان غار که اهل سنت می گویند پیامبر آن روز به خانه ابوبکر رفته و با او وعده گذاشته است. چگونه با وجود عبدالرحمان (عبد العزی) چنین قضیه ای امکان دارد؟؟؟

سوال:

چرا علمای شیعه در کتاب های خود چنین قضیه ای را در ظاهر پذیرفته اند و نوشته اند؟؟؟

در جواب باید گفت: شیعه از حق پیروی می کند و جز فقه و احکام در هیچ مقوله دیگری از کسی تقلید نمی کند مباحث اعتقادی و تاریخی در این مکتب باید تحقیقی پذیرفته شوند. و به صرف تقلید از علما و... هیچ مبحث تاریخی امکان وجود پیدا نمی کند. و مباحث فقهی و احکام فروع دین در تشیع تقلیدی هستند. این داستان که یک قضیه تاریخی است اصلا ارتباطی به دین و مذهب ندارد و باید با تحقیق صحت آن بررسی شود.

اما اگر علمای شیعه این حرف را زده اند بدلیل شدت تبلیغات اهل سنت بوده و الا آنان چنین قضیه ای را ثابت نکرده اند و موضوع اعتقادی قرار نداده اند. یا بر روی آن فتوی صادر نکرده اند و سندی برای آن ذکر نکرده اند. و مطالب بدون دلیل و سند که با قرآن هم مغایر باشد در مکتب شیعه جایگاهش معلوم است. ولی برای رد حرفهای اهل سنت و بدلیل کثرت گفته های آن ها نقل کرده اند در عین اینکه فضیلت بودن آن را انکار کرده اند و بر اساس اصول دینی آن را هرگز فضیلتی برای ابوبکر نمی دانستند. و واضح است مطلبی که این گونه بدون سند و درستی در کتاب ها نقل شود از اعتبار خارج است. و ممکن است هم خلاف آن بعدها ثابت شود. اما همان گونه که گفتیم بدلیل غیر مذهبی بودن قضیه و تاریخی بودن آن نقل آن در کتاب های شیعه ضرری به مکتب شیعه نمی زند و در عین حال برتری برای عقیده اهل سنت بوجود نمی آورد. چرا که بدون سند و صرف بیان گفتاری بدون تحقیق است.

اما اگر نگاهی به فضایل امیرالمومنین (ع) بکنیم - که شیعه اینقدر به آن ها اهمیت می دهد - همه به این خاطر است که از زبان مبارک پیامبر (ص) نقل شده و با اسناد محکم و دلایل قطعی بدست ما رسیده است. نه بدلیل تبلیغات و یا ساخته های ذهنی موهوم. و از این رو مهم هستند چون ساخته دست برخی افراد عمری نیستند.

پیامدهای منفی کشورگشایی‌های خلفای سه گانه

عده‌ای از متفکران و اسلام شناسان کج اندیش و کوتاه نظر برآند که فتوحات و کشورگشایی‌های خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) در مدت بیست و پنج سال حکومت غاصبانه خدمتی به اسلام و مسلمین بوده و توسعه چشم‌گیری برای اسلام محسوب می‌گردد که بعدها در زمان هیچ یک از خلفای اموی یا عباسی چنین توسعه‌ای تحقق نیافت. لیکن ما معتقدیم که فتوحات نه تنها به نفع اسلام نبود بلکه موجب شد ضربه‌های بزرگی به پیکر اسلام وارد شود. از این رو لازم است با تأمل حوادث تاریخ صدر اسلام را دقیق بررسی کنیم تا روشن شود فتوحات و کشورگشایی‌ها در عصر خلفای سه گانه چه پیامدهایی به دنبال داشته است. [۱]

الف) پیامدهای فتوحات بر مردمی که سرزمین‌هایشان فتح می‌شد.

تاریخ اسلام نشان می‌دهد که به دنبال این فتوحات، از طرف هیئت حاکمه‌ای که توسط خلیفه مشخص می‌شد هیچگونه اهتمامی در جهت ارشاد، آموزش و پرورش و تربیت صحیح اسلامی مردم صورت نمی‌گرفت تا اعتقاد به اسلام در درون آن‌ها رسوخ کرده و به صورت یک نیروی عقیدتی درآید که بتواند روح مغلوبین را با مفاهیم و خصائص اسلامی غنا بخشد و در سازندگی و تکامل انسان‌ها مؤثر گردد. اگر چه در خلال بیست سال، دامنه نفوذ اسلام به طوری گسترش یافت که سرزمین اسلامی چندین برابر فتوحات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) گردید. لیکن اختلاف بین فتوحات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خلفا از زمین تا آسمان بود، چرا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در فتوحاتش به اظهار کردن مسلمانی و جاری نمودن شهادتین و انجام بعضی از شعائر و ظواهر اسلامی به طور سطحی قناعت نمی‌کرد، بلکه برای مردم آن بلاد معلمین و مربیانی اعزام می‌نمود تا ضمن آموزش کتاب خدا و عقاید صحیح و بیان احکام دینی، آنان را ارشاد و موعظه کنند.

اما در فتوحات خلفای سه گانه هیچ برنامه‌ای برای تعلیم و تربیت و هدایت و ارشاد مردم در نظر گرفته نمی‌شد و هیچ نیروی ورزیده‌ای برای تبلیغ دین و آموزش احکام به سرزمین‌های فتح شده اعزام نمی‌گردید و به این امر مهم و حیاتی هیچ اهمیتی داده نمی‌شد.

در این کشور گشایی‌ها تنها از تسلیم شدگان می‌خواستند به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شهادت دهند و بعضی از تکالیف و شعائر اسلامی را به صورت ظاهری و صوری بدون اینکه در دل آنان رسوخ کرده باشد، انجام دهند، از این روست که می‌بینیم بسیاری از مناطقی که توسط مسلمانان فتح می‌شد پس از مدت زمان اندکی به کفر و عصیان برمی‌گشتند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از سوی خدا مأمور بود که از مردم زمانه خویش هم اسلام را بخواهد هم ایمان را اما خلفا و فاتحان اسلامی از مردم فقط ظاهر مسلمانی را می‌خواستند و بس، و ما این سهل انگاری غیر قابل اغماض را در میان قریش و دیگران به وضوح می‌بینیم، حتی بیشتر صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز همین روش را در پیش گرفتند. چنانچه موسی بن یسار می‌گویند: اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیابانگردهای خشنی بودند ما ایرانیان که آمدیم، دین اسلام را خالص گرداندیم.

بدین ترتیب مردمی که سرزمینشان پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فتح می‌شد بر همان آداب و رسوم و مفاهیم جاهلی که بر حرکات و سکنات آنها حاکم بود و نیز روابط و مناسبات اجتماعی خود به طور عام باقی می‌ماندند و اسلام نه در جانشان نفوذ می‌کرد نه در ضمیرشان ریشه می‌دواند تا چه رسد به اینکه اسلام بر آنان حکمفرما باشد یا محرک آنان در امور دینی و معنوی گردد.

چنانکه در متون تاریخی بررسی می‌کنیم آثار و عواقب دراز مدت این پدیده جاهلانه (کشورگشایی‌های خلفا) بسیار تأسف آور و به طور کامل به زیان اسلام بود؛ زیرا آنان که از این فتوحات بهره برداری می‌کردند و از اسلام جز اسمی و از دین جز رسمی سراغ

نداشتند تمامی آداب و رسوم جاهلی و انحرافات و طمع ورزی‌های شخصی و کارهای غیر انسانی را در لباس اسلام و تحت نام دین به مردم القاء می‌کردند و زیر سایبان امن دین تمام فسادها و ناهنجاری‌ها را به نام دین و با مجوزی که خود از دین صادر می‌کردند به مردم تحمیل می‌نمودند.

مؤید مطلب این که اسلام ناب در نفوس بسیاری از حاکمان و اعوان و انصارشان که به خاطر مصاحبت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و رؤیت آن حضرت، در میان توده مردم مکان و منزلتی داشتند هیچ گاه رسوخ نکرده بود و بر انحرافات، و آداب و رسوم جاهلیت باقی بودند و از مقام و موقعیت خود در راه تثبیت آن از هیچ کوششی دست برنداشتند، حتی از راه جعل حدیث و نسبت دادن آن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خود و اعمال ناپسند و جاهلانه خود را موجه جلوه می‌دادند.

خلاصه اینکه: گسترش اسلام و نشر تعالیم عالی آن، به هیچ وجه مورد اهتمام و کوشش آنان نبود. هر گاه اسلام مردم ظاهری و بدون بُعد عقیدتی و عاری از هر گونه اصول قواعد علمی و فرهنگی باشد این اسلام به تدریج متلاشی خواهد شد و در حرکات و مواضع انسانی هیچ اثری نخواهد داشت و بدتر از آن این که مردم به چنین اسلامی عادت می‌کنند و اسلام به صورتی در نظرشان جلوه خواهد کرد که هیچ منافاتی با انواع انحرافات و جنایات غیر انسانی نداشته باشد. مصیبت بزرگی که از این فتوحات دامنگیر اسلام شد اول این بود که تمام اعمال و رفتار ناشایست حکام و فرماندهان به ظاهر مسلمان به حساب دین اسلام و آئین پیامبر گذاشته می‌شد و دوم اینکه هدایت این مردم به سوی اسلام اصیل در دراز مدت کاری مشکل و طاقت فرسا بود. در حالی که خلفا می‌توانستند با تاسی به رسول خدا و پیروی از روش آن حضرت جلوی بسیاری از این مصائب و مشکلات را بگیرند و علاج واقعه را قبل از وقوع بنمایند.

از سوی دیگر چنین جامعه‌ای از امنیت و مصونیت کافی برخوردار نخواهد بود که آنرا از گزند حوادث و دستبرد اشرار و بیگانگان حفظ کند و برای مردم هیچ گونه التزام و تعهدی برای رعایت حقوق دیگران و برقراری عدالت و انصاف در جامعه وجود نداشت. با مراجعه به تاریخ و تفحص دقیق متون تاریخی به این نکته مهم پی می‌بریم که اثرات مضر و زیان بار غصب خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فتوحات خلفای سه گانه تا زمان‌های طولانی باقی ماند و در وقایع مهم تاریخی انعکاس‌های وسیعی از آن دیده می‌شد مثلاً در جنگ صفین امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عدی بن حاتم فرمود: ...

وای بر تو، عموم کسانی که امروز با من هستید، بر من عصیان می‌ورزند و نافرمانی من می‌کنند. اما معاویه در میان کسانی است که از او اطاعت می‌کنند و فرمانش را می‌برند.

به گواهی تاریخ مردم در مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) اکراه داشتند و در دل شک و تردید، دل به دنیا بسته بودند، افراد مخلص در میانشان کم بود. مردم بصره با او مخالف بودند و کینه‌اش را به دل داشتند اکثر کوفیان و قرآ آن در مقابل او قرار می‌گرفتند و مردم شام و اکثر قریش هم از حضرت دل خوشی نداشتند.

از طرفی در آن زمان رفتار حکام با مردم عموماً اسلامی نبود نگاهی گذرا به چگونگی تعامل آنان با مردم برای ترسیم سیمای آن کافی است.

اهالی آفریقا نسبت به سایر ممالک بسیار مطیع و آرام و فرمانبردار بودند تا زمان هشام بن عبدالملک که در آن زمان اعیان و مبلغین عراقی در آفریقا رخنه کردند. آنها با مشورت و تبلیغ عراقیان دست به عصیان زدند و پراکنده شدند که تا به امروز باقی مانده‌اند.

آنها چنین می‌گفتند: به سبب جرم و جنایت عمال هرگز با اولیاء امور خود مخالفت نمی‌کنیم. مبلغین عراقی به آنها گفتند این عمال و حکام تبه‌کار به امر و اراده پیشوایان منصوب می‌شوند و آنها مقصر و مسئول هستند. اهالی آفریقا گفتند باید آنها را امتحان کنیم.

عده‌ای حدود بیست و پنج نفر مرد به نمایندگی مردم آفریقا نزد هشام رفتند اما به آنها اجازه ملاقات ندادند ناگزیر بر یکی از بزرگان دربار وارد شدند و به او گفتند که به امیرالمؤمنین بگو: امیر ما با لشگری که از ما و سربازان خود تشکیل داده به جنگ

می‌رود چون غنایم به دست می‌آورد ما را محروم کرده، آنها را منحصر به لشکر خود می‌کند و آنگاه می‌گوید: شما در این محرومیت بیشتر ثواب می‌برید. و چون بخواهیم یک شهر یا قلعه را فتح کنیم او ما را بر سایرین مقدم می‌دارد که سپر لشکر او شویم، آنگاه می‌گوید: اجر و ثواب شما در این جانفشانی بیشتر است. از این گذشته لشگریان شکم گوسفندان را زنده زنده می‌شکافتند و بره‌ها را از شکم آنها بیرون آورده، پوست می‌کنند و می‌گویند: از این پوست برای خلیفه پوستین تهیه می‌کنیم. برای یک پوست هزار میش را می‌کشند و ما این کارها را تحمل کردیم آنها هر دوشیزه زیبا را از میان ما می‌ربایند؛ ما پس از این ظلم و تجاوز اعتراض کرده گفتیم ما چنین کاری در کتاب خدا و سنت رسول الله ندیده‌ایم، ما هم مسلمانیم. اکنون آمده‌ایم بدانیم آیا این کارها به امر و دستور خلیفه انجام می‌گیرد یا نه؟ آنها مدتی در آنجا بدون نتیجه اقامت کردند تا آنکه زاد و راحله آنها تمام شد و ناامید شدند. آنگاه صورتی از اسامی خود را نوشته، به وزرا دادند و گفتند: اگر خلیفه راجع به ما پرسید خبر دهید که ما از آفریقا آمدیم و ناامید برگشتیم.

آنگاه سوی آفریقا رهسپار شدند. اول کاری که کردند عامل خلیفه را کشتند و پرچم ترمذ و عصبیان را برافراشتند و بر آفریقا مستولی شدند خبر شورش به خلیفه رسید وضع و حال نمایندگان را پرسید. اسامی رابه او دادند، دانست که این عده همان کسانی هستند که بر ضد او قیام کردند.

امثال این مطلب آنقدر زیاد است که مجال تتبع و استقصای آن نیست. به همین خاطر بود که مقاومت مردم در سرزمین‌های فتح شده شدیدتر شد و بسیاری از آنان پیمان شکستند به نحوی که مسلمین مجبور شدند بسیاری از مناطق را بیش از یک بار فتح کنند. (ب) آثار فتوحات بر فاتحان

روش‌هایی همچون برتری بخشیدن عرب بر عجم، تبعیض در سهمیه بندی بیت المال، حبس بزرگان و صحابه در مدینه، سپردن پست‌های مهم و کلیدی به گروه‌های خاص که از هیچ گونه معیار و مقرراتی پیروی نمی‌کردند و فقط نسبت‌ها و قرابت‌ها و قریشی بودن در نظر گرفته می‌شد.

همین سیاست‌ها و روش‌ها بود که از ملت اسلام، ملتی مغرور و خودپسند و طبقه‌ای ثروتمند به وجود آورد و مال و ثروت سرمست و مغرورشان ساخته بود و هیچ چیز و هیچ کس مانع از هوسرانی‌ها و ثروت اندوزی‌هایشان نمی‌شد. اکثر این طبقه از فرزندان و خویشان هیئت حاکمه و چاپلوسان و دغلبازان بودند.

هر جنایتی که متوجه امت اسلامی شد از سوی این طبقه بود و توسط همین‌ها بود که اسلام به مرحله هلاکت و نابودی نزدیک شد. فاتحان فرد را ملاک می‌دانستند و به امت و جامعه اسلامی هیچ بهایی نمی‌دادند و شدیداً به تقویت و تثبیت سلطنت و حکومت خود همت می‌گماردند و با پول و رشوه و وعده پست و مقام، انصار را در اطراف خود جمع می‌کردند. در مواردی هم که پول و رشوه و مقام کارساز نبود متوسل به خشونت، تبعید، قتل و کشتار می‌شدند.

اینان به گسترش نفوذ و حکومت خود به این اعتبار که در درجه اول، ملک شخصی و قبیله‌ای آنان است، ادامه می‌دادند. اگر ابوبکر و عمر نمی‌دانستند خلیفه‌اند یا پادشاه، معاویه پسر ابوسفیان خود را علناً پادشاه نامید. عده‌ای دیگر هم خود را پادشاه می‌دانستند، حتی عمر هم در بعضی از مناسبت‌ها خود را پادشاه می‌خواند.

معاویه و امویان و بسیاری از مردم خلفاء سه گانه را ملوک قیصری می‌دانستند و در نظرشان اسلام و مسلمانی تنها شعاری بود که در خدمت این پادشاهی قرار داشت و به تقویت آن کمک می‌کرد. پس استفاده کنندگان اصلی فتوحات خصوصاً در دراز مدت همین قشرهای خاص بودند چنانکه در روزگار خلفای سه گانه ثروت این گروه به ارقام نجومی رسیده بود که متون تاریخی این مطلب را تأیید می‌کند. می‌بینیم کسی که گفته می‌شود زاهدترین مردم بوده، یعنی عمر بن خطاب، درباره‌اش گفته‌اند: وقتی از دنیا رفت مالی از خود به جای نگذاشت و از بیت المال ارتزاق می‌کرد و بر خود بسیار سخت می‌گرفت. مهریه یکی از همسرانش را چهل هزار

درهم قرار داد، و به یکی از دامادهایش که از مکه بر او وارد شده بود، ده هزار درهم از مال خود هدیه داد و حتی می‌گویند: یکی از فرزندان عمر، سهم الارث خود را به مبلغ صد هزار درهم به عبدالله بن عمر فروخت.

مؤید این مطلب گفته قاضی ابو یوسف یکی از شاگردان ابوحنیفه است که می‌گوید: عمر چهار هزار اسب نشان دار در راه خدا داشت چنان...^۱ به نظر می‌رسد این اسب‌ها از آن خود عمر بوده، و اینها همه در زمانی بوده که بسیاری از مردم در سخت‌ترین شرایطی که یک انسان می‌تواند زندگی کند روزگار می‌گذراندند، بسیاری از آنان تنها لباسشان دو تکه پارچه بوده که عورتین شان را می‌پوشاندند.

با مطالعه صفحات سیاه تاریخ می‌توان شواهد و ادله فراوانی را مبنی بر اهتمام شدید حکام و دار و دسته آنها در جمع آوری بیت المال و ثروت و رسیدن به غنیمت به حق یا به ناحق، گردآوری نمود. بیشتر مصیبت‌ها و بدبختی‌های مردم از زمانی آغاز شد که خلیفه دوم با آزار و اذیت شروع به جمع آوری خراج نمود. چنانکه در تاریخ هم آمده این گروه از اهل ذمه مسلمان شده نیز خراج می‌گرفتند و دلیل می‌آوردند: خراج در حقیقت به منزله مالیات سرانه بندگان است و اسلام آوردن بنده، مالیات را از وی ساقط نمی‌کند.

همچنین عمر بن خطاب تلاش می‌کرد تا از مردی که اسلام آورده بود جزیه بگیرد. داستان چند برابر کردن خراج نصارای تغلب توسط عمر بن خطاب نیز معروف و مشهور است و نیازی به بیان ندارد.

آری! این فتوحات برای پر کردن جیب جنگجویان و احیانا تقویت بنیه نظامی آنان برای پیروزی بر خصم بود و جنگ برای به دست آوردن مال و غنیمت، صفت مشخصه این فتوحات بود.

چنانکه می‌بینیم در بعضی از معرکه‌ها و جنگ‌های به اصطلاح مسلمانان، طرف مقابل اسلام آوردن خویش را اعلام می‌کرد، اما چون فاتحین بر اموال و زناشان طمع داشتند به اسلام آنان اهمیتی نمی‌دادند و حتی آنان را دروغگو می‌پنداشتند و بر آنان حمله می‌کردند.

جالب است بدانیم ابن ابی الحدید معتزلی اسلام آوردن و مسلمانی مسلمانان صدر اسلام را چنین توصیف می‌کند: گروهی از آنان به پیروی از سران قبائل خود اسلام آوردند و گروهی به طمع در غنائم، عده‌ای از ترس شمشیر مسلمان شدند و گروهی هم بنا بر غیرت و تعصب قومی و برای پیروز شدن بر دیگر قبایل، عده‌ای هم اسلام را پذیرفتند چونکه با دشمنان و مخالفین اسلام، عداوت و دشمنی داشتند.

خطری جدید

از همه این‌ها گذشته طبیعی بود که زندگی همراه با عیش و نوش هیئت حاکمه و اطرافیان آنان و نیز کامجویی از زنان زیبا و کنیزکان دلفریب موجب گردید تا بذرفاه طلبی و سلامت خواهی و تن‌پروری در دل‌ها افشاندن شود و موجب شود تا دیگران نیز خود را به خطر انداخته و در راه کسب امتیازات بیشتر و حفظ آن تلاش کنند و حتی قربانی شوند.

از سوی دیگر همین کنیزکان و زنانی که مسلمان نشده بودند و یا هنوز اسلام در جان و دل آنان رسوخ نکرده بود، در جامعه اسلامی مسئولیت تربیت و پرورش نوزادان مسلمان را بر عهده گرفتند. چرا که این کودکان یا فرزندان خود کنیزکان بودند و یا فرزند مادران آزاده از این رو می‌بینیم بسیاری از اشراف و فرماندهان از مادرانی به دنیا آمده‌اند که نصرانی بودند. که می‌توان موارد زیادی را در تاریخ پیدا کرد.^[۲]

به هر حال تربیت و پرورش نوزادان توسط این کنیزکان، باعث کاهش میزان تقیدات دینی و التزام این کودکان به عقاید کفرآمیز و مخالف دین می‌شد چنانکه در تاریخ می‌بینیم این کودکان در سالیان دور، از سرسخت‌ترین دشمنان اهل بیت شدند و به دست

ناپاکشان خون اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) ریخته می‌شد. [۳]

طبیعتاً این یکی از خطرات جدیدی بود که رهاورد و محصول فتوحات بی حد و حصر خلفا محسوب می‌شد. از این روست که می‌بینیم امامان بزرگوار شیعه می‌کوشیدند تا بردگان و کنیزکان را با تعلیمات اسلامی شایسته‌ای تربیت کنند و آنان را در راه خدا آزاد سازند.

متفرق ساختن معترضان

بهتر است بدانید، از فتوحات اسلامی در جهت دور ساختن معترضین و نیز کسانی که از اعمال و دخل و تصرفات نا بجای حکام و اطرافیان آنان ناراضی بودند و صدای اعتراض خود را بلند می‌کردند، استفاده می‌نمودند. مثلاً زمانی که خشم و تنفر عمومی از عثمان به اوج خود رسید و اوضاع وخیم گردید، مشاوران و کارگزاران خود را خواست و برای رویارویی و مقابله با تنفر و انزجار عمومی و خواسته‌های مردم که می‌گفتند: باید عثمان عمال خود را عوض کند و افراد بهتری را به جای آنان قرار دهد، با آنان به مشورت پرداخت و نظر آنان را جویا شد. عبدالله بن عامر که یکی از مشاوران عثمان بود گفت:

رأی من این است که به آنان دستور جهاد دهی تا بدین طریق مشغول بوده و کاری به کار تو نداشته باشند و آنان را در جنگ‌های زیادی شرکت بده تا در برابر نرم و رام شوند و همه به خود پرداخته و اندیشه‌ای جز زخم پشت اسبهایشان و شپش پوستین‌های خود نداشته باشند.

بعد از آن، عثمان بر معترضین سخت گرفت و دستور اعزام آنان را به سپاه داد و نیز مقرری آنان را لغو کرد تا اینکه مطیع او شوند و به او نیاز پیدا کنند.

آخرین سوال

با توجه به مطالبی که گفته شد روشن می‌شود که چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) حتی در زمان خلافت خود، قدمی در جهت این فتوحات گسترده بلاد اسلامی برنداشت، بلکه سعی در تثبیت اصول عقاید و ارزشهای والا و اصیل اسلامی و نشر مکتب ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) و دادن خط مشی صحیح به امت و متصدیان اداره امور مملکت داشت، و در زمینه افکار و اندیشه‌ها، برخوردها موضع‌گیری‌ها، تربیت و تزکیه نفس، مردم را راهنمایی و هدایت می‌فرمود.

چنانکه خود آن حضرت می‌فرماید: «پرچم ایمان را در میان شما نصب نمودم (تا گمراه نشوید) و شما را بر حدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم .

[۱] - مقاله حاضر خلاصه‌ای از نظرات سید جعفر مرتضی‌عاملی در کتاب: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن (علیه السلام): ص ۱۵۵-۱۶۶ می‌باشد.

[۲] - حارث بن ابی ربیع - خالد قسری - عبیده سلمی - حنظله بن صفوان - عبدالله بن ولید بن عبدالملک.

[۳] - برای مثال معلم فرزندان سعد بن ابی وقاص نصرانی بود که در سال ۶۱ هجری عمر سعد این پرورش یافته مکتب نصرانیت امام حسین (علیه السلام) را به شهادت رسانید.

آیا ازدواج دو دختر پیامبر (ص) با عثمان صحت دارد ؟

پاسخ

یکی از فضیلت‌هایی که برای عثمان بن عفان نقل کرده‌اند، ازدواج با دو دختر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به نام‌های رقیه و ام کلثوم است. در این باره نظریات مختلفی وجود دارد، اهل سنت با قاطعیت تمام بر آن پافشاری می‌کنند؛ اما از طرف

دیگر برخی از محققین شیعه بر این اعتقاد هستند که همسران عثمان هیچ کدامشان دختر پیامبر نبودند؛ بلکه ریبیه آن حضرت و دختران خواهر حضرت خدیجه بوده‌اند و برای این احتمال دلایلی نیز ذکر کرده‌اند که ما بدون هیچگونه اظهار نظر این دلایل را به صورت مختصر نقل و قضاوت به عهده خوانندگان گرامی وا می‌گذاریم.

دوستان عزیز می‌توانند به تحقیق بیشتر در این باره هستند می‌توانند به این کتاب‌ها مراجعه بفرمایند: ازواج النبی و بناته، تألیف الشیخ نجاح الطائی و الصحیح من سیره النبی الأعظم نوشته سید جعفر مرتضی و...
اما دلایلی که در این باره آورده شده است:

۱. عدم وجود رابطه صمیمانه بین پیامبر و دیگر دختران آن حضرت:

با رجوع به سیره نبی مکرم اسلام و دقت در آن، در می‌یابیم که روایات بسیاری از رابطه بسیار صمیمانه نبی مکرم اسلام و دختر بزرگوارش صدیقه طاهره سلام الله علیها حکایت می‌کند؛ تا جایی که هر زمانی پیامبر اسلام به سفر می‌رفت، آخرین کسی که با او خدا حافظی می‌کرد، فاطمه زهرا بود و وقتی از سفر بر می‌گشت، قبل از هر کاری به دیدار فاطمه می‌رفت و در خانه او را می‌زد. روایات فراوانی در کتاب‌های شیعه و سنی این رابطه بسیار صمیمانه را ثابت می‌کند؛ از جمله بسیاری از علمای شیعه و سنی یکی از القاب آن حضرت را «ام ابیها» نقل کرده‌اند. ابن حجر عسقلانی در تهذیب و الإصابه، ذهبی در سیر اعلام النبلاء و الکاشف خود نوشته‌اند:

فاطمه الزهراء... کانت تکنی أم ابیها.

الإصابه - ابن حجر - ج ۸ - ص ۲۶۲ و سیر اعلام النبلاء - الذهبی - ج ۲ - ص ۱۱۸ - ۱۱۹ و الکاشف فی معرفه من له روایه فی کتب السنه - الذهبی - ج ۲ - ص ۵۱۴ و تهذیب الکمال - المزنی - ج ۳۵ - ص ۲۴۷ و أسد الغابه - ابن الأثیر - ج ۵ - ص ۵۲۰ و الاستیعاب - ابن عبد البر - ج ۴ - ص ۱۸۹۹.

اما هیچ روایتی؛ حتی یک روایت ضعیف نیز در کتاب‌های شیعه و سنی نقل نشده است که پیامبر اسلام حتی یکبار در خانه رقیه و ام کلثوم را زده باشد. چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم این رابطه بسیار صمیمانه را با دیگر دختران خود نداشته است؛ نه در مدینه و نه حتی در مکه؟ مگر نه این که به ادعای اهل سنت آن‌ها نیز یادگار خدیجه بودند؟
هر چند که فاطمه زهرا از هر نظر از تمامی زنان عالم متمایز بوده است؛ ولی اگر پیامبر دختری غیر از فاطمه داشت، شایسته بود که این رابطه صمیمانه بین آن‌ها نیز وجود داشته باشد.

و یا در زمانی که کفار قریش پیامبر اسلام را آزار و اذیت می‌کردند، دیگر دختران رسول خدا کجا بودند که از پدر حمایت کنند؟ بخاری و مسلم در صحیحشان نوشته‌اند:

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصِلُ عِنْدَ الْبَيْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ وَقَدْ نُحِرَتْ جَزُورٌ بِالْأَمْسِ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ أَيُّكُمْ يَقُومُ إِلَيَّ سَيِّمًا جَزُورِ بَنِي فَلَانٍ فَيَأْخُذُهُ فَيَضَعُهُ فِي كَتِفِي مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ فَاتَّبَعَتْ أَشَقَى الْقَوْمِ فَأَخَذَهُ فَلَمَّا سَجَدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَضَعَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ قَالَ فَاسْتَضْحَكُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَمِيلُ عَلَيَّ بَعْضٌ وَأَنَا قَائِمٌ أَنْظُرُ لَوْ كَانَتْ لِي مَنَعَةٌ طَرَحْتُهُ عَنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاجِدٌ مَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتَّى انْطَلَقَ إِنْسَانٌ فَأَخْبَرَ فَاطِمَةَ فَجَاءَتْ وَهِيَ جُورِيَةٌ فَطَرَحْتُهُ عَنْهُ ثُمَّ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِمْ تَشْتِمُهُمْ.

صحیح البخاری - البخاری - ج ۱ - ص ۶۵ و صحیح مسلم - مسلم النیشابوری - ج ۵ - ص ۱۷۹.

از ابن مسعود روایت شده است که گفت: هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر خانه کعبه نماز می‌گزارد، ابو جهل و همدستانش در نزدیکی خانه نشسته بودند و یک روز قبل از آن، بچه شتری نحر شده بود. ابو جهل به همدستان خود گفت: کدامیک از شما حاضر است برود و شکمبه آن شتر را بیاورد و هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله در سجده است، آن‌ها را

روی شانه او بیفکند؟ بدترین آنها پیشقدم شد و دستور ابو جهل را عملی ساخت. در حالی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سجده بود، آن شکمه آلوده را روی شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله افکند. ابو جهل و همدستانش از مشاهده این منظره بسیار خندیدند به طوری که بعضی از آن‌ها از شدت خنده به روی دیگری می‌افتاد!

ابن مسعود می‌گوید: من در این هنگام گوشه‌ای ایستاده بودم و جریان را مشاهده می‌کردم، لیکن جرئت آن را نداشتم که شکمه را از روی شانه حضرت بردارم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همچنان در حال سجده بود و سر از سجده بر نمی‌داشت تا این که مردی به حضور حضرت زهرا علیها السلام شتافت و جریان را به عرض رسانید. حضرت فاطمه علیها السلام در حالی که از شنیدن این سخن به شدت ناراحت شده بود، آمد و آن را از روی دوش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برداشت و آن‌ها را مورد شماتت و ملامت قرار داد.

در تمامی گرفتاری‌هایی که برای نبی مکرم اسلام پیش می‌آمد، تنها کسی که می‌آمد پدر را دلداری می‌داد، زخم‌های او را مداوا می‌کرد، فاطمه زهرا بود. اگر آن‌ها نیز دختر رسول خدا بودند، شایسته بود که آن‌ها نیز فاطمه را در دفاع از پدر یاری کنند. بعد از جنگ احد که صورت نبی مکرم زخمی شده بود، رقیه و ام کلثوم کجا بودند که همانند فاطمه بیایند و زخم‌های پدر را شستشو بدهند؟

مگر نه این که به قول آن‌ها، آن دو نیز دختران پیامبر بودند؛ پس چرا هیچ نوع رابطه‌ای بین پیامبر اسلام با دختران دیگرش نقل نشده است؟

۲. در قضیه مباحه که پیامبر تمام بستگان درجه یک خود را انتخاب کرد، چرا دیگر دختران خود را نبرد و از بین «نساء» خود فقط فاطمه را انتخاب کرد؟

مسلم در صحیح خود می‌نویسد:

عَنْ عِمَامِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ أَمْرٌ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سَيْفِيَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسَبَّ أَبَا التُّرَابِ فَقَالَ أَمَا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أُسَبَّهُ لَأَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ ... وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ { فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ } دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي .

صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۳، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب، ح ۳۲.

عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش (سعد بن ابی وقاص) نقل کرده است که معاویه سعد را امر کرد و گفت: تو را چه مانع است که ابوتراب (علی بن ابی طالب - علیه السلام) را دشنام دهی؟ (سعد) گفت: من سه چیز (سه فضیلت) را از او در خاطر دارم، که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - درباره وی فرموده است، هرگز وی را دشنام نخواهم داد. چنانچه من یکی از این سه فضیلت را می‌داشتم از شتران سرخ مو برایم محبوبتر بود ... وقتی این آیه نازل گردید: (... فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ...) پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را فراخواند و فرمود: «خدایا، اینان اهل من هستند».

آیا «نساءنا» شامل دیگر دختران پیامبر نمی‌شد، یا پیامبر دختر دیگری غیر از صدیقه طاهره نداشت؟

۳. چرا هیچ کس از دیگر دختران پیامبر خواستگاری نکردند؟

قضیه دیگری که بطلان این قضیه را روشن می‌کند، این است که در هیچ جایی از تاریخ ثبت نشده است که در مدینه، احدی از مهاجرین و یا انصار به خواستگاری ام کلثوم رفته باشد؛ با این که برای خواستگاری از فاطمه زهرا و رسیدن به افتخار دامادی پیامبر، بر یکدیگر پیش دستی می‌کردند و هر کس دوست داشت این افتخار نصیب او شود. آیا ام کلثوم دختر پیامبر نبود یا اصلاً چنین دختری وجود خارجی نداشت؟

۴. حرمت جمع بین دختران رسول خدا و دختران دشمن خدا :

علما و محدثین اهل سنت برای خرده گیری از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت در زمانی که فاطمه سلام الله علیها همسر او بود ، دختر ابو جهل را نیز خواستگاری کرد . این امر باعث شد که صدیقه طاهره ناراحت شده و شکایت خود را پیش پیامبر برد !! پیامبر اسلام وقتی از این قضیه با خبر شدند ، با عصبانیت به مسجد آمد و فرمود :

وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا وَاللَّهُ لَا تَجْمَعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ .

صحیح البخاری - ج ۴ - ص ۲۱۲ - ۲۱۳

فاطمه پاره تن من است ، من دوست ندارم کسی او را ناراحت کند ، به خدا قسم نباید دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در نزد یک نفر جمع شود .

و در روایت دیگری نوشته‌اند که آن حضرت فرمود :

إِلَّا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يُطَلِّقَ ابْنَتِي وَيَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ فَإِنَّمَا هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيدُنِي مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِنُنِي مَا آذَاهَا .

صحیح البخاری ج ۶ ، ص ۱۵۸ ، ح ۵۲۳۰ ، کتاب النکاح ، ب ۱۰۹ - باب ذَبُّ الرَّجُلِ عَنِ ابْنَتِهِ ، فِي الْغَيْرَةِ وَالْإِنْصَافِ وَ صَحِيح مسلم ، ج ۷ ، ص ۱۴۱ ، ح ۶۲۰۱ ، کتاب فضائل الصحابه رضی الله تعالی عنهم ، ب ۱۵ - باب فَضَائِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ .
علی (علیه السلام) اگر می‌خواهد دختر ابوجهل را بگیرد ، باید دختر من را طلاق بدهد . فاطمه پار ؟ تن من است ، آنچه که موجب رنجش فاطمه بشود ، مرا می‌رنجاند ...

از آنجایی که بحث اهانت کردن و تخریب مقام امیر المؤمنین علیه السلام در میان است ، علمای اهل سنت این قضیه را با آب و تاب فراوانی نقل کرده‌اند ؛ غافل از این که عثمان بن عفان نیز عملاً بین دختران پیامبر و دختران دشمنان خدا نه یکبار که چندین بار جمع کرده است .

رمله بنت شیبه ، یکی از همسران عثمان است که در مکه با او ازدواج کرد و از کسانی بود که همراه عثمان به مدینه مهاجرت کرد . ابن عبد البر در این زمینه می‌نویسد :

رمله بنت شیبه بن ربيعة كانت من المهاجرات هاجرت مع زوجها عثمان بن عفان.

الاستيعاب ، ج ۴ ، ص ۱۸۴۶ رقم ۳۳۴۵ .

رمله ، دختر شیبه از کسانی بود که همراه همسرش عثمان به مدینه مهاجرت کرد .

و شیبه از دشمنان پیامبر اسلام است که در جنگ بدر به هلاکت رسیده است ؛ چنانچه ابن حجر می‌نویسد :

رمله بنت شیبه بن ربيعة بن عبد شمس العبشمية قتل أبوها يوم بدر كافرا .

الإصابة ، ج ۸ ، ص ۱۴۲ - ۱۴۳ رقم ۱۱۱۹۲ .

رمله ، دختر شیبه ... پدرش در جنگ بدر کشته شد ، در حالی که کافر بود .

در حالی که نوشته‌اند در همان زمان رقیه دختر رسول خدا ! نیز همسر عثمان بوده است . ابن اثیر در اسد الغابه می‌نویسد :

ولما أسلم عثمان زوجة رسول الله صلى الله عليه وسلم بابتته رقية وهاجرا كلاهما إلى أرض الحبشة الهجرتين ثم عاد إلى مكة وهاجر إلى المدينة .

أسد الغابه ، ج ۳ ، ص ۳۷۶ .

زمانی که عثمان اسلام آورد ، رسول خدا دخترش رقیه را به همسری او درآورد ، هر دوی آنها به سرزمین حبشه مهاجرت کردند ، سپس وقتی از آنجا بازگشتند ، به مدینه مهاجرت کردند .

علاوه بر این ، عثمان با أم البنین بنت عیینة و فاطمة بنت الولید بن عبد شمس نیز ازدواج کرده است ؛ در حالی که پدر هر دوی آنها

نیز در آن زمان از دشمنان خدا بوده‌اند .

اگر واقعاً جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا ، حرام بوده است ، چرا عثمان این عمل حرام را بارها و بارها مرتکب شده است ؟ و اگر حرام نبوده ، چرا پیامبر اسلام به قول اهل سنت اجازه چنین کاری را به امیر المؤمنین نداد و نعوذ بالله می‌خواست حلال خدا را حرام کند ؟ پس معلوم می‌شود که یا قضیه خواستگاری از دختر ابوجهل از اختراعات بنی امیه و برای اهانت کردن و تخریب مقام امیر المؤمنین است ، یا پیامبر اسلام دختری غیر از صدیقه طاهره نداشته است ؟

۵. از دلایلی که دروغ بودن این قضیه را روشن می‌سازد ، این است که بسیاری از علمای اهل سنت و از جمله ضیاء المقدسی گفته‌اند :

عن قتاده ، قال : ولدت خدیجه لرسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) : عبد مناف فی الجاهلیة ، وولدت له فی الاسلام غلامین ، وأربع بنات : القاسم ، وبه کان یکنی : أبا القاسم ، فعاش حتی مشی ، ثم مات ، و عبد الله ، مات صغیرا . وأم کلثوم . وزینب . ورقیة . وفاطمة

البدء والتاریخ ، ج ۵ ، ص ۱۶ و ج ۴ ، ص ۱۳۹ .

قتاده گفته است : خدیجه برای نبی مکرم اسلام ، در عهد جاهلیت ، عبد مناف را به دنیا آورد و بعد از اسلام ، دو پسر و چهار دختر به نام های : قاسم - به خاطر او کنیه پیامبر را «ابوالقاسم» گذاشتند ، آن قدر زنده بود که می‌توانست راه برود بعد از آن فوت کرد - و عبد الله که خردسال فوت کرد ، و ام کلثوم ، زینب ، رقیه و فاطمه را به دنیا آورد .

شهاب الدین قسطلانی بعد از نقل سخن مقدسی می‌نویسد :

وقیل : ولد له ولد قبل المبعث ، یقال له : عبد مناف ، فیکونون علی هذا اثنی عشر ، وکلهم سوی هذا ولد فی الاسلام بعد المبعث .

المواهب اللدنیة ، ج ۱ ، ص ۱۹۶ .

گفته‌اند که که خدیجه قبل از مبعث یک پسر برای او به دنیا آورد که به او عبد مناف می‌گفتند ، غیر از عبد مناف بقیه فرزندان پیامبر بعد از مبعث متولد شده است .

و ابن عبد البر در الاستیعاب می‌نویسد :

وقال الزبیر ولد لرسول الله صلی الله علیه وسلم القاسم وهو أكبر ولده ثم زینب ثم عبد الله وكان یقال له الطیب ویقال له الطاهر ولد بعد النبوة ثم أم کلثوم ثم فاطمة ثم رقیة .

الاستیعاب - ابن عبد البر - ج ۴ - ص ۱۸۱۸ .

زبیر گفته : نخستین فرزند رسول خدا که به دنیا آمد ، قاسم بود و او از همه بزرگتر بود ، پس او زینب ، و پس از وی عبد الله که به وی طیب و یا طاهر نیز می‌گفتند بعد از نبوت متولد شد ، پس از آن ام کلثوم ، سپس فاطمه و پس از وی رقیه به دنیا آمدند . از طرف دیگر نوشته‌اند که رقیه ، کوچکترین دختر رسول خدا و حتی از حضرت زهرا سلام الله علیها نیز کوچکتر بوده است . چنانچه ابن کثیر دمشقی می‌نویسد :

أکبر ولده علیه الصلاة والسلام القاسم ، ثم زینب ، ثم عبد الله ، ثم أم کلثوم ثم فاطمة ثم رقیة ...

بزرگترین فرزند ، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قاسم ، و پس از آن ، زینب ، عبد الله ، ام کلثوم ، فاطمه و پس از آن رقیه بوده است .

با این تفصیل ، چگونه می‌توان این سخن اهل سنت را تصدیق کرد که رقیه با عثمان ازدواج کرده ، بعد با او به حبشه مهاجرت نموده و حتی در داخل کشتی فرزندی از او سقط شده است !!! . با این که می‌دانیم ، هجرت اول به حبشه در سال پنجم بعد از بعثت بوده است .

و همچنین بسیاری از علمای اهل سنت نوشته‌اند که ام کلثوم رقیه قبل از این که با عثمان ازدواج کند در عقد پسران ابی لهب بوده‌اند و بعد از آن که سوره تبت در حق ابی لهب نازل شد، وی به فرزندانش دستور داد که دختران رسول خدا را طلاق بدهند. ابن اثیر در اسد الغابۀ می‌نویسد:

قد زوج ابنته رقیه من عتبه بن ابی لهب و زوج أختها أم کلثوم عتیبه بن ابی لهب فلما نزلت سوره تبت قال لهما أبوهما أبو لهب وأمهما أم جمیل بنت حرب بن أمیه حمالة الحطب فارقا ابنتی محمد ففارقاهما ...
اسد الغابۀ - ابن الأثیر - ج ۵ - ص ۴۵۶.

رسول خدا، دخترش رقیه را به عتبه پسر ابی لهب و ام کلثوم را به عتیبه پسر دیگر ابولهب داد، وقتی سوره تبت نازل شد، ابولهب و همسرش ام جمیل که همان «حمالة الحطب» باشد، به پسرانش دستور دادند که دختران محمد را طلاق دهند. پس آن‌ها را طلاق دادند ...

در حالی که می‌دانیم، سوره تبت در زمانی نازل شده است که مسلمین در شعب ابی طالب در محاصره بودند. سیوطی در الدر المنثور می‌نویسد:

وأخرج أبو نعیم فی الدلائل عن ابن عباس قال ما كان أبو لهب الا من كفار قریش ما هو حتى خرج من الشعب حين تمالات قریش حتى حصرونا فی الشعب وظاهرهم فلما خرج أبو لهب من الشعب لقی هنداً بنت عتبه ابن ربیعة حين فارق قومه فقال یا ابنت عتبه هل نصرت اللات والعزی قالت نعم فجزاك الله خیرا یا أبا عتبه قال إن محمداً يعدنا أشياء لا تراها كائنه يزعم أنها كائنه بعد الموت فما ذاك وصنع فی یدی ثم نفخ فی یدیه ثم قال تبا لكما ما أرى فیكما شیئا مما یقول محمد فنزلت تبت یدا ابی لهب قال ابن عباس فحصرنا فی الشعب ثلاث سنین وقطعوا عنا المیره حتى أن الرجل .

الدر المنثور - جلال الدین السیوطی - ج ۶ - ص ۴۰۸

و محاصره در شعب ابی طالب در سال ششم هجری و بعد از هجرت به حبشه بوده است. با این حال چگونه می‌توان تصدیق کرد که همسر عثمان دختر پیامبر بوده است؟

۶. محمد بن اسماعیل بخاری می‌نویسد، شخصی پیش عبد الله بن عمر آمد و از او سؤالاتی کرد؛ از جمله نظر او را در باره عثمان و امام علی علیه السلام پرسید، وی در مقایسه بین عثمان و حضرت علی علیه السلام می‌گوید:

أَمَّا عُثْمَانُ فَكَأَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَكِرِهْتُمْ أَنْ تَعْفُوا عَنْهُ وَأَمَّا عَلِيٌّ فَأَبْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَتَنُهُ ...
صحیح البخاری - البخاری - ج ۵ - ص ۱۵۷.

اما عثمان، خداوند از گناه او (فرار عثمان در جنگ احد) درگذشت؛ ولی شما دوست ندارید که او را ببخشید، اما علی علیه السلام پس او پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و داماد او است.

ملاحظه می‌فرمایید که دفاع عبد الله بن عمر از عثمان فقط در این مطلب خلاصه می‌شود که خداوند از گناه فرار وی در جنگ احد در گذشته است؛ ولی صحابه‌ای که علیه او خروج کردند، او را نبخشیده و عثمان را کشتند؛ ولی این که عثمان داماد پیامبر نیز باشد، متذکر نمی‌شود. اما نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام استدلال می‌کند که او پسر عموی پیامبر و داماد آن حضرت است.

اگر عثمان داماد پیامبر بود، باید ابن عمر به آن استدلال می‌کرد؛ زیرا وی تمام تلاش خود را می‌کند که در برابر هر نوع تهمتی را از عثمان دفع کند و معنا ندارد که وقتی دلیل قویتری همانند دامادی پیامبر وجود دارد، وی به دلیل سخیف و ضعیف استدلال کند؛ زیرا عفو خداوند فقط شامل کسانی می‌شود که بعد از فهمیدن زنده بودن پیامبر از فرار دست کشیده و برگشتند و شامل عثمان که بعد از سه روز برگشت، نمی‌شود. حتی اگر فرض کنیم که عفو خداوند شامل عثمان نیز می‌شود، سبب نخواهد شد که خداوند تمامی گناهان او را که حتی بعد از آن نیز انجام داده بخشیده باشد؛ بلکه حد اکثر شامل فرار او در همان جنگ می‌شود.

بنابراین شایسته بود که اگر دامادی عثمان صحت داشت، به آن استناد می‌کرد.

۷. حضرت زهرا سلام الله علیها بعد از غصب فدک توسط ابوبکر به مسجد آمد و خطبه غرائی خواند که بسیاری از علمای اهل سنت آن را نقل کرده‌اند. آن حضرت در بخش‌های از این خطبه می‌فرماید:

أنا فاطمة بنت محمد أقول عودا علی بدء، وما أقول ذلك سرفا ولا شططا... فإن تعزوه تجدوه أبی دون نسانکم و آخا ابن عمی دون رجالکم، فبلغ الرسالة صادعا بالرسالة ناکبا عن سنن مدرجة المشرکین، ضاربا لثجهم آخذا بأکظامهم، داعیا إلی سبیل ربه بالحکمة والموعظة الحسنه.

مناقب علی بن ابي طالب (ع) وما نزل من القرآن فی علی (ع) - ابي بکر أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهانی - ص ۲۰۲ و السقیفة وفدک - الجوهری - ص ۱۴۲.

ای مردم آگاه باشید که من فاطمه و پدرم محمّد است، گفتارم تماما یک نواخت از سر صدق بوده و از غلط و نادرستی به دور است... اگر تحقیق کنید (پیامبر اسلام) پدر من بود نه پدر زنان شما، و در عقد اخوت پسر عموی من بود نه شما. اگر زنان عثمان دختران پیامبر بودند، نباید فاطمه زهرا سلام الله علیها که سرور زنان بهشت است، چنین سخنی بگوید و از طرف دیگر عثمان نیز می‌توانست به این سخن حضرت اعتراض کند که زنان من نیز دختران پیامبر بودند.

۸. ابن الدمشقی و محب الدین طبری می‌نویسند:

أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعلی: أوتیت ثلاثا لم یؤتھن أحد ولا أنا، أوتیت صھرا مثلی ولم أوت أنا مثلی، وأوتیت زوجة صدیقة مثل بنتی ولم أوت مثلها زوجة، وأوتیت الحسن والحسین من صلبک ولم أوت من صلبی مثلھما، ولكنکم منی وأنا منکم. جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی (ع) - ابن الدمشقی - ج ۱ - ص ۲۰۹ و الرياض النضرة ج ۲ ص ۲۰۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی خدای تعالی سه گونه موهبت به تو عنایت فرموده است که به من و هیچیک از مردم، عنایت نفرموده است:

۱. پدر زنی مانند من به تو ارزانی داشته است که به من عنایت نکرده است؛

۲. همسر پاکیزه گوهر راستگو و راست رو به تو مرحمت داشته که به من عنایت نفرموده است؛

۳. حسن و حسینی از پشت تو به وجود آورده است که چنان دو فرزندی از پشت من بوجود نیاورده است؛ آری! من از شمایم و شما از من می‌باشد.

در این روایت پیامبر اسلام به صراحت می‌گوید که به احدی غیر از علی علیه السلام پدر زنی مثل من داده نشده است، معلوم می‌شود که پیامبر دختر دیگری نداشته است و گرنه چنین سخنی نمی‌فرمود.

آیا نامگذاری فرزندان امیرالمومنین دلالت بر دوستی با خلفا دارد؟

(برگرفته از کتاب معمای نام نوشته علی لباف)

پاسخ به این شبهه:

عمر بن علی علیه السلام نخستین فرزند امیرالمومنین که مورخین نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده‌اند.

در نامگذاری فرزند امیرالمومنین علی علیه السلام از همسرش صهباء (امّ حبیب بنت ربیعہ - از بنی تغلب) به نام (عمر) (برخی منابع تاریخی از کنیه او نیز یاد کرده و آن را ابوالقاسم ثبت نموده‌اند). هیچ اختلافی بین مورخین مشاهده نمیشود و جای تردید در این زمینه وجود ندارد. اما سوال اصلی این است که انگیزه نامیده شدن فرزند علی ابن ابیطالب به چنین نامی چه بوده است و دلیل تشابه در اسم چیست؟ اهل سنت این نامگذاری را نشان دهنده محبت خاندان پیامبر و حضرت علی علیه السلام نسبت به خلفا میدانند! در

حالی که اسناد معتبر تاریخی وجود چنین رابطه دوستانه ای را به شدت انکار مینمایند.

آیا روابط حضرت علی علیه السلام با خلیفه دوم دوستانه بود؟

سند شماره ۱

اعتراف عمر بن خطاب مندرج در کتاب ((صحیح مسلم))

مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفی ۲۶۱هـ) در کتاب "صحیح" سخنانی را از عمر بن خطاب نقل میکنند که در حضور (عثمان - عبدالرحمان بن عوف - زبیر - سعد ابی وقاص) خطاب به عباس ابن عبدالمطلب و علی بن ابیطالب ایراد گردیده است. وی مینویسد: خلیفه دوم در حضور افراد مذکور رو به عباس و حضرت علی علیه السلام کرد و خطاب به آنان چنین گفت: ثم توفی ابوبکر و انا ولی رسول الله و ولی ابی بکر - فرایتما کاذبا آثما غادرا خائنا (صحیح مسلم حدیث شماره ۳۳۰۲) ترجمه: سپس ابوبکر از دنیا رفت و من جانشین پیامبر و ابوبکر (در سرپرستی و زعامت شما) میباشم. پس شما دو نفر مرا دروغگو - گناهکار - حيله گر - و پیمان شکن میدانید.

سند شماره ۲

اعتراف عایشه - مندرج در کتاب صحیح بخاری

محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۶هـ) در کتاب "صحیح" از قول عایشه نقل میکند که علی بن ابیطالب علیه السلام از ملاقات با عمر بن خطاب کراهت داشته است.

عایشه دلیل امتناع حضرت علی علیه السلام از ملاقات با خلیفه دوم را چنین بازگو میکند:

کراهیه لمحض عمر (صحیح بخاری حدیث شماره ۳۹۳۱).

این سخن عایشه در کتاب صحیح مسلم حدیث شماره ۳۳۰۴ چنین ثبت شده است: کراهیه محض عمر بن الخطاب. (

ترجمه: به دلیل ناخوشایندی از حضور عمر.

سند شماره ۳

اعتراف ابن عباس - مندرج در کتاب "شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید"

ابوحامد معتزلی (متوفی ۶۵۶هـ) در کتاب شرح نهج البلاغه از قول ابن عباس نقل میکنند که علی بن ابیطالب پیوسته بر عمر ابن خطاب غضبناک و خشمگین بود.

وی مینویسد: خلیفه دوم در سفر شام - رو به ابن عباس کرد و درباره حضرت علی علیه السلام چنین گفت: اشکو الیک ابن عمک

- سالت ان یخرج معی فلم یفعل و لم ازل اراه واجدا. فیم تظن موجدته؟ (شرح نهج البلاغه (چاپ اسماعیلیان) ج ۱۲ ص ۷۸).

ترجمه من از پسر عمویت به تو گله دارم. از وی خواستم که با من به شام بیاید ولی نپذیرفت. من پیوسته وی را نسبت به خود در

حالت غضب می یابم. به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست؟

آنچه ملاحظه فرمودید تنها دورنمایی از رابطه امیرالمومنین با خلیفه دوم میباشد و تدبر در فرازهای آن خواننده فرهیخته را به این

نتیجه میرساند که: دلیل نامگذاری و تشابه اسمی را در جای دیگر باید جست.

چه کسی نام فرزند حضرت امیر علیه السلام را عمر نهاد؟

اسناد و مدارک معتبر تاریخی قضاوت نهایی درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی به نام عمر را بسیار سهل و آسان نموده اند.

سند شماره ۱

دیدگاه بلاذری مورخ مشهور اهل سنت (اهل سنت بلاذری را در کتب رجالی خود در مرتبه بالایی مورد مدح و تمجید قرار داده

اند. برای مثال: ذهبی: تذکره الحفاظ ج ۳ ص ۸۹۲)

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (متوفی ۲۷۹هـ) مینویسد:

و کان عمر بن الخطاب سمی عمر بن علی باسمه . ترجمه: عمر بن خطاب - عمر بن علی را به اسم خود نام نهاده بود. (انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۹۲ تحقیق: محمد باقر محمودی). جمل من انسب الاشراف ج ۲. ص ۴۱۳ تحقیق: سهیل زکار سند شماره ۲

تایید دیدگاه از سوی سایر مورخین اهل سنت

--جمال الدین مزنی (متوفی ۷۴۲هـ) در کتاب "تهذیب الکمال" جلد ۲۱ صفحه ۴۶۷

--شمس الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸هـ) در کتاب "سیر اعلام النبلاء" جلد ۴ صفحه ۱۳۴

--ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲هـ) در کتاب "تهذیب التهذیب" جلد ۷ صفحه ۴۱۱

سخن بلاذری (متوفی ۲۷۹هـ) را تاکید کرده و تصریح نموده اند که :

هنگامی که از صهباء بنت ربیعہ فرزند پسری برای امیر المومنین علیه السلام متولد شد. عمر بن خطاب نام این فرزند را عمر گذارد.

آیا جلوگیری از نتیجه اقدام خلیفه دوم امکان پذیر بود؟

شاید تصور نمایید که تغییر نام یک فرد به گونه ای که اسم اصلی او فراموش گردد چندان هم ساده نباشد! حال چطور میتوان

پذیرفت که خلیفه دوم نام خود را بر فرزند امیرالمومنین علیه السلام بنهد و نام اصلی او از خاطرها پاک شود؟

در پاسخ میگوییم:

از بررسی اسناد تاریخی چنین به دست می آید که تغییر نام افراد و شهرت آنان به اسم جدیدشان چندان هم در میان قریش بی سابقه نمی باشد.

نمونه اول

جناب عبدالمطلب

همگان جد بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام عبدالمطلب میشناسند در حالیکه نام اصلی وی "شیبۀ الحمد" میباشد.

پژوهشگران جریان فراموشی نام وی را چنین نگاشته اند:

(هاشم در یکی از سفرهای خود به مدینه با سلمی دختر عمرو خزرجی ازدواج کرد و عبدالمطلب از وی تولد یافت. و در موقع

وفات هاشم-عبدالمطلب نزد مادر خویش در مدینه ماند و هنوز پسری نابالغ بود. مطلب بن عبدمناف بعد از برادرش هاشم امر مکه

و سقایت و وفات حاجیان را به عهده گرفت. و چون عبدالمطلب بزرگ شد. مطلب خود به مدینه رفت و از مادر وی اجازه گرفت

و او را با خود به مکه آورد. و چون او را ردیف خویش سوار (مرکب) کرده بود. مردم بی خبر از حقیقت گفتند: مطلب بنده ای

خریده است. اما مطلب میگفت: وای بر شما! این پسر برادر من هاشم است. از آن روز برای او نام عبدالمطلب معروف گشت و نام

اصلی او که شیبه یا شیبۀ الحمد بود از یاد رفت .)

(تاریخ پیامبر اسلام. انتشارات دانشگاه تهران ص ۴۶)

نمونه دوم

ابوجهل

همگان یکی از سرسخت ترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام ابوجهل میشناسند. در حالیکه که کنیه و نام اصلی او

"ابوالحکم- عمرو بن هشام" میباشد. شهرت نام ابوجهل در میان مسلمانان که آغاز آن دوران صدر اسلام میباشد موجب گردید که

حتی در دایرة المعارف ها نیز زندگی نامه او را تحت عنوان ابوجهل به ثبت برسانند.

(دائرة المعارف بزرگ اسلامی ج ۵ ص ۳۰۵. المنجد فی الاعلام. ص ۱۴)

آشنایی با سایر قربانیان دخالت های خلیفه دوم در نامگذاری افراد

نمونه اول

ابن اثیر جزری (متوفی ۶۳۰ هـ) نقل میکند:

عبد الرحمان بن الحارث بن هشام بن المغیره المخزومی در دامان عمر بزرگ شد و اسم او ابراهیم بود. پس عمر اسم او را تغییر داد.

همان زمان که اسم افرادی که با نامهای پیامبران خوانده میشدند تغییر میداد. و او را عبدالرحمان نامید. (اسدالغابه ج ۳ ص ۲۸۴)

نمونه دوم

ابن سعد بصری (متوفی ۲۳۰ هـ) نقل میکند:

اسم ابو مسروق اجدع بود. پس عمر او را عبدالرحمان نامید. الطبقات الکبری ج ۶ ص ۷۶

نمونه سوم

عبدالرزاق صنعانی (متوفی ۲۱۱ هـ) نقل میکند:

طحیل برادر بلال است و عمر او را خالد نام نهاده است. (المصنف ج ۱ ص ۶۱)

نمونه چهارم

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ) نقل میکند:

نام کثیر بن صلت-قلیل بود. پس عمر او را کثیر نامید. (فتح الباری ج ۲ ص ۳۷۴)

آیا مخالفت با دخالت های خلیفه دوم در تغییر نام افراد برای قربانیان آن امکان پذیر بود؟

پاسخ به این سوال نیازمند رفتارشناسی دقیقی از خلیفه دوم میباشد که تنها از طریق تدبر در اسناد معتبر تاریخی میتوان بدان دست یافت.

رفتارشناسی خلیفه دوم

پژوهشگران در تحلیل شخصیت خلیفه دوم به موارد ذیل استناد کرده اند:

نمونه اول

او نخستین کسی بود که شلاق (دره) در دست گرفت. (رسول جعفریان: تاریخ خلفا. ص ۶۵. به نقل از طبری: تاریخ الامم و

الملوک ج ۴ ص ۲۰۹)

نمونه دوم

شخصی به عمر گفت: مردم از تو خشمگین اند! مردم از تو خشمگین اند! مردم از تو متنفرند! عمر پرسید: برای چه؟ آن مرد گفت

از زبان و عصای تو! (همان منبع ص ۶۶ به نقل از: نمیری: تاریخ المدینه المنوره ج ۲ ص ۸۵۸)

نمونه سوم

عایشه فرزند عثمان بر این اعتقاد بود که تنیدی عمر- دیگران را از انتقاد به او بازداشته است. (همان منبع ص ۶۹. به نقل از: ابی

سعید منصور بن الحسین: نثر الدر ج ۴ ص ۳۴)

نمونه چهارم

یک بار غلام زبیر بعد از نماز عصر به نماز ایستاد. در همان لحظه متوجه شد که عمر با دره (شلاق) خود به طرف او می آید.

بلافاصله از آنجا فرار کرد. (همان منبع: ص ۶۶. به نقل از: فسوی: المعرفه و التاريخ ج ۱ ص ۳۶۴-۳۶۵)

نمونه پنجم

ابن عباس میگوید: من برای پرسیدن یک سوال از عمر دو سال صبر کردم. مانع من از پرسش ترس از عمر بود. (علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران ص ۱۱۰. به نقل از ابن جوزی: تاریخ عمر بن الخطاب ص ۱۲۶)

نمونه ششم

خشونت عمر به حدی رسید که ابن عباس در عصر وی. جرات ابراز حکم شرعی ارث را نداشت. وقتی بعد از مرگ عمر بر خلاف نظر وی در زمینه ارث سخن گفت و به او اعتراض شد که چرا در زمان عمر نمیگفتی. جواب داد: به خدا قسم از او میترسیدم. (همان منبع ص ۱۱۰ به نقل از: ابن حزم اندلسی: المحلی ج ۸ ص ۲۷۹-۲۸۰)

جمع بندی

همین برخوردها را میتوان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراضات مردم نسبت به عملکرد خلیفه دوم در زمینه تغییر نام افراد به شمار آورد.

ابوبکر بن علی دومین فرزند امیرالمومنین که مورخین کنیه یکی از خلفا را برای وی بر شمرده اند.

همانطور که میدانید (ابوبکر) کنیه است و نام محسوب نمی گردد. همین نکته قضاوت شبهه افکنان درباره روابط امیرالمومنین علی علیه السلام با ابوبکر-آن هم بر اساس کنیه یکی از فرزندان ایشان- را با ابهام مواجه می سازد.

دلیل این ابهام نیز در این نکته نهفته است که در میان عرب دلایل متعددی برای کنیه گذاری بر روی یک فرد وجود دارد که از مشهورترین این دلایل رایج بودن همراهی یک کنیه با یک اسم در یک مقطع خاص زمانی یا مطلوب بودن این همراهی در نظر اطرافیان فرد می باشد.

از این رو شناسایی نام ابوبکر بن علی علیه السلام از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

دیدگاه مورخین درباره نام ابوبکر بن علی علیه السلام

دیدگاه یکم

نام وی عبدالله می باشد. ابولمؤید الموفق بن احمد خوارزمی (متوفی ۵۶۸ هجری) در کتاب "مقتل الحسین علیه السلام" و نجم الدین ابوالحسن علی بن محمد علوی (متوفی قرن ۵ هجری) در کتاب "المجدی" می نویسند: ابوبکر بن علی و اسم عبدالله. یعنی ابوبکر فرزند علی و نامش عبدالله است. (۱)

دیدگاه دوم

نام وی محمد می باشد. ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ هجری) در کتاب "التنبیه و الاشراف" و ابن بطریق (متوفی ۶۰۰ هجری) در کتاب "عمده عیون" و ابن صباغ مالکی (متوفی ۸۵۵ هجری) در کتاب "الفصول المهمه" مینویسد: و محمد الاصغر المکنی ابابکر. یعنی: کنیه محمد کوچکتر ابوبکر میباشد. (۲)

دیدگاه سوم

نام وی عبدالرحمن میباشد. احمد بن علی مقریزی (متوفی ۸۳۴ هجری) در کتاب "اتعاظ الحنفاء" می نویسند: و عبدالرحمن الذی یکنی ابابکر. یعنی: کنیه عبدالرحمن ابوبکر می باشد. (۳)

دیدگاه چهارم

نام وی ناشناخته میباشد. ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هجری) در کتاب "مقاتل الطالیین" می نویسند: و ابوبکر بن علی بن ابیطالب لم يعرف اسمه. یعنی و ابوبکر بن علی بن ابیطالب نامش شناخته نشد. (۴)

جمع بندی و قضاوت میان دیدگاه ها

به دو قرینه احتمال بسیار زیادی وجود دارد که دیدگاه یکم درست بوده و در نتیجه نام ابوبکر بن علی همان "عبدالله" باشد.

قرینه اول

برخی مورخین ابوبکر بن علی را به جای عبدالله بن علی در شمار فرزندان ام البنین ذکر کرده اند. (۵) و این اشتباه - به احتمال زیاد - ناشی از آن بوده است که از نظر آنان نام ابوبکر بن علی نیز عبدالله می‌باشد.

قرینه دوم

جمع کثیری از مورخین "محمدالاصغر" را فرزندی غیر از ابوبکر بن علی و حتی از مادری غیر از مادر ابوبکر بن علی: لیلی بنت مسعود دانسته اند. (۶)

نتیجه گیری

همانطور که گفتیم یکی از رایج ترین دلایل انتخاب یک کنیه همراهی عرفی آن با یک اسم معین و یا مطلوبیت این همراهی نزد مردمان یک عصر خاص می باشد.

برای مثال در عرف عرب - به ویژه شیعیان - کنیه ابوالحسن با نام علی همراهی و مطلوبیت دارد.

لذا این احتمال به طور جدی وجود دارد که نام عبدالله نیز پس از به خلافت رسیدن خلیفه اول (خلیفه اول: ابوبکر: عبدالله بن عثمان می‌باشد) با کنیه ابوبکر قرین گردیده و به همین دلیل این کنیه از سوی اطرفیانی که این همراهی مورد پسندشان بوده بر فرزند حضرت علی اطلاق شده است.

یاد آوری

در میان عرب انتخاب کنیه برای فرزند در انحصار پدرش نمی‌باشد و دیگران نیز به جهات گوناگونی می‌توانند بر روی یک فرد کنیه بگذارند.

به عبارت دیگر در بسیاری موارد پدر در کنیه گذاری فرزندش هیچ دخالتی نداشته و رسم عرب به دیگران این اجازه را می دهد که در کنیه گذاری بر روی یک فرزند دخالت نمایند.

احتمال این دخالت نیز به ویژه در مواردی که نام و کنیه ای در کنار هم متعارف شده اند یا این همراهی مطلوبی اطرفیان می‌باشد. بسیار زیاد است.

در نتیجه: نمیتوان به طور قاطع ابراز کرد که حضرت علی علیه السلام کنیه ابوبکر را برای فرزند خویش برگزیده اند.

عثمان بن علی سومین فرزند امیرالمومنین علیه السلام که مورخین نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده اند.

اسناد و مدارک معتبر تاریخی سخن گفتن درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی علیه السلام به نام عثمان را بسیار سهل و آسان نموده اند.

هیچ ارتباطی میان نام خلیفه سوم (عثمان بن عفان) و نامگذاری فرزند حضرت امیر علیه السلام به عثمان وجود ندارد.

شاهد اول

ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هجری) از قول امیرالمومنین علی علیه السلام می نویسد:

انما سمیته باسم اخي عثمان بن مظعون. یعنی: همانا او را به اسم برادرم عثمان به مظعون نامگذاری نمودم. (۱۱)

شاهد دوم

العبدلی ابوالحسن محمد بن ابی جعفر (متوفی ۴۳۵ هجری) درباره مجاهدین جنگ بدر می نویسد:

منهم عثمان بن مظعون الذی سمی امیرالمومنین علی بن ابیطالب ابنه باسمه. یعنی: از جمله آنان عثمان بن مظعون می باشد. همو که

امیرمومنان علی بن ابیطالب علیه السلام فرزندش را به اسم او نامگذاری نمود. (۱۲)

اسناد:

- ۱- مقتل الحسين عليه السلام ج ۲ ص ۲۸ - المجدی ص ۱۷
- ۲- التنبیه و الاشراف ص ۲۹۷- عمده عیون ص ۲۹- الفصول المهمه ص ۱۴۱
- ۳- اتحاط الحنفاء ص ۵
- ۴- مقاتل الطالبین ص ۵۶
- ۵- ابن قتیبه: الامامه و السياسه ج ۲ ص ۶- ابن عبد ربه: العقد الفريد ج ۴ ص ۳۸۵- جواهر المطالب ج ۲ ص ۲۷۷
- ۶- کلبی: جهره النسب ص ۳۱- ابن سعد در الطبقات الكبرى ج ۱ ص ۱۱- طبری در تاریخ الامم و الملوک ج ۵ ص ۱۵۴- ابن جوزی در المنتظم ج ۵ ص ۶۹- ابن کثیر در البدایه و النهایه ج ۸ ص ۱۸۷
- ۷- ابن فندق: لباب الانساب ج ۱ ص ۳۹۹
- ۸- الطبقات الكبرى ج ۱ ص ۱۱ -- العقد الفريد ج ۴ ص ۳۸۵ -- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۹۷
- ۹- علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی ص ۱۷۶-۱۷۵ به نقل از ابن قتیبه الامامه و السياسه ج ۱ ص ۱۴۶
- ۱۰- همان منبع ص ۱۷۶ و الامامه و السياسه ج ۱ ص ۱۳۰
- ۱۱- المقاتل الطالبین ص ۵۵
- ۱۲- تهذیب الانساب ص ۲۷

درباره ما

شکر و سپاس بی انتها، خدای بزرگ را، که ما را از شیعیان و پیروان اهل بیت قرار داد؛ و به صراط مستقیم، ولایت خاتم الانبیاء و المرسلین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وصیّ مظلومش مولای متّقیان، امیرمؤمنان، علیّ ابن ابی طالب علیه السلام هدایت نمود.

و بهترین تحیت ها و درودها تقدیم به پیشگاه بزرگ بانوی هستی، مادرمجلّله ی پدر و معلم بشریت، خاتون دوسرا و شفیعه روز جزا حضرت صدیقه ی کبری فاطمه الزهرا سلام الله علیها؛ و بر فرزندان معصومینشان علیهم السلام، خصوصاً آخرین ذخیره خدا، خاتم الاوصیاء، مهدی فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف .

با توجه به توسعه فناوری اطلاعات و ارتباطات، برماست که همگام با عصر حاضر به دفاع از کیان دینی خویش قیام نماییم و با استفاده از این ابزارهای کارآمد به احیای فرهنگ ولایت و برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام برآیم، کتابی که در اختیار شما خواننده محترم قرار دارد، حاصل زحمات پژوهشگران شبکه اطلاع رسانی برائت می باشد، که تقدیم به آستان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها می گردد .

شبکه اطلاع رسانی برائت (شیعه تیوب- پایگاه مستقل شیعیان) برترین پایگاه جامع، درعرصه معرفی دشمنان اهل بیت علیهم السلام شامل: معرفی کامل و جامع دشمنان از ولادت تا به درک و اصل شدن (بخش اصلی سایت)/ کتابخانه تخصصی در موضوع تبرّی / شبهه افکنی به مبانی پوشالی دشمنان شیعه / پاسخگویی به شبهات / مرکز صوتی تصویری در موضوع تبرّی / تالار گفتگوی تبرّی باشد که این ذره دلنشین و لذت بخش مورد استفاده عموم علاقه مندان، خصوصاً جوانان عزیز قرار گیرد.

ان شاء الله تعالی

www.shiatube.com

www.sunnitube.com

email:info@shiatube.com

در همه زمینه ها ندای یاری و نصرت سر می دهیم که : هل من ناصر ینصرنی

شرح فرازهایی از خطبه‌ی حضرت زهراء (س)**مشخصات کتاب**

سرشناسه : فقیه‌امامی، حسن، ۱۳۱۳ -

عنوان و نام پدید آور : مجموعه سخنرانی‌های حضرت آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی (مد ضله العالی) در شرح فرازهایی از

خطبه‌ی حضرت زهرا علیها السلام به مناسبت ایام فاطمیه جمادی الثانی ۱۴۲۵ ق.

مشخصات نشر : اصفهان: مدرسه علمیه ذوالفقار اصفهان، واحد تحقیقات، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲۰۵ ص.؛ ۱۴×۲۱ س.م.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۳۵۰۷-۶

وضعیت فهرست نویسی : فیفا

موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- خطبه‌ها -- نقد و تفسیر

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲۲/ف۳م۷ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۹۳۹۴۱

متن سخنرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا أَزَلِيًّا أَبَدِيَّتَهُ، وَأَبَدِيًّا بِأَزَلِيَّتِهِ، سِرْمَدًا بِإِطْلَاقِهِ مُتَجَلِّيًّا مَرَايَا آفَاقِهِ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ أَنْبِيَائِهِ الْبَشِيرِ

النَّذِيرِ وَالسَّرَاحِ الْمُنِيرِ سَيِّدِنَا أَحْمَدَ وَنَبِيَّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدَ، وَاللَّعْنَ الدَّائِمَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

قال الحكيم في كتابه الكريم و مُبْرَمِ خُطَابِهِ الْعَظِيمِ:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» (۱)

هدیه محضر مبارک بقیه الله الاعظم، امام المنتظر، حجه بن الحسن المهدي، صلوات بفرستید.

شهادت مظلومانه بی بی دو عالم، صدیقه کبری، فاطمه زهرا علیها السلام را به ساحت مقدس حضرت بقیه الله ارواحنا فداء» و به

عموم شیعیان آن بزرگوار بالاخص، حَضَارِ محترم و سروران گرامی تسلیت می گویم.

مطلبی به نظر رسید، به مناسبت این روز تقدیم محضرتان کنم که البته یک بحث قرآنی است ابتدائاً آیه کریمه‌ای که تلاوت شد را

ترجمه می کنم و بعداً مطلب را توضیح خواهم داد. قرآن کریم می فرماید: ما رُسُل و پیامبرانمان را توأم با بیّنات و معجزات و دلائلی

که شهادت بر حقانیت آنها می دهد فرستادیم و با آن پیامبران دو چیز را همراه کردیم؛ یکی کتاب و دیگری میزان. این دو چیز به

این منظور همراه انبیاء قرار گرفت تا مردم زندگی را بر مبنای عدالت و قسط پایه ریزی کنند.

«لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (۲)

شاهد ما در این آیه شریفه کلمه میزان است. چون منظور از کتاب معلوم است. صد و چهارده کتاب آسمانی بر انبیاء نازل شده

است. مخصوصاً بر پیامبران اولوالعزم صُحُف بر حضرت نوح، صحف دیگری بر حضرت ابراهیم، تورات بر موسی، انجیل بر حضرت عیسی و قرآن بر خاتم انبیاء مؤید مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم. اینها کتب آسمانی است و معلوم است. اما منظور از میزان چیست؟ میزان یعنی وسیله سنجش حق و باطل، خدا یک عامل سنجشی قرار داده تا حد و مرز هر چیزی مشخص شود و مردم متحیر و سرگردان نشوند و با مراجعه به میزان بتوانند عدل و قسط را پیاده کنند. منظور از میزان، این است.

حالا ما باید مقدماتی را تقدیم محضران کنیم تا ببینیم مراد و منظور از این میزان در قرآن کریم چیست؟ مقدمه اول: همه موجودات و بالاخص انسان باید یک سیری را در میان موت و حیات طی کند. که این سیر، یک سیر طبیعی هم هست. حالا این که این سیر از کجا آغاز می‌شود و به مرگ ختم می‌شود، بحث خیلی مفصلی دارد که قرآن به مقاطع خاصی از آن اشاره می‌کند خداوند از نطفه آغاز می‌کند:

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ» (۳)

تا می‌رسد به آنجایی که:

«لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» (۴)

و منتهی به مرگ می‌شود این مقاطعی که قرآن در این خط سیر به آن اشاره می‌کند در موجودات دیگر هم همینطور است. حالا نبات باشد، جماد باشد، حیوان باشد و یا در دیگر موجودات، آنها هم یک خط سیر طبیعی دارند. خدای متعال برای همه موجوداتی که این خط سیر را دارند یک خط مشی صحیح را برنامه ریزی کرده است.

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَى (۵)»

بنابراین یک خط سیر مشخصی هست.

مقدمه دوم: این است که راههایی که انسانها (به خصوص) طی می‌کنند چند نوع راه است و بخصوص در انسان یک راه مستقیم است و بقیه‌ی راه‌ها انحرافی است. راه مستقیم، نزدیکترین راهی است که انسان را به هدف می‌رساند. بعضی راه مستقیم را انتخاب می‌کنند و ادامه می‌دهند. یک کج راه‌هایی هم هست که گاهی انسانها دانسته وارد آنها می‌شوند و گاهی ندانسته می‌روند. قرآن کریم در سوره مبارکه حمد این سه گروه را مشخص کرده است. در مورد آنها می‌شود که در صراط مستقیم و راه راست حرکت می‌کنند می‌فرماید:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (۶)

کسانی که راه کج را دانسته انتخاب می‌کنند، در این سوره با عنوان «مغضوب علیهم» از آنها یاد شده است. در جای دیگر قرآن در مورد این دسته می‌فرماید:

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» (۷)

این دسته از افراد، یقین به حقانیت راه راست دارند ولی عمداً راه کج را انتخاب می‌کنند. اینها مورد غضب الهی هستند و مصداق آتم واکمل این دسته، یهود هستند، که اینها پیغمبر اسلام را می‌شناختند:

«يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (۸)

و به حدی روی پیغمبر شناخت داشتند که سیصد سال قبل از ولادت پیغمبر از شام به یثرب آمدند چون می‌دانستند مقرر حکومت رسول خدا در یثرب خواهد بود و آنجا جا گرفتند که وقتی پیغمبر اسلام ظهور کرد سدّ راه رسول اکرم بشوند. تا این حد، آگاهی داشتند. همچنان که فرزندان‌شان را می‌شناختند پیغمبر اسلام را هم می‌شناختند و به حقانیت او آگاه بودند.

گروه سوم کسانی هستند که بیراهه می‌روند ولی ندانسته.

«هَلْ تَنْبُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (۹)

که در سوره حمد از اینها تعبیر به «ضالین» شده است.

پس راه، منحصر به یک راه نیست. اگر یک انسانی در کتابش یا در سخنرانی اش اعلام کند که صراط و راه، منحصر به فرد است؛ این حرف نه با عقل سازگار است و نه با شرع و حرفی بسیار بی مبنا و بی اساس و بر خلاف صراحت قرآن کریم است. چون از نظر قرآن، سه راه است و یک راه نیست و هر سه راه نمی‌تواند حق باشد. فقط یک راه حق است و بقیه باطل است. همین طوری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: امتهای سَلَفِ فِرَقٍ متفاوت داشتند. یهودیها ۷۱ فرقه بودند؛ یک فرقه حق و ۷۰ فرقه‌ی باطل.

مسیحی‌ها، ۷۲ فرقه بودند؛ یک فرقه‌ی حق، بقیه باطل.

مسلمانها و امت من ۷۳ فرقه می‌شوند؛ یک فرقه، فرقه‌ی ناجیه‌اند و بقیه‌ی باطل.

پیغمبر اسلام انگ بطلان می‌زند بر هفتاد و دو فرقه و فقط یک فرقه را امضاء می‌کند و جای تعجب است که پیغمبر انگ بطلان بر هفتاد و دو فرقه اسلامی می‌زند و بعضی حتّی بت پرستی را هم به عنوان صراط مستقیم معرفی می‌کنند.

واقعاً تعجب است، آدم بُهتَش می‌زند که با صراحت می‌گوید بت پرست هم راهش راه مستقیم است، آنها هم که گوساله سامری را می‌پرستیدند، آنها هم به حق می‌رفتند یعنی یک خط بطلان می‌کشد بر مبارزات تمام انبیاء از زمان نوح تا زمان پیغمبر یک خط بطلان می‌کشد بر مبارزات تمام اوصیاء در طول تاریخ از اوصیای حضرت نوح گرفته تا امام زمان (عج).

پس همه این مبارزات باطل است؟ چون اینها با باطل مبارزه می‌کنند، می‌توانیم بگوئیم مبارزه نداشتند، می‌توانیم بگوئیم با حق مبارزه داشتند. طبق این نظریه اگر بگوئیم همه مبارزه با باطل داشتند؛ حرفی بسیار بی منطق و خلاف است.

مقدمه سوم: ما موظفیم کدام راه از این سه راه را طی کنیم؟

قرآن کریم در این مورد، ما را موظف می‌کند و می‌فرماید:

«هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» (۱۰)

ما نمی‌توانیم راه ضالین را برویم، ما نمی‌توانیم راه مغضوب علیهم را برویم، فقط باید صراط مستقیم، یعنی راه راست را برویم. «فَاتَّبِعُوهُ» یعنی باید بگردیم و در بین این راه‌های مختلف، راه راست را پیدا کنیم؛ وقتی پیدا کردیم دنبال کنیم.

«هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» (۱۱)

مقدمه چهارم: ما موظف هستیم در نمازهایمان سوره‌ی حمد بخوانیم:

«لَا صَلَوةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» (۱۲)

اگر حمد را در نماز نخوانیم دیگر نمازمان، نماز نیست رگ حیاتی هر نمازی، سوره‌ی حمد است. حمد، دیباچه و فهرست قرآن است. می‌توانیم بگوئیم ماکت قرآن سوره‌ی، مبارکه‌ی حمد است. آنچه در قرآن هست؛ در سوره‌ی حمد خلاصه شده و البته دانشمندان این مطلب را اثبات کرده‌اند که واقعاً فشرده‌ی قرآن سوره‌ی حمد است. سوره‌ی حمد دارای ابعادی است و هر مفتری ناظر به بُعدی از ابعاد سوره‌ی حمد است. یکی از ابعاد سوره‌ی حمد این است که روی مسئله دعا در این سوره، تکیه شده است. چون خود سوره در واقع دعاست. منتهی دعا شرایطی دارد، خصوصیات دارد. از چه کسی طلب کنیم؟ چه وقت طلب کنیم؟ چه چیز را طلب کنیم؟ چگونه طلب کنیم؟ دعا، طلب کردن است. آن کسی که رتبه‌اش پائین تر است اگر از مقام بالاتر چیزی را درخواست کرد؛ یعنی دعا کرده است. یکی از ابعاد سوره‌ی حمد این است که به ما تفهیم می‌کند آن کسی که ما می‌خواهیم از او درخواستی بکنیم؛ چه کسی است؟ چه کسی لایق این است که ما گردنمان را در مقابل او کج کنیم و خواسته‌هایمان را از او طلب کنیم؟

مطلب دوم این که، ما که می‌خواهیم از او درخواست کنیم، باید چه شرایطی داشته باشیم؟

مطلب دیگر اینکه ما چه چیز را از خدا بخواهیم که همه چیز را خواسته باشیم؟ چون فرق می‌کند. بعضی افراد هستند که در دعا سلیقه ندارند. یک چیزهای پیش پا افتاده‌ای را از خدا می‌طلبند که در شأن آنها نیست. باید بینیم که چه چیزهایی از خدا طلب کنیم که همه چیز خواسته باشیم، و دیگر این که به چه کیفیت از خدا طلب بکنیم؟

تمام اینها در سوره حمد به صورت فشرده مطرح شده است. اولاً آن کسی که می‌خواهیم از او درخواست بکنیم باید بتواند کمبودهای ما را جبران بکند. ما بی نهایت کمبود داریم و کسی باید این کمبودهای ما را جبران بکند که قادر بر رفع تمام نواقص ما باشد یعنی هر چه را که بخواهیم، بتواند برای ما انجام بدهد و قرآن می‌فرماید:

«أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۱۳)

آن کسی که ما از او چیزی را طلب می‌کنیم یک ذات مستجمع جمیع صفات کمالی است به نام «الله»، که هیچ نقطه ضعف و عجزی در او نیست و واجد تمام کمالات است و رحمن و رحیم است؛ یعنی نواقص بندگان را چه مؤمن و چه کافر در دنیا برطرف می‌کند و در قیامت تنها نواقص مؤمنین را مرتفع می‌کند. این خدایی است که لایق است از او چیزی مطالبه کنیم؛ چون رحمن و رحیم است کمبودها را می‌تواند جبران بکند، علاوه بر این رَبُّ الْعَالَمِينَ است یعنی مربی تمام موجودات عالم که آنها را به رشد و کمال می‌رساند و زمام تربیت در دست اوست، خداست. به هر کسی مراجعه بکنید، ممکن است نسبت به یک چیزی مسئولیت داشته باشد اما ما می‌خواهیم به جایی مراجعه کنیم که حد و مرز نداشته باشد در تمام ابعاد بتواند ما را به کمال و رشد برساند و بتواند نیازمندیهای ما را جبران بکند. رَبُّ الْعَالَمِينَ خداست. چه می‌خواهید؟ اگر مثل سلیمان دنیا می‌خواهید:

«رَبِّ... هَبْ لِي مَلِكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي» (۱۴)

باید دستهایت را بلند کنی و گردنت را کج بکنی و بگوئی «یارب» و اگر کسی بیمار است و شفا می‌خواهد مثل ایوب باید از خدا بخواهد:

«وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۱۵)

همچنین هر امر دنیوی دیگر را باید فقط از او خواست. اگر در رابطه با آخرت می‌خواهی دعا بکنی به کسی باید مراجعه کنید که صاحب اختیار مطلق در امور آخرت باشد.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (۱۶)

پس آن کسی که می‌خواهیم از او درخواست بکنیم، یک ذات مستجمع جمیع صفات کمالی است که عهده دار تربیت جهان هستی در دنیا و صاحب اختیار در آخرت است. کسی که می‌خواهیم از او درخواست بکنیم هیچ نقطه ضعفی ندارد هر چه بخواهیم و در هر حدی که بخواهیم، در قدرتش است و می‌تواند و می‌کند. پس شرایط از طرف او محیا است. امّا شرایط ما چیست؟ ما که درخواست کننده هستیم در چه شرایطی حق دعا و خواستن داریم؟ باید اول در مقابل آن خدا تسلیم باشیم، غیر او را نپرستیم، نظر به غیر او نکنیم، انقطاع الی الله داشته باشیم، جز خدا هیچ موجودی را در عالم مؤثر نبینیم. بگوئیم:

«إِنَّاكَ نَعْبُدُ وَإِنَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۱۷)

خدایا ما با سراپای وجودمان در اختیار تو و تسلیم و تحت فرمان تو هستیم و ما خودمان این مطلب را باید اقرار کنیم که به تنهایی، بدون خدا، قادر بر هیچ کاری نیستیم. خدایا از تو می‌بایست استمداد بگیریم، درخواست کنیم تا تو برای ما انجام بدهی. پس شرایط ما یکی این است که ما بنده واقعی خدا باشیم چون اگر نافرمانی خدا کردیم، معصیت کردیم این سدّ راه استجاب دعا می‌ماند.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ» (۱۸)

چیزی که جلوی دعا را می‌گیرد، گناه است. به همین خاطر است که قبل از اینکه آدم دعا بکند، باید استغفار کند اول با خدا تصفیه حساب بکند بعد دعا کند. شما می‌خواهید ملکی را منتقل کنید، وقتی به دفتر می‌روید باید تصفیه حساب ببری، اداره گاز، اداره

برق، اداره مالیات، اداره فلان، و... تمام اینها را می‌بایست تصفیه حساب بکنید تا یک چیزی را به شما انتقال بدهند. دستگاه خدا هم همین است تصفیه حساب باید بکنی و اگر سراپای وجود ما گناه باشد و بخواهیم از خدا طلب بکنیم و درخواستی داشته باشیم بعید است که به هدف برسیم:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۱۹)

خیلی خوب، حالا- از خدا چه بخواهیم که همه چیز خواسته باشیم؟ می‌بینید اینجا سر بند خیلی حساس است. ما به همه چیز نیاز داریم شکی ندارد. هم در امور مادی، هم معنوی، هم دنیوی، هم اخروی، در تمام ابعاد به خدا نیازمند هستیم. بهترین موقعیت ما هم وقتی است که به نماز ایستاده‌ایم.

«الصلوةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» (۲۰)

«الصلوةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقَى» (۲۱)

بهترین حالات مؤمن حالت نماز است، مقام قرب الهی است. می‌خواهیم با خدا حرف بزنیم. یک خواسته داریم، چه از خدا بخواهیم که در دل این خواسته تمام خواسته‌ها موجود باشد؟ آن خواسته باید این باشد:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (۲۲)

خدایا راه‌ها مختلف است. من انسان هم تشخیص راههای صحیح از باطل برایم مشکل است. تو به من کمک بده که راه راست را بشناسم و طبق وظیفه دنبال کنم.

مقدمه پنجم: می‌خواهم عرض کنم این است که ببینیم آیا خدا برای اینکه ما را به راه راست هدایت کند پیش بینی‌های لازم را فرموده یا نعوذ بالله پیش بینی‌های لازم را نکرده؟ بر می‌گردیم به این آیه شریفه که:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (۲۳)

یک: ما پیغمبران را فرستادیم، دوم: با آنها کتاب آسمانی فرستادیم، سوم: ما با انبیاء میزان را فرستادیم. پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم، هادی است.

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (۲۴)

پیغمبر مانند یک خورشید تابناک بر تارک جهان هستی نورافشانی می‌کند و به نور خودش تمام عالم را ارشاد و هدایت می‌کند. عامل دوم: قرآن،

«وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (۲۵)

در روایت هم دارد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید:

«إِذَا أَقْبَلَ عَلَيْكَ الْفِتْنُ كَاللَّيْلِ الْمُظْلَمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْءِ أَنْ فَانَّهُ شَافِعٌ مُّشَفَّعٌ وَ مَا هَلْ مُّصَدِّقٌ» (۲۶)

ما باید در موقعی که ظلمتها، آن ظلمتهای غول پیکر، به ما تهاجم می‌کند، سراغ قرآن برویم. چون نور است و ما را از ظلمت نجات می‌دهد. یعنی آن چیزی که به درد ما می‌خورد این کتاب آسمانی است. اگر بخواهیم ببینیم فلاسفه چه گفتند، دانشمندان غرب چه گفتند، چه مکتبهایی به ما هر روز ارائه کردند، اینها درد دواکن نیست. مثل سیل از شرق و از غرب برای ما مکتب می‌آورند. اینها مکتبهای الهی نیست. اینها خودشان هم با هم درگیرند. این، آن را رد می‌کند. آن یکی دیگری را رد می‌کند. این مکتب، مکتب دیگری را خراب می‌کند. ما قرآن داریم، چه نیازی به این افکار باطله داریم که متکی بشویم به این اسمها و از راه منحرف شویم؟! قرآن و میزان داریم. میزان چیست؟ ابتدا این را توضیح بدهم که به حوادثی که در جاهای مختلف پیش می‌آید «فتنه» می‌گویند. این

حوادث وقتی رخ می‌دهد مردم را گمراه می‌کند.

«إِنَّمَا بَدَأَ وُقُوعِ الْفِتْنِ أَهْوَاءُ تَتَّبَعُ وَ آرَاءُ تُبْتَدَعُ» (۲۷)

در این حوادث برای ما یک علامتهایی گذاشته اند تا راه را گم نکنیم. مثلاً از اینجا می‌خواهید بروید تهران وقتی می‌رسید سر سه راهیها یا سر چهار راهها ممکن است ندانید کدام راه است و گمراه شوید. بنابراین تابلو می‌زنند. خاصیت تابلو این است که راه را نشان می‌دهد تا ما به بیراهه نرویم. انبیاء برای ما تابلو نصب کردند، که ما راه را گم نکنیم به نظر من با تشیع در روایات رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌بینید که ایشان از بلافاصله بعد از زمان خودشان تا قیامت را تابلو گذاشته‌اند. اگر تشیع کنید، پیدا می‌کنید، مثلاً تمام فتنه‌های آخرالزمان را پیغمبر تابلو زده‌اند که ما گم نشویم. اگر ما بخواهیم این تابلوها را به شما معرفی کنیم زمان می‌برد. حتی می‌بینیم پیغمبر برای زمان ما هم تابلو گذاشته‌اند تا یک وقت خدای ناخواسته شیعیان راه را گم نکنند.

گاهی به تاریخ مراجعه بفرمائید، می‌بینید پیغمبر یک نشانه‌های خیلی حساسی گذاشته‌اند که حق و باطل روشن شود. مثلاً جنگ بین امیرالمؤمنین علیه السلام با عایشه و طلحه و زبیر است. حال حق با علی علیه السلام است یا با عایشه؟ اینجا سر دو راهی است. یک عدّه از این طرف آمدند، یک عدّه از آن طرف. معلوم نیست حق با کیست؟ خوب، عامّه مردم هم که توجه به ریزه کاریها ندارند. زن پیغمبر است و دختر ابی‌بکر و حالا در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام قیام کرده و اهل سنت هم که می‌گویند مجتهده بوده. حق با چه کسی است؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یک روزی با زنان نشسته بودند، فرمودند: زمانی پیش می‌آید که در حوآب (حوآب در مسیر لشکر عایشه بود)، سگ‌ها به یکی از زن‌های من حمله می‌کنند و پرهیزید از آن فتنه، و بعد رو کردند به عایشه و فرمودند: حواست جمع باشد، نکند که تو آن (زن) باشی. (۲۸)

یعنی یک چراغ قرمز، یک چراغ خطر نشان دادند، که هم عایشه حساب کار خودش را بکند و هم مردم بدانند که اگر درگیری بین عایشه و امیرالمؤمنین شد، حق با عایشه نمی‌تواند باشد.

پیغمبر پیش بینی کردند و لذا عایشه بعد از جریان جنگ جمل هر وقت بحث جنگ جمل می‌شد، گریه می‌کرد تا حدّی که روسری اش خیس می‌شد و می‌گفت ای کاش اقدام نکرده بودم. پیغمبر به من هشدار داد و من غافل بودم. این چراغ را پیغمبر روشن کرد. این، میزان است.

یا در جریان جنگ صفین می‌بینیم لشکر علی علیه السلام یک طرف، لشکر معاویه یکی طرف. کدام حق است؟ پیغمبر یک چراغ خطر روشن کرده که مردم با دیدن این چراغ خطر حق را از باطل تشخیص دهند. این میزان است فرمود:

«عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ» (۲۹)

گروه ستمگری عمار را می‌کشند. اتفاقاً عمار در جنگ صفین حاضر بود لشکر معاویه عمار را کشتند. معلوم شد حق با چه کسی است یک ول و له‌ای افتاد در لشکر معاویه که پیغمبر پیش بینی کرده بود که ما عمار را می‌کشیم و معلوم شد ما باطلیم. و یا این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به طور جمعی اهل بیت علیهم السلام را به عنوان «میزان» معرفی کردند.

«إِنِّي تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلِیْنَ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی ما ان تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا» (۳۰)

این یک میزان است. در جایی دیگر پیغمبر در مورد اهل بیتش فرمود:

«أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِّأُمَّتِي» (۳۱)

یا فرمود:

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» (۳۲)

بیست شباهت بین کشتی نوح و بین اهل بیت پیغمبر است. این میزانی است که پیغمبر مشخص کرده. پیغمبر فرمود:

«إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ آخَرٌ» (۳۳)

همین طور که ستاره‌ها هدایت گرند اهل بیت پیغمبر هم هدایت گرند. میان این هفتاد و سه فرقه مسلمین تنها شیعه اثنی عشری است

که متمسک به ذیل عنایت اهل بیت است و به این میزان عنایت داشته است. اینها را پیغمبر بعنوان میزان، معرفی فرموده است. خیلی عجیب است، این همه حدیث در مورد اهل بیت! نه یکی، نه دو تا، نه ده تا، گاهی هم افراد را میزان قرار داده و به طور جدا گانه از آنها یاد کرده است. راجع به امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند:

«إِنِّي هَذَا سَيِّدٌ لِأَنَّ اللَّهَ يُصَلِّحُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ» (۳۴)

پیغمبر، امام حسن علیه السلام را به عنوان مصلح در آینده معرفی کردند. یعنی یک میزان نشان دادند تا وقتی که اختلاف بین امام حسن علیه السلام و معاویه می شود مشخص باشد حق با کیست.

نسبت به امام حسین علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ الْحُسَيْنَ مُصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ» (۳۵)

قربان تو یا رسول الله، نگذاشتی امت هیچ کجا بدون راهنما باشند.

اینها همه مقدمه بود برای این مطلبی که حالا می خواهم عرض کنم. امروز می خواهم این را بگویم که فاطمه علیها السلام بعنوان یک میزان از طرف پیغمبر به مردم معرفی شده که اگر مردم بعد از پیغمبر متحیر ماندند که حق با کیست؛ میزان، فاطمه علیها السلام باشد.

این مهمترین سَمَت فاطمه زهرا علیها السلام است که می تواند بین حق و باطل را جدا کند و تکلیف مردم مسلمان را تا قیامت روشن کند. آقا امام زمان (عج) فرمودند:

«فَاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَيْنَا» (۳۶)

فاطمه، حجت خداست. چرا؟

اولین اختلاف بعد از پیغمبر در مسئله خلافت بود. حالا باید ببینیم که پیغمبر برای این روز چه فکری کرده است؟

پیغمبر در کنار قرآن باید فرقان داشته باشد. امروز روزی است که ما با فرقان پیغمبر راه حق و باطل را باید تشخیص بدهیم که بعد از وفات رسول الله حق با کیست. حق با علی علیه السلام است یا با خلفاء؟ سند ما فاطمه علیها السلام است.

احادیث بر دو نوع اند: بعضی احادیث، احادیث آحاد است و بعضی احادیث متواتره. احادیث متواتره یعنی احادیثی است که به طور قطع از معصوم صادر شده و هیچ تردیدی در آن نیست و بهترین نوع تواتر، تواتری است که هر قرن آنقدر این روایت را مکرر نقل کرده اند که ما قطع به صدورش داریم. مثل حدیث غدیر خم، در قرن اول محدثین زیاد، در قرن دوم هم باز محدثین زیاد تا برسد به قرن ما. به کتابهای حدیث که مراجعه کنیم، می بینیم، در هر قرن محدثین مسئله غدیر خم را مطرح کرده اند.

بنابراین برای ما جای هیچ تردیدی در غدیر خم نیست. اتمام این مطلبی که من امروز عرض می کنم، سند متواتر بین شیعه و سنی دارد. یعنی هیچ کس نمی تواند و جرأت ندارد در این مطالبی که عرض می کنم خدشه وارد کند. یعنی با سند قطعی است. اهل سنت و شیعه نقل کرده اند، اگر ما تنها گفته بودیم شاید اعتراض می شد؛ ولی شیعه و سنی با هم گفته اند، متفق علیه است پس قطعی است، متواتر است و اگر کسی منکر شود از مسیر انصاف خارج شده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم یک قداستی به فاطمه زهرا علیها السلام داده اند. این قداست، گاهی عملی بود. مثلاً می آمدند، سر فاطمه را می بوسیدند، سینه فاطمه را می بوسیدند، دست فاطمه را می بوسیدند. ما پیغمبر را حکیم می دانیم، آیا پیغمبر بی جهت سر و سینه و دست فاطمه را می بوسد؟ نه، این طور نیست. خیلی حکیمانه تر از این حرفهاست.

انسان سه بُعد دارد و از سه چیز تشکیل می شود: فکر و اخلاق و عمل. این سه چیز، یک انسان را بوجود می آورند. پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، سر فاطمه را می بوسد که افکار فاطمه را تقدیس کرده باشد. اگر فکر انحرافی، - نعوذ بالله - در مغز فاطمه بود، جای بوسه پیغمبر نبود. اگر در دل فاطمه یک رذیلت اخلاقی بود، جای بوسه پیغمبر نبود. اگر دست فاطمه عامل گناه بود، جای بوسه پیغمبر نبود.

پیغمبر با این بوسه‌ها فکر فاطمه را تقدیس می‌کند، اخلاق فاطمه و عمل فاطمه را تقدیس می‌کند. یکی از چیزهایی که پیغمبر راجع به فاطمه فرموده‌اند و شیعه و سنی متواتر نقل می‌کنند و این کلام، مقام با عظمت بی بی را مشخص می‌کند این است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يَرْضِي لِرَضَى فَاطِمَةَ وَيَعْضِبُ لِعُضْبِهَا» (۳۷)

اگر فاطمه نسبت به چیزی یا کسی غضب کرد خدا بر او غضب کرده است. این حدیثی است که همه (شیعه و سنی) می‌گویند. حدیث دیگری که بخاری بخصوص در سه مورد از کتاب صحیحش نقل می‌کند این است که می‌گوید: «فاطمه با آن دو سخن نگفت و بر آن‌ها غضبناک بود تا از دنیا رفت». (۳۸)

سنی و شیعه بالاتفاق و به طور متواتر می‌گویند فاطمه بر آن دو غضب داشت. سنی و شیعه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌کنند: اگر فاطمه بر کسی غضب داشت خداوند غضب نموده است. پس بر آن دو چه کسی غضب کرده است؟ خداوند غضب نموده است.

این چیزی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به عنوان میزان قرار داده است. یعنی: من شیعه امروز با این استنادهای قوی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، به جرأت می‌توانم بگویم که آن راهی که آن دو رفتند راه مغضوب علیهم بود. ما آن راه را نمی‌رویم. حجت، تمام!!!

اگر یک نفر شیعه یا سنی روی این مسئله اعتراض کنند، از مسیر انصاف خارج هستند. زیر بنای این طرز تفکر بسیار متین و شرع پسند و عقل پسند و عاقل پسند است. این، میزان است.

بنابر این فاطمه زهرا علیها السلام برای تمام تک تک مسلمانهای روی زمین اتمام حجت کرده است. فرموده: من بر اینها غضب دارم و چون بر آنها غضب دارم، مورد غضب خدا هستند و آن کسانی که مورد غضب خدا هستند راهشان برای ما رفتنی نیست. صراط مغضوب علیهم است.

برای اثبات مسأله‌ی ولایت در سوره حمد هم از همین مطلب استفاده می‌کنند. آن وقت می‌فهمیم فاطمه علیها السلام چه کرده است؟ روز قیامت اگر فاطمه زهرا علیها السلام از افرادی که منکر ولایت علی علیه السلام هستند پرسید: مگر من اظهار برائت از این دو نکردم؟ شما چرا اعتنا نکردی؟ ما چه جوابی داریم بدهیم.

مسئله‌ای دیگر: چرا فاطمه علیها السلام بر اینها غضب کرد؟

یک چیز مسلم است، جزء متواتراتی است که هزاران روایت و تاریخ و شعر و محاجه در این زمینه شده است. یعنی اگر ما، از قرن اول تا الآن، این روایات و اخبار و تاریخ و احتجاجات و اشعار را روی هم بگذاریم؛ برای ما یک مسئله قطعی پیش می‌آید و آن تهاجم به خانه فاطمه زهرا علیها السلام است. اگر کسی گفت: نه! اینها افسانه است، معلوم می‌شود هیچ مطالعه ندارد، کتاب مراجعه نکرده، حالا می‌خواهد به طریقی، یک عده را تبرئه کند. دیگر کاتولیک‌تر از پاپ که نمی‌شود. دیگر شما که سنی‌تر از سنی‌ها نمی‌توانید باشید. خود آن‌ها به طور قطع مسئله را مطرح کرده‌اند. چطور می‌گوئید افسانه است؟!!

جواب فاطمه زهرا علیها السلام را چه می‌دهید؟!!

حجت قاطعه، حضرت زهرا علیها السلام را شما قطع می‌کنید؟!!

کتاب است، سند است، حرف حساب داریم، اینطور نیست که یک کسی یک مطلبی در تاریخ نوشته باشد و ما آن را سند بگیریم. خیر، اینها افسانه نبوده است!! یک حقیقت است.

با اسناد اهل سنت قضیه اثبات شده است. هیچ جای تردیدی نیست. ما به عنوان یک میزان، که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به ما ارائه کرده‌اند، این مطالب را پذیرفته‌ایم و این یکی از طرقی است که ما حقایق مذهب شیعه را اثبات می‌کنیم. این یکی از موازینی است که می‌توانیم از آن استفاده بکنیم.

اطاله کلام شد و چند جمله را به عنوان ذکر مصیبت عرض می‌کنم و رفع زحمت می‌کنیم.

نزدیک ظهر بود، فاطمه زهرا علیها السلام اسماء را خواستند و فرمودند: اسماء پارچه‌ای بیاور و روی من بپوش و از اتاق بیرون برو. خانمها این یک درس است که فاطمه زهرا علیها السلام در حال احتضار می‌دهد. فاطمه زهرا علیها السلام الآن درون اتاق تنها است. کسی هم نیست؛ خانه، خانه خودش است؛ الآن در حال از دنیا رفتن است، اما پوشش روی خودش می‌اندازد، مبادا بعد از فوتشان کسی وارد اتاق بشود، زهرا علیها السلام می‌خواهد جسدش زیر پوشش حجاب پنهان باشد. این یک درس بسیار بزرگی است. اسماء می‌گوید رفتم، یک پارچه سفیدی آوردم، روی فاطمه علیها السلام انداختم و از اتاق بیرون رفتم. برگشتم صدا زدم یا سیده نساء العالمین! جوابی نشنیدم، یا فاطمه الزهراء، جوابی نیامد پارچه را عقب زدم، دیدم فاطمه از دنیا رفته است. متحیر شدم از خانه بیرون آمدم گفتم الآن حسنین علیهما السلام وارد خانه می‌شوند. خبر از مرگ مادر ندارند، متأثر می‌شوند، رفتم به استقبال حسنین علیهما السلام اتفاقاً آنها به طرف خانه می‌آمدند. رسیدند، سلام کردند اسماء حال مادر ما چطور است؟ گفتم: الحمدلله. خواستند وارد اتاق شوند. گفتم: نهار بخورید، بعد به عیادت مادر بیائید. گفتند: اسماء تو کی دیده بودی ما بی مادر غذا بخوریم؟! وارد خانه شدند، دیدند، بی بی از دنیا رفته است. می‌گوید: دیدم آقا امام حسن علیه السلام بالای سر مادر نشسته، ضجه می‌زند، گریه می‌کند، از حسین علیه السلام غافل شدم، یک وقت نگاه کردم دیدم صورتش را به کف پای مادر گذاشته.

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (۳۹)

پاورقی‌ها

- (۱) حدید/۲۵
- (۲) حدید/۲۵
- (۳) نحل/۴
- (۴) حج/۵
- (۵) طه/۵۰
- (۶) حمد/۷
- (۷) نمل/۱۴
- (۸) انعام/۲۰
- (۹) کهف/۱۰۳ و ۱۰۴
- (۱۰) انعام/۱۵۳
- (۱۱) انعام/۱۵۳
- (۱۲) الخلاف، شیخ طوسی ج ۱ ص ۳۲۷.
- (۱۳) فاطر/۱۵
- (۱۴) ص/۳۵
- (۱۵) انبیاء/۸۳
- (۱۶) حمد/۴
- (۱۷) فاتحه/۵
- (۱۸) فرازی از دعای کمیل.

(۱۹) فاتحه/۵

(۲۰) بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۸۱ ص ۲۵۵ ب ۱۶

(۲۱) اصول کافی، شیخ کلینی ج ۳ ص ۲۶۵

(۲۲) فاتحه/۶

(۲۳) حدید/۲۵

(۲۴) احزاب/۴۵ و ۴۶

(۲۵) اسراء/۸۲

(۲۶) اصول کافی، شیخ کلینی ج ۲ ص ۵۹۸

(۲۷) اصول کافی، شیخ کلینی ج ۱ ص ۵۴

(۲۸) بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۲۸ ص ۱۰۷

(۲۹) بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۳۳ ص ۷ ب ۱۳

(۳۰) مستدرک وسائل الشیعه، نوری طبرسی ج ۱۱ ص ۳۷۲

(۳۱) عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق ج ۲ ص ۲۷

(۳۲) احتجاج، طبرسی ج ۲ ص ۳۸۰

(۳۳) بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۵۱ ص ۲۲ ب ۱

(۳۴) كشف الغمّه، ابوالحسن اربلی ج ۱ ص ۵۶۴

(۳۵) مدینه المعاجز، بحرانی ج ۴ ص ۵۳

(۳۶) اطبیب البیان، آیه الله طیب ج ۱۳ ص ۲۲۶ - اسرار فاطمیه مسعودی ص ۳۷

(۳۷) بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۲۱ ص ۲۷۹

قریب به همین مضمون: «فاطمه بضعه منی فمن اغضبها اغضبنی» صحیح بخاری ج ۴ ص ۲۱۰ و ۲۱۹ - صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱ -

سنن ترمذی ج ۵ ص ۳۵۹

(۳۸) الف. صحیح بخاری ج ۵ ص ۸۲ باب غزوه خیر

ب. صحیح بخاری ج ۴ ص ۴۲ باب دعاء النبی

ج. صحیح بخاری ج ۸ ص ۳ کتاب الفرائض

(۳۹) شعراء/۲۲۷

فاطمه زهرا علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹ .

عنوان و نام پدید آور: فاطمه زهرا علیه السلام علامه امینی مقدمه و پاورقی و تعلیقات از محمد امینی نجفی .

مشخصات نشر: تهران استقلال ۱۳۷۶ .

مشخصات ظاهری: ۷۱۴ ص نمونه عکس .

یادداشت : کتابنامه ص ۶۷۹-۷۱۴
 موضوع : فاطمه زهرا(س) ، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق .
 شناسه افزوده : امینی نجفی محمد، ۱۳۴۱-
 رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/الف۸۵ف۲۳
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳
 شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۲۸۵۲

فاطمه الزهراء ام ابیها

شعری از حسان شاعر معاصر
 منم که عصمت الله و، به ساق عرش زیورم

حبیبه خدامنم ، حباب نور داورم

رضای من رضای او، ولای من ولای او

که من ولیه الله و، زهر بدی مطهرم

علی است نفس احمد و حقیقت محمدی

منم که بضعة النبی و، با علی برابرم

به تخت اقتدارشان ، نشسته ام کنارشان

به تاج افتخارشان ، یگانه است گوهرم

بجز محمد و علی ، که نور ما بود یکی

ز انبیاء و اولیاء، خدا نموده برترم

نبی چو گفت بر ملا: اگر نبود مرتضی

ز اولین و آخرین ، هر کسی نبود همسرم

علی ، شهاب ثاقب و منم فروغ زهر وی

با اوج عصمت و حیا، به هر زمان منورم

نهال عشق ایزدی ، بهار حسن سرمدی

شکوفه محمدی ، عطای رب و کوثرم

حسین با حسن مرا، دو گوشوار زینتند

علی است طوق گردنم ، محمد است افسرم

محمد و علی و من ، چو اصل و ام خلقتیم

منم که باب خویش را، درین مقام مادرم

فدک چه جلوه ای کند، به پیشگاه دولتم

که مالکیت جنان ، به کف بود چو حیدرم

علیه غاصب فدک ، از آن قیام کرده ام

که راه پر جهاد حق ، نشان دهم به دخترم

(حسان) بود مودت رسول و آل مصطفی

امید برزخ من و، پناه روز محشرم

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا من فضل ربی

فاطمه الزهراء(ع): بانوی بانوان دو جهان ، عطای خداوند سبحان ، کوثر پربهای قرآن ، کفو و همتای امیرمومنان (ع)، و یکی از علل آفرینش عالم امکان .

فاطمه الزهراء (ع): در آل کسا محور، عزیز قلب پیغمبر (ص)، شفیع محشر، ولیة الله اطهر، و از یازده فرزند معصومش برتر...

فاطمه الزهراء (ع): خانه اش، منزل ((هل اتی))، پدرش: محمد مصطفی (ص): همسرش: علی مرتضی (ع)، پسرانش: امام حسن مجتبی (ع) و امام حسین سیدالشهداء (ع)، دخترانش: ام کلثوم (ع) و زینب کبری (ع)، دستش بوسه گاه رسول خدا (ص) مهرش: صفا بخش قلوب اولیاء مودتش: اجر رسالت خاتم الانبیاء (ص) و والاترین مدحش: ((ام ایها))...

این کتاب: از مناقب بی شمار آن حضرت شمه ای است، و از دریای بی کران فضایلش قطره ای، و از روایات موثق و متواتر و آیات رحمت قرآن بهره ای ...

گفتاری است از عالم کم نظیر، آیت الله کبیر، دانشمند روشن ضمیر صاحب کتاب ((الغدیر)) علامه امینی رحمه الله علیه .

در آن زمان که علامه امینی ساکن نجف اشرف بود و یا در تابستان هر سال که به تهران می آمد، عارفی نکته دان، استاد ولایت و عرفان، عاشق دلباخته عترت و قرآن، دوست بزرگوارم: آقای حاج کریم رومینا (دستمالچی)، در انجام امور مربوط به ایشان و کتابخانه حضرت امیرالمؤمنین (ع) شبانه روز کوشا بود، و در راه خدمت علامه امینی و اهداف مقدس او، آنچه در توان داشت صمیمانه ایثار می کرد.

در یکی از این سفرها، آن دوست ارجمند، با همتی عارفانه و با اصرار و پیگیری مداوم و عاشقانه، علامه امینی را مهیا ساخت تا مطالبی بسیار جالب درباره مقام ولایت کبری حضرت صدیقه زهراء سلام الله علیها بیان فرماید، در حالی که آن عارف ربانی تنها مخاطب گفتار علامه امینی بود، آن مطالب بسیار ارزنده در نوارهای منحصر بفرد ضبط گردید، که بیش از پانزده سال با دقت علاقه ای کم نظیر توسط ایشان نگهداری شده است در طی این مدت، آنان که از وجود این نوارها مطلع بودند، بی صبرانه تکثیر نوارها و یا پیاده کردن آن گفتار را در خواست می کردند، تا به صورت کتابی در دسترس همه و مورد استفاده عموم قرار گیرد، و چون مطالب عالمانه مذکور بطور خصوصی خطاب به کی نفر ایراد شده بود، بدون اینکه در این مورد به مراعات نظم و دقت کامل در جمله بندی و ادای کلمات (چنان که در سخنرانیهای رسمی و عمومی معمول است) نیازی باشد؛ لذا بنظر رسید که بهتر از تکثیر نوارها، همان پیاده کردن نوارهاست به تنظیم جملات و بازنویسی کامل آن گفتار، بدون اینکه در مفهوم آن مطالب سنگین عالمانه و پربار کوچکترین تغییری حاصل شود.

در همان ایام که دوست بزرگوارم تصمیم به پیاده کردن نوارها گرفت، و مرا برای این کار مهم انتخاب کرد و در تسریع انجام آن تاءکید و اصرار داشت، شبی در یک رؤیای صادقه علامه امینی را دیدم که بر فراز تختی نشسته است و جمعی از علاقه مندان و عاشقان مقام والای حضرت زهرا سلام الله علیها بر گرد او ازدحام نموده و بی تابانه در خواست انتشار آن فرمایشان را داشتند. همان گنه که علامه امینی در زمان حیاتش، با لحنی گیرا و دلنشین، دستور می داد در مجالس علمی و آموزنده اش به قرائت اشعارم مفتخر شوم، در آن رؤیای صادقه نیز، در حالی که با دست به سوی من اشاره می کرد، فرمود: ((حسان) ماء مور انجام این کار است)).

من که از این تاءیید غیبی و ماء موریت افتخار آفرین معنوی سر از پا نمی شناختم با اشتیاق تمام به سوی مشهد مقدس محل سکونت دوست بزرگوارم (صاحب نوارها) شتافتم. من به فضل و یاری خداوند مستعان، و با توجهات امام زمان (ع)، آنچه در توان داشتم در انجام این ماء موریت مقدس و معنوی بکار بردم، و گاهی برای نگارش عبارات تا مفهوم، سرعت و تسلط کم نظیری ادا فرموده است حتی بیش از ده بار به نوار آن گفتار گوش فرادادم، با وجود این، هر سهو و نارسائی و اشتباهی در این کتاب گرانبها به نظر خوانندگان عزیز برسد از من ناچیز است.

من اقرار می کنم که شایسته بود این گفتار سنگین، عالمانه و پربار و جاودانه با شرح و تفسیر و حواشی مفصلی پیاده شود، تا بهتر حق مطلب ادا گردد، ولی با توجه به اینکه حتی قرآن کریم که کلام خدا و ولاترین سخنهاست اگر فقط به صورت تفاسیر بسیار

مفصل چاپ و منتشر می شد، عده کثیری که حوصله و مجال کمتری برای مطالعه دارند همواره از فیوضات بی پایان آن بی بهره می ماندند، و به همین جهت است که در تمام قرون و اعصار، کلام خدا، بطور ساده - با ترجمه - و با تفاسیر مفصل (به هر سه صورت) چاپ و در دسترس و مورد استفاده عموم قرار داده شده است، من نیز با پیاده کردن متن این گفتار گرانبار فقط قدم اولیه را در نشر آن برداشته ام و به نظر من، صلاحیت شرح و تفسیر و حاشیه نویسی مطالب ای کتاب را، بیش از هر کس، دو استاد محقق و دانشمند حجت الاسلام حاج آقا رضا امینی و حجت الاسلام حاج آقا هادی امینی فرزندان ارجمند علامه امینی دارا می باشند، که امید است در آینده به این امر مهم اقدام فرمایند.

ام ایها(ع)

دنیاست چو قطره ای و، دریا، زهرا

کی فرصت جلوه دارد اینجا، زهرا

قدرش بود امروز نهان چون دیروز

هنگامه کند و لیک فردا، زهرا

خالق چو کتاب خلقت انشا فرمود

عالم جو الفبا شد و معنی، زهرا

((احمد)) که خدا گفت به مدحش: لولاک

کی میشدی آفریده، لولا، زهرا

((طاها)) و ((علی)) دو پیکران دریابند

و آن برزخ مابین دو دریا، زهرا

او سر خدا و لیلۃ القدر نبی است

خیر دو سرا، درخت طوبی، زهرا

بر تخت جلال، از همه والاتر

بر مسند افتخار، یکتا، زهرا

در ((آل کسا)) محور شخصیتهاست

مابین ((آب)) و ((بعل)) و ((بنیها)) زهرا

سر سلسله نسل پیمبر کوثر

سرچشمه نور چشم طاها، زهرا

تنها نه همین مادر سبطین است او

فرمود نبی: ((ام اییها)) زهرا

آن پایه که دیروز پیمبر بنهاد

امروز نگهداشته برپا، زهرا

از ((احمد)) و ((مرتضی)) چه باقی ماند

از مجمعیان، شود چو منها، زهرا

حرمت بنگر که در صفوف محشر

یک زن نبود سواره الا زهرا

هنگام شفاعت چو رسد روز جزا

کافی است برای شیعه، تنها، زهرا

حیف است (حسانا) که در آتش بسوزد

آن شیعه که ورد اوست : زهرا، زهرا

پیشگفتار

اعتقاد اکثر مردم بر این است، و معمولاً چنین می‌پندارند که مناقب و فضائل حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها فقط به این جهت است که دختر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، و این مطلب، موضوع بسیار مهم و گرانبهایی است که شایسته است درباره آن مفصلاً بحث و گفتگو بعمل آید، و باید معتقد بود که حضرت فاطمه علیها سلام صاحب ولایت کبری است، یعنی همانطور که باید به ولایت رسول اکرم امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام ایمان داشت، می‌بایست به ولایت حضرت صدیقه زهراء سلام الله علیها نیز همانگونه اعتراف کرد و معتقد بود.

برای اثبات این موضوع، می‌توان مطالب را از دو نظر تحقیق و بررسی کرد و در دو بخش آنها را خلاصه نمود:

- ۱ - بخش اول: فاطمه سلام الله علیها از دیدگاه قرآن، و بررسی آیاتی که مربوط به آن حضرت است.
- ۲ - بخش دوم: فاطمه سلام الله علیها از دیدگاه روایات، و بررسی احادیثی که در مناقب و فضائل آن حضرت وارد شده است و همدیگر مناقبی است که در شان پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین سلام الله علیها و اولاد معصوم اوست.

بخش اول: فاطمه سلام الله علیها از دیده گاه قرآن

آیه اول

آیه تطهیر

((انما یرید الله لیزهّب عنکم الرجس اهل البیاء و یطهرکم تطهیرا))

((خدا چنین می‌خواهد که رحبس (هر آلایش) را از شما خاندان نبوت ببرد و شما را پاک و منزّه گرداند))

برخی را عقیده بر این است که چون این آیه شریفه بین دو آیه واقع شده که آن آیات درباره زوجات پیغمبر (ص) نازل گردیده است، بنابراین به همان نسق، این آیه هم باید در شان زوجات آن حضرت باشد، و ما لازم می‌دانیم که از پنج طریق به این آیه نظر کنیم:

۱ - اول بررسی اینکه بعد از نزول این آیه، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره آن نصی (کلام صریحی) هست که آیه تطهیر در شان چه کسی نازل شده است؟

۲ - دوم اینکه در این موضوع، از خود زنهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کلام معتبر و صریحی وجود دارد که دلالت کند این آیه درباره کیست؟ آیا یکی از آنان ادعا کرده است که آیه تطهیر در شان ما زنان پیامبر نازل شده است؟ و یا اینکه عکس این مطلب را اظهار نموده است؟

۳ - سوم اینکه آیا علی سلام الله علیه و یا اولاد امیرالمؤمنین (ع) با این آیه احتجاج و مشاهده کرده اند؟ آیا ادعا کرده اند که این آیه در شان ما اهل بیت است و در غیر ما نیست؟ و آیا در مقام احتجاج از صحابه چه شنیده اند؟

۴ - چهارم اینکه آیا از خود صحابه کلام معتبر و صریحی در این باره موجود است که آیه تطهیر درباره چه کسی نازل شده است؟

۵ - پنجم اینکه رجال تفسیر و حدیث در این مورد چه می‌گویند؟ آیا با نظر آن کسانی که می‌گویند آیه تطهیر (مانند دو آیه قبل و بعد آن) مربوط به زوجات پیغمبر است هم‌رای و موافق هستند؟ یا اینکه می‌گویند نه خیر، چون درباره شان نزول این آیه، نص (کلام معتبر و صریحی) وجود دارد، لذا باید تابع آن نص شد.

بنابراین آنچه درباره تطهیرشان می شود از این پنج طریق که گفته شد، بیرون نیست .

آیه تطهیر گفتار پیامبر (ص)

اما آنچه نفس قضیه است : در شان نزول این آیه روایات متواتری در دست است که حاکی است آیه تطهیر در خانه ام سلمه نازل شده است و در آن هنگام رسول اکرم (ص)، حضرت صدیقه ، امیرالمؤمنین ، و حسین صلوات الله علیهم حضور داشته اند، جناب ام سلمه خودش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقاضا می کند که من نیز به جمع شما داخل بشوم و تحت کسا نزد شما خاندان رسالت قرار گیرم ؟ حضرت او را نهی کرد و فرمود: نه ، تو داخل نشو (وانت فی خیر) چون این آیه مخصوص است به ما پنج تن .

نام جماعتی از صحابه که شان نزول این آیه را به همین ترتیب نقل کرده اند و روایات آنها متواتر است به این شرح می باشد:

سعد بن ابی وقاص - انس بن مالک - ابن عباس - ابوسعید خدری - عمر بن ابوسلمه - واصل بن اسقع - عبدالله بن جعفر - ابوجحرا هلال - عایشه - ام سلمه - ابوهریره - معقل بن یسار - ابوظفیل - جعفر بن حبان - حبیره - ابوبرزه اسلمی - مقداد بن اسود .

روایاتی که صحابه مذکور نقل کرده اند، در این موضوع هم رای و هم سخن هستند که آیه شریه تطهیر در خانه ((ام سلمه)) نازل شده ، و فقط در شان پنج تن بوده است و هیچیک از زنان پیغمبر (ص) داخل این قضیه نیست ، و این مطلب از مسلمات است . غیر از حضرات صحابه ، تقریباً ۳۰۰ نفر دیگر نیز این روایت را به همان ترتیب و با ذکر اینکه محل نزول آیه خانه ((ام سلمه)) بوده است ، نقل کرده اند. و ما مشخصات این ۳۰۰ نفر را که در قرون مختلفه می زیسته اند بطور تفصیل در کتاب ((الغدیر)) شرح داده ایم .

تمام این ۳۰۰ نفر نصوصی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، که بعد از نزول آیه تطهیر از حضرت پرسیده شد که این آیه شریفه در شان کیست ؟ حضرت فرمود: منم ، علی ، فاطمه ، حسین (علیهم السلام) .

پس با توجه به مطالب فوق ، جای هیچگونه تردیدی نیست که حضرت صدیقه زهراء سلام الله علیها نیز مشمول آیه تطهیر است و در کلمه ((اهل البیت)) او نیز مراد می باشد. گذشته از اینها، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ، برای اثبات و روشن شدن حقیقت امر کار بسیار جالبی کرده است که ۹ نفر از صحابه آنرا نقل کرده اند، به این شرح که بعد از نزول این آیه ، حضرت رسول (ص)، هر روز (تا زمان وفاتش تقریباً)، هنگام خروج از منزل که برای اقامه نماز صبح به مسجد تشریف می برد، قبل از نماز به در خانه حضرت صدیقه سلام الله علیها می آمد و می فرمود:

((السلام علیکم یا اهل البیت ، انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً))

((سلام بر شما ای اهل البیت ، بدرستی که خدا اراده فرموده است که هر ناپاکی را از شما خاندان نبوت دور گرداند و شما را پاک و منزّه نماید)).

راوی دیگری می گوید: من شش ماه در مدینه بودم و این جریان را هر روز مشاهده کردم ، راوی دیگر نقل می کند: من نه ماه در مدینه توقف کردم و هر روز ناظر این صحنه بودم . راوی دیگر اظهار می دارد: من ۱۲ ماه در مدینه ساکن بودم و هر روز شاهد این روش پیامبر (ص) بودم و این جریان تا آخرین روز زندگانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله ادامه داشته است .

پس با توجه به مطالب مذکور کاملاً روشن است که آیه تطهیر مخصوص بوده است به خانه صدیقه سلام الله علیها، و آن اشخاصی که در آنجا ساکن بوده اند.

حضرت رسول اکرم (ص) که به این روش ، به این استمرار، به این استقرار و در این مدت متوالی ، هر روز بر در خانه زهرا سلام الله علیها می آمد، منظورش این بوده است که اگر کسی سخنان آموزنده و تعیین کننده او را دیروز نشنیده است امروز بشنود، و اگر امروز نشد فردا، و اگر فردا نشد، روزهای دیگر.....

همه صحابه، چه آنانکه در مدینه حضور داشتند، و چه مسافرینی که وارد شهر می شدند، از این روش رسول اکرم صلی الله علیه و آله، آگاه شدند که آیه تطهیر فقط و فقط در شان خاندان پیغمبر (ص) (پنج تن) نازل شده است.

آیه تطهیر و گفتار زنان پیامبر اکرم (ص)

اینک بررسی اینکه آیا از همسران پیغمبر (ص) در مورد آیه تطهیر ادعائی کرده است یا نه؟ در این مورد شیعیان روایاتی از زنان پیغمبر (ص)، از جمله ((ام سلمه)) نقل کرده اند که آن احادیث را حضرت عامه نیز صحیح و معتبر شمرده اند. یکی از آن روایات که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) می باشد، این است که جناب ((ام سلمه)) می فرماید: من از پیغمبر (ص) پرسیدم که این آیه تطهیر در شان کیست؟ حضرت فرمود: درباره من، علی، فاطمه، حسنین است و تهم مشمول این آیه نیستی. مشمول این آیه نیستم، ما همسران نبی، مورد خطاب این قضیه نیستیم، و کاملاً واضح است که اگر آیه شریفه تطهیر درباره زنان پیغمبر (ص) بود، جناب ((عایشه)) آنرا بر پیشانی جمل می نوشد و غوغائی بر پا می کرد، در صورتیکه هیچیک از همسران رسول اکرم (ص) هرگز چنین ادعائی نکرده اند که این آیه در شان آنان بوده است.

آیه تطهیر و گفتار ائمه اطهار (ع) و حضرت زهراء (ع)

امیرالمؤمنین (ع)، حضرت صدیقه سلام الله علیها، حسن بن علی (ع)، حسین بن علی (ع)، حضرت سجاد، حضرت باقر، و حضرت صادق علیهم السلام همگی در هنگام منقبت شماری به این آیه استناد و احتجاج کرده و برهان سخن خویش قرار داده اند. امیرالمؤمنین (ع) در ((یوم الدار)) برای اثبات گفتار خود به این آیه احتجاج و استنشاد نموده است که آیا آیه تطهیر در مورد ما نیست؟ و تمامی صحابه و تابعین، ضمن قبول اظهارات آن حضرت عرض کرده اند: بلی، این آیه در شان شماست، و این مطلب از مسلمات است.

آیه تطهیر و گفتار صحابه

همانطوریکه در قسمت اول این بخش اشاره شد، تمام صحابه و تابعین در این مطلب هم رای و هم سخن هستند که آیه تطهیر در شان پنج تن است و از آنان کسی که مخالف این عقیده است، فقط و فقط ((عکرمه)) است که داستان ((سیاق)) از او نقل شده است.

آیه تطهیر و رجال تفسیر و حدیث

علماء و رجال تفسیر و حدیث پس از بررسی روایات مذکور، همگی، متفق القول و هم عقیده اند که سند ((عکرمه)) اعتبار ندارد، و این استدلال ((سیاق)) و برهان صحیحی نیست.

به ملاحظه این که ضمائری آیه شریفه تطهیر همه مذکر است و ضمائری دو آیه قبل و بعد آن مؤنث می باشد. بنابراین سیاق آیه تطهیر که در وسط آن دو آیه است عوض شده، و تغییر کرده است در نتیجه نمی شود که مربوط به همسران پیغمبر (ص) بوده باشد، و اگر جز آیه تطهیر منقبت دیگری در شان زهراء اطهر (ع) نبود، همین یک آیه برهانی است کافی و نشانگر اینکه حضرت صدیقه سلام الله علیها معصومه است، و عصمت از جمله شئون و مناصب ولایت است، و ما، غیر ولی که معصوم باشد سراغ نداریم. از ابتدای خلقت، آدم تا آخر، هر کسی که معصوم است ولی است، یا پیغمبر است، یا امام است، و یا صدیق است که حضرت

صدیقه سلام الله علیها نیز یکی از آنان است .

آیه دوم

((فقل تعالوا ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين))

((پس بگو (ای پیامبر) بیائید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم با مباحله بر خیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم)).

این آیه بطور صریح و آشکارا ندا می کند بر اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که با نصارای نجران مباحله فرمود، حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز در این مورد شرکت داشت ، و او وجود مقدسی است که میان چهار معصوم دیگر در آیه مباحله قرار گرفته است ، دو معصوم : ابنا (حسنین ع) و دو معصوم : انفسنا (پیغمبر ص و علی ع) و یک معصومه : نسائنا: ما بین آنها، که از نساء منحصر است به این وجود مقدس ، و با توجه به این مطلب که مباحله (ابتهاال و نفرین کردن) با نصارای نجران یک کار عادی نیست ، و با زن و مرد عادی نمی توان اقدام به مباحله کرد و طرف مقابل را مغلوب و رسوا نمود، بلکه صلاحیت اقدام به چنین امر خطیری را افراد مقدس و شایسته ای دارا هستند که مورد نظر مرحمت حضرت حق تبارک و تعالی بوده باشند، و حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز یکی از آن شخصیت‌هایی است که مشمول این آیه شریفه است و این از مسلمات است .

آیه سوم

((فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه))

((پس حضرت آدم (ع) از حضرت حق تبارک و تعالی کلمات را فرا گرفت و آن کلمات را وسیله (قبول) توبه خویش قرار داد))
درباره این آیه احادیثی نقل شده است که بسیار فوق العاده است ، و با توجه به آیه مذکور و این روایات ، انسان می تواند بخوبی درک نماید که حضرت صدیقه سلام الله علیها علت خلقت است و یکی از اسباب آفرینش جهان می باشد، یعنی همانطور که رسول اکرم (ص)، امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام سبب خلقتند، حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز یکی از علل آفرینش است ، و معقول نیست کسی علت خلقت باشد و ولایت نداشته باشد.

در این باره دو روایت ، یکی از جناب امیرالمؤمنین سلام الله علیها و دیگری از جناب ابن عباس نقل می کنم : روایتی که از وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) است و جمعی از حفاظ عامه آن را ذکر کرده اند چنین است :

((سالت النبي صلی الله علیه و آله قول الله تعالی : ((فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه)) فقال : ان الله اهبط آدم بالهند، و حوا بجدة ... حتی بعث الله اليه جبرئيل و قال : يا آدم الم اخلقك بیدی؟، المانفخ فیک من روحی؟، ... قال بلی ، قال : فما هذا لبكاء؟، قال : و ما یمنعنی من البكاء و قد اخرجت من جوار الرحمان . قال : فعلیک بهولاء الکلمات فان الله قابل تویتک و غافر ذنبک ، قل یا آدم : اللهم انی اسالک بحق محمد و آل محمد، سبحانک لا اله الا- انت عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفرلی ، انک انت الغفور الرحیم ، فهولاء الکلمات التي تلقى آدم))

((امیرالمؤمنین سلام الله علیها می فرماید: از پیغمبر اکرم (ص) معنای آیه شریفه ((فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه)) را سؤال کردم ، فرمود: هنگامی که خدای تعالی ، آدم را در هند، و حوا را در جده فرود آورد.... (حضرت آدم مدت‌ها گذشت که اشک غم بر چهره می ریخت) تا اینکه خدای تعالی جبرئیل را نازل کرد و فرمود:

یا آدم ، آیا من ترا بدست (قدرت) خودم نیافریدم؟ آیا از روح بر تو ندیدم؟ و ملائک را به سجده کردن بر تو فرمان ندادم؟ و حوا کنیز خود را به تو تزویج نکردم؟

حضرت آدم عرض کرد: بلی، خطاب آمد: پس این گریه (مداوم) تو از چیست؟ عرض کرد: خدایا، چرا گریه نکنم، که از جوار رحمت تو رانده شده‌ام. خدای تعالی فرمود: اینک فراگیر این کلمات را که به وسیله آن، خدا توبه ترا قبول می‌کند و گناهت را می‌بخشد، بگو یا آدم: خدایا، پاک و منزهی تو، نیست خدائی جز تو، بد کردم و بخود ستم روا داشتم، پس به حق محمد و آل محمد، مرا ببخش، بدرستیکه این تویی بسیار بخشنده مهربان. پیامبر اکرم (ص) در پایان سخن فرمود: این است آن کلماتی که خدای تعالی به حضرت آدم آموخته است، گوئی خدای تعالی حضرت آدم را با این کلمات تسلی داده است، که اگر از جوار رحمت من دور شده‌ای، اینکه ارزش فراگرفتن این کلمات گرانقدر، عوض، هم سن و برابر جوار رحمان و هم تراز فردوس و جنان است، و جبران آن نعمتی که از آن محروم شده‌ای. روایت دیگری در همین موضوع جناب ابن عباس از پغمبر اکرم (ص) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

((لما خلق الله عزوجل آدم، و نفخ فيه من روحه عطس، فآلهمه الله: الحمد لله رب العالمین. فقال له ربه یرحمک ربک، فلما سجد له الملائکه تداخله العجب، فقال: یا رب خلقت خلقا احب الیک منی؟ فلم یجب، ثم قال الثانیه، فلم یجب، ثم قال الثالثه، فلم یجب ثم قال الله عزول له: نعم، و لولاهم ما خلقتک، فقال: یا رب ارنیهم، فاوحی الله تعالی الی ملائکة الحجب، آن ارفعوا الحجب فلما رفعت الحجب، اذا آدم بخمسه اشباح قدام العرش، فقال یا رب من هولاء؟ قال: یا آدم هذا محمد نبی، و هذا علی امیرالمؤمنین ابن عم النبی ووصیه، و هذه فاطمة انبه نبی، و هذان الحسن والحسین انبا علی و ولدا نبی، ثم قال: یا آدم هم ولدک ففرح بذلک. فلما اقترب الخطیئه قال: یا رب اسالک بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین لما غفرت لی فغفرالله له بهذا فهذا الذی قال الله عزوجل: ((فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه)) فلما هبط الی الارض، صاق خاتما، فنقش علیه ((محمد رسول الله و علی امیرالمؤمنین)) و یکنی آدم بابی محمد))

بعد از آنکه خدای عالی آدم (ع) را آفرید، حضرت آدم عطسه کرد و با الهام خدائی ((الحمد لله رب العالمین)) گفت. خدای تعالی در جواب فرمود ((یرحمک ربک)) رحمت خدا بر تو باد (خوشا، آن بشری که جواب عطسه اش خطاب الهی باشد). هنگامیکه فرشتگان بر حضرت آدم سجده کردند، تکبیر به او راه یافت و در حالیکه بر خود می‌بالید عرض کرد: پروردگارا، آیا مخلوقی که نزد تو محبوبتر از من باشد، آفریده‌ای؟ و این سؤال را سه بار تکرار کرد و هر سه بار بی جواب ماند، دفعه سوم که حضرت آدم (ع) پرسش خود را بازگو کرد، متوجه گردید که سؤال بی پاسخ او، سخن بجائی نبوده است، آنگاه از جانب پروردگار خطاب آمد:

بلی، یا آدم مخلوقاتی از تو محبوبتر دارم، که اگر آنها بوجود نمی‌آمدند، ترا نیز نمی‌آفرید.

عرض کرد: پروردگارا آنها را به من نشان بده.

در آن هنگام خدای تعالی به فرشتگان حاجب درگاه الهی وحی شد: پرده‌ها را کنار بزنید (بلی). آفریننده جهان، در پشت پرده غیب موجوداتی دارد که سبب تربیت آدم و اولاد آدمند. چون حجابها برداشته شد، از پشت پرده غیب، پنج شبح ظاهر شدند که در پیشگاه عرش ایستاده بودند.

خطاب آمد: این پیامبر من، این علی امیرالمؤمنین پسر عم او، این فاطمه دخترش و این دو، حسن و حسین، پسر آن علی، فرزندان پیامبر من هستند. و پس از معرفی نامهای آنها، خدا تعالی فرمود: یا آدم، اینان مقام اول را دارا هستند و درجاتشان بسیار عالی است، و مرتبه تو تالی مقام و والای اینها می‌باشد.

و بعدها وقتی که حضرت آدم مرتکب و مبتلای آن ترک اولی شد، عرض کرد:

پروردگارا، از تو مسئلت دارم که به حق محمد، و علی، و فاطمه، و حسن و حسین از خطای من درگذری، پس دعایش مستجاب شد و مشمول عفو و آمرزش خدای تعالی قرار گرفت و این است معنای آیه شریفه که خدا می‌فرماید: پس آدم کلماتی از

پروردگارش فرا گرفت که به وسیله آن کلمات توبه او مورد قبول واقع گردید.

ابن عباس ، سپس روایت را چنین ادامه می دهد که پیغمبر(ص) فرمود:

هنگامیکه آدم (ع) بر زمین فرود آمد، انگشتری برای خود ساخت که نقش آن نام مبارک پیامبر اعظم ((محمد رسول الله)) بود، و ((ابی محمد)) (پدر محمد ص) کنیه او شد.

((حاف ابن النجار)) که یکی از بزرگان عامه (سنی) است به سند خودش از ابن عباس روایت می کند:

((سالت رسول الله صلی الله علیه وآله عن الکلمات التي تليها آدم من ربه فتاب عليه ، قال : سال بحق محمد، و علی ، و فاطمة ، والحسن والحسين الا تبت علی فتاب الله علیه تبارک و تعالی))

((از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله سوال کردم : آیا آن کلمات که حضرت آدم از پروردگار خود فرا گرفت و به وسیله آن توبه او مورد قبول واقع شد چیست؟، حضرت فرمود: آدم (ع) با این کلمات از خدا درخواست کرد که توبه او را بپذیرد:

((به حق محمد، علی ، فاطمه ، حسن و حسین ، توبه مرا قبول فرما)) پس خدای تبارک و تعالی توبه او را پذیرفت .

این روایت را ((سیوطی)) در ((درالمنثور))، ((بدخشانی)) از ((حافظ کبیر دارقطنی)) و از ((ابن النجار)) و ((ابن مغزالی)) در مناقبش ، با ذکر سند نقل کرده اند، و با توجه به مطالبی که گفته شد از این آیه هم استفاده می شود که وجود مقدس حضرت صدیقه سلام الله علیها سبب خلقت عالم و ((ولیه الله)) بوده است .

آیه چهارم

((واذا بتلی ابراهیم ربه کلمات فاتهمن))

((هنگامی که پروردگار حضرت ابراهیم را با کلماتی امتحان فرمود و آن کلمات را تمام کرد)) همانطوریکه در آیه قبل گفته شد که مقصود از کلمات چیست ، در این آیه نیز مراد از کلمات عبارتند از رسول اکرم (ص)، امیرالمؤمنین ، حضرت صدیقه و حسنین سلام الله علیهم .

در این باره ((مفضل بن عمر)) یکی از بزرگان صحابه حضرت صادق سلام الله علیه ، که حکیم ، فیلسوف و فقیهی فوق العاده است ، روایتی از آن حضرت نقل می کند و می گوید:

قول الله عزوجل ((و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتهمن)) ما هذه الکلمات ؟ قال هی الکلمات التي تلقیها آدم من ربه فتاب علیه ، و هو انه قال : اسالک بحق محمد و علی و فاطمه والحسن والحسين الا تبت علی ، فتاب الله علیه ، انه هو التواب الرحیم . قلت له : یا بن رسول الله فما یعنی عزوجل بقوله : ((فاتهمن))؟ قال یعنی : اتمهن الی القائم اثنی عشر اماما تسعة من ولد الحسين علیهم السلام))

از حضرت صادق سلام الله علیه معنی آیه شریفه ((واذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات)) را پرسیدم که مقصود خدای تعالی از این کلمات چیست ؟ فرمود:

این کلمات ، همان کلمات است که حضرت آدم ، از خدای تعالی فرا گرفت و چنین عرض کرد:

((پروردگارا، به حق محمد، علی ، فاطمه ، حسن و حسین از تو درخواست می نمایم که توبه مرا بپذیری ، پس توبه اش مورد قبول واقع گردید، بدرستی که خدا، بسیار توبه پذیر و مهربان است))

مفل بن عم)) می گوید، سپس از حضرت صادق (ع) پرسیدم مقصود خدای تعالی از (اتهمن) در این آیه چیست ، فرمود:

یعنی نام نه امام اگر دیگر از اولاد حسین بن علی (ع) تا قائم آل محمد(ع) را به پنج تن محلق نمود لذا کلماتی که حضرت ابراهیم به وسیله آنها آزموده شد، جامع تر، بالاتر، عالی تر، از کلماتی است که حضرت آدم (ع) فرا گرفت .

این کلمات همان است که حضرت صادق سلام الله علیه ، در روایتی می فرماید: ((نحن الکلمات)) یعنی مائیم آن کلمات که خدا

در قرآن به آنها اشاره می‌فرماید. چهارده معصوم (ع) را از این جهت ((کلمه)) نامیده‌اند که نامهای آنها در عرش نوشته شده است و همچنین به ملاحظه آن کلمه ای است که دوبار بر شانه آنان نقش بسته است یک بار در رحم مادر و بار دوم بعد از ولادت

هنگامی که نطفه امام سلام الله علیه منعقد می‌شود، بعد از دمیده شدن روح، بر دوش او نوشته می‌شود:

((و تمت کلمة صدقا و عدلا، لا مبدل لکلماته))

((از روی راستی و عدالت کلمه پرورگارت به حد کمال رسید، هیچکس تبدیل و تغییر کلمات خدائی نتواند کرد)) وقتی که امام سلام الله علیه از مادر متولد می‌شود، آنگاه نیز بر شانه چپش آیه مذکور نقش می‌بندد و درباره این کلمات است که حضرت ولی عصر سلام الله علیه در دعای رجبیه اش می‌فرماید:

((لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک فتقها و رتقها بیدک ، بدوها منک و عودها الیک ، اعضاء و اشهاد و مناه و ادواد و حفظة و رواد...))

هرگز امکان ندارد اشخاص که در منطق وحی، ((کلمات الهی)) نامیده شوند، و انبیاء به آنان متوسل شده باشند، ولی خودشان عاری از ولایت باشند، و حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز داخل این کلمات است، جزء این کلمات است که (معرفت) آنها را به حضرت آدم، به حضرت موسی، به حضرت عیسی و سایر انبیاء آموخته‌اند، و همه انبیاء به آنان متوسل شده‌اند و باز تکرار می‌کنیم، هرگز معقول نیست که کسی ((کلمه الله)) باشد، و انبیا به او توسل کنند، ولی مقام ولایت نداشته باشد. لذا این آیه هم از آیاتی است که می‌توان از آن را اثبات مقام ولایت حضرت صدیقه سلام الله علیها استفاده کرد.

آیه پنجم

((قل لا اسئکم علیه اجرا الا المودة فی القربی))

((بگو ای پیامبر) من برای انجام رسالتم، پاداشی از شما نمی‌خواهم، مگر مودت با خویشان نزدیکم)).

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، اجر رسالت خودش را، از طرف حضرت حق تبارک و تعالی، مودت نزدیکان خویش اعلام می‌دارد، یعنی فقط مودت خویشان حضرت رسول اکرم را می‌توان اجر و مزد رسالت عظمای احمدی دانست.

درباره این آیه بادی به طور تفصیل بحث و بررسی کرد تا روشن شود که آیا این آیه شریفه در شان کیست؟ و این مودت ارزنده، مودت چه کسانی است و مقدار و اندازه آن چگونه است؟ مودتی که هم سنگ، هم کفه، و هم وزن اجر رسالت محمدی است. به اجماع فریقین (شیعه و سنی) و جمیع مسلمین، این آیه در شان اهل بیت عصمت و قداست نازل شده است یعنی: علی، فاطمه، حسن و حسین سلام الله علیهم.

((احمد بن حنبل)) در ((مناقب)) - ((حافظ ابن منذر)) - ((حافظ ابن ابی حاتم)) - ((حافظ طبرانی)) - ((حافظ ابن مردویه)) - ((واحدی مفسر)) - ((ثعلبی مفسر)) - ((حافظ ابراهیم)) - ((بقوی مفسر)) - و ((فقیه ابن المغازلی)) از ((ابن عباس)) روایت می‌کند که می‌فرماید:

((لما نزلت هذه الایه ، قبل یا رسول الله من قرابتک ، هولاء الذین وجبت علینا مودتهم فقال : علی و فاطمه و ابناهما))

((بعد از نزول این آیه از پیامبر اکرم (ص) سؤال شد: خویشان نزدیک تو که مودت آنان بر ما واجب است، چه کسانی هستند؟ حضرت در جواب فرمود:

علی (ع)، فاطمه (ع)، و دو فرزند آنها (حسن و حسین ع).

((محب الدین طبری)) در ((ذخایر)) - ((زمخشری)) در ((کشاف)) - ((حموینی)) در ((راید)) - ((نیشابوری)) در تفسیرش -

((ابن طلحه شافعی)) در ((مطالب السئول)) - ((رازی)) در تفسیرش - ((ابوسعید)) در تفسیرش - ((ابوحیان)) در تفسیرش - ((نسفی)) در تفسیرش - ((حافظ هیشمی)) در ((مجمع)) - ((ابن صباغ مالکی)) در ((فصول)) - ((حافظ گنجی)) در ((کفایة الطالب)) - نیز روایت مذکور را ذکر کرده اند.

((قسطلانی)) در ((المواهب اللدنیه)) می فرماید:

((الزم الله مودة قربة كفاة و بریته و فرض محبة جملة اهل بيته المعظم و ذریته . فقال تعالى : قال لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربى))

((خدای تعالی مودت خویشان نزدیک پیامبر(ص) را بر همگان واجب کرده است و درباره وجوب محبت اهل بیت معظم حضرت رسول او ذریه اوست که خدا می فرماید:

بگو ای پیامبر، در مقابل انجام رسالت از شما مزدی نمی خواهم به جز مودت خویشان نزدیکم ، روایت مذکور را ((زرقانی)) در ((شرح المواهب)) - ((ابن حجر)) در ((صواعق)) - ((سیوطی)) در ((احاء المیت)) و در ((اتحاف)) - ((شبلنجی)) در ((نورالابصار)) - و ((صبان)) در ((اسعاف الراغبین)) ذکر کرده اند.

در این موضوع روایت دیگری ((حافظ ابو عبدالله ملا)) در سیره اش نقل کرده است که می فرماید:

((آن رسول الله قال : آن الله جعل اجری علیکم المودة فی اهل بیتی و انی سائلکم غدا عنهم)).

((رسول خدا فرمود: بدرستیکه خدای تعالی مزد (رسالت) را که بر عهده شماست مودت خویشان نزدیکم قرار داده است ، و من در روز قیامت نسبت به این مودت از شما بازخواست خواهم کرد، یعنی آنچه در روز قیامت همه در مقابل آن مسئول هستند، عبارت از ولایت چهارده معصوم (ع) است که از جمله ولایت حضرت صدیقه سلام الله علیهاست .

روایت دیگری از جابر بن عبدالله نقل شده است که می فرماید:

((جاء اعرابی الى النبی و قال : یا محمد، اعرض علی الاسلام . فقال : تشهد آن الا اله الا الله وحده لا شریک له و آن محمدا عبده و رسوله ، قال : تسالنی علیه اجرا؟ لا، الا المودة فی القربی ، قال : قرابتی او قرابتک؟ قال قرابتی . قال : هات ، ابایعک ، فعلى من لا یحبک و لا یحب قرابتک لعنة الله ، فقال النبی صلی الله علیه وآله : آمین.))

یک عرب بایده نشین آمد حضور پیامبر اکرم (ص) و عرض کرد: یا محمد(ص) اسلام را به من عرضه بدار، فرمود: شهادت بده یکتائی خدای تعالی ، و اینکه محمد(ص) ، بنده و فرستاده اوست .

اعرابی عرض کرد: یا رسول الله در مقابل این رسالت که مرا هدایت فرمودند آیا از من مزدی هم می خواهید؟

پیامبر فرمود: نه ، بجز مودت خویشان نزدیک ، که اجر رسالت من است .

اعرابی گفت : خویشان نزدیک خودم را دوست بدارم یا خویشان ترا یا رسول الله ؟

پیامبر فرمود: خویشان نزدیک مرا.

اعرابی عرض کرد: یا رسول اله اینک دستت را بدست من بده ، تا برای دوستی تو و نزدیکانت با تو بیعت کنم ، خدا لعنت کند کسی را که تو را و خویشان ترا دوست ندارد.

پیامبر اکرم (ص) به این دعای او آمین فرمود: پس هر کس ایمان و اعتقاد به ولایت و مودت حضرت صدیقه سلام الله علیها نداشته باشد نفرین شده است به زبان پیامبر(ص) ، و در روایت دیگری ((طبری)) ، و ((ابن عساکر)) ، و ((حاکم حسکانی)) در ((شواهد التنزیل)) به چند طریق از ((ابی امامه باهلی)) نقل کرده اند که حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

آن الله خلق الانبیاء من اشجار شتی و خلقنی من شجرة واحدة ، فنا اصلها ، و علی فرعها و فاطمة لقاحها ، والحسن والحسین ثمرها تعلق بغصن من اعصانها نجی ، و من زاع عنها هوی ولو آن عبدا عبدالله بین الصفا و المروة الف عام ثم الف عام ثم الف عام ثم لم یدرک

صحبتنا، اکبه الله علی منخریه فی النار ثم تلی : قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی))

بدرستیکه خدای تعالی نهال وجود پیامبر آن را متفاوت متفرق آفرید، ولی درخت وجود من را جداگانه، واحد، و منحصر بفرد خلق فرمود. من خود استقلال دارم، کسی در اصالت وجود من شریک من نیست، من اصل آن درختم، علی (سلام الله علیه)، ساقته آن، فاطمه (ع) (لقاح (مایه باروری آن) و حسن (ع) و حسین (ع) میوه های درخت وجود من هستند، هر کس شاخه ای از شاخه های آن درخت را دستاویز خود کند نجات یافته است و هر کس از آن دور شود به گمراهی افتد و اگر بنده ای از بندگان خدا سه هزار سال بین صفا و مروه خدا را عبادت کند ولی صحبت ما پنج تن را درک نکرده باشد خدای تعالی او را به رو در آتش افکند، سپس پیامبر اکرم (ص) این آیه را تلاوت فرمود:

((قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی))

بنابراین، اگر بشری، بنده خدائی، موحدی، مسلمانی، مقدسی که به خدا و پیامبر او معتقد باشد، و خدا را عبادت کند، نه اینکه بت پرستی نماید، کجا عبادت کند؟، بین صفا و مروه، نه در مکان گناه آلوده ای، به مدت عبادت کند؟ سه هزار سال؛ لیکن به ولایت پنج تن در نتیجه به ولایت حضرت صدیقه زهراء سلام الله علیها ایمان و اعتقاد نداشته باشد، عبادت او به حساب نخواهد آمد و مورد قبول واقع نخواهد شد و جای او در آتش دوزخ است. این مودت، همان است که در آیه شریفه دیگر بنام ((حسنه)) عنوان شده است که خدای می فرماید:

((و من یفترف حسنه نزد له حسنا))

((هر کس حسنه ای را بدست آورد، ما (عاقبت) بخیری را برای او می افزایم)) که مراد از حسنه در اینجا مودت است.

چنان که ((احمد بن حنبل)) و ابوحاتم)) از ((ابن عباس)) روایت می کنند که مراد از ((حسنه)) در آیه مذکور مودت آل محمد(ص) است.

((حافظ ابوالشیخ ابن حبان)) در کتاب ((الثواب)) از ((واحدی)) روایتی از امیرالمؤمنین سلام الله علیه نقل می کنند آن حضرت فرمود:

((فینا آل حم آیه لا یحفظ مودتنا الا کل مومن، ثم قرا امیرالمؤمنین سلام الله علیه : قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی)) در قرآن آیه ای است که در شان ما (آل حم) است، و مودت ما را نگهداری نمی کند، مگر کسی که مؤمن است. (یعنی هر کس مودت آل محمد(ص) را محافظت نکند مؤمن نیست، و از او سلب ایمان می شود) و سپس امیرالمؤمنین سلام الله علیه آیه :

((قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی))

را قرائت فرمود. در نتیجه هر کس به ولایت فاطمه سلام الله علیها ایمان نداشته باشد، مؤمن (به اعتقادات اسلامی) نیست.

در آن روز که امیرالمؤمنین سلام الله علیه شهید شد، حسن بن علی سلام الله علیه خطبه ای انشاد کرد و در آن خطبه فضایل امیرالمؤمنین (ع) را بر شمرد، و از جمله فرمود:

((ایها الناس، لقد فارقمک رجل ما سبقه الا- ولون یدرکه الا- خرون، لقد کان رسول الله یغطیه رایه فیقاتل جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره فما یرجع حتی یفتح الله علیه، و لقد قبضه الله فی اللیله التي قبض فیها وصی موسی و عرج بروحه فی اللیله التي عرج فیها بروح عیسی بن مریم... ایها الناس، من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا الحسن بن محمد. ثم تلی هذه الایه قول یوسف : و اتبعت مله آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب. ثم اخذ فی کتاب الله، ثم قال انا ابن البشیر، وانا ابن النذیر، انا ابن النبی، انا ابن الداعی الی الله باذنه، و انا ابن السراح المنیر، و انا ابن الذی ارسل رحمته للعالمین و انا من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و انا من اهل البیت الذین افترض الله عزوجل مودتهم و ولایتهم، فقال فینا انزل علی محمد: قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی))

((ای مردم امروز مردی را از دست داده اید که به تحقیق کسی از اولین و آخرین به (مرتبه) او نرسیده و از او پیشی نگرفته است، هم او بود که پیامبر اکرم (ص) پرچمش را بدست او می داد، و در هنگام جنگ جبرئیل از طرف راست، و میکائیل از جانب چپ هم رزم و همیار او بودند، و هرگز از میدان نبردی مراجعت نمی کرد مگر اینکه خدا بدست او پیکار را پیروزمندانه پایان داده بود. خدا او را در همان شبی که وصی موسی جان سپرد و عیسی بن مریم به آسمان عروج کرد قبض روح فرمود.

ای مردم، هر کس مرا می شناسد که شناخته است، و اگر نمی شناسد اینکه بدانند:..... من، حسن، فرزند محمد،..... منم فرزند پیامبری که بشارت دهنده به رحمت، و ترسانده از عذاب الهی بود، و مردم را (به اذن خدا) بسوی خدا دعوت می کرد، منم فرزند چراغ نور افشان، منم فرزند آنکسی که رحمت (خدا) در دو جهان است. منم از خاندانی که خدا پلیدها را از آنان دور گردانیده و منزّه و پاکشان کرده است، منم از آن خانواده ای که خدای تبارک و تعالی مودت و ولایت آنان را بر همگان واجب فرموده است.

و درشان ما اهل بیت است که خدا بر پیامبرش این آیه را نازل فرموده است:

((قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی))

این روایت را ((حاکم زرنندی)) نقل کرده است و چنین ادامه می دهد که حضرت حسن سلام الله علیه فرمود:

((انا من اهل البيت الذين كان جبرئيل عليه السلام ينزل فينا و يصعد من عندنا و انا من اهل البيت الذين افترض الله تعالى على كل مسلم و انزل الله فيهم : قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی))

((من از خاندانی هستم که جبرئیل بر ما نازل می شد و سپس از نزد ما بر آسمان صعود می کرد، من از خانواده ای هستم که خدای تعالی مودت آنان را بر همه مسلمانان واجب کرده است (یعنی هر کس ادعای مسلمانی کند، باید دارای مودت اهل بیت پیامبر باشد و فردی از افراد مسلمین در این مورد استثناء نشده است) و درشان آنهاست که خدا می فرماید: بگو ای پیامبر، من برای انجام رسالتم مزدی از شما نمی خواهم، بجز مودت خویشان نزدیکم))

ما همان خاندانیم که آیه مذکور و آیه ((و من یفترف حسنه نزد له فیها حسنا)) درشان ما نازل شده است، و کسب حسنه عبارت است از بدست آوردن مودت ما اهل بیت.

این روایت را ((حافظ بزاز)) - ((حافظ طبرانی)) در ((معجم)) - ((ابوالفرج)) در ((مقاتل الطالبین)) - ((ابن ابی الحدید)) در شرح ((نهج)) - ((هیشمی)) در ((مجمع)) - ((ابن الصباغ)) در ((فصول)) - ((حافظ گنجی)) در ((کفایه)) - ((حافظ نسائی)) از ((هبیره)) - ((ابن حجر)) در ((صواعق)) - ((صفوری)) در ((نزهت المجالس)) - و ((حضر می)) در ((رشفته الهادی)) آنرا ذکر کرده اند. حضر علی بن الحسین (ع) در سفرش به دمشق به آیه مودت استدلال کرد و خطاب به یکی از روایان چنین فرمود: اقرات القرآن؟ فقال: نعم. قال: فقرات آل حم؟ قال: قرات القرآن و لم اقرا آل حم. قال: ما قرات: قل لا اسالکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی. قال: و انکم لانتم هم؟! قال: نعم.

((آیا قرآن خوانده ای؟ عرض کرد: بلی. حضرت فرمود: آل حم را خوانده ای؟ عرض کرد: چگونه می شود قرآن را قرائت کرده باشم و آل حم را نخوانده باشم. حضرت فرمود: آیا آیه ((بگو ای پیامبر) من برای رسالتم پاداشی از شما نمی خواهم مگر مودت نسبت به خویشان نزدیکم)) را نخوانده ای؟ عرض کرد راستی شما همان خانواده هستید؟ حضرت در جواب فرمود: بلی.

این روایت را ((ثعلبی)) در تفسیرش - ((ابو حیان)) در تفسیرش - ((سیوطی)) در ((درالمنثور)) - ((ابن حجر)) در ((صواعق)) - و ((رزقانی)) در ((شرح مواهب)) ذکر کرده اند.

((طبری)) در تفسیرش می نویسد ((سعد بن جبیر))، و ((عمرو بن شعیب))، در موضوع اینکه خویشان نزدیک پیامبر (ص) چه کسانی هستند، از ((زمخشری)) چنین نقل می کنند:

((آل محمد، هم الذین یعود امرهم الیه فکل من کان امرهم الیه اشد و اکمل کانوا هم الآل، ولا شک آن فاطمه و علیا والحسن والحسین، کان التعلق بهم و بین رسول الله اشد التعلقات و هذا کالمعلول بالنقل المتواتر و جب آن یکنونوا هم الآل))
 خلاصه کلام اینک: مسلما علی (ع)، فاطمه (ع) و حسنین (ع)، آل پیغمبرند و قطعاً حب فاطمه (ع) ضمیمه اجر نبوت و نشان دهند ولایت اوست.

آیه ششم

((و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمنا و اسیرا))

((انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا))

((آنانکه)، در راه دوستی خدا طعام (خود) را به فقیر و یتیم و اسیر می دهند، (و می گویند) ما فقط برای رضای خدا بشما طعام می دهیم و از شما هیچ پاداشی و سپاسی هم نمی طلبیم)) از این آیه هم در منقبت حضرت صدیقه زهراء سلام الله علیها می توان استفاده کرد:

این موضوع هم از مسلمات فریقین (شیعه و سنی) است که یقیناً حضرت صدیقه سلام الله علیها از جمله اشخاصی است که سوره ((هل اتی)) در شان آنها نازل شده است و هیچکس در این مطلب که این سوره در فضائل اهل بیت است (و حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز یکی از آنان می باشد) هیچگونه اشکالی را عنوان نکرده است.
 ما ابتدا حدیثی را که ((ابن عباس)) راوری آن است، نقل می کنیم، و بعد به بررسی سند روایت و ذکر نام راویان حدیث می پردازیم.

((قال ابن عباس رضی الله عنه آن الحسن والحسین مرضا فعادهما رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی ناس معه، فقالوا: یا ابالحسن لو نذرت علی ولدک. فنذر علی و فاطمة و فضة جاریة لهما، آن برئا مما بهما، آن یصوموا ثلاثة ایام، فشفیا و ما معهم شبی فاستفرض علی من شمعون الخیبری اليهودی ثلاث اصواع من شعیر فطحنت فاطمة صاعا و اختبزت خمسة اقراص علی عددهم فوضعوها بین ایدیهم لیفطروا، فوقف علیهم سائل فقال: السلام علیکم اهل بیت محمد، مسکین من مساکین المسلمین. اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنة فاثروه و با توالم یدوقوا الا الماء و اصبحوا صیاما، فلما امسوا و وضعوا الطعام بین ایدیهم وقف علیهم یتیم فاثروه، و وقف علیهم اسیر فی الثالثة ففعلوا مثل ذلك، فلما اصبحوا اخذ علی رضی الله عندهما الحسن والحسین و اقبلوا الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فلما ابصرهم و هم یرتعشون کالفراخ من شدة الجوع. قال: ما اشد ما یسوءنی ما اری یکم؟! و قام فانطلق معهم، فرای فاطمة فی محرابها قد التصق ظهرها ببطنها، و غارت عینها، فساء ذلك، فنزل جبرئیل و قال: خذها یا محمد؟ هناك الله فی اهل بیتک فاقراه السورة.))

((ابن عباس)) می فرماید: حسنین (ع) بیمار شدند، پیامبر (ص) با جمعی از مردم به عیادت آنان آمدند برخی پیشنهاد کردند یا ((ابالحسن)) چه خوب است برای شفای فرزندان نذری بنمائی، آنگاه علی (ع) و فاطمه (ع) و فضه (که جاریه آنها بود) نذر کردند که اگر حسنین (ع) شفا یافتند سه روز روزه بگیرند هنگامیکه حسنین (ع) سلامتی خود را باز یافتند در خانه علی (ع) چیزی برای افطار موجود نبود، لذا امیرالمؤمنین سلام الله علیه از شمعون یهودی خیبری سه صاع جو وام گرفت، و فاطمه سلام الله علیها از یک صاع آن پنج قرص نان پخت و در سفره افطار نهاد، هنگامی که آماده افطار شدند، ندای سائلی برخاست: سلام بر شما ای خاندان محمد (ص)، مسکینی از مساکین مسلمین بر در خانه شما آمده است، اطعام کنید، خدا از مائده های بهشتی شما را روزی فرماید، خاندان وحی نان افطار خود را ایثار کردند، و فضه نیز تبعیت از آنان نمود و همگی شب را بدون غذا صبح کردند و جز آب چیز دیگری به کامشان نرسید....

فردای آن شب را نیز روزه گرفتند، و چون شب فرا رسید، و نان افطارشان در سفره نهاده شد، یتیمی بر در خانه آمد و باز، به همان ترتیب همگی غذای خود را به آن یتیم ایثار کردند. روز سوم، اسیری از راه رسید و مطالبه طعام کرد، بار سوم نیز آنچه در سفره بود (قبل از افطار) از طرف خاندان پیامبر به آن اثر ایثار شد.

صبح روز چهارم، علی سلام الله علیه دست حسنین (ع) را گرفت و به سوی رسول خدا (ص) روان گردیدند، پیامبر اکرم (ص) هنگامیکه چشمش به حسنین (ع) افتاد که همانند مرغکان از شدت گرسنگی می لرزیدند، فرمود:

چه سخت است برای من که شما را به این حال می بینم، رسول خدا (ص) فوراً از جای برخاست و همراه آنان به خانه حضرت زهرا (ع) آمد، و او را محراب عبادتش مشاهده فرمود، اما چه مشاهده ای، از شدت گرسنگی بطن مبارکش به پشت چسبیده، و چشمهایش در گودی نشسته بود.... از این منظره پیامبر اکرم (ص) بسیار افسرده خاطر گردید، در آن هنگام جبرئیل فرود آمد و چنین گفت: بگریه یا محمد (ص)، مبارک باد بر تو این خاندان تو و سپس سوره ((هل اتی)) را قرائت نمود.

روایت که نقل شد مورد تائید و تصدیق پیشوایان علمی حضرات (سنی و شیعه) و عموم مسلمین می باشد، و اینک نام دانشمندانی از اهل سنت که این روایت را نقل کرده اند:

((ابو جعفر اسکافی)) متوفای ۲۴۰ هـ ق - حکیم ترمذی متوفای ۲۸۵ هـ ق - محمد بن جلیل طبری متوفای ۳۱۰ هـ ق - ابن عبدربه متوفای ۳۲۸ هـ ق - حاکم ابو عبدالله نیشابوری متوفای ۴۰۵ هـ ق - حافظ ابن مردویه متوفای ۴۱۶ هـ ق - ابواسحاق ثعلبی مفسر کبیر متوفای ۴۲۷ هـ ق - ابوالحسن واحدی مفسر کبیر متوفای ۴۶۸ هـ ق - حافظ ابو عبدالله اندلسی حمیدی متوفای ۴۸۸ هـ ق - ابوالقاسم زمخشری در کشاف متوفای ۵۳۸ هـ ق - اخطب خوارزمی متوفای ۵۶۸ هـ ق - حافظ ابو موسی متوفای ۵۸۱ هـ ق - ابو عبدالله رازی متوفای ۶۰۶ هـ ق - شرخانی متوفای ۶۴۳ هـ ق - محمد بن طلحه شافعی متوفای ۶۵۲ هـ ق - ابوالمظفر سبط ابن جوزی متوفای ۶۵۴ هـ ق - عزالدین عبدالحمید متوفای ۶۵۵ هـ ق - حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ هـ ق - قاضی ناصرالدین بیضاوی متوفای ۶۸۵ هـ ق - حافظ محب الدین طبری متوفای ۶۹۴ هـ ق - حافظ ابو محمد ابو حمزه عضدی اندلسی متوفای ۶۹۹ هـ ق - حافظ الدین نسفی متوفای ۷۰۱ هـ ق - شیخ السلام حموی متوفای ۷۲۲ هـ ق - نظام الدین قمی نیشابوری مفسر معروف متوفای قرن هشتم هجری - علاءالدین علی بن محمد خازن بغدادی متوفای ۷۴۱ هـ ق - قاضی عضدالدین ایجی متوفای ۷۵۶ هـ ق - حافظ ابن حجر متوفای ۸۵۲ هـ ق - حافظ جلال الدین سیوطی متوفای ۹۱۱ هـ ق - ابوسعود عمادی حنفی متوفای ۹۸۲ هـ ق - شیخ اسماعیل بروسی متوفای ۱۱۳۷ هـ ق - شوکائی متوفای ۱۱۷۳ هـ ق - محمد سلیمان محفوظ از علمای قرن دوازدهم، و علاوه بر آنها جماعتی دیگر از علماء عامه این حدیث شریف را در ذیل آیه مذکور آورده اند.

((انا عرضنا الامانه علی السوات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولاً)) (۱)
آیه مذکور نیز از آیاتی است که در اثبات ولایت حضرت صدیقه سلام علیها می توان از آن استفاده کرد امانتی که خدای تعالی به آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرده است و آنها زیر بار نرفته اند، و این همان امانت ولایت پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام و ائمه بعد از آنان می باشد.

((مفضل بن عمر)) می گوید حضرت صادق سلام الله علیه فرمود:

((آن الله تبارک و تعالی خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام فجعل اعلاها و اشرفها ارواح محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمة بعد هم صلوات الله علیهم فعرضها علی السماوات و الارض و الجبال، فغشیها نورهم، فقال الله تبارک و تعالی للسماوات و الارض و الجبال: هولاء احبائی و اولیائی و حججی علی خلقی و ائمة بریتی ما خلقت خلقا احب الی منهم، و لمن تولاهم خلقت جنتی، و لمن خالفهم و عاداهم خلقت ناری.. فولایتهم امانه عند خلقی، فایکم یحملها بائقالتها و یدعیها لنفسه دون خیرتی؟ فابت السماوات و الارض و الجبال ان یحملنها و اشفقن من ادعاء منزلتها و تمنی محلها من عظمه ربها، فلما اسکن الله عزوجل آدم و

زوجته الجنة قال لهما: ((كلا منها رغدا حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين)) فنظرا الى منزلة محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و الائمة بعدهم فوجداها اشرف منازل اهل الجنة فقالا: يا ربنا لمن هذه المنزلة؟ فقال الله جل جلاله: ارفعا رؤ و سكما الى ساق عرشي، فرفعا رؤ و سهما فوجدا اسم محمد، و علي، و فاطمة، و الحسن و الحسين و الائمة صلوات الله عليهم مكتوبة على ساق العرش بنور من نور الجبار جل جلاله، فقالا: يا ربنا ما اكرم اهل هذه المنزلة عليك! و ما احبهم اليك! و ما اشرفهم لديك! فقال الله جل جلاله: لولا هم ما خلقتكما، هولاء خزنة علمي و امنائي على سري))

((خدای تعالی ارواح را دو هزار سال قبل از خلقت بدن‌ها آفرید، و از اولین و آخرین، از آدم ابوالبشر تا روز قیامت، شریف ترین، و برترین روحها، ارواح محمد، علی، فاطمه و حسنین و ائمه نه گانه از نسل حسین بن علی (یعنی چهارده معصوم (ع)) هستند که خدای تعالی آنان را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرد، نور چهارده معصوم همه جا را فرا گرفت و جهانگیر شد، آنگاه از جانب حق تبارک و تعالی خطاب آمد که اینانند دوستان و اولیاء من، و اینها هستند حجت‌های من بر همه مخلوقات من. (لذا حضرت صدیقه سلام الله علیها، حجت الله و ولیة الله است به نص خود حضرت احدیت (جلت عظمته) هیچیک از آفریدگانم نزد من محبوبتر از آنان نیست، بهشتم را برای دوستان آنها، و آتش دوزخ را برای مخالفین و اذیت کنندگان آنان آفریده ام، پس ولایتشان امانت من است در نزد مخلوقاتم... به جز این برگزیدگان من، آیا کیست که بتواند این بار امانت را با تمام سنگینش بر دوش کشد و یا مدعی این مقام باشد؟....

هنگامی که خدای عزوجل آدم و همسرش حوا را در بهشت ساکن گردانید و آنها به مکان و منزلت چهارده معصوم صلوات الله علیهم نظر افکندند و مشاهده کردند که مقامات آنان اشرف منازل اهل بهشت است، عرض کردند:

پروردگارا، این مقام والای چه کسانی است؟

خطاب آمد که سر بلند کنید و به ساق عرش من نظر افکنید. آدم و حوا، هنگامی که سر به سوی عرش الهی بلند کردند، مشاهده کردند که نام محمد، علی، فاطمه، حسن، و حسین و ائمه بعد از آنها با خط نور از جانب خدای جبار بر ساق عرش نوشته شده است، عرض کردند:

پروردگارا، این چه کرامتی است که به این چهارده تن داده ای، و این مقام و منزلتی است که به آنان عطا فرموده ای؟ خدایا، سبب چیست که این موجودات در نزد تو شریف ترین و محبوب ترین مخلوقاتند، خدای عزوجل فرمود:

یا آدم، اگر این چهارده تن نبودند تو و همسرت را نمی آفریدم، اینان خزانه داران علم من و امینان اسرار من هستند.

بنابر این حضرت صدیقه زهراء سلام الله علیها یکی از گنجوران دانش و امانت داران اسرار خدائی است.

در ادامه روایت شریفه پس از اینکه حضرت صادق (ع) موضوع ارتکاب ترک اولای آدم و حوا را شرح می دهد چنین می فرماید: ((فلما اراد الله عزوجل ان يتوب عليهما جائهما جبرئيل فقال لهما: انكما ظلمتنا انفسكما بتمنى منزلة من فضل عليكما، فجزاؤ كما ما قد عوقبتما به من الهبوط من جوار الله عزوجل الى الرضه، فسلا ربكما بحق الاسماء التي رايتموها على ساق العرش حتى يتوب عليكما فقالا: اللهم انا نساللك بحق الاكرميين عليك محمد، و علي، و فاطمة، و الحسن، و الحسين، و الائمة الاتبت علينا و رحمتنا)) فتاب الله عليهما، انه هو التواب الرحيم، فلم يزل انبياء الله بعد ذلك يحفظون هذه الامانة و يخبرون بها، اوصياءهم و المخلصين من اممهم (...))

((هنگامی که خدای عزوجل اراده فرمود توبه آدم و حوا را قبول کند، جبرئیل نازل شد، و خطاب به آنها چنین گفت:

شما بر نفس خود ستم روا داشتید، اینک از پروردگار خود بخواهید که به حق آن نام‌هایی که بر ساق عرش الهی مشاهده کردید، توبه شما را قبول فرماید. آنگاه آدم و حوا چنین معروض داشتند:

پروردگارا، از تو درخواست می کنیم به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین و ائمه (علیهم السلام) که نزد تو از همه گرامی

ترند، توبه ما را بپذیری و ما را مشمول رحمت خود قرار دهی و بعد از آنکه آدم و حوا این دعا را خواندند و این توسل بجای آوردند، خدای تعالی توبه آنها قبول فرمود، بدرستیکه اوست بسیار توبه پذیر و مهربان ((
در ادامه حدیث ، حضرت صادق سلام الله علیه می فرماید:

بعد از این جریان ، فرستادگان الهی ، در سایه ولایت چهارده معصوم (ع) نگهدارنده این امانت و معرف آن بوده اند، و به اوصیاء خود و مخلصین امت خویش نیز این موضوع را بیان می کردند.

در نتیجه حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها نیز ((ولیه)) انبیا بوده است چنانکه پیغمبر اعظم و علی و یازده امام دیگر سلام الله علیهم ولی آنها بوده اند، یعنی عمه انبیا به خضوع و فروتنی و در مقابل این چهارده وجود مقدس ایمان و اعتقاد داشته اند، چنانکه در بعضی از احادیث آمده است که از جمله اعمال امت حضرت موسی و حضرت عیسی در زمان نبوت آن دو پیامبر، ذکر صلوات بر محمد و آل محمد بوده است ، و این خود نشان دهنده اعتراف بر ولایت چهارده معصوم (ع) می باشد.

از امام سلام الله علیه سؤال می کنند که منظور از صلوات چیست ؟ حضرت می فرماید: صلوات اعتراف به ولایت محمد و آل محمد است و سپس اضافه می نماید که این ولایت ، همان است که خدا می فرماید:
و ذللك قول الله عزوجل :

((انا عرضنا الامانه على السماوات و الارض و الجبال ، فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان ، انه کان ظلوما جهولا))
این بود هفت آیه ای که برا شناسائی مقام والای حضرت صدیقه سلام الله علیه می توان از آنها استفاده کرد.

بخش دوم : فاطمه سلام الله علیها از دیدگاه روایات

مقدمه

چنان که گفته شد ، اخبار و احادیث مردود اطمینان که از فریفتن (شیعه و سنی) در منقب حضرت صدیقه سلام الله علیها وارد شده است ، به دو بخش تقسیم می شود :

بخش اول : احادیثی که در ذیل آیات شریفه نقل شده است ، و ما آنها را به عنوان ((فاطمه سلام الله علیها از دیدگاه روایات)) بررسی و تشریح کرد . این احادیث دو دسته است ، یک دسته اشتراکی ، یعنی روایاتی در منقبت حضرت رسول اکرم ، امیرالمؤمنین و حسنین سلام الله علیهم می باشد که حضرت زهرا(ع) نیز در آن مناقب اشتراک دارد .

دسته دوم احادیث اختصاصی است ، یعنی روایاتی که مخصوص است به مدایح و فضایل حضرت صدیقه سلام الله علیها ، و ما اخبار دسته اول را در پانزده موضوع رده بندی و مورد بحث و بررسی قرار می دهیم .

موضوع اول

زهرا سلام الله علیها یکی از علل آفرینش

در این موضوع اخبار بسیاری از فریقین (شیعه و سنی) روایت شده است که به موجب آنها ثابت می شود، حضرت صدیقه سلام الله علیها سبب آفرینش (عالم) بوده است ، همانگونه که پدر بزرگوارش ، امیرالمؤمنین و حسنین سلام الله علیهم ، علت خلقت بوده اند.

ما برخی از اخبار مربوط به این موضوع را در بخش اول در ذیل آیات شریفه ذکر کردیم و اینک حدیثی در اثبات این مطلب ، که راوی آن ((ابوهریره)) است :

((قال رسول صلی الله علیه و اله : لما خلق الله تعالی آدم ابالبشر و نفخ فيه من روحه ، التفت آدم یمنه العرش فاذا فی النور خمسة اشباح سجدا و رکعاً، قال آدم : (علی نبینا و آله و علیه السلام) هل خلقت احدا من طین قبلی ؟ قال : لا یا آدم ! قال : فمن هولاء الخمسة الاشباح الذین اراهم فی هیئتی و صورتی ؟ قال : هولاء خمسة من ولدک ، لولا هم ما خلقتک ، هولاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائی لولا- هم ما خلقت الجنة و النار، و لا العرش ، و لا الكرسي ، و لا السماء و لا الارض و لا الملائكة ، و لا الانس ، و لا الجن .

فانا المحمود، و هذا محمد، و اناالعالی و هذا علی ، و انا الفاطر و هذه فاطمة .

و انا الاحسان و هذاالحسن ، و اناالمحسن و هذاالحسن ...

الیت بعزتی ان لا یاتینی احد مثقال ذرة من خردل من بغض احدهم الا ادخله ناری ، و لا ابالی یا آدم ، هولاء صفوتی بهم انجیهم و بهم اهلکهم فاذا کان للک الی حاجة فبهولاء توسل))

((رسول خدا(ص) فرمود: هنگامی که خدای تعالی حضرت آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود در او بدمید، آدم (ع) به جانب راست عرش نظر افکند، آنجا پنج شیخ غرقه در نور به حال سجده و رکوع مشاهده کرد، عرض کرد:

خدایا قبل از آفریدن من ، کسی را از خاک خلق کرده ای ؟ خطاب آمد: نه ، نیافریده ام . عرض کرد: پس این پنج شیخ که آنها را در هیئت و صورت همانند خود می بینم چه کسانی هستند؟ خدای تعالی فرمود:

این پنج تن : از نسل تو هستند، اگر آنها نبودند، ترا نمی آفریدم ، نامهای آنان را از اسامی خود مشتق کرده ام (یعنی من خود، آنها را نامگذاری کرده ام) اگر این پنج تن نبودند، نه بهشت و دوزخ را می آفریدم ، نه عرش و کرسی ، نه آسمان و زمین را خلق می کردم ، و نه فرشتگان و انس و جن را...

منم ((محمود)) و این ((محمد)) است ، منم ((عالی)) و این ((علی)) است ، منم ((فاطر)) و این ((فاطمه)) است ، منم ((احسان)) و این ((حسن)) است ، و منم ((محسن)) و این ((حسین)) است .

به عزتم سوگند، هر بشری به مقدار ذره بسیار کوچکی ، کینه و دشمنی آنها را در دل داشته باشد، او را در آتش دوزخ می افکنم ، یا آدم ... این پنج تن ، برگزیدگان منند، و نجات و هلاک هر کس وابسته به حب و بغضی است که نسبت به آنها دارد. یا آدم ، هر وقت از من حاجتی می خواهی ، به آنان توسل کن .

ابو هریره می گوید، پیامبر اکرم (ص) در ادامه سخن فرمود:

((نحن سفینه النجاة ، من تعلق بها نجی ، و من حاد عنها هللك ، فمن كان له الی الله حاجت فلیسئل بنا اهل البیت))

((ما (پنج تن) کشتی نجاتیم ، هر کس با ما باشد، نجات یابد، و هر کس که از ما روگردان شود، هلاک گردد. پس هر کس حاجتی از خدا می خواهد پس به وسیله ما اهل بیت از حضرت حق تبارک و تعالی مسئلت نماید)).

این روایت را ((شیخ الاسلام حموینی)) در ((فرائد)) - ((حافظ خوارزمی)) در ((مناقب)) - و چند تن دیگر از دانشمندان اهل سنت نقل کرده اند، همچنین دانشمندان بزرگ شیعه این حدیث شریف را روایت نموده اند، و با بررسی آن ، به طور خلاصه ، می توان به شش مطلب ، و یا شش منقبت پی برد، که هر یک از پنج تن در آن مناقب و فضائل ، به طور یک نواخت و همدریف ، مشترک هستند.

مطلب اول : خلقت پنج تن و انوار آنان قبل از آفرینش آدم بوده است ، و غیر از روایت مذکور احادیث بسیاری نیز از فریقین (شیعه و سنی) در این باره وارد شده است .

از حضرت رسول اکرم (ص)، نسبت به مدت زمانی که پنج تن ، قبل از آدم بوجود آمده اند روایاتی منقول است که در برخی ۲۰۰۰ سال و در بعضی به طور مختلف ذکر گردیده است که گمان می رود - این ارقام تقریبی است نه قطعی .

مطلب دوم: پنج تن سبب و علت آفرینش جهان بوده اند.

مطلب سوم: اسامی آنها از نامهای خدای تعالی مشتق شده است.

مطلب چهارم: جزای دشمنی و کینه توزی نسبت به آنان، سوختن در آتش قهر الهی است.

مطلب پنجم: پنج تن، برگزیدگان حضرت حق تبارک و تعالی هستند، و هلاک و نجات هر بشری، وابسته به حب و بغضی است که نسبت به آنها دارد.

مطلب ششم: هنگام حاجت خواستن از خدای تعالی باید آنها را وسیله استجاب دعا قرار داد و به آنها متوسل شد.

با توجه به این شش مطلب که بیان شد، اگر اشخاصی واجد این شش منقبت بوده باشند، می توان معتقد بود و یقین کرد که آنها یک بشر عادی نیستند، افرادی که خدای تعالی از همان ابتدای خلقت به آدم ابوالبشر معرفی و نشان داده است که علت خلقت تو و اولاد تو اینها هستند، اگر حاجتی داری باید به در خانه اینان بروی، اینها برگزیدگان من اند، من خود اینها را نامگذاری کرده ام. بنابر آنچه گفته شد، پنج تن در شش منقبت مذکور هیچ فرقی با یکدیگر ندارند و در این مورد هیچ تفاوتی میان پیغمبر اکرم، علی، و حسنین علیهم السلام با حضرت صدیقه سلام الله علیها وجود ندارد، همه در این مناقب یک نواخت، هم رتبه، و هم درجه اند. اگر چه از جهات و اعتبارات دیگر ممکن است قائل به فضیلت و برتری برخی بر بعضی باشیم، مثلاً پیامبر اکرم (ص) منصبی دارد که دیگران ندارند.

اگر در شان پنج تن به جز این شش منقبت نبود، همردیف بودن آنها در این مناقب نشان می دهد که هر یک از پنج تن، از همه پیامبران، از همه صدیقین، از آدم تا خاتم خلاصه از جمیع مخلوقات خدای تبارک و تعالی افضل و برترند.

زیرا اگر آنها آفریده نمی شدند، این خوان رحمت، و این سفره خلقت گسترده نمی شد هر کس که به عالم هستی پا نهاده است (یعنی هر بزرگی، هر شریفی، هر نبیی، هر وصیی، هر خلیفه ای، هر امامی، هر عالمی که به وجود آمده است) در حقیقت کنار سفره رحمت آنها نشسته، و از نعمت وجودشان برخوردار گشته، و نان خور و پرورش یافته و عائله رحمت و برکت وجود پنج تن بوده است، از این جهت است که حضرت سجاد سلام الله علیها در یکی از ادعیه شریفه اش که ائمه را معرفی می کند، می فرماید:

((نحن رحمه من استرحمک، و غوث من استغاث بک))

((مائیم رحمتی که مردم از تو می طلبند، مائیم غوث و پناه کسی که از تو پناه می جوید)) آری، آنان در پیش آمدها پناه، و در طلب حوائج ملجا همه مردمند، اغلب انبیا (از آدم تا خاتم) در هنگام مشکلات و طلب حاجت به آنان متوسل شده اند و از آبرومندی آنها در نزد خدا، حاجت روا گشته اند، آنها محترمند، معظمند، معززند، علت خلقتند برگزیدگان خدا هستند، و با توجه به اینکه پنج تن در مناقب گفته شده، همدرجه و همردیف هستند، حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز در این مورد کوچکترین فرقی با پدر بزرگوارش نداشته است.

موضوع دوم

موضوع دوم از فضائل مشترک، اینکه نام پنج تن بر ساق عرش و بر در بهشت نوشته شده است و آن موجودات مقدس به همه فرشتگان معرفی شده اند و ملائک آنها را دیده و شناخته اند.

((ابن عباس)) از رسول اکرم (ص) نقل می کند که حضرت فرمود:

((لیله عرج بی الی السماء رایت علی باب الجنة مکتوبا: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی حبيب الله. الحسن والحسين صفوة الله، فاطمة خيرة الله، علی مبغضیهم لعنه الله))

((در شب معراجم به سوی آسمان، این کلمات را دیدم که بر در بهشت نوشته شده بود:))

نیست خدائی جز خدای بی همتا، ((محمد)) پیامبر خداست، ((علی)) محبوب خداست ((فاطمه)) و ((حسن)) و ((حسین)) برگزیدگان خدا هستند، لعنت خدا بر کسانی که کینه و دشمنی آنان را دارند))

این روایت را جمعی از علمای شیعه، و از رجال عامه (سنی)، ((خطیب بغدادی)) در تاریخش - ((ابن عسا کرد)) در تاریخش - ((حافظ گنجی)) در کتاب کفایه اش - ((حافظ خوارزمی)) در کتاب مناقبش - ((بدخشانی)) در مفتاح النجاش - و جماعتی دیگر از دانشمندان نقل کرده اند.

درباره ((فاطمه خیره الله)) حدیث دیگری ((حافظ عاصمی)) در کتاب ((زین الفتی)) آورده است که پیغمبر اکرم (ص) خطاب به امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

((ان الله عزوجل اشرف على الدنيا فاخترني منها على رجال العالمين، ثم اطلع الثانية فاخترك على رجال العالمين بعدى، ثم اطلع الثالثة فاختر الائمة من ولدك على رجال العالمين، ثم اطلع الرابعة فاختر فاطمه على نساء العالمين)).

((خدای تبارک و تعالی به دنیا (یعنی جمیع بشر) نظری افکند و از همه مردان عالم مرا انتخاب کرد، آنگاه بار دوم نظر فرمود و از جمیع مردان جهان ترا برگزید، و بار سوم ائمه ای که از فرزندان تو هستند انتخاب فرمود، سپس بار چهارم از جمیع زنهای عالم، (فاطمه)) را برگزید.))

به طرق متعدد از حضرت صادق سلام الله علیه درباره این روایت سؤال شده است که آیا مراد از جمله ((علی نساء العالمین)) چیست؟ حضرت فرمود: یعنی ((فاطمه)) بانوی بانوان جهان از اولین و آخرین می باشد.

راوی گوید که سؤال شد: آیا در زمان خودش؟ حضرت فرمود:

بانوی بانوان در عصر خودش حضرت مریم (ع) بود، ولی فاطمه (ع) سیده زنان جهان و مهین بانوی عالم است از اولین و آخرین. در نتیجه حدیث مذکور به ما می آموزد که چهارده معصوم (ع) برگزیدگان خدا هستند و در این مقام، همدرجه و یکسان می باشند.

روایت دیگری از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده است که می فرماید:

((لما خلق الله تعالى آدم و عطس، فاستوى جالسا، قالت الملائكة یرحمك الله یا ابا محمد)).

هنگامی که خدای تعالی آدم (ع) را آفرید، حضرت آدم عطسه کرد و نشست، فرشتگان به او گفتند: رحمت خدا بر تو باد ای ((پدر محمد))

ادامه حدیث از پیامبر اکرم (ص) چنین است:

((فرخ راسه فاذا هو مكتوب على ساق العرش: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی حب الله، والحسن والحسين صفوة الله، فاطمة خیره الله)).

((حضرت آدم هنگامی که مبارکش را بلند کرد، این کلمات را مشاهده کرد که بر ساق عرش نوشته شده است:

((نیست خدائی جز خدای بی همتا، محمد پیامبر خداست، علی محبوب خداست، حسن و حسین و فاطمه برگزیدگان خدا هستند))

به این ترتیب به آدم (ع) آموخته شد که این پنج تن انتخاب شده از جانب خدا هستند و، فرشتگان نیز به هر سو می نگرستند، نام مبارک پنج تن را مشاهده می کردند.

این هم منقبتی است که هر یک از پنج تن به طور یکسان در این رتبه مشترکند.

سومین منقبتی که حضرت صدیقه سلام الله علیها با پدر و همسر و فرزنداناش اشتراک دارد منور بودن بهشت است با تصویر او.

((انس)) از حضرت رسول اکرم (ص) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

((ان آدم صلوات الله علیه نظر فی الجنة فلم یر صورت مثل صورته فقال: الهی لیس فی الجنة صورة مثل صورتی؟

فاخبره الله تعالی و اشار الی جنه الفردوس فرای قصر من یاقوته بیضاء فد خلها فرای خمس صور مکتوب علی کل صورة اسمها: انا محمود و هذا ((احمد))، انا الاعلی و هذا ((علی))، انا الفاطر و هذه ((فاطمه))، انا المحسن و هذا ((حسن))، انا ذوالاحسان و هذا ((حسین)))).

((حضرت آدم (ع) چون در بهشت به هر سو نگریست و صورتی را به شکل و قیافه خود نیافت، عرض کرد: خدایا، صورتی نظیر چهره من نیافریده ای؟

خدای متعال او را متوجه بهشت فردوس کرد و حضرت آدم (ع) در آنجا قصری از یاقوت سفید دید و هنگامی که وارد آن قصر شد، پنج تصویر مشاهده کرد که اسامی هر یک از آنها نیز به این شرح نوشته شده بود.

من محمود و این ((احمد)) است، من اعلی هستم و این ((علی)) است، من فاطرم و این ((فاطمه)) است، من محسنم و این ((حسن)) است من ذوالاحسانم و این ((حسین)) است.

حدیث دیگری در همین موضوع ((شیخ عبدالرحمان صفوری)) در ((نزهت المجالس))، و ((مولامحمد مبین)) در ((معارج النبوة))، از حضرت صادق سلام الله علیه روایت می کند که آن حضرت فرمود:

((کان آدم و حواء جالسین فجائهما جبرئیل و اتی بهما الی قصر من ذهب و فضة شرفاته من زمرد اخضر فیه سریر من یاقوته حمراء و علی السریر قبة من نور فیها صورة علی راسها تاج، و فی اذنیها قرطان من لولو، و فی عنقها طرق من نور، فتعجبوا من نورها حتی ان آدم نسی حسن حواء فقال: ما هذه الصورة؟

قال جبرئیل: ((فاطمه))، و التاج ابوها، و الطوق زوجها، و القرطان، الحسن والحسین، و فرغ آدم راسه الی القبة فوجد خمسة اسماء مکتوبة من نور: انا محمود و هذا ((محمد))، و انا الاعلی و هذا ((علی)) و ان الفاطر و هذه ((فاطمه))، و انا المحسن و هذا ((الحسن))، و منی الاحسان و هذا ((الحسین)) فقال جبرئیل: یا آدم احفظ هذه الاسماء فانک تحتاج الیها، فلما هبط آدم بکی ثلاثمائة عام ثم دعا بهذه الاسماء و قال یا رب: بحق محمد و علی، و فاطمة، و الحسن و الحسین، یا محمود یا اعلی، یا فاطر یا محسن اغفر لی و تقبل توبتی، فاوحی الله الیه یا آدم لوسلنتنی فی جمیع ذریتک لغفرت لهم))

((آدم (ع) و حواء، در کنار هم نشسته بودند که جبرئیل بنزدشان آمد و آنان را همراه خود به داخل قصری از طلا برد، در آنجا تختی از یاقوت قرمز بود و بالای آن تخت قبه ای بود نور افشان، و در میان آن قبه چهره ای غرقه در نور، که تاجی بر سر نهاده و دو گوشوار از لولو در گوشش، و گردن بندی از نور بر گردنش آویخته بود. هر دو از نورانیت حیرت انگیز آن تمثال در شگفت شدند به حدی که حضرت آدم (ع) زیبایی همسرش حواء را فراموش نمود (زیرا شاهد یک زیبایی بی سابقه و حسن بی نظیری بود) لذا روی به جبرئیل کرد و پرسید این صورت کیست؟ جبرئیل گفت: این فاطمه است، و آن تاجش احمدنما، گردن بندش حیدرنا و دو گوشوارش نشانگر حسن و حسین اوست. آنگاه حضرت آدم (ع) سر خویش را به سوی قبه نور بلند کرد، و در آنجا این پنج اسم را با خط نور نوشته دید:

من محمود و این ((محمد)) است، من اعلی هستم و این ((علی)) است، من فاطرم و این ((فاطمه)) است، من محسنم و این ((حسن)) است، و احسان از من است و این ((حسین)) است))

پس از قرائت این نامها جبرئیل گفت: یا آدم، این نامها را به خاطر بسپار که بعدها یقینا به آنها نیازمند می شوی، و آن اسماء مشکل گشای تو خواهند بود.

بعد از آنکه حضرت آدم مرتکب آن ترک اولی شد و در نتیجه بر زمین فرود آمد، بعد از ۳۰۰ سال اشک ریختن (بیاد آن نامهای مقدس افتاد) و با آن اسماء مبارک دعائی ترتیب داد و به پیشگاه خدای متعال چنین معروض داشت:

پروردگارا به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین، یا محمود، یا اعلی، و یا محسن، یا فاطر از خطای من در گذر و توبه مرا قبول فرما. در آن هنگام از جانب خدای تعالی خطاب آمد که یا آدم اگر (در آن حال دعا) در خواست می کردی که گناهان همه فرزندان را بیامرزم همه آنها را می بخشیدم))

آری برای خدای متعال هرگز سنگینی ندارد که از برکت این دعا جمیع گناهان ما را نیز ببخشد، لذا جا دارد که ما نیز بگوئیم:

((یا رب بحق محمد، و علی، و فاطمه، والحسن والحسین، یا محمود یا اعلی یا فاطر یا محسن اغفر لنا و تقبل توبتنا))

حدیث مفصل دیگری جناب سلمان نقل می کند که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

((خدای تعالی از اسامی خودش نامهای ما را مشتق فرموده است: خدا محمود است و من محمدم، خدای اعلی است و نام برادرم علی است، خدا فاطر است و اسم دخترم فاطمه است، خدا محسن است و نام دو فرزند من حسن و حسین است.))

((این روایت را نظری)) در ((خصائص علویه))، و عده ای دیگر از دانشمندان بزرگ شیعه و سنی نقل فرموده اند، و اگر به جز این روایت، حدیث دیگری در دست ما نباشد از همین خیر، مطالب مهمی را می توان استفاده کرد، و با توجه به این که بعد از سیصد سال اشک ریختن، در هنگام درماندگی و احتیاج، این نامهای مقدس مشکل گشا و نجات بخش آدم ابوالبشر بوده اند، کاملاً واضح است که تمام فرزندان آدم در سختی ها نیازمند آنان بوده و در طلب حاجت و رفع گرفتاریها با توسل به این اسماء مبارک کامروا خواهند بود.

موضوع چهارم

چهارمین منقبتی که وجود مقدس حضرت زهرا سلام الله علیها با پدر و همسر و فرزندانش مشترک است، در اهتاء و اقتداء و تمسک است یعنی هدایت یافتن و پیروی کردن مردم از آنان و در موقع نیاز، متوسل شدن به آنها. ((انس)) روایت می کند:

((صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وآله صلوة الفجر فلما انقزل من الصلوة اقبل علينا بوجهه الکریم، فقال: معاشر المسلمین، من افتقد الشمس فليستمسک بالقمر، و من افتقد القمر فليستمسک بالزهره، و من افتقد الزهره، فليستمسک بالفرقدین. فقيل: يا رسول الله، ما الشمس والقمر وهما الزهره و ما الفرقدان؟ فقال: انا الشمس و علی القمر... و کتاب الله لا یفترقان حتی یردا علی الحوض))

((روزی پیامبر اکرم (ص) با ما نماز صبح بجای آورد، و پس از فراغت از نماز روی مبارکش را به سوی ما گردانید: و فرمود: ای جماعت مسلمانان، هر کس که آفتاب را از دست بدهد، پس باید به ماه تمسک جوید، و در فقدان ماه دست به دامان زهره شود، و اگر زهره را نیابد، به دو ستاره (فرقدان) پناه آورد. از پیامبر اکرم (ص) سؤال شد که یا رسول الله مقصود از آفتاب و ماه و زهره و (فرقدان) دو ستاره نور افشان چیست؟ فرمود: من آفتابم، علی ماه، و فاطمه زهره است و دو ستاره حسنین اند. آنان به کتاب خدا دو دستاویز بشوند و همواره بهم پیوسته اند و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) به من ملحق شوند.

روایت دیگری را ((ابو اسحق ثعلبی)) در ((عرایس)) - و ((نظری)) در ((خصایص علویه)) نقل کرده اند که حضرت رسول (ص) فرمود:

((اطلبوا الشمس، فاذا غابت، فاطلبوا القمر، و اذا غاب القمر، فاطلبوا الزهره، و اذا غابت الزهره، فاطلبوا الفرقدین، قلنا یا رسول الله، ما الشمس؟ قال انا، قلنا من القمر؟ قال علی، قلنا فمن الزهره؟ قال فاطمه، قلنا فمن فرقدان؟ قال الحسن والحسین))

((آفتاب را بیابید، و اگر آفتاب غروب کرد، ماه را طلب کنید. در صورتیکه ماه از نظرها پنهان شد، زهره را بطلبید، و اگر زهره

ناپدید شد، دو ستاره (فرقدین) را بجوئید.

سؤال شد یا رسول الله مقصود از شمس و قمر و زهره فرقدین چه کسانی هستند؟

فرمود: من آفتابم، علی ماه، و فاطمه زهره است، و حسن و حسین دو ستاره (فرقدان).

این روایت را صاحب ((روضه الصفا)) و ((حبيب السیر)) با عبارات دیگر از ((جابر بن عبدالله)) نقل کرده است که حضرت رسول (ص) فرمود:

((اهتدوا بالشمس، فاذا غابت الشمس، فاهتدوا بالقمر، و اذا غاب القمر فاهتدوا بالزهره، و اذا غاب فاهتدوا بالفرقدین، فقيل یا

رسول الله من الشمس؟ قال انا. من القمر؟ علی بن ابيطالب، من الزهره؟ الزهراء سلام الله علیها، والفرقدان هما الحسنان))

این روایت را جمعی از دانشمندان شیعه نیز از ((جابر بن عبدالله)) نقل کرده اند. ((صدوق)) رحمت الله علیه نیز در ((معانی الاخبار)) این حدیث را ذکر نموده اند است با این تفاوت که بجای کلمه ((اهتدوا)) کلمه ((اقتدوا)) آورده است، و در تمام ای روایات که از شیعه و سنی منقول است گفتار پیغمبر (ص) با جمله ((کتاب خدا با عترت من بهم پیوسته است و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند، تا در کنار حوض (کوثر) به من ملحق شوند)) خاتمه می یابد و خود با این مطلب، موضوع بسیار فوق العاده و مهمی است.

از روایات مذکور کاملاً روشن است که حضرت صدیقه سلام الله علیها در مراتب و مناقب گفت شده، ردیف رسول اکرم (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و حسین (ع) است و در مقام تمسک، اهتداء، و اقتداء همانند آنها می باشد، و اگر در ولایت عصمت نظیر پیامبر اکرم (ص)، علی (ع)، و حسنین (ع) نبود، امر هدایت یافتن، و پیروی مردم از او، و توسل هر بشری در مشکلات به او، کاری بیهوده و گزاف می بود. حضرت زهرا (ع) یکی از ذخائری است که حضرت رسول اکرم (ص) بعد از خود باقی گذاشته است و در این باره می فرماید:

((انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی))

((من در میان شما دو وزنه سنگین باقی می گذارم، کتاب خدا و خاندان من)) و حضرت صدیقه سلام الله علیها یک تن از عترت پیغمبر (ص)، و زهره ای است که در مدار عصمت و ولایت، با شمس و قمر و فردین هم‌رتبه و همدرجه است اگر چه نور شمس و قمر بر نور زهره غلبه دارد، و با وجود خورشید و ماه نمی توان نور زهره را مشاهده کرد، و گوئی پیامبر اکرم (ص) (با تقدم و تاءخر اسامی پنج تن در همه روایات و با ترتیب مشخص و معین) می خواهد بیان فرماید که امیرالمؤمنین (ع) از زهراء افضل است، و مقام زهراء تالی و بلافاصله بعد از امیرالمومنین (ع) است و اگر چنین نبود، شایسته بود که اول نام حضرت زهرا (ع) ذکر شود. ترتیب اسماء پنج تن، در آسمانها، در عرش، در کرسی، در جنت و در سایر مواقف که نوشته شده یا مورد خطاب خدائی بوده اند به همین ترتیب و به همین سبک (نسق) بوده است.

رسول خدا (ص) در هر جا که سخن از پنج تن (ع) است، ابتدا نام خودش را ذکر می کند، بعد امیرالمؤمنین (ع) و سپس حضرت صدیقه (ع) را، و در تمام اخبار و احادیث این ترتیب اسماء مراعات شده است، لذا معلوم می شود که مقام حضرت زهراء سلام الله علیها تالی و (بلافاصله) بعد از امیرالمؤمنین (ع) است، اگر چه، پنج تن (ع) در منال و فضائل و مطالبی که گفته شد، هم‌ردیف، همدرجه و یکسانند، با وجود این مقام آنان در مراتب و مدارج دیگر ممکن است با هم اختلاف داشته باشد، ولی آنچه محققاً از ترتیب اسامی آنها در کلام پیامبر می توان استفاده کرد، این است که رسول اکرم (ص) دارای عالترین مقام، و امیرالمؤمنین (ع) پس از پیامبر (ص)، و حضرت زهرا سلام الله علیها بعد از او، حسنین (ع) پس از فاطمه (ع)، صاحب والترین مقام در جهان آفرینش هستند.

و ما این مطلب را نیز ثابت خواهیم کرد که حضرت زهرا سلام الله علیها از یازده امام دیگر افضل تر و برتر می باشد، و اگر جز این

یک منقبت، فضیلت دیگری درشان او نبود، همین برای اثبات مقام ولایت آن حضرت کافی بود. پیامبر اکرم (ص) برای امت خود، همزمان و مکان، در زمینه های علمی، عملی، تمسکی، اقتدائی، و اهتدائی و... جوابگوی جمیع نیازهای بشری باشند. حضرت صدیقه سلام الله علیها در تمام شئون مذکور سهیم و مشترک است، به عبارت دیگر چنان که علی بن ابیطالب (ع) مقتدای ما، هادی ما، رهنمای ما، و ولی ماست، عینا حضرت زهرا سلام الله علیها نیز همانگون است، نه تنها برای ما مسلمانان، بلکه برای جمیع بشر از اولین و آخرین.

موضوع پنجم

موضوع پنجم که از موضوعهای دیگر مهمتر است، عبارت از این است که حضرت زهراء سلام الله علیها، در مقام ولایت شریک امیرالمؤمنین (ع) و حسنین است، و جنگ و یا صلح با فاطمه (ع) و دوستی یا دشمنی نسبت به او عینا همانند حرب و یا سلم با علی و حسنین (ع)، و حب و با بغض نسبت به آنهاست.

((زید بن ارقم)) از رسول اکرم (ص) چنین روایت می کند:

((قال رسول الله لعلی و فاطمه والحسن والحسین : انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم))

((پیامبر اکرم (ص) خطاب به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرمود: من، با هر کسی که با شما در جنگ باشد، در جنگم، و هر کسی که با شما از در صلح و آشتی در آید، من نیز با او در صلح و صفا خواهم بود))

این روایت با عبارات مختلف نقل شده است گاه آن حضرت می فرمود:

((انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم))

در موقع دیگر چنین فرماید:

((انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتهم))

و در جای دیگر می فرماید:

((انا حرب لمن حاربتهم و سلم لمن سالمتم))

((زید بن ارقم)) در روایت دیگری می گوید:

((کننا مع رسول الله و هو فی الحجره، یوحی الیه و نحن ننتظره حتی اشدت الحر فجاء علی بن ابیطالب، و معه فاطمه والحسن والحسین سلام الله علیهم، فقدوا فی ظل حائط یتظرون رسول الله. فما خرج رسول الله، رآهم فاتاهم و وقفنا نحن مکاننا و هو یظلمهم بثوبه ممسکا بطرف الثوب و علی ممسک بطرفه الاخر، فقال رسول الله اللهم انی احبهم فاحبهم، اللهم انی سلم لمن سالمهم، و حرب لمن حاربهم، قال ذلك ثلاث مرات))

((روزی همراه پیامبر اکرم (ص) بودیم که وحی نازل شد، و ما منتظر اتمام وحی بودیم تا آن حضرت از اتاق خارج شود، هوا بشدت گرم شده بود، در آن هنگام علی بن ابیطالب (ع) و همراه او فاطمه، حسن و حسین سلام الله علیهم از راه رسیدند و در سایه دیواری بحال انتظار نشستند، تا نزول وحی پایان رسد و حضرت رسول از حجره بیرون آید.

وقتی که پیامبر اکرم (ص) از اتاق خارج گردید، نظر مبارکش بر علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام افتاد، حضرت به نزد آنان رفتند، و ما در حالی که بجای خود ایستاده بودیم، دیدیم که حضرت رسول (ص) لباس (عبادی) خودش را بر بالای سر آنها سایبان کرد، با دست مبارکش از یک طرف عبا گرفته بود، و طرف دیگرش در دست علی بود که در زیر عبا جای داشت. آنگاه پیامبر چنین فرمود:

خدایا، من اینان را دوست می دارم پس تو نیز دوستشان بدار، بارالها، با هر کس که با اینان در صلح و صفا باشد، من در صلح و

آشتی هستم و هر کس که با این چهار تن بجنگد من نیز با او در جنگ خواهم بود، و این کلمات را سه بار تکرار نمود. این حدیث شریف را ((حاکم)) در ((مستدرک)) - ((بغوی)) در ((مصابیح)) - ((خطیب تبریزی)) در ((مصابیح)) - ((جساس)) در ((احکام آیات)) - ((ابن کثیر)) در ((بدایه)) و ((نهایه)) - ((محب الدین طبری)) در ((ذخایر العقبی)) - ((ابن اثیر)) در ((اسدالغابه))، ((ترمذی)) در ((جامع صحیح)) - ((ابن عساکر)) در ((تاریخ شام)) - ((ابن جامه)) در ((سنن)) - ((ابن صباغ)) در ((فصول)) - ((طبرانی)) در ((معجم))، و جمعی دیگر از علماء شیعه و سنی نقل کرده اند.

روایت دیگری به این شرح از ((ابوبکر)) نقل شده است که می گوید:

((رایت رسول الله خیمه و هو متکی علی قوس عربیه و فی الخیمه علی ، و فاطمه و الحسن ، والحسین ، و قال : معشر المسلمین ، انا سلم لمن سالم اهل الخیمه ، و حرب لمن حاربهم ، ولی لمن والاهم ، لا یحبهم الا ساعد الجعد طیب المولد، ولا یبغضهم الا شقی الجعد ردی الولاده))

((روزی پیامبر اکرم (ص) را در خیمه اش ، در حالی که بر یک کمان عربی تکیه کرده بود نشسته دیدم . در آن خیمه علی (ع) ، فاطمه (ع) ، حسن (ع) و حسین (ع) نیز حضور داشتند، آن حضرت روبه حاضرین فرمود و گفت : ای مسلمانان بدانید، هر کسی که با اینان در صلح و صفا باشد من نیز با او در سلم و آشتی هستم ، و هر کس با اینان به جنگ خیزد، من هم با او در جنگ خواهم بود، من دوستدار کسی هستم که اینان را دوست بدارد، دوست نمی دارم مگر آن شخص بدبختی که از دامانی پاکیزه بوجود آمده است و دشمن نمی دارم مگر آن شخص بدبختی که از آلوده دامنی زائیده شده باشد. این روایت را ((حافظ طبری)) نیز در ((ریاض النظره)) ذکر کرده است .

((صبیح)) می گوید:

كنت بباب النبی صلی الله علیه وآله فجاء علی و فاطمه و الحسن والحسین فجاسوا ناحیه ، فخرج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الینا فقال : انکم علی خیر - و علیه کساء خیری فجللهم به و قال : انا حرب لمن حاربکم ، سلم لمن سالمکم .

((روزی در انتظار پیامبر اکرم (ص) بر در خانه آن حضرت بودیم که علی ، فاطمه ، حسن و حسین علیهم السلام از راه رسیدند و در کناری نشستند، وقتی که رسول خدا از خانه خارج گردید خطاب به آنها فرمود: شما پیوسته در خیر هستید، و سپس غباری خیری خودش را بر سر آنان سایبان کرد و فرمود:

من ، با هر کسی با شما بجنگد، در جنگ هستم ، و با هر کسی که با شما در صلح و صفا باشد من نیز در سلم و آشتی می باشم)) این روایت را ((طبری)) در ((واسط حساس)) و در ((آیات الاحکام)) - ((هیثمی)) در ((مجمع)) ((ابن اثیر)) در ((اسدالغابه)) - ((ابن حجر)) در ((اصابه)) - و عده ای دیگر از دانشمندان نقل کرده اند. ((ابوهریره)) می گوید:

((نظر النبی الی علی ، فاطمه ، والحسن ، والحسین فقال : انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم))

((پیامبر اکرم (ص) نظر به سوی علی ، فاطمه ، حسن ، و حسین علیهم السلام افکند و سپس فرمود:

من با هر کسی که با شما در ستیزم ، و با هر کسی که با شما در سلم و آشتی باشد، من نی در صلح و صفا هستم .))

این حدیث شریف را: ((حاکم در مستدرک)) - ((خطیب بغدادی)) در ((تاریخ بغداد)) - ((امام حنبله)) در ((مسند احمد)) - ((هیثمی)) در ((مجمع)) - ((ابن عساکر)) در ((تاریخ)) - ((طبرانی)) در ((مجمع)) آورده اند. همچنین عده ای از دانشمندان شیعه آن را روایت نموده اند.

روایاتی که تحت عنوان موضوع پنجم ذکر شد بسیار جای تامل ، دقت و بررسی است و باید توجه داشت : بشری که در حال غضبش ، در هنگام انبساط و فرحش ، در موقع رنج و گرفتاریش ، در زمان سرور و نشاطش و خلاصه در جمیع اطوار و حالش صاحب اختیار، مطاع و مقتدای همه مردم باشد، و تمام افراد بشر موظف به خضوع تسلیم و اطاعت در برابر او باشند، و محبت به او

دوستی با پیامبر، و دشمنی با او خصومت با رسول خدا، و اطاعت از او طاعت از پیامبر، و صلح با او، سلم و آشتی با رسول خدا باشد، تحقیقا اگر در صفات همدریف پیامبر نباشد، هرگز این احکام درباره او جاری نمی شود، و به عبارت دیگر فردی که در ملکات انسانی، در فضائل و مکارم الاخلاقی، در صفات نفسانی، و خلاصه در جمیع حالات و شئون بشری طوری باشد که هرگز کوچکترین خلافی از او سر نزنند، و همه مردم (به فرمان خدا و رسولش) مأمور به اطاعت و خضوع و تسلیم در برابر او باشند، معقول نیست که در صفات همدریف و همتای پیغمبر اکرم (ص) نباشد.

بلی، آن انسانی که هرگز کلمه ای، حرفی، حرکتی، سکونی، در هیچ مورد، جز به فرمان و اجازه خدا از او صادر نشود، و جز در راه محبت و رضای پروردگار قدمی بر ندارد، و پیوسته در گفتار و کردار و در تمام حالاتش، محدود و متعهد و مقید به امر خدا باشد تنها او شایسته است که پیامبر اکرم (ص) صلح با او را، سلم و آشتی با خودش بداند و جنگ با او را ستیز با خودش به حساب آورد، و کاملا روشن است که فاطمه زهراء سلام الله علیها، صاحب آن نفس پاک انسانی، و آنهمه صفات ربانی، یقینا باید در شئون ولایت، همدریف و همدرجه و یکسان با پیامبر اکرم، علی و حسنین باشد.

موضوع ششم

موضوع ششم از مناقب مشترک حضرت زهرا(ع) با پیامبر اکرم (ص) و امیرالمومنین و حسنین علیهم السلام، تقریبا نظیر آن فضائلی است که در موضوع پنجم بیان شد.

((ابن عباس)) روایت می کند:

((ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان جالسا ذات یوم، و عنده علی، و فاطمة، والحسن، والحسین. فقال: اللهم انک تعلم ان هولاء اهل بیتی، و اکرم الناس علی، فاحب من احبهم، و ابغض من ابغضهم، و وال من والاهم، و عاد من عاداهم و اعن من اعانهم و اجعلهم مطهرین م کل دنش، معصومین من کل ذنب، و ایدهم بروح القدس منک))

((روزی پیامبر اکرم (ص) نشسته بودند و علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز حضور داشتند دعای آن حضرت در میان آن جمع چنین بود: بارلها، تو خوب می دانی که اینان خاندان من، و عزیزترین مردم نزد منند، پس محبان و دوستانشان را دوست بدار، با دشمنانشان دشمنی فرما، و یارانشان را اهانت بنما، اینان را از جمیع ناپاکیها پاک و میرا بدار، از جمیع گناهان بر کنار و مصون و محفوظ نگاهدار، و از جانب خود باروح القدس تاءیدشان فرما))

روایات بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم در موارد مختلف نقل شده است که می فرماید: معصومین (ع) روحی دراند غیر از روح عموم بشر، که هیچ انسانی در داشتن این روح (که در جمیع اخبار آن را روح القدس) می نامند، همدریف نیست.

روح القدس، همان روحی است که در سایه آن، پیامبر اکرم (ص) صاحب ولایت است. این همان روح قدسی است که با داشتن آن علی سلام الله علیه، حسنین، و امامان دیگر از اولاد حسین علیهم السلام بر همه مردم ولایت دارند، این همان روح است که به تاءید پیامبر اکرم حضرت صدیقه سلام الله علیها نیز دارنده آن است، و با داشتن این روح، آن حضرت هم ((ولیه الله)) می باشد.

((ابن عباس)) روایت را از قول پیغمبر اکرم (ص) چنین ادامه می دهد:

((یا علی انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی، وانت قاتد المومنین الی الجنة، و کانی انظر الی ابنتی فاطمة، قد اقبلت یوم القیامة علی نجیب من نور، عن یمینها سبعون الف ملک، و عن یسارها سبعون الف ملک، و بین یدیهما سبعون الف ملک، و عن خلفها سبعون الف ملک، تقود مومنات امتی الی الجنة، انت قائد المومنین الی الجنة و فاطمة نسقود مومنات امتی الی الجنة، وانها السیدة نساء العالمین فقیل یا رسول الله، اهی سیده نساء عالمها؟ فقال: ذلک مریم بنت عمران فاما ابنتی فاطمة، فهی سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین، و انها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من - الملائكة المقربین، و ینادونها بما نادت به الملائكة

مریم فقولون : یا فاطمه : ((ان اله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین)) ثم التفت الی علی فقال : یا علی ان فاطمه بضعة منی . وهی نور عینی ، و ثمره فوادی ، یسوونی ما اساءها و یسرنی ما سرها ، و انها اول من یلحقنی من اهل بیتی ، فاحسن الیها بعدی ... فقال : اللهم انی اشهدک انی محب لمن احبهم ، و مبغض لمن الغضهم ، و سلم لمن سالمهم ، و حرب لمن حاربهم و عدو لمن عاداهم ، و ولی لمن والاهم))

((یا علی ، بعد از من ، جانشین من ، و امام و رهبر امت منی ، تو پیشقدم و پیشرو اهل ایمان به سوی بهشتی ، و گوئی اکنون در نظرم مجسم است و می بینم که دخترم فاطمه در روز قیامت سوار بر شتری از نور است ، در حالی که هفتاد هزار ملک از جانب راست ، هفتاد هزار از طرف چپ او، هفتاد هزار از پیش روی و هفتاد هزار از پشت سر او همراهش می کنند. او پیشگام زنهای مؤمن است که همراهش به سوی بهشت می روند، یا علی ، تو پیشوای مردان مؤمن امتی منی ، و دخترم فاطمه سالار زنان با ایمان امت من و رهبر آنان به سوی بهشت است ، بدرستیکه او بانوی بانوان جهان است .

عرض شد یا رسول الله ، آیا بانوی بانوان در زمان خودش ؟ پیامبر فرمود:

سیده زنان در زمان خودش مریم بنت عمران بود، ولی دخترم فاطمه بانوی بانوان جهان و سرور زنهای عالم از اولین و آخرین است .

این فاطمه است که آنگاه که در محراب عبادت می ایستد، هفتاد هزار فرشته مقرب بر او سلام و درود می فرستند، و ندا می کنند یا فاطمه ، خدای تعالی تو را از میان جمیع زنهای عالم انتخاب کرد، و ترا از همه آلودگیها پاک و منزّه گردانید. آنگاه رسول اکرم (ص) رو به سوی علی (ع) کرد و فرمود:

یا علی (ع)، بدرستیکه فاطمه (ع)، پاره ای از تن و جان من است ، اوست نور چشم من ، و میوه قلب من ، آنچه زهراء (ع) را ناپسند آید، مرا نیز ناپسند است ، و آنچه او را مسرور کند، مرا هم شاد و خرسند می نماید، او نخستین کسی است که از خاندان من که به من خواهد پیوست ، یا علی (ع)، بعد از من ، تا توانی به او نیکی کن ، سپس پیامبر اکرم (ص) این چنین دعا نمودند: بارلاها، من تو را گواه می گیرم ، که دوست می دارم آن کسی را که اینان را دوست بدارد و دشمن می دارم شخصی را که با اینان دشمنی کند، با هر کسی که با این چهار تن در جنگ باشد من نیز با او در ستیزم ، و هر فردی با اینان از در صلح و آشتی در آید، من هم با او در سلم و صفا خواهم بود.))

بار دیگر تکرار می کنیم ، با در نظر گرفتن روایت شریفه مذکور، حضرت صدیقه سلام الله علیها به طور یقین صاحب ولایت کبری است زیرا هرگز معقول نیست ، که دشمنی و یا دوستی با او همانند عدوات و یا محبت نسبت به پیامبر باشد و آنچه فاطمه (ع) را غمگین و یا مسرور می گرداند، حضرت رسول (ص) را نیز محزون و یا شد نماید، ولی او صاحب مقام ولایت نباشد.

و اگر حضرت صدیقه سلام الله علیها در ولایت ، در عصمت ، و در جمیع حالاتش ردیف پدر و همسر و دو فرزندش حسنین نمی بود، هرگز پیامبر اکرم (ص) مطالب مذکور را بیان نمی کرد. رسول خدا(ص) که سخن بی حساب و گزاف و بیهوده نمی گوید، تمام گفتارش ((ما ینطق عن الهوی ، ان هو الاوحی یوحی)) است ، آنچه می گوید وحی الهی است ، آنهم در مقامی که خدا را شاهد سخنان خود قرار می دهد.

گوئی پیامبر اکرم (ص) از جانب خدا مأمور به ابلاغ این مراتب و فضائل است ، که خدا را گفتار خویش گواه می گیرد، چنان که در انجام نبوت و ابلاغ رسالتش ، در مواقف متعدد شاهد قرار داده است ، و از مردم نیز اقرار و اعتراف می خواهد، و می پرسد و خواستار جواب صریح آنان می باشد: ((هل بلغت؟، بلی بلغت)) سؤال می فرماید آیا رسالت خودم را انجام دادم؟، و سپس جواب می شنود: بلی ابلاغ کردی . همان گونه که در غدیر خم هنگام ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه ، خدا را شاهد می گیرد و از مردم ، اعتراف و اقرار می خواهد... اللهم اشهد... بارالها شاهد باش ... چنین به نظر می رسد که وجود مقدس

پیامبر (ص) پیوسته خود را مسئول و مأمور ابلاغ ولایت فاطمه علیها سلام نیز می‌داند، و گوئی احساس می‌کند که همواره مورد سؤال و بازخواست حضرت حق تبارک تعالی است که آیا ولایت زهرا (ع) را ابلاغ کردی یا نه، لذا آن حضرت به طور مکرر، در گفتار خویش ضمن برشمردن فضائل فاطمه سلام الله علیها و تشریح شئون ولایتی او، بارها خدا را گواه می‌گیرد که بارهاها، شاهد باش آیا ولایت زهرا (ع) را ابلاغ کردم؟ آیا پیام را رساندم؟ حق مطلب را بخوبی ادا کردم؟...

نتیجه دیگری که می‌توان از روایت مذکور گرفت این است که حضرت رسول (ص) در قسمتی از سخنانش خطاب به علی (ع) چنین می‌فرماید:

آنها اول من یلحفی من اهل بیتی ... فاحسن الیها

یعنی یا علی اول کسی که از خاندان من به من ملحق خواهد شد.

دختر فاطمه (ع) است، پس تا توانی به او نیکی بنما... و این ودیعه رسالت را نگهداری کن ... لذا می‌بینیم قصد امیرالمؤمنین سلام الله علیها همیشه و در تمام حالاتش بر آوردن خواهش پیامبر اکرم (ص) و در نتیجه تحصیل رضایت و آسایش خاطر زهرا اطهر است، البته نه تنها از این جهت که همسر و الامقام او دختر گرامی رسول خدا (ص) است، بلکه بیشتر از این نظر که فاطمه سلام الله علیها ((ولیه الله)) است و علی (ع) خود را نسبت به او موظف و مسئول و متعهد می‌داند، و متقابلاً حضرت زهرا (ع) نیز نسبت به امیرالمؤمنین که ((ولی الله)) است، عیناً همین احساس وظیفه و مسئولیت را به حد اعتلی دارا می‌باشد و این دو وجود مقدس، هر یک در حفظ و نگهداری و مراعات شخصیت آن دیگر کمال سعی و کوشش را به کار برده اند.

لیکن اگر این مطلب به دقت مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد، روشن می‌شود که حالات دفاع و مجاهدت زهرا سلام الله علیها در حفظ و صیانت امیرالمؤمنین سلام الله علیه بی نظیر و بسیار فوق العاده است، و تحقیقا اگر پیامبر اکرم (ص) نگاهداری و دفاع از حریم ولایت امیرالمؤمنین (ع) را مؤکداً به زهرا علیها سلام سفارش می‌کرد (که سفارش فرموده است)، هرگز رفتاری بهتر و برتر از روش فاطمه علیها سلام امکان پذیر نبود.

از خود گذشتگی، و فداکاری و ایثار او در مراقبت و نگهداری شئون ولی الله الاعظم امیرالمؤمنین (ع) بی نظیر بود، زهرا سلام الله علیها در این راه وجود خود را کاملاً فراموش کرده بود و همواره همت و الای او مصروف حفظ حرمت علی علیه السلام و پیوسته در فکر کمال مراقبت و حسن انجام تعهد اسلامی خود در برابر مقام منیع ولایت بود و همین توجه بی نظیر و بصیرت و معرفت کامل فاطمه (ع) نسبت به شئون ولایت همسر عالی مقامش نشانگر مرتبه عالی ((ولیه الهی)) خود آن حضرت می‌باشد.

موضوع هفتم

موضوع هفتم مشترک بودن فاطمه سلام الله علیهاست با رسول اکرم (ص) در مقام رکن بودن نسبت به علی بن ابی طالب سلام الله علیه.

جابر بن عبدالله چنین روایت می‌کند، پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود:

((سلام علیک ابا الریحانتین، اوصیک بریحانتی من الدنیا من قبل ان ینهد رکناک، و الله خلیفتی علیک، فلما مات النبی)) ((صل

الله علیه و اله)) قال علی هذا الرکنین الذین قال رسول الله . فلما ماتت فاطمة قال هذا الرکن الثانی الذی قال رسول الله ((

((سلام بر تو، ای پدر دو ریحانه من، یا علی محافظت آن دو را به تو سفارش می‌کنم، قبل از آن که هر دو رکن تو از بین برود،

را بخدا می‌سپارم که او نگهدارنده توست))

((جابر بن عبدالله)) روایت را چنین ادامه می‌دهد:

((پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، امیرالمؤمنین فرمود: این بود یکی از آن دو رکن من، که رسول خدا می‌فرمود: و اینک منهدم

گردید، و هنگامی که فاطمه سلام الله علیها چشم از جهان فرو بست ، علی (ع) فرمود:

((این بود همان رکن دومی که بقول پیامبر اکرم (ص)، امروز از دست دادم)) این حدیث را عده ای از علماء به این شرح نقل کرده اند:

((حافظ ابونعیم)) در ((حلیة الاولیاء)) - ((حافظ، ابن عساکر)) در ((تاریخ شام)) - ((حافظ محب الدین طبری)) در ((ریاض)) و ((ذخایر)) - ((امام احمد بن حنبل امام حنبله)) - ((حافظ گنجی شافعی)) در ((کفایه)) - ((ابوالمظفر سبط ابن الجوزی)) در ((تذکره)) - ((حافظ سیوطی)) در ((جامع کبیر)) و جمعی دیگر از دانشمندان و محققین .

در اینجا لازم است ، موضوع رکن بودن به علی علیه السلام را دقیقاً بررسی کنیم که آیا مراد از این ((رکنیت)) چیست ؟ و حقیقت این رتبه معنوی که مقام بسیار والا و بزرگی است چگونه می باشد.

آنچه مسلم است این است که در این مقام ، هر معنائی که در شان پیامبر اکرم (ص) تصور شود عیناً به همان گونه و به همان ترتیب در شان حضرت صدیقه سلام الله علیها وارد است ، و به عبارت دیگر، حضرت زهرا علیها سلام در مقام ((رکنیت)) مثل و همانند پیامبر اکرم (ص)، و در این منقبت همتا و شریک و برابر با رسول خدا(ص) می باشد.

یقیناً مقصد از رکن علی بودن ، این نیست که فاطمه علیها سلام ، اداره کننده امور خانواده و کدبانوی خانه و کاشانه علی (ع)، و گرداننده چرخ زندگانی و آسایش بخش او و خاندان اوست ، زیرا که اینها از وظایف حتمی هر زن مسلمان است . مهم این است و رمز عظمت زهرا(ع) اینجاست که با وجود آیه .

((الرجال قوامون علی النساء))

که موضع کلی مردان و زنان را نسبت به یکدیگر معین می نماید، پیامبر اکرم (ص) در یک مورد استثنائی ، حضرت صدیقه (ع) را رکن علی (ع) می خواند، به همانگونه که خودش را...

رسول خدا(ص) به هر معنی و مفاد، و به هر نحو و کیفیتی که رکن علی (ع) محسوب می شود، فاطمه سلام الله علیها نیز به همان ترتیب ، به همان نسق ، و به همان وضع ، رکن مساوی و همتای دیگر، در این منقبت است .

در اینجا می توان گفت که این ((رکن بودن به علی (ع)) از مقام شامخ ولایت سرچشمه می گیرد، و از شئون ولایت است که هر یک از آن سه وجود مقدس ، رکن دو نفر دیگر می باشد، و این موضوع امکان پذیر نیست ، مگر اینکه فاطمه سلام الله علیها نیز در مقام ولایت همتا و همانند و برابر با پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) بوده باشد، یعنی چنان که رسول خدا(ص) رکن ولایت ، اساس اسلام ، و اصل مودتی است که خدا آنرا اجر نبوت قرار داده است ، حضرت زهرا علیها السلام نیز در این شئون شریک ، برابر، و همتای او است و به همین مناسبت پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

((لولم یخلق الله علی بن ابی طالب ، ما کان لفاطمه کفو))

((اگر خدا علی ابن ابیطالب (ع) را نمی آفرید، فاطمه (ع) شبیه و نظیری در عالم نداشت)) در روایت دیگری آن حضرت خطاب به علی (ع) می فرماید:

((لولاک یا علی لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض))

((یا علی (ع) اگر تو نبود ، فاطمه را بر روی زمین همانند و نظیری نبود)) مقصود پیامبر اکرم (ص) از ((کفو)) که در این روایات و احادیث دیگر، در شان حضرت زهرا(ع) بکار برده است ، چیست ؟

آیا منظور آن حضرت ، کفو در مال ، همانند در فقر و غنی ، یا همتا در خلقت ظاهری است ؟ بطور یقین نه ، بلکه مقصود، کفو و همانند در مقام ولایت ، و صفات و فضائل است .

بلی ، فاطمه علیها سلام در شئون ولایت همتای علی (ع) است ، همانگونه که خود پیامبر اکرم (ص) چنین است .

چنان که رسول خدا(ص)، رکن ایمان، رکن اسلام، رکن توحید، رکن منطق و بیان، و رکن حقیقت و شرف انسان است، و به همان معنی و مفهوم، حضرت زهرا(ع) و ائمه اطهار نیز رکن و اساس و اصل و پایه و بنیادند.

در زیارت مبعث، علی علیه السلام را به عنوان (رکن بودن) چنین خطاب می کنیم:

((وصل علی عبدک و امینک الاوفی و رکن الاولیاء و عماد الاصفیاء))

((علی (ع) که رکن و پایه ستون و تکیه گاه جمیع اولیاء و اصفیاء می باشد، رکن و تکیه گاهش بفرمایش پیغمبر(ص) حضرت صدیقه سلام الله علیهاست.

در زیارت ششم، حضرت امیرالمؤمنین (ع) سید الاوصیاء و رکن الاصفیاء نامیده شده است و در زیارت وارث حضرت اباعبدالله الحسین (ع) چنین عرضه می داریم:

((اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المومنین))

و در زیارت عید فطر و قربان:

((اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المسلمین و معقل المؤمنین))

و در زیارت اربعین حسین علیه السلام:

((اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المسلمین، و معقل المؤمنین))

و در زیارت جامعه کبیره:

((رساسة العباد، و ارکان البلاد، و ابواب الايمان))

آری، چهارده معصوم علیهم السلام همگی ارکان توحید و ایمان و اسلامند، و هر یک از آنان رکن است برای سایر معصومین (ع)، و حضرت صدیقه سلام الله علیها در این مقام، نظیر و همانند و همتای رسول اکرم (ص)، رکن است برای امیرالمؤمنین سلام الله علیه حضرت صادق (ع) در این زمینه بیان روشن و واضحی فرموده اند:

((لولا ان الله عزوجل خلق امیرالمؤمنین، لم یکن لفاطمة کفو علی وجه الارض، آدم فمن دونه))

((اگر خدای عزوجل امیرالمؤمنین (ع) را نمی آفرید، از اولین و آخرین فاطمه (ع) را بر روی زمین نظیر و همتائی وجود نداشت))

علی (ع) و فاطمه (ع)، هر دو صاحب ولایت، هر دو دارای مقام عصمت و طهارت و هر دو از ارکان توحید و ایمانند.

امام ششم به عبارت دیگری می فرماید:

((لولا ان امیرالمؤمنین تزوجها لما کان لها کفو الی یوم القیامة علی وجه الارض، ادم فمن دونه))

تشخیص ((رکن بودن)) و یا ((کفو و همتا بودن)) بشری با بشر دیگر، مطلبی است که فهم انسان از درک آن عاجز و ناتوان است و تنها خدای تعالی (والله یعلم ما خلق) که از ضمائر مخلوقات خویش آگاه است، می داند و می تواند معین کند چه کسی کفو و نظیر و همانند کیست، و همتای هر موجودی در عالم کدام است.

لذا، اختیار فاطمه علیها السلام برای همسری علی علیه السلام، یک انتخاب الهی است، خدای تعالی خود برای زهرا علیها سلام زوجی را که کفو و همتای اوست بر می گزیند و در این عقد آسمانی، خود خطبه می خواند، و شهود این ازدواج مقدس، پیامبر اکرم (ص) جبرئیل و فرشتگان هستند، و باید این چنین باشد، زیرا جز خدای خالق یکتا چه کسی می داند کفو و همانند زهرا(ع) کیست، زهرائی که همتا ندارد و هیچ بشری (جز علی (ع)) شبیه و نظیر او نیست، و در نتیجه همین جهل و نادانی و ناتوانی بشر در شناخت مقام شامخ زهرا علیها سلام است که می بینیم ابوبکر و عمر نیز خواستار ازدواج با فاطمه علیها سلام می شوند، و پیامبر اکرم (ص) در جواب آنان چنین می فرماید:

فاطمه (ع) از آن خداست، و من در این مورد هیچگونه اختیاری ندارم (الله يعلم ما - خلق)، و تنها خدا که خالق زهراست می داند کفو و همسر و زوج شایسته او کیست، و من و دخترم اگر چه صاحب مقام ولایتیم، ولی خدا تعالی بر من و او ولایت دارد و انتخاب و تعیین همسر فاطمه (ع) امری است خدائی.

موضوع هشتم

اشتراک حضرت صدیقه سلام الله علیهاست با پدر و همسر و فرزندانش سلام الله علیهم در مجاز بودن استثنائی آنان به ورود و توقف در مسجد اکرم (ص) در جمیع حالاتشان. مسجد پیامبر اکرم (ص) نسبت به تمام مساجد امتیاز خاص دارد، به این معنی که هر شخص جنب و نفساء و حائض می تواند به هر مسجدی وارد شود و بدون توقف از آنجا عبور کند، ولی هرگز کسی مجاز نیست در حال جنایت و حیض و نفاس از مسجدالنبی (ص) عبور نماید و این حکم علی (ع)، فاطمه (ع)، و حسنین (ع) مستثنی هستند آنان می توانند در هر حالتی از مسجدالرسول (ص) عبور کنند، و نه تنها عبور کنند، بلکه در آنجا ازدواج نمایند و یا در حال جنابت در آنجا توقف کنند، و حتی فرزندانشان در آن مکان مقدس و مطهر زاده شوند، و این امتیاز، مطلب بسیار مهم و فوق العاده و شایان دقت و بررسی است. ((حافظ سیوطی)) و ((حافظ نسائی)) از ((ابن عباس)) روایت می کنند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله

((آن موسی سال ربه ان يطهر مسجده لهارون و ذریته و انی سئلت الله ان يطهر للک و لذریتك من بعدک))

حضرت رسول (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

((موسی (ع) از پروردگار خویش درخواست کرد که مسجدش را برای هارون و ذریه او پاک و مطهر گرداند و من نیز این مطلب را برای تو و فرزندان از خدا خواستار شدم)) روایت دیگری به همین مضمون از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که آن حضرت فرمود:

((اخذ رسول الله بیدی فقال ان موسی سال ربه ان يطهر مسجده لهارون و ذریته و انی سئلت الله ان يطهر للک و لذریتك من بعدک))

این روایت را ((حافظ بزازی)) - ((حافظ هیشمی)) - ((حافظ سیوطی)) - و ((حلبی)) در سیره حلبیه اش نقل کرده اند.

((حافظ بیهقی)) در ((سنن کبری)) از پیامبر اکرم (ص) چنین روایت می کند که آن حضرت فرمود:

((الا- ان مسجدی حرام علی کل حائض من النساء و کل جنب من الرجال، الا- علی محمد و اهل بینه : علی و فاطمه و الحسن و الحسين (ع)).

((آگاه باشید، بدرستی که ورود به مسجد من برای زنان حائض و مردان جنب حرام است مگر برای من و خانواده ام علی، فاطمه، حسن و حسین و این روایت را جمعی دیگر از علما نیز نقل کرده اند.

((بخاری)) در ((تاریخ کبیرش)) حدیثی از ((عایشه)) نقل میکند که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

((لا حل المسجد لحائض و لا لجنب الا لمحمد و آل محمد))

((ورود به این مسجد (من) به زنان حائض و مردان جنب حلال نیست مگر به محمد و آل محمد)) در روایت دیگری که جامعتر از احادیث قبلی است، ((حافظ بیهقی)) می نویسد که حضرت رسول (ص) فرمود:

((الا لا یحل هذا المسجد لجنب و لا لحائض الا الرسول الله (ص) و علی و فاطمه و الحسن و الحسين (ع)، الا قد بینت لكم الاسماء ان لا تطلوا))

((ای مردم آگاه باشید که ورود به این مسجد (من) برای اشخاص جنب و حائض حلال نیست مگر به رسول خدا و علی و فاطمه

وحسن و حسین ، توجه کنید که من اکنون یک یک اسامی آنان را ذکر کردم ، تا (بعد از من) دچار اشتباه و گمراهی نشوید)). در اینجا نکته مهم این است که پیامبر اکرم (ص) با تعیین اسامی و مشخص نمودن افراد منظور، و گفتن نام پنج تن (ع) بطور وضوح ، می خواهند برای همگان کاملاً روشن شود که در این مورد، مقصود از آل محمد(ص)، چه کسانی هستند، تا همانندشان نزول آیه تطهیر عده ای مغرضانه نگویند (چنانکه جمعی از علماء اهل سنت گفته اند) مراد از آل محمد(ص) زنهای پیامبرند، و یا مقصود از آل هر مردی ، خانواده اوست که در خانه اش با هم زندگی می کنند، و با این منطق و استدلال درست ، بخواهند برای افرادی یک منقبت از خود بتراشند، و فضائل مسلم آل محمد(ص) را نادیده انگارند.

((قد بینت لكم الاسماء ان لا تضلوا))

یعنی ای مردم ، خوب توجه کنید، فقط این اشخاص که من نام بردم مشمول این فضیلت هستند، و در این مورد فریقین (شیعه و سنی) هم رای و هم عقیده اند.

یک دسته از علماء عامه (سنی)، ضمن اینکه تصدیق می کنند در حکم مسجد النبی فقط پنج تن علیهم السلام استثناء شده اند، ولی می گویند چون علی (ع) در خانه اش به مسجد پیامبر(ص) باز می شد، لذا در هر حالتی اجازه عبور از آن مسجد را داشته است . جواب مسئله این است که اولاً حق (اجتياز) عبور از مسجد را جایز می داند، آنهم نه برای مسجد النبی (ع)، و نه اینکه ساکن شدن و یا جنب و حائض شدن در آنجا را ثانیاً در خانه عده ای از اصحاب پیغمبر همانند خانه علی (ع) به مسجد النبی باز می شد و اگر استدلال مذکور درست می بود بایستی به آنها هم حق (اجتياز) عبور از مسجد داده می شد، در صورتیکه می بینیم ، پیامبر اکرم (ص) دستور فرمود:

تمام درهائی که به مسجد باز می شود باید مسدود گردد و ورود و خروج همه افراد به خانه ها، باید خارج از محوطه مسجد انجام پذیرد، مگر علی (ع) و اولاد علی (ع) پس از ابلاغ این فرمان الهی ، غوغائی برپا شد و عده ای بخدمت رسول خدا(ص) آمدند و تقاضا می کردند راهی بسوی مسجد داشته باشند.

حتی جناب عباس عموی پیغمبر به آن حضرت عرض کرد:

من حاضر در خانه ام را ببندم ، ولی خواهش می کنم ، اجازه ندهید دریچه ای بسوی مسجد داشته باشم ، ولی رسول اکرم (ص) فرمود:

اختیار بسته یا باز بودن در خانه ها بسوی مسجد، بدست من نیست ، و من از جانب خدا مامور ابلاغ این حکم هستم و هرگز اجازه نمی دهم که حتی یک دریچه بجانب مسجد باز باشد، و این فضیلت مخصوص است به علی (ع) و خانواده او.

جمعی از دانشمندان اهل سنت که قائل به این خصوصیت هستند، چنین اظهار نظر می کنند:

علت این که علی (ع) و خانواده او مجازند از مسجد النبی در هر حالتی عبور، توقف و یا سکونت کنند و از سایر مردم استثناء شده اند، این است که شرایط اجرای حکم در آنان موجود نیست ، زیرا آنان پاک و مطهرند، نه جنب می شوند و نه حائض و نساء و از این جهت است که فاطمه سلام الله علیها را طاهره مطهره نامیده اند، و این مطلب را از احادیثی که از پیامبر اکرم (ص) وارد شده ، استنباط کرده اند ((قرغانی)) در ((اخبار الدول)) از ((عایشه)) چنین روایت می کند:

((اذا اقبلت فاطمه کانت مشیتها مشیة رسول الله ، و کانت لا تحیض قط، لانها خلقت من تفاحة الجنة))

((راه رفتن فاطمه (ع) همانند مشی رسول خدا(ص) بود، او هیچگاه مثل زنان دیگر ناپاکی ماهانه نداشت ، و این پاکیزگی از سیبی است بهشتی که مایه خلقت زهرا(ع) بوده است)).

این همان سیب بهشتی است که خدای تعالی در شب معراج به حضرت محمد(ص) هدیه فرمود، و از آن نطفه مطهر فاطمه (ع) منعقد گردید.

پیامبر اکرم (ص) همواره سینه و دست و چهره زهرا(ع) را می بوسید و می بوئید، و می فرمود:

((یا فاطمه (ع) هرگاه من مشتاق بهشت می شوم، از تو بوی بهشت را استشمام می کنم، و عطر سیب بهشتی از تو بر مشامم می رسد))

((عایشه)) که خود، این فرمایشات حضرت را شنیده است، چنین استنباط و اجتهاد می نماید که مطهر بودن فاطمه علیها سلام از ناپاکیهای ماهانه زنانه، به سبب آن سیب بهشتی است که خمیر مایه خلقت اوست، و از حق نمی توان گذشت که اجتهاد آن مخدره در اینجا صحیح بوده است.

((عایشه)) سخنش را چنین ادامه می دهد:

((ولقد وضعت الحسن بعد العصر، و طهرت من نفاسها فاغتسلت و صلت المغرب و لذالك سمیت الزهراء))

((هنگامی که حسن بن علی (ع) از فاطمه (ع) تولد یافت، در همان ساعت زهرا(ع) از نفاس پاک شد، غسل کرد، و نماز مغربش را بجا آورد، و بدین جهت است که او را ((زهرا)) نامیده اند.))

بلی، هرگز معقول نیست که همانند زنان دیگر، ناپاکی حیض و نفاس فاطمه علیها - سلام را از عبادت باز دارد، او مجوبه خداست، و باید همیشه در حال حضور بوده، و درگاه الهی، حتی یک ساعت از وجود زهرا(ع) نباید خالی باشد.

((وقالت ام سلمة: ولدت فاطمة بالحسن فلم ارلها دما، فقلت يا رسول الله اني لم ارلها دما في حيض ولا نفاس، فقال صلى الله عليه و اله اما علمت ان ابنتي طاهرة مطهرة لا يري لها دم في طمث ولا ولادة)).

((ام سلمه می فرماید: بعد از اینکه حسن علیه السلام از فاطمه سلام الله علیها متولد گردید، هیچگونه آثار حیض و نفاس در او مشاهده نکردم، و موضوع را از پیامبر اکرم (ص) سؤال کردم، آن حضرت فرمود:

مگر نمی دانی که دخترم فاطمه (ع) پاک و پاکیزه است، و ناپاکی حیض و نفاس از او دور است.

این حدیث را ((حافظ محب الدین طبری)) در ((ذخائر العقبی)) روایت کرده است.

((انس ابن مالک)) از مادرش چنین نقل می کند:

((قالت مارات فاطمه (ع) دما في حيض ولا نفاس))

((من هرگز ناپاکی حیض و نفاس معمول زنانه را در فاطمه علیها سلام مشاهده نکردم))

امیرالمؤمنین سلام الله علیه می فرماید:

((سئل رسول الله (ص) ما البتول؟ فانا سمعناك يا رسول الله تقول ان مريم بتول و فاطمه بتول، فقال صلى الله عليه و اله: البتول،

التي لم تر حمره قط، اي لم تحض، و ان الحيض مكروه في بنات الانبياء))

((از پیامبر اکرم (ص) سؤال شد، معنای بتول چیست، اینکه از شما شنیده ایم که مریم (ع) و فاطمه (ع) بتول بوده اند؟ رسول

خدا(ص) در جواب فرمود: ((بتول)) آن زنی را می گویند که هرگز آثار حیض و نفاس معمول زنانه در او مشاهده نشود، زیرا

حالت حیض شدن در دختر پیغمبران مکروه می باشد. لغت ((بتل)) در زبان عرب معنی ((انقطاع)) را میدهد، و در وجه تسمیه

حضرت صدیقه سلام الله علیها بنام ((بتول)) علمای عامه (سنی) احادیث مختلف یا مطالب گوناگون نقل کرده اند، از جمله ((ابن

اثیر)) چنین روایت می کند:

((سمیت فاطمه بالبتول: ((لانقطاعها نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا))

((فاطمه علیها سلام را به سبب انقطاع او از زنان دیگر ((بتول)) گفته اند، مقام او در فضل و شرف و حب و نسب و عوالم دینی از

جمله بانوان عالم جدا و متمایز است)) و در حدیث دیگر می نویسد:

((و قيل لانقطاعها عن الدنيا ای الله))

((بتول آن کسی است که دل از دنیا گسسته و به خدا دل بسته باشد)).

روایت شده است که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

((یا عایشه (یا حمیر) ان فاطمه لیست کنساء الادمیین لا تعتل کما تعتلین))

((ای عایشه، بدرستی که فاطمه علیها سلام همانند سایر زنان نیست و هرگز آثار حیض و نفاس در او ظاهر نمی شود))

((قال عبید الهروی فی الغریبین سمیت فاطمه بتولا لانها بتلت عن النظیر))

((عبید هروی)) در کتاب ((الغریبین)) می نویسد، فاطمه را از این جهت بتول می گویند که منقطع النظیر است، بی مثل و مانند و بی همتاست.

حضرت باقر سلام الله علیه می فرماید:

((انما سمیت فاطمه بنت محمد ((الطاهره)) لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفت، و ما رات قط یوما حمرة ولا نفاسا))

((به این جهت فاطمه دختر پیامبر اکرم به (طاهره) موسوم شده است که خدا او را از جمیع ناپاکیها و آلودگیها پاک و منزه گردانیده است و حتی یک روز آثار حیض و نفاس در او دیده نشده است)) جمعی از دانشمندان از مطالب فوق چنین نتیجه گرفته اند که همین پاک و منزه بودن فاطمه علیها سلام علت معجز بودن اوست (در همه حالات) در نشستن و برخاستن، خوابیدن و سکونت کردن در مسجد النبی.

((جساس)) فقیه بسیار بزرگوار که یکی از بزرگان علمای حنفی در قرن سوم است در کتاب آیات الاحکام خودش چنین می فرماید:

معجز بودن پیامبر اکرم (ص)، علی ابن ابیطالب (ع)، فاطمه (ع)، و حسنین (ع) ((در جمیع حالاتشان)) به ورود، نشستن، خوابیدن، و سکونت داشتن در مسجد النبی به سبب آیه تطهیر است که در شان آنان نازل شده است، و در نتیجه نه تنها آغوش مسجد النبی، بلکه تمام مساجد، همیشه و در هر حال، بروی آن موجودات مقدس باز است، پنج تن علیهم السلام که از جمیع آلودگیها و ناپاکیها منزه و پاکیزه اند مساجد همانند خانه های آنهایند، و خدای تعالی وجود مقدسشان را در احکام مسجد استثناء کرده است و به پیامبرش دستور داده است که این موضوع را به اطلاع امتش برساند، و اسامی یک یک آنان را اعلام نماید، و هرگز کسی به هیچ بهانه ای نمی تواند به جمع آنان (در این مورد) ملحق گردد.

موضوع نهم

اشتراک حضرت صدیقه سلام الله علیهاست با امیر المؤمنین (ع) و یازده فرزند معصومش، در محدث بودن (شنیدن حدیث فرشتگان).

منصبهای الهی سه قسم است: نبوت - رسالت - امامت (که محدث بودن، یکی از شئون آن است).

دانشمندان شیعه و سنی همگی قائل به این مطلب معتقد به صاحب این منصب هستند که بعد از پیامبر اکرم (ص) یقیناً بشری ((محدث))، الهام گیرنده، و گوش فرا دهنده به حدیث فرشتگان، باید وجود داشته باشد، انسانی که تمام گفتار و کردارش مطابق با فرامین الهی و مورد تصدیق تصویب خدائی است.

هم صحبت و همراز چنین فردی، آن فرشته ای است که واسطه فیض از جانب خداست و شخص محدث آنچه دستور می گیرد، با کمال فرمان پذیری، به آنها عمل می کند، و اعتقاد ما شیعیان این است که ائمه اطهار (ع) همگی محدث می باشند.

دانشمندان سنی نیز قائلند بر این که بعد از پیامبر اکرم (ص) بشری ((محدث)) باید وجود داشته باشد تا فرشتگان به او حدیث گویند، و از جانب خدای تعالی راههای حق و باطل را به او نشان دهند، با این تفاوت که علماء عامه می گویند: کسی را که هم

صحبت فرشتگان (محدث) بعد از رسول خداست خود پیامبر اکرم (ص) معین فرموده است و آن شخص ((عمر)) است! .
لیکن ما شیعیان معتقدیم که آن شخص ((محدث)) بعد از پیغمبر (ص) وجود مقدس علی سلام الله علیه است .
در اینجا چند روایت از کتب اهل سنت که در آنها به کلمه ((محدث)) اشاره شده است ذکر می کنیم .
((بخاری)) در ((صحیحش)) در مناقب ((عمر بن الخطاب)) می گوید:

((قال النبی (صلی الله علیه وآله) لقد کان فی من کان قبلکم من بنی اسرائیل رجال یکلمون من غیر ان انبیاء فان یکن من امتی منهم احد فعمرو.))

((پیامبر اکرم (ص) فرمود: در دوران قبل از اسلام مردانی از بنی اسرائیل ((محدث)) بوده اند، بدون اینکه از انبیا باشند، و از امت من ((عمر)) محدث می باشد)). ((مسلم)) در ((صحیحش)) در فضائل ((عمر))، تقریباً با همین مفهوم، از رسول خدا (ص) چنین روایت می کند:

((قد کان فی الامم قبلکم محدثون، فان یکن فی امتی منهم احد فان عمر بن الخطاب منهم))

موضوع ((محدث)) بودن یک مسئله اسلامی است نه مذهبی، زیرا فریقین (شیعه و سنی) در این مطلب هم رای و هم سخن هستند، و طبق روایاتی که ذکر شد، و احادیث دیگر بوجود شخص ((محدث)) از طرف علماء سنی نیز کاملاً تصریح شده است، ولی آنچه بسیار شایان توجه و دقت است، این که به پایان تمام این روایات، راویان سنی، نام عمر بن خطاب را ملحق و اضافه نموده اند. تشخیص اینکه آیا عمر محدث است یا علی (ع)، کار بسیار سهل و آسانی است، زیرا نمونه گفتار هر یک از آنان که در تاریخ ضبط است روشنگر این مسئله می باشد.

کسی که در بستر احتضار پیغمبر (ص) به رسول خدا می گوید:

((ان الرجل لیهجرو))

یعنی این مرد (مقصود پیامبر است) هذیان می گوید، گفتارش بخوبی نشان می دهد که آیا استاد او فرشته است یا شیطان؟
کلینی رحمه الله علیه در کتاب کافی مسئله را چنین عنوان می کند که فرق میان رسول، و نبی و محدث چیست؟ و سپس روایاتی را که روشنگر و مشخص کننده این سه منصب الهی است، ذکر می کند.

((رسول)) کسی است که فرشته واسطه نزول وحی الهی با او سخن می گوید، و او ملک را می بیند و می شناسد، و با فرشته گفتگو می کند و این رتبه بسیار عالی است .

بعد از مقام والای رسالت، رتبه نبوت است، و پس از آن مقام محدث است. محدث کسی است که هنگام گفتگو با فرشتگان آنها را نمی بیند، و در این مورد روایات بسیار از حضرت باقر و حضرت صادق سلام الله علیهما نقل شده است که چند حدیث برای نمونه ذکر می شود:

((ان وصیاء محمد، محدثون))

((بدرستیکه اوصیاء محمد (ص) همگی محدث بوده اند))

((الائمة علماء صادقون، مفهمون، محدثون))

((امامان همگی دانشمند، راستگو، دارای فهم بسیار خداداد، و محدث می باشند))

((المحدث، یسمع الصوت ولا یری الشخص))

((محدث، آن کسی است که صدای فرشتگان را می شنود، ولی او را نمی بیند))

((کان علی علیه السلام محدثاً))

((علی علیه السلام دارای مقام محدث بودند))

از حضرت صادق سؤال می شود، مقصود از ((محدث)) چیست

آن حضرت فرمود:

((یاتیہ ملک فینک فی قلبه کیت کیت))

((محدث کسی است که فرشته بر او نازل می شود، و نکات وحی را بر او عرضه می دارد بدون اینکه ملک را مشاهده کند.))

روایاتی که ذکر شد از جمله احادیث مسلم و قطعی است که از ائمه اطهار (ع) وارد شده است و مقصود ما از نقل آنها، اثبات این مطلب است که روشن شود در این منصب، در این منقبت، حضرت صدیقه سلام الله علیها با علی (ع) و اولاد معصومین او شریک است و او نیز محدثه بوده، چنان که امامان دوازده گانه محدث بوده اند. حضرت صادق (ع) می فرماید:

((فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله کانت محدثه و لم تکن نبیة، انما سمیت فاطمة محدصة، لان الملائكة تهبط من السماء کما تنادی مریم بنت عمران، یا فاطمة ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین، یا فاطمه ایتی لبک و اسجدی و ارکعی مع الراكعین فتحدثهم و یحدثونها.))

((فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) محدثه بود، نه پیامبر، فاطمه ع را از این جهت محدثه نامیده اند که فرشتگان از آسمان بر او نازل می شدند و با او سخن می گفتند همان گونه که با مریم بنت عمران گفتگو داشتند که یا فاطمه بدرستی که خدای تعالی ترا پاک و منزّه گردانید و از تمام زنان عالم ترا برگزید.))

حضرت صادق (ع) به سخن چنین ادامه می دهند.

((فقالت لهم ذات لیلۃ الیست المفضلة علی نساء العالمین مریم بنت عمران؟ فقالوا لا ان مریم کانت سیده نساء عالمها و ان الله عزوجل جعلک سیده نساء عالمک و عالمها و سیده نساء الاولین و الآخین))
 ((شبی حضرت صدیقه سلام الله علیها به فرشتگان هم صحبت خویش فرمود:

آیا آن زن که از جمیع زنان عالم برتر است، مریم بنت عمران نیست؟ جواب دادند، زیرا مریم فقط سیده زنان عالم در زمان خودش بود، ولی خدای تعالی ترا هم در زمان مریم، و هم در بین زنان اولین و آخرین (در تمام زمانها) بانوی بانوان جهان قرار داده است.))

این روایت را عده ای از دانشمندان نقل کرده اند، با این اختلاف که در برخی از احادیث جبرئیل را هم صحبت حضرت صدیقه سلام الله علیها ذکر کرده اند، و در بعضی از اخبار فرشتگان دیگر را.

روایات وارده در این موضوع صریحا حاکی از این است که بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) خداوند متعال برای تسلی خاطر حضرت زهرا عیلهاسلام، فرشتگان را هم صحبت و مائوس او گردانید، و در این مورد حضرت صادق (ع) می فرماید:

((ان فاطمه مکنت بعد رسول الله خمسۃ و سبعین یوما و قد کان دخلها حزن شدید علی اییها، و کان جبرئیل یاتیها فیحسن عزایها علی اییها، و یطیب نفسها، و یحبرها عن اییها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها، و کان علی یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمة))

((فاطمه (ع) بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) بیش از ۷۵ روز زنده نماند، و غم جانسوز داغ پدر قلب او را لبریز کرده بود، به اینجهت جبرئیل پی در پی به حضورش می آمد، و او را در عزای پدر سلامت باد می گفت، و تسلی بخش خاطر غمین زهرا (ع) بود، و گاه از مقام و منزلت پدر بزرگوارش سخن می گفت، و گاه از حوادثی که بعد از رحلت او بر ذریه اش وارد می گردید خبر می داد، و امیرالمؤمنین سلام الله علیه نیز آنچه جبرئیل املا می کرد همه را به رشته تحریر در می آورد، و مجموعه این سخنان است که به مصحف فاطمه موسوم گردید. روایت دیگری در کتاب کافی، از حضرت صادق سلام الله علیه به این شرح نقل شده

است:

((ان الله تبارک و تعالی لما قبض نبیه دخل علی فاطمه من وفاته من الحزن مالا یعلمه الا اله عزول فارسل اليها ملکا یسلی منها غمها و یحدثها فآخبرت بذلك امیرالمؤمنین فقال لها اذا احسست بذلك و سمعت الصوت ، قولى لى ، فاعلمته فجعل یکتب کل ما سمعت حتى اثبت من ذلك مصحفا، قال ثم قال اما انه لیس من الحلال والحرام ولكن فيه علم ما یكون))

((هنگامی که خدای تعالی پیامبرش را قبض روح فرمود، از غمهای گرانباری که قلب زهرا(ع) را در مصیبت پدرش فرا گرفت، جز خدای عزوجل کسی آگاه نبود به این جهت حق تعالی فرشته ای را مونس زهرا سلام الله علیها فرمود که تسلی بخش غمهای او، و هم صحبت در تنهایی او باشد.

فاطمه سلام الله علیها این مطلب را به علی علیه السلام بازگو نمود، و حضرت فرمود هر گاه احساس کردی که فرشته به حضورت آمد، و صدای او را شنیدی مرا خبردار کن، و از املاء جبرئیل و فرشتگان دیگر که امیرالمؤمنین کاتب آنها بود، ((مصحف فاطمه (ع) فراهم آمد، که علی (ع) درباره آن فرمود:

در این مصحف مسائل شرعی از حلال و حرام مطرح نیست، بلکه دانشی است از آنچه واقع شده و یا به وقوع خواهد پیوست.))
محدثه بودن فاطمه سلام الله علیها از مسلمات است، به طوریکه در زیارت آن حضرت نیز وارد شده است:

((السلام علیک ایتها التقیة النقیة ، السلام علیک ایتها المحدثة العلیمة))

در نتیجه، حضرت صدیقه سلام الله علیها در مقام محدثه بودن (هم صحبت فرشتگان بودن) با امیرالمؤمنین و یازده معصوم دیگر شریک می باشد، و احراز این مقام جز برای آنکس که ولی است امکان پذیر نیست، و چون فاطمه سلام الله علیها ولیه الله است، در سایه مقام ولایتش، فرشتگان با او سخن می گویند، پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین، مقام ولایت را توأم با محدث بودن، بیان کرده اند. هر نبی بعد از خودش یک ولی را جانشین قرار داده است، رسول خدا(ص) در این باره می فرماید:

((اولیاء بعد از من، امیرالمؤمنین، فاطمه، و حسنین و اولاد معصومین آنانند و دارا بودن این مرتبه والای محدث بودن در امت رسول خدا(ص) جز برای این سیزده معصوم برای هیچ یک از افراد امت معقول نیست)) و تمام حرکت، اطوار، گفتار و کردار حضرت صدیقه سلام الله علیها نمایانگر مقام محدثه بودن آن حضرت است.

موضوع دهم

((اشترکها مع ابیها و بعلمها و بنیها فی البشارة لشیعتها))

چنانکه رسول اکرم (ص) به شیعیان امیرالمؤمنین و فرزندان (معصومش) بشارت بهشت را داده است و در منقبت و عظمت مقام آنان مطالبی بیان داشته اند، نسبت به شیعیان زهرا علیها سلام نیز عینا با ذکر مناقب مژده بهشت داده اند.
شیعه یعنی تابع و پیرو، و اقتدا کننده، شیعه علی (ع) کسی است که از علی علیه السلام هدایت می یابد و همراه او و متمسک و دست به دامان اوست.

شیعه فاطمه علیها سلام در اخبار عینا در ردیف شیعیان علی (ع) است. گاه پیامبر اکرم (ص) در مدح شیعیان امیرالمؤمنین (ع) سخن می گوید، و گاه در منقبت شیعیان فاطمه سلام الله علیها، و همین روش رسول خدا(ص) نشانگر این است که حضرت زهرا سلام الله علیها خود استقلال دارد و دارای کرامات و مقام والا و صاحب ولایت کبری می باشد.
اینک حدیثی از پیامبر اکرم (ص) در شان آن حضرت:

((عن جابر بن عبدالله مرفوعا، اذا کان یوم القیاء تقبل ابنتی فاطمة ناقة من نوق الجنة، خطامها من لولو رطب، قوائمها من الزمرد الاخضر، ذنبها من المسک الاذفر، عیناها یاقوتان حمراوان، علیها قبه من نور، یری ظاهرها من باطنها، و باطنها من ظاهرها، داخلها عفو الله، خارجها رحمة الله، علی راسها تاج من نور للتاج سبعون رکنا، کل رکن مرصع بالدر و الیاقوت یضیی کما یضیی الکوکب

الدری فی افق السماء علی یمنها سبعون الف ملک ، و عن شمالها سبعون الف ملک و جبرئیل آخذ بخطام الناقه ، یناری با علی صوتہ : غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد(ص) ، فلا یبقی یومئذ نبی و لا رسول و لا صدیق و لا شهید الا غضوا ابصارهم حتی تجوز فاطمه فتسیر حتی تحاذی عرش ربها جل جلاله فاذا، النداء من قبل الله جل جلاله ، یا حیبتی و ابنه حیبتی ، سلینی تعطی ، و اشفعی ، فتقول : الہی و سیدی ذریتی و شیعتی ، و شیعه ذریتی و محیی ، و محب ذریتی فاذا، النداء من قبل الله جل جلاله : این ذریه فاطمه و شیعتها و محبوها و محبو ذریتها فیقبلون و قد احاط بهم ملائکة الرحمه ، فتقدمهم فاطمه ، حتی تدخلهم الجنه)) جابر بن عبدالله از رسول خدا(ص) روایت می کند که فرمود:

((هنگامی که روز قیامت فرا رسد، دخترم فاطمه سوار بر اشتری از اشتران بهشتی وارد عرصه محشر می شود، که مهار آن ناقه از مروارید درخشان ، و چهار پای آن از زمرد سبز، دنباله اش از مشک بهشتی ، چشمانش از یاقوت سرخ ، و بر فراز آن ، قبه ای (خیمه ای) از نور، که بیرون آن از درونش و درون آن از بیرونش نمایان است ، فضای داخل آن قبه انوار عفو الهی و خارج آن خیمه ، پرتو رحمت خدایی است ، و بر فرازش تاجی از نور که دارای هفتاد پایه است از در و یاقوت که همانند ستارگان درخشان در افق آسمان نور افشانند.

از جانب راست آن مرکب هفتاد هزار ملک ، و از طرف چپ آن هفتاد هزار فرشته ، در حالی که جبرئیل مهار ناقه را گرفته است ، با صدای بلند ندا می کند: نگاه خود فرانسوی خویش گیرید، و نظرها به پایین افکنید، این فاطمه دختر محمد است که عبور می کند.

در آن هنگام ، حتی پیامبران و انبیا و صدیقین و شهدا همگی از ادب دیده فرو می گیرند، تا اینکه فاطمه (ع) عبور می کند و در مقابل عرش پروردگارش قرار می گیرد، آنگاه از جانب خدا جل جلاله ندا می شود:

از محبوبه من ، وای دختر حبیب من ، بخواه از من ، آنچه می خواهی ، تا عطابت کنم و شفاعت کن ، هر که را مایلی تا قبول فرمایم

در جواب عرضه می دارد: ای خدای من ، و ای مولای من ، (در باب) ذریه مرا، شیعیان مرا، پیروان ذریه ، دوستان مرا، و دوستداران ذریه مرا، بار دیگر از جانب حق خطاب می رسد:

کجا هستند ذریه فاطمه و پیوران او، کجایند دوستدارانش ، و دوستداران ذریه او؟ در آن هنگام جماعتی به پیش می آیند، و فرشتگان رحمت آنان را از هر سوی در میان می گیرند: و فاطمه علیهم سلام در حالی که پیشگام آنهاست همگی را همراه خود به بهشت وارد فرماید.

حضرت صدیقه سلام الله علیها در روز قیامت سوار بر مرکبهای متفاوت به تناسب مواقع متعدد است ، و اینکه در احادیث وارده ، مرکبهای آن حضرت ، متفاوت ذکر شده است ، و به نظر بعضی ها نوع مرکب مورد اختلاف بوده است صحیح نیست ، زیرا هر مرکبی که بیان شده است ، با مشخصات معین در موقف معین بوده ، و همه اش درست جای اختلاف نیست ، و علت اختلاف در مشخصات مرکب ، از این جهت است که هنگامی که فاطمه علیهم سلام به سوی عرش الهی سیر می کند مرکب خاصی دارد، وقتیکه از مقابل عرش به جانب بهشت روان است یک مرکب مخصوص دیگر، و همچنین هنگام ورود به بهشت و جولان و طیران در فضای خدا رحمت الهی (همانند جعفر طیار) دارای مرکبهای خاص و گوناگون می باشد. در روایتی که ذکر شد، و مشخصات یکی از مرکبهای آن حضرت بیان گردید و گفته شد که جبرئیل مهار ناقه بهشتی زهرا سلام الله علیها را در روز محشر می گیرد می توان گفت که جبرئیل ، نماینده خاص خدای لامکان ، در هر مکان و موقفی است و در برخی از آیات و روایات که جمله (خدا آمد) بکار رفته است ، دانشمندان همه را حمل بر آمدن جبرئیل نماینده حق تبارک و تعالی نموده اند، لذا هنگام ورود فاطمه علیهم سلام به عرصه محشر، آن یکتا کنیز برگزیده خدا و بانوی و بانوان عالم از اولین و آخرین ، همین شایسته اوست که مهار مرکبش را

جبریل امین بگیرد و با افتخار ندا کند:

((غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد))

در یک روایت دیگر از رسول اکرم (ص) چنین نقل شده است که فرمود:

((ینادی مناد من بطنا العرش : یا اهل القیامه غضوا ابصارکم ، هذه فاطمه بنت محمد، تمر علی الصراط، تمر فاطمه علیہ و تمر شیعتها علی الصراط کالبرق الخاطف))

روز قیامت منادی از عرش الهی ندا می کند:

ای اهل محشر چشمان خود فرو گیرید، این فاطمه دختر محمد(ص) است که از صراط عبور می کند، آنگاه فاطمه علیها سلام با شیعیانش به سرعت برق از صراط می گذرند.

در حدیث دیگر از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که فرمود:

((ثم یقول جبرئیل یا فاطمه سلی حاجتک . فتقولین یا رب شیعی . فیکول الله عزوجل قد غفرت لهم . فتقولین یا رب شیعیه ولدی . فیکول الله قد غفرت لهم . فتقولین یا رب شیعیه شیعی . فیکول الله تبارک و تعالی انطلقی فمن اعتصم بک فهو معک فی الجنه ، فعند ذلك یود الخلائق انهم کانوا فاطمین))

تفسیرین ، و معک یا زهرا شیعتک و شیعه ولدک و شیعه امیرالمؤمنین آمن روعاتهم))

((پس آنگاه جبرئیل عرض می کند: یا فاطمه هر چه می خواهی از خدای خویش طلب کن .

فاطمه (ع) عرض می کند: خدایا، شیعیان مرا دریاب .

خطاب می رسد: همه شیعیان تو را آمرزیدم .

عرضه می دارد: پروردگارا شیعه فرزندانم را نیز نجات بده .

ندا می آید: همه آنان را بخشیدم ، یا فاطمه اینک در میان اهل محشر برو و هر کسی که به تو پناهنده شود، همراه تو به بهشت وارد خواهد شد.

پیامبر اکرم (ص) سپس به سخن چنین ادامه داد:

در آن هنگام همه مردم آرزو می کنند که ای کاش ما نیز فاطمی بودیم .

یا فاطمه (ع) در چنین روزی است که شیعیان تو، پیروان اولاد تو، و شیعیان امیرالمؤمنین (ع)، در پی تو، به سلامت وارد بهشت می شوند.))

جناب ((جابر)) در یک حدیث مفصل از حضرت ((باقر)) سلام الله علیه نقل می کند که فرمود:

((والله یا جبر انھا ذالک الیوم لتقط شیعتها و محیها کما یلتقط الطیر الحب الجبد من الحب الردی فاذا سار شیعتها معها عند باب الجنه ، یلقى الله فی قلوبهم ان التفتوا فاذا التفتوا، فیکول الله تبارک و تعالی :

یا احبائی ما التفتاکم ؟ فقد شفت فیکم فاطمه بنت حبیبی فیکولون یا رب احبنا ان یعرف قدرنا فی مثل هذا الیوم فیکول الله تبارک و تعالی : یا احبائی ارجعوا ، و ارجعوا و انظروا من احبکم لحب فاطمه ، انظروا من اطعمکم لحب فاطمه ، انظروا من احسنکم لحب فاطمه ، انظروا من سقاکم لحب فاطمه شریه ، انظروا، من رد عنکم غیبه فی حب فاطمه ، خذوا بیده و ادخلوه الجنه .

قال ابو جعفر: والله لا یبقی فی الناس الا شاک او کافر او منافق))

((به خدا قسم یا جابر، این است همان روزی که مادرم زهرا(ع) شیعیان خود را از میان اهل محشر جدا می کند چنان مرغی که دانه های خوب را از بد جدا می سازد و چون همراه فاطمه (ع) شیعیانش به در بهشت می رسند، خدا در قلب آنان چنین القاء می فرماید که به پشت سر خویش نگاه کنید، آنگاه به عقب سر خود نظر افکنند، از جانب خدای تعالی خطاب می شود: سبب چیست

که شما به پشت سرتان نگاه می کنید؟ من که شفاعت فاطمه دخترم حبیب محمد (ص) را درباره شما پذیرفتم .

عرض می کنند: پروردگارا دوست می داریم قدر و منزلت ما شیعیان فاطمه در چنین روزی شناخته شود، پس از جانب خدای تعالی خطاب می شود: ای دوستان من ، برگردید، برگردید (به صحنه محشر)، نظر افکنید، (در میان آن جماعت) هر کس را که برای دوستی فاطمه (ع) شما را دوست داشته است ، هر کس را که به خاطر زهرا(ع) به شما دوستانان فاطمه اطعام کرده ، نیکی نموده ، و با جرعه آبی سیرابان کرده و یا از غیبت شما روی گردان شده است ، دست او را بگیرید و به بهشت واردش کنید سپس حضرت ابوجعفر(ع) اضافه فرمود: به خدا سوگند از برکت محبت جده ام زهرا(ع) کسی بر جای نمی ماند، جز آنکسی که نسبت به مقام والای آل محمد(ص) تردید داشته ، و یا کافر و یا منافق باشد.

در تفسیر فرات ابن ابراهیم روایتی از حضرت رسول اکرم (ص) منقول است که آن حضرت فرمود:

((تدخل فاطمة ابنتی الجنة و ذریتها و شیعتها، و ذلک قوله تعالی : (لا یحزنهم الفزع الاکبر) و هم فی ما اشتهت انفسهم خالدون))، هی والله فاطمة و ذریتها و شیعتها))

((دخترم فاطمه با ذریه و شیعیانش وارد بهشت می شوند، و در این مورد است که خدای تعالی می فرماید: هرگز فرع اکبر (هول و هراس بزرگ روز قیامت) آنها را غمگین نمی سازد))

آری ، فاطمه و ذریه و شیعیان او در پناه رحمت خدا، از وحشت روز محشر در امن و امان هستند و از اینجا معلوم می شود که حضرت زهرا(ع) دارای شیعه مخصوص به خود و صاحب استقلال شخصیت می باشد.

((عاصمی)) در کتاب ((زین الفتی)) در بخش ((الشرایط الساعة)) چنین روایت می کند که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

((یا سلمان و الذی بعثنی بالنبوة لآخذن یوم القیامة بحجزه جبرئیل ، و علی اخذ بحجزتی و فاطمة اخذه بحجزه علی ، والحسن اخذ بحجزه فاطمة ، والحسین اخذ بحجزه الحسن و شیعتهم اخذه بحجزتهم یا سلمان این تری الله ذاهبا برسول الله ، یا سلمان این تری رسول الله ذاهبا باخیه یا سلمان ، این تری اخا رسول الله ذاهبا بزوجه ، این تری فاطمة ذاهبة بولدها، این تری ولد رسول الله ذاهبین بشیعتهم ؟ الی الجنة ورب الکعبه یا سلمان الی الجنة و رب الکعبه یا سلمان ، الی الجنة و رب الکعبه یا سلمان عهد عهد به جبرئیل من عند رب العالمین))

((ای صفوان)) قسم به وجود مقدسی که مرا به پیامبری مبعوث فرموده است ، در روز قیامت من دامان جبرئیل (نماینده خدای عزوجل) را می گیرم ، و علی دامان مرا، و فاطمه دامان علی را، و حسن دامان فاطمه را، و حسین دامان حسن را، و شیعیانشان دست به دامان آنها هستند، یا سلمان ، آیا گمان می کنی ، خدای تعالی پیامبرش را (پناهنده خود را) کجا می برد؟ و پیامبر برادرش علی را، و علی همسرش زهرا را، و فاطمه دو فرزندش را، و آنها شیعیانشان را کجا خواهند برد؟ سپس پیامبر اکرم (ص) سه بار تکرار فرمودند: قسم به خدای کعبه به سوی بهشت می برند، و این پیمانی است که جبرئیل از جانب پروردگار جهانیان وعده داده است .
اعتراف و ایقان بر ولایت حضرت صدیقه سلام الله علیها، و اظهار تشیع و دوستی نسبت به او، در زیارت مخصوص آن حضرت نیز با این جملات بیان شده است : ((خدایا، شاهد باش ، که من از شیعیان زهرا، و از دوستان اویم ، و معتقد به ولایت آن حضرت هستم)).

با توجه به اینکه حضرت فاطمه سلام الله علیها در والاترین مناقب و برترین مقامات با پدر و همسر و فرزندانش مشترک است و با در نظر گرفتن مطالبی که نسبت به مراتب عالی آن حضرت در روز قیامت بیان شد، و بشارتهائی که درباره شیعیانش از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است ، هرگز معقول نیست که صاحب این مقامات عالی ، ولیة الله نباشد.

مطالبی را که بیان شد، از اخباری که در علت نامگذاری حضرت صدیقه سلام الله علیها به اسامی ((فاطمه)) و ((بتول)) وارد شده است ، می توان استفاده کرد.

((قال رسول الله صل الله عليه واله لفاطمه ، يا فاطمه تدرين لم سميت فاطمه ؟

قال علي عليه السلام ، يا رسول الله لم سميت فاطمه ؟ قال : ان الله عزوجل قد فطمها و ذريتها عن النار يوم القيامة))

((پیامبر اکرم (ص) به فاطمه (ع) فرمود: آیا می دانی چرا اسم ترا فاطمه نهاده اند؟

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله خودتان بفرمائید سبب این تسمیه چیست . پیامبر اکرم (ص) فرمود: سبب این است که خدای تعالی فاطمه و شیعیان او را از آتش روز قیامت منقطع و دور نگهداشته است .))

((فاطمه)) اسمی است که از اسماء حق تبارک و تعالی مشتق گردیده ، و بر عرش و جنت چنین نوشته شده است : انا الفاطر و هذه فاطمه

روایت مذکور را ((محب الدین طبری)) در ((ذخائر العقبی)) از ((ابن عسا کر)) نقل کرده است و اضافه می کند که این حدیث را امام علی بن موسی الرضا(ع) نیز در ((مسند)) خود ذکر کرده است .

حضرت رضا(ع) در کتاب مسندش چنین می فرماید:

((ان رسول الله قال : ان الله عزوجل فطم ابنتی فاطمه و ولدها ومن احبهم من النار فلذلك سميت فاطمه))

((پیامبر اکرم (ص) فرمود: بدرستی که خدای تبارک و تعالی دخترم فاطمه و فرزندان او را هر کسی را که آنان را دوست بدارد از آتش منقطع و دور گردانیده است و از این جهت است که او را ((فاطمه)) نامیده اند))

علاوه بر دانشمندانی که نامشان برده شد، جمعی دیگر از علماء نیز این روایت را در کتابهای خود آورده اند، از جمله ((عیبیدی مالکی)) در ((عمدة التحقیق)) این مطلب را ذکر کرده است . ((عسقلانی)) که یکی از دانشمندان بزرگ عامه است در ((مواهب اللدنیه)) بعد از نقل حدیث مذکور اضافه می نماید:

((نسائی)) که از ائمه صحاح ششگانه است از پیامبر اکرم (ص) چنین روایت می کند:

((ان الله تبارک و تعالی فطم فاطمة و محیبا عن النار، و سمیت بتولا- لا- نقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا، و قیل لا نقطاعها عن الدنیا الی الله تبارک و تعالی))

((بدرستی که خدای تبارک و تعالی فاطمه و دوستان او را از آتش منقطع و دور گردانیده است ، و او را بتول نامیده اند، زیرا از نظر ایمان به دین خود و فضیلت و اصالت از تمام زنهای عصر خویش جدا و ممتاز بوده ، و دل از دنیا گسسته و به خدای خویش پیوسته است ،))

هر یک از نامهای حضرت فاطمه سلام الله علیها رمزی و سری دارد که در اخبار وارد است ، چرا فاطمه اش نامیده اند؟ چرا او را بتول گفته اند؟ و چرا اسمش را عذرا نهاده اند؟ چنان که گفته شد ((فاطمه)) و ((بتول)) در حقیقت هر دو یک معنی دارند که به فرمایش پیامبر اکرم (ص) حاکی از این است که حضرت فاطمه و فرزندان او در روز قیامت از آتش منقطع و دورند . خدا ما را نیز از شیعیان فاطمه سلام الله علیها قرار بدهد، انشاءالله .

موضوع یازدهم

اشتراک خاتون محشر فاطمه اطهر(ع) با رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه معصومین (ع) در مبدا خلقت بودن ، در خوی و سرشت ، و در شئون دیگر آفرینش .

مزیتی که محمد و آل محمد(ص) در کیفیت خلقت نسبت به عموم بشر دارند مقام ولایت آنان را ثابت می کند، زیرا بدون داشتن آن مقام شامخ دارا بودن این امتیاز مخصوص در آفرینش امکان ندارد، و از این مطلب ، افضلیت آنان بر جمیع مخلوقات استفاده می شود.

رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار صلوات الله علیهم این موضوع را مبنای را مبنای استدلال برتری خودشان بر تمام انبیا و فرشتگان قرار داده اند، و با در نظر گرفتن اینکه حضرت صدیقه سلام الله علیها در این فضیلت، ردیف و هم شان پیامبر اکرم (ص) می باشد، و با بررسی اخبار وارده در این موضوع کاملا واضح و ثابت می شود که حضرت فاطمه سلام علیها همانند معصومین دیگر از جمیع انبیا و ملائک افضل است، و اگر نسبت به این مطلب در اخبار تصریحی نداشته باشیم (که تصریح داریم)، کیفیت آفرینش ممتاز و شئون خلقت آن حضرت حاکی از مقام ولایت و برتری رتبه آن وجود مقدس بر کافه مخلوقات خداوند تبارک و تعالی (از انس و جان) می باشد و در این باره ما به بررسی چند روایت می پردازیم: روایت اول حدیثی است از ((مفصل بن عمر)) که او از حضرت صادق سلام الله علیه سؤال می کند که ولادت فاطمه علیها سلام چگونه بوده است؟ آن حضرت در ابتدای کلام می فرماید: نعم ...

گفتن کلمه نعم (بلی) در شروع سخن نشانگر عظمت موضوع و موید این است که طرح این سؤال، بسیار ارزنده و قابل بحث و گفتگو است و این مطلبی است گفتنی و داستانی است شنیدنی .
نعم، بلی چه ولادتی، چه مولودی ... چه داستان عجیبی ...

((نعم، ان خدیجه لما تروج بها رسول الله صلی الله علیه و اله هجرتهانسوة مکه، فکن لا یدخلن علیها ولا یسلمن علیها ولا یترکن امرأة تدخل علیها، فاستوحشت خدیجة لذلک، و کان جزعها و غمها حذرا علیه، فلما حملت بفاطمة کانت فاطمة تحدثها من بطنها و تصبرها، و کانت تکتم ذلک من رسول الله، فدخل رسول الله یوما فسمع خدیجه تحدث فاطمة، فقال لها یا خدیجه من تحدثین؟ قالت الجنین الذی فی بطنی، یحدثنی و یونسنی قال یا خدیجه هذا جبرئیل یخبرنی انها انثی، و انها النسله الطاهرة المیمونه و ان الله تبارک و تعالی سيجعل نسلی منها و سيجعل من نسلها ائمة و يجعلهم خلفاء فی ارضه بعد انقضاء وحیه، فلم تزل خدیجه علی ذلک الی ان حضرت ولادنها فوجهت الی نساء قریش و بنی هاشم ان تعالین لتلین منی ما تلی النساء من النساء فارسلن الیها انت عصیتینا و لم تقبلی قولنا، تزوجت محمدا یتیم آل ایطالب فقیرا لا مال له فلسنا نجی ولا نلی من امرک شیئا فاعتمت خدیجه لذلک فینا هی كذلك اذ دخل علیها اربع نسوة سمر طوال کانهن من نساء بنی هاشم، ففزعت منهن لما راتهن فقالت احداهن لا محزنی یا خدیجه فانا رسل ربک الیک و نحن اخواتک انا ساره، و هذه اسیة بنت مزاحم، و هی رفیقک فی الجنة، و هذه مریم بنت عمران، و هذه کلثوم اخت موسی بن عمران بعثنا الله الیک لئلی منک ما تلی النساء من النساء فجلست واحدة عن یمینها و اخرى عن یسارها، و الثالثه بین یدیهما، و الرابعه من خلفها، فوضعت فاطمة طاهرة مطهرة، فلما سقطت الی الارض، اشرق منها النور حتی دخل بیوتات مکه و لم یبق فی شرق الارض ولا غربها موضع الا اشرق فی ذلک النور، و دخل عشر من الحور العین، کل واحدة معها طست من الجنة، و ابریق من الجنة، و فی الایریق ماء من الکوثر فتنا ولتها المرأة التي کانت بین یدیهما فغسلها بماء الکوثر و اخرجت خرقتین بیضاوین اشد بیاضا من اللبن، و اطیب ریحا من المسک و العنبر، فلسفتها بواحدة و قنعتها بالثانیه، ثم استنطقتها، فنطقت فاطمة، بالشهادتین و قالت اشهدان لا اله الا الله، و ان ابی رسول الله سید الانبیاء،

و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی سادة الاسباط، صم سلمت علیهن، و سمت کل واحدة منهن باسمها، و اقبلن یضحکن الیها و تابشرت الحور العین، و بشر اهل السماء بعضهم بعضا بولادة فاطمه و حدث فی السماء نور زاهر لم تره الملائکة قبل ذلک و قالت النسوة خدیجا، طاهرة مطهرة زکیة میمونه بورک فیها و فی نسلها، فتناولتها فرحة مستبشرة، و القمتها ثدیها فدر علیها))

((بعد از آنکه خدیجه (ع) با پیامبر اکرم (ص) ازدواج کرد، زنهای مکه از او دوری جسته و دیگر به خانه او نمی آمدند و در هنگام ملاقات با خدیجه (ع) از سلام کردن به او خودداری می کردند و از ورود زنان به خانه او جلوگیری می نمودند به این جهت قلب خدیجه را غم و وحشت فراگرفت، البته نه از ترس جان خودش بلکه برای خطری که جان پیامبر اکرم تهدید می کرد. هنگامیکه خدیجه (ع) به فاطمه علیها سلام باردار شد، حضرت فاطمه (ع) در بطن او غفلتا رسول خدا (ص) وارد خانه شد، و سخن

گفتن فاطمه را با خدیجه بشنید، از خدیجه (ع) سؤال فرمود، با چه کسی سخن می گفتی؟ عرض کرد:

این کودکی که در بطن من است، هم صحبت من و مونس تنهائی من است.

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

ای خدیجه، اینک جبرئیل به من خبر می دهد که این کودک، دختر است بدرستی که اوست اصل و ریشه نسب مبارک و پاکیزه من، که خدای تبارک و تعالی سلسله اولاد مرا از او قرار داده است، و از نسل اوست ائمه طاهرین و خلفای روی زمین، بعد از انقضای دوران وحی من.

حضرت فاطمه (ع) تا هنگام ولادتش با خدیجه سخن می گفت، و مونس و هم صحبت مادر بود وقتی که میلادش نزدیک شد، خدیجه (همانگونه که بین سایر زنان مرسوم است) به زنان قریش و بنی هاشم پیغام داد که زمان وضع حمل من نزدیک است به نزد من آئید، و مرا در ولادت نوزادم یاری و مساعدت نمائید. ولی آنان چنین پاسخ دادند: ای خدیجه، چون تو در امر ازدواج گفتار ما را قبول نکردی، و از سخنان ما سرپیچی نمودی، و محمد، یتیم آل ابیطالب را که فقیری تهیدست است به همسری برگزیدی ما نیز به نزد تو هرگز نمی آئیم، و در هنگام زادن، یارو پرستارت نخواهیم بود حضرت خدیجه (ع) از جواب رد آنان سخت غمگین و آزرده خاطر شد در آن بین، ناگهان چهار زن، همانند زنان بنی هاشم، به خانه جناب خدیجه وارد شدند، در حالی که خدیجه (ع) از دیدار آنان هراسان شده بود، یکی از آن چهار زن به او گفت: ای خدیجه، غم مخور، پروردگار تو ما را برای یاری تو فرستاده است، ما خواهران و یاوران تو هستیم، من، ((ساره)) هستم، این ((آسیه)) دختر ((مزاحم)) رفیق بهشتی تو است، این، ((مریم)) دختر عمران، و این، ((کلثوم)) خواهر ((موسی بن عمران)) است، خدا ما را برای کمک تو فرستاده است، تا (در این حالت که هر زنی معمولاً به کمک زنان دیگر نیازمند است) یارو پرستار تو باشیم.

یک نفر از آن چهار زن در سمت راست خدیجه (ع)، دومی در طرف چپ او، سومی در پیش رویش، و چهارمی در پشت سر او (به ترتیبی که برای تولد نوزاد مرسوم است) نشستند.

فاطمه علیها سلام پاک و پاکیزه تولد یافت، و چون آن مولود مقدس بر زمین فرود آمد، نوری از طلعت او ساطع شد که پرتو آن در تمام خانه های مکه وارد گردید، و در شرق و غرب زمین محلی نماند که از آن نور بی بهره باشد در آن هنگام ده نفر حورالعین، که در دست هر یک آفتابه ای بهشتی، پر از آب کوثر و یک طشت بهشتی بود، وارد شدند و به خدمت آن بانویی که در پیش روی حضرت خدیجه (ع) نشسته بود، تقدیم کردند، و آن بانو، حضرت فاطمه (ع) را (نه با آبهای دنیا) بلکه با آب کوثر شست و شو نمود، و سپس در میان پارچه ای که از شیر سپیدتر، و از مشک و عنبر خوشبوتر بود، پیچید و از همان پارچه، مقنعه ای برای سر مبارک او ترتیب داد، و قبل از اینکه او سخن بگوید، فاطمه علیها سلام چنین به سخن آغاز فرمود:

شهادت می دهم که خدائی جز ((الله)) نیست، و اینکه پدرم پیام آور از جانب خدا و سید و سالار پیمبران است، و اینکه همسرم سیدالاصیاء و فرزندانم سید و سالار نوادگان رسول خدا هستند.

این کلمات نخستین سخن حضرت صدیقه سلام الله علیها، بعد از تولد اوست، و سپس فاطمه (ع) به هر یک از آن چهار زن با ذکر نامش سلام فرمود، و آنان شاد و خندان به سلام او پاسخ گفتند.

حوران بهشتی که در آنجا حضور داشتند ولادت حضرت زهرا (ع) را به یکدیگر مبارکباد گفتند، و دامنه این شور و سرور به آسمانها کشیده شد، و اهالی آسمان هر یک در بشارت و تهنیت بر دیگران پیشی می گرفت آن نور بسیار درخشانی که در میلاد حضرت فاطمه (ع) در آسمانها حادث شد، نوری که قبل از آن هرگز فرشتگان نظیر آنرا مشاهده نکرده بودند، بشارت دهنده این مطلب بود، که عالم از طلعت این نوزاد، چراغان است، و جهان از پرتو رحمت نور باران ...

آن چهار بانو، نوزاد را به خدمت خدیجه (ع) آوردند و گفتند:

ای خدیجه ، بگير فرزند خود را، که پاک و پاکیزه و مطهر و مبارک است ، و برکات بی پایان الهی در وجود او، و نسل اوست .

حضرت خدیجه (ع) نوزاد را در آغوش گرفت و برای نوشیدن شیر بر سینه اش نهاد.

آنچه بیان شد، صفات و خصوصیات بشری است که ((ولی الله)) باشد، و این کیفیت ولادت ، مخصوص اولیاء خداست ، و این شئون منحصر است به کسانی که دارای مقام ولایتند و اولی بنفس دیگران ...

خلق شدن از نوری که پیامبر اکرم (ص) و علی سلام الله علیه از آن نور آفریده شده اند، و به سبب همان نور نیز بر جمیع فرشتگان و جبرئیل برتری یافته اند، پیامبر اکرم (ص) خود این مطلب را تصریح می فرماید، هنگامی که پرسیده شد یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود: من

ابن عباس پسر عموی پیغمبر(ص) سؤال کرد چرا یا رسول الله ؟

در جواب فرمود: ((خدای تعالی مرا آفریده است (من نور مخزون مکنون فی علم الله) از نوری که جز خدا کسی از کیفیت آن آگاه نیست .

خدای تعالی کلامی فرمود که از آن نوری حاصل شد، و سپس کلام دیگری فرمود که از آن نیز نور دیگری حادث گشت ، آنگاه آن دو نور بهم پیوستند، از نور اول ارواح ماه و از نور دوم پیکرهای ما بوجود آمدند)).

پیامبر اکرم (ص) و امام سلام الله علیه در اثر همان نور است که در رحم مادر بعد از انعقاد نطفه آنان و دمیده شدن روحشان ، از همه جا با خبر هستند، بر همه جا احاطه دارند، و همه چیز را می دانند.

حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها نیز عینا چنین است ، و مراتب مذکور از خصوصیات نبوت و امامت نیست ، بلکه از شئون ولایت ، و اولی بنفس بودن بر جمیع بشر است و از برکات همان مقام است که حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها در هنگام ولادتش ، به محض اینکه بر زمین فرود می آید از همه چیز آگاه است ، دیگر تمام و کمالش به بزرگی و کوچکی سن او وابسته نیست ، همانگونه که در ولادت پیامبر اکرم (ص) بر شانه مبارکش کلمات : و تمت کلمة ربك صدقا و عدلا نقش می بندد، حضرت زهرا(ع) نیز در نخستین لحظات میلادش از نبوت پدرش (که هنوز منشور نگردیده ، و ابلاغ نشده ، و بیعتی انجام نیافته است) خبر می دهد، و به یکتائی خدا و رسالت محمد(ص) شهادت می دهد، علم او در روز ولادتش با دانش او در هنگام شهادتش هیچ فرقی ندارد، از همه چیز آگاه است ، به اوضاع جهان بیناست ، از تمام قضایا خبردار است ، اسامی فرشتگان نامهای حورالعین و اهل جنت ، اسم دشمنانش ، - اسامی تمام انبیا را می داند، از اولین و آخرین چیزی بر او پوشیده نیست ، او در بطن مادر و در روز ولادتش دارای همان علم خدادادی بوده است که پدرش و امیرالمؤمنین واجد آن بوده اند، در نتیجه جای هیچگونه اشکال نیست اگر در میلادش شهادت به رسالت محمد(ص) می دهد چنان که علی بن ابیطالب (ع) در هنگام ولادتش قرآن تلاوت می فرماید. تمام اینها از شئون ولایت سرچشمه می گیرد، و در اثر آن نور مبارکی است که مایه آفرینش او بوده است ، نوری که ((محزون و مکنون فی علم الله)) است ، و جز خدا کسی از کیفیت آن آگاه نیست نوری که مانند آئینه ای تمام نما، همه عوالم ملکوت در آن منعکس است .

نوری که در برابر لوح محفوظ و لوح محو و اثباتی که ملک حامل اوست ، و در مقابل اسرافیل و دیگر فرشتگان ، و روبروی جمیع عوالم خلقت از ابتداء تا انتها قرار گرفته است و با احاطه علمی همه چیز را بی کم و کاست در بردارد، نوری که پیامبر اکرم (ص) درباره اش می فرماید: آنگاه که خدای تعالی آن نور را آفرید، به سه بخش تقسیمش فرمود، و از آن سه قسمت من و، علی ، و فاطمه بوجود آمدیم .

((عمار)) می گوید:

((شهدت علی بن ابیطالب قد ولج علی فاطمة ، فلما بصرت به نادت : ادن لا حدثک بما کان و بما هو کائن و بما لم یکن الی یوم

القیامه، حین تقوم الساعه، قال عمار: فرایت امیرالمؤمنین علیه السلام یرجع القهقری فرجعت برجوعه اذ دخل علی النبی، فقال له ادن یا ابالحسن، فدنا، فلما اطمئن به المجلس، قال له یا علی تحدثنی ام احذثک؟، قال امیرالمؤمنین سلام الله علیه: الحدیث منک احسن یا رسول الله فقال: کانی بک قد دخلت علی فاطمه، و قالت لک کیت و کیت فرجعت فقال علی علیه السلام بلی، فقال علی: نور فاطمه من نورنا؟ فقال اولاً- تعلم؟ فسجد علی شکراً الله تعالی قال عمار: فخرج امیرالمؤمنین، و خرجت بخروجه فولج علی فاطمه و ولجت معه، فقالت یا امیرالمؤمنین کانک رجعت الی ابی فاخبرته بما قلته لک، قال کان کذالک یا فاطمه فقالت اعلم یا ابالحسن: ان الله تعالی خلق نوری و کان یسیح الله جل جلاله، ثم اودعه بشجرة من شجر الجنة، فاضاقت، فلما دخل ابی الجنة اوحی الله الیه الهاما ان اقتطف الثمر من تلك الشجرة...ها فی لهواتک ففعل، فاودعنی الله سبحانه طلب ابی، ثم اودعنی خدیجه بنت خویلد فوضعتنی، و انا من ذلك النور، اعلم ما کان و ما یكون و ما لم یکن، یا ابالحسن، المومن ینظر بنورالله))

امیرالمؤمنین (ع) (از نزد زهرا(ع) به حضور پیامبر اکرم (ص) شتافت، و به محض ورود او، رسول خدا(ص) فرمود: یا ابالحسن، نزدیکتر بیا، و چون علی (ع) جلوس نمود، پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: یا علی، من داستان را بازگو کنم، یا که تو خود می گوئی؟

امیرالمؤمنین سلام الله علیه عرض کرد: اگر شما لب به سخن بگشائید، نیکوتر و زیباتر است. پیامبر اکرم (ص) فرمود: گوئی من همراه تو بودم که بر حضرت صدیقه زهرا (سلام الله علیها) وارد شدی، و او چنین و چنان گفت، و تو از آنجا (به نزد من) بازگشتی و مطلب را با من در میان گذاشتی.

علی علیه السلام عرض کرد: بلی، یا رسول الله، و سپس افزود: آیا نور فاطمه از نور ماست؟ پیامبر اکرم (ص) فرمود: مگر این (موضوع) را نمی دانی؟، آنگاه علی (ع) سجده شکر بجای آورد. طرز سوال و جواب، نشان می دهد که این پرسش و پاسخ فقط برای تفهیم موضوع به دیگران است (آیا نور فاطمه از نور ماست - آری، مگر تو خود نمی دانی؟) در اینجا ندانستن مطرح نیست، و علی (ع) نمی گوید نه نمی دانم، بلکه همانطوریکه گفته شد این گفت و شنود برای تشریح موضوع، جهت آگاهی دیگران است و بس. ((عمار)) می گوید: امیرالمؤمنین (ع) (از حضور پیامبر اکرم (ص) به سوی خانه فاطمه (ع) روان شد، و من نیز همراه او وارد خانه زهرا علیها سلام شدم.

حضرت فاطمه (ع) عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، از اینجا به حضور پدرم برگشتی و آنچه را که من به تو گفته بودم به آن حضرت بازگو نمودی.

علی (ع) فرمود: بلی، اینچنین بود یا فاطمه.

حضرت زهرا(ع) عرض کرد: یا ابالحسن، هنگامی که خدای تعالی، نور (وجود) مرا آفرید، این نور پیوسته خدا را تسبیح و ستایش می کرد، سپس پروردگار آنرا به درختی از درختهای بهشتی امانت داد، و این نور همواره پرتو افکن و روشنائی بخش بود، تا اینکه پدرم به بهشت وارد گردید، و از جانب خدا به او الهام شد، که از میوه آن درخت بر گیرد، در آن هنگام، نور مرا خدای سبحان به صلب پدرم، و بعداً به رحم خدیجه بنت خویلد(ع) منتقل فرمود، تا اینکه از او متولد شدم، من از همان نورم، و از آنچه در گذشته واقع شده است و یا در آینده واقع خواهد شد، و از آنچه هرگز واقع شدنی نیست با خبرم، یا ابالحسن، مومن با نور خدائی نظاره می کند.

در این حدیث که به کیفیت خلقت ائمه اطهار و حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها اشاره شده است، نشان می دهد که نور چهارده معصوم علیهم السلام نور واحد است، و دانش خداداد آنها نیز از همین نور سرچشمه می گیرد، نوری که نزد خدای تبارک و تعالی مخزون و مکنون است و جز او کسی از کیفیت آن آگاه نیست، و علم اولین و آخرین در آن نور منعکس است.

روایت دیگری نیز از حضرت رسول اکرم (ص) در این زمینه نقل شده است که می فرماید:

((لما خلق الله الجنة، خلقها من نور وجهه ثم اخذ ذلك النور فقذفه، اصابني ثلث النور، و اصاب فاطمة ثلث النور، و اصاب عليا و اهل بيته ثلث النور، فمن اصابه ذلك النور، اهتدى الى ولاية آل محمد(ص)، و من لم يصبه من ذلك النور، ضل عن ولاية آل محمد(ص))

((آنگاه که خدای متعال بهشت را از نور جمالش آفرید، آن نور را بپس گرفت و ثلث آن را بر وجود من افکند، ثلث دیگرش را بر فاطمه، و ثلث آخرین را بر علی و اولاد علی .

بر هر کس پرتوی از آن نور افکنده شود به ولایت آل محمد(ص) راه یابد، و هر کس از آن نور بی بهره ماند، دور از ولایت آل محمد(ص) به گمراهی و تباهی افتد. بر هر یک از شیعیان نیز شعاعی از این نور تابیده است، که درباره آنان، فرموده اند: شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا شیعیان ما از ته مانده خمیر مایه خلقت ما آفریده شده اند.

پیامبر اکرم (ص) در توصیف نور مذکور، آنرا با تعبیرات مختلف، نور وجدالله، نور عظمه الله، نور الجلال و نورالکمال نامیده است و سپس چنین به سخن ادامه می دهد: نور، مخزون، مکنون، فی علم الله - نوری است پوشیده و پنهان در علم خدائی. همانطور که بیان شد این نور به سه قسمت (مساوی) تقسیم شده است که از یک قسمت آن محمد بن عبدالله (ص)، از یک ثلثش فاطمه (ع)، و از یک سوم دیگرش علی (ع) و اولاد علی (ع) آفریده شده اند، همانند میوه ای که به طور مساوی بین سه نفر تقسیم شود، بهره هر یک از سه نفر بدون کم و زیاد با دیگران برابر بوده است.

آنچه پیامبر اکرم (ص)، به اقتضای خلقتش از آن نور مبارک، (در شئون آفرینش، در عالم اظله، در عالم الست، در عالم ارواح، در عالم جنین، در این جهان، در قبر، در برزخ، در حشر، و در جنت) دارد، صدیقه زهرا سلام الله علیها و امیرالمؤمنین (ع) و اولاد معصومش، ادرا می باشند، در تمام عوالمی که آنها سیر کرده اند همه یک نسق، و به یک وضع، و به یک ردیف بوده است.

به عنوان مثال، اگر در هنگام ولادت پیامبر اکرم (ص)، از نور او جمیع خانه های مکه و تمام عوالم بالا و پائین روشن می شود، و فرشتگان ولادت او را بشارت می دهند، (به اقتضای آفرینش از همان نور مقدسی که بیان شد) در میلاد حضرت زهرا سلام الله علیها نیز این چنین است. آن نور خدائی، سرچشمه علم و تقوی، زهد و صفا، رحمت و عظمت، و سیر در عوالم معنوی است.

اینکه در روایات مختلف، خلقت چهارده معصوم علیهم السلام، دو هزار سال، ده هزار سال، شانزده سال، و یا بیست هزار سال قبل از آفرینش بشر نقل شده است هدف اصلی اعلام این مطلب بوده است که همه بدانند این چهارده تن (ع) قبل از خلقت فرشتگان و آدمیان آفریده شده اند، نه اینکه تعداد دقیق سنوات مذکور اراده شده باشد. آنها نور واحدند، که هر دیف و یکنواخت، تمام عوالم معنوی را با هم سیر کرده اند، و همین یک منقبت و اخبار یاد شده در این موضوع ایجاب می کند که حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها همانند پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) و اولاد معصومش، صاحب ولایت کبری بوده باشد.

موضوع دوازدهم

موضوع دوازدهم در حقیقت، تابع و حاصل موضوع یازدهم است، و کیفیت خلقت یکسان چهارده معصوم علیهم السلام، ایجاب می کند که در تمام شئون ولایت نیز ردیف یکدیگر باشند لذا اثرات بغض و یا محبت، اطاعت و یا عصیان نسبت به هر معصومی، برابر و یکسان با آثار و داد و یا عناد، سر پیچی و یا پیروی نسبت به هر یک از معصومین دیگر می باشد.

اخبار وارده در این موضوع بسیار زیاد و فوق العاده است، و شیعه و سنی همگی به این روایات معتقد بوده و به صحبت آنها اعتراف دارند، در اینجا چند روایت از این دسته اخبار برای نمونه نقل می شود:

((اخذ الرسول الاکرم صلی الله علیه وآله بید الحسن والحسین فقال: من احبني و احب هذين و اباهما و امهما کان معی فی درجتي

يوم القيامة))

((رسول خدا(ص) دست حسنین را گرفت و فرمود: هر کس مرا، و این دو فرزند مرا، و پدر و مادر این دو را دوست بدارد، روز قیامت با من همدرجه خواهد بود.))

هم درجه بودن با پیامبر اکرم (ص) مطلبی است که جا دارد به طور تفصیل درباره آن بحث و بررسی بعمل آید تا کاملاً موضوع بر همگان روشن گردد.

آیا چگونه امکان دارد کسی در روز قیامت با رسول خدا(ص) هم درجه باشد؟

مگر بشری می تواند به درجه رفیع و بی نظیر پیامبر اکرم (ص) نائل شود؟

آیا چطور ممکن است که انسانی به درجه والای دسترسی پیدا کند؟ در این کلام حضرت رسول (ص) یک سر مگو، و یا یک راز گفتنی نهفته است و آن عبارت از این است که آن حضرت می خواهد بگوید، هر کس مرا و عترت مرا دوست بدارد به درجه مؤمنین به ولایت نائل شده است، و با من در ردیف مولایان، و در صف معتقدین به ولایت قرار دارد، اگرچه در این صف و در این درجه، هر فردی دارای رتبه متفاوت و مخصوص به خود می باشد، چنان که موحدان و افراد با ایمان را در روز قیامت درجات متفاوت بشمار می آید، مؤمنین به ولایت را نیز به تعداد افرادشان درجاتی است ولی در عین حال همه آنان، در صف موحدین، در صف معتقدین، و در درجه مومنین به ولایت به محمد بن عبدالله (ص)، هم صف، هم ردیف، هم دین، و هم درجه اند (و یا به عبارت دیگر، ممکن است عده ای به درجه شهادت نائل آیند ولی رتبه و مقام معنوی هر یک با دیگری متفاوت بوده، و تنها در مرتبه شهادت همه با نسبت های مختلف، مشترک باشند و با حفظ مراتب و مقامات مخصوص به خود، یکدیگر هم صف و همردیف).

باید توجه داشت که درجات معنوی به تعداد افراد بشر متفاوت است، مثلاً جمیع موحدین اگر چه به (درجه التوحید) نائل شده، و با یکدیگر در این موضوع نزدیک و هم درجه اند، لیکن خود این درجه، انبیا دارد، اوصیا دارد، علما دارد، شهدا دارد، مخلصون دارد، که هر یک را مقام و مرتبه بسیار متفاوت و مخصوص به خود است، و تنها در موحدین بودن با هم مشترکند، و عیناً همین گونه است ((درجه الولایت)) و ((درجه المحبت))

روایت مورد بحث را عده ای از علماء سنی در کتابهای خود نقل کرده اند که از جمله آنان: ((احمد بن حنبل)) امام حنابله در ((مسند)) - ((ترمذی)) در ((جامع صحیح)) که یکی از صحاح ششگانه است - ((خطیب بغدادی)) در تاریخش - ((ابن عساکر)) در تاریخش - ((جزری)) در ((اسنی المطالب)) - ((ابن اثیر)) در ((اسدالغابه)) - ((ابوالمظفر)) در ((تذکره)) - ((محب الدین طبری)) در ((ریاض)) و ((ذخایر)) - ((ابن حجر)) در ((تهذیب)) و ((صواعق)).

ابن حجر در تشریح حدیث مذکور می فرماید:

((لیس المراد بالمعیه هنا، المعیه من حیث المقام، بل من جهت رفع الحجاب))

این دانشمند سنی بسیار نیکو مطلب را درک نموده است که می گوید: ((در اینجا که پیامبر اکرم (ص) می فرماید: هر کس مرا و علی (ع) و زهرا(ع) و دو فرزندم (حسن و حسین) را دوست بدارد با من در روز قیامت هم درجه است، مبادا چنین به نظر آید که مقصود هم مقام بودن با رسول خداست، بلکه مراد این است که چون هر مسلمان با ایمانی به علی (ع) و اولاد علی (ع) محبت داشته باشد، خدای تعالی او را به جوار رحمتش نزدیک می فرماید، و در مرکز لطف و احسانش قرار می دهد، و پردها بر داشته می شود، در این مقام رفع حجاب، و بی پرده در محضر حق تبارک و تعالی قرار گرفتن، با پیامبر اکرم (ص) هم صف و همراه است.

((ابن حجر)) آنگاه به سخن چنین ادامه می دهد:

((نظيره في قوله تعالى : فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين ، و حسن اولئك رفيقا))
 ((چنانکه خدای تعالی می فرماید: مسلمانان مؤمن ، با انبیاء و صدیقین ، و شهداء و صالحین که خدا نعمتهای خویش را به آنان اعطا فرموده است ، همگام و همراهند، و چه رفقای ((نیکویی)) و کاملاً-روشن است که در این آیه یکسان بودن مقامات مطرح نیست بلکه مراد برابر بودن همه اهل ایمان است در معرض فیض ، و در جلوگاه رحمت ، و بی پرده در محضر لطف و مرحمت خدا قرار گرفتن . و گرنه هر یک از انبیاء صدیقین ، شهداء، علماء، صالحین ، ابرار، اخیار، و مخلصون را مقامی خاص و جداگانه ، و درجه و مرتبه ای مخصوص به خود پنج تن به طور یکسان در آن مشترکند، و هرگز کسی را به آن مقام والا راه نیست .
 روایات دیگری در این مورد علماء سنی و شیعه نقل کرده اند که برخی از آنها ذکر می شود:
 حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید:

((من احب هولاء یعنی الحسن والحسين و فاطمة و عليا فقد احبني و من ابغضهم فقد ابغضني))

((هر کس اینان (یعنی حسن و حسین و فاطمه و علی علیهم السلام) را دوست بدارد، مرا دوست داشته است ، و کسی که با اینها دشمنی کند، با من خصومت کرده است .

و درباره حضرت صدیقه زهرا علیهم سلام می فرماید:

((من آذاها فقد آذاني ، و من آذاني فقد آذى الله)) و ذلك قوله تعالى : ((ان الذين يودون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا و الاخرة))

((هر کس فاطمه را بیازارد، مرا آزرده است ، و هر مرا اذیت کند (گوئی) خدا را آزرده است)) چنان که خدای تعالی می فرماید:
 همانا، آن کسانی که خدا و رسول او را بیازارند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده است (از رحمت خود دور فرموده است ، که با توجه به فرمایش پیامبر اکرم (ص) آزار خدا و رسولش برابر با ایداء حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیهاست .
 روایاتی که نقل شد و احادیثی که از قول پیامبر اکرم (ص) در این موضوع بیان می شود، همه آنها عبارات کتب عامه است که شیعه و سنی در صحت آنها متفق القول هستند:

((فاطمة بضعة مني ، من اغضبها اغضبني))

((فاطمة ع) پاره تن من است ، هر کس او را خشمگین کند، مرا به خشم آورده است))

((فاطمة بضعة مني ، يوذيني ما آذاها، و يغضبني ما اغضبها))

((فاطمة پاره تن من است ، آنچه فاطمه را بیازارد، مرا نیز آزرده می سازد، و آنچه فاطمه را به خشم آورد، مرا هم غضبناک می کند.))

((فاطمة بضعة مني ، يقبضني ما يقبضها، يبسطني ما يبسطها))

((فاطمة پاره تن من است ، آنچه او را دلگیر کند مرا گرفته خاطر می سازد، و آنچه او را مسرور گرداند، مرا شاد می نماید))

((فاطمة بضعة مني يوذيني ما آذاها، و ينصبي ما انصبها))

((فاطمة پاره تن من است ، آنچه او را آزرده کند مرا می آزارد، و آنچه او را به زحمت اندازد مرا دچار مشقت می نماید.))

روایات بسیاری از پیامبر اکرم (ص) با مفهوم تقریباً همانند احادیث مذکور، ولی با عبارات مختلف ، علماء فریقین (شیعه و سنی) نقل کرده اند که چند نمونه از آنها را در اینجا یاد آورد می شویم :

((فاطمة بضعة مني ، يسعفني ما يسعفها))

((فاطمة شجنة مني ، يبسطني ما يبسطها، و يقبضني ما يقبضها))

((فاطمة مضعة مني ، من آذاها فقد آذاني))

((فاطمه مضعه منی ، یقبضنی ما قبضها، و یبسطنی ما بسطها))

((فاطمه مضعه منی ، یسرنی ما یسرها))

هدف و منظور ما از نقل این احادیث شریف در منقبت حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها، این است که بر همگان ثابت شود موضوع محبت و یاری آن حضرت ، و یا بغض و دشمنی و اذیت او، عینا همانند محبت و دوستی با پیامبر اکرم (ص) و یا عدوات و عناد نسبت به مقام نبوت است و اعتقاد داشتن به این مطلب ، هرگز منحصر به یک مذهب خاص نیست ، بلکه این موضوع کاملا اسلامی و کلی است ، بدون تردید از معتقدات تمام مسلمین جهان است .

لذا ما در اینجا نام عده ای از دانشمندان سنی که روایات مذکور را در طول چهارده قرن در کتابهای خویش ثبت کرده اند، نقل می کنیم :

ابن ابی ملیکه متوفای ۱۱۷ هجری - قمری - ابن دینار مکی ، متوفای ۱۲۵ هجری - لیث بن سعد مصری متوفای ۱۷۵ ه - ق - ابو محمد بن عینیه متوفای ۱۹۸ - ابوالنظر بغدادی متوفای ۲۰۵ هجری - احمد بن یونس یربوعی متوفای ۲۲۷ هجری - حافظ ابوالید طیالسی متوفای ۲۲۷ هجری - ابوالعمر هذلی متوفای ۳۳۶ هجری - فتیه بن سعید ثقفی متوفای ۲۴۰ هجری عیسی بن حماد مصری متوفای ۲۴۸ هجری - احمد امام حنبله متوفای ۲۴۱ هجری - حافظ بخاری (ابوعبدالله) صاحب صحیح معروف متوفای ۲۵۶ هجری - حافظ مسلم در صحیحش (که یکی از صحاح سته است) متوفای ۲۶۱ هجری - حافظ ابوعبدالله بن ماجه در سننش (که یکی از صحاح سته است) متوفای ۲۷۳ هجری - حافظ ابودواد سیستانی در سننش (که یکی از صحاح سته است) متوفای ۲۷۵ هجری - حافظ ابو عیسی ترمذی در صحیح (که یکی از صحاح ششگانه است) متوفای ۲۷۵ هجری - حکیم ابوعبدالله ترمذی متوفای ۲۸۵ هجری - حافظ ابوعبدالرحمن نسائی (که یکی از صحاح ششگانه است) متوفای ۳۰۳ هجری - ابوالفرج اصفهانی متوفای ۳۰۳ هجری - حاکم ابوعبدالله نسابوری متوفای ۴۰۵ هجری - حافظ ابونعیم اصفهانی متوفای ۴۳۰ هجری حافظ ابوبکر بیهقی متوفای ۴۵۸ هجری - ابو ذکریا خطیب تبریزی متوفای ۵۰۲ هجری - حافظ ابوالقاسم بغوی متوفای ۵۱۰ هجری - قاضی ابوالفضل قاضی ابوالعیاط متوفای ۵۴۴ هجری - اخطب خوارزمی متوفای ۵۶۸ هجری - حافظ ابوالقاسم ابن عساکر متوفای ۵۷۱ هجری - ابوالقاسم سهیلی متوفای ۵۸۱ هجری - ابن ابی الحدید معتزلی متوفای ۵۸۶ هجری - ابوالفرج ابن جوزی متوفای ۵۹۷ هجری - ابن اثیر متوفای ۶۳۰ - ابوسالم ابن طلحه شافعی متوفای ۶۵۲ هجری - سبط ابن جوزی حنفی متوفای ۶۵۴ هجری - حافظ گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ هجری - حافظ محب الدین طبری متوفای ۶۹۴ هجری - حافظ عدلی اندلسی متوفای ۶۹۹ هجری - حافظ ذهبی شافعی متوفای ۷۴۷ هجری - قاضی ایچی معروف متوفای ۷۵۶ هجری - جمال الدین زرنندی متوفای ۷۵۰ هجری - ابوسعادت یافعی متوفای ۷۶۸ هجری - حافظ زین الدین عراقی متوفای ۸۰۶ هجری - حافظ معزالدین هیشمی متوفای ۸۰۷ هجری - حافظ ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ هجری - حافظ جلال الدین سیوطی متوفای ۹۱۱ هجری - حافظ ابوالعباس قسطلانی متوفای ۹۲۳ هجری - حافظ قاضی دیار بکری متوفای ۹۶۶ هجری - ابن حجر هیشمی متوفای ۹۷۴ هجری - زین الدین مناوی متوفای ۱۰۳۱ هجری - و عده کثیری از علمای عامه (سنی) در قرن ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ تا امروز.

چون این مطلب مورد بحث ، در نزد علمای عامه نیز بسیار حائز اهمیت است و با این روایات شریفه که ذکر صریح استدلال و ثابت کرده اند که هر کس نسبت به حضرت زهرا(ع) محبت نداشته ، و یا به نحوی از انحاء او را آزرده باشد، کافر است . لذا ما این موضوع را عمیقا مورد بررسی قرار می دهیم :

گاهی مطلب را معتقدین یک مذهب عنوان می کنند، و گاهی موضوعی صددرصد عمومی و اسلامی است و با توجه به مدارک و اسنادی که از دانشمندان فریقین (شیعه و سنی) نقل شد کاملا ثابت می شود که این مطلب اسلامی است : که هر کس حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها را آزار اذیت نماید و آن حضرت از او دل آزرده و ناخشنود باشد، کافی است .

روایتی است فوق العاده مهم و حیرت انگیز از پیامبر اکرم (ص) که از آن حضرت فرمود: ((ان تبارک و تعالی یغضب لغضب فاطمه، و یرضی لرضاهها))

((همانا، خداوند تبارک و تعالی غضب می کند هنگامی که فاطمه (ع) به خشم آید، و راضی می شود آنگاه که او راضی و خشنود گردد))

و در روایت دیگر به فاطمه علیها السلام فرمود:

((ان الله یغضب لغضبک، و یرضا لرضاک))

((یا فاطمه، خدا با غضب تو غضب می کند، و با رضای تو راضی می گردد))

این دو روایت عجیب را عده زیادی از دانشمندان عامه (سنی) نقل کرده اند که از جمله آنهایند:

ابوموسی ابن المثنی متوفای ۲۵۲ هجری - ابن ابی عاصم متوفای ۲۸۷ هجری - ابویعلی مسلم متوفای ۳۰۷ هجری - حافظ ابوالقاسم طبرانی متوفای ۳۶۰ هجری - حافظ ابوحاکم نیسابوری متوفای ۴۰۵ هجری - حافظ ابوسعید خرگوشی متوفای ۴۰۶ هجری - حافظ ابونعیم اصفهانی متوفای ۴۳۰ هجری - حافظ ابوالقاسم ابن عساکر متوفای ۵۷۱ هجری - ابوالمظفر سبط ابن جوزی متوفای ۶۵۴ - حافظ ابوالعباس طبری متوفای ۶۹۴ هجری - حافظ ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ هجری - حافظ شهاب الدین ابن حجر هیثمی متوفای ۹۷۴ هجری - حافظ ابوعبدالله زرقانی مالکی متوفای ۱۱۲۲ هجری - ابوالعرفان صبان متوفای ۱۲۰۶ هجری - بدخشانی (صاحب مفتاح الجنات) متوفای قرن ۱۳ و عده ای دیگر...

با توجه به اینکه هر بشر حالات مختلفی دارد، و در هر ساعت دستخوش تحولات گوناگون است، معقول نیست که بشری در تمام لحظات زندگانی، با وجود انهمه دگرگونیها، همیشه و همه جا مورد توجه خدا بوده، و رضایتش رضای خدا، غضبش خشم خدا، مسرتش خشنودی خدا، محبتش حب خدا، و دشمنی با او دشمنی با خدا باشد، و بر هر کس به چشم حقارت نگاه کند خدا نیز با نظر حقارت بر او بنگرد، مگر اینکه صاحب مقام ولایت (مطلقه) بوده باشد، و به اعتبار همان مقام که عینا پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نیز دارا هستند، تنها این موضوع امکان پذیر می باشد.

و با عدم توجه به شئون ولایت است که حضرات عامه (سینها) می گویند پیامبر اکرم نیز همانند سایر مردم دشنام و ناسزا می گوید، خشمناک می شود و... و بالاخره سخن را تا بجائی می رسانند که در بستر مرگ خطاب به آن حضرت می گویند، ((ان الرجل لیهجر...)) ((این مرد هذیان می گوید...)) فاطمه سلام الله علیها وجود مقدسی است که پیامبر اکرم (ص) یک عمر او را به تمام امتش معرفی کرده، و مقامات معنویش را بیان فرموده است.

چنان که گفته شد کاملا- روشن و میرهن است آن بشری که محبتش محبت خدا، اطاعتش اطاعت خدا، رضایتش رضایت خدا، مخالفتش مخالفت خدا، سنحطش سنحط خدا، غضبش غضب خداست، لازمه اش این است که باید صاحب مقام شامخ ولایت (مطلقه) باشد، و در نتیجه، هر کس به صاحب ولایت ایمان نیاورد و محبتش را در دل نداشته باشد، کافر است، و این مطلبی است که علمای عامه نیز به آن ایمان و اعتقاد دارند که در اینجا نقل بعضی از عبارات آنان مفید و ضروری است:

((ابوالقاسم سهیلی)) متوفای سال ۵۸۱ هجری در کتاب ((الروض الانف)) در جلد دوم صفحه ۱۹۶ می فرماید:

((ان ابا لبابه رفاعه بن عبدالمنذر ربط نفسه فس توبه... و ان فاطمه ارادت حله حین نزلت توبته، فقال ابا لبابه قد اقسمت ان لا یحلنی الا رسول الله، فقال رسول الله ان فاطمه مضعه منی، صلی الله علیه و علی فاطمه، فهذا حدیث یدل علی ان من سبها فقد کفر، و من صلی علیها فقد صلی علی ابیها))

هنگامی که ((رفاعه)) از گناهی که مرتکب شده بود توبه کرد، خودش را به چوب توبه محکم بیست و سوگند خورد هرگز آن بند را نگشاید مگر اینکه محمد بن عبدالله (ص) بدست خود آنرا باز فرماید، و این را نشان قبول شدن توبه خود قرار داده بود، تا

اینکه آیه قبول شدن توبه او از جانب پروردگار نازل شد و در آن هنگام حضرت فاطمه (ع) اراده فرمود آن بندها را بگشاید، ولی ابالبابه گفت: کسی جز پیامبر اکرم (ص) نباید مرا از بند رها نماید، زیرا من به این امر سوگند یاد کرده ام، و چون این سخن به گوش پیامبر اکرم (ص) رسید، حضرت فرمود: ((همانا، فاطمه پاره تن من است، درود خدا بر او و بر فاطمه باد.

سپس راوی حدیث چنین نتیجه می‌گیرد: ((که این حدیث دلالت دارد بر اینکه هر کس فاطمه (ع) را دشنام دهد کافر می‌شود، و هر کس بر او صلوات فرستد، برابر است با صلوات بر پدرش رسول خدا(ص)) در کیفیت صلوات و سلام بر او و زیارتش، اخباری از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که همه نشانگر این است که حضرت زهرا(ع) همانند رسول خدا(ص) در این مطلب کاملا استقلال داشته و صلوات و زیاراتی مخصوص به خود دارد.

این روایت را ((ابن حجر)) نیز در شرح کتاب ((جامع صغیر)) نقل کرده است، و اجالبتر اینکه ((زین الدین مناوی)) صاحب کتاب ((کنوزالدقایق)) ضمن بیان این حدیث چنین نتیجه می‌گیرد:

((با توجه به استدلال ((ابوالقاسم سهیلی)) در شرح حدیث شریف ((فاطمه بضعه منی)) که می‌گوید: ((هر کس فاطمه (ص) را دشنام دهد، چون این عمل مشعر بر بغض او نسبت به آن حضرت است، خدا چنین کسی را دشمن می‌دارد، و هر کس را که خدا دشمن بدارد یقینا کافر است، لذا ناسزا گفتن به حضرت زهرا(ع) را موجب کفر می‌داند، و همین دلالت دارد بر اینکه: فاطمه (ع) از شیخین (ابوبکر و عمر) افضل است !!!؟؟؟...))

((شریف سمهودی)) که یکی از بزرگان عامه است در ادامه تشریح آن حدیث می‌فرماید:

((و معلوم آن اولادها بضعه منها فیکونون بواسطتها بضعه منه و من ثم لم رات ام الفضل فی النوم ان بضعه منه وضعت فی حجرها، اولها رسول الله بان تلد فاطمه غلاما، فیوضع فی حجرها، فکل من یشاهد الان من ذریتها، بضعه من تلک البضعه، و ان تعددت الوسائط، و من تامل ذلک انبعث فی قلبه داعی الاجلال لهم، و تجنب بغضهم علی ای حال کانوا علیه))
 ((و کاملا روشن است که نه تنها فاطمه (ع) پاره تن پیامبر(ص) است، بلکه اولاد او چون بضعه فاطمه (ع) اند، آنان نیز به واسطه زهرا(ع) پاره تن پیامبر(ص) محسوب می‌شوند))

اکنون نیز در هر کجا ذریه پیامبر(ص) مشاهده شود، پاره تن رسول خداست، اگر چه شما واسطه بسیار زیاد شد، لذا هر کس این موضوع را بدقت بررسی کند، در قلب خویش نسبت به آل محمد(ص) احساس محبت می‌نماید، و از دشمنی نسبت به آنان در هر حال دوری می‌جوید.

((ابن حجر)) می‌فرماید:

((و فیه تحریم اذی من یتادی المصطفی بتأذیه، فکل من وقع منه فی حق فاطمه شی فتأذت به، فالنبی یتأذی بشهادة هذالخبر، ولا شی اعظم من ادخال الاذی علیها من قبل ولدها، و لهذا عرف بالاستقراء معالجه من نعاطی ذلک بالعقوبه فی الدنيا و لعذاب الاخره (اشد))

((حارم است آزار و اذیت فاطمه (علیهاالسلام)، زیرا هر چیزی که او را آزرده خاطر کند، پیامبر ص را دل آزرده می‌نماید، و آنچه رسول خدا را بیازارد، (در حقیقت) خدا را اذیت کرده است.))

((ابن حجر)) در پایان سخن چنین نتیجه می‌گیرد: آنچه تاریخ گذشته به ما گوشزد می‌کند این است که جزای کس که زهرا(ع) را بیازارد، گرفتاری دنیا است، و البته عذاب او در آخرت شدیدتر خواهد بود)). ناسزا گفتن به حضرت صدیقه سلام الله علیها، برابر است با دشنام به پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و در نتیجه مساوی است با دشنام به حضرت حق تبارک تعالی، چنان که رسول خدا(ص) درباره علی (ع) می‌فرماید:

((لا تسبوا علیا، من سب علیا فقد سبنی، و من سبنی فقد سب الله))

((به علی (ع) دشنام ندهید، هر کس به او دشنام دهد در حقیقت مرا ناسزا گفت است، و هر کس به من دشنام دهد، همانا به خدا بد زبانی کرده است))

((لا تبغضوا علی، من اغضب علیا فقد اغضبنی، و من اغضبنی فقد اغضب الله))

((علی (ع) را خشمگین مسازید، که هر کس او را به خشم آورد همانا مرا غضبناک کرده است، و هر کس مرا خشمگین کند در حقیقت خدا را به خشم آورده است))

((و من احبه فقد احبنی، و من احبنی فقد احب الله))

((هر کس علی (ع) را دوست داشته باشد، در حقیقت به من مهر ورزیده است، و هر کس محبت مرا در دل داشته باشد، همانا خدا را دوست داشته است))

این فرمایشات پیامبر اکرم (ص) و نظایر آنها درباره امیرالمؤمنین (ع) بیان داشته اند، تنها شایسته آن وجود مقدسی است که دارای مقام شامخ ولایت باشد، و مراتب مذکور از شئون مخصوص آن مرتبه والاست.

روایات بسیار از قول پیامبر اکرم (ص) در منقبت حضرت زهرا سلام الله علیها، عینا با همین مضامین در کتب معتبر (شیعه و سنی) نقل شده است که نشان می دهد آن حضرت در جمیع احکام و شئون ولایت با رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) شریک است، لذا علما چنین فتوی می دهند که هر کس به پیامبر اکرم (ص)، یا امیرالمؤمنین (ع)، یا فاطمه زهرا (ع) دشنام دهد واجب القتل می شود، و دانشمندان عامه می فرمایند: هم کافر است، و هم واجب القتل. پروردگارا، به حق محمد و آل محمد، ما را از نظر لطف فاطمه زهرا سلام الله علیها دور مکن، و (پرتو) ولایت او را در قلب ما جایگزین فرما، و با اعتقاد به این مقام ولایت عمر ما را پایان برسان.

موضوع سیزدهم

اشتراک فاطمه زهرا سلام الله علیها با پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و حسنین علیهم السلام در مقامات و درجاتی که مخصوص و منحصر است به پنج تن آل عبا.

و با دقت در این دسته روایات کاملا روشن می شود که آنان را مقام و مرکزیت خاصی است، و هرگز هیچ بشری را به آن درجات والا راه نیست.

((زیدبن ارقم)) از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند که آن حضرت خطاب به امیرالمؤمنین (ع) فرمود:

((انت یا علی معی، فی قصری فی الجنة مع فاطمة ابنتی، ثم تلی: اخوانا علی سرر متقابلین))

((یا علی تو و دخترم فاطمه در بهشت در قصر من همنشین من هستی، سپس پیامبر اکرم (ص) این آیه را تلاوت فرمود: برادران بر

تخته‌های بهشتی روبروی هم می نشینند)) این روایت را ((محب الدین طبری)) در کتاب ((ریاض)) - ((ابن مغزلی)) در ((مناقب))

- ((حمیونی)) در ((فرائد)) - ((ابن با کثیر)) در ((وسيلة المال)) - و ((عاصمی)) در ((زین الفتی))، ((احمد ابن حنبل)) در

((مناقب)) نقل کرده اند.

حدیث دیگری امیرالمؤمنین (ع) مرفوعا از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند که رسول اکرم (ص) فرمود:

((فی الجنة درجة تدعی ((الوسيلة))، فاذا سألتم الله، فسلوا لی ((الوسيلة))، قالوا یا رسول الله، من یسکن معک فیها، قال: علی، و

فاطمة والحسن والحسین))

((در بهشت درجه ای است به نام ((الوسيلة)) هر گاه بخواهید در هنگام دعا چیزی برای من از خدا بطلبید، مقام ((وسيلة)) را

مستثنا نمایند، گفتند یا رسول الله چه کسانی در این درجه (مخصوص) با شما همنشین هستند، فرمود: علی (ع)، فاطمه (ع)، حسن

(ع) و حسین (ع))

این حدیث از دانشمندان عامه (سنی) نیز در کتب خود ذکر نموده اند، از جمله ((سیوطی)) در کتاب ((جامع الکبیر)) از ((حافظ ابن مردویه)) نقل کرده است. ما شیعیان نیز در زیارت پیامبر اکرم (ص) چنین عرض می کنیم:

((اللهم اعطه الدرجة الرفیعة، وآته الوسيلة من الجنة))

چنان که گفته شد ((درجه الوسيلة)) که والاترین درجات بهشتی است، مخصوص و منحصر است به پنج تن، و هرگز بشری را به آن رتبه اعلی راه نیست، ((درجه الوسيلة)) برتر از درجات جمیع انبیاء اوصیاء، اولیاء، و علماء و مخلصون است.

امیرالمؤمنین (ع) چنین روایت می کند که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

((انا، و فاطمة، و علی، و الحسن، و الحسین، فی مکان واحد یوم القیامة))

((روز قیامت من و فاطمه و علی، حسن و حسین، دارای مقام و منزلت واحدی هستیم))

آری، اینان در تمام عوالم خلقت مقام و منزلتشان یکی است، در عالم نور، در عالم ذر، در عالم اظله، در محشر، در عوالم سفلی و علوی، ملکی و ملکوتی، در غیب و شهود، خلاصه در تمام مسیر آفرینش، از آغاز تا پایان، همه جا با هم، همدیف و هم شان و هم مقامند. از علماء عامه (سنی) که حدیث مذکور را نقل کرده اند عبارتند از:

((احمد بن حنبل)) در ((مسند)) - ((حافظ محب الدین طبری)) در ((ریاض النضرة)) - روایت دیگری که حضرت عامه (سنی) نیز نسبت به آن اهمیت بسیار قائل شده اند عبارت از این است: روزی رسول اکرم (ص) وارد خانه علی (ع) شد، و امیرالمؤمنین (ع) را در حال استراحت مشاهده کرد، و خطاب به حضرت زهرا (ع) چنین فرمود:

((انی و ایاک، و هذین الحسنین و هذالراقد (یعنی النائم)، یوم القیامة فی مکان واحد))

((همانا، من و تو (یا زهرا) و حسن و حسین، و این شخص که در اینجا آرمیده است، روز قیامت همه در یکجا خواهیم بود))

راویان این حدیث عبارتند از: ((احمد ابن حنبل)) در ((مسند)) - ((حافظ ابن عساکر)) - ((محب الدین طبری)) - ((حاکم حسکانی)).

((حاکم نیشابوری)) اسناد این روایت را بررسی و صحت آنرا تأیید نموده است، ما نیز مدارک این حدیث شریف را کاملاً رسیدگی کردیم، تردیدی در صحت آن نیست، و مسلماً از فرمایشات پیامبر اکرم (ص) می باشد.

((عبدالله بن قیس)) از رسول خدا (ص) نقل می کند که فرمود:

((انا و علی، و فاطمة، و الحسن، و الحسین، یوم القیامة فی قبه تحت العرش))

((جایگاه من و علی و فاطمه و حسن و حسین، روز قیامت در قبه ای است که زیر عرش قرار دارد))

از این روایت چنین معلوم می شود که والاترین مقامات که ((وسيله)) نا دارد، در پایتخت عظمت حضرت حق تبارک و تعالی است، و هرگز کسی را به آنجا راه نیست. آری، پایتخت عالم، فقط جایگاه پنج تن است، آنجا که نشانگر عظمت و جلال، و جلوگاه نور جمال و جلال کبریائی است.

چنان که گفته شد، این انوار پنجگانه، در جمیع منازل خلقت، و در تمام شئون ولایت همه جا همراه و همگام و همتابند، و در ابتدا و انتها، در عالم اظله، در عالم ذر، در عالم ارواح و اشباح، در دنیا و برزخ، در حشر و نشر، خلاصه تا روز قیامت، از یکدیگر جدا نبوده، در کنار هم، در جمیع مراحل و در تمام ملکات و فضائل بطور یکسان سهیمند.

موضوع چهاردهم

منقبت چهاردهم مقام رکوب (سواره بودن) در روز قیامت، در بهشت، و در هنگام سیر در مواقف دیگر است، که حضرت زهرا

سلام الله علیها با پدر بزرگوارش و امیرالمؤمنین (ع) و حسنین (ع) اشتراک دارد، و هیچ زنی در عالم، از اولین و آخرین، دارای این مقام نیست، فاطمه علیها السلام در این رتبه نیز بین بانوان جهان بی همتاست، تنها اوست که سواره وارد عرصه محشر می شود، فرق او با زنه‌های دیگر، بلکه با جمیع انبیاء و مرسلین است. ((بریده)) از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند که آن حضرت فرمود: ((یبعث الله ناقه صالح، فی شرب من لبنها هو و من آمن به من قومه ولی حوض کما بین عدن الی عمان، اکوابه عدد نجوم السماء فیستقی الانبیاء))

((خدای تعالی ناقه حضرت صالح (ع) را در روز رستاخیز بر می انگیزد، پس حضرت صالح (ع) و ایمان آورندگان به او از شیر آن شتر می نوشند و سیراب می شوند، لیکن مرا حوضی است به پهنای عدن و تا عمان، که تعداد جامه‌های آن به شمار ستارگان آسمانی است، و من، انبیا را سیراب می کنم)) و در ادامه سخن پیامبر اکرم چنین می فرماید:

((و یبعث الله صالحا علی ناقته، قال معاذ: یا رسول الله، و انت علی العضاء؟ قال لا، انا علی البراق، خصنی الله به من بین الانبیاء... و قال: فاطمة ابنتی علی العضاء))

خدای تعالی ((در روز حشر، صالح (ع) را سوار بر ناقه اش بر می انگیزد، ((معاذ)) از پیامبر اکرم (ص) پرسید یا رسول الله آیا شما نیز سوار بر (شتر) عضاء به محشر وارد می شوید، آن حضرت در جواب فرمود: نه، مرکب اختصاصی من ((براق)) است، که خدای تعالی مرا در میان انبیاء به این مرکب مخصوص گردانیده است، و ((عضاء)) مرکب مخصوص دخترم فاطمه (ع) است.)) این روایت را ((حافظ ابن عساکر)) در تاریخش ذکر کرده است و علماء شیعه نیز آن را نقل کرده اند. ((عضاء)) نام شتری است که هر وقت علی علیه السلام از جانب پیامبر اکرم (ص) برای تبلیغ اسلام ماء موریت داشت بر آن سوار می شد، چنانکه جهت قرائت سوره براءت (توبه) در برابر کفار نیز علی (ع) بر این مرکب مخصوص سوار بود.

((کثیر ابن مره حضرمی)) گوید، از حضرت رسول اکرم (ص) شنیدم که فرمود:

((حوضی اشرب منه یوم القیامة و من آمن بی، و من استسقانی من الانبیاء و تبعث ناقه ثمود الصالح، فیحلبها فی شرب من لبنها هو والذین آمنوا معه من قومه ثم یرکیها من عند قره، حتی توافی به المحشر، فقال معاذ: اذا ترکب العضاء یا رسول الله، قال لا، ترکیها ابنتی زهراء و انا علی البراق، اختصاصت به من دون الانبیاء))

((در روز قیامت مرا حوضی است که من و هر کس که به من ایمان آورده است از آن سیراب می شویم، و از پیامبران نیز آنکه بخواهد سیراب می گردد، در آن روز، ناقه ثمود برای صالح (ع) برانگیخته می شود، صالح (ع) و آنان که از قومش به او ایمان آورده اند از شیر آن شتر می نوشند، سپس صالح (ع) در کنار قبرش بر آن ناقه سوار می شود و به صحنه محشر می آید.

((معاذ)) عرض کرد: یا رسول الله آیا در آن هنگام شما هم بر شتر ((عضاء)) سوار می شوید؟ فرمود: نه، ((عضاء)) مرکب دخترم فاطمه است، و مرکب من ((براق)) است که در میان انبیاء به آن اختصاص یافته ام.

((ابوهریره)) می گوید شنیدم از پیامبر اکرم (ص) که فرمود:

((تبعث الانبیاء یوم القیامة علی الدواب و یبعث صالح علی ناقته، و ابعث علی البراق))

((و تبعث فاطمة امامی علی العضاء، و یبعث ابنی فاطمه الحسن والحسین علی ناقتین.))

((و علی ابن ابیطالب علی ناقتی))

((در روز قیامت انبیاء (ع) سوار بر مرکبها هستند، و صالح (ع) سوار با ناقه اش مبعوث می شود، و من نیز بر ((براق)) و فاطمه (ع) در پیشاپیش من بر ((عضاء)) و دو فرزند فاطمه، حسن (ع) و حسین (ع) بر دو ناقه دیگر، و علی ابن ابیطالب (ع) بر ناقه مخصوص من، همگی سوار مبعوث می شویم.))

مرکب انبیاء (چنان که را روایات استفاده می شود) از مرکبهای عمومی بهشتی است نه اختصاصی ، و با توجه به روایت قبل ، که پیامبر اکرم (ص) می فرماید سواره مبعوث شدن در روز قیامت بین انبیاء(ع) مخصوص من است ، در حشر سواره بودن بعد از آن حضرت ، مخصوص امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه (ع) و حسنین سلام الله علیهما می باشد.

در تمام مواقع ، آنجا که از مسیر پنج تن سخن رفته است ، ردیف و ترتیب حرکت چنین است : فاطمه (ع) از همه جلوتر ، و رسول خدا(ص) پشت سر فاطمه (ع) ، و امیرالمؤمنین (ع) بعد از پیامبر اکرم (ص) ، حسنین پشت سر آنان هستند ، حتی ورود پنج تن علیهم السلام به بهشت نیز به همین ترتیب است .

دانشمندانی که این روایت ((ابوهریره)) را نقل کرده اند عبارتند از: ((محب الذین طبری)) در ((ذخایر العقبی)) - ((حاکم)) در ((مستدرک)) که صحت آنرا بررسی و تائید کرده است - ((ابن عساکر)) در تاریخش - ((خطیب)) در تاریخش - ((سیوطی)) ضمن نقل این حدیث از ((ابوالشیخ)) و ((حاکم)) و ((خطیب)) و ((ابن عساکر)) چنین نتیجه می گیرد که این روایت آن احادیثی را که از طریق شیعه درباره پیشگام بودن فاطمه (ع) در هنگام سیر پنج تن نقل شده است ، تائید می کند ، ((حافظ سیوطی)) با ذکر اسناد و مدارک در کتاب ((جمع الجوامع)) آورده است که حضرت رسول (ص) فرمود:

((اول شخص یدخل الجنة فاطمة بنت محمد))

((اولی کسی که به بهشت وارد می شود فاطمه دختر محمد(ص) است))

و در حدیث دیگر:

((ان اول من یدخل الجنة : انا ، و علی ، و فاطمة ، و الحسن و الحسین))

((ما پنج تن قبل از همه کس به بهشت وارد می شویم))

از این دسته اخبار ، و احادیث دیگری که در این موضوع از پیامبر اکرم (ص) وارد است ، معلوم می شود که فاطمه علیها السلام دارای مرکبهایی است مخصوص به خود ، که گاهی از نور ، گاهی از یاقوت ، و گاهی از زمرد است ، و یکی از مرکبهای آن حضرت نیز ((عضباء)) است .

فاطمه سلام الله علیها هنگام سیر در مواقع متعدد ، مرکبهای مختلفی دارد ، موقع ورود به محشر ، هنگام داخل شدن به بهشت ، وقت سیر در جنت ، و مراحل دیگر در موقعی سوار بر مرکب مخصوص می باشد ، و اینکه در احادیث مرکبهای آن حضرت را متنوع ذکر کرده اند ، به سبب همین تعداد مواقع و منازل است . این منقبت فاطمه سلام الله علیها که در میان جمیع زنان ، از اولین و آخرین ، تنها بانوئی است که سوار بر مرکب محشور دارد ، خود برهان روشن و قاطعی است که آن حضرت دارای مقام شامخ ولایت بوده ، و از شئون همین رتبه والاست که جمیع زنان عالم در محشر پیاده اند ، و او که ولیة الله است ، سوار بر مرکب مخصوص به خود.

موضوع بانزدهم

اشاره

دلیل دیگری که ((ولیة الله)) بودن حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها را اثبات می کند ، استقلال اوست در موضوع صلوات فرستادن بر آن حضرت و کیفیت زیارتش ، که همانند صلوات بر پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و حسنین (ع) و زیارات آنان است ، یعنی همانگونه که به صلوات بر آن چهار وجود مقدس و زیارتشان امر شده است ، نسبت به حضرت زهرا(ع) نیز در این موارد ، همگان مامور ، و ماجورند .

فاطمه علیها السلام که مشمول آیه تطهیر و از اهل بیت پیامبر اکرم (ص) یعنی آل محمد(ص) است کیفیت صلوات بر او را رسول

خدا(ص) بصراحت چنین بیان داشته است :

((لا تصلوا علی صلوة بترء، ان تصلوا علی و تکستوا عن آلی))

((بر من صلوات بریده شده (ناقص) نفرستید، سول شد یا رسول الله (ص) صلوات بریده شده چیست؟)) (فرمود: اینکه بر من صلوات بفرستید ولی در باره ((آل من)) ساکت باشید.))

صلواتی که شامل علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام نباشد، مقطوع و بریده، و مورد قبول خدا و رسولش نمی باشد، لذا حضرت صدیقه زهرا علیه السلام همردیف و برابر افرادی است که جمیع مسلمین با ایمان جهان (از شیعه و سنی) هر شبانه روز در تشهد نمازهای پنجگانه بر او درود می فرستند، و او در این مقام، همتای محمد بن عبدالله (ص)، و علی (ع)، و حسنین (ع) است و همین لزوم صلوات بر فاطمه علیها السلام در هنگام اقامه نماز، یک منقبت و فضیلت ساده نیست، بلکه نشانگر مرتبه اعلی و منصب والای آن حضرت است که اینچنین در جنب صاحبان رسالت و امامت قرار گرفته است، و بدون تردید باید فاطمه (ع) خود ((ولیه الله)) و دارای مقام ولایت بوده باشد، تا همردیف و همتای اولیاء خدا، مورد خضوع و مشمول صلوات و درود جمیع مومنین جهان در هر زمان و مکان باشد.

پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

((من صلی علیک یا فاطمة غفر الله له والحقه حیث کنت من الجنة))

((یا فاطمه هر کس بر تو صلوات فرستد، خدای تعالی از او در گذرد، و او را در بهشت به من ملحق گرداند.)) چنان که در موضوعهای قبلی مشروحا بیان شد، مقصود از تعبیرات (همدرجه شدن با رسول الله (ص)) یا (ملحق شدن به پیامبر اکرم در بهشت) و یا (همسایه بودن با آن حضرت) که در روایات مکرر بکار رفته است، جمع شدن جمیع مؤمنین در مرتبه (درجه ایمان) است که جامع تمام آن کسانی است که با عقاید درست، و با ایمان به آنچه از رسول خدا(ص) به ما رسیده است، از جهان رفته اند. در آن درجه همه مؤمنین یکسانند و در کنار هم، ولی جای هیچگونه تردیدی نیست که مراتب و درجات دیگر که شمار آنها برابر تعداد افراد بشر و بسیار متفاوت است، کاملاً محفوظ بوده، و مقام هر کس مخصوص به خود او می باشد.

حضرت رسول اکرم (ص) در حدیثی یکی از فضائل حضرت فاطمه (ع) را چنین بیان می فرماید:

((اتانی الروح، قال ان فاطمة اذا قبضت و دفنت یسئله الملكان فی قبرها، من ربک؟))

((فتقول الله ربی، فیقولان فمن نبیک؟، فتقول ابی، فیقولان فمن ولیک؟، فتقول هذا))

((القائم علی شفیق قبری علی ابن ابیطالب، الا و ازید کم من فضلها))

((جبرئیل (روح) آمد به نزد من و گفت: هنگامی که فاطمه (ع) قبض روح می شود و دفن می گردد، دو ملک در قبر از او سؤال می کنند: پروردگار تو کیست؟، می فرماید (الله) پروردگار من است. سپس می پرسند پیامبرت کیست؟، در پاسخ می فرماید: پدرم. آنگاه سؤال می کنند: ولی تو کیست؟ در جواب می گوید: علی بن ابیطالب (ع)، همین کسی که در کنار قبرم ایستاده است.

پیامبر اکرم (ص) در پایان سخن می فرماید: آیا باز هم فضائل دیگر زهرا(ع) را بیان کنم؟

شاید پیامبر اکرم (ص) می خواهد بدینوسیله تذکر دهد که فاطمه (ع) تنها کسی است در عالم، که پدرش ((رسول الله و همسرش)) (ولی الله)) است،))

در یک روایت دیگر پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

((ان الله قد و کل بها رعیلا من الملائکه، یحفظونها من بین یدیها و من خلفها و عن یمینها و عن شمالها و هم معها حیاتها، و عند قبرها و عند موتها یکثرون الصلوة علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها، فمن زارنی بعد وفاتی فکانما زارنی فی حیاتی، و من زار فاطمة

فکانما زارنی ، و من زار علی ابن ابیطالب فکانما زار فاطمه ، و من زار الحسن و الحسین فکانما زار علینا، و من زار ذریتهما فکانما زارهما))

((همانا، خدای تعالی یک دسته از فرشتگان را برای محافظت فاطمه (ع) گماشته است ، تا از چهار طرف نگهبان او باشند، و این ملائک در حال حیات ، و هنگام مرگ او، و کنار قبرش پیوسته در خدمت او هستند، و کارشان صلوات فرستادن بر فاطمه و پدرش و همسر و فرزندان اوست (یعنی در منطلق ملائک و لسان فرشتگان ، صلوات بر پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) و حسنین (ع) همواره باید با صلوات بر فاطمه علیهاسلام توأم باشد، و در این منقبت نیز آن حضرت برابر و همدریف آن چهار وجود مقدس دیگر می باشد) سپس پیامبر اکرم (ص) چنین به سخن ادامه می دهد:

هر کس مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل این است که مرا در حال حیات زیارت کرده است ، و کسی که فاطمه (ع) را زیارت کند، گویی مرا زیارت نموده است ، و هر کس علی ابن ابیطالب (ع) را زیارت نماید مثل زیارت کردن حسنین است ، و آن کسی که زیارت کند ذریه آنان را، همانند زیارت خود آنهاست ، لذا زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) را در شهر ری ، با زیارت حسین بن علی (ع) در کربلا همانند دانسته اند، و این مطلب را علماء عامه (سنی) هم عنوان کرده اند، مخصوصا موضوع صلوات بر فاطمه سلام الله علیها را.

چنان که ((سهیلی)) در کتاب ((روض الانف)) در ذیل مطلبی می نویسد:

((و من صلی علیها فقد صلی علی اییها))

((هر کس بر فاطمه (ع) صلوات فرستد، در حقیقت بر پدر او صلوات فرستاده است)) و از این حدیث نیز ولیه الله بودن حضرت زهرا سلام الله علیها استنباط می شود.

نتیجه و خلاصه آنچه در پانزده موضوع بیان داشتیم ، چهل منقبت و یا چهل مطلب است که بسیاری از آنها از شئون ولایت و از خصوصیات ولی الله است ، و اینکه حضرت صدیقه زهرا سلام علیها در این چهل منقبت با پدر و همسر و فرزندان سهیم و شریک و همسان و کاملا برابر با آنها می باشد، خود حاکی از مقام والای ((ولیه الهی)) آن حضرت است حاصل گفتار و نتیجه بحث ما، همین چهل منقبت است که به ترتیب و بطور اختصار یک به یک اشاره می کنیم :

منقبت اول

((خلقتها قبل الناس ، شان اییها و بعلها و بنیها، و هم انوار یسبحون الله و یقند سوته و یهللونه و یکبرونه))

آفرینش زهرا سلام الله علیها قبل از خلقت دیگران ، همانند پدر و همسر و فرزندان ، آن انوار مقدسی که پیش از آفرینش کلیه عوالم علوی و سفلی ، و خلقت بشر، در پیشگاه عرش عظمت حق تبارک و تعالی ، در حال تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر خدای یکتا بوده ، و در عبادت استاد و آموزگار جبرئیل و سایر فرشتگان بوده اند.

منقبت دوم

((خلقها من نور عظمه الله تبارک و تعالی ، وهی ثلث النور المقسوم بینها و بین اییها و بعلها))

آفرینش زهرا علیها سلام از نور عظمت حضرت حق تبارک و تعالی ، همان نور واحدی که حضرت رسول اکرم (ص) و علی ابن ابیطالب (ع) نیز از آن آفریده شده اند، و مایه خلقت فاطمه علیها سلام یک سوم همان نور بوده است . و هو نور مخزون مکنون فی علی الله .

نروی نهفته در خزینه علم خدای ، نور قدس ، نور جلال ، نور کمال ، و نور کبریائی الهی .

منقبت سوم

((علیتها فی خلقه السماء والارض ، و الجنة النار، و العرش و الكرسي والملائكة و الانس و الجن ،شان ایها و بعلمها و بنیها))
فاطمه علیها سلام ، همتای پدر و همسر و فرزندان ، سبب آفرینش آسمانها و زمین ، بهشت و دوزخ ، عرش و کرسی و فرشتگان ، و انس و جن بوده است .

وجود مقدس زهرا سلام علیها، یکی از پنج تن است ، همان کسانی که علت آفرینش جهان ، و آدم و آدمیان بوده اند اگر آنها نبودند انبیاء و اولیاء صدیقین و شهداء ملک و ملکوت زمینها و آسمانها، نار و نور، بهشت و دوزخ ، و سایر مخلوقات جهان بوجود نمی آمدند، اگر حضرت زهرا سلام علیها نبود، اثری از آدم و اولاد آدم نبود، اگر او نبود موسی (ع) و عیسی (ع) و نوح (ع) و ابراهیم (ع) آفریده نمی شدند، اگر او نبود از اسلام و خداشناسی و توحید خبری نبود.

منقبت چهارم

((تسميتها من عند رب العزة شان ایها و بعلمها و بنیها))

نامگذاری زهرا علیها سلام است از طرف خداوند متعال همانند اسم گذاری محمد(ص) ، و علی و حسن و حسین علیهم السلام ، و همین مطلب دلالت دارد برای اینکه این پنج نفر از خود هیچگونه اختیاری ندارند، و تمام امورشان حتی انتخاب نامشان مربوط به خدای تعالی بوده و به کسی در مورد آنان اجازه دخالت داده نشده است .

حضرت محمد بن عبدالله (ص) هرگز مجاز نیست که از جانب خدا فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را نامگذاری کند، همچنین در اسم گذاری علی ابن ابیطالب که مولود کعبه و خانه زاد، خداست ، پیامبر گرامی (ص) و ابوطالب را اختیاری نیست .

منقبت پنجم

((اشتقاق اسمها من اسماء الله تبارک و تعالی ،شان ایها و بعلمها و بنیها))

((نام فاطمه (ع) از اسمائی خدای تبارک و تعالی مشتق شده است ،

همانند نام پدر و همسر و فرزندان))

منقبت ششم

((توسل الانبیا بها و باسمائهاشان ایها و بعلمها و بنیها))

تسول انبیاء است به فاطمه علیها سلام و نامهای او، همتای پدر و همسر و فرزندان ، و تمسک به اوست که وسیله نجات انبیاء و اوصیاء و سایر افراد بشر از مشکلات بوده است .

((من امن بها فقد نجی و من لم یومن بها فقد هلك))

((هر کس که به او ایمان آورد، همانا رستگار شد، و هر کس به او اعتقاد نداشت به تحقیق هلاک گردید))

منقبت هفتم

((کتابه اسمها علی ساق العرش وابواب الجنة لده ابیها و بعلها و بنیها))

نام فاطمه علیها سلام ، همردیف پدر و همسر و فرزندان ، بر ساق عرش و درهای بهشت نوشته شده است . شگفتا...! این چه مقام والائی است که با وجود انبیاء اوصیاء مخلصون ، و فرشتگان مقرب نام هیچ موجودی بر عرش الهی ، آن پایتخت عظمت و جلال خدائی نگاشته شده است ، مگر اسامی مقدس پنج تن ، که زینت بخش تمام مراکز معنوی ، و عالی ترین منازل اخروی است .

منقبت هشتم

((کونها شبعا عن یمنه العرش و صورة فی الجنة ، ردف اشباح ابیها و بعلها و بنیها و صورهم))

((وجود شبیح زهرا سلام علیها در راستای عرش الهی ، و تصویرش در بهشت ، همردیف اشباح و تصاویر پدر و همسر و فرزندان)) خدای تعالی ، نه تنها اسامی مقدس پنج تن را زینت بخش عوالم بالا قرار داده است بلکه با اشباح و تصاویر نورانی آنان ، عرش عظمت خویش و بهشت رحمتش را مزین فرموده ، و یمین عرش برین را میمندی بیشتر بخشیده است . لذا آدم علیه السلام هنگامیکه به عرش نظر می افکند ، اشباح پنج تن را می بیند ، و چون به بهشت روی می آورد ، تصاویر زیبای آنان را مشاهده می کند ، و به هر جا که می نگرد آثار جلال و جمال آن ارکان خلقت منظر چشمان اوست .

منقبت نهم

((اشتراکها فی الاهداء ، والاقضاء ، و التمسک بها ، ردف ابیها و بعلها و بنیها))

هر فرد مسلمان و مؤمنی که با محمد بن عبدالله (ص) بیعت کرده ، و به او ایمان آورده ، و رسالت و اطاعتش را پذیرفته ، و آن حضرت را پیام آور از جانب خدای خود می داند ، و پیشوایانش علی (ع) و اولاد علی (ع) هستند ، ناگزیر حضرت زهرا سلام علیها ((ولیه)) او ، رهنمای او ، و مرجع او ، و در مشکلات ((همانند پدر و همسر و فرزندان)) دستاویز و پناهگاه اوست .

منقبت دهم

((اشتراکها فی العصمة ، و دخولها فی آیه التطهیر))

اشتراک فاطمه علیها سلام با پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و حسین (ع) در مقام عصمت و طهارت ، که او نیز عصمت الله و مورد خطاب آیه تطهیر می باشد.

منقبت یازدهم

((کونها من الامانة المعروضة علی السموات و الارض و الجبال))

ان امانیت که از جانب خدای تعالی بر آسمانها و زمین کوهها عرضه شد ، و آنها زیر بار آن امانت وزین (و مسئولیت سنگین) نرفته ، و از قبولش امتناع نمودند ولی بشر آنرا پذیرا شد ، همانا ولایت پنج تن علیهم السلام بوده است ، و وجود مقدس زهرا سلام الله علیها ولیة الله و جزء امانت معروضه می باشد.

منقبت دوازدهم

((اشتراکها مع رسول الله فی الرکنیة لعلى ابن ابیطالب))

فاطمه علیها سلام، در مقام رکن بودن نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر اکرم (ص) همسان و همتا بوده است، و این منقبت منحصر است به رسول خدا (ص) و صدیقه زهرا (ع) و مقصود از (رکنیت) در ذیل روایات مربوطه اش به طور تفصیل بیان گردید.

منقبت سیزدهم

((اشتراکها فی تطهیر مسجد رسول الله لها نظیر ابیها و بعلاها و بنیها))

اشتراک فاطمه سلام الله علیها با پدر و همسر و فرزندان در مجاز بودن به ورود به مسجد پیغمبر اکرم (ص) و پاک بودنش در هر زمان و در هر حال.

منقبت چهاردهم

((کونها محدثه کالائمه، امیر المؤمنین و اولاده))

(محدثه) بودن فاطمه علیها سلام است، به این معنی که فرشتگان با او سخن می گفتند، و این مقام شئون امیرالمؤمنین (ع) و یازده اولاد معصوم اوست، و با وجود اینکه حضرت زهرا (ع) منصب امامت نداشت، هم صحبت ملائک بوده است.

منقبت پانزدهم

((اشتراکها مع امیرالمؤمنین و اولاده فی التبشیر بشیعتها و محییها))

چنانکه رسول اکرم (ص) به شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین (ع) و یازده اولادش، مژده رستگاری داده است، در موارد بسیار به شیعیان و محبان فاطمه علیها سلام نیز بشارت نجات و رهائی از عذاب داده است، و این خود از شئون مخصوص صاحبان ولایت است.

منقبت شانزدهم

((رکوبها یوم القایمة کبایها و بعلاها و بنیها))

سواره محشور شدن زهرا علیها سلام، همانند پدر و همسر و فرزندان.

منقبت هفدهم

رسول اکرم (ص) می فرماید: در روز قیامت من دست به دامان جبرئیل می شوم (گویا مقصود پیامبر (ص) این باشد که جبرئیل نماینده خدای متعال است و من متمسک به دامان رحمت الهی هستم)، سپس در ادامه سخن چنین می فرماید: دخترم زهرا (ع) دست به دامان من، و علی ابن ابیطالب متمسک به فاطمه علیها سلام است، و یازده فرزندش دست به دامان علی (ع) هستند.

منقبت هجدهم

((کانت تحدث امها و هی فی بطنها، و تصبرها))

سخن گفتن فاطمه علیها سلام با مادرش ، آنگاه که در رحم مادر بود، و او را به شکیبائی دعوت می فرمود، و این خود از نشانه های مقام ولایت می باشد.

منقبت نوزدهم

((تکلمها بالشهاد تین حین الولادة و بذکر امیر المؤمنین و اولاده الاسباط کالائمة))

حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها نیز همانند امیرالمؤمنین (ع) و فرزندان معصومش ، در هنگام ولادت لب به شهادتین گشوده است ، و این خود از شئون مخصوص صاحبان ولایت است .

منقبت بیستم

((اشتراکها مع ایها و بعلها و بنیها فی العلم بما کان و ما یکون و ما لم یکن الی یوم القیامة))

اشتراک فاطمه علیها سلام با پدر و همسر و فرزندان در علم به آنچه در گذشته واقع شده است و آنچه در آینده بوقوع خواهد پیوست ، و آنچه تا روز قیامت واقع شدنی نیست و این دانش نیز مخصوص اولیاء خداست و دارا بودن چنین علمی از نشانه های مقام ولایت می باشد.

منقبت بیست و یکم

((ولادتها طاهرة مطهرة زکیه ، میمونه تقیه ، کما یعتقد فی الائمة الاطهار))

فاطمه علیها سلام همانند ائمه اطهار(ع) مبارک و با طهارت و پاک و پاکیزه از مادر تولد یافته است .

منقبت بیست و دوم

((نموها فی الیوم و الشهر مثل ما جاء فی نمو الائمة الاطهار))

رشد حضرت صدیقه زهرا علیها السلام ، همسان با ائمه اطهار(ع) در هر ماه به قدر یکماه ، و در هر ماه به اندازه یکسال . ممکن است در اینجا مقصود نمو معنوی و روحی باشد نه رشد جسمانی ، در هر حال و به هر معنای که درباره ائمه اطهار علیهم السلام متصور است عینا در فاطمه علیها سلام نیز آن چنان است .

منقبت بیست و سوم

((دخول نورها حین ولدت بیوتات مکه کولاده ایها))

هنگام ولادت فاطمه علیها سلام نور او تمام خانه های مکه ، شرق و غرب را فرا گرفت چنان که در تولد پیامبر اکرم (ص) نیز تمام جهان از نور مبارکش روشن شد، گوئی با نور افشانی این موجود مقدس ، خدای تعالی به اهل آسمان و زمین ، به فرشتگان و تمام مخلوقات اعلام می فرماید: اینک تولد یافت ، آن ، بشری که نور جهانیان از اوست ، و سبب خلقت علمیان و علت آفرینش تمام مخلوقات بوده است ، آن وجود مقدسی که باعث شد موجودات از ظلمات عدم به عالم نور ظهور چشم گشایند و به لباس آفرینش

مزین گردند.

منقبت بیست و چهارم

((تبشیر اهل السماء بعضهم فعضا كما فی رسول الله و الائمه))

در آن هنگام که حضرت زهرا سلام الله علیها از جانب خدیجه علیها سلام ولادت یافت، فرشتگان میلاد او را به یکدیگر بشارت می دادند و تهنیت می گفتند، چنانکه در تولد پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار نیز ملائکة مقدم مبارکشان را به یکدیگر مژده می دادند، و باید این چنین باشد، زیرا فاطمه علیها سلام یکی از اسباب آفرینش و علت العلل بوده است، و فرشتگان نیز همانند سایر موجودات در سایه خلقت او و از یمن وجودش آفریده شده اند.

منقبت بیست و پنجم

((فی وجوب حبها کحب بعلها و بینها اجرا للرسالة الخاتمه))

حب فاطمه علیها سلام همانند حب همسر و فرزندان معصومش (که اجر رسالت خاتم الانبیاء است) بر همگان واجب است حتی به رسول خدا (ص).

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: خدای تعالی مرا به دوستی این چهار نفر فرمان داده است: علی (ع)، فاطمه (ع)، حسن (ع) و حسین (ع).

البته وجوب دوستی و محبت آنان نه به انی جهت است که آن چهار نفر داماد و دختر و فرزندان پیامبرند بلکه رسول خدا نیز همانند سایر بندگان مؤمن، باید معتقد و معترف به مقام ولایت فاطمه علیها سلام بوده و به این امر شهادت دهد.

منقبت بیست و ششم

((اشتراکها مع اییها و بعلها و بنیها فی درجة الوسيلة فی الجنة))

اشتراک زهرا سلام الله علیها و همردیف و همدرجه بودن اوست، با پدر و همسر و فرزندان در قبه الوسيلة یا درجة الوسيلة بهشت، آنجا که پایتخت (عظمت) حضرت حق تبارک و تعالی است و جز پنج تن علیهم السلام از انبیاء و مرسلین و صالحین و فرشتگان مقرب کسی را به آن مقام والا راه نیست.

منقبت بیست و هفتم

((اشتراکها مع اییها و بعلها و بنیها یوم القیامة فی قبه تحت العرش))

اشتراک فاطمه علیها سلام با پدر و همسر و فرزندان در قبه ای از نور که زیر عرش بر پا می شود و جز پنج تن علیهم السلام کسی را به آن رتبه والا راه نیست، و این مقام غیر از ((درجه الوسیه)) است که قبلا بیان شد.

منقبت بیست و هشتم

((فی الدخول الی الجنة قبل الناس مع اییها و بعلها و بنیها و هی قبل الجميع))

ورود پنج تن علیهم السلام به بهشت قبل از همه ، درحالی که فاطمه علیهاسلام در پیشاپیش پدر و همسر و فرزندان ، نخستین کسی است که وارد بهشت می شود.

منقبت بیست و نهم

((فی انها من الکلمات التي تلقیها آدم بها ابراهیم ربه))

فاطمه علیهاسلام یکی از کلماتی است که حضرت آدم (ع) فراگرفت ، و حضرت ابراهیم نیز با همان کلمات امتحان شد، یعنی با کلمات : محمد، علی ، فاطمه ، حسن ، و حسین علیهم السلام .

منقبت سی ام

((دخولها فی ایة المباهلة بین ابناثنا و انفسنا))

فاطمه علیهاسلام یکی از افرادی است که آیه مباحله درشان آنها نازل شده است و آن وجود مقدس ، بین چهار معصوم قرار گرفته است یعنی انفسنا محمد(ص) و علی (ع) و ابناثنا حسن (ع) و حسین (ع) ((

منقبت سی و یکم

((وحدتها مع رسول الله و علی و بنیه فی حکم الحب و البعض والولاء و العدا و فی حکم السلم و الحرب و فی السب والاذی))
سنی و شیعه و این موضوع متفق القول و هم عقیده هستند: احکامی که در اسلام در مورد محبت و یا عاوت ، صلح و یا جنگ ، دشنام دادن و اذیت کردن نسبت به پیامبر اکرم (ص) جاری است ، عینا نسبت به زهرا اسلام الله علیها نیز معتبر و واجب الاجر است ، یعنی اگر کسی نسبت به رسول خدا(ص) دشمنی ورزد و یا آن حضرت را بیازارد، و یا دشنام دهد چنان که مجازاتش حد زدن بر او و یا کشتن او، و یا موجب کفر اوست ، عینا در این موارد حضرت زهرا (ع) با پیامبر اکرم (ص) یکسان و برابر است .

منقبت سی و دوم

((فی کفویتها مع علی فی الملکات و النفسانیات ن ولو لم یخلق علی لم یکن لها کفو من آدم و من دونه))

همتا بودن فاطمه علیهاسلام با علی علیه السلام در صفات و ارزشهای معنوی .

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: اگر فاطمه (ع) آفریده نمی شد، هرگز برای علی (ع) همتائی وجود نداشت ، همچنین اگر علی (ع) خلق نمی شد، فاطمه را در جهان نظیر و مانندی نبود، سپس برای روشن شدن مطلب ، رفع این اشتباه احتمالی که مبدا تصور شود مقصود پیامبر اکرم (ص) این بوده است : دیگران که خواستار همسری با فاطمه (ع) شدند، کفو و هم شان او نبودند، رسول خدا (ص) تصریح می فرماید، نه تنها فاطمه (ع) را در زمان حاضر جز علی (ع) نظیر و مانندی نیست ، بلکه از آدم و اولاد آدم (یعنی انبیاء (جز پیامبر اسلام)) اوصیاء، اولیاء، صدیقون ، علماء و حکماء) هرگز کسی همتای زهرا(ع) نیست ، و تنها علی (ع) است که کفو و همانند اوست ، علی (ع) که چون فاطمه (ع) بی نظیر است ، و بشری در ملکات فاضله و مقامات عالیه برابر او نیست و این دو وجود مقدس در این منقبت بطور یکسان شریکند.

اگر بجز این فرمایش از جانب پیامبر اکرم (ص) تصریحی در این مورد در دسترس ما نبود (با اینکه وجود دارد) همین حدیث شریف برای اثبات برتری حضرت صدیقه زهرا(ع) بر جمیع انبیاء (جز پدر بزرگوارش)، کافی بود.

منقبت سی و سوم

((کفر من ابغض فاطمه کابیهها و بعلمها))

حکماء و دانشمندان چنین فتوی داده اند که هر کس پیامبر اکرم (ص) و یا علی (ع) را دشمن بدارد کافر است، فاطمه علیها سلام نیز در این مورد با پدر و همسرش شریک است و مشمول این حکم می شود، آیا چگونه ممکن است بشری صاحب مقاوم ولایت نباشد، و دشمنی با او موجب کفر گردد؟

منقبت سی و چهارم

((فی الامر بالتوسل الیها کابیهها و بعلمها و بنیها فی الحوائج و عند کل مسئله و الامر بحبها و الصلوة علیها و زیارتها))

چنانکه پیامبر اکرم (ص) و امیر المومنین (ع) و فرزندان معصوم او ملجا و مرجع توسل جمیع انبیاء بوده اند، بشر از آدم تا خاتم مامور به توسل به حضرت صدیقه زهرا علیها سلام بوده است.

از همان وقتی که آدم علیه السلام آفریده شد، و برای استجاب دعا و رفع مشکلاتش توسل به پنج تن علیهم السلام و شفیع قرار دادن آنها در پیشگاه پروردگار بی همتا توسط جبرئیل به او آموخته شد تکلیف بنی آدم روشن گردید.

انسان که در جهانی پر از شدائد و مشکلات قدم می نهد، دنیائی که دائما در آغوش امواج بلا و گرداب حوادث عظیمه است، رحمت بی کران الهی ایجاب می کند که دست آویزهای محکم و عروه الوثقای ناگستنی در اختیار این بشر سرگردان قرار دهد تا در مسیر ناهموار زندگانش، امید گاهی خداپسند، و پناهگاهی دور از گزند داشته باشد و با توسل و تمسک و چنگ زدن به ریسمان رحمت و اسعه الهی، فرزندان آدم نیز همانند حضرت آدم (ع) به ساحل نجات دست یابند.

اکنون با قلبی سرشار از خلوص، و امیدوار (همانگونه که خداوند یکتا به پیامبرانش راه نجات را نشان داده است و به آنها طریق دعای خداپسند را آموخته است) ما نیز به درگاه ((الله)) روی نیاز می آوریم، و وجود مقدس آبرومند زهرا(ع) را شفیع و راه گشا و واسطه فیض خدائی قرار می دهیم و عرضه می داریم: یا فاطمه اغیثینی، یا فاطمه اغیثینی ...

چنان که به صلوات بر پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار(ع) و زیارت آنان به عنوان یک فرمان الهی و امر اسلامی دستور داده است، عینا به صلوات بر فاطمه علیها سلام و زیارتش تصریح و تاکید گردیده است.

منقبت سی و پنجم

((دخولها فی فضل سورة هل اتی ، مع بعلمها و بنیها))

فاطمه زهرا سلام الله علیها همسان با امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام در فضیلت سوره ((هل اتی)) شریک و سهیم است.

منقبت سی و ششم

((عرفانها رسل الیها عند ولادتها و التسلیم علیها باسمائها))

فاطمه علیها سلام در هنگام ولادتش حورالعین و بانوان عالیمقامی را که از جانب خدای متعال به نزد آن حضرت ارسال شده بودند که کاملا می شناخت، و قبل از سلام و احوالپرسی با ذکر نام، یک یک آنان را مخاطب قرار داد:

((یا ساره السلام علیک، یا مریم السلام علیک ...))

از این مطلب معلوم می شود که ملاقات و آشنائی زهرا(ع) با آنان بی سابقه نبوده ، و آن وجود مقدس قبلا عوالمی را طی کرده است که در مسیر ملکوتی خویش آن فرستادگان آسمانی را دیده و شناخته است ، و باید اینچنین باشد، زیرا مقام شامخ ولایت ایجاب می کند که هر ولی الله (یا ولیه الله) شیعیان خود را (با آگاهی خدادادش) یک یک بشناسد.

منقبت سی و هفتم

((اطلاع الله علی الارض و اختیاریها علی نساء العالمین کاطلاعه علی الارض و اختیار ابیها و بعلمها و ولدها الائمة))
پیامبر اکرم (ص) با کمال صراحت می فرماید: خدای تبارک و تعالی یک بار بر زمین نظر افکند و از اولین و آخرین مرا برگزید، و دفعه دوم علی (ع) را، و در سومین نظر، اولاد معصوم او را، و در چهارمین بار زهرا(ع) را از میان جمیع زنان عالم و از اولین و آخرین انتخاب فرمود.
پس همانگونه که پیامبر اکرم (ص) مصطفی است، و چنان که علی (ع) مرتضی است، و همان سان که حسن (ع) و حسین (ع) برگزیده و مختارند، زهرا سلام الله علیها (همتای آنان) مصطفی، مرتضی، مختاره برگزیده خداوند تبارک و تعالی است.

منقبت سی و هشتم

((کونها شفیعۀ کبری یوم القیامۀ لشیعتها و محیبا کابیها و بعلمها و بنیها))
بزرگترین مقام شفاعت را در روز قیامت حضرت صدیقه سلام الله علیها همسان با پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) حائز می باشد، بلکه می توان گفت آن حضرت را در این رتبه و مقام امتیازاتی است مخصوص به خود و بی نظیر.
بزرگداشت تشریف فرمائی او به محشر و پیشگاه عرش الهی به نحوی است که تمام توجهات بسوی آن وجود مقدس معطوف خواهد شد، و امام سلام الله علیه در این باره می فرماید: مقام شامخ حضرت صدیقه زهرا(ع) در روز قیامت چنان است که حتی از نظر یک نفر هم پنهان نمی ماند.

منقبت سی و نهم :

((یعرف الله قدرها کما یعرف قدر ابیها و بعلمها و بنیها یوم القیامۀ))
در روز قیامت از نور بر پا می شود که پیامبر اکرم (ص) بر آن جلوس می نماید، در حالی که جبرئیل و انبیاء و اولیاء گرد آمده اند خداوند تبارک و تعالی مقام و منزلت زهرا سلام الله علیها و پدر و همسر و فرزندان معصومش را به اهل محشر معرفی می فرماید، و هنگام ورود فاطمه علیها السلام به صحنه محشر از جانب حضرت حق تبارک و تعالی ندا می شود:
((یا اهل المحشر غصوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه))
ای اهل محشر نگاهتان را فرو افکنید، تا فاطمه (ع) عبور نماید....

منقبت چهلم :

((فی افضلیتها علی الملائکة والجن والانس کابیها و بعلمها و بنیها))
چنانکه برتری رسول اکرم (ص) بر انبیا و مرسلین و ملائکه، با تفحص و تحقیق در روایات معتبر، ثابت شده است، به همان طریق

افضلیت زهرا سلام الله علیها نیز بر جمیع مخلوقات از انس و جن و ملک، منصوص و مسلم است.

این چهل منقبت فاطمه علیها السلام، خلاصه پانزده موضوع این کتاب است، که با آیات قرآن، و روایات معتبر مربوطه و با ذکر اسناد بسیار مدارک اطمینان بخش، آنها را قبلا به طور بیان کرده بودیم.

اگر بخواهیم با قلبی حقیقت جو، منصفانه قضاوت نمائیم، یقینا در می یابیم، که این چهل منقبت از شئون مخصوص صاحبان ولایت، و لازم و ملزوم یکدیگرند، مناقبی که مبنای آنها آیات انکار ناپذیر کلام الله، و گفتار معصومین دل آگاه است. بشری که خداوند یکتا او را به اقتضای حکمتش از ابتداء خلقت جهان تا برچیده شدن بساط آن، در کنار سفره رحمت خویش نشانده، و او را در مراحل مختلف و مواقف بسیار سیر داده است، منزلت والای این بانوی بانوان و خاتون دو جهان، در عالم اظله اش، در عالم میثاقش، در عالم خلقتش، در عالم علوی و سفلی اش، در عالم رحم مادرش، در ولادت و روز قیامت و محشرش، در ورود به جنتش، همه و همه، حاکی از مقام اعلای ((ولیه الله)) اوست.

هرگز معقول نیست که موجودی دارای مقام ولایت کبری نباشد، ولی علت آفرینش بوده، و اعتقاد به قدر و مرتبه خداداد او از شرایط ایمان بشمار آید و وجود مقدسش با پیامبر اکرم (ص) در مناقب چهل گانه مذکور بطور همسان شریک و سهیم باشد. اما قسمت دوم مناقب زهرا سلام الله علیها، احادیثی است که مربوط و مخصوص است به خود آن حضرت، درباره مکارم الاخلاقش، زهدش، عبادتش، ایثارش، پرورش فرزندانش شوهرداریش، نگاهداری از پدرش، و کمالات و فضایل بی شمار دیگرش، که در کتب شیعه و سنی مسطور است، که در اینجا مورد بحث و بررسی ما نیست.

خداوند تعالی بحق محمد و آل محمد (ص) ما را در سایه ولایت حضرت صدیقه زهرا علیها السلام محشور نماید، و دستمان را از دامان ولای این خاتون دو جهان کوتاه نفرماید، و از مؤمنین به رسول اکرم (ع) و اولاد معصومش قرار دهد، خدا پدر شما را نیز پیامرزد، و انشاء الله عزیزتان بدارد، که شما باب این بحث را گشودید.

الحمد لله رب العالمین

آئینه ایزد نما حضرت فاطمه زهرا (س)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور: آئینه ایزد نما حضرت فاطمه زهرا (س)/محمد رضا ربانی.

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: حضرت فاطمه زهرا (س)

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على جماله و جلاله و الصلوه و السلام على محمد و آله. به استحضار عموم اهل ایمان و محبان اهل بیت عصمت و معادن حکمت می رساند کتاب حاضر تحت عنوان (آئینه ایزد نما فاطمه زهرا سلام الله علیها) که به منظور توسل و بذل عنایت حضرت فاطمه زهرا مرآت تام اسماء و صفات خدای یکتا مرقوم شده است، بحمد الله مشمول لطف و عنایت آن حضرت واقع و حاجت

مورد نظر برآورده گردید . امید آنکه خداوند متعال به حق محمد و آل ، حاجات مشروعه جمیع حاجتمندان را با توسل به آن مظهر جمال و جلال ذات ذوالجلال روا و مرضای عموم مسلمین و مؤمنین و محبین این خاندان جلیل را عاجلا شفا و سعادت دنیا و آخرت ما را در پناه آن ملیکه ملک و و ملکوت تاملین و تضمین بفرماید و ما را در حشر اکبر مشمول شفاعت آن ولیه الله شفیعیه محشر آن ولیه الله شفیعیه محشر فاطمه زهراى اطهر دختر والاگهر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم قرار دهد و سایه دخت حضرت ختمی مرتبت را در نظامین و نشاتین دنیا و آخرت بر سر قاطبه اهل اسلام و ایمان بالاخص ملت ایران مستدام بدارد .

آنچه لازم به تذکر است این است که این کتاب در عین اینکه در مقام معرفی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشد ، متضمن بیان حقایق و لطائف و اشارات و اسرار بسیاری نیز است که مطلوب عشاق حقایق است .

آنکس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته ها هست بسی محرم اسرار کجاست

انتظار می رود از خوانندگان محترم که با دقت نظر و توجه تام به نکات آن عنایت فرمایند و سراسر این رساله را مورد مطالعه قرار دهند . ناگفته نماند نظر به اینکه حالت کسالت و بیماری این نگارنده اجازه بیشتری برای دقت در تصحیح اغلاط چاپی آن را به اینجانب نداده است ، لذا تشکر و التماس دعا از خواننده مکرم تقاضا می نماید که از تصحیح آن دریغ نفرمایند ، امید است عندالله ماءجور باشند .

واسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

تهران - الاحقر محمدرضا الربانی

سر آغاز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی من کان نبینا و آدم بین الماء و الطین محمد اشرف الاولین و الاخرین و خاتم السفراء و المرسلین و علی آله الطاهرین و عترته المعصومین سیما علی الجوهره القدسیه فی تعین الانسیه صورته نفس الکیه جواد العالم العقلیه بضعه الحقیقه النبویه مطلع الانوار العلویه عین عیون الاسرار الفاطمیه المنجیه محییها عن النار ثمره شجره الیقین سیده نساء العالمین المعروفه بالقدر المجهوله بالقبر قره عین الرسول الزهرا البتول علیها الصلوه والسلام :

جوهر القدس من الكنز الخفی

بدت فاء بدت عالیات الاحرف

وقد تجلی من سماء العظمه

من عالم الاسماء اسمی کلمه

بل هی ام الکلمات الحکمه

فی غیب ذاتها نکات مبهمه

ام ائمه العقول الغریب

ام ابیها و هو علتة العلل

روح النبى فى عظیم المنزلته

و فى الكفاء کفو من لا کفوله

تمثلت رقيقته الوجود
 لطيفه جلت عن الشهود
 تطورت في افضل الاطوار
 نتيجه الادوار والاكوار
 تصورت حقيقه الكمال
 بصوره بديعته الجمال
 فانها الحوراء في النزول
 و في الصعود محور العقول
 فانها قطب رحى الوجود
 في قوسى النزول و الصعود
 و ليس في محيط تلكه الدائره
 مدارها الاعظم الا الطاهره
 مصونه عن كل رسم و سمه
 مرموزه في الصحف المكرمه
 صديقه لا مثلها صديقه
 تفرغ بالصدق عن الحقيقته
 بدا بذالك الوجود الزهرا
 سر ظهور الحق في المظاهر
 هي البتول الطهر و العذراء
 كمريم الطهر و لا سواء
 فانها سيده النساء
 و مريم الكبرى بلاخفاء
 في افق المجد هي الزهراء
 للشمس من زهرتها الضياء
 بل هي نور عالم الانوار
 و مطلع الشمس و الاقمار
 رضيعه الوحى من الجليل
 حليفه محكم التنزيل
 مفطومه من زلل الهواء
 معصومه عن و صمه الخطاء
 معربه بالستر و الحياء
 عن غيب ذات بارى الاشياء
 راضيه بكل ما قضى القضاء

بما يضيق عنه واسع الفضاء
 زكیه من وصمه القيود
 فهی غنيه عن الحدود
 يا قبله الارواح و العقول
 و كعبه الشهود والوصول
 يادره العصمه والولايه
 من صدف الحكمة و العنايه
 تهنيته سيدالرسول بها
 لك الهنايا سيد الوجود
 في نشأت الغيب و الشهود
 بمن تعالى شهاءنها عن مثل
 كيف و لا تكرر في التجلي
 لك الهنايا سيد البريه
 با عظم المواهب السنيه
 اتاك طاووس رياض القدس
 بنفحه من نفحات الانس
 من جنه الصفات و الاسماء
 جلت عن المديح و الثناء

این اشعار در ربار که به برخی از آن اقتصار ورزیدیم ناظم آن نابغته الدهر فیلسوف الزمن و فقیه الامه مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسین اصفحانی قدس سره السبحانی مشتهر بعلامه کمپانی است که این بزرگوار از اساتید مرحوم آیتین علمین آقای خوئی و آقای میلانی اعلی الله مقامها به شمار می رود .

این علم ربانی را تالیفات و تصنیفات بسیاری است که از جمله حاشیه ای بر کفایه الاصول مرحوم آیت الله الکبری آخوند ملا محمد کاظم خراسانی رحمه الله علیه و نیز کتاب تحفه الحکیم که منظومه ایست در حکمت متعالیه و رسائل دیگر که درود بر روح پرفتوحش باد .

اشراق اول

اشراق اول : در بیان اینکه وجود مقدس حضرت فاطمه زهرا ص مختار و برگزیده پروردگار از میان قاطبه بانوان جهان است مقدمه

شکی نیست که خدای حکیم را در نظام وجود اعم از نظام تکوین و نظام تشریح مختارات و منتخبات و برگزیده هائی است که همه بر طبق حکمت و مصلحت و مبانی نفس الامریه است و همه بر ملاک فضیلت و شرافت است و رعایت انتخاب اشرف فالاشرف و افضل فالافضل در تعین و تحقق آنها گردیده است و این قانون حکیمانه در تمام نظام وجود و ایجاد و در کل نظام تکوین و تشریح جاری است و نظام اتقن کیانی از نظام احسن اسمائی ربانی سرچشمه گرفته است .

فالکل من نظامه الکیانی

ینشاء من نظامه الربانی

مختارات و منتخبات الهی در نظام احسن اقتن و در میان مخلوقات اعم از مبدعات و منشاءت و مخترعات چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریح بسیار و بیرون از حد و شمار است و برای رعایت اختصار به برخی از آن مختارات اشاره می شود .

مختار و برگزیده پروردگار از میان اسماء خود ، اسم ((علی)) است

مختار و برگزیده پروردگار از میان صفات خود ، صفت رحمت است

مختار و برگزیده پروردگار از میان عقول ، عقل اول است

مختار و برگزیده پروردگار از میان نفوس ، نفس کلیه الهیه است

مختار و برگزیده پروردگار از میان ملائک (مهمین) است

مختار و برگزیده پروردگار از میان ممالک هستی ، کشور بهشت است

مختار و برگزیده پروردگار از میان اشربه بهشتی ، شراب تسنیم است

مختار و برگزیده پروردگار از میان انهار بهشتی ، نهر کوثر است

مختار و برگزیده پروردگار از میان احجار ، حجرالاسود است

مختار و برگزیده پروردگار از میان بیوت سماوی ، بیت المعمور است

مختار و برگزیده پروردگار از میان بیوت ارضی ، کعبه معظمه است

مختار و برگزیده پروردگار از میان مراکب سماوی ، براق است

مختار و برگزیده پروردگار از میان کواکب ، شمس است

مختار و برگزیده پروردگار از میان صور ، صورت انسانیه است

مختار و برگزیده پروردگار از میان اعضاء انسانی ، قلب است

مختار و برگزیده پروردگار از میان ارادات ، نیت است

مختار و برگزیده پروردگار از میان خلقها (خلق عظیم) است

مختار و برگزیده پروردگار از میان اعداد ، تسعه و تسعین است

مختار و برگزیده پروردگار از میان طرق و سبل ، صراط مستقیم است مختار و برگزیده پروردگار از میان اعمال ، فرائض است

مختار و برگزیده پروردگار از میان احوال ، مقام رضا است

مختار و برگزیده پروردگار از میان ادیان ، دین اسلام است

مختار و برگزیده پروردگار از میان ارکان ، دین نماز است

مختار و برگزیده پروردگار از میان نوامیس ، شریعت محمدیه است

مختار و برگزیده پروردگار از میان فضائل ، ایمان است

مختار و برگزیده پروردگار از میان معارف معرفه الله است

مختار و برگزیده پروردگار از میان اصول اعتقادیه ، اصل توحید است

مختار و برگزیده پروردگار از میان اثنبه ، صلوات است

مختار و برگزیده پروردگار از میان اذکار (لا اله الا الله) است

مختار و برگزیده پروردگار از میان کتب آسمانی ، قرآن است

مختار و برگزیده پروردگار از میان سور قرآنیه ، سوره یاسین است

مختار و برگزیده پروردگار از میان قصار المفصل ، سوره توحید است

مختار و برگزیده پروردگار از میان آیات قرآنیه آیه الکرسی است مختار و برگزیده پروردگار از میان شهر رمضان است

مختار و برگزیده پروردگار از میان ایام اسبوع ، یوم الجمععه است

مختار و برگزیده پروردگار از میان لیالی ، ليله القدر است

مختار و برگزیده پروردگار از میان اوقات ، وقت سحر است

مختار و برگزیده پروردگار از میان قرون ، قرن نبی الختمی (ص) است

مختار و برگزیده پروردگار از میان اعصار ، عصر ظهور المهدی (عج) است

مختار و برگزیده پروردگار از میان انبیاء ، حضرت محمد (ص) خاتم الانبیاء است

مختار و برگزیده پروردگار از میان خلفا و اوصیاء انبیاء و مرسلین ، خلفاء و اوصیاء حضرت خاتم النبیین است که عدد آنها دوازده

نفر و اول ایشان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و آخر ایشان ولی عصر بقیه الله حضرت مهدی حجه بن الحسن العسگری

صلوات علیهم است . الذی بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض والسماء

مختار و برگزیده پروردگار از میان نساء و بانوان جهان ، ملکه ملک و ملکوت ام الائمه دختر والا گهر پیغمبر خاتم (ص) حضرت

فاطمه زهراء سلام الله علیها سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین است .

در عرصه دو گیتی از آشکار و پنهان

زیباترین بدیعی کآمد ز فیض سبحان

زیباترین اشیاء فرخترین اعیان

از هر چه هست پیدا وز هر چه هست پنهان

از مرغها هزار است وز فصلها بهار است

از عضوهاست دیده وز عرقهاست شریان

از طیبهاست عنبر وز زیبهاست افسر

وز نهرهاست کوثر وز نوعهاست انسان

از سنگها دل دوست وز عیشها غم اوست

وز تیغهاست ابر و وز دشنه هاست مژگان

از عقلهاست اول وز نفسهاست قدسی

وز نغمه هاست قرآن وز خلقهاست احسان

از پیکهاست جبریل وز مژده هاست بعثت

از اصلهاست توحید وز فضلهاست ایمان

از شهرها مدینه وز انبیاء محمد(ص)

وز شاخه هاست طوبی وز باغهاست رضوان

از اولیاست حیدر مثلش نژاد مادر

باشد کلام ناطق یا روح و جان قرآن

از بانوان علم زهراست برگزیده

زان سیده نساء است اندر جهان امکان
 او منبع فضائل او مجمع محاسن
 او مخزن فیوضات مجلای ذات یزدان
 او مادر ائمه او کوثر محمد (ص)
 اعطائی الهی آمد به نص قرآن
 (ربانی) ارشفیع زهرا بود به محضر
 این از عنایت اوست با جمله محبان

یا فاطمه الزهرا یا بنت محمد (ص) یا قره عین الرسول یا سیدتنا و مولاتنا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی جاجاتنا یا وجیه عندالله اشفعی لنا عندالله .

اشراق دوم

اشراق دوم: بیان نسب ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

بس در رفعت شادن و مقام والای نسبی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها ، که دخت اول شخص عالم امکان است و اثر روحانی و جسمانی حضرت خاتم انبیاء و سرور اصفیاء همان اثر صادر نخستین و اولین جلوه رب العالمین . فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر کسی است که در نظام وجود از غیب و شهود بالادست او در مرتبه و مقام کسی نیست ، مگر ذات واجب الوجود . او دختر شخصی است که اشرف الاولین والاخرین و رحمه للعالمین و خاتم الانبیاء و المرسلین است : بتصریح نص قرآن لقله تعالی (و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین)

آیه ۱۰۷ سوره انبیاء و نیز (و لکن رسول الله و خاتم النبیین)

از آیه ۴۰ سوره احزاب : بزرگان از اکابر و اعظام عرفای شامخین در تعریف خاتم گفته اند (الخاتم من ختم المراتب باسرها و بلغ نهایته الکمال)

زین سبب خاتم شده است او که بچود

مثل او نی بود و نی خواهند بود

حق مر او را برگزید از این و آن

رحمه للعالمینش کرد از آن

مظهر عشق حق و محبوب حق

برده از کروبیان جمله سبق

براهین عقلیه و نقلیه این واقعیت را ثابت نموده که سکه تعین ام التعین ختمی جمعی کمالی منحصر بنام آن حضرت زده شده و خدای حکیم آن بزرگوار را بر تبه خاتمیت سرافراز و او را از میان کل ماسوا برگزیده و مقام شامخ خاتمیت را به آن حضرت عطا و مرحمت نموده است :

هر ماده ای که قابل این گوهر گرنامه نیست آیا نمی بینی که خدای جهان آفرین که بر کلک او بیکران آفرین از بسیاری از جماد اندکی را نبات و از بسیاری از نبات اندکی را حیوان و از بسیاری از حیوان اندکی را انسان نمود ؟ یعنی نباتی که در طریق وجود خود حیوان است و حیوانی که در صراط وجود خود انسان است و از بسیاری اناس اندکی را عاقل و از بسیاری عقلاء اندکی را مسلم و از بسیاری مسلمین اندکی را مومن و از مؤمنین اندکی را عابد و از عابدین اندکی را زاهد و از زاهدین اندکی را عالم و از

عالمین اندکی را فقیه و از فقها اندکی را حکیم و از حکما اندکی را عارف و از عرفاء اندکی را ولی و از اولیاء اندکی را عارف و از عرفاء اندکی را اولوالعزم و از اولوالعزم یکی را خاتم آفرید پس در نظام کل اشرف مخلوقات و افضل مصنوعات حضرت خاتم النبیین و سرور اصفیاء محمد مصطفی علیه و آله آلاف التحیه و الثناء است که فاتح است در قوس نزول و خاتم است در قوس صعود :

ای کائنات را بوجود تو افتخار
ای بیش ز آفرینش و کم ز آفریدگار
(تو فاتح وجود و تو هم خاتم وجود
ختم کمال در تو نموده است کردگار)
(عالم ز فیض هستی تو پدیدار آمده
پس کائنات را بوجود تو افتخار)

ما ضمن رساله (جلوه ربانی در اثبات خاتمیت) علاوه بر آیات قرآنی و اخبار و احادیث و خطب صادره از مقام عصمت و معادن حکمت نیز از طریق برهان: ده برهان و دلیل عقلی بر اثبات خاتمیت نبی اکرم و رسول خاتم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اقامه نموده ایم که فهرست آن براهین به قرار ذیل است:

برهان اول از طریق لزوم مظهر جامع
برهان دوم از طریق لزوم انتهای سیر صعودی
برهان سوم از طریق لزوم تکمیل فیض الهی
برهان چهارم از طریق تطابق نظامین
برهان پنجم از طریق اسفار اربعه
برهان ششم از طریق قاعده امکان اشرف
برهان هفتم از طریق قاعده امکان احسن
برهان هشتم از طرق برهان لزوم قانون تام و اتم آسمانی
برهان نهم از طریق برهان لزوم رابط بین خالق و مخلوق

برهان دهم از طریق قاعده وجوب لطف بطریق اولی، چه خاتم مکمل دائر نبوت و سفارت الهیه است:

بیان این براهین دهگانه مشروحا در کتاب جلوه ربانی در اثبات خاتمیت مندرج است کتاب نامبرده که با خط مولف است عینا عکس برداری و در ایران و خارجه منتشر شده است و چند نسخه از آن نزد مولف موجود است که در صورت مراجعه به طالبان آن اهداء می گردد:

لمولفه

هزار بینه دارم که در نظام وجود
کسی به مرتبه ختم انبیا نرسد
ز صد هزار پیمبر که در جهان آمد
کسی به منزلت و فضل مصطفی نرسد
به حسن معنی و صورت مثال او نبود
تو را در این سخن انکار کار ما نرسد

محمد (ص) است که او را ستود ذات و دود
 ز حق ثنا به کسی جز به یار ما نرسد
 خدا و جمله ملائکک ثنای او گویند
 دعای ما به سما جز که با ثنا نرسد
 شفیع جمله خلائق به روز محضر اوست
 کسی به رتبه احمد (ص) ز ما سوا نرسد
 چه اوست مظهر جامع که خاتمیت را
 جز او به لیاقت ز ما سوا نرسد
 مراسم دست به دامان این چنین یاری
 که از ازل و ابد کس به یار ما نرسد

این حدیث شریف از خود حضرت ختمی مرتبت منقول است که فرموده ما خلق الله خلقا افضل منی و در حدیث معتبر دیگر آمده که حضرت ولی الله اعظم علی علیه السلام از پیغمبر خاتم صل الله علیه و آله و سلم پرسید یا رسول الله فانت افضل او جبریل حضرت در جواب فرمود یا علی ان الله فضل انبیاء المرسلین علی ملائکته المقربین و فضلنی علی جمیع النبیین و المرسلین و الفضل بعدی لک یا علی و الائمه من بعدک این حدیث نورانی را علامه محقق ملامحسن فیض کاشانی از شیخ صدوق رضوان الله علیهما در کتاب علم الیقین خود نقل نموده است .

مادر حضرت فاطمه زهرا ع

هویت بانوی عظمی علیا مکرمه خدیجه کبری مادر حضرت زهرا (ع)

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مادرش یگانه بانوی عظیمه الشان و المرتبه جناب علیا مکرمه مجلله خدیجه کبری علیها التحیه و الثناء است

این مخدره محترمه معظمه سلام الله علیها اول زنی است که حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با او ازدواج نموده است و ولادتش در سنه شصت و هشت قبل الهجره بوده این بانوی معظمه دارای مقام سیادت و ریاست و حشمت و دارای مال و ثروت بسیار بوده است دارای مقام عفت اخلاق حمیده بوده و اوصاف جمیله را واجد بوده و بس در مقام سخاتوت و فداکاریش که تمام اموال و ثروت خود را به رایگان برای اعلاء کلمه توحید و ترویج اسلام مطلقا در اختیار تام شوهرش پیغمبر عالی مقام گذاشت . شرافت و عظمت شئون حضرت خدیجه کبری نسبا و حسبا و ایمانا و اخلاقا در تاریخ اسلام از ناحیه مورخین ثبت و ضبط است بطوریکه ما را بی نیاز از بیان آن می نماید . جناب خدیجه کبری علیها سلام اول کسی است در میان بانوان که به خاتم پیغمبران ایمان آورد و دعوت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علی آلاف التحیه و الثناء را پذیرفت و مشرفه به دین مبین اسلام گردید . حضرت علیا مکرمه خدیجه کبری علیها التحیه و الثناء از بانوان برگزیده خداس است همین بس در مقامش که هرگاه جبرئیل امین فرشته وحی الهی بر خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی (ص) نازل می گردید ، سلام خدا بر حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها پیامش بود .

جبرئیل هر وقت شرفیاب محضر انور پیغمبر اکرم (ص) می شد عرض می کرد خدا می فرماید سلام مرا به جناب خدیجه برسانید و بآن بانوی عظمی بگوئید ما برای او در بهشت قصری مجلل و زیبا مطابق شاءن او مهیا و آماده نموده ایم : و نیز در کتاب بحار مجلسی (ره) نقل شده ان جبرئیل علیه السلام اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال : اقرء خدیجه من ربها السلام فقال رسول الله صلی الله علیه و آله : یا خدیجه هذا جبرئیل یقرئک من ربک السلام قالت خدیجه : الله السلام و منه السلام و الیه السلام .

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها شوهرش وجود مقدس قطب ارائک توحید، سلطان العارفین و رئیس الموحدین و امیرالمومنین و امام المتقین ولی الله اعظم حضرت علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیه است

حضرت علی مرتضی علیه السلام دارای مقام ولایت کلیه مطلقه است و تمام شئون ولایت و علامات و امتیازات امامت را واجد است

حضرت علی مرتضی علیه السلام دارای نفس کلیه الهیه است همان نفسی که مورد خطاب است در آیه شریفه پایان سوره فجر (یا ایته النفس المطمئنه ارجعنی الی ربک راضیه مرضیه فادخلنی فی عبادی و ادخلی جنتی: آیه ۳۰ سوره الفجر).

حضرت علی مرتضی علیه السلام اعلم الناس است، احکم الناس است، اقی الناس است، احلم الناس است، اشجع الناس است اسخی الناس است، اعبد الناس است:

حضرت علی مرتضی علیه السلام در تمام شئون ولایت کلیه مطلقه با حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) شریک است الا اینکه نبوت ختمیه مختص رسول الله صلی الله علیه و آله است چنانکه در حدیث شریف منزلت، تصریح به این واقعیت شده است: قال رسول الله (ص) مخاطبا لعلی المرتضی (ع) (انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لان نبی بعدی) این حدیث مورد اتفاق عامه و خاصه است حضرت ختمی مرتبت خطاب به حضرت امیر اهل ایمان، علی مرتضی فرموده تو از من در تمام شئون بمنزله هارونی از موسی، مگر اینکه نبوت به من ختم شده است و بعد از من پیغمبری نیست:

جمله (و لا نبی بعدی) از لسان پیغمبر اکرم (ص) علاوه بر اینکه سند محکمی است بر خاتمیت آن حضرت، نیز مثبت ولایت کلیه مطلقه حضرت علی مرتضی (ع) می باشد. چون موسی و هارون سلام الله علیهما در تمام شئون کمالیه با هم مشارکت داشته اند و همین معنی برای خاتم انبیاء محمد مصطفی و علی مرتضی صلوات الله علیهما در جمیع شئون ولایت کلیه مطلقه ثابت است و استثناء نشده مگر نبوت که اختصاص به حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارد.

لمولفه

(لا نبی بعدی) از فخر بشر

خود دلیل خاتمیت در اثر

(انت منی گفت تا دانی عمل (ع)

بعد او باشد خلیف را ولی

گفت تعریضی او در این سند

عین تصریح است بر اهل خرد

اعلام مقام ولایت کلیه مطلقه علویه تصریحا در این آیه مبارکه است لقوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون) آیه ۵۵ سوره مائده.

این آیه مبارکه به اتفاق مفسرین عامه و خاصه در شأن علی علیه السلام نازل شده است، چه آن حضرت بوده که در حال رکوع زکوه و صدقه داده است.

ولی در آیه مذکوره به معنای متصرف مطلق و صاحب اختیار و حاکم مطلق است نه به معنای دوست چه اگر به معنای دوست

گرفته شود اساسا معنی غلط است. علاوه با شمول کلی و سربانی خطاب (کم) در آیه مرقومه که جمیع خلق را در بردارد،

لازم آید که بنابراین معنی العیاذ بالله خدا و رسول خدا و امیرالمومنین علی (ع) دوست فاسقین و فاجرین و کافرین و منافقین و مشرکین هم باشند و حال آنکه آنها بری و بیزارند از اینها، تا چه رسد که دوست این گروه فاسد باشند. پس عقل صحیح، این معنی را باطل و غلط می داند و مخالف در محکمه عقل و وجدان محکوم است و باید به حکم برهان، تسلیم آن معنایی بشود که

ما اشاره نمودیم . یعنی متصرف مطلق و صاحب اختیار مطلق در کل عالم امکان ، نه در گوشه جهان و جزئی از آن و این معنای ولایت تکوینیه و ولایت کلیه مطلقه است (فانهم) ممکن است کسی بگوید ولایت ولی بمعنای تصرف درست و مرد تصدیق اما کلیه و مطلقه را از کجا استنباط و استفاده نمائیم ، در جواب می گوئیم آنرا هم از خود همین آیه مبارکه ، مگر انما ولیکم الله این ولایت مطلقه و کلیه نیست ، البته این ولایت کلی است اگر چنانچه انکار نمائی العیاذ بالله ولایت و تصرف خدا را در عالم محدود کرده و خدا را نشناخته ای و عقل تو را محکوم می کند . عقل و برهان می گوید تصرف خدا کلی و نامحدود است نه جزئی و مقید . آیا می توانی بگویی خدا نسبت به آسمان ولایت دارد و العیاذ بالله ولایت در زمین ندارد و یا در عوالم عالیه ولایت و تصرف و حکومت دارد ، اما در عوالم سافله دیگر این ولایت و تصرف را ندارد !

پس به حکم عقل و برهان می بایست قبول کنی که خدای قادر متعال ، متصرف مطلق و صاحب اختیار مطلق و حاکم مطلق در نظام کل است و دارای ولایت کلیه مطلقه ذاتیه اصلیه است و همین معنی در ولایت ، برای رسول خدا حضرت حتمی مرتبت محمد (ص) و برای حضرت علی مرتضی (ع) که آیه مبارکه مذکوره در شءن آن حضرت نازل گردیده است ، ثابت و محقق و مبرهن است ، به حکم اینکه معطوف در حکم معطوف علیه است اما فرق و تفاوت ولایت کلیه الهیه حضرت احدیت ، با ولایت کلیه مطلقه حضرت ختمی مرتبت و دوازده نفر خلفاء و اوصیای آنحضرت که همه مصداق اولوالامر و همه واجد مقام ولایت کلیه مطلقه می باشند این است که ولایت خدا ذاتی و اصلی است و ولایت ایشان ضللی است و آنان مظهر ولی مطلق هستند و به عبارت دیگر ولایت کلیه مطلقه ایشان یعنی رسول الله و خلفای آن حضرت که اول آنها حضرت علی مرتضی و آخر آنها حضرت بقیه الله مهدی ولی عصر (عج) به اذن الله است که از این اذن مراد اذن تکونی است خذ و اغتتم .

مولف را نسبت به معنای ولایت و شئون ولایت ضمن رسائلی که در اثبات ولایت و امامت دوازده نفر خلفاء و اوصیاء حضرت ختمی مرتبت (ص) نگاشته است ، بیان تفصیلی است و بایست به آن رسائل مراجعه شود . در این مقام فقط خواستیم شوهر عالی مقام فاطمه زهرا (س) را که حضرت علی مرتضی صاحب مقام ولایت کلیه مطلقه است معرفی نمائیم و نظر به بیان شئون ولایتی علی علیه السلام نداشتیم . زیرا هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد و اما بس در مقام عظمت و رفعت شءن ولایتی علی علیه السلام نداشتیم . زیرا هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد و اما بس در مقام عظمت و رفعت شءن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ، که اگر خدای علی اعلی وجود مرتضی را خلق نمی کرد ، برای این بانوی بی همتا ، کفوی در صفحه جهان هستی نبود تا روز قیامت .

چنانچه در روایت معتبر تصریح به این حقیقت شده است :

قال الله عزوجل لو لم اخلق علیا لما كان لفاطمه كفو علی وجه الارض آدم و من دونه
(ولنعم ما قیل)

حق چو ندید همسرش در همه ممکنات از آن

واجب و لازم آمدش خلقت حیدر آورد

علی مرتضی علیه السلام مظهر اسماء حسنی و مجلای صفات الوهی است . علی مرتضی مثل اعلای الهی است . خدای یکتا مثل نارد ، اما مثل اعلا دارد و له المثل الاعلی پیغمبر اکرم خطاب به علی مرتضی فرمود : (وانت المثل الاعلی) : یعنی علی جان مصداق مثل اعلای کبریائی فی الواقع تو هستی .

و لنعم ما قال الاستادنا العارف (الهی قمشه ای) ، رضوان الله تعالی علیه :

چو شمع آفرینش را بر فروخت

به آدم علم الاسماء بیاموخت

میان شاهدان بزم شاهی
 که مستند از می وحی الهی
 محمد (ص) را نخست افکند مستی
 ز جام عشق صهبای الستی
 پس آنکه او چو سرمستان پر شور
 به اشراقی جهان را کرد پر نور
 چو قرآن دفتری از عشق بگشاد
 به دانش عالمی را کرد دلشاد
 بر آن دفتر که شهر علم غیب است
 در دانش ((علی)) بی هیچ ریب است
 امیر اهل ایمان سر سبحان
 وزیر مصطفی سلطان امکان
 قوای عقل کلی را سپهدار
 نظام آسمانی را نگهدار
 شه آزادگان مقصود عالم
 بت کروبیان زاوآلاد آدم
 جمالش رونق بتها شکسته
 جلالش بر ملائک راه بسته
 گر آن ماه از جهان خلق کم بود
 جهانی در شبستان عدم بود
 نبود آن خواجه گر این کارگه را
 نبود بنده ای زبینه شه را
 به عالم خواست ذات لایزالی
 نماید ز آئینه امکان مثالی
 علی گردید تمثال جمالش
 وز آن آئینه پیدا شد مثالش
 ز (لله المثل) بشناس وی را
 منزله دان ز مثل آن شمس وفی را
 امام اهل ایمان مرتضی را
 شناسد هر که بشناسد خدا را
 بر او اشراق گردد نور یزدان
 چو بر ختم رسولان فیض سبحان

اشراق سوم: بیان ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

قبل از اینکه محور ولادت ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و چگونگی آن مطابق اخبار و احادیث صادره از مقام عصمت در این قسمت بپردازیم لازم است بدواً به منشاء تکون آن حضرت اشارت بنمائیم:

روی عن الصادقین صلوات الله علیهما: و كان مبدء حمل خدیجه علیها السلام عنها بها ان النبی صلی الله علیه و آله لما عرج به الی السماء اكل من ثمار الجنة فحولها الله تعالی ما فی ظهره فلما هبط الی الارض واقع خدیجه فحملت بفاطمه علیها السلام ففاطمه حوراء انسیه و كلما النبی (ص) الی رائحه الجنة كان یشمها فیجد منها رائحه الجنة الحدیث .

وایضا: عن عایشه: قال رسو الله صلی الله علیه و آله لما اسرى بی الی السماء ادخلت الجنة فوقع علی شجره من اشجار الجنة لم ار فی الجنة احسن منها و لا ابيض منها ورقا و لا اطیب ثمره فتناولت ثمره من اثمارها فاكلتها: فصارت نطفه فی صلبی فلما هبطت الی الارض وقعت خدیجه فحملت بفاطمه رضی الله عنها فاذا اننا اشتقت الی ریح الجنة شممت ریح فاطمه:

(از کتاب الدر المنثور ج ۵ ص ۲۱۸ سوره اسری)

مضمون این دو روایت معتبر با هم یکی است و مثبت آن است که تکون نطفه در طلب حضرت ختمی مرتبت از ثمره اشجار جنت منشاءت گرفته و پس از معراج آن بزرگوار و هبوطش بزمین با مواقع با حضرت خدیجه علیها السلام، موجب حمل آن بانوی مکرمه به وجود فاطمه زهرا (س) دختر والا گهر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم گردیده است و به همین جهت بوده است که آن حضرت بوی بهشت را از دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها استشمام می نموده است و او را انسیه حورا نامیده است.

انسیه حورا سبب اصل اقامت

اصلی که بیالید بدو نخل امامت

نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت

گنجینه عرفان گهر بحر کرامت

در باغ نبی طوبی افرخته قامت

در ساحت بستان ولی سر و لب جو

بیان کیفیت تولید حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

از مفضل بن عمر روایت شده است که گفته از حضرت کاشف حقایق امام صادق علیه السلام سوال کردم چگونه بوده ولادت حضرت فاطمه علیها السلام: امام صادق صلوات الله علیه فرمود چون خدیجه اختیار مزاجت با حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله نموده، زنان مکه از عداوتی که با آن حضرت داشتند از خدیجه هجرت نموده و دور او را وا گذاشتند بطوریکه بر او سلام نمی کردند و نمی گذاشتند زنی نزد او برود. پس خدیجه را بدین سبب وحشت گرفت:

فلما حملت بفاطمه علیها السلام صارت تحدثها فی بطنها و تصبرها و کانت خدیجه تکتم ذالک عن رسول الله (ص) فدخل یوما و سمع خدیجه تحدث فاطمه فقال لها یا خدیجه من یحدثک: قالت الجنین الذی فی بطنی یحدثنی و یونسنی فقال لها هذا جبرئیل یشرنی انھا انثی و انھا النسمة الطاهره المیمونه و ان الله تبارک و تعالی سيجعل نسلی منها و سيجعل من نسلها ائمة فی الامته یجعلهم خلفاء فی ارضه بعد انقضاء وحیه .

چون حضرت خدیجه (ع) بوجود حضرت فاطمه (ع) حامله شد، فاطمه (س) در شکم با او سخن می گفت و مونس او بود و او را امر بصبر می فرمود خدیجه (س) این حالت را از حضرت ختمی مرتبت کتمان نموده و پنهان می داشت، پس روزی حضرت پیغمبر اکرم (ص) داخل خانه شد و شنید که خدیجه (س) سخن می گوید. فرمود: خدیجه شما با کسی صحبت می کنی و با که

سخن میگوئی؟ خدیجه (س) عرض کرد با فرزندی که در بطن من است. او با من سخن می گوید و مونس من می باشد. حضرت فرمود به خدیجه اینک جبرئیل است و به من بشارت می دهد که این فرزند دختر است و اوست نسل طاهر با میمنت و برکت، و ذات باری تعالی نسل مرا از او بوجود خواهد آورد و از نسل او امامان و پیشوایان دین در امت من پدید آیند و بعد از انقضای وحی تشریحی خداوند ایشان را حجه خود در ارض عالم امکان قرار می دهد (و زمین را هیچگاه از وجود آنان خالی نمی گذارد).

باری دارد که پیوسته خدیجه (ع) در این حالت بود تا آنکه هنگام ولادت حضرت فاطمه سلام الله علیها نزدیک گردید و در خود احساس موقع زائیدن نمود. بدین جهت بسوی زنان قریش و نساء بنی هاشم قاصدی فرستاد که نزد او حاضر شوند. ایشان در جواب او پیام فرستادند نظر به اینکه گفته ما را نپذیرفتی و بر خلاف میل ما با محمد یتیم ابوطالب که فقیر و فاقد مال و ثروت است تزویج نموده زن او گردیدی، بدین سبب ما به خانه تو نمی آئیم و متوجه امور تو نمی شویم.

دارد که چون خدیجه پیغام ایشان را شنید بسیار غمگین و اندوهناک گردید:

فینا هی کذالک اذ دخل علیها اربع نسوه طوال کانهن من نساء بنی هاشم ففزعن منهن فقاتل لهن احداهن لا تحزنی یا خدیجه فانارسل ربک الیک و نحن اخواتک: انا ساره و هذه آسیه بنت مزاحم و هی رفیقتک فی الجنته و هذه مریم بنت عمران و هذه صفراء او صفورا بنت شعیب بعثنا الله تعالی الیک لنلی من امرک ماتلی النساء من النساء: حضرت خدیجه علیها السلام در این حالت ناگاه دید چهار زن بلند بالا نزد او حاضر شده و گفتند ما رسولان پروردگار تو هستیم و بسوی تو آمده ایم ای خدیجه و خود را معرفی نمودند اولی گفت منم ساره زوجه ابراهیم خلیل: و این (دومی) آسیه دختر مزاحم است که رفیق تو خواهد بود در بهشت و این (سومی) مریم دختر عمران است و این (چهارمی) صفورا دختر شعیب است حقتعالی ما را فرستاده است که در وقت زادن نزد تو باشیم و تو را بر این حالت معاونت نمائیم:

فجلست واحده عن یمینها والاخری عن یسارها والثالثه من بین یدیها والرابعه من خلفها فوضعت خدیجه فاطمه علیها السلام طاهره مطهره فلما سقطت الی الارض اشرق منها النور حتی دخل بیوتات مکتبه و لم یبق فی شرق الارض و لا غربها موضع الا اشرق فیہ ذالک النور:

پس آنگاه یکی از بانوان در جانب راست خدیجه نشست و دیگری در جانب چپ و سومی در پیش روی او و چهارمی در پشت سرش قرار گرفتند.

پس حضرت فاطمه سلام الله علیها پاک و پاکیزه به دنیا آمد و چون متولد گردید و تجلی کرد در زمین نور او ساطع گردید بطوریکه خانه های مکه را روشن گرداید و اشراق و تجلی نور او شرق و غرب جهان و سراسر عالم را فرا گرفت و موضعی نماند مگر آنکه از آن نور روشن شد.

دارد که ده نفر از حورالعین به آن خانه در آمدند و هر یک ابریقی و طشتی از بهشت در دست داشتند و ابریقها مملو بود از آب کوثر. پس آن زنی که در پیش روی خدیجه بود فاطمه را برداشت و به آب کوثر شستشو داد و جامه سفیدی بیرون آورد که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر بود و آنگاه حضرت فاطمه را در یک جامه از آن پیچید و جامه دیگر را مقنعه او گردانید پس او را به سخن در آورد:

فنظقت فاطمه علیها السلام بشهاده (ان لا اله الا الله) و ان ابی رسول الله (ص) سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ان ولدی سید الاسباط). سپس بر هر یک از آن بانوان سلام کرد و هر یک را بنام ایشان خواند. پس آن بانوان اظهار شادی کردند و حوریان بهشتی خندان شدند و اهل بهشت را بشار دادند به ولادت حضرت فاطمه علیها السلام سیده نساء اهل جنت و سیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین و در آسمان نوری درخشید که پیشتر از آن ملائک و فرشتگان چنان نوری مشاهده نکرده بودند. فلذالک سمیت

الزهراء علیها السلام :

پس آن بانوان مقدسه بخدیجه مکرمه خطاب نموده گفتند بگير اين دختر والا گهر را که طاهره و مطهره و زکیه و با برکت است ذات اقدس حقتعالی و مبدء اعلی برکت داده او را و نسل او را پس خدیجه علیها السلام در کمال خوشحالی و شادی سینه خود را در دهان او گذاشت : و دارد که حضرت فاطمه سلام الله علیها در هر روزی آنقدر نمود می کرد که اطفال دیگر در یک ماه نمو می کنند و در هر ماهی آنقدر نمو می کرد که اطفال دیگر در ظرف یکسال : صلوات و مورد خدا بر حضرت فاطمه زهرا (س) و بر پدر حضرت فاطمه زهرا (س) و بر شوهر حضرت فاطمه زهرا (س) و بر فرزندان حضرت فاطمه زهرا (س) ازلا و ابداء و سرمداء .
ولدت حضرت الفاطمة الزهراء سلام الله عليهما في جمادى الاخره يوم العشرين منها بعد مبعث رسول الله صلى الله عليه و آله بخمس سنين :

تاریخ معتبر ولادت با سعادت و با برکت ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه لاهوتی صفات ، دختر ولا گهر و کوثر اعطائی الهی به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله را در بیستم جمادی الاخر سنه پنجم بعد از بعث پیامبر (ص) ضبط کرده است .
مرحوم علامه ربانی الشیخ مهدی المازندرانی نیکو سروده است : (از کوکب الدری)

يا حبذا من ليلته الميلاذ

الليلته العشرين من جمادى

ميلاذ بنت المصطفى الرسول (ص)

صديقه طاهره بتول

سيده انسيه حوراء

فاطمه زكيه زهراء

يا ليله سربها محمد (ص)

اذ ولدت بنت النبي احمد(ص)

ميلاذ هاد سر قلوب البشر

لانها شفيعه في المحشر

وقرت العيون من ابناها

كذاك قرت عين من والاها

خديجه بمكه مليكه

كانت على العريش والاريكه

حقت لها لو فخرت مدى الزمن

بينتها ام الحسين و الحسن (ع)

نور الاله قد ضحى و اشوق

غصن النبي قد علا و اوراق

و اشرفت مكه بالانوار

و طيبه كذاك بالازهار

بكل الافاق ضيائها ضحى

انار اطباق السموات العلى

و نورها قد کان قنديل الضياء
 معلقا فی ساق عرش الکبرياء
 الحق حکيم ربانی حکيم صفای اصفهانی در نعمت ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها عالی سروده است :

ای گوهر یکدانه بریز از خم لاهوت
 در ساغر بلور صفا سوده یاقوت
 مرغ ملکوتی است زجاجی که دهد قوت
 قوت جبروتی است که در خطه ناسوت
 نوشم می مدح گهر نه یم فرتوت
 صدیقه کبری صدف یازده لولو
 مرآت خدا عالمه نکته توحید
 کش خیمه عصمت زده بر عرصه تجرید
 آن جلوه که بالذات برون است ز تحدید
 مولود محمد (ص) که بدان نادره تایید
 ذات احدی کرده پدید این سه موالید
 زین چار زن حامل و آن هفت تن شو
 بلای مکان فوق زمان ذات موجد
 کز نقص زمانی و مکانی است مجرد
 فرزندی جفت ولی طاق موید
 طاق حرم عصمت او قصر مشید
 آن شافعه کان رائحه کز خلد مخلد
 جویند و نیابند بجز خاک در او
 انسیه حورا سبب اصل اقامت
 اصلی که بیالید بدو نخل امامت
 نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت
 گنجینه عرفان گهر بحر کرامت
 در باغ نبی طوبی افراخته قامت
 در ساحت بستان ولی سر و لب جو
 سر سند کل اثر صادر اول
 نه عقل در یک اثر پاک معطل
 نفس فلک پیر در این مرحله مختل
 برتر بودش پایه ز موهوم و مخیل
 بالاتر از این چاره خشيجان بهی بل
 صد مرحله والاتر از این گنبد نه تو

هرگ نشنیدیم خدا را بودی ام
 ای ام الوهیه وی در تو خرد گم
 باز آی که ما مردم افروخته انجم
 بر دیده نشانیمت بر دیده مردم
 دل بی تو به جان آمد بنمای تبسم
 تا بشکفد از خاک گل و خندد خیر و
 اوصاف خدا در تو هویدا است کما هی
 علم تو محیط است بمعلوم الهی
 ذات متناهی صفت نامتناهی
 سر تا قدمت آئینه طلعت شاهی
 خورشید گهی تافت بمه گاه بماهی
 با گرد سمند تو نیاراست تکاپو
 خورشید چو رویت به سما و به سمک نیست
 چون روی تو پیدا است که خورشید فلک نیست
 از عشق تو در سینه عشاق تو شک نیست
 شور لب شیرین تو در کان نمک نیست
 ای زاده انسان که بخوبیت ملک نیست
 از عشق تو بر پاست بکونین هیاهو
 من با تو بتوحید دلی یکدله دارم
 از عشق تو بر گردن جان سلسله دارم
 من قطره که از بحر فزون حوصله دارم
 از بهر عنایات تو چشم صله دارم
 من عشق تو را پیشرو قافله دارم
 تا بار گشایم به فنای حرم هو
 ای پای تو پهلو زده خورشید سما را
 بر فرق من خسته بسایان کف پا را
 ای دست خدا دست صفا گیر خدا را
 از دیده بیننده مینداز (صفا) را
 ای آنکه بود از مدد دست تو ما را
 آرام تن و قوت دل و قوت بازو
 ای ذات خدا را رخ نیکوی تو مرآت
 فانی به تو فعل و اثر و وصف در آن ذات
 نفی من درویش بود پیش تو اثبات

بر درگه حق ای تو شهنشاہ خرابات
 حاجات مرا ای تو بر آرندہ حاجات
 بسرای کہ از درد بود حشمت دارو
 در هر صفتی اعظم اسماء الہی
 اندر فلک قدرت نبود چو تو ماہی
 عالم ہمگی بندہ شرمندہ تو شاہی
 محتاج از در الطاف نگاہی
 نہ غیر تو حصنی و ملاذی و پناہی
 یا فاطمہ الزہرا انا بک نشکو

اشراق چہارم

اشراق چہارم : بیان اسماء و القاب و کنیہ حضرت فاطمہ زہرا سلام الله علیہا

ابن بابویہ بسند معتبر از یونس بہ ظبیان روایت کردہ است کہ حضرت صادق کاشف حقایق علیہ الصلوہ و السلام فرمودہ کہ حضرت فاطمہ سلام الله علیہا را نہ اسم است نزد خدای عزوجل الفاطمہ و الصدیقہ و المبارکہ و الطاہرہ و الزکیہ و الراضیہ و المرضیہ و المحدثہ و الزہراء). آنگاہ حضرت صادق علیہ السلام فرمود کہ آیا می دانی کہ چیست تفسیر فاطمہ (ع) یونس عرض نمود خبر بدہ مرا از معنی آن ای سید من . حضرت فرمود فطمت من الشر یعنی بریدہ شدہ است از کل بدیہا . سپس فرمود کہ اگر امیرالمؤمنین علی علیہ السلام تزویج نمی نمود او را کفوی و نظیری نبود او را بر روی زمین تا روز قیامت . نہ آدم و نہ آنها کہ بعد از او بودند (از کتاب بحار و غیرہ) این حدیث شریف نورانی برہان ساطع و دلیل قاطع است بر اینکہ حضرت امیرالمؤمنین و سید الاولیاء معلم الملک و الملکوت ولی الله اعظم علی مرتضی علیہ آلاف التحیہ و الثناء از جمیع انبیاء و رسل و اوصیاء ایشان بعد از حضرت ختمی مرتبت عقل کل خاتم الانبیاء والرسل ، مرتبہ اش افضل و اشرف و ارفع می باشد و نیز برہان ساطع و روشنی است بر فضلیت و اشرفیت و ارفعیت ملکہ ملک و ملکوت حضرت فاطمہ زہرا سلام الله علیہا بعد از پدر خاتم انبیا حضرت محمد مصطفی و بعد از شوہرش حضرت علی مرتضی صلوات الله علیہما از کل انبیاء و رسل و اوصیاء ایشان و همچنین از قاطبہ ماسوا علی الاطلاق .

ولنعم ما قیل :

حق چو ندیدہ ہمسرش در ہمہ ممکنات از آن

واجب و لازم آمدش خلقت حیدر آورد

ذات اقدس حق تعالی و مبداء اعلی از عنایتی کہ بہ حضرت فاطمہ (س) داشتہ ، اسم او را از اسم خود مشتق فرمودہ است .

چنانکہ در روایت معتبر از قول پیغمبر آمدہ کہ قال النبی

(ص) لفاطمہ شق الہ لک یا فاطمہ اسما من اسمائہ فهو الفاطر و انت فاطمہ (از بحار ج ۴۳) این حدیث شریف نورانی برہان و دلیل ساطع است کہ حضرت فاطمہ سلام الله علیہا مظهر اسماء حسنای الہی و مجلای صفات علیای ربوبی است و این حدیث دلالت بر عصمت آن ملکہ ملک و ملکوت دارد چہ در علم کلام و حکمت متعالیہ با براہیہ عقلیہ و ادلہ متقنہ محکمہ ثابت و مبرهن گردیدہ کہ خدای متعال و ذات ذی الجلال الوہی منزہ و مبری از کل عیوب و نقائص است و جامع جمیع صفات کمالیہ و نعوت جمالیہ و جلالیہ است .

بنابراین کسی که مظهر صفات و اسماء اوست می بایست به حکم عقل و برهان منزّه و میری از کل عیوب و نواقص باشد مگر نقص امکان که این از لوازم وجود ممکن الوجود است .

پس مستفاد از جمله (فطمت من الشر) در تفسیر فاطمه (ع) و اشتقاق فاطمه از اسم مبارک (فاطر) دلیل قاطع است بر اینکه حضرت فاطمه سلام الله علیها منظمه است از جمیع شرور و عیوب و نقائص و چون چنین است پس لازم است که واجد جمیع خیرات و دارای جمیع محاسن و مکارم و متصف به کل کمالات در تمام شئون بوده باشد .

و چگونه چنین نباشد و حال آنکه فاطمه (س) مظهر کل اسماء الهیه و مرآت و آئینه ذات و صفات ربوبیه است فاطمه (س) مظهر علم خداست . فاطمه (س) مظهر حلم خداست . فاطمه (س) مظهر قدرت خداست . فاطمه (س) مظهر جمال خداست . فاطمه (س) مظهر جلال خداست .

و لها جلال لیس فوق جلالها

الا جلال الله جل جلاله

و لها نوال لیس فوق نوالها

الا نوال الله عم نواله

فهم بسی رفت و نبودش طریق

عقل بسی راند و نبودش مجال

لودنت الفکره من حجبها

لا حترقت من سبحات الجلال

آری کم کسی است که بتواند به افق مقام اعلای حضرت فاطمه سلام الله علیها اکتناها معرفت حاصل نماید و کم کسی است که بتواند به مقام نورانیت حضرت فاطمه (س) را بشناسد .

زیرا در مقام معرفت آن حضرت ، عقول ذوی العقول حیاری و افهام ذوی الافهام صرعی است رفعت شائن و عظمت مرتبه شامخه این بانوی عظمی بقدری بالا است که در حیطة ادراک نیاید .

که فاطمه (س) از نظر حقیقت باطن لیل القدر است و مگر می تواند کسی ادراک لیل القدر نماید ؟ در حدیث معتبر از لسان کاشف حقایق حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام چنین نقل شده که فرموده است انا انزلناه فی الیل القدر : اللیله فاطمه و القدر (الله) فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادرک لیل القدر و انما سمیت (فاطمه) لان الخلق فطموا عن معرفتها (از بحار علامه مجلسی ج ۴۳ ص ۶۵)

ارباب عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرض علم و حکمت را محور این حدیث شریف نسبت به تشابه و مضاهات لیل القدر با وجود حضرت فاطمه سلام الله علیها توجیهاتی است .

از جمله آنکه همانطوری که معرفت اکتناهی بکنه ذات الوهی برای احدی میسر نیست ، معرفت اکتناهی بکنه ذات فاطمه لاهوتی صفات نیز برای احدی امکان پذیر نیست و همانطوری که حقیقت لیل القدر و منزلت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بر خلق مجهول است .

و همانطوری که در شائن لیل القدر در قرآن آمده فیها یفرق کل امر حکیم آیه ۴ - سوره دخان ، نیز وجود حضرت فاطمه سلام الله علیها از جهت اینکه اسوه و الگو است برای مردم پس در واقع میزان تفریق حق از باطل است .

و نیز همانطوری که لیل القدر ظرف است از برای آیات و سوقرآنی به حکم انا انزلناه فی لیل القدر آیه ۱ سوره القدر چه قرآن در لیل قدر نازل شده است همین طور وجود فاطمه سلام الله علیها وعاء و ظرف است برای آیات نورانیه وجودیه ائمه اطهار و مظاهر تامه

اسماء و صفات پروردگار که همه نسل و ذریه آن بزرگوار یعنی فاطمه سلام الله علیها می باشند . زیرا صدف وجود فاطمه زهرا ظرف وجود همه امامان و وعاء گوهرهای ائمه اطهار علیهم السلام است و اوست که ام الائمه است و هر امام خود کلام الله ناطق و هر یک آیه کبرای الهی هستند که از صقع ربوبی در ظرف لیل القدر فاطمی تجلی و ظهور نموده و به عبارت دیگر نازل شده اند . مضافا به اینکه مصحفی نورانی محتوی جمیع حقایق الهی بر حضرت فاطمه (س) نازل گردید که جمیع علوم و اسرار از ازل تا ابد در آن صحیف مبارکه منظوم است و آن مصحف همیشه مورد استفاده ائمه معصومین علیهم السلام بوده و الساعه آن صحیفه شریفه نزد حضرت ولی عصر مهدی ارواحنا له الفداء موجود است .

و از جمله تشابه لیل القدر لیل مخصوصه تجلیات خاصه الهیه با اسماء لطیفه و فیوضات و برکات و اشراقات ربانیه است و در لیل القدر است که ادعیه و حاجات بندگان در دربار الوهی باجابت می رسد ، نیز با توسل بندگان و مخلوقات با ایمان به ذیل عنایت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها که لیل القدر معنوی و ظرف تتجلی رحمت رحیمیه ربانی است و در واقع باب رحمت واسیع و مظهر الله و وجیه عندالله است و مصداق خیر من الف شهر و مصداق کوثر اعطائی الهی و منبع خیر کثیر نامتناهی الهی به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله است ، حاجات حاجتمندان بوسیله و وساطت حضرت فاطمه زهرا (س) نزد خدا روا و دردهای دردمندان شفا یابد و لیتوسل به خاندان عصمت و ولایت و زیارت آنان عارفا بحقهم شرط اساسی آن است کما قال الصادق علیه الصلوه و السلام : نحن و الله الاسماء الحسنی (التي لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا کاشف حقایق الذی انکشف له الملك و الملكوت فرمود : مائیم اسماء حسنای الهی عمل بندگان نزد خداوند سبحان مورد قبول واقع نمی شود مگر به معرفت ما . (به مقام نورانیت)

و قيل عن لسانهم صلوات الله عليهم :

ما جام جهان نماي ذاتيم

ما مظهر جمله صفاتيم

ما نسخه نامه الهيم

ما گنج طلسم کائناتيم

هم مظهر واجب الوجوديم

هم معنی جان ممکناتيم

هر چند که مجمل دو کونيم

تفصیل جمیع مجملاتيم

برتر ز مکان و در مکانيم

بیرون ز جهات و در تجهاتيم

ما هادی جمله علوميم

کشاف جمیع مشکلاتيم

بیمار و ضعیف را شفائيم

محبوس و نحیف را نجاتيم

گو مرده بیا که روح بخشيم

گو تشنه بیا که ما فراتيم

ای درد کشیده دوا جوی

از ما مگذر که ما دواتیم

مؤلف توصیه اکید می کند خوانندگان محترم را که همیشه در مقام حاجت مشروعه - هر چه باشد - از خواندن دعای توسل که در کتاب مفاتیح الجنان قمی و سایر کتب ادعیه معتبر است غفلت نمایند . زیرا اثر اجابت آن سریع و بسیار مفید و بارها برای نگارنده به تجربه رسیده است و این دعای نورانی سریع الاجابه از توسل به حضرت ختمی مرتبت پیغمبر رحمت شروع و به دوازدهمین نیر برج امامت و ولایت حضرت خاتم الاوصیاء ولی عصر ختم می گردد و توسل به حضرت فاطمه سلام الله علیها در آن دعلا مندرج است .

باین عبارت یا فاطمه الزهرا یا بنت محمد یا قره عین الرسول یا سیدتنا و مولانا انان توجهنا و استشفعنا و توسلنا یک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیه عندالله اشفعی لنا عندالله .

صدیقه کبری گهر درج رسالت

ام النجبا واسطه العقد جلالت

بر چرخ الوهیت خورشید عدالت

اسم الله اعظم شرر دیو ضلالت

یک مظهر لاعوتی در یازده حالت

یک حجت یزدانی با یازده برهان

نورش ازلی بود ز انوار الهی

در جلوه گری بود به آثار الهی

گردید عیان از رخس اسرار الهی

دو دیده او دیده بیدار الهی

در باغ هدی شاخه پربار الهی

شاخی که بیاراید از او میوه عرفان

ای مظهر حق آینه با یازده مظهر

ای پیکر نورانی وی روح مظهر

ای دختر پیغمبر وی همسر حیدر

ای چهره زیبای تو آرایش محشر

ای فاطمه ای آئینه حضرت داور

ای هیکل توحید و ای آیت سبحان

باری حضرت فاطمه سلام الله علیها را نامهای دیگری است مانند صدیقه و مبارکه و محدثه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و زهراء که تسمیه آن حضرت به این اسماء شریفه همه من جانب الله سبحانه و تعالی و به تعیین خداوند متعال است ، کما صرح فی الروایه المذكوره قوله علیه السلام : لفاطمه تسعه اسماء عند الله عزوجل الحدیث .

و اما اسماء و القاب کثیره و بسیار برای آن بزرگوار است که بعضی منوص و برخی غیر منوص است و ز آن جمله است برخی از القاب شریفه ای که در نعت حضرت فاطمه زهرا سلام الله در قالب نظم ریخته و سروده شده و الحق عالی است و آن اشعار در ربار از این قرار است

القاب بنت المصطفی کثیره

نظمت منها نبذه یسیره
 نفسی فداها و فدا اییها
 و بعلمها الولی مع بنیها
 سیده انسیه حوراء
 نوریه حانبه عذراء
 کریمه رحیمه شهیده
 عقیقه قانعه رشیده
 شریفه حبیبه محترمه
 صابره سلیمه مکرمه
 صفیه عالمه علیمه
 معصومه مغصوبه مظلومه
 میمونه منظوره محتشمه
 جمیله جلیله معظمه
 حامله البلوی بغیر شکوی
 حلیفه العباده و التقوی
 حبیبه الله و بنت الصفوه
 رکن الدی و آیه النبوه
 شفیعه العصاه ام الخیر
 تفاحه الجنه و المطهره
 سیده النساء بنت المصطفی
 صفوه ربها و موطن الهدی
 قره عین المصطفی و بضعه
 مهجه قلبه کذا بقیه
 فهیمه عقيله حکیمه
 مهجه قلبه کذا بقیه
 فهیمه عقيله حکیمه
 محزونہ مکروبہ حکیمه
 عابده زاهده قوامه
 با کیه صابره صوامه
 عطوفه روفه حنانه
 البره الشفیقه الانانه
 والده السبطين دوحه النبی
 نور سماوی و زوجه الوصی

بدر تمام غره غراء
روح ابیها دره بیضاء
واسطه قلابه الوجود
دره بحر الشرف و الجود
ولیه الله و سر الله
امینه الوحی و عین الله
مکینه فی عالم اسماء
جمال الاباء شرف الابناء
دره بحر العلم و الكمال
جوهره العزه و الجلال
قطب ریح المخاخر السنیه
مجموعه الماثر العلیه
مشکاه نور الله و الزجاجه
کعبه الامال لاهل الحاجه
لیله قدر لیله مبارکه
ابنه من صلت به الملائکه
قرار قلب امها المعظمه
عالیته المحل سر العظمه
مکسوره الضلع رضیض الصدر
مغصوبته الحق خفی القبر
هذه الابیات النورانیه من الجنه العاصمه .

قال المحقق الربانی ملا محمد باقر صاحب الخصائص الفاطمیة :

سبحانک اللهم یا فاطر السماوات العلی و فالق الحب و النوی انت الذی فطرت اسما من اسمک و اشتققته من نورک فوهبت اسمک بنورک حتی یکون هو المظهر لظهورک فجعلت ذالک الاسم جرثومه لجمله اسمائک و ذالک النور ارومه لسیده امائک و نادیت فی الملاء الاعلی : انا الفاطر و هی فاطمه و بنورها ظهرت الاشیاء من الفاتحه الی الخاتمه فاسمها اسمک و نورها نورک و ظهورها ظهورک و لا اله غیرک و کل کمال ظلك و کل وجود ظل وجودک فلما فطرت فطمتها عن الکردورات البشریة و اختصصتها بالخصائص الفاطمیة مفظومه عن الرعونات العنصریة و نزهتها عن جمیع النقائص مجموعہ من الخصائل المرضیة بحیث عجزت العقول عن ادراکها و الناس فطموا عن کنه معرفتها فدعا الاملاک فی الافلاک بالنوریة السماویة و بفاطمه المنصوره ام السبطين و اکبر حجج الله ع لی الخافقین ریحانه سدره المنتهی و کلمه التقوی و العروه الوثقی و سر الله ارضی و السعیده العظمی و المریم الکبری و الصلوه الوسطی و الانسیه الحوراء الی بمعرفتها دارت القرون الاولی : و کیف احصى ثناها و ان فضائلها لا تحصى و فواضلها لا تقصى : البتول العذراء و الحره البیضاء ام ایها و سیده شیعتها و بنیها ملکته الانبیاء الصدیقه فاطمه الزهراء سلام الله علیها و علی ابیها و بعلمها و بنیها .

برای حضرت فاطمه علیها السلام کنیه های متعدده ای است و از آن جمله است ام الفضائل ، ام العلوم ، ام الكتاب ، الم خیره و ام

الاسماء زیرا آن حضرت مظهر اسماء حسنی الهی است .

در هر صفتی مظهر اسماء الهی

اندر فلک قدرت نبود چو تو ماهی

و از القاب و کنبه های آن حضرت است ام الحسن ، ام الحسین ، ام المحسن ، ام الثمه و ام اییها چه آن حضرت مقوم و مربی جهت مقام روحانیت حضرت ختمی مرتبت است و بیان تشریح این مطلب مهم محتاج به تحقیق نیر عرشی است و مولف این تحقیق را ضمن همین رساله نموده است .

اشراق پنجم

اشراق پنجم : در بیان تحقیق نیر عرشی محور ام اییها

در صدور این کلام معجز نظام از لسان مبارک حضرت خیر الانام پیغمبر عالی مقام و تعبیر آن بزرگوار درباره دختر والا گهرش ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها به (ام اییها) جای هیچ شک و تردید نیست . مخصوصا که از ناحیه عامه و خاصه این گفته روایت شده است . ولی فهم این نکته مهم در وسع ادراک همه کس نیست ، مگر برای راسخون فی الحکمه والعرفان

خواهی گفت چگونه می شود دختری مادر پدر باشد ؟

مسلم است که این گفته پیغمبر اکرم درباره دخترش (ام اییها) محض اظهار و ابراز محبت نبوده تا از گفته های عرفیه تعبیر شود و نیز از باب عطوفت و مهربانی به دخترش این تعبیر از آن حضرت سزاوار نیست که بگوید مادرم و نمی شود گفت که پیغمبر (ص) در مقام احترام با تعبیر به این کلام درباره دخترش چنین فرمایشی نموده است ، زیرا هر چند بسیار مورد احترام پدر باشد مادر پدر یا به منزله مادر نخواهد گردید .

پس گفتن پیغمبر خاتم به دخترش (ام اییها) را نمی شود از این تعارفات تلقی نمود و حمل بر این احساسات عرفیه کرد و از طرفی العیاذ بالله نمی توان آنرا گزاف و مجاز توهم و تصور نمود ، زیرا ساحت مقدس حضرت ختمی مرتبت عقل کل محمد (ص) که مجسمه عصمت است و اعلی مرتبه عصمت را اقوالا و احوالا و اخلاقا و افعالا در تمام شئون واجد است ، منزله است از اینکه گزاف بگوید . بلکه شبهه ای نیست که این کلام معجز نظام در تعبیر (ام اییها) بیان حقیقت و عین واقعیت است که از لسان آن حضرت نسبت به دخترش حضرت فاطمه سلام الله علیها صادر شده است و تحقیق این حقیقت و واقعیت از نظر نگارنده این است :

(تحقیق عرشی محور بیان (ام اییها) از نظر مولف)

باید دانست همین طور که برای حق مقامی است که آنرا (احدیت) نامند و این مقام مطلق و نهان بودن صفات و اسماء الهیه و اسرار آنها و نهان بودن اسرار عالم تکوین و تکلیف است ، و بعد از آن مقام الوهیت و (احدیت) که آن مرحله کثرت اسمائیه و صفاتیه است و در این مرحله ظهور حقایق به نحور تفصیل است ، به نحوی که محرم ظهور و اظهار به جز خاصان دربار و مقربان درگاه الهی کسی نیست ، بعد از این مقام ظهور حق است به اشراق و تجلی فعلی که آنرا وجود منبسط خوانند - که عرش استواء مقام صادر اول و عقل کل و حقیقت محمدیه است - همچنین مقام ولایت کلیه مطلقه که اقرب به حق از آن چیزی نیست ، دارای سه مرتبه از ظهور است :

اول مقام غیب که جمیع شئون ولایت و خواص و برکات آن در آن مقام غیب مستکن و مستجن است و آن طور وجودی حضرت ختمی مرتبت عقل کل محمد (ص) است که رشته های منفصله از آن حضرت از حضرت علی مرتضی علیه السلام گرفته تا

حضرت حجت مهدی علیه السلام همه در غیب وجود آنجناب

موجود و محبوب از مشاهده اغیار بودند تمام اوصاف کمالیه دوازده امام علیهم السلام از علی (ع) با همه سخنان در بارش و با همه علوم و کمالاتش تا وصی دوازدهم مهدی (ع) با همه علوم و کمالاتشان بنحو اجمال و بساطت در پرده غیب نبی اکرم و رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم متحقق و مستور بود .

مقام دوم از طور ولایت بروز آن است در هویات مبارکه ائمه علیهم السلام که تفصیل همان مقام اول است چنانکه پیدا است که تفصیل علوم و بسط سخن در مراحل توحید و علوم ماوراء الطبیعه و حل مشکلات و تعلیم اخلاق فاضله ، از حضرت علی مرتضی علیه السلام که شروع شد ، مخزن آن حضرت رسول خاتم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود . لیکن در مرتبه احدیت و غیب و تعالیم و ظهورات ائمه اطهار بعد از حضرت امام علی علیه السلام از حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری و بعدا حضرت حجت مهدی ولی دهر و امام عصر صلوات الله علیهم اجمعین به همین منوال که مبسوطا همه آنان نظیر کثرت اسمائیه بطور متعدد ظاهر و شعب علوم و حکمت و فضائل و کمالات از هر یک جداگانه به عالم وجود فیضان نمود .

مقام سوم مرحله ظهور ولایت است بصورت تصرف و تجلی فعلی و تکوین باذن الله تعالی در همه کائنات که مقام صنع است و بدیهی است که به عنوان خلافت الهیه منظور است نه به عنوان استقلال و این مقام مرتبه ظهور مشیت است همچنانکه وجود منبسط مقام فعل و مرتبه مشیت است :

تا اینجا معلوم شد که مقام ولایت کلیه مطلقه به مظهریت حق دارالی شئون و مراتب ثلاثه الهیه (از احدیت و احدیت و مقام تجلی فعلی می باشد .)

و نیز معلوم شد که ولایت یک مقام اجمال دارد و یک مقام تفصیل اما مقام اجمال از طور ولایت که مظهر مرتبه (احدیت و غیب) است مخزن آن حضرت حتمی مرتبت عقل کل محمد صل الله علیه و آله است و مقام تفصیل از طور ولایت بروز آن است در هویات مبارکه ائمه اطهار علیهم السلام که تفصیل همان مقام اول است .

حال پس از این مقدمه عرفانیه می گوئیم شبهه ای نیست که منشاء بروز و ظهور تفصیلی مقام ولایت کلیه مطلقه همانا حضرت فاطمه دختر حضرت خاتم انبیاء صلوات الله و سلامه علیهما است که این بی بی عالم علت بروز ولایت از بطن اجمال به ظهور تفصیلی در مرتبه وجود ائمه اطهار گردیده است در حقیقت مقوم جهت ولایت و روحانیت پدرش خاتم انبیاء شده و جهت ولایت و روحانیت پدرش را در مقام بسط و ظهور جلوگر ساخته است .

بیان مطلب

بیان مطلب به لسان واضح تر نیز محتاج چند مقدمه دیگر است . مقدمه اول : آنکه ام که به فارسی آنرا مادر گویند به لحاظ آنست که محل تربیت ماده ولد و پروراندن تا حدی که از عالم قوه به فعلیت برسد می باشد و چون ولد از تربیت ام متولد و متکون می گردد ، از این جهت است که به مادر (ام) اطاق می شود و لذا شیر دادن و حضانت شرط امیت نمی باشد بلکه پروراندن در رحم شرط امیت است .

مقدمه دوم : مراد از (اب) در حدیث مبارک مقام ظهور تفصیلی جنبه ولایت و روحانیت حضرت حتمی مرتبت (ص) است . و شکی نیست در اینکه این نحوه و این طور از وجود حضرت رسول اکرم (ص) که مقام ظهور تفصیلی ولایت و روحانیت آن حضرت است متحقق نگردد ، مگر به وجود ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین چه آنکه در بدو دعوت حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم تا زمان رحلت آن بزرگوار بواسطه کمی وقت و کثرت ابتلائات به جنگها و محاربات و امثال آن مقدور آن حضرت نگردید که مقام ولایت کلیه و روحانیت کامله خود را به بیان ارد و احکام اسماء و صفات و آنها که مقتضیات اسمائند و اسرار مقام ولایت را کلا و طرا و تفصیلا نمایان و اظهار فرماید . ولیکن ائمه اطهار علیهم السلام به نحو مبسوط و به تفصیل این

مرتبۀ را یعنی مقام تفصیل ولایت و روحانیت حضرت ختمیه را به مقام بسط و ظهور تفصیلی جلوه دادند، چنانکه اخبار و احادیث صادره از مقام عصمت و مخازن علم و حکمت شاهد و برهان این قسمت است. مخصوصاً اخبار صادره از امامین هم‌امین حضرت باقر العلوم و حضرت صادق کاشف حقایق علیهم الصلوٰه و السلام در بیان شرح اسماء اسماء و صفات حق تعالی و رموز اسرار و دقایق توحید که در کتاب اصول کافی کلینی و توحید صدوق و احتجاج طبرسی و غیره ثبت و ضبط است و هم آثار مرویه از حضرت رضا علیه السلام در همین مقام که مقام بسط و تفصیل ظهور ولایت است و در کتب معتبره منقول است نیز شاهد قوی و برهان محکم بر اسن مطلب است که بیان نمودیم تا برسد به دوره رجعت ائمه اطهار که ظهور کامل مقام ولایت کلیه مطلقه و دولت و حکومت کلی آنها متصل می شود به افق عالم آخرت:

باش تا صبح دولتش بدمد

کاین هنوز از نسائم سحر است

(لکل اناس دولته یرقبونها

و دولتنا فی آخر الدهر یظهر

این بیت منسوب است به حضرت امام صادق علیه السلام.

مقدمه سوم: نظر به دو مقدمه قبل، هرگاه کسی بگوید که ائمه اطهار علیهم السلام وجود تفصیلی حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و اله و سلم هستند (به اعتبار جهت روحانیت) نه به لحاظ مقام جسمانیت، درست و صحیح گفته است. زیرا حقیقت ولادت ثانویه روحانیت حضرت رسول اکرم (ص) از بطن اجمال بطور تفصیلی در مرتبه ائمه اطهار علیهم السلام حاصل شده است. پس از تمهید این سه مقدمه، حال می گوئیم حضرت فاطمه سلام الله علیها (ام ابیها) یعنی مادر حضرت رسول (ص) است به شرط رعایت دو امر یکی آنکه مراد از حضرت رسول مقام روحانیت آن حضرت است و دوم آنکه مادر بودن حضرت فاطمه زهراء (ع) برای پدرش به لحاظ وجود تفصیلی روحانیت حضرت رسول (ص) که قبل از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و تولد او دارا بوده است.

پس نتیجه این شد که مراد از (ام ابیها) این است که حضرت رسول خاتم (ص) مولود روحانی تفصیلی دخترش محسوب می گردد. زیرا دخترش فاطمه (ع) مادر ائمه اطهار (ع) می باشد و ائمه علیهم السلام وجود روحانی تفصیلی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشند و به عبارت اخری: ولادت ثانویه روحانیه حضرت رسول خاتم (ص) از بطن دختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها است.

بالجمله

الفاطمه متولده جسما من ابیها و اما ابوها فهو متولد روحا و تفصیلا من بنتها (لا جسما و لا اجمالا). خذ هذا التحقیق النیر العرشى و اغتنم:

للحکیم المتاله و العارف الصمدانى میرزا محمود القمى رضوان الله تعالى علیه (المتخلص بالرضوان): فى نعت الفاطمه الزهرا سلام الله علیها

ای مهین بانوی بیت الحرم غیب قدم

سر ناموس رسول مدنی خاتم

ای تو خاتون همه کشور ملک و ملکوت

وی تو بانوی همه ملک عرب تا به عجم

ای تو آن گوهر یکتا که به یکتائی تو

مادر دهر نیاورد و نیارد به شکم
 دختر اینگونه به صلب ازلیت نایاب
 گوهر اینگونه ندارد ابدیت به رحم
 نه به پشت قدمین نقش و نه در بطن حدوث
 پس از این نقش مجرد فلقد جف قلم
 مطلع شمس جمال و افق ماه جلال
 مشرق سر وجود و ملک خلق شیم
 چادر عفتت از بافته نور خدا
 پرده عصمتت از اقمشه شهر قدم
 بطن در بطن همه لامعه نور خدا
 صلب در صلب همه بارقه علم و کرم
 جلوه در جلوه همه مظهر انوار خدا
 پرده در پرده همه سر جلال اعظم
 مام در مام همه صاحب جاه و حشمت
 باب در باب همه قبله حاجات امم
 دوده در دوده همه مظهر انوار خدا
 پشت در پشت همه معدن الطاف و نعم
 پدران تو همه یکه سواران وجود
 مادران تو همه صاحب اعزاز و حشم
 پسران تو بزرگان همه کون و مکان
 ابن در ابن همه شمس ضحی بدر ظلم
 معنی سوره قدری و ظهور طه
 بضعه حضرت یاسین و به قرآن توام
 این چنین نسخه دگر نسخه نویسی ایجاد
 نه رقم کرد و نخواهد پس از این کرد رقم
 روح از روح رسول و تنت از جوهر قدس
 در سراپای تو پا و سرا حمد مدغم
 همسرت حیدر و زان فخر کنی بر حوا
 پدرت احمد و زان فخر کنی بر آدم
 خجل از سبحة و سجاده زهدت یحیی
 بنده قدس تو عیسی و کنیزت مریم
 ای که بر خاک درت ملک و ملک سجده کنان
 پی تعظیم درت پشت کند گردون خم

بندگان تو ز آسیب قیامت آزاد
 دوستی تو جراحات گنه را مرهم
 (راه باز است ز کوی تو به سرچشمه فیض
 چون توئی کوثر و هم منبع فیض عالم)
 شمه فضل تو را ناطقه ام باشد لال
 پاره فضل تو را نطق مجرد ابکم
 چشم تا چشم خدا بین نشود می نشود
 با تو ای محرم اسرار الهی محرم
 چون تو دیدی که جهان لایق ماوای تو نیست
 کردی عجل بوفاتی طلب از باب کرم
 گرچه من تجربه کردم که حقیقت دانان
 همه در نعمت و در رنج و عذابند و الم
 بر خلاف عادت این تجربه (رضوان) می خواه
 تا که صدیقه نجات دهد از دست نقم
 قطره ای ریز ز ابر کرمت بر (رضوان)
 پیش یک قطره ز جود و کرمت عمان نم

اشراق ششم

قسمت اول

اشراق ششم: بیان اینکه وجود فاطمه زهرا س مصداق کوثر اعطائی خدا به خاتم انبیاء است

بسم الله الرحمن الرحيم

انا اعطیناک الکوثر ، فصل لربک و انحر ، ان شانتک هو الابر .

ذات اقدس حضرت احدیت جلت عظمته خطاب به حبیبش حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیته و الثناء می فرماید: ما که مالک الملک و الملکوت و صاحب العز و الجبروت هستیم به تو که مختار و برگزیده ما از کل ماسوا هستی کوثر عطا فرمودیم .

کوثر یعنی چه؟

کوثر به معنای خیر کثیر است و در این مقام که مقام تفضل و عنایت ذات الوهی است به حضرت ختمی مرتبت ، شامل است جمیع خیرات نامتناهی و تمام مواهب و فیوضات الهیه و کلیه عطایا و آلاء و نعم ربانیه را علی الاطلاق اعم از مواهب و عطایای لاهوتیه و جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه و اعم از نعم دنیوی و برزخیه و اخروی و اعم از نعم غیبیه و شهودیه و اعم از نعم ظاهریه و باطنیه و از نعم آفاقیه و انفسیه و نعم امریه و خلقیه از عرشیه و فرشیه بطوریکه هیچ خیر و نعمتی و کمالی و فضیلتی در اقلیم هستی و دار وجود از غیب و شهود نیست ، مگر اینکه همه در تحت حیطه کوثر اعطائی الهی به حبیبش خاتم النبیا و سرور اصفیاء حضرت محمد مصطفی علیه و آله آلاف التحیه و الثناء واقع و قرار گرفته است: حال با توجه به این معنی که اشاره شد نسبت به کلمه (کوثر) به

معنای خیر کثیر شبیه ای نیست که سایر معانی در تفاسیر عامه و خاصه همه از مصادیق همین خیر کثیر است نه معنای استقلالی، تا مورد اشکال برخی از مفسرین واقع شود.

و بر این اساس نه توهم اختلاف معانی کوثر لازم آید و نه مورد برای خواستن مدرک و دلیل برای معانی متعدد لازم آید و نه کوثر محتوای خود را از نظر معنای خیر کثیر بی نهایت از دست می دهد و نه معنای آن محدود می گردد، چه مصادیق کوثر به معنای خیر کثیر نامتناهی است و دلیل و برهان برای اثبات آن مصادیق، خود کوثر است که اعطاء الهی به شخص پیغمبر است و ذالک فضل الله یوتیه من یشاء) چنانکه خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید و کان فضل الله علیک عظیما ۸ آیه ۱۳ سوره نساء.

پس شکی و تردیدی در این واقعیت نیست در صورتیکه خداوند متعال از دنیا تعبیر به متاع قلیل فرموده است، مسلم و محقق و ثابت و محرز است خیر کثیر اعطائی و فضل عظیم حق تعالی بی نهایت است. پس مصادیق کوثر اعطائی به حضرت ختمی مرتبت از حیطة احصاء و شمار خارج است چون نامتناهی است.

کتاب فضل پیمبر تمام نتوان کرد

اگر مداد شود ابحر و قلم اشجار

کسی که دم زند از فضل بی نهایت او

چو مرغکی است که از بحر تر کند منقار

اینک به مصداق آیه شریفه قرآنی و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفذت کلمات الله (آیه ۲۷ سوره لقمان و قال امام الهادی علیه السلام نحن الکلمات التی لا تدرک فضائلنا و لا تستقصی (احتجاج طبرسی (ص ۲۳۳)

نگارنده اعتراف و اذعان دارد که فضائل اهل بیت عصمت و معادن حکمت که در راء آنها حضرت ختمی مرتبت است، قابل احصاء نیست و تنها می خواهیم به شمه ای از مصادیق کوثر اشاره اجمالی بنمائیم و برای نمونه به عنوان برداشت قطره ای از دریای بی کران، به ذکر تعدادی از آن مصادیق - با کمال معذرت از حضرت ختمی مرتبت - به قدر وسع ادراک خود بپردازیم. ما یدرک کله لا یتدرک کله

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

یان اجمالی و مختصر محور از مصادیق کوثر

از مصادیق کوثر و خیر کثیر نامتناهی اعطائی الهی به حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیه و الثناء آنکه در عالم احدیت مطلقه او را واجد مقام فناء مطلق در هو هویت حق قرار داد و او را متحقق به اسم (هو) گردانید و به همین جهت دعوت آن حضرت را به (قل هو الله احد) (الله الصمد) که اعلی مرتبه توحید است قرار داد از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه در عالم لاهوت و عالم اسماء و صفات و را مظهر اتم مقام الوهیت و مجلای اکمل اسم اعظم خود قرار داد. پس ظهورات جمیع اسماء الهیه و تمام صفات ربوبیه در احاطه وجود آن حضرت است از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه در عالم جبروت اعلی و عالم عقول و ملائکه مجردة قدسیه، او را صدر نشین مجلس تعقلات و رئیس عقول مجردة قرار داد. پس جمیع عقول طولیه و عرضیه همه در حیطة عقل کلی محمدی (ص) قرار گرفته است از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه در عالم ملکوت اعلی او را صدر نشین انوار اسپهبدیه و نفوس کلیه قرار داد. پس جمیع نفوس و ارواح، در حیطة نفس کلیه الهیه و روح اعظم محمدی (ص) قرار گرفته است.

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه در عالم مثال اکبر آن سرور را دارای بهترین صور بهیه قرار داده است

. پس جمیع صور مثالیه و ملکوتیه در تحت صورت مثالیه ملکوتیه آن حضرت قرار گرفته است .

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه در عالم ناسوت و نشانه طبیعت او را دارای لطیفترین اجسام مادیه و اعدل امزجه قرار داده ، پس جمیع اجسام در حیظه جسم لطیف شریف نورانی آن حضرت قرار گرفته است .
از مصادیق ککوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه در عالم هستی و اقلیم وجود از غیب و شهود ، وجود او را اشرف مافی الوجود قرار داده است .

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اطائی الهی به آن حضرت آنکه در نظام خلقت او را صادر نخستین و اولین جلوه رب العالمین قرار داد و جهان امکان را به طفیل وجود آن حضرت آفریده به حکم حدیث شریف قدسی لولاک لما خلقت الافلاک و افلاک در اینجا کنایه از عالم امکان است ، یعنی من از غایت محبتی که به تو دارم به طفیل وجود تو عالم امکان را خلق نمودم . معنای دیگر که تحقیق پدرم مرحوم آیت الله شیخ محمد کاظم مجتهد ربانی جامع علوم معقول و منقول بود این است که (اگر نه وجود تو می بود از حیث اشرفیت که واسطه فیض گردید بین واجب و ممکن ، خلقت افلاک ممکن نبود .)

(توئی شاه و همه افلاک خیلند

همه عالم تو را یکسر طفیلند)

و لعنعم ما قال العالم الربانی الشیخ محمد حسین الغروی الاصفهانی (ره) :

اشرق کالشمس بغير حاجب

من مشرق الوجود نور الواجب

او من سماء عالم الاسماء

نور المحمدیه البیضاء

لقد تجلی مبدء المبادی

من مصدر الوجود و الایجاد

من امره الماضی علی الاشیاء

او علمه الفعلی و القضائی

رقیقه المشیمه الفعلیه

او الحقیقه المحمدیه

او نفس نفس النفس الرحمانی

بصورت بدیعته المعانی

او فیضه المقدس الاطلاقی

فاض علی الانفس و الآفاق

او انه حقیقه المثانی

و عند اهل الحق حق ثانی

لا بل هو الحق فمن رآه

فقد رای الحق فما اجلاه

اذا مقتضی الفناء فی الشهود

عینیه الشاهد و المشهود

هو التجلی التام و المجلی الاتم
و مالک الحدوث سلطان القدم
ابوالعقول و النفوس و البشر
و قوه القوى و صوری الصور
و لوح الالواح مجامع الحکم
او قلم الاقلام او اعلى القلم
اصل الاصول فهو عله العلل
عقل العقول فهو اول الاول
حقيقه الحقایق الکلیه
و جوهر الجواهر العلویه
وجوده جمع جوامع الكلم
و الجوهر الفرد الذی لا ینقسم
عرش الهویه المحمديه
مقامه المحمود بالختمیه
هو العزیز و الشدید فی القوى
و الملك الذی علی العرش استوی
کل وجود هو من وجوده
فکل موجود رهین جوده
و عالم الابداع من ظهوره
و نشاته التکوین ظل نوره
بل هو روح عالم الارواح
و جاعل الارواح و الاشباح
محمد له من المحامد
ما جل عن احصاء ای حامد
کل نبی هو تحت رایه
کل ولی هو فی ولایه
و هو شفیع الكل فی القیامه
علیه تاج هذه الکرامه
فاتحه الوجود خاتم الرسل
جل عن الثناء ما شئت فقل

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه او را مظهریت مقام صمدیت خود قرار داد . پس در واقع و در حقیقت آن حضرت مظهر بسیط الحقیقه و کل الکمالات الذاتیه و الصفاتیه و الفعلیه الهیه است .
لمولفه

احمد آمد مظهر کل الکمال

احمد آمد مظهر کل الجمال

دعوت احمد به (الله الصمد)

چونکه بود او مظهر فرد صمد

زان محمد خاتم آمد در وجود

مثل او نی بود و نی خواهند بود

جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد (ص) مظهر ذات احد

از مصادیق کوثر و خیر کوثر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه وجود او را رحمت برای تمام عالمیان و نعمت برای تمام جهانیان قرار داد. کما اشار الیه نص الكتاب الالهی لقوله تعالی (و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین

آیه ۱۰۷ سوره انبیاء عالمین جمع است و شمولش سریا نیست که تمان عوالم امکانی را شامل است. چه حقیقت محمدیه مظهر رحمت واسعه الهیه است و خداوند منان فرموده است و رحمتی وسعت کلشیء آیه ۵۶ سوره اعراف.

پس به حکم این مظهریت برای رحمت واسعه الهیه و رحمتش کلی و انبساطی و محیط به جمیع عوالم است و این آیه مبارکه بهترین برهان است بر اینکه حقیقت محمدیه (ص) صادر نخستین و اولین جلوه رب العالمین است، در قوس نزول و خاتم النبیین است در قوس صعود. چه اگر چنین نباشد وجودش نسبت بمن سبق و من لاحق رحمت نخواهد بود و حال آنکه فرمود و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین

پس ثابت و مبرهن است که وجود آنحضرت رحمت برای جمیع عوالم است.

لمولفه

رحمه للعالمینش خواننده حق

رحمتش با من سبق با من لاحق

صادر اول وی است اندر نظام

جمله عالم بدو دارد قوام

مظهر رحمت شده اندر جهان

عالم و آدم طفیل او بدان

شد وجودش رحمتا للعالمین

خاتم پیغمبران و مرسلین

حق مر او را برگزید از این و آن

رحمه للعالمینش کرد از آن

این عطای کوثر ربانی است

شکر آن (صل) سپس قربانی است

جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد مظهر ذات صمد

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی پروردگار به آنحضرت آنکه مقام خاتمین در نبوت را منحصرأ به آن بزرگوار عطا فرمود کما

اشاره به نص کتاب الالهی و ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیما آیه ۴۰ سوره احزاب :

کلمه مبارک (خاتم) در این آیه شریفه هم بفتح تا وهم بکسر تا قرائت گردیده است اما خاتم بفتح تا بمعنای ما یختم به می باشد یعنی سلسله جلیله انبیاء و رسل باو ختم گردیده است و سند نبوت و رسالت و سفارت الهیه بوجود او یعنی حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) مهر گردیده شده است :

خاتم بکسر تا یعنی ختم کننده انبیاء و رسل است و نبوت و رسالت بآنحضرت سمت اختتام یافت و مهر گردید و دیگر بعد از آن بزرگوار نبی و رسولی نیست :

شکی نیست که مهر در خاتمه سند زده می شود که اعلام و علامت ختم و پایان سند است یعنی مطلب از هر جهت و هر بابت تمام و تکمیل گردیده و سند کامل است و آنچه باید نگارش یابد مرقوم گردید و این مهر علامت و نشانه اعتبار و خاتمه سند است و مسلم است بعد از ختم سند و اختتام آن و زدن مهر هر چه نوشته شود زاید و باطل و از درجه اعتبار ساقط است و به هیچوجه سندیت ندارد :

ذات احدیت جلت عظمته به حکمت بالغه خود دائره نبوت را به حضرت ختمی مرتبت عقل کل هادی سبل محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیه و الثناء ختم فرمود و سند نبوت و رسالت را تکمیل و به متهای درجه کمال صعودی رسانید و دیگر محال و غیر ممکن است که بعد از آن حضرت نبی و رسولی بفرستد زیرا تجلی حقتعالی و مبدء اعلی تکرار پذیر نیست به حکم قاعده مسلمة برهانیه لا تکرار فی التجلی چه تکرار در تجلی لازمه اش تکرار در متجلی است و متجلی خدای واحد فردانی است . که ثانی بردار نیست پس خاتم که مظهر اسم جامع است دوم بردار نیست فثبت المطلوب که وجود خاتم نبوت در نظام خلقت و کشور هستی یکی است و منحصر به فرد است و دیگر محال و ممتنع است که بعد از حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) خدای متعال موجودی به این جامعیت و کمال ایجاد نماید تا چه رسد به اینکه در نظام تشریح پس از آن حضرت ، نبی و رسولی و سفیری بسوی خلق و عباد الی یوم القیامته و المعاد بفرستد .

بنابراین ثابت و مبرهن است که خدای حکیم منحصرأ حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به رتبه خاتمیت سرافراز و خاتمیت را به آنحضرت عطا نموده است .

خاتم کسی است که جمیع کمالات به او ختم و مرتبه نهائی هر کمالی را به نحو اعلی و اتم واجد و خاتم کل کمال انسانی و جامع کل جمال و جلال ربانی و دارای خلافت مطلقه ذات سبحانی و اشرف از کل ماسوا باشد و فوق مرتبه و مقام او مرتبه ای نباشد ، مگر مرتبه احدیت محضه جلت عظمته و مصداق خاتم منحصرأ پیغمبر اسلام حضرت خیر الانام عقل کل و سید الرسل شخص محمد مصطفی علیه و آله آلاف التحیه و الثناء می باشد و بس :

لمولفه

پس محمد (ص) خاتم آمد در مقام

نیست کس ما فوق او اندر نظام

از عنایات خدای ذوالجلال

ختم گردیده به آن حضرت کمال

ز آن شرایع نسخ شد با دین او

که نباشد بهتر از آئین او

شرع او ثابت الی یوم القیام

حکمش ایضا در حلال و در حرام
 بشنو از برهان و قرآن این کلام
 شد به او ختم نبوت والسلام
 این عطای کوثر ربانی است
 شکر آن صل سپس قربانی است
 جان (ربانی) ثناگو تا ابد
 بر محمد (ص) مظهر ذات صمد

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه او را مبعوث بر کل خلایق و تمام جهانیان گردانید و آن حضرت را به عنوان سفیر اظم و رسول خاتم برای کافه ناس و جمیع اهل عالم فرستاده است کما اشار الیه نص الکتاب الالهی (تبارک الذی نزل القرآن علی عبده لیکون للعالمین نذیرا) آیه ۱ سوره فرقان و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیر او نذیرا آیه ۲۷ از سوره سبا: قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا آیه ۲۵۸ سوره اعراف و آیات دیگر این آیات مبارکات صریحا دلالت دارد بر اینکه نبوت و رسالت و سفارت حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله عمومی و کلی و مربوط به تمام عالمیان است بدون استثناء پس تصور نشود که آن حضرت مبعوث است بر قومی دون قومی و بر ملتی دون ملتی و بر امتی دون امتی، بلکه باید دانست که آن حضرت به عنوان رسالت مطلقه بر کلیه اقوام و ملل و امم مبعوث گردیده و خدای منان او را با عنوان منصب عالی نبوت ختمیه برای کل مردم جهان بلکه برای کل انس و جان فرستاده است.

لِمولِّفِه

او امین وحی و تنزیل خداست
 او سفیر حق محمد مصطفی است
 او بشیر است و نذیر عالمین
 خاتم پیغمبران و مرسلین
 او حبیب حق و هادی سبل
 مظهر اعظم بود آن عقل کل
 او شفیع خلق اندر یوم دین
 او شفیع اولین و آخرین
 دولت ذات خدای سرمدی
 ثابت و جاوید دین احمدی
 این عطای کوثر ربانی است
 شکر آن (صل) سپس قربانی است
 جان ربانی ثناگو تا ابد
 بر محمد (ص) مظهر ذات صمد

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت اعطاء مقام ولایت کلیه مطلقه است کما اشار الیه نص الکتاب الالهی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکاه و هم راکعون آیه ۵۵ سوره مائده ولی در این آیه مبارکه به معنای متصرف و صاحب اختیار و حاکم مطلق در نظام کل است و بیان آن سابقا به تفصیل بیان گردید و گفتیم این ولایت کلیه

مطلقه نسبت به خدا بالذات و بالاصالته است و نسبت به رسول الله و علی مرتضی که آیه در شأن آن حضرت نازل شده به عنوان مظهریت از ولی مطلق که ذات خداوند متعال است می باشد .

ولایت در عرف اهل معرفت و کرسی نشینان عرض علم و حکمت عبارت است از اتصال شهودی به عالم لاهوت و اطلاع بر حقایق الهیه و اسماء و صفات ربانیه و لوازم آن از اعیان ثابته و دانستن آثار و خواص عین ثابت هر ممکنی از ممکنات و هر موجودی از موجودات به نحو شهود با حق تصرف در کل عوالم و جمیع کائنات و نشئات اعم از عوالم جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه علی الاطلاق .

ولایت دارای مراتب و درجاتی است که از اعلی مرتبه آن تعبیر می شود به ولایت کلیه مطلقه شمسیه و از مراتب مادون تعبیر می شود بولایت جزئی و مقیده و قمریه و نجمیه . (ولایت کلیه مطلقه) معیت و احاطه دارد بر سایر ولایات به نحو معیت و احاطه کل بر جزء و مطلق بر مقید و اشراق معنوی دارد بر سایر ولایات .

ولایت کلیه مطلقه شمسیه ، اختصاص دارد به حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) و اوصیاء قدیسین آن حضرت و همانطوریکه در عالم حس و حاس و محسوس ، آقمار و نجوم کسب نور از شمس می نمایند ، همین طور در عالم معنی و باطن نیز اقمار و نجوم انبیاء و اوصیاء همه از شمس ولایت کلیه مطلقه استضاءه و استتاره و استشراق می نمایند .

و لعنعم ما قیل عن لسانهم علیهم السلام

اختران پرتو مشکوه دل انور ما

دل ما مظهر کل کل همگی مظهر ما

نه همین اهل زمین را همه اللهم

نه فلک در دورانند به دور سر ما

بر ما پیر خرد طفل دبیرستانیست

فلسفی مقتبسی از دل دانشور ما

چشمه خضر بود تشنه شراب ما را

آتش طور شراری بود از مجمر ما

ماه گر نور و ضیاء کسب نمود از خورشید

خور بود مکتسب از شعشه اختر ما

خسرو ملک ولایت به حقیقت مائیم

کله از فقر به تارک ز فنا افسر ما

از مصادیق کوثر و خیر کثر اعطائی الهی به آن حضرت مقام شفاعت کبری است که این مقام ارفع و اعلائی در شفاعت را ذات اقدس احدیت جلت عظمت به حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علیه و علی آله افضل التحیه و الثناء اختصاص داده و آن حضرت را شفیع الشفاء قرار داده است .

شفاعت یکی از مسائل مهمه اعتقادیه است و ایمان به آن از ضروریات دین مقدس اسلام است و این مسئله شفاعت از غوامض علوم ماوراء الطبیعه است . مولف محور این مسئله غامضه تحقیق عمیقانه از نظر قرآن و برهان و عرفان نموده و بیان آن در سایر رسائل ما مشروحا مندرج است . و باید دانست که بطور کلی آن حضرت را سه شفاعت است . اول شفاعت آن حضرت وساطت اوست تکوینا برای نظام ایجاد که واسطه فیض الهی است برای خلقت ممکنات به حکم لولا-ک لما خلقت الافلاک شفاعت دوم آن حضرت وساطت اوست تشریعا برای سعادت بشر و رهنمائی خلق را به صراط مستقیم حق در تمام شئون اعتقادی و اخلاقی و افعالی

به حکم (انک اتهدی الی صراط المستقیم) آیه ۵۲ سوره شوری .

شفاعت سوم آن حضرت وساطت آن بزرگوار است در آخرت و نشئه قیامت کبری برای عاصیان امت به حکم (و لسوف یعطیک ربک فترضی) آیه ۵ سوره الضحی .

مولوی معنوی عالی گفته است

او شفیع این جهان و آن جهان

این جهان در دین و آنجا در جنان

این جهان گوید که توره شان نما

آن جهان گوید که توشه شان نما

پیشه اش اندر بروز و در کمون

اهد قومی اهنم لا یعلمون

فتح گشته از دم او هر دو باب

دعوت او در دو عالم مستجاب

(این عطای کوثر ربانی است

شکر آن صل سپس قربانی است)

جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد (ص) مظهر ذات صمد

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آن حضرت آنکه اعلی مرتبه علم لدنی و اشراقی از مخزن لاهوتی صمدی خود به آن بزرگوار افاضه نمود و آموخت که با اینکه آن حضرت امی درس نخوانده بود و نزد احدی کسب علم و دانش نکرده بود ، معذالک واجد علوم اولین و آخرین گردید و به مصداق (علمه شدید القوی)

آیه ۵ سوره النجم - یعنی به الله . و نیز به مصداق (و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما) آیه ۱۱۳ سوره نساء و مصداق (و انک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم) آیه ۶ سوره نحل . حضرتش عالم به تمام حقایق الهیه و اسرار وجودیه کماهی کشف و شهودا گردید .

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت

به غمزه مسئله آموز هر مدرس شد

ای امی داننده هر علم کماهی

در فقر الی الله زده سکه شاهی

فرقت ز فرافسر لولاک مباهی

در عالم قدست نبود هیچ تناهی

با آن همه تشریف عنایات الهی

در عالم تجرید چو تو نیست مجرد

قسمت دوم

از مصادیق کوثر و خیر کثیر الهی بآنحضرت نوری است که ذات ذی الجلال و الا-کرام در قلب مبارک حبیب خود حضرت خیر

الانام پیغمبر والامقام اشراق فرموده است . چنانکه در روایت معتبر که مورد اتفاق عامه و خاصه است . این حدیث شریف از کاشف حقایق حضرت امام صادق علیه اسلام نقل شده که در تاءویل آیه مبارکه انا اعطیناک الکوثر فرموده است (انا اعطیناک نورا فی قلبک دلک علی و قطعک عما سواى) یعنی ما نوری در قلب تو ایجاد و اشراق و اعطا نمودیم که این نور تو را دلالت و رهنمائی نمود بسوی ما و تو را از ماسواى ما منقطع و به ما آشنا ساخت زیرا در اثر تجلی این نور الهی تو ما را به حقیقت شناختی و دانستی که من صمدم و کل الوجود و کل الخیر و کل الکمال و کل الجمال و کل الجلال و آگاه شدی که جز من حقیقتی و واقعیتی نیست و غیر از من هر چه هست باطل الذات است ، لذا من را اختیار نمودی و از غیر من بکلی منقطع شدی . این نور نه تنها تو را از ماسوی الله بکلی منقطع ساخت . بلکه تو را از وجود خودت منقطع ساخت که در مقام فناء فی الله خود را هم ندیدی .

چه حسن اعظم یکتای ایزد

بر ایوان دل پاکان علم زد

حجاب آفرینش را دریدند

ز الله ماسوی الله را ندیدند

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی آنکه به آن حضرت حکمت و علم به حقایق اشیاء عطا فرمود و به اسم حکیم مطلق بر آن حضرت تجلی کرد . پس حضرت ختمی مرتبت مظهر حکیم مطلق است . (و من یوتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا) از آیه ۲۶۹ سوره بقره .

حکمت در نظر اهل معرفت علم به حقایق اشیاء است کماهی و ریشه و اساس همه اشیاء ، حقایق الهیه و نظام اسماء و صفات ربانیه است . و ما می توانیم در تعریف حکمت بگوئیم (الحکمه هی العلم و المعرفه بحقایق الالهیه و نظام الاسماء و الصفات الربانیه و لوازمها من الاعیان الثابته و ظهور دولها و حکومتها و سر مدا و دهرها و زمانا .

پس هر کس اطلاع کامل بر حقایق الهیه داشته باشد . او حکیم و دانا به حقایق اشیاء است و چنین کسی حکیم و عارف بذات و صفات و افعال الوهی خواهد بود .

دانا به حقایق اشیاء کیست

آنکس که شناخت مبدء اعلى را

و مصداق اتم و اکمل آن حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) است که خدا به عنایت خود اعلى مراتب حکمت را به آن حضرت عطا نموده اعم از حکمت قرآنی و حکمت ایمانی و حکمت برهانی و حکمت وجدانی و حکمت الهی و حکمت ریاضی و حکمت طبیعی و حکمت سیاسی و حکمت علمی و حکمت عملی و بالجمله جمیع اقسام حکمت ، که ذات احدیت جلت عظمت به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله در دانشگاه لاهوتی صمدی خود و در مدر(س) علمک ما لم تکن تعلم) از آیه ۱۳ سوره نساء و مکتب (علمه شدید القوی) آیه ۵ سوره النجم (یعنی به الله) بدون واسطه جبرئیل به آن بزرگوار تعلیم داده است . بطوریکه هیچ مجهولی برای او نیست ، چه او مظهر حکیم مطلق و مظهر علیم مطلق است و خدا او را به عنوان معلم حکمت به حوزه آدمیت مبعوث و بعثت او را بر اهل ایمان منت نهاده است . (لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانو من قبل لفی ضلال مبین) آیه ۱۶۴ سوره آل عمران . ذات احدیت ، قرآن نازل بر حضرت ختمی مرتبت را کتاب حکمت و قرآن حکیم نامیده است . کما اشار الیه نص الکتاب الالهی (یس و القرآن الحکیم) آیه یک سوره مبارکه یس . شعار قرآن که کتاب حکمت است (تبیانا لكل شیء) است (قال الله تعالی و نزلناه علیک الکتاب تبیانا لكل شیء) آیه ۸۹ سوره نحل .

برو گر عاقلی زین حکمت آموز

به نور حکمت آن جان بیفروز
 سخن بشنو ز وحی آسمانی
 که مرجان راست عمر جاودانی
 چو قرآن بحر بی پایان عرفان
 یکی گنجینه شایان عرفان
 سخن سنجی که علمه البیان است
 گهر آویز گوش عقل و جان است
 به پیش حکمت قرآن احمد (ص)
 که زد بر مهزن اسرار سرمد
 میار افسانه اشراق و مشاء
 که شب بود این جهان و قوم اعشاء
 به غیر از علم قرآن هر چه گویند
 شبان تیره در بیراهه پویند
 کتاب سرلاریبی است قرآن
 ظهور شاهد غیبی است قرآن
 کتاب علم ربانی است قرآن
 ظهور سر سبحانی است قرآن
 کتاب عشق قرآن است دریاب
 صحیفه سر سبحان است دریاب
 مفادش جمله عرفان است دریاب
 کلامش جمله برهان است دریاب
 تمامش حکمت و اعجاز عقلی
 ز حق نازل شده بر عقل کلی
 نباشد معجزی بهتر ز حکمت
 لذا جاوید باشد تا قیامت
 (تو ربانی) از این حکمت بیاموز
 بنور حکمت آن جان بیفروز

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله (قرآن) است. قرآن ظهور علمی الهی و تجلی کلامی ربانی است که بر قلب نورانی آن حضرت اشراق شده است.

این کتاب علم و حکمت از صقع الوهی و سماء احدیت جلت عظمته، بر آن حضرت نازل گردیده است به حکم (و انزال الله علیک الكتاب و الحکمه و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما) آیه ۱۱۳ سوره نساء

ذات مقدس الوهی این کتاب آسمانی را که مظهر اسم جامع است و خاتم کتب آسمانی می باشد، برهان بینه و سند خاتمیت آن حضرت قرار داده است.

این قرآن معجزه عقلیه باقیه دائمیه و ابدیه محمدیه (ص) است . با اینکه ذات ذی الجلال و الاکرام الوهی به جمیع پیغمبران عظام معجزه و آبت و بینه عطا فرموده است ، ولی به هیچیک از آنان معجزه بقیه عطاء ننموده است . بلکه معجزه باقیه عقلیه برهانیه را که قرآن است اختصاص به خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی علیه افضل التحیه و الثناء داده است و به همین جهت دولت و حکومت قرآن تا قیامت باقی و احکام آن در تمام شئون ثابت و استوار خواهد بود .

قرآن با حفظ و حراست خدای سبحان از زیاده و نقصان و از تغیر و تبدل در جمیع ازمان مصون و محفوظ و خدا خود حافظ و نگهبان آن می باشد . كما قال الله عزوجل فی کتابه (ان نحن نزلناه الذکر و انا له لحافظون) آیه ۹ سوره حجر .

و لنعم ما قال العارف الالهی جلال الدین محمد فی کتاب المثنوی المعنوی

مصطفی (ص) را وعده کرد الطاف حق

گرد بمیری تو نمیرد این سبق

من کتاب و معجرت را حافظم

بیش و کم کن را ز قرآن را فضم

کس نتاند بیش و کم کردن از او

تو به از من حافظی دیگر مجو

منبر و محراب سازم بهر تو

در محبت قهر من شد قهر تو

چاکرانت شهره ها گیرند و جاه

دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه

تا قیامت باقیش دارم ما

تو مترس از نسخ دین ای مصطفی

ای رسول ما تو جادو نیستی

صادقی هم خرقه موسیستی

هست قرآن مر تو را همچون عصا

کفرها را در کشد چون اردها

تو اگر در زیر خاکی خفته ای

چون عصایش دان تو آنچه گفته ای

تن بخفته نور جان در آسمان

بهر پیکار تو زه کرده کمان

آنچنان کرد و از آن افزون که گفت

او بخفت و بخت و اقبالش نخفت

(دولت آن مظهر ذات احد

ثابت و جاوید باشد تا ابد)

(جان (ربانی) ثناگو تا ابد

بر محمد مظهر ذات صمد)

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله آنکه اعلی مرتبه عرفان و معرفت به توحید را به آن بزرگوار عطا فرموده است به حکم سوره مبارکه (قل هو الله احد . الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد) .

با اینکه تمام انبیاء و رسل و جمیع سفراء الهی همه عارف بالله و همه واجد معرفت توحیدی بوده اند ، و نیز با اینکه همه پیامبران دعوتشان به توحید و یگانه پرستی بوده است ، کما اشار الیه نص الکتب الالهی (و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون) آیه ۲۵ سوره انبیاء ، اما چون توحید را مراتبی است هیچ یک از پیغمبران نتوانسته اند به این مرتبه اعلی و اشمخ از توحید دعوت کنند . زیرا مرتبه آنان در عرفان توحیدی در این مرتبه اعلی و اشمخ نبوده است . مضافا به اینکه اقوام و امم آنان قابلیت ادراک و استعداد فهم این مرتبه عالی را در معرفت به توحید نداشته اند :

پس دعوت به مقام احدیت و صمدیت ، مختص حضرت ختمی مرتبت است ، که خود مظهر مقام احدیت و مجلای مقام صمدیت است و امت آن حضرت لیاقت و شایستگی این درس اعلای عرفان و توحید را داشته اند .

قال السجاد علیه السلام (ان الله عزوجل علم انه سیکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله قل هو الله احد الحدیث از اصول کافی کلینی .

این سوره مبارکه که محتوی اعلی مرتبه درس توحید است ، دارای اسامی و القاب بسیار است و از آن جمله است سوره المعرفه . سوره الاس و الاساس ، سوره التوحید و الاخلاص (ص) و سوره الجمال و الجلال سوره النجات و سوره الامان و سوره النور و سوره النسبته و سوره الصمد .

مؤلف وجه تسمیه این سوره مبارکه را نسبت به هر یک از اسامی و القاب تفصیلا توضیح داده و تمام اقسام توحید را از توحید در احدیت و توحید در الهیت و توحید در صمدیت و توحید در صانعیت و توحید ذاتی و توحید صفاتی و توحید افعالی و توحید آثاری و توحید در اصل وجود ، با برهان و منطقی استدلال محکم عقلی در کتاب (توحید ربانی) که در تفسیر سوره مبارکه توحید نگاشته است ، مندرج و مسطور بخش اول کتاب مزبور به طبع رسیده و منتشر شده است .

لمؤلفه

سوره التوحید و الاخلاص (ص) خوان

تا که بشناسی خداوند جهان

قل هو الله احد الله صمد

درس توحید است در نزد خرد

هست الله ذات آن کله الوجود

هست الله ذات یکتای ودود

هست الله ذات آن کل الکمال

هست الله ذات آن کل الجمال

چون مبری باشد از اجز او حد

وصفش آمد قل هو الله احد

چون محیط است بر همه کون و مکان

وحدتش را وحدت جمعی بدان

او وجود مطلق است و او احد

او غنی مطلق است او صمد
 نیست هستی حقیقی غیر حق
 ما سوی لا شیء و باشد شیء حق
 شیء و فیء است هر چه بینی در جهان
 لم یکن کفوا احد او را بدان
 مخزن کل الکیمال آمد صمد
 منع کل الکیمال آمد صمد
 رو صمد بشناس و او را بنده باش
 بنده اصنام و این بتها مباش
 عبد ربانی منم یکتا شناس
 اس ایمانم بدین باشد اساس
 از ازل گفتم احد هو یا احد
 تا ابد گویم صمد هو یا صمد
 عشق آن ذات صمد دین من است
 طاعت او فرض و آئین من است

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی نهی است در جنت که ذات احدیت آن را به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله مرحمت فرموده است .

روی عن عبدالله بن عباس انه فسر الكوثر بالخير الكثير فقال اناسا يقولون هو نهر في الجنة فقال هو من الخير الكثير .
 این عبس که خود یکی از مفسرین و از شاگردان امیرالمؤمنین علی علیه اسلام ، است او کوثر را به خیر کثیر تفسیر کرده است .
 سعیدبن جبیر به او گفت مردم می گویند کوثر نهی است در بهشت که خدا آن را به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم عطا نموده است . ابن عباس مرد عالم و دانشمندی بود در جواب او گفت آن نهر بهشتی خود یکی از مصادیق خیر کثیر اعطائی الهی است به آن حضرت .

از این بیان محکم البنیان ابن عباس در جواب سعیدبن جبیر ، به خوبی استفاده می شود که کوثر فقط یک معنی بیشتر ندارد و آن معنی عبارت است از خیر کثیر ، بنابراین تمام آن معانی دیگر برای تفسیر کوثر همه از مصادیق همین خیر کثیر است .
 روایت فوق الذکر در تفسیر عامه و خاصه از طریق سنی و شیعه هر دو نقل گردیده است .
 از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی به آنحضرت انشراح صدر است .

چنانکه نص صریح قرآن تصریح به این واقعیت نموده است کما قال الله تعالی مخاطبا لحبیبه محمد صلوات الله علیه (الم نشرح لك صدرک) آیه ۱ سوره انشراح
 بیان شائن نزول سوره مبارکه کوثر

از مصادیق کوثر و خیر کثیر اعطائی الهی نسل کثیر و ذریه فراوان است که اعطاء آن به لطف و عنایت ذات اقدس احدیت به حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله از وجود حضرت فاطمه زهرا سلام الله الیها دختر آن حضرت این کثرت نسل و ذریه بسیار نشأت گرفته است . چنانکه آیه اخیر در سوره مبارکه کوثر برهان این حقیقت و شاهد این واقعیت است ، زیرا در شائن نزول سوره کوثر مفسرین اتفاق دارند بر اینکه این سوره مبارکه وقتی بر پیغمبر اکرم (ص) نازل گردید که پسران حضرت خاتم

الانبیاء علیه آلاف التحیه و الثناء بنام قاسم و عبدالله رحلت نموده و از دار دنیا رتفه بودند و دشمنان و حسودان و مخالفان پیغمبر خاتم (ص) از مرگ دو پسر آن زرگوار اظهار مسرت و شادی نمودند و گفتند این شخص یعنی پیغمبر اکرم (ص) ابتر و بلاعقب است و نسل او قطع شد و دیگر اثری از او باقی نخواهد ماند .

فقدان پسران خردسال پیغمبر خاتم و شما ، و زخم زبان دشمنان آن بزرگوار که او را ابتر خواندند ، موجب ناراحتی و افسردگی حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) گردید . لذا در این موقع ذات اقدس حق جل و علا برای تسلی خواتر خاتم النبیا علیه و آله افضل التحیه و الثناء سوره مبارکه کوثر را به لطف و عنایت بر آن حضرت نازل فرمود و به جیش حضرت ختمی مرتبت محمد مژده و بشارت داد که ما به تو کوثر یعنی خیر کثیر بی نهایت عطا و مرحمت فرمودیم و از جمله عطایای ما به تو نسل کثیر و ذریه فراوان است که از وجود حضرت فاطمه دختر والا گهر تو به تو خواهیم داد .

(و اینک نسل پربرکت و ذریه آن حضرت است که به اعجاز قرآن مشهود و تحقق یافته است) پس در برابر اعطاء کوثر و این خیر بی نهایت و به شکرانه این نعمت برای پروردگارت نماز بگذار و برای او نحر و قربانی کن که محققا دشمن بدگوی تو ابتر و مقطوع النسل و بلاعقب است :

و اما نسل تو و ذریه تو بکثرت و عزت و سیادت باقی است و آثار روحانی و جسمانی تو از قرآن و عترت تا افق آخرت ثابت و جاوید و شرف دنیا و آخرت و سیادت و نشاتین ملک و ملکوت از آن تو است :

لمولفه

مژده دادش ذات یکتای ودود

کای تو ما را مقصد از کل وجود

لطف ما داده به تو خیر کثیر

آن عطای کوثر است ای بی نظیر

کوثر اعطائی ما ای حبیب

خیر بیرون از شمار است و حبیب

چیست کوثر آن وجود فاطمه (ع)

نسل تو جاوید و ثابت دائمه

ما تو را دادیم که کوثر ای رسول (ص)

دخت تو صدیقه زهرای بتول

منیع خیر کثیر این کوثر است

که بقای نسل تو زین گوهر است

دولت تو تا ابد پاینده است

دشمنت را قهر من کوبنده است

ای نبی خاتم عالی مقام

تا قیامت دین تو دارد قوام

کوری چشم حسودان تا ابد

حافظ دین تو الله الصمد

(باز باش ای باب رحمت تا ابد)

بارگاه ما له کفوا احد)
 دولت ذریه ات جاوید باد
 تو بدن اعطاء کوثر باش شاد
 این شرافت در نظامین وجود
 خاص تو کرده خداوند ودود
 شکر ایزد را که بنمودت عطا
 دولت جاوید اندر دو سرا
 کوثر اعطائی این خیر کثیر
 بر تو لازم شکر آن ای بی نظیر
 شکر این کوثر فصل و انحر است
 دشمن خود بی اثر او ابتر است
 جان (ربانی) ثناگو تا ابد
 بر محمد مظهر ذات صمد
 سایه قرآن و عترت مستدام
 بر سر ما دائما در دو نظام

ذات اقدس احدیت دختری بحضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و اله بنام فاطمه زهرا سلام الله علیها عطا فرمود که آن بانوی عظمی و ملکه دو سرا ام لائمه علیهم السلام است و ذریه پیغمبر خاتم از وجود این دختر والاگهر تا قیامت کبری باقی است و این است نسل کثیر محمدی (ص) و ذریه بسیار که بوعده پروردگار از آن بزرگوار باقی و پایدار است و این است کثرت نسل و ذریه بی شمار که اختصاص بآنحضرت دارد .

کثرت نسل و ذریه بسیار اختصاص بحضرت ختمی مرتبت دارد

حال ممکن است کسی بگوید که چه طور این کثرت نسل و ذریه بسیار خصیصه آن بزرگوار است که دیگر از پیغمبران دارای نسل فراوان بوده اند ؟

جواب این اشکال با شناختن حقیقت محمدیه (ص) که صادر اول است مندفع است زیرا برهانا عقلا و نقلا ثابت و مبرهن است که آنحضرت صادر نخستین و اولین جلوه رب العالمین است و در واقع آدم اول است لقوله (ص) (انا آدم الاول) یعنی منم آدم لاهوتی جبروتی : و قیل عن لسانه (ص)

وانی و ان کنت بن آدم صورتا

فلی فیه معنی شاهد بابوتی

گر بصورت من ز آدم زاده ام

من به معنی جد جد افتاده ام

پس در واقع عالم وجود نسل کثیر و ولیده وجودی ذی جود حضرت ختمی مرتبت و دختر گرامیش ملکه ملک و ملکوت عصمت کبری حضرت فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیهما می باشد این است کوثر حقیقی منبع خیر کثیر واقعی و اعطاء فضل بی نهایت حضرت احدیت جلت عظمته بحضرت خاتم انبیاء و سرور اصفیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که عالم و آدم همه ذریه اویند و بهمین جهت است که فرموده (اول ما خلق الله نوری) و شکی نیست که پیغمبر اکرم و دختر گرامیش فاطمه نور واحدند و خلقت

آنها بر کل ماسوا علی الاطلاق سبقت سرمدی دارد و نیز تقدم شرفی و رتبه ای و دهری بر جمیع موجودات و مخلوقات دارند .
 آنچه اول شد پدید از جیب غیب
 بود نور پاک او بی هیچ ریب
 بعد از آن نور مطلق زد علم
 گشت عرش و کرسی و لوح و قلم
 یک علم از نور پاکش عالم است
 یک علم ذریت است و آدم است
 همچو شبنم آمدند از بحر جود
 آفرینش از طفیلش در وجود
 جمله عالم از شعاع ذات اوست
 نسل او باشند و ذریات اوست
 جمله از فیض عطای کوثر است
 فیض رحمان و عطای داور است
 آفرین بر لطف خلاق مبین
 کرده این اعطا به ختم المرسلین
 جان (ربانی) ثناگو تا ابد
 بر محمد مظهر ذات صمد
 جان بقربان گرامی دخترش
 فاطمه زهرا و دخت اطهرش
 کز عنایات خدای اکبرش
 خاص احمد کرده او این کوثرش
 دست ما دامان صاحب کوثرش
 کاو بود شافع به روز محشرش
 سایه پیغمبر عالی مقام
 بر سر ما در دو عالم مستدام

اشراق هفتم

قسمت اول

اشراق هفتم : در بیان تسبیح حضرت فاطمه الزهرا س با تحقیق نیر عرشی محور جملات آن
 تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها عبارت است از ذکر (مخصوصا ص) که پدر بزرگوارش حضرت ختمی مرتبت آن اذکار
 دربار را به او آموخته و بدختر والا گهرش عطا فرموده است
 این ذکر متضمن تکبیر و تحمید و تسبیح پروردگار است و مجموعا صد عدد است : بدین نحو که ذیلا بیان می شود :

سی و چهار مرتبه گفتن (الله اکبر)

سی و سه مرتبه گفتن (الحمد لله)

سی و سه مرتبه گفتن (سبحان الله)

لذت و ثواب این تسبیح در فهم و معرفت به آن حاصل و عائد تسبیح گوینده می گردد هر چه درجه معرفت عالی تر است ثواب آنهم بیشتر است در هر عبادت معرفت لازم است چه عبادت فرع معرفت است

دانی که چیست لذت با عارفان نشستن

سمع خدا کشودن صورت خدا شنیدن

از جاهلان مپرسید اسرار حق شناسی

کاین فرقه را نباشد عشق بحق رسیدن

تحصیل معرفت کن تا بندگی بدانی

کاین بوده قصد خالق از بنده آفریدن

بگذار هر چه داری در رهن علم و حکمت

کاخ زیان نه بینی زین کیمیا خریدن

الله اکبر می گوئیم: الله یعنی چه؟ الله اسم ذات حق تعالی و مبدء اعلى است

الله یعنی ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه و نعوت و اسماء و الفعلیه بالذات و الاصلته

الله: آن ذاتی است که مستجمع جمیع اسماء لطیفه و اسماء قهریه و اسماء تنزیهیه و تشبیهیه است

الله: آن ذاتی است که کل الکمال و کل الجمال و کل الجلال و کل الوجود است

الله: آن ذاتی است که کل البهاء و کل الحسن و کل الخیر است:

الله: آن ذاتی است که کل العلم و کل القدره و کل الحیوه است:

الله: آن ذاتی است که واجب الوجود بالذات است:

الله: آن ذاتی است که واجب من جمیع الجهات و الحیثیات است

الله: آن ذاتی است که آن ذاتی است که واجب العلم واجب القدره و واجل الحیوه است

الله: آن ذاتی است که صرف الوجود و صرف کل کمال وجود است

الله: آن ذاتی است که صرف العلم است و صرف القدره و صرف الحیوه است

الله: آن ذاتی است که در مقام الهیت شریک ندارد

الله: آن ذاتی است که در مقام احدیت شریک ندارد:

الله: آن ذاتی است که در مقام فردانیت و وحدانیت شریک ندارد:

الله: آن ذاتی است که در مقام صمدیت و شئون صمدیت شریک ندارد

الله: آن ذاتی است که در وجوب وجود شریک ندارد:

الله: آن ذاتی است که در حقیقت وجود ندارد

الله: آن ذاتی است که در اصل وجود شریک ندارد

الله: آن ذاتی است که واجد مقام جمیعت اطلاقیه است

الله: آن وجودی است که دارای وحدت حقه حقیقیه است

الله : آن ذاتی است که علت موجد همه اشیا است
 الله : آن ذاتی است که خالق و صانع همه اشیا است
 الله : آن ذاتی است که مربی کل اشیا و موجودات است
 الله : آن ذاتی است که مبدء المبادی و علت العلل است
 الله : آن ذاتی است که غایت الغایات و نهایته النهایات است

الله هو الذی اله الخلق عن درك مائتته و الاحاطه بكیفته مائت اینجا ماهیت است و مراد از ماهیت در اینجا یعنی (ما به هو هو لا مایقال فی جواب ما هو) زیرا ذات حق بسیط است و انیت صرفه و وجود محض است بدون ماهیت که او صمد است :
 بیان معنای الوهیت و اقسام توحید در کتاب توحید ربانی ، تفسیر سوره مبارکه توحید به تفصیل با براهین عقلیه و نقلیه گردیده و بلطف خدا بطبع رسیده است و در اینمقام بفهرست آن محور کلمه (الله) اشاره شد
 (حکیم سعدی گوید)

جهان متفق بر الهیتش

خرد ماند در کنه ماهیتش

بشر ماورای جلالش نیافت

بصر منتهای جمالش نیافت

نه بر ذاتش پرده مرغ و هم

نه در ذیل و صفش رسد دست فهم

نه ادراک در کنه ذاتش رسد

نه فکرت به غور صفاتش رسد

توان در فصاحت به سبحان رسید

نه در کنه بیچون سبحان رسید

که خاصان در این ره فر (ص) رانده اند

به (لا احصی) از تک فرو مانده اند

نه هر جای مرکب توان تاختن

که جائی سپر باید انداختن

وگر سالکی محرم راز گشت

به بندند بر وی در باز گشت

کسی را در این بزم ساغر دهند

که داروی بی هوشیش در دهند

بنابراین عقول جمیع ذوی العقول و افهام جمیع ذوی الافهام را نه تنها به ادراک کنه ذات و صفات خدای متعال راهی نیست بلکه همه در این وادی حیران و سرگردانند و جز اعتراف به عجز خود چاره ای دیگر ندارند و این اعتراف و اقرار خلاصه می شود در ذکر (الله اکبر) : که به بیان آن ذیلا اشاره اجمالی و مختصر می شود :

(الله اکبر) : (بیان مختصر محور معنای (الله اکبر)) :

الله اکبر یعنی اکبر من ان یوصف : خدا بزرگتر از آن است که بوصف در آید زیرا هر چه بوهم و فکر و عقل ما آید حق متعال و

ذات ذوالجلال اجل از آن است و مافوق آن است پس چگونه می خواهد بوصف در آید .

بیان مطلب

نظر باینکه ما منتهی هستیم و حقتعالی نامتناهی است : ما محدودیم و حق جل و علا نامحدود : ما محاطیم و حق تعالی محیط :

وجود ما مشوب است به ماهیت و عدم و حق وجود صرف است و از ماهیت و ضوب عدم معری است :

پس چگونه ممکن و میسر است که متناهی ادراک نامتناهی و محدود ادراک نامحدود و وجود مشوب ادراک صرف الوجود را کما هو حقه نماید مضافا به اینکه ما ادراک اتصال خود را بجمیع عوالم نامتناهی نمی کنیم و تا ادراک اتصال خود را بجمیع عوالم نمائیم عظمت و کبریائی ذات الوهی را در مرتبه فاعلیت او نخواهیم نمود پس چگونه برای ما عظمت ذات کبریاء ذوالجلال ادراک خواهد شد پس بالبرهان (الله اکبر) یعنی (اکبر من یوصف) و این کلمه معجز نظام از کاشف حقایق مولانا الصادق علیه الصلوه و السلام است که در معنای (الله اکبر) فرموده است :

چنانچه در کتاب توحید صدوق باب ۴۵ در معنای الله اکبر از آنحضرت نقل شده است :

عن ابی عبدالله علیه السلام قال : قال رجل عنده الله اکبر ، فقال الله اکبر من ای شیء فقال من کل شیء فقال ابو عبد الله علیه اسلام : حددته فقال الرجل کیف اقول : فقال علیه السلام قل (الله اکبر من ان یوصف) :

از حضرت ابی عبدالله که مراد حضرت امام صادق علیه اسلام است نقل شده در کتاب مزبور که یکنفر در محضر امام علیه اسلام کلمه (الله اکبر) که تکبیر است بر زبان جاری کرد

حضرت از او سوال فرمود با این تکبیر خدای متعال را از کدام شیء و چه چیز بزرگتر می پنداری آن مرد عرض کرد (من کل شیء) من خدا را از کل اشیاء و از همه چیز بزرگتر می دانم : حضرت فرمود تو با این گفته ات که مورد اعتقاد تو است ذات کبریائی الوهی را تحدید نمودی تو خیال و تصور می کنی اشیاء و موجودات بزرگی در عالم وجود دارند ولی بالمقایسه با آنها خدا را از همه آنها و از کل اشیاء اکبر و بزرگتر می پنداری و حال اینکه این تصور تو غلط و باطل است بلکه در واقع کفر و شرک است زیرا در قبال خدا اشیاء و موجودات هیچ رسمیت و استقلال ندارند تا خدای یکتا از کل آن اشیاء اکبر و بزرگتر تصور گردد .

عرض کرد پس چگونه (الله اکبر) را معنی کنم تا تحدید که لازمه اش این فساد در اعتقاد است لازم نیاید و با اعتقادی صحیح و درست خدا را بشناسیم و چه بگویم که موحد واقعی باشم . حضرت امام صادق علیه السلام فرمود قل الله اکبر یعنی (اکبر من ان یوصف) : یعنی خدا بزرگتر از آن است که بوصف در آید عبارت دیگر عظمت و کبریائی ذات الوهی قابل توصیف نیست :

و نیز در همان کتاب توحید صدوق باب ۴۵ حدیث دیگری در معنای (الله اکبر) از امام صادق کاشف حقایق روایت شده که واضحتر و بهتر نقاب از چهره حق و حقیقت برداشته شده و عالیترین درس عرفان و توحید به اهل ایمان داده شده است حضرت ابو عبدالله یعنی امام صادق علیه الصلوه و السلام در جواب شخص دیگر که گفت : ((الله اکبر من کل شیء)) فقال علیه السلام ثم شیء فیکون الله اکبر منه) : فقلت ما هو فقال (ع) (الله اکبر من ان یوصف) :

مفاد کلام معجز نظام امام علیه السلام که فرمود (و کان ثم شیء فیکون الله اکبر منه) این است که اساسا چیزی فی خیال حق و در قبال او نیست تا بگوئی خدا از آن شیء بزرگتر است چه ماسوی الله عنوان (لاشیء) دارند .

بنابراین اشیاء و موجودات در قبال هویت حق همه لا شیء محضند و از خود هویتی ندارند بلکه استحقاق حمل وجود و موجود ندارند چه همه باطل الذاتند چنانچه لید که سر مست رحیق وحدت و تربیت شده کمتب قرآن است در محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مترنم باین بیت گردید

الا کل شیء ما خلا الله باطل

و کل نعیم ال محالته زائل

دارد که برای حضرت خاتم انبیا از گفته لبید شاعر سراینده این بیت اهتراز ملکوتی و حال وجدی حاصل گردید و فرمود (اصدق شعر قال به العرب و او را مورد تحسین و آفرین قرار داد :

ریشه این واقعیت و حقیقت که جز خدا هیچ چیز رسمیت و اصالت وجودی ندارد منطق وحی و نص قرآن است که فرموده است (ذالک بان الله هو الحق و ان ما يدعونه من دونه هو الباطل و ان الله هو العلی الکبیر) ایه ۶۲ سوره حج فقل بقوه البرهان و القرآن و العرفان : - لا هویته الا هویته و ما سواه علی الاطلاق اعدام و اباطیل :

حکیم سعدی شیرازی گفته است :

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست

بر عارفان جز خدا هیچ نیست

توان گفتن این با حقیقت شناس

ولی خورده گیرند اهل قیاس

که پس آسمان و زمین چیستند

بنی آدم و دیو و دد کیستند

پسندیده پرسیدی ای هوشمند

بگویم جوابت گر آید پسند

که هامون و دریا و کوه و فلک

پری آدمی زاد و دیو و ملک

همه هر چه هستند ازان کم ترند

که با هستی اش نام هستی برند

عظیم است پیش تو دریا به موج

بلند است خورشید گردون به اوج

ولی اهل صورت کجا پی برند

که ارباب معنی به ملکی درند

که گر آفتاب است به ذره نیست

وگر هفت دریاست یک قطره نیست

چو سلطان عزت علم بر کشد

جهان سر به جیب جهان در کشد

یعنی چون سلطان عزت به احدیت قهاریه تجلی فرماید خط بطلان روی تمام ماسوا کشیده شود و چشم وحدت بین دیاری را غیر

حق نه بیند و معلوم شود

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

((الحمد لله)))

الحمد لله : یعنی حمد مختص خدا است و هیچ کس غیر از خدا مستحق حمد و لایق ستایش و سزاوار ثناء نمی باشد : زیرا حمد و

ثناء در ازاء کمال و فضیلت است و اصل کمالات و فضائل همه از خدا است .

چه وجود ذاتی مختص اوست و نیز کمالات وجودی از علم و قدرت و حیات و اراده و غیرها همه بالذات و بالاصالته مختص اوست : و هر کمال و فضیلتی که در ماسواء است پرتوی از شعشعه جمال ربانی و رشحه ای از کمال و ظل و سابه ای از فروغ حضرت سبحانی است و اشیاء و موجودات از خود هیچ کمال و فضیلتی ندارند تا سزاوار حمد و ثنا باشند پس از این جهت است که مستحق حمد و ثناء منحصر ذات کل الکمال صمدی الوهی است و لذا فرمود (الحمد لله) که لام (الله) لام اختصاص است و الف و لام (الحمد) را اگر استفراقی بدانیم یعنی کل الحمد و اگر جنسی بگیریم یعنی طبیعت حمد مختص خدا است زیرا کامل مطلق بالذات و بالاصالته خدا است :

و اگر حمد و ثناء و تعظیم به جهت برائت از نقص باشد نیز حمد مختص خدا است زیرا موجودی که مبرای و منزله از جمیع نقائص باشد منحصر خدا است که وجود محض است و از خلط با عدم مبری است و نور صرف است و از شوب با ظلمت معری است و هیچ موجودی غیر از خدا مبری و منزله از کل نواقص و عیوب نمی باشد که مشوب به هیچ عدمی و ظلمتی و نقصی نباشد زیرا ممکن الوجود اگر فرضا برائت از هر نقص داشته باشد ولی برائت از نقص امکان و تعلق بغیر نخواهد داشت و الا- ممکن الوجود بالذات نخواهد بود و حال آنکه ممکن الوجود فقر صرف است .

پس ثابت و مبرهن است که مستحق حمد و سزاوار ثنا و تعظیم از این جهت هم ذات یکتای صمدی الوهی است و بس : (یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنی الحمید) آیه ۱۶ سوره فاطر :

و همانطوریکه محمودیتها و ثناها مختص خدا است و عائد به اوست کما فی الحدیث (الیه یرجع عواقب الثناء) همین طور حامدیت هر حامدی برای هر محمودی نیز مرجعش خدا است و عائد به او است و مخصوص (ص) اوست کما اینکه بحول و قوه اوست چون هستی بخش اوست و نعمت از آن اسواست و منعم حقیقی و واهب کل نعم و بخشنده کل کمالات و فیوضات و برکات علی الاطلاق او است : پس از این لحاظ هم که حمد و شکر در برابر نعمت باشد نیز مستحق حمد و شکر بالحقیقته جز خدا کسی نیست چه او هست متفرد بالانعام و او است جواد مطلق که جود و بخشش او بر سیل فیض و عنایت است به بجهت عوض و غرض زیرا کامل مطلق را غرض زائد بر ذات نیست :

فالحمد کل لله و منه و الیه : و در دعا می خوانیم (اللهم لك الحمد سرمدا ابدا لا انقطاع له و لا نفاذ له و لك ینبغی و الیک ینتهی) : از عادی عشرات در مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی رحمه الله علیه :

(للحکیم المتاله الحاج ملاحادی السبزواری قدس الله سره السبحانی)

محامد من ای حامد بدت

ظاهرها لای محمود ثبت

فقی الحقیقته الیه آئل

اذ لله فواضل فضائل

فالحمد کل الحمد مخصوص (ص) به

بل کل حامدیته بحوله

یا واهب العقل لك الحامد

الی جنابك انتهى المقاصد

بنور وجهه استنار کل شیء

و عند نور وجهن سواره فیء

یا من هو اختفی لفرط نوره

الظاهر الباطن فی ظهوره

و لنعم ما قیل :

حمد بی حد را سزد ذاتی که بی همتاستی

واحد و یکتاپرستی هم خالق اشیاستی

در حقیقت ماسوائی نبود اندر ماسوا

کل شیء هالک الا وجهه پیداستی

داخل فی کل شیء خارج عن کل شیء

وز ظهور خویش هم پیدا و ناپیداستی

اوست دارا و مراتب از وجود واحد است

کل موجودات راگر اسفل و اعلاستی

عکس و عاکس و ظل و ذی ظل متحد نبود یقین

کی توان گفتن که شمس و پرتوش یکتاستی

نسبت واجب به ممکن نسبت شمس است و ضوء

نی به مانند بنا و نسبت بناستی

ذات ممکن با صفاتش گرچه غیر از واجب است

از قبیل فی و شیء نی رشح دریاستی

کثرت اندر وحدت است و وحدت اندر کثرتیست

این در آن پنهان بود و آن اندرین پیداستی

حق حق است و خلق خلق و اول از ثانی بری

ثانی از اول معری نزد هر داناستی

در توهم هرچه اید نیست واجب ممکن است

(کل ما میز تموا) شاهد بر این دعواستی

بیت اخیر متخذ است از کلام معجز نظام حضرت باقر العلوم علیه اسلام می باشد که فرموده است (کل ما میز تموه باوهمکم فی

ادق معانیه فهو مخلوق لکم مصنوع مثلکم مردود الیکم) :

(هر چه اندیشی پذیرای فنا است

آنکه اندر وهم ناید او خدا است) :

((سبحانه الله)))

در کتاب شریف توحید صدوق در باب ۴۴ در معنی (سبحان الله) چنین نقل شده است که از حضرت امیر المؤمنین و سلطان

العارفین رئیس الموحدین مولی الموالی علی بی ابیطالب علیه الصلوه و السلام سؤال شد با ابالحسن (ما تفسیر سبحان الله) قال علیه

السلام (هو تعظیم جلال الله عزوجل و تنزیهه عما قال فیہ کل مشرک فاذا قالها العبد صلی علیه کل ملک : از ولی الله اعظم علی علیه

السلام از معنی و تفسیر (سبحان الله) سؤال گردید ولی ذوالجلال فرمود (سبحان الله) در مقام تعظیم و تنزیه ذات خداوند متعال

استعمال می شود و هرگاه عبد قائل به این کلمه شود و سبحان الله بر زبان جاری سازد کل ملائک و همه فرشتگان بر آن عبد و بنده

خدا صلوات فرستند :

و نیز در همان کتاب توحید در همین باب ۴۴ حدیث دیگر از هشام جوالیقی نقل شده که گفته است از حضرت امام صادق کاشف حقایق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزوجل (سبحان الله) چه قصد می شود از آن حضرت فرمود (سبحان الله) دلالت دارد بر تنزیه خدا که خدای متعال منزّه و مبری است از هر عیب و نقص :

ناگفته نماند بنا بر قرائت مشهور در تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ترتیب گفتن آن اول گفتن (الله) اکبر و بعد گفتن (الحمد لله) و سپس ذکر (سبحان الله) است .

نگارنده گوید شاید گفتن (سبحان الله) در آخر این اذکار اعتذار بنده است در نزد پروردگار و پیشگاه الوهی که مبادا ذکر و تسبیح او نواقصی داشته باشد لفظا یا معنا لذا بگفتن (سبحان الله) تنزیه می کند حق را از گفتن آن نواقص و یا خطرات اوهامی که در اثنای تکبیر یا حمد عارض او می شود چه تسبیح در واقع عبارتست از سلب جمیع نواقص :

بار خدایا مهیمنی و مدبر

وز همه عیبی منزهی و مبری

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن

با همه کروبیان عالم بالا

قال سید الساجدین و زین العابدین مولانا علی بن الحسین فی مناجاته (الهی قصرت الالسن عن بلوغ ثنائک کما یلق بجلالک) از

مفاتیح قمی حکیم سنائی گوید

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی

نروم جز به همان راه که توئم راهنمائی

همه در گاه تو جویم همه از فیض تو پویم

همه توحید تو گویم که بتوحید سزائی

تو رحیمی تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی

تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنائی

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگجی

نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیائی

لب و دندان سنائی همه توحید تو گوید

مگر از آتش دوزخ بودش روی رهائی

لمولفه

تو سزاوار ستایش صفتت رحمت و بخشش

تو مربی همه عالم تو خداوند جهانی

همه علمی همه قدرت همه حلمی همه حکمت

همه فیضی و کمالی همه نوری و بهائی

احدی تو صمدی تو غنی از یار وزیر

بری از شبه و نظیری متفرد به بقائی

همه تکبیر تو گویم همه تحمید تو گویم

همه تسبیح تو گویم که به تحمید سزائی

قسمت دوم

تکبیر گفتن (الله اکبر): تحمید گفتن (الحمد لله): تسبیح گفتن فاطمه زهرا سلام الله علیها بعدد سابق الذکر نامیده شده است. تعلیم این اذکار از ناحیه پدر بزرگوار بدخترش فاطمه زهرا است و در واقع عطیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به آن حضرت است مداومت امت را بر این تسبیح که یادگار حضرت فاطمه زهرا دختر والا گهر پیغمبر خاتم حضرت محمد مصطفی علیهما آلف التحیته و الثنا است فضیلت و ثواب بسیار برای آن در اخبار صادره از مقام عصمت و معادن حکمت علیهم السلام وارد است که به شمه از آن اجمالا اشاره می شود:

بیان فضیلت تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها

احادیث معتبره صادره از مقام عصمت و معادن حکمت نسبت به فضیلت تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر والا گهر پیغمبر حضرت محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیته و الثناء بسیار است:

و ما در این مقام اکتفاء می کنیم بذکر چند حدیث مختصر تیمنا و تبرکا باشد که با دانستن فضیلت آن قدر این اذکار در ربار یادگار دختر پیغمبر بزرگوار موجب مداومت آن بعد از هر نماز در پیشگاه پروردگار باشد و بدین وسیله خدا را بسیار یاد کرده و به آیه کریمه (و اذکر و الله ذکرا کثیرا) عمل نموده باشیم: و از آن جمله است حدیث اول: قال رسول الله (ص) لبنته فاطمه الزهرا (ع) یا فاطمته اعطیک ما هو خیر لک من الدنیا بما فیه تکبیرین الله بعد کل صلاه اربعا و ثلاثین تکبیرتا و تتحمدین الله ثلاثا و ثلاثین تحمیدتا و تسبحین الله ثلاثا و ثلاثین تسبیحتا ثم تتحتمین ذالک بالله الا الله و ذالک خیر لک من الذی اردت و من الدنیا و ما فیها فلزمت صلوات الله علیها هذا التسبیح بعد کل صلواه و نسبت الیها: البحار ج ۸۵

فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدخترش حضرت فاطمه علیها السلام

ای فاطمه من عطا می کنم تو را چیزی که آن چیز بهتر است از دنیا و آنچه در آن است و آن چیز عبارت از گفتن بعد از هر نماز سی و چار مرتبه تکبیر (الله اکبر) و سی و سه مرتبه تحمید (الحمد لله) و سی و سه مرتبه تسبیح (سبحان الله) و ختم کن آنرا بذکر تهلیل (لا اله الا الله) و این تسبیح بهتر است از برای تو از آنچه اراده داری بوصول آن و نیز بهتر است از دنیا و آنچه در آن است پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها طبق دستور پدر بزرگوار مداومت باین اذکار فرمود لذا این تسبیح بآن حضرت نسبت داده شده است: چنانچه مشهور شده به تسبیح الزهرا سلام الله علیها خداوند توفیق مداومت گفتن این اذکار در ربار را بعد از هر نماز بقاطبه مسلمین و مومنین علی الاطلاق عطا فرماید.

و نیز از جمله احادیثی که در فضیلت تسبیح الزهرا ع نقل شده همانا احادیث نورانیه است که محدث قمی رضوان الله تعالی آنرا در مفاتیح آورده است.

از امام پنجم مولانا امام محمد باقر علوم اولین و آخرین علیه الصلوه والسلام روایت شده که فرموده است عبادت کرده نشده است ذات اقدس الوهی به چیزی که افضل و بهتر از تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها باشد و اگر چیزی بهتر می بود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بدختر گرامیش فاطمه علیها السلام عطا می فرمود:

و نیز بسند معتبر آنحضرت مروی است که هر که تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را بگوید و بعد از آن استغفار کند خدای غفار او را بیامرزد و آن بر زبان صداست و در میزان عمل هزار و شیطان را دور می کند و خدا را خوشنود می گرداند و نیز بسندهای صحیح از حضرت امام صادق کاشف حقایق صلوات الله و سلامه علیه منقول است که هر که بعد از نماز تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را بگوید پیش از آنکه پاها را از هیئت نماز بگرداند آمرزیده شود و بهشت بر او واجب گردد.

و در حدیق معتر دیگر از آن حضرت روایت شده که فرموده است تسبیح حضرت فاطمه سلام الله علیها را بعد از هر نماز خواندن بهتر است نزد من از آنکه هزار رکعت نماز نگذارد در هر روزی: و نیز از آن حضرت منقول است که فرموده ما امر می کنیم کودکان خود را به تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام چنانچه امر می کنیم ایشان را به به نماز پس آنرا ترک مکن که هر که داومت نماید بر آن شقی و بدبخت نمی شود.

باری احادیث در فضیلت تسبیح الزهرا (ع) زیاده از آن است که در این رساله مختصره ایراد توان کرد:

و کیفیت آن بنا بر اشهر آن است که سی و چهار مرتبه (الله اکبر) و سی و سه مرتبه (الحمد لله) و سی و سه مرتبه (سبحان الله) بگوید و مجموعاً عدد آن صد است و نباید آنرا کم و زیاد نمود چه در اذکار و تسبیحات اسراری نفهته است که هر کسی را آگهی به آن نیست و همان به که ما بدان متعبد باشیم و چون و چرا نمایم: زیرا از نتیجه مطلوبه دور می مانیم: مخصوصاً که اگر در تعداد آن دستوری از لسان معصوم صادر شده باشد مثلاً اگر بما بگویند سر صد قدم گنجی است پنهان شده و شما باید صد قدم بردارید تا به آن گنج برسید بدیهی است ما نمی توانیم یک قدم جلو و یا دنبال برداریم چه در غیر این صورت بگنج نمی رسیم پس در اذکار وارده و تعداد آن بهر چه دستور داده شده باید عمل نمائیم:

خداوند توفیق اذکار الهی از تکبیرات و تحمیدات و تسبیحات را بما و کافه خداپرستان عطا و مرحمت فرماید مخصوصاً مداومت بر تسبیح حضرت زهرا سلام الله علیها را که اعطائی و یادگار حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است بدختر والاگهرش فاطمه الزهرا (ع) و نظر به اینکه این خاندان جلیل توجهشان بمعنویات است نه بمادیات لذا بهترین عطیه و هدیه پیغمبر اکرم بدخترش فاطمه این عطیه و موهبت الهیه می باشد که نزد فاطمه علیها السلام ارزش آن بالاتر از تمام عالم ملک و ملکوت است آیا چیزی بهتر و بالاتر و نفیستر از ذکر تسبیح جلال و تحمید جمال و تکبیر کمال خدای متعال هست نه بخدا قسم چیزی برای انسان بهتر و با فضیلت تر از ایمان و محبت خدا و معرفت بخدا و ذکر تسبیح او نیست: الذ لذات معنوی و روحی و ذکر الله است و در مناجات زینت الهیون و اسوه ربانیون سید سجاد علیه السلام آمده است:

الهی استغفرک من کل لذه بغير ذکرک و من کل شغل بغير طاعتک الھی انت قلت و قولک الحق: یا ایها الذین آنوا اذکر و الله ذکرا کثیرا (و سبحوه بکره و اصیلا) (مفاتیح الجنان محدث قمی)

علامه ربانی ملامحسن فیض کاشانی گوید:

بجز از ذکر یار استغفرالله

ز بود مستعار استغفرالله

زبان کان تو بذکر دوست نبود

ز شرش الحذر استغفرالله

استاد عالی مقام حکیم الهی قمشه ای گوید:

از هر چه جز عشق رخت ای یار توبه

وز هر سخن جز ذکرت ای دلدار توبه

تا جان بود کوشیم در راه وصال

کز هر چه غیر از لذت دیدار توبه

صد لن ترانی گوئی از ره بر نگریم

ما و وصال دیگر از هر کار توبه

در باغ عالم از نظر بر سنبل و گل

با یار سنبل موی گل رخسار توبه
 هستی ما خار گلستان وجود است
 با رویت ای گل آفرین از خار توبه
 تا جلوه حسنت در این گلزار دیدیم
 کردیم از خار و گل این دار توبه
 از هر نظر جز بر رخت استغفر الله
 وز هر عمل جز طاعت صد بار توبه
 با خلق احسان با خدا تسلیم و اخلاص
 زین هر دو بگذشتی ز هر کردار توبه
 جز عاشقی از هر گناهی چون الهی
 کردیم بر درگاهت ای غفار توبه
 (دستور خاتم انبیا (ص) بدخترش فاطمه زهرا (ع) قبل از خواب)

عن فاطمه الزهرا صلوات الله علیها قالت: دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و قد افترشت فراشی للنوم فقال یا فاطمه لا تنامی الا و قد عملت اربعته: ختمت القرآن و جعلت الانبیاء شفعاک و ارضیت المومنین عن نفسک و حجبت و اعتمرت: قال هذا و اخذ فی الصلاه فصبرت حتی اتم صلاته: قلت یا رسول الله امرت باربعته لا اقدر علیها فی هذا الحال فتبسم صلی الله علیه و قال اذا قراءت قل هو الله احد ثلاث مرات فکانک ختمت القرآن و اذا صلیت علی و علی الانبیاء قبلی کنا شفعاک یوم القیامه و اذا استغفرت للمومنین رضوا کلهم عنک و اذا قلت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله اکبر فقد حجبت و اعتمرت: از (خلاصه الاذکار):
 این حدیث شریف نورانی تا از ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه لاهوتی صفات نقل شده است که فرموده هنگامیکه بستر خوابم را گسترده بودم پدر بزرگوارم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر من وارد شده و سپس چنین به من دستور فرمود ای فاطمه دختر والا گهرم سر به بستر خواب مگذار مگر اینکه این چهار عمل را انجام بدهی نخست اینکه یکدوره قرآن ختم نمائی دوم اینکه انبیاء و پیغمبران را شفیع خود قرار بدهی سوم اسنکه اهل ایمان از خود راضی و خوشنود سازی چهارم اینکه یک حج و عمره انجام بدهی:

پدر بزرگوارم این اعمال چهارگانه را بمن دستور داد و امر فرمود و بنماز مشغول گردید من در حال فکر که چگونه برایم میسر است این فرمان پدرم را اجرا کنم با اینکه کار بسیار مشکلی است پس صبر و تامل نمودم تا پدر بزرگوارم نمازش را به اتمام رسانید آنگاه عرض کردم یا رسول الله شما چنین دستوری به من دادید که انجام آن در نظرم دشوار می آید و من با این وقت کم قدرت و توان انجام این چهار عمل مورد دستور شما ندارم:

پس در این حال پدرم تبسم فرمود و خندید و آنگاه بمن چنین فرمود تو اگر سوره مبارکه ((قل هو الله احد)) را سه مرتبه قرأت نمائی مثل این است که یک ختم قرآن انجام داده ای و اگر بر من و بر پیغمبران قبل از من صلوات بفرستی ما در روز قیامت کبری همه شفعا تو هستیم و اگر برای اهل ایمان استغفار و طلب آمرزش از پروردگار بنمائی همه آنان از تو رضایتمند و خرسند خواهند شد و اگر این اذکار در ربار را بر زبان خود جاری سازی و بگوئی (سبحان الله و الحمد لله لا اله الا الله و اله اکبر مثل این است که عمل حج و عمره را انجام داده ای):

مؤلف گوید الحق چه دسترو نفیس و گرانبھائی حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علیه آلاف التحیته و الثناء بدختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها عطا و مرحمت فرموده است: چهار عمل باین سهل و ایسانی اما اینقدر ثواب و پاداش بسیار در

قبال این دستور منظور و به انجام دهنده آن عطا می شود :

و این نیست مگر از جهت اهمیت محتوای این اعمال چهار گانه پس باید دانست و باید فهمید چرا قرائت سه مرتبه سوره توحید برابر یکدوره ختم قرآن است شبیه نیست که معرفته الله اعلى المعارف است و این سوره مبارکه محتوی عالیترین درس عرفان و معرفت در شناختن حق تعالی است چه شناسنامه کامل خدا است و این سوره مبارکه است که محتوی اعلى مرتبه توحید است و اختصاص دارد بدانشگاه عالی و نهایی خاتم انبیا و سرور اصفیاء حضرت محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیته و الثناء : و مختص امت عالی رتبه آنحضرت است : هیچ یک از انبیا و رسل سالفه نتوانسته اند باین مرتبه عالیه از توحید دعوت نمایند بدو جهت یکی آنکه مرتبه آنان مقتضی این دعوت در افق اعلى نبوده است چه هر پیغمبری را مقام و مرتبه و موقفی است که واقف در آن مقام و مرتبه مخصوص (ص) به خود است بطوری که نمی تواند در مقام دعوت بخلق از موطن و موقف عرفان خاص خود تجاوز نماید و جهت آنکه اقوام و امم ایشان استعداد و قابلیت ادراک و فهم این مرتبه عالیه را در توحید نداشته اند

ولی مرتبه خاتمیت مقتضی ایت دعوت بوده چه حضرت ختمی مرتبت واجد این مرتبه است که مظهریت مقام احدیت و صمدیت را داراست و این مقام و مرتبه مختص آن حضرت است لذا دعوت بموقف و موطن عرفان خود نموده است و موید این نکته همانا کلام معجز نظام امام سجاد زین العابدین زینت الهیون است قال السجاد علیه السلام (ان الله قل هو الله عزوجل علم انه یكون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله قل هو الله احد و الایات من سوره الحديد الی قوله (و هو علیم بذات الصدور) فمن رام ورائ ذلک فقد هلك : اصول کافی : مفاد کلام امام سجاد علیه السلام این است که ذات خدای متعال در ازل می دانست که در آخر الزمان اقوامی متعمق و متفکر که دارای فکر دقیق و عمیق در فهم معارف الهیه و حقایق ربانیه و آیات قرآنی هستند بوجود می آیند بدین جهت (قل هو الله احد) و آیات اول سوره حدید را نازل فرمود و هر کس غیر از این جوید هلاک است زیرا برای خدانشناسی و توحید حقتعالی ملاک عرفان واقعی و میزان حقیقی محتوای سوره توحید و آیات مبارکات اول سوره حدید است پس باید بر آن تکیه کرد و از اقوال و افکاری که مخالف آن است و آدمی را بضالت و هلاکت و صراط غیر مستقیم توحید سوق می دهد پرهیز نمود زیرا وراء مسلک توحید نیست مگر کفر و شرکت و تعطیل و تشبیه و اباطیل و بس در اهمیت محتوای سوره توحید که حضرت باقر شکافنده علوم اولین و آخرین پنجمین نیر برج ولایت و امامت علیه السلام فرموده است (لو وجدت لعلمی الذی اتانی الله عزوجل حملته لنشرت التوحید و الاسلام و الایمان و الدین و الشرایع من الصمد) : توحید صدوق :

یعنی اگر من بیابم از برای علمی که خدای عزوجل بمن عطا و افاضه فرموده حاملانی را که می توان فهم آنرا داشته باشند هر آینه تمام حقایق توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را از کلمه مبارکه (الصمد) نشر می دهم از کلام معجز نظام امام باقر علم النبیین چنین مستفاد می گردد که مخزن تمام حقایق الهیه مقام صمدی الوهی است :

(لمولفه)

گفت باقرآن امام پنجمین

آن شکافنده علوم اولین و آخرین

گریبام حاملی اندر جهان

بهر حمل علم خویش اینک در زمان

می دهم نشر علوم اولین و آخرین

از صمد جمله شرایع علم دین

داد مفتاحی بدستم زین کلید

شرح آن در آتیه دارم امید

گر مرا توفیق باشد از خدا
شامل حالم شود لطف خدا
شئون الصمد من تا ابد
گر بگویم از صمد گیرم مدد
لطف آن یار صمد یار من است
ذکر آن فرد صمد کار من است

ما را محور تفسیر سوره مبارکه توحید رساله ایست بنام (توحید ربانی) که ضمن اشراق چهلم آن به برخی از معانی و شئون صمدیت اشاره اجمالی نموده ایم و بحمدالله بخش اول این کتاب به چاپ رسیده است و امید است بخشهای دیگر آن در آتیه نزدیکی بطبع برسد و در دسترس علاقه مندان و عشق حقایق قرآن و معارف ربانیه قرار گیرد انشاء الله :

و نیز فرستادن صلوات قبل از خواب که مورد دستور پیغمبر اکرم بدخترش می باشد حائز اهمیت بسیار و فضیلت بی شمار و فوایدی است که از جمله آن فواید موضوع شفاعت در قیامت است و حضرت ختمی مرتبت فقط متذکر همین قسمت گردیده اند و گرنه مطابق مستفاد از اخبار صادره از مقام عصمت

صلوات بر محمد و آل محمد معادل با تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب استجاب دعا می باشد

صلوات بر محمد و آل محمد موجب حصول رضای حق تعالی است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب آمرزش گناهان است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب محو گناهان است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب راحتی جان کنندن است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب ایمنی از عذاب دنیوی است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب ایمنی از عذاب اخروی است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب ثقل میزان یوم القیامه است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب نورانیت صراط آخرت است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب نجات از دورخ و عذاب آن است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب دخول در دارالسلام و جنت است صلوات بر محمد و آل محمد موجب ایمنی از هول قیامت است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب محشوریت با محمد و آل محمد است

صلوات بر محمد و آل محمد موجب وجوب شفاعت است

آنچه اشاره شد نمونه ایست ماءخوذ از اخبار (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل) : ما را رساله ایست تحت عنوان (صلوات ربانی)

از نظر قرآن و برهان و عرفان اکه بحمدالله بچاپ رسیده است این رساله مختصره سر وجوب صلوات با ده وجه استدلالی و اینکه ثمره صلوات هم عائد امت و هم عائد حضرت ختمی مرتبت می شود با تحقیق برهانی گردیده و اینکه صلوات فرستادن با صوت جلی دستور خود رسول الله است و ما آنرا صلوات عرضی نام گذارده ایم لقله (ص) (ارفعوا اصواتکم بالصلوه علی فانها مذهب النفاق) : اصول کافی :

نام احمد کیمیای جان بود
 جان احمد ما را جان بود
 نام او آرد شما را اتفاق
 می برد از جانتان زنگ نفاق
 نام احمد صیقل هر دل بود
 زینت هر بزم و هر محفل بود
 (ارفعوا اصواتکم) با این درود
 عرضی آوا خوشتر آمد این سرود
 جان (ربانی) ثناگو تا ابد
 بر محمد مظهر ذات صمد

و با استغفار برای اهل ایمان رضایت و خوشنودی آنان حاصل و با ذکر تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بثواب عمل یک حج و عمره نائل می گردد .
 از خداوند متعال توفیق انجام این اعمال چهارگانه مورد دستور حضرت خاتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بدخترش حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را قبل از خواب برای خود و قاطبه اهل ایمان و معرفت مسئلت دارم :

اشراق هشتم

قسمت اول

اشراق هشتم: (بیان اشرفیت و افضلیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از کل نساء عالمین :)

هر چند در جهان هستی نساء و بانوان با شرافت و با فضیلت وجود داشته اند مانند حضرت مریم و حضرت هاجر و حضرت حورا و مانند آنها ولی هیچ یک از آنان در شرافت و فضیلت و کرامت بدرجه و مرتبه حضرت فاطمه زهرا صلی الله علیها و آله رسد .

زیرا شرافت و فضیلت یا نسبی و یا حسبی و یا قائم بشخص و صفات ملکوتی خود انسان است و حضرت فاطمه (ع) در تمام مراحل جهات مزبور گوی سبقت را از قاطبه نساء عالمین من الاولین و الاخرین ربوده است :
 و چگونه چنین نباشد و حل آنکه روحانیت او مقام نفس کلیه الهیه است : و نیز حضرت فاطمه زهرا دختر اول شخص عالم امکان است : فاطمه زهرا سلام الله علیها صادره نخستین و اولین جلوه رب العالمین است .
 خدای متعال نور فاطمه زهرا را قبل از عالم و آدم آفریده است و نور او و پدرش و شوهرش نور واحد است چنانچه در روایت معتبر آمده است .

ان الله تفرد فی وحدانیتہ ثم تکلم بکلمته (ای اجاد بوجود و اشراق بشروق) فصارت نورا ثم خلق من ذالک النور محمدا و علیا و فاطمه :

پس در واقع حقیقت محمدیه و حقیقت علویه و حقیقت فاطمیه هر سه از نور واحد خلق شده اند و برهان امکان اشرف که قاعده عقلیه ائیسست برهان اشرفیت صادر نخستین است :

و نیز برهان دیگر بر اشرفیت و افضلیت حضرت فاطمه زهرا صلی الله علیها و آله رسد از باب قاعده تشاکل معلول با

علت و اثر با موثر باشد بحکم (کل يعمل علی شاکلته) و مفاد (الولد سر ایه) و این برهان در کمال قوت است چه آنچه در والد است ظهور و بروزش در روح ولد و خون ولداست:

و شکی نیست که حضرت ختمی مرتبت عقل کل محمد مصطفی علیه و آله و افضل التحیته و الثناء افضل و اشرف از کل ماسوی الله است و نیز ولد هم که از هر حیث مشابه با آب است پس بدیهی است که مشابه اکمل - اکمل از غیر اکمل خواهد بود: بنابراین قاعده: حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها که خلقا و خلقا از هر جهت و هر باب شباهت تامه به حضرت ختمی مرتبت پدر بزرگوارش دارد اشرف و افضل از تمام نساء عالمین اولاد غیر اکمل و مشابه غیر اکملند ولی حضرت فاطمه زهرا (ع) ولد اکمل و مشابه اکمل و اشرف ما فی الوجود است و بحکم مشابه الاکمل اکمل اکملیت و اشرفیت و افضلیت آن حضرت از قاطبه نساء عالمین من الاولین و الاخرین ثابت و مبرهن و محرز است و این قاعده کلیه برهانیه در تمام اولاد فاطمه زهرا یعنی ائمه اطهار (ع) ساری و جاری است که اشرفیت و افضلیت آنها از تمام خلائق ثابت و محرز است عقلا و نقلا:

و نیز در تائید و تثبیت اشرفیت و افضلیت حضرت خیر النساء فاطمه زهرا سلام الله علیها از کل نساء جهان و اینکه او مختار و برگزیده خداست از میان نساء عالمین همانا روایتی است که از لسان حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله صادر شده است و بسیار قابل اهمیت است قال رسول الله (ص) لعلی (ع): ان الله عزوجل اشرف علی الدنيا فاخترنی منها علی رجال العالمین ثم اطلع الثالثه فختار الاثمه من ولدک علی رجال العالمین ثم اطلع الرابعه فاختار فاطمه علی نساء العالمین: (عن کتاب فاطمه الزهرا) (للعلامه الامینی) (ص) ۴۳ طبع امیر کبیر:

و ایضا عن النبی الختمی (ص) فی حدیث طویل: علی ساق العرش مکتوب (لا اله الا الله) محمد رسول الله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین خیر خلق الله: فقال جبرئیل یارب فانی اسئلك بحقهم علیک لجعلتنی خادمهم قال الله تعالی قد جعلت فجبرئیل علیه السلام خادمنا: (عن کتابیچر المعارف للعاف الصمد انی ملا عبد الصمد الهمدانی که صفحه ۴۲۸):

مستفاد از این حدیث شریف نورانی این است که حضرت ختمی مرتبت محمد پیغمبر خاتم و حضرت ولی الله الاعظم علی و حضرت ملکه ملک و ملکوت ولیته الله العظمی فاطمه الزهرا (ع) و دو فرزند دلبنده آنها امامین همامین حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم الصلوه و السلام اشرف خلق الله و بهترین خلق الله در ارض عالم امکان هستند و جبرئیل خود از خدای متعال خواست که افتحار خدمت و خادمیت دربار این بزرگواران را داشته باشد و خدای متعال درخواست جبرئیل را پذیرفت ملک مقرب دربار خود را خدامتگذار آنها قرار داد.

(گواهی پیغمبر (ص) درباره دختر والاگهر فاطمه زهرا (ع) اطهر (ع)):

فی حدیث طویل عن النبی الختمی صلی الله علیه و آله: و اما ابنتی فاطمه سلام الله علیها فانها سسیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین و هیضعت منی و هی نور عینی و هی ثمره فوادی و هی روحی التي بین جنبی و هی الحوراء الانسیته: متى قامت فیمحراها بین یدی ربها جل جلاله زهر نورها لملائکته السماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض و یقول الله عزوجل یا ملائکتی انظروا الی امتی فاطمه سسیده امائی قائمه بین یدی ترتعد فرائصها من خیفتی وقد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشهد کم انی قد آمنت شیعتها من النار: از مالی صدوق

در حدیث طویلی از حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که درباره دختر والاگهرش فاطمه زهرا (ع) اطهر سلام الله علیها چنین بیانی فرموده است:

و اما دختر من فاطمه سسیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین است همانا این دختر گرامی پاره تن من است و اونور چشم من و او میوه دل من است و او روح من است که میان دو پهلوی من است: فاطمه انسیه حورا است هرگاه در محراب عبادت در پیشگاه رب با عظمت و جلال خود می ایستد نور او می درخشد از برای ملائکه عالم علوی همچنانیکه می درخشد نور کواکب برای اهل زمین:

ذات اقدس الوهی میفرماید بملائکه و فرشتگان ای فرشته گان دربار من بنگرید بسوی فاطمه و منظره نماز و عبادت او را در برابرسلطان عظمت ما که چگونه لرزه بر اندامش افتاده و با توجه قلب خود اقبال عبادت من نموده است :

من شما را شاهد و گواه میگیرم که شیعیان حضرت از آتش دوزخ در قیامت ایمن خواهند بود (و آنان روی دوزخ نخواهند دید چه تمام شیعیان و محبان آنحضرت همه اهل جنت ابد مدت باشند) و نیز در حدیث معتبر دیگر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده است : فاطمه سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین و آنهاالتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من المقربین و ینادونها بما نادت به الملائکته مریم : فیقولون یا فاطمه (ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین) : از بحار مجلسی : یعنی فاطمه سیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین است هرگاه در محراب خود می ایستد پس سلام می کنند هفتاد هزارملک از ملائکه مقربین و ندا می کنند او را بمانند آنچه ملائکه مریم را ندا نمودند پس مقاله شان خطاب بحضرت فاطمه این است :

ای فاطمه : بدرستی که ذات الوهی تو را برگزیده و مطهر قرار داده و بر تمام نساء و بانون عالمین برتری داده است : نا گفته نماند که اصطفاى علیها سلام مربوط بعالم و زمان دوران خود او بوده است فقط ولی اصطفاى ملکه ملک و ملکوت فاطمه زهرا سلام الله علیها مربوط بعالم و زمان دوران خود نیست بلکه آنحضرت مصطفاه و برگزیده خدای متعال است از جمیع نساء عالمین من الاولین و الاخرین :

در تأیید و تثبیت این واقعیت سند معتبر روایتی است که از قول کاشف حقایق حضرت امام صادق علیه الصلوه والسلام نقل گردیده : عن محمدبن سنان عن المفضل قال : قلت لابی عبدالله علیه السلام اخبرنی عن قول رسول الله (ص) فی فاطمه آنها (سیده نساء العالمین) اهی سیده عالمها : (فقال ذاک لمريم کانت سیده عالمها) : و فاطمه سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین مفضل گوید محضر امام صادق علیه السلام از حضرتش سؤال کردم اینکه حضرت رسول الله درباره فاطمه فرموده که او سیده نساء عالمین است آیا آنحضرت سیده عالم خودش است ؟ امام فرمود این مربوط بمريم است که سیده نساء عالم خوداست ولی حضرت فاطمه سیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین است (نظر باینکه سیادت حضرت فاطمه شمولش کلی استو نسبت به تمام عوالم است) اما حضرت مریم سیده نساء و بانوان عالم خودو دوران حیات خود اوست و اینجا تفاوت در سیادت و اصطفا و فضیلت از زمین تا آسمان است بکله بعقیده نگارنده جای مقایسه در سیادت مریم با فاطمه نیست : چه

مریم علیهاالسلام از نظر نسب دختر عمران است ولی فاطمه سلام الله دختر اول شخص عالم امکان در رتبه است که پدرش عقل کل خاتم الانبیاء والرسل است : دیگر آنکه مریم علیهاالسلام هر چند دارای مقام طهارت است ولی فاطمه طاهر و مطهره از تمام ارجاس است و نسبت بمريم ملائکه گواهی بطهارتش داده اند امانسبت بحضرت فاطمه ذات الوهی خود گواهی بطهارت او داده است کما اشار الیه نص الکتب الالهی (انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) آیه ۳۳ سوره احزاب و شکی نیست که فاطمه (ع) مصداق اهل البیت است و این آیه مبارکه درباره اهل البیت عصمت نازل شده است و اراده خدا هم در این مقام اراده تکونیه است که تخلف از مراد ندارد و این آیه مثبت مقام عصمت حضرت فاطمه سلام الله علیها نیز می باشد و اگر چنانچه ظرف وجود مریم علیهاالسلام فقط یک عیسی علیه السلام پرورنده ولی صدف در ربار وجود فاطمه زهرا سلام الله علیها جواهر و گوهرهای ائمه اطهار پدیدار گردیدند که هر یک باذن الله عیسی آفرینند و عیسی (ع) ولایتش جزئی و مقید است اما ولایت ائمه اطهار علیهم السلام ولایت کلیه مطلقه است :

اگر عیسی علیه السلام موید بتائید روح القدس بوده است لقوله تعالی (وایدناه بروح القدس) حافظ قرآن گوید : (فیض روح القدس اربار مدد فرماید : دگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد)

اما فرزند فاطمه زهرا حضرت امام حسن عسگری (ع) یازدهمین نیر برج امامت می فرماید (روح القدس فی جنان الصاغوره ذاق من حدائقنا الباکوره) از دستخط شریف و نورانی آنحضرت متخذ است مدرک این جمله مذبوره از کتاب بحار النوار علامه مجلسی: و نیز کتاب علامه فیض کاشانی است اگر فضیلت و مقام مریم علیها السلام در این است که برایش مائده آسمانی آمده است در فضیلت و مقام حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نه تنها آمدن مائده آسمانی سهل است که برای کنیزش فضا نیز مائده آسمانی نازل می شده است بنابراین مقام مریم کجما مقام فاطمه کجا.

(میان ماه من با ماه گردون

تفاوت از زمین تا آسمان است:)

یک دهان خواهم به پهنای فلک

تابگویم وصف آن رشک ملک:

و عن الحسن بن زیاد العطار قال قلت لابی عبدالله (ع) قول رسول الله (ص) فاطمه سیده نساء اهل الجنة سیده نساء عالمها: قال علیه السلام: ذاک مریم (و فاطمه سیده نساء اهل الجنة من الاولین و الاخرین): راوی میگوید پرسیدم از حضرت فاطمه که سیده اهل الجنة است آی در منطقه و جهان خودش چنین است امام علیه السلام فرمود است مربوط بمریم است: چه حضرت فاطمه سیده اهل الجنة است من الاولین و الاخرین: (از کتاب عوالم ج ۱۱) فاین مریم قیاسها مع الفاطمه الزهرا سلام الله علیها که در واقع قیاس مع الفارق است چه مریم فقط اما آنکه سیادت در دنیا و آخرت و در جنت ابدمدت و در ملک و ملکوت و در تمام عوالم علی الاطلاق نسبت بجمیع نساء عالمین من الاولین و الاخرین بدون استثناء واجد و دار است او منحصر حضرت فاطمه زهرا است که اشرفیت و افضیلت و برتری آن بانوی عظمی و ملکه دو سرا بعد از پدرش حضرت محمد خاتم انبیاء و بعد از شوهرش حضرت علی مرتضی صلوات الله علیهم از کل ماسوی علی الاطلاق عقلا و نقلا ثابت و مبرهن است و جای هیچ شک و شبهه نیست: و هر کس غیر از این بگوید او قاصر در شناخت حضرت فاطمه است و چنین کس فاطمه زهرا سلام الله علیها را بمقام نورانیت نشناخته است: خداوند ما را عارف بحق فاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و فرزندان او یعنی ائمه اطهار علیهم الصلوه والسلام بفرماید زیرا عمده معرفت بمقام نورانیت ایشان است (و من عرفهم عرف الله) و من احبهم فقد احب الله و من اطاعهم فقط اطاع الله):

قال الصادق علیهم السلام: نحن و الله الاسماء الحسنی التي لا یقبل الله من العباد عملا الا بمعرفتنا: و قالو علیهم السلام بنا عرف الله: ای بمظهریتنا لجمیع اسمائه و صفاته.

حضرت امام صادق کاشف حقایق الذی انکشف له الملك و الملکوت فرمود (مائیم اسماء حسنی الهی و مظاهر تامه صفات علیای الوهی عمل و عبادت عباد و بندگان نزد پروردگار عالمیان مورد قبول و پذیرش واقع نمی شد مگر بمعرفت ما خاندان عصمت (اهل بیت طهارت) (چه روح و جان عبادت ولایت است آنها فقط ولایت کلیه مطلقه سلسله جلیله محمد و آل محمد که شامل چهارده معصوم است) زیرا ایشانند که مجالی و مظاهر کامله اسماء حسنی و صفات علیای خدایند ذات صمدی الوهی بتمام اسماء و صفات خود در این هیاکل توحید تجلی و ظهور نموده و آنان را بالفعل مظاهر اسماء خود قرار داده است: آری ایشانند که مظاهر تامه علم خدایند و مظاهر تامه حلم خدایند و مظاهر تامه قدرت خدایند و ایشانند که مظاهر تامه جمال و جلال حقند و همین طور مظاهر سایر اسماء الهیه و صفات ربانیه: و قیل عن لسانهم علیهم السلام:

(ما جام جهان نمای ذاتیم

ما مظهر جمله صفاتیم)

(ما نسخه نامه الهیم

ما گنج طلسم کائناتیم)

(هم مظهر واجب الوجودیم
 هم معنی جام ممکناتیم)
 (هر چند که مجمل دو کونیم
 تفصیل جمیع مجملاتیم)
 (برتر زم مکان و در مکانیم
 بیرون ز جهات و در جهاتیم)
 (ما هادی جمله علومیم
 کشف جمیع مشکلاتیم)
 (بیمار و ضعیف را شفائیم
 محبوس و نحیف را نجاتیم)
 (گو مرده بیا که روح بخشیم
 گو تشنه بیا که ما فراتیم)
 (ای درد کشیده دوا جری
 از ما مگذر که ما دواتیم)

در زیارت جامعه کبیره که بلاشک از لسان معجزه بیان دهمین نیر برج امامت و اختر فروزان ولایت حضرت امام علی النقی الهادی صلوات الله و سلامه علیه صادر شده است در برخی از فرازهای آن آمده است :

موالی لا احصى ثنائکم و لا ابلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم و انتم نور الاخيار و هداه الابرار و حجج الجبار بکم فتح الله و بکم یختم الله یعنی شماسلسله جلیله موالی من هستید صفات کمالیه شما بیرون از حیطه احصاء و شمار است و ثنای شما از عهده احدی ساخته نیست و بکنه مدح و توصیف شما نتوانم رسید .

شمائید نور جان خوبان جهان و شمائید هدایت کنندگان نکوکاران و شمائید حجت های مقتدر خدای جبار و بوجود شما آفریدگار افتتاح ایجاد و آفرینش نمود و در فراز دیگر این زیارت کامله جامعه عرشیه آمده است .

(و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس الخ) مولف را نسبت باین جملات توجیهاات بسیاری است که ضمن ترجمه و تفسیر این کلمات نورانی در بیان تفصیلی زیارت جامعه در جزوه مربوط بحضرت امام دهم علیه السلام به تحقیق عرشی و عرفانی آن اشاره نموده ایم و یکی از آن توجیهاات این است که روح اعظم ولایتی و نفس کلیه و الهیه احاطه و معیت قیومیه ظلیه دارد بر جمیع ارواح و نفوس و بر تمام اجسام و اجساد و نیز ابدان و آثار و قبور آنان همین احاطه را دارد لذا در هر جا آنها را سلام نمائیم جواب سلام ما را رد نموده و سؤال ما را پاسخ می دهند و اجسام و اجساد و قبور ایشان محکوم بحکم ارواح و نفوس آنان است و در حقیقت آنها جان جان عالمیاند : و لنعم ما قیل : خطاب بهر یک از ارواح آنها

روح جان و جان جان ای جان توئی

عقل و جان خلق را سلطان توئی

جمله ارواح در تدبیر تست

سجده اشباح از تاثیر تست

عقل جمله واله و حیران تست

کل موجوات در فرمان تست

صد هزاران بحر و ماهی در وجود

سجده آری پیش آن دریای جود

و نیز در زیارت جامعه کبیره آمده است :

بابی انتم و امی و نفسی بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دنیانا و بموالاتکم تمت الکلمته و عظمت النعمته و اتلفت الفرقه و بموالاتکم تقبل الطاعته المفترضته و لکم الموده الواجبه و الدرجات الرفیعه و المقام المحمود عندالله عزوجل و الجاه العظیم و الشان الکبیر و الشفاعته المقبولته : پدر و مادر جانم فدای شما که بلحاظ ولایت شما خدا معالم دین و معارف ربانیه را بحد کمال نهائی رسانید و حقایق الهیه دینیه را بما تعلیم داد و هر آنچه از امور دنیوی ما فاسد بود اصلاح نمود و بواسطه موالات شما کلمه تامه توحید و معارف الهیه به اعلی مرتبه رسید و نعمت عظمای دین حق بخلق عطا گردید و تفرقه در امت مبدل بالفت و اتحاد گشت و بواسطه ولایت شما طاعت فریضه خلق مورد قبول خدا واقع می گردد خداوند محبت و دوستی شما را بر بندگان خود واجب نمود خداوند بشما درجات رفیعه و مقامات و منزلت عالیه داد و مقام محمود نزد خدای عزوجل مخصوص (ص) شماست و شما را نزد خدا جاه و عزت بزرگ و عظیم و شان و مرتبه بزرگ می باشد و مقام شفاعت مقبوله را عندالله دارید (چه شما دارای مقام ولایت کلیه مطلقه هستید و در مقام قرب بخلق و تحقق اقرب الی الله می باشید) و در فراز آخر از این زیارت آمده است :

(اللهم انی لو وجدت شفعا اقرب الیک من محمد و اهل بیته الاخیر الاثمه الابرار لجعلتهم شفعا لى الذی اوجبت لهم علیک اسئلك ان تدخلنی فی جملته العارفين بهم و بحقهم و فی زمره المرحومین بشفاعتهم انک ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا و حسبنا الله و نعم الوکیل) : از کتاب مفاتیح الجنان قمی :

الها پروردگارا من اگر شفیعانی از حیث قرب و منزلت بتو نزدیکتر از حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) و آل اطهارش که همه اخیار و ابرار و مقربان دربار تو هستند در صفحه جهان هستی و نظام حق پرستی می یافتم هر آینه آنها را بدرگاه تو شفیع خود قرار می دادم ولی دانستم که هیچ کس مقربتر و محبوبتر و شریفتر از ایشان در ملک وجود از غیب و شهود در نزد تو نیست : لذا تو را قسم می دهم بحق آنه که آنرا تو بر خود لازم گردانیدی و از تو درخواست می کنم که مرا داخل در جمله عارفین بمقام نورانیت آنان و شناسا بحق ایشان نموده و در زمره رحمت شدگان به شفاعت آنها قرار دهی که تویی ارحم الراحمین و صلوات و درود و تحیت بی نهایت بر ایشان باد ازلا و ابد و سرمد و حسبنا الله و نعم الوکیل :

فاطمه زهرا سلام الله علیها از یاران مباحله است

در قصه مباحله که قرآن به آن اشاره فرموده است لقله تعالی (فمن حاجک فیه من بعد ما جائک من العلم فقل تعالو ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنته الله علی الکاذبین : آیه ۶۱ سوره آل عمران :

مطابق روایات معتبره منقوله از طرق عامه و خاصه مراد از ابنائنا حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و مراد از نسائنا حضرت فاطمه زهرا دختر پیغمبر و مراد از انفسنا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین می باشد دارد که در یوم مقرر برای مباحله : حضرات نصاری که این جماعت یعنی اهل بیت پیغمبر با خود حضرت محمد (ص) را مشاهده کردند و دیدند پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم محبوب ترین و عزیزترین کسان خود را برای شرکت در امر مباحله با خود آورده است از مباحله صرف نظر نموده و از حضرت رسول خاتم (ص) درخواست کردند از مباحله صرف نظر فرماید چرا چنین درخواستی نمودند چون به حقانیت حضرت ختمی مرتبت که او محبوبترین کسان خود را آورده برای مباحله و اگر او بحقانیت خود اطمینان و ایقان نمی داشت حاضر نبود عزیزترین کسان خود را در معرض مباحله قرار دهد پس بدین جهت بحقانیت آنحضرت یقین حاصل نموده و جرئت نکردند مباحله نمایند و حاضر شدند جزیه بدهند و بعدا هم اسلام آورده و به دین مبین اسلام تشریف حاصل نمودند در تفسیر صافی تالیف علامه فیض کاشانی آمده است فقال اسقفهم یا معشر النصاری انی لاری و جوها لو سالو الله ان یزیل جبلا من

مکانه لازاله فلا تباهلوا فتهلكوا فاذغنو الرسل الله و بذلو الجزيته الخ :

اسقف رهبر جماعت نصاری گفت ای مردم مبدا مباحله عملی شود زیرا من رویهای شعشعانی (و چهره های نورانی و درخشانی) را می بینم که اگر خدای متعال سئوال کنند که جبال عظیمی را از جای خود بکنند هر آینه عملی می شود : پس اگر کار بمباحله منجر شود جملگی هلاک می شوید و یک نصرانی در صفحه زمین باقی نخواهد ماند این بود که کار به پرداخت جزیه و مصالحه بر حسب تقاضای نصارانی نجران خاتمه یافت : و در کتب عامه از عایشه نقل کرده اند که گفت در روزیکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای مباحله بیرون آمد کسائی پوشیده بود پس امام حسن و امام حسین و حضرت فاطمه زهرا و حضرت علی بن ابی طالب علیهم السلام را زیر عبا داخل کرد و این آیه مبارکه را تلاوت فرمود (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) آیه ۳۳ سوره احزاب :

بنابر آنچه نگاشتیم حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها هم از اصحاب کساء است و هم از یاران مباحله است مطابق روایات منقوله از عامه و خاصه :

در کتاب ینایع الموده دارد قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لو علم الله تعالی ان فی الارض عبادا اکرم من علی و فاطمه و الحسن و الحسین لامرنی ان اباهل بهم و لکن امرنی بالمباهلته مع هولاء و هم افضل الخلق فغلبت بهم النصاری :

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر خدای عزوجل می دانست که در وجه الارض بندگان گرامی تر و بهتر از علی و فاطمه و حسن و حسین وجود دارد نزد او هر آینه امر می کرد مرا که در مباحله بمعیت ایشان با جماعت افضل الخلق عندالله هستند لذا بوسیله معیت ایشان حضرات نصاری مغلوب گردیدند : این حدیث شریف برهان است که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از گرامی ترین و بهترین خلق الله عندالله است و آنان مقربترین و محبوبترین مخلوقین در نزد خدای می باشند و بهمین جهت است که اطاعت ایشان اطاعت از خداست و نافرمانی آنان عصیان امر خداست و دوستی خداست و دشمنی با ایشان دشمنی با خداست و هر کس چنگ بدامان آنان بزند چنگ بذیل عنایت خدا زده است و باین مضامین در زیارت جامعه کبیره تصریح شده است (من اطاعکم فقد اطاع الله من عصاکم فقد عصی الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و من اعتصم بکم قد اعتصم بالله :

و سر مطلب این است که ایشان همه فانی فی الله می باشند : و لنعم ما قیل

گفت نوح ای سرکشان من من نیم

من ز جان مردم بجانان باقیم

چونکه مردم از خواص بوالبشر

حق مرا شد سمع و ادراک و بصر

چونکه من من نیستم ایندم زهوست

پیش این دم هر که دمزد کافر او است

(حدیث شریف کساء) (با حذف سلسله روات و اسناد مربوط بلحاظ رعایت اختصار)

عن جابر عبدالله الانصاری انه قال

سمعت فاطمه الزهرا بنت رسول الله صلی الله علیهما آنها قالت دخل علی ابی رسول الله (ص) فی بعض الایام فقال السلام علیک یا فاطمه فقلت و علیک السلام یا ابتاه فی انی لاجد فی بدنی ضعفا فقلت له اعیذک بالله یا ابتاه من الضعف فقال یا فاطمه ایتینی بالكساء الیمانی و غطینی به فاتیته و غطیته به و صرت انظر الیه فاذا یتلألأ کانه البدر فی لیلته تمامه و کماله : فما کانت الا ساعته و اذا بولدی الحسن علیه السلام قد اقبل فقال السلام علیک یا ماه فقلت و علیک السلام یا قره عینی و ثمره فوادى فقال لی یا امه انی اشم عندک رائحته طیبته کانها رائحته جدی رسول الله صل الله علیه و آله فقلت نعم یا ولدی ان جدک تحت الکساء فاقبل الحسن (ع

(نحو الكساء و قال السلام عليك يا جداه يا رسول الله اتاذن لي ان ادخل معك تحت الكساء فقال عليك السلام يا و ولدی و صاحب حوضی قد اذنت لك فدخل معه تحت الكساء : فما كانت الا ساعته فاذا بولدی الحسين عليه السلام قد اقبل و قال السلام عليك يا امه فقلت و عليك السلام يا قره عینی و ثمره فوادى فقال لی يا امه انی اشم عندك رائحته طيبته كانها رائحته جدی رسول الله صلى عليه و آله : فقلت نعم يا بنی ان جدك و اخاك تحت الكساء فدنا الحسين الحسن عليه السلام نحو الكساء و قال السلام عليك يا جداه يا من اختاره الله اتاذن لي ان اكون معكما تحت هذا الكساء فقال و عليك السلام يا و ولدی و يا شافع امتی قد اذنت لك فدخل معهما تحت الكساء فاقبل عند ذلك ابوالحسن على بن ابيطالب (ع) و قال : السلام عليك يا فاطمه يا بنت رسول الله صلى الله عليه و اله فقلت و عليك السلام يا ابالحسن و يا اميرالمؤمنین فقال يا فاطمه انی اشم عندك رائحته طيبته كانها رائحته احی و ابن عمی رسول الله صلى الله عليه و اله فقلت نعم ها هو مع ولدیک تحت الكساء فاقبل على نحو الكساء و قال له و عليك السلام يا اخي و خلیفتی و صاحب لوائی فی المحضر نعم قد اذنت لك فدخل على تحت الكساء : ثم اتيت نحو الكساء و قلت السلام عليك يا ابتاه يا رسول الله اتاذن لي ان اكون معكم تحت الكساء قال لی و عليك السلام يا بنتی و يا بضعتی قد اذنت لك فدخلت معهم : فلما اكتملنا و اجتمعنا جميعا تحت الكساء فاخذ ابی رسول الله بطرفی الكساء و اومى بيده الی السماء و قال اللهم ان هولاء اهل بيتی و خاصتی و حامتی لحمهم لحمی و دمهم دمی یولمنی ما یولمهم و یحزننی ما یحزنهم انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم و عدو لمن عاداهم و محب لمن احبهم و انهم منی و انا منهم فاجعل صلواتك و برکاتك و رحمتك و غفرانك و رضوانك علی و علیهم و اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا :

فقال الله عزوجل يا ملائکتی و يا سكان سماواتی انی ما خلقت سماء مبنیته و لا ارضا مدحیته و لا قمرا منیرا و لا شمساً مضیئته و لا فلکا یدور و لا فلکا یسری و لا بحرا یجری الا لمحبتة هولاء الخمسة الذین هم تحت الكساء فقال الامین جبرئیل یا رب و من تحت الكساء :

فقال الله عزوجل هم اهل بیت النبوه و معدن الرسالته (هم فاطمه و ابوها بعلها و بنوها) : فقال جبرئیل یا رب اتاذن لی ان اهبط الی الارض لا کون معهم سادسا فقال الله عزوجل قد اذنت لك فهبط الامین جبرئیل و قال لابی السلام عليك یا رسول الله : العلی الاعلی یقرنک السلام و یخصک بالتحیته و الاکرام و یقول لك و عزتی و جلالی انی ما خلقت سماء مبنیته و لا ارضا مدحیته و لا قمرا منیرا و لا شمساً مضیئته و لا فلکا یدور و لا بحرا یجری و لا فلکا یسری الا لا جلكم و محبتکم و قد اذن لی ان ادخل معکم فهل تاذن لی انت یا رسول الله : فقال ابی و عليك السلام یا امین و حی الله نعم قد اذنت لك فدخل جبرئیل معنا تحت الكساء فقال جبرئیل لابی ان الله قد اوحی الیکم یقول (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) :

فقال علی یا رسول الله اخبرنی ما لجلوسنا هذا تحت الكساء من الفضل عند الله فقال صلى الله عليه و آله و الذی بعثنی بالحق نبیا و اصطفانی بالرسالته نجیا ما ذکر خبرنا هذا فی محفل من محافل اهل الارض و فیہ جمع من شیعتنا و محببنا الا و نزلت علیهم الرحمة و حفت بهم الملائکته و استغفرت لهم الی ان یتفرقوا : فقال علی (ع) اذا و الله فزنا و فاز شیعتنا و رب الکعبته :

فقال ابی ثانیاً یا علی و الذی بعثنی بالحق نبیا و اصطفانی بالرسالته نجیا ما ذکر خبرنا هذا فی محفل اهل الارض و فیہ جمع من شیعتنا و محببنا و فیهم مهموم الا و فرج الله همه و لا مغموم الا و كشف الله غمه و لا طالب حاجته فقال علی اذا و الله فزنا و سعدنا و کذالك شیعتنا فازوا و سعدوا فی الدنیا و الاخره و رب الکعبته :

در نظر اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت حدیث شریف کساء متضمن نکات و اسرار بسیار و محتوی اشارات و لطائف و حقایق بی شمار است .

(نهفته معنی نازک بسی است در خط یار

تو فهم آن نکنی ای ادیب من دانم)

نکته اول آنکه هر یک از داخلین تحت الکساء استشمام رائحه طیبه و جود حضرت ختمی مرتبت (ع) می نموده اند و این رائحه طیبه لازمه وجود آنحضرت بوده است که همیشه نسیم عطر و بوی خوش از پیکر و بدن پیغمبر می وزید بدون اینکه آن بزرگوار از خارج استعمال عطر کرده باشد در اخبار آمده است که هرگاه آنحضرت از کوچه ای عبور می نمود و می فهمیدند که حضرت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از آن محله و گذر عبور فرموده است: این نسیم عطر خوش بوی وزان از نظر ظاهر است و گرنه از حیث باطن وجود ذی جود آن پیغمبر رحم که رحمتا للعالمین است جهان امکان و تمام عوالم را به نسیم رحمت و رایحه طیبه علم و حکمت خود معطر ساخته است:

نکته دیگر اینکه معرفی ذات اقدس حضرت احدیت جلت عظمته این خاندان جلیل عصمت و نبوت را بملکوتیان و ملائکه اعلیٰ علین و کاخ نشینان عرشی خود بوده که بدانید ای گروه ملائک و ای ساکنین سماوات و عوالم عالیه غرض نهائی و مقصد اساسی از خلقت و ایجاد تمام موجودات از مبدعات و منشآت و مکنونات و از خلقت و زمین از افلاک و شمس و اقمار از بر و بحر و آنچه در قلمرو هستی و پهن دشت آفرینش است جهت خواطر همین پنج نفر خاک نشینان واقع در تحت الکساء بوده است: (نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون گر نبودی بزمین خاک نشینانی چند)

و نکته مهمتر آنکه در قبال سؤال از خداوند متعال (یا رب و من تحت الکساء) خدایا ایشان که عالم امکان و سراسر نظام ایجاد و خلقت را بجهت محبت به آنان آفریده ای و آنچه در قلمرو هستی و پهن دشت آفرینش است همه را بطویل وجود آنان خلق کرده ای ایشان را بما معرفی فرما تا ما بمقام نورانیت معرفت و شناسائی به هویت آنان حاصل نمائیم:

جواب از صقع الوهی و پیشگاه عزو جلال ربوبی صادر و پاسخ بملائک و ساکنین عوالم عالیه چنین داده شد هم اهل بیت النبوه و معدن الرساله: هم فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها: ایشان که نظام تکوین و تشریح طفیل وجود آنان می باشد (ایشان فاطمه اند و پدر بزرگوار فاطمه ایشان فاطمه اند و شهوهر عالی مقام ایشان فاطمه اند و فرزندان کرام فاطمه: (سلام الله علیها و علی ابیها و بعلها، و بینها):

قابل توجه اینکه در مقام معرفی اصحاب کساء محور فاطمه (ع) است

- (فاطمه عصمت کل کتر خفی ازلی)
- (فاطمه عالمه از حق بخفی و به جلی)
- (فاطمه روح نبی همسر و همتای ولی)
- (فاطمه عالیه ای کش نبذ از زوج علی (ع))
- (فرد و بی مثل بد آنگونه که حی متعال)
- (ای تو را آسیه و مریم و هاجر حوا)
- (خدمه در پی کسب شرف و شان به سزا)
- (در مدیح تو همین بس بود ای سر خدا)
- (کابتدا نام تو فرمود ز اصحاب کساء)
- (از خداوند ملائک چو نمودند سؤال)
- (با چنین جاه و شرف ای شده مات تو عقول)
- (قصد آزار تو کردند چرا قوم جهول)
- (آن سفارش که بحق تو همی کرد رسول (ص))

رفتشان سر بسر از یاد و نمودند قبول)

رفتشان سر بسراز یاد و نمودند قبول)

(بهر خود قهر خدا خشم نبی سوء مآل)

بیان سر اینکه چرا خدای عزوجل در مقام معرفی اصحاب کساء فاطمه علیها السلام را محور قرار داده است :

با اینکه دانستن این سر مانند سایر اسرار الهی در دسترس فهم و ادراک همه کس نیست مگر کسانی که سر سپرده مقام نبوت و ولایت و سرمست صهبای عرفان و معرفت از میکده قرآن و عترت و تعلیم یافته مکتب اهل بیت عصمت و طهارت و معادن عرفان و حکمت محمد و آل اطهار (ع) او که در حقیقت خزان علم ذات احدیت جلت عظمت هستند و اگر مکتب ولایت کلیه مطلقه الهیه و دانشگاه لاهوتی آنها نبود اسرار و حقایق نسبت بعلم ماوراء الطبیعه به هیچوجه برای بشر قابل ادراک نبود و بشر نمی توانست به عقل خود بآن برسد .

(از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد)

قسمت دوم

اینک شرفیاب می شویم محضر انور حضرت باقر علیه الصلوه و السلام که شکافنده علوم اولین و آخرین است به بینیم نسبت به اصل شجره طیبه رسالت و عنصر نبوت که اس اساس اسلام و شریعت محمدیه (ص) است چه بیانی فرموده است : از کتاب مجمع البحرین فی اللغه ماده (شجر) ملاحظه شود قال الباقر علیه السلام : الشجره الطیبته رسول الله صلی الله علیه و آله و فرعها علی علیه السلام و عنصر الشجره فاطمه علیها السلام و ثمرتها اولادها و اغصانها و اوراقها شیعتها : حضرت امام باقر علیه السلام در این بیان نورانی خود اصل شجره رسالت و عنصر نبوت را فاطمه زهرا سلام الله علیها معرفی می نماید و این کلام معجز نظام کاشف از آن است که اساس اسلام محور وجود فاطمه دختر والا گهر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم برقرار و بقا و دوام قرآن و دین باین عنصر ثابت و استوار است زیرا حضرت فاطمه ام الائمه الاطهار بل ام اییها است به بیانی که سابقا تحت عنوان (تحقیق نیر عرشی محور ام اییها)

نمودیم : پس بجاست که در مقام معرفی خدا در حدیث شریف کساء محور فاطمه زهرا ی اطهر باشد زیرا فاطمه است که مقوم جهت روحانیت حضرت ختمی مرتبت و منشا ظهور تفصیلی ولایت کلیه مطلقه آنحضرت است و فاطمه است که مقصد اصلی در نظام خلقت است .

حدیث السکاء نظما للسید الاجل محمد بن العالمته السید مهدی القزوینی الحلی النجفی رضوان الله تعالی علیهما)

(روت لنا فاطمه خیر النساء (ع)

حدیث اهل الفضل اصحاب الکساء)

(تقول ان سید الانام (ص)

قد جائنی یوما من الایام)

(فقال لی ان اری بدنی

ضعفا اراه الیوم قد انحلنی)

(قومی علی بالکسا الیمانی

و فیه غطینی بلا توانی)

(قالت فجيتة و قد لييته
 مسرعة و بالكسا غطينه)
 (و كنت ارنو وجهه كالبدر
 في اربع بعد ليال عشر)
 (فما مضى الا يسير من زمن
 حتى اتى ابو محمد الحسن (ع))
 (فقال يا امه انى اجد
 رائحته طيبته اعتقد)
 (بانها رائحته النبى
 اخى الوصى المرتضى على (ع)
 قلت نعم ها هو ذا تحت الكساء
 مدثر به مغطى و اكتسى)
 (فجاء نحوه ابنه مسلما
 مستاذنا قال له ادخل مكرما)
 (فما مضى الا القليل الا
 جاء الحسين السبط مستقلا)
 (فقال يا ام اشم عندك
 رائحته كانها المسك الذكى)
 (و حق من اولاك منه شرفا
 اظنها ريح النبى المصطفى (ص))
 (قلت نعم تحت الكساء هذا
 بجنبه اخوك فيه لاذا)
 ((فاقبل السبط له مستاذنا
 مسلما قال له ادخل معنا)
 (و ما مضى من ساعته الا و قد
 جاء ابوهما الغضنفر الاسد)
 (ابوالائمه الهداه النجباء
 المرتضى رابع اصحاب الكساء)
 (فقال يا سيده النساء
 و من بها زوجت فى السماء)
 (انى اشم فى حماك رائحته
 كانها الورد الندى فائحته)
 (يحكى شذاها عرف سيد البشر

و خیر من لیبی و طاف و اعتمر)
 (قلت نعم تحت الكساء التحفا
 و ضم شبلیک و فيه اكتفا
 فجاء يستاذن منه سائلا
 منه الدخول قال فادخل عاجلا
 قالت فحبت نحوهم مسلمته
 قال ادخلي محبوبته مكرمه
 فعندما بهم اضاء الموضع
 و كلهم تحت الكساء اجتمعوا
 نادى اله الخلق جل و علا
 يسمع املاك السماوات العلی)
 اقسام بالعزه و الجلال
 و بار تفاعی فوق كل عالی
 ما من سما رفعتها مبنیته
 و لیس ارض فی الثری مدحیه
 و لا خلقت قمرا منیرا
 كلا و لا شمسا اضاءت نورا
 و لیس بحر فی المیاہ یجری
 كلا و لا فلك البحار تسری
 الا لا جل من هم تحت الكساء
 من لم یکن امرهم ملتبسا
 قال الامین قلت یا رب و من
 تحت الكسا بحقهم لنا ابن
 فقال لی هم معدن الرسائله
 و مهبط التنزیل و الجلالته
 و قال : هم فاطمته و بعلمها
 و المصطفی و الحسنان نسلها)
 (فقلت یا رباه هل تاذن لی
 ان اهبط الارض لذاك المنزل)
 (فاغتنی تحت الكساء سادسا
 كما جعلت خادما و حارسا)
 (قال نعم فجاءهم مسلما
 مسلما يتلوا عليهم انما)

(يقول : ان الله خصكم بها
معجزه لمن غذا منتها)
(اقرا كم رب العلا سلامه
و خصكم بغايت الكرامته)
(و هو يقول معلنا و مفهما
املاكه الغر بما تقدما)
قال على : قلت يا حبيبي
املاكه الغر بما تقدما)
(قال النبي و الذي اصطفاني
و خصني بالوحي و اجتبانى)
(ما ان جرى ذكر لهذا الخبير
فى محفل الاشياخ خير معشر
الا و انزل الاله الرحمته
و فيهم حفت جنود جمته)
من الملائك الذين صدقوا
تحرسهم فى الدهر ما تفرقوا
كلا و لا طالب حاجته يرى
قضائها عليه قد تعسرا
الا قضى الله الكريم حاجته
و انزل الرضوان فضلا ساحته
كلا و ليس فيهم مغموم
الا و عنه كشفت هموم
قال على نحن و الاحباب
اشياعنا الذين قدما طابوا
فزنا بما نلنا و رب الكعبته
فليشكرن كل فرد ربه

قسمت سوم

الحق علامه عالیقدر اعمال هنرمندی نموده که عین متن حدیث شریف کساء را در قالب نظم ریخته و بدون اینکه تصرفی در عبارات آن نماید آنرا برشته نظم در آورده است روحش شاد و درود بر روان پاکش باد خدایش او را با اهل بیت عصمت صلوات علیهم محشور فرماید :

ترجمه تحت اللفظی این ابیات عالیات که مضمون حدیث شریف نورانی سابق الذکر است)

این روایت معتبر مشهور محور حدیث کساء از لسان حضرت فاطمه سلام الله علیها که بهترین بانوان در جهان هستی و نظام حق

پرستی است شرف صدور یافته و بما رسیده است و در صحت آن نزد اهل معرفت شک و تردیدی نیست فاطمه (ع) سیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین این چنین فرموده است :

روزی از روزها حضرت خیر الانام پدر عالی مقام نزد من آمد و فرمود من در بدن خود احساس ضعفی می کنم بر خیز و کساء یمانی را برایم بیاور و من را در آن بپوشان من هم امر او را سریعاً اجابت نموده حضرتش را در آن کساء پوشانیدم و در این موقع به چهره نورانی او نظاره کردم مانند ماه شب چهارده می درخشید .

اندکی از این واقعه نگذشت که ابو محمد حسن (ع) طالع شد و گفت مادرم بوی خوشی استشمام می نمایم (احساس می کنم بوی معطر روح بخش حضرت نبی اکرم جدم خاتم انبیاء برادر وصی خود حضرت علی مرتضی صلوات الله علیهما باشد .

گفتم آری پسرم قضیه آنچنان است که تو احساس نموده ای اینک جدت حضرت ختمی مرتبت خود را زیر کساء پوشانیده است : آنگاه بسوی آنحضرت رفته و سلام عرضه داشته و اجازه خواست زیر کساء برود و جدش باو فرمود با احترام و مکرمت داخل شو . پس اندکی نگذشت که حسین ع سبط رسول الله (ص) مستقلاً آمد و گفت مادرم بوی خوشی مانند مشک پاکیزه شده نزد تو استشمام می کنم و قسم بحق آن کسی که شرافت خود را بتو عطا فرموده این بوی نبی ختمی پیغمبر برگزیده خداست گفتم آری فرزندم چنین است اینک برادرت حسن هم در کنار آن بزرگوار است در اینموقع حسین هم رو بجناب کساء آورده و با کسب اجازه و سلام بر جد امجدش در زیر کساء داخل و شرفیاب محضر انور آنحضرت گردید .

سپس چیزی نگذشت که پدر آن دو بزرگوار شیر شجاع حضرت اسدالله علی مرتضی (ع) از راه رسید آنکه ابوائمه و هدایت کننده و برگزیده خدا و چهارمین نفر از اصحاب کساء است آنگاه خطاب بملکه ملک و ملکوت حضرت زهرا نموده و گفت ای سیده نساء عالمین و ای کسی که در آسمان با او ازدواج نموده ام

اینک من بوئی بشمامم می وزد که گویا گل تازه ائیست که از بوی خوشش مرا سرمست نموده و بایست بوی خوش وجود مفخر عالمیان سید البشر بهترین کسی که تلبیه گفته و عمره بجا آورده است بوده باشد (این نسیم خوش بوی وزان حاکی از وجود اوست که جهانی را به نسیم علم و حکمت خود معطر ساخته است) .

گفتم آری علی جان چنین است که تو می گوئی بلی حضرتش در زیر کساء آرمیده و دو شبل مرتضی شیر بچه گان حضرت را در بغل خویش بلطف و عنایت در بر گرفته است سپس جلو آمده از حضرت ختمی مرتبت اذن ورود گرفت و با سرعت مشرف زیارت آن بزرگوار شده و داخل در تحت کساء گردید :

پنجمین کس از اصحاب کساء حضرت فاطمه زهیرای اطهر دختر والا- گهر پیغمبر خاتم است که فرمود من هم بسوی آنان رفته با تقدیم عرض سلام بر پدر فرمود من هم بسوی آنان رفته با تقدیم عرض سلام بر پدرم فرمود داخل شو دختر عزیزم که تو بسیار محترم و گرامی هستی :

چون بوسیله آن انوار خمسه که همه مظاهر تامه الله نورند آن موضع نورانی شد و همگی در زیر کساء جمع و اجتماع آل عبا در آن جایگاه برقرار شد آنگاه از صنع الوهی جل و علا ندای لاهوتی مآب بسمع قاطبه املاک سموات و کاخ نشینان ملکوت اعلی رسید و ندا در داد

من که خداوند عالم و آفریننده عالم و آدم خالق و جمیع مخلوقات هستم سوگند یاد می کنم و قسم می خورم که بعزت و جلال و کبریائی و ارتفاع مقام علیای صمدی الوهی خودم که فوق آن مقام و مرتبه ای در رفعت متصور نیست همانا هیچ آسمانی و زمینی و هیچ ماه تابان و قمر منیری و هیچ منظومه شمسی و خورشید نور فشانی و هیچ بحری و دریائی و هیچ فلک و فلکی و بالجمله هیچ مخلوق و موجودی اعم از مبدعات و منشات و مخترعات و مکونات علی الاطلاق را نیافریدم مگر جهت خاطر همین کسانی که در تحت کساء قرار دارند جبرئیل ملک مقرب دربار الهی عرض کرد پروردگارا چه کسانی در زیر کساینند تو را بحق آنان قسم می

دهم که هویت ایشان را برای من بیان و آنان را بمن معرفی فرما :

ذات اقدس حق تعالی و مبدء اعلى در جواب جبرئیل فرمود ((هم اهل بین النبوه و معدن الرساله (هم فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها) :

جبرئیل ایشان که نظام کل طفیل وجود آنان می باشد ایشان خاندان جلیل نبوت و معدن رسالت و گنجینه های علم و حکمت هستند فاطمه اند و پدر فاطمه ایشان فاطمه اند و شوهر فاطمه ایشان فاطمه اند و فرزندان فاطمه :

جبرئیل عرضه داشت پروردگارا آیا مرا اجازت و رخصت می دهی که بروم بسوی زمین نزد ایشان در خدمت آنان ششمین نفر در تحت کساء باشم خداوند متعال فرمود آری برو و شرفیاب شو بمحضر ایشان و با ابلاغ سلام من بر ایشان آیه شریفه تطهیر را بر آنان تلاوت نما جبرئیل فرمان الوهی و رب جلیل را امتثال و سلام خداوند متعال را ابلاغ نموده آیه (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا آیه ۳۳ سوره احزاب : را ره آورد خود حسب الامر پروردگار قرار داده و عرض نمود ذات اقدس الوهی شما را به این تطهیر از تمام ارجاس اختصاص داده است و کرامت را مختص شما قرار داده و این از فضل عظیم بی نهایت ذات احدیت جلت عظمت می باشد که این درجه عالی را مخصوصا بشما عطا و افاضه فرموده است :

سپس حضرت ولی الله اعظم مرتضی (ع) از حضرت رسول خاتم محمد مصطفی (ص) سؤال کرد و عرض نمود ای جیب من بفرما جلوس و نشستین ما در اینجا چه بهره و فائده بر آن مترتب است و نفعش بحال امت و شیعیان ما چیست . حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سو گند بکسی که مرا برتبه نبوت ختمیه برگزید و بوحی اخص الخاصی در مقام قرب او ادنی مخصوص (ص) ساخته و مرا از میان کل ماسوی در نظام هستی منتخب و مختار خود قرار داده است که فوائد بسیار و بهره های بی شمار از این جلوس ما در این موضع عائد و نصیب دوستان و شیعیان ما می شود :

از جمله اینکه یاد این ماجرا و خبر نافع اثر در هر مجلس و محفل که از ناحیه شیعیان و پیروان ما مطرح شود و بمیان آید خداوند متعال و ذات ذی الجلال و الاکرام رحمت خاصه رحمیه خود را نازل و جنودی ربانی از سپاه و لشکریان خود از ملائک و فرشتگان الهی که قوای پخش رحمت و فیض پروردگارند بطور دسته جمعی محور آنان جمع و اطراف آنان را می گیرند و برکات ما را بر آنها نازل و فیض و رحمت ما را بر آنان اشراق و متجلی می سازند و پیوسته آن فرشته گان و مامورین انتظام الهی از آنان حراست و حفاظت و نگهداری می نمایند تا هنگامی که از آن مجلس نورانی متفرق و پراکنده شوند .
نه تنها همین است که از فوائد بلکه تشکیل مجلس و محفل ذکر حدیث کسائی موجب رفع غموم و کشف هموم و برطرف شدن اندوه آنان گردد .

و نیز از جمله فواید ذکر حدیث کساء در مجالس و محافل آن است که حاجت حاجتمندان اداء و نیاز نیازمندان روا و گرفتاری ها ئیکه در نظر دشوار است بلطف و عنایت پروردگار مرتفع شده ارباب حاجت مشمول فضل خدا گردیده رضوان و خوشنودی خود را شامل حال ایشان کند و بهتر از این فائده ای متصور نیست . پس از بیان خاتم پیغمبران در رابطه حدیث شریف کسا و ذکر فوائد آن امیر اهل ایمان علی علیه السلام گفت شکر بی نهایت خدا را که ما و پیروان واقعی ما را نائل باین فیض خاص و نعمت عظمی گردانید و این سعادت را به شیعیان ما عطا نموده و بایست در قبال این نعمت و سعادت و رستگاری شاکر و سپاس گذار پروردگار خود بوده باشیم .

(شئون کمالیه و فضائل حضرت فاطمه سلام الله علیها از حیظه احصاء خارج است :)

شکی نیست که شئون کمالیه و فضائل حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بی نهایت است و بهمین جهت است که از حیظه احصاء و شماره بیرون است و کافی است برای اثبات این واقعیت اسماء و القاب آنحضرت زیرا از آن جهت که بانوی بانوان بهشتی ما فی الوجود و بزرگترین زنان از حیث مقام و مرتبه و رفعت شان می باشد سیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین نامیده شده است :

و از آن جهت که مظهر رحمت رحیمیه الهیه است (رحیمه) نامیده شده است .

و از آن جهت که مختار و برگزیده خداست (صفیه) نامیده شده است

و از آن جهت که دارای شرافت نسبی و حسبی و شخصی است (شریفه) نامیده شد است .

و از آن جهت که مظهر جمال ذات کل الجمال الوهی است (جمیله) نامیده شده است .

و از آن جهت که او انسان فرشته خواست (انسیه حوراء)

نامیده شده است .

و از آن جهت که آنحضرت در نهایت کمال عقلانی و روحی و جسمی است .

او را (رشیده) نامیده اند .

و از آن جهت که آنحضرت دارای اعلی مرتبه عصمت است (معصومه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت در متهی درجه پاکدامنی است (عفیفه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آنحضرت در اعلی مرتبه عطوفت و مهربانی است (عطوفته) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت در اعلی مرتبه رافت و دلسوزی است (روفه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آنحضرت حبیبه الله و محبوب خداست لذا (حبیبه الله) نامیده شده است .

و از آن جهت که حضرت وجودش موجب بقای دین اسلام است (بقیه النبوه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت وجودش منشاء خیر کثیر است (کوثر محمدی) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت روحش و خورش از روح و خون نبی است بضعه رسول الله است .

و از آن جهت که آن حضرت رکن اساسی دین و هدایت است (رکن الهدی) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت صادر نخستین و دره صدف آفرینش است دره بیضاء است .

و از آن جهت که آن حضرت تارک دنیا و مافیها است (زاهد) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت دائما به پرستش خدای یکتا اشتغال داشته (عابد) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت همیشه مستغرق در شهود شروق نور حق بوده است . (عارفه و شاهده) نامیده شده است :

شیخ الرئيس رئیس الحكماء بوعلی سینا در نمط عارفین در کتاب اشارات در تعریف زاهد و عابد و عارف چنین گفته است :

المعرض عن متاع الدنيا و طيباتها يخلص باسم الزاهد : المواظب على نفل العبادات من القيام و الصيام و نحو هما يخلص باسم العابد المنصرف بفكره الى قدس الجبروت مستديما لشروق نور الحق في سره يخلص باسم العارف . بنابراین حضرت فاطمه علیها السلام هم زاهده و هم عابده و هم عارفه است و نیز از آن جهت که آن حضرت خاتون دنیا و آخرت و ملکه ملک و ملکوت است (ملیکه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت مقطومه از هر شر و بدی و آراسته بهر خیر و خوبی بوده (فاطمه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت در تمام گفتارش صادق و راستگو و نیز آنچه پدر بزرگوارش حضرت ختمی مرتبت از صقع الوهی آورده از هر جهت مورد تصدیق او بوده است (صدیقه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت همیشه با فرشتگان هم صحبت و ملائکه از عوالم علوی بر او نازل و مکامله با آنان داشته است بدین سبب (محدثه) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن حضرت از هر جهت و هر بابت راضی و خوشنود بقضاء الهی بوده است (راضیه) نامیده شده است

و از آن جهت که آن حضرت تمام افعال و اعمال و کردار و رفتارش بتمام جهات مورد رضایت و خوشنودی پروردگارش بوده

(مرضیه) نامیده شده است

و از آن جهت که آن حضرت مربی و مقوم جنبه روحانیت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) پدر بزرگوارش می باشد و ولادت ثانویه روحانیه حضرت رسول اکرم (ص) از بطن اجمال بطور تفضیل در مرتبه وجود ائمه اطهار (ع) اظهار و تحقق یافته است لذا (ام ابیها) نامیده شده است .

و از آن جهت که آن ح □... [نور وجودش مظهر (الله نور است و سراسر آفاق عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ناسوت را این نور فرا گرفته است و در واقع جهان هستی را منور و روشن ساخته است لذا وجود مقدسش (زهرا) نامیده شده است .

و تمام این شئون کمالیه و فضائل نامتناهی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بر اساس برهان و عرفان و اسناد و مدارک محکم استوار است و نظر باینکه بنای ما بر اختصار است و این گفتار عنوان نمونه و ذره ای از خروار و قطره ای از بحار و دریای کمال و فضائل آن مظهر کل الجمال و الجلال است بهمین مقدار مجمل و مختصرا اکتفا نمودیم و در عین حال از وجود خود حضرت فاطمه... زهرای اطهر دختر والا گهر پیغمبر خاتم معذرت خواسته و از آن مظهر رحمت و اسعه الهیه امید و عفو و بخشش داریم .
حضرت فاطمه زهرا سلام علیها شفیعه محشر است

شکی نیست که امر شفاعت در نشانه دنیا و آخرت باذن الله است و مراد اذن تکوینی است که با اعمال قوه ولایتی تحقق پذیرد و اساسا شفاعت باذن خداست و اینکه در اخبار و روایات معتبره صادره از مقام عصمت بما رسیده است که حضرت فاطمه زهرای اطهر دختر پیغمبر در محشر شفاعت می کند که حضرت فاطمه زهرای اطهر دختر پیغمبر در محشر شفاعت می کند بلحاظ آن است که آنحضرت دارای مقام ولایت کلیه مطلقه است و حق همه گونه تصرف و اختیار مطلق باذن الله دارد :

ولایت کلیه مطلقه حضرت فاطمه سلام الله علیها در نزد اهل معرفت بحق آن حضرت ثابت و مبرهن است و به همان براهین و دلایل عقلیه و نقلیه که اثبات ولایت کلیه مطلقه حضرت ختمی مرتبت و خلفاء آنحضرت گردیده است نیز ولایت حضرت فاطمه علیها السلام بر کرسی اثبات نهاده شده است چه همه نوز واحدند مضافا به اینکه حضرت امام صادق کاشف حقایق علیه السلام فرموده است که ما حجیتیم بر شما و جمیع خلائق جهان و مادر ما حضرت فاطمه زهرا سلام علیها حجت است بر ما و از کلام معجز نظام امام همام علیه السلام مستفاد می شود که حضرت فاطمه ام الائمه در تمام شئون ولایت با آنها شرکت دارد و همان طوریکه حضرت ختمی مرتبت و اوصیای قدیسیں آنحضرت در قیامت از امت اسلامی و شیعیان و محبان خود شفاعت می نمایند نیز حضرت فاطمه (ع) شفاعت می فرماید .

((لمولفه)))

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مرات خدا و فی الواقع آئینه ایزدنا است

(کیست زهرا آئینه ایزد نما

کیست زهرا آئینه ذات خدا)

کیست زهرا مظهر کل الجمال

کیست زهرا مظهر کل الجلال)

(کیست زهرا مظهر کل الکمال

آئینه حسن جمال ذوالجلال)

(کیست زهرا آئینه ذات و دود

مظهر و مجلای حی لا یموت)

(کیست زهرا عاشق ذات خدا

مظهر اسماء و اوصاف خدا)
 (کیست زهرا دخت احمد مصطفی (ص)
 مظهر کل الکمال کبریاء
 (کیست زهرا شوهر او مرتضی (ع)
 کفو بی مانند ش ز جمله ماسوی)
 (گر نبودی خلق حیدر تا ابد
 لم تکن للفاطمه کفوا احد)
 (کیست زهرا ام بابایش رسول
 مانده در تعبیر آن جمله عقول)
 (کیست زهرا کوثر اعطای رب
 ککش عطا فرمود این کوثر به اب)
 (کیست زهرا مادر یازده گهر
 آن امامان بحق فخر بشر
 (کیست زهر پنجم از آل عبا
 محور تعریف اصحاب کسا)
 (فاطمه هم عارف است و عابد است
 تارک دنیا بدی چون زاهد است)
 (آنکه بد مستغرق بحر وصال
 غرق بد اندر شهود آن جمال)
 (آنکه او مستغرق عشق خداست
 کی نظر او را به جمله ماسوا است)
 (عصمت او مورد رشک ملک
 پا زده بر ماسوی و بر فلک)
 (او ندارد اعتنائی بر فدک
 آن فدک از بهر تو کرده محک)
 (بی نیاز از دنیی و عقباستی
 در مقام قرب او ادناستی)
 (راستی او فاطمه زهراستی
 ثروت او (علم الاسما) ستی)
 (شافعه در محشر کبراستی
 حشمت او عرصه عقباستی)
 (در قیامت جلوه او را به بین
 جلوه زهرا به بین در یوم دین)

(دختر پیغمبر عالی‌مقام

سایه تو بر سر ما مستدام)

(جان (ربانی) ثناگوی تو باد

تا قیامت یا که تا یوم التناد)

عن النبی الختمی صلی اللع علیه و آله قال : ان الله تعالی اذا بعث الخلائق من الاولین و الاخرین نادى ربنا من تحت عرشه : یا معشر الخلائق غصوا ابصارکم لتجوز فاطمته بنت محمد سیده نساء العالمین علی الصراط فتغض الخلائق ککلهم ابصارهم فتجوز فاطمته علی الصراط لا یبقی احد فی القیامته الا غض بصره عنها الا محمد و علی و الحسن و الحسین و الطاهرین من اولادهم فانهم اولادها فاذا دخلت الجنة الحدیث .

در کتاب بحار علامه مجلسی از حضرت نبی اکرم و رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرموده در حشر کلی که خدا خلق اولین و آخرین را مبعوث و بعرضه محشر می آورد منادی پروردگار ما از تحت العرش ندا می کند خطاب به قاطبه خلائق که اینک حضرت فاطمه دختر پیغمبر خاتم که سیده نساء عالمین است می خواهد بر صراط بگذرد و عبور فرماید بنابراین لازم بر شما است که عموماً (غصوا ابصارکم) و باقی نماند احدی مگر اینکه چشم خود را از رویت و شهود آن ملکه ملک و ملکوت به بندد مگر حضرت محمد و علی و امام حسن و امام حسین و اولاد طاهرین آنان چه ایشان اولاد حضرت فاطمه اند پس با این حشمت و جلال زهراى اطهر علیها السلام داخل بهشت می شود و عموم محبان آن سیده نساء عالمین با چنگ زدند بدامن کساء حضرتش رهسپار جنت شوند و بدین وسیله از آتش دوزخ نجات یابند :

(اللهم اجعلنا من شیعتها و محبیها و اجعلنا من المشمولین لشفاعتها یوم القیامته آمین .

(اهمیت مقام محبین حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها)

فی حدیث طویل قال ابو جعفر علیه الصلوه و السلام : (و الله یا جابر آنها ذالک الیوم (یعنی یوم القیامه الکبری) لتلتقط شیعتها و محبیها کما یلتقط الطیر الحب الردی فاذا صار شیعتها معها عند باب الجنة یلقى الله فی قلوبهم ان یلتفقوا فاذا التفقوا فیقول الله عزوجل یا احبائی ما التفتاکم و قد شفعت فیکم فاطمته بنت حبیبی : فیقولون یا رب احببنا ان یعرف قدرنا فی هذا الیوم : فیقول الله یا احبائی ارجعوا و انظروا من احبکم لحب فاطمته : انظروا من سقاکم شربته فی حب فاطمته انظروا من رد عنکم غیبته فی حب فاطمته : خذوا بیده و ادخلوا الجنة : قال ابو جعفر علیه السلام و الله لا- یبقی فی الناس الاشاک او کافر او منافق الحدیث (از کتاب شریف بحار الانوار علامه مجلسی ره در ضمن حدیثی طولانی صادر از لسان حضرت امام باقر شکافنده علوم اولین و آخرین این چنین نقل شده است که حضرتش فرموده قسم بخدا ای جابر در روز قیامت و محشر کبری حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مانند پرنده ای که دانه را از بد جدا می سازد آنحضرت (با شناختی که از شیعیان و محبان خود دارد آنان را (بلطف و عنایت از میان خلق در صحنه محشر برگرفته و از دوزخ نجات می دهد .

هنگامیکه شیعیانش با آن حضرت نزدیک درب بهشت می رسند خداوند بدلهای و قلوب آنان القا می کند که برگردید و توجه و التفات کنید همینکه برگشته و توجه می کنند حق تعالی می فرماید ای دوستان من چرا برگشته اید با اینکه من در بین شما فاطمه دختر حبیبم را شفیع شما دوستانم تعیین کرده ام می گویند پروردگارا دوست داریم در چنین روزی قدر و منزلت ما شناخته گردد . آنگاه حق تعالی می فرماید برگردید و به بینید چه کسی شما را بخاطر حب و دوستی فاطمه دوست داشته است بنگرید چه کسی شما را بخاطر حب و دوستی فاطمه اطعام کرده است و لباس پوشانیده است به بینید چه کسی شما را به خاطر حب و دوستی فاطمه یک بار به شربتی سیرآب نموده است نظر کنید چه کسی غیبی را از شما بلحاظ حب و دوستی فاطمه برگردانده است شما موظف هستید دست ایشان را گرفته آنان داخل در بهشت نمائید : آنگاه دارد که حضرت امام باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند در بین

مردم کسی نماند مگر آن که شاک و یا کافر و یا منافق باشد و گرنه باقی همه شان اجماعاً داخل در بهشت می شوند : واقعا چه قدر مایه سعادت و خوشبختی است که انسان نامش در عداد شیعیان و محبان ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه زهرا صلوات علیها و علی ایها و بعلها و بینها در این جهان ثبت گردد تا در نشانه آخرت و جهان ابد مدت مشمول شفاعت زهراء اطهر دختر والاگهر پیغمبر که شفیع محشر است و از شیعیان و محبان خود شفاعت می فرماید واقع گردد : اللهم اجعلنا من شیعتها و محببها . آمین :

(لمولفه الربانی)

فردا که هر کسی به شفیع زند دست
مائیم دست دامن معصومه فاطمه
هر کس به دل محبت زهراى مطهر است
اندر پناه فاطمه در روز محشر است
زهرا شفیع است و شفاعت کند ز ما
علم الیقین مراست بلکه شهودی بماجرا
یا رب بحق فاطمه آن کوثر رسول
بنما شفاعت حضرت زهرا مرا شمول
تا سایه عنایت زهرا است بر سرم
کی بیم و ترس مراست ز صحراى محشرم
(ربانی) از ازل ز محبان فاطمه (ع)
در محشرش بشفاعت زهرا است خاتمه

اشراق نهم

قسمت اول

اشراق نهم : بیان ازدواج حضرت فاطمه زهراء با حضرت علی مرتضی ولی الله اعظمعلیهما الصلوه والسلام
در اخبار آمده که نسبت بحضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مظهر جمال رب متعال که در حسب و نسب و فضائل و کمالات شخصی شهره ملک و ملکوت بود و بحد بلوغ رسیده بود برای خواستگاری آن نابغه روزگار اشخا(ص) بزرگی از حضرات مهاجر و انصار محضر انور پیامبر بزرگوار شرفیاب شده خواستار ازدواج با دختر والاگهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شدند ولی از آنجا که حضرت ختمی مرتبت جز با اراده و مشیت ذات احدیت مبادرت به هیچ کاری نمی کند . تقاضای خواستگاران را پذیرفت و دست رد بر سینه آنان زده و فرمود من در انجام این کار منتظر امر و فرمان پروردگارم هستم تا فرمان خدا چه باشد و چه دستوری بدهد من بفرمانش عمل خواهم کرد و دخترم فاطمه را باو تزویج خواهم نمود .
دارد که حضرت نبی خاتم منتظر امر الهی بود که جبرئیل حامل وحی بر آنحضرت نازل گردید و پس از ابلاغ سلام خدا به آن حضرت گفت ذات احدیت می فرماید لو لم اخلق علیا لها لما کان لفاطمه ابنتک کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه :
یعنی اگر من علی مرتضی را نیافریده بودم برای دخترم فاطمه بر روی زمین از آدم و بعد از او تا قیامت کفو و همتائی نبود : از بحار الانوار محدث عالیقدر مجلسی : و لنعم ما قیل :
حق چو ندید همسرش در همه ممکنات از آن

واجب و لازم آمدش خلقت حیدر آورد)

جبرئیل عرض کرد خدمت حضرت ختمی مرتبت که خداوند متعال امر فرموده که دخترت فاطمه را به ازدواج حضرت علی مرتضی در آوری زیرا احدی در نظام وجود از غیب و شهود لیاقت و شایستگی همسری با او را جز علی علیه السلام ندارد بلکه آنکه کفویت در تمام شئون کمالیه با فاطمه (س) دارد منحصرأ علی (ع) است لذا حسب الامر و فرمان صادر از صقع الوهی پیغمبر اکرم (ص) فاطمه (ع) دخترش را بعنوان همسری بعلی (ع) داد (و این ازدواج مبارکباد).

پس ولایت این ازدواج با خدا بود و خطبه خوان عقد ازدواج جبرئیل و ندا کننده میکائیل و دعوت کننده اسرافیل و پخش کننده نقل و شیرینی و حلویات ملکوتی عزرائیل (که این چهار نفر حاملین عرش ربوبی) هستند و شهود این واقعه مبارکه ملائکه عوالم عالیه و سافله بوده است:

و ضمناً دستور از صقع ربوبی صادر گردید که شجره طوبی میوه های خود را نثار نماید درخت طوبی هم به نثار در ابیض و سفید و یاقوت احمر و سرخ و زبرجد اخضر و سبز و لولو تازه پرداخت و حور العین آنها را جمع نموده و بیکدیگر هدیه میدادند این گفتار در بار از کتاب بحار الانوار علامه مجلسی متخذ است:

و نیز در روایت دیگر از جابر بن عبدالله نقل شده است که هنگامیکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا (س) را بامیر اهل ایمان علی مرتضی (ع) تزویج فرمود ذات اقدس حقتعالی و مبدء اعلی از فوق العرش خود آندو بزرگوار را با یکدیگر تزویج نموده و جبرئیل خطبه خوان و میکائیل به معیت هفتاد هزار فرشته شهود عقد بوده اند: از بحار مجلسی:

مطابق مستفاد از اخبار معتبره عقد ازدواج فاطمه زهرا با علی مرتضی (ع) با چندین خطبه واقع گردیده که بعضی سماوی و بعضی ارضی و برخی در عرش و برخی در فرش انجام گرفته است که ما بلحاظ رعایت اختصار بیکی از آن خطب تبرکا در این مقام اکتفاء می نمائیم: در حدیث طویلی آمده است:

اوحی الله الی الامین جبرئیل ان ارق منبر الکرامته فرقی حتی استوی علی المنبر و اقفا فقال خطیباً: الحمد لله الذی خلق الارواح و فلق الاصباح و صور علی عرشه خمسه الاشباح محی الاموات

جامع الشتات و مخرج النبات و منزل البرکات باری الانام و منشی الغمام لا تشبهه علیه الاصوات و لا تخفی علیه اللغات لا تاخذ نوم لا نسیان و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له:

و نشهد ان محمدا عبده و رسوله و نشهد ان علی بن ابیطالب خلیفته نبیه و اشهدوا یا ملائکته المقربین و الملائکته الراکعین و الملائکته المسبحین و جمیع اهل السماوات و الارضین بانی زوجت سیده نساء العالمین بنت محمد الامین فاطمه الزهراء بعلی بن ابی طالب سیده الوصین الا ان لها بامر رب العالمین خمس الدنیا ارضها و سمائها و برها و بحرها و جبالها و سهلها و اوحی الله تعالی الیهم انی قد زوجت ولی و وصی رسولی علیا ابن ابی طالب بسیده نساء العالمین فاطمه الزهراء: (از جنبه العاصمه صفحه ۱۰۰)

مفاد این حدیث شریف نورانی این است که ذات اقدس الوهی بملک مقرب دربار خود وحی نمود که بر منبر عرشی کرامت قرار گیرد و با خواندن خطبه ای تزویج حضرت فاطمه (ع) را بحضرت ولی الله اعظم علی علیه السلام اعلام نماید.

لذا جبرئیل در خطبه اش چنین گفت حمد و سپاس خداوندی را که خالق ارواح و فائق اصباح و مصور صور پنجگانه اشباح و محیی اموات و جامع الشتات و گرد آورنده پراکنده ها و بیرون آورنده نبات و گیاهان و نازل کننده برکات و هستی بخش آنان و مردمان و پدید آورنده قمام و ابرهاست.

آن خدائی که اصوات بر او مشتبه و لغات بر او پوشیده و مخفی نشود و او را خواب و فراموشی فرا نگیرد.

و شهادت و گواهی میدهم بیگانگی و یکتائی او باینکه جز او خدائی نیست و شریکی در کشور هستی برای او نیست و نیز شهادت و گواهی میدهم که حضرت ختمی مرتبت محمد بنده مقرب و رسول او است و نیز شهادت و گواهی می دهم که حضرت علی بن

ابی طالب (ع) خلیفه و جانشین نبی اکرم (ص) است :

شما ای فرشتگان مقرب دربار ربوبی و ای ملائکه راکعین و مسبحین و شما ای جمیع ساکنین سماوات و ارضین همه تان شاهد و گواه باشید که من بانوی زنان جهانیان و سیده نساء عالمین که دختر والا گهر حضرت خاتم النبیین که مشتهر به محمد امین می باشد حضرت ملکه ملک و ملکوت علیا مکرمه فاطمه زهرا را بحضرت علی بن ابیطالب سید و سالار اوصیاء تزویج نمودم آگاه باشید و بدانید که حسب الامر حضرت رب العالمین خمس دنیا اعم از زمین و آسمان و بر و بحر و جبال و دشت به او متعلق است و از آن اوست .

و ذات اقدس ذوالجلال و الاکرام به آنان وحی فرمود که من که مالک الملک و الملکوت و صاحب العز و الجبرئتم اینک من ولی و وصی رسولم علی ابن ابیطالب را بسیده نساء عالمین فاطمه زهرا تزویج کردم .

و قوع عقد نکاح و ازدواج ملکه دو سرا و سیده نساء عالمین حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها با سلطان العارفین و امیرالمؤمنین ولی الله الاعظم علی مرتضی علیه السلام در زمین

و نیز از حضرت رسول الله خاتم انبیاء محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیته و الثناء نقل شده است که فرمود فرشته ای از صقع ربوبی و پیشگاه الوهی نزد من آمد و گفت یا محمد ان الله یقرا علیک السلام و یقول انی قد زوجت ابنتک من علی ابن ابی طالب فی الملاء الاعلی فزوجها منه فی الارض ای محمد بدرستیکه ذات قدوسی جهات الوهی بتو سلام می رساند و می فرماید من که خدایم و صاحب ولایت کلیه مطلقه ام دختر والا گهر تو فاطمه زهرا را د ملاء اعلی در بین کاخ نشینان عرشی و ملکوتیان به عقد ازدواج امیر اهل ایمان علی بن ابی طالب در آوردم و برای او تزویج کردم اینک تو هم او را در زمین به عقد زوجیت دائمیه علی مرتضی در آور .

مطابق نقل روایات معتبره و احادیث متواتره مراسم عقد ازدواج ملکه ملک و ملکوت فاطمه لاهوتی صفات قبل از اینکه در زمین برگزار شود بفاصله چهل یوم پیشتر در عالم بالا و آسمان الوهی تحقق یافته و سپس بفرمان ربوبی در عالم سفلی این مراسم بموقع اجرا گذارده شده و انجام یافته است .

و خلاصه مطلب در این رابطه برابر روایات وارده این است : حسب الامر الهی و فرمان ربوبی نسبت به تزویج فاطمه علیهما السلام پیغمبر اکرم (ص) دستور بعلی (ع) داد بمسجد رفته مردم را احضار و جریان امر را بآنان اعلام نماید علی مرتضی (ع) با حال فرح و شادی روانه بطرف مسجد گردید در بین راه ابوبکر و عمر با علی روبرو شده و علی را مسرور و شادمان ملاقات نموده سبب شادی از وی پرسیدند علی (ع) فرمود پیغمبر اکرم (ص) با ازدواج من و فاطمه (ع) موافقت فرموده و به : خبر داده که خدا خود مراسم ازدواج فیما بین من و فاطمه را در آسمان و عرش اعلی اجرا نموده است و اینک حضرت رسول الله به دنبال من وارد مسجد خواهد شد تا این مطلب را در حضور مردم به آنان ابلاغ فرماید آن دو نفر که بر جریان امر متحضر شدند ابراز فرح و خوشحالی نموده با من بمسجد آمدند .

آنگاه طولی نکشید که رسل الله در حالیکه چهره مبارکش از شادی و سرور می درخشید وارد مسجد گردید و نظر کرد دید مسجد مملو از جمعیت شده است بلافاصله بالای منبر قرار گرفته و سر پا ایستاده خطبه عرشیه ای مفصلا ایراد فرمود و سپس ماموریت خود را به استحضار مردم حاضر در مسجد رسانید .

فرمود مردم بدانید و آگاه باشید خداوند متعال ذات اقدس ذوالجلال و الاکرام به من امر کرده و دستور داده که فاطمه دختر گرامی خود را به علی بن ابیطالب (ع) تزویج نمایم حقتعالی خود در عالم بالا و آسمان الوهی آندو را به عقد ازدواج یکدیگر در آورده و فرشتگان را شاهد و گواه گرفته و به من دستور داده و امر فرموده است که او را در زمین بعلی تزویج نمایم و اینک من شما را بر این مطلب شاهد و گواه می گیرم (ثم جلس و قال قم یا علی و اخطب لفسک) . بعد از خواندن خطبه اش از منبر پائین آمده و

نشست و آنگاه بعلی فرمود برخیز با علی و برای خود خطبه بخوان علی هم حسب الامر پیغمبر اکرم (ص) از جای برخاسته و بخطبه خواندن پرداخت و پس از حمد و سپاس الهی و شکر نعم نامتناهی و درود بر حضرت خاتم انبیا و سرور اصفیاء محمد مصطفی (ص) فرمود ان النکاح مما امر الله تعالی به و اذن فیه و مجلسنا هذا مما قضاه الله تعالی و رضیه و هذا محمد بن عبدالله رسول الله (ص) زوجنی ابنته فاطمه به صداق اربعمائه درهم و دینار و قد رضیت بذالک فاسلوه و اشهدوا . فقال المسلمون زوجته یا رسول الله . قال نعم قال المسلمون بارک الله لهما و علیهما و جمع شملهما یعنی محقق و مسلم است که نکاح از جمله چیزهایی است که خداوند متعال دستور داده و در نظام تشریح آنرا تجویز و اجازه نسبت باین سنت سنیه صادر فرموده است .

و مجلس ما اکنون از مجالسی است که قضاء الهی تشکیل آنرا خواسته و رضایت بانجام مراسم آن مرحمت و عنایت فرموده است . این حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صلی علیه و آله است که دختر گرامیش حضرت فاطمه را به عقد مزاجت و زناشویی من در آورده است بصادق و مهریه ای که عبارت از چهارصد درهم و دیناری باشد و من از این وصلت و ازدواج بی نهایت راضی و خوشنود و خوشحالم شما مراتب مذکوره را از آن حضرت سؤال و پرسش کنید و بر این واقعیت شهادت و گواهی دهید . مسلمانان حاضر در آن محفل اجماعاً از حضرت نبی اکرم پرسیدند یا رسول الله آیا شما حضرت فاطمه را به عقد مزاجت حضرت علی مرتضی در آوردی حضرت فرمود بلی آن جماعت همگی گفتند خداوند برای آن دو این ازدواج را مبارک فرماید و امورشان را به سامن برساند (این مضامین بر سبیل اجمال و اختصار از کتاب دلائل الامامته طبری متخذ است .)

در بیان شب زفاف حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

در کتاب امالی شیخ علیه الرحمه در حدیثی آمده چون شب زفاف فاطمه ع فرا رسید حضرت پیغمبر اکرم صلی علیه و آله و سلم شتر شهباء خود را در حالیکه آنرا مجهز بر و پوشی نموده بود آورده و بدخترش فاطمه فرمود بر ناقه نامبرده سوار شود پیغمبر زمام مهار ناقه را بدست سلمان داد و خود حضرتش از پشت سر ناقه را می راند در بین راه صدای افتادن چیزی را شنید مشاهده فرمود دید جبرائیل و میکائیل با گروه بسیاری از فرشتگان هبوط به زمین نمودند پس پیغمبر از سر فرود آنان بزمین پرسید چه باعث شده که شما بزمین فرود آمدید عرض نمودند آمدیم تا بعنوان همراهی عروس عالیه مقام را به خانه داماد عالیقدر حضرت علی بن ابیطالب به بریم آنگاه جبرائیل و میکائیل با جمع ملائک و فرشتگان با خاتم پیغمبران حضرت محمد صلی علیه و آله تکبیر گویان بخانه امیر اهل ایمان علی مرتضی علیه السلام آمدند و از آن زمان تکبیر گفتن در عروسی ها رایج و مرسوم گردیده است . و نیز در کتاب تاریخ بغداد از ابن عباس روایت شده که گفته است در شب عروسی علیا مکرمه حضرت فاطمه علیها السلام موقعیکه او را به خانه حضرت علی مرتضی علیه السلام می بردند . حضرت رسول الله صلوات الله علیه در جلو و جبرئیل در طرف چپ و هفتاد هزار فرشته پشت سرش تسبیح گویان حرکت و تا طلوع فجر به تسبیح و تقدیس رب متعال اشتغال داشتند (در شب عروسی حضرت ملکه ملک و ملکوت فاطمه زهرا سلام الله علیها در حالیکه عروس عالیه مقام را بخانه شوهرش حضرت علی بن ابیطالب می بردند شش زن رجز خوانی نمودند .

دارد که اول آنان ام السلمه بود که چنین سرود :

سرن بعون الله یا جاراتی

و اشکرنه فی کل حالات

و اذکرن ما انعم رب العلی

من کشف مکروه و آفات

و سرن مع خیر نساء الوری

تفدی بعمات و خالات

یا بنت من فضله ذو العلی
 بالوحي منه و الرسالات
 بارک لنا و احفظ محبيها غدا
 حر اللضلی یا قاضی الحاجات
 واهای لهذا العیش واهای واهای
 دوم ام هانی بود که چنین سرود
 ان اباها سید الانام
 و امها ملیکته الايام
 و بعلمها قسوره الاجام
 و کاسر الاوثان و الاصنام
 واهای لهذا العیش واهای واهای
 سیم فاطمه بنت زبیر ابن عبدالمطلب بود که چنین سرود
 واهای ثم واهای واهای
 لو اننا نلنا المنی نلناها
 ان اباها و اباها
 قد بلغا فی المجد غایتاها
 واهای لهذا العیش واهای واهای
 چهار حفصه بود که در رجز خود چنین سرود
 یا اخوتی انظرن مصباح الدجی
 و من بها الناس کلا التجا
 لوم لم یکن للمصطفی وصیه
 لیس لها فی الدهر کفویر تحبی
 واهای لهذا العیش واهای واهای
 در بعضی نسخ آمده که حفصه چنین سروده است
 فاطمه خیر نساء البشر
 و من لها وجه کوجه المقر
 فضلك الله علی کل الوری
 بفضل من خص بای الزمر
 زوجک الله فتی فا ضلا
 اعنی علیا خی من فی الحضیر
 فسرین جاراتی بها آنها
 کریمته بنت عظیم الخطر
 واهای لهذا العیش واهای واهای

پنجم عایشه بود که در رجز خود چنین سرود ان اباها کان خیر الناس
و امها ملیکته الاجناس
و عمها الحمزه العباس
و بعلها ذوالشده و الباس
(و اها لهذا العیش و اها و اها)

ششم ام ایمن بود که در رجز خود چنین سرود طوبی لها سیده النساء
ان اباها خیر انبیاء
و بعلها سید اوصیا
طوبی لاهل الارض و السماء
(و اها لهذا العیش و اها و اها)

دارد که هنگام سرودن این اشعار در ربار بانوان اول هر بیت را تکرار می نمودند و تکبیر گویان وارد خانه گردیدند .
و در خبر آمده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت علی مرتضی داماد بزرگوار خود را احضار و سپس دختر
والا گهرش فاطمه را فرا خواند آنگاه دست او را گرفته در دست علی علیه السلام گذارده فرمود باریک الله فی ابنته رسول الله) یعنی
خداوند متعال برکت و خیر به تو در دختر رسول خدا قرار دهد .

و در خبر دیگر آمده حضرت ، دست فاطمه را در دست علی گذارده و قال یا اباالحسن هذه ودیعته اله و ودیعته رسوله عندک یعنی
ای ابوالحسن این ودیعه و امانت خدا و رسول اوست در نزد تو و در خبر دیگر آمده که حضرت رسول الله فرمود (مرحبا ببحرین
یلتقیان و نجمین یقترنان یعنی خوش آمدند دو دریائی که با یکدیگر بهم اتصال و ملاقات حاصل کرده و دو ستاره ای که قرین
یکدیگر شده اند (بحار الانوار)

در این مقام مناسب دیدم اشعار در ربار ذیل را که از اختر طوسی است و الحق عالی است ذکر نمایم :

این شنیدستم که روزی خواجه والاتبار
احمد مختار یکتا گوهر درج فخار
بود مشغول عبادت در سرای خویشان
با دلی خالی ز حب عالم بی اعتبار
ناگهان جبرئیل از دربار دادار جلیل
گشت نازل پیش آن مهر سپهر اقتدار
گفت یا احمد ترا بادا بشارت کز کرم
مالک دنیا و عقبی حضرت پروردگار
عقد زهرا و لی را بست در عرش مجید
پیش از آن کان امر اندر فرش یابد اشتهار
گفت من تزویج بنمودم کنیز خویش را
با گرامی بنده خود قاسم فرودوس و نار
در زمین اکنون تو هم ای آسمان مکرمت
مجلسی آورد فراهم خوشتر از دار القرار

نور را با نور کن تزویج با صد اهتمام
 تا که گردد معنی نو علی نور آشکار
 این بشارت را نبی چون از بشیر حق شنید
 روی او بشکفت چون گل از نسیم نو بهار
 ابن عم خود علی را خواند پیش خویش
 ز آنکه در هر کار بودش مستشیر و مستشار
 مجلسی آراست مانند بهشت جاودان
 ونداران مجلس که خالی بود از عیب و عوار
 انبیاء بنشسته از هر سو ردیف اندر ردیف
 اولیا استاده از هر سو قطار اندر قطار
 آدم و حوا از عشرت چون غلام و چون کنیز
 حیدر و صدیقه را گشته ز جان خدمتگذار
 موسی از یکسو بکف بگرفته ابریق بلور
 عیسی از یکسو یکف بگرفته طشت زرنگار
 یکطرف یعقوب با صد شوق می پاشید آب
 یکطرف ایوب با صد شوق می افروخت نار
 نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و شعیب
 لوط و اسماعیل و هود و صالح پرهیزکار
 هر یکی در پیش روی حضرت خیر البشر
 از پی اظهار خدمت کرده شغلی اختیار
 در فلکها اختران از شور آن فرخنده سور
 با سرور و عیش شادی گشته از هر سو بکار
 در چنین مجلس که وصفش را شنیدی مصطفی (ص)
 از پی صرف طعام و آبهای خوشگوار
 خطبه عرا بخواند و بست با صد خرمی
 عقد مهر و ماه را چون حکم یزدان استوار
 ز آن سپس بنمود آن شاهنشاه کون و مکان
 حضرت صدیقه را بر ناقه شبها سوار
 ز آن همایون ناقه فرخنده پی با صد سرور
 داشت سلمان از پی فخریه بر دوشش مهار
 بود جبریلش بصد عزت روان اندر یمین
 بود میکالش بصد شوکت روان اندر یسار
 با دل خرم عقیل و حمزه و جعفر ز پی

تیغها بگرفته بر کف با هزاران اقتدار
 دختران پاک عبدالمطلب خرد و بزرگ
 تهنیت گویان بدند اندر قفایش رهسپار
 عترت عبدالمناف از وجد آن خرم زفاف
 با زنان مصطفی بودند شاد و شادخوار
 حور و غلان و ملک از هر طرف با صد شعف
 گرد او صف بسته بودندی هزار اندر هزار
 با چنین عزت بیاوردند آن صدیقه را
 تا در دولت سرای والدهشت و چهار
 دست هزار را نبی بگرفت و در دست علی
 داد و آنکه دادشان در حجله شادی قرار
 شاد شد خورشید گردون نبوت را روان
 زهره زهرا چو آمد مشتری را در کنار

عن ابی ایوب الانصاری قال ان النبی (ص) مرض فاته فاطمه سلام الله علیها و بکت فقال یا فاطمه ان لکرامته الله ایاک زوجک من هو اقدمهم سلما و اکثرهم علما ان الله تعالی اطع الی اهل الارض اطلاعته فاخترانی منهم فجعلنی نبیا مرسلآ ثم اطع اطلاعته فاختر منهم بعلک فوحي الی ان ازوجه ایاک و اتخذہ وصیا یا فاطمه منا خیر الانبیاء و هو ابوک و منا خیر الاوصیاء و هو بعلک و منا خیر الشهداء و هو حمزه علم ایاک و منا من له جناحان یتیر بهما فی الجنة حیث شاء و هو جعفر ابن عم ایاک و منا سبطا هذه الامته و سیدی شباب اهل الجنة الحسن و الحسین و هما ابناک و الذی نفسی یدیه منا مهدی هذه الامته و هو ولدک (از نیایع الموده صفحه ۴۳۶)

این حدیث نورانی معتبر در کتاب منتخب الاثر و هم در نیایع الموده مندرج است از ابو ایوب انصاری روایت شده که هنگامیکه مریض شد حضرت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فاطمه دختر والاگهرش بعبادت پدر بزرگوار آمده و بر عارضه بیماری آنحضرت گریست .

حضرت ختمی مرتبت بدختر گرامیش فرمود بلحاظ کرامت و ارزش و رفعت مقام و احترامی که ذات احدیت عنایته بتو داشته بدین جهت تو را بزوجیت و همسری کسی در آورد که در اسلام از دیگران اقدم و اسبق و جلوتر و از حیث علم و عرفان و دانش مقامش از همه خلائق بالاتر و بیشتر است و آن علی مرتضی است .

همانا ذات قدوسی جهات الوهی توجه و عنایت و تجلی خاصی بر اهل ارض عالم امکان فرمود و از میان کل ماسوا مرا اختیار کرد و برگزید و مقام نبوت ختمیه و رسالت مطلقه را به من عنایت و عطا کرد سپس تجلی دیگر فرمود باهل ارض و از میان همه آنان شوهر عالیقدر تو را که شخص علی مرتضی است مختار و برگزیده خود قرار داد و به من وحی فرمود تا تو را به عقد ازدواج او درآورم و او را وصی خود قرار دهم دخترم فاطمه بدان که خیر الانبیاء که از تمام انان اشرف و افضل و مقام و مرتبه اش از همه عالیتر و بهتر است از ما است و آنکس منحصرآ پدر تو می باشد (تو چنین پدری داری) که اشرف ما فی الوجود در تمام عوالم غیب و شهود است .)

و بعد از پدرت از حیث اشرفیت و افضلیت بهترین اوصیا در نظام کل از ما است و او منحصرآ شوهر عالیمرتبه تو شخص علی مرتضی است .

و نیز بهترین و شریفترین شهیدان از ما است و آن بزرگوار حمزه عموی پدرت می باشد و از ما است کسی که خداوند متعال دو بال ملکوتی باو عطا فرموده است که بوسیله آن در بهشت بهرجا خواهد در طیران است و آن بزرگوار جعفر پسر عموی پدرت می باشد .

و نیز از ما است دو سبط این امت و دو سید و آقای جوانان اهل جهت و آن دو بزرگوار دو فرزند دلبنده تو می باشند که حسن و حسین نام دارند . آنگاه فرمود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و الذی نفسی بیده منا مهدی هذه الامته و هو من ولدک : قسم و سوگند به آن کسی که جانم در دست قدرت مطلقه اوست که از ما است مهدی این امت و آن بزرگوار از فرزندان معصومین تو می باشد .

آنکه کند نور وی آخر ظهور
ساحت دنیاست ورا کوه طور
دست شریعت بقدمش بلند
پست شود هر چه بود ناپسند
مهدی موعود شه بی نظیر
عیسی و خضریش ندیم و وزیر
وارث اوصاف همه انبیاء
معدن اوصاف همه اولیاء

در این مقام نسبت بمدح بانوی ملک و ملکوت فاطمه زهرا سلام الله علیها و فرزندان گرامیش قصیده طیبه از استاد عالی‌مقام حجه الاسلام علام قمقام عارف سبحانی آفته الله حکیم الهی قمشه ای مرحوم حاج شیخ مهدی اعلی الله مقامه الشریف بخاطر رسید که ذکر آن را اینجا مناسب دیدم و آن اشعار در ربار این است .

به برج معرفت گردون درخشان اختری دارد
به جیب خود سپهر عشق تابان گوهری دارد
به باغ وحی و بستان نبوت گلبنی باشد
که آن گلبن هزاران باغ گل در هر پری دارد
به بستان ولایت تازه سرو قامتی یابی
که آن قامت چو غوغای قیامت محشری دارد
به چشم از کحل ادراک حقایق سرمه بینش
بگوش از گوشوار علم و ایمان گوهری دارد
فلک ز آن حلقه گیسوی مشکین چنبری گیرد
ملک ز آن نرگس شهلائی رضوان ساغری دارد
از آن مشکین گیسو لیلته القدر آیتی باشد
وز آن خندان لب لعل آب حیوان مظهری دارد
زمین هر محفل از اشراق رویش شاهدی بیند
فلک هر جانب از انوار حسنش اختری دارد
جحیم از قهر او بر دشمنانش شعله افروزد

بهشت از لطف او بر دوستانش کوثری دارد
 وقارش بر قد و بالای عصمت زیوری بندد
 شکوهش بر سر از سلطان عزت افسری دارد
 به براز اطلس زیبای جنت حله دیبا
 به سر از فاق لولاک نبوت معجری دارد
 در آفاق حقیقت اخترش را بهترین طالع
 که چون شاه ولایت شام وصلش همسری دارد
 سزد گر آفتاب و مه ز مهرش رخ بیفروزد
 که در جیب فلک رفعت شبیر و شبری دارد
 امیر دین از آن برج ولای آسمان رفعت
 به از مه یازده تابنده مهر انوری دارد
 حسن خلق و حسین افسر علی قدر و محمد فر
 که او چون شاه صادق ماه مذهب جعفری دارد
 دگر موسی کاظم پس علی فرزند دلبندهش
 که در ملک رضا آن والی حق کشوری دارد
 دگر سلطان تقوی خسرو یکتا تقی دیگر
 نقی پاک جان آن کو حسن فر عسکری دارد
 دگر غوث زمان قطب جهان آن معنی قرآن
 امام انس و جان قائم ولی داوری دارد
 بلی دخت پیغمبر طهر اطهر شافع محشر
 به طالع یازده رخشنده ماه و اختری دارد
 ز غوغای قیامت کی هراسد شیعه پاکش
 که چونان عصمت کبری شفیع محشری دارد
 عجب نبود (الهی) را گر ایمن باشد از دوزخ
 که از مهرش دلی روشن چو مهر خاوری دارد

قسمت دوم

بیان اینکه مودت و محبت نسبت بحضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها علامت کمال ایمان و موجب سعادت دنیا و آخرت و بسیار و بی نهایت قابل اهمیت است .

قال الله تعالی : قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی آیه ۲۳ سوره شوری .

بگو ای پیغمبر گرامی من اجر و مزدی از شما در برابر رسالت خود جز مودت و محبت آنان که به من قرابت دارند نمی طلبم .
 منظور حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله از ذوی القربی و نزدیکان خود همانا در درجه اولی حضرت علی مرتضی و فاطمه زهرا و دو فرزند این دو بزرگوار می باشند چنانکه در روایات معتبره نقل شده (لما نزلت هذه الاية : قل لا اسئلكم علیه اجرا

الا- الموده فی القربی قالو یا رسول الله : من قرابتک : من هولاء الذین وجبت علینا مودتهم . قال : علی و فاطمه و ابناهما (علیهم السلام) و قالها ثلاثا . دارد که هنگامیکه آیه شریفه مزبوره نازل شد اصحاب عرض کردند یا رسول الله خویشاوندان و اقرباء شما که مودت و محبت آنها بر ما فرض و واجب است کیانند ؟ پیغمبر اکرم فرمود آنها علی و فاطمه و دو فرزند آن دو هستند و این جمله را سه بار تکرار فرمود : از احقاق الحق جلد ۳ ص ۲ و نیز از حضرت امام چهارم علی بن الحسین علیهما السلام نقل شده که هنگامیکه امیر اهل ایمان علی علیه السلام به شهادت رسید حسن بن علی علیهما السلام در میان خطبه ای خواند که بخشی از آن این بود :

انا من اهل البيت افترض الله مودتهم علی کل مسلم فقال تبارک و تعالی لنبیه (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی فرمود من از خاندانی هستم که خداوند تبارک و تعالی مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است و به پیامبرش فرموده قل لا اسئلكم الا یه منظور مائیم و مقصود خدا را اکتساب حسنه مودت ما اهل بیت است .

این حدیث در مستدرک الصحیحین جلد ۳ صفحه ۱۷۲ و در ذخایر محب الدین طبری صفحه ۱۳۷ و در صواعق ابن حجر صفحه ۱۰۱ نقل شده است .

و نیز در کتاب نفس المهموم محدث قمی دارد که وقتی حضرت علی بن الحسین (ع) را به اسارت آوردند و بر دروازه دمشق نگهداشتن پیر مردی شامی نزد آنحضرت آمد و بر اسارت آن بزرگوار و سایر اسراء اظهار شادی نمود و شکر خدا کرد حضرت سید سجاد (ع) که سخن آن پیرمرد غافل را شنید وی را خواست و بدو فرمود ای شیخ تو که بر اسیری ما شکر کردی ما را شناختی ؟ آیا تو در قرآن این آیت را نخوانده ای قل لا- اسئلكم علیه اجرا الا- الموده فی القربی یعنی من از شما مزد رسالت نخواهم مگر خویشاوندان و نزدیکان مرا دوست دارید پیرمرد گفت خوانده ام امام علیه السلام فرمود ما همانهاستیم که این آیه در حق ما نازل شده است و چند آیه دیگر در این رابطه از ناحیه آنحضرت از آن پیرمرد سؤال شد و جواب داد که تمام آیات را که فرموده اید تلاوت نموده ام آیا این آیات در مورد شماست و شما همانها هستید که در آیات نامبرده اشارت به آن گردیده است فرمود آری فوراً آن پیرمرد معذرت خواست و از جسارت نسبت باهل بیت عصمت که عدم شناخت او باعث شده بود توبه کرد و از کشندگان دشمنان آل محمد (ص) در نزد خدا بیزارى جست و معلوم شد که تبلیغات دشمن امر را بر او مشتبه ساخته است .

در این مورد اشعاری استاد حکیم الهی قمشه ای رضوان الله تعالی علیه در کتاب نغمه حسینی سروده است که ذکر آن در این مقام مناسب است .

مردی از آن خاک که ویرانه باد
چشم چو بر فوج اسیران گشاد
گفت سپاس ایزد سبوح را
آنکه عطا کرد به تن روح را
کز شر و آشوب شما گمراهان
لطف حق آسود خلیفه جهان
زین عباد این سخن اصغا نمود
گفت که ای شیخ بیاید زدود
از دل تو زنگ خطا و غلط
تا که ز قرآن شنوی چند خط
خوانده ای ای شیخ ز قرآن حق

آیه (لا استلکم) در ورق
 آیه تطهیر و خمس خوانده ای
 از چه در آئین به غلط مانده ای
 ما بخدا مقصد این آیتیم
 آل پیغمبر علم ملتیم
 ما بخدا خویش رسول اللهیم
 معدن علمیم و زوحی آگهیم
 ما بخدا صاحب سر حقیم
 والی ملکیم و شه مطلقیم
 ما که در این سلسله ذلتیم
 سبط رسول و شرف ملتیم
 هادی خلقیم بنص رسول
 حجت حقیم بحسن قبول
 شیخ کز او صحبت قرآن شنید
 شد خجل انگشت بدنان گزید
 گفت عجب در غلط افتاده ایم
 بر سر باطل عبث استاده ایم
 وای به من وای بر آئین من
 وای بر این مهر من و کین من
 گفت عجب کرده یزید ابن دوان
 در بر ما قصه دین واژگون
 سخت پشیمان شد و فریاد کرد
 لعن بر آن مظهر بیداد کرد
 گفت که بیزارم از این روزگار
 وز عمل زشت یزید الفرار
 کرد تبری ز یزید کفور
 روی دل آورد برب غفور
 اشک همی ریخت که ای ذوالجلال
 زارم و بیزارم از این بدسکال
 لعن ابد باد بر این دیوخو
 باد بدان شاه ستمگر تفو
 بودمی از جهل ز دین بی خبر
 ذوالکرما از گنهم در گذر

یا رب از این پس به یزید جهول
 دشمنم و دوست به آل رسول
 دامن سجاد گرفت از ادب
 گفت که ای مظهر الطاف رب
 بر من نادان خطا کار بخش
 زشتی این پیر دل افکار بخش
 تو به ام از لطف و کرامت پذیر
 ای به دو عالم تو مرا دستگیر
 خسرو سجاد بدان شیخ راد
 گفت خدایار و رسول از تو شاد
 توبه ات ای شیخ شد قبول
 حشر تو با عترت پاک رسول

مفسر عالیقدر مرحوم طبرسی از کتاب (شواهد التنزیل) حاکم حکانی که از محدثین و مفسرین معروف اهل سنت است از (ابی امامه باهلی) چنین نقل می نماید حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی و انا و علی (ع) من شجره واحده فانا اصلها و علی (ع) فرعها و فاطمه (ع) لقاها و الحسن و الحسین (ع) ثمارها و اشیا عنا اوراقها الی ان قال (ص) لو ان عبدالله بین الصفا و المروه الف عام: ثم الف عام: ثم الف عام حتی یصیر کالشن البالی ثم لم یدرک محبتنا کبه الله علی منخریه فی النار ثم تلا (قل استلکم علیه اجرا الخ

حضرت نبی اکرم (ص) فرمود ذات حقتعالی و مبدء اعلی سلسله انبیا را از اشجار مختلفی آفرید ولی من و علی (ع) را شجره واحده خلق فرمود من اصل آن شجره ام و علی فرع و شاخه آن فاطمه (ع) موجب باروری آن است و حسن و حسین (ع) میوه ها و ثمره آن و شیعیان ما اوراق و برگهای آنند تا آنجا که فرمود اگر کسی خدا را بین صفا و مروره هزار سال و سپس هزار سال و بعد از آن نیز کهنه و پوسیده گردد اما حب و عشق ما را نداشته باشد خدا او را بصور در آتش افکند سپس این آیه مبارکه را تلاوت فرمود (قل لا استلکم الیه اجرا الموده فی القربی) آیه ۲۳ سوره شوری

قال الز محشری فی تفسیر المسمی بالکشاف: آنها لما نزلت قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی) قیل یا رسول الله من قربتک هولاء الذین وجبت علینا مودتهم. قال: علی و فاطمه و ابناهما: و قال (ص) یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من مات علی حب آل محمد مات شهیدا: الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا له الا و من مات عل حب آل محمد مات تائبا: الا و من مات علی حب آل محمد مات مستکمل الایمان.

الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنته ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنته کما تزف العروس الی بیت زوجها.

الا- و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنته الا- و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکتہ الرحمه الا- و من مات علی حب آل محمد مات علی السننه و الجماعته الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامته مکتوب بین عینیه آیس من رحمته الله.

الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا: الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحته الجنته: الکشاف ج ۳ (ص) ۴۶۷. زمخشری که از اعظام مفسرین است در تفسیر خود بنام کشاف چنین گوید هنگامیکه این آیه شریفه قل لا استلکم علیه اجرا الا

الموده فی القری ، نازل شد گفته گردید ای رسول خدا خویشاوندان تو که مودت و محبت به آنها بر ما واجب شده چه کسانی می باشند فرمود علی و فاطمه و دو فرزندان آنها هستند . آنگاه فرمود .

هر کس بر محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته است (یعنی مقام و درجه شهید را داراست) .

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود آمرزیده شده و بخشوده از دنیا رفته است .

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا رود مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته .

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا رود ملک الموت (یعنی فرشته مرگ او را بشارت و مژده به بهشت می دهد و نیز دو فرشته دیگر که ماموران سؤل در قبر همین بشارت را به او می دهند)

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود او را با عزت و احترام و اکرام بسوی بهشت می برند آن چنانکه تازه عروس را به خانه داماد برند .

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا رود در قبر او دو در بسوی بهشت بروی او گشوده می شود .

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود خدا قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار میدهد

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود بر طبق سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته .

آگاه باشید هر کس بر محبت آل محمد از دنیا برود روز قیامت در حالی وارد عرصه می شود که در پیشانی او نوشته شده (مایوس از رحمت خدا) .

آگاه باشید هر کس بر دشمنی و بغض آل محمد (ص) از دنیا رود کافر از دنیا رفته .

آگاه باشید هر کس با عداوت و دشمنی بر آل محمد (ص) از دنیا برود هرگز رائج و بوی بهشت را استشمام نخواهد نمود .

جالب توجه اینکه فخر رازی که از اکابر مفسرین اهل تسنن است بعد از ذکر این حدیث شریف نورانی که صاحب تفسیر کشاف آن را بصورت ارسال مسلم ذکر نموده است اضافه میکند که آل محمد صلی اله علیه و آله کسانی هستند که بازگشت امرشان به اوست کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد آنها آل محمد محسوب می شوند و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکمترین پیوند را با حضرت رسول الله داشتند و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتره است بنابراین لازم است که آنها را آل

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم بدانیم .

آنگاه میگوید بنابراین ثابت و مسلم و محرز است که این چهار تن ذوی القربی پیغمبر خاتم هستند و بایست از احترام فوق العاده برخوردار باشند فخر رازی دلائلی بر اثبات این مسئله دارد و میگوید شک و شبهه ای نیست که پیغمبر اکرم (ص) بسیار فاطمه را دوست میداشت و درباره او فرمود فاطمه بضعته منی یوزینی مایوذیها فاطمه پاره تن من است آنکه او را آزار دهد مرا آزار داده و اذیت نموده است و نیز با احادیث متواتره صادر از لسان رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت و محقق شده که آنحضرت علی مرتضی و حسن و حسین را دوست میداشته پس محبت آنها بر تمام امت واجب است و به آیاتی چند از قرآن اشاره میکند و نتیجه میگیرد که مودت و محبت آل محمد صلی الله علیه و آله بر کافه مسلمین و اهل ایمان واجب است این بود خلاصه از گفتار فخر رازی در تفسیرش مجلد ۲۷/صفحه ۱۶۵/۱۶۶

مولف گوید اینکه این همه در آیات قرآنی و احادیث معتبره تاکید بر مودت و محبت شده مخصوصا درباره خاندان عصمت و معادن حکمت و آل اظهار حضرت محمد صلوات الله علیهم فائده و نفع این مودت و محبت بحال خود امت است و گرنه پیغمبر اسلام اجر و مزدی برای رسالت خود از امت انتظار ندارد و نیازی هم بدان ندارد بلکه این مودت و محبت به نفع و سود امت است و اثبات کننده ولایت است که توام با توحید است و در واقع محبت اهل بیت عصمت محبت بخداست چنانکه اطاعت از ایشان اطاعت

از خداست و در اشراقات سابق باین واقعیت تصریح نمودیم که (حب محبوب خدا حب خدا است) . پس بر ما است که مظهر حب خدا شویم و از محبت بخلق خدا دریغ نداریم بالاخص محبت آنها که بنص قرآن بر ما واجب است و این محبت است که مکمل ایمان و دین ما است و نفعش در نظام ملکی و ملکوتی عائد خودمان می شود . اللهم اجعلنا من المحجبین بمحمد حبیبک خاتم النبیین و رحمہ للعالمین و محبی آلہ الطاهرین و عترتہ المعصومین سیما فاطمه و ابیها و بعلها و بنیها) . آمین .

اشراق دهم

قسمت اول

اشراق دهم: بیان میزان انسانیت و آدمیت

مقدمتا باید دانست که کلمه میزان در لغت بر مایوزن به الشی و بر وسیله سنجش اطلاق می شود و نظر باینکه در عرف اهل معرفت الفاظ موضوعند از برای معانی عامه پس وسیله سنجش اعم از این است که از جنس و سنخ مادیات و جسمانیات باشد یا از سنخ روحانیات و معنویات باشد و همین طور شی موزون اعم است از اینکه جسمانی و مادی باشد یا روحانی و معنوی ملکی باشد یا ملکوتی جبروتی باشد یا لاهوتی از سنخ و جنس مادیات باشد یا مجردات از اعیان ذوات باشد یا از صفات و ملکات در هر صورت بایست میزان و شی موزون سنخیتی و مجانستی و مناسبتی با یکدیگر داشته باشد و باید دانست که میزان کل شی بحسبه و وسیله سنجش هر چیز را تناسب با شی موزون شرط است که باید رعایت شود .

مثلا برای اجسام ثقیله در مقام سنجش ترازوهای خاصی معین شده مانند قیان و غیره و بر همین مقیاس است سنجش اجسام خفیفه و ظریفه و چنان نیست که تمام اجسام دارای یک میزان باشند .

فی المثال برای سنجش درجه حرارت میزانی است که آنرا میزان الحراره نامند برای سنجش فشار خون که در چه درجه است میزانی است که مشاهده می نمائید برای سنجش نغم و اصوات و مطلق آوازه‌ها و آهنگها (میزان علم موسیقی است) که واضح آن فیثاغورت حکیم و شاید از انبیاء باشد .

نقل عن فیثاغورت انه عرج بصفاء نفسه و ضیاء قلبه الی عالم الملکوت فسمع حفیف الا ملاک و دمدمته الافلاک ثم رجع و رتب علیها علم الموسیقی . ملا محمد جلال الدین عارف معروف در کتاب مثنوی گوید :

پس حکیمان گفته اند این لحنها

از دوار چرخ بگرفتیم ما

بانگ گردشهای چرخ است این که خلق

می نوازندش به طنبور و بحلق

ناله سرنا و تهدید دهل

چیزکی ماند بدان ناقور کل

مؤ منان گویند کآثار بهشت

نغز گردانید هر آواز زشت

ما هم اجزاء آه م بوده ائیم

در بهشت آن لحنها بشنوده ایم

گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی

یادمان آید آز آنها اندکی

لیک چون آمیخت با خاک کرب

کی دهد این زیر و این بم آن طرب

انسان بالفطره و بالطبع از صوت خوش لذت می برد و حال وجد و ابتهاج برایش رخ می دهد .

میزان برای سنجش اخبار و احادیث صحت و سقم کتاب الله قرآن است .

میزان برای سنجش اشعار علم عروض و قواعد آن است . میزان برای سنجش افکا از حیث خطا و صواب علم منطق و قواعد آن است .

میزان برای سنجش علوم عقلیه علم حکمت و فن فلسفه است .

میزان سنجش معارف ربانیه سنجش معارف ربانیه و شناخت نظام اسمائیه و لوازم آن از اعیان ثابتة و شناخت مظاهر اسماء الهیه سرمد و دهرا و زمانا علم شریف عرفان و حکمت متعالیه است که ریاست و سیادت بر سایر علوم و فنون دارد و اوحدی از اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت در ازمنه و اعصار یافت می شوند در وجه الارض که واجد این علم شریف بوده باشند و اگر هم یافت شوند کمتر حاضرند که این علم را بکسی بیاموزند مگر تشخیص دهند که اهلیت برای آموختن اسرار و رموز این علم اعلی برای اهلش دریغ نخواهند داشت بلکه فرض و واجب است که تشنگان شراب معرفت و عشاق حقایق را بقدر ظرفیت او از صهبای عرفان سیراب نمایند و دستور هم همین است .

قال سید العابدین و زین العارفین مولانا علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیه

انی لا کتم من علمی جواهره

کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا

قد تقدم فی هذا ابوالحسن

الی الحسین و وصی قبله الحسن

یا رب جوهر علم لو ابوح به

لقلیل لی انت ممن یعبد الوثنا

و لا ستحل رجال مسلمون دمی

یرون اقبیح ما یاتونه حسنا

حافظ قرآن لسان الغیب گوید :

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی

تا بی خبر بمیرد در عین خودپرستی

علمی که بشر را آدم میکند و او را انسان واقعی می سازد منحصرآ علم عرفان است علم حکمت قرآنی است (نه حکمت یونانی) . و من یوتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا آیه ۲۶۹ سوره بقره .

اساس و ریشه علم حکمت و عرفان در واقع قرآن است حکمای متاهلین و عرفای شامخین همه شاگردان تربیت شده مکتب قرآن و سر سپرده اهل بیت عصمت و معادن علیهم السلام می باشند .

برو گر عاقلی زین حکمت آموز

بنور حکمت آن جان بیفروز

سخن بشنو ز وحی آسمانی
 که مرجانراست عمر جاودانی
 چو قرآن بحر بی پایان عرفان
 یکی گنجینه شایان عرفان
 سخن سنجی که علمه البیان است
 گهر آویز گوش عقل و جان است
 به پیش حکمت قرآن احمد (ص)
 که زد بر مخزن اسرار سرمد
 میار افسانه اشراق و مشاء
 که شب بود این جهان و قوم اعشاء
 به غیر از علم قرآن هر چه گویند
 شبان تیره در بیراهه پویند
 کتاب سر لا ربیبی است قرآن
 ظهور شاهد غیبی است قرآن
 (کتاب علم ربانی است قرآن
 ظهور سر سجانی است قرآن
 کتاب عشق قران است دریاب
 صحیفه سر رحمان است دریاب
 مفادش جمله عرفان است دریاب
 کلامش جمله برهان است دریاب)
 (تمامش حکمت و اعجاز عقلی
 ز حق نازل شده بر عقل کلی)
 تو (ربانی) از این حکمت بیاموز
 بنور حکمت آن جان بیفروز

حال پس از دانستن این مقدمه و بیان امثله برای شناخت موازین و انواع و اقسام آن که بنحو اختصار اشاره شد باید بدانیم و بشناسیم آن میزانی که وسیله سنجش ایمان و اعتقادات و صفات و ذوات و برای سنجش اخلاقیات و ملکات جمیله و حسنه و اعمال خالصانه است کدام است : تمام مقصود و منظور ما از تمهید این مقدمات شناختن همین میزان است که د دنیا و آخرت ما را سرو کار و شناخت با این چنین میزانی است زیرا ایمان و اعتقاد و صفات و اخلاق و افعال انسان را در یوم قیامت کبری با همین میزان می سنجند .

این میزان در نزد اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت انسان کامل است انسان کامل میزان حق است . انسان کامل میزان علوم حقه است . انسان کامل میزان اعتقادات حقه است . انسان کامل میان ایمان است . انسان کامل میزان عقول کامله است . انسان کامل میزان ارواح طیبه است انسان کامل میزان نفوس طاهر انسان کامل میزان اخلاق جمیله است انسان کامل میزان صفات و ملکات حسنه است . انسان کامل میزان اعمال است .

انسان کامل در عرف اخبار و احادیث عبارت است از نبی و وصی نبی و شامل است تمام انبیاء و رسل و اوصیای قدسین آنان را .

چنانکه در قران (آیه ۴۶ سوره نساء) و نضع الموازین القسط لیوم القیامته

از حضرت امام صادق کاشف حقایق علیه الصلوه والسلام منقول است که فرمود هم الانبیاء و الاوصیاء از تفسیر صافی علامه فیض کاشانی . (ره)

پس میزان قسط و عدل برای هر امتی همانا نبی آن امت و وصی نبی آن امت است و نظر باینکه انبیاء و رسل و اوصیاء ایشان در مرتبه و درجه همه یکسان نیستند بلکه دارای تفاوت مراتب و تفاضل درجات هستند که افضل فالافضل دارند کما اشار الیه نص الکتاب الالهی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات آیه ۲۵۳ سوره بقره

و عقلا و نقلا ثابت و مبرهن است که اکمل الموازین و اشرف اوصیاء قدسین آنحضرت خاتم النبیین محمد مصطفی و پس از آن حضرت اوصیاء قدسین آنحضرت که اول آنها حضرت امیرالمومنین ولی الله اعظم مرتضی و آخر آنها حضرت مهدی حجت بن الحسن العسکری ولی عصر روحی و ارواح العالمین لهم الفداء همه موازین حقه تامه اند .

بنابراین بعقول کامله ایشان سنجیده می شود عقول کامله و بعلم حقه ایشان سنجیده می شود علوم حقه و بعرفان کامل و معرفت تامه ایشان سنجیده می شود افکار و آراء حقه و بایمان و عقائد حقه ایشان سنجیده می شود ایمان و عقاید حقه و باخلاق جمیله و خصال حسنه ایشان می سنجند اخلاق حسنه و ملکات پسندیده و بصفات الهوتیه و ملکوتیه ایشان می سنجند صفات ربانیه و ملکوتیه آدمیه و آنسانیه را بالجمله ایشانند موازین حقه الهیه کما قالوا علیهم السلام نحن الموازین پس در واقع اصل الموازین و اشرف الموازین و اکمل الموازین ایشانند و باقی انبیاء و اوصیاء همه فروغ آنها و اشعه ایشان محسوبند .

و باید دانست که میزان بودن انسان کامل از این جهت که او عالمی است موازی عالم کبیر (بحکم تطابق عالمین) زیرا نیست چیزی در عالم ملک و ملکوت و جبروت که در او نباشد یعنی در انسان کامل و فیه انطوی العالم الاکبر بلکه او متن است و عالم کبیر شرح اوست و او رتق است و عالم کبیر فتق اوست و اولف است و عالم ککبیر نشر اوست و او نجم است و عالم کبیر تفصیل اوست .

و چون اجمال و تفصیل و متن و شرح تباین عزلی ندارند که انفسکم فی النفوس و ارواحکم فی الارواح و اجسادکم فی الاجساد و اجسامکم فی الاجسام را مصداقند .

پس بنابراین بهشت و مراتب بهشت تفصیل لطف و مظهر مهر اوست و دوزخ و درکات آن ظهور تفصیلی قهر اوست و صراط مستقیم یوم الدین تجسم صراط مستقیم دین اوست و میزان یوم القیامته صورت عدل اوست و التجاء تمام انبیاء و اولیاء و اوصیاء و امم در ضلل لواء او در روز قیامت کبری و عرصه محشر اکبر حکایتی از مقام جمعیت اطلاقیه و احاطه دین او و اشارتی باحاطه ولایت کلیه مطلقه اوست و لذا در قیامت کبری جمیع خلق اولین و آخرین در تحت لواء او می باشند لقومه (ص) آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامه .

پس بحکم تطابق عالم صغیر و عالم کبیر و بحکم تطابق نظام تشریح و تکوین می توانیم جمع بین موازین صوری و معنوی و موازین جسمانی و روحانی و موازین آفاقی و انفسی و موازین ملکی و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی بنمائیم و ایمان کامل و اعتقاد محکم و متقن مطابق برهان و عقل و نقل بموازین حقه الهیه داشته باشیم با حفظ مراتب عوالم و نشات و با حفظ شئون موازین در هر نشاء از نشآت و هر عالمی چه عالم معنی و چه عالم صورت .

حال پس از تمهید این مقدمات و شناختن و دانستن و فهمیدن اینکه موازین کامله الهیه اناسی کامله اند بحکم (نحن الموازین) و انسان کامل علوی فرموده (انا المیزان) و در زیارت حضرتش آمده است (السلام علیک یا میزان الاعمال) و نظر باینکه میزان بودن برای اعمال مسبوق بمبادی و مقدمات علمیه و فکریه است پس حکمت و عرفان و توحید و ایمان و اعتقاد و اخلاق علی الاطلاق .

مظهر حق است ذات پاک او

زوبجو حق را ز غیر او مجو

قرآن در سوره اعراف آیه ۸: میفرماید و الوزن یومئذ الحق در روز قیامت حق وزنه است و آدمیان را با حق می‌سنجند. اکنون بر ماست که بحکم وزنو بالقسطاس المستقیم آیه ۸۲ سوره شعرا و بحکم دستور وارده در روایت معتبر (زنوا قبل ان توزنوا) هنوز که در دار دنیا هستیم اعمال خود را در تمام شئون اعتقادا، ایمانا، اخلاقا، افعالا با میزان و ترازوی حق بسنجیم و ببینیم وزنه ما با حق و حقیقت هم طراز است و از جنس و سنخ حق و حقیقت است که در آن صورت دارای فلاح و رستگاری خواهیم بود و اگر با حق مناسبتی و سنخیتی نداشته باشیم بدون شک در خسران و زیان جبران ناپذیری خواهیم بود که پناه می‌بریم بخا از این خسارتی که بر خود وارد و از این ظلمی که ما خود بسوء اختیار خود بخود نموده ایم.

گفتیم میزان حق علی علیه السلام است چنانچه خودش فرموده انا المیزان. حال ما بایست اعمال خود را با اعمال آنحضرت بسنجیم و ببینیم چه تشابهی و تناسبی با این میزان حق نما داریم. السلام علیک یا میزان الاعمال.

تو ترازوی احد خو بوده ای

بل زبانه هر ترازو بوده ای

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حق را دان منزه از دغل

فیوزن الاسلام المسلمین با سلامه علیه السلام لانه اول المسلمین و یوزون ایمان المومنین بایمانه علیه السلام لانه امیرالمومنین . و

یوزن توحید الموحدین بتوحیده علیه السلام لانه سلطان الموحدین

و یوزن عرفان العارفین بعرفانه علیه السلام لانه رئیس العارفین

و یوزن قرب الاولیاء و القربین بقربه علیه السلام لانه اقرب المقربین برب العالمین

و یوزن محبته المحبین بمحبته علیه السلام لانه احب المحبین باله العالمین

و یوزن تقوی المتقین بتقواه علیه السلام لانه امام المتقین و اتقی المتقین

و یوزن زهد الزاهدین بزهده علیه السلام لانه ازهد الزاهدین

و یوزن عبادہ العابدین بعبادته علیه السلام لانه اعبد العابدین .

و یوزن جهاد المجاهدین بجهاده علیه السلام لانه اجهد المجاهدین .

و یوزن عمل المخلصین به علمه لانه علیه السلام اخلص المخلصین فی جمیع اعماله .

پس آن اسلام ناب علی مرتضی است که ملاک حقیقت اسلام است و آن توحید حقیقی و یکتاپرستی خالص علی مرتضی است که

ملاک حقیقت توحید و یگانه پرستی است و آایمان و ایقان برهانی و عیانی و شهودی علی مرتضی است که ملاک حقیقت ایمان

است و آن علم و عرفان است و آن قرب تخلقی و تحقیقی حقیقی و معنوی علی مرتضی است که ملاک حقیقت قرب بخداست و

آن محبت و عشق حقیقی علی مرتضی است که ملاک حب و عشق خالص بخدای یکتا است و آن تقوای در درجه اعلامی علی

مرتضی است که ملاک حقیقت تقوی است و آن اعلا درجه زهد علی مرتضی است که ملاک حقیقت تقوی است و آن اعلا درجه

زهد علی مرتضی است که ملاک حقیقت زهد و اعراض از متاع دنیا است و آن عبادت خالص علی مرتضی است که ملاک

حقیقت عبودیت است و عبادت احرار است و آن جهاد فی سبیل الله علی مرتضی است که اعلا مرتبه جهاد اصغر و جهاد اکبر است .

و آن ملاک حقیقت جهاد است و علی علیه السلام دارای هر دو جهاد بوده است اینجاست که بر ما لازم است که ما اعمال خود را

با اعمال علی مرتضی علیه الصلوه و السلام

که میزان حق است وزنه بزینم و بسنجیم به بینیم چه طور است آیا مطابقت با اعمال آنحضرت دارد آیا مشابهت با اعمال آنجناب دارد یا ندارد. بدیهی است مطابقت تامه و مشابهت کامله منظور نیست زیرا ما هرگز تطابق و تشابه با آن بزرگوار نخواهیم داشت اعمال علی علیه السلام کجا اعمال ما کجا ما طرف مقایسه با آنحضرت نیستیم بلکه همین قدر شباهتی ولو بعنوان ضلل و ذی ضل که او خورشید و ما سایه او دریا و ما قطره اویم و مانم باز کافی است و خوب است باز ما روسفید خواهیم بود باز برای اعمال ما وزنه و ارزشی قائل خواهند بود اما وای بر حال ما که اعمال ما هیچ مطابقت و مشابهتی با اعمال آنحضرت نداشته باشد دیگر در این صورت اعمال ما با اعمال آنحضرت تباین داشته باشد بلکه بر ضد اعمال آن بزرگوار بوده و بکلی از میزان حق منقطع خواهیم بود و خدا نکند که اعمال ما ضد اعمال علی علیه السلام باشد چه در آن صورت کتاب عمل ما کتاب فجار است ان کتاب الفجار لفی سجنین آیه ۷ سوره مطفین. ولی اگر اعمال ما طوری باشد که با اعمال علی علیه السلام تطابق داشته ولو بعنوان نم و یم یا قطره و دریا باز امید این هست که ما در عداد ابرار باشیم و کتاب اعمال ما جزو ابرار است ان کتاب الابرار لفی علین آیه ۱۸ سوره مطفین .

حالا بیائید ای مسلمین و مؤمنین همین جا اعمال خود را به سنجیم قبل از اینکه ما را پای میزان قیامت و آخرت آرند و بحکم زنوا قبل ان توزنوا به بینیم ما چه کاره ائیم و تا چه حدی با میزان حق که علی مرتضی علیه السلام تطابق و تشابه داریم من تشبه بقوم فهو منهم .

اول سنجش راجع به اعتقاد و عقیده است که اول اعتقاد شخص را با اعتقاد امام او می سنجند به بینیم اعتقاد ما با اعتقاد علی علیه السلام چه مناسبتی دارد .

اول به بینیم حضرت علی مرتضی الصلوه و السلام عقیده اش درباره مبدء چه بوده است .

البته آنحضرت مبدء و علت موجد عالم را خدای یکتا میدانسته که الله خالق کل شی و خدا را واحد بوحدت حقه حقیقه میدانسته وحدتی که برایش ثانی تصور ندارد چه خدا صرف الوجود است و قاعده برهانیه است که صرف الوجود لایتنی و لا یتکرر .

علی مرتضی علیه السلام است که در مورد وحدت خدا میگوید هو واحد لا بتاویل عدد . آیا ما قائل بوحدت حقه صرفه هستیم که علی میفرماید یا العیاذ بالله قائل و معتقد بوحدت عددیه هستیم که کفر و شرک است .

حضرات نصاری قائل بوحدت عددیه شدند که قرآن آنان را تکفیر نمود و فرمود لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثه آیه ۷۳ سوره مائده

پس اگر از شما به پرسند توحید یعنی چه مگو یعنی خدا یکی و دو تا نیست چه این خود قول بوحدت عددی است که کفر است بلکه بگو خدا یکی است که دوم بردار نیست و ثانی برابش تصور ندارد .

این سخن را ترجمه پهناوری گفته آید در مقام دیگری .

علی مرتضی علیه السلام کسی است که اعتقادش در مورد صفات کمالیه خدا این است که صفات کمالیه الهیه عین ذات اوست یعنی عالم است بنفس ذات قادر است حی است بنفس ذات الی آخر الصفات .

پس اعتقاد ما نسبت بصفات خدا بایست مطابق با اعتقاد امام ما حضرت علی مرتضی باشد که میزان است برای اعتقاد ما و این عقیده است که مطابق برهان و نص قرآن است و هو بکل شی علیم آیه ۱۰۱ سوره انعام و هو علی کل شی قدیر (آیه ۲ سوره حدید)

و هر کس اعتقادش غیر از این است که صفات خدا را عین ذات او نمیداند بلکه یا زائد بر ذات میدانند یا به نیابت صفات از ذات قائل است آنکس از صراط مستقیم توحیدی منحرف است .

علی مرتضی علیه السلام آن کسی است که معیت قیومیه خدا را با کل اشیاء میدانند بحکم نص قرآن و هو معکم اینما کنتم آیه ۴ سوره حدید

و علی مرتضی است که میفرماید داخل فی الاشیاء لا بالمماز جته و خارج عن الاشیاء لا بالمباینه . نهج البلاغه .
یعنی حقتعالی داخل است در اشیاء باحاطه قیومیه سرمدیه و اضافه اشراقیه نوریه وجودیه کمالیه لا بالمماز جته یعنی نه بطور امتزاج
اجزاء مرکبات که هر یک از آنها در عرض دیگری قرار گرفته و نسبت هر یک بدیگری نسبت شی است به شی . و نیز خدا خارج
است از اشیاء یعنی خارج است از حدود اشیاء و نواقص آنها بما هی ممکنات لا بما هی مستشرقات بنور الحق بالاضافه الاشراقیه . لا
بالمباینه . یعنی نه بطور مباینیت عزلیه زیرا این خروج شی از شی نیست تا مباینیت عزلیه باشد بکله مانند خروج شی از فی و
خروج ضل است از ذی ضلل و بعبارت دیگر مانند خروج عاکس است از عکس .

للحكيم المتاله السبزواری الحاج ملا هادی قدس سره

ای به ره جستجو نعره زنان دوست دوست

گر بحرم ور بدیر کیست جز او اوست اوست

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال

نیست بر آن رخ نقاب نیست بر آن مغز پوست

با همه پنهانی اش هست در اعیان عیان

با همه بی رنگیش در همه زو رنگ و پوست

باز در این انجمن یوسف سیمین بدن

آینه خانه جهان او به همه روبروست

جامه دران گل از آن نعره زنان بلبلان

غنچه به پیچد بخود خون بدلش تو بتوست

پرده حجازی بساز یا بعراقی نواز

غیر یکی نیست راز مختلف از گفتگوست

دم چو فرو رفت هاست هوست چو بیرون رود

یعنی از او در همه هر نفسی های و هوست

آن علی مرتضی علیه السلام است که درباره اثبات خدا و اثبات توحید خدا چنین با منطق عقلی و برهانی و عرفانی استدلال
میفرماید .

قال علی علیه السلام : دلیله آیاته وجوده اثباته معرفته توحیده . توحیده تمیزه عن خلقه و حکم التمییز بیونه صفته لا بینوته عزلته .
(از احتجاج طبرسی .

(دلیله آیاته .) یعنی دلیل و رهنمای بسوی خدا همانا آیات اوست آیات اعم است از آیات آفاقیه و آیات انفسیه سنریم آیاتنا فی
الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق آیه ۵۳ سوره فصلت .

منطق وحی تمام موجودات و قاطبه مخلوقات را اعم از مبدعات و منشات و مخترعات و مکونات علی الاطلاق همه را آیات خدا و
علامات و جلوات حقتعالی معرفی می نماید قرآن میفرماید (و من آیاته خلق السماوات و الارض و اختلاف الستکم و الوانکم ان
فی ذالک لآیات للعالمین آیه ۲۲ سوره روم .

(این همه آیات روشن این همه خلق بدیع

کور چشمی کاو نه بیند کردگار خویش را)

هر یک از آیات الهیه در نظام صنع پروردگار دلیل فردانیت و برهان وحدانیت اوست زیر دو چیز مماثل که از هر جهت و هر بابت

مثل و مانند دیگری باشد در دار وجود نیست ممکن است دو چیز مشابه باشد اما مشابهت غیر از موضوع مماثلت است و بطوری این موضوع شهودی و عیانی است که هیچ کس نمی تواند انکار این موضوع را بنماید و نیز احدی نمی تواند با تجسس در بروبحر و با تفحص در زمین و آسمان و با سیر در آفاق ملک و ملکوت و جبروت و با در نور دیدن عالم هستی دو چیز مماثل از هر جهت و هر بابت بیابد و پیدا کند زیرا امکان ندارد وجودش تا برسد باینکه یافت شود یا نشود

مثلا- دو انسان مماثل من جمیع الجهات یافت نخواهد شد دو حیوان مماثل یافت نخواهد شد دو نبات مماثل دو جماد مماثل من جمیع الجهات یافت نخواهد شد دو مرغ مماثل دو ماهی مماثل از هر جهت و هر بابت یافت نخواهد شد و نیز دو پشه و دو زنبور و دو گل و دو بلبل مماثل از هر جهت و هر بابت یافت نخواهد شد .

دو صورت مماثل و دو صوت مماثل نداریم دو انگشت مماثل که خطوطش از هر جهت مثل یکدیگر باشد نیست و لذا هیچ کس نمی تواند اثر انگشت خود را انکار نماید زیرا چشم مسلح با ذره بین تشخیص می دهد و این موضوع خود امری است شهودی و عجیب این است که در یک شخص که چند انگشت دارد و هر یک از انگشتان او دارای چند بند است در هر بندی نقشی و خطوطی است که آن نقوش و خطوط در سایر بندهای انگشت او مثلش نیست و نیز در یک درخت و در یک چمن و یا در یک گل با هزاران برگ روی هر یک نقشی است که در سایر درختها و برگها حتی برگهای خودش آن نقش و علامت تکرار نشده است و این موضوع در سراسر موجودات و کل اشیاء علی الاطلاق امری شهودی و عیانی و وجدانی است که دو چیز مماثل در تمام جهان آفرینش نیست و یافت نمی شود .

حال ممکن است بگوئی عدم الوجودان لا یدل علی عدم الوجود اگر دو چیز مماثل از هر جهت در نظام صنع و خلقت یافت نشود دلیل نیست که وجود ندارد شاید دو چیز مماثل موجود باشد منتهی ما آنرا نیافته و دست رسی به آن شهودا پیدا نکرده ایم .

میگویم اساسا وجود دو چیز مماثل من جمیع الجهات ممتنع الوجود است و محال و غیر ممکن است که وجود پیدا کند و سر این مطلب برهان این است که تکرار در تجلی الهی نیست حکمای متالیهین و عرفای شامخین میگویند لا تکرار فی التجلی زیرا تکرار در تجلی لازمه اش تکرار در متجلی است و متجی خدای یکتای فردانی است و این محال است در حقتعالی چه حق تکررپذیر نیست و بدین لحاظ در تمام موجودات و قاطبه اشیاء که همه مجلای حقند تکرار نباشد و البته تکرار که نباشد بدیهی است که مثلی وجود ندارد چه مظهریت لیس کمثله شی اقتضا دارد که هیچ یک از اشیا مثلی و مماثلی نداشته باشند در واقع صانع نظام هستی در جهان صنع و خلقت هر مصنوعی از مصنوعات و هر مخلوقی از مخلوقات خود از اعم از مبدعات و مخترعات و منشات و مکونات علی الاطلاق آیت وحدانیت و دلیل فردانیت خود قرار داده است و بهمین جهت است که گفته شده :

و فی کل شی له آیته

دلیل علی انه واحد

همه هستند از مه تابماهی

بوحدانیت ذاتش گواهی

(وجوده اثباته)

یعنی وجود و هستی ذات خدا خود مثبت وجود و هستی اوست او خود بهترین برهان و شاهد بر وجود خود است پس نیازی نیست که از خارج بادل و براهین استدلال بر اثبات وجود حق بشود چه حقتعالی و مبدؤ اعلی که وجودش اظهر من کل ظاهر و ابهر من کل با هر و اعرف من کل معروف و اکشف من کل مکشوف است نیاز بمعرف و شاهد و دلیل بر اثبات وجود خود ندارم . اولم یکف بریک انه علی کل شی شهید آیه ۵۴ سوره فصلت .

و بهمین جهت است که سلطان العارفین علی علیه السلام در دعای صباح بدین نغمه مترنم است یا من دل علی ذاته بذاته

معرفته توحیده :

یعنی معرفت و شناختن خدا همان توحید و یگانه دانستن اوست زیرا کسی که شناخت خدا را بعنوان صرف الوجود و صرف کل کمال وجود می داند که صرف الوجود تکررپذیر نیست لان صرف الشی لا یتثنی و لا یتکرر واقع محض دو نخواهد بود حق در نظر اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان علم و حکمت بسیط الحقیقه و کل الکمالات الذاتیه و الصفاتیه و الفعلیه است و تمام کمال و تحصیل است و تمام مراتب کمال و فعلیت را دار است و تمام کمالات و شئون وجود از علم و قدرت و حیوه و نوریت و خیریت و بهاء و جمال و جلال او هر یک علیحده دلیل و برهان بر وحدانیت او هستند که او صمد است و دوم در قبال ذات صمدی تصور و فرض ندارد .

توحیده تمیزه عن خلقه و حکم التمییز بینونته صفته لا بینونته عزلته .

یعنی توحید حق آن است که حق را بطوری بشناسی که متمیز و جدا از ماسوی بشود بطوریکه هیچ مشارکی برای او تصور نشود و این در صورتی است که ذات مقدس او را بصرف الوجود و تمام الکمال بشناسی زیرا این معناست که برای او مشارکی متصور نمی باشد چه صرف الوجود ثانی ندارد .

آنگاه این تمیز تمیزی نیست که حق تعالی مابین تمام ذات با خلق باشد بنحو تباین عزلی بلکه این تباین بنقص و کمال است این است که فرمود حکم التمییز بینونته صفته لا- بینونته عزلته که مراد از بینونت صفتی است و وصفی بینونت بنقص و کمال است نه بنحو تباین بتمام ذات که آنرا عزلی گویند .

این یک بیان برای تفسیر کلام معجز نظام مولی علی مرتضی علیه الصلاة و السلام

ولی مافوق این که بیان نیر عرضی و عرفانی می باشد این است که تمیز بعنوان اصالت و ظلیت باشد بنحویکه از برای هویات امکانیه حقیقتی بجز پرتو جمال احدیت چیزی باقی نماند و وجودات اشیاء بمنزله ربط محض بدون اینکه شیء له الربط باشد بعبارت دیگر اشیاء فی خیال حق نیستند بلکه عنوان ظل و عکس و فیء دارند .

و از همین جهت است که عارف بالله قائل بوحده و وجود می باشد چه شیء دیگر استحقاق حمل وجود و موجود ندارد مگر بعنوان اینکه وجهی از وجود حق و شأنی از شئون مقام جمعیت احدیت کبرای الوهیه می باشد پس بنابراین موجود بالذات و بالاستقلال منحصر بحق متعال است و بس الا موجود بالذات سوی الله چه ماسوی آن ذوالجلال همه در حکم اعدام می باشند (عارف قیومی جلال الدین محمد مشتهر به ملای رومی در این مقام گوید)

ما چو نائیم و نوا در ما ز تست

ما چو کوهیم و صدا از ما ز تست

ما چو جنگیم و تو زخمه می زنی

زاری از ما نی تو زاری می کنی

ما چو شطرنجیم اندر برد و مات

برد و مات ما ز تست ایخوش صفات

ما که باشیم ای تو ما را جان جان

تا که ما باشیم با تو در میان

ما عدم هائیم و هستی ها نما

تو وجود مطلق و هستی ما

ما همه شیران ولی شیر علم

حمله مان از باد باشد دم بدم
حمله پیدا و ناپیداست باد
جان فدای آنکه ناپیداست باد
ما که ائیم اندر جهان پیچ پیچ
چو الف کز خود ندارد هیچ هیچ

قسمت دوم

علی مرتضی علیه الصلاة و السلام میزان است از حیث عبادت

زیرا عبادت آنحضرت از روس اخلاص بوده است او عارفانه و عاشقانه خدا را پرستش می نموده است چنان نبوده که عبادتش از خوف و ترس از جهنم و دوزخ باشد مانند فرمانبری برده گان از ترس مولا و یا عبادتش برای طمع بهشت و لذات جسمانی از حور و قصور و اطعمه و اشربه آن که این عبادت عاری از اخلاص است و در واقع مانند فرمانبری اجراء و مزدوران است که بشرط اجرت انجام وظیفه می نمایند و بدیهی است که اینگونه عبادات خالی از خلوص است چه قصد قربت در آن نیست و چه بسا که این نحوه از عبادات مورد قبول پروردگار نباشد .

تو بندگی چو غلامان بشرط مزد مکن
که خواجه خود روش بنده پروری داند

پس تنها آن عبادتی مقبول در گاه الوهی و مورد پذیرش حضرت ربوبی است که به نیت قرب بخدا و بجهت حب بوصول او و لقاء جمال ربانی بوده است و از خدا جز خدا و قرب خدا چیز دیگر نخواهد و خدا را مستحق پرستش بداند و خالصا و مخلصا او را عبادت نماید .

(ما ز دوست غیر از دوست مقصدی نمی خواهیم

حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی)

(گر مخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را)

(خلاف حقیقت بود کاولیا

تمنا کنند از خدا جز خدا)

(از خدا غیر خدا را خواستن

ظن افزونی است کلی کاستن)

قال الصادق علیه الصلاة و السلام : ان العباد ثلثة قوم عبدوا الله عزوجل خوفا فتلك عبادة العبيد . قوم عبدوا الله عزوجل طلب الثواب فتلك عبادة الاجراء . قوم عبدوا الله عزوجل حبا له فتلك عبادة الاحرار و هي افضل العبادة . از اصول کافی کلینی .

و آن علی مرتضی علیه السلام است که عبادتش خالصا لوجه الله است چنانکه نغمه اش در پیشگاه معبود خود این است . (الی ما عبدتك خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک بل وجدتك اهلا للعباده فعبدتک .)

آری علی مرتضی علیه السلام میزان عبادت و عبودیت واقعی است و بایست از آنحضرت مقام خلوص و اخلاص در عبادت خدا را آموخت این طرز بندگی و پرستش خدای یکتا است در غیر این صورت بهر قصدی باشد هواپرستی است نه خداپرستی .

تو اگر هواپرستی همه زحمت است زحمت

ز هوا اگر گذشتی همه رحمت است رحمت
 بکنار باغ بگذر بنگر بچشم حق بین
 بکمال صنع باری همه آیت است آیت
 ز چهل گذشت عمرت نشدی ز جهل خالی
 که بکوی حق چه داری همه غفلت است غفلت
 تو اگر خداپرستی همه کار بندگی کن
 که زبان و حرف خالی همه صحبت است صحبت
 علی مرتضی علیه الصلوه و السلام میزان ایمان است .
 ایمان بمعنای ایقان است و یقین را مراتب و درجاتی است :
 مرتبه اولی مقام علیم یقین است . مرتبه ثانیه مقام عین یقین است مرتبه ثالثه مقام حق یقین است . مرتبه رابعه مقام برد یقین
 است .
 طریق وصول بعلم یقین برهان و دلیل است .
 طریق وصول بحق یقین فناء و استهلاك در مفنی فیه است .
 طریق وصول بمقام بردالیقین تمکین بعد التلویین و بقاء بعد الفناء است .
 قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام طوبی لمن بوشر ببرد یقین از غرر و در آمدی
 علی مرتضی علیه السلام خود واجد اعلی مرتبه این مراتب اربعه بوده است امیر اهل ایمان و ایقان است که فرموده لو کشف الغطاء
 ما ازددت یقینا .
 (گر حجاب از میان بردارند - بر یقین اندکی نیفزاید) .
 علی مرتضی علیه السلام در مقام ایمان شهودی و عیانی بوده است .
 آن علی مرتضی است که میفرماید انا لم اعبد ربا لم اره یعنی خدا را تا نه بینم عبادت نمیکنم البته مرادش دیده حسی و چشم سر
 نیست بلکه دیده فو آدی و بچشم دل است لذا می فرماید :
 لم تره العیون بمشاهده الاعیان و لکن رائته القلوب بحقایق الایمان) .
 الحق هاتف عارف اصفحانی نیکو سروده است .
 چشم دل باز کن که جان بینی
 آنچه نادیدنی است آن بینی
 گر به اقلیم عشق روی آری
 همه آفاق گلستان بینی
 دل هر ذره را که بشکافی
 آفتابیش در میان بینی
 هر چه داری اگر به عشق دهی
 کافرم گر جوی زیان بینی
 جان گدازی اگر به آتش عشق
 عشق را کیمیای جان بینی

از مضیق جهات در گذری
 وسعت ملک لامکان بینی
 آنچه نشنیده گوشت آن شنوی
 و آنچه نادیده چشمت آن بینی
 تا بجائی رساندت که یکی
 از جهان و جهانیان بینی
 با یکی عشق ورز از دل و جان
 تا به عین یقین عیان بینی
 که یکی هست و هیچ نیست جز او
 وحده لا اله الا هو

علی مرتضی علیه السلام میزان تقوی است .

تقوی را مراتب و درجاتی است چنانکه حکیم متاله حاجی ملاحادی سبزواری در کتاب منظومه اش در حکمت عملی گفته است .
 و کمراتب التوب مراتب التقی
 من حرمته او حل او غیر اللقاء
 علی علیه السلام واجد تمام مراتب تقوی بوده و مخصوصا اعلی درجه آن را دار بوده است که آن تقوی از غیر لقاء الله جل جلاله
 است .

علی علیه السلام خود اتقی المتقین است در اوصاف و مقامات متقین در قرآن آیات بسیاری است و نیز علی علیه السلام را در وصف
 متقین خطبه شریفه ائیست که در قبال سؤال و تقاضای همام از امام علیه السلام بیان فرموده است (نهج البلاغه) همام عرض کرد یا
 امیرالمؤمنین (صف لی المتقین) .

استاد عالی مقام حکیم الهی قمشه ای رضوان الله تعالی علیه تمام خطبه را بلسان نثر و نظم ترجمه نموده است . در مطلع سؤال همام
 برخی از اشعار درر بار این است .

بگو اوصاف مرغان چمن را
 که بگسستند از هم دام تن را
 که چون در آشیان جان پریدند
 که چون در کوی جانان آرمیدند
 که چون بر وصل دلبر دل سپردند
 در این تاریک شب مهتاب جستند
 که چون از غیر جانان دل بریدند
 که چون در کوی دلبر آرمیدند
 (که جام عشق ایشان کرد لبریز
 که جز یار از همه کردند پرهیز)
 که آنان را به اوصاف کمالی
 نمود آرایش نیکو خصالی

که آنان را حریف نفس دون کرد
 چنین خونخواری دشمن را زیون کرد
 که آنان را جمال یار بنمود
 هزاران پرده ز آن رخسار بگشود
 که آنان را نشان زان بی نشان داد
 دو چشمی در فراتقش خونفشان داد
 که آنان را محبت در دل افکند
 بجان جز مهر جانان گفت مپسند
 که آنان را به استادی و رادی
 بعلم عشق بخشید اوستادی

قسمت سوم

علی مرتضی علیه الصلوه و السلام میزان است از حیث جهاد .

علی علیه السلام مجاهد فی سبیل الله است چه آن حضرت هم جهادش با دشمن خارجی و بیرونی و هم جهادش با دشمن داخلی و درونی و هر دو خالصا لوجه الله و برای خوشنودی و رضای الهی بوده است و در هر دو صورت اخلاص در عمل داشته است .
 و الحق عارف ربانی جلال الدین محمد بلخی خراسانی مشهور بملای رومی را در کتاب مثنوی معنوی اشعار در رباری است که ناظر بجهاد آن حضرت است با نفس کهه این جهاد را جهاد اکبر نامند و بمورد است در این مقام ذکر آن .
 ملا گوید :

از علی (ع) آموز اخلاص عمل
 شیر حق را دان منزله از دغل
 دز غزا پهلوانی دست یافت
 زود شمشیری بر آورد و شتافت
 او خیو انداخت بر روی علی (ع)
 افتخار هر نبی و هر ولی
 او خیو انداخت بر روئی که ماه
 سجده آرد پیش او در سجده گاه
 در زمان شمشیر انداخت آن علی (ع)
 کرد او اندر غزایش کاهلی
 گشت حیران آن مبارز زین عمل
 کرد او اندر غزایش کاهلی
 گشت حیران آن مبارز زین عمل
 وز نمود عفو و رحم بی محل
 گفت بر من تیغ تیز افراستی

از چه افکندی مرا بگذشتی
 در شجاعت شیر ربانیستی
 در مروت خود که داند کیستی
 باز گو دانم که این اسرار هوست
 ز آنکه بی شمشیر کشتن کار اوست
 صانع بی آلت و بی جارحه
 واهب این هدیه های رائجه
 صد هزاران روح بخشد هوش را
 که خبر نبود دو چشم و گوش را
 راز بگشا ای علی مرتضی (ع)
 ای پس از سوء القضاء حسن القضاء
 باز گو ای باز عرض خوش شکار
 تا چه دیدی این زمان از کردگار
 چشم تو ادراک غیب آموخته
 چشمهای حاضران بردوخته
 ای علی که جمله عقل و دیده ای
 شمه ای واگو از آنچه دیده ای
 تیغ حلمت جانها را چاک کرد
 آب علمت خاک ما را پاک کرد
 یا تو و اگر آنچه عقلت یافته است
 یا بگویم آنچه بر من تافته است
 از تو بر من تاخت چون داری نهان
 میفشانی نور چون بر بی زبان
 لیک اگر در گفت آید قرص ماه
 شبروان را زودتر آرد براه
 ماه بی گفتن چو باشد رهنما
 چون بگوید شد ضیا اندر ضیا
 چون تو بابی آن مدینه علم را
 چون شعائی آفتاب حلم را
 باز باش ای باب بر جویای باب
 تا رسند از تو قشور اندر لباب
 باز باش ای باب رحمت تا ابد
 بار گاه ما له کفوا احد

باز گوی باز عنقا گیر شاه
 ای سپاه اشکن بخودنی با سپاه
 در محل قهر این رحمت ز چیست
 ازدها را دست دادن کار کیست
 گفت من تیغ از پی حق میزنم
 بنده حقم نه مامور تنم
 شیر حقم نیستم شیر هوا
 فعل من بر دین من باشد گوا
 من چو تیغم و آن زننده آفتاب
 ما رمیت از رمیت در حراب
 زخت خود را من زره برداشتم
 غیر حق را من عدم انگاشتم
 من چو تیغم پر گهرهای وصال
 زنده گردانم نه کشته در قتال
 سایه ام من کدخدایم آفتاب
 حاجبم من نیستم او را حجاب
 خون نپوشد گوهر تیغ مرا
 باد از جا کی برد میغ مرا
 که نیم کوهم ز صبر و حلم و داد
 کوه را کی در رباید تند باد
 باد خشم و باد شهوت باد آز
 برد او را که نبود او اهل راز
 کوهم و هستی من بنیاد اوست
 ور شوم چون گاه بادم باد اوست
 جز بیاد او نه جنبد میل من
 نیست جز عشق احد سر خیل من
 تیغ حلمم گردن خشمم زده است
 خشم حق بر من چو رحمت آمده است
 غرق نورم گرچه سققم شد خراب
 روضه گشتم گرچه هستم بو تراب
 چون در آمد علتی اندر غزا
 تیغ را دیدم نهان کردن سزا
 تا احب الله آید نام من

تا که ابغض لله آید کام من
 تا که اعطالله آید جود من
 تا که امسک لله آید بود من
 بخل من لله عطاالله و بس
 جمله لله ام نیم من آن کس
 و آنچه لله میکنم تقلید نیست
 نیست تخمیل و گمان جز دید نیست
 ز اجتهاد وز تحری رسته ام
 آستین بر دامن حق بسته ام
 بیش از این با خلق گفتن روی نیست
 بجز را گنجای اندر جوی نیست
 پست میگویم به اندازه عقول
 عیب نبود این بود کار رسول
 گفت امیرالمومنین با آن جوان
 که به نگام نبرد ای پهلوان
 چون خدو انداختی بر روی من
 نفس جنبید و تبه شد خوی من
 نیم بهر حق شد و نیمی هوا
 شرکت اندز کار حق نبود روا
 گبر این بشنید نوری شد پدید
 در دل او تا که ز نارش برید
 گفت من تخم جفا میکاشتم
 من تو را نوعی دگر پنداشتم
 تو ترازوی احد خو بوده ای
 بل زبانه هر ترازو بوده ای
 عرضه کن بر من شهادت را که من
 من تو را دیدم سرافراز ز من
 او به تیغ حلم چندین خلق را
 و خرید از تیغ چندین خلق را
 تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر
 بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

حال که معلوم شد برای سنجش اعمال و اخلاص در آن میزان علی مرتضی علیه السلام است بر عموم مسلمانان و اهل ایمان است
 که اعمال خود را در تمام شئون کمالیه انسانیه از اعتقاد و ایمان و اخلاق و افعال و اعمال با این میزان حق سنجیده و اعمال

آنحضرت را سر مشق علمی و عمل خود قرار داده و آن بزرگوار را میزان و اسوه شناخته از هر جهت و هر بابت تبعیت و پیروی آن حضرت را بر خود فرض و لازم الاتیان بدانند .

و در این صورت است که مصداق واقعی شیعه علی علیه السلام بوده و در عداد حزب الله و انصار دین الله و از مقربین حق محسوب و اوصاف علامات شیعه بودن را دارا و واجد مقام شامخ و رفیعی در بهشت بوده و از شراب تسنیم بهره و نصیبی بقدر مرتبه و درجه معرفت توحیدی و ولایت خواهد بود .

قال علامته الربانی ملا- محسن الفیض الکاشاری قدس الله سره السبحانی فی بعض کتبه نقلا عن کتب العامه عن رجل قال لکعب الاحبار ما تقول فی شیعتہ علی بن ابی طالب هذه الشیعتہ فقال انی اجد صفتهم فی کتاب الله المنزل انهم حزب الله و انصار دینہ الی ان قال و هم المقربون الابرار یشربون من الرحیق المختوم و تلک عین یقال لها تسنیم لا یشرب منها غیر هم فان تسنیم عین و هبها الله لفاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله زوجته علی علیهما السلام یخرج من تحت قائمته العرش و کل عین تسیل الی اسفل الجنان فانها عین تسنیم الی علیین یشرب منها خاصته اهل الجنة و هم شیعتہ علی علیه السلام و احبائه و تلک قول الله عزوجل (یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک و فی ذالک فلتینا فس المتنافسون و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون سوره مطفین آیه ۲۵ الی ۲۸ علامه ربانی و محقق صمدانی ملا محسن فیض کاشانی قدس سره در برخی از کتب نفیسه خود از کتب عامه نقل میکند از رجلی که سؤال نمود از کعب الاحبار چه میگوئی در حق شیعه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام . کعب الاحبار در جواب او گفت من یافتم وصف و صفت ایشان را در کتاب الله المنزل که ایشان مصداق حزب الله و انصار دین الله می باشند الی ان قال و ایشان مصداق مقربین و ابرارند که می نوشند در بهشت از شراب رحیق مختوم و آن چشمه ائیسست که بآن تسنیم گفته می شود و غیر از شعیبان علی علیه اسلام کسی حق ندارد از آن شراب بخورد و این تسنیم چشمه ائیسست که آنرا بخشیده و عطا فرموده ذات اقدس خداوند متعال بحضرت فاطمه (ع) دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله زوجه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و این چشمه تسنیم خروجش از تحت قائمته العرش الوهی است و در افق اعلاست

هر چشمه در بهشت شرابش سیلان دارد بسمت اسفل و پایین بهشت مگر چشمه شراب تسنیم که مسیرش رو بیالا است و سیلانهاش بعالم اعلی علیین است . و این شراب تسنیم مختص خاصان از اهل بهشت است که ایشان همان شعیبان و محبان علی مرتضی علیه السلام می باشند .

و ناظر باین است قول خدای عزوجل که فرموده ساقیان میکده بهشتی به آنها شراب سر بمهو نوشاند که بمشک مهر کرده اند و عاقلان بر این نعمت و شادمانی ابدی باید به شوق و رغبت بکوشند ترکیب طبع این شراب ناب از عالم بالاست از سرچشمه ائیکه منحصرا مقربان الهی از آن شراب می نوشند : رزقنا الله و ایاکم انشاءالله

قال الباقر علیه السلام تسنیم اشرف اهل الجنة یشرب به محمد صلی الله علیه و آله صرفا و یمزج لاصحاب الیمین و سایر اهل الجنة . از کتاب نفیس علم الیقین علامه ملا محسن فیض کاشانی . (ره) حضرت امام محمد باقر علیه السلام که شکافنده علوم اولین و آخرین است در تعریف و توصیف شراب تسنیم فرموده است :

شراب تسنیم شریفترین و برترین و عالیترین شرابهای اهل بهشت است .

این شراب تسنیمی صرف و خالص و نابش مخصوص عقل کل خاتم الانبیاء و الرسل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است . (البته حضرات ائمه اطهار دوازده امام معصوم اوصیاء قدسین آنحضرت هم از این شراب ناب سهم دارند ولی دیگران سهم ندارند آنحضرت هم از این شراب ناب سهم دارند ولی دیگران سهم ندارند بلکه ممزوجش را با صحاب یمین و ابرار میدهند .

تحقیق عرشى

در نزد اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت چشمه تسنیم صورت تجسم علم حقیقی خالص توحید اخص

خالص الخواصی است یعنی علم خالص حقیقی است با علی مرتبه توحید و مراتب اسمائیه و صفاتی الهیه از جمالیه و از لطیفه و قهریه که اعلی مرتبه کمالیه آن در عقل کلی است که حقیقت محمدیه است چه بعد از حضرت احدیت جلت عظمتش اشرف موجودات علی الاطلاق عقل کل است که صاور نخستین و اولین جلوه رب العالمین است .

آنطوریکه این حقیقت مقدسه بعمق حقایق میرسد دیگران نمی رسند البته ائمه اطهار (ع) در مقام نورانیت نیز نور واحدند و آنها نیز به اعماق حقایق میرسند .

حضرت ختمی مرتبت عقل کل محمد صلی الله علیه و آله در تمام عمرش بکنه مقام عقلش با کسی حرف نزده است و سخن نگفته است .

و فی الجمع روی ان رسول الله (ص) ما کلم الناس بکنه عقله قط بلحاظ اینکه علوم حقیقیه لایق هر مزاجی نیست (مثل غذائی که به بچه نمی توان داد) پس این علم حقیقی که مخصوص عقل کل است از عالم معنی است و چون در آخرت هر معنایی صورتی دارد لذا این شراب تسنیم که صورت آن معنای خالص و علم حقیقی است مخصوص حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی است لذا همانطوریکه روح پیغمبر خاتم ادراک آن علم خالص حقیقی را در دنیا میکرد در آخرت جسم شریف پیغمبر هم از این شراب تسنیم که صورت همان علم حقیقی است بهره ور است و مخصوص پیغمبر اکرم و عترت قدسین آنحضرت است .

شراب تسنیم که از عرش جاری شد بزمین بهشت نمی رسد همین طور علم حقیقی الهی که از صقع ربوبی تزلزل کند بزمین اجسام نمی رسد بلکه مخصوص روح کامل محمدی و ارواح طیبه عترت قدسین آنحضرت است صلوات الله و سلامه علیهم ازلا و ابدا و سرمدا .

(لطیفه ذوقیته)

در کتاب حافظ (قدسی) ، عزلی بنظر این بنده نگارنده رسید که مطلعش این است :

خوش آمد گل وز آن خوشتر نباشد

که در دستت بجز ساغر نباشد

(بیا ای شیخ در خمخانه ما

شرابی خور که در کوثر نباشد)

ممکن است در نظر بعضی این بیت باعث تعجب باشد باینکه آن چه شرابی است که در کوثر موجود نباشد . ولی با توجه به تعریف و توصیف شراب تسنیم که اشرف اشربه بهشت است رفع تعجب از این بیت می شود بشرط اینکه بگوئیم لسان الغیب حافظ قرآن این بیت را از لسان خود نگفته بلکه از لسان حضرت ختمی مرتبت و عترت قدسین آن حضرت بدین نغمه مترنم و این بیت را از زبان معجز بیان آنان سروده است و در این صورت شبهه ای نیست که این گفته عین واقع و بیان حقیقت است چه شراب تسنیم بهتر و عالیتر از شراب کوثر است و جز این لطیفه ذوقیه توجیهی که رفع تعجب از این بیت بنماید توجیه دیگر بنظر نمی رسد خذو اغتم . سه چشمه دیگر در بهشت است که مخصوص سابقین و مقربین که عبادالله حقیق هستند می باشد .

یکی چشمه شربت زنجبیل و دوم چشمه شربت کافور و سوم چشمه شراب طهور است چنانکه در سوره انسان این آیات ثلاث ناظر به آن است .

الاولی قوله تعالی : و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا به عینا فیها تسمى سلسیلا . آیه ۱۷ و ۱۸ .

الثالثه و سقاها ربه شرابا طهورا . آیه ۲۱ .

در آیه اولی فرموده آنجا شرابی که طبعش چون زنجبیل گرم و عطر آگین است بآنها بنوشانند در آنجا چشمه ایست که سلسیلش نامند .

و در آیه ثانیه فرموده که ابرار و نیکوکاران عالم در بهشت از شرابی نوشند که طبع آن چون کافور است از سرچشمه گوارائی که بندگان خاص خدا می نوشند که با اختیار خودشان هر کجا خواهند جاری می شود .

و در آیه ثالثه فرموده خدایشان بآنها شراب طهور بنوشاند . حال باید دانست که چرا اهل بهشت را در ابتداء ورود به بهشت به برخی شراب زنجبیل و به بعضی شربت کافور و به سلسله دیگر شراب طهور نوشاند .

اهل عرفان و معرفت و کرسی نشینان عرش و حکمت گفته اند نظر به اینکه این اشربه مطابق مزاج روح و حالات روحی انسانی آماده و مهیا شده است و مواد جسمانیه آخرت با جهات روحیه معنویه مرتبط و ممزوج است پس بدین تغذیه در بهشت مناسب مزاج روح است .

لذا چون مقربین اهل محبت الهین هستند و مزاج محبت گرم است . مناسب با گرمی است پس بدین جهت بآنها شربت زنجبیلی دهند تا مشاکل حال و ملایم مذاق ایشان باشد .

بده ساقی شراب سلسیلی

بطبع آتش آب زنجبیلی

که آن می را مزاج عشق یار است

که در جانها از آن صهبا شرار است

اما دوم چون مقربین دارای مقام رضا و تسلیم هستند و طبیعت رضا و تسلیم بروودت و سکون و طمانینه است و اهل رضا بارد و ساکنند ملایم مذاق ایشان کافور است که سرد و خنک است .

بده ساقی ممی کافور ما را

خنک ساز این دل پر شور ما را

شرابی ده ز کافور جمالش

که تا آرام گیرد از وصالش

اما سوم چون مقربین محبت خالص بخدا دارند و حب دنیا و عقبی را از دل خود بیرون کرده اند و فقط حب و عشق خدا را در دل دارند که در واقع مطهر از ماسوای خداوند هستند پس مزاج روح ایشان تناسب دارد که بایشان شراب طهور بنوشاند چنانکه حضرت امام صادق کاشف حقایق فرمود که (یطهر هم عن کل شی سوا لله . از حقایق مجمع البیان طبرسی .

می صرف وحدت کسی نوش کرد

که دنیا و عقبی فراموش کرد

بسودای جانان بجان مشغل

بذکر حبیب از جهان مشغل

چنان فتنه بر حسن صورت نگار

که با حسن صورت ندارند کار

بیاد حق از خلق بگریخته

چنا مست ساقی که می ریخته

نشاید به دارو دوا کردشان

که کس مطلع نیست بر دردشان

الست از ازل همچنانشان بگوش

بفریاد (قالوا بلی) در خروش

ناگفته نماند که سوره هل اتی که آنرا سوره انسان نیز نامیده اند باتفاق و سنی در حق اهل بیت عصمت علیهم السلام نازل شده است .

مقدمه اش این است که حسنین علیهما السلام مریض شدند علی علیه السلام حسب الامر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نذر کرد که اگر شفا یابند سه روز روزه بدارد و فاطمه و فضه هم نذر کردند چون شفا یافتند همه روزه بگرفتند شب اول فقیری شب دوم یتیمی شب سوم اسیری بر در خانه آمد آنها سبقت جستند در اطعام گدا بر دیگران و غذایشان را بگدا دادند و خود به آب افطار کردند و شب دوم و سوم ک... یتیم و اسیری آمد در خانه باز سهام خود را که مقداری نان جو بود و برای افطار هر سه شب نانشان را بانها دادند و در آن سه شب سبقت جستند و حرارت محبت خدا را بخرج دادند و در سه روز گرسنگی صبر کردند و هر سه شب به آب افطار کردند لذا آیه نازل شد ما در عوض این اطعام شربت زنجبیلی بانها عطا کردیم و چون صبر کردند این سه روز در مقابل این عمل ما هم به آنها شربت کافور عطا فرمودیم

و خداوند متعال اعمال آنها را که خالصا لوجه الله بود مورد مدح قرار داد و آیه نازل شد یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا . و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا . انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزا و لا شکورا آیه ۷ الی ۹ سوره انسان .

(فی الانهار الاربعه فی الجنة)

قال الله تعالی : مثل الجنة التي و عدالمتقون فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمره لذه للشاربین و انهار من عسل مصفی از سوره محمد آیه ۱۵ .

در بهشت چهار نهر دیگر است که خدای متعال آن را به متقین وعده داده است و به تناسب حال آنان انهار جاریه را آماده و مهیا فرموده است یکی آب خالص و دیگری شیر خالص و یکی عسل مصفی و دیگری خمر است یعنی شراب ناب .

اما آب راجع بمردم عوام است که فقط محسوسات و متخیلات و معانی جزئی را درک مینمایند و اما شیر راجع به طبقه بالاتر است که مقداری از معقولات و معانی کلیه را ادراک می نمایند ولی غوامض و اسرار عالم حقایق را درک نمی نمایند . و اما عسل راجع به طبقه علیا از مردم که دانا که محققین در علوم و حقایق هستند که بحقیقت مقام انسانیت رسیده اند . و اما خمر راجع به اهل توحید خاص الخواصی است که سرمست از تجلیات حق و بمقام فناء فی الله رسیده اند و اثر خمر بهشتی سکر از غیر حق است لذه للشاربین است بلذه مخصوصه شاربین . و الحق عالی گفته است عارف ربانی ملای رومی :

ای ساقی جان پر کن آن ساغر پیشین را

آن راهزن دلرا آن راهبر دین را

آن می که ز دل خیزد با روح بیامیزد

مخمور کند جوشش مر چشم خدا بین را

آن باده انگوری مر امت عیسی را

وین باده منصوری مر امت یاسین را

خمهاست از آن باده خمهاست از این باده

تا نشکنی آن خم را هرگز نچشی این را

آن باده بجز یکدم دلرا نکند خرم

هرگز نکشد غم را هرگز نکشد کین را

یکقطره از این ساغر جان تو کند چون زر

جانم بفدا بادا این ساغر زرین را

این حالت اگر باشد اغلب به سحر باشد

کو آنکه بر اندازد او بستر و بالین را

تحقیق نیر عرشی

گفته شد این چهار نهر بزرگ مطابق آیات مبارکه مذکوره یکی نهر آب خالص و یک نهر شیریکه لم یتغیر طعمه و یک نهر غسل مصفی و یک نهر دیگر خمر بهشتی است .

حال می خواهیم با بیان علمی و اضحتری محور مناسبات این چهار نهر و چهار چشمه تحقیق و به اسرار آن اشاره ای بنمائیم .
اولا- باید دانست که عالم آخرت و بهشت مثل عالم دنیا نیست که تناسب یا غیر تناسب در خوردن اشربه آن رعایت نشود خوردن اشربه بدون تناسب مزاج در آخرت محال است بلکه تمام خوردنی ها و آشامیدنی های اخروی و بهشتی روی مناسبات و اخلاقیات و سلسله علل است که نمی تواند غیر این باشد .

اما آب . آب خالص در بهشت اولاً- آب ماده حیات است در مکونات لکن آب دنیا حیات ابدی نمی بخشد آب دنیا خیلی دوام بدهد درخت و اشجار را یکسال یا بیشتر و یا کمتر است لکن ماء بهشتی که (ماء غیر آسن) است حیات ابدی دارد بلکه همیشگی است بدن هر بهشتی و هر آخرتی سرشته از خاک همین دنیا است برای اینکه در طریقه حقه ای که ما داریم قائل بمعاد جسمانی هستیم چه همین خاک را بر میدارند و بتکامل میرسانند و مولف را رساله مستقله ائیست (در اثبات معاد روحانی و جسمانی از نظر قرآن و برهان و عرفان) پس اصل بدن بهشتی از خاک این عالم است ولی خاک این عالم هر چه باشد و هر چه در تحت قوای طبیعی باقی باشد همیشگی نیست مگر سر دیگری داشته باشد پس باید آب بهشتی بخورد و آب بهشت بریشه این بدن برسد تا این بدن را الی الابد نگهدارد پس فرق این آب بهشتی با آبهای دنیا همین که آب دنیوی حیات ابدی نمی بخشد ولی آب بهشتی حیات ابدی و سرمدی می بخشد و الی الابد زنده و پاینده نگه میدارد .

این است که چون آب مقدم بر همه اشیاء است لذا این آب بهشتی در اول انهار ذکر شد من ماء غیر آسن که این اثر حیاتی را دارد .

اما نهر از لبن که شیر خالص و پاکیزه است علت طبیعی او این است که انسان اگر چه در دنیا بزرگ شده و از شیر باز شده است اما نسبت بعالم آخرت طفل تازه است و تربیت و تکامل لازم دارد و همانطوریکه از رحم مادر که بدنیا آمد شیر لازم داشت اینجا هم که متولد در آخرت شد و آمد بفضای آخرت شیر لازم دارد لذا باید شیر تناول کند .

اما غسل که نهر من غسل مصفی چون مؤ من و اهل ایمان ذائقه اش در دنیا همیشه بذکر الهی شیرین بوده است .
حضرت سید سجاد علیه السلام در دعای خود در پیشگاه الهی عرض میکرد الهی اذقنی من حلاوه ذکرک یعنی خدایا بمن حلاوت و شیرینی ذکر خود را بچشان .

پس چون ذائقه مؤ من بحلاوت ذکر خدا مانوس است و در آخرت هر معنائی بصورت مجسم می شود لذا این حلاوت معنوی باید در آخرت برگردد و منقلب شود بحلاوت صوری و جسمی و از باب تطابق معنی با صورت و تطابق باطن با ظاهر .

اما خمر اثر خمر بهشتی این است که انسان را از غیر خدا غافل میکند بعکس خمر دنیوی که انسان را از خدا غافل میکرد اما خمر اخروی سکر عن غیر الله می آورد و انسان را از غیر خدا منقطع میکند . مؤ من حقیقی و موحد واقعی در دنیا یک سکر معنوی داشته است لذا مخصوص اوست شراب خاص اخروی لذا فرمود وانهار من خمره لذه للشاربین کدام لذت بالاتر از این لذت است این است که این بیان را نه در آب فرمود و نه در شیر و نه در غسل بلکه فقط در خمر بخصوص فرمود لذه للشاربین چون این لذت است

که ارزش دارد که از خود بی خود می شود حتی چنان بی خود می شود که خدا ملک میفرستد چرا شما از نعم بهشتی ملتذ نمی شوید و لذت نمی برید .

عرض میکنند خدایا لذت وجه کریم تو ما را از هر لذتی بی نیاز کرد (که چه خوب گفت حافظ قرآن .

(سایه طوبی و دلجوئی حور و لب حوض

به هوای سر کوی تو برفت از یادم)

و سقا هم ربهم شرابا طهورا)

ساقی اسن شراب خود ذات پروردگار است

و لذا فرمود و سقا هم ربهم شرابا طهورا . مخصوصا پروردگار شان این شراب طهرو را بآن سرمستان صهبای وحدت و باده نوشان می عشق و محبت مینوشاند .

رزقنا الله و ایاکم انشاء الله . تفصیل این حقایق در کتاب شراب ربانی که رساله مستقله است تحت عنوان (شراب ربانی) مندرج است و آنچه در این مقام بر قلم نگارنده جاری و نگاشته شد بمناسبت شراب تسنیم بود که منبع و سرچشمه آن را ذات اقدس الوهی موهبتا و عنایتا بحضرت فاطمه زهرا (س) دختر حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) بخشیده و عطا فرموده و گفتیم شراب تسنیم اشرف اشربه بهشتی است و سری است در این هبه الهیه که لا یعلمها الا الراسخون فی الحکمته و المعرفته . از این جا بیشتر می توان به عظمت و رفعت مقام و مرتبه فاطمه زهرا سلام الله علیها که ام الائمه بلکه ام ابیهاست آشنا گردید و آن ملکه ملک و ملکت را بمقام نورانیت شناخت و شناختن فاطمه لاهوتی صفات کار آسانی نیست همانطوریکه معرفت اکتناهی بذات صمدی الوهی برای احدی میسر نیست فاطمه مظهر احدیت و صمدیت است و در حقیقت مرات ذات و صفات خدا و آئینه ایزد نماست .

پس در آئینه جمال و جلال فاطمه زهرا سلام الله علیها می توان شهود ذات ذوالجلال و صفات کمالیه خداوند متعال را نمود چنانکه در آئینه وجود پدر بزرگوار فاطمه که حضرت محمد مصطفی است می توان مظهر اعظم و مجلای اتم ذات و صفات پروردگار را رویت نمود چنانکه خودش فرمود و من رانی فقد رای الحق

(کسی کاو بیند آن زیبا شمائل

بدیدار خدا گردیده نائل)

(نه من گویم که آن میر مصدق

بگفتار من رانی قد رای الحق)

اشراق یازدهم

قسمت اول

اشراق یازدهم : بیان اینکه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان و اسوه و قدوهوالگوی قاطبه نسوان و بانوان جهان است تا قیامت و افق آخرت

اسوه نسوان بعالم فاطمه

آن بمحضر دادرسی بر ما همه

آن مهین دخت بنی فخر بشر

همسر حیدر ولی دادگر

جوهر جان رسول موتمن
 در حقیقت کاشف سر و علن
 عقل کل را ثانی آمد در جهان
 سر این مطلب اگر خواهی بدان
 در حدیث آمد که خلاق مجید
 پیش از آدم نور وی را آفرید
 چون خدیجه همسر ختم رسل
 از دل و جان دستیار عقل کل
 هر چه بودش در جهان مال و منال
 داد در راه خدای ذوالجلال
 در عوض دادش خداوند قدیر
 رمز کوثر معنی خیر کثیر
 دختری دادش که از قدر و جلال
 باشد او مرات ذات ذوالجلال
 آنکه آمد نامش از حق فاطمه
 فاطمه آن عرش حق را قائمه
 فاطمه بر یازده گوهر صدف
 همسر والای سلطان نجف
 فاطمه نام و بتول او را لقب
 آفرینش را وجود وی سبب
 فاطمه آن مظهر پروردگار
 فاطمه کفو ولی کردگار
 رو بخوان (ام اییها) در خطاب
 وصفش از قول رسول مستطاب
 سینه اش گنجینه اسرار حق
 در جهان گفتار او گفتار حق
 (از صفا تویسرکانی)

ذات اقدس احدیت جلت عظمته حضرت ختمی مرتبت عقل کل خاتم الانبیاء و الرسل محمد مصطفی علیه و آله افضل التّحیته و الثّناء را بعنوان اسوه و میزان در قرآن معرفی فرموده است کما اشار الیه نصّ الکتاب الالهی لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه آیه ۲۱ سوره احزاب . و همانطوریکه آنحضرت اسوه و میزان است برای اعمال امت اسلامیة نیز اوصیاء قدیسین آن بزرگوار یعنی ائمه اطهار که دوازده نفرند و اول ایشان حضرت امیرالمؤمنین ولی الله اعظم علی مرتضی و آخر ایشان قطب عالم امکان ولی عصر حضرت مهدی الذی بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء همه در جهان اسلام موازین معرفی شده اند لقولهم نحن الموازین و از آنجا که حکمت الهی و عنایت حق تعالی به بندگان خود اقتضاء نموده که برای اعمال رجال مسلمان در ایمان و اعتقاد

و اخلاق و رفتار و کردار آنان در تمام شئون کمالیه موازینی وجود داشته باشد نیز برای اعمال نسوان و بانوان اسلامی اسوه و میزانی لازم و ضروری است و آن اسوره و میزان در تمام شئون کمالیه انسانیه علی الاطلاق وجود سیده نساء عالمین من الاولین و الاخرین و لیته الله حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی ابیها و بعلمها و بینها می باشد .

چنانکه در روایت آمده که حضرت نبی اکرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه فرموده است دخترم بتو بشارت و مژده میدهم که خداوند متعال تو را بعوان زن ممتاز و اسوه و الگویی همه زنان جهانیان برگزیده است از بحار الانوار محدث مجلسی ج ۴۳ ص ۳۶ .

پس بنابراین شبه نیست که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان و اسوه و الگویی جمیع نسوان و بانوان عالمیان است تا قیامت کبری و افق آخرت . و بر عموم زنان مسلمان لازم است که از آن حضرت تبعیت و پیروی نمایند و اعمال آن حضرت را در تمام شئون اعتقادی و ایمانی و اخلاقی و افعالی و آنچه دین مبین اسلام مقرر فرموده و دستور داده علما و عملا رفتار نموده از هر جهت و هر بابت او را میزان و اسوه و الگویی خود قرار دهند در آن صورت است که سعادت نظام ملکی و ملکوتی خود را تامین و تضمین و در بهشت با حضرت فاطمه زهراء سیده نساء اهل الجنته محشور و قرین و همنشین ملکه ملک و ملکوت فاطمه لاهوتی صفات واقع خواهند گردید چه خدای مهربان با وجود سیده نساء عالمیان اتمام حجت بر کافه نساء قاطبه بانوان اسلامی تا افق آخرت فرموده است و بهمین جهت است که در قیامت اعمال نساء مسلمین و مؤمنین را با اعمال حضرت فاطمه زهرا دختر والا گهر حضرت خاتم انبیاء و سرور اصفیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می سنجدند چنانچه اعمال رجال را با اعمال حضرت ولی ذوالجلال علی مرتضی علیه السلام می سنجدند که علی میزان حق است برای رجال و فاطمه بحکم زنوا قبل ان توزنوا هنوز که در همین جهان هستند خود را در همین نشانه خود را بسازد و آدم شود بالفعل و آدم شدن و انسان واقعی گشتن جز از طریق معرفت و تقوی امکان پذیر نیست .

فعلیکم بالتقوی و میزان التقوی و لنعم ما قال :

از هوای نفس تقوی جو کمال این است

با قوای عقل شوری کن کمال این است و بس

زندگی را جاودان خواهی براه دوست باش

زنده دل از عشق مولی کن کمال این است و بس

جوهر فرد است جان مفروش بر نقد جهان

با خدای فرد سودا ککن کمال این است و بس

از جمال جان حجاب خودپرستی دور ساز

حسن خویش آنگه تماشا کن کمال این است و بس

دین و دل چون خاکیان بر خاک بازی تا بکی

دیده زین پستی به بالا کن کمال این است و بس

(خواهی ار لسان شوی اول تو میزان را به بین

از خدا تعلیم اسما کن کمال این است و بس)

(بانوان زهراست (ع) میزان نیک او را بنگرید

در عمل پیرو شوید او را کمال این است و بس)

(چون علی و فاطمه میزان اعمال تواند

خویش را در پای میزان بین کمال این است و بس)

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان و اسوه و الگوی قاطبه نسوان جهانیان و سرمشق عمی و عملی آنان است و تمام شئون کمالیه انسانی تا قیامت کبری

فاطمه علیها السلام میزان است از حیث اعتقاد بمبدء و معاد زیرا آنحضرت بحکم انا لله و انا الیه راجعون مبدء عالم را خدا و سیر نهائی مخلوقات را منتهی بسوی خدا میداند کما اشار الیه نص الکتب الالهی ان الی ربک الرجعی آیه ۸ سوره العلق و ان الی ربک المنتهی آیه ۴۲ سوره النجم

فاطمه زهرا درس معرفت توحیدی و یکتاشناسی را در محضر پدر بزرگوارش حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی آموخته و عالیترین درس توحید که محتوای سوره مبارکه توحید است از پدرش تعلیم گرفته و در واقع احد شناس و صمد شناس گردیده است و مافوق سوره توحید در خداشناسی درسی نیست .

پس فاطمه زهرا سلام الله علیها بایست میزان خداشناسی برای عموم بانوان جهان باشد چه شناختن خدا بر هر چیز مقدم است اول الدین معرفته از نهج البلاغه فاطمه زهرا علیها السلام میزان است از حیث ایمان و ایقان چه آنحضرت اعلی مرتبه ایمان و ایقان را از علم الیقین و حق الیقین و برد الیقین و اجد است پس شایسته است که میزان ایمان برای قاطبه نسوان در جهان باشد و بر عموم بانوان لازم و واجب است که درس ایمان را از آنحضرت بیاموزند .

فاطمه زهرا علیها السلام میزان است از حیث عبادت . از آنجا که حضرتش همیشه مستغرق در بحار احدیت بوده تمام اعمال آن بزرگوار عبادت پروردگار بحساب می آید ولی عبادت فاطمه سلام الله علیها در خصوص نماز و خضوع و خشوعش در پیشگاه معبود خود و شب زنده داری های آن یگانه عابده و عارفه دوران بعد اعلی از حیظه وصف خارج است و در بیان نمی گنجد همین بس که از حسن بصری روایت شده است :

ما کان فی هذه الامته اعبد من فاطمه کانت تقوم حتی تتورم قدمها بحار الانوار محدث مجلسی مجلد ۴۳ صفحه ۸۴ .

یعنی در میان امت اسلامی هیچ کس از فاطمه عبادت کننده تر وجود نداشت زیرا حضرت فاطمه علیها السلام آنقدر بنماز و عبادت می پرداخت که قدمهای مبارکش از کثرت عبادت متورم شده بود .

واقعا عبادت آنحضرت عالیترین میزان و سرمشق عملی است برای بانوان جهان چه آن بی بی و ملکه دو جهان تمام کارهایش عبادت و اطاعت از خدا و برای رضای خدا بوده است و شایسته است که آن بانوی عظمی میزان و الگوی عموم نسوان در عبادت باشد و بر همه بانوان لازم است که نحوه عبادت را در پرستش خدای یگانه در تمام شئون عبادت از آنحضرت بیاموزند .

در مورد عبادت حضرت فاطمه (ع) و حس نوع دوستی و خیر خواهی بندگان خدا از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در دوران خردسالیش نقل شده که فرموده من شبهای متوالی پیوسته ناظر عبادت و شب زنده داری حضرت مادرم فاطمه (ع) بودم میدیدم او را که یا در حال قیام است یا در حال رکوع است یا در حال سجده و از نماز که فارغ می شود در محراب عبادت به مناجات و دعا می پردازد و همه اش درباره مردم دعای خیر می کند از مادرم سئوال نمودم مادرم چرا نخست ما را که فرزندان هستیم دعا فرمودی جواب داد یا بنی الجار ثم الدار . فرزندم اول همسایه بعد خانه این در واقع درس ایثار است که حضرت فاطمه سلام الله علیها به مسلمانان داده است مسلمانان باید همیشه رعایت خیر خواهی دیگران را نمایند نه اینکه همیشه ب فکر خیر شخصی خود و عشیره خویش بوده و از غم و درد دیگران بی خبر و بحل مستمندان و مستضعفان در رفع حاجت و نیاز آنان نپردازد و الحق

نیکو گفته است حکیم سعدی علیه الرحمه

بنی آدم اعضای یک دیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

فاطمه زهرا سلام علیها میزان است از حیث جود و سخاوت زیرا آنحضرت هم جود و سخاوت علمی دارد و هم جود و سخاوت مالی دارد و هم جود و سخاوت جانی .

آن درم دادن سخی را لایق است

جان سپردن خود سخای عاشق است

نان دهی از بهر حق نانت دهند

جان دهی از بهر حق جانت دهند .

فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث صداقت حضرت فاطمه (ع) جز بصداقت و راستی تکلم نمی فرمود و بدین لحاظ است که صدیقه نامیده شده است همین بس که عایشه دختر ابوبکر در مورد صدق لهجه آن بزرگوار بارها گفته است ما رایت احدا کان اصدق لهجته منها الا ان یكون الذی ولدها یعنی من هیچ کس را راستگوتر از حضرت فاطمه (ع) ندیدم مگر پدر او حضرت رسول اکرم (ص) و البته باید چنین باشد چه فاطمه این صفت و خصلت نیکو را از پدرش ارث برده که اصدق الصادقین است و مصداق آنکه لعلی خلق عظیم است آیه ۴ سوره القلم پس لسان او لسان الله است و دارای مقام عصمت است و خدای متعال در وصف لسان او فرموده و ما یطلق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی سوره النجم آیه ۴-۳

آنکه معصوم آمد و پاک از غلط

او سروش جان وحی آمد فقط

فانی از خود گشته و زنده برب

ز آن بود اسرار حقش بر دو لب

ز آن کلام او کلام حق شده است

کآتش اندر دودمان خود زده است

چون محمد (ص) مظهر الله شد

از جهان غیب حق آگاه شد

آنچه فرماید نباشد از هوا

کشف لاهوت است و الهام خدا

گرچه قرآن از لب پیغمبر است

هر که گوید نگفت او کافر است

گرچه فرقان از لب آن دلرباست

نامه حق است و گفتار خداست

و صدیقه ، در لغت صیغه مبالغه است یعنی بسیار راستگو است صدیق کسی است که هیچگاه دروغ نگفته باشد و پیوسته گفتار او مصدق کردار او باشد . صدیق بودن بسیار مقام عالی و والاّی است .

ذات اقدس رب العالمین در قرآن صدیقین را در ردیف انبیاء و مرسلین توصیف فرموده است لقوله و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک و رفیقا آیه ۶۹ سوره مبارکه نساء .

یعنی آنانکه خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانی که خدا بآنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی پیغمبران و صدیقان و شهیدان

و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان (در بهشت) چقدر نیکو و رفیقان خوبی هستند. شکی نیست که حضرت فاطمه سلام الله علیها مصداق صدیقه بودن است و واجد مقام عصمت است زیرا آن بانوی معظمه معصومه بتمام شئون فانی فی الحق بوده است یعنی وجودش فانی در وجود حق و علمش فانی در علم حق و قدرتش فانی در قدرت حق و اراده اش فانی در اراده حق و مشیتش فانی در مشیت حق تعالی بوده است و چنین کس در قبال اراده و مشیت حق تعالی از خود اراده و مشیتی ندارد و او نمی خواهد مگر آنچه می خواهد و ما تشاؤون الا ان یشاء الله آیه ۲۹ سوره تکویر. پس بالبداهه تحقق عصیان در مورد او به هیچ وجه من الوجوه راه ندارد چه معصیت یعنی خلاف اراده تشریحی الهی اراده نمودن و کاری را انجام دادن و فرض این است که او اراده اش فانی و مستهلک در اراده خدا است پس بدون شبهه چنین کس مبری و منزّه از هرگونه خطاء و عصیان و انحراف و لغزش است و مصداق آیه شریفه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا آیه ۳۳ سوره احزاب می باشد.

مضافا باینکه فاطمه زهراء صدیقه کبری سلام الله علیها با اتصال تام بمبادی عالیّه در مقام کشف تام لاهوتی و علم شهودی حضوری و احاطی به تمام حقایق بوده و به عواقب امور دنیوی و برزخی و اخروی محیط و بصیر و آگاه بود و مخصوصا باقوه ملکوتیه و لاهوتیه آنحضرت که قوی ترین رادع هر خطا و معصیت است اساسا تصور هوای نفسانی و عصیان در ساحت مقدسه زهراى اطهر دختر والاگهر پیغمبر خاتم حضرت محمد مصطفی بضعه رسول الله صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها راه ندارد پس بنابراین فاطمه از هر جهت و هر بابت صدیقه و معصومه است.

بر عموم بانوان و نساء مسلمات لازم است آنحضرت را تبعیت و پیروی نموده حضرت صدیقه را در گفتار و رفتار و تمام اعمال میزان و اسوه و الگوی خود قرار دهند.

و لنعم ما قیل

زهرا (ع) گل گلستان عصمت

آن میوه بوستان عصمت

آن پرده نشین پرده ناز

نامی کن دودمان عصمت

رویش که نشانه از او خلد

خورشید در آسمان عصمت

جمشش که لطیفتر ز جانها

بر جسم بود روان عصمت

هر جا بزمین قدم گذارد

پیدا است از او نشان عصمت

فرخنده همای اوج عفت

پرورده آشیان عصمت

مادر بعفاف او نزاده

یک دختر معصومه در جهان عصمت

چون او ننهاد هیچ زن پا

بر پله نردبان عصمت

ماننده او برون نیامد

از پرده امتحان عصمت
 ناموش خداست آری آری
 اندر کف او عنان عصمت
 اشعار در ربار ذیل الذکر رار مروج الاسلام (شفیق) سروده است .
 ای در درج حیا و آیت عظمی
 بضعه خیر الوری و مریم کبری
 فاطمه ام الائمہ دخت محمد (ص)
 بهر تو ایجاد گشته سبعه آباء
 ام کتاب ام فضل ام علومی
 ام ایبهات خواند خواج اسرا
 نام تو صدیقه و بتول و زکیه
 طاهره منصوره و محدثه عذرا
 راضیه مرضیه و تقیه و نقیه
 همسر حیدر علی عالی و اعلا
 عالم امکان ز نور روی تو روشن
 خوانده شدی زین سبب به زهره زهرا
 بهر محبت نعیم گشته فراهم
 بهر عدویت حجیم گشته مهیا
 مادر گیتی نزاده همچو تو دختر
 خادمه در گه تو ساره و حوا
 نور خدائی و عصمت الله مطلق
 مادر دو مریمی و مام دو عیسی
 احمد ثانی توئی و دخت نبوت
 معدن عفت توئی و کوثر معطی
 نطق مرا (لم یلد) به بسته و گرنه
 خواند میت دخت خالق یکتا
 من ز کجا و نعت و مدح تو گفتن
 ذره کجا پی برد به ساحت بیضاء
 لیک همین نکته در جلالت و قدرت
 بس بود از بهر شخص عاقل دانا
 اینکه نبوت ببابت حضرت خاتم
 ختم شد از حکمت خدای تعالی
 (باز تو داری کتاب وحی الهی)

گشته در او درج علم جمله اشیاء)

چون سخن اینجا رسید جف قم شد

بگذردم و گویم ای حبیب طه

لیله قدری و قدر تو مجهول

قدر تو نشناختند مردم دنیا

این بیت آره است به مصحف حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها فی کتاب بصائر الدرجات : عن ابی عبدالله علیه السلام (ان عندنا لمصحف فاطمه علیها السلام و ما یدریم ما مصحف فاطمه قال : مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات و الله ما فیه من قرآنکم حرف واحد انما هو شی املاها الله و اوحی الیها . قال قلت هذا و الله العلم : در کتاب بصائر الدرجات . در حدیث طولانی . از حضرت صادق کاشف حقایق علیه الصلوه والسلام روایت شده که آنحضرت فرموده در نزد ما مصحف حضرت فاطمه علیها السلام است و مردم چه میدانند مصحف فاطمه (ع) چیست .

مصحفی است که سه برابر قرآن است به خدا قسم که از قرآن شما یک حرف در آن نیست آن چیزی است که ذات احدیت آنرا املا و وحی کرده است بحضرت فاطمه (ع) . راوی میگوید گفتم بخدا سوگند این است علم لدنی و موهبتی الهی .

علمی که حقیقت است درسی نبود

درسی نبود هر آنچه درستیه بود

صد خانه پر از کتاب سودی ندهد

الا که کتابخانه در سینه بود .

قسمت دوم

و نیز در کتاب دلائل الامامه طبری صفحه ۲۷ و ۲۸

عن ابی بصیر قال : سئلت ابا جعفر محمد بن علی علیهما الصلوه والسلام عن مصحف فاطمه علیها السلام . فقال انزل علیها بعد موت اییها قلت ففیه شیء من القرآن فقال ما فیه شیء من القرآن . قلت فصفه لی قال . له دفتان من زبرجدتین علی طول الورق و عرضه حراوین قلت . جعلت فصف لی ورقه قال ورقه من در ایض قیل له کن فکان قلت جعلت فداک فما فیه .

قال علیه السلام فیه خبر ما کان و خبر ما یکون الی یوم القیامته و فیه خبر سماء سماء و عدد ما فی السماوات من الملائکته و غیر ذالک و عدد کل من خلق الله مرسل و غیر مرسل و اسمائهم و اسماء من ارسل الیهم و اسماء من کذب و من اجاب و اسماء جمیع من خلق الله من المومنین و الکافرین من الاولین و الآخرین و اسماء البلدان و صفته کل بلد فی شرق الارض و غربها و عدد ما فیه من المومنین و عدد ما فیه من الکافرین و صفته کل من کذب و صفته القرون الاولی و قصصهم و من ولی من الطواغیت و مده ملکهم و عددهم و اسماء الائمه و صفته کل واحد و صفته کبرائهم و جمیع من تردد فی الادوار .

قلت جعلت فداک و کم الادوار : قال خمسون الف عام و هی سبعه ادوار فیه اسماء هولاء و هولاء و فیه علم القرآن کما انزل و علم التواتر کما انزلت و علم الانجیل کما انزل و علم الزبور و عد کل شجره و مدره فی جمیع البلاد

قال ابو جعفر علیه السلام و لما اراد الله تعالی ان ينزل علیها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ان یحملوه فینزلون به علیها و ذالک فی لیله الجمعه من الثلث الثانی من اللیل فهبطوا به و هی قائمه تصلی .

فماز الوا قیاما حتی قعدت و لما فرغت من صلاتها سلموا علیها و قالوا السلام الله یقرئک السلام : و وضعوا المصحف فی حجرها .

فقال لله السلام و منه السلام و الیه السلام و علیکم یا رسل الله السلام ثم عرجوا الی السماء . فمازالت من بعد صلاه الفجر الی زوال

الشمس تقراه حتی اتت الی آخره و لقد كانت علیها السلام مفروضه الطاعته علی جمیع من خلق الله من الجن و الانس و الطیر و الوحس و الانبیاء و الملائکه .

قلت جعلت فداک فلمن صار ذالک المصحف بعد مضيها ، قال دفعته الی امیر المؤمنین علیه السلام فلما مضی صار الی الحسن ثم الی الحسین علیهما السلام ثم عندا هلم حتی يدفعوه الی صاحب هذا الامر . قلت ان هذا لعلم کثیرا قال یا ابا محمد ان هذا لذی و صفته لک لفی ورقین من اوله و ما وصفت لک بعد ما فی الورقه الثانيه و لا تکلمت بحرف منه ابوبصیر گوید از حضرت امام محمد باقر شکافنده علوم اولین و آخرین علیه السلام در مورد مصحف حضرت فاطمه سلام الله علیها سؤال نمودم حضرت فرمود این مصحف محتوی مطالب و نکاتی است که بعد از رحلت حضرت ختمی مرتبت پدرش بر حضرت فاطمه (ع) نازل شده است .

عرض نمودم آیا از قرآن چیزی در مصحف هست : حضرت فرمود نه چیزی از قرآن در آن نیست . گفتیم آن را برایم توصیف فرما . فرمود آن دارای دو جلد از جنس زبرجد احمر است و به اندازه طول و عرض یک برگ می باشد عرض نمودم فدایت شوم توصیف فرما ورقه و برگ آنرا که از چیست ، فرمود از در سفید که با گفتن کلمه کن موجود شده است . عرض نمودم فدایت شوم ممکن است بفرماید چه چیز در آن نگاشته شده است .

فرمود محتوی اخبار و چیزهایی که در ازل بوده و تا ابد و روز قیامت کبری خواهد بود و اخبار هر یک از آسمانها و شماره آنچه در سماوات و عوالم عالیه است از ملائک و فرشتگان و غیر ذالک و عدد هر یک از خلق الله و پیامبران مرسل و غیر مرسل و اسماء ایشان و اسماء اقوام و اممی که سفراء الهی بسوی آنان فرستاده شده اند و اسماء آنان که پیامبران را تکذیب کرده و یا به ایشان گرویده اند و دعوت آنان را اجابت نموده اند و اسماء تمام مؤمنان و کافرین از آغاز خلقت تا پایان آفرینش و اسامی شهرها و خصوصیات و صفت هر بلدی چه در مشرق و چه در غرب جهان و عدد مؤمنین در هر شهر و کافرین در هر شهر و صفات و خصوصیات کل کسانی که تکذیب کرده اند و صفات و خصوصیات اهل قرون اولی و پیشینیان و قصص و داستانهای مربوطه به آنان و اسامی طاغوتیانی که بقدرت رسیده اند و حکومت کرده اند و مدت حکومت و دوران فرمانروائی هر یک از آن طواغیت و زمامداری آنان با مشخصات هر یک از ایشان و تمام روی دادهای واقعه در ادوار و نقل و انتقالاتی که انجام گرفته و همه در آن مصحف حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مندرج است .

گفتم فدایت شوم مقدار آن ادوار چند دوره است . فرمود پنجاه هزار سال و آن عبادت از هفت دوره است .

در آن مصحف فاطمه علیها السلام است اسامی و نامهای جمیع ما خلق الله و مدت آجال آن ها و صفات اهل بهشت و عدد کسانی داخل بهشت می شوند و عدد اهل ناز و جهنمیان و اسماء هر یک از این دو گروه بهشتی و دوزخی .

و نیز در همان مصحف است علم قرآن به همان گونه که نازل شده است و علم تورات به همان گونه که نازل شده است و علم انجیل بهمان گونه که نازل شده است و علم زبور به همان نحو که نازل گردیده است .

و در آن مصحف عدد کل اشجار و درختان و عدد مدر و سنگریزه های هر شهر و دیار مندرج است . (و خلاصه چیزی نیست در قلمرو هستی و وجود از غیب و شهود مگر آنکه در آن مصحف ثبت است) .

آنگاه حضرت ابوجعفر امام باقر علیه السلام فرمود چون اراده الهی و مشیت خداوند بر نزول این مصحف بر حضرت فاطمه علیها السلام تعلق گرفت نخست دستور از صقع الوهی صادر شد که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل آن مصحف را برداشته و نازل شوند بمحضر فاطمه زهرا سلام الله علیها .

وقوع این نزول در ليله جمعه از ثلث ثانی از شب بود هنگامیکه این سه ملک مقرب الوهی حامل آن مصحف خدمت حضرت فاطمه رسیدند آن حضرت در محراب خود به نماز ایستاده بود آن فرشتگان سرپا ایستاده تا اینکه حضرت نشست و بعد از اینکه از نماز فراغت حاصل نمود آنان بر حضرتش سلام کردند و گفتند ذات اقدس حق تعالی بتو سلام میرساند و سپس آن مصحف را در

درمان آن حضرت با احترام گذرادند .

حضرت فاطمه فرمود سلام مختص خداست و سلام از سوی خدای است و سلام بسوی خداست و نیز سلام بر شما ای سفراء و رسل الهی .

پس از انجام این ماموریت آن فرشتگان بسوی آسمان عروج نمودند . حضرت فاطمه بعد از نماز صبح تا زوال شمس پیوسته بمطالعه آن صحیفه شریفه مشغول بود تا اینکه بآخر آن مصحف رسید .

به تحقیق حضرت فاطمه واجب الطاعته است و اطاعت آن حضرت بر جن و انس و بر طیر و وحش و بر تمام ملائک و جمیع خلایق علی الاطلاق واجب و لازم است .

راوی عرض کرد فدایت شوم بفرمائید آن مصحف بعد از حضرت فاطمه به چه کسی انتقال یافت .

امام باقر علیه السلام فرمود حضرت فاطمه آن مصحف را به امیرالمومنین علی علیه السلام داد و حضرت علی مرتضی آن مصحف را بحضرت امام حسن مجتبی و سپس آن مصحف به امام حسین (ع) منتقل و بعد آن مصحف نزد اهلش باقی ماند تا اینکه به صاحب این امر واگذار کند .

راوی میگوید عرض کردم واقعا این علم بسیار قابل اهمیت است چه تمام محتوای آن اسرار آفرینش است . حضرت فرمود ای ابا محمد آنچه را که من از این مصحف برای تو توصیف نمودم در دو ورق اول آن بود و من آنچه در ورق دوم بود برای تو بیان نمودم حتی یک حرف از آن را برای تو نگفتم . (معلوم می شود حضرت استعداد ادراک بیش از آن را در راوی که ابوبصیر است ندیده است) .

مصحف حضرت فاطمه علیها السلام که علم ازل و ابد و حقایق و وقایع گذشته و آینده تا قیامت در آن منظوری است یکی از منابع و مصادر علوم اهل بیت عصمت و معادن حکمت علیهم السلام است این مصحف در این عصر و در این زمان بدون شک نزد حضرت بقیه الله خاتم الاوصیاء مهدی ولی عصر ارواحنا اله الفداء می باشد و اوست که صاحب امر است علامه مجلسی روایتی در کتاب بحار نقل کرده است از حضرت امام صادق علیه السلام که فرموده است در مورد حضرت فاطمه سلام الله علیها (هی الصدیقه الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولى) .

قرون اولی دوران تمام انبیاء و اوصیاء و امم آنان حتی قرن خاتم انبیاء که خیر القرون است شامل می باشد خداوند متعال هیچ یک از انبیا و رسل را مبعوث نفرمود مگر اینکه آنها به فضائل و کمالات حضرت فاطمه و محبت او اقرار کنند .

مطابق براهین عقلیه و نقلیه افضلیت و اشرفیت حضرت صدیقه کبری بعد از پدرش حضرت محمد مصطفی و شوهرش حضرت علی مرتضی صلوات الله علیهم ثابت و مبرهن و مسلم است کافی است در تائید این مطلب حدیث شریف منقول از حضرت امام صادق علیه السلام لقله لولا ان الله تعالی خلق امیر المؤمنین علیه السلام لم یکن لفاطمه کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه . از بحار الانوار مجلسی ج ۴۳

حضرت امام صادق کاشف حقایق فرمود اگر ذات اقدس خداوند متعال وجود ولی ذوالجلال علی مرتضی امیر اهل ایمان را نیافریده بود در صفحه ارض عالم امکان برای فایمه زهرا کفوی وجود نداشت .

للعالم الربانی و الحکیم الصمدانی آیت الله حاج شیخ محمد حسین الاصفحانی مشتهر به کمپانی در ثناء و نعت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها .

ناطقه مرا مگر روح قدس مدد کند

تا که ثنای حضرت سیده نساء کند

وهم باوج قدس ناموس اله کی رسد

فهم که معت بانوی خلوت کبریا کند
 فیض نخست و خاتمه نور جمال فاطمه
 چشم دل ار نظاره در مبدء و منتهی کند
 صورت شاهد ازل معنی حسن لم یزل
 وهم چگونگی و صفت آئینه حق نما کند
 مطلع نور ایزدی مبدء فیض سرمدی
 جلوه او حکایت از خاتم انبیاء کند
 بسمله صحیفه فضل و کمال معرفت
 بلکه گهی تجلی از نقطه تحت (با) کند
 دائره وجود را نقطه ملتقی بود
 بلکه سزد که دعوی لو کشف الغطا کند
 عین معارف و حکم بحر مکارم و کرم
 گاه سخا محیط را قطره بی بها کند
 لیل قدر اولیاء نور نهار اصفیاء
 صبح جمال او طلوع از افق علا کند
 بضعه سید بشر ام ائمه غرر
 کیست جز او که همسری باشه لافتی کند
 وحس نبوتش نسب جود و سخاوتش حسب
 قصه ای از سخاوتش سوره (هل اتی) کند
 دامن کبریای او دسترس خیال نی
 پایه قدر او بسی پایه بزیر پا کند
 لوح قدر بدست او کلک قضا به شست او
 تا که مشیت الهیه چه اقتضا کند
 عصمت او حجاب او عفت او نقاب او
 سر قدم حدیث از ان سترو از آن حیا کند
 نفعه قدس بوی او جذبه انس خوی او
 منطق او خبر ز (ما ینطق عن هوی) کند
 قبله خلق روی او کعب عشق کوی او
 چشم امید سوی او تا به که اعتنا کند
 (مفتقرا) متاب رو از در او به هیچ سو
 ز آنکه مس وجود را فضه او طلا کند

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث عرفان و معرفت
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث عدل و عدالت
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث عفاف و عفت
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث شهامت و شجاعت
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث همت و مناعت
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث حلم و متانت
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث احسان و عطوفت
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث مهر و شفقت
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث رضا بقضاء خدا
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث رجاء و اثق بخدا
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث خشیت و خوف از خدا
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث توکل و اتکا بخدا
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث اشتیاق بلقا خدا
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث عشق و علاقه بخدا
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث اشتیاق بموت
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث بی اعتنائی بزینت دنیا
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث جهان بینی
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث امور خانه داری
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث امور شوهرداری
 حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها میزان است از حیث اخلاق جمیله و صفات کمالیه انسانیه چه آنحضرت انسان کامل است و مکتب او مکتب انسان سازی است .

ابعاد و شئون کمالیه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از حیثه حصر خارج است و آنچه بعنوان میزان بودن آنحضرت اشاره شد هر یک از آن فرازها را شواهدی است که بیان آن مشروحا از وسع این رساله بیرون است (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل)

از جمله آن ابعاد میزان بودن آن ملکه ملک و ملکوت است برای نسوان و بانوان مسلمان جهان از جنبه مادری و تربیت اولاد زیرا آنحضرت فرزندان تربیت نمود مانند امام حسن و امام حسین و زینب و ام کلثوم که هر یک موجب ابقای دین و حافظ کیان قرآن و نگهبان اسلام و مروج آئین و شریعت و سنت حضرت خیر الانام بودند .

آن فرزندش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بود که دست پرورده آغوش عصمت و تربیت شده دامن فاطمه و شیر خورده مکتب وحی و تنزیل و در عین خود دارای مقام ولایت کلیه مطلقه و مظهر عالم السر و الخفیات است

امام حسن مجتبی علیه السلام دومین نیر برج ولایت و اختر فروزان امامت اطرافیان خود را که محور او بودند همه را می شناخت و میدانست که آنها برای نصرت دین خدا و یاری آن محضرت حاضر بمبارزه و جنگ با دشمن دین نیستند میدانست که آن ها مردم خیانتکاری هستند مضافا اینکه میدید سر لشکرهایش هر شب دارند بلشکر دشمن دین یعنی معاویه بن ابی سفیان ملحق می شوند و هیچیک از آنها اهل وفا نمی باشند و اگر چنانچه حضرتش بمبارزه و جنگ پردازد در اولین مرحله خون یک عده شیعه بخاک

ریخته می شود .

و از طرفی معاویه پیشنهاد صلح نموده است و قراردادی در میان گذارده که ظاهراً به نفع اسلام و مسلمین است گرچه حضرت میدانست که پیشنهاد مصالحه بر اساس مکر و خدعه و سیاست شیطانی است .
و معاویه نیرنگ باز کسی نیست که بر طبق قرارداد عمل کند .

اما امام علیه السلام مصلحت نظام کل را در حفظ و بقای اسلام جز کنار آمدن با معاویه و مصالحه با او غیر این ندید لذا ناچار بمصالحه پرداخت و این خدمت بزرگی بود که آنحضرت برای حفظ دین در زمان خود نمود (حسن از صلح شد دین را نگهبان)
در این مقام مناسب دیدم عین کلام امام حسن علیه السلام را در حکمت و سر مصالحه اش ذکر نمایم در کتاب احتجاج طبرسی که از کتب معتبره است چنین روایت شده است :

لما صالح الحسن ابن علی بن ابی طالب علیهما السلام معاویته ابن ابی سفیان علیهما العتبه دخل علیه الناس فلامه بعضهم علی بیعتهم . قال علیه السلام و یحکم ما تدرؤن و ما عملت والله للذی عملت لشیعتی خیر مما طلعت علیه الشمس او غربت الا تعلمون انی امامکم و مفترض الطاعته علیکم و احد سیدی شباب اهل الجنته بنص من رسول الله (ص) علی .

اما علمتم ان الخضر لما خرق السفینه و اقام الجدار و قتل الغلام کان ذالک سخطا لموسی بن عمران اذ خفی علیه وجه الحکمه فی ذالک و کان ذالک عندالله حکمه و صوابا الحدیث .

چون حضرت امام حسن مجتبی فرزند حضرت علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما با معاویه بن ابی سفیان لعنته الله علیهما مصالحه کرد مردم آنحضرت را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند (که چرا با او صلح نمودی) حضرت فرمود وای بر شما شما نمی دانید من چه ککار خیری انجام داده ، بخدا قسم آنچه من انجام داده ام نفع آن بهتر و بیشتر است از آنچه آفتاب جهان تاب بر آن اشراق دارد و می تابد آیا شما نمیدانید که من امام معصوم و واجب الطاعه شما هستم و یکی از سیدان اهل بهشت می باشم مطابق نص روایت از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله :

آیا شما نمیدانید که آنچه خضر انجام داد از سوراخ کردن کشتی و بپا داشتن آن دیوار و کشتن آن غلام و این کارهای خضر موجب سخط و غضب موسی بن عمران گردید و حال آنکه انجام این امور عین صواب و حکمت بود عندالله تعالی تا آخر کلام آن بزرگوار در این مورد : مفاد بیان حضرت امام مجتبی علیه السلام این است که این کار را من به نفع اسلام انجام دادم و مقتضای حکمت الهی همین بود که من طبق آن عمل کردم بنابراین جای اعتراض بر عمل امام معصوم که حجت خدا است و اراده و مشیت او فانی در اراده و مشیت حق تعالی است نیست و کسی را این اجازه نیست که چون و چرا در امور مربوطه بمقام ولایت کلیه مطلقه نموده و بر افعال او اعتراض نماید و یا العیاذ بالله او را مورد ملامت قرار دهد چه اعتراض بر امام معصوم اعتراض بر خدای حکیم است امام مظهر خدائی است که (لا یسئل عما یفعل) آیه ۲۳ سوره انبیاء

زیرا خدا آنقدر کارش حکیمانه است که جای پرسش از او نیست . فافهم امام مظهر علم خداست امام مظهر حلم خداست امام مظهر قدرت خداست امام مظهر اراده و مشیت خدا است و ما تشاؤون الا ان یشاء الله آیه ۲۹ سوره تکویر

ظهور حلم حق سبط پیغمبر (ص)

سرور جان زهرای مطهر (ع)

علی را وارث او رنگ شاهی

حسن آئینه حسن الهی

شهی کز حلم او گاه تصور

خرد غرق است در بحر تحیر

به ساحل کس رسیدی کشتن دین
 نه لنگر بودیش آن حلم و تمکین
 توانائی که گر گشتی مصمم
 دمی بر همزدی اوضاع عالم
 زمین را آسمان کردی به ایما
 بر آوردی ثری را بر ثریا
 بدان قدرت ز دشمن هر چه دیدی
 تحمل کردی و بر جان خریدی
 به خصم ار صلح پاس دین بود
 که پاس دین به عهد وی چنین بود
 حسن از صلح شد دین را نگهبان
 حسین از جنگ رونق داد بر آن
 دو دستند این دو از حلم و شهامت
 گرفته رایت دین تا قیامت
 مر این دو ملک دین را شهریارند
 به عرش پاک یزدان گوشوارند
 حسن را درد و محنت از برادر
 اگر افزون نباشد نیست کمتر
 جراحاتی که از شمشیر و خنجر
 شهید کربلا را بد به پیکر
 حسن را بر جگر بودی بس افزون
 ز تیر طعنه آن مردم دون
 به جز نعلی حسن نعلی بدوران
 نگشت از بعد کشتن تیرباران

فرزند دیگری که تربیت شده دامن عصمت فاطمه زهرا سلام الله علیهما می باشد او شاه لب تشنگان سرور و سالار شهیدان سلطان عشق امام الکونین حضرت امام حسین علیه السلام است .

آن حسینی که سبط الرحمته و فطیم النبوه و ریب العصمه است .

آن حسینی که دارای مقام ولایت کلیه مطلقه است آن حسینی که سومین نیر برج ولایت و امامت است .

آن حسینی که محیی دین و زنده کننده اسلام و مبقی قرآن است آن حسینی که درس عرفان و معرفت در دعای عرفه بما آموخته است .

آن حسینی که درس ایمان و تقوی درس همت و عزت و شرافت و حمیت و غیرت و درس وفا و نصرت دین خدا را در صحنه کربلا بما آموخته است .

آن حسینی که درس محبت و عشق بازی با خدا و فداکاری در راه خدا برای حفظ دین خدا بما آموخته تا آنجا که جان خود و

فرزندان خود را در راه وصال و لقای دوست باخته و فدا کرده است و به نغمه ترکت الخلق طر آ فی هواکا مترنم آمده است .

حسین ابن علی آن مظهر عشق

که شد مشتق همی از مصدر عشق

براه عشق حق جان را فدا کرد

گذشت از اکبر و از اصغر عشق

چو شد غرق یم عشق الهی

بشد سیراب هم از خنجر عشق

زمین کربلا عرش خدا شد

چو شد مدفون آنجا پیکر عشق

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه که به رادمردان و باهمتان و آنها که دارای عزت نفس و مناعت طبع بوده اند اشاره می کند و در راس همه نام امام حسین علیه السلام را می برد عبارت ابن ابی الحدید این است .

سید اهل الالباء الذی علم الناس الحمیته و الموت تحت ضلال السیوف هو ابو عبدالله الحسین ابن علی (ع) الذی قد عرض علیه الامان و اصحابه فانف من الذل . یعنی سید و آقا و رئیس اهل اباء و سرور همه رادمردان و آزادمنشان او که گوی سبقت را در مقام همت الی از همه عالمیان ربوده و او که درس حمیت و غیرت و شرافت و عزت بتمام جهانیان آموخت او که مرگ و شهادت را سعادت و زندگی با ستمکاران را ذلت و نکبت دانست او که به او و اصحاب و یارانش پیشنهاد امان دادند نپذیرفت و حاضر نشد زیر بار ذلت برود آن آقای بزرگوار همانا حضرت ابی عبدالله الحسین شیر بچه حیدر کرار فرزند حضرت علی مرتضی است .

از این به بعد عین کلام امام حسین علیه السلام را که در کربلا روز عاشورا ندا در داد و به تمام جهانیان اعلام کرد که من هرگز ذلیل نمی شوم این جمله حضرت را ضمن عبارت خود می آورد بیان امام علیه السلام این است الا ان الدعی بن الدعی قدر کزین اثنتین الذلته و السلته هیهات منالذلته یا بی الله ذالک لنا و رسوله و المومنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیته و نفوس ایته من ان توتر طاعته اللئام علی مصارع الکرام . از کتاب لهوف .

مردم عالم بدانید و تمام جهانیان همه آگاه باشید ناکس فرومایه زنازاده پسر زنازاده عبیدالله بن زیاد به من پیشنهاد امان داده و مرا بین دو امر مخیر ساخته است که یکی از این دو امر را انتخاب نمایم یا تن بکشتن بدهم و یا تسلیم شوم ولی من هرگز ذلیل نمی شوم نه خدا راضی است بذلت ما و نه رسول او و نه آنها که اهل ایمانند و نه دامنهاییکه که مرا پرورش داده و تربیت نموده اند دامن پاکی که مرا پرورده و تربیت کرده اباء و اجتناب دارد که دست پرورده او ذلت را اختیار کند خاندان شرف و عزت ذلیل نخواهند شد .

من که در دامن فاطمه زهرا ی اطهر دختر والا گهر پیغمبر پرورش یافته ام کجا حاضریم تن بذلت بدهم هیهات منالذلته مردم آزادی خواه تن بخواری نمیدهند و اطاعت مردم پست را نپذیرند این درسی است که امام حسین علیه السلام به عموم مسلمین و تمام ملل اسلامی میدهد که مسلمان نباید هرگز ذلیل و تسلیم بیگانه شود .

این درس هیهات منالذلته بحمدالله در عصر ما در نظام جمهوری اسلامی در ایران مرکز شیعیان غیور و با همت برهبری حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه عملی گردید و ملت با ایمان ایران به تبعیت از آن نابغه دهر و مظهر شرف خود را از زیر بار ذلت و استعمار و استثمار بیگانگان با نهضت و قیام خود نجات دادند و پیروز گردیدند این درس امام حسین علیه السلام بایست پیوسته نصب العین باشد اگر مسلمانان جهان سرمشق از ایرانیان بگیرند و از درس امام حسین علیه السلام پیروی نمایند این درس آزادی است درس حریت است درس شرافت است درس عزت است درس سیادت است . خداوند توفیق عمل به آن را بتمام ملل اسلامی

عنایت فرماید و مسلمین را در سایه تعالیم عالیه امام حسین علیه السلام سرافراز و آقای جهانیان گرداند امام حسین است که اسلام را زنده کرد و به تمام جهانیان درس عزت و شرف آموخت. دو فرزند دلنبد دیگر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها یکی حضرت زینب کبری و دیگری ام کلثوم علیهما السلام می باشند که هر دو تربیت یافته دامن عصمت زهرای اطهرند.

این هر دو نفر دختران ملکه ملک هر دو همسفر با برادر بزرگوارشان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا بودند و در نهضت و قیام حضرتش شرکت داشتند و بعد از شهادت آن حضرت دنباله رسالت سالار شهیدان را گرفته ادامه دهنده مقصد برادر که احیای دین و ابقای اسلام بود از هدف آنحضرت پیوسته تعقیب نمودند و چون بکوفه و شام رهسپار شدند خطبه های این دو خواهر والا گهر مانند بمب اتم کاخ ابن زیاد و یزید را لرزاند مخصوصا خطبه قهرمان کربلا زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید پلید و مرکز حکومت او زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید پلید و مرکز حکومت او زینب کبری دخت رشید و شجاع فاطمه زهرا (س) دربار یزید ملعون ازل و ابد را متزلزل ساخت. (مولف را نسبت به عظمت حضرت طینب علیها السلام رساله مستقله ایست).

زینب در آن خطبه کوبنده اش داد سخن داد و در پایان خطبه اش یزید را مخاطب ساخته چنین فرمود فکد کیدک واسع سعیک و ناصب جهدک فوالله انک لا تمحو ذکرا و لا تمیت و حینا و لا تدرک امدنا و لا ترحض عنک عارها و هل رایک الا فند و ایامک الا- عدد و جمعک الا بدد یوم یناد المناد الا لعنته الله علی الظالمین فالحمد لله رب العالمین الذی ختم لاولنا بالسعاده و المغفره و لاخرنا بالشهاده و الرحمته و نسئل الله ان یکمل لهم الثواب و یوجب لهم المیزید و یحسن علینا الخلافته انه رحیم و دود و حسینا الله و نغم الوکیل

ای یزید آنچه می توانی مکر و فریب خود را به کار زن و آنچه می توانی سعی و کوشش کن اما بخدا سوگند که تو نمی توانی نام ما را از بین ببری (ثبت است بر جریده عالم دوام ما).

یزیدا تو نمی توانی اشراق وحی ما را که تجلی خداست خاموش گردانی بدین وسیله به آرزوی دلت که محو نور قرآن است بررسی یزیدا تو نمی توانی این ننگ و عار را از دامن خود پاک نمائی یزیدا آگاه باش که رای و اندیشه تو بسیار ضعیف است و دودمان زندگیت بزودی سپری میگردد و جمع تو پراکنده می شود روزی که منادی الهی ندا در دهد که لعنت ازل و ابد بر ستمکاران باد. حمد و ستایش پروردگار جهانیان را که ابتدای کار ما را به سعادت و مغفرت قرار داد و پایان آنرا به شهادت و رحمت ختم فرمود ما از صقع الوهیت مسئلت می نمائیم و از خداوند متعال می خواهیم که ثواب و رحمت خویش را بر شهیدان ما تکمیل فرماید و اجر و مزد آنان را افزون سازد و خلافت و جانشینی ما را حسن و نیکو قرار دهد که او رحیم مطلق و مهربانست و ما را خدا کافی است که او نیکو و کیلی است.

زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید در مجلسی که لشکری و کشوری و شخصیتهای دیگری حضور دارند این بانوی عظمی در نهایت شهامت و با کمال جرئت در حالیکه اسیر است در حالیکه بازویش بریسمان بسته است با اینحال با منطق معجز آسا خطابه اش سحر یزید پلید را باطل و او را رسوا کرد و او را مورد توبیخ قرار داد فرمود ای فرزند طلقاء اگر چه وضع روزگار مرا در شرائطی قرار داده که با تو سخن بگویم اما من تو را کوچک می شمردم و مورد سرزنش بسیار و توبیخ فراوان میدانم تو جنایت بزرگی مرتکب شدی و ننگی ابدی بر دامن خود زدی و خود را تا قیامت مورد لعنت قرار دادی.

آری زینب کبری تربیت شده مکتب مادر بزرگوارش فاطمه زهرا است این شهامت این شجاعت این لسان معجزه آسا همه را از مادرش ارث برده او مظهر مادرش زهرای اطهر است و باید چنین باشد مگر حضرت فاطمه زهرا نبود که در مقام احتجاج با ابوبکر خلیفه غاصب او را مورد توبیخ قرار داد و منطق کوبنده فاطمه زهرا او را رسوا کرد پس از آنچنان مادری چنین دختری بوجود آمدن جای تعجب نیست آری حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهاست که در دامن عصمتش امام حسن مجتبی و امام حسین شهید کربلا و زینب کبری و ام کلثوم تربیت و پرورش یافته اند و شیر از پستان چنان مادری مکیده اند و هر یک به نحوی دین خدا را نصرت و

یاری نموده اند چنانچه سابقا اشاره شد

(حسن از صلح شد دین را نگهبان

حسین از جنگ روتق داد بر آن)

همین طور دو دختر حضرت فاطمه زهرا حضرت زینب و ام کلثوم هر یک بنوبه خود خدمت خود را به اسلام و قرآن و حفظ و بقای دین خدا نمودند و تمام این خدمات انجام شده از حضرت فاطمه زهرا نشأت گرفته چه او است که سرچشمه فیض الهی و کوثر محمدی و مصداق خیر کثیر نامتناهی است و اوست که مخزن علم و حکمت و منبع کل کمالات و فضائل است و اوست که مخزن علم و حکمت و منبع کل کمالات و فضائل و اوست که محرم حرم خاص اسرار الوهی است صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها ازلا و ابدا و سرمدا .

در این مقام مناسب دیدم اشعار در ربار ذیل را ذکر نمایم .

ای حرم خاص خداوندگار

دست خداوند ترا پرده دار

مهر جبین زهره زهرا توئی

روشنی ماه و ثریا توئی

از همه نسوان جهان برتری

آن همگان دیگر و تو دیگر

ام اب و بضعه خیر الانام

مادر دو رهبر صلح و قیام

همسر محبوب امیر عرب

خلقت پیدا و نهان را سبب

خواننده خدا عصمت کبری ترا

گفته نبی ام ابیها ترا

ابن و ابت تاج سر عالمند

نسل تو سادات بنی آدمند

مادر تو اشرف زنهاستی

دختر تو زینب کبراستی

چیست حیا ریشه دامان تو

کیست ادب بنده فرمان تو

پاک بود دامن از هر گناه

آیه تطهیر ز قرآن گواه

عالمه و نابغه روزگار

عارفه و عابده کردگار

مانده ز علم تو علی در شگفت

آنکه کمالش همه عالم گرفت

شرم و ادب از ادب شرمسار
 گوش تو را عقل و خرد گوشوار
 رشته تو رشته نظم جهان
 سینه تو مخزن راز نهان
 وقت خوشت وقت مناجات تست
 شاد پیمبر ز ملاقات تست
 کس نبرد راه به سامان تو
 جز پدر و شوهر و یزدان تو
 هم ز پی عرض ادب گاه گاه
 یافته جبرئیل در آن خانه راه
 خانه تو گلشن مهر و وفا
 مکتب تو مکتب صدق و صفا
 نیست عجب گر به چنین مکتبی
 تربیت آموخته چون زینبی (ع)

اشراق دوازدهم

قسمت اول

اشراق دوازدهم : خطبه غراء حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در مسجد مدینه

روی عبدالله بن الحسن علیه السلام باسناده عن آبائه علیهم السلام انه لما اجمع ابوبکر علی منع فاطمه علیها السلام فدک و بلغها ذلك لاثت خمارها علی راسها و اشمطت بجلبابها و اقبلت فی لمتها من حفدتها و نساء قومها تطاذیولها ما تخرم مشیتها مشیته رسول الله صلی الله علیه و آله حتی دخلت علی ابی بکر و هو فی حشد من المهاجرین والانصار و غیر هم فنیطت دونها ملاءه فجلست ثم انت انته اجهش القوم لها بالبكاء فارتج المجلس ثم امهلت هنیته حتی اذا سکن نشیح القوم و هدات فورتهم .

افتتحت الکلام بحمدالله و الثناء علیه و الصلوه علی رسول الله ابیها (ص) . فعاد القوم فی بکائهم فلما امسکوا عادت فی کلامها فقالت علیها السلام الحمد لله علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم و الثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها و سبوغ آلا اسداها و تمام منن و الاها . جم عن الاحصاء عددها و نائی عن الجزاء امدھا و تفاوت عن الادراک ابدھا و ندبهم لا سترادتها بالشکر لا تصالها و استحمد الی الخلائق باجز الها و ثنی بالنذب الی امثالها .

و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له کلمته جعل الاخلاص تاویلها و ضمن القلوب موصولها و لها و انار فی الفکر معقولها . المتنع من الابصار روئیته و من الالسن صفتها و من الوهام کیفیتها . ابتدع الاشیاء لا من شی کان قبلها و انشأها بلا احتذاء امثله امتلها کونها بقدرته و ذراها بمشیتها من غیر حاجته منه الا تکوینها و لا فائده له فی تصویرها الا تثبیتا لحکمتها و تنبیها علی طاعته و اظهارا لقدرته و تعبدا لبریته و اعزازا لدعوته ثم جعل الثواب علی طاعته و وضع العقاب علی معصیه زیاده لعباده عن نعمته و حیاشته منه الی جنته .

عبدالله بن حسن علیهما السلام باسناده خود از پدران بزرگوارش روایت نموده که چون ابوبکر بر منع فدک ملک متصرفی فاطمه

علیها السلام عزم و تصمیم گرفت و دستور داد که دست آنحضرت را از ملکی که پدرش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدخترش فاطمه زهرا اطهر (س) بخشیده است کوتاه نمایند.

این خبر به سمع مبارک ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها رسید و او غرض سیاسی پسر ابوقحافه ابوبکر را میدانست لذا آن بی بی عالم برای احقان حق خود خود و برای محکوم کردن ابوبکر که کرسی خلافت را غصب نموده و حکومتش بر خلاف قانون است و شایستگی و لیاقت خلافت ندارد، مخصوصا برای ابطال حکومت وقت وظیفه شرعی و قانونی خود را در این دانست که خود رسماً در مقام احتجاج با ابوبکر بر آید لذا نخست حضرتش مقنعه و سرپوش خویش را بر سر افکند و خود را در چادر عفت و عصمت طبق دستور شریعت پیچیده و مجتعا با گروهی از بانوان اقوام و خویشاوندانش در حالی که خدمتگذاران در خدمت آنحضرت بودند بجانب مسجد براه افتاد و چنان با وقار و سکینه راه میرفت که گوئی مشی او عینا راه رفتن پدرش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا اینکه فاطمه سلام الله علیها وارد مسجد شد در این موقع ابوبکر در مسجد نشسته بود و گروهی از مهاجرین و انصار بر گردش جمع شده بودند.

آنگاه برای دور ماندن حضرت فاطمه علیهما السلام از دیدگاه نامحرمان و حصار در مسجد مخصوصا بی درنگ پرده ای در مسجد آویخته شد و حضرت فاطمه با زنان همراهش همه در پس آن پرده آویخته قرار گرفتند.

در ابتدا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام صدای خود را به ناله ای دلخراش و سوزناک بلند کرد بر اثر این ناله مسجد لرزید و حاضرین همه بگریه افتادند سپس لختی سکوت نمود تا مجلس حال آرامش بخود گرفت و فریادها و همه‌ها به سکوت گرائید حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها که خود را با حمد و ستایش خداوند متعال و درود بر حضرت رسول الله پدر بزرگوارش آغاز نمود بار دیگر ناله ها و امواج ناله ها و ضجه ها و نعره ها به اوج خود رسید (بطوریکه فریاد و شیون زن و مرد قابل جلوگیری نبود دختر گرامی خاتم الانبیاء (ص) که دید مردم از گریه و ناله آرام نمی گیرند با ولایت مطلقه خود امر به سکوت داد نفسها در سینه حبس شد و حال آرامش در مردم قرار گرفت آنگاه دختر والا- گهر پیغمبر (ص) بدین گونه به سخنرانی و کلام معجز نظام خود ادامه داد.

فقلت علیها السلام: الحمد لله علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم الخ. خدای متعال را در قبال آنچه بما انعام فرمود و ارزانی داشت سپاسگذار و شاکرم و ثنا و حمد و شکر او را مینمایم هر چند در برابر نعمتهای نامتناهی و عطایای فراوان او که از حیطة احصاء و شمار بیرون است در توان هیچکس نیست که از عهده حمد و شکرش بدر آید (جز اینکه اعتراف بعجز خود از شکر و ثنای او به نماید)

نعمت بار خدایا ز عدد افزون است

شکر انعام تو هرگز نکند شکر گذار

شکر بی نهایت و سپاس و ستایش ذات کل الکمالی را که با الهامات خود درس شکر گذاری و سپاس گوئی بما آموخت و ما را موصف بحمد و ثنای خود فرمود.

(آن خدای یکتاست که سزاوار حمد و ثناء است و بس و هیچ کس غیر از خدا استحقاق ثنا و ستایش ندارد زیرا حمد و ثناء در اداء کمال و عدم نقص است و شکر در برابر نعمت است.)

و آن خداست که بالذات و بالاصاله مستجمع جمیع کمالات است و آن خداست که از هر گونه نقص و عیب منزّه و مبری است و آن خداست که صاحب هر نعمت و بخشنده هر نعمت است پس اختصاص حمد و ثناء و سپاس و شکر به برهان عقلی برای ذات بی همتای الوهی ثابت و مسلم و محقق است و کلام حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در این خطبه عرشیه متکی به برهان است.)

آنگاه در تعقیب حمد و شکر خود نسبت بذات الوهی نیز در مقام اقرار به یگانگی ذات احدیت جلت عظمت. دختر حضرت ختمی

مرتب چین می فرماید :

و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ گواهی میدهم که خدائی و معبودی جز او نیست و این کلمه را با اخلاص در توحید بر زبان خود جاری می نمایم (آری دختر والا گهر پیغمبر خاتم که تربیت شده مکتب قرآن و تعلیم یافته درس توحید و معرفت ذات احدیت در دانشگاه لاهوتی وحی است با گواهی دادن باینکه لا اله الا الله وحده لا شریک له ، میخوهد در خطبه اش آنهم در مسجد که جمعیت بسیاری حضور دارند در عین اینکه برای احتجاج تشریف آورده و اولین مرتبه ایست که با ابوبکر بمحاجه برخاسته به عموم حضار درس توحید بیاموزد و تعالیم عالیه قرآن را محور معرفه الله و توحید پیاده فرماید تا بدانند که ذات الوهی حقیقتی است که ثانی بردار نیست و فرض ثانی برای او محال است چه اوست که فی الواقع در مقام الوهیت شریک ندارد در مقام احدیت شریک ندارد در مقام صمدیت شریک ندارد در مقام توحید شریک ندارد در وجود شریک ندارد در مقام توحید در کمالات وجود شریک ندارد و چون چنین حقیقت و واقعیتی است که در معبودیت هم شریک ندارد فلا-اله و لا معبود سوی الله خلاصه تمام این گفتار در کلام در ربار حضرت فاطمه سلام الله علیها منطوی است و تشیح و توضیح اقسام توحید در کتاب توحید ربانی که مولف آنرا در تفسیر سوره مبارکه توحید از نظر قرآن و برهان و عرفان نگاشته و بحمدالله بطبع رسیده مندرج است باری بروم سر کلام معجز نظام ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه علیها الصلوه و السلام که فرمود و ضمن القلوب موصولها و انار فی الفکر معقولها . المتنع من الابصار رویته و من الالسن صفته و من الاوهام کیفیته الخ .

و محصول اخلاص در توحید بالفطره در قلوب و نهاد کافه مخلوقات است چه همه مشتاق وصال کمال مطلق بوده چنانکه آثار آن در افکار و عقول پرتو افکن شده است .

(شورش عشق در هیچ سری نیست که نیست

منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست)

(شکی نیست که انسان بالفطره مشتاق خداست زیرا بالفطره طالب کمال است آنهم کمال مطلق و مصداق آن جز خدا کسی نیست .

آنگاه فرمود الممتع من الابصار رویته و من الالسن صفته و من الاوهام کیفیته . خدائی را سپاسگذارم که دیدگان یارای دیدنش را ندارند .

(شبهه نیست که رویت خدا بدیده حسی و چشم سر میسر نیست چه ما (جان و روح مجرد خود را با اینکه جلوه ربانی است) نمی توانیم بدیده حسی رویت نمائیم پس چگونه می توان خدائی که مجرد صرف و صرف التجرد

است رویت نمائیم این امری است محال و ممتنع) .

(دیده حسی زبون آفتاب

دیده رباننی جوی و بیاب)

(حضرت موسی علیه السلام از زبان قوم خود گفت رب ارنی انظر الیک جواب آمد(لن ترانی) سوره اعراف آیه ۱۴۳ و اما اینکه مقام ولایت کلیه مطلقه علویه علیه آلاف الثناء و التحیه فرمود (انا لم اعبد ربا لم اره) مقصود علی علیه السلام رویت قلبی و فوادی

است نه رویت بصری چنانکه خود حضرتش میفرماید (لم تره العیون بمشاهده الاعیان و لکن راته القلوب بحقایق الایمان)

(احتجاج طبرسی)

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

گر باقلیم عشق رو آری

همه آفاق گلستان بینی
 دل هر ذره را که بشکافی
 آفتابش در میان بینی
 هر چه داری اگر به عشق دهی
 کافر مگر جوی زیان بینی
 جان گدازی اگر به آتش عشق
 عشق را کیمیای جان بینی
 از مضیق جهات در گذری
 وسعت ملک لا مکان بینی
 آنچه نشنیده گوشت آن شنوی
 و آنچه نادیده چشمت آن بینی
 تا به جائی رساندت که یکی
 از جهان و جهانیان بینی
 با یکی عشق ورز از دل و جان
 تا بعین الیقین عیان بینی
 که یکی هست و هیچ نیست جز او
 (وحده لا اله الا هو)

و نیز فرموده حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها من خدائی را بیگانگی می شناسم و سپاسگذارم و شاکرم خدایی که زبانها از توصیف او قاصر و عاجز و او هام و عقول جمیع خلاق از درک کیفیت او فرو مانده و حیرانند (و هیچکس نمی تواند معرفت و شناسائی بکنه ذات و صفات او حاصل نماید .)
 (چه این مقامی است که طایر عقل کل از وصول بذروه اعلاى آن اظهار عجز نموده و به نغمه (ما عرفناک حق معرفتک) معترف و مترنم آمده است .

(جهان متفق بر الهیش
 خرد ماند در کنه ماهیتش)
 (بشر ماورای جلالش نیافت
 بصر منتهای جمالش نیافت
 نه بر اوج ذاتش رسد دست وهم
 نه در ذیل وصفش رسد دست فهم)
 نه ادراک در کنه ذاتش رسد
 نه فکرت به غور صفاتش رسد
 توان در فصاحت به سبحان رسید
 نه در کنه بیچون سبحان رسید

فرمود حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها: ابتدع الاشياء لا من شی الخ خدائیکه اشياء و موجودات را (لا من شی) آفرید یعنی بدون

ماده و مده که در لسان اصطلاح آنرا ایجاد ابداعی گویند .

در نظر ارباب معرفت افعال الهی از حیث تقسیم کلی بر سه قسم است . بدین نحو اول مبدعات دوم منشآت سوم مکونات . اما مبدعات عبارتند از آنها که مسبوق بماده و مده نمی باشند . و اما منشآت عبارتند از آنها که مسبوقند بماده دون المده اما مکونات عبارتند از آنها که مسبوق بماده و مده هر دو می باشند مفاد کلام معجز نظام حضرت فاطمه علیها السلام که تمام بر مبانی حکمیه و عرفانیه و قواعد فلسفیه و برهانیه استوار است این است که خداوند متعال نظام خلقت و آفرینش را از کتم عدم بعرضه ایجاد و بعبارت ساده از نیستی به هستی در آورد و بهمان علم عنائی بدون سابقه قبلی (لا من شی) بدون ماده ایجاد ابداعی فرمود و قدرت مطلقه و اراده سنیه و مشیت الهیه موجب ایجاد و تکوین اشیاء و قاطبه موجودات در نظام صنع الهی گردید بی آنکه بایجاد جهان و آفرینش آن حاجت و نیازی داشته باشد و یا در صورتگری و نقشبندی آنها فائده ای منظور آن غنی مطلق باشد بلکه غرض حق تعالی و مبدء اعلی از آفرینش این بود که خواست حکمتش را تحقق بخشد و فیاضیت خود را آشکار سازد .

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

خدای متعال خواست خلق خودرا بمعرفت و به اطاعت و عبودیت خویش رهنمون گرداند . (قرآن در حکمت و سر خلقت عبودیت خلق تصریح فرموده لقوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون آیه ۵۶ سوره الذاریات و در دیت شریف قدسی آمده کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف

للعارف الجامی

در آن خلوت که هستی بی نشان بود

بکنج نیستی عالم نهان بود

وجودی بود از قید دوئی دور

ز گفتگوی مائی و توئی دور

وجودی مطلق از قید مظاهر

بنور خویشتن بر خویش ظاهر

دلارا شاهی در حجله غیب

مبرا دامنش از تهمت عیب

نه با آئینه رویش در میانه

نه زلفش را کشیده دست شانه

صبا از طره اش نگسسته تاری

ندیده چشمش از سرمه غباری

نه گشته با گلش همسایه سنبل

نه بسته سبزه اش پیرایه گل

رخش ساده ز هر خطی و خالی

ندیده هیچ چشمی زو خیالی)

نوای دلبری با خویش می ساخت

قمار عاشقی با خویش می باخت

ولی ز آنجا که حکم خوب روئی است
 ز پرده رو در تندخوئی است
 پری رو تاب متسوری ندارد
 چو بندی در ز روزن سر بر آرد
 چو هر جا هست حسن اینش تقاضاست
 نخستین جنبش از حسن ازل خاست
 برون زد خیمه ز اقلیم تقدس
 تجلی کرد در آفاق و انفس
 ز هر آئینه کان بنمود روئی
 به هر جا خاست از وی گفتگوئی
 از آن یک لمعه بر ملک و ملک تافت
 ملک سر گشته خود را چون فلک یافت
 همه سبوحیان سبوح گویان
 شدند از بی خودی سبوح جویان
 ز غواصان این بحر فلک فلک
 بر آید غلغل سبحان ذی الملک
 از آن لمعه فروغی بر گل افتاد
 ز گل شوری بحان بلبل افتاد
 رخ خود شمع ز آن آتش برافروخت
 به هر کاشانه صد پروانه را سوخت
 به هر پرده که بینی پرده گی اوست
 قضا جنبان هر دل بردگی اوست
 دلی ککان عاشق خوبان دلجوست
 اگر داند و گر نه عاشق اوست
 توئی آئینه هم آئینه آرا
 توئی پوشیده و هم آشکارا
 چو نیکو بنگری آئینه هم اوست
 نه تنها گنج هم گنجینه هم اوست
 خمش کاین قصه پایانی ندارد
 زبانی و زبانی دانی ندارد
 همان بهتر که اندر عشق پیچیم
 که بی این گفتگو هیچیم هیچیم .

ثم جعل الثواب علی طاعته و وضع العقاب علی معصيته ذیاده لعباده عن نعمته و حیاشته منه الی جنته .

سپس خداوند حکیم و عادل در قبال اطاعت از او ثواب و اجر قرار داد و بر معصیت و نافرمانی از او برای آنها عقاب و کیفر مقرر فرمود تا بدین وسیله بندگان را از خشم و عذاب خود رهانیده و بسوی جنت و بهشت که مظهر رحمت او می باشد سوق دهد .
آنگاه در خطبه عرشیه و عرفانیه خود که متضمن اسرار و حکم بسیار است چنین در فشانی فرمود به عظمت شخصیت پدرش حضرت ختمی مرتبت محمد و اسرار بعثت آنحضرت اشارت می فرماید .

و اشهد ان ابی محمدا عبده و رسوله اختاره و انتجبه قبل ان ارسله و سماه قبل ان اجتبه و اصطفاه قبل ان ابتعه اذ الخلاق بالغیب مکنونه و بستر الاهاویل مصونته . و بنهایته العدم مقرونه علما من الله تعالی بمائیل الامور و احاطته بحوادث الدهور و معرفته بمواقع المقذور .

گواهی و شهادت میدهم که پدر بزرگوارم حضرت محمد بنده و عبد مقرب خدا و رسول الله و سفیر اعظم اوست و گواهی میدهم که او مختار و برگزیده خداست از میان خلق اولین و آخرین و این انتخاب و اختیار و برگزیدگی از صقع ربوبی قبل از ارسال و فرستادن او بعنوان پیامبری بسوی خلق برای هدایت آنان بوده است .

(عرفا گفته اند القابل من فیضه الاقدس معلوم می شود گزینش و مختاریت خدا او را در حضرت اسمائیه بوده که او را برگزیده و انتخاب نمود . از میان کل ماسوی و این گزینش در آن هنگام بوده که جمیع خلائق و کافه اشیاء در حجاب غیب مستور و در پس پرده اوهام مکنون و پوشیده و هوز قدم در عرصه ایجاد نگذاشته بودند لقوله (ص) کنت نبیا و آدم بین الماء والظین .

بودم آنروز من از طایفه باده کشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

این انتخاب از علم ازلی احاطی الهی به مال و عواقب امور و احاطه علمیه استیعابیه و حضوریه الهیه بحوادث دهور و معرفت او بمواقع مقدور نشات گرفت . زیرا خدای متعال علم بازل و ابد داشت پس او میدانست چه کسی شایستگی برگزیدگی او را از میان خلائق دارد و همان را منتخب و مهتار و برگزیده خود قرار داد (العطیات علی مقدار القابلیات)

و آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد

هر کسی را آنچه لایق بود داد

آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام به سر بعثت پدرش حضرت رسول خاتم (ص) و دوران و زمان قبل از بعثت آن بزرگوار مطالبی در خطبه اش ایراد میفرماید که بدین قرار است : قالت سلام الله علیها :

ابتعه الله تعالی اتماما لامره و عزیمته علی امضاء حکمه و انفاذا لمقادیر حتمه فرای الامم فرقا فی ادیانها عکفا علی نیر آنها عابده لا و ثانها منکره لله مع عرفانها فانار الله بمحمد صلی الله علیه و آله ظلمها و کشف عن القلوب بهمها و جلی عن البصار غمها و قام فی الناس بالهدایته و انقذهم من الغوایته و بصرهم من العمایته و هداهم الی الدین القویم و دعاهم الی الطریق المستقیم .

ذات اقدس الویه حضرت رسول اکرم و نبی خاتم محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر انگیخت تا با بعثت آنحضرت امر خود را کامل و به اتمام رساند و حکم خود را اجرا کند و اراده حکیمانه خود را نسبت به آنچه مقدر ساخته به انجام رساند .

(در هنگام بعثت رسول خاتم مشاهده می شد که جمیع امم در عالم فرقه و تمام ملل و نحل همه متفرق و متشتت گشته هر گروه و دسته ای آئینی و دینی را پذیرا گردیده اند . گروهی آتش پرستی و گروهی به بت پرستی گرائیده اند دسته ای عاکف و معتکف و ملازم آتشکده ها و گروهی پرستنده و عابد اصنام و بتها گوناگون بودند و منکر خدائی بودند (که بحکم فطرت او را می شناختند)

(پس در چنین زمانی و دورانی که ظلمت جهل و نادانی سراسر جهان و گیتی را فرا گرفته بود خداوند متعال بنور حضرت محمد و ضیاء آفتاب جهان تاب مقام خاتمیت بلطف خود در پرتو پدرم خاتم انبیاء و سرور اصفیا پیغمبر برگزیده خود شبستان تاریک اندیشه بشر را روشن و بنور توحید و یکتا پرستی منور ساخت و دلها را از تیره گی کفر و شرک و عناد و نفاق رهانید و ابرهای سیاه

و تیره و تار را از جلوی ابصار و دیدگان آنان برطرف ساخت .)

(قیام فرمود حضرت ختمی مرتبت محمد صلی الله علیه و آله بفرمان ذات اقدس احدیت جلت عظمته در میان مردم بجهت هدایت آنان و نجات دادن ایشان از ضلالت و گمراهی و بینا کردن آنها از نابینائی و کور دلی و جامعه بشریت را بدین قویم و محکم که دین مبین اسلام است رهنمون شده و بصراط مستقیم حق در تمام شئون اعتقادی و اخلاقی و افعالی که صراط الله و راه راست می باشد دعوت نماید) کما اشار الیه نص الکتب الالهی لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلو علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین آیه ۱۶۴ سوره آل عمران ذات احدیت هنگامی حضرت ختمی مرتبت را بمیان جهان بشریت مبعوث گردانید که بشریت در نهایت ضلالت و گمراهی آشکار بود .

مردماز حیث جهالت در آخرین نقطه نزول در سیر قهقرائی و انحطاط اخلاقی بوده و انسانیت هویت معنوی خود را از دست داده و روح انسانیت بکلی از جهان آدمیت سلب گردیده و سبیت جای گزین آن شده بود .

در آن زمان در سراسر جهان که در قلمرو بشر بود کفر و نفاق و شرک و هواپرستی جای گزین خداپرستی و یکتاپرستی بود مردم در آن زمان دارای مذاهب باطله و مسلکهای متشتته و معتقدات غلط بودن آتش فتنه و فساد و آشوب و ظلم و جور و تعدی سراسر گیتی را فرا گرفته بود .

بالجمله آن زمان یعنی قبل از بعثت حضرت ختمی مرتبت زمان فترت رسل و تفرق سبل و انحراف ملل و اختلاف دول و نیران ضلال مشتعل و مردم به امور باطله مشغول بودند در آن زمان و دوران که شغل عرب عبادت اوثان و کار عجم تعظیم نیران و سعی ترک تخریب بلاد و تعدیب عباد بود و در آن عصر و زمان که عمل هند عبادت بقر و سجود و حجر و یهود بر جحود و نصاری حیاری و سایر فرق در بوادی ضلال و جمهور امم در اودیه خیال بودند و خلاصه در عصر و زمانی که مردم جهان محتاج ترین زمانها بودند بوجود نبی و رهبری که آنان را بصراط مستقیم هدایت کند و آنها را از گمراهی نجات بخشد فهل یلیق بحکمه الملک الحق المبین ان لا- یرسل رحمته للعالمین و لا یبعث من یجدد امر الدین و هل ظهر احد یصلح لهذا لشان و یوسس هذا البنیان الا محمد بن عبدالله خاتم النبیین و سید المرسلین و اشرف الاولین و الاخرین الذی کان نبیا و آدم بین الماء صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و عترته الطیبین الطاهرین المعصومین :

پس شایسته و سزاوار بود که ذات احدیت برای نجات بشریت از ظلمت جهلت و به منظور هدایت کافه خلق و جهان انسانیت یگانه معلم و مربی نهائی عقل کل هادی سبل و استاد نهائی و عالی رتبه علم توحید و معارف ربانیه و آموزگار نهائی حکمت علمیه و عملیه ایمانیه و مکمل مکارم اخلاق انسانیه و بنیان گذار قسط و عدالت و دعوت کننده به حق و حقیقت پیغمبر رحمت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی علیه و آله آلاف التحیه و الثناء را بعنوان سراج منیر و چراغ نور افکن جهان بسوی خلق بفرستند تا با اشراق نور نبوت و ضیاء خاتمیت و تابش نور دانش و حکمت عالم را منور و روشن سازد چنانکه خطاب به حبیبش خاتم انبیاء و سرور اصفیا در قران حکیم چنین فرموده است یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله و سراجا منیرا (آیه ۴۶ سوره احزاب)

(زهی شاهنشاه اورنگ لولاک

یگانه علت ایجاد افلاک

نبی ابطحی عبد موید

حبیب حق ابوالقاسم محمد (ص)

شد او موصوف و بس از بی قرینی

به وصف رحمه للعالمینی

فصاحت بنده در سفتن وی
 ملاحظت خوشه چینی خرمن وی
 کرم شرمنده طبع کریمش
 دو عالم غرق در لطف عمیمش
 دمی کادم میان ماء و طین بود
 نبوت جان احمد را قرین بود
 کسی کاو بیند آن زیبا شمائل
 بدیدار خدا گردید مایل
 نه : گویم که آن میر مصدق
 بگفتار من رانی قدرای الحق
 بعالم این مثل را اشتهار است
 که نتوان گفت از یک گل بهار است
 خلاف اینکه در عین زمستان
 که خارستان بدی یکسر گلستان
 بهار آورد آن یک گل جهان را
 بهاری کان نمی بیند خزان را
 بدین معنی که بودی از جهالت
 همه عالم پر از کفر و ضلالت
 بنا بر ظلم و جور و شور و شر بود
 ز شب روز خلاق تیره تر بود
 شد آن خورشید ایمان پرتو افکن
 به اشراقی جهان را کرد روشن
 در این کون مجازی تا مکان داشت
 دمادم اهد قومی بر زبان داشت
 اگر از او در دندان شکستند
 اگر پیشانیش از کینه خستند
 اگر نشنید از آن قوم سیه روز
 سخندهای غم افزای روان سوز
 بهر صبح و مسا از بهر امت
 طلب از حق نکرد الا که رحمت
 نه حد هر نبی در عالم این است
 که حد رحمته للعالمین است
 محمد کافرینش هست خاکش

هزاران آفرین بر جان پاکش

قسمت دوم

ثم قبضه الله اليه قبض رافته و اختيار و رغبتہ و ايشار فمحمّد صلى الله عليه و آله في راحته عن تعب هذه الدار قد حف بالملائكة الابرار و رضوان الرب الغفار و مجاوره الملك الجبار صلى الله على ابي نبيه و امينه على الوحي و صفيه و خيرته من الخلق و رضيته و السلام عليه و رحمته الله و بر كاته .

آنگاه حضرت احدیت جلت عظمتہ روح مقدس حضرت ختمی مرتبت را برافت و مهربانی و رغبت بقرب خود قبض و اختیار نمود و آخرت را برای او برگزید و او را از تعب و رنج این جهان دل آسوده و راحت ساخت و فرشتگان مقرب خود را بر او گماشت تا با رضا و خوشنودی پروردگار ملک جبار و رب غفار وصول و قرب یافت .

صلوات و درود و تحیت و رحمت بی نهایت از صقع احدیت بر روح پرفروش پدرم حضرت محمد که او پیامبر خدا و امین وحی او و برگزیده و منتخب از میان جمیع خلق او بود .

(محمد کافرینش هست خاکش

هزاران آفرین بر جان پاکش)

ثم التفتت الى اهل المجلس و قالت : انتم عباد الله نصب امره و نهيه و حملته دينه و وحيه و امناء الله على انفسكم و بلغائه الى الامم و زعمتم حق له فيكم و عهد قدمه اليكم و بقيته استخلفها عليكم كتاب الله الناطق و القرآن الصادق و النور الساطع و الضياء اللامع بينته بصائره منكشفته سرائره متجليته ظواهره معتبط به اشياؤه قائد الى الرضوان اتباعه مود الى النجاه استماعه به تنال حجج الله المنوره و عزائمه المفسره و محارمه المخدره و بيناته الجاليتة و براهينه الكافيتة و فضائله المندوبته و رخصه الموهوبتهو شرائعه المكتوبته .

حضرت فاطمه (ع) سپس التفات و توجهی بحضار مجلس فرموده و این چنین به سخنان خود ادامه داد ای مردم شما ای یندگان خدا شما محل اوامر و نواهی پروردگار و حامل دین و وحی او هستید و شما امینان خدا بر نفس و جان خود و شما پیام آور او بسوی آمتها هستید .

حقى كاز سوى خدا بر عهده داريد و پيمانى را كه با او بسته ايد پذيرفته ايد و آنچه كرا كه پيغمبر خدا پس از خود در ميان شما باقى گذارده كتاب الله الناطق و قرآن صادق مى باشد كتابى كه نور آن ساطع و شعاع او فروزان و لامع و درخشان مى باشد اين قرآن دلائلش واضح و روشن و سرائرش منكشف و هويدا و ظواهرش متجلى و نورافكن و ابتاع و پيروانش پرافتخار و مورد رشك و غبطه مردم جهان واقع شده اند .

قرآن كتابى است كه تابعين خود را به بهشت رضوان رهنمون است استماع قرآن و عمل بآن كه منطوق وحى است موجب رستگارى و سعادت در نشانه دنيا و آخرت است در پرتو قرآن دليلهاى روشن الهى را مى توان شهود نمود و آيات او را توانديد و تفسير احكام را از حلال و حرام و اسرار آنرا ادراك نمود و بقوانين الهيه و براهين كافيه و فضيلتهاى مندوبه و رخصت هاى موهوبه در نظام تشريع الهى مى توان دست يافت .

تنبیه ارشادى

مسلمين سراسر جهان بايد افتخار و مباهات بوجود حضرت ختمى مرتبت محمد پيغمبر بزرگوار كه مختار و برگزیده پروردگار از ميان جمیع پیامبران است به نمایند و شکر نعمت بعثت آنحضرت را که ذات اقدس احدیت جلت عظمتہ به آنان ارزانی داشته بجای آورند و سپاس گذار باشند .

چنين پيغمبرى با اين عظمت و شرافت و بزرگى شان و مرتبت بسوى ايشان فرستاده و بعثت آنحضرت را بر اهل ايمان و حوزه

انسانیت و جهان آدمین منت گذارده است و باید قدر این پیامبر عظیم الشان را دانسته از مسلک و قرآن و سنت و شریعت و آئین آن حضر تبعیت نمایند .

وظیفه مسلمین و مؤمنین است که همیشه از آنحضرت و اوصیاء قدیسین او که واجد مقام ولایت کلیه مطلقه اند و سمت اولی الامری دارند اطاعت نموده سر بر خط آنها که صراط الله و صراط مستقیم الهی است نهاده و از صراط حق منحرف نشوند تا سعادت دنیا و آخرت و خوشبختی و فیروزی و فوز و فلاح و رستگاری در نظامین و نشاتین ملک و ملکوت از هر جهت و هر بابت نصیب و بهره آنان گردد .

این فرمانی است که از صقع الوهی صادر شده و این راهی است مستقیم در تمام شئون که ذات اقدس ربوبی اطاعت و تبعیت و پیروی آنرا به ما دستور داده است و به این توصیه ائیسست که پیغمبر اکرم و نبی خاتم (ص) سفارش آن را بما فرموده است و مخصوصا نص صریح کتاب آسمانی قرآن مجید و روایت معتبر مورد اتفاق عامه اطیعو الله و اطیعو الرسول و اولی الامر منکم آیه ۵۹ سوره نساء و نیز قال الله تعالی : و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعو السبل فتفرق بکم عن سبیله آیه ۱۵۳ سوره انعام .
قال رسول الله صلی الله علیه و آله (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا) (حدیث معتبر نبوی مورد اتفاق عامه و خاصه

پیغمبر اکرم (ص) فرمود من دو چیز گرانبها در میان شما امتم باقی می گذارم و آن عبارت است از کتاب خدا قرآن و دیگری عترت معصومین من مادامیکه شما مسلمین و مؤمنین متمسک باین دو چیز باشید هرگز گمراه نخواهید شد .

(سایه قرآن و عترت بر سر قاطبه مسلمین مستدام باد)

صد شکر که ایزدماں بناخت بفضل خویش

تا رهبر ما فرمود احمد شه بطحا را

بر عالمیان نازیم از پیروی قرآن

کز ساحت دین بردیم ما سبقت اعلا را

گر راه خدا جوئی این راه حقیقت رو

از دست مهل جانا این عروه و ثقی را

قرآن که بهمین گوهر از قلمز توحید است

روشن کند از نورش یکتائی یکتا را

این در یتیم آمد چون در صف صرافان

بشکست بهای آن مقدار گهرها را

انجیل و اوستا چون ذرات نظام شمس

خورشید بود قرآن نبود خبر اعمی را

با روشنی خورشید از شمع مدد جستن

جز راه سفه نبود مر عاقل بینا را

ما تابع قرآنیم هر بر سر این خوانیم

ما باده کش قرآن از خم زده صهبا را

با عترت و با قرآن بستیم سر پیمان

هرگز ندهیم از دست این عروه و ثقی را

سرمست شراب عشق از میکده عترت

بر طره آن جانان آویخته جانها را

جز پیروی از قرآن جز عترت و آنجانان

راهی به سعادت نیست این نشانه و عقبی را

فجعل الله الايمان تطهيرا لكم من الشراك و الصلوه تنزيها لكم عن الكبر و الزكاه تزكيه للنفس و نماء في الرزق و الصيام تثبتا للاخلاص و الحج تشييدا للدين و العدل تنسيفا للقلوب و طاعتنا نظاما للملته و اما متنا امانا من الفرقته و الجهاد عزا للاسلام و ذلا لاهل الكفر و النفاق و الصبر معونته على استيجاب الاجر و الامر بالمعروف و النهي عن المنكر مصلحته للعامة و برا الولدين وقايتة من السخط وصلته الارحام منماه للعدد و القصاص حقا للدماء و الوفاء بالنذر تعريضا للمغفره و توفيته المكائيل و الموازين تغييرا للبخس و النهي عن شرب الخمر تنزيها عن الرجس و اجتناب القذف حجابا عن اللعنته و ترك السرقة ايجابا للعفته و حرم الله الشرك اخلاصا له بالربوبيه . فاتقوا الله حق تقااته و لا- تموتن الا- و انتم مسلمون و اطيعوا الله فيما امركم به و نهاكم عنه فانه انما يخشى الله من عباده العلماء :

در این قسمت از خطبه شریفه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها به بیان برخی از احکام و حکمت و فلسفه آن اشاره می فرماید . خداوند متعال ایمان را برای تطهیر شما از لوث شرک و کفر و زدودن هرگونه پلیدی قرار داد و نماز را برای تنزیه دلهای شما از کبر و نخوت و غرور و هواپرستی و خودپرستی در نظام تشیع قرار داد و زکات را برای تزکیه نفس و مال و جان و افزایش رزق و روزی مقرر فرمود و روزه را برای تثبیت اخلاص بندگان در عمل مقرر فرمود (چه روزه عملی است سری و خلوص محض را در بر دارد . لذا در حدیث آمده الصوم لی و انا اجزی به یعنی روزه برای من است و من خود جزای روزه دار هستم .

خداوند حج را برای تشیید و تحکیم مبانی دین مقرر نمود و عدالت را برای ارتباط و تالیف قلوب و نظم و انتظام مقرر فرمود چنانکه اطاعت و پیروی ما را باعث نظام و انتظام ملت اسلامیة و امامت و پیشوائی ما را مانع تفرقه و جدائی مسلمین از یکدیگر مقرر نمود خداوند جهاد را موجب عزت اسلام و مسلمین و سبب ذلت و خواری کفار و منافقین قرار داد و صبر را موجب استحقاق اجر و پاداش و امر بمعروف و نهی از منکر را برای مصالح عامه مردم و احسان و نیکی پیدر و مادر را سبب جلوگیری از غضب و خشم پروردگار قرار داد و صله ارحام را برای زیادی عدد و کثرت نفوس مسلمین و افزایش جمیع و پیوستگی با یکدیگر مقرر فرمود و قصاص را برای حفظ خونهای مردم و ایفای به نذر را موجب مغفرت و آمرزش الهی و تمام پیمودن کیلها و موازین را مانع از کم فروشی و حفظ اموال از نقص و زیان قرار داد و نهی از می خواری و شرب خمر را برای تنزیه و پاکی از پلیدیها و دوری از رجس و مفسد بسیاری که از نوشیدن شراب باعث می شود حکم بحرمت و اجتناب از آن فرموده است (و به همین جهت است که (ام الخبائث) نامیده شده است .

و اجتناب از قذف را بر مصونیت از لعنت و ترک سرقت و دزدی را برای حصول عفت و امنیت و ترک شرک را برای اخلاص در عبودیت پروردگار قرار داد خداوند شرک را حرام نمود تا بندگان او از روی اخلاص و خلوص بعبودیت او پردازند و با توحید خالص خدا را پرستش نموده خود را از شرک جلی و خفی رهائی بخشند و بنده مخلص خدا باشند . آنگاه مردم را به تقوی و پرهیزگاری سفارش نموده میفرماید : فاتقوا الله حق تقااته الخ پس از خدا بترسید و راه تقوا و پرهیزگاری را در مرتبه اعلای آن چنانچه شایسته و حق تقوی است پیش گیرید در این صورت است که بمسلمانی واقعی با مردن روبرو و بقاء الله نائل خواهید شد .

ای مردم خدای متعال را نسبت به آنچه فرمان داده و امر فرموده مطیع و فرمانبر باشید و نسبت به آنچه از آن شما را نهی نموده احتراز نمائید زیرا تنها علمای ربانین و دانشمندان واقعی هستند که از حق تعالی ترس و هراس دارند کما قال الله تعالی (انما يخشى الله من عباده العلماء) آیه ۲۸ سوره فاطر

ثم قالت (ع) نایها الناس اعملوا انی فاطمه و ابی محمد صلی الله علیه و آله اقول عودا و بدوا و لا اقول ما اقول غلطا و لا اقول ما اقول شططا (لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمومنین روف رحیم ، آیه ۱۲۸ سوره توبه . فان تغزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نساءکم و اخا ابن عمی دون رجالکم و لنعم المعزی الیه صلی الله علیه و اله . فبلغ الرسالته صادعا بالنداره مائلا عن مدجته المشرکین ضاربا ثبجهم اخذ باکظامهم داعیا الی سبیل ربه بالحکمته الموعظته الحسنه یکسر الاصنام و ینکت الهام حتی انهزم الجمع و ولو الدبر حتی تفری اللیل عن صبحه و اسفر الحق عن محضه و نطق ز عیم الدین و خرس شفاشق الشیاطین و طاح و شیظ النفاق و انحلت عقد الکفر و الشقاق و فہتم بکلمته الاخلاص فی نفر من البیض الخما(ص) و کنتم علی شفا حفره من النار . مذقته الشارب و نهزه الطامع و قبسته العجلان و موطى الاقدام تشربون الطرق و تقناتون الورق اذلتہ خاسئین تخافون ان یتخطفکم الناس من حولکم فانقذکم الله تبارک و تعالی بمحمد صلی الله علیه و آله : بعد اللتیا و التی و بعد ان منی ببهم الرجال و ذوبان العرب و مزده اهل الکتاب کلما اوقد و نارا للحرب اطفاها الله اونجم قرن للشیطان و فغرت فاعزه من المشرکین قذف اخاه فی لهواتها فلا ینکفی حتی یطاصما خها باخمصه و یخمد لهبها بسیفه مکدودا فی ذات الله مجتهدا فی امر الله قریبا من رسول الله سید اولیائه مشمرا ناصحا مجدا کادحا و انتم فی رفاہیته من العیش و ادعون فاکهون آمنون تریصون بنا للدوائر و تتوکفون الاخبار و تنکصون عند النزال و تفرون عند القتال .

فلما اختار الله لنبیه دار انبیائه و ماوی اصفیائه ظهر فیکم حسیکته النفاق و سمل جلباب الدین و نطق کاظم الغاوین و نبغ خامل الاقلین و هدر فنیق المبطلین فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان راسه من مغرزه هاتفا بکم فالفاکم لدعوته مستجیین و للغره فیہ ملاحظین ثم استنهضکم فوجدکم خفافا و احمشکم فالفاکم غضابا فوسمتم غیر ابلکم و اوردتم غیر شربکم هذا و العهد قریب و الکلم رحیب و الجرح لما یندمل .

و الرسول لما یقبر ابتدارا زعمتم خوف الفتنه ال فی الفتنه سقطوا و ان جهنم لمحیطته بالکافرین فہیئات منکم و کیف بکم و انی توفکون .

سپس فرمود ایها الناس بدانید که من فاطمه ام و پدر بزرگوارم حضرت محمد صلی الله علیه و آله است آنچه در آغاز سخن خود گفته در پایان هم همان سخن را می گویم و آنچه را می گویم حساب شده است من بر خلاف واقع و حقیقت سخن نرانم و آنچه می گویم بر اساس حق و حقیقت است .

همانا رسول و پیغمبری از جنس شما برای هدایت خلق آمد که عزیز و بزرگوار است این پیغمبر نوع پرور نابمسامانی و پریشانی و جهل و نادانی شما بر او سخت و دشوار می نمود و بر آسایش و نجات شما از فلاکت و مشکلات بسیار حریص و بمومنین روف و مهربان است (چه پیغمبر ختمی مرتبت مظهر رحمت رحمانیه و رحیمیه الهیه است بحکم نص قرآن)

شما اگر این رسول عظیم الشان را نیک بشناسید خواهید دید که او پدر من است نه پدر زنان شما و تصدیق خواهید نمود که او برادر پسر عم من نه برادر مردان شما چه پرافتخار است این نسب درود و رحمت نامتناهی الهی بر او و الش باد این پیغمبر عالیقدر رسالت خود را به مردم ابلاغ نمود و آنان را از عذاب خداوند حسب الامر الهی بر حذر ساخت و با مشرکین بمبارزه و معارضه پرداخت و شمشیر بر گردن آنان نهاده و حلقوم آنها را به سختی در هم فشرد!

او مردم را با برهان و حکمت و موعظه حسنه و اندرز سودمند و نیکو براه خدا رهنمون بود بتهای بت پرستان در هم شکست و نیکو براه خدا رهنمون بود بتهای بت پرستان در هم شکست و روسای مشرکین را قلع و قمع نموده (خرطوم آنان را بخاک مالید) و جمع آنها را از هم گسیخت تا اینکه ظلمت شب تار زدوده شد و صبح درخشنده توحید و ایمان دمید و درخشید و برقع و نقاب از چهره حق و حقیقت بیک سو افکنده گردید و زبان و نطق زعیم و پیشوای دین بگفتار حق باز شد و زبان مخالفان مسلک توحید و عربده کشان پیروان شیاطین لال و بخاموشی گرائید و تاج نفاق بر زمین فروافتاد گره های کفر و شقاق و نفاق از هم گسسته گشت تا زبان

شما به کلمه توحید و اخلاص و اقرار به لا اله الا الله گویا شد .

در حالیکه شما گروهی اندک بودید و از ناداری و فقر و تهی دستی رویتان سفید و رنگتان پریده و شکمهایتان بر پشت چسبیده بود شما در آن دوران و در آن روزگار بر کنار دوزخی از آتش بودید و از کمی نفرات و قلت عدد همچون جرعه برای تشنه و یا چون لقمه برای گرسنه و شکاری برای هر درنده بودید و در واقع چنان ذلیل و خار بودید که پایمال هر رهگذری می شدید و همانا شما بودید که از آب گندیده و ناگوار می نوشیدید و شما بودید که از پوست جانور و مردار سد جوع میگردید و شما بودید که در نهایت درجه بدبختی و مذلت و پستی به زندگی خود ادامه میدادید و همیشه در بیم و هراس بودید که کدام دسته متخاصم و متهاجم شما را زودتر برابند و اسیر خود گردانند .

ولی خداوند رحمان به برکت وجود خاتم پیغمبران حضرت محمد پدر بزرگوار شما را از نابسامانی و دشواری و بدبختی و مذلت نجات بخشید و شما را وقتی رهائی و آسودگی بخشید که با مصائب بسیار دست بگریبان و مانند گوئی در دست شبحان عرب و گرگان بیابان سرگردان و در کف سر کشان و مردان اهل کتاب زبون و خوار بودید و آنها هر دم آتش جنگ بر می افروختند و خداوند متعال به سبب پدرم آن آتش فتنه را خاموش می فرمود و هرگاه ستاره وسوسه و شاخ شیطان نمایان می گشت و فتنه ای برپا می گردید و یا مشرکی دهان بیاوه گوئی می گشود آن بزرگوار برادرش علی مرتضی ان حیدر کرار غیر فرار و آن شیر عرصه شجاعت و شهامت را در دهان و کام آنان می افکند علی علیه السلام هم بفرمان پدرم تا آزمان که با صمصام بران و ذوالفقار خود مغز و سر مخالفان را نکوبد و بینی آنان را بخاک مذلت نمالد و آتش فتنه را خاموش نکند دست از پیکار بر نمی داشت و ترک امر پیغمبر نمی نمود تا دفع آنها را نکند .

و آن قهرمان صفحه امکان امیر اهل ایمان شوهر من علی مرتضی بود ، که آتش فتنه فساد جنگ را به تیغ بی دریغ خود فرو می نشانید و در راه رضای خدا خود را به تعجب و رنج می انداخت تا شما در امان و راحت باشید و از خدا و رسول خدا اطاعت نمائید او علی مرتضی شوهر من بود که برای خوشنودی پروردگار و اطاعت امر پیغمبر بزرگوار اهتمام تمام داشت و قرب برسول الله داشته و از همه بالاتر آنکه او سید اولیا بود او بود که دامن همت را در اطاعت خدا و اجرای حق به کسر بالازده و خیرخواه خلاق بود او بود که در نصیحت مردم و پند و اندرز موعظت آنان سعی و کوشش فراوان مبذول داشت تا شما در آسایش و خوشی و عیش بسر برید و در مهد ایمنی بیاسائید و متنعم به نعمت امنیت باشید .

اما بالعکس شما مردم منافق پیوسته برای ما خاندان نبوت انتظار بلاها و فتنه ها داشتید و منتظر اخبار وحشت انگیز و دهشت آمیز بودید چون اعلام جن.....می شد خود را کنار می کشیدید و پهلو تهی می نمودید و به هنگام جنگ و کارزار عقب گرد میکردید و در میدان نبرد و در صحنه جنگ با دشمن فرار را برقرار اختیار می نمودید .

چون خداوند متعال سران جاودان پیغمبران خود را برای حبیب و پیغمبر خود حضرت محمد مصطفی پدر بزرگوار برگزید و اختیار فرمود و آرامگاه و ماوای اصفیایش را برای او پسندید و انتخاب نمود و منزلگاه او ساخت کینه های درونی و دورویی شما مردم منافق ظاهر و آشکار و پرده دین دریده گردید هر گمراهی مدعی و هر جاه طلبی بجولان در آمده شیطان صفت با مکر و تزویر سر از کمین گاه خود به در آورد و مرکب جهالت در میدان بطالت دوانید و شما مردم منافق خو را بسوی خود فرا خواند چه او شما را می شناخت لذا شما را آماده دعوت و منتظر فریب خویش یافت شما هم در پی مقصد شوم او دویدید و به اسانی در دام فریبش خزیدید و سریعا بسوی او گرویدید آتش انتقام را در دلها تان برافروخت و این کار ناشایسته موجب این گردید که شما بر غیر شتر خود داغ نهید و در غیر آبشخور خود بغیر حق وارد شوید .

با آنکه از عهد و قرار فیما بین رسول الله و شما چیزی نمیگذشت (شما مرتکب این عمل باطل گردیدید و این کار شما در حالی ب... که هنوز چند روزی از رحلت پیغمبرتان نگذشته بود و سوز سینه ما خاموش و جراحت دل ما التیام نیافته و جسد مطهر

آنحضرت دفن نگردیده بود شما مردم به بهانه برنخاستن فتنه حق را از مسیر خود خارج نمودید و حال اینکه شما بدست خود فتنه و شر ایجاد کردید و خود در دام فتنه گرفتار آمدید و سقوط نمودید و جهنم را که مجسمه قهر و غضب خدا است برای خود آماده ساختید پس آگاه باشید که دوزخ ماوای فتنه انگیزان و کافران است و محققا محیط بر کافرین است .

هیئات شما کجا و فتنه خواباندن کجا بنگرید شیطان شما را به کجا می کشاند و بکجا سوق میدهد و انی توفکون . و هذا کتاب الله بین اظهر کم امورہ ظاہرہ و احکامہ زاہرہ و اعلامہ باہرہ و زواجرہ لائحہ و اوامرہ واضحتہ و قد خلفتموہ و راء ظہور کم ارغبته عنہ تریدون ام بغیرہ تحکمون (بس للظالمین بدلا) آیه ۵۰ کھف

و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرہ من الخاسرین (آیه ۸۵ آل عمران - ثم لم تلبثوا الارث ان تسکن نفرتها و یسلس قیادها ثم اخذتم توروں و قدتها و تهيجون جمرتها و تستجیون لهتاف الشيطان الغوی و اطفاء انوار الدین الجلی و اھماد سنن النبی اصفی تسرون حسوا فی ارتغاء و تمشون لاهله و ولده فی الخمر و الضراء و نصبر منکم علی مثل حز المدی و وخز السنان فی الحشا و انتم تزعمون الارث لنا افحکم الجاهلیتہ تبغون و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون افلا تعلمون)

بلی تجلی لکم کالشمس الضیاحتہ انی ابنتہ ایھا المسلمون الغلب علی ارثیہ یابن ابی قحافته افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی . ((لقد جئت شیافریا) افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموہ و راء ظہور کم اذ یقول (و ورث سلیمان داود) سوره نمل آیه ۱۶ . و قال فیما اقتص من خبر یحی بن زکریا (ع) اذ قال رب وهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل بعقوب) آیه ۴۶ سوره مریم

و قال (والو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله) آیه ۷۵ سوره انفال .

و قال (یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین) آیه ۱۱ سوره نساء

و قال و ان ترک خیر الوصیہ لولو الدین و الاقریین بالمعروف حقا علی المتقین) آیه ۱۸۰ بقره - و زعمتم الا- حظوه لی و لا ارث من ابی لا- رحم بیننا افخصکم الله بایتہ اخرج منها ابی ام هل تقولون اهل ملتین لا یتوار ثان و لست انا و ابی من اهل ملتہ واحده ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومہ من ابی و ابن عمی فذونکھا مخطومته مرحولته تلقاک یوم حشرک فنعلم حکم الله و الزعیم محمد و الموعد القیامتہ و عند الساعته ما تخسرون و لا ینفعکم اذ تندمون و لكل نباء مستقر و سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحل علیہ و عذاب مقیم

فرمود ای مردم اینکه این کتاب خدا است که در برابر چشم شماست مشاهده می کنید قرآن همه امورش ظاهر و هویدا و تمام احکامش روشن و فروزان و همه نشانه هایش آشکارا و همه اوامر و نواهی آن واضح و در تمام شئون نورانی و رهنما است .

اما شما دستورات آنرا با این وصف درخشانی که دارد متأسفانه پشت سر افکنده اید و به احکام آن عمل نمیکنید ایا از کتاب خدا روی بر تافته و از آن اعراض می کنید و تسلیم بحکومت قرآن که منطق وحی خدا است نمی شوید و می خواهید حاکمی غیر از قرآن بگیریید که در میان شما داروی نماید پس بد بدلی در قبال کتاب خدا برای خود انتخاب نموده و شما ستمکارید .

خدا میفرماید هر کس دینی غیر از اسلام و حاکمی غیر از قرآن انتخاب کند در پیشگاه الهی هرگز پذیرفته نخواهد بود و او در آخرت در زمره زیانکاران خواهد بود .

ای مردم شما بعد از رحلت پیغمبر ختمی مرتبت حق را که خلافت از آنحضرت است غضب نمودید و مانع شدید که حق بمستحق له برسد و بدون توقف بغصب حق شروع کردید و بدعت ها در دین نهادید و صدای شیطان گمراه کننده را اجابت نمودید و به پیروی از او نور دین را خاموش کردید و ترضیع حق کردید .

شما هستید که سنتهای پیغمبر اکرم را محو نمودید و در پس پرده بمکر و حیلہ و تزویر آثار و مآثر دین مبین اسلام را باین زودی فراموش ساختید و بدعتهای عصر و دوران جاهلیت از نو شایع و رایج نمودید شما خوشحالید که کینه ها نیکه از رسول اکرم (ص) در دل داشتند درباره خانواده اش بکار بردید در حالیکه نبی اکرم بود که شما را از شقاوت بسعادت رسانید و ما هم بر ضررها و

فتنه و فساد و غضب شما مانند کسی که با کارد و نیزه پوست او را پاره کنند و چاره نداشته باشد صبر و تحمل میکنیم تا در پیشگاه حق و عدالت پروردگار وارد شویم .

شما گمان میکنید من از پدرم ارث نمی برم چه گمان باطل که بر خلاف نص صریح قرآن است . آیا شما میگوئید من از پدرم ارث نمی برم این حکم را از دوران جاهلیت گرفته اید .

ای مردم چه کس از خداوند بهتر و محکمر حکم و قضاوت می کند اما برای آنان است که ایقان به آخرت دارند آیا شما نمی دانید که آخرتی و حسابی و کتابی است .

ای مردم مانند آفتاب و روشنی آن بر همه مشهود است که من یگانه دختر پیغمبر خاتم هستم و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پدر من است .

ای گروه مسلمین آیا سزاوار است جاه طلبان بر من غلبه نمایند و حق مرا به برند و شما ار من حمایت نکنید ؟

(یابن ابی قحافه افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی ، ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا نوشته شده که تو از پدرت ارث به بری و من از پدرت ارث نبرم عجب افتراء بزرگی بر خدا بسته ای و چه نسبتی بقرآن می دهی . چه نسبت ناروائی آیا با علم بحکم قرآن و دانستن احکام ارث از روی عمد و از سر عناد کتاب خدا را ترک و به پشت سر انداخته و بر طبق آن عمل نمی کنی در حالیکه قرآن در باب ارث بآیاتی چند تصریح نموده است و از آن جمله فرموده سلیمان از پدرش داود ارث برد و نیز آنجا که حکایت یحیی فرزند زکریا را بازگو می کند می فرماید پروردگارا مرا از جانب خود فرزندی عطا فرما که وارث من و خاندان یعقوب باشد . و نیز می فرماید بحکم خدا اولو الرحام و خویشاوندان رحمی بعضی بر بعضی در باب ارث تقدم دارند و سزاوار ترند بحق خود .

و نیز فرموده خداوند شما را درباره اولاد و فرزندانان وصیت و سفارش می کند به نیکی و مقرر میفرماید که سهم الارث یک پسر برابر بهره دو دختر است .

و نیز میفرماید بر شما واجب است که نزدیک مردن خود وصیت کنید از برای والدین و خویشاوندان و بدیده انصاف سفارش و به نیکی وصیت کنید و این شایسته متقین و پرهیزگاران است .

آیا شما بخیال باطل خود چنین پنداشته اید که من از پدرم هیچ بهره و نصیبی ندارم و از پدرم ارث نمی برم یا میگوئید هیچ قرابتی و خویشاوندی میان ما وجود ندارد .

آی خداوند آیه ای بدین گونه فرستاده که مرا از فرزندی پدرم خارج کنید و مرا از ارث پدرم ممنوع و محروم سازید .

یا آنکه میگوید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برند آی من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم که از این جهت از ارث پدرم منع می کنید .

یا آنکه دعوی آن دارید که از پدرم و پسر عمم علی علیهما الصلوه و السلام به خاص و عام قرآن داناتر هستید یا اساسا بمبدء و معاد و بما انزل الله ایمان و اعتقاد ندارید اگر اینطور است مرکب خلافت را با تمام وسائل بدون معارض بگیر و تصاحب کن تا در روز محشر در پیشگاه خدای دادگر از تو دادخواهی کنم اما بدان که حضرت محمد (ص) دادخواه و خداوند حاکم و داور است و عده گاه من و تو در پیشگاه الهی در قیامت و یوم الحشر است در آن ساعت است که گمراهان خواهند دید که زیان کرده اند و با خسران جبران ناپذیر روبرو هستند و ندامت و پشیمانی برای شما نفعی و سودی و فایده ای در آنروز رستخیز نخواهد داشت .

که برای هر خبر زمانی مقرر و وقتی معین است و بزودی خواهند دانست که چه کسی بعدابی که خوارش می سازد گرفتار می آید و چه عذاب جاوید بر سر او فرود می آید و دامنگیر او می شود .

ثم رمت (ع) بطرفها نحو الانصار) فقالت علیها السلام یا معشر الفتیة و اعضاء الملتة و حصنة الاسلام ما هذه الغمیزة فی حقی و السننة

عن ظلامتی اما کان رسول الله صلی الله علیه و آله ابی یقول المرء یحفظ فی ولده .

سرعان ما احدثتم و عجلان ذاهالته و لکم طاقته بما احوال و قوه علی ما اطلب و ازاول اتقولون مات محمد صلی الله علیه و آله فخطب جلیل استوسع وهیه و استنهر فتقه و انفتق رتقه و اظلمت الارض لغیبه و کسفت النجوم لمصیبه و اکدت الامال و خشعت الجبال و اضیع الحریم و ازیت الحرمته عند مماته فتلک و الله النازل لته الکبری و المصیبه العظمی لا مثلها نازلته و لا بانقته عاجلته اعلن بها کتاب الله جل ثناؤه فی افیتکم فی ممساکم و مصبحکم هتافا و صراخا و تلاوتا والحانا و لقبه ما حل بانبیاء الله و رسله حکم فصل و قضاء حتم . (و ما محمد الارسل قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرا الله شیئا و سيجزی الله الشاکرین آیه ۱۴۴ سوره آل عمران .

سپس حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها رو بطرف انصار نمود و بآنان چنین فرمود ای گروه جوانان و ای بازوان توانمند ملت و ای یاوران اسلام و حافظین حدود احکام قرآن و پایگاه های دین چه سستی و سهل انگاری است در شما که در حق من روا میدارید با اینکه میدانید چه ظلم و ستمی بر من شده است . آیا پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله نفرمود احترام و بزرگداشت مرد بایست در مورد اولاد و فرزندان هم رعایت شود و احترام بفرزند احترام به پدر اوست اما شما چه زود دین و آئین خدا را تغییر دادید و فراموش نمودید و بدعتها پدید آوردید و اوضاع را واژگون گردید و از راه راست منحرف و به بیراهه گام نهادید و آنچه پدرم درباره من سافرش نموده بود بر خلاف آن رفتار کردید و با چه عجله و سرعتی از فرزند دلبنده رسول خدا دست کشیدید و در این هنگامه بیدادگری و ستمکاری او را تنها و مظلوم بحال خود گذاردید با آنکه شما را قدرت و توانائی بر حمایت من هست و شما می توانید اقدام بیاری من و احقاق حق بنمائید .

آیا شما میگوئید پیغمبر خدا حضرت محمد (ص) از دنیا رفت و با رفتن او همه چیز تمام شد بنابراین دست از یاری فرزندش کشیده حاضر بدفاع از او و احقاق حق فرزند او نمی باشید اری مرگ پیغمبر ضربه هولناک و فاجعه عظیمی بود که بر پیکر اسلام فرود آمد بر اثر رحلت آنحضرت اوضاع بکلی عوض گردید زمین تاریک و ظلمانی و اختران و نجوم نقاب کسوف بر چهره کشیدند و امیدها تبدیل بیاس و ناامیدی و کوهها خاشع و متزلزل و حریم افراد شکسته و احرامات و گرمیاداشتها پایمال گردید بخدا سوگند وفات آنحضرت حادثه بزرگ و مصیبت نازله کبری و بزرگی بود که مانندش نه در ازل بوده و نه در ابد خواهد آمد (چه پیغمبری که وجودش رحمت از برای تمام عالمیان و نعمت از برای تمام جهان بود از این عالم رخت بر بست و بجوار رحمت حق عند ملیک مقتدر شتافت و بلقاء الله پیوست .)

آیا این فقدان رسول الله (ص) بایست باعث پشت کردن شما نسبت بدین خدا گردد این مردن نه تنها برای خاتم انبیاء بلکه برای جمیع سفراء الهی بوده است و شما در قرآن که هر صبح و شام آنرا تلاوت می کنید خدا از این فاجعه خیر داده است و این حکم حتمی و قضای حتمی الهی است .

خدا میفرماید و ما محمد الارسل قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرا الله شیئا و سيجزی الله الشاکرین آیه ۱۴۴ سوره آل عمران

یعنی و محمد (ص) نیست مگر پیغمبری از جانب خدا که پیش از او پیغمبرانی بودند و از این جهان در گذشتند آیا اگر او نیز بمیرد یا کشته شود شما بدین و جاهلیت خود باز میگردید پس هر کس بازگشت کند و از دین خدا برگردد بخدا ضرری نخواهد رسانید بلکه خود را بزیران انداخته و هر کس شکر نعمت دین گذارد و در اسلام ثابت و پایدار ماند البته خدا جزای نیک بشکر گذاران عطا خواهد کرد .

آنگاه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها طایفه اوس و خزرج را بنام مادرشان قبیله مخاطب ساخته و فرمود : ایها بنی قبیله اهضم تراث ابی و اتم بمرای منی و مسمع و منتدی و مجمع تلبسکم الدعوه و تشملکم الخبره و اتم ذوالعدد و العدد و العده و الاداه و

القوه و عندکم السلاح و الجنة توافیکم الدعوه فلا تجیون و تاتیکم الصرخته فلا تغیثون و انتم موصوفون و بالكفاح معروفون بالخیر و الصلاح و النخبه التي انتخبت و الخیره التي اخیرت قاتلت العرب و تحملتم الكد و التعب و ناطحتم الامم و کافتحم البهیم فلا ینرح او تبرحون نامرکم فتاتمرون حتی اذا دارت بنارحی الاسلام و در حلب الایام و خضعت نعره الشرك و سکت فورہ الافک و خدمت نیران الکفر و هدات دعوه الهرج و استوسق نظام الدین فانی جرتم بعد البیان و اسررتم بعد الاعلان و نکصتم بعد الاقدام و اشركتم بعد الایمان (الا- تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بداوکم اول مره اتخشوهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین آیه ۱۳ سوره توبه الا قد اری ان قد اخلدتم الی الخفض و ابعدم من هو احق بالیسط و القبض و خلوتم بالدعته و بخوتم من الضیق بالسعته و فمججتم ما وعیتم (و دسعتم الذی تسوغتم فان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله غنی حمید) آیه ۸ سوره ابراهیم الا- و قد قلت ما قلت علی معرفته منی بالخذلته التي خامرتکم و الغدره التي استشعرتها قلوبکم و لكنها فیضه النفس و نفثته الغیظ و خور القناء و بثه الصدور و تقدمه الحجته فدو نکموها فاحتقبوها دبرد الظهر نقبته الخف باقیته العار موسومته تعضب الله و شتار الابد موصولته بنار الله الموقده التي تطلع علی الافئده فبعین الله ما تفعلون و سيعلم الذین ضللموا ای منقلب . ینقلبون و انا ابنته نذیر لکم بین یدی عذاب شدید فاعلموا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون .

فاطمه زهرا علیها السلام در مقام استمداد طایفه بنی قیله را مخاطب ساخته و چنین فرموده است : ای پسران قیله (ای قیله های اوس و خزرج) آیا سزاوار است که بظلم و ستم ارث مرا تصاحب کنند و حق مرا پایمال نمایند و شما حاضر و ناظر اعمال ظالمانه و غاصبانه آنها باشید و دادخواهی مرا بشنوید و ساکت بمانید با اینکه همه شما بر مظلومیت من مطلع و مستحضر هستید در عین اینکه شما همه تان صاحب افراد و اعداد و اسباب و ادوات جنگ و قوه و نیرو و سپر و اسلحه می باشید .

من شما را بیاری اجرای حکم قرآن می خوانم اما میدانم شما مرا اجابت نمی کنید و با آکه ناله مرا می شنوید بفریاد من نمی رسید . در صورتیکه شما بشجاعت و دلاوری و مردانگی موصوف و به نیکویی معروف هستید شما اشراف و برگزیدگان مردم مسلمان بودید که به فضیلت برگزیده شدید و بخوبی ها شهرت یافتید .

شما بودید که با قبایل گمراه عرب کارزارها و نبردها نمودید و رنج و تعب و محنت فراوان را تحمل کردید و سرافراز از میدان نبرد بیرون آمدید شما بودید که پیوسته در راه همگام ما و سر بر فرمان ما داشتید تا اینکه آسیای اسلام بر محور وجود ما بگردش در آمد و شیر در پستان مادر روزگار رو بفزونی نهاد و نعره شرک در گلو خفه شد و فوران گناه و فساد و دروغ بیارمید و فروکش کرد و آتش کفر افسرده و خامد و خاموش گردید و دعوت هرج و فتنه و بی نظمی ساکن و متوقف ماند و دین و آئین الهی نظم و انتظام یافت .

اکنون چه باعث شده است شما را که پس از آن احوال باز بحیرانی و سرگردانی دچار شده حقایق را پس از هویدا و آشکار شدن مکتوم و پنهان میدارید شما را چه موجب شده است که باین زودی نقض عهد نموده و بعقب بازگشته و به شرک و بی دینی گرائیده اید . چرا با مردمی که پیمانهای خود را شکستند و پس از قبول اسلام و ایمان راه کفر و شرک را پیشه خود ساختند و همت و اهتمام و کوشش و پافشاری در اخراج و بیرون راندن رسول اکرم (ص) نمودند و بر ضد شما و دشمن از هر جهت بودند نمی جنگید و پیکار نمی کنید اینها در آغاز از خود شما شروع کرده اند ای از آنها می ترسید و حال آنکه سزاوارتر آن است که فقط از خدا به ترسید اگر به او ایمان و ایقان دارید .

مردم آگاه باشید شما دارید در مسیر ناحق قدم بر میدارید چه شما با این اعمال باطل خود را در لغزش و اشتباه گرفتار شده اید . شما آن کسی را به باید و شایستگی در قبض و بسط امور جامعه دارد و احق بمنصب خلافت است و خلافت الهیه حق مسلم اوست از خود دور ساخته اید و با راحتی و اسایش طلبی خلوت گزیده اید و از سعادت پشت کرده رو بشقاوت آورده اید شما هستید که معارف الهیه را که وسیله پدرم و پسر عمم آموخته و فرا گرفته اید از دل بیرون ریختید و بهمان داب جاهلیت و عادت دیرینه خود

که کفر و شرک است بازگشت نمودید . ای مردم بدانید اگر شما و همه اهل عالم بکفر و شرک گرائید خدا غنی و بی نیاز است و در خور ستایش است
(گر جمله کائنات کافر گردند
بر دامن کبریاش ننشیند گرد)

مردم من آنچه وظیفه بیان و ابلاغ و اتمام حجت بود بشما گفتم در عین اینکه میدانم گفتار من در شما تاثیری نخواهد بخشید چه شما مردمی خیانت پیشه و در چنگال زبونی گرفتارید و چنان نیست که دل‌های شما مستشعر بر این حقایق و واقعیات نباشد . اما
(بر سیه دل چه سود خواندن و عظم
نرود میخ آهنی در سنگ)

میدانستم که کناره گرفتن شما از ما با گوشت و پوست شما آمیخته و احساس کردم که مکر و فریب و وسوسه بدلهای شما رسوخ کرده و سراسر وجود شما را فرا گرفته است و گفتارم در شما مردم منافق خو بلااثر است .
ولی چه کنم که دلی پر خون دارم و دردها و الم‌ها و اندوهها در سینه ام جمع شده است خواستم تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای کسی باقی نماند :

اکنون که جریان چنین است این مرکب خلافت را بگیریید و بناحق غضب کنید و هرگز رهایش مسازید اما بدانید و آگاه باشید پشت این شتر مجروح و زخم است داغ ننگ و رسوایی ابدی همراه اوست و شما را آسوده نخواهد گذارد
(توان بحلق فرو بردن و استخوان درشت
ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف)

شما با آتش قهر و غضب و خشم خدا روبرو هستید و آخر الامر شما را خشم خدا بیازارد (آتشی که هر دم فروزد و مجسمه قهر خداست و دل و جان را بسوزد .)

آنچه می کنید در نزد خدا حاضر است و ستمکاران به زودی در می یابند که به چه مکانی باز می گردد .
و انا انبته نذیر لکم من دختر پیامبری هستم که سمت و عنوان نذیر داشت و شما را از عذاب الهی بر حذر می داشت . حال شما آنچه در توان دارید انجام دهید ما نیز آنچه وظیفه خود می دانیم بدان عمل
می کنیم شما منتظر نتیجه عمل خود باشید و ما نیز منبظر داوری حق خواهیم بود فانتظروا انا منتظرون
فاجابها ابوبکر عبدالله بن عثمان

فقال يا ابيه رسول الله لقد كان ابوك بالمومنين عطوفا كريما رؤفا رحيمًا و على الكافرين عذابا اليما و عقابا عظيما فان عزونا و جدناه اباك دون النساء و اخالبعلك دون الاخلا اثره على كل حميم و ساعده في كل امر جسيم لا يجبكم الا كل سعيد و لا يبغضكم ال كل شتى فانتم عتره رسول الله (ص) الطيبون و الخيره النساء و ابته خير الانبياء صادقته في قولك سابقته في و فور عقلك . غير مردوده عن حقتك و لا مصدوده عن صدقتك و والله ما عدوت راى رسول الله و لا عملت الا باذنه .

انى سمعت رسول الله (ص) يقول (نحن معاشر الانبياء لا نورث ذهبا و لا فضته و لا دارا و لا عقارا و انما نورث الكتاب و الحكمة و العلم و النبوة و ما كان لنا من طعمته فلولى الامر بعدنا ان يحكم فيه بحكمه .

و قد جعلنا ما حاولته فى الكراع و السلاح يقابل به المسلمون و يجاهدون الكفار و يجادلون المردة ثم الفجار و ذالك با جماع من المسلمين لم اتفرد به و حدى و لم استبد بما كان الراى فيه عندى و هذه حالى و مالى هى لك و بين يديك لا نزوى عنك و لا ندخر دونك و انت سيده امته ابيك و الشجرة الطيبه لبنيك لا يدفع مالك من فضلک و لا بوضع من فرعك و اصلک و حكمك نافذ فيما ملكت يدای فهل ترين ان اخالف فى ذالك اباك صلى الله عليه و آله .

(ابوبکر بداد خواهی فاطمه زهرا سلام الله علیهما چنین پاسخ داد)

ای دختر پیغمبر اکرم و رسول خاتم پدرت نسبت به ۹ اهل ایمان عطف و کریم و مهربان و بود و نسبت به کافران مظهر قهر خدا و عذاب دردناک و عقاب عظیم الهی اگر در نسبت آنحضرت دقت نماییم آن بزرگوار را پدر تو می دانیم نه پدر زنان و بانوان دیگر و نیز او را برادر شوهر تو می شناسیم نه برادر مردان دیگر و ما می دانیم که پیغمبر اکرم علی را از همه خویشاوندان برتر و در کارهای بزرگ او را یاور و جز سعادت‌مندان شما را دوست ندارد و جز شقاوتمندان و بدکاران شما دشمن نگیرد شما عترت پاک و پاکیزه رسول خدا و برگزیدگان خدا از خلق جهان می باشید و شما باید که بهر خیر و صلاح و فلاح راهبر ما و بسوی جنت و بهشت ما را راهنمایید .

و تو ای برگزیده بانوان جهان و ای دختر بهترین پیغمبران در گفتارت راست می گویی و در عقل و وفور دانش و بینش بر همه مقدم هستی و هرگز از حقت بر کنار نخواهی بود و در راستی و درستی گفتارت شک و تردیدی نیست .

اما بخدا سوگند من از رای رسول الله تجاوز نکردم و آنچه کردم بر خصت و جواز و اذن او بود من خود از رسول الله شنیدم که می فرمود ما گروه پیغمبران دیناری و درهمی و خانه و مزرعه ای به ارث نمی گذاریم ارث ما پیغمبران همان کتاب و حکمت و علم نبوت است و آنچه طعمه و وسیله ارتزاق داریم در اختیار ولی امر است که بعد از ما برای خود حکم می کند .

و در موضوع فدک که تو در طلب آن هستی رای ما این است که منافع صرف تهیه اسبان و اسلحه جنگ گردد تا مسلمانان با کفار بمقابله پردازند و بر آنها در مقام جهاد و مجادله و مبارزه فایق آیند و مردم بدکار و فاجر را دفع نمایند .

و این امر رای از من تنها نیست بلکه مسلمین بر این امر اجماع کردند و من برای خود مستبد و خودسر نیستیم و این کیفیت حال من بود .

و این مال و آنچه دارم اینک در اختیار تو می گذارم و از تو دریغ ندارم و برای دیگری ذخیره و انباشته نکرده ایم .

تو سیده و خاتون امت پدرت می باشی و شجره طیبه فرزندان خود هستی کسی انکار فضل و فضیلت تو را ندارد و از اصل و فرع تو کسی نمی داند مرتبه ای بزداید حکم تو در این اموال شخصی من نافذ است آیا تو خود روا میداری که در این باب خلاف حکم پدر بزرگوارت عمل نمایم .

(حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهما به ابوبکر پاسخ می دهد .)

فقلت علیهاالسلام : سبحان الله ما كان رسول الله صلى الله عليه و آله عن كتاب الله صادفا و لا لا حكامه مخالفابل كان بتبع اثره و يقفو سورة افتجمعون الى العذر اعتلالا عليه بالزور و هذا بعد ود فاته شبيه بما بغى له من الغوائل فى حياته . هذا كتاب الله حكما عدلا و ناطقا فصلا يقول (برثنى و يرث من آل يعقوب و ورث سليمان داود . فبين عزوجل فيما وزع عليه من الاقساط و شرع من الفرائض و الميراث و اباح من حظ الذكران و الاناث ما ازاح علقته المبطلين و ازال التظنى و الشبهات فى الغبرين كلاب سولت لكم انفسكم امرا فصبر جميل و الله المستعان على ما تصفون . آیه ۱۸ سوره يوسف .

حضرت فاطمه علیهماالسلام فرمود (سبحان الله) هیچگاه حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله از کتاب خدا قرآن روی گردان نبود و هرگز بر خلاف احکام قرآن حکمی نمی فرمود بلکه پیوسته اثر قرآن را تبعیت و پیروی مینمود و ابدا مخالف قرآن سخنی نمی گفت (مگر می شود کسیکه خود آورنده قرآن مجری احکام آن است بر خلاف منطق وحی از خود چیزی بگوید که مطابق نص صریح قرآن نباشد (زهی تصور باطل زهی خیال محال) این شمائید که بر اساس غدر و مکر و فریب و حيله و تزویر اجماع می کنید و بر خلاف حکم قرآن خبر جعل می نمائید و آنرا ناقض حکم قرآن قرار میدهید و با این درو و افترا این حيله که شما پس از رحلت آنحضرت دسیسه قرار داده اید شبیه به همان حيله است که در زمان حیات پدرم برای هلاکت آنحضرت مرتکب شدید اینکه کتاب خدا حاکم و ناطق بالحق و فاصل بین حق و باطل است . قرآن میفرماید قانون ارث از جانب خدا تشریح و این نظامنامه

از طرف خدا تعیین گردیده است چنانکه می فرماید و ارث من و خاندان یعقوب باشد و صریحا می فرماید سلیمان از داود و فرزندان یعقوب از یعقوب ارث بردند و آنچه که مربوط به سهم الارث هر یک از وراثت اعم از ذکور و اناث است با بیان روشن مقرر و معین فرموده است تا جای بهانه گیری برای پیروان باطل و گمان شبهه برای احدی باقی نماند .

پس ای ابوبکر چنین نیست که تو میگوئی و نسبت دروغ بپدرم میدهی این خلاف نص صریح قرآن است بلکه تمایلات نفسانی شما این را بوجود آورد و این خبر را جعل نموده و برای شما زینت داده است .

اکنون برای من صبر جمیل بهتر است و خدا را در این باره باید به مدد و یاری طلبید .

(فقال ابوبکر:) صدق الله و رسوله و صدقت ابنته انت معدن الحكمة و موطن الهدی و الرحمه و ركن الدین و عین الحجة لا ابعد صوابك و لا انكر خطابك هولاء المسلمون بینی و بینك قلدونی ما تقلدت و باتفاق منهم اخذت ما اخذت غیر مكابر و لا مستبد ولا متأثر و هم بذالك شهود .

ابوبکر مجددا بیاسخ داد و گفت آری خدا و رسولش راست گفته اند و دخت پیامبرش هم نیز گفتارش راست می باشد .

تو ای دختر پیغمبر مرتبت معدن و کنز حکمت و موطن هدایت و رحمت هستی . تو رکن و ستون دین و سرچشمه حیات و حجت هستی گفتارت راست میدانم و خطابه تو را انکار نمی کنم .

اینکه این مسلمانان هستند که این قلاده را بر گردن من انداخته ان آنچه را که من تصرف نموده ام باتفاق ایشان و آراء آنها بوده است من در مقام مکابره با کسی نبوده ام و کاری به تنهائی انجام نداده ام و ایشان خود شهود گفتار منند .

(فالتفتت فاطمه علیها السلام الی الناس

قسمت سوم

و قالت معاشر الناس المسرعة الی قبل الباطل المعصیته علی الفعل القبیح الخاسر افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب افعالها کلاب ران علی قلوبکم ما اساتم من اعمالکم فاخذ بسمعکم و ابصارکم و لبس ما تاوتم و ساء به ما اشرتم و شر مامنہ اعتضتم لتجدن و الله محمله ثقیلا- و غبه و یبلا اذ کشف الغطاء و بان ماورائه الضراء و بدالکم من ربکم ما لم تکنوا تحسبون و خسر هنالك المبطلون
سوره غافر آیه ۷۸ .

پس از اتمام گفتار ابوبکر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها خطاب به حضار مسجد چنین فرمود: ای مردم که برای شنیدن سخنان بیهوده سرعت رو بباطل می روید و از کردار زشت و قبیح و زیانبار چشم بر هم می نهید .

آیا تدبر در قرآن نمی کنید که قرآن چگونه حکم فرموده یا قفل و مهر باطله بر دل‌های شما زده اند بکله اعمال زشت شما پرده بر دل‌های شما کشیده و صفحه دل‌هایتان را تیره کرده و این تیره گی گوش‌های شما را کر و چشم‌های شما را کور نموده است .
شما آیات قرآن را بد تاویل نمودید و اشاره ناپسند کردید و به بدراهی رهنمون شدید و قرآن را به بد خبری معاوضه و تبدیل کردید .

بخدا سوگند تحمل این بار برای شما بسیار سنگین و ثقیل و عاقبتی مالا مال از وزر و وبال در پیش دارد آنگاه که پرده ها برکنار رود خسران و زیان جبران ناپذیر این امر برای شما آکار گردد و در آنوقت است که به بطلان کارتان آگهی حاصل خواهید کرد سپس رو بقبر رسول الله نمود و با ابیاتی چند حکایت از حال خود فرمود که ما از ذکر آن صرف نظر نمودیم .

چند روزیست که پیغمبر والای کریم

رخت بسته ز جهان جانب جنات نعیم

شده با رحلت او عالم اسلام یتیم

هر که را می نگری قلب وی از غصه دونیم
 هر کجا میگذری ناله و غوغا باشد
 گرد محنت برخ یثرب و بطحا باشد
 خاصه امروز که گوئی غم و رنج دگر است
 مسجد ختم رسل مرکز آشوب و شر است
 بر سر منبر بوبکر و به نزدش عمر است
 هر که از مسجدیان بینی چشمش به در است
 گوئیا منتظر آمدن فاطمه اند
 که سوی در نگران منتظران آن همه اند
 آری از راه رسد نور دل خیر بشر
 بهترین بانوی اسلام علی را همسر
 اشک در دیده وی حلقه زنان همچو گهر
 بگرفته است بکف دست دو فرخنده پسر
 همچنین دخترکی ما لقا در بر اوست
 آری آن زینب کبری بود و دختر اوست
 گوئیا میدهدش طرز سخن گفتن یاد
 گویدش دختر کم داد سخن باید داد
 ویژه در بزم یزید بتر از صد شداد
 داد خود گیر و مرو هیچ به زیر بیداد
 غیر نامی نبود فرق پلید است پلید
 هست امروز ابوبکر و به فرداست یزید
 بر زنان گرچه جهاد است در اسلام حرام
 لیک هنگام دفاعند به مردان همگام
 در دفاع حق خود باید گردن اقدام
 نیست رهبانیت و عزلت اندر اسلام
 مرد و زن خرد و کلان در ره آئین و هدف
 چون من و تو همه را باید جان اندر کف
 آری اسلام که تا قلب اروپا رفتی
 سبب آن بود که یک تن نه براحت خفتی
 هر مسلمانی شمشیر بکف بگرفتی
 ترک جان در ره ناموس شریعت گفتی
 هر مجاهد به روی پرچم خود بنوشت
 مصطفی گفته که در سابه تیغ است بهشت

الغرض فاطمه نزدیک به منبر گردد
 سر بکوبگر به تعظیم و ادب بر گردد
 نظرش جانب آندخت پیمبر گردد
 خواهد اندر بر صدیقه سخور گردد
 که امان هیچ نخواهد دهدش دخت رسول
 به سخن آید و فرماید کای خصم جهول
 تو نه آنی که از آن پیش که آید پدرم
 بت پرستیدی و بودی پی دینار و درم
 پدرم با کمک همسر فرخنده فرم
 پاک از لوق بتان کرد همه بیت و حرم
 تا که امروز تو از نعمت اسلام چنین
 گرچه اندر خور تو نیست شدی صدر نشین
 عرب آنروز که خود نعمت اسلام نداشت
 در جهان مدنیت ابدا نام نداشت
 وز سر جهل و ستم لحظه آرام نداشت
 در ره علم و ادب هیچ زمان گام نداشت
 اگر امروز چنین دولت سر مد دارد
 همه از یرتو تعلیم محمد (ص) دارد
 این محمد نه مگر هست گرامی پدرم
 که شد از دست من و خاک الم شد بسرم
 آب غسلش نشدی خشک که خون شد جگرم
 بشکستید ز کین پهلو با ضرب درم
 عمر از امر تو سوزاند در خانه من
 قنفذش کرد سیه پشت من و شانه من
 گر بگوئی ز رسل ارث نمان بجهان
 (لا نهورث) که بود جعل نمائی عنوان
 برو ای بی خبر از حکم خدا قرآن خوان
 که ز داود برد ارث سلیمان بجهان
 گرچه از عهد پدر بد فدکم اندر دست
 که نه ارث است مرا ملک فک موهوبه است
 شاهد ار خواهی این پادشه مردانست
 هم حسینم چو حسن آگه از این دستانست
 همچنین شاهد من یک دو تن از نسوانست

گرچه بالاتر از این شاهد من قرآن است
پاکس و صدق مرآه تطهیر گواست
تو چه گوئی که گواه من دل خسته خداست
گفت و آنقدر دلیل آورد آن دخت رسول
که شد عاجز بجوابش و سپس کرد قبول
لیک ننموده ز روی حیل و مکر و قبول
هیچ دانی ز چه ننمود قبول او ز بتول
دید بی ملک فدک نام علی (ع) بر فلک است
غصب حقش نشود تا که بدستش فدک است
آری این قاعده و رسم ستمکارانست
که تهی خواهند از مردم با همت دست
وز همین راه بر این طایفه بدهند شکست
یار دون همت و پست است بلی دینی پست
بی سبب نیست که گردید قرین زر با زور
زور گویند به نیروی زر این قوم جسور
لیک با این همه حق می شود آخر پیروز
قدرت باطل آری نبود جز دو سه روز
چهره روشن حق گردد عالم افروز
(خوشدلا) ناله مظلوم بود ظالم سوز
نه مهین فاطمه روز عدوی خود شب کرد
روز را شب به یزید وصف او زینب کرد
ای مسلمانان امروز شما از زن و مرد
پیروی باید تان از علی و زهرا کرد
علی آن بود که با ظلم و ستم کرد نبرد
فاطمه نیز چو خود زینب کبری پرورد
تا که با عون حسینش صف خصمان شکنند
مشت ها دست بهم داده و سندان شکنند
هست در خاتمه اظهار چنین نکته ضرور
که رسول عربی مظهر رحمان غفور
داد آزادی زن را بجهانی دستور
اندران عصر که دختر بشدی زنده بگور
لیک آزادی اسلام بدی ربانی
نی که آزادی بی دینی و شهوت رانی

اشراق سیزدهم

قسمت اول

اشراق سیزدهم : در بیان تنبیه اندازی و تنبیه ایقازی
(تنبیه اندازی)

قال فاطمه علیها السلام (و انا ابنته نذیر لکم)

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در مقام معرف و بیان شناسنامه خود فرمود (و انا ابنته نذیر لکم) یعنی من دختر پیغمبری هستم که خداوند او را بعنوان نذیر از برای شما مردم بلکه برای تمام عالمیان و جمیع جهانیان فرستاد چنانکه نص صریح قرآن میفرماید (تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا) آیه ۱ سوره فرقان .

بزرگوار آن پاک خداوندیست که فرقان را بر عبد مقرب خود نازل فرمود تا برای اهل عالم و جمیع جهانیان نذیر و ترساننده باشد و مردم را از عذاب و قهر الهی بر حذر سازد و نیز به پیغمبرش فرمود (و قل انی انا النذیر المبین) آیه ۸۹ سوره الحجر . اکنون نکته بسیار مورد توجه و قابل اهمیت در این مقام این است که دختر پیغمبر اکرم خود را در مقام معرفی (بنت النذیر) می نامد و از میان آن همه اسماء و القاب و عناوینی که پدر بزرگوارش دارد فقط با اسم (نذیر) در برابر خلیفه غاصب و جماعت وابسته به او مطرح و گوشزد آن مردم غافل از یوم العذاب و روز جزا می نماید با اینکه پدرش را نامها و القاب و عناوین بسیار است مانند رسول و شاهد و مبشر و هادی و بشیر و داعی و قاضی و حاکم و آمروناهی و صادع و کریم و رحیم و رفیع و حافظ و جاهد و خاتم النبیین و رحمه العالمین و صاحب الخلق العظیم و صاحب الحججه و البرهان و صاحب الدین و الكتاب و الفرقان و صاحب الحوض و الکوثر و صاحب الفضل و العطاء و صاحب الجود و السخاء و صاحب مقام قاب قوسین و اوادنی و صاحب اللوا ، یوم القیامه الکبری و صاحب الضیاء و النور و البهاء و صاحب الحکمته و العرفان و صاحب الشریعته الکامله و صاحب الملتة الحنیفیه و صاحب صراط مستقیم و الطریقه المرضیه و صاحب الحق و البیان و صاحب الکریم و الاحسان و صاحب التاج و المغفر و صاحب الخطبته و المنبر و صاحب الحسب الاظهر و صاحب النسب الاشهر محمد خیر البشر .

حبيب الله عبدالله خیره الله صفی الله عبدالرحمان عبدالرحیم عبدالحلیم عبدالکریم عبدالحکیم عبدالجواد عبدالحق عبدالوهاب عبدالغفار عبدالجبار عبدالفتاح عبدالصمد عبدالاحد عبدالجمیل عبدالجلیل عبدالقادر عبدالقاهر عبدالرفیع عبدالمهمین و قس علی ذالک لمظهریه لجمیع و من الطفیه و القهریه لقوله صلی الله علیه و آله (و من را نی فقد رای الحق) (و اوتیت جوامع الکلم)

جامع ذات و صفات عالم و آدم بكل

احمد یعنی این مجموع عالم این بود

اسم اعظم را جز این مظهر نباشد در جهان

بگذرد از مظهر که عین اسم اعظم این بود

فاتح باب شفاعت خاتم ختم رسل

آنکه فتح و ختم شد او را مسلم این بود

آخر سابق که نحن الاخرون السابقون

آنکه در کل آمد و بر کل مقدم این بود

و نیز از اسماء و القاب و عناوین آنحضرت است مؤ من و امین و مکین و مبین و مبلغ و مرسل و مبعوث و منصور و نور و رحمت و شافع و مشفع و مجتبی و مصطفی و یاسین و طه و احمد و محمود و محمد و سایر اسماء و القاب بسیار دیگر که در قرآن و تورات و

انجیل و زبور و صحف انبیاء سلف بآن تصریح شده است (و تو خود حدیث بخوان از این مجمل)

و منظور ما این نکته است که چرا حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر والا گهر خاتم انبیاء از میان آنهمه اسماء و القاب پدرش خود را (و انا بنت النذیر) معرفی فرموده است و حال آنکه می توانست بگوید و انا ابنته محمد المطفی خاتم النبیین و رحمه للعالمین و مانند آن از اسماء و عناوین دیگر آنحضرت .

معلوم می شود انتخاب آن بی بی عالم دختر پیغمبر خاتم در تصریح با اسم نذیر مخصوصا تنبیه و بیدار باشی می خواهد به آن جماعت در خواب غفلت رفته که از یوم الدین و روز جزا فراموش کرده و حب ریاست و همی دو روزه دنیوی آنان را غافل از خدای دادگر و روز محشر نموده و بهمین جهت است که به غضب حق دیگران پرداخته و مرکب خویش را در راه باطل تاخته و از خدا و رسول خدا و گفتار پیغمبر (نذیر) بکلی فراموش و پرده غفلت در گوش نموده به آنچه دلشان می خواهد روانه شده اند و بسوء اختیار راه دوزخ را در پیش گرفته اند واقعا اگر در نظام تشریح انذار و ترساندن از خدا و روز جزا و ایمان و اعتقاد بمعاد نبود اساسا دین و احکام دین ضمانت اجرائی نداشت چه تمام ظلمها و ستمها که از بشر فسادگر سر می زند مولود بی ایمانی و عدم اعتقاد بیوم المعاد است و کسی که مؤمن و معتقد بیوم الدین و نعوت یوم الدین باشد هیچ وقت از راه حق و صراط مستقیم دین منحرف نمی گردد بلکه پیوسته گفتار و انذار پیغمبر بزرگوار اسلام را که پروردگار آنحضرت را بعنوان (نذیر و منذر) بسوی کافه ناس فرستاده است و پیغمبر هم با سمت منذریت و نذیریت یوم الدین و نعوت آنرا بخلق اعلام نموده است نصب العین خود قرار داده از وظیفه ای که نسبت به تبعیت از صراط حق دارد غفلت نمی ورزد و در این صورت است که انسان با ایمان سعادت نظام ملکی و ملکوتی خود را تامین و تضمین خواهد نمود و در غیر این صورت خسر الدنیا والاخره گردیده خود را از سعادت محروم و بزبان جبران ناپذیر دچار و به عذاب ابدی گرفتار خواهد نمود .

قال الله تعالی : (و العصر ان الانسان لفی خسر الاالذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر) قرآن سوره العصر اکنون که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها خود را دختر (پیغمبر نذیر) معرفی فرموده است مناسب است انذار پدر بزرگوارش را در باب یوم الدین و نعوت و شئون یوم الدین بطور فهرست تذکر داده و بنحو اختصار ذیلا اشاره نمائیم تا تنبیه و بیدار باشی باشد برای آنانکه در خواب غفلت آرمیده و بکلی از یوم الدین و روز جزا و یم المعاد و روز واپسین که در پیش دارند غافلند و از آتیه و روز ندامت و حسرت و خسارت ابد مدت خویش خبر ندارند و گوئی چنین کسان خدا و مرگ را بکلی فراموش کرده اند اما روزی از خواب غفلت بیدار شوند که خود را با خسران و زیان ناپذیر و عذاب جهنم روبرو ببینند . (اعاذنا الله من سوء اعمالنا) .

(یوم الدین و نعوت آن)

نعوت یوم الدین عبارت است یوم القیامته و یوم الحسره و یوم الندامته و یوم المحاسبته و یوم المسائلته و یوم المسابقته و یوم الناقشته و یوم المنافسته و یوم الزلزله و یوم الدمدمته و یوم الصاعقه و یوم الواقعه و یوم القارعه و یوم الراجفته و یوم الرادفته و یوم الغاشیته و یوم الداهیته و یوم الازفته و یوم الحاقته و یوم الطالمته و یوم الصاخته و یوم التلاق و یوم الفراق و یوم المساق و یوم القصاص و یوم التناد و یوم الحساب و یوم المآب و یوم العذاب و یوم الفرار و یوم القرار و یوم اللقاء و یوم البقاء و یوم القضاء و یوم الجزاء و یوم البلاء و یوم البکاء و یوم الحشر و یوم الوعید و یوم العرض و یوم الوزن و یوم الحق و یوم الحکم و یوم الفصل و یوم الجمع و یوم البعث و یوم الفتح و یوم الخزی و یوم عظیم و یوم عقیم و یوم عسیر و یوم الیقین و یوم النشور و یوم المصیر و یوم النفخته و یوم الصیخته و یوم الرجفته و یوم الزجته و یوم الزجره و یوم السكره و یوم الفزع و یوم الجزع و یوم المنتهی و یوم المائی و یوم المیقات و یوم المیعاد و یوم الجزع و یوم المنتهی و یوم المائی و یوم المیقات و یوم المیعاد و یوم المرصاد و یوم القلق و یوم العرق و یوم الافتقار و یوم الانکدار و یوم الانتشار و یوم الانشقاق و یوم الوقوف و یوم الخروج و یوم الخلود و یوم التغابن و یوم عبوس و یوم معلوم و یوم موعود و یوم مشهود و یوم لاریب فیه و یوم تبلی السرائر و یوم لاتجزی نفس عن نفس شیئا و یوم تشخص فیه الابصار و

یوم لا- یعنی مولی عن مولی شیئا و یوم لا- تملک نفس لنفس شیئا و یوم یدعون الی نار جهنم دعا و یوم یسحبون فی النار علی وجوههم و یوم تقلب وجوههم فی النار و یوم لا یجزی والد عن ولده و یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و یوم لا ینطقون و لا یوذن لهم فیعتذرون یوم لا- مردله من الله یوم هم بارزون یوم علی النار یفتنون یوم لا ینفع مال و لا بنون یوم لا تنفع الظالمین معذرتهم و هم اللعنته و لهم سوء الدار یوم تردد العاذیر و تیلی السرائر و تطهر الضمائر و تکشف الاستار یوم تخشع فیہ الابصار و تسکن الصوات و یقل فیہ الالتفات و تبرز الخفیات و تطهر الخفیات یوم یساق العباد و معهم الاشهاد و یشیب الصغیر و یکسر الکبیر فیومئذ وضعت الموازین و نشرت الدواوین و برزت الجحیم و اعلی الحمیم و زفرت النار و ئیس الکفار و سعرت النیران و تغیرت الالوان و خرس للسان و نطفت جوارح الانسان قیا ایها لانسان ماغرک بربک الکریمک حیث اغلقت الابواب و ارخیت الستور و استترت عن الخلاق فقارفت الفجور فماذا تفعل و قد شهدت علیک جوارحک فالواریل کل الویل لنا معاشر الغافلین یرسل الله لنا سید المرسلین و ینزل علیه الکتاب المبین و ینزلنا بهده الصفات من نعوت یوم الدین ثم یعرفنا و یقول اقرب للناس حسابهم و هم فی غفلته معرضون ما یاءتیهم من ذکر ربهم محدث الا- استمعوه و هم یلعبون لاهيته فلو بهم ثم یعرفنا قرب القیامته فیقول اقرب الساعته و انشق القمر انهم یرونه یعبدا و نراه قریبا و ما یدریک لعل الساعته تكون قریبا ثم ینزلنا ان نتخذ دراسته هذا القرآن عملا فلا نتدبر معانیه و لاننظر فی کثره اوصاف هذا الیوم و اسامیه و لا- نستعد للتخلص من دواهیة فنعوذ بالله من هذه الغفلته ان لم یدار کنا الله بواسع رحمته .

و لنعم ما قال الاستاد الحکیم الالهی القمشه ای

از خواب خوش بردار سر دوری منزل را به بین

تاریکی ره را نگر دزد قوافل را به بین

ره دور و من بی حوصله پای دلم پر آبله

ذردان امیر قافله مشکل مسائل را به بین

کشتی به گرداب خطر امواج دریا پر شرر

وین ناخدای بی خبر گم کرده ساحل را به بین

مرگ است مرغ تیز پر نشسته بر هر بام و در

وین خیره خلق بی بصیر مغرور و غافل را به بین

غافل مباش از ماه خود وز دلبر آگاه خود

یاری طلب از شاه خود و آن لطف عاجل را به بین

از باده لاهوتیان سر مست شو وقت سحر

چنگ و دف قدوسیان غوغای محفل را به بین

در کویش ای اه سحر دلها می گذر

آنجا بر افشان بال و پر مرغان بسمل را به بین

یکشب اگر یابی نشان در محفلی ز آن بی نشان

بر شمع وصلش جان فشان پروانه دلرا به بین

آواره حسن رخس پر کرد گوش عالمی

باز این کران چون خران افتاده در گل را به بین

آوازه حسن رخس پر کرد چون خران افتاده در گل را به بین

و نیز در غزل دیگر گفته است :

از سر خود بینی و هوا گذر ای جان
وز طمع و کینه و حسد حذر ای جان
عمر به عفلت گذشت تو به ای دل
زاد رهی جوی و توشه سفر ای جان
یار غریز این سراچه جای بقا نیست
کس نکند جایگه بر هگذر ای جان
بال و بر افشان به گلستان مجرد
هیچ بر این خاکدان مکن نظر ای جان
میوه آن میبری بیاغ (الهی)
هز چه نشانی نهال خیر و شر ای جان

این خطبه عرشیه عرا که مطابق مدارک معتبره از لسان معجز بیان ملکه ملک علیا مکرمه صدیقه طاهره حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها صادر و دفعتا آنرا انشاء فرموده متضمن اسرار و حقایق و لطائف بسیاری که به برخی از آن ذیلا اشاره می شود .

۱ حمد و سپاس الهی و شکر نعم نامتناهی خداوند متعال با منطق و استدلال .

۲ بیان توحید و یگانگی خداوند متعال و ایجاد ابداعی او نظام احسن اتقن را

۳ بیان اثبات نبوت و لزوم ارسال رسل و انزال کتب آسمانی با منطق استدلال .

۴ خدمت حضرت ختمی مرتبت محمد مخلوق مختار و برگزیده پروردگار به جهان انسانیت

۵ هدایت و رهنمائی پیغمبر خاتم محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردم را بصراط مستقیم .

۶ اهمیت بعثت حضرت ختمی مرتبت محمد از حیث بیان تعالیم عالیه و تزکیه نفوس بشر و متخلق نمودن آنان باخلاق جمیله و آموختن حکمت علمیه و عملیه به آنان

۷ اشارتی بدوران جاهلیت و سیر قهقرائی بشریت که در ضلالت و گمراهی بوده است .

۸ خدمتی که دینمبین اسلام قرآن در انسان سازی بشر نموده است .

۹ تاءسف بر اینکه بیم آن است که بشریت با عدم تبعیت از قرآن و عترت راه دوران جاهلیت و ضلالت خود را پیش گیرد و از سعادت دور شده خسرالدنیا و الاخره گردد .

۱۰ احتجاج حضرت بر علیه حکومت تحمیلی و انحراف مردم از راه راست و (غفلت آنان نسبت به توصیه حضرت رسول اکرم دربارۀ عترتش)

(تنبیه ایقاظی)

مقصد اساسی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از ایراد این خطبه شریفه عرشیه علاوه بر محکومیت خلیفه غاصب در تجاوز او بحریم ولایت و غضب کرسی خلافت باعدم لیاقت او در جانشینی حضرت ختمی مرتبت همانا تنبیه غافلین و مردم گول خورده در تشکیل شورای شوم سقیفه بوده که خواسته خلق را از خواب غفلت بیدار سازد .

فاطمه زهرا سلام علیها السلام دید که مردم عنوان (همج الرعاع یمیلون علی کل ریح) بخود گرفته و عقل و خرد خود را از دست داده و کورکورانه در راه باطل قدم گذارده و گوش خود را ببانگ و نغمه شیطانی فرا داشته و راه جهنم را مالا در پیش گرفته اند لذا خواست با خطبه خود چشم و گوش عقل مردم را باز کند و با آنها گوشزد نماید که ای مردم غافل بیدار باشید هشیار باشید

دین بازیچه نیست شما چرا مقداری محور امر خلافت تفکر و تعقل نمی نمائید مگر شما بشورا پیغمبر خدا را تعیین کرده اید که امروز میخواهید جانشین برای او معین کنید شما باید به بینید منطق وحی در این مقام چه میفرماید مگر نه این است که خداوند متعال صریحا در قرآن فرموده است (انی جاعل فی الارض خلیفه) از آیه ۳۰ سوره بقره پس جعل خلیفه لازمه ذات خداست . مگر نه این است که خلیفته الله کسی است که بایست دارای صفات مستخلف عنه باشد مظهر علم خدا باشد مظهر قدرت خدا باشد مظهر تمام اسماء حسنی و صفات علیای الوهی باشد مگر نه این است که خلیفته الله باید دارای مقام عصمت باشد مگر نه این است که آدم ظالم نایل بمقام خلافت الهیه نمی شود بحکم (لا ینال عهدی الظالمین ایه ۱۲۴ سوره البقره بنا براین چگونه کسی که واجد این امتیازات و مشخصات و علامات نیست سمت خلیفته الهی و امامت و پیشوائی باو داده شود . مضافا اینکه هیچکس غیر از خدای متعال حق تعیین خلیفه او را ندارد آن خداست که مقام خلافت و نبوت و امامت و رسالت را بهر کس لایق و شایسته بداند عطا و افاضه میفرماید (الله علم حیث یجعل رسالته) آیه ۱۲۴ سوره انعام خدای حکیم در ازل علی مرتضی را بعنوان خلیفه خود بعد از حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی برگزیده و اختیار کرده بود و یوم الغدیر روز اعلام خلافت الهیه آنحضرت بود لذا بحکم نص قرآن فرمان الوهی صادر شد و بخاتم انبیاء امر شد خلافت حضرت علی مرتضی را بعد از خود بخلق اعلام و دستور صادره از صقع ربوبی را بمردم ابلاغ نماید کما اشار الیه نص الکتب الالهی (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس آیه ۶۷ سوره المائده حضرت خاتم انبیاء حسب الامر خداوند متعال ولی ذی الجلال و خلیفه خدا را اعنی حضرت علی مرتضی علیه السلام را بمردم معرفی فرمود و پس از خطبه عرشیه خود در یوم الغدیر و بیان اوصاف و شئون کمالیه آنحضرت صریحا اعلام نمود (من کنت مولاه فهذا علی مولاه) و حضار و عموم شنوندگان گفتار در ربار آن بزرگوار را شنیدند که از جمله آنان شخین ابوبکر و عمر بودند همه این مقام اعطائی الهی را بحضرت ولی الله اعظم خلیفه و جانشین پیغمبر خاتم یعنی حضرت علی بن ابیطالب در یوم الغدیر روز نصب خلافت مطلقه علویه بجانشین پیغمبر اکرم تهنیت و تبریک گفتند که شرح و تفصیل این قضیه در تفاسیر معتبره و من جمله در تفسیر صافی تالیف علامه و محققصمدانی ملا محسن فیض کاشانی قدس الله سره السبحانی مسطور و مندرج است و در آنروز بود که ایه (الیوم اکملت لکم دینکم و اتمت علیکم نعمتی) آیه ۳ سوره مائده نازل شد و در این مقام اشعار در رباری از شیخ رئیس قاجار مرا بخاطر است که بذکر برخی از اشعار شیخ عالیقدر اقتصار می ورزد .

حق گفت به پیغمبر خوش دار وفا را

در عالم ذرات که خواندیم شما را

گفتیم الستی و شنیدیم بلی را

یک عالم ذر دگر امروز بیارا

باخلق بیا تازه کن آن عهد خدا را

ای سید کل فخر رسل احمد مختار

همچون ذکریا ز تکلم چه کنی صوم

بی رمز بما انزل تبلیغ کن ایم قوم

بر خوان همی خطبه عرشیه میرهیز تو از لوم

بیدار کن این مردم خوابیده تو را نوم

بردار علی را و بفرمای که الیوم

اکملت لکم دینکم ای زمره انصار

او رنگ جهازی ساخت سلطان حجازی
 وز عرش فرا شد سر منبر بفرازی
 برخواند یکی خطبه تازی بدرازی
 برداشت علی را ز سر مهر نوازی
 گفت این سر شیر است مگیرید ببازی
 خود این اسدالله بود این حیدر کرار
 آنگاه علی راز وفا گشت طلب خواه
 این نکته عیان شد که بنی مهر و ولی ماه
 بگفت چو پیغمبر بازوی یدالله
 بگزید چو پیغمبر خود جامه بر شاه
 برداشت علی را بمقام و رفعا
 چونان که برفت شد از حیطه پندار

قسمت دوم

قرآن در سوره مائده آیه ۵۵ میفرماید (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون)
 این آیه مبارکه باتفاق عامه و خاصه در آن ولی الله اعظم امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده است پس بحکم نص صریح قرآن
 ات اقدس حقتعالی ولی مطلق است و چون معطوف در حکم معطوف علیه است همین ولایت کلیه مطلقه را رسول الله و علی
 مرتضی دار می باشند منتهی فرق و تفاوت باین است که ولایت خدا ذاتی و اصلی است و اما ولایت رسول الله و ولایت امیرالمؤمنین
 علی ظلی است و بعنوان مظهریت از ولی مطلق است و بعبارت دیگر باذن الله است که اذن تکوینی است و ولی در این آیه شریفه
 بمعنای حاکم و صاحب اختیار و متصرف مطلق است نه بمعنای دوست چه اگر بمعنای دوست باشد لازم آید که العیاذ بالله که خدا
 و رسول خدا و امیرالمؤمنین علی بنا براین معنی دوست فاسقین و فاجرین و کافرین و منافقین و مشرکین باشند و حال اینکه آنها بری
 و بیزارند از اینها تا چه رسد که دوست اینها باشند بنا براین دلالت آیه شریفه مرقومه بر ولایت کلیه مطلقه امیرالمؤمنین علی علیه
 السلام ثابت و مسلم و محقق و محرز است فافهم .

آری حضرت علی مرتضی علیه افضل التحیته و الثناء است که اعلم الناس و احکم الناس و احلم الناس و التقی الناس و اعبد الناس و
 اجهد الناس و اشجع الناس و اسخی الناس است . علی مرتضی است که مظهر تام و اتم اسماء و صفات خداست علی مرتضی است
 که مثل اعلائی ذات و اسماء و صفات و افعال الوهی است علی مرتضی است که مرات جمال و جلال کبریائی است این بزرگوار
 بجعل الهی و نصب الله بامرالله بعد از حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی علیه آلاف التحیته و الثناء که نبوت بانحضرت ختم گردیده
 است بلاشک ولی الله من جانب الله و خلیفه الله است .

استاد عالی مقام حکیم الهی قمشه ای رضوان الله تعالی علیه نیکو سروده است .

آئینه حسن اعظم ایزد

الاشه دین علی اعلی نیست

مولی است بر اهل دل پس از احمد

هر کس نه غلام اوست مولی نیست

فرمان ولایتش خرد داند
 ای مردم باخرد بشورا نیست
 آهنگ غدیر و تاج بخشیدن
 جز قول شه سریر اسری نیست
 محبوب وی و یگانه مقصودش
 جز ایزد پاک فرد یکتا نیست
 قرآن که بهمین کتاب توحید است
 جز شرح جمال آن دل آرا نیست

آیا با این وصف جا دارد که خلیفه غاصب ظالم واقعه غدیریه را نادیده و کان لم یکن پندارد و با بی جیائی و بی شرمی صرفاً روی مقام پرستی و هوای نفس شورای شوم سقیفه را تشکیل داده و غاصبانه حق را از ید مستحق له خارج نموده بر خلاف قرآن و گفتار رسول اکرم حق ولی ذوالجلال علی علیه السلام را پایمال نماید .

مقصد اصلی ملکه ملک و ملکوت فاطمه زهرا سلام الله علیها از قیام خود و آمدن بمسجد مرکز عمومی مردم در حضور مردم و جمع کثیر از مهاجرین و انصار و سایر حضار و ایراد آن خطبه غرا آتشین و کوبنده همانا ابطال سحر کار گردانان شورای سقیفه و احقاق حق خلیفه بر حق ولی ذی الجلال شوهرش حضرت علی مرتضی بود و در واقع خواست مردم را از خواب غفلت بیدار سازد و با آن اتمام حجت فرماید و راجع به حق ذوی القربای پیغمبر و موضوع غصب فدک ملک متصرفی خودش که خلیفه غاصب آنرا از ید او خارج و تصرف عدوانی نموده و بدین وسیله خواسته علی علیه السلام را از جهت اقتصادی تضعیف نماید البته تعقیب حق لازم و ضروری است و گرنه فاطمه زهرا چه اعتنا بفدک و چه اعتنا بفلک دارد چه او ماسوالله را پشت سر انداخته و مستغرق در حب و شهود حق متعال و عاشق محبوب لایزال و معشوق و معبود خود ذات احدی صمدی الوهی بوده است .

او ذات کبرائی در نظرش بزرگ و غیر خدا در نزد او لاشی و ناچیز بوده است . امیرالمومنین علی علیه السلام در توصیف متقین فرموده است (عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم) نهج البلاغه خطبه همام استاد عالیمقام حکیم الهی قمشه ای در کتاب نغمه الهی این جمله را بلسان نظم تفسیر نموده است و الحق عالی سروده است .

چو آنان را جلال شاره ذوالمجد
 عیان شد در دل آگاه پر وجد
 جهان دیدند خاک در گه شاه
 فشناندند آستین بر ما سوی الله
 بچشم دل نه دل عرش الهی
 بحیرت در جمال کبریائی
 به تعظیم جلالش از سر وجد
 همه در نغمه سبحان ذی المجد
 هر آن دل روشن از نور الهی است
 بچشمش هر دو عالم خاک راهی است
 ز چشم شاه بین غوفای امکان
 بظلمات عدم رخ کرد پنهان

چو بیند چشمی ان خورشید جانرا
 نه بیند ذره ای هر دو جهان را
 در آن دریا که عالم زان سبوی است
 کجا این قطره ها را آبروی است
 چو حسن اعظم یکتای ایزد
 بر ایوان دل پاکان علم زد
 حجاب آفرینش را دریدند
 ز الله ما سوی الله را ندیدند
 (الهی را الهی دیده بگشای
 دلش با نقش یاد خود بیارای
 بمهر خویش روشن کن روانش
 بیاد دوست گلشن ساز جانش
 که بر چشم خدا بینش مسلم
 شود خاکی شکوه هر دو عالم

فاطمه زهرا (ع) که اتقی المتقین و اعلی مرتبه تقوی را واجد است و در مقام عصمت مقام و درجه اش از ملائکه مهیمین و فرشتگان مقربین عالتر است استغراق آنحضرت در بحار احدیت و شهود جمال صمدیت باو مجال توجه بما سوی الله نمی دهد و چه نیکو گفته سپهر کاشانی رحمه الله علیه :

صدف گوهر شبیر و شیر
 جف حیدر سلیل پیغمبر
 دختر مصطفی اگرچه زن است
 شیر مردان چو زنش نیم تن است
 زن اگر چند نیم مردانند
 بر او مرد نیم زن دانند
 همتش ز اختران برشته کند
 عصمتش بانگ بر فرشته زند
 در جهان بود و از جهانش لیک
 جز به یزدان نبذ سلام علیک
 از جهان دیده بر جهان داور
 دو جهانش چو خاک و خاکستر
 آنکه رست از جهان فدک چه کند
 وانکه رست از جهت فلک چه کند
 (این فدک بهر تو محک کرده)

تعقیب از ملک فدک احتجاجا بالتبع بود و گر نه منظور اصلی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دفاع از اسلام و حریم ولایت بود

که دید دارند بمرز خلافت الهیه که حق ولی الله اعظم علی علیه السلام جانشین بر حق حضرت رسول اکرم تجاوز نموده و بر کرسی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم غاصبانه نشستند و ارند بدعت در دین و آئین اسلام میگذارند و احکام اسلام و قرآن را پایمال مینمایند و به اسم اسلام دارند ریشه اسلام و ارکان دین را منهدم و نابود می سازند .

حال چگونه روا است که حضرت فاطمه (ع) در برابر این تجاوزها و تعدی ها و ظلمها سکوت نماید آیا با این وضع اسف بار و شهود این وقایع شوم شرربار می شود سکوت اختیار نمود نه هرگز اسلام چنین سکوتی را برای انسان مسلمان با ایمان تجویز نمیکند اینجا جای قیام است جای استیضاح دولت غاصب است جای رسوا نمودن متجاوز است . متجاوز هر که باشد استثنا ندارد لذا حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام سکوت را بر خود روا ندید بلکه بر علیه متجاوز بحریم اسلام و قرآن قیام کرد و مخصوصا بمرکز عمومی مسلمانان به مسجد آمد و سخنرانی کوبنده ای فرمود و با خطبه غرایش خلیفه غاصب و اتباع او را افشا نمود .

آری این اولین درس و تعلیمی است که دختر خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی (ص) بعد از رحلت پدرش که دید دین بخطر افتاده و اسلام ملعبه و بازیچه فرصت طلبان و هواپرستان واقع گردیده است یعنی ای مسلمین جهان اسلام در هر عصر و زمان به نصرت و یاری شما نیاز دارد خصوصا در موقع و زمانیکه بمقدسات دین و آئین اسلام تجاوز شود بر شما است که قیام نمائید و بهیچوجه سکوت و انزوا اختیار نکنید بنابراین مسلمین در هر جائیکه در روی کره زمین هستند موصفا این درس قیام را سر مشق عملی خود قرار دهند فاطمه علیهاالسلام اسوه است درس فاطمه زهرا اختصاص بزمانی دین و مکانی دین ندارد بلکه در تمام ازمان و اعصار این درس لازم الاجرا می باشد و بقاء و حفظ دین و آئین اسلام در همین تعلیم است .

از آن خطابه که زهرا بمسجد انشا کرد

قیامتی ز سخنهای خویش بر پا کرد

پی دفاع امام زمان خود زهرا

به مسجد آمد و احقاق حق مولا کرد

ز پشت پرده عصمت چنان سخن میگفت

که پرده از عمل زشت خصم بالا کرد

پس از ستایش یزدان و نعمت پیغمبر

اشاره بر همه مردمان آنجا کرد

به آن جماعت حیران خطاب کرد و بگفت

چه گفته ای که از آن مشت مشرکین وا کرد

مگر که گوش شما ای گروه نشنیده

سفارشی که پیمبر به حرمت ما کرد

مگر نه او به بشر داده درس آزادی

رژیم بردگی و ظلم و جور الغا کرد

مگر نه آنکه نبی بر هدایت مردم

شنید و دید بسی ناسزا مدار کرد

مگر نه آنکه علی را نبی بروز غدیر

معرفی بخلافت به امر یکتا کرد

نه از کسی طمع اجرت رسالت داشت

نه از کسی درمی خواهش و تقاضا کرد
 شنیده ام که بجای نبی گرفته قرار
 کسی که نی ز خدا و رسول پروا کرد
 چگونه جا بسر منبر نبی دارد
 کسی که قول نبی را شنید و حاشا کرد
 قدم بجای نبی با کدام جرئت زد
 کسی که حکم خدا را بعکس اجرا کرد
 بجان مردم مسجد ز گفته آتش زد
 روان سرشک ندامت ز چشم آنها کرد
 نقاب حيله و تزویر را ز هم بدرید
 منافقین دو رو را به دهر رسوا کرد
 سزد که زینت تاریخ هر ملل گردد
 که مشت اهل ریا را زنی چنین رو کرد
 کسی سعادت دنیا و آخرت دارد
 که پیروی بجهان گفته های زهرا کرد
 ندانم آنکه چه دید از جفای این امت
 که مرگ خود بجوانی ز حق تمنا کرد
 سزاست عبرت خلق جهان شود (خسرو)
 همان خطابه که زهرا به مسجد انشا کرد

اسناد و مدارک خطبه غرا ملکه ملک و ملکوت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها که در کتب معتبره اعم از عامه و خاصه نقل شده همه برهان و دلیل است بر اینکه این خطبه عرشیه صادر از لسان معجز بیان حضرت فاطمه دختر والا گهر حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی علیهما الاف التحیه و الثناء می باشد و از جمله آن مدارک است .

- ۱- کتاب احتجاج طبرسی تالیف طبرسی صفحه ۱۴۷ ج ۱
- ۲- کتاب بحار الانوار تالیف مجلسی صفحه ۱۵۸ ج ۴۳
- ۱- کتاب مناقب تالیف ابن شهر آشوب صفحه ۲۰۶ ج ۲
- ۴- کتاب معانی الاخبار تالیف شیخ صدوق صفحه ۳۵۴
- ۵- کتاب طرائف تالیف سیدبن طاووس صفحه ۲۶۳
- ۶- کتاب المراجعات تالیف سید شرف الدین صفحه ۱۰۳
- ۷- کتاب دلائل امامه تالیف طبری صفحه ۴۰ و ۴۱
- ۸- کتاب امالی تالیف شیخ مفید صفحه ۲۵
- ۹- کتاب تبصره العوام تالیف سید مرتضی صفحه ۴۴۰
- ۱۰- ((کتاب مستدرک الوسائل تالیف محدث نوری صفحه ۱۵۴ ج ۳
- ۱۱- کتاب شرح ابن الحدید تالیف ابن ابی الحدید صفحه ۲۳۶ ج ۱۶

۱۲- کتاب تذکر الخواص تالیف سبط بین جوزی صفحه ۱۷۹

۱۳- کتاب مسند احمد تالیف احمد بن حنبل صفحه ۶۰ ج ۱

۱۴- کتاب مطالب السئوال تالیف ابن طلحه شافعی صفحه ۱۱

۱۵- تفسیر کشاف تالیف ز مخشری مجلد اول ذیل آیه ذوی القربی

و دهها کتاب دیگر از ناحیه حضرات عامه و خاصه

و اگر هم هیچ مدرکی و سندی از ناحیه فریقین بر نقل این خطبه شریفه از آن بانوی عظمی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ارائه نمی شد و ما بودیم و همین گفتار منسوب به آن ملکه جهان باز عقل صحیح وجدانا حکم می کرد که این کلمات در ربار جز از لسان منبع حکمت ربانیه و مخزن اسرار صمدانیه امکان صدور نارد زیرا بشر عادی در هر مرتبه ای از علم و دانش باشد هرگز نمی تواند انشاء چنین گفتاری را به نماید انسان عادی کجا قادر بانشاء چنین خطبه ای که در نهایت فصاحت و بلاغت است خواهد بود . خطبه ای که محتوی این همه دقایق و حقایق و لطائف بسیار بود . خطبه ای که مضامین محکم و متقن آن عقول ذوی العقول و افهام ذوی الفهام را حیاری و متحیر ساخته است . خطبه ای که در نظر اهل معرفت و کرسی نشینان عرش علم و حکمت در حقیقت دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است .

بنابراین خطبه علمیه و عرفانیه عرشیه خود معرفت و شاهد گوینده خود است و بحکم (برهان لم) که پی بردن از موثر به اثر است مثبت آن است که این خطبه شریفه صادر از لسان عصمت و تربیت شده مکتب وحی و نبوت و ولایت است . این خطبه از لسان کسی شرف صدور یافته که خود دارای مقام ولایت است . و آن ولیده الله حضرت صدیقه کبری بضعه رسول الله کفو و همتای علی مرتضی ملکه ملک و ملکوت فاطمه زهرا سلام الله علیها است و خلاصه تجلی کلامی دختر عقل کل حضرت خاتم انبیاء و الرسل محمد مصطفی برگزیده خدا از کل ماسوا است صلوات الله علیها و علی اییها و بعلمها و بینها .

اشراق چهاردهم

قسمت اول

اشراق چهاردهم : این اشراق محتوی شش مطلب است

۱- سبب گریه و خنده حضرت فاطمه زهرا اطهر در محضر پیغمبر صلوات الله علیهما

۲- سبب مرگ و شهادت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها :

۳- وصیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بحضرت علی مرتضی علیه السلام

۴- تغسیل و تکفین و تدفین فاطمه زهرا و سیله شوهرش علی مرتضی در شب

۵- خطاب علی مرتضی بقبر رسول الله بعد از دفن فاطمه زهراء سلام الله علیها

۶- مخفی بودن قبر فاطمه زهرا سلام الله علیها و نظرات محققین نسبت بمحل دفن آنحضرت

بیان مطلب اول

در کتب معتبره آمده است که نزدیک رحلت حضرت ختمی مرتبت در حالیکه پیغمبر اکرم عازم سفر آخرت شده می خواست روح عرشیش بفضای دلگشای نشانه ملکوت و عالم لاهوت پرواز و بقاء الله واصل شود دخترش فاطمه زهرا اطهر در محضر پدر اندوه در بغل گرفته بر چهره انور پدر می نگریست و از چشمانش اشک می ریخت و بشعری که ابوطالب درباره پدر بزرگوارش خاتم انبیاء سروده بود مترنم بود و میگفت .

و ایضاً يستسقى الغمام بوجهه

ثمال الیتامی عصمته لارامل

یعنی آن چهره مشعشعی که بوجهه او باران رحمت از ابر درخواست می شود آن مظهر لطف و رحمتی که ملجاء و پناه یتیمان و نگهبان بیوه زنان می باشد صدای دلنو از بضعه رسول الله بگوش بابای مهربانش رسید فرمود دختر عزیزم و پاره تنم بجای این شعر این آیه را از قرآن بخوان :

(و ما محمد الا- رسول قد خلت من قبله الرسل آفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرالله شیئا و سینجری الله الشاکرین ، آیه ۱۴۴ سوره ال عمران

یعنی نیست حضرت محمد مگر پیغمبری از جانب خدا که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند و از این جهان در گذشتند اگر او نیز بمرگ یا شهادت در گذرد شما باز بدین جاهلیت خود باز خواهید گشت پس هر کس به آئین گذشتگان خود باز گردد هرگز بخدا زیانی نخواهد رسانید بلکه خود را بزبان انداخته و هر کس شکر نعمت دین گذارد و بر اسلام پایدار ماند البته خداوند جزای نیک به شکر گزاران عطا خواهد کرد .

در این هنگام پیامب عالمقام بدخترش فرمود نزدیکتر بیا فاطمه کاملاً سرش را نزدیک پدر آورد آنگاه لحظاتی با آهستگی با یکدیگر سخن گفتند وقتی سخن پیغمبر خاتم خاتمه یافت گریه فاطمه شدت گرفت و سخت گریست و اشک از چشمانش جاری گردید پیغمبر اکرم مجدداً او را به نزدیک خود خواست و بگوش دخترش چیزی فرمود که فاطمه قیافه اش از افسردگی بخرسندی مبدل گشت بطوریکه متبسم شده با خوشحالی و نشاط خندید .

حاضران محور پیغمبر مشاهده کرده این دو حالت متضاد را از گریه و خنده از فاطمه دختر پیغمبر مشاهده کرده و لی سرش را نفهمیده و تعجب کردند لذا از فاطمه خواستند آنان را از این دو حالت متضاد مطلع و آگاه سازد اما فاطمه حاضر نشد سرش را بیان فرماید و خودداری نمود پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت بر اثر اصرار عایشه که میخواست از حقیقت امر آگاه شود حضرت فاطمه این سر را فاش فرمود لذا خطاب بعایشه نموده

فرمود حال که اصرار زیاد داری که از حقیقت این موضوع مستحضر و آگاه گردی من بتو واقع و حقیقت را میگویم علت اینکه در نخستین بار که پدر بزرگوارم مرا نزدیک خود خواند مرا از حیات خود مایوس ساخت و فرمود دخترم من از این بیماری بهبودی نخواهم یافت این خبر موجب شد که من گریه شدید نمودم و ناراحت گردیدم .

اما بار دیگر که مرا نزدیک خود خواست خبر خوشی به من داد که باعث انبساط و خوشحالی من گردید و مرا مسرور گردانید پدرم به من فرمود دخترم ناراحت و غمگین مباش زیرا تو اول کسی هستی که به همین زودی به من ملحق میشوی و بشارت و مژده مرگ مرا به من داد این بشارت چون نزد من لذت بخش بود لذا تبسم نموده خندیدم .

حال جای آن است که ما بدانیم با اینکه اکثر مردم از شنیدن خبر مرگ کراهت دارند و آرزو دارند عمر طولانی داشته و در دنیا باقی بمانند و زدود نمیرند اما دختر پیغمبر در عین اینکه جوان است و دارای چهار فرزند است چرا از مژده مرگش خوشحال و دارای نشاط و انبساط میگردد بلی باید دانست که آنان که جان خود را شناختند و دانستند که مرغ باغ ملکوتند و اشیان آنها ماورای این خطه خاک و عالم ناسوتست و آنان که مشتاق لقاء الله و وصال حق متعال هستند حسابشان از دیگران جداست .

حضرت رئیس العارفین امیر المؤمنین علی علیه السلام در خطبه همام در وصف متقین فرمود (لولا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفه عین .) نهج البلاغه . اگر اجل مقدر الهی پای بندشان نبود طرفه العینی روح در بدنشان نمی زیست (عارف بالله الهی قمشه ای رحمه الله علیه فرموده است)

گر آنان را زمان وصل محبوب

نبودی در قضای عشق مکتوب
 نبود آن شاهبازان را قفس جای
 که شاهان را بزندان نیست ماوای
 چو سیمرغ از فضای تنگ کونین
 برون جستند در یک طرفه العین
 بزندان تنگدل آن بی گناهی است
 که بیرون جایگاهش قصر شاهی است
 بر آن مرغ آمد این خاکی قفس تنگ
 که بیند باغ جان فرسنگ فرسنگ
 چو آن مرغان جان بیند یاران
 به گلزار جنان خوش چون هزاران
 چه گلزاری سرای انس با یار
 وز آنجانه رقیب آگه نه اغیار
 همه مشتاق پروازند از این دام
 کجا در دام تن گیرند آرام
 بجان مشتاق دیدار نگارند
 بچشم شوق گریان ز انتظارند
 همه غمگین ز هجران حسیند
 همه بر وصل دلبر بی شکیند
 همه ایام و سال و مه شمارند
 که روز وصل جانان جان سپارند

در صوتیکه وصف متقین چنین باشد که نمی خواهند طرفه العینی جانشان در این قفس تن در این نشانه دنیا محبوس و زندانی باشد
 چگونه فاطمه زهرا سلام الله علیها که اتغی المتقین است حاضر است در این دنیای دنی و پست زیست نماید این است که از مژده
 مرگ خود آنهم از لسان مبارک پدری که لسان او لسان الله است و مخبر صادق است شاد و خرسند میشود البته شاد می شود و
 بشاش میگردد . (الموت تحفته المومن) حدیث

(ای خوش آندام که از این دم بر هم

مرغ جان چند بود در قفسی)

مخصوصا با ایمان و ایقان عیانی و شهودی که فاطمه زهرا (ع) به نشانه عقبی دارد او میدانند عالم آخرت و بهشت ابد مدت دار
 السرور است جهان امن و امان است با انتقال انسان با ایمان بان جهان از این محنت کده جهان طبیعت و نشانه غم و الم و کردت
 رهائی یابد و بجهانی میرود که وطن اصلی او است بجائی میرود که از آنجا آمده است . (حب الوطن من الایمان) (حدیث) الحق
 حافظ قرآن در این مورد نیکو سروده است
 مرغ دلم طایری است قدسی و عرش اشیان
 از قفس تن ملول سیر شده زین جهان

از در این خاکدان چون بپرد مرغ ما
 باز نشیمن کند بر سر آن آشیان
 چون بپرد مرغ ما سدره بود جای او
 تکیه گه باز ما کنگره عرش دان
 سایه دولت فتد بر سر عالم بسی
 گر بزند مرغ ما بال و پری در جهان
 در دو جهانش مکان نیست بجز فوق چرخ
 ککان وی آن معدن است جان وی از لا مکان
 عالم علوی بود جلوه گه مرغ ما
 آب خور او بود گلشن باغ جنان
 چون دم وحدت زنی حافظ شوریده دل
 خامه توحید کش بر ورق انس و جان

پس بدین جهت بود که فاطمه زهرا سلام الله علیها از خبر مرگ قریب الوقوع خویش و پیوستن پیدر بزرگوارش حبیب الله خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی علیه و آله افضل التحیته و الثناء بسیار مسرور و خوشحال گردید و دانست که بزودی خطاب الوهی بحکم (یا ایته النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی) آیه ۳۰ سوره الفجر درباره او از صقع ربوبی صادر و دعوت حق را لیبیک گفته بجنّت الشهود و اللقاء حق متعال و وصال بهشت روی یار و پروردگار خود نائل می شود.

باز آی وز یار حسن بی حدبین
 آن شاهد مطلق مجرد بین
 وز هر چه بغیر یار دل بگسل
 و آنکه رخ آن بهشت سرمد بین
 بگشای بیباغ ارجعی شهپر
 یک شعشه از جمال احمد بین

(سبب مرگ و شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها)

عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال و کان سبب و فاتها ان قنفذا مولی الرجل لکرها بنعل السیف بامره فاسقطت محسنا و مرضت من ذالک مرضا شديدا و لم تدع احدا ممن اذاها یدخل علیها . از دلائل الامامه طبری صفحه ۴۵
 از ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه الصلوه و السلام روایت شده که امام صادق کاشف حقایق فرموده است علت و سبب وفات آنحضرت آن بود که قنفذ غلام آن مرد بامر و دستور وی بوسیله غلاف شمشیر ضرباتی زد که بر اثر آن محسن را سقط نمود و بدین جهت بی سختی مریض گردید و به هیچ کس از آزار کنندگان خود اجازه عیادت نداد .

و قریب به همین مضمون در سبب وفات حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در کتاب بیت الاحزان صفحه ۱۶۰ از محدث قمی نقل گردیده است .

آنچه مسلم و محرز است دختر پیغمبر حضرت فاطمه زهرا اطهر باجل خود و مرگ طبیعی وفات نموده است بکله سبب مرگ آنحضرت همان است که از لسان امام صادق کاشف حقایق نقل شده است و آن همان اذیتها ئیکه دشمن ستمکار بر آن بزرگوار

نموده علت شهادت آن یادگار و اثر والا گهر پیامبر گردیده است عجیب است با اینکه بارها پیغمبر اکرم فرموده فاطمه پاره تن من است و ازار و اذیت او ازار من است و ازار من آزار بخداست اما این مردم منافق و ظالم ابداء رعایت سفارش و گفتار آن بزرگوار را درباره دخترش نکردند بکله آنچه توانستند بفاطمه زهرا و عصمت کبری (ع) ظلم و ستم کردند حق او و شوهرش را غصب نمودند بضرب غلاف شمشیر ضربه بر حضرتش وارد و محسن ششماهه در شکمش را سقط نموده و سیلی بر صورت نازنین انور دختر پیغمبر زده رخساره اش را با ضرب سیلی نیلی و آزرده نمودند و چه بی احترامی و جسارت‌های دیگر که قلم از شرح آن شرم دارد باید بفاطمه گفت یا فاطمه الزهرا خدا بتو صبر و اجر مرحمت نماید .

ای مه برج حیا و عصمت کبری

بانوی حوران خلد حضرت زهرا (ع)

قدر تو مجهول ماند و قبر تو مخفی

حق تو مغضوب گشت چشم تو عبرا

محسن ششماهه تو چون بزمین خورد

طفل خود از بر فکند مادر عیسی

روز قیامت بس است بهر شفاعت

محسن و اصغر به نزد خالق یکتا

در زیارتش می خوانیم (المغضوبه حقها المكسوره ضلعها الممنوعه ارثها المظلوم بعلها المقتول ولدها)

پس از بیان گفتار که باختصار به آن اشاره شد سبب وفات حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دانسته گردید و حضرتش در حالی که جوان بود از دنیا رفت و این بانوی عظمی نخستین شهید در راه اسلام و قرآن و ولایت است .

صلوات و درود بی نهایت ازلا و ابداء و سرمداء بر آن حضرت و پدرش و شوهرش و اولاد اطهارش باد .

وصیت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها)

نقل فی کتب المعتمره : ان فاطمه الزهرا سلام الله علیها لم تزل بعد وفات ایها (ص) مهمومته مغمومته محزونته مکروبته باکیته ثم مرضت مرضا شدیداً فی مرضها اربعین لیلته الی ان توفیت صلوات الله علیها فلما نعت الیها نفسها دعت ام ایمن و اسماء بنت عمیس و وجهت خلفت علی (ع) فاحضرته فقالت یابن عم انه قد نعت الی نفسی و اننی لا اری ما بی الا اننی لا حفته بابی ساعته بعد ساعته و انا اوصیک باشیاء فی قلبی قال لها علی (ع) اوصینی بما احببت یا بنت رسول الله فجلس عند راسها و اخرج من کان فی البیت ثم قالت یابن عم ما اعهدتنی کاذبته و لا خائنته و لا خالفتک منذعا شرتنی فقال (ع) معاذالله انت اعلم بالله و ابر و اتقی و اکرم و اشد خوفاً من الله من ان اوبخک بما خالفتنی و قد عز علی مفارقتک و فقدک الا انه امر لا بد منه و الله لقد جددت علی مصیبتی رسول الله (ص) و قد عظمت و فاتک و فقدک فانالله و انا الیه راجعون من مصیبتی ما افجعها و المها و امضها و احزنها هذه مصیبتی لا عزاء عنها و رزیته لا خلف لها .

ثم بکیا معاً ساعته و اخذ علی راسها و ضمها الی صدره ثم قال اوصینی بما شئت فانک تجدیننی و فیا امضی کل ما امرتنی به و اختر امرک علی امری ثم قالت جزاک الله عنی خیر الجزاء یابن عم .

اوصیک اولاً ان تتزوج بعدی باینته اختی امامته فانها تكون لولدی مثلی فان الرجال لابد لهم من النساء

ثم قالت اوصیک یابن عم ان تتخذلی نعشاً فقد رایت الملائکته صوروا صورته فقال لها صفیه لی فوصفته فاتخذها لها

ثم قالت اوصیک ان لا یشهد احد جنازتی من هولاء الذین ضلمونی و لا ترک ان یصلی علی منہم و ادفنی فی اللیل هدات العیون و

نامت الابصار

مطابق آنچه در کتب معتبره نقل گردیده حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از وفات پدر بزرگوارش پیوسته غمناک و افسرده محزون و پژمرده و گریان و نالان بوده و مبتلا به بیماری سختی گردیده و تا بچهل روز در بستر مرض افتاده بوده تا سرانجام دیده از جهان فانی فرو بسته و بدار بقا پیوسته است .

حضرت فاطمه علیها السلام هنگامیکه در خود احساس رحلت فرمود ام ایمن و اسماء بنت عمیس را صدا زد و دنبال حضرت علی مرتضی شوهرش فرستاد و به حضرتش عرضه داشت ای پسر عمویم من خود را در حال عزیمت و ارتحال می بینم و این بیماری مرا ملحق پیدر بزرگوارم می نماید و هر لحظه بانتظار فرا رسیدن مرگ می باشم اینکه آنچه را در دل دارم تو را به ان چیزها وصیت و سفارش می نمایم آنگاه وجود مقدس علی مرتضی علیه السلام فرمود ای دختر رسول الله (ص) به هر چه می خواهی و انجام دادن آنرا دوست داری وصیت فرما تا من نسبت بوصیت تو عمل نموده و آنرا انجام دهم .

آنگاه حضرت کنار بستر همسرش فاطمه (ع) نشست و آنانکه در خانه بودند بیرون نمود و خانه را از اغیار خلوت فرمود سپس در حالیکه اشک از چشمانش جاری بود آمادگی خود را برای شنیدن وصایای همسر عزیزش اعلام نمود .

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعلی مرتضی (ع) شوهر بزرگوارش عرض کرد پسر عمو جان مطلب اول این است که در این مدت که با هم معاشرت و زندگی کردیم من هرگز به شما دروغ نگفتم و خیانتی نکردم و در سراسر زندگی با تو مخالفت و نافرمانی نداشتم در عین حال اگر از من قصوری سر زده و رنجی بدل گرفته ای مرا حلال کن . علی علیه السلام با چشم اشکبار فرمود معاذالله بخدا پناه می برم تو داناتر و نیکوتر و پرهیز کارتر و بزرگوارتر و خدا ترس تر از آنی که از تو کوچکترین خطا و لغزشی سر زده باشد و من تو را بخاطر خلافتی مورد سرزنش و نکوهش قرار دهم همسر عزیزم جدائی و فقدان تو برای من بسیار سخت و دشوار است .

اما چه کنم که چاره ای ندارم بخدا قسم که مصیبت رسول الله بر من تجدید گردید . رحلت و در گذشت تو بس بزرگ و فقدان تو بس امری است عظیم (انا لله و انا الیه راجعون) چه مصیبت دردناک و تلخ و ناگواری است بخدا سوگند که این مصیبت را تسلائی نیست و این کمبود را جانشینی وجود ندارد و هیچ چیزی نمیتواند تسلی بخش دل من باشد بعد مدتی علی و فاطمه با هم گریه نمودند و ناله سر دادند .

آنگاه علی علیه السلام سر فاطمه را به سینه خود چسبانید و گفت عزیزم به هر چه خواهی وصیت نما که طبق آن عمل خواهم نمود و خواسته تو را بر کار خود ترجیح می دهم سپس حضرت فاطمه بعلی فرمود خداوند بتو از من پاداش خیر عنایت فرماید .

پسر عمو جانم نخستین وصیت من این است که بعد از رحلت من با دختر خواهرم (امامه) ازدواج کنی زیرا او مانند خودم نسبت بفرزندانم مهربان است و مردان را در زندگی زن لازم است .

سپس وصیت من به شما این است که برای حمل جنازهام تابوتی تهیه نمائید آن طور که شکل آن را فرشتگان ترسیم نموده اند علی فرمود آنرا برایم توصیف کن و فاطمه (س) بیان فرمود و آن حضرت عینا بدستورش عمل نمود و تابوت مورد توصیف را تهیه نمود (نظر حضرت فاطمه (س) این بود که حجم بدنش حتی بعد از مردنش آشکار نباشد .)

و نیز سومین وصیتم این است که شبانه که همه چشمها در خواب است مرا دفن کن چه میل ندارم اشخاصی که در حق من ظلم کرده اند در تشییع جنازه ام شرکت نمایند و نگذار احدی از آنان بر جسد من نماز بخوانند .

وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوصایای حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها گوش داد و دستورات او را بعد از وفاتش انجام داد .

(وصیت نامه کتبی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها)

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما اوصت به فاطمه بنت رسول الله اوصت و هي تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان الجنة حق و النار حق و ان الساعته آتیه لا-ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور يا على انا فاطمه بنت محمد (ص) زوجنی الله منك لا كون لك في الدنيا و الا-خره انت اولی بی من غیري حنطی و غسلنی و كفننی باللیل وصل ولدی السلام الی یوم القیامه . از بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه

۲۱۴

بنام خداوند بخشنده مهربان

این وصیت نامه دختر رسول خداست در حالی وصیت می کند که شهادت میدهد خدائی جز خدای یگانه نیست و محمد (ص) بنده و رسول اوست و بهشت حق است و آتش جهنم حق است و روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست فرا خواهد رسید و ذات الوهی جمیع مردگان را از قبور برانگیزاند و زنده گرداند و همه را وارد محشر فرماید .

ای علی من فاطمه دختر حضرت محمد هستم خدا مرا به ازدواج تو در آورد تا در دنیا و آخرت برای تو باشم و تو از دیگران بر من سزاوارتری . علی جان حنوط و غسل و کفن کردن مرا در شب به انجام رسان و شب بر من نماز بگذار و شب مرا دفن کن و هیچ کس را اطلاع نده اینک با شما وداع میکنم و بر فرزندانم تا روز قیامت سلام و درود میفرستم .

کیفیت رحلت وفات حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها فاطمه زهرا دخت گرامی حضرت خاتم انبیا محمد مصطفی علیهما آلف التحیه و الثناء که از هنگام بشارت پدر بزرگوارش به او که تو بهمین زودی می میری و به من ملحق می شوی بعد از رحلت پدرش با اشتیاق فراوان فاطمه جوان به انتظار مرگ خود بود و پیوسته به نغمه (الهی عجل وفاتی سریعا) مترنم و گوئی زبان حالش این بود :

ساقی بیا و شادی جان بخشم

صهبای عشق ده دو سه پیمانم

مرگ است گنج و شادی و بنماید

بیرون ز کنج کلبه احزانم

مرگ است راحت دل رنجورم

مرگ است چاره غم هجرانم

مرگ است کاروان که بمصر آرد

از چاه طبع شاهد کنعانم

مرگ است نو بهار و پدید آرد

صد رنگ گل بطرف گلستانم

مرگ است پیک عالم جان کز لطف

آید ز کوی حضرت جانانم

مرگا تو ابر لطفی و بر من بار

تا گرد عم ز چهره بر افشانم

من خسته مرگ خضر مبارک پی

من تشنه مرگ چشمه حیوانم

در ملک تن اسیرم و زندانی
مرگا رهان ز سختی زندانم
ساقی چو چشم یار کند مستم
یار از جمال واله و حیرانم

(جریان وفات حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها)

اسماء بنت عمیس جریان وفات فاطمه زهرا سلام الله علیها را چنین تعریف می نماید هنگامیکه رحلت حضرت فاطمه نزدیک گردید به من فرمود :

جبرئیل در موقع رحلت پدر بزرگوارم مقداری کافور برایش آورد پدرم آنرا سه قسمت فرمود یک قسمت را برای خودش برداشت یک قسمت را بعلی علیه السلام اختصاص داد و قسمت سوم را بمن داد

من قسمت خود را در فلان جا نهاده ام و اینک بدان نیاز دارم شما آنرا برایم حاضر نما اسماء حسب الامر فاطمه زهرا کافور را حاضر کرد آنگاه خودش را شستشو داد و وضو گرفت و با اسماء دستور داد لباسهای نمازم را حاضر ساز و بوی خوش برایم بیاور اسماء لباسها را حاضر کرد آنگاه پوشیده و بوی خوش استعمال نمود و رو بقبله در بسترش خوابید و با اسماء فرمود من استراحت میکنم تو ساعتی صبر کن پس مرا صدا کن اگر جوابت را نشنیدی بدان که من از دنیا رفته و مرده ام آنگاه علی علیه السلام را زود از رحلت من خبر کن .

قال الراوی فانظرتها اسماء هنیئه ثم نادتها فلم تجبها فنادت یا بنت محمد المصطفی یا بنت من کان من ربه قاب قوسین او ادنی فلم تجبها فکشفت الثوب عن وجبها فاذا بها قد فارقت الدنیا فوقعت علیها تقبلها و هی تقول یا فاطمه اذا قدمت علی ابیک رسول الله فارقئیه عن اسماء بنتعمیس السلام ثم شقت اسماء جیها و خرجت فتلقیها الحسن و الحسین علیهما السلام فقالا این امانه فسکت فدخلت البیت فاذا هی ممتده فحرکها الحسین علیه السلام فاذا هی میتة فقال یا اخاه آجرک الله فی الوالده فوقع علیها الحسن (ع) یقبلها مره و یقول یا امه کلمینی قبل ان یفارق روحی بدنی قالت و اقبل الحسین (ع) یقبل رجلیها و یقول یا امه انا ابنک الحسین کلمینی قبل ان ینصدع قلبی فاموت .

قالت لهما اسماء یا ابنی رسو الله (ع) انطلقا الی ابیکما علی علیه السلام فاخبراه بموت امکما فخرجا ینادیان یا محمداه یا احمداه الیوم جددلنا موتک اذ ماتت امنا ثم اخبرا علیا علیه السلام و هو فی المسجد فغشی علیه حتی رش علیه الماء ثم افاق و کان علیه السلام یقول بمن العزاء یا بنت محمد کنت بک اتعزی ففیم العزاء من بعدک .

راوی گوید اسماء لحظه ای حضرت فاطمه سلام الله علیها را بحال خویش واگذار نمود سپس آنحضرت را ندا کرد اما جوابی نشنید صدا زد ای دختر حضرت محمد مصطفی ای دختر کسی که در مقام قرب به پروردگار بقرب قوسین او ادنی رسید ولی جوابی نداد چون جامه را از روی صورت حضرتش برداشت مشاهده کرد که از دنیا مفارقت نموده است خود را بروی حضرت انداخت و در حالتیکه او را می بوسید گفت ای فاطمه آن هنگام که پدر بزرگوارت را ملاقات نمودی سلام اسماء بنت عمیس را به آن حضرت ابلاغ کن آنگاه گریبان چاک زد و از خانه بیرون آمد حسنین (ع) به او رسیده از حال مادر پرسیدند او ساکت شد و پاسخی نداد آنان وارد خانه شده دیدند حضرت مادر دراز کشیده حسین (ع) حضرت را تکان داد دید رحلت نموده است رحلت مادر را به برادرش حسن (ع) تسلیت گفت فرمود ای برادر خداوند تو را در مصیبت مادر اجر و پاداش بدهد .

حسن (ع) خود را بر روی مادر انداخت و او را می بوسید وی گفت ای مادر با من تکلم نما قبل از اینکه روح از بدنم جدا شود حسین جلو آمد و پاهای حضرت را می بوسید و میگفت مادر من پسرت حسینم با من سخن بگو پیش از آنکه قلبم منفجر شود و بمیرم .

آنگاه اسماء به حسنین (ع) گفت ای فرزندان رسول الله بروید نزد پدرتان علی (ع) و او را از مرگ مادر مستحضر نمائید آن دو بزرگوار از منزل بجانب مسجد روانه شدند و صدایشان به یا محمداه و یا احمداه بلند شده بود تا بمسجد رسیدند صحابه باستقبال ایشان دویدند سبب گریه و ناله از آنان پرسیدند گفتند مادر ما از دنیا مفارقت کرده چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام این خبر وحشت اثر را شنید بر روی افتاد و غش کرد و از هوش رفت و با پاشیدن آب ر آنحضرت بهوش آمد و چنین گفت این دختر حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) من بعد از تو خود را به که تسلی دهم .

من هرگاه غمها و مصائب جهان بمن رو می آورد تو وسیله دلداریم بودی اما بعد از تو چه کسی موجب دلداری و تسلیت من خواهد گردید (گوئی زبان حال علی با فاطمه علیهما السلام این بوده است :)

بعد پیغمبر ز اشرار عرب

آنچه دیدم ظلم و طغیان و غضب

بودم از هر ابتلابی واهمه

شادکام از وصل تو ای فاطمه

گر بخون دامان دل آلوده بود

چون تو بودی خاطر ام آسوده بود

چون تو بندی از جهان بار سفر

در فراق بگذر آبم ز سر

ای انیس و مونس دیرینه ام

داغ خود چون می نهی بر سینه ام

از چه ترک آشنائی کرده ائی

وز علی فکر جدائی کرده ائی

وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از رحلت حضرت فاطمه سلام الله علیه بشدت ناراحت شد و گریه و ناله اش بلند شد و در فراق آنحضرت این اشعار را سرود :

لکل اجتماع منخلیلین فرقته

و کل الذی دون الفراق قلیل

و ان افتقادی فاطما بعد احمد

دلیل علی ان لا یدوم خلیل

یعنی هر اجتماعی از دو دوست آخر بجدائی منتهی می شود و هر مصیبتی که غیر از جدائی و مرگ است اندک است و رفتن فاطمه بعد از حضرت ختمی مرتبت پیش من دلیل است بر آنکه هیچ دوستی باقی نمی ماند و در روایت معتبر دارد که چون علی علیه السلام را در هفت پارچه کفن کرد و پیش از آنکه بند کفن را به بندد .

نادی یا امکلثوم یا زینب یا فضه یا حسن یا حسین هلموا و تزودوا من امکم الزهرا فهذا الفراق و اللقاء فی الجنة .

فاقبل الحسنان (ع) یقولان و الحسرتا لا تنطفی من فقد جدنا محمد المصطفی و امنا الزهرا اذا لقیتم جدنا فاقربیه من السلام و قولی له انا بقینا بعدک یتیمین فی دار الدنیا .

فقال امیرالمؤمنین (ع) اشهد آنهاحت و انت و مدت یدیها و وضمتها الی صدرها ملیا و اذا بها تف من السماء ینادی یا ابا الحسن ارفعهما عنها فلقد ابکیا و الله ملائکته السماء فرفعهما عنها و عقد الرداء علیها و صلی علیها و معه الحسن و الحسین و عقیل و عمار و

سلمان و المقداد و ابوذر و دفنها فی بیتها .

و لما وضعها فی اللحد قال بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله و بالله و علی ملته رسول الله محمد بن عبدالله سلمتک ایها الصدیقته الی من هو اول بک منی و رضیت لک بما رضی الله لک ثم قرء (منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری) سوره طه آیه ۵۵ حسین بیائید و از مادر تان بهره بگیرید که نگام فراق و جدائی رسیده و دیدار و ملاقات فاطمه به بهشت افتاد در این موقع بود که حسنین (دو قره العین) زهرا جلو آمده و میگفتند آه و واحسرتا که بمصیبتی بزرگ روبرو شدیم و بفقدان جدمان حضرت محمد مصطفی و مادرمان فاطمه زهرا مبتلا شدیم مادر جان هنگامیکه جدمان را ملاقات نمودی سلام ما را برسان و به آن بزرگوار بگو ما بعد از تو در دار دنیا یتیم گردیدیم .

امیر اهل ایمان علی علیه السلام میفرماید من شهادت و گواهی میدهم که در آن هنگام فریاد و ناله فاطمه زهرا بلند شد و دستهای خود را دراز نمود و دو نور چشمانش حسن و حسین در بغل گرفت و آهسته آنان را بر سینه خو چسباند در این موقع سروش غیبی و هاتف آسمانی ندا در داد ای ابوالحسن حسنین را از روی سینه مادرشان فاطمه بردار بخدا سوگند این منظره ملائکه سماوی را بگریه انداخته است .

حضرت آنها را از روی سینه مادر مهربان بلند نموده بند کفن را بست و بر آن حضرت نماز خواند و با علی سائین بر فاطمه نماز خواندند و آنان حسن و حسین و عقیل و عمار و سلمان و مقداد و ابوذر بودند که در نماز بر آنحضرت شرکت داشتند آنگاه علی علیه السلام او را در خانه اش دفن فرمود .

و چون حضرتش را در لحد نهاد فرمود بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله و بالله و علی ملته رسول الله محمد بن عبدالله . ای فاطمه صدیقه من تو را به کسی تسلیم کردم که از من اولی و شایسته تر است برای تو و به آنچه مورد رضای الهی است من همان را برایت پسندیدم و بعد این آیه مبارکه را قرائت فرمود (منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری) و در حدیث معتبر دیگر در بحار الانوار علامه مجلسی روایت شده است و لما صار بها الی القبر المبارک (خرجت ید فتنالتهما و انصرف) یعنی هنگامیکه بدن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها سرازیر قبر مبارک گردید دستی از قبر بیرون آمد و او را گرفته و بازگشت نمود .

نظریه این نگارنده محمدرضا ربانی اسن است که آن ید رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است که پاره تن خود فاطمه را از علی تحویل گرفته است آری آن دست مبارک حضرت رسول اکرم بوده است .

و نیز در حدیث آمده که علی علیه السلام صورت هفت یا چهل قبر در بقیع ساحت و لما عرف الشیوخ دفنها و فی البقیع قبور جدد اشکل علیهم الامر فقالوا هاتوا من نساء المسلمین من ینبش هذه القبور لنخرجها و نصلی علیها فبلغ ذالک امیر المؤمنین علیه السلام فخرج مغضبا علیه قبالة الاصفیر الذی یلبسه عند الکریهه و یده ذوالفقار و هو بقسم بالله لئن حول من القبور حجر لیضعن السیف فیهم . فتلقاه عمر و معه اصحابه فقال له مالک و الله یا ابا الحسن لننبشن قبرها و نصلی علیها .

فاخذ امیر المؤمنین بمجامع ثوبه و ضرب به الارض و قال له یا ابن السودا اما حقی فترکته مخافته ان یرتد الناس عن دینهم و اما قبر فاطمه فوالذی نفسی بیده لئن حول منه حجر لا سقیم الارض من دمائکم و جاء ابوبکر و اقسام علیه برسول الله ان یترکه فخلی عنه و تفرق الناس

چون شیخ و بزرگان مدینه مستحضر شدند بر جریان واقعه که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام شبانه جسد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را دفن فرموده و قبور تازه ای در قبرستان بقیع ایجاد شده و تشخیص قبر حضرت فاطمه بر آنان دشوار گردیده گفتند بایست عده ای از زنان مسلمانان نبش این قبرها را بنمایند تا با بیرون آوردن جسد فاطمه ما بر آن بدن نماز بخوانیم .

این خبر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید و فوراً برای جلوگیری از نقشه آنان در حالیکه آن مظهر قهر و غضب الوهی بسیار

غضبناک و خشمگین شده بود لباس زردی که در شرائط ناگوار و دشوار آنرا بر تن می پوشید و مخصوصا ذوالفقار را بدست یداللهی خویش گرفته و از منزل خود بیرون آمده و سوگند یاد کرد فرمود قسم بذات قهار الوهی که اگر دست بیکی از این قبور بزیند و یک سنگ از آنرا جابجا نمائید هر آینه شمشیر در بین شما خواهم نهاد .

عمر و عده ای یارانش به او رسیده گفتند ای ابوالحسن چرا این کار انجام دادی ؟ بخدا قسم ما قبرش را نبش می کنیم و بر او نماز میخوانیم :

در این هنگام حضرت امیر از جا جست و گریبان عمر را گرفته او را بر زمین کوبید گفت ای پسر زن سیاه اینکه دیدی من از حق خود دشت برداشتم بدان جهت بود که مردم مرتد نگردند و از دینشان برنگردند (یعنی مصلحت اسلام و وحدت مسلمین را رعایت نمودم) ولی در مورد قبر و اراده شومی که نموده اید بخدائی که جانم در دست اوست اگر سنگی از آن تحول یابد من زمین را از خون شما سیراب می کنم .

ابوبکر با کمال عجز و لابه جلو آمد و آن حضرت را برسول الله سوگند داد که دست از عمر بردارد حضرت امیر هم تقاضای ابوبکر را پذیرفت و عمر را بحال خود رها نمود و مردم هم متفرق و پراکنده گردیدند .

مولف گوید کافی است برای رسوائی غاصبین حق فاطمه و آن مردمی که ظلم در حق دختر پیغمبر نموده اند همینکه حضرت فاطمه وصیت فرموده که علی علیه السلام شب جسد او را دفن نمایند این کار تمام اهل عالم میکند که فاطمه زهرا سلام الله علیها از : عده شناخته شده بیزاری جسته و راضی نشده که در تشییع جنازه اش شرکت نمایند و یا بر حضرتش نماز بخوانند چه حضرتش از آنها اذیت و آزار دیده نه فاطمه اذیت و آزار دیده که آنها که او را اذیت کرده رسول خدا را آزار و اریت نموده و در نتیجه خدا را آزار کرده و کفر و شرک و ظلم خود را بر کرسی اثبات نهاده اند .

روایت شده ان امیرالمؤمنین علیه السلام قام بعد دفنها فحول وجهه الی قبر رسول الله صلی الله علیه و اله ثم قال السلام علیک یا رسول الله عنی و عن ابنتک و زائرکک النازلته فی جوارک و البائتته فی الثری بیعتک و المختار لله لها سرعته للحقاق بک . الی ان قال (ع)

و ستنبئک ابنتک بتظافر امتک علی هضمها فاحفها السئوال و استخبرها الحال فک من غلیل معتلج بصدرها لم تجد الی بته سیلا و ستقول و يحکم الله و هو خیر الحاکمین (از نهج البلاغه

در روایت معتبر آمده که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از دفن جسد حضرت فاطمه سلام الله علیها متوجه قبر حضرت رسول الله شد و عرض کرد سلام بر تو ای رسول خدا از من و از جانب دختر عزیزت که زیارت تو آ..... است و در جوار تو و بقعه تو خوابیده است خداوند او را در میان اهلیت اختیار کرد که زودتر بتو ملحق گردد تا آنجا که عرض نمود .

یا رسول الله دخترت بر آنچه از ناحیه امت از ظلم و ستم و غضب حق واقع شده همه را بشما گزارش میدهد کیفیت حال را از خودش بپرس چه بسیار غمها که در سینه او روی هم نشسته بود که بکسی اظهار نمی نمود و بزودی همه را بعرض شما خواهد رسانید و خدا از برای او حکم خواهد کرد و او بهترین حکم کنندگان است .

و اما در تاریخ رحلت و وفات حضرت فاطمه (س)

روایت اشهر سیزدهم جمادی الاولی و روایت اصح سوم جمادی الثانیه سال ۱۱ هجری است که بنا بر اول ۷۵ روز و بنا بر روایت ثانیه ۹۵ روز بعد از رسول الله زندگی نموده است .

مخفی بودن قبر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

اگرچه موضع قبر و محل دفن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها برای ائمه اطهار آشکار است و لی بر حسب حکم و اسراری که در کار بوده موظف باظهار و افشاء آن نبوده اند مخصوصا که خود حضرت فاطمه (س) در توصیه و سفارشات خود بر اخفاء محل

دفن خود اصرار داشته است .

اما در عین حال اهل تحقیق از آن صرف نظر ننموده بلکه کنجکاوی بسیار داشته اند که بر محل دفن آن بزرگوار اطلاع حاصل نمایند در نتیجه با قرائن و امارات به سه نقطه بعنوان محل دفن حضرت فاطمه زهرا دخت گرامی حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلوات الله علیهما ظن قوی پیدا کرده اند .

اول روضه رسول الله پدر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها .

دوم خانه خود حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها .

سوم در بقیع که مدفن و موضع قبر آنحضرت از این سه نقطه خارج نیست در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده قال ابو جعفر الطوسی الاصبوب آنهامدفونته فی دارها او فی الروضه یوید قوله النبی صلی الله علیه و آله (بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنه شیخ طوسی رحمه الله علیه گفته است قول اصوب و صحیح تر در مورد قبر حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها این است که آنحضرت در خانه خودش یا در روضه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دفن شده است و موید و شاهد این قول خدیثیاست که از حضرت رسول الله نقل گردیده که فرموده است بین قبر من و منبرم روضه و باغی است از باغهای بهشت .

علامه مجلسی رحمه الله علیه در کتاب بحار الانوار از ابن بابویه نقل نموده که گفته نزد من به صحت رسیده که جسد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را در بیت خودش مدفون نمودند و بعد از آنکه بنی امیه مسجد را توسعه دادند قبر فاطمه علیها السلام در مسجد واقع و جز مسجد شد . صاحب کشف الغمه می نویسد مشهور آن است که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را در بقیع دفن کردند

در نظر نگارنده قول باینکه جسد حضرت فاطمه زهرا پاره تن حضرت خاتم انبیا محمد مصطفی علیها افضل التحیه و الثناء در روضه منوره پدرش دفن گردیده است اصح و اصوب از تمام اقوال است و شاهد و موید این نظریه آن است که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در روضه پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بر حضرت فاطمه علیها السلام نماز خواند و سپس پیغمبر را مخاطب ساخت و فرمود سلام من و دخترم که در جوارت قرار گرفت بر تو باد یا رسول الله و اینکه دستی از قبر مبارک بیرون آمد و فاطمه را در بر گرفت و مسلم است که آن دست مبارک پیغمبر پدر بزرگوار فاطمه زهرا را اظهر بوده است .

و نیز دارد که از حضرت مولانا علی بن محمد الهادی علیه الصلوه و السلام کتبا سوال شده است در این مورد وسائل می پرسد اگر صلاح میدانید محل بیت مادرتان حضرت فاطمه زهرا را بفرمائید و خبر دهید اهی فی طبیته او کما یقول الناس فی البقیع ؟

فکتب هی مع جدی صلوات الله علیه و آله

آیا در طبیه است یعنی در مدینه منوره یا همانطور که بین مردم مشهور است که میگویند در بقیع است حضرت امام هادی دهمین نیر برج امامت و ولایت در پاسخ مرقوم فرمود و نوشت آن حضرت با جدم رسول الله صلوات الله علیه و اله می باشد و این فرمایش حضرت تایید و شاهد دیگری است بر نظریه ما که بگوئیم حضرت فاطمه زهرا با پدر بزرگوارش حضرت رسول الله می باشد و هو المطلوب .

در عین حال وظیفه ما شیعیان و محبان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها این است که در تمام اماکن نامبرده آنحضرت را زیارت نمائیم و در مقام زیارت بگوئیم :

السلام علیک یا سیده نساء العالمین

السلام علیک یا والده الحجج علی الناس اجمعین

السلام علیک ایته المظلومه الممنوعه حقها

السلام علیک یا بنت رسول الله . السلام علیک یا بنت نبی الله

السلام عليك يا بنت حبيب الله . السلام عليك يا بنت خليل الله
السلام عليك يا بنت صفى الله السلام عليك يا بنت امين الله
السلام عليك يا بنت خير خلق الله السلام عليك يا بنت افضل انبياء الله و رسله و ملائكته .
السلام عليك يا بنت خير البريه السلام عليك يا سيده نساء العالمين من الاولين و الاخرين
السلام عليك يا زوجته ولى الله و خير خلقه بعد رسول الله السلام عليك يا ام الحسن و الحسين سيدى شباب اهل الجنة
السلام عليك يا ام المومنين السلام عليك يا ايتها الصايقه الشهيد
السلام عليك ايتها الرضيه المرضيه
السلام عليك ايتها الفاضله الزكيه السلام عليك ايتها الحوراء الانسيه .
السلام عليك ايتها التقيه النقيه السلام عليك ايتها المحادثه العليمه
السلام عليك ايتها المعصومه المظلومه
السلام عليك ايتها المضطهده المقهوره
السلام عليك يا فاطمه بنت محمد رسول الله و رحمه الله و بركاته :

(صلى الله عليك و على روحك و بدنك اشهد انك مضيت على بينه من ربك و ان من سررك فقد سر رسول الله صلى الله عليه و آله
و من جفاك فقد جفا رسول الله صلى الله عليه و آله و من اذاك اذى رسول الله صلى الله عليه و اله و من وصلك فقد وصل رسول الله صلى الله عليه و آله و من قطعك فقد قطع رسول الله صلى الله عليه و آله لانك بضعه منه و روحه الذى بين جنبيه :
اشهد الله و رسله و ملائكه انى راض عن رضيت عنه ساخط على من سخطت عليه متبرء ممن تبرئت منه موال لمن واليت معاد لمن
عاديت مبغض لمن ابغضت محب لمن احببت و كفى بالله شهيدا و حسيبا و جازيا و مثيبا از كتاب مفاتيح الجنان

مرحوم محدث قمى رضوان الله تعالى عليه

اينکه با اعتراف باين که بيان فضائل و کمالات نامتناهيه حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها از حيطه احصاء خارج است و احدى
نمی تواند از عهده بيان نعت و مدح اين بانوى عظيمته الشان بر آيد جز اينکه اقرار به عجز خود نماید
کتاب فضل فاطمه هرگز تمام نتوان کرد

اگر مداد شود ابحر و قلم اشجار

کسى که دم زند از فضل بى نهايت او

چو مرغکى است که از بحر تر کند منقار

فاطمه زهرا انسانی است ملکوتی و جبروتی و لاهوتی صفات و اوست که میزان تام انسانیت و الگوی کامل آدمیت است و اوست
که ام اییها وام الائمه است به بیانی که نمودیم و باید بسیار قدر بدانید

اکنون چون حال مزاجی این حقیر سراپا تقصیر بیش از این باینجانب اجازه تحریر نمیدهد لذا بااعتذار و معذرت خواهی از آن ملیکه
ملک و ملکوت اتمه این کتاب را با توسل به ذیل عنایت آنحضرت اعلام می نماید .

يا فاطمه الزهرا يا بنت محمد يا قره عين الرسول يا سيدتنا و مولاتنا توجهنا و استشفعنا بك الى الله و قدمناك بين يدي حاجاتنا يا
وجيهه عند الله اشفعى لنا عند الله

یورش به خانه وحی!

اشاره

اخیراً یک فرد ناآگاه از تاریخ صحیح اسلام در منطقه سیستان و بلوچستان مقاله ای درباره دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نوشته و نام آن را «افسانه شهادت فاطمه زهرا (علیها السلام)» گذارده است. در این مقاله پس از ذکر مناقب و فضایل آن حضرت، خواسته است شهادت و بی حرمتی را که درباره آن حضرت انجام گرفته، منکر شود.

از آنجا که بخشی از این مقاله، تحریف روشن تاریخ اسلام است، ما را بر آن داشت که به گوشه ای از این تحریف و بیان بخشی از این حقایق بپردازیم تا ثابت شود شهادت بانوی اسلام یک واقعیت انکارناپذیر تاریخی است و اگر آنها چنین بحثی را آغاز نکرده بودند، ما در این شرایط، آن را دنبال نمی کردیم.

موضوع سخن ما را در این مقاله، امور یاد شده در زیر تشکیل می دهد:

۱- عصمت حضرت زهرا (علیها السلام) در لسان پیامبر (صلی الله علیه و آله).

۲- احترام خانه آن حضرت در قرآن و سنت.

۳- هتک حرمت خانه آن حضرت پس از درگذشت پدر بزرگوارش.

به امید آن که با تشریح این نقاط سه گانه، نویسنده مقاله، در برابر حقیقت سر تسلیم فرود آورد. و از نوشته خود نادم و پشیمان گردد، و به جبران کار خود بپردازد.

این نکته حائز اهمیت است که تمام مطالب این کتابچه از منابع معروف اهل سنت گرفته شده است.

۱- عصمت زهرا (علیها السلام) در لسان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مقام والایی برخوردار بود، سخنان رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) در حق دخترش حاکی از عصمت و پیراستگی او از گناه می باشد. آنجا که درباره او چنین می فرماید:

«فاطمه بضعة منی فمن أغضبها أغضبنی» (۱).

«فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد بسان این است که مرا خشمگین کرده است».

ناگفته پیدا است که خشم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مایه اذیت و ناراحتی اوست و سزای چنان شخصی در قرآن کریم چنین بیان شده است:

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه / ۶۱).

«آنان که رسول خدا را آزار دهند، برای آنان عذاب دردناکی است».

چه دلیلی استوارتر بر عصمت او که در حدیث دیگری رضای وی در گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) مایه رضای خدا، و خشم او مایه خشم خدا معرفی گردیده است، می فرماید:

«یا فاطمة ان الله یغضب لِعِغْضِبِکَ و یرضی لِرِضَاکَ» (۲).

«دخترم فاطمه! خدا با خشم تو، خشمگین، و با خشنودی تو، خشنود می شود».

به خاطر چنین مقامی والا، او سرور زنان جهان است، و پیامبر در حق او چنین فرموده:

«یا فاطمة! ألا ترضین أن تكون سيدة نساء العالمین، و سيدة نساء هذه الأمة و سيدة نساء المؤمنین» (۳).

«دخترم فاطمه! آیا به این کرامتی که خدا به تو داده راضی نمی شوی که تو، سرور زنان جهان و سرور زنان این امت و سرور زنان با ایمان باشی».

۲- احترام خانه آن حضرت در قرآن و سنت

محدثان یادآور می‌شوند، وقتی آیه مبارکه (فی بیوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه) (۴) بر پیامبر فرود آمد، پیامبر این آیه را در مسجد تلاوت کرد، در این هنگام شخصی برخاست و گفت:
ای رسول گرامی مقصود از این بیوت با این اهمیت چیست؟
پیامبر فرمود:

خانه های پیامبران!

در این موقع ابوبکر برخاست، در حالی که به خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) اشاره می‌کرد، گفت:
آیا این خانه از همان خانه ها است؟
پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پاسخ گفت:
بلی از برجسته ترین آنها است. (۵)

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) مدت نه ماه به در خانه دخترش می‌آمد، بر او و همسر عزیزش سلام می‌کرد و این آیه را می‌خواند: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) (احزاب / ۳۳). (۶)
خانه ای که مرکز نور الهی است و خدا به ترفیع آن امر فرموده از احترام بسیار بالایی برخوردار می‌باشد.
آری، خانه ای که اصحاب کسا را در بر می‌گیرد و خدا از آن با جلالت و عظمت یاد می‌کند، باید مورد احترام قاطبه مسلمانان باشد.

اکنون باید دید پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا چه اندازه حرمت این خانه ملحوظ گشت؟ چگونه احترام آن خانه را شکستند، و خودشان صریحاً به آن اعتراف دارند؟ این حرمت شکنان چه کسانی بودند، و هدفشان چه بود؟

۳- هتک حرمت خانه آن حضرت!

اشاره

آری، با این سفارش های مؤکد، متأسفانه برخی حرمت آن را نادیده گرفته، و به هتک آن پرداختند، و این مسأله ای نیست که بتوان بر آن پرده پوشی کرد.

ما در این مورد نصوصی را از کتب اهل سنت نقل می‌نماییم، تا روشن شود که مسأله هتک حرمت خانه زهرا (علیها السلام) و رویدادهای بعدی، یک امر تاریخی مسلم است نه یک افسانه!! و با اینکه در عصر خلفا سانسور فوق العاده ای نسبت به نگارش فضایل و مناقب در کار بود ولی به حکم اینکه (حقیقت شیء نگهبان آن است) این حقیقت تاریخی به طور زنده در کتابهای تاریخی و حدیثی محفوظ مانده است و ما در نقل مدارک، ترتیب زمانی را از قرنهای نخستین در نظر می‌گیریم، تا برسد به نویسندگان عصر حاضر.

۱. ابن ابی شیبه و کتاب «المصنف»

ابوبکر ابن ابی شیبه (۱۵۹-۲۳۵) مؤلف کتاب المصنف به سندی صحیح چنین نقل می‌کند:
آنه حین بویع لأبیبی بکر بعد رسول الله (صلی الله علیه و آله) کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمة بنت رسول الله، فیشاورونها و یرتجعون فی أمرهم.

فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل علی فاطمة، فقال: یا بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) و الله ما أحد أحب إلینا من

أبيك و ما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك، و أيم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك أن امرتهم أن يحرق عليهم البيت.

قال: فلما خرج عمر جاؤوها، فقالت: تعلمون أن عمر قد

جاءني، و قد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت، و أيم الله ليمضين لما حلف عليه.

هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه به گفتگو و مشاوره می پرداختند، و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه آمد، و گفت: ای دختر رسول خدا، محبوبترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود تو ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند.

این جمله را گفت و بیرون رفت، وقتی علی (علیه السلام) و زبیر به خانه بازگشتند، دخت گرامی پیامبر (علیها السلام) به علی (علیه السلام) و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را بر شماها بسوزاند، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد! (۷)

یادآور شدیم که این رویداد در کتاب «المصنف» با سند صحیح نقل شده است.

۲. بلاذری و کتاب «انساب الاشراف»

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، این رویداد تاریخی را در کتاب «انساب الاشراف» به نحو یاد شده در زیر نقل می کند.

انَّ أبابكر أرسل إلى عليّ يريد البيعة فلم يبايع، فجاء عمر و معه فتيلة! فتلقته فاطمة عليّ الباب.

فقالت فاطمة: يابن الخطاب، أترأك محرّقاً عليّ بابي؟ قال: نعم، و ذلك أقوى فيما جاء به أبوك... (۸).

ابوبکر به دنبال علی (علیه السلام) فرستاد تا بیعت کند، ولی علی (علیه السلام) از بیعت امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتشزا) حرکت کرد، و با فاطمه در مقابل باب خانه روبرو شد، فاطمه گفت: ای فرزند خطاب، می بینم در صدد سوزاندن خانه من هستی؟! عمر گفت: بلی، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است!!

۳. ابن قتیبه و کتاب «الإمامة و السياسة»

مورّخ شهیر عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۲-۲۷۶) از پیشوایان ادب و از نویسندگان پرکار حوزه تاریخ اسلامی است، مؤلف کتاب «تأویل مختلف الحديث»، و «ادب الکاتب» و... (۹). وی در کتاب «الإمامة و السياسة» چنین می نویسد:

انَّ أبابكر رضی الله عنه تفقد قوماً تخلّقوا عن بیعته عند علی کرم الله وجهه فبعث إليهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی، فأبوا أن یخرجوا فدعا بالحطب و قال: والّمدی نفس عمر بیده لتخرجن أو لاحرقنها علی من فیها، فقیل له: یا أبا حفص ان فیها فاطمة فقال، و إن!! (۱۰)

ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سربرداشتند و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد، او به در خانه علی (علیه السلام) آمد و همگان را صدا زد که بیرون بیایند و آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند در این موقع عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیایید یا خانه را بر سرتان آتش می زنم. مردی به عمر گفت: ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه، فاطمه، دختر پیامبر است، گفت: باشد!!

ابن قتیبه دنباله این داستان را سوزناکتر و دردناکتر نوشته است، او می گوید:

ثمّ قام عمر فمشی معه جماعة حتى أتوا فاطمة فدقوا الباب فلمّا سمعت أصواتهم نادت بأعلى صوتها یا أبتاه رسول الله ماذا لقینا

بعدك من ابن الخطاب، و ابن أبی قحافه فلما سمع القوم صوتها و بكائها انصرفوا. و بقى عمر و معه قوم فأخرجوا علياً فمضوا به إلى أبى بكر فقالوا له بايع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ فقالوا: إذا و الله الذى لا إله إلا هو نضرب عنقك...! (۱۱)

عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند، در خانه را زدند، هنگامی که فاطمه صدای آنان را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا پس از تو چه مصیبت هایی به ما از فرزند خطاب و ابی قحافه رسید، وقتی مردم که همراه عمر بودند صدای زهرا و گریه او را شنیدند برگشتند، ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون آوردند، نزد ابی بکر بردند و به او گفتند، بیعت کن، علی (علیه السلام) گفت: اگر بیعت نکنم چه می شود؟ گفتند: به خدایی که جز او خدایی نیست، گردن تو را می زنیم... مسلماً این بخش از تاریخ برای علاقمندان به شیخین بسیار سنگین و ناگوار می باشد و لذا برخی بر آن صدد آمدند که در نسبت کتاب به ابن قتیبه تردید کنند، در حالی که ابن ابی الحدید استاد فن تاریخ این کتاب را از آثار او می داند و پیوسته از آن مطالبی نقل می کند، متأسفانه این کتاب به سرنوشت تحریف دچار شده و بخشی از مطالب آن به هنگام چاپ از آن حذف شده است در حالی که همان مطالب در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است.

«زرکلی» در اعلام این کتاب را از آثار ابن قتیبه می داند سپس می افزاید: که برخی از علما در این نسبت نظری دارند. یعنی شک و تردید را به دیگران نسبت می دهد نه به خویش، همچنان که الیاس سرکیس (۱۲) این کتاب را از آثار ابن قتیبه می داند.

۴. طبری و تاریخ او

محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰) در تاریخ خود رویداد قصد هتک حرمت خانه وحی را چنین بیان می کند:

أتى عمر بن الخطاب منزل على و فيه طلحة و الزبير و رجال من المهاجرين، فقال و الله لاحرقن عليكم أو لتخرجن إلى البيعة، فخرج عليه الزبير مصلاً بالسيف فعثر فسقط السيف من يده، فوثبوا عليه فأخذوه. (۱۳)

عمر بن خطاب به خانه علی آمد در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می کشم مگر اینکه برای بیعت بیرون بیایید. زیرا از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد، در این موقع دیگران بر او هجوم آوردند و شمشیر را از دست او گرفتند.

این بخش از تاریخ حاکی از آن است که اخذ بیعت برای خلیفه با تهدید و ارباب صورت می پذیرفت حالا- این نوع بیعت چه ارزشی دارد؟ خواننده باید خود داوری نماید.

۵. ابن عبد ربه و کتاب «العقد الفريد»

شهاب الدین احمد معروف به «ابن عبد ربه اندلسی» مؤلف کتاب «العقد الفريد» متوفای (۴۶۳ هـ) در کتاب خود بحثی مشروح درباره تاریخ سقیفه آورده و تحت عنوان کسانی که از بیعت ابی بکر تخلف جستند چنین می نویسد:

فأما على و العباس و الزبير فعدوا في بيت فاطمة حتى بعث إليهم أبو بكر، عمر بن الخطاب ليخرجهم من بيت فاطمة و قال له: إن أبوا فقاتلهم، فأقبل بقبس من نار أن يضرهم عليهم الدار، فلقيته فاطمة فقال: يا ابن الخطاب أجت لتحرق دارنا؟! قال: نعم، أو تدخلوا فيما دخلت فيه الأمة! (۱۴)

علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشستند که ابوبکر عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت: اگر بیرون نیامدند، با آنان نبرد کن! و در این موقع عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه فاطمه رهسپار شد تا خانه را بسوزاند، در این موقع با فاطمه روبرو شد. دختر پیامبر گفت: ای فرزند خطاب آمده ای خانه ما را بسوزانی، او در پاسخ گفت: بلی مگر این که در آنچه امت وارد شدند، شما نیز وارد شوید!

تا اینجا بخشی که در آن به تصمیم به هتک حرمت تصریح شده است پایان پذیرفت، اکنون به دنبال بخش دوم که حاکی از جامه عمل پوشاندن به این نیت شوم است، می پردازیم!

مبادا این تصویر پیش آید که آنها مقصودشان ارباب و تهدید بود تا علی (علیه السلام) و یارانش را مجبور به بیعت کنند، و قصد عملی ساختن چنین تهدیدی نداشتند.

دنباله این گفتار نشان می دهد که آنها دست به این جنایت بزرگ زدند!

یورش انجام یافت!

در این جا سخنان آن گروه که فقط به سوء نیت خلیفه و یاران او اشاره کردند به پایان رسید، گروهی که نخواستند و یا نتوانستند دنباله فاجعه را به طور روشن منعکس کنند، در حالی که برخی، به اصل فاجعه یعنی یورش به خانه و... اشاره نموده و تا حدی نقاب از چهره حقیقت برافکندند، اینکه در اینجا به مدارک یورش و هتک حرمت اشاره می نمایم: (در این بخش نیز در نقل مصادر غالباً ترتیب زمانی را در نظر می گیریم).

۶. ابو عبید و کتاب «الاموال»

ابو عبید قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴) در کتاب خود به نام «الاموال» که مورد اعتماد فقیهان اسلام است نقل می کند: عبدالرحمن بن عوف می گوید: که من در بیماری ابوبکر برای عیادت او وارد خانه او شدم پس از گفتگوی زیاد به من گفت: آرزو می کنم ای کاش سه چیز را که انجام داده ام، انجام نمی دادم، همچنان که آرزو می کنم ای کاش سه چیز را که انجام نداده ام، انجام می دادم. همچنین آرزو می کنم سه چیز را از پیامبر سؤال می کردم.

اما آن سه چیزی که انجام داده ام و آرزو می کنم که ای کاش انجام نمی دادم عبارتند از:

۱. «وددت انی لم اکشف بیت فاطمه و ترکته و ان اغلق علی الحرب». (۱۵)

ای کاش پرده حرمت خانه فاطمه را نمی گشودم و آن را به حال خود وامی گذاشتم هرچند برای جنگ بسته شده بود. ابو عبید هنگامی که به اینجا می رسد به جای جمله: «لم اکشف بیت فاطمه و ترکته...» می گوید: کذا و کذا. و اضافه می کند که من مایل به ذکر آن نیستم!

ولی هرگاه «ابو عبید» روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سربر تافته است، محققان کتاب «الاموال» در پاورقی می گویند: جمله های حذف شده در کتاب «میزان الاعتدال» (به نحوی که بیان گردید) وارد شده است، افزون بر آن، «طبرانی» در «معجم» خود و «ابن عبدربه» در «عقد الفرید» و افراد دیگر جمله های حذف شده را آورده اند. (دقت کنید!)

۷. طبرانی و معجم کبیر

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰-۳۶۰) که ذهبی در «میزان الاعتدال» در حق او می گوید: فرد معتبری است (۱۶). در کتاب «المعجم الکبیر» که کراراً چاپ شده است، آنجا که درباره

ابوبکر و خطبه ها و وفات او سخن می گوید، یادآور می شود:

ابوبکر به هنگام مرگ، اموری را تمنا کرد.

ای کاش سه چیز را انجام نمی دادم.

ای کاش سه چیز را انجام می دادم.

ای کاش سه چیز را از رسول خدا سؤال می کردم.

درباره آن سه چیزی که انجام داده و آروز کرد که ای کاش انجام نمی داد، چنین می گوید:
 أمّا الثلاث اللّائی وددت أنّی لم أفعلهنّ، فوددت أنّی لم أکن أكشف بیت فاطمه و ترکته. (۱۷)
 آن سه چیزی که آرزو می کنم که ای کاش انجام نمی دادم، آرزو می کنم که هتک حرمت خانه فاطمه نمی کردم و آن را به حال
 خود واگذار می کردم!
 این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که تهدیدهای عمر تحقق یافت.

۸. ابن عبد ربه و «عقد الفرید»

ابن عبد ربه اندلسی مؤلف کتاب «العقد الفرید» (متوفای ۴۶۳ هـ) در کتاب خود از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند:
 من در بیماری ابی بکر بر او وارد شدم تا از او عیادت کنم، او گفت: آرزو می کنم که ای کاش سه چیز را انجام نمی دادم و یکی
 از آن سه چیز این است:
 وودت أنّی لم أكشف بیت فاطمه عن شی و إن كانوا اغلقوه علی الحرب. (۱۸)
 ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم هرچند آنان برای نبرد در خانه را بسته بودند.
 و نیز اسامی و عبارات و شخصیت هایی که این بخش از گفتار خلیفه را نقل کرده اند خواهد آمد.

۹. سخن نظام در کتاب «الوافی بالوفیات»

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (۱۶۰-۲۳۱) که به خاطر زیبایی کلامش در نظم و نثر به نظام معروف شده است در کتابهای متعددی،
 واقعه بعد از حضور در خانه فاطمه (علیها السلام) را نقل می کند. او می گوید:
 انّ عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتی ألقیت المحسن من بطنها. (۱۹)
 عمر در روز اخذ بیعت برای ابی بکر بر شکم فاطمه زد، او فرزندی که در رحم داشت و نام او را محسن نهاده بودند، سقط
 کرد!! (دقت کنید).

۱۰. میرد در کتاب «کامل»

محمد بن یزید بن عبدالاکبر بغدادی (۲۱۰-۲۸۵) ادیب، و نویسنده معروف و صاحب آثار گران سنگ، در کتاب «الکامل» خود، از
 عبدالرحمن بن عوف داستان آرزوهای خلیفه را می نویسد، و چنین یادآور می شود:
 وددت أنّی لم أکن کشف عن بیت فاطمه و ترکته ولو أغلق علی الحرب. (۲۰)
 آرزو می کردم ای کاش بیت فاطمه را نمی گشودم و آن را رها می نمودم هرچند برای جنگ بسته باشد.

۱۱. مسعودی و «مروج الذهب»

مسعودی «متوفای ۳۲۵) در مروج الذهب می نویسد:
 آنگاه که ابوبکر در حال احتضار چنین گفت: سه چیز انجام دادم و تمنا می کردم که ای کاش انجام نمی دادم یکی از آن سه چیز:
 فوددت أنّی لم أکن فنتشت بیت فاطمه و ذکر فی ذلک کلاماً کثیراً!! (۲۱)
 آرزو می کردم که ای کاش هتک حرمت خانه زهرا را نمی کردم و در این مورد سخن زیادی گفت!!
 مسعودی با اینکه نسبت به اهل بیت گرایش های نسبتاً خوبی دارد، ولی باز اینجا از بازگویی سخن خلیفه خودداری کرده و با کنایه

رد شده است، البتّه خدا می داند و بندگان خدا هم اجمالاً می دانند!

۱۲. ابن ابی دارم در کتاب «میزان الاعتدال»

«احمد بن محمّد» معروف به «ابن ابی دارم»، محدث کوفی (متوفای سال ۳۵۷)، کسی که محمّد بن أحمد بن حماد کوفی درباره او می گوید: «کان مستقیم الأمر، عامه دهره»: او در سراسر عمر خود پوینده راه راست بود. با توجه به این موقعیت نقل می کند که در محضر او این خبر خوانده شد: انّ عمر رفس فاطمه حتی أسقطت بمحسن. عمر لگدی بر فاطمه زد و او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد! (۲۲) (دقت کنید)

۱۳. عبدالفتاح عبدالمقصود و کتاب «الإمام علی»

وی هجوم به خانه وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است و ما به نقل یکی بسنده می کنیم: «و الّدی نفس عمر بیده، لیخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها...!»
قالت له طائفه خافت الله، و رعت الرسول فی عقبه:
«یا أبا حفص، إن فیها فاطمه...!»
فصاح لایبالی: «و إن...!»
و اقترب و قرع الباب، ثمّ ضربه و اقتحمه...
و بداله علی...

و رنّ حینذاك صوت الزهراء عند مدخل الدار... فان هی الاطین استغاثه... (۲۳)
قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا باید بیرون بیاید یا خانه را بر ساکنانش آتش می زنم.
عده ای که از خدا می ترسیدند و رعایت منزلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پس از او می کردند، گفتند:
«اباحفص، فاطمه در این خانه است».

بی پروا فریاد زد: «باشد!!».

نزدیک شد، در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود.
علی (علیه السلام) پیدا شد...

طنین صدای زهرا در نزدیکی مدخل خانه بلند شد... این ناله استغاثه او بود...!!».

این بحث را با حدیث دیگری از «مقاتل ابن عطیه» در کتاب الامامه و السیاسة پایان می دهیم (هرچند هنوز ناگفته ها بسیار است!)
او در این کتاب چنین می نویسد:

ان ابابکر بعد ما اخذ البیعه لنفسه من الناس بالارهاب و السیف و القوه ارسل عمر، و قنفذاً و جماعه الی دار علی و فاطمه (علیه السلام) و جمع عمر الحطب علی دار فاطمه و احرق باب الدار!... (۲۴)

«هنگامی که ابوبکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور بیعت گرفت، عمر، قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) فرستاد، و عمر هیزم جمع کرد و در خانه را آتش زد...»

و در ذیل این روایت تعبیرات دیگری است که قلم از بیان آن عاجز است.

نتیجه: آیا با این همه مدارک روشن که عموماً از منابع خودشان نقل شده است باز هم می گویند «افسانه شهادت...!»

انصاف کجاست!؟

به یقین هر کس این بحث کوتاه و مستند به مدارک روشن رابخواند می فهمد بعد از رحلت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چه غوغائی برپا شد، و برای نیل به حکومت و خلافت چه ها کردند، و این اتمام حجت الهیه برای همه آزاداندیشان دور از تعصب است، چرا که ما از خودمان چیزی نوشتیم، هر چه نوشتیم از منابع مورد قبول خود آنهاست.

و السلام

خردادماه ۱۳۸۰

پی نوشتها

۱. فتح الباری در شرح صحیح بخاری: ۷/۸۴ و نیز بخاری این را در بخش علامات نبوت، جلد ۶، ص ۴۹۱، و در اواخر مغازی جلد ۸، ص ۱۱۰ آورده است.
۲. مستدرک حاکم: ۳/۱۵۴، مجمع الزوائد: ۹/۲۰۳ و حاکم در کتاب مستدرک احادیثی می آورد که جامع شرایطی باشند که بخاری و مسلم در صحت حدیث، آنها را لازم دانسته اند.
۳. مستدرک حاکم: ۳/۱۵۶.
۴. (نور خدا) در خانه هایی است که خدا رخصت داده که قدر و منزلت آنان رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود.
۵. قرأ رسول الله هذه الآية (فی بیوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه) فقام إليه رجل: فقال: أي بيوت هذه يا رسول الله (صلی الله علیه وآله)؟ قال: بيوت الأنبياء، فقام إليه أبو بكر، فقال: يا رسول الله (صلی الله علیه وآله): أ هذا البيت منها، - مشيراً إلى بيت علي و فاطمة(عليهما السلام) - قال: نعم، من أفاضلها (الدر المنثور: ۶/۲۰۳، تفسیر سوره نور، روح المعانی: ۱۸/۱۷۴).
۶. در المنثور: ۶/۶۰۶.
۷. مصنف ابن ابی شیبہ: ۸/۵۷۲، کتاب المغازی.
۸. انساب الأشراف: ۱/۵۸۶، طبع دار معارف، قاهره.
۹. الاعلام زرکلی: ۴/۱۳۷.
۱۰. الامامة و السياسة: ۱۲، چاپ مکتبه تجاریه کبری، مصر.
۱۱. الامامة و السياسة، ص ۱۳.
۱۲. معجم المطبوعات العربیة: ۱/۲۱۲.
۱۳. تاریخ طبری: ۲/۴۴۳، چاپ بیروت.
۱۴. عقد الفرید: ۴/۹۳، چاپ مکتبه هلال.
۱۵. الأموال: پاورقی ۴، چاپ نشر کلیات ازهریه، الأموال، ۱۴۴، بیروت و نیز ابن عبد ربه در عقد الفرید: ۴/۹۳ نقل کرده است چنان که خواهد آمد.
۱۶. میزان الاعتدال: ۲/۱۹۵.
۱۷. معجم کبیر طبرانی: ۱/۶۲، شماره حدیث ۳۴، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی.
۱۸. عقد الفرید: ۴/۹۳، چاپ مکتبه الهلال.
۱۹. الوافی بالوفیات: ۶/۱۷، شماره ۲۴۴۴، ملل و نحل شهرستانی: ۱/۵۷، چاپ دار المعرفه، بیروت. و در ترجمه نظام به کتاب

«بحوث فی الملل و النحل»: ۲۴۸-۳-۲۵۵ مراجعه شود.

۲۰. شرح نهج البلاغه: ۲/۴۶ و ۴۷، چاپ مصر.

۲۱. مروج الذهب: ۲/۳۰۱، چاپ دار اندلس، بیروت.

۲۲. میزان الاعتدال: ۳/۴۵۹.

۲۳. عبدالفتاح عبدالمقصود، علی بن ابی طالب: ۴/۲۷۶-۲۷۷.

۲۴. کتاب الامامه و الخلافة، ص ۱۶۰ و ۱۶۱، تألیف مقاتل بن عطیه که با مقدمه ای از دکتر حامد داود استاد دانشگاه عین الشمس قاهره به چاپ رسیده، چاپ بیروت، مؤسسه البلاغ.

فاطمه علیها سلام الگوی حیات زیبا

مشخصات کتاب

سرشناسه: طبسی محمدجواد، - ۱۳۳۱

عنوان و نام پدیدآور: فاطمه علیها السلام الگوی حیات زیبا/ محمدجواد مروجی طبسی مشخصات نشر: قم محمدجواد مروجی طبسی ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۱۴۳

شابک: ۲۷۰۰۰-۰۵۷-۳۷۱-۹۶۴ ریال؛ ۲۷۰۰۰-۰۵۷-۳۷۱-۹۶۴ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: پشت جلد به انگلیسی = Mohammad Javad Moraveji Tabasi. Fateme (S. A.); The model of beautiful life = olguye hayate Ziba.

یادداشت: کتابنامه ص [۱۳۹] - ۱۴۳؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق --

سرگذشتنامه موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- فضایل رده بندی کنگره: ۲/۲۷/۲BP/ط۲ف۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۲۳۷۶۲

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

در نظام هستی و عالم خلقت آنقدر مسایل اسرار آمیز وجود دارد که یقینا بشر، با همه اطلاعاتی که از جهان دارد، هرگز به ژرفای آن پی نخواهد برد.

از جمله آن مسایل وجود چهارده معصوم است که خداوند آنها را به عنوان هدیه و نعمت بر انسان ارزانی داشته است و در بین این چهارده معصوم یک زن به نام فاطمه علیها السلام نیز قرار داده است.

راستی این چه سری است که در بین چهارده معصوم یک زن وجود دارد که یازده امام از نسل اویند!

و راستی فاطمه کیست؟!

فاطمه علیها السلام الگوی معرفت الله است...

صفات و اسماء الهی، در فاطمه این جلوه ذات اقدس حق نمود و ظهور تام یافته است؛

فاطمه علیها السلام اسوه حیات زیباست . . .

فاطمه انسان کامل است و الگویی است برای تکامل . . .

فاطمه علیها السلام نه فقط هدایت گری است در مسیر کمال بلکه به مقصد رساننده است ؛ چرا که دارای فضایی است که انبیا آنها را داشته اند . . . دارای فضایل رسول الله است و به فرموده برخی از بزرگان : فاطمه علیها السلام اگر مرد بود ، پیامبر بود . . .

راستی فاطمه علیها السلام را با چه کسی باید مقایسه کرد ؟

با انبیا ، که برتر از انبیاست . . .

فاطمه علیها السلام را می بایست تنها با خاتم انبیا و تنها باید با دیگر معصومین قیاس کرد و بس .

فاطمه علیها السلام کیست که در هنگام نماز در پیشگاه معبود ، خدا به وجودش افتخار می کند و چه گوهر ناشناخته ایست که رضا و خشم خود را در رضا و خشم وی می داند !

فاطمه علیها السلام لیلۃ القدر است و شناخت فاطمه علیها السلام در شناخت لیلۃ القدر است .

در این بانوی بزرگ چه اسراری نهفته است که چنین جایگاهی در نزد خداوند دارد ؟

آری . . . بدون شک از شناخت مقام عصمت و ولایت فاطمه علیها السلام عاجزیم ! تنها به اندازه توان خود به گردآوری احادیثی چند پیرامون زندگانی و شخصیت او پرداخته ایم ، که به نام نامی یازده فرزندش در یازده بخش تنظیم گردیده و بدین وسیله تقدیم خوانندگان گرامی می شود .

به امید آن که فردای قیامت مشمول شفاعت حضرتش شویم . . .

قم حوزه علمیه

محمد جواد مروجی طبسی

۲۳/۶/۱۳۸۰

میلاد نور

مدت ها بود که زنان عرب از خدیجه همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر ازدواج با آن حضرت ، فاصله گرفته بودند .

هاله ای از غم و اندوه او را گرفته بود و در خانه هیچ مونسى نداشت تا در نبود پیامبر صلی الله علیه و آله با او انس بگیرد که ناگه سکوت مطلق شکسته شده و جنین با مادر خود سخن گفته و دلداریش می دهد . این بماند که در این مدت با مادر خود چه می گفت و چه می شنید زیرا تاریخ به درستی از این گفتگوهای اسرارآمیز پرده برداشته چرا که مادر مؤمنان آن را در هاله ای از ابهام گذارد . راستی این جنین کیست و حقیقت او چیست که ماهها با مادر سخن می گوید و او آنها را از پیامبر صلی الله علیه و آله کتمان می کند .

نوشته اند روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه شد شنید که خدیجه با کسی سخن می گوید ! از روی تعجب پرسید : ای خدیجه ! با که سخن می گویی ؟ !

گفت : با این جنین که در شکم دارم ، اوست که با من سخن می گوید و مایه انس من شده است .

پیامبر فرمود : ای خدیجه بدان این جبرئیل است که به من می گوید : این جنین دختر است و خداوند نسل مرا از او قرار داده و از نسلش امامانی به عنوان جانشین من معین خواهد کرد . (۱)

آری ؛ جهان در انتظار مقدم عالی ترین نمونه زن بود که تاکنون به خود ندیده بود ، که با میلادش برای زنان عالم هستی ، الگو و

اسوه قرار گیرد .

و اینک . . . نزدیک زایمان خدیجه شده ، از زنان عرب درخواست کمک کرد ، اما آنها از روی کینه و دشمنی که با وی داشتند پاسخ منفی دادند و از هر گونه کمک امتناع ورزیدند .

او در این فکر بود که چه کند و چه کسی در این مشکل به کمکش می‌شتابد . . . ناگهان حضور چهار زن بلند بالای سیاه چهره را که گویا از زنان بنی هاشم بوده باشند ، در خانه احساس نمود .

خدیجه از دیدن آنها لرزه بر اندامش افتاد چرا که تا کنون آنها را ندیده بود . . . یکی از آنها گفت : ای خدیجه ! غم مخور؛ چرا که ما فرستادگان پروردگار تو می‌باشیم ما خواهران تو هستیم . من ساره و این آسیه دختر مزاحم و آن مریم و آن یکی کلثم خواهر موسی بن عمران است . خدای ما را فرستاد تا در امر زایمان تو را یاری نمایم .

این چهار زن در طرف راست و چپ و پیش رو و پشت سر خدیجه قرار گرفتند ، لحظاتی چند این مولود با سعادت قدم به عرصه گیتی نهاد . . . آن مولود فاطمه بود . . . او دنیا آمد تا زمین را نورانی کند ، پس از آن که آسمانها را از نور خود منور ساخته بود . از این روی به هنگام ولادت فاطمه نوری از وجودش پدیدار شد که تمام خانه های مکه را در هاله ای از نور فرو برد و در شرق و غرب عالم هستی جایی نبود که نور فاطمه در آن جا نتابیده باشد .

فاطمه علیها السلام را با کوثر شستشو داده و در دو پارچه سفید پیچیده و از او خواستند تا سخن گوید .

فاطمه به اراده پروردگار ، لب به سخن گشوده و رسالت و پیامبری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام و امامت یازده فرزندش را گواهی داد . (۲)

مورخان سال روز میلاد با سعادت فاطمه را بیستم ماه جمادی امثالی سال پنجم بعثت نگاشته اند .

مرحوم مفید درباره این روز مبارک می‌نویسد : روز بیستم ماه جمادی الاخر روزی است که فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد گردید و آن روزی است که همه ساله شادی و سرور مؤمنین تجدید می‌شود ، از این روی مستحب است که در روز میلاد فاطمه علیها السلام کارهای نیک انجام پذیرد و صدقه به فقراء و مساکین داده شود . (۳)

شخصیت فاطمه از دیدگاه پیامبر

شاءن و منزلت فاطمه زهرا علیها السلام را همین بس که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره اش زیباترین سخنان را بیان فرموده که درباره هیچ یک از زنان عالم چنین چیزی نفرموده حتی درباره همسر و سایر دختران خود .

اینک از میان دهها روایتی که درباره این شخصیت بی نظیر نقل گردیده به چند روایت بسنده کرده سپس به نکاتی در این جهت اشاره ای خواهیم داشت :

۱- فاطمه علیها السلام پاره تن پیامبر

بخاری در صحیح خود از ولید از ابن عیینه از عمر بن دینار از ابی ملیکه از مسور بن مخرمه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود : فاطمه بضعة منی فمن اءغضبها اءغضبنی ؛ فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است . (۴)

۲- فاطمه علیها السلام قلب پیامبر

حسن بن سلیمان در کتاب محتضر از تفسیر ثعلبی از مجاهد از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که روزی آن حضرت از خانه بیرون آمد و در حالی که دست فاطمه علیها السلام را گرفته بود ، چنین فرمود : هر که این را می‌شناسد که شناخته است و هر که وی را نمی‌شناسد بداند : این فاطمه علیها السلام دختر محمد است و او پاره تن من می‌باشد ، او قلب من است که در بین دو پهلوی

من قرار گرفته است؛ پس هر که او را آزار دهد مرا آزار داده و هر که مرا آزار دهد خدای را آزار داده است. (۵)

۳- فاطمه علیها السلام تار موی پیامبر

جابر بن عبدالله گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام شعره منی؛ فمن آذى شعرة منی، فقد آذانی فقد آذى الله و من آذى الله لعنه الله ملاء السموات و الارض. (۶)

فاطمه علیها السلام تار موی من است و هر که به تاری از موهای من آزار برساند مرا آزار رسانده و هر که مرا آزار رساند خدا را آزار رسانده است و هر که خدا را آزار برساند، خداوند به اندازه آسمانها و زمین او را لعنت خواهد کرد.

۴- فاطمه نور چشم پیامبر

ابن قتال نیشابوری ضمن حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است که به علی علیه السلام فرمود: یا علی، آن فاطمه علیها السلام بضعة منی و هی نور عینی و ثمره فؤادی. علی جان؛ فاطمه علیها السلام پاره تن من و نور چشم و میوه دلم می باشد. (۷)

۵- فاطمه علیها السلام مایه سرور پیامبر

امام حسین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: فاطمه علیها السلام بهجة قلبی و ابناها ثمره فؤادی و بعلها نور بصری؛ فاطمه علیها السلام مایه سرور و خوشحالی من می باشد، همچنین دو فرزندش میوه دلم و همسرش نور چشم من می باشد. (۸)

۶- فاطمه برتر از آسمانها و زمین

و در حدیثی دیگر درباره خلقت فاطمه علیها السلام فرمود: پس خداوند از نور دخترم فاطمه علیها السلام آسمانها و زمین را آفرید، پس آسمانها و زمین از نور دخترم فاطمه علیها السلام است و نور دخترم فاطمه علیها السلام از نور پروردگار است و دخترم فاطمه علیها السلام برتر از آسمانها و زمین است. (۹)

۷- فاطمه برگزیده خداوند

خطیب بغدادی ضمن اشاره به معراج پیامبر صلی الله علیه و آله از آن حضرت چنین روایت کرده که فرمود: همان شبی که مرا به آسمان بردند دیدم که بر درب بهشت چنین نوشته بود: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی حبيب الله، و الحسن و الحسين صفوة الله، فاطمه علیها السلام خيرة الله و علی باغضهم لعنه الله (۱۰)

۸- فاطمه یکی از حجت های خدا

طبری در بشاره المصطفی به سند خود از امام زین از پدرش از امیر مؤمنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: انا و علی و فاطمه علیها السلام و الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين حجج الله علی اعداءنا اعداء الله و اولیاءنا اولیاء الله؛ من و علی و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین و نه فرزند از فرزندان حسین حجت های خداوند بر بندگان او هستیم، دشمنان ما دشمنان خدا و دوستان ما دوستان خدا هستند. (۱۱)

۹- فاطمه بهترین زنان امت

انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: بهترین زنان امت فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله است (۱۲)

۱۰- برترین زنان اولین و آخرین

و در روایت دیگری که از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده چنین آمده: مردان عالم در زمان من علی است و برترین زنان اولین و آخرین فاطمه علیها السلام است. (۱۳)

۱۱- اگر تمام خوبی‌ها مجسم شود

هم چنین درباره شخصیت بی مانند فاطمه علیها السلام فرمود: ولو كان الحسن شخصا لكان فاطمه عليها السلام بل هي اءعظم؛ اگر تمام خوبی‌ها و فضایل اخلاقی مجسم شود، شایسته است که فاطمه علیها السلام باشد؛ بلکه فاطمه علیها السلام والاتر از همه آنها می‌باشد. (۱۴)

۱۲- فاطمه مریم کبری است

و از جمله بیانات و سفارش‌هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال احتضار به علی داشت این بود؛ علی جان؛ فاطمه علیها السلام امانت خدا و رسولش در نزد تو می‌باشد، پس از این امانت خوب نگهداری کن و می‌دانم که چنین خواهی کرد، بدان که او مریم کبری است. (۱۵)

۱۳- عزیزترین مردم نزد پیامبر

شیخ طوسی به سند خود از عبدالله بن حارث بن نوفل نقل کرده که گفت از سعد بن مالک شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: فاطمه علیها السلام بضعة منی من سرها فقد سرنی و من ساءها فقد ساءنی، فاطمه علیها السلام اءعز البریة علی؛ فاطمه علیها السلام پاره تن من است هر که او را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر که او را آزار دهد مرا آزار داده فاطمه علیها السلام عزیزترین مردم نزد من می‌باشد. (۱۶)

۱۴- محبوب‌ترین مردم

علامه مجلسی از برخی کتابهای مناقب به سند خود از اسامه نقل کرده که گفت: روزی در مسجد به علی و عباس گذر کردم در حالی که به بحث نشسته بودند، چون مرا دیدند از من خواستند که از پیامبر صلی الله علیه و آله برای شان اجازه ملاقات بگیرم. گوید: به رسول خدا عرض کردم: این علی و عباس هستند که اجازه ملاقات می‌خواهند. حضرت فرمود: آیا می‌دانی چه چیزی آنها را به این جا آورده است؟ گفتم: به خدا سوگند که نمی‌دانم.

فرمود: اما من می‌دانم برای چه به این جا آمده‌اند و سپس اجازه ورود به آنها داد.

پس آن دو وارد شده و پس از سلام و ادای احترام در محضرش نشسته و اظهار داشتند ای رسول خدا کدام یک از افراد خانواده ات در نزد تو محبوب تر هستند؟ پیامبر پاسخ داد: فاطمه. (۱۷)

اما نکاتی که از روایات گذشته به دست می‌آید به چند نکته خلاصه می‌شود: ۱. پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله عنایت ویژه ای بر تبیین شخصیت فاطمه علیها السلام و معرفی او و جایگاه والایش داشتند بدین جهت با بردن فاطمه علیها السلام در جمع صحابه و گرفتن دست او به معرفی دختر خود پرداخته، و او را پاره تن و قلب و تار موی و نور چشم و میوه دل خود دانسته که این مسئله بسیار مهم و قابل مطالعه است.

۲. از روایات گذشته و ده‌ها روایت دیگر به دست می‌آید که فاطمه علیها السلام برتر از زنان تمام زنان عالم خلقت می‌باشد و هیچ یک از آنها در فضیلت و بلندی مرتبه به او نمی‌رسند، حتی مریم مادر حضرت عیسی، و این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن و مقام فاطمه بهترین پاسخ برای یاهو گویی برخی از ناآگاهان و یا غرض ورزان به مقام والای فاطمه علیها السلام است که گاهی از روی ناآگاهی و یا غرض ورزی می‌گویند، فاطمه علیها السلام همانند یکی از زنان عادی است.

بسی جای تعجب است مگر زنان عادی در زمان پیامبر نبودند؟ پس چرا این سخنان ارزشمند را درباره یکی از آنها نفرمود و چرا آن همه بر شخصیت فاطمه علیها السلام تکیه کرد.

۳. هیچ گاه از سفارش نسبت به فاطمه علیها السلام دریغ نورزیده و پیوسته امت اسلامی را به احترام از وی و رعایت حق او فرا می‌

خواند .

۴ . نکته پنجم این است که هر جا سخن از فاطمه علیها السلام به میان می آورد مسلمانان را به دوستی او و اهل بیت محترمش فرا خوانده و از دشمنی با آنها سخت بر حذر می داشت .

فاطمه و ازدواج با علی

فاطمه و ازدواج با علی

آن روزی که فاطمه علیها السلام به همراه علی و سایر فاطمیات مکه را به قصد مدینه ترک گفته و وارد مدینه شد ، درخواست های مکرری از پیامبر صلی الله علیه و آله شده و خواستگاران فراوانی برای وی آمدند ، اما آن حضرت همه آن ها را رد کرد . ابن شهر آشوب می نویسد : ابوبکر و عمر هر یک چند مرتبه از پیامبر صلی الله علیه و آله در خواست ازدواج با فاطمه علیها السلام دخت پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را رد می کرد . (۱۸)

روزی آن دو به نزد عبدالرحمن بن عوف که مردی ثروتمند بود ، رفته و اظهار داشتند اموال و ثروت تو از همه قریشیان بیشتر است و اگر چنان چه به خواستگاری دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بروی بر مال و ثروت و آبرویت افزوده خواهد شد ! او نیز به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت تا چنین درخواستی از او بنماید اما باز هم مورد اعتراض قرار گرفت . (۱۹)

نوشته اند : او ضمن خواستگاری از فاطمه علیها السلام مهر زیادی را مطرح کرد ، اما پیامبر صلی الله علیه و آله سخت عصبانی شده و به نشانه اعتراض بر این سخن ، سنگ ریزه ای را برداشته ناگهان همان سنگ در دستش شروع به گفتن تسبیح کرد ، سپس آن سنگ را در دامان خود انداخت که در دم تبدیل به در و مرجان شد . (۲۰)

تلاش یاران و خواستگاری علی علیه السلام

برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از سخنان آن حضرت در مورد فاطمه علیها السلام که اختیارش در دست پروردگار می باشد ، چنین دریافتند که شاید نظر پیامبر صلی الله علیه و آله به علی باشد ، و علت این که علی دست به این کار نزده ممکن است فقر و تنگدستی بوده باشد .

از این رو ابوبکر به نزد سعد بن معاذ رفته و اظهار داشت آیا دوست دارید تا به نزد علی رفته و از او در خواست کنیم تا از فاطمه علیها السلام خواستگاری کند و اگر چنان چه دستش خالی بود او را کمک کنیم ؟ با اظهار موافقت سعد و استقبال از این پیشنهاد هر سه به سراغ علی رفته و او را در باغ یکی از انصار در حال کشیدن آب از چاه یافتند .

چون نگاه علی علیه السلام به آن ها افتاد از روی تعجب پرسید : خبر تازه ای هست ؟ برای چه به این جا آمده اید ؟ ابوبکر گفت : ای ابوالحسن هیچ خصلت خوبی نیست مگر آن که در تو بوده باشد و جایگاه خودت را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بهتر از ما می دانی ؟ مقصود ما از آمدن به سوی تو این است که می بینیم اشراف و بزرگان قریش برای خواستگاری دخت پیامبر صلی الله علیه و آله خدمت آن حضرت رفته اند ، اما پاسخ رد شنیده اند و می گوید اختیار فاطمه علیها السلام در دست خدایش می باشد . علی جان چرا به نزد او نمی روی و فاطمه علیها السلام را خواستگاری نمی کنی امید این است که خداوند فاطمه علیها السلام را برای تو نگه داشته باشد .

گوید : چشمان علی پر از اشک شد و فرمود : ای ابوبکر مرا به یاد چیزی انداختی که تا کنون در فکر آن نبودم ؛ بخدا قسم ، من فاطمه علیها السلام را می خواهم و من کسی نیستم که از مثل فاطمه دخت پیامبر صرف نظر کنم و هیچ چیز جز تنگدستی تا کنون

مانع این کار نشده و آن گاه دست از کشیدن آب برداشته، به طرف خانه پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد.

خواستگاری علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام

علی به طرف حجره ام سلمه که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز در آن جا بود رفته، درب را کوبید. پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: علی علیه السلام آمده است، درب را باز کن تا وارد شود. امام علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد گشته و پس از سلام به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله در حالیکه سر خود را به پایین انداخته بود، لحظاتی نشست و همانند کسی که برای کاری آمده ولی شرم از اظهار آن را دارد، به زمین خیره شده چیزی نمی گوید.

ام سلمه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دانست که در قلب علی علیه السلام چه گذشته و چه می گذرد. از این رو فرمود: ای ابوالحسن گویا می بینم برای کاری آمده ای! هر چه می خواهی بگو که برایت انجام خواهم داد.

علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم به فدای تو ای رسول خدا، تو خود بهتر می دانی که خودت مرا از عمویت ابو طالب و از خانه فاطمه بنت اسد گرفتی در حالی که من کودکی بیش نبودم، مرا به غذای روحیت تغذیه کردی و به آداب تاءدیب نمودی و در نزد من از نظر شفقت و مهربانی از پدر و مادرم برتر بودی، خداوند مرا بر دست تو هدایت فرمود... اینک دوست دارم حال که خداوند بازوی مرا به وسیله تو محکم گردانیده، خانه و زندگی و همسری داشته باشم که در کنارش آرامش داشته باشم.

و من بدین جهت این جا آمده ام تا فاطمه علیها السلام را از تو خواستگاری کنم. آیا او را به من تزویج می کنی؟ ام سلمه گوید: دیدم که چهره پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار شادمان گشته و تبسمی در چهره علی کرد... (۲۱)

شیخ طوسی در امالی از علی علیه السلام روایت کرده وقتی که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله سابقه و قرابت و خویشی خود را گفتم حضرت فرمود، یا علی؛ راست گفتی، تو برتر از آن هستی که ذکر شود.

گوید: عرض کردم ای رسول خدا آیا فاطمه علیها السلام را به من تزویج می کنی؟ پیامبر پاسخ داد: پیش از تو دیگران آمدند و من به او پیشنهاد دادم اما در هر مرتبه نشان از رضایت در چهره او ندیدم لیک اندکی تو صبر کن تا به نزد او رفته و بازگردم.

سپس از جای برخاسته و بر فاطمه علیها السلام وارد شد، حضرت زهرا علیها السلام به احترام پدر از جای برخاسته و عبا از دوش پیامبر گرفته و نعلین از پایش در آورد. آنگاه مقداری آب وضو آورده و دست و پای پیامبر را شستشو داده و در محضرش نشست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام جان، عرض کرد لبیک لبیک ای رسول خدا؟ پیامبر فرمود: علی بن ابی طالب را که خوب می شناسی، از نظر سوابق و خویشی و تقدم در اسلام و... من از خداوند خواسته ام که پروردگارم تو را به بهترین بندگان خود تزویج کند... حال علی آمده و تو را از من خواستگاری کرده است. نظر تو چیست؟ فاطمه علیها السلام سکوت کرده و در چهره اش آثار رضایت پیدا شد.

اینجا بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جای برخاسته و در حالی که می فرمود: الله اکبر! سکوت فاطمه علیها السلام نشانه رضایت اوست، از نزد او بیرون رفت. (۲۲)

چرا پیامبر صلی الله علیه و آله جواب رد می داد

در این که چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواستگاران فاطمه علیها السلام پاسخ منفی می داد عللی برای آن گفته شده است: (۱) در ابتدای ورود فاطمه علیها السلام به مدینه هنوز او به حد تکلیف شرعی نرسیده بود، زیرا با در نظر گرفتن این که وی در سال پنجم (۲۳) بعثت به دنیا آمده است و پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۳ سال که از بعثت گذشت به مدینه هجرت فرمود فاطمه علیها السلام در آن سال ۸ سال داشت؛ بدین جهت پیامبر خواستگاران را رد می کرده چون فاطمه علیها السلام به حد بلوغ نرسیده

بود . (۲۴)

۲) و در برخی روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ خواستگاران اظهار می داشت : من همانند شما بشر هستم و از شما زن گرفته و زن می دهم ، مگر فاطمه علیها السلام را که اختیارش در دست پروردگار است . (۲۵)

۳) چون خواستگاران همشآن فاطمه علیها السلام نبودند ، چنان چه علامه مجلسی از عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : یا علی علیه السلام بزرگانی از قریش درباره فاطمه علیها السلام به من گله کردند که ما او را از تو خواستگاری کردیم ولی بر ما دریغ نموده اما او را به علی علیه السلام تزویج کردی . من به آنها گفتم : به خدا سوگند این من نبودم که از شما جلوگیری کرده و به علی تزویج کرده باشم بلکه این خداوند بود که دستور به چنین کاری داده است .

این جا بود که جبرئیل بر من نازل گشته و گفت : ای محمد خدای جل و علا می گوید اگر علی را خلقت نکرده بودم هرگز برای دخترت فاطمه علیها السلام همشآن روی زمین پیدا نمی شد ، از آدم گرفته تا سایر مردم . (۲۶)

و در گفتگویی که آن حضرت با ام ایمن داشت باز پیامبر روی همشآن بودن علی علیه السلام تکیه کرده و فرمود : اءما و الله . یا ام ایمن لقد زوجتها كفوا شريفا وجيها في الدنيا و الاخرة و من المقربين . ای ام ایمن آگاه باش که من دخترم فاطمه علیها السلام را به کفو و همشآن شرافتمندی شوهر دادم که در دنیا و آخرت صاحب جاه و مقام و منزلتی بوده و از مقربین است . (۲۷)

تعیین مهریه

پس از خواستگاری علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام و پذیرفتن وی و استقبال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این وصلت فرمود : اگر فاطمه علیها السلام را به تو تزویج کنم چه چیزی را صداق او خواهی کرد ؟ علی گفت یا رسول الله : شمشیر و اسب و زره و شترم را مهر او خواهم نمود .

پیامبر فرمود : اما شتر و شمشیر و اسب را نگه دار ، زیرا تو رزمنده هستی و از این سه چیز بی نیاز نمی باشی ، و اما زره را چندان نیازی به آن نداری و فقط همان را به عنوان مهریه برای فاطمه علیها السلام قرار ده . (۲۸)

سپس به علی فرمود : ای ابوالحسن حال بر خیز و زره خود را به فروش رسانده و پول آن را نزد من بیاور تا آن چه را که مناسب حال شماست تهیه کنم .

امام علی علیه السلام گوید : بدین منظور از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمده و زره را به چهار درهم سیاه هجری (۲۹) به عثمان بن عفان فروختم ، وقتی که زره تحویل او داده و پولش را گرفتم ، عثمان ضمن برگرداندن زره گفت : ای ابوالحسن تو به این زره سزاوارتر از من هستی .

عرض کردم : آری ، او گفت : این زره را من به تو هدیه کردم . علی گوید : پس زره و پولش را برداشته و در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دادم . (۳۰)

مقدار مهریه فاطمه علیها السلام زهرا

در بین مورخان اختلاف هست که مقدار مهریه فاطمه چقدر بوده است ؛ زیرا برخی آورده اند که فقط زره بوده (۳۱) و برخی دیگر علاوه بر زره به چند چیز دیگر اشاره نموده اند و دسته سوم مبلغ مهریه فاطمه علیها السلام را به سکه نقره رایج آن زمان گفته اند . اینک به خلاصه و بررسی این نظریات می پردازیم :

الف) زره حطمیه (۳۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: زوج رسول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام فاطمه علیها السلام علی درع له حطمیه تسوی ثلاثین درهما؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را به یک زره حطمیه که ارزش آن به ۳۰ درهم می رسید تزویج کرد. (۳۳)

ب) زره و چند چیز دیگر

و در روایت دیگری مهریه فاطمه علیها السلام را علاوه بر یک زره، یک زیر انداز پوستی و یک پیراهن کهنه که از جنس برد بود می دانند. چنان چه عبدالله بن یعفور از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ان علیا تزوج فاطمه علیها السلام علی جرد برد، و درع و فراش کان من اهاب کبش. (۳۴)

ج) پول نقد

دسته سوم مبلغی از سکه نقره رایج آن زمان را به عنوان مهریه مطرح کرده اند و نسبت به این مقدار باز سه روایت مختلف نقل شده: امام حسین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله را به چهارصد و هشتاد درهم به علی تزویج کرد. (۳۵) هم چنین روایت شده است که چهارصد مثقال نقره بوده و گفته شده پانصد درهم بوده است. (۳۶)

توضیح و بررسی

ظاهراً در این تردیدی نباشد که مهر فاطمه علیها السلام از پانصد درهم فراتر نرفته است، حال یا این پانصد درهم نقره، پول زره بوده است و یا حاصل مجموع پول زره و چند چیز دیگری که همراه زره به عنوان مهر فاطمه علیها السلام قرار گرفت. از این روی اگر چه ظاهراً اختلاف در پول نقد شده است، اما این قابل توجیه می باشد. زیرا اگر فقط قیمت زره را در نظر بگیریم ممکن است اشکال شود که قیمت زره چهارصد درهم و یا زیر پانصد درهم بوده است. اما با در نظر گرفتن چند چیز دیگر که برد کهنه و زیر انداز بوده باشد، برابر با پانصد درهم خواهد بود.

علامه مجلسی ضمن یادآوری روایت چهارصد و هشتاد درهم، و چهارصد مثقال نقره، و پانصد درهم صحیح تر است و سبب این اختلاف روایت جابر جعفی از امام باقر است که فرمود: کان صداق فاطمه علیها السلام برد حبره و اهاب کبش علی عرار. و روی عن الصادق علیه السلام قال: کان صداق فاطمه علیها السلام درع حطمیه و اهاب کبش او جدی؛ مهریه فاطمه علیها السلام پیراهنی بود از کتان بافت یمن و پوستی دباغی نشده و گیاهی خوشبو. هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که صداق فاطمه علیها السلام زره حطمیه و پوست دباغی نشده گوسفند یا شتر بود. (۳۷) و دلیل آن که مهر حضرت فاطمه علیها السلام از پانصد درهم فراتر نرفته است همانا سیره و روش معصومین بویژه پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله این بود که بر اساس پانصد درهم که به مهر السنه معروف گشت عمل می کردند.

امام جواد علیه السلام به هنگام خطبه و خواستگاری از ام الفضل دختر مأمون مهر جده اش فاطمه علیها السلام را که پانصد درهم بود، معین کرد. (۳۸) مرحوم صدوق می نویسد: اگر خواستی ازدواج کنی پس بنگر مهری که قرار می دهی از پانصد درهم بیشتر نشود که همان مهر السنه باشد و بر همین مقدار پیامبر صلی الله علیه و آله با همسران خویش ازدواج کرد و بر همین اساس و پایه دختران خود را به شوهر داد، بدین جهت مهر السنه مبلغ پانصد درهم گشت... (۳۹) ممکن است گفته شود با توجه به روایت امام صادق علیه السلام که گفته بود: ارزش زره ۳۰ درهم بوده چگونه با ۴۰۰ درهم سازش دارد؟ پاسخ می دهیم؛ اولاً در همه روایات به چنین چیزی اشاره نشده که ارزش زره ۳۰ درهم بوده است و با این ممکن است زره به همان مقداری که عثمان خریداری کرد، ارزش داشته باشد.

و ثانیاً ممکن است آن زره قیمتش بیش از ۳۰ درهم نبوده اما عثمان آن را به جهاتی به چند برابر خریده است.

در اینجا علامه مجلسی ضمن بیانی در جمع بین این روایات فرموده: ممکن است بین این روایات به چند وجه جمع کنیم: اول آن که بگوییم زره جزء مهر بوده، نه تمام مهر.

دوم آن که شاید مراد حضرت این باشد که آن زره امروز بود، ۳۰ درهم بیشتر ارزش نداشت، گرچه در آن زمان بهایش بیش از این بوده است.

سوم آن که بگوییم قیمت زره همان ۳۰ درهم بوده است اما حضرت علی آن را به پانصد درهم فروخت. و چهارم این که برخی از اخبار و احادیث حمل بر تقیه شده است. (۴۰)

تأمین و تهیه جهیزیه

پس از فروش زره توسط علی علیه السلام و فراهم شدن مهریه فاطمه علیها السلام پیامبر صلی الله علیه و آله به چند نفر دستور داد تا لوازم خانه علی و فاطمه علیها السلام را خریداری کنند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: حضرت مقدار ۳۳۶ یا ۶۶ درهم را جهت تأمین لوازم منزل فاطمه علیها السلام به ام ایمن سپرد تا خریداری کند و مقدار دیگری را به اسماء بنت عمیس داد تا عطر خریداری کند و مقدار دیگری را به نزد ام سلمه سپرد تا برای طعام ولیمه عروسی فاطمه علیها السلام مصرف شود. (۴۱) هم چنین شیخ طوسی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت بلال را فراخوانده دست برد و مبلغی از همان پول را گرفته، به او سپرد و فرمود: برای فاطمه علیها السلام عطر خریداری کن و مقدار دیگری را به ابوبکر داد و فرمود: برای فاطمه علیها السلام آن چه را که مناسب حال او می بینی از لباس و اثاث خانه خریداری کن، سپس عمار و برخی دیگر از یاران خود را به دنبالش فرستاده تا به کمک او بشتابند.

پس آن ها هر چه می خواستند خریداری کنند نخست بر او عرضه کرده اگر مصلحت می دانست همان را خریداری می کردند. (۴۲)

صورت جهیزیه فاطمه علیها السلام

و آن چه که این چند نفر به عنوان جهیزیه برای فاطمه خریداری کردند، عبارت بود از: ۱. یک قواره پیراهن به قیمت هفت درهم.

۲. یک عدد روسری بزرگ به قیمت چهار درهم.

۳. یک حوله سیاه خبیری.

۴. یک تخت خواب که با برگ درخت خرما بافته شده بود.

۵. دو عدد تشک کتانی از کتان های مصری که درون یکی از آن ها لیف خرما و در درون دیگری پشم گوسفند پر شده بود.

۶. چهار عدد بالش از پوست میش مکه که از گیاه خوشبویی به نام اذخر پر شده بود.

۷. یک تخت پرده پشمی.

۸. یک قطعه حصیر.

۹. یک عدد دستاس.

۱۰. یک عدد طشت مسی برای شستن لباس.

۱۱. یک عدد مشک چرمی برای کشیدن آب از چاه.

۱۲. یک بادیه بزرگ برای دوشیدن شیر.

۱۳. یک ظرف چرمی برای آب .
۱۴. یک آفتابه گلی لعابی شده .
۱۵. یک سبوی گلی سبز .
۱۶. دو عدد کوزه سفالین .
۱۷. یک قطعه پوست چرمی
۱۸. یک چادر از پارچه های بافت قطر . (۴۳)

مراسم ازدواج فاطمه علیهاالسلام

یک ماه از ماجرای عقد علی و فاطمه علیهاالسلام می گذشت تا اینکه جعفر و عقیل (۴۴) و بنابر نقل شیخ طوسی ، همسران پیامبر به علی گفتند که در صورت تمایل از آن حضرت بخواهند تا مراسم عروسی را به راه اندازند .

و با اعلام موافقت از سوی علی و رفت و آمد ام ایمن به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله ، نخست ام ایمن در محضر رسول خدا چنین گفت : ای رسول خدا اگر خدیجه زنده بود امروز در مراسم جشن و عروسی فاطمه علیهاالسلام چشمش روشن می گشت ، این علی است که همسرش را می خواهد .

پس چشم فاطمه علیهاالسلام را به وسیله همسرش روشن بنما و هر دو را جمع نموده و چشم ما را هم به این کار روشن گردان . پیامبر در پاسخ فرمود : چرا خود علی چنین در خواستی از من نکرده ، چرا که توقع ما از او چنین بود . . . (۴۵) ام ایمن گوید : پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : حال به دنبال علی رفته و او را به نزد من بیاور .

به دنبال فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی علی رفته دیدم که او در انتظار من است ، تا مرا دید پرسید : ای ام ایمن چه کردی ؟ عرض کردم : پیامبر صلی الله علیه و آله در انتظار توست .

علی فرمود : من همان وقت بر خاسته بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که از شرم و حیا از رسول خدا سر به زیر انداخته بودم ، در محضرش نشستم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : آیا دوست داری که همسرت به نزد تو بیاید ؟ من در حالی که سرم پایین بود گفتم : آری پدر و مادرم به فدایت .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : من امشب یا فردا شب این کار را انجام خواهم داد . (۴۶)

پس به امیر مؤ منان فرمود : یا علی منزلی را آماده کن تا فاطمه علیهاالسلام را به آن جا منتقل کنی .

علی فرمود : یا رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ منزلی یافت نمی شود مگر منزل حارثه بن نعمان .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : به خدا سوگند ما دیگر از حارثه خجالت می کشیم زیرا بیشتر خانه هایش را از او گرفته ایم . این سخن که به گوش حارثه رسید خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده ، عرضه داشت : یا رسول الله صلی الله علیه و آله من و اموالم در اختیار خدا و رسولش هستیم . . . پس فاطمه علیهاالسلام را در شب عروسی در خانه حارثه بن نعمان اسکان داد .

آراستن فاطمه علیهاالسلام

این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به زنان کرد و گفت : چه کسی در این جا حضور دارد ؟ ام سلمه گفت : یا رسول الله صلی الله علیه و آله من هستم و این زینب و این فلان و فلان در این جا نشسته اند .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : برای دخترم و پسر عمویم حجره ای در یکی از خانه ها مهیا کنید .

ام سلمه گفت : در کدام حجره ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در حجره خودت، آن گاه دستور فرمود: تا فاطمه علیها السلام را برای مراسم عروسی زینت نموده و آرایش دهند. (۴۷)

پس زنان در خانه ام سلمه به چنین کاری مشغول شده و فاطمه علیها السلام را برای شب عروسی آماده کردند. (۴۸)

ولیمه عروسی علی و فاطمه علیها السلام

سپس به علی فرمود: علی جان، بای مراسم عروسی غذای خوبی آماده کن و آن گاه فرمود: گوشت و نان از ما باشد و خرما و روغن از تو. (۴۹)

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که چنین دیدند هر یک به توان خود در مراسم جشن علی و فاطمه علیها السلام شرکت کرده و هدیه ای برای علی آوردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که گندم را آسیاب کرده و نان بپزند، و به علی فرمود تا گاو و گوسفند را سر ببرد و خود به کندن پوست آن ها اقدام فرمود.

هنگامی که غذا آماده گردید، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا شخصی از بالای بام خانه فریاد برآورد که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت کنید.

مسلمانان به دعوت آن حضرت به مسجد آمده و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته و به برکت وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله در مراسم بیش از چهار هزار نفر از مرد و زن مدینه و در چند نوبت از ولیمه عروسی علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام غذا خوردند. (۵۰)

آورده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز ظرفها را پر از غذا می کرد و بوسیله عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عقبه به خانه های بی سرپرستان و ضعفا و بینوایان از مسلمانان و از هم پیمانان می فرستاد و در آن روز خانه ای نماند که از غذای عروسی فاطمه علیها السلام به آن جا نرفته باشد. (۵۱)

از خانه پیامبر صلی الله علیه و آله تا خانه علی علیه السلام

روز اول ماه ذیحجه سال دوم هجرت (۵۲) روز بسیار مبارکی بوده چرا که در حقیقت روز شادی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت بوده است. روزی که در شب آن، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را به خانه علی فرستاد.

مورخین درباره کیفیت بردن فاطمه علیها السلام نوشته اند: شب که فرا رسید پیامبر صلی الله علیه و آله به سلمان فرمود: بغله شهبایم را بیاور و پس از آماده شدن، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را بر مرکب خود سوار کرده تا به خانه علی ببرد.

پس سلمان افسار مرکب را در دست گرفته و رسول خدا صلی الله علیه و آله در پشت سر او قرار گرفته بود، هم چنان که به راه خود ادامه می دادند ناگهان از پشت سر، سر و صدایی به گوشش رسید، نگاه کرد دید جبرئیل و میکائیل و اسرافیل هستند که به همراه گروهی از فرشتگان به زمین فرود آمده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! برای چه نازل شده اید؟ در پاسخ گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده ایم تا فاطمه علیها السلام را به خانه علی ببریم، پس جبرئیل تکبیر گفت و میکائیل نیز تکبیر گفت و اسرافیل چنین کرد و سایر فرشتگان به دنبال این سه فرشته تکبیر سر دادند و به دنبال آنها پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفته و در آخر سلمان فارسی آوای تکبیر را سر داد و از آنها پس در مراسم عروسی و بردن عروس به خانه شوهر تکبیر گفتن سنت شد. (۵۳)

هم چنین نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجرین و انصار دستور داد تا به همراه فاطمه

علیهاالسلام بوده و شادی کنان رجز بخوانند و تکبیر بگویند و سخنی که مورد رضای خدا نیست بر زبان جاری نسازند . جابر گوید : پس فاطمه علیهاالسلام را بر شهبای خود سوار کرده و سلمان افسار آن را به دست گرفته و گرداگرد فاطمه علیهاالسلام هفتاد هزار حوریه در حرکت بودند .

از سوی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و حمزه ، عقیل و جعفر و سایر اهل بیت نیز در پشت سر فاطمه علیهاالسلام در حالی که شمشیرهای خود را کشیده بودند ، به راه افتادند و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه دیگر زنان در پیشاپیش کاروان شادی حرکت کرده و ام سلمه و حفصه و معاذه مادر سعد سروده ای می خواندند و در سایر زنان با تکرار مصراع اول شادی خود را اظهار می کردند و سپس تکبیر سر می دادند تا این که داخل علی شدند . (۵۴)

دست فاطمه علیهاالسلام در دست علی علیه السلام

در این که پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوار در کجا دست فاطمه علیهاالسلام را در دست علی قرار داد در بین مورخان اختلاف هست برخی آن را در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و در برخی دیگر آن را در مسجد می دانند . شیخ طوسی روایت کرده همین که آفتاب غروب کرد ، پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود : دخترم را بیاور . او فاطمه علیهاالسلام را به محضر پیامبر آورد در حالی که از شرم و حیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشه های لباسش به زمین کشیده و عرق از پیشانی سر ازیر بود ، در برابر آن حضرت قرار گرفت . رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضور علی نقاب از چهره فاطمه علیهاالسلام برداشته و دست فاطمه علیهاالسلام را گرفته و در دست علی قرار داد و فرمود : بارک الله فی ابنة رسول الله ، یا علی نعم الزوجة فاطمه علیهاالسلام و یا فاطمه علیهاالسلام نعم البعل علی ؛ خدای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر تو مبارک گرداند ، علی جان فاطمه علیهاالسلام بسیار همسر خوبی است ، ای فاطمه علیهاالسلام علی شوهر بسیار خوبی است . (۵۵) اما ابن شهر آشوب آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بردن فاطمه علیهاالسلام به خانه علی خود به مسجد رفته و نخست علی را فراخواند و سپس فاطمه علیهاالسلام را در آن گاه دو دست دخترش را در دست علی گذاشت . . . (۵۶)

دعای ویژه برای فاطمه علیهاالسلام و علی علیه السلام

و سر انجام آن شب پیش از آن . که خانه علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام را ترک کند ، چند دعای ویژه در حق آن دو نموده که هرگز شخص دیگری را در این دعا شریک نساخت از جمله این که فرمود : خدایا این دو بهترین بندگان تو در نزد من هستند ، خدایا ، تو آن ها را دوست داشته باش و فرزندان را بر آن ها مبارک گردان و نگهبانی از سوی خود بر آن ها بگمار و از شر شیطان رجیم نسبت به این دو و فرزندانشان به تو پناه می برم . (۵۷)

اسماء اضافه می کند پیامبر صلی الله علیه و آله را در آن حال ملاحظه کردم که پیوسته برای هر دو دعا می کرد که هیچ کس دیگری را با آن ها شرکت نمی داد ، او پیوسته دعا می کرد تا وارد حجره خود شد . (۵۸)

چشم اندازی به خانه فاطمه

چشم اندازی به خانه فاطمه

در مدینه منوره ؛ شهر پیامبر ، تنها یک خانه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن عشق می ورزید و اهلش را به شدت دوست می داشت . در و دیوار و فضای این خانه از معنویت و نورانیتی خاص ، حکایت داشت .

این خانه روز و شب محل نزول و عروج فرشتگان الهی بود، پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر به این خانه احترام می گذاشت که بدون اجازه وارد آن نمی گردید، هر صبح و شام به آن جا می رفت و پس از کوبیدن در آن، با صدای بلند بر اهلسلام می داد.

هنگام خارج شدن از شهر، آخرین نقطه توقفش در مدینه بود و پس از مراجعت، اول به سراغ همان خانه می رفت. آن خانه خانه فاطمه علیها السلام بود که این بخش به وصف آن خواهد پرداخت.

ویژگی های خانه فاطمه علیها السلام

۱- موقعیت جغرافیایی

این خانه در طرف شرق مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، هم ردیف دیگر حجره های رسول خدا صلی الله علیه و آله و در وسط آن ها قرار داشت. به گفته نویسنده مدینه شناسی: با توجه به دیگر گفته های ثبت شده، مسلم است که خانه فاطمه علیها السلام بین مربع قبر و ستون تهجد بوده است. (۵۹)

مردی به عبدالله بن عمر گفت: درباره علی بن ابی طالب علیه السلام برایم سخن بگو.

عبدالله گفت: اگر می خواهی بدانی که مقام و منزلت علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله چه اندازه بود، پس نظر کن به خانه اش نسبت به خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله، سپس با دست خود به خانه علی و فاطمه علیها السلام اشاره کرد و گفت: این خانه اوست که در وسط خانه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته است. (۶۰)

۲- مساحت خانه فاطمه علیها السلام

بتنونی در الرحلة الحجازیه می نویسد: طول خانه فاطمه علیها السلام از طرف جنوب ۵/۱۴، از طرف شمال ۱۴ متر و از طرف شرق ۵/۷ متر می باشد. (۶۱)

۳- هدایی خدا و رسول

پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله از همان ابتدای ورود به مدینه در فکر احداث چنین حجره ای برای حضرت فاطمه علیها السلام بود. بدین جهت که حجره هایی را در طرف شرق مسجد برای همسران خود احداث کرد، برای فاطمه علیها السلام این حجره را ساخت.

ام سلمه در روایتی که درباره عروسی حضرت فاطمه علیها السلام است می گوید: ... آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دختر خود، فاطمه علیها السلام و همچنین علی علیه السلام را در پیش خود خواند و دست علی علیه السلام را در دست راست و دست فاطمه علیها السلام را در دست چپ گرفت و به سینه خود گذارد و در میان دو چشم آن دو را بوسه زد. آن گاه به علی علیه السلام فرمود: علی جان! خوب همسری داری و به فاطمه علیها السلام فرمود ای فاطمه! تو هم خوب همسری داری. سپس از جای برخاسته و پیشاپیش آن دو راه افتاد تا این که آن دو را به خانه ای که از پیش برای آن ها ساخته بود، وارد کرد.

سپس هنگام خروج از خانه، در حالی که دستگیره در را گرفته بود، فرمود: طهر کما الله و طهر نسلکم... خداوند شما و نسلتان را پاک گرداند. (۶۲)

۴- راهی به بیرون جز از مسجد نداشت

از دیگر ویژگی های این خانه این بود که هیچ گونه راهی به بیرون جز از طریق مسجد نداشت. بدون شک در این کار عنایتی بود. شاید راز این عمل برای مسلمانان آشکار نگردد.

سید محمد باقر نجفی می نویسد: همگی مورخان اذعان دارند که خانه علی در دیگری جز آنچه که به سوی مسجد باز می شد،

نداشت . (۶۳)

۵- خانه رفیع و پر نور

از دیگر ویژگی های این خانه این است که همانند دیگر مساجد و خانه های پیامبران ، از نورانیت و جلال و شکوه خاصی برخوردار و از خانه هایی بود که قرآن مجید درباره آن ها فرمود :

فی بیوت اذان الله ترفع و یذکر فیها اسمہ (۶۴)؛ در خانه هایی که خدا رخصت داده که (قدر و منزلت) آنها رفعت یابد و نامش در آن ها یاد شود .

در روایتی که در ذیل آیه فوق آمده است ، انس از بریده نقل می کند : هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت می کرد ، مردی از جای برخاست و گفت : مقصود از این خانه ها کدام خانه هاست ؟

پیامبر فرمود : خانه های پیامبران . ابوبکر گفت : یا رسول الله ! هذا البیت منها و اءشار الی بیت علی و فاطمه علیهما السلام . قال نعم و اءفضلها ؛ در حالی که با دست خود به خانه علی و فاطمه علیهما السلام اشاره می کرد گفت : آیا این خانه از جمله آن خانه ها است ؟ حضرت فرمود : آری . بلکه اءفضل از همه آن ها است . (۶۵)

۶- محل نماز و عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله

خانه فاطمه علیها السلام استراحت گاه موقت پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام دیدار از یگانه گهرش بوده ، جای جای این خانه قدمگاه ، محل نشستن ، محل عبادت و سجده گاه وجود مقدس نبی اکرم بود .

حضرت علی علیه السلام فرمود : روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار ما آمد ، ما نیز حریره ای (۶۶) برایش آماده کردیم و ام ایمن هم ظرفی از ماست ، کره و مقداری خرما به ما هدیه کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله از جای برخاست ، وضو ساخت ، به سوی قبله ایستاد و مدتی دعا کرد . آن گاه با چشمانی پر از اشک ، سر به سجده گذارد .

هیبت و عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله مانع شد که علت گریه اش را بیرسم . فرزندم حسن ، از جای جست و گفت : پدر جان ! کارهایی را دیدم انجام دادی که پیش از این انجام نداده بودی . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : فرزندم من امروز با دیدن شما آن قدر خوشحال شدم که پیش از این ، چنین شادمانی به من دست نداده بود . اینک جبرئیل آمد و به من خبر داد که همه شما کشته خواهید شد و محل دفن شما هم دور از یکدیگر خواهد بود .

با شنیدن این خبر برای شما دعا کردم .

امام حسین علیه السلام عرض کرد : ای رسول الله ! با این وصف که قبرهای ما از هم جدا می باشد ، پس چه کسی به زیارت قبور ما می آید ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : گروهی از امتم که کمک و صله مرا دوست می دارند . پس در روز قیامت به زیارت این دسته خواهم رفت و بازویشان را گرفته و آن ها را از گرفتاری ها و سختی های روز قیامت نجات خواهم داد . (۶۷)

۷- زادگاه امام حسن و امام حسین علیه السلام

تردیدی نیست که زادگاه امام حسن ، امام حسین ، زینب کبری و ام کلثوم : در این خانه است اما نسبت به سایر امامان : بعید به نظر می رسد که زادگاهشان در خانه حضرت فاطمه علیها السلام بوده باشد ، زیرا در زمان عبدالملک بن مروان که حسن بن حسن علیه السلام در آن جا سکونت داشت ، او را از خانه حضرت فاطمه علیها السلام بیرون نمودند و خانه را به بهانه توسعه مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ویران کردند . (۶۸)

همچنین بعید است که امام زین العابدین علیه السلام هم در آن جا دیده به جهان گشوده باشد ، زیرا آن حضرت در سال (۳۸) هجری . قمری) به دنیا آمد و پدرش امام حسین علیه السلام ، در آن سال همراه حضرت علی علیه السلام در کوفه بود . بنابراین به

نظر می‌رسد که امام سجاد علیه السلام در کوفه به دنیا آمده باشد اما چنین سخنی را کسی نگفته است .

بنابراین احتمال‌ها که حضرت امام سجاد علیه السلام در سال (۳۴، ۳۵ یا ۳۶ هجری . ق) به دنیا آمده باشد، می‌توان گفت حضرت در مدینه به دنیا آمده اما باز هم بعید است که در خانه حضرت فاطمه علیها السلام بوده است، زیرا امام حسین علیه السلام در آن وقت در خانه حضرت فاطمه زندگی نمی‌کرد .

۸- محل رفت و آمد فرشتگان

امام باقر علیه السلام فرمود: خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام بخشی از حجره پیامبر صلی الله علیه و آله است و سقف آن خانه، عرش پروردگار می‌باشد. محل فرود وحی و رفت و آمد فرشتگانی است که هر صبح و شام و هر ساعت و لحظه، با آوردن پیام در حال آمد و شد هستند. آن‌جا خانه‌ای است که هرگز رفت و آمد فرشتگان در آن، پایانی ندارد. گروهی فرود می‌آیند و گروه دیگر بالا می‌روند. پروردگار عالمیان پرده را از آسمان‌ها برای حضرت ابراهیم علیه السلام کنار زد و به نور باصره اش قوت بخشید، تا نگاهش به عرش افتاد. همچنین خداوند به دید چشم محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین: قدرت بیشتری داد؛ و آن‌ها عرش پروردگار را از خانه‌های خود می‌دیدند و هرگز سقفی برای خانه‌هایشان جز عرش پروردگار نمی‌دیدند (۶۹)

آری بسیاری از آیات الهی به وسیله، امین وحی در همین خانه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گشت. جریان حدیث کسا و آمدن جبرئیل نیز در همین خانه بود. (۷۰)

۹ سلام پیامبر صلی الله علیه و آله بر اهل خانه

پس از آن که آیه و امر اهلک بالصلاة و اصطر علیها (۷۱) بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گشت، آن حضرت چهل روز (۷۲)، شش ماه (۷۳)، هشت ماه (۷۴) یا نه ماه (۷۵) در هر صبح و شام به سوی خانه حضرت فاطمه علیها السلام می‌رفت و دستگیره در خانه را می‌گرفت و پس از سلام بر اهل آن خانه، به دستور آیه عمل می‌نمود و می‌فرمود: الصلاة یرحمکم الله (۷۶) و سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود: انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. (۷۷)

ابو الحمراء می‌گوید: چهل روز پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که هر روز صبح به طرف در خانه علی و فاطمه علیها السلام می‌آمد و دستگیره در را می‌گرفت و می‌فرمود: السلام علیکم اهل البیت و رحمۃ الله و برکاته. الصلاة یرحمکم الله. انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (۷۸)

قندوزی حنفی پس از ذکر این حدیث می‌گوید: این حدیث از ۳۰۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر روایت شده است. (۷۹)

۱۰- بسته شدن در خانه‌ها جز خانه فاطمه علیها السلام

یاران رسول خدا آن‌گاه که می‌بیند در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام به مسجد باز می‌شود، هر یک از خانه خود دری به مسجد باز می‌کنند. دیری نگذشت که فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که تمام درها باید بسته شود جز در خانه علی علیه السلام. موج اعتراض بالا- گرفت اما پیامبر صلی الله علیه و آله قاطعانه بر موضوع پافشاری کرد و تمام درها، حتی پنجره‌ها را، جز در خانه علی علیه السلام بست.

زید بن ارقم می‌گوید: برخی از یاران از حضرت خواستند که اجازه دهد، درها همچنان باز بماند. پیامبر صلی الله علیه و آله از جای برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

به من دستور داده شد که درها، جز در خانه علی علیه السلام را ببندم. حال می‌بینم که برخی از شما سخن گفته‌اید اما این را بدانید که سوگند به خدا! این من نبودم که در خانه‌ای را بسته یا باز کرده باشم، بلکه دستوری بود که من از آن پیروی کردم.

(۸۰)

حدیث یاد شده از احادیث مسلم شیعیه و سنی است و تا کنون کسی بر صحت آن اشکال نگرفته جز ابن الجوزی که آن را در

ردیف احادیث موضوعه و ساخته رافضی ها خوانده است اما ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری در شرح صحیح بخاری در رد گفته ابن الجوزی اظهار می دارد :

اءخطاء فی ذلك شنیعا فانه سلك فی ذلك رد الاءحادیث الصحیحه بتو همه المعارضه ؛ وی خطای زشتی را در این کتاب مرتکب شده است ، زیرا به بهانه تعارض ، بسیاری از احادیث صحیح را رد کرده است . (۸۱)

۱۱- احترام ویژه امامان

گر چه در زمان معصومین علیهم السلام به ویژه از اواخر زمان امام سجاد علیه السلام به بعد ، خانه حضرت فاطمه علیها السلام را به بهانه توسعه مسجد ویران کردند اما جایگاه خانه معلوم و مشخص بود و مردم بدون هیچ تقیه ای ، نسبت به خانه حضرت فاطمه علیها السلام احترام ویژه ای قائل بودند .

امام جواد علیه السلام هر روز مقارن اذان ظهر ، نخست به زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله می رفت ، سپس به طرف خانه حضرت فاطمه علیها السلام می رفت و کفش های خود را بیرون می آورد و وارد خانه حضرت فاطمه علیها السلام می گشت و در آن جا نماز می گذارد . (۸۲)

نگاهی دیگر

نگاه دیگری که به این خانه می افکنیم ، حیرت‌انگیز می شود . چرا که در این خانه هرگز از زخارف دنیا و تجمل‌گرایی چیزی یافت نمی شود ، خانه ای بسیار ساده ، نه فرش قابل ذکری دارد و نه وسائل گران قیمت . اشتباه نشود ، خیال نکنید که حضرت علی علیه السلام فقیر بود و تهی دست ، آورده اند که از دسترنج خود هزار بنده را آزاد کرد ، بلکه این خانواده نمی خواستند غیر از زندگی زاهدانه راه دیگری را در پیش گیرند ، بدین جهت آنچه داشتند یا وقف فقرا و تهیدستان می کردند یا به دیگران می دادند و خود در نهایت ساده زیستی زندگی می کردند . (۸۳)

اینک نیم‌نگاهی به وسائل این خانه که در حقیقت همان جهیزیه حضرت فاطمه علیها السلام بود و در آن چند سال هیچ به آن اضافه نگشته بود خواهیم داشت .

در این خانه علاوه بر چوبی که حضرت علی علیه السلام به دو طرف اطاق جهت آویزان کردن لباس نصب کرده بود ، یک پوست گوسفند که در کف اطاق انداخته ، یک بالش که داخلش را از لیف خرما پر کرده بود چیز دیگری جز جهیزیه حضرت فاطمه علیها السلام نبود . (که صورت جهیزیه پیش از این ، در بحث مراسم ازدواج از نظرتان گذشت)

سرنوشت خانه فاطمه علیها السلام

مئاسفانه ، این خانه و ساکنانش پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مورد بی‌مهری امت قرار گرفت و دست خوش حوادث ناگواری شد .

خانه ای که در و دیوارش بوی رسول الله صلی الله علیه و آله از آن به مشام می رسید و زمین و محرابش یادآور سجده های طولانی یگانه یادگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود نه تنها فقط در آن خانه را بستند و بر خلاف سفارش آن حضرت مردم را از فیض برکات آن خانه و اهلش محروم ساختند ، بلکه برای بیعت گرفتن از علی علیه السلام مورد هجوم ناجوانمردانه عده ای کینه توز و فرصت طلب قرار گرفت و سرانجام در زمان عبدالملک بن مروان ، به بهانه توسعه مسجد ، ساکنان آن را بیرون کردند و در خانه را ویران ساختند .

تعجب این جا است که آن ها با مشاهده آن همه عطوفت و مهرورزی ها و احترام فوق العاده پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به اهل

بیت خود به ویژه نسبت به فاطمه علیها السلام چگونه مردان کینه توز و فرصت طلب را جهت بیعت گرفتن از علی علیه السلام روانه خانه فاطمه علیها السلام ساختند. آنان مگر حضرت فاطمه علیها السلام را نمی شناختند که با بردن آتش (۸۴) هم در خانه را سوزاندند (۸۵) و شکستند (۸۶)، هم پهلوی (۸۷) و حرمت صاحب خانه را. (۸۸)

در این خانه که آن را هاله ای از غم و مظلومیت فرا گرفته، دو قبر مجهول و گمشده و یک محراب قرار دارد. قبر اول، قبر محسن پنجمین فرزند حضرت علی و فاطمه علیها السلام است و گویا در پای در خانه دفن گودید. قبر دوم احتمالاً قبر فاطمه علیها السلام و یک محراب که برای همگان قابل رؤیت است و روزی این محراب محل نماز، سجده و دعای حضرت فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام بود.

جای بسی تعجب است که آن خانه ای که در زمان عبدالملک بن مروان به بهانه توسعه مسجد پیامبر خراب می شود، امروزه در محاصره نرده های آهنین قرار گرفته است.

فاطمه اسوه حیات زیبا

فاطمه اسوه حیات زیبا

انسانهای پاک سرشت در پی یک زندگی پاک و حیات طیب هستند که زیباترین نماد آن را می توان در زندگانی رهبران دینی جستجو کرد.

فاطمه، از آن مریبان و معلمان اخلاق است که بشر می تواند زندگی او را به عنوان بهترین الگو برای رفتار و معاشرت خود قرار دهد.

آن چه در پیش رو دارید اشاره ای است کوتاه و گذرا از ایمان، عبادت ترس از خدا و روز قیامت و اخلاق و روش معاشرت او که به اختصار از آن یاد می شود.

۱- تهجد و عبادت

پیشواز میدان عبادت و بندگی خدا

در این نه سالی که فاطمه علیها السلام در خانه علی بود اگر چه برای او یک دوران پر خاطره به حساب آمد، اما هرگز او را از هدف اصلی یعنی رسیدن به معبود و معشوق خود باز نداشت.

او همانند پدرش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله جزو پیشتازان میدان عبادت و بندگی خدا بود و به گفته حسن بصری: لم یکن فی هذه الائمة اعزهد و لاء عبد من فاطمه علیها السلام؛ در این امت عابدتر از فاطمه علیها السلام و زاهد تر از او نداریم! (۸۹) و همو گوید: وی آن قدر نماز می خواند و خدا را عبادت می کرد که دو پای مبارکش ورم می کرد. پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله این حالت تحسین آمیز و اعجاب برانگیز فاطمه علیها السلام را در اشکال مختلف بیان می داشت:

الف (وجود فاطمه علیها السلام مملو از ایمان است

ابن شهر آشوب از محمد بن علی بن الحسین روایت کرده که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله سلمان را برای رساندن پیامی به خانه فاطمه فرستاد سلمان گوید: پس از درنگی کوتاه پشت در خانه فاطمه علیها السلام به وی سلام گفتم. پس صدای فاطمه

علیها السلام را از داخل خانه شنیدم که قرآن می خواند و در فضای بیرون ، دستاس در حال چرخیدن بود . گوید : به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله برگشتم و ماجرا به او گزارش کردم آن حضرت تبسمی کرد و فرمود : یا سلمان ، ان ابنتی فاطمه علیها السلام ملاء الله قلبها و جوارحها ایمانا الی مشاشها . . . ای سلمان ! خداوند قلب و اعضا و جوارح دخترم فاطمه علیها السلام را تا فرق سرش سرشار از ایمان کرده ، دخترم خود را در اطاعت و عبادت خدا قرار داده و خداوند فرشته ای را به نام زوقبیل جبرئیل فرستاده تا به جای او دستاس را بگرداند . (۹۰)

ب) سلام فرشتگان به فاطمه علیها السلام

ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود : و اما دخترم فاطمه ، پس او سیده زنان عالمیان از اولین و آخرین است . هنگامی که در محراب عبادت ایستد ، هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقربین بر او سلام گفته و همان ندایی را که به مریم می گفتند به فاطمه علیها السلام می گویند ، که : ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین . (۹۱)

ج) منزلت خداوندی

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از عظمت فاطمه علیها السلام و از چگونگی عبادت و تهجد و راز و نیازش باز چنین پرده برداشته و ندای خداوند به فرشتگان را این چنین بیان می کند : یا ملائکتی انظروا الی ائمتی فاطمه علیها السلام سیده ائمتی ، قائمه بین یدی ترتعد فرائضها من خیفتی و قد اقبلت بقلبها علی عبادتی و اءشهدکم انی قد اءمنت شیعتها من النار ؛ فرشتگانم به فاطمه علیها السلام بنگرید که چگونه در مقابل من ایستاده و از ترس من اعضای بدنش می لرزد و من قلبش را به عبادت خودم مشغول کرده ام ، شاهد باشید که من دوستان و شیعیان او را از آتش جهنم ایمن کردم . (۹۲)

۲- ترس از روز قیامت

حضرت زهرا علیها السلام به شدت از روز قیامت و سخنی آن نگران بود و از پدر بزرگوارش درباره چگونگی زنده شدن و احوال روز قیامت سؤالات بسیاری می نمود .

علامه مجلسی می نویسد هنگامی که آیه و ان جهنم لموعدهم اءجمعین لها سبعة اءبواب لکل باب منهم جزء مقسوم (۹۳) بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گشت آن حضرت بشدت گریست و یارانش نیز بر اثر گریه آن حضرت گریستند اما کسی نمی دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله چرا می گرید ، و جبرئیل چه چیزی را بر او نازل کرده که باعث گریه فراوان پیامبر صلی الله علیه و آله شده است و از طرفی هیچ کس یارای سخن گفتن با آن را حضرت نداشت . یاران چون می دانستند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهش به فاطمه علیها السلام می افتد شاد می گردد ، یکی از اصحاب به خانه فاطمه رفت تا وی را از این ماجرا و گریه پیامبر صلی الله علیه و آله با خبر سازد ، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با شنیدن این خبر برآشفست و در حالی که خود را به یک چادر کهنه که دوازده جای آن را با لیف خرما وصله کرده بود پوشانیده ، خانه را به قصد مسجد و دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله ترک گفت . همین که سلمان فارسی چشمش به چادر فاطمه افتاد گریست و گفت واحزنانه . . . بر تن دختران قیصر و کسری لباسهای سندس و ابریشم می باشد اما دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فقط یک چادر پشمینه کهنه داشته باشد !!

هنگامی که فاطمه علیها السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد ، با دیدن آن حالت از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست پدر را آرام کند بدین جهت گفت : ای رسول خدا سلمان از لباسی که من دارم شگفت زده شده است و آن خدایی که تو را به

پیامبری برانگیخت پنج سال است که با علی علیه السلام زندگی می‌کنم و جز پوست گوسفندی که روزها علف شترمان را روی آن می‌ریزیم و شبها زیرانداز ما می‌باشد چیز دیگری نداریم، سپس فرمود: پدر جان جانم فدایت باد چه چیز تو را به گریه درآورده است؟!!

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فاطمه علیها السلام آن چه را که جبرئیل بر او نازل کرده بود بر دخترش تلاوت کرد. فاطمه علیها السلام از شدت ترس و وحشت با صورت بر زمین افتاد در حالی که می‌فرمود: وای پس وای پس وای، وای بر کسی که وارد دوزخ شود.

سلمان که چنین دید از وحشت گفت: ای کاش گوسفندی بودم که گوشت مرا می‌خوردند و پوست مرا پاره پاره می‌کردند و هرگز نامی از آتش جهنم نمی‌شنیدم.

ابوذر گفت: ای کاش مادرم نازا بود و مرا نمی‌زایید که نام آتش را بشنوم.

مقداد می‌گفت: ای کاش پرنده ای بودم که بر من حساب و کتاب و عقابی نبودم و نام آتش را نمی‌شنیدم، علی علیه السلام می‌فرمود: ای کاش مادرم مرا نمی‌زایید و نام آتش را نمی‌شنیدم، پس دست بر سر می‌گذاشت و می‌گفت: وای از دوری راه و کمی توشه در سفر آخرت. (۹۴)

۳- انس با قرآن کریم

توجه ویژه حضرت زهرا به قرآن کریم در طول زندگی خود درس دیگری را به شیفتگان این کتاب آسمانی می‌دهد. گاهی اوقات که امام علی علیه السلام از مسجد به منزل می‌آمد ملاحظه می‌کرد، همان آیاتی که لحظاتی قبل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بر زبان فاطمه علیها السلام جاری است، با کمال تعجب می‌پرسید این آیات از چه راهی به شما رسیده است در حالی که لحظاتی پیش نیست که این آیات بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده؟!!

فاطمه علیها السلام در پاسخ می‌فرمود: فرزندان حسن آنها را برایم تلاوت کرده است. (۹۵)

و در روایت دیگری آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: حُبُّ الی من دِناکم تلاوة کتاب الله و النظر فی وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و الانفاق فی سبیل الله؛ سه چیز از دنیای شما را دوست دارم: تلاوت قرآن کریم، نگاه به چهره مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و انفاق در راه خدا. (۹۶)

و پیش از این گذشت که وقتی سلمان فارسی جهت رساندن پیامی از پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه علیها السلام رفته بود، صدای قرآن خواندن فاطمه علیها السلام را از درون خانه شنیده و برای پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش داد. (۹۷)

۴- دعا برای دیگران

حضرت فاطمه علیها السلام چگونه سخن گفتن با خدا و چگونه دعا کردن را به آیندگان آموخت، او همیشه دعا می‌کرد و همه چیز از خدا می‌خواست اما نه برای خود، فاطمه علیها السلام حتی در دعا کردن نیز ایثار می‌کرد و همه را بر خود مقدم می‌داشت. امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: مادرم فاطمه علیها السلام را در شب جمعه ای دیدم که پیوسته در حال رکوع و سجود بود تا این که صبح دمید و شنیدم که مؤمنین و مؤمنات را نام می‌برد و بسیار برای آنان دعا می‌کرد، اما ندیدم حتی یکبار برای خودش دعا کند، از روی تعجب گفتم: مادر، چرا برای خودت دعا نمی‌کنی و از خدا چیزی نمی‌خواهی، همان گونه که برای دیگران دعا می‌کنی؟!!

مادرم در پاسخ فرمود: یا بنی العجار ثم الدار، فرزندانم اول باید همسایه را در نظر گرفت. (۹۸)

۵- احترام فوق العاده به پیامبر صلی الله علیه و آله

بر پیامبر نازل گشت ، حضرت فاطمه علیهاالسلام پدر را یا رسول الله خطاب می کرد .

امام حسین علیه السلام از مادرش فاطمه زهرا نقل می کند که فرمود :

از آن روزی که این آیه بر پیامبر نازل گشت ، هیبت آن حضرت مانع شد که او را پدر خطاب کنم ، از اینرو می گفتم : یا رسول الله . چون پیامبر این برنامه را از من مشاهده کرد ، فرمود : دخترم ! این آیه در باره تو و اهل بیت تو نازل نگشته است ، زیرا تو از من هستی و من از تو می باشم ، بلکه این آیه درباره اهل جفا و متکبران نازل گشته که احترام مرا نگه نمی دارند . دخترم ! تو مرا با همان کلمه پدر خطاب کن که برای آرامش قلب من بهتر و به خوشنودی خداوند نزدیک تر است . سپس پیشانی مرا بوسید و مقداری از آب دهان خود به من مالید که از آن پس هرگز نیاز به عطر پیدا نکردم . (۹۹)

شیخ مفید به نمونه دیگری از احترام فاطمه علیهاالسلام به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کند که در بخش خواستگاری از فاطمه علیهاالسلام بیان شد .

۶- سبقت در اسلام

حضرت زهرا علیهاالسلام به پیروی از سنت حسنه رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار اهمیت می داد .

در حدیث آمده است که شخصی گفت : بر حضرت فاطمه وارد شدم تا مرا دید سلام کرد و در این امر نیکو بر من پیشی گرفت ، سپس فرمود : چه چیز تو را به این جا آورده است ؟
عرض کردم : به جهت بدست آوردن خیر و برکت .

فاطمه علیهاالسلام فرمود : پدرم مرا خبر داد که هر کس سه روز بر من و یا پدرم در آید و سلام کند ، خداوند بهشت را بر او واجب می گرداند . (۱۰۰)

۷- تحمل سختی های زندگی

در روزهای نخست شکل گیری حکومت اسلامی در مدینه ، مشکلات فراوان و طاقت فرسایی بر مسلمانان وارد شد . بسیاری از مهاجرین و انصار با تنگدستی روزگار می گذراندند ، به یقین با وجود این حالت رقت بار که برای حفظ اسلام و پیروی از پیامبر پیش آمده بود هرگز برای انسانهای با تقوا و دین دار قابل قبول نبود که خود در بهترین شرایط زندگی کنند و دیگر مسلمانان را به حال خود رها سازند .

بدین جهت حضرت زهرا علیهاالسلام که از نزدیک شاهد این مسائل بود چگونه می توانست چیزی بگوید در حالی که علی نیز یکی از همان تهی دستان بود که همانند سایر مسلمانان زندگی می کرد و اگر هم بر چیزی دست می یافت ، دیگران را بر خود مقدم می داشت .

تا چند سال وضع به همین منوال سپری شد ، علی و فاطمه زیراندازی به جز یک پوست گوسفند که روی آن می خوابیدند نداشتند ، با این حال فاطمه علیهاالسلام صبر کرد و سختی های زندگی را به خاطر خدا و پدر و شوهر خویش تحمل کرد پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن با خبر بودن از وضع معیشتی علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام پیوسته دختر خود را به صبر و شکیبایی در برابر مشکلات زندگی فرامی خواند .

انس گوید : روزی فاطمه علیهاالسلام خدمت پدر آمده ، عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله من و پسر عمومیم زیراندازی

جز یک پوست گوسفند نداریم، که شبها ما از آن استفاده نمی‌کنیم و روزها علف شترمان را روی آن پهن می‌نمایم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم صبر کن زیرا موسی بن عمران علیه السلام ده سال از روزهای زندگی خود را سپری کرد در حالی که چیزی جز یک عبا قطوانیه نداشت. (۱۰۱)

همچنین نقل شده است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر به دعوت ابویوب به منزل او رفتند، حضرت مقداری از گوشت را برداشت و در قرص نانی گذارده به ابویوب فرمود: این را به خانه فاطمه علیها السلام برسان؛ زیرا چند روز است که از چنین غذایی استفاده نکرده است. (۱۰۲)

جابر انصاری گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله چشمش به فاطمه افتاد در حالی که عبايي از پشم شتر بر سر افکنده و با دو دست خود آرد می‌کرد، و فرزند خود را نیز شیر می‌داد. پیامبر صلی الله علیه و آله از دیدن این منظره متاثر شده و در حالی که اشک بر گونه هایش جاری بود، فرمود: دخترم پیش از شیرینی آخرت تلخی دنیا را بچش.

فاطمه علیها السلام عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله خداوند را در برابر نعمتهایش ستایش می‌کنم و بر نعمتهای ظاهری اش شکر گزارم. (۱۰۳)

۸- پاسخ به پرسش های مذهبی

حضرت فاطمه علیها السلام به عنوان یک مبلغه دین از توان بالایی برخوردار بود.

از نظر علم جز با امام معصوم هرگز قابل مقایسه نیست و از نظر اخلاق و برخوردها باید وی را با پدر بزرگوارش مقایسه کرد. آن حضرت روش برخورد با مردم و به خصوص کسانی که در حوزه دین ابهاماتی داشتند، از پدرش یاد گرفته بود.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: زنی نزد حضرت فاطمه شرفیاب شد و گفت: من مادر ضعیفی دارم که در مورد نماز دچار اشتباهی گردیده و مرا نزد شما فرستاده تا از شما مشکل او را سؤال کنم. حضرت فاطمه جواب مسئله او را داد. وی بار دوم و سوم آمد و پرسید و پاسخ گرفت و این عمل تا ده بار تکرار شد و باز هم فاطمه زهرا علیها السلام جواب سؤال او را بیان کرد. آن زن از این همه رفت و آمدهای پی در پی شرمند شد و گفت: بیش از این شما را به زحمت نمی‌اندازم و دیگر سؤال نمی‌کنم.

صدیقه طاهره فرمود باز هم بیا و هر چه سؤال داری بپرس سپس ادامه داد اگر کسی را روزی اجیر نمایند که بار سنگینی را تا ارتفاعی بالا ببرد ولی در مقابل بعنوان اجر و مزد به وی صد هزار دینار طلا بدهند آیا در مقابل چنین اجرتی این بار سنگین برایش دشوار خواهد بود؟ آن زن پاسخ داد: نه.

حضرت فرمود: هر مسئله ای که پاسخ می‌دهم خداوند بیش از فاصله بین زمین و عرش که پر از لؤلؤ و جواهر شده باشد به من پاداش می‌دهد. پس مسلم است که تو هر قدر سؤال کنی برای من هیچ گونه ناراحتی ایجاد نخواهد کرد. از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: روز قیامت که علمای شیعیان ما محشور می‌گردند به میزان دانش شان به آنان خلعت های گرانبهایی داده می‌شود و میزان خلعت ها با میزان تلاشی که برای ارشاد بندگان خدا نموده مناسبت دارد تا جایی که به یکی از آنان هزار زیور از نور هدیه می‌دهند.

آن گاه منادی از سوی پروردگار ندا می‌دهد: ای کسانی که ایتم آل محمد را سرپرستی کردید و ای آنان که در هنگام نبود پدران این ایتم که ائمه اطهار باشند آنان را محافظت و مراقبت می‌کردید، اینان همان شاگردان شما هستند، همان یتیمانی که سرپرستی و نگهداری شان نمودید و با علوم خود، آنان را شاداب و با طراوت کردید، پس آنان به مقدار علمی که به شاگردان خود داده اید، از سوی خدا به آنان خلعت دهید، پس آنان به شاگردان خویش به مقدار درسی که به آنها در دنیا داده بودند خلعت می‌دهند حتی برخی از این شاگردان نیز به شاگردان خود خلعت می‌دهند و از سوی خدای تبارک و تعالی امر می‌شود که

به معلمان، دو برابر آن چه به شاگردان خود خلعت داده اند خلعت داده شود.

پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: یک نخ از این خلعت های آخرتی از آن چه که خورشید یک میلیون بر آن بتابد با ارزش تر است. (۱۰۴)

۹- التزام به تعهدهای اخلاقی

بسیاری از انسان ها در موقع تبیین برخی از ارزش ها و طرفداری از آن، خوب سخن می گویند، اما نوبت به مرحله عمل می رسد، معلوم می شود که همه اش حرف بوده و بس. اما این اصل ارزشی یعنی تطابق گفتار و کردار در زندگی معلمان اخلاقی همچون فاطمه علیها السلام جایگاه بسیار مهم و ویژه ای دارد.

گویند: وقتی که قرار شد پیامبر صلی الله علیه و آله یک اسیر زن را به فاطمه هبه کند تا در کارهای خانه او را کمک نماید، رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از اسرای ساحل بحر را خانه دخترش فرستاد و سفارش فرمود: تا با او مدارا شود.

هنگامی که فاطمه علیها السلام این سفارش را از پدر شنید، به پدر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! کارهای خانه یک روز با من باشد و یک روز با او و در مرحله عمل نیز چنین کرده و تا آخر بدان پای بند بود. سلمان گوید: روزی فاطمه علیها السلام نشسته بود: و در برابرش دستاس گذارده بود، و جو آرد می کرد و دست های آن حضرت زخمی شده بود، از سوی دیگر حسین علیه السلام در گوشه خانه از گرسنگی به خود می پیچید، عرض کردم: ای دختر رسول الله صلی الله علیه و آله! دستهایت زخم شده است. چرا بعضی کارها را به فضا واگذار نمی کنی؟!

فرمود: پدرم به من سفارش کرده که کارهای خانه یک روز با من باشد و یک روز به عهده او، و دیروز نوبت او بوده است. سلمان گوید: عرض کردم... اجازه دهید یا جو را آرد کنم و یا حسین علیه السلام را آرام نمایم؟

فرمود: من به آرام کردن حسین علیه السلام شایسته ترم، تو جو را آرد کن. مقداری از جو را آرد کردم تا این که صدای اقامه پیامبر صلی الله علیه و آله به گوش رسید، در نماز جماعت پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت نمودم و پس از نماز، ماجرا را برای علی نقل کردم.

حضرت گریان به خانه رفت اما مدتی نگذشت که شاد و خندان به مسجد برگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله جریان را از علی علیه السلام پرسید، در جواب فرمود: بر فاطمه علیها السلام وارد شدم دیدم به پشت خوابیده و حسین هم روی سینه اش به خواب رفته است و آسیاب و هم بدون آن که کسی آن را بگرداند می چرخد.

رسول خدا فرمود: مگر نمی دانی در روی زمین فرشتگانی است که در حال گردش اند و تا روز قیامت، محمد و آل محمد را خدمت می کنند. (۱۰۵)

روشن است که فاطمه علیها السلام از اول می توانست چنین قراری را نگذارد و اگر گذاشت، گاهی بخاطر رسیدگی بیشتر به فرزندان و یا در حالات ویژه به تعهد خود عمل نکند و یا درخواست کمک بنماید، چرا که او نه سوگند یاد کرده بود و نه از لحاظ شرعی ملزم به رعایت چنین تعهدی بوده؛ زیرا این مسئله فقط یک تعهد اخلاقی بود، اما می بینیم که حضرت هرگز این عهد را نشکست و تا آخر به آن پای بند بود.

۱۰- خوشحالی از کم شدن بار مسئولیت

آورده اند روزی علی و فاطمه علیها السلام به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده درخواست کرده تا برنامه زندگی و خدمات در خانه را برای هر یک معین بفرماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را به خدمت در درون خانه گماشت و آن چه مربوط به بیرون از خانه بود به علی واگذار کرد. فاطمه که از این تقسیم صحیح و حساب شده بسیار خوشحال گشته بود، گفت: فلا يعلم ما داخلنی من السسرور الا الله با کفائی رسول الله صلی الله علیه و آله تحمل رقاب الرجال؛ فقط خدا می داند، چقدر خرسندم از این که می بینم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از کارهایی که فقط از عهده مردان بر می آید معاف داشت. (۱۰۶)

نا گفته نماند این تقسیم بدان معنا نبود که دیگر علی در منزل دست به هیچ کاری نزند و یا فاطمه علیها السلام در کارهایی که مربوط به تاءمین معاش و زندگی است به علی علیه السلام کمک نکند، بلکه بر اساس برخی از روایات، هم علی علیه السلام در خانه به کمک زهرا علیها السلام می شتافت و گاهی خانه را جارو می زد و گاهی فاطمه برای تاءمین معاش به کمک علی علیه السلام می شتافت و در مقابل رسیدن پشم برای مردم، قدری جو می گرفت و از آن نانی تهیه می کرد.

۱۱- خدمت بی منت

در طول سالی که فاطمه علیها السلام در خانه علی علیه السلام بود با داشتن چهار فرزند خردسال (جز در سال های آخر که خادمه ای برای آن حضرت معین شد) تمام کارهای خانه را خودش انجام می داد. فاطمه علیها السلام علاوه بر بچه داری خود از چاه آب می کشید و جو آسیاب می کرد، اما اظهار خستگی نکرده، و هرگز به خاطر چنین کارهایی بر شوهر منت نگذاشت و یا از کار کردن در خانه استنکاف نکرد و از زیر بار مسئولیت شانه خالی ننمود.

فاطمه علیها السلام آن محبوبه خدا و پیامبری است که امیر مؤمنان علیه السلام درباره فضایل و سجایای اخلاقی اش به مردی از بنی سعد فرمود: آیا مایلی مطلبی را از خودم و از فاطمه علیها السلام برای تو بگویم، او محبوبترین و عزیزترین خلق در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او آنقدر با مشک آب از چاه کشید تا آن که در سینه اش اثر گذاشت و آن قدر با دستاس آرد کرد، تا آن که هر دو دستش سفت و سخت شد، و آن قدر خانه را نظافت کرد، تا آن که پیراهنش غبار آلود شد، و آن قدر آتش در زیر دیگ روشن کرد که لباسش سیاه رنگ گردید و این کارهای دشوار به وی آسیب فراوان وارد می آورد. روزی به فاطمه علیها السلام گفتم: چه خوب است نزد پدرت رفته و از آن حضرت بخواهی که خدمتگزاری برایت معین نماید تا این خدمات را انجام دهد فاطمه علیها السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت ولی گروهی در نزد آن حضرت نشستند، لذا از گفتن حاجتش خودداری کرد و برگشت. (۱۰۷)

فاطمه الگوی حیا و عفاف

فاطمه الگوی حیا و عفاف

تا کنون به نام و تاریخچه بسیاری از زنان در جهان اسلام و یا حتی جهان بشریت برخورد کرده ایم، اما موفقیت هر یک از آن ها در یک جهت و بسیار محدود بوده و در مقایسه با یکدیگر، مشاهده می کنیم هیچ کدام جامع تمام صفات و کمالات اخلاقی و علمی نبوده اند. اما دخت نبی اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خود به تنهایی جامع تمام صفات انسانی و کمالات اخلاقی است، چرا که به شهادت پدر بزرگوار و اولاد طاهرینش، آینه تمام نمای رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و پاره تن او و حجت بر اوصیایش بوده است.

سیره و روش فاطمه علیها السلام بزرگترین درس برای همگان است که تطبیق و پیاده کردن آن، سعادت و کامیابی را در پی خواهد داشت.

فاطمه علیها السلام مجسمه زهد، پارسایی، اخلاق و بزرگواری، اخلاص و ایثار، حجب و حیا عفت و پاکدامنی و صدها خصلت خوب انسانی بوده است که در این درنگ کوتاه به نشانه‌هایی از حیا و عفت این بانوی کرامت و فضیلت می‌پردازیم:

فاطمه علیها السلام معدن حجب و حیا

زندگی افتخارآمیز فاطمه علیها السلام پر از این نشانه‌ها است و آن‌ها گواهند که وی چقدر با حجب و حیا بوده و به این امر اهمیت می‌داده است.

فاطمه علیها السلام نه فقط در مسائل دنیوی از حریم حیا پاسداری می‌کرد، بلکه حتی پس از مرگ خود حاضر نبود بدن پیچیده به کفنش در مقابل دیدگان نامحرم قرار گیرد و یا در آخرت همانند دیگر انسانها با بدن برهنه وارد صحنه قیامت و محشر کبری شود و تا این دو امر برایش تضمین نشد از اضطراب و دلهره بیرون نیامده و مرگ برایش گوارا نبود.

گفتگوی فاطمه علیها السلام و درخواست از اسماء

در صدر اسلام چنین رسم بود، هنگامی که مرد یا زنی از دنیا می‌رفت، پس از غسل و کفن، او را روی تخته‌ای قرار داده و با کشیدن پارچه روی میت او را تا محل دفن تشییع می‌کردند.

این منظره که برای فاطمه علیها السلام بسیار زشت و زننده بود، به هیچ وجه حاضر نبود، که پس از مرگش این گونه حمل گردد، چرا که هیکل زن اگر چه پوشیده بود، اما کاملاً پیدا بود.

بدین جهت در اواخر عمرش با گفتگویی که با اسماء داشت، این مسئله را مطرح کرده و فرمود: ای اسماء؛ من زشت می‌دارم آنچه را که با جنازه زنان انجام می‌دهند که فقط پارچه‌ای به روی زن می‌کشند؛ اسماء گفت: من در حبشه چیزی دیدم و مایلیم شبیه آن را برای شما نشان دهم. آن گاه چند چوب تر و تازه درخت خرما را طلبد و آنها را خم نموده و پارچه‌ای برویش کشید. فاطمه علیها السلام از این کار بسیار شاد شد و فرمود: چقدر خوب و زیبا است. (۱۰۸) چرا که زن از مرد شناخته نمی‌شود. (۱۰۹)

اسماء گوید: فاطمه علیها السلام با دیدن این نعش، خنده بر لبانش ظاهر شد چهره اش خندان نشد مگر همان وقت. (۱۱۰) و در نهایت با تحسین این کار از اسماء خواستند که شبیه آن را برای او درست کنند، سپس فرمود: مرا مستور و پنهان کن، خداوند تو را از آتش جهنم مستور کند. (۱۱۱)

نمونه‌ای دیگر از حیا فاطمه

فاطمه علیها السلام پرسشهای زیادی از پدر داشتند و از جمله آن‌ها نحوه برانگیخته شدن انسانها در روز قیامت بود، چرا که فاطمه علیها السلام از روز قیامت هول عظیمی در دل داشت.

گوید: روزی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا اهل دنیا روز قیامت برهنه اند؟ فرمود: آری ای دخترم.

گفتم: آیا من هم برهنه ام؟

فرمود: آری شما هم ولی آن‌جا کسی به کسی توجه ندارد.

گفتم: وا سوا تاه، یومئذ من الله عزوجل؛ چقدر جای شرمندگی است، آن روز در مقابل خدای متعال. هنوز از محضر پدر بیرون نرفته بودم، که فرمود: اکنون، جبرئیل آمده به من می‌گوید: ای محمد به فاطمه سلام برسان، و بگو به جهت حیا و شرم از

خدا پروردگار وعده فرمود: که او را در روز قیامت به دو لباس از نور ببوشاند. (۱۱۲)

فاطمه علیها السلام مظهر عفاف و حجاب

مسئله دوم این است که فاطمه علیها السلام بهترین مظهر عفت و پوشش زنان مسلمان است؛ زیرا با توجه به این که فاطمه علیها السلام آن بانویی نبود که کاملاً با خارج از خانه قطع رابطه کرده باشد؛ چون تاریخ گواه است که وی دعوت دیگر زنان را می پذیرفته، هم چنین جهت تهیه وسایل روزمره به ویژه در روزهایی که حضرت علی علیه السلام حضور نداشتند بیرون می رفته، مرتب به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آمد می کرده، در جنگ احد، به همراه دیگر زنان به مداوای زخمهای پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته، و در فتح مکه و حجه الوداع همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و پس از شهادت حمزه پیوسته به احد می رفته، و گاه برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را به همراه آن حضرت به حضور می پذیرفته، اما با این حال باز هم بر مسئله عفاف و حجاب زن سخت تکیه می کرده است.

فاطمه علیها السلام در پی آن بود که زن به کرامت انسانی اش پی ببرد، و خود را فدای امیال و هوسهای دیگران نکند، فاطمه می خواست که دامان زن مسلمان و هر آزاداندیش را از هر گونه فساد اخلاق و روابط نامشروع و ضد ارزشهای دینی پاک نگه دارد. از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: ما روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله نشستیم بودیم، فرمود به من خبر دهید چه چیز برای زنان بهتر است؟ هیچکدام نتوانست جواب حضرت را بگویند و برخاسته پراکنده شدند.

من به نزد فاطمه علیها السلام آمدم و سؤال را برای او نقل کردم و در ضمن گفتم که هیچیک از ما جواب رسول خدا را نمی دانستیم، حضرت زهرا علیها السلام فرمود من جواب سؤال را می دانم سپس فرمود: بهترین چیز برای زن این است که هیچ مردی او را نبیند و او هم هیچ مردی را نبیند. من به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتم و گفتم یا رسول الله بهترین چیز برای زن این است که هیچ مردی او را نبیند و او هم هیچ مردی را نبیند.

حضرت با تعجب فرمود: شما که قبلاً این جا حاضر بودید و چیزی نگفتید، پس این جواب را از کجا آوردی؟! گفتم از فاطمه.

پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن تعجب از دخترش فاطمه، فرمود: براستی که فاطمه پاره تن من است. (۱۱۳) ناگفته نماند که این حدیث را هر یک به گونه ای معنی کرده اند که برخی از آن ها چندین صحیح بنظر نمی رسد، مثلاً برخی معتقدند که مراد فاطمه علیها السلام این است که زن نگاه شهوت آلود به مرد نکند. و همچنین به زن چنین نگاهی نکند. در پاسخ باید گفت: این گونه نگاه کردن برای زن و مرد حرام است نه این که بهتر آن است که چنین نگاهی نکند. و با این بیان حدیث را چه جور معنی کنیم، آیا مقصود فاطمه این است که زن هرگز از خانه بیرون نرود، که این معنی هم صحیح نیست، زیرا نه تنها این امر امکان ندارد و عملی نیست، بلکه با خطی مشی و سیره خود فاطمه مخالف است. زیرا عرض شد خود فاطمه علیها السلام رفت و آمد داشته.

پس منظور حضرت از این جمله چیست؟

بنظر می رسد که حضرت زهرا علیها السلام تکیه اش بر این بوده که زن تا می تواند از حضور غیر ضروری خود بکاهد و در صورت حضور، از اختلاطهای نامشروع و گفت و شنوهای غیر اخلاقی پرهیز کند.

آورده اند که روزی فردی نابینا از فاطمه اجازه ورود خواست ، حضرت زهرا علیها السلام خود را از او پنهان کرد ، پیامبر که در آن جا حاضر بودند پرسیدند : دخترم چرا خود را از او پنهان کردی در حالی که او تو را نمی بیند ؟
عرض کرد : درست است که او مرا نمی بیند اما من که او را می بینم ، علاوه بر این که این مرد نابینا بو را استشمام می کند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود من گواهی می دهم که تو پاره تن من هستی . (۱۱۴)

سیمای فاطمه در روز قیامت

سیمای فاطمه در روز قیامت

چهره مقدس و ملکوتی فاطمه زهرا علیها السلام در تاریخ اسلام آن قدر تابناک و روشن است که چندان به تحقیق و بررسی نیاز ندارد؛ اما با توجه به ایام شهادت (۱۱۵) آن بزرگوار شایسته است اندکی درباره فضایل حضرتش گفتگو کنیم . بر این اساس به سراغ روایات نورانی معصومان می رویم تا با مقام و جایگاه آن حضرت در قیامت آشنا شویم .

کیفیت برانگیخته شدن

برانگیخته شدن و رستاخیز از لحظات بسیار سخت و وحشتناک آینده بشر است ، زمانی که معصومان همواره بدان می اندیشیده و گاه از خوف آن بیهوش می شدند .

فاطمه علیها السلام نیز چنین بود و بیشتر بدین زمان می اندیشید ، فکر زنده شدن ، عریان بودن انسان ها در قیامت ، عرضه شدن به محضر عدل الهی و ... او را در اندوه فرو می برد .

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید : روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه وارد شد و او را اندوهناک یافت . فرمود : دخترم ! چرا اندوهگینی ؟

فاطمه علیها السلام پاسخ داد : پدر جان یاد قیامت و برهنه محشور شدن مردم در آن روز رنجم می دهد .

پیامبر فرمود : آری دخترم ! آن روز ، روز بزرگی است ، اما جبرئیل از سوی خداوند برایم خبر آورد من اولین کسی هستم که بر انگیخته می شوم ، سپس ابراهیم و آنگاه همسرت علی بن اءبی طالب علیه السلام پس از آن خداوند جبرئیل را همراه هفتاد هزار فرشته به سوی تو می فرستد . وی هفت گنبد از نور بر فراز آرامگاهت بر قرار می سازد . آنگاه اسرافیل لباس های بهشتی برایت می آورد و تو آن ها را می پوشی .

فرشته دیگری به نام زوقائیل مرکبی از نور برایت می آورد که مهارش از مروارید درخشان و جهازش از طلا . تو بر آن مرکب سوار می شوی و زوقائیل آن را هدایت می کند .

در این حال هفتاد هزار فرشته با پرچمهای تسبیح پیشاپیش تو راه می سپارند . اندکی که رفتی ، هفتاد هزار حور العین در حالی که شادمانند و دیدارت را به یکدیگر بشارت می دهند ، به استقبالت می شتابند ، به دست هر یک از حوریان منقلی از نور است که بوی عود از آن بر می خیزد ... آن ها در طرف راستت قرار گرفته همراهت حرکت می کنند هنگامی که به همان اندازه از آرامگاهت دور شدی ، مریم دختر عمران همراه هفتاد هزار حور العین به استقبالت می آید و بر تو سلام می گوید ، آن ها سمت چپ قرار می گیرند و همراهت حرکت می کنند . آن گاه مادرت خدیجه ، اولین زنی که به خدا و رسول او ایمان آورد ، همراه هفتاد هزار فرشته که پرچمهای تکبیر در دست دارند ، به استقبالت می آیند ، وقتی به جمع انسانها نزدیک شدی ، حوا با هفتاد هزار حور العین به همراه آسیه دختر مزاحم نزدت می آید ، و با تو رهسپار می شود .

حضور فاطمه علیها السلام در میان مردم

فاطمه جان، هنگامی که به وسط جمعیت حاضر در قیامت می‌رسی، کسی از زیر عرش پروردگار به گونه‌ای که تمام مردم صدایش را بشنوند، فریاد می‌زند: چشمها را فرو پوشانید و نظرها را پایین تا افکنید تا صدیقه فاطمه، دخت پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهانش عبور کنند.

پس در آن هنگام هیچ کس جز ابراهیم خلیل الرحمن و علی بن ابی طالب علیه السلام و... به تو نگاه نمی‌کنند. (۱۱۶)
 جابر بن عبدالله انصاری نیز در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله این حضور را چنین توصیف می‌کند:

روز قیامت دخترم فاطمه علیها السلام بر مرکبی از مرکبهای بهشت وارد عرصه محشر می‌شود، مهار آن مرکب از مروارید درخشان چهار پایش از زمرد سبز، دنباله اش از مشک بهشتی و چشمانش از یاقوت سرخ است و بر آن گنبدی از نور قرار دارد که بیرون آن از درونش و درون آن از بیرونش نمایان است، فضای داخل آن گنبد، انوار عفو الهی و خارج آن پرتو رحمت خدایی است، بر فرازش تاجی از نور دیده می‌شود، که هفتاد پایه از در و یاقوت دارد که همانند ستارگان درخشان، نور می‌افشاند.

در هر یک از دو سمت راست و چپ آن مرکب هفتاد هزار فرشته به چشم می‌خورد.

جبرئیل مهار آن را در دست دارد و با صدای بلند ندا می‌کند: نگاه خود فراسوی خویش گیرد و نظرها را پایین افکنید، این فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله است که عبور می‌کند.

در این هنگام، حتی پیامبران و انبیا و صدیقین و شهدا همگی از ادب دیده فرو می‌گیرند تا فاطمه علیها السلام عبور می‌کند، و در مقابل عرش پروردگار قرار می‌گیرد. (۱۱۷)

منبری از نور برای فاطمه علیها السلام

در ادامه گفتگوی با دختر گرامی اش درباره چگونگی حضور وی در عرصه قیامت، چنین می‌خوانیم:

سپس منبری از نور برایت برقرار می‌سازند، که هفت پله دارد و بین هر پله ای تا پله دیگر صفت‌هایی از فرشتگان قرار گرفته اند، که در دستشان پرچمهای نور است. همچنین در طرف چپ و راست منبر، حور العین صف می‌کشند، آن‌گاه بر بالای منبر قرار می‌گیری، جبرئیل می‌آید و می‌گوید: ای فاطمه! آن چه دوست داری از خدا بخواه... (۱۱۸)

شکایت در دادگاه عدل الهی

اولین درخواست فاطمه علیها السلام در روز قیامت، پس از عبور از برابر خلق شکایت از ستمگران است. جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند:

هنگامی که فاطمه علیها السلام در مقابل عرش پروردگار قرار می‌گیرد خود را از مرکب به زیر انداخته اظهار می‌دارد: الهی و سیدی، میان من و کسی که مرا آزرده و بر من ستم روا داشته داوری کن، خدایا بین من و قاتل فرزندم حکم کن. (۱۱۹)

بر اساس روایتی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم فاطمه در حالی که پیراهن‌های خونین در دست دارد وارد، محشر می‌شود پایه‌ای از پایه‌های عرش را در دست می‌گیرد و می‌گوید: یا عدل یا جبار! حکم بینی و بین قاتل ولدی؛ ای خدای عادل و غالب، بین من و قاتل فرزندم داوری کن. قال فیحکم لابنتی و رب الکعبه؛ به خدای کعبه سوگند به شکایت دخترم رسیدگی می‌شود و حکم الهی صادر می‌گردد. (۱۲۰)

دومین خواسته فاطمه علیها السلام در روز قیامت از خداوند چنین است: خدایا حسن و حسین را به من بنمایان. در این لحظه امام حسن و امام حسین به سوی فاطمه علیها السلام می روند در حالی که از رگهای بریده حسین علیه السلام خون فوران می کند. (۱۲۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هنگامی که گفته می شود وارد بهشت شو، می گوید: هرگز وارد نمی شوم تا بدانم پس از من با فرزندانم چه کرده اند!

به وی گفته می شود: به وسط قیامت نگاه کن. پس بدان سمت می نگرند و فرزندانش حسین علیه السلام را می نگرند که ایستاده و سر در بدن ندارد، دخت پیامبر ناله و فریاد سر می دهد.

فرشتگان نیز (با دیدن این منظره) ناله و فریاد بر می آورند. (۱۲۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: حسنین بن علی علیه السلام در حالی که سر مقدسش را در دست دارد می آید، فاطمه علیها السلام با دیدن این منظره ناله ای جانسوز سر می دهد، در این لحظه هیچ فرشته مقرب و پیامبر صلی الله علیه و آله مرسل و بنده مؤمنی نیست مگر آن که به حال او می گیرد. (۱۲۳)

در این موقعیت خداوند به خشم آمده به نام هبهب که هزار سال در آن دمیده شده تا سیاه گشته و هیچ آسودگی در آن راه نمی یابد و هیچ اندوهی از آن جا بیرون نمی رود، دستور می دهد کشندگان حسین بن علی علیه السلام را بر گیر و جمع کن... آتش به فرمان پروردگار عمل کرده، همه آن ها را بر می چیند. (۱۲۴)

شفاعت برای دوستان اهل بیت

سومین درخواست فاطمه علیها السلام در روز قیامت از پروردگار شفاعت از دوستان و پیروان اهل بیت است که مورد قبول حق قرار می گیرد و دوستان و پیروانش را مورد شفاعت قرار می دهد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: هنگامی که فاطمه علیها السلام به در بهشت می رسد، به پشت سرش می نگرند، ندا می رسد، ای دختر حبیب! اینک دستور داده ام به بهشت بروی، نگران چه هستی؟

فاطمه علیها السلام جواب می دهد: ای پروردگار! دوست دارم در چنین روزی با پذیرش شفاعتم مقام و منزلتم معلوم شود. ندا می رسد: ای دختر حبیبم برگرد و در این مردم بنگر و هر که در قلبش دوستی تو یا یکی از فرزندان نهفته است داخل بهشت کن. (۱۲۵)

امام باقر علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید: در روز قیامت بر پیشانی هر فردی، مؤمن یا کافر نوشته شده است. پس به یکی از محبان اهل بیت که گناهانش زیاد است دستور داده می شود به جهنم برده شود، در آن هنگام فاطمه علیها السلام میان دو چشمش را می خواند که نوشته شده است دوست دار اهل بیت، پس به خدا عرضه می دارد: الهی و سیدی؛ تو مرا فاطمه علیها السلام نامیدی و دوستان و فرزندانم را به وسیله من از آتش دور ساختی و وعده تو حق است.

ندا می رسد؛ فاطمه علیها السلام راست گفتی؛ من تو را فاطمه نامیدم، و به وسیله تو دوستان و پیروان و دوستان فرزندان و پیروانشان را از آتش دور گردانیدم.

وعده من حق است و هرگز تخلف نمی کنم. این که می بینی بنده ام را به دوزخ می برند، بدین جهت بود که درباره اش شفاعت کنی و شفاعت را پذیردم تا فرشتگان، پیامبران، رسولان و همه مردم از منزلت و مقامت آگاهی یابند.

حال بنگر دست هر که را که بر پیشانی اش مؤمن نوشته شده بگیر و به بهشت ببر. (۱۲۶)

شفاعت دوستان فاطمه علیها السلام از دیگران

عظمت و مقام حضرت فاطمه در روز قیامت چنان است که خداوند به خاطر فاطمه علیها السلام به دوستان آن حضرت نیز مقام شفاعت می دهد .

امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: جابر؛ به خدا سوگند، فاطمه علیها جا با شفاعت خود در آن روز شیعیان و دوستان را از میان اهل محشر جدا می سازد؛ چنان که کبوتر دانه خوب را از بد جدا می کند. هنگامی که شیعیان فاطمه علیها السلام همراه وی به در بهشت می رسند، خداوند در دلشان می افکند که به پشت سر بنگرند. وقتی که چنین کنند، ندا می رسد: دوستان من اکنون که شفاعت فاطمه علیها السلام را در حق شما پذیرفتم، نگران چه هستید؟

آنان عرضه می دارند: پروردگارا؛ ما نیز دوست داریم در چنین روزی مقام و منزلت ما برای دیگران آشکار شود. ندا می رسد: دوستانم برگردید و هر که را به خاطر دوستی فاطمه علیها السلام شما را دوست داشت و نیز هر که به خاطر محبت فاطمه علیها السلام به شما غذا، لباس، یا آب داده و یا غیبتی را از شما دور گردانیده همراه خود وارد بهشت کنید. (۱۲۷)

به سوی بهشت

فاطمه علیها السلام پس از شفاعت از دوستان و فرزندانش و رسیدگی به شکایتش در دادگاه عدل الهی به فرمان خدا، با جلال و شکوه خاصی وارد بهشت می شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: روز قیامت دخترم فاطمه علیها السلام در حالی که لباس های اهدایی خداوند را که با آب حیات آمیخته شده پوشیده، محشور می شود و همه مردم از مشاهده این کرامت تعجب می کنند. آنگاه لباسی از لباس های بهشت بر وی پوشانده می شود. بر هزار حله بهشتی برای او با خط سبز نوشته شده است: دختر پیامبر را به بهترین شکل ممکن و کامل ترین هیبت و تمام ترین کرامت و بیشترین بهره وارد بهشت سازید.

پس فاطمه علیها السلام را به فرمان پروردگار در کمال عظمت و شکوه، در حالی که پیرامونش هفتاد هزار کنیز قرار گرفته، به بهشت می برند. (۱۲۸)

استقبال حوریان بهشتی

رسول خدا به فاطمه علیها السلام فرمود: هنگامی که به در بهشت می رسی، دوازده هزار حوریه، که تا کنون به ملاقات کسی نرفته و نخواهند رفت در حالی که مشعل های نورانی به دست دارند و بر شترانی از نور که جهازهایشان از طلای زرد و یاقوت سرخ و مهارهایشان از لؤلؤ و مروارید درخشان است سوارند، به استقبال می شتابند.

پس وقتی داخل بهشت شدی، بهشتیان به یکدیگر ورودت را بشارت خواهند داد و برای شیعیانت سفره هایی از گوهر، (۱۲۹) که بر پایه هایی از نور بر قرار ساخته اند، آماده می سازند و در حالی که هنوز سایر مردم گرفتار حساب رسی اند، آنان از غذاهای بهشتی می خورند. (۱۳۰)

اولین سخن فاطمه علیها السلام در بهشت

سلمان فارسی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است: هنگامی که فاطمه علیها السلام داخل بهشت می شود و در آن چه خداوند برایش مهیا کرده می بیند، این آیه را تلاوت می کند:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شكور الذي اءحلنا وار المقامة من فضله ؛ ستایش و سپاس ویژه خدایی است که اندوهمان را زدود . بدرستی که پروردگار ما آمرزنده و پاداش دهنده است ، پروردگاری که در سایه بخشش خود ما را به بهشت و اقامتگاه همیشگی مان فرود آورد . ما در آن جا با رنج و ملالی روبرو نمی شویم . (۱۳۱)

نورانی شدن بهشت از نور فاطمه

ابن شهر آشوب می نویسد : در بسیاری از کتابها ، از جمله کشف ثعلبی و فضایل ابوالسعادات ، در معنای این آیه لا یرون فیها شمسا و لا زمهیرا . (۱۳۲)

و نمی بینند در بهشت نه آفتاب و نه سرمایی را . آورده اند که ابن عباس گفت : چنانکه بهشتیان در بهشت هستند ، ناگاه نوری می بینند که باغهای بهشت را نورانی کرد . اهل بهشت اظهار می دارند : خدایا تو در کتابی که بر پیامبرت فرستادی ، فرمودی : لا یرون فیها شمسا و لا زمهیرا ، بهشتیان در بهشت خورشیدی نخواهند دید .
ندا می رسد : این نور آفتاب و ماه نیست ، بلکه علی و فاطمه علیهما السلام از چیزی تعجب کرده خندیدند و از نور آن دو ، بهشت روشن گردید . (۱۳۳)

زیارت انبیا از فاطمه علیها السلام در بهشت

آنگاه که همه انبیا و اولیای خدا وارد بهشت شدند ، آهنگ دیدار دختر پیامبر می کنند . رسول خدا به فاطمه علیها السلام فرمود : هرگاه اولیای خدا در بهشت مستقر گردیدند ، از آدم گرفته تا سایر انبیا همه به دیدارت می شتابند . (۱۳۴)

عنايات خداوند به فاطمه علیها السلام در بهشت

۱- خانه های بهشتی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : هنگامی که مرا به معراج بردند و داخل بهشت شدم ، به قصر فاطمه علیها السلام رسیدم ، درون آن هفتاد قصر بود که تمام در و دیوار و اتاقهایش از دانه های مروارید سرخ ساخته شده ، همه آنها به یک شکل زینت داده شده بود . (۱۳۵)

۲- همنشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر به علی فرمود : یا علی تو و دخترم فاطمه علیها السلام در بهشت در قصر من هم نشین من هستید . سپس این آیه را تلاوت فرمود : برادران بهشتی روبروی هم می نشینند . (۱۳۶)

۳- درجه وسیله

رسول خدا فرمود : ان فی الجنة درجة تدعى الوسيلة فاذا ساءلتم الله فاساءلوا لی الوسيلة .
قالوا یا رسول الله من یسکن معک فیها ؟

قال علی علیه السلام و فاطمة علیها السلام و الحسن علیه السلام و الحسین علیه السلام . (۱۳۷)
در بهشت درجه ای به نام وسیله است . هر گاه خواستید هنگام دعا ، چیزی برایم بخواهید ، مقام وسیله را از خداوند خواستار شوید .

گفتند : یا رسول الله صلی الله علیه و آله چه کسانی در این درجه (مخصوص) با شما همنشین خواهند بود ؟
فرمود : علی علیه السلام ، فاطمه علیها السلام ، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام .

علامه امینی در منقبت ۲۶ می نویسد : از مناقب حضرت زهرا علیها السلام همراه بودن او با پدر و همسر و فرزندان در درجه وسیله است . آن جا پایتخت عظمت حضرت حق ، تبارک و تعالی است و جز پنج تن هیچ یک از انبیا و اولیا و مرسلین و صالحان و فرشتگان مقرب کسی بدان راه نمی یابد . (۱۳۸)

۴- سکونت در حظیره القدس

سیوطی در مسند می نویسد : ان فاطمه علیها السلام و علیا علیه السلام و الحسن و الحسین فی حظیره القدس فی قبه بیضاء سقفها عرش الرحمن ؛ فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام و حسن و حسین در جایگاهی بهشتی به نام حظیره القدس در زیر گنبدی سفید به سر می برند ، که سقف آن عرش پروردگار است . (۱۳۹)

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : در قیامت جایگاه من و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین سرایی زیر عرش پروردگار است . (۱۴۰)

نویسنده خصایص فاطمه علیها السلام ضمن مفصل درباره حظیره القدس می نویسد :
در بهشت والاترین جایگاه ها حظیره القدس است . (۱۴۱)

۵- بخشیدن چشمه تسنیم به فاطمه علیها السلام

طبری از همام بن ابی علی چنین نقل می کند : به کعب الحبر گفتم : نظرت درباره شیعیان علی بن ابی طالب چیست ؟
گفت : ای همام من اوصافشان را در کتاب خدا می یابم ، اینان پیروان خدا و پیامبرش و یاران دین او و پیروان و لیش شمرده می شوند . اینان بندگان ویژه خدا و برگزیدگان اویند . خدا آنها را برای دینش برگزید و برای بهشت خویش آفرید .

جایگاه شان در فردوس اعلای بهشت در خیمه ای که از اتاقهایی از مروارید درخشان دارد زندگی می کنند ، آنان از مقربین ابرارند و سرانجام از جام رحیق مختوم می نوشند .

رحیق مختوم چشمه ای است که به آن تسنیم گفته می شود و هیچ کس جز آنها از آن چشمه استفاده نخواهند کرد . تسنیم چشمه ای است که خداوند آن را به فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و همسر علی بن ابی طالب علیه السلام بخشید و از پای ستون خیمه فاطمه جاری می شود . آب آن چشمه چنان گوارا است که به سردی کافور و طعم زنجفیل و عطر مشک شباهت دارد . (۱۴۲)

فاطمه و نقل حدیث از پیامبر

فاطمه و نقل حدیث از پیامبر

موقعیت ممتاز حضرت زهرا علیها السلام این فرصت را به حضرتش داد تا معارف اسلامی را بدون واسطه از پدر بزرگوارش فراگیرد

آن معارفی که جز او و فرزندانش کسی دیگر به کنه و عمق آن نرسید. از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله احادیثی شامل مطالب اخلاقی، اجتماعی، اعتقادی، تفسیری، از قبیل احترام به همسر، رعایت حقوق همسایگان و مطالبی دیگر پیرامون فضائل علی علیه السلام و شیعیان و پیروان آن حضرت، برخی از پیشگویی‌ها، برخی از دعاها، موقع استجاب دعا و... رسیده است. آری واقعا جای تأسف است که امت از این گوهر ناشناخته پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ استفاده نکرده، به جای آن که از طریق این بانوی با عظمت به مسائل مهم جامعه زنان دست یافته و دری‌های زیبا و شیرینی را نسبت به راه و روش زندگی از دو لب مبارکش بشنوند، به غیر از خون دل دادن به حضرتش کار دیگری نکردند.

فاطمه علیها السلام مخزن اسرار پیامبر

حارثه بن قدامه از سلمان از عمار از حضرت فاطمه علیها السلام مطلبی را نقل کرده که نشان می‌دهد که سینه زهرا علیها السلام در بردارنده چه علوم و اسراری از پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده که امیر مؤمنان علیه السلام را به حیرت در آورده بود.

روایت شده است روزی عمار به سلمان فارسی گفت: آیا می‌خواهی چیز عجیبی را از فاطمه علیها السلام برایت نقل کنم؟ سلمان گفت: گفتم آری، نقل کن. ای عمار! او گفت: روزی علی علیه السلام را دیدم که بر فاطمه علیها السلام وارد شد. تا چشم فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام افتاد، فریاد زد: علی جان! نزدیک شو تا درباره آنچه که گذشته و آنچه خواهد شد و آنچه که اتفاق نمی‌افتد تا روز قیامت برایت بگویم.

عمار گفت: دیدم که امیر مؤمنان آرام آرام به عقب برگشت و من هم با برگشتن علی علیه السلام به عقب برگشتم. آن حضرت آمد تا بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا ابالحسن! پیش بیا. همین که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله نشست، فرمود: تو مرا خبر می‌دهی یا من تو را خبر دهم؟

علی علیه السلام فرمود: شنیدن حدیث از شما بهتر است ای رسول خدا. حضرت فرمود: بر فاطمه علیها السلام داخل شدی و به تو چنین و چنان گفت و همان دم برگشتی. علی علیه السلام فرمود: آیا نور فاطمه علیها السلام از نور ما است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی‌دانی؟ پس علی علیه السلام به سجده افتاده خدا را شکر کرد. عمار گفت: پس امیر مؤمنان علیه السلام از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شده و بر فاطمه علیها السلام وارد شد و من همراهش وارد شدم. فاطمه علیها السلام فرمود: گویا خدمت پدرم رفتی و آنچه را که به تو گفته بودم، به عرضش رساندی.

فرمود: آری، فاطمه جان. فاطمه علیها السلام فرمود: بدان ای ابالحسن! خداوند نور مرا خلق کرد در حالی که او را تسبیح می‌گفت و این نور را به درختی از درختان بهشت سپرد و این درخت بر اثر نور من نورافشانی می‌کرد تا این که پدرم در وقت معراج، وارد بهشت شد، خداوند همان وقت بر دل پدرم انداخت تا میوه‌ای از همان درخت بچیند و تناول کند، سپس این نور را به مادرم سپرد که مرا به دنیا آورد و من از همان نور می‌باشم... (۱۴۳)

اهتمام فاطمه علیها السلام نسبت به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله

از برخورد حضرت فاطمه علیها السلام نسبت به حفظ و نگهداری احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بر می‌آید که وی به احادیث و آثار پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از هر چیز اهمیت می‌داد تا جائی که برای لحظاتی یکی از همان احادیث را در کنار خود ندید، سخت برآشفته و از خادمه خود خواست تا هر چه زودتر آن را پیدا نموده و حاضر سازد.

شقیق بن سلمه از ابن مسعود نقل کرده است: مردی به حضور فاطمه علیها السلام رسید. گفت: ای دختر رسول خدا! آیا از پیامبر

صلی الله علیه و آله چیزی نزد شما مانده است که به من مرحمت کنید، حضرت به خدمتکار خود فرمود: آن جریده را بیاور. خدمتکار به جست و جوی پرداخت ولی آن را پیدا نکرد.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: وای بر تو، آن جریده نزد من با حسن و حسین برابری می کند. خدمتکار پس از جست و جوی بسیار آن را در ظرف خاکروبه انداخته است. و در این جریده چنین نوشته بود:

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: لیس من المؤمنین من لم یاءمن جاره بوائقه و من کان یؤ من بالله و الیوم الآخر فلا یؤ ذی جاره و من کان یؤ من بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا او یسکت. ان الله تعالی یحب الخیر الحلیم المتعفف و بیغض الفاحش العنید البزاء السائل الملحف. ان الحیاء من الایمان و الایمان فی الجنه؛ از مؤمنین نیست کسی که همسایه از آزار وی در امان نباشد، هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید سخن خوب بگوید و گرنه ساکت باشد. خدای متعال اهل خیر بردبار عقیف را دوست می دارد و شخص بد زبان و سست و لجوج را دشمن می دارد. حیا از ایمان است و صاحب ایمان در بهشت است و فحش از زشت گفتار و زشت گفتار هم در آتش است. (۱۴۴)

چرا از فاطمه احادیث کمی بر جای مانده؟

این امر ممکن است چند جهت داشته باشد. یکی این که ایشان نمی توانستند همانند سایر معصومین علیهم السلام آزادانه به نقل حدیث بپردازند. بدین جهت احادیث نقل شده از ایشان کم می باشد ولی این احتمال به دو جهت صحیح نیست. زیرا اولاً راویان مرد از حضرتش روایت کرده اند و ثانیاً مگر روایت فقط به مردان منحصر بوده و زنان حق روایت نداشته اند.

علت دیگر: همان ظلم آشکاری است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل بیت آن حضرت شد، بزرگترین مانع از نشر و گسترش احادیث اهل بیت علیهم السلام علی الخصوص فاطمه زهرا علیها السلام بود تا آنجا که آن هایی هم که از او روایتی شنیده بودند، به خاطر ترس و وحشتی که حاکم بود، از نقل آن ها خودداری کرده، در سینه های خود پنهان کردند. ابوهیره در این رابطه می گوید: تا زمانی که عمر زنده بود، ما جرأت نداشتیم یک حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کنیم. (۱۴۵).

و ممکن است چون بسیاری از این احادیث در فضل اهل بیت علیهم السلام خاصه علی بن ابی طالب علیهما السلام بوده، آن ها را شنیده اند اما از روی دشمنی و کینه ای که با اهل بیت و علی علیهم السلام داشتند، از بیان آن احادیث خودداری کردند.

راویان حدیث از حضرت فاطمه علیها السلام

عده نسبتاً زیادی از حضرت زهرا علیها السلام حدیث نقل کرده اند که علاوه بر امیر مؤمنان، امام حسن، امام حسین، حضرت زینب و ام کلثوم افراد زیر به نقل حدیث از حضرتش پرداخته اند:

۱- سلمان فارسی ۲- ابوذر غفاری ۳- جابر بن عبدالله انصاری ۴- عبدالله بن مسعود ۵- یحیی بن جعده ۶- حکم بن ابی نعیم ۷- عمرو بن الشرید ۸- حذیفه بن الیمان ۹- ربیع بن حراش ۱۰- انس بن مالک ۱۱- ابوسعید خدری ۱۲- ابن ابی ملیکه ۱۳- ابو ایوب انصاری ۱۴- ابو هریره ۱۵- بشیر بن زید ۱۶- سهل بن سعد انصاری ۱۷- شیب بن ابی رافع ۱۸- عباس بن عبدالمطلب ۱۹- عبدالله بن عباس ۲۰- عوانه بن الحکم ۲۱- قاسم بن ابی سعید خدری ۲۲- هشام بن محمد ۲۳- زینب دختر ابو رافع ۲۴- عایشه ۲۵- ام سلمه ۲۶- اسماء بنت عمیس ۲۷- سلمی رافع و غیر از این ها که می توان به روایات این عده در دلایل الامامه، بشارة المصطفی، امالی شیخ طوسی، کفایه الاثر، مسند فاطمه علیها السلام و ده ها کتاب دیگر دست یافت.

گلایه ای از مسند نویسان و سخنی با احمد

با توجه به شمار قابل توجه راویان حدیث از حضرت زهرا علیها السلام این گلایه را از همه مسند نویسان به ویژه احمد بن حنبل داریم که چرا نسبت به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آن همه بی توجهی کرده اند .

اما سخنی که با احمد داریم این است که اگر ما به جلد ششم مسند نگاهی بیفکنیم ، خواهیم دید که وی از عایشه در حدود دویست و پنجاه و سه صفحه حدیث نقل کرده ولی از حضرت فاطمه علیها السلام حدود یک صفحه و نیم که جمعا ده حدیث می شود نقل کرده است که حدیث اول و دوم و هشتم به یک مضمون اشاره شده ، منتهی با این تفاوت که یکی را به صورت مجمل و دیگری با تفصیل بیشتری آورده است .

حال این سؤال ما این است آیا عایشه تا موقع رحلت آن حضرت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر بوده یا حضرت فاطمه علیها السلام . مگر به قول مورخین عامه ، حضرت زهرا پنج سال پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا نیامده است ؟ و آیا مگر همسری عایشه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه صورت نگرفته است ؟ حداقل هجده سال (۱۴۶) حضرت فاطمه علیها السلام در کنار پدر بوده است . سؤال دیگر ما این است که آیا در این هجده سال ، سالی یک حدیث هم حضرت فاطمه علیها السلام از پدر روایت نکرده که حداقل هجده روایت از دوران مکه و مدینه برای فاطمه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شود ؟ ما اگر حضور ده ساله پیامبر صلی الله علیه و آله را در مدینه حساب کنیم ، حضور و درک محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توسط فاطمه علیها السلام بیشتر می باشد یا عایشه ؟ با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه و آله با حضرت فاطمه علیها السلام بیشتر همدم و همراز بوده ، حضرت فاطمه علیها السلام می باید بیشتر روایت داشته باشد یا عایشه ؟

آیا ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله با حضرت فاطمه علیها السلام بیشتر بوده یا با عایشه که از هر چند شب یک شب نزد او بوده است ؟

از نویسندگان مسند احمد باید پرسید : مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در این مدت نه سال به خانه زهرا علیها السلام رفت و آمد نداشته ؟ آیا به هنگام ملاقات کاملا سکوت می کرده تا بگوئیم فقط نه یا ده روایت از پدرش نقل کرده است ؟ آیا چنین چیزی باور کردنی است . آیا به هنگام میلاد امام حسن ، امام حسین و حضرت زینب کبری ، آن حضرت جهت تبریک به خانه زهرا علیها السلام نرفته و چیزی بفرموده که وی آن ها را ضبط کند . آیا به هنگام رحلت و روزهای بیماری ، فاطمه علیها السلام به عیادت پدر نرفته ۹ و هیچ حدیث و روایتی از او نقل نکرده ؟ آیا این ظلم آشکار از یک عالم حدیث شناس بخشودنی است ؟

مسند است یا کتاب فضایل ؟

اما سخنی که با سیوطی (متوفای ۹۱۱ هجری . ق) داریم این است که وی مسندی برای حضرت فاطمه علیها السلام جمع کرده است که خواننده در ابتدا فکر می کند ، وی دویست و هشتاد و چهار حدیث از احادیثی را که حضرت فاطمه علیها السلام نقل کرده ، در این کتاب آورده است . اما بعد روشن می شود که چنین خبری نیست ، زیرا از نام گذاری خود کتاب مشخص است که مؤلف بین روایاتی که حضرت فاطمه علیها السلام نقل کرده و بین روایاتی که در فضل و مقام حضرت علیها السلام فاطمه علیها السلام نقل شده ، جمع کرده است و نام آن را مسند گذاشته است .

و از دویست و هشتاد و چهار شماره ای که در مقابل احادیث زده شده ، فقط سی و چهار حدیث را حضرت فاطمه علیها السلام نقل کرده که دو حدیث از آن ها با دیگری اشتراک در نقل دارد و با این بیان به نظر می رسد اگر نام کتاب احادیث فی فضل فاطمه علیها السلام می گذاشت ، بهتر بود . زیرا چیزی که در آن بسیار کم به چشم می خورد ، مسند فاطمه علیها السلام است . ثالثا از سی و چهار حدیث یاد شده ، دو روایت سه بار تکرار شده و هفت حدیث دو بار تکرار گشته است که با حذف احادیث مکرر فقط

بیست و چهار حدیث باقی می ماند .

و بقیه احادیث نقل شده ، جز یک حدیث که از تیغ محقق کتاب جان سالم به در برده ، به نظر آقای فواز احمد زمردی محقق کتاب مسند فاطمه سیوطی ، یا ضعیف هستند یا مجهول یا مرفوع یا مرسل و سرانجام برای هر کدام عیبی تراشیده که در نتیجه به نظر ایشان از حضرت فاطمه علیها السلام هیچ حدیث صحیحی از پدرش نرسیده است . آیا بی انصافی بیش از این قابل تصور است .

گسترش فرهنگ کوثر به وسیله معصومین علیهم السلام

اگر چه دشمنان اهل بیت : دست به تلاش وسیع و گسترده ای زدند تا جلوی گسترش فرهنگ کوثر را بگیرند و متأسفانه در برخی زمینه ها نیز موفق گردیدند و در برخی کتاب های حدیثی اثر منفی خود را گذارد اما امامان معصوم : با جدیت تمام تا حدودی توانستند مانع گسترش این کار شوند . از این رو مشاهده می کنیم که مطالب فراوانی از زبان فاطمه علیها السلام به وسیله هر یک از آن ها به دست ما رسیده است و آن چه را که دشمن در پی از بین بردن یا تضعیف آن ها بود ، اهل بیت احیا کردند و مطالب گوناگونی از قبیل مناقب ، فضائل ، روش زندگی ، سیره و سنت و رفتار حضرت فاطمه علیها السلام در زندگی نه ساله اش ، برخورد و گفت و گوهای وی با پیامبر صلی الله علیه و آله در بسیاری از مسائل اخلاقی ، اجتماعی ، معنوی و ده ها موضوع دیگر را به عنوان میراث اصیل حضرت فاطمه علیها السلام برای آیندگان به یادگار گذاشتند که در کتاب ها و منابع دست اول شیعه فراوان به چشم می خورد ، بدین جهت باید احادیث حضرت فاطمه علیها السلام را از لابلای گفته های امامان معصوم به دست آورده و از اندیشه های والایش بهره برد .

بررسی حوادث هجوم به خانه فاطمه

بررسی حوادث هجوم به خانه فاطمه

در این که پس از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام خانه فاطمه مورد هجوم برخی از خدا بی خبران قرار گرفت جای هیچ گونه شک و تردیدی نمی باشد چرا که به شهادت مورخان شیعه و سنی این کار صورت گرفته و در این راستا به فاطمه زهرا علیها السلام نه تنها بی احترامی و اهانت شد بلکه به تنها یادگار پیامبر آسیب های فراوانی وارد گردید . اینک همراه ما باشید تا به این واقعیت پی ببرید :

پیشگویی پیامبر درباره فاطمه

پیامبر صلی الله علیه و آله این مسئله را پیش از رحلت در چند نوبت پیشگویی کرده و تأثر عمیق خود را پیشاپیش اظهار داشته ، چنان چه صدوق به سند خود از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند :

روزی من و فاطمه و حسن و حسین در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که یک مرتبه نگاهی به ما افکنده گریه اش گرفت . گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله چرا گریه می کنی ؟

فرمود : برای آنچه که پس از من بر شما وارد می شود ، گریستم .

عرض کردم بر سر ما چه خواهد آمد ؟

فرمود : گریه ام برای آن ضربتی است که بر فرق تو خواهند زد و بر آن سیلی که به صورت زهرا می زنند . . . (۱۴۷)

و در حدیث دیگر نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام احتضار سخت به گریه افتاد که محاسن شریفش تر شد . علت گریه

را از حضرتش پرسیدند .

فرمود : گریه ام بر آنست که می بینم اشرار امتم پس از من با اهل بیت من چه بی حرمتی ها می کنند . گویا می بینم که به دخترم فاطمه ظلم شده در حالی که فریاد می زند ای پدر ، ای پدر که هیچ یک از امتم به فریاد او نمی رسد . . . (۱۴۸)

ممکن است برخی ناآگاهان چنین فکر کنند که هرگز چنین بی حرمتی نبوده است ، زیرا فاطمه علیهاالسلام آنقدر نزد صحابه عزیز بوده که احدی به خود چنین جرئتی نمی داده تا به ساحت مقدسش اهانتی روا داشته باشد .

در پاسخ می گوئیم که به چند دلیل اهانت صورت گرفته است :

اولا : اگر اهانتی نکرده بودند پس چرا از علی علیه السلام خواستند تا ترتیب ملاقات با حضرت زهرا را برای آن ها فراهم کرده تا از فاطمه علیهاالسلام معذرت خواهی کنند . (۱۴۹)

و ثانيا : اگر آزار و اذیت نداده بودند پس چرا ابوبکر در آخر عمر بیماری مرگ ، پیوسته می گفت : و لیتنی لم افتش بیت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و ادخله الرجال و لو کان اغلق علی حرب (۱۵۰) و یا این که می گفت : فلیتنی ترکت بیت علی و ان کان اءعلن الحرب و خلاصه این دو نقل تاریخی این است که : ای کاش به سراغ خانه علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام نمی رفتم و به خانه اش داخل نشده و مردان را وارد نمی کردم گر چه درب آن خانه را برای جنگ بر وی من بسته بودند . آیا اگر بی حرمتی نسبت به فاطمه علیهاالسلام انجام نداده بود این گونه آشکارا و بی پرده اظهار پشیمانی می کرد ؟

چرا به خانه فاطمه علیهاالسلام هجوم آوردند ؟

این بی حرمتی به خانه وحی می تواند علل گوناگونی داشته باشد ، اما مهمترین علت و انگیزه ای که آن ها را وادار به چنین کاری کرد مسئله گرفتن بیعت از علی علیه السلام بود ، که اگر این کار را نمی کردند ، بسا در آینده برای خودشان ایجاد مشکل می کرد .

و این مسئله به روشنی دلالت دارد ، اگر نگوییم هدف آنان به انزوا کشاندن اهل بیت از صحنه سیاست و خلافت اسلامی بود . به این که نه تنها حق ادعای خلافت و رهبری مسلمین را ندارد بلکه به عنوان یک مسلمان باید با خلیفه مسلمین بیعت کند و شاید این مسئله مهمتر از اصل بیعت کردن بود ، زیرا در همان زمان بسیاری از مردم همانند سعد بن عبادة و دیگران بیعت نکردند ، اما نه تنها به خانه شان هجوم نشد ، بلکه مورد اعتراض هم قرار نگرفتند . این جاست که باید عده ای اعرابی و خشونت طلب و بدور از عاطفه و اخلاق اسلامی همانند مغیره بن شعبه را پیدا کرده و از آن ها در جهت شکستن حریم اهل بیت استفاده کرد .

آغاز ماجرا

عمر بن ابی المقدام از پدرش از جدش نقل کرده که گفت :

در سقیفه بنی ساعده در طرف راست ابوبکر نشسته بودم و مردم با او بیعت می کردند ، در این جا عمر بن الخطاب به او رو کرد و گفت : در صورتی که علی علیه السلام با تو بیعت نکند ، هیچ کاری از پیش نبرده ایم ، کسی را به سراغ علی فرستاده و دستور ده تا بیاید و با تو بیعت کند .

ابوبکر به قنفذ دستور داد تا به خانه علی علیه السلام رفته و او را برای بیعت فرا خواند .

قنفذ به در خانه علی علیه السلام آمده گفت : اءعجب خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله . علی فرمود : لاءسرع ما کذبتم علی رسول الله صلی الله علیه و آله ما خلف رسول الله صلی الله علیه و آله اءحدا غیري ؟

به ندای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ گوی . علی علیه السلام فرمود : چه زود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ

گفتید . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هیچ خلیفه و جانشینی غیر از من قرار نداده است !

قنقد برگشته و سخن علی علیه السلام را به ابوبکر گزارش داد .

ابوبکر گفت ، به نزد او رفته بگو : ابوبکر تو را خوانده و می گوید : بیا و بیعت کن زیرا تو فردی از مسلمانان هستی .

علی علیه السلام این بار در پاسخ فرمود : پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داده تا پس از او از منزل خارج نشوم مگر کتاب خدای را جمع بنمایم . . . (۱۵۱)

علامه طبرسی می نویسد : هنگامی که علی علیه السلام به قنقد اجازه ورود به خانه را نداد ، وی به مسجد برگشته ، اظهار داشت : لم یأذن لنا .

عمر گفت : اگر به شما اجازه داد که چه بهتر و اگر اجازه نداد ، بدون اذن و اجازه علی علیه السلام وارد خانه او شوید .

بار دیگر به سوی خانه فاطمه علیها السلام رفته و اجازه ورود خواستند ، فاطمه علیها السلام فریاد زد : اجازه نمی دهم وارد شوید . در این جا کسانی که همراه قنقد بودند برگشتند و او هم چنان پشت در خانه فاطمه علیها السلام ماند ، آنان به نزد عمر آمده و گفتند : فاطمه علیها السلام اجازه نداد ، در این جا عمر به خشم آمده ، گفت : ما لنا و للنساء؟ ما را با زنان چه کار است ، سپس به گروهی که در اطرافش بودند دستور داد تا مقداری هیزم همراه خود برداشته و خود نیز مقداری هیزم برداشته و در اطراف منزل فاطمه قرار گرفتند . و در آن منزل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فرزندانشان بودند .

این جا بود که عمر فریاد برآورد به گونه ای که علی بشنود و گفت : برای بیعت با خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون می آیی یا خانه ات را بر تو بسوزانم . . . (۱۵۲)

و این بار فاطمه سخن گفت

مورخین نوشته اند : وقتی که فاطمه صدای عمر را شنید خود به پشت درب آمده و فرمود : مردمی بدتر از شما سراغ ندارم ، جنازه رسول خدا را در نزد ما رها کرده ، خود رفتید و امر خلافت را بین خود تمام کردید ، و هیچ حقی را برای ما در نظر نگرفتید ، گویا از سخن پیامبر در روز غدیر خبری ندارید .

سوگند به خدا در آن روز پیامبر ولایت را برای علی بیان داشت تا امید شما را قطع نموده و دستتان را از خلافت کوتاه کند . . . (۱۵۳)

سپس با صدای بلند پدر را مخاطب قرار داده ، فرمود : یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما ذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه؟ ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چه مصیتهایی پس از تو از سوی فرزند خطاب و فرزند ابی قحافه دیدیم . (۱۵۴)

ناله جان سوز فاطمه علیها السلام و اظهار شکایت او از برخورد غیر منطقی و نفرت آمیز عده عرب جاهلی و از خدا بی خبر بسیاری از مسلمانان را به شدت متاثر کرده و بنا بر نقل ابن قتیبه برگشتند ، در حالی که به شدت می گریستند (۱۵۵) و برخی دیگر از شدت ترس سکوت کرده زیرا با شکستن سکوت و دفاع از اهل بیت ، زیر دست و پای جلادان از بین می رفتند .

بدین جهت جز عده ای که خود را آماده کرده بودند ، بقیه به خاطر رعب و وحشت و یا به جهات دیگر علی علیه السلام را تنها گذارده و فاصله گرفته بودند .

آری هرگز این ناله ها در دل های سخت تر از سنگ برخی ، کوچکترین اثری نداشته ، و لحظه به لحظه آتش کینه های آنان شعله ور شده و برای دست یابی به علی علیه السلام گام های بعدی را به اجرا گذاردند .

شاید این سؤال در ذهن بسیاری باشد که آیا در این ماجرای تاءسف بار و غم انگیز فرد به خصوصی شرکت کرده و یا عده ای در این هجوم شرکت داشته اند .

پاسخ می دهیم قبلا- گفته شد که ابوبکر در پایان عمر از روی پشیمانی می گفت : ای کاش به خانه فاطمه علیهاالسلام حمله نمی کردم و مردان را به داخل خانه فاطمه علیهاالسلام جهت بیعت گرفتن از علی علیه السلام نمی فرستادم . و این سخن گویای این مطلب است که مهاجم یک نفر نبوده است .

در این جا تاریخ نگاران برخی به نام چند نفر اشاره کردند و برخی دیگر به حمله دست جمعی اشاره نمودند ، مثلا ابن واضح اخباری می نویسد : فاءتوافی جماعه حتی هجموا الدار ؛ پس آنان به همراه جماعتی آمده و به خانه فاطمه علیهاالسلام هجوم آوردند . (۱۵۶)

هم چنین ابن قتیبه می نویسد : پس عمر از جای برخاسته ، به همراه گروهی به خانه فاطمه علیهاالسلام آمد . (۱۵۷) فیض کاشانی هم آورده است که : عمر ، گروهی از طلقا و آزاد شدگان و منافقین را به همراه خود به منزل امیر مؤمنان آورد . . . (۱۵۸) و از گفته های گذشته چنین بر می آید که : این کار به تنهایی صورت نگرفته بلکه عمر به پشتیبانی عده که همراه او بودند دست به چنین کاری زد .

شیخ مفید رحمه الله نام این عده را علاوه بر قنفذ چنین بر شمرده است :

۱- ابوبکر ۲- عمر ۳- عثمان ۴- خالد بن ولید ۵- مغیره بن شعبه ۶- ابو عبید جراح ۷- سالم مولای ابو حذیفه ۸- عمر بن ابی المقدم (۱۵۹) .

ابو الاءسود نام اسید بن خضیر و سلمه بن سلامه بن وقش را در شمار مهاجمین به خانه فاطمه علیهاالسلام قرار داده است . (۱۶۰) و در نقل دیگری برخی نام ثابت بن قیس و عبدالرحمن بن عوف و محمد بن مسلمه را به این تعداد افزوده اند . (۱۶۱)

آیا درب خانه فاطمه علیهاالسلام را سوزاندند

برخی با انکار مسئله احراق درب خانه فاطمه علیهاالسلام سعی در محو حقایق تاریخی دارند ، اما غافل از این که مسئله سوزاندن درب خانه علاوه بر منابع شیعه در کتابهای اهل سنت نیز اشاره شده است .

ابن قتیبه می نویسد : فدعا بالحطب و قال : و الذی نفس عمر بیده اءتخرجن اءو لاءحرقنها علی من فیها فقیل له یا ابا حفص ان فیها فاطمه علیهاالسلام فقال : و ان ؛ پس عمر دستور داد تا هیزم بیاورند و گفت : قسم به آن کسی که جان عمر در دست اوست بیرون می آید یا خانه را با آن که در او هست بسوزانم ، به او گفتند : ای پدر حفص در این خانه فاطمه علیهاالسلام است ! گفت : گرچه او هم باشد . (۱۶۲)

ابن عبد ربه اندلسی با انصاف بیشتری که در این جهت به خرج داده ، بردن آتش به در خانه فاطمه علیهاالسلام را مطرح کرده و می نویسد : پس عمر با شعله ای از آتش به سوی خانه علی علیه السلام رفته تا خانه را بر آن ها بسوزاند که فاطمه علیهاالسلام با آن ها روبرو گشته و گفت : ای ابن خطاب آمده ای که خانه ما را بسوزانی ؟ !

گفت : آری ، یا این که داخل شوید بر آن چه که دیگران داخل شدند (بیعت کنید) . (۱۶۳)

سوزاندن درب خانه در منابع شیعه

و در منابع کهن شیعه به این مسئله به روشنی اشاره شده که به گفته چند نفر از آن ها بسنده می کنیم :

۱- علی بن حسین المسعودی می نویسد : . . . فهجموا علیه داره و احرقوا بابها و استخرجوه منه کرها ؛ پس آنان به خانه علی حمله

برده و درب خانه اش را به آتش کشیده و به زور وی را از خانه بیرون کشیدند . (۱۶۴)

۲- سلیم بن قیس از امیرمؤمنان ضمن بیاناتی چنین گوید : فاءحرق الباب ثم دفعه عمر؛ پس عمر در را سوزاند و با لگد آن را باز کرد . (۱۶۵)

۳- و دیلمی در ارشاد القلوب ، در بخشی از گفتگویی که علی ابن ابی طالب با عمر چنین آورده است که : گویا می بینم دستور داده می شود . . . آن آتشی را که بر در خانه ام روشن کرده اید تا من و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین و دو دخترم زینب و ام کلثوم را بسوزانید ، بیاورند و شما دو نفر را بوسیله همان آتش می سوزاند . . . (۱۶۶)

و امام صادق علیه السلام ضمن بیاناتی به مفضل بن عمر می فرماید : و هیچ روزی همانند محنت و مصیبت ما در کربلا نمی باشد ، اگر چه روز سقیفه و آتش روشن کردن بر درب خانه امیرمؤمنان علیه السلام و امام حسن و امام حسین و فاطمه علیهاالسلام و زینب و ام کلثوم و فضه و کشتن محسن بوسیله لگد مهم تر و سخت تر است . (۱۶۷)

و در نقل دیگری حضرت به مفضل بن عمر فرمود : هم چنین زدن سلمان فارسی و آتش روشن کردن بر درب خانه امیرمؤمنان علیه السلام و امام حسن و امام حسین ، تا آنها را بوسیله آتش بسوزانند و زدن به بازوی فاطمه و تازیانه و لگد زدن به شکم او و اسقاط محسنش . (۱۶۸)

آیا فاطمه هم آسیب دید ؟

آسیب های حضرت زهرا علیهاالسلام

و از دیگر مسائل مهمی که در ماجرای شکستن حریم اهل بیت مطرح است ، این که بسیاری می پرسند : آیا واقعا در ماجرای حمله به خانه فاطمه علیهاالسلام به دخت پیامبر صلی الله علیه و آله آسیب رسید ؟ پاسخ می دهیم بدون شک حضرت زهرا علیهاالسلام در این ماجرا آسیب های فراوانی دید و در این راستا به چند جای بدن مبارکش آسیب وارد شد :

الف (فشار بین در و دیوار

اولین آسیبی که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در این ماجرا متحمل شد ، این بود که فاطمه علیهاالسلام گمان نمی کرد که آنان بدون اجازه به خانه اش وارد شوند ، بدین جهت با قرار گرفتن در پشت درب بسته با آنان به گفتگو پرداخت .

فیض کاشانی می نویسد : فاختبت فاطمه علیهاالسلام وراء الباب فدفعها عمر حتی ضغطها بین الباب و الحائط ؛ پس فاطمه آمده و پشت درب خانه پنهان گشت ، عمر درب خانه را به شدت باز نموده و فاطمه علیهاالسلام را بین در و دیوار فشار داد . (۱۶۹)

و مسعودی نیز جمله و ضغطوا سیده النساء بالباب ، (۱۷۰) و هم چنین صدوق در ذیل حدیث یا علی علیه السلام لك كثر فی الجنة آورده است که از برخی از مشایخ و بزرگان که می گفتند : این گنج همان محسن فرزند اوست و این همان سقطی است که به هنگام فشار بین در و دیوار بر فاطمه ، بوقوع پیوست . (۱۷۱)

ب (شکسته شدن پهلو فاطمه علیهاالسلام

علامه طبرسی ضمن اشاره به اصل جریان به مسئله شکسته شدن پهلو فاطمه علیهاالسلام اشاره می کند و می نویسد : و حالت

فاطمه علیها السلام بین زوجها و بینهم عند باب البیت . . . فاءرسل ابوبکر الی قنفذ اضربها ، فاءلجاءها الی عضاده بیتها فدفعها فکسر ضلعا من جنبها ؛ (وقتی که خواستند علی را بیرون ببرند) فاطمه علیها السلام کنار درب خانه مانع از بردن شوهر خود شد . . . ابوبکر کسی را نزد قنفذ فرستاده که فاطمه علیها السلام را بزنی تا دست از علی بردارد این جا بود که قنفذ فاطمه علیها السلام را به دستگیره و تیزی درب خانه فشار داده و دنده ای از پهلویش را شکست . (۱۷۲)

ج) سیلی خوردن فاطمه علیها السلام

مسئله سومی که در منابع شیعه به آن اشاره شده جریان اسائه ادب به فاطمه علیها السلام و سیلی زدن به آن حضرت می باشد ، که پیامبر صلی الله علیه و آله در یک پیشگویی از این مسئله پرده برداشته و به علی علیه السلام فرمود : گریه ام برای آن سیلی است که به صورت فاطمه علیها السلام زده خواهد شد . . . (۱۷۳)

د) آسیب دیدن بازوی فاطمه علیها السلام

این واقعت را نمی توان نادیده گرفت و یا پنهان کرد که بازوی شریف فاطمه علیها السلام مجروح گردیده به گونه ای که تا واپسین لحظات زندگی وی را می آزارد ، حال چه کسی این کار را انجام داد ، به روایات نگاهی می افکنیم :
امام صادق علیه السلام ضمن بیان شرح ماجرای آتش زدن درب خانه فاطمه علیها السلام به مفضل می فرماید : . . . و زدن به بازوی صدیقه کبری بوسیله تازیانه . (۱۷۴)

سلیم بن قیس در شرح این ماجرا می نویسد : وقتی که فریاد فاطمه علیها السلام بلند شد که می گفت : یا ابتاه ، یا رسول الله صلی الله علیه و آله . عمر بن خطاب با نیامی که شمشیر در آن بود به پهلوی فاطمه زد .
فریاد فاطمه که بلند شد ، بار دیگر به بازوی فاطمه علیها السلام زد . (۱۷۵) و در نقل مرحوم طبرسی گذشت ، هنگامی که می خواستند علی علیه السلام را به زور از خانه بیرون ببرند ، فاطمه علیها السلام مانع شده و نمی گذاشت او را ببرند ، قنفذ برای جدا کردن فاطمه از علی علیه السلام دست به تازیانه برده و به شدت به بازوی فاطمه زهرا علیها السلام زد به گونه ای که اثر آن تازیانه (تا آخرین لحظه) بر بازویش وجود داشت . (۱۷۶)

ه) سقط جنین

بیشتر مورخان شیعه و برخی از سنی ها بر این عقیده هستند که فاطمه زهرا علیها السلام پنج فرزند داشت : که پنجمین آن ها پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوار اسلام در قضایای حمله به خانه فاطمه علیها السلام سقط گردید . حال برای رسیدگی به این مسئله که آیا فاطمه علیها السلام سقط کرده یا نه و آیا این سقط بدون سبب بوده یا در اثر ضربت ، باید به کتابهای شیعه و سنی نظری افکند ، تا به عمق این فاجعه و چگونگی مسئله آگاه شویم .

علیرغم این که در بسیاری از کتابهای اهل سنت اشاره به وجود چنین فرزندی نشده است ، ابن الصبغ مالکی (۱۷۷) و سبط بن الجوزی (۱۷۸) و محب الدین طبری (۱۷۹) اشاره به پسر سومی به نام محسن دارند ، اما می گویند وی در دوران کودکی از دنیا رفته است !! و برخی دیگر ، رحلت این فرزند را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند . (۱۸۰)

در اینجا ابن الصبغ مالکی ضمن اشاره به چنین فرزندی از فاطمه سقط شده ، این مسئله را به شیعه نسبت داده و می نویسد : در بین فرزندان علی فرزندی به نام محسن است که برادر حسن و حسین می باشد ، شیعیان آورده اند که وی سقط شده است . (۱۸۱)

آری اگر چه ابن الصباغ اشاره گذارایی در این جهت دارد ، اما دیگر به این پرداخته که این سقط به چه صورت بوده است . آیا به حال طبیعی بوده و یا در اثر ضربه ای که بر فاطمه وارد آمده سقط گردیده است .

ولی ابن شهر آشوب از معارف ابن قتیبه نقل کرده که : ان محسنا فسد من زخم قنغذ العدوی . (۱۸۲)

گر چه این مطلب فعلا- در معارف قتیبی وجود ندارد اما از نقل ابن شهر آشوب می توان با جرئت گفت که نسخه معارف در زمان های بعد دچار حذف شده است .

بررسی جریان سقط در منابع شیعه

و اما جریان سقط جنین ، تا آن جا که در منابع شیعه ملاحظه شده اگر نگوئیم که اتفاق در نقل دارند ، در بیشتر آن ها آمده است . چنان چه در کتاب سلم بن قیس و اثبات الوصیه و امالی صدوق و احتجاج طبرسی و الصراط المستقیم و ده ها کتاب دیگر به نقل آن پرداخته شده است .

با این تفاوت که برخی به طور کلی مطرح کرده و برخی دیگر به تشریح ماجرا پرداخته اند .

اینک به چند نمونه اشاره می نمایم

ابن شهر آشوب به نقل ماجرا پرداخته و از امام صادق روایت کرده که به مفضل فرمود : و کشته شدن محسن به وسیله لگد عظیم تر و تلخ تر است . (۱۸۳)

همچنین امام حسن مجتبی علیه السلام در گفتگویی که با معاویه داشته ، هنگامی که به مغیره بن شعبه رسید به ذکر همین ماجرای تلخ پرداخته و می فرماید : این تو بودی که فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله را کتک زدی تا خون آلودش کردی و در اثر همان ضربت سقط کرد . بدان که تو این کار را نکردی مگر برای اهانت به رسول خدا و مخالفت با امر او . . . (۱۸۴)

علامه بیاضی ضمن نقل این ماجرا می نویسد : و بین شیعه اشتهاار یافته که فاطمه را بین درب و دیوار فشار دادند تا محسن خود را سقط کرد در حالی که همه کس می دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرموده بود : فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی . (۱۸۵)

آری این حادثه تلخ در بین شیعه از آنچنان اشتهاار برخوردار است که جزو مسلمات شمرده شده است .

و آنچه بر اشتهاار آن می افزاید ، این که عبدالکریم شهرستانی در کتاب خود همین مسئله را به عنوان طعن بر نظام نقل کرده و چنین می گوید : وی معتقد بوده که عمر در روز بیعت گرفتن (از علی) ضربتی بر شکم فاطمه زد که در اثر همان ضربت سقط جنین کرد و او در همان روز فریاد می زد خانه فاطمه را با آن که در او هست بسوزانید و در خانه به جز علی و فاطمه و حسن و حسین شخص دیگری وجود نداشت . (۱۸۶)

آری شهرستانی مجبور است که برای لوث کردن این ماجرای مهم تاریخی چنین بگوید و نظام را متهم به شیعه بودن نماید ، والا او چه ارتباطی به شیعه دارد ، زیرا کسی است که فرقه نظامیه به وی نسبت داده می شود . (۱۸۷)

و خلاصه این که با استناد به منابع شیعه و سنی ، به دون شک حمله به خانه فاطمه صورت گرفته و آسیب رساندن به یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله امری قطعی بوده خواه اهل سنت به آن اشاره کرده و یا از ذکر آن خودداری کرده باشند .

چند پرسش و پاسخ

سؤال اول : آیا به موقع حمله شخص دیگری در خانه بوده است ؟

در پاسخ می‌گوییم که ممکن است برخی به طرفداری از مهاجمین بگویند، علت هجوم به خانه فاطمه برای این بوده تا بر آن عده از مهاجرین و انصاری که به نشانه اعتراض به خلافت ابوبکر و حمایت از علی علیه السلام در خانه وی تحصن کرده بودند، دست یابند.

آنان می‌خواستند زیر و عباس را برای بیعت به مسجد ببرند، بدین جهت به خانه فاطمه حمله کردند. می‌گوییم این سخن نادرست است، و هدف آنان جز اهل بیت فرد دیگری نبوده است. زیرا در آن موقعیت حساس کسی غیر از اهل بیت در خانه نبوده و اگر هم حضور داشته، مورد نظر آنان نبوده است. و بسیاری از مورخین، به نام احدی اشاره نکرده‌اند. در ثانی چرا به موقع آمدن اظهار نداشتند که ما به دنبال عباس و زبیر و سعد بن عبادۀ آمده‌ایم و در صورت دستیابی به این افراد با شما هیچ کاری نداریم در حالی که هرگز به چنین مسئله‌ای اشاره ننموده‌اند.

و سوم این که اگر هدف شان آن چند نفر بود، پس چرا علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد بردند؟
چهارم: اگر هدف شان آن چند نفر بود، چرا به فاطمه آسیب رساندند؟

و پنجم آن که اگر کسی غیر از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فرزندان شان در خانه بود، چرا به مقابله با مهاجمین پرداخت و چرا به هنگام دیدن آن صحنه دلخراش به دفاع از صاحب خانه مبادرت نورزید؟ و یا حداقل به دفاع از خود پرداخت. و آخر آن که نظام گفت: به موقع هجوم به خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام کسی جز اهل بیت در خانه وجود نداشت. (۱۸۸)

سؤال دوم: برخورد علی با مهاجمین چه بوده است؟

در برخی تواریخ به این مسئله به گونه‌ای پرداخته شده است، گویا علی علیه السلام در موقع هجوم دشمنان هیچ عکس العملی از خود نشان نداده، اما باید گفت واقعیت امر غیر از این است که برخی آورده‌اند که حضرت بدون هیچ عکس العملی تسلیم خواسته آنان شد.

چرا که هیچ عقل سلیمی باور نمی‌کند مردی که پشت جنگاوران عرب را به زمین زده و آن‌ها را نابود ساخت، حال در برابر عده‌ای فرومایه مطلقاً سکوت کرده و هیچ واکنشی از خود نشان ندهد.

به نظر می‌رسد این جزو محالات است: فردی هر چند هم ناتوان باشد، ببیند که عده‌ای به خانه اش هجوم برده و زن و فرزندش را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند، اما هرگز از جایش تکان نخورده و دفاع نکند، چه رسد به غیرت امیر مؤمنان علیه السلام. واقعیت امر این است که حضرت علی علیه السلام با مشاهده این جریان، فوراً از جای برخاسته و یقه عمر را گرفته او را به زمین زده، و آن چنان به بینی و گردنش کوبید، و اراده کشتن او را نمود، که در همان حال به یاد سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد. این جا بود که عمر را مخاطب قرار داد، فرمود: قسم به خدایی که محمد را به پیامبری ارج نهاده است؛ ای پسر صهاک! اگر نبود که کتابی از طرف خدا گذشته و عهدی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته‌ام می‌فهمیدی که تو نمی‌توانستی داخل خانه من شوی. (۱۸۹)

علامه مجلسی می‌افزاید: با فریاد و استغاثه عمر در زیر دست و پای امیر مؤمنان عده دیگری به خانه علی ریخته و خالد بن ولید شمشیر کشیده و علی را مورد حمله قرار داد، اما حضرت بر او حمله کرد که وی از رعب و وحشت، علی علیه السلام را سوگند داد تا از او دست بردارد. در این هنگام تنی چند از یاران علی علیه السلام با خبر شده و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و بریده اسلمی داخل خانه شده، به کمک علی علیه السلام شتافتند، چیزی نمانده بود که یک زد و خورد و خونریزی سختی در خانه علی علیه السلام رخ دهد اما ظاهراً از این که دست به یک حرکت کوبنده علیه مهاجمین نزدند به اشاره امیر مؤمنان بوده است سرانجام

امیر مؤمنان را برای بیعت از خانه بیرون برده و مردم به دنبال او راه افتادند . (۱۹۰)

سؤال سوم : سزای عاملان این جنایت هولناک چیست ؟

از دیگر مباحث مهمی که قابل مطالعه و بحث و بررسی است ، این که واقعا اگر دادگاهی برای رسیدگی به این جنایت هولناک تشکیل شود رئیس دادگاه عدل اسلامی چه حکمی خواهد داد ؟

آیا کسی چنین حقی دارد که برای بیعت از یک مسلمان درب خانه اش را سوزانده و سپس با شکستن آن به خانه هجوم برده و به همسر برده و به همسر او آزار رسانده و به دست و بازو و پهلوی اش آسیب رسانده و وی را بین درب و دیوار فشار دهد تا در آستانه مرگ قرار گیرد ؟

بگذریم که خانه فاطمه ، محل نزول وحی و محل رفت آمد پیامبر و نشست و برخاست و نماز او و محل فرود ملائکه الله بوده که هرگز حرمتش کمتر از مسجد نیست ، و هرگز پیامبر بدون اجازه وارد آن نمی گشته و شکستن حرمتش نیز جایز نبوده ، چگونه حریم خانه مسلمانی بخاطر امتناع از بیعت شکسته می شود و بدون اجازه به خانه اش حمله شده و به روی زن و فرزندش اسلحه می کشند ؟

آیا مرتکب چنین جنایت هولناکی که این بی حرمتی را نسبت به یکی از خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده ، نباید مورد تنبیه قرار گیرد ؟

هم چنین می پرسیم : تعرض به زن غیر محارب که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله حتی در جبهه ممنوع است ، آیا هجوم به خانه اش صحیح و جایز است ؟

آیا ترساندن زن باردار و زدن به پهلوی او از روی عمد تا مرز سقط جنین جرم به حساب نمی آید ؟ اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوار اسلام در آن وقت در قید حیات بودند و این آسیبها را می دیدند سکوت می کردند ؟ و اعمالشان را تائید می کردند ؟ و آیا خون کسانی که باعث قتل محسن فرزند فاطمه علیهاالسلام شدند را مباح نمی نمود ؟

چنان چه خون هبار بن ابی الاءسود را در روز فتح مکه مباح کرد ، چرا که زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بوسیله نیزه ای ترسانده و در اثر آن ترس سقط جنین کرده بود .

ابن ابی الحدید درباره داستان هبار چنین نقل می کند : این خبر را بر استادم ابو جعفر نقیب قرائت کردم ، او گفت : اگر پیامبر صلی الله علیه و آله خون هبار را بخاطر ترساندن زینب و سقط جنین او حلال شمرد ، ظاهر حال چنین است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود ، خون آن کسی که فاطمه را ترسانده که در اثر آن سقط کرده حلال می شمرد . گوید به استادم : عرض کردم : آیا این سخن را از تو روایت کنم : که گروهی می گویند ، فاطمه ترسانده شده و در اثر آن محسن را سقط کرده است ؟ او گفت : این مطلب را از من نه روایت کن و نه بطلانش را از من روایت کن ؛ زیرا من در این جهت بخاطر تعارض اخبار توقف دارم . (۱۹۱)

دفاع جانانه از حریم ولایت

دفاع جانانه از حریم ولایت

زندگی هجده ساله تنها یادگار پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله پر از افتخارات منحصر به فرد است که در زندگی بانوی دیگری هرگز چنین افتخاراتی مشاهده نشده است .

فاطمه علیها السلام آن شخصیت ممتازی است که در تمام میدان های علمی و اخلاقی و عبادی و اجتماعی و سیاسی جزو پیشتازان بلکه در صدر زنان عالم خلقت بوده است .

پنج سال از سن شریف و بزرگوارش نگذشته بود که با فریاد کشیدن علیه مشرکان و کافران مکه به حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله شتافت .

پیوسته از پدر حمایت و دفاع کرد ، بویژه در همان سالهایی که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله با کفار قریش به جنگ برخاسته بود که تاریخ هرگز آن خاطرات را از یاد نمی برد .

او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین پشتیبان و مدافع ولایت و رهبری امیر مؤمنان علیه السلام بود و در مدت کوتاهی که پس از پدر زنده بود ، هرگز آرام ننشست و به شیوه های گوناگون پیام مظلومیت علی بن ابی طالب را به آیندگان منتقل کرد و در این راستا آسیب های فراوانی را متحمل شد که از نظر تان گذشت .

اینک به گوشه ای از این دفاع مقدس که در چند فراز تنظیم گردیده اشاره ای خواهیم داشت :

۱- نقل روایت درباره جانشینی علی علیه السلام

بسیاری از مسلمانان پس از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام ، به خاطر ترس و وحشتی که از دستگاه حاکم داشتند ، حقایق زیادی را کتمان کردند گویا هرگز آنها را از پیامبر نشنیده اند .

اما فاطمه علیها السلام نه تنها به خود اجازه چنین کاری نداد بلکه شجاعانه و به بهانه های مختلف حقایق را پیرامون ولایت و امامت علی بن ابی طالب اظهار کرد و آنچه را که در این خصوص از پیامبر شنیده بود برای مردم بازگو نمود .

او در پاسخ محمود بن لبید که پرسیده بود راز پیامبر صلی الله علیه و آله در موقع رحلت با توجه بود ؟

فرمود : خدا را گواه می گیرم که شنیدم او پیامبر می فرمود : علی خیر من اخلفه فیکم ؛ علی بهترین فردی است که او را پس از خودم در بین شما قرار می دهم و او امام و جانشین من است . و همچنین دو فرزندش و نه فرزند از نسل حسین علیه السلام که اگر از آن ها پیروی کنید خواهید دید آن ها هدایت گر و هدایت یافته هستند و اگر با آنان مخالفت کردید تا روز قیامت در بین شما امت اختلاف خواهد بود . (۱۹۲)

۲- یاد آوری ماجرای غدیر خم

مهمترین سند ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام همان جریان فراموش نشدنی روز غدیر خم بود که رسول خدا ، علی را به امر پروردگار در برابر چشمان ده ها هزار نفر به خلافت و جانشینی پس از خود نصب فرمود . فاطمه زهرا علیها السلام که خود شاهد اعلام جانشینی علی از سوی پیامبر بود ، روی همین ماجرا اصرار و پافشاری می کرد .

محمود بن لبید از جمله کسانی است که سخن فاطمه علیها السلام را ضمن ملاقاتی با وی در کنار قبر حمزه برای ما نقل کرده است ، او می گوید : روزی فاطمه علیها السلام را در کنار قبر حمزه سیدالشهدا دیدم که به شدت می گریست ، کمی صبر کردم تا آرام گرفت ، از او پرسیدم : ای سیده من ! می خواهم از شما چیزی بپرسم که پیوسته فکر مرا به خود مشغول داشته است . فاطمه علیها السلام فرمود : بپرس .

گفتم : آیا پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از رحلت خود سخنی در مورد جانشینی و امامت علی علیه السلام فرموده است ؟

فاطمه علیها السلام فرمود : واعجابه !!! اءنسیتم یوم غدیر خم ؟ ؛ بسی جای تعجب است ! آیا روز غدیر خم را به فراموشی سپرده اید ؟

محمود بن لبید گوید: در تاءیبید سخن حضرت فاطمه عرض کردم: آری! بیاد دارم و مطلب همان است که شما می فرمایید. (۱۹۳)

۳- گام در گام علی علیه السلام در مجالس انصار

حمایت فاطمه علیها السلام هرگز به نقل حدیث و روایت درباره شخصیت والای علی علیه السلام و تکیه کردن بر امامت و جانشینی او خلاصه نمی شد، بلکه آن یکی از شیوه های بود که فاطمه علیها السلام در دفاع از حریم ولایت در پیش گرفته بود. شیوه دیگر این که فاطمه علیها السلام همراه امام خود به مجالس انصار می رفت، تا شاید آنان را از خواب غفلت بیدار کرده و حق علی علیه السلام را بازستاند.

ابن قتیبه مورخ بزرگ می نویسد: علی فاطمه را سوار بر مرکب می کرد و همراه خود شبانه به مجالس انصار می برد تا به دفاع از حق علی علیه السلام پرداخته و از آنان یاری بطلبد اما انصار در پاسخ می گفتند: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! ما با اینان بیعت کردیم و اگر شوهر و عمو زاده تو زودتر به نزد ما می آمد، هرگز به سراغ شخص دیگری نمی رفتیم. حضرت علیها السلام در پاسخ می فرمود: آیا سزاوار بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را دفن نکرده در خانه اش رها می ساختیم و بخاطر این موضوع با مردم به نزاع می پرداختیم؟! (۱۹۴)

۴- فریاد بر حریم شکنان

فاطمه علیها السلام در برابر عده ای حرمت شکن که به حریم خانه اش حمله ور شده بودند تا به خیال خود علی علیه السلام را به زور شمشیر از خانه بیرون کشیده، برای بیعت به مسجد ببرند، آن چنان فریاد زد و از عمق جان ناله کشید که قلب هر بیننده را جریحه دار ساخت. صحنه غریبی بود و منظره عجیبی، علی علیه السلام تنهای تنها مانده بود، با یک مدافع آن هم فاطمه. راستی او چه کاری می توانست انجام دهد، خود را از شر آنها حفظ کند، یا فرزندان خردسالش را آرام نماید یا از امام خویش دفاع بنماید؟ و مانع بردنش شود؟

فاطمه که این وضعیت نگران کننده برایش غیر قابل تحمل بود، یک مرتبه فریاد زد و از آن ها خواست تا از خانه بیرون روند و گفت: در غیر این صورت آن ها را نفرین خواهد کرد.

فاطمه علیها السلام فریاد زد: سوگند به خدا، از خانه بیرون می روید یا این که موهای خود را پریشان کرده، به درگاه خدا شکایت کنم و نفرین تان بنمایم؟! (۱۹۵)

۵- دفاع از علی علیه السلام و شلاق قنفذ

آه و ناله فاطمه بر دل آن مردم حرمت شکن هیچ اثری نکرد، آنان همچنان بر بردن ولی خدا به مسجد اصرار می ورزیدند و فاطمه علیها السلام به سختی جلوگیری می کرد و می فرمود: به خدا سوگند هرگز نمی گذارم که پسر عمویم را از روی ظلم از خانه بیرون بکشید... چه زود سفارش پیامبر خدا را در باره ما اهل بیت فراموش کردید و از خدا نترسیدید... در حالی که به شما سفارش کرده بود، از ما پیروی نموده و ما را دوست داشته باشید و به ریسمان ما چنگ بزنید...

فاطمه همچنان از ولی خدا دفاع می کرد و علی را محکم گرفته بود که به وسیله شلاق قنفذ او را از علی جدا کردند. (۱۹۶)

۶- حفاظت از جان امام

علی را کشان کشان به سوی مسجد بردند ، اما مگر فاطمه دست از حمایت امام خود برداشت ؟ او بلافاصله بدنبال ولی خدا به راه افتاد و در پی او تمام زنان بنی هاشم حرکت کردند .

فاطمه آمد و خود را به نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رساند ، بار دیگر آن ها را مخاطب قرار داد و فرمود : عمو زاده ام را آزاد کنید ، به خدایی که پدرم را به حق فرستاد ، اگر آزادش نکنید ، موهای خودم را پریشان می کنم ، پیراهن پیامبر را بر سرم می گذارم و به سوی پروردگرم فریاد می کشم ، چرا که نه صالح پیامبر در نزد خدا از پدرم عزیزتر بود و نه شترش عزیزتر از من ، و نه بچه اش از فرزندانم . (۱۹۷)

آری این فاطمه بود که دست و صورت و پهلوی خود را سپر امام خویش قرار داد و آن گونه از علی بن ابی طالب علیه السلام دفاع کرد که حاضر بود در این راه کشته شود اما به امامش آسیبی نرسد ، او به دنبال علی راه افتاد تا نقشه قتل او را خنثی کند ، او پیراهن رسول خدا را بر سر گذارد و آماده نفرین کردن بود تا دست از جان ولی خدا بر دارند .

۷- سکوت فاطمه علیها السلام برای حفظ اسلام

همچنانکه فاطمه به همراه حسنین ، تود را به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک می کرد تا به وسیله یک نفرین ، مدینه زیر و رو شود ، علی موقعیت بسیار دشوار را در یافته به سلمان فرمود :

ای سلمان دختر پیامبر را دریاب ، چرا که می بینم دو پهلوی مدینه دهان باز کرده است ، به خدا سوگند اگر نفرین کند به کسی در مدینه مهلت داده نمی شود و بیم آن می رود شهر مدینه و هر چه در آن هست به زمین فرو رود .

سلمان گوید به فرمان امیر مؤمنان علیه السلام به سرعت خود را به فاطمه علیها السلام رسانده عرض کردم ، ای دختر پیامبر ! خدای تبارک و تعالی پدرت را به عنوان رحمت برای امت فرستاد به خانه ات برگرد .

فاطمه علیها السلام فرمود : ای سلمان ! دیگر صبرم لبریز شده ، مرا رها کن تا به سوی قبر پدرم بروم و آن جا فریاد بزنم و به خدا شکایت کنم .

سلمان گوید گفتم علی علیه السلام مرا به سوی تو فرستاده و به شما دستور برگشت داده است .

فاطمه علیها السلام فرمود : حال که علی دستور داده گوش می کنم و فرمان می برم و بدین ترتیب حضرت به خانه برگشت . (۱۹۸)
آری فاطمه علیها السلام به خانه برگشت تا به دیگران بفهماند که اگر قیام او در برابر حریم شکنان برای حفظ و دفاع از ولایت و ولی خدا بود ، سکوتش نیز به خاطر فرمان امام و حفظ اسلام بود .

۸- رد بیعت ابوبکر

از موارد دیگر حمایت فاطمه علیها السلام از ولایت این بود تا وقتی که زنده بود ، هرگز با خلیفه اول بیعت نکرد و نه تنها بیعت نکرد بلکه با او هم چنان در حال خشم و غضب و قهر بود تا این که از دنیا رفت . حال سؤال ما این است که چرا فاطمه با ابوبکر بیعت نکرد در حالی که روایات زیادی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که : من مات و لیس له امام فموتته مواته جاهلیه . (۱۹۹)

آیا فاطمه علیها السلام العیاذ بالله بوسیله بیعت نکردن با ابوبکر به مرگ جاهلی از دنیا رفته و یا حقیقتاً ابوبکر امام نبوده تا فاطمه به مفاد این روایت ملزم به بیعت با او باشد و یا حدیث قابل استناد نیست ؟

در پاسخ می گوئیم : شکی نیست که فاطمه علیها السلام با ابوبکر بیعت نکرد و نه تنها در ملاقاتی که آنان با فاطمه علیها السلام داشتند ، حضرت زهرا علیها السلام از آن دو روی گردانید ، بلکه فرمود : اگر پدرم را ملاقات کنم از شما دو نفر شکایت خواهم

کرد و در پایان همین ملاقات بود که فرمود: به خدا سوگند در هر نماز تو را نفرین می‌کنم. (۲۰۰)
و گویاتر از همه ادله و شواهد این که در صحیح بخاری و مسلم و دیگر صحاح آمده که زهرای مرضیه از دنیا رفت در حالی که بر ابوبکر خشمناک بود. (۲۰۱)

از جهت دیگر حدیث من مات و لم يعرف امام زمانه آن قدر صحتش روشن است که نیازی به بررسی اسناد ندارد، چرا که این حدیث را شیعه و سنی به اتفاق نقل نموده‌اند و این حدیث با اسناد فراوان و با تعبیرهای مختلف از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل گردیده مثلا:

طیالسی در مسند از ابن عمر نقل کرده که: من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة. (۲۰۲)

و همچنین به تعبیرهای دیگری از قبیل: من مات و لا طاعة علیه مات میتة.. (۲۰۳) من مات و لیس له امام.. (۲۰۴) من مات و لا بیعة علیه... (۲۰۵) و من مات لیس علیه امام فمیتة میتة جاهلیة.. (۲۰۶) در کتاب‌های اهل سنت فراوان به چشم می‌خورد.

و در منابع شیعه نیز مرحوم کلینی قریب به یقین مضمون از فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: من مات و لیس علیه امام فمیتة، فقلت قال ذلک رسول الله؟ فقال ای و الله قد قال.

قلت: فکل من مات و لیس له امام، فمیتة جاهلیة؟! قال: نعم. هر که بمیرد و پیشوایی نداشته باشد، به مردن جاهلیت مرده است، عرض کردم این سخن پیامبر است؟

فرمود: آری به خدا او فرموده است.

عرض کردم پس هر که بمیرد و پیشوایی نداشته باشد مرگش مرگ جاهلیت است؟!

فرمود: آری. (۲۰۷)

و با در نظر گرفتن دو مسئله مسلم فوق: علت عدم بیعت فاطمه با ابوبکر کاملا روشن می‌گردد که او هرگز امام نبوده، تا فاطمه اقدام به چنین کاری کند.

۹- انتقاد شدید از زنان مهاجر و انصار

و این بار نوبت زنان است که فاطمه علیها السلام می‌باید از آن‌ها سخت انتقاد کند، چرا که آنان نیز در ضایع کردن حقوق اهل بیت و نادیده گرفتن سفارش‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بویژه کوتاهی در حق امیر مؤمنان علیه السلام سهم بسزایی داشتند. آنان با سکوت خود بر کارهای خلاف شوهران خود صحه گذاشتند، و این کار که مورد خشم فاطمه علیها السلام قرار گرفته بود، در عیادت‌هایی که زنان مهاجر و انصار از او داشتند، ضمن خطبه‌ای طولانی به آنان گوشزد کرد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از عبدالله بن حسن از مادرش فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل کرده: زمانی که بیماری فاطمه شدت یافت عده‌ای از زنان مهاجرین و انصار به نزد وی رفته، گفتند: ای دختر رسول خدا چگونه ای؟

فاطمه علیها السلام فرمود: به خدا سوگند شب را به صبح رساندم در حالی که از دنیای شما ناخشنود، و از مردان شما خشمگین و ناراحت هستم. وای بر آن‌ها چگونه خلافت را از پایگاه استوار رسالت و از پایه‌های نبوت و از محل نزول جبرئیل امین و از کسی که حاذق و آگاه به امور دین و دنیا است منحرف کردند و دور ساختند؟!

آگاه باشید این همان خسران آشکار است! چه شده که اینان از ابوالحسن انتقام گرفتند و به علت استواری قدم‌های او بر روی باطل و از بین بردن آن و به خاطر تسلیم ناپذیری اش در راه خدا بود که چنین کردند، به خدا سوگند اگر زمام امری که رسول خدا به علی سپرده بود دست بر می‌داشتند، آن حضرت مهار شتر رهبری و خلافت را کاملا در دست می‌گرفت و به راحتی و آسانی آنان را رهبری می‌کرد، به طوری که بر شتر خلافت نه جراحی در بینی اش ایجاد می‌شد و نه اضطراب و ناآرامی بر سوار

کارش دست می داد .

آنان را به سرچشمه ای زلال جوشان و وسیع می رساند ، تشنگی را برطرف می کرد ، در آب غوطه ور شده و شراره تشنگی و گرسنگی را خاموش می نمود . . . (۲۰۸)

آنچه بیان شد گوشه ای بود از دفاع فاطمه زهرا علیها السلام از ولایت و رهبری علی بن ابی طالب علیه السلام ، اما سخن در این باره فراوان است و درد دل بسیار که خود به آن ها آگاهترید .

حال سؤال ما این است اگر مولا در فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله در ماجرای غدیر خم به معنای دوستی و محبت بود و نه به معنای ولایت و خلافت و سرپرستی امت ، چرا فاطمه علیها السلام به ماجرای غدیر استدلال کرده و چرا خود را به این همه دردسر و مشقت انداخته و تا سر حد جان از حریم ولایت دفاع می کند . مگر ولایت به معنای دوستی آن همه مشکل آفرین بوده است ؟ مگر امت اسلامی نمی دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت را دوست داشته و مسلمانان را به این دوستی فرا می خوانده ؟ ! مگر قرآن مجید مردم را به محبت و دوستی اهل بیت پس از نزول آیه قل لا اءسئلكم علیه اءجرا الا الموده فی القربی (۲۰۹) موظف نکرده بود ؟

پس چه لزومی داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر سه روز مردم را در آن بیابان سوزان نگه داشته و خطبه بخواند و مردم را برای دوستی اهل بیت فرا بخواند .

وانگهی آیه الیوم اءکملت لکم دینکم و اءتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (۲۱۰) چه هدفی را دنبال می کرد و چه چیزی در روز غدیر کامل شد که پیش از این هنوز گفته نشده بود ؟ آیا دوستی بود که قبلا آیه اش نازل گردیده بود ؟ ! هم چنین مگر مسلمانان در آن روز به علی علیه السلام تبریک نگفتند ، مگر در آن روز عمر نگفت :

بخ لک یابن اءبى طالب اءصبت مولای و مولی کل مسلم . (۲۱۱)

و اگر مولا به معنای دوستی و محبت بود ، دیگر چه نیازی داشت که عمر بن الخطاب به او تبریک بگوید : خوشا به حال تو ای پسر ابو طالب که امروز مولای من و هر مسلمانی شدی .

آری این تبریک بخاطر سمت جدید علی علیه السلام بود که در روز غدیر خم توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان خلیفه و جانشین آن حضرت اعلام شده بود . و فاطمه علیها السلام دقیقا از همین موضع جانانه دفاع کرده و بر آن ایستادگی نمود .

شهادت حضرت فاطمه

شهادت حضرت فاطمه

بدون شك فاطمه علیها السلام به مرگ خدایی از دنیا نرفته است ، چرا که قضایای حمله به خانه او ، و وارد آمدن آسیب های فراوان بر دست و پهلو و سینه و جنین ، ادامه زندگی را بر او بسیار دشوار کرد .

و در این مدت کوتاه پیوسته از صدمات وارده رنج می برد ، و سرانجام در اثر همان آسیب ها به شهادت رسید . اینک جهت اثبات شهادت حضرت زهرا علیها السلام نگاهی به شواهد و دلائل موجود می پردازیم .

ناگفته نماند که از امام حسن علیها السلام مجتبی و امام صادق و امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند : ما منا الا مسموم اءو شهید (۲۱۲) و شك نیست که فاطمه علیها السلام جزو منا می باشند .

افزون بر این که روایات صریح و روشنی بر شهادت حضرت فاطمه داریم که معصومین روی این جهت تکیه کرده اند .

۱- پیامبر پیش از رحلت خود در یک پیشگویی به علی فرمود : پس فاطمه اولین کسی است که به من ملحق خواهد شد ، در حالی

که حزن و اندوه او را فراگرفته ، حق او را غصب کرده و وی را کشته اند بر من وارد خواهد شد . (۲۱۳)

۲- پس از شهادت فاطمه ، مدتی امیر مؤمنان از یاران فاصله گرفته و از خانه بیرون نرفت . برخی از یاران و دوستان علی علیه السلام که این وضعیت برای آن ها گران آمده بود از عمار یاسر خواستند تا به خانه علی رفته و از او بخواهد تا از دوستان فاصله نگیرد . عمار برای رساندن پیام ، به خانه حضرت علی رفته و از وی خواست تا از خانه بیرون بیاید . حضرت در پاسخ فرمود : بدان ای عمار ! این فقید و از دست رفته ، دختر رسول خدا دار فانی را وداع گفت در حالی که مظلوم بود و حق او غصب شده و شهید از دنیا رفت . سپس از جای برخاسته در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود خانه را ترک گفت . . (۲۱۴)

۳- سلیم بن قیس از علی نقل کرده وقتی که ابوبکر به قنقذ پیام فرستاد که اگر فاطمه مانع شد او را بزن پس او را برای آن که دست از علی بردارد به طرف دسته درب خانه اش فشار داده و یک دنده از پهلویش را شکست و جنین او را سقط کرد ، و پس از آن ماجرا در بستر بیماری بود تا این که در اثر همان صدمات ، شهید از دنیا رفت . (۲۱۵)

۴- امام حسین علیه السلام از محمد بن عمار بن یاسر از پدرش عمار حدیثی نقل کرده و در پایان همان حدیث ، عمار ضمن باز گو کردن ماجرای پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و هجوم به خانه فاطمه می گوید : وقتی که پیامبر به لقاء الله شتافت ، و گذشت آنچه که گذشت به هنگام ورود به خانه فاطمه و بیرون آوردن پسر عموی او ، از دست آن مرد به فاطمه آنچنان آسیب رسید که فرزند خود را سقط کرد و همان جریان باعث بیماری و وفات وی بود . (۲۱۶)

۵- همچنین از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود : علت وفات فاطمه علیها السلام این بود که قنقذ غلام عمر به دستور وی با غلاف شمشیر به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله زد که در اثر همان زدن محسن سقط گردید و در پی این سقط جنین سخت بیمار گشت . . . (۲۱۷)

۶- علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود : ان فاطمه علیها السلام صدیقه شهیده . (۲۱۸)

و بزرگان ما همانند شیخ مفید و دیگران بر این عقیده هستند که وی شهید از دار دنیا رفته است . وی در کتاب فقهی خود به نام المقنعه در زیارت حضرت فاطمه علیها السلام چنین آورده است : هرگاه به مدینه رفتی . . . به روضه داخل شو و آن جا بایست و فاطمه علیها السلام را زیارت کن که او همان جا دفن گردیده ، پس هرگاه خواستی او را زیارت کنی به سوی قبله بایست و بگو . . . :

السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله ، السلام علیک و علی بنتک الصدیقه الطاهره ، السلام علیک یا فاطمه علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله ، السلام علیک ایها البتول الشهیده الطاهره ، لعن الله من ظلمک و منعک حقک و دفعک عن ارتکک و لعن الله من کذبک . (۲۱۹)

و علامه مجلسی در مرآة العقول ذیل روایت کلینی در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود : ان فاطمه صدیقه شهیده می فرماید : و این خبر دلالت دارد که فاطمه علیها السلام شهید شده است و این مسئله از متواترات است . . . (۲۲۰)

سال روز شهادت

و اما سال روز رحلت جانگداز فاطمه علیها السلام اگر چه در بین مورخین اختلاف نظر هست به گونه ای که برخی اقوال را به هجده نظر رسانده اند . (۲۲۱)

اما مختار از بین این گفته ها فقط دو قول است و نظر بزرگان نیز بر همین دو گفته استوار است . قول اول هفتاد و پنج روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر گرفته شده و برگرفته از روایتی است که به نظر علامه

مجلسی صحیحه است از امام محمد باقر نقل شده؛ فرمود: وی هفتاد و پنج روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگوار از دنیا رفته است. (۲۲۲)

قول دوم نود و پنج روز است، چنانچه مرحوم اربلی از امام محمد باقر علیه السلام همین قول را نقل کرده (۲۲۳) و ابو الفرج اصفهانی نیز از امام محمد باقر علیه السلام گذشت سه ماه را از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده (۲۲۴) که قول پیامبر صلی الله علیه و آله را تائید می کند.

در این جا علامه مجلسی ضمن صحیحه خواندن روایت هفتاد و پنج روز فرموده: تطبیق دادن بین ولادت و وفات و عمر شریف فاطمه علیها السلام کار بسیار دشواری است؛ زیرا اگر رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز ۲۸ صفر باشد باید وفات فاطمه در اواسط جمادی الاولی باشد و اگر به گفته اهل تسنن در دوازدهم ربیع الاول پیامبر صلی الله علیه و آله وفات نموده باشد، می بایست وفات آن حضرت و در اواخر جمادی الاولی صورت پذیرفته باشد و آن چه که ابو الفرج اصفهانی نقل کرده که فاطمه علیها السلام سه ماه پس از پدرش زنده ماند؛ ممکن است با قول مشهور که حضرت در سوم جمادی الثانی از دنیا رفته است، منطبق شود، و خبر ابو بصیر از امام صادق بر همین قول است، البته اگر بگوییم که روزهای زیادی را امام بخاطر ناچیز بودنش ذکر نفرموده است. (۲۲۵)

و شیخ مفید در تائید نظر دوم می فرماید روز سوم جمادی الثانی سال یازدهم هجرت سال روز رحلت حضرت فاطمه علیها السلام زهرا می باشد و این همان روزی است که در همه سال غم و اندوه مؤمنین تجدید می شود. (۲۲۶)

این بود خلاصه ای از زندگی پاره تن مصطفی و همسر علی مرتضی که به طور اشاره و گذرا تقدیم خوانندگان شد؛ امید است خوانندگان عزیز ما را از کم و کاستی ها و یا ناهماهنگی های موجود در این چکیده عفو فرموده و اگر بر نکته ای دست یافتند، ما را بهر مند سازند.

والله الموفق و المعین

پایان کتاب

پی نوشتها

۱۲۰ تا

۱- الخرائج و الجرایج، ج ۲، ص ۵۲۴.

۲- همان

۳- مسار الشیعه، ص ۳۱

۴- صحیح بخاری ج ۲، ص ۳۰۲، حلیة الاءولیاء، ج ۲، ص ۴۰، تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۶۹.

۵- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۸۰.

۶- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۸۰.

۷- روضه الواعظین، ص ۱۵۰.

۸- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۵۹.

۹- بحار الاءنوار، ج ۱۵، ص ۱۰.

۱۰- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۵۹.

- ۱۱- بشارة المصطفی ، ص ۲۴.
- ۱۲- احقاق الحق ، ج ۱۰ ، ص ۱۱۵.
- ۱۳- همان ، ج ۲۵ ، ص ۳۷.
- ۱۴- مقتل الحسین خوارزمی ، ج ۱ ، ص ۶۰.
- ۱۵- فاطمة الزهراء ، ص ۵۸.
- ۱۶- بحارالانوار ، ج ۴۳ ، ص ۲۳.
- ۱۷- همان ، ص ۶۸ ، ذخایر العقبی ص ، ۳۵.
- ۱۸- مناقب آل اءبی طالب ، ج ۳ ، ص ۳۴۵.
- ۱۹- بحارالانوار ، ج ۴۳ ، ص ۱۴۰.
- ۲۰- همان ، ص ۱۰۸.
- ۲۱- مناقب خوارزمی ، ص ۲۴۷ ، كشف الغمة ، ج ۱ ، ص ۳۶۵.
- ۲۲- امالی طوسی ، ص ۳۹.
- ۲۳- تاریخ الائمة ، ص ۶.
- ۲۴- مناقب آل اءبی طالب ، ج ۳ ، ص ۳۶۵.
- ۲۵- بحارالانوار ، ج ۴۳ ، ص ۱۴۵ به نقل از کافی .
- ۲۶- همان ، ج ۴۳ ، ص ۹۲.
- ۲۷- همان ، ص ۱۰۵.
- ۲۸- كشف الغمة ، ج ۱ ، ص ۳۷۹.
- ۲۹- هجر یکی از روستاهای اطراف شهر مدینه است . (معجم البلدان ، ج ۵ ، ص ۳۹۳.
- ۳۰- كشف الغمة ، ج ۱ ، ص ۳۹۷.
- ۳۱- بحارالانوار ، ج ۴۳ ، ص ۱۰۸.
- ۳۲- به این علت زره حطمیه گفته می شود چون هر شمشیری که با آن برخورد می کرد شکسته می شد و این زره به طائفه ای از عبدالقیس که به آنان حطمة به حارث گفته می شد و شغل آنها درست کردن زره بود نسبت داده شده است . (مجمع البحرین ، ص ۴۶۷)
- ۳۳- کافی ، ج ۵ ، ص ۳۷۷.
- ۳۴- همان .
- ۳۵- بحارالانوار ، ج ۴۳ ، ص ۱۱۲ ، مناقب ابن مغزلی ، ص ۳۵۰.
- ۳۶- همان .
- ۳۷- بحارالانوار ، ج ۴۳ ، ص ۱۱۲.
- ۳۸- احتجاج طبرسی ، ج ۲ ، ص ۲۴۲.
- ۳۹- المقنع ، ص ۹۹.
- ۴۰- بحارالانوار ، ج ۴۳ ، ص ۱۴۳.
- ۴۱- كشف الغمة ، ج ۱ ، ص ۳۷۹.

۴۲- امالی طوسی ، ص ۴۰، مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۲۵۲.

۴۳- زندگانی حضرت فاطمه ، ص ۵۶.

۴۴- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۵۳.

۴۵- امالی طوسی ، ص ۴۰.

۴۶- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۱.

۴۷- امالی طوسی ، ص ۴۰، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۵.

۴۸- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۴.

۴۹- امالی طوسی ، ص ۴۲.

۵۰- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۵۳.

۵۱- دلائل الامامه ، ص ۲۱.

۵۲- در این که روز عروسی فاطمه علیهاالسلام در چه روزی بوده است چهار قول است :۱-چند روز از شوال گذشته .۲-اول ماه

ذیحجه . ۳-ششم ماه ذیحجه . ۴-۲۱ ماه محرم سال سوم هجرت . رجوع شود به بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۲ و ۹۷ و ۱۴۱.

۵۳- کشف الغمه ، ج ۱، ص ۳۶۸.

۵۴- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۵.

۵۵- اخلاق حضرت فاطمه ، ص ۸۰.

۵۶- بحارالانوار ج ۴۳، ص ۱۳۲.

۵۷- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۵۵.

۵۸- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۴۲.

۵۹- مدینه شناسی ، ص ۷۳.

۶۰- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۱۵.

۶۱- الرحلة الحجازیة ، ص ۳۲۷.

۶۲- مناقب خوارزمی ، ص ۲۴۷.

۶۳- مدینه شناسی ، ص ۱۱۹ و فرات کوفی، ص ۱۱۵.

۶۴- سوره نور، آیه ۳۶.

۶۵- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۱۴ و مجمع البحرين، ص ۱۳۸.

۶۶- غذای است که با آزد و شیر یا روغن می پزند. فرهنگ جدید، ص ۹۱.

۶۷- بشارة المصطفی ، ص ۱۹۵؛ عوالم العلوم و المعارف ، ج ۷، ص ۱۲۳ و کامل الزیارة ، ص ۵۸.

۶۸- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۱۵.

۶۹- همان .

۷۰- سند حدیث شریف کساء، ص ۶.

۷۱- سوره طه ، آیه ۱۳۲.

۷۲- امالی طوسی ، ص ۲۵۱.

۷۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۴.

- ۷۴- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۳.
- ۷۵- ینابیع الموده، ص ۱۷۴ و مناقب خوارزمی، ص ۲۳.
- ۷۶- امالی طوسی، ص ۲۵۱.
- ۷۷- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۳.
- ۷۸- ینابیع الموده، ص ۱۷۴.
- ۷۹- همان .
- ۸۰- ذخایر العقبی، ص ۷۷.
- ۸۱- مدینه شناسی، ص ۱۱۷.
- ۸۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۵.
- ۸۳- همان، ص ۵۴.
- ۸۴- العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳ و الامامه و السیاسه، ص ۲۰.
- ۸۵- اثبات الوصیه، ص ۱۲۴.
- ۸۶- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷.
- ۸۷- اثبات الوصیه، ص ۱۲۴.
- ۸۸- بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴.
- ۸۹- ربیع الاعراب، ج ۲، ص ۱۰۴.
- ۹۰- مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۳۸.
- ۹۱- امالی صدوق، ص ۴۳۷.
- ۹۲- بحار الاعنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲.
- ۹۳- سوره حجر، آیه ۴۴.
- ۹۴- بحار الاعنوار، ج ۴۳، ص ۸۸.
- ۹۵- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۸.
- ۹۶- پاخلاق حضرت فاطمه، ص ۱۷.
- ۹۷- مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۳۸.
- ۹۸- علل الشرایع، ص ۲۱۵.
- ۹۹- بحار الاعنوار، ج ۴۳، ص ۹۳.
- ۱۰۰- اخلاق فاطمه، ص ۶۲.
- ۱۰۱- احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۰۰.
- ۱۰۲- همان .
- ۱۰۳- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۷۱.
- ۱۰۴- اخلاق فاطمه، ص ۱۰۶، بحار الاعنوار، ج ۲، ص ۳.
- ۱۰۵- الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۵۳۰.
- ۱۰۶- بحار الاعنوار، ج ۴۳، ص ۸۱.

- ۱۰۷- اخلاق فاطمه ، ص ۳۶، ذخائر العقبی ، ص ۵۰.
- ۱۰۸- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۹.
- ۱۰۹- همان .
- ۱۱۰- همان .
- ۱۱۱- همان ، ص ۲۱۳.
- ۱۱۲- اخلاق حضرت فاطمه ، ص ۱۰۹.
- ۱۱۳- كشف الغمّة ، ج ۲، ص ۹۲.
- ۱۱۴- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۹۱ به نقل از نوادر راوندی .
- ۱۱۵- این مقاله در آستانه شهادت فاطمه زهرا علیهاالسلام در مجله کوثر شماره ۳۰ به چاپ رسیده است .
- ۱۱۶- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۵.
- ۱۱۷- فاطمة الزهراء، ص ۷۴، امالی صدوق ، ص ۱۶.
- ۱۱۸- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۵.
- ۱۱۹- امالی صدوق ، ص ۱۶.
- ۱۲۰- مناقب علی بن ابی طالب ، ص ۶۳.

۲۲۶ تا ۲۲۱

- ۱۲۱- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۰.
- ۱۲۲- همان ، ص ۲۲۱.
- ۱۲۳- همان .
- ۱۲۴- همان ، ص ۲۲۲.
- ۱۲۵- تفسیر فرات کوفی ، ص ۱۱۴.
- ۱۲۶- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۵.
- ۱۲۷- تفسیر فرات کوفی ، ص ۱۱۴.
- ۱۲۸- ذخائر العقبی ، ص ۴۸.
- ۱۲۹- کنایه از غذاهایی بسیار خوب است .
- ۱۳۰- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۷.
- ۱۳۱- القطرّة ، ص ۱۹۲، و آیه در سوره مبارکه فاطر، آیه ۳۴.
- ۱۳۲- سوره انسان ، آیه ۱۳.
- ۱۳۳- مناقب آل ابی طالب ، ج ۳، ص ۳۲۹.
- ۱۳۴- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۷.
- ۱۳۵- همان ، ص ۷۶.
- ۱۳۶- فاطمة الزهراء، ص ۹۹.
- ۱۳۷- همان .

- ۱۳۸- همان ، ص ۱۱۳.
- ۱۳۹- مسند فاطمه ، ص ۴۵، کفایه الطالب ، ص ۳۱۱، بشاره المصطفی ، ص ۴۸.
- ۱۴۰- فاطمه الزهراء، ص ۱۰۰.
- ۱۴۱- خصایص فاطمه ، ص ۳۴۱.
- ۱۴۲- بشاره المصطفی ، ص ۵۰.
- ۱۴۳- عیدن المعجزات ، ص ۵۴ و بحار، ج ۴۳، ص ۸.
- ۱۴۴- اخلاق حضرت فاطمه ، ص ۵۸؛ مسند فاطمه زهرا علیها السلام ، ص ۵۸۵؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۲۹ و دلائل الامامة ، ص ۱.
- ۱۴۵- الغدير، ج ۶، ص ۲۹۵.
- ۱۴۶- بنا به قول کلبی که فاطمه علیها السلام در سن سی و پنج سالگی از دنیا رفته ، باید گفت : حدود بیست و پنج سال در مکه در خدمت پدر بوده است . ذخائرالعقبی ، ص ۵۲.
- ۱۴۷- امالی صدوق ، ص ۱۱۸، مناقب آل ابی طالب ، ج ۲، ص ۲۰۹.
- ۱۴۸- نوادرالاءخبار، ص ۱۶۲، بشاره المصطفی ، ص ۱۹۸.
- ۱۴۹- الامامة والسیاسة ، ج ۱، ص ۲۰، الدرالثمین ، ص ۵۱.
- ۱۵۰- تاریخ یعقوبی ، ج ۲، ص ۱۳۷.
- ۱۵۱- اختصاص مفید، ص ۱۸۸.
- ۱۵۲- احتجاج طبرسی ، ج ۱، ص ۱۰۸.
- ۱۵۳- احتجاج ، ج ۱، ص ۱۰۵.
- ۱۵۴- الاءمامة والسیاسة ، ص ۱۹.
- ۱۵۵- همان ، ص ۲۰.
- ۱۵۶- تاریخ یعقوبی ، ج ۲، ص ۱۲۶.
- ۱۵۷- الامامة والسیاسة ، ص ۲۰.
- ۱۵۸- نوادرالاءخبار، ص ۱۸۳.
- ۱۵۹- اختصاص مفید، ص ۱۸۱.
- ۱۶۰- بحارالاءنوار، ج ۸، ص ۵۹.
- ۱۶۱- همان .
- ۱۶۲- الامامة والسیاسة ، ص ۱۹.
- ۱۶۳- عقدالفريد، ج ۵، ص ۱۳.
- ۱۶۴- اثبات الوصیة ، ص ۱۲۴.
- ۱۶۵- سلیم بن قیس ، ج ۲، ص ۲۵، بحارالاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷.
- ۱۶۶- ارشادالقلوب ، ج ۲، ص ۷۸، الكوكب الدری ، ص ۱۹۱.
- ۱۶۷- بهجة قلب المصطفی ، ص ۵۳۲.
- ۱۶۸- بحار، ج ۵۳، ص ۱۴.

- ۱۶۹- نوادرالاءخبار، ص ۱۸۳.
- ۱۷۰- اثبات الوصیة، ص ۱۲۴.
- ۱۷۱- معانی الاءخبار، ص ۲۰۶.
- ۱۷۲- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۸، سلیم بن قیس، ص ۴۰.
- ۱۷۳- امالی طوسی، ص ۱۱۸ و مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۰۹.
- ۱۷۴- بحارالاءنوار، ج ۵۳، ص ۱۴.
- ۱۷۵- همان، ج ۸، ص ۵۸ و حق یقین، ص ۱۶۴.
- ۱۷۶- احتجاج، ج ۱، ص ۱۰۸.
- ۱۷۷- الفصول المهمة، ص ۱۲۴.
- ۱۷۸- تذکره الخواص، ص ۵۷ و ۲۸۸.
- ۱۷۹- ذخائرالعقبی، ص ۱۵۵.
- ۱۸۰- نیل الاءوطار، ج ۴، ص ۱۵۱، فتح الباری، ج ۳، ص ۱۲۴.
- ۱۸۱- الفصول المهمة، ص ۱۲۴.
- ۱۸۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۳.
- ۱۸۳- احتجاج، ج ۱، ص ۱۰۸.
- ۱۸۴- بحارالاءنوار، ج ۴۴، ص ۸۳.
- ۱۸۵- الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۲.
- ۱۸۶- الملل والنحل، ص ۵۹ و الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷.
- ۱۸۷- همان.
- ۱۸۸- الملل والنحل، ص ۵۹.
- ۱۸۹- اسرار آل محمد، ص ۳۳.
- ۱۹۰- بحار الاءنوار، ج ۸ (چاپ سنگی)، ص ۵۶.
- ۱۹۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۲ و بحار الاءنوار، ج ۲۳، ص ۴۱.
- ۱۹۲- کفایة الاءثر، ص ۱۹۸.
- ۱۹۳- همان.
- ۱۹۴- الاءمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۹.
- ۱۹۵- بشارة المصطفی، ص ۱۹۸.
- ۱۹۶- نوادر الاءخبار، ص ۱۸۳.
- ۱۹۷- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۱۳.
- ۱۹۸- اختصاص مفید، ص ۱۸۱.
- ۱۹۹- بحار الاءنوار، ج ۲۳، ص ۴۱، المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۳۵۰، کشف الاءستار، ج ۲، ص ۲۵۲.
- ۲۰۰- الاءمامة والسیاسة، ص ۲۰.
- ۲۰۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۳، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۵۵، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۳۶، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۸.

- ۲۰۲- مسند طرابلسی ، ص ۱۲۵۹.
- ۲۰۳- تاریخ بخاری ، ج ۶، ص ۴۴۵، مسند ابن ابی شیبه ، ج ۱۵، ص ۳۸.
- ۲۰۴- صحیح ابن حبان ، ج ۷، ص ۴۹ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۶ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۳، مسند زید، ص ۴۲۲.
- ۲۰۵- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۴.
- ۲۰۶- المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۳۵۰، كشف الاءستار، ج ۲، ص ۲۵۲.
- ۲۰۷- الکافی ، ج ۱، ص ۳۷۶، محاسن برقی ، ج ۱، ص ۱۵۳، تفسیر عیاشی ، ج ۱، ص ۲۵۲.
- ۲۰۸- شرح نهج البلاغه ، ج ۱۶، ص ۲۳۳، فریاد فاطمه ، ص ۴۳.
- ۲۰۹- سوره شوری ، آیه ۲۳.
- ۲۱۰- سوره مائده ، آیه ۳.
- ۲۱۱- آیات الغدير، ص ۲۶۲ به نقل از تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.
- ۲۱۲- حیاة الامام الحسن العسکری ، ص ۴۲۵.
- ۲۱۳- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳، بشارة المصطفی ، ص ۱۹۹، اءمالی الصدوق ، ص ۱۰۱.
- ۲۱۴- الکوکب الدری ، ص ۲۵۰.
- ۲۱۵- احتجاج طبرسی ، ج ۱، ص ۱۰۸.
- ۲۱۶- دلائل الامامة ، ص ۲۶.
- ۲۱۷- همان ، ص ۴۵.
- ۲۱۸- الکافی ، ج ۱، ص ۴۵۸.
- ۲۱۹- المقنعة ، ص ۷۱.
- ۲۲۰- مرآة العقول ، ج ۵، ص ۳۱۸.
- ۲۲۱- رجوع شود به وفات الصديقة الزهراء، ص ۱۱۴.
- ۲۲۲- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۵.
- ۲۲۳- كشف الغمة ، ج ، ص ، بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۹.
- ۲۲۴- مقاتل الطالبین ، ص ۳۱، فتح الباری ، ج ۷، ص ۳۹۷، تهذیب التهذیب ، ج ۱۲، ص ۴۶۹.
- ۲۲۵- بحار الاءنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۵.
- ۲۲۶- مسار الشیعة ، ص ۶۶، مصباح کفعمی ، ص ۵۱۱.

فاطمه (س) گلواژه آفرینش

مشخصات کتاب

سرشناسه : مرتضوی ضیاآ، - ۱۳۳۷

عنوان و نام پدید آور : فاطمه علیهما السلام گلواژه آفرینش ضیاآ مرتضوی وضعیت ویراست : [ویرایش] ۲

مشخصات نشر : تهران حوزه علمیه قم دفتر تبلیغات اسلامی مرکز انتشارات ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ص ۱۷۶

فروست : (مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ۱۲۹: کتابهای مجله پیام زن ۸)

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی یادداشت : این کتاب قبلا تحت عنوان گل‌واژه آفرینش سه اربعین پیرامون شخصیت حضرت فاطمه ع جایگاه و حقوق زن وظایف همسری منتشر گردیده است یادداشت : پشت جلد به انگلیسی. Ziya Mortazavi .Fatema (S. A.) Colwace -ye Afarinesh

یادداشت : چاپ هشتم ۸۰۰۰۱۳۸۰ ریال : ISBN ۹۶۴-۴۲۴-۹۲۴-۰

یادداشت : کتابنامه ص [۱۷۳] - ۱۷۶

موضوع : فاطمه زهرا(س) ، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- احادیث موضوع : زنان -- مسائل اجتماعی و اخلاقی -- احادیث موضوع : زنان (همسر)

موضوع : زنان -- وضع حقوقی و قوانین (فقه)

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم دفتر تبلیغات اسلامی مرکز انتشارات رده بندی کنگره : BP۲۷/۲۸/گک ۱۳۷۷۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۸-۲۱۶۵۸

مقدمه‌ای بر چاپ هفتم با ویرایش جدید

پیامبر اکرم (ص) :

من حفظ علی امتی اربعین حدیثا ینتفعون بها فی امر دینهم ، بعثه یوم القیامه فقیها علما . «بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۱۵۶» . آنچه پیش روی دارید ، مجموعه‌ای است از روایات که در سه زمینه «شخصیت حضرت فاطمه (س)» ، «زن ، جایگاه و مسؤولیت ، و «خانواده و مسؤولیتها» در قالب سه «چهل حدیث گزینش شده است . مجموعه‌ای که به همراه ترجمه روایات و پاره‌ای توضیحات تلاش می‌کند چهره‌ای هر چند اجمالی را از سه موضوع یاد شده در سخنان اهل بیت (ع) نشان دهد . در این مجموعه که از منابع روایی شیعه و سنی گردآمده تلاش شده است حتی الامکان روایات مورد نظر به گونه‌ای منسجم ، گزینش شود و تنظیم گردد و با افزودن پاره‌ای توضیحات ، خواننده در دستیابی به پیام روایات و نتیجه‌گیری ، همراهی شود . آوردن عناوین و سرفصلها نیز می‌تواند به شکلی گزیده‌تر ، پیام اصلی این روایات را برساند .

کاری از این دست ، چه بسا در نگاه برخی ، امری آسان آید ، اما آنان که با منابع روایی و کار بازگو کردن آنها برای عموم ، انس دارند ، می‌دانند که گزینش و پردازش روایات امری است دشوار و ظریف ، بویژه اگر در محدوده موضوعاتی باشد که دیدگاههای مختلف را به سوی خود جلب کرده است . موضوع زن و خانواده در این مجموعه ، از همین دست است . از این روی ، گزینش اولیه حدود دو سوم روایات این مجموعه ، با همکاری جمعی از دوستان محترم در واحد خواهران دفتر تبلیغات اسلامی صورت گرفت .

چاپهای اولیه این کتاب ، نخست با عنوان «گلوآژه آفرینش تقدیم علاقه‌مندان شد و ناشر محترم در چاپ ششم ، عنوان مناسب «فاطمه (س)» ، گلوآژه آفرینش راجایگزین نام اولیه نمود . آنچه اینک در هفتمین چاپ ارائه می‌شود همراه با تجدیدنظری کلی و ویرایشی دوباره است که برخی اصلاحات و افزوده‌ها را نیز در بر دارد . در بازنویسی دوباره این مجموعه ، افزون بر اصلاحات عمده در عبارات و پاره‌ای اصلاحات در محتوا ، برخی روایات نیز جایگزین یا تکمیل شده است . آنچه درمدخل بخش نخست آمده نگاهی است به روایات بخش نخست کتاب که اختصاص به شخصیت بانوی بزرگ اسلام ، حضرت فاطمه (س) دارد . و آنچه در این چاپ ، در پایان کتاب به عنوان ضمیمه آمده ، پژوهشی کوتاه در باره تاریخ ولادت آن حضرت (س) است که می‌تواند برای علاقه‌مندان این دست مباحث مفید افتد .

در اینجا لازم است از سرکار خانم عذرا انصاری و حجج اسلام، آقایان محمود آخوندی، عبدالرحمن انصاری، احمد بحرینی، حسین محمدی و محمود مشایخی که در گزینش اولیه بیشتر روایات بذل همت نموده و همراهی کردند صمیمانه سپاسگزاری کنم.

قم - سیدضیاء مرتضوی

مهرماه ۱۳۷۷

شخصیت حضرت فاطمه (س)

از کرانه کوثر

فاطمه! ای گلاوزه آفرینش!

کجا زبان ما را رسد که وصف تو گوئیم و کجا به اندیشه ما آید که ذکر تو آریم، و کجا توان قلم بود که نقش حسن تو نویسد و کدام آینه است که درخشش نور تو را بتاباند.

فاطمه! ای بزرگ بانو!

ای نام تو، جامع کمالات که گویای عصمت آتش سوز توست. ای آن که دامت، رسالت سردار توحید را پرورد. ای آن که مهر رخت، خورشید فروزان مریم و آسیه و خدیجه را فروتر است؛ چرا که جهان بانوان را تو سروری. ای آن که شاهد شهادت سوزانت را از چشمه صداقت و اخلاص چشیده‌ای. ای آن که بر گرده گیتی، دوریحانه مصطفی (ص) را مادری، پس نقش آفرین کربلای ۶۱ تویی؛ آری تویی. ای آنکه بر در بهشت، نامت نقش بسته است، تو مظهر خشم‌خدایی، تو جلوه گاه رضای حقی.

و تو ای نامت، زینت آرای آستانه بهشت، تو چه دیدی؟ چه کشیدی که جز خدای، خبر ندارد! آن فرشته که تسلیت بخش دل آزرده و به غم نشسته‌ات بود، چه می‌گفت؟ چگونه تسلیت می‌داد؟

فاطمه! ای دختر رسالت!

ای به حق واصل! ای ناجی شانه‌های در بند بردگی! همه می‌گفتند: این دختر رسول خداست، او فرزند رهبر ماست. ولی تو یادگار همسرت را از گردنت باز می‌کنی، و گردنی را با بهای آن آزاد می‌سازی، چرا که مایه مسرت قلب پیامبر است.

فاطمه! ای زایر قبر شهیدان!

تو گلاوزه شهادتی. تو بهشتیان را جلوداری. تو مظهر حیایی. چه کسی را رسد که فردای قیامت در مسیرت سر بر آرد. ای خلاق! سر فرود آرید! چشم فرو بندید که حیا می‌آید. پس چگونه بود که همین دیروز، آری آن روز که در سوگ بودی، تو را حرمت نداشتند؟ چه کسی در خانه توحید را پاس نداشت؟ چه کسی جمع بهشتیان را پریشان کرد؟ تو را پدر، «شافعه خواند چرا که بانوان بهشتی به شفاعت تو در بهشت‌خانه گزینند.

فاطمه! ای واژه خوشبختی!

تو واژه خوشبختی را معنا بخشیدی. تو توحید را خانه‌داری کردی. دستی که چرخ هدایت را می‌گرداند، همو آسیای کوچک خانه‌خویش را برای پخت گرده نانی می‌چرخاند. شاهدش دست پینه‌بسته و تاول‌زده است. همو که در کنار خندق برای پدر، گرده نانی می‌برد، و همو که شمشیر مجاهد مردی چون علی مرتضی (ع) را می‌شوید، و همو که در دفاع از ولایت و فدک که مظهر افشای دوزخیان و دشمنان سامری‌نسب بود، به خطابه می‌نشیند، آری، همو غنچه دامن خویش را به سینه می‌چسباند تا از گریه باز ایستد و مهر مادر بچشد.

فاطمه! ای ام‌ایها!

تو پاره تن پدر بودی . تو را می‌بوسید و تو نیز می‌بوسیدی . می‌بویید ، به‌جای خویش می‌نشانید ، آخرین وداعش با تو بود و اولین خیر مقدم از تو . چرا تو عزیزترین مردم برایش بودی ؟ آیا چون فقط دخترش بودی ! او که دختران دیگر نیز داشت . تو را از بهشت گرفته بود و دامت جایگاه شکوفه‌های سرخ ولایت کبرای حق بود . تو جوابگوی پرسشی بودی که دیگران مانده بودند . بازو و پهلویت ، نشان از مرزبانی حریم ولایت و امامت دارد .

فاطمه ! ای پاره وجود مصطفی !

در کنار خندق بر تو چه گذشت ؟ برای پدر چه آورده بودی ؟ خودت گفتی :

«نانی است که برای فرزندم پخته‌ام ، تکه‌ای از آن را برای شما آوردم .

پاسخ پدر با دل تو چه کرد ؟

«ای دخترم ! بدان که این اولین غذایی است که بعد از سه روز در کام پدرت جای می‌گیرد» .

فاطمه ! ای گلبانگ ولایت !

تا تو می‌خروشیدی و تا بر منافقان بانگ برمی‌آوردی ، کسی را یارای سلطه بر ولی خدا نبود . تو «ام‌بیها»ی پدر و همچون او ، رکن همسر بودی ، و چه زود این دو استوانه ولی (ع) فرو ریخت . خوانده‌ایم که تو بعد از پدر ، تبسم را از میان بردی . تو دیگر نخندیدی ، خنده که هیچ ، حتی تبسمی نمودی ، جز یک تبسم پر معنا ! برای چه بود ؟ مگر آنگاه که شبه‌تابوت ساخته دست دوست وفادارت «اسماء» را دیدی ، کدام آرزویت را جامه عمل یافته می‌دیدي ؟

شاید پیکرت را در آن ، مصون از دیده بیگانه می‌دیدي که بر این حسن قضا لبخند می‌زدی . مگر در آن دل شب ، چند نفر به مشایعت بدن پاکت می‌آمدند ؟ و شاید هم لحظه «لحاق موعود را در ذهنت نقش بسته می‌دیدي . تو نظاره گر چه عالمی بودی که بر آن لبخند می‌زدی . نیک می‌دانیم که تو پایان غم هجران پدر را و لقای پروردگارت را در آن می‌دیدي .

تو از پیراهن پدر چه می‌بوییدی که مدهوش می‌افتادی . تو یاد صدای مؤذن پدر کردی ، مگر آن صدا یادآور چه خاطراتی بود ؟ بلال که دیگر بنای اذان گفتن نداشت ، ولی چه کند که پاره تن مصطفی (ص) خواسته است . پس چرا این صدا در گوش مؤذن پیچید که : بلال ! ادامه‌نده ، که فاطمه (ع) جان داد !

فاطمه ! ای راز سر به مهر !

تو مگر یگانه یادگار اشرف کاینات نبودی ؟ چرا کسی نباید از درد تو آگاه باشد ؟ گویا تو با این سکوت ، با عالمی سخن داری ، سخن از ظلم نفاق پیشگان ، سخنی در سکوت ، سکوت شبهای علی (ع) که پرستاریت می‌کرد ، سکوت غسل شب و دفن شب و پنهانی قبر . تو با علی (ع) که سرور سینه‌اش بودی ، چه رازی ، چه سری ، چه عهدی داشتی که با گونه‌های تر ، مقابل قبر مصطفی (ص) از قلت شکیبایی خود ، در غم فراق سخن می‌گویی ؟

راستی ای جلوه‌گاه صبر و رضا ! مگر آن روز که نشان قهرمانی را به بازویت گرفتی ، به علی (ع) نگفتی که چه گذشت ؟ مگر به او نگفته بودی که استخوان پهلو ، ضربه دیده است ؟ های ! خلائقی که در قیامت ، در معبر عبور فاطمه (ع) سر به زیر و چشم بر هم می‌نهد ، آیا می‌نگرید که سامری مسلکان ، بر بازوی فرزند «و ما رمیت اذ رمیت ، ولکن الله رمی چه فرود می‌آورند ؟ آیا می‌شنوید ناله جانسوز فرزند «و ما یناطق عن الهوی ، ان هو الا وحی یوحی را که چه سان میان در و دیوار کمک می‌طلبد ؟

فاطمه ! ای کوثر حیات !

حیات تو ، شهادت تو ، قبر تو ، همه و همه ، افشاگر خط سامری صفتان است .

ای مقتدای ما ! خط سرخ شهادت را ملت ما ، که امامشان آنان را فرزندان معنوی کوثر تو خواند ، از تو و گل‌های دامت گرفته‌اند . نیک می‌دانیم که حضور تو در صحنه محشر ، محشر دیگر است . آنگاه که قایمه عرش را به دست می‌گیری و داوری خون گل

کربلایت را خواهانی .

به خدای کعبه سوگند که حق از آن تو است ، و بهشت در انتظارت . آنک دلمان به حضور تو خوش است ، ما را دریاب .

نامگذاری

۱ . پیامبر اکرم (ص) :

انی سمیت ابنتی «فاطمه لان الله عز و جل فطمها و فطم من احبها من النار (۱۶) .

من دخترم را «فاطمه نامیدم زیرا خدای عز و جل او و کسی را که دوستدار او باشد از آتش جدا و دور کرده است .

۲ . امام صادق (ع) :

کانت کنیه فاطمه بنت رسول الله (ص) ام اییها (۲۶) .

کنیه فاطمه دختر رسول خدا (ص) «ام اییها» بود .

در میان عرب رسم است که علاوه بر نام و لقب ، از «کنیه نیز برای تکریم و احترام به شخص استفاده می شود و این کار بیشتر با اضافه نمودن کلمه «اب یا ام به نام نخستین فرزند ، صورت می گیرد ، ولی در اینجا فاطمه (س) با کنیه «مادر پدر» که نشان دهنده عظمت و نقش آن حضرت در بقا و توسعه رسالت پدر بزرگوارش است خطاب می شود .

برترین بانو

۳ . مفضل بن عمر :

قلت لابی عبدالله (ع) : اخبرنی عن قول رسول الله (ص) فی فاطمه انها سیده نساء العالمین ا هی سیده نساء عالمها ؟

فقال : ذاک لمريم ، کانت سیده نساء عالمها ، و فاطمه سیده نساء العالمین من الاولین و الآخیرین (۳۶) .

در باره این گفته رسول خدا (ص) که «فاطمه ، بانوی بزرگ زنان عالم است به امام صادق (ع) عرض کردم : آیا او بانوی بانوان عصر خود است ؟

فرمود : این برای مریم است که بزرگ بانوی دوران خود بود . فاطمه بانوی بانوان همه روزگاران ، از ابتدا تا انتها است .

۴ . پیامبر اکرم (ص) هنگامی که در بیماری وفاتش ، بی تابی فاطمه (ع) را مشاهده کرد فرمود :

یا فاطمه ! الا ترضین ان تکونی سیده نساء العالمین و سیده نساء هذه الامه و سیده نساء المؤمنین ؟ (۴۶) .

ای فاطمه ! آیا خشنود نیستی که تو برترین بانوی جهان ، و برترین بانوی این امت ، و برترین بانو در میان مؤمنان باشی ؟

در این زمینه روایات بسیاری از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده است . آنچه به زهرای مرضیه (ع) این مقام و جایگاه را می دهد اتصاف به ملکات فاضله و علم و ایمان و تقوا و در یک کلمه ، معرفت به خداوند تعالی و مقام عصمت است .

سرفصل صداقت و شهادت

۵ . امام کاظم (ع) :

ان فاطمه (ع) صدیقه شهیده (۵۶) .

همانا فاطمه (ع) ، صدیقه ای شهید است .

پنجه آفرینش و برگزیدگان توحید

۶. پیامبر اکرم (ص):

الحسن و الحسين خیر اهل الارض بعدی و بعد ابیہما و امہما افضل نساء اهل الارض (۶؛).

حسن و حسین بعد از من و پدرشان، بهترین مردم روی زمین هستند و مادرشان فاطمه، برترین زنان اهل زمین است.

۷. پیامبر اکرم (ص):

لیلۃ عرج بی الی السماء رایت علی باب الجنۃ مکتوبا «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی حب الله و الحسن و الحسين صفوۃ الله، فاطمۃ خیرۃ الله، علی باغضہم لعنۃ الله (۷؛).

شبی که به آسمان عروج داده شدم دیدم بر در بهشت نوشته است: «لا اله الا الله، محمد رسول خدا، علی محبوب خدا، حسن و حسین برگزیده خدا، و فاطمه انتخاب شده خداوند است و لعنت خداوند بر آن کس باد که بغض آنان را داشته باشد.

محور خشم و خشنودی خداوند

۸. علی (ع): رسول خدا (ص) به فاطمه فرمود:

ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک (۸؛).

همانا خداوند به خشم تو خشم می‌کند و به خشنودی تو خشنود می‌شود.

روایات در زمینه محوریت خشم و خشنودی حضرت فاطمه (ع) از طریق منابع شیعی و سنی بسیار است (۹). روشن است کسی که جز خدا را در عالم نمی‌بیند و در برابر او تسلیم مطلق است و اراده‌ای جز اراده خداوند ندارد، قهرا رضای او رضای حق و خشم او خشم حق خواهد بود و او انسان کاملی است که رفتار و کردار او، امام و اسوه و حجت خلق خدا خواهد گشت.

سبزی زهرا (س) و دشمنی بنی‌امیه

حضرت فاطمه (س) محور خشنودی و خشم خداوند است. پاره وجود مصطفی (ص) و سرور بانوان عالم است، اما دشمنان اهل بیت (ع) حتی از اینکه خرفه که نوعی سبزی خودرو و مورد علاقه حضرت فاطمه (س) بود و به نام آن بزرگوار شهرت یافته بود، یادآور نام و خاطره حضرت زهرا (س) باشد نگران بودند و از سر دشمنی و کینه، تلاش کردند نام آن را برگردانند تا همین اندک نیز نام و شخصیت اهل بیت (ع) بویژه فاطمه زهرا (س) را در خاطره‌ها زنده نکند، و این کاری بود که بنی‌امیه کردند و از تغییر نام یک سبزی نیز فروگذاری نمودند. این واقعیت دردآوری است که در روایت بعدی آمده است.

۹. فرات بن احنف: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرماید:

لیس علی وجه الارض بقلۃ اشرف و لا نفع من الفرفخ و هو بقلۃ فاطمۃ (ع). ثم قال: لعن الله بنی‌امیۃ، هم سموها بقلۃ الحمقاء بغضا لنا و عداوۃ لفاطمۃ (ع) (۱۰؛).

بر روی زمین، سبزی‌ای شریفتر و سودمندتر از خرفه نیست، و این سبزی فاطمه (ع) است.

سپس فرمود:

خدا لعنت کند بنی‌امیه را! آنها از سر کینه با ما و به خاطر دشمنی با فاطمه (ع) آن را «سبزی نادان نامیدند».

هدیه مادر

۱۰. حماد بن عثمان: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرماید:

تظہر زنادقۃ سنۃ ثمانیۃ و عشرين و مائۃ و ذلک لانی نظرت فی مصحف فاطمۃ.

قال : فقلت : و ما مصحف فاطمة ؟

فقال : ان الله تبارك و تعالى لما قبض نبيه (ص) دخل على فاطمة من وفاته من الحزن ما لا يعلمه الا الله عز و جل ، فارسل اليها ملكا يسلى عنها غمها و يحدثها ، فشكت ذلك الى امير المؤمنين (ع) فقال لها : اذا احسست بذلك و سمعت الصوت ، قولى لى . فاعلمته فجعل يكتب كل ما سمع حتى اثبت من ذلك مصحفا .

قال : ثم قال : اما انه ليس من الحلال و الحرام ، و لكن فيه علم ما يكون (۱۱۶) .

در سال ۱۲۸ عده‌ای ملحد آشکار خواهند شد و این پیش‌بینی را در مصحف فاطمه دیدم .

حماد می‌گوید : گفتم : مصحف فاطمه چیست ؟

فرمود : هنگامی که رسول خدا (ص) وفات یافت حزن فاطمه به قدری بود که جز خدا کسی از آن آگاه نیست ، لذا خدای متعال فرشته‌ای را فرستاد تا او را تسلی دهد و با او گفتگو کند ؛ فاطمه (ع) جریان را برای امیرالمؤمنین (ع) اظهار کرد ؛ حضرت (ع) به او فرمود : هر گاه حضور فرشته را احساس کردی و صدایی شنیدی ، به من بگو . فاطمه (ع) نیز او را باخبر ساخت و علی (ع) اقدام به نوشتن آنچه می‌شنید نمود تا اینکه به این طریق مصحفی را پدید آورد .

حماد بن عثمان می‌گوید : سپس حضرت صادق (ع) فرمود : آگاه باش که در این مصحف مسایل حلال و حرام وجود ندارد بلکه در آن اخبار آینده است .

در روایات زیادی ، موضوع مصحف حضرت زهرا (ع) مطرح شده است و امامان (ع) در موارد متعددی ، مستند فرمایشهای خود را همین مصحف شمرده‌اند ، و ظاهرا این کتاب شریف ، دست به دست در خانواده‌اهل بیت (ع) می‌گشته و تنها در اختیار آن بزرگواران بوده است .

سودای فاطمه (ع)

۱۱ . امام رضا (ع) به واسطه پدران بزرگوار خویش از امام سجاد (ع) نقل می‌کند :

حدثني اسماء بنت عميس ، قالت : كنت عند فاطمة جدتك اذ دخل رسول الله (ص) و في عنقها قلادة من ذهب كان علي بن ابي طالب (ع) اشتراها له (۱۲) من فيء له ؛ فقال النبي (ص) : لا- يغرنك الناس ان يقولوا « بنت محمد » و عليك لباس الجابرة ! فقطعتها و باعتها و اشترت بها رقبة فاعتقتها فسر رسول الله (ص) بذلك (۱۳) .

اسماء بنت عمیس برایم نقل کرد که در حضور جدات فاطمه (ع) بودم که رسول خدا (ص) داخل شد ؛ در حالی که گردنبندی طلائی که علی بن ابی طالب (ع) از سهمیه خود برای فاطمه (ع) خریده بود ، در گردنش بود . پیامبر (ص) به او فرمود : مبادا مردم با این گفته که « دختر محمد است تو را مغرور سازند اما بر تن تو لباس زورمندان باشد . از این رو فاطمه (ع) آن را از گردنش جدا کرد و فروخت و با آن ، بنده‌ای را خریده و آزاد کرد ، و رسول خدا (ص) نیز به خاطر این کار شادمان گشت .

کلواژه در گلزار شهیدان

۱۲ . امام صادق (ع) :

ان فاطمة (ع) كانت تاتي قبور الشهداء في كل غداة سبت فتاتي قبر حمزة و تترحم عليه و تستغفر له (۱۴) .

فاطمه (ع) هر صبح شنبه ، به زیارت قبور شهدا [در احد] می‌آمد و کنار قبر حمزه قرار می‌گرفت و برای او طلب رحمت و مغفرت می‌نمود .

نکته قابل توجه اینکه ، حضرت (س) ضمن اینکه ادای احترام به شهدا و حضور در کنار قبرشان و یادآوری جانفشانی آنان را هیچ

گاه فراموش نمی‌کند و در کنار قبر حمزه سیدالشهدا به دعا می‌نشیند، ولی در عین حال، زمان مناسبی را انتخاب می‌کند که می‌توان آن را جزء خلوت‌ترین روزهای هفته دانست چرا که در روزهایی چون پنجشنبه یا جمعه، دیگران نیز در کنار قبور شهدا حضور می‌یابند. ناگفته پیداست این درسی برای همه بانوان پیرو او است که در عین ایفای وظایف اجتماعی، در حفظ شؤون اسلامی تلاش کنند.

جلودار بهشتیان

۱۳. پیامبر اکرم (ص):

اول شخص یدخل الجنة فاطمة (س) (؛ ۱۵).

نخستین فردی که داخل بهشت می‌شود فاطمه (س) است.

سر فرود آرید که «او» می‌گذرد

۱۴. عایشه از پیامبر اکرم (ص) روایت می‌کند:

إذا كان يوم القيامة نادی منادی يا معشر الخلائق! طاطؤوا رؤوسكم حتى تجوز فاطمة بنت محمد (ص) (؛ ۱۶).

در هنگامه قیامت، منادی‌ای، ندا می‌دهد: ای انبوه مردمان! سرهایتان را به زیر اندازید تا فاطمه دختر محمد (ص) بگذرد.

همین موضوع را در روایت بعدی، به گونه‌ای مشروح‌تر می‌خوانیم:

۱۵. پیامبر اکرم (ص):

إذا كان يوم القيامة نادی منادی من بطنان العرش: يا اهل الجمع! نكسوا رؤوسكم و غضوا ابصاركم حتى تمر فاطمة بنت محمد (ص)

على الصراط. فتمر مع سبعين الف جارية من الحور العين كمرالبرق (؛ ۱۷).

به هنگامه قیامت، منادی‌ای از میان عرش صدا می‌زند که ای اجتماع‌کنندگان! سرهایتان را به زیر اندازید و چشمانتان را ببندید تا

فاطمه دختر محمد (ص) از صراط عبور کند.

آنگاه حضرت (س) به همراه هفتاد هزار کنیز از حوریان بهشتی، به سرعت برق می‌گذرد.

فردای محشر نیز به حرمت عبور صدیقه کبرا (ع) سرهای خلائق به‌زیر می‌افتد و پلکها بر هم زولی چگونه بود که جمعی حرمت او

را پاس نداشتند و به جای تعزیت و تسلیت سوگ پدر، بر سینه و پهلویش نشانه‌هایی از در سوخته خانه‌اش را نقش بستند! «تبت یدا

ابی لهب و تب!».

بانوی بانوان و شفاعت زنان

۱۶. پیامبر اکرم (ص) در ضمن روایتی:

... فایما امرأه صلت فی الیوم و اللیلة خمس صلوات و صامت شهر رمضان و حجت بیت الله الحرام، و زکت مالها و اطاعت زوجها، و

والت علیا بعدی، دخلت الجنة بشفاعه ابنتی فاطمة، و انها لسیده نساء العالمین (؛ ... ۱۸).

«هر زنی که در شبانه‌روز، نمازهای پنجگانه را به جای آورد، ماه رمضان را روزه بدارد، حج خانه خدا را [اگر توانایی داشت]

گزارد، زکات مالش را بپردازد، از شوهرش اطاعت کند، و بعد از من، ولایت و حکومت علی را بپذیرد، به شفاعت دخترم فاطمه

وارد بهشت خواهد شد و همانا فاطمه، سرور زنان عالم است.

همان گونه که در روایات متعدد دیگر نیز آمده، ارزش ادای نماز و روزه و حج و سایر واجبات عملی، مبتنی بر پذیرش ولایت

اهلیت (ع) است و شفاعت نیز بر اساس ادای این وظایف است اما با ولایت که درحقیقت، روح و جان اعمال است، همان که حضرت فاطمه (ع) نیز به خاطر آن به شهادت رسید، چرا که مدافع حریم و حرمت آن بود. او که محورخشم و خشنودی خداوند است و او که پاره تن پیامبر (ص) است و او که سیده زنان عالم است، فردای قیامت نیز اعمال صالح به شفاعت او است که راهگشای بهشتیان خواهد بود.

فقط علی (ع) همسان فاطمه (س) بود

۱۷. امام صادق (ع):

لولا ان الله تبارک و تعالی خلق امیرالمؤمنین (ع) لفاطمه ما کان لها کفو علی ظهر الارض من آدم و من دونه (۱۹؛).
اگر خدای تبارک و تعالی امیرالمؤمنین (ع) را برای فاطمه خلق نکرده بود، برای او بر روی زمین، از آدم گرفته تا دیگران، همتایی وجود نداشت.

فاطمه (س) که سلاله توحیدمدارانی چون ابراهیم خلیل (ع) است، و او که دامنش جایگاه پرورش اولیای دین و ضامن بقای رسالت پدربزرگوارش است، همسر و همتایی جز شیر بیشه توحید، امیرالمؤمنین (ع) نخواهد داشت و این چنین است که ازدواجش نیز به امر حق تعالی است؛ چنان که در روایت بعدی آمده است.

ماموریت الهی

۱۸. پیامبر اکرم (ص):

ما زوجت فاطمه الا [بعد] ما امرنی الله عز و جل بتزویجها (۲۰؛).
فاطمه را شوهر ندادم مگر پس از آنکه خدای عز و جل مرا مامورشوهر دادن او کرد.
و این چنین بود که خداوند، نخست او را در عالم اعلا به همسری علی (ع) در آورد و آنگاه در زمین تحقق یافت.

پیوند در عرش

۱۹. پیامبر اکرم (ص):

اتانی ملک فقال یا محمد! ان الله یقرا علیک السلام و یقول لک: انی قد زوجت فاطمه ابنتک من علی بن ابی طالب فی الملا الاعلی، فزوجها منه فی الارض (۲۱؛).
فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: خداوند بر تو سلام می‌فرستد و می‌گوید: من دختری فاطمه را در عالم بالا، به همسری علی بن ابی طالب در آوردم؛ تو نیز در زمین او را به همسری او در آور.

کلوازه خوشبختی

۲۰. روزی پیامبر (ص) بعد از ازدواج علی (ع) و فاطمه (س) به خانه آنان رفت و از علی (ع) پرسید:

کیف وجدت اهلك؟

قال: نعم العون علی طاعة الله.؛

همسرت را چگونه یافتی؟

عرض کرد: بهترین یاور برای اطاعت خداوند.

سپس همین پرسش را از فاطمه (س) کرد. فاطمه (س) عرض کرد:

خیر بعل (۲۲؛).

آن را بهترین شوهر یافتیم.

چه زیباست که امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ به پرسش پیامبر (ص) همه خوبیها و مکارم همسرش را در این جمله کوتاه، ولی بسیار گویا بیان می‌کند و او را بهترین یار و یاور در ادای وظیفه و اطاعت خدای تبارک و تعالی معرفی می‌کند. زیرا ملاکی که به زندگی آن دو بزرگوار معنا می‌بخشد و آنان ازدواج خود را در سایه آن، موفق می‌دانند، همکاری و همراهی در طاعت الهی است و بس.

خانه‌داری خانه توحید

۲۱. زهری، از راویان و عالمان اهل سنت:

لقد طحنت فاطمة بنت رسول الله (ص) حتی مجلت یدها و ربی و اثر قطب الریحی فی یدها (۲۳؛).

فاطمه، دختر رسول خدا (ص) آن قدر دستاس کرد که دستش تاول زد و جای چوب آسیاب در دستش بالا آمد و پینه بست.

غنچه می‌پرورد

۲۲. انس بن مالک: بلال در نماز صبح تاخیر کرد و از آن باز ماند. پیامبر (ص) به او فرمود:

ما حبسک؟

فقال: مررت بفاطمة [ع] و هی تطحن و الصبی بیکی، فقلت لها: ان شئت کفیتک الریحی و کفیتنی الصبی، و ان شئت کفیتک الصبی و کفیتنی الریحی.

فقلت: «انا ارقق بابنی منک. فذاک حبسنی.

قال: فرحمتها رحمک الله (۲۴؛).

چه چیز مانع آمدنت شد؟

عرض کرد: به فاطمه (ع) برخوردم که در حال دستاس کردن بود و پسر بچه‌اش گریه می‌کرد. به او گفتم: اگر بخواهی من به

جای شما عهده‌دار دستاس کردن می‌شوم و شما عهده‌دار بچه، و اگر هم بخواهی من بچه را نگه می‌دارم و شما دستاس کن.

فاطمه فرمود: «من از تو به پسر مهربانتر و مناسبترم. این کار، مرا از نماز اول وقت باز داشت.

پیامبر (ص) فرمود: پس تو به فاطمه (ع) مهربانی کردی، خداوند تو را رحمت کند.

حضرت زهرا (س) همه سعی خویش را در فراهم نمودن محیط طاعت و بندگی خود، شوهر و فرزندان، به کار می‌بندد و در

تقسیم کاری که پیامبر (ص) برای آن دو بزرگوار کرده و کارهای داخل خانه را به او، و کارهای بیرون را به علی (ع) واگذار

کرده بود، به خوبی در انجام دادن آن تلاش می‌کرد و آن را مغایر مقام معنوی و علمی و موقعیت اجتماعی خود نمی‌دانست بلکه

آن را یکی از زمینه‌های تحقق رضایت حق تعالی می‌شمرد و تاول زدن دستهای مبارکش نیز، مانعی برای تلاش داخل خانه نبود. او

به بچه‌داری و تربیت فرزندان عشق می‌ورزید. لذا حتی برای چند لحظه نیز راضی به ترک آن نیست و در آن چند لحظه نیز، کار

آسیاب کردن را به بلال وا می‌گذارد و خود به آرام کردن فرزند و رسیدگی به او می‌پردازد.

کنار باغبان توحید

۲۳. عایشه نقل می‌کند:

و كانت (فاطمه) اذا دخلت على النبي (ص) قام اليها فقبلها واجلسها في مجلسه ، و كان النبي (ص) اذا دخل عليها قامت من مجلسها فقبلته و اجلسته في مجلسها (۲۵؛) .

زمانی که فاطمه (ع) بر پیامبر (ص) وارد می‌شد ، پیامبر (ص) به سوی او می‌رفت و او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند ، و آنگاه که پیامبر (ص) وارد بر او می‌شد ، از جایش برمی‌خاست و پیامبر (ص) را می‌بوسید و در جای خویش می‌نشاند .
۲۴ . ثوبان ، بنده آزاد شده پیامبر (ص) :

كان رسول الله (ص) اذا سافر كان آخر عهده بانسان من اهله فاطمة (ع) و اول من يدخل عليه اذا قدم فاطمة (ع) (۲۶؛) .
رسول خدا (ص) آنگاه که به مسافرت می‌رفت ، آخرین شخصی را که از خانواده‌اش می‌دید و وداع می‌کرد فاطمه (ع) بود ، و آنگاه که برمی‌گشت ، بر اولین کسی که وارد می‌شد فاطمه (ع) بود .

سرور سینه سردار توحید

۲۵ . پیامبر اکرم (ص) :

فاطمه بضعة مني . من سرها فقد سرنی و من ساءها فقد ساءني . فاطمة اعز الناس علي (۲۷؛) .
فاطمه پاره وجود من است . هر کس او را شاد کند مرا شاد کرده و هر کس به او بدی کند به من بدی کرده است . فاطمه عزیزترین مردم برای من است .

روشن است محبتی که پیامبر (ص) به فاطمه (ع) داشت و احترام خاصی که برای او قایل بود تنها بدان جهت نبود که او دختر اوست چرا که پیامبر (ص) دختران دیگری هم داشت بلکه به جهت ویژگیهایی بود که زهرا (ع) را از سایر زنان عالم ممتاز می‌کرد . از روایات متعددی که در این باره در کتابهای شیعه و سنی وجود دارد استفاده می‌شود که پیامبر اکرم (ص) به مناسبتهای مختلف و در موارد متعدد ، حقیقت مذکور را بیان می‌فرموده است . روایت بعدی یکی دیگر از این موارد است .

پاره وجود مصطفی (ص)

۲۶ . انس بن مالک :

قال رسول الله (ص) : ما خير للنساء ؟ فلم ندر ما نقول ؟ فسار علي (ع) الي فاطمة فاخبرها بذلك . فقالت : فهلا قلت له : خير لهن ان لا يرين الرجال و لا يرونهن !
فرجع فاخبره بذلك .
فقال له : من علمك هذا ؟
قال : فاطمة .
قال : انها بضعة مني (۲۸؛) .

رسول خدا (ص) فرمود : چه چیزی برای بانوان بهتر است ؟ ما ندانستیم چه بگوییم . علی پیش فاطمه رفت و او را از این جریان باخبر کرد .

فاطمه گفت : پس چرا به پیامبر نگفتی : برای آنان این بهتر است که نه آنها مردان بیگانه را ببینند و نه مردان بیگانه آنها را !

علی باز گشت و این پاسخ را به عرض پیامبر (ص) رساند .

رسول خدا (ص) فرمود : چه کسی این پاسخ را به تو یاد داد ؟

عرض کرد : فاطمه .

فرمود: او پاره وجود من است.

شنیدن جواب پرسش پیامبر (ص) از زبان مبارک حضرت فاطمه (س)، به عنوان اینکه یکی از زنان است تاثیر خاصی در بانوان خواهد داشت و بدیهی است که منظور، دست کشیدن از وظایف و مسؤولیتهای اجتماعی نیست بلکه بیان یک واقعیت است که هر چه حد و مرز بین زن و مرد در زندگی و جامعه رعایت شود بیشتر به مصلحت بانوان است.

عشق در کنار خندق

۲۷. علی (ع):

کنا مع النبی (ص) فی حفر الخندق، اذ جاءته فاطمه (س) بکسره من خبز فرفعتها الیه، فقال: ما هذه یا فاطمه؟
قالت: من قرص اختبزته؛ جئتک منه بهذه الکسره.

فقال: یا بنیه! اما انها لاول طعام دخل فم ابیک منذ ثلاث (۲۹).

ما به همراه پیامبر (ص) در جریان حفر خندق بودیم که فاطمه (س) باتکه نانی پیش پیامبر (ص) آمد و آن را به خدمت او برد. پیامبر (ص) فرمود: این چیست، فاطمه؟

عرض کرد: از گرده نانی است که برای دو فرزندم پختم؛ این تکه آن را برای شما آوردم.

پیامبر (ص) فرمود: دختر عزیزم! هان، این اولین غذایی است که بعد از سه روز وارد دهان پدرت می شود.

این جریان در حالی که شدت علاقه حضرت فاطمه (س) را به پیامبر (ص) می رساند، گویای اوج فداکاری و تحمل دشواریها در صدر اسلام، توسط مسلمانان بویژه پیامبر اکرم (ص) برای دستیابی به اهداف الهی و حفظ حکومت اسلامی است. آنان در شرایط دشوار جنگ خندق، با شکمهای گرسنه، قسمتهای قابل نفوذ مدینه را حفر می کنند تا مرکز رسالت و امامت از تعرض دشمن محفوظ بماند. در خانه فاطمه (ع) نیز توشه آن قدر کم است که تنها امکان پختن یک نان برای چند نفر فراهم شده است و آن بزرگوار، توانسته بخشی از آن را تقدیم پیامبر (ص) کند، در حالی که آن حضرت (ص) در سه روز گذشته غذایی نخورده است.

همین علاقه است که زهرا (ع) را حتی قبل از رحلت پیامبر (ص) در غم فراق آینده به گریه می اندازد. وایت بعدی گویای همین واقعیت است.

اشک در انتظار فراق

۲۸. عبدالله بن عباس:

لما حضرت رسول الله (ص) الوفاء حتی بلت دموعه لحیته، فقیل له: یا رسول الله! ما یبکیک؟

فقال: ابکی لذریتی و ما تصنع بهم شرار امتی من بعدی، کانی بفاطمه بنتی و قد ظلمت بعدی و هی تنادی یا ابتاه! فلا یعینها احد من امتی.

فسمعت ذلک فاطمه (ع) فبکت.

فقال رسول الله (ص): لا تبکین یا بنیه!

فقلت: لست ابکی لما یصنع بی من بعدک، و لکنی ابکی لفراقک یا رسول الله!

فقال لها: ابشری یا بنت محمد بسرعه اللحاق بی، فانک اول من یلحق بی من اهل بیتی (۳۰).

زمانی که رحلت رسول خدا (ص) نزدیک شد، آن حضرت (ص) آن قدر گریه کرد که اشکهایش محاسن او را تر کرد. به آن

حضرت (ص) عرض شد: ای رسول خدا! چه چیز مایه گریه شماست؟

فرمود: برای فرزندانم و آنچه که اشرار امتم، بعد از من، بر آنها روا می‌دارند گریه می‌کنم. گویا دخترم فاطمه را می‌بینم که بعد از من بر او ستم می‌شود و او صدا می‌زند: «پدرجان! ولی هیچ کس از امتم او را کمک نمی‌کند.

فاطمه (ع) این را شنید، و شروع به گریه کرد.

رسول خدا (ص) فرمود: دخترم! گریه نکن.

عرض کرد: من به خاطر رفتاری که بعد از شما با من می‌شود گریه نمی‌کنم، بلکه به علت غم فراق شما ای رسول خدا گریه می‌کنم.

حضرت (ص) به او فرمود: مژده باد تو را ای دختر محمد که بزودی به من ملحق خواهی شد، چرا که تو اولین کسی از اهل بیت هستی که به من می‌پیوندی.

پرهیز از نفرین

۲۹. امام باقر (ع) و امام صادق (ع):

ان فاطمة (ع) لما كان من امرهم ما كان، اخذت بتلابيب عمر فجدبته اليها ثم قالت:

اما والله يا ابن الخطاب! لولا اني اكره ان يصيب البلاء من لا ذنب له لعلمت اني ساقسم على الله ثم اجده سريع الاجابة (۳۱؛).

وقتی شد آنچه شد، فاطمه گریبان عمر را گرفت و کشید و فرمود: هان، به خدا سوگند ای پسر خطاب! اگر من کراهت نمی‌داشتم که افراد بی‌گناه دچار بلا شوند می‌فهمیدی که من خدای را سوگند می‌دادم، آن گاه او را در اجابت دعایم، پرشتاب می‌یافتم.

آنچه بر اساس این روایت، حضرت فاطمه (س) را از نفرین کردن درباره آنان که به او ستم کردند باز می‌دارد این است که با نزول بلا، افرادی گناه نیز گرفتار آیند. از این رو در روایت دیگری که شرح آمدن حضرت (س) به مسجد، پس از کشاندن علی (ع) به آنجا را بیان می‌کند آمده است که فاطمه (س) در حالی که پیراهن پیامبر (ص) را بر سر گرفته بود و کودکش را به همراه داشت، تهدید کرد که اگر علی (ع) را رها نکنند موهای خویش را پریشان خواهد ساخت. (۳۲) و در سخن دیگری از امام باقر (ع) آمده است:

و الله لو نشرت شعرها ماتوا طرا (۳۳؛).

به خدا سوگند، اگر موهای خویش را آشکار و پریشان می‌ساخت همه آنان می‌مردند.

استوانه ولایت

۳۰. امام صادق (ع) از پدر بزرگوارش، امام باقر (ع) و آن حضرت (ع) از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند:

سمعت رسول الله (ص) يقول لعلی بن ابی طالب قبل موته بثلاث: «سلام عليك يا ابا الريحانين! اوصيك بريحانتي من الدنيا، فعن قليل ينهد ركناك و الله خليفتي عليك.» فلما قبض رسول الله (ص) قال علي (ع): هذا احد ركني الذي قال لي رسول الله (ص).

فلما ماتت فاطمة (ع) قال علي (ع): هذا الركن الثاني الذي قال رسول الله (ص) (۳۴؛).

از رسول خدا (ص) سه روز پیش از رحلتش، شنیدم به علی بن ابی طالب می‌فرماید: «سلام بر تو باد ای پدر دو گل خوشبو! تو رابه دو گل خوشبویم از دنیا (امام حسن (ع) و امام حسین (ع)) سفارش می‌کنم؛ چرا که بزودی هر دو رکن تو فرو خواهد

ریخت و خداوند عوض دهنده تو است.»

پس از آن، موقعی که رسول خدا (ص) رحلت کرد علی (ع) فرمود: این یکی از دو رکن من بود که رسول خدا (ص) به من فرمود. و وقتی فاطمه (ع) رحلت کرد، علی (ع) فرمود: این، رکن دومی بود که رسول خدا (ص) فرمود.

در سوگ پدر

۳۲. امام صادق (ع):

عاشت فاطمه بعد رسول الله (ص) خمسۀ و سبعین یوما لم تر کاشرة و لا ضاحکة، تاتی قبور الشهداء فی کل جمعة مرتین: الاثنین و الخمیس فتقول (ع): هاهنا کان رسول الله و ههنا کان المشرکون (۳۵).

فاطمه (ع) بعد از رسول خدا (ص) هفتاد و پنج روز زندگی کرد در حالی که در حال لبخند یا خنده دیده نشد. هفته‌ای دو بار، یکی دوشنبه و دیگری پنجشنبه، به زیارت قبور شهدا [در احد] می‌آمد و می‌گفت: اینجا رسول خدا (ص) بود و آنجا مشرکان قرار داشتند.

چنان که یادآور شدیم در تاریخ شهادت حضرت فاطمه (ع) اختلاف است، ولی آنچه بیشتر شهرت دارد همان ۷۵ یا ۹۵ روز است که در برخی روایات نیز آمده است. (۳۶) نکته دیگر آنکه، در روایت سی و پنجم خواهد آمد که صدیقه طاهره (ع) بعد از رحلت پدر بزرگوار خود تنها یک بار لبخند زد. دیگر آنکه، در این روایت، روزهای دوشنبه و پنجشنبه نام برده شده است که حضرت (ع) به زیارت قبور شهدا می‌رفت و این با آنچه در روایت سیزدهم گذشت، منافاتی ندارد چرا که آن حدیث می‌تواند ناظر به قبل از رحلت رسول خدا (ص) باشد در حالی که ظاهر این حدیث، مربوط به بعد از رحلت آن حضرت (ص) است.

اذان ناتمام

۳۳. شیخ صدوق:

روی [انه] لما قبض النبی (ص) امتنع بلال من الاذان، قال: لا اؤذن لاحد بعد رسول الله (ص). و ان فاطمة (ع) قالت ذات یوم: انی اشتهی ان اسمع صوت مؤذن ابی (ص) بالاذان، فبلغ ذلك بلالا- فاحذ فی الاذان. فلما قال: «الله اکبر، الله اکبر» ذکر اباه علیه السلام و ایامه، فلم تتمالک من البکاء. فلما بلغ الی قوله: «اشهد ان محمدا رسول الله شهت فاطمة (ع) و سقطت لوجهها و غشی علیها. فقال الناس لبلال: امسک یا بلال! فقد فارقت ابنة رسول الله (ص) الدنيا و ظنوا انها قد ماتت. فقطع اذانه و لم يتمه فافقت فاطمة (ع) و سألته ان يتم الاذان، فلم يفعل و قال لها: یا سیده النسوان! انی اخشی علیک مما تنزلینه بنفسک اذا سمعت صوتی بالاذان. فاعفته عن ذلك (۳۷).

نقل شده است وقتی پیامبر (ص) رحلت کرد، بلال از اذان گفتن امتناع جست و گفت: بعد از رسول خدا (ص) برای هیچ کس اذان نمی‌گویم. ولی یک روز فاطمه (ع) فرمود: علاقه دارم صدای مؤذن پدرم (ص) را در اذان بشنوم. این خبر به بلال رسید. لذا شروع به اذان گفتن کرد، ولی هنگامی که گفت: «الله اکبر، الله اکبر»، فاطمه (ع) به یاد پدر و دوران او افتاد، و نتوانست از گریه خودداری کند. و زمانی که به جمله: «اشهد ان محمدا رسول الله رسید، فاطمه (ع) فریادی زد و به روی افتاد و بیهوش شد. مردم به بلال گفتند: ای بلال! دست نگهدار چرا که دختر رسول خدا (ص) از دنیا رفت. و گمان کردند که فاطمه (ع) رحلت کرده است. لذا بلال اذانش را قطع کرده و ناتمام گذاشت تا اینکه فاطمه (ع) به هوش آمد و از بلال خواست که اذان را کامل کند، اما بلال ادامه نداد و به حضرت (ع) عرض کرد: ای سرور بانوان! من از آنچه شما با شنیدن صدای اذان من بر خود می‌آوری، بر شما می‌ترسم. لذا حضرت (ع) او را معاف داشت.

پیراهن یوسف

۳۴. علی (ع):

غسلت النبی (ص) فی قمیصه: فکانت فاطمه تقول: ارنی القمیص. فاذا شمته غشی علیها، فلما رایت ذلک غیبتہ (۳۸). پیامبر (ص) را در پیراهنش غسل دادم. به همین جهت فاطمه می‌گفت: پیراهن را به من نشان بده، و هنگامی که آن را می‌بویید بیهوش می‌شد. من هم وقتی این را دیدم آن را پنهان کردم.

دیگر خنده، هرگز! جز یک تبسم

۳۵. ام جعفر بنت محمد بن جعفر:

ان فاطمه بنت رسول الله (ص) قالت: یا اسماء! انی قد استقبحت ما یصنع بالنساء. ان یطرح علی المرأه الثوب فیصفها، فقالت اسماء: یا ابنه رسول الله! الا اریک شیئا رایته بالحیثه؟ فدعت بجرائد رطبہ فحنتها ثم طرحت علیها ثوبا. فقالت فاطمه: ما احسن هذا و اجمله! تعرف به المرأه من الرجل. فاذا مت انا فاغسلینی انت و علی و لا یدخل علی احد. فلما توفیت غسلها علی و اسماء رضی الله تعالی عنهم (۳۹).

فاطمه به اسماء بنت عمیس فرمود: ای اسماء! من این را که نسبت به بانوان انجام می‌شود و [در مراسم بعد از مرگ تنها] پارچه‌ای روی جنازه زن می‌اندازند و در نتیجه پوشش لازم را ندارد و جسد نمایان است، ناروا شمرده و نمی‌پسندم. اسماء گفت: ای دختر رسول خدا! آیا چیزی را که در سرزمین حبشه دیدم به شما نشان دهم؟ پس از آن، اسماء چوبهای تری را فراهم ساخت، آنها را خم کرد، سپس پارچه‌ای روی آنها انداخت [و تابوتی ساخت]. فاطمه فرمود: چقدر این خوب و زیباست! چرا که به واسطه آن، زن از مرد باز شناخته می‌شود (در نتیجه، سبب به شئون جنازه زن رعایت لازم صورت خواهد گرفت). پس آنگاه که من جان سپردم، تو و علی مرا غسل دهید و هیچ کس دیگر بر من وارد نشود. زمانی که رحلت کرد، علی و اسماء او را غسل دادند.

همین مضمون را دولابی، از محدثان اهل سنت، ذکر نموده و سپس افزوده است:

و ما رثیت متبسمه - یعنی بعد النبی (ص) - الا یومئذ (۴۰).

بعد از پیامبر اکرم (ص) هیچ گاه با تبسم دیده نشد مگر آن روز که اسماء آن تابوت را ساخت و نشان او داد.

چه بسیار غم‌انگیز و دلخراش است که یگانه دختر پیامبر اکرم (ص)، تنها لبخندی که بعد از رحلت پدر خود می‌زند هنگامی است که نگاهش به شبه تابوت خویش می‌افتد! گویا به یاد نزدیکی آن روز موعود می‌افتد. از طرف دیگر، خیالش آسوده می‌گردد که بعد از رحلتش، نگاه بیگانه‌ای بر او، هر چند از روی پارچه، نخواهد افتاد، با اینکه طبق وصیتش مراسم خاک‌سپاری، مخفیانه انجام خواهد شد و تعداد انگشت‌شماری چون علی (ع) و سلمان و مقداد شرکت خواهند کرد، با این همه، نگران نحوه تشییع جنازه و حفظ حرمت شئون اسلامی خویش است و تنها با دیدن نمونه تابوتی که امکان محافظت کامل او را دارد آرامش می‌گیرد. در روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده است که اسماء تختی را آورد، آن را وارونه کرد و ترکه‌هایی از درخت خرما را به پایه‌های آن بست و پارچه‌ای روی آن افکند و به حضرت (س) نشان داد. (۴۱).

گلوازه پرپر می‌شود

۳۶. امام سجاد (ع) از پدر بزرگوار خویش، سیدالشهدا (ع):

لما مرضت فاطمه بنت رسول الله (ص) وصت الی علی ابن ابی طالب (ع) ان یکتُم امرها و یخفی خبرها و لا یؤذن احدًا بمرضها.

فعل ذلک و کان یمرضها بنفسه و تعینه علی ذلک اسماء بنت عمیس رحمها الله ، علی استسرار بذلک كما وصت به . فلما حضرتها الوفاء وصت امیرالمؤمنین (ع) ان یتولی امرها ، ویدفنها لیلاً- ویعفی قبرها ، فتولی ذلک امیرالمؤمنین (ع) و دفنها وعفی موضع قبرها . فلما نفص یده من تراب القبر ، هاج به الحزن فارسل دموعه علی خدیبه و حول وجهه الی قبر رسول الله (ص) فقال : السلام علیک یا رسول الله ، السلام علیک من ابتکت وحبیبکت ، و قره عینک و زائرکت ، و البائتة فی الثری بقیعک ، المختارالله لها سرعة اللحاق بک ، قل یا رسول الله عن صفیتک صبری ، و ضعف عن سیده النساء تجلدى ، الا ان فی الناس لی بستکت ، و الحزن الذی حل فی لفراقک ، موضع التعزی ، و لقد وسدتک فی ملحود قبرک ، بعد ان فاضت نفسک علی صدری ، و غمضتک بیدی ، و تولیت امرک بنفسی .

نعم و فی کتاب الله انعم القبول ، انا لله و انا الیه راجعون ، قد استرجعت الودیعة ، و اخذت الرهینة ، و اختلست الزهراء ، فما اقبیح الخضراء و الغبراء !

یا رسول الله ! اما حزنی فسرمد ، و اما لیلی فمسهد ، لا یرح الحزن من قلبی او یختارالله لی دارک التی فیها انت مقیم ، کمدمقیح ، و هم مهیج ، سرعان ما فرق [الله] بیننا ، و الی الله اشکو ، و ستنبتک ابتکت بتظاهر امتک علی ، و علی هضمها حقها فاستخبرها الحال ، فکم من غلیل معتلج بصدرها لم تجد الی بته سیلا ، و ستقول ، و یحکم الله و هو خیر الحاکمین .

سلام علیک یا رسول الله سلام مودع لاسئم و لا قال ، فان انصرف فلا عن ملالة ، و ان اقم فلا عن سوء ظنی بما وعد الله الصابرين . الصبر ایمن و اجمل و لولا غلبة المستولین علینا ، لجعلت المقام عند قبرک لزاما ، و التلبث عنده معکوفاً ، و لاعولت احوال الثکلی علی جلیل الرزیه . فبعین الله تدفن بنتک سرا ، و یهتضم حقها قهراً و یمنع ارثها جهراً ، و لم یطل العهد ، ولم یخلق منک الذکر ، فالی الله یا رسول الله المشتکی ، و فیک اجمل العزاء ، فصلوات الله علیها و علیک و رحمته الله و برکاته (۴۲) .

موقعی که فاطمه دختر رسول خدا (ص) بیمار شد به علی ابن ابی طالب (ع) وصیت کرد که موضوع را سر بسته بدارد و خبر آن را پنهان کند و هیچ کس را از بیماری او مطلع نسازد . حضرت (ع) این کار را کرد و خودش پرستاری فاطمه (ع) می نمود و اسماء بنت عمیس - که خدا رحمتش کند - نیز او را مخفیانه همان گونه که فاطمه (ع) وصیت کرده بود کمک می کرد .

هنگامی که رحلتش نزدیک شد به امیرالمؤمنین (ع) سفارش کرد که عهده دار مراسم غسل و کفن و دفن شود و او را شبانه به خاک سپارد و قبر او را پوشیده بدارد ، لذا امیرالمؤمنین (ع) عهده دار آن شد و او را به خاک سپرد و آثار محل قبرش را محو کرد . موقعی که دستش را از خاک قبر تکاند ، حزن و اندوه به او فشار آورد و پریشان کرده و به جوشش آورد و اشکهایش را بر گونه هایش جاری ساخت و چهره اش را به طرف قبر رسول خدا (ص) نمود و عرض کرد : سلام بر تو ای رسول خدا ! سلام بر تو از جانب دخترت و محبوبت ، و نور چشمت و دیدارکننده ات ، آن کسی که در بقیع تو (۴۳) ، در خاک خفته است ، و خداوند پیوستن سریع به تو را برای او برگزیده است . ای رسول خدا ! صبرم در غم فقدان دختر برگزیده ات کم شد ، و طاقتم به خاطر سرور زنان ، ضعیف گشت . منتها آنچه موجب تسلیت خاطر است ، تاسی من از سنت تو و بار اندوهی است که در غم فراق تو وجودم را در بر گرفت . چرا که من خود ، تو را در شکاف قبر نهادم ، پس از آنکه جانم بر سینه ام روان شد و چشمانم را با دست خویش بستم و خودم عهده دار کار به خاک سپاری ات شدم .

آری ، دلنشین ترین پذیرش ، در کتاب خدا آمده است : انا لله و انا الیه راجعون . [اینک] امانت باز گردانده شد و گرو ، پس گرفته شد ، و شکوفه یکباره ربوده شد و چه زشت است سبزه و زمین .

ای رسول خدا ! اندوهم بی پایان است ، و ششم در بیداری است ، اندوه از قلبم نخواهد رفت تا اینکه خداوند همان خانه ای را که تو در آن ساکنی برای من برگزیند . دلشستگی ای چرک آور ، و اندوهی خشم آورو آتش افروز . در میان ما چه زود جدایی افتاد ! شکایت به خدامی برم ، و دخترت از همداستانی امت علیه من و برای ضایع کردن حق او ، تو را خبر خواهد داد ، حال و وضعیت را

از او پرس . چه بسیار عقده‌هایی در سینه‌اش به تلاطم آمد اما راهی برای گشودن آن‌نیافت که خواهد گفت . و خداوند داوری می‌کند و او بهترین داور است .

سلام بر تو ای رسول خدا ! سلام وداع کننده‌ای که نه خسته شده است و نه روی گردان . پس ، اگر برمی‌گردم نه به خاطر خستگی است ، و اگر بمانم نه به خاطر بدگمانی به وعده‌ای که خداوند به صابران داده است . صبر بهتر و زیباتر است . و اگر نبود تسلط آنان که بر ما چیره شده‌اند ، خود را ملازم قبر تو می‌داشتم و ماندن کنار آن را پیشه خودمی‌ساختم و چون مادری که داغ مصیبتی بزرگ دیده ، شیون می‌کردم . در برابر چشم خدا ، دخترت پنهانی به خاک سپرده می‌شود ، و حق اوبه زور ضایع می‌شود ، و آشکارا از ارثش باز داشته می‌شود در حالی که هنوز چیزی نگذشته و یاد تو فراموش نشده است . پس شکوه را به خدا می‌برم ای رسول خدا ، و تویی مایه زیباترین تسلیت خاطر . درود خدا ، و رحمت و برکاتش بر فاطمه و بر تو باد .
همین مضمون را مرحوم کلینی با اندکی تفاوت از همین راوی ولی از امام حسین (ع) نقل کرده است . (۴۴) .

صدیقه را صدیق غسل می‌دهد

۳۷ . مفضل بن عمر :

قلت لابی عبدالله (ع) : جعلت فداک ، من غسل فاطمه ؟

قال : ذاک امیر المؤمنین . و کانی استعظمت ذلک من قوله .

فقال : کانک ضقت بما اخبرتک به ؟

قلت : قد کان ذاک جعلت فداک .

قال : فقال : لا تضیقن فانها صدیقه و لم یکن یغسلها الا صدیق اما علمت ان مریم لم یغسلها الا عیسی (۴۵) .

«به امام صادق (ع) عرض کردم : فدایت گردم ، چه کسی فاطمه را غسل داد ؟

فرمود : غسل دهنده ، امیر المؤمنین بود .

مفضل می‌گوید : گویا من این امر را دشوار یافتم و برایم سنگین آمد ، لذا حضرت فرمود : گویا از آنچه که خیر دادم بر تو گران آمد ؟

عرض کردم : بله چنین بود ، فدایت شوم .

فرمود : هرگز دچار کم‌ظرفیتی نشو ، چرا که فاطمه صدیقه‌ای بود که تنها «انسانی صدیق او را غسل می‌دهد . آیا ندانستی که مریم

را کسی جز عیسی غسل نداد ؟

ظاهراً منشا تعجب مفضل ، این مساله مورد بحث در فقه است که آیا مرد را زن و زن را مرد ، اختیارا و یا اضطراراً می‌تواند غسل دهد یا نه ؟

ظهور خشم و قهر مقدس

۳۸ . اصبع بن نباته :

سئل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) عن علة دفنه لفاطمة بنت رسول الله (ص) لیلا - فقال : انها کانت ساخطة علی قوم

کرهت حضورهم جنازتها و حرام علی من یتولاهم ان یصلی علی احد من ولدها (۴۶) .

از امیر المؤمنین (ع) در باره علت دفن شبانه فاطمه دختر رسول خدا (ص) به دست او سؤال شد ، فرمود : [به خاطر اینکه فاطمه (س)

از دست گروهی ناراضی و خشمناک بود و از حضور آنها در تشییع جنازه‌اش رضایت نداشت . و بر هر کس که ولایت و

دوستی آن گروه‌ها داشته باشد حرام است که بر احدی از فرزندان فاطمه (ع) نماز بگذارد .

در محکمه عدل با نقش خون

۳۹. امام رضا (ع) از پدران خویش (ع) :

قال رسول الله (ص) : تحشر ابنتی فاطمه (ع) يوم القيامة ومعها ثياب مصبوغه بالدم ، تتعلق بقائمة من قوائم العرش فتقول : يا عدل ! احکم بینی و بین قاتل ولدی (ولدی) .

قال رسول الله (ص) : فيحکم لابنتی و رب الكعبة و ان الله عزو جل يغضب لغضب فاطمه و يرضى لرضاها (۴۷) .

رسول خدا (ص) فرمود : دخترم فاطمه در روز قیامت با لباسهایی رنگین به خون ، محشور می‌گردد و به پایه‌ای از پایه‌های عرش دست می‌گیرد و می‌گوید : ای خدای عادل ! میان من و قاتل فرزندم (فرزندانم) داوری کن .

رسول خدا (ص) سپس فرمود : به خدای کعبه سوگند که خداوند به نفع دخترم داوری می‌کند ، و همانا خدای عز و جل به خاطر غضب فاطمه خشم می‌گیرد و به خشنودی او خشنود می‌گردد .

و بهشت به انتظار است

۴۰. پیامبر اکرم (ص) :

اشتاقت الجنة الى اربع من النساء : مريم بنت عمران ، و آسیه بنت مزاحم ، زوجة فرعون و هی زوجة النبی (ص) فی الجنة و خدیجه بنت خویلد زوجة النبی (ص) فی الدنيا و الآخرة و فاطمة بنت محمد (ص) . (۴۸) .

بهشت مشتاق چهار نفر از زنان است : مریم دختر عمران ، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون که در بهشت همسر پیامبر (ص) است ، خدیجه دختر خویلد همسر پیامبر (ص) ، و فاطمه دختر محمد (ص) .

پی‌نوشتها

(۱) بحار الانوار ، ج ۴۳ ، ص ۱۲ .

(۲) الاستیعاب ، ج ۲ ، ص ۷۵۲ .

(۳) معانی الاخبار ، ص ۱۰۷ .

(۴) مستدرک الصحیحین ، ج ۲ ، ص ۴۹۸ .

(۵) کافی ، ج ۱ ، ص ۴۵۸ .

(۶) بحار الانوار ، ج ۴۳ ، ص ۱۹ .

(۷) تاریخ بغداد ، ج ۱ ، ص ۲۵۹ .

(۸) کنز العمال ، ج ۷ ، ص ۱۱۱ .

(۹) آنچه نقل شد به نقل از یکی از منابع حدیثی اهل سنت است . در منابع شیعی می‌توان به این سخن پیامبر اکرم (ص) اشاره کرد : ان الله لیغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها . «بحار الانوار ، ج ۴۳ ، ص ۱۹ .»

(۱۰) کافی ، ج ۶ ، ص ۳۶۷ .

(۱۱) کافی ، ج ۱ ، ص ۲۴۰ ، بحار الانوار ، ج ۴۳ ، ص ۸۰ .

(۱۲) ظاهراً «لها» صحیح است ، هر چند به شکل «له» نیز می‌توان توجیه نمود .

- ۱۳) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶.
- ۱۴) همان، ص ۹۰، به نقل از تهذیب الاحکام.
- ۱۵) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۳۱.
- ۱۶) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۴۱.
- ۱۷) الصواعق المحرقة، ص ۱۹۰.
- ۱۸) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۴.
- ۱۹) کافی، ج ۱، ص ۴۶۱.
- ۲۰) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۰۴.
- ۲۱) ذخائر العقبی، ص ۳۱.
- ۲۲) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.
- ۲۳) حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۲، ص ۴۱.
- ۲۴) مسند احمد، ج ۳، ص ۱۵۰.
- ۲۵) صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹.
- ۲۶) مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۵.
- ۲۷) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳.
- ۲۸) حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۲، ص ۴۰.
- ۲۹) ذخائر العقبی، ص ۴۷.
- ۳۰) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶.
- ۳۱) کافی، ج ۱، ص ۴۶۰.
- ۳۲) مرآة العقول، ج ۵، ص ۳۴۳ و نیز همین مضمون: کافی، ج ۸، ص ۲۳۸.
- ۳۳) کافی، ج ۸، ص ۲۳۸.
- ۳۴) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳.
- ۳۵) همان، ص ۱۹۵، به نقل از کافی.
- ۳۶) از جمله نک: کافی، ج ۱، صص ۵۷-۵۸، و بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۶-۹ و ۲۱۲-۲۱۷. و نیز نگاه کن: ضمیمه کتاب با عنوان «تاریخ ولادت حضرت فاطمه (س)».
- ۳۷) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۷، و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷.
- ۳۸) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷.
- ۳۹) حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۲، ص ۴۳.
- ۴۰) ذخائر العقبی، ص ۵۳.
- ۴۱) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۳.
- ۴۲) همان، و نیز نک: کافی، ج ۱، صص ۴۵۸-۴۵۹.
- ۴۳) در روایت مرحوم کلینی به جای کلمه «بقیع» بقعه آمده است که به معنای آرامگاه و مرقد خواهد بود.
- ۴۴) کافی، ج ۱، ص ۴۵۸-۴۵۹.

(۴۵) کافی، ج ۱، ص ۴۵۹، و نیز بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۶.

(۴۶) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۹.

(۴۷) همان، ص ۲۲۰.

(۴۸) همان، ص ۵۳.

زن، جایگاه و حقوق

مقدمه

بخش دوم این مجموعه، به احادیثی در باره جایگاه زن و خاستگاه اجتماعی او اختصاص یافته است و نخست روایاتی در زمینه ارزش فرزنددختر و مبارزه اسلام با افکار جاهلی در این خصوص، بازگو می‌شود. ذکر این روایات، از دو نظر برای ما قابل توجه است، یکی تاکید بر بطلان این تفکر جاهلی که هنوز رسوبات آن در گوشه و کنار مشاهده می‌شود؛ یعنی تفاوت گذاشتن میان فرزند دختر و پسر، و دیگر اینکه نشان‌دهنده تلاش جدی و پی‌گیر اسلام و اولیای عظیم‌الشان آن در دفاع از ارزشهای انسانی زن، و طرد فرهنگ منحط دوران جاهلی است. اسلام کوشش کرده است این واقعیت در جامعه تثبیت شود که داشتن فرزند دختر یک ارزش است و نه ضد ارزش، و زن و مرد از نظر حقیقت انسانی دارای یک منزلت هستند و تفاوتی میان آن دو نیست.

بهترین فرزندانان

۱. پیامبر اکرم (ص):

خیر اولادکم البنات (۱۶).

دختران، بهترین فرزندان شما هستند.

خوش قدمی زن

۲. پیامبر اکرم (ص):

من المرأة ان یکون بکرها جاریه (۲۶).

از میمنت و خوش قدمی زن، این است که اولین فرزندش دختر باشد.

دختر، چه خوب فرزندی است!

۳. پیامبر اکرم (ص):

نعم الولد، البنات، ملطفات مجهزات، مؤنسات، مبارکات، مفلیات (۳۶).

دختران چه فرزندان خوبی هستند! چرا که گرم و با لطافتند، آماده به خدمتند، انس گیر و با الفتند، با برکنند، و پاکیزه‌اند.

نعمت یا حسنه

۴. امام صادق (ع):

البنات حسنات و البنون نعمة و انما یتاب علی الحسنات و یسال عن النعمة (۴۶).

دختران، حسنه و نیکی‌اند، و پسران، نعمتند. و همانا بر حسنات ثواب و پاداش داده می‌شود ولی از نعمت سؤال و

بازخواست می‌گردد .

یکی از جنبه‌های حسنه بودن دختران ، خود وجود آنان و بها دادن به آنهاست ، چرا که مبارزه‌ای عملی با فرهنگ جاهلی است . از جانب دیگر حسنه شمردن آنها این توهم غلط را نفی می‌کند که آنان سربرار زندگی‌اند ، باین گمان که این فرزندان پسر هستند که می‌توانند باری را از دوش پدر و مادر بردارند . در روایت بعدی ، بهشت ، پاداش کسانی معرفی شده است که دارای فرزند دخترند . واضح است که صرف داشتن فرزند دختر نمی‌تواند چنین پاداشی را به دنبال داشته باشد بلکه در یک فضای اسلامی و در یک زندگی سالم با شرایط مورد توجه اسلام ، چنین ارزشهایی نیز معنا پیدامی‌کند و داشتن فرزند دختر و حضور او یک ارزش به شمار خواهد رفت .

در مسیر بهشت

۵. پیامبر اکرم (ص) :

من عال ثلاث بنات او ثلاث اخوات وجبت له الجنة .

قیل : یا رسول الله ! واثنین ؟

قال : واثنین .

قیل : یا رسول الله ! و واحدة ؟

قال : و واحدة (۵۲) .

کسی که سه دختر یا سه خواهر را سرپرستی کند ، بهشت بر او واجب گردد .

گفته شد : ای رسول خدا ! دو تا نیز ؟

فرمود : دو تا نیز .

گفته شد : ای رسول خدا ! یکی نیز ؟

فرمود : یکی نیز .

مبارزه با یک پدیده فرهنگی غلط در جامعه که سالها ریشه دوانده و زدودن آثار آن ، طبیعی است که نیازمند سالها تلاش و کار مستمر فرهنگی و علمی است . و چندان جای شگفتی نیست که هنوز در میان جامعه اسلامی و اصحاب پیامبر اکرم (ص) و حتی یاران امامان (ع) کسانی باشند که رگه‌هایی از فرهنگ غلط دوران جاهلیت در باره زن و دختر در باورهایشان جای داشته باشد و آثار آن در گوشه و کنار ، میان گفتار و کردارشان ظاهر گردد . روایات بعدی نشان دهنده این واقعیت است .

گل خوشبو

۶. این مژده به پیامبر اکرم (ص) داده شد که دارای دختری شده است . حضرت (ص) به چهره اصحابش نگاه کرد و آثار

کراهت و ناخشنودی را در آنها مشاهده نمود ، فرمود :

ما لکم ! ریحانة اشمها و رزقها علی الله عز و جل . و کان (ص) ابانبات (۶۲) .

شما را چه می‌شود ! گیاه خوشبویی است که آن را می‌بویم و روزی اوهم ، بر عهده خداوند عز و جل است . و حضرت (ص) پدر

چندین دختر بود .

۷. جارود بن منذر :

قال لی ابو عبدالله (ع) : بلغنی انه ولد لک ابنة فتسخطها ، و ماعلیک منها ؟ ریحانة تشمها و قد کفیت رزقها ، و کان رسول الله (ص)

ابا بنات . (۷) .

حضرت صادق (ع) به من فرمود : به من خبر رسیده که دارای دختری شده‌ای ، اما برای آن ناراحت و خشمناکی رچه ضرری به تو دارد ؟ گیاه خوشبویی است که آن را می‌بویی و روزی‌اش هم که به عهده تونیست رسول خدا (ص) پدر چندین دختر بود . از همین روایات می‌توان به درجه بی‌مهری و تحقیر زن و دختر در دوران ظهور اسلام از همین روایات پی برد چرا که بعد از حدود یک قرن از پیدایش اسلام و مبارزه علیه ظلمی که در حق زنان می‌رفت ، هنوز نیز آثار آن حتی در میان برخی مؤمنانی که با معارف اهل بیت (ع) نیز آشنایی داشتند مشاهده می‌شد . طبیعی است که در چنین بینشی ، آن مادری نیز که چنین فرزند مغضوبی را به دنیا آورد مورد سرزنش و تحقیر باشد . روایت بعدی گویای همین امر است .

به من خیانت کرده !

۸ . یکی از اصحاب امام صادق (ع) :

تزوجت بالمدينة فقال لی ابو عبدالله (ع) : کیف رایت ؟

فقلت : ما رای رجل من خیر فی امرأة الا و قد رایته فیها ، ولکن خاتنتی .

فقال : و ما هو ؟

قلت : ولدت جاریة !

فقال : لعلک کرهتها فان الله عز و جل یقول : «آباؤکم و ابناؤکم لا تدرن ایهم اقرب لکم نفعا (۸) (؛) « ۹) .

در مدینه ازدواج کردم . پس از آن ، امام صادق (ع) از من در باره همسر پرسید : او را چگونه دیدی ؟

عرض کردم : هیچ مردی ، خیری را در زنی ندید مگر اینکه من آن را در همسرم دیدم ، اما به من خیانت کرد !

حضرت (ع) فرمود : چه خیانتی ؟

عرض کردم : دختری زایید !

حضرت (ع) فرمود : شاید تو این دختر را خوش نداری [ولی بدان که] خداوند عز و جل می‌فرماید :

«پدرانان و فرزندانان ، شماها نمی‌دانید کدام یک از آنان برای شما سودمندترند» .

این گونه برخوردها ناشی از ضعف ایمان و غفلت از ارزشهای انسانی و اسلامی است ، و همان گونه که در وایت بعدی آمده این

خدای متعال است که به هر کس بخواهد پسر می‌دهد و به هر کس بخواهد دختری بخشد رچنان که می‌فرماید :

«یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور» . (۱۰) .

انتخاب خداوند تعالی

۹ . حسین بن سعید :

ولد لرجل من اصحابنا جاریة فدخل علی ابی عبدالله (ع) فرآه متسخطا ، فقال له : ارایت لو ان الله اوحی الیک ان اختار لک او تختار

لنفسک ، ما کنت تقول ؟

قال : کنت اقول : یا رب ! تختار لی .

قال : فان الله عز و جل قد اختار لک . . . (۱۱) .

مردی از اصحاب ما دارای فرزند دختری شد . پس از آن به خدمت امام صادق (ع) رسید رحضرت (ع) او را خشمناک دید ربه

او فرمود : بگو ببینم ، اگر خداوند به تو وحی می‌کرد که من برای تو انتخاب کنم یا تو برای خودت انتخاب می‌کنی ، چه می‌گفتی ؟

عرض کرد: می‌گفتم: ای پروردگار! تو برایم انتخاب کن.
حضرت (ع) فرمود: خوب، خدای عز و جل برای تو [دختر را] برگزیده است

ارزش‌گذاری قرآن

۱۰. هنگامی که اسماء بنت عمیس، به همراه شوهرش، جعفر ابن ابی طالب از حبشه برگشت، وارد بر زنان پیامبر اکرم (ص) شد و گفت:

هل فینا شیء من القرآن؟

قلن: لا.

فانت رسول الله فقلت: یا رسول الله! ان النساء لفی حبیة و خسار!

فقال: و مم ذلك؟

قالت: لانهن لا- ینذرن بخیر کما ینذکر الرجال. فانزل الله «ان المسلمین والمسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین والقانتات و الصادقین و الصادقات و الصابریں و الصابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدقین و المتصدقات و الصائمین و الصائمات و الحافظین و فوجهم و الحافظات و الذاکرین الله کثیرا و الذاکرات اعد الله لهن مغفرة و اجرا عظیما (۱۲) (۱۳)».

آیا چیزی از آیات قرآن در باره ما نازل شده؟

گفتند: نه.

لذا اسماء به محضر رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! زنان در ناکامی و خسارتند!

پیامبر (ص) فرمود: به چه خاطر؟ عرض کرد: زیرا آن گونه که مردان به خوبی و خیر یاد می‌شوند، از آنان یاد نمی‌شود.

پس از آن بود که خداوند این آیه را نازل فرمود:

«همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان، و مردان مؤمن و زنان مؤمن، و مردان اطاعت‌پیشه خاضع و زنان اطاعت‌پیشه خاضع، و مردان راستگو و زنان راستگو، و مردان بردبار و زنان بردبار، و مردان باخشوع و زنان باخشوع، و مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده، و مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، و مردان خودنگه‌دار، و زنان خودنگه‌دار، و مردانی که فراوان به یاد خدایند و زنان این گونه، خداوند برای آنان مغفرت و پاداشی بزرگ را آماده کرده است.

ملاحظه می‌شود که زن و مرد در پیشگاه خداوند تعالی در اوصاف ستوده و ارزشهای انسانی یکسانند و ملاک برتری، عبارت از فضایل و اعمال شایسته‌ای است که هر کدام دارا هستند و بر همین اساس است که روایت بعدی، ارزش یک زن، بیشتر از هزار مرد به شمار رفته است.

بهتر از هزار مرد ناصالح

۱۱. امام صادق (ع):

الامراة الصالحة خیر من الف رجل غیر صالح (۱۴).

زن صالح، به از هزار مرد ناصالح است.

نشانه ایمان

۱۲. پیامبر اکرم (ص):

كلما ازداد العبد ايمانا ازداد حبا للنساء (۱۵) .

بنده هر چه ایمانش را فزونی دهد ، محبتش بر بانوان بیشتر خواهد شد .

محبوب انبیا (ع)

۱۳ . امام صادق (ع) :

من اخلاق الانبياء حب النساء (۱۶) .

محبت به زنان از اخلاق انبیا است .

بیشترین خیر

۱۴ . امام صادق (ع) :

اکثر الخیر فی النساء (۱۷) .

بیشترین خیر و خوبی در زنان است .

در تاکید بر این سخن شریف ، مناسب می‌نماید پاسخ امام صادق (ع) به پرسش فضیل را بازگو کنیم . او می‌گوید : به امام (ع) عرض کردم : مردم سخنی می‌گویند و آن اینکه بیشتر اهل آتش در روز قیامت ، زنان هستند ! امام (ع) در رد این حرف به پاسخی نقضی استناد جستند و فرمودند : این چه سخن بیجایی است ؟ ! در حالی که یک مرد در آخرت ، گاه با هزار نفر از زنان دنیا در کاخی از در یک پارچه ازدواج می‌کند !

قلت له : شیء یقوله الناس : ان اکثر اهل النار یوم القيامة النساء . قال : و انی ذلک ؟ ! و قد یتزوج الرجل فی الآخرة الفاء من نساء الدنيا فی قصر من درة واحدة . (۱۸) .

مصونیت اجتماعی

۱۵ . امام صادق (ع) :

قال رسول الله (ص) : لا حرمة لנساء اهل الذمة ان ینظر الی شعورهن و ایدیهن (۱۹) .

به نقل از رسول خدا (ص) : نگاه کردن به موها و دستان زنان اهل ذمه مانعی ندارد .

مساله حرمت نگاه به زنان نامحرم تنها ناشی از این نیست که شخص ناظر دچار مفسده و انحراف می‌شود بلکه یک دلیل مهم آن احترامی است که زن مسلمان دارد و باید از دیده بیگانه مصونیت داشته باشد ؛ حتی اگر نگاه عادی باشد . از این رو زنان غیرمسلمان که حتی به عنوان اهل ذمه در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند چنین حرمتی را دارا نیستند و نگاه به مواضع عادی بدن آنان حرمتی ندارد . البته این احتمال نیز هست که چون زنان غیر مسلمان معمولاً احساس وظیفه‌ای در پوشاندن سر و دست نمی‌کنند ، نگاه معمولی به آنان منعی ندارد . ولی به هر حال مصونیتی که زن مسلمان از این جهت دارد حاکی از احترام و حرمتی است که اسلام برای او قایل شده است ، تا جایی که حتی چشم دوختن به او ، از پشت سر نیز مورد نکوهش قرار می‌گیرد . به روایت بعدی توجه کنید .

حرمت‌بدار !

۱۶ . ابوبصیر به امام صادق (ع) :

الرجل تمر به المرأة فينظر الى خلفها .

قال : ایسر احدکم ان ينظر الى اهله و ذات قرابته ؟

قلت : لا .

قال : فارض للناس ما ترضاه لنفسك (۲۰؛) .

زن از کنار مرد عبور می کند و مرد به پشت سر او نگاه می دوزد ، (چگونه است ؟)

امام (ع) فرمود : آیا کسی از شما را خوش می آید که به پشت سر خانواده و نزدیکانش نگاه دوخته شود ؟

عرض کردم : نه .

فرمود : پس آنچه را برای خودت می پسندی برای مردم پسند .

سفارش شدگان

۱۷ . پیامبر اکرم (ص) :

اوصانی جبرئیل بالمرأة حتی ظننت انه لا ینبغی طلاقها الا من فاحشهُ مینه (۲۱؛) .

جبرئیل ، آن قدر در باره زن ، به من سفارش کرد که گمان کردم طلاق زن سزاوار نیست مگر در جایی که آشکارا مرتکب فحشا گردد .

۱۸ . پیامبر اکرم (ص) :

استوصوا بالنساء خیرا فانهن عندکم عوان (۲۲؛) .

سفارش مرا در باره نیکی کردن به زنان بپذیرید چرا که آنان نزد شما اسیرند .

روایات متعددی در زمینه احسان و احترام به زنان وجود دارد که از گنجایش این مجموعه بیرون است . (۲۳) توجه به نیازهای مادی و معنوی بانوان و عفو و گذشت و سعه صدر در باره آنان ، مسایلی است که در روایات بعدی نیز شاهد تاکید بر آنها خواهیم بود .

وقت ویژه

۱۹ . ابو سعید خدری :

جاءت امرأة الى رسول الله (ص) فقالت : يا رسول الله ! ذهب الرجال بحديثك فاجعل لنا من نفسك يوما نأتك فيه تعلمنا ماعلمك الله .

قال : اجتمعن يوم كذا في موضع كذا و كذا . فاجتمعن فأتاهن النبي (ص) فعلمهن مما علمه الله (۲۴؛) .

زنی به حضور رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد : ای رسول خدا ! مردان همه سخن شما را نصیب خود کرده و بردند ، پس برای ما نیز از جانب خود ، روزی را قرار ده که در آن روز به حضور شما برسیم تا از آنچه خداوند به شما آموخته است به ما تعلیم دهی .

حضرت (ص) فرمود : فلان روز ، در فلان جا اجتماع کنید . آنان نیز در آنجا در وقت مقرر گرد آمدند و پیامبر اکرم (ص) نزد آنان رفت و از آنچه خداوند به او تعلیم داده بود به آنان آموخت .

در میدان جنگ

۲۰. امام باقر (ع) و امام صادق (ع) :

ان رسول الله (ص) خرج بالنساء فی الحرب حتی یداوین الجرحی ، و لم یقسم لهن من الفیء و لکنه نفلهن (۲۵؛) .
رسول خدا (ص) زنان را در جنگ به همراه برد تا زخمیان را مداوا کنند ، و از غنایم جنگ ، سهمیه‌ای برای آنان قرار نداد ولی به عنوان بخشش و هبه ، سهمی به آنان داد .

استفاده از سهمیه غنایم به صورت مقرر ، منوط به حضور مستقیم در صحنه نبرد است و این وظیفه مردان است ، اما این مانع از آن نبود که پیامبر اکرم (ص) از زحمات زنان در کمک به سربازان اسلام ، قدردانی عملی کند . عنایت ویژه‌ای که اولیای عظیم‌الشان اسلام بویژه پیامبر اکرم (ص) ، به ارج گذاری مقام زن دارند شامل جنبه‌های گوناگونی می‌شود که در این روایات به گوشه‌هایی از آنها اشاره می‌شود . روایت بعدی نیز مؤید همین امر است .

مادر پاکدامن

۲۱. امام صادق (ع) :

طوبی لمن کانت امه عفیفة (۲۶؛) .
خوشبخت کسی است که مادرش پاکدامن باشد .

جلوه‌گاه صبر

۲۲. امام صادق (ع) از پدر بزرگوارش :

ان الله تبارک و تعالی جعل للمرأة صبر عشرة رجال ، فاذا حملت زادا قوة عشرة رجال اخری (۲۷؛) .
خدای تبارک و تعالی برای زن ، صبر و تحمل ده مرد را قرار داده‌است و آنگاه که زن ، باردار می‌شود خداوند نیروی ده مرد دیگر را به آن می‌افزاید .

پاداش مرزداری و شهادت

۲۳. امیرالمؤمنین (ع) :

ذکر رسول الله (ص) الجهاد ، فقالت امراء لرسول الله (ص) : یارسول الله ! فما للنساء من هذا شیء ؟
فقال : بلی ، للمرأة ما بین حملها الی وضعها الی فطامها من الاجر کالمرايط فی سبیل الله ، فان هلکت فیما بین ذلک کان لها مثل منزلة الشهيد (۲۸؛) .

رسول خدا (ص) در باره جهاد سخن گفت . زنی به رسول خدا (ص) عرض کرد : ای رسول خدا ! پس برای زنان از این جهاد بهره‌ای نیست ؟

فرمود : بلی ، برای زن در فاصله بارداری تا وضع حمل و بعد از شیر گرفتن طفل ، پاداشی همانند پاداش مجاهدی است که در مرز ، در راه خدا به مرزبانی مشغول است ، و اگر در این فاصله جان بدهد برای او پاداشی همانند مقام و منزلت شهید خواهد بود .

نکته قابل توجه آنکه ، پیامبر (ص) پرورش طفل در دوران بارداری و بعد از آن را همانند مرزبانی از حدود و ثغور اسلامی شمرده است و جان دادن در آن میان را چون شهادت در راه خدا ، چرا که او نیز وظیفه پرورش فرزندان اسلام و حفظ قدرت جامعه اسلامی در سایه وجود فرزندان صالح را به عهده دارد و زن در این راه ، ممکن است تا سر حد جان دادن نیز به پیش رود .

شیرمادر

۲۴. پیامبر اکرم (ص) :

لیس للصبی لبن خیر من لبن امه (۲۹؛) .

برای فرزند ، شیری بهتر از شیر مادرش نیست .

گرچه مفاد این سخن شریف ، بیشتر ناظر به مصلحت فرزند است که مناسب‌ترین شیر برای او شیرمادر است ، ولی می‌تواند حاکی از احترام و تجلیلی باشد که اسلام برای مادر قایل است که فرزندش را خود شیر بدهد ، و پدر نیز توجه داشته باشد که شیر مادر از هر غذای دیگر ، حتی از شیرمادران دیگر ، مفیدتر است ، و این خود یک نوع احساس نیاز به همسر رادر شوهر ایجاد خواهد نمود .
روایت بعدی ، فلسفه یکی از تفاوت‌های حقوقی میان زن و مرد را بیان می‌کند .

مرد در خدمت همسر

۲۵. حضرت رضا (ع) در بخشی از پاسخهای خویش به پرسشهای محمد بن سنان در زمینه علل و فلسفه احکام نوشت :

و عله اعطاء النساء نصف ما يعطى الرجل من الميراث ، لان المرأة اذا تزوجت اخذت و الرجل يعطى فلذلك وفر على الرجال ، و عله اخرى فى اعطاء الذكر مثلى ما يعطى الانثى ، لان الانثى فى عيال الذكر ان احتاجت و عليه ان يعولها و عليه نفقتها و لیس على المرأة ان تعول الرجل و لا تؤخذ بنفقتها اذا احتاج ، فوفر الله على الرجال لذلك و ذلك قول الله عز و جل : «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم (۳۰؛)» (۳۱) .

علت پرداخت نصف مقدار میراث مردان به زنان ، این است که زن هنگام ازدواج می‌گیرد و مرد می‌پردازد و لذا میراث برای مردان زیادتر شده است ، علت دیگر پرداخت دو برابر سهم زن به مرد ، این است که زن اگر نیاز داشته باشد تحت سرپرستی مرد است و سرپرستی و هزینه او بر عهده مرد است ، در حالی که بر زن چنین وظیفه‌ای نیست که مرد را اداره کند و از او در صورتی که مرد نیاز نیز داشته باشد خرجی گرفته نمی‌شود .

پس بدین خاطر است که خداوند برای مرد سهم بیشتری قرار داده است ، و این همان سخن خداوند عزوجل است که :

«مردان سرپرست و عهده‌دار زنانند ، به خاطر آنچه که خداوند بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده است و نیز به علت هزینه‌هایی که مردان از اموال خویش می‌پردازند .»
روایات دیگری نیز در این باره وجود دارد . (۳۲) .

پاسداری ارزشها ، صیانت جمال

۲۶. امیرالمؤمنین (ع) :

صيانة المرأة انعم لحالها و ادوم لجمالها (۳۳؛) .

صیانت و نگهداری زن ، به حالش مفیدتر و جمالش را پردوام‌تر است .

زکات زیبایی

۲۷. امیرالمؤمنین (ع) :

زكاة الجمال ، العفاف (۳۴؛) .

زکات زیبایی و جمال، پاکدامنی است.

رسم آزادگان

۲۸. امیرالمؤمنین (ع):

ان الحياء والعفة من خلائق الايمان و انهما لسجية الاحرار و شيمۃ الابرار (۳۵).

همانا حیا و عفت، از آداب و صفات ایمان است، و آن دو از خلق و خوی آزادگان و رسم نیکان است.

حیا و پاکدامنی، نشانه آزادی و جوانمردی و لازمه ایمان است و مردان و زنان، همه نیازمند آنند ولی خداوند متعال به بانوان به خاطر ساختار وجودی و جایگاهی که در جامعه دارند حیا و آزر بیشتری عنایت فرموده است و از این جهت، مسؤولیت بیشتری را بر دوش می‌کشند. حیا و عفت برای همه امری نیک و لازم است اما برای آنان لازمتر است. حیا نشانه آزادی است و مردان و زنان آزاده آنانند که پاکدامن و باحیا باشند، و اگر حریت به معنای واقعی کلمه وجود داشته باشد صفات نیکوی دیگر نیز وجود خواهد داشت. زنان و مردان مسلمان و متعهد، آزادی را در صفاتی می‌جویند که در روایت بعدی بر آنها تاکید شده است.

حیا و آزادی

۲۹. امام صادق (ع):

خمس خصال من لم تکن فیه خصلۃ منها فلیس فیه کثیر مستمتع، اولها: الوفاء، و الثانیة: التدبیر، و الثالثة: الحیاء، و الرابعة: حسن الخلق، و الخامسة - و هی تجمع هذه الخصال - الحریة (۳۶).

پنج خصلت است که اگر کسی یکی از آنها را نیز نداشته باشد، در اوبهره‌مندی چندانی نیست. اول از آنها وفاداری است. دوم، تدبیر سوم، حیا، چهارم، حسن خلق، و پنجم که جامع این خصلتهاست، آزادی است.

خصلتهای نیک

۳۰. امیرالمؤمنین (ع):

خيار خصال النساء شرار خصال الرجال: الزهو والجبن والبخل. فاذا كانت المرأة مزهوه لم تمكن من نفسها، و اذا كانت بخيلة حفظت مالها و مال بعلمها، و اذا كانت جبانة فرقت من كل شيء يعرض لها (۳۷).

بهترین خصال زنان، بدترین خصلتهای مردان است و آنها عبارتند از: کبر و ترس و بخل، زیرا زمانی که زن (در برابر بیگانه) متکبر و گردن‌فراز باشد خویش را رام نخواهد کرد، و آنگاه که بخیل باشد مال خود و شوهرش را حفظ خواهد نمود، و هنگامی که کم‌جرات بود [خطر نخواهد کرد] از هر چیزی که برای او پیش آید نگران خواهد شد و پرهیز خواهد نمود.

از این روایت شریف، این اصل را باید استفاده کنیم که نباید به زن و مرد از نظر ساختار وجودی در پذیرش مسؤولیتها و وظایف در تمام ابعاد به یک دید نگاه شود بلکه چه بسا صفتی برای مرد به عنوان یک نقطه ضعف و عیب محسوب شود ولی برای زن نقطه‌ای مثبت و امری با ارزش به‌شمار رود، همین خصلت ترس برای مردان به خاطر وظیفه‌ای که در حفظ حقوق خود و خانواده و اجتماع دارند امری ناپسند است اما زنان به خاطر محدودیتهای بیشتری که در دفاع از خود دارند و از طرف دیگر، بیشتر مورد طمع و هجوم افکار ناپاکان قرار می‌گیرند نیاز به احساس نگرانی و خطر‌گریزی و خوف مواجه شدن با زمینه‌های هجوم و دستبرد به خویش را دارند تا احتیاط بیشتری نموده و از افتادن در دامهایی که امکان‌گریز برای آنان نیست مصون باشند، و این امر منافاتی با ادای مسؤولیتهای اجتماعی ندارد. در زمینه بخل و تکبر نیز به همین بیان البته تشخیص موارد مطلوبیت این صفات از موارد دیگر، کار

مشکلی نیست .

بیرون از خانه

۳۱ . امام صادق (ع) :

لا ینبغی للمراة ان تجمر ثوبها اذا خرجت [من بیتها (۳۸)].

هنگامی که زن از خانه‌اش خارج می‌شود سزاوار نیست که لباسش را خوشبو کند .

از زن و مرد مسلمان ، رعایت مسایل بسیاری به عنوان امور احتیاطی خواسته شده است ، چرا که عدم توجه به آنها احتمال گرفتار آمدن به گناه یا ارتکاب گناه بالاتر را افزایش می‌دهد . این تذکرها ، در حقیقت زنگ خطرهایی است که هشیاری مرد و زن مسلمان را می‌طلبد و بی‌توجهی به آنها و در واقع نزدیک شدن به دانه‌های اطراف دام ، خطر افتادن در آن را به دنبال دارد . روایات بعدی نیز در همین موضوع قرار می‌گیرد .

بوی خوش برای بیگانه !

۳۲ . پیامبر اکرم (ص) :

ایما امرأة تطیبت لغير زوجها لم تقبل منها صلاة حتی تغتسل من طیبها کغسلها من جنابتها (۳۹) .

«هر زنی که خود را برای غیر شوهرش خوشبو کند هیچ نمازی از او پذیرفته نمی‌شود تا همان گونه که به خاطر جنابت غسل می‌کند ، برای این بوی خوش نیز غسل کند . (۴۰) .

پوشش مناسب

۳۳ . امیرالمؤمنین علی (ع) :

كنت قاعدا فی البقیع مع رسول الله (ص) فی یوم دجن و مطر اذمرت امرأة علی حمار ، فهوت ید الحمار فی وهدة فسقطت المرأة فاعرض النبی (ص) بوجهه .

قالوا : یا رسول الله ! انها متسرولة .

قال : اللهم اغفر للمتسرولات - ثلاثا . یا ایها الناس ! اتخذوا السراویلات فانها من استر ثیابکم و حصنوا بها نساءکم اذا خرجن (۴۱) .

در روزی تار و بارانی به همراه رسول خدا (ص) در بقیع نشسته بودم که زنی سوار بر درازگوشی عبور کرد . ست حیوان ، داخل گودالی افتاد و زن به زمین خورد . لذا پیامبر (ص) چهره‌اش را برگرداند .

عرض کردند : ای رسول خدا ! آن زن شلوار پوشیده است .

پیامبر اکرم (ص) سه بار گفت : «خدا یا ! زنانی که از شلوار استفاده می‌کنند را مورد مغفرت قرار ده . [سپس فرمود :] ای مردم ! از شلوار استفاده کنید چرا که از پوشاننده‌ترین لباسهای شما است ، و با آن ، زاناتان را هنگامی که از خانه خارج می‌شوند مصونیت بخشید» .

روشن است که ملاک ، استفاده از لباسهایی است که تناسب بیشتری باحجاب و صیانت بانوان دارد ، تحریک‌آمیز نیست و با عرف زنان باحجاب همخوانی بیشتری دارد . بنابراین ، شامل هر نوع شلوار نمی‌شود . در همین خصوص ، حدیث بعدی نیز می‌تواند نشان‌دهنده ترغیب اسلام به حفظ حدود و شؤون زن و مرد ، و رعایت دوراندیشی و احتیاط باشد ، البته اینها همه اقداماتی احتیاطی است که زمینه انحرافات احتمالی را از میان می‌برد .

لباسهای تحریک آمیز

۳۴. «سعیده و منة خواهران محمد بن ابی عمیر :
 دخلنا علی ابی عبدالله (ع) فقلنا : تعود المرأة اخاها ؟
 قال : نعم .
 قلنا : تصافحه ؟
 قال : من وراء الثوب .
 قالت احدهما : ان اختی هذه تعود اخوتها .
 قال : اذا عدت اخوتك فلا تلبسی المصبغة (۴۲؛) .
 بر امام صادق (ع) وارد شدیم و عرض کردیم : آیا زن به دیدار برادرانش می‌رود ؟
 فرمود : بلی .
 عرض کردیم : آیا به او دست می‌دهد ؟
 فرمود : از پشت لباس .
 یکی از آن دو گفت : این خواهر من به دیدار برادرانش می‌رود .
 فرمود : آنگاه که به دیدن برادرانت رفتی ، لباس رنگارنگ [و تحریک آمیز] نپوش .

در کوچه و خیابان

۳۵. امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) :
 ليس للنساء من سروات الطريق شيء ، و لكنها تمشی فی جانب الحائط و الطريق (۴۳؛) .
 زنان از میان مسیر عبور نکنند ، بلکه در کنار دیوار و راه حرکت کنند .

بر جای او نشین !

۳۶. پیامبر اکرم (ص) :
 اذا جلست المرأة مجلسا فقامت عنه فلا یجلس فی مجلسها احد حتی یبرد (۴۴؛) .
 هنگامی که زن در جایی نشست ، بعد از آنکه از آنجا برخاست کسی در جای او نشیند تا اینکه گرمی آن از بین برود .

حفظ حریم

۳۷. پیامبر اکرم (ص) :
 من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا یبیت فی موضع یسمع نفسه امرأة لیست له بمحرمة (۴۵؛) .
 کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد ، در جای خلوتی که زنی نامحرم ، صدای نفس او را می‌شنود ، نماند .

به شش سالگی که رسید

۳۸. امام صادق (ع) :

إذا بلغت الجارية ست سنين فلا ينبغي لك ان تقبلها (۴۶) .

وقتی که دختر به سن شش سالگی رسید سزاوار نیست که او را بوسی .

روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد و از آنها استفاده می‌شود که نامحرم نباید دختری که به سن شش سالگی رسیده است را ببوسد . چنان که بر دوش گرفتن و در دامن نشاندن آنان نیز ، برای افراد بیگانه نکوهش شده است .

نگاه به بیگانه

۳۹ . پیامبر اکرم (ص) :

اشتد غضب الله على امرأة ذات بعل ملأت عينها من غير زوجها او غير ذی محرم منها ، فانها ان فعلت ذلك احبط الله عز و جل كل عمل عملته . فان او طات فراشه غيره كان حقا على الله ان يحرقها بالنار بعد ان يعذبها في قبره (۴۷) .

خشم خداوند بر آن زن شوهرداری که دیده‌اش را به غیر همسرش یا نامحرمی بدوزد شدید است ، چرا که اگر چنین کند خداوند همه اعمالی را که انجام داده است بی نتیجه خواهد گذاشت ، و اگر بیگانه‌ای را به بستر شوهرش راه دهد ، بر خداوند است که او را علاوه بر عذاب کردن در قبر ، با آتش بسوزاند .

ای غیرتمندان !

۴۰ . امام صادق (ع) به نقل از امیرالمؤمنین (ع) :

يا اهل العراق ! نبئت ان نساء کم يدافعن الرجال في الطريق ، اما تستحون ؟

ای اهل عراق باخبر شدم که زنان شما در راه با مردان برخورد می‌کنند ، آیا شرم نمی‌کنید ؟

مرحوم کلینی می‌گوید : در حدیث دیگری آمده است که حضرت فرمود :

اما تستحيون ولا تغارون ؟ ! نساء کم يخرجن الى الاسواق ويزاحمن العلوج (۴۸) .

آیا حیا نمی‌کنید و به غیرت نمی‌آیید ؟ ! زنانتان به بازارها و فروشگاهها می‌روند و با افراد بی ایمان و لالایی برخورد می‌کنند ؟

پی‌نوشتها

(۱) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۱۶ .

(۲) همان ، ص ۱۱۱ .

(۳) وسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، ص ۱۰۰ .

(۴) همان ، ص ۱۰۴ .

(۵) من لا يحضره الفقيه ، ج ۳ ، ص ۴۸۲ ، و وسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، ص ۱۰۵ .

(۶) من لا يحضره الفقيه ، ج ۳ ، ص ۴۸۱ .

(۷) وسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، ص ۱۰۲ .

(۸) سوره نساء (۴) ، آیه ۱۱ .

(۹) وسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، ص ۱۰۱ .

(۱۰) سوره شوری (۴۲) ، آیه ۴۹ ، «به هر کس بخواهد دخترانی می‌بخشد و به هر کس بخواهد فرزندان پسر می‌بخشد» .

(۱۱) وسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، ص ۱۰۲ .

- (۱۲) سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۵.
- (۱۳) مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۸.
- (۱۴) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳.
- (۱۵) بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۸.
- (۱۶) کافی، ج ۵، ص ۳۲۰.
- (۱۷) وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱.
- (۱۸) من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۶۸.
- (۱۹) همان، ص ۱۴۹.
- (۲۰) همان، ص ۱۴۵. و نیز به همین مضمون: مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۷۳.
- (۲۱) همان، ص ۱۲۱.
- (۲۲) مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۱ و نیز ص ۲۵۳.
- (۲۳) از جمله: وسایل الشیعه، ج ۱۴، صص ۱۲۱ - ۱۲۲.
- (۲۴) میزان الحکمه، ج ۹، ص ۹۷.
- (۲۵) بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۸۴.
- (۲۶) همان، ج ۵، ص ۲۸۵.
- (۲۷) همان، ج ۱۰۳، ص ۲۴۱.
- (۲۸) من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۱.
- (۲۹) بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۲۳.
- (۳۰) سوره نساء (۴)، آیه ۳۴.
- (۳۱) علل الشرایع، ص ۵۷۰.
- (۳۲) نک: علل الشرایع، ص ۵۷۰ - ۵۷۱.
- (۳۳) مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۵.
- (۳۴) همان.
- (۳۵) غرر الحکم و درر الکلم ترجمه و شرح خوانساری، ج ۲، ص ۵۸۴.
- (۳۶) بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۵.
- (۳۷) نهج البلاغه، ص ۵۰۹، حکمت ۲۳۴.
- (۳۸) کافی، ج ۵، ص ۵۱۹؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۰.
- (۳۹) من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۰؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۷.
- (۴۰) تشبیه در اینجا می‌تواند ناظر به اصل لزوم این کار باشد. چه اینکه می‌تواند مربوط به تشابه درشتن تمام بدن باشد. نک:
- مرآة العقول، ج ۲۰، ص ۳۱۹.
- (۴۱) تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۷۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۴۳.
- (۴۲) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۵۲.
- (۴۳) همان، ص ۱۳۲.

(۴۴) من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۶۷.

(۴۵) تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۹۱.

(۴۶) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۷۱.

(۴۷) همان، ص ۱۷۲.

(۴۸) همان، ص ۱۷۶.

خانواده و مسؤولیتها

پیوند پاکیزگی

ترک ازدواج!

۱. پیامبر اکرم (ص):

من سره ان یلقى الله طاهرا مطهرا فلیلقه بزوجه و من ترک التزویج مخافه العیله فقد اساء الظن بالله عز و جل (۱۶).

هر کس شادمان می‌شود به اینکه خداوند را در حال پاکی و پاکیزگی.

[معنوی] ملاقات کند، پس خدای را به همراه زوجه‌ای ملاقات کند، و کسی که ازدواج را به خاطر ترس از خرجی زندگی رها کند، درحقیقت به خدای عز و جل بدگمان شده است.

برخورداری از نعمت همسر، می‌تواند محیط مساعدی را در زندگی انسان، در جهت کسب طهارت معنوی و دوری از انحرافات ایجاد کند. انسانی که برای تامین سعادت ابدی و حیات جاوید تلاش می‌کند باید بداند که همسری مناسب، همسفر خوبی برای او خواهد بود. توجه به ملاکهای اصلی و ارزشی در گزینش همسر، می‌تواند انسان را در دستیابی به همسری مناسب یاری کند، و این نکته‌ای است که در روایت بعدی به آن توجه شده است.

کدام یک؟ دین یا مال و زیبایی

۲. امام صادق (ع):

اذا تزوج الرجل المرأة لمالها او جمالها لم یرزق ذلک، فان تزوجها لدینها رزقه الله عز و جل جمالها و مالها (۲۶).

هنگامی که مرد، زن را به خاطر ثروت یا زیبایی‌اش به ازدواج درآورد به هدفش نخواهد رسید، ولی اگر با او به انگیزه دین و ایمانش ازدواج کرد، خدای عز و جل، هم زیبایی و هم ثروت او را روزی‌اش، خواهد نمود.

انسانی که با انگیزه صحیح، این سنت اسلامی را انجام می‌دهد، از یک طرف زمینه مناسبی را در جهت رشد معنوی خویش فراهم کرده است، و از جانب دیگر، درهای رزق و فضل الهی را به روی خود گشوده است. و این علاوه بر آنکه مفاد روایات متعددی است، به صراحت مورد تاکید قرآن نیز واقع شده است؛ آنجا که می‌فرماید: «و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم». (۳).

مفاد آیه این است که «زنان و مردان بی‌همسر و نیز بردگان و کنیزانی که شایستگی ازدواج یافته‌اند را همسر دهید، اگر هم تنگدست باشند خداوند از فضل خودش آنان را بی‌نیاز خواهد ساخت. خداوند، هم وسعت دارد و هم می‌داند».

از سوی دیگر، از ارزشمندترین ساختارهای اجتماعی در اسلام، بنیان خانواده است که اگر بر اساس صحیح و در چارچوب ارزشهای دینی شکل گرفته باشد همان گونه که در روایت بعدی آمده، دوست داشتنی‌ترین بنا در پیشگاه خداوند است.

بنیان محبوب

۳. امام باقر (ع) :

قال رسول الله (ص) : ما بنی بناء فی الاسلام احب الی الله تعالی من الترویج (۴۱).

از نظر اسلام ، در پیشگاه خداوند تعالی ، هیچ بنایی ، محبوبتر از ازدواج بنا نشده است .

از این رو در احادیث چندی ، از ترک ازدواج و زندگی مجرد ، نکوهش شده است و حتی کسانی که به عمد ، راه تنهایی زیستن را پیشه می کنند نفرین شده اند . (۵) .

امانات الهی

بهترین شما

۴. پیامبر اکرم (ص) :

خیرکم ، خیرکم لنسائه و انا خیرکم لنسائی (۶۱) .

بهترین شما مردی است که با زنان خود خوشرفتارتر باشد و من از همه شما نسبت به همسرانم خوشرفتارترم .

سفارش شدگان

۵. پیامبر اکرم (ص) :

ما زال جبرئیل یوصینی فی امر النساء حتی ظننت انه سیحرم طلاقهن (۷۱) .

جبرئیل ، همواره به من سفارش زنان را می نمود تا آنجا که گمان کردم ، خداوند بزودی طلاق دادن آنان را حرام خواهد کرد .

آنگاه که همسر برای مرد ، در حکم امانتی الهی است ، طبیعی است که بهترین مردان در این خصوص کسانی خواهند بود که برای این ودیعه‌های الهی بهتر باشند و پیامبر اکرم (ص) با همه مسؤولیتهایی که مقام امامت و رسالت بر دوش او می گذاشت و با وجود تعداد همسرانی که به خاطر مصلحت اسلام اختیار کرده بود و اختلافی که آن همسران از نظر اخلاق و سن داشتند ، به گونه‌ای با آنها رفتار می کرد که در سراسر عمر زناشویی حتی یک بار نیز نتوانستند بر پیامبر اکرم (ص) خرده‌گیری کنند و این خود یکی از امتحانات الهی برای رسول اکرم (ص) بود .

در فرهنگ جاهلی ، از آنجا که زن به مثابه مال شخصی مرد پنداشته می شد و مرد برای خود این حق را قایل بود که با همسر خود هر گونه که خواست رفتار کند و او را هر چند بناحق ، مورد اذیت و آزار قرار دهد ، در اسلام برای دفاع از حقوق زن عنایت خاصی شده است ، از جمله به روایت ذیل توجه شود .

یک سیلی ، هفتاد سیلی

۶. پیامبر اکرم (ص) :

... فای رجل لطم امراته لطمه ، امرالله عز و جل مالک ، خازن النیران فیلطمه علی حر و جبهه سبعین لطمه فی نار جهنم (۸۰۰۰۱) .

هر مردی که یک سیلی به صورت همسرش بزند ، خدای عز و جل به مالک که مامور دوزخ است ، دستور می دهد در آتش جهنم ، هفتادسیلی به گونه او بزند .

کشایش بر اسیران

۷. امام موسی بن جعفر (ع):

عیال الرجل اسراؤه ، فمن انعم الله علیه نعمة فلیوسع علی اسرائه ، فان لم يفعل اوشك ان تزول تلک النعمة (۹۶) .
خانواده مرد ، اسیران او هستند . لذا هر کس که خداوند بر او نعمتی ارزانی داشت ، بر اسرای خودش وسعت و گشایش دهد و الا اگر این کار را نکرد ، آن نعمت در شرف نابودی قرار خواهد گرفت .

مساله آسان گرفتن زندگی بر همسر و فرزند را در روایات متعددی می‌خوانیم . اینکه در اینجا همسر و فرزندان ، همانند اسیران شمرده شده‌اند از این جهت است که آنان راه به جایی ندارند و چشم نیاز و دیده انتظار به دست مرد گشوده‌اند . از سوی دیگر ، یک اسیر ، تنها نیاز به امور مادی ندارد . برخورد مناسب و اظهار عطف و بهترین هدیه برای او است . لذا در روایت دیگری ، همین امر به صورت کلی آمده است که در پیشگاه خداوند ، محبوبترین بندگان ، آنانند که رفتارشان با خانواده‌شان که اسیران آنانند بهتر باشد . (۱۰) روایات بعدی نیز در همین زمینه است .

در کنار همسرت بنشین

۸. پیامبر اکرم (ص):

جلوس المرء عند عیاله احب الی الله تعالی من اعتکاف فی مسجدی هذا (۱۱) .

در پیشگاه خداوند تعالی ، نشستن مرد در کنار همسر خود ، از اعتکاف در این مسجد من ، محبوبتر است .
ارزش اعتکاف و ثواب ماندن در مسجد پیامبر (ص) چیزی است که هر مسلمانی آرزوی دستیابی به آن را دارد . اگر به فضیلتی که اعتکاف در مسجد آن حضرت (ص) دارد توجه شود ، آن وقت به ارزش بالای انس و الفت و نشستن مرد در کنار همسر خود ، بیشتر پی خواهیم برد . این نیاز طبیعی زن است که همسرش ، ساعاتی را در کنار او باشد ، با او هم صحبت شود ، به سخن او گوش کند ، و کارهای روزمره ، او را از این مهم باز ندارد . خود مرد نیز چنین نیازی را دارد . و این عنایت و اهتمام بالای اسلام به تحکیم مناسبات زن و شوهر و تقویت روابط عاطفی آنان را می‌رساند که حضور در خانه و نشستن در کنار همسر را در پیشگاه خداوند از اعتکاف در مسجد النبی (ص) دوست‌داشتنی‌تر به شمار می‌آورد . و این چنین است که در سخن دیگری از پیامبر بزرگوار اسلام (ص) آمده است «مردی که لقمه در دهان همسر خود می‌گذارد دارای اجر و ثواب است .» (۱۲) و یا گفته حضرت (ص) که دمت به خانواده را تنها کار انسان «صدیق یا شهید» یا مردی که خداوند خواسته است خیر دنیا و آخرت را به او برساند می‌شمارد :
لا یخدم العیال الا صدیق او شهید او رجل یرید الله به خیر الدنیا و الآخرة . (۱۳) .

اول برای دخترت

۹. پیامبر اکرم (ص):

من دخل السوق فاشتری تحفه فحملها الی عیاله کان کحامل صدقه الی قوم محایج و لیبدا بالاناث قبل الذکور (۱۴) .

مردی که داخل بازار شود و تحفه‌ای بخرد و آن را برای خانواده‌اش ببرد ، ثوابش برابر کسی است که صدقه‌ای را به قومی نیازمند برساند . و (هنگام خرید یا تقسیم) نخست از دختران شروع کند .

عنایت خاصی که در اینجا حتی در هدیه دادن به دختران شده حاکی از اوج توجه و احترامی است که اسلام برای آنان قایل است ، و از طرف دیگر ، نشان‌دهنده زمینه بیشتری است که فرزندان دختر در جلب عطف و مهربانی دارند .

برای تقویت رشته‌های زندگی مشترک زن و مرد و ایجاد حس اعتماد به نفس در زن و دلگرمی بیشتر به زندگی ، توجه خاصی نیز به روابط عاطفی میان آن دو شده است . حدیث بعدی مؤید این معناست .

تورا دوست دارم

۱۰. پیامبر اکرم (ص):

قول الرجل للمراة «انی احبک لا یذهب من قلبها ابدا» (۱۵۷).

این گفته مرد به همسرش که «من تو را دوست دارم هیچ گاه از قلب زن بیرون نمی رود.

آراستگی و زینت

۱۱. امام باقر (ع):

لا ینبغی للمراة ان تعطل نفسها و لو ان تعلق فی عنقها قلادة ولا ینبغی ان تدع یدها من الخضاب و لو ان تمسحها مسحا بالحناء و ان کان مسنة (۱۶۷).

برای زن (در رسیدگی به وضع ظاهر خود) سزاوار نیست که به خودو سر و وضعش نرسد هر چند به اینکه گردنبندی را به خود بیاویزد، و سزاوار نیست که دستش را بی رنگ رها کند هر چند به اینکه مختصر حنایی بگذارد؛ گرچه سالخورده باشد.

بی شک موضوع یاد شده، یک نیاز طبیعی برای زن و مرد است و در این روایات، همان گونه که به مساله هزینه و ایجاد گشایش در زندگی و نیز اظهار محبت علنی توجه شده است بر این نیاز طبیعی نیز که در روابط زن و شوهر نقش خاصی دارد تاکید شده است. همین امر پسندیده در صورتی که خارج از حدود خانه و برای بیگانه انجام شود حرام است و آثار سوء خود را در جامعه و بویژه در محیط خانواده و روابط زن و شوهر خواهد داشت. این امر پسندیده، عینا برای مردان نیز سفارش شده و علت آن نیز روشن است. البته نکته دیگری که در همین زمینه باید مورد توجه قرار گیرد موضوع لزوم تمایز میان زن و مرد در وضع ظاهری و لباس و امثال آن است. و این همان نکته‌ای است که در سخن فاطمه دختر امیرالمؤمنین علی (ع) به روایت عروه بن عبدالله آمده است. او می گوید: وارد بر فاطمه دختر علی بن ابی طالب (ع) شدم در حالی که پیرزنی سالخورده شده بود و گردنبندی در گردنش بود و دو انگو در دستش. لذا گفتم: برای زنان ناخوشایند و مکروه است که خود را شبیه مردان سازند. (۱۷).

مردان نیز زینت کنند

۱۲. حسن بن جهم:

رایت اباالحسن (ع) اختضب، فقلت: جعلت فداک! اختضبت؟!

فقال: نعم، ان التهیة مما یزید فی عفة النساء، و لقد ترک النساء العفة بترک ازواجهن التهیة. ثم قال: ایسرک ان تراها علی ماتراک علیه اذا کنت علی غیر تهیة؟ قلت: لا.

قال: فهو ذاک. ثم قال: من اخلاق الانبیاء، التظف و التطب و حلق الشعر و کثره الطروقة (۱۸۷).

حضرت امام رضا (ع) (۱۹) را دیدم که موهای خود را رنگ کرده است. عرض کردم: فدایت شوم! خضاب گذاشته‌ای؟! فرمود: بله، چرا که آراستن خود از جمله چیزهایی است که موجب افزایش پاکدامنی زنان می گردد؛ زنان، عفت و پاکدامنی را به این علت رها کردند که شوهرانشان آراستن خویش را ترک نم.....S. سپس فرمود: آیا تو خوش داری که همسرت را به همان شکلی ببینی که تو را در حال ژولیدگی و عدم رسیدگی به سر و وضع می بیند؟ عرض کردم: نه.

فرمود: پس این، همان است. سپس فرمود: نظافت و استعمال بوی خوش و اصلاح سر و آمیزش زیاد از اخلاق انبیاست.»

مسئولیت مشترک

هم تو، هم او

۱۳. پیامبر اکرم (ص):

... فلکم علیهن حق و لهن علیکم حق، و من حکم علیهن ان لا یوطؤوا فرشکم و لا یعصینکم فی معروف. فاذا فعلن ذلک فلهن رزقهن و کسوتهن بالمعروف و لا تضربوهن (۲۰۷).

... برای شما مردان، بر زنان حقی است و برای آنان نیز بر شما حقی. و از جمله حقوق شما بر آنان، این است که رابطه نامشروع با بیگانه برقرار نکنند و در موارد لزوم اطاعت، از شما سرپیچی نکنند. پس آنگاه که این حقوق را ادا کردند، حق خرجی و لباس در حد متعارف و معمول را دارا هستند و (نیز از جمله حقوق اینکه) آنان را نزنید.

روشن است که زن و مرد، هر یک در روابط زناشویی و زندگی مشترک دارای حقوقی هستند و در حدیث فوق به قسمتی از آن اشاره شده است و این گونه نیست که یک طرف، همیشه خود را طلبکار و دیگری را بدهکار بداند؛ بلکه روابط بر اساس حقوق متقابل است و تنها با این احساس است که جو مساعدی برای تحقق صفا و صمیمیت و همکاری به وجود خواهد آمد.

حفظ چارچوب زندگی و ارزشها

۱۴. امام صادق (ع):

قال رسول الله (ص): من اطاع امراته اکبه الله علی وجهه فی النار.

قیل: و ما تلک الطاعة؟

قال: تطلب الیه (منه - کافی) الذهاب الی الحمامات و العرسات و العیدات و النائحات (النیحات - کافی) و الثیاب الرقاق فیجیها؛ (۲۱).

کسی که از زنش اطاعت نماید، خداوند او را به صورت، در آتش اندازد.

گفته شد: آن طاعت چیست؟

فرمود: اینکه زن خواهان رفتن به حمامهای عمومی و عروسیها و مراسم عید و جشنها و سوگواریها و یا پوشیدن لباسهای نازک و بدن نما باشد و او نیز می پذیرد.»

مدیریت زندگی توسط مرد و مسئولیتهای ناشی از آن، از نقطه نظر شرعی، این حق را به او می دهد که محدودیتهایی را در خصوص خروج همسر خویش از خانه ایجاد کند و همسرش موظف باشد بدون موافقت قبلی او اقدام به خروج از خانه نکند. البته روشن است که این حق، به گونه ای مطلق و خودخواهانه نیست.

برخی اجتماعات، زمینه مساعدتری برای فساد و گناه فراهم می نمایند و این امر در گذشته نسبت به برخی مکانها همچون حمامها و مجالس ختم زنانه شدت بیشتری داشته است. مرد علاوه بر اینکه خود باید نسبت به آلوده شدن و گرفتار آمدن در ورطه گناه، فردی خویشتن دار باشد، درخصوص خانواده بویژه همسر خود نیز مسئولیت دارد. چنان که قرآن کریم می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجارة». (۲۲).

مرد به عنوان کسی که بار زندگی را بر دوش می کشد و مسئولیت اصلی بر عهده او می باشد نباید به گونه ای رفتار کند که تدبیر و مدیریت زندگی اساسا از دست او خارج شود و در زندگی تبدیل به فردی بی اختیار و بدون اراده گردد. او نمی تواند و نباید از

مسئولیت و وظیفه دشواری که در زندگی مشترک بر عهده دارد شانه خالی کند. لذا در سخنی از امیرالمؤمنین (ع) آن مردی که تدبیر کار خویش را به زنی واگذار کرده مورد لعن قرار گرفته است. (۲۳).

کدام بهتر است؟

۱۵. امام صادق (ع):

ان رجلا من الانصار علی عهد رسول الله (ص) خرج فی بعض حوائجه و عهد الی امراته عهدا الا تخرج من بیتها حتی یقدم. قال: و ان اباهما مرض فبعثت المرأه الی رسول الله (ص) فقالت: ان زوجی خرج و عهد الی ان لا اخرج من بیتی حتی یقدم و ان ابی مریض فتامرنی ان اعوده؟

فقال: لا، اجلسی فی بیتک و اطیعی زوجک.

قال: فمات فبعثت الیه، فقالت: یا رسول الله! ان ابی قد مات فتامرنی ان اصلی علیه؟

فقال: لا، اجلسی فی بیتک و اطیعی زوجک. قال: فدفن الرجل فبعثت الیه رسول الله (ص): ان الله عز و جل قد غفرلک ولایبیک بطاعتک لزوجک (۲۴).

مردی از انصار در زمان رسول خدا (ص) به خاطر کاری، به مسافرت رفت و به همسرش سفارش کرد که از خانه خارج نشود تا او برگردد. پدر این زن مریض شد، لذا زن خدمت رسول خدا (ص) پیغام فرستاد که شوهرم به مسافرت رفته و به من سفارش کرده است تا موقع برگشتش، از خانه خارج نگردم ولی پدرم مریض است، اجازه می‌دهید که او را عیادت کنم؟ پیامبر (ص) جواب فرستاد: نه، در خانهات بنشین و مطیع همسرت باش.

تا اینکه پدرش مرد، دوباره پیغام فرستاد: ای رسول خدا! پدرم مرده است، آیا دستور می‌فرمایید که بر او نماز بخوانم؟

حضرت (ص) جواب فرستاد: نه، در خانهات بنشین و مطیع شوهرت باش.

پس از آن، پدرش به خاک سپرده شد. (این بار) پیامبر اکرم (ص) برای زن پیغام فرستاد که خداوند عز و جل تو را و پدرت را به علت اطاعت تو از همسر، مشمول مغفرت قرار داد.

نعمت بعد از اسلام

۱۶. پیامبر اکرم (ص):

ما استفاد امرء مسلم فائدة بعد الاسلام افضل من زوجة مسلمة تسره اذا نظر الیهها و تطیعه اذا امرها و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و ماله (۲۵).

مرد مسلمان بعد از اسلام، بهره‌ای برتر از همسری مسلمان نبرده است. همسری که وقتی به او می‌نگرد مایه مسرت او است، و آنگاه که به او دستوری می‌دهد اطاعت می‌کند، و در غیاب شوهر، حافظ ناموس خود و اموال شوهر است.

مرد نیکوکار

۱۷. اسحاق بن عمار:

قلت لابی عبدالله (ع): ما حق المرأه علی زوجها الذی اذا فعله کان محسنا؟

قال: یشبعها و یکسوها و ان جهلت غفرلها.

و قال ابو عبدالله (ع): کانت امرأة عند ابی (ع) تؤذیه فیغفرلها (۲۶).

به امام صادق (ع) عرض کردم: حق زن بر شوهرش چیست، که اگر آن را انجام دهد انسان نیکوکاری خواهد بود؟ فرمود: خوراک و پوشاک او را تامین کند و اگر از سر جهل مرتکب خطایی شد از او در گذرد. باز فرمود: پدرم زنی داشت که او را اذیت می کرد، ولی پدرم او را می بخشید.

خیری از تو ندیدم!

۱۸. امام صادق (ع):

ایما امرأة قالت لزوجها: ما رایت قط من وجهک خیرا فقد حبط عملها (۲۷).

هر زنی به همسرش بگوید: «من از روی تو خیری ندیدم عملش ضایع و حبط خواهد شد.

در ضمن چند روایت گذشته، به برخی از حقوق متقابل زن و شوهر اشاره شد، از جمله خارج نشدن از خانه بدون اجازه شوهر، حفظ آبرو و اموال شوهر در غیاب او، تامین خوراک و پوشاک و قهرا مسکن زن، چشم پوشی از اشتباهات او و بالاخره در روایت فوق به این نکته توجه داده شده است که زن نباید زحمات شوهرش را در نیکی به او و بر آوردن نیازهای او نادیده بگیرد و با گفتن جملاتی دلسرد کننده که حاکی از عدم قدردانی از زحمات شوهر است، موجب سردی روابط میان خود و همسرش شود که چه بسا پیامدهای ناگواری را به دنبال دارد.

چند روایت بعدی، گویای برخی از صفات زنان شایسته است.

کار گزار خداوند

۱۹. امام رضا (ع) از امیرالمؤمنین (ع):

خیر نسائکم، الخمس.

قیل: یا امیرالمؤمنین! و ما الخمس؟

قال: الهینة، اللینة، المؤاتیة، التي اذا غضب زوجها لم تکتحل بغمض حتی یرضی، و اذا غاب عنها زوجها حفظته فی غیبه، فتلک عامل من عمال الله و عامل الله لا یخیب (۲۸).

بهترین زنان شما دارای پنج صفت هستند.

گفته شد: ای امیر مؤمنان! آن پنج صفت کدام است؟

فرمود: سبکبار و کم صدق، نرم خو و خوش رفتار، مطیع و موافق، آنگاه که همسرش خشم گیرد، خواب به چشمش نرود تا از او راضی گردد. و در غیاب شوهرش حافظ او باشد.

چنین زنی، کارگزاری از کارگزاران خداوند است و کارگزار خداوند نیز دچار ناکامی و خسران نخواهد شد.

او را نیازار!

۲۰. پیامبر اکرم (ص):

ایما امرأة آذت زوجها بلسانها لم یقبل الله منه صرفا و لا عدلا و لا حسنة من عملها حتی ترضیه و ان صامت نهارها و قامت لیلها (۲۹).

هر زنی که شوهرش را با زبان بیازارد، خداوند، هیچ توبه و کفاره‌ای را از او نمی پذیرد و هیچ کار نیکش را قبول نمی کند تا وقتی که شوهرش را راضی کند، گرچه زن، روز خود را روزه بدارد و شب رابه عبادت گذراند.

روشن است که برای پذیرش توبه و قبولی اعمال نیک، زمینه‌هایی لازم است و موانع زیادی وجود دارد که از جمله آنها عدم رضایت شوهر است. البته اگر زن به وظیفه خویش عمل کرده است و با این حال، مرد به هر دلیلی و نوعاً به خاطر منافع شخصی خویش، اظهار عدم رضایت از همسر خود بکند او مسؤولیتی ندارد، ولی اگر زن با کلمات خود، موجب آزار و ناراحتی همسرش شده است و در عین حال حاضر به کسب رضایت او نیست، طبیعی است که اعمال نیک او نیز بر جای بماند. روایت بعدی نیز ناظر به همین نکته است.

کسب خشنودی او

۲۱. پیامبر اکرم (ص):

خیر نسائکم، التي ان غضبت او غضب تقول لزوجها: یدی فی یدک، لا اکتحل عینی بغمض حتی ترضی عنی (۳۰؛).
بهترین زنان شما، زنی است که وقتی خشمگین گردد و یا همسرش بر او خشم گیرد، به شوهرش بگوید:
دستم را در دست تو می‌گذارم و خواب را به چشمم راه نمی‌دهم تا وقتی که از من راضی شوی.

این بسیار مهم است که اگر کدورت و عصبانیتی نیز پیش آمد، هر یک سعی نکند به دیگری نشان دهد که به او نیازی ندارد بلکه سعی در جبران کوتاهی و تقصیر خود کند و طرف مقابل نیز آن را به عنوان نقطه ضعف دیگری تلقی نکند، بلکه حمل بر روحیه گذشت و عدم لجاجت و گرمی بخشیدن دوباره به زندگی مشترک که هر دو از آن بهره‌مند می‌شوند نماید.

جهاد بانوان

۲۲. علی (ع):

جهاد المرأة حسن التبعل (۳۱؛).

جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است.

یک زن آگاه و وظیفه‌شناس، اگر بتواند درون خانه خود، محیط مساعدی را برای رشد و کمال خود و شوهر و بویژه فرزندان خویش فراهم کند تاثیر مثبت و بسیار مؤثر آن در اصلاح جامعه و اخلاق و تربیت آحاد آن، بر کسی پوشیده نیست. در حقیقت، زن، شرکت مستقیم در فعال نمودن سایر نیروهای سازنده جامعه دارد و نقش عمده‌ای را در گرمی بخشیدن به مجاهدان در میدان نبرد ایفا می‌کند. از سوی دیگر، حدیث فوق که تفصیل آن را در روایت بعدی خواهیم خواند، گویای اهمیت وظیفه خانه‌داری است چرا که آن را به مثابه جهاد می‌داند.

جهاد واقعی

۲۳. اسماء بنت یزید که از زنان انصار بود به محضر پیامبر (ص) که مین‌اصحابش بود، رسید و عرض کرد:

پدر و مادرم فدایت! من فرستاده زنان به سوی شما هستم. جانم فدای شما! بدان که هیچ زنی در شرق و غرب نیست که جریان آمدن مرا به حضور شما بشنود مگر اینکه هم عقیده من است. پرسش من این است که خداوند تو را بحق، به سوی مردان و زنان فرستاد و ما به تو و به پروردگارت که تو را فرستاد ایمان آوردیم و ما گروه زنان محصور و محدود، نشسته در خانه و وسیله بر آوردن خواسته‌های شما هستیم، و بارفرزندان را بر دوش می‌کشیم و شما جماعت مردان، با شرکت در نماز جمعه و جماعت و عیادت بیماران و حضور در تشییع جنازه‌ها و انجام دادن مداوم مراسم حج و از همه برتر، با امکان حضور در جهاد در راه خدا، بر ما برتری داده شده‌اید. از طرف دیگر، وقتی کسی از شماها به سفر حج یا عمره می‌رود و یا برای حفظ مرزها خارج می‌شود، اموالتان

را برایتان نگهداری می‌کنیم و لباسهایتان را می‌بافیم و اولادتان را تربیت می‌کنیم. پس ای رسول خدا! از نظر اجر و پاداش چه مشارکتی با شما داریم؟

پیامبر اکرم (ص) چهره خویش را به طرف اصحابش نمود و فرمود:

هل سمعتم مقالة قط احسن من مسالتهن من امر دینها من هذه؟

فقالوا: یا رسول الله! ما ظننا ان امرأة تهتدي الي مثل هذا!

فالتفت النبي (ص) اليها ثم قال لها: انصرفي ايتها المرأة و اعلمي من خلفك من النساء ان حسن تبعل احدا كن لزوجها و طلبها مرضاته و اتباعها موافقته يعدل ذلك كله. فادبرت المرأة وهي تهلل و تكبر استبشارا (۳۲).

آیا تاکنون گفتاری بهتر از پرسش این بانو که در باره امر دینش پرسید، شنیده‌اید؟

عرض کردند: ای رسول خدا! ما گمان نمی‌کردیم زنی به چنین چیزی دست یابد!

آنگاه پیامبر (ص) رو به طرف آن زن گرداند و به او فرمود:

ای زن! برگرد و به سایر زنانی که از سوی آنان آمده‌ای اعلام کن که خوش رفتاری یکی از شماها با شوهر و جویای رضایت او شدن و دنبال کردن موافقت او، با همه آن فضایل و اعمال مردان برابری می‌کند.

آن زن برگشت در حالی که از خوشحالی و بشارت یافتن، تهلیل و تکبیر بر زبان داشت.

مرحوم علامه طباطبایی از این حدیث، نکات چندی را استفاده کرده‌است که به اختصار به آنها اشاره می‌شود:

۱. از امثال این قضایا روشن می‌شود که زنان با اینکه بیشتر به امور داخلی منزل مشغولند، اما از نظر مراجعه به ولی امر و کوشش در جهت حل پاره‌ای مشکلات خویش منعی نداشته‌اند.

۲. آنچه بیشتر در زندگی زن، مورد پسند اسلام است این است که وظیفه مهم خانه‌داری را فراموش نکند، و این توصیه پیامبر (ص) گرچه واجب نبود لکن در یک محیط سالم و مذهبی، همین دستور استحبابی حافظ این خواسته اسلامی بود.

۳. زنان با اینکه از فضیلت امثال جهاد، به عللی که روشن است محرومند اما اسلام این محرومیتها را با مزایا و ارزشهای دیگری که بسی افتخارآمیز است جبران کرده است. (۳۳).

حدیث بعدی می‌تواند تفسیری بر این وظیفه باشد.

از بهترین بانوان

۲۴. پیامبر اکرم (ص):

ان من خیر نساءکم اللود، الستیره، العقیفه، العزیزه فی اهلها، الذلیله مع بعلاها، الحصان مع غیره، التي تسمع له و تطیع امره و اذا خلا بها بذلت ما اراد منها (۳۴).

همانا از بهترین زنان شما زنی است که زیاد بچه‌دار شود، شوهر دوست و محبوب و پاکدامن باشد، در میان خویشانش عزیز باشد ولی با شوهرش رام و تسلیم باشد، خودش را از بیگانه محفوظ‌بدارد، نسبت به همسرش حرف شنوی و اطاعت داشته باشد، و در خلوت شوهر، از انجام خواسته او مضایقه نکند.

زن قیمت ندارد!

۲۶. امام صادق (ع):

لیس للمرأة خطر، لا- لصالحتهن و لا- لطالحتهن، اما صالحتهن فلیس خطرها الذهب و الفضة. و اما طالحتهن فلیس التراب خطرها،

التراب خیر منها (۳۵؛) .

برای زن ، ارزش و معادلی نیست ؛ نه برای صالح آنان و نه برای ناصالح آنان . اما خوب آنان در مقابل ارزشش ، طلا و نقره برابری نمی کند چرا که بهتر از طلا و نقره است ، و اما ناصالح آنها ، خاک نیز قیمت و بهای او نیست ، چرا که خاک بهتر از او است .

این حدیث شریف می تواند بعنوان جمع بندی احادیث این قسمت باشد و نشان دهنده این است که ارزش انسانی زن ، امری معنوی است که با ملاکهای مادی نمی توان ارزشیابی نمود و طبیعی است نوعا هر عنصری که بیشتر می تواند در جامعه نقش مثبت و ارزشمند داشته باشد ، نقش تخریبی زیادتری نیز می تواند دارا باشد .

در راه تفاهم

مدارا کن !

۲۷ . امام صادق (ع) به نقل از پیامبر اکرم (ص) :

و من صبر علی خلق امراه سیئه الخلق واحتسب فی ذلک الاجراءطاه الله ثواب الشاکرین (۳۶؛) .

مردی که بر اخلاق همسری بد اخلاق صبر کند و آن را تحمل نماید و آن را به حساب اجر الهی بگذارد ، خداوند پاداش شکر گزاران را به او خواهد داد .

پستی و بلندیهای زندگی و روابط مشترک زن و شوهر ، نیاز مبرمی به اصل «مدارا و تفاهم دارد . مرد که عهده دار مدیریت زندگی مشترک است شدیداً به این اصل نیازمند است ، و این بستگی به سعه صدر و روح گذشت و فداکاری او دارد . البته برای ایجاد حسن تفاهم ، نیاز به عناصر چندی است که در ضمن روایات این بخش ، به آنها پرداخته خواهد شد ؛ بعضی مربوط به مرد و قسمتی نیز مرتبط به زن و پاره‌ای نیز مشترک میان آن دو است .

مسئولیت روابط حسنه

۲۸ . امام صادق (ع) :

رحم الله عبدا احسن فیما بینه و بین زوجته ، فان الله عز و جل قد ملکه ناصيتها و جعله القیم علیها (۳۷؛) .

خدا رحمت کند مردی را که میان خود و همسرش را اصلاح نماید ، زیرا خداوند اختیارش را در دست او گذاشته و او را قیم و سرپرست زن نموده است .

این روایت ، اشاره است به آیه شریفه «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم (۳۸) که اجمالا نوعی قیمومت را برای مردان در فضای روابط همسری و خانوادگی قرار داده است . اینکه چارچوب و خاستگاه این سرپرستی چیست ، و مشخصاً در چه مسائلی مصداق می یابد ، موضوعی است که در تفسیر و مباحث فقهی باید پی گرفت .

تقسیم کار

۲۹ . امام صادق (ع) از پدر بزرگوارش امام باقر (ع) :

تقاضی علی و فاطمه الی رسول الله (ص) فی الخدمه ، ففضی علی فاطمه بخدمه ما دون الباب و قضی علی علی بما خلفه . قال : فقالت فاطمه : فلا یعلم ما داخلنی من السرور الا الله باکفائی رسول الله تحمل رقاب الرجال (۳۹؛) .

علی و فاطمه در مورد کارهای خانه از رسول خدا (ص) تقاضای دستورالعمل کردند . حضرت (ص) کارهای داخل خانه را به

عاهده فاطمه گذاشت و کار بیرون را بر عهده علی .

پس از آن فاطمه فرمود : خدا می داند چقدر از اینکه رسول خدا باردوش مردان را از من گرداند خوشحال شدم . حضرت فاطمه (س) این را مایه خوشحالی خود می داند که مسئولیت مواجه شدن و هم صحبت شدن با مردان بیگانه در خارج از خانه را بر عهده ندارد . احتمالات دیگری نیز در این جمله داده شده است ؛ از جمله اینکه مسرت خاطر او به این علت است که رسول خدا (ص) او را در قبول مسئولیت همسان و همانند مردان قرار داده است و کارهای داخل را به او واگذار نموده است .

در جایگاه واقعی

۳۰ . علی (ع) خطاب به فرزندش امام حسن (ع) :

... ولا تملك المرأة من امرها ما جاوز نفسها فان المرأة ريحانة وليست بقهرمانه ولا تعد بكرامتها نفسها ولا تطمعها في ان تشفع لغيرها (۴۰) .

زن را در آنچه مربوط به او نیست صاحب اختیار مگردان ، زیرا زن چون گیاهی خوشبو است ، و نه کارفرما و مسئول خرج و خرید ، و در گرامی داشتن او از آنچه مربوط به او است تجاوز مکن و او را به طمع نینداز که شفاعت دیگری کند . زن درخت ستبری نیست که آسیب پذیر نباشد . باید جایگاه واقعی او را در زندگی شناخت چرا که افراط و تفریط نسبت به او ، آفاتی را به دنبال دارد . او بیش از هر چیز نیاز به مهربانی و عطف دارد ، حتی بسیاری مواقع ، رفتار عطف آمیز در او بیشتر تاثیر دارد تا استدلال ، چه رسد به خشونت !

یک زن برابر هزار مرد!

۳۱ . امام صادق (ع) :

الامراة الصالحة خير من الف رجل غير صالح و ایما امراة خدمت زوجها سبعة ايام اغلق الله عنها سبعة ابواب النار وفتح لها ثمانية ابواب الجنة ، تدخل من ايها شاءت (۴۱) .

زن شایسته از هزار مرد ناشایست بهتر است ؛ هر زنی که هفت روز به شوهرش خدمت کند ، خداوند درهای هفتگانه آتش را به روی او می بندد و هشت در بهشت را برای او می گشاید و او از هردری که بخواهد ، وارد می شود .

کارگزار الهی

۳۲ . امام صادق (ع) :

خير نسائكم ، الطيبة الريح ، الطيبة الطيبخ ، التي اذا انفقت انفقت بمعروف و ان امسكت امسكت بمعروف . فتلك عامل من عمال الله و عامل الله لا يخيب و لا يندم (۴۲) .

بهترین زنان شما ، زن خوشبو و با دست پخت خوب است آن زنی که اگر انفاق (خرج) کند به نیکی انفاق (خرج) کند و اگر انفاق (خرج) نکند نیز به نیکی نکند . پس این زن عاملی از کارگزاران خداوند است و کارگزار خدا نه ناکام و نا امید می شود و نه پشیمان .

یک لیوان آب

۳۳ . امام صادق (ع) :

ما من امرأة تسقى زوجها شربة من ماء الا كان خيرا لها من عبادة سنة ، صيام نهارها و قيام ليلها و يني الله لها بكل شربة تسقى زوجها مدينة في الجنة و غفر لها ستين خطيئة (۴۳) .

هیچ زنی نیست که جرعه‌ای آب به همسرش بدهد مگر اینکه این کار برای او از عبادت یک سال که روزهایش روزه باشد و شبهایش به عبادت بایستد بهتر است ، و خداوند به پاداش هر جرعه آبی که به همسرش می‌دهد ، برای او در بهشت شهری می‌سازد و شصت خطا از خطاهای او را می‌بخشد .

اگر زن به خدمات و کارهایی که داخل منزل برای شوهر و فرزندانش می‌کند با این بینش بنگرد که به واسطه آنها می‌تواند کسب رضای خدای متعال نماید و خانه ، زمینه‌ای است برای اظهار بندگی و عبودیت بیشتر ، و از جانب دیگر ، شوهر نیز به واقع این را بپذیرد که نوع زحماتی که همسرش در خانه متحمل می‌شود مسؤولیتی الزامی برای او نیست ، قدم بسیار بزرگی در راه حسن تفاهم برداشته شده است . در جهت تاکید بیشتر بر این عنصر اساسی ، به حدیث دیگری در همین زمینه توجه شود .

مرحمت الهی و زحمات زن

۳۴ . امام صادق (ع) :

سالت ام سلمة رسول الله (ص) عن فضل النساء في خدمة ازواجهن فقال : ايما امرأة رفعت من بيت زوجها شيئا من موضع الى موضع تريد به صلاحا الا نظر الله اليها و من نظر الله اليه لم يعذبه .

فقلت ام سلمة رضی الله عنها : زدني في النساء المساكين من الثواب بابي انت و امي .

فقال (ص) : يا ام سلمة ! ان المرأة اذا حملت كان لها من الاجر كمن جاهد بنفسه و ماله في سبيل الله عز و جل ، فاذا وضعت قيل لها : قد غفر لك ذنبك فاستانفي العمل . فاذا ارضعت فلها بكل رضة تحرير رقبة من ولد اسماعيل (۴۴) .

ام سلمه در باره ارزش زنان در خدمتگزاری به همسرانشان از پیامبر (ص) پرسید ؛ حضرت (ص) فرمود :

هر زنی که در خانه شوهرش ، چیزی را با هدف خیر و صلاح ، ازجایی برداشته به جای دیگر بگذارد ، خداوند به او توجه و نظرمی کند ، و هر کس که خداوند به او توجه کند عذابش نخواهد کرد .

ام سلمه گفت : پدر و مادرم فدایت ! در باره ثواب و پاداش زنان بیچاره ، بیشتر برایم بازگو کن .

حضرت (ص) فرمود : ای ام سلمه ! همانا زن هنگامی که باردار می‌شود اجری همانند اجری کسی که با جان و مالش در راه خدای عز و جل جهاد کرده است خواهد داشت . و آنگاه که وضع حمل کرد ، به او گفته می‌شود : گناهت بخشیده شد ، پس عمل را از سر

گیر . و آنگاه که شیر می‌دهد ، در مقابل هر بار شیر دادن ، پاداش آزاد نمودن یک بنده از فرزندان اسماعیل را خواهد داشت .

در تنگنا قرار نده!

۳۵ . پیامبر اکرم (ص) :

الا و ايما امرأة لم ترفق بزوجها و حملته على ما لا يقدر عليه و مالا يطيق لم تقبل منها حسنة و تلقى الله و هو عليها غضبان (۴۵) .

آگاه باشید هر زنی که با شوهر خود مدارا نکند و او را به چیزی وادارد که قدرت و توان آن را ندارد ، هیچ کار نیکی از او قبول نخواهد شد و در حالی خدا را ملاقات خواهد کرد که خداوند بر او خشمناک است .

در نظر گرفتن موقعیت شوهر و وضعیت درآمد او و نیازهای ضروری زندگی توسط زن ، نقش مفیدی در ایجاد تفاهم میان آن دو خواهد داشت . نمونه بعدی را از زندگی صمیمانه و افتخارآمیز امیرالمؤمنین علی (ع) و فاطمه زهرا (ع) می‌خوانیم .

در آنجا که توحید حاکم است

۳۶. امام باقر (ع) :

ان فاطمه (ع) ضمنت لعلی (ع) عمل البيت و العجین و الخبز و قم البيت ، و ضمن لها علی (ع) ما كان خلف الباب : نقل الحطب و ان یجیء بالطعام . فقال لها یوما : یا فاطمه ! هل عندك شیء ؟
 قالت : و الذی عظم حقك ، ما كان عندنا منذ ثلاثه ایام شیء نقریک به .
 قال : افلا اخبرتنی ؟

قالت كان رسول الله (ص) نهانی ان اسالك شیئا فقال : لاتسالین ابن عمك شیئا ان جاءك بشیء عفو و الا فلا تسالیه (؛ . . . ۴۶) .
 فاطمه (ع) کار منزل و خمیر کردن و نان پختن و نظافت خانه را برای علی (ع) به عهده گرفت ، و علی (ع) نیز کارهای خارج از منزل را برای او به عهده گرفت ؛ کارهایی چون آوردن هیزم و خوراکی . پس از آن روزی به او فرمود : ای فاطمه ! آیا در خانه چیزی داری ؟

فرمود : سوگند به آنکه حق تو را عظمت بخشید ، از سه روز قبل چیزی نزد ما نبوده که تو را با آن پذیرایی کنیم .

فرمود : پس چرا به من خبر ندادی ؟

فرمود : رسول خدا (ص) مرا باز داشته بود که از تو چیزی درخواست کنم ، چرا که او فرمود : از پسرعمویت چیزی درخواست نمی کنی ، اگر چیزی برایت آورد که فضل و بخششی است و اگر نیاورد ، از او درخواست نکن

روشن است که تامین مخارج زن و فرزند بر عهده مرد است ، ولی چه زیباست که زن نیز به شرایط همسرش ، بخوبی توجه کند ، زیرا برای مردی که همسری وظیفه شناس و دلسوز به حال خانواده اش است ، القای این امر که اینها وظیفه تو است و چاره‌ای جز انجام دادن آنها نداری ، نوعا ناگوار و مضر به صفا و دلگرمی میان آن دو است . زن می تواند با احساس همدردی با همسرش ، بسیاری از نگرانیها و ناراحتیهای او را کاهش دهد . به روایت بعدی در این زمینه توجه کنید .

این هم از کار گزاران خداوند است

۳۷. شیخ صدوق :

جاء رجل الی رسول الله (ص) فقال : ان زوجة لی اذا دخلت تلقنتی و اذا خرجت شیعتنی و اذا راتنی مهموما قالت لی : و مایهمك ؟
 ان كنت تهتم لرزقك فقد تكفل لك به غیرك و ان كنت تهتم لامر آخرتك فزادك الله هما .

فقال رسول الله (ص) : ان لله عمالا و هذه من عماله . لها نصف اجر شهید (؛ ۴۷) .

مردی به حضور رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد : من همسری دارم که وقتی داخل منزل می شوم به استقبال من می آید و آنگاه که خارج می گردم ، مرا مشایعت می کند و هنگامی که مرا غمگین می بیند به من می گوید : چه چیز باعث ناراحتی تو است ؟ اگر به علت خرجی و درآمدت نگرانی ، که خداوند تامین آن را به عهده گرفته است ، و اگر اندوهت به خاطر امر آخرتت هست ، خداوند این اهتمام و غمت را افزون کند .

پیامبر اکرم (ص) فرمود : برای خداوند کار گزارانی است ، و این زن جزء کار گزاران او است . برای او نصف پاداش یک شهید است .

همسری که سعی در کاستن نگرانیهای شوهرش در امور مادی دارد و بالعکس ، در امور معنوی و اخروی ، جویای اهتمام و نگرانی بیشتر همسر خود است ، بواقع عاملی از کار گزاران الهی است ، ولی توقع اینکه همه زنان ، از چنین روحیه‌ای در حد بالا برخوردار باشند موجب بروز مشکلاتی در زندگی خواهد شد و به طور کلی ، توجه به ظرفیت و کشش افراد در پذیرش حق و مسؤولیت پذیری

، امری لازم است . روایت بعدی گرچه ممکن است برای برخی گران آید ولی گویای همین واقعیت است .

باید تحمل کرد

۳۸ . امام صادق (ع) :

ان ابراهیم (ع) شکا الی الله عز و جل ما یلقى من سوء خلق ساره ، فاحی الله تعالی الیه انما مثل المرأه مثل الضلع المعوج ، ان اقمته کسرته و ان ترکته استمعتت به ؛ اصبر علیها (؛ ۴۸) .

حضرت ابراهیم (ع) از بداخلاقی همسرش ساره به خداوند عز و جل شکوه برد . خداوند تعالی به او وحی کرد که مثال زن ، مثال استخوان کج دنده است که اگر آن را راست کنی شکننده‌ای زولی اگر آن را رها کنی از آن استفاده می کنی . از این رو نسبت به او صبر پیشه کن .

مرحوم شیخ صدوق نزدیک به همین مضمون را آورده است با این اضافه :

قلت : من قال هذا ؟

فغضب . ثم قال : هذا والله قول رسول الله (ص) (؛ ۴۹) .

شخص راوی می گوید : عرض کردم : چه کسی این را گفته ؟!

حضرت (ع) از این گفته ناراحت شد . سپس فرمود : «به خدا سوگند این گفته رسول خدا (ص) است !» .

مفاد این روایت که در برخی روایات مشابه نیز آمده است نکته راهگشا و بااهمیتی را در زندگی زناشویی یادآور می شود و آن اینکه مرد نباید همواره تلاش کند که همسرش نیز در همه امور مانند او باشد . هر کدام شرایط و علایق و عادات خاص خود را دارند . توقع اینکه زن ، عیناهمان را بخواهد که شوهر می خواهد و همان طور باشد که همسرش می پسندد ، توقعی بیجا و مایه زحمت و درد سر است . نباید در همه جزئیات زندگی و رفتار و اخلاق زن دخالت کرد . در بسیاری از موارد باید او را به حال خود گذاشت و از دخالت بیجا در امور مربوط به زن پرهیز کرد . بنابراین تشبیه به «دنده کج به معنای کاستن از کرامت انسانی زن نیست ، چرا که استخوان دنده چنان که در خود روایت نیز اشاره شده باید به همین شکل باشد ، بلکه به این منظور است که باید واقعیت و ظرفیت او را در نظر گرفت و بیش از کشش و توان او توقع نداشت .

روایاتی که در تفسیر آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجاره (۵۰)» وارد شده تأکیدی است بر موضوع فوق ، از جمله حدیث بعدی .

اگر گوش نکردند

۳۹ . شیخ صدوق :

سئل الصادق (ع) عن قول الله عز و جل : «قوا انفسکم و اهلیکم نارا» کیف نقیهن ؟

قال : تامروهن و تنهونهن .

قیل له : انا نامرهن و ننهائهن فلا یقبلن .

قال : اذا امرتموهن و نهیتموهن فقد قضیتن ما علیکم (؛ ۵۱) .

از امام صادق (ع) در باره این فرمایش خدای عز و جل «خودتان و بستگانتان را از آتشی که آتش گیره آن ، بدنهای مردم و سنگهاست نگه دارید» سؤال شد که چگونه آنها را از آتش نگه داریم ؟

فرمود : آنان را امر و نهی کنید .

به حضرت گفته شد: ما آنها را امر و نهی می‌کنیم ولی نمی‌پذیرند .
 فرمود: هنگامی که شما آنها را امر و نهی کردید وظیفه‌ای را که برعهده‌تان است انجام داده‌اید .
 در پایان این بخش ، به حدیثی در زمینه صبر و تحمل زن و شوهر ، نسبت به یکدیگر توجه می‌کنیم ؛ بدان امید که این مجموعه بتواند گامی در جهت تحکیم پیوندهای مشترک میان آن دو باشد .

تحمل یکدیگر

۴۰ . پیامبر اکرم (ص) :
 من صبر علی سوء خلق امراته اعطاه الله من الاجر ما اعطاه داود (ع) علی بلائه ، و من صبرت علی سوء خلق زوجها اعطاه مثل ثواب آسیه بنت مزاحم (۵۲) .
 مردی که بر بداخلاقی زنش صبر و بردباری کند ، خداوند پاداشی را که به داود (ع) به خاطر تحمل بلا و سختی عطا کرد به او می‌دهد ، وزنی که بر بداخلاقی شوهرش شکیبایی به خرج دهد ، خداوند همانند پاداش آسیه دختر مزاحم را (که یکی از چهار زن مشهور و بزرگ جهان توحید است) به او خواهد داد .
 قم - پاییز ۱۳۶۸ .

پی‌نوشتها

- ۱) من لا یحضره الفقیه ، ج ۳ ، ص ۳۸۵ .
- ۲) همان ، ص ۳۹۲ .
- ۳) سوره نور (۲۴) ، آیه ۳۲ .
- ۴) من لا یحضره الفقیه ، ج ۳ ، ص ۳۸۳ .
- ۵) از جمله : من لا یحضره الفقیه ، ج ۳ ، ص ۳۸۴ به بعد و نیز : مستدرک الوسائل ، ج ۱۴ ، صص ۱۵۴ - ۱۵۶ .
- ۶) من لا یحضره الفقیه ، ج ۳ ، ص ۴۴۳ . و نیز : وافی ، ج ۲۲ ، ص ۷۸۹ .
- ۷) مستدرک الوسائل ، ج ۱۴ ، ص ۲۵۰ .
- ۸) همان ، .
- ۹) من لا یحضره الفقیه ، ج ۳ ، ص ۵۵۶ .
- ۱۰) نک : من لا یحضره الفقیه ، ج ۳ ، ص ۵۵۵ ، و وسائل الشیعه ، ج ۱۴ ، ص ۱۲۲ «قال رسول الله (ص) : عیال الرجل اسراؤه و احب العباد الی الله عز و جل احسنهم صنعا الی اسرائه .
- ۱۱) تنبیه الخواطر ، ج ۲ ، ص ۱۲۲ .
- ۱۲) ان الرجل لیؤجر فی رفع اللقمة الی فی امراته . المحجّة البیضاء ، ج ۳ ، ص ۷۰ .
- ۱۳) بحار الانوار ، ج ۱۰۴ ، ص ۱۳۲ .
- ۱۴) وسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، ص ۲۲۷ .
- ۱۵) همان ، ج ۱۴ ، ص ۱۰ .
- ۱۶) همان ، ص ۱۱۸ .
- ۱۷) امالی مفید ، ص ۹۴ ، ح ۳ ، و نیز : مستدرک الوسائل ، ج ۱۴ ، ص ۲۴۹ ، «عروة بن عبدالله بن بشیر الجعفی ، قال : دخلت علی

- فاطمه بنت علی بن ابی طالب (ع)، و هی عجزوز کبیره و فی خرز، و فی یدها مسکتان، فقالت: یکره للنساء ان یتشبهن بالرجال... .»
- (۱۸) کافی، ج ۵، ص ۵۶۷، و نیز، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۸۳.
- (۱۹) این احتمال نیز می رود که منظور، حضرت امام کاظم (ع) باشد.
- (۲۰) بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۵.
- (۲۱) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۰. و کافی، ج ۵، ص ۵۱۷ با حذف کلمه «فیجیبها».
- (۲۲) سوره تحریم (۶۶)، آیه ۶. در باره این آیه رجوع کن به حدیث ۳۹، از همین بخش.
- (۲۳) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۱، «کل امرء تدبره امرأ فهو ملعون».
- (۲۴) من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۲.
- (۲۵) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۳.
- (۲۶) همان، ص ۱۲۱.
- (۲۷) من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۰.
- (۲۸) کافی ج ۵، ص ۳۲۵.
- (۲۹) بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۴.
- (۳۰) همان، ص ۲۳۹.
- (۳۱) همان، ج ۱۰۳، ص ۲۵۲.
- (۳۲) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۵۰، و نیز: الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۵۳.
- (۳۳) نک: المیزان، ج ۴، ص ۳۵۱، ذیل تفسیر آیه ۳۲ - ۳۵ سوره نساء.
- (۳۴) بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۹.
- (۳۵) همان، ص ۲۳۶.
- (۳۶) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۴.
- (۳۷) من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۳، و نیز: وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۲.
- (۳۸) سوره نساء (۴)، آیه ۳۴.
- (۳۹) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱.
- (۴۰) نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۴۰۵.
- (۴۱) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳.
- (۴۲) همان، ص ۱۵.
- (۴۳) همان، ص ۱۲۳.
- (۴۴) بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۱.
- (۴۵) همان، ص ۲۴۴.
- (۴۶) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱. کلمه «لاتسالین را می توان به صورت «لاتسالین خواند که تاکید در نهی است. آنچه در متن آمد به صورت مضارع منفی می باشد.
- (۴۷) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۷.

(۴۸) کافی، ج ۵، ص ۵۱۳.

(۴۹) من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۰.

(۵۰) سوره تحریم (۶۶)، آیه ۶.

(۵۱) من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۲، ضمنا مرحوم کلینی سه روایت دیگر در همین زمینه آورده است. نک: کافی، ج ۵، ص ۱۲.

(۵۲) بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۷.

مروری بر تاریخ ولادت صدیقه کبرا، فاطمه زهرا (س)

مقدمه

آنچه می‌خوانید پژوهشی است کوتاه در باره تاریخ ولادت حضرت صدیقه طاهره، حضرت فاطمه علیهاالسلام که سالها پیش انجام شده است و اینک با اصلاحاتی اندک تقدیم می‌شود. روشن است که این موضوع، پژوهشی بیش از این می‌طلبد، اما همین مقدار می‌تواند تصویری کلی از این مساله به دست دهد.

این مقاله تلاش می‌کند بررسی کوتاهی در باره تاریخ ولادت آن حضرت (س) و در نتیجه سن ازدواج و مدت عمر شریفش داشته باشد. گرچه شخصیت بانوی بزرگی چون فاطمه زهرا (س) و تبیین آن متکی بر صحت و سقم نتایج این گونه مباحث نیست، ولی نشان دادن واقعیات علمی، حتی اگر هیچ اثر مستقیم عملی نیز نداشته باشد، امری مطلوب است. اعمال خاص و ادعیه ویژه‌ای که معمولا در تعظیم چنین مناسبت‌هایی وارد شده است، و لزوم وحدت رویه جامعه اسلامی در بزرگداشت و تجدید عهد با اولیای دین (ع)، تأکیدی است بر مفید بودن این دست مباحث.

از میان هزاران شاهد گویایی که بر مظلومیت اهل بیت (ع) گواهی می‌دهد، همین اختلاف نظرهایی است که در باره تاریخ ولادت و رحلت و مدت امامت و عمر آن بزرگواران بر جای مانده است. این، نه یعنی نادیده انگاشتن تلاشهای طاقت‌فرسای علمای متعهد و مورخان دلسوزی که خود از این رهگذر، دلی پرورد دارند، بلکه اشاره به ظلم تاریخ و تاریخ‌پردازانی است که یک نگاه اجمالی به تالیفاتشان نشان می‌دهد چگونه در وصف حاکمان جور و عمال آنان و خصوصیات زندگی شخصی بسیاری کسان که حتی برخی از آنان ارزش نام بردن نیز ندارند، به تفصیل قلم‌فرسایی کرده‌اند و در تطهیر دستگاه ستم آنان، سخنها رانده‌اند و تاریخ را بر مذاق ستمکاران نوشته‌اند، ولی از مظلومان تاریخ و بویژه از بزرگان شیعه یا سخنی نگفته‌اند و یا به اشارت رفته‌اند و یا خائنه و یا جاهلانه دست به تحریف چهره آنان آلوده‌اند. اینجاست که دستهای پیدا و نهان سلطه را در محو یاد و فکر و منطق و حتی نام بزرگان شیعه بویژه امامان معصوم (ع) در گوشه گوشه تاریخ به خوبی می‌توان دید. وقتی چهره‌ای چون امیرالمؤمنین (ع) که بعد از پیامبر اکرم (ص) اولین انسان کامل و زندگی او پرجاذبه‌ترین قطعه تاریخ است، قبر مبارکش سالهای سال از دیدگان عموم به جز خواصی چند، مخفی باشد و آوردن نام او بر زبان جرمی نابخشودنی به شمار آید تا جایی که کسی چون ابوالحسن بصری که خود در نظر حکومت وقت، قرب و منزلتی نیز داشت، بگوید که ما به علی (ع) با کنیه ابوزینب (پدر زینب) اشاره می‌کردیم. یعنی از بردن نام حضرت باک داشتند، و وقتی پاره تن پیامبر (ص) با آن منزلت و مقامی که نزد پدر خویش داشت و فاصله رحلت پدر بزرگوارش تا شهادت او به صد روز نیز نمی‌رسد، حتی در مورد محل خاکسپاری‌اش، نظری قاطع نمی‌توان داد، آن وقت در مورد سایر حضرات ائمه (ع) مطلب پرواضح خواهد بود. اگر نبودند فداکاری و تلاش همه جانبه عالمان و راویان و فقیهان شیعه، امروز ما جزاندکی از زوایای زندگی امامان شیعه (ع) و بزرگان اهل بیت (ع) نمی‌دانستیم.

تلاش حاکمان جور و واعظان دربار و تاریخ‌نویسان قلم بمزد، در از میان بردن نقش و نام و یاد اهل بیت (ع) را، از این جمله علی (ع) به خوبی می‌توان دریافت:

کل حقد حقدته قریش علی رسول الله (ص) اظهارته فی وسیظهرها فی ولدی من بعدی . مالی و لقریش ؟! انما وترتهم بامر الله و امر رسوله ، افهذا جزاء من اطاع الله و رسوله ان كانوا مسلمین ؟! (۱) .

همه کینه‌ای را که قریش نسبت به رسول خدا (ص) داشت در باره من آشکار ساخت و آن را بعد از من ، به فرزندانم نشان خواهد داد . مرابا قریش چه کار ! من فقط به دستور خدا و پیامبرش از اینان انتقام گرفته و برخورد کردم . آیا اگر اینان مسلمانند ، این پاداش کسی است که اطاعت خدا و پیامبرش را نموده است ؟!

و یا سخن دیگر امیرالمؤمنین (ع) که پیامبر (ص) حتی اگر فرزند پسری نیز بعد از خود داشت ، حکومت را به او نمی‌دادند ، چون از پیامبر اکرم (ص) دل خوشی نداشتند و در صدد محو چهره او و اهل بیتش بودند . (۲) .

این در حالی بود که آنان برای وصول به اهداف شوم خویش حد و مرزی نمی‌شناختند و حتی از افترا بستن به رسول خدا (ص) و جعل حدیث و ساختن چهره‌ای دلخواه برای خود یا ناصالحانی که تامین کننده خواست آنان بودند دریغ نمی‌کردند .

اختلاف گفته‌ها در تاریخ ولادت

اختلاف نظری که در باره مدت عمر حضرت فاطمه (س) وجود دارد بیشتر ناشی از اختلاف در تاریخ ولادت آن حضرت (س) است زیرا هر چند در خصوص تاریخ دقیق شهادت حضرت (س) نیز نظریات چندی ابراز گردیده ولی فاصله‌ای که میان این نظریات است ، چندان نیست و حداقل واکثر آن به یک سال نمی‌رسد (حداکثر ۸ ماه و حداقل ۴۵ روز) ، ولی اختلاف آرا در سال تولد آن حضرت (س) زیاد است و فاصله حداقل و اکثر آن به حدود ۱۷ سال می‌رسد ! یعنی حداقل سنی که برای حضرت (س) هنگام رحلت ذکر شده ۱۸ سال و حداکثر ۳۵ سال است .

این گفته‌ها با محور قرار دادن تاریخ بعثت پیامبر (ص) در سن ۴۰ سالگی و ۱۳ سال قبل از هجرت ، به دو بخش تقسیم می‌گردد .
عده‌ای ولادت حضرت (س) را پیش از مبعث می‌دانند و دسته‌ای بعد از آن .

دسته اول : پیش از بعثت

حداکثر تاریخی که در این بخش از نظرها ، یعنی ولادت فاطمه (س) ، پیش از بعثت ، وجود دارد ، ۱۲ سال است (۳) که بدین ترتیب ، عمر حضرت (س) به ۳۵ سال می‌رسد ! بعضی آن را سال هفتم قبل از مبعث دانسته‌اند (۴) که بنابراین ، سن حضرت (س) هنگام شهادت ۳۰ سال خواهد شد ، و عده‌ای دیگر رحلت آن حضرت (س) را در ۲۹ سالگی یعنی ۶ سال پیش از بعثت شمرده‌اند . (۵) برخی نیز تصریح به ۵/۲۸ سال کرده‌اند که البته قابل جمع با ۲۹ سال و ۲۸ سال است . برخی نیز ۲۵ سال را ذکر کرده‌اند . (۶) .

ولی آنچه که در میان مورخان اهل سنت ، بیشتر شهرت دارد سال پنجم قبل از مبعث است . چنان که عده‌ای نیز همین نظریه را با تصریح به همزمانی آن با سال تجدید بنای کعبه یعنی سال پنجم پیش از مبعث نموده‌اند . (۷) .

بر طبق این قول ، فاطمه (س) هنگام شهادت ۲۸ سال بوده است . برخی نیز سن ۲۷ سال را ذکر کرده‌اند . (۸) .

دسته دوم : بعد از بعثت

این بخش از نظرها ، ولادت فاطمه (س) را مربوط به بعد مبعث دانسته‌اند ، و تقریباً در این دسته ، سه گفته وجود دارد :

سال نخست بعثت

این گفته عده‌ای است که سال نخست بعثت را سال تولد قرار داده‌اند (۹) و هر چند بعضی آن را در ۴۱ سالگی سن شریف رسول خدا (ص) نوشته‌اند ولی ظاهراً منظورشان همان سال اول بعثت است. چون برخی اینان تصریح کرده‌اند که در راس ۴۱ سالگی بوده است و لذا خود نتیجه گرفته‌اند که بر این اساس، سن حضرت فاطمه (ع) هنگام رحلت ۲۳ سال بوده است. البته ما در میان صاحب نظران شیعه کسی که این قول را پذیرفته باشد نیافتیم.

سال دوم بعثت

گفته دوم که طرفداران بزرگی چون شیخ مفید دارد، ولادت را در ۲۰ جمادى الآخرة سال دوم بعثت می‌داند. چنان که مرحوم سید بن طاووس به نقل از کتاب حدائق الریاض شیخ مفید آورده است. (۱۰) و نیز خود شیخ مفید در رساله مسار الشیعه به این مطلب تصریح کرده است:

و فی الیوم العشرین منه ، سنه اثنتین من المبعث ، کان مولد السیده (مولداتنا خ. ل) الزهراء فاطمه بنت رسول الله (علیهما السلام) و هو یوم شریف یتجدد فیہ سرور المؤمنین و یتحب فیہ التطوع بالخیرات و الصدقه علی المساکین (۱۱).

ولادت حضرت فاطمه زهرا، دختر رسول خدا که سلام بر آنها باد، در روز بیستم از این ماه (جمادى الآخرة) از سال دوم مبعث بوده است. و آن روز شریفی است که خوشحالی مؤمنان تجدید می‌شود و در این روز انجام دادن خیرات و پرداخت صدقه به تنگدستان مستحب است.

کفعمی نیز در کتاب مصباح خود، همین گفته را ترجیح داده است و گفته سوم را که خواهد آمد با تعبیر «گفته شده بیان کرده است. (۱۲).

شیخ طوسی در ضمن بیان مناسبت‌های ماه جمادى الآخرة این عبارت را آورده است:

فی الیوم العشرین من جمادى الآخرة سنه اثنتین من المبعث ، کان مولد فاطمه (ع) فی بعض الروایات ، و فی روایه اخرى سنه خمس من المبعث و العامه تروی ان مولدها قبل المبعث لخمس سنین (۱۳).

ولادت فاطمه (ع) بر اساس برخی روایات، روز ۲۰ ماه جمادى الآخرة از سال دوم مبعث آمده، و در روایتی دیگر، سال پنجم ذکر شده است و اهل سنت روایت می‌کنند که ولادت حضرت (س) ۵ سال پیش از مبعث بوده است.

مرحوم شیخ عباس قمی، این قول را ظاهراً نظر اکثر علمای شیعه می‌داند. (۱۴).

بنابراین، تنها شیخ مفید است که با جزم، به این قول تصریح کرده است، که بر اساس آن، حضرت فاطمه (س) در ۲۱ سالگی رحلت فرموده است.

سال پنجم بعثت

گفته سوم که به نظر می‌رسد مشهور میان علمای شیعه است، (البته برخی از علمای اهل سنت نیز قایل به آن شده‌اند (۱۵)) و روایات چندی نیز بر آن دلالت دارد، سال پنجم بعد از مبعث را هنگام ولادت می‌داند. (۱۶).

در میان معتقدان به این نظر، از شخصیت‌هایی چون ابن ابی‌الثلیج بغدادی، متوفای ۳۲۵ هجری (۱۷)، مرحوم کلینی، متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹، محمد ابن جریر طبری امامی، صاحب کتاب دلائل الامامه، ابن شهر آشوب در کتاب المناقب، علامه طبرسی در کتاب تاج‌الموالید (۱۸) و شیخ بهایی در کتاب توضیح المقاصد (۱۹) می‌توان نام برد.

در نتیجه بیشتر مورخان اهل سنت، تاریخ ولادت را قبل از بعثت می‌دانند ولی مصادر شیعی آن را مربوط به بعد از آن دانسته‌اند و در هر دودسته، سال پنجم قبل از مبعث یا بعد از آن، از شهرت بیشتری برخوردار است.

ارزیابی گفته‌ها

آنچه گذشت اشاره‌ای اجمالی به نظرهای مطرح شده در باره تاریخ ولادت فاطمه (س) بود. اما اینکه کدام یک از گفته‌های یادشده به واقع نزدیکتر است پرسشی است که در این بخش به اجمال به آن می‌پردازیم.

ابتدا باید روشن شود که آیا ولادت، قبل از مبعث بوده است چنان که مفاد نظریات دسته اول بود، یا بعد از آن؟ چنان که ملاحظه شد کسانی از اهل سنت که در این زمینه سخن گفته‌اند جز معدودی از آنان، معتقدند وقوع آن قبل از بعثت بوده است. برخی نویسندگان شیعه نیز این قول را ترجیح داده و در تایید آن به این مساله فقهی اشاره کرده‌اند که حد اکثر سن بارداری زنان ۵۰ سالگی است و اگر تاریخ ولادت را مربوط به بعد از مبعث بدانیم، در آن برهه، سن حضرت خدیجه (س) به حدود ۶۰ سال می‌رسیده است.

اینکه علت این اتفاق نظر در میان بیشتر مورخان اهل سنت چه بوده است و چرا تاریخ ولادت را قبل از بعثت می‌دانند؟ خود مساله‌ای است قابل بحث. آیا صرفاً یک نقل تاریخی است که آنان بازگو کرده‌اند، یا استنباطی است که مثلاً با توجه به همین فرع فقهی داشته‌اند؟ به هر روی، این دسته از گفته‌ها را نمی‌توان تصدیق کرد زیرا:

نخست اینکه، اختلاف و تناقضی که بین آنهاست موجب ضعف آنها می‌شود.

دوم اینکه، به مصداق «اهل البیت ادری بما فی البیت»، طبیعت چنین قضایایی ایجاب می‌کند که گفته فرزندان و نزدیکان خود فاطمه (س) ملاک قرار گیرد، و چنان که خواهد آمد مفاد روایات وارده از اهل بیت (ع) غیر از این است.

سوم اینکه، در موارد متعددی از متون تاریخی و روایی گزارش شده است که حداقل، بعضی از فرزندان خدیجه (س)، بعد از مبعث متولد شده‌اند (۲۰) و می‌دانیم که حضرت زهرا (س)، آخرین فرزند خدیجه (س) بوده است.

البته برخی مورخان اهل سنت، رقیه را کوچکترین آنها شمرده‌اند، ولی مؤلف تاریخ الخمیس، در ضمن دلیلی که می‌آورد ولادت رقیه را قبل از ام کلثوم می‌داند، در نتیجه حضرت زهرا (ع) آخرین فرزند خواهد بود، چون ولادت ام کلثوم قبل از آن حضرت (س) بوده است. چنان که ابن عبدالبر نیز همین را در کتاب استیعاب در شرح حال خدیجه (س) آورده است.

البته در اینکه زینب و رقیه و ام کلثوم، واقعا دختران پیامبر (ص) بوده‌اند یا بزرگ شده در خانه حضرت (ص)، برخی بحث و مناقشه کرده‌اند و اینک ما را با آن کاری نیست. (۲۱).

چهارم اینکه، برخی از علمای اهل سنت نیز چنان که گذشت، تاریخ آن را بعد از مبعث می‌دانند.

پنجم اینکه، این موضوع را بسیاری از محدثان و مورخان سنی نیز آورده‌اند که انعقاد بارداری حضرت خدیجه (س) بعد از آن بود که پیامبر اکرم (ص) در معراج از میوه بهشتی میل نمود. (۲۲) لذا نویسنده تاریخ الخمیس بعد از ذکر پاره‌ای از این روایات می‌گوید: مقتضای آنها این است که ولادت فاطمه (س) بعد از بعثت بوده است، زیرا معراج بعد از بعثت واقع شده است.

برخی چنان که اشاره شد، به استناد نظریه فقهی کسانی چون شهید آیت الله صدر که حد اکثر سن بارداری را برای عموم زنان، بدون تفاوت میان قرشی و غیر قرشی، ۵۰ سال دانسته است (۲۳) سال پنجم قبل از مبعث را ترجیح داده‌اند، ولی این نیز تنها می‌تواند یک استنباط ظنی باشد، زیرا اگرچه عده‌ای از فقهای شیعه همین نظریه فقهی را در باب حد اکثر ابتدای زمان یائسگی قایلند، ولی اکثریت فقها این مبدا را برای زنان قرشی ۶۰ سالگی می‌دانند.

علامه اینکه، این اشکال در صورتی است که بپذیریم حضرت خدیجه (س) در ۴۰ یا ۴۵ سالگی با رسول خدا (ص) ازدواج

کرده است چنان که مشهور نیز همان ۴۰ سالگی است، و الا این استبعاد به کلی مرتفع خواهد شد، زیرا گفته‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد و برخی سنین ۲۵، ۲۸، ۳۰ و ۳۵ سالگی را سن ازدواج خدیجه (س) شمرده‌اند. (۲۴).

اینها همه در صورتی است که نخواهیم حضرت خدیجه (س) را به‌عنوان استثنا ذکر کنیم و الا تنها برای رفع استبعاد امکان بارداری در چنین سنینی، یادآور می‌شویم که قرآن کریم بعد از اینکه به همسر ابراهیم (ع) بشارت ولادت اسحق (ع) و یعقوب (ع) فرزند اسحق (ع) را می‌دهد، از زبان وی که از روی تعجب سخن می‌گفت، نقل می‌کند که:

قالت یا ویلتی الد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا (۲۵).

گفت: ای وای! آیا من دارای فرزند می‌شوم در حالی که پیرم و این شوهرم نیز مسن است!

البته باز تکرار می‌کنیم این را تنها برای رفع استبعاد آوریم.

بنابراین، این دسته از گفته‌ها که محورشان ولادت پیش از مبعث بود، قابل پذیرش نیست و باید آن را ناشی از اشتباه در محاسبه و یا نقل و یا توهم انطباق با یک فرع فقهی و یا علل دیگری دانست، و آنچه صحیح به نظر می‌رسد و تقریباً مورد اتفاق بین مورخان و محدثان شیعه است، ولادت بعد از مبعث است که سه احتمال در مورد آن ذکر شد: سال اول، سال دوم و سال پنجم.

ارزیابی گفته‌های بخش دوم

سال اول بعثت:

این گفته، افزون بر اینکه برخلاف مفاد برخی روایات است که از اهل بیت (ع) وارد شده است و در ادامه خواهیم آورد، مخالف آن دسته از روایاتی است که تأکید دارد حضرت خدیجه (س) پس از اینکه پیامبر (ص) در معراج میوه بهشتی خورد، باردار شد. توضیح اینکه، هر چند در تعیین دقیق سالی که پیامبر (ص) به معراج رفت اختلاف نظر وجود دارد ولی تقریباً میان علمای اسلام اتفاق نظر وجود دارد که معراج، بعد از مبعث بوده است و کمترین سالی که ذکر شده سال دوم بعثت (۱۵ ماه بعد از بعثت) است. (۲۶).

سال دوم بعثت:

وجه مشترک این نظر با گفته سوم در این است که هر دو تصریح دارند که روز ولادت ۲۰ جمادی‌الآخره بوده است، و فقط اختلاف، در سال ولادت است. از این رو با توجه به اینکه در گفته‌های گذشته تا آنجا که مجال بررسی بود نفی یا اثباتا، اشاره‌ای به روز ولادت نشده است، می‌توان با اطمینان گفت که ولادت حضرت فاطمه (س) در ۲۰ جمادی‌الآخره بوده است و اختلاف نظری که میان نظر دوم و سوم وجود دارد فقط از نظر سال تولد است.

این گفته نیز هر چند شخصیت بزرگی چون شیخ مفید و برخی علمای دیگر شیعه، چنان که گفته شد، قایلند و منابعی که تاریخ معراج را سال دوم بعثت ذکر می‌کند، می‌تواند شاهی بر صدق آن باشد ولی با این حال قابل پذیرش نیست، زیرا:

نخست اینکه، مدرک و مستند آن ذکر نشده است. البته شیخ طوسی در کتاب مصباح‌المتهدج، آن را برخاسته از پاره‌ای روایات می‌داند ولی آن روایات را ذکر نکرده است.

دوم اینکه، بسیاری از بزرگان شیعه، حتی پیش از مرحوم مفید، همانند مرحوم کلینی و عالم معاصر وی، مرحوم ابن‌ابی‌الثلج بغدادی، آن را نپذیرفته و گفته سوم را پذیرفته‌اند.

سوم اینکه، برخلاف ادعای شیخ طوسی که گفته سوم را تنها مستند به یک روایت می‌داند، چنان که خواهد آمد، حداقل در سه روایت، تصریح به گفته سوم شده است، و به نظر می‌رسد عمده دلیل در این بحث، همین روایات است که ظاهراً معارض قابل اعتمادی ندارند. البته ابی‌الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل‌الطالبین چنان که اشاره شد نظریه ۵ سال پیش از بعثت را نیز به امام صادق

(ع) نسبت داده است ولی نقل وی از نظر موازین صحت سند، چندان قابل اعتماد نیست، بویژه که روایاتی حتی با سند صحیح داریم که با آن معارض است.

چهارم اینکه، تاریخ معراج نیز چنان که گذشت مورد اختلاف است. علاوه اینکه، صریح پاره‌ای از روایات است که پیامبر اکرم (ص) دو بار معراج داشته‌اند و آیات نخست سوره «والنجم» نیز چنان که مرحوم علامه طباطبایی گفته (۲۷) مؤید آن است.

بیشتر آوردیم که یکی از علمای سنی نیز همین گفته سوم را پذیرفته است. البته با این استنباط که آن را تطبیق با سال تجدید بنای کعبه نموده است در حالی که تجدید بنا، مربوط به پیش از مبعث است. سال پنجم بعثت:

با توجه به ارزیابی گفته‌های پیشین، اینک می‌توانیم به گونه‌ای روشنتر، سال پنجم بعثت را، همان گونه که از شهرت بیشتری نیز برخوردار است، به عنوان سال ولادت حضرت فاطمه (س) ذکر کنیم. و این نظریه علاوه بر شواهدی که پیشتر آوردیم، مستند به روایات قابل اعتمادی است که از خاندان پیامبر (ص) رسیده است. این روایات تا آنجا که در حوصله این بررسی بوده از این قرار است:

۱. در بخشی از حدیث مفصلی که مرحوم کلینی با سند صحیح به نقل سعید بن مسیب از امام سجاد (ع) آورده، این چنین می‌خوانیم:

فقلت لعلی بن الحسین (ع): فمتی زوج رسول الله (ص) فاطمة من علی (ع)؟ فقال: بالمدينة بعد الهجرة سنة و كان لها يؤمئذ تسع سنين (۲۸).

به علی بن الحسین (ع) عرض کردم: چه وقتی رسول خدا (ص) فاطمه را به همسری علی (ع) در آورد؟ حضرت فرمود: در مدینه، یک سال بعد از هجرت، و آن زمان، فاطمه ۹ ساله بود.

۲. مرحوم کلینی در روایت دیگری با سند معتبری از حبيب سجستانی آورده است:

سمعت ابا جعفر (ع) يقول: ولدت فاطمة بنت محمد (ص) بعد مبعث رسول الله خمس سنين و توفيت و لها ثمان عشرة سنة و خمسة وسبعون يوما (۲۹).

از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرماید: فاطمه دختر محمد (ص) ۵ سال بعد از مبعث رسول خدا متولد شد و در حالی وفات کرد که ۱۸ سال و ۷۵ روز داشت.

۳. محمد بن جریر طبری امامی در کتاب دلائل الامامة خود با سند متصلی از امام صادق (ع) اینگونه نقل می‌کند:

... ولدت فاطمة في جمادى الآخرة، اليوم العشرين منها، سنة خمس و اربعين من مولد النبي (ص) فاقامت بمكة ثمان سنين و بالمدينة عشر سنين و بعد وفات ابیها خمساً و سبعين يوماً و قبضت في جمادى الآخرة، يوم الثلاثاء لثلاث خلون منه، سنة احدى عشرة من الهجرة (۳۰).

فاطمه در ۲۰ جمادى الآخرة سال ۴۵ ولادت پیامبر (ص) متولد شد و ۸ سال در مکه و ۱۰ سال در مدینه اقامت داشت و بعد از وفات پدرش ۷۵ روز زنده بود. و در سه شنبه، ۳ جمادى الآخرة سال ۱۱ هجرت رحلت کرد.

چنانکه ملاحظه می‌شود، در این روایت ملاک تعیین تاریخ ولادت، سن مبارک پیامبر اکرم (ص) قرار داده شده است و لذا از این جهت احتمال تصحیف یا اسقاط در آن نمی‌رود، ولی ذیل روایت که تاریخ وفات حضرت (س) را بیان می‌کند، ظاهراً با صدر روایت در تعارض است، و این خود شاهد خوبی بر این مدعاست که تشابه خطی میان «سبعین» و «تسعین»، باعث این اختلاف شده است که آیا شهادت حضرت فاطمه (س) ۷۵ روز بعد از وفات پیامبر (ص) بوده است و یا چنان که برخی روایات صحیح دلالت دارد ۹۵ روز؟

تعارض صدر و ذیل روایت از این جهت است که ذیل آن، وفات حضرت (س) را همانند روایات دیگر، در ۳ جمادی الآخر می‌داند، در حالی که فاصله ۲۸ صفر که بنا بر مشهور، روز رحلت پیامبر (ص) بوده است، تا این تاریخ به ۹۵ روز می‌رسد. و این البته خود بررسی مستقلی را می‌طلبد.

در نتیجه ولادت صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (س) روز جمعه، ۲۰ جمادی الآخره سال پنجم بعثت بوده است، و سن آن بزرگوار، هنگام ازدواج ۹ سال، و مدت عمر شریفش بنا بر اینکه در ۳ جمادی الآخره سال ۱۱ هجرت به شهادت رسیده باشد (چنانکه همین گفته نیز به نظر صحیح می‌رسد) طبق محاسبه تقریباً ۱۸ سال، ۱۷ روز کم بوده است، هر چند باذیل روایت دوم، انطباق ندارد.

کتابنامه

انساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر «بلاذری»، قرن سوم، تحقیق محمدباقر محمودی، چاپ اول، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۴ ه. ق.

الاستیعاب، یوسف بن عبدالله «ابن عبدالبر»، مطبعة دائرة المعارف، حیدرآباد، ۱۳۳۶ ه.

الاقبال بالاعمال الحسنه فیما یعمل مره فی السنه، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، م ۶۶۴ق، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، چاپ اول، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ق، قم.

الامالی، محمد بن محمد بن نعمان «شیخ مفید»، م ۴۱۳ق، تحقیق حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، منشورات جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه، ۱۴۰۳ق، قم.

بحار الانوار الجماعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، محمدباقر مجلسی، م ۱۱۱۱ق، چاپ سوم، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق.

البدء و التاريخ، ابن زید احمد بن سهل المطهر بن ظاهر المقدسی، م ۳۵۵ه دار صادر، ۱۹۸۸م، بیروت.

تاج الموالید فی موالید الائمه و وفیاتهم، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، م ۵۴۸ق، ضمن مجموعه نفیسه، چاپ اول، مکتبه بصیرتی، قم، بی تا.

تاریخ الائمه (ع)، ابن ابی الثلج بغدادی، م ۳۲۵ق، ضمن مجموعه نفیسه، چاپ اول، مکتبه بصیرتی، قم، بی تا.

تاریخ بغداد، احمد بن علی «خطیب بغدادی»، م ۴۶۳ه. دارالکتاب العربی، بیروت، بی تا.

تاریخ الخميس، حسین بن محمد بن حسن «الدیار بکری»، م ۹۸۲ه، مصر، ۱۳۸۲ه، مصر، ۱۳۸۲ه.

تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش «عیاشی»، قرن سوم، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران، بی تا.

تنبيه الخواطر (مجموعه ورام)، ابولحسن ورام بن ابی فراس المالکی الاشری، م ۶۰۵ه، دارالصعب و دارالتعارف، بیروت.

توضیح المقاصد، محمد بن الحسین عاملی «شیخ بهایی»، م ۱۰۳۰ق، ضمن مجموعه نفیسه، چاپ اول، مکتبه بصیرتی، قم، بی تا.

حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، حافظ ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، م ۴۳۰ه. ق، چاپ پنجم، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ه. ق.

الخصال، محمد بن علی بن حسین بن بابویه «صدوق»، م ۳۸۱ق، تحقیق علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۹ق، تهران.

الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر «سیوطی»، افسست در چاپخانه اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ه. ق.

دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام، قاضی ابوحنیفه، نعمان بن محمد تمیمی، م ۳۶۳ق، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، دارالمعارف، ۱۳۸۳ق، قاهره.

ذخائر العقبی، حافظ احمد بن عبدالله «المحب الطبری»، مکتبه حسام الدین قدسی، مصر، ۱۳۵۶ه. ق.

- شرح غررالحکم و دررالکلم ، جمال‌الدین محمد خوانساری ، تحقیق جلال‌الدین حسینی ارموی ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۶ش
- شرح نهج البلاغه ، عبدالحمید بن ابی‌الحدید ، م ۶۵۵/۶۵۶ق ، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ، چاپ اول ، دار احیاء الکتب العربیة ، ۱۳۷۸ق ، مصر .
- صحیح ترمذی ، محمد بن عیسی ترمذی ، مطبعة بولاق ، مصر ، ۱۲۹۲ه .
- الصحیح من سیرة النبی الاعظم (ص) ، جعفر مرتضی‌العالمی ، چاپ اول ، نشر مؤلف ، ۱۴۰۳ه . ق ، قم .
- الصواعق المحرقة ، احمد بن حجر هیثمی ، م ۹۷۴ه ، مکتبة القاهرة ، چاپ دوم قاهره ، ۱۳۸۵ه .
- علل الشرايع ، محمد بن علی بن حسین بن بابویه «صدوق» ، م ۳۸۱ق ، المکتبة الحیدریة ، ۱۳۸۵ق ، نجف .
- الفتاوی الواضحة ، سیدمحمدباقر صدر ، م ۱۳۵۸ش ، چاپ سوم ، دارالکتب اللبنانی ، ودارالکتب المصری ، ۱۹۷۷م ، بیروت .
- کافی ، محمد بن یعقوب کلینی ، م ۳۲۸/۳۲۹ه . ق ، چاپ سوم ، دارالکتب الاسلامیة ، تهران ، ۱۳۸۸ه . ق .
- کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال ، علاء‌الدین حسام‌الدین «متقی هندی» ، مؤسسه‌الرساله ، بیروت ۱۴۰۹ق .
- لسان المیزان ، احمد بن علی بن حجر عسقلانی ، م ۸۵۷ه ، منشورات اعلمی ، بیروت ، بی تا .
- مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن ، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی ، م ۵۴۸ه . تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، ۱۳۷۹ه . ق ، ۱۳۳۹ش .
- مسار الشیعة فی مختصر تواریخ الشریعة ، محمد بن محمد بن نعمان «شیخ مفید» م ۴۱۳ه . ق ، چاپ اول ، کنگره جهانی بزرگداشت هزارمین سال وفات شیخ مفید ، قم ، ۱۴۱۳ه . ق .
- مستدرک الصحیحین ، محمد بن عبدالله بن محمد «حاکم نیشابوری» ، م ۴۰۵ه ، دارالمعرفة ، بیروت ، بی تا .
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ، میرزااحسین نوری طبرسی ، م ۱۳۲۰ه . ق ، چاپ اول ، مؤسسه آل‌البتیت (ع) لاحیاء التراث ، ۱۴۰۷ه . ق ، قم .
- مسند ، احمد بن محمد بن حنبل ، م ۲۱۴ه ، دارالفکر ، بی‌جا ، بی تا .
- مشکل الآثار ، احمد بن محمد مصری «طحاوی» ، مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامیه ، حیدرآباد ، ۱۳۳۳ه .
- معانی الاخبار ، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه «صدوق» ، م ۳۸۱ه . ق ، تحقیق علی اکبرغفاری ، دارالمعرفة ، بیروت ، ۱۳۹۹ه . ق .
- مقاتل الطالبیین ، ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد اصفهانی ، م ۳۵۶ه . ق ، تحقیق سیداحمدصقر ، دارالمعرفة ، بیروت ، بی تا .
- مقتل الحسین (ع) ، موفق بن احمد «خوارزمی» م ۵۶۸ه . ق ، تحقیق محمد سماوی ، مکتبة المفید ، قم ، بی تا .
- من لا یحضره الفقیه ، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه «صدوق» م ۳۸۱ه . ق ، تحقیق علی اکبرغفاری ، چاپ دوم ، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة ، قم ، بی تا .
- منتهی‌الآمال ، شیخ عباس قمی ، م ۱۳۵۹ه ، کانون انتشار ، تهران بی تا .
- میزان الاعتدال ، محمد بن احمد «ذهبی» ، مطبعة السعادة ، مصر ، ۱۳۲۵ه .
- میزان الحکمة ، محمد محمدی‌ری‌شهری ، چاپ اول ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، ۱۳۶۲ش ، قم .
- المیزان فی تفسیر القرآن ، سیدمحمدحسین طباطبایی ، م ۱۳۶۰ش ، چاپ سوم ، مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات ، ۱۳۹۳ق ، بیروت .
- نهج‌البلاغه ، محمد بن حسین موسوی ، م ۴۰۴ه ، تحقیق صبحی صالح ، مرکز بررسیهای اسلامی ، ۱۳۹۵ق ، قم .
- الوافی ، محمدمحسن فیض کاشانی ، م ۱۰۹۱ه /چاپ اول ، مرکز تحقیقات علمی و دینی امام‌امیرالمؤمنین (ع) ، اصفهان ، ۱۳۷۳ش

وسائل الشیعة الى تحصيل مسائل الشریعة، محمد بن حسن «حر عاملی م ۱۱۰۴ ق، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

پی‌نوشتها

- (۱) شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۲۸.
- (۲) همان، ص ۲۹۸.
- (۳) تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۸، و ذخائرالعقبی، ص ۵۲.
- (۴) همان.
- (۵) از جمله: مقتل‌الحسین، ج ۱، ص ۸۳، و تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۸، و ذخائرالعقبی، ص ۵۲.
- (۶) مشکل الآثار، ج ۱، ص ۴۷.
- (۷) تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۷، و ذخائرالعقبی، ص ۵۲، و مقاتل‌الطالبیین، ص ۴۸.
- (۸) مقتل‌الحسین، ج ۱، ص ۸۳.
- (۹) از جمله نک: تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۷، و ذخائرالعقبی، ص ۵۲، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸.
- (۱۰) اقبال‌الاعمال، ج ۳، ص ۱۶۲.
- (۱۱) مسار الشیعه، ص ۵۴.
- (۱۲) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹.
- (۱۳) همان.
- (۱۴) منتهی‌الآمال، ج ۱، ص ۱۶۸، باب دوم.
- (۱۵) نک: تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۸، و ذخائرالعقبی، ص ۵۲.
- (۱۶) نک: بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۶-۱۰.
- (۱۷) تاریخ‌الائمة، ضمن مجموعه نفیسه، ص ۶.
- (۱۸) تاج‌الموالید، ضمن مجموعه نفیسه، ص ۹۷.
- (۱۹) توضیح‌المقاصد، ضمن مجموعه نفیسه، ص ۵۲۶.
- (۲۰) نک: البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۶، و تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۲.
- (۲۱) نک: الصحیح من سیره‌النبی، ج ۴، ص ۲۸.
- (۲۲) نک: بحارالانوار، ج ۴۳، صص ۳-۶، و نیز: تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۷، و ذخائرالعقبی، ص ۳۶، و لسان‌المیزان، ج ۱، ص ۱۳۴.
- (۲۳) الفتاوی‌الواضحه، ج ۱، ص ۱۳۸.
- (۲۴) نک: الصحیح من سیره‌النبی، ج ۱، ص ۱۲۶، و بحارالانوار، ج ۱۶، صص ۱۲ و ۱۹، و تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۴.
- (۲۵) سوره هود، آیه ۷۲.
- (۲۶) نک: الصحیح من سیره‌النبی، ج ۱، صص ۲۶۹-۲۷۰، و نیز بحارالانوار، ج ۱۸، صص ۳۰۲، ۳۱۹، ۳۸۰ و ۳۸۱.
- (۲۷) نک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۱.
- (۲۸) کافی، ج ۸، ص ۳۴۰.

(۲۹) همان ، ج ۱ ، ص ۴۵۷ - ۴۵۸ .

(۳۰) بحار الانوار ، ج ۴۳ ، ص ۹ .

سیره فاطمی

إنا أعطیناک الکوثر

سخن پیرامون کوثر می باشد . تنها اسمی که در قرآن به صراحت اشاره به نام خانم صدیقه کبری دارد ، کوثر است؛ زیرا در قرآن نه نام زهرا آمده است و نه نام فاطمه و به صورت غیر مستقیم نامهای بسیاری از خانم در قرآن آمده است اما تنها نامی که اشاره مستقیم به خانم دارد نام کوثر است که جامع جمیع همه اسامی می باشد

کوثر ، الخیر الكثير

کوثر معانی بسیاری را در بر می گیرد ، لذا ابتدا در معانی کوثر در تفاسیر صحبت می کنیم
در تفسیر القمی (ج ۲ ص : ۴۴۵) آمده است : الکوثر ، نهر فی الجنة اعطى الله محمدا عوضا عن ابنه ابراهيم
کوثر نهری است در بهشت که خدا آن را به پیامبرش به جای ابراهیم پسرش که از دنیا رفت عطا کرد
در تفسیر کنز الدقائق (ج ۱۴ ص ۴۶۰) داریم : الکوثر الخیر المفرط الكثير من العلم و العمل و الشرف الدارین و قیل هو نهر فی الجنة

کوثر خیر کثیری است از علم و عمل و شرف دو سرا و نهری در بهشت
معانی کوثر در تفسیر الصافی (ج ۵ ص ۳۸۲) بدین صورت آمده است : الخیر المفرط الكثير فسیر بالعلم و العمل و النبوه و الکتاب و بشرف الدارین و بالذریه الطیبه
در اینجا کوثر به علم و عمل و نبوت و قرآن و ذریه طیبه هم اطلاق شده است
در تفسیر التبیان (ج ۱۰ ص ۴۱۷) داریم : الشیء الذی من شانہ الكثيره و الکوثر الخیر الكثير و هو حوض النبی الذی یكثر الناس علیه یوم القیامه ۲

کوثر یعنی خیر کثیر و حوض نبی

در تفسیر المیزان (ج ۲۰ ص ۵۲۱) آمده است : الکوثر بر وزن فوع ل ، الشیء الذی من شانہ الكثيره و الخیر الكثير
علامه طباطبایی در ذیل معانی لفظ کوثر در جایی دیگر می فرماید : هو الخیر الكثير و نهر فی الجنة و حوض النبی و اولاده و اصحابه و اشیاعه الی یوم القیامه و علماء امته و النبوه و تفسیر القرآن و الاسلام و التوحید و العلم و الحکمه و المقام المحمود و نور قلبه . . . که می گوید ۲۶ معنا در مورد کوثر بیان شده است
در جایی دیگر هم آورده است : الکوثر ولد فاطمه و ذریته
همچنین در تفسیر مجمع البیان (ج ۱۰ ص ۷۰۲) می خوانیم : الکوثر بر وزن فوع ل الخیر الكثير

کوثر ، خیر مطلق

در اصول فقه ، قانونی است به نام عموم و خصوص ، یعنی یک عبارت یا لفظی جمیع عبارات و الفاظ دیگر را در بر می گیرد و آن

می شود عام و بقیه عبارات می شود خاص و رابطه آن دو عبارات می شود رابطه عموم به خصوص حال یکی از این الفاظی که برای معنی کوثر به کار بردیم عام است و بقیه الفاظ را از نظر معنایی در بر می گیرد و آن لفظ خیر کثیر است که همه تفاسیر نام برده شده این لفظ را در معنای کوثر به کار برده اند یعنی کوثر به معنای خیر مطلق است و الف و لام ، الخیر الف و لام شمول است که همه خیرات را در بر می گیرد و الکوثر با الف و لام یعنی الخیر الکثیر که بر وزن فوعل است ، خیری که مطلق است و همه خیرات را در بر می گیرد پس در اولین معنای کوثر به دو واژه رسیدیم یک خیر و یکی کثیر

مسانید روایات

(۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ

قال الكوثر نهر في الجنة أعطى الله محمدا عوضا عن ابنه إبراهيم ، قال دخل رسول الله (ص) المسجد وفيه عمرو بن العاص و الحكم بن أبي العاص قال عمرو يا أبا الأبتري و كان الرجل في الجاهلية إذا لم يكن له ولد سمي أبتري ، ثم قال عمرو إني لأشأن محمدا أي أبغضه فأنزل الله على رسوله (ص) إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِلَى قَوْلِهِ إِنَّ شَانِئَكَ أَي مَبْغُضَكَ عمرو بن العاص هُوَ الْأَبْتَرُ يعني لا دين له و لا نسب

بحار الأنوار ۱۳۵۸ باب ۲۳- الجنة و نعيمها رزقنا الله و

بحار الأنوار ۲۰۹۱۷ باب ۱- إعجاز أم المعجزات القرآن الك

تفسير القمي ۴۴۵۲ (۱۰۸) سورة الكوثر مكية آياتها ثلاث

(۲)

قيل هو حوض النبي (ص) الذي يكثر الناس عليه يوم القيامة و قيل الكوثر الخير الكثير و قيل هو النبوة و الكتاب و قيل هو القرآن و قيل هو كثرة الأشياح و الأتباع و قيل هو كثرة النسل و الذرية و قيل هو الشفاعة روه عن الصادق (ع) و اللفظ محتمل لكل فيجب أن يحمل على جميع ما ذكر من الأقوال فقد أعطاه الله سبحانه الخير الكثير في الدنيا و وعده الخير الكثير في الآخرة

بحار الأنوار ۳۱۱۱۶ باب ۱۱- فضائله و خصائصه ص و ما امتن

كوثر ، سرچشمه ولایت

كوثر يك معنایش حوض كوثر است و و ماء معين ولایت است و آن عذب فراتی است که در عالم الست در وجودمان ریخته شده است و معنای دیگر آن مشکات فاطمی است که انوار السموات و الارض از مشکات فاطمی ساطع شده است و معنای دیگر ام الائم و الابرار است و معنای دیگر كوثر نهر ولایت است یعنی سر چشمه ولایت، که انشاء الله در مباحث كوثر به این معانی می پردازیم

ریشه یابی خیر و روح كوثر

كوثر عدد ابجدش ۷۲۶ است و در روح كوثر و اولین بسط آن به ۸۱۶ می رسیم که اگر ۸۱۶ را قبض دهیم ۸۱۰ می شود که عدد ابجد خیر است ، پس روح كوثر خیر است که با یک بسط و یک قبض از ابجد كوثر که ۷۲۶ است به ابجد خیر که ۸۱۰ است می

رسیم

خیر البریه چه کسانی هستند؟

در سوره مبارکه بینه آیه ۷ داریم: اولئک هم خیر البریه ۱؛ آنان بهترین بندگاند در تفسیر درُالمنثور سیوطی که یکی از متعصبین سنی‌ها است در وصف بهشتیان آمده که آنها خیر البریه هستند نقل می‌کنند پیامبر اکرم با امیر المومنین در مسجد نشسته بودند یکی از مسلمانان بلند شد و آیه اولئک هم خیر البریه را خواند، پیامبر اکرم اشاره به مولا کردند و فرمودند: ان هذا و شیعتہ هم خیر البریه که گفتیم معنای خیر خانم صدیقه کبری است که از کوثر زاییده شده است در سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۱۰ آمده است: کنتم خیر امه اخرجت ۲ للناس شما بهترین امتی هستید که خارج شدید، باز هم لفظ خیر پشت امت است و شنا سنماه امت خیر است

مهدی مادری است

همچنین در سوره مبارکه هود آیه ۸۶ می‌خوانیم: بقیه الله خیر لکم ان کنتم مومنین ۳ اسم خاص ارباب عالم امکان حضرت حجه ابن الحسن المهدی در قرآن بقیه الله است و شناسنامه او خیر لکم است و این است که در عالم عشق می‌گویند مهدی مادری است که این مطلب یکی از تفاسیر این آیه است

ولایت فاطمی خاص تر از ولایت حیدری است

فاطمه مختص حصن ولایت است، ولی در حصن ولایت هم باز ولایت فاطمه خاصتر می‌شود، یعنی اول باید مومن شویم و بعد وارد خیر می‌شویم، خیر حلقه اش تنگ تر از حصن ولایت است و حلقه ولایت فاطمی تنگ تر از ولایت حیدری است، ولایت فاطمی نه محبت فاطمی زیرا محبت فاطمی عامتر از محبت حیدری است اما ولایت او خاصتر است و این‌ها بطن در بطن است

نحن اصل کل خیر

در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: ان ذکر الخیر کنتم اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه . ۴ اگر خیر نام برده شود شما اهل بیت اصل و فرع و معدن و پناهگاه و اول و آخر آن خیر هستید، خیر مطلق عالم شما اهل بیت هستید نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر و من البر التوحید و عدونا اصل کل شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشه . ۵ هر خیری که در عالم است ما اهل بیت اصل و ریشه آن هستیم و خیر به سبب ما تعریف می‌شود و از فروع ما همه نیکبها سرچشمه میگیرند و... و اصل هر شری دشمنان ما هستند و همه قبایح از فروع آنان است

مسانید روایات

۱ { تفسیر فرات بن ابراهیم } أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى بْنِ هَارُونَ مُعَنَّأ عَنْ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ (ص) قَالَ قَدْ أَتَاكُمْ أَحْيَى ثُمَّ التَّفَّتَ إِلَى الْكَعْبَةِ فَقَالَ وَرَبِّ هَذَا الْبَيْتِ إِنَّ هَذَا وَشَيْعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ إِنَّهُ أَوْلَكُمْ إِيمَانًا بِاللَّهِ وَأَقْوَمُكُمْ لِأَمْرِ اللَّهِ وَأَوْفَاكُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَقْضَاكُمْ بِحُكْمِ اللَّهِ وَأَقْسَمُكُمْ بِالسُّوِيَّةِ وَأَعِيدُكُمْ فِي الرَّعِيَّةِ وَأَعْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَزِيَّةً قَالَ جَابِرٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ قَالَ جَابِرٌ فَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) إِذَا أَقْبَلَ قَالَ أَصِيحَابُهُ قَدْ

أَتَاكُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ (ص)

بحار الأنوار ۳۵ ۳۴۵ باب ۱۳- أنه (ع) المؤمن و الإيمان و ال

بحار الأنوار ۳۵ ۳۴۶ باب ۱۳- أنه (ع) المؤمن و الإيمان و ال

بحار الأنوار ۳۸ ۵ باب ۵۶- أنه صلوات الله عليه الوصى و

بحار الأنوار ۶۵ ۱۳۳ باب ۱۸- الصفح عن الشيعة و شفاعه أئم

الأمالي للطوسي ۲۵۱ [۹] المجلس التاسع فيه بقيه أحاديث

بشارة المصطفى ۹۱ بشارة المصطفى لشيعة المرتضى

بشارة المصطفى ۱۲۲ بشارة المصطفى لشيعة المرتضى

بشارة المصطفى ۱۹۲ بشارة المصطفى لشيعة المرتضى

تأويل الآيات ۸۰۳ سورة لم يكن ص : ۷۹۹

تفسير فرات ۵۸۵ و من سورة البينة ص : ۵۸۳

شواهد التنزيل ۴۶۷ ۲ و من سورة لم يكن ص : ۴۵۹

كشف الغمة ۱ ۱۵۲ في بيان أنه ع أفضل الأصحاب ص

كشف الغمة ۱ ۳۹۷ فصل في ذكر مناقب شتى و أحاديث متفرقة

۲ { تفسير العياشى } عَنْ أَبِي عَمْرٍو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ كُنْتُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ

قَالَ يَعْنِي الْأُمَّةَ الَّتِي وَجِبَتْ لَهَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ فَهُمْ الْأُمَّةُ الَّتِي بَعَثَ اللَّهُ فِيهَا وَمِنْهَا وَإِلَيْهَا وَهُمْ الْأُمَّةُ الْوَسِيطَى وَهُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ

لِلنَّاسِ

{ المناقب لابن شهر آشوب } أَبُو حَمَزَةَ عَنِ الْبَاقِرِ (ع) كُنْتُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ

قَالَ نَحْنُ هُمْ

{ المناقب لابن شهر آشوب } قَرَأَ الْبَاقِرُ (ع) أَنْتُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بِالْمَأْلِفِ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَائِيلُ وَمَا عَنَى بِهَا إِلَّا

مُحَمَّدًا ص وَ عَلِيًّا وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

بحار الأنوار ۲۴ ۱۵۳ باب ۴۶- أنهم عليهم السلام خير أمة و

بحار الأنوار ۲۴ ۱۵۵ باب ۴۶- أنهم عليهم السلام خير أمة و

بحار الأنوار ۲۴ ۱۵۵ باب ۴۶- أنهم عليهم السلام خير أمة و

المناقب ۲۴ فصل في المقدمات ص : ۲

المناقب ۴ ۱۳۰ فصل في المقدمات ص : ۱۲۹

۳ مُحَمَّدٌ بْنُ يُحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدِّيَنَوْرِيُّ عَنْ عُمَرَ بْنِ زَاهِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَأَلَهُ

رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ بِأَمْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَا ذَاكَ اسْمٌ سَمَى اللَّهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا يَتَسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا

كَافِرٌ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ كَيْفَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ قَالَ يَقُولُونَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأَ بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

و عن أبي جعفر (ع) قال القائم منا منصور بالرعب مؤيد بالنصر تطوى له الأرض و تظهر له الكنوز و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و

يظهر الله دينه على الدين كله و لو كره المشركون فلا يبقى على وجه الأرض خراب إلا عمر و ينزل روح الله عيسى ابن مريم فيصلى

خلفه قال الراوى فقلت له يا ابن رسول الله و متى يخرج قائمكم قال إذا تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال و اكتفى الرجال بالرجال

و النساء بالنساء و ركب ذوات الفروج السروج و قبلت شهادات الزور و ردت شهادات العدول و استخف الناس بالرياء و ارتكاب

الزنا و أكل الربا و اتقى الأشرار مخالفة ألسنتهم و خرج السفينى من الشام و اليمانى من اليمن خسف بالبيداء و قتل غلام من آل محمد بين الركن و المقام اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية و جاءت صيحة من السماء بأن الحق معه و مع شيعته فعند ذلك خروج قائمنا فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة و اجتمع إليه ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا فأول ما ينطق به هذه الآية بَقِيَتْ لِلَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثم يقول أنا بقیة الله و خليفته و حجته عليكم فلا- يسلم عليه مسلم إلا قال السلام عليك يا بقیة الله فى الأرض فإذا اجتمع له العقد عشرة آلاف رجل فلا يبقى فى الأرض معبود من دون الله من صنم إلا وقعت فيه نار فاحترق و ذلك بعد غيبه طويلاً ليعلم الله من يطيعه بالغيب و يؤمن به

الكافى ۴۱۱ باب نادر ص : ۴۱۱

وسائل الشيعة ۱۴ ۶۰۰ ۱۰۶- باب أنه لا يجوز أن يخاطب أحد ب

بحار الأنوار ۵۲ ۳۷۳ باب ۲۷- سيره و أخلاقه و عدد أصحابه

إعلام الورى ۴۶۳ الفصل الثالث فى ذكر نبذ من سيرته عن

تأويل الآيات ۱۹۱ سورة الأعراف و ما فيها من الآيات فى

تفسير فرات ۱۹۳ و من سورة هود ص : ۱۸۳

كشف الغمة ۲ ۵۳۴ الفصل الثالث فى ذكر نبذ من سيرته عن

كمال الدين ۱ ۳۳۰ ۳۲- باب ما أخبر به أبو جعفر محمد بن

۴ فَمَا أَخْلَى أَسْمَاءَكُمْ وَ أَكْرَمَ أَنْفُسِكُمْ وَ أَعْظَمَ شَأْنَكُمْ وَ أَجَلَ خَطَرِكُمْ وَ أَوْفَى عَهْدِكُمْ كَلَامِكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَ وَصِيَّتُكُمْ التَّقْوَى وَ فِعْلُكُمْ الْخَيْرُ وَ عِيَادَتُكُمْ الْإِحْسَانَ وَ سَجِيَّتُكُمْ الْكُرْمَ وَ شَأْنُكُمْ الْحَقُّ وَ الصَّدَقُ وَ الرَّفْقُ وَ قَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَ حَتْمٌ وَ رَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَ حِلْمٌ وَ حَزْمٌ إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَ أَصِيلُهُ وَ فِرْعُهُ وَ مَعِينُهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَ أَحْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ وَ بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الدُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا عَمْرَاتِ الْكُرُوبِ وَ أَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي بِمَوْلَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا وَ بِمَوْلَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النِّعْمَةُ وَ ائْتَلَفَتِ الْفِرْقَةُ وَ بِمَوْلَاتِكُمْ تَقَبَّلَ الطَّاعِمَةُ الْمُفْتَرَضَةُ وَ لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَ الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ وَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ وَ الْمَقَامُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْجَاهُ الْعَظِيمُ وَ الشَّانُ الْكَبِيرُ وَ الشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَارْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

الفقيه ۲ ۶۱۵ زيارة جامعه لجميع الأئمة ع ص

التهديب ۶ ۹۹ ۴۶- باب زيارة جامعه لسائر المشاهد ع

مستدرک . . . ۱۰ ۴۲۳ ۸۶- باب نوادر ما يتعلق بأبواب المزرا

بحار الأنوار ۹۹ ۱۳۱ باب ۸- الزيارات الجامعة التى يزار ب

بحار الأنوار ۹۹ ۱۵۴ باب ۸- الزيارات الجامعة التى يزار ب

البلد الأمين ۲ ۳۰۲ ذو الحجة ص : ۲۸۹

عيون أخبار ۲ ۲۷۶ زيارة أخرى جامعه للرضا على بن موسى

۵ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادٍ عَنِ ابْنِ مُسِيكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ فَمِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّيَامُ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمَسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارِ وَ الْبِاقِرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَ عِدْوُنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ قَبِيحٍ وَ فَاخِشَهُ فَمِنْهُمْ الْكُذِبُ وَ الْبُخْلُ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ وَ تَعِدْيُ الْجِدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رُكُوبُ الْفَوَاحِشِ مِمَّا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الزَّنَا وَ السَّرِقَةُ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنْ الْقَبِيحِ فَكَذَّبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا

الکافی ۲۴۲۸ حدیث القباب ص : ۲۳۱
 وسائل الشیعه ۲۷ ۷۷۰- باب وجوب الرجوع فی جمیع الأحکام
 بحار الأنوار ۲۴ ۳۰۳ باب ۶۶- أنهم الصلاة و الزکاة و الحج
 تأویل الآیات ۲۲ مقدمه المؤلف ص : ۲۰

معرفت فاطمی نامحدود است

لذت بهشتی ، معرفت فاطمه
 کسی در این عالم به معرفت فاطمه نمی تواند برسد و ما هرگز در این عالم به کنه معرفت فاطمه نخواهیم رسید و به اصل حقیقت او دست نمی یابیم و لذت بهشتی این است که حجب معرفت فاطمه در دنیا برداشته می شود و در بهشت بدون حجب می توانیم فاطمه را بشناسیم و معرفت فاطمه در بهشت هم نامحدود است و در بهشت هم کل یوم هو فی شأن است . ۱

نورانیت بهشت ، لبخند علی و فاطمه

مرحوم علامه میر جهانی رحمه الله علیه در کتاب جنه العاصمه خود _ که از نسخ خطی می باشد و معمولاً از احادیث سیر نقل می کنند_ روایت می کند
 بینما اهل الجنة فی نعمهم اذ سطع لهم نور فظنوه شمسا فقالوا ربنا یقول لایرون فیها شمسا ولا زمهریرا و یقول رضوان هذه فاطمه و علی ضحکا فاشرقت الجنان من نور ضحکهما . ۲
 زمانی که بهشتیان در بهشتهایشان متنعمند ناگاه نوری ساطع می شود که گمان می کنند آفتاب است پس می گویند پروردگار ما گفت در بهشت آفتاب را نمی بینید رضوان خازن بهشت گفت ، فاطمه و علی خندیدند و بهشتهای از نور خنده آنها روشن شد

از خودشناسی تا معرفت فاطمی چندان راه نیست

فاطمه کیست ؟ آیا ما خودمان را شناخته ایم که فاطمه را بشناسیم . ما اگر خودمان را بشناسیم خدایمان را شناخته ایم ، من عرف نفسه فقد عرف ربه ۳ و در وجود خودمان اثر خدا می بینیم ، و نفخت فیه من روحی ۴ ، در وجود خودت اثر خدا می بینی

دل هر ذره که بشکافی آفتابیش در میان بینی

حضرت مولا می فرمایند
 و تحسب أنك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأكبر ۵
 هم درد در وجودت هویداست و هم درمان نزد خودت می باشد
 آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه مثلی است برای وجود ما انسانها و هر نبی و وصی که در طول تاریخ آمد مخاطب کلامش ما انسانها بوده ایم ، وجود ما از عوالم مختلف جسم ، روح ، نفس و سر و . . . تشکیل شده است
 آیا خود را شناخته ایم ؟
 چرا فضائل خانم را نمی توانیم حمل کنیم ؟
 زیرا خودمان را شناخته ایم و اگر فاطمه را شناختیم خودمان را شناخته ایم و اگر خودمان را شناختیم فاطمه را شناخته ایم و این همان ایمان و عمل صالح است که با هم رابطه مستقیم دارد

فاطمه ، تفاحه الفردوس ۶

بعد از بعثت پیامبر ، بزرگترین اتفاقی که در حیات جسمانی پیامبر رخ داد معراج ۷ پیامبر بود زمانی که پیامبر به معراج رفت بر اریکه ای تکیه زده بود که برای او تحفه ای از بهشت آوردند که آن تحفه سیب بود و چنان رائحه ای داشت که وجود نازنین پیامبر را به تعجب وا داشت و بر تمامی روائح بهشتی غلبه کرده بود به او گفتند این سیب نطفه فاطمه است و پیامبر نیمی از آن سیب را همانجا تناول کرد

...یا محمد ! چهل روز روزه دار باش تا

به پیامبری که نور آسمانها و زمین است و از یکی از انوارش عرش آفریده شد ۸ از جانب ذات اقدس الهی امر شد باید چهل شب بیدار و به عبادت مشغول باشی و از خدیجه فاصله بگیری و چهل روز روزه دار باشی تا نطفه فاطمه را در وجودت قرار دهم و بعد از چهل شب به محض اذان مغرب شد و خورشید غروب کرد جبرئیل بر پیامبر نازل شد که ای محمد اول وقت نماز نخوان و نطفه فاطمه را منعقد کن ، این مراحل همه و همه مقدمات است تا جسمانیت فاطمه به وجود آید .

مرج البحرین یلتقیان ۹ ، و در این جا زهره و مشتری قرین هم شدند نطفه فاطمه منعقد شد؛ فاطمه ای که

« انها لیست کنساء الادمیین انها حوراء انسیه » ۱۰

فاطمه در قالب بشر است

فاطمه حوریه ای است در قالب جسم انسی ، فاطمه انسان نیست او در قالب انسانیت ظهور کرده است

ناتوانی ما در بیان معرفت فاطمه آغاز معرفت اوست

اینکه در مورد فاطمه هیچ نتوانیم بگوئیم اول معرفت او است او حوراء انسیه است

فاطمه ، بهشت محمد

بعد پیامبر به آن ملعونه دختر اولی ملعون می فرمایند : فکلما اشتقت الی رائحه الجنه شممت رائحه ابنتی فاطمه ۱۱ ، هرگاه مشتاق

بهشت می شوم فاطمه ام را می بویم از او بوی بهشت به مشامم می رسد

بهشت محمد که از یکی از انوار او عرش خلق شده است نه بهشت ما خاکیان ، بهشت محمد که نور آسمانها و زمین است فاطمه

است

مسانید روایات

۱ الرحمن / ۲۹ یَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

۲ قال ابن عباس فبینا أهل الجنة فی الجنة إذ رأوا ضوء كضوء الشمس وقد أشرقت الجنان بها فيقول أهل الجنة يا رضوان قال ربنا عز

و جل لا یروَنَ فیها شمساً ولا زَمهریراً فيقول لهم رضوان لیست هذه بشمس ولا قمر و لكن هذه فاطمة و علی ضحکا ضحکا أشرقت

الجنان من نور ضحکهما

بناءالمقالة ۲۳۹ بناء المقالة الفاطمیة فی نقض الرسال

العمدة ۳۴۹ فی فنون شتی ص : ۳۲۲

۳ قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَ هُوَ الْإِخْلَاصُ

بحار الأنوار ۳۲۲ باب ۹- استعمال العلم و الإخلاص في ط
 بحار الأنوار ۳۲۴ ۵۷ باب ۴۱- بدء خلق الإنسان في الرحم إل
 بحار الأنوار ۹۰ ۵۸ تذييل و تفصيل في بيان أقوال الحكماء
 بحار الأنوار ۹۹ ۵۸ خاتمه ص : ۹۹
 بحار الأنوار ۲۹۲ ۶۶ باب ۳۷- صفات خيار العباد و أولياء ا
 بحار الأنوار ۴۵۶ ۹۲ الصحيفة الرابعة صحيفة المعرفة
 شرح نهج البلاغة ۲۰ ۲۹۲ الحكم المنسوبة ص : ۲۵۳
 الصراط المستقيم ۱ ۱۵۶ الباب السابع في شيء مما ورد في فضائل
 عوالى اللآلى ۱۰۲۴ الجملة الثانية في الأحاديث المتعلقة
 غرر الحكم ۲۳۲ معرفة النفس و علائمه ص : ۲۳۲
 متشابه القرآن ۱ ۴۴ فصل ص : ۴۴
 مصباح الشريعة ۱۳ الباب الخامس في العلم ص : ۱۳

۴_ عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر قال سأله عن قول الله « وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ » قال روح خلقها الله فنفخ
 في آدم منها
 - عن محمد بن أورمه عن أبي جعفر الأ-حول عن أبي عبد الله (ع) قال سأله عن الروح التي في آدم قوله « فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ
 مِنْ رُوحِي »

قال هذه روح مخلوقة لله ، و الروح التي في عيسى ابن مريم مخلوقة لله

- عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع في قوله « فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي »

قال خلق خلقا و خلق روحا ، ثم أمر الملك فنفخ فيه و ليست بالتي نقصت من الله شيئا ، هي من قدرته تبارك و تعالى

تفسيرالعياشى ۲ ۲۴۱ (۱۵) من سورة الحجر ص : ۲۳۹

تفسيرالعياشى ۲ ۲۴۱ (۱۵) من سورة الحجر ص : ۲۳۹

تفسيرالعياشى ۲ ۲۴۱ (۱۵) من سورة الحجر ص : ۲۳۹

تفسيرالقمى ۱ ۳۵ معانى الحياة ص : ۳۵

۵دواؤك فيك و ما تشعر و دواؤك منك و ما تنظر

و تحسب أنك جرم صغير و فيك انطوى العالم الأكبر

و أنت الكتاب المبين الذى بأحرفه يظهر المضمهر

ديوان على ۱۷۵ بيان جامعيت حقيقت انسانى

۶وَ صَيَّلَ عَلَى النَّبُوتِ الطَّاهِرَةِ الصِّدِّيقِ الْمَعْصُومِ النَّبِيِّ الرَّضِيِّ الْمَرَضِيِّ الرَّكِيِّ الرَّشِيدِ الْمَظْلُومِ الْمَهْمُورِ الْمَعْصُومِ حَقَّهَا
 الْمَمْنُوعِ إِزْنُهَا الْمَكْسُورِ ضِمْلُهَا الْمَظْلُومِ بَعْلُهَا الْمَقْتُولِ وَلَدَهَا فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَ بَضْعَهُ لَحْمَهُ وَ صَيِّمِ قَلْبِهِ وَ فَلَدَهُ كَبِدِهِ وَ النَّخْبَةَ
 مِنْكَ لَهُ وَ التُّخْفَةَ خَصِيصَتَ بِهَا وَصِيَّتَهُ وَ حَبِيْبَةَ الْمُصْطَفَى وَ قَرِيْنَةَ الْمُرْتَضَى وَ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ وَ مُبَشِّرَةَ الْأَوْلِيَاءِ حَلِيفَةَ الْوَرَعِ وَ الزُّهْدِ وَ تَفَاحَةَ
 الْفِرْدَوْسِ وَ الْخُلْدِ الَّتِي شَرَّفَتْ مَوْلِدَهَا بِنِسَاءِ الْجَنَّةِ وَ سَيَّلَتْ مِنْهَا أَنْوَارَ الْأَنْمَةِ وَ أَرْخِيَتْ دُونَهَا حِجَابَ التُّبُوَّةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهَا صَيِّمَةً تَزِيدُ
 فِي مَحَلِّهَا عِنْدَكَ وَ شَرَّفَهَا لَدَيْكَ وَ مَنَزَلَتْهَا مِنْ رِضَاكَ وَ بَلَّغَهَا مَنَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ فِي حُبِّهَا فَضْلًا وَ إِحْسَانًا وَ رَحْمَةً وَ
 عَفْرَانًا إِنَّكَ ذُو الْعَفْوِ الْكَرِيمِ ثُمَّ تُصَلِّى صَيِّمَةً الزِّيَارَةِ وَ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُصَلِّى صَلَاتَهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا فَافْعَلْ وَ هِيَ رَكْعَتَانِ تَقْرَأُ فِي كُلِّ

رَكَعَةُ الْحَمْدِ مَرَّةً وَ سِتِّينَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللَّهُ وَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ بِالْحَمْدِ وَ سُورَةِ الْإِخْلَاصِ وَ الْحَمْدِ وَ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ

بحار الأنوار ۹۷ ۱۹۹ باب ۵- زیارة فاطمة صلوات الله عليها

الإقبال ۶۲۴ فصل فيما نذكره من تعظيم هذا اليوم

۷ وَ رُوِيَ . . . فَنَادَاهُ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَفْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ هُوَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزَلَ عَنْ خَدِيجَةَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَسَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ كَانَ لَهَا مُجَبًّا وَ بِهَا وَامِقًا قَالَ فَأَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ حَتَّى إِذَا كَانَ فِي آخِرِ أَيَّامِهِ تِلْكَ بَعَثَ إِلَى خَدِيجَةَ بِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ قَالَ قُلْ لَهَا يَا خَدِيجَةُ لَا تَظْنِي أَنَّ انْقِطَاعِي عَنْكَ [هِجْرَةً] وَ لَا قَلْبِي وَ لَكِنَّ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَنِي بِذَلِكَ لِتَنْفِذِ [لِيُنْفِذَ] أَمْرِهِ فَلَمَّا تَظْنِي يَا خَدِيجَةُ إِلَّا خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لِيُيَاهِي بِكَ كِرَامَ مَلَائِكَتِهِ كُلَّ يَوْمٍ مَرَارًا فَإِذَا جَنَّكَ اللَّيْلُ فَأَجِيفِي الْبَابَ وَ خُذِي مَضْجَعَكَ مِنْ فِرَاشِكَ فَإِنِّي فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ فَجَعَلْتُ خَدِيجَةَ تَحْزُنُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَرَارًا لِفَقْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمَّا كَانَ فِي كَمَالِ الْأَرْبَعِينَ هَبَطَ جَبْرَائِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُفْرِتُكَ السَّلَامَ وَ هُوَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَتَأَهَّبَ لِجَحِيَّتِهِ وَ تُخَفِّتِهِ قَالَ النَّبِيُّ ص يَا جَبْرَائِيلُ وَ مَا تُخَفِّتُهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ مَا تَجِيَّتُهُ . . . ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ ص لِيَصِلَ إِلَى فِاطِمَةَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ وَ قَالَ الصَّلَاةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَيْكَ فِي وَقْتِكَ حَتَّى تَأْتِي إِلَى مَنْزِلِ خَدِيجَةَ فَتُؤَاقِعُهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ آلَى عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَخْلُقَ مِنْ صُلبِكَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً فَوَثَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَى مَنْزِلِ خَدِيجَةَ قَالَتْ خَدِيجَةُ رَضَوَانَ اللَّهُ عَلَيْهَا وَ كُنْتُ قَدْ أَلْفَتُ الْوَحْدَةَ فَكَانَ إِذَا جَنَّتُنِي اللَّيْلُ غَطَّيْتُ رَأْسِي وَ أَسَجَفْتُ سِتْرِي وَ غَلَقْتُ بَابِي وَ صَلَّيْتُ وَرَدِي وَ أَطْفَأْتُ مِصْبَاحِي وَ أَوَيْتُ إِلَى فِرَاشِي فَلَمَّا كَانَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَمْ أَكُنْ بِالنَّائِمَةِ وَ لَا بِالْمُسْتَبِيهِةِ إِذْ جَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَفَرَعَ الْبَابَ فَنادَيْتُ مَنْ هَذَا الَّذِي يَقْرَعُ حَلْقَةً لَا يَقْرَعُهَا إِلَّا مُحَمَّدٌ ص قَالَتْ خَدِيجَةُ فَنادَى النَّبِيُّ ص بِعُدُوبِيَّةٍ كَلَامِهِ وَ حَلَاوَةِ مَنْطِقِهِ افْتَحَى يَا خَدِيجَةُ فَإِنِّي مُحَمَّدٌ قَالَتْ خَدِيجَةُ فَقُمْتُ فَرِحَةً مُسْتَبِشِرَةً بِالنَّبِيِّ ص وَ فَتَحْتُ الْبَابَ وَ دَخَلَ النَّبِيُّ الْمَنْزِلَ وَ كَانَ ص إِذَا دَخَلَ الْمَنْزِلَ دَعَا بِالْإِنَاءِ فَتَطَهَّرَ لِلصَّلَاةِ ثُمَّ يَقُومُ فَيَصِلُ رَكَعَتَيْنِ يُوجِزُ فِيهِمَا ثُمَّ يَأْوِي إِلَى فِرَاشِهِ فَلَمَّا كَانَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَمْ يَدْعُ بِالْإِنَاءِ وَ لَمْ يَتَأَهَّبَ بِالصَّلَاةِ غَيْرَ أَنَّهُ أَخَذَ بَعْضَ دِي وَ أَفْعَدَنِي عَلَى فِرَاشِهِ وَ دَاعَبَنِي وَ مَارَحَنِي وَ كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ مَا يَكُونُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ بَعْلِهَا فَلَا وَ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ وَ أَنْبَعَ الْمَاءَ مَا تَبَاعَدَ عَنِّي النَّبِيُّ ص حَتَّى حَسِسْتُ بِثِقَلِ فَاطِمَةَ فِي بَطْنِي

بحار الأنوار ۱۶ ۷۸ باب ۵- تزوجه ص بخديجة رضی الله عنها

العدد القوية ۲۱۹ نبذة من أحوال الصديقة الطاهرة ع و ك

كشف الغمة ۵۴۲ ذكر إمامته و بيعته ع ص : ۵۳۱

۸ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَدَوْا خَلْقَنَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَكَانَتْ نُورًا ثُمَّ تَكَلَّمَ كَلِمَةً ثَانِيَةً فَكَانَتْ رُوحًا فَمَرَجَ فِيمَا بَيْنَهُمَا وَ اعْتَدَلَا فَخَلَقَنِي وَ عَلِيًّا مِنْهُمَا ثُمَّ فَتَقَ مِنْ نُورِي نُورَ الْعَرْشِ فَأَنَا أَجَلُّ مِنَ الْعَرْشِ

بحار الأنوار ۴۳ ۱۷ باب ۲- أسمائها و بعض فضائلها ع

إرشاد القلوب ۴۰۳۲ باب فيه بعض قضاياها ع في الحد و في

الرحمن / ۱۹ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ

۱۰

[معاني الأخبار] ابْنُ الْمُتَوَكَّلِ عَنِ الْحَمِيرِيِّ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خُلِقَ نُورُ فَاطِمَةَ ع قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَلَيْسَتْ هِيَ إِنْسَانِيَّةً فَقَالَ فَاطِمَةُ حُورَاءُ إِنْسَانِيَّةً

بحار الأنوار ۴۳ ۴ باب ۱- ولادتها و حليتها و شمائلها ص

معاني الأخبار ۳۹۶ باب نوادر المعاني ص : ۳۷۹

۱۱

[تفسیر فرات بن ابراهیم] بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَدِيثِ الْيَمَانِيِّ قَالَ دَخَلَتْ عَائِشَةُ عَلَى النَّبِيِّ ص وَهُوَ يُقَبِّلُ فَاطِمَةَ ع فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُقَبِّلُهَا وَهِيَ ذَاتُ بَعْغٍ فَقَالَ لَهَا وَسَاقَ حَدِيثَ الْمِعْرَاجِ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ أَخَذَ جَبْرَائِيلُ ع بِيَدِي فَأَذْخَلَنِي الْجَنَّةَ وَأَنَا مَسْرُورٌ فَإِذَا أَنَا بِشَجَرَةٍ مِنْ نُورٍ مُكَلَّلَةٍ بِالنُّورِ فِي أَصْلِهَا مَلَكَانِ يَطْوِيَانِ الْجُلِيَّ وَالْحَلَّلَ ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامِي فَإِذَا أَنَا بِتَفَاحٍ لَمْ أَرَ تَفَاحًا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ فَأَخَذْتُ وَاحِدَةً فَفَلَقْتُهَا فَخَرَجَتْ عَلَيَّ مِنْهَا حَوْرَاءٌ كَانَتْ أَشْفَارُهَا مَقَادِيمَ أَجْنَحَةِ النُّسُورِ فَقُلْتُ لِمَنْ أَنْتِ فَبَكَتْ وَقَالَتْ لِابْنِكَ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا الْحَسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامِي فَإِذَا أَنَا بِرُطْبٍ أَلْيَنَ مِنَ الزُّبْدِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ فَأَخَذْتُ رُطْبَةً فَأَكَلْتُهَا وَأَنَا أَشْتَهِيهَا فَتَحَوَّلَتِ الرُّطْبَةُ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا هَبَّتْ إِلَى الْأَرْضِ وَقَعَتْ خَدِيدَجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءٌ إِنْسِيَّةٌ فَإِذَا اشْتَفَتْ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمِمَتْ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ (س)

بحار الأنوار ۸ ۱۹۰ باب ۲۳- الجنة و نعيمها رزقنا الله و

بحار الأنوار ۳۷ ۸۱ باب ۵۰- مناقب أصحاب الكساء و فضلهم

بحار الأنوار ۴۳ ۴۲ باب ۳- مناقبها و فضائلها و بعض أحوالها

تفسیر فرات ۷۵ ۵۳- و من السورة التي تذكر فيها البق

كشف الغممة ۱ ۴۵۹ فاطمة ع ص : ۴۴۹

المناقب ۳ ۳۳۴ فصل في حب النبي إياها ص ۳۱

تا کی می خواهی بگویم

فاطمه خانمی است که خوب همسر داری می کرد و فاطمه خانمی است که خوب فرزند داری می کرد و خوب خانه داری می کرد ؟! همین حالا هم خیلی از خانمهای ما این اوصاف را دارند . . . هر کسی نمی تواند حمل کند

همانگونه که مظاهر فحشا فساد زیاد شده است در میکده هم باز شده است و معارف اهل بیت هم راحت گفته می شود و هر کسی معارف عشقی را نمی تواند هضم کند زیرا این معارف سنگین است و حمل ولایت مشکل است . این امرنا صعب مستصعب ۱ . فاطمه ام الأئمه و الأبرار است . إنها ليست كنساء الأدميين

اسرار ماههای حرام

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ۚ

تعداد ماههای سال دوازده است و از میان دوازده ماه سال چهار ماه حرام داریم ، روایت داریم دوازده ماه یعنی دوازده امام و چهار ماه حرام منظور چهار علی است که در میان دوازده امام چهار امام نامشان علی می باشد ، ۳ علی اول ، علی ابن الحسین و علی ابن موسی الرضا و علی ابن محمد الهادی

میان دوازده امام چهار امام هم شاخص فاطمی دارند که سیر آن در معنای کوثر است تنها حرفی که در نام کوثر نقاط در آن به ظهور رسیده است حرف "ث" است که چهار امام از دوازده امام حرف ث در نامشان متجلی شده است ، امام ثانی ، امام حسن مجتبی امام ثالث ، امام حسین که دو حرف ث در نامش ظاهر شده هم اول و هم آخر که می شود میکده حسین امام ثامن ، علی ابن موسی الرضا و امام ثانی عشر ، که در این جا بقیه الله خیر لکم معنا می یابد که مهدی مادری است و شاخصه فاطمی دارد ساغر هشتم چو گرفتم به دست از می توحید شدم مست مست

اشتراک حضرت علی بن موسی الرضا و حضرت صدیقه

ما همه طفیلی وجود اربابمان علی ابن موسی الرضا هستیم و خاک پای کبوترهای در خانه اش می باشیم ، حضرت علی ابن موسی الرضا با خانمان چند اشتراک دارند که

پیامبر در مورد علی ابن موسی الرضا فرمودند : ستدفن بضعه منی بخراسان . ۴

و در مورد حضرت خانم هم فرمودند : فاطمه بضعه منی . ۵

سلطان آل رسول

در میان اهل بیت حضرت علی ابن موسی الرضا یک خصلتی دارد و آن این است که چهارامامی که شاخصه علوی دارند و چهار امامی که شاخصه فاطمی دارند در امام رضا مشترک است او هم حرف ث کوثر فاطمی را دارد و هم نامش علی است برای همین در میان اهل بیت او فقط سلطان است ، السلطان ابا الحسن علی ابن موسی الرضا ، ظهور فاطمه و علی در امام رضا است

قله قاف ولایت

عدد ابجد سلطان ۱۸۱ است که برابر است با عدد ابجد قاف که ۱۸۱ است یعنی قله قاف ولایت علی ابن موسی الرضا است . ۶
برای همین است که می گویند اگر امام رضا را قبول داشته باشیم همه اهل بیت را قبول داریم و می گویند زیارت امام رضا افضل زیارات است حتی از زیارت حضرت ابا عبد الله هم افضل است . ۷

شمس عصمت و شمس الشموس

اشتراک دیگر خانم صدیقه کبری با علی ابن موسی الرضا این است که امیر عالم در خطبه طارق ۸ فرمودند : فهم الكواكب العلویه و الانوار العلویه المشرقه من شمس العصمه الفاطمیه

ائمه دوازده گانه انوار حیدری و علوی هستند و منبعشان شمس عصمت فاطمی است و مرکز مشکاتشان فاطمه است و در اوصاف علی ابن موسی الرضا می گوئیم : السلام علیک یا شمس الشموس و انیس النفوس یا ابا الحسن یا علی ابن موسی الرضا المرتضی ۹ حضرت خانم شمس عصمت است که انوار علوی از آن ساطع می شود و علی ابن موسی الرضا شمس الشموس است

طوس ، طور سینا

طور سینا می شود طوس که هر کس می خواهد موسایی شود باید به طوس برود تا نور خدا را ببیند

مسائید روایات

۱ وَ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ خَالَطُوا النَّاسَ بِمَا يَغْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَ وَ لَمَّا تَحْمَلُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ عَلَيْنَا إِنَّ أَمْرَنَا صِغْبٌ مُسْتَصْبِحٌ لَّا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَجْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ

مستدرک . . . ۱۲ ۲۹۶ ۲۳- باب تحریم إذاعه الحق مع الخوف ب

- بحار الأنوار ۷۱۲ باب ۱۳- النهی عن كتمان العلم و الخی
- بحار الأنوار ۱۸۳۲ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
- بحار الأنوار ۱۸۴۲ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
- بحار الأنوار ۱۹۱۲ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
- بحار الأنوار ۱۹۵۲ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
- بحار الأنوار ۱۹۶۲ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
- بحار الأنوار ۱۹۶۲ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
- بحار الأنوار ۱۹۷۲ باب ۲۶- أن حدیثهم ع صعب مستصعب و أن
- بحار الأنوار ۱۰۲۱۰ باب ۷- ما علمه صلوات الله علیه من أ
- بحار الأنوار ۳۴۷۲۵ فذلكه ص : ۳۴۶
- بحار الأنوار ۲۷۳۲۶ باب ۶- تفضيلهم ع على الأنبياء و على
- بحار الأنوار ۶۸۵۳ باب ۲۹- الرجعة ص : ۳۹
- بحار الأنوار ۸۱۵۳ باب ۲۹- الرجعة ص : ۳۹
- بحار الأنوار ۲۴۹۶۴ باب ۱۲- شدة ابتلاء المؤمن و علة و
- بصائر الدرجات ۱۲۲۶- باب في أئمة آل محمد ص أن أمرهم
- بصائر الدرجات ۱۲۲۶- باب في أئمة آل محمد ص أن أمرهم
- بصائر الدرجات ۲۶- تتمه باب أن أمرهم صعب مستصعب
- بصائر الدرجات ۲۷- تتمه باب أن أمرهم صعب مستصعب
- بصائر الدرجات ۲۸- تتمه باب أن أمرهم صعب مستصعب
- تفسير فرات ۴۲۷ و من سورة الحجرات ص : ۴۲۵
- الخرائج ۷۹۳۲ الباب السادس عشر في نوادر المعجزات
- الخصال ۶۲۴۲ علم أمير المؤمنين ع أصحابه في مجلس
- شرح نهج البلاغة ۷۰۱۲۸۶- و من كلام له ع في ذم أهل العراق
- شرح نهج البلاغة ۲۳۵۱۰۵- و من خطبة له ع ص : ۱۰۱
- غرر الحكم ۱۱۵ في فضائلهم ص : ۱۱۵
- كتاب سليم . . . ۵۶۱ المقدمة ص : ۵۵۵
- معاني الأخبار ۴۰۷ باب نوادر المعاني ص : ۳۷۹

التوبة / ۳۶ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا . . . اللَّهُ مَعَ الْمُتَّقِينَ

[۳] الغيبة للشيخ الطوسي [وَرَوَى جَابِرُ الْجُعْفِيُّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ تَأْوِيلِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ قَالَ فَتَنَفَسَ سَيِّدِي الصُّعَيْدَاءُ ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ أَمَا الشُّنَّةُ فَهِيَ حَيْدِي رَسُولُ اللَّهِ ص وَشُهُورُهَا اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيَّ وَإِلَى ابْنِي جَعْفَرٍ وَابْنِهِ مُوسَى وَابْنِهِ عَلِيٍّ وَابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَابْنِهِ عَلِيٍّ وَإِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَإِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا حَجَّجَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ وَ أَمَنَّاؤُهُ عَلَيَّ وَحِيهِ وَعِلْمِهِ وَالْأَرْبَعَةُ الْحُرْمُ الَّذِينَ هُمْ الدِّينُ الْقَيِّمُ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ يَخْرُجُونَ بِاسْمِ وَاحِدٍ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ أَبِي عَلِيٍّ بِنِ

الْحُسَيْنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ فَأَلْفِ اقْرَارُ بِهِؤَلَاءِ هُوَ الدِّينُ الْقِيَمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِمْ أَنْفُسَكُمْ أَيُّ قَوْلُوا بِهِمْ جَمِيعًا تَهْتَدُوا

بحار الأنوار ۲۴ ۲۴۰ باب ۶۰- تأويل الأيام والشهور بالأئ

بحار الأنوار ۲۴ ۲۴۲ باب ۶۰- تأويل الأيام والشهور بالأئ

بحار الأنوار ۲۴ ۲۴۳ باب ۶۰- تأويل الأيام والشهور بالأئ

بحار الأنوار ۳۶ ۳۹۳ باب ۴۵- نصوص الباقر صلوات الله عليه

بحار الأنوار ۳۶ ۴۰۰ باب ۴۶- ما ورد من النصوص عن الصادق

بحار الأنوار ۴۷ ۱۴۱ باب ۵- معجزاته واستجابة دعواته و م

بحار الأنوار ۵۱ ۱۴۰ باب ۵- ما روى عن الباقر صلوات الله

تأويل الآيات ۲۰۹ سورة براءة و ما فيها من الآيات فى ا

تأويل الآيات ۲۰۹ سورة براءة و ما فيها من الآيات فى ا

غيبه الطوسى ۱۴۹ و أخبار المعمرين من العرب و العجم م

غيبه النعمانى ۸۶ ۴- باب ما روى فى أن الأئمة اثنا عشر

غيبه النعمانى ۸۷ ۴- باب ما روى فى أن الأئمة اثنا عشر

المناقب ۱ ۲۸۴ فصل فى الآيات المنزلة فيهم ع

المناقب ۱ ۳۰۷ فصل فى النكت و الإشارات

۴ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَتَدْفَنُ بَضْعَهُ مِنِّي بِحُرَّاسَانَ مَا زَارَهَا مَكْرُوبٌ إِلَّا نَفَسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَرْبَهُ وَ لَا مُذْنِبٌ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ

الفقيه ۲ ۵۸۳ باب ثواب زيارة النبي و الأئمة صلوات

وسائل الشيعة ۱۴ ۵۵۳ ۸۲- باب استحباب زيارة قبر الرضا ع

وسائل الشيعة ۱۴ ۵۵۵ ۸۲- باب استحباب زيارة قبر الرضا ع

بحار الأنوار ۹۹ ۳۳ باب ۴- فضل زيارة إمام الإنس و الجن

الأمالى للصدوق ۱۱۹ المجلس الخامس و العشرون ص

جامع الأخبار ۲۹ الفصل الرابع عشر فى زيارة على بن مو

روضه الواعظين ۱ ۲۳۴ فصل فى ذكر وفاته ع ص : ۲۲۹

۵ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةُ بَضْعَهُ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهُ

بحار الأنوار ۲۹ ۳۳۷ الأولى ص : ۳۳۵

بحار الأنوار ۳۰ ۳۴۷ [۲۰] باب ص : ۱۴۵

بحار الأنوار ۳۰ ۳۵۳ [۲۰] باب ص : ۱۴۵

بحار الأنوار ۳۷ ۶۶ باب ۵۰- مناقب أصحاب الكساء و فضلهم

بحار الأنوار ۴۳ ۳۹ باب ۳- مناقبها و فضائلها و بعض أحوا

بحار الأنوار ۴۳ ۵۴ باب ۳- مناقبها و فضائلها و بعض أحوا

بحار الأنوار ۴۳ ۷۶ باب ۳- مناقبها و فضائلها و بعض أحوا

بحار الأنوار ۴۳ ۸۰ باب ۳- مناقبها و فضائلها و بعض أحوا

بحار الأنوار ۴۳ ۱۷۰ باب ۷- ما وقع عليها من الظلم و بكائ

بحار الأنوار ۴۳ ۱۹۹ باب ۷- ما وقع عليها من الظلم و بكاء

بحار الأنوار ۴۳ ۲۰۱ باب ۷- ما وقع عليها من الظلم و بكاء

بحار الأنوار ۴۳ ۲۰۳ باب ۷- ما وقع عليها من الظلم و بكاء

بحار الأنوار ۲ ۶۷ باب ۳۹- العدالة و الخصال التي من كا

إرشاد القلوب ۲ ۲۳۱ الجزء الثاني في فضائل و مناقب أمير

الأمالى للصدوق ۱۰۲ المجلس الثاني و العشرون ص

شرح نهج البلاغة ۱۶ ۲۷۳ الفصل الثالث في أن فدك هل صح كونها

الصراط المستقيم ۱ ۱۷۰ الفصل الخامس ص : ۱۷۰

الصراط المستقيم ۲ ۱۱۸ ۳- فصل ص : ۱۱۲

الصراط المستقيم ۳ ۱۲ النوع الثاني في عمر ص : ۳

علل الشرائع ۱ ۱۸۵ ۱۴۹- باب العلة التي من أجلها دفنت ف

كتاب سليم . . . ۸۶۸ الحديث الثامن و الأربعون ص

كشف الغمة ۱ ۴۶۶ فاطمة ع ص : ۴۴۹

كفاية الأثر ۶۲ باب ما جاء عن جابر بن عبد الله الأن

المناقب ۳ ۳۳۲ فصل في حب النبي إياها ص : ۳۱

۶ أمالى الطوسى و القمى و مسند أبى الفتح الحفار و ابن شبل الوكيل روى على بن بلال عن الرضا ع عن آبائه ع عن النبي عن

جبرئيل عن ميكائيل عن إسرافيل ع عن اللوح عن القلم قال يقول الله تعالى ولاية على بن أبى طالب حصنى فمن دخل حصنى أمن من

عذابي قال الرضا بشروطها و أنا من شروطها

المناقب ۳ ۱۰۱ فصل في أنه الرضوان و الإحسان و الجن

۷- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَعِيدِ الْمَكِّيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ سُلَيْمَانَ

الْمَازِنِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (ع) قَالَ مَنْ زَارَ قَبْرَ وَلَدِي عَلِيٍّ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ كَسْبِعِينَ حَجَّةً مَبْرُورَةً قَالَ قُلْتُ سَبْعِينَ حَجَّةً قَالَ نَعَمْ وَ

سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ قَالَ قُلْتُ سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ قَالَ رَبِّ حَجَّةٍ لَا تُقْبَلُ مِنْ زَارِهِ وَ بَاتَ عِنْدَهُ لَيْلَةً كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَزْشِهِ

الكافي ۴ ۵۸۵ باب فضل زيارة أبى الحسن الرضا ع . . .

التهديب ۶ ۸۴ ۳۴- باب فضل زيارته ع ص : ۸۴

وسائل الشيعة ۱۴ ۵۶۴ ۸۶- باب استحباب اختيار زيارة الرضا

وسائل الشيعة ۱۴ ۵۶۵ ۸۷- باب استحباب اختيار زيارة الرضا

مستدرک . . . ۱۰ ۳۵۷ ۶۶- باب استحباب اختيار زيارة الرضا

بحار الأنوار ۹۹ ۳۵ ۴- فضل زيارة إمام الإنس و الجن

بحار الأنوار ۹۹ ۴۱ ۴- فضل زيارة إمام الإنس و الجن

الأمالى للصدوق ۱۲۰ المجلس الخامس و العشرون ص

جامع الأخبار ۳۰ الفصل الرابع عشر في زيارة على بن مو

روضة الواعظين ۱ ۲۳۴ فصل في ذكر وفاته ع ص : ۲۲۹

عيون أخبار ۲ ۲۵۹ ۶۶- باب في ذكر ثواب زيارة الإمام عل

کامل الزیارات ۳۰۷ الباب الحادی و المائة ثواب زیارة أب

أَفْهَمُ الْكَوَاكِبِ الْعُلَوِيَّةِ وَالْأَنْوَارِ الْعُلَوِيَّةِ الْمُشْرِقَةِ مِنْ شَمْسِ الْعِصْمَةِ الْفَاطِمِيَّةِ فِي سَمَاءِ الْعِظَمَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَالْأَغْصَانِ النَّبَوِيِّ النَّابِتَةِ فِي دَوْحَةِ الْأَحْمَدِيَّةِ وَالْأَسْرَارِ الْإِلَهِيَّةِ الْمُوَدَّعَةِ فِي الْهَيْكَلِ الْبَشَرِيِّ وَالذَّرِّيَّةِ الزَّكِيَّةِ وَالْعِزَّةِ الْهَاشِمِيَّةِ الْهَادِيَّةِ الْمَهْدِيَّةِ
بحار الأنوار ۲۵ ۱۷۴ باب ۴- جامع فی صفات الإمام و شرائط

اللهم و صل على الإمام المعصوم و السيد المظلوم و الشهيد المسموم و البدر بين النجوم شمس الشموس و أنيس النفوس المدفون بأرض طوس الرضا المرتضى و السيف المنتضى العادل فى القضاء الإمام أبى الحسن الثانى على بن موسى الرضا صباح الكفعمى ۷۱۹ خطبة العيدین ص : ۷۱۱

الگوی مهدی (عج) فاطمه است

بقیه الله خیر لکم ان کنتم مومنین

حضرت بقیه الله امام ثانی عشر است و آخرین امامی است که در آن تجلی فاطمه صورت گرفته است

نقل است که حضرت بقیه الله در توقیعشان فرمودند : و فی ابنه رسول الله لی اسوه حسنه ۱

و در قرآن آمده است : لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه ۲

الگوی همه عالم محمد است و الگوی مهدی، فاطمه است و می فرماید در دختر (فی ابنه رسول الله) رسول خدا برای من اسوه ای نیکو است

فاطمه حجت خدا بر اهل بیت

همان گونه که حضرت عسگری فرمودند : نحن حجه الله على العباد و انا فاطمه حجه الله علينا , ما حجت خدا بر مردمیم و فاطمه حجت خدا بر ما اهل بیت است . فاطمه لیست کنساء الأدمیین

خیر العمل بر فاطمه

ملعون ولد الزنای ثانی در یکی از بدعت های خود حی علی خیر العمل را از اذان برداشت و به جای آن گذاشت , الصلاه خیر من النوم , و به این علت حی علی خیر العمل را برداشت که در کتاب معانی الاخبار و علل الشرایع در تفسیر آن آمده : أتدری ما تفسیر حی علی خیر العمل ؟ دعاك الی بر فاطمه و ولدها ۳ , بهترین عمل محبت به فاطمه و فرزندان او است
حی علی خیر العمل مقدمه نماز است یعنی به امید بز فاطمه ۴ وارد نماز یعنی معراج می شویم , یعنی با بز فاطمه به معراج می رویم

فاطمه کجا در نماز آمده است ؟

حضرت مولا در خطبه نورانیت ۵ فرمودند : اولنا محمد (محمد بن عبدالله) اوسطنا محمد (محمد بن علی) آخرنا محمد (محمد بن الحسن المهدی) و کلنا محمد

اللهم صل على محمد و آل محمد یعنی چه ؟

در اللهم صل على محمد همه اهل بیت گفته می شوند زیرا خودشان فرمودند کلنا محمد . و آل محمد کوثر فاطمه هستند و هر کس از کوثر فاطمه زائیده شده باشد و محب فاطمه است شامل صلوات نماز ما می شود و این بطن صلوات است نه ظاهر آن

مناع للخیر کیست ؟

در قرآن دو جا لفظ مناع للخیر آمده است یکی سوره قلم و یکی سوره قاف ، یعنی منع کننده خیر که بر وزن فعال است یعنی شر مطلق در عالم الست معرفی شده است و قضایای در و دیوار و کوچه همه و همه ظهور آن اتفاقات الست است

افضل از روزه عبودیتی نیست

بزرگترین معنای عبودیت در روزه محقق می شود زیرا سر عبودیت در ولایت است و ظهور ولایت در مصائب فاطمه و حسین است که میدان ولایت است ، جائی است که ولایت عرضه شد و اولین قربانی ولایت فاطمه بود

ملاک سنجش عمل ، ولایت است

نزد علامه امینی رحمه الله علیه آمدند و به او گفتند شما با این کتابی که نوشته اید حسابرسی اعمالتان بسیار راحت است و دیگر مشکلی ندارید علامه امینی گفت این حرفها چیست که می زنید؛ در روز قیامت هر کسی کاری که در راه ولایت کرده است باید عرضه کند؛ وقتی فاطمه اولین شهید ولایت است و وقتی در میدان می گوید برای ولایت سینه ام را دادم ، صورتم را دادم و محسنم را دادم من دیگر حرفی برای گفتن ندارم

آنگاه که خانم وارد صحرای محشر می شود و جاء رَبِّكَ وَالْمَلِکُ صَیْفًا صَیْفًا ۶ ندا می آید غَضُّوا ابصارکم ۷ ، ای نامحرمان چشمانتان را فرو خوابانید ناموس الهی وارد صحرای محشر می شود ... در راه ولایت خاک شو تا

اگر در راه ولایت خاک شدی و هیچ بودن خودت را فهمیدی آنگاه علی برایت ابوتراب می شود . علامه طباطبائی (ره) می فرماید

من خس بی سر و پایم که به سیل افتادم

او که می رفت مرا هم به دل دریا بود

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت

از سمک تا به سمایش کشش لیلا بود

محسن فاطمه کیست ؟

فاطمه در حسن و حسین و محسن منتشر شد ، محسن کیست ، قبر محسن کجاست ؟ مناع للخیر که بود ؟ خدا گفت حالا که ای فاطمه جانم محسنت را کشتند تا روز قیامت هر کدام از فرزندان که بیایند نامشان را محسن می گذارم ، محسن یعنی کسی که مادرش فاطمه است و در کوثر فاطمی است . محسن قبر ندارد همان طور که فاطمه قبرش معلوم نیست

مناع للخیر ، دومی ملعون است

جلد های ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ بحار الانوار جلد های مطاعن بحار است که در مورد اولی و دومی و سومی ملعون می باشد و در زمان علامه مجلسی این مجلدات به صورت پنهانی چاپ می شد ولی الآن به برکت انقلاب این سه جلد در حد عموم تکثیر شده است در جلد ۳۰ بحار الانوار آمده است : المناع الثانی ... هو معتد مریب ۸

در سوره مبارکه قلم آیه ۱۲ می خوانیم: وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ (۱۰) هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ (۱۱) مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) عُنْتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ (۱۳) ۹

در اوصاف دومی ملعون است که او قسم خورنده پست است و عیب جوی خبر چین است و طغیانگر گناهکار است و کافر ولد الزنا است

فاطمه ودیعه الهی

و حال در قضایای در و دیوار ظهور خیر مطلق در مقابل شر مطلق است و این دو با هم روبرو شدند. همان خیری که ان فاطمه لیست کنساء آدمیین. اینها حوراء انسیه. وقتی برای حمل جسم فاطمه، پیامبر باید چهل روز روزه بگیرد، پس لطافت را ببین. زمانیکه رحلت پیغمبر نزدیک شد... دست فاطمه اش را گرفت و به مدت طولانی به سینه اش چسباند و... سپس دست علی را گرفت و دست فاطمه اش در دست او قرار داد و فرمود: هذه ودیعه الله و ودیعه رسوله ۱۰. علی جان این امانت مرا نگهدار

مسانید روایات

۱ التَّوْقِيعُ الَّذِي خَرَجَ فِيهِ مِنْ اِزْتَابٍ فِيهِ صَيَلَمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ج، [الاحتجاج عن الشيخ الموثق أبي عمر العامري رحمه الله عليه قال تشاجر ابن أبي عانم القزويني و جماعة من الشيعة في الخلف فذكر ابن أبي عانم أن أبا محمد (ع) مضى و لا خلف له ثم إنهم كتبوا في ذلك كتاباً و أنشدوه إلى الناحية و أعلموا بما تشاجروا فيه فورد جواب كتابهم بخطه صلى الله عليه و على آباءه بسم الله الرحمن الرحيم عافانا الله و إياكم من الفتن و وهب لنا و لكم روح اليقين و... من افترض الله طاعته الظالم الغاصب و في ابنته رسول الله ص لى أسوة حسنة و سيردى الجاهل رداء عمله و سيعلم الكافر لمن عقبى الدار عصمنا الله و إياكم من المهالك و الأسواء و الآفات و العاهات كلها برحمته فإنه ولي ذلك و القادر على ما يشاء و كان لنا و لكم ولياً و حافظاً و السلام على جميع الأوصياء و الأولياء و المؤمنين و رحمته الله و بركاته و صلى الله على محمد النبي و سلم تسليماً

بحار الأنوار ۱۷۸ ۵۳ باب ۳۱- ما خرج من توقيعاته ع

الاحتجاج ۴۶۶ ۲ احتجاج الحجة القائم المنتظر المهدي

غيبه الطوسي ۴ ۲۸۵- فصل ص : ۲۸۱

منتخب الأنوار ۱۱۸ الفصل التاسع في ذكر توقيعاته على يد

الأحزاب / ۲۱ لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يزجوا الله و اليوم الآخر و ذكر الله كثيراً

۳- معاني الأخبار، و العلل، بالاشناد المتقدم عن العباس بن سعيد عن أبي نصر عن عيسى بن مهران عن الحسن بن عبد الوهاب عن محمد بن مروزان عن أبي جعفر قال أتدرى ما تفسير حتى على خير العمل قال قلت لا قال دعاك إلى البر أتدرى بر من قلت لا قال دعاك إلى بر فاطمة و ولدها

بحار الأنوار ۱۴۱ ۸۱ باب ۱۳- الأذان و الإقامة و فضلها و

علل الشرائع ۲ ۳۶۸ ۸۹- باب نوادر علل الصلاة ص

معاني الأخبار ۴۲ باب معنى حروف الأذان و الإقامة . . .

[۴] المناقب لابن شهر آشوب [سئل الصادق عن معنى حتى على خير العمل فقال خير العمل بر فاطمة و ولدها و في خبر آخر الولائية

و في خبر آخر خير العمل بر فاطمة و ولدها

مستدرک . . . ۴ ۳۷۷۰- باب نوادر ما يتعلق بأبواب الأذا

بحار الأنوار ۴۳ ۴۴ باب ۳- مناقبها و فضائلها و بعض أحوال
بحار الأنوار ۸۱ ۱۳۴ باب ۱۳- الأذان و الإقامة و فضلها و
التوحيد ۲۴۱ ۳۴- باب تفسير حروف الأذان و الإقامة
فلاح السائل ۱۴۸ الفصل الثامن عشر فيما نذكره من صفة
معاني الأخبار ۴۱ باب معنى حروف الأذان و الإقامة
المناقب ۳۲۶ ۳ فصل في منزلتها عند الله تعالى

۵ يَا سَلْمَانَ وَيَا جُنْدُبَ قَالَ لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ قَالَ عَ أَنَا أَحْيَى وَأُمِيَّتٌ بِإِذْنِ رَبِّي وَأَنَا أُتْبِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا
تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ بِإِذْنِ رَبِّي وَأَنَا عَالِمٌ بِضَمَائِرِ قُلُوبِكُمْ وَالْأَيْمَةُ مِنْ أَوْلَادِي عَ يَعْلَمُونَ وَيَفْعَلُونَ هَذَا إِذَا أَحْبَبُوا وَأَرَادُوا لِأَنَّا كُنَّا وَاحِدًا
أَوْلَانَا مُحَمَّدًا وَآخِرُنَا مُحَمَّدًا وَأَوْسَطُنَا مُحَمَّدًا وَكُنَّا مُحَمَّدًا

بحار الأنوار ۲۵ ۳۶۳ باب ۱۲- أنه جرى لهم من الفضل و الطا
بحار الأنوار ۲۶ ۳ باب ۱۴- نادر في معرفتهم صلوات الله
بحار الأنوار ۲۶ ۵ باب ۱۴- نادر في معرفتهم صلوات الله
بحار الأنوار ۲۶ ۱۶ باب ۱۴- نادر في معرفتهم صلوات الله
بحار الأنوار ۳۶ ۳۹۹ باب ۴۶- ما ورد من النصوص عن الصادق
غيبه النعماني ۸۵ ۴- باب ما روى في أن الأئمة اثنا عشر
الفجر / ۲۲ و جاء رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا

۷ [تفسير فرات بن إبراهيم] [عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ مُعْتَمِدًا عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ
بُطْنَانِ الْعَرْشِ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمُرَّ بِنْتُ حَبِيبِ اللَّهِ إِلَى قَصْرِهَا فَتَيَأْتِي فَاطِمَةَ عَ ابْنَتِي عَلَيْهَا رِيْطَانِ خَضِرَاوَانِ
حَوَالَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْزَاءَ فَإِذَا بَلَغَتْ إِلَى بَابِ قَصْرِهَا وَجَدَتِ الْحَسَنَ قَائِمًا وَالْحُسَيْنَ نَائِمًا مَقْطُوعَ الرَّأْسِ

بحار الأنوار ۴۳ ۲۲۴ باب ۸- تظلمها صلوات الله عليها في ا
بحار الأنوار ۴۳ ۲۲۵ باب ۸- تظلمها صلوات الله عليها في ا
بحار الأنوار ۶۵ ۵۹ باب ۱۵- فضائل الشيعة ص : ۱
إرشاد القلوب ۲ ۲۳۲ الجزء الثاني في فضائل و مناقب أمير
الأمالي للصدوق ۱۷ المجلس الخامس ص : ۱۶
الأمالي للمفيد ۱۳۰ المجلس الخامس عشر مجلس يوم السبت ال
بشارة المصطفى ۱۸ بشارة المصطفى لشيعة المرتضى
تأويل الآيات ۴۷۲ سورة الملائكة و ما فيها من الآيات ف
تأويل الآيات ۵۹۹ سورة الطور و ما فيها من الآيات في ا
تفسير الإمام ۴۳۲ [ما كان مثل آية إبراهيم ع ص
تفسير فرات ۲۶۹ و من سورة الأنبياء ص : ۲۶۳
تفسير فرات ۴۳۷ و من سورة ق ص : ۴۳۵
ثواب الأعمال ۲۱۹ عقاب من قتل الحسين ع ص : ۲۱۶
دلائل الإمامة ۵۰ أخبار في مناقبها ع ص : ۴۸

روضه الواعظين ۱۴۸۱ مجلس في ذكر مناقب فاطمة ع ص

شرح نهج البلاغة ۱۹۳۹ فصل في ترجمه عائشه و ذكر طرف من أحب

صحيفة الرضا ۶۳ متن الصحيفة ص : ۳۹

الصراط المستقيم ۱۷۱ ۱ الفصل الخامس ص : ۱۷۰

عيون أخبار ۳۲۲ ۳۱- باب فيما جاء عن الرضاع من الأخ

الفضائل ۱۰ المقدمة ص : ۱

كشف الغمة ۱ ۴۵۰ فاطمة ع ص : ۴۴۹

كشف الغمة ۱ ۴۵۷ فاطمة ع ص : ۴۴۹

كشف الغمة ۵۰۶ ۱ ذكر وفاتها و ما قبل ذلك من ذكر مرضه

المناقب ۳۲۶ ۳ فصل في منزلتها عند الله تعالى . .

۸ مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ ، قَالَ الْمَنَاعُ الثَّانِي ، وَالْخَيْرُ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَحُقُوقِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . وَ لَمَّا كَتَبَ الْوَالِدُ كِتَابَ فَدَكَ بِرَدِّهَا عَلَى فَاطِمَةَ مَنَعَهُ الثَّانِي ، فَهُوَ مُعْتَدٍ مُرِيْبٍ

بحار الأنوار ۲۹ ۱۱۳ ۱۱- باب نزول الآيات في أمر فدك و قص

بحار الأنوار ۳۰ ۱۵۸ [۲۰] باب ص : ۱۴۵

تفسير القمي ۳۲۶ ۲ درجة النبي ص و علي ع في المحشر

۹ وَ لَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ . قَالَ الْحَلَّافُ الثَّانِي ، حَلَفَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ لَا يَنْكُثُ عَهْدًا . هَمَّازٌ مَشَاءً بِنَمِيمٍ قَالَ كَانَ يَنْبَغُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ يَهْمَزُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ . قَوْلُهُ مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ قَالَ الْخَيْرُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . مُعْتَدٍ . . أَيْ قَالَ ، اعْتَدَى عَلَيْهِ . قَوْلُهُ عُنْتُ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْنِمٌ قَالَ الْعُنْتُ عَظِيمُ الْكُفْرِ ، وَ الزَّيْنِمُ الدَّعَى

بحار الأنوار ۳۰ ۱۶۵ [۲۰] باب ص : ۱۴۵

بحار الأنوار ۳۰ ۲۵۸ [۲۰] باب ص : ۱۴۵

تأويل الآيات ۶۸۶ سورة ن و ما فيها من الآيات في الأئمة الهداء ص : ۶۸۵

تأويل الآيات ۶۸۷ سورة ن و ما فيها من الآيات في الأئمة الهداء ص : ۶۸۵

تفسير القمي ۲ ۳۸۰ ۶۸- سورة القلم مكية آياتها اثنتان و خمسون ۵۲

۱۰

- وَ بِالْأَسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ عِيْسَى الضَّرِيرِ عَنِ الْكَاطِمِ ع قَالَ قُلْتُ لِأَبِي فَمَا كَانَ بَعْدَ خُرُوجِ الْمَلَائِكَةِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ فَقَالَ ثُمَّ دَعَا عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع وَ قَالَ لِمَنْ فِي بَيْتِهِ اخْرُجُوا عَنِّي وَ قَالَ لِأُمِّ سَيْلَمَةَ كُونِي عَلَى الْبَابِ فَلَا يَقْرُبُهُ أَحَدٌ فَفَلَعْتُ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ ادْنُ مِنِّي فَدَنَا مِنْهُ فَأَخَذَ بِيَدِ فَاطِمَةَ فَوَضَعَهَا عَلَى صَدْرِهِ طَوِيلًا وَ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بِيَدِهِ الْأُخْرَى فَلَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْكَلَامَ غَلَبَتْهُ عَجْبَتُهُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْكَلَامِ فَبَكَتْ فَاطِمَةُ بُكَاءً شَدِيدًا وَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع لِبُكَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ص . . . وَ أَكْبَتْ عَلَى وَجْهِهِ فَقَبَلَتْهُ وَ أَكَبَتْ عَلَيْهِ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ص لَمَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَرَفَعَ رَأْسَهُ ص إِلَيْهِمْ وَ يَدَاهَا فِي يَدِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ عَلِيٍّ وَ قَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ هَذِهِ وَدِيعَةُ اللَّهِ وَ وَدِيعَةُ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ عِنْدَكَ فَاحْفَظِ اللَّهَ وَ احْفَظْنِي فِيهَا وَ إِنَّكَ لِفَاعِلُهُ يَا عَلِيُّ هَذِهِ وَ اللَّهِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأُولَى وَ الْآخِرِينَ هَذِهِ وَ اللَّهِ مَزِيْمُ الْكُبْرَى أَمَا وَ اللَّهِ مَا بَلَغَتْ نَفْسِي هَذَا الْمَوْضِعَ حَتَّى سَأَلْتُ اللَّهَ لَهَا وَ لَكُمْ فَأَعْطَانِي مَا سَأَلْتُهُ

بحار الأنوار ۲۲ ۴۸۴ باب ۱- وصيته ص عند قرب وفاته و فيه

الصراط المستقيم ۲ ۱۷۹۲- فصل ص : ۸۸

کرامات الفاطمیة (معجزات فاطمه زهرا (س) بعد از شهادت بضمیمه سوگنامه فاطمه زهرا (س))

نویسنده: علی میر خلف زاده

مقدمه

اشاره

شکر و سپاس ، سزای پروردگاری است که ما را با مصاییح هدایت ارشاد فرمود ، و از اشعه انوار اولیای الهی ، قلوب ما را متور گردانید ، و پیوسته بیان و حالات و حرکات و وجنات ما را از خدمت به قرآن و عترت و اهل بیت رسول الله (ص) قرار داد . و درود و سلام بی حد بر پیامبر گرامیش محمد مصطفی (ص) و اهل بیت اطهارش ، علی الخصوص بر دختر پهلوی شکسته اش که در مصیبت و غم و اندوهش جگر عالمی را داغدار و جگر سوز و عزادار کرده و تا به حال کسی نتوانسته اندکی از غم و مصیبت‌های وارده بر آن جگر گوشه رسول الله (ص) را درک و از اعماق جگر بسوزد و فریاد زند ...؟! .

تا به حال هیچ هنرمند عارفی نتوانسته اندکی از اندوه و غم جگر سوز علی (ع) را در مواجهه با بی بی فاطمه (سلام الله علیها) میان در و دیوار ، و گاه شستن صورت نیلی ، و بازوی کبود شده ، مرثیه بشناید .

تا به حال هیچ نویسنده چیره دستی توان آن را نداشته که مصائب و یک آه علی (ع) را در مصیبت و عزاداری زهرا (سلام الله علیها) روی صفحات ترسیم نماید . و هر نویسنده تلاشگر و محقق فرزانه ای که قلم به دست گرفته ، در محدوده معلومات و قدرت علمی خود به نگارش حوادث وارده بعد از رسول الله (ص) پرداخته و برجسته ترین تابلو و زیباترین سر لوحه اثر خود را ترسیم نموده ، و کتاب خود را با یک دنیا عذر و تقصیر به پیشگاه این بانوی نمونه اسلام تقدیم نموده است .

تعداد آثار ارزشمندی که محققان بزرگ و مؤلفان سترگ در پیرامون زندگی و اخلاق آن مظلومه پهلوی شکسته سیلی خورده به رشته تحریر در آورده اند ، بیرون از شمار است . و نام آنها در این صفحات نمی گنجد ، و برخی از این محققان به همه ابعاد زندگی این بازوی کبود شده تاریخ اشاره کرده اند . این حقیر سر تا پا تقصیر هم یکسری داستانهای واقعی افرادی که به آن بی بی در سختیها و بیماری های صعب العلاج و مشکلات ، متوسل و متمسک شده اند و نتیجه مثبت عایدشان گردیده ، جمع و به نام کرامات الفاطمیة (سلام الله علیها) گذاشته ام تا دل‌های مردم به معرفت دختر رسول الله (ص) روشن و محکم تر گردد و در گرفتاریها متمسک به این بانوی دو سرا گردند .

در پایان از خداوند متعال خواستار سلامتی و سعادت و توفیق و پایداری و رستگاری و آخر و عاقبت بخیری دوستان و خوانندگان ولایی و خودمان را دارم و این کتاب را به پیشگاه تنها فرزند بانوی نمونه اسلام (یعنی حَیَّةُ بن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین له الفداء) تقدیم می نمایم ان شاء الله مورد قبول حق و آن بی بی و فرزند دل‌بندش واقع گردد . و ثواب آن را به روح برادر شهیدم شیخ احمد میر خلف زاده نثار می کنم .

شهریور هزار سیصد و هفتاد و چهار علی میر خلف زاده

(۱) نماز استغاثه به حضرت زهرا (س)

قلبم سیاه شده بود هرچه از آیات قرآن را می خواندم آرامتر می شدم . ولی خوب نمی شدم ، محبوبیتی بین مردم داشتم ؛ زیرا به مردم تواضع می کردم که مرا دوست بدانند و بیشتر احترام کنند ، به همه سلام می کردم ، به خاطر اینکه آنها را خجالت بدهم ، که بعدا آنها سبقت به سلام بگیرند ، اگر یکی از مریدان دو زانو در مقابلم نمی نشست ، در دل ناراحت می شدم . وقتی وارد

مجلس می شدم و مردم به خاطر ورود صلوات می فرستادند ، خوشحال می شدم .

یک روز وارد مجلسی شدم ، جمعیت چند هزار نفری که برای دیدن من جمع شده بودند همه از جا برخاستند و صلوات فرستادند و من در ضمن چند کلمه ای برای مردم حرف زدم . گفتم : برادران ! شما که این گونه به من اظهار محبت می کنید ، شاید نفس من خوشش بیاید و حال آنکه من لیاقت این همه محبت را ندارم . اینجا معلوم بود که مردم به زبان حال و قال می گفتند: بین چه آقای خوبی است ، چقدر شکسته نفسی می کند . خیلی خوشم آمده بود . ولی وقتی به منزل رفتم و خوب به عمق مطلب فکر کردم ، متوجه شدم که خود این شکسته نفسی من به خاطر هوای نفس بوده است .

ضمناً مطلب قابل توجه این بود که : وقتی از پشت میز سخنرانی در آن مجلس به میان مردم آمدم ، پیر مرد دهاتی نورانی پیش من آمد و به من گفت : شما نباید آن قدر ضعیف باشید که از ابراز احساسات مردم تغییر حال پیدا کنید و نفستان خوشش بیاید و یا اگر به شما بی اعتنائی کردند ، ناراحت شوید . شرح صدر داشته باشید و به این مسایل اهمیّت ندهید .

من در آن مجلس از بس از اظهار محبت مردم و احترامات آنان مست خوشحالی شده بودم ، نفهمیدم این پیر مرد چه می گوید . ولی وقتی در منزل فکر می کردم ، متوجه شدم که او مرا متنبه کرده ، و به من فهمانده است که اگر بر فرض هم من راست بگویم و از این احترامات خوشم نیاید ، تازه شرح صدر نداشته ام و ضعیف بوده ام . اینجا بود که من می خواستم منفجر شوم ، دیوانه شده بودم ، با خود می گفتم پس من کی از آن سیاهی ها ، به خصوص از جاه طلبی و ریاست طلبی نجات پیدا می کنم ؟ ! گریه زیادی کردم و سپس چون بیشتر از این نمی توانستم از وسایل عادی استفاده کنم ، دست به وسایل معنوی زدم .

ناگهان به فکرم رسید که نماز استغاثه به حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را بخوانم و از آن مخدّره و ملکه جهان هستی ، درخواست رفع این بلا- و مرض روحی را بنمایم . این نماز را با همان آدابی که در باب دوم کتاب باقیات الصالحات (در نمازهای مستحبی) مفاتیح الجنان است خواندم .

یعنی دو رکعت نماز به نیت استغاثه به حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) خواندم . و بعد از نماز سه مرتبه الله اکبر گفتم ، و سپس سر به سجده گذاشتم و صد مرتبه گفتم : یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی (یعنی : ای مولای من ! ای فاطمه زهرا ! مرا از شرّ این دشمن پناه ده) بعد طرف راست صورتم را به زمین گذاشتم و همان جمله را صد مرتبه و باز طرف چپ صورتم را به زمین گذاشتم و همان جمله را صد مرتبه گفتم و باز سر به سجده گذاشتم ، هنوز سر از مهر بر نداشته بودم که آثار لطف حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا امّ الائمه (سلام الله علیها) ظاهر شد و مرا از آن سیاهی یعنی صفت ریاست طلبی نجات داد و بعدا که به قلبم مراجعه نمودم و دهها مرتبه خود را امتحان نمودم بحمدالله اثری از آن صفت در خود ندیدم .

لازم به تذکر است که : بعضی از مردم گمان کرده اند شفای امراض روحی اهمیّتش کمتر از شفای مرضهای جسمی است ، لذا اگر گفته شود که : فلان کور به برکت حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شفا یافت . از نظر آنها شگفت انگیزتر از آن است که گفته شود ، فلان شخص ریاست طلب به برکت آن حضرت (سلام الله علیها) شفا یافت . و حال آنکه اهمیت و ارزش هر چیزی مربوط به نتیجه و فایده آن چیز است . مثلاً اگر وقتی یک کور شفا پیدا می کند ، حد اکثر فایده اش این است که چند سالی بسیار محدود که می خواهد در دنیا زندگی کند ، دارای چشم می باشد ولی وقتی از دنیا رفت دیگر بین کور و بینا فرقی نمی باشد . و فایده آن بینایی همین جا تمام شده است . اما یک شخص حسود اگر شفا پیدا کند ، از بدبختی همیشگی نجات پیدا کرده ؛ زیرا صفات روحی همانند خود روح ، همیشه با او هست برعکس صفات بدنی که مثل خود بدن برای مدّت موقّتی باقی می ماند .

بنابراین ، امراض روحی با امراض جسمی به هیچ وجه قابل مقایسه نیست ؛ زیرا زندگی دنیا در مقابل زندگی آخرت صِغیر است .

(۱)

مقبول حق نباشد

بی مهر او عبادت
 حُبش بود سعادت
 بغضش بود شقاوت
 روز جزا به دست
 زهرا بود شفاعت
 وارد شود به محشر
 با عزّت و جلالت (۲)

(۲) کمالات واقعی

وقتی من مراحل سیر و سلوک را طی نمودم، و صفات رذیله را از خود دور کردم، و مراحل توبه و استقامت و صراط مستقیم و محبت و جهاد با نفس و عبودیت را پیمودم، و بالاخره محبت دنیا را از دل بیرون کردم، و بلکه از دنیا کنده شدم و می توانستم در راه خدا از همه چیز بگذرم، و از آن به بعد به وظیفه ام عمل می کردم و دیگر هیچگونه تقلّب و خیانت، ریا و دروغ در وجودم نبود، بخل و حسد به کلی از دلم رفته بود، نوع دوست بودم و هیچگاه به فکر ریا و تفاخر مردم نبودم، بلکه خود را خادم مردم می دانستم، حقّ می گفتم، و حق می شنیدم، و بالاخره خیلی از اخلاقیات و صفات بدم برطرف شده بود.

در این موقع و در این حال، یک شب با آنکه در اتاق تاریکی نشسته بودم و با خدای خودم انسی داشتم، اشک می ریختم، و با او گرم راز و نیاز بودم، ناگهان نمی دانم چه شد، آیا در این بین به خواب رفته بودم، یا از خود بی خود شده و یا به عالم معنویت وارد شده بودم، و بالاخره در آن حال دیدم اتاقم پر از نور شد، نه آنکه فکر کنید از این نورهای مادی مثلاً مانند چراغهای هزار شمعی و یا مثل آنکه خورشید وارد اتاق شده باشد، نه، نوری بود که از اینها روشتر، ولی لطیف. یعنی با آنکه من از تاریکی مطلق ناگهان وارد این روشنایی شدید شده بودم، ابدا چشم ناراحت نشد و بلکه چشم منورتر شد.

و بالاخره بهتر این است که خصوصیات بعضی از چیزها شرح داده نشود؛ چون به قلم شرحش ممکن نیست و (تا نبینی ندانی). بالاخره در وسط این نور شبحی که درست تشخیص نمی دادم که او کیست و او چیست، ولی با کمال آرامش و تسلط به نفس او را دیدم و با زبان دل (که تا اهل دل نشوی آن زبان را نمی فهمی) این گفتگوها انجام شد.

از او پرسیدم: شما که هستید؟

فرمود: من فاطمه زهرا، دختر رسول گرامی اسلامم.

گفتم: شما مادر من هستید، من از فرزندان شمایم، آیا می پسندید که من برای رسیدن به کمالات این همه رنج بکشم و از دیدگانم این همه اشک جاری گردد؟

با همان زبان فرمود: هرکس از فرزندان ما و یا از شیعیان ما دلش را از محبت دنیا فارغ کند و ما را بشناسد و بداند، از کجا آمده و در کجا هست و به کجا می رود؟ به کمالات واقعی خواهد رسید و تو درست است که محبت دنیا را ترک کرده ای و صفات رذیله را از خود دور نموده ای ولی شرط دوم که شناختن نور مقدس امام است هنوز انجام نداده ای قال رسول الله (ص): من مات و لا یعرف امامه مات میتة جاهلیة.

گفتم: آن هم به دست شماست، باید آنها خودشان را به من معرفی کنند تا آنها را بشناسم.

فرمود: به فرزندم بقیة الله حضرت مهدی (ع) دستور می دهم تو را راهنمایی کند.

این را فرمود و دیگر آن جمال الهی و ملکوتی را در آن شب ندیدم، ولی خوشحال بودم که به من وعده خوبی داده اند و بالاخره

با هر فشاری که بوده با هر عجز و ناله ای که بود خود را مورد لطف ملکه جهان هستی قرار داده بودم .

امّا چندین ماه در این انتظار جانم به لبم آمد ، آه که چقدر انتظار معشوق ناراحت کننده است ، نه آنکه فکر کنید می خواهم بگویم : هزار وعده خوبان یکی وفا نکرد نه ، من با این شعر مخالفم ، وعده خوبان همه اش وفا می کند ، دیر یا زودش هم به مصلحت است ، جریان من هم به مصلحتم بود ، خودم بهتر می دانم . آنچه را که از مصلحت این تاءخیر می توانم بگویم این است که من قدردان معشوق و محبوبم شدم ، وقتی به او رسیدم او را از جانم بهتر دوست داشتم و لحظه ای از او غفلت نمی کردم ، امّا اگر همان روزهای اول به من آن معارف را لطف می کردند شاید زیاد قدردان تر بودم .

به هر حال در این مدّت خیلی رنجور شدم ولی نمی خواستم چیزی بگویم که مرا مطرود کننده و یا خلاف ادب باشد . صبر می کردم ، امّا چه صبر کشنده ای ، شبها در همان ساعتی که آن نور مقدس را دیده بودم ، در همان اتاق تاریک می نشستم و همان اذکار و اوراد و تضرّع و زاری را می کردم خبری نمی شد . تا آنکه یک شب از بس گریه کرده بودم و بی حال شده بودم بی ادبانه با حضرت فاطمه اطهر (سلام الله علیها) گفتم : آخر چرا شما کم لطف شده اید ، به جان خوتان قسم اگر بدانم فرزندان حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) سرقله دماوند است ، و من با هر زحمت که شده زنده به آنجا می رسم همین الان حرکت می کنم و به محضرش مشرف می شوم و درسی که مرا به آن وعده فرموده اید از او می گیرم و بر می گردم . امّا چه کنم که جای او را نمی دانم ، من دیگر طاقت ندارم و دیگر هم عرضی ندارم . امّا او که محبوبه ام بود عزیزتر از جانم بود ، این بی ادبی مرا به حساب نیاورد و در آن شب دست مرا به دست عزیز عزیزان و سرور سروران و تنها نماینده الهی حضرت بقیه الله (روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) داد و مرا به او سپرد و رفت و من از محضر حضرت بقیه الله (ارواحنا فداء) معرفت ائمه اطهار (علیهم السلام) را تعلیم گرفتم . (۳)

زهرا که از فروغش

عالم ضیاء گرفته

دین نبی زفیضش

نشو و نما گرفته

مریم ز مکتب او

درس حیا گرفته

جشنی به عرش اعلا

بهرش خدا گرفته (۴)

(۳) آتش حضرت فاطمه (س)

مرحوم سید جلیل و علامه بزرگوار حضرت آیه الله العظمی حاج سید مهدی بحر العلوم رضوان الله تعالی علیه فرمودند: در عالم رؤ یا دیدم که در مدینه مشرفه بودم و مرا جناب پیغمبر (ص) احضار نمود . داخل حجره مقدسه شدم ، دیدم ، جناب پیامبر (ص) در صدر مجلس قرار گرفته و حسنین و حضرت فاطمه (علیهم السلام) در حاشیه مجلس قرار دارند و آقا حضرت علی (ع) سرپا ایستاده است .

به دست بوسی رسول خدا (ص) مشرف شدم ، مرا مخاطب به خطاب مرحبا بولدی نموده و کمال محبت و مهربانی را در باره من مبذول داشت ، مساءله ای چند سؤال نمودم . فرمودند: از امام زمان خود سؤال کن . پس صاحب الامر را حاضر نمودند و مسایل خود را سؤال نمودم .

پس رو به بی بی دو عالم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نموده ، فرمودند: خذی ولدک : پسرت را دریاب . آنگاه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دست مرا گرفت ، به حجره خود برد و از من رویش را نمی گرفت گویا صورت مبارکش الحال در نظرم هست ، پس حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) برای من آش آورد که همه حبوبات در آن بود تناول کردم و در نهایت شوق از خواب بیدار شدم . چنان شرح صدی برایم پیدا شد که هرچه بعد از آن در کتب مشاهده می کردم به یک مرتبه حفظ می نمودم و به این مقام رسیدم .

بعد از آن همیشه طالب آن آش بودم تا روزی از مادرم سؤال کردم که آش به این صفت دیده ای ؟ گفت : بلی در عجم (ایران) متعارف است که اینطور آشی را می پزند و از همه حبوبات داخلش می کنند و آن آش به نام فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نام گذاری شده . (۵)

با سینه ای وسیعتر از عالم وجود
با واژه ای عمیقتر از معنی سجود
خوانم ثنای فاطمه محبوبه خدای
آرم سرنیاز بر آن آستان فرود
گویم بر او سلام که وقت نزول وحی
چندان سلام داده بر او خالق و دود
گویم بر او درود که فرمود مصطفی
بخشند خداهش هر که فرستد بر او درود (۶)

(۴) رهایی از مرگ

جناب آیه الله حاج میرزا محمد رضا فقیه کرمانی پس از مراجعت به کرمان بنای مخالفت و مبارزه را با فرقه ضالّه شیخیّه را گذارد و یک کتاب بی نقطه علمی در ردّ آنان نوشت .

یک وقتی از مرحوم حاج سید یحیی واعظ یزدی برای تبلیغ و مبارزه بر علیه شیخی های کرمان دعوت کرد و آن مرحوم ، آن فرقه ضالّه را رسوا نمود . و مردم را به انحراف آنان متوجه ساخت ، شیخیها تصمیم قتل سید یحیی را گرفتند و با نقشه عجیبی از ایشان دعوت کردند که برای منبر به فلان منزل تشریف ببرند .

ایشان را برداشتند و به باغی در خارج از شهر بردند . سید در باغ احساس خطر کرد و دید در دام مرگ افتاده است ، و کسی هم از وضع او با خبر نیست . توسّلی به حضرت زهرا (سلام الله علیها) پیدا می کند و نماز استغاثه به آن حضرت را می خواند و مشغول خواندن یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی بوده ، که دشمنان آماده می شوند او را قطعه قطعه کنند ، که یک مرتبه صدای تکبیر و فریاد مسلمانها بلند شده آن باغ را محاصره می نمایند و از دیوار به درون باغ ریخته و حساب شیخی ها را رسیده و سید را رها می نمایند ، و با احترام به همراه مرحوم حاج میرزا محمد رضا کرمانی به شهر و منزل آوردند ! از آیه الله کرمانی سؤال کردند که شما از کجا دانستید که سید یحیی در معرض مرگ و گرفتاری است ؟

فرمود: خوابیده بودم ، در عالم خواب حضرت طاهره ، فاطمه زهرا را دیدم فرمودند: شیخ محمد رضا فوراً خودت را به پسر سید یحیی برسان او را نجات بده که اگر دیر کنی او کشته خواهد شد . (۷)

فاطمه خواندیمش از روز الست

رنگ اخلاصش به دلها صیقل است

فاطر ارض و سماوات است او
 مصدر قاضی حاجات است او
 ساکنان در گه عز و جلال
 همصدا باذات حق در این مقال
 ای محمد (ص) مصطفی بر تو نوید
 کوکب رخشنده عصمت دمید (۸)

(۵) قفل باز شد

سید جلیل القدر آقا سید علی تقی کشمیری فرزند صاحب کرامات باهره حاج سید مرتضی کشمیری فرمود: از فاضل محترم جناب آقا سید عباس لاری شنیدم که فرمود: در اوقات تحصیل علوم دینیته در نجف اشرف روزی در ماه مبارک رمضان طرف عصر افطاری تهیه کرده و در حجره گذاشتم و در حجره را قفل کرده و به خیال اینکه کلید در جیبم هست، رفتم، که پس از نماز مغرب و عشا بیایم، تا اینکه نماز را خواندم و به مدرسه آمدم، خواستم در حجره را باز کنم، دیدم کلید در جیبم نیست هرچه تفحص کردم کلید را پیدا نکردم. به واسطه شدت گرسنی و نیافتن کلید سخت ناراحت بودم. از مدرسه بیرون آمده متحیرانه در مسیر خود تا حرم قدم می‌زدم و به زمین نگاه می‌کردم، ناگاه مرحوم سید مرتضی کشمیری را دیدم. علت ناراحتیم را پرسید، مطلب را عرض کردم. با من به مدرسه آمد و فرمود: می‌گویند نام مادر موسی (ع) را اگر کسی بداند و به قفل بسته بخواند آن قفل باز می‌گردد آیا جده ما فاطمه زهرا (سلام الله علیها) کمتر از او است؟ پس دست در قفل نهاد و فرمود: یا فاطمه الزهرا یک وقت دیدم قفل باز شد. (۹)

ای بضعه پیغمبر ای قائمه داور
 ای شافعه محشر ای فاطمه الزهرا (ع)
 تو حجت یزدانی تو امام امامانی
 تو موجد امکانی عالم ز تو شد بر پا
 در برج شرف ماهی در ملک حیا شاهی
 تو عصمت الهی اصل شجر طه
 در قدر منیعی تو در امر مطیعی تو
 مدفون به بقیعی تو ای قائله ات لعیا
 تو خطبه غرابی تو ام ابیهای
 صدیقه کبرایی محبوب دل مولا (۱۰)

(۶) رؤیای صادقه

در سال ۱۳۲۵ شمسی، شب سوم جماد الثانی، در عالم رؤیا می‌دیدم وارد خانه ای تاریک شدم، اما در آن خانه تاریک شمعی روشن است. نزدیک رفتم دیدم تنها صورت علی بن ابی طالب (ع) است آهسته آهسته گریه می‌کند و اشکها روی صورتش غلتان است و به یک چیزی مشغول است، خوب که نگاه کردم دیدم نیمی از بدن فاطمه زهرا (سلام الله علیها) که روی تخته ای خوابانده اند مشاهده می‌شود و علی (ع) مشغول غسل دادن بود. وقتی غسل و کفن را تمام کرد، صدا زد: فرزندان زهرا بیاید با

مادرتان وداع کنید .

جمعی از فرزندان آن حضرت در آن تاریکی دور بدن فاطمه (سلام الله علیها) جمع شده بودند ولی آنها دیده نمی شدند . فراموش نمی کنم که خود من فریاد می زدم : ای مادر پهلو شکسته . علی (ع) آن حضرت را در کنار همان خانه دفن کرد ، از خواب بیدار شدم .

من در آن وقت هنوز مدینه مشرف نشده بودم ، ولی در سال ۱۳۴۶ که برای اولین بار مشرف شدم و وارد حرم مطهر پیامبر اکرم (ص) گردیدم ، قبری در همان محلی که در خواب دیده بودم وجود داشت . با خودم گفتم ، خوب است سؤال کنم ببینم که آیا این قبر به نام آن حضرت معروف است یا خیر ؟ وقتی از افراد مطلع سؤال کردم ، معلوم شد که آن قبر مقدس جز به نام فاطمه (علیهاالسلام) شناخته نشده است . (۱۱)

کسی دیده میان خانه خویش
زنی از شوهر خود رو بگیرد
کسی دیده به گاه را رفتن
جوانی دست بر پهلو بگیرد
کسی دیده زنی در نوجوانی
به آه و ناله و غم خوبگیرد
و اگر خواهد که بر خیزد زبستر
بنالد دست بر زانو بگیرد
کسی دیده مریضی مرگ خود را
برای درد خود دارو بگیرد
کسی دیده ز بهر حفظ رهبر
سپر یک زن رخ و باز و بگیرد
چرا باید که یک رخسار نیلی
ز حیدر آن همه نیرو بگیرد
چو آتش سوخت درب خانه اش را
ز زهرا باید آبرو بگیرد (۱۲)

(۷) شفای درد

جناب حاجی علی اکبر سروری تهرانی فرمود: خاله علویه ای داشتم که عابده و برکتی برای فامیل ما بود و در شدايد به او پناهنده می شدیم و از دعای او گرفتاری هایمان بر طرف می شد ! یک وقتی آن مخدره به درد دل مبتلا می گردد و به چند دکتر و بیمارستان مراجعه می کند فایده نمی کند .

این زن ، مجلس روضه زنانه می گرفت . این دفعه به حضرت زهرا (سلام الله علیها) متوسل می شود و اهل مجلس را هم طعام می دهد .

همان شب حضرت صدیقه زهرا(علیهاالسلام) را در خواب می بیند که به خانه اش تشریف آورده اند . به حضرتش عرضه می دارد که : ای بانوی دو عالم کلبه ما محقر است . و اینکه روز گذشته از شما دعوت نکردم ، چون خود را قابل ندانستم .

حضرت زهرا (علیها السلام) فرموده بود: ما خود آمدیم و حاضر بودیم و الحال می خواهیم درد و دوایت را نشانت دهیم . پس کف دست مبارک خود را محاذی صورتش می گیرند و می فرمایند: به کف دستم نگاه کن . نگاه می کند و تمام اندرون خود را در آن کف دست مبارک می بیند از آن جمله رحم خود را می بیند ، که چرک زیادی در آن است . حضرت فرموده بود: درد تو از رحم است ، و به فلان دکتر مراجعه کن خوب می شوی ! فردا به همان دکتری که فرموده بود مراجعه می کند و دردش را می گوید و به فاصله کمی درد بر طرف می گردد . (۱۳)

فاطمه ناموس کبرای خداست
عترت الله است کی از او جداست
ماهمه امشب گدایان توایم
خوانده و ناخوانده مهمان توایم
دیر گاهی شد که بر در مانده ایم
خسته پا و خسته جان در مانده ایم
یک نظر بر ما فکن ای نور جان
پیش نه پای شفاعت در میان
دردمندانیم و در مان پیش توست
مستمندانیم و احسان کیش توست
دست حاجات است از هر سودراز
کارساز کار محتاجان بساز (۱۴)

(۸) تذکرش چیز

در چند سال قبل خانم محترمه علویه ای که مداومت بر نماز جماعت مسجد جامع داشت به بنده گفت : مدتهاست که برای نجاتم به جدّه ام صدیقه طاهره فاطمه زهرا (سلام الله علیها) متوسل شده ام تا اینکه شب گذشته در عالم رؤ یا آن حضرت را دیدم عرض کردم : بی بی ما زنان چه کنیم که اهل نجات باشیم ؟

فرمود: شما زنان به شش چیز مواظبت کنید تا اهل نجات شوید . و من غفلت کردم از اینکه پرسم آن شش چیز چیست ؟ و از خواب بیدار شدم حالا تو بگو آن شش چیز کدام است ؟

بنده به نظرم رسید که در قرآن مجید آخر سوره ممتحنه وظایف زنان و شروط پذیرفته شدن بیعت آنها با رسول خدا(ص) را بیان فرموده است پس به آیه ۱۲ از سوره مزبور مراجعه نمودم و شمردم دیدم شش چیز است که به آن علویه تذکر دادم که قطعاً مراد حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) همین شش چیز است و برای اینکه زنان مسلمان وظایف خود را بدانند آیه مزبور با مختصر ترجمه ای نقل می گردد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِيهِ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ . (۱۵)

یعنی : ای پیغمبر ! وقتی که زنان مؤمنه پیش می آیند و می خواهند با تو عهد کنند ، شش چیز را به آنها تذکر بده که ترک نکنند: اول آنکه : برای خدا هیچ چیز را شریک قرار ندهد . (یعنی در ذات و صفات و افعال و عبادت به تفصیلی که در کتاب گناهان کبیره مرحوم دستغیب شیرازی است) .

دوم: و لا یسرقن: از مال شوهران و غیر ایشان دزدی نکنید.

سوم: و لا یزنین: زنا نکنند.

چهارم: فرزندان خود را نکشند (کشتن سقط جنین، بلکه ماده تکوین بچه یعنی نطفه و علقه و مضغه که سقط آنها هم حرام و موجب دیه است).

پنجم: بهتان و دروغی از پیش خود نبافند و بر کسی نبندند، مانند اینکه زنی بچه ای را از سر راه بردارد و بگوید: آن را زاییده ام و فرزندم هست و مانند اینها. و اینکه زنان پاکدامن را قذف کند، و بهتان زنا بر آنها ببندد. و بطور کلی هر بهتانی را باید ترک کند.

ششم: و ای محمد در هر چه به آن فرمان دهی مانند نماز، روزه، حج، زکات و مانند لزوم اطاعت از شوهر و پرهیز از نظر و لمس با اجنبی و غیره تو را مخالفت نکنند.

فبايعهن: یعنی پس با این زنان بر شرطهائی که گفته شد بیعت کن و بر ایشان از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده و مهربان است (۱۶).

ای ز نور چهره ات تابنده ماه و مشتری

خیره چشم اختران گبند نیلو فری

آفتاب برج عصمت گوهر درج عفاف

شمع بزم آفرینش مهد فضل و سروری

آیت عصمت ز خلاق ازل بر فاطمه

ختم شد چون بر محمد (ص) آیت پیغمبری

قدر این یکدانه گوهر رانمی دانست و بس

آری آری قدر گوهر را که داند گوهری

همسر پاکش علی اعلی که اوست

در ره ترویج ایمان مصطفی را یآوری (۱۷)

(۹) شفای مریضها

مرحوم سید جلیل و فاضل نبیل جناب آقای سید حسین برقی واعظ، ساکن قم چنین مرقوم داشته اند: آقای قاسم عبد الحسینی پلیس موزه آستانه مقدس حضرت معصومه (علیها السلام) که در سنه ۱۳۴۸ به خدمت مشغول بود برای اینجانب حکایت کرد: در زمانی که متفقین محمولات خود را از راه جنوب به شوروی می بردند و در ایران بودند من در راه آهن خدمت می کردم، در اثر تصادف با کامیون سنگ کشی یک پای من زیر چرخ کامیون رفت و مرا به بیمارستان فاطمی شهرستان قم بردند و زیر نظر دکتر مدرسی و دکتر سیفی معالجه می نمودم، پایم ورم کرده و به اندازه یک متکا بزرگ شده بود و مدت پنجاه شبانه روز از شدت درد حتی یک لحظه خواب به چشمم نرفت و دائما از شدت درد ناله و فریاد می کردم. امکان نداشت کسی دست به پایم بگذارد؛ زیرا آنچنان درد می گرفت که بی اختیار می شدم و تمام اتاق و سالن را صدای فریاد فرا می گرفت.

در خلال این مدت به حضرت زهرا و حضرت زینب و حضرت معصومه (علیها السلام) متوسل بودم، و مادرم بسیاری از اوقات به حرم حضرت معصومه (علیها السلام) می رفت و توسل پیدا می کرد.

یک بچه در حدود سیزده الی چهارده سال هم که در اثر اصابت گلوله زخمی شده بود و مثل من روی تختخواب پهلوی من در

طرف راست بستری بود و فاصله او با من در حدود یک متر بود و در اثر جراحات و فرو رفتن گلوله زخم تبدیل به خوره و جذام شده بود و دکترها از او مأیوس بودند و چند روز در حال احتضار بود و گاهی صدای خیلی ضعیفی از او شنیده می شد و هر وقت پرستارها می آمدند می پرسیدند تمام نکرده است؟ و هر لحظه انتظار مرگ او را داشتند.

شب پنجاهم مقداری مواد سمی برای خود کشی تهیه کردم و زیر متکای خود گذاشتم و تصمیم گرفتم که اگر امشب بهبود نیافتم خود کشی کنم چون طاقتم تمام شده بود. مادرم برای دیدنم آمد به او گفتم: اگر امشب شفای مرا از حضرت گرفتی فبها، و الا صبح جنازه مرا روی تختخواب خواهی دید و این جمله را جدی گفتم و تصمیم قطعی بود، مادرم غروب به طرف حرم مطهر رفت.

همان شب مختصری چشمانم را خواب گرفت. در عالم رؤیا دیدم سه زن مجلله از در باغ (در سالن) وارد اتاق من که همان بچه هم پهلوی من روی تخت خوابیده بود شدند. یکی از زنها پیدا بود شخصیت او بیشتر است و چنین فهمیدم اولی حضرت زهرا (علیها السلام) و دومی حضرت زینب (علیها السلام) و سومی حضرت معصومه (علیها السلام) هستند.

حضرت زهرا (علیها السلام) جلو، حضرت زینب پشت سر و حضرت معصومه ردیف سوم مستقیم به طرف تخت همان بچه آمدند. و هر سه پهلوی هم جلو تخت ایستادند حضرت زهرا (علیها السلام) به آن بچه فرمودند: بلند شو. گفت: نمی توانم. حضرت فرمود: بلند شو. گفت: نمی توانم. فرمودند: تو خوب شدی. در عالم خواب دیدم بچه بلند شد و نشست.

من انتظار داشتم به من هم توجهی بفرمایند ولی بر خلاف انتظار حتی به سوی تخت من توجهی نفرمودند، در این اثنا از خواب پریدم و با خود فکر کردم معلوم می شود آن بانوان مجلله به من عنایتی نداشتند. دست کردم زیر متکا و سمی که تهیه کرده بودم بردارم و بخورم با خود فکر کردم ممکن است چون در اتاق ما قدم نهاده اند از برکت قدوم آنها من هم شفا یافته ام دستم را روی پایم نهادم دیدم درد نمی کند، آهسته پایم را حرکت دادم، دیدم حرکت می کند. فهمیدم من هم مورد توجه قرار گرفته ام. صبح شد، پرستارها آمدند و گفتند: بچه در چه حال است؟ به این خیال که مرده است.

گفتم: بچه خوب شده. گفتند: چه می گویی؟ گفتم: حتما خوب شده. بچه خواب بود، گفتم: بیدارش نکنید. تا اینکه خودش بیدار شد، دکترها آمدند، هیچ اثری از زخم در پایش نبود، گویا ابتدا زخمی در بدن نداشته، اما هنوز از جریان کار من خبر ندارند. پرستار آمد، باند و پنبه را طبق معمول از روی پای من بردارد و تجدید پانسمان کند چون ورم پایم تمام شده بود فاصله ای بین پنبه ها و پایم بود گویا اصلا زخم و جراحتی نداشته.

مادرم از حرم آمد، چشمانش از زیادی گریه ورم کرده بود. پرسید: حالت چطور است؟ نخواستم بگویم شفا یافتیم، زیرا ممکن بود از فرح زیادی سکنه کند، گفتم: بهتر هستم برو عصایی بیاور، و با عصا برویم به منزل (البته این کارم مصنوعی بود) به منزل رفتیم، بعدا جریان را نقل کردم. و اما در بیمارستان پس از شفایافتن من و آن بچه غوغایی از جمعیت و پرستارها و دکترها بود زبان از شرح آن عاجز است صدای گریه و صلوات تمام فضای اتاق و سالن را پر کرده بود. (۱۸)

عفت آموز بشر فاطمه زهراى بتول

گوهر گنج نبوت گل بستان رسول (ص)

با طلوع رخ بهتر زمهش گفت رسول

اختر بخت مرا نیست دگر بیم افول

هر که مشمول عنایات الهی گردد

همه کارش رسد از دولت تقوا به حصول

یک زن و شامل او این همه لطف ازلی

بیش از او کیست دگر رحمت حق را مشمول (۱۹)

(۱۰) شفای درد شدید

جناب آقای شیخ عبدالنبی انصاری دارابی از فضیلتی حوزه علمیه قم قضایای عجیبی دارند، که برای نمونه یکی از آنها را در اینجا از نوشته های خود ایشان نقل می کنم .

مدت یک سال بود که دچار کسالت شدید سر درد و سرگیجه شده بودم و در شیراز سه مرتبه و در قم پنج مرتبه و در تهران سه مرتبه به دکترهای متعددی مراجعه و داروها و آمپول های فراوانی مصرف نمودم ، ولی تمام اینها فقط گاهی مسکن بود ، و دوباره کسالت عود می کرد . تا اینکه یکی از شبها در عین ناراحتی برای نماز جماعت به سختی به مسجد آیت الله بهجت که یکی از علمای برجسته و از اتقیای زمان است رفتم . در بین نماز حالم خیلی بد بود به طوری که یکی از رفقا فهمید و پرسید فلانی مثل اینکه خیلی ناراحت هستی ؟ گفتم : مدت یک سال است که این چنین هستم و هرچه هم به دکتر مراجعه نموده ام و دارو مصرف کرده ام هیچ تاءثیری نداشته ، آن آقا که خود از فضلا و متقین بود فرمود: ما دکترهای بسیار خوبی داریم به آنها مراجعه کنید . فوراً فهمیدم و ایشان اضافه فرمود که : به حضرت زهرا(علیهاالسلام) متوسل شوید که حتما شفا پیدا می کنید .

حرف ایشان خیلی در من اثر کرد و تصمیم گرفتم متوسل شوم ، آمدم در خیابان با همان حالت ناراحتی با یکی دیگر از فضلا برخورد کردم که او هم حقیر را تحریص بر توسل نمود . سپس به حرم حضرت معصومه (علیهاالسلام) رفتم و بعد به منزل و در گوشه ای تنها شروع به تضرع و توسل و گریه نمودم و حضرت زهرا(علیهاالسلام) را واسطه قرار دادم و بعد خوابیدم . شب از نیمه گذشته بود در عالم خواب دیدم مجلسی برقرار شد و چند نفر از سادات در آن مجلس شرکت داشتند و یکی از آنها بلند شد و برای بنده دعایی کرد .

صبح از خواب بیدار شدم سرم را تکان دادم دیدم هیچ آثاری از سر درد و سرگیجه ندارم . ذوق کردم و فوراً با حالت نشاط و خوشحالی که مدتی بود محروم بودم رفقا را دیدم و عده ای را دعوت کردم و مجلس روضه ای در منزل برقرار نمودم و انشاء الله تا پایان عمر این روضه ماهانه خانگی را خواهم داشت و اکنون که حدود هشت ماه از این جریان می گذرد الحمد لله بسیار خوب و توفیقاتم چندین برابر شده و با کمال امیدواری اشتغال به درس و تبلیغ داشته و دارم . (۲۰)

از افلاک حقایق زهره حلم و حیا زهرا

به بحر عصمت حق گوهر صدق و صفا زهرا

یگانه بانوی دین ، فخر نسوان بنی آدم

فروزان شمع بزم محفل آل عبا زهرا

بتول طاهره خیر النساء انسیه حوراء

مهین ام الائمہ بنت خیر الانبیاء زهرا

زپیش آورد غمهای جهان از گردش اختر

برای حق به هر امر قضا بودی رضا زهرا(۲۱)

(۱۱) مرض صعب العلاج

در حدود بیست سال قبل عیالم به مرض صعب العلاجی گرفتار شد ، به اطبا مراجعه کردیم ، مرض ریوی تشخیص داده شد ، برای نتیجه بهتری به متخصص مربوطه مراجعه کردم ، بعد از معاینه دقیق و عکسبرداری ، کسالت را فوق العاده و صعب العلاج دانسته و

نسخه و دارو بی اثر بود و از علاج آن به کلی ماء یوس شدیم . روزها را بی اندازه مضطرب و ناراحت می گذرانندیم ، ناچار دست توسل به ذیل عنایت حضرت فاطمه زهرا(علیهاالسلام) زده و نماز حضرت فاطمه (علیهاالسلام) را که در کتب ادعیه ماء ثور است خواندم (و آن نماز این است :

دو رکعت مثل نماز صبح است که بعد از سلام سه مرتبه تکبیر و بعدا تسبیح مشهور حضرت زهرا(علیهاالسلام) ، سپس پیشانی روی مُهر گذاشته و صد مرتبه می گویی یا مولاتی یا فاطمَةُ اَغِیثینی بعد طرف راست صورت بر مُهر گذاشته صد مرتبه ذکر مذکور بعد پیشانی روی مُهر گذاشته صد مرتبه ، بعد طرف چپ یکصد مرتبه ذکر مذکور ، بعد پیشانی روی مهر یکصد و ده مرتبه همان ذکر که جمعا پانصد و ده مرتبه ذکر گفته می شود .

بعد به وسیله حضرت زهرا(علیهاالسلام) به خدا عرض حاجت شود انشاء الله حاجات بر آورده خواهد شد .
بنابر این ، چنین نمازی خواندم (بعد از پایان اذکار در حالی که متاثر و ناراحت و دلشکسته بودم در همان حال سجده خوابیدم در خواب حضرت فاطمه (علیهاالسلام) را به بالین مریضه ام دیدم که عطف مرحمت می فرمودند دفعتا از خواب بیدار شده و یاءسم مبدل به امید شد و از آن روز به بعد حالت بهبودی به او دست داد و بالنتیجه پس از چند روز سلامتی کامل را دریافت .

برای معاینه و اطمینان خاطر ، او را نزد طیب بردم او بعد از معاینه و دقت کامل ، با تعجب گفت : کسالتی در او نمی بینم . آری چنین است که در زیارت جامعه می خوانیم ما خاب من تمسک بکم و آمن من لجا الیکم . (۲۲)

ای در درج حیا و آیت عظمی
بضعه خیر الوری و مریم کبری
فاطمه ام الائمہ دخت محمد(ص)
بهر تو ایجاد گشته سبعة آباء
ام کتاب ، ام فضل و ام علومی
ام ابیهات خوانده خواجه السری
راضیه مرضیه و تقیه نقیه
همسر حیدر علی عالی اعلاء
نام تو صدیقه و بتول و زکیه
ظاهره منصوره و محدثه عذرا

(۱۲) خدا را به زهرا(س) قسم داد

یک عده از مردم عازم حج بودند ، زنی را به همین منظور در قافله دیدند که خیلی ضعیف و ناتوان به نظر می رسید و بر شتری لاغر سوار بود ، مردم چون مرکب او را بی اندازه لاغر و ضعیف دیدند وی را از مسافرت با چنین مرکبی منع کردند . ولی زن مزبور به گفته آنان توجهی نکرد تا اینکه شتر او در بین راه مرد و او از کاروان باز ماند . شخصی او را مورد ملامت و توبیخ قرار داده و گفت : چرا از مردم نشنیدی تا به چنین روزی گرفتار شدی؟! او در این حال با قلبی شکسته متوجه حضرت حق شد و سر به سوی آسمان بلند کرده ، در مقام مناجات و عرض حاجت برآمد . در این حال دیدند که شخصی از طریقی آمد و مهار شتری را به دست گرفته و به نزد وی آمده و او را به سوار شدن تکلیف کرد ، او هم سوار شد و به قافله رسید . در هنگام طواف از او پرسیدند که : تو کیستی و به خدا چه گفتی که فوری نتیجه گرفتی ؟

گفت : من شهره دختر فضه کنیز حضرت زهرا(علیهاالسلام) هستم چون مرکب مُرد ، در حال اضطرار ، با خدا در تماس شدم و خدا

را به مقام و حرمت حضرت فاطمه (علیهاالسلام) قسم دادم روی همین اصل خدا بر من عنایت کرد و نخواست که از قافله عقب مانده و از اعمال حج محروم باشم. (۲۳)

عالم امکان ز نور روی تو روشن
خوانده شدی زین سبب به زهره زهرا
بهر محبت نعیم گشته فراهم
بهر عدویت جحیم گشته مهیا
با مژه رو بند حورخاک رخت را
بهر تبرک برند جانب بالا
مادر گیتی نژاده همچو تو دختر
خادمه در گه تو ساره و حوا
نور خدایی و عصمت الله مطلق
مادر دو مریمی و مام دو عیسی

(۱۳) سفارش برای مادر

مرحوم حسام الواعظین که از وعاظ خوب اصفهان بود این داستان را نقل می کرد: موقعی که والده ام از دنیا رفت و می خواستم ایشان را دفن کنم. خود من بند کفن مادر را باز کردم و سرش را روی خاک گذاشتم. مهر مادری و دیگر خاطرات فراموش نشدنی که از وجود نازنینش داشتم مرا واداشت تا در آن دم متوسل به حضرت زهرا(علیهاالسلام) گردم.

حضورشان عرض کردم: بی بی جان! مادرم را که از خدمتگزاران امام حسین (ع) است، به شما می سپارم، از او پذیرایی کنید، ضمنا یادم آمد که در شبهای محرم، در اصفهان معمولا دیر به منزل می رفتم و موقعی که به منزل می رسیدم، می دیدم خانم والده، دم در نشسته بود و به من می گفت: چرا اینقدر دیر آمدی؟ من عرض می کردم: منبر داشتم، دیر شد. و ایشان می فرمود: شوخی کردم، من هم چون برای امام حسین (ع) نمی توانم کاری انجام دهم می آیم منتظر تو می نشینم، شاید حضرت زهرا(علیهاالسلام) مرا جزو کنیزان خود قبول فرماید.

به هر حال جریان دفن خانم والده تمام شد. چند روزی بعد یکی از همسایگان به نزد من آمد و گفت: مادرتان را دیشب به خواب دیدم بسیار شاد و راحت بود و فرمود: به پسر من بگو سفارشی را که کرده بودی نتیجه عالی داشت و حضرت زهرا(علیهاالسلام) از من کمال پذیرایی را فرمود. (۲۴)

هر که مهر فاطمه در دل ندارد دین ندارد
دین و ایمان غیر حُبِّ فاطمه امکان ندارد
بی ولای فاطمه صوم وصل وۀ ارزش ندارد
خصم زهرا جای غیر از دوزخ و نیران ندارد
هر که دارد حُبِّ زهرا گویا در بزم ما
بی صفای فاطمه درد کسی درمان ندارد
حق زهرا و ابیها بعلها یا رب بنیها
صاحب ما را رسان کس طاقت هجران ندارد (۲۵)

(۱۴) در حال نزع

یکی از دوستان گفت: در موقعی که مادرم در حال نزع و جان دادن بود، ناگهان زبان به گفتار گشود و گفت: السَّلامَ عَلَیکَ یا فاطمَةُ الزهرا. بانوانی که در اتاق دور بستر بودند، گفتند: کسی اینجا نیست، مادرم گفت: حضرت صدیقه اطهر (علیهاالسلام) اینجا تشریف دارند مگر شما نمی بینید. (۲۶)

دُرّ دریای نبی زهرای اطهر فاطمه
آنکه شد اُمّ ابی زهرای اطهر فاطمه
مظهر ذات خداوند کریم ذوالعطا
ای نبی را کو کبی زهرای اطهر فاطمه
از عطوفت بی مثال و از کرم بی انتها
در برحق اقربی زهرای اطهر فاطمه
در جهان اُمّ الائمه محور ارض و سما
رکنی اندر مذهبی زهرای اطهر فاطمه
بر محبان رحمتی بر عاصیان شافعی
خود نیاسودی شبی زهرای اطهر فاطمه
از همان ضرب لگد بشکسته پهلوی ترا
وه چه بی تاب و تبی زهرای اطهر فاطمه
با همان مسمار در ششماه طفلت کشته شد
هی صدا کردی ابی زهرای اطهر فاطمه
ای کریمی نکته کوتاه کن که شد ماتم بیا
کن روا هر مطلبی زهرای اطهر فاطمه

(۱۵) رسیدگی به فرزندان زهرا (س)

یکی از رفقای مؤمن گفت: دوستی دارم که در خیابان سیروس مغازه دارد وی این حکایت را برایم نقل کرد و گفت: روزی برایم خبر آوردند که یکی از آقایان سادات با زن و بچه اش در منزل یک کلیمی اتاقی گرفته و وضعشان خوب نیست من به اتفاق دوستی از آنها دیدن کردم. دیدم در اتاقی نمناک، بدون فرش و وضع نامرتب و حالی زار و نزار است؛ پرسیدم: چرا در منزل مسلمانان اتاق نگرفتید؟ گفتند: به ما ندادند. از آنجا برگشتم و تا قبل از غروب وسایل خوراک و فرش و بخاری آنها را فراهم کردم و وقتی که اتاقشان گرم شد و خاطر جمع شدم کسری دیگری ندارند به منزل رفتیم. نیمه های شب پیغمبر اکرم (ص)، حضرت فاطمه زهرا صدیقه طاهره (علیهاالسلام) آقا علی و حسنین (صلوات الله علیهم اجمعین) را در خواب دیدم. حضرت صدیقه کبری (علیهاالسلام) رو به پیامبر فرمود: این شخص به امور فرزندان من رسیدگی کرد، دعایی در حشش بکنید. پیغمبر اکرم (ص) رو به امام حسین (ع) کرد و فرمود: یا حسین دعایش کن. آقا امام حسین (ع) دعا کرد و فرمود: خدایا! او را پیامرز.

پیامبر فرمود: این دعا کم است باز هم دعا کن. امام حسین (ع) فرمود: خدایا! زیارت مرا نصیبش کن.

از خواب بیدار و بسیار خوشحال شدم. در آن ایام ویزای عراق نمی دادند. صبح روز بعد یکی از افسران شهربانی را که با من دوست بود، دیدم گفت: فلانی کجایی که دربه در عقببت می گردم. می خواهم برایت یک ویزای عراق بگیرم، بروی کربلا. گفتم: مطلب از چه قرار است؟ گفت: همان کسی که به تو وعده زیارت را داد او به من امر فرمود: برایت پاسپورت بگیرم. و گرفت و روز بعد به من داد و من از برکت خدمت به فرزند حضرت زهرا (علیها السلام) و دعای آن حضرت در آن سال موفق به زیارت امام حسین (ع) شدم. (۲۷)

آن نور ازل که زهره زهرا شد
زان نور بیا جهان و ما فیها شد
از فاطمه و هم پدر و شوهر او
با دو پسرش کون و مکان پیدا شد (۲۸)

(۱۶) گریه حضرت زهرا (س)

سید جلیل و بزگوار حاج سید حسین رضوی (حفظه الله) نقل نمود:

یکی از موثقین بحرین حضرت زهرا (سلام الله علیها) را در عالم رؤیا دید که حضرت در میان جمعی از زنان گریه و زاری و نوحه برای فرزند شهیدش حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) می کند و این بیت شعر را می فرمود:

واحسینا واذیحا من قفا
واحسینا واغسیلا بالدماء

وای بر حسینم وای بر کشته ای که سرش را از پشت سر از بدنش جدا کردند، وای بر حسینم که غسلش با خون بود.

گوید: از خواب بیدار شدم در حالی که گریه می کردم و آن بیت شعر را بر زبان می خواندم. (۲۹)

بانوی عصمت و جلال خداست
مظهر لطف بی مثال خداست
گنج پنهان و لیلۃ القدر است
محرم راز لایزال خداست
نور خورشید و مه ز نور رخس
مشرق شمس لا محال خداست
بانوی بانوان هر دو جهان
مظهر مهر بی زوال خداست
دخت احمد (ص) پیمبر خاتم
محرم عهد لاینال خداست

(۱۷) ذکر وداع

یکی از وعاظ مشهور بزرگوار فرمود: مرحوم حاج ملا علی قزوینی واعظ معروف (که خدایش رحمت کند) فرمود: در قزوین عده ای از بچه ها هیئتی تشکیل داده بودند و تکیه ای بسته بودند و آمدند پیش من که امشب شب عاشورا است، شما بیاید در حسینیه ما و روضه بخوانید.

برنامه کارم در شب عاشورا خیلی زیاد بود و من وعده ای را که به بچه ها داده بودم بکلی فراموش کردم و تقریباً ساعت یازده به منزل رفتم ، شام خوردم و خوابیدم ، تازه چشمم گرم خواب شده بود که حضرت بی بی عالم زهرا(علیهاالسلام) را به خواب دیدم . حضرت فرمود: آملاً علی به بچه ها قول دادی بروی به حسینیه و نرفتی آنها منتظرند .

سراسیمه از خواب برخاستم ، لباسهایم را پوشیدم و پیش آنها رفتم ، دیدم بچه ها منتظر نشسته اند ، عده ای چرت می زدند ، و عده ای هم کشیک می کشیدند و چراغها همه روشن بود از آنها عذر خواستم و پس از روضه به آنها قول دادم که دوشنبه دیگر هم به حسینیه آنها خواهم آمد . (۳۰)

این اشک که بر عزایت پیدا است

در روز جزا مشتری او زهراست

دری است گران بها حقیرش مشمار

یک قطره او به محشر دریادریاست

(۱۸) سه دینار

مرحوم حاج شیخ علی اکبر تبریزی از آن واعظها و روضه خوانهای با اخلاص و با تقوا و راستگو و معروف تهران بود . می گوید: یک روز آمدم حرم آقا امام حسین (ع) ، حرم خلوت بود ، هیچ کس بالای سر حضرت نبود ، نشستم مشغول زیارت خواندن شدم ، همینطور که داشتم زیارت می خواندم ، یک وقت دیدم یک آذربایجانی یا تبریزی (من فراموش کردم) آمد و پهلوی ضریح حضرت روی زمین نشست با زبان ترکی خودش با آقا امام حسین (ع) داشت صحبت و درد دل می کرد . من هم ترکی بلد بودم و می فهمیدم چی دارد می گوید: دیدم دارد می گوید: یا امام حسین آقا جان من پولهایم تمام شده مصرفم خلاص گردیده و پولهایی را که آورده بودم تمام شده ، نمی خواهم از رُفقایم قرض کنم و زیر بار مَنّت آنها بروم ، آقا من به سه دینار احتیاج دارم سه دینار برایم بس است (در آن وقت ۳ دینار خیلی بوده) شما این سه دینار را به من بدهید که ما به وطنمان برگردیم ، یا الله زود سه دینار رد کن بیاد .

با خودم گفتم: این چطوری با آقا صحبت می کند ، مثل اینکه آقا را دارد می بیند . من داشتم همینطور او را مشاهده می کردم که چکار می کند ، یک وقت خانمی آمد پهلویش یک چیزی به او گفت : به ترکی گفت نه نمی خواهم .

بعد دیدم یک مرتبه دارد توی سر و صورت خود می زند . از جای خود بلند شد و از حرم بیرون رفت . گفتم : چه شد ، این خانم که بود ، این پول را گرفت یا نه ؟ من هم زیارت را رها کردم و دنبالش دویدم از ایوان طلا و در صحن دستش را گرفتم ، گفتم : قارداش (برادر) بیا قصه چه بود ، چکار کردی ؟

دیدم چشمهایش پر از اشک و منقلب است ، به ترکی گفت : من سه دینار از امام حسین (ع) می خواستم ، گرفتم دستش را باز کرد ، به من نشان داد . گفتم : چطور گرفتی ؟ گفت : تو دیدی و گوش می کردی ؟ گفتم : بله نگاه می کردم و گوش می دادم . گفت : شنیدی به آقا گفتم : سه دینار بده ؟ آن خانم را دیدی آمد نزد من ؟ گفتم : بله کی بود ؟

گفت : این خانم آمد فرمود: چکار داری ؟ چه می خواهی از حسین ؟ گفتم : سه دینار می خواهم . فرمود: بیا این سه دینار را از من بگیر . گفتم : نه نمی خواهم ، اگر من می خواستم از تو بگیرم از رُفقایم می گرفتم . من از خود حسین می خواهم .

فرمود: به تو می گویم بگیر من مادرش فاطمه زهرا هستم ، من اول ردش کردم وقتی گفت : من مادرش فاطمه هستم ، گفتم : بی بی جان اگر شما مادرش فاطمه هستی ، پس چرا قدت خمیده است ، من از منبری ها و روضه خوانها شنیده ام که مادر امام حسین (ع) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) جوان هیجده ساله بود ، چرا پس اینطوری هستی ؟ یک وقت فرمود: پول را بگیر برو آخه مگر

نمی دانی زدند پهلویم را شکستند . (۳۱)

کای حبیب ما دل آزرده مدار

برتو دختی شد عطا گوهر تبار

هدیه او سوره کوثر کنم

جاودان نسل تو زین دختر کنم

فاطمه سرچشمه انوار ماست

بحر عزت زای گوهر بار ماست

او زلال چشمه سار سرمداست

نقطه پرگار آل احمد(ص) است (۳۲)

(۱۹) مادر و فرزند سالم

یکی از بزرگان و خطبای بزرگوار از یک خطیب توانای تهران نقل می کرد: هر روز صبحگاهان یکی از متدینین مرا از خانه ام با ماشین سوار می کرد و برای اقامه عزاداری به خانه اش می برد . یک روز در وقت اذان صبح پلیسی به ما گفت : من چند روز است که شما را زیر نظر دارم این آقا را در این موقع به کجا می برید و چه نقشه ای پیاده می کنید ؟

صاحب مجلس گفت : ما این آقا را به منزل خود برای اقامه نماز جماعت می بریم و سپس به نام حضرت فاطمه زهرا(علیهاالسلام) ده روز روزه می خواند و اگر مایلید شما هم بیایید برویم تا از نزدیک صدق کلام ما را مشاهده کنید .

پاسبان چون نام مقدسه حضرت زهرا (علیهاالسلام) را شنید ، دیدم اشک از دیدگان جاری شد و با دست اشاره کرد بروید و روی زمین نشست .

صبح روز بعد آمد درب خانه و به ما گفت : ای آقایان ! حضرت زهرا(علیهاالسلام) دیروز به من عنایت فرمود . گفتیم چطور ؟ گفت : دیروز نزدیک زاییدن همسرم بود ، حالش خیلی بد بود ، دیشب پزشکان مربوطه پس از شورای پزشکی گفتند: یا بچه باید با دستگاه قطعه قطعه شود و مادرش سالم بماند و یا خطر مرگ متوجه مادر گردد و بچه سالم به دست آید و چون شما شوهر این خانم هستی هر کدام را که مایل هستی ، انجام دهیم .

من گفتم : هیچ نظریه ای ندارم و با حال اشک آلود از مریضخانه بیرون و سراسیمه سر پست خدمتم آمدم و چون دیروز شما را دیدم و نام حضرت زهرا (سلام الله علیها) را بردید ، خیلی منقلب شدم و از خود بی خود گردیدم و با حال گریه و تضرع گفتم : زهرا جان کمک کن . من یک پلیس بیش نیستم درست است گنه کارم ، ولی به شما علاقه دارم ، یاریم کنید آخه من با این برنامه چکنم ، اگر فرزندم بمیرد ، مادرش داغ دار می شود و ناراحت و گریان می گردد و اگر بچه زنده بماند ، فرزند بی شیر را چه کنم و بچه مادر می خواهد ، چه کنم ؟ اشک و گریه زیادی کردم و متوسل به بی بی فاطمه (سلام الله علیها) شدم و حالی در وجودم پدید آمد که گفتمی نیست . ساعت هشت ، وقتی به مریضخانه برگشتم ، دیدم همسایگان مرا نوید می دهند و قنداقه پسری را به من دادند . و از مادرش پرسیدم ، گفت : در اول اذان صبح خوابم برد و حضرت زهرا (سلام الله علیها) را مشاهده کردم که فرمود: ناراحت نباش خوب می شوی و فرزندت هم پسر است تقاضا داریم که نام او را محسن نگذارید . (۳۳)

پناه عالمی درگاه زهراست

بشر حیران ز قدر و جاه زهراست

صراط او ، صرا المستقیم است

که راه رستگاری ، راه زهراست
 تمام نور خورشید نبوت
 نمایان از جمال ماه زهراست
 علی ، در شاهراه عشق و توحید
 همواره همدم و همراه زهراست
 شرف ، این بس امیرالمومنین را
 که مهرش در دل آگاه زهراست
 به هرجا ، شمع دانش ، می دهد نور
 ز نور علم دانشگاه زهراست

(۲۰) آمده ام مسلمان شوم

یکی از ذاکرین مشهد حکایت کرد: نزد حضرت آیه الله العظمی حاج سید محمد هادی میلانی (رضوان الله تعالی علیه) مرجع عالیقدر شیعیان بودم . ناگهان مرد و زنی وارد شدند و گفتند: ما قصد تشریف به اسلام را داریم . حضرت آیه الله سبب گرایش آنان را به اسلام پرسید ، مرد عرض کرد: ما از کشور آلمان آمده ایم و اینها زن و فرزندان من هستند . این دختر من بطوری استخوانهای پهلویش شکست که پزشکان عاجز از مداوای او شدند و پس از هزینه های فراوانی گفتند: باید پهلوی او را عمل کرد ، ولی خطرناک است ، دخترم حاضر نشد و گفت : در بستر مرض بمیرم بهتر از زیر عمل است . او را به خانه آوردیم ، یک خدمتکار ایرانی داریم به نام بی بی ، یک روز دخترم او را صدازد ، همینطوری که داشت برای او درد دل و صحبت می کرد ، گفت : بی بی این درد واقعا بد دردی است حاضرم مبلغ دوازده میلیون را که اندوخته ام با هشت میلیون دیگر از برادر و پدرم بگیرم و این بیست میلیون را به دکتری بدهم که مرا صحیح و سالم کند . ولی فکر نکنم دکتری پیدا شود که بتواند مرا خوب کند . و من ناکام و جوان مرگ و با دلی پر غصه از دنیا می روم و شروع کرد به گریه و ناله کردن . آن بی بی گفت : ای خانم ! من یک دکتر و پزشک سراغ دارم . گفت : این مبلغ را به او می دهم .

گفتم : پول مال خودت باشد و بدان من سیده هستم و جده من فاطمه زهرا (علیهاالسلام) است که او هم پهلویش شکسته بود و اگر می خواهی خوب شوی با حال ، و اشک ریزان بگو: ای فاطمه پهلوی شکسته . دخترم گریه اش گرفت و شروع کرد به گفتن ای فاطمه پهلوی شکسته ، آن بی بی هم رفت گوشه خانه و با گریه می گفت : ای فاطمه زهرا ! من یک بیمار آلمانی آوردم در خانه ات من هم آمدم توی حیاط و با حال اشک آلود می گفتم : یا فاطمه پهلوی شکسته .

همه در شور و حال عجیبی بودیم که ناگهان دخترم صدا زد پدر بیا ! ما هراسان آمدیم نزد دخترم ، دیدیم که کاملا شفا یافته . گفت : الان یک بانوی مجلله ای آمد و بر پهلوی من دستی کشید و فرمود: خوب می شوی ! گفتم شما که هستید ؟ فرمود: من همان کسی هستم که الان مرا می خواندید؛ من فاطمه پهلوی شکسته هستم .

و ای آیه الله ما آمده ایم مسلمان شویم . (۳۴)

هرگز کسی نظیر تو پیدا نمی شود

همتا کسی به عصمت کبری نمی شود

ای کوثری که خیر کثیر از وجود توست
اسلام ، جز به فیض تو ، احیا نمی شود
هرچند دختران دگر داشت مصطفی
هر دختری که أمّ ابیها نمی شود
مّت زخلقت تو خدا بر نبی نهاد
ای گوهری که مثل تو پیدا نمی شود
بعد از تو ای شکوفه زیبای احمدی
لبهای من ، به خنده دگر وا نمی شود (۳۵)

(۲۱) به برکت زهرا (س) شیعه شدند

یکی از واعظان عالیقدر تهران بر فراز منبر می فرمود: تاجری از تجار تهران نقل کرد: هر سال به مکه معظمه می رفتم و در مدینه طیبه در منزل یک خیاط سکونت می گزیدم و روزها درب دکان او می نشستم . یک روز گفتم : ای میزبان من سالیان زیادی است که در مدینه بر شما وارد می شوم و شما هم در تهران بر من مهمان می شوی ، سؤالی دارم که دوست دارم جواب آن را به من بدهی .

گفت : بگو . گفتم : در این مدینه تمام قبور بزرگان دین هر کدام مشخص و معین است ولی بفرمایید که قبر حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) کجاست ؟ آن خیاط تا این حرف را شنید دست بر روی پیشانی خود گذاشت و به فکر فرو رفت . حاجی گفت : ترس تمام وجودم را گرفت فوراً به منزل مراجعت و وسایل را برداشته به سوی تهران حرکت کردم و خود را به عجله به تهران رساندم .

پس از چند روزی که در حجره تجارتخانه بودم ناگهان دیدم آن حاجی خیاط وارد شد و سلام کرد و به من گفت : ترسیدی و از مدینه فرار کردی ؟ گفتم : حقیقت مطلب همین است که می گویی . گفت : ای حاج احمد ! بدان به واسطه مخفی بودن قبر حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) من و جمع زیادی شیعه شدیم ، زیرا شما که آن روز رفتید ، من نزد قضات رفتم و چنین سؤالی کردم . آنان به اختلاف سخن راندند . آخر الامر نزد قاضی القضاة حجاز رفته و از او پرسیدم که : یک شیعه چنین چیزی را از من پرسید . گفت : قبر فاطمه زهرا مخفی است . گفتم : چرا ؟ گفت : چون خودش وصیت نموده بود . سؤالی کردم به چه واسطه ؟ گفت : چون عده ای از بس او را اذیت و آزار دادند به همسرش وصیت کرد مرا شبانه دفن نما که دشمنان در تشییع جنازه و نماز بر من حاضر نشوند .

خلاصه ، تحقیقات زیادی کردم و مظلومیت آن بی بی بر من ثابت شد . لذا به واسطه مخفی بودن قبرش شیعه شدیم . (۳۶)

جهان روشن از نور ایمان زهرا

که جان جهان باد قربان زهرا

بود امتداد شعاع پیمبر

که تابد هنوز از گریبان زهرا

حسین و حسن سروران بهشتند

که ملک بهشت است از آن زهرا

هم او میزبان است به رضوان رحمت

ولی دیگرانند مهمان زهرا

(۲۲) حافظه

یکی از شیعیان حافظه اش کم بود تا اینکه شنید اگر کسی به بی بی دو عالم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) متوسل شود حاجتش روا می‌گردد. خیلی کوشش کرد و توسلات فراوانی را به عمل آورد و ختم‌ها و دعاها کرد، تا اینکه یک شب در عالم رؤیا به محضر مقدس بی بی دو عالم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در عالم رؤیا که پشت در یک پرده می‌باشد و به آن مرد خطاب فرمود: ای مرد! چه حاجتی داری؟ عرض کرد: بی بی جان! راجع به کمی حافظه ام به شما شکایت می‌کنم و رفع آن را از حضرتت خواهانم.

حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) فرمود: بعد از این با آب سرد وضو نگیر، زیرا پیشانی تو متاثر است و باعث می‌شود که حافظه تو کم گردد. از خواب بیدار شد و به دستور حضرت عمل نمود و خوب گردید.

عالم شده نورانی از نور تو یا زهرا
شد ارض و سما پرشور از شور تو یا زهرا
ای دختر پیغمبر انسیه حورایی
باید که زجان خوانیم منشور تو یا زهرا
ای سیده نسوان ای جان همه جانان
ماییم زجان و دل مشکور تو یا زهرا
ای عالمه دوران ای نادره ایمان
گردیده جهان روشن از نور تو یا زهرا
محبوبه حقی تو مظلومه دهری تو
ما جیره خور خوانت ماء جور تو یا زهرا (۳۷)

(۲۳) ختم

یکی از مدحان خوب و امام زمانی که بنده سالهاست او را می‌شناسم و هیبتی به نام یابن الحسن (ع) و کاروانهایی به سوی جمکران با رفقاییش درست کرده برای من نقل کرد: سه حاجت داشتم که یکی از آنها زیات روی خود امام زمان (ع) بود از این رو تصمیم گرفتم چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران بروم و به ساحت مقدسش توسل کنم تا حضرت بذل عنایت فرماید و توجه نماید.

به هر وضعی که بود چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران مشرف شدم ولی متأسفانه خبری نشد. شب چهارشنبه چهل تا صبح آنجا ماندم ولی کسی را ندیدم دل شکسته برگشتم. هفته چهل و یکم خبری نشد. هفته چهل و دوم نیز خبری نشد. هفته چهل و سوم نیز خبری نشد. هفته چهل و چهارم بود که خیلی ناراحت و پریشان بودم داخل مسجد شدم خطاب به امام زمان (عجل الله فرجه) عرض کردم: آقا! شما پسر حضرت زهرا (سلام الله علیها) هستید من پسر کیستم؟! شما در خانه خدا آبرو دارید من ندارم اصلاً من چه هستم که چنین انتظاری از تو حجت خدا دارم ای آقا! ببخشید، مرا این آخوندها به طمع انداختند که هر کس چهل شب چهارشنبه مسجد جمکران برود امام زمان (ع) را می‌بیند این بود که اسائه ادب کردم و خواستم شما را بینم حال که لیاقت چنین فیضی را ندارم دیگر نمی‌آیم.

سوار اتوبوس شدم و به طرف اصفهان برگشتم ، هنوز اذان صبح نشده بود که رانند به پلیس راه اصفهان رسید و خواست دفترچه اش را ساعت بزند که من بیدار شدم و متوجه شدم که خداوند متعال حاجتم را روا کرده حالتی برایم پیش آمد که تاکنون چنین نشده بودم دیدم از همان اتوبوس ، با شخصی به نام رحمان در سبزه میدان اصفهان پیاده شدیم و به طرف امام زاده اسماعیل (ع) به راه افتادیم ، وارد حیاط امام زاده شدیم دیدم یک روحانی سید جلیل القدری بالای منبر نشسته و عده ای مردم دور او نشسته اند ، آنها را موعظه می کند .

با خود گفتم : من دیگر گوش به حرف این آخوندها نمی دهم و پای منبرشان نمی روم . خواستم از در دوم امام زاده خارج شوم و دنبال کار خویش بروم که ناگهان احساس کردم روی پشت بام امام زاده هستم یکی از پیامبران آنجا به خاک سپرده شده که پنج بقعه او به پشت بام راه داشت از پنجره وارد شدم و آنجا ایوانی داشت تا خواستم بپریم به طرف پایین که یک وقت دیدم بین زمین و آسمان ایستاده ام و اصلا وزنی ندارم و مثل پرکاه سبک هستم . متحیر ماندم چه کنم ، دیدم کنار ایوان بالای بقعه سید بسیار نورانی و جلیل القدری با کمال وقار و متانت نشسته و دست مبارکش را روی زانو گذاشته و تسبیح در دست دارد و مشغول ذکر است . من نگاه تندی به او کردم ولی دیدم او با مهربانی به من نگاه می کند بعد دست مبارکش را به طرف من اشاره نمود و با تندی فرمود: این حرفها یعنی چه ؟ هرکس ختم مادر ما حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را یک مرتبه بردارد ۲۰ کیلومتر وارد بهشت می شود . در ضمن آن آقا رحمان هم به آقا گفت : آقا جواز ، جواز . آقا سر مبارک را به علامت اینکه درست می شود پایین انداخت .

از آن حالت که نه خواب بود و نه بیداری به هوش آمدم و شروع به گریه کردم . تا به حال به آن امام زاده نرفته بودم که وقتی این خواب را دیدم بعد که رفتم مشاهده کردم دیدم هرچه در آن عالم دیدم درست است . و مدتها می گشتم که خدایا ! این ختم بی بی زهرا (سلام الله علیها) چیست که آن را انجام دهم ؟ پیدا نکردم تا اینکه یکی از روحانیون اصفهان به نام حاج آقا منصور زاده را دیدم و جریان را نقل کردم ، فرمود: این ختم دو رکعت نماز است و ۵۳۰ مرتبه بگو **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فاطِمَةَ وَآبِهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ** .

گفتم : آقای منصور زاده ! از کجا مطمئن شوم که این همان ختم است ؟ ایشان فرمود: چون شخصی از تهران ۴۰ سال شبهای چهارشنبه به مسجد جمکران مشرف می شد و خود امام زمان به او این ختم را تعلیم فرمود است . (۳۸)

در صبر و شکیبایی تو اول دنیایی

یا فاطمة الزهرا تو مظهر تقوایی

ام الحسنینی تو هم زوجه شیر حق

هم شافعه محشر هم عصمت کبرایی

ای دخت رسول حق محبوبه یزدانی

مشمول عنایات و در دانه یکتایی

مکنونه حقی تو هم ممتحن حقی

مشهوره در عالم در زهدی و تقوایی

جانها به فدای تو کردی تو فدا جان را

از بهر امام خود در یکه و تنهایی

از میخ در و مئمار شد سینه تو سوراخ

کردی تو فداکاری تا حد توانائی (۳۹)

(۲۴) ترا بجان مادرت

در یزد مرد صالح و با تقوایی زندگی می کرد، بر خلاف خود برادری داشت که اهل فسق و فجور و بدنهاد بود و آن مرد صالح همواره از عمل برادر خود در رنج و شکنجه و آزار بود. و گاهی از اوقات مردم نزد او می آمدند و از اذیت و آزار برادرش به او شکایت می کردند به وی می گفتند: برادر تو فلان کس را آزار داده و یا با فلان کس نزاع و جدال نموده. و چون هر روز رفتار بدی از او بروز می کرد از این جهت مردم آن مرد صالح بیچاره را مؤاخذه و ملامت می کردند. تا اینکه آن مرد صالح اراده زیات مشهد مقدس حضرت رضا (ع) را نمود. تدارک راه و توشه شد. و با کاروانی به راه افتاد، جماعتی جهت مشایعت و بدرقه زوار حضرت رضا (ع) آمدند.

مرد فاسق هم یابوی خود سوار شد و با مشایعت کننده ها آمد تا آنکه اهل مشایعت برگشتند، لیکن آن برادر از مراجعت امتناع نمود و گفت: من فرد بسیار معصیت کاری هستم، من هم می خواهم به زیارت حضرت رضا (ع) بروم بلکه به شفاعت آن حضرت خداوند از من عفو و بخشش فرماید.

مرد صالح به جهت خوف اذیت و آزار خود، در برگردانیدن او ابرام و اصرار زیادی کرد، لیکن موفق نشد و مرد فاسق گفت: من با تو کاری ندارم یا بوی خود را سوار و با زوار می روم. مرد صالح عاجی ندید و سکوت کرد، و تن به قضا نمود.

چند وقتی نگذشته بود که باز به اقتضای طبیعت خود، در بین مسافرین بنای شرارت و بد رفتاری را با برادر خود و سایر زوار آغاز نمود و هر روز با یکی مجادله می کرد و دیگران را اذیت و آزار می نمود و مردم پشت سر یکدیگر نزد آن برادر صالح می آمدند و شکایت می کردند و آن بیچاره را آسوده نمی گذاشتند، تا اینکه آن مرد فاسق در یکی از منازل مریض شد و رفته رفته مرضش شدیدتر شد تا در نیشابور یا منازل نزدیک مشهد وفات کرد.

مرد صالح بدن برادر را غسل داد، کفن کرد و نماز بر جسدش گزارد، آنگاه آن را به نمذ پیچید و بریابوی خودش بار کرد و با خود به مشهد حمل نمود و پس از طواف دادن او به دور قبر مطهر رضوی (ع) دفن کرد. لیکن در امر او متفکر بود که بر او چه خواهد گذشت و با آن اعمال چگونه با او رفتار خواهد شد؟! و بسیار خواهان بود او را در خواب ببیند و از او در این باب تحقیق و بررسی نماید.

تا آنکه دو سه روزی از دفن او گذشت، برادر خود را در خواب دید که حالش بسیار جالب و خوب است. گفت: برادر! تو که در دنیا فلان بودی چطور به این مقام رسیدی؟ گفت: ای برادر! بدان که امر مرگ و عقاب آن بسیار سخت است و اگر شفاعت این پسر زهرا (سلام الله علیها) نبود، من تا حال هلاک بودم بدان ای برادر که چون مرا قبض روح نمودند، من خودم را یک پارچه آتش دیدم، بستم آتش، فراشم آتش، فضای منزل هم پر از آتش شد و من هرچه فریاد می زدم سوختم سوختم شما حاضرین مرا می دیدید ولی اعتنایی نمی کردید. تا آنکه تابوت آورده و مرا داخل آن گذاشتید دیدم آن تابوت منقلب به آتش شد و من فریاد می زدم سوختم سوختم کسی ملتفت من نمی گردید. تا آنکه مرا بردید و برهنه کردید و بالای تخته ای از برای غسل دادن گذاشتید. ناگهان دیدم که تخته هم منقلب به آتش شد هر قدر فریاد می زدم کسی به من توجه نمی کرد، پس من با خود گفتم: چون بر من آب بریزند شاید از آتش آسوده شوم؛ لیکن چون لباس از بدنم در آوردند ظرف آب را پر کردند بر بدنم ریختند دیدم که آب هم آتش شد، من وقتی این چنین مشاهده کردم صدا زدم که بر من رحم کنید و این آتش سوزان را بر من نریزید، کسی نشنید تا آنکه مرا شسته و برداشتند و روی کفن گذاشتند، کرباس کفن هم آتش شد. سپس مرا در نمذ پیچیدند آن هم آتش، تابوت هم آتش تا اینکه مرا بر یابو بار کردند. همینطور در آتش بودم و می سوختم و در اثنای راه هر یک از زائرین به

من بر می خورد من به او استغاثه می نمودم ولی اعتنایی از هیچ یک نمی دیدم ، تا اینکه داخل مشهد رضوی شدیم و تابوت مرا برداشتند و از برای طواف به جانب حرم حضرت بردند چون به در حرم مطهر رسیدند ناگهان آتش نا پدید شد و من خودم را آسوده و به حال اول دیدم و تابوت و کفن و سایر منضمات را بر حال اول دیدم . مرا داخل حرم مطهر کردند دیدم که صاحب حرم ، حضرت رضا (ع) بر بالای قبر مطهر خود ایستاده و سر مبارک خود را به زیر انداخته و ابدا اعتنایی به من ندارد . مرا یک دور طواف دادند . چون به بالای سر ضریح مقدس رسیدم پیر مردی را ایستاده دیدم متوجه به سوی من گردید و فرمود: به امام ، پسر زهرا (سلام الله علیها) استغاثه کن تا تو را شفاعت نماید و از این عقوبت برهاند .

چون این سخن را شنیدم متوجه به آن حضرت گردیدم و عرض کردم فدایت شوم مرا دریاب . باز آن حضرت به من اعتنایی نفرمود . بار دیگر مرا به طرف بالای سر مطهر عبور دادند آن مرد اول ، فرمود: استغاثه کن به پسر فاطمه (سلام الله علیها) . گفتم : چه کنم که جواب مرا نمی فرماید؟ فرمود: اگر از حرم خارج شوی باز همان عذاب و آتش است و دیگر علاجی نداری . گفتم : چه باید کرد که آن حضرت توجه نماید و شفاعت کند؟ فرمود: به مادرش فاطمه زهرا (سلام الله علیها) آن حضرت را قسم بده و آن معصومه را شفیعه خود کن ؛ زیرا به مادرش زهرا خیلی علاقه دارد . چون این سخن را شنیدم شروع به گریه کردم و عرض کردم فدایت شوم ، تو را به حق مادرت فاطمه زهرا صدیقه مظلومه (علیها السلام) قسم می دهم که به من رحم کن و منت بگذار و مرا مایوس نفرما و بر من احسان کن و از در خانه خود مرا مران .

تا حضرت اسم بی بی زهرا (سلام الله علیها) را شنید یک نگاهی به من کرد و مانند کسی که گریه راه گلایش را بسته باشد فرمود: اگرچه جای شفاعت از برای ما نگذاشته ای ولی چه کنم که ما را به حق مادرم زهرا قسم دادی . سپس دستهای مبارک خود را به سوی آسمان برداشت و لبهای خود را حرکت داد . گویا زبان به شفاعت گشود . چون مرا بیرون آوردند دیگر آن آتش را ندیدم و از عذاب آسوده شدم . در دنیا و آخرت اگر می خواهید امورتان اصلاح گردد اهل بیت را به مادرشان زهرا قسم بدهید تا کارهایتان آسان شود . (۴۰)

بر افلاک حقایق زهره حلم و حیا زهرا

به بحر عصمت حق گوهر صدق و صفا زهرا

یگانه بانوی دین فخر نسوان بنی آدم

فروزان شمع بزم محفل آل عبا زهرا

بتول طاهره خیر النساء انسیه حوراء

مهین ام الائمہ بنت خیر الانبیا زهرا

غمام فضل و کوه حلم و بحر علم و دانایی

سپهر عقل را بدرالدجی شمس الضحی زهرا

زکینه بضعه ختم رسل صدیقه مطلق

خبیر سرّ ما اوحی به امر مصطفی زهرا

غرض در خلقت زن بود حق را در وجود او

و گرنه بود در رتبت نبوت را سزاهرا

توسل جوی بر خاتون محشر از صفای دل

که خوش چیده است اسباب شفاعت در جزاهرا

یکی از علمای بزرگوار می فرمود: یک روز در شهر دمشق سوار ماشینی شدم که به حرم حضرت زینب (سلام الله علیها) بروم ، جوانی کنار من نشسته بود که از قیافه اش پیدا بود خیلی دوست دارد با من حرف بزند ولی تردید داشت که آیا من می توانم با او عربی صحبت کنم یا نه .

من به خاطر آنکه او را برای حرف زدن راحت کنم به عربی از او احوال پرسیدم ، او خیلی خوشحال شد و گفت : سیدنا مساءله . گفتم : پرس ؟ گفت : پدرم اسمش عمر و جدّم اسمش خطّاب بود طبعاً پدرم را وقتی می خواستند اسم ببرند می گفتند: عمر خطاب .

او سال گذشته از دنیا رفت ، شبی من او را در عالم خواب دیدم که به خاطر انحراف عقیده و اعمال زشتش سخت در عذاب است . او به من گفت : فرزندم ! من اسم تو را محمد گذاشتم تو فردا به فلان محل می روی پیرمردی که نامش محمّد است با تو ملاقات می کند و تو را به حقایقی آگاه می سازد؛ از مذهب و دین او پیروی کن که شاید به این وسیله خدای تعالی مرا هم از این عذاب نجات بدهد .

من خیلی به حال پدرم گریه کردم و با همان حال از خواب بیدار شدم .

صبح آن روز به همان محلی که پدرم گفته بود رفتم و خدمت آن مرد بزرگ که روحانی عالیقدری بود ، رسیدم . او به من مذهب شیعه را تعلیم داد و سپس مرا وادار به یاد گرفتن مسایل اخلاقی نمود . و خیلی برای من زحمت کشید ، متأسفانه حالا چند روز است که آن استاد هم به رحمت خدا رفته من از شما می خواهم که مرا راهنمایی کنید که چه کنم تا استاد و پدرم را در خواب ببینم و از حال آنها آگاه شوم ؟

من به او دعایی را که مرحوم نوری رحمه الله علیه در کتاب جنّة الماء وی نقل می کند و همچنین در بحار الانوار (۴۱) آمده است تعلیم دادم و از او خواستم که فردا شب باز او را در صحن مطهر حضرت زینب (علیها السلام) ببینم تا برای من نقل کند که خوابی دیده یا آنکه موفق به آن نشده است .

ضمناً می دانم که شما دوست دارید قبل از آنکه تتمه قضیه را نقل کنم دعایی را که به او تعلیم دادم برای شما بنویسم تا شما هم از آن استفاده نمایید . بسیار خوب ولی شرطش این است که ان شاء الله اگر موفق به زیارت هر یک از ائمه اطهار (علیهم السلام) در خواب شدید و پس از بیدار شدن با نشاط مخصوص به خودش حال دعا پیدا کردید مرا هم دعا بفرمایید .

سید بن طاووس در کتاب فلاح السائل از ائمه اطهار (علیهم السلام) نقل می کند که :

اگر بخواهی کسی را که از دنیا رفته در خواب ببینی با طهارت یعنی با وضو و یا با غسل به خواب و به طرف دست راست بخواب و تسبیح حضرت زهرا (سلام الله علیها) را بگو سپس این دعا را بخوان :

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يُوصَفُ وَالْإِيمَانُ يُعْرَفُ مِنْهُ ، مِنْكَ بَدَأَتِ الْأَشْيَاءُ وَإِلَيْكَ تَعُودُ فَمَا أِقْبَلَ مِنْهَا كُنْتُ مَلْجَأً وَمَنْجَاً وَمَا أَدْبَرَ مِنْهَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَلْجَأٌ وَلَا مَنْجَاٌ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ فَاسْتَدِئْكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَأَسْأَلُكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ (ص) سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَبِحَقِّ عَلِيِّ خَيْرِ الْوَصِيِّينَ وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمَا سَيِّدَيِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ تُرِيَنِي مَيِّتِي فِي الْحَالِ الَّتِي هُوَ فِيهَا

بالا- خره این دعا را به او تعلیم دادم او رفت و فردا شب برگشت و گفت : دیشب من تا صبح خوابی ندیدم ولی صبح که نماز را خواندم و خوابیدم پدرم را در حال بدی دیدم . او از من تقاضا می کرد که برای نجاتش حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را واسطه قرار دهم ، او به من گفت :

من در اینجا فهمیده ام که شفاعت حضرت زهرا (علیها السلام) از همه مؤثرتر است ، از آن حضرت از طرف من عذر بخواه ، زیرا

من در دنیا محبت دشمنان او را در دل داشته ام .

من به او گفتم : استادی که معرفی کرده بودی از دنیا رفته او را در آنجا دیده ای ؟

گفت : نه او را در جایی که ما هستیم نمی آورند . (۴۲)

ای در درج حیا و آیت عظمی

بضعه خیر الوری و مریم کبری

فاطمه ام الائمہ دخت محمد(ص)

بهر تو ایجاد گشته سبعة اباء

ام کتاب ام فضل ام علومی

ام ابیهات خوانده خواجه اسری

راضیه مرضیه و تقیه نقیه

همسر حیدر علی عالی اعلا

نام تو صدیقه و بتول و زکیه

طاهره منصوره و محدثه عذرا

عالم امکان ز نور روی تو روشن

خوانده شدی زین سبب به زهره زهرا(۴۳)

(۲۶) من خانه می خواهم

حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای مجتبی بلوچیان در کتاب شریف خود به نام بازار مکافات نوشته اند: در حدود سال ۱۳۶۸ هجری شمسی از جهت مسکن تحت فشار بودم تا جایی که مجبور شدم همسر و فرزندانم را به روستایی نزدیکی دماوند ببرم و خود در حجره طلبگی مدرسه سکنی گزینم . چندین ماه گذشت و من مشغول خواندن درس و تدریس بودم و آخر هفته فقط شبی را در کنار خانواده ام می رفتم و آن هم چون شبهای جمعه جلسه ای در تهران داشتم مجبور بودم به خاطر آن جلسه زن و فرزند را ترک نموده به تهران بیایم . لذا وضع اسفباری برایم پیش آمده بود گاهی عصر جمعه که می خواستم از نزد خانواده ام بیایم بچه ها به من می چسبیدند و گریه می کردند که بابا تو را به خدا نرو . و همسر هم گریه می کرد ولی من چاره ای نداشتم و باید برای درس بر می گشتم و لذا خود نیز گاهی با دل داغدار و دیده اشکبار از آنها جدا می شدم و گاهی به خداوند متعال عرض می کردم : خداوندا! خودت از خزانه غیب کرمی فرما .

حتی شبی دو بچه ام را به حجره آوردم و شب را پیش خودم خواباندم و بعضی از افراد این مسایل را می دیدند اما خوب چاره ای نبود . تا اینکه در ایام دوم فاطمیه (علیهاالسلام) یعنی سوم جمادی الثانی قرار گرفتم و روز قبلش پس از اتمام درس به همان روستا رفتم شب را نزد آنها بودم ولی صبح که اتفاقا مدرسه ما هم تعطیل بود ولی طبق معمول که در وفیات همیشه در آنجا اقامه عزا می شد ، تصمیم مراجعت به مدرسه گرفتم که با ناراحتی خانواده ام مواجه شدم آنها گفتند: امروز تعطیل است چرا نمی خواهی پیش ما باشی ؟

گفتم : امروز دلم می خواهد در عزای حضرت زهرا (سلام الله علیها) شرکت کنم و از حضرت یک خانه بگیرم . تا این سخن را گفتم ، همسر که تاکنون ناراحتی زیادی کشیده بود راضی شد و گفت : حال که می خواهی از حضرت زهرا (سلام الله علیها) خانه بگیرم مخالفتی ندارم تازه خوشحال هم هستم .

من برگشتم اما چون راه دور بود تا به مدرسه رسیدم هنگام سینه زنی بود من هم در حلقه طلاب نشستم و به سینه زدن مشغول گردیدم در همان آن به حضرت زهرا (سلام الله علیها) عرض کردم: بی بی جان! خانم! من از شما یک خانه می خواهم. شما که مشکلات ما را می دانی. و خلاصه آن مجلس تمام شد. درست نمی دانم ۱۰ یا ۱۲ روز گذشت یا بیشتر و یا کمتر ولی مطمئنم که بیست روز از هنگام توسل من نمی گذشت که روزی سر درس بودم و مشغول تدریس، کسی آمد و به من گفت: استاد حاج آقا مجتهدی با شما کار دارند. گفتم: دارم تدریس می کنم، ایشان رفت و دوباره آمد، فرمودند: با شما کار دارند و گفتند: تدریس را رها کنید. من درس را رها کردم و به همراه ایشان از مدرسه بیرون آمدم هوا بسیار سرد بود و برف هم از آسمان می بارید با ایشان در بین کوچه می رفتیم و من دقیقا نمی دانستم که ایشان با من چه کاری دارند. تا اینکه درون کوچه ای رسیدیم و درب منزل نوسازی توقف کردند که دارای سه طبقه بود کلید انداختند و به اتفاق داخل منزل شدیم و گفتند: طبقه دوم و سوم این منزل مال مدرسه و وقف طلاب است و مرا به طبقه دوم بردند و در را باز کردند و منزلی دیدم که حتی تصورش را هم نمی توانستم بکنم و کلید آن را در اختیار من گذاشتند و فرمودند: این خانه در اختیار شماست. فردا می توانید آئینه و شمعدانتان را بیاورید.

در حالی که خدا را گواه می گیرم من اصلا راجع به منزل با احدی جز همسر صحبت نکرده بودم که می خواهم از حضرت زهرا (سلام الله علیها) خانه ای بگیرم اما الطاف آنها عمیم است و تا حال که سال ۱۳۷۱ می باشد و این کتاب را می نویسم در همان منزل سکنی داریم این از برکات توسل به حضرت زهرا (سلام الله علیها) است. (۴۴)

ای افتخار عالم هستی لقای تو
 پاینده چون بقای حقیقت بقای تو
 اسلام سر فراز به ایمانت از نخست
 خورشید پرتوی زفروزنده رأی تو
 من هیچ کس دگر نشناسم به روزگار
 بانوی خاندان فضیلت سوای تو
 الحق که هرچه فخر و شرف بود در جهان
 می خواست خاص شخص تو باشد خدای تو
 فرزند مصطفائی و زهرای پاکدل
 ای مصطفا بی تو همه محو صفای تو
 مانند شمع سوختی و اشک ریختی
 جانسوز همچو ناله نمی شد نوای تو
 آتش زدند دوزخیان چون در بهشت
 آتش گرفت جان جهان از برای تو
 بر حال تو اگر درو دیوار ناله کرد
 نبود عجب که بود عجب ماجرای تو

(۲۷) به یاد پهلوی شکسته

بشار یکی از اصحاب با وفای آقا امام صادق (ع) است، می گوید: رفتم خانه امام صادق (ع) دیدم حضرت دارد رطب تازه می خورد، حضرت فرمود: بشار بیا رطب بخور. گفتم: آقا نمی خورم. فرمود: میل کن. گفتم: آقا بغض راه گلویم را گرفته ناراحتم

نمی توانم بخورم . فرمود: چرا؟ گفتم: آقا من داشتم می آمدم یک پیر زنی از این شیعه ها پایش لیز خورد یک وری و با پهلو به زمین خورد، تا به زمین افتاد، به ظالمین به جده ات زهرا (علیها السلام) لعنت کرد. نوکران حکومتی شنیدند، او را گرفتند، می زدند و می بردند. امام صادق (ع) ناراحت شد. آن وقت حضرت کوفه بود، فرمود: بشار بلند شو برویم مسجد سهله برایش دعا کنیم.

بشار می گوید: امام صادق (ع) آمد مسجد کوفه و دو رکعت نماز خواند و دعا کرد؛ فرمود: برو آزادش کردند دارد می آید. گفتم: آمدم دیدم آزادش کرده اند، دارد می آید. گفتم: من رفتم به آقا گفتم و آقا دعا کرد. بیا به عنوان تشکر برویم نزد آقا، آمد خدمت آقا سلام کرد، حضرت جواب داد و فرمود: ای زن! چرا وقتی به زمین خوردی به ظالمین جده ما فاطمه لعنت کردی؟ گفتم: آقا برای این که وقتی به زمین خوردم پهلویم درد آمد، من به یاد مادرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) افتادم.

ای سیدها مادران شب ها نمی خوابید، آنقدر از این درد پهلو ناله می کرد، آنقدر از این درد سینه ناله می کرد، سینه زهرا چرا؟ مرحوم آیه الله کمپانی، مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی استاد آیت الله العظمی میلانی (رضوان الله تعالی علیهما) این شعر را بخوانم ترجمه کنم غوغا کرده می گوید:

و لست ادری خبر المسمارِ

سَلْ صَدْرَهَا خَزِينَةَ الاسرارِ

برای این که این شعر را بفهمید من این مقدمه را باید بگویم: درهای خانه های سابق یک لنگه در بود مثل درهای بعضی از باغها که هنوز هم هست، چهار تا تخته پهلو هم می گذاشتند یک در بوده این را می بستند و باز می کردند. مثل حالا درها دو لنگه دری و چهار لنگه دری نبوده، در خانه علی (ع) یک لنگه بوده فاطمه ما پشت در بوده، امام صادق (ع) می گوید: این طرفی که مادر ما ایستاده بود در دو تا میخ داشته مرحوم حاج شیخ می گوید: وَ لَسْتُ اَدْرِی خَبَرَ الْمِسمارِ .

می گوید: من چه می دانم قصه میخ در چه بوده می گوید اگر می خواهی بفهمی برو از سینه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بپرس
سَلْ صَدْرَهَا خَزِينَةَ الاسرارِ . (۴۵)

هر که ندارد به دل محبت زهرا

دیده خود پوشد از شفاعت زهرا

هاجر و حوا صفیه ساره و مریم

فضه صفت مفتخر به خدمت زهرا

به به از این منزلت که آمده بر تو

ز آنچه تصور کنی فضیلت زهرا

آه که با این جلال با و جه و شرافت

بود فزون از جهان مصیبت زهرا

آری خود اختفای مدفن پاکش

شاهد عالی بود ز غربت زهرا

پهلویش از ضرب در شکست و دریغا

گشت از آن آشکار رحلت زهرا

پهلوی زهرا شکست و قلب پیمبر

پشت علی شوی یا فتوت زهرا

بازویش از ضرب تازیانه سیه شد

آه از آن درد بی نهایت زهرا (۴۶)

(۲۸) حسن (ع) فرزندانم است

یک نفر از منبری های مهم تهران مرحوم شیخ علی اکبر تبریزی بود ، خیلی منبری خوبی بود ، دو خوبی داشت :
 اولاً: یک آدم رشیدی بود ، ثانیاً: آدم متدین و عالی بود . حاج شیخ علی اکبر تبریزی ، آن چند سال که من نجف بودم ایام فاطمیه
 به عراق می آمد . فاطمیه اول را کربلا منبر می رفت فاطمیه دوم نجف ، من از خودش شنیدم می گفت : من جوان بودم تبریز منبر
 می رفتم ، ماه رمضان تا شب ۲۷ ماه رمضان پیش نیامد ، ما شبی نامی از آقا امام حسن (ع) بیریم غرضی هم نداشتم ، زمینه حرف
 جور نشد . گفت : همان شب ۲۷ رفتم خانه ، خوابیدم در عالم رؤیا به محضر مقدس بی بی فاطمه (سلام الله علیها) مشرف شدم ،
 (خوشا به حال نوکری که خائن نباشد و اربابش دوستش داشته باشد ، خدایا آیا می شود به ما هم لطف کنی ، ما هم طوری زندگی
 کنیم که آل محمد (علیهم السلام) ما را بخواهند ؟ خدایا می شود طوری برنامه مان را درست کنی چهار روزی که زنده هستیم
 اربابمان امام زمان (ع) ما را بخواهد) .

گفت : همان شب پس از تشرّف به محضر مقدس بی بی فاطمه (علیهاالسلام) سلام کردم ، حضرت کدرانه جوابم داد . گفتم : بی
 بی جان من از آن نوکرهای بی ادب نیستم ، اسائه ادبی خیال نمی کنم از من سر زده باشد که از من کدر شده باشید ، چرا این طور
 جواب مرا می دهید ؟

حضرت فرمود: حاج شیخ ! مگر حسن (ع) پسر من نیست ؟ (فهمیدم کار از کجاست) چرا یادی از حسنم نمی کنید ؟ حسنم غریب
 است ، حسنم مظلوم است . (۴۷)

به دل از سوز عشقت آتشی برپاست یا زهرا
 به دامان از غم هجر تو اخترهاست یا زهرا
 غم و سوزی که از مظلومیت بنشسته بردلها
 چون نام دلنشینت تاابد برجاست یا زهرا
 به یاد خوردن سیلی و آن بشکسته پهلویت
 به دل بار غمی افزون تر از دنیاست یا زهرا
 اگرچون گل شدی پرپر خزان گشته بهارانت
 علی هم بی شکیب و خسته و تنهاست یا زهرا
 ندارد روز و شب بی تو ، نه هم گامی نه آرامی
 غم و رنج فزون از چهره اش پیداست یا زهرا

(۲۹) بچه سید

در شرح قصیده ابی فراس از کتاب درالنظیم از احمد حنبل که یکی از علمای چهار مذهب سنیان است نقل کرده که می گوید:
 شبی مردی را دیدم که پرده کعبه را گرفته بود و به درگاه خدا گریه و زاری می کرد پیش رفتم و گفتم : برادر ! به تو چه رسیده
 که اینطور گریه و زاری می کنی ؟ گفت : من یکی از بناهای منصور دوانقی بودم ، امر عجیبی برای من اتفاق افتاده به تو می گویم
 به شرط اینکه آن را به کسی نگویی . گفتم : خدا شاهد است تا تو زنده ای به کسی نمی گویم .

گفت: شبی منصور مرا طلبید و شصت نفر از اولاد علی (ع) را به من تسلیم کرد و گفت: امشب تا صبح نشده است باید اینها را میان دیوارها بگذاری. من هم پنجاه و نه نفر آنها را با کمال ترس میان دیوار گذاشتم. یک پسری باقی ماند که هنوز خط عارضش ندمیده و گیسوان بلندی داشت و نوری در صورتش ظاهر بود همین که خواستم او را زیر دیوار بگذارم دیدم مثل ابر بهاری گریه می کند و مضطرب است. سبب را پرسیدم؟ گفتم: چرا اینطور گریه می کنی؟ گفت: به خدا برای خودم گریه نمی کنم، گریه ام برای مادر پیرم است که مخالفت او را کردم. مدت یک سال بود مرا در خانه حبس کرده بود از ترس اینکه مبادا دشمنها مرا بگیرند. هر وقت می خواید دست به گردنم می انداخت، اگر برمی خاستم او هم بر می خاست، اگر می خوابیدم او هم می خوابید، ولی خواب نمی رفت. دیروز مادرم پیش من نبود از خانه بیرون آمدم نوکرهای خلیفه مرا گرفتند و آوردند پیش منصور، الحال تو مرا میان دیوار می گذاری. مادرم از من خبر ندارد، نمی داند من کجا رفته ام، می ترسم از غصه من هلاک شود. پرسیدم: مادر تو غیر از تو هم فرزندی دارد؟ گفت: نه به خدا.

با خود گفتم، ای نفس! وای بر تو، برای مال دنیا خود را به عذاب آخرت گرفتار می کنی، به خدا قسم خدمتی برای خدا به او می کنم. سپس رفتم پیش پسر و قصه آن سید را به او گفتم: بعد گفتم: ای فرزند آیا راضی می شوی تو را عوض این سید علوی زیر دیوار بگذارم و روزنه ای برای نفس کشیدنت درست کنم و فردا شب بیایم تو را بیرون آورم؟

گفت: بلی پس گیسوان آن سید را بریدم و صورتش را هم سیاه کردم و لباس کهنه ای به او پوشانیدم، مثل بچه بناها. بعد پسر مرا میان دیوار گذاشتم و نزدیک صبح که شد آن بچه سید را برداشتم با خودم آوردم به منزل. در بین راه با خود فکر می کردم، اگر منصور بر این امر مطلع شود و اگر زوجه ام بفهمد پسرش را زیر دیوار گذارده ام چه کنم. در این اثنا به منزل رسیدم از ترس و نگرانی وسط خانه افتادم و بیهوش شدم. ناگهان صدای در خانه بلند شد من بیشتر وحشت کردم، گفتم: خلیفه مطلع شده و فرستاده مرا ببرند و به قتل برسانند.

کنیزم رفت پشت در، صدا زد. پشت در کیست؟ فرمود: من فاطمه زهرا دختر پیغمبرم بگو به مولایت پسر ما را بیاورد و فرزندش را بگیرد. من بی اختیار برخاستم و رفتم در خانه. گفتم: خانم چه می فرمایی؟ فرمود: ایها الشیخ صنعت معروفاً لله و ان الله لایضیع اجر المحسنین فرمود: ای مرد! کار خوب کردی، خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند فرزند ما را بیاور و فرزندت را بگیر. نگاه کردم دیدم فرزندم صحیح و سالم است. او را گرفتم و آن بچه سید را آوردم و تحویل دادم و به آن خانم رو کردم و همان وقت توبه کردم و آمدم به اینجا همینکه منصور فهمیده بود که من فرار کرده ام فرستاده بود تمام اموال مرا تصرف کرده بودند امیدوارم که خدا توبه مرا قبول کند. (۴۸)

زن مگو نور خدای ذوالجلال

کافرینش را بدی اصل کمال

زینت خلد برین و زیب عرش

کی زبان دارد به تعریفش مجال

دخت احمد همسر مولا علی

قدر و الایش برون از هر خیال

معدن عصمت، امامت را اساس

بحر عفت جمله نیکی را جمال

لیله القدر و مبارک کوثر است

ام خاتم را چسان توصیف حال

فاطمه صدیقه زهرا بتول

یک جهان معناست در هریک سؤال

(۳۰) در همه منازل با کاروان

در مقتل شیخ حسن آل عصفور نقل شده است که : زجر ابن قیس در یکی از منازل شام دید ، شتر سکینه عقب افتاده و آن مظلومه گریه می کند و می گوید: یا ابتاه این انت و نحن سبایا این انت و نحن علی الاقتاب و العاریات یعنی : پدر جان ! کجایی که ما را اسیر کردند و بر شتران بی روپوش سوار کردند .

زجر ابن قیس پیش رفت و گفت : ای سکینه ! چرا گریه می کنی ؟ گریه آن مظلومه شدت گرفت . آن ظالم بی رحم عوض آنکه آن بچه را دلداری دهد ، پیش رفت و نیزه ای به پهلوئی سکینه زد و آن مظلومه را از شتر به روی زمین انداخت و شتر را برداشت و رفت ، و کانت زینب (علیها السلام) بنت علی من کثرة البكاء نائمة زینب (علیها السلام) از بس گریه کرده بود میان محمل خوابش برده بود در خواب برادرش حسین (ع) را دید ، که حضرت فرمود: ای خواهر خوب یتیم داری می کنی !!

زینب (علیها السلام) بی اختیار از خواب بیدار شد و صدا زد: یا سکینه یا بنت اخی این انت . ای سکینه ! ای دختر برادر ! کجایی ؟ جواب نشنید ، زینب (علیها السلام) پیاده شد و برگشت از دنبال قافله ، یک مرتبه یک سیاهی به نظرش رسید ، پیش رفت و دید خانمی است که سر سکینه را به دامن گرفته . فقالت : یا زینب اهکذا تحرس الایتام اهکذا تسمع وصیة اخیک الحسین فرمود: ای زینب ! این طوری یتیمان برادرت حسین (ع) را پرستاری می کنی ؟ این قسم به وصیت برادرت عمل می کنی ؟ زینب (علیها السلام) می فرماید: صدای او به گوشم آشنا آمد نگاه کردم دیدم مادرم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است . گفتم : مادر ! شما که همراه ما نبودی چرا لباس سیاه پوشیده ای ؟

فرمود: زینب جان ! من در همه منازل با شما بودم .

بلی بی بی زهرا (سلام الله علیها) همه جا با اهل بیت بود حتی چنانچه دیر راهب گفت : وقتی که وارد حجره شدم ، دیدم نور از آن صندوق بالا می رود ، ناگاه صدای زنی را شنیدم که صدا می زد ای غریب مادر ای شهید مادر (۴۹)

دُخت رسول و این همه خونین جگر چرا ؟

فلک نجات و غرقه به موج خطر چرا ؟

در مدّتی قلیل بسی درد و داغ دید

یک مادر جوان و خمیده کمر چرا ؟

مسجد کنار خانه و زهرا به درد و رنج

می رفت بر زیارت قبر پدر چرا ؟

با داعی صحابی خیر البشّر بگو

چندین جفا به دختر خیر البشر چرا ؟ (۵۰)

(۳۱) محبت زهرا (س)

سید جلیل القدر و عالم بزرگوار مرحوم علامه سید مهدی بحر العلوم کسی که بارها خدمت حضرت بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مشرف شده ، فرمود:

شبی در عالم رؤ یا کسی به من فرمود: فردا صبح به مسجد حنانه برو مردی را آنجا می بینی ، به او بگو ما خون بغداد را شستیم و تو

به دکان خود باز گرد و مشغول کار خود شو .

از خواب بیدار شده و یک عده از طلاب را برداشته و به مسجد حنانه رفتیم ، کسی را در آنجا ندیدم جز یک نفر که در گوشه ای از مسجد خواب بود ، قدری می خوابید و قدری بیدار می شد . مثل کسی که وحشت دارد ، چون صدای مهمه ما به گوشش خورد سر برداشته و پا به فرار گذاشت ، به خیال اینکه اینجا صحراست . ولی وقتی که خوب نگاه کرد ، دید یک مشت از اهل علم و محترمین اطرافش هستند .

علامه بحر العلوم می فرماید: ای مرد ! برخیز به بغداد برو سر دکان و مشغول کسب و کار خود شو ، زیرا خون بغداد را شستند و ترسی نداشته باش .

آن مرد گفت : اینجا کجاست ؟ گفتند: نجف اشرف مسجد حنانه .

علامه بحر العلوم فرمود: تو کیستی و خون بغداد چه بوده ؟ گفت : ای سید بزرگوار ! همین قدر بدانید که نجات من فقط از کرامت جده شما فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است .

من یک نفر قهوه چی در کنار شط بغداد چای فروشم ، یک روز صبح هنوز آفتاب نرزه بود یک نفر از این مأ موران عثمانی ، کلاه سرخ بر سر ، و خنجری که دسته آن مرصّیع و دانه نشان بود ، بر کمر بسته و شکم بزرگی هم داشت ، وقتی که روی تخت قهوه خانه که مشرف به شط بود نشست به من گفت : قهوه بیار . فنجان قهوه برایش بردم . وقتی آشامید به بی بی عالم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) ناسزا گفت : من باور نکردم ، با خود گفتم غلط شنیدم . دو باره فنجان قهوه برایش بردم باز شنیدم ناسزا گفت . آتش به قلبم افتاد عقل از سرم پرید و چشمانم تاریک شد و هنوز کسی داخل قهوه خانه ام نشده بود نزد آن ملعون رفتم و با ادب و روی باز گفتم : یا افندی خنجر مرصّعی داری کار کجاست ؟

گفت : کار فلانجا .

گفتم : بده بینم ، چون خنجر به دستم رسید ، چنان بر شکم او زدم که تا سینه اش درید و او را از بالای تخت به شط انداخته و پا به فرار گذاشتم ؛ چون یقین داشتم اگر بمانم خون آن ملعون تمام آن شط را آلوده می کند . و تا رمق داشتم میان نخلستانها می دویدم و نمی دانستم به کجا می روم و خود را در نخلستانها پنهان کردم که از خستگی خوابم برد ، دیگر از خود خبر نداشتم و حالا خودم را اینجا می بینم .

حضرت علامه بحر العلوم او را پس از نوازش روانه بغداد کرد . (۵۱)

گر نگاهی به ما کند زهرا

دردها را دوا کند زهرا

بر دل و جان ما صفا بخشد

گر نگاهی به ما کند زهرا

کم مخواه از عطای بسیارش

که آنچه خواهی عطا کند زهرا

نه عجب گر به شأن او گویند

خاک را کیمیا کند زهرا

این مقام کنیز او باشد

تا دگر خود چها کند زهرا

از کمال عبادت و طاعت

حکم بر ما سوی کند زهرا(۵۲)

(۳۲) صدای ناله حضرت

حضرت آیه الله خزعلی فرمودند: آقای حسان که از شعرای بنام است که چندین کتاب شعری هم دارد می گفت: در اوج ناراحتی و بیماری مرحوم آیه الله امینی صاحب کتاب شریف الغدیر که شیفته و دلداده خاندان پیغمبر اکرم (ص) بود، عرض کردم: آیا تا به حال برای شما معلوم نشده که قبر حضرت زهرا (سلام الله علیها) در کجاست و در چه نقطه ای باید ایشان را زیارت کرد؟ می گوید: مرحوم حضرت آیه الله علامه امینی لحظاتی را سکوت کردند و بعد فرمودند: هر وقت به مدینه می رفتم، صدای ناله و ضجه جانگه و جانسوز حضرت زهرا (سلام الله علیها) به گوشم می رسید، تو داری از قبرش صحبت می کنی، در حالی که هنوز ناله حضرت در مدینه طنین افکن است. (۵۳)

در راه تو گر بلا بیارد بر ما
ما را چه غم است که لطف تو شامل ماست
ما دیده گشوده ایم بر معرفت
ای دفتر ما به شائن تو عاقل ماست
آن کس که ندارد ز ولای تو نشان
گر عالم دهر است ولی جاهل ماست
ما دست گدایی به ولای تو زدیم
در حشر یقین عطای تو حاصل ماست

(۳۳) راه توسل

حضرت آیه الله خزعلی فرمودند: یکی از دوستان مرا به منزل خودش دعوت کرد، بعد از صرف ناهار برای استراحت به اتاقی رفتم دیدم که عکس امام راحل در زیر پا قرار می گیرد، احترام کردم و جای دیگری را برای استراحت انتخاب نمودم. گفتم: من طلبه نباید نسبت به این مجاهد بزرگ بی احترامی کنم.

این بعد از ظهر روز شنبه بود، شب یکشنبه در تهران در عالم خواب دیدم که حضرت امام دستها را بلند کرده و خدا را به نام مقدّس حضرت زهرا سه مرتبه قسم می دهد بدینگونه: الهی بفاطمه الزهراء، بفاطمه الزهراء، بفاطمه الزهراء با دو دست لرزان کشیده بسوی آسمان.

بعد که بیدار شدم استنباط کردم که آن ادب و احترامی را که به ساحت مقدّس فرزند زهرا(علیهاالسلام) انجام دادم، ایشان هم راه توسّل را از طریق حضرت زهرا(علیهاالسلام) به من نشان دادند و به من یاد دادند که حضرت زهرا(علیهاالسلام) برای برآوردن حاجات، بهترین وسیله است. (۵۴)

ای نام تو از نام خدا، یا زهرا
ذکر تو شفای دردها، یا زهرا
از بهر خدا به دوستان کن نظری
حاجات همه روا نما، یا زهرا
هستیم به زندان بلا و دشمن

ما را ز بلا رها نما یا زهرا
 ما جمله گرفتار و فقیر و بیمار
 از حق به طلب چاره ما ، یا زهرا
 تو شافعه محشر و ما غرق گناه
 بخشای گناه جمله را ، یا زهرا

(۳۴) توسل به حضرت زهرا (س)

حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب حاج آقای رازی (که خدا ان شاءالله ایشان را شفاء عنایت فرماید) در گنجینه دانشمندان (۵۵) از مرحوم حجه الاسلام آخوند ملاحباس سیویه یزدی نقل می کند که فرمود:

پسر عمویی به نام حاج شیخ علی داشتم که از علما و روحانیون یزد بود . یک سال آن مرحوم با چند نفر از دوستان یزدی برای تشرّف به حج به کربلا مشرف شده و به منزل ما وارد شدند و پس از چند روز به مکه عزیمت نمودند . من بعد از انجام مراسم حج ، انتظار مراجعت پسرعمویم را داشتم ولی مدتها گذشت و خبری نشد . خیال کردم که از مکه برگشته و به یزد رفته است . تا اینکه روزی در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء (ع) به دوستان و رفقای او برخوردیم و از آنان جویای احوال او شدم ولی آنها جواب صریح به من ندادند ، اصرار کردم مگر چه شده اگر فوت کرده است بگویید .

گفتند: واقع قضیه این است که روزی حاج شیخ علی به عزم طواف مستحبی و زیارت خانه خدا ، از منزل بیرون رفت و دیگر نیامد؛ ما هر چه و در باره او تجسس و تحقیق کردیم از او خبری به دست نیاوردیم ، مایوس شده حرکت نمودیم و اینک اثاثیه او را با خود به یزد می بریم که به خانواده اش تحویل دهیم . احتمال می دهیم که اهل سنت او را هلاک کرده باشند . من از شنیدن این خبر بسیار متاثر شدم . تا اینکه بعد از چندسال روزی دیدم در منزل را می زنند . در را باز کردم ، دیدم پسر عمویم است . بسیار تعجب کردم و پس از معانقه و روبوسی گفتم : فلانی کجا بودی و از کجا می آیی ؟
 گفت : همین الان از یزد می آیم .

گفتم : اینطوری که نقل کردند ، تو در مکه گم شده بودی ، چطور از یزد می آیی ؟

گفت : پسر عمو ، دستور بده قلیان را حاضر کنند تا رفع خستگی کنم ، شرح حال خودم را برای شما خواهم گفت .
 بعد از صرف قلیان و استراحت ، گفت : آری روزی پس از انجام مراسم حج از منزل بیرون آمدم و به مسجدالحرام مشرف شدم ، طواف کرده و نماز طواف خواندم و به منزل بازگشتم ، در راه ، مردی را با ریش تراشیده و سیبهای بلند دیدم که با لباس افندیها ایستاده بود ، تا مرا دید قدری به صورت من نگاه کرد و بعد جلو آمد و گفت : تو شیخ علی یزدی نیستی ؟ گفتم : چرا .
 گفت : سلام علیکم ، اهلاً و مرحباً ، و دست به گردن من انداخت و مرا بوسید و دعوت کرد که به منزلش بروم . با آنکه وی را نمی شناختم ، با اصرار مرا به خانه خود برد و هر چه به او گفتم : شما کیستید ، من شما را به جا نمی آورم ، گفت : خواهی شناخت ، مرا فراموش کرده ای ، من از دوستان و رفقای شما هستم .

خلاصه ظهر شد . خواستم بیایم ، نگذاشت . گفت : همه جای مکه حرم است ، همین جا نماز بخوان . و برایم ناهار آورد و من هر چه گفتم رفقایم نگران و ناراحت می شوند ، گفت : چه نگرانی ؟ اینجا حرم امن خدا است .

خلاصه شب شد و نگذاشت من بیایم . بعد از نماز عشا دیدم افراد مختلفی به آن منزل می آیند تا جماعتی شدند و آن شخص شروع کرد به بدگفتن و مذمت کردن شیعه ها ، گفت : این شیعه ها با شیخین میانه خوبی ندارند ، مخصوصاً با خلیفه دوم ، و اینها شبی را در ماه ربیع الاول به نام عیدالزهره دارند که مراسمی را در آن شب انجام می دهند و از وی برائت و تبری می جویند ، و این

هم یکی از آنهاست . و اشاره به من کرد . و چند مذمت از شیعه و آنها را بر علیه من تحریک نمود که همه آنها بر من خشمناک شده و بر قتل من هماهنگ شدند .

من هر چه گفته های او را انکار کردم ، او بر اصرار خود افزود و در آخر گفت : شیخ علی ! مدرسه مصلی یزد یادت رفته ؟ ! تا این جمله را گفت ، به خاطر آمد که در زمان طلبگی در مدرسه مصلی همسایه ای به نام شیخ جابر کردستانی داشتم که او سنی بود و از ما تقیه می کرد و در شب مذکور که طلبه ها جلسه جشن داشتند او به حجره خود می رفت و در را به روی خود می بست ، ولی بعضی از طلبه ها می رفتند و در حجره او را باز می کردند و او را می آوردند و در مقابل او شوخی می کردند و بعضی از حرفها را می زدند و او چون تنها بود سکوت و تحمل می کرد .

گفتم : تو شیخ جابر نیستی ؟ گفت : چرا شیخ جابر ! گفتم : تو که می دانی ، من با آنها موافق نبودم . گفت : بلی ، اما چون شیعه و رافضی هستی ، ما امشب از تو انتقام خواهیم گرفت . هر چه التماس کردم و گفتم : خدا می فرماید : و من دخلة کان آمناً گفت : جرم شما بزرگ است و تو ماء مومن نیستی . گفتم : خدا می فرماید : و ان احد من المشركين استجارك فاجره ... گفت : شما از مشرکین بدتر هستید ! خلاصه ، دیدم مشغول مذاکره در باره کیفیت قتل و کشتن من هستند .

به شیخ جابر گفتم : حالا که چنین است ، پس بگذار من دو رکعت نماز بخوانم . گفت : بخوان .

گفتم : در اینجا ، با توطئه چینی شما برای قتل من ، حضور قلب ندارم .

گفت : هر کجا می خواهی بخوان که راه فراری نیست .

آمدم توی حیاط کوچک منزل ، دو رکعت نماز استغاثه به حضرت زهرا صدیقه کبری (سلام الله علیها) خواندم و بعد از نماز و تسبیح به سجده رفتم و چهار صد و ده مرتبه یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی گفتم و التماس کردم که راضی نباشید من در این بلد غربت به دست دشمنان شما به وضع فجیع کشته شوم و اهل و عیالم در یزد چشم انتظار بمانند .

در این حال روزنه امیدی به قلبم باز شد ، به فکر رسید بالای بام منزل رفته خود را به کوچه بیندازم و به دست آنها کشته نشوم و شاید مولا یم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) با دست یداللهی خود ، مرا بگیرد که مصدوم و زخمی نشوم .

پس فوراً از پله ها بالا رفتم که نقشه خود را عملی کنم . به لب بام آمدم . بامهای مکه اطرافش قریب یک متر حریم و دیواری دارد که مانع سقوط اطفال و افراد است . دیدم این بام اطرافش دیوار ندارد . شب مهتابی بود . نگاهی به اطراف انداختم ، دیدم گویا شهر مکه نیست ، زیرا مکه شهری کوهستانی بوده و اطرافش محصور به کوههای ابوقیسیس و حرا و نور است ، ولی اینجا فقط در جنوبش رشته کوهی نمایان است ، که شبیه به کوه طرز جان یزد است .

لب بام منزل آمدم که ببینم ناصبی ها چه می کنند ؟ با کمال تعجب دیدم اینجا منزل خودم در یزد می باشد ! گفتم : عجب ! خواب می بینم ؟ ! من مکه بودم و اینجا یزد و خانه خودم است .

پس آهسته بچه ها و عیالم را که در اتاق بودند صدا زدم .

آنها ترسیدند و به هم گفتند : صدای بابا می آید .

عیالم به آنها می گفت : بابایان مکه است ، چند ماه دیگر می آید . پس آرام آنها را صدا زدم و گفتم : نرسید ، من خودم هستم ، بیاید در بام را باز کنید . بچه ها دویدند و در را باز کردند . همه مات و مبهوت بودند .

گفتم : خدا را شکر نمایم که مرا به برکت توسل به حضرت فاطمه زهرا (علیهاالسلام) از کشته شدن نجات داد و به یک طرفه العین مرا از مکه به یزد آورد ، سپس مشروح جریان را برای آنها نقل کردم . (۵۶)

فضل زهرا را بشر کی می توان احصا کند

قطره را قدرت نباشد وصف از دریا کند
گر قلم گردد همه اشجار و دریاها مداد
ور خدا ارض و سما را دفتری بیضا کند
در نوشتن جنّ و انس و حاملین عرش و فرش
عاجزند الاّ که حق توصیف از زهرا کند (۵۷)

(۳۵) احترام به اسم زهرا(س)

محبت حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و در نتیجه تشرف و ملاقات با حضرت بقیه الله (روحی فداه) بسیار مؤثر است؛ زیرا تمام ائمه اطهار (علیهم السلام) که در رأس مصادر کارند به آن حضرت فوق العاده علاقه دارند و نسبت به آن مخدّره کمال احترام را قائلند.

و در روایات بسیاری محبت حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) توصیه شده و آن را اکسیر تمام امراض روحی می دانند. در این زمینه جریانی نقل شده که بسیار پر اهمیت است:

در زمان مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسین محلاتی شخصی با لباسی مندرس و کوله پشتی وارد مدرسه خان شیراز می شود و از خادم مدرسه اتاقی می خواهد. خادم به او می گوید: باید از متصدی مدرسه که آن وقت شخصی به نام سید رنگرز بوده درخواست اتاق بکنی.

لذا آن شخص به متصدی مدرسه مراجعه می کند و درخواست اتاق می کند. او در جواب می گوید: اینجا مدرسه است و تنها به طلاب علوم دینیّه حجره می دهیم.

آن شخص می گوید: این را می دانم ولی در عین حال از شما اتاق می خواهم که چند روزی در اینجا بمانم. متصدی مدرسه ناخود آگاه دستور می دهد که به او اتاقی بدهند تا او در رفاه باشد. آن شخص وارد اتاق می شود و در راه به روی خود می بندد و با کسی رفت و آمد نمی کند.

خادم مدرسه طبق معمول، شبها در مدرسه را قفل می کند ولی همه روزه صبح که از خواب برمی خیزد می بیند در باز است. بالاخره متحیر می شود و قضیه را به متصدی مدرسه می گوید. او به خادم مدرسه دستور می دهد امشب در را قفل کن و کلید را نزد من بیاور تا ببینم چه کسی هر شب در را باز می کند و از مدرسه بیرون می رود. صبح باز هم می بیند، در مدرسه باز است و کسی از مدرسه بیرون رفته است.

آنها به خاطر اینکه این اتفاق از شبی که آن شخص به مدرسه آمده افتاده است به او ظنّین می شوند و متصدی مدرسه با خود می گوید:

حتماً در کار او سزّی است ولی موضوع را نزد خود مخفی نگه می دارد و روزها می رود نزد آن شخص و به او اظهار علاقه می کند و از او می خواهد که لباسهایش را به او بدهد تا آنها را بشویند و با طلاب رفت و آمد کند، ولی او از همه اینها ابا می کند و می گوید: من به کسی احتیاج ندارم.

مدتی بر این منوال می گذرد تا اینکه یک شب مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسین محلاتی (جدّ مرحوم آیه الله حاج شیخ بهاء الدین محلاتی) و متصدی مدرسه را به حجره خود دعوت می کند و به آنها می گوید: چون عمر من به آخر رسیده قصه ای دارم برای شما نقل می کنم و خواهش دارم مرا در محلّ خوبی دفن کنید.

اسم من عبدالغفار و مشهور به مشهدی جوننی اهل خوی و سرباز هستم. من وقتی در ارتش خدمت سربازی را می گذراندم روزی

افسر فرمانده ما که سنی بود به حضرت فاطمه زهرا، (سلام الله علیها) جسارت کرد من هم از خود بی خود شدم و چون کنار دست من کاردی بود و من و او تنها بودیم آن کارد را برداشتم و او را کشتم و از خوی فرار کردم و از مرز گذشتم و به کربلا رفتم، مدتی در آنجا ماندم سپس در نجف اشرف و بعد مدتها در کاظمین و سامراء بودم، روزی به فکر افتادم که به ایران برگردم و در مشهد کنار قبر مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بقیه عمر را بمانم. ولی در راه به شیراز رسیدم و در این مدرسه اتاقی گرفتم و حالا مشاهده می کنید که مدتی است در اینجا هستم، و از طرف بی بی عالم زهرا (سلام الله علیها) عنایات زیادی به من شده من جمله این که آخرهای شب وقتی برای تهجد برمی خواستم می دیدم قفل و در مدرسه برای من باز می شود و من در این مدت می رفتم در کنار کوه قبله و نماز صبح را پشت سر حضرت ولی عصر (عج الله تعالی فرجه الشریف) می خواندم و من بر اهل این شهر خیلی متأسف بودم که چرا از این همه جمعیت فقط پنج نفر برای نماز پشت سر امام زمان (ع) حاضر می شوند.

مرحوم حاج شیخ محمد حسین محلاتی و متصدی مدرسه به او می گویند ان شاء الله بلا دور است و شما حالا زنده می مانید، بخصوص سنی هم ندارید. او در جواب می گوید: نه غیر ممکن است که فرمایشات امام حضرت ولی عصر (روحی فداه) صحیح نباشد همین امروز به من فرمودند که: تو امشب از دنیا می روی.

بالاخره وصیتهايش را می کند ملافه ای روی خودش می کشد و می خوابد و بیش از لحظه ای نمی کشد که از دنیا می رود. فردای آن روز مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسین محلاتی به علمای شیراز جریان را می گوید و مرحوم آقای حاج شیخ مهدی کجوری و خود مرحوم محلاتی اعلام می کنند که باید شهر تعطیل شود و با تجلیل فراوان مردم از او تشییع کنند. بالاخره او را در قبرستان دارالسلام شیراز، طرف شرقی چهار طاق دفن می نمایند و الان قبر آن بزرگوار مورد توجه خواص مردم شیراز است و حتی از او حاجت می خواهند و مکرر علما و مراجع تقلید مثل مرحوم آیه الله محلاتی به زیارت قبر او می رفتند و می روند، قبر او در قبرستان شیراز معروف به قبر سرباز یا قبر توپچی است و این مقام به سبب احترام به حضرت زهرا (سلام الله علیها) می باشد. (۵۸)

نادره الكون روح پاک پیمبر

شافعه الحشر سر خالق اکبر

قلزم جود و عطا حبیبه یزدان

زینت عرش خدا ولیه داور

فاطمه الطهر بنت احمد مرسل

واسطه الفيض جفت ساقی کوثر

صفوت حق صاحب مقام ولایت

مطلع انوار یازده در و گوهر

فاتحه علم و حلم و نسل محمد

جامعه زهد و قدس و طهر مطهر

دور زده قرنها به معرفت او

در همه طور و کور ز اول و آخر (۵۹)

(۳۶) کیف ناسزا گفتن

اُزری یکی از شعرای متعصب شیعه بود، یک روز از بازار بغداد می گذشت، شنید یکی از اهل تسنن به حضرت زهرا (علیها السلام

(ناسزا گفت .

خیلی ناراحت شد . در همانجا خواست او را به کیفر برساند .

با خود گفت : باید این شخص را زجر کش کرد؛ دنبالش رفت تا آنکه آن شخص به دکانش رسید و در مغازه اش را خواست باز کند آقای اُزری لبهایش را در گوش آن شخص گذاشت و گفت : بر پیشوایان آن سه نفر لعنت .

آن شخص خیلی ناراحت شد . ولی چون دید جناب آقای اُزری خنجری بسته که دمش خونی است ، به خود پیچید و تحمل کرد . اُزری رفت .

و آن شخص تا صبح ناراحت بسر برد .

علی الصباح باز جناب آقای اُزری به در مغازه آن شخص آمد و همان کلمات را دوباره گفت ، و تا چهل روز می آمد در مغازه و لعن می کرد و می رفت .

آخراً مر آن شخص رفت به خلیفه شکایت کرد ، خلیفه دو نفر معتمد را دنبال او فرستاد . و گفت : بروند برای صدق گفتارش خبر واقعه را بیاورند .

شب اُزری در عالم خواب دید که به محضر مقدس بی بی حضرت فاطمه (علیهاالسلام) مشرف شده و حضرت به او فرمودند:

یا شیخ غَیْر کلامک : ای شیخ ! حرفت را عوض کن .

اُزری از این بیان و صحبت تعجب کرد ، ولی به رسم هر روز ادامه داد وقتی که به دکان رسید دید پرده ای در وسط دکان آویزان کرده ، ناگهان به جای کلمات هر روز گفت : چهار صد دینار مرا چرا نمی دهی ؟

آن شخص گفت : حرف هر روزت را بزن . اُزری گفت : مدتی است همین را می گویم تو شرم نداری .

دو نفر نماینده های خلیفه از پشت پرده بیرون آمدند و گفتند: تو می خواهی به این بهانه مال مردم را بخوری ، و او را با خود آوردند ، وجه را گرفتند و به اُزری دادند .

دوباره صبح زود آمد توی بازار و در مغازه همان شخص و گفت : بر فلانت لعنت .

آن شخص هم گفت : صدهزار بار لعنت .

اُزری گفت : چرا اول بار نگفتی ؟

گفت : دیدم دفاع من در این مدت جز ضرر و ناراحتی چیز دیگری نداشت ، فهمیدم که آنها ناحق هستند .

ای فاطمه ای ولی اعظم

ای سیده زنان عالم

ای زهره آسمان رحمت

ای نیره جهان مظلوم

ای سرّ خدای حیّ دانا

ای گشته بکاخ قدس محرم

از نور تو شد شمس روشن

از حرمت تو فلک شده خم

هر فضل و کمال بوده و هست

در منقبت تو گشته مدغم

سر لشکری خدمت یکی از علمای مشهد می‌رسد و بعد از عرض ارادت و اظهار محبت به آل پیغمبر (ص) می‌گوید:
من متصدی انبار اسلحه خراسانم، یک ماه قبل متوجه شدم که پنج قبضه اسلحه از انبار به سرقت رفته و چند روز دیگر هم بناست
بازرسان از مرکز برای سرکشی بیایند و پس از بازجویی با نبودن اسلحه قطعاً مرا اعدام یا به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم می
کنند.

لذا چند شب بعد از خدمت، می‌رفتم پشت سرباز خانه دره کوهی بود، میان آن دره کوه تا صبح گریه می‌کردم و به امام عصر
(عجل الله تعالی فرجه) استغاثه می‌نمودم.

تا اینکه شبی از بس گریه کرده بودم و فرجی نشده بود با عصبانیت و چشم گریان صدا زدم، یا فاطمه الزهرا پسر ت به دادم نمی
رسد گوش به حرفم نمی‌دهد، شاید به حرف شما گوش دهد، به ایشان بفرما به داد من بیچاره برسد و جان مرا حفظ کند. و آن
شب را به خانه نیامدم و روی ماسه های دره کوه خوابیدم.

در عالم خواب حضرت زهرا (سلام الله علیها) را دیدم، فرمود: به فرزندم گفتم کار تو را اصلاح کند، می‌روی خیابان تهران
سرنبش قهوه خانه کوچکی است به آنجا مراجعه کن.

از خواب بیدار شدم، صبح زود خود را به قهوه‌خانه رساندم، دیدم قهوه‌خانه بسیار کوچکی است، و پیرمردی کتری روی چراغ
گذارده و چای چراغی درست کرده و به مردم می‌دهد، چون وضع او را دیدم خجالت کشیدم خود را معرفی کنم، بعد از ساعتی
در کنار خیابان ایستادم ناچار نزدیک رفته به او سلام کردم، گفتم: من فلانی هستم این روزها کسی از من سراغ نگرفته.

فرمود: چرا امروز دو روز است، سید جوانی می‌آید و سراغ شما را می‌گیرد، امروز تاکنون نیامده ولی احتمال دارد امروز هم به
سراغ شما بیاید. من از خوشحالی می‌خواستم جان بدهم، تا ظهر توی قهوه خانه نشستم، خبری نشد.

به قلبم خطور کرد که آقا ما مور است بداد تو برسد لیکن میل ندارد صورت تو را ببیند و تو جمال او را زیارت کنی. از قهوه‌خانه
بیرون آمدم و کاغذی گرفته با چشم گریان نوشتم:

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَوْلَايَ يَا حُجَّهَ بَيْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي لِمَكَ الْفِدَا أَعِثْنِي وَ فَرِّجْ كَرْبِي بِحَقِّ أُمَّكَ فَاطِمَةَ
(علیها السلام).

نامه را در پاکت گذاشتم و به آن شخص قهوه چای دادم و گفتم: اگر آن آقا آمد، این پاکت را حضورشان تقدیم کن و جواب
آن را بگیر، تا من برگردم.

از قهوه خانه بیرون آمدم. خواستم به حرم مشرف شوم، دیدم حالی ندارم، با خود گفتم: روبروی قهوه خانه می‌ایستم و به قهوه
خانه نگاه می‌کنم اگر آقا آمد جمال او را زیارت می‌نمایم، اما هرچه ایستادم کسی را ندیدم که به سمت قهوه خانه برود.
پس از یک ساعت باز آمدم درب قهوه خانه و از آقا سراغ گرفتم، آن مرد گفت: همین ساعت آمدند، سراغ شما را گرفتند، من
کاغذ شما را به ایشان دادم چیزی نوشته پس دادند.

پاکت را گرفته روی چشمم گذاردم و باز کردم، دیدم زیر نامه نوشته: پنج قبضه اسلحه مسروقه شما را در پارچه فلان رنگ
پیچیده اند و آخر همان دره که شبها گریه می‌کردی کنار فلان سنگ در زیر شن و ماسه پنهان کرده اند و چون شبها آنجا می
رفتی نتوانسته اند ببرند، و لیکن امشب اگر خود را نرسانی و آنها را برنداری، قصد دارند به هر وسیله که باشد ببرند. و امضا
نموده بود (المهدی المنتظر).

کاغذ را بوسیدم و در جیب گذاشته به هر وسیله ای بود نزدیک عصر خود را به دره کوه رسانیدم، کنار همان سنگ اسلحه ها را از
زیر ماسه بیرون آوردم و بردم تحویل دادم و جان مرا حضرت خرید و از آن روز تصمیم گرفتم هر چه بتوانم به تقوا و عبادت

بکوشم تا شاید به زیارت جمال دل آرای آن جناب نایل شوم ولی صد افسوس که هنوز باین سعادت عظمی موفق نشده ام .

ای قبله مقبلان عالم
 ای روح جهان و جان و عالم
 ای سیده نساء جنت
 وی مهتر بانوان عالم
 ای علت خلقت خلائق
 معلول تو انس و جان عالم
 احمد ز تو افتخار دارد
 بر جمله پیمبران عالم
 در دهر نژاد هم نژاید
 دختر چو تو مادران عالم
 از مثل تو زن سزد به مردان
 نازند همه زنان عالم

(۳۸) مهندس سنی

یکی از علماء (که راضی نیست اسمش برده شود) فرمود: مرحوم شیخ عبدالزهره کعبی رضوان الله تعالی علیه که از منبری های معروف بود می فرمود:

در آن ایام محرمی که در بحرین منبر می رفتم ، یک روز از کنار خیابانی می گذشتم ، جوانی با من برخورد کرد و دستم را بوسید ، بعد متوجه شدم این جوان مهندس و سنی است ، از من درخواست کرد و عرض نمود که : آشیخ عبدالزهره ! ما شب تاسوعا یک مجلس روضه داریم از شما دعوت می کنم تشریف بیاورید و روضه بخوانید .

گفتم : وقت ندارم کار دارم ، مجلسهایم زیاد است و نمی رسم یک وقت دیدم منقلب شده اشک از چشمهایش جاری شد و گفت : اگر نیایی شکایت را به فاطمه زهرا (سلام الله علیها) می کنم .

من منقلب شدم و گفتم : اشکالی ندارد ، آدرس منزلت را به من بده ، بعد از اینکه مجالسم تمام شد خودم را به آنجا می رسانم . شب تاسوعا فرار رسید حرکت کردم وارد منزل مهندس سنی شدم ، جمعیتی نشسته بودند از علمای شیعه و سنی و جمعیت عظیمی بودند . وقتی که رفتم طرف منبر ، تا پایم را روی پله اول منبر گذاشتم ، این جوان مهندس سنی جمله ای گفت که دل مرا آتش زد و مرا منقلب نمود ، گفت : شیخ عبدالزهره ! وقتی بالای منبر رفتی روضه پهلوی شکسته فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را بخوان . گفتم : نمی شود جوان ، مجلس اقتضاء نمی کند !

گفت : مجلس مال من است ، منبر مال من است ؛ آیا اجازه ندارم ، روضه خوانی بکنم برای حضرت زهرا (سلام الله علیها) ؟ ! رفتم بالای منبر شروع کردم به روضه ، یک وقت متوجه شدم صدای شکستن چیزی می آید ، همین که نگاه کردم ، دیدم این آقای مهندس استکانها را دارد به سر و صورت می زند و صدا می زند یا فاطمه الزهرا ! منقلب شدم و مردم هم منقلب شدند تا اینکه مجلس تمام شد ، از منبر پایین آمدم ، مرا به اتاق پذیرایی راهنمایی کردند ، وارد اتاق پذیرایی شدم سر سفره نشستم .

مهندس سنی رو کرد به من و علمای سنی و گفت : آقایان علماء و شیخ عبدالزهره کعبی ! من مدتی است که شیعه حضرت زهرا (سلام الله علیها) شدم اگر اجازه بفرمایید برایتان داستانی دارم بگویم .

یک روز در اداره سر کار بودم ، تلفن به صدا در آمد ، گوشی تلفن را برداشتم ، همسرم گفت : سریع بیا که بچه دارد می میرد . فوراً خود را به منزل رساندم ، دیدم بچه در حال تب و تاب است ، درهمی در میان گلوی بچه افتاده است . ما این در و آن در زدیم و خلاصه به هر طریقی بود بچه را به لندن بردیم و وارد بیمارستان شده و بچه را به اتاق عمل بردند .

من میان سالن بیمارستان قدم می زدم مضطرب و پریشان و افسرده بودم ، یک دفعه یادم آمد که شیعه ها می گفتند: حضرت زهراى مرضیه باب الحوائج است . سیم دلم را وصل کردم ، متوجه قبرستان بقیع شدم ، عرض کردم : بی بی جان ! اگر فرزندم را خوب کنی ، نامش را حسین می گذارم . (در همین حال در میان مجلس صدا زد پسر حسین بیا ، پسرش وارد مجلس شد) عرض کردم : بی بی جان ! قول می دهم شیعه شوم و برایت روضه خوانی کنم . در حال اضطراب بودم که یک دفعه دیدم تمام دکترها و پرستارها سراسیمه به طرف من آمدند ، صورتشان سرخ شده .

گفتم : چه خبر است ! بچه ام چه شده !

گفتند: آقای مهندس در خانه حضرت مسیح رفتی ؟

گفتم : نه مگر چه شده ؟

گفتند: معجزه شده بچه ات از دست رفته بود با حال معجزه بچه ات بلند شد .

گفتم : در خانه زهراى پهلوی شکسته رفتم .

ای که مهر تو بود مایه ایمان زهرا

وی تو در پیکر شرع نبوی جان زهرا

وصف تو قابل ادراک عقول ما نیست

عالمی مانده به توصیف تو حیران زهرا

جز علی (ع) و پدیرت قدر تو را کس نشناخت

شب قدری و بود قدر تو پنهان زهرا

دشمن و دوست به شأن تو سخنها گفتند

بحر فضل تو کجا یافته پایان زهرا

صادق آل محمد(ص) به مقامت فرمود:

حجت الله تویی بهر امامان زهرا

(۳۹) داستان پرونده

یکی از دوستان داستانی را برایم نقل فرمود که قبلاً از علمای مشهد شنیده بودم ولی ایشان به طور صحیح تری روی برگه نوشته و به بنده دادند و آن داستان این است :

یکی از قضات دادگستری مشهد می گفت : شبی در خواب موفق به زیارت بی بی دو عالم زهراى اطهر (علیهاالسلام) شدم .

حضرت فرمودند: فردا که به محل کارت (به دادگستری مشهد) رفتی ، فلان پرونده با فلان شماره و فلان اسم ، باید تبرئه بشود و آزاد گردد ، از خواب بیدار شده و مضطرب و نگران بودم ، خدایا ! این چه خوابی بود که من دیدم .

صبح که به دادگستری رفتم ، لابلای پرونده ها را که می گشتم یک وقت چشمم به پرونده ای که بی بی دو عالم فاطمه زهرا (علیهاالسلام) شماره اش را توی خواب به من فرموده بود افتاد . پرونده را در آوردم ، باز کردم ، دیدم مو نمی زند ، اسم همان اسم ، شناسنامه همان شناسنامه اما پرونده عجیب و غریبی است این پرونده ، پرونده کسی است که چندین بار زندان رفته ، چندین

خلاف داشته و آخرین گناهِش هم کشتن دو نفر است .

دادگاه حکم اعدامش را صادر کرده و به تأیید دیوان عالی کشور رسیده و منتظر رسیدن زمان اجرای حکم هستند ، تعجب کردم که چطور بی بی دو عالم دستور تبرئه چنین آدمی را صادر فرمودند .
دستور دادم متهم را به دادگاه آوردند ، سؤالاتی از او کردم ، جریان قتل را پرسیدم ، راست است ؟
گفت : بله .

گفتم : اقرار می کنی ؟

گفت : آره ، اقرار می کنم ؛ اما جناب قاضی بدان من اینها را به ناحق نکشتم . . . و شروع کرد به تعریف کردن ، گفت :
یک روز با چند تا از دوستان ناباب همسفر شدم ، در طی راهی که می رفتیم ، توی دل بیابان به یک دختر بی پناهی برخورد کردیم ، بیابان و کسی هم نیست ، ما هم چند تا جوان آلوده ، معلوم است با چشم بد نگاهش کردیم ، یک وقت آن دختر شروع کرد به لرزیدن و گریه کردن ، اما هیچ تأثیری در ما نداشت .

فقط یک جمله گفت که بدنم را لرزاند و منقلبم کرد و موهای بدنم راست شد ، گفت : ای جوانها ! من سیده ام من از اولاد زهرا (سلام الله علیها) هستم بیاید به خاطر مادرم فاطمه دامنم را آلوده نکنید .

تا این جمله را شنیدم جلوی دوستانم را گرفتم ، گفتم : زود رهائش کنید ، دوستانم ناراحت شدند و گفتند: باز یک لقمه چرب و نرم برای ما پیدا شد و آقا خشکه مقدسیش گل کرد .

گفتم : این حرفها را بگذارید کنار ، به خدا از این لحظه این دختر مثل خواهر من است . اگر بخواهید دست از پا خطا کنید با من طرف هستید ، اما هرچه کردم ، زیر بار نرفتند و حرفهایم تأثیر نداشت ، من هم مجبور شدم با دشمنی ای که داشتم به آنها حمله ور شدم و آنها را از پا در آوردم ، دختر را سوار ماشین کردم ، بردم در خانه اش رساندم ، اما بعد دستگیر شدم و در دادگاه اقرار کردم . دادگاه هم حکم اعدام مرا صادر کرد .

همینکه حرف به اینجا رسید جریان خواب دیشب را برایش گفتم ، گفتم : به خدا قسم خود بی بی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) دستور آزادیت را صادر کردند .

دستش را گرفتم با پرونده اش پیش دادستان بردم و جریان را برای دادستان تعریف کردم . پرونده را مجدداً به دیوان عالی فرستاد و دستور داد فعلاً اجرای حکم را به تأخیر بیندازید ، پس از مدتی نامه از دیوان عالی برگشت ، دیدم دستور داده اند که بلافاصله آزادش کنید .

(ای گنهکار ، نکند دست از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) برداری ، مبادا جای دیگری بروی) ، همین که آن جوان گنه کار و متهم آزادی خود را شنید ، صورت روی خاک گذاشت و گفت : زهراجان به خدا قسم دیگر توبه کردم . ای زهراجان ! من گرچه گنهکار و بد هستم ولی آزاده تو هستم .

بگو به عقل که مرآت کبریا زهراست

یگانه همسر و هم شأن مرتضی زهراست

وجود آل محمد از اوست در عالم

مه سپهر درخشان مصطفی زهراست

به چشم دل نگری گر به دهر می بینی

که گوهر صدف بحر انبیا زهراست

به آسمان ولایت علی است شمس هدی

ولیک ماه فروزان آن سما زهراست

(۴۰) حفظ آبروی

در آن روزهایی که اصفهان بودم در مسجد شیخ بهایی امام جماعت بودم، یک روز دوستان با هم هماهنگ شدند و گفتند: ما امروز ظهر برای ناهار می خواهیم به منزل شما بیاییم و اسرار زیاد کردند. من خجالت کشیدم بگویم، نه، گفتم: اشکالی ندارد، تشریف بیاورید، منزل متعلق به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) است و بنده هم یکی از خدمتگزاران آن حضرتم.

نماز تمام شد و آمدم طرف خانه دیدم دوستانم پشت سر من دارند می آیند، دست کردم توی جیبهایم دیدم خالی است و پولی ندارم، آمدم منزل، آنها را به اتاق بالا راهنمایی کردم، خودم آمدم نزد خانواده و گفتم: مهمان داریم.

خانواده گفتند: ما چیزی در خانه نداریم، من خیلی منقلب و ناراحت شدم، که آلا ن دوستانم آمده اند و ما هم چیزی نداریم و جیبهایمان هم خالی است، خدایا چه کار کنم؟

یک وقت به خود آمدم و گفتم: امروز باید در خانه بی بی دو عالم زهرا (علیها السلام) بروم، متوسل شدم به حضرت زهرا (سلام الله علیها) و دو رکعت نماز خواندم و در قنوت نماز گفتم: یا فاطمه الزهرا اغیثینی زهرا جان کمک کن و آبرویم را حفظ کن.

نماز که تمام شد، یک وقت صدای در بلند شد، بلند شدم رفتم در خانه، دیدم رئیس شورای محل آمده در خانه و یک زنبیل دستش است. سلام و احوالپرسی کردیم بعد با من دست داد، من هم دست دادم یک وقت احساس کردم پولی در دست من گذاشت و زنبیل را هم به من داد، گفتم: اینها چیست: گفت: اینها نذری حضرت زهرا (سلام الله علیها) است. یک روزه حضرت زهرا (علیها السلام) برایمان بخوان بعد خداحافظی کرد و رفت.

نگاه کردم دیدم هزار تومان کف دستم گذاشته، فوراً رفتم درب مغازه بریانی و ده دست بریان گرفتم، آمدم خانه و آبرویم حفظ شد. یا زهرا.

تا قبله من خاک کوی زهراست

مرغ دلم در جستجوی زهراست

آب بقا آب وضوی زهراست

عطر بهشت از عطر روی زهراست

من جلوه ای از تار و پود اویم

پروانه شمع وجود اویم

سوگنامه فاطمه زهرا

(۱) فاطمه پاره تن من

حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در گفتار و سخن، شبیه ترین مردم به رسول الله (ص) بود اخلاق و عادات او مانند رسول الله (ص) بود. راه رفتن و کردارش همانند آن حضرت بود. هرگاه حضرت زهرا (علیها السلام) بر پیغمبر وارد می شد رسول الله (ص) به او مرحبا می گفت و دست او را می بوسید و او را در جای خود می نشاند.

و هر وقت آن حضرت بر فاطمه (سلام الله علیها) وارد می شد فاطمه (علیها السلام) بر می خواست و مرحبا گفت و دست پدر را

می بوسید .

رسول خدا (ص) خیلی فاطمه (علیهاالسلام) را می بوسید و هر وقت مشتاق بوی بهشت می شد او را می بویید و همیشه می فرمود: فاطمه پاره تن من است هر کس او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده و هر که به او بدی کند به من بدی کرده . اما یا رسول الله کجا بودی بینی با زهرایت چه کردند . وقتی که عمر فهمید حضرت زهرا پشت در بوده چنان در را به پهلوئی آن مخدره دو جهان فشار داد که صدای ناله آن حضرت از پشت در بلند شد .

فَنَادَتْ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهَكَذَا كَانَ يَفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَإِبْنَتِكَ ثُمَّ نَادَتْ يَا فَضَّةُ خُذِينِي فَقَدْ قُتِلَ وَاللَّهِ مَا فِي أَحْشَائِي مِنَ الْحَمْلِ .
 پس فریاد زد: ای پدر یا رسول الله بین با حبیبه و دوست و دخترت چه کردند؟! سپس ناله ای زد و فرمود: ای فضه! مرا دریاب به خدا کشته شد آن حملی را که من در شکم داشتم . (۶۰)

من نگویم حال زهرا از من مضطر پرسید
 لیک گویم از در پر خون و میخ در پرسید
 من نگویم بوده فضه غافل از احوال زارش
 لیک گویم حال محسن باید از مادر پرسید
 من نگویم ارغوان بوده تنش از تازیانه
 لیک گویم ضرب دست قنغد کافر پرسید
 من نگویم زد عمر سیلی به رویش از ره کین
 لیک گویم ز انخساف آن مه انور پرسید
 من نگویم شب چراشد فاطمه در خاک پنهان
 لیک گویم مدفنش از حیدر صفدر پرسید
 تا بگوید خواست آن کانون عصمت تاقیامت
 چشم نامحرم نبیند قبر او دیگر نرسید

(۲) درب نیمه سوخته

نگذاشتند آب غسل پیغمبر (ص) خشک بشود عمر با عده ای که دور و برش بودند دستور داد تا هیزم آوردند و خودش با آنها کمک می کرد ، هیزم را اطراف منزل علی و فاطمه و فرزندانش (علیهم السلام) قرار دادند بعد عمر با صدای بلند (به طوری که هر که در خانه هست بفهمد) گفت : یا علی! به خدا قسم اگر از خانه بیرون نیایی و با خلیفه رسول خدا ابی بکر بیعت نکنی ، خودت و خانواده ات را آتش می زنم .

حضرت زهرا (علیهاالسلام) فرمود: ای عمر ما با تو کاری نداریم .
 عمر گفت : در را باز کن و گرنه خانه را با خودتان آتش می زنم .

حضرت زهرا (سلام الله علیها) فرمود: مگر از خدا نمی ترسی و می خواهی به خانه ام داخل بشوی .

کلمات مستدل و در عین حال ، سوزناک حضرت در عمر تاءثیری نکرد و عمر از کار خود منصرف نشد و آتش خواست و در خانه را آتش زد و با فشار ، در نیم سوخته را بر روی بی بی هل داد . که حضرت ناله ای زد: یا رسول الله . . . !

علامه مجلسی می فرماید: وقتی در خانه آتش گرفت ، امام حسین پنج ساله بود و ناظر این جریانات بود که یک وقت عمر لگدی به در نیم سوخته زد ، حضرت زهرا (سلام الله علیها) پشت در بود در کننده شد و حضرت زیر در افتاد و صدا زد ای پدر ای رسول

خدا! آقا امام حسین (ع) وقتی این منظره اسفبار را مشاهده فرمود، دوان دوان آمد خدمت پدر و صدا زد: پدر جان! بلند شو
 مادرمان را کشتند!!! (۶۱)
 برسر کنم خاک عزای زهرا
 یا آنکه گریم از برای زهرا
 مانند طفلانش زغم پریشان
 خانه به خانه در هوای زهرا
 برگو چرا شیر خدا نگرید
 چون کودکان از ماجرای زهرا
 صاحب عزا شد زینب جگرخون
 هر جا چو مرغی بانوای زهرا
 زهرا به خاک و ما همه به صد غم
 بر سر زنان اندر هوای زهرا
 دارم امید، دیگر، ستم نبیند
 هر دل به غم شد مبتلای زهرا
 از حق طلب کن در مدینه روزی
 بوسه زنی بر خاک پای زهرا

(۳) زهرا (س) و دفاع از علی (ع)

ریسمان و طنابی به گردن آقا علی (ع) انداختند. علی (ع) را روی زمین کشاندند. بی بی دو عالم جلو آمد و خود را بین آقا علی (ع) و آنها انداخت و فرمود: نمی گذارم بروید؛ دست علی (ع) را گرفت و مانع از رفتن شد. هرکاری کردند که علی (ع) را از دست زهرا (علیهاالسلام) بیرون آورند، دیدند فایده ندارد. آخ بمیرم یک وقت قنفذ ملعون چنان با تازیانه به بازوی بی بی زد که بی بی در اثر آن ضربات غش کرد (که تا بعد از مرگ زهرا (سلام الله علیها) همچون بازوبندی در بازوی حضرت باقی بود) بعد آقا علی (ع) را با زور کشان کشان نزد ابوبکر آوردند در حالی که عمر با شمشیر بالای سر آقا ایستاده بود و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم غلام حدیفه و معاذ و مغیره و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و دیگران اطراف ابوبکر را گرفته بودند و همه مسلح بودند، عمر از جا بلند شد و رو به ابوبکر (که روی منبر پیغمبر (ص) را اشغال کرده بود) کرد و گفت: چرا نشسته ای در حالی که با تو مخالفت می کند، اگر بیعت نمی کند دستور بده تا گردنش را بزنم!!! آقا امام حسن و امام حسین (علیه السلام) این بیچه های علی (ع) خرد سال هستند ایستاده اند دارند نگاه می کنند که با پدر و مادرشان چکار می کنند تا این حرف را از آن ملعون شنیدند، شروع به گریه و ناله کردند. بیچه قلبش رقیق است، دارند پدرش را تهدید به قتل می کنند مادرشان را هم که کشتند. چکار کنند رو به قبر جلد بزرگوارشان کردند و با ناله و فریاد صدا زدند: یا جداه یا رسول الله! بین ما چه کردند! بین ما چه می کنند! یا جداه! ما بی یار و یاور را بین... یا جداه! بین بدن اهل بیت تو را چطور لرزاند!!! (۶۲)

یا فاطمه بعد از نبی، غمخانه شد کاشانه ات

چون شمع گریان سوختی ای عالمی پروانه ات

چون خصم دون شد جمله ور، خود آمدی در پشت در

زین ره گند شرمی مگر ، آن دشمن دیوانه ات
 با ناله ای خیر النساء گفتمی که ای فضّه بیا
 آندم که افتادی زپا ، در آستان خانه ات
 گشتی تو قربان علی ، در حفظ جان آن ولی
 کردی دفاع مشکلی ، با محسن در دانه ات
 آزرده و دامن کشان ، رفتی و جسمت درفشان
 قبر نهانت یک نشان از مرگ مظلومانه ات

(۴) نامه عمر

عمر در نامه ای که برای معاویه نوشته بود برخورد خود را با حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) چنین بیان کرد:
 به فاطمه که پشت در بود گفتم: اگر علی از خانه بیعت بیرون نیاید هیزم زیادی به اینجا می آورم و آتشی برپا می کنم و خانه را با اهلش می سوزانم و یا اینکه علی را برای بیعت به سوی مسجد می کشانم .
 آنگاه تازیانه قنفذ را گرفتم و فاطمه را با آن زدم و به خالد بن ولید گفتم: تو و مردان دیگر هیزم بیاورید و به فاطمه گفتم: خانه را به آتش می کشم . . . هماندم دستش را از در بیرون آورد تا مرا از ورود به خانه باز دارد ، من او را دور کرده و با شدت در را فشار دادم و با تازیانه بر دستهای او زدم ، تا در را رها کند . از شدت درد تازیانه ، ناله کرد و گریست . ناله او به قدری جانکاه و جگر سوز بود که نزدیک بود دلم نرم شود و از آنجا منصرف گردم ولی به یاد کینه های علی و حرص او بر کشتن مشرکان افتادم . . . با پای خودم لگد بر در زدم ، ولی او همچنان در را محکم نگه داشته بود که باز نشود ، وقتی که لگد بر در زدم صدای ناله فاطمه را شنیدم که گمان کردم این ناله مدینه را زیرورو کرد .
 در آن حال فاطمه می گفت: ای پدر جان! ای رسول خدا! بنگر که چگونه با حبیب و دختر تو رفتار می شود آه ای فضّه! بیا و مرا دریاب به خدا فرزندم که در رحم من بود کشته شد .
 در عین حال در را فشار دادم در باز شد . وقتی وارد خانه شدم ، فاطمه با همان حال رو بروی من ایستاد ، ولی شدت خشم من به طوری بود که گویی پرده ای در برابر چشمم افتاده است چنان سیلی روی روپوش به صورتش زدم که به زمین افتاد . . . (۶۳)

چو فضه دید زهرا رفته از هوش
 بغل بگشود و بگرفتش در آغوش
 رخی کو طعنه زد برماه گردون
 ز سیلی دید آن رخ گشته گلگون
 بدید از ظلم ابناء زمانه
 سیه بازو شده از تازیانه
 عرق بر چهره اش چون در نشسته
 در و دیوار پهلویش شکسته
 بناگه فضه شد اندر تلاطم
 ز وحشت کرد دست و پای خود گم
 بگفت ای وای محسن کشته گشته

به خون دل تنش آغشته گشته

(۵) اذان گفتن بلال

یک روز بی بی دو عالم فاطمه زهرا سلام الله علیها صدا زد: علی جان! مدتی است که من صدای بلال را نشنیده‌ام. علی جان هر روز بلال اذان می گفت، بابام پا می شد، وضو می گرفت: من می رفتم برای او عبا و عصا می آوردم، علی جان بابام مرده، چرا بلال اذان نمی گوید؟! (امان از دختر چقدر بابا را دوست است).

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: زهرا جان! همین امروز به مسجد می روم و به بلال می گویم اذان بگوید. آمد طرف مسجد، بلال را پیدا کرد. فرمود: بلال! دختر پیغمبر (ص) می خواهد برایش اذان بگویی. بلال عرض کرد: من عهد کردم که بعد از پیغمبر بالای مناره نروم و اذان نگویم، من نمی توانم جای خالی پیغمبر را بینم اما چکار کنم می فرمایید دختر پیامبر می خواهد چشم. به فاطمه بفرمایید امروز ظهر اذان می گویم. امیرالمؤمنین (ع) آمدند منزل و فرمودند: فاطمه جان! بلال قول داده امروز اذان بگوید.

بی بی صدا زد: فضا بستر من را ببر جلوی در اتاق، در اتاق را باز بگذار، من صدای بلال را بشنوم. من یک سؤالی دارم می گویم سیدها مادر شما هیجده ساله، جوان بوده. چرا به فضا می گوید، بستم را ببر جلوی در، چرا خودش نبرد؟ بگویم آخر سیدها مادرتان پهلوی شکسته بود. بی بی در بستر افتاده بود. زوال ظهر. بلال رفت بالای ماءذنه صدایش را بلند کرد: الله اکبر، الله اکبر، صدای ناله زهرا بلند شد. صدای بلال بلند شد اشهد ان لا اله الا الله صدای ناله بی بی بلندتر شد. آی مصیبت وقتی شد که بلال گفت: اشهد ان محمدا رسول الله... چطور شد؟

یک وقت دیدند در منزل باز شد علی (ع) دارد می دود دیدند دارد می دود به طرف مسجد، رسید پای مناره داد زد بلال بس است بلال اذان نگو، گفت: آقا خودت فرمودی اذان بگویم، حالا چرا نگویم؟ صدا زد: بلال! فاطمه غش کرد. حالا که مجلس حال خوش پیدا کرده بگذار این کلمه را هم بگویم: زهرا جان! بلال رفته بالای مناره اذان می گوید، اسم بابایت را به عظمت می برد یاد پدرت می افتی غش می کنی آی من بمیرم برای دختری که چهل منزل سر بریده بابایش را بردند دختر تماشا می کند. آی حسین جان. (۶۴)

الهی رفت از دنیا چو باب تاجدار من
جهان بیت الحزن شد بر من و رفته قرار من
بجای تسلیت امت زده آتش به سامانم
شکسته پهلویم از کین فغان و ناله کار من
دلخون شد زهجران پیمر رسید سوزم
بین سوز دل و آه و دو چشم اشکبار من
زمرگ خاتم پیغمبران یا رب کنم شیون
ولی دشمن کند شادی برای شام تار من
ز درد تازیانه بازویم کرده ورم یارب
ز ضرب سیلی دشمن شده نیلی عذار من

(۶) بچه ها در آغوش مادر

آقا امیرالمؤمنین (ع) آمد میان صحن خانه یک مغتسل درست کرد، بدن فاطمه اش را روی مغتسل گذاشت، اسماء بنت عمیس آب می ریزد، علی (ع) بدن زهرا (سلام الله علیها) را غسل می دهد. این چهار تا بچه ها هم ایستاده اند و مادر مادر می کنند. اسماء بنت عمیس می گوید: علی (ع) بدن فاطمه (سلام الله علیها) را کفن کرد، همین که خواست بندهای کفن را ببندد و سر فاطمه (سلام الله علیها) را در کفن کند، وقتی نگاه کردم، دیدم که این بچه ها دارند بال بال می زنند این بچه های زهرا دارند از مادر ناامید می شوند. آقا امیرالمؤمنین (ع) فرمود: ای بچه ها بیاید یک دفعه دیگر مادرتان را ببینید.

علی (ع) می فرماید: به آن خدایی که جان علی در ید قدرت اوست، تا گفتم: بچه ها بیاید، یک دفعه دیگر مادرتان را ببینید دیدم که زهرا بغل خودش را باز کرد و حسین خودش را در بغل گرفت. یا زهرا یا زهرا یا زهرا این آقازاده ها خود را بر بدن مادر انداختند و صدای گریه آنها بلند شد، با آن ناله های جانسوز و شیون، صدا می زدند واحسرتاه... آه چه حسرت و اندوهی که خاموش شدنی نیست از فقد و نبودن جدّمان رسول الله (ص) و مادرمان زهرا (علیها السلام)، ای مادر! وقتی رفتی آنجا و جدّ ما را دیدی به او بگو که بعد از تو ما را بی مادر کردند. ما یتیم شدیم. اینجا صدای شیون آقا امام حسن و امام حسین و ام کلثوم و زینب قلب مادر مهربان را تکان داد. اما نه مختصر، بلکه به اندازه ای که دستهای زهرا (سلام الله علیها) از کفن بیرون آمد و فرزندان خود را مدتی به سینه چسبانید...

آقا علی (ع) فرمود: خدا را گواه می گیرم که ناله زهرا از میان کفن بلند شد و دو دستهای خود را به گردن حسین در آورد و آنها را محکم به سینه خود چسبانید که ناگهان صدای هاتفی را شنیدم که می گفت: یا علی! آنها را از روی سینه مادر بردار چون که از این منظره ملائکه آسمانها به گریه در آمدند!

جدا کن از تن بیجان مادر کودکانش را

که لرزان عرش رحمن و ملائک جمله گریان شد

حسن بنهاده صورت بر رخ مادر کند افغان

حسین را اشک دیده از فراقش تا به دامن شد

نهاده زینب مظلومه صورت بر کف پایش

سرشک دیده اش جاری تنش چون بیدلرزان شد

بگوید مادرم تاج سرم سویم تماشا کن

بین در کوچکی اندر برم رخت یتیمان شد

ز عمرخویشتن سیرم نخواهم زندگی دیگر

چو می دانم نصیب من غم و اندوه دوران شد (۶۵)

(۷) هفت نفر دنبال جنازه

ای مردها شما هر روز این وقتها دنبال کسب و کارهایتان بودید شما خواهران هم در منزل بودید مگر امروز چه خبره؟ این همه زن و مرد آمدید در مجلس حضرت زهرا (علیها السلام) دور هم جمع شدید می خواهید چه بگویید؟ می خواهیم بگوییم ما خبر نداشتیم دیشب بدن زهرا را علی مخفیانه دفن کرده، آمدیم تشییع جنازه فاطمه (سلام الله علیها)، آمدیم بدن زهرا را برداریم... دنبال جنازه زهرا (سلام الله علیها) باشیم.

آه جنازه زهرا را چند نفر تشییع کردند؟! هفت نفر. سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، علی، حسن و حسین (علیه السلام) جنازه را برداشته اند دارند می برند طرف بقیع، هی علی صدا می زند: حسنم آرام گریه کن بابا، حسینم آرام گریه کن بابا، مردم نفهمند

داریم جنازه زهرا را می بریم . (اما شماها امروز بلند بلند گریه کنید) .

یک وقت علی (ع) دید از آخر بقیع یک صدای ناله ای می آید ، صدا زد: حسنم بابا برو بین این کیه ساکتش کن ، مردم خبردار نشوند ، یک وقت برگشت ، صدا زد: بابا خواهرم زینب ، آه داره دنبال جنازه مادر می آید ، آه جنازه را آورد ، توی بقیع . قبری کند ، بمیرم ، بدن فاطمه اش را توی قبر خواباند . مرحوم شیخ صدوق ابن بابویه می گوید: علی (ع) وقتی بدن فاطمه (سلام الله علیها) را توی قبر گذاشت نتوانست روی قبر زهرا (سلام الله علیها) را بپوشاند ، از میان قبر ، بیرون آمد ، آه یک کنار ایستاد ، دو رکعت نماز خواند . بعد سرش را به طرف آسمان بلند کرد و صدا زد: خدا صبرم بده . خدا بین بدن فاطمه ام را توی قبر گذاشتم ، خدا صبرم بده . الله ، الله ، الله ، الله ، بگم . . . روی قبر را پوشاند بچه ها خودشان را روی قبر مادر انداختند ، آه ، مادر ، مادر می کنند . آه ، حسن (ع) را از روی قبر بر می دارد ، حسین (ع) خودش را روی قبر می اندازد ، حسین را بلند می کند حسن خودش را روی قبر می اندازد ، الله ، الله ، الله ، الله ، یک وقت زینب رسید سر قبر مادر ، مادر مادر می کند اما در عین حال سلمان و مقداد و ابوذر حسن و حسین (علیه السلام) را بردند ، زینب (علیها السلام) را با هر زبانی بود علی (ع) ساکتش کرد و با کمال محبت به طرف خانه آورد ، آه ، من بمیرم برای آن بچه هایی که آمدند میان گودال قتلگاه ، آی زن و مرد بمیرم برای آن بچه ای که آمد کنار بدن پاره پاره برای باباش گریه کند ، یک وقت دیدند صدا می زند بابا دارند کتکم می زنند . . . آی حسین . . . (۶۶)

از هجر رویت ای مه من بی قرارم امشب
برروی خاک قبرت سر می گذارم امشب
راحت شدی زدنیامانم غریب و تنها
چون مرغ پر شکسته دراین دیارم امشب
از من مکن شکایت جاننا به نزد بابت
افزون شود خجالت زان تاجدارم امشب
بیند چو جای سیلی گشته زکینه نیلی
دیگر مگو شکسته ، پهلوی زارم امشب
هرگه روم به خانه گیرد حسین بهانه
از ناله های زینب من دل ندارم امشب

(۸) گریه های زهرا (س)

شبها که می شد ، امیر مؤمنان علی (ع) سفره ای در خانه زهرا (علیها السلام) پهن می کرد و هرچه در خانه بود می آورد توی سفره می گذاشت و می آمد سر سفره می نشست ، صدا می زد حسنم بیا بابا ، حسینم بیا بابا ، کلثومم بیا بابا ، زینبم بیا بابا ، بچه های زهرا (علیها السلام) می آمدند و سر سفره می نشستند ، یک وقت می دیدند جای مادر خالی است صدای گریه بچه ها بلند می شد از دور سفره کنار می آمدند . آقا علی (ع) هر کاری می کرد بچه ها را ساکت کند نمی توانست یک وقت می دیدند خود آقا علی (ع) سرش را به دیوار می گذاشته ، های ، های ، گریه کند .

گاهی شبها که می شد علی (ع) هر کاری می کرد بچه ها را ساکت کند نمی شد با سر و پای برهنه می آمد سر قبر زهرا (سلام الله علیها) گریه می کرد و صدا می زد: زهراجان ! بلند شو جواب بچه هایت را بده . (۶۷)

بالین تو بنشسته ام با دیده گریان

یافاطمه کار علی شد ناله و افغان

از کودکان می کند زینب پرستاری
 او خانه داری می کند با گریه و زاری
 گیرد بهانه گر حسن گاهی حسین تو
 کلثوم باشد در عزای شور و شین تو
 بر عهد خود زهرا نمودی بس وفاداری
 بهر امام و دین حق کردی فداکاری
 با سینه مجروح خود کردی مرا یاری
 با پهلوی بشکسته ات کردی تو دینداری
 بر گو چه سازم بعد تو با این یتیمان
 می سوزم از بهر تو و این چشم گریانت
 بنما محبت دیده گریان خود واکن
 با شوهر مظلوم خود قدری مدارا کن

(۹) گریه ائمه بر زهرا (س)

در ذیل آیه شریفه **وَإِذِ الْمَوْوَدَّةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ** در بعضی از تفاسیر نقل شده که او محسن فاطمه (علیها السلام) است .
 و مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمودند:
 در روز قیامت خدیجه و فاطمه بنت اسد محسن را به روی دست می گیرند و وارد محشر می شوند و خداوند ، اول مطالبه حق او را
 از ظالمینش می کند .

بعد از نقل این روایت حضرت به قدری گریه کرد که محاسن شریفش تر شد و فرمود: **لَا قَرَّتْ عَيْنٌ لَا تَبْكِي عِنْدَ هَذَا الذِّكْرِ** . یعنی :
 روشن و بینا نباشد چشمی که از شنیدن این مصیبت گریان نشود .
 از اخبار وارده استفاده می شود که مصیبت های وارده بر حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بر ائمه هدی (علیهم
 السلام) خیلی سخت بوده .

چنانچه نقل شده : یک روز حضرت رضا (ع) دیدند نور دیده اش حضرت جواد (ع) (در سن طفولیت) دستهای خودش را روی
 زمین گذاشته و متحیرانه به طرف آسمان نگاه می کند و اشک می ریزد حضرت او را در بر گرفته و سبب گریه اش را سؤال
 نمودند ؟

حضرت جواد (ع) عرض کرد: یک وقت متوجه مصایب مادرم زهرا (سلام الله علیها) شدم و ناخود آگاه گریه ام گرفت .
 و همچنین در کتب اخبار نقل شده که : حضرت باقر (ع) در مرض موت خود ، متوسل به زهرا (سلام الله علیها) شد و در مصایب
 وارده بر آن بی بی اشک می ریخت .

و نیز شیخ طوسی (رحمه الله علیه) از ابن عباس نقل می کند که : در مرض رحلت حضرت رسول (ص) دیدم آن حضرت خیلی
 متأثر بود و اشک می ریخت . وقتی علت گریه آن حضرت را سؤال کردم فرمودند: برای فرزندانم گریه می کنم چون از امت به
 آنها خیلی جفا می رسد و گویا می بینم دخترم زهرا را که مورد شکنجه واقع شده و صدا می زند یا ابته و کسی به داد او نمی رسد
 (۶۸) .

حضرت فاطمه و دیده خونبار چرا

آشنا پهلوی او با نوک مسمار چرا
 بانویی را که به آغوش نبی جایش بود
 بی سبب دوخته بین در و دیوار چرا
 کرده دشمن ز جفا صورت او را نیلی
 چهره ای را که بود مظهر عفار چرا
 باب امید همه عالمیان سوخته شد
 آتش کین زده بر قلب ده و چار چرا (۶۹)

(۱۰) بیت الاحزان

بعد از رحلت رسول الله (ص)، چند روزی که بی بی فاطمه (علیهاالسلام) زنده بود هیچکس او را شاد و خندان و بشاش ندید؛ روز و شب با خاطر غم انگیز با صدای بلند گریه می کرد، که مردم مدینه از صدای گریه حضرت ناراحت می شدند، تا اینکه از بزرگان و مشایخ مدینه آمدند و خدمت آقا امیرالمؤمنین (ع) جمع شدند و گفتند:

یا ابالحسن گریه زهرا ما را اذیت می کند، ما ناراحت هستیم به فاطمه بگوئید یا شب گریه کند و روزها را آرام بگیرد، یا روزها گریه کند و شبها آرام بگیرد.

چون گریه فاطمه از صبح تا شب و از شب تا صبح تمامی ندارد. نه شب خواب راحتی داریم و نه روز آرامش، از فاطمه خواهش کنید، یا شب و یا روز گریه کند.

آقا امیرالمؤمنین (ع) گفته های مردم را به بی بی زهرا (علیهاالسلام) رسانید، بی بی فرمود: من بین این مردم خیلی کم هستم و به همین زودیاها از میان آنها خواهم رفت و در فراق پدر و از درد و مصیبت های وارده آنقدر گریه می کنم تا به او ملحق شوم.

آقا امیرالمؤمنین (ع) در بقیع خانه ای درست کرد و آن را بیت الاحزان نامید و بی بی عالم (علیهاالسلام) هر روز صبح دست امام حسن و امام حسین (علیه السلام) را می گرفت و می آمد بقیع توی بیت الاحزان می نشست و از فراق باباش پیغمبر و پهلوی شکسته و صورت سیلی خورده و بازوی کبود شده و محسن سقط شده اش گریه و ناله می کرد. (۷۰)

اشک زهرا ز غمی تلخ حکایت می کرد
 با پدر ز اُمت بی مهر شکایت می کرد
 نه ز درد خود و شوهر که پریشانی او
 از غم غربت اسلام حکایت می کرد
 شهر از گریه او شکوه گذارد زیرا
 گریه فاطمه در شهر سرایت می کرد
 آه از آن روز بلا خیز که در خانه وحی
 خصم را آنچه توان بود جنایت می کرد

(۱۱) گریه کنندگان عالم

آقا امام صادق (ع) فرمود:

پنج نفر در دنیا خیلی زیاد گریه کردند، که معروف و مشهور شدند به گریه کنندگان دنیا.

اول: حضرت آدم (ع). دوم: حضرت یعقوب (ع). سوم: حضرت یوسف (ع). چهارم: حضرت ام‌الائمّه فاطمه زهرا سلام الله علیها. پنجم: حضرت علی بن‌الحسین زین‌العابدین (علیه السلام).

اما اول: حضرت آدم (ع) وقتی که از بهشت بیرون آمد، بقدری گریه کرد، که بر روی صورتش دو شیار مانند نهر درست شد. اما دوم: حضرت یعقوب (ع) وقتی که حضرت یوسف را گم کرد، آنقدر گریه کرد که نابینا شد.

اما سوم: حضرت یوسف (ع) است که بعد از مفارقت و جدایی از پدر بقدری گریه کرد که اهل زندان از گریه او اذیت و ناراحت شدند و به آن حضرت گفتند یا شب گریه کن و روز آرام باش، یا روز گریه کن و شب ساکت باش.

اما چهارم: حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) است که بعد از مصیبت‌های وارده و وفات و رحلت باباش پیغمبر (ص) بقدری گریه کرد که مردم مدینه صدایشان در آمد و آمدند محضر مقدس آقا علی (ع) شکایت کردند که یا علی، به زهرا بگو: که صدای گریه ات همه ما را اذیت می‌کند.

بی بی هم به مقبره شهدای احد می‌رفت و آنچه می‌خواست گریه می‌کرد بعد به مدینه مشرف می‌شدند.

پنجم: آقا امام سجاد (ع) است که آب می‌دید، غذا می‌دید بیاد باباش امام حسین (ع) می‌افتاد. (۷۱)

غمین مباش پسر عم ز آه و زاری من
که آه و زاری من نیست اختیاری من
بسوخت خرمن هستی من ز هجر پدر
خوشم که دیده من کرد آبیاری من
ز سر اشک می‌رسید از من مهجور
که اشک دیده بود جای آب جاری من
غم زمانه و سیل سرشک و ناله و آه
همیشه نیمه شبها نمود یاری من
دل شکسته و پهلو شکسته، رخ نیلی
بجای تسلیت این بد بسوگواری من
ز تازیانه ببازو مراست بازوبند
ز امت پدر این بود یادگاری من
دلم ضعیف و ملامتگرانم از چپ و راست
به تیغ طعنه نمک پاش زخم کاری من

(۱۲) پیراهن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

بی بی عالم بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز در این دنیا بود و در این مدت کسی آن حضرت را شاد و خندان ندید تا به شهادت رسید.

آقا امیر المؤمنین (ع) فرمود: آقا حضرت پیغمبر (ص) یک پیراهنی داشت که آن حضرت را در همین پیراهن غسل دادم و بعد آن پیراهن را پنهان کردم، از آن روز به بعد فاطمه سراغ آن پیراهن را می‌گرفت.

وقتی پیراهن را به او نشان دادم، یک وقت دیدم آن پیراهن را گرفت و هی بوئید و بعد با صدای بلند گریه کرد و بیهوش شد.

ای فاطمه چو شرح غمت ، باز گو کنم
دیدار خاک پاک تو را آرزو کنم
شمعی به دست گیرم و گردم به کوی تو
با آب دیده کوی تو را شست و شو کنم
سنگین غمی است ، درد علی رنج فاطمه
خود را چگونه با غمشان ، رو برو کنم

(۱۳) وصیت

بعد از آن همه مصیبت‌هایی که بی بی فاطمه (علیها السلام) متحمل شد ، و چهل روز به بستر افتاد (و از درد پهلو و صورت کبود شده از سیلی و بازوی ورم کرده از ضربت تازیانه و سقط شدن فرزندش محسن (ع) ناله ها داشت) احساس کرد که شهادتش نزدیک شده .

ام ایمن و اسماء بنت عمیس را صدا زد که بیایند ، وقتی که آمدند ، فرمود: بروید بگوئید آقا امیرالمؤمنین (ع) بیاید .
آمدند ، آقا را صدا زدند و آقا تشریف آوردند و فرمودند: فاطمه جان در چه حالی هستید ، چه فرمایشی داشتید ؟
بی بی فاطمه (علیها السلام) فرمود: پسر عموی عزیزم دارم می میرم و گمان می کنم به همین زودی ها میخوام به پدرم ملحق بشوم ، می خواهم درد دل و وصیت بکنم .

آقا علی فرمود: ای فرزند رسول خدا ، ای دختر پیغمبر چه وصیتی دارید ؟ !
صدا زد: یا علی از وقتی که بخانه شما آمدم و باهم معاشرت داشتیم ، آیا تا بحال از من دروغی دیده یا شنیده اید ؟ آیا تا بحال از من خیانتی مشاهده کرده اید ؟ آیا تا بحال با دستورهایی شما مخالفتی کرده ام ؟ آیا تا بحال از من بدی دیده اید ؟
آقا امیرالمؤمنین (ع) فرمود: پناه بخدا می برم فاطمه جان شما بهترین زنان عالم هستید از همه جهت ، از نظر خدا پرستی ، نیکوکاری ، تقوی ، بزرگواری ، علم ، عمل . من از شما هیچ بدی ندیدم ، زهرا جان این حرفها چیست که میزنی ؟ ! جدائی از شما و دوری از شما خیلی بر من سخت است .

بخدا قسم دوباره مصیبت‌های رسول الله را برای من تازه کردی . من نمی توانم دوری شما را ببینم ، خیلی بر من سخت و گران و ناگوار است .

بعد فرمود: انا لله و انا الیه راجعون . . . چه مصیبت فجیع و دردناک و غم آوری است . بخدا این مصیبت تسلیت ناپذیر و غیر قابل جبران است .

یک وقت آقا امیرالمؤمنین و بی بی فاطمه (علیه السلام) باهم به گریه افتادند و یک ساعتی کنارهم گریه می کردند . آقا سر بی بی را بسینه چسبانید و فرمود: فاطمه جان هر چه می خواهی بگو ، من در خدمت هستم .
بی بی فرمود: خدا جزای خیرت بدهد . ای پسر عموجان .

یا علی اگر مردم دختر خواهرم زینب را به مادری بچه هام انتخاب کن ، چون او مثل من برای بچه ها مادری می کند و برای بچه های یتیم مهربان است ، نمی خواهم بچه هام وقتی بی مادر شدند احساس بی مادری کنند .

یا علی نمی خواهم آن کسانی که به من ظلم و ستم کردند و حق مرا خوردند و پهلویم را سوراخ کردند و شکستند و محسوم را سقط کردند و بر من تازیانه زدند پشت جنازه ام حاضر شوند ، زیرا آنها دشمن من و خدا و رسول خدا (ص) هستند .

یا علی نگذار احدی از آنها یا اتباع آنها بر من نماز بخوانند و تشییع جنازه ام کنند

یا علی شب مرا غسل بده و شب کفن کن و شب نماز بر من بخوان و شب دفنم کن . . . در آن وقتی که تمام دیده‌ها و چشمها بخواب رفته . (۷۳)

از گلستان توحید آتش زبانه می زد
گل گشته بود پرپر بلبل ترانه می زد
در گلشن ولایت یک نو شکفته گل بود
گر می گذاشت گلچین این گل جوانه می زد
من ایستاده بودم دیدم که مادرم را
قاتل گهی به کوچه گه بین خانه می زد
گاهی به پشت و پهلو گاهی به دست و بازو
گاهی به چشم و صورت گاهی به شانه می زد
گردیده بود قنفذ همدست با مغیره
این با غلاف شمشیر او تازیانه می زد
با چشم خویش دیدم مظلومی پدر را
از ناله ای که مادر در آستانه می زد
وقتی که باغ می سوخت صیاد بی مروّت
مرغ شکسته پر را در آشیانه می زد
مردم به خواب بودند مادر ز هوش می رفت
بابا به صورتش آب ز اشک شبانه می زد

(۱۴) مادر من حسنتم

یک روز صدا زد اسماء یکمقدار برایم آب بیاور ، می خواهم وضو بگیرم .

اسماء می گوید: رفتم آب آوردم ، بی بی وضو گرفت (بنا بر روایت غسل کرد) مُشک و عَنبر و عطر آوردم ، بی بی خودش را به بهترین لباسهای نو آراست ، و بهترین عطرها را زد ، بعد فرمود:

ای اسماء ، وقتی که بابام پیغمبر می خواست رحلت کند ، جبرئیل از بهشت برای بابام پیغمبر چهل درهم کافور آورد . پیغمبر آن را سه قسمتش کرد ، یک مقدار خودش و یک مقدار برای امیرالمؤمنین و یک مقدار برای من گذاشت ، آن کافور را هم بیار بالای سرم بگذار که مرا با آن حنوط کنند .

بعد دیدم پاهای مبارک را رو به قبله کرد و خوابید و یک پارچه روی خودش کشید و بعد فرمود: اسماء یک ساعت صبر کن ، بعد از آن مرا صدا بزن ، اگر جوابت را ندادم ، آقا امیر المؤمنین را صدا بزن ، چون به پدرم ملحق می شوم .

اسماء می گوید: یک ساعت صبر کردم ، بعد آمدم سر بالین بی بی ، هرچه صدازدم ، فاطمه جان ، صدایی نشنیدم . وقتی پارچه را از روی مبارکش برداشتم ، دیدم مرغ روحش بریاض جنات پرواز کرده است . روی بدن بی بی افتادم آنقدر آن حضرت را بوسه باران کردم . و بعد گفتم : فاطمه جان وقتی پدرت رسول الله را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان .

در این اثناء آقا امام حسن و امام حسین (علیه السلام) وارد منزل شدند ، دیدند بستر مادرشان پهن است و مادر خوابیده ، فرمودند: اسماء مادر ما هیچوقت در این موقع نمی خوابید ؟ اسماء گفت : مادر شما نخوابیده مادر شما به ملاقات پروردگار رفته ، بدیدن جدّ

شما رفته . یک وقت آقا امام حسن خودش را روی بدن مادر انداخت ، صورت مادرش را می بوسید و می فرمود: ای مادر ، با من آخه حرفی بزن ، مادر من حسنتم . . . مادر ، مادر ، مادر . . . آقا امام حسین خودش را روی پاهای مادر انداخت ، پای مادر را بوسه می زد ، صدا می زد ، ای مادر من حسین توام ، چرا با من حرف نمی زنی ؟ چرا دست روی سرم نمی کشی ؟ مادر دلم داره پاره می شود ، مادر دارم میمیرم آخه با من حرفی بزن . . .

روز عاشورا هم دختر امام حسین ، خودش را روی بدن بی سر باباش حسین (ع) انداخت صدازد بابا . . . (۷۴)

دیگر نمی آید صدای گریه هایت

شب تا سحرگاه اشک می ریزم برایت

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا (۲)

بنشسته بر مزار تو چون گل لاله

دخترک شیرین زبان چار ساله

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا (۲)

بی روی ماهت خانه ام جلوه ندارد

دیگر کسی از گریه ات شکوه ندارد

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا (۲)

فاطمه جان از مصطفی (ص) شرمنده باشم

تو مرده باشی و ولی من زنده باشم

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا (۲)

شب ها نخواییدی اگر از درد پهلو

بلکه نیارمیده ای از رنج بازو

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا (۲)

برخیز و زینب را ببین با حال خسته

بر روی سجاده تو غمگین نشسته

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا (۲)

مهدی بیا بحق خون پاک زهرا

این قبر پنهان شده را کن آشکارا

رفتی ز دنیا

شهیده زهرا (۲)

(۱۵) گریه اولاد زهرا سلام الله علیها

وقتی که حضرت زهرا (علیها السلام) بشهادت رسیدند، در همان وقت آقا امام حسن و امام حسین (علیه السلام) وارد منزل شدند، دیدند اسماء بنت عمیس گریبان چاک است و بسر و سینه میزند و از بیت بیرون آمد.

صدا زدند اسماء مادر ما کجاست؟ اسماء ساکت شد، اما نمی تواند قرار بگیرد، طاقت حرف زدن ندارد، آقازاده ها دویدند توی بیت مادرشان، دیدند مادرشان خوابیده امام حسین آمد کنار بستر مادرش، مادر را حرکت می دهد، صدا می زند، مادر، مادر. دید جواب نمی آید، رو کرد به برادرش امام حسن فرمود: دادش خدا صبرت بدهد، مثل اینکه ما بی مادر شدیم...

امام حسن خودش را روی بدن مادر انداخت، امام حسین خود را روی پاهای مادر انداخت، هی مادر مادر می کنند. اسماء گفت: ای جگر گوشه های رسول الله بلند شوید، بروید پدرتان را خبردار کنید... این بچه های زهرا سلام الله علیها چطور خودشان را به مسجد رساندند، من نمی دانم، تا به مسجد رسیدند یک وقت صدای گریه شان بلند شد، اصحاب پریدند بیرون، چه خبر است چه شده؟ چرا گریه می کنید، مگر جای جدتان پیغمبر را خالی دیدید؟! یک وقت صدا زدند: نه آخر مادرمان را از دست دادیم....

تا آقا امیرالمؤمنین (ع) این خبر وحشت اثر را شنید، برو افتاد و غش کرد. آب آوردند روی صورت علی (ع) ریختند، آقا حال آمد صدا زد: زهراجان، فاطمه جان،

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلِينَ فِرْقَةٌ
فَكُلُّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ

توی هر گروه و دسته و جمعی دوتا دوست باهم باشند آخرش از هم جدا می شوند و هر مصیبتی که مصیبت نیست، مصیبت و غم آن موقعی است که بخواهند از هم جدا شوند یا مرگ بین آنها را تفرقه بیندازد. فاطمه جان بعد از وفات پیغمبر متوجه شدم که هیچ دوستی باقی نمی ماند...

خبر شهادت بی بی توی مدینه پخش و منتشر شد، مردم همه گریه می کردند، صدای گریه و شیون از همه خانه های مدینه بگوش می رسید، همه طرف خانه بی بی می آمدند، زنان بنی هاشم درخانه بی بی جمع شده بودند، از صدای گریه و شیون مدینه بلرزه درآمده.

مردم فوج فوج دارند می آیند خانه علی (ع)، به علی (ع) تسلیت می گویند، آقا امیرالمؤمنین (ع) نشسته، امام حسن و امام حسین (علیه السلام) جلوی بابا نشسته اند، دارند گریه می کنند، مادر، مادر می کنند، مردم از گریه این آقازاده گریه و ناله و فریاد می زدند.

ام کلثوم، زینب صغری آمده سر قبر رسول الله فریاد می زند، گریه می کند، ناله می کند، صدا می زند یا اَبَتاه یا رَسُولَ اللهِ امروز مصیبت شما دوباره تازه شده... (۷۵)

بابا جون مادر ما از بچه هاش رو میگیره
نمی دونم چی شده دستا شو به پهلو میگیره
از همون روز که درخونمو نو آتیش زدند
به دل مادر ما زخم و زبون و نیش زدند
دیگه اون روز تا حالا از گریه آروم نمیشه
میخوام آرومشم کنم جون بابا روم نمی شه

یه روز دیدم گل خون نشسته روی پیرهنش
 مگه سینه اش چی شده که خون می‌آید هی از تنش
 اونکه اون روزا منو بروی زانوش می نشوند
 نمی دونم دیشب چرا نمازشو نشسته خوند
 اونکه از داغ باباش قد بلندش خمیده
 من خودم حالیم میشه چه قدر مصیبت کشیده
 یه چیزی میخوام بگم بابا خجالت می کشم
 به داداش حرف نزنمی هرچی دارم راست میگم
 نکنه مرگ داداش کوچولو از ضرب دره
 نکنه سینه مادر جای نیش خنجره
 نکنه گوشه چشم مادرم نیلی باشه
 نکنه تو صورتش کبودی سیلی باشه
 یک بخچه بسته داره میگه که توش یک پیراهنه
 ببرش به کربلا بگو حسین تنش کنه
 نکنه مادر ما داره وصیت میکنه
 آخر این روزا منو همش نصیحت میکنه
 کربلائی که میگه جای شهیدان منه
 اون کجاست که گفتنش قلبم آتیش می زنه

(۱۶) هیجان اشک

خاکها را روی قبر زهرا (علیها السلام) ریخت ، بعد مقداری آب روی قبر ریختند ، دیدند آقا امیرالمؤمنین (ع) کنار قبر بی بی نشسته ، دیگه آقا طاقت نداره بلند بشه ، آخ بمیرم ! یک وقت دیدند آقا علی (ع) با چشم گریان و دل محزون و بریان آرام آرام اشک می ریزد .

حزن و اندوه نهانش بهیجان درآمده و قطره های اشکش روی صورت افسرده اش روانه شدند . آقا صورت اشک آلوده را روی قبر بی بی گذاشت ، همه اصحاب محرمانه علی (ع) و بچه های یتیم و بی مادر مخصوصا امام حسین (ع) اگرچه شش ساله بود ، آقا دستگاه گیرندگیش قوی است ، حافظه کودک تند و تیز است ، دارند نگاه به لبهای باباشون علی (ع) می کنند که آقا چه می گوید: یک وقت متوجه شدند که آقا می فرماید:

نَفْسِي عَلَى زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ
 يَا لَيْتَهَا حَرَجَتْ مَعَ الزَّفْرَاتِ
 لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَأَنْمَا
 أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

چه کنم از غم تو مرغ روح و نفس و جانم در قفسه سینه ام حبس و زندانی شده ، سینه ای که صندوق اسرار و راز است ولی گاهی از ضبط عاجز می شود ، و دلش می خواهد اگر شده با روح و جاننش آنها را بیرون بریزد و جان بسر آید (یعنی بغض راه گلویم را

گرفته می خواهم گریه کنم ، ناله کنم ، داد بزنم ، فریاد کنم می خواهم جان بدهم از غمت ، دارم می میرم)
 فاطمه جان دیگه بعد از تو خیری توی این دنیا نیست ، دیگه زندگی را نمی خواهم ، دیگه بعد از تو زندگی برام معنا ندارد ، اگر هم زندگی می کردم چون تو بودی زندگی برام پُربار بود به عشق تو زنده بودم ، نه خیال کنی از مرگ فراری هستم و ترس دارم ، نه ، بعکس گریه من بخاطر اینستکه می ترسم بعد از تو زندگی من طول بکشد ، (دیگه بعد از تو زندگی بدردم نمی خورد ، ای کاش می مردم . . .) (۷۶)

آن شب که دفن کرد علی (ع) بی صدا تو را
 خون گریه کرد چشم خدا در عزا تو را
 در گوش چاه ، گوهر نجوا نمی شکست
 ای آشنای درد ، علی داشت تا تو را
 ای مادر پدر ! غمش از دست برده بود
 همراه خود نداشت اگر مصطفی تو را
 ناموس دردهای علی بوده ای چو اشک
 پیدا نخواست غیرت شیر خدا تو را
 یک عمر در گلوی تو بغض استخوان شکست
 در سایه داشت گر چه علی چون هما تو را
 خم کرد ای یگانه سپیدار باغ وحی
 این هیجده بهار پر از ما جرا تو را
 دفن شبانه تو که با خواهش تو بود
 فریاد روشنی است ز چندین جفا تو را

(۱۷) صبر بر مصائب

آقا امام صادق (ع) فرمود: وقتی مادر ما فاطمه (علیها السلام) در حال احتضار بود ، چشم باز کرد ، دید آقا امیرالمؤمنین (ع) کنار بسترش نشسته ، گریه اش گرفت .

حضرت فرمود: زهرا جان سرورم ، عزیزم چرا گریه می کنی ؟!

بی بی زهرا(علیها السلام) فرمود: گریه ام برای آن مصیبتها و محنتها و جفاهایی است که بعد از من می بینی .

حالا وجود مقدس حضرت علی (ع) کنار قبر زهرا(علیها السلام) نشسته ، حرفهای بی بی یادش آمده و گریه می کند و ناله می زند و می فرماید: صَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا . . .

فاطمه جان ، چنان در مصائب و سختی های زمان صبر کردم که مثل کسی شدم که در چشمش خاکروبه ریختند و استخوان توی گلویش گیر کرده و راه نفس کشیدنش را گرفته . . .

اگر بزرگواری در هر جای کشور اسلامی باشد و بشنود جمعی بخانه زنی ریختند و خلیخال و دست بند از دست و گوشواره از گوشش بکشند و او هر چه استغاثه و فریاد بزند و کمک بخواند بفریادش نرسند ، لَوْ مَاتَ مُؤْمِنٌ دُونَ ذَلِكَ أَسْفَا مَا كَانَ عِنْدِي مَلُومًا بَلْ كَانَ بَارًا مُحْسِنًا

اگر از شنیدن این موضوع جان بده و از غصه بمیره پیش من ملامت نمی شه ، بلکه کار خوب و شایسته ای انجام داده (یعنی من

داشتم از غصه زهرا(علیهاالسلام) دق می کردم ، داشتم می مُردم ، جلوی خودم و بچه هام زن و همسر و مادر بچه ها را کتک زدند ، هرچه داد می زد و فریاد می زد این ناکس های بی دین به کمک نیامدند .
اگر در حضور چنین شخص با غیرتی سیلی بصورت عیالش بزنند یا او را میان در و دیوار چنان فشار بدهند ، که بچه شش ماهه اش سقط شود ، چی دیگر از او می ماند ...

وقتی که عیال جوان او را شهید کردند ، در دل شب آن را بخاک بسپارند که کسی نفهمه ...

آخ بمیرم برایت علی جان ما از شنیدنش داریم دق می کنیم ...

آقا امیرالمؤمنین (ع) کنار قبر عزیزش نشسته نمی تواند آزاد و بلند گریه کند ، مجبور است آرام آرام اشک بریزد ... (۷۷)

ای دوست از فراق تو جانم بلب رسید

بردامنم خون دل از دیدگان چکید

با مهر همسری چو تو ای فاطمه بدهر

نه گوش کسی شنیده و نه دیده ای بدید

کاشانه ام ز رفتن ای یار با وفا

ویرانه گشت و قامت سروم ز غم خمید

بینم چو کودکان یتیمت به گردهم

سر گرم ندبه اند شوم از عمر نا امید

با آه آتشین من ای کاش مرغ جان

پر میزدی و از قفس سینه می پرید

تنها نه از غم تو علی ریخت اشک غم

هر کس شیند پیرهن صبر خود درید

(۱۸) تشیع جنازه

عمار یاسر می گوید:

ما هفت نفر بودیم که در تشیع جنازه حضرت فاطمه زهرا(علیهاالسلام) شرکت داشتیم ، وقتی که از دفن بی بی زهرا(علیهاالسلام) فارق شدیم و به خانه آمدیم ، آفتاب طلوع کرده بود ، در بین راه رفتن به منزل ، ابابکر و عمر با من برخورد کردند و گفتند: کجا بودی و به کجا می روی ، برگرد می خواهیم برویم جنازه زهرا را برداریم .

من گفتم ما حسب وصیت بی بی جنازه را شب بخاک سپردیم .

عمر خیلی ناراحت شد . آمد جلو و چند سیلی محکمی به صورت من زد .

گفتم : چرا می زنی من که تقصیری نداشتم ، آن بی بی را می کشید و بعد می خواهید به جنازه اش نماز بخوانید .

بخدا قسم ، اسماء دیشب که آب بدست علی (ع) می داد تا زهرا (علیهاالسلام) را غسل بدهد ، گفت : دیدم هنوز از پهلوی زهرا

(علیهاالسلام) خونابه می آید ... وای ، وای ، وای ... (۷۸)

بتاب ای مه تو بر کاشانه من

که تاریک است امشب خانه من

بتاب ای مه که بینم روی نیلی

بشویم در دل شب جای سیلی
 بتاب ای مه که تا با قلب خسته
 دهم من غسل پهلوی شکسته
 بتاب ای مه که شویم من شبانه
 ز اشک دیده جای تازیانه
 بتاب ای مه که تا کلثوم و زینب
 نبینند روی مادر در دل شب
 بتاب ای مه حسن مادر ندارد
 حسین من کسی بر سر ندارد

پی نوشتها

- ۱- در محضر استاد، ج ۱، ص ۴۶.
- ۲- گلشن ولایت، ص ۸۵.
- ۳- در محضر استاد، ج ۲، ص ۱۱.
- ۴- گلشن ولایت، ص ۸۵.
- ۵- مردان علم در میدان عمل، ج ۱، ص ۳۷۵.
- ۶- جلوه های رسالت، ۱۲۰.
- ۷- مردان علم در میدان عمل، ج ۱، ص ۳۹۶.
- ۸- مریم اشرفی.
- ۹- داستانهای شگفت، ص ۱۷۳.
- ۱۰- اسحق شهنازی.
- ۱۱- انوار زهرا (س)، ص ۹.
- ۱۲- در رثای نور، ص ۴۷.
- ۱۳- داستانهای شگفت، ص ۱۰۵.
- ۱۴- فاطمه زهرا، ص ۴.
- ۱۵- سوره ممتحنه، آیه ۱۲.
- ۱۶- داستانهای شگفت، ص ۱۶۹.
- ۱۷- دکتر قاسم رسا.
- ۱۸- داستانهای شگفت، ص ۲۱۵.
- ۱۹- دکتر ناظر زاده کرمانی.
- ۲۰- داستانهای شگفت، ص ۲۴۷.
- ۲۱- (آصف).
- ۲۲- توسلات راه امیدواران، ص ۱۱۳.

- ۲۳- توسلات ، ص ۹۸.
- ۲۴- معراج اولیاء، ص ۶۹.
- ۲۵- ارمغان انقلاب ، ص ۷۹.
- ۲۶- معراج اولیاء، ص ۶۹.
- ۲۷- معراج اولیاء، ص ۶۲.
- ۲۸- دیوان مقدم ، ص ۲۵۷.
- ۲۹- کرامات الحسینیه ، ص ۱۴.
- ۳۰- معراج الاولیاء، ص ۶۰.
- ۳۱- کرامات الحسینیه ، ص ۱۴۶.
- ۳۲- مریم اشرفی
- ۳۳- زندگانی خاندان پیغمبر(ص)، ص ۱۵۲.
- ۳۴- زندگانی خاندان پیغمبر(ص).
- ۳۵- خلوتگر راز، ص ۱۲۶.
- ۳۶- زندگانی خاندانی پیغمبر(ص)، ص ۱۵۵.
- ۳۷- نغمه های عاشق ، ص ۴۶.
- ۳۸- یکی از رفقا.
- ۳۹- نغمه های عاشق ، ص ۵۳.
- ۴۰- کرامات الرضویه ، ۲۲۰.
- ۴۱- بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۹.
- ۴۲- ملاقات با امام زمان ، ج ۲، ص ۲۱۳.
- ۴۳- شکوفه های ولایت ، ص ۵۴.
- ۴۴- بازار مکافات عمل ، ص ۱۴۵.
- ۴۵- نغمه هائی از بلبل بوستان حضرت مهدی (عج)، ج ۳، ۱۴۶.
- ۴۶- شکوفه های ولایت ، ۵۴.
- ۴۷- نغمه بلبل بوستان مهدی (عج)، ج ۳، ۱۹۸.
- ۴۸- ثمرات الحیوة ، ج ۳ ص ۴۹۴.
- ۴۹- ثمرات الحیوة ، ج ۳.
- ۵۰- جلوه های رسالت ، ص ۷۴.
- ۵۱- کیفر کردار، ج ۷، ص ۷۲.
- ۵۲- جلوه های رسالت ، ص ۱۴۶.
- ۵۳- شنبه ماه شعبان ۱۴۱۸ قم مدرسه امام حسین (ع).
- ۵۴- شنبه ماه شعبان ۱۴۱۸ قم مدرسه امام حسین (ع).
- ۵۵- ج ۲، ص ۳۴۲.

- ۵۶- کرامات صالحین و چهره درخشان قمرینی هاشم ابوالفضل العباس ، ص ۳۰۱.
- ۵۷- مرحوم میرجهانی رضوان الله علیه .
- ۵۸- ملاقات با امام زمان ج ۲، ص ۲۹۸.
- ۵۹- مرحوم میرجهانی .
- ۶۰- انوار البهیة ، ص ۳۸ و منهاج البیان ، ص ۲۷۰.
- ۶۱- اسرار آل محمد، ص ۳۳.
- ۶۲- اسرار آل محمد، ص ۳۵.
- ۶۳- دلائل الامامه طبری ، ج ۲ بحار، ط قدیم ، ج ۸، ص ۲۲۲. سوگنامه ، ص ۲۷. بیت الاحزان ، ص ۹۶ و ۹۷.
- ۶۴- نغمه هایی از بوستان ... ص ۲۴۶. جلاء العیون ، ج ۱، ص ۲۰۰.
- ۶۵- نغمه هائی از بوستان ...، ج ۱، ص ۱۲۶. انوار البهیة ۴۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۵۱. منهاج البیان ۲۲۵.
- ۶۶- نوار مرحوم کافی (ره)، منتهی الامال ، ج ۱ ص ۱۶۰، جلاء العیون ، ص ۲۴۴.
- ۶۷- نوار مرحوم کافی (ره).
- ۶۸- منهاج الدموع ، ص ۲۴۳.
- ۶۹- نوای عشق حسینی ، ص ۱۵۲.
- ۷۰- ناسخ التواریخ : ج ۱، ص ۱۹۵ .
- ۷۱- جلاء العیون : ۱/۲۰۰.
- ۷۲- جلاء العیون : ۱/۱۹۹، ناسخ التواریخ : ۱/۱۷۱ .
- ۷۳- منتهی الامال : ۱ / ۱۵۸ انوارالبهیة : ۴۰.
- ۷۴- منتهی الامال : ۱/۱۵۸، جلاء العیون : ۱/۲۳۶، انوار البهیة : ۴۲، بحار الانوار: ۱۸/۷۱.
- ۷۵- جلاء العیون : ۱/۲۳۸ ۲۴۳، منتهی الامال : ۱/۱۶۰، بحار الانوار: ۱۸/۲۸۱.
- ۷۶- ناسخ : ۱/۲۳۲ .
- ۷۷- منهاج البیان : ۵۰۶.
- ۷۸- مهاج البیان ۵۰۷.

الگوی برتر

مشخصات کتاب

نام کتاب: الگوی برتر

مؤلف: علی اصغر رضوانی

صفحه آرا: امیرسعید سعیدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران

تاریخ نشر: زمستان ۱۳۸۶

نوبت چاپ: اول

چاپ: اسوه

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۴۰۰ تومان

شابک: ۵ - ۱۳۱ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدس جمکران

فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران

تلفن و نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۲۵۳۳۴۰، ۷۲۵۳۷۰۰

قم - صندوق پستی: ۶۱۷

«حق چاپ مخصوص ناشر است»

پیشگفتار

از آیات قرآن کریم و همچنین روایات فریقین استفاده می‌شود که اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مقام عصمت برخوردار بوده و از هر گونه گناه صغیره و کبیره و اشتباه و نسیان و سهو در امان اند، و در نتیجه چنین افرادی الگوهای صحیح در جامعه بوده و سنت قولی و فعلی و تقریری آنها برای عموم مردم حجت است و وظیفه فرد فرد جامعه است تا از آنها الگوگیری کنند. یکی از اهل بیت علیهم السلام که معصوم بوده و سنت او حجت است حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد؛ زیرا آیات و روایاتی که بر عصمت آنها استفاده می‌شود شامل آن حضرت نیز می‌باشد، و لذا همان گونه که امامان اهل بیت علیهم السلام را به عنوان مرجع دینی و علمی معرفی می‌کنیم و سنتشان برای عموم مسلمین حجت است جا دارد که سیره زندگانی حضرت زهرا علیها السلام را مورد بررسی قرار داده تا مردم خصوصاً بانوان با الگو قرار دادن آن بانو و پیروی کردن از آن حضرت در دنیا و آخرت سعادت‌مند شوند.

علی اصغر رضوانی

آثار بررسی مسائل تاریخی

اشاره

برخی می‌گویند: بحث از مسائل تاریخی صدر اسلام و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره و روش آنها و اختلافاتی که بین آنان بوده نه تنها بی‌فایده است بلکه باعث ایجاد کینه و اختلاف و نزاع و مشاجره بین مسلمانان خواهد شد. ولی به نظر می‌رسد که این چنین نخواهد بود؛ زیرا بحث از سیره و زندگانی افرادی معصوم همچون حضرت زهرا علیها السلام دارای آثار و برکاتی است که اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱ - تفکر کردن

خداوند متعال می‌فرماید: «فَأَقْصِبْ صِرَافًا لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ (۱) «این داستان‌ها را [برای آنها] بازگو کن، شاید بیندیشند [و بیدار

شوند.]»

۲- عبرت گرفتن

خداوند متعال می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ (۲) «در سرگذشت آن‌ها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود».

و نیز می‌فرماید: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ»؛ (۳) «پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم».

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «من کثر اعتباره قلّ عثاره»؛ (۴) «کسی که زیاد عبرت بگیرد لغزشش کم است.» و نیز نقل شده که فرمود: «ای بنی! ائی و ان لم اکن عمّرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت كأحدهم بل کأنتی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم»؛ (۵) «فرزندم! هر چند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده‌اند نزیسته‌ام، اما در کارهایشان نگریسته‌ام و در سرگذشت‌هایشان اندیشیده‌ام و در آنچه از آنان به جای مانده رفته و دیده‌ام که گویی همچون یکی از آنان شدم بلکه با آگاهی از کارهایشان به دست آورده‌ام گویی چنان است که با اولین تا آخرین آنان زندگی کرده‌ام.»

و نیز نقل شده که فرمود: «من اعتبر ابصر، و من ابصر فهم، و من فهم علم»؛ (۶) «هر که عبرت گرفت بینا شد و آن که بینا شد فهمید و آن که فهمید دانش ورزید.»

و نیز فرمود: «الاعتبار یقود الی الرشد»؛ (۷) «عبرت گرفتن، انسان را به سوی رشد می‌کشاند.»

۳- تقویت قلوب

یکی دیگر از آثار بررسی سیره بزرگان، تقویت قلوب هنگام شداید و تنهایی‌هاست.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ...»؛ (۸) «ما از هر یک از سرگذشت‌های انبیا برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم.»

۴- الگوگیری از بزرگان

یکی از آثار بحث از سیره بزرگان الگو گرفتن از آنان است. امتیاز ادیان الهی آن است که هنگام برنامه دادن و همراه با آن الگوهای از انسان‌های کامل به جامعه عرضه می‌کنند که یکی از آنان شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از او افرادی مؤمن واقعی به پیامبر است. خداوند متعال درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ»؛ (۹) «مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند.»

و درباره حضرت ابراهیم علیه السلام و مؤمنان واقعی به او می‌فرماید: «قَدْ كَانَ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ...»؛ (۱۰) «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت.»

بحث از بزرگان صدر اسلام در حقیقت بحث از الگوهاست و این که چه کسی را باید در زندگی خود الگو قرار دهیم، و اگر صحابه را مورد جرح و تعدیل قرار می‌دهیم در حقیقت به جهت یافتن الگوهای معصوم و صحیح و بی‌اشتباه برای اقتدای به آنان است، و یا در این حدّ که کدامین یک از آنان بیشتر مطیع پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به دستورات او گوش فرا می‌دادند تا او را الگوی خود قرار دهیم.

خداوند متعال می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟» (۱۱) «آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!».

۵ - نهی از منکر

بحث از بزرگان صحابه و جرح و تعدیل آن‌ها و بررسی وقایع تاریخی صدر اسلام در حقیقت مصداق بارز امر به معروف و نهی از منکر است، به این معنا که ما اگر از تاریخ صحابه و همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله بحث می‌کنیم به جهت این است که ثابت کنیم کدامین یک از آن‌ها خوب بوده‌اند که وظیفه همه مردم پیروی از آن‌هاست و کدامین فرد بد بوده که باید همه از او دوری کنیم.

۶ - زمینه‌سازی برای وحدت

ما معتقدیم که این گونه بحث‌ها اگر علمی محض و بدون در نظر گرفتن تعصب باشد به طور حتم می‌تواند در راستای وحدت و انسجام سیاسی و حقیقی باشد؛ زیرا منشأ همه اختلافات مسائلی است تاریخی که در صدر اسلام اتفاق افتاده است و لذا بر ماست که آن‌ها را ریشه‌یابی کرده و حق را روشن نماییم تا مسأله وحدت اسلامی را به طور ریشه‌ای حل کنیم.

۷ - ریشه‌یابی مشکلات و چاره‌جویی برای آن‌ها

دکتر عبدالرحمن کیالی یکی از دانشمندان حلب سوریه در تقریظ خود بر کتاب «الغدیر» علامه امینی می‌نویسد: «... ان العالم الاسلامی الذی لایزال فی حاجة ماسة الی مثل هذه الدراسات، یهمه و لا شک ان یعلم تطور الحکم قبل الاسلام و بعده و أسباب الأحداث التي رافقت قضیة الخلافة و الخلفاء و ما جرى فی ایامهم... و لماذا بدأ الاختلافات بعد وفاة الرسول الأعظم و أبعد بنو هاشم عن حقهم؟ و یهمه ان یعلم ما هی بواعث الانحطاط و الانحلال فی المسلمین حتی اصبحوا علی ما هم علیه؟ و ما هی الطرق المؤدیة الی وحدة کلمتهم و نهضتهم دینياً و سياسياً و اقتصادياً و ادبياً و علمياً؟ ام یجب البحث و العمل و الانصراف الی التحریر و الاستقراء بتجرد و نزاهة؟ حتی یمكن الاستنباط و التحقق من العلل و استخراج الأسباب...» (۱۲) «... جامعه اسلامی همیشه احتیاج شدید و مبرمی به این گونه بحث‌ها دارد. برای او مهم است که بداند چگونه حکومت، قبل از اسلام و بعد از آن تحول پیدا کرده است، و عواملی که در تغییر موضوع خلافت و خلفا و اتفاقات آن زمان تأثیر داشته است... چرا بعد از وفات پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله اختلاف شروع شد و در نتیجه بنی‌هاشم از حق خود محروم شدند؟ و نیز برای جامعه مهم است بدانند که عوامل انحطاط و انحلال در مسلمانان چه بوده که به این وضع موجود گرفتار شده‌اند؟ و راه‌های رسیدن به وحدت کلمه آن‌ها و نهضت دینی، سیاسی، اقتصادی، ادبی و علمی آنان چیست؟ یا این که واجب است تا کوشش و کار شود و جستجو و کاوش علمی بدون تعصب گردد تا این که استنباط و دسترسی به عوامل و انگیزه‌ها حاصل شود...».

۸ - احیای دین با نكوداشت بزرگان

گرچه مردم در جلساتی که به نام حضرت زهرا علیها السلام و سایر امامان برپا می‌شود به عشق آن حضرات شرکت می‌کنند، ولی در ضمن با گوش فرا دادن به معارف اسلامی و مسایل دینی اعم از اعتقادات و احکام و اخلاقیات، نسبت به این گونه امور آگاه شده و معرفت پیدا می‌کنند، همان اموری که هدف اصلی از زحمات و پذیرفتن مصائب آن بزرگواران بوده است.

۹ - ارتباط عاطفی امت با اولیا

یکی از راه‌های اساسی و مهم در توجیه مسایل عقیدتی، سیاسی و اجتماعی مردم، راه تحریک عاطفه در وجود مردم است، گرچه نباید از محکم کردن این مسائل با مبانی عقلی غافل باشم. تذکر دادن مردم به وقایع صدر اسلام و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام خصوصاً حضرت زهرا علیها السلام می‌تواند تأثیر به‌سزایی در تزریق دین و تعالیم اخلاقی به عموم جامعه داشته باشد.

حجیت سنت فاطمه زهرا علیها السلام

توضیح

از برخی آیات و روایات استفاده می‌شود که سنت قولی، فعلی و تقریری حضرت زهرا علیها السلام همانند دیگر معصومان حجت است. اینک به برخی از این ادله اشاره می‌کنیم؛

آیات و حجیت سنت حضرت زهرا علیها السلام

۱ - آیه تطهیر

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ (۱۳) «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»
شان نزول آیه فوق - همان‌گونه که در جای خود به اثبات رسیده - پنج تن آل عبا یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی و حسن و حسین و فاطمه زهرا علیهم السلام است.
الف و لام کلمه «الرجس» برای استغراق است و شامل هر نوع پلیدی و قذارت می‌شود که از آن جمله سهو و نسیان و اشتباه است و در مقابل آن خداوند اراده کرده که همه انواع طهارت برای اهل بیت از آن جمله حضرت زهرا علیها السلام باشد، که لازمه آن عصمت و حجیت سنت آنان است.

۲ - آیه «اهل الذکر»

خداوند متعال می‌فرماید: «...فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ (۱۴) «اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید.»
در قرآن کریم کلمه «ذکر» به دو معنا به کار رفته است؛

الف) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

خداوند متعال می‌فرماید: «...فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ...»؛ (۱۵) «پس از [مخالفت فرمان خدا بپرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! [زیرا] خداوند چیزی که مایه تذکر است بر شما نازل کرده است. رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می‌کند.»

ب) قرآن کریم:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛ (۱۶) «و ما این ذکر [= قرآن را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به

سوی مردم نازل شده است برای آن‌ها روشن سازی.»

و نیز می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ (۱۷) «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «ذکر» است؛ زیرا مردم را به حقایق قرآن کریم و فطرتشان تذکر می‌دهد.

کلمه «اهل» از «آل» گرفته شده که به معنای رجوع است، و اهل ذکر کسانی هستند که به لحاظ مادی و معنوی به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله انتساب و ارتباط دارند و آن‌ها کسانی غیر از اهل بیت عصمت و طهارت پیامبر اکرم علیهم السلام نمی‌باشند.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ (۱۸) «که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند [= دست یابند].»

ضمیر در «لَا یَمَسُّهُ» بنابر نظر فخر رازی - که حق هم همین است - به «كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» باز می‌گردد که مراد از آن لوح محفوظ یا علم ازلی الهی است که تنزیل آن همین قرآن کریم است، و مقصود از «مَسَّ» و «طهارت» در این آیه مس و طهارت معنوی است. نتیجه این که: «مطهرون» کسانی هستند که به حقیقت قرآن رسیده و آن را مس کرده‌اند، و در نتیجه آنچه از قرآن فهمیده و می‌گویند برای ما حجت است.

مطابق آیه «تطهیر»، اهل بیت علیهم السلام کسانی هستند که به اعلی درجه طهارت ظاهری و باطنی رسیده‌اند؛ خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَیُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِیراً»؛ (۱۹) «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

مطابق روایات صحیح‌السند مقصود از اهل بیت علیهم السلام در این آیه، پنج تن آل عباست که یکی از آن‌ها حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد.

۳ - آیه «علم الكتاب»

خداوند متعال می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسِلاً قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ (۲۰) «آن‌ها که کافر شدند می‌گویند: "تو پیامبر نیستی! بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن نزد اوست، میان من و شما گواه باشند].»

کلمه «عنده» که خبر است و مقدم شده، افاده حصر می‌کند، از این جا معلوم می‌شود، افرادی هستند که علم تمام کتاب تنها نزد آن‌هاست؛ زیرا مطابق آنچه در علم اصول آمده، مصدر مضاف، مفید عموم است. و الف و لام در «الكتاب» برای عهد است که در ظاهر به قرآن کریم بازمی‌گردد.

با ضمیمه کردن این آیه به دو آیه دیگر که قبلاً ذکر شد پی به حجیت سنت حضرت زهرا علیها السلام می‌بریم.

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ (۲۱) «که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند [= دست یابند].»

و نیز می‌فرماید: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَیُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِیراً»؛ (۲۲) «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

۴ - آیه «اعتصام»

خداوند متعال می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ (۲۳) «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید.»
حبل و ریسمان خدا چیزی است که انسان را به طور حتم به خدا رسانده و به حق و حقیقت راهنمایی می‌کند و آن چیزی غیر از قرآن و کسی غیر از معصوم نیست.

الف) خداوند متعال درباره قرآن کریم می‌فرماید: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»؛ (۲۴) «هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.»
ب) و درباره اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ (۲۵) «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»
نتیجه این که: حضرت زهرا علیها السلام مصداق «حبل الله» در آیه فوق است که تمسک به ذیل عنایت او واجب می‌باشد.

۵ - آیه «أوتوا العلم»

خداوند متعال می‌فرماید: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»؛ (۲۶) «ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد.»

در این که مقصود از علم در «أوتوا العلم» کیست دو احتمال است؛

الف) مقصود از آن علم قرآن است

خداوند متعال می‌فرماید: «... قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ (۲۷) «... بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.»
و با ضمیمه کردن این دو آیه به آیات ۷۷-۷۹ از سوره واقعه و آیه «تطهیر» و حدیث کساء پی به حجیت سنت حضرت زهرا علیها السلام می‌بریم.

ب) مقصود از آن علم یقین است

در این صورت با ضمیمه کردن آیه فوق به دو دسته آیه دیگر پی به حجیت حضرت زهرا علیها السلام می‌بریم؛

اول: آیات ضرورت عصمت امام:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ (۲۸) «[به خاطر آوردید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: "من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم." ابراهیم عرض کرد: "از دودمان من [نیز امامانی قرار بده!]"
خداوند فرمود: "پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد." [و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند].»
دوم: آیاتی که منشأ عصمت را علم به حقایق امور می‌داند:

خداوند متعال از قول حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: «رَبِّ السَّعْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ (۲۹) «پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه این‌ها مرا بسوی آن می‌خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آن‌ها را از من باز نگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.»

۶ - آیه «اصطفاء»

خداوند متعال می‌فرماید: «... ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»؛ (۳۰) «سپس این کتاب [آسمانی را به گروهی از بندگان

برگزیده خود به میراث دادیم.»

از این آیه استفاده می‌شود که خداوند متعال علم قرآن را نزد افرادی برگزیده به ودیعه و ارث گذاشته است که خلیفه و جانشینان واقعی خدا در روی زمین‌اند.

با ضمیمه کردن آیات ۷۷-۷۹ از سوره واقعه و آیه «تطهیر» به آیه فوق به نتیجه حجیت سنت حضرت زهرا علیها السلام می‌رسیم.

۷ - آیه «مودت»

خداوند متعال می‌فرماید: «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛ (۳۱) «بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیتم].»

شکی نیست که «ذوی القربی» پیامبر صلی الله علیه و آله همان اهل بیت و عترت اوست، که به طور حتم شامل فاطمه زهرا علیها السلام می‌شود.

در آیه فوق امر به مودت آنان شده است. و می‌توان از دو طریق استفاده حجیت سنت حضرت زهرا علیها السلام از این آیه نمود؛

الف) مودت به معنای محبت همراه با اطاعت

برخی از متخصصین علم لغت می‌گویند: مودت به معنای محبت همراه با اطاعت است، و در این صورت، امر به مودت مطلق ذوی القربی، تنها با عصمت آنان سازگاری دارد.

ب) امر به محبت مطلق، مستلزم امامت است

از آنجا که محبت زیاد اطاعت را به دنبال دارد، لذا امر به محبت مطلق، مستلزم اطاعت مطلق است که مخصوص امام معصوم می‌باشد و در نتیجه حضرت زهرا علیها السلام، معصومه است.

روایات و حجیت سنت حضرت زهرا علیها السلام

اشاره

از برخی روایات که در کتب شیعه و اهل سنت آمده استفاده می‌شود که سنت قولی و تقریری و فعلی حضرت زهرا علیها السلام همانند دیگر معصومین حجت است. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱ - حدیث «ثقلین»

ترمذی و دیگران از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «ایها الناس! قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا؛ کتاب الله و عترتی اهل بیتی»؛ (۳۲) «ای مردم! من در میان شما چیزهایی قرار داده‌ام که اگر به آن‌ها تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترتم؛ اهل بیتم.»

از این حدیث استفاده می‌شود که عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که به پیروی از آن‌ها اشاره شده افراد معصوم‌اند همان‌گونه که قرآن از مقام عصمت برخوردار است، و ما به این مطلب در کتاب «مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و پاسخ به شبهات» به طور مفصل پرداخته‌ایم.

با ضمیمه کردن آیه «تطهیر» به این حدیث استفاده می‌شود که یکی از مصادیق عترت معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله که امر به

تمسک و اطاعت او شده حضرت زهرا علیها السلام است، و در نتیجه سنت او برای ما حجت می‌باشد.

۲ - حدیث «سفینه»

ابوذر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق»؛ (۳۳) «مثل اهل بیتم همانند کشتی نوح است هر کس بر آن سوار شود نجات یافته و هر کس از آن تخلف کند غرق شود.» می‌دانیم که مقصود از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق آیه «تطهیر» و روایات ذیل آن، و آیه «مباهله» و روایات ذیل آن، پنج تن آل عباست.

طبری به سندش از ام سلمه نقل کرده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را جمع کرد و آن‌ها را زیر پارچه‌ای قرار داد، آن‌گاه عرض کرد: پروردگارا! اینان اهل من هستند...» (۳۴) و نیز مسلم به سندش از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که گفت: «... هنگامی که این آیه نازل شد: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...» رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل من هستند.» (۳۵)

۳ - حدیث «امان»

حاکم نیشابوری به سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «النجوم امان لأهل السماء و اهل بیتی امان لأمتی من الإختلاف، فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس»؛ (۳۶) «ستارگان منشأ امان برای اهل آسمان اند و اهل بیتم مایه امان برای امتم از اختلاف می‌باشند و اگر قبیله‌ای از عرب با آنان مخالفت کند بین خودشان اختلاف خواهد افتاد و در نتیجه جزء حزب شیطان خواهند شد.»

این حدیث را نیز هنگامی که ضمیمه آیه «تطهیر» و آیه «مباهله» نمایم پی می‌بریم که یکی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که منشأ امان امت از اختلاف‌اند در صورتی که مردم به آن‌ها تمسک کنند، حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد، و می‌دانیم که آیه تطهیر و آیه مباهله درباره پنج تن آل عبا و از آن جمله حضرت زهرا علیها السلام است.

۴ - حدیث «غضب فاطمه علیها السلام»

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «یا فاطمة! ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک»؛ (۳۷) «ای فاطمه! همانا خداوند به غضب تو غضب می‌کند و به رضایت تو راضی می‌شود.»

حاکم نیشابوری و ابن حجر هیشمی بعد از نقل این حدیث تصریح به صحت آن نموده‌اند. (۳۸) حال اگر در تمام مواردی که حضرت زهرا علیها السلام غضب کرده یا راضی شده خداوند نیز غضب کرده و راضی خواهد بود، این، دلیل بر عصمت حضرت از هر گونه اشتباه و سهو است.

درس‌هایی از سیره حضرت زهرا علیها السلام

از آن‌جا که حضرت زهرا علیها السلام معصومه بوده و برای جامعه اسلامی الگو است لذا سیره او می‌تواند برای انسان‌های حقیقت طلب، آموزنده باشد.

الف) سیره فاطمی قبل از ازدواج

۱ - انس با غریب

صدوق به سندش از مفضل بن عمر نقل کرده که گفت: «قلت لابی عبدالله الصادق علیه السلام: کیف کان ولادۀ فاطمة علیها السلام؟ فقال: نعم، انّ خدیجۀ علیها السلام لما تزوج بها رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله هجرتها نسوة مکة، فکَنّ لا یدخلن علیها و لا یسَلمن علیها و لا یترکن امرأة تدخل علیها، فاستوحشت خدیجۀ لذلك، و کان جزعها و غمها حذراً علیها السلام، فلما حملت بفاطمة علیها السلام کانت تحدّثها من بطنها و تصبّرها، و کانت تکتم ذلك من رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله، فدخل رسول الله يوماً فسمع خدیجۀ تحدّث فاطمة علیها السلام. فقال لها: یا خدیجۀ! من تحدّثین؟ قالت: الجنین الذی فی بطنی یحدّثنی و یؤنسنی. قال: یا خدیجۀ! هذا جبرئیل یشّرنی أنّها أنثی و أنّها النسلة الطاهرة المیمونة، و انّ الله تبارک و تعالی سیجعل نسلی منها و سیجعل من نسلها ائمة و یجعلهم خلفاء فی ارضه بعد انقضاء وحیه»؛ (۳۹) «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: تولد فاطمه علیها السلام چگونه بود؟ حضرت فرمود: آری، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه ازدواج کرد زنان مکه از حضرت خدیجه کناره‌گیری نموده و به او سر نمی‌زدند و به او سلام نمی‌کرده و به هیچ زنی اجازه نمی‌دادند که با او معاشرت داشته باشد. البته اندوه او برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود که مبادا به ایشان آسیبی برسد. هنگامی که حضرت خدیجه علیها السلام حضرت فاطمه علیها السلام را باردار شد او در رحم با حضرت خدیجه سخن می‌گفت و مادر را دل‌داری می‌داد و به شکیبایی توصیه می‌کرد. و حضرت خدیجه این موضوع را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پنهان می‌داشت تا آن که روزی آن حضرت نزد خدیجه علیها السلام آمد و شنید که او با کسی سخن می‌گوید، به او فرمود: ای خدیجه! با چه کسی سخن می‌گویی؟ پاسخ داد: با این بچه‌ای که در رحم دارم، او با من سخن می‌گوید و مونس تنهایی من است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای خدیجه! اینک جبرئیل مرا بشارت می‌دهد که این کودک، دختر و نسلی پاک و مبارک است، خدای متعال مقدر نموده است که نسل من از طریق او باشد و از ایشان فرزندان به وجود خواهند آمد که پیشوایانند، و پس از انقطاع وحی، خلیفه خدا در روی زمین به شمار می‌آیند...».

۲ - دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله

عبدالله بن مسعود می‌گوید: «بینا رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله ذات یوم قائماً یصلی بمکة و اناس من قریش فی حلقة فیهم ابوجهل بن هشام، فقال: ما یمنع احدکم ان یأتی الجزور التی نحرها آل فلان فیأخذ سلاها ثم یأتی به حتی اذا سجد وضعه علی ظهره. قال عبدالله: فانبعث اشقی القوم و انا انظر الیه فجاء به حتی وضعه علی ظهره. قال عبدالله: لو کانت لی یومئذ منعة لمنعته. و جاءت فاطمة علیها السلام و هی یومئذ صبیبة حتی أماطته عن ظهر ابیها ثم جاءت حتی قامت علی رؤوسهم فافسعتهم شتماً. قال: فوالله! لقد رأیت بعضهم یضحک حتی أنّه لیطرح نفسه علی صاحبه من الضحک...»؛ (۴۰) «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده، در مکه مشغول نماز بود و جماعتی از قریش در میان آن‌ها ابوجهل بن هشام قرار داشت. ابوجهل گفت: چه چیز یکی از شما را مانع شده که به کشتارگاه فلان قوم رفته و شکنجه شتری را بیاورد و هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله به سجده رفته بر روی کمر او بگذارد. عبدالله می‌گوید: بدترین آن قوم برخاست در حالی که من او را می‌دیدم و رفت و شکنجه‌ای را برداشته و بر روی کمر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت. عبدالله می‌گوید: اگر در آن روز من قدرتی داشتم از این کار جلوگیری می‌کردم.

فاطمه علیها السلام آمد در حالی که در آن روز کودک بود و آن کثافات را از پشت پدر کنار زد، سپس در برابر آنان ایستاد و همه را دشنام داد. عبدالله بن مسعود می گوید، به خدا سوگند! برخی را دیدم به حدی می خندیدند که از شدت خنده روی هم می افتادند...».

ب) سیره فاطمی بعد از ازدواج در حیات پدر

سیره فاطمی بعد از ازدواج در حیات پدر

حضرت زهرا علیها السلام در زمان پدرش مصداق بارز انسان کامل بود و لذا سیره او می تواند الگو برای دیگران باشد. اینک به بخشی از سیره حضرت اشاره می کنیم:

۱ - ایثار و از خود گذشتگی

اول: ایثار در مال

فاطمه زهرا علیها السلام مظهر ایثار و از خود گذشتگی بود. هنگامی که سه روز پشت سر هم فقیر و مسکین و یتیم به درب خانه او آمد و از اهل خانه تقاضای کمک نمود حضرت از جمله کسانی بود که قرص نان خود را به آنان ایثار کرد، و به همین جهت خداوند متعال در شأن شان آیه ای نازل کرد: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَشَكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا»؛ (۴۱) «و غذای [خود] را با این که به آن علاقه [و نیاز] دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می دهند [و می گویند]: ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.»

مرد گرسنه‌ای در مسجد مدینه برخاست و گفت: ای مسلمانان! از گرسنگی به تنگ آمده‌ام، مرا مهمان کنید. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی این مرد را امشب مهمان می کند؟ حضرت علی علیه السلام عرض کرد: من ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! کمی بعد حضرت علیه السلام وارد منزل شد و از فاطمه زهرا علیها السلام پرسید: آیا غذایی در منزل داریم؟ مهمان گرسنه‌ای را آورده‌ام. حضرت زهرا علیها السلام ایثار گرانه عرض کرد: «ما عندنا الا قوت الصبیة و لکننا نؤثر به ضیفنا»؛ (۴۲) «در خانه ما غذایی نیست مگر به اندازه خوراک این دختر بچه ولی ما امشب ایثار می نماییم و همین مقدار غذا را به او می دهیم.»

دوم: ایثار و از خود گذشتگی در دعا

از امام حسن علیه السلام نقل شده که فرمود: «رأيت أُمِّي فاطمةَ علیها السلام قامت فی محرابها لیلۃ جمعتها فلم تزل راکعۃ ساجدة حتی اتضح عمود الصبح، و سمعتها تدعو للمؤمنین و للمؤمنات و تسمیهم و تكثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشیء، فقلت لها: یا امّاه! لم لا تدعین لنفسک کما تدعین لغيرک؟ فقالت: یا بنی! الجار ثم الدار»؛ (۴۳) «مادرم فاطمه زهرا علیها السلام را مشاهده کردم که شب جمعه‌اش در محراب عبادتش ایستاده و تمام وقت در حال رکوع و سجود بود تا آن که سفیدی صبح روشن شد، از او می شنیدم که برای مؤمنین و مؤمنات دعا می کرد و نام آنان را می برد و برایشان بسیار دعا می نمود ولی هیچ گونه دعا برای خود نمی کرد. به او عرض کردم: ای مادرم! چرا برای خودت دعا نمی کنی همان گونه که برای دیگران دعا می نمایی؟ حضرت فرمود: ای فرزندم! اول همسایه، سپس اهل خانه.»

۲ - جواز سخن گفتن با نامحرمی همچون سلمان

حضرت زهرا علیها السلام گرچه می‌فرماید: بهترین حالت برای زن آن است که با مرد نامحرم سخن نگوید ولی هنگامی که با افرادی همچون سلمان که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در قداست و تقدس و نفس کشی است مواجه می‌شود با او در برخی موارد سخن می‌گوید، و تقاضای کمک کردن به او در خانه را از سلمان رد نمی‌نماید، و حتی مطابق برخی از روایات، سلمان به جایی رسیده است که شتربان فاطمه زهرا علیها السلام به خانه بخت در شب زفاف است.

۳ - نشر احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله

از جمله سیره حضرت زهرا علیها السلام، نقل حدیث و میراث علمی پدرش رسول خداست. اینک به برخی از این گونه روایات اشاره می‌کنیم؛

شیخ طوسی به سندش از حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من تختم بالعقیق لم یزل یری خیراً»؛ (۴۴) «هر کس انگشتر عقیق به دست کند همیشه خیر خواهد دید.»

طبری به سندش از حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده که فرمود: «قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله: یا حبیبه ائبها کل مسکر حرام و کل مسکر خمر»؛ (۴۵) «ای محبوب پدر! هر مست کننده‌ای حرام و هر مست کننده‌ای خمر است.»

و نیز به سندش از حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده که فرمود: «خيارکم الینکم منا کبه و اکر مهم لئسائهم»؛ (۴۶) «بهترین شما کسی است که شانه‌هایش نرم‌تر برای شما باشد و همسرش را بیشتر تکریم نماید.»

و نیز نقل شده که فرمود: «من اصعد الی الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل الیه افضل مصلحته»؛ (۴۷) «کسی که عبادت‌های خالصانه خود را به سوی خداوند فرستد پروردگار بزرگ‌ترین مصلحت او را به سویش فرو خواهد فرستاد.»

۴ - عبادت خدا

حضرت زهرا علیها السلام با آن عبادت‌ها و مناجاتی که داشته هرگز حالت عجب به خود نگرفته است.

صدوق به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و اما ابنتی فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الأولین و الآخنین، و انھا لتقوم فی محرابها فیسلّم علیها سبعون الف ملک من الملائکة المقربین و ینادونها بما نادت به الملائکة مریم فیقولون: یا فاطمه! ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین...»؛ (۴۸) «و امرا دخترم فاطمه! او بهترین زنان عالم از اولین و آخرین است. او هنگامی که در محراب عبادت می‌ایستاد هفتاد هزار ملک از ملائکه مقرب بر او درود فرستاده و به آنچه مریم را خطاب می‌کردند ندا می‌دهند و می‌گویند: ای فاطمه! همانا خداوند تو را برگزیده و پاک کرده و بر زنان عالم تو را برتری داده است.»

۵ - تلاوت قرآن

از حضرت زهرا علیها السلام نقل شده که فرمود: «حَبَّبَ الی من دنیاکم ثلاث: تلاوة کتاب الله و النظر فی وجه رسول الله و الانفاق فی سبیل الله»؛ (۴۹) «از دنیای شما سه چیز نزد من خوب جلوه کرده است؛ تلاوت کتاب خدا، و نگاه به صورت رسول خدا و انفاق در راه خدا.»

نقل شده: «بعث رسول الله صلی الله علیه و آله سلماناً الی فاطمة علیها السلام قال: فوقفت بالباب وقفه حتی سلمت، فسمعت فاطمة تقرأ القرآن من جوا و تدور الریح فی بڑا ما عندها انیس...»؛ (۵۰) «رسول خدا صلی الله علیه و آله سلمان را نزد فاطمه علیها السلام فرستاد.

او می‌گوید: لحظه‌ای کنار درب خانه توقف کردم و سپس سلام نمودم، شنیدم که فاطمه در اتاق قرآن می‌خواند و آسیاب در حیات به خودی خود می‌چرخید و مونسی نزد او نیست...».

۶ - تعظیم پدر

ابن مغزلی به سندش از حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده که فرمود: «لَمَّا نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» قَالَتْ فَاطِمَةُ: فَتَهَيَّيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَقُولَ لِي يَا ابْنَةَ، فَجَعَلْتُ أَقُولُ لِي يَا ابْنَةَ، فَجَعَلْتُ أَقُولُ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ لِي: يَا بِنْتِيَّةُ! لَمْ تَنْزِلْ فِيكَ وَلَا فِي أَهْلِكَ مِنْ قَبْلِ، أَنْتَ مَنِّي وَأَنَا مِنْكَ، وَأَمَّا نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْجَفَاءِ وَالْبَذَخِ وَالْكَبْرِ، قَوْلِي: يَا ابْنَةَ، فَإِنَّهُ أَحَبُّ لِلْقَلْبِ وَأَرْضَى لِلرَّبِّ، ثُمَّ قَبِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جِبْهَتِي...» (۵۱) «چون بر پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه نازل شد: "صدا زدن و خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله را در بین خود همانند صدا زدن یکدیگر قرار ندهید" فاطمه علیها السلام فرمود: هیبت پیامبر صلی الله علیه و آله مرا مانع شد تا به او بگویم: ای پدرم، و لذا به او عرض می‌کردم: ای رسول خدا! حضرت رو به من کرد و فرمود: ای دخترم! این آیه در حق تو و اهل بیت از قبل نازل نشده است، تو از من و من از تو هستم، بلکه این آیه در حق اهل جفا و سرکشان و متکبران نازل شده است. تو بگو: ای پدرم؛ زیرا این گونه خطاب خوش تر برای قلب من و مورد رضایت پروردگار است. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله پیشانی مرا بوسید...».

۷ - کمک به پدر

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَفْرِ الْخَنْدَقِ، إِذْ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَمَعَهَا كَسِيرَةٌ مِنْ خَبْزٍ، فَدَفَعْتَهَا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا هَذِهِ الْكَسِيرَةُ؟ قَالَتْ: خَبْزَةٌ قَرَصًا لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، جِئْتُكَ مِنْهُ بِهَذِهِ الْكَسِيرَةِ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا فَاطِمَةُ! أَمَا إِنَّهُ أَوَّلُ طَعَامٍ دَخَلَ جَوْفَ ابْنِكَ مِنْذُ ثَلَاثٍ» (۵۲) «ما همراه پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام حفر خندق بودیم که فاطمه علیها السلام در حالی که تکه نانی به دستش بود آمد و آن را تقدیم به پیامبر صلی الله علیه و آله نمود. حضرت فرمود: این تکه نان چیست؟ حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: آن قرص نان را برای حسن و حسین علیهما السلام پخته بودم و این قسمت را برای شما آوردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! آگاه باش! این اولین غذایی است که بعد از سه روز داخل شکم پدرت شده است.»

ابن شهر آشوب به سندش از عبدالله بن الحسن نقل کرده که گفت: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيَّ فَاطِمَةَ، فَقَدِمْتُ لَهُ كَسْرَةً يَابِسَةً مِنْ خَبْزِ شَعِيرٍ فَافْطَرَ عَلَيْهَا ثُمَّ قَالَ: يَا بِنْتِيَّةُ! هَذَا أَوَّلُ خَبْزٍ أَكَلَ أَبُوكَ مِنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ. فَجَعَلْتُ فَاطِمَةَ تَبْكِي وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمْسَحُ وَجْهَهَا بِيَدِهِ» (۵۳) «رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد بر فاطمه علیها السلام شد. حضرت تکه نانی پخته شده از جو، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت و حضرت با آن افطار نمود، سپس فرمود: ای دخترم! این اولین نانی است که پدرت بعد از سه روز خورده است. فاطمه شروع به گریه کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله با دستش صورت او را پاک می‌کرد.»

۸ - بیان احکام

از امام عسکری علیه السلام نقل شده که فرمود: «حَضْرَتْ امْرَأَةٌ عِنْدَ الصَّدِيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَتْ: إِنَّ لِي وَالِدَةً ضَعِيفَةً وَ قَدْ لَبِسَ عَلَيْهَا فِي أَمْرِ صَلَوَاتِهَا شَيْءٌ وَ قَدْ بَعَثَنِي إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ، فَأُجَابَتُهَا فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ، فَتَنَّتْ فَأُجَابَتْ، ثُمَّ ثَلَّثَتْ إِلَيَّ أَنْ عَشَّرْتُ أَجَابَتْ، ثُمَّ خَجَلَتْ مِنَ الْكَثْرَةِ، فَقَالَتْ: لَا- اشَقَّ عَلَيْكَ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَتْ فَاطِمَةُ: هَاتِي وَ سَلِي عَمَّا بَدَا لَكَ، أَرَأَيْتَ مِنْ

اکتری يوماً بصعد الی سطح بجمل ثقیل و کراه مائه الف دینار یتقل علیه؟ قالت: لا، فقالت: أکتریت انا لكل مسألة بأکثر من ملء ما بین الثری الی العرش لؤلؤاً فاحری ان لا یتقل علی. سمعت ابي صلی الله علیه وآله یقول: ان علماء شیعتنا یحشرون... یخلع علی الواحد منهم الف حلّة من نور، ثم ینادی ینادی ربنا عزوجل: ایها الکافلون لایتام آل محمّد! الناعشوم لهم عند انقطاعهم عن آبائهم الذین هم ائمتهم، هؤلاء تلامذتکم و الأیتام الذین کفلتموهم و نعشتموهم فاخلعوا علیهم خلع العلوم فی الدنیا، فیخلعون علی کل واحد من اولئک الأیتام علی قدر ما اخذوا عنهم من العلوم...»؛ (۵۴) «زنی به نزد خانم صدیقه فاطمه زهرا علیها السلام آمد و عرض کرد: مادر ضعیفی دارم که چیزی درباره نماز برای او مشتبه شده است، و لذا مرا به سوی شما فرستاده تا آن را بپرسم. حضرت جواب آن را داد. او سؤال دومی کرد که حضرت نیز جواب داد. همچنین سؤال سوم تا ده سؤال نمود و حضرت همه آنها را جواب داد: آن زن از کثرت سؤال خجالت کشید و عرض کرد: زحمت بر شما نباشد ای دختر رسول خدا؟! حضرت فرمود: بیا و هر چه می‌خواهی بپرس. به من بگو: اگر کسی را اجیر کنند تا در مقابل صد هزار دینار سنگ بزرگی را به جایی حمل کند او چه می‌کند آیا احساس ناراحتی می‌کند؟ او در جواب گفت: هرگز. حضرت فرمود: به من در ازای هر سؤال که می‌کنی و جواب می‌دهم به اندازه ما بین زمین تا عرش الهی لؤلؤ داده می‌شود، لذا طبیعی است که بر من سنگین نباشد. از پدرم شنیدم که می‌فرمود: همانا علمای شیعیان ما روز قیامت محشور می‌شوند و بر یکی از آنها هزار حلّه از نور آویزان می‌گردد. آن‌گاه منادی پروردگار ما - عزوجل ندا می‌دهد: ای کسانی که متکفل یتیمان آل محمد بودید! ای کسانی که سطح علمی آنان را هنگام جدا شدن از پدرانشان که همان امامانشان بودند بالا بردید، آن‌ها شاگردان شما و یتیمانی بودند که شما آنان را کفایت کرده و سطح علمی آنها را بالا بردید، پس بر آنها زیورهای علوم دنیای آویزان کنید. در آن هنگام به مقدار آنچه مردم از علوم آنها استفاده کرده بودند به آنها زیور داده می‌شود...».

کافی به سندش از زراره نقل کرده که گفت: «سألت ابا جعفر علیه السلام عن قضاء الحائض الصلاة ثم تقضى الصوم؟ قال: لیس علیها ان تقضى الصلاة و علیها ان تقضى صوم شهر رمضان. ثم اقبل علی و قال: ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یأمر بذلک فاطمة علیها السلام و کانت تأمر بذلک المؤمنات»؛ (۵۵) «از امام باقر علیه السلام درباره قضای نماز و روزه حائض سؤال کردم؟ حضرت فرمود: لازم نیست که نمازهای خود را قضا کند ولی بر عهده اوست که روزه‌هایش را قضا نماید. آن‌گاه رو به من کرد و فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام را به این کار امر می‌نمود و حضرت نیز به زنان مؤمنه ابلاغ می‌نمود.»

۹ - صدق در گفتار

حاکم نیشابوری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «ما رأیت احداً کان اصدق لهجة من فاطمة الا ان یكون الذی ولدها صلی الله علیه وآله»؛ (۵۶) «من کسی را در گفتار از فاطمه راستگوتر نیافتم به جز کسی که او را به دنیا آورد یعنی پدرش.»

۱۰ - مقدم داشتن متدین بر پول‌دار

حضرت زهرا علیها السلام با این که خواستگارهای پولداری همچون عثمان را داشت ولی پیامبر صلی الله علیه وآله همه را رد کرد و چون حضرت زهرا علیها السلام اهل کمال و معنویات بود تنها او را به هم کفو ایشان که حضرت علی علیه السلام بود به تزویج درآورد.

مجلسی به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله: یا علی! لقد عاتبنی رجال من قریش فی امر فاطمة و قالوا: خطبناها الیک فمئنتنا و زوجت علیاً، فقلت لهم: و الله ما انا منعکم و زوجته، بل الله منعکم و زوج...»؛

(۵۷) «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! مرا مردانی از قریش در امر فاطمه سرزنش کردند و گفتند: فاطمه را به تو تزویج کردم و دست رد به آنان زدم. من به آنان گفتم: به خدا سوگند! من شما را از این خواسته منع نکردم و به تزویج علی در نیاوردم بلکه خدا شما را منع کرده و به تزویج او در آورد...».

۱۱ - مهریه را خرج جهازیه کنیم

مجلسی رحمه الله به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «... قال علی علیه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قم فبع الدرع. فقامت فبعته و اخذت الثمن و دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله، فسکت الدرهم فی حجره، فلم یسألنی کم هی و لا انا أخبرته، ثم قبض قبضه و دعا بلالاً فاعطاه فقال ابتع لفاطمه طیباً، ثم قبض رسول الله صلی الله علیه و آله من الدرهم بکلنا یدیه فاعطاه ابابکر و قال: ابتع لفاطمه ما یصلحها من ثیاب و اثاث البیت و اردفه بعمار بن یاسر و بعدة من اصحابه...»؛ (۵۸) «... علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که حضرت به من فرمود: برخیز و زره خود را بفروش. من برخاسته و زره را فروختم و پول آن را گرفته و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و پولها در دامن آن حضرت ریختم. حضرت پرسید که چه مقدار است و من نیز به او خبر ندادم. آن گاه حضرت دست برد و قبضه‌ای از پول برداشت و بلال را خواست و پول را به او داد و فرمود: برای فاطمه عطر تهیه کن. و نیز با دو دست خود مقداری پول برداشت و به ابوبکر داد و فرمود: برای فاطمه آنچه در شأن اوست از لباس و اثاثیه منزل تهیه کن. و همراه او عمار بن یاسر و تعدادی از اصحابش را فرستاد...».

۱۲ - مقدار خرید لوازم آرایش عروس

از سیره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام استفاده می‌شود که مقدار خرید لوازم آرایش آن حضرت تنها لباس زیبا و استعمال بوی خوش بوده است. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در مرتبه اول به بلال فرمود: این مقدار پول را بگیر و عطر تهیه کن.

۱۳ - مدت عقد تا عروسی

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «... قال علی علیه السلام: فأقمت بعد ذلك شهراً أصلي مع رسول الله صلی الله علیه و آله و أرجع الی منزلی و لا اذکر شیئاً من امر فاطمه علیها السلام، ثم قلن ازواج رسول الله صلی الله علیه و آله: الانطلب لک من رسول الله صلی الله علیه و آله دخول فاطمه علیک؟ فقلت: افعلن. فدخلن علیه. فقالت ام ایمن: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! لو ان خدیجة باقیة لقرت عینها بزفاف فاطمه و ان علیاً یرید اهلها، فقر عین فاطمه بیعلها و اجمع شملها و قر عیوننا بذلک. فقال: فما بال علی لا یطلب منی زوجته، فقد کنا نتوقع ذلک منه؟ قال علی: فقلت: الحیاء یمنعی یا رسول الله.

فالتفت الی النساء فقال: من ههنا؟ فقال ام سلمة: انا ام سلمة، و هذه زینب، و هذه فلانة و فلانة. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: هیئوا لابنتی و ابن عمی فی حجری بیتاً. فقالت ام سلمة: فی ای حجره یا رسول الله؟ فقال رسول الله: فی حجر تک. و امر نساء ان یزین و یصلحن من شأنها...»؛ (۵۹) «... حضرت علی علیه السلام فرمود: من بعد از عقد یک ماه صبر کرده و با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می‌خواندم و به منزلم بازمی‌گشتم و چیزی درباره امر فاطمه می‌خواندم و به منزلم بازمی‌گشتم و چیزی درباره امر فاطمه علیها السلام به حضرت صلی الله علیه و آله نمی‌گفتم، تا این که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: آیا نمی‌خواهی تا برای تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهیم که فاطمه بر تو وارد شود؟ من گفتم: درخواست کنید. آنان بر حضرت وارد شدند.

ام‌ایمن گفت: ای رسول خدا! اگر خدیجه زنده بود چشمانش به زفاف فاطمه بینا می‌شد و این علی است که همسرش را می‌خواهد پس چشم فاطمه را به همسرش بینا کن و بین آن دو را جمع کن و چشمان ما را به این کار روشن گردان.

حضرت فرمود: چه شده علی را که از من تقاضای همسرش را نمی‌کند؟! علی علیه السلام فرمود: من گفتم: حیاء مرا از این درخواست مانع شده ای رسول خدا!

آن‌گاه به زنان توجه کرد و فرمود: چه کسی این جاست؟ ام‌سلمه گفت: من ام‌سلمه، و این زینب، و این فلانه و فلانه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در حجره من برای دخترم و پسرعمویم اتاقی آماده کنید.

ام سلمه گفت: در کدامین حجره ای رسول خدا؟

حضرت فرمود: در حجره تو. آن‌گاه زنانش را دستور داد تا آنچه در شأن حضرت زهرا علیها السلام است او را زینت داده و اصلاح نمایند...».

۱۴ - تقسیم ولیمه عروسی

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «... قال علی: ثم قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله: یا علی! اصنع لأهلك طعاماً فاضلاً، ثم قال: من عندنا اللحم و الخبز و عليك التمر و السمن. فاشتریت تمرّاً و سمناً، فحسر رسول الله صلی الله علیه و آله عن ذراعہ و جعل یشدخ التمر فی السمن حتی اتخذه حیساً و بعث الینا کبشاً سمیناً فذبح، و خبز لنا خبر کثیر...»؛ (۶۰) «... علی علیه السلام فرمود: آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! برای اهل بیت خود غذای زیادی تهیه کن. و فرمود: از جانب ما گوشت و نان بر تو باشد که خرما و شیر و روغن آماده کنی. من خرما و روغن خریدم. رسول خدا آستین خود را بالا زد و خرما را با روغن مخلوط نمود تا این که شیرینی حیس آماده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای ما گوسفند چاقی را فرستاد که سر بریده شد و نان زیادی هم پخته شد...».

۱۵ - دعوت مسجدی‌ها برای خوردن ولیمه عروسی

از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «ثم قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله: ادع من احببت. فأتیت المسجد و هو مشحن بالصحابه، فأحییت ان أشخص قوماً و ادع قوماً، ثم صعدت علی ربوة هناك و نادیت: أجبوا الی ولیمة فاطمة. فاقبل الناس ارسالاً. فاستحییت من کثرة الناس و قلته الطعام، فعلم رسول الله صلی الله علیه و آله ما تداخلنی فقال: یا علی! انی سأدعوا الله بالبركة...»؛ (۶۱) «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: هر کس را می‌خواهی دعوت کن. من به مسجد آمدم در حالی که پر از صحابه بود، و خجالت کشیدم که برخی را دعوت کنم و برخی را دعوت نکنم، لذا بالای بلندی رفتم و ندا دادم: ای مردم! همگی به ولیمه [عروسی فاطمه دعوت هستید. مردم همگی آمدند. من از کثرت جمعیت و کمی غذا خجالت کشیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از این حالت من باخبر شد فرمود: ای علی! من از خدا می‌خواهم که برکت دهد...».

۱۶ - غذای عروس و داماد جدا باشد

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «... ثم اخذ صحفة و جعل فیها طعاماً و قال: هذا لفاطمة و بعلها...»؛ (۶۲) «... آن‌گاه بشقابی خواست و در آن غذا گذاشت و فرمود: این سهم فاطمه و شوهرش باشد...».

۱۷ - وداع پدر با دختر

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «... حتی اذا انصرفت الشمس للغروب قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا ام سلمة! هلّمتي فاطمة، فانطلقت فاتت بها و هي تسحب أذيالها و قد تصببت عرقاً حياً من رسول الله صلى الله عليه وآله، فعثرت، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أقالك الله العثرة في الدنيا و الآخرة فلما وقفت بين يديه كشف الرداء عن وجهها حتى رآها علي عليه السلام، ثم اخذ يدها فوضعها في يد علي، و قال: بارك الله لك في ابنه رسول الله يا علي، نعم الزوجة فاطمة، و يا فاطمة نعم البعل علي، انطلقا الي منزلكما...»؛ (۶۳) «... چون خورشید غروب کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه! فاطمه را حاضر کن. او رفت و حضرت را آورد در حالی که دامن خود را با خود می کشید و به جهت خجالت از رسول خدا صلی الله علیه و آله عرق می ریخت، که ناگهان پایش لغزید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تو را در دنیا و آخرت از لغزش نجات دهد. چون حضرت زهرا علیها السلام در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد حضرت رداء را از صورت فاطمه برداشت تا این که حضرت علی علیه السلام او را دید. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دست فاطمه را گرفت و در دست علی گذاشت و فرمود: خداوند برای تو، دختر رسول خدا را مبارک گرداند ای علی! خوب زنی است فاطمه، و ای فاطمه! خوب شوهری است علی، به منزلتان بروید...».

۱۸ - ملاطفت به همسر به جهت جبران تهیدستی

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که از دخترش فاطمه علیها السلام شنید که زنان قریش به جهت ازدواج او با حضرت علی علیه السلام و فقر او، حضرت را سرزنش می کنند به حضرت علی علیه السلام فرمود: «ادخل بیتک و الطف بزوجتک و ارفق بها...»؛ (۶۴) «وارد خانه شود و به همسرت لطف و مدارا نما...».

۱۹ - بی توجهی به سرزنش مردم

اگر داماد خوبی پیدا کردیم که از مال دنیا چیز چندانی ندارد، دختر خود را به او دهیم گرچه مردم ما را سرزنش و ملامت می کنند. و لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت زهرا علیها السلام را به ازدواج حضرت علی علیه السلام در آورد گرچه زنان قریش، حضرت زهرا علیها السلام را بر این کار سرزنش نمودند.

۲۰ - لذت بردن از کار در خانه

مجلسی به سندش از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «تقاضی علی و فاطمة الی رسول الله صلى الله عليه وآله في الخدمة، فقضى علی فاطمة بخدمة ما دون الباب، و قضی علی علی بما خلفه. قال: فقالت فاطمة: فلا يعلم ما داخلني من السرور الا الله يا كفائي رسول الله صلى الله عليه وآله تحمّل رقاب الرجال»؛ (۶۵) «در مورد خدمت در امور زندگی علی و فاطمه علیهما السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند تا برایشان حکم نماید. حضرت برای فاطمه علیها السلام حکم به خدمت در خانه نمود و بر علی علیه السلام حکم به خدمت بیرون منزل کرد. فاطمه علیها السلام فرمود: کسی به جز خدا نمی داند که چه قدر از این که رسول خدا مرا متکفل امور مردان کرد خوشحال شدم.»

۲۱ - التزام به تعهدات اخلاقی

راوندی نقل کرده که سلمان فرمود: «کانت فاطمة علیها السلام جالسةً قدّامها رحي تطحن بها الشعير و علی عمود الرحي دم سائل، و الحسين فی ناحية الدار يتضور من الجوع، فقلت: یا بنت رسول الله! دبرت کفّاک و هذه فضة، فقالت: أوصانی رسول الله صلی الله علیه و آله ان تكون الخدمة لها يوماً، فكان امس یوم خدمتها...»؛ (۶۶) «فاطمه نشسته بود و در مقابل او آسیابی بود که در آن جو را آسیاب می کرد و از عمود آسیاب خون جاری بود و حسین علیه السلام نیز در گوشه‌ای از حیات منزل از گرسنگی شیون می کرد. عرض کردم: ای دختر رسول خدا! دستانت متورم شده در حالی که فضا هست؟! حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا وصیت کرده که او یک روز در میان، در امر خانه خدمت کند، و دیروز نوبت او بوده است...».

۲۲ - دستور پدر به اطاعت دخترش از شوهر

نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «... یا بیتیة! ان الله عزوجل اطع الی الارض اطاعة فاختار من اهلها رجلین، فجعل احدهما اباک و الآخر بعلک. یا بیتیة! نعم الزوج زوجک لا تعصی له امرأ...»؛ (۶۷) «... ای دخترم! همانا خدای عزوجل توجهی به زمین کرد و از اهالی آن، دو مرد را برگزید، یکی از آن دو پدرت و دیگر شوهرت می‌باشد. ای دخترم! همسرت خوب همسری است و هرگز در هیچ دستوری او را نافرمانی مکن...».

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «... و لاشفیع للمرأة أنجح عند ربها من رضا زوجها. و لما ماتت فاطمة علیها السلام قام علیها امیر المؤمنین علیه السلام و قال: اللهم انی راض عن ابنة نبيک...»؛ (۶۸) «... هیچ شفيعی برای زن مؤثرتر نزد پروردگارش از رضایت همسرش نیست. چون فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نمود امیر المؤمنین علیه السلام برخاست و عرض کرد: بارخدا یا! من از دختر پیامبرت راضی هستم...».

۲۳ - سفارش پدر به دخترش در مورد درخواست از شوهر

از حضرت زهرا علیها السلام نقل شده که خطاب به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: «کان رسول الله صلی الله علیه و آله نهانی ان اسألک شیئاً. فقال صلی الله علیه و آله: لاتسألنی ابن عمک شیئاً، ان جاءک بشی عفواً و الا فلا تسألنی»؛ (۶۹) «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا نهی کرده که از تو چیزی بخواهم، و فرموده: از پسرعمویت چیزی درخواست مکن؛ اگر چیزی برای تو آورد که هیچ و گرنه از او تقاضا مکن.»

۲۴ - کمک به همسر در امور خانه

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «دخل علينا رسول الله صلی الله علیه و آله و فاطمة علیها السلام جالسة عند القدر و انا أنقی العدس. قال: یا ابا الحسن! قلت: لیبک یا رسول الله! قال: اسمع منی، و ما اقول الا من امر ربی: ما من رجل یعین امرأته فی بیتها الا کان له بكل شعرة علی بدنه عبادة سنة، صیام نهارها و قیام لیلها...»؛ (۷۰) «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد در حالی که فاطمه علیها السلام در کنار دیگ نشسته و من عدس پاک می کردم. حضرت فرمود: ای ابوالحسن! عرض کردم: لیبک ای رسول خدا! حضرت فرمود: از من بشنو و بدان که هر چه می‌گویم از جانب پروردگار من است، هر کس همسرش را در خانه کمک کند خداوند به تعداد هر مویی که در بدن اوست ثواب عبادت یک سال را می‌دهد که روزها روزه‌دار و شب‌ها زنده‌دار باشد...».

۲۵ - دلسوز فرزندان

محمّد بن اسحاق می گوید: «آنکه لَمَّا رَكَزَ عمرو ورمحه علی خیمهٔ النبی صلی الله علیه وآله و قال: یا محمد! اُبْرز... الی ان قال؛ فی کل ذلك یقوم علی علیه السلام لیبارزه، فیأمره النبی صلی الله علیه وآله بالجلوس لمكان بكاء فاطمة علیها السلام علیه من جراحاته فی یوم احد و قولها: ما اسرع ان یأتم الحسن و الحسین علیهما السلام باقتحامه الهلكات. فنزل جبرئیل علیه السلام فامرہ عن الله تعالی ان یأمر علیاً علیه السلام بمبارزته. فقال النبی صلی الله علیه وآله: یا علی! ادن منی، و عمّمه بعمامته و اعطاه سیفه و قال: امض لشأنک. ثم قال: اللهم أعنه. فلَمَّا توجّه الیه قال النبی صلی الله علیه وآله: خرج الایمان سائرہ الی الکفر سائرہ»؛ (۷۱) «چون عمرو بن عبدود نیزه خود را بر خیمه پیامبر صلی الله علیه وآله فرو برد گفت: ای محمد! بیا و مبارزه کن... تا این که می گوید: در هر بار علی علیه السلام به مبارزه او برمی خاست ولی پیامبر صلی الله علیه وآله او را دستور به نشستن می داد؛ زیرا فاطمه علیها السلام به جهت جراحات حضرت علی علیه السلام در روز احد گریه می کرد و می گفت: با این گونه حمله‌ها چه زود حسن و حسین یتیم خواهند شد. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد و از جانب خداوند به او ابلاغ کرد که علی علیه السلام را دستور به مبارزه دهد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ای علی! نزدیک من بیا، آن گاه عمامه او را بست و شمشیرش را به دست او سپرد و فرمود: برای کاری که در پیش داری حرکت کن. سپس فرمود: بار خدایا! او را یاری کن. چون حضرت به سوی جنگ حرکت نمود پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: تمام ایمان به سوی تمام کفر حرکت کرد».

۲۶ - هنگام وارد شدن بر خانه دخترش اذن بگیرد

رسول خدا صلی الله علیه وآله درب خانه دخترش فاطمه علیها السلام را کوبید و فرمود: «السلام علیکم، أَدْخُلْ»؛ «درود بر شما، آیا اجازه می دهید تا داخل شوم». حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: «علیک السلام یا رسول الله! أَدْخُلْ یا رسول الله»؛ (۷۲) «درود بر تو ای رسول خدا، داخل شو ای فرستاده خدا».

۲۷ - به یاد قیامت بودن

رسول خدا صلی الله علیه وآله روزی حضرت زهرا علیها السلام را غمگین دید، پرسید: حزن و اندوه تو برای چیست؟ حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: «یا اَبه! ذَکَرْتُ المَحْشَرَّ و وَقُوفَ النَّاسِ عِراءَ یومِ القِیامَةِ»؛ (۷۳) «ای پدرم! یاد می‌دهم از محشر و توقف مردم با حالت برهنه در روز قیامت کردم».

ج) سیره فاطمی بعد از وفات پدر

۱ - عزاداری برای پدر

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «غَسَّیْتُ النبی صلی الله علیه وآله فی قمیصه فکانت فاطمة علیها السلام تقول: أرنی القمیص، فاذا شَمَّتَه غشی علیها. فلَمَّا رأیت ذَکَکَ غیبتَه»؛ (۷۴) «من پیامبر صلی الله علیه وآله را در لباسش شستم. فاطمه می فرمود: آن لباس را به من نشان ده، و چون بوی آن را استشمام نمود غش کرد. و چون از او چنین مشاهده کردم آن لباس را مخفی نمودم».

۲ - جواز سخن گفتن زن با نامحرم به جهت دفاع از حق

با آن که از حضرت زهرا علیها السلام رسیده که بهترین حالت برای زن آن است که نه او مرد نامحرم را ببیند و نه نامحرم او را، ولی

هنگامی که حضرت علیها السلام در جامعه انحراف مشاهده می‌کند و می‌بیند که حق شوهرش حضرت علی علیه السلام ضایع شده است از خانه بیرون می‌آید و در ملاء عام برای مردم سخن می‌گوید.

۳ - دستور ندادن به شوهر

در مناظره حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر در مورد ام‌ایمن آمده است: «فجاءت بام‌ایمن»، یعنی ام‌ایمن را آورد، ولی درباره حضرت علی علیه السلام آمده است، «فجاء علی»، یعنی حضرت علی علیه السلام به جهت گواهی آمد. از این اختلاف در تعبیر استفاده می‌شود که حضرت زهرا علیها السلام به شوهرش خصوصاً آن که امام اوست، دستور ندادن تا نزد ابوبکر گواهی دهد؛ زیرا او خودش وظیفه خود را می‌داند.

۴ - پوشیدن مقنعه هنگام بیرون رفتن

هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام خواست به مسجد رود تا با ابوبکر و مردم سخن بگوید مقنعه خود را به سر می‌کند. در روایت آمده است: «أنه لما اجمع ابوبکر و عمر علی منع فاطمة علیها السلام فدکاً و بلغها ذلك لاثت خمارها علی رأسها»؛ (۷۵) «چون ابوبکر و عمر قصد کردند که فاطمه علیها السلام را از فدک محروم سازند و خبر آن به حضرت رسید مقنعه خود را بر سر نمود».

طبرسی به سندش از ابوجعفر نقل کرده که فرمود: «فاطمه سیده نساء اهل الجنة، و ما كان خمارها الا هكذا؛ و اوماً بیده الی وسط عضده»؛ (۷۶) «فاطمه سرور زنان اهل بهشت است، و مقنعه او این چنین بود، حضرت اشاره تا وسط بازوی خود کرد».

۵ - چادر را به خود بپچیدن

هنگام حرکت حضرت زهرا علیها السلام به سوی مسجد به جهت خواندن خطبه چنین آمده است: «و اشملت بجلبابها»؛ (۷۷) «و چادر و سرتاسری را بر خود بپچید».

۶ - بلند گرفتن چادر

حضرت علیها السلام چادر خود را بلند می‌گیرد تا روی پاهایش را بگیرد؛ «تطأ ذیولها»؛ (۷۸) «پایین چادر را زیر پا می‌گذاشت».

۷ - خودنما نشود

در بین زنان کمک کار و اقوام خود حرکت می‌کند تا نشان داده نشود: «و اقبلت فی لمة من حفدتها و نساء قومها»؛ (۷۹) «و در میان جماعتی از کمک کاران و زنان قومش آمد».

۸ - تجدید عهد با پدر

او بعد از وفات پدرش هرگز او را فراموش نمی‌کند و حتی هنگامی که بلال از شام به مدینه می‌آید از او می‌خواهد تا به یاد پدرش یک بار دیگر اذان بگوید تا تجدید عهدی با پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله نماید.

۹ - گرفتن حق خود

او هنگامی که دید مدعیان جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله از اولیات اسلام بی‌خبرند و حق مسلم او را در مورد نحله فدک انکار می‌کنند، در عین آن که معروف به زهد و ایثار و از خودگذشتگی است ولی اغماص در این مورد را تقویت دستگاه باطل می‌داند و لذا از راه‌های مختلف درصدد احقاق حق خود برمی‌آید تا بر مردم اثبات کند که این افراد لیاقت جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را ندارند.

۱۰ - هم و غم را از شوهر دور کنیم

از سیره حضرت زهرا علیها السلام استفاده می‌شود که زن باید طوری با شوهر خود رفتار کند که هم و غم را از شوهرش بیرون نماید. لذا از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «و لقد كنت انظر اليها فتكشف عني الغموم و الأحزان بنظري اليها»؛ (۸۰) «من به او نگاه می‌کردم و با این نگاه غم‌ها و حزن‌ها از من دور می‌شد.»
زن نباید طوری عمل کند که مرد و شوهرش که وارد خانه می‌شود تازه غم‌ها را بر سر او بریزد.

۱۱ - باعث غضب شوهر نشوید

زن نباید شوهرش را به غضب و خشم درآورد؛ و لذا حضرت علی علیه السلام درباره همسرش حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: «... و لا اغضبتنی...»؛ (۸۱) «... هرگز مرا به غضب نیاورد...».

۱۲ - همسر خوب را ناراحت نکنیم

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «فوالله! ما اغضبتها و لا اكرهتها علی امر حتی قبضها الله عزوجل، و لا اغضبتنی و لا عصت لی امرأ، و لقد كنت انظر اليها فتكشف عني الغموم و الأحزان»؛ (۸۲) «به خدا سوگند! من فاطمه را به غضب نیاورده و بر هیچ کاری و اداری نکردم تا این که خداوند عزوجل جان او را گرفت، و او نیز من را به غضب نیاورد و از هیچ دستوری من سرپیچی نکرد. من به او می‌نگریستم و به واسطه آن نگرانی‌ها و حزن‌های من از بین می‌رفت.»

۱۳ - نافرمانی شوهر ممنوع

زن نباید از دستورات شوهرش نافرمانی کند؛ و لذا حضرت علی علیه السلام درباره حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: «... و لا عصت لی امرأ»؛ (۸۳) «... او هرگز نافرمانی من را نکرد...». و نیز از حضرت زهرا علیها السلام روایت شده که هنگام شهادت به شوهرش حضرت علی علیه السلام فرمود: «یا بن عم! ما عهدتني كاذبة و لا خائنة و لا خالفتك منذ عاشرتني»؛ (۸۴) «ای فرزند عمو! مرا هرگز دروغگو و خائن نیافتی و از زمانی که با من زندگی کردی من تو را نافرمانی نکردم.»

۱۴ - با اذن شوهر از خانه بیرون روید

حضرت زهرا علیها السلام خانمی است که حتی برای گرفتن حق خود با اذن شوهرش از منزل خارج می‌شود.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «قال علی علیه السلام لفاطمة علیها السلام: انطلقی فاطلبی میراثک من اییک رسول اللہ صلی الله علیه وآله فجاءت الی ابی بکر فقالت...»؛ (۸۵) «علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام فرمود: برو و ارث پدرت رسول خدا را طلب کن. فاطمه نزد ابوبکر آمد و فرمود: ...».

۱۵ - فداکاری برای شوهر و امام خود

حضرت زهرا علیها السلام به حدی فداکار شوهرش و امامش می‌باشد که هنگام آمدن مخالفان به طرف خانه او و درخواست بیرون آمدن حضرت علی علیه السلام، خود به پشت در می‌آید تا کسی متعرض حضرت نشود و در همین هنگام است که خودش و فرزندش را فدای شوهر و امامش می‌نماید.

حضرت زهرا علیها السلام هنگام هجوم به خانه‌اش فرمود: «ایها الضالون المکذبون! ماذا تقولون؟ و ای شیء تریدون؟»؛ (۸۶) «ای گمراهان و دروغگویان! چه می‌گویید و چه می‌خواهید.»

و هنگام بردن حضرت علی علیه السلام به طرف مسجد فرمود: «والله لا ادعکم تجزون ابن عمی ظلماً»؛ (۸۷) «سوگند به خدا، نمی‌گذارم پسر عموی مرا ظالمانه به سوی مسجد، کشان کشان ببرید.»

و هنگامی که امام علی علیه السلام را به زور به مسجد بردند حضرت زهرا علیها السلام وارد مسجد شد و صدا داد: «خلوا عن ابن عمی...»؛ (۸۸) «رها کنید پسر عمویم را...».

و آن‌گاه که دید حضرت علی علیه السلام را با شمشیر به جهت بیعت گرفتن تهدید می‌کنند خطاب به ابوبکر فرمود: «یا ابابکر! اترید ان ترملنی من زوجی؟! واللّه لئن لم تکف عنه لأنشرن شعری و لأشقن جیبی و لآتین قبر أبی»؛ (۸۹) «ای ابوبکر! آیا می‌خواهی مرا بی شوهر کنی؟ سوگند به خدا! اگر دست از سر او برنداری موی سرم را پریشان می‌کنم و گریبان چاک زده کنار قبر پدرم رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌روم.»

حضرت زهرا علیها السلام که دید به سخنانش ترتیب اثر نمی‌دهند نگاه به سلمان کرده و فرمود: «یا سلمان! یریدون قتل علی و ما علی علی صبر، فدعنی حتی آتی قبر ابی فأنشرن شعری و اشق جیبی و اصیح الی ربی»؛ (۹۰) «ای سلمان! آن‌ها قصد جان علی را دارند و من در شهادت او نمی‌توانم صبر کنم، بگذار تا کنار قبر پدرم بروم و موهایم را پریشان نمایم، گریبان چاک زده و به درگاه خدا ناله سردهم.»

و نیز فرمود: «ویلهم یا سلمان! یریدون ان یؤتموا ولدی الحسنین فوالله یا سلمان! لا اخلی عن باب المسجد حتی اری ابن عمی سالماً بعینی»؛ (۹۱) «وای بر آنان ای سلمان! آن‌ها می‌خواهند دو فرزند من حسن و حسین علیهما السلام را یتیم و بی‌سرپرست نمایند به خدا سوگند ای سلمان! از درب مسجد پا بیرون نمی‌گذارم تا آن که پسر عموی خود را با چشم خود سالم بینم.»

پس از لحظاتی چند که در میان سکوت و اندوه و شگفتی حاضران، مهاجمین دست از امام کشیدند و حضرت تنها و مظلومانه از مسجد بیرون آمده و راه خانه را در پیش گرفت، حضرت زهرا علیها السلام به شوهر معصوم خود نگریسته و عرض کرد: «روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوقاء یا ابوالحسن! ان کنت فی خیر کنت معک و ان کنت فی شرّ کنت معک»؛ (۹۲) «جانم فدای جان تو، و روحم سپر بلاهای جان تو ای ابوالحسن! همواره با تو خواهم بود و اگر در سختی باشی باز هم با تو خواهم بود.»

۱۶ - تسلیم شوهر بودن

او به حدی تسلیم شوهرش می‌باشد که وقتی ابوبکر و عمر هنگام قرار گرفتن در بستر بیماری به عیادت او می‌آیند و حضرت راضی

به ملاقات با او نمی‌شود هنگامی که حضرت علی علیه السلام را واسطه قرار می‌دهند، به او می‌گویند: «البيت بیتک و الحره امتک»؛ «خانه، خانه تو، و من آزاد کنیز توام.»

۱۷ - دعا برای شیعیان

اسماء می‌گوید: در لحظه‌های پایانی زندگی حضرت زهرا علیها السلام متوجه شدم که چنین دعا می‌کند: «الهی و سیدی اسألک بالذین اصطفتهم و ببکاء ولدی فی مفارقتی، ان تغفر لعصاة شیعتی و شیعة ذریتی»؛ (۹۳) «بار خدایا ای مولای من! از تو می‌خواهم به حق کسانی که آنان را برگزیدی و به گریه فرزندانم در فراق من، این که گناه کاران از شیعیان من و شیعیان ذریه او را ببخشی.»

۱۸ - همیشه بوی خوش استعمال کنید

حضرت زهرا علیها السلام هنگام شهادت خطاب به اسماء می‌فرماید: «... هاتی طیبی الذی اتطیب به...»؛ (۹۴) «... عطری را که همیشه از آن استفاده می‌کردم برایم حاضر کن...».

۱۹ - لباس مخصوص برای نماز

و نیز حضرت زهرا علیها السلام خطاب به اسماء، هنگام شهادتش می‌فرماید: «... وهاتی ثیابی التی اصلی فیها، اجلسی عند رأسی فاذا جاء وقت الصلاة فاقیمینی، فان قمت و الا فأرسلی الی علی»؛ (۹۵) «... لباسم را که در آن نماز می‌گذارم برایم حاضر کن، و بر بالین سرم بنشین و چون وقت نماز شد مرا صدا بزن، اگر برخاستم که هیچ و گرنه کسی به سوی علی بفرست...».

۲۰ - گریه بر مظلوم

فاطمه زهرا علیها السلام در لحظه‌های غمبار احتضار خویش به شدت گریست. امام علی علیه السلام پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ پاسخ داد: «أبکی لما تلقی بعدی»؛ (۹۶) «به خاطر آنچه که پس از من به تو خواهد رسید می‌گیرم.»

۲۱ - اوج عفت و حجاب

اسماء می‌گوید: حضرت زهرا علیها السلام در روزهای آخر عمرش به من فرمود: «أئی قد استقبحت ما یصنع بالنساء، أنه یطرح علی المرأة الثوب فیصفها لمن رأى، فلا تحملنی علی سریر ظاهر، استرنی سترک الله من النار»؛ (۹۷) «من بسیار زشت می‌دانم که جنازه زنان را پس از مرگ بر روی تابوت سرباز گذاشته و بر روی آن پارچه‌ای می‌افکنند که حجم بدن را برای بینندگان نمایش می‌دهد. مرا بر روی تابوت آنچنانی نگذار و بدن مرا بپوشان که خدا تو را از آتش جهنم بازدارد.»
و به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: «اوصیک یابن عم! ان تتخذ لی نعشاً، فقد رأیت الملائکة صورا صورته»؛ (۹۸) «وصیت می‌کنم شما را ای پسر عمو که برای من تابوتی درست کنی، همان‌گونه که ملائکه شکل آن را به من نشان دادند.»

توسل به فاطمه زهرا علیها السلام

از برخی آیات همراه با روایاتی که در ذیل آنها آمده استفاده می‌شود که حضرت زهرا علیها السلام همانند دیگر معصومین علیهم السلام واسطه فیض الهی بوده و باید به او توسل نمود؛

۱ - آیه مباحله

خداوند متعال خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»؛ (۹۹) «هر گاه بعد از علم و دانشی که [درباره مسیح به تو رسیده،] [باز] کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباحله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که حضرت علی و زهرا و حسن و حسین علیهم السلام را برای مباحله با مسیحیان نجران آورد، فرمود: «اذا أنا دعوت فأمتوا»؛ «چون من دعا کردم شما آمین بگویید.»

این جمله دلالت دارد که دعای حضرت زهرا علیها السلام همراه با دیگران در برآورده شدن حاجت پیامبر صلی الله علیه و آله تأثیر دارد. (۱۰۰)

۲ - آیه پذیرش توبه حضرت آدم علیه السلام

خداوند متعال می‌فرماید: «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ (۱۰۱) «سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ [و با آنها توبه کرد. [و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.»

سیوطی و دیگران به سند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: «سألت النبي صلی الله علیه و آله عن قول الله: «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» فقال: ان الله اهبط آدم بالهند و حواء بجده... حتى بعث الله اليه جبرئيل و قال: يا آدم! ألم اخلقك بيدى؟ ألم انفخ فيك من روحى؟ ألم أسجد لك ملائكتى؟ ألم أزوجك حواء أمتى؟ قال: بلى، قال: فما هذا البكاء؟ قال: و ما يمنعنى من البكاء؟ و قد اخرجت من جوار الرحمن. قال: فعليك بهؤلاء الكلمات، فان الله قابل توبتك و غافر ذنبك، قل: "اللهم انى اسألك بحق محمد و آل محمد، سبحانك لا اله الا انت، عملت سوءاً و ظلمت نفسى فاغفرلى، انك انت الغفور الرحيم، "فهؤلاء الكلمات التى تلقى آدم»؛ (۱۰۲) «از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره قول خداوند: "پس تلقی کرد آدم از پروردگارش کلماتی را و خداوند توبه او را پذیرفت،" سؤال کردم؟ حضرت فرمود: همانا خداوند آدم را به سوی هند و حوا را به جده فرستاد... تا این که خداوند جبرئیل را نزد او فرستاد و گفت: ای آدم! آیا من تو را به دست [قدرتم نیافریدم؟ آیا از روحم در تو ندیدم؟ آیا دستور ندادم که ملائکه‌ام بر تو سجده کنند؟ آیا حوا کنیزم را به ازدواج تو درنیاوردم؟ آدم عرض کرد: آری. جبرئیل گفت: پس این گریه چیست؟ آدم گفت: چه چیز مرا از گریه باز می‌دارد در حالی که از جوار خدای رحمان رانده شدم؟ جبرئیل گفت: بر تو باد به قرائت این کلمات تا خداوند توبه تو را قبول کرده و گناهت را بیامزد. بگو: بار خدایا! همانا از تو می‌خواهم به حق محمد و آل محمد، منزه‌ی تو، خدایی جز تو نیست، کار بدی کردم و به خود ظلم نمودم، مرا بیامرز؛ زیرا تو آمرزنده مهربانی.»

فاطمه زهرا علیها السلام مادر پدرش

خداوند متعال اگر برای همسران پیامبر صلی الله علیه وآله تعبیر به «ام المؤمنین» کرده آنجا که می‌فرماید: «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»؛ (۱۰۳) «و همسران او مادران مؤمنین اند.» ولی این تعبیر قابل تفسیر است؛

۱ - در آیات دیگر وجه شبه این تشبیه مشخص شده که حرمت ازدواج است آنجا که می‌فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ»؛ (۱۰۴) «حرام شده است بر شما، مادران.»

۲ - در آیه دیگری نیز این مقام، مقید و مشروط به تقوا شده آنجا که می‌فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ...»؛ (۱۰۵) «ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از آنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید.»

و لذا در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحْشَةٍ مُّبِينَةٍ يُصَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ»؛ (۱۰۶) «ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود.»

ولی خداوند متعال در قرآن کریم به طور مطلق حضرت زهرا علیها السلام را مدح و تمجید نموده است، همان گونه که در آیات گذشته به آن‌ها اشاره شد.

وانگهی اگر زنان پیامبر صلی الله علیه وآله ام المؤمنین اند فاطمه زهرا علیها السلام «ام اییها» است همان گونه که در مصادر شیعه و سنی یکی از القاب حضرت زهرا علیها السلام «ام اییها» ذکر شده است.

دکتر محمد عبده یمانی می‌نویسد: «و من خصائصها - رضی الله عنها - انها تکنی بأم اییها؛ لأنها قامت برعاية اییها و خدمته بعد وفاة أمها خدیجه. و كان یحبها حباً جمماً، یكثر من زیارتها و یجلس عندها و یلاعب اولادها، و كان اذا اراد غزواً لا یخرج من المدینه حتی یكون آخر عهده رؤیتها، فاذا عاد من سفره بدأ بالمسجد فصلى رکعتین، ثم یدهب الی بیت فاطمه یزورها و یؤنسها ثم یخرج من عندها الی بیوت ازواجه»؛ (۱۰۷) «و از خصوصیات حضرت زهرا علیها السلام این است که کنیه‌اش "ام اییها" است؛ زیرا متکفل امر پدرش و خدمت به او بعد از وفات مادرش خدیجه بود. پیامبر صلی الله علیه وآله او را بسیار دوست می‌داشت و بسیار به زیارت او می‌رفت و نزد او می‌نشست و با فرزندان او بازی می‌کرد. و چون می‌خواست به جنگ رود آخرین کسی که او را می‌دید حضرت زهرا علیها السلام بود. و چون از سفر بازمی‌گشت به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌خواند، آن‌گاه به خانه فاطمه می‌رفت و او را زیارت می‌نمود و با او انس می‌گرفت، سپس از آنجا بیرون آمده و به اتاق‌های همسرانش می‌رفت.»

استاد توفیق ابوعلم و کیل اول داد گستری مصر می‌نویسد: «لقد بلغ من حب الرسول صلی الله علیه وآله لابنته فاطمه انه كان یکنیها ب(ام اییها)، انه الیتم یجعل من الطفل یحن الی انثی تحنو علیه بدل امه، فقد توفیت آمنه بنت وهب ام النبی صلی الله علیه وآله و هو طفل صغیر، فتعلق قلبه حینذاك بفاطمه بنت اسد ام علی علیه السلام، لقد كان ینادیها: یا امه. و عندما توفیت حزن علیها حزناً شديداً و سمع یقول: ماتت امی، و رزق صلی الله علیه وآله فاطمه، و کما رآها ذکر فاطمه بنت اسد و تسلی بابنته عنها، و قد کناها ب(ام اییها)، و لم یکن الرسول صلی الله علیه وآله بالذی تدفعه العاطفة الی اضفاء سمات علی اشخاص لیسوا جدیرین بها او مدح افراداً بعبارات تكون اقرب الی الخیال من الواقع؛ انه الرسول الصادق الأمين، و کفی فیهِ فخراً قوله عز من قائل: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ». أحب الزهراء ایما حب و کانت جدیره بهذا الحب، قال عنها: "فاطمه بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی،" و قال ایضاً: "فاطمه بضعة منی یؤذینی من آذاها و یسرنی من سرها،" و فی روایه اخرى: "انما فاطمه بضعة منی یؤذینی من آذاها و ینصنی و انصبها" و حق لها ان تنفرد بهذا اللقب، فهي بضعة النبی حقاً، اشبهته خُلُقاً و منطقاً، و واكبت رسالته منذ البدء فوعت من ذلك كثيراً. ثم استمرت تسند الامتداد الطبیعی للرساله فی ظل الامامة تسنده بكل ما أوتیت من حول و طول. و حق لها ان تكون سیده نساء العالمین و البتول العذراء و الطاهرة الزکیه...»؛ (۱۰۸) «آن قدر پیامبر صلی الله علیه وآله دخترش فاطمه را دوست می‌داشت که همیشه او را "ام اییها" کنیه داده بود. طفلی که از مادر یتیم می‌شود و به زنی پناه می‌برد تا به جای مادرش بر او مهربانی کند. آمنه دختر وهب مادر پیامبر صلی الله علیه وآله زمانی از دنیا رحلت نمود که پیامبر صلی الله علیه وآله طفل صغیر بود، بعد از آن، حضرت صلی الله علیه وآله

دلش به فاطمه دختر اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام خوش بود و او را مادر صدا می‌کرد. و چون فاطمه دختر اسد از دنیا رحلت نمود بر او بسیار محزون شد و شنیده شد که حضرت می‌فرمود: مادرم از دنیا رحلت کرد. آنجا بود که خداوند جل جلاله، فاطمه‌علیها السلام را به او روزی فرمود. و چون او را می‌دید یاد فاطمه بنت اسد می‌افتاد و دیدن دخترش او را تسلی می‌داد. و لذا حضرت دخترش را به "ام‌اینها" کنیه داد. و پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه نبود که به جهات عاطفی اسم‌هایی را برای اشخاص قرار دهد که استحقاق آن را نداشتند، یا افرادی را به عباراتی مدح کند که به خیال نزدیک‌تر باشد تا واقع؛ زیرا او رسول راستگو و امین بود. و در افتخار او همین بس که خداوند عزیز فرمود: "و تو بر اخلاق بزرگ هستی." "او زهرا را بسیار دوست می‌داشت و او به حق سزاوار این محبت بود پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: فاطمه پاره تن من است، پس هر کس او را به خشم درآورد به طور حتم مرا به خشم درآورده است. و نیز فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر کس او را خشنود سازد مرا خشنود ساخته است. و در روایتی دیگر فرمود: همانا فاطمه پاره تن من است؛ هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است. و او سزاوار این لقب اختصاصی است؛ زیرا او به حق پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله است و هم شبیه‌ترین افراد به رسول الله از جهت خلق و خوی و گفتار بود و از ابتدا رسالت او را دنبال روی کرده و از آن، بسیار دربر گرفته است، و او تکیه‌گاه امتداد طبیعی رسالت در سایه امامت است که تمام آنچه را به حضرت داده شده داراست. و به حق او سرور زنان عالمیان و بتول عذراء و طاهره و پاکیزه است...».

محمود شبلی می‌گوید: «قالوا: کانت اکرم اهله علیه، و کانت اشبه الناس به کلاماً و حدیثاً... و کانت اذا مشت کانت مشیتها مشیة رسول الله صلی الله علیه و آله، و لذلك کانت تکنی ام‌اینها. و جاء فی "اسد الغابه" و "کانت فاطمة تکنی ام‌اینها، و کانت احب الناس الی رسول الله صلی الله علیه و آله...»؛ (۱۰۹) «گفته‌اند که فاطمه از همه بیشتر پدرش را تکریم می‌نمود، و شبیه‌ترین مردم به حضرت در گفتار و حدیث بود... و چون راه می‌رفت راه رفتنش به مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. و لذا او را ام‌اینها نامیدند. در کتاب "اسد الغابه" آمده که فاطمه را ام‌اینها کنیه داده‌اند؛ زیرا او محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود...».

نمونه‌هایی از مادری فاطمه زهرا نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله

الف) مادری برای پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه

مسلم به سندش از ابو حازم نقل کرده: «أنه سمع سهل بن سعد یسأل عن جرح رسول الله صلی الله علیه و آله یوم أحد؟ فقال: جرح وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و کسرت رباعيته و هسمت البیضة علی رأسه. فکانت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله تغسل الدم، و کان علی بن ابی طالب علیه السلام یسکب علیها بالمجن. فلما رأَت فاطمة انّ الماء لا یزید الدم الا کثرة اخذت قطعة حصیر فاحرقته حتی صار رماداً ثم الصقته بالجرح فاستمسک الدم»؛ (۱۱۰) «او شنید که سهل بن سعد از جراحت رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز احد سؤال می‌کند؟ او گفت: صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله مجروح و دندان او شکسته و کلاه خود بر سر او شکسته شد. فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خون را از حضرت می‌شست و علی بن ابی طالب علیه السلام با کلاه خود بر او آب می‌ریخت. چون فاطمه دید که آب، خون را زیاده‌تر می‌کند قطعه حصیری برداشت و آن را آتش زد تا خاکستر شود آنگاه خاکستر را به محل جراحت چسبانید، و در آن هنگام بود که توانست خون را قطع کند.»

ابن ابی الحدید از واقدی نقل کرده: «خرجت فاطمة علیها السلام فی نساء و قد رأَت الذی بوجه ابیها صلی الله علیه و آله فاعتنقته و جعلت تمسح الدم عن وجهه و رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: اشدت غضب الله علی قوم دموا وجه رسوله...»؛ (۱۱۱) «فاطمه‌علیها

السلام با جماعتی از زن‌ها بیرون آمد در حالی که مشاهده کرد چگونه صورت پدرش خون آلود است، پدر را در بغل گرفت و شروع به پاک کردن خون از صورت حضرت کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: غضب خدا شدید شد بر قومی که صورت رسولش را خون آلود کردند...».

(ب) مادری برای پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه

ابویوب انصاری می‌گوید: «ان رسول الله صلی الله علیه وآله مرض مرضه فأتته فاطمة عليها السلام تعوده و هو ناقة من مرضه، فلما رأت ما برسول الله صلی الله علیه وآله من الجهد و الضعف خنقتها العبرة حتى جرت دمعها على خدّها، فقال النبي صلی الله علیه وآله لها: يا فاطمة! ان الله جلّ ذكره اطلع الى الارض اطلاقاً فاختار منها بعلك، فأحى الیّ فأنكحته، اما علمت يا فاطمة! ان لكرامة الله اتيك زوّجك اقدمهم سلماً واعظمهم حلاً و اكثرهم علماً. قال: فسرت بذلك فاطمة عليها السلام و استبشرت بما قال لها رسول الله صلی الله علیه وآله...» (۱۱۲) «رسول خداصلی الله علیه وآله مریض شده بود، فاطمه علیها السلام به عیادت او آمد در حالی که حضرت تازه از مریضی بیرون آمده بود و بدنش ضعیف بود. چون در چهره رسول خداصلی الله علیه وآله آثار مریضی و ضعف مشاهده کرد گریه گلویش را فشرده به حدی که اشک‌هایش بر گونه‌اش جاری گشت. پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: ای فاطمه! خداوند - جل ذکره - نظری بر زمین کرد و از میان آن شوهرت را برگزید و به من وحی نمود تا او را به ازدواج تو در آورم، آیا ندانستی ای فاطمه! همانا به جهت کرامت خدا به تو بود که تو را به ازدواج کسی در آورد که در اسلام بر همه پیش‌تر و در حلم از همه بزرگ‌تر و در علم از همه بیشتر بود. ابویوب می‌گوید: فاطمه علیها السلام به این مطلب و آن بشارتی که رسول خداصلی الله علیه وآله به او داد مسرور شد...».

نور فاطمه علیها السلام، منشأ تحوّل مذهبی

قصه فدک و مناظره حضرت زهرا علیها السلام و احتجاج او یکی از عوامل استبصار و تحوّل مذهبی در اهل سنت به حساب می‌آید. یکی از این گونه افراد عبدالمنعم حسن مستبصر سودانی است، او در تأثرش نسبت به خطبه فدکیه حضرت زهرا علیها السلام می‌گوید: «نفذت هذه الكلمات كالسهم الى اعماقی، ثم فتحت جرحاً لا اظنه یندمل بسهولة و یسر، غالبت دموعی و حاولت منعها من الانحدار ما استطعت، و لکنها انهمرت و كأنها تصرّ ان تغسل عار التاريخ فی قلبی، فكان التصميم للرحیل عبر محطات التاريخ للتعرف علی مأساة الأمّة، و تلك كانت هی البداية لتحديد هویة السیر و الانتقال عبر فضاء المعتقدات و التاريخ و الميل مع الدلیل...» (۱۱۳) «این سخنان همچون تیری در اعماق وجودم تأثیر گذاشت، آن‌گاه جراحی را باز نمود که گمان نمی‌کنم به این آسانی بسته شود. جراحی که بر اشک‌هایم غلبه نمود و درصدد برآمدم تا حدّ استطاعتم از ریختن آن جلوگیری کنم، ولی نتوانستم از آن جلوگیری نمایم و لذا اشک‌هایم سرازیر شد و گویا اصرار داشت تا ننگ تاریخ را در قلبم بشوید. او تصمیم داشت تا با خطوط تاریخ حرکت کند تا از مصائب امت آگاه شود، و این شروع ماهیت حرکت و انتقال از فضای اعتقادات تاریخ و میل با دلیل است...».

او بعد از گوش فرا دادن به خطبه فدکیه می‌گوید: «تدفّق شعاع کلماتها الى اعماق وجدانی و اتضح لی ان مثل هذه الكلمات لا تخرج من شخص عادی حتی و لو كان عالماً مفوهاً درس آلاف السنین، بل هی فی حدّ ذاتها معجزة، کلمات بلیغه...، عبارات رصینه، حجج دامغه، و تعبیر قوی... ترک نفسی لها و استمعت اليها بكلّ کیانی، و عندما بلغت خطبتها الكلمات التي بدأت هذا الفصل لم اتمالك نفسی و زاد انهمار دموعی. و تعجبت من هذه الكلمات القویة الموجهة الى خلیفه رسول الله صلی الله علیه وآله، و مما زاد فی حیرتی أنّها من ابنه رسول الله صلی الله علیه وآله، فماذا حدث؟ و لماذا... و کیف؟! و مع من كان الحق، و قبل کلّ هذا هل هذا الاختلاف حدث حقیقه؟ و فی الواقع لم اکن اعلم صدق هذه الخطبة، و لکن اهتزت مشاعری حينها و قررت الخوض فی

غمار البحث بجدیة مع اول دمعہ نزلت من آماقی...» (۱۱۴) «شعاع کلمات حضرت زهرا علیها السلام در اعماق وجدانم تأثیر گذاشت و برای من واضح شد که مثل این سخنان از شخص عادی صادر نمی‌شود گرچه عالمی باشد که هزاران سال درس خوانده باشد، بلکه این کلمات به نوبه خود معجزه است، کلماتی بلیغ... عباراتی محکم، و حجت‌هایی قانع کننده و تعبیری قوی... تمام وجودم را در اختیار آن گذاشته و تمام حواسم را به شنیدن آن جلب کردم، و چون خطبه‌اش به کلماتی رسید که من به آن‌ها این فصل را شروع کردم نتوانستم خودم را نگه دارم، لذا گریه‌ام زیاد شد، و از این سخنان قوی که متوجه خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله شده تعجب نمودم. و چیزی که حیرتم را زیاد کرد این بود که این سخنان از دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر می‌شد، چه اتفاقی افتاده است؟ و چرا و چگونه؟! و حق با چه کسی است؟ و قبل از هر چیز آیا حقیقتاً این اختلاف واقع شده است؟ در حقیقت من قبل از آن، علم به صدق این خطبه نداشتم، ولی تمام وجودم در آن وقت به لرزه درآمد و با اولین اشکی که از دیدگانم بیرون آمد قرار گذاشتم تا به طور جدی وارد بحث شوم...».

فاطمه زهرا علیها السلام در کلام دیگران

۱ - ابونعیم اصفهانی می‌نویسد: «و من ناسکات الأصفیاء و صفیات الأقیاء فاطمة علیها السلام السیدة البتول، البضعة الشبیهة بالرسول، کانت عن الدنیا و متعتها عازفة، و بغوامض عیوب الدنیا و آفاتھا عارفة»؛ (۱۱۵) «از افراد برگزیده اهل عبادت و منتخبان پاک، فاطمه علیها السلام است، کسی که برتر زن‌ها و از هر عیبی منقطع و پاره تن رسول خدا و شبیه به رسول است. کسی که از دنیا و متاع آن بریده و نسبت به عیوب دنیا و آفت‌های آن آشنا بود.»

۲ - عباس محمود عقاد، نویسنده مصری می‌نویسد: «فی کل دین صورة الأنوثة الكاملة المقدسة یتخشع بتقدیسها المؤمنون، کأنما هی آیه الله فیما خلق من ذکر و انثی؛ فاذا تقدست فی المسیحیة صورة مریم العذراء ففی الاسلام لا- جرم تتقدس صورة فاطمة البتول»؛ (۱۱۶) «در هر دینی نمونه زن کامل و مقدسی وجود دارد که با تقدیس او مؤمنان خاشع می‌شوند، گویا او نشانه خدا در میان مرد و زن از مخلوقات است، و اگر در مسیحیت صورت مریم عذراء تقدیس می‌شود، لا-جرم در اسلام صورت فاطمه بتول تقدیس می‌گردد.»

۳ - دکتر علی ابراهیم حسن می‌نویسد: «و حیاة فاطمة هی صفحة فذة من صفحات التاریخ نلمس فیها الوان العظمة، فهی لست کبلیس او کلیو بطرة، استمدت کل منهما عظمتها من عرش کبیر و ثروة طائلة و جمال نادر. و هی لست کعایشة نالت شهرتها لما اتصفت به من جرأة جعلتها تقود الجیوش و تتحدى الرجال، ولکنها امام شخصیة استطاعت ان تخرج الی العالم و حولها هالة من الحکمة و الجلال، حکمة لیس مرجعها الکتب و الفلاسفة و العلماء و انما تجارب الدهر الملی بالتقلبات و المفاجآت، و جلال لیس مستمداً من ملک او ثراء، و انما من صمیم النفس...»؛ (۱۱۷) «زندگانی فاطمه صفحه‌ای پاک از صفحات تاریخ است که در آن رنگ‌هایی از عظمت را لمس می‌نماییم، او همانند بلقیس یا لیو بطره نیست که عظمت خود را از تاج و تخت بزرگ و ثروت فراوان و زیبایی بی‌نظیر به دست آورده باشد، و نیز همانند عایشه نیست که شهرتش را از جرأتی به دست آورده که لشکری را رهبری کند و مردان را به دنبال خود نماید، ولی ما در مقابل شخصیتی قرار داریم که توانسته بر عالم ظهور کند در حالی که اطراف او را هاله‌ای از حکمت و جلال فرا گرفته است، حکمتی که بازگشت آن، به کتاب‌ها و فلاسفه و علما نیست، بلکه تجربه‌های روزگاری است که مملو از زیر و زبرها و اتفاقات است. جلالی که از پادشاهی و ثروت به دست نیامده بلکه از باطن نفس اوست...».

۴ - توفیق ابوعلم نویسنده مصری و وکیل اول دادگستری مصر درباره حضرت زهرا علیها السلام می‌نویسد: «... و انی انحنی اجلالاً بین یدیک سیدی، یا بضعة النبی. و طأطأة للرأس تجاه مقامک الشامخ یا ام‌الحسین. ای قلم یرقی لیکتب عنک و ای ریشه تدق حتی تستطيع ان تصوّرک کما انت. قالوا عنک: انک و ترفی غمد. و قالوا: انک نداء الملايين. و قالوا: انک شهاب النبوة الثاقب. و قالوا:

انك انثى فى القميّة. انت يا سيدتى الجليله بنت النبوة البكر. انت ربيبة الوحى، انت ام ابيك، انت ام للرسول فى رسالته لا فى ولادته. انت يا سيدتى زعيمة اهل البيت. و يقول الشاعر:

هم النور نور الله جل جلاله

هم التين و الزيتون و الشفغ و الوتر» (۱۱۸) «... و همانا ای سرور من در مقابل عظمت تو تواضع می کنم، ای پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله! سر من در مقابل مقام شامخ تو فرود آمده است ای مادر حسن و حسین علیهما السلام. کدامین قلم می تواند درباره تو مطلب بنویسد و کدامین پر می تواند نازک گردد تا بتواند آن گونه که هستی تو را به تصویر کشاند. درباره تو گفته اند: تو نمونه ای هستی در غلاف... و گفته اند: همانا تو صدای میلیون ها انسانی، و گفته اند: همانا تو شهاب درخشان نبوتی، و گفته اند: تو در میان زنان نمونه ای. تو ای سرور من خانم جلیله و دختر پیامبر عصمتی. تو در دامان وحی پرورش یافته ای، تو مادر پدرت می باشی، تو مادر رسول در رسالتش هستی نه در ولادتش. تو ای سرور من زعیمة اهل بیتی. شاعر درباره شما خاندان می گوید: آنان نورند، نور خدای جل جلاله، آنان انجیر و زیتون و شفع و وتر قرآنند».

۵ - دکتر محمود عکام نویسنده سنی می گوید: «... و السیدة فاطمة لم تعش زمناً دون زمن، بل تمتد مع کل الزمن، امتداد ایها المصطفى صلی الله علیه و آله؛ لأنها البضعة و الأم و المحتوی و المنجب، فلیتنی كنت معها فانصرها، و شعوری هذا قائم معی الآن لیتحول الی اتباع و اقتداء، و سیمتد الی المستقبل وصیة لكل المسلمین من اجل المتابعة علی الطريق و بذل الجهود لتحديد و تثبیت نقاط الالقاء و الوحدة. و ایتنا ینکر دور وحدة الولاء فی الاتحاد و الإخاء؟ ان لم نقل أنه الأسس الأكبر»؛ (۱۱۹) «... خانم فاطمه کسی نیست که در زمان خاصی زندگی کرده باشد بلکه او همراه با زمان و در همه زمان ها بوده است، همراه پدرش در طول تاریخ اسلام؛ زیرا او پاره تن و مادر و دربردارنده و انتخاب شده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ای کاش با او بودم و او را یاری می کردم، و شعورم الآن همراه من است تا مرا به پیروی و اقتدای به او متحول سازد و زود است که تا آینده به عنوان وصیتی برای تمام مسلمانان امتداد یابد که این راه را، پیروی کرده و کوشش خود را به کار بسته تا به نقطه ملاقات و وحدت، تثبیت و مشخص گردد، و کدامیک از ما می تواند موقعیت وحدت و لواء را در اتحاد و برادری انکار کند اگر نگوییم که این عمل بزرگ ترین اساس است».

او نیز می گوید: «... علی اقدامک تحننی الهامات اجلالاً و لذكراک تختال الأکوان حلالاً، و ددت لو تغد و العیون محابر فتکتب بالدموع عبائر و تلون بالبریق مآثر و تسطر بالجفون بعض ما تنطوی علیه منی السرائر. یا مشکاة صدرت عنها الأنوار، و یا سرّة تجمعت فیها الأسرار، و یا درة سمت، فکانت واسطة عقد بیت الأظهار الأبرار. یا فاطمة! و السرّ فیک کبیر، و الفطام لذیک یعنی الكثير...»؛ (۱۲۰) «... سرها بر قدم های تو به جهت تجلیل خم می شود و به یاد تو عالم ها به فکر فرو می روند، دوست داشتم که چشم ها مرکب می بودند و با اشک ها عبارت ها نوشته می شدند و اثرهای رنگارنگ پدید می آمدند و با موژه های پلک ها برخی از اسرار او پدیدار گشت، ای کیسه ای که اسرار در تو نهفته است، ای درّ درخشان و حلقه وصل بین پاکان و نیکان. ای فاطمه! اسرار در وجودت بزرگ است و کسی که نزد تو علم پیاموزد به خیر کثیر نائل شده است...».

محمود شبلی درباره حضرت زهرا علیها السلام می نویسد: «... ای سماء تظلنی، و ای ارض تقلنی، ان لم اکتب عنها، ما هی اهله؟! فکیف و انا لا استطیع بل مستحیل ان استطیع ان اکتب عن بنت رسول الله، ما ینبغی ان یکتب عنها علیها السلام؟! و کیف استطیع اکتب عن التی ابوها النبی و زوجها علی و هی ام الحسنین، اجتمع لها من الشرف ما لم و لن یجتمع لأحد من النساء. او کیف استطیع ان اقرب من قدسها، تلك التی کانت احب شیئی الی رسول الله صلی الله علیه و آله!؟

سیده نساء العالمین، سیده نساء اهل الجنة، فاطمة بضعة منی. اشبه الناس برسول الله صلی الله علیه و آله، التی کانت اذا دخلت علیه صلی الله علیه و آله قام الیها فقبلها و اجلسها فی مجلسه!! قم، توضاً قبل ان تقرأ عنها، و أستغفر لی و لک فانک بالواد المقدس

طوی؛ (۱۲۱) «... کدامین آسمان بر سرم سایه می‌افکند و کدامین زمین مرا دربرمی‌گیرد اگر از فاطمه چیزی نویسم، و مستحق چه چیزی هستم؟ پس چگونه، در حالی که من طاقت ندارم بلکه محال است که طاقت بیاورم تا از دختر رسول خدا آنچه را که سزاوار اوست بنویسم. چگونه تاب و توان دارم تا از کسی بنویسم که پدرش پیامبر خداصلی الله علیه و آله و همسرش علی و مادر حسنین است. برای او کمالاتی جمع شده که برای احدی از زنان جمع نشده و نخواهد شد، یا چگونه توان پیدا کنم تا به مقام قدس او نزدیک شوم، شخصیتی که محبوب‌ترین افراد نزد رسول خداصلی الله علیه و آله بود؟!»

سرور زنان عالم، سرور زنان اهل بهشت، فاطمه پاره تن رسول خدا. شبیه‌ترین مردم به رسول خداصلی الله علیه و آله کسی که هر گاه فاطمه بر او وارد می‌شد حضرت به سوی او حرکت کرده و دستانش را می‌بوسید و او را در جای خود می‌نشاند. برخیز، و پیش از آن که بخواهی درباره او چیزی را بخوانی وضو بساز، من برای خود و شما از خداوند طلب مغفرت می‌کنم؛ زیرا تو در وادی مقدس گام برداشته‌ای».

ولایت حضرت زهرا علیها السلام

اشاره

از مجموعه ادله استفاده می‌شود که حضرت زهرا علیها السلام بر مردم و نسبت به اموال عامه مسلمانان ولایت داشته است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»؛ (۱۲۲) «و حق نزدیکان را بپرداز».

شکی نیست که فاطمه زهرا علیها السلام از ذوی القربی پیامبر صلی الله علیه و آله بلکه مصداق بارز آن می‌باشد.

در آیات دیگر مصادیق اموالی را که ذوی القربی مالک آن‌ها بوده و بر آن‌ها ولایت از جانب خداوند دارند اشاره شده است؛

۱ - موارد انفال و فیء

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»؛ (۱۲۳) «و آنچه را خدا از آنان [= یهود] به رسولش بازگردانده [و بخشیده چیزی است که شما برای به دست آوردن آن [زحمتی نکشیدید،] نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد؛ و خدا بر هر چیز توانا است. آنچه را خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا [این اموال عظیم در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردهد.»

انفال همان فیء است که ولایت و ملکیت تصرف در آن را خداوند به عهده خود و رسول و ذوی القربای رسولش قرار داده است. و مقصود از انفال و فیء - آن گونه که در کتب فقه آمده - عبارت است از عموم منابع طبیعی که در بلاد مسلمین وجود دارد، و آن هر زمینی است که اهالی آن کوچ کرده یا بدون جنگ آن را تحویل مسلمانان داده‌اند یا خراب شده و اهالی آن کوچ کرده‌اند، و قله‌های کوه‌ها و درّه‌ها و نی‌زارها و زمین‌های مواتی که بدون صاحب است، و معادن و میراث کسی که وارثی ندارد و غنائمی که بدون اذن امام از راه جنگ به دست آمده و بسیاری دیگر از اموال که ذوی القربای معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن‌ها ولایت و سلطه دارند که از آن جمله حضرت زهرا علیها السلام است.

خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ...» (۱۲۴) «بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان در راه‌ماندگان [از آن‌ها] است، اگر به خدا ایمان آورده‌اید...».

در مورد خمس، چه در موارد غنائم جنگی و مطلق درآمد انسان از تجارت و صنعت و زراعت و آنچه از معدن و گنج و غواصی استخراج می‌شود و موارد دیگر که خمس به آن‌ها تعلق می‌گیرد، یک سهم از شش سهم آن برای ذوی‌القربی است که حضرت زهرا علیها السلام مصداق بارز آن است و لذا بر این گونه اموال نیز ولایت تصرف دارد.

امارت، منحصر به دوازده نفر

توضیح

گرچه حضرت زهرا علیها السلام امامت و رهبری و ولایت دارند همان‌گونه که از مجموعه ادله استفاده شد ولی امارت که زمامداری و حاکمیت بالفعل است برای دوازده امام می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (۱۲۵) «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [= اوصیای پیامبر] را.» برای تشخیص مصداق «أُولِي الْأَمْرِ» در آیه فوق و این که دوازده نفر از ذریه معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله است می‌توان به سه روایت صحیح‌السند مراجعه کرد؛

۱ - حدیث دوازده خلیفه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یکون بعدی اثنا عشر امیراً... کلهم من قریش»؛ (۱۲۶) «بعد از من دوازده امیر خواهد بود... تمام آن‌ها از قریش‌اند.»

۲ - حدیث ثقلین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یا ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلّوا: کتاب الله و عترتی اهل بیتی»؛ (۱۲۷) «ای مردم! در بین شما چیزهایی قرار دادم که اگر آن‌ها را اخذ کنید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و اهل بیت.»

۳ - حدیث غدیر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من کنت مولاة فعلى مولاة»؛ (۱۲۸) «هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست.»

پاسخ به شبهات

اشاره

بعد از بررسی سیره حضرت زهرا علیها السلام اینک به پاسخ شبهات می‌پردازیم:

۱ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام در سوگ پدرش و مقایسه آن با حزن ابوبکر در غار می‌گوید: «شیعه و دیگران از فاطمه حکایت می‌کنند که به حدی در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله حزن داشته که قابل توصیف نیست، و این که او بیت‌الاحزان ساخته است، و این کار را مذمت برای او به حساب نمی‌آورند، با این که او بر امری حزن داشته که فوت شده و باز نمی‌گردد، ولی ابوبکر در زمان حیات پیامبر از ترس این که حضرت کشته شود خوف داشته است و آن حزنی است که متضمن حراست است، و لذا چون حضرت فوت کرد هرگز چنین حزنی را ابوبکر نداشت؛ زیرا بی‌فایده است، نتیجه این که حزن ابوبکر بدون شک کامل‌تر از حزن فاطمه است.» (۱۲۹)

پاسخ

اولاً: حزن ابوبکر ناشی از ضعف ایمان او به نصرت الهی بوده است و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در غار به او فرمود: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»؛ (۱۳۰) «غم مخور، خدا با ماست.»
و نیز خداوند متعال می‌فرماید: «أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ (۱۳۱) «آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.»

ثانیاً: حزن در فراق محبوب و گریه کردن بر او نه تنها امری جایز و راجح است بلکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین می‌کرده است.

انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبَّنَا، وَإِنَّا لَفِرَاقَكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»؛ (۱۳۲) «همانا چشم می‌گرید، و قلب محزون می‌شود ولی غیر از آنچه رضایت پروردگار ماست نمی‌گوییم، و به طور حتم ای ابراهیم در فراق تو محزونیم.»

چرا ابن تیمیه به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض نمی‌کرد که چرا به امری که گذشته و فوت شده محزونی؟!

بخاری و مسلم نقل کرده‌اند: هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در غزوه موته به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید؛ در حالی که آثار حزن بر ایشان هویدا بود، جلوس نمود. (۱۳۳)
بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «قنت رسول الله صلی الله علیه و آله شهراً حين قتل القرآء، فما رأيت رسول الله حزن حزناً قط أشد منه»؛ (۱۳۴) «هنگامی که قاریان قرآن در کنار بئر معونه به شهادت رسیدند، یک ماه حضرت با مردم سخن نمی‌گفت. و هرگز دیده نشد که پیامبر صلی الله علیه و آله به این شدت ناراحت شده باشد.»

ثالثاً: حزن و اندوه حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تنها در فراغ پدرش نبوده، بلکه حزن و اندوه و گریه او بر ارتداد امت و به فراموشی سپردن تمام زحمات و سفارشات پدرش و خانه‌نشین کردن خلیفه به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ یعنی حضرت علی علیه السلام و دیگر امور نیز بوده است.

حضرت زهرا علیها السلام چنان از این امور محزون و ناراحت بود که عبدالله بن حارث می‌گوید: «مكثت فاطمة بعد النبي صلی الله علیه و آله ستة أشهر وهي تدوب»؛ (۱۳۵) «فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود و این در حالی بود که بدنش در این مدت آب می‌شد.»

رابعاً: چه کسی گفته که ابوبکر در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله محزون نشده و نگریسته است؟! بلکه مطابق نص طرابلسی، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نوحه‌سرایبی نیز کرده است.

او می‌گوید: «بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله چون بر حضرت وارد شد لبانش را بین دو چشمان حضرت گذاشت و دو دستش را به دو گیجگاه او، آن‌گاه فریاد برآورد: «وا نبیاه، وا خلیلاه، وا صفیاه»؛ «آه ای نبی خدا، وای ای دوست خدا، وای انتخاب شده خدا.» (۱۳۶)

خامساً: چگونه انسان در فراق رسول خداصلی الله علیه وآله محزون نگردد؛ در حالی که حضرت فرمود: «من أصیب بمصیبه فلیذکر مصیبه بی فائها من أعظم المصائب»؛ (۱۳۷) «هر کس به مصیبتی گرفتار آمد باید مصیبت مرا به یاد آورد؛ زیرا که مصیبت من از بزرگ‌ترین مصیبت‌ها است.»

سلمان و ابوالدرداء دائماً در فراق رسول خداصلی الله علیه وآله محزون بودند و لذا از آن دو رسیده که می‌گفتند: «ثلاثة أحزنتنی حتی أبکتنی: فراق محمدصلی الله علیه وآله...»؛ (۱۳۸) «سه چیز مرا به حدی محزون کرده که به گریه واداشته است: یکی فراق محمدصلی الله علیه وآله...».

حزن در فراق و دوری پیامبرصلی الله علیه وآله به حدی تأثیرگذار بود که حتی تنه درخت خرمایی که در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله بود نیز متأثر شد.

دارمی در سنن خود از انس بن مالک نقل می‌کند که رسول خداصلی الله علیه وآله در روز جمعه می‌ایستاد و پشت خود را بر تنه درخت خرمایی در مسجد تکیه می‌داد. شخصی رومی آمد و گفت: آیا اجازه می‌دهید برای شما چیزی بسازم تا بر روی آن بنشینید؟ زیرا گویا شما ایستاده‌اید. او برای حضرت، منبر سه پله‌ای ساخت که حضرت بر پله سوم آن می‌نشست. چون پیامبرصلی الله علیه وآله بر روی منبر قرار گرفت، آن تنه درخت در حزن حضرت صدایی همچون صدای گاو درآورد، به حدی که مسجد به لرزه درآمد. حضرت در آن هنگام از منبر پایین آمد و آن تنه درخت را دربرگرفت. در این هنگام بود که آرام گرفت. سپس حضرت فرمود: «والذی نفسی بیده لو لم التزمه مزال هکذا حتی تقوم الساعة حزناً علی رسول الله صلی الله علیه وآله»؛ «قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر او را دربرنگرفته بودم تا روز قیامت در حزن رسول خدا این چنین بود.» آن‌گاه پیامبر دستور داد تا آن چوب را دفن نمایند.

۲ - اعتراض به شکوه حضرت زهراعلیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به علامه حلّی رحمه الله می‌گوید: «و همچنین آنچه را ذکر کرده که زهراعلیها السلام - با ابوبکر و صاحب او (عمر) سخن نگفت تا آن‌که به ملاقات پدرش رفت و به او شکایت کرد، این مطلب امری است که لایق شأن فاطمه‌علیها السلام نیست که درباره او گفته شود؛ زیرا شکایت و شکوه را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بردن امری لایق بر او نیست، بلکه شکوه را باید نزد خدا برد...» (۱۳۹)

پاسخ

اولاً: این موضوع که حضرت زهراعلیها السلام با ابوبکر قهر کرده و از او کناره گرفته، امری ثابت و معروف است. بخاری و مسلم و ابن حبان از عایشه نقل کرده که فاطمه‌علیها السلام در موضوع اختلاف در ارث رسول خداصلی الله علیه وآله بر ابوبکر غضب کرد و از او کناره گرفت و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. و بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله شش ماه زندگی کرد. و چون وفات یافت شوهرش شبانه او را دفن نمود. و هرگز ابوبکر را خبر نکرد و خود بر جنازه حضرت نماز گزارد. (۱۴۰)

ثانیاً: شکایت بردن نزد رسول خداصلی الله علیه وآله حقیقتاً شکایت بردن نزد خداوند است. لذا مشاهده می‌کنیم که صحابه در شادید و مصایب و ظلم‌هایی که به آنان روا می‌شد به رسول خداصلی الله علیه وآله پناه برده و به او شکوه می‌کردند. ابوداود از خولۀ بن مالک بن ثعلبه نقل کرده که گفت: همسرم اوس بن صامت مرا طلاق ظاهر داد. به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدم و از این بابت نزد او شکایت کردم. حضرت در این امر با من مجادله می‌نمود و می‌فرمود: از خدا بترس؛ زیرا او پسر عموی تو است. من نگذشتم تا این‌که قرآن نازل شد، خداوند سبحان فرمود: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا»؛ (۱۴۱)

«خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود شنید.» (۱۴۲)

ثالثاً: مطابق روایات بسیاری، صحابه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می‌آوردند. اینک به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- ۱ - شکوه حضرت زهرا علیها السلام از خدمت در منزل. (۱۴۳)
- ۲ - شکوه یکی از صحابه درباره قحطی. (۱۴۴)
- ۳ - شکوه صحابه از گرانی قیمت‌ها. (۱۴۵)
- ۴ - شکوه صحابه از فقر و تنگدستی. (۱۴۶)
- ۵ - شکوه صحابه از عطش در یکی از غزوات. (۱۴۷)
- ۶ - شکوه جریر از این که نمی‌تواند بر اسب بنشیند. (۱۴۸)
- ۷ - شکوه حذیفه. (۱۴۹)
- ۸ - شکوه عبدالرحمن بن عوف از خالد بن ولید. (۱۵۰)
- ۹ - شکوه یکی از صحابه از قساوت قلب. (۱۵۱)
- ۱۰ - شکوه عثمان بن ابی العاص از دردی که در بدنش احساس کرده بود. (۱۵۲)
- ۱۱ - شکوه صحابه از ظلم مشرکین. (۱۵۳)
- ۱۲ - شکوه یکی از صحابه در مورد تخیلات در نماز. (۱۵۴)
- ۱۳ - شکوه زنان به جهت کتک خوردنشان. (۱۵۵)
- ۱۴ - شکوه تابعین از حجاج بن یوسف ثقفی. (۱۵۶)
- ۱۵ - شکوه امیرالمومنین علیه السلام در عالم رؤیا از امت پیامبر صلی الله علیه و آله. (۱۵۷)
- ۱۶ - شکوه بهائم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله. (۱۵۸)

۳ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

ابن تیمیه می‌گوید: «قهر کردن و کنار کشیدن فاطمه با صدیق کاری پسندیده نبود و از کارهایی نیست که بتوان به خاطر آن حاکم را مذمت نمود، بلکه این عمل به جرح و طعن نزدیک‌تر است تا این که مدح باشد». (۱۵۹)

او در جایی دیگر می‌گوید: «و اما قول ابن مطهر حلّی که تمام محدثین روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا فاطمه! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»، این نسبت دروغ به پیامبر است؛ زیرا این حدیث از پیامبر نقل نشده، و در کتب معروف حدیثی شناخته نشده و سند معروف یا صحیح و یا حسنی از پیامبر ندارد. و هر کس که خدا و رسول از او راضی است ضروری ندارد که یکی از خلق نسبت به او غضبناک شود، هر کس که می‌خواهد باشد». (۱۶۰)

پاسخ

اولاً: موضوع قهر کردن و کنار کشیدن حضرت زهرا علیها السلام از آن جهت که آن حضرت به نصّ قرآن و حدیث معتبر نبوی صلی الله علیه و آله معصومه است و به غضب او خدا و رسول به غضب درآمده، لذا دلالت بر منقصت بزرگی بر ابوبکر و عمر دارد؛ زیرا تا کسی کار خلافی انجام ندهد مورد غضب خدا و رسولش واقع نمی‌شود. مگر فاطمه علیها السلام مشمول آیه تطهیر نیست؟ آیه‌ای که دلالت بر عصمت پنج تن آل عبا از جمله حضرت زهرا علیها السلام دارد.

ثانیاً: حدیث: «یا فاطمه! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ» را بسیاری از علمای عامه در کتب حدیثی خود نقل کرده‌اند؛ از

قبیل:

۱- ابن ابی عاصم. (۱۶۱)

۲- حاکم نیشابوری. (۱۶۲)

۳- ابوالقاسم طبرانی. (۱۶۳)

۴- دولابی. (۱۶۴)

۵- ابن عساکر دمشقی. (۱۶۵)

۶- محب‌الدین طبری. (۱۶۶)

۷- ابن حجر هیثمی. (۱۶۷)

ثالثاً: حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث تصریح به صحت سند آن کرده است. و نیز حافظ هیثمی تصریح به حسن بودن آن نموده است.

گرچه ذهبی به دفاع از استادش ابن تیمیه برآمده و این حدیث را با سند حاکم تضعیف کرده و گفته: حسین بن زید منکر حدیث است و حلال نیست که به او احتجاج شود، ولی این تعلیق از ذهبی غریب به نظر می‌رسد؛ زیرا او سبب جرح و نقد خود را ذکر نکرده و نیز علت این که نمی‌توان به حدیث او احتجاج کرد را بیان نموده است. نهایت مطلبی که می‌توان درباره حسین بن زید ذکر کرد این است که او مشکلی ندارد. ابن عدی در «الکامل» می‌گوید: عموم حدیث او از اهل بیت است و امید است که در او باکی نباشد...» (۱۶۸) و ابن حجر می‌گوید: «او صدوق است و چه بسا در برخی موارد به خطا رفته است». (۱۶۹)

بس است در توثیق او که حافظ دارقطنی در سندی که حسین بن زید وجود دارد می‌گوید: «تمام این افراد ثقه هستند». (۱۷۰) و نیز ضیاء مقدسی این حدیث را در کتاب «الاحادیث المختارة» نقل کرده است، با التزام به این که احادیثی که نقل می‌کند همگی موثّقند.

وانگهی ذهبی متهم به تشدد و سخت‌گیری در احادیثی است که در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام وارد شده است، و گاهی بدین جهت افراد بسیار جلیل‌القدر را تضعیف می‌کند. ابن حجر عسقلانی در ترجمه علی بن صالح انماطی، بعد از آن که مشاهده کرده که ذهبی او را متهم به گفتاری کرده که او از آن مبرّا است، می‌گوید: «سزاوار است کسانی که از ناحیه ذهبی تضعیف می‌شوند را خوب بررسی کنیم». (۱۷۱)

ذهبی چگونه این حدیث را تضعیف کرده؛ در حالی که شیخ و استاد او حافظ مزّی در «تهذیب الکمال» و نیز ابن حجر در «الاصابه» از باب احتجاج این حدیث را نقل کرده و آن را تضعیف نکرده‌اند.

رابعاً: چه کسی گفته که خداوند سبحان اگر از کسانی به جهت یک عمل خاصی راضی شده تا ابد از آنان راضی است؛ گرچه بعد از آن عمل کارهای خلاف بسیاری انجام داده باشند. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله گرچه به جهت بیعت رضوان از عده‌ای از صحابه راضی شد ولی این رضایت در مورد خاص و مربوط به آن عمل است و شامل اعمال خلاف او نمی‌شود. و نیز دلالت بر راضی بودن خداوند از آنان تا آخر عمر ندارد.

خامساً: معنای جمله «کائناً من کان» هر کس می‌خواهد باشد، چیست؟ آیا این اهانت به حضرت زهرا علیها السلام و اظهار عداوت به او نیست.

سادساً: گرچه جمله: «یا فاطمه! إنّ الله یغضب لغضبک ویرضی لرضاک» در صحاح سته نیامده ولی شبیه این مضمون در صحیح بخاری وارد شده است.

بخاری به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه بضعة منی فمن أغضبها اغضبنی»؛ (۱۷۲) «فاطمه پاره‌ای از تن من است پس هر کس او را به غضب درآورد مرا به غضب درآورده است».

می‌دانیم که هر کس شخصی را به غضب درآورد او را اذیت و آزار داده است. در نتیجه پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت غضب دخترش فاطمه علیها السلام اذیت و آزار شده است. در قرآن کریم آمده است: «إِنَّ الدِّينَ يُدْوَنُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»؛ (۱۷۳) «آن‌ها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است.»

۴ - اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!

ابن تیمیه می‌گوید: «و همچنین آنچه را که حلی نقل کرده که فاطمه وصیت کرد تا او را شبانه دفن کنند و هیچ کس بر او نماز نگذارد، این مطلب را کسی از فاطمه حکایت نمی‌کند و به آن جز فرد جاهل احتجاج نمی‌نماید، او به فاطمه مطلبی را نسبت می‌دهد که لایق آن نیست، و این مطلب اگر صحیح باشد، به گناه بخشیده شده سزاوارتر است تا سعی مشکور؛ زیرا نماز مسلمان بر دیگری خیر زایدی است که به او می‌رسد...» (۱۷۴)

پاسخ

حضرت زهرا علیها السلام بی‌جهت چنین وصیتی نکرده است، او به جهت مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم و مطلع کردن مردم از بی‌عدالتی آنان، دست به چنین وصیتی زده است. او با این عملش می‌خواست مردم سؤال کنند چرا دختر پیامبر صلی الله علیه و آله باید شبانه دفن شود؟ و اگر مردم از سر این وصیت آگاه شوند پی به عدم مشروعیت خلافت و بی‌عدالتی آنان خواهند برد. و نیز حضرت با این وصیت نخواست تا آنان با حضور خودشان به مردم چنین وانمود کنند که ما خلیفه به حق مسلمین هستیم و با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مشکلی نداریم. هر سیاستمداری می‌فهمد که این وصیت چه تأثیر سوئی بر دستگاه خلافت تا روز قیامت داشته است.

ثانیاً: نماز هر کس بر جنازه شخصی منشأ خیر زاید نخواهد بود.

ثالثاً: حضرت زهرا علیها السلام مطابق آیه تطهیر و برخی از احادیث، معصومه بوده و از هر نوع اشتباه و خطا مصون است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «فاطمة بضعة منی من أغضبها فقد أغضبنی»؛ (۱۷۵) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.»

کسی که این گونه وصیت کرده به طور حتم از دستگاه خلافت و سردمداران آن غضبناک بوده است، در نتیجه آنان مورد غضب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته‌اند. این حدیث دلالت بر عصمت حضرت زهرا علیها السلام دارد؛ زیرا اگر حضرت در تمام امورش از آن جمله غضب کردن، معصوم نبود خداوند به طور مطلق در تمام موارد غضب کردن حضرت، غضب نمی‌نمود. نتیجه این که: حضرت زهرا علیها السلام با این وصیتش تا روز قیامت حجت را برای کسانی که برای حکومت خلیفه اول ارزشی قائلند، تمام کرد... .

رابعاً: ابن تیمیه در اصل وصیت و این که حضرت زهرا علیها السلام به توسط حضرت علی علیه السلام شبانه دفن شد شک دارد و بر فرض ثبوت این قضیه بر حضرت زهرا علیها السلام اشکال و ایراد می‌کنند؛ در حالی که مطابق نصوص معتبر نزد فریقین، هم وصیت به دفن شبانه و هم دفن حضرت شب هنگام از مسلمات است.

بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله از فیه مدینه و فدک و آنچه از خمس خیر باقی مانده، باز خواهد... ابوبکر از دادن این اموال امتناع کرد. فاطمه بر ابوبکر بدین جهت غضب نموده و او را رها کرد. و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود. هنگامی که وفات نمود شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را بر آن امر اعلان نمود. (۱۷۶)

مسلم نیز در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و وفات او می‌گوید: «... علی علیه السلام خبر وفات حضرت فاطمه علیها السلام را به ابوبکر نرسانید و خودش بر او نماز گزارد». (۱۷۷)

یعقوبی نقل می‌کند: «... فاطمه بر شوهرش علی وصیت کرد تا او را غسل دهد... و شبانه به خاک بسپارد، و کسی به جز سلمان و ابوذر و بنابر نقلی عمار در تشییع جنازه او حاضر نشد». (۱۷۸)

ابن ابی الحدید می‌گوید: «خبر صحیح نزد ما این است که فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نمود؛ در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر - ابوبکر و عمر - بر جنازه او نماز نگذارند». (۱۷۹)

استاد توفیق ابوعلم نقل می‌کند: «فاطمه زهرا علیها السلام سه وصیت کرد، یکی آن که کسانی که بر آنان غضبناک بوده، در تشییع جنازه اش حاضر نشوند و جنازه اش شبانه به خاک سپرده شود...». (۱۸۰)

۵ - مصحف فاطمه زهرا علیها السلام چیست؟

اشاره

در روایات اهل بیت علیهم السلام سخن از مصحفی به میان آمده که منسوب به حضرت زهرا علیها السلام است؛ برای نمونه «محمد بن مسلم» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «... فاطمه مصحفی از خود باقی گذاشته که قرآن نیست». (۱۸۱)

این گونه روایات در مصادر حدیثی شیعه سبب شد که برخی از مغرضان یا نادانان، شیعه را متهم سازند به این که قرآنی غیر از قرآن متداول در بین مسلمین دارند، زیرا لفظ مصحف مختص به قرآن کریم است و مصحف فاطمه؛ یعنی قرآن فاطمه.

در برخی دیگر از روایات چنین آمده است: «آن [مصحف فاطمه مثل قرآن شما و سه برابر آن است]». لذا می‌گویند: شیعه معتقد است که قرآن موجود، قرآن اصلی نیست و مقدار زیادی از آن حذف شده است، در حالی که به مجموع احادیث توجه نکرده‌اند، زیرا خود اهل بیت علیهم السلام در ذیل روایات «مصحف فاطمه علیها السلام» به این نکته تصریح دارند که این مصحف قرآن نیست و حتی مشتمل بر یک آیه قرآن هم نمی‌باشد.

به هر تقدیر، با وجود این سوء برداشت‌ها، ناچاریم به طور مختصر حقیقت مطلب را روشن سازیم:

معنای کلمه مصحف

مصحف در لغت به معنای مجموعه‌ای است از نوشته‌های یک کاغذ، یا مجموعه اوراقی که در یک جلد، جای دهند. جوهری می‌نویسد: «المصحف: هو الجامع للمصحف المكتوبه بین الدفتین». (۱۸۲) مصحف عبارت است از چیزی که جمع کننده نامه‌هایی است که بین دو جلد نوشته شده است. در نتیجه لفظ مصحف در لغت عرب شامل مطلق کتاب جلد شده است و اختصاص به قرآن ندارد.

کلمه مصحف بعد از نزول قرآن

بی‌تردید لفظ مصحف بعد از نزول قرآن استعمال زیادی داشته، به طوری که در قرآن مشهور شده است. ولی این بدان معنا نیست که معنای لغوی آن الغا شده، بلکه در معانی دیگری - غیر از قرآن - نیز استعمال شده است.

لفظ مصحف در قرآن و احادیث

با مراجعه به قرآن کریم پی می‌بریم که لفظ مصحف به معنای قرآن، در آن استعمال نشده است، با آن که اسامی فراوانی بر آن اطلاق شده که برخی به بیش از پنجاه اسم رسانده‌اند.

هم چنین با مراجعه به احادیث مشاهده می‌کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لفظ مصحف را به عنوان علم بر قرآن اطلاق نکرده است.

در تاریخ آمده است: اولین مرتبه‌ای که این لفظ بر کتاب خداوند اطلاق شد در عصر خلافت ابوبکر بوده است.

سیوطی نقل می‌کند: «لَمَّا جَمَعَ أَبُو بَكْرٍ الْقُرْآنَ قَالَ سَمَّوْهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: سَمَّوْهُ أَنْجِيلاً فَكْرَهُوهُ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: سَمَّوْهُ السَّفَرُ فَكْرَهُوهُ مِنْ يَهُودٍ. فَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: رَأَيْتَ بِالْحَبْشَةِ كِتَاباً يَدْعُونَهُ الْمَصْحَفَ فَسَمَّوْهُ بِهِ.» (۱۸۳)

هنگامی که ابوبکر قرآن را جمع آوری کرد، دستور داد که برای آن نام گذاری کنند: برخی آن را «انجیل» نامیدند، که او راضی نشد. گروهی دیگر او را «سفر» نامیدند که به جهت یهود راضی نشد. اما ابن مسعود گفت: من در حبشه کتابی را دیدم که آن را مصحف می‌نامیدند، اسم قرآن را «مصحف» نامید.

دکتر امتیاز احمد در کتاب دلائل التوثيق المبكر للسنة و الحديث می‌نویسد: «لفظ مصحف در خصوص قرآن استعمال نشده، بلکه در بسیاری از موارد به معنای کتاب به کار رفته است؛ آن گاه برای آن شواهدی اقامه کرده است.» (۱۸۴)

دکتر ناصر الدین اسد می‌نویسد: «در بسیاری از موارد بر نوشته جمع آوری شده لفظ مصحف را اطلاق می‌کنند که مقصودشان مطلق کتاب است، نه قرآن به تنهایی.» (۱۸۵)

استاد بکر بن عبدالله در کتاب معرفة النسخ و الصحیفه الحدیثیه می‌نویسد: «لفظ مصحف از جمله اصطلاح‌هایی است که به انواع نوشته‌هایی اشاره دارد که در آنها سنت تدوین شده است.» (۱۸۶)

نویسنده مصحف فاطمه کیست؟

از مجموع روایات استفاده می‌شود که کاتب و نویسنده مصحف فاطمه علیها السلام، علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. حماد بن عثمان در مورد مصحف فاطمه علیها السلام از امام صادق علیه السلام سؤال نمود. حضرت در جواب فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام هرچه را می‌شنید می‌نوشت تا آن که تبدیل به مصحفی شد. (۱۸۷)

ابوعبیده نیز از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «... علی علیه السلام آن را می‌نوشت و این همان مصحف فاطمه است.» (۱۸۸)

علی بن ابی حمزه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «... نزد ما مصحف فاطمه علیها السلام و خطّ علی علیه السلام است.»

املا کننده کیست؟

از برخی روایات استفاده می‌شود که املا کننده خداوند است. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «همانا نزد ما مصحف فاطمه است و چه چیز آنان را به مصحف فاطمه آگاه کرده است؟... همانا آن مکتوبی است که خداوند آن را املا کرده و به حضرتش وحی نموده است.» (۱۸۹)

در بعضی از روایات آمده است که املا کننده فرشته بوده است. (۱۹۰) هم چنین از برخی دیگر استفاده می‌شود که املا کننده جبرئیل بوده است. (۱۹۱) در دسته‌ای از روایات، املا کننده رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی شده است. (۱۹۲)

با جمع روایات به این معنا می‌رسیم که خداوند آن را از طریق فرشته عام یا خاصش به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ می‌کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام قرائت می‌نمود و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آن را می‌نوشت. و نیز بخشی از آن مستقیماً به توسط جبرئیل بر حضرت زهرا علیها السلام نازل شده است.

سرّ انتساب این مصحف به حضرت زهرا علیها السلام، با وجود آن که کتابت به دست حضرت امیرالمؤمنین بوده، آن است که الهام مطالب مصحف و خطابه‌های آن متوجه حضرت زهرا علیها السلام بوده است.

مصحف فاطمه علیها السلام، کتابی تاریخی

آنچه به طور قطع در مورد مصحف حضرت فاطمه علیها السلام نفی شده دو امر است:

۱- قرآن

در کثیری از روایات که در آن از مصحف فاطمه سخن به میان آمده است، به صراحت به این نکته اشاره دارد که آن نه تنها قرآن نیست، بلکه آیه‌ای از آیات قرآن نیز در آن نیامده است.

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: فاطمه مصحفی را باقی گذاشت که قرآن نیست. (۱۹۳)

علی بن ابی حمزه از عبد صالح علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: مصحف فاطمه نزد ماست که در آن آیه‌ای از آیات قرآن نیست. (۱۹۴)

۲- احکام شرع

نه تنها در مصحف فاطمه علیها السلام آیات قرآن وجود ندارد، بلکه از هر گونه احکام حلال و حرام نیز خالی است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «... آگاه باش که در مصحف فاطمه هیچ حکمی از حلال و حرام نیست...». (۱۹۵)

برخی از محتویات مصحف فاطمه علیها السلام

در هیچ روایتی به همه محتوای مصحف فاطمه علیها السلام اشاره نشده است، ولی از مجموع روایات برخی از محتویات استفاده می‌شود:

۱- مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ابوعبیده از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: فاطمه بعد از پدرش ۷۵ روز زنده بود. در این ایام به جهت دوری از پدرش به شدت ناراحت بود. جبرئیل همواره بر او نازل می‌شد و در عزای پدرش او را تعزیت داده و از او دلجویی می‌نمود و نیز خبر از پدرش و جلالت و مقام او می‌داد... علی علیه السلام آنها را می‌نوشت و این است مصحف فاطمه. (۱۹۶)

۲- آینده ذریه زهرا علیها السلام

در همان روایت صحیح آمده است: «... و خبر می‌داد او را به آنچه بعد از وی بر ذریه‌اش وارد می‌شود».

۳- علم حوادث

در حدیثی از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: «و اما مصحف فاطمه، در آن اموری است که در آینده اتفاق خواهد افتاد.» (۱۹۷)

هم چنین در حدیث حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام وارد است که حضرت فرمود: «... آگاه باش! در آن - مصحف فاطمه

- حلال و حرام نیست، بلکه در آن علم به اموری است که در آینده اتفاق می‌افتد.» (۱۹۸)

۴ - اسماء انبیا و اوصیا

در روایتی از امام علیه السلام وارد شده که فرمود: «هیچ نبی یا وصیی نیست مگر آنکه نامش در کتابی است که نزد من است؛ یعنی مصحف فاطمه». (۱۹۹)

۵ - اسماء ملوک و پدرانشان

در روایت سابق از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «و اما مصحف فاطمه در آن علم به امور آینده است، اسامی کسانی است که تا روز قیامت حکومت می‌کنند». (۲۰۰)

در حدیثی دیگر اشاره به اسم آنان و اسم پدرانشان شده است. (۲۰۱)

۶ - وصیت فاطمه علیها السلام

سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «مصحف فاطمه را بیرون آورید، زیرا در آن وصیت فاطمه است». (۲۰۲)

۶ - فدک چیست و چرا حضرت زهرا علیها السلام آن را پی‌گیری کرده است؟

فدک چیست و چرا حضرت زهرا علیها السلام آن را پی‌گیری کرده است؟

شیعه اعتقاد دارد که فدک ملک خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و حضرت آن را در زمان حیاتش به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام بخشیده است و خلفا بعد از وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را به زور از حضرت زهرا علیها السلام گرفته و غصب کرده‌اند. برخی از اهل سنت، همانند ابن تیمیه و دیگران این موضوع را انکار می‌کنند. ابن تیمیه می‌گوید: «شنیده نشده که فاطمه ادعا کند پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به او عطا کرده است و کسی نیز بر آن شهادت نداده است». (۲۰۳)

از همین رو، با توجه به اهمیت موضوع، این بحث به صورت جدی بررسی شود.

موقعیت جغرافیایی فدک

حموی در معجم البلدان می‌گوید: «فدک دهی است در حجاز که فاصله آن تا مدینه دو یا سه روز راه است. ساکنان آن سرزمین از ابتدای تاریخ یهودیان بوده‌اند». (۲۰۴)

بلاذری می‌نویسد: «ساکنان آن [فدک طایفه‌ای از یهود است که تا سال هفتم هجرت در آن جا مستقر بودند؛ تا آن که خداوند ترس و رعب در قلب‌های اهالی آن انداخت. از همین رو حاضر شدند تا با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نصف آن - و طبق برخی از روایات بر کل آن - صلح کنند». (۲۰۵)

ابن ابی الحدید می‌گوید: گروهی از اهل خیبر در آن جا باقی مانده، تحصن کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضا کردند که جانشان محفوظ بماند. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز پیشنهاد آنان را پذیرفت. اهل فدک که از این توافق خبردار شدند، آنان نیز این توافق را پذیرفتند. سرزمین فدک به دلیل آن که با صلح به دست آمد، ملک خاص پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت، زیرا لشکر آن را با جنگ و قتال و به زور اشغال نکردند». (۲۰۶)

طبری می‌گوید: «بعد از آن که یهود خیبر با رسول خدا صلی الله علیه و آله - به دلیل ترسی که خداوند در دلشان انداخت - مصالحه کردند. یهود منطقه فدک نیز کسی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند تا با آن حضرت بر نصف فدک مصالحه نمایند حضرت مصالحه را پذیرفت و آن جا ملک خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، چون لشکر آن را با جنگ و قتال تصرف

نکردند». (۲۰۷)

علامه قزوینی می‌نویسد: «آنچه از کتاب‌های معتبر استفاده می‌شود این است که فدک از جمله قریه‌هایی است که به زور و جنگ گرفته نشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به تنهایی گرفت، لذا ملک خاص پیامبر صلی الله علیه و آله است و داخل در غنایم مسلمانان نیست این مطلب مورد اجماع امت اسلامی است و هیچ یک از علما در آن اختلاف نکرده است». (۲۰۸)

سید بن طاووس می‌فرماید: «عواید فدک را در نصاب اول، هر سال ۲۴ هزار دینار و در نصاب دوم هفتاد هزار دینار تخمین می‌زدند». (۲۰۹)

از برخی روایات استفاده می‌شود عمر نیز معتقد بود که فدک ملک خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. سمهودی و دیگران نقل می‌کنند که عمر درباره فدک گفت: «من در این موضوع با شما سخن می‌گویم: همانا خداوند اختصاص داد رسولش را به این فیء و به کسی دیگر عطا نفرمود... لذا این فیء (فدک) ملک خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله است...». (۲۱۰)

از این عبارت استفاده می‌شود عمر معتقد بود که فدک از جمله املاک شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. در نتیجه باید بعد از او به وارثش زهرا اطهر علیها السلام، منتقل می‌شود.

فدک در قرآن کریم

خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كِنٍّ اللَّهُ يُسَيِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»؛ (۲۱۱) «آنچه خدا از اموال آنان به غنیمت داد متعلق به رسول است که شما سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و استری نتاختید و لکن خدا رسولانش را بر هر که بخواهد مسلط می‌گرداند و خدا بر هر چیز تواناست. و آنچه خدا از اموال کافران آن دیار به رسول خود غنیمت داد متعلق به خدا و رسول و خویشاوندان رسول (ائمه) و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است. این حکم برای آن است که غنایم، دولت توانگران را نیفزاید».

فیء مشتق از «فاء یفیء» به معنای رجوع است و مقصود از آن، غنیمی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش بدون جنگ و اسب و رکاب به آن دست‌رسی پیدا کرده و متعلق به آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده و بعد از حیاتش برای ذوی القربی است. آنان (ذوی القربی) حق هر گونه تصرفی را در آن دارند و آن هرگز داخل بیت المال مسلمین نشده و به مسلمین باز نمی‌گردد.

فخر رازی ذیل آیه شریفه فوق می‌گوید: «صحابه از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند که فیء را بین مردم تقسیم کند؛ همان گونه که غنیمت را تقسیم کرد. خداوند در این آیه فرق بین فیء و غنیمت را بیان کرد. در غنیمت از آنجا که مردم در تحصیل آن با جنگ و قتال شریکند، لذا بین همه جنگ جویان تقسیم می‌شود، اما در تحصیل فیء کسی دخالتی ندارد، لذا ملک خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می‌گیرد و امر آن نیز به دست خود حضرت است و به هر کس که بخواهد می‌بخشد». (۲۱۲)

علامه طباطبائی رحمه الله می‌فرماید: مقصود از «فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ» یعنی این که فیء مختص به خداوند و رسول است و در هر چیزی که رسول صلاح بداند مصرف می‌کند و نیز می‌تواند برای خود نگه دارد. و مقصود از «ذِي الْقُرْبَىٰ قُرَابَتِ رَسُولِ اللَّهِ» همان گونه که در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است...». (۲۱۳)

فدک در تاریخ

شهید صدر رحمه الله می‌فرماید: «فدک بعد از آن که وارد تاریخ اسلام شد، در ابتدا ملک رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت، زیرا با تاخت و تاز اسبان و جنگ و قتال به دست نیامده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به دخترش زهرا علیها السلام تقدیم نمود و تا هنگام وفات آن حضرت نزد دخترش بود و ابوبکر - به تعبیر صاحب الصواعق المحرقة - آن را به زور از دست حضرت زهرا علیها السلام گرفت. (۲۱۴) و از مصادر مالی عمومی مسلمین و از ثروت‌های دولت آن روز قرار گرفت. هنگامی که حکومت به دست عمر بن عبدالعزیز رسید، او فدک را به ورثه رسول خدا صلی الله علیه و آله باز گرداند. (۲۱۵)

علی علیه السلام در دوران خلافتش فدک را به اهل بیت علیهم السلام باز نگرداند. امام کاظم علیه السلام در علت برنگرداندن آن به اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید: «زیرا ما اهل بیت نمی‌خواهیم که کسی غیر از خدا حقوق از دست رفته ما را باز پس گیرد و حق ما را از ظالمان بستاند. ما اولیای مؤمنان، به نفع آنان حکم می‌کنیم و حقوقشان را از ظالمان باز پس می‌گیریم، ولی برای خود این کار را نمی‌کنیم.» (۲۱۶)

امام صادق علیه السلام نیز در این مورد می‌فرماید: «زیرا ظالم و مظلوم هر دو بر خدا وارد شدند، خداوند مظلوم را ثواب داد و ظالم را عقوبت کرد. خداوند کراهت دارد چیزی را برگرداند که بر غاصب آن عقاب کرده و بر کسی که از او غضب شده، ثواب داده است.» (۲۱۷)

اما هنگامی که معاویه، خود را به عنوان خلیفه بر مسلمانان تحمیل کرد، این حق پایمال شده را بیش از پیش به بازی گرفت و به حکم هوای نفس خویش آن را به سه بخش تقسیم کرد: سهمی به مروان حکم، بخشی به عمرو بن عاص و ثلث دیگر را به فرزند خود یزید واگذار نمود. بدین شکل فدک مدتی دست به دست می‌گشت، تا این که در حکومت مروان حکم تمامی آن به اختیار وی درآمد و بعد از وی در دست عمر بن عبدالعزیز قرار گرفت. او با رسیدن به خلافت فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند... (۲۱۸)

هنگامی که یزید بن عبدالملک به حکومت رسید آن را از اولاد فاطمه علیها السلام باز پس گرفت و در دست بنی مروان بود تا دولت آنان منقرض شد. (۲۱۹) نوبت به عباسیان که رسید، ابوالعباس سفاح با قیام خود و به چنگ آوردن خلافت، فدک را به عبدالله بن علی بن ابی طالب سپرد. بعد از وی، ابو جعفر منصور، آن را در زمان خلافتش از بنی الحسن باز پس گرفت، اما پس از مدتی مهدی پسر منصور برای چندمین بار به خاندان فاطمین باز گرداند و دوباره موسی پسر مهدی از دستشان باز ستاند. (۲۲۰) از این پس، همواره فدک در دست عباسیان بود، تا این که نوبت به مأمون رسید. او در سال دویست و ده هجری، آن را به فاطمیان باز گرداند... (۲۲۱) اما هنگامی که متوکل عباسی به خلافت رسید، فدک را از فاطمیان گرفت و به عبدالله بن عمر بازیار بخشید. آن روز فدک یازده نخله داشت که به دست مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله کاشته شده بود. عبدالله بن عمر بازیار مردی به نام بشران بن امیه ثقفی را به مدینه فرستاد. بشران آن نخل‌ها را برید و پس از بازگشت فلج شد. (۲۲۲)

دفع یک شبهه

یاقوت حموی صاحب معجم البلدان در بحث از فدک و نیز ابن منظور افریقی در ماده «فدک» می‌گویند: «علی و عباس در مورد فدک با یکدیگر نزاع داشتند. علی علیه السلام می‌فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را در زمان حیاتش به فاطمه علیها السلام بخشید، ولی عباس از این امر ابا می‌کرد و می‌گفت: فدک ملک رسول خداست، لذا من وارث آن هستم. نزاع را به نزد عمر آوردند. او از حکم بین آن دو امتناع کرد و گفت: خود بهتر می‌دانید، من آن را به هر دوی شما تسلیم می‌کنم.» (۲۲۳)

از سخنان این دو استفاده می‌شود عمر فدک را به علی علیه السلام و عباس رد کرده است، ولی با تحقیق در قضیه پی خواهیم برد که

آنچه مورد نزاع این دو نفر بود و عمر به آنها رد کرد، همان صدقه پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه بوده که از آن به «حوائط سبعة» تعبیر می شده است، نه فدک و بر این مطلب شواهدی می توان اقامه کرد:

۱ - اختلاف بین امام علی علیه السلام و عباس طبق نقل اهل سنت، در اختصاصات پیامبر صلی الله علیه و آله، از اموال بنی نضیر بوده است. (۲۲۴)

۲ - برخی از روایات به طور صریح دلالت دارد بر این که ابوبکر و عمر فدک و اموال خیر را گرفته و به هیچ کس ندادند و تنها عمر صدقه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه را به علی علیه السلام و عباس باز گرداند.

مسلم نقل می کند: «فاطمه، بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابوبکر خواست که ارث خود را - که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای گذاشته و از فیئ است - به او بدهد. ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را به ارث نگذاشته و هر چه هست، صدقه می باشد فاطمه علیها السلام نصیب خود را از خیر و فدک و صدقه حضرت در مدینه خواست. ابوبکر از آن مانع شد... اما صدقه پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه را - که از آن به «حوائط سبعة» تعبیر می کنند - به علی و عباس مسترد کرد ولی عمر خیر و فدک را نگاه داشت و گفت: این دو صدقه رسول خدا است که باید بعد از وی به ولی امر مسلمین مسترد گردد...» (۲۲۵)

فضل بن روز بهان هم این مطلب را تأیید می کند که آنچه از ناحیه عمر به علی علیه السلام و عباس بازگشت همان سهم بنی نضیر بوده است. (۲۲۶)

۳ - برخی از مؤرخان می گویند: عثمان فدک را به مروان بن حکم داد، اما در تاریخ ذکر نشده که عثمان آن را از اهل بیت گرفته و به مروان داده است. در نتیجه باید فدک از ابوبکر و عمر به او منتقل شده باشد.

دعای فاطمه علیها السلام

اشاره

از تاریخ استفاده می شود که حضرت زهرا علیها السلام در ادعای به حق خود در امر فدک و گرفتن آن از ابوبکر از سه راه وارد شد، تا بلکه بتواند غاصب را مجاب کرده حق خود را بگیرد که مع الاسف به دلیل عنادشان هیچ یک از سه راه جواب نداد و آنان حق مسلم حضرت زهرا علیها السلام در فدک را غصب کرده و به آن حضرت مسترد نکردند:

۱ - ادعای نحله و بخشش؛

۲ - ادعای ارث؛

۳ - ادعای ذوی القربی.

۱ - فدک نحله فاطمه علیها السلام

روایات اهل سنت به طور صریح دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را در زمان حیاتش به فاطمه زهرا علیها السلام بخشیده است.

سیوطی در در المنثور از ابی سعید خدری نقل می کند که فرمود: «هنگامی که آیه: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» بر پیامبر صلی الله علیه

وآله نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله فاطمه را خواند و فدک را به او عطا فرمود.» (۲۲۷)

ابن ابی الحدید به سند خود از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می‌کند: فاطمه به نزد ابوبکر آمد و فرمود: «همانا پدرم فدک را به من عطا کرد و علی و امّ ایمن نیز بر آن شهادت می‌دهند. ابوبکر گفت: تو در این باره غیر از حقّ نمی‌گویی. آن گاه دستور داد تا صحیفه‌ای از پوست آوردند و در آن نوشت تا فدک را به فاطمه زهرا علیها السلام مسترد دارند. از نزد ابوبکر که خارج شد، در بین راه به عمر برخورد کرد. از او سؤال نمود: از کجا می‌آیی؟ حضرت علیها السلام جریان را برایش تعریف کرد. عمر نوشته را گرفت و نزد ابوبکر آمد و به او گفت: آیا تو این نامه را به فاطمه داده‌ای؟ گفت: آری. عمر گفت: علی در شهادتش نفع خود را در نظر دارد و امّ ایمن هم که زن است، لذا آب دهان در نامه انداخت و نوشته را پاک کرد و سپس آن را پاره نمود.» (۲۲۸)

از این داستان استفاده می‌شود ابوبکر نحلّه بودن فدک برای حضرت زهرا علیها السلام را قبول داشته است، ولی ادعای عمر مبنی بر این که علی در شهادتش منافع شخصی خود را ملاحظه می‌کند دروغ محض است و با روایتی که از رسول خداصلی الله علیه وآله در شأن آن حضرت علیه السلام رسیده سازگاری ندارد، زیرا علی علیه السلام به طور حتم از جمله اصحاب کساء است که خداوند در شأن آنان آیه تطهیر و عصمت نازل کرده است. (۲۲۹) علی علیه السلام کسی است که با قرآن و قرآن نیز با او است، (۲۳۰) لذا کسی حقّ ندارد بر او اشکال بگیرد. او به نصّ آیه مباحله، نفس رسول خداصلی الله علیه وآله است؛ (۲۳۱) از همین رو در فضایل و کمالات با او مساوی است.

اگر کسی در دفاع از عمر بن خطاب بگوید که آیه شهادت: «وَاسْتَشْهَدُوا شَهِدَیْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَوْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ» (۲۳۲) دلالت دارد بر لزوم شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن که در مورد ادعای حضرت زهرا سلام الله علیها وجود نداشته؛ از همین رو عمر آن را قبول نکرده است.

در جواب گوئیم: آیه اگر عموم دارد، باید آن را تخصیص زد، به غیر مواردی که با نصّ از آیه خارج شده است؛ زیرا آیات و روایات فراوان دلالت بر عصمت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از هر گونه گناه و اشتباه و خطا و نسیان دارد.

تاریخ از این که پیامبرصلی الله علیه وآله حجره‌هایش را به زن‌های خود بخشیده، ساکت است و قرآن به صراحت دلالت دارد که حجره‌های پیامبرصلی الله علیه وآله ملک خود حضرت بوده است؛ آن جا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ»؛ (۲۳۳) «ای مؤمنین داخل حجره‌های پیامبرصلی الله علیه وآله بدون اذن آن حضرت نشوید». حال چگونه ابوبکر ادعای زنان پیامبرصلی الله علیه وآله در مالک بودن حجره‌های پیامبرصلی الله علیه وآله را تصدیق می‌کند، ولی ادعای حضرت زهرا علیها السلام را در نحلّه بودن فدک با این که علی علیه السلام و امّ ایمن را نیز شاهد گرفت، نمی‌پذیرد؟!!

۲ - ادعای ارث

توضیح

فاطمه زهرا علیها السلام بعد از آن که دید از این راه - ادعای نحلّه - نمی‌تواند حق خود را از آنان پس بگیرد، راه دیگری را در پیش گرفت.

ابن ابی الحدید از ابی بکر جوهری نقل می‌کند: «هنگامی که خبر به فاطمه علیها السلام رسید که ابوبکر عزم کرده تا او را از ارثش محروم سازد، مقنعه خود را بر سر کرد و در میان جماعتی از قومش در مسجد بر ابوبکر وارد شد و در ضمن خطبه خود فرمود: «آیا شما با این پندارتان که برای من ارثی نیست، حکم جاهلیت را می‌طلبید؟...» (۲۳۴)

حلبی در سیره خود نقل می‌کند: «فاطمه زهرا علیها السلام به ابوبکر فرمود: چه کسی از تو ارث می‌برد؟ گفت: اهل و اولادم.

حضرت فرمود: پس چرا من از پدرم ارث نبرم؟! ابوبکر گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: ما ارث نمی‌گذاریم. فاطمه از سخن ابوبکر غضبناک شد و او را تا هنگام وفاتش ترک نمود. (۲۳۵)

همو نقل می‌کند: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر آمد. او بالای منبر بود و فاطمه خطاب به او فرمود: «ای ابابکر! آیا در کتاب خداست که دخترت از تو ارث ببرد، ولی من از پدرم ارث نبرم؟» ابابکر از این سخن ناراحت شد و گریست. آن‌گاه از منبر پایین آمد و نامه‌ای نوشت و فدک را به حضرت تحویل داد. در این هنگام عمر وارد شد و خطاب به ابوبکر گفت: از کجا این گونه بر مسلمانان انفاق می‌کنی؟ آن‌گاه نامه را گرفت و پاره کرد. (۲۳۶)

ارث انبیا در قرآن

خداوند متعال از قول زکریا علیه السلام می‌فرماید: «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»؛ (۲۳۷) «و همانا من از این وارثان کنونی بیمناکم [مبادا که پس از من در مال و مقام خلف صالح نباشند و راه باطل پویند] زوجه من هم نازا و عقیم است تو از لطف خاص خود فرزند و جانشین صالحی به من عطا فرما که او وارث من و آل یعقوب باشد و تو ای خدا، او را وارثی پسندیده و صالح گردان.»

هم چنین از قول حضرت زکریا علیه السلام می‌فرماید: «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ»؛ (۲۳۸) «بار پروردگارا! مرا تنها مگذار، زیرا تو بهترین وارث اهل عالمی.»

و نیز می‌فرماید: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ»؛ (۲۳۹) «سلیمان از داود ارث برد.»

مقصود از ارث در این آیات، ارث مال است نه علم و معرفت، به جهت:

الف) موافقت با لغت و عرف

لفظ میراث و ارث، هر گاه در لغت و عرف استعمال شود، مراد از آن مال است نه ارث علم و معرفت. اگر در عرف گفته شود: فلان شخص وارث فلانی است؛ یعنی وارث او در مال است، نه علم؛ مگر آن که قرینه‌ای بر خلاف آن آورده شود که مقصود از آن علم باشد؛ مثل قول خداوند متعال: «وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ» (۲۴۰) یا آیه: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (۲۴۱) یا حدیث «العلماء ورثة الأنبياء».

حال اگر سؤال و خواسته حضرت زکریا علیه السلام از خداوند، وارث در علم بود، باید این گونه سؤال می‌نمود: «یرثنی فی علمی و یرث من آل یعقوب النبوة» زیرا مجاز گویی بدون قرینه جایز نیست. خصوصاً در کلام حضرت قرینه‌ای است که دلالت دارد بر این که، مراد حضرت ارث در مال بوده است، زیرا او به خداوند متعال عرض می‌کند: «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي» (۲۴۲) و مقصود از «موالی» پسر عموهایش است و حضرت زکریا علیه السلام از آنان خوف داشته که در اموالش تصرف کنند و آنها را در خلاف شرع مصرف نمایند. از همین رو، ظاهر آیه دلالت دارد بر این که سؤال و خواسته حضرت از خداوند، ذریه و نسل بوده تا بعد از او اموالش را به دست گرفته و در راه صواب مصرف کنند.

فخر رازی در مورد هر دو آیه می‌گوید: مقصود از میراث، وراثت مال است و این، قول ابن عباس، حسن و ضحاک است و قول به وراثت نبوت را تنها از ابی صالح نقل کرده است. (۲۴۳)

ب) موافقت با فهم ظاهر

صحابه و غیر صحابه از حدیث: «ما ترکناه صدقه» ارث در مال را فهمیده‌اند، نه ارث در علم و تنها ناقل آن خود ابوبکر است.

ج) موافقت با عقل

علم و نبوت و معرفت، از جمله صفاتی نیست که بتواند انسان آنها را به ارث بگذارد، اصلاً آنها ارث‌پذیر نیستند، و گرنه، لازم

می‌آید که همه اولاد حضرت آدم علیه السلام عالم و پیامبر باشند، زیرا خداوند می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛ (۲۴۴) «به آدم همه اسم‌ها را تعلیم داد».

هم چنین لازم می‌آید اولاد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همه عالم و پیامبر باشند، در حالی که این طور نیست.

(د) موافقت با شرع

محمّد بن جریر طبری در تفسیر خود از قتاده نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که این آیه را قرائت می‌کرد: «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَّ» می‌فرمود: «خدا رحمت کند زکریا را که هیچ ورثه‌ای از خود به جای نگذاشت»؛ (۲۴۵)

از حسن روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا رحمت کند برادرم زکریا را که ورثه مال نداشت، آن زمانی که از خدا فرزندی خواست و می‌گفت: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»؛ (۲۴۶)

فخر رازی در تفسیر آیه: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» می‌گوید: در آیه اختلاف است. حسن آن را به ارث در مال معنا کرده است، زیرا نبوت عطایی است که ابتدائاً داده می‌شود، نه این که به ارث گذاشته شود»؛ (۲۴۷)

زمخشری در ذیل آیه شریفه: «إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِيَاتُ الْجِيَادُ» (۲۴۸) می‌گوید: روایت شده که سلیمان با اهل دمشق و نصیبین جنگ نمود و به هزار اسب دسترسی پیدا کرد. برخی گفته‌اند آن هزار اسب را از پدرش به ارث برده بود و پدرش آنها را از

عمالقه به دست آورد. (۲۴۹)

بیضاوی نیز در انوار التنزیل ذیل آیه فوق این قول را نقل کرده است. بغوی در تفسیر معالم التنزیل در ذیل آیه شریفه: «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» از حسن نقل می‌کند که مقصود از «يَرِثُنِي» ارث در مال است.

(ه) موافقت با قرائن موجود

الف) حضرت زکریا علیه السلام از خداوند می‌خواهد که ولّی که به او می‌دهد «رضی» باشد؛ یعنی مورد رضایت او و بندگان او باشد. این تعبیر با ارث در مال سازگاری دارد، نه ارث در علم و نبوت، زیرا اگر سؤال و خواسته حضرت، وارث در علم و نبوت بود، قطعاً «رضی» و مرضی خدا بودن در آن نهفته است. به دلیل این که اگر کسی درخواست وارث نبوت و علم می‌کند، به طور قطع او غیر مرضی نخواهد بود و اشتراط مرضی بودن بر خداوند معنا نخواهد داشت. این مثل آن است که کسی از خدا بخواهد تا برایش پیامبری بفرستد به شرط این که کامل، بالغ و عاقل باشد و این، بر خلاف آن صورتی است که ارث را در مال فرض کنیم.

ب) خداوند متعال می‌فرماید: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» مراد از آن، ارث در مال یا اعم از مال و جاه و ملک است؛ همان گونه که فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید. زیرا خداوند متعال درباره سلیمان علیه السلام می‌فرماید: «وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (۲۵۰) «و به ما از هر گونه نعمتی عطا شد».

هر گز آیه مختص به علم و نبوت نیست، زیرا سلیمان در زمان حیات داود بر بنی اسرائیل نبی بود و احتیاج به این نداشت که علم و نبوت را از پدرش به ارث برد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا»؛ (۲۵۱) «و ما [قضاوت به سلیمان آموختیم و به هر یک [از سلیمان و داود] مقام حکمرانی و دانش عطا کردیم».

از این آیه استفاده می‌شود که هر دو در یک زمان نبی بوده‌اند.

(و) اطلاق آیات ارث

خداوند متعال می‌فرماید: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا»؛ (۲۵۲) «برای فرزندان پسر، سهمی از ترکه ابویان و خویشان است و برای فرزندان دختر، سهمی از ترکه ابویان و خویشان، چه مال اندک باشد یا بسیار، نصیب هر کس از آن [در کتاب حق معین گردیده است».

و نیز می‌فرماید: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْفُؤَادِ لِلْأُنثَيْنِ»؛ (۲۵۳) «حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران دو

برابر دختران ارث برند».

علمای امت اجماع کرده‌اند بر این که آیات قرآن عموم دارد و از آن جمله است عموم ارث و نمی‌توان از عموم آن رفع ید کرد مگر با دلیل قطعی، نه مثل حدیثی که تنها راوی آن از میان صحابه، ابوبکر است که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده: انبیا مالی به ارث نمی‌گذارند؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این که انبیای دیگر از قبیل: زکریا و داود مال به ارث گذاشته‌اند و ابوبکر، نزد امام علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و عباس متهم است. از همین رو، شهادت و نقل خبر او مورد قبول نیست.

حدیث از طریق امامیه

حدیث ارث نگذاشتن انبیا در برخی کتاب‌های شیعه امامیه نیز وارد شده است. صاحب معالم در مقدمه کتاب خود به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «...و انّ العلماء ورثه الانبیاء و انّ الانبیاء لم یورثوا دیناراً ولا درهماً ولکن ورثوا العلم...»؛ (۲۵۴) «و همانا علما وارثان انبیایند و انبیا، درهم و دینار به ارث نگذاشتند...».

در جواب این حدیث می‌گوییم

۱- این حدیث ذیل ندارد؛ یعنی آنچه در برخی از مصادر اهل سنت از ابوبکر نقل می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نحن معاشر الانبیاء لانورث ما ترکناه فهو صدقه» ذیل حدیث یعنی: «ما ترکناه فهو صدقه» در این جا نیامده است.

۲- امام خمینی رحمه الله در مورد این حدیث می‌فرماید: «انبیاء علیهم السلام به حسب این مقام روحانیت، مالکک درهم و دینار و متوجه به عالم ملک و شئون ملکیه نبودند و ارث آنها به حسب این مقام، غیر از علم و معارف چیز دیگر نبوده است؛ گر چه به حسب ولادت ملک و شئون دنیوی دارای تمام حیثیات بشریه بودند. «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (۲۵۵) «بگو من بشری مانند شما هستم». و ارث آنها به حسب این مقام، علما نبودند، بلکه اولاد جسمانی خودشان بودند؛ و ارث آنها به حسب مقام جسمانیت ممکن است درهم و دینار باشد.

و این حدیث شریف دلالت واضح دارد بلکه صراحت دارد در وراثت روحانیه، به طوری که ذکر شد. و مقصود رسول اکرم صلی الله علیه و آله از حدیثی که منسوب به آن سرور است که «نحن معاشر الانبیاء لانورث» بر فرض صحیح، معلوم است همین بوده که به حسب شأن نبوت و وراثت روحانی، ارث مال و منال نمی‌گذاریم، بلکه ارث ما علم است. چنانچه واضح است. والسلام. (۲۵۶)

۳- ادعای سهم ذوی القربی (خمس)

یکی از راه‌های دیگری که حضرت زهرا علیها السلام برای گرفتن حق به غضب رفته خود به کار گرفت، ادعای سهم «ذی القربی» بود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید:

«مردم می‌پندارند که نزاع فاطمه با ابابکر تنها در دو امر بوده است: یکی میراث و دیگری نحله و بخشش. ولی در حدیثی یافتیم که حضرت در امر سوّمی نیز با ابوبکر به نزاع برخاسته است که همان سهم ذی القربی است. ولی ابوبکر از این راه هم حاضر نشد که فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام باز گرداند.» (۲۵۷)

مقصود از ادعای سهم «ذی القربی» آن است که حضرت زهرا علیها السلام ادعای سوّمی بر ابوبکر نمود؛ خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَنَّ السَّبِيلَ»؛ (۲۵۸) «ای مؤمنان بدانید که

هر چه به شما غنیمت و فایده رسد، خمس آن خاص خدا، رسول، خویشان او، یتیمان، فقیران و در راه ماندگان است».

در این آیه شریفه خداوند متعال برای ذوی القربای پیامبر صلی الله علیه و آله خمس فرض کرده است، لذا حضرت زهرا علیها السلام از این راه نیز بر ابوبکر احتجاج کرد تا حقّ خود را از وی بگیرد، ولی او موافقت نکرد.

ابن ابی الحدید به سند خود از انس نقل می‌کند که فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و خطاب به او فرمود: تو خود می‌دانی که چگونه ما را از صدقات محروم ساختی و نیز ما را از فیئ که قرآن آن را سهم ذوی القربی قرار داده، منع کردی؟ آن گاه این آیه را قرائت نمود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلذِي الْقُرْبَىٰ» (۲۵۹).

اهداف حضرت زهرا در گرفتن فدک

همان گونه که گفته شد، حضرت زهرا علیها السلام با شدت تمام در گرفتن فدک از ابوبکر و عمر سعی نمود و از آنجا که او معصوم است و اشتباه نمی‌کند باید ملاحظه کنیم که چرا حضرت این همه در گرفتن فدک - که حقّ مسلم او بود - اصرار نموده است؟ آیا این مسئله تنها جنبه مالی داشته یا جهات دیگری نیز حضرت در این مطالبه در نظر گرفته است؟

با تأمل می‌توان به مجموعه‌ای از اهداف پی برد که اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - حضرت در صدد بازگرداندن حقّ مسلم به غضب رفته خود بود و این برای هر انسانی که به او ظلم شده امری طبیعی است که در مطالبه حقّ خود از راه‌های مشروع آن نهایت کوشش خود را به کار بندد.

۲ - حزب حاکم بر تمام حقوق سیاسی و اقتصادی بنی هاشم استیلا پیدا کرده و تمام امتیازهای مادی و معنوی را از آنها قطع کرده بود؛ از همین رو حضرت در صدد بود که یک منبع درآمدی برای آنان در نظر داشته باشد.

۳ - هدف حضرت زهرا علیها السلام از اصرار این بود که راه را برای مطالبه حقّ به تاراج رفته شوهرش - امامت - هموار کند. حقیقت مطلب این است که فدک، هم پای خلافت به پیش می‌رفت و آن رمزی برای خلافت و امامت اسلامی بود که هر کس آن را به دست می‌گرفت، امامت و خلافت را صاحب بود. حضرت زهرا علیها السلام با تأکید فراوانی که در پس گرفتن آن از ابوبکر داشت، در واقع در صدد تثبیت و هموار کردن خلافت برای شوهرش علی علیه السلام بوده است.

از این جاست که امام کاظم علیه السلام - بعد از آن که هارون الرشید اصرار کرد که فدک را از او پس بگیرد - فرمود: من آن را پس نمی‌گیرم مگر با حدودش. هارون گفت: حدودش چه مقدار است؟ حضرت فرمود: حدّ اول آن عدن، حدّ دوم سمرقند، حدّ سوم آفریقا و حدّ چهارم آن کناره دریای روم و ارمنستان است. هارون گفت: پس برای ما چیزی باقی نمی‌ماند؟... (۲۶۰)

از این حدیث استفاده می‌شود فدک تعبیر دیگر از خلافت اسلامی بوده است، لذا حضرت زهرا علیها السلام آن را مقدمه وزمینه لازم برای رسیدن حضرت علی علیه السلام به خلافت قرار داده است.

۴ - با اصراری که حضرت زهرا علیها السلام و پی‌گیری قضیه - آن هم در ملأعام - دارند، این نکته را نیز می‌خواهند به مردم بفهمانند که ای مردم! این کسی که حکومت به حقّ علی بن ابی طالب علیه السلام را غضب کرده و ادعا می‌کند که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مسلمین است، کسی نیست که به حقّ بر شما حکومت می‌کند و اصلاً شایستگی این مقام را ندارد، زیرا اولیات دستورات اسلامی را زیر پا گذاشته و به آن عمل نمی‌کند؛ حال چگونه می‌تواند خلیفه مسلمین باشد؟

۵ - از آنجا که مردم می‌دانستند فدک ملک خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و آن حضرت به دخترش فاطمه زهرا علیها السلام بخشیده است، اگر فاطمه علیها السلام آن را از ابوبکر مطالبه نمی‌کرد، در حقیقت تأیید حکومت و کمک بر گناه و غضب بود از جهتی تقویت بنیه مالی دستگاه حاکم محسوب می‌شد؛ از همین رو حضرت علیها السلام صلاح را بر این دیدند که حقشان را دنبال کرده و از ابوبکر مطالبه کنند. در واقع نوعی مبارزه منفی با دستگاه خلافت انجام دادند.

شهید صدر رحمه الله می‌فرماید: «منازعه فدک قیامی علیه اساس حکومت است، و فریاد آسمان‌گیری که فاطمه علیها السلام

خواست به وسیله آن، سنگ کجی را که تاریخ بعد از ماجرای سقیفه بر آن بنا شد، درهم فروشکند.

برای اثبات این معنا، کافی است به خطبه‌ای که حضرت زهرا علیها السلام در مسجد النبی رویاروی خلیفه و در حضور جمعیت انبوهی از مهاجرین و انصار، ایراد فرمود نگاهی بیفکنیم. در این خطبه، بیشتر سخن در مدح علی علیه السلام و ستایش موضع‌گیری‌های اسلامی و جاودانه او و اثبات حق اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ آن جا که می‌گوید: «آنها وسیله رسیدن انسان‌ها به خداوند، و خاصان و پاکان اویند و گواهان غیب الهی و میراث بران خلافت و حکومت پیامبرانند.»

و در ضمن سرزنش و نکوهش مسلمانان، هشدار می‌دهد که: آنان به نگون بختی در افتاده‌اند و ناشایستی را به خطا و بی‌تدبیری برگزیده و به آیین گذشتگان خود باز پس گشته‌اند، و به قصد آب به آبشخور دیگران دست یازیده‌اند و امر مهم خلافت را به نا اهل سپرده و با این کارها به فتنه عظیمی فرو افتاده‌اند...».

«چگونه رهبری امت را، از پایگاه رسالت و قواعد استوار نبوت و مهبط روح الامین دور ساختند و آن را از دست آگاهان دنیا و دین باز گرفتند؟ باید بدانند که این کار زیانی آشکار است...».

سپس می‌فرماید: «ظن غالب بر این است که حضرت زهرا علیها السلام می‌توانست در میان پیروان پدرش و یاران برگزیده وی - که هیچ‌گونه تردیدی در صداقت او نداشتند - کسی را پیدا کند و به همراه علی علیه السلام بینه لازم را در اثبات مدعای خود اقامه نماید، اما می‌دانیم که او هرگز چنین نکرد. آیا این کار به ما نشان نمی‌دهد که هدف والای فاطمه علیها السلام - که قدرت طلبان به خوبی آن را می‌شناختند - اثبات میراث و مال پدری نبود، بلکه وی در محو آثار سقیفه همت گماشت و در رسیدن به این مقصود، نه با اقامه بینه در باب فدک، بلکه با افشای گمراهی و خطا کاری مردم، با ارائه شواهد زنده‌ای بینه را در پیشگاه تمامی ملت اقامه نمود. آری این بود آن امری که در طول مبارزات، هدف اصلی حضرت زهرا علیها السلام را تشکیل می‌داد.» (۲۶۱)

مراحل قیام و مبارزه حضرت زهرا علیها السلام

مبارزه حضرت زهرا علیها السلام با دستگاه خلافت در چند مرحله بود:

- ۱ - کسی را به نزد ابوبکر فرستاد که در مسائل میراث با او بحث کند و حقوقش را مطالبه نماید. این اولین گامی بود که حضرت برداشت و مقدمه‌ای شد که خود مستقیماً به این کار اقدام کند؛
- ۲ - در اجتماع خاص رو در روی خلیفه ایستاد و با او مقابله کرد و از راه‌های مختلف به دفاع از خود پرداخت و حقش را مطالبه کرد؛
- ۳ - خطبه‌ای در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در دهمین روز رحلت پیامبر ایراد فرمود؛
- ۴ - هنگامی که ابوبکر و عمر برای عذر خواهی به دیدار او آمده بودند، در آن جا نارضایتی خود را از آن دو ابراز نمود و خشم خدا و رسول را از آنان اظهار داشت؛
- ۵ - هنگامی که زنان مهاجر و انصار به دیدارش آمدند برای آنان سخنرانی کرد؛
- ۶ - به شوهرش علی علیه السلام وصیت کرد که هیچ‌کس از آنان در مراسم تجهیز و تدفین حاضر نشوند و این دلیل بر ناخشنودی او از آنان بود.

۷ - شکایت از حضرت علی علیه السلام به جهت خواستگاری از دختر ابی جهل!!

اشاره

از تهمت‌های ناروایی که به اهل بیت علیهم السلام به ویژه علی بن ابی طالب علیه السلام زده‌اند قصه ساختگی خواستگاری امام

علی علیه السلام از دختر ابی جهل در زمان حیات فاطمه زهرا علیها السلام است. اهل سنت می گویند که علی علیه السلام دست به این اقدام زد، ولی با مخالفت شدید رسول خدا صلی الله علیه وآله روبه‌رو شد و از قصد خود صرف نظر کرد. اما این داستان هرگز با مقام عصمت علی علیه السلام و ارادت پیامبر صلی الله علیه وآله و فاطمه زهرا علیها السلام به حضرت علی علیه السلام سازگاری ندارد، از همین رو جا دارد که اصل داستان را بررسی کنیم.

روایات عامه

با مراجعه به کتاب‌های حدیثی پی می‌بریم تنها علمای عامه این حدیث را در متون حدیثی خود ذکر کرده‌اند و از آن در مصادر حدیثی شیعه اثری نیست. اینک به برخی از روایات اشاره می‌کنیم:

۱ - بخاری از قتیبه از لیث از ابن ابی‌ملیکه از مسور بن مخرمه نقل می‌کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که بر بالای منبر می‌فرمود: «همانا بنی هاشم بن مغیره اذن گرفتند تا این که دخترشان را به نکاح علی بن ابی طالب در آورند، من اذن نمی‌دهم، این جمله را سه بار تکرار کرد مگر این که فرزند ابی طالب بخواهد دخترم را طلاق دهد؛ آن‌گاه با دختر آنان ازدواج کند. همانا فاطمه پاره تن من است، بی‌تاب می‌کند مرا هر آنچه او را بی‌تاب کند و آزار می‌دهد مرا هر آنچه او را اذیت کند.» (۲۶۲)

۲ - هم‌چنین از ابی الیمان از شعیب از زهری از علی بن حسین از مسور بن مخرمه نقل می‌کند که علی علیه السلام از دختر ابی جهل خواستگاری کرد. فاطمه از این موضوع با خبر شد، خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: قوم تو گمان می‌کنند که به خاطر دخترانت غضبناک نمی‌شوی، در حالی که این علی است که دختر ابی جهل را به نکاح خود در آورده است؛ آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از ادای شهادتین فرمود: «... همانا فاطمه پاره تن من است و من از ناراحتی او کراهت دارم. به خدا سوگند که دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا نزد یک مرد، جمع نمی‌شود.» (۲۶۳)

۳ - همو از ابی الولید از لیث از ابن ابی‌ملیکه از مسور بن مخرمه زهری نقل می‌کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «همانا بنی مغیره اذن گرفتند تا این که دخترشان را به نکاح علی در آوردند، ولی من اجازه نمی‌دهم.» (۲۶۴)

این حدیث با سندها و مضامین مختلف در کتاب‌های حدیثی عامه نقل شده است.

مناقشات

این حدیث از جهت‌های مختلف - سند و دلالت - اشکال دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - اشکال‌های سندی

اشکال‌های سندی

این حدیث در همه کتاب‌های حدیثی عامه به ده نفر منتهی می‌گردد که عبارتند از: مسور بن مخرمه، عبد الله بن عباس، علی بن حسین، عبد الله بن زبیر، عروه ابن زبیر، محمد بن علی، سوید بن غفله، عامر شعبی، ابن ابی‌ملیکه و مردی از اهل مکه.

الف) ابن عباس

در حدیث ابن عباس «عبید الله بن تمام» واقع شده که طبق نصّ هیثمی در مجمع الزوائد ضعیف است. ابن حجر این حدیث را در ترجمه عبید الله بن تمام از منکرات او بر شمرده؛ آن‌گاه می‌گوید: دارقطنی و ابو حاتم و ابوزرعه و دیگران او را تضعیف کرده‌اند. ابو حاتم می‌گوید: او احادیث منکره نقل می‌کند. ساجی می‌گوید: او بسیار دروغگو است و حدیث منکر نقل می‌کند. (۲۶۵)

ب) علی بن الحسین علیه السلام

ابن حجر عسقلانی آن را نقل کرده و بویصری در حاشیه آن می‌گوید: این حدیث را حارث با سند منقطع و ضعیف نقل کرده است،

زیرا در سند آن علی بن زید بن جدعان آمده که ضعیف است.

(ج) عبد الله بن زبیر

ابن حجر احتمال می‌دهد که عبد الله بن زبیر این حدیث را از «مسور» شنیده و آن را مرسلأ نقل کرده باشد. (۲۶۶) به هر حال اگر به واسطه مسور نقل می‌کند به شرح حال او خواهیم پرداخت که مشکل دارد و چنانچه بی‌واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند احتمالی بعید است، زیرا وی هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ده ساله بوده، و وضع او نیز معلوم است، زیرا او معروف به بغض و عداوت و دشمنی با علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و حتی شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد.

(د) عروه بن زبیر

حدیث عروه را تنها ابوداود به سندش از زهری از عروه نقل می‌کند و سندش مرسل است، زیرا عروه بن زبیر در عهد و خلافت عمر به سال ۱۹ هجری متولد شد. هم چنین او مشهور به بغض و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام است. حتی یکی از بهترین شاگردانش، زهری تصریح کرده که وی در دشمنی با علی علیه السلام حدیث جعل می‌کرد.

معمر می‌گوید: زهری دو حدیث از عروه از عایشه در مورد علی علیه السلام داشت. روزی از آن دو سؤال کردم، گفت: با این دو حدیث چکار داری؟ خدا به آن دو آگاه‌تر است، ما آن دو را به بنی‌هاشم اتهام بستیم. (۲۶۷)

حتی فرزند او «یحیی» به این خصلت پدرش اعتراف کرد و گفت: هرگاه پدرم یادی از علی می‌کرد، او را ناسزا می‌گفت. (۲۶۸) در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن تو نیست، مگر منافق.» (۵) محمد بن علی

حدیث وی تنها در کتاب الفضائل احمد بن حنبل از عمرو بن دینار آمده است که محقق آن در حاشیه کتاب می‌گوید: حدیث مرسل است، زیرا او سندی برای آن ذکر نکرده است. دیگر این که، عمرو بن دینار مطابق نصّ رجالین از محدّید بن علی روایت نشنیده است. (۲۶۹) هم چنین به طور حتم محمد بن علی از صحابه نبوده، لذا روایت او از جهاتی مرسل است.

(و) سويد بن غفله

حدیث او را تنها حاکم نیشابوری از احمد نقل کرده است، ولی ذهبی در تلخیص آن می‌گوید: حدیث مرسل است، زیرا «سويد» پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرده است. او بعد از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد.

(ز) عامر شعبی

حدیث او را عبدالرزاق بن همام نقل کرده است، در حالی که وی در سال ششم از خلافت عمر بن خطاب متولد شده و بعد از سده اول از دار دنیا رفته است. (۲۷۰) از همین رو حدیث از این جهت ارسال دارد. ممکن است از سويد بن غفله نقل کرده باشد که آن نیز ارسال دارد. با قطع نظر از ارسال حدیث، شعبی از جمله کسانی است که بسیار حدیث جعلی به اهل بیت علیهم السلام نسبت می‌داد؛ تا جایی که ابن حجر بدین جهت او را تضعیف کرده است. (۲۷۱)

هم چنین در این حدیث راوی از شعبی، «زکریا بن ابی زائده» است که علمای رجال او را ضعیف و اهل تدلیس شمرده‌اند. (۲۷۲) گذشته از اینها، شعبی از قاضیان و ندیمان سلاطین جور همانند عبد الملک بن مروان و دیگر دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده است. (۲۷۳)

(ح) ابن ابی ملیکه

حدیث به سه طریق نقل شده مذکور است: در یک طریق «مسور بن مخرمه» واقع است که شرح حال او خواهد آمد. در طریق دیگر، عبد الله بن زبیر و در طریقی نیز مرسلأ آن را نقل می‌کند.

(ط) مردی از اهل مکه

این سند را، احمد در الفضائل و حاکم نیشابوری به واسطه ابی حنظله نقل کرده‌اند:

اولاً: در سند آن اضطراب است، زیرا یک بار ابوحنظله از رجل مکی نقل می‌کند و بار دیگر ابوحنظله - همان مرد مکی - از علی ۷ مباشرتاً نقل می‌کند.

ثانیاً: ابوحنظله و مردی از اهل مکه هر دو مجهولند. ذهبی بعد از نقل حدیث آن را «مرسل» شمرده است.

ثالثاً: در تنها سند آن یزید بن هارون در اول سند است که رجالیین اهل سنت او را تضعیف کرده‌اند. (۲۷۴)

ی) مسور بن مخرمه

تنها طریقی که همه صاحبان صحاح بر آن اتفاق کرده‌اند، طریقی مسور است. روایات اهل سنت از مسور به علی بن الحسین علیه السلام و عبدالله بن عبیدالله بن ابی ملیکه باز می‌گردد و راوی از امام سجاده علیه السلام تنها محمد بن شهاب زهری و راوی از ابن ابی ملیکه نیز، لیث بن سعد و ایوب بن ابی تمیمه سختیانی است.

«ابن ابی ملیکه» کسی است که او را قاضی عبدالله بن زبیر و مؤذن او بر شمرده‌اند؛ (۲۷۵) در آن ایامی که ابن زبیر در مکه و برخی از شهرهای حجاز و عراق دولت تشکیل داد. عبدالله بن زبیری که معروف به دشمنی اهل بیت بود.

امّا زهری که بیشتر روایات از او نقل شده، کسی است که از منحرفین امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین علیهم السلام شمرده شده است.

ابن ابی الحدید از محمد بن شیبه نقل می‌کند: در مسجد مدینه حاضر بودم و دیدم زهری و عروه بن الزبیر نشسته بودند و یاد علی می‌کردند؛ آن گاه هردو به علی علیه السلام ناسزا گفتند. (۲۷۶)

وی از جمله کسانی است که سابق به اسلام بودن علی علیه السلام را نیز انکار می‌نمود و زید بن حارثه را اولین مسلمان می‌دانست. (۲۷۷)

هم چنین وی از جمله کارکنان بنی امیه و پایه‌های سلطنت بنی امیه محسوب می‌شد، تا جایی که علما و زهاد و حتی ابن معین او را بر این کار سرزنش نمودند. (۲۷۸)

با این موقعیت آیا می‌توان حدیث زهری را در تنقیص امام علی علیه السلام پذیرفت؟ امّا در مورد مسور بن مخرمه می‌توان گفت: اولاً: او کسی بود که دائماً با ابن الزبیر همراه بود.

ثانیاً: هیچ گاه یادی از معاویه نمی‌کرد، مگر آن که بر او درود می‌فرستاد.

ثالثاً: از خوارج بود. (۲۷۹)

رابعاً: ولادت او دو سال بعد از هجرت است، حال چگونه این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است؟.

۲ - اشکال‌های دلالتی و متنی

با قطع نظر از اشکال‌های سندی که در این حدیث وجود دارد، از جهت دلالتی و متنی نیز حدیث قابل مناقشات فراوانی است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - مسور بن مخرمه می‌گوید: من در حالی که محتلم بودم، این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله که بالای منبر بود، شنیدم. این خود سبب و هنر روایت است، زیرا چگونه ممکن است شخصی در حال احتلام وارد مسجد شده و گوش به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله دهد. این نیست مگر سهل‌انگاری او به دستورهای شرع.

۲ - مسور، قصه خواستگاری را هنگامی که از علی بن الحسین علیه السلام شمشیر طلب می‌کند نقل کرده که این قرینه نامفهومی بوده، بلکه ممکن است حمل بر غرض ورزی شود.

۳ - حدیث به الفاظ و معانی مختلف نقل شده است، به حدّی که شارحان حدیث نتوانسته‌اند برای آن وجه معقولی در جمع این الفاظ مختلف بیان کنند که این خود سبب وهن و ضعف روایت است.

۴ - طبق روایات فراوان، خداوند متعال نکاح علی و فاطمه‌علیها السلام را انتخاب کرده است. (۲۸۰) واضح است که خداوند برای فاطمه همسری بر نمی‌گزیند که او را اذیت کند.

۵ - چگونه ممکن است که بین علی و فاطمه‌علیها السلام خصومت و اختلاف باشد، در حالی که علی‌علیه السلام به حدّی از علم رسیده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در حقّ او فرمود: «من شهر علم هستم و علی درب آن.»

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: من از مسور بن مخرمه، راوی این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله تعجب می‌کنم که چگونه در تعصّب مبالغه نموده و ملاحظه مقام و منزلت علی بن الحسین علیه السلام را نکرده است و این افترا را به او نسبت داده است.

۶ - مرحوم قزوینی در کتاب الامامه الکبری در جواب این احادیث می‌گوید: «بر فرض صحت این احادیث، نقصی بر علی علیه السلام وارد نیست، زیرا قرآن و روایات، تعدد همسران را اجازه داده است و تنها جمع بین فاطمه‌علیها السلام و دیگری حکم خاصی بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را ابلاغ کرده، در حالی که علی علیه السلام آن را تا آن وقت نمی‌دانسته و بعد از اطلاع، دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را امتثال کرده است. از همین رو هیچ عتاب و سرزنش متوجه امام علی علیه السلام نیست. آری، سرزنش و عتاب بر کسی است که بعد از آن که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید: «فاطمه پاره تن من است، بی تاب می‌کند مرا، آنچه فاطمه را بی تاب می‌کند و آزار می‌دهد مرا آنچه فاطمه را اذیت می‌کند»، بر فاطمه ظلم کرده و او را اذیت نمود؛ تا آن که در حالی که بر او غضبناک بود از دنیا رحلت نمود. (۲۸۱)

۷ - در مناظره‌ای که بین عمر بن خطاب و ابن عباس اتفاق افتاد، چنین آمده است: «ابن عباس به عمر گفت: صاحب ما کسی است که تو او را خوب می‌شناسی. به خدا سوگند! او چیزی را تغییر و تبدیل نکرده و هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله را در ایام مصاحبتش به غضب در نیآورده است. عمر گفت: حتی در خواستگاری از دختر ابی جهل که می‌خواست با داشتن فاطمه، او را به همسری خود در آورد؟»

ابن عباس گفت: خداوند درباره معصیت حضرت آدم علیه السلام می‌فرماید: «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»؛ (۲۸۲) ما عزمی در او نیافتیم. صاحب ما - علی علیه السلام - نیز قصدی بر ناراحت کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشت، ولی نوعی از مسائلی است که در ذهن آدمی خطور می‌کند و انسان بر دفع آنها از ذهن خود قدرت ندارد. چه بسا از فقیه در دین خدا و عالم به امر خدا حادث شود، ولی به مجرّد آن که متبّه و آگاه شد رجوع نموده و توبه می‌کند. (۲۸۳)

ابن ابی الحدید از استاد منصف خود ابو جعفر نقیب محمّد بن ابی زید نقل می‌کند: او معتقد است عمر این تهمت را در میان مردم پخش کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله در این قضیه از علی علیه السلام غضبناک شده است. او می‌گوید: «عمر، به جهت خواستگاری علی علیه السلام از دختر ابی جهل ناراحت شد و بر علی عیب گرفت و این گونه وانمود کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از این عمل ناخرسند است.... (۲۸۴)

۸ - در برخی از روایات اهل سنت آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام امر کرد تا دخترش فاطمه‌علیها السلام را طلاق دهد، اگر ابن می‌خواهد با دختر ابی جهل ازدواج کند، با آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه خود می‌گوید: «من هرگز حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی‌کنم.»

بدیهی است خداوند متعال طلاق را به دست مرد قرار داده و هرگز زن و پدرش حقّ طلاق گرفتن ندارند.

از طرفی دیگر، در این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را منع می‌کند از ازدواج دوم با آن که خلاف نصّ قرآن است که می‌توان تا چهار زن دائمی داشت. بر فرض که در زمان حیات فاطمه زهرا علیها السلام به‌طور خصوص ازدواج دوم بر حضرت

علی علیه السلام حرام باشد؛ این، از دو حال خارج نیست: یا در آن وقت حکم به علی علیه السلام نرسیده بود که این گونه آشکارا بر ضدّ علی علیه السلام سخن گفتن و تهدید کردن معنا نداشت و اگر حکم به او رسیده بود، چگونه می شود که علی علیه السلام اقدام بر کار حرامی کرده باشد، در حالی که طبق نصّ آیه تطهیر او از هر رجس و پلیدی معصوم است.

آیا علی علیه السلام به اندازه بنی مغیره ادب و احترام برای پیامبر صلی الله علیه و آله قائل نبوده، تا از آن حضرت در خواستگاری دختر ابی جهل از پیامبر صلی الله علیه و آله اذن و اجازه بگیرد؛ همان گونه که بنی مغیره اجازه گرفت؟

چرا پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام مخفیانه راجع به این موضوع صحبت نکرد و از او نخواست که از این امر صرف نظر کند؟ یا از او خواست، ولی از آن جا که علی علیه السلام نپذیرفت مجبور به افشای آن شد تا مردم بر ضدّ علی علیه السلام اقدام کنند؟ (۲۸۵) اینها همه ابهام‌ها و سؤال‌هایی است که شاید در این زمینه به ذهن خطور کند که قطعاً با عصمت علی علیه السلام سازگاری ندارد.

۹ - سید مرتضی رحمه الله می گوید: «اگر این قضیه صحت داشت، به طور حتم دشمنان علی علیه السلام از بنی امیه و پیروانشان، از این فرصت استفاده کرده بر ضدّ علی علیه السلام آنرا ترویج می کردند، در حالی که ندید کسی از بنی امیه و دشمنان اهل بیت علیهم السلام این قصه را بر ضدّ علی علیه السلام به کار برند. (۲۸۶)»

۱۰ - چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله از دختر ابی جهل به «بنت عدوّ الله» تعبیر می کند، در حالی که می دانیم در اسلام جایز نیست اگر کسی پدر یا مادرش بدکاره باشد، او را به پدر و مادرش با القاب بد نسبت داد، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله چنین تعبیری به کار برده است؟

سید مرتضی این حدیث را ساخته و پرداخته «کرایسی بغدادی» - مصاحب شافعی - می داند. شخصی که به نصب و عداوت اهل بیت علیهم السلام و انحرافش از امیرالمؤمنین علیه السلام معروف بوده است. (۲۸۷)

۸ - علت انتساب فرزندان حضرت زهرا علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله

همان گونه که در روایات مشاهده می کنیم امام حسن و امام حسین علیهما السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده‌اند با این که از دخترش حضرت زهرا علیها السلام متولد شده است و فرزند دختر فرزند شوهرش می باشد.

پاسخ

از آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام طبق آیه مباحله «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» و حدیث نور: «خلقت انا و علی من نور واحد» از یک شجره و حقیقت نوری‌اند، لذا فرزندان حضرت علی علیه السلام فرزندان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز به حساب می آیند. و اگر فرزندان دیگر حضرت علی علیه السلام چنین نبوده‌اند بدان جهت است که تنها هنگام انعقاد نطفه امام حسن و امام حسین علیهما السلام حالت معنوی خاصی بر حضرت علی علیه السلام حاکم بوده، که در آن حال، نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله به حساب می آمده است، همان گونه که هنگام انعقاد نطفه حضرت زهرا علیها السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله در شرایط خاص معنوی بوده است.

۹ - موضوع جواب سلام ندادن امام علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «غدا علینا رسول الله صلی الله علیه و آله و نحن فی لفاعنا فقال: السلام علیکم، فسکتنا و استحینا لمکاننا، ثم قال: السلام علیکم فسکتنا...»؛ (۲۸۸) «صبح هنگامی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد در حالی که مشغول استراحت بودیم، حضرت بر ما سلام کرد ما ساکت شدیم و به خاطر وضعیت خود خجالت کشیدیم. باز حضرت سلام نمود

ما ساکت شدیم...».

پاسخ

اولاً: مجلسی این حدیث را از کتاب «علل الشرایع» صدوق نقل کرده است، و در سند آن ابی‌الورد بن تمامه، سفیان حریری، احمد بن حسن قطان، حسن بن علی بن الحسین السکری و حکم بن أسلم قرار دارد که همگی مجهول‌اند.

ثانیاً: در عرف عرب سلام از پشت در را اذن دخول به حساب می‌آوردند، و آن بدین نحو بوده که اگر کسی سه بار سلام می‌کرد و صاحب‌خانه او را جواب می‌داد، این جواب در حقیقت اذن دخول برای او بود، ولی از آن‌جا که امام علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام در وضعیت خاصی بودند که آمادگی برای پذیرایی و دخول حضرت رسول را نداشتند، لذا جواب سلام او را ندادند تا دلالت بر عدم اذن دخول کند. و بدین جهت در ذیل این روایت چنین آمده است: «... فخشینا ان لم نرد علیه ان ینصرف و قد کان یفعل ذلک یسلم ثلاثاً فان اذن له و الا انصرف فقلت: و علیک السلام یا رسول الله ادخل...»؛ «... ما ترسیدیم که اگر جواب او را ندهیم حضرت برگردد؛ زیرا قبلاً- نیز چنین اتفاقی افتاده بود، حضرت سه بار سلام می‌کرد اگر به او اذن داده می‌شد داخل می‌شد و گرنه باز می‌گشت. من گفتم: بر شما درود باد ای رسول خدا! داخل شوید...».

و معلوم است که جواب سلام استیذانی واجب نیست.

شاهد این مطلب این‌که نسایی در کتاب «السنن الکبری» از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «کانت لی منزلة من رسول الله صلی الله علیه و آله لم تکن لأحد من الخلاق، فکنت آتیه کل سحر فأقول: السلام علیک یا نبی الله، فان تنحج انصرف الی اهلی و الا دخلت علیه»؛ (۲۸۹) «برای من جایگاهی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که برای هیچ‌یک از مردم نبود؛ من هر سحری نزد او می‌آمدم و می‌گفتم: درود بر تو ای رسول خدا! اگر صدایی می‌کردند به سوی اهل من باز می‌گشتم و گرنه داخل بر او می‌شدم.» محقق کتاب می‌گوید: روایان سند این حدیث همگی ثقه‌اند به جز عبدالله که صدوق است.

این معنا درباره عمر بن خطاب نیز نقل شده است؛

مسلم در صحیح خود از ابوسعید خدری نقل کرده که گفت: «کنا فی مجلس عند ابی بن کعب فاتی ابو موسی الأشعری یرسل الیهم... حتی وقف فقال: انشدکم الله! هل سمع احد منکم رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: الاستئذان ثلاث، فان اذن لک و الا فارجع. قال ابی: و ما ذاک؟ قال: استأذنت علی عمر بن خطاب امس ثلاث مرات فلم یؤذن لی فرجعت، ثم جئت الیوم فدخلت علیه فاخبرته انی جئت فسلمت ثلاثاً ثم انصرف. قال: قد سمعناک و نحن حینئذ علی شغل...»؛ (۲۹۰) «ما در مجلسی نزد ابی بن کعب بودیم که ابوموسی اشعری در حالی که غضبناک بود وارد شد و ایستاد و گفت: شما را به خدا سوگند، آیا کسی از شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که می‌فرمود: طلب اجازه سه بار است، پس اگر برای تو اذن داد وارد شو و گرنه برگرد. پدرم گفت: این چگونه است؟ گفت: من دیروز سه بار از عمر بن خطاب اذن گرفتم ولی او اذن نداد و من برگشتم، سپس امروز آمدم و بر او وارد شدم و به او خبر دادم که من قبلاً آمدم و سه بار سلام دادم و باز گشتم. عمر گفت: صدایت را شنیدیم ولی ما در آن هنگام مشغول کاری بودیم...».

۱۰ - اصلاح نمودن پیامبر صلی الله علیه و آله بین حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام!!

در «بحار الأنوار» قصه‌ای نقل شده که در آن اشاره به اصلاح پیامبر صلی الله علیه و آله بین حضرت علی و حضرت زهرا علیهما السلام شده است، و در آن آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا ابا الحسن! ایاک و غضب فاطمه؛ فان الملائکة تغضب لغضبها و ترضی لرضاهها»؛ (۲۹۱) «ای ابوالحسن! از به غضب در آوردن فاطمه بپرهیز؛ زیرا ملائکه به غضب او غضبناک شده و به رضایت او راضی می‌شوند.»

پاسخ

اولاً: مجلسی این حدیث را از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده و او به تصریح خودش آن را از «العقد الفرید» ابن عبد ربّه اندلسی آورده است و در سند آن عبدالله بن زبیر و معاویة بن ابوسفیان است که هر دو از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام به حساب می‌آیند.

ثانیاً: ابن شهر آشوب بعد از نقل این روایت عبارتی را از شیخ صدوق آورده که در آن آمده است: «هذا غیر معتمد؛ لأنهما منزهان عن ان یحتجا ان یصلح بینهما رسول الله»؛ (۲۹۲) «این روایت مورد اعتماد نیست؛ زیرا آن دو منزّه‌اند از آن که محتاج به مصالحه رسول خداصلی الله علیه و آله باشند.»

۱۱ - موضوع شکایت حضرت زهراعلیها السلام از حضرت علی علیه السلام!!

مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» قصه‌ای نقل کرده که در آن چنین آمده است: «وضعت خمارها علی رأسها ترید النبی تشکو الیه علیاً»؛ (۲۹۳) «مقنعه خود را بر سر کرد تا نزد رسول خداصلی الله علیه و آله از علی شکایت کند.»

پاسخ

اولاً: در سند این حدیث شریک بن عبدالله وجود دارد که امام صادق علیه السلام او را نفرین کرده است. (۲۹۴)

ثانیاً: در سند آن لیث بن ابی سلیم است که اهل سنت او را مضطرب الحدیث می‌دانند. (۲۹۵)

ثالثاً: در سند آن تعدادی افراد مجهول وجود دارد، و لذا نمی‌توان این روایت را از حیث سند قبول نمود.

رابعاً: این حدیث با مقام عصمت امام علی علیه السلام و سیره او با حضرت زهراعلیها السلام سازگاری ندارد.

۱۲ - توجیه کلامی از حضرت زهراعلیها السلام

شیخ صدوق به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لما ان حملت فاطمة علیها السلام بالحسین علیه السلام قال لها رسول الله صلی الله علیه و آله: ان الله عزوجل قد وهب لک غلاماً اسمه الحسین، تقتله امتی.

قالت: فلا حاجة لی فیه ،

فقال: ان الله عزوجل قد وعدنی فیه عده ،

قالت: و ما وعدک؟

قال: وعدنی ان یجعل الامامة من بعده فی ولده.

فقلت: رضیت»؛ (۲۹۶) «چون فاطمه علیها السلام به حسین علیه السلام باردار شد رسول خداصلی الله علیه و آله به او فرمود: همانا

خداوند عزوجل به تو فرزندی بخشیده که اسم آن حسین است، و امتم او را به قتل می‌رسانند. حضرت عرض کرد: پس من

احتیاجی به آن ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خداوند عزوجل در او به من وعده‌ای داده است. فاطمه زهراعلیها السلام

عرض کرد: به چه چیز تو را وعده داده است؟ حضرت فرمود: مرا وعده داده که امامت بعد از من را در اولاد او قرار دهد. حضرت

فاطمه علیها السلام فرمود: راضی شدم.»

اشکال شده که جمله «لا حاجة لی فیه» چه معنایی دارد؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱ - امام حسین علیه السلام و حضرت زهراعلیها السلام - مطابق روایات - نورهایی بوده‌اند که قبل از خلقت حضرت آدم علیه السلام

آفریده شدند، و نیز هنگامی که امام حسین علیه السلام در شکم مادر بود با او سخن می‌گفت.

۲- مقام و شأن حضرت زهرا علیها السلام بالاتر از آن بوده که هدیه الهی را رد کند.

۳- از دخترش زینب کبری علیهما السلام رسیده که به ابن زیاد فرمود: «رضا الله رضانا اهل البیت»؛ «رضایت خدا همان رضایت ما اهل بیت است.»

۴- در این روایت سبب کشته شدن امام حسین علیه السلام و این که شهادت او باعث حفظ دین می‌شود ذکر نشده است. ولی همین که به او خبر غیبی رسید که شهادت او منشأ برکات و آثار خواهد شد لذا به ولادت او راضی گشت.

۴- ممکن است که معنای جمله «فلا حاجة لی فیه» سؤال از حکمت آفریده شدن او باشد که اگر قرار است که کشته شود پس چرا آفریده می‌شود.

۵- و ممکن است که مقصود از عبارت سؤال باشد؛ یعنی در حقیقت سؤال می‌کند که با کشته شدنش حاجتی از حوایج مرا برآورده نمی‌کند؟ که در جواب می‌فرماید: آری، به ازای شهادت او که قلب تو را می‌سوزاند خداوند امامت را در ذریه تو قرار می‌دهد که ارزش الهی و معنوی است.

۱۳- ازدواج امام علی علیه السلام در حیات حضرت زهرا علیها السلام

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «حَرَّمَ اللَّهُ النِّسَاءَ عَلٰی عَلِيٍّ مَادَامَتْ فَاطِمَةُ حَيَّةً؛ لَأَنَّهَا طَاهِرَةٌ لَا تَحِيضُ»؛ (۲۹۷) «خداوند مادامی که فاطمه زنده بود زنان را برای علی حرام نموده بود؛ زیرا فاطمه طاهره‌ای است که حیض نمی‌شد.» ولی در روایات آمده که حضرت علی صلی الله علیه و آله سهمش را از کنیزان به اسارت آمده در برخی از جنگ‌ها برداشت... (۲۹۸).

پاسخ

اولاً: در روایت دوم اشاره نشده که حضرت جاریه را وطی کرده باشد.

ثانیاً: ممکن است که این دو دسته روایت را بر فرض صحت سندهای دسته دوم این گونه جمع کنیم که مقصود از دسته اول از روایات تحریم ازدواج دائم با زنان حرّه است، و لذا شامل استمتاع از کنیزان نمی‌شود.

۱۴- موضوع شفاعت انبیا برای حضرت زهرا علیها السلام

در روایتی از حضرت زهرا علیها السلام نقل شده که فرمود: «دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و قد افترشت فراشی للنوم، فقال لی: یا فاطمة! لاتنامی الا و قد علمت اربعة: ختمت القرآن، وجعلت الانبياء شفعاؤك و ارضيت المؤمنین عن نفسك و حججت و اعتمرت...»؛ (۲۹۹) «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من وارد شد در حالی که رختخوابم را برای خواب گسترده بودم، حضرت به من فرمود: ای فاطمه! نخواب تا چهار عمل به جای آوری؛ قرآن را ختم نمایی و انبیا را شفیعان خود کنی و مؤمنان را از خود راضی نمایی و حج و عمره به جای آوری...».

چگونه می‌توان گفت که پیامبران شفیع حضرت زهرا علیها السلام باشند؟

پاسخ

اولاً: بر فرض صحت سند روایت می‌توان گفت که این حدیث به جهت تعلیم بر مردم وارد شده تا از این طریق به برکات آن برسند. ثانیاً: در این حدیث گرچه خطاب متوجه حضرت زهرا علیها السلام شده است ولی هدف از آن تثبیت حکم در عالم اعتبار است تا هر کس شرایط آن را داردمشمول آن گردد، گرچه حضرت زهرا علیها السلام به جهت کمالی که دارد احتیاجی به آن ندارد.

ثالثاً: شفاعت درجاتی دارد که یک درجه آن به جهت برون رفت از گناه است و درجه دیگر آن به جهت ترفیع درجات می‌باشد که از راه ارتباط معنوی با پیامبرانی چون حضرت ابراهیم علیه السلام می‌توان به این درجه دست یافت.

۱۵ - بررسی حدیث «لولاک»

حدیثی است مشهور درباره علت غائی خلقت بودن وجود نازنین رسول خدا و امام علی و حضرت زهرا علیهم السلام و آن این که در حدیث قدسی آمده است: «لولاک لما خلقت الأفلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمة لما خلقتکما»؛ «اگر تو - ای محمد صلی الله علیه و آله - نبودى افلاک را خلق نکرده بودم و اگر علی نبود تو را خلق نکرده بودم و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را خلق نکرده بودم.»

در این حدیث از سه جهت اشکال شده است؛

۱ - اشکال ادبی

۲ - اشکال سندی

۳ - اشکال متنی

اینک به بررسی این اشکالات پرداخته و به آن‌ها پاسخ می‌دهیم.

۱ - اشکال ادبی

برخی اشکال کرده‌اند که این جمله بر خلاف قواعد ادبیات عرب است؛ زیرا کلمه «لولا» طبق قاعده باید بر ضمیر منفصل داخل شود نه متصل؛ یعنی باید گفته شود «لولا انت»، نه «لولاک».

پاسخ

اولاً: هر چند قاعده کلی آن است که کلمه «لولا» بر ضمیر منفصل داخل شود ولی در برخی موارد به جهت رعایت سجع کلام و یا جهات دیگر بر خلاف قاعده نیز می‌آید.

ثانیاً: صدر حدیث که مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله است در بسیاری از مصادر حدیثی شیعه و سنی با همین تعبیر «لولاک» آمده است. (۳۰۰)

۲ - اشکال سندی

برخی می‌گویند: حدیث «لولاک» با اضافه حضرت علی و فاطمه علیهما السلام دارای سند معتبری نیست.

پاسخ

مرحوم حاج سید حسن میرجهانی در کتاب «جنتُ العاصم» می‌فرماید: «در زمانی که در نجف اشرف مقیم بودم روزی در منزل مرحوم علامه شیخ محمد سماوی مؤلف کتاب «ابصار العین» نظرم به کتابی مخطوط افتاد به نام «کشف اللثالی» تألیف عالم جلیل شیخ صالح بن عبدالوهاب بن عرندس حلی که یکی از بزرگان شیعه است از علمای قرن نهم، قریب سیصد صفحه، به خط شیخ احمد تونی. در ضمن این که مشغول دیدن عناوین کتاب بودم نگاهم به حدیثی افتاد که آقایان بدون ذکر سند مکرر نقل می‌کنند که بعضی آن را از احادیث موضوعه می‌دانند و در آن کتاب حدیث را مسنداً نقل نموده بودند و آن حدیث این است: "فی کشف اللثالی لصالح بن عبدالوهاب بن العرندس أنه روی عن الشيخ ابراهيم بن الحسن الوراق، عن الشيخ علی بن هلال الجزائری، عن الشيخ احمد بن ففهد الحلی، عن الشيخ زین الدین علی بن الحسن الخازن الحائری، عن الشيخ ابی عبدالله محمد بن مکی الشهید، بطرقه المتصلة الی ابی جعفر محمد بن علی بن موسی بن باویه القمی، بطریقه الی جابر بن عبدالله الأنصاری عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن الله تبارک و تعالی أنه قال: یا احمد! لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمة لما خلقتکما، ثم

قال جابر: هذا من الاسرار التي امرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بكتمانه الا- عن اهله؛" "در کتاب کشف اللثالی از صالح بن عبدالوهاب بن عرندس، این که او از شیخ ابراهیم بن حسن وراق، و او از شیخ علی بن هلال جزائری و او از شیخ احمد بن فهد حلّی، و او از شیخ زین الدین علی بن حسن خازن حائری و او از شیخ ابی عبدالله محمد بن مکی شهید به طرق متصلش به ابی جعفر محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی و او به طریقیش به جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه وآله و او از خدای تبارک و تعالی نقل کرده که فرمود: ای احمد! اگر تو نبودی افلاک را خلق نکرده بودم و اگر علی نبود تو را خلق نکرده بودم و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را خلق نکرده بودم. آنگاه جابر گفت: این، از اسراری است که رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را امر به کتمان آن مگر از اهلش نموده است."

او در ادامه می گوید: مؤلف کتاب «کشف اللثالی» از علمای قرن نهم هجری بود و او یکی از مؤلفین علمای شیعه در فقه و اصول و حدیث بوده است: «کان عالماً ناسكاً ورعاً ادیباً شاعراً و مات سنه ۸۴۰ و قبره فی حله محله حيفا و مزاره یتبرک به، و سلسله الرواه فی هذا الحدیث کلهم عدل امامی و من كبار المشیخه، فسند الحدیث فی غایه الاتقان»؛ «او مردی عالم، عبادت کار، باتقوا، ادیب و شاعر بود و در سال ۸۴۰ وفات یافت و قبرش در حله، در محله حیفاست و مزارش مورد تبرک قرار می گیرد. و سلسله راویان در این حدیث همگی عادل، امامی و از بزرگان علمای حدیث اند. پس سند حدیث در نهایت محکمی است.»

آنگاه می گوید: «آنچه در اینجا مقتضی بحث است در رابطه با مفهوم حدیث می باشد، نسبت به جمله دوم و سوم بیشتر مغزها تحمل آن را ندارند، لذا چه بسا انکار می کنند و حدیث از حیث دلالت در غایت متانت است؛ زیرا این سه بزرگوار از اعضای رئیسه هستند و فاطمه زهرا علیها السلام مجمع البحرین دریای نبوت و امامت و مجمع النورین، نور نبوت و نور امامت است و ذوات مقدسه محمد و علی و فاطمه علیهم السلام هر سه قائم به یکدیگر است که اگر هر کدام از آنها نبودند دیگری هم نبود. برای تقریب به ذهن، مثلاً شخص تام الخلقه مرکب از اعضا و جوارح داخلی و خارجی که بعضی از اجزا و اعضای آن خادمه و بعضی مخدومه و در اجزای مخدومه هم بعضی از آنها رئیسه اند که قوام و بقای سایر اعضا بواسطه آنهاست که اگر آنها نباشند باقی آنها هیچ کدام نخواهد بود، و قوام اعضای رئیسه هم هر کدام از آنها به یکدیگر است. مثلاً اعضای رئیسه در بدن هر شخص عبارت است از دماغ (مغز) که به منزله پیغمبر است در بدن و قلب که به منزله امام است در آن، و جگر که مجمع البحرین آن دو است. پس اگر گفته شود اگر دماغ نبود قلب هم نبود و اگر جگر نبود که منشأ رسانیدن خون به قلب و از آن به دماغ و سایر اعضا است نبود نه دماغ بود و نه قلب، جای تردید و اشکال باقی نمی ماند.

پس دیگر جای اشکال باقی نمی ماند که کسی بگوید این حدیث دلالت بر افضلیت حضرت زهرا علیها السلام از پدر و شوهرش می باشد. و لذا در حدیثی است مشهور و مستفیض که فریقین نقل می کنند از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که فرمود: «فاطمه بضعة منی»؛ «فاطمه پاره تن من است.» و هم چنین فرموده باشند: «فاطمه روحی التی بین جنبتی»، و حضرت را روح خود خوانده بر سبیل حقیقت نه مجاز. و قول قاضی عضدی صاحب «مواقف» که گفته این کلام پیامبر صلی الله علیه وآله از باب مبالغه و کثرت محبت بوده نسبت به آن حضرت بر وجه مجاز قابل قبول نیست.» (۳۰۱)

۳- اشکال متن

و نیز اشکال شده که از متن این حدیث استفاده می شود که حضرت زهرا علیها السلام از حضرت علی و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برتر و افضل است.

پاسخ

شرح این حدیث به نحوی که تمام جوانب آن روشن گردد را از سه جهت مورد بحث و بررسی قرار می دهیم؛
الف) شرح جمله اول

جمله اول این حدیث یعنی «لولاک لما خلقت الافلاک» را با بیانات و براهین مختلف می‌توان تقریر کرده و توضیح داد.

بیان اول: برهان مظهر جامع

عرفا می‌گویند: «هویت مطلقه خداوند چون در مقام ظهور، احکام وحدت بر آن غلبه دارد لذا کثرت نه تنها مقهور بلکه محو می‌گردد.

عوالم سه گانه عقلی، مثالی و طبیعی که ره آورد ظهور عینی لوازم اسما و صفات هستند با اظهار احکام متکثره خود در تفصیل عینی و متفرقات فعلی، احکام وحدت حقیقی را مخفی و پوشیده می‌دارند. پس حق گرچه در مقام ظهورات ذاتی وحدت قاهره و در ظهورات متکثره فعلی تعینات خاصه را اظهار می‌دارد لکن آن وحدت بدون کثرت و این کثرت بدون وحدت است. از این رو برای ارائه ذاتی که در این دو مقام به نحو تفصیل و وحدت ظهور کرده است مظهر کاملی را که واجد جمیع مظاهر تفصیلی و اجمالی و مشتمل بر جمیع حقایق سَری از اسمای ذاتی و اسمای صفاتی و فعلی باشد طلب می‌نماید، و این مظهر همان انسان کامل است که در شخص رسول خداصلی الله علیه و آله تجلی کرده است. نتیجه این که: چون در وحدت ذاتی مجالی برای اسمای تفصیلی نیست؛ زیرا که تفصیل نحوه‌ای از کثرت است و هر گونه کثرتی در آنجا مقهور است و در مظاهر تفصیلی که در عالم خارج ظاهر می‌شوند احکام کثرت غالب بر وحدت و احکام آن است، یعنی وحدت ذاتی در این مظاهر ظهوری ندارد. پس فرمان الهی مقتضی صورتی اعتدالی است که در آن وحدت ذاتی و یا کثرت امکانی بر یکدیگر غلبه نداشته باشند تا آن که بتواند برای حق مظهري از جهت اسمای تفصیلیه و وحدت حقیقیه آن باشد، و آن صورت اعتدال که از عدالت کبرا برخوردار است همان انسان کامل است که احاطه بر جمیع مراتب مطلقه ذاتی و مقیده کونی دارد و از یک سو به واحدیت که در دایره عالم الوهیت و فوق آن است مرتبط است و از دیگر سو به عالم طبیعت وابسته است...» (۳۰۲)

به بیانی دیگر: اگر جهت وحدت عالم نبود، کثرت تحقق نمی‌یافت؛ زیرا سنخیت علت و معلول اقتضا می‌کند که میان علت نخستین جهان که واحد من جمیع الجهات می‌باشد و هیچ جهت تکثر در او نیست و میان معلولات عالم که متکثرات و متخلفات می‌باشند یک جهت وحدتی تحقق داشته باشد که از جهتی ارتباط با وحدت کل و از جهتی تناسب با عالم کثرت داشته باشد و این امر فقط در عالم نفس متحقق است. «نفس» یک موجود دو لبه است که در ذات از عالم ماده و محصول ماده و در مقام نعلیت و کنال از عالم تجرد است. نه هر نفسی بلکه آن هم نفس کاملی که متکثرات را تحت نفوذ بگیرد اگر نفس پیامبرصلی الله علیه و آله نبود جهت وحدت عالم تحقق نمی‌یافت و در نتیجه کثرات نیر تحقق نمی‌یافتند.

سید حیدر آملی در کتاب «جامع الأسرار» در شرح این حدیث می‌گوید: «لولا جهة الوحدة ما تحققت الکثرة»؛ (۳۰۳) «یعنی اگر جهت وحدت نبود کثرت تحقق نمی‌یافت.»

و نیز می‌گوید: «عین الله هو الانسان الكامل ينظر الله تعالى بنظرة الى العالم كما قال: لولاک...»؛ (۳۰۴) «چشم خدا همان انسان کامل است که خداوند متعال با نگاه او به جهان می‌نگرد همان گونه که فرمود: لولاک...».

بیان دوم: برهان علت غایی

حکما و فلاسفه در حکمت متعالیه می‌گویند: «در قوس صعود از هیولی تا وجود محض، هر مرتبه عالی، غایت و ثمره برای مرتبه دانی و پایین تر است.» (۳۰۵)

و نیز ثابت شده که نتیجه، علت فاعلیت فاعل است، یعنی علت غایی، مؤخر در وجود و مقدم در تصور است و غایت نیز به وجود علمیش مبدأ برای فاعلیت فاعل می‌باشد. (۳۰۶)

بنابراین، هر گاه در عالم خلقت، انسانی نباشد خلقت حیوان و وجود او لغو است و همچنین اگر حیوان نباشد خلقت گیاهان لغو می‌باشد و همچنین...

وانگهی هر فردی از افراد انسان ولو در صورت با افراد دیگر از انسان‌ها شبیه و همگی از افراد نوع واحد منطقی می‌باشند ولی در واقع و نفس الامر با یکدیگر اختلاف دارند. و لذا در روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الانسان معادن کمعادن الذهب و الفضة»؛ (۳۰۷) «[جوهر] انسان به مانند طلا و نقره با یکدیگر متفاوت‌اند.»

بنابراین، نسبت انسان کامل به بقیه افراد انسان به مانند نسبت انسان است به افراد دیگر حیوان. و لذا می‌توان گفت که خلقت انسان تکویناً برای انسان کامل که در مرحله اول، وجود انبیا است می‌باشد.

بیان سوم: برهان واسطه فیض

عرفا و فلاسفه می‌گویند: فیض خداوند - به شکل عام - به دو قسم تقسیم می‌شود؛ یکی فیض خلق و تکوین و دیگری فیض هدایت و تشریح.

آنان می‌گویند: این عالم، بر اساس اسباب و مسببات است؛ زیرا بین عالم ربوبی و عالم ماده و طبیعت سنخیت وجود ندارد و لذا خداوند متعال عقل اول که همان حقیقت محمدیه است را آفرید تا واسطه فیض تکوین و تشریح باشد.

ابوعلی سینا در این باره می‌گوید: «و من فاز مع ذلك بالخواص النبویة کاد یصیر رباً انسانياً... و کاد ان تفوض الیه عباد الله... و هو سلطان العالم الأرضی و خلیفه الله فیه»؛ (۳۰۸) «و هر کس علاوه بر آنچه امام و خلیفه گفته شد دارای خواص پیامبری باشد چنین کسی رب النوع انسان تواند بود... و امور بندگان خدا به دست او سپرده تواند شد و اوست فرمانروای جهان خاکی و هم او خلیفه الله است در زمین.»

(ب) شرح جمله دوم

در شرح جمله دوم: «و لولا علی لما خلقتک» می‌گوییم: معنای این جمله آن است که اگر امامت علی صلی الله علیه و آله نبود، نبوت تو پدیدار نمی‌آمد؛ زیرا امامت مکمل و متمم نبوت و رسالت است.

از امتیازات ادیان الهی و پیامبران تدریج در بیان احکام است؛ به این نحو که در ابتدا احکام در کتاب‌های آسمانی به صورت کلی ذکر می‌شود و بر پیامبران ارسال می‌گردد، و در مرحله دوم از آنان خواسته می‌شود تا احکام آن شریعت را در محدوده‌ای خاص تبیین نمایند، و در مرحله آخر به آن‌ها دستور داده می‌شود که متمم‌ها و مکمل‌ها را به اوصیا و امامان بعد از خود واگذار کرده تا از این راه بیان احکام الهی به نحو احسن و اتم کامل گردد. و بدین جهت است که ضرورت امامت معصوم بعد از انبیا خصوصاً انبیایی اولی‌العزم ثابت می‌گردد. همان‌گونه که در آیه اکمال به آن اشاره شده است؛ آنجا که بعد از واقعه غدیر خداوند متعال می‌فرماید: «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (۳۰۹) «امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین [جاودان شما پذیرفتم.»

(ج) بیان جمله سوم

در شرح جمله سوم: «و لولا- فاطمة لما خلقتکما» می‌گوییم: فاطمه زهرا علیها السلام مادر امامان است و او پل ارتباطی بین نبوت و امامت می‌باشد. خداوند متعال اراده کرده تا امامان و اوصیای پیامبرش در ذریه او قرار گیرند ذریه‌ای طیب و طاهر و بی‌نقص و معصوم، و ذریه او تنها از نسل حضرت زهرا علیها السلام که معصومه است خواهد بود.

وانگهی در هر دین و آیینی الگوهای از جنس مرد و زن ارائه شده که معصوم‌اند تا مردم با اقتدای به آن‌ها به حق و حقیقت رهنمون گردند. اگر در آیین مسیحیت حضرت عیسی علیه السلام الگوی مردان و حضرت مریم علیها السلام الگوی زنان است، در آیین اسلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اولین الگو برای مردان و حضرت زهرا علیها السلام تنها الگو برای زنان امت اسلامی است.

خدیجه علیها السلام، مادر فاطمه زهرا علیها السلام

توضیح

با مراجعه به تاریخ همسران پیامبر صلی الله علیه و آله پی می‌بریم که حضرت خدیجه علیها السلام بهترین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، همان زنی که خداوند به واسطه او به پیامبر صلی الله علیه و آله دختری را عنایت فرمود که تا روز قیامت ذریه و نسل حضرت به واسطه او باقی است.

اسلام خدیجه

مسلم به سند خود از عایشه نقل کرده که گفت: روزی حسد مرا گرفت و به حضرت عرض کردم: مگر این خدیجه جز یک عجزه‌ای است؟! خداوند به تو بهتر از او را داده است. عایشه می‌گوید: چنان پیامبر صلی الله علیه و آله از این حرف ناراحت شد که موی جلوی سرش بلند شد، آن‌گاه فرمود: به خدا سوگند! خداوند بهتر از او را به من عطا فرموده است. او هنگامی که همه مردم کافر بودند به من ایمان آورد، و هنگامی که همه مرا تکذیب می‌کردند مرا تصدیق نمود، و هنگامی که همه مرا از مال محروم می‌کردند با من مواسات نمود، و هنگامی که خداوند مرا از فرزنددار شدن از زنان دیگر محروم ساخت، از او به من فرزند عطا فرمود. عایشه می‌گوید: با خودم گفتم که به خدا سوگند دیگر خدیجه را به بدی یاد نمی‌کنم. (۳۱۰)

انفاق خدیجه

واقدی می‌گوید: «خدیجه دارای شرف و مال بسیاری بود. مال التجاره خود را به شام می‌فرستاد، و قافله او به مقدار قافله عموم قریش به حساب می‌آمد...» (۳۱۱)

در سال ششم بعثت که قریش، رسول خدا و بنی هاشم را در شعب ابوطالب به محاصره اقتصادی و اجتماعی درآوردند، خدیجه در تمام طول سه سال محاصره در خدمت همسر عزیزش بود. او با استفاده از دارایی و نفوذ خویش در میان قریش، به یاری محاصره شدگان شتافت و به اندازه‌ای از مال خود بخشید که خودش به سختی و احتیاج افتاد. (۳۱۲)

بلاذری می‌گوید: «عباس بن عبدالمطلب از شعب ابوطالب بیرون شد تا طعامی بخرد، ولی ابوجهل او را بازداشت. خدیجه کسی را نزد زمعه بن اسود فرستاد و شکایت ابوجهل را نزد زمعه کرد. زمعه او را از این کار برحذر داشت. و ابوجهل نیز دست از این کار برداشت. و هر از چند گاهی هم حکیم بن حزام بن خویلد (برادرزاده خدیجه) شتری با بار می‌آورد و در شعب ابوطالب رها می‌ساخت تا به دست خدیجه برسد.» (۳۱۳)

محبوبه پیامبر صلی الله علیه و آله

حضرت خدیجه علیها السلام با وجود آن‌که سنش پانزده سال از پیامبر بیشتر بود. (۳۱۴) ولی حضرت شدیداً به او محبت می‌ورزید و او را دوست می‌داشت تا جایی که مورد حسد دیگران همچون عایشه واقع شد.

مسلم به سندش از عایشه نقل می‌کند که گفت: بر هیچ یک از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله همانند خدیجه حسرت نمی‌بردم... حضرت زیاد نام او را می‌برد. چه بسا حضرت گوسفندی را قطعه قطعه می‌کرد و برای دوستان خدیجه می‌فرستاد. (۳۱۵)

عایشه می‌گوید: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به غضب درآوردم و با تصغیر کلمه خدیجه، او را مسخره کردم. حضرت مرا از این کار منع کرد و فرمود: خداوند به من محبت خدیجه را روزی کرده است.» (۳۱۶)

بهترین زنان عالم

بخاری به سند خود از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «بهترین زنان از بنی اسرائیل، مریم دختر عمران و بهترین زنان این امت، خدیجه دختر خویلد است». (۳۱۷)

ابوهریره و انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: «بهترین زنان عالم، مریم، آسیه (دختر مزاحم)، خدیجه و فاطمه‌اند». (۳۱۸)

عروه می‌گوید: عایشه به فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا تو را بشارت دهم؟ از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «بهترین زنان عالم چهار نفرند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمد، خدیجه دختر خویلد، و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون». (۳۱۹)

موقعیت خدیجه

خدیجه از بهترین زنان قریش از حیث شرف بود، از حیث مال از همه ثروتمندتر و از حیث جمال از همه زیباتر بود. در عصر جاهلیت او را به لقب «طاهره» (۳۲۰) و «بزرگ قریش» صدا می‌زدند. تمام قوم بر این حرص داشتند که قدرتی داشته باشند تا بتوانند به او نزدیک شوند. (۳۲۱)

بزرگان قریش با پیشنهاد و بذل اموال فراوان به خواستگاری او رفتند ولی همه را رد نمود که از آن جمله عقبه بن ابی معیط، صلت بن ابی یهاب، ابوجهل و ابوسفیان بودند، ولی در آن میان خودش پیشنهاد ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله را داد؛ زیرا در او اخلاق کریمه و شرف نفس و سجایای اخلاقی را مشاهده نموده بود.

درود خدا بر خدیجه

بخاری و مسلم و دیگران از ابوهریره نقل کرده‌اند که جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و عرض کرد: «ای محمد! این خدیجه است که به نزد تو آمده، از جانب پروردگارش سلام او را برسان و او را بشارت به خانه‌ای در بهشت بده...». (۳۲۲)

فاطمه مظلومه علیها السلام

اشاره

بعد از وفات رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اتفاقات ناگواری پیش آمد که در آن مردم به کلی موقعیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و جایگاه اهل بیتش؛ خصوصاً تنها فرزند باقی مانده‌اش را به کلی فراموش کردند. تا پدر فاطمه علیها السلام زنده بود، حضرت عزیز بود، ولی از همان روزهای اول بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آن که بیایند و به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیت بگویند، چنان ظلم و تعدی بر او نمودند که تا روزگار باقی است آن ظلم‌ها در صفحات تاریک تاریخ ثبت بوده و هرگز پاک نخواهد شد، و در حقیقت سندی زنده بر مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده و از طرفی سند محکمی دیگر بر بطلان خلافت غاصبان خواهد بود. اینک به برخی از این مظالم که در تاریخ ثبت شده و تا کنون نتوانسته‌اند آن را محو کنند اشاره می‌کنیم:

۱ - هجوم به خانه فاطمه علیها السلام

یکی از ظلم‌هایی که در حق حضرت زهرا علیها السلام شد، مسئله هجوم به خانه حضرت بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله

برای گرفتن بیعت بود. این خبر را نه تنها منابع تاریخی شیعه، بلکه منابع اهل سنت نیز به آن اشاره کرده‌اند، اینک به برخی از روایات آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- ابوبکر هنگام مرگش گفت: «وددت انی لم اکشف بیت فاطمه»؛ «ای کاش، حرمت خانه فاطمه را نمی‌شکستم و در خانه‌اش را نمی‌گشودم».

این حدیث را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند؛ از قبیل:

- ابن قتیبه. (۳۲۳)

- یعقوبی. (۳۲۴)

- طبری. (۳۲۵)

- ابن عبدالبر. (۳۲۶)

- مسعودی. (۳۲۷)

- طبرانی. (۳۲۸)

- جوهری. (۳۲۹)

- ابن عساکر دمشقی. (۳۳۰)

- ابن ابی الحدید. (۳۳۱)

- ذهبی. (۳۳۲)

- هیشمی. (۳۳۳)

- ابن حجر. (۳۳۴)

- سیوطی. (۳۳۵)

- متقی هندی. (۳۳۶)

و ...

۲- یعقوبی می‌نویسد: «وبلغ ابابکر وعمر ان جماعه من المهاجرین والانصار قد اجتمعوا مع علی بن ابی طالب فی منزل فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله فأتوا فی جماعه حتی هجموا الدار وخرج علیّ ومعه السیف، فلقیه عمر، فصارعه عمر، فصرعه وکسر سیفه ودخلوا الدار. فخرجت فاطمه فقالت: والله لتخرجنّ او لأکشفنّ شعری ولأعجنّ الی الله. فخرجوا وخرج من کان فی الدار...»؛ (۳۳۷) «به ابوبکر و عمر خبر رسید که گروهی از مهاجران و انصار در منزل فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله گرد علی بن ابی طالب جمع شده‌اند. آن دو با گروهی به منزل (آن حضرت) هجوم آوردند. علی علیه السلام با شمشیرش بیرون آمد و با عمر روبه‌رو گشت. عمر با او درگیر شد...

آن‌گاه به خانه او وارد شدند. فاطمه خارج شد و فرمود: بیرون روید و گرنه به خدا سوگند موهام را پریشان کرده و به خدا شکوه (نفرین) می‌کنم. به ناچار همگی خارج شدند...».

۳- ابن ابی الحدید می‌گوید: «... عمر با جماعتی آمد... به خانه هجوم آوردند، فاطمه فریاد کشید...» (۳۳۸)

۴- او همچنین نقل می‌کند: «وکان خارج البیت مع خالد جمع کثیر من الناس، ارسلهم ابوبکر ردءاً لهما، ثم دخل عمر فقال لعلی: قم فبايع. فتلكأ واحتبس، فاخذ بيده وقال: قم، فابى ان يقوم فحمله ودفعه كما دفع الزبير، ثم امسكهما خالد وساقهما عمر ومن معه سوقاً عنيفاً واجتمع الناس ينظرون وامتألت شوارع المدينة بالرجال ورأت فاطمة ما صنع عمر فصرخت وولولت...»؛ (۳۳۹) «... بیرون از خانه، جماعت زیادی با خالد بودند. ابوبکر آن‌ها را برای تقویت آن دو (خالد و عمر) فرستاده بود. آن‌گاه عمر وارد شد و به

علی علیه السلام گفت: برخیز. علی علیه السلام درنگ کرده، امتناع ورزید. عمر دستش را گرفت و گفت: برخیز. علی علیه السلام خودداری کرد. عمر او را بلند نمود و مانند زبیر او را بیرون کشید. خالد آن دو را با طناب بست. عمر و همراهانش، آن دو را با شدت می کشیدند. مردم جمع شده بودند و می گریستند. کوجهای مدینه پر از جمعیت شده بود. فاطمه علیها السلام چون اعمال عمر را دید فریاد برآورد و شیون سر داد...».

۵- او همچنین نقل می کند: «... جز علی علیه السلام کسی از بیعت خودداری نکرد و به خانه فاطمه علیها السلام پناه جست. (آن‌ها هم) اطرافش را گرفته، به زور او را از خانه بیرون کشیدند.»

۶- ابوالفداء می گوید: «انّ ابابکر بعث عمر بن الخطّاب الی علیّ ومن معه لیخرجهم من بیت فاطمه - رضی الله عنها - وقال: ان ابو علیک فقاتلهم»؛ (۳۴۰) «ابوبکر، عمر بن خطّاب را فرستاد تا علی علیه السلام و کسانی را که گرد او جمع شده بودند از منزل فاطمه بیرون آورد، و به او چنین گفت: اگر نپذیرفت با آن‌ها بجنگ.»

۷- ابن شحنه در تاریخ خود نقل می کند: «...انّ عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیه، فلقیته فاطمه فقال: ادخلوا فیما دخلت فیه الأُمّة»؛ (۳۴۱) «... عمر آمد، خانه علی علیه السلام را با همه کسانی که در آن بودند به آتش بکشد، فاطمه او را دید. عمر گفت: چیزی را که همه امت پذیرفتند پذیرا باشید.»

۸- بلاذری نقل می کند: «بعث ابوبکر عمر بن الخطّاب الی علیّ علیه السلام حین قعد عن بیعته وقال: ائتنی به بأعنف العنف. فلما اتاه جرى بینهما، فقال له علیّ: احلب حلباً لک شطره، واللّه ما حرصک علی امارته الیوم الا لیؤمّرك غداً»؛ (۳۴۲) «ابوبکر، عمر بن خطّاب را به سوی علی علیه السلام فرستاد، چون از بیعت با او سر باز زده بود، و به او گفت: بی هیچ ملاحظه و نرمش و با کمال خشونت علی را بیاور. چون او را آورد میان علی علیه السلام و عمر مشاجره در گرفت.»

علی علیه السلام به او فرمود: تا می توانی بدوش، تو هم سهم می بری. به خدا سوگند! اشتیاق تو به ولایت و سرپرستی ابوبکر، فقط به سبب این است که فردا تو را امیر سازد.»

۹- و نیز به سند دیگر از سلیمان تیمی و ابن عون نقل کرده که گفت: «ابوبکر برای بیعت، کسی را به سراغ علی علیه السلام فرستاد ولی آن حضرت بیعت نکرد. عمر با قبضه‌ای از آتش آمد. حضرت فاطمه علیها السلام او را بر در خانه مشاهده کرد، و به او فرمود: می خواهی در خانه را بر روی من آتش زنی؟ گفت: آری...» (۳۴۳)

بررسی سند حدیث

- بلاذری؛ از مورّخین معروف اهل سنت است که او و کتابش را بسیار مدح کرده‌اند.

- مدائنی که از راویان این خبر است، یحیی بن معین او را با تعبیر (ثقه، ثقه، ثقه) نهایت تمجید را نموده است.

و طبرانی او را صدوق معرفی کرده است. (۳۴۴)

- مسلم بن مبارک زیادی؛ ابن حبان او را در «الثقات» آورده است. و بخاری نیز در «تاریخ الکبیر» از او روایت نقل کرده و درباره او سکوت اختیار کرده است، که این به نوبه خود دلالت بر وثاقت او نزد بخاری دارد. (۳۴۵)

- سلیمان بن طرخان تیمی؛ وی کسی است که احمد بن حنبل، یحیی بن معین، نسائی، عجلوی و ابن سعد او را توثیق کرده‌اند. (۳۴۶)

- عبدالله بن عون بصری؛ او از رجال صحاح سته بوده و ذهبی، ابن سعد، و عثمان بن سعید او را توثیق نموده‌اند. (۳۴۷)

۱۰- عبدالفتاح عبدالمقصود از نویسندگان مصری می نویسد: «وهل علی ألسنة الناس عقال یمنعها ان تروی قصة حطب، امر بها ابن الخطّاب، فحاط بدار فاطمة فیها علیّ وصحبه...؟» «مگر بر دهان‌های مردم قفل و بند است که داستان هیزمی را بازگو نکنند که به دستور عمر به دور خانه فاطمه ریخته شد در حالی که در آن خانه علی و اصحاب او بود...».

عمر بن خطاب نه تنها به خانه حضرت زهرا علیها السلام هجوم برد و باعث اذیت و آزار آن حضرت و اهل بیتش گردید، بلکه اهل خانه را نیز تهدید به آتش زدن خانه با هر کس که در آن است نمود. اینک به چند حدیث در این زمینه اشاره می‌کنیم:

۱ - بلاذری و دیگران از ابن عون نقل کرده‌اند: «انّ ابابکر ارسل الی علیّ علیه السلام یرید البیعة، فلم یبایع. فجاء عمر ومعه فتیلة، فتلقته فاطمة علی الباب. فقالت فاطمة: یا بن الخطاب! اتراک محرّقاً علیّ بایی؟ قال: نعم، وذلك اقوی فیما جاء به ابوک»؛ (۳۴۸) «...» ابوبکر افرادی را به سراغ علی علیه السلام فرستاد تا بیعت کند، ولی او بیعت نکرد. عمر با مشعلی از آتش آمد. فاطمه او را نزد درب خانه دید. به او فرمود: ای فرزند خطاب! آیا تو را در حال آتش زدن خانه‌ام می‌بینم؟ گفت: آری، این بهترین کار برای تقویت دین پدر توست».

۲ - ابن ابی شیبیه و دیگران از اسلم نقل کرده‌اند: «انّه حین بویع لأبی بکر بعد رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله کان علیّ والزبیر یدخلان علی فاطمة بنت رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله فیشاورونها یرتجعون فی امرهم. فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال: یا بنت رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله! واللّٰه ما من احد احبّ الینا من ابيک وما من احد احبّ الینا بعد ابيک منك وایم اللّٰه ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء النفر عندک ان آمرنهم ان یحرق علیهم البیت...»؛ (۳۴۹) «چون پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله با ابوبکر بیعت شد، علی علیه السلام و زبیر نزد فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند و با او مشورت و در کارهایشان به او مراجعه نمودند. وقتی عمر از این ماجرا باخبر شد حرکت کرد و به خانه فاطمه علیها السلام رسید و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند! هیچ کس نزد ما از پدرت محبوب‌تر نیست و هیچ کس بعد از پدرت از تو محبوب‌تر نزد ما نیست. با این حال به خدا سوگند! این مطلب مرا از این کار باز نخواهد داشت که دستور دهم خانه را بر این افرادی که نزد تو جمعند، آتش زنند...».

بررسی سند حدیث

- ابوبکر عبدالله بن محمّد بن عثمان عبسی کوفی معروف به «ابن ابی شیبیه» (۱۵۹-۲۳۵)؛ او کسی است که احمد بن حنبل او را صدوق دانسته و عجللی و ذهبی او را ثقه معرفی کرده‌اند. (۳۵۰)

در سند ابن ابی شیبیه افرادی از رجال به این ترتیب قرار دارند:

- محمّد بن بشر؛ همان فرافصة بن مختار عبدی است. او از رجال صحاح سته بوده و ابن معین و یعقوب بن شیبیه و محمّد بن سعد و... او را توثیق کرده‌اند. (۳۵۱)

- عبیدالله بن عمر بن حفص بن عاصم؛ او به تصریح نسائی، ابوزرعه، ابوحاتم، ابن معین و دیگران ثقه است. (۳۵۲)

- زید بن اسلم عدوی، ابواسامه؛ او از رجال صحاح سته بوده و برخی نیز او را توثیق نموده‌اند. (۳۵۳)

- اسلم عدوی عمری؛ او نیز از رجال صحاح سته بوده و به تصریح عجللی، ابوزرعه، یعقوب بن شیبیه و دیگران ثقه بوده است. نووی می‌گوید: حفاظ بر توثیقش اتفاق نظر دارند. (۳۵۴)

۳ - مسعودی نقل می‌کند: «لما تأخروا عن بیعة ابي بکر فانه احضر الحطب لیحرق علیهم الدار»؛ (۳۵۵) «... چون بنی هاشم از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، عمر بن خطاب هیزمی فراهم ساخت تا خانه را به رویشان آتش زند».

۴ - ابن قتیبیه نقل کرده: «انّ ابابکر تفقد قوماً تحلفوا عن بیعته عند علی علیه السلام فبعث الیهم عمر، فجاء فناداهم وهم فی دار علی علیه السلام فابوا ان یخرجوا، فدعا بالحطب وقال: واللّٰذی نفس عمر بیده لتخرجنّ او لأحرقنّها علی من فیها. فقیل له: یا اباحفص! انّ فیها فاطمة؟! فقال وان»؛ (۳۵۶) «ابوبکر، جوایب کسانی شد که از بیعت او سرباز زده، نزد علی علیه السلام بودند. عمر را به سراغشان فرستاد. عمر آنان را که در خانه علی علیه السلام بودند فراخواند. ولی آنان از بیرون آمدن امتناع ورزیدند. عمر هیزم خواست و

گفت: قسم به کسی که جان عمر به دست اوست! خارج می‌شوید یا خانه را با هر که در آن است می‌سوزانم. به او گفتند: ای ابافحص! فاطمه در آن است! گفت: گرچه فاطمه باشد».

۵ - طبری به سندش از زیاد بن کلب نقل می‌کند: «اتی عمر بن الخطاب منزل علی علیه السلام و فیه طلحة و الزبیر و رجال من المهاجرین. فقال: واللّه لأحرقنّ علیکم او لتخرجنّ الی البیعه. فخرج علیه الزبیر مصلتاً بالسیف، فعضر فسقط السیف من یده، فوثبوا علیه فاخذوه» (۳۵۷)؛ «عمر بن خطاب به خانه علی علیه السلام آمد، در آن خانه طلحه و زبیر و مردانی از مهاجرین بودند. عمر گفت: به خدا سوگند! بر شما آتش می‌افکنم یا برای بیعت باید خارج شوید! در پاسخ او، زبیر با شمشیری کشیده بیرون آمد، لیکن پایش لغزید و شمشیر از دستش افتاد. بر سرش حمله کرده او را گرفتند».

بررسی سند حدیث

- محمد بن جریر طبری؛ او کسی است که بسیاری از علمای اهل سنت توثیقش کرده‌اند. (۳۵۸)

- محمد بن حمید بن حبان رازی؛ ذهبی او را علامه بزرگ، و ابن معین و طیالسی او را ثقه معرفی کرده‌اند. (۳۵۹)

- جریر بن عبد الحمید بن قرط؛ او از رجال صحاح سته بوده و نسائی، عجللی، عبد الرحمن بن ابوحاتم او را توثیق کرده‌اند. ابوالقاسم لالکائی می‌گوید: اجماع بر وثاقت اوست. (۳۶۰)

- مغیره بن مقسم؛ عجللی، نسائی، ابن ابی حاتم، ذهبی و برخی دیگر او را توثیق کرده‌اند. (۳۶۱)

- زیاد بن کلب تمیمی کوفی؛ او از رجال مسلم، ابوداؤد، ترمذی و نسائی است. عجللی، نسائی و ابن حجر او را توثیق کرده و عده‌ای دیگر او را تمجید نموده‌اند. (۳۶۲)

۶ - ابوبکر جوهری نقل می‌کند: «فاتاهم عمر لیحرق علیهم البیت، فخرج الیه الزبیر بالسیف و خرجت فاطمه علیها السلام تبکی و تصیح، فنهنهت من الناس»؛ (۳۶۳) «... عمر آمد تا خانه را بر آنان آتش زند. زبیر با شمشیرش بیرون آمد. فاطمه علیها السلام گریان و فریادکنان بیرون آمد و از مردم شکوه سر داد».

۷ - شهرستانی در ترجمه «نظام» نقل کرده که گفت: «وکان یصیح: احرقوا دارها بمن فیها، وما کان فی الدار غیر علی و فاطمه و الحسن و الحسین»؛ (۳۶۴) «... عمر فریاد می‌زد: خانه را بر هر که در آن است به آتش کشید، با آن که در خانه، کسی جز علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نبود».

۸ - ابی الفداء نقل می‌کند: «انّ ابابکر بعث عمر بن الخطاب الی علی و من معه لیخرجهم من بیت فاطمه - رضی الله عنها - و قال: ان ابوا علیک فقاتلهم فاقبل عمر بشیء من نار علی ان یضرم الدار، فلقیته فاطمه - رضی الله عنها - و قالت: الی این یابن الخطاب؟! أجنّت لتحرق دارنا؟ قال: نعم، او تدخلوا فیما دخل فیہ الأئمّه...»؛ (۳۶۵) «ابوبکر، عمر بن خطاب را به سراغ علی علیه السلام و کسانی که با او بودند فرستاد تا آن‌ها را از خانه فاطمه بیرون سازد و به او گفت: اگر نپذیرفتند با آن‌ها بجنگ!! عمر با پاره‌ای آتش راهی شد تا خانه را آتش زند. فاطمه او را دید و فرمود: به کجا می‌روی ای پسر خطاب؟! آیا آمده‌ای خانه ما را آتش بزنی؟ گفت: آری، مگر آن که با امت هماهنگ شوید و با ابوبکر بیعت کنید...».

۹ - ابوجعفر نقیب در ردّ جوینی می‌گوید: «فکیف صار هتک ستر عائشه من الكبائر الّتی یجب معها التخلید فی النار و البرائۀ من فاعله و من او کد عری الایمان و صار کشف بیت فاطمه و الدخول علیها منزلها و جمع حطب بیابها و تهددها بالتحریق من او کد عری الدین...»؛ (۳۶۶) «پس چگونه است که هتک عایشه از گناهان کبیره گشته، فاعل آن مخلد در آتش و تبرّی و بیزاری از عامل آن از مؤکدترین پایه‌های ایمان شمرده می‌شود، ولی هتک حرمت خانه فاطمه علیها السلام و ورود به آن و انباشتن هیزم نزد در آن و تهدید به آتش زدنش از مؤکدترین پایه‌های ایمان نیست؟!».

مقاتل بن عطیه نقل می‌کند: «انّ ابابکر بعد ما اخذ البيعة لنفسه من الناس بالارهاب والسيف والقوة ارسل عمر وقتفذاً وجماعة الى دار علي وفاطمة عليهما السلام وجمع عمر الحطب على دار فاطمة واحرق باب الدار، ولما جاءت فاطمة خلف الباب لترد عمر واصحابه، عصر عمر فاطمة خلف الباب حتى اسقطت جنينها ونبت مسمار الباب في صدرها وسقطت مريضة حتى ماتت»؛ (۳۶۷) «پس از آن که ابوبکر با زور و تهدید برای خودش بیعت از مردم گرفت، عمر و قنفذ و جماعتی را به سوی منزل علی و فاطمه علیهما السلام فرستاد. عمر نزد در خانه فاطمه هیزم‌هایی را گرد آورد و در را سوزاند. چون فاطمه پشت در آمد تا عمر و یارانش را برگرداند، عمر فاطمه را پشت در چنان فشار داد که جنین او سقط شد. میخ، در سینه‌اش فرو نشست و فاطمه مجروح بر زمین افتاد و همواره چنین بود تا از دنیا رحلت نمود».

این عمل از عمر بن خطاب با دختر رسول خداصلی الله علیه وآله هیچ بعید به نظر نمی‌رسد؛ زیرا او کسی بود که در عصر جاهلیت تعدادی از دختران خود را زنده به گور کرده بود.

امام نووی می‌گوید: «روی انّ عمر قال: يا رسول الله! انّی وأدت فی الجاهلیة. فقال: اعتق رقبة عن كل مؤدّة»؛ (۳۶۸) «روایت شده که عمر گفت: ای رسول خدا! من در جاهلیت دخترانم را زنده به گور کرده‌ام؟ حضرت فرمود: به جای هر دختری که زنده به گور کرده‌ای، یک بنده آزاد کن».

۴ - سقط جنین!!

۱ - جوینی به سندش از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «... و اما ابنتی فاطمة... و انّی لثما رأيتها ذکرت ما یصنع بها بعدی، کأنّی بها وقد دخل الذلّ بیتها... و کسر جنبها و أسقطت جنینها... و خلّد فی نارک من ضرب جنینها حتی القت ولدها، فتقول الملائكة عند ذلک آمین»؛ (۳۶۹) «... دخترم فاطمه... چون او را می‌بینم به یاد چیزهایی می‌افتم که پس از من بر او روا می‌دارند، گویا او را می‌بینم که ذلت به خانه‌اش وارد، پهلویش شکسته، جنین او سقط شده است... [بار خدایا] کسی را که به پهلو او زد آن چنان که فرزندش را سقط کرد، در آتش جاودان ساز. در این حال است که ملائکه می‌گویند: آمین».

۲ - شهرستانی در شرح حال نظام می‌گوید: «انّ عمر ضرب بطن فاطمة یوم البيعة حتى القت الجنین من بطنها، وکان یصیح: احرقوا دارها بمن فیها وما کان فی الدار غیر علی وفاطمة والحسن والحسین»؛ (۳۷۰) «روز بیعت، عمر به شکم فاطمه چنان ضربه‌ای زد که جنین از شکم افتاد. او فریاد می‌کشید که خانه را با هر که در آن است بسوزانید، با آن که در آن خانه جز علی، فاطمه، حسن و حسین کسی دیگر نبود».

۳ - ابن ابی الحدید می‌گوید: «انّه حین قرأ علی شیخه ابی جعفر النقیب قصة زینب وهبّار الأسود فقال النقیب: اذا کان رسول الله اباح دم هبّار بن الاسود؛ لأنّه روّع زینب فالقت ذا بطنها، فظهر الحال لو کان حیاً لأباح دم من روّع فاطمة حتّی القت ذا بطنها»؛ (۳۷۱) «چون بر استاد خود ابوجعفر نقیب، ماجرای زینب و هبّار اسود را نقل کردم، نقیب گفت: اگر رسول خداصلی الله علیه وآله خون هبّار اسود را به سبب این که زینب را ترساند و سبب سقط جنین او شد، مباح کرد، بسیار روشن است که اگر پیامبرصلی الله علیه وآله زنده بود خون آن که فاطمه را چنان ترساند که فرزندش سقط گردید نیز مباح اعلام می‌کرد».

۴ - ذهبی در شرح حال احمد بن محمّد بن سری بن یحیی بن ابی دارم، چنین آورده است: «محمّد بن احمد بن حمّاد کوفی حافظ پس از آن که تاریخ وفات او را ذکر می‌کند، چنین می‌گوید: او همواره در راه راست قدم می‌گذاشت، لیکن در آخر عمرش بیشترین چیزی که بر او خوانده می‌شد مطاعن بود. روزی نزد او بودم که مردی برایش چنین روایت می‌کرد: عمر چنان با لگد به سینه فاطمه زد که محسن را سقط کرد»؛ (۳۷۲)

- ۵ - مقاتل بن عطیه می‌گوید: «چون فاطمه پشت در آمد تا عمر و یارانش را برگرداند، او فاطمه را پشت در چنان فشار داد که جینش سقط شد و میخ در به سینه‌اش نشست». (۳۷۳)
- ۶ - ابن قتیبه نقل می‌کند: «انّ محسنًا فسد من زخم قنفذ العدوی»؛ (۳۷۴) «محسن از فشار شدید قنفذ عدوی سقط شد».
- ۷ - صفدی می‌گوید: «انّ عمر ضرب بطن فاطمه علیها السلام یوم البیعة حتی القت المحسن من بطنها»؛ (۳۷۵) «همانا عمر در روز بیعت چنان بر شکم فاطمه زد که محسن را از شکمش سقط کرد».
- ۸ - حموئی نیز به سند خود از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی فرمود: «... اللهم العن من ظلمها و عاقب من غصبها، و اذلّ من اذلّها، و خلّد فی النار من ضرب جنبها حتی القت ولدها، فتقول الملائكة عند ذلك: آمین»؛ (۳۷۶) «... بار خدایا! هر کس بر او [فاطمه ظلم کرد او را از رحمت خود دور کن، و هر کس او را خوار کرد ذلیل گردان. و در آتش جهنم خالد گردان، هر کس را که بر پهلوی او زد تا فرزندش را سقط نمود. ملائکه در این موقع است که می‌گویند: آمین».
- ۹ - مسعودی می‌گوید: «وضغطوا سیده النساء بالباب حتی اسقطت محسنًا»؛ (۳۷۷) «بهترین زن‌ها را پشت در چنان فشار دادند که فرزندش محسن را سقط نمود».

۵ - بازوی ورم کرده!!

ابن سعد به سند خود از سلمی نقل می‌کند که گفت: «مرضت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله عندنا، فلما کان الیوم الذی توفیت فیہ خرج علیّ، قالت لی: یا أمه، اسکبی لی غسلاً. فسکبت لها فاغتسلت كأحسن ما کانت تغتسل. ثم قالت: اثینی بشیابی الخُرد، فاتیتها بها فلبستها. ثم قالت: اجعلی فراشی وسط البیت. فجعلته فاضطجعت علیه واستقبلت القبلة ثم قالت لی: یا امّیه! انّی مقبوضه الساعة وقد اغتسلت، فلا یکشفن احد لی کتفاً. قالت: فماتت، فجاء علیّ فاخبرته فقال: لا والله، لا یکشف لها أحد کتفاً...»؛ (۳۷۸) «فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دوران بیماری خود را نزد ما گذراند. چون روز وفاتش فرا رسید، نزد من آمد و فرمود: ای مادر! آب بریز تا غسل کنم. من آب ریختم، ایشان به بهترین وجه خود را غسل داد. سپس فرمود: لباس دیگر برایم بیاور، آوردم، آن‌ها را پوشید. آن‌گاه فرمود: بسترم را در وسط خانه بگذار. آن‌گاه رو به قبله بر روی آن به پشت آرמיד و فرمود: ای مادر! من اکنون جان می‌دهم، غسل کرده‌ام، مبادا کسی شانهام را هویدا سازد!!

سلمی می‌گوید: حضرت از دنیا رفت. علی علیه السلام آمد. به او خبر دادم. وی گفت: به خدا سوگند! کسی شانهاش را هویدا نخواهد کرد...».

۶ - شکستن پهلو!!

حموئی به سند خود از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «... و کأنتی بها و قد دخل الذلّ بیتها... و کسر جینها... اللهم العن من ظلمها... و خلّد فی نارک من ضرب جنبها...»؛ (۳۷۹) «گویا او را می‌بینم در حالی که ذلت به خانه‌اش وارد شده... پهلویش شکسته است... خدایا! هر کس به او ستم روا داشت، لعنت نما... و هر کس که به پهلویش زد در آتش جاودان ساز...».

ابراهیم بن محمد حموی از شیوخ ذهبی به حساب می‌آید، (۳۸۰) و بغدادی در کتاب «ایضاح المکنون» نقل می‌کند که جوینی (حموئی) از کتابش «فرائد السمطین» سال ۷۱۶ فارغ شد. (۳۸۱)

۷ - کتک خوردن فاطمه علیها السلام!!

اسفرايينی در کتاب خود، چون از نظام سخن می‌گوید، چنین آورده است: «و طعن فی الفاروق عمر وزعم انه شك يوم الحديبية في دينه وشك يوم وفاة النبي صلى الله عليه وآله وأنه كان فيمن نفرّ بالنبي صلى الله عليه وآله ليلة العقبة وأنه ضرب فاطمة...»؛ (۳۸۲) «نظام بر عمر طعن وارد کرده و پنداشته است که او فقط روز صلح حدیبیه در دین شک کرد. در حالی که روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به خود تردید راه داد. و از کسانی بود که هنگام بازگشت از تبوک در عقبه شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را رم داد. و فاطمه را کتک زد و عترت را از ارث خود محروم ساخت...».

شرح حال نظام

نظام از بزرگان و رؤسای معتزله به حساب می‌آید.

ابن حجر می‌گوید: «ابراهیم بن سیار (معروف به نظام) از رؤسای معتزله است. او شاعری ادیب و بلیغ بوده و کتاب‌های بسیاری در خط اعتزال نوشته است.» (۳۸۳)

۸ - غضب فاطمه علیها السلام بر ابوبکر !!

از روایات صحیح‌السند استفاده می‌شود که حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر به جهاتی غضبناک بود تا از دنیا رفت؛

۱ - بخاری در باب «خمس» در مسئله میراث حضرت از فدک نقل می‌کند: «فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله فهجرت ابابكر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت»؛ (۳۸۴) «فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله غضبناک شد، و با ابوبکر قهر نمود، و این متارکه ادامه داشت تا از دنیا رحلت نمود.»

۲ - او همچنین در باب غزوه خیبر به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «ان فاطمة عليها السلام بنت النبي صلى الله عليه وآله ارسلت الى ابي بكر تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وآله مما افاء الله عليه بالمدينة وفدك وما بقي من خمس خبير. فقال ابوبكر: ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: لانورث ما تركنا صدقة... فابي ابوبكر ان يدفع الى فاطمة منها شيئاً. فوجدت فاطمة على ابي بكر فهجرت فلم تكلمه حتى توفيت»؛ (۳۸۵) «فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله که همان فیء مدینه و فدک و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بر او فرستد. ابوبکر گفت: رسول خدا فرمود: ما چیزی را به ارث نمی‌گذاریم، آنچه هست همه صدقه می‌باشد. تا این که می‌گوید: ابوبکر از پرداخت میراث حضرت امتناع کرد. فاطمه بر او ناراحت شد و با او قهر کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت.»

۳ - احمد بن حنبل به سند خود از عایشه نقل کرده: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از وفات پدرش، از ابوبکر درخواست میراثش را از فیء نمود. ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم، هر چه ترک کرده‌ایم صدقه است. فاطمه - علیها السلام - غضب نمود و با ابوبکر قهر کرد و این قهر تا هنگام وفاتش ادامه داشت. (۳۸۶) عبدالفتاح عبدالمقصود می‌نویسد: «من باور ندارم که میراث فدک به تنهایی تا این اندازه خشم فاطمه را بر ابوبکر برانگیخته باشد... اگر ابوبکر گمان برده که فاطمه برای این مال ناچیز از او آزرده شده، جواب فاطمه به ابوبکر این گمان را از میان می‌برد، چه در این جواب کمترین اشاره‌ای به این موضوع نکرده است؛ زیرا آن چنان که من می‌بینم در حریم طبع و خلق فاطمه، علاقه و محبتی به مال نبود...» (۳۸۷)

این خشم تنها از ابوبکر نبوده بلکه حضرت از عمر نیز خشمناک بوده است.

بلاذری می‌نویسد: «وان علیاً دفن فاطمة ليلاً... ولم يعلم ابوبكر وعمر بموتها»؛ (۳۸۸) «همانا علی، فاطمه را شبانه دفن نمود... و ابوبکر و عمر از مرگ وی آگاه نشدند.»

ابن ابی الحدید می‌نویسد: «والصحيح عندي أنّها ماتت وهي واجدة على ابي بكر وعمر وأنّها اوصت الأيصالاً عليها...»؛ (۳۸۹) «صحیح

نزد من آن است که فاطمه از دنیا رفت در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود وصیت نمود که ابوبکر و عمر بر جنازه او نماز نخوانند...».

۹ - وصیت به دفن شبانه!!

فاطمه زهرا علیها السلام حتی برای بعد از شهادتش نیز با دستگاه خلافت به ناحق، مبارزه خود را ادامه داد. لذا وصیت کرد تا شبانه به خاک سپرده شود تا کسانی که به او ظلم کردند در تشییع جنازه اش شرکت نجویند.

۱ - بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «انّ فاطمة علیها السلام بنت النبی صلی الله علیه وآله ارسلت الی ابی بکر تسأله میراثها من رسول الله صلی الله علیه وآله ممّا أفاء الله علیه بالمدينة وفدک و ممّا بقی من خمس خیر... فابی ابوبکر ان یدفع الی فاطمة علیها السلام منها شیئاً. فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت. وعاشت بعد النبی صلی الله علیه وآله ستّة اشهر. فلما توفیت دفنها زوجها علی علیه السلام لیلاً ولم یؤذن بها ابابکر»؛ (۳۹۰) «فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه وآله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله از فیء مدینه و فدک و آنچه از خمس خیر باقی مانده، باز خواهد... ابوبکر از دادن چیزی از این امور امتناع کرد. فاطمه بر ابوبکر بدین جهت غضب نموده و او را رها کرد و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله شش ماه زنده بود. هنگامی که وفات نمود، شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را بر آن امر اعلام نمود».

۲ - ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه نقل می‌کند: «انّ علیاً والحسن والحسین علیهم السلام دفنوها لیلاً و غیبوا قبرها»؛ (۳۹۱) «علی و حسن و حسین علیهم السلام فاطمه را شبانه دفن کرده، قبرش را نیز مخفی نمودند».

۳ - یعقوبی نقل می‌کند: «... و اوصت علیاً زوجها ان یغسبها... و دفنت لیلاً، ولم یحضرها احد الا سلمان و ابوذر و قیل: عمار»؛ (۳۹۲) «... فاطمه بر شوهرش علی وصیت نمود تا او را غسل داده... و شبانه او را دفن نمایند. و کسی به جز سلمان و ابوذر و بنا بر نقلی عمار در تشییع او حاضر نشد».

۴ - ابن ابی شیبّه به سند خود از عروه نقل می‌کند: «انّ علیاً دفن فاطمة لیلاً»؛ (۳۹۳) «علی، فاطمه را شبانه دفن نمود».

۵ - ابی فلاح حنبلی می‌گوید: «و غسل فاطمة اسماء بنت عمیس و علی و دفنها لیلاً»؛ (۳۹۴) «اسماء دختر عمیس و علی، فاطمه را غسل داده، شبانه او را دفن کردند».

۶ - حلبی از واقدی نقل کرده که گفت: «وثبت عندنا انّ علیاً - کرم الله وجهه - دفنها رضی الله عنها لیلاً و صلی علیها و معه العباس و الفضل رضی الله عنهم و لم یعلموا احداً»؛ (۳۹۵) «نزد ما به اثبات رسیده که علی - کرم الله وجهه - فاطمه را شبانه دفن نمود، و بر آن حضرت با عباس و فضل نماز گزارد، و هرگز کسی را اعلام نمود».

۷ - بلاذری در تاریخ خود آورده است: «انّ فاطمة علیها السلام لم تر متبسّمة بعد وفاة النبی صلی الله علیه وآله و لم یعلم ابوبکر و عمر بموتها»؛ (۳۹۶) «فاطمه علیها السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله هرگز متبسّم دیده نشد، و ابوبکر و عمر از فوتش آگاه نشدند».

۸ - ابن ابی الحدید می‌گوید: «والصحيح عندی أنّها ماتت وهی واجده علی ابی بکر و عمر، و أنّها اوصت ان لا یصلی علیها...»؛ «خبر صحیح نزد من این است که فاطمه - علیها السلام - از دنیا رحلت نمود در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر بر جنازه او نماز نخوانند»؛ (۳۹۷)

۹ - استاد توفیق ابوعلم نقل می‌کند: فاطمه زهرا علیها السلام سه وصیت کرد، یکی از آن‌ها این بود: کسانی که بر آن‌ها غضب کرده، در تشییع جنازه اش حاضر نشوند، و جنازه اش شبانه به خاک سپرده شود. (۳۹۸)

- ۱۰ - ابوبکر جوهری نقل می‌کند: «هنگامی که زمان وفات فاطمه - علیها السلام - رسید، بر امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد که هر گاه از دنیا رفتم مرا شبانه دفن کن، و هرگز ابوبکر و عمر را از این امر آگاه مکن...» (۳۹۹)
- ۱۱ - ابن قتیبه می‌گوید: «... فاطمه - علیها السلام - قسم یاد کرد که هرگز با ابوبکر سخن نگوید. و وصیت کرد که شبانه دفن شود تا ابوبکر در تشییع جنازه‌اش حاضر نگردد. لذا شبانه دفن شد.» (۴۰۰)
- ۱۲ - مسلم نیز در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و وفات حضرت علیها السلام می‌گوید: «... علی علیه السلام خیر وفات فاطمه را به ابوبکر نرساند و خودش بر او نماز گزارد.» (۴۰۱)

۱۰ - شهادت فاطمه علیها السلام!!

توضیح

۱ - حموینی به سند خود از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود که حسن علیه السلام وارد شد. حضرت که او را دید، گریان شد... آن‌گاه فاطمه علیها السلام وارد شد. حضرت که او را دید، گریست و فرمود: «اللّٰهُ اَبَتْهُ فاطمه! فأجلسها بین یدیه... فقال صلی الله علیه و آله... فتکون اول من یلحقنی من اهل بیتی، فتقدم علیّ محزوناً مکروباً مغموماً مغصوباً مقتولاً...» (۴۰۲) «ای دختر جانم فاطمه! نزد من آی، نزد من آی. آن‌گاه او را نزد خود نشانند... سپس فرمود:... از اهل بیتم تو اول کسی هستی که به من ملحق خواهی شد. نزد من آیی در حالی که محزون، ناراحت، غم‌دیده، حقت غضب شده و شهید شده‌ای...».

۲ - مقاتل بن عطیه می‌گوید: «ولما جائت فاطمة خلف الباب لتردد عمر واصحابه عصر عمر فاطمة خلف الباب حتی اسقطت جنینها و نبت مسمار الباب فی صدرها وسقطت مریضة حتی ماتت»؛ (۴۰۳) «چون فاطمه علیها السلام پشت در آمد تا عمر و یارانش را بازدارد، عمر فاطمه را پشت در چنان فشرد که جنینش را سقط نمود و میخ به سینه‌اش فرو رفت و به بستر بیماری افتاد تا این که از دنیا رحلت نمود.»

آرزوی ابوبکر!!

طبرانی به سند صحیح از عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کند که گفت: وارد بر ابوبکر بن ابی قحافه شدم تا در مرضی که با آن از دنیا رفت او را عیادت نمایم. بر او سلام نموده، از او سؤال کردم که چگونه صبح کردی؟ او نشست و گفت: صبح کردم در حالی که حال خوب است. آن‌گاه گفت: «اما انّی لا- آسی علی شیء الا علی ثلاث فعلتهن، و ددت انّی لم افعلنّ،... فوددت انّی لم اکن اکشف بیت فاطمة و ترکته وان اغلق علی الحرب...»؛ (۴۰۴) «... آگاه باش! من به جز سه کاری که انجام داده‌ام، بر هیچ چیز دیگر تأسف نمی‌خورم، دوست داشتم که آن‌ها را انجام نمی‌دادم... یکی این که: دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی‌کردم و آن را رها می‌نمودم اگرچه در خانه را می‌بستند و با من اعلان جنگ می‌دادند...».

بررسی سند حدیث

- طبرانی؛ وی از محدّثین بنام و مورد اعتماد اهل سنت است. (۴۰۵)
- سعید بن کثیر بن عقیل مصری؛ ذهبی او را توثیق کرده، و ابوحاتم او را صدوق معرفی کرده است، و یحیی بن معین او را تمجید

نموده است. (۴۰۶)

- علوان بن داود بجلی؛ ابن حبان او را در «الثقات» آورده است. (۴۰۷)

- صالح بن کیسان، ابومحمّد؛ احمد بن حنبل او را تعریف کرده و یعقوب، ابن ابی حاتم، نسائی، ابن خراش و دیگران او را توثیق نموده‌اند. (۴۰۸)

- حمید بن عبدالرحمن قرشی؛ عجل، ابوزرعه، ابن خراش و واقدی او را توثیق کرده‌اند. (۴۰۹) او همچنین از رجال صحیحین به شمار می‌آید.

اینان افرادی بودند که در سلسله سند حدیث طبرانی آمده‌اند.

عقوبت آزار حضرت زهرا علیها السلام

از مجموع روایات و کتاب‌های تاریخی به دست آمد که حضرت زهرا علیها السلام از ابوبکر و عمر ناراضی بوده و به جهت کارهای ناشایستی که در حق او روا داشتند بر آنان غضبناک نیز بوده است.

مطابق روایاتی که قبلاً اشاره شد، خداوند به غضب فاطمه علیها السلام غضبناک می‌شود. و در قرآن آمده است «وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ» (۴۱۰) «و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می‌کند».

و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است».

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا»؛ (۴۱۱) «آن‌ها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است».

و نیز می‌فرماید: «الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ (۴۱۲) «و آن‌ها که رسول خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی دارند».

عظمت خانه فاطمه علیها السلام

انس بن مالک و بریده نقل کرده‌اند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»؛ (۴۱۳) «در خانه‌هایی که خداوند اذن داده تا بلند مرتبه گردد و در آن‌ها نام خداوند برده شود» را قرائت کرد، شخصی بلند شد و عرض کرد: ای رسول خدا! اینان کدامین خانه‌اند؟ فرمود: خانه‌های انبیا. ابوبکر جلو آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا خانه علی و فاطمه (علیهما السلام) از این قبیل خانه‌ها است؟ حضرت فرمود: آری، بلکه از بهترین آن‌ها است. (۴۱۴)

طبری به سندش از ابی الحمراء نقل کرده که گفت: من تا شش ماه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه بودم، حضرت را در طول این مدت مشاهده می‌کردم که هنگام طلوع فجر به کنار خانه علی و فاطمه علیهما السلام می‌آمد و می‌فرمود: «نماز، نماز!» «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». (۴۱۵)

زید بن ارقم می‌گوید: «عده‌ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله درهای خانه خود را به سوی مسجد باز کرده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی فرمود: همه این درها را ببندند به جز در خانه علی. مردم در این موضوع سخن گفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد، و پس از حمد و ستایش خداوند فرمود: «آیا بعد؛ همانا به بستن درها جز در خانه علی از جانب خود امر نکردم... من به این کار امر شدم و از آن متابعت کردم». (۴۱۶)

فضایل و مناقب حضرت فاطمه علیها السلام بی حد و حصر است، و ما در این جا به برخی از آن‌ها که در کتاب‌های اهل سنت آمده اشاره خواهیم کرد:

- ۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ان فاطمة بضعة منی فصلی الله علی و علی فاطمة»؛ (۴۱۷) «همانا فاطمه پاره تن من است، پس درود خدا بر من و بر فاطمه».
- ۲ - بخاری و مسلم به سند خود از فاطمه علیها السلام نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: «یا فاطمة! الاترضین ان تکونی سیده نساء العالمین»؛ (۴۱۸) «ای فاطمه! آیا راضی نمی‌شوی که بهترین زنان اهل عالم باشی».
- ۳ - ترمذی به سندش از ابن زبیر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انما فاطمة بضعة منی، یؤذینی ما آذاها و ینصبنی ما انصبها»؛ (۴۱۹) «همانا فاطمه پاره تن من است، هر آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده و هر آنچه او را به زحمت اندازد مرا به زحمت انداخته است».
- ۴ - حاکم به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «اذا کان یوم القیمه نادى مناد من وراء الحجاب: یا اهل الجمع! غصوا أبصارکم عن فاطمة بنت محمّد علیها السلام حتّی تمّر»؛ (۴۲۰) «هنگامی که روز قیامت فرا می‌رسد منادی از ماورای حجاب‌ها ندا می‌دهد: ای اهل جماعت! چشمان خود را از فاطمه دختر پیامبر ببندید تا او عبور کند».
- ۵ - بخاری به سند خود از مسور از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «فاطمة بضعة منی فمن أغضبها اغضبنی»؛ (۴۲۱) «فاطمه پاره تن من است، پس هر کس او را به غضب درآورد مرا خشمناک کرده است».
- ۶ - حاکم به سند صحیح از حدیثه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نزل ملک من السماء فاستأذن الله أن یسلّم علیّ لم ینزل قبلها، فبشّرنی انّ فاطمة سیده نساء اهل الجنّة»؛ (۴۲۲) «فرشته‌ای از آسمان فرود آمد، و از جانب خداوند اذن گرفت تا بر من سلام کند، او مرا بشارت داد که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است».
- ۷ - رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «یا فاطمة! انّ الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک»؛ (۴۲۳) «ای فاطمه! همانا خداوند به غضب تو غضبناک و با رضایت تو خوشنود می‌گردد».
- ۸ - طبرانی به سند موثق از ابن مسعود نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انّ الله امرنی أن أزوّج فاطمة من علیّ»؛ (۴۲۴) «همانا خداوند مرا امر کرده تا فاطمه را به تزویج علی درآورم».
- ۹ - حاکم نیشابوری به سند صحیح نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «فداکِ اُبی و امّی»؛ (۴۲۵) «پدر و مادرم به فدای تو باد».
- ۱۰ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «احبّ أهلی الیّ فاطمة»؛ (۴۲۶) «محبوب‌ترین اهل من، فاطمه است».
- ۱۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «اذا انا اشتقت الی رائحة الجنّة شممت ریح فاطمة. یا حمیراء! انّ فاطمة لیست کنساء الادمیین»؛ (۴۲۷) «هر گاه من اشتیاق به بوی بهشت پیدا می‌کنم بوی فاطمه را استشمام می‌کنم. ای حمیراء! همانا فاطمه همانند زنان مردم نیست».
- ۱۲ - عایشه می‌گوید: «من کسی را از حیث کلام و گفتار، شبیه‌تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله از فاطمه ندیدم. هر گاه که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌شد حضرت به استقبال او می‌آمد و دست زهرا را می‌بوسید و به او خوش آمد می‌گفت. و دست او را گرفته و در جایگاه خود می‌نشاند»؛ (۴۲۸)
- ۱۳ - و نیز از عایشه نقل شده که گفت: «من برتر از فاطمه - غیر از پدرش - ندیدم»؛ (۴۲۹)
- ۱۴ - ترمذی به سند خود از جابر بن عبد الله نقل می‌کند: در حجة الوداع، روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بر

شتری سوار بود و خطبه می‌خواند. شنیدم که حضرت می‌فرمود: «یا أيها الناس! قد ترکت فیکم ما إن اخذتم به لن تضلوا: کتاب الله وعترتی اهل بیتی»؛ (۴۳۰) «ای مردم! در میان شما چیزی می‌گذارم که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم».

تحریف حقایق تاریخی!!

هرکس به تاریخ و حوادث آن گذری کند، بی شک به این نتیجه می‌رسد که بسیاری از حوادث تاریخی و روایات، تغییر و تحوّل پیدا کرده است.

شاهد این امر وجود تألیفات گوناگون درباره جعل کنندگان احادیث و اهل تحریف و دسّ است. آنان با تاریخ و روایات آن چنان جنایاتی را انجام دادند که چشم انسان گریان می‌شود؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که دستگاه حکومت ظالم نیز از آنان پشتیبانی کرده و در راستای اهداف شومشان مساعدت می‌کردند.

حاکمان جور درصدد تبرئه خلفا و امیران در خطّ خود بودند، و لذا با تشکیل گروهی خاص درصدد تحریف حقایق تاریخی برآمده و دستور می‌دادند تا کتاب‌ها را بر طبق مصالح و منافع خود تدوین و تألیف نمایند.

در این میان چه احادیثی از فضایل اهل بیت‌علیهم‌السلام که از میان برداشته شد و از لابه‌لای کتاب‌ها حذف گردید! و چه بسیار از مطاعن خلفا و امیران که از میان کتاب‌ها محو شد!

ابن عدی در شرح حال عبدالرزاق بن همام صنعانی که از شیوخ بخاری به حساب می‌آید، می‌نویسد: «برای او احادیث بسیاری در صنف‌های مختلف است. ثقات و امامان مسلمین نزد او رفته و از او حدیث نوشته‌اند، و مشکلی در حدیث او نیافته‌اند، جز این که او را به تشیع نسبت داده‌اند. او احادیثی را در فضایل اهل بیت‌علیهم‌السلام نقل می‌کند که احدی از ثقات با او در این احادیث موافقت نکرده‌اند. و این بزرگ‌ترین چیزی است که به او نسبت داده‌اند. و نیز از او روایاتی در مطاعن دیگران نقل کرده که من آن‌ها را در این کتابم نقل نمی‌کنم. و اما از حیث صدق، امید است که راست باشد...» (۴۳۱)

او همچنین در شرح حال عبدالرحمن بن یوسف بن خراش نقل می‌کند که او دو جلد کتابی را که در مطاعن شیخین - ابوبکر و عمر - تصنیف کرده بود، نزد بندار برد، او هم به مصنّف آن، دو هزار درهم جایزه داد. ابن عدی می‌گوید: «امیدوارم که او تعمد بر کذب نداشته باشد» (۴۳۲)

این دو جلد کتاب کجاست؟ ما از آن خبر نداریم! ابن خراش از علمای اهل سنت و از جمله کسانی است که آرای او در جرح و تعدیل مورد توجه علمای اهل سنت است.

سوزاندن احادیث!!

ذهبی از عایشه نقل می‌کند که گفت: پدرم پانصد حدیث از رسول خداصلی الله علیه و آله جمع نمود. یک شب تا به صبح در رختخواب خود زیاد می‌غلطید. ناراحت شدم. به او گفتم: آیا به جهت بیماری می‌غلطی؟ یا خبر ناگواری به تو رسیده است؟ صبح که شد به من خطاب کرد و گفت: ای دخترکم! احادیثی را که نزد تو است بیاور. نزد او آوردم و مشاهده کردم که آتشی را طلب نموده و همه آن‌ها را سوزاند» (۴۳۳)

ابن سعد در ترجمه قاسم بن محمد بن ابوبکر نقل می‌کند که فرمود: «احادیث در عصر عمر بن خطاب زیاد شد. او مردم را قسم داد تا آن‌ها را نزدش حاضر کنند. همین که حاضر نمودند، دستور داد تا همه را به آتش کشند...» (۴۳۴)

در میان این گونه احادیث چه حقایق تاریخی و فضایل اهل بیت علیهم السلام و مطاعن خلفا بوده، خدا می‌داند.

احمد بن حنبل می‌گوید: «ابوعوانه - صاحب صحیح - کتابی را تألیف کرده و در آن عیب‌ها و بلاهای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را جمع کرده است. سلّام بن ابی مطیع به نزد او آمد و گفت: ای اباعوانه! آن کتاب را به من بده. هنگامی که کتاب را گرفت آن را به آتش کشید». (۴۳۵)

آن‌گاه از عبدالرحمن بن مهدی نقل می‌کند که گفت: من در کتاب ابی عوانه نظر کردم، و من از آن به خدا پناه می‌برم. (۴۳۶)
ذهبی در ترجمه ابراهیم بن حکم بن زهیر کوفی از ابوحاتم درباره او نقل می‌کند که گفت: «در مطاعن معاویه روایاتی نقل کرده است، و ما آنچه را که در این باره نوشته بود پاره کردیم». (۴۳۷)

نکته‌ای که قابل توجه است، این‌که: علمای رجال اهل سنت، در شرح حال برخی از رجال احادیث صحاح سته نقل کرده‌اند که آنان ابوبکر و عمر را دشنام می‌دادند!! و این مطلب در ترجمه اسماعیل بن عبدالرحمن سدی، (۴۳۸) تلید بن سلیمان، (۴۳۹) جعفر بن سلیمان ضبعی، (۴۴۰) و بسیاری دیگر می‌توان مشاهده کرد.

چرا این افراد عمر و ابوبکر را دشنام می‌دادند؟ مگر آن دو چه کرده بودند که حتّی بزرگان اهل سنت نیز آن دو را سبّ و شتم نموده‌اند؟!

افراد دیگری را نیز می‌توان نام برد که از رجال صحاح سته بوده‌اند و در عین حال در کتاب‌های رجال اهل سنت آن‌ها را رافضی دانسته‌اند، و درباره برخی نیز گفته‌اند که دشنام دهنده ابوبکر و عمر بوده‌اند. اینک به برخی دیگر از این افراد که توثیق نیز شده‌اند، اشاره می‌کنیم و برای بررسی بیشتر، خوانندگان را به کتاب‌های رجال و تراجم اهل سنت در ترجمه و شرح حال هریک از آنان ارجاع می‌دهیم:

۱ - بکیر بن عبدالله طائی معروف به ضخم.

۲ - جمیع بن عمیر.

۳ - حارث بن عبدالله همدانی.

۴ - حمران بن اعین.

۵ - دینار بن عمر اسدی.

۶ - زیاد بن منذر.

۷ - سعد بن طریف کوفی.

۸ - سلیمان بن قزم نحوی.

۹ - عبّاد بن یعقوب اسدی رواجنی کوفی.

۱۰ - عبدالله بن عبدالقدوس رازی.

۱۱ - عبدالله بن صالح هروی.

۱۲ - عبدالملک بن اعین کوفی.

۱۳ - عبیدالله بن موسی.

۱۴ - عثمان بن عمیر بجلی کوفی.

۱۵ - علی بن زید تیمی بصری.

۱۶ - عمّار بن رزیق کوفی.

۱۷ - عمرو بن ثابت بکری.

- ۱۸ - عمرو بن حماد قنّاد.
- ۱۹ - عمرو بن عبدالله بن عبید کوفی.
- ۲۰ - غالب بن هذیل کوفی.
- ۲۱ - محمد بن راشد خزاعی.
- ۲۲ - موسی بن قیس حضرمی.
- ۲۳ - میناء بن ابی میناء قرشی.
- ۲۴ - ناصح بن عبدالله کوفی.
- ۲۵ - نفع بن حارث کوفی.
- ۲۶ - هارون بن سعد عجلی.
- ۲۷ - هاشم بن برید کوفی.
- ۲۸ - وکیع بن جراح.
- ۲۹ - یونس بن حباب آسیدی.
- ۳۰ - ابوحمزه ثمالی.
- ۳۱ - ابو عبدالله بجلی.

صحیحین و نقل برخی از احادیث صحیح السند

کسی نمی‌تواند بر ما ایراد بگیرد که اگر مسئله ظلم به حضرت زهرا علیها السلام واقعیت داشت، پس چرا در صحیح بخاری و مسلم نیامده است؟ زیرا در جواب این اشکال می‌گوییم:

اولاً: به تصریح خود متخصصین از اهل سنت این طور نیست که این دو نفر تمام احادیث صحیح السند را آورده‌اند و هر حدیثی را که نقل نکرده‌اند از اعتبار سندی برخوردار نبوده است.

ابن الصلاح می‌گوید: «این دو نفر (بخاری و مسلم) تمام احادیث صحیح السند را در صحیح خود نیاورده‌اند و هرگز چنین التزامی را هم نداده‌اند. از بخاری نقل شده که گفت: «من در کتاب خود (الجامع) احادیث صحیح السند را نقل کردم و چه بسیار احادیث صحیح السند که به جهت طولانی شدن، نیاوردم».

و نیز از مسلم نقل می‌کند که گفته است: «تمام احادیثی که نزد من صحیح بوده در کتابم نیاوردم؛ بلکه تنها احادیثی را نقل کرده‌ام که اجماع محدّثین بر آن نقل است» (۴۴۱).

از بخاری نقل شده که گفت: «من صد هزار حدیث صحیح السند حفظ کردم». این در حالی است که احادیث موجود در کتاب صحیح خود با مکرراتش ۷۲۷۵ حدیث است (۴۴۲).

نووی نیز می‌گوید: «بخاری و مسلم تمام احادیث صحیح السند را نقل نکرده‌اند و هرگز چنین التزامی هم از خود نداده‌اند» (۴۴۳). تهانوی می‌نویسد: «حدیث صحیح منحصر در صحیح بخاری و مسلم نیست، بلکه در غیر این دو کتاب نیز حدیث صحیح یافت می‌شود» (۴۴۴).

ثانیاً: از آنجا که نقل این گونه احادیث منجر به بی اعتباری رؤسای مدرسه خلفا می‌شده، لذا از نقل آنها صرف نظر کرده‌اند.

بخش اول

دعا و نیایش و نماز

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۱ آداب و اعمال زیارتگاه در سوریه

حسین احمدی قمی

۷۰۰۰

۱۲ ادعیه و زیارات امام زمان علیه السلام

واحد پژوهش

۲۰۰۰

۱۳ ارتباط با خدا

واحد تحقیقات

۶۵۰۰

۱۴ از خدا چه بخواهیم

احمد سعیدی

۵۰۰۰

۱۵ اهمیت اذان و اقامه

محمد محمدی اشتهاردی

۶۰۰۰

۱۶ اهمیت نماز جمعه و آداب آن از دیدگاه امام علی علیه السلام

مفید فیاضی

۳۰۰۰

۱۷ ترجمه حدیث عنوان بصری

واحد پژوهش

۱۰۰۰

۱۸ ختم سوره‌های یس و واقعه

واحد پژوهش انتشارات

۵۰۰۰

۱۹ دستوراتی از قرآن

احمد سعیدی

۲۸۰۰۰

۱۰

ربیع الاسابیع
علامه مجلسی

۲۵۰۰۰

۱۱

زیارت ناحیه مقدسه
واحد تحقیقات

۴۵۰۰

۱۲

فضیلت خواندن سوره‌های قرآن (مشکاة الانوار)
علامه مجلسی (ره)

۱۵۰۰۰

۱۳

گنجینه نور و برکت
حسینی اردکانی (ره)

۴۵۰۰

۱۴

نماز شب
واحد پژوهش انتشارات

۱۰۰۰

۱۵

هدیه احمدیه
میرزا احمد آشتیانی

۱۲۰۰

۱۶

هدیه احمدیه
میرزا احمد آشتیانی

۳۵۰۰

تاریخ مسجد مقدس جمکران
ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۱۷

آئینه اسرار حدیث بنای مسجد مقدس جمکران

حسین کریمی قمی

۶۰۰۰

۱۸

تاریخچه مسجد مقدس جمکران (فارسی)

واحد تحقیقات

۵۰۰۰

۱۹

تاریخچه مسجد مقدس جمکران (فارسی)

واحد تحقیقات

۲۵۰۰

۲۰

مسجد مقدس جمکران تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام

سید جعفر میرعظیمی

۱۵۰۰۰

پیامبر صلی الله علیه و آله

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۲۱

اوصاف الرسول (اسامی و القاب)

احمد سعیدی

۱۶۰۰۰

۲۲

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و تروریسم و خشونت طلبی

علی اصغر رضوانی

۲۵۰۰

۲۳

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و جهاد و برده‌داری

علی اصغر رضوانی

۲۰۰۰

۲۴

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق اقلیت‌ها و ارتداد

علی اصغر رضوانی

۳۰۰۰

۲۵

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و حقوق زن

علی اصغر رضوانی

۴۵۰۰

۲۶

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و صلح طلبی

علی اصغر رضوانی

۲۵۰۰

۲۷

تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم (دو جلد)

عباس صفایی حائری

۶۵۰۰۰

۲۸

چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

احمد سعیدی

۴۵۰۰

۲۹

حکومت بر دل‌ها اولین و آخرین خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله

شفیعی مازندرانی

۶۰۰۰

۳۰

راه و رسم زندگی در کلام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

خیرالله سلیم زاده

۵۰۰۰

۳۱

روزشمار تاریخ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

احمد سعیدی

۱۰۰۰۰

۳۲

محمد رسول الله

واحد پژوهش

۴۰۰۰

امام علی و حضرت زهرا علیهما السلام

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۳۳

امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام

سید محسن کمالی تقوی

۱۵۰۰۰

۳۴

با اولین امام در آخرین پیام

حسین ایرانی

۳۵۰۰

۳۵

تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام (دو جلد)

عباس صفایی حائری

۹۰۰۰۰

۳۶

علی علیه السلام مروارید ولایت

واحد تحقیقات

۲۵۰۰

بخش دوم

۳۷

حکومت و رهبری از منظر نهج البلاغه

محمد سلمانی کیاسری

۱۰۰۰۰

۳۸

فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام

سید محمد واحدی

۱۳۰۰۰

۳۹

مام فضیلت‌ها

عباس اسماعیلی یزدی

۳۰۰۰۰

امام حسین علیه السلام

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۴۰

از زلال ولایت

واحد تحقیقات

۱۶۰۰۰

۴۱

تاریخ سید الشهداء علیه السلام

عباس صفایی حائری

۵۵۰۰۰

۴۲

حکمت‌های جاوید

محمد حسین فهیم‌نیا

۱۳۰۰۰

۴۳

خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)

عباس حسینی جوهری

۴۸۰۰۰

۴۴

در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)

شیخ عباس قمی / کوه کمره‌ای

۵۸۰۰۰

۴۵

دلشده در حسرت دیدار دوست

زهرا قزلقاشی

۳۵۰۰

۴۶

رسول ترک (آزادشده امام حسین علیه السلام)

محمد حسن سیف اللهی

۱۲۰۰۰

۴۷

سحاب رحمت

عباس اسماعیلی یزدی

۶۳۰۰۰

۴۸

عاشورا تجلی دوستی و دشمنی

سید خلیل حسینی

۲۲۰۰۰

۴۹

منشور نینوا

مجید حیدری فر

۴۸۰۰۰

۵۰

نهج الکرامه

محمد رضا اکبری

۲۰۰۰۰

۵۱

یاران باوفا و شهیدان بی همتا

واحد فرهنگی مسجد جمکران

۳۵۰۰

اهل بیت علیهم السلام

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۵۲

آخرین خورشید پیدا

واحد تحقیقات

۶۵۰۰

۵۳

امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان

سهراب علوی

۸۵۰۰

۵۴

پرچمدار نینوا

محمد محمدی اشتهاردی

۱۶۰۰۰

۵۵

پیشوایان معصوم (زندگینامه چهارده معصوم)

آیت الله سید محسن خرازی

۴۵۰۰۰

۵۶

دفاع از حریم امامت و ولایت (مختصر شب‌های پیشاور)

کریم شنی

۱۰۰۰۰

۵۷

شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشمس الطالعه)

محمد حسین نائیجی

۵۸۰۰۰

۵۸

عمه سادات

سید ابوالقاسم حمیدی

۶۵۰۰

۵۹

کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)

حسن بیاتانی

۴۵۰۰

۶۰

ماه مدینه

واحد پژوهش

۴۰۰۰

۶۱

ویژگی های حضرت زینب علیها السلام

سید نورالدین جزائری

۲۵۰۰۰

امام مهدی علیه السلام

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۶۲

آخرین پناه

محمود ترحمی

۶۰۰۰

۶۳

آن آشنا آمد

مسلم پور وهاب

۳۰۰۰

۶۴

آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم)

واحد پژوهش انتشارات

۱۵۰۰۰

۶۵

ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام

حسین گنجی

۱۵۰۰۰

۶۶

از غروب عاشورای حسینی تا طلوع ظهور حضرت مهدی علیه السلام

حسین احمدی قمی

۸۵۰۰

۶۷

امامت، غیبت، ظهور

واحد پژوهش انتشارات

۶۵۰۰

۶۸

امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام
علم الهدی / واحد تحقیقات

۵۰۰۰

۶۹

امام مهدی در کلام امام علی علیهما السلام (چهل حدیث)
سید صادق سید نژاد

۲۰۰۰

۷۰

امید آخر

حسن محمودی

۵۰۰۰

۷۱

انتظار از دیدگاه روایات اهل بیت علیهم السلام
سکینه طاووسی

۱۳۰۰۰

بخش سوم

۷۲

انتظار بهار و باران
واحد تحقیقات

۳۰۰۰

۷۳

انتظار چیست؟ منتظر کیست؟
واحد پژوهش

۴۰۰۰

۷۴

انتظار و انسان معاصر
عزیز الله حیدری

۴۰۰۰

۷۵

اوصاف المهدی (اسامی و القاب)
احمد سعیدی

۱۵۰۰۰

۷۶

اولین‌های مهدویت

محمد خامه‌یار

۴۵۰۰

۷۷

او هر جا که هست مرا دوست دارد

مرتضی محیطی

۳۰۰۰

۷۸

بامداد بشریت

محمد جواد مروّجی طبسی

۱۱۰۰۰

۷۹

پایان انتظار

مسلم پور وهاب

۵۵۰۰

۸۰

پرچم هدایت

محمد رضا اکبری

۱۳۰۰۰

۸۱

تشریف یافتگان (دفتر اول)

میرزا حسین طبرسی نوری

۷۵۰۰

۸۲

تشریف یافتگان (دفتر دوم)

میرزا حسین طبرسی نوری

۹۰۰۰

۸۳

تشریف یافتگان (دفتر سوم)

میرزا حسین طبرسی نوری

۷۰۰۰

۸۴

تشریف یافتگان (دفتر چهارم)

میرزا حسین طبرسی نوری

۷۰۰۰

۸۵

تکالیف بندگان نسبت به امام زمان علیه السلام

موسوی اصفهانی / حائری قزوینی

۲۴۰۰۰

۸۶

ترجمه کتاب الغیبه شیخ طوسی

شیخ طوسی / مجتبی عزیزی

۵۸۰۰۰

۸۷

تمنای وصال

سید غلام رضا حسینی

۳۵۰۰

۸۸

جزیره خوشبختی

مسلم پور وهاب

۳۰۰۰

۸۹

جلوه‌های پنهانی امام عصر علیه السلام

حسین علی پور

۹۵۰۰

۹۰

چگونگی دعا برای تعجیل فرج امام عصر علیه السلام

موسوی اصفهانی / حائری قزوینی

۶۰۰۰

۹۱

چگونه امام زمان علیه السلام را یاری کنیم؟

سید مهدی حائری قزوینی

۶۰۰۰

۹۲

حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت

محمد محمدی اشتهاردی

۲۱۰۰۰

۹۳

خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)

رضا استادی

۱۲۰۰۰

۹۴

خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار)

محمد علی مجاهدی (پروانه)

۱۶۰۰۰

۹۵

دارالسلام

شیخ محمود عراقی میثمی

۳۵۰۰۰

۹۶

داستان‌هایی از امام زمان علیه السلام

حسن ارشاد

۲۰۰۰۰

۹۷

داغ شقایق (مجموعه اشعار)

علی مهدوی

۸۵۰۰

۹۸

در آسمان عشق

مسلم پور وهاب

۳۵۰۰

۹۹

در جستجوی نور

صافی، سبحانی، کورانی

۴۵۰۰

۱۰۰

ذخیره خدا

اسماء خواجه زاده

۲۵۰۰

۱۰۱

ذکر نور در حضور مشتاقان ظهور

مفید فیاضی

۲۴۰۰۰

۱۰۲

زمان و مکان دعا برای حضرت صاحب الزمان علیه السلام

موسوی اصفهانی / حائری قزوینی

۹۰۰۰

۱۰۳

سخنرانی مراجع در مسجد جمکران

واحد پژوهش

۴۰۰۰

۱۰۴

سرود سرخ انار

اله بهشتی

۵۰۰۰

۱۰۵

سقا خود تشنه دیدار

طهورا حیدری

۲۰۰۰

۱۰۶

سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی

دکتر عبد اللهی

۱۵۵۰۰

۱۰۷

سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام

محمد امینی گلستانی

۹۵۰۰۰

۱۰۸

سیمای مهدی موعود در آئینه شعر فارسی

محمد علی مجاهدی (پروانه)

۱۸۵۰۰

۱۰۹

شرح چهل حدیث حضرت مهدی علیه السلام
علی اصغر رضوانی

۷۰۰۰

۱۱۰

شناخت حقوق و مراحم حضرت مهدی علیه السلام
موسوی اصفهانی / حائری قزوینی

۵۰۰۰

بخش چهارم

۱۱۱

صبح فرا می‌رسد
مؤسسه فرهنگی توحید

۶۰۰۰

۱۱۲

صفای دل

زهرا برقی

۶۵۰۰

۱۱۳

ظهور حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه ادیان
سید اسد الله هاشمی شهیدی

۳۸۰۰۰

۱۱۴

العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان
علی اکبر نهاوندی

۴۲۰۰۰۰

۱۱۵

عریضه نویسی

سید صادق سید نژاد

۸۰۰۰

۱۱۶

عطر سیب

حامد حجتی

۳۵۰۰

۱۱۷

عطر یاس

مسلم پور وهاب

۷۵۰۰

۱۱۸

علی علیه السلام و پایان تاریخ

سید مجید فلسفیان

۱۱۰۰۰

۱۱۹

فریادرس

حسن محمودی

۵۵۰۰

۱۲۰

فوز اکبر

محمد باقر فقیه ایمانی

۹۰۰۰

۱۲۱

کرامات المهدی علیه السلام

واحد تحقیقات

۵۵۰۰

۱۲۲

کرامت‌های حضرت مهدی علیه السلام

واحد تحقیقات

۱۰۰۰۰

۱۲۳

کلمات قصار امام زمان علیه السلام

محمد تقی اکبر نژاد

۹۰۰۰

۱۲۴

کمال الدین و تمام النعمه (دو جلد)

شیخ صدوق (ره)

۱۰۰۰۰

۱۲۵

گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)

علی اصغر یونسیان

۳۰۰۰

۱۲۶

گفتمان مهدویت

آیت الله صافی گلپایگانی

۱۵۰۰۰

۱۲۷

گوهرهای ناب در کلام امام زمان علیه السلام

محمد رحمتی شهرضا/حسین احمدی قمی

۲۸۰۰۰

۱۲۸

مسافر گمشده

مسلم پور وهاب

۲۰۰۰

۱۲۹

مفرد مذکر غائب (نمایشنامه)

علی مؤذنی

۵۰۰۰

۱۳۰

مکیال المکارم (دو جلد)

موسوی اصفهانی/حائری قزوینی

۷۲۰۰۰

۱۳۱

منجی موعود از منظر نهج البلاغه

حسین ایرانی

۴۰۰۰

۱۳۲

مهدی علیه السلام تجسم امید و نجات

عزیز الله حیدری

۱۰۰۰۰

۱۳۳

مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی

العمیدی / محبوب القلوب

۱۸۰۰۰

۱۳۴

مهدی موعود در کلام پیامبر محمود

احمد سعیدی

۵۰۰۰

۱۳۵

مهدی موعود علیه السلام (دو جلد)

علامه مجلسی / ارومیه‌ای

۱۲۰۰۰۰

۱۳۶

مهربان‌تر از مادر

حسن محمودی

۵۰۰۰

۱۳۷

مهر بیکران

محمد حسن شاه آبادی

۹۰۰۰

۱۳۸

میثاق منتظران «۱» شرح زیارت آل یاسین سید مهدی حائری قزوینی

۸۰۰۰

۱۳۹

میثاق منتظران «۲» شرح زیارت آل یاسین

سید مهدی حائری قزوینی

۱۰۰۰۰

۱۴۰

ناپیدا ولی با ما (فارسی) ویژه دانش‌آموزان

واحد تحقیقات

۳۰۰۰

۱۴۱

نامه‌های جوانان به امام زمان علیه السلام

- محمد تقی اکبر نژاد
۶۰۰۰
۱۴۲
نامه‌های دختران به امام زمان علیه السلام
محمد تقی اکبر نژاد
۶۰۰۰
۱۴۳
نامه‌های نوجوانان به امام زمان علیه السلام
محمد تقی اکبر نژاد
۵۰۰۰
۱۴۴
نتیجه دعا برای فرج حضرت مهدی علیه السلام
موسوی اصفهانی / حائری قزوینی
۱۷۰۰۰
۱۴۵
نجم الثاقب (دو جلدی)
میرزا حسین نوری (ره)
۷۵۰۰۰
۱۴۶
نشانه‌های ظهور او
محمد خادمی شیرازی
۱۶۰۰۰
۱۴۷
نشانه‌های یار و چکامه انتظار
مهدی علیزاده
۶۰۰۰
۱۴۸
نشانه‌هایی از مهدی علیه السلام
احمد سعیدی
۱۰۰۰۰
۱۴۹
نیاز جهان به امام زمان علیه السلام
محمد مولوی

۵۰۰۰

۱۵۰

و آن که دیرتر آمد

الهه بهشتی

۴۵۰۰

۱۵۱

وظایف منتظران

واحد تحقیقات

۲۵۰۰

بخش پنجم

۱۵۲

وعده دیدار

محمود ترخمی

۶۰۰۰

۱۵۳

ویژگی‌های امام زمان علیه السلام

موسوی اصفهانی / حائری قزوینی

۲۸۰۰۰

۱۵۴

هزار و یک نکته پیرامون امام زمان علیه السلام

محمد رحمتی شهرضا

۴۵۰۰۰

۱۵۵

همراه با مهدی منتظر

مهدی فتلاوی / بیژن کرمی

۹۰۰۰

۱۵۶

یا اباصالح

مسلم پور وهاب

۲۰۰۰

۱۵۷

یاد مهدی علیه السلام

محمد خادمی شیرازی

۲۲۰۰۰

۱۵۸

یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)

حامد حجتی

۳۰۰۰۰

پاسخ به شبهات

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۱۵۹

اسلام‌شناسی و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۴۵۰۰۰

۱۶۰

امام‌شناسی و پاسخ به شبهات (قرآن)

علی اصغر رضوانی

۴۸۰۰۰

۱۶۱

امام‌شناسی و پاسخ به شبهات (حدیث)

علی اصغر رضوانی

۵۵۰۰۰

۱۶۲

دفاع از تشیع و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۳۰۰۰۰

۱۶۳

سلفی‌گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰۰

۱۶۴

غدیرشناسی و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۲۰۰۰

۱۶۵

مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۴۱۰۰۰

۱۶۶

موعودشناسی و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۴۷۰۰۰

۱۶۷

نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۲۰۰۰۰

۱۶۸

واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات

علی اصغر رضوانی

۲۲۵۰۰

۱۶۹

اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه اهل سنت

علی اصغر رضوانی

۱۱۰۰۰

سلسله مباحث مهدویت

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۱۷۰

اماکن مقدسه مرتبط با حضرت مهدی علیه السلام

علی اصغر رضوانی

۳۰۰۰

۱۷۱

امامت در سنین کودکی

علی اصغر رضوانی

۳۰۰۰

۱۷۲

امامت و غیبت

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۱۷۳

بررسی دعای ندبه

علی اصغر رضوانی

۳۵۰۰

۱۷۴

تولد حضرت مهدی علیه السلام

علی اصغر رضوانی

۷۰۰۰

۱۷۵

حکومت حضرت مهدی علیه السلام

علی اصغر رضوانی

۴۰۰۰

۱۷۶

دفاع از مهدویت

علی اصغر رضوانی

۶۵۰۰

۱۷۷

دکترین مهدویت تنها راه نجات بشر

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۱۷۸

علایم ظهور

علی اصغر رضوانی

۶۰۰۰

۱۷۹

غیبت صغری

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۱۸۰

غیبت کبری

علی اصغر رضوانی

۷۵۰۰

۱۸۱

فلسفه حکومت عدل جهانی

علی اصغر رضوانی

۳۵۰۰

۱۸۲

قرآن و ظهور حضرت مهدی علیه السلام

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۱۸۳

منجی از دیدگاه ادیان

علی اصغر رضوانی

۶۵۰۰

۱۸۴

مهدویت و جهانی سازی

علی اصغر رضوانی

۳۵۰۰

۱۸۵

نظریه پردازی درباره آینده جهان

علی اصغر رضوانی

۷۰۰۰

۱۸۶

وجود امام مهدی علیه السلام از منظر قرآن و حدیث

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۱۸۷

وجود امام مهدی علیه السلام در پرتو عقل

علی اصغر رضوانی

۶۰۰۰

۱۸۸

وظایف ما در عصر غیبت

علی اصغر رضوانی

۶۵۰۰

بخش ششم

۱۸۹

هنگامه ظهور

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

سلسله مباحث شناخت و هابیت

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۱۹۰

ابن تیمیه، مؤسس افکار و هابیت

علی اصغر رضوانی

۱۲۰۰۰

۱۹۱

برپایی مراسم جشن و عزا

علی اصغر رضوانی

۷۵۰۰

۱۹۲

توسل از دیدگاه وهابیان

علی اصغر رضوانی

۲۵۰۰

۱۹۳

خدا از دیدگاه وهابیان

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۱۹۴

زیارت قبور از دیدگاه وهابیان

علی اصغر رضوانی	۱۱۰۰۰
	۱۹۵
شناخت سلفی‌ها (وهابیان)	
علی اصغر رضوانی	۷۵۰۰
	۱۹۶
فتنه و هابیت	
علی اصغر رضوانی	۳۰۰۰
	۱۹۷
مبانی اعتقادی و هابیان	
علی اصغر رضوانی	۱۲۰۰۰
	۱۹۸
موارد شرک از دیدگاه وهابیان	
علی اصغر رضوانی	۷۵۰۰
کودکان	
ردیف	
نام کتاب	
نویسنده / مترجم	
قیمت	
	۱۹۹
آشنایی با چهارده معصوم (۱ و ۲)	
سید حمید رضا موسوی	۸۰۰۰
	۲۰۰
آموزش وضو و نماز (کودکان/مصور)	
حسین احمدی قمی	۶۵۰۰
	۲۰۱
بهتر از بهار	

شمسی وفایی

۴۰۰۰

۲۰۲

مجموعه زندگی چهارده معصوم (حضرت محمدصلی الله علیه وآله)

واحد پژوهش

۷۰۰۰

۲۰۳

مجموعه زندگی چهارده معصوم (امام علی علیه السلام)

واحد پژوهش

۷۰۰۰

۲۰۴

مجموعه زندگی چهارده معصوم (حضرت زهراعلیها السلام)

واحد پژوهش

۷۰۰۰

۲۰۵

مجموعه زندگی چهارده معصوم (امام حسن علیه السلام)

واحد پژوهش

۶۵۰۰

۲۰۶

مجموعه زندگی چهارده معصوم (امام حسین علیه السلام)

واحد پژوهش

۶۵۰۰

غدیر

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۲۰۷

اتحاد ملی انسجام اسلامی در پرتو آموزه‌های غدیر

علی اصغر رضوانی

۹۰۰۰

۲۰۸

غدیر در گذر تاریخ

علی تقوی دهکلانی

۶۵۰۰

۲۰۹

غدیر حقیقتی بر گونه تاریخ

رضا فرهادیان

۶۰۰۰

۲۱۰

ندای ولایت در اولین کنگره غدیر

بنیاد بین المللی غدیر

۳۵۰۰

۲۱۱

ندای ولایت در دومین کنگره غدیر

بنیاد بین المللی غدیر

۵۰۰۰

اخلاقی، تربیتی

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۲۱۲

آثار گناه در زندگی و راه جبران

علی اکبر صمدی

۲۰۰۰۰

۲۱۳

اخلاق عملی

آیت الله مهدوی کنی

۲۰۰۰۰

۲۱۴

حلیه المتقین

محمد باقر مجلسی

۴۰۰۰۰

۲۱۵

درس‌هایی از طبیعت

محمد رضا اکبری

۶۰۰۰

۲۱۶

عبرت‌های ماندگار

محمد رضا اکبری

۹۰۰۰

۲۱۷

فرهنگ اخلاق

عباس اسماعیلی یزدی

۳۸۰۰۰

۲۱۸

فرهنگ تربیت

عباس اسماعیلی یزدی

۳۰۰۰۰

۲۱۹

فرهنگ صفات

عباس اسماعیلی یزدی

۵۰۰۰۰

۲۲۰

قصه‌های تربیتی

محمد رضا اکبری

۹۰۰۰

۲۲۱

مبانی تربیت و شاخصه‌های مهم در برنامه ریزی مدارس

رضا فرهادیان

۵۰۰۰

۲۲۲

معلم محبوب شرایط مقبول مدرسه مطلوب

رضا فرهادیان

۴۰۰۰

شرح حال

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

بخش هفتم

۲۲۳

آقا شیخ مرتضای زاهد

محمد حسن سیف اللهی

۱۵۰۰۰

۲۲۴

بدر مشعشع در احوال موسی مبرقع

محدث نوری

۴۰۰۰

۲۲۵

تولدی نو (نقد مسیحیت)

علی الشیخ/سید مسلم مدنی

۱۴۰۰۰

۲۲۶

روزنه‌هایی از عالم غیب

آیت الله سید محسن خرازی

۲۵۰۰۰

۲۲۷

سیاحت غرب

آقاجفی قوچانی

۱۰۰۰۰

کتاب‌های دیگر

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۲۲۸

اسرار مناسک حج

محمد تقی اکبر نژاد

۱۲۰۰۰

۲۲۹

دین و آزادی

محمد حسین فهیم‌نیا

۲۲۰۰۰

۲۳۰

رجعت یا حیات دوباره

احمد علی طاهری ورسی

۱۵۰۰۰

۲۳۱

عالم ذر

محمد رضا اکبری

۱۵۰۰۰

۲۳۲

فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها

علیرضا صدری

۳۰۰۰۰

۲۳۳

مدینه فاضله در پرتو امر به معروف ونهی از منکر

علی اصغر رضوانی

۵۰۰۰

۲۳۴

منازل الآخرة (زندگی پس از مرگ)

شیخ عباس قمی (ره)

۱۵۰۰۰

پوسترهای نمایشگاهی

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۲۳۵

مجموعه نمایشگاهی صبح امید

انتشارات

۱۵۰۰۰۰

۲۳۶

مجموعه نمایشگاهی صبح امید

انتشارات

۷۵۰۰۰

۲۳۷

مجموعه نمایشگاهی اشک خون

انتشارات

۱۵۰۰۰۰

۲۳۸

مجموعه نمایشگاهی اشک خون

انتشارات

۷۵۰۰۰

کتاب‌های به زبان دیگر

ردیف

نام کتاب

نویسنده / مترجم

قیمت

۲۳۹

امامت اور غیبت (اردو)

علی اصغر رضوانی

۲۵۰۰۰

۲۴۰

امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه علیهم السلام (روسی)

آلمات آبسالیکوف

۵۰۰۰

۲۴۱

تاریخچه مسجد مقدس جمکران (اردو)

واحد تحقیقات

۲۰۰۰

۲۴۲

تاریخچه مسجد مقدس جمکران (انگلیسی)

واحد تحقیقات

۲۰۰۰

۲۴۳

تاریخچه مسجد مقدس جمکران (عربی)

واحد تحقیقات

۲۰۰۰

۲۴۴

در انتظار منجی (روسی)

آلمات آبسالیکوف

۵۰۰۰

۲۴۵

شمس وراء السحاب (عربی) رمان

جمال محمد صالح

۱۲۰۰۰

۲۴۶

عقد الدرر (عربی)

المقدس الشافعی/نظری منفرد

۳۲۰۰۰

۲۴۷

غدیرخم (آذری لاتین)

علی اصغر رضوانی

۳۵۰۰

۲۴۸

غدیرخم (روسی)

علی اصغر رضوانی

۳۵۰۰

۲۴۹

موسوعه توفیعات الامام المهدي عليه السلام (عربی)

محمد تقی اکبر نژاد

۳۰۰۰۰

۲۵۰

مهدی منتظر علیه السلام (ترکی استانبولی)

جوادرآسانی/محمود آعاجار

۳۰۰۰۰

۲۵۱

منتخب الادعیه و الزیارات (عربی)

حسین احمدی قمی

۴۰۰۰

۲۵۲

ناپیدا ولی با ما (صبح امید) (اردو)

واحد تحقیقات

۸۰۰۰

۲۵۳

ناپیدا ولی با ما (انگلیسی)

واحد تحقیقات

۴۰۰۰

۲۵۴

ناپیدا ولی با ما (بنگالا)

واحد پژوهش انتشارات

۲۰۰۰

۲۵۵

ناپیدا ولی با ما (ترکی استانبولی)

واحد پژوهش انتشارات

۲۵۰۰

۲۵۶

ناپیدا ولی با ما (عربی)

واحد تحقیقات

۳۰۰۰

۲۵۷

واقعہ عاشورا و پاسخ به شبہات (تاجیک)

علی اصغر رضوانی / قاسم اف

۲۰۰۰۰

۲۵۸

ینابیع الحکمہ (عربی / پنج جلد)

عباس اسماعیلی یزدی

۲۰۰۰۰۰

کتاب‌های این انتشارات بدون هزینه پستی به آدرس شما ارسال می‌گردد.

قم - مسجد مقدس جمکران: صندوق پستی: ۶۱۷ تلفن: ۷۲۵۳۷۰۰ نمابر: ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱

شماره حساب: بانک ملت، قم شعبه جمکران، کد ۵/۸۷۸۵، جاری ۳/۵۰۰

بانک رفاه کارگران، قم شعبه آذر، کد ۸۲۲، جاری ۳۰۰۹۳۹

پی نوشت ها

۱ تا ۱۵۰

- (۱) سوره اعراف، آیه ۱۷۶.
- (۲) سوره یوسف، آیه ۱۱۱.
- (۳) سوره حشر، آیه ۲.
- (۴) شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۲۱۷.
- (۵) نهج البلاغه، نامه ۳۱.
- (۶) همان، حکمت ۲۰۸.
- (۷) شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۹۱.
- (۸) سوره هود، آیه ۱۲۰.
- (۹) سوره احزاب، آیه ۲۱.
- (۱۰) سوره ممتحنه، آیه ۴.
- (۱۱) سوره یونس، آیه ۳۵.
- (۱۲) الغدير، ج صفر، ص ۳۳۹ و ۳۴۰.
- (۱۳) سوره احزاب، آیه ۳۳.
- (۱۴) سوره انبیا، آیه ۷؛ سوره نحل، آیه ۴۳.
- (۱۵) سوره طلاق، آیات ۱۰ و ۱۱.
- (۱۶) سوره نحل، آیه ۴۴.
- (۱۷) سوره حجر، آیه ۹.
- (۱۸) سوره واقعه، آیات ۷۷ - ۷۹.
- (۱۹) سوره احزاب، آیه ۳۳.
- (۲۰) [سوره رعد، آیه ۴۳].
- (۲۱) سوره واقعه، آیات ۷۷-۷۹.
- (۲۲) سوره احزاب، آیه ۳۳.
- (۲۳) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.
- (۲۴) سوره فصلت، آیه ۴۲.
- (۲۵) سوره احزاب، آیه ۳۳.
- (۲۶) سوره عنکبوت، آیه ۴۹.
- (۲۷) سوره رعد، آیه ۴۳.

- (۲۸) سوره بقره، آیه ۱۲۴.
- (۲۹) سوره یوسف، آیه ۳۳.
- (۳۰) سوره فاطر، آیه ۳۲.
- (۳۱) سوره شوری، آیه ۲۳.
- (۳۲) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸.
- (۳۳) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۴۳.
- (۳۴) جامع البیان، ج ۲۲، ص ۸.
- (۳۵) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.
- (۳۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.
- (۳۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۸ و....
- (۳۸) مجمع الفوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.
- (۳۹) عوالم العلوم، فاطمه زهرا علیها السلام، ج ۱، ص ۵۵.
- (۴۰) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۱۸.
- (۴۱) سوره انسان، آیات ۹۸.
- (۴۲) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۱.
- (۴۳) همان، ج ۴۳، ص ۸۱.
- (۴۴) امالی طوسی، ص ۳۱۱.
- (۴۵) دلائل الامامه، ص ۳.
- (۴۶) همان، ص ۷.
- (۴۷) بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹.
- (۴۸) امالی صدوق، ص ۴۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۴.
- (۴۹) اخلاق حضرت فاطمه علیها السلام، ص ۱۷.
- (۵۰) مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۱۶.
- (۵۱) مناقب الامام علی بن ابی طالب علیهم السلام، ص ۳۶۵.
- (۵۲) بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۵، ح ۲۸.
- (۵۳) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۱۳.
- (۵۴) بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳.
- (۵۵) کافی، ج ۳، ص ۱۰۴، ح ۳.
- (۵۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۰.
- (۵۷) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۲.
- (۵۸) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۴.
- (۵۹) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۵.
- (۶۰) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۵.

- (۶۱) پیشین، ص ۹۵ و ۹۶.
- (۶۲) همان، ص ۹۶.
- (۶۳) همان، ص ۹۶.
- (۶۴) همان، ۱۳۳.
- (۶۵) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۱.
- (۶۶) الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۸.
- (۶۷) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۳.
- (۶۸) بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۶.
- (۶۹) بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۹۷؛ البدايه و النهايه، ج ۶، ص ۱۱۱.
- (۷۰) بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۲، ح ۱.
- (۷۱) بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۸۹.
- (۷۲) بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۷۹.
- (۷۳) بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۳، ح ۶۳.
- (۷۴) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷.
- (۷۵) احتجاج طبرسی، بخش احتجاجات فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۱۳۱ - ۱۳۲.
- (۷۶) مکارم اخلاق، طبرسی، ص ۹۳.
- (۷۷) احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۳۱.
- (۷۸) همان.
- (۷۹) همان.
- (۸۰) مناقب خواریزمی، ص ۳۵۳.
- (۸۱) همان.
- (۸۲) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴.
- (۸۳) همان.
- (۸۴) همان، ج ۴۳، ص ۱۹۱.
- (۸۵) پیشین، ج ۲۹، ص ۲۰۷.
- (۸۶) همان، ج ۳۰، ص ۲۹۳.
- (۸۷) بیت الاحزان، شیخ عباس قمی، ص ۱۱۷.
- (۸۸) بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۰۶.
- (۸۹) تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷.
- (۹۰) بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۲۸.
- (۹۱) عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۴۰۶.
- (۹۲) کوكب الدرر، ج ۱، ص ۱۹۶، حائری مازندرانی.
- (۹۳) ذخائر العقبی، ص ۵۳.

- (۹۴) كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۲.
- (۹۵) كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۲.
- (۹۶) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸.
- (۹۷) كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۶؛ ذخائر العقبی، ص ۵۳.
- (۹۸) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲.
- (۹۹) سوره آل عمران، آیه ۶۱.
- (۱۰۰) كشاف، زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۹ و... .
- (۱۰۱) سوره بقره، آیه ۳۷.
- (۱۰۲) فردوس الأخبار، ج ۳، ص ۱۶۳، ح ۴۲۸۸؛ الدر المشور، ج ۱، ص ۶۰؛ كنز العمال، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۴۲۳۷ و... .
- (۱۰۳) سوره احزاب، آیه ۶.
- (۱۰۴) سوره نساء، آیه ۲۳.
- (۱۰۵) سوره احزاب، آیه ۳۲.
- (۱۰۶) سوره احزاب، آیه ۳۰.
- (۱۰۷) أنّها فاطمة الزهراء، ص ۳۳۳ و ۳۳۴.
- (۱۰۸) فاطمة الزهراء، توفیق ابو علم، ص ۹-۱۱.
- (۱۰۹) حياة فاطمة، محمود شبلی، ص ۳۶۳.
- (۱۱۰) صحيح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۸، ح ۱۰۱.
- (۱۱۱) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۵، ص ۳۵.
- (۱۱۲) پیشین، ص ۹۸.
- (۱۱۳) بنور فاطمة عليها السلام اهتدیت، عبد المنعم حسن.
- (۱۱۴) پیشین.
- (۱۱۵) حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۹.
- (۱۱۶) فاطمة الزهراء و الفاطمیون.
- (۱۱۷) فاطمة الزهراء، دخیل، ص ۱۷۱، به نقل از او.
- (۱۱۸) فاطمة الزهراء عليها السلام، توفیق ابو علم، ص ۸ و ۹.
- (۱۱۹) الزهراء عليها السلام بین الثناء و الولاء، ص ۱۴ و ۱۵.
- (۱۲۰) پیشین، ص ۱۹.
- (۱۲۱) حياة فاطمة عليها السلام، ص ۷ و ۸.
- (۱۲۲) سوره اسراء، آیه ۲۶.
- (۱۲۳) سوره حشر، آیات ۷ و ۶.
- (۱۲۴) سوره انفال، آیه ۴۱.
- (۱۲۵) سوره نساء، آیه ۵۹.
- (۱۲۶) صحيح بخاری، كتاب الاستخلاف، ح ۷۲۲۲.

- (۱۲۷) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۳۸۷۴
- (۱۲۸) همان، ص ۲۹۷، ح ۳۷۹۷.
- (۱۲۹) منهاج السنه، ابن تیمیه، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۴۶۰.
- (۱۳۰) سوره توبه، آیه ۴۰.
- (۱۳۱) سوره یونس، آیه ۶۲.
- (۱۳۲) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۷.
- (۱۳۳) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۷، باب من جلس عند المصیبه يعرف فيه الحزن؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۴.
- (۱۳۴) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۴.
- (۱۳۵) سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۸.
- (۱۳۶) مسند احمد، ج ۶، ص ۳۱.
- (۱۳۷) سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۲.
- (۱۳۸) صحیح ابن خزیمه، ج ۳، ص ۱۴۰.
- (۱۳۹) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.
- (۱۴۰) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۱۵۳.
- (۱۴۱) سوره مجادله، آیه ۱.
- (۱۴۲) سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۶.
- (۱۴۳) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۳۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۹۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۶.
- (۱۴۴) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۵.
- (۱۴۵) صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۳۴۰.
- (۱۴۶) مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۱۲.
- (۱۴۷) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۱۳۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۴.
- (۱۴۸) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۰۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۲۵.
- (۱۴۹) مسند احمد، ج ۵، ص ۴۰۲؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۱۷.
- (۱۵۰) صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴۹.

۳۰۰ تا ۱۵۱

- (۱۵۱) الترغیب و الترهیب، منذری، ج ۳، ص ۲۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۶۰.
- (۱۵۲) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۲۷.
- (۱۵۳) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۳.
- (۱۵۴) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۷۶.
- (۱۵۵) سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۸.
- (۱۵۶) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵۹۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۲.
- (۱۵۷) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۸؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۹۹.

- ۱۵۸) مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۳؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۴۴.
- ۱۵۹) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۴.
- ۱۶۰) همان، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.
- ۱۶۱) الآحاد و المثانی، ج ۵، ص ۳۶۳.
- ۱۶۲) المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.
- ۱۶۳) المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۸ و ج ۲، ص ۴۰۱.
- ۱۶۴) الذریة الطاهرة، ج ۱، ص ۱۲۰.
- ۱۶۵) تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶.
- ۱۶۶) ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۳۹.
- ۱۶۷) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.
- ۱۶۸) الکامل، ج ۲، ص ۳۵۱.
- ۱۶۹) تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۶، رقم ۱۳۲۱.
- ۱۷۰) سؤالات البرقانی، ج ۱، ص ۲۲.
- ۱۷۱) لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۵.
- ۱۷۲) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۰.
- ۱۷۳) سوره احزاب، آیه ۵۷.
- ۱۷۴) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.
- ۱۷۵) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۰.
- ۱۷۶) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷.
- ۱۷۷) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.
- ۱۷۸) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۵.
- ۱۷۹) شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۰.
- ۱۸۰) اهل البيت عليهم السلام، توفیق ابو علم، ص ۱۸۴.
- ۱۸۱) بصائر الدرجات، ص ۱۵۵، ح ۱۴.
- ۱۸۲) صحاح اللغة، ج ۴، ص ۱۳۸۴؛ تاج العروس، ج ۶، ص ۱۶۱، لسان العرب، ج ۹، ص ۱۸۶ و...
- ۱۸۳) الاتقان، ج ۱، ص ۵۳.
- ۱۸۴) دلائل التوثیق المبکر للسنه و الحدیث، ترجمه الدكتور عبدالمعطی، ص ۲۶۸.
- ۱۸۵) مصادر الشعر الجاهلی، ص ۱۳۹.
- ۱۸۶) معرفة النسخ، ص ۲۸.
- ۱۸۷) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.
- ۱۸۸) همان، ص ۲۴۱، ح ۵.
- ۱۸۹) بصائر الدرجات، ص ۱۵۲، ح ۳.
- ۱۹۰) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۲.

- (۱۹۱) همان، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۵.
- (۱۹۲) بصائر الدرجات، ص ۱۵۷، ح ۱.
- (۱۹۳) همان، ص ۱۵۵، ح ۱۴.
- (۱۹۴) همان، ص ۱۵۴، ح ۸.
- (۱۹۵) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.
- (۱۹۶) همان، ص ۲۴۱، ح ۵.
- (۱۹۷) بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۸، ح ۱.
- (۱۹۸) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۲.
- (۱۹۹) بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۲.
- (۲۰۰) همان، ج ۲۶، ص ۱۸، ح ۱.
- (۲۰۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۸.
- (۲۰۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۴.
- (۲۰۳) منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۳۰.
- (۲۰۴) یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸.
- (۲۰۵) فتوح البلدان، بلاذری، ص ۴۲ - ۴۶.
- (۲۰۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۰.
- (۲۰۷) تاریخ طبری.
- (۲۰۸) فدک، ص ۲۹.
- (۲۰۹) کشف المحجبه، ص ۹۴.
- (۲۱۰) سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۵۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۲.
- (۲۱۱) حشر (۵۹) آیات ۶ و ۷.
- (۲۱۲) تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.
- (۲۱۳) المیزان، ذیل آیه شریفه.
- (۲۱۴) هیتمی، المحرقه؛ صواعق ص ۳۸.
- (۲۱۵) فدک در تاریخ، ص ۳۵ و ۳۶.
- (۲۱۶) علل الشرایع، باب العلل التي من اجلها ترك علی فدکاء
- (۲۱۷) همان.
- (۲۱۸) شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶، ص ۲۷۸.
- (۲۱۹) همان، ص ۲۱۶.
- (۲۲۰) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶ - ۲۱۷.
- (۲۲۱) بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۶ و ۴۷.
- (۲۲۲) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۷.
- (۲۲۳) معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳۸، لسان العرب، ماده فدک.

- (۲۲۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۲۲۱؛ سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۵۸.
- (۲۲۵) صحیح مسلم، باب قول النبی «لانورث ما ترکناه صدقه» از کتاب الجهاد، صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب فرض الخمس و مسند احمد، ج ۱، ص ۹ و ۶.
- (۲۲۶) دلائل الصدق، ج ۳، ص ۲۳.
- (۲۲۷) در المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۲۸، کنز العمال، ج ۲، ص ۱۵۸.
- (۲۲۸) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۴.
- (۲۲۹) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.
- (۲۳۰) صواعق المحرقه، ص ۷۶.
- (۲۳۱) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۱.
- (۲۳۲) بقره (۲) آیه ۲۸۲.
- (۲۳۳) احزاب (۳۳) آیه ۵۳.
- (۲۳۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱.
- (۲۳۵) سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۸۹.
- (۲۳۶) همان، ص ۳۹۱.
- (۲۳۷) مریم (۱۹) آیه ۶.
- (۲۳۸) انبیا (۲۱) آیه ۸۹.
- (۲۳۹) نمل (۲۷) آیه ۱۶.
- (۲۴۰) غافر (۴۰) آیه ۵۳.
- (۲۴۱) فاطر (۳۵) آیه ۳۲.
- (۲۴۲) مریم (۱۹) آیه ۵.
- (۲۴۳) تفسیر فخر رازی، ذیل هر دو آیه.
- (۲۴۴) بقره (۲) آیه ۳۱.
- (۲۴۵) تفسیر طبری، ج ۱۶، ص ۴۸.
- (۲۴۶) همان.
- (۲۴۷) تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.
- (۲۴۸) ص (۲۸) آیه ۳۱.
- (۲۴۹) تفسیر کشاف، ذیل آیه.
- (۲۵۰) نمل (۲۷) آیه ۱۶.
- (۲۵۱) انبیا (۲۱) آیه ۷۹.
- (۲۵۲) نسا (۴) آیه ۷.
- (۲۵۳) همان، آیه ۱۱.
- (۲۵۴) معالم الاصول، ص ۶ - ۸.
- (۲۵۵) کهف (۱۸) آیه ۱۱۰.

- ۲۵۶) چهل حدیث، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.
- ۲۵۷) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۳۰.
- ۲۵۸) انفال (۸) آیه ۴۱.
- ۲۵۹) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۰.
- ۲۶۰) سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۷ (به نقل از ربیع الابرار زمخشری).
- ۲۶۱) فدک در تاریخ، ص ۵۸ - ۶۰.
- ۲۶۲) صحیح البخاری با شرح ابن حجر، ج ۹، ص ۲۶۸.
- ۲۶۳) همان، ج ۸، ص ۱۵۲.
- ۲۶۴) همان.
- ۲۶۵) لسان المیزان، ج ۴، ص ۹۷.
- ۲۶۶) فتح الباری، ج ۷، ص ۶۸.
- ۲۶۷) شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۶۴.
- ۲۶۸) شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۲.
- ۲۶۹) تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۷.
- ۲۷۰) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۹۵.
- ۲۷۱) الاصابه، ج ۴، ص ۳۷۹.
- ۲۷۲) تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۸۵.
- ۲۷۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۰.
- ۲۷۴) تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۲۲.
- ۲۷۵) تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۸۶۲.
- ۲۷۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۲.
- ۲۷۷) استیعاب، ترجمه زید بن حارثه.
- ۲۷۸) تهذیب التهذیب، ترجمه اعمش، ج ۴، ص ۱۹۵.
- ۲۷۹) سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹۱ - ۳۹۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۷.
- ۲۸۰) ا.ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۴؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۲ و صواعق المحرقه، ص ۸۴.
- ۲۸۱) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۷ - ۷۸؛ کتاب المغازی، باب غزوة خبیر؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۸۰، کتاب الجهاد والسير، باب قول النبی «لانورث...».
- ۲۸۲) طه (۲۰) آیه ۱۱۵.
- ۲۸۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۵۱؛ منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۹ و حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۲۴۹.
- ۲۸۴) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۸۸.
- ۲۸۵) تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۲۷۸.
- ۲۸۶) همان، ج ۲، ص ۲۷۹؛ تنزیه الانبیاء، ص ۱۶۹.

- (۲۸۷) تنزیه الانبیاء، ص ۱۶۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۴ - ۶۵.
- (۲۸۸) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۲.
- (۲۸۹) السنن الکبری، نسایی، ج ۱، ص ۳۶۰، ح ۱۱۳۷.
- (۲۹۰) صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۷۸.
- (۲۹۱) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۲.
- (۲۹۲) المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۱۴.
- (۲۹۳) بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۰۷.
- (۲۹۴) معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۲۱.
- (۲۹۵) تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۱۸.
- (۲۹۶) اکمال الدین، ص ۴۱۶؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۰.
- (۲۹۷) بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۶.
- (۲۹۸) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱.
- (۲۹۹) الباقیات الصالحات، باب ۶، ارم ۱۸.
- (۳۰۰) بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۱۹؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۱۵؛ شرح المواهب، ج ۱، ص ۴۴ و...

۳۰۱ تا ۴۴۴

- (۳۰۱) الجنۃ العاصمه، میرجهانی،
- (۳۰۲) ر.ک: تمهید القواعد، ابن ترکه، ص ۱۷۲، با شرح آن «تحریر تمهید القواعد»، آیت الله جوادی آملی.
- (۳۰۳) جامع الأسرار، ص ۷۰۶.
- (۳۰۴) همان، ص ۳۸۱.
- (۳۰۵) ر.ک: مبحث علت غایی در کتاب فلسفه.
- (۳۰۶) ر.ک: مبحث علت و معلول، فصل ارتباط علت فاعلی با علت غایی.
- (۳۰۷) بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۶۵، ح ۵۱.
- (۳۰۸) الشفاء، بوعلی، پایان مبحث الهیات.
- (۳۰۹) سوره مائده، آیه ۳.
- (۳۱۰) صحیح مسلم، باب فضائل خدیجه، ح ۲۴۳۷.
- (۳۱۱) السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۸.
- (۳۱۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱.
- (۳۱۳) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۵؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۹.
- (۳۱۴) تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۴؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۲۹۵.
- (۳۱۵) صحیح مسلم، حدیث ۴۳۵، باب فضائل خدیجه.
- (۳۱۶) همان، ح ۲۴۳۵.
- (۳۱۷) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۴۷.

- (۳۱۸) کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۵.
- (۳۱۹) نور الابصار، ص ۴۰.
- (۳۲۰) الاصابة، ج ۴، ص ۲۸۱؛ البداية و النهاية، ج ۲، ص ۲۹۴.
- (۳۲۱) البداية، ج ۲، ص ۲۹۴.
- (۳۲۲) صحيح بخاری، ج ۵، ص ۴۷ و ۴۸؛ صحيح مسلم، باب مناقب خديجه.
- (۳۲۳) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۶.
- (۳۲۴) تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۱.
- (۳۲۵) تاريخ الأمم و الملوك، ج ۳، ص ۴۳۰؛ وقایع سال ۱۳ هجری.
- (۳۲۶) عقد الفريد، ج ۴، ص ۲۶۸.
- (۳۲۷) مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴.
- (۳۲۸) المعجم الكبير، ج ۱، ص ۶۲.
- (۳۲۹) السقيفة، ص ۴۰.
- (۳۳۰) تاريخ دمشق، ج ۹، ص ۷۴۹.
- (۳۳۱) شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۶ و ج ۶، ص ۵۱.
- (۳۳۲) تاريخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۸، شرح حال علوان بن داود بجلی.
- (۳۳۳) مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۳.
- (۳۳۴) لسان الميزان، ج ۴، ص ۱۸۹.
- (۳۳۵) الجوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۰۵۹.
- (۳۳۶) كنز العمال، ج ۵، ص ۶۳۱ و ۶۳۲.
- (۳۳۷) تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.
- (۳۳۸) شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۷.
- (۳۳۹) همان، ص ۴۹.
- (۳۴۰) تاريخ ابی الفداء، ص ۱۶۵.
- (۳۴۱) تاريخ ابن شحنة در حاشیه كامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۶۴.
- (۳۴۲) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷.
- (۳۴۳) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶.
- (۳۴۴) تاريخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۴؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۵۳؛ سير اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۰۰.
- (۳۴۵) قواعد فی علوم الحديث، ص ۳۸۵ و ۴۰۳.
- (۳۴۶) تهذيب التهذيب، ج ۴، ص ۱۷۶، رقم ۳۴۱.
- (۳۴۷) همان، ج ۵، ص ۳۰۳.
- (۳۴۸) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۵۹؛ شرح ابن ابی الحديد، ج ۲۰، ص ۱۴۷؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷.
- (۳۴۹) المصنّف، ج ۸، ص ۵۷۲؛ المغازی، ح ۱۸۸۹۱، ج ۸، ص ۵۷۲؛ الاستيعاب در حاشیه الاصابة، ج ۲، ص ۲۵۴؛ الوافی بالوفیات،

- ج ۱۷، ص ۳۱۱؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۵۱؛ مسند فاطمه علیها السلام، سیوطی، ص ۳۶.
- (۳۵۰) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۹۰، رقم ۴۵۴۹.
- (۳۵۱) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۶۴، رقم ۹۰.
- (۳۵۲) همان.
- (۳۵۳) سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۱۶، رقم ۱۵۳.
- (۳۵۴) تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۳۳، رقم ۵۰۱؛ الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۳۰۶.
- (۳۵۵) مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۶؛ انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۸۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۴۷.
- (۳۵۶) الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ اعلام النساء، ج ۴، ص ۱۱۴؛ السقیفة و الخلافة، عبدالفتاح عبدالمقصود، ص ۱۴.
- (۳۵۷) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳.
- (۳۵۸) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۷۷.
- (۳۵۹) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۱۱.
- (۳۶۰) تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۶۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۹.
- (۳۶۱) تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۰، رقم ۵.
- (۳۶۲) الکاشف، ج ۱، ص ۲۶۱، رقم ۱۷۲۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۲۹، رقم ۶۹۸.
- (۳۶۳) جوهری، السقیفة، ص ۵۳.
- (۳۶۴) الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.
- (۳۶۵) تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶.
- (۳۶۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۶ و ۱۷.
- (۳۶۷) الامامة و الخلافة، مقاتل، ص ۱۶۰ و ۱۶۱، باب کفارة القتل.
- (۳۶۸) المجموع، نووی، ج ۱۹، ص ۱۸۷ و ۱۸۹، طبع دارالفکر.
- (۳۶۹) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵.
- (۳۷۰) الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.
- (۳۷۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۹۳.
- (۳۷۲) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۳۹؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۷۸.
- (۳۷۳) الامامة و الخلافة، ص ۱۶۰.
- (۳۷۴) مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۳، به نقل از کتاب المعارف.
- (۳۷۵) الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۳۴۷.
- (۳۷۶) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۵.
- (۳۷۷) اثبات الوصیة، ص ۱۴۳.
- (۳۷۸) الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۷.
- (۳۷۹) فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۶.
- (۳۸۰) معجم شیوخ الذهبی، ص ۱۲۵، رقم ۱۵۶.

- ۳۸۱) ایضاح المکنون، ج ۴، ص ۱۸۲.
- ۳۸۲) الفرق بین الفرق، ص ۱۴۷.
- ۳۸۳) لسان المیزان، ج ۱، ص ۹۶.
- ۳۸۴) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲.
- ۳۸۵) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲، ح ۷۰۴.
- ۳۸۶) مسند احمد.
- ۳۸۷) الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۳۳۲.
- ۳۸۸) انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۵.
- ۳۸۹) شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۶۰.
- ۳۹۰) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲؛ السنن الكبرى، بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰.
- ۳۹۱) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۰.
- ۳۹۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۵.
- ۳۹۳) المصنّف، ج ۳، ص ۲۲۶.
- ۳۹۴) شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۵.
- ۳۹۵) السیره الحلیّه، ج ۳، ص ۳۶۱.
- ۳۹۶) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۰، به نقل از بلاذری.
- ۳۹۷) همان، ج ۶، ص ۵۰.
- ۳۹۸) اهل البيت عليهم السلام، توفیق ابو علم، ص ۱۸۴.
- ۳۹۹) السقیفة و فدک، ص ۱۴۵.
- ۴۰۰) تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۰۰.
- ۴۰۱) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.
- ۴۰۲) فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۴-۳۶.
- ۴۰۳) الامامة و الخلافة، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.
- ۴۰۴) المعجم الكبير، ج ۱، ص ۶۲، رقم ۴۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، عهد خلفا، ص ۱۱۷.
- ۴۰۵) تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۹۱۲.
- ۴۰۶) تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۶۶.
- ۴۰۷) الثقات، ج ۸، ص ۵۲۶.
- ۴۰۸) تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۹۹؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۴۸.
- ۴۰۹) تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۵؛ الثقات، ج ۶، ص ۱۴۶.
- ۴۱۰) سوره طه، آیه ۸۱.
- ۴۱۱) سوره احزاب، ص ۵۷.
- ۴۱۲) سوره توبه، آیه ۶۱.
- ۴۱۳) سوره نور، آیه ۳۶.

- (۴۱۴) دَرُ المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳؛ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۷۴.
- (۴۱۵) تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۵۸۹؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۳۷.
- (۴۱۶) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۵.
- (۴۱۷) الروض الانف، ج ۶، ص ۳۲۸.
- (۴۱۸) فتح الباری، ج ۷، ص ۱۴۲؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۳.
- (۴۱۹) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۹؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۵.
- (۴۲۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳.
- (۴۲۱) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۰.
- (۴۲۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱.
- (۴۲۳) همان، ص ۱۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳.
- (۴۲۴) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۴؛ کنز العمال، ح ۳۷۷۵۳.
- (۴۲۵) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۶.
- (۴۲۶) تحفه الاحوذی در شرح صحیح ترمذی، ج ۱۰، ص ۳۷۰؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۷.
- (۴۲۷) المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۱.
- (۴۲۸) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۰؛ المعجم الأوسط، ج ۵، ص ۵۸؛ ح ۴۱۰۱.
- (۴۲۹) المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۳۴۹؛ ح ۲۷۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.
- (۴۳۰) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱.
- (۴۳۱) الکامل فی الضعفاء، ج ۶، ص ۵۴۵.
- (۴۳۲) همان، ج ۵، ص ۵۱۹.
- (۴۳۳) تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۴.
- (۴۳۴) الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۸۸.
- (۴۳۵) کتاب العلل و الرجال، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۶۰.
- (۴۳۶) همان، ج ۳، ص ۹۲، چاپ جدید.
- (۴۳۷) میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۷.
- (۴۳۸) تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۴.
- (۴۳۹) تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۳۲۲.
- (۴۴۰) تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۸۳ و ۸۲.
- (۴۴۱) علوم الحدیث، ابن الصلاح، ص ۲۰ و ۱۹.
- (۴۴۲) همان.
- (۴۴۳) تدریب الراوی، ج ۱، ص ۷۵، به نقل از نووی.
- (۴۴۴) قواعد فی علوم الحدیث، ص ۶۳.

نویسنده: سید ابوالحسن حسینی

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي .

۱- صحیح بخاری جلد ۵، باب فضائل صحابه، ص ۳۶، و جلد ۷ کتاب النکاح، ص ۴۷ چاپ مصر.

۲- صحیح مسلم جلد ۷، باب فضائل صحابه، ص ۱۴۰ چاپ مصر.

۳- سنن ترمذی، جلد ۵، ص ۳۵۹ چاپ مصر.

۴- سنن ابن ماجه، جلد ۱، کتاب النکاح، باب ۵۶ چاپ مصر.

۵- سنن ابی داوود جلد ۱، کتاب النکاح، ص ۴۷۸، چاپ مصر.

۶- مسند احمد، جلد ۴، ص ۵، ص ۳۲۶ چاپ مصر

و دهها منبع معتبر دیگر اهل سنت .

فَهَجَّرَتْ أَبَا بَكْرٍ ... فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَةً لَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ .

فَعُضِبَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَ هَجَّرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمُهُ حَتَّى مَاتَتْ

۱- صحیح بخاری، ج ۴، کتاب فضل الجهاد و السیر، باب الخمس، ص ۹۶ و جلد ۵ باب غزوة خیبر، ص ۱۷۷ و جلد ۸ کتاب

الفرائض، ص ۱۸۵ چاپ مصر.

۲- صحیح مسلم جلد ۵ کتاب جهاد و السیر، باب قول النبی (صلى الله عليه وآله وسلم) ما تركنا فهو صدقه، ص ۱۵۴ .

۳- السنن الكبرى بیهقی، کتاب قسم الفئ و الغنیمه جلد ۶ ص ۳۰۰ چاپ هند .

۴- سنن ترمذی ج ۴، کتاب السیر، باب ۴۴ شماره حدیث ۱۶۰۹ چاپ مصر .

۵- مسند احمد ج ۱، ص ۶ و ۹ چاپ مصر

و دهها منبع معتبر دیگر اهل سنت.

حرمت خانه وحی در قرآن و حدیث

مهر ورزیدن و دوست داشتن پیامبر خدا از اصولی است که قرآن به آن دعوت می کند، و یادآور می شود که علاقه ما به خدا و

پیامبر (ص) باید بالاتر از مهر ما نسبت به پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان باشد(۱). و در آیه ای دیگر مودت

«ذی القربی» را پاداش رسالت تلقی می کند و می فرماید :

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۲)

بگو من پاداشی جز مودت ذی القربی نمی خواهم.

در لسان قرآن، خانه وحی و خانه های وابسته به آن از همان احترامی برخوردارند که مساجد و خانه های خدا از آن برخوردار می

باشند، مساجد در فقه اسلامی، برای خود موضوعی است که احکام خاصی دارند، بیوت پیامبران و بالاخص بیت پیامبر گرامی و

بیوت وابسته در برخی از احکام با مساجد یکسانند.

قرآن در باره خانه های پیامبران چنین می فرماید:

فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

خانه هایی که خدا به ترفیع و تکریم و بردن نامش در آن، فرمان داده است، و مردان خدا را در آن صبح و عصر تسبیح می گویند. مقصود از این بیوت به تصریح پیامبر گرامی (ص) مساجد نیست بلکه خانه های پیامبران است. و فرمان به ترفیع خواه ظاهری باشد خواه معنوی حرمت بیوت پیامبران را فریضه لازم می داند.

جلالدین سیوطی (۸۴۸-۹۱۱) در تفسیر خود به سندی از انس بن مالک نقل می کند وقتی که پیامبر خدا آیه « فی بیوت اذن الله » را تلاوت فرمود مردی درخواست و گفت مقصود از «بیوت» که خدا به ترفیع آن فرمان داده است چیست؟

پیامبر خدا فرمود « بیوت الانبیاء » خانه های پیامبران است، سپس ابوبکر درخواست و در حالی که به خانه علی و فاطمه اشاره می کرد گفت: این خانه از همین بیوت است؟ پیامبر فرمود: از برترین و بارزترین آنها است.

تکریم بیوت پیامبران و بالخصوص بیوت پیامبر گرامی، به زمان خود اختصاص ندارد بلکه مسلمانان در طول زمان باید در حفاظت و صیانت و مرمت و بازسازی آنها بکوشند، و با گرامی داشتن این آثار، به اصالتها و نشانها بقاء و پایداری بخشند.

جای تأسف است که امت اسلامی پس از درگذشت پیامبر گرامی این اصل را نادیده گرفته و شئون او را درباره خاندانش و بیت مسکونی فرزندانش رعایت نکردند، و بی حرمتی را نسبت به برخی از بیوت او روا داشتند، و این کار نکوهیده برای یک محقق تاریخ پوشیده نیست، تا آنجا که متعصب ترین نویسنده معاصر «ابوالحسن ندوی» در برخی از آثار خود به این نکته توجه نموده و می گوید: پس از درگذشت پیامبر با فرزندان او رفتار درست انجام نگرفت.

کتابی که هم اکنون در اختیار پژوهشگران تاریخ قرار می گیرد، به تحلیل گوشه ای از این وقایع پرداخته است. و اسناد بی حرمتی به خانه وحی را از مصادر تاریخی گرد آورده، و در آن داوری نموده است.

هر گاه نگارش تاریخ و تحلیل وقایع با رعایت موازین اخلاقی و آداب اسلامی صورت پذیرد، مایه بینایی امت اسلامی می گردد، آنگاه بر وحدت اسلامی کمک می کند، و از بد بینی گروهی نسبت به گروه دیگر می کاهد، و روشن می شود که حساسیت گروهی نسبت به وقایع صدر اسلام بی دلیل نبوده، و این گروه برای خود دلایل قاطع دارند، دلایلی که در کتابهای خود آنها وارده شده است.

امید است این اثر علمی و تاریخی که به خامه دانشمند محترم جناب آقای حاج سید ابوالحسن حسینی نگارش یافته و به گردآوری مدارک و مصادر این واقعه پرداخته است گامی مؤثر، در عقب زدن پرده ها از چهره حقایق تاریخی باشد.

« رَزَقْنَا اللَّهُ تَوْحِيدَ الْكَلِمَةِ ، كَمَا رَزَقْنَا كَلِمَةَ التَّوْحِيدِ »

قم - مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق (ع)

جعفر سبحانی

۲۶/۱/۱۳۷۵ برابر ۲۵ شوال ۱۴۱۶

مقدمه در انگیزه تحقیق

بعضی از نویسندگان و متفکران اهل سنت و شیعه که طرفدار تقریب مذاهب اسلامی اند بر این باورند که مطرح کردن حوادث و وقایع تلخ و ناگواری که پس از سقیفه بنی ساعده از سوی دستگاه خلافت نسبت به خاندان رسالت مخصوصاً آنچه که نسبت به دختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا (س) انجام گردیده مخالف با وحدت و تقریب پیروان مذاهب اسلامی است، و اینها شیعه را در نقل این حوادث متفرد می دانند و صحت این حوادث را مورد شک و تردید و حتی انکار قرار می دهند، و از این جهت در آثار و نوشته هایشان وقتی که به این بخش از تاریخ اسلام می رسند تلاش می کنند نقاط مثبتی در انتخاب خلیفه پیدا کنند و بیعت

مهاجرین و انصار با وی، جلوگیری از ایجاد اختلاف داخلی، جنگ با مرتدین و ادامه کار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در گسترش اسلام را مهم جلوه دهند و از بیان نقاط منفی و اسفبار و ظلم و ستم داخلی خودداری می کنند.

البته در آثار و نوشته های گذشتگان از اهل سنت گرچه فکر وحدت و تقریب حاکم نبوده است ولی آنها نیز به بهانه اینکه نقل این حوادث تلخ و ناگوار و اسفبار یک نوع جسارت و طعن و نقد در بزرگان اسلام و یاران نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است به صورت های گوناگون با آن برخورد شده است.

در پاره ای از موارد استغاثه و شکایت از ستمها و ظلمهای دستگاه خلافت را برای پرهیز از تکفیر و تفسیق صحابه تأویل کرده اند، و عده ای نیز مسائل را به نفع دستگاه خلافت به گونه ای طراحی کرده اند که تو گویی غیر از این اتفاق نیفتاده است.

اینها حوادث اسفبار و ناگواری را که دستگاه خلافت نسبت به خاندان رسالت روا داشته است یا اصلاً طرح نکرده اند و یا با نقل احادیث ضدّ و نقیض مسأله را لوث نموده اند، و دسته دیگر آنها را نقل کرده اند و احیاناً نیز پذیرفته اند ولی آنها را ناچیز و از صغائر شمرده اند و از این جهت قدح و مذمتی را متوجه رجال خلافت نمی دانند و گروهی نیز آنها را از کارهای مهم و شگرف و تحسین برانگیز خلفا دانسته و در اشعاری آن را ستوده اند.

برخورد متناقض و متفاوت با این حوادث موجب این شد که برخی از متفکرین به این حوادث به دیده شک و تردید بنگرند، و مدارک و منابع آنها را ضعیف و غیرقابل اعتماد بشمارند و در نتیجه طرح آنها را منافی با وحدت و اخوت و برادری و همبستگی اسلامی بدانند.

تحقیق در مسأله ایجاب می کند که ما این حوادث را با توجه به منابع و مدارک طرفین رسیدگی کنیم و ببینیم تا کجا در نقل این حوادث بین طرفین اتفاق نظر وجود دارد و در منابع هر دو طرف آمده و در کجا شیعه متفرد در نقل است و چرا آنها از نقل حوادث بعدی خودداری کرده اند؟

ما به جهت گستردگی حوادث و وقایع ناگوار این برهه از تاریخ اسلام تنها به بررسی برخی از آنها می پردازیم که عبارتند از:

۱- آیا راست است که پس از جریان سقیفه بنی ساعده مأموران خلیفه برای اخذ بیعت از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به خانه او هجوم بردند و اهل خانه را تهدید کردند که در صورت خودداری از بیعت و بیرون نیامدن، خانه را با اهلش آتش می زنند و در این مورد تا کجا پیش رفتند؟

۲- آیا راست است که دختر گرامی رسول خدا در ممانعت از ورود مهاجمین به خانه آسیب دید تا جایی که فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد؟ و آیا او را بین در و دیوار قرار دادند و آیا به او سیلی زدند و...؟

۳- آیا راست است که مأمورین خلافت به خانه امام ریختند و امام را با سر و وضع نامطلوب و دلخراش (همانند بردن شتر سرکش) برای اخذ بیعت به مسجد بردند؟

۴- آیا راست است که خلیفه اول در آخرین لحظات زندگی اظهار ندامت و پشیمانی شدید می کرد؟ و آرزو می نمود که ای کاش سه چیز را انجام نمی داد، که یکی از آنها این بود: ای کاش احترام خانه فاطمه را حفظ می کرد و فرمان حمله به آن را صادر نمی کرد و...!

می توان گفت که مسائل یادشده در صورت اثبات، بخشی از یک سلسله جریانات ناگواری است که درواپسین روزهای زندگی پیامبر اسلام شروع شد و تا پایان زندگی دختر گرامیش حضرت فاطمه (س) ادامه یافت و جا دارد که به این حوادث فهرستوار اشاره شود گرچه فرصت بحث و بررسی و ورود در آنها نمی باشد، و این حوادث تلخ و ناگوار عبارتند از:

تخلّف عده ای از صحابه کبار از شرکت در جیش اسامه بن زید، جلوگیری از آوردن صحیفه و قلم، انکار خلیفه دوم مرگ پیامبر را، نادیده گرفتن داستان غدیر و شرکت در سقیفه بنی ساعده و انتخاب خلیفه، ریختن به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای اخذ

بیعت از متحصنین خانه، بردن حضرت علی (علیه السلام) به مسجد با وضع نامطلوب، صدمه و آسیب رساندن به حضرت فاطمه، تهدید نمودن امیرالمؤمنین به قتل در صورت امتناع از بیعت، غضب فدک و خطبه خواندن حضرت فاطمه (س) در مسجد، خشم گرفتن حضرت فاطمه (س) به ابوبکر و عمر تا آخر عمر و سفارش به دفن شبانه و مخفیانه و این حوادث و حوادث دیگر که قبل و بعد از جریانات مورد بحث اتفاق افتاده اند، بررسی آنها از عهده ما خارج است، و علاقمندان باید به کتب مربوطه مراجعه کنند.

بدیهی است که طرح این مباحث به انگیزه دامن زدن به اختلافات تاریخی گذشته و زنده نمودن مناقشات شیعه و سنی نیست بلکه منظور و انگیزه تحقیق در این مسأله، کشف واقعیت است.

در پایان این نکته یادآوری می شود که نویسنده همه مدارک و مآخذ این رساله را از کتابخانه های متعدد از نزدیک مشاهده کرده است. البته از کتابهای دیگر در این زمینه راهنمایی گرفته ولی به آدرس آنها اکتفا نکرده است مگر یک دو مورد که دسترسی به اصل کتاب نبوده و به نقل قول از کتاب معتبر دیگر اکتفا شده که در متن بحث به آن اشاره گردیده است.

این نوشتار را تقدیم می کنیم به همه متفکران و اندیشمندان که در راه وحدت و تقریب مذاهب اسلامی گام بر می دارند و عزت و سربلندی و یکپارچگی مسلمانان جهان را ایده و آرمان شان قرار داده اند.

کسانی که آرمان مقدسشان از علم و آگاهی به مبانی دینی و واقعیتهای تاریخی نشأت می گیرد.

وحدتی که مصلحان بزرگی چون امام خمینی (ره)، امام شرف الدین (ره) و علامه امینی (ره) منادی آن بودند.

این همان آرمان مقدسی است که امام موحدین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در سراسر زندگی افتخارآمیز خود در راه آن کوشید. آن راه نورانی پر رهرو باد.

فصل اول: هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه

هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه

اکنون موضوع اول یعنی هجوم آوردن مأمورین خلافت به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) جهت بردن ایشان برای بیعت و تهدید کردن به آتش زدن خانه با اهل آن در صورت خودداری از بیعت را مورد بررسی قرار می دهیم.

این مسأله در منابع معتبر اهل سنت و شیعه آمده و از قدیمی ترین کتب تاریخی اهل سنت گرفته تا تألیفات دانشمندان معاصر با تفاوت مختصری نقل شده است، البته نسبت ناقلین در بین قدماء بیش از متأخرین است.

ولی قبل از آنکه به نقل اقوال دانشمندان اهل سنت در این زمینه پردازیم ناگزیریم این نکته را یادآور شویم.

و آن اینکه دانشمندان تراجم و فهرست نویسان برای بعضی از قدما تألیفاتی را ذکر می کنند که امروزه ما به آنها دسترسی نداریم و این آثار در اثر حوادث روزگار از بین رفته است و اکنون همه آثار قدما را در دست نداریم و تنها از طریق کتابهای موجود می توانیم به نام آن کتب و احیاناً به برخی از مطالب آنها دسترسی پیدا کنیم. یا می بینیم که بعضی از نویسندگان چیزهایی را از کتب قدما نقل می کنند که ما فعلاً از آنها اثری در آن کتب نمی یابیم و ممکن است تصرّفی در آن کتابها صورت گرفته باشد.

و این مسأله امر تحقیق را مشکل کرده است به عنوان نمونه :

الف : عبدالقاهر بغدادی متوفای ۴۲۹، عبدالکریم شهرستانی متوفای ۵۴۸ و صلاح الدین خلیل الصفدی متوفای ۷۶۴ هنگام بحث از عقاید ابراهیم بن سیار معروف به نظام متوفای ۲۳۱ یکی از اعظام شیوخ معتزله و استاد جاهظ می نویسند : « پیامبر بر خلافت علی بن ابی طالب (علیه السلام) تصریح نمود و به گونه ای که بر کسی مشتبّه نشود آن را اظهار کرد ولی عمر آن را کتمان کرده و در

سقیفه متولی بیعت برای ابوبکر شد... تا اینکه می گویند: که او معتقد بود عمر چنان فاطمه (س) را زد که فرزندش (محسن) سقط شد و فریاد می کشید که خانه را با اهل آن آتش زیند در حالی که در خانه نبود مگر علی، فاطمه، حسن و حسین ... (۳).

متأسفانه با تتبعی که کردیم مستقیماً به عقاید نظام دسترسی پیدا نکردیم.

ب: علامه حلی متوفای ۷۲۶، علامه شیخ حرالعاملی متوفای ۱۱۰۴ و قاضی نورالله التستری المستشهد ۱۰۱۹ مسأله تهدید عمر به آتش زدن خانه را از واقدی - محمدبن عمر بن الواقد - متوفای ۲۰۶ نقل می کنند البته ایشان نگفته اند این مطلب در کدام یک از کتب واقدی است.

ج: همچنین علامه حلی و شیخ حرالعاملی و قاضی نورالله تستری از کتاب غرر ابن خذابه نیز همین مطلب را نقل می کنند. ولی متأسفانه نتوانستیم به چنین کتابی دست پیدا کنیم.

د: علی بن یونس عاملی متوفای ۸۷۷ از بلاذری نقل می کند که عمر حضرت فاطمه (س) را بین در و دیوار قرار داد به گونه ای که محسن بر اثر ضربه از بین رفت. (۴)

ولی ما این مطلب را در انساب الاشراف چاپهای فعلی نیافتیم.

ه: حافظ گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ و رشیدالدین ابن شهر آشوب متوفای ۵۸۸ از معارف ابن قتیبه نقل می کنند که محسن بر اثر ضربه قنقد در گذشت.

در صورتی که در المعارف چاپهای فعلی چیزی در این موضوع دیده نمی شود.

(مرحوم علامه امینی (ره) در الغدیر جلد ۲ صفحه ۶۵ با ذکر نمونه ای تحریف در نسخه های المعارف را اثبات کرده اند.)

پس از بیان این نکته اینکه با رعایت ترتیب تاریخی به آوردن برخی از منابع و مدارک اهل سنت که به آنها دسترسی داشته ایم می پردازیم.

۱ - عبدالله بن محمد بن ابی شیبه متوفای ۲۳۵ در المصنف فی الاحادیث و الآثار از زیدبن اسلم از پدرش نقل می کند: «وقتی که برای ابوبکر پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بیعت گرفته شد علی (علیه السلام) و زبیر به خانه فاطمه (س) تردد داشتند و در امورشان با هم مشورت می کردند هنگامی که این خبر به عمر رسید بر فاطمه وارد شد و گفت ای دختر رسول خدا به خدا قسم کسی از مردم نزد من محبوبتر از پدرت نبوده و اکنون کسی از مردم محبوبتر از شما نیست ولی به خدا قسم این مانع نمی شود اگر بار دیگر این گروه در اینجا جمع شوند دستور دهم خانه را با آنان بسوزانند وقتی که عمر خارج شد فاطمه نزد آنان رفت و گفت که عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر دوباره برگردید خانه را با شما بسوزانند به خدا قسم او به سوگندش عمل می کند پس اینجا را ترک کنید، آنها خانه را ترک کردند و دیگر بر نگشتند تا اینکه با ابوبکر بیعت کردند. (۵)»

۲ - احمد بن یحیی معروف به بلاذری متوفای سنه ۲۷۹ می نویسد:

ابوبکر به سراغ علی (علیه السلام) برای بیعت فرستاد، و علی امتناع نمود پس عمر آمد و با او شعله ای از آتش بود، و فاطمه (س) در درجهره با او روبرو می شود و می گوید: ای پسر خطاب آیا آمدی خانه ام را بسوزانی؟ گفت: آری، چون این مهمترین چیزی است که پدر تو آورده است...

۳ - امام المورّخین محمد بن جریر طبری متوفای سنه ۳۱۰ در تاریخ معروفش چنین می نویسد:

اتی عمر بن الخطاب منزل علی و فیه طلحه و الزبیر و رجال من المهاجرین فقال: «والله لأحرقنّ علیکم او لتخرجننّ الی البیعه».

عمر به منزل علی آمد و در آن خانه طلحه و زبیر و جمعی از مهاجرین بودند عمر گفت: «به خدا قسم یا خانه را بر شما آتش می زنم و یا اینکه بیرون می آید و بیعت می کنید».

طبری در روایت دیگری از خلیفه دوم نقل می کند که پس از رحلت پیامبر، علی و زبیر و یارانشان از بیعت خودداری کردند و همه

انصار نیز امتناع ورزیدند ولی همه مهاجرین برای تعیین خلیفه نزد ابوبکر اجتماع کردند. (۶) (وی بیان نمی کند که از مخالفین چگونه بیعت گرفته اند).

ایشان همچنین از سیف بن عمر نقل می کند که: «کسی از بیعت با ابوبکر امتناع نکرد مگر مرتد و یا کسی که نزدیک بود مرتد شود، و کسی از مهاجرین از بیعت با ابوبکر خودداری نکرد».

و همچنین از سیف بن عمر نقل می کند که: «علی در خانه اش نشسته بود و به او خبر رسید که ابوبکر در مسجد برای بیعت نشسته است، علی با عجله ای که داشت تنها با پیراهن تنش بدون ازار و ردا وارد مسجد شد تا مبادا در امر بیعت تأخیری داشته باشد و سپس بیعت کرد و کنار ابوبکر نشست و کسی را فرستاد تا لباس او را از خانه بیاورند».

در حالی که او در نقل دیگر از زهری آورده است که علی و بنی هاشم (همگی اشان) تا شش ماه (رحلت فاطمه زهرا «س») با ابوبکر بیعت نکردند.

طبری بدون اینکه برای این روایات متناقض چاره ای بیندیشد به مطالب بعدی منتقل می شود.

۴- ابن عبدربه مؤلف العقد الفرید متوفای سنه ۳۲۸ می نویسد:

اما علی و عباس بن عبدالمطلب و زبیر در خانه فاطمه نشستند تا اینکه ابوبکر عمر بن الخطاب را به سوی آنها فرستاد که ایشان را از خانه فاطمه بیرون کند و به عمر گفت که اگر از بیرون آمدن امتناع کردند با آنها قتال کن پس عمر با آتش به در خانه فاطمه آمد تا خانه را همراه با آنها بسوزاند که فاطمه با عمر روبرو می شود و می گوید: ای پسر خطاب آیا آمده ای که خانه مرا بسوزانی؟ گفت: آری مگر آنکه داخل بشوید در چیزی که ائت داخل شدند....

ابن عبدربه چیزی برخلاف آن نقل نمی کند.

دکتر سید جعفر شهیدی پس از نقل عباراتی از بلاذری و ابن عبدربه می گوید:

اکنون که مشغول نوشتن این داستان هستم کتاب ابن عبدربه اندلسی (عقد الفرید) و انساب الاشراف بلاذری را در پیش چشم دارم، داستان را چنانکه نوشته شد از آن دو کتاب نقل می کنم، بسیار بعید و بلکه ناممکن می نماید چنین داستانی را بدین صورت هواخواهان شیعه یا دسته های سیاسی موافق آنان ساخته باشند، چه دوستداران شیعه در سده های نخستین اسلام نیرویی نداشته و در اقلیت بسر می برده اند، چنانکه می بینیم این گزارش در سندهای مغرب اسلامی هم منعکس شده است، بدین ترتیب احتمال جعل در آن نمی رود. در کتابهای دیگر نیز مطالبی از همین دست، ملایم تر یا سخت تر، دیده می شود.

در این جا قبل از پرداختن به سایر منابع اهل سنت به نقل کلام مورخ معروف مسعودی می پردازیم گر چه بسیاری او را شیعه می دانند ولی چون اهل سنت کتابش را معتبر می شمردند به نقل اقوال او می پردازیم.

۵- ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی متوفای سنه ۳۴۶ در مروج الذهب می نویسد:

که عروه بن زبیر برای برادرش - عبدالله بن زبیر - در ماجرای بین او با بنی هاشم و محمد حنیفه و محاصره نمودنشان در شعب و جمع آوری هیزم برای سوزاندن آنها عذر می آورد و می گفت: او می خواست بدینوسیله آنها را بترساند تا در بیعت و اطاعت او در آیند زیرا که آنها - بنی هاشم - پیش از این نیز از بیعت امتناع ورزیده بودند. بعد می گوید: این (امتناع آنها در گذشته) جای ذکرش این جا نیست و ما این خبر را در کتابی به نام حدائق الاذهان که در مناقب و فضائل اهل بیت تألیف نمودیم، آورده ایم.

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه در نقل از مسعودی این داستان را روشن تر ذکر می کند، و ایشان عذر عروه بن زبیر از برادرش عبدالله بن زبیر را چنین می نویسد:

او خواست که وحدت کلمه از بین نرود و مسلمین اختلاف نکنند و بنی هاشم در بیعت آیند، تا وحدت کلمه حاصل شود. چنانچه عمر بن خطاب چنین عمل کرد با بنی هاشم، هنگامی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند زیرا عمر هیزم فراهم نمود تا خانه را با

اهل آن بسوزاند.

معلوم نیست آیا چیزی در نقل ابن ابی الحدید افزوده شده است، و یا اینکه از تاریخ مسعودی در چاپهای بعدی چیزی را حذف کرده اند؟

۶- ابن عبدالبر النمری القرطبی متوفای سنه ۴۶۳ در الاستیعاب فی معرفه الاصحاب می گوید:

هنگامی که با ابوبکر بیعت شد علی و زبیر بر فاطمه (س) وارد شدند و در کارشان با او مشورت کردند، آنان به همدیگر مراجعه می نمودند. این خبر به عمر رسید و عمر بر فاطمه وارد شد و گفت ای دختر رسول خدا هیچ کس محبوبتر از پدرت در نزد من نیست و بعد از او کسی محبوبتر از شما نزد من نیست. به من خبر رسید که این عده بر تو وارد می شوند و اگر دوباره به من خبر برسد چنین و چنان می کنم. سپس وی خارج شد، و فاطمه بر آنها وارد شد و گفت که عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر دوباره نزد من برگردید چنین و چنان می کند و به خدا قسم که وی به گفته خود عمل می کند پس در کارتان بنگرید و دیگر به اینجا برنگردید...

مؤلف چیزی در جهت خلاف آن نقل نمی کند.

البته مؤلف برای حفظ آبروی خلیفه به جای «لَا حَرْقَنَّ عَلَیْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ» (۷) «لَا فَعَلَنَّ وَ لَأَ فَعَلَنَّ» آورده است.

۷- عمادالدین اسماعیل بن علی ابو الفداء (۸) مؤلف کتاب المختصر فی اخبار البشر متوفای سنه ۷۳۲ می نویسد:

سپس ابوبکر عمر بن الخطاب را به سوی علی و افرادی که با او بودند فرستاد تا آنها را از خانه فاطمه بیرون کند، و به او گفت اگر از آمدن امتناع ورزیدند با آنها جنگ کن، سپس عمر با مقداری آتش برای سوزاندن خانه به سوی آنها رفت و فاطمه با او روبرو شد و گفت ای پسر خطاب کجا می روی، آیا آمدی خانه مرا بسوزانی؟ گفت: آری، مگر آنکه در آئید در چیزی که همه امت در آمدند.

مؤلف روایتی بر خلاف آن نقل نمی کند.

در مورد عدم انعکاس این قضیه در «الکامل فی التاریخ» از ابن اثیر و البدایه و النهایه از ابن کثیر و تاریخ المبتداء والخبر از ابن خلدون نکته ای است که در تحت عنوان پاسخ به یک سؤال به آن اشاره خواهیم کرد.

۸- علامه محمد بن محمد بن شحنه متوفای ۸۱۵ در این مورد می نویسد: «سپس عمر به در خانه علی آمد تا خانه را با اهل آن بسوزاند ناگاه با فاطمه (س) مواجه گردید عمر گفت مگر در آئید در چیزی که همه امت در آمدند.

در بیشتر این عبارات چنانچه ملاحظه می کنید ابوبکر به عمر گفت در صورت امتناع متحصنین از بیرون آمدن با آنها بجنگد. و عمر با پاره ای آتش برای سوزاندن خانه به سوی آنها رفت و سوگند یاد کرد که در صورت بیرون نیامدن خانه را با اهلش بسوزاند.

۹- ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه، متوفای ۶۵۶ از احمد بن عبدالعزیز الجوهری مؤلف کتاب «السقیفه» نقل می کند:

وقتی که با ابوبکر بیعت شد، زبیر و مقداد با جماعتی از مردم پیش علی به خانه فاطمه رفت و آمد می کردند و در امورشان باهم مشورت می نمودند و عمر بر فاطمه سلام الله علیها وارد شد و گفت: ای دختر رسول خدا کسی از مردم پیش من محبوبتر از رسول خدا نبوده و اکنون کسی از مردم نزد من محبوبتر از شما نیست ولی قسم به خدا این مانع نمی شود که دستور دهم این خانه را همراه این گروه آتش زنند، وقتی که عمر برگشت فاطمه نزد آنها رفت و گفت که عمر نزد من آمد و قسم یاد کرد که اگر دوباره برگردید خانه را با شما بسوزاند و به خدا قسم او به سوگندش عمل می کند پس اینجا را ترک کنید آنها دیگر برنگشتند و با ابوبکر بیعت کردند.

ابن ابی الحدید درباره جوهری می گوید، او از رجال حدیث و از ثقات مورد اعتماد است.

در نقل دیگر ابوبکر جوهری از عمر بن شبنه و ... نقل می کند که عمر به خانه فاطمه (س) آمد و گفت: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ

إِلَى الْبَيْعَةِ أَوْ لَأَحْرِقَنَّ الْبَيْتَ عَلَيْكُمْ.

همچنین ابوبکر جوهری مؤلف کتاب السقیفه در روایت دیگر نقل می کند: که سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود نیز در خانه فاطمه با آنان که در روایت سابق نامشان آمد یعنی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و زبیر و گروهی از بنی هاشم - اجتماع کرده بودند تا با علی (علیه السلام) بیعت کنند، پس عمر به سوی آنها آمد تا خانه را با آنها بسوزاند.

ایشان این مطالب را در ذیل خطبه شصت و شش نهج البلاغه نیز ذکر می کند.

این اظهارات هم عقیده ابن ابی الحدید در این قضیه است و هم نظر ابوبکر جوهری که از او نقل کرده است.

۱۰ - مؤلف کنز العمال متوفای ۹۷۵ از اسلم نقل می کند که عمر بر فاطمه سلام الله علیها وارد شد و ... و گفت به خدا قسم احترام تو نزد من مانع نمی شود که امر کنم گروهی را که نزد تو اجتماع کردند با خانه بسوزانند و بعد روایت را مثل نقل ابن ابی الحدید از جوهری به پایان می برد.

از میان نویسندگان معاصر اهل سنت بعضی ها به این حقیقت تلخ اشاره کرده اند گرچه اکثر آنها می کوشند که این مطالب را در آثارشان ذکر نکنند و تلاش می کنند که خلافت خلفاء را با شکل حکومت مردم بر مردم و یا اصل مشاوره توجیه کنند. بدیهی است که ریختن مأموران خلافت به خانه مخالفین و تهدید به آتش زدن و کشاندن متحصنین به مسجد و وادار نمودن آنها به بیعت و کتک زدن و اهانت کردن و تهدید به قتل، مخالف با روح دموکراسی است، از این جهت اینها را در آثار و تألیفاتشان ذکر نمی کنند. (۹) ولی با این همه برخی از ایشان نتوانستند از دیدن حقیقت چشم پوشند، و خلاف آن را بنویسند.

اینک ما سخنان بعضی از آنان را در این مسأله ذکر می کنیم.

۱۱ - نویسنده معروف و معاصر مصری عباس محمود العقاد متوفای ۱۳۸۳ در کتاب عبقریه عمر می نویسد:

گروهی شدت عمل عمر در دعوت علی برای بیعت با ابوبکر را زیاد پنداشته اند، چنانچه در بعضی از روایاتی که صحت آنها ترجیح دارد آمده است. و خلاصه آن روایات چنین است: که عمر به در خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران بودند. پس گفت بخدا سوگند یا خانه را بر شما می سوزانم و یا برای بیعت بیرون بیاید. پس زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد و شمشیر از دستش افتاد بر او هجوم آوردند و او را دستگیر کردند.

گروهی این شدت عمل را زیاد پنداشته اند. و آن را نوعی ستم از سوی عمر در حق علی و دور کردن بنی هاشم از خلافت شمرده اند.

۱۲ - عمر رضا کحاله مؤلف اعلام النساء می نویسد:

پس ابوبکر عمر را به سوی آنها - افرادی که از بیعت با ابوبکر امتناع کرده و در خانه فاطمه متحصن شده بودند - فرستاد. عمر از بیرون خانه آنها را صدا کرد، اما آنها از خارج شدن خودداری کردند عمر هیزم طلبید و گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا از خانه بیرون می آید و یا خانه را همراه با اهلش می سوزانم. به او گفتند: ای اباحفص در خانه فاطمه است گفت: گرچه فاطمه در خانه باشد.

البته مدرک عمر رضا در این قضیه کتاب الامامه والسیاسه منسوب به ابن قتیبه دینوری است. ای کاش وی به منابع بشمار اهل سنت که در این باب وجود دارد مراجعه می کرد و به کتاب الامامه والسیاسه که در مورد آن حرفهایی زده اند اکتفا نمی کرد.

۱۳ - نویسنده معروف مصری عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب «الامام علی بن ابیطالب» در این مورد می نویسد.

هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه ۲

... و با این پیش بینی ها در آن روز میان مردم شایع شد که عمر قدم پیش گذارده و با گروهی از یاران و همدستانش به سوی خانه

فاطمه رهسپار گشته و اندیشه آن را دارد که پسر عموی رسول خدا را چه بخواند و چه نخواهد به آنچه تاحال نپذیرفته و ادا نکرده و مردم حدسها می زدند، دسته ای می گفتند تنها در برابر دم شمشیر سراطعت خم می کند... و گروهی پیش بینی می کردند که شمشیر با شمشیر روبرو می شود... کسانی که از این و آن نبودند یگانه وسیله حفظ وحدت و اطاعت را آتش می پنداشتند... مگر دهان مردم بسته و بر زبانها بند است که داستان هیزم را بازگو نمایند چه با این دستور زاده خطاب دور خانه فاطمه را که علی و اصحابش در آن بودند محاصره نمودند تا بدین وسیله قانع سازد یا بی مهابا بتازد؟ ...

همه این داستانها که با نقشه سابق یا ناگهان پیش آمد مانند کف روی موج ظاهر شد و اندکی نپایید که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت... این مرد خشمگین و خروشان به خانه علی (علیه السلام) روی آورد و همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه هجوم آوردند یا نزدیک بود هجوم آورند، ناگهان چهره ای چون چهره رسول خدا در میان درب آشکار شد، چهره ای که پرده اندوه آن را گرفته و آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است در چشمهایش قطرات اشک می درخشید و بر پیشانی‌اش گرفتگی غضب هویدا بود.

عمر به جای خود خشک شد و آن جوش و خروش چون موج از میان رفت همراهانش که دنبالش به راه افتاده بودند پشت سرش در مقابل درب بُوته زده ایستادند زیرا روی رسول خدا را از خلال روی حبیبه اش زهرا دیدند، سرها از شرمندگی و حیاء به زیر آمد و چشمها پوشیده شد دیگر تاب از دلها رفت همینکه دیدند فاطمه مانند سایه حرکت نمود و با قدمهای حزن زده لرزان اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد... چشمها و گوشها یکسره متوجه او گردید، ناله اش بلند شد و باران اشک سرازیر گشت و با سوزجگر پی در پی پدرش را صدا می زد:

بابا ای رسول خدا ... گویا از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه آمد، باز زهرا نزدیکتر رفت و با آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضر استغاثه می نمود:

بابا ای رسول خدا ... پس از تو از دست زاده خطاب و زاده ابی قحافه چه به سر ما آمد؟! ...

دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد، آن مردم آرزو می کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد... .

۱۴ - همچنین استاد توفیق ابوعلم در کتاب «اهل البیت» زیر عنوان موضع گیری امام علی بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام به این مطلب اشاره کرده است.

وی روایتی را که ما از طبری نقل کردیم در کتابش می آورد، و می گوید عمر به در خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر و گروهی از مهاجرین متحصن بودند، عمر گفت: به خدا قسم یا خانه را بر شما می سوزانم و یا برای بیعت خارج شوید... . در نقل دیگر می نویسد که عمر به علی گفت: اگر با ابوبکر بیعت نکنی خانه ات را می سوزانم. علی (علیه السلام) گفت: آیا آن را می سوزانی در حالی که دختر رسول خدا در آن است؟ گفت: آری، آن را آتش می زنم گرچه دختر رسول خدا در آن باشد. سپس وی شعر شاعر نیل حافظ ابراهیم را (که بعداً می آید) شاهد می آورد... .

البته بعضی از نویسندگان اهل سنت که این موضوع را در آثارشان ذکر کرده اند این عمل را لغزشی از سوی دستگاه خلافت شمرده اند و با تلاش فراوان می کوشند که این عمل را توجیه کنند، تا به مقام عدالت و اجتهاد صحابه آسیبی وارد نشود و آن را از گناهان قابل آمرزش قلمداد می کنند.

ابن ابی الحدید در این مورد می گوید:

فاطمه زهرا (س) در حالی که بر ابوبکر و عمر خشمگین بود از دنیا رفت و او وصیت کرد که آن دو بر او نماز ن گزارند و این نزد اصحاب ما از اموری است که صدورش از آن دو قابل اغماض است، و سزاوار این بود که احترام او و حرمت منزل او را نگاه می

داشتند ولی آنها از پیدا شدن اختلاف و تفرقه ترسیدند و به آن چیزی که به نظرشان مصلحت تشخیص دادند، عمل کردند. ولی جای تأسف است که برخی از نویسندگان و شعرای اهل سنت آن را به عنوان مفاخر خلیفه دوم می‌شمارند. شاعر معروف معاصر محمد حافظ ابراهیم مصری که در سال ۱۳۵۱ هـ.ق در گذشته است در قصیده عمریه خود به مدح خلیفه دوم برخاسته و او را به جهت این عمل ستوده است.

و قوله لعلی قالها عمر اکرم بسامعها اعظم بملقیها
حرقه دارک لا ابقی علیک بها ان لم تبایع وبت المصطفی فیها
ماکان غیر ابي حفص یفوه بها امام فارس عدنان و حامیها

به یاد بی‌آور سخنی را که عمر به علی گفت: چه ارجمند شنونده ای و چه بزرگ گوینده ای!

وی گفت: اگر بیعت نکنی خانه تو را می‌سوزانم و اجازه نمی‌دهم در آنجا بمانی هر چند دختر پیامبر برگزیده خدا در آن باشد. این سخن را جز عمر کس دیگر نمی‌توانست بگوید آن هم در برابر شهسوار دودمان عدنان و پشتیبان آن. آیا سوزاندن خانه دختر رسول خدا به منظور اخذ آراء بیشتر برای ابوبکر از افتخارات شمرده می‌شود که این شاعر آن را از مفاخر خلیفه دوم می‌شمارد؟

شارح قصیده عمریه «دمیاطی» در شرح بیت دوم می‌گوید: اینکه دختر پیامبر برگزیده خدا در این خانه جای دارد علی را از گزند عمر برکنار نمیدارد. و سپس روایت ابن جریر طبری: آمدن عمر به در خانه فاطمه و جمله معروفش وَاللَّهِ لَأُخْرِقَنَّ عَلَیْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ الی البیعه و ... را ذکر می‌کند.

پس در مورد مسأله اول یعنی آمدن مأمورین خلافت به در خانه امیرالمؤمنین و تهدید کردن آنها به سوزاندن خانه و قسم یاد کردن و امور دیگر، از نظر مدارک اهل سنت شکی باقی نمی‌ماند گرچه بعضی‌ها با ذکر روایات متناقض می‌کشند که قضیه را لوث کنند و خوانندگان را در شک و تردید بین روایات متناقض قرار می‌دهند ولی برخی دیگر قضیه را به صورت قطعی ذکر کرده‌اند و سپس در مقام توجیه عمل خلیفه برآمده‌اند.

در مدارک و منابعی که ذکر کردیم هیچ سخنی از ابن قتیبه دینوری و کتاب منسوب به او الامامه و السیاسة نیست تا گاهی ایراد گرفته شود که استناد این کتاب به او تمام نیست (۱۰) و گاهی نیز بگویند:

تأثیر عقاید شیعه هاشمی علوی و عباسی در بیشتر روایات الامامه و السیاسة آشکارا به چشم می‌خورد و به احتمال این روایات نتیجه تضاد و رقابتی است که پس از خلفای راشدین میان امویان و هاشمیان پدید آمده است و گرنه فاطمه و علی (علیه السلام) با ایمان تر و منزه تر و خردمندتر از آن بوده‌اند که برخلاف مصالح مسلمانان بپا خیزند و عمر بزرگتر و خوددارتر از آن است که به سوزاندن خانه فاطمه دست یازد.

انعکاس این مسأله در کتب دانشمندان شیعه

از نظر مدارک و منابع شیعه چنانچه خواهد آمد، مراحل بعدی این مسأله - یعنی: ریختن به خانه و بردن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با وضع نامطلوب و جسارت آمیز و آسیب رساندن به حضرت فاطمه (س) - به خوبی اثبات می‌شود، و قهراً مرحله اول را نیز دربر خواهد داشت و نیازی به ذکر آنها در اینجا نیست.

ولی بعضی از مدارک شیعی در احتجاج با اهل سنت تنها به ذکر مرحله اول که مورد قبول آنان است اکتفاء کرده‌اند، و ما برای پرهیز از طولانی شدن مقاله تنها به فهرست این منابع و ذکر آدرس اکتفاء می‌کنیم.

- ۲- امالی، از شیخ مفید، مجلس ششم، ص ۳۰.
- ۳- الشافی، سید مرتضی، جلد ۴ صفحه ۱۱۹.
- ۴- تقریب المعارف فی الکلام، شیخ تقی الدین ابی الصلاح حلبی متوفای ۴۴۷ صفحه ۱۶۷.
- ۵- تلخیص الشافی از شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی، متوفای ۴۶۰، ج ۳، ص ۷۶.
- ۶- در المسترشد از محمد بن جریر طبری امامی، معاصر شیخ طوسی در صفحه ۳۷۳ و همچنین صفحه ۳۷۸ از واقدی این مطلب نقل شده است.
- ۷- الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، از علی بن جعفر بن موسی بن طاووس، ص ۶۶ (روایت طبری و ابن عبدربه و واقدی و ابن جبیر و ... را نقل نموده است.)
- ۸- نهج الحق و کشف الصدق، از ابن مطهر حلّی، متوفای سنه ۷۲۶، ص ۲۷۰.
- ۹- در نفحات اللاهوت محقق کرکی متوفای ۹۴۰ صفحه ۷۸ مسأله حاضر کردن آتش برای سوزاندن خانه آمده است.
- ۱۰- محدث بزرگ و مؤلف وسائل الشیعه محمد بن حسن الحرّ العاملی در اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، ج ۴، ص ۲۸۱ (روایت آمدن عمر و تهدید به احراق را از قول سید از طرائف، در تحت شماره های ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ نقل نموده و آن را تلقی به قبول کرده است.)
- ۱۱- بحار الانوار، از علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۷۰.
- ۱۲- حق الیقین فی معرفه اصول الدین، سید عبدالله شبر متوفای ۱۲۴۲ ص ۱۸۷.
- ۱۳- الفصول المهمه، از امام سید شرف الدین الموسوی، ص ۴۲.
- ۱۴- الغدیر، از علامه شیخ عبدالحسین امینی، ج ۷، ص ۷۷ تا ۸۶ و ج ۳، ص ۱۰۳ با استناد از مدارک اهل سنت.
- ۱۵- زندگانی حضرت فاطمه (س)، از دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۱۰۹.
- ۱۶- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۳۰ در ترجمه ابوبکر، مقاله آقای هادی عالم زاده.

فصل دوم: ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص)

ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص) ۱

گفته می شود که دختر گرامی پیامبر هنگام جلوگیری از ورود مهاجمین به خانه صدمه و آسیب دید به طوری که فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد، و از آن پس همواره بیمار، و در رنج و اندوه بسر می برد تا رحلت کرد. این موضوع از نظر مدارک و منابع شیعی به آسانی قابل اثبات است و به عنوان یک امر مسلم تلقی می گردد. این مسأله هم در آثار قدماء و متقدمین از علمای شیعه و هم در آثار متأخرین آنها منعکس گردیده است.

نه تنها شیعه بلکه برخی از اهل سنت نیز بدان اشارت نموده اند، ولی چنانچه بیان داشتیم بسیاری از آنان در همان مرحله اول توقف نموده و قدمی جلوتر نهاده اند و از ذکر حوادث بعدی سکوت کرده اند، ولی چنانچه به زودی خواهد آمد نتیجه بحث این سه فصل حکایت از وقوع این حادثه هولناک و دلخراش و اسفبار دارد.

برای تحقیق در مسأله بحث را در دو بخش مطرح می کنیم:

- ۱- انعکاس این قضیه در مدارک شیعی و احیاناً در برخی از منابع سنی.
- ۲- علت عدم انعکاس این قضیه در اکثر منابع سنی.

اما در قسمت اول نخست به نقل سخنان برخی از بزرگان شیعه می پردازیم و سپس گفته های بعضی از دانشمندان اهل سنت را ذکر می کنیم.

در آثار و تألیفات بزرگان شیعه چه متقدمین و چه متأخرین، و چه محدثین و چه متکلمین و ... این قضیه اسفبار منعکس شده است. ۱- نصر بن مزاحم منقری کوفی مورخ شیعی متوفای سنه ۲۱۲ در کتاب صفین می آورد، وقتی که معاویه شریعه فرات را برای بار دوم بر روی سپاه عراق بست، مردی از طایفه سیکون از اهل شام به نام سلیل بن عمرو، در ضمن اشعاری معاویه را بر ادامه ممانعت آب تحریک و تشجیع نمود، معاویه پاسخ داد حق با شماست ولیکن عمروعاص نمی گذارد (یا چنین نظری دارد) و می گوید: آنها را از آب مانع مشو، چون علی کسی نیست که خودش تشنه بماند و ترا سیراب ببیند در حالی که افسار اسبها در دست او و سپاه اوست و به فرات نظر می افکند مگر آنکه یا از فرات سیراب شود و یا کشته شود و تو می دانی که او شجاع و بی باک است و با او مردم عراق و حجاز هستند و من و تو شنیده ایم که او می گفت:

ای کاش! چهل مرد می داشتم و سپس قضیه ای را یاد کرد، ای کاش! در روزی که خانه فاطمه را تفتیش می کردند چهل مرد می داشتم.

۲- محمد بن یعقوب کلینی متوفای ۳۲۹ در اصول کافی در باب مولد الزهراء حدیث دوم به سند صحیح از امام کاظم (علیه السلام) روایت می کند:

«إِنَّ فَاطِمَةَ صِدِّيقَةَ شَهِيدَةٌ وَإِنَّ بَنَاتَ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمِئَنُّ».

مولی محمد صالح مازندرانی متوفای ۱۰۸۶ یا ۱۰۸۱ در شرح واژه شهید می گوید: شهید به کسی گویند که در میدان جنگ به عنوان انجام وظیفه کشته شود سپس معنای آن توسعه یافت و به هر کسیکه مظلومانه کشته شود، مثل فاطمه (س) اطلاق می شود زیرا او را در حالیکه فرزندی در شکم داشت در به پهلوی او زدند و فرزندش سقط شد و به سبب آن از دنیا رفت اما وجه تسمیه (این افراد و حضرت فاطمه (علیه السلام)) به شهید این است که خداوند و فرشتگان، بهشت را برای او شهادت می دهند. و یا اینکه او پس از مردن به حیات متصف می شود مثل اینکه او حاضر و ناظر و نمرده است و یا اینکه مقام و منزلتی را که خدا برایش فراهم نموده مشاهده می کند.

علامه مجلسی متوفای ۱۱۱۱ در مورد سند حدیث می فرماید: صحیح.

و در شرح این حدیث می فرماید:

این خبر دلالت می کند بر اینکه فاطمه صلوات الله علیها شهیده است، و این از متواترات می باشد و سبب شهادت آن حضرت این بود که آنها پس از آنکه خلافت را غضب کردند و بیشتر مردم با آنها بیعت کردند به سراغ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرستادند تا برای بیعت حاضر شود، امام از آمدن امتناع کرد عمر عده ای را مأمور کرد تا خانه را با اهلش بسوزاند و خواستند به زور وارد خانه شوند ولی فاطمه (س) آنها را از ورود به خانه مانع شد، قنفذ غلام عمر در را به شکم فاطمه (س) زد که پهلوی او شکست و جنینی که در رحم داشت و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نام او را محسن نهاده بود ساقط شد، و به همین جهت مریض شد و در این مرض رحلت فرمود.

مجلسی سپس به ذکر روایاتی در تأیید سخن فوق از علمای اهل سنت و شیعه می پردازد.

۳- شیخ جلیل اقدم صدوق متوفای سنه ۳۸۱ هـ ق روایت مفصّلی از ابن عباس از رسول گرامی اسلام در فضیلت فاطمه زهرا (س) نقل می کند. تا اینکه می گوید رسول خدا فرمود: «هرگاه فاطمه را می نگریم به یاد می آید ستم و ظلمی که بعد از من به او روا خواهند داشت. و گویا با فاطمه حاضریم و می نگریم که خواری وارد خانه او می شود و هتک حرمت او می گردد و حق او را غضب می نمایند و او را از ارثش محروم می کنند و پهلوی او را می شکنند و جنین او را سقط می کنند و او فریاد می کشد که یا محمداه

و استغاثه می کند ولی کسی به فریاد او نمی رسد و همواره پس از من محزون و مغموم و گریان خواهد زیست... .

همچنین در مجلس بیست هشتم، حدیث دوم با سند معتبر از امیر المؤمنین روایت کرده است که آن حضرت فرمود: روزی من و فاطمه و حسن و حسین در خدمت پیامبر نشسته بودیم ناگاه آن حضرت به سوی ما نظر افکند و گریست گفتم سبب گریه چیست یا رسول الله؟

فرمود: گریه ام برای آن چیزی است که بعد از من به شما روا خواهند داشت.

پرسیدم آن چیست؟

فرمود: برای ضربتی که به فرق تو خواهد رسید و آن سیلی که بر روی زهرا خواهند نواخت و زخمی که بر ران حسن خواهند زد و او را به زهر مسموم کنند و از کشتن حسین.

چون این خبر را شنیدند همه گریان شدند.

همچنین شیخ صدوق در معنای سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام): «یا علی لک کنز فی الجنّة و أنت ذوقرینها» پس از معنا نمودن کنز و مختار خودش (کلید نعمت های بهشت) می گوید: از بعضی از اساتیدم شنیدم که می گفت منظور از این کنز فرزندش محسن است، همانیکه حضرت فاطمه به علت قرار گرفتن بین در و دیوار او را ساقط کرد... .

صدوق بدون آنکه در پیرامون این معنی اظهار نظر کند وارد بیان معنای ذوالقرنین می شود.

۴- در کتاب اختصاص منسوب به شیخ مفید، جسارت و هتک احترام و صدمه دیدن حضرت فاطمه (س) در مسأله فدک ذکر شده است.

البته ایشان در داستان سقیفه می گوید مأمورین خلیفه به در خانه امیر المؤمنین آمدند و فاطمه (س) در را بر روی آنها بست و عمر با لگد در را شکست و مأمورین به خانه ریختند و امام (علیه السلام) را به زور به مسجد بردند. در این جا سخنی از زدن فاطمه زهرا (س) نیست، ولی در داستان فدک می گوید ابوبکر قباله فدک را به فاطمه داد و فاطمه (س) خارج شد و در راه به عمر برخورد کرد، عمر پرسید آن چیست که با تو است؟

گفت: سند فدک است که ابوبکر به من داد، گفت: آن را به من بده. فاطمه (س) خودداری نمود. عمر چنان با لگد او را زد که فاطمه محسن را که به آن حامله بود، سقط کرد و چنان سیلی به او زد که گوشواره از گوش او شکست و قباله را گرفت و پاره کرد...

کتاب شناس بزرگ شیعه، شیخ آغا بزرگ طهرانی در الذریعه اختصاص را از تصنیفات شیخ مفید می داند و می افزاید شیخ مفید اختصاصش را از اختصاص شیخ ابی علی احمد بن الحسین معاصر شیخ صدوق استخراج کرده است و از اختصاص شیخ ابی علی اثری در دست نیست، ولی مؤلف کشف الحجب گفته: می گویند مؤلف اختصاص فردی به نام جعفر بن الحسین است، ولی از ظاهر سیاق برمی آید که این کتاب از تألیفات شیخ مفید است.

مؤلف الذریعه در تأیید نظریه مؤلف کشف الحجب می گوید: جعفر بن الحسین متوفای ۳۴۰ می باشد و نجاشی در شرح حال او ضمن برشمردن تألیفات وی اختصاص را ذکر نکرده است. و سپس می گوید: ظاهراً شیخ مفید کتاب اختصاص را از یکی از این دو کتاب استخراج کرده است.

اخیراً بعضی از محققین استناد این کتاب به شیخ مفید را ناتمام دانسته اند، به آن مراجعه شود.

۵- مسعودی مؤلف مروج الذهب در اثبات الوصیه در داستان سقیفه می نویسد:

مأمورین خلیفه به سوی منزل امام روی آوردند و به خانه امام هجوم بردند و در خانه را سوزاندند و امام (علیه السلام) را به زور از خانه بیرون بردند و فاطمه سیده زنان عالم را بین در و دیوار قرار دادند تا جایی که فرزندی که در رحم داشت افتاد، و امام را وادار

به بیعت کردند امام خودداری کرد گفتند: اگر بیعت نکنی ترا می کشیم و ...

کتاب شناس بزرگ شیعه، مرحوم شیخ آغا بزرگ طهرانی بدون نقل هیچ خلافتی این کتاب را از ایشان می داند. همچنین نجاشی در رجال، علامه حلّی در الخلاصه، شهید ثانی در حاشیه بر خلاصه علامه، مجلسی در مدارک بحار، ابوعلی حائری در منتهی المقال، خوانساری در روضات الجنّات، محدّث نوری در خاتمه مستدرک الوسائل ج ۳، ص ۳۱۰، ممقانی در تنقیح المقال، کتبی در فوات الوفيات و کاشف الغطاء در اصل الشیعه و اصولها و... همگی در این مسأله اتفاق نظر دارند.

۶- سید مرتضی علم الهدی متوفای ۴۳۶ می گوید: قاضی عبدالجبار معتزلی مسأله زدن عمر حضرت فاطمه را انکار می کند و از ابوعلی (جَبَّائِی) نقل می کند که خبر نقل شده از جعفر بن محمد (علیه السلام) در زدن عمر حقیقت ندارد بلکه روایت شده است که امام صادق (علیه السلام) نسبت به آن دو خلیفه اظهار دوستی می کرد.

سید مرتضی در این مقام می گوید: استناد قاضی عبدالجبار به انکار ابوعلی در این قصه و ادعای دوستی امام صادق نسبت به آن دو خلیفه اشکالاتی دارد، اول اینکه انکار ابوعلی بدون دلیل است و چگونه ابوعلی این روایت را رد نکند در صورتی که به عقیده او خلافت حق آنان - ابوبکر و عمر - بود و آنان بخشی از حقوقشان را دریافت کردند و به لطف و تأیید الهی نزدیک بودند و در دینداری می کوشیدند و اگر او این عقاید تحقیق نشده را از قلبش بیرون می کرد، آنوقت معنای این روایت را می فهمید و دست کم در درستی و بطلان آن شک می کرد ... و سپس سید ادعای اظهار دوستی امام صادق (علیه السلام) نسبت به آن دو را رد می کند و روایت آن را جعلی و ساختگی می داند ...

۷- شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی متوفای ۴۶۰ در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می گوید:
«وَاللَّهِ مَا بَايَعَ عَلِيَّ (علیه السلام) حَتَّى رَأَى الدَّخَانَ قَدْ دَخَلَ بَيْتَهُ».

به خدا قسم علی (علیه السلام) بیعت نکرد تا اینکه دید که دود وارد خانه اش گردید.

طبق این روایت مسأله در حد تهدید به احراق نبوده است بلکه آن را عملی ساختند و در خانه را آتش زدند و در سوخته را با لگد پا از جا درآوردند و به خانه ریختند و...

هیچنین وی در این مورد می نویسد:

از چیزهایی که بر خلیفه اول عیب گرفته اند و عملش را مورد انکار قرار داده اند زدن آنهاست فاطمه زهرا (س) را. و روایت شده که آنها او را با تازیانه زدند و مشهور بین شیعه این است که عمر چنان فاطمه (س) را زد که او فرزندی را که در رحم داشت سقط کرد و خبر این قضیه نزد شیعه مشهور و بلاخلاف است، و مأمورین خلیفه خواستند که خانه را بر او بسوزانند هنگامی که گروهی بدان پناه بردند و از بیعت امتناع ورزیدند و کسی نمی تواند خبر مربوط به واقعه را انکار کند زیرا خبر این قضیه را قبلاً از بلاذری و غیر او نقل کردیم و روایات - شیعه در این قضیه مستفیضه است و در آن اختلافی ندارند (۱۱).

۸- متکلم بزرگ قرن ششم عبدالجلیل قزوینی مؤلف کتاب «النقض» در رد «بعض فضائح الروافض» می نویسد:

آنچه (مؤلف) گفته است: و گویند عمر در بر شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم وی کشت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) او را محسن نام نهاد بود.

جواب آن است که این خبری است درست و بر این وجه نقل کرده اند، و در کتابهای شیعی و سنی مذکور و مسطور است. اما خبر مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) است که «أَنَّ الْأَعْمَالَ بِالنِّبَاتِ» اگر غرض عمر آن باشد که علی (علیه السلام) بیرون آید و بیعت کند بر ابوبکر به خلافت و غرضش نه آن باشد که کودک در شکم فاطمه (س) سقط شود چه ممکن که نداند که فاطمه در پس در ایستاده است اگر چنین باشد آن را قتل خطاء گویند. و اگر عمداً کرده باشد هم نه معصوم است چه ممکن که خود بداند که فاطمه (س) در پس در ایستاده است حکم خدا راست در آن، نه ما را و شما را. در این نقل بیش از این نتوان گفتن.

۹- همچنین خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف و متکلم و دانشمند نجومی متوفای سنه ۶۷۲، در تجرید الاعتقاد، این حادثه ناگوار را آورده است. روشن است که مطالب و محتویات یک کتاب کلامی و عقیدتی که عقائد و نقطه نظرهای دینی یک مذهب و مکتب را بازگو می کند نمی تواند متکی و مبتنی بر یک سری روایات ضعیف باشد، بلکه این عقیده اکثریت قاطع دانشمندان شیعه در این مورد است.

خواجه در بحث امامت از تجرید الاعتقاد در صلاحیت نداشتن غیر حضرت امیر(علیه السلام) برای امامت، در مورد ابوبکر می گوید: ابوبکر را در خانه رسول خدا دفن کردند که در زمان حیات از دخول آن ممنوع بود و هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد گروهی را به خانه آن حضرت فرستاد و آتش در خانه افکندند، با آنکه دختر گرامی رسول خدا فاطمه (س) و حسن و حسین علیهما السلام و گروهی از بنی هاشم در آن بودند و حسنین وقتی که او را در جایگاه رسول خدا دیدند بر او اعتراض کردند، و در آخر عمر حسرت می خورد که چرا با خانه فاطمه (س) بی حرمتی کرد.

۱۰- علامه حلی متوفای ۷۲۶، در کشف المراد در توضیح این قسمت می گوید:

اینها انتقادات دیگری است در مورد ابوبکر، او در خانه رسول خدا به خاک سپرده شد در صورتی که در حیات رسول خدا از ورود به آن خانه بدون اذن او نهی شده بود، و وقتی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بیعت امتناع کرد گروهی را به خانه او فرستاد و آنها آتش در خانه افکندند، در حالی که ساکنین خانه فاطمه (س) و حسنین و جمعی از بنی هاشم بودند، و علی(علیه السلام) را با جماعتی به جبر از خانه بیرون کشیدند و زبیر که با آنها بود شمشیرش را گرفتند و شکستند و ضربتی به فاطمه (س) رسید که از آن ضربت جنینی را که در رحم داشت و پیامبر او را محسن نام نهاده بود سقط کرد و ...

ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص)

۱۱- فاضل مقداد متوفای ۸۲۶، در شرح باب حادی عشر در ذیل کلام علامه حلی: «وَالْإِدْلَةُ فِي ذَلِكَ لِاتِّخَاصِ كَثْرَةً» (۱۲)، شش دلیل بر این امر می آورد و در دلیل پنجم می گوید:

آن حضرت ادعای امامت فرمود ... چون دید کسی او را یاری نمی کند در خانه نشست و مشغول جمع آوری قرآن شد و چون او را به جهت بیعت طلبیدند، امتناع کرد تا آنکه در خانه او را آتش زدند و او را به جبر و قهر بیرون کشیدند ...

شارح دیگر باب حادی عشر ابن مخدوم حسینی متوفای سنه ۹۷۶، در مفتاح الباب در شرح این سخن علامه می گوید:

ادعای امامت آن حضرت در کتابهای سیره مشهور است و حتی در آنها آمده هنگامی که امام مخالفت مخالفین و اصرار آنها در مخالفت با خویشان را دید و دانست، در خانه اش نشست و به جمع آوری کتاب خدا مشغول شد و او را برای بیعت طلبیدند و او خودداری نمود تا در خانه اش آتش افکندند و او را به زور بیرون کشیدند.

۱۲- همچنین علی بن یونس عاملی متوفای ۸۷۷ می گوید:

و منها: ما رواه البلاذری و اشتهر فی الشیعه انه حصر فاطمة فی الباب حتی اشیقت مُحسِنًا مَعَ عِلْمِ كُلِّ أَحَدٍ بِقَوْلِ أَبِیْهَا لَهَا: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي .

از آن جمله چیزی است که بلاذری نقل کرده و میان شیعه مشهور است که عمر حضرت فاطمه را پشت در محصور کرد به طوری که محسن را سقط کرد با اینکه همه می دانند پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده است.

البته در چاپهای فعلی کتاب بلاذری (انساب الاشراف) چنین خبری در آن دیده نمی شود و ممکن است با توجه به پراکندگی مجلدات این کتاب در گذشته، تصرّفی در آن انجام گرفته باشد.

غیر از موارد یاد شده در مدارک و منابع دیگر شیعی، نیز این موضوع عنوان شده است اگر چه در اعتبار برخی از این منابع حرفه‌ای زده اند، و در استناد آنها به مؤلفین اتفاق نظر وجود ندارد. ما تنها فهرست این منابع را نقل می‌کنیم و از ذکر اقوال مؤلفین خودداری می‌کنیم.

- ۱- کتاب سلیم بن قیس متوفای حدود سنه ۹۰ هجری، حدیث چهارم ص ۳۷ نقل نموده است.
- ۲- التفسیر، تألیف محدث جلیل محمد بن مسعود بن عیاش، معاصر ثقة الاسلام کلینی، در جلد ۲ صفحه ۶۷، مسأله آمدن عمر با گروهی به در خانه حضرت فاطمه، شکستن در خانه، ریختن مهاجمین به خانه، و بردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) ملبئاً آمده است. در مورد اتقام و احکام تفسیر ارزشمند عیاشی به کتاب چهل مقاله از آیت الله رضا استادی، مقاله «تفسیر عیاشی و مؤلف آن» مراجعه شود.
- ۳- دلائل الامامه، ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری، معاصر شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) و نجاشی (متوفای ۴۵۰) و او متأخر از ابن جریر عامی است و سید ابن طاووس و سید هاشم توبلی بسیار از او نقل کرده اند. ایشان در ص ۴۵، در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می‌نویسد:
 علّت وفات حضرت فاطمه این بود که قنفذ غلام آن مرد (عمر) به دستور او با غلاف شمشیر او را زد به گونه ای که آن حضرت فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد و به سبب آن سخت مریض شد.
 این روایت از حیث سند معتبر و قابل اعتماد می‌باشد.
- این نقل با دیگر نقل‌هایی که این امر را به عمر نسبت می‌دهد منافات ندارد زیرا چنانچه در این نقل آمده ممکن است که عمر دستور داده باشد و قنفذ اجرا کرده باشد از این جهت فعل را می‌توان به هر یکشان نسبت داد.
- ۴- الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب الطبرسی از اعلام قرن پنجم در احتجاج امام حسن مجتبی با جماعتی از مخالفین از جمله مغیره بن شعبه ص ۴۱۳ این مسأله را نقل کرده است.
- ۵- در کامل بهائی، تألیف حسن بن علی بن محمد مشهور به عمادالدین طبری، معاصر خواجه نصیرالدین طوسی، نیز آسیب دیدن آن بانوی بزرگوار از سوی مهاجمین و شهادت محسن در ج ۱، ص ۳۰۶ و ۳۰۹ و ۳۱۲ آمده است.
- ۶- ارشاد القلوب الی الصواب، للشیخ الجلیل ابی محمد الحسن بن ابی الحسن بن محمد دیلمی، از معاصرین فخر المحققین فرزند علامه حلّی متوفای ۷۷۱ نیز این مطلب را متعرض شده است.
- ۷- در نفعات اللاهوت از محقق کرکی، صفحه ۱۳۰، تهدید به آتش زدن خانه و فراهم کردن هیزم و از بین رفتن محسن آمده است.
- ۸- غایه المرام فی حجه الخصام از محدث بزرگوار سید هاشم بحرانی در باب ۵۶، ص ۵۵۹ این موضوع را از سلیم آورده است.
- ۹- علامه مجلسی نیز در بحار الانوار این حادثه ناگوار را ذکر می‌کند.
- ۱۰- در بحار المعارف از شیخ عبدالصمد همدانی، متوفای ۱۲۱۶ قمری نیز این مطلب آمده است.

علماء و دانشمندان قرون اخیر شیعه

حکیم الهی ملامحسن فیض کاشانی متوفای ۱۰۹۱ در علم یقین در فصل بیستم در این مورد می‌نویسد:
 سپس عمر عده ای از طلقاء و منافقین را جمع کرده و به سوی خانه امیرالمؤمنین آمدند و با در بسته مواجه شدند و فریاد کشیدند یا علی از خانه بیرون بیا که خلیفه رسول خدا ترا می‌خواند، ولی آنان در را به روی آنها باز نکردند.
 پس هیزم آوردند و در پای در نهادند و آتش تهیه کردند تا در خانه را بسوزانند و عمر فریاد کشید و گفت: به خدا قسم اگر در را

باز نکنید آن را آتش می‌زنم و همین که فاطمه (س) دانست که آنها تصمیم دارند خانه را بسوزانند حرکت کرد و در را گشود. همین که در را گشود جمعیت او را به عقب راندند و فاطمه (س) بین در و دیوار واقع شد و سپس بر سر امام ریختند و گریبان وی را گرفتند و درحالی که او را بر زمین می‌کشاندند به سوی مسجد بردند، فاطمه (س) بین آنها و همسرش حائل شد و گفت: به خدا قسم نمی‌گذارم که پسرعمویم را به زور به مسجد ببرید... جمعیت که چنین دیدند امام را رها کردند، عمر به قنفذ دستور داد که با تازیانه فاطمه (س) را بزند، قنفذ پست و پهلوی فاطمه را به تازیانه گرفت تا زهرا (س) از حال برفت و اثر آن در جسم شریفش پیدا شد و این ضربت بیشترین تأثیر را در افتادن جنین او که پیامبر او را محسن نام نهاده بود، داشته است و... .

البته مرحوم فیض این بخش از علم الیقین (یعنی از فصل ۶ باب ۱۴ تا اول فصل ۲۵ از همین باب) را از کتاب «التهاب نیران الاحزان» نقل می‌کند ولی از بیوگرافی مؤلف این کتاب اطلاعی در دست نیست. منتهی اعتماد فیض بر این کتاب و نقل فصلهایی از آن می‌تواند بیانگر نظر وی در این قضیه باشد (۱۳).

همچنین محدث قمی حاج شیخ عباس در بیت الاحزان در موارد زیادی این مسأله را خاطر نشان کرده است، و به تألیف ایشان در این موضوع، بیت الاحزان مراجعه شود.

همچنین سید عبدالرزاق الموسوی المرقوم متوفای ۱۳۹۱ در صفحات ۶۱ و ۷۸ و ... کتاب «وفاة الصدیقه الزهرا (علیه السلام)» این مسأله را یادآور شده است.

بنابر این مسأله از نظر روائی و کلامی و تاریخی مورد اتفاق علماء شیعه است. شأن یک محقق و پژوهشگر تاریخ آن است که با توجه به مدارک و منابعی که در دست دارد به تحقیق و بررسی بپردازد چه اینکه تاریخ یک علم نقلی است، همانند فقه و تفسیر و ... ما نمی‌توانیم به صرف بعید دانستن این امر از طرف دست اندرکاران خلافت به تاریخ سازی بپردازیم، و این همه منابع و مدارک را نادیده بگیریم و اگر این امر را دیگران قبول ندارند لاقلاً این عقیده شیعه است.

نگاهی به زیارات بانوی بزرگ اسلام

در اینجا مناسب است که نگاهی نیز به زیارتنامه های آن حضرت بیندازیم، برای آن حضرت چند زیارتنامه ذکر کرده اند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود. یکی همان زیارتنامه معروفی است که با جمله «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مُمْتَحَنَةً امْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ ان يَخْلُقَكَ ...»

این زیارتنامه دارای سند است، و شیخ مفید، شیخ طوسی، شیخ حرّ عاملی و علامه مجلسی و بعدیها نیز آن را ذکر نموده اند. در این زیارتنامه کوتاه و مختصر جملاتی دالّ بر شهادت و یا شکستن پهلو و... وجود ندارد، و گویا این زیارتنامه به نظر شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه نرسیده و از این جهت آن را نیاورده است.

دیگر زیارتنامه مختصری است که شیخ مفید در کتاب المزار می‌آورد و بخشی از آن چنین است: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله وسلم) عَلَیْكَ الصَّدِيقَةُ الطَّاهِرَةُ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا فَاطِمَةَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، اِيْتَهَا التَّبْوَالُ الشَّهِيدَةُ الطَّاهِرَةُ، لَعَنَ اللَّهُ مَا بَعَثَكَ اِرْتِكَ و دافِعَكَ عَنْ حَقِّكَ ...»

کفعمی در بلدالامین و مجلسی در بحارالانوار نیز آن را آورده اند.

در زیارتنامه سوّم که شیخ طوسی می‌فرماید اصحاب ما آن را در مقام زیارت آن حضرت می‌خوانند این جملات آمده است «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ... السَّلَامُ عَلَیْكَ اِيْتَهَا الصَّدِيقَةُ الشَّهِيدَةُ ... السَّلَامُ عَلَیْكَ اِيْتَهَا الْمُضْطَهَدَةُ الْمُقْهُورَةُ...»

شیخ طوسی این زیارت را از شیخ صدوق گرفته است و متن آن از منشآت خود صدوق است. صدوق می‌گوید پس از آنکه پشت به قبله و روی به جانب بیت فاطمه نمودم چنین گفتم: السلام عليك ... و در پایان می‌افزاید: من در احادیث زیارتنامه ای برای

حضرت فاطمه نیافتم، پس می‌پسندم برای مراجعه کننده به کتابم آنچه را که برای خودم می‌پسندم. در زیارتنامه چهارم که مجلسی و دیگران آن را از سید بن طاووس از کتاب مصباح الزائر او نقل می‌کنند در فرازی از آن چنین آمده است:

... أَلْسَلَامٌ عَلَى الْبُتُولَةِ الشَّهِيدَةِ ... أَلْسَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُتَمَتِّحَةُ أَلْسَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومَةُ الصَّابِرَةُ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ مَنَعَكَ حَقَّكَ وَدَفَعَكَ عَنْ إِثْرِكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ وَ أَعْتَمَكَ وَ غَضَّصَكَ بِرِثْيِكَ وَ أَدْخَلَ الذُّلَّ بَيْنَكَ ...

در این زیارتها شهیده را به معنای گواه و الگو گرفتن و آن را همانند بتول، راضیه، مرضیه از القاب آن حضرت قرار دادن خلاف ظاهر است. زیرا شهید به معنای کسی که در میدان جنگ و یا مظلومانه کشته شود در لسان پیامبر و ائمه (علیه السلام) بکار رفته، و در صدر اسلام یک اصطلاح رایجی بوده است.

بنابراین اطلاق شهیده به آن حضرت به این معنا است که آن حضرت مظلومانه به خاطر آسیبی که به او رسیده بود وفات کرد. وانگهی ما در میان اسماء و القابی که از زبان پیامبر اسلام و ائمه اطهار برای آن بانوی بزرگوار ذکر شده لقبی به نام شهیده (به معنای شاهد و الگو) نمی‌یابیم، تا بگوییم شهیده به همین معنا در زیارت نامه‌ها منظور است، بلکه این لقب نیز مثل صابره، ممتحنه، مظلومه و مضطهده و ... به خاطر آسیب مهاجمین به آن حضرت، که منتهی به رحلت او گردید بعداً به او داده شده است. در زیارتنامه پنجم که مرحوم مجلسی و محدث قمی آن را از سید بن طاووس متوفای ۶۶۴ نقل نموده اند جملاتی به صورت صریح بر شکستن پهلو و کشتن فرزندش محسن و غضب کردن حق وی دلالت می‌کند.

... وَ صَلَّى عَلَى الْبُتُولِ الطَّاهِرَةِ، الصِّدِّيقَةِ الْمَعْصُومَةِ، التَّقِيَّةِ النَّفِيَّةِ، الرِّضِيِّهِ الْمَرْضِيَّةِ، الزَّكِيَّةِ الرَّشِيدَةِ، الْمَظْلُومَةِ الْمَقْهُورَةِ، الْمَغْصُوبَةِ حَقِّهَا الْمَمْنُوعَةِ إِزْثَمَا، الْمَكْسُورَةِ صَلُّعَهَا، الْمَظْلُومِ بَعْلِهَا الْمَقْتُولِ وَلَدَهَا

البته علامه مجلسی تصریح می‌کند که سند این زیارت به نظرش نرسیده است، ولی اکثر محدثین شیعه این زیارت را در کتاب دعا و زیاراتشان آورده اند.

این حاکی از آن است که محتوی این زیارت مورد قبول و باور علمای شیعه بوده است و اگر این ظلم و ستمها بر آن حضرت واقع نشده بود خواندن این زیارتنامه با توجه به اینکه زیارت یک عمل عبادی است مشروع و جایز نمی‌بود.

در نتیجه از نظر علمای شیعه، مسأله در حدّ تهدید به احراق پایان نمی‌یابد بلکه مأمورین خلیفه به خانه ریختند و در این رهگذر به فاطمه زهرا (س) آسیب و صدمه رسانیدند به گونه‌ای که فرزندی را که در رحم داشت، ساقط کرد، و از صدمات آن به بستر مرضی افتاد و در آن کسالت رحلت کرد.

به تصریح مرحوم شیخ الطائفه در تلخیص الشافی این مسأله نزد شیعه معروف و بلاخلاف است.

انعکاس این حادثه در بعضی از مدارک اهل سنت

چنانچه قبلاً بیان نمودیم بیشتر علمای اهل سنت این مرحله از تاریخ را مسکوت گذاشته و مسأله را در حدّ تهدید به احراق پایان برده اند، و تهدید به احراق و حتی تأکید نمودن این تهدید به سوگند را به انگیزه حفظ وحدت مسلمین و بیعت با خلیفه، امری ناچیز می‌دانند و آن را عیبی برای خلافت به حساب نمی‌آورند.

ولی با این همه، بعضی از علما و دانشمندان اهل سنت به این مرحله نیز تصریح کرده اند و از بعضی دیگر به طور ضمنی این قضیه فهمیده می‌شود.

قاضی عبدالجبار معتزلی، متوفای ۴۱۵ در این مورد می‌گوید:

معلومٌ أَنَّ عَلِيًّا (علیه السلام) لَمَّا امْتَنَعَ عَنِ الْبَيْعَةِ هَجَمُوا عَلَيَّ دَارِ فَاطِمَةَ (س).

روشن است، هنگامی که علی (علیه السلام) از بیعت خودداری کرد مأمورین خلیفه به خانه فاطمه ریختند (۱۴).

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می گوید: من در نزد استاد خود ابو جعفر نقیب حدیث هبار بن اسود را می خواندم که نیزه حواله هودج زینب دختر رسول خدا کرده بود و او را به گونه ای ترساند که فرزندى از او سَقَط شد و به این سبب رسول خدا در روز فتح مکه خون او را هدر کرد، و می افزاید:

چون این حدیث را بر نقیب خواندم، وی گفت: هرگاه رسول خدا خون هبار را به جهت ترساندن زینب هدر کرد ظاهر این است که اگر رسول خدا در حیات بود، نسبت به خون کسی که فاطمه را ترساند و فرزند او را هلاک گرداند، نیز چنین می کرد ابن ابی الحدید می گوید:

به نقیب گفتم که این حدیث را از تو نقل کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن را سَقَط کردند نقیب گفت: آن را از من نقل نکن و خلاف آن را نیز از من نقل نکن که من در این امر به خاطر وجود اخبار متعارض متوقف هستم. چنانچه از عقائدش به دست می آید (۱۵) شیعه زیدی است و فرقه زیدیه در بسیاری از مسائل کلامی و فقهی موافق اهل سنت هستند.

و جای این سؤال است که اخبار دال بر سقط محسن چه شده است تا به جهت تعارض با اخبار مخالف موجب توقف نقیب در این مسأله شده است. چون در کتب فعلی اهل سنت روایات اندکی بر سقط محسن دیده می شود.

همچنین شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی از اعلام قرن هفتم و هشتم، عین حدیثی را که ما از امالی شیخ صدوق نقل کردیم در فرائد السمطين با ذکر سند آورده و ما برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می کنیم چون با نقل مرحوم شیخ صدوق هیچ اختلافی ندارد.

همچنین سابقاً بیان داشتیم که شهرستانی در الملل و النحل و صفدی در الوافی بالوفیات، و عبدالقاهر بغدادی در الفرق بین الفرق در نقل عقائد نظام اهانت عمر به حضرت فاطمه و ضربه زدن به آن حضرت و از بین رفتن محسن را جزو آن عقاید شمرده است. محمد بن طلحه شافعی متوفای ۶۵۲ می نویسد:

أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ فَدْرَجٍ سَقَطًا ، محسن به علت سقط شدن از بین رفته است (۱۶).

شاعر توانا و ادیب بزرگ جهان عرب، عبدالملک مسیحی انطاکی مسیحی، متوفای ۱۳۴۱ قمری در «القصیده العلوئیة المبارکة»، پاورقی صفحه ۲۰۴، علت وفات حضرت فاطمه را چنین می نویسد:

چند امر در سلامت فاطمه زهرا(س) تأثیر داشت: ۱- رحلت جانگداز پدر بزرگوارش. ۲- غضب خلافت از همسرش. ۳- خشونتى که از عمر بن الخطاب بر او رفت.

همچنین عمر ابوالنصر، نویسنده معاصر مصری، مسأله هجوم عمر به خانه حضرت فاطمه(س) و وادار کردن علی به بیعت با ابوبکر را ذکر می کند وی در مورد محسن می نویسد:

مورخین در وجود او اختلاف دارند اگر چه یعقوبی و مسعودی و غیر آنان بر وجود او تأکید می ورزند.

مؤلف کتاب الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد می گوید:

که فاطمه پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) کودکی به نام محسن را سقط کرده است. شاید به خاطر ناراحتی و اضطراب زیاد کودک را سقط کرده است (۱۷).

همچنین عباس محمود العقاد در وفات حضرت فاطمه می نویسد:

زهرا به بیماری فرسایشگر قابل توصیفی مبتلا نبوده است زیرا یکی از ویژگیهای عرب توانایی زیاد آنان در توصیف است، اطرافیان زهرا و اهل خانه او از قدرتمندترین عرب در بیان سلامت و مریضی افراد بودند، و ما در کلام آنان که شکوه های او را بازگو می

کنند به بیماریهایی بر نمی‌خوریم که انسانی را در عنفوان جوانی از بین ببرد، آنچه از کلامشان به دست ما رسیده علت وفات وی نجات، ضعف و اندوه است و بر اینها رنج و بیماری تولد زودرس را نیز باید افزود هر گاه درست باشد که او پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کودکی به نام محسن را سقط کرده است چنانچه در بعضی از اخبار مشاهده می‌شود (۱۸).

محسن در کتب دانشمندان شیعی و سنی

علت مرگ او سخنان متفاوتی ابزار داشته‌اند و طبق مدارک شیعی او بر اثر وارد آمدن ضربه ای بر شکم فاطمه (س) سقط شده است چنانچه بعضی از نویسندگان اهل سنت نیز مثل نظام، محمد بن طلحه شافعی، جوینی مؤلف فرائد السمطين و ابن قتیبۀ در المعارف بنا به اظهارات دیگران نیز همین را آورده‌اند. (۱۹) البته بعضی دیگر بدون اینکه اشاره ای به تاریخ تولد و درگذشت او بکنند به صورت خیلی مبهم گفته‌اند: او در کودکی درگذشت.

چنانکه قبلاً اشاره کرده ایم رشید الدین محمد بن علی معروف به ابن شهر آشوب متوفای ۵۸۸ در مناقب حضرت فاطمه (س) در فصل حلیتها و تاریخها می‌نویسد:

و فی معارف القتیبی: اِنَّ مُحْسِنًا فَسَدَ مِنْ زَخْمٍ قُنْفَذِ الْعَدَوٰی.

محسن به علت ضربه قنفذ درگذشت.

نه تنها ابن شهر آشوب چنین چیزی را می‌گوید بلکه حافظ گنجی شافعی المقتول ۶۵۸ در کفایه الطالب می‌نویسد:

ابوعبدالله شیخ مفید بر جمهور افزوده و گفته است: فاطمه (س) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پسری را سقط کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را محسن نامیده بود، و این چیزی است که کسی از مورخین غیر از ابن قتیبۀ آن را ذکر نکرده است.

ولی متأسفانه در «المعارف» موجود، چاپ دوم، ناشر دارالمعارف مصر ص ۲۱۱، چنین آمده است:

و اما محسن بن علی فهلك و هو صغير.

این نوع از تحریف حقایق اعتبار بسیاری از کتب را زیر سؤال برده است.

علامه محقق سیدجعفر مرتضی‌العاملی، در کتاب دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام در مقاله «إِغْرِفِ الْكُتُبِ الْمَحْرَفَةَ» حدود بیست و هفت مورد از این نوع تحریفها را متذکر شده، به آن مراجعه شود.

با توجه به نظر دانشمندان شیعه در کشته شدن محسن، محدثین اهل سنت خواسته‌اند بین این دو قضیه جمع کنند: یکی خبر مشهور بین مسلمین در اینکه نسبت و منزلت امیرالمؤمنین با پیامبر، همان مقام و منزلت هارون به حضرت موسی است و نام پسران علی (علیه السلام) نام پسران هارون است و دیگر تبرئه خلیفه و مأمورین او از آسیب رساندن به فاطمه (س) و سقط محسن. از این جهت محدثین اهل سنت عموماً نوشته‌اند که محسن در حیات پیامبر متولد شد و پیامبر نام او را محسن نهاد و او در کودکی درگذشت. محدثین اهل سنت معمولاً هنگامی که به محسن اشاره می‌کنند از هانی ابن هانی از حضرت علی (علیه السلام) نقل می‌کنند که گفت: وقتی که حسن متولد شد نام او را حرب نهادم و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود نام او حسن است، و همین که حسین متولد شد نام او را حرب نهادم پیامبر از نام او پرسید و او را حسین نامید. وقتی که محسن متولد شد او را حرب نامیدم و پیامبر پس از پرسش از نام او، او را محسن نامید و سپس فرمود آنها را به نام فرزندان هارون نامیده‌ام: شبر، شبیر، مشبر.

ولی نمی‌توان گفت که محسن در حیات پیامبر متولد شده است زیرا محدثین این روایت را از - یونس یا اسرائیل - از ابی اسحاق از هانی بن هانی از امیرالمؤمنین نقل می‌کنند و این روایت علاوه بر اینکه بعضی از رجال آن مجهول و ضعیف هستند با روایات دیگری که محدثین اهل سنت از سلمان فارسی و عکرمه در این مورد آورده‌اند تعارض دارد. و از حیث دلالت هم خالی از اشکال

نیست. زیرا بر طبق مدارک شیعه (۲۰) و برخی از مدارک اهل سنت در قضیه نام‌گذاری حسنین، هیچ وقت با وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) امیرالمؤمنین به خود اجازه نمی‌داد که در نام‌گذاری بر پیامبر سبقت بگیرد، و ادب اسلامی و عرف رایج آن روز بر این بود که بزرگ خانواده بر نوزاد اسم می‌نهاد. بر فرض حضرت علی یک بار در نام‌گذاری بر پیامبر سبقت گرفته و با عدم رضایت پیامبر روبرو شده باشد، آیا می‌توان تصور کرد که وی بار دوم و سوم نیز به چنین امری مبادرت کرده باشد؟

جا دارد بگوییم این روایت را آنان برای تبرئه خلیفه از سقط جنین در مسأله تهاجم به خانه حضرت فاطمه ساخته‌اند، و بگذریم از اینکه در کیفیت وفات محسن بین خود عامه اختلاف است، و افرادی مثل نظام (به نقل از بغدادی، شهرستانی و صفدی) و بلاذری (به نقل از الصراط المستقیم) و ابن قتیبه دینوری (به نقل از حافظ گنجی) و جوینی و محمدبن طلحه شافعی و عقاد و... همان عقیده شیعه را دارند که محسن به جهت آسیب دیدن حضرت فاطمه از بین رفت.

بر طبق روایات شیعه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آخرین فرزند حضرت فاطمه را پیش از تولد محسن نام‌نهاد بود. مرحوم علامه تستری در بعضی از روایات شیعه در رابطه با این مسأله توضیحی دارند و می‌گویند: جهت پاره‌ای از اغراض بعضی از روایات عامی حدیث چیزهایی را بر آن افزوده‌اند.

ندامت خلیفه در آخرین لحظات زندگی

یکی از بهترین مؤیدات بر ارتکاب عمل و شکستن حرمت و حریم خانه حضرت فاطمه (س) اظهار تأسف و پشیمانی شدید خلیفه در آخرین لحظات زندگی است و این بهترین شاهد است که مسأله در حدّ تهدید به احراق پایان نیافته بلکه چنانچه بیان داشته‌ایم مأمورین او به خانه ریختند و حرمت و حریم خانه را شکستند.

مسأله ندامت و پشیمانی ابوبکر نسبت به اموری که در دوران خلافت دو ساله خود مرتکب شد، در کتب معتبر اهل سنت و شیعه آمده است، و نخستین چیزی را که از آن اظهار ندامت و پشیمانی شدید می‌کند کشف و تفتیش خانه فاطمه (س) است. ما در این جا به بعضی از مدارک آن اشاره می‌کنیم.

۱- ابو عبید متوفای ۲۲۴ در کتاب الاموال همین تأسف را نقل می‌نماید، منتهی وی به جای اینکه نقل کند ای کاش! خانه فاطمه (س) را بازرسی نمی‌کردم نوشته:

فوددت انی لم اکن فعلت کذا و کذا - لخله ذکرها - قال ابو عبید: لا اُرید ذکرها. ای کاش چنین و چنان نمی‌کردم و علت این کنایه گویی را خود ابو عبید چنین می‌گوید که دلم نمی‌خواهد آن را یادآوری کنم.

مرحوم امینی می‌فرماید ایشان این تحریف را به خاطر حفظ آبروی خلیفه مرتکب شده است، ولی افسوس که دیگران در این باره با او همکاری ننموده و خیانت او در سپرده‌های تاریخ آشکار شده است.

۲- ابن قتیبه دینوری متوفای ۲۷۶، تحت عنوان مرض ابی بکر دارد:

فَلَيْتَنِي تَرَكْتُ بَيْتَ عَلِيٍّ وَ انْ كَانَ اَعْلَنَ [ظ: اغلق] [علی الحرب] ...

ای کاش! که خانه علی (علیه السلام) را رها می‌کردم، اگر چه با من اعلان جنگ کرده باشد.

۳- همچنین در تاریخ یعقوبی آمده است ... و لیتنی لم افتش بیت فاطمه بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) و اُدخله الرجال، و لو كان اغلق علی حرب ...

ای کاش خانه فاطمه دختر پیامبر خدا را بازرسی نمی‌کردم و مردان را به آن راه نمی‌دادم اگر چه آن را برای جنگ بسته باشند ...

۴- محمد بن جریر طبری از عبدالرحمن بن عوف نقل می‌کند:

ابوبکر گفت: ... من بر چیزی از دنیا تأسف نمی خورم مگر اینکه دوست داشتم سه کار را که انجام داده ام، نکرده بودم، و سه کار را به جا نیاوردم انجام می دادم، و ای کاش در پیرامون سه مسأله از پیامبر می پرسیدم ... ولی آن سه کاری که ای کاش نکرده بودم:

«فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَانْ كَانُوا قَدْ أَغْلَقُوا عَلَيَّ الْحَرْبَ...».

«ای کاش خانه فاطمه (س) را بازرسی نمی کردم، هرچند در آن را برای جنگ بسته باشند».

۵- ابن عبدربه اندلسی مؤلف عقدالفرید در باب «استخلاف ابی بکر لعمر» دارد.

... فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَانْ كَانُوا أَغْلَقُوا عَلَيَّ الْحَرْبَ.

ای کاش! خانه فاطمه را مورد تعرض قرار نمی دادم، اگر چه آن را برای جنگ با من بسته باشند.

۶- مسعودی مؤلف مروج الذهب می نویسد:

فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَتَشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ، وَذَكَرَ فِي ذَلِكَ كَلَامًا كَثِيرًا ...

ای کاش! که خانه فاطمه را تفتیش و بازرسی نمی کردم، و در این باب سخن بسیار گفت.

۷- همچنین قاضی عبدالجبار معتزلی متوفای ۴۱۵ این مطلب را آورده است.

۸- ابن ابی الحدید از احمد بن عبدالعزیز الجوهری صاحب کتاب سقیفه نقل می کند، که ابوبکر گفت:

لَيْتَنِي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ لَوَاعَلَنَ [ظ:اغلق] [علی الحرب].

ای کاش! خانه فاطمه را نمی گشودم و واری نمی کردم، گرچه بر ضد من اعلان جنگ کرده باشند.

در مورد دیگر ابن ابی الحدید از ابوبکر جوهری و مبرّد همه این داستان و ندامت از نه چیز را ذکر می کند که اولین آنها همان

گشودن در خانه فاطمه (س) است.

۹- محمد بن احمد بن عثمان ذهبی متوفای ۷۴۸ در میزان الاعتدال در عنوان «عُلُوَانِ بْنِ دَاوُدَ الْبَجَلِيِّ» از عقیلی حدیث مسندی را از

عبدالرحمن بن عوف نقل می کند که ابوبکر گفت: انی لآسی علی شیء إلاّ علی ثلاثٍ وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ... وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ

أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ وَ انْ أُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبَ ...

ذهبی همین مطلب را در تاریخش و در شرح حال ابوبکر نیز آورده است.

۱۰- ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ در لسان المیزان می نویسد: که ابوبکر در دم مرگ می گفت: انی لآسی علی شیء الا علی

ثلاثٍ وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ وَ انْ أُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبَ .

۱۱- علاء الدین علی متقی هندی، متوفی ۹۷۵ در کنز العمال می نویسد:

...فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتُهُ وَ انْ كَانُوا أَغْلَقُوا عَلَيَّ الْحَرْبَ.

ای کاش! تفتیش نمی کردم خانه فاطمه (س) را و آن را به حال خود رها می کردم گرچه آن را برای جنگ بسته باشند.

در این جا از نقل سخنان دانشمندان شیعه در مورد ندامت ابوبکر به جهت طولانی شدن بحث خودداری می شود.

از مطالب یاد شده نتیجه می گیریم که ندامت و پشیمانی خلیفه در آخرین لحظات زندگی برای این نبوده که افرادی را به در خانه

حضرت امیرالمؤمنین فرستاد تا آنها را برای بیعت با خلیفه بخوانند و در صورت امتناع از آمدن آنها را فقط تهدید به آتش زدن

خانه نمایند و کار در همین جا خاتمه یافته باشد، بلکه ندامت خلیفه برای این بوده که دستور شکستن حریم خانه را داد و مردان

اجنبی و مهاجم را به آن خانه راه داد، و حرمت و حریم خانه را شکست و آن گروه آن فجایع را به بار آوردند و امام (علیه السلام)

را با آن وضع نامطلوب به مسجد بردند و سایر وقایع و حوادث ناگواری که بعضی را قبلاً اثبات کردیم و بعضی بعداً خواهد آمد.

اما اینکه چرا این حوادث تلخ و ناگوار در تألیفات اکثر اهل سنت انعکاس نیافته و حتی در بعضی از کتب تاریخی آنان مرحله اول هم ذکر نشده است کلاً دو چیز را می‌توان گفت، اما ابتداء به بیان این دو عامل می‌پردازیم و سپس به قسمتی از سخنان آنها در این مورد اشاره می‌نماییم.

۱- یکی از چیزهایی که اکثر دانشمندان اهل سنت مخصوصاً متقدمین از آنها در مورد صحابه پیامبر معتقدند، مسأله عدالت صحابه و اجتهاد آنهاست، آنها همه اصحاب پیامبر را عادل و مجتهد می‌دانند و آنها افرادی چون عمرو بن عاص، معاویه بن ابی سفیان، خالد بن ولید، عبدالرحمن ابن ملجم، مغیره بن شعبه، و حتی یزید بن معاویه (با اینکه صحابی نیست) و همه صحابه را چه آنهایی که در کنار علی بن ابیطالب بودند و چه آنهایی که با او جنگیدند و چه آنهایی که عزلت گزیدند و ... همه و همه را عادل و مجتهد می‌دانند، بر اساس این طرز تفکر بسیاری از نویسندگان اهل سنت از ذکر حوادثی که عدالت صحابه را زیر سؤال می‌برد خودداری می‌کنند. حادثه یورش به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ریختن در خانه و آسیب رساندن به دخت گرامی رسول خدا و ... حادثه کوچکی نیست، تا از یک سو این حادثه تلخ و ناگوار را در آثارشان بیاورند و از سوی دیگر حادثه آفرینان را افرادی عادل و مجتهد و بر حق معرفی کنند، ازین جهت عده‌ای ترجیح داده‌اند که در برابر مسائل و حوادثی که عدالت آنها را زیر سؤال می‌برد ساکت بمانند.

ما در رساله‌ای تحت عنوان مبانی مذاهب اسلامی در تشخیص سنت، این مسأله را به طور مشروح مورد بررسی قرار داده‌ایم، ازین جهت در این جا وارد این بحث نمی‌شویم.

۲- عامل دیگر این امر خلع سلاح نمودن شیعه است آنها دیدند نقل این حوادث موجب می‌شود که شیعیان آنان از این امر به عنوان حربه‌ای برنده بر حقایق مسلک و مرام خویش و ابطال مرام اهل سنت استفاده کنند. از این رو برای خلع سلاح مخالفین از نقل آن خودداری می‌کنند و گاهی در چاپهای بعدی آثار پیشینیان دست به تحریفاتی می‌زنند.

از این جهت سید مرتضی علم الهدی در الشافی و شیخ الطائفه در تلخیص الشافی پس از نقل خبر بلاذری در آمدن عمر با آتش به در خانه حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و برخورد با فاطمه، و گفتگوی آن حضرت با او: آیا آمده‌ای که خانه ام را بر من بسوزانی و ...؟ می‌گوید:

این خبر را شیعه از طروق متعدد روایت کرده است، و جا داشت که محدثین اهل سنت نیز آن را نقل بکنند. آنها در گذشته این احادیث را با طیب نفس نقل می‌کردند ولی بعدها دیدند که نقل این مطالب بر ضررشان تمام می‌شود، پس از نقل آن خودداری کردند.

سخن سید مرتضی و شیخ طوسی بیانگر این واقعیت است که نویسندگان اهل سنت هر چه بیشتر با حوادث ناگوار صدر اسلام فاصله می‌گرفتند کمتر آن حوادث مسأله آفرین را در تألیفاتشان می‌آوردند تا حربه‌ای به دست مخالفینشان ندهند، و عده‌ای بر این امر یعنی نیآوردن حوادث تلخ و رفتار و اعمال زشت عده‌ای از صحابه پیامبر، و پیدا کردن نقاط مثبتی در انتخاب خلیفه و مهم جلوه دادن آن تعمّد داشته‌اند تا مبدا مقام و موقعیت خلفا زیر سؤال برود.

امام المورّخین محمد بن جریر طبری، در حوادث سال سی ام، در شرح حال ابوذر و ماجرای او با معاویه می‌نویسد:

در عتّ فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه چیزهای زیادی گفته‌اند، که نقل بیشتر آنها را دوست ندارم، ولی کسانی که معاویه را معذور دانسته‌اند در این مورد داستانی را ذکر کرده‌اند که سرّی برایم از شعیب از سیف از عطیه از یزید فقعی نوشت و

....

وی از نگارش حقایقی که به کرامت خلیفه سوّم و معاویه برمی‌خورد خودداری می‌کند و از ایراد آن کراهت دارد.

سپس داستانی را که برخی در مقام معذرت خواهی از رفتار معاویه و تبرئه و بی گناه شمردن خلیفه ساخته اند ذکر کرده است، در حالی که این قصه ساختگی برخلاف تاریخ صحیح و حدیث مسلم است.

مرحوم علامه امینی رجال این داستان ساختگی را افرادی کذاب و وضاع و مجهول و ضعیف و متهم به زندقه و ... معرفی می کند. ابن اثیر جزری به پیروی از طبری می گوید:

در علت فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه چیزهایی گفته اند: از دشنام دادن معاویه او را، و تهدید کردن به قتل و فرستادنش از شام به مدینه بر شتر برهنه، و تبعید شدن ابوذر از مدینه به صورت خیلی زشت که نقل آن درست نیست و اگر هم واقعیت داشته باشد باید عثمان را معذور دانست، و آن اینکه حق امام است که رعیتش را ادب کند و غیر ازین از عذرها، نه اینکه این امور وسیله طعن و انتقاد بر خلیفه قرار گیرند. و من از نقل آنها خودداری کردم.

مرحوم علامه امینی در این جا بحثی دارد تحت عنوان «جنایه التاریخ» و نمونه های بسیاری ازین حق کشی ها را آورده است. خط مشی طبری الگوی مورّخین بعدی قرار گرفت. آنها نیز که مدرکشان تاریخ طبری بود از آوردن حقایق به بهانه اینکه موجب عیبجویی در کبار صحابه خواهد شد طفره رفتند و در مقابل به نقل روایات ساختگی پرداختند. ابن اثیر در مقدمه الکامل می گوید:

من در این کتاب چیزهایی را آورده ام که در یک کتاب نیامده است... از تاریخ طبری تألیف ابوجعفر طبری آغاز نمودم زیرا آن کتابی است که همگان بر آن اعتماد می کنند و هنگام اختلاف مورد مراجعه قرار می گیرد... و هنگامی که از تاریخ طبری فراغت یافتم به مطالعه کتب مشهور تاریخی دیگر پرداختم و به آنچه از طبری نقل کردم و در آن نبود از آن کتب اضافه کردم و همه چیز را در جایش قرار دادم، مگر چیزهایی که مربوط به یاران پیامبر می شد که بر نقل طبری چیزی اضافه نکردم مگر در حدّ توضیح بیشتر و یا اسم افراد و یا چیزی که موجب انتقاد و طعن بر یکی از یاران پیامبر نباشد. و در بین مورّخین فقط به طبری اعتماد نمودم زیرا او از جهت استحکام کار و جامعیت علم و صحت و صدق عقیده پیشوای همگان است، و تازه از تواریخ مشهور دیگر از آنهایی نقل کردم که صدق منقولات و صحت مندرجات آنها محرز بوده است.

همچنین ابن کثیر، پس از پایان بردن سرگذشت صحابه در رده و فتوحات و جنگها و فتنه ها و حوادث می گوید: این خلاصه آن چیزی است که ابن جریر طبری از ائمه تاریخ ذکر کرده است و در آن چیزی از اخبار ساختگی و جعلی که اهل هوی یعنی شیعه و غیر شیعه علیه صحابه ساخته اند نیست.

همچنین ابن خلدون پس از داستان صلح امام حسن و افتادن خلافت در دست معاویه می گوید:

این پایان کلام است در خلافت اسلامی و آنچه که در آن اتفاق افتاد از ارتداد و فتوحات و جنگها سپس پیدا شدن اتفاق و یکپارچگی، اصول و کلیات آن را به صورت خلاصه از کتاب محمد بن جریر طبری نقل کرده ام زیرا تاریخ طبری موثّق ترین کتاب در این باب است و از انتقاداتی که موجب شبهه و اشکال در نیکان و صالحان صحابه می شود به دور است و چه بسیار در کلام مورّخین اخباری یافت می شود که انتقاد و عیبجویی به نیکان صحابه است، پس نباید کتاب را به آن روایات سیاه کرد.

همچنین مورّخین دیگر، که اولین و موثّقترین مدرک آنها در بررسیهای تاریخی، تاریخ طبری بوده است.

یکی از کسانی که طبری بسیار از او روایت می کند سیف بن عمر است و اخبار و روایات بسیاری از عصر رسول خدا و سقیفه و بیعت ابی بکر و جنگهای رده و فتوحات و جنگ جمل از او نقل شده است، در حالی که دانشمندان رجال درباره او چنین گفته اند. ضعیف، متروک الحدیث، لیس بشیء، کذاب، کان یضع الحدیث، اتهم بالزندقه.

در ضمن از این اظهارات نکته عدم انعکاس تهدید به احراق در این سه کتاب تاریخی هم روشن می شود.

ممکن است گفته شود که مسأله ریختن به خانه فاطمه (س) و اهانت به آن حضرت و بردن امام به جبر به مسجد اگر واقعیت می داشت حتماً در کتب تاریخی و حدیثی همه دانشمندان اهل سنت انعکاس می یافت چنانچه داستان غدیر و حدیث ثقلین و منزلت در کتب آنان آمده است؛ اما داستان احراق و اهانت به دختر پیامبر را چنانچه دانسته شد اهل سنت جز اندکی، انکار می کنند و فقط برخی از ایشان آن را در حدّ تهدید ذکر نموده اند.

در پاسخ این سؤال می گوئیم:

اولاً: چنانچه از سخنان طبری و ابن اثیر و ابن خلدون و ابن کثیر و دیگران دانسته می شود نوعاً علمای اهل سنت از نقل مسائل و وقایعی که در آن عدالت صحابه زیر سؤال برود خودداری می کنند، حالا چه رسد که دامن زندگان این وقایع ناگوار دستگاہ خلافت و شخص خلیفه باشد و افرادی که بر آنها این ستمها و ظلمها رفته، خاندان پیامبر و دختر و داماد و عزیزان او باشند یعنی همان افرادی که دهها روایت در فضائل و مناقب آنها در کتب همین نویسندگان آمده است. پس نقل این حوادث به منزله تقیح عمل خلیفه و خلافکاری اوست. ازین جهت بعضی ها مثل ابن ابی الحدید که قسمتهایی از آن را آورده اند آن را به عنوان گناه، منتهی گناه بخشودنی مطرح کرده اند که اگر از دستگاہ خلافت صادر نمی شد بهتر بود. (۲۱) و بعضی دیگر چون ابن کثیر این را حق خلیفه دانسته اند، که افرادی از رعیتش را - مخصوصاً اگر زن باشد - از حق محروم کند.

تازه این افراد رفتار و کارهای خلاف عدالت و تقوایی که از دیگران - غیر از خلفاء - صادر شده است را حمل بر اجتهاد آنها نموده اند تا به عدالت آنها اشکالی وارد نشود، اینها افرادی چون خالد بن ولید، عمرو بن عاص، معاویه بن ابی سفیان، ابوالغادیه قاتل عمار یاسر و حتی عبدالرحمن بن ملجم و یزید بن معاویه و همه صحابه چه آنهایی که در رکاب علی (علیه السلام) جنگیدند و چه آنهایی که با او وارد جنگ شدند و یا بی طرف بودند و ... همه را عادل می دانند و کارهای خلاف عدالت و تقوای آنها را حمل بر اجتهاد و تشخیص آنها می کنند و آنها را در انجام این کارهای زشت و ناروا مستحق پاداش نیز می دانند زیرا برای مجتهد مخطیء یک پاداش وجود دارد.

چنانچه بیان داشتیم ما این عقیده - عدالت و اجتهاد صحابه - را در رساله ای به طور مشروح ابطال نمودیم و در اینجا وارد آن نمی شویم.

ثانیاً: نقل حوادث و وقایع بستگی فراوانی دارد به تعداد شاهدان و ناظران عینی آن حوادث، داستان غدیر و یا ثقلین و ... در بین هزاران نفر مطرح گردید و به همین نسبت ناقلین آنها نیز زیادند، و اگر گروهی از نقل آن امتناع کنند باز عده زیادی هستند که آن را نقل کنند. این به خلاف مسأله ریختن به خانه و اهانت به دختر رسول خدا که تعداد شاهدان عینی این حادثه اندکند، چرا که این حادثه ای بود ناگهانی و بدون اطلاع قبلی، و شاید اکثر شاهدان آن همان مهاجمین بودند که از سوی ابوبکر برای این کار فرستاده شدند و آنان هم داعی بر نقل خلافکاریهایشان نداشتند. پس این مسأله با داستان غدیر و حدیث منزلت قابل مقایسه نیست، و به همین جهت کمتر نقل شده است، ازین جهت در کیفیت این امر و اینکه این اهانت از سوی عمر بوده یا فنفلد یا مغیره، اختلاف دیده می شود ولی همه این روایات متفقند که این امر واقع شده است.

ثالثاً: درست است که نویسندگان اهل سنت داستان غدیر و یا ثقلین و یا احادیث دیگری را که شیعه از آنها استفاده تنصیص بر امامت امیرالمؤمنین را می نماید نقل کرده اند، اما در دلالت آنها تشکیک نموده و الفاظ حدیث را تأویل می برند تا استفاده این معنی از آن نشود، ولی تأویل ماجرای ریختن به خانه، یا صدمه زدن به دختر پیامبر امری است بسیار مشکل، از این جهت مصلحت را در آن دیدند که از آن دم نزنند تا در تأویل و توجیه آن گرفتار نیایند.

رابعاً: ناپسندی و زشتی درگیر شدن دستگاہ خلافت برای اخذ بیعت با خاندان رسالت و هتک احترام به ساحت دخت گرامی پیامبر

(صلی الله علیه و آله وسلم) با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. اهانت به زنان حتی در زمان جاهلیت امری قبیح و زشت شمرده می شد، و مایه ننگ و عیب اهانت کنندگان و نسل آنها به حساب می آمد. زشتی و قباحیت این عمل در زن باردار و بی دفاع به مراتب بیشتر بوده است.

وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لِيَتَنَاوَلَ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيَعَيِّرُ بِهَا وَعَقِبَهُ مِنْ بَعْدِهِ

به درستی که هر گاه مردی در زمان جاهلیت به روی زنی دست بلند می کرد و سنگ کوچک و یا چوبی به او می زد همین باعث ننگ او و فرزندان او می شد.

حالا چه رسد به اینکه بانویی که با مأمورین خلیفه روبرو شد دختر رسول خدا باشد، کسی که فضائل و مناقب او در گوشها طنین انداز است، و رضای او رضای رسول خدا و خشم او با خشم رسول خدا برابری می کند. زیرا حرکت ایدایی و بی حرمتی به رسول الله اختصاص به حیات او ندارد بلکه بعد از رحلت او نیز باید از کارهایی که موجب ایداء و اذیت او می شود و او را به خشم می آورد خودداری کرد.

...و ما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا أزواجه من بعده أبداً، ان ذلكم كان عند الله عظيماً.

شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در آورید که این کار نزد خدا عظیم است.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً.

آنها که خدا و پیامبرش را اذیت می کنند خدا آنها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می سازد و برای آنها عذابی خوارکننده است.

حالا- نقل حوادث ناگوار و هتک احترام به ساحت دختر گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در کتب اهل سنت چه چیزی را برای مرتکبین آن عمل باقی می گذارد؟ و آیا می توان از چنین بیعتی دفاع کرد برای آن مشروعیت قائل شد؟ ... دانشمندان اهل سنت که خود را در این اشکالات گرفتار دیدند ناچار شدند که یکی را به دست فراموشی بسپارند و در غیراین صورت به قول سنایی غزنوی:

مر مرا باور نمی آید ز روی اعتقاد حق زهرا بردن و دین پیامبر داشتن

آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امام کافر می تواند کفش قبر داشتن

از حضرت فاطمه نزدیکتر به رسول خدا چه کسی است؟ آیا این اهانت ها و آمدن به در خانه و تهدید به سوزاندن خانه با اهلش که هیچ جای انکار ندارد و ریختن در خانه و آسیب رساندن به زهرا (س) از نظر دانشمندان شیعه و بردن حضرت علی (علیه السلام) با آن وضع نامطلوب و تهدید به قتل و ... آیا این اعمال مخالفت صددرصد با نص آیه محکمه «قُلْ لَا اسئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۲۲) نیست؟

در پایان این فصل مناسبت داشت مظالمی که بر حضرت زهرا (س) رفته است از: هتک حرمت و اهانت به آن حضرت و سقط فرزندش و... از نظر ادبیات شعری نیز مورد بررسی قرار گیرد و قسمتی از اشعار شعرای عرب زبان و فارسی سرا نیز مطرح گردد. شعرای بزرگی چون علاءالدین حلّی از علما و شعرای قرن هشتم و معاصر شهید اول، شیخ صالح کواز حلّی، آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی (محقق کمپانی)، آیت الله سید صدرالدین صدر، و کعبی، و سید صالح حلّی از شاگردان آخوند خراسانی و دیگرانی که این حادثه ناگوار را در اشعارشان آورده اند، ولی برای پرهیز از طولانی شدن مقاله از ذکر آنها خودداری می شود.

نتیجه مباحث این بخش این می شود که ریختن مهاجمین به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) مورد قبول دانشمندان شیعه و سنی است. اما در مورد هتک حرمت و اهانت به ساحت دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با توجه به تصریحات دانشمندان شیعه و

زیارتنامه های آن حضرت و داستان چگونگی وفات محسن و اظهارات بعضی از بزرگان اهل سنت با اطمینان می توان گفت که این امر نیز واقع شده است. اما سکوت و وارد نشدن بعضی از دانشمندان شیعه در این باب به خاطر موقعیت خاص زمانی و مکانی آنان بوده است.

شیخ مفید و علی بن عیسی اربلی

چنانچه دانسته شد عموم دانشمندان و نویسندگان شیعه از قدما و متأخرین یکی از عوامل وفات حضرت فاطمه (علیه السلام) را صدمه و آسیبی می دانند که از سوی مهاجمین به آن حضرت رسیده بود. تنها دو تن از بزرگان علماء شیعه در این قضیه نظر قاطعی نداده اند. یکی شیخ مفید و دیگری علی بن عیسی اربلی است که جا دارد در تألیفات آنان تأمل بیشتری داشته باشیم.

اگر در انتساب کتاب اختصاص به شیخ مفید تردید کنیم و همچنین واژه شهیده در زیارتنامه کتاب المزار را به معنای یاد شده اش نگیریم، باید گفت وی در این قضیه نظر قاطعی نداده است. زیرا وی در کتاب ارشاد در تاریخ امیرالمؤمنین (علیه السلام) متعرض جریان سقیفه و کیفیت بیعت گرفتن از آن حضرت و حوادث تلخ و ناگواری که بر خاندان پیغمبر رفته است نمی شود، بلکه وی پس از ذکر رحلت رسول الله بلافاصله وارد مناقب امام (علیه السلام) از قضاوتها و کلمات و ... می شود. البته وی در تعداد فرزندان امام (علیه السلام) می گوید: از شیعه کسانی معتقدند که حضرت فاطمه (علیه السلام) پس از پیامبر فرزندی به نام محسن را سقط کرد، و طبق نظر این طایفه تعداد فرزندان آن حضرت بیست و هشت تن می شود والله اعلم و احکم.

شیخ مفید در اینجا بدون هیچ نقدی، تاریخ زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به پایان می برد. همچنین وی در «تصحیح الاعتقاد» متعرض چگونگی رحلت پیامبر و دوازده امام شده است. امّا نسبت به حضرت فاطمه (علیه السلام) اظهار نظری نکرده است.

در آثار و تألیفات دیگر وی چیزی در این مورد نیافتیم.

اما علی بن عیسی اربلی وی چنانچه از مقدمه کتابش استفاده می شود بنا نداشت که همه حوادث و مصائبی که بر اهل بیت رسول خدا روا داشته اند را ذکر کند بلکه هدفش تنها ذکر مناقب و مفاخر اهل بیت بوده است.

از این جهت در بخش زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از حوادث دوران ۲۵ ساله زندگی آن حضرت چیزی نمی گوید. و در بخش زندگی حضرت فاطمه نیز پس از بیان فضائل آن حضرت وارد کلمات وی می شود و اشاره ای نسبت به ریختن مأموران ابوبکر به خانه و تهدید به آتش زدن و ... که از مسلمات تاریخ است نمی کند. بدیهی است که ذکر نکردن را نمی توان دلیل بر قائل نبودن گرفت.

وانگهی با اینکه اربلی در پاره ای از وقایع تاریخی تشکیک می کند مثلاً وی در اینکه مأمون حضرت رضا (علیه السلام) را زهر داده باشد تشکیک می کند.

ولی در مسأله اولاد امیرالمؤمنین همان کلام شیخ مفید را نقل می کند بدون اینکه این نظریه را مورد نقد و بررسی قرار دهد. ما در کتاب کشف الغمه به دهها مورد بر خورده ایم که وی پس از نام خلفا و بعضی از بزرگان اهل سنت عبارت «رضی الله عنه» را قرار می دهد. چنین کاری از یک عالم شیعی در شرایط عادی بسیار بعید می باشد و احتمال دارد که وی به خاطر شرایط خاص زمانی و مکانی از بیان پاره ای از حقایق معذور بوده است.

فصل سوم: بردن امام با وضع نامطلوب

مسأله ریختن به خانه آن حضرت و بردن وی با وضع نامطلوب، و اجبار آن حضرت به بیعت، نیز در مدارک شیعی و سنی آمده و به راحتی قابل اثبات است. اکنون به بیان بعضی از منابع و مدارک این فصل می پردازیم:

۱ - معتبرترین مدرک در این مسأله نهج البلاغه است که مورد قبول همه دانشمندان شیعه و محققین اهل سنت می باشد.

امام (علیه السلام) در بخشی از نامه بیست و هشتم نهج البلاغه در پاسخ معاویه آورده است:

وَقُلْتُ إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشَ حَتَّى أُبَايِعَ ...

گفته ای که مرا همچون شتر افسار زدند و کشیدند تا بیعت کنم.

برای توضیح این قسمت لازم است که به اصل نامه معاویه به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز اشاره ای داشته باشیم.

ابن عبدربه متوفای ۳۲۸. احمد بن علی قلقشندی متوفای ۸۲۱. همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نامه ۲۸ نهج البلاغه نامه

معاویه به امام (علیه السلام) را نقل می کنند که معاویه در بخشی از نامه به منظور تنقیص و پایین آوردن مقام امام می نویسد:

وَمَا مِنْ هَوْلَاءِ الْأَمْنِ بَغَيْتِ عَلَيْهِ وَتَلَكَّاتٍ فِي بَيْعَتِهِ حَتَّى حُمِلَتْ إِلَيْهِ قَهْرًا تُسَاقُ بِخَزَائِمِ الْإِفْتِسَارِ كَمَا يُسَاقُ الْفَحْلُ الْمَخْشُوشُ (۲۳).

یعنی تو بر هر یک از خلفای پیشین دشمنی ورزیدی و از بیعت با آنان امتناع کردی تا آن که تو را همانند شتر افسار زده برای بیعت حاضر کردند.

این جمله دشمن حکایت از بیعت تحمیلی امام (علیه السلام) با هر یک از سه خلیفه پیشین دارد، ولی نمونه بارز این بیعت تحمیلی و بردن امام با وضع نامطلوب در مورد بیعت با ابوبکر بوده است.

از این جهت ما نخست به معنای «جمل مخشوش» و سپس به ریختن مأموران خلیفه به خانه و بردن امام (علیه السلام) می پردازیم.

لغوبین در معنای «خشاش» گفته اند:

الخشاش: عَوِيدٌ يُجْعَلُ فِي أَنْفِ الْبَعِيرِ يُشَدُّ بِهِ الزَّمَامُ لِيَكُونَ أَسْرَعَ لِانْقِيَادِهِ.

چوب کوچکی که در بینی شتر قرار می دهند و افسار را به آن محکم می بندند تا رام کردن شتر سریع تر صورت گیرد.

ابن ابی الحدید در موارد متعددی از شرح نهج البلاغه تصریح می کند که فرستادگان خلیفه به زور وارد خانه شدند و امام را به گونه زنده ای برای بیعت به مسجد بردند.

او این حادثه ناگوار را از ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری صاحب کتاب سقیفه نقل می کند که به بعضی از آنها اشاره می شود:

در یک جا ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری به اسنادش از لیث بن سعد نقل می کند که علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری ورزید. پس او را ملئباً (۲۴) - یعنی در حالی که پیراهنش را در گردنش جمع کرده بودند و او را می کشاندند - از خانه بیرون آوردند و او را به سرعت می بردند و او به مسلمانها می گفت برای چه گردن کسی را می زنید که جهت اختلاف تأخیر نکرده بلکه برای حاجتی - جمع قرآن یا تجهیز بدن پیامبر - تأخیر کرده است پس بر هیچ دسته ای از مسلمانان نمی گذشت مگر اینکه به او گفته می شد برو بیعت کن.

در نقل دیگر جوهری از ابوالاسود می گوید: ... که عمر با گروهی به خانه فاطمه (س) هجوم آورد ... پس عمر آن دو - علی و زبیر - را از خانه خارج کرد و آنها را به مسجد می راند تا بیعت کردند ...

جوهری در نقل دیگر از شعبی می گوید: که ابوبکر خالد را طلبید و عمر و خالد را به سوی علی فرستاد، و خالد بیرون خانه ایستاد و عمر داخل شد ... عمر زبیر را از خانه بیرون کشید و به دست خالد داد و ابوبکر جمع کثیری را برای یاری آن دو فرستاد. عمر مجدداً داخل خانه شد و به علی گفت برخیز و بیعت کن، علی سرش را پایین انداخت و از جایش تکان نخورد. پس عمر دست علی را گرفت و گفت برخیز. علی امتناع کرد. پس او را از جایش بلند کرد و به جلو راند. زبیر را نیز جلو راند... سپس عمر و یارانش آنها را با خشونت و درشتی به مسجد بردند...

ابن ابی الحدید در مورد جوهری می گوید: او از رجال حدیث و از ثقات مورد اطمینان است.

در مورد دیگر ابن ابی الحدید می گوید:

اما خودداری علی (علیه السلام) از بیعت تا اینکه به خانه اش ریختند و او را به زور بیرون آوردند، این را محدّثین و اهل سیره نقل نموده اند و ما هم در این باب اقوال جوهری را ذکر نمودیم.

در همین جا ابن ابی الحدید برخی از حوادث ناگواری را که شیعه در این مورد ذکر می کند مثل زدن حضرت فاطمه (س) با تازیانه و باقی ماندن اثر آن تا هنگام مرگ و قرار گرفتنش بین در و دیوار و افتادن محسن و طناب انداختن به گردن علی (علیه السلام) و کشاندن به سوی مسجد و ... را قبول ندارد و می گوید اینها چیزهایی است که شیعه به نقل آن متفرد است، و پیش اصحاب ما واقعیت ندارد و اهل حدیث آن را نقل نکرده اند.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۲۶ داستان سقیفه را پیش می کشد و می گوید: روایات در این باب اختلاف دارد، پس آن چیزی که شیعه می گوید، و گروهی از محدّثین نیز بسیاری از آن را نقل کرده اند این است که علی (علیه السلام) از بیعت سرباز زد تا اینکه او را به زور از خانه بیرون کردند... همگی آنها یعنی زیر و سایر متخلفین از بیعت را برای بیعت بردند و کسی از بیعت امتناع نکرد مگر علی (علیه السلام) به تنهایی زیرا او به خانه فاطمه (س) پناه برد، پس آنها شرم کردند از اینکه او را به زور از خانه بیرون بکشند، و فاطمه (س) کنار در ایستاد و صدایش را به مهاجمین رساند. پس آنها پراکنده شدند و دانستند که علی به تنهایی ضرری نمی رساند. پس رهایش کردند. و گفته می شود که آنها او را با دیگران از خانه بیرون آوردند و پیش ابوبکر بردند تا بیعت کند...

معلوم نیست چرا ابن ابی الحدید با اینکه نامه بیست و هشتم نهج البلاغه را قبول دارد، و با وجود این اظهارات، شیعه را در نقل همه این جریانات تلخ و ناگوار متفرد می داند.

۲- فضل بن شاذان نیشابوری از اصحاب ائمه متأخر (علیه السلام) متوفای ۲۶۰ از اهل سنت نقل می کند:

آن دو - ابوبکر و عمر - به سراغ علی (علیه السلام) فرستادند هنگامی که او را متلباً حاضر کردند به او گفتند بیعت کن، گفت اگر بیعت نکنم چه می کنید؟ گفتند تو را می کشیم ...

۳- بلاذری در روایتی از ابن عباس نقل می کند:

بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ حِينَ قَعَدَ عَنْ بَيْعَتِهِ وَقَالَ إِنِّي بِهِ بِأَعْنَفِ الْعُنْفِ ...

ابوبکر عمر را در پی علی (علیه السلام) فرستاد هنگامی که علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، به عمر گفت: علی را با خشن ترین وجه و شدیدترین حالت نزد من بیاور ...

آنان که در نزد اهل سنت به رقت قلب و مهربانی و دل رحمی معروف بودند چنین دستوری را دادند، پس حساب افرادی که به خشونت و تند خویی و قساوت قلب معروف بوده اند واضح است.

۴- یعقوبی متوفای ۲۸۴ هـ ق در این مورد می گوید:

ابوبکر و عمر خبر یافتند که گروهی از مهاجرین و انصار با علی بن ابیطالب در خانه فاطمه دختر رسول خدا فراهم گشته اند پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آور شدند علی (علیه السلام) بیرون آمد (ظاهراً باید زیر باشد و عبارت ابن ابی الحدید از جوهری آن را در مورد زیر دانسته است) و شمشیری حمایل داشت. عمر با او برخورد کرد و با او درگیر شد و شمشیرش را شکست. و جمعیت به خانه ریختند. پس فاطمه (س) بیرون آمد و گفت به خدا قسم باید بیرون روید و گرنه سرم را برهنه می کنم و نزد خدا ناله و زاری می کنم. پس بیرون رفتند و هر که در خانه بود برفت و چند روزی بماندند سپس یکی پس از دیگری بیعت می کردند ولیکن علی جز پس از شش ماه و به قولی چهل روز بیعت نکرد.

۵- محمد بن مسعود عیاشی معاصر ثقة الاسلام کلینی با ذکر سند نقل می کند:

عمر به اتفاق گروهی به در خانه فاطمه (علیه السلام) آمد و همین که فاطمه (علیه السلام) آنها را دید در را بر روی آنان بست و تصور نمی کرد آنان بدون اجازه وارد خانه شوند، پس عمر با لگد در را شکست و آن گروه به خانه ریختند و علی (علیه السلام) را ملبباً از خانه بیرون آوردند ...

۶- شیخ صدوق در ابواب دوازده گانه کتاب خصال می نویسد که خلاصه اش چنین است :

دوازده تن از مهاجر و انصار برای احتجاج با ابوبکر در مسأله خلافت به عنوان نظرخواهی به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیدند. امیرالمؤمنین ضمن نهی آنان از شدت عمل و هشدار نسبت به جنگ داخلی و وضعیتی که رجال خلافت برای او پیش آورده بودند، فرمودند اگر شما شدت عمل به خرج دهید، آنان شمشیرهایشان را از غلاف بیرون می کشند و آماده پیکار می شوند همان گونه که مرا برای بیعت مجبور کردند و پیراهنم را در گردنم جمع کردند و به زور به مسجد بردند و گفتند بیعت کن، و گرنه تو را می کشیم ...

البته علامه تستری در الاخبار الدخیله ج ۱ ص ۲۷ توضیحی در این باب دارند که به آن مراجعه شود.

۷- در اختصاص منسوب به شیخ مفید با ذکر سند از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: وقتی که مردم با ابوبکر بیعت کردند امیرالمؤمنین را ملبباً حاضر کردند (یعنی در حالی که پیراهنش را در گردنش جمع کرده بودند و می کشاندند) تا بیعت کند. سلمان گفت: آیا با چنین شخصی چنین عمل می کنند؟ به خدا سوگند اگر وی خدا را بخواند آسمان را بر زمین خراب می کند. همچنین وی در داستان سقیفه بنی ساعده نیز ریختن مهاجمین به خانه و شکستن در خانه را ذکر می کند و می گوید: فدخلوا علی علی (علیه السلام) و أخرجوه ملبباً.

بر علی وارد شدند و او را ملبباً از خانه بیرون آوردند.

۸- سید مرتضی با ذکر سند از عدی بن حاتم طائی نقل می کند که می گفت :

ما رَحِمْتُ أَحَدًا رَحْمَتِي عَلَيَّ (علیه السلام) حِينَ أَتَى بِهِ مُلَبَّبًا (۲۵) یعنی : به حال هیچ کسی ، چون حال علی ترحم نکردم و دلم نسوخت، هنگامی که او را ملبباً برای بیعت حاضر کرده بودند.

۹- شیخ تقی الدین ابی الصلاح الحلبي ، متوفای ۴۴۷ می نویسد:

آنان آتش برای سوزاندن خانه امام آورده بودند و بدون اجازه به خانه اش ریختند و او را ملبباً برای بیعت به مسجد بردند ، و بدین وسیله همسر و دختران و حامیان او از بنی هاشم و غیر از بی هاشم را از خانه هایشان خارج کردند و شمشیرشان را برهنه کردند و امام (علیه السلام) را در صورت امتناع از بیعت تهدید به قتل کردند با اینکه هیچ یک این کارها را با سعد بن عباده و خباب منذر و سایر متخلفین از بیعت انجام نداده بودند.

۱۰- شیخ الطائفه نیز روایت علی بن حاتم در حاضر کردن امیرالمؤمنین به صورت ملبباً را در تلخیص الشافی ذکر می کند.

۱۱- محمد بن جریر طبری امامی ، معاصر شیخ طوسی در «المسترشد» می نویسد:

اهل سنت از کجا می گویند که امام علی (علیه السلام) خلافت را از راه مسالمت آمیز و تبلیغ زبانی درخواست نکرده بود ، در صورتی که همه مردم می دانند که او شش ماه در خانه نشست (از بیعت با ابوبکر خودداری کرد) پس گاهی او را ملبباً از خانه بیرون می آوردند و گاهی مدارا می کرد و گاهی به او می گفتند بیعت کن. او می گفت اگر بیعت نکنم چه می کنید؟ می گفتند گردنت زده شود.

۱۲- محقق حلی نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن بن سعید ، مؤلف شرایع الاسلام ، متوفای ۶۸۶ می نویسد:

از جمله دلیلی که اهل سنت برای خلافت ابوبکر آورده اند این است که صحابه و از جمله امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) او را به

عنوان خلیفه خطاب می کردند.

ایشان در پاسخ می گوید: بر فرض صحت این قضیه، امام (علیه السلام) در حال تقیه بود، و چاره ای جز آن نداشت چگونه؟! در حالی که او را به زور از خانه اش بیرون آوردند و جبراً برای بیعت بردند، پس از آنکه گفتند اگر بیرون نیایی خانه ات را با تو می سوزانیم.

۱۳- علامه حلی در کشف المراد پس از نقل هجوم مهاجمین به خانه امیرالمؤمنین و آتش زدن خانه می نویسد: وَأَخْرَجُوا عَلِيًّا (علیه السلام) کرهاً. علی (علیه السلام) را به زور از خانه بیرون آوردند. و همین مطلب را در باب حاد یعشر نیز ذکر می کند.

۱۴- حکیم الهی ملامحسن فیض کاشانی در این مورد می گوید: پس آنها بر سر امام ریختند در حالی که وی روی فرش نشسته بود. بر او هجوم آوردند و او را درحالی که به زمین می کشاندند از خانه بیرون آوردند و پیراهنش را به گردنش جمع کردند و به سوی مسجد کشاندند... تا پیش ابوبکر بردند...

۱۵- عمر رضا کحّاله در اعلام النساء در شرح حال حضرت فاطمه (س) آنچه را که ابن قتیبه دینوری در الامامة و السياسة در این مورد آورده را با تفاوت اندکی نقل کرده، و خطبه آن حضرت در مقام احتجاج با ابوبکر را نیز آورده است.

از جمله اینکه: جمعیت از ناله حضرت زهرا و استغاثه اش به رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) از مظالم دستگاه خلافت، در حالی که سخت می گریستند و نزدیک بود دلهايشان پاره شود... پراکنده شدند، و فقط عمر با گروهی باقی ماند. پس علی را از خانه خارج کردند و او را پیش ابوبکر بردند و به او گفتند بیعت کن. گفت: من بیعت نمی کنم. گفتند قسم به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم. گفت: بنده خدا و برادر رسول خدا را می کشید؟

عمر گفت: اما بنده خدا درست و اما برادر رسول خدا خیر. ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی گفت عمر به ابوبکر گفت: آیا فرمانت را در موردش صادر نمی کنی؟ گفت: تا هنگامی که فاطمه (س) در کنارش است او را به چیزی وادار نمی کنم. پس علی (علیه السلام) به طرف قبر رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) رفت در حالی که با صدا گریه می کرد و می گفت پسر مادرم این قوم مرا خوار کردند و در فشار قرار دادند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند. و علی بیعت نکرد تا آنکه فاطمه (س) رحلت نمود.

۱۶- علامه امینی در الغدير تحت عنوان بی پایگی گزینش خلیفه از آغاز کار می نویسد: چشمان تاریخ می بیند: که پیکره پاکی و بزرگواری - امیرالمؤمنین - را دستگیر و همچون شتری که چوب در بینی اش کرده اند تا مهار شود به سوی خود می کشند و می برند. با درستی می رانند. مردم گرد آمده اند و می نگرند و به او می گویند بیعت کن. می گوید اگر بیعت نکنم چه می شود؟ پاسخ می دهند در آن هنگام به همان خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم. می فرماید در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت.

همچنین می بیند برادر پیامبر برگزیده خدا - علی - به قبر رسول خدا پناه برده، فریاد می کند: برادر، این گروه مرا ناتوان شمرده اند و نزدیک است خونم را بریزند.

۱۷- محمد جواد مغنیه در فلسفه التوحید و الولاية می نویسد:

از دشمنی های قریش نسبت به علی (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) غصب فدک بود ... همه اینها و بیشتر از اینها را مرتکب شدند ولی باز هم در مورد علی (علیه السلام) به سکوت و بی طرفی از سوی او راضی نشدند بلکه بر او هجوم آوردند تا او را بر خضوع و تسلیم در برابر ابوبکر وا دارند. و بر اثر این هجوم بر خانه فاطمه پاره تن پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) واقع شد آنچه واقع شد.

آنچه نقل شد نشانگر این واقعیت است که امام هرگز با میل و اختیار خودش با خلیفه بیعت نکرد، و اینگونه نبوده است که در

فردای سقیفه هنگامی که خلیفه برای بیعت مردم با او بالای منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قرار گرفت از تخلّف علی و گروهی بپرسد و پیکی به خانه او بفرستد و امام نیز فوراً در مسجد حاضر شود و با معذرت خواهی در تأخیر با خلیفه بیعت کند. یا با تهدید عمر به سوزاندن خانه، امام (علیه السلام) از خانه بیرون آید سپس او را برای بیعت به مسجد ببرند و او با گله از مشورت نکردن با او در امر خلافت با آنها بیعت کند.

بلکه چنانچه گفتیم، فرستادگان خلیفه پس از اجرای مأموریتشان در مرحله اول و دوم امام را ملبباً از خانه بیرون آوردند، آنگاه در حالیکه عده ای امام را از جلو می کشاندند و گروهی هم از پشت سر او را به جلو می راندند به سوی مسجد بردند. ولی امام در برابر تهدیدات آنها ایستادگی کرد. و به عقیده محققین اهل سنت تا مدت ششماه (یعنی پس از رحلت فاطمه زهرا (س)) به نظر اهل سنت حاضر به بیعت نشد.

امام (علیه السلام) با تکیه بر شایستگی ذاتی خویش برای خلافت و وجود نصّ از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، در برابر دستگاه خلافت ایستادگی می کرد. ولی از طرف دیگر نداشتن یاران کافی برای گرفتن خلافت، ارتداد قبایل اطراف مدینه از اسلام و پاسخ ندادن سران انصار به استمداد و کمک خواهی امام (علیه السلام)، عواملی بودند که امام (علیه السلام) را به بیعت با آنها وادار کرد.

بعضی از عوامل بیعت امام (علیه السلام) با خلفای پیشین

از طرفی گذشت زمان به نفع دستگاه خلافت و تثبیت پایه های حکومت و به زیان خاندان رسالت بود، و در این شرایط نهضت و قیام امام برای گرفتن حق خویش در آن اوضاع به نفع اسلام جوان و جامعه نو بنیاد اسلامی نبود، از این جهت پس از مدتی مقاومت بخاطر مصالح دیگر ناچار به بیعت با آنان شد. ولی این بیعت کردن را نمی توان دلیل بر مشروعیت خلافت خلفاء از دید امیرالمؤمنین دانست چنانچه صلح امام حسن (علیه السلام) و بیعت او با معاویه را نمی توان دلیل بر مشروعیت خلافت معاویه دانست، بلکه امام بنابر مصالحی با حکومت خلفای قبل از خودش موافقت و بیعت نموده است.

اینک برخی از عوامل این بیعت ناخواسته و تحمیلی را ذکر می کنیم:

۱- نداشتن یاران برای گرفتن خلافت .

امام در یکی از سخنرانیهای خود علت آنرا نداشتن یاران و از بین رفتن اهل بیت نزدیک خویش معرفی می کند:

فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَعَبْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَأَعْصَبْتُ عَلَى الْقَدَى وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجَى وَصَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكَطْمِ وَعَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ.

پس از رحلت پیامبر در کار خویش اندیشدم، در برابر صف آرای قریش جز اهل بیت خود یار و یآوری ندیدم. پس به مرگ آنها راضی نشدم و چشمی را که در آن خاشاک رفته بود فروبستم و با گلویی که استخوان در آن گیر کرده بود نوشیدم و برگرفتمگی راه نفس و بر حوادث تلخ تر از زهر صبر کردم.

شارحین نهج البلاغه در ذیل این خطبه، این سخن را از امام نقل می کنند: لَوْ وَجَدْتُ أَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ مِنْهُمْ لَنَا هَضْبُ الْقَوْمِ.

اگر چهل مرد مصمم می داشتم برای گرفتن حقم قیام می کردم.

۲- ارتداد قبایل عرب از اسلام

در نامه ای که امام به مصریان می نویسد علت قیام نکردن و بیعت کردن با ابوبکر را ارتداد قبائل عرب ذکر می کند.

...فَلَمَّا مَضَى (علیه السلام) تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ: فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ بِيَالِي أَنْ الْعَرَبُ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ

بعده (صلی الله علیه و آله وسلم) عن اهل بيته، ولأنهم منحوه عني من بعده، فما راعني إلا انشغال الناس علي فلان يباعدونه، فامسكت

یدی حتی رأیت راجعاً الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الى محق دين محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، فخشيت ان لم أنصر الاسلام و أهله أرى فيه ثلماً او هيدماً تكون المصيبة به على اعظم من فوت ولايتكم التي هي متاع أيام قلائل، يزول منها ما كان كما يزول السراب او كما ينقش السحاب فهضت في تلك الاحداث حتى زاح الباطل و زهق واطمان الدين و تنهته.

همین که پیامبر رحلت کرد مسلمانان در امر خلافت و جانشینی او اختلاف کردند، به خدا قسم من هرگز فکر نمی کردم که عرب خلافت را از خاندان پیامبر بگرداند - و در جای دیگر قرار دهد - و مرا از آن دور سازد، تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت می کردند، دست نگه داشتیم و از بیعت کردن خودداری کردم. تا اینکه دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می خواهند دین محمد را نابود سازند در اینجا بود که ترسیدم که اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر است از حکومت چند روزه ای که به زودی مانند سراب از بین می رود، پس به مقابله با این حوادث برخاستم و مسلمانان را یاری کردم تا آنکه باطل محو شد و آرامش به آغوش اسلام بازگشت.

ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه پس از نقل این قسمت از نامه امام داستانی را از تاریخ طبری نقل می کند که خلاصه اش چنین است.

پس از رحلت رسول خدا قبائل اسد و غطفان و ثعلبه و قیس و گروهی از بنی کنانه در اطراف مدینه اجتماع کردند و نمایندگانی به سوی ابوبکر فرستادند و از او درخواست کردند که آنها را از پرداخت زکات معاف دارد. ابوبکر در جواب گفت که این قبایل اگر از ریسمانی که با آنها پای شتر را می بندند از من دریغ کنند با آنها خواهم جنگید. و نمایندگان قبائل پاسخ را به مردمشان رساندند و در ضمن آنها را از ضعف مسلمین و کمی جمعیت آنان آگاه کردند و آنان را برای حمله به مدینه به طمع انداختند. ابوبکر و مسلمانان از قضیه مطلع شدند و ابوبکر مسلمانان را مخاطب قرار داد که نمایندگان آنها جمعیت اندک شما را دیدند و منتظر شیخون آنها باشید، فاصله شما با آنها زیاد نیست و از ما توقعاتی داشته اند که نپذیرفتیم پس آماده مقابله باشید. پس علی به تنهایی حرکت کرد و حراست یکی از گذرگاههای مدینه را به عهده گرفت و طلحه، زبیر، عبدالله بن مسعود و گروهی از مسلمانان گذرگاههای دیگر مدینه را در اختیار گرفتند و چیزی نگذشت که نخستین گروه دشمن به قصد شیخون به سوی مدینه روی آوردند که با مسلمانان مواجه شدند ... تا اینکه دارد مسلمانان پس از مدتی دشمنان را شکست دادند و با پیروزی به مدینه بازگشتند.

ابن ابی الحدید پس از نقل این داستان می گوید: این قصه قیام امام در ایام خلافت ابوبکر است که در این نامه به آن اشاره کرده است. مثل اینکه این سخن امام پاسخ به سخن گوینده ای است که تصور می کرد که امام بخاطر ابوبکر حرکت کرده و به فرمان او جنگید. امام عذرشان را در این قیام بیان کردند و فرمودند موضوع چنان نیست که او گمان کرده است بلکه قیام او از باب دفع ضرر از جان و دین بوده و این امری است واجب چه اینکه برای مردم امام و پیشوایی باشد یا نباشد.

حقیقت نیز همین است، امام به خاطر مصلحت اسلام که مهمتر و با ارزش تر از نرسیدن به خلافت است به یاری اسلام و مسلمین شتافت و در مقام نظرخواهی خلفا از ایشان، کمال اخلاص و خیرخواهی را از خود نشان می داد. چرا که مصلحت اسلام و مسلمین در کار بود نه مصلحت افراد. پس این حمایت ها و خیرخواهی های امام نسبت به مصالح اسلام و مسلمین را نمی توان دلیل بر رضایت امام از خلافت خلفادانست. ما این مسأله را در جزوه ای تحت عنوان «نظریه تفکیک خلافت از امامت» مورد بررسی قرار داده و به همان بسنده می کنیم.

۳- عقده های درونی قریش

در مواردی امام (علیه السلام) غضب خلافت را به عوامل و عقده های درونی قریش نسبت به خودش می داند.

امام در پاسخ سائل، که در بحبوحه جنگ صفین پرسیده بود: چگونه قریش شما را از مقام خلافت که از همه سزاوارتر بودید کنار زدند؟ فرمود: ... فَإِنَّهَا كَانَتْ اثْرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَسَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخِرِينَ وَالْحَكَمَ اللَّهُ وَالْمَعُودُ إِلَيْهِ الْقِيَامَةُ.

رهبری ائمت و خلافت از آن ما بود، اما گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی هم از آن چشم پوشیدند داور میان ما و آنها خداست و بازگشت همه به سوی اوست.

از طرفی جامعه اسلامی در آن ایام سخت دچار اختلاف داخلی و دودستگی شده بود اختلاف مهاجرین با انصار در سقیفه، قریش با بنی هاشم وجود منافقین و ارتداد بعضی از قبایل عرب ... در یک چنین جوّی، یک جنگ داخلی و خونریزی کوچک چه بسا موجب انفجارهایی در داخل و خارج مدینه می شد، و در چنین شرایطی اگر امام (صلی الله علیه وآله وسلم) برای گرفتن حقش به قوه قهریه متوسل می شد چه بسا این سر از جنگ داخلی بزرگ و ارتداد افراد به جاهلیت و شکاف در وحدت مسلمین درمی آورد، ازین جهت امام صبر و بردباری را پیش گرفتند و با شرایطی که برایش پیش آورده بودند ساختند.

این فرازها و فرازهای دیگر دلالت دارند که امام پس از یأس و نومیدی از گرفتن حق، و نداشتن یاور، و ارتداد بعضی از قبائل عرب و اختلافات داخلی و وجود منافقین و جدید الاسلامها و ... ناچار به بیعت با خلیفه شد.

سؤال از دانشمندان اهل سنت

در این جا سؤال از دانشمندان اهل سنت در ریختن به خانه امام و بردن امام با آن وضع نامطلوب داریم، و آن اینکه فرض می کنیم که خلافت یک امری انتخابی بود، و از پیامبر در این مورد هیچ نصیّی در مورد هیچ کس نرسیده بود، و این امر را به انتخاب ائمت واگذار نموده بود.

ولی آیا لازم نبود که یاران پیامبر برای انتخاب خلیفه به رهنمودهای قرآن عمل کنند؟ آیا از تعالیم اسلام این نیست که هیچ مسلمان نباید به خانه کسی وارد شود مگر اینکه قبلاً اذن بگیرد و اگر صاحب خانه از پذیرش مهمان معذرت خواست عذر او را بپذیرد و بدون اینکه برنجد از همانجا برگردد.

«یا ایّها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتّی تستأنسوا و تسلّموا علی أهلها ... و انّ قیل لکم ارجعوا فارجعوا هوازکی لکم ...»

قرآن مجید گذشته از این دستور اخلاقی، برای خانه ای را که در آن هر صبح و شام نام خدا برده می شود و او را پرستش می کنند، احترام خاصی قائل است و خداوند به تعظیم و تکریم آن خانه فرمان داده است.

«فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمهُ یسبح له فیها بالغدو و الاصال».

(چراغ پرفروغ توحید) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده است دیوارهای آن را بالا- ببرند (یا آن را تعظیم و تکریم کنند) خانه هایی که در هر صبح و شام نام خدا برده می شود و خداوند در آن تقدیس می شود.

بعضی از مفسران مقصود از این بیوت را مساجد و یا بیوت انبیاء دانسته اند ولی دلیلی بر این انحصار نیست.

چه اینکه بر طبق روایاتی از شیعه و اهل سنت خانه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه (س) از برترین آنهاست.

در روایتی از امام محمد باقر (علیه السلام) وارد شده است که فرموده اند:

«هی بیوت الانبیاء و بیوت علی (علیه السلام) منها».

همچنین در کتب اهل سنت از چندین طریق نقل شده که وقتی که پیامبر این آیه را قرائت فرمود.

شخصی از آن حضرت پرسید: منظور چه بیوتی است؟

فرمود: بیوت الانبیاء.

ابوبکر پرسید: این خانه (و اشاره به خانه فاطمه (س) و علی (علیه السلام) کرد) نیز از آن جمله است؟

پیامبر فرمود: نعم، من افاضلها. آری! این از برترین آنهاست.

آیا این از تعظیم و تکریم است که خانه ای را که رسول گرامی اسلام آن را از بهترین و برترین مصداق آن بیان کرده حمله برند و در آن را بشکنند و به زور در آن وارد شوند و ساکن آن خانه را به صورت بسیار نامطلوب و زننده به مسجد ببرند؟ اگر بگویند که این خانه محل اجتماع مخالفین خلافت شده بود و اهل خانه تصمیم به امتناع از بیعت داشته اند و رهبر مسلمین حق دارد افرادی را که از بیعت سرباز می زنند و برخلاف مسلمین قدم برمی دارند، اقداماتی علیه آنها بکند.

این عذر قابل قبول نیست، آتش زدن خانه بر حضرت فاطمه (س) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حسنین چه عذری می تواند از برای رجال خلافت باشد؟ و اجتماع در بیت فاطمه (س) زمانی مخالفت با مسلمین و خارق اجماع شمرده می شود که قبلاً اجماعی صورت گرفته باشد و افرادی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سایر متحصنین در بیت فاطمه (س) داخل در آن شده باشند، و خارج بودن شخصیتی چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) و رجال بنی هاشم از اجماع دیگر چه چیزی از اجماع باقی می گذارد؟ (۲۶) زیرا بناست که خلیفه به اجماع امت انتخاب شود تا خلافتش مشروعیت یابد و قبل از اجماع و بیعت رجال اجماع، چه مشروعیتی و چه خلافتی؟ تا فرمانش در شکستن حرمت خانه و تهدید مخالفین مشروع باشد.

نتیجه مباحث گذشته

نتیجه ای که از مباحث یاد شده می گیریم اینکه، ابوبکر پس از تشکیل سقیفه بنی ساعده برای تحکیم و تثبیت خلافت به سراغ متخلفین از بیعت فرستاد، و در رأس کسانی که از بیعت با او خودداری کرده و در مسجد جهت بیعت حاضر نشده بود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و تنی چند از صحابه پیامبر چون زبیر و سلمان و عمار بودند، ابوبکر گروهی را به در خانه امیرالمؤمنین جهت دعوت برای بیعت فرستاد، و تأکید کرد که در صورت امتناع از آمدن با آنها بجنگند، در اجرای این فرمان به همان گونه ای که ذکر کردیم این گروه با در بسته مواجه شدند و عمر نخست تهدید به آتش زدن خانه نمود و به دنبال باز شدن در، یا آتش زدن و یا شکستن آن با گروهی وارد خانه شد و به دختر پیامبر در این حادثه آسیب رساندند به گونه ای که دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فرزند سَمِطُطُ کرد. سپس امام (علیه السلام) را با وضع زننده و بسیار نامطلوب از خانه بیرون آوردند و به زور به مسجد بردند ...

این مطالب به همانگونه ای که بررسی کردیم با صرف نظر از جزئیات آن، از نظر تاریخی قابل اثبات است.

گرچه برخی از قسمتها و بخشهای این حادثه ناگوار در بعضی از متون اهل سنت نیامده است، یا برخی از نویسندگان در بعضی از مسائل توقف کرده و سکوت تعمیدی را بر نقل ترجیح دادند، ولی با نقل گوشه های دیگر حادثه عملاً اصل ماجرا را تأیید کرده اند، و جای ابهام و ایراد برای کسی باقی نمی ماند.

گرچه این حادثه در برخی از کتب مشکوک چون الامامه و السیاسة و... نیز آمده است ولی چنانچه مشاهده شد ما این حادثه را از دهها کتاب دیگر که هم رجالشان و هم مأخذشان غیر از رجال و مأخذ ابن قتیبه است نیز نقل کرده ایم.

یک کتاب مشکوک تنها در مسائل و حوادثی که در نقل آنها متفرد است زیر سؤال قرار می گیرد، نه در مسائل و حوادثی که دهها کتاب دیگر نیز آن را نقل نموده اند، و گرنه باید همه مطالب کتب دیگر به بهانه اینکه در یک کتاب مشکوک نیز آمده است دور ریخته شود.

منابع و مأخذ

- ۱- اثبات الوصیه ، علی بن الحسین المسعودی ، چاپ نجف.
 - ۲- اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات ، شیخ حرالعالمی .
 - ۳- الاحتجاج ، علی بن ابی طالب طبرسی ، تحقیق سید محمد باقر خراسان ، چاپ نجف.
 - ۴- احقاق الحق ، قاضی نورالله تستری .
 - ۵- الاخبار الدخیله ، علامه شیخ محمد تقی تستری .
 - ۶- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد ، شیخ مفید ، ناشر کنگره شیخ مفید.
 - ۷- ارشاد القلوب ، حسن بن ابی الحسن دیلمی .
 - ۸- الاستیعاب ، ابن عبدالبر القرطبی .
 - ۹- اسدلغابه فی معرفه الصحابه ، ابن اثیر جزری .
 - ۱۰- اصول کافی ، محمد بن یعقوب کلینی ، تصحیح علی اکبر غفاری .
 - ۱۱- الاعلام ، خیرالدین الزرکلی چاپ نهم بیروت .
 - ۱۲- اعلام النساء ، عمررضا کحاله .
 - ۱۳- اقبال الاعمال ، سید بن طاووس .
 - ۱۴- امالی الصدوق ، محمد بن علی بن الحسین القمی ، چاپ پنجم بیروت .
 - ۱۵- امالی الشیخ المفید ، چاپ ایران.
 - ۱۶- الامام علی بن ابی طالب ، عبدالمقصود عبد الفتاح ، چاپ بیروت
 - ۱۷- الامامه و السیاسه ، ابن قتیبه دینوری ، چاپ مصر .
 - ۱۸- الاموال ، ابو عبید ، تصحیح محمد خلیل هراس ، چاپ مصر.
 - ۱۹- انساب الاشراف ، بلاذری ، تحقیق دکتر محمد حمید الله ، چاپ مصر.
 - ۲۰- اهل البیت ، توفیق ابو علم ، چاپ مصر.
 - ۲۱- الايضاح ، فضل بن شاذان نیشابوری ، تحقیق سید جلال الدین حسینی ارموی .
- ۲ (ب)
- ۲۲- الباب الحادی عشر ، علامه حلی ، تحقیق دکتر مهدی محقق .
 - ۲۳- بحار الانوار ، علامه مجلسی .
 - ۲۴- بحر المعارف ، عبدالصمد همدانی ، انتشارات بیدار .
 - ۲۵- البدايه و النهايه ، ابن کثیر شامی ، چاپ بیروت ۱۹۶۶ .
 - ۲۶- البلد الامین ، شیخ ابراهیم کفعمی .
 - ۲۷- بیت الحزان ، محدث قمی .
- ۲ (ت)
- ۲۸- تاریخ ابن خلدون ، دارالفکر بیروت ۱۹۸۸ .
 - ۲۹- تاریخ الاسلام ، محمد بن احمد بن عثمان ذهبی .
 - ۳۰- تاریخ ابن عساکر ، تحقیق محمد باقر محمودی ، بیروت .
 - ۳۱- تاریخ الخمیس ، حسین بن محمد دیاربکری ، بیروت .

- ۳۲- تاریخ طبری ، محمد بن جریر طبری ، بیروت چاپ پنجم .
- ۳۳- تاریخ یعقوبی ، ابن واضح یعقوبی ، بیروت ۱۳۷۹ .
- ۳۴- تجرید الاعتقاد ، خواجه نصیرالدین طوسی ، تحقیق محد جواد حسینی جلالی .
- ۳۵- تصحیح الاعتقاد ، شیخ مفید .
- ۳۶- تطهیر الاعراق ، ابن حجر هیثمی .
- ۳۷- تفسیر روح المعانی ، سید محمود آلوسی بغدادی ، ایران .
- ۳۸- التفسیر العیاشی ، محمد بن مسعود بن عیاش ، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی .
- ۳۹- تقریب المعارف ، ابی الصلاح الحلبی ، تحقیق رضا استادی .
- ۴۰- تلخیص الشافی ، شیخ طوسی ، تحقیق سید حسین بحر العلوم .
- ۴۱- تنبیه الاشراف ، مسعودی ، بیروت ۱۳۸۸ .
- ۴۲- تهذیب الاحکام ، شیخ طوسی ، دارالکتب الاسلامیه ، ایران .
- ۲ (ج)
- ۴۳- جلا العیون ، سید عبدالله شبر ، تصحیح سید احمد حسینی .
- ۴۴- کتاب الجمل ، شیخ مفید ، تحقیق سید علی میر شفیع .
- ۲ (ح)
- ۴۵- حق الیقین ، سید عبدالله شبر ، انتشارات عابدی ایران .
- ۲ (چ)
- ۴۶- چهل مقاله ، آیت الله رضا استادی ، ۱۴۱۳ .
- ۲ (خ)
- ۴۷- خصال ، شیخ صدوق ، علی اکبر غفاری
- ۲ (د)
- ۴۸- دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام ، علامه جعفر مرتضی العاملی .
- ۴۹- الدر المنثور ، جلال الدین سیوطی ، بیروت ۱۴۰۰ .
- ۵۰- دلائل الامامه ، محمد بن جریر طبری امامی ، نجف اشرف ۱۳۸۳ .
- ۵۱- دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، جمعی از نویسندگان ، تهران ۱۳۷۲ .
- ۲ (ذ)
- ۵۲- الذریعه الی تصانیف الشیعه ، آغا بزرگ طهرانی ، نجف ۱۳۵۵ .
- ۲ (ر)
- ۵۳- روضه المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر ، ابن شحنه ، مصر .
- ۵۴- ریاحین الشریعه ، ذبیح الله محلاتی ، اسلامیه ایران .
- ۲ (ز)
- ۵۵- زاد المعاد ، علامه مجلسی ، اسلامیه ایران .
- ۵۶- زندگی حضرت فاطمه (س) ، دکتر سید جعفر شهیدی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی .

(س) ۲

۵۷- سلیم بن قیس الکوفی ، اسلامیه ، تهران .

۵۸- السنن الكبرى ، ابوبکر بیهقی ، حیدرآباد هند ۱۳۴۴ .

(ش) ۲

۵۹- الشافی ، سید مرتضی علم الهدی ، تحقیق سید عبد الزهرا حسینی کعبی .

۶۰- شرح اصول کافی ، ملا صالح مازندرانی ، با تعلیقات میرزا ابوالحسن شعرانی .

۶۱- شرح اصول خمسہ ، قاضی عبد الجبار معتزلی ، مصر .

۶۲- شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید معتزلی ، مصر ۱۳۷۸ .

۶۳- شرح نهج البلاغه ، میرزا حبیب الله خویی ، ایران .

۶۴- شرح باب حادی عشر ، فاضل مقداد ، تحقیق دکتر مهدی محقق .

۶۵- شواهد التنزیل ، حاکم حسکانی ، تحقیق محمدباقر محمودی ، بیروت .

(ص) ۲

۶۶- صبح الاعشی ، احمد بن علی القلقشندی .

۶۷- صحیح مسلم ، مسلم بن حجاج ، چاپ مصر .

۶۸- صحیح بخاری ، محمد بن اسماعیل بخاری .

۶۹- الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم ، علی بن یونس العاملی ، تحقیق محمد باقر بهبودی .

۷۰- الصواعق المحرقة ، ابن حجر هیتمی ، مصر ۱۳۸۵ .

(ط) ۲

۷۱- الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف ، علی بن موسی بن طاووس ، ایران ۱۴۰۰ .

(ع) ۲

۷۲- عبقریة العمر ، عباس محمود العقاد ، بیروت .

۷۳- عقد الفرید ، ابن عبد ربہ ، بیروت ۱۴۰۴ .

۷۴- علل الشرایع ، شیخ صدوق ، نجف اشرف ۱۳۸۵ .

۷۵- علم الیقین ، ملا محسن فیض کاشانی ، انتشارات بیدار ۱۴۰۰ .

(غ) ۲

۷۶- غایة المرام ، سید هاشم بحرانی ، بیروت .

۷۷- الغدیر ، علامه شیخ عبد الحسین امینی ، بیروت .

(ف) ۲

۷۸- فاطمة الزهرا (س) ، عباس محمود العقاد ، بیروت .

۷۹- فاطمة الزهرا (س) بهجة قلب المصطفى ، احمد رحمانی همدانی ، ایران .

۸۰- فاطمه بنت محمد (ص) ، عمر ابوالنصر ، بیروت .

۸۱- فرائد السمطين ، شیخ الاسلام جوینی ، تحقیق محمد باقر محمودی ، بیروت .

۸۲- فروع کافی ، ثقة الاسلام کلینی ، تصحیح علی اکبر غفاری .

- ۸۳- الفرق بين الفرق ، عبدالقاهر بغدادی ، تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید ، مصر .
- ۸۴- الفصل ، ابن حزم اندلسی .
- ۸۵- الفصول المهمه ، امام شرف الدین العاملی ، نجف اشرف ۱۳۸۷ .
- ۸۶- فلسفه التوحید و الولایه ، محمد جواد مغنیه ، ایران .
- ۲ (ق)
- ۸۷- قاموس الرجال ، علامه شیخ محمد تقی تستری ، ایران .
- ۸۸- قاموس المحيط ، فیروز آبادی ، دمشق سوریه .
- ۸۹- القصیده العلویة المبارکة ، عبد المسیح انطاکی .
- ۲ (ک)
- ۹۰- الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر جزری ، بیروت ۱۳۸۵ .
- ۹۱- کامل بهائی ، حسن بن علی عماد الدین طبری .
- ۹۲- کشف الغمه فی معرفه الائمه ، علی بن عیسی اربلی ، تصحیح سید ابراهیم میانجی .
- ۹۳- کشف المراد ، علامه حلّی ، تصحیح آیت الله حسن زاده آملی .
- ۹۴- کنز العمال ، متقی هندی ، مؤسسه الرساله ، بیروت .
- ۹۵- کفایه الطالب ، گنجی شافعی .
- ۲ (ل)
- ۹۶- لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی ، حیدرآباد هند .
- ۲ (م)
- ۹۷- مجموعه مقالات فارسی ، شیخ مفید و کتاب اختصاص ، سید محمد جواد شبیری .
- ۹۸- المحجّة البيضاء ، ملا محسن فیض کاشانی ، علی اکبر غفاری .
- ۹۹- المحلّی ، ابن حزم اندلسی ، بیروت ۱۳۵۲ .
- ۱۰۰- المختصر فی اخبار البشر ، عماد الدین اسماعیل ابو الفداء ، بیروت .
- ۱۰۱- مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ، علامه مجلسی ، ایران .
- ۱۰۲- مروج الذهب ، مسعودی ، بیروت ۱۳۸۵ .
- ۱۰۳- کتاب المزار ، شیخ مفید ، کنگره جهانی شیخ مفید .
- ۱۰۴- مستدرک الصحیحین ، حاکم نیشابوری ، بیروت .
- ۱۰۵- مسند احمد ، احمد بن حنبل ، بیروت ۱۳۸۹ .
- ۱۰۶- مسند فاطمة الزهراء ، شیخ عزیز الله عطاردی ، ۱۴۱۲ .
- ۱۰۷- المسترشد ، محمد بن جریر امامی ، تحقیق احمد محمودی ، ۱۴۱۵ .
- ۱۰۸- المسلك فی اصول الدین ، محقق حلّی ، تحقیق رضا استادی .
- ۱۰۹- مصباح الزائر ، سید ابن طاووس .
- ۱۱۰- المصنّف ، ابن ابی شیبہ ، بیروت .
- ۱۱۱- المطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ، محمد بن طلحه شافعی .

- ۱۱۲- المعارف ، ابن قتیبه دینوری ، دکتر عایشه ثروت ، مصر .
- ۱۱۳- معالم المدرستین ، علامه مرتضی عسگری .
- ۱۱۴- معانی الاخبار ، شیخ صدوق ، علی اکبر غفاری .
- ۱۱۵- المغنی ، قاضی عبد الجبار معتزلی ، مصر .
- ۱۱۶- مفاتیح الجنان ، محدث قمی .
- ۱۱۷- مفتاح الباب ، ابن مخدوم حسینی ، تحقیق دکتر مهدی محقق .
- ۱۱۸- کتاب المقنعه ، شیخ مفید ، کنگره جهانی شیخ مفید .
- ۱۱۹- الملل و النحل ، عبد الکریم شهرستانی ، محمد سید کیلانی ، مصر .
- ۱۲۰- مناقب آل ابی طالب ، ابن شهر آشوب مازندرانی ، نجف .
- ۱۲۱- من لایحضره الفقیه ، شیخ صدوق ، اسلامیه ایران .
- ۱۲۲- المنهاج السنه ، ابو العباس احمد بن عبد الحلیم (ابن تیمیه) .
- ۱۲۳- میزان الاعتدال ، ذهبی ، مصر .
- ۲ (ن)
- ۱۲۴- النقض ، عبد الجلیل قزوینی .
- ۱۲۵- نفحات اللاهوت ، عبد العالی محقق کرکی .
- ۱۲۶- نهج الحق و كشف الصدق علامه حلّی ، تصحیح عین الله الحسنی الارموی .
- ۱۲۷- نور الثقلین ، عبدعلی حویزی ، تصحیح رسولی محلاتی .
- ۱۲۸- نور الابصار ، شیخ مؤمن الشبلنجی ، بیروت .
- ۱۲۹- نهج البلاغه ، الشریف رضی .
- ۲ (و)
- ۱۳۰- الوافی ، ملا محسن فیض کاشانی ، ایران .
- ۱۳۱- وسائل الشیعه ، شیخ حرّ العاملی ، اسلامیه ایران .
- ۱۳۲- وقعۀ صفین ، نصر بن مزاحم المنقری ، تحقیق عبدالسلام محمد هارون ، مصر .
- ۱۳۳- وفاء الصدیقه الزهراء ، سید عبد الرزاق الموسوی المقرم .
- ۲ (ی)
- ۱۳۴- یادنامه طبری ، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی .

پاورقی

- ۱- -سوره توبه آیه ۲۴ .
- ۲- -سوره شوری ، آیه ۲۳ .
- ۳- -الملل و النحل ، شهرستانی ، جلد ۱ صفحه ۵۷ .
- ۴- -المصنف ، ابن ابی شیبّه ، جلد ۸ صفحه ۵۷۲ چاپ بیروت .
- ۵- -همان ، ج ۲ ، ۴۴۶ چاپ پنجم بیروت .

- ۶- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳.
- ۷- الاعلام - خیر الدین الزرکلی ج ۱، ص ۳۱۹.
- ۸- ما این سیاست را دقیقاً در داستان غدیر می بینیم که هر چه زمان می گذرد و با تاریخ وقوع حادثه بیشتر فاصله می شود تعداد دانشمندان اهل سنت که آن را در آثارشان آورده باشند کمتر می شود، حدیث غدیر، که صد و ده صحابه و هشتاد و چهار تابعی در مدارک اهل سنت آن را نقل نموده اند، از بین نویسندگان فراوان اهل سنت در قرن چهاردهم تنها بیست نفر آن را در تألیفاتشان آورده اند، الغدیر ج ۱، ص ۱۴ الی ص ۱۵۱.
- ۹- المعارف - مقدمه التحقيق ص ۵۶، از دکتر ثروت عکاشه.
- ۱۰- تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶، چاپ سوم.
- ۱۱- الباب الحادی عشر، للعلامة الحلّی، ص ۴۷، تحقیق دکتر مهدی محقق.
- ۱۲- المحجّة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۱ ص ۲۳۱. الذریعه، ج ۲ ص ۲۷۸.
- ۱۳- شرح الاصول الخمسه، ص ۷۵۶ چاپ مصر.
- ۱۴- شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۱۰ ص ۲۲۵ و ۲۲۶؛ ج ۱۳ ص ۳۰۱ و ۳۰۲.
- ۱۵- مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۹.
- ۱۶- فاطمه (س) بنت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، ص ۱۱۸ و ۱۰۰.
- ۱۷- فاطمه الزهرا (س)، ص ۶۸، عباس محمود العقاد و همچنین مراجعه شود به عبقریه عمر، ص ۱۵۷.
- ۱۸- فروع کافی ج ۶، ص ۱۸ - معانی الاخبار ص ۲۰۵ - امالی الصدوق مجلس ۲۴، ص ۱۰۰ - خصال ص ۶۳۴ - اختصاص ص ۱۸۵ و ۱۸۶ - تلخیص الشافی ج ۳، ص ۱۵۶ - دلائل الامامه ص ۴۵ - اثبات الوصیه ص ۱۲۲ - کشف المراد ص ۳۷۶ - النقص ص ۲۱۷ - کامل بهایی ج ۱، ص ۳۰۹ - الصراط المستقیم ج ۳، ص ۱۲ - بحارالانوار ج ۴۳، ص ۱۷۰ - مرات العقول ج ۵، ص ۳۱۸ - فرائد السمطین ج ۲، ص ۳۵.
- ۱۹- علل الشرایع ج ۱ باب ۱۱۶ ص ۱۳۸. امالی صدوق مجلس ۲۸ ص ۱۱۶. معانی الاخبار ص ۵۸. امالی طوسی ج ۱ جزء ۱۳ ص ۳۷۷. تاریخ ابن عساکر، امام حسین ص ۱۹. ارشاد شیخ مفید ج ۲ ص ۲.
- ۲۰- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۰.
- ۲۱- سوره شوری، آیه ۲۳/.
- ۲۲- عقد الفرید ج ۴، ص ۳۳۵. شرح نهج البلاغه حدیدی ج ۱۵، ص ۱۸۵. صبح الاعشی ج ۱ ص ۲۲۸.
- ۲۳- يقال: لبّ فلاناً فلاناً: اخذ بتلبیبه ای جمع ثیابه عند صدره و نهره ثم جرّه.
- ۲۴- الشافی، سید مرتضی ج ۳ ص ۲۴۴.
- ۲۵- به تلخیص الشافی، شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی، ج ۳، ص ۱۵۶ مراجعه شود.

نگاهی به مقام حضرت فاطمه (س)

سخن ناشر

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی‌ها محفوظ می‌دارد و موجب سعادت و سرفرازی و سربلندی او در امتحانات الهی می‌شود، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جامه عمل به دستورات بلند ربانی می‌باشد.

در این خصوص ، دست‌یابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاه حساس و ویژه آن‌ها در حیات انسانی ، ضروری احساس می‌شود .

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان ، در راستای اهداف الهی خود ، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمانه دانشمند محقق حضرت استاد حسین انصاریان ، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی‌های معظم له ، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی‌های استاد نیز تشنگان معارف سراسر نور ائمه اطهار : را بی‌نصیب نگذاشته و بدون خارج ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن ، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل‌الله : و سیراب گشتن از این چشمهٔ پر فیض باز نموده است .

امید که با عنایات خاص اهل بیت عصمت و طهارت : بیش از پیش بتوانیم از زمزم معارف آن ذوات مقدس سیراب گردیم .

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيد الانبياء و المرسلين حبيب الهنا وطيب نفوسنا ابى القاسم محمد صلى الله عليه و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين

هر موجودی چهار وجود دارد

کسانی که در فلسفه الهی و در عرفان مثبت کار کرده و کار کشته شده‌اند و متخصص فن شناخته شده‌اند ، برای هر موجودی در این عالم ، چهار وجود قایلند . آنان برای گفتار و مطلب خود در این بحث ، فقط به یک حقیقت مثل می‌زنند و آن ، کتاب خدا قرآن مجید است . البته ، آن‌ها بحث خود را به صورت کلی مطرح نموده و بیشتر آن‌ها هم مثالی را برای آن ذکر نکرده‌اند ؛ چون فکر می‌کردند چنین مسأله‌ای ، برای همه مردم ، مسأله روشن و واضحی باشد .

چهار وجود برای قرآن مجید

قرآن مجید ، دارای چهار وجود است ؛ یعنی دارای چهار جلوه هستی می‌باشد .

یک وجود قرآن ، وجود کتبی قرآن است که عبارت می‌باشد از مجموعهٔ سی جزء قرآن که با قلم بر صفحه نوشته می‌شود ؛ همین قرآنی که به فرمودهٔ شیخ صدوق ، بین دو جلد ، در سی جزء ، در صد و بیست حزب ، در شش هزار و ششصد و چند آیه ، در اختیار ماست . این قرآن ، با قرآن زمان پیغمبر (ص) یک نقطه هم اختلاف ندارد . ترتیب این قرآن همان ترتیب زمان پیغمبر (ص) می‌باشد . آیاتش هم بی‌کم و زیاد ، آیات زمان پیغمبر (ص) است . (۱)

در یک کلمه ، اگر این گونه نبود ، حجت خدا بر بندگانش کامل نبود و ناقص بود و خدا هم حجت ناقص ندارد . در همه چیز و در هر کجا ، حجت پروردگار عالم ، کامل ، تمام و جامع است . برای این که به قول خود قرآن ، تا فردای قیامت ، کسی به خداوند نگوید : اگر راهنمایی کرده بودی ، و اگر گفته بودی ، من عمل می‌کردم . از کجا معلوم می‌شود که من عمل نمی‌کردم . خود پروردگار می‌گوید ، من این هدایت را کامل و جامع فرستادم که روز قیامت کسی بر خدا حجت نداشته باشد : «لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» . (۲) این وجود وجود کتبی قرآن هست .

وجود دوم قرآن ، وجود لفظی است . وجود لفظی قرآن ، عبارت است از آیاتی که انسان از روی صفحهٔ کاغذ یا از صفحه ذهنش ، بر زبان جاری می‌کند : «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» . (۳)

همان وقتی که داریم یک خطبه را ، یک صفحه کاغذ را ، یک «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» را بر زبان جاری می‌کنیم ؛ یعنی آیه را تلفظ می‌نمایم و آن را می‌خوانیم . در این جا ، پیغمبر اکرم (ص) ، به خوانندگان قرآن ، یک سفارش بسیار مهم دارد که

خوانندگان قرآن باید این سفارش پیغمبر (ص) را حتماً عمل کنند. آن سفارش این است که شما باید هنگام خواندن قرآن، «طَهَّرُوا أَفْوَاهَكُمْ». (۴): با دهان و زبان پاک، قرآن را بخوانید. با دهان یهودی مسلک، با زبان مسیحی مسلک، با زبان لائیک مسلک، با زبان آلوده به حرام، با دهان آلوده به گفته‌های باطل، یاوه، سب، ناسزا و فحش، قرآن را نخوانید. این قرآن، دارای پاک‌ترین آیات، پاک‌ترین کتاب و پاک‌ترین حکمت است که باید در دهان‌های پاک جاری بشود؛ یعنی اگر کسی بخواهد قاری مورد قبول خدا باشد، همیشه پاک می‌ماند؛ دهانش؛ زبانش؛ بدنش؛ جسمش؛ پوستش؛ گوشش. قرآن کریم، حریم علم پروردگار است. ورود به این حریم، باید با پاکی انجام بگیرد: «لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». (۵) برخی از مفسران می‌گویند: فعل: «لَا يَمْسُهُ»، معنای امری دارد؛ یعنی کسی که پاک نیست حق ندارد با قرآن تماس بگیرد؛ لذا دیده می‌شود حضرت زهرا (س) بعد از مرگ پیغمبر، یکبار هم، نه هنگام باز بودن پنجره، و نه با باز کردن پنجره، اگر بسته بود، نخواست که صدای اذان‌گویان حکومت زمان خودش را بشنود؛ مستمع نشد.

ما یک استماع داریم و یک سماع. یک وقت، صدا به گوش می‌خورد، ولی آدم اصلاً توجهی به آن صدا ندارد. حتی به صدای الفاظ هم متوجه نیست تا چه برسد به معانی آن‌ها.

صبح، ظهر و شب، کنار مسجد پیغمبر که خانه حضرت زهرا (س) در آنجا بود، اذان می‌گفتند و ایشان نشنید؛ چون نمی‌خواست بشنود. در این نود و پنج روز، فقط یکبار به درخواست خودش، بلال اذان گفت که آن هم نیمه‌کاره ماند؛ چون این زبان، این گلو و این بدن، این روح را صد در صد پاک می‌دانست. او می‌گفت: «الله اکبر» از این گلو و زبان، شنیدنی است، ولی نسبت به بقیه «الله اکبر»ها باید در گوش را گرفت و نباید شنید:

زیبقم* در گوش کن تا نشنوم

یا درم بگشای تا بیرون روم (۶)

وقتی ابلیس به عیسی بن مریم (ع) گفت: یک «لا اله الا الله» بگو. گفت: نمی‌گویم. گفت: مگر این شعار توحید نیست؟ گفت: چرا. گفت: پس چرا نمی‌گویی. عیسی (ع) گفت: برای این که تو می‌گویی، من نمی‌گویم؛

پاورقی

*. زیبق؛ یعنی سیماب (فلزی مایع)، جیوه

چون گفتار تو و درخواست تو، توأم با آلودگی است و هدف ناشایستی از آن داری که وقتی به من می‌گویی، آن را بگو. من نمی‌گویم؛ «لا اله الا الله ای که تو می‌گویی، با هر آلودگی‌ای می‌سازد و این «لا اله الا الله ای که ما می‌گویم، با هر پاکی‌ای می‌سازد. این که چه کسی آن را اظهار می‌نماید، فرق می‌کند. (۷)

به هر حال، این وجود دوم است.

پس یک وجود قرآن، وجود کتبی آن است و یک وجود دیگر آن، وجود لفظی.

امّا وجود سوم قرآن، وجود ذهنی است. حفظ قرآن، گاهی با یک قرآن روی کاغذ است و گاهی با یک قرآن بر روی زبان، و گاهی هم با یک قرآن در حافظه، حافظ قرآن است. آن قرآن هم قرآن است، ولی وجود ذهنی قرآن. وجود چهارم کتاب خدا، وجود عینی آن است. «عین»؛ یعنی وجود حقیقی؛ به عبارت دیگر؛ یعنی وجودی که همه آثار شیء، از این وجود ظهور می‌کند.

حالا- این پرسش مطرح می‌شود که وجود عینی قرآن کدامیک از این قرآن‌های گفته شده است. این قرآن‌هایی که آن را تلاوت می‌کنیم، قرآن کتبی است. قرآن‌های موجود در ذهن حافظان هم که وجود ذهنی آن است. قرآنی نیز که بر روی زبان جاری می‌شود، قرآن لفظی است. پس آن قرآن عینی کدام است؟

قرآن عینی و حقیقی فقط در وجود انسان کامل

قرآن عینی و قرآن حقیقی را فقط باید در وجود انسان کامل ببینید. ما یک مقدار قرآن حفظ هستیم و قاری قرآن هم می‌باشیم و چند جور هم قرآن چایی در خانه‌هایمان داریم، اما ما قرآن عینی نیستیم. قرآن عینی فقط در وجود انسان کامل قابل مشاهده است؛ یعنی آن انسانی که از ابتدای ورود به تکلیف یا بندگی خدا تا لحظه خروج از دنیا، در ایمان، اخلاق و عمل از نظر قرآن کم نداشت. این سخن، تعریف قرآن عینی است.

ارزش این قرآن عینی، برای کسی قابل درک نیست؛ علتش هم این است که عقل‌های ما محدود بوده و دنیا هم محدود است. ما اگر بخواهیم چیزی را عظیم‌تر از این دنیا ببینیم، این‌جا نمی‌توانیم آن را ببینیم؛ چون این‌جا گنجایش آن را ندارد و ما را باید در یک عالم دیگری ببرند که در آن عالم، حقیقت انسان کامل قابل ظهور باشد و بعد به اولین و آخرین انسان‌ها بگویند، اگر می‌خواهی آن انسان کاملی را ببینی که مصداق عینی قرآن بوده، الان آن برای تو قابل دیدن و قابل تماشاست؛ آن هم نه با چشم سر؛ بلکه با چشم عقلی که به عین الله وصل است؛ چون اگر آن چشم قلب هم وصل به چشم خدا نباشد، آن انسان کامل هم با کمالاتش برای تو قابل مشاهده و قابل دیدن نخواهد بود.

فاطمه علیها السلام، از مصداق واقعی آیات قرآن

حالا ما باید برای درک این وجود عینی، به سراغ یک انسان کامل یا به تعبیری، قرآن عینی و مصداقی برویم. من برای شما چند آیه قرائت می‌کنم و بعد طبق خود قرآن و روایات، دنبال مصداق این آیات می‌گردم. خیلی راحت هم این مصداق قابل پیدا کردن است؛ چرا که تاریخ اسلام از زمان بعثت پیغمبر تا الان که ما این‌جا نشستیم، تقریباً به صورت روشن در اختیار ماست و ما در کل امت، یکی از انسان‌های کاملی را که می‌توانیم بگوییم از مصداق واقعی آیات قرآن است، حضرت فاطمه (س) است. در این بخش هم قرآن فقط یک مصداق دارد و دو تا مصداق ندارد. شما هیچ دلیلی را هم نمی‌توانید پیدا کنید که در این بخش خاص، قرآن دو مصداق داشته باشد. در این بخش، یک انسان کامل، بیش‌تر وجود ندارد و بقیه انسان‌ها ما دون این انسان و زیر مجموعه او در کمالات و فضایل هستند و آن، وجود مبارک فاطمه زهرا (س) است که در زنان جهانیان، تنها انسان کاملی که مصداق آیات قرآن می‌باشد، اوست. مریم کبری (س)، خدیجه کبری (س)، زینب کبری (س) و هر زنی که در دایره انسان کامل بودن می‌باشد، ما دون ایشان است و او مصداق اتم، اجمع، اکمل*، اکتع مجموعه آیات قرآن مجید در جنس زنان، بوده و دومی و هم‌وزن دیگری ندارد.

این مطالبی که می‌گویم، دلیل قرآنی همراه آنان است، نه این که به عنوان یک روحانی شیعه، برای مستمع شیعه، عظمتی را بسازم و القا بکنم. عظمت‌سازی بدون دلیل قرآنی و روایتی، کار نادرستی است. لطف مسأله، این

پاورقی

* همگی.

است که ما از چهارچوب قرآن و روایات برای معرفی این عزیزان بیرون نرفته و از خودمان چیزی را نسازیم؛ چون اگر از چهارچوب قرآن و روایات، آن‌ها را به کنار ببریم، یا درباره آن‌ها دچار افراط می‌شویم یا دچار تفریط؛ چنان که آن‌هایی که دچار تفریط شدند، صدیقه طاهره را تا جایی پایین آورده‌اند که در حق او فقط می‌گویند حضرت زهرا (س) زنی بزرگوار، همسر علی بن ابی‌طالب و انسانی پاک است و قابل این است که الگو باشد. این‌ها در جاده تفریطند، و آن‌هایی که مقام‌سازی می‌کنند، آن هم مقام الوهیت و ربوبیت برای آن حضرت، آنان نیز در جاده افراطند؛ چرا که قرآن می‌گوید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». (۸): هیچ

چیزی در این عالم، در هیچ چیزی، مانند خدا نیست. بنا براین، بهترین راه شناخت، آیات قرآن و روایاتند که نه افراط دارند و نه تفریط. قرآن کلام عدل است؛ قرآن کلام حق است. البته، آیاتی که مصداق اکتع و اكملش این انسان کامل در جنس زنان است، کم نیست. من برای نمونه چند آیه آن را می‌خوانم، شاید هم بعضی از این آیات برای تان تازگی داشته باشد. فکر نکنید که می‌خواهم به سراغ آیه تطهیر و آیه مباحله و آیات سوره دهر بروم که این آیات را صدها بار شنیده‌اید. آنها در جای خودش معلوم و روشن است؛ بلکه باید درباره این آیه که می‌گویم و آثارش، دقت کنید.

فاطمه (س) بلد طیبه است

یک کاری که خداوند متعال برای نزدیک کردن حقایق به ذهن مخاطبش در قرآن کرد، مثل زدن است. در همه زمینه‌ها، زمینه‌های علمی، طبیعی، فلسفی، عرفانی، انسانی و اخلاقی، خداوند مثل زده است، همه. این مثل‌ها در قرآن مجید هست: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاصِرِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۹): ما این مثل‌ها را برای شناخت شما می‌زنیم تا شما را به حقیقت نزدیک کنیم و شما راحت‌تر با مثل به عمق حقیقت برسید.

ببینید این آیه چه می‌گوید: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ...» (۱۰). نمی‌گوید: «وَالْبَلَدُ». سرزمین خالی را نمی‌گوید؛ بلکه سرزمین را مقید به کلمه طیب می‌کند. حالا شما همین

لغت طیب را با مشتقاتش در قرآن بگیرید: «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ» (۱۱)، «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ» (۱۲)، «طِيبْتُمْ» (۱۳). این لغت یعنی چه؟ کلمه «طیب»؛ یعنی پاک نابی که هیچ آلودگی با او گره ندارد؛ «طیب» مقابل «خبیث» است؛ چون در آیه بعد هم کلمه «خبیث» را آورده و رو در روی «طیب» قرار داده است. این رو در رویی، در خیلی چیزها هست: نور و ظلمت، حق و باطل، ابلیس و خدا، حرام و حلال، حیات و مرگ. این‌ها همه با هم تقابل دارند. تقابل دارند، یعنی چه؟ یعنی این که هیچ کدام با یک‌دیگر هیچ نسبتی ندارند. طیب یک داستانی دارد و خبیث هم یک داستانی دیگر؛ هم‌چنین نور یک داستانی دارد و ظلمت یک داستان دیگر. شما به اندازه یک سر سوزن ظلمت را در نور پیدا نمی‌کنی. یک سر سوزن نور را هم در ظلمت پیدا نخواهی کرد. اصلاً این دو تا با هم تقابل دارند؛ نه صفت ابلیس در خدا هست و نه صفت خدا در ابلیس.

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ»: زمین پاک، «يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» (۱۴)، خیلی آیه عجیبی است. «طیب»، «اذن رب»، «نبات»؛ یعنی تا دست خدا در بلد طیب در کار نباشد، بلد طیب آثاری را ظهور نمی‌دهد.

دست خدا وقتی در بلد طیب بیاید، چه دستی است؟ دست قدرت، دست علم، دست رحمت، دست کرامت، دست احسان، دست فضل. این‌ها دست خداست.

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ.» (۱۵) درباره آیه باز دقت بفرمایید. «بلد» با قید «طیب»، با قید «اذن رب» و «خروج و سر در آوردن آثار این بلد طیب» است، ولی با دست اندر کار بودن دست خدا که همان دست صفات خداست.

وجود مقدس حضرت زهرا (س)، بلد طیب است؛ کسی که در این بلد طیب دانه پاشید، پیغمبر اسلام (ص) بود. دیگر، باغبانی، نمونه او نیست. یک انسان کامل آمد دانه‌های قرآن را، آیات توحید را، علم را، معرفت را، اصالت را، شرافت را، اخلاق را، عمل صالح را در این زمین پاشید. او فقط این دانه‌ها را پاشید. باغبان این دانه‌ها، رب فاطمه (س) بود. خداوند متعال با جلوه ربوبیتش، تمام کاشته‌های پیغمبر (ص) را از این سرزمین بیرون آورد.

تعریف جامع و مانع از فاطمه (س)

پس حالا زهرا (س) را با این مقدمه چگونه باید معنا کرد، با این جمله باید تعریف کرد. این جمله را دقت بکنید! این شکل از

تعریف را می‌گویند، جامع افراد و مانع اغیار. این تعریف، یک تعریف منطقی است که یک عالم در این عالم به این تعریف نسبت به حضرت زهرا (س)، راه وارد کردن ایراد را اصلاً ندارد. ما به هر کس هم که ایراد بر این تعریف داشته باشد، با قرآن جواب می‌گوییم، و یا فقط با روایات خودشان. این تعریف، مانع اغیار و جامع افراد است؛ یک تعریف علمی و منطقی: حضرت زهرا (س)؛ یعنی انسانی که جامع تمام کمالات ملکی و ملکوتی و فاقد تمام عیب‌ها و نقص‌ها. او مصداق عینی این آیه است. شما هر چه حقیقت معنوی در این عالم می‌بینید، از ایشان ظهور کرده و هر چه نعمت اخروی است، فردای قیامت در کنار ایشان بروز می‌کند. این را از جهت اخرویش، ساده تر معنا کنم.

فاطمه (س)، حبیبۀ حق است که این در روایات ما وارد شده است که دارای معانی عمیقی است که کمتر به آن توجه شده است. در قیامت بنابر روایات اصیل مان، پروردگار عالم به حضرت زهرا (س) خطاب می‌کند: «یا حبیبتی!» (۱۶)*. این عکس آن جمله دعای کمیل است. در دعای کمیل، امیرمؤمنان (ع) به خدا می‌گوید:

*. بخشی دیگر از متن مورد نظر روایت که امام باقر علیه السلام آن را از جابر بن عبد الله انصاری نقل می‌کند، چنین است: «قال رسول الله (ص): إذا كان يوم القيامة تقبل ابنتي فاطمة... فإذا النداء من قبل الله جلّ جلاله: يا حبیبتی و ابنة حبیبی! سلینی تعطی، و اشفعی تشفعی، فوعزتی و جلالی لاجازنی ظلم ظالم. فتقول: إلهی و سیدی! ذریتی و شیعتی و شیعة ذریتی، و محبی و محبی ذریتی. فإذا النداء من قبل الله جلّ جلاله: أین ذریة فاطمة و شیعتها و محبوها و محبو ذریتها؟ فیقولون و قد أحاط بهم ملائكة الرحمة، فتقدمهم فاطمة حتی تدخلهم الجنة.»

«حبیب»؛ می‌گوید: «یا حبیب قلوب الصّادقین!» . در قیامت خدا به زهرا (س) می‌گوید: ای حبیبۀ من. این عکس آن جمله است پیش خدا چه چیزی ارزش دارد؟ این قیافه، این بدن، وزن بدن؟ نخیر، آنچه پیش پروردگار ارزش دارد، فقط واقعیات وجود انسان است که رنگ بی‌نهایتش در خودش می‌باشد؛ چون عبدی را متصل به خودش در صفات، در فعل، در اخلاق می‌بیند، او می‌شود محبوب پروردگار: «یا حبیبتی!» : حبیبۀ من! تمام درهای بهشت بر روی تو باز است، از هر دری می‌خواهی وارد شو. انگار، خدا به زهرا (س) می‌خواهد بگوید، این هشت بهشت ملک تو است. برو دختر با عظمت پیغمبر (ص)! او به امر الله حرکت می‌کند. وقتی که بر دم در بهشت است (حالا- این دری که می‌گویم، در اصطلاحی نیست؛ این در، مقام و مرتبه است) وقتی به آن جا می‌رسد، برمی‌گردد به طرف محشر و می‌ایستد.

حبیب با محبوبش گفت و گو می‌کند: دختر پیغمبر! همه درها که اکنون بر روی تو باز است، پس چرا نرفتی؟

حضرت زهرا (س) می‌گوید: خدایا! من دل تنها رفتن به آن جا را ندارم؛ یعنی اگر بروم، خوش نیستم.

خدا می‌گوید: پس با چه کسی می‌خواهی بروی؟

می‌گوید: خدایا! با هر که در دنیا از نظر قلب، عمل و چشم، با ما در ارتباط بوده؛ قلبش محب ما بوده، چشمش گریان برای من و بچه‌هایم بوده، عملش هم در حد خودش هماهنگ با من بوده است.

خطاب می‌رسد: من عددی برایت نمی‌گذارم، هر کسی را می‌خواهی صدا کن.

آن وقت، میلیون‌ها نفر با یک ندای ای پیروان ما و محبین ما و گریه‌کنندگان بر ما! من منتظر شما هستم که با شما به بهشت بروم؛ بیایید! و همه آن‌ها راه می‌افتند.

اگر بگویید: پس دادگاه‌های ما چه می‌شود؟ می‌گویم: گریه کن، عاشق و فرد عامل که دادگاه فوق‌العاده‌ای ندارند. دادگاهی شدن را هم به شما می‌بخشند. چون مگر شما آلوده به گناهان کبیره‌اید که نگه‌تان دارند، یا آلوده به ربا، شراب، قمار، ظلم بوده‌اید، و یا حق را ناحق کرده‌اید که شما را نگه دارند؟ ما لغزش داریم، اما این لغزش‌ها کم است؛ همان‌گونه که امیرمؤمنان (ع) در خطبه متقین در وصف آنان می‌گوید: «قلیلاً ذلُّهُ» (۱۷)، و اصلاً با رحمت و کرم خدا سازگار نیست که برای یک لغزش

کم بگویند، فرد را نگهش دارید؛ زنجیرش کنید؛ برایش دادگاه تشکیل بدهید. در دنیا دادگاه‌ها این کار را نمی‌کنند؛ به طرفین دعوا می‌گویند، بروید از هم بگذرید، آن وقت خدا برای لغزش کم، سختگیری می‌کند؟! فقط گریه خالی مُحَبِّی، عاملی و گریه‌کننده‌ای، خارِ لغزش‌ها را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند.

آن وقت همه راه می‌افتند. وقتی همه نزدیک بهشت آمدند، فاطمه زهرا (س) می‌گوید، شما وارد شوید، من تا نفر آخرتان در بهشت نروم، خودم نمی‌آیم؛ یعنی شما در بهشت مهمان آثار آنهایی هستید که در وجودتان ظهور کرده؛ یعنی هر کس از این امت در بهشت برود، سر سفره علی، فاطمه، حسن و حسین: نشسته است، نگویید متعلق به خودم است. اگر آنها نبودند، ما نه به خدا راه داشتیم، نه به بهشت. این هشت رکعت نمازی را

هم که امروز به ما اجازه دادند بخوانیم والله قسم، به خاطر گل روی فاطمه (س) به ما اجازه دادند، ما خواندیم. این نماز ما هم متعلق به گل روی زهرا (س) بود. آن روزه ماه رمضان ما هم متعلق به اهل بیت: است. آن حج ما هم متعلق به اهل بیت: است. این اشک چشمان ما هم متعلق به اهل بیت: است. ما چیزی از خودمان نداریم، آنها را در دنیا به ما کریمانه می‌پردازند و فردای قیامت هم به صورت بهشت همین پرداخت‌ها ظهور می‌کند.

آنچه گفته شد، معنای بلد طیب بود: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» (۱۸). باغبانی مثل خاتم انبیاء (ص) دانه‌های ملکوتی را به صورت قرآن در زهرا (س) قرار داد. خداوند این دانه‌ها را با علم، رحمت، کرم، لطف، فضل و احسانش شکافت. چه گل‌هایی، و چه محصولات، از شکافته شدن این دانه‌ها به وجود آمد. تمام نمازهای زهرا (س) و روزه‌های زهرا (س) همین: «يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» (۱۹). بود. نبات‌ها و رویدنی‌ها

گوناگون بود و یکی از رویدنی‌های وجود این بلد طیب، حسن، حسین و زینب کبری: است. این‌ها درخت این زمینند. آنجا هم خدا باز مثل می‌زند: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ». (۲۰) برای این که قوت بین دو زمین پاک را بتوانید اندازه بگیرید، باز باید به قرآن مراجعه کنید. حضرت مریم (س) هم بلد طیب بود. فقط یک عیسی (ع) از او به وجود آمد. عیسی (ع) هم هیچ فرزندی از او به وجود نیامد و در سنّ سی و سه سالگی، او را به آسمان‌ها بردند. اما از زهرا (س)، نه امام معصوم به وجود آمد. قوت زمین و قدرت زمین را ببین!

بهار علی (ع) کنار فاطمه (س)

امّا این زمین را خداوند متعال کنار بهاری مثل امیرمؤمنان (ع) قرار داد. چرا من از امیرمؤمنان (ع) تعبیر به بهار کردم؟ همین امروز مفاتیح را بخوانید. در آخرش یک سلسله دعا است. سر صفحه، به خط درشت نوشته است: دعا و زیارت ولی عصر (عج). در زیارت‌های امام زمان (عج)، یک جمله‌اش این است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَبِيعَ الْأَنَامِ!» (۲۱): درود بر تو ای بهار انسان‌ها. امام زمان (عج) بالاتر است یا امیرمؤمنان (ع)؟ پیغمبر (ص) می‌گوید: امیرمؤمنان (ع)، برتر از فرزندانش است. حتی برتر از حسن و حسین (ع): «أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا». (۲۲) علی (ع)، امام حسن بن علی و حسین بن علی (ع)، و حسن و حسین (ع)، مأموم امیرمؤمنان (ع) هستند. وقتی امام زمان (عج) بهار انسان‌ها باشد، البته، این بهار بودنش را از علی (ع) گرفته است.

خزان بهار علی (ع)

خدا بهاری مثل علی (ع) را کنار زهرا (س) قرار داد و از نسیم این بهار است که نه امام از این سرزمین سر بر آوردند و دنیا و آخرت را هر کدامشان به تنهایی روشن کردند. وقتی امام زین العابدین (ع) گلوی بریده پدر بزرگوارش را روی خاک گذاشت، فرمود: «أَبَتَا! أَمَا الدُّنْيَا، فَبَعْدُكَ مُظْلَمَةٌ؛ فَأَمَّا الْآخِرَةُ، فَبِنُورِ وَجْهِكَ مُشْرِقَةٌ.» هر یک از امامان، مُشْرِقِ آخرتند و جدا کردنشان از

زندگی، مُظْلِمِ زندگی هر انسان جداشونده‌ای است.

بهار فصل خیلی زیبایی است، هوای خیلی زیبایی دارد، نسیمش حیات‌بخش است، بهار برای تمامی اهل دنیا زیباترین و با نشاط‌ترین و صفابخش‌ترین زمان است. هیچ بهاری در عالم، بهار وجود علی (ع) نیست، و به دلیل قرآن، با شهادت زهرا (س) این بهار خزان شد. تمام گل‌های این بهار پرپر شد، تمام گل‌ها؛ چون گفتیم زهرا (س) انسان کاملی است و به دلیل آیات و روایات، تعریف منطقی برای او آوردیم؛ جامع همه کمالات و فاقد همه عیب‌ها. پس می‌شود گفت، امروز همه گل‌های حیات علی (ع) ریخت؛ تمام شاخه‌های سبز آن، خشک شد. به این خاطر، او به کنار بدنش برگشت و گفت: «لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ...» (۲۳). زندگی دنیوی زهرا (س) دیگر تمام شد؛ دیگر کسی علی (ع) را سر حال نخواهد دید. در نهج‌البلاغه است و سید رضی (ره) آن را نقل کرده که علی (ع) رو به قبر پیغمبر (ص) گفت: من زهرا (س) را دفن کردم، ولی یا رسول‌الله! تا شب نوزده رمضان که شمشیر را بر فرق من بزنند و تا آن زمان، سی سال طول می‌کشد، من با این که امام معصومم، همیشه اندوهگین هستم، و دیگر، شب بی‌گریه‌ای برایم نخواهد بود، و من در تمام عمرم، مقداری از شبم را بیدار می‌مانم و گریه می‌کنم. (۲۴)

در این جا، به سبک روضه‌خوان‌های قدیم می‌خواهم چند بیت شعر بخوانم. حضرت علی (ع) به مردم مدینه نگفت که برای زهرا (س) گریه کنید. آن‌ها ارزش آن را نداشتند و گریه‌هایشان هم نجس بود، بلکه خود کنار قبر، رو به آسمان‌ها کرد و گفت:

بر احوالم بیار ای ابر! اشک از آسمان امشب
 که من با دست خود کردم گلم در گل نهان امشب
 حسن گریان، حسین نالان، پریشان زینبین از غم
 چه سان آرام بنمایم من این بی‌مادران امشب
 زمین! با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن
 که این پهلو شکسته بر تو باشد میهمان امشب.

پاورقی

۱. شیخ صدوق، اعتقادات، تحقیق عصام عبدالسید، ص ۳۳.
۲. نساء: ۱۶۵.
۳. بقره: ۱.
۴. مستدرک الوسائل، محقق نوری، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، ج ۱، ص ۳۶۸.
۵. واقعه: ۷۹.
۶. سعدی.
۷. إحياء علوم الدين، جلد ۸، ص ۵۳.
۸. شوری: ۱۱.
۹. حشر: ۲۱.
۱۰. اعراف: ۵۸.
۱۱. نور: ۲۶.
۱۲. احقاف: ۲۰.
۱۳. زمر: ۷۳.

۱۴. اعراف: ۵۸.

۱۵. اعراف: ۵۸.

۱۶. شیخ صدوق، أمالی، تحقیق مؤسسه بعثت، ص ۶۹

۱۷. نهج البلاغه، ص ۱۹۹، خطبه حضرت در وصف متّقین و مؤمنان.

۱۸. اعراف: ۵۸.

۱۹. اعراف: ۵۸.

۲۰. ابراهیم: ۲۴.

۲۱. ص ۸۷۵.

۲۲. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۲۶

۲۳. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۲، ص ۲۱۳.

۲۴. نهج البلاغه، ص ۲۳۸، کلام ۱۹۳.

فاطمه الزهراء سلام الله عليها

اشاره

فی یوم الجمعة ، وفي العشرين من شهر جمادى الثانى ، خمس سنوات بعد بعثه النبى .

تحت سماء الحجاز ، وفي أحضان جبال مكة الصخرية..

أمام عيون الكعبة ، فى بيت الوحي ، فى ساحة يرشها النور المتدفق من فم النبى الإلهى ، بتلاوة القرآن..

فى بيت هو مختلف الملائكة حيث تزوره دائماً..

هناك.. حيث تتلاحم الأرض بالسماء ، على وقع صلاة النبى ليلاً ونهاراً ، وصوت تلاوته الملكوتى فى أعماق الليل..

فى بيت هو أمل المستضعفين.. ومنقذ المحرومين.. وملجأ الأسرى..

فى بيت محمدٍ وخديجة ، فتحت وليده الوحي عينيها على الدنيا..

أضحى بيت رسول الله بولادة فاطمة أكثر حناناً وعطفاً فى ضجيج الأوجاع والتحدّيات العنيفة التى كان يواجهها النبى الكريم فى تلك

المرحلة الحاسمة فى مكة..

كانت فاطمة كنسيم مُهدى ، يمسح برفق على وجنات الوالدين المتعبه ، ليلاً ونهاراً..

يُسكن أوجاع الأيام الشاقّة التى تمرّ بها الرسالة..

كم هو مثير ، أن تكون لمثل هذه البنت من الكرامة ، بحيث تبعث الهدوء والسكينة فى قلب سيد الكائنات ، الرسول الأعظم حيث

يقول فى حقها : هى بَضْعَةٌ مَنى ، وهى قلبى وروح التى بين جنبى .

وليس هذا عجيباً فى حق فاطمة ، وذلك لأنها من أولئك العظام الذين قال الله تعالى فى كتابه الكريم فيهم : إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ

عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً .

إن فاطمة يتلخّص فيها وجود النبى الأعظم لأن فيها جميع الكمالات الإنسانية وملكات الفضائل النفسانية ، وهى الحوراء الإنسية التى

حوت العفة والعصمة والعلم ، وأوتيت البلاغة والحكمة وفصل الخطاب..

فهى نور الحق و مكنون النبوة ، وعَبَقُ الرسالة..

إنها سيده نساء العالمين من الأولين والآخرين..

وإذا كان ينبغي أن يخصص للمرأة يومٌ ، فلا يوم أسمى وأكثر فخراً من اليوم السعيد لولادة فاطمة الزهراء .
وتزامناً مع ذكرى ميلادها العظيم في كل عام نعيش ذكرى مولد ابنها البارّ ، قائد الثورة الإسلامية في إيران ومؤسس جمهوريتها ،
وذلك الإمام المجاهد الذي اقتدى بنهج أمّه الزهراء ونضالها حتى أعاد للإسلام عزّه ومجده..

وبهذه المناسبتين النيرتين فقد ارتأت شؤون الثقافة والتعليم في مكتب الإمام الخامنئي في سورية أن تضع بين أيدي القراء الكرام؛ من
المؤمنين والمؤمنات ، دراسة موجزة وإطلالة مشرقة على حياة الزهراء ومناقبها وفضائلها ، فاخترنا كتاب مولد فاطمة الذي طبع سابقاً
وقد لقي استقبلاً من قبل النخبة من الناس فقررنا إعادة طبعه بحلّة جديدة ولذا بعد إدخال بعض التصحيحات وإضافة بعض المعلومات
ارتأينا أن ندوّنه في كتابين؛ الأول فاطمة الزهراء وليدة الوحي والرسالة إعداد لجنة التحقيق والتأليف والكتاب الثاني مولد فاطمة تأليف
الشيخ الصدوق فيصير بذلك كلاهما في مجلد واحد.

سائلين المولى سبحانه أن ينفع به المسلمين عامة ، والله من وراء القصد..

شؤون الثقافة والتعليم

في مكتب الإمام الخامنئي سورية

٢٠ / جمادى الثانية / ١٤٢٦ هـ.ق

المصادف لذكرى ولادة فاطمة الزهراء سلام الله عليها

وحفيدها الإمام الخميني قدس سره

الكتاب الأول : فاطمة الزهراء وليدة الوحي والرسالة

وليدة الأسرة المباركة

ولدت السيدة فاطمة في بيتٍ غنيّ عن التعريف حتى نذكر حياة كل من والديها النبي الأكرم والسيدة خديجة ، لذا سنكتفي بما قاله
سبط ابن الجوزي تكريم وإجلال الرسول لخديجة : في تذكرته : كان رسول الله يودها ويحترمها ويشاورها في أموره كلها ، وكانت
وزير صدق ، وهي أول امرأة آمنت به ، ولم تتزوج في حياتها أحداً... وفي حق خديجة قال النبي : وخير نساء أمتي خديجة بنت
خويلد .

ونقل سبط ابن الجوزي أيضاً في فضيلة خديجة أيضاً :

عن الصحيحين أن عائشة قالت : ما غرت من أحد من نساء رسول الله ما غرت من خديجة ، وما رأيتها قط ، ولكن كان رسول الله يكثر
ذكرها ، وربما ذبح الشاة فيقطع أعضائها ويبعث بها إلى صدائق خديجة. فأقول : كأنه لم يكن في الدنيا امرأة إلا خديجة؟
فيقول : إنها كانت ، وكان لي منها الأولاد.

وفي رواية أخرى عن عائشة قالت : فأدركتني الغيرة يوماً فقلت : وهل كانت إلا عجوزاً قد أخلف الله لك خيراً منها.

قالت : فغضب حتى اهتزّ مقدم شعره وقال : والله ما أخلف لي خيراً منها ، لقد آمنت بي إذ كفر الناس ، وصدقتني إذ كذبني الناس ،
وأنفقتني مالها إذ حرمني الناس ، ورزقني الله أولادها إذ حرمني أولاد الناس.

قالت : فقلت في نفسي والله لا أذكرها بسوء أبداً .

في تلك الأجواء من البهجة والسعادة والاحترام المتبادل ولدت الزهراء ؛ فأبوها أشرف الخلائق ، وسيد الرسل ، وخاتم الأنبياء ،
وحبيب الله ، وهو الذي كان يتمتع بالخلق السامي حتى أثنى عليه القرآن الكريم فقال سبحانه وتعالى : وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ وَأُمُّهَا

كانت سيده قومها ذات الشرف السامى والنسب الرفيع ، والجمال الزاهر ، والمال الوفير ، والعقل الموزون ، والشخصية المميّزة ، فهي سيده قومها...

نعم السيدة الزهراء كانت وليده من هكذا أمّ وأبٍ فهي من دوحه النبوة ، ومن ذلك الشرف والعز والعظمة.

السيدة فاطمة حوراء إنسية :

عن الإمام الرضا قال : قال النبي لما عرج بي إلى السماء أخذ بيدي جبرئيل وأدخلني الجنة فناولني من رطبها فأكلته ، فتحول ذلك نطفة في صلبى فلما هبطت واقعت خديجة ، فحملت بفاطمة ، ففاطمة حوراء إنسية ، فكلمّا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحة ابنتي فاطمة .

وفى الروض الفائق لشعيب المصرى :

روى بعض الرواة الأجلّاء أن خديجة الكبرى تمت يوماً من الأيام على سيد الأنام النبي أن تنظر إلى بعض فاكهة الجنة ، فأتى جبرئيل إلى نبي الرحمة بتفاحتين من الجنة وقال : يا محمد يقول لك من جعل لكلّ شيء قدرًا كلّ واحدة وأطعم الأخرى لخديجة الكبرى ، واغشها ، فإنى خالق منكما فاطمة الزهراء ، ففعل المختار ما أشار به الأمين وأمر.. إلى أن قال : فكان المختار كلّما اشتاق إلى الجنة ونعيمها قبل فاطمة وشمّ طيب نسيمها ، فيقول حين يستنشق نسمتها القدسيّة : إن فاطمة حوراء إنسية .

نقول : هذه الرواية وعشرات فى مضمونها وردت فى أمّهات المصادر وكتب التاريخ تؤكد أن نطفة الزهراء انعقدت من فاكهة الجنة ، وإن الجليل سبحانه وتعالى شاء أن تكون الزهراء حوراء أنسية كما أشار إلى ذلك النبي ، لذا وجدنا من الأهمية بمكان أن نشير إلى جملة من المؤرخين وإلى بعض المصادر التى ذهبت إلى ذكر هذا المعنى ، المتّحد فى ذاك المضمون وبألفاظ متقارب منهم :

الخطيب البغدادي فى تاريخه الجزء الخامس ص ۸۷.

الخطيب الخوارزمى فى فضل الحسين ص ۶۳.

الحافظ الذهبى فى ميزان الاعتدال الجزء الأول ص ۳۸.

الحافظ العسقلانى فى لسان الميزان الجزء الخامس ص ۱۶۰.

العلامة محب الدين الطبرى فى ذخائر العقبى ص ۴۳.

إذاً : لقد روى هؤلاء الأعلام خبر فاكهة الجنة وانعقاد نطفة الزهراء منها ، وبطرق عديدة ، ورواها كلّ من : عائشة ، وابن عباس ، وسعيد بن مالك ، وعمر بن الخطاب.

متى ولدت أم الأئمة فاطمة؟

تفيد الأخبار من طرقنا الخاصة أنها ولدت بعد البعثة بخمس سنوات ، وفى بعض الأخبار أنها ولدت بعد المعراج مباشرة وسنة المعراج الأول للنبي كانت فى السنة الثالثة من البعثة وقيل فى السنة الثانية.

وحسب عدة من النصوص أن النبي عرج به إلى السماء أكثر من مرة لذا تتأكد تلك الروايات القائلة بولادة فاطمة فى السنة الخامسة بعد البعثة وهى السنة التى عرج بها النبي إلى السماء وأكل من فاكهة الجنة .

أما يوم ولادتها فإنه كان يوم الجمعة فى العشرين من جمادى الآخرة ، وإذاً فهى قد أقامت مع أبيها بمكة ثمانى سنين ، ثم هاجرت مع الفواطم إلى المدينة المنورة ، وعلى هذا التحديد ثلّة كبيرة من علماء الأمة وكبار المؤرخين منهم :

الشيخ الكلينى فى كتابه الكافى.

ابن شهر آشوب فى مناقب آل أبي طالب رض .

الشيخ المفيد كما في إقبال الأعمال وحدائق الرياض.

الشيخ الكفعمي في المصباح وهكذا الشيخ الطوسي.

الطبري في دلائل الإمامة؛ كما هو المروى عن الإمام الصادق.

الشيخ المجلسي في بحار الأنوار الجزء ۴۳.

وعليه تأكد لنا أن ولادة الزهراء كانت بعد المعراج مباشرة ، وهذا يعني أنها ولدت بعد البعثة المباركة بخمس سنين ، وغير هذا القول ضعيف لا يقوم على دليل لأن قبل المبعث لم يكن معراج ولا إسراء.

فاطمة.. فداها أبوها

روى الصدوق؟ في أماليه ، بسنده عن محمد بن قيس قال : كان النبي إذا قدم من سفر بدأ بفاطمة ، فدخل عليها فأطال عندها المكث ، وقد خرج مرّة في سفر فصنعت فاطمة مسكتين من ورق ، وقلادة وقرطين ، وسترًا لباب البيت لقدم أبيها وزوجها؟. فلما قدم رسول الله دخل عليها فوقف أصحابه على الباب ، لا يدرون يقفون أو ينصرفون لطول مكثه عندها ، فخرج عليهم رسول الله وقد عرف الغضب في وجهه حتى جلس عند المنبر ، فظنت فاطمة أنه إنما فعل ذلك رسول الله لما رأى من المسكتين والقلادة والقرطين والستر ، فنزعت قلادتها وقرطبيها ومسكتيها ، ونزعت الستر ، فبعثت به إلى رسول الله وقالت للرسول : قل له تقرأ عليك ابنتك السلام ، وتقول اجعل هذا في سبيل الله ، فلما أتاه قال : فعلت ! فداها أبوها - ثلاث مرات - ليست الدنيا من محمد ولا من آل محمد ، ولو كانت الدنيا تعدل عند الله من الخير جناح بعوضة ما أسقى فيها كافرًا شربة ماء. ثم قام فدخل عليها .

محبة فاطمة وشفاعتها

عن الصحابي الجليل جابر بن عبد الله الأنصاري قال : قلت لأبي جعفر الباقر : جعلت فداك يا بن رسول الله حدثني بحديث فضل جدتك فاطمة ، إذا أنا حدثت به الشيعة فرحوا بذلك. فقال أبو جعفر : حدثني أبي عن جدّي عن رسول الله قال : إذا كان يوم القيامة تُنصب للأنبياء والرسل منابر من نور ، فيكون منبري أعلى من منابرهم يوم القيامة. ثم يقول : اخطب ، فأخطب بخطبة لم يسمع أحد من الأنبياء والرسل بمثلها. ثم ينصب للأوصياء منابر من نور ، وينصب لوصيّي علي بن أبي طالب في أواسطهم منبر ، فيكون منبره أعلى من منابرهم. ثم يقول : يا علي اخطب ، فيخطب بخطبة لم يسمع أحد من الأوصياء بمثلها. ثم ينصب لأولاد الأنبياء والمرسلين منابر من نور ، فيكون لابني وسبطي وريحانتي أيام حياتي منبر من نور ، ثم يقال لهما اخطبا ، فيخطبان بخطبتين لم يسمع أحد من أولاد الأنبياء والمرسلين بمثلها. ثم ينادى المنادى وهو جبريل : أين فاطمة بنت محمد؟ فتقوم ، إلى أن قال : فيقول الله تبارك وتعالى : يا أهل الجمع لمن الكرم اليوم؟

فيقول : محمد وعلي والحسن والحسين : لله الواحد القهار.

فيقول الله تعالى : يا أهل الجمع إنّي قد جعلت الكرم لمحمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين.

يا أهل الجمع : طأطأوا الرؤوس ، وغضّوا الأبصار ، فإن هذه فاطمة تسير إلى الجنة ، فيأتيها جبرئيل بناقه من نوق الجنة ، مدبّجة الجنين ، خطامها من اللؤلؤ الرطب ، عليها رحل من المرجان فتناخ بين يديها ، فتركبها ، فيبعث الله مائة ألف ملك ليسيروا عن يمينها ، ويبعث

إليها مائة ألف ملك ليسيروا عن يسارها ، ويبعث إليها مائة ألف ملك يحملونها على أجنحتهم ، حتى يصيروا على باب الجنة ، فإذا صارت عند باب الجنة تلتفت ، فيقول الله يا بنت حبيبي ما التفاتك ، وقد أمرت بك إلى جنتي؟ فتقول : يا رب أحببت أن يُعرف قدرى في مثل هذا اليوم.

فيقول الله : يا بنت حبيبي ! ارجعي فانظري من كان في قلبه حبٌّ لكِ أو لأحد من ذريتك ، خُذِي بيده فأدخله الجنة. قال أبو جعفر الباقر : والله يا جابر ، إنها ذلك اليوم لتلتقط شيعتها ومحبيها ، كما يلتقط الطير الحبَّ الجيد من الحبِّ الرديء ، فإذا صار شيعتها معها عند باب الجنة يلقى الله في قلوبهم أن يلتفتوا ، فإذا التفتوا يقول الله تعالى : يا أحبائي ما التفاتكم ، وقد شَفَّعت فيكم فاطمة بنت حبيبي؟

فيقولون : يا رب أحببنا أن يعرف قدرنا في مثل هذا اليوم.

فيقول الله يا أحبائي :

ارجعوا وانظروا من أحبكم لحب فاطمة.

انظروا من أطعمكم لحب فاطمة.

انظروا من سقاكم شربة ماء لحب فاطمة.

انظروا من ردَّ عنكم غيبة في حب فاطمة.

فخذوا بيده وأدخلوه الجنة .

منزلة فاطمة عند رسول الله

روى جابر بن عبد الله الأنصاري قال : قال رسول الله في مرضه الذي قبض فيه ، لفاطمة :

بأبي أنتِ وأمي ! أرسلني إلى بعلك فادعيه لي.

فقال فاطمة للحسن أو للحسين : انطلق إلى أبيك فقل : يدعوك جدِّي.

فانطلق إليه الحسين فدعاه ، فأقبل على بن أبي طالب حتى دخل على رسول الله وفاطمة عنده وهي تقول :

وا كرباه لكربك يا أبتاه !

فقال رسول الله : لا كرب على أبيك بعد اليوم يا فاطمة ، ولكن قولي كما قال أبوك على إبراهيم : تدمع العينان ، وقد يوجع القلب ،

ولا نقول ما يسخط الرب ، وإنا بك يا إبراهيم لمحزونون.

وروى أن النبي دعا علياً وفاطمة والحسن والحسين وقال لمن في بيته : أخرجوا عني.

وقال لأم سلمة : كوني على الباب فلا يقربه أحد.

ثم قال لعلي : أدنُ مني ، فدنا فأخذ بيد فاطمة فوضعها على صدره طويلاً وأخذ بيد علي بيده الأخرى ، فلما أراد رسول الله الكلام

غلبته عبرته ، فلم يقدر على الكلام ، فبكت فاطمة بكاءً شديداً وبكى علي والحسن والحسين؟ لبكاء رسول الله.

فقال فاطمة : يا رسول الله قد قَطَّعت قلبي ، وأحرقت كبدي لبكائك يا سيد النبيين من الأولين والآخرين ، ويا أمين ربه ورسوله ، ويا

حبيبه ونبيه.

مَنْ لَوْلدى بعدك؟

ولذُلَّ ينزل بي بعدك؟

مَنْ لعلِّي أخيك وناصر الدين؟

مَنْ لوحى الله وأمره؟

ثم بكت وأكبت على وجهه فقبلته ، واكبَّ عليه علي والحسن والحسين فرفع رأسه إليهم ، ويد فاطمة في يده فوضعها في يد علي

وقال له : يا أبا الحسن وديعة الله ووديعة رسوله محمد عندك فاحفظ الله واحفظني فيها ، وإنك لفاعل هذا .
يا على هذه والله سيده نساء أهل الجنة من الأولين والآخرين ، هذه والله مريم الكبرى .
أما والله ما بلغت نفسي هذا الموضوع حتى سألت الله لهم ولكم فأعطاني ما سألته .
يا على أنفذ ما أمرتك به فاطمة ، فقد أمرتها بأشياء أمر بها جبرئيل .
واعلم يا على إني راضٍ عمن رضيت عنه ابنتي فاطمة ، وكذلك ربّي وملائكته .
يا على : ويل لمن ظلمها ، ويل لمن أنزها حقها ، وويل لمن هتك حرمتها .
ثم ضمّ فاطمة إليه وقبل رأسها وقال : فداك أبوك يا فاطمة .

عصمة فاطمة الزهراء

عن أم سلمة قالت : في بيتي نزلت إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً فجاءت فاطمة بريمه فيها تريد فقال لها : ادعى زوجك وحسناً وحسيناً فدعتهم ، فبينما هم يأكلون إذ نزلت هذه الآية فغشاهم بكساء خيبرى كان عليه فقال :
اللهم هؤلاء أهل بيتي وخاصتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا قالها ثلاث مرات .
وعن عائشة بنت أبي بكر قالت : خرج رسول الله غداً غداً وعليه مرط مرحل من شعر أسود ، فجاء الحسن فأدخله ، ثم جاء الحسين فأدخله ثم جاءت فاطمة فأدخلها ، ثم جاء علي فأدخله ، ثم قال : إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً .
نقول : لقد نزلت في حق فاطمة وأبيها وبعلمها وبنيتها آيات عديدة ، استدلل بها المفسرون والمؤرخون من أصحاب الفقه وأرباب المذاهب ، على عصمة هؤلاء الخمسة الأبطال ، ونحن توخينا الاختصار وتركنا البحث للقارئ النبيه ، إذ هناك العشرات من المصادر ينبغي مراجعتها .

من فضائل فاطمة ومناقبها

روى عن جابر بن عبد الله قال : إن رسول الله أقام أياماً ولم يطعم طعاماً حتى شق ذلك عليه ، فطاف في ديار أزواجه فلم يصب عند إحداهن شيئاً فأتى فاطمة فقال : يا بنية هل عندك شيء آكله ، فإني جائع؟
قالت : لا والله بنفسى أنت وأخي .

فلما خرج عنها بعثت جارية لها رغيفين وبضعة لحم فأخذته ووضعته تحت جفنه وغطت عليها وقالت : والله لأؤثرن بها رسول الله على نفسي وغيري وكانوا محتاجين إلى شبعه طعام ، فبعثت حسناً أو حسيناً إلى رسول الله فرجع إليها فقالت : قد أتانا الله بشيء فخبأته لك فقال : هلمى على يا بنية فكشفت الجفنة فإذا هي مملوءة خبزاً ولحماً ، فلما نظرت إليه : بهتت وعرفت أنه من عند الله فحمدت الله وصلت على نبيه أبيها وقدمته إليه فلما رآه حمد الله وقال : من أين لك هذا؟
قالت : هو من عند الله إن الله يزوق من يشاء بغير حساب .

فبعث رسول الله إلى على فدعاه وأحضره وأكل رسول الله وعلي وفاطمة والحسن والحسين وجميع أزواج النبي حتى شبعوا .

قالت فاطمة : وبقيت الجفنة كما هي فأوسعت منها على جميع جيراني جعل الله فيها بركة وخيراً كثيراً .

نقول : ليهنئك الله يا ابنه محمد حيث أجزاك الله سبحانه مجرى مريم بنت عمران إذ كلما دخل عليتها زكريا المحراب وحيد عندها رزقاً . قال يا مريم أتني لك هذا؟ قالت هو من عند الله .

بل أنت يا أم الهداة أعلى وأزكى وأطهر ، فكم لك من آيات باهرات وكرامات ساطعات؟!

وهل يغيب عن الأذهان ما قال فيك النبي الأكرم؟! فمما قاله؛ كما هو عن ابن عباس قال : إن رسول الله كان جالساً ذات يوم وعنده

على وفاطمة والحسن والحسين فقال : اللهم إنك تعلم أن هؤلاء أهل بيتي وأكرم الناس على فأحب من أحبهم ، وأبغض من أبغضهم ، ووال من والاهم ، وعاد من عاداهم ، وأعن من أعانهم ، واجعلهم مطهرين من كل رجس ، معصومين من كل ذنب ، وأيدهم بروح القدس منك.

ثم قال يا على أنت إمام أمتي وخليفتي عليها بعدى ، وأنت قائد المؤمنين إلى الجنة وكأني ، أنظر إلى ابنتي فاطمة قد أقبلت يوم القيامة على نجيب من نور عن يمينها سبعون ألف ملك ، وعن يسارها سبعون ألف ملك ، وبين يديها سبعون ألف ملك ، وخلفها سبعون ألف ملك ، تقود مؤمنات أمتي إلى الجنة.

فقل يا رسول الله هي سيدة نساء عالمها؟

فقال : ذاك لمريم بنت عمران ، فأما ابنتي فاطمة فهي سيدة نساء العالمين من الأولين والآخرين وإنما لتقوم في محرابها فيسلم عليها سبعون ألف ملك من الملائكة المقربين وينادونها بما نادت به الملائكة مريم فيقولون يا فاطمة : إن الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين .

وفي المناقب روى أبو على الصولى فى أخبار فاطمة وأبو السعادات فى فضائل العشرة بالإسناد عن أبى ذر الغفارى قال : بعثنى النبى أدعو علياً فأتيت بيته وناديته فلم يجبنى فأخبرت النبى فقال : عد إليه فإنه فى البيت ودخلت عليه فرأيت الرحي تطحن ولا أحد عندها. فقلت لعلى : إن النبى يدعوك فخرج متشجاً حتى أتى النبى فأخبرت النبى بما رأيت فقال : يا أبا ذر لا تعجب فإن لله ملائكة سياحون فى الأرض موكلون بمعونة آل محمد .

وعن الحسن البصرى وابن إسحاق عن عمار وميمونة أن كليهما قالوا : وجدت فاطمة نائمة والرحى تدور فأخبرت رسول الله بذلك فقال : إن الله علم ضعف أمته فأوحى إلى الرحي أن تدور فدارت .

من تراث الزهراء

لقد كانت الزهراء ربيبة العلم والتقى وكان حظها منهما وثيراً ، ويدلنا على شىء من ذلك بعض ما أثر عنها من الأحاديث التى روتها عن رسول الله بالمباشرة فى الأحكام والآداب والأخلاق وفضائل أهل البيت ، وقد جُمع فى ما سُمى بـ مسند فاطمة الزهراء لعدّة مؤلفين ، أولهم السيوطى المتوفى عام ٩١١هـ ، والثانى للسيد حسين شيخ الإسلامى التويسركانى ، وقد جمع فيه ٦٢٠ حديثاً مما نُقل عن الزهراء عن رسول الله أو ممّا يرتبط بها صلوات الله عليها مع رسول الله وغيرها من الكتب.

وليس بغريب أن تكون السيدة فاطمة قد جمعت قسماً مما سمعته منه ومن زوجها فى التشريع والأخلاق والآداب وما سيحدث فى مستقبل الزمان من الأحداث والتقلبات ، وقد ورث الأئمة من أبنائها فى جملة ما ورثوه عنها هذا التراث الخالد الذى اشتهر بمصحف فاطمة وهو الآن عند ولدها الإمام المهدي المصلح العالمى المنتظر.

وهذا الكتاب هو عبارة عن وعاء يشتمل على ما كان وما يكون من وقائع تاريخية والأحاديث التى سمعتها الزهراء من أبيها رسول الله. وقد أخبر بهذا الكتاب الإمام الصادق حيث يقول : إن عندى مصحف فاطمة ما أزعم أن فيه قرآناً ، وفيه ما يحتاجه الناس إلينا ولا نحتاجه إلى أحدٍ .

نماذج مختارة من مسند فاطمة

اهتمامها بالعلم

عن ابن مسعود قال : جاء رجل إلى فاطمة فقال : يا بنه رسول الله هل ترك رسول الله عندك شيئاً تطرفينه؟ فقالت : يا جارية هات

تلك الحريرة ، فطلبتها فلم تجدها .

فقلت : ويحك أطلبها فإنها تعدل عندي حسناً وحسيناً ، فطلبتها فإذا هي قد قممتها في قمامتها ، فإذا فيها ، قال محمد النبي : ليس من المؤمنين من لم يأمن جاره بوائقه ، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذى جاره ، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو يسكت ، إن الله يحبُّ الخَيْرَ الحليم المتعفف ، ويبغضُ الفاحش الضنين السئال المحلف ، إنَّ الحياء من الإيمان ، والإيمان في الجنة ، وإنَّ الفحش من البذاء ، والبذاء في النار .

التعريف بأهل البيت

؟ عن أبي الطفيل ، عن أبي ذر رحمه الله ، قال : سمعت فاطمة تقول : سألت أبي عن قول الله تبارك وتعالى : وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلًّا بِسِيمَاهُمْ .

قال : هم الأئمة بعدى : عليٌّ وسبطاى وتسعة من صلب الحسين ، هم رجال الأعراف ، لا يدخل الجنة إلا من يعرفهم ويعرفونه ، ولا يدخل النار إلا من أنكرهم وينكرونه ، لا يُعرف الله إلا بسبيل معرفتهم .

؟ عن سهل بن سعد الأنصارى قال : سألت فاطمة بنت رسول الله عن الأئمة فقالت : كان رسول الله يقول لعلّى : يا عليُّ أنت الإمام والخليفة بعدى ، وأنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضيت فابنك الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى الحسن فابنك الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى الحسين فابنك عليٌّ بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى عليٌّ فابنك محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى محمد فابنك جعفر أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى جعفر فابنك موسى أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى موسى فابنك عليٌّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى عليٌّ فابنك محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى محمد فابنك عليٌّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى عليٌّ فابنك الحسن أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى الحسن فابنك عليٌّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى عليٌّ فابنك محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى محمد فابنك عليٌّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى عليٌّ فابنك محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى محمد فابنك عليٌّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى عليٌّ فابنك محمد أولى بالمؤمنين من أنفسهم ، فإذا مضى محمد فابنك عليٌّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم .

أهمية الصلاة

عن سيده النساء فاطمة ابنة سيد الأنبياء صلوات الله عليهم أنها سألت أباها محمداً فقالت : يا أبتاه ما لمن تهاون بصلاته من الرجال والنساء؟

قال : يا فاطمة من تهاون بصلاته من الرجال والنساء ابتلاه الله بخمس عشرة خصلة؛ ستّ منها في دار الدنيا ، وثلاث عند موته ، وثلاث في قبره ، وثلاث في القيامة إذا خرج من قبره .

أما اللواتى تصيبه في دار الدنيا : فالأولى يرفع الله البركة من عمره ، ويرفع الله البركة من رزقه ، ويمحو الله عز وجل سيما الصالحين من وجهه ، وكلّ عمل يعمل لا يؤجر عليه ، ولا يرتفع دعاؤه إلى السماء ، والسادسة ليس له حظّ في دعاء الصالحين .
وأما اللواتى تصيبه عند موته : فأولهنّ أن يموت ذليلاً ، والثانية يموت جائعاً ، والثالثة يموت عطشاً ، فلو سقى من أنهار الدنيا لم يرو عطشه .

وأما اللواتى تصيبه في قبره : فأولهنّ يوكل الله به ملكاً يزعه في قبره ، والثانية يضيق عليه قبره ، والثالثة تكون الظلمة في قبره .

وأما اللواتى تصيبه يوم القيامة إذا خرج من قبره : فأولهنّ أن يوكل الله به ملكاً يسحبه على وجهه والخلائق ينظرون إليه ، والثانية يحاسب حساباً شديداً ، والثالثة لا ينظر الله إليه ولا يزكّيه وله عذاب أليم .

الأخلاق والآداب

عن زيد بن علي ، عن آبائه ، عن فاطمة ابنة النبي ؟ قالت :

سمعت النبي يقول : إنَّ في الجمعة لساعةً لا- يوافقها رجل مسلم يسأل الله عز وجل فيها خيراً إلا أعطاه ، فقالت : فقلت : يا رسول الله أيُّ ساعة هي ؟

قال : إذا تدلَّى نصف عين الشمس للغروب ، قال : وكانت فاطمة تقول لغلامها : أصعد علي السطح ، فإن رأيت نصف عين الشمس قد تدلَّى للغروب فأعلمني حتى أدعو .

عن الزهراء قالت : دخل عليَّ رسول الله وقد افترشت فراشي للنوم ، فقال : يا فاطمة لا تنامي إلا وقد عملت بأربعة : ختمت القرآن ، وجعلت الأنبياء شفعاءك ، وأرضيت المؤمنين عن نفسك ، وحججت واعتمرت ، قال هذا وأخذ في الصلاة ، فصبرت حتى أتم صلاته ، قلت : يا رسول الله إنك أمرت بأربعة لا- أقدر عليها في هذا الحال ! فتبسّم وقال : إذا قرأت قل هو الله أحد ثلاث مرات فكأنك ختمت القرآن ، وإذا صلّيت عليَّ وعلى الأنبياء قبلي كُنَّا شفعاءك يوم القيامة ، وإذا استغفرت للمؤمنين رضوا كلُّهم عنك ، وإذا قلت : سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر فقد حججت واعتمرت .

إسرار النبي لها صلوات عليهما

عن عائشة قالت : أقبلت فاطمة تمشي كأن مشيتها مشية رسول الله فقال : مرحباً بابنتي ، ثمّ أجلسها عن يمينه أو عن شماله ، ثم إنه أسرَّ إليها حديثاً ، فبكت ، فقلت لها : استخصّك رسول الله حديثه ثمّ تبكين؟ ثم إنه أسرَّ إليها حديثاً فضحكت ، فقلت : ما رأيت كالיום فرحاً أقرب من حزن ، فسألته عما قال : فقالت : ما كنت لأفشي سرَّ رسول الله ، حتى إذا قبض النبي سألتها ، فقالت : إنه أسرَّ إليّ فقال : إن جبرئيل كان يعارضني بالقرآن في كل عام مرّةً ، وإنه عارضني به العام مرتين ، ولا أراه إلا قد حضر أجلى ، وإنك أول أهل بيتي لحوقاً بي ، ونعم السلف أنا لك ، فبكيت لذلك ، ثمّ قال : ألا ترضين أن تكوني سيده نساء هذه الأمة ، أو نساء المؤمنين ، قالت : فضحكت لذلك .

نماذج من أدعيتها

تقديم

كانت إذا جنَّ الليل تقوم في محرابها صافئةً قدميها منقطعةً إلى ربّها مصليّةً مناجيةً متهجدةً تدعو الله سبحانه بلسان الخائف الذليل المنقطع ، وتقول في دعائها :

اللهم إني أسألك قوةً في عبادتك ، وتبصيراً في كتابك ، وفهماً في حكمك ، اللهم صلّ على محمد وآل محمد ، ولا تجعل القرآن بنا ماحلاً ، والصراط زائلاً ومحمداً عنا مولىً.

ومن دعائها أيضاً

١- اللهم اجعل أول يومى هذا فلاحاً ، وأوسطه صلاحاً ، وآخره نجاحاً ، اللهم صلّ على محمد وآل محمد ، واجعلنا ممن أناب إليك فقبلته ، وتوكل عليك فكفيت ، وتضرّع إليك فرحمته .

٢- اللهم إني أسألك الهدى والتقى والعفاف والغنى ، والعمل بما تحبّ وترضى إني أسألك من قوتك لضعفنا ، ومن غناك لفقرا

وفاقتنا ، ومن حلمك وعلمك لجهلنا ، اللهم صل على محمد وآل محمد ، وأعنا على شكرك وذكرك وطاعتك وعبادتك يا أرحم الراحمين .

۳- دعاء النور المعروف باسمها

بسم الله النور ، بسم الله نور النور ، بسم الله الذى هو مدبر الأمور ، بسم الله الذى خلق النور من النور ، الحمد لله الذى خلق النور من النور ، وأنزل النور على الطور ، فى كتاب مسطور ، فى رق منشور ، بقدر مقدور ، على نبي محبور ، الحمد لله الذى هو بالعز مذکور ، وبالفخر مشهور ، وعلى السراء والضراء مشكور ، وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين .

خطبة السيدة الزهراء فى مسجد النبي

ومن أهم تراث السيدة الزهراء خطبتها الأولى التى ألقتها فى مسجد أبيها رسول الله ﷺ بين المهاجرين والأنصار فقد روى أصحاب الحديث لما منعت فاطمة فداً لا ثلاث خمارها ، وخرجت فى حشد من نساءها ولّمه من قومها تجرّ أذراعها ملبسها ما تخرم من مشية رسول الله شيئاً ، حتى دخلت على أبى بكر فى مسجد أبيها وهو فى حشد من المهاجرين والأنصار .

ثم أسبلت بينها وبينهم سجفاً سترّاً ثم أتت أنّه أجهد القوم بالبكاء ! فلما سكنت فورتهم قالت :

الحمد لله على ما أنعم ، وله الشكر على ما ألهم ، والثناء بما قدّم من عموم نعم ابتدأها ، وسبوح آلاء أشداها ، وتمام من أولها ، جمّ عن الإحصاء عددها ، ونأى عن الجزاء أميدها ، وتفاوت عن الإدراك أيدها ، ونَدَبُهُمْ لاسْتِرَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا ، وَاسْتِحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْزَالِهَا ، وَثَنِي بِالْنَدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا ، وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا ، وَأَنَارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا .

الممتنع من الأبصار رؤيته ، ومن الألسن صفته ، ومن الأوهام كفيته ، ابتدع الأشياء لا من شىء كان قبلها ، وأنشأها بلا احتذاء أمثلة امتثلها ، كونها بقدرته ، وذراها بمشيته ، من غير حاجة منه إلى تكوينها ، ولا فائدة له فى تصويرها ، إلا تثبيتاً لحكمته ، وتنبهاً على طاعته ، وإظهاراً لقدرته وتعبداً لبريته وإعزازاً لدعوته ، ثم جعل الثواب على طاعته ، ووضع العقاب على معصيته ، زيادةً لعباده عن نقمته ، وحياشة لهم إلى جنّته .

وأشهد أنّ أبى محمداً عبده ورسوله اختاره قبل أن أرسله ، وسماه قبل أن اجتبه ، واصطفاه قبل أن ابتعه ، إذ الخلاق بالغيب مكنونه ، وبستر الأهاويل مصونه ، وبنهاية العدم مقرونة ، علماً من الله تعالى بما يلى الأمور ، وإحاطةً بحوادث الدهور ، ومعرفةً بمواقع الأمور ، ابتعته الله إتماماً لأمره ، وعزيمةً على إمضاء حكمه ، وإنفاذاً لمقادير حتمه ، فرأى الأمم فرقا فى أديانها ، عكفاً على نيرانها ، عابدةً لأوثانها ، منكراً لله مع عرفانها .

فأنار الله بأبى محمّد ظلّمها ، وكشّف عن القلوب بهمه ، وجلى عن الأبصار غمّمها ، وقام فى الناس بالهداية ، فأنقذهم من الغواية ، وبصّرهم من العماية ، وهداهم إلى الدين القويم ، ودعاهم إلى الطريق المستقيم .

ثم قبضه الله إليه قبض رافة واختيار ، ورغبة وإيثار ، فمحمّد من تعب هذه الدار فى راحة ، قد حُفّ بالملائكة الأبرار ، ورضوان الربّ الغفار ، ومجاورة الملك الجبار ، صلى الله على أبى نبيه ، وأمينه ، وخيرته من الخلق وصفته ، والسلام عليه ورحمة الله وبركاته .

ثم التفتت إلى أهل المجلس وقالت : «أنتم عباد الله نصب أمره ونهيه ، وحمله دينه ووَخِيهِ ، وأمناء الله على أنفسكم ، وبلغاؤه إلى الأمم ، زعيمٌ حق له فيكم ، وعهدٌ قدّمه إليكم ، وبقيةٌ استخلفها عليكم ، كتاب الله الناطق ، والقرآن الصادق ، والنور الساطع ، والضيء اللامع ، بينةً بصائر ، منكشفةً سرائره ، منجليةً ظواهره ، مغتبطةً به أشياعه ، قائداً إلى الرضوان أتباعه ، مؤدّاً إلى النجاة استماعه ، به تُنال حججُ الله المُنَوَّرَة ، وعزائمُ المُفسِّرة ، ومحارمُ المحذّرة ، وبيئاتُ الجالية ، وبراهينه الكافية ، وفضائله المندوبة ، ورخصه الموهوبة ، وشرائعه المكتوبة .

فجعل الله الإيمان تطهيراً لكم من الشرك ، والصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر ، والزكاة تركيةً للنفس ، ونماءً في الرزق ، والصيام تشبهاً للإخلاص ، والحج تشييداً للدين ، والعدل : تنسيقاً للقلوب ، واطاعتنا نظاماً للملئمة ، وإمامتنا أماناً للفرقة ، والجهاد عزاً للإسلام ، والصبر معونه على التسيجاب الأجر ، والأمر بالمعروف مصلحة للعامة ، وبرّ الوالدين وقاية من السخط ، وصله الأرحام منسأة في العمر ومنمأة للعدد ، والقصاص حقناً للدماء ، والوفاء بالنذر تعريضاً للمغفرة ، وتوفية المكاييل والموازين تغييراً للبخس ، والنهي عن شرب الخمر تنزيهاً عن الرجس ، واجتناب القذف حجاباً عن اللعنة ، وترك السرقة إيجاباً للعة ، وحرم الله الشرك إخلاصاً له بالربوبية .

فاتقوا الله حقّ تقاته ، ولا تموتنّ إلّا وأنتم مسلمون ، وأطيعوا الله فيما أمركم به ونهاكم عنه ، فإنه إنّما يخشى الله من عباده العلماء .
ثم قالت : أيها الناس اعلّموا أنّي فاطمة وأبي محمد ، أقول عوداً وبدواً ، ولا أقول ما أقول غلطاً ، ولا أفعل ما أفعل شططاً لقد جاءكم رسولٌ من أنفسيكم عزيزٌ عليه ما عنتتم حريصٌ عليكم بالمؤمنين رؤوفٌ رحيمٌ فإن تغزوه وتعرفوه تجدوه أبي دون نساءكم ، وأخا ابن عمي دون رجالكم ، ولنعّم المعزى إليه ، فبلغ الرسالة صادعاً بالندارة مائلاً عن مدرجة المشركين ، ضارباً تبجهم أخذاً بكظامهم داعياً إلى سبيل ربّه بالحكمة والموعظة الحسنة ، يجف الأضنام وينكث الهام ، حتى انهزم الجمع وولوا الدبر ، حتى تفرى الليل عن صبّحه ، وأسفر الحق عن محضه ، ونطق زعيم الدين ، وخرست شقاشق الشياطين ، وطاح وشیط النفاق ، وانحلّت عقد الكفر والشقاق ، وفهّتم بكلمة الإخلاص في نفر من البيض الخماص وكنتم على شفا حفرة من النار ، مذقه الشارب ونهزة الطامع ، وقبسة العجلان ، وموطى الأقدام تشربون الطرق ، وتفتتون القد أذلة خاسئين ، تخافون أن يتخطفكم الناس من حولكم ، فأنذكم الله تبارك وتعالى بمحمد ، بعد اللتيا والتى ، وبعد أن منى بهم الرجال وذوبان العرب ، ومرّده أهل الكتاب ، كلّموا أوقدوا ناراً للحرب أطفأها الله ، أو نجم قرن الشيطان ، أو فغرث فاغرة من المشركين قدف أخاه في لهواتها ، فلا ينكفي حتى يطاء جناحها بأخمصه ، ويخمد لهبها بسيفه ، مكدوداً في ذات الله ، مجتهداً في أمر الله ، قريباً من رسول الله ، سيّداً في أولياء الله ، مشمراً ناصحاً ، مجدداً كادحاً ، لا تأخذه في الله لومة لائم ، وأنتم في رفايته من العيش ، وادعون فاكهون آمنون ، تتربصون بنا الدوائر وتتوگفون الأخبّار وتتكصون عند النزال ، وتفرّون من القتال .

فلما اختار الله لنيه دار أنبيائه وماوى أصفياؤه ظهر فيكم حسكة النفاق ، وسمل جلابب الدين ، ونطق كاظم الغاوين ، ونبع خامل الأقلين ، وهدر فنيق المبطلين ، فخطر في عرصاتكم ، وأطلع الشيطان رأسه من معرزه هاتفاً بكم فألفاكم لدعوته مستجيبين ، وللغرة فيه ملا حظين ، ثم استنهضكم فوجدكم خفافاً ، وأحشمكم فألفاكم غضاباً ، فوسمتم غير إيلكم ، ووردتم غير مشربكم ، هذا والعهد قريب ، والكلم رحيب ، والجرح لئماً يندمل ، والرسول لئماً يقبّر ، إبتداراً زعمتم خوف الفتنة إلا- في الفتنة سقظوا وإن جهنم لمحيطة بالكافرين .

فهيئات منكم ، وكيف بكم ، وأنى تؤفكون ، وكتاب الله بين أظهوركم ، أموره ظاهرة ، وأحكامه زاهرة ، وأعلامه باهرة ، وزواجره لا يحه ، وأوامره واضحة ، وقد خلفتموه وراء ظهوركم ، أرغبه عنه تريدون؟ أم بغيره تحكمون؟ بس للظالمين يدلاً ومن يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين .

ثم لم تلبثوا إلا ريث أن تسكن نفرتها ، ويسلس قيادها ، ثم أخذتم ثورون وقدتها ، وتهيّجون جمرتها ، وتستجيبون لهتاف الشيطان العوى ، وإطفاء أنوار الدين الجلى ، وإهمال سين النبي الصفي صلى الله عليه وآله ، تشربون حسواً في ارتغاء وتمشون لأهله وولده في الخمرة والضراء ونصبر منكم على مثل حرّ الميدي ووخز السنان في الحشا ، وأنتم الآن تزعمون : أن لا- إرث لنا ، أفحكم الجاهلية تبغون ؟ ومن أحسن من الله حكماً لقوم يوقنون ! أفلا تعلمون ؟ ! بلى قد تجلى لكم كالشمس الضاحية : أنى ابتته ، أيها المسلمون أغلب على إرثي ؟ .

.. أفعلى عمد تركتم كتاب الله ونبذتموه وراء ظهوركم ؟ إذ يقول : وورث سيلمان داوود ، وقال فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا إذ قال : فهب لي من لدنك ولياً * يرثني ويرث من آل يعقوب وقال : وأولو الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله وقال : يوصيكم

الله فى اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين وقال : ان ترك خيراً الوصية للوالدين والاقرين بالمعروف حقاً على المتقين .
فدونكها مخطومة مرحولة تلقاك يوم حشرِكَ ، فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللهُ ، وَالرَّعِيمُ مُحَمَّدٌ ، وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ ، وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ ،
ولا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ ، وَلِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَفْتَرٍّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» .

ثم رمت بطرفها نحو الأنصار فقالت :

يا معشر النقيبة وأعضاء الإملة وحضنة الإسلام ، ما هذه الغميرة فى حقى والسنة عن ظلامتى ؟ أما كان رسول الله صلى الله عليه وآله
أبى يقول : « المرء يُحْفَظُ فى وُلْدِهِ » ؟ سِرِّعَانَ مِمَّا أُخِذْتُمْ ، وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ وَلَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوِلُ ، وَقُوَّةٌ عَلَى مَا أُطْلُبُ وَأُزَاوِلُ ،
أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ ؟ فَخَطَبُ جَلِيلٍ اسْتَوْسَعَ وَهُنَّ وَاسْتَنْهَرَ فُتْقَهُ وَأَنْفَتَقَ رَتْقَهُ وَأُظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ ، وَكَبِهَتْ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ،
وَأَنْتَرَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ ، وَأَكْدَتِ الْأَمَالُ ، وَخَشَعَتِ الْجِبَالُ ، وَأُضِيعَ الْحَرِيمُ ، وَأُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ ، فَتَلَكَّ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى ،
وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى ، لَامِثُهَا نَارُ لَمَّةٍ ، وَلَا بَانِقَةُ عَاجِلَةٍ ، أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ تَنَاوُهُ فى أُنْفِيتِكُمْ ، وَلِقِيلِهِ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ حُكْمٌ
فَظِيلٌ ، وَقَضَاءٌ حَتْمٌ : وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ
يُضِرَّ اللَّهُ شَيْئاً وَسَيَجْزَى اللَّهُ الشَّاكِرِينَ .

إيهابى بنى قيله ألهضم تراث أبى ؟ وأنتم بمرأى منى ومسدمع ، ومُتَيْدَى وَمَجْمَعٌ ، تَلِسِيكُمْ الدَّعْوَةُ ، وتشملكم الحيرة ، وأنتم ذوو العدد
والعيدة ، والأداة والقوة ، وعندكم السلاح والجنة ، وتوافيكم الدعوة فلا تجيبون ، وتأتيكم الصيحة فلا تغيثون ، وأنتم موصوفون
بالكفاح ، معروفون بالخير والصيلاح ، والنخية التى انتخبتم ، والخيرة التى اختيرت لنا أهيل البيت ، قاتلتهم العرب ، وتحملتكم الكد
والتعب ، وناطحتهم الأمم وكافحتهم البهيم ، لا تبرح أو تبرحون ، نأمركم فتأتمرون حتى إذا دارت بنا رحي الإسلام ، ودرّ حلب الأيام ،
وحضعت نغرة الشرك ، وسكنت فورة الإفك ، وحمدت نيران الكفر ، وهدأت دعوة الهرج ، واستوسق نظام الدين ، فأنى حزمت بعد
البيان ؟ وأسرتهم بعد الإعلان ؟ ونكضتم بعد الأقدام ؟ وأشركتم بعد الإيمان ؟.

بؤساً لقوم نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم ، وهموا بإخراج الرسول ، وهم بدأوكم أول مرة ، أتخشونهم فالله أحق أن تخشوه إن كنتم
مؤمنين ، ألا وقد أرى أن قد أخذتم إلى الخفض وأبعدتم من هو أحق بالبسط والقبض ، وخلوتم بالدعة ونجوتهم بالضيق من السعة ،
فمَجَجْتُمْ ما وَعَيْتُمْ ، وَدَسَعْتُمْ الذى تَسَوَّعْتُمْ فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فى الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ
ألا وقد قلت ما قلت هذا على معرفة منى بالجدلة التى خامرتكم والعدرة التى استشعرتها قلوبكم ، ولكنها فيضه النفس ونفته الغيظ ،
وحور القناه وبتة الصدر وتقدمه الحجية ، فدونكموها فاحتقبوها دبرة الظهر ، نقتبه الخف باقية العار ، موسومه بغضب الجبار وشار الأبد
، موصوله بنار الله الموقدة ، التى تطلع على الأفتدة ، فبعين الله ما تفعلون وسيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون وأنا ابنه نذير لكم بين
يدى عذاب شديد فاعملوا إننا عاملون ، وانتظروا إننا منتظرون» .

ثم التفتت فاطمة إلى الناس وقالت :

«معاشر المسلمين المسرعة إلى قيل الباطل ، المعضية على الفعل القبيح الخاسر ، أفلا تتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها؟ كلا بل
ران على قلوبكم ما أسأت من أعمالكم . فأخذ بسمعكم وأبصاركم ولبس ما تأولتم ، وساء ما به أشرتكم ، وشر ما منه اغتصبتم ، لتجدن
والله محمله ثقيلاً ، وغبته ويلاً ، إذا كشف لكم الغطاء وبان ما وراءه الصرء ، وبدأ لكم من ربكم ما لم تكونوا تحسبون وخسر هنالك
المبطلون

ثم عطفت على قبر النبى وقالت :

قد كان بعدك أنباء وهبته

إننا فقدناك فقد الأرض وابلها

وكل أهل له قري ومنزلة

أبدت رجالاً لنا نجوى صدورهم
 تَجَهَّمْتَنَا رجالاً واستخف بنا
 و كنت بدرأً ونوراً يستضاء به
 وكان جبريلُ بالآياتِ يُؤنِّسنا
 فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ المَوْتُ صادفنا
 لو كنت شاهدَها لم تكثُرِ الخُطْبُ
 وأختلَّ قومك فاشهدهم ولا تغبُ
 عِنْدَ الإلهِ على الأذنين مُقْتَرِبُ
 لما مضيت وحالت دونك التراب
 لَمَّا فُقِدَتْ وَكُلُّ الأَرْضِ مُعْتَصَبُ
 عليك ينزل من ذى العزَّة الكتب
 فَقَدْ فُقِدَتْ وَكُلُّ الخَيْرِ مُحْتَجِبُ
 لَمَّا مَضَيْتِ وحالتْ دونك الكتب

أنهت الزهراء خطابها وقد أوضحت فيه الحق بأجلى صورة، وذكرت فضائل الخليفة الحقيقي فى الإسلام وكمالاته المطلوبة.

دفاع أم سلمة عن حق الزهراء

بعد خطبة الزهراء فى المسجد، قالت أم سلمة رض حين ما سمعت ما جرى لفاطمة: أَلِمْتِ فاطمة بنت رسول الله صصص يقال هذا القول؟ هى والله الحوراء بين الإنس، والنفس للنفس، رُبِّيت فى حجور الأتقياء، وتناولتها أيدى الملائكة، ونمت فى حجور الطاهرات، ونشأت خيرة نشأة، وربيت خير مربى، أتزعمون أن رسول الله حرم عليها ميراثه ولم يعلمها؟ وقد قال الله تعالى: وَأَنْزِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ أفأندرها وخالفت مطلبه؟ وهى خيرة النسوان وأم سادة الشبان، وعديلة مريم، تمت بأبيها رسالات ربّه، فوالله لقد كان يشفق عليها من الحرّ والقرّ، ويوسدها يمينه ويلحفها بشماله، رويداً ورسول الله بمرأى منكم، وعلى الله تردون واهاً لكم، فسوف تعلمون.

قيل: فحرمت من عطاءها تلك السنة.

الكتاب الثانى: مولد فاطمة الأربعون حديثاً

تقديم

برواية الشيخ أبى جعفر الصدوق القمى. نزيل الرى، المتوفى فى ۳۸۱هـ
 مستخرج من كتاب كشف الغمّة فى معرفة الأئمة للأربلى م ۶۹۳هـ وكتاب المناقب فى آل أبى طالب للشيخ محمد بن على الحلبي
 الساروى المعروف بابن شهر آشوب م ۵۸۸هـ

استخراج الأحاديث: العلامة الشيخ محمد هادى اليوسفى الغروى

إعداد وتنظيم: لجنة التحقيق والتأليف

المؤلف والمؤلف

نكتفى هنا فى التعريف بالمؤلف بما جاء فى أول أصل رتبته - من الأصول الأربعة فى علم الرجال : فهرست أسماء مصنفى الشيعة المعروف برجال النجاشى ، للشيخ أحمد بن على النجاشى م. ٤٥٠ فقال :

محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمى نزىل الرى ، شيخنا وفقهنا ووجه الطائفة بخراسان. ورد بغداد سنة ٣٥٥هـ وسمع منه شيوخ الطائفة وهو حدث السن. وله كتب كثيرة ثم عدّ كتبه وعدّها منها : كتاب مولد فاطمة .

وعدّوه من كتبه مفقودة منها هذا الكتاب مولد فاطمة وإنما يحتوى كتاب كشف الغمّة فى معرفة الأئمة للإربلى م ٦٩٣هـ على أكبر عدد من أخباره ، وبعض أخباره جاء فى مناقب آل أبى طالب لابن شهر آشوب م ٥٨٨ هـ ، وقد اخترنا أربعين حديثاً مما جاء فى هذين الكتابين فى حقّ فاطمة الزهراء برواية الشيخ الصدوق ، إحياءً لكتابه مولد فاطمة .

والله ولى التوفيق..

لجنة التحقيق والتأليف

كتاب مولد فاطمة وفضائلها وتزويجها وظلامتها ووفاتها ومحشرها

قال الشيخ على بن عيسى للإربلى م ٦٩٣هـ فى المجلد الثانى من كتابه القيم كشف الغمّة فى معرفة الأئمة ، الذى فرغ من تأليفه سنة ٦٨٧هـ أى قبل وفاته بست سنين كما فى ٣ : ٣٤٣. قال - بعد أن ذكر الكتاب - :

وأنا أذكر على عادتي ما يسوغ ذكره ، وإن كان مما نقله الجمهور تبّعت عليه ، جرياً على طريقتى فيه ، وبالله التوفيق.

مولد فاطمة الأربعون حديثاً

الحديث الأول

روى الصدوق حديثاً مرفوعاً إلى جابر بن عبد الله الأنصارى قال : سمعت رسول الله يقول :

إن الله عز وجل خلقنى وخلق علياً وفاطمة والحسن والحسين من نور ، فعصر ذلك النور عصرة فخرج منه شيعتنا ، فسبّحنا فسبّحوا ، وقدّسنا فقدّسوا ، وهلّلنا فهلّلوا ، ومجّدنا فمجّدوا ، ووحدنا فوحدوا ، ثم خلق السموات والأرضين ، وخلق الملائكة ، فمكّث الملائكة مئة عام لا تعرف تسيحاً ولا تقديساً ، فسبّحنا فسبّحت شيعتنا فسبّحت الملائكة ، وقدّسنا فقدّست شيعتنا فقدّست الملائكة ، وهلّلنا فهلّلت شيعتنا فهلّلت الملائكة ، ومجّدنا فمجّدت شيعتنا فمجّدت الملائكة ، ووحدنا فوحدت شيعتنا فوحدت الملائكة ، فنحن الموحدون حيث لا موحد غيرنا .

وحقيقة الله عز وجل كما اختصنا واختص شيعتنا أن ينزلنا وشيعتنا فى أعلى عليين . إن الله اصطفانا واصطفى شيعتنا من قبل أن نكون أجساماً ، فدعانا فأجناه فغفر لشيعتنا من قبل أن نستغفر الله تعالى .

الحديث الثانى

روى الصدوق عن على قال : سمعت رسول الله يقول : إن الله تبارك وتعالى خلقنى وعلياً وفاطمة والحسن والحسين من نور واحد .

الحديث الثالث

عن حذيفة ابن اليمان قال : دخلت عائشة على النبى وهو يقبّل فاطمة صلوات الله عليها فقالت له : يا رسول الله ، أتقبلها وهى ذات بعل ؟ !

فقال لها : أما والله لو علمت ودى لها إذا لازددت لها حباً : أنه لما عرج بي إلى السماء ، فصرت إلى السماء الرابعة؛ أذن جبرئيل وأقام ميكائيل ، ثم قال لى : أدنُ ، فقلت : أدنوا وأنت بحضرتي؟ ! فقال لى : نعم ، إن الله فضل أنبياءه المرسلين على ملائكته المقربين ، وفضلك أنت خاصة ، فدنوت فصليت بأهل السماء الرابعة.

فلما صليت وصرت إلى السماء السادسة ، إذا أنا بملك من نور على سرير من نور ، عن يمينه صف من الملائكة ، وعن يساره صف من الملائكة ، فسلمت فرد على السلام وهو متكئ ! فأوحى الله عز وجل إليه : أيها الملك؛ سلم عليك حبيبي وخيرتى من خلقى فرددت السلام عليه وأنت متكئ؟ ! وعزتى وجلالى لتقومن ولتسلمن عليه ، ولا تقعدن إلى يوم القيامة ! فوثب الملك يعانقنى وهو يقول : ما أكرمك على رب العالمين يا محمد ! .

فلما صرت إلى الحجب نوديت : آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ .
فألهمت فقلت : وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ، ثم أخذ جبرئيل بيدي فأدخلنى الجنة وأنا مسرور ، فإذا أنا بشجرة من نور مكللة بالنور وفى أصلها ملكان يطويان الحلى والحلل إلى يوم القيامة.
ثم تقدمت أمامى فإذا أنا بقصر من لؤلؤة بيضاء لا- صدع فيها ولا وصل ، فقلت : حبيبي جبرئيل ، لمن هذا القصر؟ قال : لابنك الحسن.

ثم تقدمت أمامى فإذا أنا بتفاح لم أر تفاحاً هو أعظم منه ، فأخذت تفاحة ففلقتها فإذا أنا بحوراء كأن أجفانها مقاديرم أجنحة النور ، فقلت : لمن أنت؟ فبكت ثم قالت : أنا لابنك المقتول ظلماً الحسين بن على.
ثم تقدمت أمامى فإذا أنا برطب ألين من الزبد الزلال ، وأحلى من العسل فأكلت رطبة منها وأنا أشتهيها فتحولت الرطبة نطفة فى صلبى ، فلما هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة. ففاطمة حوراء إنسية فإذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحة ابنتى فاطمة صلى الله عليها وعلى آبيها وبعليها.

الحديث الرابع

عن ابن عباس قال : دخلت عائشة على النبى وهو يقبل فاطمة صلوات الله عليها فقالت له :

يا رسول الله ، أتقبلها وهى ذات بعل؟ !

فقال لها : أما والله لو علمت ودى لازددت لها حباً : إنه لما عرج بي إلى السماء فصرت إلى السماء الرابعة ، أذن جبرئيل وأقام ميكائيل ثم قال لى : أدنُ .

فقلت : أدنوا وأنت بحضرتي؟

فقال لى : نعم ، إن الله فضل أنبياءه المرسلين على ملائكته المقربين وفضلك أنت خاصة ، فدنوت فصليت بأهل السماء الرابعة ، ثم التفت عن يمينى فإذا أنا بإبراهيم فى روضة من رياض الجنة وقد اكتنفها جماعة من الملائكة.

ثم إنى صرت إلى السماء الخامسة ومنها إلى السادسة فنوديت : يا محمد ، نعم الأب أبوك إبراهيم ، ونعم الأخ أخوك على.

فلما صرت إلى الحجب أخذ جبرئيل بيدي فأدخلنى الجنة ، فإذا أنا بشجرة من نور فى أصلها ملكان يطويان الحلى والحلى. فقلت : حبيبي جبرئيل ، لمن هذه الشجرة؟ فقال : هذه لأخيك على بن أبى طالب ، وهذان الملكان يطويان له الحلى والحلل إلى يوم القيامة.
ثم تقدمت أمامى فإذا برطب ألين من الزبد وأطيب رائحة من المسك وأحلى من العسل ، فأخذت رطبة فأكلتها ، فتحولت الرطبة نطفة فى صلبى ، فلما أن هبطت على الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة؛ ففاطمة حوراء إنسية ، فإذا اشتقت إلى الجنة شممت رائحة فاطمة .

الحديث الخامس

روى عن أسماء بنت عميس قال : قد كنت شهدت فاطمة وقد ولدت بعض أولادها فلم أر لها دماً ، فقال لى رسول الله : إن فاطمة خلقت حورية فى صورة إنسية .

الحديث السادس

روى عن أبى عبد الله أنه قال : لفاطمة تسع أسماء عند الله عز وجل : فاطمة ، والصديقة ، والمباركة ، والظاهرة ، والزكية ، والرضية ، والمرضية ، والمحدثة ، والزهراء . قال : وسميت فاطمة لأنها فطمت من الشر ، ولولا على لما كان لها كفؤ فى الأرض .

الحديث السابع

عن أبى جعفر : لما ولدت فاطمة أوحى الله تبارك وتعالى إلى ملك فأطلق به لسان محمد فسمها فاطمة ثم قال : إني فطمت بالعلم ، وفطمتك من الطمث .
ثم قال أبو جعفر : والله لقد فطمها الله تبارك وتعالى بالعلم وعن الطمث فى الميثاق .

الحديث الثامن

فى رواية أخرى عن أبى هريرة قال : إنما سميت فاطمة لأن الله عز وجل فطم من أحبها من النار .

الحديث التاسع

عن جعفر بن محمد عن آباءه : قال رسول الله لفاطمة : يا فاطمة أتدرين لماذا سميت فاطمة؟ !
فقال على : يا رسول الله لم سميت؟ قال : لأنها فطمت هى وشيعتها من النار .

الحديث العاشر

عن أبى جعفر قال : لفاطمة وقفه على باب جهنم فإذا كان يوم القيامة كتب بين عيني كل رجل مؤمن أو كافر ، فيؤمر بمحب قد كثرت ذنوبه إلى النار ، فتقرأ فاطمة بين عينيه محباً ، فتقول : إلهى وسيدى ، سميتنى فاطمة ، وفطمت بى من تولانى وتولى ذريتى من النار ، ووعدك الحق وأنت لا تخلف الميعاد ! .
فيقول الله عز وجل : صدقت يا فاطمة ، إني سميتك فاطمة وفطمت بك من أحبك وتولاك وأحب ذريتك وتولاهم من النار ، ووعدى الحق ، وأنا لا أخلف الميعاد . وإنما أمرت بعبدى هذا فى النار لتشفعى فيه فأشفعك ، فيتبين لملائكتى وأنبيائى ورسلى وأهل الموقف موقعك منى ومكانك عندى ، فمن قرأت بين عينيه مؤمناً أو محباً فخذى بيده وأدخله الجنة .

الحديث الحادى عشر

عن علی : سئل النبی : ما البتول؟ فإننا سمعناك - یا رسول الله - تقول : إن مريم بتول وفاطمة بتول. فقال : البتول التي لم تر حمرة قط. أى : لم تحض ، فإن الحيض مكروه فى بنات الأنبياء

الحديث الثانى عشر

روى فى تسميتها الزهراء سئل أبو جعفر : لم سميت الزهراء زهراء؟ قال : لأن الله تعالى خلقها من نور عظمته ، فلما أشرقت أضواء السموات والأرض بنورها ، وغشيت أبصار الملائكة ، وخرت الملائكة لله ساجدين وقالوا : إلهنا وسيدنا؛ ما هذا النور؟ فأوحى الله إليهم : هذا نور من نوري ، أسكنته فى سمائي ، وخلقته من عظمتي ، أخرجته من صلب نبي من أنبيائي. أفضله على جميع الأنبياء. وأخرج من ذلك النور أئمة يقومون بأمرى ويهدون إلى حقى ، واجعلهم خلفائي فى أرضى بعد انقضاء وحيي .

الحديث الثالث عشر

روى عن علي قال : قال رسول الله لفاطمة : يا بنية ، إن الله أشرف على الدنيا فاختراني على رجال العالمين ، ثم اطلع ثانية فاختر زوجك بعدى على رجال العالمين ، ثم اطلع ثالثة فاخترتك على نساء العالمين ، ثم اطلع الرابعة فاخترت ابنيك على شباب العالمين.

الحديث الرابع عشر

روى عن ابن عباس قال : سألت النبی عن الكلمات التي تلقى آدم من ربه فتاب عليه؟ قال : سأله بحق محمد وعلى وفاطمة والحسن والحسين إلا تبت على فتاب عليه.

الحديث الخامس عشر

روى أن النبی قال : اشتاقت الجنة إلى أربع من النساء : مريم بنت عمران ، وآسية بنت مزاحم زوجة فرعون ، وهى زوجة النبی فى الجنة ، وخديجة بنت خويلد زوجة النبی فى الدنيا والآخرة ، وفاطمة بنت محمد .

الحديث السادس عشر

روى عن علي قال : كنا عند رسول الله فقال : أخبرونى : أى شىء خير للنساء؟ فعيينا بذلك كلنا حتى تفرقنا ، فرجعت إلى فاطمة فأخبرتها الذى قال لنا رسول الله أنه ليس أحد منا علم ولا عرفه. فقالت : ولكنى أعرفه؛ خير للنساء أن لا يرين الرجال ولا يراهن الرجال. فرجعت إلى رسول الله فقلت : يا رسول الله سألت أى شىء خير للنساء. خير لهن أن لا يرين الرجال ولا يراهن الرجال. فقال : لم تعلم وأنت عندى فمن أخبرك؟ قلت : فاطمة. فأعجب ذلك رسول الله وقال : إن فاطمة بضعة منى .

الحديث السابع عشر

روی عن مجاهد قال : قال النبي وهو أخذ بيد فاطمة فقال : من عرف هذه فقد عرفها ، ومن لم يعرفها فهي فاطمة بنت محمد ، وهي بضعة مني ، وهي قلبي وروحي التي بين جنبي ، فمن آذاها فقد آذاني ، ومن آذاني فقد آذى الله.

الحديث الثامن عشر

روی عن جعفر بن محمد قال : قال رسول الله : إن الله ليغضب لغضب فاطمة ويرضى لرضاه.

الحديث التاسع عشر

روی أنه قيل له : يا بن رسول الله ، بلغنا أنك قلت : قال رسول الله : إن الله ليغضب لغضب فاطمة ويرضى لرضاه؟ قال : فما تنكرون من هذا؟ فوالله إن الله ليغضب لغضب عبده المؤمن ويرضى لرضاه.

الحديث العشرون

عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال : قال رسول الله إن فاطمة شعرة مني ، فمن آذى شعرة منها فقد آذاني ، ومن آذاني فقد آذى الله ، ومن آذى الله لعنه ملاً السموات والأرض.

الحديث الحادي والعشرون

روی عن جعفر بن محمد عن أبيه ، وعن علي بن الحسين ، وعن فاطمة الصغرى ، عن الحسين بن علي ، عن أخيه الحسن بن علي بن أبي طالب قال : رأيت أمي فاطمة قامت في محرابها ليلة جمعة ، فلم تزل راکعة وساجدة حتى انفجر عمود الصبح ، وسمعتها تدعو للمؤمنين والمؤمنات وتسميهم وتكثر الدعاء لهم ولا تدعو لنفسها بشيء ، فقلت لها : يا أماه؛ لم لا تدعين لنفسك كما تدعين لغيرك؟ فقالت : يا بني الجار ثم الدار .

الحديث الثاني والعشرون

عن الحسن أيضاً قال : كانت فاطمة إذا دعت تدعو للمؤمنين والمؤمنات ، ولا تدعو لنفسها ، فقيل لها ، فقالت : الجار ثم الدار .

الحديث الثالث والعشرون

روی عن سليمان قال : لما قرأ محمد بن أبي بكر : وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ قَالَ : ولا محدث ، فقلت له : وهل تحدث الملائكة إلا- الأنبياء؟ فقال : إن مريم لم تكن نبيّة وكانت محدّثة ، وأم موسى بن عمران كانت محدّثة ولم تكن نبيّة ، وسارة امرأة إبراهيم قد عاينت الملائكة فبشروها بإسحاق ومن وراء إسحاق يعقوب ، ولم تكن نبيّة ، وفاطمة بنت رسول الله كانت محدّثة ولم تكن نبيّة .

الحديث الرابع والعشرون

روی عن أبی سعید الخدری قال : أصبح علی ذات یوم فقال : یا فاطمة ، عندک شیء تغذینیه؟
قالت : لا والذی أکرم أبی بالنبوة ، وأکرمک بالوصیة ، ما أصبح الیوم عندی شیء أغذیکه ، وما کان عندی شیء منذ یومین إلا شیء
کنت أو ترکک به علی نفسی وعلی ابنی هذین حسن وحسین ! .

فقال علی : یا فاطمة إلا کنت أعلمتني فأبغیکم شیئاً؟

فقالت : یا أبا الحسن ، إنی لأستحی من إلهی أن تکلف نفسك ما لا تقدر علیه فخرج علی من عند فاطمة واثقاً بالله حسن الظن به عز
وجل ، فاستقرض دیناراً فأخذه لیشتري لعیاله ما یصلحهم ، فعرض له المقداد بن الأسود فی یوم شدید الحر قد لوحته الشمس من فوقه
وآذته من تحته ، فلما رآه علی أنکر شأنه فقال له : یا مقداد؛ ما أزعجک هذه الساعة من رحلک؟
فقال : یا أبا الحسن خل سیلی ولا تسألنی عما واری.

قال : یا أخی ، لا یسعی أن تجاوزنی حتی أعلم علمک.

فقال : یا أبا الحسن ، رغبت إلی الله عز وجل وإلیک أن تخلی سیلی ولا تکشفنی عن حالی.

فقال : یا أخی ، إنه لا یسعی أن تکتمنی حالک.

فقال : یا أبا الحسن؛ أما إذا أبيت ، فوالذی أکرم محمداً بالنبوة وأکرمک بالوجه ما أزعجنی من رحلی إلا الجهد ، وقد ترکت عیالی
جیاعاً ، فلما سمعت بکاءهم لم تحملنی الأرض ، فخرجت مهموماً راکباً رأسی. هذه حالی وقصتی.

فانهملت عینا علی بالبکاء حتی بلت دموعه لحيته فقال : أحلف بالذی حلفت به ما أزعجنی إلا الذی أزعجک ، وقد اقترضت دیناراً
فهاکه فقد آثرتک علی نفسی. فدفع الدینار إلیه ورجع حتی دخل المسجد فصلى الظهر والعصر والمغرب.

فلما قضی رسول الله المغرب مرّ بعلی وهو فی الصف الأول ، فغمزه برجله ، فقام علی فلحقه من باب المسجد ، فسلم علیه ، فرد رسول
الله وقال : یا أبا الحسن ، هل عندک شیء تعشينا ، فنیمل معک؟ فمکث مطرقاً لا یحیر جواباً حیاءً من رسول الله وقد عرف ما کان من
أمر الدینار من أين أخذه وأین وجهه بوحي من الله إلی نبيه ، وأمره أن يتعشى عند علی تلك اللیلة.

فلما نظر إلی سکوته قال : یا أبا الحسن ما لک لا تقول لا فأنصرف ، أو نعم فأمضی معک؟

فقال : حیاءً أو تکرماً فاذهب بنا.

فأخذ رسول الله بيد علی فانطلقا حتى دخلا علی فاطمة وهی فی مصلاها ، قد قضت صلاتها وخلفها جفنة تفور دخاناً بخاراً.

فلما سمعت كلام رسول الله خرجت من مصلاها فسلمت علیه ، وكانت أعزّ الناس علیه ، فرد السلام ومسح بیدیه علی رأسها وقال لها :
یا بنتاه؛ کیف أمسیت رحمک الله؟ قالت : بخیر. قال : عشنا رحمک الله وقد فعل.

فأخذت الجفنة فوضعتها بین یدی رسول الله وعلی؟ ، فلما نظر علی إلی الطعام وشم ریحہ رمی فاطمة ببصره رمياً شحیحاً ، فقالت له :
سبحان الله؛ ما أشح نظرك وأشده ، هل أذنبت فیما بینی وبینک ذنباً استوجبت به منک السخط؟

فقال : وإی ذنب أعظم من ذنب أصبتيه؟ أليس عهدی بک الیوم الماضي وأنت تحلفین بالله مجتهدة : ما طعمت طعاماً منذ یومین؟ !

قال : فنظرت إلی السماء وقالت : إلهی یعلم ما فی سمائه وأرضه أنى لم أقل إلا حقاً.

فقال لها : یا فاطمة ، أنى لک هذا الطعام الذی لم أنظر إلی مثل لونه ولم أشم مثل رائحته قط ولم أکل أطيب منه؟ !

قال : فوضع رسول الله کفه الطیب المبارکة بین کتفی علی فغمزها ثم قال : یا علی ، هذا بدل عن دینارک ، فهذا جزء دینارک من
عند الله إن الله یرزق من یشاء بغير حساب.

ثم استعبر النبی باکیاً ثم قال : الحمد لله الذی أبی لکما أن تخرجا من الدنیا حتی یجریک یا علی مجری زکریا ، ویجرى فاطمة مجری
مریم بنت عمران .

الحديث الخامس والعشرون

عن موسى بن جعفر عن آبائه قال : إن رسول الله دخل على ابنته فاطمة وإن في عنقها قلادة ، فأعرض عنها فقطعتها ورمت بها إليه . فقال لها رسول الله : أنت منى يا فاطمة . ثم جاء سائل فناوله القلادة . ثم قال : اشتد غضب الله على من أهرق دمي وآذاني في عترتي .

الحديث السادس والعشرون

روى أن عائشة ذكرت فاطمة فقالت : ما رأيت أحداً أصدق منها إلا أباه .

الحديث السابع والعشرون

عن أم سلمة أم المؤمنين رضى الله عنها قالت : كانت فاطمة بنت رسول الله أشبه الناس شبيهاً ووجهها برسول الله .

الحديث الثامن والعشرون

روى عن علي عن فاطمة قالت : قال لى رسول الله : يا فاطمة ، من صلى عليك غفر الله له وألحقه بهي حيث كنت من الجنة .

الحديث التاسع والعشرون

روى عن أبي عبد الله قال : لولا أن الله تبارك وتعالى خلق أمير المؤمنين لفاطمة ما كان لها كفؤ على وجه الأرض آدم فمن دونه .

الحديث الثلاثون

روى عن جابر بن عبد الله قال : لما زوج رسول الله فاطمة من علي قال : كان الله تعالى مزوجه من فوق عرشه ، وكان جبرئيل الخاطب ، وميكائيل وإسرافيل فى سبعين ألفاً من الملائكة شهدوا . وأوحى الله إلى شجرة طوبى : أن انثرى ما فىك من الدر والياقوت واللؤلؤ ، وأوحى الله إلى الحور العين : أن التقطنه . فهن يتهادين بينهن إلى يوم القيامة ، فرحاً بترويح فاطمة عليها .

الحديث الحادى والثلاثون

عن شرحبيل بن سعيد الأنصارى قال : دخل رسول الله على فاطمة فى صبيحة عرسها بقدر فيه لبن ، فقال لها : اشربى فداك أبوك ! ثم قال لعلى : اشرب فداك ابن عمك ! .

الحديث الثانى والثلاثون

وعنه قال : لما كان صبيحة العرس أصابت فاطمة رعدة ، فقال لها رسول الله : زوجتك سيداً فى الدنيا ، وإنه فى الآخرة لمن الصالحين .

الحديث الثالث والثلاثون

روی ابن بابویه مرفوعاً إلى أبي سعيد الخدری قال :
لما نزلت : فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ قال رسول الله : يا فاطمة لك فذك. وفي رواية أخرى عن أبي سعيد ، مثله.

الحديث الرابع والثلاثون

عن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب قال : أقطع رسول الله فاطمة فداً.

الحديث الخامس والثلاثون

روى أنها بقيت بعد أبيها أربعين صباحاً ولما حضرتها الوفاة قالت لأسماء : إن جبرئيل أتى النبي لما حضرته الوفاة ، بكافور من الجنة ، فقسّمها ثلاثاً : ثلث لنفسه ، وثلث لعلی ، وثلث لى ، وكان أربعين درهماً. فقالت : يا أسماء ، ايتنى ببقية حنوط والدى من موضع كذا وكذا فضعه عند رأسى فجاءت به فوضعت ، ثم تسجّت تغط بثوبها وقالت : انتظرينى هنيهة ثم ادعيني ، فإن إجتك وإلا فاعلمى أنى قد قدمت على أبى.

فانتظرتها هنيهة ثم نادتها فلم تجبها ، فنادت : يا بنت المصطفى ، يا بنت أكرم من حملته النساء ، يا بنت خير من وطئ الحصى ، يا بنت من كان من ربه قاب قوسين أو أدنى. قال فلم تجبها : فكشفت الثوب عن وجهها فإذا بها قد فارقت روحها الدنيا ، فوقعت عليها تقبلها وهى تقول : يا فاطمة إذا قدمت على أبيك رسول الله فاقرأيه عن أسماء بنت عميس السلام.

فبينما هى كذلك إذ دخل الحسن والحسين فقالا : يا أسماء ، ما ينم أماناً فى هذه الساعة قالت : يا بنى رسول الله ، ليست أمكما نائمة بل قد فارقت الدنيا ! .

فوقع عليها الحسن يقبلها ويقول : يا أماه ، كلمينى قبل أن تفارق روحى بدنى ، وأقبل الحسين يقبل رجلها ويقول : يا أماه ، أنا ابنك الحسين كلمينى قبل أن ينصدع ينشق قلبى فأموت ! .

فقالت لهما أسماء يا بنى رسول الله ، انطلقا إلى أبيكما على فأخبراه بموت أمكما ، فخرجا حتى إذا كانا قرب المسجد رفعا أصواتهما بالبكاء ، فابتدرهم جميع الصحابة ! فقالوا : يا بنى رسول الله لا أبكى الله أعينكما ما يبكيكما؟ لعلكما نظرتما إلى موقف جدكما فبكيتما شوقاً إليه؟

فقالا : أوليس قد ماتت أمنا فاطمة؟ ! .

قال : فوقع على على وجهه ! يقول : يا بنت محمد بمن العزاء؟ كنت بك أتعزى فقيم العزاء من بعدك؟ ثم قال :

لكل اجتماع من خليلين فرقة

وإن افتقادي فاطماً بعد أحمد

وكل الذى دون الفراق قليل

دليل على أن لا يدوم خليل

ثم قال على : يا أسماء ، غسلها وحنطها وكفنها ! .

قال : فغسلوها وكفنوها وحنطوها؟

وصلوا عليها ليلاً ، ودفنوها بالبقيع. وماتت بعد العصر.

قال ابن بابويه : جاء هذا الخبر هكذا بالبقيع والصحيح عندى أنها دفنت فى بيتها ، فلما زاد بنو أمية فى المسجد صارت فى المسجد.

الحديث السادس والثلاثون

وروى ابن بابويه مرفوعاً إلى الحسن بن على : أن علياً غسل فاطمة.

الحديث السابع والثلاثون

عن على : أنه صلى على فاطمة فكبر عليها خمساً ودفنها ليلاً.

الحديث الثامن والثلاثون

روى أبو عبد الله قال : قال رسول الله : إذا كان يوم القيامة نادى مناد من قبل العرش. يا معشر الخلائق ، غضوا أبصاركم حتى تمر فاطمة بنت رسول الله فتكون أول من يكسى.

الحديث التاسع والثلاثون

عن النبى : لفاطمة فى الجنة بيت من قصب لا أذى فيه ولا نصب ، بين مريم وآسيه.

الحديث الأربعون

عن محمد بن الحنفية قال : سمعت أمير المؤمنين يقول : دخلت يوماً منزلي فإذا رسول الله جالس ، والحسن عن يمينه والحسين عن يساره ، وفاطمة بين يديه ، وهو يقول : يا حسن ويا حسين ، إنتما كفتا الميزان ، وفاطمة لسانه ، ولا تعدل الكفتان إلا باللسان ، ولا يقوم اللسان إلا على الكفتين. أنتما الإمامان ، ولأمكما الشفاعة. ثم التفت إلى فقال : يا أبا الحسن ، أنت توفى المؤمنين أجورهم ، وتقسم الجنة بينهم وبين شيعتك.

فهرس المصادر

- القرآن الكريم.
- ۱- أصول الكافي / الكليني.
- ۲- الإقبال ، للسيد ابن طووس.
- ۳- أمالى الشيخ الصدوق.
- ۴- علل الشرائع / الشيخ الصدوق.
- ۵- الخرائج / المسعودى.
- ۶- رجال النجاشى.
- ۷- المناقب فى آل أبى طالب / ابن شهر آشوب.
- ۸- كشف الغمة فى معرفة الأئمة / اللابلى.
- ۹- تذكرة الخواص / سبط ابن الجوزى.
- ۱۰- بحار الأنوار / العلامة المجلسى.
- ۱۱- تاريخ بغداد / الخطيب البغدادى.

- ۱۲- فضائل الحسین / الخطیب الخوارزمی.
 ۱۳- میزان الاعتدال / الحافظ الذهبی.
 ۱۴- نظم درر السمطین / العلامة الزرنندی
 ۱۵- لسان المیزان / الحافظ العسقلانی.
 ۱۶- ذخائر العقبی / العلامة محب الدین الطبری.
 ۱۷- ینابیع الموده / العلامة القندوزی الشافعی.
 ۱۸- المصباح / الشیخ الکفعمی.
 ۱۹- معرفه الرجال / الشیخ الطوسی.
 ۲۰- فاطمه سیده نساء العالمین / المجمع العالمی لأهل البيت.

خطبه حضرت زهرا سلام الله عليها

مشخصات کتاب

نام کتاب: خطبه حضرت زهرا سلام الله عليها

مترجم: آیه الله العظمی مکارم شیرازی

صفحه آرا: امیرسعید سعیدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران

تاریخ نشر: تابستان ۱۳۸۷

نوبت چاپ: چهارم

چاپ: پرستش

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۵۰ تومان

شابک: ۱ - ۱۰۰ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدس جمکران

فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران

تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱

صندوق پستی: قم - ۶۱۷

«حق چاپ مخصوص ناشر است»

پیشگفتار

این کتاب در ایام شهادت حضرت زهرا سلام الله عليها به عنوان متن مسابقه بزرگ «حفظ خطبه حضرت زهرا سلام الله عليها همراه با مفاهیم کلمات نورانی آن حضرت» تهیه و منتشر گردید و با توجه به استقبال گسترده طلاب علوم دینی پس از بازبینی و

اصلاحاتی برای دومین مرتبه در تیراژ بالاتری چاپ و منتشر می‌گردد.

از خوانندگان گرامی درخواست می‌کنیم پیش از مطالعه، نکات ذیل را ملاحظه فرمایند:

۱. این نوشتار به خطبه تاریخی حضرت زهرا سلام الله علیها پرداخته است. خطبه معروفی که علاوه بر مباحث اعتقادی و تبیین جایگاه قرآن، پیامبر صلی الله علیها و آله و اهل بیت علیهم السلام حوادث و رویدادهای بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیها و آله را بررسی نموده و از جامعیت ویژه‌ای برخوردار است و در واقع خطبه‌های حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه را تداعی می‌کند.

۲. ترجمه خطبه از کتاب ارزشمند «زهرا سلام الله علیها، برترین بانوی جهان» حضرت آیة الله العظمی مکارم شیرازی که علاوه بر تشریح زندگانی و فضایل حضرت زهرا سلام الله علیها به شرح و ترجمه خطبه آن حضرت با بیانی زیبا و شیوا پرداخته، نقل شده است.

۳. در چاپ اول بخش «واژه‌شناسی» که از کتاب «شرح خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها» نوشته آیة الله سید عزالدین زنجانی» بهره گرفته‌ایم به صورت مستقل در پایان جزوه آمده بود. با پیشنهاد دوستان در چاپ دوم واژه‌های هر صفحه در همان صفحه درج شده است. امید است این تلاش مورد عنایت حضرت زهرا سلام الله علیها قرار گیرد و گام کوچکی در راه ایجاد انس با متون روایی اهل بیت علیهم السلام باشد.

با توجه به استقبال و مراجعات مکرر تصمیم به چاپ مجدد آن گرفتیم از همه عزیزان که ما را یاری نمودند کمال تشکر و امتنان را داریم.

مدیر مسئول انتشارات مسجد مقدس جمکران حسین احمدی

عظمت و اهمیت خطبه

هرچه بیشتر خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها مورد مطالعه قرار می‌گیرد، عظمت و اهمیت خطبه بیشتر روشن می‌گردد و خوانندگان محترم با مطالعه خطبه این مطلب را تصدیق خواهند نمود. لذا با توجه به ظرفیت نوشته به ذکر دو مطلب مستند در مورد عظمت و اهمیت خطبه در قالب دو عنوان اکتفا می‌کنیم.

۱. تعلیم خطبه:

راوی می‌گوید: خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها را نزد «زید» فرزند «امام سجاد» علیه السلام خواندم و گفتم: برخی گمان می‌کنند خطبه کلام حضرت زهرا سلام الله علیها نیست بلکه کلام «ابی العیناء» است. در پاسخ گفت: این خطبه را بزرگان آل ابوطالب از پدرانشان نقل نموده و آن را به فرزندانشان یاد می‌دادند. پدرم خطبه را از جدم نقل و سند آن را به حضرت زهرا سلام الله علیها رسانید و بزرگان شیعه آن را نقل نموده و مطالعه می‌کردند قبل از آنکه «جد ابی العیناء» متولد گردد. (۱)

۲. حفظ خطبه

«علّامه سید شرف الدین» در کتاب «المراجعات» می‌نویسد: حضرت زهرا سلام الله علیها دارای حجج بالغه‌ای است و دو خطبه آن حضرت در مورد ولایت مشهور است.

اهل بیت علیهم السلام فرزندانشان را به حفظ این دو خطبه و می‌داشتند آن سان که به حفظ قرآن و می‌داشتند. (۲)

اسناد و مدارک خطبه

این خطبه از خطبه‌هایی است که علمای بزرگ شیعه و اهل سنت با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده‌اند. برخی از منابع شیعه و

اهل سنت که خطبه را به صورت کامل یا بخش‌هایی از آن را نقل نموده‌اند عبارتند از:

۱ - شرح «نهج البلاغه» اثر «ابن ابی الحدید معتزلی».

۲ - «کشف الغمه» اثر «علی بن عیسی اربلی».

۳ - «مروج الذهب» اثر «مسعودی».

۴ - «شافی» اثر «سید مرتضی».

۵ - «علل الشرایع» اثر «صدوق».

۶ - «طرائف» اثر «سید بن طاووس».

۷ - «احتجاج» اثر «مرحوم طبرسی».

و ...

متن خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها

قسمت اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أُنْعَمُ، وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَلْهَمَ، وَالثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمومِ نِعَمِ ابْتِدَائِهَا، وَسُبُوحِ (۳) آلاءِ (۴) أسدَاهَا (۵)، وَتَمَامِ مَنَنِ (۶) وَالْأَهَا!

جَمِّ (۷) عَيْنِ الْإِحْصَاءِ عِدْدُهَا، وَنَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمِيدُهَا، وَتَفَاوَتِ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَيْدُهَا وَنَدَبُهُمْ (۸)، لِاسْتِرَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا، وَاسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِاجْزَالِهَا، وَتَنَّى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا.

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا، وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا، وَأَنَارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا.

خدا را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گویم، و بر توفیقاتش شکر می‌کنم، و بر مواهبی که ارزانی داشته، ثنا می‌خوانم.

بر نعمت‌های گسترده‌ای که از آغاز به ما داده.

و بر مواهب بی‌حسابی که به ما احسان فرموده.

و بر عطایای پی در پی که همواره ما را مشمول آن ساخته. نعمت‌هایی که از شماره و احصاء بیرون است.

و به خاطر گستردگی در بستر زمان هرگز قابل جبران نیست.

و انتهای آن از ادراک انسان‌ها خارج است.

بندگان را برای افزایش و استمرار این مواهب به شکر خویش فراخوانده.

و خلائق را برای تکمیل آن به ستایش خود دعوت نموده.

و آنان را برای به دست آوردن همانند آنها تشویق فرموده.

و من شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست. بی‌مثال است، و شریک و مانند ندارد.

این سخنی است که روح آن اخلاص است، و قلوب مشتاقان با آن گره خورده، و آثار آن در افکار پرتوافکن شده.

الْمُمْتَعِ مِنَ الْبَصَارِ رُؤْيَتْهُ، وَمِنَ الْأَلْسِنِ صِفَتْهُ، وَمِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ.

إِبْتِدَاعِ (۹) الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَأَنْشَأَهَا بِلَا احْتِدَاءِ (۱۰) أَمْثَلُهُ امْتَثَلَهَا.

كَوْنِهَا بِقُدْرَتِهِ، وَذَرَأَهَا (۱۱) بِمَشِيئَتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَلَافَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا إِلَّا تَثْبِيثًا لِحُكْمَتِهِ، وَتَنْبِيْهَا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ

إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ، وَ تَعْبُدًا لِرَبِّيَّتِهِ، وَ إِعْرَازًا (۱۲) لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَ حَيَاشَةً (۱۳) لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

خدایی که رؤیتش با چشم‌ها غیر ممکن است، و بیان اوصافش با این زبان، محال، و درک ذات مقدسش برای عقل و اندیشه‌ها ممتنع است.

موجودات جهان هستی را ابداع فرمود، بی آنکه چیزی پیش از آن وجود داشته باشد.

و همه آنها را ایجاد کرد، بی آن که الگو و مثالی قبل از آن موجود باشد.

آنها را به قدرتش تکوین نمود، و به اراده‌اش خلق کرد، بی آن که به آفرینش آنها نیاز داشته باشد، یا فایده‌ای از صورت‌بندی آنها عاید ذات پاکش شود.

جز این که می‌خواست حکمتش را از این طریق آشکار سازد. مردم را به اطاعتش دعوت کند.

قدرت بی‌پایان خود را از این دریچه نشان دهد.

خلایق را به عبودیت خود رهنمون گردد.

و دعوت پیامبرانش را از طریق هماهنگی تکوین و تشریح قوت بخشد.

سپس برای اطاعتش پاداش‌ها مقرر فرموده، و برای معصیتش کیفرها.

تا بندگان را بدین وسیله از خشم و انتقام و عذاب خویش رهایی بخشد، و به سوی باغ‌های بهشت و کانون رحمتش سوق دهد.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، إِخْتِيَارُهُ وَ اتَّجِبُهُ قَبْلَ أَنْ أُرْسِلَهُ، وَ سَيِّمَاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَيْتَهُ (۱۴)، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَنْتَهُ (۱۵)، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ (۱۶)، وَ بَسْتَرِ الْأَهْوِيلِ (۱۷) مَصُونَةٌ (۱۸)، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ.

عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلٍ [بِمَالَ (۱۹)] الْأُمُورِ، وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ (۲۰)، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ.

إِبْتِعْنَهُ اللَّهُ اِتِّمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ، وَ اِنْفِذًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ.

فَرَأَى الْأَمَمَ فُرْقًا (۲۱) فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا (۲۲) عَلَى نِيرَانِهَا، [وَ] عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا (۲۳)، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، پیش از آن که او را بفرستد، برگزید؛ و پیش از آن که او را بیافریند، برای این مقام نامزد فرمود؛ و قبل از بعثتش او را انتخاب نمود.

در آن روز که بندگان در عالم غیب پنهان بودند، و در پشت پرده‌های هول انگیز نیستی پوشیده و به آخرین سرحد عدم مقرون بودند.

این به خاطر آن صورت گرفت که خداوند از آینده آگاه بود، و به حوادث جهان احاطه داشت، و مقدرات را به خوبی می‌دانست.

او را مبعوث کرد تا فرمانش را تکمیل کند، و حکمش را اجرا نماید، و مقدرات حتمی‌اش را نفوذ بخشد.

هنگامی که مبعوث شد، امت‌ها را مشاهده کرد که مذاهب پراکنده‌ای را برگزیده‌اند؛ گروهی برگرد آتش طواف می‌کنند، و گروهی در برابر بت‌ها سر تعظیم فرود آورده‌اند، و با این که با قلب خود خدا را شناخته‌اند، او را انکار می‌کنند.

فَأَنَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ظُلْمَهَا، وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا (۲۴)، وَ جَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَّهَا. (۲۵)

وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ، وَ أَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ (۲۶)، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ (۲۷)، وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ، وَ رَغَبَةٍ وَ إِثْبَارٍ، فَمُحَمَّدٌ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ] مِنْ تَعَبِ هَيْدِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفَّ (۲۸) بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ، وَ مُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ.

صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي، نَبِيِّهِ وَ أَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَصَفِيهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيهِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

خداوند به نور محمد صلی الله علیه و آله ظلمت‌ها را برچید، و پرده‌های ظلمت را از دل‌ها کنار زد، و ابرهای تیره و تاریک را از مقابل چشم‌ها برطرف ساخت.

او برای هدایت مردم قیام کرد، و آنها را از گمراهی و غوایت‌های رهایی بخشید، و چشم‌هایشان را بینا ساخت، و به آئین محکم و پا برجای اسلام رهنمون گشت، و آنها را به راه راست دعوت فرمود.

سپس خداوند او را با نهایت محبت و اختیار خود و از روی رغبت و ایثار قبض روح کرد، سرانجام او از رنج این جهان آسوده شد و هم اکنون در میان فرشتگان، و خشنودی پروردگار غفار و در جوار قرب خداوند جبار قرار دارد.

درود خدا بر پدرم پیامبر صلی الله علیه و آله امین وحی، و برگزیده او از میان خلایق باد، و سلام بر او و رحمت خدا و برکاتش. ثُمَّ التفتت علیها السلام إلى أهل المجلس وقالت: أنتم عباد الله نضب أمره ونهيه، و حملته دينه و وحیه، و أمناء الله على أنفسكم، و بلغاؤه (۲۹) إلى الأمم. و زعيم حق له فيكم، و عهد قدمه إليكم.

قسمت سوم

و بقیة استخلفها علیکم: کتاب الله الناطق و القرآن الصادق، و التور الساطع، (۳۰) و الضیاء اللامع، (۳۱) بیته بصائر، و منكشفه سرائر، و متجلیه ظواهر، و معتبطه (۳۲) به أشیاعه، قائد إلى الرضوان إبتاعه، مؤد (۳۳) إلى النجاة استماعه.

سپس رو به اهل مجلس کرد و مسؤولیت سنگین مهاجران و انصار را برشمرد و فرمود:

شما ای بندگان خدا! مسؤولان امر و نهی پروردگار و حاملان دین و وحی او هستید، و نمایندگان خدا بر خویشتان، و مبلغان او به سوی امت‌ها می‌باشید.

پاسدار حق الهی در میان شما، و حافظ پیمان خداوند که در دسترس همه شماست و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از خود در میان امت به یادگار گذارده کتاب الله ناطق، و قرآن صادق و نور آشکار و روشنایی پر فروغ اوست.

کتابی که دلایلش روشن، باطنش آشکار، ظواهرش پر نور، و پیروانش پرافتخار.

کتابی که عاملان خود را به بهشت فرا می‌خواند، و مستمعینش را به ساحل نجات رهبری می‌کند.

به تینال حجج الله المنور، و عزائمهم المفسرة، و مخارمهم المخذرة، و بیناته الجالیة، و براهینهم الکافیة، و فضائلهم المندویة، و رخصیه المؤمنة، و سرائعهم [سرائعهم] المکتوبة.

فجعل الله الأیمان تطهیراً لكم من الشرك، و الصلواة تنزیهاً لكم عن الکبر، و الزکاة تزکیة للنفس، و نماء فی الرزق، و الصیام تنبیهاً للإخلاق، و الحجج تشبیهاً للدين، و العدل تنسیقاً (۳۴) للقلوب، و طاعتنا نظاماً للملة، و امامتنا أماناً من الفرقة [للفرقه]، و الجهاد عزاً للاسلام، و الصبر معونة علی استیجاب الأجر، و الأمر بالمعروف مصلحة للعامة.

از طریق آن به دلایل روشن الهی می‌توان نایل گشت، و تفسیر واجبات او را دریافت، و شرح محرمات را در آن خواند، و براهین روشن و کافی را بررسی کرد، و دستورات اخلاقی و آنچه مجاز و مشروع است در آن مکتوب یافت.

قسمت چهارم

سپس افزود:

خداوند «ایمان» را سبب تطهیر شما از شرک قرار داده.

و «نماز» را وسیله پاکی از کبر و غرور. «زکات» را موجب تزکیه نفس و نمو روزی.

«روزه» را عامل تثبیت اخلاص.

«حج» را وسیله تقویت آئین اسلام.

«عدالت» را مایه هماهنگی دل‌ها.

«اطاعت» ما را باعث نظام ملت اسلام.

و «امامت» ما را امان از تفرقه و پراکندگی.

«جهاد» را موجب عزت اسلام.

«صبر و شکیبایی» را وسیله‌ای برای جلب پاداش حق.

«امر به معروف» را وسیله‌ای برای اصلاح توده‌های مردم.

وَبَرِّ الْوَالِدَيْنِ وَوَقَايَهُ مِنَ السُّخْطِ، وَصَلَمَةَ الْأَرْحَامِ مَنَّمَاءَ لِلْعِدَدِ، وَالْقِصَاصَ حَقْنًا (۳۵) لِلدِّمَاءِ، وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِضًا لِلْمَغْفِرَةِ، وَتَوْفِيَةَ الْمَكَائِيلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبَخْسِ (۳۶)، وَالنَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهًا عَنِ الرَّجْسِ، وَاجْتِنَابَ الْقَذْفِ (۳۷) حِجَابًا عَنِ اللَّعْنَةِ، وَتَزَكَّ السَّرْفَةَ إِجَابًا لِلْعَفَّةِ، وَحَرَّمَ اللَّهُ الشُّرُوكَ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ.

فَ «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۳۸)(۳۹)*، وَاطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ». (۴۰)*

«نیکی به پدر و مادر» را موجب پیشگیری از خشم خدا.

«صله رحم» را وسیله افزایش جمعیت و قدرت.

«قصاص» را وسیله حفظ نفوس.

«وفاء به نذر» را موجب آمرزش.

«جلوگیری از کم‌فروشی» را وسیله مبارزه با کمبودها.

«نهی از شراب‌خواری» را سبب پاکسازی از پلیدی‌ها.

«پرهیز از تهمت و نسبت‌های ناروا» را حجابی در برابر غضب پروردگار.

«ترک دزدی» را برای حفظ عفت نفس.

قسمت پنجم

و «تحریم شرک» را برای اخلاص بندگی و ربوبیت حق. اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید، و «آن‌چنان که شایسته مقام اوست، از مخالفت فرمانش بپرهیزید، و تلاش کنید که مسلمان از دنیا بروید».

خدا را در آنچه امر یا نهی فرموده، اطاعت کنید - و راه علم و آگاهی را پیش گیرید - چرا که:

«از میان بندگان خدا، تنها عالمان و آگاهان از او می‌ترسند و احساس مسؤولیت می‌کنند».

ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ! اعْلَمُوا أَنَّي فَاطِمَةٌ، وَأَبِي مُحَمَّدٌ صِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَقُولُ عَوْدًا وَيَدْعَاءً، وَلَمَّا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا، وَ لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا. (۴۱)

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ (۴۲) حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» (۴۳)*

فَإِنْ تَعَرَّفُوهُ تَعَرَّفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ، وَأَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، وَ لِنِعْمِ الْمَعْرِزِيِّ إِلَيْهِ صِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ. فَبَلِّغْ

بِالرِّسَالَةِ صَادِعًا (۴۵) بِاللَّذَارَةِ، مَاثِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ (۴۶) الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا تَبَجُّهُمَ (۴۷)، آخِذًا بِأَكْطَامِهِمْ (۴۸)،

سپس فرمود: ای مردم! بدانید من فاطمه‌ام! و پدرم محمد است، که صلوات و درود خدا بر او و خاندانش باد.

آنچه می‌گویم آغاز و انجامش یکی است - و هرگز ضد و نقیض در آن راه ندارد - و آنچه را می‌گویم غلط نمی‌گویم، و در اعمالم راه خطا نمی‌پویم.

«به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است».

هر گاه نسب او را بجوید می‌بینید او پدر من بوده است، نه پدر زنان شما! و برادر پسر عموی من بوده است، نه برادر مردان شما! چه پرافتخار است این نسب، درود خدا بر او و خاندانش باد!

آری او آمد و رسالت خویش را به خوبی انجام داد، و مردم را به روشنی انذار کرد، از طریقه مشرکان روی برتافت و برگردن‌هایشان کوبید، و گلویشان را فشرد - تا از شرک دست بردارند و در راه توحید گام بگذارند.

دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.

يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ، وَ يَنْكُتُ (۴۹) الْهَامَ، حَتَّى انْهَزَمَ (۵۰) الْجَمْعُ وَ وَلُوا الدُّبُرَ (۵۱)، حَتَّى تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صَيْبِحِهِ (۵۲)، وَ أَسْفَرَ (۵۳) الْحَقُّ عَنْ مَحْضَتِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرِسَتْ شَقَاقِشُ (۵۴) الشَّيَاطِينِ، وَ طَاحَ (۵۵) وَ شَيْطُ (۵۶) النِّفَاقِ، وَ انْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ، وَ فُهِتُمْ (۵۷) بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ (۵۸) مِنَ الْبَيْضِ (۵۹) الْخِمَاصِ. (۶۰)

او همواره با دلیل و برهان و اندرز سودمند مردم را به راه خدا دعوت می‌کرد.

بت‌ها را درهم می‌شکست، و مغزهای متکبران را می‌کوبید، تا جمع آنها متلاشی شد، و تاریکی‌ها برطرف گشت، صبح فرا رسید، و حق آشکار شد، نماینده دین به سخن درآمد، و زمزمه‌های شیاطین خاموش گشت.

افسر نفاق بر زمین فرو افتاد، گره‌های کفر و اختلاف گشوده شد، و شما زبان به کلمه اخلاص (لا اله الا الله) گشودید، در حالی که گروهی اندک و تبه‌دست بیش نبودید!

وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ، مُدْقَسَةً (۶۱) الشَّارِبِ، وَ نُهْزَةً (۶۲) الطَّامِعِ، وَ قَبَسَةً (۶۳) الْعَجَلَانِ، وَ مَيُوطِيَّ (۶۴) الْأَفْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرِيقَ (۶۵)، وَ تَفْتَاتُونَ (۶۶) الْوَرَقَ، أَذِلَّةٌ خَاسِئِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ. فَأَنْقَذَكُمُ (۶۷) اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَعِيدَ اللَّتِيَا وَ اللَّتِي، بَعِيدَ أَنْ مَبِيَّ (۶۸) بَيْنَهُمُ الرِّجَالِ وَ ذُؤْبَانَ الْعَرَبِ (۶۹) وَ مَرْدَةَ (۷۰) أَهْلِ الْكِتَابِ، كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، أَوْ نَجَمَ (۷۱) قَرْنُ (۷۲) لِلشَّيْطَانِ.

آری شما در آن روز بر لب پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتید، و از کمی نفرت همچون جرعه‌ای برای شخص تشنه، و یا لقمه‌ای برای گرسنه، و یا شعله آتشی برای کسی که شتابان به دنبال آتش می‌رود، بودید، و زیر دست و پاها له می‌شدید!

در آن ایام آب نوشیدنی شما متعفن و گندیده بود، و خوراکتان برگ درختان! دلیل و خوار بودید، و پیوسته از این می‌ترسیدید که دشمنان زورمند شما را بربایند و ببلعند!

اما خداوند تبارک و تعالی شما را به برکت محمد که درود خدا بر او و خاندانش باد بعد از آن همه ذلت و خواری و ناتوانی نجات بخشید، او با شجاعان درگیر شد، و با گرگ‌های عرب و سرکشان یهود و نصاری پنجه درافکند، ولی هر زمان آتش جنگ را برافروختند خدا آن را خاموش کرد.

قسمت ششم

و هر گاه شاخ شیطان نمایان می‌گشت

أَوْ فَعَرَّتْ (۷۳) فَاعِزَّةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ (۷۴) إِخْوَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكَبُ فِي (۷۵) حَتَّى يَطَّأَ (۷۶) صِمَاحَهَا بِأَخْمَصِهِ (۷۷)، وَيُخِمِدَ (۷۸) لَهَبَهَا (۷۹) بِسَيْفِهِ، مَكْدُوداً (۸۰) فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِداً فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُشْجِراً (۸۱) نَاصِحاً، مُجِدِّداً كَادِحاً (۸۲) وَأَنْتُمْ فِي رَفَاهِيهِ مِنَ الْعَيْشِ، وَادْعُونَ (۸۳) فَمَا كِهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبُّصُونَ (۸۴) بِنَا الدَّوَابِّ (۸۵) وَتَتَوَكَّفُونَ (۸۶) الْأَخْيَارَ، وَتَنْكُصُونَ (۸۷) عِنْدَ النَّزَالِ (۸۸)، وَتَفْرُونَ عِنْدَ الْقِتَالِ.

و فتنه‌های مشرکان دهان می‌گشود، پدرم برادرش علی علیه السلام را در کام آنها می‌افکند، و آنها را به وسیله او سرکوب می‌نمود، و او هرگز از این مأموریت‌های خطرناک باز نمی‌گشت مگر زمانی که سرهای دشمنان را پایمال می‌کرد و بینی آنها را به خاک می‌مالید!

[او (علی علیه السلام) در راه خشنودی خدا متحمل رنج و سختی گردید، و در راه انجام دستورات الهی تلاش می‌نمود و به رسول خدا صلی الله علیه و اله نزدیک و سید و سالار اولیای خدا بود. او همیشه آماده (فعالیت) و خیرخواه مردم بود و با جدیت و زحمت تلاش می‌نمود و این در حالی بود که شما در رفاه و خوشگذرانی، آسایش، نعمت و امنیت به سر می‌بردید و انتظار می‌کشیدید که برای ما (اهل بیت علیهم السلام) حوادث ناگوار پیش آید و توقع شنیدن اخبار (بد درباره ما) داشتید و هنگام جنگ عقب‌نشینی می‌کردید. و از نبرد فرار می‌کردید.]

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ، وَ مَأْوَى أَصْفِيَائِهِ، ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسِيكَةُ (۸۹) الْبِنْفَاقِ، وَ سَمَلَ (۹۰) جَلْبَابُ (۹۱) الدِّينِ، وَ نَطَقَ كَاظِمُ (۹۲) الْعَاوِينَ (۹۳)، وَ نَبَعَ (۹۴) حَامِلُ (۹۵) الْأَقْلِينَ، وَ هَيْدَرَ فَنِيْقُ (۹۶) الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ (۹۷) فِي عَرَصَاتِكُمْ (۹۸)، وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرَزِهِ (۹۹) هَاتِفاً بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْغَرَّةِ (۱۰۰) فِيهِ مَلَا حَظِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافاً، وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَاباً،

امّا هنگامی که خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید، و جایگاه برگزیدگان را منزلگاه او ساخت، ناگهان کینه‌های درونی و آثار نفاق در میان شما ظاهر گشت، و پرده دین کنار رفت، گمراهان به صدا در آمدند و گمنامان فراموش شده سر بلند کردند، نعره‌های باطل برخاست و در صحنه اجتماع شما به حرکت درآمدند.

شیطان سرش را از مخفیگاه خود بیرون کرد و شما را به سوی خود دعوت نمود، و شما را آماده‌پذیرش دعوتش یافت و منتظر فریبش!

سپس شما را دعوت به قیام کرد و سبکبار برای حرکت یافت! شعله‌های خشم و انتقام را در دل‌های شما برافروخت و آثار غضب در شما نمایان گشت.

فَوَسَمْتُمْ (۱۰۱) غَيْرَ اِبْلِكُمْ، وَ أَوْرَدْتُمْ غَيْرَ شَرِّكُمْ، هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ الْكَلْمُ (۱۰۲) رَجِيبٌ (۱۰۳)، وَ الْجُرْحُ (۱۰۴) لَمَّا يَنْدَمِلُ (۱۰۵)، وَ الرَّسُولُ لَمَّا يُقْبِرُ.

إِنِّي دَاراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (۱۰۶)*، فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ! وَ كَيْفَ بِكُمْ؟ وَ أَنَّى تُوفَكُونَ؟ وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أَمُورُهُ زَاهِرَةٌ [ظَاهِرَةٌ (۱۰۷)]، وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ (۱۰۸)، وَ زَوَاجِرُهُ لَانِحَةٌ، وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، قَدْ خَلَقْتُمْ وَهَؤُلَاءِ ظُهُورَكُمْ، ارْغَبْ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بَعِيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟ بِنَسِ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا.

«وَ مَنْ يَبْتَغِ (۱۰۹) غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ». (۱۱۰)*

و همین امر سبب شد بر غیر شتر خود علامت نهید، و در غیر آبشخور خود وارد شوید، - و به سراغ چیزی رفتید که از آن شما نبود و در آن حقی نداشتید و سرانجام به غضب حکومت پرداختید.

در حالی که هنوز چیزی از رحلت پیامبر نگذشته بود، زخم‌های مصیبت ما وسیع و جراحات قلبی ما التیام نیافته، و حتی هنوز پیامبر صلی الله علیه و اله به خاک سپرده نشده بود.

بهانه شما این بود که «می‌ترسیم فتنه‌ای برپا شود!»، و چه فتنه‌ای از این بالاتر که در آن افتادید؟ و همانا دوزخ به کافران احاطه دارد. چه دور است این کارها از شما! راستی چه می‌کنید؟ و به کجا می‌روید؟

با این که کتاب خدا - قرآن - در میان شماست، همه چیزش پرنور، نشانه‌هایش درخشنده، نواهی‌اش آشکار، اوامرش واضح، اما شما آن را پشت سرافکنید!

آیا از آن روی برتافته‌اید؟ یا به غیر آن حکم می‌کنید؟ آه که ستمکاران جانشین بدی را برای قرآن برگزیدند.

«و هر کس آئینی غیر از اسلام را انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است.»

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا (۱۱۱) إِلَّا رَيْثٌ [إِلَى رَيْثٍ أَنْ تَشِيْكَنَ نَفْرَتُهَا، وَ يَشِيْلَسَ (۱۱۲) قِيَادَهَا (۱۱۳)، ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُوْرُونَ (۱۱۴) وَ قَدْتَهَا (۱۱۵) وَ تَهَيَّجُونَ جَمْرَتَهَا (۱۱۶)، وَ تَشْتَجِيُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْعُورِيِّ، وَ إِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ، وَ إِخْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ. تَسِيْرُونَ حَشَوًا فِي أَرْبَعَاءٍ، وَ تَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْحَمْرِ وَ الضَّرَاءِ، وَ نَضَبِ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ (۱۱۷) الْمُدَى (۱۱۸)، وَ وَخْزِ (۱۱۹) السِّنَانِ فِي الْحَشَا. وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَلَّا إِرْثَ لَنَا؟

قسمت هفتم

آری، شما ناقه خلافت را در اختیار گرفتید، حتی این اندازه صبر نکردید که رام گردد، و تسلیمتان شود، ناگهان آتش فتنه‌ها را برافروختید، و شعله‌های آن را به هیجان درآوردید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید، و به خاموش ساختن انوار تابان آئین حق و از میان بردن سنت‌های پیامبر پاک الهی پرداختید.

به بهانه گرفتن کف - از روی شیر - آن را به کلی تا ته مخفیانه نوشیدید.

ظاهراً سنگ دیگران را به سینه می‌زدید اما باطناً در تقویت کار خود بودید. برای منزوی ساختن خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، ما نیز چاره‌ای جز شکیبایی ندیدیم، همچون کسی که خنجر بر گلوی او و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد! عجب این که شما چنین می‌پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده و ما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ارث نمی‌بریم!

أَفْحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ؟ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۲۰) * أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟ بَلَى تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنَّى ابْتَتَّهُ. أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَعْلَبَ عَلَى إِرْثِيهِ؟ يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ! أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثَ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيئًا (۱۲۱).

أَفَعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ بَدَلْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ: «وَ وَرِثَ سَلِيمَانُ دَاوُدَ». * (۱۲۲) (۱۲۳)

وَ قَالَ فِيمَا أَقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ «فَهَبْ لِي مِنْ لَمْدُنِكَ وَلِيَا يَرِثْنِي وَ يَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» * (۱۲۴) (۱۲۵)، وَ قَالَ: «وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ». * (۱۲۶) (۱۲۷)

وَ قَالَ: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ». * (۱۲۸)

آیا از حکم جاهلیت پیروی می‌کنید؟ «چه کسی حکمش از خدا بهتر است برای آنها که اهل یقینند؟»

آیا شما این مسایل را نمی‌دانید؟ آری می‌دانید، و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر اویم.

شما ای مسلمانان! آیا باید ارث من به زور گرفته شود؟

ای فرزند ابی قحافه! به من پاسخ ده! آیا در قرآن است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارثی نبرم؟ چه سخن ناروایی!

آیا عمداً کتاب خدا را ترک گفتید و پشت سرافکنید؟ در حالی که می‌فرماید: «و سلیمان وارث داود شد.»

و در داستان یحیی بن زکریا می‌گوید: «(خداوند!) تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد.»

و نیز می‌فرماید: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خدا مقرر داشته (از دیگران) سزاوارترند.»

و نیز می‌گوید: «خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر به اندازه سهم دو دختر باشد».

و قَالَ: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (۱۲۹)*

و زَعَمْتُمْ أَلَّا حَطَّوْهُ (۱۳۰) لِي وَ لِمَا ارْتَمْتُمْ مِنْ أَبِي؟ وَ لِمَا رَحِمَ بَيْنَنَا؟ أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مَلْتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟ أَوْ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟

و نیز فرموده: «(اگر کسی مالی از خود بگذارد) برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند، این حقی است بر پرهیزکاران».

شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی از پدرم ندارم؟ و هیچ نسبت و خویشاوندی در میان ما نیست!؟

آیا خداوند آیه‌ای مخصوص شما نازل کرده است که پدرم را از آن خارج ساخته؟

یا می‌گویید: پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی‌برند، و من با پدرم یک مذهب نداریم؟

یا این که شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عموم آگاه‌ترید؟

فَدُونَكُمَا (۱۳۱) مَخْطُومَةٌ (۱۳۲) مَرْحُومَةٌ (۱۳۳)، تَلْفَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَانْعَمَ الْحَكَمُ اللَّهُ، وَ الرَّعِيمُ مُحَمَّدٌ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةِ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ، «وَلِكُلِّ نَبَالٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ»* (۱۳۴)(۱۳۵) «مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ»* (۱۳۶)

قسمت هشتم

ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا (۱۳۷) نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ:

يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَةِ (التَّقِيَّةِ) (۱۳۸) وَ أَعْصَادِ (۱۳۹) الْمِلَّةِ، وَ حَصْنَةَ (۱۴۰) الْإِسْلَامِ! مَا هَذِهِ الْعَمِيْرَةُ (۱۴۱) فِي حَقِّي؟ وَ السِّنَّةُ عَن ظِلَامَتِي؟

حال که چنین است پس بگیر آن - ارث مرا - که همچون مرکب آماده و مهار شده آماده بهره‌برداری است و بر آن سوار شو.

ولی بدان در قیامت تو را دیدار می‌کند و بازخواست می‌نمایم و در آن روز چه جالب است که داور خداست، و مدعی تو محمد صلی الله علیه و آله، و موعد داوری، رستاخیز، و در آن روز باطلان زیان خواهند دید، اما پشیمانی به حال شما سودی نخواهد داشت! بدانید: «هر چیزی - که خداوند به شما داده سرانجام - قرارگاهی دارد - و در موعد خود انجام می‌گیرد - و به زودی خواهید دانست» «به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد»!

سپس بانوی اسلام گروه انصار را مخاطب ساخته و با آهنگی رسا و محکم و کوبنده ادامه سخن داد و چنین فرمود: ای جوانمردان! و ای بازوان توانمند ملت و یاران اسلام این نادیده گرفتن حق مسلم من از سوی شما چیست؟ این چه تغافل است که در برابر ستمی که بر من وارد شده نشان می‌دهید؟!؟

أَمَّا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَبِي يَقُولُ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ»؟

سَرَّعَانَ (۱۴۲) مَا أَحَدْتُمْ، وَ عَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ (۱۴۳)، وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوِلُ وَ قُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَ أَزَاوِلُ.

أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؟ فَحَطَّبُ (۱۴۴) جَلِيلٌ اسْتَوْسَعَ (۱۴۵) وَ هُنَّ (۱۴۶)، وَ اسْتَنْهَرَ فَتَقَهُ (۱۴۷)، وَ انْفَتَقَ رَتْقَهُ، وَ أَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِعَيْبَتِهِ، وَ كُسِفَتِ النُّجُومُ لِمُصِيبَتِهِ، وَ أَكَدَتِ الْأَمَالُ (۱۴۸)، وَ خَشَعَتِ الْجِبَالُ، وَ أَضْيَعَ الْحَرِيمُ، وَ أُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ.

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرم نمی‌فرمود: احترام هر کس را در مورد فرزندان او باید نگاه داشت؟ چه زود اوضاع را دگرگون ساختید، و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید، با این که توانایی بر احقاق حق من دارید، و نیروی کافی بر آنچه می‌گویم در اختیار شماست.

آیا می‌گویید: محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رفت - و با مُردن او همه چیز تمام شد، و خاندان او باید به دست فراموشی سپرده شوند و سنتش پایمال گردد؟ -

آری مرگ او مصیبت و ضربه دردناکی بر جهان اسلام بود. فاجعه سنگینی است که بر همه غبار غم فروریخت، و شکافش هر روز آشکارتر، و گسستگی آن دامنه‌دارتر، و وسعتش فزون‌تر می‌گردد، زمین از غیبت او تاریک، و ستارگان برای مصیبتش بی‌فروغ و امیدها به یاس مبدل گشت، کوه‌ها متزلزل گردید احترام افراد پایمال شد و با مرگ او حرمتی باقی نماند!

قسمت نهم

فَتَكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى
لَامِثَلَهَا نَازِلَةٌ، وَلَا بَائِقَةٌ (۱۴۹) عَاجِلَةٌ، أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَفْئِيتِكُمْ وَفِي مُمَسَاكِمٍ وَمُصْبِحِكُمْ، هُتَافًا (۱۵۰) وَصَرَاحًا (۱۵۱)،
وَتَلَاوَةً وَالْحَنَانًا، وَلَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ حُكْمٌ فَضْلٌ، وَقَضَاءٌ حَتْمٌ.
«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ
سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»*(۱۵۲)

به خدا سوگند این حادثه‌ای است عظیم و مصیبتی است بزرگ و ضایعه‌ای است جبران ناپذیر.
ولی فراموش نکنید اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفت قرآن مجید قبلاً از آن خبر داده بود، همان قرآنی که پیوسته در خانه‌های شماست، و صبح و شام با صدای بلند و فریاد و - یا - آهسته و با الحان مختلف در گوش ما خوانده می‌شود، پیامبران پیشین نیز قبل از او با این واقعیت روبرو شده بودند چرا که مرگ فرمان تخلف ناپذیر الهی است.

آری قرآن صریحاً گفته بود: «محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست، و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب بازگردد هرگز به خداوند ضرری نمی‌زند و خداوند به زودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد».

إِنِّهَا (۱۵۳) بِنِي قَيْلَةَ! أَهْضَمُ (۱۵۴) تُرَاثَ أَبِي وَأَنْتُمْ بِمَرَأَى مِنبَى وَمَسْمَعٍ، وَمُنْتَدَى (۱۵۵) وَمَجْمَعٍ؟
تَلْبَسِيَكُمْ الدَّعْوَةَ وَتَشْمَلِكُمُ الْحَبْرَةَ وَأَنْتُمْ ذُوو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ، وَالْأَادَاءِ وَالْقُوَّةِ، وَعِنْدَكُمْ السِّلَاحُ وَالْحِجْنَةُ، تُؤَافِكُمُ الدَّعْوَةَ فَلَا تُجِيبُونَ، وَ
تَأْتِيَكُمُ الصَّرْحَةُ فَلَا تُعِينُونَ [تُعِينُونَ، وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ (۱۵۶)، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ، وَالنُّحْيَةَ الَّتِي انْتَحَبْتُمْ، وَالْخَيْرَةَ الَّتِي
اخْتَبَرْتُمْ.

قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَتَحَمَلْتُمُ الْكَدَّ وَالتَّعَبَ، وَنَاطَحْتُمُ الْأَمَمَ، وَكَافَحْتُمُ الْبُهَمَ (۱۵۷)، لَا نَبْرُحُ أَوْ تَبْرُحُونَ، نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ،
عجبا! «ای فرزندان قیله» (قیله زن با شخصیت و شرافتمندی است بود که نسب قبایل انصار به او منتهی می‌گردد) آیا ارث من باید پایمال گردد و شما آشکارا می‌بینید و می‌شنوید، و در جلسات و مجمع شما این معنی گفته می‌شود و اخبارش به خوبی به شما می‌رسد و باز هم خاموش نشست‌اید؟ با این که دارای نفرات کافی و تجهیزات و نیروی وسیع و سلاح و سپر هستید، دعوت مرا می‌شنوید و لبیک نمی‌گویید؟ و فریاد من در میان شما طنین افکن است و به فریاد نمی‌رسید؟ با اینکه شما در شجاعت زبانزد می‌باشید و در خیر و صلاح معروفید، و شما برگزیدگان اقوام و قبایل هستید.

با مشرکان عرب پیکار کردید و رنج‌ها و محنت‌ها را تحمل نمودید، شاخ‌های گردنکشان را در هم شکستید، و با جنگجویان بزرگ دست و پنجه نرم کردید، و شما بودید که پیوسته با ما حرکت می‌کردید، و در خط ما قرار داشتید، دستورات ما را گردن می‌نهادید و سر بر فرمان ما داشتید،

حَتَّىٰ إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَىٰ الْإِسْلَامِ، وَ دَرَزَ (۱۵۸) حَلَبَ (۱۵۹) الْبَأْيَامِ، وَ خَضَعَتْ نَعْرَهُ (۱۶۰) الشِّرْكَ، وَ سَيَكُنْتُ فَوْرَةً (۱۶۱) الْإِفْكَ، وَ حَمَدْتُ (۱۶۲) نِيرَانَ الْكُفْرِ، وَ هَدَأْتُ (۱۶۳) دَعْوَةَ الْهَرْجِ (۱۶۴)، وَ اسْتَوْتَقَ (۱۶۵) [اسْتَوْتَقَ نِظَامَ الدِّينِ، فَأَنَّىٰ حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ؟ وَ أَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ؟ وَ نَكَضْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ؟ وَ أَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيْمَانِ؟
«أَلَا- تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هِيْمٌ بِدُؤُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»*(۱۶۶)

تا آسیای اسلام بر محور وجود خاندان ما به گردش درآمد، و شیر در پستان مادر روزگار فزونی گرفت، نعره‌های شرک در گلوها خفه شد و شعله‌های دروغ فرو نشست، آتش کفر خاموش گشت، و دعوت به پراکندگی متوقف شد و نظام دین محکم گشت. پس چرا بعد از آن همه بیانات قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله امروز حیران مانده‌اید؟ چرا حقایق را بعد از آشکار شدن مکتوم می‌دارید و پیمان‌های خود را شکسته‌اید، و بعد از ایمان راه شرک پیش گرفته‌اید؟
«آیا با گروهی که پیمان‌های خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته‌اند پیکار نمی‌کنید؟ در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند، آیا از آنها می‌ترسید؟ با این که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید».

أَلَا قَدْ أَرَىٰ أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ (۱۶۷)، وَ أَبَعِدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، قَدْ خَلَوْتُمْ بِالِدَعَةِ (۱۶۸) وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَةِ، فَمَجَجْتُمْ (۱۶۹) مَا وَعَيْتُمْ، وَ دَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّعْتُمْ. (۱۷۰)
فَ إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ.*(۱۷۱)

قسمت دهم

أَلْمَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةِ مَنِّي بِالْخَذْلَةِ الَّتِي خَامَرْتُكُمْ وَ الْعُدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ، وَ لَكِنَّهَا فَيَضُهُ النَّفْسِ، وَ نَفْسُهُ (۱۷۲) الْغَيْضِ [الْغَيْظِ]، وَ خَوَزَ (۱۷۳) الْقِنَاءَ (۱۷۴) وَ بَنَّهُ (۱۷۵) الصَّدْرِ، وَ تَقَدِمَهُ الْحُجَّةَ.
آگاه باشید من چنین می‌بینم که شما رو به راحتی گذارده‌اید، و عافیت طلب شده‌اید، کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمین شایسته‌تر بود دور ساختید، و به تن‌پروری و آسایش در گوشه خلوت تن دادید، و از فشار و تنگنای مسؤولیت‌ها به وسعت بی‌تفاوتی روی آوردید.

آری آنچه را از ایمان و آگاهی در درون داشتید بیرون افکندید، و آب گوارایی را که نوشیده بودید به سختی از گلو برآوردید! اما فراموش نکنید خداوند می‌فرماید: «اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید (به خدا زبانی نمی‌رسد، چرا که) خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است».

بدانید و آگاه باشید من آنچه را باید بگویم، گفتم، با این که به خوبی می‌دانم ترک یاری حق با گوشت و پوست شما آمیخته، و عهدشکنی قلب شما را فرا گرفته است ولی چون قلبم از اندوه پُر بود - و احساس مسؤولیت شدیدی می‌کردم - کمی از غم‌های درونی‌ام بیرون ریخت، و اندوهی که در سینه‌ام موج می‌زد خارج شد، تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای احدی باقی نماند.
فَدُوْنُكُمْوَمَا فَاحْتَبَوْهَا (۱۷۶) دَبْرَةَ (۱۷۷) الظُّهْرِ، نَقِيْبَةَ [نَقِيْبَةَ] (۱۷۸) الحُفِّ، بَاقِيَةَ الْعَارِ (۱۷۹) مَوْسُومِيَةً بَعْضِبِ اللَّهِ وَ سَنَارِ (۱۸۰) الْأَبْدِ، مَوْصُولَةً بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ.

فَعِيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ. «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»*(۱۸۱)

وَ أَنَا ابْنَةُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاعْمَلُوا «إِنَّا عَامِلُونَ»*(۱۸۲)(۱۸۳) وَ أَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ»*(۱۸۴)(۱۸۵)

اکنون که چنین است این مرکب خلافت و آن فدک، همه از آن شما، محکم بچسبید و رها نکنید ولی بدانید این مرکبی نیست که

بتوانید راه خود را بر آن ادامه دهید: پشتش زخم، و کف پایش شکافته است! داغ ننگ بر آن خورده، و غضب خداوند علامت آن است، و رسوایی ابدی همراه آن، و سرانجام به آتش برافروخته خشم الهی که از دل‌ها سر بر می‌کشد خواهد پیوست! فراموش نکنید آنچه را انجام می‌دهید در برابر خداست. «آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست!» و من دختر پیامبری هستم که شما را در برابر عذاب شدید انذار کرد، «آنچه از دست شما بر می‌آید انجام دهید، ما هم انجام می‌دهیم؛ و انتظار بکشید، ما هم منتظریم!».

پی‌نوشت‌ها

- (۱) بحارالانوار، ج ۲۹، ص ۲۳۵، بلاغات النساء، ص ۲۳.
- (۲) المراجعات، ص ۳۹۲.
- (۳) وسیع و فراخ در محاورات فصیح می‌گویند: «ذرع سابع»؛ زره رسا، نه دراز و نه کوتاه.
- (۴) جمع «الی» نعمت.
- (۵) إسداء» عطا، بخشیدن.
- (۶) جمع «مَنّت»، نعمت‌های گران‌قدر.
- (۷) زیاد.
- (۸) ندب» دعوت نمودن.
- (۹) ابتداع» بدون مثال و نقشه قبلی، اختراع.
- (۱۰) پیروی کردن.
- (۱۱) از ماده «ذَرَأَ» آفرید.
- (۱۲) گرامی داشتن و ارجمند داشتن.
- (۱۳) اگر شکاری را به طرف کسی برانند می‌گویند: حُشْتُ عَلَيْهِ الصَّيْدَ: شکار را به سوی او راندم.
- (۱۴) او را آفرید.
- (۱۵) او را مبعوث داشت.
- (۱۶) مستور.
- (۱۷) جمع «اهوال» حوادث ترس‌آور.
- (۱۸) محفوظ.
- (۱۹) جمع «مَال»، عاقبت و آخر کار.
- (۲۰) جمع «دهر» روزگاران دراز.
- (۲۱) فرق»: جمع فرقه، گروه‌ها.
- (۲۲) جمع «عاکف»، ملازمان.
- (۲۳) جمع «وثن»، بت‌ها.
- (۲۴) جمع «بهمة» مسائل مشکل و پیچیده و حیرت‌زا.
- (۲۵) تحیر و راه نیافتن.

- (۲۶) گمراهی، ضد رشد.
- (۲۷) کوری و گمراهی.
- (۲۸) فراگرفته شد.
- (۲۹) جمع «بلغ»، رسانندگان پیام یا خبر.
- (۳۰) نور ساطع نور برآمده همراه با درخشندگی است.
- (۳۱) اسم فاعل از «لمعان» روشن شدن و درخشیدن.
- (۳۲) آرزو بردن به حال کسی بدون آن که زوال آن را از وی بخواهد، در مقابل حسد که زوال آن را آرزو می‌کند.
- (۳۳) ایصال، رساندن.
- (۳۴) نظم و ترتیب دادن.
- (۳۵) نگهداری و بازداشتن خون از ریختن.
- (۳۶) نقص و کم دادن.
- (۳۷) انداختن شیء.
- (۳۸) سوره آل عمران، آیه ۱۰۲.
- (۳۹)
- (۴۰) سوره فاطر، آیه ۲۸.
- (۴۱) دوری و تجاوز از حق.
- (۴۲) آنچه موجب مشقت و دشواری شما باشد.
- (۴۳) سوره توبه: آیه ۱۲۹.
- (۴۴) نسبت او را بررسی کنید.
- (۴۵) از «صدع» آشکار کردن، شکافتن، به جای آوردن فرمان.
- (۴۶) راه، محله، مرکز.
- (۴۷) وسط هر چیز و عمده آن، میان پشت و کتف.
- (۴۸) جمع «کظم»، گلو، دهان، راه تنفس.
- (۴۹) از «نکت» به رو انداختن و به سر درافکندن را می‌گویند.
- (۵۰) انهزام» شکست خوردن.
- (۵۱) پشت گرداندند، کنایه از شکست.
- (۵۲) شب صبح را شکافت.
- (۵۳) روشن شد.
- (۵۴) جمع «شقشقه» آنچه شتر مست از دهان بیرون کند، کنایه از سخنوری.
- (۵۵) هلاک شد.
- (۵۶) مردمان پست و فرومایه.
- (۵۷) به زبان آوردید.
- (۵۸) مردم (کمتر از ده نفر).

- (۵۹) جمع «ایبض» سفید بوستان.
- (۶۰) جمع «اخمص» گرسنگان.
- (۶۱) آب اندک.
- (۶۲) فرصت.
- (۶۳) شعله کوچک آتش.
- (۶۴) لگد کوب.
- (۶۵) گنداب، آب آمیخته با بول شتر.
- (۶۶) از «قوت» به معنای غذا یعنی آذوقه خود قرار می‌دادید.
- (۶۷) پوست بز دباغی نشده.
- (۶۸) گرفتار شد.
- (۶۹) سرکردگان عرب.
- (۷۰) جمع «مارد» طغیان‌گران و سرکشان.
- (۷۱) آشکار شد، «نجم» آشکار شدن و رویدن گیاه‌ها.
- (۷۲) شاخ.
- (۷۳) گشوده شد «فغرت فاغرة»: دهانی گشوده شد.
- (۷۴) فعل ماضی از قذف: انداخت.
- (۷۵) بر نمی‌گشت، دست بردار نبود.
- (۷۶) مضارع از مصدر «وطیء» لگد کوب می‌کرد.
- (۷۷) فرورفتگی کف پا.
- (۷۸) إخماد: خاموش کردن.
- (۷۹) شعله آتش.
- (۸۰) رنج‌پذیر، رنج‌بر.
- (۸۱) اسم فاعل «شمّر» أزاره عن ساقه: بالا زد پیراهن خود را از ساق پا.
- (۸۲) رنج‌بر، زحمت‌کش
- (۸۳) جمع «وادع» آسوده خیالان، تن‌آسایان.
- (۸۴) انتظار می‌کشیدید.
- (۸۵) جمع دایره، حوادث نامطلوب.
- (۸۶) توقع داشتید.
- (۸۷) از آن خیری که به طرف آن رفته بودید بر می‌گشتید.
- (۸۸) رویارویی دو طرف در جنگ.
- (۸۹) خار، کینه و عدوات در دل.
- (۹۰) پوشیده شد.
- (۹۱) روپوش.

- ۹۲) ساکت، خاموش.
- ۹۳) گمراهان، «کاظم الغاوی» گمراهان خاموش.
- ۹۴) ظاهر شد.
- ۹۵) ساقط، زبون، گمنام.
- ۹۶) رئیس ارجمند.
- ۹۷) خطر، دم جنبانیدن حیوان و به راست و چپ زدن آن.
- ۹۸) ساحت‌ها.
- ۹۹) جای خزیدن.
- ۱۰۰) خدعه.
- ۱۰۱) از «وسم» اثر داغ کردن حیوان با آتش.
- ۱۰۲) جراحت و زخم.
- ۱۰۳) وسیع، گشاد.
- ۱۰۴) زخم.
- ۱۰۵) جراحت، هنوز بهبودی نیافته.
- ۱۰۶) سوره توبه: آیه ۴۹.
- ۱۰۷) از «زهر» درخشان، فروزان.
- ۱۰۸) نور چهره و غالب.
- ۱۰۹) طلب کند.
- ۱۱۰) سوره آل عمران: آیه ۸۵.
- ۱۱۱) درنگ نکردید، از «لبث» درنگ نمودن.
- ۱۱۲) آسان شود.
- ۱۱۳) ریسمانی که با آن حیوانی را بکشند.
- ۱۱۴) آتش جنگ را روشن کردید.
- ۱۱۵) بر وزن «تمره» شعله.
- ۱۱۶) قطعه شعله‌ور شده از آتش.
- ۱۱۷) بریدن.
- ۱۱۸) جمع «مدیه» کارد تیز.
- ۱۱۹) با تیر و نیزه زدن اما نه به قدری که بشکافد.
- ۱۲۰) سوره مائده: آیه ۵۰.
- ۱۲۱) تهمت بزرگ و عجیب.
- ۱۲۲) سوره نمل: آیه ۱۶.
- ۱۲۳)
- ۱۲۴) سوره مریم: آیه ۵ و ۶.

- (۱۲۵)
- (۱۲۶) سوره انفال: آیه ۷۵
- (۱۲۷)
- (۱۲۸) سوره نساء: آیه ۱۱.
- (۱۲۹) سوره بقره: آیه ۱۸۰.
- (۱۳۰) محبوبیت و منزلت.
- (۱۳۱) اسم فعل به معنای امر، بگیر مرکب و شتر خلافت را.
- (۱۳۲) مهار شد.
- (۱۳۳) افسار زده و جُل شده (آماده).
- (۱۳۴) سوره انعام: آیه ۶۷.
- (۱۳۵)
- (۱۳۶) سوره هود: آیه ۳۹.
- (۱۳۷) چشم یا نگاه.
- (۱۳۸) از «نقب» شاهد قوم که گفته او مورد قبول طایفه خود باشد، چهره‌های با نفوذ و شناخته شده.
- (۱۳۹) جمع عضد، نصرت و بازو.
- (۱۴۰) جمع «حاضن» حافظ و نگه دارنده.
- (۱۴۱) سستی در عمل و نادانی در عقل.
- (۱۴۲) اسم فعل به معنای «سرع» و «عجل» یعنی چه با سرعت و با شتاب.
- (۱۴۳) پی و مانند آن است که ذوب شود.
- (۱۴۴) امر عظیم.
- (۱۴۵) از «وسعت»، گشاد شد.
- (۱۴۶) لباسی که پوسیده و پاره شده باشد.
- (۱۴۷) شکاف.
- (۱۴۸) خیرش تمام و منقطع شده.
- (۱۴۹) شرو بلا.
- (۱۵۰) آواز بلند.
- (۱۵۱) صدای بلند.
- (۱۵۲) سوره آل عمران: آیه ۱۴۴.
- (۱۵۳) اسم فعل به معنی امر، به کسی که ادامه گفتار و یا عملی را از کسی دیگر بخواهد «ایه» گفته می‌شود.
- (۱۵۴) از «هضم» شکستن، ظلم کردن، بازداشتن، نقص.
- (۱۵۵) مجلس و محل مشورت.
- (۱۵۶) بدون زره و سپر به استقبال دشمن رفتن.
- (۱۵۷) جمع «بهمة» مجهولی که شناخته نشود، قهرمان.

- (۱۵۸) جریان و کثرت.
- (۱۵۹) شیر دوشیده شده.
- (۱۶۰) در این جا خضوع گردنکشان.
- (۱۶۱) هیجان.
- (۱۶۲) شعله‌های آتش فرو نشست.
- (۱۶۳) آرامش پیدا کرد.
- (۱۶۴) فتنه.
- (۱۶۵) نظم یافت.
- (۱۶۶) سوره توبه: آیه ۱۳.
- (۱۶۷) آسایش زندگی.
- (۱۶۸) راحت و آرامش.
- (۱۶۹) مَجَّ ریختن.
- (۱۷۰) از «ساغ الشراب» به سهولت و آسانی نوشیدید.
- (۱۷۱) سوره ابراهیم: آیه ۸.
- (۱۷۲) نفثه المصدور: آه کشیدن از درد سینه.
- (۱۷۳) ضعف و سستی.
- (۱۷۴) نیزه.
- (۱۷۵) نشر و اظهار، غمی که انسان توانایی کتمان آن را ندارد و اظهار می کند.
- (۱۷۶) از «حقب» ریسمانی که با آن رحل را به شکم شتر می بندند و آماده سوار شدن می شود.
- (۱۷۷) زخمی که در پشت شتر و یا هر مرکبی باشد.
- (۱۷۸) نازک شدن پشت پای شتر.
- (۱۷۹) عیبی که در معرض زوال نباشد.
- (۱۸۰) عیب و عار.
- (۱۸۱) سوره شعراء: آیه ۲۲۷.
- (۱۸۲) سوره شعراء: آیه ۲۲۷.
- (۱۸۳)
- (۱۸۴) سوره هود: آیه ۱۲۲ - ۱۲۱.
- (۱۸۵)

مأم فضیلت‌ها

مشخصات کتاب

مأم فضیلت‌ها

زندگانی، فضایل، شهادت

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

نام کتاب: مام فضیلت‌ها

مؤلف: شیخ عباس اسماعیلی یزدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران

تاریخ نشر: بهار ۱۳۸۵

نوبت چاپ: اول

چاپ: اسوه

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

قیمت: ۲۲۰۰ تومان

شابک: ۰ - ۷۴ - ۸۴۸۴ - ۹۶۴

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدس جمکران

فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران

تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱

قم - صندوق پستی: ۶۱۷

«حق چاپ مخصوص ناشر است»

بانوان گرامی!

برای پاسداری از کیان مذهب، قداست و پاکی و رسیدن به سعادت و کمال واقعی انسانی، با نصب العین قرار دادن آیین‌های حق‌نمای اسوه هدایت‌گر، دُرَدانه آفرینش، مام فضیلت‌ها، مشعل‌دار حرمت ارزش‌های انسانی، سکان‌دار کشتی شفاعت، فاطمه زهرا علیها السلام، گام‌های استوار خود را بر فرق ابلیس‌های انسان‌نما و خودباختگان از خدا بی‌خبر فرود آورید، و مردانه در میدان جهاد اکبر به ستیز با هواهای نفسانی بپاخیزید، که خدای بزرگ با شماست.

سخن ناشر

بدون شک فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و الگوهای ناب اخلاقی و رفتاری آن بزرگواران - که زندگی سرشار از نور حضرت زهرا علیها السلام نمونه‌ای از آن فرهنگ غنی است - راه‌گشای رشد فرهنگی جامعه اسلامی ما می‌باشد. مجموعه حاضر در راستای پاسخ به این نیاز حیاتی و خدمت ناچیزی به مشتاقان فرهنگ ناب و الگوهای بی‌بدیل اهل بیت علیهم السلام انتشار یافته است. امید است خشنودی حضرت بقیة الله الأعظم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را فراهم آورده باشد. از مؤلف ارجمند و تولید محترم مسجد و عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام همراهی و پشتیبانی می‌کنند کمال تشکر را داریم.

انتشارات مسجد مقدس جمکران

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس بی‌پایان بر آفریدگار جهانیان؛ درود فراوان بر خاتم پیام‌آوران و پیشوایان معصوم انس و جان، خصوصاً بر مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف منجی انسان‌ها؛ و سلام جاودانه بر بانوی فاطمه زهرا.

دل‌باختگان لقای حقیقت و شیفتگان کشف واقعیت و سالکان وادی ایمن بر این باورند که اوج گرفتن به آسمان رفیع شرف و بزرگواری و دستیابی به قله‌های مرتفع کرامت‌های انسانی جز در پرتو نمونه آرمانی پیاده شده‌ای که دارای رفتار، گفتار و اندیشه‌ای صد در صد منطبق با ارزش‌ها باشد امکان‌پذیر نخواهد بود.

بی‌شک رسیدن به کمال واقعی مستلزم ترسیم هدفی است متناسب با استعدادهای ذاتی انسان و معرفی الگویی شایسته که مظهر انسانیت انسان باشد، و لذا ارائه الگو از ضروری‌ترین برنامه‌های مکتب فرهنگی و تربیتی اسلام است.

امروزه تأثیر الگو و نقش حیرت‌آور آن در جهت دادن به اندیشه، رفتار و گفتار انسان‌ها بر هیچ کس پوشیده نیست و همین اثرگذاری شگفت‌انگیز است که سیاست‌بازان و دنیاخواهان فضیلت ستیز را - که در راستای سیراب کردن عطش حیوانی پایان‌ناپذیر خویش از هیچ جنایتی فروگذار نیستند با تبلیغات سهمگین - به الگو سازی و ارائه نمونه‌های جذاب و فریبنده؛ خصوصاً برای جوانان و خیل عظیم بانوان و از این راه گروه گروه از شهروندان ناآگاه را از صراط مستقیم باز داشته و به کام هوس‌های نامشروع و شیطانی سوق می‌دهد.

نیاز بیش از حد انسان‌های فضیلت‌خواه و ولایت‌پیشگان امت اسلامی به آگاهی از ابعاد گوناگون برجسته‌ترین الگوهای انسانی از یک سو و جریان‌ات‌خطرناک و تأسف باری که امروزه در پهنه گیتی شاهد آن هستیم از سوی دیگر ایجاب می‌کند که محققان، اندیشمندان، صاحبان قلم و همه کسانی که از چشمه زلال این نمونه‌های بی‌بدیل فضیلت و بزرگواری توشه برداشته‌اند به پا خاسته، سرمایه‌ها و استعدادهای خویش را در اختیار جوامع انسانی قرار داده، به گوشه‌ای از این نیاز حیاتی پاسخ مثبت دهند.

آشنایی با کمالات، امتیازات و ویژگی‌های این چهره‌های تابناک انسانیت در حقیقت، آگاهی از جایگاه رفیع انسان در نگرش اسلام است، همچنان‌که شناخت و ویژگی‌های شگفت‌آفرین، کمالات بی‌نظیر و ابعاد حیرت‌انگیز انسانی، فرهنگی، اخلاقی، فردی و اجتماعی برجسته‌ترین و برترین الگوی بی‌همتای بانوان جهان - از آغاز تا پایان - در واقع، شناخت منزلت ارزشمند و مقام بلند زن در فرهنگ اسلامی است.

سخن از زندگی شرافتمندانه، آیین صحیح همسررداری و جایگاه حقیقی زن بدون توجه به زندگی مام فضیلت‌ها فاطمه زهرا علیها السلام حرکتی ناتمام و تلاشی بی‌ثمر است.

برای پاسداری از هویت، کرامت، حرمت، شرافت و حقوق بانوان راهی جز ورق زدن کتاب شخصیت شکوهمند بانوی بانوان دخت سرفراز خاتم پیام‌آوران صدیقه طاهره علیها السلام نخواهد بود.

حضرت فاطمه علیها السلام دریای ژرف حقیقت، مظهر بی‌بدیل جامعیت، کتاب جاودانه کمال و فضیلت، سینه سینای اسرار قرآن و عترت، تجلیگاه عرش، نشان دانش و حکمت، نمونه کامل انسانیت، نماد حیا و عفت، و الگوی همیشه جاوید بانوان عالم خلقت است.

او شخصیتی بی‌همتا است که کران تا کران وجود مبارکش لبریز از ایمان و یقین و اقیانوس قلب نازنینش سرشار از نور، بینش، حکمت و معرفت است.

انسان هر اندازه در آسمان کمال و معنویت بیشتر اوج می‌گیرد و هر قدر در دریای معرفت با حقایق جهان هستی بهتر و عمیق‌تر آشنا می‌شود، جلالت، شکوه و عظمت زهرای بتول برای او آشکارتر می‌گردد. امّا آنچه از فضایل، کمالات و شخصیت والای دخت گرانمایه خاتم پیامبران تا کنون شناخته و یا گفته شده، تنها قطره‌ای از دریا و نمی از یم بی‌کرانه اوست.

با این همه بسیار شگفت آور است که امروز پس از گذشت قرن‌ها از طلوع آن خورشید تابناک و مبارک - در حالی که تشنه کامان زلال حقیقت، جرعه‌نوشان چشمه فضیلت، فرهیختگان عالم معرفت و فرزنانگان طریق معنویت در برابر آن همه شکوه و عظمت و کمال و فضیلت واله و حیرانند - حسودان کینه‌توز و کج‌اندیشان دین فروش به پیروی از پیشینیان حقیقت ستیز و بد طینت خود، شخصیت والای آن عصمت کبری شفیعه محشر را مورد حملات ناجوانمردانه و تبلیغات خباثت‌بار خویش قرار داده، برای منحرف ساختن افراد ضعیف و ناآگاه از صراط مستقیم و خاموش نمودن نور حقیقت از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند!

گرچه روایاتی که از طریق اهل سنت در فضایل آن بانوی سرافراز وارد شده، کمتر از احادیث شیعی نیست، لیکن در خلال مطالبی هم که در پوشش نقل فضیلت وارد شده، نکاتی به چشم می‌خورد که از نیت شوم برخی حسودان کینه‌توز خبر می‌دهد! راستی این همه خباثت و دشمنی از چیست؟ و سرچشمه این عداوت‌ها و کینه‌توزی‌ها در کجاست؟

آن شقاوت پیشگان تیره دل که قادر نبودند ساحه ملکوتی و مطهر پرچمدار فضیلت‌ها، پیشوای موحدان، مظلوم مظلومان، حضرت امیر مؤمنان علی صلوات الله علیه را به طور صریح و بی‌واسطه مورد هجوم تهمت‌های ناروا قرار دهند، آتش کینه و حسادت خود را با پاسخ مثبت به درخواست طاغیان و ستمگران زمان از طریق جعل روایات کذب و دروغ‌پردازی‌های ناروا علیه آن بانوی یگانه شعله‌ور ساخته، در صدد انتقام از وی برآمدند، به این پندار که از این راه به نیت شوم خود دست می‌یابند، غافل از اینکه خورشید حقیقت برای همیشه پشت ابرهای تیره پنهان نمانده، و نور خدا هرگز خاموش نخواهد شد، و اینان خود را رسوا می‌کنند و البته هیچ گاه به هدف پلید و ناروای خویش نائل نخواهند شد.

در عین حال باید اعتراف کرد که متأسفانه اذهان بسیاری از کسانی که از معرفت شایسته برخوردار نیستند مورد اصابت ترکش‌های زهر آگین این حملات نامیمون قرار گرفته، و شخصیت اقدس آن بضعه رسول در هاله‌ای از ابهام پنهان گشته و منزلت بلند آن بانوی بزرگوار آن چنان که باید و شاید برای همگان روشن و شناخته نشده است.

اینک ای وجدان‌های بیدار! ای مدعیان اسلام! ای دوست‌داران رسول الله صلی الله علیه وآله! و شما ای جوانان که هنوز ندای فطرت و فروغ اندیشه و انصاف از دل‌ها و سینه‌هایتان خاموش نگشته! آیا سزاوار نیست تا لحظه‌ای به فرمان وجدان خویش پاسخ مثبت داده و اندیشه خدادادی را به کار گرفته، در صدد جستجوی حقایق و کشف واقعیات برآییم و منصفانه به گوشه‌ای از ستم‌هایی که پیشینیان ما بر آن بانوی مظلومه روا داشته‌اند اعتراف کنیم؟ به هوش باشیم که پیروی از تعصبات جاهلی پدرانمان را بر تبعیت از حق و حقیقت برنگزینیم و سعادت ابدی را به خسران و حسرت سرمدی مبدل سازیم!

پس از انتشار کتاب «سحاب رحمت» پیوسته دوستان اصرار می‌ورزیدند تا با تهیه رساله‌ای در زمینه زندگانی دخت گرانمایه نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله گوشه‌ای از ابعاد زندگانی و فضایل و کمالات آن بانوی سرافراز را به رشته تحریر درآورم، لیکن حقیر خود را فاقد بضاعت در خور این کار شایسته می‌دیده و می‌بینم. تا آنکه پس از توسلات فراوان سرانجام خداوند متعال به لطف و کرم خویش این توفیق را به این بی‌بضاعت عطا فرمود تا نمی‌از این اقیانوس بی‌کران را توشه راه خود قرار دهم، که گفته‌اند: آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید.

اینک کتاب حاضر با نام «مام فضیلت‌ها» در اختیار علاقمندان و دوستان اهل بیت عصمت علیهم السلام قرار می‌گیرد. امید است همگان در پرتو توجهات پروردگار متعال و فرج بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف از عنایات بی‌دریغ آن بانوی گرانمایه بهره‌مند گردند.

عید سعید غدیر ۱۴۲۶

عباس اسماعیلی

زاد روز

حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام در روز بیستم جمادی الثانی جهان را به نور وجودش روشن نمود. البته در سال تولد آن بانوی بزرگوار اختلاف است؛ عالمان و محدثان شیعه به پیروی از پیشوایان معصوم علیهم السلام، سال پنجم بعثت، و برخی سال دوم بعثت را برگزیده‌اند! (۱) گروهی از محدثان و مورخان اهل سنت نیز تولد آن بانو را پس از بعثت نقل نموده‌اند. (۲) امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله پنج سال بعد از بعثت به دنیا آمد؛ و چون از دنیا رفت، هیجده سال و هفتاد و پنج روز داشت.» (۳)

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

«حضرت فاطمه علیها السلام روز بیستم جمادی الثانی (سال پنجم بعثت)، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله چهل و پنج ساله بود، به دنیا آمد. هشت سال در مکه و ده سال در مدینه و هفتاد و پنج روز بعد از وفات پدر گرامی‌اش زندگی کرد، و در روز سه شنبه سوم جمادی الثانی سال ۱۱ هجری از دنیا رفت.» (۴)

بسیاری از مورخان اهل سنت، میلاد آن بانو را پنج سال پیش از بعثت نقل کرده‌اند، اما گفتار آنان با روایات اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله سازگار نیست. در این باره باید به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله مراجعه کرد؛ زیرا «أَهْلُ الْبَيْتِ أَدْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ؛ اهل خانه از دیگران به آنچه در منزل است آگاه‌ترند.»

به نظر می‌رسد برای پاک کردن ننگ از دامن افرادی که در شهادت دختر گرامی پیامبر صلی الله علیه وآله نقش داشتند (۵) قول «پنج سال پیش از بعثت» را ساخته‌اند. از این رو، با آن که سال تولد و شهادت اهل بیت علیهم السلام در روایات کمتر به چشم می‌خورد، امام باقر و امام صادق علیهما السلام، دو فرزند بزرگوار فاطمه زهرا علیها السلام اصرار دارند که مادرشان پنج سال بعد از بعثت متولد شده و هنگام شهادت، هیجده ساله بوده است؛ تا آیندگان به فکر افتند که چرا ایشان در هیجده سالگی، بدون هیچ گونه بیماری، از دنیا رفتند! وانگهی روایات فراوانی که از شیعه و سنی نقل شده، (۶) همه نشانه این حقیقت است که نطفه پاک بانوی گرامی اسلام از عصاره میوه‌ها و غذاهای بهشتی بوده است؛ لذا ولادت ایشان باید پس از بعثت باشد، چون معراج و سیر آسمانی رسول خدا صلی الله علیه وآله و نزول جبرئیل و میکائیل پس از بعثت بوده است.

بنا بر این، یکی از انگیزه‌های کسانی که ولادت آن حضرت را سال‌ها پیش از بعثت عنوان کرده‌اند، این بوده است که این گروه روایات را مردّد ساخته و این امتیاز بزرگ آن بانوی گرامی را به دست فراموشی سپارند.

کسانی که می‌گویند تولد آن بانو پنج سال پیش از بعثت بوده است، سال تولد را همزمان با سالی دانسته‌اند که قریش خانه کعبه را تجدید بنا می‌کردند؛ و این، با اکثر اقوالی که در مورد سن پیامبر هنگام تجدید بنای کعبه به دست قریش گفته شده قابل جمع نیست.

در این که آن حضرت هنگام بنای کعبه چند سال داشتند، اختلاف است. برخی از مورخان عامه ۳۵ و بعضی ۲۵ سال را ذکر کرده‌اند. البته چند قول دیگر هم وجود دارد. عده‌ای نیز همانند علامه حلی در کتاب «تذکره» سی سال را نقل نموده‌اند. (۷) در این صورت، جمع بین پنج سال پیش از بعثت و بنای کعبه ممکن نیست.

به هر حال، با عنایت به سخن پیامبر صلی الله علیه وآله که در جواب خواستگاران فرمودند: «دخترم هنوز کوچک است»، ساختگی بودن این دیدگاه روشن می‌شود؛ چرا که اگر چنین بود سن مبارک فاطمه در آن ایام نوزده سال می‌شود که اطلاق کوچک بودن به آن صحیح نیست.

وراثت

دانشمندان بر این باورند که انسان بسیاری از صفات و ویژگی‌های پدر و مادر خود را از آنان به ارث می‌برد، و پدر و مادر در شخصیت فرزند نقشی مؤثر داشته، و بر رشد و تکامل یا سقوط و بدبختی او اثر می‌گذارند. (۸)

بجاست که در زندگی سراسر افتخار پدر و مادر آن بانوی بزرگوار تأمل شود تا برخی از ابعاد عظمت و شکوه شخصیت آن حضرت روشن گردد.

به دلیل گستردگی بحث، تنها به این نکته اکتفا می‌کنیم که در عالم هستی، از نظر وراثت، بانویی با حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برابر نبوده و نخواهد بود.

پدر بزرگوارش عصاره عالم خلقت، برترین، پاک‌ترین، با شرافت‌ترین مخلوق آفریدگار جهان، خاتم پیامبران و سالار رسولان و برگزیده انسان‌ها حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ همان انسان کامل و برتری که خداوند تمام موجودات را به یمن وجود شریف او آفرید و به وسیله آن حضرت انسان‌ها را هدایت و رستگار نمود.

ای مصحف آیات الهی رویت

وی سلسله اهل ولایت مویت

سرچشمه زندگی لب دلجویت

محراب نماز عارفان ابرویت

پیامبر صلی الله علیه و آله آن چنان شخصیت والا و بزرگواری است که بحث پیرامون حضرتش از عهده ما خارج است و با این چند سطر نمی‌توان پیرامون مقام والایش سخن گفت، همچنان که اقیانوس‌ها را هیچ‌گاه نمی‌توان با ظرف کوچکی پیمانه نمود.

ید بیضا دم عیسی رخ زیبا داری

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

حضرت خدیجه علیها السلام

مادر بزرگوارش حضرت خدیجه کبرا علیها السلام است، وی بانویی بی‌نظیر و مهربان، سبیل فداکاری، مقاومت و شکیبایی و مظهر کمالات انسانی است. بدون شک زندگی سراسر افتخار این بانوی بزرگ و امتیازات و ارزش‌های والای او می‌تواند برای همگان به ویژه برای بانوان مسلمان آموزنده باشد. از این رو اشاره‌ای به زندگی پرافتخارش ضروری است.

حضرت خدیجه علیها السلام نخستین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و اولین بانویی بود که به آن حضرت گروید و در راه اعتلای توحید و اسلام از بذل جان، مال و ثروت، و آبروی خود دریغ نکرد.

آن بانوی فداکار در همان روزهای نخستین طلوع اسلام مسلمان شد و حدود ۲۵ سال همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود و در این مدت همواره یار نیرومند، ایثارگر و مونس مهربان برای آن حضرت بود، پیوسته مراقب حال آن بزرگوار بوده و آثار روحی و زخم‌های درونی مخالفت‌ها و آزار دشمنان را از دل و چهره مبارک آن حضرت می‌زدود و موجبات دل‌گرمی دل‌همیشه گرم حضرتش را فراهم می‌نمود.

آن بانوی فرزانه در میان خاندانی اصیل و شرافتمند می‌زیست و خاندانش از شخصیت‌های برجسته عصر خود و از تبار حضرت اسماعیل و ابراهیم خلیل علیهما السلام بودند. چه آن‌که او دختر خویلد و پنجمین فرزند قصی بن کلاب، جد چهارم پیامبر صلی الله علیه و آله و با چهار واسطه دختر عموی آن حضرت می‌باشد و از طرف مادر نیز به اجداد آن حضرت می‌رسید.

حضرت خدیجه علیها السلام که از ثروتمندان بی نظیر عصر خود بود، (۹) تمام ثروت و دارایی خویش را به همسرش بخشید تا به هر صورتی که می‌خواهد در آن تصرف نماید و آن حضرت نیز همه ثروت همسرش را در راه پیشبرد اسلام و رسیدگی به امور مستمندان انفاق نمود و بدون شک سرمایه عظیم آن بانوی فداکار در پیشرفت اسلام نقش اساسی داشت. به همین جهت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ مِثْلَ مَا نَفَعَنِي مَالُ خَدِيجَةَ» (۱۰)

«هرگز ثروتی همچون ثروت خدیجه به من سود نبخشید».

اساساً اسلام پس از جاذبه و معنویت خود تنها با شجاعت و شهامت و شمشیر حضرت علی علیه السلام و دارایی و ثروت حضرت خدیجه علیها السلام بر پای ایستاد.

«ما قام الإسلام إلا بسيفِ عليٍّ وَ ثَرْوَةِ خَدِيجَةَ» (۱۱)

«اسلام جز با شمشیر حضرت علی علیه السلام و ثروت خدیجه علیها السلام بر پا نگردید».

یکی از ماجراهای بسیار دردناک و جانسوز که در سال هفتم هجرت اتفاق افتاد، محاصره شدید پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او در شعب ابی طالب بود که آن بزرگواران در گرمای داغ در آن بیابان خشک بی آب و علف، بدون هیچ گونه وسایل، گرسنگی شدید و تشنگی طاقت فرسا و آزار و اذیت‌ها را تحمل نمودند. در آن درّه سوزان فشار گرسنگی به حدی بود که صدای گریه کودکان بنی‌هاشم از پشت کوه ابوقیس تا کنار کعبه به گوش طواف کنندگان می‌رسید و اگر مخفیانه به آن بزرگواران غذای اندکی نمی‌رسید بسا از شدت گرسنگی از برگ گیاهان استفاده می‌کردند.

از آنجایی که حضرت خدیجه علیها السلام بانویی مهربان و فداکار بود در فراز و نشیب‌ها و دورانی که اسلام در حال شکل گرفتن و قدرت یافتن بود علاوه بر بخشش مال و ثروت، جان و آبروی خود را فدای همسرش می‌کرد.

هنگام محاصره پیامبر صلی الله علیه و آله از عمر حضرت خدیجه علیها السلام بیش از شصت سال می‌گذشت و آن بانو در سنینی نبود که تحمل رنج و سختی بر او آسان باشد و از کسانی نبود که در زندگی با تنگی معیشت و محرومیت‌ها خو گرفته باشد؛ در عین حال، سختی‌ها، رنج‌ها و ناگواری‌هایی را که در اثر محاصره از طرف قریش تحمیل می‌شد با ابوطالب - عموی پیامبر صلی الله علیه و آله - و فرزندش حضرت علی علیه السلام تا سر حد مرگ تحمل نمودند.

سختی محاصره به جایی رسید که حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه برای حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام آنچه دارایی و ثروت داشتند همه را به مصرف رساندند (۱۲) و چون هر لحظه احتمال می‌رفت از بالای کوه سنگ بزرگی به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله پرتاب گردد و یا با شیخون به آن بزرگوار هجوم برده شود، حضرت ابوطالب شب و روز در فکر نگهبانی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و غالباً فرزندش حضرت علی علیه السلام را در بستر او، و آن حضرت را در جای دیگر می‌خوابانیدند، تا از آسیب کفار و مشرکان مصون بماند.

بعد از جریان شعب ابی طالب و محاصره شدید با آن همه فشارها و سختی‌ها و آزارهای جسمی و روحی، حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه علیهما السلام با فاصله اندکی از دنیا رفتند و در حقیقت به شهادت رسیدند.

بنا بر مشهور حضرت خدیجه علیها السلام در روز دهم ماه رمضان سال دهم بعثت در ۶۵ سالگی از دنیا رفت (۱۳) پیامبر صلی الله علیه و آله از رحلت او و عموی گرامی‌اش حضرت ابوطالب بسیار ناراحت و غمگین شد و آن سال را «عام الحزن» و سال اندوه نامید و به نقل علامه مجلسی رحمه الله آن حضرت خانه‌نشین شد و کمتر از خانه بیرون می‌آمد (۱۴).

همراهی و مساعدت و همگامی این بانوی بزرگ با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در طول زندگی مشترک اعجاب‌انگیز و بهت‌آور بود و به همین دلیل است که آن حضرت پس از رحلت آن بانوی فداکار او را فراوان یاد می‌کرد و در فقدان جنابش باران اشک از

دیدگانش فرو می‌بارید. (۱۵)

روایات فراوانی - از شیعه و سنی - پیامون شخصیت والا و کمالات ملکوتی و ایمان آن بانوی گرانمایه نقل شده است (۱۶) که برخی از آن‌ها آورده می‌شود؛ از آن جمله:

۱ - شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که برترین زنان گیتی؛ مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون، حضرت خدیجه علیها السلام، و حضرت فاطمه علیها السلام هستند. (۱۷)

۲ - و نیز از آن حضرت روایت نموده‌اند که برترین بانوان بهشتی؛ حضرت خدیجه و حضرت فاطمه علیهما السلام، مریم دختر عمران و آسیه همسر فرعون می‌باشند. (۱۸)

۳ - خداوند از بانوان، چهار نفر را برگزید که عبارتند از؛ حضرت مریم، آسیه همسر فرعون، حضرت خدیجه علیها السلام، و حضرت فاطمه علیها السلام. (۱۹)

۴ - بهشت مشتاق چهار زن خواهد بود: مریم دختر عمران، آسیه همسر فرعون، حضرت خدیجه و حضرت فاطمه علیهما السلام. (۲۰)

۵ - سرور و سالار بانوان عبارتند از: مریم دختر عمران، آسیه، خدیجه و حضرت فاطمه علیها السلام. (۲۱)

۶ - از مردان، بسیاری به حدّ کمال رسیدند و اما از بانوان به آخرین مرحله کمال نرسیدند مگر چهار زن؛ آسیه، مریم، حضرت خدیجه و حضرت فاطمه علیهما السلام. (۲۲)

۷ - پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: در شب معراج به جبرئیل گفتم: آیا حاجتی داری؟ فرمود: از جانب خداوند و از طرف من به حضرت خدیجه سلام برسان... (۲۳)

جبرئیل حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و جویای حضرت خدیجه علیها السلام شد و او را نیافت، عرض کرد: هنگامی که حضرت خدیجه آمد به او خبر بده که پروردگار به او سلام می‌رساند. (۲۴)

۸ - برترین افتخار برای آن بانوی یگانه و سکان‌دار کشتی فضیلت‌ها آن است که دامن شرف و قداستش در برگیرنده ناموس عصمت، و آغوش بزرگوارش پرورش دهنده گوهر تابناک و صدف گرانبار پاکی و کرامت، حضرت صدیقه کبرا فاطمه زهرا علیها السلام است. آری اوست مفتخرترین بانوی دهر که مادر سالار بانوان و جدّه عظیم الشان یازده امام راستین و پیشوای معصوم، و هم اوست سرفرازترین بانویی که خدای جهان آفرین، بی‌بدیل‌ترین داماد روزگار حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام را برای او برگزید.

جریان خلقت

روح انسان از عالم ماده و ناسوت نیست، بلکه از نشئه امر و عالم ملکوت است؛ ولی بدن مولود همین نشئه و از عالم ماده گرفته شده است. به این معنا که از آنچه در این عالم استفاده کرده‌ایم، بدن شکل می‌گیرد و رشد و نمو می‌یابد.

از سوی دیگر، بدن مرکوب روح است و روح همانند سواره‌ای خواهد بود که به بدن تعلق دارد. روح نگهبان بدن است و بی‌اندازه به آن علاقه دارد، تا آنجا که آن دو را یکی می‌نگرند و تمام توجهشان به بدن است.

بدن حضرات معصومان علیهم السلام همانند بدن ما دارای اعراض دنیوی‌اند؛ به خوراک و خواب احتیاج دارند، بیمار می‌شوند، از دنیا می‌روند، گاه شاد و گاهی غمناک‌اند؛ ولی از سنخ بدن ما نیستند. ماده اولیه بدن ایشان، مولود این عالم نیست، بلکه حقیقت جوهریه آن از نشئه دیگر و عالم ملکوت یعنی از عالمی است که روح ما از آن عالم می‌باشد، و بذر اولیه و ماده اصلی آن از عالم ملکوت است؛ (۲۵) زیرا باید بین روح و جسد و بین سواره و مرکب، تناسب باشد. اسب قوی و تیز رو همچون رخس باید که بتواند

تن رستم کشد. لذا بدن آن بزرگواران در رتبه روح ماست. روح، لطیف و نورانی و روحانی است و از آثار ملکوت؛ یعنی حیات واقعی و همیشگی، دانایی و توانایی واقعی برخوردار است.

وقتی بدن‌های آن بزرگواران از عالم ملکوت و علین باشد، همانند روح ما لطیف، نورانی و روحانی است و آثار روح را دارد. در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:

«وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَأَنْفُسُكُمْ فِي النُّفُوسِ.»

«پیکرتان در میان پیکرها و ارواح شما در میان ارواح و نفس‌هایتان در میان نفوس است.»

معنای این عبارت این نیست که جسم شما میان اجسام و... است؛ همان‌طور که می‌گوییم فلانی در خانه است، بلکه از قبیل «نور در چراغ» خواهد بود، که نور داخل چراغ نیست، بلکه محیط بر چراغ است. بنا بر این، منظور این است که بدن‌های آن بزرگواران، محیط و قیوم بدن‌هاست، و ارواح ایشان، محیط و قیوم ارواح دیگران. از این رو، خلقت و چگونگی ولادتشان از دیگران ممتاز بوده است، چنان‌که در روایات فراوانی به آن اشاره شده است. (۲۶)

روح آن بزرگواران نیز از سنخ ارواح ما نیست، بلکه بالاتر، لطیف‌تر، تواناتر، داناتر و نورانی‌تر است، و اساساً قابل مقایسه با ارواح دیگران نیست؛ لذا از جانب خداوند متعال صاحب ولایت کلیه مطلقه الهیه هستند؛ در عالم، نفوذ و بر دیگران قیومیّت و احاطه کامل دارند، و خداوند آن بزرگواران را لایق مقام امامت و پیشوایی بر مردم دانسته است.

می‌توان گفت: صرف نظر از قدرت الهی و معجزه، بسیاری از امتیازات و کارهای خارق العاده آنان، از قبیل طی الارض، عبور از اجسام بدون مانع شدن هیولا و جسم، و سخن گفتن در رحم مادر، به دلیل قدرت بدنی و روحی آن بزرگواران بوده است. مثلاً در عالم رؤیا، ما نیز در یک آن، شهرهایی را سیر می‌کنیم، کارهایی را انجام می‌دهیم که در بیداری برایمان ممکن نیست؛ زیرا در خواب، روح انسان از قفس تن خارج می‌شود و برای او مزاحمتی نیست و آدمی قدرت بیشتری دارا می‌شود.

در عین حال، خلقت حضرت فاطمه علیها السلام در میان سایر معصومان علیهم السلام از ویژگی‌هایی برخوردار بوده است. نورانیت بدنی و روحی آن بزرگوار به گونه‌ای است که ملائکه هنگام مشاهده به سجده می‌افتادند.

جابر جعفی به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: چرا فاطمه علیها السلام را زهرا نامیده‌اند؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

«زیرا خدای بزرگ آن بانو را از نور عظمت خویش آفرید؛ و هنگامی که نورش درخشیدن گرفت، آسمان‌ها و زمین با نور آن حضرت روشن شدند و چشمان ملائکه خیره شد و خدا را سجده نمودند و گفتند: بار الها! این چه نوری است؟ خداوند وحی فرستاد که این نور از نور من است...» (۲۷)

نور بدنی حضرت فاطمه علیها السلام آن‌چنان قوی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از جنبه ملکی و بدنی به فزع و وحشت افتاد. (۲۸)

ماده بدنی آن بانو نیز از سایر معصومان علیهم السلام ممتاز بود؛ به گونه‌ای که در یک نوبت به این عالم تنزل داده نشد؛ زیرا این عالم استعداد و قابلیت آن را نداشت که یکباره به این نشئه آورده شود؛ لذا در مراحل متعدد به این عالم تنزل داده شد.

در مرحله نخست، پیامبر صلی الله علیه و آله را برای گرفتن ماده بدنی آن بانو بزرگوار بالا بردند تا در کنار درخت طوبی در وعاء وجود پیامبر صلی الله علیه و آله وارد نمودند.

امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را زیاد می‌بوسید. این کار برای عایشه گران آمد. از این رو، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند:

«ای عایشه! هنگامی که مرا در سفر معراج به آسمان‌ها بردند، به بهشت وارد شدم. جبرئیل مرا کنار درخت طوبی برد و از میوه آن به من داد. من آن را خوردم و آن میوه در وجودم به نطفه تبدیل شد. هنگامی که فرود آمدم، با خدیجه همبستر شدم و او به دخترم

فاطمه بارور شد. هرگاه فاطمه را می‌بوسم، بوی درخت طوبی را استشمام می‌کنم.» (۲۹)

در مرحله دیگر، جبرئیل سیب بهشتی به آن حضرت داد تا بخورد. امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش و از پدرش امام سجّاد علیه السلام نقل می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«... جبرئیل برایم سیبی آورد... و فرمود: ای محمد! این سیب را بخور، گفتم: ای حبیب من! آیا هدیه پروردگارم را بخورم؟ جبرئیل پاسخ داد: آری، مأموری که آن را بخوری. چون آن سیب را دو قسمت کردم تا بخورم، نوری از آن ساطع گردید که به فزع و وحشت افتادم. (۳۰) جبرئیل گفت: آن را بخور. این نور به «منصوره» تعلق دارد. گفتم: منصوره کیست؟ گفت: دختری است که از صلب تو به وجود خواهد آمد و نام وی در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» است...» (۳۱)

در مرحله پایانی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأموریت می‌یابد که از همسرش دوری گزیند. روزی آن حضرت با عده‌ای در ابطح نشسته بودند. ناگاه جبرئیل به صورت اصلی خود فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند بلند مرتبه بر تو درود می‌فرستد و دستور می‌دهد که چهل شبانه روز از همسرت خدیجه دوری گزینی.

آن حضرت چهل شبانه روز، روزها به روزه‌داری و شب‌ها به عبادت مشغول بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله عمّار برای حضرت خدیجه پیام فرستاد که چنین مپندار که دوری گزینی از تو به سبب بی‌توجهی و کدورت است، بلکه پروردگارم مرا به این کار فرمان داده است.

از این رو، جز نیکی و خیر مپندار که خداوند هر روز چندین مرتبه به وجود تو بر فرشتگان گرانمایه‌اش مباحثات می‌کند و من نیز در خانه فاطمه بنت اسد هستم.

هنگامی که چهلمین روز فرا رسید، فرشته وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای بلند مرتبه بر تو درود می‌فرستد و فرمان می‌دهد که خویشان را برای دریافت تحیت و ارمغان او آماده سازی.

آن حضرت آماده بود که میکائیل فرود آمد و طبقی که بر روی آن روپوشی از دیبا بود، در برابرش گذاشت. جبرئیل پیش آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو فرمان می‌دهد که امشب با این غذا افطار نمایی.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«روش آن حضرت این بود که هرگاه می‌خواست افطار نماید، به من دستور می‌داد که در خانه را باز گذارم تا هر کس میل به افطار دارد، بتواند افطار کند؛ اما آن شب مرا بر در خانه نشاند تا کسی وارد نشود، و فرمود: این طعام بر غیر من حرام است.»

حضرت چون سرپوش را از روی طبق برداشت، خوشه‌ای از خرما و انگور در آن بود. از آن سیر میل فرمود و آب گوارا نوشید و خواست تا به نماز (مستحبی) مشغول شود که جبرئیل گفت: اینک نماز بر شما ممنوع است تا به سرای حضرت خدیجه بروید؛ چرا که خداوند به ذات پاکش سوگند یاد کرد که امشب از شما نسل پاک و پاکیزه پدید آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه خدیجه تشریف آورد.

حضرت خدیجه می‌گوید: با تنهایی خو گرفته بودم. هنگامی که شب فرا می‌رسید، پس از نماز و بستن در خانه، در بستر می‌خوابیدم. آن شب هنوز میان خواب و بیداری بودم که در خانه به صدا درآمد. صدا زدم: کیست در را می‌کوبد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله با نوای دلنشین و شیرینش فرمود: خدیجه! منم محمد، در را باز کن. در اوج شادمانی از آمدن آن حضرت، برخاستم و در را گشودم و ایشان وارد شد.

روش آن حضرت این بود که پس از ورود، وضو می‌ساخت، دو رکعت نماز می‌خواند و به بستر می‌رفت، اما آن شب آماده نماز نشد، بلکه با من هم‌بستر گردید. به خدایی که آسمان بلند را برافراشت و آب را از زمین جوشانید، آن شب هنوز پیامبر خدا صلی

الله علیه و آله از کنارم دور نشده بود که سنگینی وجود و حضور گرانمایه دخترم فاطمه را در وجود خود حس نمودم. (۳۲)

حدیث یاد شده، نکاتی مهم را در بر دارد که از عظمت این مأموریت حکایت می‌کند؛ از جمله:

ریاضت چهل شبانه روز با احیای شب‌ها و روزه‌داری در روزها و عزلت از خلق و کناره‌گیری از همسرش حضرت خدیجه علیها السلام.

جلوه جبرئیل به صورت اصلی، که در دو جای دیگر تحقق پذیرفته است: در روز مبعث در غار حرا، و در شب معراج. آمدن میکائیل با آن تشریفات ویژه، از سندس، آفتابه، دستمال بهشتی، و آوردن غذای بهشتی برای افطار آن حضرت و حرمت آن برای دیگران.

رها کردن نماز مستحبی در آن شب و تعجیل در این امر مهم و اجرای فرمان الهی. ظاهر شدن اثر حمل در همان لحظات اولیه، بر خلاف عادت زنان، که روشنگر این حقیقت است که نطفه آن بانوی بزرگوار، حیاتی دیگر داشته است.

این همه، گویای عظمت و جلال و مقام والای خاتون دو سرا حضرت فاطمه علیها السلام است. البته باید چنین باشد؛ زیرا نور یازده تن از حجج الهی در وعاء وجودی آن حضرت قرار می‌گیرد و عالم هستی با وجود ایشان حیات واقعی می‌یابد.

مونس مادر

بسیاری از دانشمندان و محدثان شیعه و برخی از علمای اهل سنت تصریح کرده‌اند که هنگام بارداری حضرت خدیجه علیها السلام، حضرت فاطمه علیها السلام در رحم با مادر سخن می‌گفت و در تنهایی یار و غمخوارش بود. امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت خدیجه علیها السلام ازدواج کرد، زنان مکه از حضرت خدیجه کناره‌گیری نمودند، به او سلام نمی‌کردند و به هیچ زنی اجازه نمی‌دادند که با او معاشرت داشته باشد. این برخورد آنان، موجب اندوه حضرت خدیجه علیها السلام شد. البته اندوهگینی او برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود که مبادا به ایشان آسیبی برسد. هنگامی که حضرت خدیجه علیها السلام حضرت فاطمه علیها السلام را باردار شد، حضرت فاطمه علیها السلام در رحم با او سخن می‌گفت و مادر را دل‌داری می‌داد و به شکیبایی توصیه می‌کرد.

حضرت خدیجه این موضوع را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پنهان می‌داشت، تا آن که روزی آن حضرت نزد خدیجه علیها السلام آمد و شنید که او با کسی سخن می‌گوید. به او فرمود: ای خدیجه! با چه کسی سخن می‌گویی؟ پاسخ داد: با این بچه‌ای که در رحم دارم. او با من سخن می‌گوید و مونس تنهایی من است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای خدیجه! اینک جبرئیل مرا بشارت می‌دهد که این کودک، دختر و نسلی (انسانی) پاک و مبارک است. خدای متعال مقدر نموده است که نسل من از طریق او باشد، و از ایشان فرزندان به وجود خواهند آمد که پیشوایانند و پس از انقطاع وحی، خلیفه خدا در زمین به شمار می‌آیند.

حضرت خدیجه همیشه در همین حال بود تا این که هنگام وضع حمل وی فرا رسید...» (۳۳)

چنان که گفته شد، صرف نظر از قدرت الهی و معجزه، این گونه مسائل از معصومان علیهم السلام بعید نیست؛ زیرا ابدان و ارواح شریف آن بزرگواران، از امتیاز ویژه برخوردار است؛ حتی بدن‌های ایشان توانایی ارواح دیگران را دارد.

چگونگی ولادت

روز بیستم جمادی الثانی، وجود صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام از مشرق دامان پاک ملکه عرب، حضرت خدیجه علیها

السلام، در شهر مکه طلوع کرد و دنیای تاریک و ظلمانی را به نور جمال خویش روشن ساخت.

امام صادق علیه السلام در دنباله حدیث به مفضل فرمودند:

«مدتی از این ماجرا گذشت، تا هنگام وضع حمل حضرت فاطمه شد. حضرت خدیجه پیکری نزد زنان قریش و بنی‌هاشم فرستاد و از آنان خواست تا به خانه او آیند و هنگام ولادت فرزندش، او را کمک دهند؛ ولی آنان پیغام دادند: تو به سخن ما گوش ندادی و همسری محمد را برگزیدی که یتیم و فقیر بود، ما نیز به یاریات نخواهیم آمد. حضرت خدیجه از این پیام غمگین شد.

در همین هنگام بود که چهار بانوی گندم‌گون خوش قامت، همانند زنان بنی‌هاشم، بر وی وارد شدند. حضرت خدیجه علیها السلام از دیدن آنان نگران شد؛ یکی از آنها به سخن آمد و فرمود: ای خدیجه! محزون نباش که پروردگار ما را فرستاده است و ما خواهران تو هستیم. من ساره (همسر حضرت ابراهیم)، و این یک آسیه (همسر فرعون) است که همدم تو در بهشت خواهد بود، و آن دیگر مریم دختر عمران، و دیگری کلثوم خواهر موسی بن عمران است. خدای متعال ما را فرستاده تا تو را در زایمان فرزندت یاری کنیم...

هنگامی که به دنیا آمد، نوری از او ساطع گردید که خانه‌های مکه را فرا گرفت و در شرق و غرب عالم جایی نماند مگر این که در آن تابید.

آن‌گاه ده تن از حوریان بهشتی که هر کدامشان طشت و ظرفی لبریز از آب کوثر با خود داشتند، وارد شدند. آن بانویی که در برابرش بود، نوزاد را (که پاک و پاکیزه بود) با آب کوثر شست. سپس او را در دو حوله سفید و خوشبو پیچید و از او خواست که سخن بگوید. حضرت فاطمه علیها السلام زبان گشود و فرمود:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَوُلِدِي سَادَةُ الْأَسْبَاطِ.»

«گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست، و پدرم رسول خدا برترین پیامبران، و همسرم سالار اوصیا است، و فرزندانم سرور نوادگان‌اند»

آن‌گاه رو به زنان نمود و هر کدام را با نام و نشان سلام داد. آنان شاد و خندان گردیدند، حور العین به هم بشارت دادند و آسمانیان تولدش را به یکدیگر تبریک گفتند، و در آسمان نوری درخشان پرتو افکند که فرشتگان تا آن روز ندیده بودند. زنان نوزاد را به حضرت خدیجه دادند و گفتند:

هان ای خدیجه! کودک پاک و پاکیزه و مبارک را برگیر که خداوند او و نسلش را پر برکت ساخته است.

حضرت خدیجه علیها السلام با شادمانی کودک خویش را در آغوش گرفت و به او شیر داد.

حضرت فاطمه (رشد فوق العاده‌ای داشت؛ به گونه‌ای که) در هر روز، به اندازه یک ماه، و در هر ماه به اندازه یک سال، رشد می‌کرد. (۳۴)

برخی از اهل سنت نوشته‌اند: هرگاه خداوند به حضرت خدیجه فرزندی عطا می‌کرد، او را به دایه‌ای شایسته می‌سپرد تا شیرش دهد، اما هنگامی که حضرت فاطمه ولادت یافت، خودش به او شیر داد و پرستاری او را به عهده گرفت. (۳۵)

امروز عالمی ز تجلی منور است

می‌لاد با سعادت زهراى اطهر است

مولود پاکی آمده از غیب در شهود

کز او وجود هفت آب و چار مادر است

نور خدا و فرشت تقی می‌کشد به عرش

روشن به روی فاطمه چشم پیمبر است

در وصف او گر «امّ ابیها» شنیده‌ای
 این خود یک از فضایل آن پاک گوهر است
 هر مادر آورد پسر از اوست مفتخر
 بالیده مام گیتی از این نیک اختر است
 احمد وجود پاک او را روح خویش خواند
 با آن که خود به مرتبه روح مصور است
 دانند اگر چه خلق جهان ثقل اصغرش
 من دارم این عقیده که او ثقل اکبر است
 تنها نه دختر است رسول خدای را
 کز رتبه بر ولیّ خدا نیز همسر است
 حاکیست از وقایع ما کان و ما یکون
 متن صحیفه‌اش که به قرآن برابر است
 در حیرتم چه مدح سرایم به حضرتی
 کو را مدیح خوان زشرف ذات داور است
 او هست عصمت الله وچندان شگفت نیست
 کز چشم خلق تربت پاکش مستر است
 ای آفتاب برج شرف کافتاب چرخ
 در آسمان قدر تو از ذره کمتر است
 ربط رسالت است و ولایت حیات تو
 بل این دو را وجود تو بنا و مصدر است
 هستند گوشوار دو دلبند تو به عرش
 بی شک دل تو عرش خداوند اکبر است
 جن و بشر برای شفاعت به نزد حق
 چشم امیدشان به تو در روز محشر است
 بر آستان توست ز جان ملتجی «صغیر»
 عمریست کحل دیده او خاک این در است

نامگذاری

توضیح

نام و نامگذاری بسیار با اهمیت است. نامی که برای فرزند انتخاب می‌گردد، تا لحظه مرگ شریک زندگی اوست، و به لحاظ دارا بودن پیام فرهنگی، بر فرد و جامعه اثر می‌گذارد. (۳۶)

آفریدگار جهان، پس از آفرینش حضرت آدم و حوا، برای آنان نام برگزید، «همه نام‌ها را به حضرت آدم آموخت». (۳۷)

پس از آن، بارها برای افراد برگزیده‌اش نام انتخاب کرد و این کار خطیر را به عهده پدر و مادرشان نگذاشت.

قرآن در باره حضرت یحیی می‌گوید:

«يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» (۳۸)

«ای زکریا! ما تو را به داشتن پسری مژده می‌دهیم که نامش یحیی است و پیش از آن همنامی برایش قرار ندادیم.»

از روایات استفاده می‌شود که خداوند، نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام

را برگزید. در باره حضرت فاطمه علیها السلام نیز چنین بود. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«چون حضرت فاطمه علیها السلام متولد شد، خدای بزرگ به فرشته‌ای وحی فرستاد که خدمت حضرت محمد روانه شود و به او

بگوید که دخترش را فاطمه نام گذارد؛ (۳۹) لذا آن حضرت نام او را فاطمه نهاد...» (۴۰)

در روایتی دیگر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دخترش فرمود:

«وَسُقِّ لَكَ يَا فَاطِمَةُ! إِسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ؛ فَهِيَ الْفَاطِرُ وَأَنْتِ فَاطِمَةٌ.» (۴۱)

«فاطمه جان! خداوند نام تو را از نام خود برگرفت؛ خداوند فاطر و تو فاطمه هستی.»

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام در بارگاه خداوند دارای نه نام است: فاطمه،

صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، مُحدّثه و زهرا... (۴۲)

حضرت فاطمه علیها السلام همانند همسر بزرگوارش به تناسب شخصیت والا- و ابعاد گوناگون وجودی‌اش، نام‌ها، لقب‌ها و

کنیه‌هایی متعدد دارد، (۴۳) و هر کدام اشاره به فضیلت و بُعدی از شخصیت آن بانوی بزرگوار است. در اینجا شایسته است به

برخی از آنها اشاره شود:

فاطمه

اشاره

فاطمه از واژه «فطم»، به معنای بریدن و جدا کردن چیزی از دیگری، برگرفته شده است. گفته می‌شود: «فَطَمَ الْمُرْضِعُ الرَّضِيعَ؛ مادر

بچه‌اش را از شیر باز داشت و جدا نمود.» «فطم» هم به معنی لازم آمده است و هم متعدی.

قبلاً زنان متعددی به این نام مفتخر شده بودند، (۴۴) اما خداوند سبحان بنا بر ادله‌ای، که در روایات بدان‌ها اشاره شده است، (۴۵)

صدیقه طاهره علیها السلام را به این نام نیکو برگزید؛ از جمله:

۱ - نجات از آتش دوزخ

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

«آیا می‌دانی چرا به این نام نامگذاری شده‌ای؟ حضرت علی علیه السلام عرض کرد: چرا ای رسول خدا؟! فرمودند:

لَأَنَّهَا فُطِمَتْ هِيَ وَ شِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ (۴۶)

زیرا او و پیروانش از آتش دوزخ نگاه داشته شده‌اند.»

امام هادی از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّمَا سُمِّيَتْ إِبْنَتِي فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَطَمَهَا وَفَطَمَ مَنْ أَحَبَّهَا مِنَ النَّارِ.» (۴۷)

«دخترم به این دلیل فاطمه نامیده شد که خدای بزرگ، او و دوستانش را از آتش دوزخ در امان داشت.»

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که:

«حضرت فاطمه علیها السلام بر در دوزخ توقف خواهد نمود. روز قیامت میان چشمان هر کس نوشته می‌شود که کافر است یا مؤمن. آن‌گاه به دوستان فاطمه به دلیل گناهانش امر می‌شود که داخل دوزخ گردد. هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام میان دو چشم وی را می‌خواند که از دوستان است، می‌گوید:

خدای من! سالار من! مرا فاطمه نامیدی و وعده دادی که به وسیله من هر کس مرا و ذریه‌ام را دوست دارد، از آتش نجات دهی. بار خدایا! وعده تو حق است و تویی که وعده‌هایت تخلف نمی‌پذیرد.

خدای بزرگ می‌فرماید: ای فاطمه! راست می‌گویی، من تو را بدین نام نامگذاری کردم. دوستان و دوستان ذریه‌ات را به خاطر تو از آتش دوزخ نجات می‌دهم. وعده من حق است و خلف وعده نخواهم کرد. بدین منظور دستور دادم او را به دوزخ ببرند که تو او را شفاعت نمایی و من شفاعت تو را بپذیرم تا مقام و منزلتی که نزد من داری برای ملائکه و پیامبران و اهل محشر معلوم گردد. اکنون دست هر کس را که میان دو چشم او مؤمن خواندی، بگیر و داخل بهشت نما.» (۴۸)

۲ - ناشناخته بودن آن بانو

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«... إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فَطَمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا.» (۴۹)

«(آن بانو) بدان دلیل فاطمه نامیده شد، که خلق از شناخت او برگرفته شده‌اند (و نمی‌توانند به حقیقت آن حضرت برسند).»

در روایتی دیگر جبرئیل می‌فرماید:

«... سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّهَا فَطِمَتْ شِيَعَتُهَا مِنَ النَّارِ وَفُطِمَتْ أَعْدَاءُهَا عَنْ حُبِّهَا.» (۵۰)

«او را در زمین فاطمه نامیده‌اند؛ زیرا شیعیانش را از دوزخ نگاه می‌دارد و دشمنانش از محبت او باز داشته شده‌اند.»
محرومیت از محبت جز در موارد نادر، نتیجه طبیعی فقدان معرفت است.

۳ - امتیاز آن بزرگوار از دیگران

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«چون حضرت فاطمه علیها السلام متولد شد، خدای بزرگ به فرشته‌ای وحی فرستاد که خدمت حضرت محمد صلی الله علیه و آله روانه شود و به او بگوید دخترش را فاطمه نام گذارد؛ لذا آن حضرت نامش را فاطمه نهاد.» (۵۱)
سپس فرمودند:

«تو را از دیگران به وسیله علم از جهل جدا کردم، و تو را به خاطر پاکی از بدی‌ها جدا نمودم.»

در ادامه امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«وَاللَّهِ لَقَدْ فَطَمَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِالْعِلْمِ وَعَنِ الطَّمْثِ بِالْمِيثَاقِ.»

«سوگند به خدا که خداوند در عالم میثاق آن بانو را به وسیله علم از جهل و بدی‌ها و اخلاق مذموم پاک و پاکیزه نمود.» (۵۲)

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ لِانْقِطَاعِهَا عَنْ نِسَاءِ زَمَانِهَا فَضْلاً وَ دِيناً وَ حَسَباً.» (۵۳)

«بدان رو فاطمه نامیده شد که از بانوان زمان خود به دلیل برتری و دین و حسب، ممتاز و جدا بود.»

در روایتی دیگر آمده است:

«فاطمه نامیده شد به سبب ممتاز بودنش از ۹ فاطمه معروف.» (۵۴)

زیرا آنان در کفر متولد شدند و حضرت فاطمه علیها السلام در اسلام.

۴ - جدایی از ناپسندا

امام صادق علیه السلام به راوی می‌فرمایند:

«آیا می‌دانی مفهوم فاطمه چیست؟ عرض کرد: سالارم! مرا آگاه سازید. فرمودند: فُطِمْتُ مِنَ الشَّرِّ؛ (۵۵) وی از بدی‌ها جدا شده است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ لِفُطْمِهَا عَنِ الدُّنْيَا وَ لَذَاتِهَا وَ شَهَوَاتِهَا.» (۵۶)

«بدان رو فاطمه نامیده شد که از دنیا و لذات و شهوات آن جداست.»

مخفی نماند که این نام نزد پیشوایان معصوم علیهم السلام احترامی ویژه داشت؛ تا آن‌جا که امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمودند:

«اینک که نام دختری را فاطمه نهادی، به او ناسزا نگو، نفرینش نکن، او را کتک زن.» (۵۷)

صدّیقه

این واژه، صیغه مبالغه و به مفهوم بسیار راستگو می‌باشد. در تفسیر آن گفته‌اند: صدّیقه کسی است که همواره راست می‌گوید و راستگویی سیره همیشگی اوست و هرگز دروغ از او سر نمی‌زند. (۵۸)

عده‌ای نیز گفته‌اند: «صدّیق» کسی است که (در راستگویی در اوج کمال است و) رفتار و کردار او گفتارش را تصدیق می‌نماید. (۵۹)

برخی هم چنین تفسیر کرده‌اند: کسی که گفتار و عقیده و اندیشه‌اش راست باشد و راستگویی خویش را با رفتار درست ثابت نماید. (۶۰)

علامه مجلسی می‌گوید: «صدّیقه» مبالغه در راستگویی و باور نمودن است؛ یعنی حضرت فاطمه علیها السلام به بالاترین مرحله باور و تصدیق پر کشیده و آنچه را پدر بزرگوارش از جانب خدا آورد، تصدیق نمود، و مدام در گفتارش راستی پیشه ساخت، و کردارش گفتار او را تصدیق می‌نمود؛ و همین، معنای عصمت است. (۶۱) از این رو، آن مرحوم در جلاء العیون «صدّیقه» را به «معصومه» ترجمه کرده است.

از آیات قرآنی این گونه فهمیده می‌شود که مقام «صدّیق» چنان والاست که خداوند صدّیقان را هم ردیف پیامبران، شهیدان راه حق، صالحان و مؤمنان واقعی قرار داده است. (۶۲)

فاطمه زهرا علیها السلام بانوی بزرگواری است که تشعشع راستی و درستی در سراسر زندگی‌اش جلوه‌گر است؛ لذا پدر بزرگوارش

به فرمان خداوند نام او را «صدیقه» برگزیده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«... وَ هِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى» (۶۳)

«حضرت فاطمه صدیقه کبراست، و قرون پیشین بر محور شناخت و معرفت او دور می‌زد.»

همچنین حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند:

«همانا فاطمه علیها السلام صدیقه شهیده بود...» (۶۴)

فاطمه زهرا علیها السلام لؤلؤ نورانی نبوت و نماد راستی و درستی بود؛ به طوری که دوست و دشمن به آن گواهی داده‌اند. شیعه و سنی از عایشه روایت کرده‌اند:

«مَا رَأَيْتُ أَصْدَقَ مِنْهَا إِلَّا أَبَاهَا.» (۶۵)

«از فاطمه راستگوتر جز پدرش ندیده‌ام.»

حضرت فاطمه علیها السلام در ظاهر و باطن صدیقه بود؛ وجودش، فهمش، علمش و عبودیتش، تمام شئون مادی و معنوی او گواه صدیقه بودن است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«سه نعمت گرانبها به تو ارزانی شده که به هیچ کس، حتی به من داده نشده است: پدر زنی همانند من به تو ارزانی شده است، در حالی که من مثل پدر زن تو را ندارم. به تو همسر گرانقدری چون دخترم «صدیقه» ارزانی شده است که به من چنین موهبتی عطا نشده است. و فرزندی چون «حسن» و «حسین» به تو داده شده است که به من عطا نشده است.»

«وَ لَكِنَّكُمْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكُمْ»

«ولی شما از من و من از شما هستم.» (۶۶)

مفضل از امام صادق علیه السلام پرسید: فدایت کردم! چه کسی پیکر حضرت فاطمه علیها السلام را غسل داد؟ در پاسخ فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام.

گویی این مطلب بر من گران آمد. از این رو آن بزرگوار فرمودند:

«گویا این واقعیت بر تو گران آمد؟ عرض کردم: آری، فدایت کردم! فرمودند: نباید بر تو گران آید؛ چرا که فاطمه «صدیقه» بود و جز «صدیق» کسی را نشاید که او را غسل دهد. آیا نمی‌دانی که حضرت مریم را کسی جز حضرت عیسی غسل نداد؟! (۶۷)

مبارک

از واژه «برکت» و به معنای نمو و افزایش، نیک‌بختی، ثبات و پا برجایی است.

آفریدگار جهان، انواع برکات را در وجود آن حضرت نهاد؛ او را «أم البرکات»، سرچشمه خیرات و معدن علم و فضل و کمال قرار داد، و امور دنیوی و اخروی را در مجرای وجودی او نهاد، و از منبع وجودش رحمت و فیض را به ماسوا رسانید. همه خیرات و برکات را از شجره مبارکه طیبه او به ثمر رسانید. او را چشمه‌سار خوبی‌ها و «أم آبها» و مادر پیشوایان معصوم برگزید و تاج کوثر را بر سر مبارکش نهاد و نسل پر افتخار پیامبرش را از او آفرید.

چه برکتی برتر و بالاتر از این که تمام سادات از نسل اویند و در میان ایشان، علاوه بر پیشوایان معصوم علیهم السلام، هزاران شخصیت برجسته، فرهیخته، فرزانه و نابغه روزگار وجود دارد.

آری بزرگ‌ترین و با فضیلت‌ترین خاندانی که می‌توان در سلسله دودمان بشری نام برد، نسل حضرت فاطمه علیها السلام است.

طاهره

از واژه «طهر» و به معنای پاکی است. حضرت را طاهره نامیده‌اند به دلیل ملکه عصمت و پاکی از آلودگی و نقص و رذایل اخلاقی و معاصی. امام باقر از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل نموده است که فرمودند: «حضرت فاطمه را به خاطر پاکی و پاکیزگی اش از هر آلودگی و پلیدی و زشتی، «طاهره» نامیده‌اند؛ و آن بانو هرگز عادت زنانه و نفاس ندید.» (۶۸)

ایشان دارای طهارت ذاتی و صوری و معنوی است. آیه تطهیر (۶۹) گواه این مطلب است.

زکّیه

در فرهنگ عرب «تزکیه» به معنای رشد و نمو و نیز پاکی و پاکیزگی به کار می‌رود. این نام نشانه آن است که این بانوی بزرگوار، به کمالات و خیرات و ارزش‌های اخلاقی آراسته، و از همه بدی‌ها پیراسته است.

راضیه

از برترین درجات ایمان آن است که آدمی در اوج آگاهی و عشق، در همه فراز و نشیب‌های زندگی، از تدبیر و تقدیر حکیمانه آفریدگار و آنچه برایش مقدر نموده، راضی باشد. و مقام رضای کامل جز برای معصومان علیهم السلام و پیروان واقعی آنان، حاصل نمی‌شود. این نام نشانه این حقیقت است که مام پیشوایان، در همه مراحل زندگی از تدبیرها و تقدیرات الهی خشنود بوده است.

آن حضرت که دارای نفس مطمئنّه بود، در همه فراز و نشیب‌ها و ناگواری‌هایی که برایش رخ می‌داد، راضی بود و در راه عمل به وظایف و اثبات ولایت مطلقه علوی، انواع مشکلات، فقرها، دشمنی‌ها، شکنجه‌ها و آزارها را به جان خرید، و خدای را ملاقات کرد، در حالی که او از خدا راضی بود و خداوند از او. (۷۰)

مرضیه

خداوند هنگامی از بنده‌ای خشنود است که به تمام و کمال، مطیع او باشد و سر تسلیم فرود آورد؛ گفتارش استوار و کردارش شایسته باشد، همواره در راه درستکاری، عدالت‌خواهی و پایداری و مردانگی گام بردارد؛ و در بندگی یگانه باشد. البته این ویژگی‌ها نیز به طور کامل تنها به معصومان علیهم السلام و مؤمنان واقعی اختصاص دارد.

لقب «مرضیه» از «راضیه» اشرف و اقوا می‌باشد؛ زیرا راضیه کسی است که از مقدرات الهی، کمال خشنودی را داشته باشد، اما مرضیه کسی است که پروردگار از او خشنود باشد؛ آن رضایت از بنده است و این رضایت از آفریدگار.

این نام، گواه آن است که دخت خاتم پیام‌آوران به این مقام والا دست یافته بود و به گونه‌ای می‌زیست که همواره پروردگار از او خشنود بود.

فاطمه علیها السلام از نظر گفتار و رفتار، و عبادت و بندگی، موجبات خشنودی خداوند و رسول گرامی اسلام و همسرش علیهم السلام را فراهم آورد، و فرشتگان همیشه از جانب آفریدگار به او سلام و درود می‌فرستادند، و از این راه خشنودی خداوند را ابراز

می‌کردند.

مُحَدَّثَه

«مُحَدَّثَه» به کسی گفته می‌شود که ملائکه با او سخن گویند. در روایات چنین آمده است که «مُحَدَّث» آواز فرشته را می‌شنود، گرچه او را نبیند. (۷۱) این مقام، بعد از مقام نبوت و امامت، از بالاترین مقامات است.

آیا ملائکه با کسی جز پیامبران الهی سخن می‌گویند؟ و آیا جز آنان، دیگری هم می‌تواند فرشتگان را بنگرد؟ قرآن برخی را معرفی می‌کند که ملائکه با آنان سخن گفته‌اند:

* حضرت مریم. (۷۲)

* مادر حضرت موسی. (۷۳)

* همسر حضرت ابراهیم. (۷۴)

* ذوالقرنین. (۷۵)

پس از دقت در آیات، پذیرش این حقیقت که حضرت فاطمه علیها السلام «مُحَدَّثَه» بوده است، دشوار به نظر نمی‌رسد؛ زیرا مقام ایشان از حضرت مریم و ساره کمتر نبوده است.

در روایات فراوانی آمده است که خداوند فرشتگانی می‌فرستاد تا با حضرت فاطمه علیها السلام سخن گویند و با ایشان مأنوس شوند؛ به ویژه پس از درگذشت پدر بزرگوارش که نزدش می‌آمدند تا او را در سوگ پدر دلداری دهند. «مصحف فاطمه» (۷۶) نیز گواهی دیگر بر این مطلب است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«حضرت فاطمه را بدان رو «مُحَدَّثَه» نامیده‌اند که فرشتگان از آسمان فرود آمده، و با او گفت و گو می‌کردند؛ آن گونه که با حضرت مریم سخن می‌گفتند، و همان گونه که مریم را ندا دادند، به فاطمه نیز گفتند:

«يَا فَاطِمَةُ! إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.»

ای فاطمه! خداوند تو را برگزید و پاکیزه‌ات ساخت و تو را بر زنان گیتی برگزید

... پس فاطمه با ملائکه حدیث می‌کرد و ایشان با فاطمه...» (۷۷)

زهرا

از واژه «زهرا» به معنای روشنی و درخشندگی و صفاست. «زهرا» بعد از نام «فاطمه» مشهورترین لقب آن بانوی گرامی است که ائمه علیهم السلام در روایات و زیارات و دعاها از آن یاد نموده‌اند.

جابر جعفی به امام صادق علیه السلام می‌گوید: چرا حضرت فاطمه را زهرا نامیده‌اند؟ فرمودند:

«زیرا خدای بزرگ آن بانو را از نور عظمت خویش آفرید، و هنگامی که نورش درخشیدن گرفت، آسمان‌ها و زمین به نورش روشن شدند و چشمان ملائکه خیره شد، خدای را سجده نموده، عرض کردند: بار الها! این چه نوری است؟ خداوند وحی فرستاد که این نور از نور من است، او را در آسمان ساکن نمودم و از عظمت خودم او را آفریدم، و او را از صلب برترین پیامبران به وجود آوردم. از این نور، ائمه و پیشوایان را به وجود آوردم که به امرم قیام نمایند و (مردم را) به حق من (و دینم) هدایت کنند، و پس از انقطاع وحی، آنان را در زمین، خلفا و جانشینان خود قرار می‌دهم.» (۷۸)

در روایتی دیگر، از آن حضرت در باره این نام مبارک سؤال شد، در پاسخ فرمودند:

«هنگامی که در محراب عبادت می‌ایستاد، نور جمالش اهل آسمان‌ها را روشن می‌ساخت؛ همان‌گونه که ستارگان بر زمینان می‌درخشند». (۷۹)

ابوهاشم جعفری نیز از امام عسکری علیه السلام از علت نام زهرا علیها السلام سؤال کرد، در پاسخ فرمودند:

«چهره تابان وی برای امیر مؤمنان علیه السلام در آغاز بامداد بسان خورشید هنگام چاشت نور افشانی می‌کرد، و هنگام ظهر مانند ماه تابان، و وقت غروب همانند ستاره درخشنده بود». (۸۰)

روایات در باره نور فاطمه علیها السلام فراوان است و از آنها چنین فهمیده می‌شود که تجلیات گوناگونی داشته است؛ گاهی در ساق عرش نمایان، و گاه در آسمان، و زمانی هم در بهشت در نظر آدم و حوا به صورت زیبا جلوه نموده، و گاه ظلمت را از پیش روی ملائکه برطرف ساخته است؛ نظیر این روایت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«... آن‌گاه که خداوند اراده فرمود ملائکه را آزمایش نماید، ابری تاریک برایشان فرستاد، به طوری که نتوانستند یکدیگر را بنگرند. ملائکه گفتند: الها! سالار ما! از آن روزی که ما را آفریدی، هرگز چنین ندیده‌ایم. تو را به این نورها سوگند که این ظلمت را از ما برطرف ساز.

در این حال، خداوند نور فاطمه زهرا را آفرید و آن را مانند قندیل بر کنار عرش آویخت. پس آسمان‌ها و طبقات هفت‌گانه زمین درخشید و نور باران شد. به این دلیل فاطمه را زهرا نامیده‌اند. ملائکه، خدا را تسبیح و تقدیس می‌نمودند که خداوند به ایشان فرمود: به عزت و جلالم که پاداش تسبیح و تقدیس شما را تا روز قیامت برای دوستان فاطمه و پدر و شوهر و فرزندانش قرار خواهم داد...» (۸۱)

از برخی روایات استفاده می‌شود که نور محمدی و نور علوی و نور فاطمی علیهم السلام نخستین آفرینش حضرت حق بوده‌اند. (۸۲)

بتول

به معنای منقطع و جدا از دیگران است.

حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند: مکرر از شما شنیده‌ایم که حضرت مریم و حضرت فاطمه، «بتول» نامیده شده‌اند؛ این به چه معناست؟ در پاسخ فرمودند:

«بتول به بانویی گفته می‌شود که هرگز خون ندیده است؛ چرا که عادت ماهانه در دختران پیامبران ناپسند است». (۸۳)

روایات فراوانی از شیعه و سنی نقل شده که بانوی گرامی اسلام هرگز عادت ماهانه و نیز نفاس ندیده است. (۸۴) آیه تطهیر، گواهی دیگر بر این مطلب است.

اراده آفریدگار جهان این بود که حضرت فاطمه علیها السلام به این عوارض و مشکلات جسمی و روحی آلوده نشود. او را پاک و پاکیزه ساخت و اینها را از وجود مقدسش دور کرد. (۸۵)

شماری از اهل سنت می‌گویند: حضرت مریم را به دلیل دوری از مردان و ترک ازدواج «بتول» نامیده‌اند، و حضرت فاطمه را به دلیل آن‌که از زنان زمان خویش، از نظر فضیلت و دین و حسب، جدا بود و همتا نداشت؛ و یا از آن رو که از دنیا منقطع گشته و به خدای یگانه روی آورده بود، بتول نامیده‌اند. (۸۶)

به نظر می‌رسد اینان در صدد بوده‌اند که فضیلتی را انکار کنند، ولی ناخواسته فضیلت برتری را ثابت کرده‌اند.

از نام‌های مشهور حضرت فاطمه که در روایات شیعه و سنی آمده است، و به معنای حوریه انسان‌نما می‌باشد.

نطفه پاک و پاکیزه حضرت زهرا علیها السلام ارمغان آسمانی و از عصاره غذای بهشتی بود؛ لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها دختر گرانمایه خود را «حوراء انسیه» یا «حوراء آدمیه» خطاب می‌فرمودند. (۸۷)

ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«وَهِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَهِيَ نُورٌ عَيْنِي، وَهِيَ ثَمَرَةٌ فُؤَادِي، وَهِيَ رُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبِي، وَهِيَ الْحَوْرَاءُ الْإِنْسِيَّةُ.» (۸۸)

«فاطمه پاره تنم است؛ او نور چشم من، میوه قلبم و جان من است که در وجود من است؛ وی حوریه‌ای است در چهره انسان.»

امام صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«خداوند نور فاطمه را پیش از آفرینش زمین و آسمان آفرید. برخی گفتند: ای پیامبر! پس فاطمه از سنخ انسان‌ها نیست؟ فرمودند:

فاطمه «حوراء انسیه» است. گفتند: چگونه وی حوراء انسیه است؟

در پاسخ فرمودند: خدای بزرگ، پیش از آفرینش حضرت آدم، در عالم ارواح، فاطمه را از نور خویش آفرید. هنگامی که آدم را آفرید، وی را به او نشان داد...

هنگامی که خداوند اراده کرد فاطمه را از صلب من خارج کند، آن نور را در سبب بهشتی قرار داد و جبرئیل آن سبب را نزد من آورد...

و عرض کرد: ای محمد! این تحفه‌ای است که خداوند بزرگ آن را از بهشت برای تو فرستاده است. من آن را گرفتم و بر سینه نهادم.

جبرئیل عرض کرد: ای محمد! خدای با عظمت می‌فرماید که این سبب را بخور. هنگامی که تکه‌ای از آن را کندم، نوری از آن ساطع گردید که به فزع افتادم. جبرئیل عرض کرد: چرا آن را نمی‌خوری؟ بخور و نترس؛ زیرا آنچه دیدی، نور بانویی است که در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» نامیده می‌شود...» (۸۹)

أمّ ابیها (۹۰)

از کنیه‌های حضرت فاطمه علیها السلام که شیعه و سنی روایت کرده‌اند، و به معنای مادر پدر است. (۹۱)

امام صادق از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت می‌کند که فرمودند:

«إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ كَأَنَّ تَكْنِيَّ أُمِّ أَبِيهَا.» (۹۲)

«به راستی که کنیه حضرت فاطمه «أمّ ابیها» بوده است.»

«أم» در لغت معانی فراوانی دارد؛ از جمله: «مادر»، «اصل و ریشه»، «مقصود و هدف»، «عظیم الشأن»، که همه به یک معنا بر می‌گردد.

برخی از دلیل‌های انتخاب کنیه «أمّ ابیها» برای حضرت فاطمه علیها السلام عبارتند از:

۱ - حضرت فاطمه علیها السلام حاصل عمر پدر و میوه اصلی درخت نبوت بود. مقصد اعلا و غرض نهایی پدر نیز از وی به وجود آمد. با وجود حضرت زهرا، دین و ولایت تولدی دوباره یافت و حیات اسلام مدیون او بود. می‌توان گفت که حضرت زهرا علیها السلام هدف اصلی و علت غایی رسالت و ادامه نبوت است.

۲ - حضرت فاطمه علیها السلام دارای مقام ولایت کلیه و حدّ وسط میان مرتبه رسالت و ولایت و صاحب رتبه جمع الجمعی، حلقه اتصال بین رسول و ولی و مادر ائمه دین و منشأ تمام خیرات و برکات در عالم مُلک و ملکوت است. همه آثار نبوت و ولایت از

این بانو ظاهر شد. اگر آن حضرت وجود نداشت رسالت و ولایت تحقق نمی‌یافت.

۳ - حضرت فاطمه علیها السلام سبب خلقت پدر بود؛ چنان‌که در حدیث قدسی آمده است: «لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ».

«اگر فاطمه نبود، شما دو نفر (حضرت محمد و حضرت علی علیهما السلام) را نمی‌آفریدم».

۴ - اشاره به وحدت روحی میان پدر و دختر است.

۵ - بیانگر شدت علاقه و محبت است. البته علاقه پیامبر اسلام به دخترش، مانند علاقه مادر و فرزند بود، نه علاقه پدر و فرزند. به نظر می‌رسد که مقام ارجمند و والای دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین اقتضا می‌کرد که پدر بزرگوارش همه وجوه یاد شده را مد نظر داشته باشد و او را به کنیه «أم ابیها» مفتخر سازد. البته دلیل‌های دیگری نیز برای این نامگذاری وجود دارد که عقل ناقص بشر از دستیابی به آنها ناتوان است.

أم العلوم

بدین معنا که آن حضرت از تمام علوم آگاه بود و به گذشته و حال و آینده احاطه کامل داشت. و ممکن است به این معنا باشد که همه علوم از وی، که همسر امیر مؤمنان و مادر ائمه دین بود، سرچشمه گرفته است.

أم الفضائل

آن بانوی سرافراز، جامع همه کمالات و فضایل نفسانی، باطنی، ظاهری، تکوینی و تشریحی بود؛ از این رو، «أم الفضائل» زینده اوست.

این کنیه از «أم العلوم» جامع‌تر است؛ زیرا «علم» تنها یکی از فضایل به شمار می‌آید.

بخش دوم: ازدواج و سیمای فاطمه علیها السلام در خانه

ازدواج و سیمای فاطمه علیها السلام در خانه

بانوی گرامی اسلام در خانه وحی، کنار پدری بسان حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیام‌آوران و مادری همچون حضرت خدیجه علیها السلام رشد و نمو یافت. پدر بزرگوارش علوم الهی و معارف ربّانی و حقایق آسمانی را به او می‌آموخت و مادرش راه و رسم زندگانی و شیوه تربیت را. این پدر و مادر بی‌نظیر، برترین محبت‌ها را نثار آن حضرت می‌کردند. فاطمه علیها السلام در پنجمین بهار زندگی، با فاجعه‌ای بزرگ و غمبار؛ یعنی رحلت جانسوز مادرش حضرت خدیجه علیها السلام، رو به رو گردید، اما شکیبایی‌اش همگان را حیران ساخت.

خواستگاران

سال‌ها یکی پس از دیگری می‌گذشت، در حالی که از نظر رشد و نمو هر ماهش بلکه هر روزش بسان سال‌هایی برای دیگران بود. هم از رشد و کمال جسمی برخوردار می‌شد و هم از نظر روحی و معنوی مشمول عنایات و موهبت‌های الهی قرار می‌گرفت. همین امتیازات فراوان، او را از هر بانویی برتر و سرافرازتر می‌ساخت؛ به طوری که هنوز نه بهار از عمر خویش را پشت سر نگذاشته بود که اشراف قریش و بزرگ‌مردان مهاجر و انصار به طمع افتاده، نزد پیامبر به خواستگاری او شتافتند؛ ولی آن حضرت از همه آنان

عذرخواهی کرده، فرمودند: در این باره منتظر فرمان خدا خواهیم بود.

از جمله خواستگاران که شیعه و سنی نام برده‌اند، ابوبکر و عمر بودند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که از طرف خداوند به چنین کاری مأذون نبودند، به آن دو اظهار داشتند:

«در این باره در انتظار فرمان خدا هستم».

طبق برخی نقل‌ها، آن حضرت چنین عذر آوردند که دخترم هنوز کوچک است. (۹۳)

ثروتمند معروف، عبدالرحمان بن عوف، از دیگر خواستگاران بود. وی بر اثر کتبه فکری، می‌پنداشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز مانند آنان است که همه مسائل را از نگاه مادی می‌نگرند؛ لذا گفت: می‌روم و فاطمه را خواستگاری می‌کنم. به گمانم او را به من تزویج نمایند؛ زیرا من فردی ثروتمندم و رسول خدا صلی الله علیه و آله تهیدست، و در این موقعیت به مال من احتیاج دارد تا خود را بی‌نیاز گرداند. وی در حالی که لباس‌های قیمتی به تن کرده بود، بر آن حضرت وارد شد و چنین گفت: ای رسول خدا! اگر فاطمه را به همسری من درآوری حاضرم فلان مقدار شتر، گوسفند، غلام، کنیز، طلا و نقره مهرش کنم. (۹۴)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از ناراحتی مشتی سنگ‌ریزه به طرف او پاشید. بنا بر نقل ابن شهر آشوب، آن سنگ‌ریزه‌ها به صورت لؤلؤ و مرجان درآمد. (۹۵)

حضرت با این کار به او فهماند که به این گونه چیزها نیاز ندارد، و مسأله ازدواج فاطمه علیها السلام با دیگر ازدواج‌ها فرق دارد و تنها به دستور خدای متعال انجام می‌پذیرد. (۹۶)

آن بزرگوار نخواست در برابر تقاضا و اصرار آنان دفعاً پاسخ منفی دهد و به صراحت اظهار دارد که دخت گرانمایه‌اش در سطح بالاتر و والاتری است و او را تنها برای جوانمردی که همتا و هم‌شان اوست نگاه داشته است.

آنان که از همسری با حضرت فاطمه علیها السلام نومید شده بودند، با سعد بن معاذ، رئیس قبیله اوس، به گفت و گو پرداختند و دریافتند که جز حضرت علی علیه السلام کسی شایستگی همسری با دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ندارد. از این رو، دسته جمعی در پی حضرت علی علیه السلام شتافتند. سرانجام او را در باغ یکی از انصار یافتند که مشغول زراعت بود. آنان رو به حضرت کردند و گفتند: اشراف قریش از دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستگاری کرده‌اند، ولی پیامبر فرموده که کار فاطمه به فرمان خدا سامان می‌یابد. بی‌شک اگر شما با آن سوابق درخشان و فضایی که دارید خواستگاری کنید پاسخ مثبت خواهید شنید. (۹۷)

خواستگاری حضرت علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام نخست دو رکعت نماز به جای آورد. آن‌گاه راه خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را در پیش گرفت. بعد از اجازه از ایشان و عرض ادب به پیشگاه آن بزرگوار، نشست؛ اما حیا و عظمت پیامبر مانع شد که سخنی بگوید؛ لذا سر به زیر افکند و سکوت را برگزید.

پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت را شکسته، فرمودند:

«گویا برای خواستگاری دخترم آمده‌ای؟»

حضرت علی علیه السلام پس از برشمردن الطاف بی‌دریغ پیامبر صلی الله علیه و آله و اشاره به سوابق درخشان خویش، پاسخ داد: آری. (۹۸)

طبق روایتی، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی جان! واقعیت این است که پیش از شما بسیاری به خواستگاری دخترم فاطمه آمده‌اند و من تقاضای آنان را با او در میان نهاده‌ام، اما آثار ناخورسندی و عدم موافقت را در سیمای او دیده‌ام.

آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله نزد دختر فرزانه‌اش آمد، تقاضای امیرالمؤمنین علیه السلام را بازگو نمود و گفتار خویش را چنین آغاز کرد: علی، فرزند ابوطالب، از کسانی است که فضیلت و مقامش در اسلام بر ما روشن است. من از خدا خواسته بودم که تو را به عقد بهترین آفریده خود درآورد. اکنون او به خواستگاری تو آمده است، در این باره چه می‌فرمایی؟ حضرت زهرا علیها السلام با سکوت و چهره گشاده خود ابراز خشنودی کرد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جای برخاست و فرمود:

«اللَّهُ أَكْبَرُ، سُكُوتُهَا إِقْرَارُهَا»

«خدا بزرگ‌تر از آن است که به وصف آید. سکوتش نشانه رضای اوست.» (۹۹)

به دنبال آن جبرئیل نازل شد و دستور انجام دادن این ازدواج فرخنده و مبارک را از طرف پروردگار سبحان ابلاغ کرد. (۱۰۰)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را به این ازدواج میمون بشارت داد و فرمود:

«يَا أَبَا الْحَسَنِ! فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ زَوَّجَكَ فِي السَّمَاءِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أُزَوَّجَكَ فِي الْأَرْضِ.» (۱۰۱)

«بشارت باد تو را ای ابا الحسن! پیش از آن که من فاطمه را در زمین به همسری تو درآورم، خدای بزرگ او را در آسمان برای تو تزویج نموده است.»

همتایی و هم‌شانی

کمالات بانوی گران ارج اسلام، حضرت فاطمه علیها السلام، آن قدر بالا و والاست که هر چه گفته شود، قطره‌ای از اقیانوس خواهد بود؛ زیرا او داناترین، کامل‌ترین و برترین بانوی جهان هستی است. بنا بر این، جای شگفتی نیست که هر کس از او خواستگاری کرد، پدر بزرگوارش عذر آورد؛ اما هنگامی که انسان کامل، سالار پرهیزگاران، پیشوای عارفان، امیر مؤمنان علی علیه السلام خواستگاری نمود، نه تنها موافقت خویش، که رضای خدای بزرگ و دختر فرزانه‌اش را نیز اعلان داشت.

همان‌گونه که روایات شیعه و سنی به صراحت دلالت دارند، این کار مهم به فرمان پروردگار منوط بود، و اگر آفریدگار جهان حضرت علی علیه السلام را نمی‌آفرید، برای حضرت فاطمه علیها السلام هم‌تا و هم‌شانی وجود نداشت. (۱۰۲) چنان‌که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

«لَوْلَا عَلِيُّ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كُفُوً.» (۱۰۳)

امام صادق علیه السلام نیز فرموده‌اند:

«اگر امیر مؤمنان علیه السلام حضرت فاطمه را به همسری خود در نمی‌آورد، هرگز در زمین برایش هم‌تا و هم‌شانی، از آدم به بعد، تا روز رستاخیز، یافت نمی‌شد.» (۱۰۴)

آری، هر دو دارای ولایت کلیه مطلقه الهی و مقام عصمت و طهارت باطنی و ظاهری‌اند، و از ارکان توحید و ایمان به شمار می‌آیند، و شایستگی همسری یکدیگر را دارند. (۱۰۵) و لذا همسری حضرت فاطمه علیها السلام برای حضرت علی علیه السلام انتخاب الهی بود و آفریدگار جهان آن دو را برای یکدیگر برگزید.

عالم صدف است و فاطمه گوهر اوست

گیتی عرض است و این گهر جوهر اوست

در قدر و شرافتش همین بس که ز خلق

احمد پدر است و مرتضی شوهر اوست

ازدواج حضرت علی و فاطمه علیهما السلام الگوی جاودانه همه قرن‌ها و نسل‌هاست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با امیر مؤمنان علیه السلام در این باره به گفت و گو نشست و فرمود:

«آیا چیزی از مال دنیا برای ازدواج در اختیار شما هست؟»

حضرت علی علیه السلام پاسخ داد: پدر و مادرم فدایت! مورم بر شما پوشیده نیست؛ در حال حاضر ثروتم تنها یک شمشیر، یک زره و شتری برای کسب و کار است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اما شمشیرت که به آن نیازمندی تا در راه خدا جهاد نموده، دشمنان را سر جایشان بنشانی. اما شترت، که وسیله کار و درآمد توست؛ ولی با پول زرهت که آن را مهریه ازدواج قرار دهی خشنودم.

امیر مؤمنان به دستور آن حضرت زره خود را به ۴۸۰ - و به روایتی ۴۰۰ - درهم فروخت و پول آن را خدمت آن بزرگوار آورد تا بخشی از مهر باشد. به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، با آن برخی اثاث منزل و سایر لوازم عقد و عروسی خریده شد. (۱۰۶)

بنا بر روایات در ظاهر مهر فاطمه زهرا علیها السلام پانصد درهم بوده است. (۱۰۷)

البته قول دیگری نیز نقل شده، که قابل اعتماد نیست، و ظاهراً با پول فروش زره اشتباه شده است.

بدین سان، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دختر نمونه خویش را با همین سادگی به عقد سالار مؤمنان و امیر فضایل درآورد؛ و این درس را به انسان‌ها آموخت که نیک‌بختی و سرفرازی و امنیت خانوادگی، در پرتو ثروت، تجمل، اسراف و تبذیر، تأمین نخواهد گشت. زرق و برق دنیا نیز تکامل و سعادت را به ارمغان نمی‌آورد. چه بسیار خانواده‌هایی که از همه گونه امکانات برخوردارند، اما احساسی جز احساس زندگی در دوزخ ندارند.

معنای پذیرش این مهر اندک از سوی اسوه بانوان، آن نیست که منزلت و کرامت و شرافت او به بوته فراموشی سپرده شده است؛ چه آنکه، پروردگار بی‌همتا حرمت و کرامت آن حضرت را در دنیا و آخرت، با برترین پاداش‌ها جبران می‌نماید.

روایاتی که در این باره وارد شده، شنیدنی است؛ از آن جمله:

شخصی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ما مهر فاطمه در زمین را دانستیم، اما مهر او در آسمان چه اندازه است؟ حضرت فرمودند:

«از آنچه به کارت می‌آید پرس، و آنچه را به کارت نمی‌آید، واگذار.

گفت: ای رسول خدا! به کار می‌آید. (و اصرار نمود) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

مهر فاطمه علیها السلام در آسمان، یک پنجم زمین است. هر کس از روی بغض و عداوت به فاطمه علیها السلام و فرزندانش بر روی زمین راه برود، تا روز رستاخیز بر او حرام خواهد بود.» (۱۰۸)

مرحوم اربلی و دیگران، از اهل سنت روایت می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَ جَعَلَ صِدْقَهَا الْأَرْضَ. فَمَنْ مَشَى عَلَيْهَا مُبْغِضًا لَكَ [لَهَا] مَشَى حَرَامًا.» (۱۰۹)

«به راستی خداوند فاطمه (علیها السلام) را به تو تزویج نمود و زمین را مهر او قرار داد. و لذا هر کس تو را [فاطمه را] دشمن دارد و بر روی زمین راه برود، بر او حرام خواهد بود.»

در روایتی دیگر از اهل سنت آمده است: وقتی دختر گرامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنید که پدر بزرگوارش او را به ازدواج حضرت علی علیه السلام در آورده و مهر او را درهم قرار داده است، به پدر عرض کرد: فرق من و دیگر دختران چیست؟ از شما

تقاضا می‌کنم که این مهر دنیوی را بازگردانی و از خدای متعال بخواهی که مهر مرا شفاعت گناهکاران امت شما قرار دهد.

در این هنگام، (فرشته وحی) جبرئیل فرود آمد و کاغذی از حریر با خود آورد که در آن نوشته شده بود:

«جَعَلَ اللَّهُ مَهْرَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ شَفَاعَةَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُمَّةٍ أُبِيهَا.»

«خداوند مهر حضرت فاطمه زهرا را شفاعت گناهکاران امت پدرش قرار داد.»

حضرت فاطمه علیها السلام هنگام مرگ وصیت کرد که آن سند آسمانی را درون کفن، روی سینه‌اش قرار دهند، و فرمود: «هنگامی که در روز رستاخیز برانگیخته شدم، این سند آسمانی را به دست می‌گیرم و طبق آن از گناهکاران امت پدرم شفاعت می‌نمایم.» (۱۱۰)

در روایات شیعه و سنی چنین آمده است:

«برای گرامی‌داشت این پیوند مقدس، محفل عقد با شکوهی در آسمان‌ها برگزار گردید و تمام فرشتگان به فرمان خداوند گرد آمدند. جایگاهی از نور نصب شد و به درختان بهشتی فرمان رسید تا زر و زیور و جواهر بر فرشتگان نثار کنند.» (۱۱۱)

متأسفانه این پیوند خجسته، حسادت و کینه برخی افراد را برانگیخت؛ به گونه‌ای که گاه بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه علیها السلام خُرده می‌گرفتند و موجبات ناخرسندی آنان را فراهم می‌ساختند.

روزی حضرت فاطمه علیها السلام با دیده گریان پیش پدر بزرگوارش آمد. آن حضرت فرمودند: چرا گریه می‌کنی؟ خداوند چشمانت را نگریاند. پاسخ داد: به عده‌ای از زنان قریش عبور نمودم، چون مرا دیدند، به من و همسرم سخنان ناروا نسبت دادند و گفتند: محمد (صلی الله علیه و آله) دخترش را به همسری فردی درآورده که تهیدست‌ترین قریش است... (۱۱۲)

امام صادق علیه السلام دل‌داری رسول خدا صلی الله علیه و آله را این گونه نقل می‌کند که به دختر گرامی‌اش فرمود: «سوگند به خدا اگر در میان اهل بیت کسی نیکوتر و برتر از علی سراغ داشتیم، او را به همسری‌ات انتخاب می‌کردم. در این کار، من پیش گام نبودم، بلکه خداوند تو را به همسری علی درآورد و مهرت را یک پنجم دنیا قرار داد، تا زمانی که آسمان و زمین بر پاست.» (۱۱۳)

شگفت آن که همان حسودان و فتنه‌انگیزان برای طرح نقشه‌های خود به سراغ حضرت علی علیه السلام آمده، می‌گفتند: تو معدن فضل و دانایی و شجاع‌ترین فرد هستی، چگونه بانویی تهیدست را برگزیده‌ای؟! اگر دختر ما را انتخاب می‌کردی، از خانه ما تا خانه‌ات شتران صف می‌کشیدند و بار همگی جهاز بود. (۱۱۴)

امیر مؤمنان علیه السلام که از نقشه‌های شوم آنان کاملاً آگاه بود، با پاسخ قاطع خود، رسواشان می‌ساخت. آری، تبهکاران آن‌گاه که در زندگی شکست می‌خورند و عقده‌های حقارت در سینه‌هایشان انباشته می‌گردد، برای کم کردن دردهای درونی خویش، به این یاوه‌گویی‌ها روی می‌آورند.

شگفت‌تر آن که چون از حضرت امیر و حضرت فاطمه علیها السلام مایوس شدند، سراغ رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. امام رضا از پدران بزرگوارش علیهم السلام از حضرت علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: «یا علی! در باره ازدواج فاطمه علیها السلام مردانی از قریش مرا سرزنش کردند که ما او را از تو خواستگاری کردیم ولی نپذیرفتی و او را به همسری علی درآوردی.

در پاسخ گفتم: سوگند به خدا، من نبودم که خواستگاری شما را رد کردم، بلکه خداوند آن را نپذیرفت و او را برای حضرت علی انتخاب کرد. جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای بزرگ می‌فرماید: اگر علی را نمی‌آفریدم، از آدم به بعد، همتا و کفوی که شایسته فاطمه باشد، یافت نمی‌شد.» (۱۱۵)

مراسم عروسی

میان مراسم عقد و عروسی مدتی فاصله افتاد، امیر مؤمنان علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله خجالت می‌کشید. حضرت محمد

صلی الله علیه و آله نیز به خاطر شکوه و عظمت دختر گرامی‌اش مصلحت نمی‌دید که پیشگام گردد؛ تا این که شماری از یاران صلاح را در آن دیدند که خدمت امام علی علیه السلام شرفیاب شوند و قضیه را بازگو کنند.

و لذا عقیل نزد امیر مؤمنان علیه السلام رفت و گفت: برادر! چرا برای عروسی اقدام نمی‌کنی؟ فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شرم دارم. عقیل موضوع را پی گرفت و تصمیم بر آن شد که با هم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله روند.

در راه، به ام ایمن برخوردند. او از آنان خواست که اجازه دهند انجام دادن این کار را به عهده گیرد. آن‌گاه نزد همسر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و مطلب را در میان نهاد و همراه دیگر همسران به محضر آن بزرگوار مشرف شدند و عرض کردند: ای پیامبر خدا! پدر و مادرمان فدای شما باد، برای کاری مهم آمده‌ایم که اگر حضرت خدیجه علیها السلام بود، چشمانش روشن می‌گشت.

آن حضرت با شنیدن نام حضرت خدیجه، گریست و فرمود: کجا همانند او پیدا می‌شود؟! او مرا تصدیق نمود آن‌گاه که همگان تکذیب کردند و در راه دین خدا مرا یاری کرد و با ثروتش به من مدد رساند. خداوند به من فرمان داد تا او را به خانه‌ای از زمرد در بهشت بشارت دهم که در آن رنجی نخواهد بود...

در ادامه، همسر آن حضرت عرض کرد: این علی است که در دنیا برادر، و از نظر نسب پسر عموی شماست. تقاضا دارد که همسرش را به خانه او روانه سازید، تا با هم زندگی نمایند و جدایی ایشان برطرف گردد.

آن حضرت فرمود: چرا خود علی اظهار نمی‌کند. پاسخ داد: حیای ایشان مانع شده است که از شما درخواست نماید...

آن‌گاه که حضرت علی علیه السلام خواسته‌اش را مطرح ساخت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: به خواست خداوند همین امشب، یا شب آینده همسرت در خانه‌ات خواهد بود. حضرت علی علیه السلام خوشحال شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسرانش دستور داد که مقدمات جشن عروسی را فراهم آورند. (۱۱۶)

برای پذیرایی دعوت شدگان، غذایی تهیه کردند و امیر مؤمنان علیه السلام به مسجد رفت و همگان را برای شام دعوت نمود. با آن که غذا کم بود خداوند به آن برکت عطا فرمود؛ به گونه‌ای که همگان سیر شدند و پس از صرف شام، به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله مهمانان ظرف‌ها را پر کردند و برای همسرانشان بردند. و ظرفی نیز برای عروس و داماد فرستادند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمان داد تا دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار همراه فاطمه علیها السلام برای رفتن به خانه شوهر روان شوند و ابراز شادمانی کنند و از کلمات لهو و حرکات لعب و چیزهایی که خدا راضی نیست، بپرهیزند. (۱۱۷)

در روایات اهل سنت آمده است: در شب عروسی، هنگام بردن حضرت فاطمه علیها السلام به خانه همسرش، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیشاپیش، جبرئیل در سمت راست، میکائیل در سمت چپ، و هفتاد هزار فرشته از پی او حرکت می‌کردند. فرشتگان نیز تا بامداد تسبیح و تقدیس الهی به جای می‌آوردند. (۱۱۸)

آری، آسمانیان و ملکوتیان، زمینیان و ناسوتیان در این مراسم پر شکوه شرکت کردند. هیچ کس سراغ ندارد که دختری با این شکوه و جلال و مجد و عظمت به خانه شوهر رود. این، از آن روست که آفریدگار جهان چنین اراده فرموده است که مراسم عروسی دختر خاتم پیامبران از هر نظر ممتاز باشد.

در روز گاران ظهور فرزند عزیزش مهدی موعود - عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فرجه الشریف - و روز عظیم رستاخیز هم نور فاطمی بیشتر جلوه گر می‌شود و مقام و منزلت حضرت زهرا علیها السلام، بر همگان آشکار می‌گردد.

واقعیت این است که این پیوند بی نظیر آن‌هم در خانه وحی، با این همه شکوه و جلال از سوی آسمانیان به همین سادگی تنظیم نگردیده، بلکه این حرمت و کرامت از نگرش عمیقانه و حکیمانه‌ای سرچشمه گرفته، و بیانگر این است که بانوی بانوان از امتیازات شگرفی در برون و درون برخوردار بوده است. برای نمونه خوب است به این ایثار بی نظیرش آن‌هم در شب زفاف توجه شود؛

اهل سنت روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای شب عروسی دخترش پیراهنی تهیه کرد؛ زیرا پیش از آن، حضرت

زهرا علیها السلام پیراهن کهنه و وصله دار می پوشید. در همان شب، بینوایی در خانه نبوت آمد و لباسی درخواست کرد. حضرت فاطمه علیها السلام خواست آن پیراهن کهنه را به سائل دهد، که یاد این آیه افتاد:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (۱۱۹)

اینجا بود که پیراهن عروسی را از تن درآورد و به سائل داد.

هنگامی که خواستند عروس را به خانه شوهر ببرند، جبرئیل فرود آمد و پس از رساندن درود خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خداوند به فاطمه سلام می رساند و به همراه من ارمغانی از لباس های بهشتی، که از دیبای سبز می باشد، برای او فرستاده است... (۱۲۰)

برخی در ادامه چنین آورده اند که فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: بامدادان، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حجره من تشریف آورده، فرمودند: چرا لباس نو را نپوشیدی؟ گفتم: آن را صدقه دادم. پدرم فرمودند: اگر لباس کهنه را می دادی برای شوهرت بهتر بود. گفتم: در این کار به شما اقتدا نمودم؛ هنگامی که مادرم حضرت خدیجه خدمت شما شرفیاب شد، هر چه داشت همه را در راه شما بخشید، تا آن که تهیدستی نزد شما آمد و شما پیراهن خود را به او دادی و خود را با حصیر پوشاندی...

آن گاه پدرم فرمودند: جبرئیل فرود آمده است و به تو سلام می رساند و (از جانب خداوند) می فرماید: هر چه فاطمه می خواهد، درخواست کند و او را بشارت بده که دوستش دارم. به پدرم عرض کردم:

«شَعَلْتَنِي عَنِ الْمَسْأَلَةِ لَدَهُ خِدْمَتِهِ لَا حَاجَةَ لِي غَيْرَ لِقَاءِ رَبِّي الْكَرِيمِ فِي دَارِ السَّلَامِ.»

«لذت خدمت پروردگار مرا از درخواست باز داشته است. جز لقای پروردگار کریم در دار السلام، درخواستی ندارم.» (۱۲۱)

به هر حال بانوان، حضرت فاطمه علیها السلام را با احترام فراوان به خانه شوهرش بردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را فراخواند و پس از آن، حضرت فاطمه علیها السلام را خواست و دستش را گرفت و در دست حضرت علی نهاد و فرمود:

«خداوند دختر رسول خدا را بر تو مبارک سازد.» (۱۲۲)

به روایت دیگر، میان چشمانشان را بوسید و به علی علیه السلام فرمود:

«علی جان! فاطمه نیکوترین همسر برای توست. و به فاطمه علیها السلام فرمود: علی نیکوترین شوهر برای توست.»

سپس در حق آن دو بزرگوار و نسل شریفشان دعای خیر نمود. (۱۲۳)

بنا بر روایتی دیگر فرمود:

«يَا أَبَا الْحَسَنِ! هَذِهِ وَدِيْعَةُ اللَّهِ وَ وَدِيْعَةُ رَسُولِهِ عِنْدَكَ فَاحْفَظِ اللَّهَ وَ احْفَظْنِي فِيهَا»

«ای ابا الحسن! این [= فاطمه امانت خدا و رسول نزد توست. پس، با نگهداری از او، از خدا و رسول نگهداری کن.» (۱۲۴)

به دستور آن حضرت، همه زنان بیرون رفتند. تنها اسما ماند. پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل ماندن او را جویا شد. عرض کرد: هنگام رحلت حضرت خدیجه علیها السلام در محضرش بودم. آن بانو می گریست. عرض کردم: چرا گریه می کنید با آن که سالار بانوان عالم و همسر پیامبرید و حضرتش مژده بهشت به شما داده است!؟

حضرت خدیجه فرمود: برای مردنم گریه نمی کنم، بلکه برای دخترم می گریم. هر دختری در شب زفاف نیازمند بانویی از نزدیکان و محرمان است که اسرار خود را به او بازگو کند تا یاری اش نماید. در حال حاضر دخترم فاطمه کودک است. بیم آن دارم در شب زفاف کسی را نداشته باشد که او را یاری دهد.

عرض کردم: سرورم! با خدای خود عهد می نمایم که اگر تا آن زمان زنده بودم، او را یاری کنم. اینک برای این که به پیمان خود وفا نمایم، در اینجا می مانم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از شنیدن این قضیه گریان شد و به او اجازه داد که در خانه بماند. (۱۲۵)
 هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست از حجله بیرون رود، حضرت فاطمه علیها السلام برخاست و دامان پدر را گرفت
 و گریست. آن حضرت او را دلداری داد و فرمود: چه چیز تو را به گریه واداشته است؟! تو را به ازدواج بردبارترین و داناترین مردم
 در آوردم. (۱۲۶)

شیعه و سنی به اتفاق نقل کرده‌اند که روز پس از عروسی، بامدادان، رسول خدا صلی الله علیه و آله با ظرفی از شیر تشریف آورد و
 آن را به دست فاطمه داد و فرمود:

«إِشْرِبِي، فِدَاكِ أَبُوكَ.»

«بیاشام، پدرت به فدایت!»

و به دست حضرت علی علیه السلام داد و فرمود:

«إِشْرِبْ، فِدَاكَ ابْنُ عَمِّكَ.»

«بیاشام، پسر عمویت به فدایت!» (۱۲۷)

آن گاه از حضرت علی علیه السلام پرسید: همسرت را چگونه دیدی؟ پاسخ داد: نیکو یآوری است برای اطاعت خدا. و همین سؤال
 را از حضرت فاطمه علیها السلام نمود. پاسخ داد: نیکو شوهری است.

سپس آن حضرت در باره ایشان این گونه دعا فرمود:

«بار الها! آنان را از پراکندگی و پریشانی برهان؛ دل‌هایشان را به یکدیگر الفت ده؛ این دو و تبارشان را از وارثان بهشت قرار ده؛
 نسلی پاک و پاکیزه و با برکت روزی‌شان گردان، به نسل و تبارشان برکت ده، آنان را پیشوایانی قرار ده که مردم را به فرمانبرداری
 تو راهبری کنند و به آنچه تو را خشنود سازد فرمان دهند.» (۱۲۸)

در خانه امامت

سرانجام، بانوی بانوان و مام پیشوایان راستین، از بیت رفیع نبوت به خانه پرشکوه امامت گام نهاد، و با آغاز زندگی مشترک،
 همنشین سالار مؤمنان و امیر فضیلت‌ها شد، و همسر گرامی خود را در کار دین و دنیا، با کمال بردباری و تحمل رنج، یاری نمود.
 زندگی آن گاه موجب نیک‌بختی و سعادت خواهد بود که بر اساس هماهنگی و مهر و محبت پی‌ریزی گردد و اعضای خانواده
 همدیگر را درک نموده، حرمت هم را پاس دارند.

حضرت فاطمه علیها السلام بیش از هر کسی، شوهرش را می‌شناخت و او را صاحب ولایت کُبرا می‌دانست، و آن گونه که شایسته
 او بود، احترام می‌گزارد و حرمتش را پاس می‌داشت.

امیر مؤمنان نیز همسر خود را سالار زنان گیتی و پرتویی از نور رسول خدا صلی الله علیه و آله و مجموعه‌ای از فضیلت‌ها می‌دانست
 و او را از جان و دل دوست می‌داشت، و آن گونه که سزاوار ایشان بود، احترام می‌گزارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به دخت گرامی‌اش می‌فرماید:

«... سوگند به خدا، از خیرخواهی در حق تو کوتاهی نکرده‌ام. تو را به عقد پیشبازترین فرد از نظر گرایش به اسلام، و داناترین و
 بردبارترین آنان در آورده‌ام.

دخترم! خدای بزرگ توجهی به زمین نمود و دو نفر را برگزید؛ یکی را پدر تو و دیگری را همسر تو قرار داد.

دخترم! همسر تو نیکو شوهری است. مبدا از وی نافرمانی کنی.»

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را صدا زد. حضرتش پاسخ داد: لَبَّيْكَ اَيُّ رَسُولِ خدَا! پیامبر صلی الله

علیه و آله فرمودند:

«داخل حجره خود شو و در باره همسرت مهربانی و مدارا کن؛ زیرا فاطمه پاره تن من است. آنچه او را ناراحت سازد، مرا ناراحت می‌سازد، و آنچه او را خوشحال کند، مرا خوشحال می‌کند، شما را به عنوان امانت به خدا می‌سپارم تا به جای من نگهبان شما باشد.»

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«به خدا سوگند که هرگز فاطمه را خشمناک نکردم و او را بر کاری ناراحت نساختم تا از دنیا رفت. او نیز هرگز مرا خشمناک نساخت و در هیچ کاری از من نافرمانی نکرد. و به گونه‌ای بود که هرگاه به او می‌نگریستم، غم‌هایم زدوده می‌شد...» (۱۲۹)

چنان مهر و صفا و معنویت و نورانیتی بر زندگی آن دو حکم‌فرما بود که نه تهیدستی می‌توانست آن را تیره سازد، و نه رخدادهای تکان‌دهنده، توان پریشان کردن آن را داشت.

همین جو معنوی، منشأ خیرات و برکاتی شد که در وصف نمی‌آید.

به میمنت این پیوند آسمانی، خداوند به آن بزرگواران نسلی سرفراز و چشمه‌سار برکات ارزانی داشت.

نسل سرفراز

نخستین مطلبی که باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد آن است که خداوند متعال - به برکت این ازدواج - به پیامبرش نسل سرفراز... ارزانی خواهد کرد که در طول تاریخ به یادگار بمانند و این از برترین ثمرات با ارزش آن بیت شریف امامت و ولایت بود.

برخی به دلیل ناآگاهی و یا انگیزه‌های سیاسی، حاضر نیستند این واقعیت را بپذیرند که نسل حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام، همان نسل پُر افتخار رسول خداست؛ زیرا سلسله نسب، هم از طرف پدر پیش می‌رود و هم از طرف مادر. نوه‌های پسری و دختری، هر دو، ذریه و فرزندان انسان محسوب می‌گردند.

روزی هفتمین پیشوای معصوم، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، بر هارون خلیفه عباسی، وارد شد. هارون ضمن سؤالات خود به آن حضرت گفت:

چگونه به مردم اجازه می‌دهید که شما را به فرزندان رسول خدا (ص) نسبت دهند، در صورتی که شما فرزندان علی هستید و انسان به پدرش منسوب می‌گردد، و فاطمه جز ظرفی برای فرزندش نبوده، و پیامبر تنها جدّ مادری شماست؟! آن حضرت در پاسخ فرمودند:

«هارون! اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این جهان باز گردد و از دختری خواستگاری نماید، به آن حضرت پاسخ مثبت خواهی داد؟ گفت: سبحان الله! چرا پاسخ مثبت ندهم؛ بلکه بر همه جهانیان هم فخر و مباهات می‌کنم.

امام فرمودند: اما نه پیامبر صلی الله علیه و آله از دختر من خواستگاری می‌کند و نه من به آن بزرگوار پاسخ مثبت می‌دهم.»

هارون گفت: چرا؟ حضرت فرمودند: به این دلیل که من فرزند او هستم، و تو فرزند او نیستی.

هارون پرسید: چگونه شما خویشتن را ذریه و نسل پیامبر می‌شمارید، در حالی که آن حضرت از خود پسری بر جای نهد، و نسل انسان از طرف فرزندان پسری او خواهد بود، و شما فرزندان دختری پیامبرید؟! و

وی با اصرار از آن حضرت درخواست نمود تا از قرآن پاسخ دهد.

امام موسی کاظم علیه السلام این آیات را تلاوت فرمودند:

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ... وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ.» (۱۳۰)

امام فرمودند:

«پدر عیسی چه کسی بود؟ هارون گفت: عیسی پدر نداشت.»

آن حضرت فرمودند:

«خداوند در این آیه عیسی را از طریق مادرش به ذریه و نسل پیامبران (= ابراهیم) پیوند می‌زند، ما نیز از طریق مادرمان حضرت فاطمه علیها السلام ذریه و نسل پیامبریم.»

آن‌گاه امام علیه السلام این آیه شریفه را قرائت فرمودند:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». (۱۳۱)

سپس فرمودند:

«هیچ کس ادعا نکرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام مباحله به دستور پروردگار، کسی جز علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در زیر کسا داخل نموده باشد؛ و منظور از «ابناءنا» حسن و حسین، و «نساءنا» حضرت فاطمه، و «أنفسنا» حضرت علی است. (خداوند در این آیه، حسن و حسین را پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی نموده است.)» (۱۳۲)

عامر شعبی گوید: شبی حجاج (خونخوار و ستمگر معروف)، پیکی را به سوی من فرستاد و مرا فراخواند. من از ترس وضو ساختم و پس از وصیت به دربار او رفتم، که با سفره‌ای چرمی و شمشیری برهنه رو به رو شدم. پس از سلام، به من نگران مباش، تا فردا ظهر در امانی؛ و دستور داد مرد سال خورده‌ای را که در غل و زنجیر بود، آوردند و در برابرش نشان‌دند.

حجاج گفت: این شخص می‌گوید که «حسن» و «حسین» فرزندان پیامبرند. اینک باید دلیلی قانع کننده از قرآن بیاورد، و گرنه گردنش را با شمشیر جدا می‌کنم. گفتم: شایسته است نخست این کند و زنجیر را از او برگیرید، یا دلیل خواهد آورد و یا نه، و شمشیر تو غل و زنجیر را نمی‌برد.

حجاج پذیرفت و دستور داد غل و زنجیر او را گشودند. من خوب نگاه کردم، دیدم آن پیر مرد «سعید بن جبیر» است. بر خود لرزیدم و گفتم: چگونه می‌تواند از قرآن دلیل بیاورد.

حجاج گفت: دلیل خویش را از قرآن بیاور، و گرنه تو را می‌کشم. سعید این آیات را قرائت نمود:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ...». (۱۳۳)

و ساکت شد و به حجاج گفت: آیه بعد را بخوان.

حجاج خواند:

«وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ...». (۱۳۴)

سعید پرسید: چرا خداوند در اینجا (در شمار فرزندان ابراهیم) نام عیسی را می‌برد؟ حجاج گفت: چون او از نسل ابراهیم است. سعید فرمود: اگر حضرت عیسی که پدر ندارد و با فاصله‌ای بسیار، فرزند دختری ابراهیم است، از نسل او به شمار می‌رود، چرا «حسن» و «حسین» با آن که به پیامبر نزدیک‌ترند، از نسل و ذریه او به حساب نیایند؟! حجاج ضمن آزادی او دستور داد، ده هزار دینار به او دهند و به خانه‌اش ببرند.

شعبی گوید: بامداد با خود گفتم: نزد این پیر بروم و معانی قرآن را از او بیاموزم؛ زیرا او از قرآن آگاهی دارد. به سراغش رفتم، اما وی در مسجد بود. او را دیدم که دینارهای شب گذشته را در بسته‌های ده دیناری قرار می‌دهد و به محرومان انفاق می‌کند و می‌فرماید: اینها همه به برکت دو بزرگوار امام حسن و امام حسین علیهما السلام است... (۱۳۵)

شگفت آن که بسیاری از دانشمندان بنام اهل سنت به این حقیقت اعتراف دارند که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از نسل پاک و پاکیزه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند؛ از جمله:

فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید: این آیه دلالت دارد بر این که «حسن» و «حسین» از ذریه پیامبرند؛ زیرا خداوند حضرت عیسی را از ذریه ابراهیم شمرده است، با آن که از طرف مادر به آن حضرت پیوند دارد. (۱۳۶)

نویسنده المنار، که مانند فخر رازی متعصب است، بعد از نقل کلام او می‌گوید: در این باره، از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) حدیثی در صحیح بخاری (۱۳۷) نقل شده است که به امام حسن اشاره کرده، فرمودند:

«إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ»

«این پسر من، سرور و سالار است.»

در حالی که نزد عرب (جاهلی) لفظ «ابن» بر دختر زاده اطلاق نمی‌شد...

سپس ادامه می‌دهد که به همین دلیل، مردم اولاد فاطمه را اولاد رسول و عترت و اهل بیت او می‌دانستند. (۱۳۸)

ابن ابی‌الحدید، از علمای بزرگ اهل سنت، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا ممکن است «حسن» و «حسین» و فرزندان آن دو بزرگوار را پسران رسول خدا (ص) و نسل آن حضرت به حساب آورد؟ آن گاه پاسخ داده، چهار دلیل می‌آورد:

نخستین دلیل: خداوند در آیه مباحله، آنان را پسران پیامبر بر شمرده است؛ چرا که منظور از «أبناءنا» حسن و حسین است.

دومین دلیل: اگر کسی وصیت نماید مالی را به فرزند فلانی بدهد، اولاد دختری او را نیز شامل می‌شود.

سومین دلیل: در آیه «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ... وَ يَحْيَى وَ عِيسَى خَدَاوَنَد حضرت عیسی را ذریه ابراهیم دانسته است. (با آن که حضرت عیسی پدر نداشت و نوه دختری او بود.)

چهارمین دلیل: لغت شناسان متفقند که فرزند دختری، از نسل انسان است و ذریه او به حساب می‌آید... (۱۳۹)

بسیاری از دانشمندان اهل سنت اعتراف دارند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام مباحله، تنها حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را با خود بردند، (۱۴۰) و به طور قطع، منظور از «أبناءنا» در آیه شریفه، امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.

مرحوم قاضی نور الله شوشتری می‌فرماید: مفسران شیعه و سنی اتفاق دارند که مراد از «أبناءنا» امام حسن و امام حسین علیهما السلام است. (۱۴۱)

مرحوم آیه الله مرعشی نجفی نیز در پاورقی، حدود شصت نفر از حدیث شناسان و مفسران و مورخان معروف اهل سنت را نام می‌برد که معتقدند منظور از «أبناءنا» امام حسن و امام حسین علیهما السلام است. (۱۴۲)

به علاوه دانشمندان مشهور اهل سنت روایاتی را نقل کرده‌اند که دلالت دارد امام حسن و امام حسین علیهما السلام ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و از نسل آن حضرت هستند؛ (۱۴۳) از جمله: این روایت مشهور که پیامبر (ص) فرموده‌اند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيٍّ.» (۱۴۴)

«به راستی خدای بزرگ نسل هر پیامبری را در صلب خودش قرار داد و نسل مرا در صلب علی.»

طبق آنچه گفته آمد، مخالفت با این مسأله که فرزندان دختری پیامبر صلی الله علیه و آله ذریه او به شمار می‌آیند، از تعصب یا افکار جاهلی و یا سیاسی کاری نشأت می‌گیرد.

ساده زیستی

بانوی بزرگ اسلام، میوه فضیلت‌ها و ثمره عظمت‌ها بود. سینه‌ای پُربار و دلی آکنده از عشق و ایمان داشت و مادر شکیبایی به

شمار می‌آمد. ایشان به ثروتی اندک و امکاناتی ناچیز قناعت کرد و راه مواسات و ایثار را برگزید.

آن حضرت حدود نُه سال در خانه ولایت و امامت زیست، و زندگی سراسر افتخارش با امیر فضیلت‌ها و کمالات، در پارسایی و سادگی، از خاتم پیام‌آوران الگو گرفته بود، و تاریخ هرگز چنین چهره‌ای به خود ندیده و نخواهد دید.

این ازدواج با شکوه، در سال‌های نخست هجرت اتفاق افتاد، و چون آغاز پیشرفت اسلام بود، حضرت علی علیه السلام پیوسته در حال آماده‌باش و جنگ با مشرکان به سر می‌برد، و اگر در آمدی به دست می‌آورد، تهیدستان را مقدم می‌داشت؛ لذا فاطمه اطهر علیها السلام برای اداره امور خانه، با دشواری‌های بسیار رو به رو می‌شد، و چه روزها که خود و بچه‌هایش با گرسنگی به سر می‌بردند، اما اگر خوراک و پوشاکی به دستشان می‌رسید، به دیگران می‌دادند. آنان انسانیت، فضیلت و معنویت را بر زر و زیور و خوشی‌های زودگذر مقدم می‌داشتند. اینک بایسته است نمونه‌هایی از این دست، آورده شود:

ابوسعید خدری آورده است که روزی حضرت علی علیه السلام گرسنه بود. به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: آیا غذایی در خانه هست؟ فرمود: نه، سوگند به خدایی که پدرم را به رسالت و شما را به جانشینی او برگزید، دو روز است غذایی نداریم، و اگر چیزی یافت می‌شد، شما را بر خود و فرزندانم حسن و حسین مقدم می‌داشتم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: فاطمه جان! چرا به من اطلاع ندادی تا چیزی فراهم آورم؟ پاسخ داد: از خدای خویش شرم می‌کنم که شما را به کاری وادارم که توان آن را نداشته باشی. (۱۴۵)

امام علی علیه السلام با اطمینان به خدا از خانه بیرون رفت و دیناری را قرض گرفت و برای خرید نیاز خانواده‌اش به راه افتاد که مقدار را دید که در هوای بسیار گرم از خانه‌اش بیرون آمده و حرارت خورشید رنگ چهره او را دگرگون و پاهایش را آزرده است.

آن حضرت شگفت زده شد و گفت: چرا در این وقت بیرون آمدی؟ عرض کرد: یا ابا الحسن! دست از من بردار و چیزی مپرس. فرمود: برادرم! نمی‌توانم از کنارت بگذرم، بی آن که از حالت باخبر شوم. عرض کرد: برای خدا دست از من بردار و حالم مپرس. حضرت فرمود: برادرم! نمی‌توانی مشکلت را از من پنهان سازی. مقدار عرض کرد: اینک که اصرار می‌ورزی، به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت و تو را به جانشینی او برگزید، چیزی جز سختی زندگی و گرسنگی خانواده‌ام مرا از خانه بیرون نیاورده است. چون گریه آنان مرا آزرده، با اندوه و سرگردانی بیرون آمده‌ام.

آن حضرت گریست، به گونه‌ای که محاسن شریفش اشک آلود گشت و فرمود: سوگند به آن خدایی که تو سوگند یاد کردی، مرا نیز همان چیز از خانه بیرون ساخت. اینک دیناری را قرض نموده‌ام، اما تو را بر خود مقدم می‌دارم. آن را به مقدار داد و به سوی مسجد حرکت کرد. نماز ظهر و عصر و سپس نماز مغرب را به جای آورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با عبور از صف اول، پای آن حضرت را فشرد. آن دو بزرگوار، کنار درب مسجد به هم رسیدند. حضرت علی علیه السلام سلام کرد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از جواب فرمود: آیا ممکن است شام را میهمان شما باشم؟ حضرت علی علیه السلام در حالی که شرم داشت، متحیرانه سر به زیر انداخت و سکوت کرد. او خوب می‌دانست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حال او و انفاق و ایثارش با خبر است. خدای بزرگ هم به پیامبر خود پیام فرستاد که شام را در خانه حضرت علی باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا پاسخ مثبت یا منفی نمی‌دهی؟ حضرت علی علیه السلام با شرمندگی آن حضرت را دعوت نمود.

به هر حال، آن دو بزرگوار با هم بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شدند. هنوز آن بانو در عبادتگاه خویش بوده، نمازش را به جای می‌آورد. ظرفی از غذا هم در کنارش قرار داشت. وقتی صدای پدر را شنید، از جای برخاست و سلام کرد. آن حضرت به او -

که محبوب‌ترین افراد در نظرش بود - پاسخ داد و دست محبت بر سرش کشید و فرمود: دخترم! چگونه روز را شب آوردی؟ [عرض کرد: به خیر و نیکی.] فرمود: شام را بیاور. حضرت فاطمه علیها السلام ظرف غذا را در برابر آن دو بزرگوار نهاد... حضرت علی علیه السلام فرمود: این غذا را از کجا آوردی؟ تا کنون غذایی به این خوش رنگی و خوش بویی و خوش مزگی ندیده‌ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارکش را بر شانه حضرت علی نهاد و فرمود: علی جان! این در برابر دیناری است که تو در راه خدا انفاق کردی... (۱۴۶)

هنگامی که آیه:

«وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ». (۱۴۷)

نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به شدت گریست. اصحاب و یاران نیز از گریه آن بزرگوار به گریه افتادند؛ اما به خود جرئت نمی‌دادند که از علت آن سؤال نمایند. روش آن حضرت چنین بود که هرگاه دخترش فاطمه علیها السلام را می‌دید، شاد می‌گشت؛ لذا سلمان به در خانه حضرت فاطمه علیها السلام آمد تا او را از جریان با خبر سازد.

بانوی بانوان، مقداری جو را با دست مبارک آسیاب می‌کرد و این آیه را تلاوت می‌نمود:

«وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى». (۱۴۸)

حضرت سلمان داستان گریه پیامبر را به اطلاع فاطمه علیها السلام رساند. حضرت فاطمه علیها السلام با شنیدن این خبر، چادر خود را که کهنه و وصله‌دار بود، پوشید و عازم حرکت شد. سلمان از دیدن این منظره گریست و گفت: دختران پادشاهان ایران و روم، لباس‌های گران قیمت دینا و حریر می‌پوشند، ولی چادر دختر گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این گونه است!

حضرت فاطمه علیها السلام بعد از ملاقات با پدر گرامی‌اش فرمود: سلمان از لباس من شگفت‌زده شده است. سوگند به خدایی که شما را به حق مبعوث نموده، پنج سال است که من و همسرم چیزی نداریم جز پوست گوسفندی که روزها برای شترمان روی آن علف می‌ریزیم و شب‌ها آن را فرش خود قرار می‌دهیم. متکای ما نیز از جنس پوست است که درون آن را با لیف خرما پر کرده‌ایم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان! دخترم فاطمه، از گروه «سابقین» و سبقت‌گیرندگان بارگاه الهی است.

آن‌گاه حضرت فاطمه علیها السلام از علت گریه پدر گرامی‌اش پرسید. آن حضرت فرمود: جبرئیل این دو آیه را نازل نمود. حضرت فاطمه علیها السلام با شنیدن آیات، (صیحه‌ای زد و) با صورت به زمین افتاد و فرمود: وای! وای بر کسی که وارد دوزخ گردد.

هنگامی که حضرت سلمان آیات را شنید فرمود: کاش گوسفندی بودم و خانواده‌ام گوشت مرا می‌خوردند و پوستم را پاره می‌کردند، ولی قصه دوزخ را نمی‌شنیدم.

ابوذر نیز فرمود: کاش از مادر متولد نشده بودم و داستان دوزخ را نمی‌شنیدم.

مقداد هم فرمود: کاش پرنده‌ای بودم و در بیابان‌ها می‌زیستم و از حساب و عقاب آزاد بودم و از آتش دوزخ چیزی نمی‌شنیدم.

حضرت علی علیه السلام نیز فرمود: کاش درندگان مرا پاره می‌کردند و از مادر متولد نشده بودم و قصه دوزخ را نمی‌شنیدم. آن‌گاه دست خود را بر سر نهاد و باران اشک از دیدگان فرو بارید و فرمود:

«وَابْعَدَ سَفْرَاءُ! وَا قَلَّةَ زَادَاهُ»

«وای از دوری سفر آخرت! وای از اندک بودن توشه راه!

آنان که در این سفر وارد آتش می‌شوند، بسان بیمارانی هستند که از آنها عیادت نمی‌شود؛ مجروحانی هستند که زخم‌هایشان مداوا نمی‌گردد؛ و اسیرانی هستند که دوران اسارت آنان پایان نمی‌پذیرد. خوراک و آشامیدنی آنان از آتش است و در میان طبقات دوزخ زیر و رو می‌گردند. پیش از آن، لباس‌های نرم می‌پوشیدند ولی اکنون لباس‌های آتشین بر تن می‌کنند. در دنیا با همسران خود هم آغوش بودند اما اکنون با شیطان‌ها! (۱۴۹)

شیعه و سنی روایت کرده‌اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را دید که لباسی از پشم شتر بر تن دارد و با دستاس، آرد تهیه می‌کند [وبا دست دیگر، کودک خود را شیر می‌دهد.] آن حضرت از دیدن این منظره گریست و فرمود:

«يَا فَاطِمَةُ! إِصْبِرِي عَلَى مَرَارَةِ الدُّنْيَا لِنِعْمِ الْآخِرَةِ عَدًّا.»

«فاطمه جان! بر تلخی و سختی دنیا شکبیا باش تا شیرینی نعمت‌های سرای آخرت را دریابی.»

در این هنگام بود که آیه پنجم سوره ضحی فرود آمد:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى .»

«به زودی پروردگارت (آن قدر) به تو عطا خواهد کرد تا خرسند گردی.» (۱۵۰)

تقسیم کار

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که در دامان وحی تربیت یافته و نماد عفت و حیا بود، از برخورد با نامحرمین به شدت اجتناب نموده، و کوشش داشت خود را از دید بیگانگان بپوشاند؛ لذا از کارهایی که به نوعی موجب ارتباط با نامحرمین می‌شد، پرهیز می‌کرد.

از سویی انتخاب بانوان برای کارهای درون خانه، به آنان فرصت بیشتری می‌دهد تا به مهم‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه خود، یعنی تربیت فرزند، دست یابند. از سوی دیگر، زن و مرد با تقسیم کارها می‌توانند محیطی پر از مهر و صفا را فراهم کنند، و انجام دادن کارهای داخل و خارج منزل را متناسب با توانشان به‌عهده گیرند.

اینجاست که امیر مؤمنان علی علیه السلام و بانوی بانوان فاطمه زهرا علیها السلام در باره تقسیم کارهای منزل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله استمداد جستند. آن حضرت کارهای داخل منزل را به حضرت فاطمه علیها السلام و امور مربوط به بیرون خانه را به امیر مؤمنان علی علیه السلام واگذاشتند. حضرت فاطمه علیها السلام خرسندی خود را چنین ابراز داشتند:

«فَلَا يَعْلَمُ مَا دَخَلَنِي مِنَ الشُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ يَا كَفَائِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَحْمَلُ أَرْقَابَ الرِّجَالِ.» (۱۵۱)

«جز خداوند کسی نمی‌داند که من چقدر خوشحال شدم از این که پدرم مرا از انجام دادن کارهای بیرون خانه و سر و کار داشتن با مردان معاف ساخت.»

از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است:

«حضرت فاطمه علیها السلام کارهای خانه، خمیر کردن و پختن نان، و جاروب نمودن را به عهده گرفت. در مقابل حضرت علی علیه السلام کارهای بیرون خانه را عهده‌دار شد.» (۱۵۲)

حضرت صادق علیه السلام نیز در باره تقسیم کار می‌فرمایند:

«امیر مؤمنان علی علیه السلام پیوسته هیزم فراهم می‌کرد، و کشیدن آب از چاه و جاروب نمودن را شخصاً عهده‌دار بود، و حضرت فاطمه علیها السلام همواره به کار آسیاب آرد و خمیر کردن و پختن نان می‌پرداخت.» (۱۵۳)

زندگی فاطمه علیها السلام در خانه امیر مؤمنان علی علیه السلام لبریز از پارسایی و شایستگی و سادگی بود؛ به طوری که دوست و دشمن اعتراف دارند.

روزی حضرت علی علیه السلام به مردی از بنی سعد فرمود:

«می‌خواهی از زندگی مشترک خویش با حضرت فاطمه علیها السلام برای سخن گویم؟ او که در حقیقت محبوب‌ترین انسان‌ها در نظر پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌رفت، در خانه من بود. در عین حال، آنقدر مشک آب بر دوش کشید که اثر آن در سینه مبارکش به جای ماند، و از آسیاب آنقدر استفاده نمود که دست‌های او آبله کرد. به قدری خانه را جاروب نمود که لباس‌هایش

غبار آلود گشته، و آنقدر زیر دیگک غذا آتش افروخت که اثر این کار در لباس‌هایش دیده می‌شد. او به سبب این کارها، رنج و زحمت بسیاری را به جان می‌خرید.

از این رو به او گفتم: بجاست نزد پدرت بروی و از او خدمت‌کاری بخواهی تا از سختی و رنج این کارها آسوده گردی. حضرت فاطمه علیها السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و دید گروهی با آن بزرگوار مشغول گفت و گویند. خجالت کشیده، باز گشت. آن حضرت دریافت که فاطمه علیها السلام برای کاری نزد او رفته است.

فردای آن روز، هنوز در بستر خواب بودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه ما آمد و پس از سلام... فرمود: دیروز کاری داشتی که نزد من آمدی؟ من جریان فاطمه علیها السلام را بازگو کردم... و از او خواستم برای رها شدن از فشار کار، از شما خدمت‌کاری درخواست کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به شما چیزی پیاموزم که برایتان از هر خدمت‌کاری بهتر باشد؟ هر گاه خواستید بخوابید ۳۳ بار «سبحان الله» و ۳۳ بار «الحمد لله» و ۳۴ بار «الله أكبر» بگویید. فاطمه علیها السلام سر بلند کرد و سه بار فرمود: از خدا و رسول خشنودم. (۱۵۴)

بخش سوم: فضایل، کمالات و ویژگی‌های اخلاقی

اشاره

حضرت فاطمه علیها السلام برترین بانوی عصرها، الگوی برجسته نسل‌ها، چشمه‌سار دانش و بینش، گنجینه معرفت و آگاهی، یادگار رسول گرامی و مام پیشوایان نور، بانویی است که تشعشع فضیلت، شهامت، صداقت، قداست و همه خوبی‌ها و نیکی‌ها و ارزش‌های والا در وجودش جلوه گر است و آینه تمام نمای پدر بزرگوارش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و شوهر گرامی‌اش حضرت علی علیه السلام به شمار می‌آید.

در حدیث قدسی، خداوند به رسول گرامی‌اش می‌فرماید:

«يَا أَحْمَدُ! لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ؛ وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ؛ وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ.» (۱۵۵)

«ای احمد! اگر تو نبودی جهان را نمی‌آفریدم؛ و اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم؛ و اگر فاطمه نبود شما را نمی‌آفریدم.» جابر در ادامه می‌افزاید: این حدیث از جمله اسرار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرمود از همگان، جز آنان که اهلیت آن را دارند، کتمان شود.

امام عسکری علیه السلام می‌فرماید:

«نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ جَدَّتْنَا فَاطِمَةُ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْنَا.» (۱۵۶)

«ما ائمه حجت‌های خدا بر مردمانیم، و جدّه ما حضرت فاطمه حجت خدا بر ماست.»

آری، وجود گران‌مایه آن حضرت، آن‌چنان اوج گرفته که به پُرفرازترین قلّه کمال پر کشیده و در کران تا کران جان پاکش، روشنی و نورانیت احساس می‌شد.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که دست فاطمه علیها السلام را گرفته بود از خانه بیرون آمد و فرمود:

«مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهَا فَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَ هِيَ قَلْبِي الَّذِي بَيْنَ جَنْبَيْ. فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي، وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ.» (۱۵۷)

«هر کس این بانو را می‌شناسد که می‌شناسد، و هر کس نمی‌شناسد بداند که او فاطمه دختر محمد (ص) است. او پاره تن من، و

قلب من است که در درونم قرار دارد. هر کس او را بیازارد مرا آزرده، و آن که مرا بیازارد، خدای را آزرده است.» همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«... وَ هِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى» (۱۵۸)

«حضرت فاطمه صدیقه کبراست، و عصرها و قرون پیشین بر محور معرفت و شناخت او دور می‌زده است.»

بدین معنا که از حضرت آدم به بعد همه انبیا و اوصیای آنان، به معرفت و شناسایی حضرت فاطمه علیها السلام مأمور بودند، و معرفت آن بانو، مناط و مدار دین آنان بوده، و سعادت اُمّتشان بر محور شناسایی و دوستی او و بیزاری از دشمنانش می‌چرخیده است. همان گونه که در روایات آمده است که انبیای الهی ملزم به قبول ولایت شوی گرامی‌اش حضرت علی علیه السلام شدند، و درجات آنان به اندازه شناسایی و قبول ولایت آن حضرت بود.

برخی از بزرگان احتمال داده‌اند که منظور از «قرون اولی» عوالم اولیه باشد، که از آن به عالم ملکوت و عالم اشباح و ارواح و عالم ذر تعبیر شده است، و در عوالم مختلف، همگان موظف به قبول ولایت فاطمه علیها السلام شده‌اند و درجات آنان، به معرفت و شناسایی آن بانوی نمونه بستگی داشته است.

همچنین ضمن روایت دیگری می‌فرماید:

«إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةً لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا.» (۱۵۹)

«آن حضرت، فاطمه نامیده شد؛ زیرا مردم از معرفت او بریده شده‌اند. (و نمی‌توانند به کُنه عظمت و حقیقت آن بانوی بزرگوار برسند و حضرتش را درک نمایند).»

بی‌شک فاطمه زهرا علیها السلام مظهر کمالات و نماد فضیلت‌هاست، و ترسیم موقعیت والا و ممتاز او، از دشوارترین مسائل است، بلکه از قلمرو و توانایی قلم و بیان و بررسی فراتر می‌باشد و آنچه درباره‌اش ثبت شود اندک و قطره‌ای از اقیانوس وجودی او خواهد بود. و لیکن عباراتی در این باره گلچین شده است تا پذیرش این همه عظمت برای آن بانو، بر خردها دشوار نگردد.

سیمای فاطمه علیها السلام در قرآن

۱ - سوره «هل آتی»

همه محدثان و مفسران شیعه و حدود چهل نفر از بزرگان و مفسران اهل سنت، نقل کرده‌اند که این سوره در شأن حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است.

روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با عده‌ای از یاران به عیادت آن دو رفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمودند: خوب است برای شفای فرزندان نذری نمایید.

حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام، و نیز فُضّه به پیروی از آنان، نذر کردند که در صورت بهبود دو فرزندشان، سه روز روزه بگیرند. پس از اندکی، آن دو بزرگوار بهبود یافتند؛ لذا حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام و فُضّه - و امام حسن و امام حسین علیهما السلام به تاسی از آنان - همگی سه روز روزه گرفتند.

امیر مؤمنان علیه السلام در وضعیت دشواری به سر می‌بردند. مقداری جو قرض نموده، به خانه آوردند. حضرت فاطمه علیها السلام با ثلث آن برای افطار نان آماده کرد. هنگام افطار بی‌نویی در خانه آمد و کمک خواست. همگی ایثار نمودند و تمام نان‌های خویش را به او دادند، با آب افطار کردند.

دومین روز را روزه گرفتند. حضرت زهرا علیها السلام با ثلث دیگر نان پخت. هنگام افطار فرا رسید. ناگهان یتیمی از راه رسید و

تقاضای کمک نمود. آنان نیز ایثار کردند و نان‌های خود را به او دادند و با آب افطار نمودند. روز سوم را نیز روزه گرفتند و حضرت فاطمه علیها السلام با ثلث باقی مانده، نان تهیه کرد. هنگام افطار، اسیری در خانه آمد و درخواست کمک نمود. باز همگی ایثار کردند و نان‌هایشان را به او دادند و برای سومین روز پیایی با آب افطار کردند. بامداد آن روز، امیر مؤمنان علیه السلام همراه دو نور دیده‌اش، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، به محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب گشتند، در حالی که آثار گرسنگی و ضعف در چهره آنان نمودار شده بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همراه آنان به خانه فاطمه علیها السلام تشریف آورد. آن بانو در حال عبادت بود و از شدت گرسنگی شکمش بر پشت چسبیده و دیدگانش به گودی نشسته بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شد و گریست. در همین هنگام، جبرئیل فرود آمد و سوره مبارکه «هل أتی» را بر ایشان تلاوت نمود. (۱۶۰)

آنچه آورده شد، قدر مشترک روایات منقول در این باره است.

برخی معتقدند که این روایات متواتر است؛ به گونه‌ای که مطلب یاد شده در اشعار، حتی شعر معروف شافعی، نیز آمده است. (۱۶۱)

شگفت آن که با آن همه روایات که در شأن نزول سوره «هل أتی» در باره این بزرگواران وارد شده و اکثر مفسران اهل سنت پذیرفته‌اند، برخی ناآگاهان متعصب - که هر گاه به فضایل امیر فرزنانگان حضرت علی علیه السلام و همسر گرامی‌اش حضرت فاطمه علیها السلام می‌رسند حساسیت نشان می‌دهند در اینجا نیز - با اشکال تراشی‌های بی‌جا، خباثت درونی خود را اظهار نموده‌اند.

۲ - سوره قدر

امام صادق علیه السلام در تفسیر و تأویل آیه:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (۱۶۲)

می‌فرماید:

«منظور از «لیله» حضرت فاطمه و مراد از «قدر» خداوند است.»

و در ادامه می‌فرماید:

«فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا، فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ قُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا.» (۱۶۳)

«هر کس حضرت فاطمه را به حقیقت بشناسد، در واقع شب قدر را درک نموده است؛ و بدان دلیل فاطمه نامیده شد که خلق از شناخت و معرفت ایشان برگرفته شده‌اند. (و نمی‌توانند به‌گونه و حقیقت حضرتش برسند).»

شیعه و سنی روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دیدند بوزینه‌ها بر منبرش بالا می‌روند. در برخی روایات آمده است که بنی‌امیه بر منبرش بالا می‌روند و مردم را گمراه نموده، به جاهلیت بر می‌گردانند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این خواب ناراحت شدند، به طوری که تا زنده بودند کسی حضرتش را خندان ندید.

جبرئیل از آسمان برای دل‌داری آن بزرگوار فرود آمد و سوره مبارکه قدر را نازل کرد که ناراحت نباش، شب قدر از هزار ماه - که مدت سلطنت بنی‌امیه بود (۱۶۴) - برتر است. (۱۶۵)

یعنی: ای پیامبر! ناراحت نباش، در عوض، لیلۃ القدر را که حضرت فاطمه علیها السلام باشد به تو عطا کردیم، و یازده پیشوای معصوم از او متولد خواهند شد.

لیله القدر عارفان زهراست

نور دل‌های دوستان زهراست

در مقام ولیة اللهی
والی ملک کن فکان زهراست
چشم دل باز کن که تا بینی
همه جا حاضر و عیان زهراست
آن که شد از فروغ رخسارش
خلقت روضه جنان زهراست
چون نبی رکن حیدر کزّار
چون علی بحر بی کران، زهراست
آن همایی که از شرف او را
قاف قرب است آشیان زهراست
در جهان قدر او نشد ظاهر
همچنان قبر او نهان زهراست
روح در عضوهای پیکر دین
به کتاب خدا روان زهراست
نازم از قدر او که در محشر
دستگیر پیمبران زهراست
آن که جز احمد و ائمه و حق
کس نیابد از او نشان زهراست
«ملتجی» آن که بین او و خدا
حاجبی نیست در میان زهراست

۳ - سوره کوثر

آفریدگار جهان در وجود گرانبمایه حضرت فاطمه علیها السلام انواع کمالات و برکات را قرار داد. از همه برتر، نسل پرافتخار پیامبر صلی الله علیه و آله را از او آفرید، و در قرآن کریم از او به «کوثر» یاد کرد.

مفسران در تفسیر آیه شریفه «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» دیدگاه‌هایی دارند. پیش از شروع بحث، بایسته است دو نکته یادآوری گردد:

الف - شأن نزول سوره

هنگامی که پسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، شماری از مشرکان به آن حضرت «ابتر» (= بدون نسل) می‌گفتند. خداوند این سوره مبارکه را نازل فرمود.

نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسجد الحرام بیرون می‌رفت، در راه با عاص بن وائل، که از سران قریش بود، ملاقات نمود و با هم سخن گفتند. گروهی از بزرگان قریش در مسجد نشسته بودند. چون عاص داخل مسجد شد، به او گفتند: با چه کسی صحبت می‌کردی؟ گفت با این مرد ابتر! زیرا عبد الله، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام از دنیا رفته بود، و هر کس پسر نداشت، او را ابتر می‌نامیدند. قریش نیز آن حضرت را به خاطر فوت فرزندش، ابتر می‌گفتند. از این رو، خداوند سوره مبارکه کوثر را نازل فرمود. (۱۶۶)

در نقل دیگر از اهل سنت آمده است که چون «قاسم» فرزند آن حضرت در مکه از دنیا رفت، پیامبر در پی جنازه او به عاص بن وائل و پسرش عمرو برخورد. عاص به آن حضرت، ابتر گفت. خداوند آیه شریفه «إِنَّ شَائِئِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» را نازل نمود. (۱۶۷) در روایت دیگری آمده است که خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله «قاسم» و سپس «زینب»، بعد از آن «عبد الله»، به دنبال آن «ام کلثوم»، بعد «حضرت فاطمه» و سرانجام «رقیه» را عطا کرد.

نخست قاسم سپس عبد الله از دنیا رفتند. عاص گفت: نسل رسول خدا منقطع گردید و ابتر است. خداوند این آیه را نازل نمود. (۱۶۸)

البته به غیر از عاص و فرزند ناخلفش عمرو، افراد دیگری نیز به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابتر گفته‌اند. (۱۶۹)
ب: - معنای کوثر

«کوثر» از واژه کثرت گرفته شده و به معنای خیر فراوان است. برخی نیز آن را خیری بی اندازه فراوان معنا کرده‌اند. خداوند متعال در مقام منت گذاری و یادآوری نعمت‌هایش به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ»؛ یعنی ما به تو کوثر و خیر فراوان عطا نمودیم.

شماری معتقدند: منظور از کوثر، نهری است در بهشت. برخی گفته‌اند مراد «شفاعت» است. مفسران شیعه و بعضی مفسران از اهل سنت، به کثرت فرزندان و ذریه، که همه آنان از نسل پاک فاطمه زهرا علیها السلام به وجود آمده‌اند، اشاره کرده و مصداق «کوثر» را فاطمه دانسته‌اند. فخر رازی، از روی غرض‌ورزی، پانزده قول را در تفسیر «کوثر» نقل نموده است که بیشتر آنها بدون دلیل‌اند. عالمان شیعه، روشن‌ترین مصداق کوثر را وجود مبارک حضرت فاطمه علیها السلام دانسته‌اند؛ چرا که با توجه به شأن نزول آیه، خیر کثیر همان وجود گران‌قدر حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد که نسل و دودمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را منتشر ساخته و آن قدر فزونی یافته که از شماره بیرون است و تا روز رستاخیز ادامه دارد.

جالب آن که فخر رازی با آن تعصبی که دارد، می‌گوید: قول سوم در معنای کوثر نسل فراوان است و این سوره رد بر کسانی است که نداشتن فرزند پسر را بر پیامبر صلی الله علیه و آله خرده می‌گرفتند. بنا بر این، معنای سوره این است که خداوند به او نسلی می‌دهد که در طول زمان باقی می‌ماند.

وی در ادامه می‌گوید: بنگر چه اندازه از اهل بیت پیامبر را شهید کردند، در عین حال، جهان مملو از آنان است. این در حالی است که از بنی امیه کسی باقی نمانده است... بنگر چقدر از عالمان و بزرگان در میان ایشان است؛ مانند حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا و نفس زکیه. (۱۷۰)

علامه طباطبایی در این باره چنین نگاشته است:

در تفسیر «کوثر» اختلاف کرده‌اند؛ برخی آن را به خیر فراوان، بعضی نهری در بهشت، و عده‌ای اولاد و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله... تفسیر کرده‌اند. قائلان به دیدگاه اول و دوم به بعضی روایات استدلال نموده‌اند، ولی سایر اقوال هیچ دلیلی بر مدعای خود ندارند.

نظر به این که در آخر سوره فرموده است:

«إِنَّ شَائِئِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» «دشمنان تو ابترند»

و با در نظر گرفتن معنای «ابتر» که مقطوع النسل می‌باشد، و این که جمله از باب قصر قلب است، چنین استفاده می‌شود که منظور از کوثر، تنها و تنها زیادی نسل و ذریه‌ای است که خداوند به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ارزانی داشته، و برکتی است که در نسل مبارک آن جناب نهاده است.

یا این که مقصود از «کوثر» خیر فراوان است و کثرت نسل و ذریه از مصادیق روشن و فرد کامل آن است. و اگر زیادی نسل و ذریه

به استقلال، یا به طور ضمنی (مصدق روشن و فرد کامل) منظور نبود، آوردن جمله «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» بی فایده بود؛ زیرا کلمه «إِنَّ» علاوه بر معنای تحقیق، تعلیل را نیز می‌رساند، و معنا ندارد که بفرماید: ما به تو کوثر دادیم، چون دشمن تو مقطوع‌النسل یا بی‌خیر است.

روایات بسیاری هم وارد شده است که سوره در پاسخ کسی نازل شده که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ابتر می‌گفته است. این زخم زبان، هنگامی بود که «قاسم» و «عبد الله»، پسران آن‌حضرت از دنیا رفته بودند.

با این بیان، روشن می‌شود که سخن کسی که می‌گوید: منظور از «ابتر» بریدگی از مردم یا انقطاع از خیر بوده و خداوند در گفتارش می‌فرماید: «او ابتر است»، کاملاً نادرست می‌باشد.

به علاوه جمله «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ» در مقام منت نهادن است، لذا به لفظ متکلم مع الغیر (جمع) آمده است؛ یعنی ما به تو عطا کردیم، که بر عظمت دلالت می‌کند، و از آنجا که منظور دلداری رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، جمله را با «إِنَّا» تأکید نموده و واژه «أَعْطَيْنَا» را که ظهور در تملیک و ملکیت دارد، به کار برده است.

این جمله دلالت دارد بر این که فرزندان فاطمه علیها السلام ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. و این خود، از خبرهای غیبی قرآن کریم است؛ زیرا خداوند بعد از درگذشت آن‌حضرت، چنان برکتی در نسل حضرتش قرار داد که در همه عالم، هیچ نسلی مثل آن دیده نمی‌شود، با آن همه بلاها و گرفتاری‌هایی که بر ذریه آن‌حضرت روا داشتند و گروه گروه از آنان را کشتند.

از سیاق و ظاهر جمله «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» که حرف «ف» بر سر آن آمده است استفاده می‌شود که نماز و نحر که بر جمله «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ» متفرع شده‌اند، از باب شکر نعمت (زیادی ذریه) است؛ و چنین معنا می‌دهد: حال که بر تو منت نهادیم و کوثر را به تو عطا نمودیم، این نعمت بزرگ را با نماز و نحر شکرگزاری کن. (۱۷۱)

فشرده بحث این که به چند دلیل، منظور از «کوثر» تنها و تنها حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است:

۱ - ملاحظه شأن نزول سوره: گرچه امروز پسرانت از دنیا رفته‌اند و عیب‌جویان تو را نکوهش می‌کنند، خاطر آسوده دار که ما «فاطمه» را به تو ارزانی داشتیم. او در شمارش یک تن است، اما در حقیقت بسیار، و به زودی از او نسل و دودمانی سرفراز پدیدار خواهیم ساخت.

۲ - تأمل در صدر سوره «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ» که خداوند با تأکید آن‌حضرت را مخاطب قرار داده است و در مقام مثبت و ذکر نعمت‌هایش، ایشان را خوشدل می‌سازد.

۳ - معنای «کوثر» که خیر فراوان یا خیر بی‌اندازه فراوان است، تنها با حضرت فاطمه علیها السلام و اعطای ذریه و نسل فراوان مناسبت دارد.

۴ - آیه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» همان‌گونه که توضیح داده شد، با هیچ یک از معانی دیگر تناسب ندارد.

۵ - از ذیل سوره «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» استفاده می‌شود که منظور از «کوثر» تنها حضرت فاطمه علیها السلام و ذریه و نسل آن‌حضرت است. با این معنا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ابتر بودن بری می‌گردد.

اگر کسی با این همه دلیل، باز عناد ورزد و آنها را نپذیرد، می‌گوییم: مصداق روشن و فرد اعلا و اکمل خیر کثیر، حضرت فاطمه علیها السلام است.

سیوطی که از عالمان اهل سنت است، از بخاری، ابن جریر، و حاکم، از طریق ابی‌بشر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس چنین روایت می‌کند:

«کوثر» آن خیری است که خداوند متعال به رسول خدا صلی الله علیه و آله عطا فرمود.»

ابوبشر می‌گوید: به سعید بن جبیر گفتم: جمعی می‌پندارند که «کوثر» نام نهری است در بهشت. پاسخ داد:

«نهری هم که در بهشت است، از خیرهایی است که خداوند به ایشان ارزانی داشته است.» (۱۷۲)

ممکن است گفته شود: چرا در روایات غالباً به «نهر کوثر در بهشت» تفسیر شده است؟ در جواب می‌گوییم:

اولاً: سند این روایات ضعیف است. با توجه به این که روایان این احادیث افرادی همچون ابوهریره و انس بوده‌اند و سران قوم نیز پیوسته در پوشاندن حقایق و دشمنی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کوشیده‌اند، به نظر می‌رسد این روایات جعلی باشد. اینان با جعل این گونه روایات خواستند اذهان مسلمانان را به چیز دیگری سوق بدهند تا در اعتلای باطل کوتاهی نکرده باشند؛ ولی ندانستند که:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ». (۱۷۳)

ثانیاً: از آنجا که این روایات با ظاهر آیات تناسب ندارند، در حقیقت مخالف قرآن محسوب می‌گردند، و جعلی بودن آنها بیشتر تقویت می‌شود.

ثالثاً: اثبات یک چیز، نفی چیز دیگر نمی‌کند. چه اشکال دارد که مراد از کوثر در دنیا حضرت فاطمه علیها السلام و ذریه پاک و پاکیزه او باشد و در سرای آخرت نهر کوثر یا شفاعت؟

البته با این معنا، مصداق «کوثر» منحصر به حضرت فاطمه علیها السلام نیست؛ به ویژه با توجه به این که غالب افراد از درک حقایق و معارف دستشان کوتاه است و بسیاری هم در صدد بودند که حق و حقیقت را انکار کنند، چه بسا اگر در روایات از حضرت فاطمه علیها السلام ذکری به میان می‌آمد، این گوساله‌های سامری مخالفت می‌کردند یا بعدها منکر می‌شدند؛ لذا مصداق ناقص بیان شده است.

رابعاً: با مراجعه به روایات روشن می‌شود که جز دو یا سه حدیث، بقیه به «کوثر» در سوره ارتباط ندارند، بلکه ابتدائاً در مقام بیان خصوصیات نهر کوثر در بهشت بوده‌اند، نه بیان معنای کوثر در این سوره. طبق آنچه گفته آمد، منظور از «کوثر» در این سوره، حضرت فاطمه علیها السلام است. و اگر کسی این را نپذیرد، دست کم باید قبول کند که آن حضرت مصداق روشن‌تر و اعلا و اکمل برای «کوثر» است.

اعجاز سوره کوثر

اشاره

در تمام قرآن، سوره‌ای کوچک‌تر از سوره کوثر نیست، ولی خیر و برکتش از همه افزون‌تر است. و همچنین از نظر اعجاز، گویاترین و آشکارترین سوره به شمار می‌آید.

این سوره سه پیشگویی بزرگ دارد:

۱ - اعطای خیر کثیر به پیامبر صلی الله علیه و آله که آن را نوید می‌دهد.

۲ - خبر می‌دهد که آن حضرت بلا عقب و مقطوع النسل نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت.

۳ - خبر می‌دهد که دشمنان آن حضرت ابرند.

خداوند به پیامبرش نسلی سرفراز ارزانی کرد که در طول تاریخ به یادگار بمانند. با آن که دشمنان خاندان رسالت سعی بسیار کردند که نسل خود را فراوان کنند، ولی دیری نگذشت با همه امکاناتی که داشتند، تار و مار شده و برای همیشه در زباله‌دان تاریخ مدفون شدند؛ و از طوایفی همچون امویان و عباسیان که با آنان به مقابله برخاسته بودند، اثری باقی نمانده است.

در مقابل، هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام به شهادت رسید، تنها دو پسر و دو دختر از او باقی ماند، و پس از اندک زمانی دشمنان و حکومت‌ها در صدد آزار و اذیت خاندان وحی و رسالت برآمدند و با ظالمانه‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین شیوه‌ها با آنان به مقابله برخاستند. کشتارها و خون‌ریزی‌ها ادامه یافت و حادثه غمبار عاشورا و دیگر رخدادهای تکان‌دهنده پدید آمد، شهادت زید و یارانش و واقعه «فخ» که همه و همه به آواره شدن علویان و کشتن شدن ایشان منجر شد.

با همه جنایت‌ها و خون‌ریزی‌های امویان، عباسیان، صلاح‌الدین ایوبی و دیگر ستمکاران، نسل پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ادامه یافت و امروزه ده‌ها میلیون علوی و سید در سراسر جهان وجود دارند. (۱۷۴) کدام معجزه بالاتر از این؟ گفتنی است علاوه بر پیشوایان معصوم علیهم السلام، هزاران شخصیت برجسته، دانشمند، فرزانه، نخبه و نابغه در میان دودمان پیامبر وجود دارند.

آری، خداوند به پیامبرش چشمه‌سار برکات (= کوثر) را عطا کرد، که تا روز رستاخیز، مُلکیان و ملکوتیان از آثار و فیوضش بهره‌مند می‌شوند.

۴ - آیه مباهله

این آیه شریفه، به رخدادی بزرگ و تاریخی اشاره دارد که خلاصه آن از این قرار است:
گروهی از مسیحیان نجران، به سرپرستی سه نفر، و نیز دو چهره مشهور یهودیان به مدینه وارد شدند و به محضر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسیدند تا در باره حضرت عیسی و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله تحقیق نمایند.
بعد از مذاکراتی که صورت گرفت، نمایندگان نجران قانع نشدند. فرشته وحی فرود آمد و آن حضرت را مأمور ساخت تا با کسانی که با او به مجادله و محاجّه بر می‌خیزند و زیر بار حق نمی‌روند به مباهله برخیزد؛ و آیه مباهله را خواند:
«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». (۱۷۵)

«هر کس پس از آگاهی که در این باره به تو رسید، باز با تو مجادله کند، بگو: بیایید تا ما فرزندان و زنان و نفس‌های خود را فراخوانیم و شما نیز فرزندان و زنان و نفس‌هایتان را فراخوانید، آن‌گاه مباهله و نفرین کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

طرفین برای روشن شدن حقانیت و درستی دیدگاه خود، قرار گذاشتند که فردا برای مباهله آماده شوند.
سران نجران و روحانی بزرگشان پیش از آن‌که با پیامبر صلی الله علیه و آله رو به رو شوند، گفتند: بنگرید اگر با فرزندان و خانواده‌اش برای مباهله آمد، از مباهله با او بترسید که به حق است، و اگر با یارانش آمد با او مباهله کنید که در ادعایش صادق نیست.

بامداد فرا رسید. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که امیر مؤمنان علیه السلام در کنارش و امام حسین علیه السلام در آغوشش، و دست امام حسن علیه السلام در دستش، و فاطمه علیها السلام به دنبالش بود، به سوی میعادگاه روان شد. و از این برگزیدگان خدا خواست که در هنگام دعا آمین بگویند.

سران نجران، هنگامی که با چهره‌های نورانی آنان مواجه شدند، از تصمیم خویش پشیمان گردیدند. به چهره یکدیگر نگاه کردند و از این‌که آن حضرت جگر گوشه‌های معصوم و بی‌گناه و یگانه دختر خود را به صحنه مباهله آورده است، انگشت تعجب به دهان گرفتند. آنان دریافتند که او به حق است و به دعای خود اعتقاد راسخ دارد، و گرنه عزیزان خود را در معرض بلای آسمانی قرار نمی‌دهد.

طبق نقل فخر رازی، اسقف بزرگ نجران گفت: به هوش باشید، چهره‌هایی را که می‌بینم اگر از خدای بزرگ بخواهند که بزرگ‌ترین کوه‌ها را از جای بکند، فوراً کنده خواهند شد. از این رو، دست به مباحله نزنید که نابود می‌شوید و در روی زمین، یک مسیحی باقی نمی‌ماند.

همه محدثان و مفسران بر این باورند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز مباحله، از مردان، امیر مؤمنان علی علیه السلام و از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام، و از میان بانوان تنها دخترش فاطمه علیها السلام را همراه داشت.

آیه مباحله حاکی از آن است که همراهان آن حضرت در این آیه، امام حسن و امام حسین علیهما السلام به عنوان فرزندان، و حضرت فاطمه علیها السلام یگانه زن منتسب به خاندان او، و حضرت علی علیه السلام جان شریفش معرفی شده است.

جالب توجه آن که غالب مورخان، مفسران و محدثان اهل سنت، تصریح کرده‌اند که آیه مباحله در حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و آن حضرت تنها همین چهار نفر را با خود به میعادگاه برد. (۱۷۶)

قاضی نور الله شوشتری می‌فرماید: همه مفسران شیعه و سنی اتفاق دارند که مراد از «أبناءنا» در آیه مزبور، امام حسن و امام حسین، «نساءنا» حضرت فاطمه علیها السلام و «أنفسنا» حضرت علی علیه السلام است.

آیه الله مرعشی نیز در پاورقی حدود شصت نفر از حدیث شناسان و مفسران و مورخان معروف اهل سنت را نام می‌برد، که برخی از آنان عبارتند از:

طنطاوی در تفسیر (ج ۲، ص ۱۲۰)؛ ابن اثیر در جامع الاصول (ج ۹، ص ۴۷۰)؛ ابن جوزی در تذکره الخواص (ص ۱۷)؛ ابونعیم در

دلائل النبوة (ص ۲۹۷)؛ واحدی نیشابوری در اسباب النزول (ص ۷۴)؛ ابن صباغ در الفصول المهمة (ص ۱۰۸) و... (۱۷۷)

زمخشری در تفسیر کشاف، و دیگران می‌نویسند: این آیه قوی‌ترین دلیلی است که فضیلت آن بزرگواران را ثابت می‌کند.

قندوزی حنفی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که اگر خدا می‌دانست که در روی زمین بندگان گران‌مایه‌تر از حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین وجود دارند، به من دستور می‌داد تا آنان را با خود ببرم. اما تنها فرمان داده شد که با اینان به مباحله بروم.

همین دلیل است بر این که ایشان از تمام انسان‌ها برترند. (۱۷۸)

با این همه روایات و اعترافات اکثر محدثان و مفسران نامدار اهل سنت، دیگر جای شک باقی نمی‌ماند.

شگفت آن که برخی نادانان و بداندیشان و کینه‌توزان، هر جا به فضیلتی از آن بزرگواران بر می‌خورند، بی‌درنگ می‌گویند: این روایات همگی از طریق شیعه است. گو این که خداوند حتی چشمان ظاهریشان را کور کرده است. آنان نه تنها منکر فضایل پیامبر و

اهل بیت او شده، بلکه در تمام کتب معتبر خودشان، حتی صحاح، تردید کرده‌اند.

۵ - آیه تطهیر

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». (۱۷۹)

«خداوند می‌خواهد تنها از شما اهل بیت (پیامبر) رجس و پلیدی را بزدايد و شما را پاک و پاکیزه سازد.»

اراده خداوند بزرگ بر این قرار گرفته است که اهل بیت علیهم السلام را از هرگونه رجس و پلیدی، حتی فکر آلوده و نسیان و لغزش و همه چیزهایی که با پاکی و قداست ناسازگار است و آنچه برای انسان نقص به شمار می‌آید پاک سازد. این همان مقام

والای عصمت است. (۱۸۰)

این آیه در بر دارنده شکوه و عظمت و ارزش‌هایی والا برای خاندان رسالت است. همه دانشمندان و مفسران شیعه و اهل سنت، جز

شماری ناچیز، معتقدند این آیه شامل حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام می‌شود. حتی کسانی که آیه را مخصوص این بزرگواران ندانسته‌اند، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز مشمول آیه تطهیر انگاشته‌اند. اما پندار برخی اهل سنت که آیه مبارکه را شامل همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هم دانسته‌اند نادرست است؛ زیرا انبوه روایات رسیده در این باره، به روشنی گویای آن است که آیه به این پنج بزرگوار اختصاص دارد. حتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش از نزول آیه، به هیچ یک از همسرانش اجازه نداد زیر «کسا» وارد شوند و جزء اهل بیت قرار گیرند. علامه امینی می‌نویسد: در شأن نزول آیه، روایاتی متواتر وجود دارد که همگی بیانگر آن است که «آیه تطهیر» در خانه ام سلمه نازل شده است؛ و در آن هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت صدیقه، امیر مؤمنان، امام حسن و امام حسین علیهم السلام حضور داشته‌اند. جناب ام سلمه خودش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که من نیز در جمع شما داخل شوم؛ حضرت او را نهی کرد و فرمود: نه، تو داخل نشو، «وَأَنْتِ فِي خَيْرٍ» چون این آیه مخصوص ما پنج تن است... از صحابه تقریباً سیصد نفر دیگر نیز این روایت را همین گونه نقل کرده‌اند و گفته‌اند محل نزول آیه، خانه ام سلمه بوده است... (۱۸۱)

نیز روایات فراوانی از شیعه و سنی نقل شده که بعد از نزول آیه تطهیر، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در طول شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از خانه خارج می‌شد، به درب خانه حضرت فاطمه علیها السلام رفته، می‌فرمود:

«الصَّلَاةُ، يَا أَهْلَ الْبَيْتِ! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.»

«هنگام نماز است ای اهل بیت... (و آیه تطهیر را تلاوت می‌فرمود)» (۱۸۲)

از مجموع روایات بسیاری که در باره حدیث شریف کسا وارد شده است استفاده می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را فراخواند، یا پیش او تشریف آوردند، و آن حضرت عبایی بر آنان افکند و فرمود:

بار الها! اینان اهل بیت و خاندان من‌اند؛ رجس و پلیدی و آلودگی را از ایشان دور فرما.

در این هنگام فرشته وحی فرود آمد و این آیه را نازل کرد. (۱۸۳)

محدثان و دانشمندانی که آیه تطهیر را ویژه امیر مؤمنان علی و حضرت صدیقه طاهره و امام حسن و امام حسین علیهم السلام دانسته‌اند، فراوان‌اند تا آنجا که در کتاب «احقاق الحق» حدود هشتاد منبع از اهل سنت معرفی شده است. البته منابع شیعه در این باره از هزار هم می‌گذرد. (۱۸۴)

از علامه امینی هم نقل شد که این روایات را بیش از سیصد نفر از صحابه نقل کرده‌اند.

به علاوه، همان گونه که اشاره شد آیه شریفه دلالت بر عصمت می‌کند و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها عصمت نداشتند بلکه هیچ کس چنین ادعایی هم در باره آنها نکرده است، به ویژه آن که برخی از آنان در طول زندگانی خود کارهایی ناپسند انجام داده‌اند؛ نظیر قیام علیه امام وقت (جنگ جمل) که سبب خونریزی فراوان گردید، و این هرگز با مقام عصمت سازگار نیست. تنها عکرمه از اهل سنت می‌گوید: این آیه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را شامل می‌شود؛ به دلیل سیاق آیه، که آیه قبل و بعد از آن به همسران آن حضرت مربوط است. و عده‌ای نیز از او پیروی کرده‌اند.

اما اولاً: عالمان تفسیر و حدیث و رجال شیعه و اهل سنت همگی معتقدند که سند عکرمه اعتبار ندارد.

ثانیاً: استدلال به «سیاق آیه» صحیح نیست؛ زیرا ضمائر آیه تطهیر، همه مذکر و ویژه مردان است، و ضمائر قبل و بعد از آن همه مؤنث‌اند. بنا بر این، سیاق آیه تطهیر که در وسط قرار گرفته، تغییر کرده است. در نتیجه، نمی‌توان آن را شامل همسران پیامبر دانست. (۱۸۵)

حدیث کساء معروف

اشاره

علاوه بر آنچه در باره آیه تطهیر و احادیث مربوط به گرد آمدن آن پنج بزرگوار در زیر عبا، در منابع شیعه و سنی نقل شده، روایت طولانی دیگری وجود دارد که به حدیث «کساء» شهرت یافته است. و محدث بحرانی آن را در کتاب «عوامل حضرت فاطمه علیها السلام» با سند معتبر نقل کرده است و بیشتر روایان این حدیث از علمای بزرگ هستند. (۱۸۶)

خواندن متن حدیث شریف در محافل و مجالس به منظور رفع ناگواری‌ها، حل مشکلات، اجابت دعا و درخواست خیر و برکت و رحمت از پیشگاه خدای بزرگ از دیر زمان میان بزرگان و اهل معنا رواج داشته و مجرب است. البته مهم، دقت در مضامین عالی و نورانی این حدیث شریف است که به مناسبت بحث در باره فضیلت‌ها، تنها به ترجمه بخشی از آن بسنده می‌شود:

خدای بزرگ به فرشتگان فرمود: ای فرشتگان! و ای آسمانیان!

«... إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضًا مَدْحِيَّةً وَلَا قَمَرًا مُنِيرًا وَلَا شَمْسًا مُضِيئَةً وَلَا فَلَكًا يَدُورُ وَلَا بَحْرًا يَجْرِي وَلَا فُلْكَأَ يَسْرِي إِلَّا فِي مَحَبَّةٍ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الَّذِينَ هُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ.»

«من هرگز آسمانی برافراشته، زمینی گسترده، ماهی درخشنده، خورشیدی نور افشان، فلکی گردان، دریایی جاری و کشتی‌ای سیر کننده را پدید نیاوردم و نیافریدم مگر برای دوستی این پنج شخصیت که در زیر کساء (عبا) هستند.»

جبرئیل عرض کرد: پروردگارا! اینان چه کسانی هستند که در زیر عبا قرار دارند؟ خداوند پاسخ داد:

«... هُمْ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ هُمْ فَاطِمَةُ وَأَبُوهَا وَبَعْلُهَا وَبَنُوها...»

«اینان خاندان نبوت و گنجینه (و مرکز) رسالت‌اند: فاطمه و پدرش و همسرش و دو پسرش.»

به نظر می‌رسد مهم‌ترین فضیلت و کمال برای دختر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله محور قرار گرفتن در این حدیث شریف و دیگر جاهاست، و خداوند متعال در مقام معرفی این پنج بزرگوار، بانوی بانوان را محور قرار داده است.

۶ - آیه نور

خداوند می‌فرماید:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ...» (۱۸۷)

«خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مثال (و وصف) نور او همانند چراغ‌دانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد که آن چراغ در حبابی قرار گیرد؛ حبابی شفاف و درخشنده؛ همچون اختری فروزان...»

شیعه و سنی روایت کرده‌اند که منظور از «مشکاة» (= چراغدان) حضرت فاطمه علیها السلام است، و دو «مصباح» (= چراغ) دو نور دیده‌اش امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند. نیز منظور از الزجاجه کأنها کوكب دري (= حبابی شفاف و درخشنده

همچون ستاره‌ای فروزان) حضرت فاطمه علیها السلام است که در میان زنان گیتی بسان اختری نور افشان خواهد بود. (۱۸۸)

طبق این آیه، خداوند نور آسمان‌ها و زمین است که روشن و روشنگر همه آن‌ها است. سپس برای بیان وصف نور آفریدگار، مثالی زیبا و دقیق آورده شده است: نور خداوند همانند چراغ‌دانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در محفظه و حبابی شفاف و درخشنده قرار گرفته باشد.

در قدیم، برای محفوظ ماندن چراغ از مزاحمت باد و طوفان و بیشتر شدن شعاع نورش، آن را درون شیشه‌ای می‌نهادند. خداوند

می‌خواهد فردی اعلا از انوار مقدس خودش را معرفی کند که طبق روایات، نور پر فروغ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است. این نور خداوندی همانند چراغ‌دانی است که در حبایی شفاف و درخشانده نهاده شده است. منظور از دو چراغ در آیه نیز امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.

در این مثال، نکته‌هایی ظریف نهفته است؛ از جمله: نور حضرت زهرا علیها السلام به چراغدان تشبیه شده است؛ زیرا چراغدان جای چراغ است، و کانون نور ولایت حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد. نیز چراغ بر پایه چراغدان استوار است و چراغدان نگه‌دار چراغ می‌باشد؛ یعنی چراغ ولایت و نور امامت بر حضرت زهرا، قائم و استوار است و آن بانو قیوم و نگه‌دارنده نور امامت و ولایت محسوب می‌شود.

بنا بر این، حضرت فاطمه علیها السلام همان گونه که ام‌الائمه است، از نظر نورانیت نیز ابوالائمه می‌باشد. نکته دیگر این که زجاجه (حباب) محفظه‌ای است که چراغ را از بادها حفظ می‌کند. حضرت زهرا علیها السلام نیز حافظ انوار ولایت و ائمه علیهم السلام است، و اگر ایشان نبود، نه تنها نور فرزندان، بلکه نور حضرت علی علیه السلام نیز خاموش شده بود. حضرت فاطمه علیها السلام میوه فضیلت‌ها و ثمره عظمت‌ها و نور پر فروغ الهی بود که در تمام فراز و نشیب‌ها از همسرش دفاع کرد، حتی در راه اعتلای کلمه ولایت، از جان‌ش گذشت. تنها او بود که بعد از درگذشت پدر گرامی‌اش، مانع تضييع حقوق شوی گرانقدرش امیر مؤمنان علیه السلام گردید و در مسجد پدر بزرگوارش حضور یافت و حقوق پایمال شده خود و همسرش را با منطق و استدلال مطالبه نمود و در برابر غاصبان حق شوهرش ایستاد و حقانیت و مظلومیت او را برای همه اثبات کرد. گرچه سخن در اینجا بسیار است لکن همین چند سطر برای جویندگان راه حق و حقیقت کافی است. امید آن که روزنه‌ای باشد برای آن دسته از روایاتی که در زمینه نور درخشان و پرتو افکن آن بانوی بانوان است. پیشتر نیز اشاره شد که خداوند حضرتش را مقام محوریت عطا فرمود.

۷ - آیه الکبری

خداوند می‌فرماید:

«كَلَّا وَالْقَمَرَ اِوَاللَّيْلِ اِذْ اُدْبَرَ اِوَالصُّبْحِ اِذَا اَسْفَرَ اِنَّهَا لَاجِدَى الْكُبْرِ» (۱۸۹)

«این چنین نیست (که می‌پندارند)، سوگند به ماه، سوگند به شامگاه هنگامی که پشت نماید، سوگند به بامداد چون آشکار گردد، که آن از مسائل بزرگ است.»

خداوند به سه چیز مهم سوگند یاد می‌نماید تا مطلبی مهم را گوشزد کند: سوگند به ماه که از نظر آفرینش، گردش منظم، نور و زیبایی و تغییرات تدریجی مهم است؛ سوگند به شب هنگامی که دامن بر چیند، که خاموش و آرام‌بخش، و هنگام راز و نیاز عاشقانه با حضرت حق است؛ (۱۹۰) و سوگند به صبح روشن، که پایان تاریکی، زیبا و دل‌انگیز، و هنگام کوشش است.

پدر مفسران، بزرگ قمیون و استاد مرحوم کلینی، علی بن ابراهیم در تفسیر گرانسنگ خود از پنجمین پیشوای نور، صاحب علم خدا، حضرت باقر علیه السلام در باره بطن و تفسیر «اِنَّهَا لَاجِدَى الْكُبْرِ» چنین روایت کرده که منظور، حضرت فاطمه علیها السلام است. (۱۹۱)

آنچه خداوند به آن سوگند می‌خورد، عظیم است و آنچه برای آن سوگند یاد می‌کند بسیار بزرگ و بی‌اندازه مهم. از سوی دیگر، گاه افراد عادی در صدد برمی‌آیند از شخصی تعریف و تمجید نمایند و گاه پیامبر یا امام - که صرف نظر از وحی، اقیانوس بی‌کرانه دانش و بینش او به گسترده تاریخ فرهنگ‌ها موج می‌زند - کسی را می‌ستاید. اما آنجا که عقل‌ها حیران، اندیشه‌ها سرگردان، و دستیابی همگان به قلّه پرافتخارش کوتاه هست: آفریدگار کهکشانشان و آسمان بلند و برافراشته، آفریدگاری که ابراهیم

و موسی و عیسی و سالار پیام‌آوران را مبعوث نموده، می‌خواهد شخصیتی را معرفی کند که از دیدگاه خودش بزرگ است. آری، آفریدگار جهان، پدید آورنده ملک و ملکوت، و مربی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: فاطمه علیها السلام بزرگ است.

همسرش که لسان اوست در معرفی خود می‌فرماید:

«مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي» (۱۹۲)

«خداوند هیچ نشانه‌ای بزرگ‌تر از من ندارد.»

و در اینجا خداوند می‌فرماید:

«إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكَبِيرِ»

بی‌دلیل نیست که پدر گرامی‌اش می‌فرماید:

«فِدَاكَ أَبُو كَ» (۱۹۳)

«پدرت به قربانت.»

و سالار شهیدان، نور چشم اولیا، هنگام معرفی خود می‌فرماید:

«أَنَا بِنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ.»

۸ - بحرین (دو دریا)

خداوند می‌فرماید:

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ابْتَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ... اِيخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَ الْمَرْجَانُ» (۱۹۴)

«دو دریا را کنار هم قرار داد که با هم برخورد کنند. میان آن دو برزخ و حدّ فاصلی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند... از آن دو دریا مروارید و مرجان بر می‌آید.»

مفسران در تفسیر «بحرین» دیدگاه‌هایی گوناگون دارند؛ برخی گفته‌اند رودخانه شیرین به دریاها و اقیانوس‌ها می‌ریزد و معمولاً دریایی از آب شیرین در کنار ساحل تشکیل می‌دهند و آب شور را به عقب می‌رانند و به دلیل تفاوت درجه غلظت، به هم آمیخته نمی‌شوند.

سخن یاد شده، پذیرفتنی نیست؛ زیرا اولاً: تعبیر به دو دریا شده، نه رودخانه و دریا. ثانیاً: شور و شیرین که در آیه‌ای دیگر آمده است به این آیه ربطی ندارد. ثالثاً: از آن دو دریا، لؤلؤ و مرجان بیرون می‌آید، و این دو، در رودخانه یافت نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیات مزبور می‌فرمایند:

«مراد از دو دریا، حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام است که دو دریای بی‌کران و ژرف‌اند و هیچ یک بر دیگری غلبه نمی‌کند، و از این دو دریا، لؤلؤ و مرجان، یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام، بیرون آمده است.» (۱۹۵)

اهل سنت نیز همین معنا را از برخی صحابه نقل کرده و در ادامه آورده‌اند: منظور از برزخ میان این دو دریا حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. (۱۹۶)

آری، سالار فرزندگان و امیر مؤمنان علیه السلام و همسر گرانمایه‌اش فاطمه علیها السلام دو دریای بی‌کران نور، علم، بینش، ایمان، فضیلت، شهامت، جلال و عظمت هستند که دوست و دشمن را شگفت‌زده و مبهوت ساخته‌اند.

خداوند می‌فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ. (۱۹۷)»

«بگو (ای پیامبر!) من از شما برای رسالت خویش هیچ پاداشی نمی‌خواهم جز مودت و دوستی نزدیکانم.»

در روایاتی فراوان، از شیعه و سنی، چنین نقل شده که منظور از «قربی» (= نزدیکان پیامبر خدا) حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. (۱۹۸)

فخر رازی، از دانشمندان بزرگ اهل سنت، ذیل این آیه می‌نویسد:

زمخشری در کشاف (ج ۴، ص ۲۲۰) از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَىٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا...»

بعد از نقل این حدیث طولانی، ادامه می‌دهد: آل محمد کسانی‌اند که امرشان به پیامبر صلی الله علیه و آله واگذار می‌شود. کسانی که ارتباطشان به آن حضرت بیشتر و کامل‌تر باشد، «آل» محسوب می‌شوند، و شکی نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکم‌ترین پیوند را با رسول خدا داشتند و این، از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است. بنا بر این، لازم است که آنان را «آل پیامبر» بدانیم.

آن‌گاه می‌افزاید: در مفهوم «آل» اختلاف کرده‌اند؛ بعضی خویشاوندان نزدیک پیامبر را «آل» می‌دانند و برخی امت پیامبر را. در هر صورت «آل» شامل آن چهار نفر می‌شود؛ زیرا اگر آن را بر معنای اول حمل کنیم آل پیامبر تنها آنان هستند و اگر بر معنای دوم حمل کنیم، باز هم خویشاوندان نزدیک آن حضرت آل او محسوب می‌شوند و این چهار نفر را شامل می‌شود. اما این که آیا غیر آنان نیز «آل» هستند یا نه، محل اختلاف است.

سپس از صاحب کشاف چنین نقل می‌کند: هنگامی که آیه مودت نازل شد، گفتند: ای رسول خدا! نزدیکان تو کیانند که مودتشان بر ما واجب و لازم است؟ فرمودند: علی و فاطمه و دو فرزندشان.

و در ادامه آورده است: ادله‌ای گوناگون بر این مسأله دلالت دارند:

۱ - جمله «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»

۲ - شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را دوست داشت و در باره او فرمود:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا يُؤْذِيهَا.»

«فاطمه پاره تن من است؛ آنچه او را آزار دهد، مرا آزار داده است.»

و با احادیث متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شده که او علی و حسن و حسین را دوست می‌داشت. از این رو، دوستی آنان بر تمام امت واجب و لازم است؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

«... وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.» (۱۹۹)

«از او پیروی کنید تا هدایت گردید.»

«... فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ.» (۲۰۰)

«کسانی که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید (از عذاب و کیفر الهی) بترسند.»

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ.» (۲۰۱)

«بگو (ای پیامبر!) اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی نمایید تا خدا شما را دوست بدارد.»

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» (۲۰۲)

«زندگی رسول خدا برای شما الگو و سرمشقی نیکو است.»

۳ - دعا برای «آل» افتخاری بزرگ است؛ لذا این دعا در پایان تشهد نماز قرار گرفته است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» (۲۰۳)

و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر «آل» وارد نشده است.

بنا بر این، همه ادله یاد شده نشان می‌دهد که محبت آل محمد واجب و لازم است.

فخر رازی در پایان، اشعار معروف شافعی را یاد آور می‌شود:

يا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمَحْصَبِ مِنْ مَنِي

وَ أَهْتَفَ بِسَاكِنِ خَيْفِهَا وَ النَّاهِضِ

سَحْرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مَنِي

فَيْضًا كَمَا نَظَّمَ الْفَرَاتُ الْفَائِضُ

إِنْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ

فَلْيَشْهَدْ التَّقْلانِ إِنِّي رَافِضِي!

* ای سواره‌ای که عازم حج هستی! در محصّب (نزدیک جمرات و مسجد خیف)، بایست. آن‌گاه فریاد بزَن به تمام کسانی که در

مسجد خیف مشغول عبادت یا در حال حرکت‌اند.

* فریاد بزَن هنگام سحر که حاجیان از مشعر به سوی منا کوچ می‌کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منا می‌شوند.

* فریاد بزَن و بگو: اگر محبت آل محمد موجب «رفض» می‌گردد، جن و انس گواهی دهند که من رافضی (= شیعه) هستم! (۲۰۴)

برای پرهیز از طولانی شدن کلام، از آیات دیگر صرف نظر می‌شود و به تناسب آیه مودّت، در باره دوستی حضرت فاطمه علیها

السلام بحث را ادامه می‌دهیم.

دوستی حضرت فاطمه علیها السلام

تلاش و عبادت و جهاد با نفس، برای کسی که از جام عشق و محبت سیراب نگشته، بی‌ثمر نیست؛ هرچند دشوار و خستگی‌آور

است و ارکان همت آدمی نیز در این مسیر غالباً سست و بی‌تحرك است. امّا آن‌گاه که آدمی جرعه‌ای از شراب طهور محبت

خداوند و عشق اولیای او را بنوشد، همه درهای رحمت و توفیق به رویش گشوده می‌شود و با کمال نشاط و شوق و توانایی، به

عبادت، تلاش و سیر و سلوک روی می‌آورد.

کوی جانان را که صد کوه و بیابان در ره است

رفتم از راه دل و دیدم که ره یک گام بود

از سوی دیگر، علاقه به اولیای خدا، شعاع و فرع بر عشق و محبت اوست، و نیل به کمال و دست‌یابی به رستگاری ابدی تنها از

طریق آنان امکان‌پذیر است، و اگر کسی طالب کیمیای واقعی است، باید در راه محبت اهل بیت رسول خدا علیهم السلام ثابت‌قدم

باشد.

گر در سرت هوای وصال است حافظا

باید که خاک در گه اهل هنر شوی

و همین‌هاست که عالمان دین‌شناس و ره‌رفتگان وادی ایمن با عنایتی ویژه به آن اهتمام می‌ورزیدند و چنین معتقد بودند که هر

کس بخواهد به مقاماتی نایل آید، جز از راه دوستی آن بزرگواران امکان‌پذیر نیست. (۲۰۵)

از همین جا به راز و رمز پاداش شگفت‌آوری که در روایات بر محبت و دوستی آل رسول علیهم السلام مترتب گردیده،

پی می‌بریم. (۲۰۶)

بی حکمت نیست که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به سلمان فرمودند:

«يَا سَلْمَانَ! مَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ مَعِي، وَمَنْ أَبْغَضَهَا فَهُوَ فِي النَّارِ. يَا سَلْمَانَ! حُبُّ فَاطِمَةَ يَنْفَعُ فِي مَاءِ مَوَاطِنَ؛ أَيْسِرُ تِلْكَ الْمَوَاطِنَ الْمَوْتُ، وَالْقَبْرُ، وَالْمِيزَانُ، وَالْمَحْشَرُ، وَالصِّرَاطُ، وَالْمُحَاسَبَةُ.»

«ای سلمان! هر کس دخترم فاطمه را دوست دارد، در بهشت با من خواهد بود، و هر که او را دشمن دارد، در آتش دوزخ قرار گیرد.»

ای سلمان! دوستی فاطمه در صد موقف به کار آید که آسان‌ترین آنها عبارت است از: هنگام مردن، در قبر، نزد میزان، در محشر، (هنگام عبور از) صراط و در وقت حساب.»

آن حضرت در ادامه فرمودند:

«کسی که دخترم فاطمه از او راضی باشد، من از او خوشنودم، و هر کس من از او راضی باشم، خداوند از او خوشنود است. آن که فاطمه بر او خشمناک شود، من بر او خشم نمایم، و هر کس من بر او غضبناک شوم، خداوند بر او خشم نماید.»

ای سلمان! وای بر کسی که به او و همسرش امیر مؤمنان ستم روا دارد. وای بر کسی که به ذریه و شیعیانش ستم نماید.» (۲۰۷) آری، او انسان برتر و سکان‌دار کشتی شفاعت است که به سبب دوستی او، گروه گروه رستگار شده، در روز دشوار رستاخیز از هول و وحشت رهایی یافته، وارد بهشت می‌شوند.

و به دلیل انحراف از شناخت او و اجتناب از مهر و دوستی‌اش، فوج فوج از صراط مستقیم منحرف می‌گردند و به وادی نابودی سقوط می‌نمایند و در روز رستاخیز به سوی آتش دوزخ سوق داده می‌شوند.

امام زاده واجب‌التعظیم، علی بن جعفر از برادر خویش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدران بزرگوارش از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفته بود، فرمود:

«مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ هَذَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (۲۰۸)

«هر کس من و این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد، در روز رستاخیز هم رتبه من است.»

امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که جابر به امام باقر علیه السلام عرض نمود:

«ای فرزند پیامبر! روایتی در فضل جدّه گرانمایه‌ات فاطمه علیها السلام برایم بفرمایید که هرگاه آن را برای شیعیان بازگو کنم، شادمان شوند.»

امام باقر به نقل از پدران گرانمایه‌اش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که آن حضرت فرمودند:

روز رستاخیز برای پیام‌آوران و رسولان، منبرهایی از نور بر پا می‌گردد. در آن میان منبر من برترین منبرها خواهد بود...

از پی آن جبرئیل ندا می‌دهد که فاطمه دختر محمد (ص) کجاست؟... آن گاه فرشته وحی مرکبی از مرکب‌های بهشتی که به انواع زیورها آراسته و مهارش از لؤلؤ و زین آن از مرجان است می‌آورد و آن مرکب در برابر حضرت فاطمه علیها السلام زانو می‌زند.

آن بانوی گرانمایه سوار آن می‌شود، یک صد هزار فرشته در سمت راست، و یک صد هزار فرشته در سمت چپ، گسیل می‌دارد و یک صد هزار فرشته آن بانو را بر بال‌های خویش سوار کنند و حرکت دهند تا حضرتش را (با این شکوه) به بهشت برسانند.

هنگامی که به در بهشت می‌رسد می‌ایستد و پشت سر خویش می‌نگرد، از جانب خداوند ندا می‌رسد: برای چه ایستاده‌ای، که دستور داده‌ام تو را به بهشت ببرند؟ پاسخ می‌دهد: پروردگارا! دوست دارم در چنین روزی قدر و منزلتم شناخته شود. از بارگاه

الهی ندا می‌رسد: هان ای دخت حبیب من! باز گرد و بنگر هر کس در قلبش دوستی تو یا دوستی یکی از فرزندان توست برگیر و او را وارد بهشت ساز.

امام باقر علیه السلام در ادامه می‌فرماید: ای جابر! به خدا سوگند، که آن روز (مادرم) حضرت فاطمه علیها السلام شیعیان و دوستاران خویشتن را بسان پرنده‌ای که دانه‌های خوب را از میان دانه‌های بد بر می‌چیند، (در یک لحظه) بر می‌گزیند. هنگامی که آنها بر در بهشت می‌رسند خداوند بر دل‌های شیعیان و رهروان الهام می‌کند که بایستید و به پشت سر خویش نظاره کنید که چنین می‌کنند. در این هنگام از جانب خداوند ندا می‌رسد که ای دوستانم! چرا ایستاده‌اید؟ مگر نه این که فاطمه دخت حبیب من شما را شفاعت کرده است؟ پاسخ می‌دهند: پروردگارا! دوست داریم در این روز قدر و منزلت ما شناخته شود. از جانب خدا ندا می‌رسد: دوستانم! بنگرید هر کس شما را در برابر ارادت و محبت شما به فاطمه دوست می‌داشت، بنگرید که چه کسی به شما به خاطر دوستی فاطمه اطعام می‌کرد، و به خاطر دوستی او لباس می‌پوشانید، و به خاطر دوستی او شربت آب می‌نوشانید و چه کسی به خاطر دوستی فاطمه، غیبتِ غیبت‌کننده را از شما رد می‌کرد، اینک دست همه اینان را برگیرید و به همراه خود وارد بهشت سازید...» (۲۰۹)

از مرحوم آیه الله ملاعلی معصومی همدانی قدس سره که از شاگردان برجسته آیه الله حاج شیخ عبد الکریم حایری بودند، نقل شده که می‌فرمود: در عالم رؤیا عالم زاهد متقی مرحوم آیه الله شیخ ابوالقاسم قمی قدس سره را دیدم. ایشان فرمود: وقتی از دنیا رفتم دو ملک - یکی در طرف راست و دیگری در طرف چپ من - ایستادند. یکی فرمود: خوشا به حالت که مظلوم مردم در گردنت نیست و دیگری فرمود: خوشا به حالت که حضرت فاطمه علیها السلام را دوست می‌داری.

فاطمه زهرا علیها السلام در آینه‌ی رسالت

حضرت فاطمه علیها السلام محبوب‌ترین بانو در پیشگاه الهی و رسول گرامی اسلام بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیش از هر کس او را دوست می‌داشت و محترم می‌شمرد. اما نه بسان دوست داشتن دیگر پدران - که تنها بر اساس عواطف پدری است - بلکه دوست داشتنی پر معنا و پیام آور.

حضرت فاطمه علیها السلام به دلیل بهره‌مندی از فضایل و کمالات و امتیازات، از سایر زنان جهان برتر بود. از این رو، پدر گرامی‌اش در هر فرصتی او را تکریم می‌کرد و به عظمت از ایشان یاد می‌نمود تا شخصیت والای او را به همگان در همه عصرها بشناساند. این در حالی بود که آن بزرگوار دختران دیگری نیز داشت؛ اما این گونه اظهار محبت و تعظیم و اکرام برای هیچ یک از آنان دیده و شنیده نشده است.

اینک به بخشی از ابراز محبت‌های پیامبر، که بیانگر شخصیت بی‌نظیر و موقعیت والای آن بانوی فرزانه است، اشاره می‌گردد:

۱ - محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر اسلام، آن بانوی گرانمایه و همسر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام بود. (۲۱۰)

۲ - بارها به فاطمه علیها السلام فرمودند:

«فِدَاكَ أَبُوكَ.» (۲۱۱)

«پدرت به قربانت.»

یا این که می‌فرمودند:

«فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي.» (۲۱۲)

«پدر و مادرم به قربانت.»

۳ - همیشه دخت گرانمایه خود را می‌بوسید؛ به طوری که تا زیر گلو و میان دو چشمش را نمی‌بوسید نمی‌خوابید. نیز هنگامی که بر ایشان وارد می‌شد، او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند. همچنین هر گاه پیامبر از سفر باز می‌گشت، نخست به سراغ فاطمه می‌رفت و او را می‌بوسید. (۲۱۳)

۴ - امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

«هنگامی که آیه:

«لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» (۲۱۴)

فرود آمد، من نیز همانند دیگران، پدرم رسول خدا را با عنوان «یا رسول الله» صدا می‌زدم؛ ولی پدرم که مایل بود به او بگویم: «ای پدر!» چندین مرتبه به من پاسخ نداد. آن گاه فرمود:

فاطمه جان! این آیه در مورد تو و خاندان و نسل تو نیست؛
«أَنْتِ مِئِي وَأَنَا مِنْكَ» «تو از من هستی و من از تو».

این آیه در باره عناصر ستم پیشه و خشن و گستاخ قریش که تکبر می‌ورزند نازل شده است. از این رو، تو مرا با عنوان «پدر» صدا بزنی که قلبم را زنده‌تر و پروردگرم را خشنودتر می‌سازد.» (۲۱۵)

۵ - شخصی از حسین بن روح، نایب خاص امام زمان - عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فرجه الشریف - پرسید: رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای چند دختر بودند؟ فرمود: چهار دختر. پرسید: کدامین آنان برتر بود؟ پاسخ داد: حضرت فاطمه علیها السلام. پرسید: با این که از همه کوچک‌تر و مصاحبتش با پیامبر کمتر بود، چرا برتر بود؟ پاسخ داد: به دلیل دو موهبت و ویژگی که خداوند به او ارزانی داشت. سؤال کرد: آن دو موهبت چیست؟ فرمود: نخست آن که او وارث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. دوم آن که نسل آن حضرت از او به وجود آمد. خداوند این امتیازها را تنها به دلیل اخلاص (و پاکی دل) به او ارزانی داشت. (۲۱۶)

۶ - در روایات فراوانی از شیعه و سنی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِئِي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي.» (۲۱۷)

«فاطمه پاره وجود من است؛ هر کس او را بیازارد، مرا آزرده است.»

این روایات با تعبیرهای گوناگون، همگی گواه پیوند عمیق و ناگسستنی بین این پدر و دختر است.

برترین بانوی گیتی

روایاتی فراوان از شیعه و سنی رسیده است که همگی دارای این پیام‌اند: «فاطمه زهرا علیها السلام برترین بانوان جهان است.» اینک به برخی از آنها که از کتب اهل سنت گزینش شده‌اند، اشاره می‌گردد:

۱ - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَرْبَعٌ: مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُرَاحِمٍ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله.» (۲۱۸)
«برترین بانوان گیتی چهار نفرند: مریم، آسیه، حضرت خدیجه، و حضرت فاطمه علیها السلام.»

۲ - و نیز فرموده‌اند:

«أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ: خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُرَاحِمٍ وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُنَّ أَجْمَعِينَ.» (۲۱۹)

«برترین بانوان اهل بهشت: خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد، آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون) و مریم دختر عمران اند.»

۳ - و نیز فرموده‌اند:

«فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.» (۲۲۰)

«فاطمه علیها السلام سالار زنان بهشت و امام حسن و امام حسین سالار جوانان بهشت‌اند.»

۴ - همچنین فرموده‌اند:

«كَمِيلٍ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٍ وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمِ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (ص)». (۲۲۱)

«بسیاری از مردان به (اوج) کمال رسیده‌اند، ولی از بانوان تنها مریم و آسیه همسر فرعون و خدیجه و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله به (اوج) کمال نایل آمده‌اند.»

البته در میان این بانوان، بدون شک حضرت فاطمه علیها السلام از همگی آنان برتر است.

ضمن سفارش‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام چنین آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَشْرَفَ عَلَى الدُّنْيَا فَاخْتَارَنِي مِنْهَا عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ أَطَّلَعَ النَّبِيَّةَ فَاخْتَارَكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ بَعْدِي، ثُمَّ أَطَّلَعَ النَّبِيَّةَ فَاخْتَارَ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِكَ عَلَى رِجَالِ الْعَالَمِينَ بَعْدَكَ، ثُمَّ أَطَّلَعَ الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.» (۲۲۲)

«به راستی خداوند به دنیا توجه نمود و از میان مردان گیتی مرا برگزید؛ بار دیگر توجه نمود و پس از من از میان مردان جهان تو را برگزید؛ دیگر بار پس از تو از مردان گیتی امامان از فرزندان تو را برگزید؛ چهارمین بار نظر کرد و از میان زنان گیتی فاطمه را برگزید.»

مفضل می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با خبر سازید که در باره حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: «او سالار زنان گیتی است.» آیا منظور سالار زنان عصر خود اوست؟ پاسخ داد:

«این مربوط به حضرت مریم است که سالار زنان عصر خود بود، ولی حضرت فاطمه سالار زنان گیتی از اولین تا آخرین است.» (۲۲۳)

آری روایاتی که به صراحت بیانگر این واقعیت‌اند که حضرت فاطمه علیها السلام بر سایر زنان گیتی برتری دارد، فراوان و متواترند، و ده‌ها دانشمند و حدیث‌شناس شیعه و سنی در کتاب‌های معتبر خود آنها را نقل کرده‌اند. (۲۲۴)

افزون بر روایات، با مقایسه آیاتی که مربوط به آن بانوی گرانمایه است و آیاتی که در باره بانوان نمونه و شایسته دیگر، نظیر حضرت مریم و آسیه است، روشن می‌گردد که حضرت فاطمه علیها السلام در پیشگاه الهی تا چه اندازه موقعیتی ممتاز و ویژه دارد. حال با این همه مجد و عظمت و شکوه، آیا سزاوار نبود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بیش از دیگران دوست بدارد و تکریم نماید؟ آیا سزاوار بود پس از رحلتش، بیدادگران امت آن همه ستم و آزار در حق او روا دارند؟

سینه‌ای کز معرفت گنجینه اسرار بود

کی سزاوار فشار آن در و دیوار بود

اتحاد وجودی

کمال و نقص هر موجودی، به طور مستقیم به بود و نبود کامل اعضای تشکیل دهنده آن مربوط است، و هیچ موجودی کامل نیست مگر هنگامی که فرد از اعضایش به طور کامل آن را همراهی نماید همچنان که فقدان کمترین عضو از اعضای آن، به مثابه ناتمامی و نقصی است که در آن موجود پدیدار می‌گردد.

اینک بنگر منزلت و شکوه بانوی بانوان و ناهه‌سوار پیشتاز بهشتیان را که به منزله پاره تن کامل‌ترین انسان‌ها و روح و جان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که جدایی افکندن میان آن بزرگوار و دختر گرامی‌اش امکان‌پذیر نیست.

دانشمندان و حدیث‌شناسان شیعه و سنی روایاتی فراوان در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که برخی از آنها یادآوری می‌شود:

۱ - «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مِنْ سَرِّهَا فَقَدْ سَرَّنِي وَمِنْ سَاءِهَا فَقَدْ سَاءَنِي.» (۲۲۵)

«فاطمه پاره وجود من است. هر کس او را شاد نماید، مرا مسرور نموده، و هر کس او را ناراحت کند، مرا ناراحت ساخته است.»
 ۲ - روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد و در حالی که دست مبارک فاطمه علیها السلام را گرفته بود، فرمود:
 «هر کس این بانو را می‌شناسد که شناخته، و هر کس او را نمی‌شناسد، بداند که او فاطمه دختر محمد است. او پاره وجود من و قلب (و روح) من است که در درونم قرار دارد.

هر کس او را آزار دهد، مرا اذیت نموده، و آن که مرا آزار دهد، خدا را اذیت کرده است.» (۲۲۶)

آن دو بزرگوار بسان یک روح در دو کالبدند که جدایی افکندن میان آنان، در واقع، جدا ساختن روح و جسم است.

۳ - «إِنَّ فَاطِمَةَ شَجَنَةٌ مِّنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا وَيَسْرُرُنِي مَا سَرَّهَا (۲۲۷) وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا.» (۲۲۸)

«به راستی فاطمه شاخه‌ای از درخت وجودی من است. آنچه او را آزرده سازد، مرا آزرده می‌کند، و آنچه باعث شادمانی او شود، مرا شادمان می‌نماید، همانا خداوند متعال به خشم فاطمه غضب می‌کند و به خشنودی او خشنود می‌گردد.»

نکته مهم آن که در این حدیث شریف نمی‌فرماید: «هنگامی که فاطمه علیها السلام غضب می‌نماید خدا خشم می‌کند» بلکه می‌فرماید: «خداوند با خشم فاطمه غضب می‌نماید». اگر حضرت فاطمه علیها السلام از گناه، لغزش، خطا، هوا و هوس مصون نبود، رضا و غضب او، رضا و غضب خداوند نمی‌شد. این بالاترین مقام عصمت است؛ زیرا رضا و غضب هر گاه از حد حیوانی و عقلانی بگذرد، به مرحله الهیت می‌رسد، و در آن مرحله، رضا و خشم او رضا و خشم خداوند می‌شود.

بنا بر این، آن بانو دارای درجه‌ای از عصمت بود که حتی حضرت عیسی و موسی و ابراهیم علیهم السلام به آن نرسیده بودند. (۲۲۹)
 ۴ - «فَاطِمَةُ بَعْضَةٌ مِّنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا وَيَنْصِبُنِي مَا أَنْصَبَهَا.» (۲۳۰)

«فاطمه پاره تن من است. آنچه او را بیازارد، مرا آزرده سازد، و آنچه او را به زحمت اندازد باعث دشواری من گردد.»

نظایر این روایات را ده‌ها دانشمند و حدیث شناس معروف شیعه و سنی در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند که به حد تواتر می‌رسند. برای طولانی نشدن بحث، از نقل همه آن‌ها خودداری می‌شود. (۲۳۱) تنها علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدير و کتاب فاطمة الزهراء علیها السلام (۲۳۲) حدود شصت نفر از بزرگان و حدیث شناسان و مفسران و تاریخ نویسان سنی را نام می‌برد. ایشان بعد از نقل برخی از این احادیث و نام بردن شماری از علمای سنی که آنها را در کتاب‌های خود آورده‌اند، می‌نویسند:

«مطلب مورد بحث نزد علمای اهل سنت نیز بسیار حائز اهمیت است، و به این روایات که ذکر شد، به طور صریح استدلال نموده و ثابت کرده‌اند که هر کس به حضرت زهرا علیها السلام محبت نداشته یا به نحوی او را آزرده باشد، کافر است؛ لذا ما این موضوع را عمیقاً بررسی می‌کنیم:

گاهی مطلبی را فقط معتقدان به مذهبی عنوان می‌کنند ولی گاهی موضوعی، صد در صد عمومی و اسلامی است. با توجه به مدارک و اسنادی که از دانشمندان شیعه و سنی نقل شد، کاملاً ثابت می‌شود این یک مطلب اسلامی است که هر کس حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها را آزار دهد و آن حضرت از او دل آزرده و ناخشنود شود، کافر است.

روایتی است فوق العاده مهم و حیرت‌انگیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا.»

«همانا خداوند متعال به خشم فاطمه علیها السلام غضب می‌کند و به خشنودی او خشنود می‌گردد.»

در روایتی دیگر، به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ.»

«ای فاطمه! خداوند با خشم تو خشم می‌نماید، و با خشنودی تو خشنود می‌گردد.»

این دو روایت عجیب را شماری بسیار از دانشمندان اهل سنت نقل کرده‌اند...

با توجه به این که هر انسانی حالاتی مختلف دارد و در هر ساعت، دستخوش تحولاتی گوناگون است، از این رو معقول نیست که کسی در تمام لحظات زندگانی با وجود آن همه دگرگونی‌ها، همیشه و همه جا مورد توجه خدا باشد و رضایتش رضای خدا، و غضبش خشم خدا، مسرتش خشنودی خدا، محبتش دوستی خدا، و دشمنی با او دشمنی با خدا باشد، و بر هر کس به چشم حقارت نگاه کند خدا نیز با نظر حقارت بر او بنگرد؛ مگر این که آن شخص صاحب مقام ولایت مطلقه بوده باشد؛ و همان مقامی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام دارا بودند داشته باشد. تنها در این صورت، این موضوع معقول به نظر می‌رسد.

عدم توجه به شئون ولایت موجب شده است که سنی‌ها معتقد باشند:

«پیامبر اکرم نیز همانند سایر مردم دشنام و ناسزا می‌گوید و خشمناک می‌شود.»

... و بالاخره سخن را به جایی رساندند که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر مرگ بود به او گفتند:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ»؛ «این مرد هذیان می‌گوید.»

حضرت فاطمه علیها السلام وجود مقدسی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آخر عمر او را به تمام امتش معرفی نمود و مقامات معنوی‌اش را بیان فرمود.

چنان که گفته شد، کاملاً روشن و مبرهن است آن بشری که محبتش محبت خدا، اطاعتش اطاعت خدا، رضایتش خشنودی خدا، مخالفتش نافرمانی خدا، سخطش سخط خدا، غضبش خشم خداست، باید صاحب مقام شامخ ولایت مطلقه باشد. در نتیجه، هر کس به صاحب ولایت ایمان نیاورد و محبتش را در دل نداشته باشد، کافر است. این مطلبی است که علمای اهل سنت نیز به آن ایمان و اعتقاد دارند. در اینجا نقل بعضی از عبارات آنان مفید و ضروری است...» (۲۳۳)

بخاری، از حدیث شناسان متعصب اهل سنت، در کتاب صحیح خود چنین روایت می‌کند:

«بعد از وفات رسول خدا، حضرت فاطمه نزد ابوبکر آمد و از او ارث پدرش را درخواست کرد. ابوبکر گفت: پیامبر فرمود:

«لَا تَوَرِّتْ، مَا تَرَكَاهُ صَدَقَةٌ.»

«ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ هر چه بگذاریم صدقه است.»

حضرت فاطمه خشمگین شد و از او دوری گزید و پیوسته به همین حال بود تا از دنیا رفت.» (۲۳۴)

بخاری همین روایت را در باب غزوه خیبر نقل نموده و در ادامه آورده است:

«ابوبکر به درخواست حضرت فاطمه اعتنا نکرد. حضرت فاطمه از وی ناراحت شد و از او دوری جست تا از دنیا رفت. آن حضرت

بعد از پیامبر شش ماه زنده بود. چون از دنیا رفت، شوهرش علی شبانه او را دفن نمود و بر او نماز گزارد؛ زیرا زهرا وصیت نمود که

او را در شب دفن نماید و ابوبکر را با خبر نسازد.» (۲۳۵)

حال با توجه به این روایات و آیه شریفه:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا.» (۲۳۶)

اصحاب سقیفه چه پاسخی خواهند داشت؟ و شما خوانندگان منصف، پس از نگرشی ژرف، چگونه داوری می‌کنید؟!

عصمت کبرا

عصمت؛ مصونیت و محفوظ بودن است. منظور از معصوم، شخص با عظمتی است که در اثر داشتن کمالات نفسانی، از خطا،

اشتباه، لغزش و گناه در امان باشد. البته عصمت همانند سایر ملکات نفسانی، درجاتی دارد که خاتم پیام‌آوران صلی الله علیه و آله و

جانشینان و دختر گرانمایه‌اش علیهم السلام از بالاترین درجات آن برخوردارند.

عالمان شیعه متفق‌اند که حضرت فاطمه علیها السلام دارای ملکه عصمت بوده و «عصمت کبرا» از القاب آن حضرت است، اما برخی منکر این حقیقت‌اند.

گرچه برای ما دنبال کردن این بحث دشوار است؛ چه آن که حضرت فاطمه علیها السلام دارای مقام ولایت کلیه الهیه و مظهر تمام اسما و صفات پروردگار است، و در اقیانوس بی کرانه وجودی او، فضایل و کمالات چنان موج می‌زند که نه تنها مانند پدر و شوهرش از مقام عصمت برخوردار است، بلکه ع...آفرین است؛ یعنی هر کس بتواند از دریای معرفت و محبت او جرعه‌ای بنوشد، می‌تواند به درجه‌ای از عصمت نایل آید. اکنون برای اتمام حجت بر منکران فضایل آن بانوی کرامت، به برخی آیات و روایات در باره عصمت آن حضرت اشاره می‌گردد:

۱ - آشکارترین آیه بر وجود عصمت فاطمه زهرا علیها السلام آیه تطهیر است که اراده خدای بزرگ و آفریدگار گیتی به طهارت ظاهری و باطنی این پنج بزرگوار تعلق گرفته است. (۲۳۷)

چنان که اشاره شد، «رجس» در گناه خلاصه نمی‌شود، و این بزرگواران از هر گونه نقصی، پاک و پاکیزه‌اند. آنان نه تنها گناه نمی‌کردند و افکارشان آلوده نبود، بلکه از نسیان، خطا، لغزش و سایر چیزهایی که برای انسان نقص به شمار می‌آید و با پاکی و قداست سازگار نیست، مصون بودند.

در زیارت جامعه کبیره چنین آمده است:

«عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ أَمَنَكُم مِّنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُم مِّنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُم تَطْهِيراً»

«خداوند شما را از لغزش‌ها حفظ نمود، و از فتنه‌ها و انحرافات در امان داشت، و از آلودگی‌ها پاک ساخت، و پلیدی را از شما دور کرد و شما را کاملاً پاک و پاکیزه گردانید.»

پیشوایان معصوم علیهم السلام برای اثبات عصمت، به همین آیه شریفه استدلال می‌کردند. امیر مؤمنان علیه السلام برای ردّ گفتار ابوبکر - که از صدیقه کبرا علیها السلام درخواست گواه برای فدک کرد - و اثبات عصمت همسر سرفرازش به همین آیه استدلال کرده، فرمودند:

«تو شهادت و گواه خداوند را رد کردی و شهادت دیگران را پذیرفتی. خداوند بزرگ به طهارت و عصمت این بانو گواهی داده است. هر گاه گواه خداوند را رد کنی و گواهی دیگر را بپذیری، نزد خداوند از کافران به شمار آیی.» (۲۳۸)

حال دیگر جای شک در عصمت آن بانوی فرزانه برای بد اندیشان باقی نمی‌ماند، مگر کسی که تاریکی تعصبات جاهلی وجود او را فرا گرفته و چشمان بصیرتش کور و از درک حقایق عاجز باشد.

۲ - پیش‌تر اشاره شد که مراد از «نساءنا» در آیه مباحله، فاطمه زهرا علیها السلام است. و باید توجه داشت که مباحله کاری عادی نیست و با افراد عادی نمی‌توان دست به مباحله زد و طرف مقابل را مغلوب و رسوا ساخت؛ به ویژه آن که کفر و اسلام به مقابله با یکدیگر برخاسته، سرنوشت اسلام به این مباحله گره خورده بود. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در این قضیه پیروز نمی‌شد، برای همیشه اسلام نابود می‌گشت. بنا بر این، بایست کسانی برای این مباحله حاضر می‌شدند که از جانب پروردگار انتخاب شده باشند و از نظر شایستگی بسان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشند (و لذا از امیر مؤمنان علیه السلام به «أنفسنا» تعبیر شده است). از این رو، لیاقت حضور در این مباحله، امری است خطیر و فراتر از عصمت.

گفتنی است اکثر آیاتی که برای اثبات فضایل بانوی گرامی اسلام آورده شده، برای عصمت ایشان نیز می‌تواند دلیل باشد؛ اما به منظور طولانی نشدن بحث، از توضیح و تفصیل در این باره خودداری می‌شود.

۳ - شماری از روایات، آن بانوی فرزانه را هم‌تا و کفو حضرت علی علیه السلام معرفی می‌نماید که برخی از آنها پیش‌تر آورده

شد؛ از جمله:

«اگر حضرت علی علیه السلام آفریده نمی‌شد، برای حضرت فاطمه علیها السلام همتا و کفوی وجود نداشت.»
در تعبیری دیگر چنین آمده است:

«اگر حضرت علی علیه السلام همسر آن بانو نمی‌شد، تا روز رستاخیز در زمین برایش کفو و همتایی از آدم به بعد یافت نمی‌شد.»
اگر کسی معصوم نباشد، چگونه ممکن است همتا و همشأن حضرت علی علیه السلام باشد که با ادله محکم، معصوم بوده است؟ با توجه به این که در حدیث اخیر، فاطمه علیها السلام از همه انبیا علیهم السلام برتر دانسته شده، آیا معقول است که انبیا معصوم باشند و کسی که از آن بزرگوار برتر و بالاتر است معصوم نباشد؟! (۲۳۹)

۴- روایاتی که اثبات می‌نماید رضا و خشم فاطمه، رضا و خشم خداوند است نیز بر عصمت آن حضرت دلالت می‌کند. چنان که گفته شد، بشر حالاتی مختلف دارد و در هر لحظه دستخوش تحولات گوناگون می‌شود، و معقول نیست که آدمی در تمام لحظات زندگی، خشنودی‌اش خشنودی خدا و خشم او خشم خدا باشد؛ مگر این که دارای ملکه عصمت و صاحب مقام ولایت کلیه الهیه باشد و در تمام حالات، از خطا، نسیان، لغزش و گناه مصون باشد. این امر، مقامی بالاتر و فراتر از عصمت انبیا را برای حضرت فاطمه علیها السلام اثبات می‌نماید، که عقل بشر از درک آن عاجز است.

۵- روایات فراوان و متواتری که شیعه و سنی در بخش فضایل و مناقب و نیز روایات متواتری که در قسمت خلقت و نور وجودی آن بانوی گرانمایه آورده‌اند، بیانگر این مطلب است که دختر فرزانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای مقام شامخ ولایت عظماست، و همان ملاک‌ها و معیارهای والایی که در پدر بزرگوار و شوهر گرامی‌اش وجود داشت، در او نیز به خوبی مشاهده می‌شود، و آن بانو برترین و والاترین مقام عصمت را دارا بود. حال آیا معقول است کسی که وجود او منشأ خلقت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضاست و از این آب و خاک نیست و نور وجودی‌اش از شعاع نور پر فروغ الهی است و ناقه سوار پیشتاز بهشتیان است، از حضرت حق نافرمانی نماید؟! (۲۴۰)

۶- روایاتی فراوان، آن بانوی گرامی را از همه انبیا - جز پدر گرامی‌اش - و از فرشتگان الهی برتر و والاتر معرفی می‌نماید. آیا امکان دارد کسی با عصیان و لغزش و خطا، از انبیا و ملائکه که همگی با برهان قاطع معصوم‌اند، برتر و بالاتر باشد؟! آیا سزاوار است گهواره جنبان کودکانشان؛ یعنی ملائکه، معصوم باشند ولی خود ایشان معصوم نباشند؟! (۲۴۰)

۷- روایات بی‌شماری نیز از شیعه در این باره نقل شده و عصمت آن بانوی سرافراز را اثبات می‌نماید. (۲۴۱) هرچند مخالفان، این روایات را نمی‌پذیرند و از قبول آنها خودداری می‌کنند.

از مسائل بهت‌انگیز و شگفت‌آور آن که بسیاری از مخالفان، با این روشنی و آشکاری حاضر به پذیرش و اعتراف به این واقعیت نبودند که بانوی بانوان که در اوج کمال و شرافت است از ملکه عصمت حتی مرتبه نازل‌اش برخوردار است. آنان این حقیقت روشن را به خاطر انگیزه جاهلی و تعصبات مذهبی و سرپوش گذاشتن به اعمال ننگین بیدادگران و جاه‌طلبان، منکر شده‌اند!
و چه بسیارند دنیا طلبان که در اثر حسد و کینه‌ای که به اهل بیت پیامبر خدا علیهم السلام دارند، ناجوانمردانه حقوقشان را پایمال نموده، فضیلت‌ها و مناقب و مقامات آن بزرگواران را منکر شده، تا چشمه وجودشان را از درخشش و جوشش باز دارند و شگفت‌آورتر آن که در موارد فراوانی، فضایل آن بزرگوار را به دیگران نسبت داده‌اند غافل از این که نور الهی هرگز خاموش شدنی نیست.

اما شما ای پژوهشگران حق‌جو! اگر به دیده انصاف به روایاتی که شخصیت والای آن بانو را ترسیم می‌نماید بنگرید، هرگز سخنان ساختگی و بی‌اساسی که دست‌های خیانت و تعصب و جهل، آنها را ساخته و پرداخته و زبان‌های کینه و دشمنی دروغ‌سازان، آنها را گفته و بافته است، شما را گمراه نمی‌سازد.

مُصَحَّفِ فَاطِمَه عَلِيهَا السَّلَام

از بالا-ترین و والا-ترین مقامات و امتیازات حضرت زهرا علیها السلام، فرود آمدن فرشتگان و آوردن گنجینه‌های علوم نخستین و واپسین برای اوست که از آن به «مصحف» تعبیر شده، و از نظر اهمیت و ویژگی، بسان وحی برای پیامبران الهی است. (۲۴۲)

ابوبصیر گوید: به محضر امام صادق علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم: قربانت کردم، از شما سؤالی دارم. آیا در اینجا کسی (نا محرم) هست که سخنم را بشنود؟ آن حضرت، پس از بالا زدن پرده اتاق فرمودند: هر چه می‌خواهی پرس. گفتم: قربانت شوم، شیعیان شما روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام هزار باب علم آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می‌شد... سوگند به خدا علم (کامل) این است!

آن حضرت ساعتی تأمل کرده، فرمودند: آن علم است، ولی علم (کامل) نیست. آن گاه فرمودند:

«... به راستی مصحف حضرت فاطمه نزد ماست. مردم چه می‌دانند مصحف فاطمه چیست؟

عرض کردم: مصحف فاطمه چیست؟

فرمودند:

مصحفی است سه برابر قرآن که در دست شماست...» (۲۴۳)

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«... حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت پدر، چنان غم و اندوه داشت که جز خداوند بزرگ کسی اندازه‌اش را نمی‌دانست. از این رو، فرشته‌ای فرو فرستاد که او را دل‌داری دهد و با ایشان سخن گوید. حضرت فاطمه علیها السلام جریان را به امیر مؤمنان علیه السلام گزارش داد. آن حضرت فرمودند: هر گاه آمدن فرشته را احساس نمودی و صدایش را شنیدی، به من بگو. حضرت فاطمه علیها السلام حضرت علی علیه السلام را از آمدن فرشته با خبر می‌ساخت و امیر مؤمنان علیه السلام هر چه می‌شنید، می‌نوشت، تا مصحفی پدید آمد... در آن مصحف، چیزی از حلال و حرام نیست، بلکه در آن، آگاهی از روی داده‌های آینده است. (۲۴۴)

در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است:

«... حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ۷۵ روز در این جهان زندگی نمود و از سوگ پدر سخت اندوه‌زده بود؛ لذا مدام جبرئیل فرود می‌آمد و ضمن تسلیت و دل‌داری به آن بانو، او را از پدر و جایگاه ایشان و روی دادهایی که پس از او در باره ذریه‌اش رخ خواهد داد، با خبر می‌ساخت و حضرت علی علیه السلام آن‌ها را می‌نوشت. و همین، «مصحف فاطمه» است. (۲۴۵)

روشن است که برای آفریدگار هستی بخش دشوار نیست که سرور زنان گیتی را از همه رویدادها و حوادثی که اتفاق می‌افتد، آگاهی بخشد. و او بر هر کاری تواناست.

دانش گسترده

پیش‌تر اشاره شد که حضرت زهرا علیها السلام در مقام محدّثه و هم صحبت شدن با فرشتگان، با امیر مؤمنان علیه السلام و یازده معصوم دیگر شریک است. احراز این مقام، جز برای ولیّی، امکان‌پذیر نیست. چون آن بانو ولّیه الله است، در سایه مقام ولایتش فرشتگان الهی با او سخن می‌گفتند و بسیاری از حقایق و علوم آسمانی و حوادث و روی داده‌های آینده را برایش بازگو می‌کردند. افزون بر دانش و آگاهی گسترده که خداوند به آن بانوی سرفراز الهام می‌فرمود یا فرشتگان بر قلب مطهرش فرود می‌آوردند، علوم ربّانی و معارف آسمانی را از سرچشمه وحی و دریای بی‌کران؛ یعنی پدر بزرگوارش، فرا می‌گرفت؛ زیرا فاطمه و شوهرش

نزدیک‌ترین انسان‌ها به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند و رابطه آن دو با رسول الله، مانند رابطه بدن با روح بود. از این رو، آن آموزگار الهی، درهای علوم ربّانی را برایشان می‌گشود و آنان را به معارف آسمانی و برترین ارزش‌های انسانی، رهنمون می‌ساخت.

بنا بر این، دانش آن بانو الهامی و افاضه‌ای از حضرت حقّ و برگرفته از سرچشمه وحی الهی بوده است، و علم فاطمه علیها السلام همان علم علی، و علم علی و فاطمه و فرزندان معصومشان از علم پیامبر، و دانش پیامبر برگرفته از دانش الهی است. از حضرت سلمان نقل شده است که عمّار به من گفت: آیا می‌خواهی چیزی شگفت‌آور را برایت نقل کنم؟ گفتم: ای عمّار! نقل کن. گفت:

«من گواه بودم که روزی علی بن ابی‌طالب علیه السلام بر فاطمه علیها السلام وارد شد. هنگامی که چشمان فاطمه علیها السلام بر آن حضرت افتاد، فرمود:

«أَدْنُ لِأَحَدٍ تُكَ بِمَا كَانَ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ وَبِمَا لَمْ يَكُنْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...»

نزدیک بیا تا به تو بگویم که (در جهان هستی) چه بوده و چه هست و تا روز رستاخیز چه خواهد شد...» (۲۴۶)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ عَلِيًّا وَزَوْجَتَهُ وَأَبْنَاءَهُ حُجَجَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَهُمْ أَبْوَابُ الْعِلْمِ فِي أُمَّتِي، مَنْ اهْتَدَى بِهِمْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (۲۴۷)

«به راستی خداوند حضرت علی و همسرش فاطمه و فرزندان او را حجت‌های خویش بر بندگانش قرار داد. آنان دروازه‌های دانش در میان امت من هستند. هر کس هدایت و رستگاری را از آنان بجوید، به راه راست رهنمون می‌گردد.»

بهترین نمونه و گواه بر علم بی‌کران حضرت فاطمه علیها السلام همان خطبه‌ها و احادیثی است که از ایشان به یادگار مانده است؛ (۲۴۸) به ویژه خطبه پر محتوا و تاریخ ساز او که در مسجد پدرش، در احتجاج با خلیفه اول ایراد کرد. خطبه‌ای که می‌توان بند بند آن را با فقرات خطبه‌های امام علی علیه السلام در نهج البلاغه مقایسه نمود. بی‌دلیل نیست که آن بانو را «امّ العلوم» و «امّ الفضائل» لقب داده‌اند.

متأسفانه حوادث غمبار و وضعیت حساس بعد از پدر بزرگوارش و زندگی کوتاه آن بانو، ما را از علوم و حقایق و معارف بلند ایشان محروم کرد. اگر بیش از این می‌زیست و فرصت کافی و آزادی لازم را در اختیار داشت، بی‌شک جهان را از دانش واقعی و معارف الهی لبریز می‌ساخت. با این همه، جای شگفت است که برخی معاندان مطالبی را بیان می‌کنند که جز آبرو ریزی برای خودشان، ثمره‌ای در بر ندارد.

زهد حضرت زهرا علیها السلام

زندگی سراسر افتخار حضرت فاطمه علیها السلام، همانند شوهر گرامی‌اش، در زهد و بی‌رغبتی به ارزش‌های مادی و دنیای زودگذر تبلور یافته بود. (۲۴۹)

آن بانوی گرامی در زهد و بی‌رغبتی به امور مادی از پدر بزرگوارش خاتم پیام‌آوران و شوهر سرفرازش امیر مؤمنان الگو گرفته بود.

سراسر زندگی پرفراز و نشیبش، گواهی صادق بر زهد اوست، تا آنجا که دوست و دشمن به آن شهادت داده‌اند. اینک نمونه‌هایی را که پیش از این نیز به برخی از آنها اشاره شده، یادآور می‌شویم:

شیوه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین بود که هرگاه از سفر باز می‌گشت، نخست به خانه حضرت فاطمه علیها السلام وارد می‌شد و مدتی طولانی در کنارش می‌ماند. (۲۵۰)

در یکی از سفرها حضرت فاطمه علیها السلام از غنایمی که سهم شوهرش علی علیه السلام بود، دو دستبند نقره و گلوبند و دو گوشواره و پرده‌ای برای در خانه - برای تشریف فرمایی پدر و همسرش - تهیه ساخت. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر بازگشت و مثل همیشه نخست به خانه فاطمه علیها السلام رفت، اصحاب و یاران در بیرون خانه منتظر بودند، چون آن حضرت بسیار مکث می نمود. اما آن روز پیامبر بی درنگ از خانه بیرون آمد و با ناراحتی (به مسجد رفت و) کنار منبر نشست. حضرت فاطمه علیها السلام پنداشت که تهیه این‌ها پسند خاطر پدرش نیست؛ لذا همه را (به وسیله امام حسن و امام حسین علیهما السلام) نزد آن حضرت فرستاد و فرمود: دختر شما سلام می‌رساند و می‌گوید: همه را در راه خدا انفاق کنید. چون فرستادگان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شدند و جریان را به عرض ایشان رسانیدند، آن حضرت سه مرتبه فرمود: پدرش به قربانش. دنیا زینده محمد و آل محمد نیست. اگر دنیا نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش داشت، جرعه آبی به کافر نمی‌داد.

آن‌گاه برخاست و به منزل حضرت فاطمه علیها السلام رفت. (۲۵۱)

آری، ثروت و زرق و برق دنیا در نظر آن بانو حقیر جلوه می‌کرد، و ایشان به امکاناتی ناچیز و خوراک و پوشاکی اندک قناعت می‌نمود، و اگر در آمدی به دست می‌آمد، تهیدستان را بر خود مقدم می‌داشت. جابر بن عبد الله می‌گوید:

«روزی نماز عصر را با رسول خدا صلی الله علیه و آله خواندیم. پس از نماز، آن حضرت در محراب نشست و مردم بر گردش حلقه زدند. ناگاه سالخورده‌ای از مهاجرین عرب به مسجد وارد شد. لباسی کهنه و پاره بر تن داشت و بر اثر پیری و ناتوانی، توان کنترل خویش را نداشت. آن حضرت از حالش جو یا شد. عرض کرد: سخت گرسنه‌ام، سیرم نمایید؛ لباس ندارم مرا بپوشانید؛ تهیدستم مرا بی‌نیاز سازید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خود چیزی ندارم تا به تو کمک کنم، اما از آنجا که «هر کس دیگری را به کاری نیک راهنمایی کند، بسان انجام دهنده آن است» تو را به خانه کسی رهنمون می‌کنم که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست می‌دارند و خدا را بر خویش مقدم می‌دارد. اینک به خانه دخترم فاطمه برو؛ و به بلال دستور داد او را راهنمایی کند. صحرا نشین همراه بلال به راه افتاد. هنگامی که به خانه حضرت فاطمه علیها السلام رسید، با صدای رسا ندا داد: سلام بر شما خاندان رسالت! و بر شما که سرایتان جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محل فرود جبرئیل امین و نزول قرآن از نزد پروردگار عالمیان است. آن بانو پاسخ او را داد و پرسید: تو کیستی؟ گفت: مرد سالخورده‌ای هستم که به محضر پدرت، سرور انسان‌ها، مشرف شدم. اینک برهنه و گرسنه‌ام، به من کمک کنید.

آن هنگام، سومین روزی بود که حضرت فاطمه و حضرت علی و رسول خدا علیهم السلام غذایی نخورده بودند، و این جریان را رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستند...

آن بانوی بانوان گردن‌بندی را که در گردن داشت - که هدیه فاطمه دختر عمویش حمزه سید الشهداء بود - به صحرا نشین داد و فرمود: بگير و بفروش. امید است خداوند بهتر از آن را به تو ارزانی کند.

مرد سالخورده آن را گرفت و به مسجد بازگشت؛ در حالی که پیامبر هنوز در حلقه یاران نشسته بود. پیر مرد جریان را به عرض رسانید. آن بزرگوار گریست و فرمود: چگونه خدا به تو خیر ندهد (و گره از کار تو نگشاید) در حالی که آن را فاطمه دختر محمد، سرور بانوان به تو بخشیده است.

عَمَّار یاسر عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا اجازه می‌دهید این گردن‌بند را بخرم؟... (و به اجازه پیامبر آن را خرید).

به هر حال، عَمَّار گردن‌بند را از آن مرد گرفت و با مشک عطر آگین ساخت و در برد یمانی پیچید و به غلام خویش - که نامش

«سهم» و از غنایم خبیر بود - سپرد و گفت: این را به پیامبر خدا تقدیم نما و خودت نیز از این پس در خدمت آن حضرت باش. غلام آن را نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورد و پیام عمّار را به عرض ایشان رساند. آن حضرت فرمود: نزد دخترم فاطمه برو و گردن‌بند را به او تقدیم دار و خودت نیز در خدمت او باش. غلام گردن‌بند را نزد حضرت فاطمه علیها السلام برد و پیام آن حضرت را رسانید. آن بانوی گرامی گردن‌بند را گرفت و غلام را در راه خدا آزاد ساخت.

غلام از این جریان خندید. حضرت فاطمه علیها السلام از علت خنده‌اش سؤال کرد. پاسخ داد: برکت فراوان این گردن‌بند مرا به خنده افکند که گرسنه‌ای را سیر نمود، برهنه‌ای را پوشانید، و تهیدستی را بی‌نیاز ساخت، بنده‌ای را آزاد نمود و در آخر به صاحبش بازگشت.» (۲۵۲)

روزی حضرت فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضای انگشتری نمود. آن حضرت فرمود: نمی‌خواهی تو را به بهتر از آن آگاهی دهم؟ پس از نماز شب، خواسته‌ات را از خداه بخواه، برآورده می‌شود. حضرت زهرا طبق دستور پدر عمل نمود. چنین ندا آمد: ای فاطمه! آنچه می‌خواهی زیر سجاده‌ات است. سجاده را کنار زد، انگشتری گرانبه‌ای یافت. آن را با خوشحالی در دست کرد. شب بعد در عالم خواب دید که در بهشت است؛ در مقابل سه قصر زیبا که در بهشت مانندش را ندیده بود. آن بانو پرسید: این قصرها از کیست؟ پاسخ دادند: برای فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است. با خوشحالی داخل یکی از آن قصرها شد. در آنجا تختی را دید که تنها سه پایه داشت. فاطمه علیها السلام پرسید: چرا سه پایه دارد؟ پاسخ دادند: صاحبش از خداوند انگشتری تقاضا نموده است. از این رو، یکی از پایه‌ها به صورت انگشتری برای او درآمده است.

بامداد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و جریان را نقل کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای خاندان عبدالمطلب! دنیا زینده شما نیست. برای شما تنها سرای جاودانه آخرت است. وعده گاه شما بهشت خواهد بود. چه می‌کنید با دنیا که آن فریبنده‌ای گذرا پیش نیست.»

آن گاه دستور داد که دخترش آن انگشتری را زیر سجاده بگذارد. او نیز همین کار را کرد. چون بر روی سجاده‌اش خوابش برد، در عالم خواب دید که داخل همان قصر بهشتی شده است، اما این بار تخت چهار پایه دارد. وقتی از علت این امر سؤال کرد، پاسخ دادند: صاحبش انگشتری را پس فرستاد و پایه‌های تختش کامل شد. (۲۵۳)

شکیبایی و استقامت

زندگی، دریای متلاطم و حیرت‌انگیزی است که پی در پی با امواج حوادث زیر و رو می‌شود. در نظام آفرینش، انسان بلکه هر پدیده‌ای، از نخستین روزی که جامه هستی می‌پوشد، تا هنگامی که به اوج کمال خود می‌رسد، در دامان مبارزه با مشکلات پرورش می‌یابد.

در این میان، اولیای الهی در پرتو ایمانی استوار و اراده‌ای پولادین و روحی مطمئن و آرام، امواج سهمگین دشواری‌ها را درهم می‌شکنند؛ چه آن که خوب می‌دانند اینجا سرای جاودانه نیست؛ زوال نعمت‌ها و روی آوردن بلاها همه زودگذر و به اراده حکیمانه الهی خواهد بود. همه از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.

روزگار به گردش خویش ادامه می‌داد و حکمت آفریدگار گیتی بر آن قرار گرفته بود که زندگی دخت گرانمایه پیامبرش از آغاز تا پایان، به رنج‌ها و مشکلات فراوان آمیخته باشد. در مقابل، آن بانوی فرزانه با گام‌های استوار و استقامت بی‌نظیر، و روح مطمئن و آرام، و تسلیم بی‌مثالش، آنها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌نهاد، و نه تنها با آغوش باز سختی‌ها را به جان می‌خرید، بلکه

همواره سپاسگزار پروردگار بود.

دختر پیامبر در مشکلات و رخداد‌های ناگوار، همواره در کنار پدر بزرگوارش بود. آن‌گاه که دشمن خاکستر بر سر و رویش می‌ریخت، با چشمانی گریان آن‌ها را از سیمای پدر می‌زدود، و در آن هنگام که یکی از مشرکان در حال سجده با بچه‌دان شتری به آن حضرت جسارت نمود، پیش رفت و با دستان کوچک خویش لباس پدر را پاک کرد و بر آن گمراهان لعن فرستاد و عمل زشتشان را محکوم ساخت.

هنوز چند سالی از عمر شریفش سپری نشده بود که ناگهان با رحلت جانسوز مادر گرانمایه‌اش حضرت خدیجه رو به رو شد؛ فاجعه‌ای که غم و رنج آن برای همیشه بر زندگی‌اش سایه افکند و هیچ چیز نتوانست آن را جبران نماید، ولی چنان پایداری کرد که شکیبایی به شگفت آمد!

آن‌گاه که آتش جنگ احد افروخته شد و منافقین سپاه پدر بزرگوارش پا به فرار گذاشتند و شیطان فریاد برآورد که «محمد» کشته شد، فاطمه زهرا علیها السلام، با تنی چند از زنان به سرعت به طرف احد شتافتند و هنگامی که پدر عزیز خود را با دندان‌های شکسته و پیشانی‌ای مجروح مشاهده کرد، با کمک همسرش امیر مؤمنان علیه السلام صورت پدر را شست و شو داد و زخم‌هایش را بست و با ابراز محبت خویش، پدر را دلداری داد.

در جنگ احزاب که مدینه در محاصره دشمن قرار داشت، و به هنگام فتح مکه و... آن بانوی مهربان در کنار پدر بزرگوارش بود و بخشی از نیازهای او را تأمین می‌کرد.

از مشکلات و گرفتاری‌هایی که بی‌اندازه حضرت زهرا علیها السلام را ناراحت می‌کرد، کینه و حسد برخی همسران پدر بزرگوارش بود؛ به طوری که گاه پرخاشگرانه بر سرش فریاد می‌کشیدند. این کینه‌ها و حسدها سال‌ها ادامه داشت؛ تا آن‌جا که منشأ بسیاری از حوادث ناگوار گشت.

در خانه همسرش، علاوه بر دشواری‌های بی‌شمار، از نظر خوراک و پوشاک و سایر لوازم زندگی، در نهایت سختی به سر می‌برد؛ حتی روزهای متمادی گرسنه بود و به همسر مهربانش نیز اظهار نمی‌کرد. در عین حال، در سختی‌ها یار و یاور آن حضرت بود. با فداکاری و ابراز محبت، شوهرش را دلداری می‌داد؛ به گونه‌ای که هرگاه چهره نورانی‌اش را مشاهده می‌کرد، غم‌هایش زدوده می‌شد.

آن‌گاه که پدر بزرگوارش رحلت نمود و بیدادگران با او و همسرش سرستیز داشتند، با همه مصیبت‌های طاقت‌فرسا، در مقابل غاصبان حق همسرش، به تنهایی ایستاد و لحظه‌ای از حمایت او دریغ نداشت و عاقبت جان شریفش را فدای او ساخت. در سراسر عمر کوتاهش که با سخت‌ترین و هراس‌انگیزترین حالات سپری می‌شد، گام به گام همراه همسرش بود و او را حمایت می‌کرد و در کران تا کران وجودش، پایداری و خشنودی موج می‌زد.

عبادت و بندگی

حضرت فاطمه علیها السلام در عبادت خدا - به مفهوم کامل و ابعاد گوناگونش - الگوی تمام عصرها شد. همه لحظات زندگی پرافتخارش نه تنها عبادت خدا، بلکه مستغرق در ذات اقدس الهی بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ضمن حدیثی می‌فرمایند:

«اما دخترم فاطمه؛ سرور بانوان عصرها، از نخستین تا واپسین است. او پاره وجود من، نور دیدگان و میوه قلبم است. او جان من است که میان سینه‌ام قرار دارد. وی حوریه‌ای است در چهره انسان.

هرگاه در پرستشگاه خویش در برابر پروردگارش می‌ایستد، نور وجودش فرشتگان آسمان را روشن می‌سازد؛ همان‌گونه که

ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند. خدای بزرگ به فرشتگان می‌فرماید: هان ای فرشتگان من! به بندهام فاطمه، سالار بندگانم، بنگرید که در برابرم ایستاده است و از خوف و خشیت بر خود می‌لرزد و با همه وجود به پرستش من روی آورده است. اینک شما را گواه می‌گیرم که پیروانش را از آتش دوزخ در امان قرار می‌دهم.» (۲۵۴)

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل کرده است که امام حسن علیه السلام فرمودند:

«شب جمعه‌ای، مادرم فاطمه علیها السلام را در محراب عبادت خویش دیدم که تا سپیده صبح، مدام به رکوع و سجود گذرانید. شنیدم که مردان و زنان مؤمن را با نام و نشان، فراوان دعا می‌کرد ولی برای خود دعا نکرد.

عرض کردم: مادر جان! چرا همان‌گونه که همه را دعا می‌کنی، برای خویش دعا نمی‌کنی؟ پاسخ داد: فرزندم!

«الْجَارُ ثَمَّ الدَّارِ» «نخست همسایه، آن‌گاه اهل خانه.» (۲۵۵)

سالار بانوان گیتی علیها السلام با آن‌که خود به تدبیر امور خانه و فرزندانش می‌پرداخت، مدام با نماز، قرآن، دعا و مناجات مأنوس بود؛ به طوری که دشمن سرشناس او، حسن بصری درباره‌اش می‌گوید:

در میان امت، هیچ کس عابدتر از حضرت فاطمه نبود. به اندازه‌ای به عبادت ایستاد که پاهایش ورم کرد. (۲۵۶)

بانوی بانوان هنگام عبادت، با تمام وجود غرق در عظمت حضرت حق گشته و از خود بی‌خود می‌شد، به گونه‌ای که در خداوند مستغرق، و از همه چیز غافل می‌گشت. از همین رو، آفریدگار جهان فرشته‌ای را می‌فرستاد تا گهواره فرزندش را بجنباند و کودکش را آرام سازد. (۲۵۷)

فاطمه علیها السلام و پوشش بانوان

برای حفظ و حراست آدمی از آثار سوء گرایش‌های منفی و انحرافات اخلاقی و بی‌بند و باری، به محیطی امن و دور از تحریکات نیاز است.

هزاران رخداد ناگوار بر اثر بی‌بند و باری، بی‌حجابی و بدحجابی، و اختلاط زنان و مردان پدید می‌آید، و خیانت‌های خانوادگی، سقط جنین و دیگر تبه‌کاری‌ها را در پی دارد.

اسلام برای پاسداری از ارزش‌های والای انسانی و مهار غریزه جنسی و حفظ کرامت زن، پوشش شایسته را پیشنهاد کرده، و بی‌عفتی، بی‌حجابی و بدحجابی را به شدت نکوهیده است.

اولیای اسلام با گفتار و رفتارشان مسلمانان را به عفت، خویشتن‌داری، حیا و حجاب دعوت نموده و آنان را از آثار عظیم و معنوی این امور با خبر ساخته‌اند. از این میان، بانوی بانوان و برترین و برجسته‌ترین الگوی زنان، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از نظر پوشش و عفت، سرآمد زنان است، و نقش کار ساز و تحول‌آفرین او در رشد و تعالی بانوان امت، افتخارآمیز و بی‌نظیر است.

سخن گفتن از عفت و پوشش حضرت فاطمه علیها السلام، در حقیقت سخن از عفاف و حجاب زن در نگرش اسلام است، تا بدین وسیله روشن شود که این دین آسمانی تا چه اندازه به شخصیت زن توجه دارد.

حضرت فاطمه علیها السلام نماد عفت و پاکدامنی است و در کران تا کران زندگی‌اش قداست و پاکی و عفاف جلوه گر بود. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«روزی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. آن حضرت این سؤال را مطرح نمودند که بهترین و شایسته‌ترین چیز برای زنان چیست. همگی در پاسخ آن درماندند. چون متفرق شدیم، نزد حضرت فاطمه علیها السلام رفتم و جریان را گفتم. ایشان فرمود:

«حَیْثُ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ»

«نیکوترین چیز برای بانوان آن است که مردان بیگانه را نبینند و مردان نیز آنان را نبینند».

آن گاه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله باز گشتم و پاسخ فاطمه را بیان نمودم.

آن حضرت فرمودند: پاسخ را از چه کسی دریافتی؟ عرض کردم: از فاطمه علیها السلام. ایشان با شگفتی فرمودند: به راستی که او پاره وجود من است. (۲۵۸)

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از پدران بزرگوارش روایت می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمودند: «مرد نابینایی اجازه گرفت و وارد منزل شد. حضرت فاطمه علیها السلام خود را از او پوشانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: او که نابیناست، چرا خود را پوشاندی؟ پاسخ داد: او نمی‌بیند، اما من که وی را می‌نگرم؛ (افزون بر این) حس بویایی که دارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: گواهی می‌دهم که تو پاره وجود منی. (۲۵۹)

ذهبی از علمای اهل سنت، آورده است که حضرت علی علیه السلام به همسرش فاطمه علیها السلام فرمود:

«فاطمه جان! نیکوترین چیز برای زن چیست؟ پاسخ داد: او مردها را نبیند و آنان او را نبینند.»

حضرت علی علیه السلام همیشه می‌فرمود:

«أَلَا تَسْتَحْيُونَ! أَلَا تُعَارُونَ! يَتْرُكُ أَحَدُكُمْ امْرَأَتَهُ تَخْرُجُ بَيْنَ الرَّجَالِ تَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهَا». (۲۶۰)

«آیا حیا نمی‌کنید؟ آیا غیرت نمی‌ورزید که همسر خود را رها می‌کنید بیرون می‌رود در میان مردها؛ او به مردان (بیگانه) نگاه می‌کند و آنان او را می‌نگرند.»

از جمله وصیت‌های حضرت فاطمه علیها السلام این بود:

«ای پسر عمو! سفارش می‌کنم برایم تابوتی تهیه نما، همان گونه که فرشتگان شکل آن را به من نشان داده‌اند.» (۲۶۱)

از امام صادق علیه السلام در باره نخستین کسی که برای او تابوت ساختند، سؤال شد، فرمودند: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. (۲۶۲)

و نیز فرمودند: نخستین کسی که در اسلام برای او تابوت قرار داده شد، حضرت فاطمه علیها السلام بود.

پس از ابراز ناراحتی از این که جنازه‌اش را روی تابوتی سرباز می‌گذارند که حجم بدن معلوم می‌گردد، اسما گفت: در سرزمین حبشه برای جنازه تابوتی می‌سازند که بدن آنان را می‌پوشاند. آن گاه با چوب و شاخه درخت آن را ساخت. حضرت فاطمه علیها

السلام با خوشحالی فرمود: ای اسما! برایم تابوتی مثل این تهیه کن تا مرا بپوشاند، که خداوند تو را از آتش دوزخ بپوشاند. (۲۶۳)

بنا بر نقلی چون تابوت را دید، از خوشحالی لبخندی زند که پس از فوت پدر بزرگوارش این تنها لبخندی بود که بر لب‌های مبارکش نشست و فرمود: این تابوت چه زیبا و نیکوست که زن و مرد بودن جنازه مشخص نمی‌شود. (۲۶۴)

چنان که پیش از این گذشت، حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: چقدر خوشحال شدم از این که پدرم مرا از کار بیرون خانه معاف داشت تا با مردها سر و کار نداشته باشم. (۲۶۵)

به نظر می‌رسد که دو چیز سبب شهادت آن بانوی فرزانه شد: دفاع از حریم ولایت علوی، و دیگر؛ پاسداری از حریم عفت و حجاب. گواه آن که وقتی بیدادگران و ریاست طلبان به خانه‌اش هجوم آوردند، آن حضرت پشت در پنهان گشت تا نا محرمان او را نبینند، و آن ستمگر با فشار در، دختر گرامی پیامبر و فرزندش محسن را به شهادت رساند.

با توجه به مطالبی که بیان شد، این سؤال پیش می‌آید که چگونه حضرت فاطمه علیها السلام در مسجد علیه خلفا می‌شورد، و یا شبانه با همسرش بر در خانه‌های مهاجر و انصار می‌رود، و یا فریاد می‌زند که اگر دست از علی علیه السلام بر ندارید شما را نفرین می‌کنم، و در حضور بیدادگران خطبه می‌خواند؟

در پاسخ می‌گوییم: نباید این‌ها را بر تناقض گویی حمل کرد؛ زیرا ملاک قرب به خدا اطاعت است، و اطاعت در موقعیت‌های مختلف و ضرورت‌های متفاوت و با افراد گوناگون یکسان نیست. بلی، آن‌جا که ضرورتی در کار نیست، نمی‌توان و نباید با مردان برخوردی داشت. اما آنجا که حق بزرگ‌تری؛ همچون حق ولایت و حفظ جان ولی و بالمآل حفظ دین - که جزئی از آن عفاف و حجاب می‌باشد - در میان است، جز این گونه برخورد چاره‌ای نیست.

دختر گرامی‌اش عصمت صغری، حضرت زینب کبرا علیها السلام نیز بر همین شیوه مشی نمود و به اذن ولی برای حفظ دین و ولایت حرکت کرد.

البته این بدان معنا نیست که هر کس به دل‌خواه خود کاری انجام دهد و پای معصومی را در میان آورد، و یا با سلیقه‌ای که دارد، احکام الهی را با رأی و اجتهاد خود توجیه نماید، یا این که از فرهنگ بیگانگان اثر پذیرد و از سر حق بگذرد.

مأنده آسمانی

در این باره روایاتی بسیار از دانشمندان شیعه و سنی نقل شده است که بعضی از آنها پیش‌تر اشاره شد، و برخی از آنها در اینجا آورده می‌شود:

جابر بن عبد الله می‌گوید:

«چند روز رسول خدا صلی الله علیه و آله غذایی نخورده بود. از این رو، تحمل گرسنگی برایش دشوار گردید. به خانه هر یک از همسران که تشریف برد، چیزی نیافت. به خانه حضرت فاطمه آمد و فرمود: دخترم! نزد تو خوراکی یافت می‌شود؟ عرض کرد: نه به خدا! جان من و برادرت علی به فدایت باد!

هنگامی که آن حضرت بیرون رفت، کنیزی دو قرص نان و مقداری گوشت برای آن بانوی گرامی آورد. حضرت فاطمه علیها السلام پدر گرامی‌اش را بر خود و دیگران مقدم داشت؛ آنها را در ظرفی قرار داد و روی آن را پوشانید و دو نور دیدگانش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را فرستاد تا پیامبر را باز گردانند.

وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، آن ظرف را برداشت، دید پر از نان و گوشت است. با شگفتی دریافت که از جانب خدای متعال است...

پس از این که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام غذا خوردند، باز هم آن ظرف پر از غذا بود. سپس آن را در میان همسایگان توزیع کرد. به راستی که خداوند در آن برکت و خیر فراوانی قرار داده بود.» (۲۶۶)

زمخشری از اهل سنت، نظیر همین روایت را در کشاف (در قضیه حضرت زکریا و مریم) نقل نموده، و در ادامه آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله (خطاب به حضرت زهرا علیها السلام) فرمود:

«أَتَى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ». (۲۶۷)

آن حضرت فرمود:

«سپاس خدای را که تو را بسان مریم، سرور زنان بنی اسرائیل قرار داد...» (۲۶۸)

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«حضرت فاطمه علیها السلام تعهد داد که تمام کارهای داخل منزل؛ از قبیل خمیر کردن، نان پختن و نظافت منزل را انجام دهد. در مقابل همسرش حضرت علی علیه السلام کارهای خارج از منزل؛ مانند تهیه هیزم و خوراک را به عهده گرفت.

روزی حضرت علی علیه السلام به همسرش فاطمه علیها السلام فرمود: در خانه چیزی داری؟ پاسخ داد: سوگند به خدایی که حق تو

را بزرگ قرار داده، سه روز است که چیزی نداریم. آن حضرت فرمود: چرا به من خیر ندادی؟

پاسخ داد: پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا نهی نمود از این که چیزی از شما درخواست نمایم؛ و فرمود: اگر همسرت چیزی برایت آورد، بپذیر و گر نه هرگز از او چیزی درخواست مکن.

حضرت علی علیه السلام از خانه خارج شد و در بین راه دیناری را قرض نمود تا طعامی برای خانه فراهم آورد... هنگامی که به خانه باز گشت، مشاهده نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته و فاطمه علیها السلام در عبادتگاه خویش مشغول نماز است و ظرفی سر پوشیده نیز در کنارشان قرار دارد.

حضرت فاطمه علیها السلام پس از فراغت از نماز، آن ظرف را که پر از نان و گوشت بود، جلو کشید.

علی علیه السلام فرمود: فاطمه جان! این غذا از کجاست؟ پاسخ داد: از جانب خدا آمده است که خداوند هر کس را بخواهد، روزی بی‌شمار می‌دهد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ادامه فرمودند: تو بسان زکریا هستی، هنگامی که بر حضرت مریم وارد شد، در عبادتگاهش غذایی مشاهده نمود. «از او پرسید: که از کجا برای تو آمده است؟ فرمود: از جانب خداست، که خداوند هر کس را بخواهد روزی بی‌شمار می‌دهد.» (۲۶۹)

مدت یک ماه از آن غذا می‌خوردند و تمام نمی‌شد. آن ظرف، همان است که حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - از آن غذا خواهد خورد و هم اکنون نزد ما موجود است.» (۲۷۰)

حضرت فاطمه علیها السلام بیمار بود. امیر مؤمنان علیه السلام به خانه تشریف آورد. سر مطهرش را به دامن گرفت و فرمود: چه چیز میل داری؟ بعد از اصرار، آن بانو عرض کرد: چیزی نمی‌خواهم؛ زیرا پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از همسرت هرگز چیزی مخواه، مبادا خجالت بکشد. آن حضرت فرمود: به حق من، آنچه میل داری درخواست کن. عرض کرد: اگر اناری باشد نیکوست.

آن حضرت بیرون آمد، بعد از تهیه انار، شخص نابینا و بیمار و غریبی را مشاهده نمود که از شدت درد می‌نالید. حضرت بر بالین او نشست. از حالش پرسید. او نیز درخواست انار نمود. حضرت آن غریب ناتوان را مقدم داشت و انار را به او خوراند و رهسپار خانه شد؛ ولی از ورود به خانه خجالت می‌کشید. از بیرون مشاهده نمود طبق اناری در مقابل همسرش قرار دارد.

هنگام ورود، از جریان آن جوینا شد. فاطمه علیها السلام عرض کرد: هنگامی که تشریف بردید، مدتی نگذشت که در خانه را کوبیدند. چون فضا پشت در رفت، شخصی این طبق انار را آورد و فرمود: این از طرف امیر مؤمنان علیه السلام برای حضرت فاطمه است. (۲۷۱)

شکوه فاطمه علیها السلام در روز رستاخیز

افزون بر همه این مقامات و موقعیت ممتاز بانوی بانوان، آفریدگار گیتی و پروردگار مهربان، شکوه و عظمت وصف‌ناپذیر او را در سرای دیگر و روز رستاخیز آشکار خواهد ساخت؛ روزی که تمام انسان‌ها از آرامگاه‌هایشان برانگیخته شده، به سوی محشر رهسپار خواهند گشت.

آری، در آن روز دهشتناک و بهت‌آور که حتی پیام‌آوران الهی فریاد «وانفساه» بر می‌کشند، دخت سرفراز خاتم پیام‌آوران صلی الله علیه و آله با شکوه و عظمتی ممتاز وارد محشر می‌شود و فرشتگان الهی صف کشیده، او را همراهی می‌کنند.

در این باره، روایات فراوانی از شیعه و سنی نقل شده که برای طولانی نشدن بحث، تنها به نقل برخی از آنها اکتفا می‌شود؛ البته شماری نیز پیش‌تر آورده شد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«هنگامی که روز رستاخیز فرا رسد، خداوند همه بندگان از اولین و آخرین را، در یک مکان جمع می‌نماید. آن‌گاه منادی ندا می‌دهد: دیدگانتان را بر هم نهدید، و سرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله از صراط عبور نماید. مردم دیدگان خود را می‌بندند و حضرت فاطمه علیها السلام در حالی که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است، تشریف می‌آورد و هفتاد هزار فرشته آن بانوی گرامی را مشایعت می‌نمایند...» (۲۷۲)

و در روایت ابن عباس چنین آمده که حضرت فاطمه علیها السلام نخستین کسی است که دوازده هزار حوریه از بهشت فردوس او را استقبال خواهند کرد، که هرگز کسی را استقبال نکرده و نخواهند کرد... (۲۷۳)

امام باقر علیه السلام از جابر انصاری روایت می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«هنگامی که روز رستاخیز فرا می‌رسد، دخترم فاطمه در حالی می‌آید که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است... قبه‌ای از نور بر پشت آن ناقه نصب شده که اندرون آن از بیرون آشکار، درون آن حاوی عفو پروردگار، و برون آن رحمت خداوند است. آن بانو تاجی از نور بر سر دارد که دارای هفتاد رکن است. هر رکنی از آن با در و یاقوت مرصع است که نظیر ستاره‌ای درخشان می‌درخشد.

در طرف راست و چپ، هر کدام هفتاد هزار فرشته خواهد بود. جبرئیل مهار ناقه را گرفته، با صدای بلند فریاد می‌زند: دیدگانتان را ببندید تا فاطمه دختر محمّد صلی الله علیه و آله عبور نماید. در آن روز هیچ پیامبر و رسول و صدیق و شهیدی نیست جز آن که دیدگان خویشان را می‌بندد تا آن که آن بانوی سرافراز عبور می‌نماید و در مقابل عرش الهی قرار می‌گیرد...» (۲۷۴)

البته این که از خلائق درخواست می‌شود چشمان خود را ببندند، به دلیل نامحرم بودنشان نیست؛ زیرا اولاً در آن عالم تکلیف نیست، ثانیاً بسیاری از آنها با حضرت فاطمه علیها السلام محرم‌اند، مانند سادات و بسیاری از انبیا و اوصیا، بلکه به اندازه‌ای نور آن بانو احاطه نموده که دیدگان را خیره ساخته و هیچ کس، حتی پیام‌آوران، قدرت دیدن آن را ندارند، چرا که در آن عالم آن بانوی سرافراز بدون پرده و حجب متجلی می‌شود و نور وجودی‌اش سراسر محشر را فرا می‌گیرد.

طبق نقل اهل سنت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«هنگامی که روز رستاخیز می‌رسد و بندگان در مقابل خداوند قرار می‌گیرند، نداگری از ورای حجاب ندا می‌دهد که ای مردم! «غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ، وَ نَكِّسُوا رُؤُوسَكُمْ فَإِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ (ص) تَجُوزُ عَلَي الصِّرَاطِ».

دیدگانتان را ببندید، و سرهای خود را به زیر افکنید که فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله از صراط عبور می‌نماید...» (۲۷۵)

حضرت فاطمه علیها السلام و شفاعت

از جمله مسائل روشن در قرآن و احادیث، مسأله «شفاعت» است. (۲۷۶) بی‌تردید یکی از بزرگ‌ترین موهبت‌های الهی، شفاعت اولیای او در دنیا و آخرت است که آدمی بر اثر داشتن زمینه‌ای مساعد و برخوردار از لیاقت درونی، ارکان ایمان و اعتقاد خویش را که بر اثر طوفان سهمگین گناه درهم شکسته است، بازسازی نماید، یا کاستی‌های درونی و ضعف‌های اخلاقی و کمبودهای عملی را مرتفع سازد و موجباتی فراهم آورد که از موقعیتی نامطلوب، به وسیله ارتباط با شفیع خود، در وضعی بهتر قرار گیرد و یا از درجه‌ای به درجه بالاتر صعود نماید.

شفاعت در دنیا آغاز می‌گردد و در سرای آخرت به ثمر می‌رسد. به عبارت دیگر، بذر شفاعت را باید در دنیا کاشت و در آخرت برداشت نمود.

از مقامات بالا- و والای خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم و دخت سرافرازش در روز رستاخیز، شفاعت است.

روایات فراوانی در منابع مورد قبول شیعه و سنی موجود است که مقام شفاعت را برای این بزرگواران اثبات می‌نماید. در این بحث تنها به برخی از آنهایی اشاره می‌شود که به مقام شفاعت سینه سینای اسرار الهی، لؤلؤ نورانی رسول گرامی، سالار بانوان امت، حضرت فاطمه علیها السلام تصریح شده است.

امام باقر علیه السلام از جابر انصاری روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«هنگامی که روز رستاخیز فرا رسد، دخترم فاطمه در حالی می‌آید که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است...»

آن بانوی سرافراز عبور می‌نماید تا در مقابل عرش الهی قرار می‌گیرد. از آن مرکب فرود می‌آید و عرض می‌کند: بار الها! سرور و سالارم! بین من و آن افرادی که در حق من ستم روا داشتند و نیز فرزند مرا شهید نموده‌اند قضاوت کن.

از جانب خداوند ندا می‌رسد: ای حبیبه‌ام! ای فرزند حبیبم! از من درخواست نما تا به تو عطا نمایم. در باره هر کس می‌خواهی شفاعت نما، تا من بپذیرم. به عزت و جلالم سوگند که امروز ظلم و ستم هیچ ستمگری از نظرم محو نخواهد شد.

آن‌گاه عرض می‌کند: بار الها! سرور و سالارم! نسل من، دوستداران و رهروان راهم، پیروان و دوستداران نسل من و دوست‌داران فرزندانم را مورد عنایت قرار ده.

آن‌گاه است که از بارگاه الهی ندا می‌رسد: کجایند فرزندان و نسل فاطمه و رهروان راهش و دوستداران او و دوست‌داران نسل او؟ آنان در حالی که فرشتگان رحمت آنها را در بر گرفته‌اند، می‌آیند و حضرت فاطمه علیها السلام پیشاپیش آنان همگی به بهشت وارد می‌شوند. (۲۷۷)

در روایت امیر مؤمنان علیه السلام آمده است:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام وارد شد، مشاهده نمود که حضرت فاطمه علیها السلام محزون است. فرمود: دخترم! چرا محزونی؟ عرض کرد: به یاد محشر و وقوف مردم افتادم...»

آن‌گاه جبرئیل علیه السلام عرض می‌کند: فاطمه جان! خواسته‌ات را درخواست کن. تو عرض می‌کنی: پروردگارا! شیعیان و رهروان راهم. خدای بزرگ در پاسخ می‌فرماید: بدون شک آنها را مورد عفو قرار دادم...»

تو عرض می‌کنی: پروردگارا! دوستان راهروان راهم. خداوند در پاسخ می‌فرماید: برو، هر کس به تو اعتصام ورزد و دست به دامن تو شود، با تو در بهشت خواهد بود.

«فَعِنْدَ ذَلِكَ يَوْمُ الْخَلَاتِقِ أَنَّهُمْ كَانُوا فَاطِمِيَّيْنَ»

«در آن روز، عموم خلائق آرزو می‌کنند؛ ای کاش از فاطمیون بودند!...» (۲۷۸)

آری، روح‌های پر کشیده و بزرگ‌تر از هستی، هرگز به فکر خویشتن نیستند؛ بلکه پیوسته به یاد دیگران‌اند و برای رنج‌هایشان می‌سوزند؛ لذا سکان‌دار کشتی شفاعت، حضرت فاطمه علیها السلام، آن پر کشیده از تمام هستی در هنگام ازدواج به پدر بزرگوارش عرض می‌کند: فرق من و دیگر دختران چیست؟ از شما تقاضا می‌کنم که این مهر دنیوی را بازگردانی و از خدای متعال بخواهی که مهر مرا شفاعت گناهکاران امت قرار دهد. در حین گفت و گو، فرشته وحی جبرئیل، فرود آمد و کاغذی از حریر با خود آورد که در آن نوشته شده بود:

«خداوند مهر حضرت فاطمه زهرا را شفاعت گناهکاران امت پدرش قرار داد...» (۲۷۹)

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند و حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام تشریف داشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«... گویا دخترم فاطمه علیها السلام را می‌نگرم که در روز رستاخیز بر ناقه‌ای از نور سوار است. در طرف راست، چپ، پیش رو و دنبالش، از هر طرف هفتاد هزار فرشته قرار دارند و او بانوان امت را به بهشت راهنمایی می‌کند.»

هر بانویی که نماز واجب پنج‌گانه را به جای آورد، ماه مبارک رمضان را روزه بگیرد، (و در صورت استطاعت) حج خانه خدا به جای آورد، زکات مالش را بپردازد، از همسرش اطاعت نماید، پس از من علی را دوست دارد و سرپرست خود بداند، به شفاعت دخترم فاطمه علیها السلام به بهشت وارد می‌شود؛ زیرا او سرور و سالار زنان گیتی است.

سؤال شد: یا رسول الله! آیا او سالار بانوان عصر خویش است؟ فرمودند: حضرت مریم چنین بود؛ اما دخترم فاطمه علیها السلام سالار زنان جهان از نخستین تا واپسین است.

هنگامی که به محراب عبادت می‌ایستد، هفتاد هزار فرشته مقرب به او سلام می‌کنند و او را بسان مریم مورد خطاب قرار داده، می‌گویند: ای فاطمه! إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ...» (۲۸۰)

پیشواز بهشتیان

یکی از ویژگی‌ها و امتیازات والای حضرت فاطمه علیها السلام آن است که پیش از همگان وارد بهشت می‌شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ». (۲۸۱)

«نخستین فردی که وارد بهشت می‌شود، حضرت فاطمه است.» در روایتی دیگر، آن حضرت می‌فرماید:

«أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ عَلَيَّ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ...». (۲۸۲)

«نخستین فردی که در بهشت بر من وارد می‌شود، فاطمه است.»

به هر حال، این برترین مقامات است و بهشت‌برین مشتاق چنین کسی است؛ زیرا آن بانو از نظر تقوا، فضیلت و سایر کمالات مقام نخستین را دارد. از این رو، افتتاح بهشت به دست ایشان و پدر بزرگوار و شوی گرانقدر و دو نور دیدگانش امام حسن و امام حسین علیهم السلام خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ». (۲۸۳)

«نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود، من و علی و فاطمه و حسن و حسین خواهیم بود.»

شما ای خوانندگان حق‌جو و عدالت‌خواه و منصف! ملاحظه کنید با این همه فضایل و کمالات، چگونه برخی مدعیان اسلام، حریم حرمتش را در زندگی رعایت نکردند، و با قساوت، انواع رنج‌ها و مصیبت‌ها را به او چشانند و حق او و شوی گرامی‌اش را پایمال نمودند.

آری، دریغ و درد! نه حرمت آن بانو را پاس داشتند، و نه عظمت پدر گرامی‌اش را، و نه حرمت خدا و آیات قرآن را. آنان همه آیات و روایات را در باره آن فرزانه عصرها و نسل‌ها به فراموشی سپردند، به خانه‌اش هجوم آوردند و او را با انواع شکنجه‌ها آزرده‌اند.

بی‌شک، آفریدگار جهان در روز رستاخیز، آنان را رسوا می‌گرداند و کیفر کردار ننگینشان را افزون می‌نماید. و به عذاب‌های دردناک گرفتار می‌سازد که خداوند در کمین ستمکاران است.

بخش چهارم: رنج‌ها و رویدادهای ناگوار

پیش از شروع این بخش، ضرورت دارد به مسائلی به طور گذرا اشاره شود:

جانشینی حضرت علی علیه السلام

از نخستین روز دعوت علنی رسول خدا صلی الله علیه و آله تا لحظات واپسین عمر آن حضرت، در جاهای گوناگون و به مناسبت‌های مختلف، به صورت مستقیم و نیز با بیان فضایل، مسأله جانشینی و خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام مطرح گشت و صدها آیه و روایت در این باره وارد شد؛ به طوری که در اسلام، بعد از توحید و معاد، هیچ مسأله‌ای این گونه مورد توجه قرار نگرفت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آغاز دعوت آشکار خود، از جانب پروردگار متعال مأمور می‌شود که همراه با دعوت نزدیکان خود به اسلام، مسأله جانشینی خویش را مطرح نماید؛ لذا آن حضرت ضیافتی را ترتیب می‌دهد، و در جمع نزدیکان، بعد از سخنانی سه مرتبه می‌فرماید:

«فَأَيُّكُمْ يُؤازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ».

«کدام یک از شما پشتیبان من خواهید بود تا برادر و وصی و جانشین من میان شما باشد.»

تنها حضرت علی علیه السلام اظهار آمادگی کرد، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوهُ».

«این جوان، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست؛ به سخنان او گوش دهید و از او پیروی نمایید.» (۲۸۴)

اعلان وصایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام در آغاز رسالت، گویای آن است که منصب رسالت و خلافت و امامت از هم جدا نیستند و اساس هر دو را یک شالوده تشکیل می‌دهد. این دو مقام بسان حلقه‌های زنجیر به یکدیگر متصل‌اند و از هم جدا نمی‌شوند.

در مراحل بعد، آیاتی فراوان از قبیل آیه «إِنَّمَا وَثِقْتُكُمْ بِاللَّهِ» (۲۸۵) و آیه «تطهير» و آیه «مباهله» و آیه «مودت» (۲۸۶) و احادیث بی‌شمار و غالباً در حدّ تواتر، از شیعه و سنی نقل شده است؛ نظیر حدیث «ثقلین»، (۲۸۷) حدیث «خلفائی اثنی عشر»، (۲۸۸) حدیث «منزلت»، (۲۸۹) حدیث «أنا مدينة العلم وعلی بابها»، (۲۹۰) حدیث «الحق مع علی وعلی مع الحق»، (۲۹۱) حدیث کسا، (۲۹۲) حدیث «إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي...»، (۲۹۳) حدیث «علیّ أخو رسول الله صلی الله علیه و آله». (۲۹۴) تا می‌رسد به واقعه غدیر که هفتاد روز پیش از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آخرین دفعه به حج مشرف می‌شوند و بعد از انجام دادن اعمال، آیه «تبلیغ» (۲۹۵) نازل می‌شود و آن حضرت با شدت و تأکید مأمور می‌گردد که مولا امیر مؤمنان علیه السلام را به مردم معرفی نماید.

آن بزرگوار در سرزمین غدیر آنجایی که حجاج از یکدیگر جدا می‌شوند، در حضور صد هزار نفر، در آن هوای گرم و سوزان، حضرت علی علیه السلام را برای رهبری و امامت امت اسلامی نصب فرمود، و آیه:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.» (۲۹۶)

نازل شد و دین همراه ولی شد و به اکمال و اتمام رسید. (۲۹۷)

شگفت آورتر این که سید علی همدانی از اهل سنت در کتاب «مودة القربی» روایت می‌کند از «ابی حمراء» خادم رسول خدا، که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عایشه وارد شد و به او فرمود:

«أُدْعِي لِي سَيِّدَ الْعَرَبِ».

«سالار عرب را بگو نزد من آید.»

عایشه پدرش ابوبکر را خواست تا نزد آن حضرت آید. چون آمد او را نپذیرفت. نزد حفصه آمد و فرمود: سالار عرب را بگو نزد من آید. او نیز پدرش عمر را خواست، ولی آن حضرت وی را نپذیرفت. نزد همسرش ام سلمه تشریف آورد و فرمود: سالار عرب را بگو نزد من آید. ام سلمه (که به مرام همسرش آگاهی داشت)، حضرت علی علیه السلام را خواست تا نزد آن حضرت آید.

آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ابوحمرأه، خادم خود، فرمود: برو صد نفر از قریش، هشتاد نفر از عرب، شصت نفر از عجم و چهل نفر از حبشه نزد من حاضر نما. چون حاضر شدند، فرمود: صحیفه و نامه‌ای از پوست نزدم آورید. چون آوردند آن دو بیست و هشتاد نفر (از اقوام مختلف) را - بسان صف نماز جماعت - به صف کشیده، فرمود:

«ای مردم! آیا خداوند اولی و سزاوارتر به من از جانم نیست که مرا (به دستوراتی مفتخر ساخته و به من) امر و نهی‌هایی داده و من بر او هیچ گونه امر و نهی ندارم؟ عرض کردند: آری، ای رسول خدا!

سپس فرمود: آیا من سزاوارتر و صاحب اختیارتر به شما از جانتان نیستم که شما را به امر و نهی‌هایی دستور دادم و شما بر من هیچ گونه امر و نهی ندارید؟ عرض کردند: آری.

فرمود: هر کس خدا و رسول مولای اوست، این علی مولای او خواهد بود که (بسان خدا و رسول) شما را به امر و نهی‌هایی دستور می‌دهد و شما بر او هیچ گونه امر و نهی ندارید...

آن گاه فرمود: یا علی! این نامه را بگیر و نزد خود نگاه‌دار...» (۲۹۸)

انکار ولایت و امامت

از شگفت آورترین و بهت آورترین جریانات روزگار اسلام، این است که با آن همه تأکیدها و سفارش‌ها، برخی با طرح‌ها و نقشه‌های حساب شده در صدد برآمدند تا این حق مسلم علوی و خلافت و وصایت حضرتش را که از آفتاب روشن‌تر و آشکارتر بود انکار نمایند؛ و با آن که خود در غدیر خم با آن حضرت بیعت نموده، در جبهه مخالفین قرار گیرند و با یک سلسله فعالیت‌های مخفی، پس از درگذشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، حکومت و خلافت را قبضه نمایند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای خنثی کردن فعالیت و نقشه آنان، اصرار ورزیدند که سران آنان در سپاه اسامه شرکت نمایند و در مدینه نباشند؛ ولی بازیگران صحنه سیاست برای اجرای نقشه‌های خود، از شرکت در سپاه اسامه خودداری کردند.

همچنین آن حضرت که از حرکات و فعالیت‌های برخی از دختران آنان با خبر بود، با آن که تب شدید داشت، وارد مسجد شد و در کنار منبر ایستاد و با صدایی بلند، به طوری که از بیرون مسجد هم شنیده می‌شد، فرمود:

«ای مردم! آتش (فتنه) برافروخته شده و فتنه بسان پاره‌های شب تاریک روی آورده و شما هیچ نوع دستاویزی بر ضد من ندارید. همانا من حلال نکردم مگر آنچه را قرآن حلال نموده، و حرام ننمودم مگر آنچه را قرآن حرام نموده است.» (۲۹۹)

این عبارت از نگرانی شدید آن حضرت حکایت می‌کند. در عین حال، برای پیشگیری از انحراف مسأله خلافت از محور اصلی خود، تصمیم گرفت سندی زنده در باره خلافت به یادگار بگذارد؛ لذا دستور فرمود:

کاغذ و دواتی برایم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من گمراه نشوید.

عمر گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده است - و طبق برخی روایات، پیامبر هذیان می‌گوید - قرآن در اختیار شماست، کتاب خدا برای ما کافی است. (۳۰۰)

به گفته شیعه و سنی، بعد از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله، برخی منکر فوت آن حضرت شده، تا مانع خلافت حضرت علی علیه السلام شوند و چون متوجه شدند که زمینه آماده است و می‌توان خلافت را به چنگ آورد، بلافاصله نقشه را تغییر داده، هنگامی که حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام به دفن و تجهیز آن حضرت می‌پرداختند، و مردم مشغول عزاداری بودند، با

نقشه‌های از پیش طراحی شده بی‌درنگ خود را به سقیفه رساندند و تمام سفارش‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره اهل بیت و حضرت علی علیه السلام و هشدارهای مدام آن بزرگوار را به فراموشی سپرده، خلافت را از محور اصلی خود منحرف ساخته و زمینه را برای حکومت‌های طاغوتی و استبدادی فراهم آوردند. در نتیجه چراغ هدایت خاموش شد و تاریکی و ظلمت گمراهی همه جا را فراگرفت، و در طول تاریخ اسلام، هزاران رنج و گرفتاری را برای مسلمانان پدید آورد.

و آنان که به خوبی می‌دانستند چه عواملی باعث پیشرفت مکتب اهل بیت علیهم السلام و نفوذ آنان است - نظیر پای‌بندی خاندان رسالت به دین و حقیقت، و یاران قوی و توانمند، و برخورداری از امکانات اقتصادی - در گام‌های بعدی با سم‌پاشی‌ها و جعل احادیث و خدشه‌دار کردن اهل بیت، نابودی یاران توانمند، و گرفتن فدک، در صدد نابودی آن بزرگواران برآمدند، و دست کم توانستند مردم را از اطراف آنان پراکنده کنند. و در همان روزهای نخستین، پیشوای پرهیزگاران، امیر مؤمنان علی علیه السلام را خانه‌نشین کردند و سال‌ها محرومیت را برای امت اسلامی به ارمغان آوردند.

عوامل خانه‌نشینی حضرت علی علیه السلام

توضیح

امیر مؤمنان علی علیه السلام به عللی شکیبایی را پیشه ساخته، و از احقاق حق خود صرف نظر نمودند. اینک به صورت گذرا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱ - نوپا بودن اسلام

ایمان واقعی هنوز در قلوب بسیاری از مردم راه نیافته بود، چه آن‌که ایمان غالب افراد سطحی است و تا زمانی که دین پایبند هستند که با دنیای آنان تضادی نداشته باشد. برخی نیز به تسلیم شدن علاقه نداشتند، ولی بیم و هراس آنان را فرا گرفته بود و جز این چاره‌ای نداشتند. شماری هم برای کسب فضیلت بیشتر و رسیدن به برخی مقامات، مسلمان می‌شدند. در هر صورت عدم شناخت کافی از قرآن و اسلام و حتی شخصیت والای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، زمینه را برای انحراف عده‌ای فراهم می‌کرد که اگر فرصت می‌یافتند، وضع موجود را وارونه می‌کردند.

۲ - کمبود یاران

بی‌شک این خود مردم‌اند که سرنوشت خویش را ورق زده، موجبات هدایت و رستگاری یا گمراهی و سقوط را برای خودشان فراهم می‌سازند؛ یا خواهان حق و عدالت و رستگاری‌اند و به دنبال پیشوایان راستین می‌روند، و یا به حق و حقیقت پشت کرده، نه تنها موجبات سقوط و گمراهی خود را فراهم می‌آورند بلکه زمینه‌ساز حکومت‌های طاغوتی و استبدادی نیز می‌شوند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نخستین روزهای دعوت خویش، تا واپسین لحظات عمر شریفش بر ولایت علی علیه السلام و نشان دادن شایستگی‌های او اصرار ورزید و سفارش‌هایی نموده و هیچ جایی برای نگرانی باقی نگذاشت؛ اما غالب افراد که طالب دنیا بودند و با هر بادی می‌لرزیدند، از اطراف سالار پیشوایان، امیر مؤمنان علی علیه السلام، پراکنده گشتند و راه را از چاه نشناختند و از صراط مستقیم منحرف شدند. عده‌ای از صالحان نیز در جنگ‌های مختلف در رکاب خاتم پیام‌آوران به شهادت رسیده بودند؛ و لذا مولا علی علیه السلام تنها ماند و هیچ کس از او دفاع نکرد. شماری اندک هم که همراه او بودند، از بیم بیدادگران خاموش

نشستند و کاری از پیش نبردند.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«... سوگند به خدا، اگر حضرت حمزه و جعفر در جریان آن دو حاضر بودند، به مقصود خود نمی‌رسیدند، و اگر حضرت حمزه و جعفر آن دو نفر را (بدان حال) مشاهده می‌کردند آن دو را می‌کشتند (و نمی‌گذاشتند حضرت علی علیه السلام خانه‌نشین شود)» (۳۰۱)

ابوهیثم می‌گوید: حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در مدینه خطاب به مردم فرمودند:

«... به خدا اگر برای من یاورانی به تعداد یاران طالوت یا اهل بدر بود، شما را با شمشیر به حق بر می‌گرداندم...».

سپس از مسجد خارج شد و از محل نگهداری گوسفندانی، که حدود ۳۰ رأس بودند، عبور کرد و فرمود:

«سوگند به خدا، اگر به اندازه این گوسفندان، مردان خیرخواه خدا و رسولش داشتم ابوبکر را از حکومت خلع می‌کردم.»

چون شب فرا رسید، ۳۶۰ نفر با آن حضرت بیعت کردند که تا حدّ جان همراهی نمایند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«فردا لباس رزم پوشیده، در فلان موضع حاضر شوید، که هیچ کس همراهی نکرد جز ابوذر، مقداد، حذیفه بن یمان و عمار یاسر، و در آخر، حضرت سلمان تشریف آورد...» (۳۰۲)

شگفت آن که امثال ابن عباس هم صحنه را خالی کردند و عملاً به مخالفان پیوستند.

شیخ قمیون، مرحوم علی بن ابراهیم، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که بعد از درگذشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امیر

مؤمنان علیه السلام وارد مسجد شد، در حالی که مردم اجتماع کرده بودند، آن حضرت این آیه را با صدای بلند قرائت فرمود:

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» (۳۰۳)

ابن عباس عرض کرد: ای ابا الحسن! چرا (در حضور مسلمانان) این آیه (مربوط به کفار) را تلاوت می‌کنید؟ فرمود: آیه‌ای از قرآن را خواندم.

عرض کرد: لا بد برای امری قرائت نمودید؟ فرمود: آری، خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۳۰۴)

آیا گواهی می‌دهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را جانشین خود نمود؟ عرض کرد: از آن حضرت نشنیدم که غیر شما کسی را جانشین خود قرار دهد. آن حضرت فرمود: پس چرا با من بیعت نکردی؟ پاسخ داد: مردم اطراف ابوبکر اجتماع کردند (و با او بیعت کردند) من هم همراه مردم شدم.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: نظیر بنی اسرائیل که (در غیاب حضرت موسی) دنبال گوساله سامری رفتند (و از حضرت هارون، جانشین او پیروی نکردند) خداوند بدین وسیله شما را آزمایش نمود. آن گاه این آیه را (۳۰۵) تلاوت نمود:

«اینان (منافقان) بسان کسی هستند که آتشی افروخته است، و چون پیرامون خود را روشن نمود، خدا نورشان را خاموش و در میان

تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رهایشان می‌کند. آنها کر، گنگ، و کورند. بنا براین (هیچ گاه از راه خطا) باز نمی‌گردند.» (۳۰۶)

پس از ماجرای سقیفه و بردن حضرت علی علیه السلام به مسجد برای بیعت، آن حضرت سر به آسمان بلند کردند و فرمودند:

«بار الها! تو خود می‌دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمودند: اگر بیست نفر یاور داشتی، جهاد کن؛ و این همان گفته تو در قرآن است:

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ» (۳۰۷)

بار الها! بیست نفر هم پیدا نشد. و آیه را سه مرتبه تکرار نمود. آن گاه به خانه باز گشت.» (۳۰۸)

۳ - کینه‌ها و حسدها

از همان آغاز پیدایش اسلام و با سفارش‌های مکرر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باره مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام تا جریان غدیر و اعلام علنی ولایت و سرپرستی آن حضرت، سینه‌ها و دل‌های سرشار از تاریکی قریش، از کینه و حسادت به حضرت علی علیه السلام و خاندان رسالت مملو گردید.

همچنین تصمیم سران مکه به کشتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فرمان آن حضرت به امیر مؤمنان علیه السلام مبنی بر خوابیدن در رختخواب آن جناب و نظایر آن، زمینه را برای دشمنی و حسد با اهل بیت علیهم السلام فراهم ساخت.

از همه مهم‌تر، شرکت حضرت علی علیه السلام در جنگ‌ها و ابراز شهادت‌ها و شجاعت‌ها و کشته شدن سران قریش به دست آن بزرگوار بود که آتش کینه و دشمنی را در دل‌های آنان شعله‌ورتر کرد.

تنها در جنگ بدر، از هفتاد نفر کشته آنها، ۳۶ نفر به دست حضرت علی علیه السلام کشته شدند؛ از جمله افراد سرشناسی مثل عتبّه، شیبّه، ولید بن عتبّه، حنظله بن ابی سفیان و ابوجهل. و در جنگ احد نیز علمدار مشرکین، طلحه بن ابی طلحه، و برادرش مصعب به دست توانای آن حضرت هلاک شدند.

ردّ خواستگاری افراد مختلف برای ازدواج با بانوی بانوان، حضرت فاطمه علیها السلام، صدور معجزه‌های فراوان در جاهای مختلف از حضرت علی علیه السلام، محبوبیت آن حضرت نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فضایل بی حساب او، مانند سبقت در اسلام، فتح خیبر، جریان مباحله، حدیث منزلت، بستن همه درها جز باب آن حضرت، نزول آیاتی بی‌شمار در شأن آن جناب، همه و همه، شعله‌های خشم، کینه و حسد را در سینه‌های قریش و بدخواهان بیش از پیش برافروخت. از این رو، دنبال فرصت می‌گشتند تا آنها را بروز دهند.

عواملی از این دست، زمینه را برای غضب خلافت و وقوع حوادث ناگوار برای خاندان رسالت و غضب فدک و اهانت به ساحت مقدس حضرت فاطمه علیها السلام فراهم آورد. پس از گذشت چند ساعت از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حجت خدا را به ظاهر از ولایت و سرپرستی امت کوتاه کردند و حکومت جهانی اسلام را غاصبانانه از خاندان عصمت علیهم السلام خارج ساختند. و امت فدایی دیروز، بدون کوچک‌ترین عکس‌العملی، به آسانی از کنار این حوادث گذشتند؛ به طوری که آن حضرت می‌فرمایند:

«... چون دیدم که به غیر از اهل بیت خود یاوری ندارم، راضی نشدم که آنان کشته گردند؛ و چشمی را که خاشاک در آن رفته بود، بر هم نهادم و با استخوانی که گلویم را گرفته بود، آشامیدم؛ و بر گرفتن راه نفس (از بسیاری غم و اندوه) و بر حوادث تلخ‌تر از طعم علقم (= گیاهی بسیار تلخ) شکیبایی نمودم...» (۳۰۹)

اگر این زمینه‌ها نبود، چگونه جرئت می‌کردند ریسمان به گردن حبل الله المتین بیندازند و او را به جبر برای بیعت به مسجد ببرند؟ چگونه می‌توانستند خلیفه و حجت خدا و پسر عمّ مصطفی و همسر بتول عذرا را ۲۵ سال خانه‌نشین کنند و هیچ کس چیزی نگوید؟ «أم سلمه هم که برآشفت، در آن سال سهمیه‌اش را از بیت المال قطع کردند.» (۳۱۰)

شخصی از حضرت علی علیه السلام سؤال نمود: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله پسری بالغ و رشید داشت، آیا پس از درگذشت آن حضرت عرب‌ها تسلیم امر وی می‌شدند (و می‌گذاشتند او به خلافت برسد)؟ در پاسخ فرمود:

«هرگز! بلکه اگر کاری غیر از آنچه من کردم، انجام می‌داد، او را می‌کشتند... اگر قریش اسم رسول خدا را وسیله‌ای برای ریاست دنیوی و نردبانی برای رسیدن به قدرت نمی‌دانستند، پس از درگذشت آن بزرگوار حتی یک روز هم خدا را عبادت و پرستش نمی‌کردند.» (۳۱۱)

بنا بر این، با سرعت به سقیفه روی آورده و با ابوبکر بیعت کردند. عمر همیشه می‌گفت:

«كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَقَى اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ شَرَّهَا وَمَنْ أَتَى (أَوْ دَعَاكُمْ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ)» (۳۱۲)

«بیعت با ابوبکر شتابزده و ناگهانی بود، و خداوند مسلمانان را از شر آن حفظ نمود، و هر کس به این شکل در انتخاب خلیفه عمل نماید، او را بکشید.»

تا آنجا که حتی ابوبکر و عمر و عایشه در دفن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرکت نداشتند. (۳۱۳)

حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند:

«همانند این روز سراغ ندارم، هیچ اجتماعی را بدتر از این اجتماع سراغ ندارم. جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را نزد ما رها کردید (و به جانب سقیفه شتافتید) و بی‌مشورت ما بین خود هر چه خواستید انجام دادید (و حق مسلم ما را به ما باز نگردانید).» (۳۱۴)

آن‌گاه برای ادامه حکومت خود و از میان برداشتن موانع و خاموش کردن اعتراضات، گام‌ها برداشتند؛ از جمله:

۱- ایجاد رعب و وحشت. عده‌ای را با تهدید به کشتن و ضرب و شتم، از صحنه خارج می‌کردند؛ مثلاً اهل سنت می‌نویسند:

قبیله «بنی‌اسلم» پس از وارد شدن به مدینه، چنان در کوچه‌های آن جمع شدند که کوچه‌ها گنجایش آنان را نداشت و عمر می‌گفت: همین که قبیله اسلم را دیدم، به پیروزی یقین پیدا کردم. (۳۱۵)

ابن اثیر می‌نویسد:

«وَ جَاءَتْ أَسْلَمُ فَبَايَعَتْ، فَقَوَى أَبُو بَكْرٍ بِهِمْ وَ بَايَعَ النَّاسُ بَعْدَهُ» (۳۱۶)

«قبیله بنی‌اسلم آمدند و بیعت نمودند. پس ابوبکر قوی شد و آن‌گاه مردم با او بیعت کردند.»

شیخ مفید در این باره می‌نویسد:

«گروهی از اعراب صحرانشین برای تهیه آذوقه و خواربار وارد مدینه شدند؛ اما مردم مدینه به علت درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان اعتنا نکردند. آنان نیز با خلیفه جدید بیعت کردند و امر او را گردن نهادند.»

آن‌گاه عمر آنها را طلبید و گفت: در ازای بیعت با خلیفه، آنچه نیاز دارید بدون عوض، برگیرید و به سوی مردم درآیید و آنها را گرد آورده وادار به بیعت کنید، و هر که امتناع نمود، گردن بزنید.»

راوی گوید: سوگند به خدا، دیدم که آن قبیله بیابانی در همان لحظه کمربندها را محکم کردند و دستارها را بر گردن حمایل نمودند و با چوب به سوی مردم حمله کرده، با آن محکم مردم را می‌زدند و آنان را به زور وادار به بیعت می‌نمودند. (۳۱۷)

شمشیر زبیر را شکستند (و بر سینه‌اش نشستند). (۳۱۸) به سلمان حمله‌ور شدند که حضرت علی علیه السلام به فریادش رسید (۳۱۹). حُباب بن منذر، آن صحابی بزرگ با آن همه سوابق درخشان، به جرم این که در سقیفه در برابر ابوبکر شمشیر کشیده و خلافتش را نپذیرفته بود، در همان جا او را گرفتند و لگد کوبش کردند و دهانش را پر از خاک نمودند. (۳۲۰)

سعد بن عباد، بزرگ قبیله خزرج را به دلیل بیعت نکردن، تهدیدش کردند و شبانه او را در تاریکی با تیری کشتند و اعلان کردند که او را جن کشته است، و از زبان آنها برایش شعر هم سرودند. (۳۲۱) در حالی که همگی از پیش شنیده بودند که عمر در سقیفه فریاد زد: سعد را بکشید خدا او را بکشد. (۳۲۲)

می‌گویند: ابوحنیفه از «مؤمن طاق» پرسید: اگر خلافت حق حضرت علی علیه السلام بود، چرا با آن که قوی و شجاع بود، آن را مطالبه نکرد؟ در پاسخ گفت: ترسید او را جن بکشد. (۳۲۳)

بسیاری از افراد بی‌گناه را به جرم نپرداختن زکات کشتند.

بد نیست جریان کشتن مالک بن نویره، صحابی پیامبر، و همبستر شدن با همسرش توسط خالد را ملاحظه فرمایید. (۳۲۴)

کار را به جایی رساندند که تصمیم گرفتند صدیقه طاهره، فاطمه زهرا علیها السلام را بکشند. مشروح این بحث خواهد آمد. نیز چندین بار تصمیم گرفتند حضرت علی علیه السلام را ترور کنند که موفق نشدند؛ از جمله هنگام بیعت که چندین بار تکرار نمود: اگر بیعت نکنم، چه می‌کنید؟ گفتند: تو را می‌کشیم. این در حالی بود که عمر و خالد و قنفذ، شمشیرها را برای کشتن آماده کرده و در کنارش ایستاده بودند.

بعدها نیز خالد را مأمور کردند که هنگام سلام آخر نماز ابوبکر، آن حضرت را ترور کند که ابوبکر از این کار به هراس افتاد و پشیمان شد و در حال نماز گفت:

«یا خالِد! لا تَفْعَلْ ما أَمَرْتُكَ بِهِ».

«ای خالد! آنچه به تو دستور دادم، اجرا نکن.» (۳۲۵)

این که آن حضرت توانست از سیاست ترور جان سالم به در برد، به علت تقیه شدیدی بود که بر اساس سفارش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در پیش گرفته بود. (۳۲۶) لذا به عبادت و زراعت روی آورد، و در مشکلات و مسائل، امت اسلامی را یاری می‌کرد. ابن ابی‌الحدید از استاد خود می‌پرسد: چگونه حضرت علی در مدتی طولانی توانست از کشته شدن جان سالم به در برد؟ پاسخ داد: اگر تسلیم نمی‌گشت کشته می‌شد. او خود را از حضور بازداشت و به عبادت و نماز و قرآن روی آورد و از روش گذشته خود دست برداشت و شمشیرش را به کناری گذاشت... (۳۲۷)

۲ - تطمیع و خریدن مردم با پول؛ تا آنجا که اهل سنت نقل می‌کنند: هنگامی که ابوبکر بر سر کار آمد، پولی در میان زنان مهاجر و انصار تقسیم کرد. در این میان، مقداری را برای زنی از قبیله بنی‌عدی بردند. آن زن پرسید: این پول برای چیست؟ گفتند: پولی است که ابوبکر برای زنان داده (و سهمی نیز به تو رسیده است). آن زن گفت:

«أَتَرَأُشُونِنِي عَنْ دِينِي؟...»

«می‌خواهید در امر دین به من رشوه بدهید؟ به خدا سوگند، هرگز از او چیزی نخواهم پذیرفت. آن را به ابوبکر برگردانید.» (۳۲۸)

۳ - گرفتن فدک از دست بانوی بانوان، دختر سرافراز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله؛ آنان خوب می‌دانستند که زیر بنای حکومت، اقتصاد است، و اگر زر و سیم در کار نباشد، مردم پراکنده می‌شوند و حکومت از هم می‌پاشد؛ لذا در نخستین روزهایی که به قدرت رسیدند، با جعل یک روایت، فدک را - که بسان ذوالفقار بود - از دست مظلومه تاریخ گرفتند. آنان با جعل این روایت، هم قدرت اقتصادی را از اهل بیت سلب نمودند، و هم مردم را در برابر آنان قرار دادند.

این، همان سیاست یک بام و دو هواست که در دنیای کنونی رایج است. از یک سو فدک را از دست بانوی گرامی اسلام و اهل بیت می‌گیرند و از سوی دیگر، اموال بیت المال را در میان مردم، به ویژه افراد سرشناس و بانوان تقسیم می‌کنند، تا از این راه، مردم را از اطراف اهل بیت پراکنده سازند و به سوی خود جلب کنند.

فدک

فدک روستایی آباد و حاصل خیز بود که حدود ۱۴۰ کیلومتر تا شهر مدینه فاصله داشت و شامل دو قسمت مزروعی و نخلستان می‌شد، و آن را حوائط و باغ‌های هفتگانه می‌نامیدند و در هر سال، درآمد فراوانی را نصیب یهودیان ساکن در آنجا می‌ساخت. در سال هفتم هجرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله همزمان با جنگ خیبر، برای دفع فتنه‌ها، سفیری پیش سران یهودی ساکن فدک فرستاد تا تکلیف خود را روشن کنند؛ یا مسلمان شوند و یا با دادن جزیه جان و مالشان محفوظ بماند.

سران یهود که از رفتن مسلمانان به جنگ خیبر آگاهی یافته بودند، چند روزی از پاسخ دادن طفره رفتند؛ تا هنگامی که خبر پیروزی مسلمانان و فتح قلعه‌های محکم خیبر به آنها رسید. ترس و وحشت فراوان آنها را فراگرفت و صلح و تسلیم را بر نبرد

مسلحانه ترجیح دادند، و با آن که اسلام را نپذیرفتند، حاضر شدند نیمی از سرزمین‌ها و باغ‌های خود را - و بنا بر برخی نقل‌ها، همه آنها را - به پیامبر اسلام واگذار کنند تا در زیر لوای اسلام زندگی نمایند.

البته اموال و سرزمین‌هایی که در اسلام به وسیله جنگ و قدرت نظامی از دشمن به دست می‌آمد غنیمت نامیده می‌شد و به موجب آیه ۴۱ سوره انفال و روایات شیعه و سنی، جز یک پنجم آن (خمس)، به همه مسلمانان تعلق داشت. در مقابل، اموال و سرزمین‌هایی که بدون جنگ و خونریزی و درگیری مسلحانه فتح می‌شد و صاحبان آنها خودشان آنجا را واگذار می‌کردند، «فیء» نامیده می‌شد و به موجب آیات ۶ و ۷ سوره حشر و روایات فراوان شیعه و سنی، (۳۲۹) به شخص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تعلق داشت و اختیارش با آن بزرگوار بود تا نیازمندی‌های خود و نزدیکانش را آبرومندانه برطرف سازد. بنا بر این، چون فدک بدون جنگ و درگیری به دست آمد، بنا به دستور پروردگار سبحان از آن رسول خدا و اختیارش به دست آن بزرگوار بود. (۳۳۰)

فدک در اختیار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود تا این که آیه شریفه:
«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (۳۳۱)

نازل گردید. پیامبر اسلام فاطمه علیها السلام را خواست و فدک را به وی واگذار کرد. آن گاه بزرگان و سرشناسان از اصحاب خود را حاضر نمود، و در حضور آنان فدک و باغ‌های آن را تسلیم فاطمه علیها السلام نمود، و در نامه‌ای به عنوان وثیقه نوشت که فدک با همه منافع آن به حضرت فاطمه و فرزندان او، حسن و حسین علیهم السلام اختصاص دارد.

در این که منظور از «ذا القربی» حضرت فاطمه علیها السلام و فرزندان اوست و آیه در حق آن بزرگواران نازل شده، میان دانشمندان و محدثان و مفسران اسلام، از شیعه و سنی اتفاق نظر وجود دارد. (۳۳۲)

اما در باره این که پیامبر فدک را هنگام نزول این آیه به دختر گرامی‌اش بخشید، میان شیعه اتفاق است و بسیاری از بزرگان و دانشمندان سنی نیز با آن موافق‌اند، که تنها به مدارک آنها اشاره می‌شود:

حاکم حسکانی، از بزرگان اهل سنت در قرن پنجم، به هفت طریق روایت نموده است:

لَمَّا نَزَلَتْ «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» دَعَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكًا» (۳۳۳)

«هنگامی که آیه «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» نازل شد، پیامبر خدا (ص) حضرت فاطمه را خواست و فدک را به او بخشید.»

نظیر آن را برخی دیگر از محدثان و عالمان سنی نقل کرده‌اند. (۳۳۴)

روزی مأمون برای پاسخ به شکایات، بر کرسی مخصوص نشست. نخستین نامه‌ای که به دست او رسید از شخصی بود که خود را مدافع حضرت فاطمه علیها السلام معرفی می‌کرد. مأمون پس از خواندن نامه گریست و گفت: مدافع آن بانو کیست؟ پیرمردی برخاست و خود را مدافع او معرفی نمود...

سرانجام مأمون خود را محکوم دید و به رئیس دیوان دستور داد نامه‌ای بنویسد و فدک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگرداند... (۳۳۵)

مأمون وقتی خواست فدک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگرداند، به عبد الله بن موسی - یکی از محدثان معروف - نامه‌ای نوشت و از او راهنمایی خواست. او این حدیث را خواند که هنگامی که آیه «ذَا الْقُرْبَىٰ نَازِلٌ شَدَّ» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فدک را به دخترش بخشید. مأمون فدک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام باز گردانید. (۳۳۶)

امیر مؤمنان علیه السلام در نامه‌اش به فرماندار بصره عثمان بن حنیف، می‌نویسد:

«بَلَىٰ كَأَنْتَ فِي أَيْدِينَا فَدَكُّ مَن كَلَّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَسَيَحْتُ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ وَ نِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ» (۳۳۷)

«آری، از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است، تنها فدک در دست ما بود، که گروهی بر آن بخل ورزیدند، و گروهی دیگر، (روی مصالحی) سخاوتمندانه از آن گذشتند. راستی که خداوند نیکو داوری است.»

معنای این جمله این است که فدک در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیار آن بزرگوار بوده است. حال با تصریح به این مطلب چگونه می‌توان در صدق آن تردید کرد؟!

فدک بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

قسمت اول

از تصریحات محدثان، مفسران و مورخان، این واقعیت به روشنی ثابت می‌شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش فدک را به دختر گرامی‌اش بخشید، ایشان نیز آن را تصرف نمود و اختیارش را به دست گرفت؛ اما پس از رحلت جانسوز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، هنگامی که ابوبکر بر اریکه قدرت تکیه زد، در دهمین روز حکومت خود برای عرض تسلیت به اهل بیت و دختر گرانمایه آن حضرت و ادای مزد رسالت، دستور داد کارگران آن بانو را بیرون کنند و فدک را مصادره نمود!

عمر می‌گوید: هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، نزد علی بن ابی‌طالب رفتیم و از ایشان در باره اموال باقی مانده پیامبر سؤال کردیم. آن حضرت فرمود: اموال پیامبر برای ما خواهد بود. گفتیم: خیر چطور؟ فرمود: برای ماست. گفتیم: فدک چگونه؟ فرمود: برای ما خواهد بود. گفتیم: این امور تحقق نخواهد پذیرفت مگر آن‌که با قیچی گردن‌های ما را جدا کنی. (۳۳۸)

شیخ قمین علی بن ابراهیم، با سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند: هنگامی که با ابوبکر بیعت شد (و بر مسند قدرت نشست) و بر مهاجرین و انصار فائق آمد، گروهی را به فدک گسیل کرد و وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را اخراج نمود. (۳۳۹)

بررسی پرونده فدک به خوبی ثابت می‌کند که گرفتن آن از دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و بازداري از حق مشروع آن بانو، جریانی سیاسی بود، و قضیه روشن‌تر از آن بود که برای حاکم وقت پنهان بماند.

آنان خوب می‌دانستند در روزگار نخستین اسلام، اگر با شمشیر و ذوالفقار حضرت علی علیه السلام و ثروت حضرت خدیجه علیها السلام بود که اسلام پیشرفت نمود، امروز فدک، ذوالفقاری است برای علی علیه السلام و ادامه ولایت و امامت او؛ لذا در آغاز کار، زمانی که پایه‌های حکومت خود را محکم نمودند و مهاجرین و دیگر مخالفان را سرکوب کردند، بلافاصله کارگران حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک اخراج، و دستور مصادره آن را دادند.

ابن ابی‌الحدید، از بزرگان اهل سنت، به علی بن نقی یکی از دانشمندان شیعه، می‌گوید: فدک آن چنان وسعت نداشت، و سرزمین به این کوچکی که جز چند درخت خرما بیشتر در آنجا نبود، اینقدر ارزش نداشت که مخالفان حضرت فاطمه در آن طمع ورزند.

(او می‌خواست با کم ارزش جلوه دادن فدک افکار فرزندان را منحرف سازد و بیدادگران تاریخ را تبرئه نماید.)

وی در پاسخ فرمود: تو در این پندار اشتباه می‌کنی؛ زیرا شمار نخل‌های آنجا از درختان خرما کنونی (شهر بزرگ) کوفه کمتر نبود. به طور مسلم، بازداشتن خاندان پیامبر از این سرزمین حاصل خیز برای این بود که مبادا امیر مؤمنان علیه السلام از درآمد آنجا برای مبارزه با دستگاه خلافت کمک بگیرد. از این رو، نه تنها حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک محروم ساختند، بلکه همه بنی‌هاشم و فرزندان عبدالمطلب را از حقوق مشروع خود - یعنی خمس غنائمی که در زمان خلفا به دست می‌آوردند - باز داشتند (و راه را برای حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز هموار نمودند).

بی‌تردید جمعیتی که باید دنبال زندگی و امرار معاش بروند و با کمال نیازمندی به سر برند، هرگز اندیشه مبارزه با وضع موجود را

در سر نمی‌پروراندند. (۳۴۰)

بی‌دلیل نیست که دانشمندان اهل سنت، این کار حاکمان را امضا نمایند. آنان نه تنها از گذشتگان و پدران خود پیروی می‌کنند بلکه خوب می‌دانند که اگر بپذیرند خلفا به ناحق دختر گرامی پیامبر را از حق مسلمش محروم ساختند، در حقیقت، پذیرفتن جانشینی خلفا زیر سؤال می‌رود.

راستی اگر انتخاب خلفا از جانب خدا و رسول نباشد، و کردارشان با یگانه یادگار رسول خدا نیز این چنین باشد، چگونه آنان را بر خود مقدم دارند و فرمانشان را مطاع دانند؟! پس چه بهتر که چراغ عقل و وجدان خود را خاموش کنند و چشمان خود را ببندند و سر خود را از زیر برف بیرون نیاورند، تا از اطراف خود هیچ گونه اطلاعی نداشته باشند، و با جملاتی از این قبیل، خود را آسوده سازند که: «آنان بر ما امیرند» و «مجتهدند، و اگر خطایی کنند بخشوده می‌شوند».

نیز ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: از علی بن فارقی استاد مدرسه بغداد پرسیدم: آیا دختر پیامبر در ادعای خود راستگو بود؟ و آیا خلیفه او را راستگو می‌دانست؟ در پاسخ گفت: آری. گفتم: پس چرا خلیفه حق مسلم او را در اختیارش نگذاشت؟

استاد که همیشه با وقار بود، لبخندی زد و گفت: اگر خلیفه ادعای حضرت فاطمه را می‌پذیرفت، فردا می‌آمد حق غصب شده همسرش را مطالبه می‌نمود، و خلیفه ناچار بود خلافت را به حضرت علی برگرداند؛ زیرا او را راستگو می‌دانست. اما خلیفه برای این که راه تقاضاها را ببندد، او را از حق مسلمش ممنوع ساخت. (۳۴۱)

حلبی که از مورخان مشهور اهل سنت است، به گونه‌ای دیگر جریان را توجیه می‌نماید و می‌نویسد:

ابوبکر نامه فدک را برای حضرت فاطمه نوشته بود. ناگهان عمر وارد شد و پرسید: این چیست؟ گفت: سندی است که برای فاطمه نوشته‌ام، در باره میراث پدرش. عمر گفت: اگر فدک را رد کنی، از کجا مخارج مسلمانان را تأمین خواهی کرد؟ در حالی که عرب‌ها به جنگ تو روی آورده‌اند. آن‌گاه سند را گرفت و پاره کرد. (۳۴۲)

حال از او سؤال می‌شود: آیا به حکم قرآن و سنت، جایز است به بهانه مخارج مسلمانان و هزینه جنگ، اموال دیگران را غصب نمود؟!؟

چرا بی‌درنگ اموال دختر سرافراز پیامبر خدا را مصادره و غصب نمود و نه تنها دیگر مسلمانان را معاف داشت، بلکه آنان را تحت پوشش عطایای خلیفه قرار داد؟! وانگهی چرا دیروز خلیفه اول با استناد به حدیث:

«إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ».

دستور مصادره فدک را داد، و امروز خلیفه دیگر مصلحت را در چیز دیگری می‌بیند؟ آیا حلبی و دیگران برای این گونه پرسش‌ها پاسخی دارند؟!؟

واقعیت این است که با وجود اسناد و مدارک خدشه‌ناپذیر، روشن است که فدک حق مسلم حضرت فاطمه علیها السلام به شمار می‌آمد، و مصادره آن، کاری غاصبانه و زورمدارانه و دارای انگیزه‌های سیاسی بود؛ از جمله:

الف - فدک در دست فاطمه علیها السلام و در اختیار آن بانو بود؛ خصوصاً با صراحت گفتار پیشوای راست‌گویان و امیر متقیان و سالار مؤمنان علی علیه السلام که فرمودند:

«بَلَى كَأَنَّ فِي أَيْدِينَا فَدَكُّ»

همین در دست داشتن و تصرف نشانه مالکیت است. با این حال، برخلاف تمام موازین قضایی اسلام و غیر اسلام، دستگاه خلافت، کارگران را بیرون کرد و از آن بانوی بانوان گواه طلبد؛ در صورتی که در هیچ جای دنیا از «ذو‌الید» و مسلط بر مال، گواه نمی‌خواهند.

ب - دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از مصادره فدک، از آنها درخواست کرد که آن را به او برگردانند. چگونه سخن

بانویی را که آیه تطهیر در شأن او نازل شده است و خداوند به عصمت او گواهی می‌دهد، رد نمودند و ادعایش را نپذیرفتند؟
ج - روایات فراوانی از شیعه و سنی نقل شده است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود، فدک را به دختر گرامی‌اش بخشید. آنان با چه جرئتی عمل آن حضرت را نادیده گرفتند و آن را مصادره کردند؟! آیا دست‌درازی به هدیه و بخشش خاتم پیام‌آوران، با هر دستاویزی، کاری ظالمانه و غاصبانه نیست؟!!

د - فرض می‌کنیم این بخشش در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت نگرفت، لابد «فدک» (که قطعاً جزء اموال آن حضرت بود) بعد از درگذشت آن بزرگوار جزء «ما ترک» و اموال باقی مانده او محسوب می‌گشت. چرا بر خلاف آیات قرآن و روایات مسلم، با جعل یک حدیث، یگانه وارث پیامبر را از ارث خویش محروم ساختند؟ (۳۴۳)

به هر حال، بانوی بانوان از جهات مختلفی لازم دید در مقابل آنها عکس العمل نشان داده، حقوق پامال شده خویش را درخواست نماید. در حقیقت، با این کار خلافت و حقوق از دست رفته همسر گرانمایه‌اش حضرت علی علیه السلام را نیز مطالبه کرد. راستی، با آن بلندی روح و شکوه معنوی و مقام والا که دنیا و ارزش‌های مادی آن را در نظرش از بال مگسی بی‌ارزش تر ساخته بود، راز پافشاری او چیزی جز دفاع از ولایت می‌تواند باشد؟

صدیقه طاهره علیها السلام اگر در برابر مخالفان ایستاد و برای حق از دست رفته خویش تلاش کرد، قطعاً برای آب، درخت و پول نبود، بلکه به منظور رسوایی حاکمان غاصب و براندازی حکومت مستبد، و برپایی و استقرار حکومت علوی بود؛ (۳۴۴) زیرا آن حضرت به خوبی می‌دانست که آنان در نظر دارند با غضب فدک، خاندان وحی و رسالت را از نظر اقتصادی و امکانات زندگی دچار ضعف و ناتوانی سازند. در نتیجه، نه تنها مردم از اطراف آنان پراکنده می‌شدند، بلکه رو در رویشان قرار می‌گرفتند.

از سوی دیگر، وجود فدک و درآمد سالانه آن - که تا هفتاد هزار دینار (۳۴۵) نقل شده است - در دست غاصبان، موجب می‌شد که هر روز پایه‌های حکومتی آنان محکم‌تر و بر قدرتش افزوده گردد. در نتیجه، ارکان هدایت، دیانت و عدالت، روز به روز سست تر شود.

اگر فاطمه علیها السلام در برابر مخالفان می‌ایستد، نه فقط حق از دست رفته خویش را می‌طلبد، بلکه می‌خواهد باطل رسوا شود و منطقی زور و مخالف قرآن و سنت سرکوب گردد.

این‌ها و جز این‌ها حضرت فاطمه علیها السلام را بر آن داشت که با آن که نماد پارسایی و تبلور ارزش‌های معنوی بود، حقوق پامال شده خویش؛ از جمله «فدک» را مطالبه کند و در مقابل مخالفان قد برافرازد.

در نخستین گام، بنا به گفته بزرگان و محدثان اهل سنت، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را نزد ابوبکر فرستاد و فدک و باقی مانده خمس خیبر را مطالبه کرد.

ابوبکر گفت: پیامبر فرمود:

«لَا تُؤَرِّثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ...»

و سرانجام چیزی به فاطمه علیها السلام نداد و آن بانو از وی ناراحت شد؛ و تا زنده بود از او دوری جست و با او سخن نگفت... (۳۴۶)

در برخی روایات اهل سنت آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و فدک را به عنوان ملک شخصی خود از او درخواست نمود. ابوبکر از آن بانوی گرامی شاهد خواست. حضرت فاطمه علیها السلام حضرت علی علیه السلام و ام‌ایمن را به عنوان گواه نزد او برد، ولی گواهانش را نپذیرفت.

فخر رازی و دیگران می‌نویسند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، حضرت فاطمه ادعا نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به او بخشیده است. ابوبکر گفت: تو چه در حال تهیدستی و چه در حال بی‌نیازی، نزد من عزیز و محبوب هستی؛

اما من به درستی و صحت گفتار تو تردید دارم و نمی‌توانم به نفع تو حکم نمایم. امّ ایمن و یکی از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله به نفع فاطمه گواهی دادند. ولی ابوبکر شهادت آن دو را نپذیرفت... و در برخی نقل‌ها، نام علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان شاهد آمده است. (۳۴۷)

در نقلی دیگر آمده است: چون حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و در باره فدک با او سخن گفت، ابوبکر گریست و گفت: ای دختر رسول خدا! پدرت دینار و درهمی به ارث نگذاشته و خودش فرموده است پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذارند. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: رسول خدا فدک را به من بخشیده است. ابوبکر گفت: چه کسی این مطلب را گواهی می‌دهد؟ حضرت علی علیه السلام و امّ ایمن آمدند و گواهی دادند. از آن سو، عمر و عبدالرحمان بن عوف هم آمدند و گواهی دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله در آمد فدک را تقسیم می‌کرد.

ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا! هم تو راست می‌گویی، هم علی و امّ ایمن و هم عمر و عبدالرحمان. همگی راست می‌گویید... (۳۴۸)

قسمت دوم

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«هنگامی که با ابوبکر بیعت شد (و بر مسند قدرت نشست) و بر مهاجرین و انصار فایق آمد، گروهی را به فدک گسیل کرد و وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را اخراج نمود.

حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمدند و فرمودند: چرا مرا از ارث پدرم بازداشتی و وکیل مرا از فدک بیرون راندی، در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به فرمان خدا به من واگذار نمود؟!»

ابوبکر پاسخ داد: گواهانت را بیاور. پس امّ ایمن برای گواهی آمد و گفت: ای ابوبکر! تا گفتار پیامبر خدا را در مورد خویشتن یادآوری نکنم، گواهی نخواهم داد.

آن‌گاه افزود: تو را به خدا سوگند که آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نفرمودند: «امّ ایمن از بانوان بهشت است»؟ ابوبکر گفت: آری، می‌دانم. ام ایمن گفت: اینک گواهی می‌دهم: چون خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرمود: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» آن حضرت برای عمل کردن به فرمان خدا، فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید. سپس حضرت علی علیه السلام تشریف آورد و همین‌گونه گواهی داد.

از این رو، ابوبکر نامه‌ای نوشت و فدک را به حضرت فاطمه بازگردانید و نامه را به آن بانو داد. ناگاه عمر وارد شد و از ابوبکر پرسید: این نامه چیست؟ ابوبکر پاسخ داد: فاطمه ادعا می‌کند که فدک از آن اوست و امّ ایمن و علی نیز گواهی داده‌اند. من نامه‌ای در این باره به او دادم. عمر نامه را برگرفت، آب دهان افکند و آن را پاره کرد. (۳۴۹)

حضرت فاطمه علیها السلام گریان و غمگین از آنجا خارج شد. حضرت علی علیه السلام از پی ابوبکر به مسجد رفت و همان‌گونه که در حلقه گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود، به او فرمود: چرا فاطمه را از ارث پدری‌اش باز می‌داری، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود او را مالک آن کرده بود؟ ابوبکر گفت: فدک از غنایم و فیء مسلمانان است. اگر فاطمه گواهانی بیاورد که پیامبر آن را به او بخشیده است، (به او می‌دهم) و گرنه در آن هیچ حقی نخواهد داشت.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای ابوبکر! در مورد ما خاندان رسالت، برخلاف قانون خدا و مقررات اسلامی داوری می‌کنی؟ ابوبکر پاسخ داد: نه. آن حضرت فرمود: اگر در دست مسلمانی چیزی باشد و من مدعی آن شوم از کدام طرف گواه می‌خواهی؟ پاسخ داد: از شما گواهی می‌خواهم که مدعی هستی. آن حضرت فرمود: هر گاه در دست من چیزی باشد و مسلمانان مدعی آن

شوند، از من که مال در دستم هست گواه می‌طلبی؟! (با این بیان، حضرت فاطمه چه گناهی داشت که) با وجود در اختیار داشتن فدک از زمان پیامبر تا کنون، از او شاهد می‌خواهی و از دیگران شاهد نمی‌طلبی؟! ابوبکر ساکت شد. آن‌گاه عمر گفت: بس کن که ما توان ایستادگی در برابر منطق و استدلال تو را نداریم. اگر می‌توانی گواهانی عادل بیاور، و گرنه از فیء و غنایم مسلمانان محسوب می‌شود و تو و فاطمه در آن حقی نخواهید داشت. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: ای ابوبکر! آیا قرآن را می‌خوانی؟ پاسخ داد: آری. فرمودند: این آیه در مورد چه کسانی نازل شده است:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؟»

آیا در باره ما نازل شده است یا دیگران؟ ابوبکر پاسخ داد: البته که در باره شما فرود آمده است. فرمود: بر این اساس، اگر برخی گواهی دهند که حضرت فاطمه کاری ناپسند انجام داده، شما با او چگونه برخورد خواهی کرد؟ ابوبکر گفت: مانند دیگر مسلمانان. آن حضرت فرمودند: در آن صورت کافر شده‌ای. پرسید: چرا؟ فرمود: بدان دلیل که گواهی خداوند بر پاکی و پاکیزگی او را وانهادی و رد نموده‌ای و گواهی دروغین بندگان گناهکار او را پذیرفته‌ای؛ همان گونه که فرمان خدا و رسول را در باره فدک - که به حضرت فاطمه بخشیده است - وانهادی و شهادت اعرابی و بیابانی را که بر پشت خود بول می‌کند می‌پذیری و چنین می‌بنداری که جزء غنایم و اموال مسلمانان است؛ در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«الْبَيْتُ عَلَى مَنْ ادَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ ادَّعَى عَلَيْهِ»

«بر مدعی است که اقامه گواه نماید، و بر عهده انکار کننده، سوگند خواهد بود.»

درست در همین جا بود که سر و صدا بلند شد و مردم به بگو مگو پرداختند. برخی می‌گریستند و می‌گفتند: به خدا علی راست می‌گوید. حضرت علی علیه السلام به خانه برگشت... (۳۵۰) امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر می‌فرمایند:

«هنگامی که ابوبکر بر مسند قدرت نشست، عمر به او گفت: مردم بنده دنیا هستند و جز دنیا خواسته‌ای ندارند؛ لذا علی و خاندانش را از خمس و فیء و فدک باز دار. چون پیروانش آگاهی یافتند به خاطر علاقه به دنیا علی را رها کرده، به سوی تو روی می‌آورند. ابوبکر سخن او را پذیرفت و اموال آنان را گرفت. آن‌گاه پیکی به میان مردم گسیل داشت که هر کس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله طلبی دارد، یا وعده‌ای گرفته، پیش من آید تا آن را ادا نمایم. جابر بن عبد الله و جریر نزد او آمدند و ادعای آنان را پذیرفت.»

حضرت فاطمه علیها السلام به دستور همسرش علی علیه السلام نزد ابوبکر آمد و فدک، خمس و فیء را مطالبه کرد؛ اما ابوبکر درخواست گواه نمود. فاطمه علیها السلام به قرآن استدلال کرد و آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» را تلاوت نمود و فرمود: من و فرزندانم نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم؛ لذا فدک را به ما بخشید...

عمر گفت: بر ادعای خود گواه حاضر نما. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: شما ادعای جابر و جریر را بی آن‌که از آنان گواه بخواهید پذیرفتید؛ حال آن‌که گواه من در قرآن و کلام خداوند است...

سرانجام حضرت فاطمه، حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و امّ ایمن و اسما همسر ابوبکر را حاضر کرد و همگی گواهی دادند، ولی گواهی آنان را نپذیرفتند...

حضرت علی علیه السلام فرمود: فاطمه پاره وجود پیامبر است. هر کس او را بیازارد پیامبر خدا را آزرده، و هر کس او را دروغگو شمارد، پیامبر خدا را دروغگو شمرده است. اما امام حسن و امام حسین؛ اینان که فرزندان پیامبر و سالار جوانان بهشت‌اند، هر کس آنان را دروغگو شمارد پیامبر خدا را دروغگو پنداشته است؛ چرا که بهشتیان همه راستگویند.

اما من؛ رسول خدا درباره‌ام فرمودند:

«أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ، وَأَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالرَّأْدُ عَلَيْكَ هُوَ الرَّأْدُ عَلَيَّ، وَمَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي».

«تو از من هستی و من از تو، تو در دنیا و آخرت برادرم خواهی بود، هر کس تو را رد نماید و نپذیرد، مرا نپذیرفته، و هر کس از تو پیروی نماید، مرا پیروی نموده، و هر کس از تو نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است.»

اما ام‌ایمن؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را به بهشت وعده داد و برای اسما و نسل او نیز دعا فرمود.

عمر گفت: آری، شما همان‌گونه هستید که خود را وصف نمودید. اما گواهی کسانی که به سود خویش گواهی می‌دهند، پذیرفته نیست. حضرت علی علیه السلام فرمودند: اگر ما همان‌گونه هستیم که گفته شد، و شما هم می‌دانید و انکار نمی‌کنید، با این وصف گواهی ما و گواهی رسول خدا پذیرفته نمی‌شود. پس دیگر باید به خدا پناه برد. إنا لله و إنا إليه راجعون...» (۳۵۱)

بنا به ضرورت در ادامه بحث، سؤالاتی به اختصار مطرح می‌شود و از اهل سنت می‌خواهیم به دور از تعصبات مذهبی آنها را پاسخ دهند:

۱ - پیش‌تر آورده شد که فدک در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بود. حال چگونه و با چه جرئتی آن را مصادره کردند و از صاحب ید درخواست شاهد و گواه نمودند؟

۲ - چگونه گفتار و ادعای کسی را که آیه تطهیر در شأن او نازل شده و خداوند به عصمت و پاکی او گواهی داده بود، رد کردند؟ آیا در باره صدیقه طاهره که رمز آفرینش گیتی و سالار زنان عالم و پاره وجود پیامبر است، می‌توان احتمال دروغ‌گویی داد؟ وانگهی، مگر اهل سنت، حتی خود ابوبکر و دخترش عایشه، به راست‌گویی فاطمه علیها السلام گواهی نداده‌اند؟ آیا این روایت از عایشه نقل نشد که می‌گفت:

«من احدی را بعد از پیامبر (ص) راست‌گوتر از فاطمه سراغ ندارم»؟ (۳۵۲)

مگر این حدیث نزد مسلمانان قابل انکار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بانو را سالار زنان گیتی معرفی نموده است؛ به طوری که از همه بانوان عالم، حتی حضرت مریم، از نظر پاکی، قداست، پرهیزگاری و سایر فضایل، برتر معرفی شده است؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله او را پاره تن وجود خود معرفی نکردند و فرمودند: «هر کس او را بیازارد مرا آزرده است»؟ (۳۵۳)

۳ - چگونه ابوبکر شهادت صدیق امت، اعلم و اتقای مسلمین، پیشوای مؤمنان و سالار پرهیزگاران را رد نمود؟ مگر در روز غدیر پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند او را جانشین خود معرفی نکرد؟ آیا خداوند در آیه تطهیر به عصمت و پاکی او گواهی نداده است؟ مگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در موارد فراوانی او را وصی، وزیر، برادر و جان خود معرفی نکرد؟ آیا از پیامبر روایت نشده که علی با حق و حق با علی است؟ مگر شما ای اهل سنت! او را خلیفه چهارم نمی‌دانید؟

وانگهی، آیا مقام حضرت فاطمه علیها السلام و شوی گرانقدرش حضرت علی علیه السلام نزد ابوبکر کمتر از جابر انصاری است (۳۵۴) که از جابر گواهی نمی‌خواهد، ولی از آن بزرگوار درخواست گواه می‌نماید، و چون حضرت علی علیه السلام گواهی می‌دهد شهادتش را رد می‌کند؟

آیا مقام و شخصیت حضرت علی علیه السلام از خزیمه بن ثابت کمتر بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شهادت او را به جای دو شهادت پذیرفت و او را «ذو الشهادتین» خواند؟ (۳۵۵)

۴ - بر فرض که فدک از فاطمه علیها السلام نبود، آیا از ابوبکر درخواست نکرد که آن را به او بدهد؟ حال چگونه در دستگاه خلافت تقاضای دیگران پذیرفته می‌شود، ولی درخواست بانوی بانوان و پاره وجود پیامبر و نور چشم آن حضرت پذیرفته نمی‌شود؟

(۳۵۶)

۵- همان گونه که پیش تر اشاره شد، بر فرض که بخشش فدک در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت نگرفت؛ اما شیعه و سنی فدک را جزء اموال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌دانند. بنا بر این، بعد از وفات، جزء ما ترک و اموال موروثی آن حضرت محسوب می‌گردد. چرا بر خلاف آیات قرآن و روایات مسلم، با جعل حدیث: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ» (۳۵۷) یگانه وارث پیامبر را از ارث مسلم خویش محروم ساختند؟

ابوبکر، نخستین کسی بود که این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمود.

حتی بزرگان اهل سنت نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند. (۳۵۸) تا آنجا که ابن حجر تنها بودن او را در نقل این حدیث، گواه بر اعلمیتش گرفته است. (۳۵۹)

این حدیث، صرف نظر از این که ممکن است معنای دیگری داشته باشد، (۳۶۰)

خبر واحد و برخلاف آیات قرآن است. از این رو، باید آن را کنار بگذاریم.

شگفت آن که حضرت فاطمه علیها السلام به خلیفه فرمودند: آیا تو از پیامبر ارث می‌بری یا خاندان پیامبر؟ خلیفه پاسخ داد: خاندانش از او ارث می‌برند.

ابن ابی‌الحدید در توجیه این مطلب بازمانده و می‌گوید: این کلام از خلیفه عجیب است (۳۶۱) به علاوه اگر این حدیث صحیح باشد باید از زمان حضرت آدم تا زمان خاتم پیامبران، این حکم معروف و مشهور باشد؛ زیرا امری است برخلاف عادت و می‌بایست آن را نقل نمایند.

وانگهی، اگر اموال پیامبر صدقه بود، لازم بود آن حضرت در حضور مسلمانان اعتراف نماید و به خاندان خود اعلان کند تا در آنها تصرف نکنند.

اگر اموال باقی مانده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صدقه است، چرا ابوبکر را در خانه آن حضرت دفن نمودند؟ شگفت آن که عایشه خود را مالک حجره پیامبر می‌دانست؛ لذا هنگامی که خواستند جنازه امام حسن علیه السلام را در آن دفن نمایند، عایشه و بنی‌امیه مانع شدند و عایشه گفت: خانه خانه من است، و به کسی اجازه نمی‌دهم که در اینجا دفن شود. (۳۶۲)

و بالاخره اگر فدک از مسلمانان بود و این حدیث صحیح شمرده می‌شد، چرا عمر و برخی از خلفا آن را به فرزندان حضرت فاطمه رد نمودند؟ که شرح آن خواهد آمد.

۶- چنان که نقل شد، حضرت فاطمه علیها السلام، پس از مصادره فدک، از ابوبکر ناراحت شد، و تا زنده بود از او دوری جست و با وی سخن نگفت. حال با توجه به روایات فراوانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: هر کس فاطمه را بیازارد، مرا آزرده، و هر کس مرا آزرده سازد، خدا را آزرده است» و یا فرموده‌اند: «خداوند با خشم فاطمه غضب می‌نماید» و نیز با توجه به آیه ۵۷ از سوره احزاب، اهل سنت چه پاسخی خواهند داد؟

۷- با بررسی روایات اهل سنت روشن می‌شود که خلیفه عقیده خاصی ندارد، و در مواقع مختلف، عقایدی گوناگون ابراز داشته است؛ از جمله: «فدک مال پیامبر صلی الله علیه و آله نبود» «فدک مال پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ولی فرموده‌اند بعد از من مال مسلمانان خواهد بود» «فدک از پیامبر است، اما آن حضرت ارثی باقی نمی‌گذارد، هر آنچه باقی گذاشته، صدقه است».

همچنین گاهی شهادت حضرت علی و دیگران را نمی‌پذیرد و گاه می‌گوید: ای دختر پیامبر! هم تو و علی و ام‌ایمن، و هم عمر و عبدالرحمان، همگی راست می‌گویید. نیز خلیفه اول سند مالکیت حضرت فاطمه را امضا می‌نماید، ولی خلیفه دوم آن را پاره می‌کند. اگر فدک از حضرت فاطمه علیها السلام است، چگونه آن را مصادره می‌نمایید و گواهی می‌طلبد و عمر سند آن را پاره می‌کند و اگر از فاطمه علیها السلام نیست، چرا سند ملکیت آن را می‌نویسد و تصمیم می‌گیرد آن را برگرداند؟ در مقابل این همه

اختلافات و تناقض گویی‌ها چه باید کرد؟

خطبه جاودانه

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام مشاهده نمود که گروه حاکم، حاضر نیستند حق مسلم او (فدک) را باز گردانند و گواهان شایسته و نمونه بشری را نیز با بهانه تراشی رد کردند، ناگزیر تصمیم گرفت که حقوق پایمال شده خویش را از راه دیگری مطالبه کند؛ لذا به مسجد پدرش تشریف برد تا در برابر مردم، حجت را اتمام نموده، مظلومیت خویش را بر همگان اثبات نماید. همان گونه که برترین مکان را برای تظلم خواهی برگزید، زمان حضور در مسجد را نیز مناسب‌ترین وقت انتخاب نمود که مسجد از یاران پدرش، مهاجر و انصار، پُر بود.

آن بانوی شایسته، در حالی که گروهی از زنان وی را همراهی می‌کردند، وارد مسجد شد. پرده‌ای نصب گردید تا آن بزرگوار از دید نامحرمان محفوظ بماند. آن‌گاه خطبه‌ای در نهایت فصاحت و بلاغت و سرشار از حقایق، معنویت، مستدل، شورانگیز، شگفت‌آور و معجزه‌آسا ایراد فرمود که از هر نظر مانند نداشت.

در آغاز خطبه، آن حضرت گریست و ناله نمود. مردم نیز منقلب و گریان شدند. سپس مدتی سکوت کرد تا ناله مردم آرام گیرد. آن‌گاه خواست سخن را آغاز نماید. دیگر بار صدای ناله‌ها بلند شد. حضرت سکوت نمود تا مردم آرام گرفتند. سپس سخن را آغاز فرمود، که تنها بخش‌هایی از آن آورده می‌شود:

«خداوند را بر نعمت‌های (بی‌کران) او ستایش نموده، بر آنچه الهام فرموده سپاس می‌گزارم... و گواهی می‌دهم که جز خدای یکتا خدایی نیست و شریکی ندارد. (این) سخنی است که تأویل (و روح) آن را اخلاص قرار داد...»

و گواهی می‌دهم که پدرم حضرت محمد (ص) بنده و فرستاده اوست. پیش از آن که (برای نجات و هدایت مردم) او را بفرستد، برگزید و پیش از آن که او را بیافریند (برای این مقام)، انتخاب نمود...»

او را پیام‌آور برانگیخت تا امرش را تمام و کامل نماید، و تصمیم قطعی گرفت بر این که حکم خویش را جاری و مقدرات حتمی خود را نفوذ بخشد.

امت‌ها را مشاهده نمود که آیین‌های پراکنده‌ای برگزیده‌اند؛ گروهی در برابر آتش، کرنش و دسته‌ای بت، پرستش می‌کردند، و با آن که خداوند را (در پرتو فطرت خویش) می‌شناختند او را انکار می‌کردند. (در چنین اوضاعی) خداوند در پرتو نور محمد صلی الله علیه و آله تاریکی‌ها را برطرف و پرده‌های جهل و نادانی را از دل‌ها زدود و ابرهای تیره و تار اشتباه و سرگردانی را از جلوی چشم‌ها برداشت و برای هدایت مردم به پا خاست و آنان را از گمراهی نجات بخشید...»

خداوند ایمان را سبب پاک‌سازی شما از شرک، و نماز را وسیله پاک‌ساختن شما از (آفت) غرور و تکبر، و زکات را باعث تزکیه نفس و افزون شدن روزی‌تان، و روزه را عاملی برای استواری اخلاص، و حج را وسیله‌ای برای استوار ساختن بنیان دین، و عدالت را موجب انتظام و انسجام دل‌ها قرار داد. (۳۶۳)

فرمانبرداری از ما خاندان رسالت را باعث نظام ملت، و امامت و پیشوایی ما را عاملی برای در امان ماندن از پراکندگی‌ها، و جهاد را وسیله‌ای برای عزت و سربلندی اسلام مقرر فرمود...»

«پیامبری از میان شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او گران آمده، به ارشاد و هدایت شما حریص، و با مؤمنان دلسوز و مهربان بود.» (۳۶۴)

هرگاه نسب او را بجوید، خواهید دید که او پدر من است، نه پدر زنان شما، و برادرِ عمو زاده‌ام امیر مؤمنان است، نه برادر مردان شما. راستی که این انتساب، عزت آفرین و پرافتخار است. درود خدا بر او و خاندانش باد.

پیامبر رسالت خویش را در اندرز و بیم دادن، به خوبی به پایان برد. از راه و رسم مشرکان روی برتافت و بر گردن آنان شمشیر عدالت را فرود آورد. گلوی زور مداران را فشرد و با زبان حکمت و اندرز نیکو، مردم را به راه خداوند فرا خواند. بت‌ها را درهم شکست و بر مغز سرکردگان ستم و متکبران کوبید تا پراکنده و نابود شده، تاریکی‌ها (ی شرک و جهل) برطرف شد و سپیده دم (نجات) فرا رسید و حق آشکار گردید. زعیم و پیشوای دین به سخن آمد و عربده‌های شیاطین به خاموشی گرایید. پیروان نفاق نابود گشته و گره‌های کفر و اختلاف و دشمنی گشوده شد و شما در میان افرادی پاک و سپید چهره و اهل تقوا کلمه اخلاص را بر زبان جاری کردید...

تا آن‌که خداوند در آن موقعیت وحشتناک، شما را به برکت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نجات بخشید. او با شجاعان روزگار و گرگان خونخوار عرب و سرکشان حق ستیز، از اهل کتاب، سخت درگیر شد، و هرگاه آتشی برای جنگ روشن کردند، خداوند آن را خاموش نمود، و هرگاه شاخی (سرکرده‌ای) از شیاطین نمایان گشت، یا ازدهایی از مشرکان دهان گشود، پدرم، برادرش علی علیه السلام را در کام آنها افکنده، آنان را سرکوب ساخت. او هرگز از این مأموریت‌های خطرناک باز نمی‌گشت جز آن‌که سرهای دشمنان را (با شهامت) پایمال می‌کرد و آتش آتش‌افروزان را با شمشیر خود خاموش می‌ساخت.

وی در هر تلاش و جهادی رنج‌ها را به جان می‌خرد و در انجام دادن فرمان الهی نهایت کوشش را داشت. او از همه کس به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر و سالار اولیای الهی بود. وی کوشا، خیرخواه، جدی و پر تلاش بود، اما شما در آن موقعیت، در آسایش و رفاه زندگی می‌کردید...

شما که مرکب خلافت را گرفتید، به این مقدار درنگ نکردید تا رام گردد، بلکه آتش فتنه‌ها را دامن زدید و شعله‌های آن را برافروختید و ندای شیطان اغواگر را پاسخ گفتید و برای خاموش ساختن انوار دین و از میان برداشتن سنت‌های پیامبر همت گماشتید... و ما نیز بسان کسی که تیزیِ کارد بر گلو و نوک نیزه بر دل او نشسته، شکیبایی می‌نماییم.

شگفت آن‌که می‌پندارید برای ما ارثی نیست. «آیا به راستی احکام زمان جاهلیت را می‌خواهند؟ برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟» (۳۶۵)

آیا شما این حقایق را نمی‌دانید؟ چرا می‌دانید! بسان آفتاب برای شما روشن است که من دختر پیامبرم. هان ای مسلمانان! آیا زینده است که من از ارث پدر خود محروم شوم؟! دختر گرامی پیامبر، در ادامه، خطاب به ابوبکر چنین فرمودند:

هان ای پسر ابی‌قحافه! آیا در قرآن و کتاب خداوند آمده است که تو از پدرت ارث ببری، اما من از پدرم ارث نبرم؟! راستی که افترا و دروغ رسوایی آورده‌ای. آیا آگاهانه و عمداً کتاب خدا را ترک نموده و آن را پشت سر افکنده‌ای که می‌فرماید:

«وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ». (۳۶۶)

و نیز قرآن در سرگذشت زکریا دعای او را این چنین ترسیم می‌کند که فرمود:

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَا رَبُّنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ». (۳۶۷)

و در قرآن آمده است:

«وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ». (۳۶۸)

و نیز می‌فرماید:

«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِي». (۳۶۹)

و خداوند می‌فرماید:

«إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ». (۳۷۰)

با این آیات، چنین می‌پندارید که من از پدرم بهره‌ای ندارم و از او ارثی نمی‌برم و خویشاوندی میان من و او نیست؟! آیا خداوند آیه‌ای مخصوص شما فرو فرستاد که پدرم مرا از آن خارج ساخت؟! یا این که می‌گویید دو ملت و پیروان دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم از یک ملت نیستیم و یک دین و آیین نداریم؟! یا این که می‌پندارید از پدرم رسول خدا و عمو زاده‌ام حضرت علی به عام و خاص قرآن آگاه‌ترید؟!

اینکه که چنین است، این تو و این هم فدک و ارث من که بسان مرکبی آماده بر آن بنشین، اما بدان که در روز محشر و قیامت تو را دیدار خواهد کرد و در آن روز خداوند چه نیکو داور و حضرت محمد (ص) چه نیکو زعیم (و دادخواه) و قیامت چه جالب وعده گاهی است. آگاه است که باطل‌گرایان و بیهوده‌کاران زیان‌کارند، اما پشیمانی برای شما سودی نخواهد داشت. سپس آیه ۶۷ از سوره انعام و آیه ۳۹ از سوره هود و زمر را تلاوت فرمودند.

آن‌گاه روی سخن را متوجه گروه انصار ساخته، فرمودند:

ای جوان مردان! ای بازوان ملت! ای یاران و سنگرهای محکم اسلام! آخر این چه سستی و سهل‌انگاری است که در باره گرفتن حق من از خود نشان می‌دهید؟ آیا پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌فرمود: باید حرمت و احترام هر کس را در مورد فرزندان‌ش رعایت نمود؟

چه زود شرایط را دگرگون و نامطلوب ساختید، و چه شتابان به بیراهه رفتید (و از سنت‌ها و احکام دین دست برداشتید) با آن که نیروی کافی برای دفاع از من و احقاق حقم را دارید و توانایی عمل به خواسته من در شما هست...

هان ای فرزندان اوس و خزرج! آیا در مورد میراث پدرم، مظلوم واقع شوم و شما می‌نگرید و می‌شنوید و در حضور و مجمع شما از حق خود مرا محروم می‌کنند؟ دعوت من به همه شما رسید و همگی از ماجرا و وضع من اطلاع دارید، اما مرا یاری نمی‌کنید، با آن که همه گونه آمادگی و ساز و برگ و لوازم جنگی، حتی شمشیر و سپر، دارید. ندای دادخواهی و ناله مظلومیت من به گوش شما می‌رسد، ولی پاسخم را نمی‌دهید و مرا یاری نمی‌کنید...

«چرا با گروهی که پیمان‌های خود را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبر نمودند کارزار نمی‌کنید، در حالی که آنان نخستین بار (جنگ را) با شما آغاز نمودند؟ آیا از آنان می‌ترسید، با آن که اگر مؤمنید خداوند سزاوارتر است که از او بترسید؟» (۳۷۱)

آری، شما را چنین می‌نگرم که به خوشی و راحتی خو گرفته‌اید و شخصیت والا و با کفایتی را که در اداره امور و رفع گرفتاری‌ها از همه سزاوارتر است کنار زده و به تبلی و آسایش و تن‌پروری در گوشه‌ای خلوت تن داده‌اید...

اما این سخن‌ها به دلیل لبریز شدن جان و بیرون افکندن خشم درونی و اندوهی است که در سینه‌ام موج می‌زند. ضمناً با این سخنان با شما اتمام حجت نمودم. اکنون که حق را روشن ساختم، این شما و این مرکب خلافت؛ آن را بگیرید، اما به هوش باشید که پشتش زخم خورده و پایش شکاف برداشته و ننگ و عار آن همیشه بر دامن شما می‌ماند و نشان از خشم خدا و رسوایی ابدی را با خود دارد، و سرانجام به آتش خشم خدا که تا اعماق دل نیز نفوذ می‌کند خواهد پیوست...».

دختر سرفراز پیامبر، پس از افشاگری و ایراد خطبه معجزه آسای خویش، خود را روی قبر منور پدر افکند و اشعاری را با سوز و شور خواند که بنا بر نقل «کشف الغمه» طوفانی از اشک و ناله از زن و مرد برخاست که تا آن روز دیده نشده بود.

آن‌گاه بانوی بانوان به خانه خویش بازگشت، در حالی که امیر مؤمنان علیه السلام در انتظار طلوع خورشید جهان افروزش بود. هنگامی که به خانه خود وارد شد، به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«ای فرزند ابوطالب! چون است که بسان کودکی که در رحم مادر است، پرده نشینی را برگزیدی و در سرای اَتهام زمین‌گیر شده‌ای؟ تو مدام شهپرهای بازهای شکاری را در هم می‌شکستی، اما اینک پرهای مرغک ناتوان به تو خیانت ورزیده است.

این [=ابوبکر] فرزند ابی‌قحافه است که بخشش و هدیه پدرم و مخارج زندگی فرزندانم را به ستم و زور از من ربوده و آشکارا با

من به دشمنی برخاسته است و در گفتار با من کینه‌توزی می‌کند، تا آنجا که انصار دست از یاری من شسته و مهاجران از من بریده و مردم نیز از یاری من چشم پوشیده‌اند؛ نه کسی از حقوقم دفاع می‌کند و نه شخصی در برابر ستم ایستادگی می‌نماید... کاش پیش از این (ستم‌دیدگی و طغیانگری اینان) از دنیا رفته بودم.

علی جان! از این که با شما این گونه سخن گفتم، از بارگاه خداوند عذر می‌خواهم...»

آن‌گاه امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

«وای بر تو نیست، بلکه وای بر دشمن توست... و خداوند در برابر آنچه از تو برده‌اند، برتر از آن را برایت فراهم ساخته است. از این رو، شکیبایی پیشه‌ساز و به خدا واگذار.»

در این هنگام حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

«حَسْبِيَ اللَّهُ.» «خدای مرا بسنده است و به او وامی گذارم.»

و مهر سکوت بر لب مبارک نهاده و دیگر چیزی نفرمودند. (۳۷۲)

سخنان بانوی بانوان، مردم را منقلب نمود؛ به طوری که طوفانی از اشک و ناله و فریاد از زن و مرد برخاست که تا آن روز چنین دیده نشده بود. آنان زبان به اعتراض گشودند و به تدریج سر و صدا علیه خلیفه و اعمال او به گوش می‌رسید. ابوبکر بعد از گفت و گو با عمر بر منبر رفت و سخنانی بر زبان آورد که آدمی از نقل آنها شرم می‌نماید؛ اما به ناچار چند سطر را می‌آوریم:

«ای مردم! این چه بلوایی است که به دنبال هر صدا و گفتاری که بلند می‌شود گوش می‌سپارید و بدان دل می‌دهید؟ این آرزوها و خواسته‌ها کجا در عصر پیامبر وجود داشت؟ اینک هر کس شنیده یا دیده، بیاید و باز گوید. او همانند روباهی است که شاهدش دم او است... فتنه و هرج و مرج را پس از فرسودگی اش باز گردانید!!...! اگر بخواهم، می‌گویم، اما اگر از من دست بدارند و کاری به کارم نداشته باشند، ساکت خواهم بود. در این باره، از زنان و ناتوانان کمک می‌گیرند...»

آگاه باشید که من دست و زبان خویش را به روی کسی که مستحق کیفر نباشد نمی‌گشایم.»

پس از این سخنان (تهدیدآمیز و جسارت‌ها و اهانت‌های تکان دهنده به پیشوای پرهیزگاران و امیر مؤمنان، برادر و وصی و داماد و امین و فدایی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دختر سرافرازش) از منبر به زیر آمد. (۳۷۳)

شگفت آن که همگان از ترس و تهدید خلیفه، لب فرو بستند. تنها همسر گرامی خاتم پیامبران، امّ سلمه هنگامی که از این جسارت‌ها آگاه شد، سخت برآشفته و سرش را از خانه بیرون آورد و فرمود: آیا در باره شخصیت والایی چون حضرت فاطمه علیها السلام، چنین سخن می‌گوئید؟ او حوریه‌ای در میان انسان‌هاست که در دامان پیامبر پرورش یافته و بر روی دست‌های ملائکه، دست به دست گشته و در دامان بانوان پاک و پاکیزه رشد نموده و به برترین شخصیت‌ها و تربیت‌ها نایل آمده است.

آیا می‌پندارید که رسول خدا میراث خود را بر او تحریم نموده، اما به خود او اعلان نکرده، با آن که قرآن می‌فرماید:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ.» (۳۷۴)

یا این که بر این پندارید که مطلب را به او رسانده، اما او (نافرمانی پدر نموده و) مطالبه ارث می‌کند؟ با آن که حضرت فاطمه علیها السلام برترین بانوان گیتی و مام پر فضیلت دو سالار جوانان بهشت و هم‌تای حضرت مریم و پدرش خاتم پیامبران است.

به خدا سوگند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را از سرما و گرما مراقبت می‌کرد، و دست راستش را زیر سر او و دست چپش را پوشش او می‌ساخت.

هان! آهسته‌تر که رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر دیدگان شماست و رفتار شما را می‌نگرد و به زودی بر خداوند وارد خواهید شد و خواهید دانست که کیفر کردار تان چگونه خواهد بود.

امّ سلمه به دلیل این حق‌گویی و دفاع از دختر پیامبر، از حقوق سالانه خویش محروم گشت، و به دستور خلیفه، آن سال چیزی از

حقوقش را نپرداختند. (۳۷۵)

امیر مؤمنان علیه السلام نامه‌ای کوبنده برای ابوبکر فرستاد که بخشی از آن چنین است:

«امواج آشوب و فتنه‌ها را با سینه‌های کشتی‌های نجات شکافتند، و تاج‌های فخر فروشی متکبران را با محدود کردن افراد حيله‌گر فرو گذاشتند، و از پرتو نور (پیامبر) روشنی گرفتند (ولی در پایان کار) میراث (اهل بیت و) پاکان و نیکان را میان خود تقسیم نمودند، و بار گناهان را - بر اثر ربودن بخشش و عطای پیامبر مختار صلی الله علیه و آله - به دوش کشیدند. گویا می‌نگرم بسان شتری چشم بسته که به دور آسیاب می‌گردد، در وادی گمراهی سرگردان گام بر می‌دارید.

سوگند به خدا! اگر - به آنچه شما به آن آگاهی ندارید - مأذون بودم، سرهای شما را مانند درو کردن محصول، با داس‌های برنده و تیز از تن جدا می‌کردم و فرق دلیران شما را می‌شکافتم؛ به گونه‌ای که چشمان شما مجروح می‌گشت؛ و چنان فرصت را از شما می‌گرفتم که به وحشت می‌افتادید. شما نیک می‌دانید که درهم شکننده صفوف لشکرها بودم...

اگر از حق سخن بگویم، می‌گویید حسادت می‌ورزد و اگر ساکت بنشینم، خواهید گفت: از مرگ بیمناک است...

آهسته‌تر! زود باشد که گرفتگی و غبار ابرها از جلوی شما برطرف گردد و آثار شوم کردارتان را بنگرید و دانه‌های تلخی را که کاشته‌اید به صورت سم کشنده درو نمایید که داوری خداوند، دشمنی و دادخواهی پیامبر و وعده‌گاه قیامت کافی است. خداوند تنها شما را از رحمت خویش دور سازد و تنها شما را به هلاکت رساند. و السلام علی من اتبع الهدی». (۳۷۶)

سردار بدر و خیبر و سالار مؤمنان حضرت علی علیه السلام، تا آنجا که امکان داشت، از فرصت‌های پیش آمده شایسته‌ترین بهره‌ها را گرفت، تا اولاً حقوق پایمال شده خود و همسرش را بر همه مؤمنان و حق جویان ثابت کند، و ثانیاً بر افراد اتمام حجت نماید و خیرخواهانه به آنها هشدار دهد و از گمراهی‌ها آگاهشان سازد. افزون بر این‌ها بدون شک، این حقایق در تاریخ ثبت خواهد شد، تا عصرها و نسل‌هایی که از آن پس خواهند آمد، آنچه را روی داده بنگرند و پیشوایان حق و عدالت را از بیدادگران و سردمداران باطل باز شناسند.

از این رو، امیر مؤمنان علیه السلام برای روشننگری و اتمام حجت بر همگان، حضرت فاطمه علیها السلام را بر مرکب می‌نشانند و همراه دو فرزند ارجمندش به در خانه مهاجر و انصار می‌برد و از آنها می‌خواست که از او پشتیبانی کنند. آنها در پاسخ می‌گفتند: بیعت ما با ابوبکر انجام شد و کار از کار گذشت. اگر پیش از این می‌آمدید، به شما پاسخ مثبت می‌دادیم.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ آنها می‌فرمودند:

«آیا من جنازه رسول خدا را در خانه‌اش رها کنم و آن را دفن نکرده بگذارم و به سوی شما بیایم و با مردم در باره حکومت به جای پیامبر صلی الله علیه و آله منازعه کنم؟»

و حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمودند:

«بر ابو الحسن علی علیه السلام لازم و سزاوار بود که تجهیز پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را انجام دهد، ولی مهاجر و انصار کاری کردند که خداوند آنها را بازخواست و مجازات خواهد کرد». (۳۷۷)

امام صادق علیه السلام (در ادامه) می‌فرماید:

«سرانجام روزی حضرت فاطمه علیها السلام به در خانه معاذ بن جبل آمد، به او فرمود: ای معاذ!

«إِنِّي قَدْ جِئْتُكَ مُسْتَنْصِرَةً» (۳۷۸)

«آمده‌ام (تا در برابر ستم و بیدادگری) تو را به یاری خویش فراخوانم و از تو کمک بطلبم.»

تو با پیامبر بیعت نموده‌ای که او و نسل و ذریه‌اش را یاری نمایی و مانند دفاع نمودن از خود و ذریه‌ات از حقوق آنها دفاع نمایی و ستم و ناراحتی را از آنان برطرف سازی. اینک ابوبکر فدک را مصادره و غصب نموده و کار گزار مرا از آنجا بیرون رانده است.

معاذ عرض کرد: آیا جز من دیگران نیز هستند که شما را یاری نمایند؟ آن بانوی گرامی فرمود: نه، هیچ کس مرا پاسخ مثبت نداد. معاذ عرض کرد: پس با یاری من چه کاری ساخته است؟ (و پاسخ منفی داد).

در این هنگام که حضرت فاطمه علیها السلام بیرون می‌رفت، فرزند معاذ به خانه رسید و از پدرش پرسید: دختر پیامبر برای چه آمده بود؟ پاسخ داد: آمده بود تا ضد ابوبکر از من کمک بخواهد؛ چون فدک را از او گرفته است. پسرش گفت: چه پاسخی به آن حضرت دادی؟ گفت: از من کاری ساخته نبود. پسرش گفت: به یاری او برنخاستی؟ پاسخ داد: آری. پسرش گفت: پس از آن به تو چه فرمود؟ معاذ گفت: فرمود:... دیگر تا روز قیامت و هنگامه دیدار با رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو سخن نخواهم گفت. پسرش نیز گفت: پدر! سوگند به خدا! من نیز با تو سخن نخواهم گفت تا بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شوم. امام صادق علیه السلام چنین ادامه می‌دهند:

«حضرت فاطمه علیها السلام به خانه بازگشتند. همسرش حضرت علی علیه السلام به ایشان فرمودند: هنگامی که ابوبکر تنها باشد، خودت نزد او برو؛ زیرا او (به ظاهر) از عمر نرم‌تر است. به او بگو که تو ادعا می‌کنی من جانشین پیامبرم؛ به فرض که فدک از تو باشد، وقتی من آن را درخواست کنم، لازم است آن را به من برگردانی.

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر رفت و چنین سخنانی را بازگو کرد، ابوبکر گفت: راست گفتی. و کاغذی درخواست کرد و در آن نوشت که فدک را به حضرت فاطمه برگردانند. حضرت فاطمه علیها السلام بیرون آمد، در حالی که آن نامه را در دست داشت. در راه با عمر ملاقات نمود. او از جریان نامه پرسید. (۳۷۹)

آن حضرت فرمودند: نامه‌ای از ابوبکر در باره فدک است. عمر گفت: آن را به من بده. آن حضرت امتناع نمود. عمر با پای خود به آن حضرت جسارت نمود، که بر اثر آن لگد، فرزندش حضرت محسن علیه السلام سقط گردید. آن گاه عمر سیلی‌ای به گونه بانوی بانوان نواخت که گوشواره‌اش از شدت آن سیلی شکست. سپس نامه را گرفت و پاره کرد.

دختر گرانمایه پیامبر بر اثر این جسارت ۷۵ روز بیمار شد. آن گاه از دنیا رفت...» (۳۸۰)

روزی که به کوچه خصم راهم بگرفت

ابر سیاهی چهره ماهم بگرفت

با دست به دنبال حسن می‌گشتم

سیلی عدو برق نگاهم بگرفت

فدک در عصر خلفا

بعد از ابوبکر نیز فدک در کشاکش گرایش‌ها و سیاست‌هایی متضاد قرار گرفت، و هر خلیفه‌ای به سلیقه خود با آن رفتار کرد؛ مثلاً برخی مورخان مانند سمهودی نقل کرده‌اند که عمر آن را به حضرت علی علیه السلام و عباس عموی پیامبر واگذار نمود. (۳۸۱) گرچه عده‌ای از محققان، نظیر مرحوم مظفر (۳۸۲) بر این باورند: عمر که خود عامل مصادره بوده، تنها باغ‌های اطراف مدینه را بازگرداند، اما فدک در تصرف او بود. خصوصاً در روایات اهل سنت تصریح شده که عمر صدقات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه را به حضرت علی و عباس تحویل داد، ولی خبیر و فدک را خود تصرف نمود. (۳۸۳)

عثمان فدک را به پسر عمو و دامادش مروان بن حکم بخشید. (۳۸۴) معاویه فدک را میان سه نفر: مروان، عمرو بن عثمان، و فرزندش یزید، تقسیم کرد. (۳۸۵) و در زمان مروان، همه سهام در اختیار خود او قرار گرفت. (۳۸۶)

نخستین کسی که فدک را به خاندان حضرت زهرا علیها السلام تحویل داد، عمر بن عبدالعزیز بود. (۳۸۷)

اما هنگامی که یزید بن عبدالملک به قدرت رسید، آن را از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام پس گرفت و همچنان در دست

بنی مروان و بنی امیه بود تا این که حکومت به دست عباسیان منتقل گردید.

در دوران خلافت بنی عباس، سفاح آن را به عبد الله بن حسن واگذار نمود. پس از او منصور دوانیقی آن را باز پس گرفت، ولی فرزندش مهدی آن را به اولاد زهرا علیها السلام بازگردانید. پس از وی، موسی و هارون آن را از دست آنها گرفتند تا آن که نوبت به مأمون رسید. او طی تشریفات فدک را به اولاد حضرت زهرا واگذار نمود. (۳۸۸)

پس از فوت مأمون، باز اوضاع دگرگون شد. گاه آن را از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام می گرفتند، و گاهی به آنها باز می گرداندند.

لحظات غم انگیز

پیش تر اشاره شد که بعد از شهادت جانسوز پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که متوجه شدند زمینه برای غضب خلافت آماده است و حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام مشغول دفن و تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم سرگرم سوگواری آن حضرت اند، با رفتن به سقیفه، اوضاع را دگرگون کرده، با نقشه‌های از پیش طراحی شده آرای عده‌ای شناخته شده را به نفع خود جلب نمودند؛ و برای استحکام پایه‌های حکومت خود، در صدد برآمدند که مخالفان را ساکت نمایند.

اینان سفارش‌های مکرر رسول خدا صلی الله علیه و آله از آغاز پیدایش اسلام تا جریان غدیر و اعلام علنی امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام، همه را از یاد بردند. نخست سراغ آن حضرت رفته، آنچه از کینه‌ها و حسدها در دل داشتند، ابراز نمودند، و با همراهی شماری اوباش، به خانه وحی هجوم آوردند، و با آتش زدن در خانه و جسارت به بانوی بانوان، دختر سرافراز پیامبر، ایجاد رعب و وحشت، حضرت علی علیه السلام را برای بیعت از خانه بیرون بردند. (۳۸۹)

هجوم به خانه وحی

قسمت اول

هنگامی که حضرت علی علیه السلام بی وفایی مردم را دریافت و دانست که از یاری اش سرپیچی کرده‌اند، خانه نشینی را برگزید. عمر به ابوبکر گفت: چرا برای علی پیام نمی فرستی تا با تو بیعت کند. ابوبکر - که در ظاهر، از عمر نرمش بیشتری داشت و در کارها پیش از او دقت می کرد - گفت: چه کسی را بفرستیم؟ عمر گفت: قنفذ را می فرستیم؛ زیرا مردی خشن و سخت و بی مهر است. او از آزاد شدگان و از دودمان بنی عدی بن کعب است.

ابوبکر قنفذ را همراه گروهی به سوی خانه امیر مؤمنان روانه کرد. آنان اجازه خواستند، ولی آن حضرت اجازه نداد. قنفذ و همراهانش نزد ابوبکر و عمر - که در مسجد با مردم نشسته بودند - باز گشتند و گفتند: به ما اجازه نداد. عمر گفت: دوباره بروید. اگر اجازه نداد، بدون اجازه داخل شوید. آنان برگشتند و اجازه خواستند. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: نمی گذارم بدون اجازه وارد خانه‌ام شوید. بار دیگر باز گشتند؛ ولی قنفذ آنجا ماند و آنان جریان را بازگو کردند. عمر خشمگین شد و گفت: ما را با زنان چه کار؟! و به اطرافیان دستور داد تا هیزم آوردند، و خود به کمک آنان هیزم‌ها را کنار خانه حضرت علی و فاطمه و فرزندان علیهم السلام آوردند.

آن گاه عمر با آوازی بلند - به طوری که حضرت علی و فاطمه شنیدند - فریاد زد: سو گند به خدا، یا علی! باید از خانه بیرون آیی و با خلیفه بیعت کنی، و گرنه بر تو آتش افروزم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: ای عمر! ما را با تو چه کار؟! عمر گفت: در را باز کن، و گرنه خانه را با خودتان آتش می زنم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

از خدا نمی ترسی که به خانه ام وارد می شوی؟ عمر از کار خود شرم نکرد و آتش خواست و با آن در خانه را به آتش کشید و با فشار به در، وارد خانه شد.

حضرت فاطمه علیها السلام جلو آمد و فریاد زد: بابا، رسول خدا!

عمر شمشیرش را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی سالار زنان گیتی زد، که ناله اش بلند شد: بابا، رسول خدا! عمر دگر بار تازیانه خود را بلند نمود و بر بازوی مبارک آن بانوی گرامی زد که ناله اش بلند شد: یا رسول الله! ابوبکر و عمر پس از توجه بد رفتاری کردند.

با مشاهده این جریان! حضرت علی علیه السلام از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را بر زمین کوبید، به طوری که گردن و بینی او مجروح شد؛ و خواست او را بکشد که سفارش و گفتارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره شکیبایی را به یاد آورده، فرمود: ای پسر صحاک! سوگند به خدایی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری ارج نهاد، اگر کتاب و حکم خدا سبقت نگرفته بود و پیمانی که رسولش گرفته بود در میان نبود، می فهمیدی که نمی توانی داخل خانه من شوی.

در اینجا عمر کسی را فرستاد و از مردم درخواست یاری کرد. مردم به خانه حضرت علی علیه السلام هجوم آوردند. امیر مؤمنان علیه السلام دست به شمشیر برد. قنفذ از ترس آن که مبادا آن حضرت با شمشیر خارج شود، نزد ابوبکر بازگشت. آنان از دلاوری‌ها و صلابت و شدت آن حضرت نیک باخبر بودند.

ابوبکر به قنفذ دستور داد که برگردد، و به او گفت: اگر علی بیرون نیامد سر سخنانه وارد شوید، و اگر مانع شد، خانه را با آنان آتش بزنید.

قنفذ برگشت و با همراهانش با سرسختی، بدون اجازه، وارد خانه شدند. حضرت علی علیه السلام دست به شمشیر برد که آنها پیش دستی کرده، به طرف آن حضرت هجوم آوردند، و چون تعدادشان زیاد بود، شمشیر را گرفتند و عده‌ای شمشیر به دست اطراف آن حضرت را محاصره کرده و ریسمان به گردن «حبل الله المتین» انداختند.

حضرت فاطمه علیها السلام جلو آمد و خواست کنار در مانع شود و نگذارد آن حضرت را بیرون برند.

«فَضْرَبَهَا قَنْفِذٌ بِالسُّوْطِ فَمَاتَتْ حِينَ مَاتَتْ وَ إِنَّ فِي عَضْدِهَا كَمِثْلِ الدَّمْلَجِ مِنْ ضَرْبَتِهِ».

«قنفذ چنان تازیانه بر بازوی (جگر گوشه و پاره وجود پیامبر صلی الله علیه و آله) حضرت فاطمه زد که بر اثر آن از دنیا رفت و پس از شهادت، آثار آن بسان بازوبندی در بازوی مبارک ایشان نمایان بود.» (۳۹۰)

آن گاه حضرت علی علیه السلام را با زور و کشان کشان برای بیعت نزد ابوبکر بردند... (۳۹۱)

... پس از بازگشت قنفذ، ابوبکر، عمر، عثمان، خالد بن ولید، مغیره، ابو عبیده جراح، سالم غلام ابی حذیفه و قنفذ از جا حرکت کرده، به سوی خانه حضرت علی علیه السلام به راه افتادند. نزدیک خانه که رسیدند، دیدند حضرت فاطمه علیها السلام در خانه را بسته است. - آن بانو می پنداشت که بی اجازه وارد نمی شوند - عمر با پایش به در، که از چوب خرما بود، لگد زد و آن را شکست.

سپس وارد خانه شدند و حضرت علی را (برای بیعت) بیرون بردند... (۳۹۲)

در حدیث معراج، خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«... اما دخترت، به او ستم کنند و او را از حقش محروم سازند و حقی که تو برایش قرار می دهی غصب نمایند، در حالی که حامله است او را بزنند، بدون اجازه از او، در حریم و منزلش وارد شوند، او را خوار و ذلیل سازند. و کسی نیست او را یاری نموده، از او دفاع کند. و بر اثر ضربات و کتک، بچه اش سقط شود و از دنیا برود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» این امور را پذیرفتم و تسلیم تو هستم و توفیق شکیبایی از درگاه

توست... (۳۹۳)

آری، فاطمه زهرا علیها السلام در آن موقعیت وصف ناپذیر - و در برابر این زورمداری و حق کشی و بیدادگری از مردمی که دیروز در صف‌های طولانی به پدر بزرگوارش اقتدا می‌کردند - یاری خواست، اما نه کسی به فریاد یاری‌خواهی‌اش پاسخ مثبت داد، و نه کسی به کمک او شتافت.

عالم بزرگوار و محدث گرانقدر، فیض کاشانی، آورده است که عمر برخی آزادشدگان و منافقان را گرد آورد و با آنان به خانه امیر مؤمنان و سالار مظلومان علیه السلام رهسپار شدند. دیدند در خانه بسته است. فریاد زدند: ای علی! از خانه بیرون بیا که خلیفه تو را می‌طلبند. کسی در را باز نکرد. آنان هیزم آوردند و کنار در خانه گذاشتند تا خانه را آتش بزنند. عمر فریاد زد: سوگند به خدا، اگر در را باز نکنید، خانه را به آتش می‌کشم.

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام متوجه شد می‌خواهند خانه‌اش را آتش بزنند، در را گشود. جمعیت، بی آن که مهلت بدهند که خود را از دید نامحرم‌ان بپوشاند، با فشار وارد شدند. حضرت فاطمه علیها السلام برای آن که در برابر نامحرم‌ان نباشد، به پشت در رفت. عمر در را فشار داد که آن بانوی بانوان و جگر گوشه خاتم پیامبران بین در و دیوار قرار گرفت. آن گاه عمر و همراهانش اطراف امیر مؤمنان علیه السلام را گرفته، به او حمله‌ور شدند. دامانش را چنگ زده، به زور و کشان‌کشان به طرف مسجد بردند. حضرت فاطمه علیها السلام بین آنان و همسر مظلومش قرار گرفت و فرمود: سوگند به خدا نمی‌گذارم او را از روی ستم ببرید. وای بر شما! چه زود به خدا و رسولش خیانت ورزیدید...

عمر به پسر عمویش قنفذ دستور داد که با تازیانه او را بزند، که با تازیانه به پشت و پهلوئی حبیبه خدا فاطمه زهرا علیها السلام چندان زد که آثار آن در بدن مبارکش پدیدار شد. همین ضربات، قوی‌ترین اثر را در سقط جنین آن بانو داشت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نام مبارک آن کودک سقط شده را «محسن» نهاده بود... (۳۹۴)

مؤلف «ارشاد القلوب» می‌نویسد: حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

«هیزم بسیار به در خانه ما آوردند تا خانه و اهلش را بسوزانند. من در پشت در ایستاده بودم. مهاجمین را به خدا و رسولش سوگند می‌دادم که دست از ما بردارند و ما را یاری نمایند. عمر تازیانه را از دست قنفذ، غلام ابوبکر گرفت و به بازویم زد که اثر آن مانند بازوبند باقی ماند. آن گاه لگد به در زد و در را به طرف من فشار داد.

در این هنگام، به صورت به زمین افتادم، در حالی که فرزند در رحم داشتم، آتش زبانه می‌کشید و صورتم را می‌سوزانید. او با دستش مرا می‌زد، به گونه‌ای که گوشواره‌ام قطع و پراکنده شد. در این حالت درد زایمان مرا فرا گرفت و محسنم بی‌گناه سقط و شهید شد.» (۳۹۵)

سینه‌ای کز معرفت گنجینه اسرار بود

کی سزاوار فشار آن در و دیوار بود؟

طور سینیای تجلی مشعلی از نور بود

سینه سینیای عصمت مُشتمل از نار بود

آن که کردی ماه تابان پیش او پهلو تهی

از کجا پهلوئی او را تاب آن آزار بود

گردش گردون دون بین کز جفای سامری

نقطه پرگار وحدت مرکز مسمار بود

ناله بانو زد اندر خرمن هستی شرر

گویی اندر طور غم چون نخل آتش‌بار بود

صورتی نیلی شد از سیلی که چون نیل سیاه
 روی گیتی زین مصیبت تا قیامت تار بود
 شهر یاری شد به بند بنده‌ای از بندگان
 آن که جبرئیل امینش بنده دربار بود
 از قفای شاه، بانو با نوائی جان‌گداز
 تا توانائی به تن، تا قوت رفتار بود
 گرچه بازو خسته شد، وز کار دستش بسته شد
 لیک پای همتش بر گنبد دوار بود
 دست بانو گر چه از دامان شه کوتاه شد
 لیک بر گردون بلند از دست آن گمراه شد (۳۹۶) * * *

من ندانم حال زهرا، از دل مضطر پرسید
 یا که از دیوار خون آلود و از در پرسید
 محسنش شد سقط، اما در کجا افتاد جسمش
 من ندانم، مگر از آستان در پرسید
 آستان در خجل گردیده، خون افشان بگفتا
 حال طفل بی گنه، باید که از مادر پرسید
 گفتمش از زیر پیراهن چرا شب داد غسلش
 گفت باید ز اشک چشم ساقی کوثر پرسید
 گفتم آثاری به جا مانده از فدک، گفت که باید
 از کبودی رخ صدیقه اطهر پرسید
 بوده زینب در همه احوال با او من چگویم
 شرح حال مادرش، باید از آن دختر پرسید
 * * *

می سوخت در و فاطمه پشت در بود

اما دل او زشعله سوزان تر بود

بر فاطمه فضا بود نزدیک اما

نزدیک تر از کنیز میخ در بود

* * *

زهرا که شهیده گشت بی جرم و گناه

شد از غم او دل دو عالم پُر آه

ناموس خدا کجا و سیلی خوردن

لا حول و لا قوه الا بالله

* * *

یک ضربه روز خندق کز شصت حیدر است
 ز افعال نیک جن و بشر پربهاتر است
 آن سیلی‌ای که صورت زهرا کبود کرد
 از جرم جن و انس گنااهش بیشتر است
 * * *

به پیش باغبان گل را جفا کاری نمی‌چیند
 مگر چشم عدو چشمان مولا را نمی‌بیند
 به پیش دیده طفلی نخورده مادری سیلی
 مگر دشمن، حسن را همزه زهرا نمی‌بیند
 * * *

طیبیا! مادرت از درد پهلو می‌کند فریاد
 ز تو غمدیده مادر، انتظار مرهمی دارد
 بیا ای غمگسارم! مردم انصار را برگو
 چه باعث شد که زهرا این قدر عمر کمی دارد؟
 * * *

منظومه عشق هستی از کار افتاد
 پرگار خدا پرستی از کار افتاد
 از بوسه تازیانه بر دست بتول
 یک لحظه تمام هستی از کار افتاد
 * * *

قسمت دوم

پیشوای راست گویان، امام صادق علیه السلام، ضمن حدیثی طولانی، به مفضل می‌فرماید:
 «... عمر گفت: یا علی! برای آنچه مسلمین بدان اجتماع نموده‌اند، از خانه بیرون بیا، و گرنه تو را می‌کشیم. فضّه فرمود: امیر مؤمنان
 علیه السلام مشغول (جمع آوری قرآن) است اگر انصاف دهید، حق با اوست. آنان برای آتش زدن خانه امیر مؤمنان، فاطمه، امام
 حسن، امام حسین، زینب و ام کلثوم و فضّه علیهم السلام هیزم بر در خانه فراهم آوردند.
 حضرت فاطمه علیها السلام پشت در به آنان خطاب کرد: وای بر تو ای عمر! این چه جرأتی است بر خدا و رسولش؟ تصمیم داری
 نسل پاک پیامبر را براندازی و نور خدا را خاموش نمایی، در حالی که خداوند نورش را تمام و کامل خواهد نمود...
 قنفذ دستش را برای گشودن در دراز نمود، و عمر با تازیانه چنان بر بازوی آن حضرت نواخت که بسان اثر بازوبند سیاه گردید و با
 پایش به در کوبید که به شکم فاطمه علیها السلام اصابت کرد و محسن شش‌ماهه‌اش سقط و شهید گردید. آن‌گاه عمر و قنفذ و
 خالد بن ولید، به درون خانه هجوم آوردند. آن بانوی مظلوم، بلند بلند گریه و ناله می‌کرد و می‌فرمود: وای پدرم! وای رسول خدا!
 دخترت فاطمه را تکذیب می‌کنند، او را می‌زنند و بچه در شکمش را شهید می‌نمایند...»
 باران اشک بر محاسن امام صادق علیه السلام جاری شد، آن‌گاه فرمود:

«روشن نگردد چشمان کسی که این مصیبت‌ها را یاد کند ولی گریان نشود.»

مفضل نیز گریه شدیدی نمود و پرسید: مولا و سرورم! پاداش این گریه‌ها چیست؟ فرمود:

«آن قدر فراوان است که به شمار نیاید.»

آن‌گاه عرض کرد: مولا و سرورم! در باره «وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (۳۹۷) چه می‌فرمایید؟ فرمودند: ای مفضل! سوگند

به خدا! «مؤوده» و مقتول حضرت محسن است؛ زیرا مقتول در این آیه تنها از ما خاندان است، و هر کس جز این گوید، او را

تکذیب نمایند...» (۳۹۸)

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«من و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که آن حضرت به ما توجه نموده،

گریست. عرض کردم: ای رسول خدا! چرا گریه می‌کنید؟ فرمودند: برای آنچه پس از من با شما انجام می‌دهند. عرض کردم: آنها

چیست؟ فرمودند: گریه‌ام از ضربتی است که بر فرق تو فرود آوردند و از سیلی‌ای که بر گونه فاطمه زند...» (۳۹۹)

ابن عباس روایتی طولانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که گوشه‌ای از ستم‌های اهل بیت علیهم السلام در آن ترسیم

شده است:

«... اما دخترم فاطمه؛ او سالار بانوان گیتی از اولین و آخرین است. او پاره وجود من، نور دیدگانم، میوه دلم و روح من است...»

گویا می‌نگرم که ذلت و خواری به خانه‌اش راه یابد، حرمتش هتک شود، حقش را غصب نمایند، از ارث خود منع گردد، پهلویش

شکسته و طفلش سقط شود، فریاد برآورد: و امحمد! اما کسی او را پاسخ ندهد. استغاثه نماید، ولی کسی به فریادش نرسد. پیوسته

پس از من محزون، پریشان و گریان باشد. گاهی قطع وحی از خانه‌اش را به یاد آورد و گاه مفارقت و جدایی مرا...»

آن‌گاه که بیماری او آغاز گردد، خداوند حضرت مریم را برای پرستاری و انس با او بفرستد. اینجاست که می‌گوید: پروردگارا!

دل‌تنگ شده‌ام و از اهل دنیا خسته‌ام، مرا به پدرم ملحق نما. و خداوند او را به من ملحق سازد. وی نخستین فرد از خاندانم باشد که

به من ملحق گردد، و اندوه‌زده، پریشان، غمناک، با حقی غصب شده و شهید، بر من وارد خواهد شد.

در آن حال می‌گویم: خداوند! لعن کن افرادی را که بر او ستم روا داشته‌اند، و کیفر ده آن که حقوقش را غصب نموده، و خوار و

ذلیل نما هر کس او را خوار کرده است، و در دوزخ جاودانه کن آن که به پهلویش زد تا فرزندش سقط گردید. و ملائکه و

فرشتگان آمین گویند...» (۴۰۰)

امام حسن مجتبی علیه السلام در پاسخ مغیره بن شعبه (همان کسی که به حضرت علی علیه السلام تهمت‌های ناروا زده بود)

می‌فرماید:

«اما تو ای مغیره! دشمن خدا، مخالف قرآن و تکذیب کننده پیامبر صلی الله علیه و آله هستی... تو آن چنان فاطمه دختر رسول خدا

را زدی که به خون خویش آغشته گشت، و فرزندش را سقط نمودی. تمام این کردارها را برای خوار کردن پیامبر و مخالفت با او و

هتک حرمتش انجام دادی، با آن که آن حضرت در باره آن بانو فرمودند: تو ای فاطمه! سید و سالار بانوان بهشتی هستی.

ای مغیره! خداوند تو را به دوزخ افکند و سنگینی گناه گفتار دروغینت را به گردنت نهد...» (۴۰۱)

خلیفه دوم عمر به معاویه نامه‌ای نوشته‌است که گزیده‌ای از آن آورده می‌شود:

هنگامی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام و فرزندان و یارانش و اسارت اهل بیت او به مدینه رسید، در خانه ام سلمه و

خانه‌های مهاجر و انصار سوگواری بر پا شد. عبدالله فرزند عمر، فریاد کنان از خانه بیرون آمد. سیلی به صورت می‌زد و گریبان

چاک کرده، می‌گفت: ای گروه بنی‌هاشم! ای قریش! ای مهاجر و انصار! این گونه با خاندان پیامبر رفتار می‌شود و شما زنده هستید.

قرار نگیرم تا نزد یزید روم.

شبانه از مدینه خارج شد. از هر شهری که می‌گذشت، فریاد می‌زد و مردم را از یزید بی‌راز می‌نمود. کارهای او را به یزید گزارش دادند.

عبدالله وارد دمشق شد، در حالی که گروهی او را همراهی می‌کردند. یزید تنها به او اجازه داد تا وارد قصرش شود. او داخل شد و فریاد می‌زد و خطاب به یزید می‌گفت: کاری انجام دادی که ترک و روم نکردند. از مقام خود دست بردار. یزید او را بغل کرد، و پس از خوش آمد گویی، گفت: خشم را فرو نه و به سخنم گوش کن. در باره پدرت عمر چه می‌گویی؟ آیا پدرت امر شام را به پدرم معاویه واگذار نکرد و به آن راضی نبود؟ عبدالله تصدیق کرد. یزید او را به خزینه‌ای برد و صندوقی را باز کرد. در آن، نامه‌ای سر بسته بود. نامه را گشود و گفت: این خط پدرت است؟ گفت: آری. آن را گرفت و خواند. بعد از بسیاری از گفتارهای ناروا، در آن چنین آمده بود:

به خانه علی رفتم - البته پیش از این، در باره اخراج او با دیگران مشورت کرده بودم - خالد، قنفذ، و برخی خواص دوستانم با من بودند. در خانه را به شدت کوبیدم. فضا پشت در آمد. بعد از تهدید، فاطمه پشت در آمد و فرمود: از ما چه می‌خواهید؟ گفتم: چرا پسر عمویت نیامد؟ پاسخ داد: طغیان و ستم تو بود که مرا از خانه بیرون آورد و حجت بر تو تمام است. گفتم: این حرف‌ها را رها کن و به علی بگو از خانه بیرون آید، و گر نه هیزم فراوانی اینجا آورم و آتش برافروزم و خانه و اهلس را بسوزانم. و با آن که علی را برای بیعت به سوی مسجد می‌بردم، تازیانه را از قنفذ گرفتم و با آن فاطمه را زدم.

به خالد گفتم: تو و مروان و دیگران بار هیزم بیاورید. و به فاطمه گفتم: خانه را به آتش می‌کشم. او با دو دستش خواست مانع شود که داخل شوم، من او را دور نموده، و با شدت در را فشار دادم و با تازیانه بر دست‌های او زدم تا در را رها کند. از شدت درد تازیانه، ناله کرد و گریست. گریه و ناله‌اش چنان جانسوز بود که نزدیک بود دلم نرم شده، منصرف شوم، به یاد کینه‌های علی افتادم... و با پای خود لگد بر در زدم، ولی او همچنان پشت در بود. هنگامی که لگد بر در زدم، صدای ناله فاطمه را شنیدم که پنداشتم این ناله مدینه را زیر و رو نمود. در آن حال فرمود:

«یا أَبْنَاءَ یا رَسُولَ اللَّهِ! هَكَذَا يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَ ابْنَتِكَ، آه! یا فَضَّةُ! إِلَيْكَ فَخُذِي فَقَدْ وَاللَّهِ قُتِلَ مَا فِي أَحْشَائِي مِنْ حَمَلٍ».

«بابا رسول الله! بنگر با حبیبیه و دختر تو این چنین رفتار می‌شود. آه! ای فضا! مرا دریاب. سوگند به خدا فرزندی که در رحم داشتم کشته شد.»

دریافتم که فاطمه در اثر درد زایمان پشت در به دیوار تکیه داده است. در را به شدت فشار دادم، در باز شد. چون وارد شدم با همان حال رو به روی من ایستاد، ولی از شدت خشم چنان سیلی بر روی روپوش و مقنعه او زدم که به زمین افتاد و گوشواره از گوش او جدا شد... (۴۰۲)

قسمت سوم

در روایت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام می‌فرمایند:

«... این (= فاطمه) امانت خدا و امانت رسول نزد توست، که در حقیقت، نگهداری آن نگهداری خدا و رسول است و تو آن را رعایت خواهی نمود. یا علی! او سالار بانوان بهشت از اولین تا آخرین است... من از کسی راضی و خشنودم که فاطمه از او راضی باشد، و همچنین پروردگار و فرشتگان او چنین باشند.»

وای بر کسی که به او ستم روا دارد. وای بر آن که حق او را بگیرد و غصب نماید. وای بر کسی که هتک حرمت او نماید. وای بر آن که در خانه‌اش را بسوزاند، وای بر فردی که همسرش را بیازارد. وای بر کسی که او را دشمن بدارد و با او مبارزه نماید.

بار الها! من از ایشان بیزار و آنان از من بیزارند... (۴۰۳)

در زیارت آن بانوی مظلوم آمده است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَةُ الشَّهِيدَةُ» (۴۰۴)

و مرحوم کلینی به سند صحیح از جناب علی بن جعفر از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که فرمودند:

«إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ صِدِّيقَةٌ شَهِيدَةٌ...» (۴۰۵)

«همانا حضرت فاطمه علیها السلام صدیقه و شهیده است.»

عالم بزرگوار و حدیث شناس بی‌نظیر علامه مجلسی، در ذیل حدیث می‌فرماید:

این حدیث دلالت دارد که حضرت فاطمه (را شهید کرده‌اند و) شهید از دنیا رفته است، و این، از متواترات است (که قابل خدشه نیست). آن‌گاه نحوه شهادت آن بانو را از شیعه و سنی ترسیم می‌نماید. (۴۰۶)

بسیاری از عالمان و حدیث شناسان، در طول تاریخ، ستم‌های وارد بر آن حضرت را در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ مثلاً عالم فرزانه، خواجه نصیر الدین طوسی می‌نویسد:

«هنگامی که حضرت علی علیه السلام از بیعت امتناع نمود، ابوبکر افرادی را به خانه او فرستاد و آن را به آتش کشیدند، در حالی که حضرت فاطمه علیها السلام و گروهی از بنی‌هاشم در آن خانه بودند. و در پایان از کردار خود پشیمان شد.»

عالم بزرگوار و فرهیخته زمان‌ها علامه حلی، در شرح عبارت ایشان چنین آورده است:

«هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام از بیعت امتناع نمود، ابوبکر افرادی را به خانه او فرستاد و خانه را به آتش کشیدند، در حالی که حضرت فاطمه و گروهی از بنی‌هاشم در آن خانه بودند. و حضرت علی علیه السلام را با اکراه برای بیعت بیرون بردند... و حضرت فاطمه را زدند که طفلش حضرت محسن سقط شد... و هنگام مرگ چنین گفت: کاش خانه فاطمه را رها کرده، و هتک حرمت او نمی‌نمودم.» (۴۰۷)

اسوه عارفان، عالم بزرگوار مرحوم سید بن طاووس، به فرزندش می‌فرماید:

«... تنها به این امور (از تخلف لشکر اسامه و غضب خلافت و...) اکتفا نکرد. عمر را به در خانه پدرت حضرت علی و مادرت حضرت فاطمه علیها السلام فرستاد، در حالی که عباس عموی پیامبر و گروهی از بنی‌هاشم در آن جا حاضر و مشغول سوگواری بودند. عمر دستور داد اگر برای بیعت حاضر نشدند، آنان را با آتش بسوزانند، چنان‌که صاحب کتاب العقد الفرید، (۴۰۸) و گروهی دیگر که در نقل روایات متهم نیستند، این مطلب را آورده‌اند.

چنین کاری را هیچ کس، نه در سلسله انبیا و اوصیا و نه در سلسله زمامداران و پادشاهان - که به قساوت قلب و ستم معروفند - حتی پادشاهان کافر انجام نداده‌اند. بدین صورت که هر کس از بیعت با آنان تخلف ورزید و متابعت نکرد، علاوه بر تهدید به کشتن و زدن، آنان را به آتش بکشند.

فرزندم! هرگز شنیده نشده و به ما نرسیده که پیامبر یا پادشاهی مردم را از تهیدستی و ذلت و زیان نجات دهد و آنان را به سعادت دنیا و آخرت راهنمایی کند و در پرتو او شهرها فتح شود، سپس آن پیامبر یا زمامدار از دنیا برود و تنها یک دختر از او باقی بماند و در باره او بگوید: او سالار بانوان دو جهان است و دو کودک کمتر از هفت سال داشته باشد و جزای آن پیامبر یا زمامدار را این گونه بدهند که گروهی را بفرستند که آن یگانه دختر و دو کودکش را که به منزله روح و قلب او هستند، بسوزانند...» (۴۰۹)

گفتار عالم بی‌نظیر، سید مرتضی، را در کتاب الشافی، جلد ۴ ملاحظه فرمایید.

خوشبختانه ابن ابی‌الحدید، عالم سنی، در شرح خود، جلد ۱۶، برخی از آنها را نقل نموده است. نیز به گفتار فقیه بی‌نظیر، حدیث شناس وارسته، عالم بزرگوار، شیخ طوسی در کتاب تلخیص الشافی مراجعه شود.

اسوه پارسایان، محقق و مقدس اردبیلی می‌نویسد:

«از مطاعن عمر - که با همه طعن‌ها برابر است -: دستور داد خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بسوزانند، در حالی که می‌دانستند حضرت فاطمه علیها السلام پشت در است. نیز دستور داد آن بانو را بزنند. و عمر در به شکم آن بانو زد و قنفذ تازیانه بر کتف مبارک او زد که به سبب آن فرزندش سقط شد و اثر آن مدتی ماند، و به همان سبب، بیمار شده، از دنیا رفت...»

برخی در صدد پاسخگویی برآمده‌اند، نظیر ملا علی قوشچی که پاسخ‌های او پوچ (و سطحی) است. (۴۱۰)

عالم فرهیخته، محقق فرزانه، شیخ مفید، گرچه در محیط مخالفان بود و نمی‌توانست به طور آشکار مطالب را بیان کند، ولی بسیاری از نکات را در لابلاهای کتاب‌های خود گوشزد نموده است. ایشان علاوه بر مطالبی که در کتاب «جمل» و جز آن آورده است، در ارشاد می‌نویسد:

«در میان شیعه کسانی هستند که می‌گویند: همانا حضرت فاطمه علیها السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله پسرش را سقط کرد، که هنگام حاملگی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را محسن نامید». (۴۱۱)

عالم وارسته، حدیث شناس بزرگوار، مرحوم مجلسی اول می‌نویسد:

«در روایت صحیح از علی بن جعفر، از برادر بزرگوارش امام موسی بن جعفر علیهما السلام، آمده است که فرمودند:

«همانا فاطمه علیها السلام صدیقه و شهیده است...»

شهادت آن بانو - صلوات الله علیها - از ضربت عمر با در خانه بر شکم آن بانو بود، آن گاه که خواستند امیر مؤمنان علیه السلام را برای بیعت با ابوبکر ببرند. نیز زدن قنفذ با تازیانه بر آن بانو که به اذن عمر بود، که جریان آن نزد شیعه و سنی مشهور و در کتاب

سلیم بن قیس مفصل آمده است. بر اثر این زدن، حضرت محسن سقط شد و شیخ مفید آن را در ارشاد نقل نموده است. (۴۱۲)

فرزند بزرگوارش حدیث شناس بی نظیر علامه مجلسی، می‌آورد:

«از روایات شیعه و اهل سنت که مورد اتفاق است، استفاده می‌شود که عمر به دستور ابوبکر - یا به رضایت او - برای آتش زدن خانه حضرت فاطمه علیها السلام همت گمارد، در حالی که امیر مؤمنان و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در خانه بودند. نیز آن بزرگواران را تهدید نمود و آزار و اذیت کرد، با آن که بلندی شأن آنان نزد خدا و رسول را کسی انکار نمی‌کند، مگر کسی که از اسلام خارج شده باشد.»

در احادیث فراوان شیعه، بلکه احادیث اهل سنت، چنین آمده است که عمر حضرت فاطمه علیها السلام را ترساند، تا آن که بچه‌اش سقط شد. و در روایات متواتر شیعه و اهل سنت آمده که آزار حضرت فاطمه و حضرت علی علیهما السلام آزار رسول خداست.

خداوند هم می‌فرماید:

«همانا کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده، و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است.» (۴۱۳)... (۴۱۴)

محقق فرهیخته، سید شرف الدین عاملی، می‌فرماید:

«تَهْدِيْدُهُمْ عَلَيَّا بِالتَّحْرِيقِ ثَابِتٌ بِالتَّوَاتُرِ الْقَطْعِيِّ».

«به تواتر قطعی ثابت است که حضرت علی علیه السلام را به سوزاندن تهدید کردند.»

آن گاه برخی گفتار عالمان سنی را می‌آورد. (۴۱۵)

برخی بزرگان و حدیث شناسان برجسته، نظیر مرحوم کلینی و استاد بزرگوارش علی بن ابراهیم و شیخ المحدثین مرحوم صدوق روایت‌هایی در این باره از آنها آورده‌اند.

عالم نستوه، دانشمند فرزانه، آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) می‌فرماید:

أُضْرِمُ النَّارَ بِبَابِ دَارِهَا
 وَ آيَةُ النُّورِ عَلَى مَنَارِهَا
 وَ بِابِهَا بَابُ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ
 وَ بَابُ أَبْوَابِ نَجَاةِ الْأُمَّةِ
 بَلْ بِابِهَا بَابُ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى
 فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ قَدْ تَجَلَّى
 مَا اكْتَسَبُوا بِالنَّارِ غَيْرَ الْعَارِ
 وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابُ النَّارِ
 لَكِنَّ كَثْرَ الضَّلَعِ لَيْسَ يَنْجِبِرُ
 إِلَّا بِصَمَّصَامٍ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ
 إِذْ رَضَّ تِلْكَ الْأَضْلَعِ الرَّكِيَّةِ
 رَزِيَّةً لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةً

* * *

وَلَسْتُ أُدْرِي حَبْرَ الْمِسْمَارِ
 سَلَّ صَدْرَهَا خَزَانَةَ الْأَشْرَارِ
 وَ فِي جَنِينِ الْمَجْدِ مَا يُدْمِي الْحَشَا
 وَ هَلْ لَهُمْ إِخْفَاءُ أَمْرٍ قَدْ فَشَى
 وَ الْبَابُ وَ الْجِدَارُ وَ الدِّمَاءُ
 شُهُودٌ صِدْقٍ مَا بِهِ خِفَاءُ

* * *

تَاللَّهِ يَتَّبِعِي لَهَا تَبْكِي دَمًا
 مَا دَامَتِ الْأَرْضُ وَ دَارَتِ السَّمَاءُ

گفتار عالمان اهل سنت

خوانندگان گرامی نپندارند که تنها عالمان و حدیث شناسان شیعه این ستم‌ها را در کتاب‌های خود آورده‌اند، بلکه بزرگان از اهل سنت نیز اعتراف نموده‌اند؛ گرچه غالباً مطالب را به طور اشاره و ناقص ترسیم کرده‌اند (۴۱۶)؛ از جمله:

مقاتل بن عطیه (م: ۵۰۵ ق) از عالمان حنفی، در مجلس مناظره و بحث میان عالمان شیعه و اهل سنت، از حسین بن علوی نقل می‌کند که ابوبکر بعد از آن که با زور شمشیر و تهدید از مردم بیعت گرفت، عمر، قنفذ، خالد بن ولید، ابو عبیده جراح و عده‌ای دیگر را به در خانه حضرت علی و فاطمه علیهما السلام فرستاد. عمر دستور داد هیزم آوردند و در خانه فاطمه علیها السلام را آتش زد. - خانه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوی در آن می‌ایستاد و می‌فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ» گاهی آن قدر می‌ایستاد تا اذن ورود داده می‌شد - و هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام به در خانه آمد تا عمر و همراهانش را رد کند، عمر آن چنان آن بانوی گرامی را بین در و دیوار سخت فشار داد که طفلش سقط شد و میخ در خانه به سینه مبارکش فرو رفت و صدای ناله‌اش بلند شد:

«بابا رسول خدا! بنگر که پس از شما از دست عمر و ابوبکر چه ستم‌هایی بر ما وارد می‌آید».

عمر نگاهی به اطرافیان خود کرد و گفت: فاطمه را بزیند. همراهانش هجوم آورده، آن‌قدر حبیبه رسول خدا و پاره وجود او را زدند که جسم مبارکش غرق خون شد و در بستر بیماری افتاد و سخت بیمار و محزون گردید و پس از اندک زمانی به دست عمر شهید شد. (۴۱۷)

شهرستانی، که تعصب او و عنادش به خاندان رسالت بر کسی پوشیده نیست، در ترجمه ابراهیم بن سئار، معروف به نظام، از او چنین نقل می‌کند:

عمر هنگام بیعت آن‌قدر به پهلوی فاطمه زد تا محسنش را سقط نمود. عمر پیوسته فریاد می‌زد که خانه را با هر که در آن است آتش بزیند. و در خانه جز علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) کسی نبود. (۴۱۸)

نیز صلاح الدین خلیل صفدی، در ترجمه همین نظام آورده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نص صریح، علی را به جانشینی پس از خود تعیین کرد؛ ولی عمر به خاطر ابوبکر آن را کتمان نمود و عمر آن‌چنان فاطمه را زد که فرزندش محسن ساقط شد. (۴۱۹)

شگفت آن‌که صفدی همین موضوع را طعن بر نظام گرفته است؛ اما مطلب روشن‌تر از آن است که بتوان آن را مخفی نمود.

ابن قتیبه (م: ۳۲۲ یا ۲۷۶ ق) می‌نویسد:

ابوبکر در باره کسانی که بیعت نکردند به جستجو پرداخت و آنان را در خانه علی یافت. عمر را نزد آنان فرستاد. او به خانه علی آمد و فریاد زد که برای بیعت بیرون آید. آنان امتناع ورزیدند. عمر درخواست هیزم کرد و گفت: سوگند به خدا، باید بیرون آید، و گرنه خانه را با اهلش به آتش می‌کشم.

به عمر گفتند: حضرت فاطمه در خانه است. گفت: اگر چه فاطمه در خانه باشد. ناگزیر همه بیرون آمدند، جز علی...

عمر با گروهی به در خانه فاطمه آمدند. در را کوبیدند. هنگامی که فاطمه صدای آنان را شنید، با صدای بلند فرمود:

«بابا رسول خدا! پس از تو از عمر و ابوبکر چه ستم‌هایی بر ما وارد آمد».

چون مردم صدای ناله و گریه فاطمه را شنیدند، متفرق شدند، و آن‌چنان ناراحت بودند که نزدیک بود دل‌هایشان از غم و اندوه از هم بپاشد و جگرهایشان پاره شود. ولی عمر با گروهی باقی ماندند و علی را از خانه بیرون آوردند...

عمر به ابوبکر گفت: ما را نزد فاطمه ببر که ما او را خشمگین کرده‌ایم...

فاطمه فرمودند: خدا و فرشتگانش را گواه می‌گیرم که شما مرا خشمگین کردید و مرا خشنود ساختید، و هرگاه پیامبر را ملاقات کردم، از شما به آن حضرت شکایت می‌کنم...

فاطمه به ابوبکر فرمودند: بعد از هر نمازی که می‌خوانم، تو را نفرین می‌کنم... (۴۲۰)

طبری (م: ۳۱۰ ق) می‌نویسد: عمر به منزل علی آمد، طلحه، زبیر و عده‌ای دیگر از مهاجران در خانه علی بودند. عمر گفت: به خدا اگر خارج نشوید، برای بیعت، خانه را آتش می‌زنم... (۴۲۱)

مسعودی، که از علمای قرن چهارم است و شیعه و سنی او را قبول دارند (و برخی او را شیعه می‌دانند) در باب خلافت ابوبکر و عمر می‌نویسد:

به خانه حضرت علی سرازیر شدند. پس هجوم آوردند و در خانه را به آتش کشیدند و با اکراه و فشار او را از خانه بیرون آوردند و سالار زنان را کنار در، آن‌چنان فشار دادند که فرزندش محسن سقط شد. (۴۲۲)

دانشمند معروف اهل سنت، ابن ابی‌الحدید، می‌نویسد:

اما حدیث هجوم آوردن به خانه حضرت فاطمه، پیش از این آورده شد، ظاهراً نزد من، آنچه را سید مرتضی و شیعه روایت

کرده‌اند، صحیح است، ولی نه همه پندار آنها، بلکه برخی از آنها واقع شده است. (۴۲۳)

در جایی دیگر می‌نویسد:

... عمر با عده‌ای به در خانه فاطمه آمد و گفت: سوگند به خدا، اگر برای بیعت بیرون نیاید، خانه را با شما به آتش می‌کشم...

عمر و همراهان، علی و زبیر را با اکراه و اجبار به سوی مسجد بردند. مردم از هر سو اجتماع کرده، تماشا می‌نمودند؛ به طوری که کوچه‌های مدینه پر از جمعیت شد. حضرت که این گونه رفتار عمر را مشاهده کرد، با فریاد و فغان میان جمعیت آمد. زن‌های بنی‌هاشم و دیگر زنان، اطراف او را گرفتند. آن‌گاه حضرت فاطمه در کنار خانه ایستاد و فریاد زد: ای ابوبکر! چقدر زود بر اهل بیت رسول خدا یورش بردید و جسارت کردید. به خدا دیگر با عمر سخن نگویم تا خدای را ملاقات نمایم...

ابن ابی‌الحدید در ادامه می‌نویسد:

نزد من صحیح آن است که حضرت فاطمه هنگامی که از دنیا رفت، در دلش از ابوبکر و عمر ناراحت و خشمگین بود، لذا وصیت کرد که آنان در نماز بر او شرکت نکنند... (۴۲۴)

آن‌گاه (عذر بدتر از گناه آورده) می‌گوید: گناه ابوبکر و عمر صغیره و کوچک بود، و نزد اصحاب ما از امور بخشوده شده است؛ گرچه بهتر این بود که ابوبکر و عمر به حضرت فاطمه احترام می‌کردند و به مقام ارجمندش توجه می‌نمودند... (۴۲۵)

این دانشمند سنی، بعد از نقل این جریانات، گفتار عمر در باره پیامبر خدا - که معصوم است و جز وحی سخنی ندارد - را نقل می‌کند؛ و آن این که پیامبر هذیان می‌گوید. در پایان اضافه می‌کند که این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح خود نقل کرده‌اند و همه محدثین بر آن اتفاق دارند. (۴۲۶)

همچنین می‌نویسد:

چون ابوبکر بر منبر نشست، حضرت علی و زبیر و عده‌ای از بنی‌هاشم در خانه حضرت فاطمه بودند. عمر نزد آنان آمد و گفت: به خدا اگر برای بیعت بیرون نیاید، خانه را با شما آتش می‌زنم... (۴۲۷)

نیز روایت می‌کند که ابوبکر هنگامی که از دنیا می‌رفت، چنین می‌گفت: سه عمل انجام داده‌ام که ای کاش انجام نمی‌دادم: نخست: دوست داشتم هتک حرمت خانه فاطمه را نمی‌کردم و در خانه را نمی‌گشودم... (۴۲۸)

نیز می‌گوید: اما حدیث آتش زدن و جریانات نظیر آن از امور رسوا کننده، و این که حضرت علی را گرفتند و با عمامه‌اش او را به مسجد بردند و مردم اطراف او بودند، امری بعید است که تنها شیعه نقل کرده؛ گرچه گروهی از حدیث‌شناسان هم نظیر آن را روایت نموده‌اند و به زودی آنها را نقل می‌کنیم. (۴۲۹)

شگفت آن که همو می‌نویسد:

مورخان آورده‌اند: هنگامی که پیامبر (ص) دامادش ابوعاص را که در جنگ بدر اسیر شده بود آزاد نمود، از او پیمان گرفت که زینب دختر آن حضرت را رها کند. چون وارد مکه شد و جریان را به همسرش زینب گفت، او هم آماده مسافرت به مدینه شد. قریش چون با خبر شدند که دختر پیامبر (ص) به راحتی از میان آنها رفته است، خشمگین شدند و به سرعت در محل «ذی طوی سر» راه او را گرفتند. نخست هبار بن اسود، (نوه عبدالمطلب) پیش آمد و با نیزه خود زینب را که حامله بود ترساند و به وحشت انداخت. زینب بر اثر ترس، بچه‌اش سقط شد. از این رو، پیامبر خدا (ص) ریختن خون هبار را مباح نمودند.

ابن ابی‌الحدید گوید: این خبر را بر استادام ابوجعفر نقیب خواندم. گفت: هرگاه رسول خدا (ص) ریختن خون هبار را به خاطر ترساندن زینب و سقط نمودن طفلش مباح شمارد، کاملاً روشن می‌شود که اگر آن حضرت زنده بود، بی‌شک ریختن خون کسی که حضرت فاطمه را ترسانید و بچه‌اش را سقط نمود مباح و جایز می‌شورد.

به استادام گفتم: این را از تو روایت کنم که می‌گویند: حضرت فاطمه ترسانیده شد و محسن او سقط گردید؟ پاسخ داد: صحت و

بطلان آن را از قول من روایت نکن، چون در این باره متوقفم و نظری ندارم. (۴۳۰)

گویا ترس او را فرا گرفت و از اظهار حق خودداری نمود. چه خوب بود شهادت به خرج می‌داد و آشکارا جریان را افشا می‌کرد. گرچه انسان بصیر و آگاه واقعیت را به خوبی در می‌یابد.

نیز آورده است که حضرت فاطمه به ابوبکر فرمودند:

سوگند به خدا، بعد از این هرگز با تو سخن نمی‌گویم. ابوبکر گفت: به خدا من هرگز از تو دوری نمی‌کنم. حضرت فاطمه فرمودند: سوگند به خدا تو را نفرین می‌کنم. ابوبکر گفت: به خدا تو را دعا می‌کنم.

هنگامی که حضرت فاطمه در بستر مرگ قرار گرفت، وصیت نمود که ابوبکر بر جنازه او نماز نخواند. از این رو، شبانه او را دفن کردند و عباس عموی پیامبر بر جنازه‌اش نماز خواند. فاصله میان رحلت پدرش و وفات او ۷۲ شب بود. (۴۳۱)

ابن عبد ربّه اندلسی مالکی می‌نویسد:

گروهی که از بیعت با ابوبکر اجتناب کردند، علی بن ابی‌طالب، عباس، زبیر و سعد بن عباده بودند؛ اما علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشسته بودند، تا آن‌که ابوبکر، عمر را به سوی آنان فرستاد که ایشان را بیرون آورد، و به عمر فرمان داد که اگر بیرون نیامدند با آنان جنگ نما.

عمر پاره آتشی آورد که خانه را با ایشان بسوزاند. فاطمه فرمود: ای پسرِ خطاب! آیا آمده‌ای خانه مرا بسوزانی؟! عمر پاسخ داد: آری، مگر به آنچه مردم به آن اجتماع کرده‌اند همراه شوید. (۴۳۲)

محمد حسین هیکل، از وزرای اسبق مصر، در کتاب خود داستان اختلافات را ذکر نموده است؛ از جمله می‌گوید: گروهی در خانه فاطمه بودند. عمر به منزل علی آمد و گفت: اگر برای بیعت بیرون نیاید، خانه و شما را به آتش می‌کشم... فاطمه از دنیا رفت، در حالی که بر ابوبکر و عمر خشمناک و ناراحت بود. (۴۳۳)

عمر رضا کحاله، در ترجمه حضرت فاطمه، گفتار ابن قتیبه، و ابن ابی‌الحدید و ابن عبد ربّه را با اضافاتی نقل نموده است. (۴۳۴)

بالاخره دکتر عبدالفتاح عبدالمقصود مصری در کتاب خود عباراتی بهت‌انگیز آورده که از شیعیان نیز تندتر است. (۴۳۵)

نیز از آنها روایاتی در این باره نقل شده، نظیر روایت فرائد السمطین (ج ۲، ص ۳۴، ح ۳۷۱) که پیش‌تر آورده شد و بیانگر بسیاری از ستم‌های وارد شده بر آن بانو است.

مرحوم محلاتی در این باره ۳۸ نفر از عالمان و حدیث‌شناسان سنی را نام برده است. (۴۳۶) به کتاب‌هایی نظیر الغدیر، شبهای پیشاور، ظلمات فاطمه الزهراء نیز مراجعه گردد.

در پایان، به دو روایت که بسیاری از حدیث‌شناسان اهل سنت نقل کرده‌اند اشاره می‌شود:

۱ - ابوبکر در بستر مرگ چنین گفت: من در دنیا از چیزی تأسف نمی‌خورم جز سه عمل را که کاش انجام نمی‌دادم... دوست داشتم هتک حرمت خانه فاطمه را نمی‌کردم و در خانه را نمی‌گشودم... (۴۳۷)

۲ - بعد از شهادت حضرت فاطمه علیها السلام، هنگام دفن آن بانو، حضرت علی علیه السلام گفتاری دارند که گواهی بر رنج‌ها و ستم‌های وارد شده بر آن بانوست، که بسیاری از دانشمندان سنی آن را شرح نموده‌اند. (۴۳۸)

بخش پنجم: در آستانه شهادت

در آستانه شهادت

بی‌شک، حضرت فاطمه علیها السلام، از بیدادگری‌ها و ستم‌ها، تجاوز به حریم دین و ولایت، خانه‌نشینی امیر مؤمنان علیه السلام و

داغ جانکاه پدر بزرگوارش، سخت آزرده شد؛ به طوری که دنیا با همه گستردگی‌اش بر او تنگ گشت و در بستر بیماری و شهادت افتاد.

امواج دردها، مصیبت‌ها و رنج‌ها پیکر مبارکش را ذوب می‌ساخت و شادابی جوانی را از وجود او بر می‌گرفت. و رفته رفته رنج و بیماری او شدت گرفته، وضعیت او رو به وخامت نهاد. سرانجام خورشید جهان افروزش به سوی مغرب رفت و در هنگامی که فقط هیجده بهار از عمر شریفش می‌گذشت، به پدر بزرگوارش ملحق شد.

اینک گوشه‌ای از این ماجرای غم‌انگیز، با آه و ناله، قلم شکسته، جوهر اشک دیده، و دلی سوخته از مرغی بال و پر شکسته، ترسیم می‌گردد؛ تا از این رهگذر، تسلیتی به ساحت اقدس و دل داغدار بقیة الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - عرض نموده و توشه‌ای برای عرصه محشر و آخرت خویش ذخیره سازیم.

چه سان گویم که با زهرا چه کردند

به خورشید جهان آرا چه کردند

چه سان گویم که زهرا خورد سیلی

ز سیلی چهر ماهش گشت نیلی

چه سان گویم صف بیگانه او

زدند آتش به درب خانه او

چه سان گویم که پهلویش شکستند

به روی او در امید بستند

چه سان گویم به دل تا چند غم داشت

چرا بازوی آن بانو ورم داشت

چه سان گویم به محبوب یگانه

چرا زد دشمن دون تازیانه

باران اشک و آه

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، مرد و زن متأثر شدند و گریستند. این مصیبت برای همه، به ویژه خاندان رسالت جانسوز بود. در آن میان بیش از دیگران، حضرت فاطمه علیها السلام ناراحت بود، به طوری که لحظه به لحظه اندوهش تازه می‌شد و گریه‌اش شدت می‌یافت و هیچ گاه سوز دلش آرام نمی‌گرفت. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«افرادی که فراوان می‌گریستند، پنج نفر بودند: حضرت آدم، حضرت یعقوب، حضرت یوسف، حضرت فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله، و حضرت علی بن الحسین علیه السلام.

... اما حضرت فاطمه علیها السلام چندان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست که مردم مدینه ناراحت شدند و به حضرتش عرض کردند: از بسیاری گریهات ما را آزرده کردی. آن حضرت به قبرستان شهدا (ی‌أحد) تشریف می‌برد و آنچه می‌خواست می‌گریست، سپس به مدینه باز می‌گشت...» (۴۳۹)

دخت گرانمایه پیامبر، در سوگ پدر بزرگوارش و حقّ غضب شده شوی گرانقدرش و تجاوز به حریم دین و ولایت، چنان می‌گریست که مردم سست عنصر و بیدادگر از خدا بی‌خبر در خویشتن احساس نا آرامی و اضطراب می‌کردند.

در روایت آمده است که آن بانوی فرزانه بعد از رحلت پدر بزرگوارش هفت روز از خانه بیرون نیامد. روز هشتم برای زیارت قبر پدر از خانه خارج شد و با گریه و آه و ناله به طرف قبر مطهر پدر رهسپار شد... از شدت گریه، چشم‌های مبارکش چیزی را نمی‌دید. چون نگاهش به قبر پدر افتاد، از شدت ناله و گریه و زاری بی‌هوش بر زمین افتاد. زنان مدینه به سوی او شتافتند، آب به صورتش پاشیدند، تا آن‌که به هوش آمد. آن‌گاه خطاب به پدر بزرگوارش فرمود:

«توانم رفت، طاقتم به سرآمد، دشمنم شماتت کرد، غم و اندوه فراوان مرا می‌کشد. پدر جان! تنها، حیران و بی‌کس باقی ماندم، صدایم گرفت، کمرم شکست، زندگی‌ام ناگوار و روزگارم تیره و تار گردید...».

آن‌گاه به خانه آمد و شب و روز گریه و زاری می‌کرد. نه اشکش پایانی داشت و نه آه و ناله‌اش.

بزرگان مدینه گرد آمدند و به سوی امیر مؤمنان علیه السلام شتافتند و عرض کردند: فاطمه علیها السلام شب و روز گریان است و گریه‌های او هم استراحت و خواب شب را از ما ربوده و هم آرامش انجام کارهای روزانه را. از او بخواهید که یا شب سوگواری نماید یا روز. (۴۴۰) حضرت نزد آن بانوی گرامی آمد که نه گریه امانش می‌داد و نه تسلیت در او اثر می‌کرد، ولی چون آن حضرت را مشاهده نمود، به تدریج آرام شد و امیر مؤمنان علیه السلام پیام آنان را رسانید.

بانوی بانوان فرمود:

«ای ابا الحسن! زندگی و درنگ من اندک خواهد بود، و به زودی از میان آنان می‌روم. سوگند به خدا، نه شب‌ها از گریه آرام خواهم گرفت و نه روزها، تا به پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیوندم».

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: آنچه می‌خواهی همان را انجام بده. به همین دلیل آن حضرت خارج از شهر مدینه، کنار بقیع، سایه‌بانی ساخت که آن را «بیت الاحزان» نامیدند. (۴۴۱) آن بانو هر بامداد دست دو کودک خود، حسن و حسین علیهما السلام را می‌گرفت و به سوی بیت الاحزان می‌رفت و تا غروب می‌گریست و سوگواری می‌نمود. چون غروب می‌شد، امیر مؤمنان علیه السلام به آنجا می‌رفت و او را به خانه باز می‌گردانید... (۴۴۲)

از علامه سید باقر هندی (م: ۱۳۲۹ ق) حکایت شده است که او شب عید غدیر، در عالم خواب، حضرت صاحب الامر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - را دید که محزون و غمگین است. عرض کرد: سرور و سالارم! با آن‌که همه مردم در عید غدیر شاد و مسرورند، شما را محزون می‌نگرم؟ پاسخ فرمود: حزن و اندوه مادرم را به یاد آوردم. سپس فرمودند:

لَا تَرَانِي اتَّخَذْتُ لَا وَعَلاهَا

بَعْدَ بَيْتِ الْأَحْزَانِ بَيْتِ سُورٍ

* به جایگاه بلندش [= حضرت فاطمه علیها السلام] سوگند، نمی‌بینی مرا که پس از بیت الاحزان خانه شادی بگیرم.

هنگامی که آن مرحوم از خواب بیدار می‌شود، در باره غدیر و آنچه برای حضرت زهرا علیها السلام پس از پدر بزرگوارش رخ داده است، قصیده‌ای می‌سراید که مطلع آن چنین است:

كُلُّ عَدْرِ وَقَوْلِ إِفْكِكِ وَ زُورٍ

هُوَ فَرْعٌ مَنْ جَحَدَ نَصَّ الْعَدِيرِ (۴۴۳) * * *

مرا به مردم شهر مدینه کاری نیست

دلم گرفته و این گریه اختیاری نیست

بگو به خلق که زهرا گذشت از دنیا

همین چند روز دیگر هست میهمان شما

مکن منع دلم می میرم آخر
 دلم زین زندگانی سیر آخر
 بگو با مردم شهر مدینه
 چه می خواهید از این زار حزینه
 اگر این است اینجا جای من نیست
 روم صحرا و آنجا می کنم زیست
 * * *

خداوندا نمی دانم چرا زهرا نمی خوابد
 سحر از نیمه هم بگذشت چرا زهرا نمی خوابد
 سپیده دم شد و بینم در آه و افغان است
 رحیم من کریم من چرا زهرا نمی خوابد
 ز سوز سینه و پهلوست که او پیوسته می گرید
 بمیرم، روز روشن هم چرا زهرا نمی خوابد
 * * *

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«حضرت فاطمه علیها السلام ۷۵ روز بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی نمود. در این مدت، هیچ کس او را خوشحال ندید...» (۴۴۴)

سالار بانوان گیتی که به عمق فاجعه رحلت جانسوز پدر بزرگوارش آگاه بود و بیش از هر کس قدر و منزلت وصف ناپذیر او را می دانست، اثر گذاری این مصیبت بر قلب مبارکش عمیق تر و تکان دهنده تر بود. از این رو، امواج غم و اندوه در سینه مبارکش موج می زد و با سرودن اشعاری در سوگ پدر، خود را تسلّی می داد؛ از جمله می فرمود:

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا
 صُبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرُونَ لَيَالِيَا
 قَدْ كُنْتُ ذَاتَ حِمِّي بِظِلِّ مُحَمَّدٍ
 لَا أَخْشَى مِنْ ضَيْمٍ وَكَانَ حِمَالِيَا
 فَالْيَوْمَ أَخْضَعُ لِلذَّلِيلِ وَآتَقِي
 ضَيْمِي وَأَدْفَعُ ظَالِمِي بَرْدَاتِيَا
 فَإِذَا بَكَتْ قُمْرِيَّةٌ فِي لَيْلِيَا
 شَجَنًا عَلَى غُضْنِ بَكِيَّتِ صَبَاحِيَا
 فَلَا جَعَلَ الْحُزْنَ بَعْدَكَ مُؤْنِسِي
 وَلَأَجْعَلَ الدَّمْعَ فِيكَ وَشَاحِيَا (۴۴۵)

- * آن چنان ناگواری ها و باران غم و اندوه بر جانم ریخته که اگر آنها بر روزها وارد شوند، بسان شب تاریک می گردد.
- * من در سایه حمایت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بودم و از هیچ ستم و بیدادی هراس نداشتم.
- * اینک در برابر ناکسان به ناگزیر سر فرود می آورم و از تندباد ستم و بیداد، تنها لباس و چادرم مرا حمایت می کند.

* قمری شبانگاه بر شاخساران ناله کند و بگرید و من صبحگاهان می‌گیریم. (زیرا روزهایم بسان شب تار است).
* پس از تو، اندوه و غمت را مونس قرار دهم، و گوهر اشک بر تو، زیور و گلوبندم باشد.

قَلَّ صَبْرِي وَ بَانَ عَيْنِي عَزَائِي

بَعْدَ فَقْدِي لِخَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ

عَيْنُ! يَا عَيْنُ! أَسْكَبِي الدَّمْعَ سَحًّا

وَيْكِ لَا تَبْخَلِي بِفَيْضِ الدِّمَاءِ

يَا رَسُولَ الْإِلَهِ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ

وَ كَهْفِ الْأَيْتَامِ وَ الضُّعْفَاءِ

قَدْ بَكَتَكَ الْجِبَالُ وَ الْوَحْشُ جَمْعًا

وَ الطَّيْرُ وَ الْأَرْضُ بَعْدَ بَكْيِ السَّمَاءِ (۴۴۶)

* پس از رحلت تو، ای واپسین پیامبر! شکیبایی‌ام اندک شد، و (آثار اندوه و) سوگواریم آشکار گشت.

* چشم! هان ای چشم! پیاپی باران اشک بیار، ای بر تو اگر از فرو باریدن خون (بر این مصیبت) بخل ورزی.

* ای پیامبر خدا! ای برترین برگزیده او! ای پناه یتیمان و ناتوانان.

* کوه‌ها، حیوانات بیابان، پرندگان و زمین، آسمان‌ها، همه و همه بر تو گریستند.

روایت شده است که حضرت زهرا علیها السلام بعد از پدر بزرگوارش پیوسته سر خود را می‌بست. جسمش لاغر شده، و قوت و توان خود را از دست داده بود. چشمانی گریان و قلبی سوخته داشت. ساعت به ساعت بی‌هوش می‌شد و به امام حسن و امام حسین علیهما السلام می‌فرمود: جدّ شما که پیوسته شما را گرمی می‌داشت و شما را در آغوش می‌گرفت کجاست؟ آن کس که از همه مردم بیشتر به شما مهربان بود و نمی‌گذاشت روی زمین راه بروید کجاست؟ افسوس که هرگز جدّ شما را نخواهم دید که در خانه مرا باز نماید و شما را به دوش خود بگیرد، در صورتی که پیوسته این عمل را انجام می‌داد. (۴۴۷)

محمود بن لبید آورده است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، فاطمه علیها السلام به قبرستان شهدای احد می‌آمد و نزد قبر عمویش حمزه توقف می‌کرد و باران اشک می‌بارید.

روزی کنار قبر حضرت حمزه رفتم، فاطمه علیها السلام در آنجا می‌گریست. او را به خود وا گذاشتم تا آرام گرفت. به حضورش مشرف شدم. بعد از سلام، عرض کردم: ای سالار بانوان! سوگند به خدا، با این (سوز و گداز و) گریه‌های تو بندهای دلم پاره پاره شد. فرمودند: ای اباعمر! سزاوار است چنین گریه کنم. چه آن‌که برترین پدران، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از دست داده‌ام. آه! چقدر مشتاق دیدار پدر هستم. و این شعر را خواند:

إِذَا مَاتَ يَوْمًا مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ

وَ ذِكْرُ أَبِي مُنْدُ مَاتَ وَ اللَّهُ أَكْثَرُ

* هرگاه شخصی از دنیا برود، به تدریج یاد او کم می‌شود، ولی سوگند به خدا! از آن روزی که پدرم از دنیا رفت، یاد او بیشتر شده است... (۴۴۸)

انسان دردمندی که از جامعه سخت آزرده شده و هر چه برای نجات و نیک بختی افراد تلاش می‌کند به جایی نمی‌رسد، حتی دوستانی هم ندارد که با آنان الفت گیرد، بدون شک از جامعه کناره می‌گیرد. از همین رهگذر است که بانوی بانوان از مردم برید و به پاس پر شرافت‌ترین و عزیزترین انسان‌ها، - پدر بزرگوارش خاتم پیام‌آوران - به سوگ نشست.

به علاوه، به یاد می‌آورد که به مرزهای ولایت تجاوز شده و همسر سرافرازش را خانه‌نشین کرده و حکومت را که حق مسلم اوست

از او گرفته‌اند؛ لذا استراحت و آسایش از او سلب شد و شب و روز گریان بود.

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت می‌کند که در لحظات واپسین و هنگامی که فوت حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک شد، اشک از چشمانش جاری شد. امیر مؤمنان علیه السلام از وی سؤال نمود: سالارم! چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: برای رخ دادها و ستم‌هایی که پس از من خواهی دید. آن حضرت فرمود: (عزیزم!) گریان مباش؛

«إِنَّ ذَلِكَ لَصَغِيرٌ عِنْدِي فِي ذَاتِ اللَّهِ».

«سوگند به خدا، این مصائب برایم در محضر خدا کوچک و ناچیز است.» (۴۴۹)

من فاطمه‌ام که غم ز جان سیرم کرد

بیداد ستمگران زمین گیرم کرد

بیهوده نشد سفید موی سر من

چون خانه نشینی علی پیرم کرد

من علی‌ام که خدا قبله نما خواند مرا

جز خدا و نبی و فاطمه شناخت مرا

من که یکباره در قلعه خیر کندم

داغ زهرا به خدا از نفس انداخت مرا

بر اثر صدمات وارد شده بر آن حضرت، در بستر بیماری افتاده بود. ناگواری‌ها توانش را ربوده و ستم بیدادگران آن چنان او را آزرده بود که دنیا با همه گستردگی‌اش بر او تنگ گشته، برای شهادت و پرواز به ملکوت، لحظه شماری می‌کرد. و با آن که معصومه بود و در دامان وحی پرورش یافته، و از کوه‌های استوار، استقامتش افزون‌تر بود، از خداوند درخواست نمود که او را از این جهان به سرای همیشگی ببرد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«به راستی فاطمه دختر پیامبر خدا پس از پدر بزرگوارش شصت روز زندگی کرد. سپس بیمار شد و به تدریج بیماری‌اش شدت یافت و دست نیایش به بارگاه خدا بر می‌داشت و عرض می‌کرد:

«يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ، فَأَعِثْنِي، اَللّٰهُمَّ زَحْرِحْنِيْ عَنِ النَّارِ وَاَدْخِلْنِيْ الْجَنَّةَ وَاَلْحِقْنِيْ بِأَبِيْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»

«هان ای خدای حی و قیوم! من به رحمت تو پناه آورده‌ام. مرا پناه بده و دریاب. بار الها! مرا از آتش دور ساز و در بهشت درآور و به پدرم محمد صلی الله علیه و آله ملحق ساز.»

و هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام به او می‌فرمود:

«خدای تو را عافیت بخشد و عمری طولانی به تو ارزانی دارد.»

می‌فرمود:

«يا ابا الحسن! لحظات پیوستن به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چقدر نزدیک است...» (۴۵۰)

و گاه بعد از ترسیم رخ دادهای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و غربت دین و قرآن می‌فرمود:

يا اِلهِيْ عَجَلْ وَفَاتِيْ سَرِيْعاً

فَلَقَدْ تَنَعَّضْتُ الْحَيَاةَ يَا مَوْلَايَ (۴۵۱)

* الها! بی‌درنگ مرگ مرا برسان، که بی‌گمان زندگی ناگوار شده است.

پیش‌تر نیز آورده شد که می‌فرمود:

«پروردگارا! دلتنگ شده‌ام و از اهل دنیا خسته‌ام، مرا به پدرم ملحق نما.» (۴۵۲)

دریغ که آن صدمات و بیدادگری‌ها، آن چنان نشاط و توان را در جوانی از او می‌رباید که این گونه نیایش می‌نماید، و آرزو دارد که زودتر به پدر بزرگوارش ملحق شود!

الهی من دلی پر خون ز جور دشمنان دارم
چو بلبل در نوا آه و فغان روز و شبان دارم
مرا با خلق کاری نیست، کز من شکوه سر کردند
دلم تنگ است می‌گیریم، به دل غم‌ها نهان دارم
همی می‌نالم و می‌گیریم و می‌سوزم و سازم
گه از درد و گه از داغ و گه از هجران فغان دارم
الهی پهلویم بشکست از در، محسنم کشتند
به دل این داغ تا محشر، ز ظلم دشمنان دارم
منم زهرا، گل دامان پیغمبر، چنین خوارم
پریشان روزگاری از جفای امتان دارم
ز عمرم سیرم و دل بر کنم چون از عزیزانم
کشم آه از جگر هر دم نظر بر کودکان دارم
الهی هر جوانی در زندگانی حسرتی دارد
ولی من آرزوی مرگ در دار جهان دارم
نه تنها از مصیبت‌ها نمایم شیون اندر روز
به شب از درد پهلو تا سحر گه الأمان دارم
شبی در خواب دیدم باب خود، فرمود: یا زهرا!
مخور غم نور دیده، انتظارت در جنان دارم

اذانی ناتمام

بلال بن ریحاح حبشی، مؤذن و خزانه دار بیت المال پیامبر صلی الله علیه و آله و از سابقین در اسلام به شمار می‌آمد، و در جنگ بدر، احد و خندق و دیگر جاها نیز در کنار آن حضرت بود.

پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، از اذان گفتن و بیعت با ابوبکر سر باز زد. عمر او را سرزنش نمود و گفت: آیا پادشاه ابوبکر که تو را آزاد کرد و از شکنجه‌های مشرکین رهایی بخشید، این بود که با او بیعت نکنی؟ بلال پاسخ داد: اگر ابوبکر مرا برای خدا آزاد کرده برای خدا نیز از من دست بردارد، و اگر برای چیز دیگری بوده، من در خدمت او هستم، ولی هرگز با او بیعت نمی‌کنم؛ زیرا من با کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جانشین خویش قرار نداده بیعت نخواهم کرد، و بیعت آن کسی را که جانشین خود قرار داده، تا روز قیامت در گردن ما هست. عمر پس از دشنام دادن به او، گفت: حال که چنین است، حق نداری در مدینه بمانی، و باید به جای دیگر بروی. و به شام تبعید شد. (۴۵۳)

در عین حال، بلال دو بار پذیرفت که اذان بگوید:

۱ - روایت شده است که پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (و پیش از تبعید به شام، بلال از گفتن اذان خودداری نمود و فرمود: بعد از آن، دیگر اذان نخواهم گفت.) روزی حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: دوست دارم که صدای اذان مؤذن پدرم را بشنوم. بلال طبق خواهش آن حضرت، برای اذان گفتن بر بام مسجد رفت. هنگامی که «الله اکبر» گفت، فاطمه علیها السلام به یاد پدر و زمان او افتاد و نتوانست از گریه خودداری کند. آن گاه که «أشهد أن محمداً رسول الله» گفت، آه و ناله فاطمه علیها السلام بلند شد. بی هوش بر زمین افتاد.

مردم به بلال گفتند: از ادامه اذان خودداری کن که فاطمه علیها السلام از دنیا رفت. آنان پنداشتند که آن حضرت جان داده است. بلال اذان خود را ناتمام گذاشت و ادامه نداد. (۴۵۴)

۲ - پس از آن که به شام تبعید شد، مدتی گذشت تا آن که شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که فرمودند: بلال! این چه ستمی است که بر ما روا می داری؟ آیا هنوز وقت آن نرسیده که ما را زیارت کنی؟ بلال از خواب بیدار شد، در حالی که اندوه زده بود. دمشق را به مقصد مدینه ترک نمود.

آن گاه که به مدینه رسید، به حرم پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و خود را بر قبر آن حضرت انداخت و گریه کرد. هنگامی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در کنار قبر دید، آنها را بوسید و به سینه اش چسباند. آن دو بزرگوار فرمودند: بلال! دوست داریم که در سحر اذان بگویی، بلال هم پذیرفت. بامداد به بام مسجد رفت و مشغول اذان شد، چون «الله اکبر» گفت، مدینه تکان خورد (مردم به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوران او افتادند) و آن گاه که «أشهد أن لا اله الا الله» گفت، مدینه بیشتر تکان خورد و چون «أشهد أن محمداً رسول الله» به زبان جاری کرد زنان از خانه هایشان بیرون دویدند و فریاد ناله و گریه مردم بلند شد که روزی چنین نالان و گریان دیده نشدند. (۴۵۵)

در بستر بیماری

پس از آن رویدادهای تلخ و ناگوار و امواج رنج‌ها و مصیبت‌ها، حضرت فاطمه علیها السلام در بستر بیماری افتاد و روز به روز بر شدت بیماری او افزوده می شد. وی در برابر رویدادها سفارش نمود کسی از حالش با خبر نشود؛ زیرا در این شرایط حساس حتی از دیدن افراد احساس رنج و ناراحتی می کرد.

امام سجاده علیه السلام از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام دخت یگانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر بیماری افتاد، به حضرت علی علیه السلام وصیت نمود که بیماری او را محرمانه بدارد و کسی را از جریان او آگاه نسازد. امیر مؤمنان علیه السلام نیز چنین کرد و خودش از او پرستاری می کرد و اسما بنت عمیس در این کار او را یاری می نمود و او نیز بیماری آن بانوی گرانمایه را پوشیده می داشت...» (۴۵۶)

عیادت ام سلمه

به تدریج خبر رنجش و آزرده‌گی دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به گوش همگان رسید و مردم اندک اندک به حقایق امور آگاه شدند. از سوی دیگر بستری شدن آن حضرت و بیرون نیامدن از خانه، گروهی را بر آن داشت تا جویای علت شوند. در نتیجه، معلوم شد که بانوی سرافراز اسلام، بر اثر شدت رنج و بیماری بستری هستند؛ لذا عده‌ای بر آن شدند که از آن بانوی فرزانه عیادت نمایند؛ برخی به عنوان تسلی خاطر و عده‌ای هم خواستند از این رهگذر، بر عملکرد زشت خویش پوششی بیفکنند.

یکی از کسانی که به عنوان تسلی خاطر از آن بانوی گرامی عیادت نمود، همسر گرامی پیامبر، ام سلمه بود. (۴۵۷)

ام سلمه هنگام عیادت، از حال آن حضرت پرسید. پاسخ دادند:

«شب تیره را با دو اندوه جانکاه و غم فراوان به صبح آوردم: غروب خورشید جهان افروز رسالت، ستم و بیدادی که به جانشین او روا داشتند.

به خدا سوگند، پرده حرمت جانشین پیامبر را هتک نموده، مقام امامت و ولایتش را - بر خلاف فرمان خداوند در قرآن و تأویلی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن فرمود - از کفش بر گرفتند. آنان انگیزه‌ای نداشتند جز کینه‌هایی که از جنگ بدر و احد و انتقام‌هایی که در دل‌های نفاق پیشه آنها باقی مانده بود.

پس از رحلت پدرم، تیر آنها به هدف خورد، کینه‌های انباشته و پنهانشان بروز کرد و با دستگیری مفسدان، به دشمنی با ما برخاستند و یکباره کمند ایمان را بریدند و به رسالت پیامبر و جانشینی امیر مؤمنان پشت پا زدند، پس از آن که منافع دنیای فریبای خود را حفظ کردند. آنها به یاری طلبی همسر علی توجه نکردند؛ چرا که پدران آنها را در جنگ‌ها و درگیری‌ها به قتل رسانده بود.» (۴۵۸)

عیادت زنان مهاجر و انصار

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام بر اثر رنج‌ها و صدمات وارد شده، بستری بود و واپسین روزهای زندگی خود را سپری می‌کرد، گروهی از زنان مهاجر و انصار به خانه‌اش آمده، از او عیادت نمودند. آن گاه که در کنارش نشسته، از حالش پرسیدند، آن حضرت سخنانی را ایراد فرمودند که بسیاری از حدیث شناسان شیعه و اهل سنت با اختلافی اندک آنها را روایت نموده‌اند. حضرتش پس از حمد و ستایش پروردگار متعال و درود بر پدر گرانقدرش فرمودند:

«به خدا سوگند، شب (تیره) را به صبح آوردم، در حالی که از دنیای (ظالمانه) شما بیزارم و از مردان شما (به سبب عملکردشان) خشمگین و آنها را دشمن می‌دارم. اینان را آزمودم و به دور افکندم، و از آنچه انجام دادند ناخشنود شدم.

راستی، چه زشت است کنندی شمشیر شکسته‌ها (در برابر ستم و بیدادگری) و چه بد است به شوخی گرفتن (سرنوشت دین و جامعه) پس از تلاش و جدیت (در راه آنها) و سر بر سنگ زدن و (کار بی حاصل نمودن و آن گاه) شکاف برداشتن نیزه‌ها (و در برابر بیداد تسلیم شدن) و انحراف اندیشه و تدبیر پراکنده و لغزش از ناحیه هوا و هوس‌ها، و چه بد چیزی برای خود از پیش فرستادند که خداوند بر آنان خشم نمود و در عذاب او جاودان خواهند بود...»

وای بر آنان! چگونه جانشین پیامبر را از کوه‌های استوار رسالت و بنیان‌های تزلزل‌ناپذیر نبوت و مهبط و سرای وحی و آگاهانیدن به شئون دین و دنیا دور ساختند؟ به هوش باشید که این زبانی آشکار و جبران‌ناپذیر است.

راستی، اینان از امیر مؤمنان چه ناراحتی و ایرادی داشتند؟ آری، به خدا سوگند، بر شمشیر زدن، پایداری و مردانگی‌های او و جسارتش در برابر مرگ در میدان‌های پیکار عیب می‌گرفتند...

به خدا سوگند، اگر مردان شما زمام مرکب خلافت - که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست با کفایت او سپرده بود - و تنظیم امور را به کف او می‌سپردند و شهادت دفاع از او را داشتند، می‌دیدند که مردم را به نرمی و راحتی به راه می‌آورد و به سر منزل مقصود هدایت می‌کرد؛ به طوری که نه مرکب خسته و فرسوده می‌گردید و نه سواره خسته و آزرده می‌شد. و سرانجام این کاروان را به سرچشمه زلال و گواری رستگاری رهبری می‌کرد...

بدون شک، اگر او زمام امور را به دست می‌گرفت، هرگز از دنیا بهره‌ای نمی‌گرفت جز به منظور سیراب ساختن تشنگان و سیر کردن گرسنگان، و برای خود جز اندکی به اندازه نیاز چیزی بر نمی‌داشت. آن گاه بود که دنیا پرست از پارسا، و راستگو و راست کردار از دروغ پرداز برای همیشه شناخته می‌شد.

(به راستی اگر چنین کرده بودند) «و اگر مردم شهرها و آبادی‌ها ایمان آورده، پرهیزگاری را پیشه خود می‌ساختند، بی‌تردید (درهای) برکات آسمان و زمین را برایشان می‌گشودیم؛ ولی آنان (آیات ما را) تکذیب نمودند. پس ما نیز به کيفر دستاوردهان (گریبان) آنان را گرفتیم.» (۴۵۹) اما...

... ای کاش می‌دانستم که اینان به کدامین سند استناد جستند، و به کدامین پشتوانه اعتماد نمودند، و به چه ریسمان و دستاویزی چنگ زدند، و به کدامین نسل و خاندانی پیش قدم شده، استیلا جستند... اینان پیشتازان را رها کرده، به دنبال پس ماندگان رفتند، و به جای شاه‌پرہا برای پرواز، روی پرہای کوچک و ناتوان نشستند، و سر را رها کرده دم را اختیار نمودند. بینی گروهی که می‌پندارند با این اعمال کار خوبی انجام می‌دهند، به خاک مذلت مالیده باد.

«به هوش باشید که اینان فسادگرانند اما خود نمی‌فهمند.» (۴۶۰)

وای بر آنان! «آیا کسی که به حق راهبری می‌کند سزاوار پیروی است یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آن که خود هدایت شود؟ شما را چه شده و چگونه داوری می‌کنید؟!» (۴۶۱)

به جان خودم سوگند، این (روی کار آوردن بیدادگران) باردار، و نطفه شوم (این تبه‌کاری‌ها)، بسته شده؛ در انتظار آثار شوم و مولود ناپاک آن باشید. آن گاه است که به جای شیر، خون و سم کشنده بدوشید، و آنجاست که باطل‌گرایان، گرفتار زیبایی جبران‌ناپذیر خواهند شد و آیندگان، فرجام کاری را که سردمداران‌شان پایه‌گذار آن بودند در خواهند یافت و آثار شوم آن را خواهند دید. اینک بروید و به دنیای خود خوش باشید، ولی برای آزمون و فتنه‌هایی که در پیش دارید آماده شوید.

شما را به شمشیرهای برنده و هرج و مرج فراگیرنده و دیکتاتوری و استبداد بیدادگران خونخوار بشارت باد؛ استبدادی که به نام دین، ثروت‌ها و دسترنج‌های شما را تصاحب کنند و مقداری ناچیز به شما بدهند و جمع شما را با شمشیر (خود کامگی) درو نمایند.

دریغ و افسوس بر شما! کارتان به کجا خواهد انجامید، در حالی که حقایق بر شما نهان مانده، از آن بی‌خبرید؟! آیا ممکن است شما را (به حق و حقیقت) مجبور سازم، در حالی که خودتان آن را خوش ندارید؟!» (۴۶۲)

بنگرید که حضرت زهرا علیها السلام در این ملاقات‌ها از رنج‌ها و صدمات خود صرف‌نظر می‌کند و در این فرصت پیش آمده، انگشت روی مسائل اساسی و کلیدی می‌نهد و ضمن بیان مسأله امامت و خلافت امیر مؤمنان علیه السلام، آثار شوم غصب خلافت و عملکرد زشت غاصبان را گوشزد می‌نماید.

عیادت خلفا

پس از آن مبارزات آشکار، سیاست عدم حضور علی علیه السلام در اجتماعات و بیماری و خانه‌نشینی حضرت فاطمه علیها السلام، نه تنها برای حکومت زیانبار بود، بلکه به عاملی مؤثر برای بیداری مردم تبدیل شد. گزارش رنجش شدید بانوی بانوان، دخت سرافراز پیامبر صلی الله علیه و آله همه‌جا پخش می‌شد. در نتیجه مردم همدیگر را نکوهش و از عملکرد زمامداران و حکومت انتقاد می‌نمودند. کار به اینجا رسید که زمامداران مجبور شدند هرچه زودتر به عنوان عیادت به حضور آن بانوی گرامی بشتابند؛ تا هم مردم را آرام کنند و هم اگر توانستند، از رنج و آزرده‌گی شدید آن بانو بکاهند. چه آن که هم مردم و هم اینان خوب می‌دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها و بارها فرموده‌اند:

«هر کس فاطمه را بیازارد، مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده است.»

اما غافل از آن که سالار بانوان از نیت و نقشه‌ها باخبر است؛ لذا آن حضرت از پذیرش آنها خودداری کرد.

حدیث شناسان آورده‌اند که وقتی حضرت فاطمه علیها السلام به بستر بیماری و شهادت افتاد، ابوبکر و عمر برای عیادت به در خانه

آن حضرت آمدند، ولی آن بانو اجازه ورود نداد. ابوبکر سوگند یاد کرد تا رضایت حضرت فاطمه علیها السلام را جلب نماید زیر سقف و سایه نرود. عمر (دست به کار شد و) نزد حضرت علی علیه السلام آمد و گفت: چند مرتبه دیگر به منظور دیدار دختر پیامبر آمده‌ایم، اما اجازه ملاقات نداده است. اینک از شما می‌خواهیم اگر صلاح بدانید، برای ما اجازه دیدار بگیرید.

امیر مؤمنان علیه السلام درخواست آنها را خدمت همسرش بازگو نمود؛ اما فاطمه علیها السلام پاسخ داد: نه به آنان اجازه می‌دهم و نه حاضرم با آنان سخنی بگویم تا پدرم را دیدار نمایم و شکایت آن دو را به عرض او برسانم.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: من برای آنان ضمانت داده‌ام.

فاطمه علیها السلام فرمود: اکنون که ضمانت داده‌ای، مانعی ندارد؛ چرا که خانه خانه توست و بانوان باید از همسران خویش پیروی کنند و من نیز در هیچ جا با تو مخالفت نخواهم کرد.

آن حضرت از خانه خارج شد و به آنان اجازه ورود داد. هنگامی که وارد شدند، سلام کردند؛ اما آن بانو پاسخ نداد و از آن دو روی بر گردانید. آنان چندین بار کوشیدند که خشنودی وی را جلب نمایند، ولی موفق نشدند، و همان گونه که در بستر بیماری بود، فرمود: علی جان! این پارچه را بر رویم بیفکن. و به بانوانی که در اطراف بسترش بودند دستور داد چهره‌اش را از آن دو برگردانند. (۴۶۳)

در این هنگام ابوبکر گفت: ای دختر پیامبر! آمده‌ایم تا خشنودی تو را حاصل نمایم و از خشم تو بر حذر باشیم. تقاضا داریم از عملکرد ما بگذری. زهرای اطهر علیها السلام فرمودند: با شما دو نفر به طور مستقیم سخن نخواهم گفت تا پدرم پیامبر را دیدار کنم و شکایت شما را نزد او برم و به او بگویم که پس از رحلتش چه بیدادی در حق من روا داشتید.

عرض کردند: ما آمده‌ایم که از تو پوزش بطلبیم و رضایت حاصل نمایم، لذا ما را ببخش و از ما در گذر و مؤاخذه نفرما.

آن گاه فاطمه زهرا علیها السلام به علی علیه السلام توجه نموده، فرمود: علی جان! به طور مستقیم با آنان گفت و گو نخواهم کرد تا آن که از گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان جو یا شوم. آن دو گفتند: بگو، خدا را شاهد می‌گیریم به راستی و درستی پاسخ دهیم.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: شما را به خدا به خاطر می‌آورید که پیامبر صلی الله علیه و آله شبانگاهی شما را خواستند و چنین فرمودند:

«فاطمه پاره وجود من است، و من از او هستم. هر کس او را بیازارد، بی‌ترید مرا آزرده است، و هر کس مرا بیازارد خدای را آزرده است. هر کس پس از رحلت من او را بیازارد بسان کسی است که در حیات من او را آزرده است، و هر کس او را در زمان حیاتم بیازارد، بسان کسی است که او را پس از رحلت من آزرده است.»

پاسخ دادند: آری، به خدا چنین گفتاری را شنیدیم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: الحمد لله. سپس در ادامه فرمود:

«بار خدایا! تو را گواه می‌گیرم، و ای حاضران! شما نیز گواه باشید که این دو تن هم در زمان حیاتم و هم در آستانه مرگم مرا آزرده‌اند. به خدا سوگند، با شما دو نفر سخنی نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم و شکایت خویش را از ستم و بیدادی که به من روا داشتید به او برم.»

ابوبکر صدایش به او ویلا بلند شد و گفت: کاش مادر مرا به دنیا نیاورده بود. اما عمر بر او آشفت و گفت: شگفت از مردمی که تو را زمامدار خویش قرار داده‌اند. تو پیری حرف هستی و عقل خود را از دست داده‌ای که از خشم زنی بی‌تابی می‌کنی و از خشنودی او شادمان می‌گردی. چه مانعی دارد که شخصی زنی را خشمناک کند. (۴۶۴) آن گاه برخاستند و رفتند. (۴۶۵)

به نظر می‌رسد که نه نیازی به پوزش خواهی داشت و نه گریستن، و نه لازم بود مرگ خویش را بخواهد. بهتر نبود که حقوق پیامبر شده دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و همسرش را به آن بزرگواران باز می‌گرداند؟ روند اوضاع گویای این است که

خلیفه در اندیشه ادای حقوق و کسب خشنودی آن حضرت نبود، بلکه بر آن بود که با وجود پافشاری بر موضع خود، مردم را ساکت کند و از اعتراضات و انتقادات بکاهد و خود را از اتهامات رهایی بخشد؛ لذا بانوی بانوان، سالار زنان گیتی، پاسخ مثبت نداد و از آنها روی گرداند؛ حتی از پاسخ سلام آنان خودداری نمود.

شگفت آن که در کتاب‌های معتبر اهل سنت نیز آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام از ابوبکر ناراحت شد و تا زنده بود از او دوری کرد و با او سخن نگفت. (۴۶۶) و وصیت نمود شبانه دفن شود تا ابوبکر و عمر متوجه نشوند. (۴۶۷)

ممکن است این سؤال به ذهن آید که انگیزه نرمش ابوبکر در برخی جاها چه بود؟ خوشبختانه یکی از دانشمندان معروف و متعصب اهل سنت، ابوعثمان جاحظ بصری، همین سؤال را مطرح نموده و پاسخ آن را داده است. او می‌گوید:

اگر پرسند که چگونه می‌توان گفت که ابوبکر به حضرت فاطمه آزار رسانید، در صورتی که هر چه فاطمه در برابر ابوبکر بیشتر خشمگین می‌شد و تند می‌کرد، او با کمال نرمش پاسخ می‌داد؛ مثلاً حضرت فاطمه به او می‌فرمود: «سوگند به خدا از این پس هرگز با تو سخن نمی‌گویم.»

ابوبکر می‌گفت: من هرگز از تو دوری نمی‌کنم.

حضرت فاطمه به او می‌فرمود: «تو را نفرین می‌کنم.»

ابوبکر در پاسخ می‌گفت: تو را دعای خیر می‌کنم...

جاحظ در پاسخ می‌گوید: نرمش و ملاطفت، دلیل بر ظالم و ستمگر نبودن و پاکی از تعدی و تجاوز و بیدادگری نیست؛ زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که ظالم و فریبکار از راه مکر و فریب (و مظلوم‌نمایی) وارد می‌شود. به ویژه اگر زیرک و عاقل باشد، با کلمات زیبا و واژه‌های نرم، سخن خود را مطرح می‌کند و خود را عادل و با انصاف جلوه داده، خویش را از امور پیش آمده، اندوهگین نشان می‌دهد. (۴۶۸)

آری، در عالم سیاست این گونه گفتار و کردارها فراوان است. گاهی مصلحت می‌دانند با نرمش وارد میدان شوند و گاه با خشونت؛ لذا خلیفه در برخی مواقع با نرمش و ملاطفت برخورد می‌کرد، و گاهی با دشنام و سخن تند و خشن، و نمونه آن پیش‌تر در پایان خطبه جاودانه حضرت فاطمه علیها السلام آورده شد، که از تکرار آن شرم داریم.

پیام عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله

پنجمین امام نور، از پدر بزرگوارش، از عمّار یاسر، نقل فرموده است که وقتی حضرت فاطمه علیها السلام بیمار شد و در آستانه شهادت قرار گرفت، عباس فرزند عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، برای عیادت به در خانه وی آمد. به او گفتند: بیماری‌اش شدت گرفته و حالش بحرانی است، به گونه‌ای که ملاقات او ممکن نیست.

عباس به خانه خویش باز گشت و برای حضرت علی علیه السلام پیام فرستاد که فرزند برادرم! عمویت سلام می‌رساند و می‌گوید: به خدا سوگند، غم و اندوه محبوب و نور چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و نور چشم من بر جانم نشسته، مرا رنج داده، توانم را ربوده است. می‌پندارم که او نخستین فرد از ما باشد که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواهد پیوست. او را برگزیند و سخت گرامی دارد و به بارگاه پروردگارش نزدیک سازد.

فدایت کردم! به راستی اگر او جهان را بدرود خواهد گفت، پس اجازه بده که مهاجر و انصار را گرد آورم تا هم به پاداش تشییع بیکر پاک او نایل آیند و هم باعث شکوه و عظمت دین خدا گردد.

حضرت علی علیه السلام به پیام رسان فرمودند: به عمویم سلام برسان و بگو ما مهر و محبت و پیام تو را از یاد نبریم. و از دیدگاه و مشورت تو آگاه شدیم و بر آن ارج می‌نهمیم، ولی فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره مظلومه و مورد ستم و بیداد

قرار گرفت، و از حَقّش باز داشته شد، و از میراث پدری محروم گشت، و سفارش‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز حق پیامبر و حق خدا درباره‌اش مراعات نشد. داوری خداوند و انتقامش از بیدادگران ما را بس است.

عمو جان! از شما می‌خواهم که از این خواسته چشم‌پوشی؛ زیرا آن بانو وصیت کرده است که این موضوع را پوشیده بدارم. آن‌گاه که پیام آن‌حضرت به عباس رسید، گفت: خدا برادر زاده‌ام را مورد غفران و رحمت خود قرار دهد. چه آن‌که رأی او محکم و استوار است. و برای عبدالمطلب، جز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرزندی از علی علیه السلام مبارک‌تر زاده نشد. او در میدان کرامت و بزرگواری و فضیلت‌ها پیشتاز و از همه داناتر بود، و در برابر ناگواری‌ها و فشارها شجاع‌تر، و در پیکار و جهاد با دشمنان خدا و یاری‌رسانی به دین، پر توان‌تر بود. او نخستین کسی است که به خدا و رسول ایمان آورد. (۴۶۹)

وصیت‌ها

حضرت فاطمه علیها السلام بر اثر فشارها و رنج بیماری و آگاهی‌ای که از ناحیه پدر بزرگوارش داشت، خود را در آستانه شهادت می‌دید، لذا بر آن شد که وصیت‌ها، رازها و مسائل سرنوشت ساز خود را با همسرش در میان گذارد و با خیال راحت به عالم ملکوت پرواز نماید. البته بسیاری از این‌ها پوشیده ماند و از اسراری بود که به حجت خداوند، امیر مؤمنان علیه السلام سپرده شد؛ اما آنچه که ضرورت نداشت پوشیده بماند، به طور پراکنده در روایات و تواریخ نقل شده است.

هنگامی که مظلومه عالم خود را در آستانه مرگ دید، ام‌ایمن و اسما بنت عمیس را خواست و فرستاد تا همسرش حضرت علی علیه السلام هم آمد. آن‌گاه فرمود:

عموزاده‌ام! مرگم فرا رسیده و به زودی به پدر خویش خواهم پیوست. از این رو، مطالبی که در دل دارم به تو وصیت می‌نمایم. حضرت علی علیه السلام فرمودند: ای دختر پیامبر! آنچه دوست داری بگو. آن‌گاه بر بالین همسر خود نشست و همه را از اتاق بیرون فرستاد.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: عمو زاده‌ام! هیچ‌گاه در زندگی مرا دروغ‌گو و خیانت‌کار ندیدی، و از وقتی که همسرت بودم، نافرمانی تو را نکرده‌ام.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: پناه بر خدا، به خدا تو داناتر، نیکو‌کارت‌تر، پرهیز‌گارت‌تر، بزرگوارت‌تر و خداترس‌تر از آنی که بخواهم تو را در مورد نافرمانی خود سرزنش کنم. (عزیزم!) دوری و جدایی تو بر من بسی گران است؛ اما چه می‌توان کرد. به خدا سوگند، داغ (جانکاه) پیامبر خدا را برای من تازه کردی. فراق و فقدان تو بر من بسی بزرگ است. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» آه! چه مصیبت دردناک، جانسوز و اندوه‌آوری است که به خدا جبران‌پذیر نخواهد بود.

آن دو بزرگوار ساعتی گریستند. آن‌گاه امیر سرافراز، سر مقدس همسرش را به سینه خویش چسبانیده، فرمودند: هر وصیتی داری بگو، که آنچه را فرمان دهی به انجام رسانم و خواسته تو را بر خواسته خویش ترجیح دهم.

بانوی بانوان فرمودند: عمو زاده‌ام! خدا به شما برترین پاداش‌ها را ارزانی دارد. نخستین وصیت من آن است که پس از من دختر خواهرم، امامه را برای همسری خویش برگزینی؛ چرا که او بر فرزندانم بسان مادرشان (مهربان) است و شما به ناگزیر نیاز به همسر داری...

آن‌گاه فرمود:

«أَوْصِيكَ أَنْ لَا يَشْهَدَ أَحَدٌ جِنَازَتِي مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ ظَلَمُونِي وَأَخَذُوا حَقِّي. فَإِنَّهُمْ عَدُوِّي وَعَدُوُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا تَتْرَكَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَلَا مِنْ أَتْبَاعِهِمْ، وَأَذْفِنِي فِي اللَّيْلِ إِذَا هَدَأَتِ الْعُيُونُ وَنَامَتِ الْأَبْصَارُ.»

«وصیت دیگرم به شما این است که مبادا کسی از ستم‌پیشگان که بر من ستم روا داشتند و حق مرا گرفتند، در تشییع پیکرم حاضر

شوند؛ چرا که اینان دشمن من و دشمن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند. مبدا اجازه دهی یکی از آنان یا پیروانشان بر من نماز گزارند. سفارش من این است که مرا شبانگاه وقتی که چشم‌ها به خواب رفته‌اند به خاک سپاری.» (۴۷۰)

آن‌گاه روحش پرواز کرد... (۴۷۱)

برای پاسخ‌گویی امیر مؤمنان علیه السلام و تأکید بیشتر بر عدم حضور بیدادگران در تشییع و مراسم خاک سپاری - طبق روایتی - حضرت فاطمه علیها السلام پاره‌ای از وصایای خود را در نامه‌ای نوشته، در کنارش نهاد. آن‌گاه که از دنیا رفت، حضرت علی علیه السلام آن را برداشت. در آن نوشته شده بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این وصیت فاطمه دختر پیامبر خداست. گواهی می‌دهد که معبودی جز خدای یگانه وجود ندارد و حضرت محمد (ص) بنده و رسول او می‌باشد. بی‌تردید بهشت و دوزخ حق است و بدون شک قیامت خواهد آمد و خداوند همگان را مبعوث خواهد نمود.

علی جان! منم فاطمه دخت حضرت محمد که خداوند متعال مرا به ازدواج تو درآورد تا در دنیا و آخرت برای تو باشم. شما در انجام دادن کارهایم از دیگران سزاوارتری.

«حَنْظُنِي وَ غَيْرِي لِنِي وَ كَفِّنِي بِاللَّيْلِ وَ صَالِي عَلَيَّ وَ اَذْفِنِي بِاللَّيْلِ وَ لَا تُعْذِمَنَّ أَحَدًا وَ اَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَ اَقْرَأْ عَلَيَّ وَ اَلْبَدِي السَّلَامَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»

مراسم حنوط، غسل، کفن، نماز و خاک‌سپاری‌ام را در شب انجام ده، و هیچ کس را با خبر مکن. (۴۷۲) تو را به خدا می‌سپارم و تا روز قیامت به فرزندانم سلام می‌رسانم.» (۴۷۳)

به همسرش امیر مؤمنان علیه السلام نیز وصیت نمود: پس از آن که از دنیا رفتم، هیچ کس را آگاه مساز، مگر ام سلمه (همسر پیامبر)، ام ایمن و فضه را. و از مردان، دو فرزندم (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) عباس (عموی پیامبر)، سلمان، عمّار، مقداد، ابوذر، و حذیفه را. پس از مردنم تو را حلال کردم که مرا بنگری (چه آن که تا زنده بود، زخم بدنش را پوشیده می‌داشت) و با کمک بانوان (یاد شده) مرا غسل بده و مرا شبانه دفن کن و هیچ کس را از قبرم آگاه مکن. (۴۷۴)

مخفی بودن قبر آن حضرت تا زمان ظهور فرزند دلبندهش امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - سند مظلومیت او خواهد بود. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«پنجاه شب که از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت، (شدت) بیماری حضرت فاطمه آغاز گردید، و دریافت که از دنیا خواهد رفت. از این رو، حضرت علی علیه السلام را خواست و وصیت‌های خود را با او در میان گذاشت و از آن حضرت پیمان گرفت که به آنها عمل نماید. امیر مؤمنان علیه السلام که سخت ناراحت و غمگین بود، پذیرفت که آنها را انجام دهد.

آن‌گاه فرمود: یا ابا الحسن! پدرم در آستانه رحلت به من خبر داد که نخستین فرد از خاندانش هستم که به او می‌پیوندم، و چاره‌ای جز این نیست. از این رو، در برابر امر الهی شکیبایی پیشه ساز و بر مقدرات او خشنود باش. مرا شبانه غسل بده، کفن کن و به خاکم سپار. و آن حضرت همه را انجام داد.» (۴۷۵)

در روایت دیگر - که خواهد آمد - در باره فرزندان دلبندهش؛ خصوصاً سالار شهیدان ابی عبد الله الحسین علیه السلام، سفارش نمود. (۴۷۶)

زبان حال حضرت زهرا علیها السلام

زغم بر لب رسیده جانم امشب

خوشا وصل رخ جانانم امشب

بیا بنشین کنارم ای پسر عم!

دمی از قید غم برهانم امشب
 نچیدم چون گلی از زندگانی
 گل روی پدر خواهانم امشب
 چه محنت‌ها در این دوران کشیدم
 دگر لبریز شد پیمانم امشب
 اگر دیدی تو از زهرا خطایی
 ببخشای از ره احسانم امشب
 * * *

بسان شمع سحرگاهی، از وجود من یک نفس مانده
 تماشا کن از کبوتر تو، مشت بال و پری در قفس مانده
 چنان شمعی رو به طوفانم حلالم کن ای علی جانم، حلالم کن ای علی جانم.
 دگر خورده تیشه بر ریشه، زدست باد خزان کنده بنیانم
 اگر چندین زحمت دادم، یک شب دیگر بر تو مهمانم
 چنان شمعی رو به طوفانم حلالم کن ای علی جانم، حلالم کن ای علی جانم.
 به عشق تو پشت در رفتم، کوچه‌ها دیدم، ناله‌ها کردم
 تو را بیش از هر کس دیگر، در نماز شب، من دعا کردم
 چنان شمعی رو به طوفانم حلالم کن ای علی جانم، حلالم کن ای علی جانم.
 در این خانه نیمه عمرم را، با تو بشکفتم، با تو پژمردم
 ز حالم تا با خبر نشوی، ناله‌هایم را، در گلو بردم
 چنان شمعی رو به طوفانم حلالم کن ای علی جانم، حلالم کن ای علی جانم.
 * * *

زبان حال امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ به حضرت زهرا علیها السلام
 کبوتر من میر ز لانه
 مبر صفا را ز آشیانه
 کتاب و عترت ورق ورق شد
 غروب گونه رخ شفق شد
 چگونه دست تو بی‌رمق شد
 که موی زینب نکرده شانه
 کسی چه داند چه کرده دشمن
 چه گشته با تو چه کرده بامن
 تو را کشانده میان کوچه
 مرا نشانده به کنج خانه
 تمام دردم، تویی طیبم

مزن شراره، مبر شکیم
 جوانی اَمّا، چرا خمیدی؟
 به خانه من، خوشی ندیدی
 نشان پاداش گرفتی اَمّا
 نشان ندادی به من نشانه
 * * *

شب غم من سحر ندارد
 کسی ز حال خبر ندارد
 صفای خانه! به خانه برگرد
 کبوتر من! به لانه برگرد
 که جوگانگت در انتظارند
 جواب طفلان پدر ندارد
 کسی که آتش به باغ من زد
 نمک همیشه به داغ من زد
 دلم نخواهد گلی ببویم
 به باغ و گلشن گذر ندارد

امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل نموده که حضرت فاطمه علیها السلام هنگام احتضار به همسرش علی علیه السلام وصیت نمود:

«آن گاه که از دنیا رفتم، خودت مرا غسل بده، کفن کن، بر جنازه‌ام نماز بخوان و خودت در قبرم بگذار، لحد مرا بچین و خاک بر قبرم بریز. سپس بالای سر، مقابل رویم بنشین، و بسیار قرآن بخوان و دعا کن. چه آن که آن هنگام، ساعتی است که میت به انس با زنده‌ها نیاز دارد. تو را به خدا می‌سپارم و در باره فرزندانم به نیکی سفارش می‌کنم.
 آن گاه دخترش ام کلثوم را به سینه‌اش چسبانید و فرمود: وقتی که به حد بلوغ رسید، اثاث خانه از آن او باشد، و خداوند پشتیبان او باد.» (۴۷۷)

به همسر گرامی خود نیز سفارش نمود که برایش تابوتی تهیه نماید، به همان شکلی که فرشتگان آن را ترسیم نموده بودند. (۴۷۸)
 نخستین کسی که در اسلام برایش تابوت قرار داده شد، حضرت فاطمه علیها السلام بود. چه آن که یکی از ناراحتی‌هایش این بود که جنازه‌اش را روی تابوتی سرباز گذارند که حجم بدنش معلوم گردد. از این رو، اسما عرض کرد: در سرزمین حبشه برای جنازه تابوتی می‌سازند که آن را می‌پوشاند. آن گاه با چوب درخت آن را ساخت. آن حضرت با خوشحالی فرمود: برایم تابوتی مثل این تهیه کن تا مرا بپوشاند، که خداوند تو را از آتش دوزخ بپوشاند. (۴۷۹)
 بنا بر روایتی، از خوشحالی لبخندی زد که پس از رحلت پدر بزرگوارش، این تنها لبخندی بود که بر لب‌های مبارکش نشست. (۴۸۰)

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت می‌کند که حضرت فاطمه علیها السلام وصیت نمود که از مال خودش به هر کدام از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و زنان بنی‌هاشم دوازده اوقیه و به امامه خواهر زاده‌اش نیز مقداری بدهند.
 و از زید بن علی نیز روایت شده است که حضرت فاطمه علیها السلام از مال خود به بنی‌هاشم و فرزندان عبدالمطلب بخشید.

حضرت علی علیه السلام این کار را انجام داد و به دیگران نیز بخشید. (۴۸۱)

واپسین لحظات

شیعه و سنی از سلمی همسر ابورافع روایت کرده‌اند که گفت: در آن روزی که حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت می‌کرد، به من فرمود: مقداری آب برایم آماده ساز. آب را آماده کردم. آن حضرت غسلی نیکو انجام داد و لباس‌های نو خود را پوشید. آن گاه فرمود: بسترم را در وسط اتاق بگستران. رو به قبله روی آن خوابید و دست خود را زیر گونه‌اش گذاشته، فرمود: اینک از دنیا می‌روم... (۴۸۲)

پس از آن که حضرت فاطمه علیها السلام وضو گرفت، به اسما فرمود: آن عطری را که استعمال می‌کنم و لباس‌هایی را که با آن نماز می‌خوانم، حاضر کن. آن گاه سر مبارک خود را بر زمین گذاشت و به اسما فرمود: بالای سرم بنشین. هنگامی که وقت نماز فرا رسید، مرا صدا کن. اگر بلند نشدم، شخصی را به دنبال حضرت علی بفرست...

روایت شده است که هنگام شهادت به اسما فرمود: جبرئیل برای پیامبر کافوری از بهشت آورد. یک قسمت را برای خود، و قسمتی را برای حضرت علی، و ثلث آن را برای من قرار داد. آن را، که در فلان جاست، حاضر کن. آن گاه جامه و لباسش را بر سر کشید و فرمود: لحظه‌ای صبر کن. آن گاه مرا صدا بزن. اگر پاسخ تو را ندادم، بدان که از دنیا رفته‌ام و بر پدرم وارد شده‌ام. اسما بعد از لحظاتی آن بانوی مظلومه را صدا زد، ولی پاسخی نشنید. دوباره صدا زد: ای دختر محمد مصطفی!... اما پاسخی نشنید. پارچه را از صورت مبارکش برداشت. دید از دنیا رفته است. (۴۸۳) اسما خود را روی آن حضرت انداخت و او را می‌بوسید و می‌گفت: فاطمه جان! آن گاه که نزد پدرت رفتی سلام مرا خدمت آن حضرت برسان.

در همین حال، امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شده، فرمودند: اسما! مادر ما در این ساعت نمی‌خواهید! پاسخ داد: مادرتان نخواهید، بلکه از دنیا رفته است. امام حسن علیه السلام مادر را می‌بوسید و می‌فرمود: مادر جان! پیش از آن که روح از بدنم بیرون رود با من سخن بگوی. و امام حسین علیه السلام پای مادر را می‌بوسید و می‌فرمود: مادر جان! فرزند تو حسینم، با من سخن بگو، پیش از آن که قلبم شکافته شود و مرگم فرا رسد.

اسما به آن دو بزرگوار عرض کرد: نزد پدرتان بروید و او را از مرگ مادر با خبر سازید. آن دو روانه مسجد شدند. نزدیک مسجد صدای آنها به گریه بلند شد.

اصحاب عرض کردند: چرا گریانید؟ خدا چشمان شما را نگریاند. لابد نظرتان به جایگاه جدتان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله افتاده و از شدت علاقه به آن حضرت گریه می‌کنید؟ فرمودند: آیا چنین نیست که مادر ما از دنیا رفته است؟ امیر مؤمنان علیه السلام با شنیدن این خبر جانسوز به رو بر زمین افتادند... (۴۸۴)

ورقه چنین روایت می‌کند:

... امیر مؤمنان علیه السلام نماز ظهر را به جای آورد و به سوی منزل روانه بود. کنیزان را گریان و اندوه زده دید. پرسید: مگر چه خبر است که شما را دگرگون و ناراحت می‌نگرم؟ عرض کردند: سالار مؤمنین! همسرت زهرا را دریاب. چنین پنداریم که دیگر او را زنده نخواهی دید.

امیر مؤمنان علیه السلام بی‌درنگ به خانه آمد. همسرش را دید که در میان بستر افتاده و در حال جان دادن است. آن حضرت ردا و عبا را از دوش، و عمامه را از سر مبارک افکند و سر مبارک آن مظلومه را به دامن گرفت و ندا در داد: زهرا جان! ولی پاسخی نشنید. دومین بار فرمود: یا بنت محمد المصطفی! پاسخی نشنید. سومین بار فرمود: ای دختر آن کسی که زکات را در دامن گرفته نزد فقرا می‌برد! پاسخی نشنید. دگر بار فرمود: ای دختر آن کسی که ملائکه با او نماز به جای آوردند! ولی پاسخی نشنید. ناله‌اش

بلند شد:

«یا فاطمه! کَلِّمِنِي! فَأَنَا ابْنُ عَمِّكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ».

«فاطمه جان! با من سخن بگو! من پسر عمویت علی هستم.»

آن مظلومه چشمان خود را به روی او باز نمود. هر دو گریستند. به آن بانوی سرافراز فرمود: تو را چه شده؟ من پسر عمویت علی هستم! پاسخ داد: اینک در آستانه مرگ می‌باشم، که از آن چاره‌ای نیست. (سفارشم این است که) ناچاری پس از من ازدواج نمایی، چون همسر اختیار نمودی، روز و شبی را با او باش و روز و شبی را هم برای فرزندانم قرار ده. همسر! بر روی دو فرزندم فریاد مزین؛ زیرا یتیم، غریب و دل‌شکسته‌اند. دیروز جدشان از دنیا رفت و امروز مادر را از دست می‌دهند. وای بر گروهی که آن دو را می‌کشند و با آنان دشمنی می‌ورزند. آن‌گاه اشعاری را انشا فرمود؛ از جمله:

إِبْكِي وَابْكِي لِيَتَامَى وَلَا تَنْسِ

قَتِيلَ الْعَدِيِّ بِطَفْلِ الْعِرَاقِ

* اینک بر من و کودکان بی‌مادر گریه کن، و آن شهید به خون خفته در کربلا - به دست اشرار - را فراموش مکن.

آن حضرت فرمود: همسر! این خبر را از کجا دریافتی، با آن‌که وحی از خاندان ما قطع شده است؟ پاسخ داد: همین ساعت در عالم خواب، محبوبم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در قصری پر شکوه از درّ سفید زیارت کردم. چون مرا دید، فرمودند:

«هَلِّجِي إِلَيَّ يَا بِنْتِي! فَإِنِّي إِلَيْكَ مُشْتَاقٌ».

«فرزند محبوبم! به سوی من بیا که مشتاق دیدار توام.»

عرض کردم:

«وَاللَّهِ إِنِّي لَأَشَدُّ شَوْقًا مِنْكَ إِلَى لِقَائِكَ».

«سوگند به خدا من به دیدار شما اشتیاق بیشتری دارم.»

پدرم در ادامه فرمودند: همین امشب نزد من خواهی بود.

گفتار پدرم راست است و به وعده خود وفا خواهد کرد. علی جان! آن‌گاه که سوره یس را قرائت نمودی، مرگم فرا می‌رسد... (۴۸۵)

امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت می‌کند که حضرت فاطمه علیها السلام بین مغرب و عشا از دنیا رفت.

عبد الله بن حسن از جدش علیه السلام روایت می‌کند که فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام احتضار، نگاه تند و عمیقی به اطراف خویش افکند و فرمود:

سلام بر جبرئیل، سلام بر پیامبر خدا. بار خدایا! مرا همراه پیامبرت - بار الها - در رضوان و جوار و خانه مهر و منزلگاه سلامت خویش جای ده.

سپس به حاضران فرمود: آنچه را می‌نگرم، شما نیز می‌بینید؟ پرسیدند: مگر چه می‌بینید؟ فرمود: اینها، انبوه مویک فرشتگان آسمان‌ها و این نیز جبرئیل، و آن هم پدرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید: دخترم! نزد ما بیا که آنچه در پیش رو داری برای تو نیکوتر است.

و از زید بن علی روایت شده است که حضرت فاطمه علیها السلام هنگام احتضار، به جبرئیل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عزرائیل سلام کرد. حاضران حس ملائکه و صدای ظریف آنها را شنیدند و بهترین بوی خوش را نیز استشمام نمودند. (۴۸۶)

در آن شبی که بانوی بانوان از دنیا رفت، فرمود: «علیکم السلام» عمو زاده‌ام! این جبرئیل است که برای عرض سلام آمده است و می‌فرماید:

«ای محبوبه حبیب خدا و میوه دل رسول! اینک خداوند به تو سلام می‌رساند. امروز در جایگاه رفیع و بهشت به او خواهی پیوست.»
آن‌گاه برگشت.

بار دوم آن بانو فرمود: «علیکم السلام» عمو زاده‌ام! این میکائیل است که همان گفتار برادرش جبرئیل را بازگو می‌کند.
سومین بار فرمود: «علیکم السلام» و چشمانش را به سختی باز نموده، فرمود: عمو زاده‌ام! سوگند به خدا این عزرائیل است که بال‌های خود را در مشرق و مغرب پهن نموده و این همان است که پدرم او را چنین وصف فرمودند.
آن‌گاه فرمود: ای دریافت کننده جان‌ها! هرچه زودتر روح مرا بگیر، اما آزرده‌ام مساز. سپس فرمود:
«إِلَيْكَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ».
«پروردگارم! به سوی تو روانم، نه به سوی آتش».

آن‌گاه پلک‌ها را روی هم نهاد، دست‌ها و پاهای مبارک خویش را دراز نمود و از دنیا رفت. (۴۸۷)
بی‌درنگ خبر شهادت بانوی بانوان در شهر مدینه پخش شد. سراسر شهر را گریه‌های جانسوز مردان و زنان فرا گرفت که شهر را به لرزه درآورد، و مردم مانند روز رحلت غمبار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حیرت‌زده شده، و یکپارچه به شیون و ناله برخاستند. (۴۸۸)

اهالی شهر یک صدا ناله و فریاد می‌کردند. زنان بنی‌هاشم در خانه آن مظلومه اجتماع نموده، آن‌چنان ناله و شیون سر دادند که شهر به لرزه درآمد. شیون کنان می‌گفتند: «یا سیدتاه! یا بنت رسول الله! ای سالار زنان! ای دختر پیامبر خدا!»
و از پی آن انبوه مردم بسان یال اسبان، شتابان راه خانه علی علیه السلام را در پیش گرفتند. همه بر گرد امیر سرفراز، علی علیه السلام و دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهما السلام گرد آمدند و در سوگ آن بانو هم ناله شدند و با گریه آن بزرگواران می‌گریستند.

امّ کلثوم در حالی که جامه‌ای بلند بر تن داشت و روی آن چادری انداخته بود، می‌گریست و می‌فرمود:
«يَا أَبْنَاءُ! يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْآنَ حَقًّا فَقَدْ نَاكَ فَقْدًا لَا لِقَاءَ بَعْدَهُ أَبَدًا»

«پدر جان! ای پیامبر خدا! گویی اکنون تو را از دست داده‌ایم که تا روز رستاخیز هیچ‌گاه دیداری نخواهد بود.» (۴۸۹)
ابوبکر و عمر به خانه حضرت علی علیه السلام آمدند و آن‌حضرت را تسلیت گفتند؛ ولی آن بزرگوار پاسخ نداد. و یادآوری کردند که برای حضور در نماز بر پیکر حضرت فاطمه علیها السلام به ما اطلاع بده. حضرت دگر بار پاسخ نداد. عمر به ابوبکر گفت: علی از شدت غم و دوری فاطمه توان پاسخ‌گویی ندارد. (۴۹۰)

هستی‌ام بودی، می‌روی تنها
رحم کن بر من، آخر ای زهرا
فاطمه جانم فاطمه جانم
از کفم رفتی، ای امید دل
زندگی بی تو، شد به من مشکل
فاطمه جانم فاطمه جانم
گشتی آسوده، آخر از غم‌ها
تو شدی راحت، من شدم تنها
فاطمه جانم فاطمه جانم
من نشانه از، میخ در جویم

می‌روم با چاه، درد دل گویم
 فاطمه جانم فاطمه جانم
 بغض خود پنهان، در گلو دارم
 چشم زینب را، پیش رو دارم
 فاطمه جانم فاطمه جانم
 هستی‌ام بودی، رفتی از دستم
 تو چرا رفتی، من چرا هستم
 فاطمه جانم فاطمه جانم
 رفتی ای زهرا، پیش پیغمبر
 علی تنها، گشته تنها تر
 فاطمه جانم فاطمه جانم
 تو کفن پوشی، من سیه پوشم
 ناله‌های تو، مانده در گوشم
 فاطمه جانم فاطمه جانم
 از رخ بابت، من خجل باشم
 تو شدی کشته، زنده من باشم
 فاطمه جانم فاطمه جانم
 گریه بر طفل بی‌گناه کردم
 تو کتک خوردی، من نگه کردم
 فاطمه جانم فاطمه جانم
 طمع آتش، بیت داور شد
 قتل فرزند و قتل مادر شد
 فاطمه جانم فاطمه جانم

جابر گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز پیش از آن که از دنیا برود، به حضرت علی علیه السلام فرمود: «السلام علیک ابا الریحانتین» در باره دو ریحانه و گل دنیوی خود سفارش می‌نمایم. طولی نمی‌کشد که دو رکن خویش را از دست خواهی داد. [تو را به خدا می‌سپارم].

هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمود، حضرت علی علیه السلام فرمودند: این یکی از دو رکن من بود که آن حضرت به من خبر داد و آن گاه که حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، فرمودند: این دومین رکنی بود که آن حضرت مرا از آن باخبر ساخت. (۴۹۱)

شبی غم‌بار

رفته رفته افراد زیادی اطراف خانه اجتماع کرده، ناله و شیون می‌کردند و در انتظار بیرون آمدن پیکر پاک بانوی بانوان بودند تا بر آن نماز بخوانند و او را تشییع نمایند.

ابوذر از خانه بیرون آمد و ندا داد: ای مردم! به خانه‌های خویش باز گردید که مراسم تشییع و خاک‌سپاری به تأخیر افتاد. مردم با شنیدن این گفتار پراکنده شدند.

چون پاسی از شب گذشت و دیدگان به خواب رفت، امیر مؤمنان با امام حسن و امام حسین علیهم السلام و گروهی از خواص و بنی‌هاشم بر پیکر آن مظلومه تاریخ نماز خوانده، او را دفن نمودند. (۴۹۲)

عمر به ابوبکر گفت: غرض ایشان آن است که فاطمه را پنهان دفن کنند و ما بر جنازه او حاضر نشویم. (۴۹۳)
ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: فاطمه وصیت کرد او را شبانه دفن کنند که خلیفه اول و دوم بر او نماز نخوانند، و به این وصیت تصریح نمود و بر آن عهد و پیمان گرفت. (۴۹۴)

شبانگاه که مردمان در خواب بودند و در کوچه‌های مدینه سر و صدایی به گوش نمی‌رسید، سالار مظلومان پیکر مظلومه تاریخ را - طبق وصیتش - غسل داد. (۴۹۵) در این لحظات جانسوز، اسما بانوی باوفا، حضور داشت و آن حضرت را در غسل دادن یاری می‌داد.

حضرت علی علیه السلام هنگام غسل دادن چنین نیایش فرمود:

«بار خدایا! این بنده تو و دختر پیامبر برگزیده‌ات و دخت برترین آفریدگانت است. خداوندا! دلیل روشن او را بر زبانش جاری و برهانش را عظیم و استوار و درجات او را برتر و بالاتر ساز و او را با پدرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله همنشین قرار ده.» (۴۹۶)

راستی، این لحظه‌ای غمبار و وصف‌ناپذیر در زندگانی خاندان رسالت بود که قلم از ترسیمش ناتوان است.

در روایت ورقه آمده است: امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند:

«خود مشغول غسل دادن شدم، (طبق وصیت آن بانو) او را در درون پیراهن، بی آن که پیراهنش را از تن بیرون آورم، غسل دادم. (۴۹۷) به خدا سوگند، پاک و پاکیزه بود. سپس از باقی مانده حنوط رسول خدا صلی الله علیه و آله او را حنوط کردم و کفن بر او پوشانیدم.» (۴۹۸)

(دریای موج بی کران عواطف، آن والاترین و پر مهرترین پدر روزگاران، موجی دیگر برداشت، از این رو می‌فرمایند):

«هنگامی که خواستم بندهای کفن را ببندم، ندا دادم:

«يَا أُمَّ كَلْتُومِ! يَا زَيْنَبُ! يَا سُكَيْنَةَ! يَا فَضَّةُ! يَا حَسَنُ! يَا حُسَيْنُ! هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ، فَهَذَا الْفِرَاقُ، وَاللِّقَاءُ فِي الْجَنَّةِ»

ای ام کلثوم، ای زینب، سکینه، فضه، ای حسن (جانم)، و ای حسین (جانم)! بیایید با مادرتان وداع کنید و از او توشه‌ای بگیرید، که اینک لحظه جدایی است و دیگر دیدار در بهشت خواهد بود.»

(کودکان دل سوخته که بی تابانه در انتظار بودند، به سرعت به سوی پیکر مادر آمدند و بسان پروانه‌ای که بر روی شمع می‌افتد، خویشان را بر روی آن نازنین بدن انداختند) امام حسن و امام حسین علیهما السلام با آه و ناله می‌فرمودند: آه، چه شعله حسرت و اندوهی است - برای فقدان جدمان محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و مادرمان فاطمه زهرا علیها السلام - که هرگز خاموش شدنی نیست. هان ای مادر حسن! ای امام حسین! هنگام دیدار با جدمان سلام ما را به او برسان و به او بگو پس از تو در این جهان یتیم ماندیم.

(راستی منظره‌ای اندوه‌آور و بسیار رقت‌بار بود. آتش احساسات زبانه می‌کشید و امواج غم و اندوه از هر سو برانگیخته شده بود.)

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند:

«إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ أَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَ أَنْتَ وَ مَدَّتْ يَدَيْهَا وَ ضَمَّتْهَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا وَ إِذَا بِبِهَاتِفٍ مِنَ السَّمَاءِ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِزْفَعُهُمَا فَلَقَدْ أَنْبَكِيَا وَ اللَّهُ مَلَانِكَةُ السَّمَوَاتِ، فَقَدْ اشْتَاقَ الْحَبِيبُ إِلَى الْمَحْجُوبِ...»

«خدا را گواه می‌گیرم که حضرت فاطمه درون کفن، آه و ناله‌ای جانکاه کشید و دست‌های خود را از کفن بر آورد و فرزندانش را به سینه‌اش چسبانید و مدتی ادامه داد. (این منظره تکان دهنده و حزن‌انگیز، آسمانیان را تکان داد؛ لذا) هاتفی از آسمانیان ندا در داد: علی جان! آن دو فرزند را از روی پیکر مطهر مادرشان بردار که به خدا فرشتگان آسمان را به گریه افکنده است. اینک دوست مشتاق محبوب خود می‌باشد. آن دو کودک را از روی سینه مادرشان بلند کردم...» (۴۹۹)

بتاب ای مه بر کاشانه من
 که خاموش است امشب خانه من
 بتاب ای مه که بینم روی نیلی
 بشویم در دل شب جای سیلی
 بتاب ای مه که من با قلب خسته
 دهم من غسل پهلوی شکسته
 بتاب ای مه که شویم من شبانه
 ز اشک دیده جای تازیانه
 بتاب ای مه که تا کلثوم و زینب
 بینند روی مادر در دل شب
 بتاب ای مه حسن مادر ندارد
 حسین من کسی بر سر ندارد
 بتاب ای مه گلستانم خزان شد
 به زیر خاک زهرای جوان شد
 بتاب ای مه که زهرا از دل خاک
 رود امشب بر سلطان لولاک

* * *

بریز آب روان اسما
 به جسم اطهر زهرا
 بشویم من تک و تنها
 ولی آهسته آهسته
 بریز آب روان تا من
 بشویم مخفی از دشمن
 تنش از زیر پیراهن
 ولی آهسته آهسته
 همه خواب و علی بیدار
 سرش بنهاد بر دیوار
 بگرید با دلی خونبار
 ولی آهسته آهسته

روم شب‌ها سراغ او
 به قبر بی چراغ او
 بگریم از فراق او
 ولی آهسته آهسته
 بود خون جاری ای اسما
 هنوز از پهلوی زهرا
 بنال از این مصیبت‌ها
 ولی آهسته آهسته
 بین بشکسته پهلوش
 سیه گردیده بازویش
 تو خود ریز آب بررویش
 ولی آهسته آهسته
 حسن ای نور چشمانم!
 حسین ای راحت جانم!
 بنالید ای عزیزانم!
 ولی آهسته آهسته

* * *

خدا داند دلم خون گریه می‌کرد
 به حال دشت و هامون گریه می‌کرد
 ندیدم زخم پهلوی را در آن شب
 ولی دیدم کفن خون گریه می‌کرد

* * *

من سیر در آن لحظه ز جان گردیدم
 تا روی کبود و جای سیلی دیدم
 مردم به خدا تا بدن فاطمه را
 دادم دل شب غسل و کفن پیچیدم

* * *

تو زهرا بینی و من روی نیلی
 تو صورت بینی و من جای سیلی
 تو بینی از علی آه شبانه
 نمی بینی تو جای تازیانه
 تو می بینی علی را زار و خسته
 نمی بینی تو پهلوی شکسته

* * *

علی چون جسم زهرا را کفن کرد
 شقایق را نهان در یاسمن کرد
 دو نور دیده‌اش از ره رسیدند
 به زاری جانب مادر دویدند
 خود افکندند بر آن جسم رنجور
 عیان شد معنی نور علی نور
 بغل بگشاد و در آغوششان برد
 چنان نالید کز سر هوششان برد
 ایا مادر دلت از ما رمیده

چو اشک افکنده‌ای ما را ز دیده
 که ای مادر یتیمانت به بر گیر
 و ز آفت جو جگانت زیر پر گیر
 گل و بلبل به نغمه ناله سر کرد
 بغل بگشاد و گل‌هایش به بر کرد
 حسین گفتا که ای صبر و قرارم
 انیس و مونس شب‌های تارم
 به جسم قدسیان از غم تب آمد
 که نزد نعش مادر زینب آمد

* * *

مظلومه مدینه، جان داده مخفیانه
 دارد به تن نشانه، از ضرب تازیانه
 مولا عزا گرفته
 زهرا شفا گرفته
 سردار بدر و خبیر، دیگر ز پا فتاده
 دستی به دوش سلمان، دستی به سر نهاده
 مولا عزا گرفته
 زهرا شفا گرفته
 فرمود امام صادق، مولا و رهبر ما
 با ضرب تازیانه، کشتند مادر ما
 مولا عزا گرفته
 زهرا شفا گرفته
 مقدار این سخن را از مرتضی شنیده

هنگام دفن زهرا، خون از کفن چکیده

مولا عزا گرفته

زهرا شفا گرفته

مهدی بیا مدد کن، جد مطهرت را

بیرون ببر ز خانه تابوت مادرت را

مولا عزا گرفته

زهرا شفا گرفته

مراسم نماز و خاک‌سپاری

هنگامه خواندن نماز بر پیکر بانوی بانوان فرا رسید. فرشتگان مقرب الهی (۵۰۰) و شماری از یاران و فرزندان آن بزرگوار، به امامت امیر مؤمنان علیه السلام، بر پیکر پاک و مطهر مظلومه عالم نماز به جای آوردند.

شخصیت‌هایی چون حضرت سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار، حذیفه، ابن مسعود، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، ابن عباس، عقیل، زبیر، و بریده، و از بانوان فضّه و اسما (۵۰۱) در آن تاریکی شب با رعایت سکوت و به طور مخفیانه در مراسم نماز و خاک‌سپاری شرکت نمودند. اینان کسانی بودند که از بیعت با غاصبان حقّ دخت سرفراز پیامبر صلی الله علیه و آله و همسرش خودداری نموده، زیر بار ننگ و ذلت نرفتند و از ناحیه آن بانو مأذون بودند.

مراسم نماز در خانه آن حضرت برگزار شد. پس از نماز، جنازه پاک و پاکیزه صدّیقه طاهره علیها السلام را غریبانه، مظلومانه و ناشناس، شبانگاه به سوی نقطه‌ای که تا ظهور حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - برای افراد ناشناخته است حرکت دادند، تا به دور از چشم مردم سست عنصر و منافقان و ریاست طلبان، به خاک سپرده شود.

وَلَايَ الْأُمُورِ تُدْفَنُ سِرًّا

بُضْعَةُ الْمُصْطَفَى وَيُعْفَى ثَرَاهَا

فَمَضَّتْ وَهِيَ أَغْظَمُ النَّاسِ شَجْوًا

فِي فَمِ الدَّهْرِ غُصَّةٌ مِّنْ حَوَاهَا

وَنَوَتْ لَا تُرَى لَهَا النَّاسُ مَثْوَى

أَيُّ قُدْسٍ يَضُمُّهُ مَثْوَاهَا (۵۰۲) در آن شب ظلمانی و غمبار، حضرت علی علیه السلام چند چوب خرما را با آتش روشن نمود تا از نور روشنایی آن استفاده نمایند. (۵۰۳) در آن میان، قبری برای آن خورشید جهان افروز آماده شده بود. (۵۰۴) با قلبی سوزان و لبریز از اندوه و غم، تابوت را به سوی آن بردند. امیر مؤمنان علیه السلام در حالی که باران اشک از گونه‌هایش جاری بود، پیکر مقدسی را که از فشار بیدادگران ذوب شده بود، در قبر نهاد و چهره نور افشانی را که پیوسته، شامگاهان و بامدادان و اوقات دیگر برای سجده در برابر خداوند به خاک می‌نهاد و مدام پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله او را بوسه باران می‌ساخت، بر روی خاک قبر نهاد و فرمود:

«های ای زمین!

«أَسْتَوْدِعْتِكِ وَدِيْعَتِي، هَذِهِ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ».

«اینک امانت خویشتن را به تو می‌سپارم. بدان که این دختر پیامبر خداست.»

زمین ندا در داد: علی جان! من از شما به وی مهربان‌ترم. برگرد و مغموم و محزون مباش. آن حضرت قبر را مسدود و با زمین

هم سطح نمود و آن قبر تا روز رستاخیز معلوم نخواهد شد. (۵۰۵)

روایت شده است: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام جنازه همسر مظلومه‌اش را نزدیک قبر آورد، دستی از قبر بیرون آمد و آن جنازه را بر گرفته، بازگشت. (۵۰۶)

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام پیکر (مادرم) حضرت فاطمه علیها السلام را در قبر نهاد، فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ.»

و در ادامه فرمودند:

«سَلَّمْتُكَ أَيَّتُهَا الصِّدِّيقَةُ إِلَى مَنْ هُوَ أَوْلَى بِكَ مِنِّي وَ رَضِيْتُ لَكَ بِمَا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ.»

«صدیق‌ه‌ام! اینک تو را به کسی می‌سپارم که از خودم سزاوارتر و شایسته‌تر است. و برای تو آنچه خدای متعال پسندد، راضی هستم. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمودند:

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى. (۵۰۷)

سپس قبر را هموار نمود و مقداری آب بر آن پاشیده، کنار قبر، گریان و محزون نشست. عمویش عباس دست آن‌حضرت را گرفت و به خانه برد.» (۵۰۸)

آری، او با دلی سوزان و غمی جانکاه، زهره زهرا و خورشید فروزانش را به خاک سپرد و از کران تا کران وجودش غم و اندوه موج می‌زد و زمزمه‌هایی بر لب داشت؛ از جمله می‌فرمود:

نَفْسِي عَلَى زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ

يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفْرَاتِ

لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا

أُبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي (۵۰۹)

* جانم با ناله‌هایم در درونم زندانی شده است. کاش جانم با ناله‌هایم بیرون می‌آمد.

* پس از تو در زندگانی خیری نخواهد بود. تنها از این بیم دارم که مبادا زندگی‌ام پس از تو به طول انجامد.

ای دریغ و درد که مام فضیلت‌ها و سالار بانوان گیتی را در دل خاک تیره نهان ساخت.

گل همیشه بهارم چرا خزان شده‌ای؟

به زیر خاک عزیزم چرا نهان شده‌ای؟

تو زهره فلکی زیر خاک جای تو نیست

بر آرزو سر ز لحد خشت متکای تو نیست

مرا ببر که مقامات عالی‌ات بینم

چه سان به خانه روم جای خالی‌ات بینم؟

بر احوالم بیار ای ابر اشک از آسمان امشب

که من با دست خود سازم گلم در گل نهان امشب

مکن ای دیده منع‌ام گر به جای اشک خون بارم

که می‌گیرم من از هجران زهرای جوان امشب

حسن نالان، حسین گریان، پریشان زیتین از غم
 چه سان آرام بنمایم من این بی مادران امشب
 نشینم تا سحرگه بر سر قبرت من دل خون
 چو بلبل از فراق سر کنم آه و فغان امشب
 گرفتم آن که برخیزم به سوی خانه برگردم
 چه گویم گر زمن خواهند مادر کودکان امشب
 زمین با پیکر رنجیده زهرا مدارا کن
 که این پهلو شکسته بر تو باشد میهمان امشب
 * * *

امیرالمؤمنین با قلب خسته
 کنار تربت زهرا نشسته
 غمش از اختران شب فزون است
 دلش از غصه‌ها دریای خون است
 بنالد همچو مرغان شباهنگ
 علی از داغ زهرا با دل تنگ
 بگوید ماه گردون ماه من کو؟
 چراغ روشن همراه من کو؟
 چرا در نوجوانی ناگه افسرد؟
 گل عمرش نشکفته باز پژمرد؟
 چرا آن نوگل باغ پیمبر
 به هجده سالگی گردید پرپر
 چرا باید دهم غسلت شبانه
 به خاکت بسپرم شب مخفیانه
 ز داغ شمع جانم شعله‌ور شد
 علی سوزان ز غم پا تا به سر شد
 میان شعله غم‌ها بسوزم
 بُود این حال شب، آن حال روزم
 شده کاشانه‌ام بعد تو خاموش
 نیاید صوت جان بخش تو بر گوش
 * * *

ای نمک انجمنم فاطمه
 مام حسین و حسنم فاطمه
 خیز و ببین خانه خاموش من

نغمه اطفال سیه پوش من
 جای مناجات و نماز شبت
 می شنوم زمزمه زینبت
 دختر بر خاکِ غم افتاده‌ات
 انس گرفته است به سجاده‌ات
 بعد تو در پرده شام سیاه
 محرم راز دل من گشته چاه
 کیست شود آگه ز سوز من
 میخ در و سینه ناموس من
 وای من و وای من و وای من
 میخ در و سینه زهرای من
 وای من و وای من و وای من
 خون چکد از سینه زهرای من

راستی، در آن لحظات، آن چنان غم و اندوه قلب مبارکش را می‌فشرد که هیچ اندیشه والایی نمی‌تواند حالت آن حضرت را درک کند، و هیچ قلمی نمی‌تواند آن صحنه‌های جانسوز را ترسیم نماید؛ چرا که خورشید فروزانش، فاطمه‌اش، پشتوانه‌اش، مام بی‌همتای فرزندان، هم‌تا و شریک بی‌نظیر زندگی‌اش و شبیه‌ترین انسان‌ها به برادرش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غروب کرد و او در سوگ نخستین شهید از خاندان رسالت نشست، که حقوقش پایمال شد و بر اثر بیداد بیدادگران از دنیا رفت.
 امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

«هنگامی که (پدرم) امیر مؤمنان علیه السلام بدن (مادر مظلومه‌ام) فاطمه را به خاک سپرد، دست خود را از غبار خاک پاک نمود.»
 «هاج به الحزن، فأرسل دموعه علی حدیه.»
 «امواج غم و اندوه بر او روی آورد (و تاب و توانش را ربود و سیلاب) اشک از دیدگانش فرو بارید، که بر گونه‌هایش جاری شد.»
 «رو به جانب تربت پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد و این گونه زمزمه نمود:

«السَّلامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسَّلامُ عَلَیْكَ مِنْ ابْنَتِكَ وَ حَبِيبَتِكَ وَ قُرَّةِ عَیْنِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِئِيَّةِ فِي الثَّرَى بِبُعْتِكَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ الْحَقِّ بِكَ. قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَیْفَتِكَ صَبْرِي وَ ضَعْفَ عَنْ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ تَجَلُّدِي إِلَّا أَنْ فِي النَّاسِ لِي بِسُنَّتِكَ وَ الْحُزْنَ الَّذِي خَلَّ بِي بِفِرَاقِكَ مَوْضِعَ التَّعْزِي فَلَقَدْ وَ سَدَّتْكَ فِي مَلْحُودَةِ فَبِرِكَ بَعِيدَ أَنْ فَاصَتْ نَفْسُكَ عَلَي صَدْرِي وَ عَمَّضْتُكَ بِیَدِي وَ تَوَلَّيْتُ أَمْرَكَ بِنَفْسِي نَعَمَ وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْعَمَ الْقَبُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.»
 قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَ أُخِذَتِ الرَّهِيْنَةُ وَ اخْتَلَسَتِ الزُّهْرَاءُ فَمَا أَفْبَحَ الْخَضِرَاءُ وَ الْغُبْرَاءُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَا حُزْنِي فَسِرْمَدٌ وَ أَمَا لَيْلِي فَمَسَّ هَدٌّ، لَا يَبْرُحُ الْحُزْنُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ كَمَا دُ مَقِيحٌ وَ هُمْ مُهَبِّجٌ سِرْعَانَ مَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو.

وَ سَيَسْبُتُكَ ابْنَتُكَ بِنَظَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَيَّ وَ عَلَي هَضْمِهَا حَقَّهَا فَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ فَكَمْ مِنْ عَلِيلٍ مُعْتَلِّجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَيَّ بَنَةً سَبِيلاً وَ سَتَقُولُ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ...»

«سلام و درود بر تو ای پیامبر خدا! سلام و درود دخترت و محبوبه‌ات، و نور چشمانت و زیارت کننده‌ات، بر تو باد؛ همو که در آرامگاه و در کنار تربت در خاک آرمیده و خدایش رسیدن او به شما را زود برگزیده است.»

هان ای رسول خدا! شکیبایی ام از فراق دختر برگزیده‌ات کاهش یافت و استحکام و خویشتن‌داری ام در سوگ سالار بانوان از دست رفت. جز آن که با تأسی به راه و رسم شما، همان‌گونه که در مصیبت جانگدازت شکیبایی ورزیدم، در اینجا نیز جای تسلیت باقی است. چه آن که من با دست خویش شما را در قبر نهادم، آن هم پس از آن که سر مبارکت در آغوشم بود جان دادی و با دست خویش چشمانت را بستم، و خود مراسم غسل، کفن و خاک‌سپاری‌ات را برگزیدم. آری، در کتاب خدا برایم برترین پذیرش (و تحمّل) آمده است؛ إنا لله و إنا إليه راجعون.

اینک امانت بازگردانده و گروگان تحویل داده شد، و زهرا از دستم ربه‌گشت. از این پس آسمان نیلگون و زمین تیره و تار در برابرم چقدر زشت جلوه می‌کند.

ای رسول خدا! اندوهم همیشگی و شب‌هایم در بی‌خوابی و بی‌قراری است، و این غم و اندوه از قلبم بیرون نخواهد رفت تا آن که خداوند همان سرای همیشگی را که در آن اقامت‌داری برایم برگزیند؛ اندوهی جگرسوز - که دل را خون می‌کند - و غصه‌ای شورانگیز دارم. چه زود میان ما جدایی افتاد. از این غم فراق به خدا شکایت می‌برم.

به زودی دخترت به شما گزارش خواهد داد که چگونه اّمّت علیه من و برای پامال ساختن حق او همدست شدند. شما حقایق را از او جویا شوید که چه بسا دردهایی در دل داشت که سینه‌اش بسان دیگ جوشان می‌جوشید، ولی در این جا راهی برای بازگفتن و بیرون ریختن آنها نیافت، و اکنون خواهد گفت، و خدا داوری خواهد نمود، که او بهترین داوران است...»

«... وَ لَوْلَا عَلْبَةُ الْمُشْتَوِلِينَ عَلَيْنَا لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ عِنْدَ قَبْرِكَ لِرَامًا وَ التَّائِبَتِ عِنْدَهُ مَعْكُوفًا وَ لَأَعُولْتُ إِعْوَالَ النَّكْلِ عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ...»

«و اگر بیم غلبه چیره‌شوندگان و بیدادگران نبود، در کنار تربت تو می‌ماندم و بسان اعتکاف شوندگان، مانند در کنار او را بر می‌گزیدم و همانند مادران جوان مرده بر این مصیبت بزرگ می‌گریستم...» (۵۱۰)

امیر مؤمنان علیه السلام در فراق حبیبه خدا و دخت فرزانه پیامبر و همسر گرامی‌اش اشعاری جانسوز زمزمه نمود. (۵۱۱)

پس از دفن بانوی بانوان، امیر مؤمنان علیه السلام صورت هفت یا چهل قبر را پدید آورد تا کار بر مردم مشکل شود و تربت پاک او ناشناخته بماند.

آن شب اندوه‌بار به پایان رسید. بامدادان مردم و حاکمان برای شرکت در تشییع به خانه امیر مؤمنان علیه السلام آمدند؛ اما با خبر شدند که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شبانه به خاک سپرده شده است. از این رو، صدای ضججه و ناله مردم بلند شد. مردم یکدیگر را نکوهش می‌کردند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها یک دختر به یادگار گذاشت و بیدادگران به گونه‌ای عمل نمودند که شب و روز مدام گریه و ناله می‌کرد، و آن‌گاه مرگ خویش را از خدا خواست، و چون از دنیا رفت، شبانه او را به خاک سپردند و کسی را آگاه نکردند.

آنان که در برابر تدبیر حکیمانه بانوی بانوان سخت متحیر شدند، علی علیه السلام را بازخواست نمودند؛ ولی آن‌حضرت در پاسخ فرمود:

«این کار طبق وصیت حضرت فاطمه علیها السلام انجام گرفته است.» (۵۱۲)

عماد بن طبری می‌نویسد: چون روز شد، مردم برای به جای آوردن نماز بر جنازه، به طرف خانه حضرت فاطمه علیها السلام حرکت نمودند. مقداد به ابوبکر برخورد، به او گفت: ما شب گذشته پیکر او را به خاک سپردیم. عمر گفت: ای ابوبکر! آیا دیروز به تو هشدار ندادم که جنازه را پنهان به خاک می‌سپارند. مقداد فرمود: حضرت فاطمه چنین وصیت نمود تا شما بر جنازه او نماز نگزارید.

عمر با یورش بر او چندان بر سر و روی مقداد زد که خسته شد. مردم که حاضر بودند، او را از دست عمر رها کردند؛ اما مقداد در برابر ایشان ایستادگی کرد و فرمود: دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که بر اثر ضربات شمشیر و تازیانه شما

خون از پشت و پهلوی او جاری بود. من نزد شما از حضرت علی و فاطمه کوچک ترم.

آن گاه نزد حضرت علی علیه السلام آمدند. آن حضرت بر در خانه نشسته بود و اصحاب اطراف او بودند. عمر گفت: ای پسر ابوطالب! این حسد قدیم را ترک نخواهی کرد...

عقیل پاسخ او را این گونه آغاز کرد: به خدا شما حسد ورزترین مردم به پیامبر و خاندان او هستید. شما دیروز دختر پیامبر را کتک زدید و او در حالی از دنیا رفت که پشت و پهلویش (بر اثر ضربات شما) خون آلود بود و از شما راضی نبود... (۵۱۳)

در روایت دیگر چنین آمده است: وقتی مسلمانان از وفات حضرت فاطمه علیها السلام آگاه شدند، به قبرستان بقیع رفتند. در آن جا چهل قبر تازه یافتند؛ لذا قبر آن حضرت را پیدا نکردند. صدای ضجه و گریه از آنها برخاست. همدیگر را سرزنش می کردند و می گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله تنها یک دختر به یادگار گذاشت؛ ولی او از دنیا رفت و به خاک سپرده شد و در مراسم نماز و دفن او حاضر نشدید و قبر او را نمی شناسید.

سران قوم و حاکمان گفتند: بروید عده‌ای از زنان مسلمان را بیاورید که این قبرها را نبش کنند تا جنازه فاطمه را پیدا نمایم و بر او نماز بخوانیم، و پس از آن قبرش را زیارت کنیم (آنان کوشیدند تا با این نقشه شوم، تدبیر حکیمانه بانوی بانوان را بی اثر سازند) امیر مؤمنان علیه السلام از این تصمیم با خبر شد. خشمگین - و از شدت غضب چشمانش سرخ شده بود - از خانه بیرون آمد. رگ‌های گردن مبارکش پر از خون گشته بود و قبای زردی را که هنگام ناگواری‌ها می پوشید، پوشید و بر ذوالفقارش تکیه نمود و به قبرستان بقیع آمد و مردم را از نبش قبرها ترسانید. مردم گفتند: این علی بن ابی طالب است که می آید، و سوگند یاد نموده که اگر یک سنگ از این قبرها جا به جا شود، تا آخرین نفر شما را از دم شمشیر (ستم ستیزش) خواهد گذرانید.

تنها عمر بود (که هشدار امیر مؤمنان علیه السلام را جدی نگرفت) و با اصحاب خود آن حضرت را ملاقات کرد و گفت: ای ابا الحسن! این چه کاری است که انجام داده‌ای؟ به خدا ما قبرها را می شکافیم و جنازه را بیرون آورده، بر او نماز می گزاریم. حضرت علی علیه السلام دامن لباس او را بیچاند و او را به زمین کوبید و خروشید:

«يَا بَنَ السُّودَاءِ! أَمَا حَقِّي فَقَدْ تَرَكَتَهُ مَخَافَةَ أَنْ يَزِيدَ النَّاسَ عَنْ دِينِهِمْ وَأَمَّا قَبْرُ فَاطِمَةَ فَأَوَّلَ الَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ لَئِنْ رَمْتِ وَأَصْحَابُكَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ لَأَسْقِينَ الْأَرْضَ مِنْ دِمَائِكُمْ فَإِنْ شِئْتَ فَأَفْعَلْ يَا عُمَرُ!»

«ای پسر آن زن سیاه حبشیه! من از حق (پایمال شده) خود گذشتم، از بیم آن که مردم مرتد و از دین خارج گردند؛ اما در مورد نبش قبر فاطمه علیها السلام، سوگند به خدایی که جان علی در کف قدرت اوست، اگر تو و یارانت دست به آن بزنید، زمین را از خون شما سیراب خواهم ساخت. ای عمر! اگر می خواهی اقدام کن.»

ابوبکر پیش آمد و گفت: یا ابا الحسن! به حرمت و حق رسول خدا و به حق و حرمت خدا عمر را رها کن. ما چیزی را که خوشایند تو نباشد، انجام نمی دهیم. (۵۱۴)

عایشه نقل می کند: مراسم خاک سپاری فاطمه دختر رسول خدا (ص) در شب انجام گرفت. علی او را دفن نمود و ابوبکر را آگاه ساخت و نیز علی بر پیکرش نماز به جای آورد. (۵۱۵)

قبری ناشناخته

حضرت فاطمه علیها السلام از افراد سست عنصر و بیداد گران، سخت ناخشنود و خشمگین بود و برای آگاهی عصرها و نسل‌ها می خواست مظلومیت خود را در تاریخ به ثبت برساند، بر این اساس، اجازه نداد آنان در مراسم نماز و تشییع و خاک سپاری اش حضور یابند و مزارش شناخته شود. به همین دلیل، قبر مطهرش از آن روز تا کنون برای مسلمانان ناشناخته است. آنچه در این باره ابراز می شود، حدس و گمانی بیش نیست.

به علاوه، صاحب خانه به خانه آگاه‌تر است و اهل بیت علیهم السلام مدام پافشاری داشتند که قبر دختر فرزانه پیامبر صلی الله علیه و آله مخفی است و همچنان باید پنهان بماند تا سند مظلومیت آن بانو تلقی شود. (۵۱۶)

البته روایات، مکان‌هایی نظیر خانه آن مظلومه، بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و بقیع را تأیید می‌نماید که قبر شریف حضرت فاطمه علیها السلام در آن مکان‌ها باشد، ولی به طور دقیق تعیین نشده است. (۵۱۷) مثلاً شیعه و اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که آن حضرت فرموده‌اند:

«مَا بَيْنَ قَبْرِی (خ. ل. بیتی) وَ مَنبَرِی رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ». (۵۱۸)

«میان قبر من (خانه من) و منبرم، باغی از باغ‌های بهشت است.»

امام صادق علیه السلام نقل می‌فرمایند:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بین قبر من و منبر من، باغی از باغ‌های بهشت است و منبر من بر دری از درهای بهشتی قرار دارد.»

(بعد امام صادق علیه السلام بیان می‌فرمایند:)

«زیرا قبر فاطمه علیها السلام بین قبر و منبر حضرتش می‌باشد و قبر شریف فاطمه علیها السلام باغی از باغ‌های بهشت است.» (۵۱۹)

در روایت دیگر آمده است:

«دَفَنَهَا بِالرَّوْضَةِ». (۵۲۰)

«آن بانوی گرامی را در روضه نبوی دفن نمود.»

احمد بن ابی نصر می‌گوید: از امام رضا علیه السلام در باره قبر حضرت فاطمه علیها السلام پرسیدم: در پاسخ فرمودند:

«دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا، فَلَمَّا زَادَتْ بُنُو أُمَّيَّهِ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ». (۵۲۱)

«در خانه خویش دفن شد و آن‌گاه که بنی‌امیه مسجد را توسعه دادند جزء مسجد قرار گرفت.»

از برخی روایات هم استفاده می‌شود که در بقیع دفن شده است. (۵۲۲) و پیش‌تر اشاره شد که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام هفت یا چهل صورت قبر در بقیع پدید آورد تا قبر فاطمه علیها السلام پوشیده بماند.

بعید به نظر می‌رسد که آن بانو در خانه خویش دفن شده باشد؛ زیرا چگونه می‌توان باور کرد قبر شریف ایشان در داخل اتاق جلو چشمان فرزندان بی‌مادر و نیز حضرت علی علیه السلام باشد که کران تا کران وجود مبارکشان از احساسات و حزن و اندوه موج می‌زد و بر اثر شدت اندوه، هر لحظه ممکن بود از دنیا بروند. (۵۲۳)

همچنین بودن قبر آن حضرت در بقیع نیز بعید است؛ چه آن‌که تدبیر حکیمانه و ستم‌ستیز حضرت علی علیه السلام بر آن بود که قبر مخفی بماند. اگر جنازه را بیرون از مسجد می‌بردند، هر آن امکان داشت برخی با خبر شوند و راز نهفته آشکار گردد؛ لذا در نزدیکی پدر بزرگوار و محبوب همیشگی‌اش بین قبر و منبر به خاک سپرده شد. (۵۲۴) و در بقیع، صورت قبر ساخت تا کاملاً پوشیده بماند، و آن‌گاه که فرزند دل‌بندش ظهور می‌نماید، قبر را بر شیفتگان آن حضرت آشکار سازد.

البته سزاوار است که زیارت آن بانو در هر سه محل خوانده شود. چه آن‌که اساساً بنا بر پوشاندن قبر بوده و خواهد بود و هیچ کس نمی‌تواند به طور جزم محلی دقیق را برای قبر ایشان معین نماید.

یا فاطمه من عقده دل‌وا نکردم

گشتم ولی قبر تو را پیدا نکردم

چشم انتظارم مهدی بیاید

تا تربتت را پیدا نماید

برخی اهل سنت برای سرپوش گذاشتن بر اعمال زمامداران و وارونه جلوه دادن حقایق، نخست در کتاب‌های خود آورده‌اند که قبر حضرت فاطمه در بقیع است، و به دنبال آن مکانی را تعیین نموده‌اند. (۵۲۵) تا حقایق بر عوام پوشیده بماند. گویا فراموش کرده‌اند که بسیاری از حدیث شناسان و تاریخ نویسان مشهور آنها خلاف آن را گفته‌اند؛ مثلاً بسیاری از بزرگان اهل سنت، نظیر بخاری آورده‌اند:

«فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيٌّ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا عَلِيٌّ». (۵۲۶)

«هنگامی که حضرت فاطمه از دنیا رفت همسرش علی، او را شبانه دفن نمود و آن بانو اجازه نداد که ابوبکر در نماز و خاک سپاری او شرکت نماید. و حضرت علی بر جنازه‌اش نماز گزارد.»

با توجه به این که آن بانوی مظلومه اجازه نداد آنان در مراسم نماز و خاک سپاری شرکت کنند، و سفارش اکید نمود که کسی از قبر او آگاه نشود و حتی بر حاکمان و خلفا محل قبر مخفی بود، و عمر تهدید نمود که صورت قبرها را می شکافد و جنازه را بیرون می آورد تا محل قبر بر همگان معلوم باشد و حضرت علی علیه السلام به شدت جلوی او را گرفت و اهل بیت علیهم السلام هم بر پنهان کردن قبر پافشاری داشتند، چگونه پس از سال‌ها ناگهان محل قبر پیش عده‌ای آشکار شد؟!

به علاوه، برخی بزرگان اهل سنت تصریح نموده‌اند که قبر مخفی است، از جمله؛ حافظ نووی می نویسد:

«أَوْصَتْ أَنْ تُدْفَنَ لَيْلًا فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ لِذَلِكَ كَانَ مَوْضِعَ قَبْرِهَا مَكْتُومًا مَجْهُولًا لَمْ يُعْرَفْ بِالْبَيْتِ وَ الْيَقِينِ...» (۵۲۷)

«حضرت فاطمه وصیت نمود که او را شبانه دفن نمایند؛ لذا محل قبر او مکتوم و مجهول است و هیچ کس به طور جزم و یقین از آن اطلاعی ندارد...»

شیخ محمد علان می نویسد:

«وَ دَفِنَتْ لَيْلًا وَ تَوَلَّى ذَلِكَ عَلِيٌّ وَ الْعَبَّاسُ وَ أَخْفَى قَبْرَهَا». (۵۲۸)

«شبانه دفن شد، و مراسم خاک سپاری‌اش به دست حضرت علی و عباس انجام گرفت، و قبر او را مخفی نگاه داشت.»

شیخ احمد بن فضل بن محمد باکثیر حضمی (م: ۱۰۴۷ ق) هم اعتراف دارد که در بقیع قبری منسوب به حضرت زهرا علیها السلام وجود ندارد، ولی به یک مدعای بی دلیل؛ مکاشفه منقول از دیگران متمسک شده، می نویسد:

گفته‌اند قبر حضرت فاطمه در بقیع است...

آن گاه می افزاید: در بقیع قبری که منسوب به آن حضرت باشد نیست. جز آن که در پیش روی عباس قبری منسوب به فاطمه است که گفته‌اند بعضی اولیا در مکاشفه از آن اطلاع یافته‌اند... (۵۲۹)

امیر مؤمنان علیه السلام در سوگ فاطمه علیها السلام

بی شک، مردمان با فرهنگ که از عواطف و احساسات پاک انسانی برخوردارند، بر مردگان و شهیدان راه ایده و آرمان خود سوگواری می نمایند، تا از این راه، بر عزیز از دست رفته خود ارج نهند و میزان تأسف و تأثر خود را ابراز نمایند. نیز خویشتن را تسلی بخشیده، از رنج‌ها و دردهای نهفته در درون خود بکاهند.

واقعیت آن است که بانوی بانوان، سالار زنان گیتی، بیش از هر شخصیت برجسته و انسان وارسته‌ای در خور تجلیل و قدردانی و تکریم است، و شایسته است که در شهادت جانسوزش افراد به سوگ بنشینند و سیلاب اشک روان سازند. چه آن که فاطمه علیها السلام برترین زنان عصرها و الگوی برجسته نسل‌ها در همه ابعاد فردی، اجتماعی و فرهنگی است و مخصوص نسلی یا عصری نبوده و نخواهد بود، و شعاع نور وجودی‌اش به گستره تاریخ و فرهنگ‌ها است.

راستی، مصیبت جانگداز آن بزرگوار چنان عظیم و سهمگین است که بر کوه‌های استوار سنگینی می نماید، و هر کسی تاب تحمل

آن را ندارد و در دل هر فرزانه‌ای لانه کند دنیا با آن همه گستردگی‌اش بر او تنگ می‌گردد.

امیر فرزندگان و سالار آزادگان و پیشوای مؤمنان علی علیه السلام که بیش از هر کس دیگر به عمق فاجعه شهادت آن بانوی مظلومه آگاه بود، در غم از دست دادن او سخت غم‌زده و اندوهگین گردید، و اثر جانگداز این مصیبت را بیشتر حس می‌کرد، و مدام با سوز و گداز و ناله و گریه قرین بود، و گاه با زمزمه اشعاری، اندوه خود را ابراز می‌نمود. (۵۳۰)

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، در فقدان آن بانو سخت اندوه‌زده شد و مدتی طولانی از مردم کناره گرفت و خود را آشکار نمی‌کرد. گروهی از مؤمنان و شیعیان راستین به یکدیگر گفتند: حضرت علی علیه السلام امام و پیشوا، ولی و حاکم بر ما و سالار همه مؤمنان است که از ما کناره گرفته است. جز هنگام نماز، او را نمی‌بینیم و دیگر از او حدیث نمی‌شنویم و از فیض حضورش محروم شده‌ایم و بسان گله‌ای بی‌چوپان سرگردانیم.

عمار را انتخاب کردند که خدمت آن حضرت مشرف شود، تا شاید برای ملاقات اجازه گیرد. عمار می‌گوید: پس از اجازه، وارد خانه آن بزرگوار شدم؛ اما دیدم آن حضرت در خانه نشسته (زانوی غم به بغل گرفته) و دو نور دیده‌اش، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، در کنارش نشسته‌اند و باران اشک فرو می‌بارد.

بر او سلام کردم و ساعتی در کنارش نشستم. آن‌گاه پس از اجازه عرض نمودم: شما ما را در رخ دادهای مصیبت‌بار به شکیبایی فرا می‌خوانید. پس این اندوه فراوان برای چیست؟
امیر سرافرازمان فرمودند:

«ای عمار! در سوگ چنین بانویی نشستن، سخت گران است. ای عمار! (با از دست دادن فاطمه‌ام، گویی تازه پیامبر صلی الله علیه و آله را از دست داده‌ام؛ چرا که) پس از رحلت آن حضرت، فاطمه جایگزین او بود (و مایه شکیبایی و آرامش خاطر بود) وقتی لب به سخن می‌گشود، گوش جانم از سخن دلنوازش پر می‌شد؛ و چون راه می‌رفت، از بزرگواری‌اش حکایت می‌کرد. به خدا سوگند، درد مصیبت و سوز فراق را با از دست دادن او احساس کردم.»

عمار می‌گوید: از گفتار جانسوز و گریه‌های جگرسوزش گریستم... (۵۳۱)

برخی در ادامه آورده‌اند که آن حضرت فرمودند: ای عمار! گران‌تر از شهادت آن محبوب خدا این بود که هنگام غسل دادن او دیدم یکی از استخوان‌های پهلویش شکسته و پهلویش از ضرب تازیانه کبود گشته است، اما او این مطلب را از من پوشیده بود. عمار! دیدگانم بر حسن و حسین نمی‌افتد جز آن که گریه راه گلویم را می‌بندد، و بر زینب نظاره نمی‌کنم جز آن که بر او رقت می‌برم و قلبم شعله‌ور می‌شود و گریه امانم نمی‌دهد. (۵۳۲)

از هجر رویت ای مه، من بی‌قرارم امشب

بر روی خاک قبرت، سر می‌گذارم امشب

نخل امید ما را، این چرخ واژگون کرد

شب تا سحر به یادت، اختر شمارم امشب

بی روی خوب جانان، من زندگی نخواهم

رفته ز کف توان و صبر و قرارم امشب

هر گه روم به خانه، گیرد حسین بهانه

از ناله‌های زینب، من دل ندارم امشب

از من مکن شکایت، جانا به نزد بابت

افزون شود خجالت، زان تاجدارم امشب

راحت شدی ز دنیا، ماندم غریب و تنها
 چون مرغ پر شکسته، در این دیارم امشب
 تو زیر خاک رفتی، در سن نوجوانی
 من مانده بی کس و یار، بی غمگسارم امشب
 چون شد تو را ملاقات، با حضرت رسالت
 خود عذر من بیان کن، زان تاجدارم امشب
 صبرم در این مصیبت، کم شد چنان که دانی
 خود آگهی چه‌ها شد، بر روزگارم امشب
 ای ناله! تا کی و چند، در سینه‌ام بمانی
 با جان ز تن برون شو، کن ختم کارم امشب
 ای کاش جان در این دم، با ناله‌ام بر آید
 خیلی دگر نباشم، بی روی یارم امشب
 گویا ز قبر زهرا، حرفی شنیده مولا
 بر خیز رو به سوی، طفلان زارم امشب
 طفلان زارم امشب، بی یاور و معین‌اند
 بی مادر و پرستار، افکار و دل غمین‌اند

* * *

یک نفر نیست شود تا که شریک غم من
 بس که بی گانه شدم چاه شده همدم من
 آن قدر زانوی غم را به بغل می‌گیرم
 که نشینند جهانی همه در ماتم من

* * *

از نخست زندگی هرگز نمی‌شد باورم
 که شود این خانه روزی قتلگاه همسرم
 او مرا می‌خواند و من آن روز دستم بسته بود
 کاش آنجا جان من می‌شد برون از پیکرم
 روز تنهایی که حتی یک نفر یارم نبود
 دیدم اینجا پشت در افتاده تنها باورم
 هر چه دشمن خواست او را زد به جرم آن که گفت
 بر ندارم دست آنجا از دفاع شوهرم
 خاطرات همسر شب زنده دارم زنده ماند
 می‌رسد بانگ مناجات شبش از دخترم

* * *

غریب و بی کس و تنها کنار خانه بنشستم
 مدینه گریه کن با من که زهرا رفته از دستم
 مدینه دست من واشد، اگر چه خانه‌ام بستند
 تو امشب گریه کن با من بر آن دستی که بشکستند
 بزن با باغبان ناله، که پرپر شد گل و لاله
 غریبی مرا مردم همه با چشم خود دیدند
 کنار شعله آتش گلم را با لگد چیدند
 بنال از داغ آن بلبل که پرپر در قفس می‌زد
 به جرم یا علی گفتن به پشت در نفس می‌زد
 بزن با باغبان ناله، که پرپر شد گل و لاله
 گلاب از دیده جاری بر سر سجاده کن زینب
 برای مادرت زهرا عزاداری نما هر شب
 بود هر شب همین نفرین به لب در کوه و صحرا
 الهی بشکند دستی که سیلی زد به زهرا
 بزن با باغبان ناله، که پرپر شد گل و لاله

* * *

خودم دیدم که آتش شعله‌ور بود
 خودم دیدم که زهرا پشت در بود
 خودم دیدم که زینب ایستاده
 کنار مادرش با چشم تر بود
 خودم دیدم که محسن کشته گردید
 کنارش فِضَه خونین جگر بود
 خودم دیدم که زهرا ناله می‌کرد
 خودم دیدم که دستش بر کمر بود
 خودم دیدم به نور مه در آن شب
 شکسته پهلویش از ضرب در بود
 خودم دیدم رخ نیلی او را
 که زد آتش تمام پیکرم را
 خودم شستم دل شب همسرم را
 به اشک دیده از جان بهترم را

* * *

دو باره شب شد و ظلمت برآمد
 کنار قبر زهرا حیدر آمد

ز خانه تا حرم شاه یگانه
 قدم آهسته بردارد شبانه
 پس از آنی که طفلان خوابشان برد
 فلک تاب از دل بی تابشان برد
 سلام ای بانوی در خاک خفته!
 درود زندگی را زود گفته
 بخواب آرام ای پهلو شکسته!
 علی اندر سر قبرت نشسته
 بخواب آرام ای نور دو عینم!
 که من چون تو پرستار حسینم
 به خانه چون روم رویت نیبم
 بریزم اشک و با زینب نشینم
 به مسجد چون روم بینم عدو را
 به یاد آرم غم سیلی او را
 چه خوبست ای مرا آرام جانم!
 همیشه بر سر قبرت بمانم

* * *

گرفته دل مولا، شده یکه و تنها
 نهاده رخ خود را، روی تربت زهرا
 توئی تاب و توانم، بیا فاطمه جانم
 ز داغ تو خمیدم، بین قد کمانم
 تو ای عصای دستم، من از پا بنشستم
 پس از تو در خانه، به روی همه بستم
 ز هجران تو ای پاک، گریبان زده‌ام چاک
 تن همچو گلت را، نهادم به دل خاک
 در آن خانه خاموش، یتیمان سیه پوش
 همه چادر مادر، گرفته‌اند در آغوش

* * *

پرستوی مهاجر، فدای پر و بالت
 بمیرم که قفس هم کند گریه برایت
 خدایا به که گویم من از جور زمانه
 گلم رفته ز دستم به ضرب تازیانه

یکی دیگر از مظلومیت‌های فاطمه زهرا علیها السلام پنهان بودن روز شهادت اوست. مورخان و حدیث‌شناسان، در تاریخ شهادت و نیز در سال‌های عمر پر افتخارش آرای گوناگون دارند، ولی دو دیدگاه مقبولِ عالمان شیعه است:

* نخست آن‌که؛ فاصله بین شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و غروب خورشید جهان افروز حضرت فاطمه علیها السلام ۷۵ روز بوده است. (۵۳۳)

حدیث شناس مشهور شیعه ثقه الاسلام کلینی، می‌فرماید: حضرت فاطمه علیها السلام پس از پدر بزرگوارش ۷۵ روز زنده بود و عمر شریفش هنگام شهادت ۱۸ سال و ۷۵ روز بود و در ادامه از ششمین امام نور، حضرت صادق علیه السلام، روایت می‌کند که حضرت فاطمه علیها السلام پس از پدر بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله ۷۵ روز زندگی کرد. (۵۳۴)

* دوم آن‌که این مدت ۹۵ روز بوده است. طبری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند:

«... حضرت فاطمه علیها السلام روز سه شنبه سوم جمادی الثانی سال یازدهم هجری از دنیا رفت. علت وفاتش این بود که قنفذ، غلام عمر، به دستور او با غلاف شمشیر به آن حضرت زد که فرزندش حضرت محسن سقط شد. همین امر موجب بیماری شدید او گردید. و آن‌گاه که بستری شد به هیچ کس از افرادی که به او ستم روا داشتند، اجازه نداد به عیادتش بروند...» (۵۳۵)

این دیدگاه قوی‌تر است. (۵۳۶) اما سزاوار است دوستان و پیروان حضرت فاطمه علیها السلام به هر دو قول اهمیت بدهند و در این بیست روز - که به ایام فاطمیه مشهور است - مجالس عزاداری بر پا نموده، در سوگ سالار بانوان و مظلومه گیتی بنشینند و با فرزند گرامی‌اش حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - هم‌ناله شوند.

سپاس خدای را که در زمان ما هر ساله در ایام فاطمیه ده‌ها هزار مجلس سوگواری برپا می‌گردد و مردم به عزاداری مشغول می‌شوند و گوشه‌ای از فضایل و شایستگی آن بانو و نیز دردها و رنج‌هایش را بیان می‌کنند.

اما غالب بزرگان اهل سنت این مدت را شش ماه گفته‌اند، که به نظر می‌رسد با طرح این فاصله زمانی می‌خواستند بیدادگری‌های زمامداران را کم‌رنگ جلوه دهند. اگر چه برخی روایات هم با این دیدگاه موافق است، ولی معلوم است که از باب تقیه صادر شده است.

یاد حضرت فاطمه علیها السلام

پیشوایان معصوم علیهم السلام به ویژه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که حضرت زهرا علیها السلام را بیش از هر کس می‌شناختند و از راز و رمز نور وجودی او با اطلاع بودند، از موقعیت‌ها به خوبی بهره می‌بردند و به مرزهای گسترده شخصیت الهی و معنوی او اشاره می‌کردند. از سوی دیگر، گوشه‌ای از رنج‌ها، دردها و ناگواری‌هایی را که بر وجود شریفش وارد می‌شد، برای دوستان و پیروان خود بازگو می‌نمودند و آنان را به عمق فاجعه شهادت جانگداز آن حضرت آگاه می‌ساختند.

پیش‌تر برخی از این روایات از خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و دیگر معصومان علیهم السلام نقل شد و برخی نیز در اینجا آورده می‌شود.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«روزی من و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. آن بزرگوار به ما توجه نموده، گریست. عرض کردم: برای چه؟ فرمودند: گریه‌ام به خاطر روی دادهایی است که پس از من بر شما وارد آورند.

عرض کردم: آنها کدام‌اند؟ پاسخ داد: گریه‌ام از ضربتی است که بر فرق تو فرود آورند، و از سیلی‌ای که بر گونه (فرزندم) فاطمه زنده، و از نیزه‌ای که بر ران (نور دیده‌ام) حسن فرود آورند و زهری که به او نوشاندند، و از کشتن (فرزندم) حسین خواهد بود. پس

اهل بیت همگی گریستند...» (۵۳۷)

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند:

«به پدرم امام صادق علیه السلام عرض کردم: مگر امیر مؤمنان علیه السلام نویسنده وصیت پیامبر صلی الله علیه وآله نبود و جبرئیل و سایر فرشتگان مقرب گواهان آن نبودند؟ حضرت مدتی سر به زیر انداخت و آن‌گاه فرمود:

چنان بود که گفتم، ولی هنگامه رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله امر وصیت از جانب خداوند مقرر شده، آن را جبرئیل همراه فرشتگان امین فرود آورد. جبرئیل عرض کرد: ای محمد! دستور ده هر کس در کنارت هست جز جانشینت، بیرون رود تا او این نوشته را از ما بگیرد...

آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

علی جانم! این پیمانی است که پروردگار با من کرد و این امانت و شرط او بر من است و آن را به تو رسانیدم... و از ایشان گواه گرفت و از چیزهایی که به دستور جبرئیل و فرمان خدای بزرگ، پیامبر صلی الله علیه وآله با حضرت علی شرط نمود، این بود: ای علی! به آنچه در این وصیت است وفا کن، از دوست داشتن آن که خدا و رسولش را دوست دارد. و از کسانی که به خدا و رسولش دشمنی ورزند، بیزار باش. و در صورت از بین رفتن حقت و غصب خمس از تو، و هتک حرمت شکیبایی نما، و خشمت را فرو ببر.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز پذیرفتند.

آن‌گاه امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند:

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، از جبرئیل شنیدم به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: ای محمد! به علی بفهمان که به حریم او - که حریم خدا و رسول است - بی‌حرمتی شود و محاسنش را از خون تازه سرش رنگین نمایند، که فریاد زدم و به رو بر زمین افتادم، و گفتم: آری، قبول دارم و راضی هستم، اگر چه به حریم من بی‌حرمتی شود، سنت‌ها تعطیل گردد، قرآن از بین برود، خانه کعبه نابود گردد و محاسنم از خون تازه سرم رنگین شود. همواره شکیبایی کنم و به حساب خدا آورم تا بر تو وارد شوم.

آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را فراخواند و آنچه را به امیر مؤمنان علیه السلام اعلام فرموده بود، به آنان نیز اعلام کرد و ایشان نیز همانند او پاسخ مثبت دادند...» (۵۳۸)

همچنین حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌فرمایند:

«به پدرم امام صادق علیه السلام عرض کردم: پس از آن که فرشتگان از پیش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بیرون رفتند، چه شد؟ فرمود: آن بزرگوار، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را نزد خود خواند و به همه افرادی که آن‌جا بودند، دستور داد بیرون روند. و به ام سلمه فرمود: بر در خانه بایست تا کسی وارد نشود. آن‌گاه رو به علی نموده، فرمود: نزدیک بیا. او نزدیک رفت. سپس دست فاطمه را گرفت و مدت طولانی بر روی سینه‌اش نهاد و با دست دیگرش دست علی را گرفت و خواست سخن بگوید که گریه او را امان نداد. فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام نیز از آن منظره سخت به گریه افتادند...

آن حضرت دست فاطمه علیها السلام را در دست علی نهاد و فرمود:

«يَا أَبَا الْحَسَنِ! هَذِهِ وَدِيعةُ اللَّهِ وَ وَدِيعةُ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ عِنْدَكَ فَاحْفَظِ اللَّهَ وَ احْفَظْنِي فِيهَا».

علی جان! این [= فاطمه] امانت خدا و رسولش محمد، نزد توست. پس با نگهداری از او، از خدا و رسول نگهداری کن. و می‌دانم که تو آن را رعایت خواهی نمود.

علی جانم! سوگند به خدا او سالار زنان بهشت از اولین تا آخرین است. به خدا او مریم کبراست...

بدان! از کسی راضی‌ام که فاطمه از او خشنود باشد، و همچنین پروردگار و فرشتگان از او خشنود خواهند بود.

وای بر کسی که به او ستم روا دارد. وای بر کسی که حق او را بگیرد. وای بر کسی که هتک حرمت او نماید. وای بر کسی که در خانه او را بسوزاند. وای بر آن که همسرش را آزار دهد. وای بر کسی که از او عیب‌گویی کند و با او مبارزه نماید...» (۵۳۹)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

هر کس در زمان حیاتم فاطمه را آزار دهد، بسان کسی است که پس از مرگ من او را بیازارد، و هر کس پس از مرگم او را بیازارد، بسان کسی است که در زمان حیاتم او را آزرده است. هر کس او را بیازارد، مرا آزرده، و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است. این است منظور خداوند از آیه:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا». (۵۴۰)

«بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی (دردناک و) خفت‌آور آماده ساخته است.»

یکی از یاران خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شد، در حالی که اندوهناک بود. حضرت فرمودند: چرا اندوه زده‌ای؟ عرض کرد: همسرم دختری آورده. فرمودند: «سنگینی او بر دوش زمین است، روزی او بر عهده خداوند است، از عمر تو به او نمی‌دهند و از روزی تو نمی‌خورد.»

وی گوید: چون آن حضرت چنین فرمودند، غم و اندوهم برطرف شد. آن‌گاه پرسیدند: او را چه نام نهادی؟ عرض کردم: فاطمه. فرمود: آه! آه! آه! سپس دست مبارک را به پیشانی خود نهاد و اندوهگین نشست... در ادامه فرمود:

«إِذَا سَمَّيْتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَسْبِهَا وَلَا تَلْعَنَهَا وَلَا تَضْرِبْهَا».

«اینک که نامش را فاطمه نهادی، او را دشنام نده، لعن و نفرین نکن و او را زن.» (۵۴۱)

بشار مکاری می‌گوید: در شهر کوفه خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم. آن حضرت خرما میل می‌کرد. به من فرمود: از این خرما میل کن. عرض کردم: قربانت، گوارا باد! در راه که می‌آمدم، جریانی دردناک را مشاهده کردم. فرمود: به حقی که بر تو دارم، جلو بیا و خرما میل کن. بعد از خوردن، فرمود: اکنون بگو چه دیده‌ای؟ عرض کردم: یکی از مأموران حکومتی بر سر بانویی می‌زد و او را به زندان می‌برد.

او فریاد برآورده، به خدا و رسول استغاثه می‌کرد و کسی او را فریادرسی نمی‌کرد. امام علیه السلام پرسید: برای چه؟ عرض کردم: آن بانو لغزید و بر زمین افتاد و چنین گفت:

«لَعَنَ اللَّهُ ظَالِمِيكَ يَا فَاطِمَةُ»

«فاطمه جان! لعن و نفرین خدا بر آنان که بر تو ستم روا داشتند.»

آن حضرت از ناراحتی، از خوردن خرما دست کشید و پیوسته می‌گریست که محاسن شریف و سینه مبارکش از اشک خیس شد و به من فرمود: برخیز با هم به مسجد سهله برویم و آزادی آن بانو را از خداوند درخواست نماییم. و یکی از یاران را فرستاد که از او خبری بیاورد.

با امام صادق علیه السلام روانه مسجد سهله شدیم. هر کدام دو رکعت نماز به جای آوردیم. امام علیه السلام بعد از دعا و سجده، فرمود: او را رها کردند. و از مسجد خارج شدیم. در راه، فرستاده آن حضرت از آزادی آن زن خبر داد و گفت: ناگهان حاکم دستور آزادی او را صادر کرد و مبلغ دویست درهم (نقره) برای او فرستاد تا از او خشنود گردد، که آن بانو در عین تهیدستی پذیرفت.

آن حضرت هفت دینار (طلا) به او داد و فرمود: به خانه آن زن برو و به او تقدیم کن و از جانب من به او سلام برسان. چون آن

شخص پیام حضرت را رساند، آن زن سه مرتبه گفت: خدایا! امام صادق به من سلام می‌رساند! گفتم: آری، گریانش را چاک زد، افتاد و غش نمود.

بعد از آن که به هوش آمد، هدیه آن حضرت را پذیرفت و گفت: از آن بزرگوار بخواه تا از خدا بخواهد که مرا ببخشد؛ زیرا کسی برای واسطه شدن نزد خدا برتر از او و پدرانش سراغ ندارم. در راه بازگشت، جریان او را نزد امام علیه السلام تعریف کردم. آن حضرت گریست و برایش دعا نمود... (۵۴۲)

به راستی اگر آن حضرت با شنیدن حادثه ناگواری که برای بانویی از دوستانش رخ داده، این گونه اندوهگین می‌شود، چگونه خواهد شد آن گاه که بر رویدادها و ناگواری‌هایی که بر مادرشان حضرت فاطمه علیها السلام نظر می‌افکنند که ستمگری سیلی بر گونه مبارک مادرشان زد که بر اثر شدت آن ضربت، گوشواره شکسته و از گوشش جدا شد؟ (۵۴۳)

در باره پنجمین امام نور حضرت باقر علیه السلام نقل کرده‌اند: هنگامی که دچار تب می‌گردید، با آب سرد خود را مداوا نموده و در بستر بیماری با صدای رسا می‌فرمودند: «یا فاطمه بنت محمد!» به گونه‌ای که صدای مبارکش بیرون از خانه شنیده می‌شد. (۵۴۴) همان گونه که تب در جسم لطیف حضرت اثر می‌گذاشت، پوشاندن اندوهش به خاطر ناگواری‌ها و مصائب مادر مظلومه‌اش نیز در قلب شریفش اثر گذار بود. و همان گونه که گرمی تب را به وسیله آب از بدن مبارکش می‌زدود، با یاد مادرش حضرت فاطمه علیها السلام از شدت اندوه سینه داغدارش می‌کاست، چنان که انسانِ اندوهگین با آه سوزان و نفس‌های عمیق از اندوه خود می‌کاهد؛ زیرا تأثیر مصائب و ناگواری‌های حضرت فاطمه علیها السلام در دل فرزندان، ائمه اطهار علیهم السلام از بریدن شمشیر و کارد، دردناک‌تر و از سوزش آتش شدیدتر است. چه آن که در وضعیتی بودند که تقیه می‌نمودند و قدرت بر آشکار نمودن مصائب مادرشان زهرا علیها السلام را نداشتند. از این رو، هنگامی که نام حضرت فاطمه علیها السلام در حضور آنان برده می‌شد، قلب‌هایشان پر از اندوه می‌شد؛ به طوری که هر انسان زیرک و هوشیاری آثار اندوه را در چهره آنان مشاهده می‌کرد. (۵۴۵)

زکریا بن آدم می‌فرماید: در محضر امام رضا علیه السلام بودم. ناگاه امام جواد علیه السلام به حضورش آمد. در حالی که سن مبارکش از چهار سال کمتر بود. چون وارد شد، دستش را بر زمین زد و سرش را به آسمان بلند نموده، در فکر فرو رفت.

امام رضا علیه السلام به او فرمودند:

«بِنَفْسِي أَنْتَ لِمَ طَالَ فِكْرُكَ؟»

«جانم به فدایت! چرا در اندیشه‌ای عمیق و طولانی فرو رفته‌ای؟»

پاسخ داد: به خاطر رویدادها و ناگواری‌هایی که بر مادرم فاطمه علیها السلام وارد آوردند. سوگند به خدا، آن دو نفری را که بر مادرم ستم روا داشتند، از گور بیرون می‌آورم و با آتش می‌سوزانم و خاکسترشان را در دریا پراکنده می‌نمایم.

امام رضا علیه السلام فرزندان را فرا خواند و بین دو چشم مبارکش را بوسه‌باران کرده، فرمودند:

«بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، أَنْتَ لَهَا»

«پدر و مادرم به فدایت! تو شایسته پیشوایی و مقام امامتی.» (۵۴۶)

توسل

اشاره

انسان همچنان که برای رفع احتیاجات مادی خویش نیازمند یاری دیگران است، برای برآورده شدن خواسته‌های معنوی خود نیز - که به مراتب حیاس‌تر و مهم‌تر از نیازهای مادی است - به یاری افرادی که از آگاهی و توان کافی برخوردارند احتیاج دارد. اگر

تابش نور بر پهن دشت گیتی به وسیله خورشید صورت می‌پذیرد، برکات معنوی و الطاف الهی نیز توسط خورشید رسالت و ولایت بر بندگان نیازمند نازل می‌گردد.

توسل همان تقرب، و وسیله‌جویی برای کسب فیض از مبدأ هستی است. از آنجا که سرتاسر وجود ما را نیاز و نا آگاهی فرا گرفته و راه رسیدن به کمالات و نیز عالم واپسین طولانی است، اراده ربوبی هم بر این استوار گشته که برای راه‌یابی به رحمت و غفران بی‌دریغش و جبران کاستی‌ها و رسیدن به مقصود حقیقی، از طریق پیوند با نفوس عالیه و حضرات معصومان علیهم السلام وارد شویم و با توسل به ساحت اقدسشان به این مقصد نایل گردیم.

مفهوم توسل جز این نیست که پیروان آیین ولایت و مکتب تشیع، وجود شریف معصومان علیهم السلام را واسطه نزول برکات آسمانی قرار دهند و برای رسیدن به خواسته‌های مادی و معنوی خویش؛ به ویژه تقرب به پیشگاه پروردگار متعال، از آن بزرگواران استمداد و استعانت جویند.

خداوند سبحان می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (۵۴۷)

«هان ای مؤمنان! تقوای الهی پیشه کنید و برای تقرب به خدا وسیله را (که جز توسل و تمسک به خاندان وحی نیست) برگزینید و در راه او جهاد نمایید. باشد که رستگار گردید.» (۵۴۸)

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

«إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...»». (۵۴۹)

«هرگاه گرفتاری و شدتی به شما روی آورد، در پیشگاه خداوند از ما کمک بگیرید و منظور خداوند از این آیه: «برای خداوند اسماء الحسنی و نام‌های نیکوست»، همین است. پس خدای را با آنها بخوانید...»

نه تنها خاندان رسالت برای پیروان خود و امت اسلامی کشتی نجات و رابط بین خدا و امت‌اند، بلکه پیامبران بزرگ الهی نیز دست توسل به عنایات آن بزرگواران دراز می‌کردند و در مشکلات و رخ‌دادهای ناگوار از آنان استعانت می‌جستند. روایات در این باره از شیعه و اهل سنت فراوان و به حدّ تواتر وارد شده است؛ مثلاً در باره حضرت آدم آورده‌اند که پس از ارتکاب ترک اولی، سیصد سال گریست، (۵۵۰) و به درگاه خدا دست نیاز بلند نمود. پیک وحی، جبرئیل، فرود آمد و به آن حضرت فرمود: خدای را به حق حضرت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بخوان تا خداوند توبه‌ات را بپذیرد. حضرت آدم خداوند را به مقام و منزلت این پنج بزرگوار خواند، پروردگار توبه او را پذیرفت. (۵۵۱)

اهل سنت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمودند:

«هنگامی که خداوند حضرت آدم را آفرید و انوار مقدس حضرات پنج تن را به او نمایاند... فرمود: این پنج شخصیت از فرزندان تو هستند. اگر اینان نبودند، تو را نمی‌آفریدم. و من پنج نام از نام‌های خویش را برای آنان برگرفتم. اگر اینان نبودند، بهشت و دوزخ، عرش و کرسی، آسمان و زمین، فرشتگان، انس و جن را نمی‌آفریدم.

من «محمود» هستم و این «محمد»، و من «عالی»‌ام و این «علی»، من «فاطر» هستم و این «فاطمه»، من «احسان»‌ام و این «حسن»، من «محسن» هستم و این «حسین» است...

ای آدم! هرگاه از من حاجت و خواسته‌ای داشتی، به این پنج وجود گرانمایه توسل جو.

آن‌گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ادامه فرمودند:

«نَحْنُ سَفِينَةُ النَّجَاةِ، مَنْ تَعَلَّقَ بِهَا نَجِيَ وَمَنْ حَادَ عَنْهَا هَلَكَ، فَمَنْ كَانَ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ فَلْيَسْمَلْ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

«ما (خاندان رسالت) کشتی نجاتیم. هر کس با ما باشد و به ما نزدیک شود، نجات خواهد یافت و هر کس از ما روگردان شود و

دوری جوید، نابود گردد. از این رو، هر کس حاجت و خواسته‌ای از بارگاه خداوند دارد، باید به وسیله ما اهل بیت مسألت نماید.» (۵۵۲)

نظیر این روایات در باره حضرت ابراهیم، نوح، موسی، علیهم السلام و... نقل شده است. (۵۵۳)

آری، زندگی دریای موج و پر تلاطمی است که هر آن، خطر غرق شدن آدمی را تهدید می‌کند. آن‌گاه که فتنه‌ها و آشوب‌ها و مشکلات و رویدادهای ناگوار انسان را فرا می‌گیرند، تنها پناهگاه مطمئن و کشتی نجات، خاندان رسالت‌اند که خداوند بزرگ، آنان را از راه لطف و مرحمت برای رهایی و نجات خلق برگزیده است.

ممکن است موانعی نظیر گناه و آلودگی و فاصله گرفتن از معنویات و روی آوردن به مادیات، موجب شود دعاها و توسلات کمتر مؤثر واقع شود، ولی چه بسیار افراد و بزرگانی که در طول تاریخ تشیع برای دستیابی به اهداف عالی و مقامات معنوی و خواسته‌های مشروع خود، خصوصاً هنگام بروز مشکلات و روی دادهای ناگوار، به مقام نورانی آن بزرگواران متوسل شده و به خواسته‌های خود رسیده‌اند.

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

در پایان، به برخی از توسلات و هدایای بانوی سرفراز حضرت فاطمه علیها السلام اشاره می‌شود:

۱ - دعای نور

سید بن طاووس از سلمان نقل کرده است که فرمود: این دعا را حضرت فاطمه علیها السلام به من آموخت، هنگام صبح و شام آن را می‌خواند و می‌فرمود: اگر می‌خواهی هرگز به تب مبتلا نشوی، بر آن مداومت کن.

سلمان در ادامه می‌فرماید: بیش از هزار مبتلا به تب در مکه و مدینه به برکت این دعا شفا یافتند. (۵۵۴)

پیش‌تر از امام باقر علیه السلام نقل شد که هنگام تب، با صدای رسا می‌فرمودند: «یا فاطمه بنت محمد!»

۲ - تسبیح حضرت زهرا علیها السلام

روایات فراوانی در فضیلت و آثار آن وارد شده است؛ به ویژه پس از نمازهای پنج‌گانه، پس از نافله‌ها و پیش از خواب. (۵۵۵)

تنها به این روایت بسنده می‌شود که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«تَسْبِيحُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فِي دَبْرِ كُلِّ صَلَاةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ صَلَاةٍ أَلْفِ رَكْعَةٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ.» (۵۵۶)

«نزد من تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام در هر روز، پس از خواندن هر نماز، محبوب‌تر از هزار رکعت نماز خواندن در هر روز است.»

۳ - نماز استغاثه حضرت بتول علیها السلام

هزاران نفر با خواندن نماز استغاثه حضرت فاطمه علیها السلام به حوایج و خواسته‌های خود رسیده‌اند. (۵۵۷)

۴ - دعا

در ملاقات مرحوم آیه الله نجفی مرعشی با حضرت بقیة الله الاعظم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - آن بزرگوار سفارش نمودند

که برای برآورده شدن حوایج، این دعا، خصوصاً در قنوت نمازها خوانده شود:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَآبِهَا وَبَعْلِهَا وَبَيْنِهَا وَالسِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلَ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.» (۵۵۸)

۵ - صلوات

مرحوم آیه الله ملا علی معصومی، از علمای همدان و از شاگردان برجسته آیه الله شیخ عبدالکریم حائری، می فرمودند: برای توسل به حضرت فاطمه علیها السلام این صلوات ۵۳۰ مرتبه خوانده شود:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَآبِهَا وَبَعْلِهَا وَبَيْنِهَا بِعَدَدِ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ.» (۵۵۹)

پروردگارا! با تعجیل در ظهور عصاره آفرینش، بقیه الله الاعظم، مهدی صاحب زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، قلب نازنین صاحب اندوه بی پایان، زهرای مرضیه سلام الله علیها را مسرور فرما.

پی نوشت ها

۱ تا ۶۰

(۱) کافی، ج ۱، ص ۳۸۱، باب مولد حضرت زهرا علیها السلام؛ مصباح شیخ طوسی، ص ۷۳۳؛ مصباح کفعمی، ص ۵۱۲؛ اعلام الوری، ص ۱۴۷؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۴۲۷؛ عوالم العلوم، حضرت زهرا علیها السلام ج ۱، ص ۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۷ و ج ۹۸، ص ۱۹۶؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۲۹؛ فیض العلام فی عمل الشهور محدث قمی، ص ۲۷۳؛ بیت الاحزان، ص ۴؛ ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۵۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵۷؛ جنّة العاصمّة، ص ۴۱؛ روضة الواعظین ج ۱، ص ۱۴۳
(۲) فاطمة الزهراء از ولادت تا شهادت، ص ۸۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹۱؛ تاریخ الأئمه کاتب بغدادی، ص ۶

(۳) کافی، ج ۱، ص ۳۸۰، باب مولد امیرالمؤمنین علیه السلام، ح ۱۰

با توجه به ترتیب باب های کافی، این روایت می بایست در باب بعد، که در باره زندگی حضرت فاطمه علیها السلام است، آورده می شد. گویا اشتبهاً در این باب درج شده است.

(۴) دلائل الإمامة، ص ۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹، ح ۱۶

(۵) زیرا طبق گفته آنان، آن مخدّره هنگام وفات، ۲۸ سال داشته است، و در این صورت، این احتمال که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است تقویت می گردد.

(۶) ر. ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۰ - ۱

(۷) جنّة العاصمہ، ص ۴۳؛ بحار الأنوار ج ۱۵، ص ۴۱۱.

(۸) ر. ک: به بحث وراثت در راه بردها و عوامل تربیت در کتاب «فرهنگ تربیت»

(۹) در تاریخ آمده که هشتاد هزار شتر اموال تجاری او را حمل و نقل می کردند و چهار صد غلام و کنیز امور زندگی او را رسیدگی می نمودند و ثروت ثروتمندان در مقایسه با دارایی و ثروتش بسیار ناچیز بود.

(۱۰) بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۶۳.

(۱۱) مناقب خدیجه الکبری از محمد بن علوی مالکی، ص ۲

و در تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۷، فصل نساء آمده است: «وَكَفَاهَا شَرَفًا فَوْقَ شَرَفِ أَنْ الْأِسْلَامَ لَمْ يَقُمْ إِلَّا بِمَالِهَا وَ سَيِّفِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا رَوَى مُتَوَاتِرًا» «همین افتخار و شرافت که برترین شرافت است برای حضرت خدیجه علیها السلام بس که اسلام جز با ثروت خدیجه و شمسیر حضرت علی علیه السلام بر پا نشد، چنان که این مطلب به طور متواتر نقل شده است».

(۱۲) بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۶.

(۱۳) با آن که حضرت خدیجه علیها السلام نهایت مهربانی و فداکاری را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام ابراز می نمود و پیوسته از سوی آن حضرت به او مژده بهشت داده می شد، در عین حال در آستانه مرگ از ترس خدا هراسان بود و از همسرش پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای دعا و طلب آرمزش می نمود، و از آن حضرت می خواست که هنگام مرگ و خاک سپاری او را مورد لطف خاص قرار دهد و توسط دخترش حضرت فاطمه علیها السلام تقاضا نمود که پیکرش را با یکی از لباس های خود کفن نماید، که آن حضرت تقاضای او را پذیرفت، (گرچه پس از فوت، جبرئیل با حله بهشتی نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله! خداوند سلام می رساند و می فرماید: خدیجه را با این لباس بهشتی کفن نمایید.) و آن گاه که از دنیا رفت در قبرستان معلای شهر مکه قبری برای او حفر نمود و پیش از دفن، خود در میان قبر خوابید تا از فشار قبر در امان باشد و پس از بیرون آمدن، آن گوهر پاک را به خاک سپرد.

(۱۴) بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۱.

(۱۵) در این باره روایات فراوانی نقل شده است از آن جمله:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد همسران خود بود، سخن از حضرت خدیجه علیها السلام به میان آمد، قطرات اشک از چشمان آن حضرت سرازیر گشت، عایشه به آن حضرت عرض کرد: آیا برای یک پیره زن سفید روی از بنی اسد باید گریست؟ آن حضرت فرمود: هنگامی که شما مرا تکذیب کردید او مرا تصدیق نمود، و آن گاه که کافر بودید او به من ایمان آورد، و برای من فرزندان آورد در حالی که شما نازا هستید.

کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۸.

در فصل «مراسم عروسی» خواهد آمد که آن حضرت با شنیدن نام حضرت خدیجه علیها السلام گریست و فرمود: کجا همانند او پیدا می شود؟! آن گاه که همگان مرا تکذیب کردند او مرا تصدیق نمود، و در راه دین خدا مرا یاری کرد و با ثروت و دارایی خود مدد رسانید، خداوند به من فرمان داد تا او را به خانه ای در بهشت از زمره بشارت دهم که در آن رنج و دردی نخواهد بود.

(۱۶) به گفته مرحوم آیه الله نمازی در مستدرک سفینه البحار (ج ۳، ص ۳۴) فضایل آن حضرت - که در ابواب مختلف روایات آمده - بیش از آن است که به شمارش آید.

(۱۷) بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۳۴۵.

از اهل سنت: مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۵۹۴؛ ذخائر العقبی، ص ۴۴؛ الاصابه، ج ۸، ص ۲۶۴؛ ینابیع الموده، ص ۱۷۳ و ۲۶۲؛ تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۱۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۷۱؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۳، ح ۳۴۴۰۴.

(۱۸) بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۶۲ و ج ۱۶، ص ۲؛ کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۲۷؛ خصال، ج ۱، ص ۲۰۵، ب ۴، ح ۲۲ و ۲۳.

از اهل سنت: مسند احمد، ج ۱، ص ۲۹۳ و ۳۱۶؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۹۷ (ج ۳، ص ۱۶۰)؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱؛ ذخائر العقبی، ص ۴۲؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۷۲؛ الاصابه، ج ۸، ص ۲۶۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۵ - ۱۴۳ ح ۳۴۴۰۲ تا ح ۳۴۴۱۱؛ ینابیع الموده، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۲۴۶؛ فضائل الصحابه، احمد بن حنبل، ص ۷۴؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۲۲۳؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۹۳؛ تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۸۳؛ الدر المنثور، ج ۶، ص

- (۱۹) خصال، ج ۱، ص ۲۲۵، ب ۴، ح ۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲ و ج ۱۴، ص ۲۰۱.
- (۲۰) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۵۳؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۱۸؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۹۹.
- (۲۱) عوالم، ج ۱، ص ۱۲۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۶؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۷۲؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۷۰، ص ۱۱۲؛ تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۲۵.
- (۲۲) عوالم، ج ۱، ص ۱۱۸؛ جامع البیان ابن جریر طبری، ج ۳، ص ۳۵۸.
- (۲۳) بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۷ و نظیر آن؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۸۲.
- (۲۴) کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۸.
- (۲۵) در روایات فراوانی چنین آمده است که طینت معصومان علیهم السلام از علّیین و مقام بلند و رفیع آفریده شده است و روح آنان از عالمی بالاتر و از عالی‌ترین درجات و برترین مراتب، و ارواح مؤمنان در رتبه بدن‌های آن بزرگواران به شمار می‌آید.
- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند (جسم و بدن) ما را از علّیین آفرید و ارواح ما را از بالاتر از آن خلق فرمود؛ و ارواح شیعیان ما را از علّیین و بدن‌هایشان را از پایین‌تر از آن آفرید؛ لذا میان ما و آنان از این نظر قرابت و خویشی است و دل‌هایشان به سوی ما مشتاق است. کافی، ج ۱، ص ۳۱۹، باب خلق ابدان الائمه علیهم السلام ح ۱.
- امام صادق علیه السلام در جای دیگر می‌فرماید: خداوند (ارواح) ما را از نور عظمت خویش آفرید. آن‌گاه آفرینش (بدن‌های) ما را از گلی در خزانه و پوشیده از زیر عرش شکل‌بندی نمود و آن نور را در آن جای‌گزین ساخت. پس ما آفریده و بشری نورانی بودیم و برای هیچ‌کس، از آنچه در خلقت ما نهاد، بهره‌ای قرار نداد. ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید. (یعنی شیعیان در رتبه بدن‌های ائمه هستند). و بدن‌شان را از گلی در خزانه و پوشیده پایین‌تر از گل ما خلق نمود، و خداوند هیچ‌کس جز انبیا را از خلقت ایشان بهره‌ای نداد. از این رو، ما و شیعیان ما (در حقیقت) بشر و انسان (واقعی) هستیم و سایر مردم مگسان کوچک و ناتوانی‌اند (نادان و نفهم) که سزاوار دوزخ‌اند و به سوی آن می‌روند.
- کافی، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۲، و نظیر آن ج ۲، ص ۲، باب طینت مؤمن، ح ۱ و ۴.
- (۲۶) از آن جمله، روایات فراوانی دال بر این‌که ماده بدنی آنان از غذای بهشتی و آسمانی و ملکوتی است.
- (۲۷) علل الشرایع شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۷۹، ب ۱۴۳، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۲. از امام باقر و امام صادق علیهما السلام. نظایر آن نیز خواهد آمد.
- (۲۸) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸، ح ۱۷.
- (۲۹) تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۵ (سوره رعد)؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۶، ح ۶.
- از اهل سنت نیز این مطلب را روایت کرده‌اند: سیوطی در الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۵۳ (ذیل آیه ۱ سوره اسراء)؛ طبری در ذخائر العقبی، ص ۳۶؛ خوارزمی در مقتل الحسین، ص ۶۳، ف ۵؛ قندوزی در ینابیع المودّه، ص ۱۹۷.
- (۳۰) آن حضرت در رتبه مُلکی به فرع آمد، نه از جنبه ملکوتی و پیامبری.
- (۳۱) تفسیر فرات کوفی، ص ۳۲۱، ح ۴۳۵ (سوره روم)؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸، ح ۱۷ و نظیر آن، ص ۴، ح ۳؛ مقتل الحسین خوارزمی، ص ۶۴؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۹۳؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۶ به نقل از ذخائر العقبی، ص ۳۶ و...
- در احقاق الحق (ج ۱۰) نیز روایات فراوانی از اهل سنت نقل شده که نطفه حضرت فاطمه علیها السلام از میوه‌های بهشتی بوده است.
- (۳۲) بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۷۸، با تلخیص اندک.

(۳۳) امالی صدوق، ص ۵۹۳، م ۸۷، ح ۱؛ دلائل الإمامة، ص ۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۰؛ عوالم، ج ۱، ص ۵۵. بسیاری از بزرگان اهل سنت، سخن گفتن حضرت فاطمه علیها السلام در رحم مادر را روایت کرده‌اند؛ از جمله: عبدالرحمان شافعی و دیگران از حضرت خدیجه روایت کرده‌اند که هنگامی که فاطمه را باردار شدم، باری سبک بود و در رحم با من سخن می‌گفت.

احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۲، به نقل از نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷.

همین روایت را قندوزی حنفی در ینابیع المودة (ص ۱۹۸، ب ۵۶) نقل کرده است.

عزالدین شافعی می‌افزاید که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: مژده باد ای خدیجه! که این نوزاد دختر است و خداوند از این دختر، یازده تن از جانشینان من را قرار داده است که همه پس از من و پدرشان یکی بعد از دیگری خواهند آمد.

احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۲، به نقل از تجهیز الجیش، ص ۹۹.

شعیب بن سعد مصری می‌نویسد: وقتی مشرکان از پیامبر صلی الله علیه وآله خواستند که ماه شکافته شود، حضرت خدیجه - در حالی که فاطمه را باردار بود - فرمود: نومید و سرافکننده باد کسی که حضرت محمد صلی الله علیه وآله را که برترین پیامبران است، تکذیب نماید. در این هنگام، حضرت فاطمه علیها السلام در شکم مادر ندا داد: ای مادر! نگران مباش و نترس که خدا با پدر من است. هنگامی که دوران بارداری او به پایان رسید و به دنیا گام نهاد، نور چهره‌اش فضا را نور باران ساخت. احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۲، به نقل از الروض الفائق، ص ۲۱۴.

(۳۴) امالی صدوق، ص ۵۹۳، م ۸۷، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲؛ ینابیع المودة، ص ۱۹۸؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۲، به نقل از ذخائر العقبی، ص ۴۴؛ وسیلة المآل، ص ۷۷؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۷.

(۳۵) احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۲۸ و ج ۱۲، ص ۱۲۸؛ البدایة و النهایة ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۲۸.

(۳۶) ر.ک: به بحث نام‌گذاری کتاب «فرهنگ تربیت».

(۳۷) سوره بقره، آیه ۳۱.

(۳۸) سوره مریم، آیه ۷.

(۳۹) این جمله روایت از نسخه صحیح دیگر ترجمه گردید.

(۴۰) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۹، ب ۱۴۲، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳، ح ۹؛ در ح ۷ نیز تصریح شده که خداوند نام فاطمه علیها السلام را انتخاب نمود.

(۴۱) معانی الأخبار، ص ۵۳، باب معانی اسماء محمد و... ح ۳، خدا در حدیث قدسی می‌فرماید: «إِنِّي خَلَقْتُ فَاطِمَةَ وَ شَقَقْتُ لَهَا إِسْمًا مِنْ أَسْمَائِي؛ فَهِيَ فَاطِمَةٌ وَ أَنَا فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عماد زاده، ص ۷۷.

(۴۲) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰، ح ۱.

(۴۳) ابن شهر آشوب در کتاب مناقب (ج ۳، ص ۳۵۷) به نقل از ابوجعفر قمی بیست نام از آنها را بر شمرده و خود شمار دیگری را بر آنها افزوده است. در خصائص فاطمه، ۱۳۵ لقب مطابق نام مبارک آن بانوی گرامی نام برده و تنها بیست لقب را شرح داده است. آیه الله محلاتی نیز در ریاحین الشریعه (ج ۱، ص ۱۴) ۱۴۰ نام از آنها را یاد آور شده است.

(۴۴) در کتاب قاموس، می‌نویسد: بیست نفر به نام فاطمه در زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده‌اند؛ و این بیست نفر، غیر از فاطمه‌های نه گانه هستند که از جمله آنها فاطمه مادر خدیجه کبرا و فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر زبیر و فاطمه دختر حضرت حمزه بوده‌اند. فاطمه زهرا علیها السلام نیز نخستین زنی است که در اسلام به این نام مفتخر شد.

ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۴۱.

- (۴۵) برخی می‌گویند: تنها علمای اهل سنت بیش از چهل حدیث از سلمان، ابن عباس و دیگر راویان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند. ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰.
- (۴۶) علل الشرایع، ج ۱ ص ۱۷۹، ح ۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۴، ح ۱۰ و ۱۴.
- (۴۷) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵، ح ۱۲؛ احقاق الحق، ج ۱۰ ص ۲۴ - ۱۶.
- (۴۸) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۴، ح ۱۱.
- (۴۹) تفسیر فرات کوفی، ص ۵۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۶۵، ح ۵۸؛ عوالم، ج ۱، ص ۹۹؛ مناقب مغازلی، ص ۳۶۴، ح ۴۱۱.
- (۵۰) تفسیر فرات کوفی، ص ۳۲۱، ح ۴۳۵ (سوره روم)؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸، ح ۱۷.
- (۵۱) در ترجمه این قسمت، از نسخه صحیح دیگری استفاده شده است.
- (۵۲) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۹، ب ۱۴۲، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳، ح ۹.
- (۵۳)
- (۵۴) ۳ و - ریاحین الشریعه، ج ۱ ص ۴۲.
- (۵۵) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰، ب ۲، ح ۱.
- (۵۶) ریاحین الشریعه، ج ۱ ص ۴۳.
- (۵۷) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۲، ب ۸۷ از احکام اولاد، ح ۱.
- (۵۸) مفردات راغب، ص ۲۷۷.
- (۵۹) کنز الدقائق، ج ۳، ص ۴۶۱.
- (۶۰) مفردات، ص ۲۷۷.

۱۳۰ تا ۱۶۱

- (۶۱) مرآة العقول، ج ۵، ص ۳۱۵.
- (۶۲) ر.ک: سوره نساء، آیه ۶۹؛ سوره حدید، آیه ۱۹؛ سوره مریم، آیه ۴۱ و ۵۶.
- (۶۳) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰۵. توضیح معنای این روایت در صفحه ۱۰۹ خواهد آمد.
- (۶۴) کافی، ج ۱، ص ۳۸۱.
- (۶۵) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۵۳، نظیر آن: مقتل خوارزمی، ص ۵۶؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۰، حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۱؛ ذخائر العقبی، ص ۴۴؛ الغدیر، ج ۲، ص ۳۱۲؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۵۹.
- (۶۶) الغدیر، ج ۲، ص ۳۱۲، به نقل از الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۰۲.
- (۶۷) کافی، ج ۱، ص ۳۸۲، باب مولد الزهراء، ح ۴؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۴، ب ۱۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۶.
- (۶۸) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹، ح ۲۰.
- (۶۹) سوره احزاب، آیه ۳۳.
- (۷۰) ر.ک: سوره فجر، آیه ۲۷ و ۲۸.
- (۷۱) کافی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ بصائر الدرجات، ص ۳۲۳، جزء ۷ باب ۶، ح ۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۶۷ و ۶۸.
- (۷۲) سوره آل عمران، آیه ۴۵ - ۴۲.
- (۷۳) سوره قصص، آیه ۷.

- ۷۴) سوره هود، آیه ۷۳ - ۷۱.
- ۷۵) سوره کهف، آیه ۸۶، که واژه «قلنا» به کار برده است.
- ۷۶) مطالبی است که حضرت فاطمه علیها السلام از ملائکه می‌شنید و برای حضرت علی علیه السلام نقل می‌کرد و آن حضرت آنها را یادداشت می‌نمود.
- ۷۷) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۲، ب ۱۴۶، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۷۸ ح ۶۵.
- ۷۸) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۹، ب ۱۴۳، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۲، ح ۵.
- ۷۹) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۱، ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۲، ح ۶.
- ۸۰) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۶، ح ۱۴.
- ۸۱) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷، ح ۱۶ و ج ۲۵، ص ۱۷، ح ۳۰.
- ۸۲) ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۵ و ۲۵.
- ۸۳) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۱، ب ۱۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵، ح ۱۳.
- از اهل سنت: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۵، و ص ۳۱۰ به نقل از ارجح المطالب، ص ۲۴۱ و ۲۴۷، و نظیر آن ینابیع المودّة، ص ۲۶۰، ب ۵۶؛ مودّة القربی، ص ۱۰۳، ب ۱۱.
- ۸۴) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹، و ص ۲۱ و ۱۵۳؛ عوالم، ج ۱، ص ۶۸ و ۷۲ و ۷۵ و ۷۶ و ۸۳ تا ۸۶.
- از اهل سنت: ینابیع المودّة، ص ۲۶۰؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۶۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۲۸؛ و نسائی در صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که: «فَاطِمَةُ حَوْرَاءُ آدَمِيَّةٌ لَمْ تَحِضْ وَلَمْ تَطْمُثْ».
- احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۰۹، به نقل از تاریخ الكبير ابن عساکر، ج ۱، ص ۳۹۱ و التدوین، ج ۲، ص ۱۲۸. و ص ۲۵ به نقل از المناقب المرتضویه، ص ۱۱۹ و مودّة القربی، ص ۱۰۳ و ارجح المطالب، ص ۲۴۱ و ۲۴۷.
- و عوالم، ج ۱، ص ۸۵، به نقل از لسان المیزان ج ۳، ص ۲۳۸ و تاریخ دمشق.
- ۸۵) امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: خدای بزرگ تا هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام در این جهان می‌زیست، اختیار کردن همسر دیگری را بر حضرت علی علیه السلام حرام نمود. ابوبصیر عرض کرد: چگونه؟ فرمودند: زیرا حضرت فاطمه علیها السلام پاک و پاکیزه، و از عادت زنان به دور بود.
- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۳، ح ۱۲.
- ۸۶) نهائیه، ج ۱، ص ۹۵؛ منتهی الارب، ج ۱، ص ۵۲؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۳؛ تاج العروس، ج ۷، ص ۲۲۰؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۷ ط دمشق (ج ۴، ص ۱۲۷).
- ۸۷) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۴، ح ۲، و ص ۶، ح ۵، و ص ۷، ح ۸، و ص ۱۸، ح ۱۷؛ عوالم، ج ۱، ص ۴۳ - ۳۴.
- و از اهل سنت: ذخائر العقبی، ص ۲۶؛ ینابیع المودّة، ص ۱۹۴، ب ۵۶؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۶۰؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۹۳ و ج ۱۲، ص ۳۲۸.
- احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۹ و ۱۰، به نقل از وسیلة المآل، ص ۷۸، و الروض الفائق، ص ۲۱۴.
- ۸۸) امالی صدوق، ص ۱۱۳، م ۲۴، ضمن ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲.
- ۸۹) معانی الاخبار، ص ۳۷۶ باب نوادر، ح ۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۴، ح ۳.
- ۹۰) در فرهنگ عرب، برای تعظیم اشخاص، کنیه به کار می‌برند؛ بدین صورت که نام مردان را با «اب» و نام زنان را با «أم» آغاز می‌کنند؛ مانند «ابوالقاسم» و «أم الحسنین».

- ۹۱) مرحوم اربلی در کشف الغمّه (ج ۱، ص ۴۳۸) می‌فرماید: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُعْظِمُ شَأْنَهَا وَيَرْفَعُ مَكَانَهَا وَكَانَ يُكْنِيهَا بِأُمِّ أَبِيهَا...»؛ «مدام پیامبر صلی الله علیه و آله شأن و مقامش را ارج می‌نهاد و منزلتش را بالا می‌برد و کنیه ام ابیها را برایش برگزید».
- ۹۲) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹، ح ۱۹؛ عوالم، ج ۱، ص ۸۹.
- و در کتب اهل سنت: مقاتل الطالبیین (ترجمه الحسن بن علی علیهما السلام)، ص ۲۹؛ مناقب ابن مغزلی، ص ۳۴۰، ح ۳۹۲؛ أسد الغابّه، ج ۵، ص ۵۲۰، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۹؛ تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۱۵۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۱۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ الاصابه، ج ۸، ص ۲۶۲.
- ۹۳) از اهل سنت: خصائص نسائی، ص ۱۱۴؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۴۳، ف ۲۰، ح ۳۶۴؛ ینابیع الموده، ص ۱۷۵، دنباله باب ۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۵؛ محاضرات الادباء، ج ۲، ص ۴۹۵.
- ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۳۳ - ۳۲۶، به نقل از اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۱۹۹ (ج ۴، ص ۱۰۸)؛ ارجح المطالب، ص ۲۵۳ و ۴۴۰؛ فرائد السمطین، ص ۲۳؛ تذکره الخواص، ص ۳۱۶ ط نجف؛ الروض الفائق، ص ۲۱۴.
- ۹۴) برخی به نقل از تذکره الخواص آورده‌اند که عبدالرحمان گفت: حاضرم صد شتر سیاه و آبی چشم که همگی آنها بارشان پارچه‌های کتان اعلاّی مصری باشد، با ده‌هزار دینار، مهرش کنم.
- عثمان نیز گفت: من هم حاضرم همین مهر را بدهم.
- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خشمناک شده، مشتی سنگ‌ریزه به طرف عبدالرحمان پاشید و فرمود: می‌پنداری بنده پول و ثروتم که با پول و ثروت خویش بر من افتخار می‌کنی!؟
- ۹۵) مناقب، ج ۳، ص ۳۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰۸.
- ۹۶) ر.ک: ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۸۰.
- ۹۷) مناقب خوارزمی، ص ۳۴۳، ف ۲۰، ح ۳۶۴.
- ۹۸) ر.ک: کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۳۹ و ۳۴۵ و ۳۵۷.
- ۹۹) امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۳ و ۱۱۱.
- ۱۰۰) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۳ و ۱۰۲ و ۱۲۷ و ۱۲۸.
- ۱۰۱) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۲۷؛ و از اهل سنت مناقب خوارزمی، ص ۳۴۶، ضمن ح ۳۶۴.
- ۱۰۲) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰۷، و نظیر آن ص ۹۲، ذیل ح ۳ و ص ۹۷، ح ۶؛ عوالم، ج ۱، ص ۳۷۲؛ و از اهل سنت ینابیع الموده، ص ۱۷۷ و ۲۳۷ و ۲۵۰.
- ۱۰۳) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۴۱، ح ۳۷ و ص ۱۴۵، ح ۴۹.
- و نظیر آن از اهل سنت مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۶.
- عوالم، ج ۱، ص ۳۶۸، به نقل از فردوس الأخبار، ج ۳، ص ۴۱۸، ح ۵۱۷۰؛ موده القری، ص ۵۷ و...
- ۱۰۴) امالی صدوق، ص ۵۹۲، م ۸۶، ذیل ح ۱۸؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۸، ب ۱۴۲، ذیل ح ۳؛ خصال، ج ۱، ص ۴۱۴، ب ۹، ذیل ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰، ذیل ح ۱؛ نظیر آن کافی، ج ۱، ص ۳۸۳، ح ۱۰.
- بزرگان معتقدند که این حدیث شریف دلالت می‌کند بر این که حضرت علی و فاطمه علیهما السلام از همه پیامبران حتی اولوا العزم، و اوصیای آنان جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله برترند.
- ۱۰۵) اگر تزویج معصومه به غیر معصوم جایز باشد، باید روا باشد شخص فاسق، معصومه را مطیع خود سازد و او را بر خلاف رضای خداوند دستور دهد.

- ۱۰۶) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۲۷ و ۱۳۰ و ۹۴؛ كشف الغمه، ج ۱، ص ۳۴۶ و ۳۵۷؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۴۶ و ۳۴۹، ضمن ح ۳۶۴.
- ۱۰۷) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰۵ و ۱۱۲؛ وسائل، ج ۲۱، ص ۲۴۴، ب ۴ از ابواب مهور. پیشوایان معصوم علیهم السلام همین را سنت و سیره قرار داده‌اند که به «مهر السنه» مشهور شده است.
- ۱۰۸) مناقب، ج ۳، ص ۳۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۳؛ نظیر آن از اهل سنت: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۶۸، به نقل از موده القربی، ص ۹۲ ط لاهور.
- ۱۰۹) كشف الغمه، ج ۱، ص ۴۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۴۱ و ۱۴۵.
- از اهل سنت ینابیع الموده، ص ۲۳۶ و ۲۶۴، ب ۵۶؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۲۸، ف ۱۹، ح ۳۴۵؛ مقتل الحسین، ج ۱، ص ۶۶، ف ۵. (۱۱۰) ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۶۷.
- (۱۱۱) ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۸۲، باب نثار الجنان الحلی و الحلل علی الملائکه فی تزویج الزهراء علیها السلام.
- (۱۱۲) عوالم، ج ۱، ص ۴۸۳، ب ۲۰، ح ۱؛ نظیر آن ص ۴۸۵، ح ۳.
- (۱۱۳) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۴، ضمن ح ۵ و ص ۱۴۴، ح ۴۳ و ۴۴.
- (۱۱۴) ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۹۲.
- (۱۱۵) عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۷، ب ۲۱، ح ۳ و ۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۲، ح ۳.
- (۱۱۶) مناقب خوارزمی، ص ۳۵۰، ف ۲۰، ضمن ح ۳۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۰.
- (۱۱۷) ناسخ التواریخ حضرت فاطمه علیها السلام، ص ۶۰.
- (۱۱۸) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۶؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۴۲، ف ۲۰، ح ۳۶۲؛ ینابیع الموده، ص ۱۹۷، ب ۵۶؛ تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۱۱؛ ذخائر العقبی، ص ۳۲؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۷۴.
- ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۹۲.
- (۱۱۹) سوره آل عمران، آیه ۹۲. «هرگز به اوج نیکی و نیکوکاری نخواهید رسید، تا این که از آنچه دوست می‌دارید (در راه خدا) انفاق کنید.»
- (۱۲۰) ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۰۱.
- (۱۲۱) ر.ک: ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۱۰۵.
- (۱۲۲) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۵۵.
- (۱۲۳) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۲.
- (۱۲۴) فاطمه الزهراء، ص ۴۸۲؛ شجره طوبی، ج ۲، ص ۵۶، م ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۸۴ البته در بحار این عبارت در قضایای شب عروسی آورده نشده است.
- (۱۲۵) كشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۸.
- در روایات در باره مراسم ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام، بارها نام «اسما بنت عمیس» - در کتب شیعه و سنی - آمده است. برخی اشکال کرده‌اند که اسما همسر جعفر بن ابی طالب بود، و پیش از آن که پیامبر به مدینه هجرت کند، با شوهرش به حبشه رفت و تا سال هفتم هجرت در آنجا ماند.
- در جواب می‌توان گفت: احتمال دارد که هنگام ازدواج دختر پیامبر به مدینه آمده و دوباره برگشته است. شاهد این که:
- طبق روایتی، پیامبر دستور می‌دهد که زنان و مردانی همراه عروس و داماد حرکت کنند. نام «جعفر طیار» شوهر اسما، در آن میان به

چشم می خورد.

(فاطمه علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص ۲۲۶)

(۱۲۶) کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۴۱.

(۱۲۷) کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۴۷ و ۳۵۶؛ مناقب، ج ۳، ص ۳۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۲۲.

(۱۲۸) مناقب، ج ۳، ص ۳۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

(۱۲۹) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۳.

(۱۳۰) سوره انعام، آیه ۸۵ - ۸۴: «و از نسل او (ابراهیم) داوود و سلیمان... (بودند) و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگانند».

۱۳۱ تا ۱۸۶

(۱۳۱) سوره آل عمران، آیه ۶۱: «هر کس پس از آگاهی که در این باره به تو رسید، باز با تو مجادله کند، بگو: بیاید تا ما فرزندان و زنان و نفس‌های خود را فراخوانیم و شما نیز فرزندان و زنان و نفس‌هایتان را فراخوانید، آن‌گاه مباحله و نفرین کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

(۱۳۲) عیون الاخبار، ج ۱، ص ۶۹، ب ۷، ضمن ح ۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۲۷؛ نظیر آن از امام باقر علیه السلام: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۰۹، (ذیل آیه ۸۵ انعام)؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

(۱۳۳)

(۱۳۴) ۱ و - سوره انعام، آیه ۸۴ و ۸۵.

(۱۳۵) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۹.

(۱۳۶) تفسیر فخر رازی، ج ۱۳، ص ۶۶، ذیل آیه ۸۴ سوره انعام (المسألة الخامسة) و ص ۵۳، چاپ اول از دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ هـ.

(۱۳۷) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۷۰، و ج ۸، ص ۹۹؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۴۲۹۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳، ب ۱۰۸، ح ۳۸۶۲؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۸ و ۴۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۵ و...

(۱۳۸) تفسیر المنار، ج ۷، ص ۵۸۹ (سوره انعام، آیه ۸۴ و ۸۵).

(۱۳۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۶، ذیل خ ۲۰۰.

(۱۴۰) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۰۸، ف ۹، ح ۱۱۵؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰؛ تفسیر جامع البیان طبری، ج ۳، ص ۲۱۲؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۰ و ۸۱، (ذیل آیه مباحله)؛ تفسیر کشف زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۸؛ و آلوسی و طنطاوی و... ر.ک: احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۶.

(۱۴۱) احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۶.

(۱۴۲) احقاق الحق، ج ۳، ص ۶۲ - ۴۶.

(۱۴۳) مثلاً قندوزی در ینابیع المودّه، ص ۲۶۶ ب ۵۷ احادیث فراوانی با الفاظ مختلف نقل نموده است.

(۱۴۴) مناقب خوارزمی، ص ۳۲۷، ف ۱۹، ح ۳۳۹؛ ینابیع المودّه، ص ۲۶۶ ب ۵۷؛ ذخائر العقبی، ص ۶۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۸۶، ح ۴۹۵۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۳۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۱۷۱۷.

ر.ک: احقاق الحق، ج ۷، ص ۴

- ۱۴۵) در روایتی دیگر آمده است که پدرم فرمود: از همسرت چیزی درخواست نکن، (ممکن است در تهیه آن به زحمت افتد). بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۱، ح ۳۸، و...
- ۱۴۶) تفسیر فرات، ص ۸۳ ح ۶۰ (ذیل آیه ۳۷ آل عمران)؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۵۹؛ امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۲۸. این حدیث و نظیر آن را بسیاری از علمای شیعه و سنی روایت کرده‌اند. ر.ک: عوالم، ج ۱، ص ۲۱۴ و...
- ۱۴۷) سوره حجر، آیه ۴۳ و ۴۴: «جهنم میعادگاه همه آنهاست - هفت در دارد و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده‌اند.»
- ۱۴۸) سوره قصص، آیه ۶۰: «آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است.»
- ۱۴۹) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۷.
- ۱۵۰) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۴، ف ۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۵.
- ۱۵۱) وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۷۲، ب ۸۹ از مقدمات نکاح، ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۱.
- ۱۵۲) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۱.
- ۱۵۳) وسائل، ج ۲۰، ص ۲۲۲، ب ۱۲۳، ح ۳. با آن که حضرت فاطمه علیها السلام جاروب کردن را به عهده گرفت، لکن حضرت علی علیه السلام وی را در کار خانه یاری می نمود.
- ۱۵۴) علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۶۶ ب ۸۸؛ فقیه، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۹۴۷؛ عوالم، ج ۱، ص ۲۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۲ و ج ۷۶، ص ۱۹۳ و ج ۸۵، ص ۳۲۹.
- مختصر آن را اهل سنت نیز روایت کرده‌اند: حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۷۰؛ ذخائر العقبی، ص ۵۰؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۹، ح ۲۹۸۸؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۰۸، ح ۴۱۹۸۵ و ص ۴۹۹، ح ۴۱۹۷۱ و ۴۱۹۷۲ و ص ۵۰۰، ح ۴۱۹۷۴ و ص ۵۰۳، ح ۴۱۹۷۸.
- ۱۵۵) جنه العاصمه، ص ۱۴۸. مؤلف محترم مرحوم آیه الله میرجهانی، ذیل حدیث می نویسد: هنگامی که در نجف اشرف بودم، خدمت علامه شیخ محمد سماوی، مؤلف کتاب «إبصار العین فی أنصار الحسین»، شرفیاب شدم. کتابی خطی در مقابل ایشان بود. نام آن «کشف اللثالی» تألیف عالم جلیل، شیخ صالح، فرزند عبدالوهاب حلّی، از صلحا و علمای بزرگ قرن نهم بود. کتاب او را گرفته، مشغول مطالعه شدم. ناگهان به حدیث یاد شده برخوردیم که سند آن را نقل نموده است، (و همه روات، از بزرگان، ثقات و علما هستند). با اجازه ایشان، سلسله سند را استنساخ نمودم؛ سند به این گونه است:
- مؤلف کشف اللثالی از شیخ ابراهیم ذراق، از شیخ علی بن هلال جزایری، از عالم بزرگوار احمد بن فهد حلّی، از شیخ زین الدین علی حایری، از عالم بزرگوار ابی عبد الله محمد بن مکی (شهید اول)، ایشان با سندهای معروف خود از محدث بزرگوار شیخ صدوق، و ایشان با سندهای معروف خود از جابر جعفی از جابر انصاری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداوند تبارک و تعالی.
- ۱۵۶) تفسیر اطیب البیان، ج ۱۳، ص ۲۲۵ (سوره جن، ذیل آیه ۳).
- ۱۵۷) کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۵۴؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۴۸.
- از اهل سنت: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۱۲، به نقل از الفصول المهمه، ص ۱۲۸؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۸؛ نور الابصار، ص ۴۱؛ ارجح المطالب، ص ۲۴۵؛ الجامع الصغیر، ص ۲۶۹؛ کنوز الحقایق، ص ۱۰۳؛ ینابیع الموده، ص ۱۷۱ و ۱۸۰؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۶.
- ۱۵۸) امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۰۵؛ عوالم، ج ۱، ص ۴۵۸.
- ۱۵۹) تفسیر فرات، ص ۵۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۶۵.
- ۱۶۰) ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۷۳، (فصل استدلال بر امامت سبطین) به نقل از ده نفر

از بزرگان اهل سنت؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۶۹؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۵۲؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۴؛ امالی صدوق، ص ۲۵۶، م ۴۴، ح ۱۱؛ ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۱۵۸؛ تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۳۲.

از اهل سنت: تفسیر کشاف زمخشری، ج ۴، ص ۶۷۰؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۲۴۴؛ تفسیر نیشابوری؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۹؛ تذکره الخواص، ص ۳۲۲؛ کفایه الطالب، ص ۲۰۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱؛ ینابیع الموده، ص ۹۳، ب ۲۲.

تنها در احقاق الحق (ج ۳، ص ۱۵۷ تا ۱۷۰) و الغدیر (ج ۳، ص ۱۰۷ تا ۱۱۱) حدود ۴۰ نفر از مفسران و محدثان و بزرگان آنها را نام برده‌اند.

ر.ک: پاورقی المراجعات، چاپ مجمع جهانی اهل بیت، ص ۱۰۱.

۱۶۱) شافعی چنین سروده است:

إِلَى مَ؟ إِلَى مَ؟ وَ حَتَّى مَتَى
أَعَاتَبْتُ فِي حُبِّ هَذَا الْفَتَى!
وَ هَلْ زُوِّجَتْ فَاطِمٌ غَيْرَهُ؟
وَ فِي غَيْرِهِ هَلْ أَتَى هَلْ أَتَى

تا کی؟ تا کی؟ و تا چه زمانی مرا در محبت این جوانمرد سرزنش می‌کنید؟! مگر فاطمه به غیر از او تزویج شد؟ مگر «هل أتى» در باره غیر او نازل شد؟

احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۵۸.

۱۶۲) سوره قدر، آیه ۱: «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم».

۱۶۳) تفسیر فرات کوفی، ص ۵۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۶۵؛ عوالم، ج ۱، ص ۹۹.

۱۶۴) مرحوم فیض در وافی (کتاب صوم ب ۵۹) و دیگران بعد از محاسبه فرموده‌اند که مدت سلطنت بنی‌امیه هزار ماه طول کشید، نه کمتر و نه بیشتر.

۱۶۵) ر.ک: کافی، ج ۴، ص ۱۵۹ باب لیلۃ القدر، ح ۱۰؛ و ج ۸ (روضه)، ص ۲۲۲، ح ۲۸۰؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳۱ و...

از اهل سنت: الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۱؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۳۱؛ روح المعانی، ج ۳۰، ص ۱۸۸

۱۶۶) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۹؛ نظیر آن تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۴۵.

۱۶۷) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۴.

۱۶۸) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۳۳؛ فتح القدر، ج ۵، ص ۵۰۴؛ نهیة الارب، ج ۱۸، ص ۲۰۸.

۱۶۹) مجله «تراثنا»، سال هشتم، شماره ۳۰ و ۳۱.

۱۷۰) تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۲۴، (القول الثالث) ذیل سوره مبارکه کوثر.

۱۷۱) تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۷۱.

۱۷۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۲.

۱۷۳) سوره صف، آیه ۸: «آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، لکن خداوند نور خود را کامل و تمام خواهد کرد؛ هر چند کافران را ناخوش آید».

۱۷۴) برخی شمار کنونی علویان و سادات را بیش از چهل میلیون دانسته‌اند.

۱۷۵) سوره آل عمران، آیه ۶۱.

(۱۷۶) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۸۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۰۸، ف ۹، ح ۱۱۵؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰؛ تفسیر جامع البیان طبری، ج ۳، ص ۲۱۲؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۰؛ تفسیر کشاف زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۸؛ تفسیر روح المعانی آلوسی، ج ۳، ص ۱۹۰؛ تفسیر بیضاوی، ج ۲، ص ۲۲؛ الدر المنثور سیوطی، ج ۲، ص ۳۸؛ الاصابه عسقلانی، ج ۴، ص ۴۶۸؛ ینابیع الموده قندوزی، ص ۲۴۴، و...

(۱۷۷) ر.ک: احقاق الحق، ج ۳، ص ۶۲ - ۴۶ و پاورقی المراجعات، چاپ مجمع جهانی اهل بیت، ص ۹۹.

(۱۷۸) ینابیع الموده، ص ۲۴۴

(۱۷۹) سوره احزاب، آیه ۳۳

(۱۸۰) برخی «رجس» را به گناهان یا بعضی گناهان محدود کرده‌اند، که درست نیست؛ زیرا هیچ دلیلی برای این محدودیت وجود ندارد، بلکه اطلاق «رجس» که با الف و لام جنس آمده است، هرگونه زشتی و پلیدی را شامل می‌شود. همچنین از موارد استعمال آن و نیز روایات وارد شده در تفسیر آیه، عمومیت و اطلاق استفاده می‌شود. بعلاوه ذیل آیه «وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً» نیز عمومیت دارد و همه گونه پاکی و پاکیزگی را شامل می‌گردد.

(۱۸۱) فاطمه الزهراء، از علامه امینی، ص ۱۶.

(۱۸۲) از اهل سنت: الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸، ذیل آیه؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۸، ح ۶۳۷ و ص ۲۰ ح ۶۳۸ و ۶۳۹ و...؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۸ ب ۳۳.

در بعضی نقل‌ها آمده است که حضرت سه مرتبه تکرار می‌فرمود.

(۱۸۳) تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۷۷؛ تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۶۹؛ (ذیل آیه مباحله)؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۰؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲؛ ینابیع الموده، ص ۱۰۷، ب ۳۳؛ ذخائر العقبی، ص ۲۱.

(۱۸۴) ر.ک: احقاق الحق، ج ۲، ص ۵۶۲ - ۵۰۲؛ پاورقی المراجعات، چاپ مجمع جهانی اهل بیت، ص ۹۸ - ۹۴.

(۱۸۵) فاطمه الزهراء از علامه امینی، ص ۱۸.

(۱۸۶) عوالم، ج ۲، ص ۹۳۰.

شماری بی‌آن‌که تحقیق کنند، می‌پندارند این حدیث شریف سند ندارد؛ لذا اسناد حدیث به نقل از این عالم بزرگوار آورده می‌شود:

بحرانی از عالم جلیل سید هاشم بحرانی، از استادش سید ماجد بحرانی، از استادش شیخ حسن فرزند عالم معروف شهید ثانی، از استادش عالم بزرگوار مقدس اردبیلی، از استادش علی بن عبدالعالی کرکی، از شیخ علی بن هلال جزائری، از عالم بزرگوار احمد بن فهد حلّی، از استادش علی بن خازن، از شیخ ضیاءالدین علی فرزند عالم بزرگوار شهید اول، از پدر بزرگوارش شهید اول، از عالم بزرگوار فخر المحققین، از پدر بزرگوارش عالم جلیل علامه حلّی، از استاد بزرگوارش عالم معروف محقق، از استادش عالم بزرگوار ابن نما حلّی، از عالم بزرگوار ابن ادریس، از ابی حمزه طوسی، از عالم بزرگوار ابن شهر آشوب، از عالم بزرگوار طبرسی مؤلف کتاب «احتجاج»، از استادش حسن بن محمد طوسی از پدر بزرگوارش عالم معروف شیعه طوسی، از استاد بزرگوارش عالم معروف شیخ مفید، از استاد بزرگوارش جعفر بن محمد بن قولویه قمی، از محدث بزرگوار شیخ کلینی، از استادش محدث بزرگوار علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم قمی، از ابن ابی نصر بزنتی، از قاسم بن یحیی جلاء کوفی، از ابی بصیر، از ابان بن تغلب، از صاحب اسرار ائمه جابر جعفری، از صحابی معروف جابر بن عبد الله انصاری، از حضرت فاطمه علیها السلام.

یادآوری می‌شود که به علت مشهور بودن متن حدیث از نقل آن صرف نظر شد.

این حدیث شریف با کیفیت یاد شده، در منابع دیگری نیز آمده است: احقاق الحق، ج ۲، ص ۵۵۴؛ منتخب طریحی (مؤلف کتاب

معروف مجمع البحرین؛ غرر الاخبار و دُرر الآثار دیلمی (مؤلف کتاب ارشاد القلوب از بزرگان شیعه در قرن هشتم)؛ نهج المحجّه فی فضائل الائمه از علی تقی احسائی (از علمای قرن دوازدهم)؛ نور الآفاق شیخ محمد جواد رازی (متوفای ۱۳۵۵)؛ المجموعه سید مهدی شیرازی (متوفای ۱۳۸۰)؛ وفاة الصدیقه الزهراء از مقرّم (متوفای ۱۳۹۱).

برخی علما کتابی مستقل در باره این حدیث شریف نوشته و به شرح آن پرداخته‌اند. نیز برخی شعرای بزرگ، مانند عالم بزرگوار سید محمد قزوینی، فرزند عالم مشهور صاحب کرامات، سید مهدی قزوینی، آن را به نظم در آورده‌اند. ر.ک: احقاق الحق، ج ۲، ص ۵۵۷ و جزوه «سند حدیث شریف کسا» از علی اکبر مهدی‌پور.

۱۸۷ تا ۲۳۵

(۱۸۷) سوره نور، آیه ۳۵.

(۱۸۸) کافی، ج ۱، ص ۱۵۱ باب أنّ الائمه نور الله عزوجل، ح ۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۰۲؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۹، ص ۳۰۸، از امام صادق علیه السلام.

اهل سنت همین حدیث شریف را از امام کاظم علیه السلام روایت کرده‌اند؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۵۸ به نقل از مناقب ابن مغازلی و...

(۱۸۹) سوره مدثر، آیه ۳۵ - ۳۲.

(۱۹۰) هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

(۱۹۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۵۸.

گفتنی است از پرداختن به تفسیر این آیه و سایر آیاتی که در این بخش به آنها استدلال شده، خودداری می‌شود.

(۱۹۲) بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۱؛ الانوار الساطعه، ج ۴، ص ۱۶۴.

(۱۹۳) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

(۱۹۴) سوره الرحمن، آیه ۲۲ - ۱۹.

(۱۹۵) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۴؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۹۱.

و از اهل سنت: ینابیع الموده، ص ۱۱۸، ب ۳۹.

(۱۹۶) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۴۲؛ مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۱۳، ف ۶؛ روح المعانی آلوسی، ج ۲۷، ص ۱۰۷؛ ینابیع الموده، ص

۱۱۸؛ تذکره الخواص، ص ۲۴۵، ف ۹.

ر.ک: احقاق الحق، ج ۳، ص ۲۷۴؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۰۱.

(۱۹۷) سوره شوری، آیه ۲۳. البته مودت علاوه بر محبت قلبی، اظهار دوستی را نیز در بر دارد.

(۱۹۸) در کتاب احقاق الحق، (ج ۳، ص ۱۸ - ۲) حدود پنجاه کتاب از بزرگان، مفسران و محدثان اهل سنت نام برده، که در میان

آنها عده‌ای از متعصبین آنها نیز به چشم می‌خورند، از جمله: فضائل الصحابه احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۶۶۹؛ صحیح بخاری، ج ۶،

ص ۲۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲؛ کشاف زمخشری، ج ۴، ص ۲۱۹؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۶؛ الدر المنثور

سیوطی، ج ۶، ص ۷؛ روح المعانی آلوسی، ج ۲۵، ص ۳۱؛ تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۵۳.

همچنین علامه امینی نام ۴۵ نفر از دانشمندان و محدثان بنام سنی را آورده است.

الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۲ و ج ۲، ص ۳۰۶.

(۱۹۹) سوره اعراف، آیه ۱۵۸

- ۲۰۰) سوره نور، آیه ۶۳
- ۲۰۱) سوره آل عمران، آیه ۳۱
- ۲۰۲) سوره احزاب، آیه ۲۱
- ۲۰۳) عامه در تشهد نماز می خوانند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».
- کتاب «الأم» از شافعی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ فتح العزیز، ج ۳، ص ۵۱۵.
- ۲۰۴) تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۶.
- ۲۰۵) ر.ک: کتاب «فرهنگ اخلاق» بخش محبت.
- ۲۰۶) حداقل حدیث مشهوری که اهل سنت روایت کرده‌اند ملاحظه شود:
- تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۲۰؛ تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۱۱؛ فرهنگ اخلاق، ص ۲۶۰.
- ۲۰۷) بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۱۶.
- و از اهل سنت: ینابیع الموده، ص ۲۶۳، ب ۵۶؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۱، ص ۵۹، ف ۵. ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۶۶.
- ۲۰۸) عوالم، ج ۱، ص ۱۷۱؛ ینابیع الحکمه، ج ۲، ص ۱۶، ب ۳۱، ف ۲.
- از اهل سنت: مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۵، ب ۹۲، ح ۳۸۱۶؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۵۰؛ المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۷۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۸۹؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۹؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۰۶؛ تذکره الخواص، ص ۲۴۴، ب ۹ و...
- ۲۰۹) تفسیر فرات کوفی، ص ۲۹۸، ح ۴۰۳ (سوره شعراء، آیه ۱۰۰)؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۶۴.
- ۲۱۰) عوالم، ج ۱، ص ۱۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۲۰ و ج ۴۳، ص ۲۳ و ۳۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۵ - ۳۳۱.
- اهل سنت: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۵، ح ۳۶۴۵۷؛ ذخائر العقبی، ص ۳۵؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۲؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۵۴؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۷؛ ینابیع الموده، ص ۱۶۶، ف ۵۴، و ۱۷۲، ف ۵۵، و ص ۲۰۴، ف ۵۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۲۸؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۶، و ۵۷، ف ۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۷۹، ف ۶، ح ۶۳. ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۸۲ - ۱۶۷ و عوالم، ج ۱، ص ۱۶۲.
- ۲۱۱) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷ و ۱۳۹؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۸۳.
- اهل سنت: مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۶، ف ۵؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۰.
- ۲۱۲) عوالم، ج ۱، ص ۱۸۲؛ و از اهل سنت: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۶.
- ۲۱۳) ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۶ و ۲۵ و ۴۰ و ۴۲؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۸۲ - ۱۷۵.
- از اهل سنت: ذخائر العقبی، ص ۳۶ و ۴۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۴، ف ۵؛ ینابیع الموده، ص ۱۹۷، ف ۵۶؛ و احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۸۵ و ۲۵۶ - ۲۵۰ به نقل از صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۲۴۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۹؛ کنوز الحقایق، ص ۱۱۹؛ جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۸۶؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۷ (ج ۴، ص ۱۲۶).
- ۲۱۴) سوره نور، آیه ۶۳. «خطاب کردن پیامبر را در میان خودتان، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید».
- ۲۱۵) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۲؛ عوالم، ج ۱، ص ۲۵۰ به نقل از مناقب ابن مغزلی شافعی، ص ۳۶۴، ح ۴۱۱.
- ۲۱۶) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۷؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۴۱.

(۲۱۷) روایات در این باره متواتر است و به زودی بحث از آنها خواهد آمد.

(۲۱۸) الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱؛ ذخائر العقبی، ص ۴۳؛ الاصابه، ج ۸، ص ۲۶۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ ینابیع الموده، ص ۱۷۳.

و نظیر آن: تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۱۱؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۷۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۷۱؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۲۹؛ ح ۴۰۸۸؛ ینابیع الموده، ص ۲۶۲؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۳؛ ح ۳۴۴۰۴.

و احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۳ به نقل از وسیله المآل، ص ۸۰ و...

(۲۱۹) مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۹۳؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۰؛ ذخائر العقبی، ص ۷۲؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۷۲؛ الاصابه، ج ۸، ص ۲۶۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۴۳؛ ح ۳۴۴۰۲؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۹۵؛ ح ۱۳۰۷؛ ینابیع الموده، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۲۴۶.

و احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۵۲ به نقل از تذهیب التهذیب، ص ۱۳۴ و...

(۲۲۰) مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۱ و نظیر آن: مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱؛ حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۱۹۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۵؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۷۴؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۶؛ ح ۳۴۱۵۸ و ص ۱۰۲، ح ۳۴۱۹۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۶؛ الخصائص الکبری سیوطی، ج ۲، ص ۱۵۶؛ خصائص نسائی، ص ۱۱۷؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۰؛ ح ۹۳؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۴۶؛ ینابیع الموده، ص ۱۶۵.

احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۶۹ به نقل از جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۸۲؛ کفایه الطالب، ص ۲۷۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۶۸ و... (۲۲۱) احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۰۰ به نقل از الفصول المهمه، ص ۱۲۷؛ مطالب السؤل، ص ۱۰؛ تیسیر الوصول إلى جامع الاصول، ج ۲، ص ۱۵۹؛ شرح ثلاثیات مسند احمد، ج ۲، ص ۵۱۱.

(۲۲۲) خصال، ج ۱، ص ۲۰۶، ب ۴، ح ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۷۰ و ج ۴۳، ص ۲۶؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۲۵ و از اهل سنت: ینابیع الموده، ص ۲۴۷، ب ۵۶.

(۲۲۳) معانی الاخبار، ص ۱۰۶؛ دلائل الامامه، ص ۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶؛ ح ۲۵؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۳۳؛

(۲۲۴) ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۳ و...؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۴۰ - ۱۱۸؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۱۵ - ۲۷.

(۲۲۵) امالی شیخ مفید، ص ۱۵۱، م ۳۱، ح ۲؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۳ و ۳۹؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۴۴.

نظیر آن از اهل سنت: الاغانی، ج ۹، ص ۳۰۱؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۴۸؛ ینابیع الموده، ص ۱۷۳.

(۲۲۶) کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۵۴؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۴۸.

از اهل سنت: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۱۲، به نقل از الفصول المهمه، ج ۱، ص ۱۲۸؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۲۸؛ نور الابصار، ص ۴۱؛ ارجح المطالب، ص ۲۴۵؛ کنوز الحقایق، ص ۱۰۳؛ ینابیع الموده، ص ۱۷۱ و ۱۸۰؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۶.

(۲۲۷) در بسیاری از این روایات که از شیعه و اهل سنت نقل شده، واژه «من» به کار رفته است که همه امت را شامل می‌گردد؛ یعنی هر کس در هر مقامی که باشد. و در برخی روایات واژه «ما» آمده است؛ نظیر این حدیث و روایتی که پیش‌تر در بحث آیه مودت از تفسیر فخر رازی نقل شد؛ یعنی منشأ خشم آن بانو هر چه باشد و آنچه او را بیازارد.

حال علمای اهل سنت باید پاسخ دهند که آیا غضب فدک، منشأ خشم و آزار حضرت فاطمه علیها السلام نشد؟! آیا حضرت فاطمه علیها السلام از غاصبان آن خشمناک نگشت؟!

(۲۲۸) معانی الاخبار، ص ۲۸۸، باب معنی شجنه، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲۲۹) از سخنرانی دانشمند فرزانه آیه الله وحید خراسانی.

۲۳۰) مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۵؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۹؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۵۸؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۷، ح ۳۴۲۱۵؛ ینابیع المودة، ص ۱۷۲؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۷۵۸؛ نهاییه ابن اثیر، ج ۵، ص ۶۲ «نصب»؛ تاج العروس، ج ۱، ص ۴۸۵.

احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۸۷ به نقل از صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۲۴۷؛ ارجح المطالب، ص ۲۴۵، و...

۲۳۱) ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۳، باب مناقب حضرت فاطمه علیها السلام؛ عوالم، ج ۱، ص ۱۵۹ - ۱۴۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۲.

و برای آشنایی با منابع اهل سنت: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۲۸ - ۱۸۷ و عوالم، ج ۱، ص ۱۵۹ - ۱۴۳؛ الغدير، ج ۷، ص ۲۳۶ - ۲۳۱ و ج ۳، ص ۲۰ و ۲۱؛ فاطمة الزهراء علامه امینی، ص ۹۸ - ۹۱.

۲۳۲) الغدير، ج ۷، ص ۲۳۲؛ فاطمة الزهراء علیها السلام، ص ۹۳.

۲۳۳) فاطمة الزهراء، ص ۹۴.

۲۳۴) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲.

۲۳۵) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲، باب غزوه خبیر؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۳، باب قول النبی (ص) «لا نورث ما ترکنا فهو صدقه»؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶ و ۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۸؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰.

۲۹۵ تا ۲۳۶

۲۳۶) سوره احزاب، آیه ۵۷: «بی گمان کسانی که خدا و پیامبر را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است.»

۲۳۷) علامه امینی می‌فرماید: اگر هیچ فضیلت دیگری در شأن زهرا اطهر علیها السلام نبود، همین آیه بس بود.

آیه تطهیر برهانی است بر این که حضرت صدیقه علیها السلام معصومه است. عصمت از جمله شئون و منصب ولایت است و ما غیر از ولئی، کسی که معصوم باشد سراغ نداریم. از ابتدای خلقت آدم تا آخر، هر کس که معصوم است، ولئی است یا پیامبر است یا امام و یا صدیق خواهد بود، و حضرت صدیقه علیها السلام نیز یکی از آنان است. فاطمة الزهراء، ص ۱۹.

۲۳۸) تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۷۲، ح ۹۳ و ص ۲۷۴، ح ۹۹ و...

۲۳۹) شیعیان با تمسک به ادله عقلی و نقلی، بر آن اند که انبیا و امامان علیهم السلام همگی معصوم‌اند.

۲۴۰) قرآن در باره عصمت ملائکه می‌فرماید: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»؛ «از آنچه خداوند به آنان دستور داده است، سرپیچی و نافرمانی نمی‌کنند و آنچه را مأمورند انجام می‌دهند.» (سوره تحریم، آیه ۶)

۲۴۱) نظیر روایت پیش گفته که امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت فاطمه علیها السلام را به دلیل پاکی و پاکیزگی اش از هر آلودگی و پلیدی و زشتی، «طاهره» نامیده‌اند.

۲۴۲) پیش‌تر در معنای «محدّثه» گفتیم: قرآن شماری را معرفی می‌نماید که ملائکه با آنان سخن گفته‌اند: به آیات ۴۵ - ۴۲ آل عمران و آیه ۷ قصص و آیات ۷۳ - ۷۱ هود و آیه ۸۶ کهف مراجعه شود، تا پاسخی دندان شکن برای کوردلان و بیماران روحی باشد؛ زیرا برخی با مراجعه به روایات پیرامون «مصحف» و نظایر آن، میدانی مناسب برای سم‌پاشی و بدگویی علیه شیعه و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام یافته‌اند و گو این که آیاتی را که گذشت، ندیده و نفهمیده‌اند.

۲۴۳) کافی، ج ۱، ص ۱۸۵ باب صحیفه و جفر و مصحف فاطمه، ح ۱؛ بصائر الدرجات، ص ۱۷۱، ج ۳، ب ۱۴، ح ۳.

(۲۴۴) کافی، ج ۱، ص ۱۸۶، ح ۲؛ بصائر الدرجات، ص ۱۷۷، ح ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۰.

(۲۴۵) کافی، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۵؛ بصائر الدرجات، ص ۱۷۳، ح ۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۷۹.

(۲۴۶) عیون المعجزات، ص ۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸.

(۲۴۷) از اهل سنت: شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۷۶، ح ۸۹.

(۲۴۸) ر.ک: عوالم، ج ۲.

(۲۴۹) زهد» به معنای نداشتن و برخوردار نبودن از امکانات دنیوی نیست، بلکه به معنای اسیر نبودن و دل نیستن به امور دنیوی، و آزادی است؛ آزادی از هر آنچه رنگ تعلق پذیرد، به طوری که دادن‌ها و گرفتن‌ها، در وسعت وجود زاهد هیچ موجی ایجاد نکند. روشن است که هر اندازه خرد و آگاهی و معرفت انسان افزون گردد، ایمان او به حضرت حق، عمیق‌تر و دلبستگی او به جهان باقی بیشتر می‌شود. بر این اساس، زاهد بر اثر آگاهی و معرفت، به دنیای زودگذر قانع نمی‌شود، بلکه در پی جایگاه بلندتر، در حال پرواز به سوی هستی مطلق است.

زاهد نمی‌گوید دنیا بد است، بلکه می‌گوید اندک است. و به دلیل معرفت و رشد عقلی و فکر بلندش، از مرحله کودکی عبور نموده، در نظرش لذت‌های زودگذر و سراب‌گونه زندگی دنیا ارزشی ندارد. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «دنیا در پیشگاه خداوند و نزد انبیا و اولیای الهی، کوچک‌تر از آن است که آنان را خوشحال کند، یا از دست دادن آن، ایشان را غمگین نماید. بنا بر این، سزاوار نیست برای هیچ عالم و خردمندی که از متاع ناپایدار دنیا خوشحال گردد.»

تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۳۴۶، ذیل آیه ۳۶ سوره نمل.

(۲۵۰) در روایات فراوانی چنین آمده است که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد سفر داشت واپسین کسی را که وداع می‌کرد، حضرت فاطمه علیها السلام بود، و هنگام بازگشت از سفر نیز نخست به خانه زهرا علیها السلام می‌رفت.

(۲۵۱) امالی صدوق، ص ۲۳۴، م ۴۱، ح ۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰ و نظیر آن ص ۸۳.

از اهل سنت نیز نظیر آن روایت شده است.

(۲۵۲) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۵۶.

(۲۵۳) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۹، (فصل معجزات)؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۴۷.

(۲۵۴) امالی صدوق، ص ۱۱۳، م ۲۴، ضمن ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲.

(۲۵۵) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۱، ب ۱۴۵، ح ۱ و نظیر آن ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۸۱ ح ۳ و ۴؛ دلائل الامامة، ص ۵۶.

(۲۵۶) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۷۶.

(۲۵۷) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۴۵.

(۲۵۸) وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۶۷، ب ۲۴ از مقدمات نکاح، ح ۷؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۵۴.

نظیر آن از اهل سنت: حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۴۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۲؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۵۵ و ج ۹، ص ۲۰۲.

و عوالم به نقل از ارجح المطالب، ص ۲۴۴؛ اسعاف الراغیین، ص ۱۸۷.

ر.ک: عوالم، ج ۱، ص ۲۷۵.

(۲۵۹) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۱، ح ۱۶؛ عوالم، ج ۱، ص ۲۷۶.

از اهل سنت: عوالم به نقل از مناقب ابن مغازلی، ص ۳۸۰، ح ۴۲۸.

(۲۶۰) احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۵۸؛ الکبائر ذهبی، ج ۱، ص ۱۷۶.

(۲۶۱) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۲.

(۲۶۲) تهذیب، ج ۱، ص ۴۶۹، ح ۱۸۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۲.

(۲۶۳) ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۹ و ۲۱۲.

نظیر آن از اهل سنت: طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۸۶، ح ۳۷۷۵۶.

(۲۶۴) بیت الاحزان، ص ۱۴۵؛ كشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۴.

(۲۶۵) وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۷۲، ب ۸۹ از مقدمات نکاح، ح ۱.

(۲۶۶) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۷ و ۶۸.

(۲۶۷) سوره آل عمران، آیه ۳۷: «این از کجا برای تو آمده است؟ گفت: از جانب خداست، خداوند به هر کس بخواهد روزی بی‌شمار می‌دهد».

(۲۶۸) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۸؛ تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۵۸؛ تفسیر ثعلبی، ج ۳، ص ۵۷.

(۲۶۹) سوره آل عمران، آیه ۳۷

(۲۷۰) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۱ و نظیر این حدیث قبلاً نقل گردید. و از اهل سنت: ذخائر العقبی، ص ۴۶؛ ینایع الموده، ص ۱۹۹.

و احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۲۳، به نقل از کفایه الطالب، ص ۲۲۳، و...

(۲۷۱) ر.ک: مجالس المتقین (مرحوم شهید ثالث)، ص ۲۶۳، مجلس ۳۶؛ ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۱۴۲.

(۲۷۲) امالی شیخ مفید، ص ۷۶، م ۱۵، ح ۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۴؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۷۳.

(۲۷۳) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۴.

(۲۷۴) امالی صدوق، ص ۱۷، م ۵، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۹؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۸۰.

(۲۷۵) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵، ح ۳۴۲۰۹ و ص ۱۰۶، ح ۳۴۲۱۰ و ۳۴۲۱۱، و ص ۱۰۸، ح ۳۴۲۱۹؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۲۷؛ ینایع الموده، ص ۱۸۲ و ۱۹۹ و ۲۶۰؛ ذخائر العقبی، ص ۴۸؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳؛ نظم

دُر السمطین از زرنندی حنفی، ص ۱۸۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵۵؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۵۷؛ تذکره الخواص، ص

۳۲۰؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۳۶؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۳۷، با اختلاف مختصری در عبارت.

عوالم به نقل از مناقب ابن مغزالی، ص ۳۵۵، ح ۴۰۴؛ اسعاف الراغیین، ص ۱۸۶؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۴۹، ح ۳۸۰؛ اخبار

الدول، ص ۸۷؛ الفصول المهمه، ص ۱۲۹؛ نور الابصار، ص ۴۲، و...

و احقاق الحق به نقل از الفتح الکبیر، ج ۱، ص ۱۵۱؛ وسیله المال، ص ۹۲ و...

ر.ک: عوالم، ج ۲، ص ۱۱۴۹؛ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۵۴ - ۱۳۹ و ج ۱۹، ص ۷۰ - ۶۸.

(۲۷۶) هدف ما در اینجا بررسی مسأله شفاعت نیست. در این باره به کتاب‌های تفسیر، حدیث و عقاید مراجعه شود.

(۲۷۷) امالی صدوق، ص ۱۷، م ۵، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۹؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۸۰.

(۲۷۸) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۵ و ۲۲۷.

(۲۷۹) احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۶۷، به نقل از اخبار الدول، ص ۸۸ و... تمام حدیث پیش‌تر آورده شد.

(۲۸۰) امالی صدوق، ص ۴۸۶، م ۷۳، ح ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۴. و آیه در سوره آل عمران، آیه ۴۲.

(۲۸۱) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۴۴.

و از اهل سنت: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۱۸، ح ۵۰۵۷؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۶.

ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۳۶.

- ۲۸۲) اهل سنت: مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۷۶؛ الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۳۹۰؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۰، ح ۳۴۲۳۴. ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۱۳۸ - ۱۳۵.
- ۲۸۳) فاطمة الزهراء از علامه امینی رحمه الله، ص ۱۰۳.
- و از اهل سنت: کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۸، ح ۳۴۱۶۶؛ و نظیر آن: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۲.
- ۲۸۴) این حدیث و جریان را غالب مفسران و محدثان اهل سنت نقل نموده‌اند؛ از جمله: مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۳، ح ۳۶۴۱۹، و ص ۱۱۴، ح ۳۶۳۷۱؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴۶۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۸۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۰۲ و ج ۹، ص ۱۱۳. ر.ک: الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۹، و پاورقی المراجعات چاپ مجمع جهانی اهل بیت، ص ۲۴۸.
- شگفت آن که طبری (متوفای ۳۱۰) در تاریخ خود (ج ۲، ص ۶۳) جریان را به طور مفصل نقل می‌نماید، ولی در تفسیر خود (ج ۱۹) ذیل آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» در هر دو مورد جمله «برادر و وصی و جانشین من» را حذف نموده و به جای آن «کذا و کذا» به کار برده است. ابن کثیر شامی (متوفای ۷۳۲) نیز در البدایه و النهایه (ج ۳، ص ۵۳) و در تفسیر خود (ج ۳، ص ۳۶۴) از او پیروی نموده است.
- در این اواخر، دکتر هیکل، وزیر اسبق فرهنگ مصر، در کتاب «حیاه محمد» در چاپ نخست جریان را به طور دست و پا شکسته نقل نموده و در چاپ دوم و سوم همه را حذف کرده است. و این جز تعصب مذهبی و خیانت چیز دیگری نیست که دامن گیر امثال طبری شده است.
- ۲۸۵) سوره مائده، آیه ۵۵. ر.ک: احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۹۹ و الغدیر، ج ۲، ص ۵۲ و پاورقی المراجعات، چاپ مجمع جهانی اهل بیت، ص ۱۰۷.
- ۲۸۶) بحث در باره این سه آیه شریفه پیش تر گذشت.
- ۲۸۷) این حدیث در موارد مختلفی وارد شده و همگی این حقیقت را روشن می‌کند که پیروی از قرآن و عترت الزامی است. به گفته دانشمندان اهل سنت، حدود سیصد نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را نقل کرده‌اند و کمتر حدیث متواتری این گونه شهرت دارد.
- ر.ک: احقاق الحق، ج ۹، ص ۳۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۳؛ و رساله «حدیث الثقلین» از دارالتقرب بین المذاهب الاسلامیه و پاورقی «المراجعات» ص ۷۵ - ۶۶، چاپ مجمع جهانی اهل بیت.
- ۲۸۸) صدها روایت از طریق شیعه و سنی نقل شده است. ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۷۴ - ۱؛ اثبات الهداه، ج ۱.
- ۲۸۹) احقاق الحق، ج ۵، ص ۲۳۴ - ۱۳۲؛ پاورقی المراجعات، ص ۲۷۰ - ۲۶۵.
- مرحوم بحرانی در غایه المرام با صد سند از دانشمندان اهل سنت نقل نموده است.
- ۲۹۰) احقاق الحق، ج ۵، ص ۵۰۰ - ۴۶۹؛ پاورقی المراجعات، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.
- ۲۹۱) احقاق الحق، ج ۵، ص ۶۳۸ - ۶۲۳؛ پاورقی المراجعات، ص ۳۵۵.
- ۲۹۲) بحث آن پیش تر گذشت.
- ۲۹۳) احقاق الحق، ج ۵، ص ۳۱۷ - ۲۷۴؛ پاورقی المراجعات، ص ۳۳۱.
- ۲۹۴) احقاق الحق، ج ۴، ص ۶۹ - ۵۴؛ پاورقی المراجعات، ص ۴۵۱.
- ۲۹۵) سوره مائده، آیه ۶۷

(۲۹۶) سوره مائده، آیه ۳

(۲۹۷) حدیث غدیر را حدود ۱۱۰ صحابی روایت کرده‌اند، و از جمله احادیث متواتر است و کمتر حدیثی این گونه بین شیعه و سنی مشهور شده است. در این باره کتاب‌های فراوانی نوشته‌اند؛ مانند کتاب گرانسنگ الغدیر، در یازده جلد، از علامه بزرگوار امینی قدس سره.

(۲۹۸) فیض القدیر (از مرحوم محدث قمی)، ص ۳۹۴.

(۲۹۹) السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۶۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۱۶.

(۳۰۰) این واقعه ناگوار را علاوه بر شیعه، بسیاری از محدثان و مورخان معروف اهل سنت نقل کرده‌اند:

از جمله: مسلم در صحیح خود: ج ۵، ص ۷۵ و ۷۶ باب ترک الوصیة لمن لیس له شیء.

و احمد در مسند، (بخش مسند عبد الله بن عباس) ج ۱، ص ۲۲۲ و ۳۲۴ و ۳۳۶.

و ابن سعد در طبقات، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۴۴.

گرچه عده‌ای گفتار عمر را نقل به معنی کرده‌اند و متن عبارتش را بازگو ننموده‌اند؛ مثلاً ابن ابی‌الحدید (در شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۱) نقل می‌کند که ابوبکر جوهری می‌گوید: عمر جمله‌ای گفت که معنایش این است که بیماری بر رسول خدا غالب آمده است.

بخاری نیز با الفاظ مختلفی این جریان را روایت نموده است؛ مثلاً در صحیح خود: (ج ۴، ص ۳۱، کتاب جهاد، و ج ۵، ص ۱۳۷

باب مرض النبی و وفاته) نام گوینده را نقل نمی‌کند ولی در ج ۱، ص ۳۷ و ج ۷، ص ۹ کتاب المرضی و الطب، و ج ۸، ص ۱۶۱

باب کراهیة الخلاف، گوینده را عمر معرفی می‌کند که گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده است.

البته این اختلاف و نظایر آن - خصوصاً در کتابی که بعد از قرآن مهم‌ترین کتاب آنان محسوب می‌شود - سؤال برانگیز است و از نقشه‌ای حکایت دارد که پیشینیان‌شان پایه‌گذاری کرده‌اند.

(۳۰۱) کافی، ج ۸، (روضه) ص ۱۸۹، ح ۲۱۶.

(۳۰۲) کافی، ج ۸، (روضه) ص ۳۲، ضمن ح ۵ و از اهل سنت: ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۱۴.

(۳۰۳) سوره محمد صلی الله علیه و آله، آیه ۱: «آنان که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، (خداوند) اعمال آنها را تباه و نابود خواهد نمود.»

(۳۰۴) سوره حشر، آیه ۷: «آنچه را رسول خدا برای شما آورد (و به آن امر فرمود)، بگیریید (و عمل کنید) و از آنچه شما را نهی نمود، باز ایستید.»

(۳۰۵) سوره بقره، آیه ۱۷ و ۱۸.

(۳۰۶) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۶، ح ۷.

(۳۰۷) سوره انفال، آیه ۶۵.

(۳۰۸) تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۸، سوره انفال، ذیل ح ۷۶؛ اختصاص مرحوم شیخ مفید، ص ۱۸۲.

(۳۰۹) نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۹۲، ح ۲۶.

(۳۱۰) دلائل الإمامة، ص ۳۹.

(۳۱۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۹۸.

(۳۱۲) مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۵۵، باب حدیث السقیفة؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج

۲، ص ۲۴؛ الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۹۲؛ تاریخ الخلفاء، ص ۶۷.

ر.ک: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۷ (حدیث السقیفه و خلافة ابی بکر).

(۳۱۳) السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷.

(۳۱۴) امالی شیخ مفید، ص ۳۰، م ۶، ح ۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۳۲ ذیل ح ۱۷.

و از اهل سنت: الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۳۰.

(۳۱۵) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۸. «إِنَّ أَسْلَمَ أَقْبَلَتْ بِجَمَاعَتِهَا حَتَّى تَضَاقَ بِهِمُ السَّكَّكَ...»

(۳۱۶) کامل ابوالحسن شیبانی، ج ۲، ص ۱۹۴.

(۳۱۷) جمل مرحوم شیخ مفید، ص ۱۱۹. و از اهل سنت: قسمتی از آن را ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۱، ص ۲۱۹) نقل کرده است.

(۳۱۸) امالی شیخ مفید، ص ۳۰، م ۶، ح ۹؛ بیت الاحزان، ص ۵۹. و از اهل سنت: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۸.

(۳۱۹) بیت الاحزان، ص ۷۵، و ترجمه آن، ص ۱۲۳ و...

(۳۲۰) ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۳ و ج ۶، ص ۸ و ۹. الغدیر، ج ۷، ص ۷۵ و پاورقی المراجعات، ص

۵۱۰ چاپ مجمع جهانی اهل بیت از عده‌ای نقل نموده‌اند.

(۳۲۱) ر.ک: پاورقی المراجعات، ص ۵۱۰ همان چاپ.

(۳۲۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۶۱۶.

(۳۲۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۳.

(۳۲۴) الغدیر، ج ۷، ص ۱۵۸؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۱۹، ح ۱۴۰۹۱.

(۳۲۵) ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۲ و ج ۱۱، ص ۴۹.

مشروح داستان را از کتاب‌های شیعه ملاحظه فرمایید.

(۳۲۶) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنْ وَجِدْتَ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ وَنَابِذْهُمْ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَبَايِعْهُمْ وَاحْتِنِ دَمَكَ»

«اگر یاورانی پیدا نمودی، با آنها جهاد کن و حق خود را مطالبه نما، و گرنه با آنها بیعت نموده، خون خود را حفظ نما.»

بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۲۷۴

(۳۲۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۱.

(۳۲۸) کنز العمال، ج ۵، ص ۶۰۷، ح ۱۴۰۷۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۲؛

بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۲۶.

(۳۲۹) فخر رازی در باره «فیء» در تفسیر خود (ج ۲۹، ص ۲۸۴) می‌گوید: صحابه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درخواست

نمودند که فیء را بین آنها تقسیم نماید، همان گونه که غنایم را تقسیم می‌نمود؛ لذا خداوند در آیات ۶ و ۷ سوره حشر، فرق بین

آن دو را این گونه بیان نمود که برای غنیمت، تحمل مشقت نموده‌اید و برای جهاد، بر مرکب سوار شدید، ولی برای فیء مشقتی

در کار نبوده است. پس خداوند اختیار آن را به عهده پیامبرش گذاشته است که در هر جا که خواست مصرف نماید.

وافدی در مغازی (ج ۱، ص ۳۷۷) می‌نویسد: عمر در باره اموال طایفه بنی‌نضیر، از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: یا رسول

الله! آیا غنایم را تخمیس نمی‌کنید؟ آن حضرت فرمودند: آنچه را خدا مخصوص من قرار داده است به دیگران نخواهم داد.

بلاذری در انساب الاشراف (ج ۱، ص ۵۱۸) در ذیل آیات می‌نویسد: خداوند به مردم اعلان نمود که فیء مخصوص رسول

خداست و برای دیگران نمی‌باشد.

۳۳۰) از نظر شیعه و سنی، فدک مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است. ابن هشام در السیره النبویه (ج ۳، ص ۸۱۳) می‌نویسد: فدک مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله بود؛ زیرا مسلمانان برای فتح آن بر مرکبی سوار نشدند (و بدون مشقت و جنگ به دست آمد).

یاقوت حموی در معجم البلدان (ج ۴، ص ۲۷۰) «واژه فدک» می‌گوید: فدک سرزمینی است که مسلمانان برای فتح آن بر مرکبی سوار نشدند. پس مخصوص رسول خداست.

نظیر آن در فتوح البلدان (ج ۱، ص ۳۴، ح ۱۰۷) و... نقل شده است.

ر.ک: کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۴ (ذکر فدک)؛ البداية و النهایه، ج ۴، ص ۲۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۳ و ۳۰۶؛ کشف، ج ۴، ص ۵۰۲.

۳۳۱) سوره اسراء، آیه ۲۶: «حق ذی القربی و نزدیکان را پرداز».

۳۳۲) از اهل سنت: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴۲ - ۴۳۸، ح ۴۷۳ - ۴۶۷؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷؛ ینابیع الموده، ص ۱۱۹، ب ۳۹.

ر.ک: احقاق الحق، ج ۳، ص ۵۴۹؛ فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۱۶۳.

در شام، هنگامی که حضرت سجاد علیه السلام خواست خود را به مرد شامی معرفی نماید، همین آیه را تلاوت فرمود. این مطلب چنان در میان مسلمانان و حتی شامیان که تحت نفوذ بنی‌امیه قرار داشتند روشن بود که آن مرد شامی تصدیق نمود.

۳۳۳) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۳۹.

۳۳۴) ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۹؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۷۷؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۷۶۷؛ ینابیع الموده، ص ۱۱۹، ب ۳۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۶۸؛ روح المعانی، ج ۱۵، ص ۶۲.

۳۳۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۷، ذیل نامه ۴۵.

۳۳۶) فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۷.

۳۳۷) نهج البلاغه فیض، ص ۹۶۷، ضمن نامه ۴۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۰۸؛ صبحی صالح، ص ۴۱۷.

۳۳۸) مجمع الزوائد، (از اهل سنت) ج ۹، ص ۴۰.

۳۳۹) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۵ ذیل آیه «ذوی القربی» در سوره روم. شیخ مفید رحمه الله نیز در اختصاص (ص ۱۷۸) و مرحوم طبرسی در احتجاج (ج ۱، ص ۱۱۹) نقل نموده‌اند.

مناسب است گفت و گوی دو شاعر معروف ابوالحسن و کمیت را در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید (ج ۱۶، ص ۲۳۲) ملاحظه فرمایید.

۳۴۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۶، ذیل نامه ۴۵.

۳۴۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

۳۴۲) السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۸۸.

۳۴۳) این بحث، مجالی گسترده می‌طلبد. البته در صفحات بعد، اشاراتی دیگر خواهد آمد.

۳۴۴) مطالبه و درخواست فدک نمادی از مطالبه حقّ غضب شده خاندان رسالت بود، و به همین جهت بود، هنگامی که موسی بن جعفر علیه السلام بر مهدی عباسی وارد شد و دید که آنچه از مردم به ظلم گرفته، باز می‌گرداند. آن حضرت فرمود: چرا آنچه از ما به ظلم و ستم گرفته شده به ما بر گردانده نمی‌شود؟ مهدی گفت: چه چیزی از شما گرفته شده است؟... (که آن حضرت ماجرای فدک را تعریف نمود).

مهدی گفت: حدود فدک را مشخص نمایید. (آن حضرت حدودی را مشخص نمود که تقریباً تمام سرزمین‌های اسلامی را که تحت حکومت خلفای بنی عباس بود در بر می‌گرفت). مهدی گفت: همه اینها از شماست؟ حضرت فرمود: آری، مهدی گفت: مقدار زیادی است و در باره آن باید فکر کنم.

کافی، ج ۱، ص ۴۵۶، باب فیء و انفال، ح ۵؛ تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۸، ح ۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۵۶، ح ۲۹. (۳۴۵) یعنی هفتاد هزار مثقال شرعی طلا، که ۵۲۵۰۰ مثقال طلای فعلی می‌باشد.

(۳۴۶) صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۳ باب قول النبی صلی الله علیه و آله لا نورث ما ترکنا فهو صدقه؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲؛ و ج ۵، ص ۸۲ باب غزوه خیبر؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶ و ۹؛ السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۰۰.

(۳۴۷) ر.ک: تفسیر فخر رازی، ج ۲۹، ص ۲۸۴؛ الصواعق المحرقة، ج ۱، ص ۹۴؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، صفحه‌های ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۹ و ۲۲۳ و ۲۶۸ و ۲۷۴.

در نقل فخر رازی، نام امیرمؤمنان علیه السلام آورده نشده است. گویا شرم دارد نام آن حضرت را به صراحت ببرد. (۳۴۸) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

(۳۴۹) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۵، (سوره روم، آیه ۳۸)؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۵.

(۳۵۰) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۶؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۱۲۸ و نظیر آن اختصاص شیخ مفید، ص ۱۷۸.

(۳۵۱) بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۱۹۴.

(۳۵۲) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۵۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۰.

(۳۵۳) پیش‌تر برخی روایات در این باره آورده شد.

(۳۵۴) بزرگان اهل سنت چنین روایت می‌کنند: هنگامی که از طرف علاء حضرمی اموالی را به مدینه آوردند، ابوبکر به مردم گفت: هر کس از پیامبر طلبی دارد، یا پیامبر به او وعده‌ای داده است، پیش ما آید و آن را بگیرد.

جابر از افرادی بود که نزد خلیفه رفت و گفت: پیامبر به من وعده داد که فلان مقدار به من بدهد. ابوبکر پذیرفت و سه هزار و پانصد درهم به او داد.

ابوسعید می‌گوید: هنگامی که از طرف ابوبکر چنین خبری منتشر شد، گروهی نزد او آمدند و مبالغی را دریافت کردند. یکی از آن افراد، ابوبشر مازنی بود که به خلیفه گفت: پیامبر (ص) به من فرمود: هر گاه مالی بر آن حضرت آوردند، نزد او بروم. ابوبکر به وی

هزار و چهار صد درهم داد.

(۳۵۵) مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۸۲؛ الیقین سید بن طاووس، ص ۳۴۱.

۴۱۵ تا ۳۵۶

(۳۵۶) ابن ابی‌الحدید از دانشمندان اهل سنت، می‌نویسد: چون ابوالعاص را همراه اسیران نزد پیامبر خدا (ص) آوردند، اهالی مکه برای نجات اسیران خود اموالی را می‌فرستادند. زینب دختر پیامبر (ص) نیز برای آزادی همسرش مال‌هایی را فرستاد؛ از جمله، گردن‌بند مادرش حضرت خدیجه، که آن را در شب زفاف به او داده بود. هنگامی که پیامبر خدا (ص) آن گردن‌بند را دید، ناراحت شد و سخت دلش به حال دخترش زینب سوخت و به مسلمانان فرمود:

اگر صلاح بدانید، اسیر زینب را رها کرده و فدیة او را برگردانید. مسلمانان پذیرفتند و عرض کردند: ای رسول خدا! جان و مالمان به فدایت! و فدیة او را برگرداندند و ابوالعاص را آزاد نمودند.

ابن ابی‌الحدید در ادامه می‌گوید: هنگامی که این جریان را برای استادم ابوجعفر خواندم، گفت: آیا ابوبکر و عمر در این جریان حاضر نبودند؟ آیا تکریم و احسان به حضرت فاطمه اقتضا نمی‌کرد که فدک را به او ببخشند و دلش را شاد سازند و از مسلمانان بخواهند که فدک را ببخشند؟ آیا مقام فاطمه نزد رسول خدا از مقام خواهرش زینب کمتر بود، با آن که حضرت فاطمه سرور زنان گیتی بود؟ البته این بخشش در صورتی بود که ثابت نشود که فدک ملک موروثی فاطمه است و یا پیامبر آن را به او بخشیده است؟

به استادم گفتم: طبق روایتی که ابوبکر نقل کرده، فدک از حقوق مسلمانان بود، و برای ابوبکر جایز نبود که آن را از مسلمین بگیرد و به حضرت فاطمه بدهد. در پاسخ گفت: فدیه ابوالعاص نیز از حقوق مسلمانان بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را از آنها درخواست نمود.

گفتم: رسول خدا (ص) صاحب شریعت و حکم او حکم شریعت بود، ولی ابوبکر چنین نبود. گفت: آیا ابوبکر نمی‌توانست از مسلمانان بخواهد تا فدک را به حضرت فاطمه ببخشند، چنان که پیامبر از مسلمانان خواست که فدیه را به زینب ببخشند؟ اگر ابوبکر به مسلمانان می‌گفت: ای مسلمانان! این فاطمه دختر پیامبر شماست و این چند درخت خرما (فدک) را مطالبه می‌کند، آیا مسلمانان جواب منفی می‌دادند؟ نه، هرگز!

گفتم: قاضی القضاة ابو الحسن عبدالجبار نیز چنین معتقد بود. ابوجعفر گفت: به راستی ابوبکر و عمر از روی جوانمردی و خُلق نیک با حضرت فاطمه رفتار نکردند.

شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴ ص ۱۹۰ ذیل نامه ۹

(۳۵۷) ما پیامبران ارث به جای نمی‌گذاریم. آنچه را واگذاریم، صدقه خواهد بود.

(۳۵۸) ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: اکثر روایات در این باره آن است که این حدیث را جز ابوبکر کسی نقل نکرده است. شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲۱

بلکه دلیل فقهای عامه بر اجماعی بودن قبول خبر واحد صحابی نیز همین روایت است. در ص ۲۲۷ همان مجلد نیز می‌نویسید: پس از درگذشت پیامبر (ص) ابوبکر در نقل این حدیث تنها بود. فقط گفته می‌شود که مالک بن اوس نیز حدیث یاد شده را نقل نموده است. آری، برخی از مهاجران در دوران خلافت عمر به صحت آن گواهی داده‌اند.

(۳۵۹) الصواعق المحرقة، ص ۱۹.

(۳۶۰) برخی گفته‌اند ممکن است «صدقه» را منصوب بخوانیم. در نتیجه معنای حدیث این گونه خواهد بود: «آنچه از صدقات پس از خود می‌گذاریم، وارثان ما در آن حقی ندارند». ولی این معنا خالی از اشکال نیست؛ زیرا جعل کننده این حدیث این معنا را منظور نداشت ثانیاً این حکم به پیامبر اختصاص ندارد و هر کس صدقاتی پس از خود بگذارد، ورثه در آن حقی ندارند.

(۳۶۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۹.

(۳۶۲) مقاتل الطالبيين، ص ۴۸؛ تذکره الخواص، ص ۲۲۳، ب ۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵.

(۳۶۳) برخی بر این باورند که برای عدالت تعریفی جامع‌تر و دقیق‌تر از این نیست؛ زیرا همان گونه که پیوند و ارتباط دانه‌های تسبیح با نخ حاصل می‌گردد و بدون آن، دانه‌ها از هم پاشیده می‌شوند، عدالت نیز در بُعد فردی، خانوادگی و اجتماعی، دل‌ها را به هم پیوند داده، نظم و هماهنگی در خانه و جامعه را پدید می‌آورد، و پراکندگی و درگیری و حق‌کشی را برطرف می‌سازد. در نگرش اسلامی، عدل و داد ویژه زمامداران و قاضیان نیست، بلکه بر هر مسلمانی لازم است عدالت را پیشه خود سازد و افراد در زیر سایه آن حرکت نموده، به حقوق خود نایل آیند.

(۳۶۴) سوره توبه، آیه ۱۲۸

(۳۶۵) سوره مائده، آیه ۵۰

(۳۶۶) سوره نمل، آیه ۱۶: «سلیمان از داوود ارث برد».

(۳۶۷) سوره مریم، آیه ۵ و ۶: «(پروردگارا!) از جانب خود ولی و جانشینی به من ببخش، که از من و خاندان یعقوب ارث برد».

(۳۶۸) سوره انفال، آیه ۷۵: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (در احکامی که خدا مقرر فرموده از بیگانگان) سزاوارترند».

(۳۶۹) سوره نساء، آیه ۱۱: «خداوند در مورد فرزندان سفارش می‌کند که بهره و سهم پسر به اندازه سهم دو دختر است».

(۳۷۰) سوره بقره، آیه ۱۸۰: «اگر کسی مال و ثروتی به جا گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان به گونه‌ای پسندیده وصیت نماید. این حقی است بر پرهیزگاران».

(۳۷۱) سوره توبه، آیه ۱۳

(۳۷۲) احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۳۱؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۵۳؛ دلائل الامامه، ص ۳۱؛ الشافی از مرحوم سید مرتضی، ج ۴، ص ۶۹؛ طرائف از سید بن طاووس، ص ۴۰۹، ح ۳۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۰؛ عوالم، ج ۲، ص ۶۵۲ تا ۷۴۱، ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۳۱۴.

عالم بزرگوار و محدث فرزانه، شیخ صدوق بخش‌هایی از این خطبه را در کتاب «علل الشرایع» آورده است. و بسیاری از بزرگان و حدیث‌شناسان معروف نیز آن را شرح نموده و اسناد آن را بررسی کرده و پذیرفته‌اند.

و از اهل سنت: بلاغات النساء، ص ۲۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱ و ۲۴۹؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۸ (ج ۴، ص ۱۱۷).

و نیز نهایتاً ابن اثیر (واژه لمه) و لسان العرب (لم) و تذکره الخواص (ص ۳۲۷، ب ۱۱)، اشاراتی به این خطبه شریف دارند و بخش‌هایی از آن را نقل نموده‌اند.

ر.ک: ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۳۱۱ و احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۲۹۶ و ج ۱۹، ص ۱۶۳.

(۳۷۳) دلائل الامامه، ص ۳۸؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵.

ابن ابی‌الحدید، بعد از نقل این جریان، می‌گوید: این سخنان را برای استاد خود نقیب ابویحیی بصری خواندم و از وی پرسیدم منظورش از این سخنان چه شخصی بوده و به چه کسی گوشه و کنایه زده است؟ پاسخ داد: گوشه و کنایه نبود، صریح و آشکار گفته است. گفتم: اگر صریح بود، از شما سؤال نمی‌کردم. خندید و پاسخ داد: منظورش علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. گفتم: همه را در باره حضرت علی گفته است؟ گفت: آری، و آخرین سخن را این گونه اظهار کرد: آری پسر، مسأله سلطنت و ریاست در کار بود.

(۳۷۴) سوره شعراء، آیه ۲۱۴: «خویشان نزدیک را هشدار بده».

(۳۷۵) دلائل الامامه، ص ۳۹.

(۳۷۶) احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۱۴۰.

(۳۷۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۳ و ج ۱۱، ص ۱۴.

(۳۷۸) طبق بعضی نقلها، فرمودند: «إِنِّي قَدْ جِئْتُكَ مُسْتَعِيثًا بِكَ»

(۳۷۹) برخی بر این باورند که ابوبکر عمر را بر سر راه فاطمه فرستاد... لذا از جریان نامه باخبر بود.

(۳۸۰) اختصاص شیخ مفید، ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۱۸۹.

فراموش نشود که در بعضی احادیث شهادت حضرت محسن و مادر مظلومه‌اش به قنفذ نسبت داده شده، در برخی به مغیره و در بعضی آمده است بر اثر ضربات عمر در کوچه - مثل این حدیث - و مشهور هم معتقدند که در خانه بین در و دیوار به شهادت

رسیدند، ولی این روایات با هم منافاتی ندارند؛ زیرا در هر کدام یکی از سبب‌های قتل ذکر شده است. مثل آن که چند نفر شخصی را بکشند که به هر کدام می‌توان گفت: تو قاتل هستی.

گفتنی است با این حدیث می‌توان مشکل روز شهادت را حل نمود؛ زیرا عبارت این حدیث چنین است که بعد از ۷۵ روز بیماری از دنیا رفت، نه آن که مدت زندگی و عمر آن حضرت بعد از پدر ۷۵ روز بوده است. و این که در برخی روایات مدت بیماری آن بانو چهل روز آمده است، با این منافات ندارد، زیرا شدت بیماری آن حضرت چهل روز طول کشیده است.

(۳۸۱) وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۶۰.

(۳۸۲) دلائل الصدق، ج ۳، ص ۵۴ و ۱۴۸.

(۳۸۳) جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۳۸۶؛ تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۲۰۷؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۹۵۵.

(۳۸۴) السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۱؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۳؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۱۰۰۰.

(۳۸۵)

(۳۸۶) ۵ و - الغدير، ج ۷، ص ۱۹۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶.

(۳۸۷) كشف الغمه، ج ۲، ص ۴۶۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۶؛ فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۵.

(۳۸۸) الغدير، ج ۷، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

(۳۸۹) اهل سنت و شیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که هنگام تلاوت آیه ۳۶ سوره نور: «فِي يُؤْتِي أذنَ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ» «در خانه‌هایی که خداوند رخصت داده تا (قدر و منزلت آنها) رفعت یابد، و نامش در آنها یاد شود.» از آن حضرت پرسیدند: منظور چه خانه‌هایی است؟ پاسخ دادند: خانه‌های پیامبران. ابوبکر پرسید: این خانه - و اشاره به خانه حضرت علی و فاطمه کرد - از آنهاست؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نعم، مِنْ أَفْضَلِهَا» «آری، این خانه از برترین آنهاست».

الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۳۴؛ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۷۴ ذیل همین آیه؛ و...

(۳۹۰) در برخی سال‌ها عمر نصف حقوق همه کارگزارانش را به عنوان جریمه کم نمود، ولی حقوق قنفذ را به طور کامل پرداخت کرد. سلیم می‌گوید: به مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم. گروهی را دیدم که نشسته‌اند. جز سلمان، ابوذر، مقداد، محمد بن ابی‌بکر، عمر بن ابی‌سلمه و قیس، همگی از بنی‌هاشم بودند. عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: چرا عمر قنفذ را جریمه نکرد و حقوقش را تمام پرداخت؟ آن حضرت به اطراف خود نگاه کرد. سپس باران اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: خواست از او سپاسگزاری کند، به سبب ضربت تازیانه‌ای که به حضرت فاطمه زد؛ و هنگامی که از دنیا رفت اثر آن بر بازوی او مانند بازوبند وجود داشت.

سلیم بن قیس، ص ۱۳۴؛ بیت الاحزان، ص ۹۱.

(۳۹۱) سلیم بن قیس، ص ۸۳؛ بیت الاحزان، ص ۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷؛ کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۰۸ - ۳۰۴.

(۳۹۲) تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۶۷ (سوره انفال، ح ۷۶)؛ اختصاص شیخ مفید، ص ۱۸۱.

(۳۹۳) کامل الزیارات، ص ۳۳۲، ب ۱۰۸، ح ۱۱؛ بیت الاحزان، ص ۹۸.

(۳۹۴) علم الیقین، ج ۲، ص ۶۸۶، ب ۱۴، ف ۲۰؛ بیت الاحزان، ص ۹۳.

در کافی روایت نموده از امام صادق از پدرانش از امیر مؤمنان علیهم السلام که فرمودند: کودکی که از شما سقط می‌شود و نامی برای او نمی‌گذارید، روز قیامت که پدرش را ملاقات کند، خواهد گفت: چرا نام مرا تعیین نکردی؟ و رسول خدا صلی الله علیه

و آله محسن را پیش از تولد نام نهاده بود. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵، ح ۲۳

(۳۹۵) بیت الاحزان، ص ۹۷

- (۳۹۶) از دیوان عالم فرهیخته و پارسای فرزانه، آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی)
- (۳۹۷) سوره تکویر، آیه ۸ و ۹: «در آن هنگام که پرسند از آن کودک زنده به گور، به کدامین گناه کشته شده است؟».
- (۳۹۸) بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۸ و ۱۹ و ۲۳.
- (۳۹۹) امالی صدوق، ص ۱۳۴، م ۲۸، ح ۲.
- (۴۰۰) امالی صدوق، ص ۱۱۳، م ۲۴، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲ و ...
- (۴۰۱) احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۴۱۳، (احتجاج آن حضرت در مجلس معاویه)
- (۴۰۲) بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۸۷؛ بیت الاحزان، ص ۹۶.
- (۴۰۳) بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۸۴.
- (۴۰۴) بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۹۵ و ۱۹۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۳؛ تهذیب، ج ۶، ص ۱۰؛ البلد الامین، ص ۲۷۸؛ اقبال سید بن طاووس رحمه الله ص ۶۲۴ (تک جلدی).
- البته در زیاراتی که برای آن بانو نقل شده، به برخی دیگر از مصائب حضرتش اشاره شده است.
- (۴۰۵) کافی، ج ۱، ص ۳۸۱ باب مولد زهراء علیها السلام، ح ۲.
- (۴۰۶) مرآة العقول، ج ۵، ص ۳۱۸
- (۴۰۷) شرح تجرید، ص ۲۹۶، مقصد ۵، مسأله ۶. ر.ک: نهج الحق، ص ۲۷۱
- (۴۰۸) العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹ و چاپ مکتبه ریاض، ج ۵، ص ۱۲.
- (۴۰۹) ترجمه کشف المحجّه، ص ۱۰۱، ف ۸۸ چاپ پنجم از دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- (۴۱۰) حدیقه الشیعه، ص ۲۶۵.
- (۴۱۱) ارشاد، ج ۱، ص ۳۵۶ (فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام)؛ و ر.ک: جمل، ص ۱۱۷.
- (۴۱۲) روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۴۲
- (۴۱۳) سوره احزاب، آیه ۵۷
- (۴۱۴) بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۴۰۸
- (۴۱۵) المراجعات، ص ۵۱۱، م ۸۲ چاپ مجمع جهانی اهل بیت.

۴۹۰ تا ۴۱۶

- (۴۱۶) شگفت آن که بسیاری به دلیل داشتن روح جاهلی و تعصب، بر آن شدند که این گونه عبارات و نیز فضایل اهل بیت علیهم السلام را از کتب عالمان گذشته اهل سنت حذف نمایند، و در برخی موارد هم چنین کاری انجام داده‌اند.
- (۴۱۷) مؤتمر علماء بغداد، ص ۶۳، ترجمه آن ص ۱۲۳؛ اخیراً همین کتاب در لبنان، با مختصری اختلاف، به نام «الامامه و الخلافة» چاپ شده است. ص ۱۶۰ آن را ملاحظه فرمایید.
- (۴۱۸) الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.
- (۴۱۹) الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۵
- (۴۲۰) الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰ (کیفیت بیعت حضرت علی علیه السلام)
- (۴۲۱) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳ (باب حدیث السقیفه)
- (۴۲۲) اثبات الوصیه، ص ۱۲۴ (فی حکایه السقیفه). و ر.ک: مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴.

(۴۲۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۱۶۸.

(۴۲۴) پیش‌تر روایت آن از صحیح مسلم آورده شد که حضرت فاطمه آن‌گاه که از دنیا رفت، در دلش از ابوبکر و عمر ناراحت و خشمگین بود...

(۴۲۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۰، ذیل خطبه ۶۶.

حال باید پرسید اگر جسارت به بانوی بانوان و سالار زنان گیتی و آزار و اذیت او و غصب اموالش و نیز غصب خلافت همسرش و جسارت و اهانت به وصی و برادر رسول خدا گناه صغیره است، پس گناه کبیره کدام است؟! وانگهی، مگر این‌ها گناه بخشوده شده است؟! هرگز خداوند ستم‌کار، غاصب و کسی که نسبت به پاره وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله این‌گونه ستم روا داشته را نمی‌بخشد.

(۴۲۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۱.

(۴۲۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۶، ذیل خ ۲۶.

(۴۲۸) همان، ص ۴۶، به طور خلاصه.

(۴۲۹) همان، ص ۲۱، ذیل خ ۲۶.

(۴۳۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۱۹۳، ذیل نامه ۹.

(۴۳۱) همان، ج ۱۶، ص ۲۱۴، ذیل نامه ۴۵ و نظیر آن ص ۲۶۳ و ۲۷۰ و ۲۸۱.

(۴۳۲) العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹ و چاپ مکتبه ریاض، ج ۵، ص ۱۲.

(۴۳۳) حیاة محمد (ص)، ص ۶۲ - ۶۰، چاپ سوم.

(۴۳۴) اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷ (ج ۴، ص ۱۱۴).

(۴۳۵) ر.ک: المجموعة الكاملة الامام علی بن ابی‌طالب. و چند سطری از جلد ۱، ص ۱۹۰ آن در الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۲ نقل شده است.

(۴۳۶) ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۲۸۱ تا ۲۹۲.

(۴۳۷) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۶ و ج ۶، ص ۵۱؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۳؛ الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۲۴؛ المعجم الکبیر طبرانی، ج ۱، ص ۶۲؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱.

(۴۳۸) نهج البلاغه فیض، ص ۶۵۱، خ ۱۹۳؛ و از اهل سنت شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۵، خ ۱۹۵؛ صبحی صالح، ص ۳۱۹، خ ۲۰۲.

و نظیر آن را مرحوم کلینی در کافی (ج ۱، ص ۳۸۱، باب مولد الزهراء، ح ۳) و شیخ طوسی در امالی (ج ۱، ص ۱۰۷) و شیخ مفید در امالی (ص ۱۶۵، مجلس ۳۳، ح ۷) آورده‌اند.

(۴۳۹) خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۷۲، ب ۵، ح ۱۵؛ امالی آن مرحوم، ص ۱۴۰، م ۲۹، ح ۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۵.

(۴۴۰) شگفت آن‌که به فاطمه زهرا علیها السلام می‌گویند: آرام گیرد. چگونه آن بانو می‌تواند آرام و قرار داشته باشد، در حالی که مصیبت پدری چون خاتم پیام‌آوران و حق‌کشی غاصبان، نه تنها آثار عمیقی در وجود مبارکش گذاشته و سراسر جان و روان آن بانو از احساسات و حزن و اندوه موج می‌زد، بلکه هر انسان با عاطفه و بیداری از این مصائب عظمی تحت تأثیر قرار می‌گرفت، چه آنکه این ناگواری‌ها چنان عظیم و سهمگین بود که بر کوه‌های استوار سنگینی می‌کرد. به راستی کدام اشکی است که جریان نیابد و کدام اندوهی است که ادامه پیدا نکند؟! چگونه است که کوه‌ها از هم نمی‌پاشند؟! شگفتا که آب دریاها فرو نمی‌روند و زمین به

لرزه در نمی آید!!

(۴۴۱) داخل بقیع، نزدیک قبور ائمه علیهم السلام (در شمال آن) مسجد کوچکی بوده است. این مکان در آغاز خانه کوچکی متعلق به حضرت فاطمه علیها السلام و به «بیت الاحزان» شهرت داشت و محل گریه آن حضرت بوده است. بعدها این مسجد را ضمیمه بقیع نمودند تا آثار اهل بیت علیهم السلام نابود گردد. ر.ک: پاورقی عوالم، ج ۲، ص ۷۹۵ و...

غزالی در احیاء العلوم (ج ۱، ص ۲۶۰) آورده که مستحب است زائر هر روز پس از سلام بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بقیع برود... و در مسجد حضرت فاطمه نماز بگزارد.

(۴۴۲) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸ - ۱۷۵؛ عوالم، ج ۲، ص ۷۹۲؛ بیت الاحزان مرحوم محدث قمی، ص ۱۳۷، ب ۴، ف ۱.

(۴۴۳) وفاة الصدیقة الزهراء علیها السلام (مرحوم مقرّم)، ص ۹۷.

(۴۴۴) کافی، ج ۳، ص ۲۲۸، باب زیارة القبور، ج ۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۵ و نظیر آن کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۷۰ از امام باقر علیه السلام.

(۴۴۵) سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۰۲ (رثی).

(۴۴۶) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷.

(۴۴۷) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۱.

(۴۴۸) بیت الاحزان، ص ۱۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۲؛ عوالم، ج ۲، ص ۷۸۳.

(۴۴۹) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸. البته حدیث معانی بلندی دارد که عارفان وارسته به آن رسیده‌اند.

(۴۵۰) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۷؛ بیت الاحزان، ص ۱۴۱.

(۴۵۱) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۷، ضمن ح ۱۵.

(۴۵۲) امالی صدوق، ص ۱۱۴، م ۲۴، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳.

(۴۵۳) ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۳۶۶ (از امام صادق علیه السلام)؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۸۳؛ اعیان الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۳.

(۴۵۴) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۹۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۷.

(۴۵۵) أسد الغابه، ج ۱، ص ۲۰۸؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۸۳.

(۴۵۶) امالی شیخ مفید، ص ۱۶۴، م ۳۳، ح ۷؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۰.

هنگامی که جعفر طیار برادر سرافراز امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ موته به افتخار شهادت نائل آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران از شنیدن این خبر جانسوز گریستند و آن حضرت به سوی خانه جعفر حرکت نمود. هنگام ورود «عبد الله» فرزند جعفر را فرا خواند. او را در دامن نشانید و دست مهر و محبت بر سر و روی او کشید. اسما که در آن زمان همسر جعفر بود، دریافت که برای جعفر رویداد ناگواری رخ داده است؛ لذا عرض کرد: گویا عبد الله یتیم شده است؟ آن حضرت فرمودند: آری، در این روز جعفر به شهادت رسید. و اشک در چشمان مبارکش حلقه زد...

و در روایت امام صادق علیه السلام چنین آمده است: آن گاه که جعفر به شهادت رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله (تهیه غذا برای خانواده جعفر را به همسران خویش و دیگر بانوان هاشمی واگذار نکرد، بلکه) به دختر خویش حضرت فاطمه، دستور داد که تا سه روز برای اسما غذا تهیه نماید.

بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۵۴.

لذا اسما در موقعیت‌های حساس، همواره یار و مددکار حضرت فاطمه علیها السلام بود.

(۴۵۷) بدون شک، معاشرت و عمل کرد ام سلمه در برابر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و نیز موضع گیری‌هایش علیه دشمنان خاندان رسالت، پس از آن حضرت، شایسته و تحسین برانگیز بود. از میان همسران آن حضرت، وی تنها بانویی بود که به قصد عیادت و دلداری به حضور بانوی بانوان شتافت.

(۴۵۸) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۹ (فصل ظلّامه اهل البیت)؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶، با اندکی تغییر در ترجمه.

(۴۵۹) سوره اعراف، آیه ۹۶

(۴۶۰) سوره بقره، آیه ۱۲.

(۴۶۱) سوره یونس، آیه ۳۵.

(۴۶۲) احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۴۶؛ معانی الاخبار شیخ صدوق، ص ۳۳۶ باب معنی قول فاطمه علیها السلام...؛ امالی شیخ

طوسی، ج ۱، ص ۳۸۴؛ دلائل الامامه، ص ۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸؛ عوالم، ج ۲، ص ۸۱۴.

از اهل سنت: بلاغات النساء، ص ۳۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۳.

احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۳۰۷ به نقل از اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۹ (ج ۴، ص ۱۲۸).

در برخی از این نقل‌ها در ادامه آمده است که بعد از این سخنرانی، زنان به خانه‌های خویش بازگشتند و پیام بانوی اسلام را به همسران خود باز گفتند. گروهی از سرشناسان مهاجر و انصار خدمت آن بانو رسیده، عذرخواهانه عرض کردند: ای سالار بانوان! پیش از آن که با ابوبکر بیعت کنیم اگر حضرت علی این حقیقت را برای ما بیان می‌کرد، هرگز جز آن حضرت را انتخاب نمی‌کردیم. حضرت فاطمه علیها السلام پاسخ داد: دور شوید! بعد از این کوتاهی کردن و گناه بزرگ، (با دروغ و بهانه‌جویی) عذر خواهی می‌کنید؛ عذر شما پذیرفته نیست.

(۴۶۳) سالارم! امام زمان! سادات! فرزندان زهرا! معذرت می‌خواهم، مادران، بر اثر سیلی و تازیانه نه قادر بود بر روی خود پارچه‌ای بیفکنند، و نه می‌توانست روی خود را بر گرداند.

(۴۶۴) بنگرید هتاکی به سالار بانوان گیتی و حبیبه خدا و پاره وجود پیامبر صلی الله علیه و آله تا چه حد بود.

(۴۶۵) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۵، ب ۱۴۹، ضمن ح ۲، از ششمین امام نور علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۲ و ۱۹۸.

و از اهل سنت: با اختلاف اندک: الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۰؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۱۴ (ج ۴، ص ۱۲۳).

(۴۶۶) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲ باب فرض الخمس، و ج ۵، ص ۸۲ باب غزوه خیبر؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴ باب قول النبی لا نورث ما ترکنا فهو صدقه؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶؛ السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۰۰.

(۴۶۷) تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۳۳۳؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۵۰.

(۴۶۸) رسائل، ص ۳۰۰؛ بیت الاحزان، ص ۱۲۷ به نقل از عالم بزرگوار مرحوم سید مرتضی.

(۴۶۹) امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۹.

(۴۷۰) با این وصیت، میزان درد و رنج ایشان معلوم می‌گردد، بلکه میزان خشم و ناراحتی حضرتش از افراد و زمامداران آشکار می‌شود. چه آن که خوب می‌دانست اینان با این عنوان که یار پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و از هر کس سزاوارترند که بر جنازه دخترش نماز بخوانند و او را تشییع نمایند، قصد دارند با این صحنه‌سازی‌ها افکار مردم را به خود متوجه سازند و از این مراسم به نفع خود بهره‌برداری سیاسی نمایند.

آن حضرت وصیت کرد تا بر پیکر پاکش شبانه نماز بخوانند و... تا بدین وسیله نقشه‌های آنان نقش بر آب شود، و تنها کسانی را اجازه حضور داد که در خط ولایت و امامت گام برداشتند و در مقابل حوادث ناگوار از خلیفه به حق، امیر مؤمنان علیه السلام طرفداری نمودند.

(۴۷۱) روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱.

(۴۷۲) این که وصیت فرمود: تشییع و نماز و خاک سپاری در شب صورت پذیرد، برای این بود که کسانی که بر او ستم روا داشتند، در این مراسم شرکت نکنند؛ اما چرا وصیت نمود امیر مؤمنان علیه السلام او را شبانه غسل دهد؟ شاید برای این بود که همسر گرانقدرش زخم‌ها و جراحت‌های بازو و پهلویش را در تاریکی شب نبیند.

(۴۷۳) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴ به نقل از مقتل خوارزمی، ص ۸۵ ف ۵.

(۴۷۴) بیت الاحزان، ص ۱۴۹؛ دلائل الامامة، ص ۴۴.

(۴۷۵) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۱؛ بیت الاحزان، ص ۱۴۲.

(۴۷۶) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸.

(۴۷۷) بیت الاحزان، ص ۱۴۹.

(۴۷۸) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۲.

(۴۷۹) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۲ از امام صادق علیه السلام

(۴۸۰) کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۴؛ بیت الاحزان، ص ۱۴۵.

در بخش «فاطمه علیها السلام و پوشش بانوان» این روایات آورده شد. ضمناً بانوانی که ادعای دوستی و پیروی از آن بانوی سرافراز دارند، خوب است که در این روایات دقت نمایند.

(۴۸۱) دلائل الامامة، ص ۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۸، «اوقیه» مقداری از درهم و سکه نقره بوده است.

(۴۸۲) امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۴۱۳؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲ و ۱۸۷؛ مسند احمد، ج ۶، ص

۴۶۱؛ ذخائر العقبی، ص ۵۳؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۱ ف ۵.

(۴۸۳) احتمال دارد که آن مظلومه هنوز از دنیا نرفته، و بی‌هوش بودند. به دلیل روایت بعد که پس از آمدن همسر گرامی‌اش، در دامن آن حضرت از دنیا رفت، و در روایت پیش گذشت که به اسما فرمود: اگر پاسخ ندادم، همسر م علی را با خبر ساز.

(۴۸۴) کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۵.

(۴۸۵) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸؛ ناسخ، ص ۲۱۷.

(۴۸۶) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۰؛ بیت الاحزان، ص ۱۵۰.

(۴۸۷) دلائل الامامة، ص ۴۴.

(۴۸۸) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۹.

(۴۸۹) روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲.

(۴۹۰) کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۱.

۵۵۹۶۴۹۱

(۴۹۱) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۳ و ۱۸۰ به نقل از کتاب فضائل الصحابة احمد بن حنبل و حلیة الاولیاء؛ و...

(۴۹۲) روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۲.

(۴۹۳) کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۲.

(۴۹۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶ ص ۲۸۱.

(۴۹۵) به چند دلیل امیر مؤمنان علیه السلام خود به غسل دادن اقدام نمود:

- * می‌خواست به وصیت همسرش عمل نماید.
- * بدن مطهر معصوم را جز معصوم دیگر نشاید غسل بدهد.
- * با این کار، می‌خواست مجد و عظمت و قداست همسرش را بیشتر روشن سازد.
- (۴۹۶) بیت الاحزان، ص ۱۵۳.
- (۴۹۷) شاید با این وصیت، می‌خواست زخم‌ها و آثار ضرب بیدادگران بر همسر باوفایش آشکار نگردد.
- (۴۹۸) در روایت دیگری آمده است که پس از پایان غسل، با پارچه‌ای که بدن مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله را خشک نموده بود، آن را خشک کرد.
- (۴۹۹) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۹.
- (۵۰۰) بیت الاحزان، ص ۱۵۴.
- (۵۰۱) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱ و ۱۸۳ و ۱۹۳ و ۲۰۰ و ۲۱۰.
- (۵۰۲) برای چه پیکر پاره تن پیامبر برگزیده، مخفیانه دفن شود و قبرش با زمین هموار گردد.
- آن حضرت در حالی از دنیا رفت که در تنگنای تلخ روزگار، غم و اندوه او از همه اندوه‌های مردم بیشتر بود.
- قبر او ناشناخته شد و مردم آن را ندیدند. کدام زمین مقدّسی است که قبر او را در خود جای داده است؟
- (۵۰۳) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۴.
- (۵۰۴) همان، ص ۲۱۵.
- (۵۰۵) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۵. ممکن است سفارش آن حضرت به زمین، در باره سختی فشار قبر باشد. و به احتمال قوی، ضربه‌هایی که بر پیکر همسرش وارد آمده بود، به خاطر آورده، دریای موج بی کران عواطف آن بزرگوار موجی برداشت و سفارش نمود تا زمین با پیکر مظلومه‌اش مدارا نماید.
- (۵۰۶) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۴.
- (۵۰۷) سوره طه، آیه ۵۵: «شما را از خاک آفریدیم و به آن باز می‌گردانیم و بار دیگر (به هنگامه رستاخیز) شما را از آن بیرون می‌آوریم».
- (۵۰۸) بیت الاحزان، ص ۱۵۶.
- (۵۰۹) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۳؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۴ ف ۵.
- (۵۱۰) امالی شیخ مفید، ص ۱۶۴، م ۳۳، ح ۷؛ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ کافی، ج ۱، ص ۲۸۱ باب مولد الزهراء، ح ۳؛ نهج البلاغه فیض، ص ۶۵۱، خ ۱۹۳؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۷۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۹۳ و ۲۱۰؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۲۱ با اختلاف اندکی.
- از اهل سنت: اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۲۱ (ج ۴، ص ۱۳۱)؛ نهج البلاغه صبحی، ص ۳۱۹، خطبه ۲۰۲؛ و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۲۶۵.
- (۵۱۱) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۰۷ و ۱۸۴؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۲۵.
- (۵۱۲) علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸۹، ب ۱۴۹، ضمن ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۰۵.
- (۵۱۳) کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۱۲.
- (۵۱۴) دلائل الامامه، ص ۴۶؛ بیت الاحزان، ص ۱۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱ و ۲۱۲؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۱۲ و نظیر آن اختصاص شیخ مفید، ص ۱۸۰.

(۵۱۵) از اهل سنت: مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۶۲، و احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۸۱ - ۴۷۸.

(۵۱۶) مرحوم آیه الله مرعشی نجفی قدس سره مکرر از پدرش سید محمود مرعشی (م: ۱۳۳۸ ق) نقل می‌کرد که پدرم بسیار علاقمند بود که به هر طریقی که شده محل قبر حضرت فاطمه علیها السلام را به دست آورد؛ لذا برای این مقصود ختمی مجرب را انتخاب کرد. چهل شب بر آن مداومت نمود. شب چهلم بعد از انجام دادن ختم و توسل فراوان، استراحت کرد. در عالم رؤیا به محضر مقدس امام باقر یا امام صادق علیهما السلام (تردید از مرحوم مرعشی است) مشرف شد. آن حضرت فرمودند: «علیک بکریمه اهل البیت» به دامن کریمه اهل بیت چنگ بزن.

ایشان تصور نمود منظور آن حضرت، حضرت زهرا علیها السلام است. عرض کرد: بلی، قربانت گردم. من نیز این ختم را برای همین گرفتم که محل قبر آن بزرگوار را بدانم. امام علیه السلام فرمودند: منظور من قبر شریف حضرت معصومه علیها السلام در قم است. به دلیل مصالحی خداوند اراده فرموده است که محل قبر شریف فاطمه زهرا علیها السلام برای همیشه از همگان مخفی باشد؛ لذا قبر حضرت معصومه علیها السلام را تجلیگاه قبر شریف حضرت زهرا علیها السلام قرار داده است. اگر قرار بود قبر حضرت زهرا علیها السلام ظاهر باشد، هر جلال و جبروتی که برای آن قبر شریف مقدّر بود خداوند متعال همان را برای قبر مطهر حضرت معصومه علیها السلام قرار داده است.

مرحوم سید محمود مرعشی، بعد از این خواب، تصمیم می‌گیرد به زیارت حضرت معصومه علیها السلام مشرف شود.

(۵۱۷) خود همین اختلاف روایات، دلیل آن است که حضرات معصومان علیهم السلام می‌خواستند قبر حضرت زهرا علیها السلام مخفی بماند، و به قول معروف ردّ پا را گم کنند.

(۵۱۸) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۶۹، باب ۱۸ از مزار؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۵ و ج ۱۰۰، ص ۱۹۲؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۲۴، باب حرم المدینه؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۶؛ موطأ، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۱۰ و ۱۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۷، باب ما جاء فی فضل المدینه؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۲، ص ۳۵، فضل مسجد النبی و الصلاة فیه.

در صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۳ احادیث متعدد در بابی به همین نام (بین القبر و المنبر روضه من ریاض الجنه) آورده است.

(۵۱۹) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۶۹، ح ۵، و نظیر آن ح ۴.

(۵۲۰) دلائل الامامه، ص ۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۱.

(۵۲۱) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۶۸، ح ۳

(۵۲۲) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۲ و ۲۱۵.

(۵۲۳) مگر این که بگوییم آن حضرت در منزلی که در محله بنی هاشم بود زندگی می‌کردند زیرا امیر مؤمنان علیه السلام دو منزل داشتند یکی کنار مسجد النبی و دیگر در محله بنی هاشم که طبیعتاً مسائل احراق بیت و... در آن خانه بوده است.

(۵۲۴) در وصیت امام حسن علیه السلام چنین آمده است: جنازه‌ام را کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا با او تجدید عهد کنم. آن گاه مرا به طرف قبر مادرم برگردان. سپس مرا در بقیع دفن کن.

کافی، ج ۱، ص ۲۳۸ باب اشاره و نص بر امام حسین علیه السلام

از چیزهایی که تأیید می‌کند در روضه مقدسه دفن شده، آن است که مولا امیر مؤمنان علیه السلام به راحتی شب‌ها می‌توانست کنار تربت همسرش بیاید.

(۵۲۵) شگفت آن که محل قبر فاطمه مادر حضرت علی علیه السلام را انتخاب نموده‌اند؛ و این نشانه نقشه‌ای ماهرانه و حساب شده است، خصوصاً عبارتی را به امام حسن علیه السلام نسبت می‌دهند که فرمودند: مرا کنار مادرم فاطمه دفن نمایید، در صورتی که فاطمه همسر ابوطالب هم مادر ایشان است.

(۵۲۶) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲ و ج ۵، ص ۸۲ باب غزوه خیبر؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶ و ۹؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۸؛ مستدرک الصحیحین حاکم، ج ۳، ص ۱۶۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۹؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۳؛ الاصابه، ج ۸، ص ۲۶۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۶ و ج ۱۶ ص ۲۸۰، با اختلاف در عبارت نقل کرده‌اند.

(۵۲۷) احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۷۶.

ر.ک: تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۲، ص ۶۱۷ (ص ۳۵۳).

(۵۲۸) احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۱۷۶؛ ظلمات الزهراء علیها السلام، ص ۱۹۰، به نقل از الفتوحات الربانیة، ج ۲، ص ۵۱.

(۵۲۹) وسیله المآل، ص ۹۳؛ ر.ک: احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۷۸.

(۵۳۰) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۸۴ و ۲۰۷ و ۲۱۶ و ۲۱۷؛ عوالم، ج ۲، ص ۱۱۲۵.

(۵۳۱) منتخب طریحی، ج ۲، ص ۳۵۶، م ۶، ب ۳.

(۵۳۲) فاطمه زهرا علیها السلام از ولادت تا شهادت، ص ۷۷۳

(۵۳۳) در برخی روایات، کمتر از این آمده است؛ نظیر چهل روز یا شصت روز، ولی همان گونه که پیش تر اشاره شد، بعضی بیانگر زمان بیماری آن حضرت است، و بعضی ناظر به زمان شدت بیماری.

(۵۳۴) کافی، ج ۱، ص ۳۸۱ باب مولد زهراء علیها السلام ح ۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶ به نقل از خراج.

(۵۳۵) دلائل الامامة، ص ۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۰؛ بیت الاحزان، ص ۱۶۰.

(۵۳۶) زیرا در این روایت به روز شهادت که سوم جمادی الثانی است تصریح شده و قابل تأویل نیست، اما ۷۵ روز قابل تأویل است: چه آن که به خط کوفی هفتاد و نود شبیه هم نوشته می‌شوند و ممکن است نود باشد. دیگر این که ممکن است منظور از ۷۵ روز، مدت بیماری آن حضرت باشد، همان طور که در روایت شیخ مفید از امام صادق علیه السلام به آن تصریح شده است. اختصاص، ص ۱۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۱۹۲

مؤیدات دیگری نیز هست؛ از جمله: در روایت علل الشرایع آمده است که حضرت علی علیه السلام برای روشنایی، چوب خرما روشن نمود. این با اوایل ماه بیشتر مناسبت دارد که نمی‌توان از نور ماه استفاده کرد.

(۵۳۷) امالی صدوق، ص ۱۳۴، م ۲۸، ح ۲.

(۵۳۸) کافی، ج ۱، ص ۲۲۲، باب أن الأئمة لم يفعلوا شیئاً الا بعهد من الله، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۷۹.

(۵۳۹) بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۸۴.

(۵۴۰) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶ و آیه از سوره احزاب، آیه ۵۷.

(۵۴۱) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۲، ب ۸۷ از احکام اولاد، ح ۱.

(۵۴۲) عوالم، ج ۲، ص ۱۱۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۳۷۹، با اندکی تغییر در ترجمه.

(۵۴۳) بیت الاحزان، ص ۱۰۲.

(۵۴۴) کافی، ج ۸ (روضه)، ص ۱۰۹، ح ۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۱۰۲.

(۵۴۵) بیت الاحزان، ص ۱۰۰.

(۵۴۶) دلائل الامامة، ص ۲۱۲، فصل معجزات امام جواد علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۵۹.

(۵۴۷) سوره مائده، آیه ۳۵.

(۵۴۸) برخی مفهوم «وسیله» را تعمیم داده، علاوه بر توسل به حضرات معصومان علیهم السلام هر کار خیری را که سبب تقرب به

ساحت اقدس الهی شود از مصادیق آن بر شمرده‌اند، ولی با توجه به صدر و ذیل آیه که در بردارنده ایمان و عمل صالح و جهاد در راه خداست، اختصاص وسیله به توسل به خاندان وحی بسیار روشن‌تر و با بلاغت آیات قرآنی سازگارتر خواهد بود. در باره توسل به کتاب «فرهنگ اخلاق» (ص ۲۰۶ - ۱۹۰) مراجعه گردد.

(۵۴۹) مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹، ب ۳۵، از دعاء، ح ۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۵ و ۲۲. و آیه از سوره اعراف: آیه ۱۸۰. (۵۵۰) فاطمة الزهراء، علامه امینی، ص ۴۶.

(۵۵۱) وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۹۸، ب ۳۷ از دعا، ح ۳ و ۴ و ۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۳۸، ب ۳۵، ح ۱۵؛ ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۱۱۵ تا ۱۲۰.

و نظیر آن از اهل سنت: الدر المنثور، ج ۱، ص ۶۰؛ ینابیع الموده، ص ۹۷، ب ۲۴ و...

(۵۵۲) فاطمة الزهراء عليها السلام علامه امینی، ص ۴۰، به نقل از فرائد السمطين، و مناقب خوارزمی. ر.ک: احقاق الحق، ج ۳، ص ۷۸ - ۷۶.

(۵۵۳) وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۰، ب ۳۷ از دعاء، ح ۶ و ۷ و ۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۳۱۹؛ ینابیع الحکمه، ج ۱، ص ۱۱۶؛ احقاق الحق، ج ۳، ص ۷۸ - ۷۶، و...

بزرگی از مرحوم کشمیری نقل نمود: شبی در عالم خواب محدث بزرگوار، مرحوم شیخ عباس قمی، (مؤلف مفاتیح الجنان) را دیدم که می‌فرمود: جریانی از عالم برزخ برایت بگویم. گوش‌هایم را تیز نمودم که چه می‌خواهد بگوید. گفت: در عالم برزخ با چشم‌هایم دیدم که هرگاه برای ائمه معصومین علیهم السلام حاجتی پیش می‌آید که از خداوند درخواست نمایند، همگی در خانه مادرشان حضرت فاطمه عليها السلام گرد آیند. حضرت زهرا عليها السلام جلو می‌ایستد و دعا می‌فرماید و فرزندان بزرگوارش علیهم السلام آمین می‌گویند و حاجت خود را از خداوند می‌گیرند.

پیش‌تر در قسمت فضائل از امام عسکری علیه السلام آورده شد: «نَحْنُ حَاجُّوهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَجَدْنَا فَاطِمَةَ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيْنَا.» ؛ «ما ائمه حجت‌های خدا بر مردمانیم، و جدّه ما حضرت فاطمه حجت خدا بر ماست.»

(۵۵۴) مهج الدعوات، ص ۷، در مفاتیح الجنان نیز آمده است.

(۵۵۵) ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۳۹، ب ۷ تا ۱۱ از تعقیب، و...

(۵۵۶) وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۴۴۳، ب ۹، ح ۲.

(۵۵۷) برای آشنایی با کیفیت خواندن این نماز، ر.ک: باقیات الصالحات در حاشیه مفاتیح الجنان و عوالم (ج ۲، ص ۱۱۴۵).

(۵۵۸) زندگانی مرحوم آیه الله نجفی مرعشی رحمه الله ؛ منتقم حقیقی، مرحوم عماد زاده، ص ۴۳۰.

(۵۵۹) عوالم، ج ۲، ص ۱۱۴۶.

حضرت فاطمه سلام الله عليها

مشخصات کتاب

حضرت فاطمه سلام الله عليها

حضرت فاطمه

نام: فاطمه عليها السلام

لقب‌های معروف: زهرا علیها السلام، صدیقه کبری

طاهره، راضیه، مرضیه، انسیه، بتول و ...

کنیه: ام ابیها

نام پدر: محمد صلی الله علیه و آله وسلم

نام مادر: خدیجه علیها السلام

تاریخ ولادت: ۲۰ جمادی الثانی، ۵ سال بعد از بعثت

محل ولادت: مکه

مدت عمر: ۱۸ سال

تاریخ شهادت: سوم جمادی الثانی

یا ۱۳ جمادی الثانی سال یازده هجری

مرقد: محل خاکسپاری حضرت زهرا علیها السلام ناپیدا است

در یکی از سه محل ۱- کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

۲- قبرستان بقیع ۳- بین منبر و قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

در مسجد النبی، زیارت می‌شود

امام صادق علیه السلام می‌گوید: خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علی لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما؛ اگر تو (ای محمّد) نبود، موجودات را نمی‌آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی‌آفریدم و اگر فاطمه نبود شما دو نفر را نمی‌آفریدم».

مونس مادر

در آن هنگام که خدیجه به خاطر ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها مانده بود و زنان مکه از او کناره‌گیری می‌کردند، خداوند فرزندی پربرکت (حضرت فاطمه علیها السلام) را به او عطا فرمود تا روشنی چشم آن‌ها و افتخار بشریت و زنان عالم باشد. فاطمه که در شکم مادر بود، غم‌های مادر را حس می‌کرد، لذا با وی سخن می‌گفت و او را در برابر مشکلات دلداری می‌داد. پیامبر در این زمان به حضرت خدیجه بشارت داد که: «ای خدیجه! اینک جبرئیل مرا مژده داد که این طفل، پاک و مبارک است و فرزندان او پیشوایان مردم‌اند و پس از من خلیفه خدا در روی زمین خواهند بود».

کم‌کم، زمین خودش را آماده قدم‌های مبارک بانوی دو عالم می‌نمود. حضرت خدیجه که تولد طفلش را نزدیک می‌دید، از زنان اقوام کمک خواست تا به هنگام ولادت فرزندش او را کمک کنند، اما آن‌ها که پیامبری همسرش را نپذیرفته بودند، دعوتش را قبول نکردند. در همین هنگام چهار بانوی خوش قامت، نزد حضرت خدیجه علیها السلام رسیده و به او گفتند: ای خدیجه! پروردگار، ما را به کمک تو فرستاده و ما خواهران تو هستیم. آن چهار بانو: مریم دختر عمران، ساره همسر حضرت ابراهیم علیه السلام، آسیه همسر فرعون و کلثوم خواهر حضرت موسی علیهم السلام بودند.

وقتی حضرت فاطمه به دنیا آمد، نوری از او درخشید که همه جا را فرا گرفت. آن‌گاه ده تن از حوریان بهشتی با تَشْت‌های پر از آب کوثر وارد شدند. یکی از آن‌ها نوزاد را شست و در پارچه‌ای سفید و خوش بو پیچید و از او خواست که سخنی بگوید. حضرت فاطمه زبان گشود و گفت: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و پدرم رسول خدا، برترین پیامبران و همسرم سرور جانشین پیامبران و فرزندانم، سرور نوادگان می‌باشند.

حضرت فاطمه علیها السلام شریک غم و همدرد رنج‌های پدر

حضرت فاطمه علیها السلام در حالی که دوران کودکی را می‌گذرانید، یاری غمخوار و نوازشگری مهربان برای پدر بود. رنج‌های پدر را از نزدیک می‌دید و برای پدر دعا می‌کرد. پنج ساله بود که با رحلت جانسوز مادرش خدیجه روبه‌رو شد. حضرت فاطمه حدود سه سال همراه مادر و پدرش در شعب ابی‌طالب در محاصره مشرکان بود، و سختی و گرسنگی و گرمای سوزان و رنج‌های آن سه سال را از نزدیک دید و چشید و در رنج‌ها بزرگ شد.

در یکی از روزها که حضرت فاطمه علیه السلام در کنار کعبه بود، چشمش به گروهی از مشرکان افتاد که در کنار کعبه اجتماع کرده بودند. هوشمندانه کنجکاوی کرد تا بداند آن‌ها برای چه در آنجا جمع شده‌اند، دریافت که آن‌ها با هم به سه بُت «لات، عُزى و منات» پیمان می‌بندند تا دسته جمعی به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کنند و او را بکشند.

حضرت فاطمه با شتاب نزد پدر آمد، و در حالی که اشک می‌ریخت توطئه مشرکان را به آن حضرت گزارش داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دختر عزیزم، آب حاضر کن تا وضو بگیرم. حضرت فاطمه علیها السلام آب حاضر کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله وضو گرفت و سپس به سوی مسجد، کنار کعبه حرکت کرد. وقتی که مشرکان آن حضرت را دیدند، گفتند: این محمد است که می‌آید. آن‌ها با دیدن اُبّهت و چهره نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله آن چنان سر در گریبان فرو برده و درمانده شدند که هیچ یک از آن‌ها جرأت کاری بر ضدّ پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا نکردند.

الگوی انفاق

فاطمه علیها السلام یگانه دختر پیامبر، نه ساله شده بود. خواستگاران زیادی از یاران پیامبر و بزرگان عرب داشت؛ اما خداوند حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام را برای هم قرار داده بود.

ازدواج حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام نزدیک می‌شد. پیامبر صلی الله علیه و آله در عروسی دخترش زهرا علیها السلام یک دست پیراهن نو به ایشان داده بود تا در شب عروسی بپوشد. هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام می‌خواست به خانه همسرش برود بر سجاده عبادت خود نشسته بود و با خدا مناجات می‌کرد. مستمندی به درب خانه حضرت فاطمه آمد و با صدای بلند گفت: از خانه نبوت یک پیراهن کهنه می‌خواهم.

حضرت فاطمه در آن وقت دو پیراهن داشت، یکی کهنه و دیگری نو. خواست پیراهن کهنه را طبق تقاضای فقیر به او بدهد، ناگهان به یاد این آیه افتاد که می‌فرماید: «هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید مگر آنچه را دوست دارید انفاق کنید».

حضرت زهرا علیها السلام با این که پیراهن نو را بیشتر دوست می‌داشت به این آیه عمل کرد و پیراهن نو را به فقیر داد. فردای آن شب، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله پیراهن کهنه را در تن او دید، پرسید: چرا پیراهن نو را نپوشیده‌ای؟ حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: آن را به فقیر دادم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر پیراهن نو را برای همسرت می‌پوشیدی بهتر و مناسب‌تر نبود؟

حضرت فاطمه گفت: این روش را از شما آموخته‌ام. در آن هنگام که مادرم خدیجه همسر شما گردید، همه اموال خود را در راه خدا به تهی‌دستان بخشید، کار به جایی رسید که فقیری به در خانه شما آمد و تقاضای لباس کرد و در خانه لباسی وجود نداشت، شما پیراهن خود را از تن بیرون آوردید و به او دادید، از این رو این آیه نازل شد: «و بیش از حدّ انفاق نکن تا مورد سرزنش قرارگیری و از کار فرومانی».

پیامبر صلی الله علیه و آله که تحت تأثیر محبت‌ها و خلوص دخترش زهرا علیها السلام قرار گرفته بود، قطره‌ای اشک از چشمانش

سرازیر شد و حضرت فاطمه را به نشانه محبت، به سینه‌اش چسباند.

تقسیم کار حضرت زهرا علیها السلام با فضه خادمه

حضرت زهرا علیها السلام کارهای خانه را طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور عادلانه بین خود و خادمه‌اش «فضه» تقسیم کرد. یک روز حضرت فاطمه به امور خانه رسیدگی می‌کرد، و روز دیگر فضه. روزی سلمان دید حضرت زهرا علیها السلام با آسیای دستی، مشغول آرد نمودن جو است. و حسین را که شیرخوار و در حال گریه بود در بغل داشت. سلمان عرض کرد: ای دختر رسول خدا! فضه که به عنوان خدمتکار در خدمت شماست چرا از او کمک نمی‌گیری؟ حضرت فاطمه در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش کرد که یک روز او کار کند، یک روز من. دیروز نوبت او بود و امروز نوبت من است.

عبادت حضرت زهرا علیها السلام

امام حسن علیه السلام می‌فرمایند: شب جمعه مادرم را دیدم که از بستر برخاست و به نماز ایستاد و همچنان به نماز ادامه داد تا سپیده سحر پیدا شد. به دعا‌های او گوش کردم، نام زنان و مردان با ایمان را به زبان می‌آورد و برای آن‌ها بسیار دعا می‌کرد ولی یک بار برای خود دعا نکرد.

عرض کردم: مادر! چرا برای خودت هیچ دعا نکردی، آن‌گونه که برای دیگران دعا کردی؟
مادرم فرمود: پسر! اول همسایه، بعد خانه.

حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در روز جمعه، ساعتی وجود دارد که هرگاه مسلمانی در آن ساعت دعا کند خداوند دعایش را قبول می‌کند و آن هنگامی است که قرص خورشید تا نیمه غروب کرده باشد. و حضرت در آن ساعت به راز و نیاز می‌پرداخت.

تلاش‌های حضرت زهرا علیها السلام در پشت جبهه

برای زنان، جهاد و جنگ ابتدایی با دشمن روا نیست ولی بر آنان لازم است که پشتیبان رزمندگان باشند و در پشت جبهه، کارهای مقدماتی و درمان و سایر نیازهای آنان را بر عهده بگیرند. و یاور خوبی برای رزم آوران سپاه اسلام باشند.
حضرت زهرا علیها السلام در این خصوص نیز تلاش و حضور ثمر بخشی داشت و پشتوانه‌ای توانمند برای جبهه اسلام بود. به عنوان نمونه:

۱- در جنگ احد که در سال سوم هجرت رخ داد، حضرت فاطمه علیها السلام ده سال بیشتر نداشت، پس از پایان جنگ از مدینه بیرون آمد و خود را به جبهه احد که در یک فرسخی مدینه قرار داشت رسانید. نزد پدر رفت و شوهرش علی علیه السلام را دید که چهره خون آلود پیامبر صلی الله علیه و آله را شستشو می‌دهد، فاطمه وقتی که حال پدر را دید گریه کرد و پدر را بوسید، دید جریان خون از چهره پدر قطع نمی‌شود، قطعه حصیری را سوزانید و خاکستر آن را بر جای زخم چهره پدر ریخت، در این هنگام خون بند آمد.

۲- در ماجرای جنگ خندق که در سال پنجم هجرت رخ داد مسلمانان به کندن خندق اشتغال داشتند. شخص پیامبر نیز کمک می‌کرد. کمبود غذا باعث شد که گاهی مسلمانان از جمله پیامبر صلی الله علیه و آله سه روز گرسنه می‌ماندند، فاطمه اندکی نان تهیه کرد و خود را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید و عرض کرد: این مقدار نان، قسمتی از نانی است که برای فرزندانم

پخته بودم و این قسمت را برای شما آورده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله نان را گرفت و فرمود: فاطمه جان، این تکه نان نخستین لقمه‌ای است که پدرت پس از سه روز گرسنگی، به دهانش می‌گذارد.

توجه حضرت زهرا علیها السلام به مسأله حجاب

یکی از راه‌هایی که موجب سعادت زنان خواهد شد مسأله حجاب است. حجاب که یک دستور الهی است باعث می‌شود تا محیط اجتماع و خانه، آرام، و باعث گرمی کانون خانواده گردد و از به هم ریختن محیط گرم خانه جلوگیری کند. حضرت زهرا علیها السلام به مسأله حجاب بسیار اهمیت می‌داد؛ هرگز مو و بدن او را نامحرم ندید؛ با این که در صحنه‌ها حضور داشتند هرگز از حریم مقدّس حجاب و پوشش صحیح اسلامی خارج نشد. روزی پیامبر از او پرسید: برای زن چه چیز برترین کار است؟ حضرت فاطمه پاسخ داد: نه او مرد بیگانه‌ای را ببیند و نه این که مرد بیگانه‌ای او را ببیند. پیامبر به نشانه تصدیق، او را به سینه‌اش چسبانید. روزی مرد ناینبایی اجازه خواست تا وارد خانه فاطمه گردد، حضرت فاطمه خود را از او پوشانید، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: با این که این مرد نایبناست، چرا خود را پوشاندی؟

حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ عرض کرد: اگر او مرا نمی‌بیند، من او را می‌بینم، همچنین او بوی من را استشمام می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ حضرت زهرا علیها السلام را پسندید، و به نشانه تصدیق فرمود: گواهی می‌دهم که تو پاره وجود من هستی.

گردن بند با برکت

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد نشسته بود و اصحاب به دورش حلقه زده بودند. در این هنگام پیرمردی با لباس‌های ژولیده و حالتی رقت‌بار که ضعف و پیری توانش را زدوده بود، از راه رسید. پیامبر تا چشمش به او افتاد به سویش رفت و جویای حالش شد.

آن مرد پاسخ داد: ای رسول خدا! فقیری پریشان حال، گرسنه‌ام، مرا طعام ده، برهنه‌ام مرا بپوشان، بینوایم گری از کارم بگشا. پیامبر فرمود: اکنون چیزی ندارم ولی «راهنمای خیر، چون انجام دهنده خیر است» سپس او را به منزل حضرت فاطمه راهنمایی کرد. پیرمرد به درب خانه حضرت فاطمه علیه السلام رسید. مشکلاتش را برای حضرت فاطمه علیه السلام بیان کرد. حضرت زهرا فرمود: ما نیز اکنون در خانه چیزی جز یک گردن‌بند نداریم، سپس گردن‌بند خود را به پیرمرد فقیر داد و فرمود: این را بفروش ان شاء الله مشکلاتت حل شود.

مرد فقیر گردن‌بند را گرفت و به مسجد آمد و به پیامبر که همچنان در میان اصحاب نشسته بود، عرض کرد: ای پیامبر خدا! فاطمه علیها السلام این گردن‌بند را به من احسان نمود تا آن را بفروشم و به مصرف برسانم.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از خوشحالی گریه کرد. عمار یاسر عرض کرد: یا رسول الله! آیا اجازه می‌دهی من این گردن‌بند را بخرم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هر کس خریدارش باشد خدا از او راضی باشد. عمار یاسر از پیرمرد پرسید: گردن‌بند را چند می‌فروشی؟

مرد بینوا پاسخ داد: به غذایی که سیرم کند، لباسی که تنم را بپوشاند و یک دینار توشه راه که مرا به خانه‌ام برساند. عمار پاسخ داد: من این گردن‌بند را به بیست دینار طلا و غذا و لباسی و مرکبی از تو خریدم. عمار مرد را به خانه برد، او را سیر

کرد، لباسی به او پوشاند، او را بر مرکبی سوار کرد و بیست دینار طلا هم به او داد. آن گاه گردن‌بند را به غلام خود داد و گفت: این را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تقدیم کن، خودت را هم به ایشان بخشیدم. پیامبر نیز غلام و گردن‌بند را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید. غلام نزد حضرت فاطمه آمد و آن حضرت گردن‌بند را گرفت و به غلام فرمود: من نیز تو را در راه خدا آزاد کردم. غلام خندید. حضرت فاطمه راز خنده‌اش را پرسید. غلام پاسخ داد: ای دختر پیامبر! برکت این گردن‌بند مرا به خنده آورد که گرسنه‌ای را سیر کرد، برهنه‌ای را پوشاند، فقیری را توانا کرد، پیاده‌ای را سوار نمود، بنده‌ای را آزاد کرد و عاقبت هم به صاحب خود برگشت.

ماجرای مباحله

در سال نهم هجری عده‌ای از سران مسیحیان شهر نجران که در ۹۱۰ کیلومتری جنوب شرقی مکه واقع است، همراه اسقف اعظم شهر برای مذاکره دینی و اعتقادی با رسول خدا به مدینه وارد شدند، آنان پس از بحث‌های دینی از قبول این حقیقت که عیسی علیه السلام بنده و فرستاده خداست سر باز زدند، زیرا آنان بر این پندار بودند که عیسی علیه السلام فرزند خداست. با این همه در برابر منطق استوار رسول خدا مُهر خاموشی بر لب زدند. فرشته وحی فرود آمد و کلام وحی را رساند؛ که ای محمد! «هر کس با تو به مجادله برخیزد - پس از آن که دانش (وحی) به تو رسید - بگو بیایید ما و شما، با فرزندان و زنان خود با هم به مباحله برخیزیم (و به درگاه خداوند دعا کنیم) تا دروغگویان را به لعنت خدا (عذاب) گرفتار سازیم».

یعنی به پیامبر امر شد تا آن‌ها را به مباحله دعوت کند. یعنی هر دو گروه به همراه عزیزترین افرادشان به صحرا بروند و در زمان معین، هر دو گروه به درگاه خداوند نیایش کنند تا خداوند بر آن که دروغگوست عذاب فرستد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از میان بستگان و یارانش، عزیزترین و پاک‌ترین آن‌ها را با خود همراه کرد. آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حسین را در آغوش گرفت و دست مبارک حسن را به دست گرفت و به راه افتاد و پشت سرش حضرت علی و حضرت فاطمه علیها السلام به راه افتادند. منظره معنوی و باشکوهی بود. هنگامی که به جایگاه نزدیک شدند، چشم مسیحیان به حالت پر از صفا و معنویت پیامبر و همراهان آن حضرت افتاد. بزرگشان گفت: «چهره‌هایی را مشاهده می‌کنم که اگر به درگاه الهی رو کنند این بیابان به جهنمی سوزان تبدیل خواهد شد و دامنه عذاب به سرزمین نجران کشیده می‌شود، اینان اگر از خداوند بخواهند کوهی از جا کنده می‌شود. با اینان مباحله نکنید که هلاک خواهید شد و بیم آن است که مسیحیان به تمامی نابود شوند». بدین ترتیب، تسلیم و به پرداخت جزیه راضی شدند.

دستورات تربیتی

حضرت زهرا علیها السلام هنگام میل نمودن غذا بهترین روش‌های اخلاقی، بهداشتی، اجتماعی و... را مراعات می‌نمود. مثلاً برای غذا خوردن، دستوراتی را سفارش می‌کند؛

مواردی که ضروریست که رعایت کنیم:

- ۱- شناخت این که این نعمت‌ها چگونه و از طرف چه کسی برای ما فراهم گشته است.
- ۲- راضی و خشنود بودن به آنچه که از طرف خدا، برای ما فراهم و مقدر شده است.
- ۳- گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هنگام غذا خوردن.
- ۴- شکر و سپاس از خداوند در ابتدا و پایان غذا.

مواردی که خوب است هنگام غذا خوردن انجام دهیم:

- ۱- شستن دست و دهان پیش از غذا.
- ۲- نشسته غذا بخوریم.
- ۳- سعی شود از آنچه جلو شخص قرار گرفته است میل نموده و دست جلو دیگران دراز نکنیم.
- ۴- غذا را کوچک و مناسب برداریم.
- ۳- غذا را خوب جویده و در بلعیدن آن عجله و شتاب نکنیم.
- ۴- هنگام خوردن غذا، به صورت و دست و دهان دیگران نگاه نکنیم.

شهادت حضرت زهرا

هجده سال از عمر حضرت فاطمه علیها السلام می‌گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تازه از دنیا رفته بود که گروهی دنیا پرست که مدّعی جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند، به در خانه حضرت علی علیه السلام آمدند تا از او برای تأیید خلافت خودشان بیعت بگیرند؛ اما حضرت که می‌دانست آن‌ها هدفشان برای خدا نیست و کاری غیر حقّ را از او می‌خواهند درخواست آن‌ها را نپذیرفتند. آن‌ها نیز وقتی چنین دیدند تصمیم گرفتند با زور وارد خانه شوند. حضرت فاطمه علیها السلام به پشت در آمد و آن‌ها را از این کار منع کرد اما آن‌ها نه تنها به حرفهای حضرت فاطمه علیها السلام توجهی نکردند بلکه برای ورود به خانه، درب خانه را آتش زدند. درب در آتش می‌سوخت و حضرت فاطمه علیها السلام پشت در ایستاده بود و آن‌ها را نصیحت می‌کرد. ناگهان با لگد به در نیمه سوخته کوبیدند و حضرت فاطمه علیها السلام میان در نیمه سوز و دیوار قرار گرفت. آنجا بود که حضرت محسن که هنوز در شکم مادر بود به شهادت رسید و حضرت فاطمه علیها السلام نیز به شدت مجروح شد و بعد از چند ماه بر اثر جراحات وارده به شهادت رسید.

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مهدوی‌راد، محمدعلی

عنوان و نام پدیدآور: پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام/نویسنده محمدعلی مهدوی‌راد.

مشخصات نشر: تهران: مشعر، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۸۴ ص ۱۹×۱۹/۵ س.م.

شابک: ۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۷۷-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: قرآن — جمع و گردآوری.

موضوع: مصحف فاطمه (س).

رده بندی کنگره: ۱۳۸۶ ۴/۶/۲۲/۶/۴/۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۷۳۰۸۹

درآمد

حکایت این وجیزه

با عنوان «مصحف فاطمه علیها السلام» آشنا بودم و در ضمن نگارش «تدوین حدیث» به اجمال بدان پرداخته بودم. به روزگاری توفیق الهی رفیق شد و این بنده برای انجام «عمره مفرده» به دیار دوست شدم، روزهای مدینه با بهره‌های معنوی و کشش‌ها و جذبه‌های روحانی با داغ و دریغ گذشت. آنگاه به مکه وارد شدیم حرم امن الهی؛ شب جمعه مقابل مستجار با مولی علی امیر مؤمنان هم نوا شدم تا دعای کمیل را در جمع اندکی از «دوستان صفا» و «همراهان وفا» زمزمه کنیم. سطور آغازین، چشم‌ها اشک آلود و سینه‌ها آکنده از غم بود که «آمر به معروف و ناهی از منکری» (: بخوان: آمر به منکر و ناهی از معروف) دستار سرخ و سفید بر سر، رسید: که برخیزید و ادامه ندهید، بگو مگو با او را روا ندانستیم، مکانی دیگر جستیم پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۸

خلوت تر، تا شاید بدور از چشم آن حضرت گزرم و همگنانش زمزمه‌ها را ادامه دهیم؛ سوگمندها باز از راه رسید و این بار گفتگو فراز آمد و کار به مشاجره کشید، کسی دیگر گویا از هم اینان اما معتدل تر و شاید بهره‌مند از خرد و ... آمد و با میانجیگری او کار پایان گرفت.

اما گفتگوی من با او ادامه یافت- النهایه این بار در فضایی برادرانه و با سلامت و حرمت و احترام ... سخن به درازا کشید تا بالأخره گفت: چرا و به چه دلیل می گوئید به فاطمه « [وحی می شده است؟ گفتم چه اشکالی دارد؟! گفت اشکال دارد؟! گفتم: پرسیدم چه اشکالی دارد؟ و بدون اینکه منتظر جواب باشم گفتم: گویا شما معتقدید که ما معتقدیم به آن حضرت، وحی می شد: وحی تشریحی، گفت: آری، گفتم: دروغ است، هیچ شیعه‌ای بدین باور ندارد. شیعیان معتقدند به محضر آن بزرگوار «ملک» و یا «ملائکه» بار می یافتند و با او سخن می گفتند، از این روی آن حضرت را «محدّثه» می نامیم و این مشکلی ندارد. شما هم از اینگونه موارد دارید؟ گفت: نه! گفتم چرا شما عمر بن الخطاب را «محدّث» می دانید و حتی برخی دیگر صحابه را ... مستندات را گفتم، آرام گرفت و گفت اینها را بنویسید و بگوئید. گفتم: ده‌ها بل صدها بار عالمان ما گفته‌اند، نوشته‌اند اما کو گوش شنوا؟ ... با تأکید گفت:

بنویسید و به همه برسانید و ..

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۹

از سفر «دیار دوست» که برگشتم، مطالعه در این موضوع را که آگاهی‌های اندکی از آن داشتم گستراندم، همه روایات مربوطه را گرد آوردم، و پژوهش‌های عالمان را هم نگریستم و مقالاتی رقم زدم که در آئینه پژوهش شماره ۵۷ چاپ شد و مورد استقبال قرار گرفت و عالمان بزرگی این ضعیف را به خاطر آن نواختند، آنچه اینک پیش روی شماست همان مقاله است با افزودنی‌ها و دگرگونی‌هایی ... که اینک با نیک‌اندیشی و همیت والای دوست دیرین و فرزانه‌ام حضرت حجت الاسلام و المسلمین حاج سیدعلی قاضی عسکر جامه دیگر پوشیده و نشر می‌یابد. امیدوارم سودمند افتد و این بنده را مشمول عنایات فاطمه اطهر علیها السلام و فرزندان عزیز و بزرگوارش بگرداند.

والله من وراء القصد

محمدعلی مهدوی‌راد

مقدمه

در زندگانی و سیره فاطمه اطهر علیها السلام از مجموعه‌ای سخن می‌رود با عنوان «مصحف فاطمه». از این عنوان و چگونگی آن در روایات بسیاری در منابع شیعی سخن رفته است. گونه گونی روایات و گاه تهافت بل تعارض ظاهری آنها باعث شده است که داوری‌ها در چگونگی آن یک داستان نباشد. محققان و عالمان اهل سنت نیز در این باره کما بیش سخن گفته‌اند و طبق معمول چون «حقیقت را» نیافته‌اند «ره افسانه زده‌اند» و «رطب و یابس» را به هم بافته «راهی بدیهی نبرده‌اند» اکنون سزایماند چنان می‌بینم که ابتدا به کشش‌ها و کوشش‌هایی در این زمینه اشاره کنم و آنگاه بر پایه نقل‌ها و روایات و نقد و تحلیل سندی و محتوایی احادیث در حد امکان غبار از چهره موضوع بزدایم و در پایان برخی از داوری‌های عالمان را بیاورم تا به

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۲

عیار آنچه آمده است سنجیده و نقد شود و توفیق از خداوند است.

روایات مرتبط با این بحث از جمله در کهن‌ترین منابع حدیثی شیعه «بصائر الدرجات» (۱) و «کافی» (۲) آمده است. و در کافی بیشترین‌اند.

نقل‌ها را علامه مجلسی رضوان‌الله علیه در بحارالانوار آورده است. بر اساس شمارش برخی از فاضلان یادکرد علامه مجلسی در بحارالانوار با حذف تکرارها به ۲۲ مورد می‌رسد با توجه به این که برخی از موارد از جمله روایتی از «مناقب» ابن شهر آشوب در بحارالانوار نیامده است. که بر روی هم به ۲۸ مورد می‌رسد بحارالانوار، ج ۲۶ باب ابواب علومهم علیهم السلام، بیشترین نقل‌های مرتبط با «مصحف فاطمه علیها السلام» را در خود جای داده است. در مستدرکات «عوامل العلوم» نیز روایات یاد شده گزارش شده است، محققان «عوامل» متأسفانه گاه بین روایات مرتبط با مصحف فاطمه علیها السلام و روایات «صحیفه علی علیه السلام خلط کرده‌اند. (۳) در روزگاران اخیر شاید اولین کسی که به تفصیل به موضوع یاد شده پرداخته، علامه عالیقدر سید محسن امین

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۳

عاملی باشد.

وی در اثر گرانقدر خود «اعیان الشیعه» بدین موضوع پرداخته و به تفصیل از چگونگی آن سخن به میان آورده و کوشیده است برخی از آن تهافت‌نمایی و تعارض‌نمایی‌های روایات را حل کند. (۱) عالمان و محققان دیگری نیز به موضوع بحث پرداختند که در ضمن بحث از آنها یاد خواهد شد، اما از کسانی که به تفصیل از این موضوع یاد کرده و در جهت تنقیح آن قلم زده‌اند استاد علامه سید جعفر مرتضی عاملی است که در «مأساة الزهراء» (۲) بدین بحث پرداخته‌اند و پس از آن در «خلفیات کتاب مأساة الزهراء» آن بحث را پی‌گرفته‌اند، در هر دو مورد وی به انگیزه نقد آراء برخی از عالمان و مفسران معاصر بدین نکته و موضوع پرداخته است.

و بالاخره باید یاد کنم از بحث بسیار خوب و با تتبع بسیار در روایات نقل‌ها و اسانید روایات آقا سیدهاشم هاشمی در کتاب «حوار مع فضل الله حول الزهراء علیها السلام» که بحثی است سودمند و با تأکید به این نکته که متأسفانه وی چون ادب نفس و مالاً ادب بحث را پاس نداشته‌اند،

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۴

پژوهش ارجمندشان از دیده‌ها بازمانده است. ای کاش چنین نمی‌بود. (۱) پژوهش وی گسترده‌ترین پژوهش درباره مصحف فاطمه علیها السلام، که در ضمن بحث، هم به نقد اسانید پرداخته و هم کوشیده‌اند برخی از تعارض‌نمایی‌ها را حل کنند و در نهایت

یادکردنی است کتاب بسیار خوب آقای اکرم برکات با عنوان «حقیقه مصحف فاطمه عند الشیعه» که ضمن پژوهش دقیق و گسترده در ابعاد بحث به مباحث جنبی و حاشیه‌ای بسیاری نیز پرداخته‌اند و بالأخره یاد کنم از آنچه بر این قلم رفته است با عنوان «پژوهش‌گونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام» (۲) و اکنون آنچه در این مقالت و با توجه به فسحت مقال و میدان و اقتضای مجال نگاشته خواهد آمد، با توجه به تمام بحث‌ها و پژوهش‌هایی است که سامان یافته است و نیز با درنگریستن به آنچه عالمان و محققان و پاسداران تفکر شیعی درباره آن قلم زده‌اند که گاه لغزشی و یا لغزش‌هایی بر خامه و یا خامه‌ها رفته است (باری! ان الجواد قد یکبوا ان الصارم قد ینبو) و الکمال لله وحده.

مصحف فاطمه علیها السلام

این عنوان در منابع و روایات بسیاری آمده است، که دست کم برخی از روایات آن دارای اسانید صحیح و استواری هستند، از این روی در اصل وجود آن هیچ‌گونه تردیدی روا نیست، و برخی تردیدها در اصل آن و یا تلقی اینکه صورت تفصیل یافته روایت و یا صحیفه دیگری است، «۱» چنانکه خواهیم دید پایه‌ای ندارد. اکنون و در آغاز بحث برخی از آن روایات را می‌آوریم:

«محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن ابن رثاب، عن ابی عبیده قال: سأل أبا عبد الله عليه السلام بعض أصحابنا عن الجفر فقال هو جلد ثور مملوء علماً، قال له: فالجامعة؟ قال: تلك صحیفه طولها سبعون ذراعاً فی عرض الأدم مثل پژوهش‌گونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۶

فخد الفالج، فیها کل ما یتحتاج الناس الیه، ولیس من قضیه الا وهی فیها، حتی ارش الخدش. قال:

فمصحف فاطمه؟! قال فسکت طویلاً ثم قال: انکم لتبحثون عما تریدون و عما لاتریدون ان فاطمه مکثت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله خمساً و سبعین يوماً و کان دخلها حزن شدید علی أیها و کان جبرئیل علیه السلام یأتیها فیحسن عزائها علی أیها، و یطیب نفسها، و یخبرها عن أیها و مکانه و یخبرها بما یكون بعدها فی ذریتها، و کان علی علیه السلام یکتب ذلک، فهذا مصحف فاطمه.» (۱)

«ابوعبیده گوید: یکی از شیعیان از حضرت صادق علیه السلام درباره «جفر» پرسید. امام علیه السلام فرمود: «جفر» پوست گاوی است پر از علم. گفت جامعه چیست؟ فرمود: طوماری است به درازای هفتاد ذراع و عرض یک پوست؛ مانند ران شتر فربه که تمام نیازمندی‌های مردم در آن است. همه قضایا حتی «جریمه خراش» در آن هست. گفت: مصحف فاطمه چیست؟ امام علیه السلام مدتی طولانی سکوت کرد، آن‌گاه فرمود:

شما از آنچه می‌خواهید و نمی‌خواهید، جستجو می‌کنید.

فاطمه علیها السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هفتادوپنج روز در دنیا بود و از فراق پدر اندوه بسیاری داشت. جبرئیل می‌آمد و او را در مرگ پدر تسلی می‌داد و او را خوشدل می‌ساخت. از

پژوهش‌گونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۷

احوال پدر و جایگاهش سخن می‌گفت و سرگذشت فرزندانش را پس از وی گزارش می‌کرد. و علی علیه السلام این‌ها را می‌نوشت، آن نوشته‌ها «مصحف فاطمه علیها السلام» است.»

نگاهی به سند حدیث

علامه مجلسی، حدیث بالا را با عنوان «صحیح» یاد کرده است. «۱» نگاهی گذرا به سند آن نشانگر استواری این داوری درباره سند حدیث است.

۱. محمد بن یحیی که لقبش «عطار» است، «ثقه» است. نجاشی از او با عنوان‌های «ثقه، عین، کثیرالحدیث» یاد کرده است. «۲»

۲. احمد بن محمد، که احمد بن محمد بن عیسی است، و از «ثقات». (۳)

۳. ابن محبوب، که یا «حسن بن محبوب» است و یا محمد بن علی بن محبوب و هردو از «ثقات» هستند. (۴)

۴. ابن رثاب؛ که علی بن رثاب است که شیخ طوسی درباره وی گفته است: «... هو ثقة، جلیل القدر». (۵)

۵. ابو عبیده، که زیاد بن عیسی، ابو عبیده الحذاء است. (۶)

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۸

بدین سان روشن است که این حدیث از جمله احادیث «صحاح» است و راویان آن یکسر از ثقات و چهره‌های والای راویان شیعی. این روایت نشانگر این است که جبرئیل محتوا «مصحف» را پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله برای تسلی دل پاک فاطمه اطهر علیها السلام املا کرده و علی علیه السلام آن را نوشته است؛ و به اجمال اشاره شده است که «مصحف» از جمله مشتمل بوده است بر جریان‌هایی که در میان فرزندان آن حضرت و درباره آن‌ها رخ خواهد نمود. روایات هم‌مضمون با این حدیث با اندکی کاستی و یا افزونی، فراوان است و از این روی داوری‌ها درباره آن گونه‌گون. اکنون یکی دیگر از نقل‌ها را بیاوریم:

«عن الحسين بن أبي العلاء قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان عندي الجفر الأبيض، قال: قلت فای شی فیه؟ قال علیه السلام: زبور داود و توراہ موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و الحلال و الحرام و مصحف فاطمه ما أزعم أن فیه قرآناً. و فیه ما یحتاج الناس الینا ولا نحتاج الی احد حتی فیه الجلد و نصف الجلد و ربع الجلد و أرش الخدش....» (۱)

«حسین بن ابی‌العلاء گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۱۹

فرمود: همانا «جفر سفید» نزد من است. گفتم در آن چیست؟ فرمود: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه. بر این باور نیستم که در مصحف چیزی از قرآن باشد. در آن [جفر سفید] است آنچه مردم به ما نیازمندند- و ما به کسی نیازمند نیستیم- حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و یک چهارم تازیانه و جریمه خراش. این روایت‌ها و همگان آنها، پیش از هر چیز نشانگر عظمت، جلالت و بی‌بدیلی شخصیت حضرت زهرا است.

البته شخصیت والا و جایگاه بلند «صدیقه طاهره» در آموزه‌های کتاب و سنت، بارهای بار گزارش شده است و نصوص نشانگر «مکانت بی‌بدیل» آن بزرگوار، فراوان‌تر و روشن‌تر از آن است که نیازی به یادآوری و تذکار داشته باشد. با این همه از سخن ارجمند امام خمینی رحمه الله درباره شخصیت حضرت زهرا علیها السلام که با روایات «مصحف» نیز مرتبط است، نمی‌توان گذشت:

«مسئله آمدن جبرئیل برای کسی، یک مسئله ساده نیست. خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی می‌آید و امکان دارد بیاید. این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می‌خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است... و این تناسب بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیا درجه اول بوده است، مثل رسول خدا و موسی و عیسی و ابراهیم و امثال این‌ها. بین همه کس نبوده است. بعد از این

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۰

هم بین کسی دیگر نشده است، حتی درباره ائمه هم من ندیده‌ام که وارد شده باشد.

این‌طور که جبرئیل به آن‌ها نازل شده باشد، فقط این است که برای حضرت زهرا علیها السلام است که من دیده‌ام که جبرئیل به‌طور مکرر در این هفتادوپنج روز وارد می‌شده و مسائل آتیه‌ای که بر ذریه او می‌گذشته است این مسائل را می‌گفته است و حضرت امیر هم ثبت می‌کرده است... در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضایی که برای حضرت زهرا ذکر کرده‌اند- با این که آن‌ها هم فضایل بزرگی است- این فضیلت را من بالاتر از همه می‌دانم که برای غیر انبیا علیه السلام، آن هم نه

همه انبیا، برای طبقه بالای انبیا علیه السلام و بعضی از اولیایی که در رتبه آنها هست، برای کسی دیگر حاصل نشده. و با این تعبیری که مراد داشته است جبرئیل در این هفتاد و چند روز، برای هیچ کس تاکنون واقع نشده و این از فضایی است که از مختصات حضرت صدیقه علیها السلام است.» (۱)

کلام بلند امام رحمه الله افزون بر جریان «مصحف» و چگونگی آن اشارتی دارند به یکی دیگر از فضایل و مناقب فاطمه اطهر علیها السلام که چون پیوند تنگاتنگ با بحث ما دارد، در پایان بحث از مصحف بدان اشاره‌ای خواهیم کرد.

مصحف فاطمه و مباحث مرتبط با آن

اکنون سخن را درباره مصحف فاطمه علیها السلام آغاز می‌کنیم
پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۱
با یادآوری این نکته که درباره مصحف باید مسائل زیر روشن شود:

۱. چگونگی و چستی آن؛

۲. املاکننده آن؛

۳. نویسنده آن؛

۴. سرنوشت آن؛

۵. اندازه و حجم آن.

واژه «مصحف» در ادب عربی

قبل از هر چیز بر این نکته تأکید کنیم که عنوان «مصحف» هرگز نباید این پندار را به وجود بیاورد که این عنوان، عنوانی است همسوی با آنچه در آن روزگاران بوده است؛ مانند مصحف عبدالله بن مسعود، مصحف عایشه، مصحف ابی بن کعب و ... و مآلاً کسی بر پایه برخی نقل‌ها- که پس از این خواهیم آورد- درباره آن بر طبل اتهام کهنه و بی‌اساس علیه شیعه بکوبد، که شیعه با باور به «مصحف فاطمه» به تحریف قرآن باور داشته و چنین می‌پندارد که بخشی از قرآن از میان رفته است.

باری، بر این نکته تأکید می‌کنیم که نه به لحاظ لغت و نه اصطلاح عالمان و مفسران «مصحف» عَلم برای «قرآن کریم» نبوده است. این واژه به «قرآن» نیز اطلاق می‌شده است؛ به ویژه در روزگاران واپسین‌تر از صدر اسلام.

«مصحف» براساس گزارش لغویان، مجموعه‌ای از

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۲

نگاشته‌های قرار گرفته در میان دو «لِت» جلد کتاب (مابین الدفتین) را گویند. از کهن‌ترین فرهنگ لغوی بیاوریم:

وَسَمِيَ الْمَصْحَفُ، مَصْحَفًا لِأَنَّهُ اصْحَفَ. أَيْ جَعَلَ جَامِعًا لِلْمَصْحَفِ الْمَكْتُوبَةِ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ. (۱)

کاربرد آن در روایات نیز نشانگر معنای لغوی آن است.

اگر به قرآن هم «مصحف» گفته شده با عنایت به این جهت بوده است. بنگرید:

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي الْمَصْحَفِ كَانَتْ لَهُ أَلْفَا حَسَنَةٍ وَمَنْ قَرَأَهُ فِي غَيْرِ الْمَصْحَفِ - فَأُظِنُّهُ قَالَ - كَأَلْفِ حَسَنَةٍ. (۲)

آن که قرآن را در «مصحف» قرائت کند، دو هزار «حسنة» از آن او خواهد بود و آن که در غیر «مصحف» بخواند- به گمانم گفت- هزار «حسنة».

بر همین پایه بوده است که هر مجموعه‌ای با ویژگی یادشده را- یعنی قرار گرفتن در میان دو لبّ جلد را- مصحف می‌گفتند. به این نص تاریخی بنگرید:

عن أبي اسحاق الفزاري قال سألت الأوزاعي قلت: مصحف من مصاحف الروم أصبناه في بلاده
 پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۳
 أو غیرهم؟! «۱» ...

اوزاعی به سال ۸۸ هجری دیده به جهان گشوده و به سال ۱۵۷ هجری زندگی را بدرود گفته است. «۲» بدین سان این نص تاریخی نشانگر آن است که در قرن اول، این واژه مفهومی عام داشته است و به هر مجموعه یا ویژگی یادشده اطلاق می‌شده است. از ابوسعید خُدَری خواستند تا «حدیث» املا کند، نوشت و گفت:

لانکتبکم شیئاً أتجعلونه مصاحف تقرأونها، وقد كان فيكم يحدثنا فنحفظ عنه، فاحفظوا عنا كما حفظنا نحن عن نيتكم. «۳»
 «چیزی نمی‌نویسیم آیا می‌خواهید قرآن را چونان «مصاحفی» قرار دهید که می‌خوانید؟! در میان شما کسانی بودند که برای ما حدیث می‌گفتند و ما حفظ می‌کردیم، شما نیز بدان گونه که ما حفظ می‌کردیم، حفظ کنید.»
 روشن است که مراد ابوسعید از واژه «مصاحف» کتاب و کتاب‌ها است و نه قرآن. و چنین است کاربرد این واژه در بیان و بنان پیشینیان از عالمان. به مثل جاحظ بر پایه تقسیمی که در تدوین کتابش روا داشته بود، می‌نویسد:

تم المصحف الأوّل، ویتلوه المصحف الثانی من
 پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۴
 کتاب الحيوان و ... «۱»

آقای ناصرالدین الأسد در کتاب ارجمندهش «مصادر الشعر الجاهلی» نوشته است:
 وكانوا كذلك يطلقون على الكتاب المجموع لفظ المصحف ويقصدون به مطلق الكتاب لا القرآن وحده ... «۲»
 «بدین گونه آنان بر «کتاب جمع شده» لفظ مصحف را اطلاق می‌کردند و از آن، کتاب را مراد می‌کردند؛ مطلقاً و نه قرآن را فقط.»
 بدین سان اگر کسی چون آقای قصیمی به محض این که عنوان «مصحف» را بنگرد و در وصف آن بخواند که چندین برابر قرآن بوده است- که پس از این خواهیم آورد- و چنان بپندارد که شیعه با توجه به آن به تحریف قرآن باور دارد، بی‌گمان یا از سر جهل است و یا غرض آمیخته به مرض. «۳»

نگارنده مصحف

گفتیم که ابتدا باید از نگارنده آن، سخن گوئیم، تا روشن شود که نگارنده آن مجموعه کیست. در حدیثی که بیشتر آوردیم، به صراحت آمده بود:

وكان على عليه السلام يكتب ذلك ... «۱»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۶
 این مضمون در روایات مختلف و با عبارات‌های گونه‌گون آمده است. امام صادق علیه السلام ضمن پاسخ از چگونگی «مصحف» فرموده‌اند:

فجعل امير المؤمنين يكتب كل ما سمع حتى أثبت من ذلك مصحفاً. «۱»

در روایت دیگری آمده است:

وخطّه على عليه السلام بيده. «۲»

بدین سان تمام روایت‌هایی که به گونه‌ای از «مصحف» یاد کرده‌اند، در این که «کتابت» آن را امیرالمؤمنین به عهده داشته‌اند، هم‌داستانند. در برابر این همه یک نقل که فقط ابن‌رستم طبری آن را گزارش کرده است، نشانگر آن است که «مصحف فاطمه علیها السلام» را ملائکه به گونه‌ای مکتوب برای حضرت زهرا علیها السلام آورده‌اند؛ بدین سان املا نشده است تا آن را مولا نگاشته باشد. در بخشی از آن آمده است:

«چون خداوند نزول آن را برای حضرت زهرا علیها السلام اراده فرمود، جبرئیل، میکائیل و اسرافیل را دستور داد که «مصحف» را بگیرند. بدین سان آنان در شب جمعه‌ای-

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۷

ثلث دوم از شب- فرود آمدند؛ در حالی که آن حضرت مشغول تهجد بودند؛ پس از فراغت آن بزرگوار از تهجد، سلام کردند و مصحف را در حجره نهادند...» (۱)

چنان که روشن است، عبارت «... ووضعو المصحف فی حجرها...» نشانگر آن است که خود کتاب نازل شده است نه محتوای آن، که به روشنی در تعارض با مضمون روایاتی است که پیش‌تر آوردیم. اکنون برای حل تعارض، یا باید در مضمون این روایت تصرف کرده، توجیه کنیم که «نهادن مصحف در حجره» به همان معنای املا است تا با کتابت حضرت در تعارض نباشد. اما روشن است که توجیهی است ناموجه و آمیخته به تکلف. دو دیگر این که این روایت را یکسر طرد کنیم و با توجه به سند روایت، آن را از حجیت بیندازیم. چرا که در سند روایت جعفر بن محمد بن مالک فزاری وجود دارد که به «فساد در مذهب»، «۲» «وضع حدیث»، «روایت از مجهولان»، «دروغگویی» (۳) و «غلو» متهم است، و به گفته ابن‌غضائری:

«تمام عیب‌های ضعفا در او فراهم آمده است.» (۴)

چنین است که نقد و ردّ این روایت و روی برتافتن از

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۸

آن سزاوارتر است؛ (۱) بنابراین روایات دیگر بر حجیت خود باقی می‌مانند و در پاسخ به این پرسش که نگارنده «مصحف» کیست، بدون هیچ تردیدی باید گفت «علی علیه السلام».

املاکننده مصحف

متنی که پیش‌تر آوردیم نشانگر این بود که محتوای «مصحف» را جبرئیل املا کرده و علی علیه السلام نوشته است. این موضوع در روایات مختلفی که در این زمینه آمده است یکسان نیست. اکنون آنچه را در مجموع نقل‌ها یافته‌ایم، می‌آوریم تا بنگریم چگونه می‌شود بین محتوای گونه‌گون روایات جمع کرد.

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۲۹

۱. خداوند تبارک و تعالی

در برخی روایات به صراحت آمده است که املاکننده خداوند است. در روایتی که ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده، آمده است:

... اَما هی هوشیء املاه الله ... (۱)

۲. مَلَكٌ

در برخی روایت‌ها از مَلَكی به عنوان املاکننده سخن رفته است. در روایتی که حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند، آمده است:

... فأرسل الله اليها ملكاً يسلي غمها ويحدّثها فسكت ذلك الى امير المؤمنين عليه السلام فقال: اذا احسست بذلك وسمعت الصوت قولي لي فأعلمته بذلك، فجعل امير المؤمنين عليه السلام يكتب كلما سمع حتى أسمع أثبت من ذلك مصحفاً. (۲)»

این روایت به صراحت نشانگر این است که علی علیه السلام به

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۰

هنگام املاي «ملک»، محتوای صحیفه را در آن جمع بوده، خود می شنیده و می نگاشته است.

۳. جبرئیل

در روایاتی نیز از جبرئیل به عنوان املاکننده «مصحف» یاد شده است. (۱) در روایت ابو عبیده از امام صادق علیه السلام که عالمان آن را روایات «صحیح» تلقی کرده اند، آمده است:

وكان جبرئيل يأتيها فيحس عزائها على أبيها، ويطيب نفسها ويخبرها عن أبيها ومكانه، ويخبرها بما يكون بعدها في ذريتها وكان علي عليه السلام يكتب ذلك، فهذا مصحف فاطمة. (۲)»

این روایت به صراحت املاکننده را جبرئیل تلقی می کند. در روایت دیگری آمده است که عمر بن یزید می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم:

الذي أملى جبرئيل علي عليه السلام أقرآن؟!

قال: لا. (۳)»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۱

۴. رسول الله صلی الله علیه و آله

در منابع و روایاتی از رسول الله صلی الله علیه و آله به عنوان املاکننده این مجموعه یاد شده است. برخی از این نقل ها بدین قرارند: از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

وعندنا مصحف فاطمه، اما والله ما فيه حرف من القرآن ولكنه املاء رسول الله و خطّ علي عليه السلام. (۱)»

و نیز از آن بزرگوار نقل شده است که فرمود:

وعندنا والله مصحف فاطمه ما فيه آية من كتاب الله وانه لأملاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خطه علي بيده. (۲)»

روایت دیگری را نیز برخی از عالمان ضمن روایات «مصحف» آورده اند که تصریح به املاي «رسول الله صلی الله علیه و آله» دارد، اما گویا آن روایت با این «مصحف» پیوندی ندارد.

متن روایت چنین است:

... و انّ عندنا كتاباً املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و خطّ علي،

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۲

صحيفة فيها كل حلال وحرام وانكم لتأتوننا بالأمر فتعرف اذا أخذتم به، وتعرف اذا تركتموه. (۱)»

به روشنی این گونه نقل ها نشانگر آن است که «رسول الله صلی الله علیه و آله» املا- فرموده اند و مولا- امیرالمؤمنین علیه السلام نگاشته اند.

اکنون بنگریم با عناوین چهارگانه چه باید کرد: آیا می توان به گونه‌ای این «تعارض نمایی» را حل کرد یا نه؟

روشن است که بین عناوین سه گانه اول تعارضی نیست.

خداوند «مصحف» را به وسیله و یا به تعبیر دیگر به واسطه ملکی که همان جبرئیل باشد، املا کرده است. اما روشن است که پذیرش این که املاکننده جبرئیل بوده است، با باور به این که املاکننده پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، در تعارض آشکار است. اکنون

بنگریم که چسان می‌شود این تعارض را حل کرد. نکته‌ای را که قبل از حل تعارض می‌باید بدان توجه داشت- و در موضوع بحث مهم است- این است که از روایاتی که نشانگر این است که املاکننده جبرئیل بوده؛ به سادگی نمی‌توان از آنها دست برداشت؛ چرا که از یکسوی در میان آنها روایت «صحیح‌السند» وجود دارد- چنان که پیش‌تر آوردیم- و از سوی دیگر به صراحت روایات آمده است که این املا و نگارش و تدوین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و در آن مدت کوتاه حیات فاطمه اطهر علیها السلام بوده پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۳

است؛ پس توجیه این که جبرئیل محتوای مصحف را به پیامبر صلی الله علیه و آله املا کرده و آن‌گاه آن حضرت برای فاطمه علیها السلام واخوانده، توجیهی ناموجه است.

احتمالات گوناگون در حل تعارض

۱. کتابی با محتوای گوناگون

ممکن است چنان پنداشته شود که «مصحف» فاطمه، کتابی بوده است با محتوایی گوناگون که بخشی از آن معارفی بوده است به املائی پیامبر صلی الله علیه و آله و بخش دیگر به املائی جبرئیل. این احتمال گرچه دور نمی‌نماید، جز این که با تعبیر به کار گرفته شده در روایات، سازگاری ندارد.

ظاهر روایات نشانگر این است که مصحف یکسر املائی یک نفر بوده است. نمونه‌هایی را بنگرید:

... وکان جبرئیل یأتیها ... و یخبرها عن أیها و ...

فهذا مصحف فاطمه. «۱»

فأرسل الیها ملكاً یسلی عنها غمها ویحدثها ...

فجعل [ای علی یکتب کل ما سمع حتی أثبت من ذلك مصحفاً ... «۲»

کاملاً روشن است که هر دو نقل- که همگونی‌هایی نیز

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۴

دارند- نشانگر آن است که جبرئیل (: ملک) آن را یکسر املا- کرده است؛ بدین سان تفکیک آن به دو بخش و دو املاکننده، خلاف ظاهر روایات است.

۲. دو گونه مصحف

علامه سید محسن امین عاملی بر این باور رفته‌اند که حضرت را دو مصحف بوده است. یکی به املائی پیامبر صلی الله علیه و آله و

دیگری به املائی جبرئیل (: ملک). «۱» سید امین رحمه الله که این احتمال را «اولی» می‌دانند، هیچ قرینه‌ای بر «اولویت» ذکر

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۵

نمی‌کنند. اما توان گفت که احتمال سید امین را می‌شود با توجه به این نکته که فاطمه علیها السلام را یک و یا- دقیق‌تر- دو کتاب دیگر بوده است، تقویت کرد. یکی از آنچه را یاد شد، حضرت صادق علیه السلام در ضمن سخن درباره تعیین وزن «درهم» که مورد اختلاف بوده، یاد کرده است. آن حضرت در جواب پرسش حاکم مدینه و سؤال عبدالله بن حسن به گونه‌ای برخلاف آنچه مشهور بوده پاسخ گفته و چگونگی و چرایی آن پاسخ را مستند کرده است به «کتاب فاطمه». «۱» در نقل دیگری نیز امام علیه السلام از «کتاب فاطمه» یاد کرده است. «۲» به ویژه آن که «مصحف» فاطمه علیها السلام چنان که خواهد آمد، مشتمل بر احکام و تشریح نیست. و این حقیقت به گونه‌ای مؤید این است که آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام املا کرده است، غیر از مصحف مورد گفتگو است؛ اما این احتمال ضعیف خواهد شد اگر بر این نکته توجه کنیم که در روایات از دو گونه

«مصحف» سخن نرفته است، از دو مجموعه مکتوب یا بیش تر سخن رفته است و آنچه در روایات درباره «املا» ی مصحف سخن رفته، یک نوع است بدون دو گونگی.

پژوهشگانه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۶

۳. مراد از رسول الله جبرئیل است

این احتمال گویا پذیرفتنی ترین باشد. به ویژه اگر بدین نکته توجه کنیم که در ضمن روایتی از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام آمده است:

وَحَلَفْتُ فَاطِمَةَ مَصْحَفًا مَا هُوَ قُرْآنٌ، وَلَكِنَّهُ كَلَامٌ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ أَنْزَلَ عَلَيْهَا امْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ وَخَطَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. «۱»

ظاهر روایت «تنافی» را می‌نمایاند؛ چرا که جمله‌ای از آن می‌گوید: «کلام من کلام الله انزل علیها». این جمله نشانگر آن است که «نزل آنچه بوده برای حضرت زهرا علیها السلام بدون واسطه بوده است» و اما جمله‌ای دیگر که می‌گوید: «املاء رسول الله صلی الله علیه و آله»، نمایانگر این است که املاکننده رسول الله صلی الله علیه و آله است و روشن است که اگر مراد از رسول الله صلی الله علیه و آله، پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، این دو جمله با هم در تنافی خواهند بود؛ چرا که اگر مراد از «رسول الله» پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و املاکننده هم آن بزرگوار باشد، دیگر تعبیر به «انزل علیها» استوار نخواهد بود. بدین سان توان گفت که مراد از «رسول الله» جبرئیل است و چون چنین شود، تنافی از آن دو جمله نیز رخت بر خواهد بست. بنابراین معنای کلام حضرت صادق علیه السلام این است که:

«فاطمه علیها السلام مصحفی بر جای نهاده است که قرآن نیست.

پژوهشگانه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۷

اما کلام خداوند است که بر آن بزرگوار نازل شده و جبرئیل آن را املا کرده و علی علیه السلام نوشته است.» احتمال علامه مجلسی را با توجه به آنچه یاد شد، می‌توان تقویت کرد. یعنی پذیرفتنی است که جمله «رسول الله» منصرف است به رسول اکرم صلی الله علیه و آله - چنان که سید امین بر آن تأکید کرده است - اما قرینه گذشته، برای دست برداشتن از این ظاهر و انصراف بسنده است. افزون بر این که تعبیر از «ملائکه» به «رسول الله» در ادب کتاب و سنت بسی شایع و رایج است:

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ». «۱»

«خداوند از فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند، و همچنین از مردم. خداوند شنوا و بیناست.»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا». «۲»

«سپاس ویژه خداوندی است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است که فرشتگان را رسولانی قرار داد ...» «۳»

پژوهشگانه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۸

در سوره هود (آیه ۸۱) آمده است:

«يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ».

«گفتند: ای لوط، ما فرستادگان پروردگار توایم. آن‌ها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد.»

ابوبصیر از صادقین علیهما السلام نقل می‌کند:

لَمَّا قَالَ جِبْرَائِيلُ «إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ» قَالَ لَهُ لُوطُ: يَا جِبْرَائِيلُ عَجَلٌ. «۱»

«همین که جبرئیل گفت: «ما فرستادگان پروردگار توایم» لوط گفت: هان جبرئیل شتاب کن.»

حضرت رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش، و آنان از علی علیه السلام و آن بزرگوار از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

الملائكة هم رسل الله. «۲»

حضرت باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام و آن امام همام از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:
یا علی انی واللّه ما احدثک الا ما سمعته اذناى، ووعاه قلبی، ونظره بصری ان لم یکن من اللّه
پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۳۹

فمن رسوله یعنی جبرئیل علیه السلام فیاک یا علی أن تفضح سرّی. «۱»

«هان! ای علی! به خدای سوگند هر آنچه برای تو وامی گویم، آن را از خداوند با گوش‌هایم شنیده و با قلبم دریافته و با چشمانم دیده‌ام. و اگر نه از خداوند نباشد از رسولش جبرئیل دریافته‌ام؛ پس هرگز اسرار و ناپیداهای مرا فاش نکن.»
روایاتی که در آن‌ها از ملائکه و یا جبرئیل به رسول الله صلی الله علیه و آله تعبیر شده باشد بسی فراوان است و آنچه آمد نمونه‌ای است اندک از بسیار. بدین سان احتمال علامه را استوارتر می‌دانیم که «رسول الله» در روایت جبرئیل باشد؛ که بدین صورت هم تعارض از روایات رخت برمی‌بندد و روایات بسیاری که نشانگر آن بود که این حادثه پس از رسول الله صلی الله علیه و آله رخ داده است به قوت خود باقی می‌ماند.

محتوای مصحف

روایات بسیاری که درباره مصحف حضرت فاطمه علیها السلام از امامان علیهم السلام گزارش شده است، به چگونگی محتوای آن نیز اشاراتی روشن و روشنگر دارند. روایات چیزهایی را نفی کرده و حقایق و مسائلی را اثبات کرده‌اند. یعنی از
پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۰

یکسوی تأکید کرده‌اند که مسائلی و مباحثی در مصحف نیست، و این همه تأکید و تصریح شاید نشانگر آن باشد که در همان روزگاران نیز از واژه «مصحف» نکاتی را می‌پنداشتند و یا می‌کوشیدند به پندارها بدهند که ناروا بوده است و امام علیه السلام با توجه بدان جو، بر نفی آن تأکید کرده‌اند. از سوی دیگر محتوای آن و چگونگی محتوا را برنمایانده‌اند. اکنون به آنچه در روایات، یاد شده، نگاهی بیفکنیم:

۱. مصحف فاطمه علیها السلام مشتمل بر قرآن نیست

در قریب به اتفاق روایات مرتبط با مصحف، تصریح شده است که مصحف فاطمه علیها السلام به هیچ روی مشتمل بر قرآن نیست. این همه تأکید و تصریح، به پندار ما، به لحاظ همان نکته‌ای است که پیش‌تر آوردیم.

در روایاتی که از حضرت صادق علیه السلام درباره مصحف نقل شده است، امام علیه السلام با تعابیر مختلف اشمال آن را بر قرآن، نفی کرده است. در برخی آمده است:

... و عندنا مصحف فاطمه، اما واللّه ما هو بالقرآن. «۱»

حسین بن ابی‌العلاء می‌گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۱

ومصحف فاطمه ما أزعم فيه «۱»

[أنه «۲»]

[قرآناً]

در نقل محمد بن مسلم آمده است که فرمود:

وخلقت فاطمة مصحفاً ما هو قرآن. «۳»

در نقلی دیگر از امام صادق علیه السلام آن بزرگوار، با تأکید و تصریح فرموده‌اند:

وعندنا مصحف فاطمة أما- والله- ما فيه حرف من القرآن. «۴»

و در نقلی دیگر:

ما فيه آیه من القرآن. «۵»

و از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده‌اند که فرموده است:

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۲

عندی مصحف فاطمة لیس فیہ شیء من القرآن. «۱»

آنچه آوردیم، بخشی از روایات نشانگر نفی اشمال «مصحف» بر قرآن بود؛ روایات دیگری نیز از این مطلب، به تأکید و تصریح سخن گفته‌اند. «۲»

اکنون بیفزاییم که با توجه به آنچه آمد و با دقت در روایات بسیاری که به صراحت اشمال «مصحف فاطمه علیها السلام» را بر قرآن نفی کرده‌اند و در میان آن‌ها روایات صحاح نیز کم نیست، اگر روایتی و گزارشی برخلاف آنچه آمده، باشد، بی‌گمان اعتباری نخواهد داشت و نباید بدان وقعی نهاد. مانند این روایت:

محمد بن سلیمان دیلمی از ابوبصیر نقل می‌کند که وی از حضرت صادق علیه السلام گزارش کرده است که آن بزرگوار آیه «سأل

سائلٌ بعذابٍ واقعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» را بدین گونه تلاوت می‌کرده است:

«سأل سائل بعذاب واقع للكافرين بولاية علي لیس له دافع.»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۳

ثم قال هكذا هي في مصحف فاطمة. «۱»

کتابی که علامه مجلسی روایت را از آن نقل می‌کند و از آن به رمز «کنز» یاد می‌کند، کتابی است با عنوان «کنز جامع الفوائد» که علامه آن را گزیده «تأویل الآيات الظاهرة» سید شرف‌الدین حسینی استرآبادی دانسته است که مؤلف یا عالمی دیگر و شاید علی بن سیف بن منصور آن را گزینش کرده باشد. «۲» نقل مجلسی گویا کوتاه شده روایتی است تقریباً مفصل که در کافی به گونه «اضمار» آمده و مشتمل بر این بخش منقول مجلسی رحمه الله نیز هست. «۳» بخش منقول مجلسی رحمه الله را شرف‌الدین استرآبادی در ذیل تأویل آیه یادشده و به دو نقل که هر دو یک نقل است و نه افزون بر آن آورده است. «۴» در تمام این نقل‌ها که سند تقریباً سیاق واحدی دارد، راوی خبر، ابوبصیر محمد بن سلیمان دیلمی است. او که گاه به «بصری» و دیگر گاه به «نصری» نام بردار شده است، «۵» براساس اظهار نظر قاطع رجالیان از غالیان

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۴

مطروود و ناستوارانی است که سخنش به هیچ روی پذیرفتنی نیست. ابن غضائری درباره او نوشته است:

ضعيف في حديثه، مرتفع في مذهبه لا يلتفت اليه. «۱»

نجاشی نوشته است:

ضعيف جداً يُعَوَّلُ عليه في شيء. «۲»

شیخ طوسی رحمه الله در ضمن اصحاب امام هفتم علیه السلام از او بدین سان یاد کرده است:

محمد بن سلیمان البصری الدیلمی، له کتاب یرمی بالغلو. «۳»

تفرشی نیز در کتاب ارجمندش نوشته است:

الديلمي ضعيف جداً، لا يعول عليه في شيء. «۴»

آیه‌الله خویی رحمه الله پس از گزارش دیدگاه‌های رجالیان، نکاتی را درباره او آورده است؛ از جمله این که:

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۵

ان محمد بن سلیمان، هذا لا یعمل بروایتہ لتضعیف النجاشی والشیخ الموید بتضعیف ابن الغضائری «۱» بدین سان این روایت یکسر مطرود و مردود است.

افزون بر آنچه یاد شد، تعارض آن است با روایات بسیار و بعضاً «صحیح‌السند» که در این بحث به تکرار آن روایات آمده است. گزیده سخن این که، «مصحف» فاطمه اطهر علیها السلام به هیچ روی مشتمل بر قرآن نبوده است و هیچ کلمه و حرفی از قرآن در آن وجود نداشته است؛ و نصوص روایی بسیار، در این باره چنان روشن است که هیچ گونه تردیدی را بر نمی‌تابد. ای کاش آن گونه کسان که فقط با شنیدن این کلمه، چه و چها که به شیعه نسبت نداده‌اند، یکی از این روایات را می‌نگریستند «۲» و چونان عالم و مفسر بلندآوازه

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۶

مصری، آقای محمد ابوزهره بر این حقیقت خستو شده و آن را صریح گزارش می‌کردند. نامبرده در ضمن بحث از روایات تحریف و نفی هر گونه تحریف از ساحت قرآن و تصریح و تأکید بر تحریف‌ناپذیری قرآن کریم، بخشی از روایتی از کافی را که در آن ضمن سخن از چگونگی «جفر» و «جامعه» و «مصحف فاطمه علیها السلام» سخن رفته است، می‌نویسد:

«ظاهر صریح این روایت نشانگر آن است که، آنچه به

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۷

وسيله جبرئیل بر فاطمه علیها السلام عرضه شده است، هرگز مشتمل بر قرآن نبوده است.» «۱»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۴۹

۲. مصحف فاطمه علیها السلام مشتمل بر احکام نیست

دست کم در یک روایت به صراحت آمده است که «مصحف» مشتمل بر حلال و حرام نیز نیست.

روایت چنین است:

... فجعل امیر المؤمنین یکتب کلماً سمع حتی أثبت من ذلک مصحفاً قال: ثم قال: أما انه لیس فیہ شیء من الحلال والحرام ولکن فیہ علم ما یكون. «۱»

این حقیقت را از روایاتی که اشمال آن را بر قرآن نفی می‌کند، نیز توان فهمید. چون قرآن مشتمل بر احکام است

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۰

و نفی مصحف بر اشمال به قرآن، ضمناً نفی اشمال آن بر احکام نیز تواند بود. اکنون دیدگاه برخی از عالمان را بیاوریم که آن را مشتمل بر «حلال و حرام» دانسته و روشن است که آن بزرگواران در این روایات و یک روایت صریح تأمل نکرده‌اند. محقق عالیقدر لبنانی هاشم معروف الحسنی در ضمن بحث از عناوینی چون «جفر»، «جامعه» و «مصحف فاطمه علیها السلام» و چگونگی محتوای آن‌ها نوشته است:

«روایاتی که بدین عناوین پرداخته‌اند، تصریح کرده‌اند که ... مصحف فاطمه علیها السلام مشتمل بوده است بر احکام و ...». «۱»

و در موردی دیگر ضمن بحث از آنچه یاد شد، نوشته‌اند:

«اما «مصحف فاطمه» مشتمل است بر بیش‌ترین احکام و اصول و بنیاد آنچه مردم بدان نیازمندند.» «۲»

محقق سختکوش و حدیث پژوه، حضرت سید محمدرضا جلالی حسینی، در ضمن بحث از سیره معصومان علیهم السلام در تدوین

حدیث از «کتاب فاطمه علیها السلام» سخن گفته‌اند و با تکیه بر مصادر، محتوای آن را اجمالاً شناسانده‌اند و از جمله با تکیه بر روایتی از کافی «۳» نوشته‌اند که «چگونگی زکات نقدین را امام علیه السلام با تکیه بدان جواب پژوهشگروه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۱

داده‌اند» و در ادامه بحث نوشته‌اند که «کتاب فاطمه» همانی است که به «مصحف فاطمه» شناخته می‌شود. «۱» به پندار ما «کتاب فاطمه علیها السلام» غیر از «مصحف فاطمه علیها السلام» است؛ بنابراین در این سخن دو مسامحه صورت گرفته است:

۱. این که مصحف فاطمه علیها السلام همان کتاب فاطمه علیها السلام نیست.
۲. این که مصحف فاطمه علیها السلام مشتمل بر احکام نیست.

علامه سید محسن امین عاملی رحمه الله در ضمن گزارش تفصیلی روایات مرتبط با مصحف، روایتی را نیز می‌آورد که به صراحت اشتغال آن بر «احکام و حلال و حرام» را نفی می‌کند. «۲» اما در ادامه بحث «مصحف فاطمه علیها السلام» را با «کتاب فاطمه» که از جمله مشتمل بوده است بر «احکام»، یکی تلقی می‌کند. پس مآلاً می‌پذیرد که مصحف مشتمل بر «احکام و حلال و حرام» بوده است. «۳» علامه سید محمدحسین فضل‌الله نیز ضمن باور به وحدت «کتاب فاطمه» و «مصحف فاطمه» نوشته‌اند:

«ارجح اقوال این است که مصحف، مشتمل است بر حلال و حرام و ...» «۴»

پژوهشگروه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۲

خطیب مشهور، روانشاد سید محمد کاظم قزوینی نیز در کتاب سودمندش درباره حضرت زهرا علیها السلام ضمن سخن از لقب والای حضرت یعنی «محدثه» و گزارش روایات مرتبط با «مصحف» نوشته‌اند:

«در فرجام این بحث می‌گوییم: مصحف فاطمه زهرا کتابی بوده است ضخیم و مشتمل بر تمام احکام شرعی و فراگیر قانون عقوبات در اسلام و ...» «۱»

شگفتا که این داوری با این عنوان و تفصیل در هیچ روایتی وارد نشده است.

این داوری از سوی عالمان بیش‌تر مستند است به روایتی که کلینی رحمه الله آن را در کافی آورده است؛ بدین گونه:

عن الحسين بن ابی‌العلاء قال: سمعت ابا عبد الله يقول «ان عندی الجفر الأیض، قال: قلت فای شیء فیه؟ قال علیه السلام زبور داود و توره موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و الحلال والحرام، و مصحف فاطمه، ما أزعم أن فیه قرآناً، و فیه ما یحتاج الناس الینا ولانحتاج الی احد حتی فیه الجلد و نصف الجلد و ربع الجلد و أرش الخدش. «۲»

پژوهشگروه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۳

ظاهر روایت این است که امام علیه السلام فرموده‌اند: «نزد ما «جفر» است و ... و مصحف فاطمه علیها السلام که در آن قرآن نیست و در آن آنچه بدان نیاز داریم، وجود دارد و ما به کسی نیازی نداریم و در آن حکم تعزیر است ...»

بر این اساس «مصحف فاطمه» نیز مشتمل خواهد بود بر احکام و در این صورت در تنافی خواهد بود با روایتی که به صراحت اشتغال آن را بر احکام و حلال و حرام تصریح کرده است. اکنون بنگریم این تنافی را چگونه می‌توان رفع کرد. علامه مجلسی نوشته‌اند:

«شاید تمام «ضمیرها» در این روایت یا دو «ضمیر» اخیر در آن به «جفر» برمی‌گردد و نه «مصحف» بدین سان از روایات تنافی رفع می‌شود.» «۱»

علامه سید جعفر مرتضی بر این باورند که جمله «وفیه ما یحتاج الناس الینا» به «ما أزعم ان فیه قرآناً» عطف نشده است تا این که بیانگر محتوای مصحف باشد، بلکه آن جمله معطوف به «زبور داود و تورات موسی و ...» است.

یعنی «جفر ایض» مشتمل است بر زبور داود و تورات موسی و مصحف فاطمه، و در آن [جفر ایض حلال و حرام است و آنچه مردمان بدان نیاز دارند. وی این تفسیر از روایت را از جمله مستند می‌کنند به روایاتی که محتوای «جفر ایض» را گزارش کرده‌اند؛

از جمله روایتی از عنبسه

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۴

ابن مصعب که در آن آمده است: جفر مشتمل است بر سلاح رسول‌الله صلی الله علیه و آله و کتاب‌هایی و مصحف فاطمه. «۱»
آقای اکرم برکات نیز که تحقیقی همه‌سویه درباره «مصحف فاطمه علیها السلام» و نیز «جفر» انجام داده‌اند، بدون هیچ تردیدی بر این باورند که ضمیر در «... و فیه مایحتاج» به «جفر» برمی‌گردد، نه مصحف و این نکته را می‌کشند با قرائتی استوار سازند؛ از جمله:

۱. این که عین این مضمون در روایت دیگری آمده است. در آن روایت سخن از جفر است و اشتمال آن بر ریز و درشت احکام با همان تعبیری که در روایت مورد گفتگوی ما آمده است، و آن گاه از «مصحف» سخن رفته است.

۲. دیگر این که جفر در بیش‌ترین کاربرد آن در روایات، ظرفی است بزرگ و از جمله مشتمل بر کتاب «جامعه» که آن با این ویژگی‌ها، یعنی «... فیه مایحتاج الیه الناس ... ارش الخدش ... الجلد و ...» مکرر وصف شده است. «۲»
با توجه به آنچه آمد، توان گفت که روایت «حسین

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۵

ابن علا» به هیچ روی دلالت ندارد که «مصحف فاطمه علیها السلام» مشتمل بوده است بر حلال و حرام و احکام شرعی.
برخی از عالمان برای اشتمال «مصحف» بر احکام، به روایت طولانی دیگری نیز استناد کرده‌اند، «۱» که در آن آمده است که منصور دوانیقی از فرماندارش در مدینه می‌خواهد تا از چگونگی پرداخت زکات اموال براساس هر ۲۰۰ درهم، پنج درهم که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و در زمان وی، در هر ۲۰۰ درهم، هفت درهم مقرر شده بود، از مردم مدینه به‌ویژه از حضرت صادق علیه السلام و عبدالله بن الحسن پرسند. حضرت صادق علیه السلام پاسخ می‌دهند.

عبدالله بن الحسن چون بر آن جواب آگاهی می‌یابد، از امام علیه السلام سؤال می‌کند که این پاسخ را از کجا گرفته‌ای؟
امام علیه السلام می‌فرمایند:

قرأت فی کتاب امک فاطمه ... «۲».

برخی از عالمان از این پاسخ امام علیه السلام استفاده کرده‌اند که مراد از «کتاب فاطمه» مصحف بوده است، پس مصحف یادشده مشتمل بوده است بر احکام شرعی. «۳»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۶

به پندار ما، مراد از «کتاب» در این روایت «مصحف فاطمه» نیست. یا کتابی است مستقل چنان که پیش‌تر احتمال داده‌ایم و یا این که در این روایت اساساً سخن از فاطمه اطهر علیها السلام نیست و به قرائتی «فاطمه» ی دیگری مراد است.

احتمال این که «کتاب فاطمه» مجموعه‌ای باشد به جز «مصحف» فاطمه؛ احتمالی است که علامه مجلسی رحمه الله آن را آورده است. آن بزرگوار در ضمن شرح این حدیث و طرح این نکته که برخی از روایات به صراحت اشتمال مصحف فاطمه علیها السلام را بر احکام نفی کرده است. نوشته‌اند:

«احتمال دارد مراد فقدان احکام شرعی بالاصاله باشد که با وجود اخبار و احادیثی که زمینه استنباط احکام شرعی را داشته باشد، منافات ندارد، دو دیگر این که «کتاب فاطمه» مجموعه‌ای باشد به جز «مصحف فاطمه». «۱»

به پندار ما پذیرش این روایت احتمال‌اول را نفی می‌کند، چون آنچه در این روایت است، حکم صریح است و نه مستنبط؛ حکم بالاصاله است، نه مستخرج از روایات.

احتمال دیگری که برخی از فاضلان یاد کرده‌اند «۲» و با

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۷

توجه به قرائنی نزدیک به واقع می‌نماید، این است که مراد از فاطمه در این روایت، فاطمه بنت‌الحسین علیه السلام مادر عبدالله بن حسن باشد، نه فاطمه زهرا علیها السلام. حضرت صادق علیه السلام خطاب به عبدالله بن حسن فرمودند: «قرأت فی کتاب امک ...» و فرمود «کتاب امک فاطمه الزهرا» یا «کتاب جدتک الزهرا ...» ... چرا که:

۱. ممکن است آن بانوی جلیله، کتابی از پدر و یا برادر روایت می‌کرده است که در آن مسائلی از حلال و حرام بوده است و امام علیه السلام بدان اشاره کرده است.

۲. دیگر آن که براساس روایاتی امام حسین علیه السلام پیش از شهادت کتاب «جامعه» را نزد فاطمه، دخترش که مادر عبدالله بن حسن است، به امانت نهاده بود. امام علیه السلام به واقع بدان اشاره می‌کند، و با این اشارت از یکسوی جایگاه والای آن بانوی بزرگوار را می‌نمایاند و از سوی دیگر شاید به جهات سیاسی و فضای حاکم، نمی‌خواهد بنیاد و جایگاه «جامعه» را بنمایاند.

این احتمال به ویژه با تکیه و تأکید بر وجه دوم بعید نمی‌نماید. کلینی رحمه الله دو روایت نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام در آستانه شهادت، نگاشته‌ای را به فاطمه علیها السلام سپرد و وی

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۸

آن را پس از مدتی به امام زین‌العابدین علیه السلام می‌دهد و چون از آن بزرگوار از چگونگی کتاب سؤال می‌کنند، می‌فرماید: «در آن نیازمندی‌های مردمان است؛ حتی ارش‌الخدش». این ویژگی دقیقاً وصفی است که مکرر برای «کتاب جامعه» در روایات آمده است.

روایاتی از این دست در بصائر الدرجات «۱» نیز آمده است. این احتمالات دست‌کم روایت را از قلمرو صراحت می‌اندازد و مفهوم آن را به‌اجمال می‌کشاند که دیگر نمی‌شود، برای اثبات مدعا بدان استناد کرد. بدین‌سان توان گفت که «مصحف فاطمه علیها السلام» مشتمل بر احکام و مسائل حلال و حرام نبوده است.

محتوای مصحف

اکنون بنگریم که آن مجموعه گرانقدر، مشتمل بر چگونه مسائلی بوده است، و بیک الهی در آن دیدارهای ملکوتی از چه حقایقی با فاطمه اطهر علیها السلام سخن می‌داشته است. پیش‌تر آوردیم که روایات در باب «مصحف فاطمه» در منابع روایی فراوان است و در بسیاری از آن‌ها چگونگی محتوای مصحف گزارش شده است؛ از جمله در حدیثی که در آغاز بحث آوردیم، یعنی «صحیح» ابو عبیده.

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۵۹

۱. جایگاه پدر و آینده فرزندان

در ضمن آن روایت آمده بود:

ویخبرها عن أبيها ومكانه ويخبرها بما يكون بعدها في ذريتها

«[در این گفتگوها جبرئیل از پدر و جایگاهش و از آنچه درباره فرزندان آن حضرت در گذرگاه زمان اتفاق می‌افتد، سخن می‌گفت و گزارش می‌داد.]» «۱»

۲. رویدادهایی از آینده

در ضمن برخی از روایات آمده است که در آن مجموعه از رویدادهای آینده سخن رفته است و حتی گاهی برخی از امامان علیهم السلام پیشگویی‌های خویش را بدان مستند کرده‌اند. در روایت حماد بن عیسی به نقل از حضرت صادق علیه السلام آمده است که:

... انه ليس فيه شيء من الحلال والحرام ولكن فيه علم ما يكون.

«... در آن از حلال و حرام چیزی نیست، اما مشتمل است بر آگاهی‌های آینده.» (۲)

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۰

در نقل دیگری آمده است:

ففيه ما يكون من حادث ... (۱)

چنان که پیش‌تر آوردیم، امامان علیهم السلام گاه در این موضوع به «مصحف» استناد کرده‌اند؛ از جمله امام صادق علیه السلام

درباره ظهور و بروز جریان «زندقه» و ... (۲)

۳. یاد پیامبران و اوصیا

از برخی نقل‌ها می‌توان دریافت که مصحف از جمله مشتمل بوده است بر یادکرد پیامبران و اوصیای آنها.

ابن شهر آشوب آورده است که درباره «محمد بن عبدالله بن حسن» از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند، امام علیه السلام فرمودند:

«هیچ «نبی»، «وصی» و «ملکی» نیست جز آن که نامش در کتابی با عنوان «مصحف» فاطمه نزد من است و من بدان نگریستم و در

ضمن آنها نام «محمد بن عبدالله» را ندیدم.» (۳)

محمد بن عبدالله بن حسن مشهور به «نفس زکیه» مراد است که به روزگار امام صادق علیه السلام علیه حکومت بنی‌عباس قیام

کرد. مردمان را برای بیعت به سویش فراخواند و

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۱

براساس برخی از روایات، (۱) امام صادق علیه السلام را نیز به بیعت دعوت کرد. امام علیه السلام او را از خیزش و رویارویی با

حکومت نهی کرد، اما او نپذیرفت. بنابراین بدان روزگار کسانی بودند که برای محمد بن عبدالله، جایگاه «وصایت» را باور داشتند

و امام علیه السلام با توجه بدان فضا در جواب سؤال کننده، بدان گونه که گذشت، پاسخ داده‌اند. (۲)

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۲

۴. یادکرد حاکمان

در روایتی که پیش‌تر آوردیم از جمله آمده است که:

... و اما مصحف فاطمه فیه مایکون من حادث، و اسماء من یملک الی أن تقوم الساعة ... (۱)

در روایت فضیل بن سکره از امام صادق علیه السلام نیز همین مضمون آمده است، نهایت امام علیه السلام در آن نقل از «کتاب

فاطمه» یاد می‌کند و نه از «مصحف فاطمه» اما آهنگ کلام تقریباً همان آهنگ روایت «مناقب» است که با تکیه بر نفی نام «محمد

بن عبدالله بن حسن» جزء اوصیا بر وجود نام حاکمان تصریح شده بود. (۲)

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۳

۵. وصیت فاطمه علیها السلام

در روایات متعددی از اشتهال «مصحف فاطمه علیها السلام» بر «وصیت» آن بزرگوار یاد شده است. در ضمن روایت سلیمان بن

خالد از امام صادق علیه السلام آمده است که:

... ولیخرجوا مصحف فاطمه فان فيه وصية فاطمه علیها السلام ... (۱)

اکنون بنگریم وصیت چه می‌تواند باشد. در روایات مرتبط با فاطمه اطهر علیها السلام از دو گونه وصیت سخن رفته است. وصیتی

مرتبط با چند قطعه باغ و وصیتی سیاسی درباره چگونگی برخورد حاکمیت با آن حضرت و مسائل مرتبط با مراسم تدفین و گویا

مراد از وصیت همین‌ها باشد.

وصیت مربوط به باغ‌ها

در روایات متعددی آمده است که فاطمه علیها السلام مکتوبی بر جای نهاده است مشتمل بر وصیت آن بزرگوار. از جمله:
 عن ابی بصیر «قال: أبو جعفر علیه السلام: الا أحدثک بوصیة فاطمة علیها السلام؟ قلت بلی، فأخرج حقاً أو سَفَطاً فأخرج منه کتاباً فقرء
 [ه بسم الله الرحمن الرحیم: هذا ما
 پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۴
 اوصت به فاطمه بنت محمد ... (۱)»

ابوبصیر می گوید، حضرت باقر علیه السلام گفت: درباره وصیت فاطمه سخنی بگویم؟! گفتم: بلی. آنگاه امام پوستی بیرون و از میان آن کتابی برکشید که در آن نوشته بود:
 بسم الله الرحمن الرحیم. این است آنچه بدان وصیت کرده است دختر محمد صلی الله علیه و آله ...

محتوای این وصیت که در روایات به اجمال و تفصیل گزارش شده است، چگونگی «تولیت» «باغ‌های هفتگانه» است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را وقف فاطمه علیها السلام کرده بود. آن حضرت در این وصیت، تولیت آن را به علی علیه السلام و آن‌گاه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و آن‌گاه فرزند بزرگ از فرزندان اباعبدالله الحسین علیه السلام وانهاده است. (۲)»

وصیت سیاسی

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با دگرسانی صحنه سیاست و رقم

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۵

خوردن حاکمیت برخلاف آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله با تکیه بر وحی الهی رقم زده بود؛ و به «تن کشیدن جامه خلافت کسی که آن جامه بدان قامت سخت ناراست بود» فاطمه اطهر علیها السلام برای احقاق «حق خلافت» و «خلافت حق» بپا خاست و در این راه چونان وظیفه‌ای الهی بسی کوشید؛ از آن سوی حاکمان و سیاست‌آفرینانی که حاکمیت را بدان گونه که می‌خواستند و اندیشیده بودند، رقم زده بودند با آن «طاهره مطهره» مقابله کردند، به ستیز برخاستند، ستم روا داشتند، بر پیشروی خانه‌اش خار و خاشاک اندودند و بر درب خانه‌ای که هنوز پژواک بیک وحی را به روشنی در خود داشت، آتش ریختند. شگفتا که بر این همه دژماندیشی، سیه‌رویی و بی‌پروایی، افتخار هم کردند. فاطمه اطهر علیها السلام که دید در برابر «قوه قاهره» حکومت و منطق «اصالت قهر و غلبه» نمی‌تواند کاری کند، و «آب رفته بر جوی باز نمی‌گردد» و به تعبیر بیدارگر و تکان‌دهنده‌اش:

«آنان که روزگاری با عرب درافتاده بودند و رنج کارزار به جان خریده بودند و با امت‌ها به رزم برخاسته با پهلوانان نبرد کرده بودند ... اکنون میراث پدر گرامی زهرا را به تاراج می‌دیدند و خودش را ستم‌روا شده، شمشیر به نیام کرده فریاد دادخواهی زهرای اطهر را پاسخ نمی‌گفتند ... چون خواری با وجودشان سرشته و نیرنگ بر دل‌هایشان چیره

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۶

گشته بود ... (۱)»

و به تعبیر مولای متقیان امیرمؤمنان:

«می‌دید که حقی که به من رسیده و از آن من است به تاراج رفته، غارت می‌شود، با این همه چونان کسی که بر چشمش خاری بخلد و در گلویش استخوان گیر کند، شکیبایی پیشه کردم.» (۲)»

باری چون چنین شد، زهرای اطهر علیها السلام نیز چونان همسر مظلوم و بزرگوارش «بعد اللتیا والتی» شکیبایی پیشه کرد، اما برای

این که آنچه را بر او روا شده است، در کانون پرسش‌ها و جستجوگری هوشمندان قرار دهد، و برای روشن شدن آنچه رخ داده بود، تدبیری اندیشید، و «وصیت» کرد؛ وصیتی هوشمندانه، انگیزاننده، جانسوز، و اندیشه‌برانگیز:

... [خطاب به علی علیه السلام اذا انامت فغسلنی بیدک و حنطنی و کفنی و ادفتنی لیلاً و لایشهدنی فلان و فلان ... «۳»]

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۷

در برخی نقل‌ها آمده است که «ولاتؤذنن رجلین ذکرتهما» و گونه‌های دیگری نیز نقل شده است که محتوای آن‌ها یکسان است و آن تأکید بر انجام مخفیانه و شبانه مراسم «کفن و دفن»! و اعلام عملی انزجار، شکوه و موضع خشم‌آلود از «حاکمیت» و موضع حاکمان و ... «۱»

حجم مصحف

در برخی از روایات مرتبط با مصحف فاطمه علیها السلام، از حجم آن نیز سخن رفته است. در روایت ابوبصیر که بارها در ضمن این مبحث بدان اشاره شده است، آمده است:

وان عندنا مصحف فاطمه علیها السلام و ما یدرهم ما مصحف فاطمه، قال: مصحف فیه مثل قرآنکم

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۶۹

ثلاث مرات، واللّه مافیه من قرآنکم حرف واحد ... «۱»

در این سخن به صراحت حجم آن سه برابر قرآن دانسته شده است. اکنون بیفزاییم که پرسیدنی است که آیا امام علیه السلام در این سخن در پی آن است که حجم فیزیکی آن را دقیقاً مشخص کند؟

«سه برابر» آیا چندی و چونی دقیق آن را نشان می‌دهد؟ آیا در این سخن اشارتی به محتوا و گستره دانش نهفته در آن نیست؟ این عدد کنایه از کثرت نیست؟

هیچ‌گونه قرینه و یا قرآینی در روایات برای پاسخ بدین سؤال‌ها نداریم. صراحت سخن درباره حجم آن در سنجش با قرآن به لحاظ کمی است.

مصحف چونان میراثی ماندگار در نزد امامان علیهم السلام

از نقل‌های فراوانی توان دریافت که مصحف فاطمه علیها السلام چونان میراثی در نزد امامان علیهم السلام می‌بوده است، و امامان علیهم السلام در هنگامه بدرود زندگی، مصحف را به امام بعدی تحویل می‌دادند. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

ما مات ابوجعفر حتی قبض مصحف فاطمه علیها السلام. «۲»

پیش‌تر آوردیم که حضرت صادق علیه السلام یک آینده‌نگری

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۰

را به «مصحف فاطمه علیها السلام» مستند کرده بود، و در نصوص مختلفی، امامان علیهم السلام با تعبیر «عندی» و یا «عندنا»، از آن سخن گفته‌اند که نشانگر وجود آن اثر گرانبگر چونان میراثی در محضر امامان علیهم السلام است. چنین است که حضرت رضا

علیه السلام در ضمن شماره نشانه‌های امامت، از جمله فرموده‌اند: ... نزد او «جفر» و «جامعه» است و نیز «مصحف فاطمه». «۱»

بدین‌سان روشن است که اکنون آن صفحات زرین در محضر حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام است. این حقیقت در این روایت نیز به روشنی آمده است.

عبدالملک بن اعین می گوید:

أرانی ابو جعفر علیه السلام بعض کتب علی علیه السلام ثم قال لی: لا تحاسبی کتب هذه الكتب! قلت: أبین الرأی فیها، قال: هات، قلت: علم أن قائمکم یقوم یوماً فأحب أن یعمل بما فیها. قال: صدقت. (۲)

«حضرت باقر علیه السلام قسمتی از کتاب‌های علی علیه السلام را به من نشان داد و فرمود: امیرمؤمنان برای چه این‌ها را نوشت؟

گفتم: بسیار واضح است. فرمود: بگو. گفتم: می دانست که

پژوهشگانه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۱

روزی قائم شما قیام می کند؛ خواست مطابق آن‌ها عمل کند. فرمود: راست گفتمی.»

علامه عالیقدر، شیعه‌شناس بزرگ، شیخ آقابزرگ تهرانی نوشته‌اند:

«مصحف فاطمه» از جمله میراث امامت نزد پیشوا و مولای ما صاحب‌الزمان علیه السلام است. این حقیقت از طرق متعدد از امامان

علیهم السلام در روایات ما گزارش شده است. (۱)

بدین‌رو «مصحف فاطمه علیها السلام» مجموعه‌ای است آکنده از حقایق الهی که به وسیله پیک ربّانی بر فاطمه اطهر علیها السلام قرائت شده و مولا امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نگاشته و پس از خود نزد فرزندان به میراث مانده است.

نگاهی به برخی داوری‌ها درباره مصحف فاطمه علیها السلام

اکنون و پیش از آن که به «تکمله» بحث پردازیم سزایم است از برخی داوری‌های نادرست یاد کنم، با اشاره‌ای به چگونگی آنها، پرداختن به این دو داوری بدانجهت است که هر دو نویسنده دارای آوازه‌ای بلند و جایگاهی شایسته در پژوهش‌اند.

استاد ارجمند جناب آقای پروفیسور مدرسی طباطبایی در کتاب بسیار ارجمند و سودمند خود «میراث مکتوب شیعه» ضمن گزارش نقل‌های مختلف مرتبط با مصحف که ما در این مقاله آورده‌ایم، به نکاتی پرداخته مانند اینکه

پژوهشگانه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۲

«گویا مصحف مشتمل بر احکام شرعی بوده است» یا مشتمل بر «اندیشه‌های باطنی بوده است» و ... فراتر از این همه به نوعی چگونگی و یا چگونگی‌های «مصحف» را چه به لحاظ فیزیکی و چه به لحاظ محتوی ساخته و پرداخته و آن را بسط داده شده نقل و یا نقل‌های کوتاهی دانسته‌اند که روایان چنان کرده‌اند و در نهایت با استناد به نویسنده‌ای معاصر!! بر این باور می‌روند که مصحف «تغییر تکاملی فکر وجود یک صحیفه به یک مصحف است و ...» (۱)

نوشته وی مشتمل بر چندین و چند داوری نادرست است اندیشه‌های باطنی یعنی چه؟! دیگر اینکه با تکیه بر یک روایت و با عدم دقت در متن آن، «مصحف» را مشتمل بر احکام دانستن و آنگاه نوشتن که احتمالاً [این روایت موضوع کتاب را بسط داده و مطالبی را که مردم برای انجام وظایف دین‌شان بدان محتاجند از جمله، جزئیات دیات اعضای انسانی را در آن جای می‌دهد، چه معنایی دارد! پیشتر روایت یاد شده را آوردیم و گفتیم در آن روایت [روایت حسین بن ابی العلاء] ضمیر به جفر ابیض برمی‌گردد نه مصحف. و از همه شگفت‌انگیزتر داوری پایانی بحث است، یعنی اینکه مصحف صورت تفصیلی حدیث جابر باشد، آوردیم که دستکم سند برخی از احادیث نشانگر اینکه این محتوی به وسیله جبرئیل املاء

پژوهشگانه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۳

شده و علی علیه السلام در محضر فاطمه علیها السلام نگاشته است، صحیح است، آنگاه چگونه می‌شود مجموعه‌ای بدانسان سترگ را تفصیل یافته «صحیفه‌ای» دانست در حد چند ورق در جهت یاد کردن امامان علیهم السلام و ... بگذریم که برخی از نقل‌های وی از احادیث نیز دقیق نیست.

دیگر یادکنم از داوری استاد بلند آوازه مغربی دکتر محمدعابد جابری، که محققی است شناخته شده و دارای آثاری بسیار و به ویژه با سمت و سویی نقادانه و به اصطلاح روشنفکرانه. وی در جدیدترین اثرش «مدخل الی القرآن الکریم» از جمله به موضوع «تحریف قرآن» در اندیشه متفکران و عالمان شیعه پرداخته و در ضمن آن از «مصحف فاطمه علیها السلام» نیز یاد کرده‌اند.

وی آورده است که: در این بحث از غالیان شیعه یاد می‌کنیم که آنان از محدوده تحریف فراتر رفته و ادعای نبوت و تلقی وحی کرده‌اند، چرا که پیشوایان شیعه از روزگاران کهن تا امروز از غالیان و اندیشه‌های آنان بیزار نیستند، بدین سان فقط به مطالبی بسنده می‌کنیم که در مصادر رسمی شیعی موجود است از جمله مطالبی که به شیعه نسبت داده‌اند اینکه برخی از آنان به صراحت مدعی وجود «مصحفی» هستند و ویژه فاطمه علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه و آله با عنوان «مصحف فاطمه» اما برخی از مراجع و منابع شیعی «مصحف» به معنای «قرآن» بودن آن را نفی کرده‌اند، و

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۴

می‌گویند که «مصحف فاطمه علیها السلام» تفسیر برخی از احکام شرعی است به املاء رسول الله صلی الله علیه و آله و نگارش امام علی علیه السلام. (۱)

شگفتنا حضرت استاد (با اینکه آثار وی نشان می‌دهد که برخی از منابع و آثار شیعی را دیده است)، بدون تأمل و دقت و بدون مراجعه به منابع روایی شیعی، در دو سطر چندین و چند اشتباه مرتکب شده‌اند.

۱. هیچ عالم و محدث و مفسر و فقیه شیعی، مصحف فاطمه را، مصحف قرآنی تلقی نکرده است، پس این کدام مرجع رسمی شیعی است که استاد تصریح کرده‌اند که با استناد به آنها سخن خواهند گفت.

۲. مصحف فاطمه علیها السلام هرگز مشتمل احکام شرعی و تفسیر آنها نبوده است.

۳. مصحف فاطمه علیها السلام املاء سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله! نبوده است بلکه چنانکه گذشت املاء جبرئیل است برای فاطمه علیها السلام و خط علی علیه السلام.

شگفتنا استادی بلند پایه چونان دکتر جابری با آن همه ادعای آزاداندیشی و شکستن حصارهای مسلکی و مذهبی و داعیه داری «نقد عقل عربی» و با تصریح به نوشتن بر پایه «مراجع رسمی» یک مذهب، در دو سطر چند اشتباه بزرگ مرتکب می‌شود، استاد در ادامه بحث هم درباره تحریف «گاه به میخزده و گاه به نعل» و با اینکه

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۵

«البیان» آیت الله خویی رضوان الله علیه را در اختیار داشته و از بحث تحریف وی مطلب نقل کرده است، با اینهمه بحث را چنان سامان می‌دهد که گویا شیعه همچنان در بخش مهمی معتقد به تحریف است!! برخی از ناستواری‌ها و کژنویسی‌ها درباره مصحف فاطمه علیها السلام را در ضمن مقاله آوردیم، بر آن هم یک داوری منصفانه و هوشمندانه را نیز بیفزاییم. آقای عبدالحلیم جندی در کتاب ارجمند خود الإمام جعفر الصادق علیه السلام از «مصحف فاطمه علیها السلام» یاد کرده است و پس از نقد روایتی که در آغاز بحث آوردیم نوشته‌اند: پس این مصحف به معنای اصطلاح ویژه «مصحف» که از آن کتاب الهی مراد می‌شود نیست؛ بلکه قطعاً از مدونات حدیثی آغازین شیعه است. (۱)

واکنون با «تکمله‌ای» بحث را به پایان می‌بریم. این تکمله را از آن جهت افزودیم که چگونگی باور شیعه درباره «مصحف فاطمه علیها السلام» از جمله پرسش از چرایی و چگونگی ارتباط ملائکه با آن بانوی اطهر را برانگیخته است.

تکمله

اکنون و در فرجام سخن درباره مصحف فاطمه علیها السلام شایسته است به یکی از «القاب» فاطمه اطهر علیها السلام که از یکسوی

به گونه‌ای با بحث ما مرتبط است، و از سوی دیگر

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۶

توجه‌گر و تبیین‌کننده چرایی و چگونگی وارد شدن جبرئیل بر حضرت زهرا علیها السلام و سخن گفتن با آن بانوی اطهر، پردازیم. از جمله القاب والای فاطمه اطهر علیها السلام لقب «محدثه» است. حضرت صادق علیه السلام درباره این «منقبت» والای آن بزرگوار فرموده است:

فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله کانت محدثه ولم تكن نبیة، انما سمیت فاطمه محدثه لأن الملائكة کانت تهبط من السماء فتنادیها- کما تنادی مریم بنت عمران

«فاطمه دختر رسول خدا «محدثه» بود نه پیامبر. فاطمه را از این رو «محدثه» نامیده‌اند که فرشتگان از آسمان بر او نازل می‌شدند و با او- همان گونه که با مریم بنت عمران گفت و گو داشتند- سخن می‌گفتند...» (۱)

حضرت صادق علیه السلام بر پایه این روایت، از یکسوی آن حضرت را به این «منقبت والا» می‌ستاید و از سوی دیگر این عنوان را تفسیر می‌کند. این تفسیر از «محدث»، یعنی این که، «محدث»، «سخن پیک الهی را می‌شنود و او را نمی‌بیند» در روایات بسیاری با الفاظ مختلف آمده است؛ به مثل:

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۷

المحدث الذی یسمع الصوت ولا یری شیئاً. (۱)

المحدث فهو الذی یسمع کلام الملک فیحدثه من غیر أن یراه ... (۲)

المحدث الذی یسمع کلام الملائکه وحدثهم ولا یری شیئاً بل ینقر فی أذنه و ینکت فی قلبه. (۳)

باهمین تصویر از «محدث» در روایات بسیاری امامان علیهم السلام و اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله و حتی برخی از نیک‌کرداران پاکنهاد، مانند سلمان «محدث» دانسته شده‌اند. (۴) عالمان

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۸

اهل سنت نیز از یکسوی وجود «محدث» در فرهنگ اسلامی را پذیرفته‌اند و از سوی دیگر همین تصویری را که برای «محدث» از روایات شیعی آورده‌ایم در منابع تفسیری و روایی آورده‌اند. بنابراین عنوان «محدث»- برخلاف آنچه برخی از فاضلان اهل سنت پنداشته و یا کوشیده‌اند بر پندارها بدهند (۱)- چیزی نیست که شیعه آن را ساخته و پرداخته و پیشوایانشان را بدان ستوده باشند. باور به این عنوان در میان مذاهب اسلامی همگانی بوده و روایات و نصوص آن نیز در منابع فریقین آمده است. علامه امینی در این باره نوشته‌اند:

«دانشمندان شیعه و سنی همگی قائل به وجود «محدث» در اسلام می‌باشند و معتقدند که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله یقیناً بشری «محدث» (الهام‌گیرنده و گوش‌فرا دهنده به حدیث فرشتگان) باید وجود داشته باشد؛ انسانی که تمام گفتار و کردارش مطابق فرامین الهی و مورد تصدیق و تصویب خدایی است. هم صحبت و هم‌راز چنین فردی، آن فرشته‌ای است که واسطه فیض از جانب خداست و شخص محدث آنچه دستور می‌گیرد با کمال فرمان‌پذیری به آن عمل می‌کند. اعتقاد شیعیان این است که ائمه اطهار همگی «محدث» می‌باشند، دانشمندان سنی نیز قائلند بر این که بعد

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۷۹

از پیامبر صلی الله علیه و آله بشری محدث باید وجود داشته باشد، تا فرشتگان با او حدیث گویند و از جانب خدای تعالی راه‌های حق و باطل را به او نشان دهند.» (۱)

آوردیم که این باور در منابع فریقین آمده است.

بدین سان سخن عالمان اهل سنت نیز مستند است بر روایاتی چند که از جمله در صحاح آن‌ها آمده است؛ از جمله بخاری گزارش می‌کند:

قال النبی: لقد کان فیمن کان قبلکم من بنی اسرائیل رجال یُکلمون من غیر أن یکنوا أنبیا. فإن یکن من امتی منهم احد فعمرو. (۲) همگون با این نقل را مسلم چنین آورده است:

عن النبی: قد کان فی الأسم قبلکم محدثون، فان یکن فی امتی منهم احد فان عمر بن الخطاب منهم. (۳) آن‌گاه مسلم خود از قول ابن وهب نقل می‌کند که در تفسیر «محدثون» گفته است: پژوهش‌گونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۸۰ تفسیر محدثون، مله‌مون.

و قسطلانی در شرح خود بر بخاری نوشته است:

«محدثون» یعنی این که راستی بر زبان آن‌ها جاری می‌شود، بدون این که «نبی» باشند. (۱) از خطابی آورده است که: یعنی چیزی بر دل او [محدث] افکنده می‌شود؛ بدان سان که گویا با او سخن گفته شده است... (۲) پژوهش‌گونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۸۱

قرطبی نیز در تفسیرش به مناسبت قرائتی منسوب به ابن عباس در تفسیر «محدث» نوشته است:

«محدث» (به فتح دال) یعنی «مُلهَم» آن که به درستی و راستی گمان می‌برد؛ آن که در جانش حق به گونه الهام و مکاشفه از ملائکه اعلی القامی شود، یا راستی و درستی بر زبانش جاری می‌شود، یا ملائکه بدون این که پیامبر باشد، با او سخن می‌گویند یا چون سخن می‌گویند و اندیشه‌ای ابراز می‌دارد، درست است و استوار، که گویا آن سخن بدو عرضه شده است و در جانش از عالم ملکوت الهام شده است... این جایگاه کرامتی است که خداوند آن را بر بندگان صالحش کرامت می‌کند؛ منزلی است والا از منزلت‌های اولیای الهی. (۱)

با توجه و تکیه به آنچه آمد و همگان آن‌ها است که علامه امینی رحمه الله در اثر جاویدانش «الغدیر» نوشته است:

«امت اسلامی در این که در این امت مانند امت‌های پیشین مردمانی خواهند بود «محدث» یک داستانند. و بر این حقیقت آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در «صحاح» و «مسانید» فریقین وارد شده است، گواهی است روشن. (۲) سخن قرطبی را پیش‌تر آوردیم، که براساس تفسیر وی این جایگاه کرامتی است الهی، که خداوند آن را به پژوهش‌گونه‌ای درباره مصحف فاطمه علیها السلام، ص: ۸۲

نیک نهادان و پاک‌دلان و پیراسته‌جانان کرامت می‌کند. از این روی با نگاهی گذرا در منابع رجالی اهل سنت کسان بسیاری را توان یافت که «محدث» تلقی شده‌اند؛ مانند عمران بن حصین خزاعی (م ۵۲) (۱)، ابوالمعالی الصالح (م ۴۲۷) (۲) و... با این همه آیا آن‌گونه کسان که، با تکیه به روایاتی با محتوایی که یاد شد، به شیعه نسبت‌های ناروا می‌دهند و همه‌جا می‌پراکنند که آنان بر این باورند که به امامانشان و... وحی می‌شود. آیا از نصوص یاد شده در منابع خود خبر ندارند؟! و از مصادیقی که عالمانشان برای «محدث» برشمرده‌اند، آگاهی ندارند؟! اگر چنین باشد، آیا این‌گونه کسان می‌دانند که افترا می‌بندند؛ نه به یک تن و تنی چند از عالمان، بلکه بر جریانی ناب در تفکر اسلامی؟

علامه امینی رحمه الله پس از بحثی ارجمند در این زمینه نوشته‌اند:

«در میان این امت، مردمانی بوده‌اند «محدث»، چنان که در میان امت‌های پیشین بوده‌اند. امیرمؤمنان، فرزندان پیشوایان پاک عالمان محدث بوده‌اند و پیامبر نبوده‌اند. این جایگاه ویژه آنان و ویژه منصب امامت آن‌ها نبوده و نیست، بلکه صدیقه طاهره - کریمه نبی اعظم - «محدثه»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه عليها السلام، ص: ۸۳

بود، سلمان فارسی «محدث» بود. باری، تمام امامان عليهم السلام از عترت طاهره محدث بودند. اما هر محدثی امام نیست، و «محدث» آنگاه به اموری است که حقایق بدو براساس آنچه راه‌هایش در روایات آمده است، الهام می‌شود. این است آنچه شیعه بدان باور دارد و نه جز آن. و این است آنچه در نصوص فریقین درباره «محدث» آمده است، بدون اختلاف در میان مذاهب اسلامی و بدون این که شیعه در این باره سخنی برخلاف آنچه دیگران بر آن باور دارند، گفته باشد. «۱»

علامه عالیقدر آن‌گاه از سر سوز و درد، سخنان عبدالله قصیمی را یاد می‌کند، با تأکید بر کذب محض بودن آنچه او گفته است و آن‌گاه بحث را- چونان که در همه بحث‌ها شیوه اوست- با این آیت الهی فرجام می‌دهد: «۲»

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه عليها السلام، ص: ۸۴

«إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ». «۱»

دامن سخن را درباره «مصحف فاطمه عليها السلام» برمی‌چینیم، و از خداوند متعال برای فهم شخصیت والای معصومان عليهم السلام و درک ابعاد آموزه‌های آن عزیزان، و زندگی بر پایه «سنت» آنان که «صراط الهی است» توفیق می‌طلبیم.

فهرست منابع

۱. نهج البلاغه.
 ۲. بصائر الدرجات فی المقامات و فضائل أهل البيت عليهم السلام، للعلامة شيخ القميين أبي جعفر محمد بن صفار (۲۹۰ م) قدم له وعلق عليه و صححه: الحاج ميرزا «محسن كوجه باغي»، بی‌نا، بی‌تا.
 ۳. الكافي، ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی الرازی رحمه الله، صححه وعلق عليه علی اكبر الغفاری، تهران، دار الكتب الاسلامیه، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۸.
 ۴. عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال، فی أحوال سيدة النساء فاطمة الزهراء، (ج ۱۱) للمحدث الكبير المتتبع الخبير الشيخ عبدالحی البحرانی الاصفهانی ومستدرکاتها، للسید محمّد باقر بن المرتضی الموسوی الموحّد الأبطحی الاصفهانی، تحقیق و نشر: مؤسسه الإمام المهدي عليه السلام، الطبعة الرابعة، ۱۴۲۵.
 ۵. اعیان الشیعه، للعلامة السيد محسن الأمين، بیروت، مطبعة الانصاف، الطبعة الثالثة، بی‌تا.
 ۶. مأساة الزهراء عليها السلام، شبهات و ردود، سماحة العلامة المحقق السيد جعفر مرتضی العاملی، بیروت، دار السیره، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷.
 ۷. حوار مع فضل الله حول الزهراء، السيد هاشم الهاشمی، دار الهدی
- پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه عليها السلام، ص: ۸۶
- لطباعة والنشر، بی‌جا، الطبعة الثانية.
۸. آینه پژوهش، ویژه نقد کتاب، کتاب‌شناسی و اطلاع‌رسانی در حوزه فرهنگ اسلامی (دو ماهنامه) مدیر مسؤول: محمّد جعفر گیلانی، سردبیر: محمّد علی مهدوی‌راد.
 ۹. میراث مکتوب شیعه، از سه قرن نخستین شیعه، دکتر سید حسین مدرس طباطبایی، ترجمه: سید علی قرائی، رسول جعفریان، قم، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۸۳.
 ۱۰. مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرسول، العلامة شیخ الاسلام المولی محمّد باقر المجلسی، اخراج و مقابلة و تصحیح: السيد هاشم الرسولي، تهران، دار الكتب الاسلامیه، الطبعة الثانية، ۱۳۹۴.

۱۱. رجال النجاشی، الشيخ الجلیل ابوالعباس احمد بن علی بن احمد بن العباس، التحقيق: السيد موسى الشبیری الزنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷.
۱۲. هداية المحدثين الى طريقة المحمدين، محمد امين بن محمد علی الكاظمی، تحقيق: السيد محمد الرجایی، منشورات مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۵.
۱۳. رجال الطوسی، شيخ الطائفة ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی، حقه وعلق عليه و قدم له العلامة الكبير السيد محمد صادق آل بحر العلوم، المطبعة و المكتبة الحيدرية، نجف، ۱۳۸۱ هـ. ق. (-: تحقيق: جواد القيومي، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۵.
۱۴. منتهی المقال فی احوال الرجال، الرجالی الخیر أبي علی الحائری، الشيخ محمد بن اسماعیل المازندرانی، تحقيق: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۶.
۱۵. الفهرست، شيخ الطائفة الإمامية، أبي جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، به كوشش محمود رامیار، دانشكده الهيات و معارف اسلامی، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.
- (-: صححه و علق عليه، العلامة السيد محمد صادق پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه عليها السلام، ص: ۸۷ آل بحر العلوم، المكتبة الرضوية، نجف، بی تا.
۱۶. صحيفه نور، مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی قدس سره، چاپ دوم، سازمان اسناد و مدارك انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.
۱۷. العين، لأبي عبد الرحمن الخليل بن احمد الفراهيدي، تحقيق: الدكتور مهدي المخزومي، الدكتور ابراهيم السامرائي، قم، منشورات دارالهجرى، ۱۴۰۵.
۱۸. الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، اسماعيل بن حماد جوهري، تحقيق: احمد عبد الغفور، عطار، قاهره، ۱۳۷۶، بيروت، دارالعلم للملئين، ۱۴۰۷.
۱۹. لسان العرب، الإمام العلامة ابن منظور، نسقه و علق عليه: علی شیری، بيروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸.
۲۰. المعجم الوسيط، ابراهيم أنيس، محمد خلف الى احمد و ... (افست) دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۲.
۲۱. البرهان فی علوم القرآن، للإمام بدرالدين محمد بن عبد الله الزركشى، تحقيق: الدكتور يوسف عبد الرحمن المرعشلی و ... بيروت دارالمعرفة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰.
۲۲. المصاحف، ابوبكر عبد الله بن ابی داود السجستاني، بيروت، دارالكتب العلمية.
۲۳. الطبقات الكبرى، لابن سعد، بيروت، دارصادر، بی تا.
۲۴. تهذيب الكمال فی اسماء الرجال، للحافظ المتقن جمال الدين أبي الحجاج يوسف المزى، حقه و ضبط نصه و علق عليه، الدكتور بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسه الرسالة، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵.
۲۵. تقييد العلم، ابوبكر احمد بن علی بن ثابت الخطيب البغدادي، صدره و حقه و علق عليه: يوسف العشي، نشرته دار احیاء السنة النبوية، الطبعة الثانية، ۱۹۴۷.
۲۶. مصادر الشعر الجاهلی و قيمتها التاريخيه، ناصرالدين الأسد، بيروت، دارالجليل، الطبعة السابعة، ۱۹۸۸ م. پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه عليها السلام، ص: ۸۸
۲۷. الصراع بين الوثنية و الإسلام، عبد الله بن علی القصيمي، الطبعة الثانية، دارالكتب، ۱۴۲۷ بی جا.

۲۸. الحیوان، أبی عثمان عمر وبن بحر الجاحظ، تحقیق و شرح:

عبدالسلام هارون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۲۹. دلائل الإمامة، للمحدث الشيخ ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری الصغير من اعلام القرن الخامس الهجری، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية، مؤسسه البعثه، قم، ۱۴۱۳.

۳۰. الرجال، لابن الغضائری، احمد بن الحسين بن عبيد الله بن ابراهيم ابی الحسين الواسطی البغدادی، تحقیق: السيد محمدرضا الحسينی الجلالی، قم، دارالحديث، ۱۳۸۰.

۳۱. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، للإمام الأكبر زعيم الحوزات العلمیة، السيد ابوالقاسم الموسوی الخوئی، طهران، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۳.

۳۲. فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، الحاج الشيخ احمد الرحمانی الهمدانی، طهران، نشر المرضیة، الطبعة الثانية، ۱۳۷۲.

۳۳. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار أئمة الأطهار، العلم العلامة الشيخ محمد باقر المجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳.

۳۴. كتاب الوافی، للمحدث الفاضل و الحكيم العارف الكامل محمد محسن المشتهر بالفيض الكاشانی التحقيق و التصحيح: ضياء الدين الحسينی العلامة، مكتبة الإمام أميرالمؤمنین علی عليه السلام العامة، اصفهانی.

۳۵. مصابيح الأنوار لحلّ مشكلات، لعبدالله شبر، تحقیق: السيد علی نجل السيد محمد، قم، مكتبة بصیرتی، بی تا.

۳۶. علل الشرايع، الشيخ الصدوق، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الأولى.

۳۷. تفسير الثقلين، للعلامة الشيخ عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، تحقیق: السيد علی عاشور، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی، پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه عليها السلام، ص: ۸۹

الطبعة الأولى، ۱۴۲۲.

۳۸. مستدرک سفینه البحار، الشيخ علی النمازی الشاهرودی، طهران، مؤسسه البعثه، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰.

۳۹. تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العتره الطاهرة، السيد شرف الدين علی الحسينی، الإسترآبادی النجفی، تحقیق: مدرسۀ الإمام المهدي عليه السلام، قم، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷.

۴۰. نقد الرجال، الرجال المحقق، السيد مصطفى بن الحسين الحسينی التفرشی، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸.

۴۱. قاموس الرجال، العلامة المحقق آیت الله العظمی الشيخ محمد تقی التستری، تحقیق ونشر، مؤسسه النشر الإسلامی، قم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰.

۴۲. أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية، ناصر بن عبد الله بن علی الغفاری، الطبعة الثانية، ۱۴۱۵.

۴۳. سلامة القرآن من التحريف و تنفيذ الاقتراءات، علی الشيعة الإمامية، الدكتور فتح الله المحمدي، تهران، نشر مشعر، ۱۳۸۲.

۴۴. الإمام الصادق، حياته و عصره، آراؤه الفقهيّة، الإمام محمد ابوزهره، القاهرة، دار الفكر العربی، ۱۴۲۵.

۴۵. الإمام زيد، حياته و عصره، آرائه الفقهيّة، الإمام محمد ابوزهره، القاهرة، دار الفكر العربی، ۱۴۲۵.

۴۶. رسالة الإسلام، مجلة إسلامية، عالمية، تصدر عن دار التقريب بين المذاهب الإسلامية، القاهرة، السنة الثانية.

۴۷. مع ابی زهره فی كتاب الإمام الصادق، عبدالحی السیّتی، بی تا، بی جا.

۴۸. دفاع عن الكافي، ثامر هاشم حبيب العمیدی، مركز الغدير الدراسات الإسلامية، قم، ۱۴۱۶.

۴۹. دراسات فی الحديث و المحدثين، هاشم معروف الحسني، بیروت،

پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه عليها السلام، ص: ۹۰

- دارالتعارف للمطبوعات، الطبعة الثانية، ۱۳۹۸.
۵۰. تدوين السنة الشريفة، بدايته المبكر في عهد الرسول و مصيرته في عهود الخلفاء الى نهاية القرن الأول، السيد محمدرضا الحسيني الجلالی، قم، مكتب الاعلام الإسلامی، ۱۴۱۳
۵۱. الزهراء القدوة، آية الله العظمى السيد محمد حسين فضل الله، اعداد و تنسيق، حسين أحمد الخشن، دار الملاك، ۱۴۲۱.
۵۲. فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد، السيد محمد كاظم القزوينی، قم، ۱۴۱۴.
۵۳. حقيقة مصحف فاطمة عند الشيعة، اكرم بركات العاملي، بيروت، دارالصفوة، ۱۴۱۸، الطبعة الأولى.
۵۴. حقيقة الجفر عند الشيعة الإمامية عند الشيعة، اكرم بركات العاملي، بيروت، دارالصفوة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶.
۵۵. روضة الواعظين، محمد بن القتال النيسابوري، به تصحيح: حسين الأعلمي، مؤسسة الأعلمي، بيروت، بی تا.
۵۶. مناقب آل أبي طالب، أبي جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب السروي المازندرانی، بيروت، دار الأضواء، الطبعة الثانية، ۱۴۱۲.
۵۷. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، العلامة الشيخ عبد الحسين أحمد الأميني النجفي، تحقيق: مركز الغدير للدراسات الإسلامية، قم، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴.
۵۸. مقاتل الطالبين، لأبي الفرج الإصفهاني، شرح و تحقيق: السيد احمد صقر، قم، منشورات الرضى (افست)، ۱۴۱۴.
۵۹. الإقبال بالأعمال الحسنية فيما يعمل مرة في السنة، رضى الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاووس، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، قم، المكتب الإعلامي الإسلامی، الطبعة الثانية، ۱۴۱۸.
۶۰. أنساب الأشراف، النسابة والمؤرخ الشهير احمد بن يحيى بن جابر البلاذري، حققه و علق عليه، الشيخ محمد باقر المحمودی، مجمع احياء الثقافة الإسلامية، قم، الطبعة الثانية، ۱۴۱۹.
- پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه عليها السلام، ص: ۹۱
۶۱. موسوعة الإمام الصادق، باقر شريف القرشي، بيروت، دار الأضواء، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳.
۶۲. الإمامة والتبصرة، الإمام أبي الحسن علي بن الحسين بن موسى ابن بابويه القمي، حققه و قدّم له، السيد محمدرضا الحسيني، بيروت، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، لإحياء التراث، ۱۴۰۷.
۶۳. قيام‌های شيعه در عصر عباسی، محمد كاظمی پوران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.
۶۴. سيرة رسول الله واهل بيته، لجنة التأليف، مؤسسة البلاغ، المعاونة الثقافية للمجمع العالمي، لأهل البيت عليهم السلام، الطبعة الأولى، طهران، ۱۴۱۴.
۶۵. تهذيب الأحكام، لشيخ الطائفة، أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي، صحّحه و علق عليه، علي اكبر الغفاري، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۴۱۷.
۶۶. دعائم الإسلام، ابي حنيفة النعمان بن محمد التميمي، تحقيق:
- آصف بن علي اصغر فيضي، مصر، دارالمعارف، الطبعة الثانية، بی تا.
۶۷. معاني الأخبار، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، تصحيح: علي اكبر الغفاري، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۳۶۱.
۶۸. الأمالي، ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، مؤسسة البعثة، قم.
۶۹. تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك) لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، الطبعة الثانية، بيروت، دار احياء التراث العربي، بی تا.
۷۰. صحيح البخاري، ابي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري الجعفي، تحقيق: مصطفى ديب البغا، دمشق، دار ابن كثير، الطبعة

- الرابعة، ۱۴۱۰.
۷۱. صحيح مسلم، ابى الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيشابوري، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه عليها السلام، ص: ۹۲
- ۱۳۹۸.
۷۲. ترتيب الأمالي، (ترتيب موضوعي لأمالي المشايخ الثلاثة: الصدوق و المفيد و الطوسي)، تأليف: محمد جواد المحمودي، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰.
۷۳. الذرية الطاهرة النبوية، أبو بشر محمد بن أحمد بن حماد الدولابي، تحقيق: سعد المبارك الحسن، الكويت: الدار السلفية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷.
۷۴. فاطمه، فاطمه است، دكتور على شريعتي، رسالت قلم، تهران، بی تا.
۷۵. الخصال، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق، تحقيق: على اكبر الغفاري، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۰۳.
۷۶. اثبات الهداة، محمد بن الحسن الحرّ العاملي، قم، المطبعة العلمية، بی تا.
۷۷. الذريعة الى تصانيف الشيعة، العلامة الشيخ آقا بزرك الطهراني، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، قم، بی تا.
۷۸. مدخل إلى القرآن الكريم، محمد عابد الجابري، مركز دراسات الوحدة العربية، بيروت، الطبعة الأولى، ۲۰۰۶.
۷۹. الإمام جعفر الصادق، عبدالحليم الجندی، تحقيق: احمد جاسم المالكي، المجمع العالمي للتقريب بين المذاهب الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۴.
۸۰. الاختصاص (المنسوب الى الشيخ المفيد) محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي، صححه وعلق عليه على اكبر الغفاري، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، بی تا.
۸۱. الأمالي، ابى جعفر محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، مؤسسة البعثة، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴.
۸۲. اختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي، لشيخ الطائفة الإمامية، أبى جعفر محمد بن الحسن بن على الطوسي، صححه وعلق پژوهشگونه‌ای درباره مصحف فاطمه عليها السلام، ص: ۹۳
- عليه، حسن المصطفوي، مشهد، دانشكده الهيات و معارف اسلامي، ۱۳۴۸.
۸۳. الخرائج والجرائح، للفيقه المحدث و المفسّر الكبير، قطب الدين الراوندي، في اعلام النبي والأئمة عليهم السلام، تحقيق و نشر، مؤسسة الإمام المهدي، قم، ۱۴۰۹.
۸۴. الغيب، الشيخ الأجل ابى زينب محمد بن ابراهيم النعماني، تحقيق: على اكبر الغفاري، مكتبة الصدوق، طهران، بی تا.
۸۵. الأربعين، محمد باقر المجلسي، تصحيح: محمد حسن التفرشي، دارالكتب العلمية و اسماعيليان، قم.
۸۶. صفوة الصفوة، لأبى الفرج جمال الدين، عبد الرحمن بن على بن محمد المعروف بابن الجوزي، تحقيق: محمد هارون، دارالفكر، بيروت، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳.
۸۷. مشكل الآثار، لأبى جعفر أحمد بن محمد الأزدي الحجري الطحاوي، دارصادر، بيروت، بی تا.
۸۸. الجامع لأحكام القرآن، محمد بن احمد قرطبي، تحقيق: هشام سمير البخاري، بيروت، داراحياء التراث العربي، ۱۴۱۶.
۸۹. المنتظم في تاريخ الأمم والملوك، لأبى الفرج عبدالرحمن بن على بن محمد ابن الجوزي، دراسة و تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۲.

۹۰. فاطمه زهراء، علامه امینی، مقدمه و پاورقی و تعلیقات از: محمد امینی نجفی، انتشارات استقلال، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۶.

}

بانوی نمونه اسلام فاطمه زهرا (س)

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی ابراهیم ۱۳۰۴-

عنوان و نام پدیدآور: بانوی نمونه اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام / ابراهیم امینی

مشخصات نشر: قم شفق ۱۳۷۱.

مشخصات ظاهری: ۲۳۷ ص.

شابک: ۸۰۰ریال؛ ۱۲۰۰ریال (چاپ سوم)؛ ۱۱۰۰ریال (چاپ چهارم)؛ ۳۲۵۰ریال (چاپ نهم)؛ ۳۵۰۰ریال (چاپ دهم)؛

۳۵۰۰ریال (چاپ دوازدهم)؛ ۳۵۰۰ریال (چاپ سیزدهم)؛ ۶۵۰۰ریال چاپ شانزدهم: ۹۶۴-۴۸۵-۰۱۲-۲؛ ۸۵۰۰۰ریال (چاپ

هفدهم)؛ ۲۰۰۰۰ریال (چاپ بیست و یکم)؛ ۲۱۰۰۰ریال (چاپ بیست و دوم)؛ ۲۳۰۰۰ریال (چاپ بیست و سوم)؛ ۳۰۰۰۰ریال:

چاپ بیست و پنجم ۹۷۸-۹۶۴-۴۸۵-۰۱۲-۷:

یادداشت: کتاب حاضر به مناسبت یادبود یکهزار و چهارصدمین سال شهادت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام منتشر شده است.

یادداشت: چاپ قبلی دارالتبلیغ اسلامی ۱۳۴۹.

یادداشت: چاپ سوم.

یادداشت: چاپ چهارم ۱۳۷۲.

یادداشت: چاپ نهم و دهم و چاپ مکرر: ۱۳۷۴.

یادداشت: چاپ دوازدهم و سیزدهم: ۱۳۷۵.

یادداشت: چاپ چهاردهم ۱۳۷۶

یادداشت: چاپ شانزدهم ۱۳۷۷.

یادداشت: چاپ هفدهم ۱۳۷۸.

یادداشت: چاپ بیست و یکم و بیست و دوم: ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ بیست و سوم: ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ بیست و پنجم: ۱۳۸۸.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲/الف ب ۲ ۱۳۷۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۱-۵۲۳

بسمه تعالی کتاب بانوی نمونه اسلام در سال ۱۳۴۹ تألیف و انتشار یافت. در اثر الطاف خاص خداوندی و توجهات ویژه ی دختر گرامی رسول خدا، (ص) مورد توجه خوانندگان محترم قرار گرفت. به طوری که در طول این مدت، متجاوز از سی مرتبه، توسط ناشرین متعدد، چاپ و پخش شد. چنانکه قبلاً نوشته بودم پرونده کتاب برای تجدید نظر و اضافات مفتوح بوده و هست، و به همین جهت چندین مرتبه مورد تجدید نظر قرار گرفت. اکنون نیز خوشوقتم که کتاب مزبور را با تجدید نظر و مطالبی جدید خدمت خوانندگان گرامی تقدیم می دارم. بدین امید که در قیامت نیز مورد توجه و لطف آن حضرت قرار گیریم. ابراهیم امینی آبان ماه ۱۳۶۹

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم کسانی که با تاریخ سر و کار دارند و مقداری از عمرشان را به مطالعه ی شرح حال و بیوگرافی رجال گذشته و بانوان معروف اختصاص می دهند، ممکن است هدفهای مختلفی داشته باشند. گروهی خواندن و مطالعه ی کتابهای تاریخ را یک نوع سرگرمی می شمارند، ساعتی فراغت خودشان را با خواندن کتابهای تاریخ می گذرانند. تاریخ می خوانند تا در ضمن گذراندن وقت و سرگرمی، مطالب و داستانهای شگفت انگیز و جالبی را یاد بگیرند و در انجمن های دوستانه با آب و تاب برای دیگران تعریف کنند. عده ی دیگری از خوانندگان تاریخ هدفهای عالی تر و ارزنده تری دارند. شرح حال رجال بزرگ را مطالعه می کنند تا درس زندگی بیاموزند. رمز عظمت و موفقیت اشخاص را از لابلای تاریخ بدست می آورند تا از اعمال و رفتارشان سرمشق بگیرند. علل شکست افراد و عوامل انحطاط ملتها را از درون تاریخ استخراج می نمایند تا خودشان بدانها گرفتار نشوند و اجتماعشان را از آنها برحذر دارند. همچنین کسانی که شرح حال پیغمبران بزرگ را می خوانند و زندگی ائمه اطهار و رجال دین را مورد بررسی قرار می دهند دو دسته اند. یک دسته، هدفی جز گذراندن وقت و سرگرمی ندارند. مناقب پیغمبران و امامان را می خوانند تا در ضمن سرگرمی داستانهای شگفت انگیزی را یاد بگیرند و در مجالس تکرار کنند. از خواندن و شنیدن مطالب عجیب و غریب لذت می برند و به ثواب استماع فضایل و مراثی اهل بیت قناعت می کنند. دسته ی دیگر، زندگی و شرح حال برگزیدگان الهی را مطالعه می کنند تا راز عظمت و محبوبیت آنان را به دست آورند و طریق زندگی و راه و روش آنان را که همان صراط مستقیم دیانت است بشناسند و از اعمال و رفتارشان درس زندگی بیاموزند. متأسفانه اکثر کسانی که به تاریخ ائمه مراجعه می کنند از دسته ی اول هستند. اکثر کتابهای مناقب و تواریخ پیغمبران و ائمه ی اطهار نیز مناسب حال آن دسته و بر طبق مذاق آنان تهیه شده است. کتابهای مناقب پر است از مطالب شگفت انگیز و گاهی اغراق آمیز. ولی در مورد زندگی اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و طرز رفتار و گفتار و کردار آنان با اختصار برگزار شده است. هر مسلمانی درباره ی پیغمبر و هر یک از امامان چندین داستان شگفت انگیز شنیده و بیاد دارد. لیکن از برنامه های اجتماعی آنان و اعمال و کردار فردی و طرز رفتارشان با ستمکاران و خلفای وقت چندان اطلاعی ندارد. منظور نویسنده اینست که زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام را از لحاظ دوم مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد. به همین جهت اگر پاره ای از مناقب و داستانها از قلم افتاده، نباید مورد ایراد واقع شود، زیرا منظور اصلی این بوده که شخصیت آن حضرت از لحاظ طرز زندگی و اخلاق و رفتار روشن شود. متأسفانه زندگی آن بانوی بزرگ تا حدی تاریک مانده و در مدارک اولیه ی اسلام مطلب زیادی ندارد. این ابهام معلول چند علت است: علت اول: دوران زندگی حضرت زهرا (علیهاالسلام) کوتاه بود و از هیجده سال تجاوز نکرد. در حدود نصف این مدت، قبل از بلوغ بود که چندان مورد توجه واقع نمی شد. از بلوغ تا مرگ هم زیاد فاصله نداشت. علت دوم: حضرت زهرا علیهاالسلام چون زن بود و اکثر دوران زندگی او در داخل خانه سپری می شد کمتر کسی می توانست به طور کامل از زندگی داخلی او اطلاع پیدا کند. علت سوم: افکار مردم آن عصر بدان پایه نبود که برای زندگی دختر پیغمبر و بانوی نمونه ی اسلام اهمیت و ارزش زیادی قائل باشند تا در حفظ جزئیات آن کوشش

نمایند. به هر حال، گرچه جزئیات زندگی و سیر و سلوک آن بانوی نمونه بطور کامل ضبط نشده، ولی نویسنده سعی کرده که از همان مقدار موجود، با تجزیه و تحلیل، شخصیت او را مجسم سازد. لذا گاهی ناچار شده از روش معمول تاریخ نگاران - اکتفا کردن به نقل متن قضایا - تجاوز نموده و به نتیجه گیری و تجزیه و تحلیل پردازد. بانوی نمونه: اسلام برای حفظ منافع بانوان و رشد و ترقی آنان احکام و قوانین و برنامه های خاصی دارد. یکی از راههایی که می توان به وسیله ی آن، بانوی شایسته ی اسلام و آثار و نتایج درخشان تربیت اسلامی را مشاهده نمود ایست که بانوان صدر اسلام و تربیت یافتگان مکتب وحی را به طور کامل بشناسیم و جزئیات زندگی آنان را مورد بررسی و کنجکاوی قرار دهیم. حضرت زهرا (علیها السلام) بدون شک در راس تمام بانوان اسلام قرار دارد. زیرا او تنها بانویی است که پدرش معصوم، شوهرش معصوم و خودش نیز معصوم بوده است. محیط پرورش و زندگی زهرا محیط عصمت و طهارت بوده است. دوران کودکی خویش را در خانه ی شخص اول اسلام یعنی پیغمبر برگزیده ای که تحت تربیت مستقیم پروردگار جهان قرار داشت، طی کرد. دوران خانه داری و بچه داری را در خانه ی دومین شخصیت ممتاز اسلام یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) گذراند. در این دوران کوتاه دو پسر معصوم یعنی حسن و حسین را تربیت کرد و دو دختر شجاع و فداکار، مانند زینب و ام کلثوم، به جامعه تحویل داد. در چنین خانه ای به طور قطع می توان نتایج درخشان احکام و برنامه های اسلامی را آشکارا مشاهده نمود و بانوی شایسته و نمونه ی اسلام را پیدا کرد. روش ما: نویسندگان چند دسته اند: یک دسته تنها مطالبی را معتبر و با ارزش می دانند که در کتابها و مدارک اهل سنت موجود باشد و از نقل مطالبی که مدرک آنها منحصر به کتابهای شیعه باشد جداً امتناع می وزند، بلکه با نظر بدبینی بدانها می نگرند. دسته ی دیگر، تنها مطالبی را معتبر می دانند که در مدارک و کتابهای شیعه موجود باشد. و از نقل هر گونه مطلبی که مدرکش منحصر به کتابهای اهل سنت باشد خودداری می نمایند. به نظر نگارنده، هر دو دسته طریق افراط و تفریط را پیموده و بدون جهت، بسیاری از حقائق را نادیده گرفته اند. زیرا در بین کتابهای اهل سنت، می توان حقائقی را یافت که در کتابهای شیعه موجود نیست و در بین کتابها و مدارک شیعه هم می توان حقائقی را پیدا کرد که در کتابهای اهل سنت یافته نمی شود. شیعیان نیز دارای کتابهایی بوده اند و بسیاری از مطالب را از طریق ائمه ی اطهار و اهل بیت پیغمبر که به عنوان مراجع علمی معرفی شده اند، دریافت داشته اند. مؤلفین شیعه از حیث زمان بر مؤلفین عامه تقدم دارند. دور از انصاف است که بعضی از نویسندگان، کتابها و مدارک شیعه را به کلی نادیده گرفته تنها به نقل مطالبی اکتفا می کنند که در کتابها و مآخذ اهل سنت یافته می شود. این افراد، بیش از حد به کتابهای اهل سنت خوشبین هستند. خیال می کنند همه ی نویسندگان آن کتابها افرادی بوده اند عاشق و شیفته حقیقت و خالی و مبرا از هر گونه تعصب، و همه ی حقائق و واقعیات را نوشته اند، پس اگر چیزی در آنها وجود داشت معلوم می شود موضوع بی اساسی است. در صورتی که این مطلب درست نیست، زیرا هر کس با کمال بی طرفی کتابهای اهل سنت را مورد دقت و بررسی قرار دهد و بین مدارک و کتابهایشان مقایسه کند بلکه چاپهای متعدد یک کتاب را در مقابل هم قرار دهد می فهمد که این همه اظهار خوشبینی و حسن ظن، بی اساس است و چنان بوده که همه ی آنان از اعمال تعصب و غرض ورزی منزّه باشند. بنابراین ما، هم از کتابهای اهل سنت استفاده نموده ایم هم از کتابها و مدارک شیعه و در پاره ای از مطالب که نویسندگان عامه بنابر مصالحی از نوشتن آنها خودداری نموده یا به طور اجمال و اشاره از آنها گذشته اند، از مدارک و کتابهای شیعه استفاده نموده ایم. ابراهیم امینی قم - حوزه علمیه شهر یور ماه ۱۳۴۹

از ولادت تا ازدواج

شخصیت هر کس تا حدود زیادی، به اوضاع خانوادگی و شخصیت و اخلاق پدر و مادر و محیط نشو و نمای او بستگی دارد. پدر و مادرند که شالوده و اساس شخصیت فرزند را می ریزند و او را در قالب روحیات و اخلاق خودشان ریخته تحویل جامعه می دهند، به طوریکه می توان گفت: هر فرزندی نمونه و آینه ی تمام نمای شخصیت پدر و مادر و طرز تربیت آنهاست. در تعریف و

توصیف پدر فاطمه علیها السلام احتیاجی به توضیح و شرح نیست، زیرا شخصیت فوق العاده و عظمت روحی و اخلاق پسندیده و همت عالی و فداکاری و شجاعت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر هیچ مسلمان بلکه بر هیچ فرد مطلعی پوشیده نیست. در عظمت آنحضرت همین بس که خدا درباره اش می فرماید: «ای محمد اخلاق تو بزرگ و شگفت آور است» (سوره ی قلم آیه ی ۴). ما اگر بخواهیم وارد تعریف و توصیف اخلاق پدر فاطمه شویم سخن بطول می انجامد و از مقصد باز می مانیم.

مادر فاطمه

مادر فاطمه زنی بود به نام خدیجه دختر خویلد. خدیجه در یکی از خانواده های اصیل و شریف قریش به دنیا آمد و تربیت یافت. افراد خانواده اش همه دانشمند و فداکار و روحانی و حمایت کننده از خانه ی کعبه بودند. هنگامیکه «تبع» پادشاه یمن تصمیم گرفت حجرالاسود را از مسجدالحرام به یمن منتقل کند، خویلد پدر خدیجه در مقام دفاع برخاست. بواسطه ی مبارزات و فداکاریهای او بود که «تبع» از تصمیم خویش منصرف شد و آن سنگ مقدس را از جایش حرکت نداد. (الروض الانف ج ۱ ص ۲۱۳). «اسد بن العزی» جد خدیجه یکی از اعضاء برجسته ی پیمان «خلف الفضول» است. پیمان مذکور را گروهی از رجال با شخصیت و عدالت خواه عرب بستند و قرار گذاشتند که از مظلومین دفاع کنند و در یاری کردن درماندگان کوشش نمایند. رسول خدا نیز در آن انجمن عضویت داشت و می فرمود: من در خانه ی «عبدالله بن جدعان» حاضر بودم که پیمان بسته شد و اگر مرا دعوت نمایند با کمال میل شرکت می کنم. (سیره ی ابن هشام ج ۱ ص ۱۴۱). «ورقه بن نوفل» پسرعموی خدیجه یکی از افرادی بود که پرستش تنها را نمی پسندیدند و از مدتها قبل در صدد تحقیق و کنجکاوای بودند تا دین حق را بیابند. «در یکی از عیدها که قریش مشغول عبادت یکی از بتها بودند، چهار نفر که یکی از آنان «ورقه بن نوفل» بود، جلسه ی سری تشکیل دادند و درباره ی اعمال مردم به بحث و کنجکاوای پرداختند و نظرشان بدانجا منتهی شد که مردم در عبادت بتها سخت در اشتباهند و دین حضرت ابراهیم را از دست داده اند. بتهایی را پرستش می کنند که نه می شنوند و نه می بینند و هیچ نفع و ضرری ندارند. سپس تصمیم گرفتند در بلاد متفرق شوند تا دین واقعی حضرت ابراهیم را بیابند». (سیره ی ابن هشام ج ۱ ص ۲۳۷). «ورقه بن نوفل» پسرعموی خدیجه، همان مرد دانشمندی است که وقتی از جانب خدا به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی شد و داستان نازل شدن جبرئیل را برای خدیجه شرح داد، خدیجه برای تحقیق قضیه، نزد او رفت و جریان را برایش شرح داد، و از رمز آن حادثه تازه جویا شد.

ورقه پاسخ داد: با این اوضاع که تشریح کردی جبرئیل بر محمد نازل شده و او پیغمبر خداست. از قول من به محمد بگو: در کار خود جدیت و پایداری کن. روزی دیگر «ورقه» در مسجدالحرام با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برخورد نمود و عرض کرد: آنچه را دیدی و شنیدی برای من شرح بده. پیغمبر اکرم داستان نزول فرشته را برایش بیان کرد. و رقه عرض کرد: به خدا سوگند! تو پیغمبر خدا هستی، و همان فرشته ای که بر موسی نازل شده بر تو هم نزول کرده است. آگاه باش که ترا تکذیب و اذیت خواهند نمود. از وطن تبعید می شوی و با تو جنگ خواهند کرد. اگر من تا آن زمان زنده ماندم دین خدا را یاری می کنم. سپس سر پیغمبر را بوسید و رفت. (سیره ی ابن هشام ج ۱ ص ۲۵۳ و ۲۵۴). از امثال این داستانها معلوم می شود که خاندان خدیجه مردمانی متفکر و کنجکاو و علاقمند به دین حضرت ابراهیم بوده اند.

بانوی بازرگان

گرچه تاریخ، جزئیات زندگی آن بانوی شریف را ضبط نکرده لیکن همان مقدار که باقی مانده می تواند شخصیت برجسته ی او را تا حدودی روشن سازد. خدیجه در آغاز جوانی، با «عتیق بن عائذ» ازدواج نمود. اما چندی نگذشت که عتیق دیده از جهان

فروست و خدیجه را با مال و ثروت سرشار تنها گذاشت. او چندی بی شوهر ماند و بعدها با یکی از بزرگان بنی تمیم، بنام «هند بن بناس» عروسی کرد. اما هند هنوز جوان بود که از دنیا رفت و باز هم خدیجه با ثروت هنگفتی تنها ماند. یکی از نکاتی که می‌تواند روح بزرگ و همت عالی و حریت و استقلال نفسانی آن بانوی شریف را روشن سازد اینست که خدیجه، ثروت هنگفتی را که از شوهر اول و دومش به ارث برده بود را کد نگذاشت و در راه رباخواری که معول آن زمانها بود نیز نینداخت، بلکه آن را در راه تجارت و بازرگانی بکار بست. و افرادی درستکار را استخدام نمود و به وسیله ی آنان به تجارت پرداخت. خدیجه از راه مشروع تجارت، بر ثروتش افزوده گشت و به طوریکه نوشته اند: «هزاران شتر در دست کارکنانش بود که اطراف کشورها مانند مصر و شام و حبشه به تجارت مشغول بودند». (بحارالانوار ج ۱۶ ص ۲۲). «ابن هشام» می‌نویسد: «خدیجه زن شریف و ثروتمندی بود که به تجارت اشتغال داشت مردانی را اجیر کرده بود که برایش تجارت می‌کردند». (سیره ی ابن هشام ج ۱ ص ۱۹۹). ناگفته پیداست که اداره کردن یک چنان کاروان بزرگ بازرگانی آن هم در آن عصر و در جزیره‌العرب کار آسانی نبود، بویژه اگر مدیرش یک زن باشد، آنهم زمانیکه زنان از حقوق اجتماعی محروم بودند و بسیاری از مردان بی رحم دختران بی گناه را زنده بگور می‌کردند. پس آن بانوی بزرگ باید دارای نبوغ فوق العاده و شخصیت برجسته و استقلال نفسانی و اطلاعات کافی باشد تا بتواند آن تجارت مفصل و بزرگ را اداره کند.

بانوی مستقل

یکی از نکات برجسته و درخشان زندگی خدیجه داستان ازدواج او با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. بعد از آنکه شوهر اول و دوم خدیجه وفات نمودند، یک حالت استقلال و آزادی مخصوصی در آن بانوی بزرگ پیدا شد و همانند عاقل ترین و رشیدترین مردان به تجارت می‌پرداخت و تن به ازدواج نمی‌داد. با اینکه از جهت اصالت و نجابت خانوادگی و مال و ثروت فراوان، خواستگاران زیادی داشت و حاضر بودند مهریه های سنگینی بدهند و با وی ازدواج کنند ولی او از قبول شوهر جداً امتناع می‌ورزید. اما نکته ی جالب اینجاست که همین خدیجه ای که حاضر نبود به هیچ قیمتی، با سران و اشراف عرب و مردان ثروتمند ازدواج کند، با کمال شوق و علاقه حاضر شد با محمد که شخص یتیم و تهیدستی بود ازدواج کند. خدیجه زنی نبود که خواستگار نداشته باشد، بلکه تاریخ خبر می‌دهد که خواستگاران متشخص و آبرومندی حتی از ملوک و ثروتمندان برایش می‌آمدند ولی به ازدواج راضی نمی‌شد. اما در مورد وصلت با محمد نه تنها راضی شد بلکه خودش با کمال اصرار و علاقه پیشنهاد ازدواج نمود و مهریه اش را نیز در مال خودش قرار داد، به طوری که این موضوع اسباب سخریه و سرزنش شد. با توجه بدین مطلب که زنها معمولاً به ثروت و تجملات زندگی خیلی علاقه دارند و نهایت آرزوییشان اینست که شوهر ثروتمند و آبرومندی نصیبشان گردد تا در خانه اش به آرامش و تجمل و خوشگذرانی سرگرم باشند، به خوبی روشن می‌شود که خدیجه در مورد ازدواج، اندیشه و افکار عالیتری داشته و در انتظار شوهر فوق العاده و شخصیت برجسته ای بوده است. معلوم می‌شود خدیجه شوهر ثروتمند و پولدار نمی‌خواست بلکه در جستجوی شخصیت برجسته ی روحانی بوده که جهانی را از گرداب بدبختی و جهالتی نجات دهد. تاریخ به ما خبر می‌دهد که خدیجه از بعض دانشمندان عصر خویش شنیده بود که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیغمبر آخر الزمان است، و خودش بدان موضوع عقیده داشت. بعد از آن که مدتی محمد را به عنوان امین کاروان تجارت انتخاب نمود- و شاید خود این عمل یک نوع آزمایشی بوده تا بدان وسیله در پیرامون اظهارات دانشمندان آزمایش کند- و «میسره» غلام خودش را ناظر جریان سفر قرار داد، و آن غلام وقایع و حوادث شگفت آوری را از محمد برای خدیجه تعریف کرد، آن بانوی شریف و رشید، شخص مطلوب و گمشده اش را یافت. آن حضرت را احضار نمود و گفت: ای محمد من چون ترا شریف و امانتدار و خوش خلق و راستگو یافته ام، میل دارم با تو ازدواج کنم. (بحار ج ۱۶ ص ۹). محمد صلی الله علیه و آله و سلم قضیه را با عموها و خویشانش

در میان نهاد. آنان به عنوان خواستگار نزد عموی خدیجه رفتند و مقصدشان را در ضمن خطبه ای اظهار داشتند. عموی خدیجه که یکی از دانشمندان بود خواست پاسخ دهد ولی چون نتوانست به خوبی سخن بگوید، خود خدیجه از غایت شوق با زبان فصیح، گفت: ای عمو! شما گرچه در سخن گفتن از من سزاوارترید اما از خودم بیشتر اختیارم را ندارید سپس عرض کرد: ای محمد! خود را به تو تزویج کردم و مهرم را در مال خودم قرار دادم به عمویت بفرما برای ولیمه ی عروسی شتری بکشد. (تذکره الخواص ص ۳۰۲ بحار ج ۱۶ ص ۱۴). تاریخ می گوید: خدیجه «ورقه» را واسطه قرار داد تا وسیله ی ازدواج با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را فراهم سازد، هنگامیکه ورقه به او بشارت داد که محمد و خویشانش را به ازدواج راضی کردم، خدیجه به پاس این خدمت بزرگ، خلعتی به وی عطا کرد که پانصد اشرفی ارزش داشت. (بحار ج ۱۶ ص ۶۵). وقتی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خواست از خانه خارج شود خدیجه عرض کرد: این خانه، خانه ی تو و من کنیز تو هستم، هر وقت خواستی به سرای خویش در آی. (سفینه البحار ج ۱ ص ۳۷۹). این ازدواج برای پیغمبر اکرم خیلی ارزش داشت، زیرا از یک طرف فقیر و تهیدست بود و به همین علت یا علل دیگر تا سن بیست و پنج سالگی نتوانست ازدواج کند. از طرف دیگر بی خانمان و تنها بود و احساس تنهایی می کرد و بوسیله ی این ازدواج مبارک، هم نیازمندیش برطرف شد و هم یار و غمگسار و مشاور خوبی پیدا کرد.

بانوی فداکار

محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه یک کانون با صفا و گرم خانوادگی را تأسیس کردند. نخستین زنی که دعوت پیغمبر را اجابت نمود خدیجه بود. آن بانوی بزرگ تمام اموال و ثروت بی حد و حصر خویش را بدون قید و شرط در اختیار محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داد. خدیجه از آن زنان کوتاه فکری نبود که اگر اندک مال و استقلال برای خویش دید اعتنا به شوهر نکند و مالش را از او دریغ دارد. او چون از هدف عالی پیغمبر آگاه بود و بدان عقیده داشت تمام اموالش را در اختیار آن حضرت گذاشت و گفت: هر طور صلاح میدانی در راه اشاعه و ترویج دین خدا خرج کن. هشام می گوید: «رسول خدا خدیجه را بسیار دوست میداشت و بدو احترام می گذاشت و در کارها با وی مشورت می کرد. آن بانوی رشید و روشنفکر، وزیر و مشاور خوبی برای آنحضرت بود. نخستین بانویی که به او ایمان آورد خدیجه بود، و مادامی که خدیجه زنده بود محمد صلی الله علیه و آله و سلم همسر دیگری اختیار نکرد». (تذکره الخواص تألیف سبط بن جوزی چاپ نجف سال ۱۳۸۳ ص ۳۰۲). حضرت پیغمبر می فرمود: «خدیجه یکی از بهترین زنان این امت است». (تذکره الخواص ص ۳۰۲). عایشه می گوید: از بس که پیغمبر خدیجه را به خوبی یاد میکرد روزی عرض کردم: یا رسول الله خدیجه پیره زنی بیش نبود و خدا بهتر از او را به تو عطاء کرده است. پیغمبر خشمناک شد و فرمود: به خدا سوگند! خدا بهتر از او را به من نداده است. خدیجه هنگامی ایمان آورد که دیگران کفر می ورزیدند. مرا تصدیق نمود وقتی که دیگران تکذیب می کردند. اموالش را به رایگان در اختیارم گذاشت وقتی که سایرین محروم می نمودند. خدا نسل مرا در اولاد او قرار داد. عایشه می گوید: تصمیم گرفتم بعد از آن، خدیجه را به بدی یاد نکنم». (تذکره الخواص ص ۳۰۳). در روایات وارد شده که جبرئیل هر وقت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل می شد عرض می کرد: سلام خدا را به خدیجه برسان و بگو: خدا قصر زیبایی در بهشت برای تو آماده کرده است. (تذکره الخواص ص ۳۰۲).

نخستین کانون اسلامی

نخستین خانواده ی اسلامی که در اسلام تأسیس شد خانه ی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و خدیجه بود. تعداد نفرات آن بیش از سه تن نبودند: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، و خدیجه و علی علیه السلام. (نهج البلاغه خطبه ی قاصعه. مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۸۰). آن خانه، کانون انقلاب اسلامی و جهانی بود و وظائف بسیار سنگینی بر عهده داشت. باید با کفر و

بت پرستی مبارزه کند. دین توحید را در جهان بسط و اشاعه دهد. در تمام جهان بیش از یک خانه اسلامی وجود نداشت ولی سربازان فداکار آن نخستین پایگاه توحید، تصمیم داشتند دلهای جهانیان را فتح کنند و عقیده ی توحید را در جهان نفوذ دهند. آن پایگاه نیرومند، از هر جهت مجهز و مسلح بود. محمد صلی الله علیه و آله و سلم در راس آن قرار داشت که خدا درباره ی اخلاقش می گوید: «اخلاق تو عظیم و بزرگ است». (سوره ی قلم آیه ۴). او خدیجه را بیش از حد دوست می داشت و به شخصیتش احترام می گذاشت. حتی به دوستان خدیجه هم احترام می گذاشت. انس می گوید: «گاهی هدیه ای تقدیم پیغمبر می کردند، می فرمود: به خانه ی فلان زن ببرید چون دوست خدیجه بود». (سفینه البحار ج ۱ ص ۳۸۰). مدیر داخلی و کدبانوی آن خانه، خدیجه بود که به هدف محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کاملاً ایمان داشت و در راه رسیدن به آن هدف مقدس، از هیچگونه کوشش و فداکاری دریغ نداشت. تمام ثروتش را در اختیار محمد گذاشت، عرض کرد: این خانه و اموال تعلق به شما دارد و من کنیز و خدمتکار شما هستم. در موقع گرفتاریها محمد را دلداری می داد و در رسیدن به هدف امیدوارش می کرد. اگر کفار شکنجه و آزارش می دادند هنگامیکه داخل خانه می شد از مهر و محبت خدیجه برخوردار می گشت، و از آن کانون گرم نیرو می گرفت. در پیرامون مشکلات و حوادث سهمگین، با آن بانوی دانشمند و رشید مشورت می کرد. (بحارالانوار ج ۱۶ ص ۱۰). آری فاطمه ی زهرا از چنین پدر و مادر فداکار و در چنین محیط با صفا و گرم خانوادگی به دنیا آمد.

دستور آسمانی

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در «ابطح» نشسته بود، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند بزرگ، بر تو سلام فرستاده و می فرماید: چهل شبانه روز از خدیجه کناره گیری کن و به عبادت و تهجد مشغول باش. پیغمبر اکرم بر طبق دستور خداوند حکیم، چهل روز به خانه ی خدیجه رفت. و در آن مدت، شبها به نماز و عبادت می پرداخت و روزها روزه دار بود. توسط عمار برای خدیجه پیغام فرستاد که ای بانوی عزیز، کناره گیری من از تو بدان جهت نیست که کدورتی داشته باشم، تو همچنان عزیز و گرامی هستی. بلکه در این کار از دستور پروردگار جهان اطاعت می کنم، و خدا به مصالح آگاهتر است. ای خدیجه، تو بانوی بزرگوار هستی که خداوند، در هر روز چندین مرتبه به وجود تو بر فرشتگان خویش مباحثات می کند. شبها درب خانه را ببند و در بستر استراحت کن و منتظر دستور پروردگار عالم باش. من در این مدت در خانه ی فاطمه دختر اسد خواهم ماند. خدیجه بر طبق دستور رسول خدا رفتار کرد و در آن مدت از مفارقت همسر محبوب خویش و اندوه تنهایی می گریست. چون چهل روز بدین منوال سپری شد، فرشته ی خدا فرود آمد. غذائی از بهشت آورد و عرض کرد: امشب از این غذاهای بهشتی تناول کن. رسول خدا با آن غذاهای روحانی و بهشتی افطار کرد. هنگامیکه برخاست تا آماده ی نماز و عبادت شود، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای رسول گرامی خدا، امشب از نماز مستحبی بگذر و به سوی خانه ی خدیجه حرکت کن زیرا خدا اراده نموده که از صلب تو فرزند پاکیزه ای بیافریند. پیغمبر اکرم با شتاب رهسپار خانه ی خدیجه شد. خدیجه می گوید: در آن شب طبق معمول، درب خانه را بسته و در بستر استراحت کرده بودم. ناگهان صدای کوبیدن در بلند شد. گفتم: کیست؟ که جز محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی سزاوار نیست درب این خانه را بکوبد. آهنگ دلنشین پیغمبر بگوشم رسید که فرمود: باز کن، محمد هستم. شتابان در را باز کردم. با روی گشاده وارد خانه شد. طولی نکشید که نور فاطمه علیهاالسلام از صلب پدر به رحم مادر وارد شد.

دوران آبستنی

کم کم آثار آبستنی در خدیجه هویدا گشت. آن بانوی شریف و فداکار از آن روز، تا حدی از غم و غصه تنهایی نجات یافت و با کودکی که در شکم داشت انس گرفت. امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که خدیجه با رسول خدا ازدواج کرد زنان

مکه با وی قطع رابطه نمودند، به خانه اش نمی رفتند و سلام و علیک نمی کردند. مراقب بودند کسی به خانه اش رفت و آمد نکند. بانوان اشراف، خدیجه را تنها گذاشتند و با او انس و الفت نمی گرفتند، و به همین جهت ناراحت و اندوهناک بود. کم کم با تنهایی خو گرفت. ولی هنگامی که به فاطمه (علیهاالسلام) آبتن شد از غم تنهایی نجات یافت و با کودکی که در شکم داشت راز و نیاز می کرد و خوشنود بود. جبرئیل برای بشارت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه فرود آمد و گفت: یا رسول الله! بچه ای که در رحم خدیجه می باشد، دختر ارجمندی است که نسل تو از وی بوجود خواهد آمد. او مادر امامان و پیشوایان دین است که بعد از انقطاع وحی جانشین تو خواهند شد. پیغمبر اکرم بشارت پروردگار جهان را به خدیجه ابلاغ نمود و بدان نوید فرحبخش دلش را شاد گردانید. (دلایل الامامة ص ۸). خدیجه ای که برای ترویج توحید و خداپرستی از همه چیزش گذشت و به هر محرومیت و فشاری تن داد، ثروت بی پایانش را وقف این هدف مقدس نمود، دوستان و رفقاییش را از دست داد، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و هدف بزرگ او را بر ما سوی الله ترجیح داد، وقتی از زبان رسول خدا می شنود که خدا چنین سعادت بزرگی را نصیب کرده که پیشوایان معصوم دین از او بوجود می آیند، دلش لبریز شادمانی و سرور میگردد و حس فداکاری او بیشتر تحریک می شود و با خدای خویش و طفلی که در اندرون دارد مأنوس می گردد.

ولادت فاطمه

دوران آبتنی سپری شد و هنگام ولادت زهرا فرارسید. خدیجه در پیچ و تاب درد واقع شد. کسی را نزد زنان قریش و دوستان سابقش فرستاد و پیغام داد: کینه های دیرینه را فراموش کنید و در این موقع خطرناک به فریادم برسید و در امر زایمان یاریم کنید. طولی نکشید که فرستاده ی خدیجه با چشم گریان برگشت و گفت: درب خانه ی هر کسی را کوفتم، راهم نداد و خواهش شما را نپذیرفت. همه در پاسخ گفتند: به خدیجه بگو: نصیحت ما را نپذیرفتی و بر خلاف صلاح دید ما با یتیم تهیدستی ازدواج کردی. از این روی حاضر نیستیم به خانه ات بیاییم و یاریت کنیم. وقتی خدیجه پیام و زخم زبان زنان کینه توز را شنید و از یاری آنان مأیوس شد، اندوهگین گشت. از جهان ماده و مردم کینه توز چشم پوشید و به سوی خدای جهان و عالم دیگر متوجه شد. فرشتگان خدا و حوریان بهشتی و زنان آسمانی در آن موقع حساس به یرایش شتافتند و از کمکهای غیبی پروردگار جهان برخوردار شد و فاطمه عزیز یعنی اختر فرزوان آسمان نبوت پا به عرصه ی گیتی نهاد، و با نور تابناک ولایت، شرق و غرب جهان را روشن ساخت. (دلایل الامامة ص ۸. بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲ و ج ۱۶ ص ۸۰).

تاریخ تولد

در تاریخ تولد فاطمه علیهاالسلام در بین علمای اسلام اختلاف است. لکین در بین علمای امامیه مشهور است که آن حضرت در روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانی سال پنجم بعثت تولد یافته است. (علمای امامیه و علمای عامه در سال ولادت حضرت فاطمه اختلاف دارند. اکثر علمای عامه تولد او را قبل از بعثت می دانند. عبدالرحمن بن جوزی در کتاب تذکره ی الخواص ص ۳۰۶ می نویسد: تاریخ نگاران نوشته اند که فاطمه ی زهرا در سالی متولد شد که قریش به ساختن مسجدالحرام مشغول بودند. یعنی پنج سال قبل از بعثت. محمد بن یوسف حنفی در کتاب «نظم درر السمطین» ص ۱۷۵ می نویسد: فاطمه در سالی متولد شد که قریش مشغول ساختن کعبه بودند. طبری در ذخائر العقبی ص ۵۳ از قول عباس نقل می کند که گفت: فاطمه در سالی متولد شد که قریش مشغول ساختن خانه ی کعبه بودند و در آن هنگام پیغمبر در سن سی و پنج سالگی بود. ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین ص ۳۰ می نویسد: فاطمه قبل از بعثت در سالی که کعبه بنا می شد به دنیا آمد. مجلسی در کتاب بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۱۳ می نویسد: روزی عبدالله بن حسن بر هشام بن عبدالملک وارد شد در حالی که کلبی نیز در مجلس حضور داشت. هشام به عبدالله گفت: فاطمه چند

سال عمر کرد؟ عبدالله در پاسخ گفت: سی سال. سپس همین سؤال را از کلبی نمود. او در جواب گفت: سی و پنج سال. هشام رو به عبدالله نمود و گفت: آیا سخن کلبی را شنیدی؟ اطلاعات کلبی در عالم انساب خوب است. عبدالله گفت: یا امیرالمؤمنین احوال مادر مرا از من باید پرسید و احوال مادر کلبی را از او. اما اکثر علمای امامیه مانند ابن شهر آشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۵۷، کلینی در اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸، مجلسی در بحارالانوار ج ۴۳ ص ۶ و حیات القلوب ج ۲ ص ۱۴۹، محدث قمی در منتهی الامال ج ۱ ص ۹۴، محمدتقی سپهر در ناسخ التواریخ ص ۱۷، علی بن عیسی در کشف الغمه ج ۲ ص ۷۵، طبری در دلائل الامامه ص ۱۰ فیض کاشانی در وافی ج ۱ ص ۱۷۳، این دانشمندان و گروه دیگری نوشته اند که فاطمه پنج سال بعد از بعثت تولد یافت: مدرک آنان احادیث است که در این باره از ائمه صادر شده است. ابوبصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: در بیستم ماه جمادی الثانی در هنگامی که پیغمبر چهل و پنج ساله بود به دنیا آمد. هشت سال با پدرش در مکه بود. و ده سال در مدینه با پدرش زندگی کرد. بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز زنده ماند و در روز سوم جمادی الثانی در سال یازدهم هجری وفات نمود. (دلائل الامامه ص ۱۰). اما بر خوانندگان محترم مخفی نیست که وفات حضرت زهرا در سوم جمادی الثانی با داستان هفتاد و پنج روز زنده ماندن آن حضرت سازگار نیست و با نود پنج روز مناسبت تر است. لذا بعید نیست که لفظ «تسعین» در روایت، با لفظ «سبعین» اشتباه شده باشد. حبیب سجستانی می گوید: از حضرت ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: فاطمه دختر محمد، پنج سال بعد از بعثت رسول خدا تولد یافت و در هنگام وفات هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر شریفش گذشته بود (اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۷). در روایتی وارد شده که فاطمه در هنگام عروسی نه ساله بود. سعید بن مسیب می گوید به حضرت علی بن الحسین عرض کردم: پیغمبر در چه سالی فاطمه را به علی تزویج نمود؟ فرمود: یکسال بعد از هجرت، و در آن تاریخ فاطمه نه ساله بود (روضه کافی چاپ نجف سال ۱۳۸۵ هجری ص ۲۸۱). در کتاب فرائد السمطین ج ۱ ص ۸۸ می نویسد که ابابکر و عمر از پیامبر (ص) تقاضا کردند که با فاطمه ازدواج کنند در جواب فرمود: هنوز کوچک است. ولی وقتی علی بن ابی طالب خواستگاری کرد مورد قبول قرار گرفت. این حکایت نیز با تولد بعد از بعثت سازگارتر است، زیرا اگر قبل از بعثت تولد یافته بود در آن زمان ۱۸ ساله بود و دختر ۱۸ ساله صغیر نیست. از امثال این احادیث استفاده می شود که تولد فاطمه بعد از بعثت رسول اکرم واقع شده است. صاحب کتاب کشف الغمه روایتی نقل کرده که در خود آن حدیث تناقضی وجود دارد: امام محمد باقر فرمود: فاطمه پنج سال بعد از بعثت به دنیا آمد، در همان سالی که قریش مشغول ساختن خانه ی کعبه بودند. و در هنگام وفات هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر شریفش گذشته بود (کشف الغمه ج ۲ ص ۷۵). چنان که ملاحظه می فرمایید در خود این حدیث تناقض است. زیرا از یک طرف می گوید: فاطمه پنج سال بعد از بعثت دنیا آمد، و در هنگام وفات هیجده ساله بود. از طرف دیگر می گوید: در هنگام تولد آن جناب، قریش مشغول ساختن خانه ی کعبه بودند. در صورتی که این دو مطلب قابل جمع نیستند زیرا خانه ی خدا پنج سال قبل از بعثت تجدید بنا شد نه بعد از بعثت. بهر حال باید در این حدیث اشتباهی رخ داده باشد. یا باید گفت کلمه ی «قبل البعته» اشتباها به کلمه «بعد البعته» تبدیل شده یا جمله «و قریش تبنى البیت» از طرف راوی اضافه شده است. کفعمی در مصباح می نویسد: فاطمه در روز جمعه بیستم جمادی الثانی سال دوم بعثت به دنیا آمد (بحار ج ۴۳ ص ۹). چنانکه ملاحظه فرمودید در بین علمای اسلام در مورد تاریخ تولد زهرا اختلاف شدیدی وجود دارد، اما چون اهل بیت تولد آن حضرت را پنج سال بعد از بعثت دانسته اند قولشان بر قول تاریخ نویسان عامه مقدم است. زیرا ائمه اطهار و اهل بیت پیغمبر و فرزندان زهرا، بهتر از دیگران از سن مادرشان خبر دارند. ممکن است کسی بگوید که: خدیجه در سال دهم بعثت وفات نمود و در هنگام وفات شصت و پنج ساله بود. بنابراین، اگر فاطمه در سال پنجم بعثت تولد یافته باشد باید خدیجه در سن پنجاه و نه سالگی آبستن شده باشد. چگونه می توان این مطلب را باور کرد؟! ما در پاسخ به این اشکال می توانیم دو مطلب را بگوییم: اولاً: این موضوع مسلم نیست که خدیجه در هنگام وفات شصت و پنج ساله باشد. بلکه بنا بر قول ابن عباس باید سنش در موقع آبستن شدن به فاطمه، در حدود چهل و هشت سالگی باشد. زیرا ابن

عباس می گوید خدیجه در سن بیست و هشت سالگی با پیغمبر عروسی کرد (کشف الغمّه ج ۲ ص ۱۳۹) و قول ابن عباس نیز بر سایرین تقدم دارد. زیرا خویشان پیغمبر بهتر از دیگران از وضع داخلی خودشان اطلاع دارند. بنابراین روایت، خدیجه در هنگام بعثت رسول خدا، چهل و سه ساله بوده و در سال پنجم بعثت که سال تولد فاطمه است در حدود چهل هشت سال عمر داشته و آبستن شدن در این سنین غیر عادی نیست. ثانیاً: اگر قول ابن عباس را هم قبول نکنیم و بگوییم خدیجه در سن چهل سالگی ازدواج کرده و قاعدتا باید در سن پنجاه و نه سالگی آبستن شده باشد، باز هم امر محالی نیست زیرا فقها و دانشمندان نوشته اند که زنهاى قرشى تا سن شصت سالگی عادت می شوند و آبستن شدن نیز برایشان امکان دارد. خدیجه هم از طائفه قریش و مشمول این قاعده است. بعلاوه، درست است که آبستن شدن زن در این سنین نادر الوقوع است لکن در تاریخ نمونه هایی داشته و دارد: زنی به نام اکرم موسوی در «سرخون» بندرعباس دو قلو زایید. این زن ۶۵ سال دارد و شوهرش ۷۴ ساله است... یک پزشک معروف به خبرنگار اطلاعات اظهار داشت به طوری که تاریخ پزشکی نشان می دهد کم سن ترین زنی که حامله شده است فقط چهار سال و هفت ماه داشت و مسن ترین مادران جهان ۶۷ ساله بوده است. (اطلاعات ۲۸ بهمن ۱۳۵۱). یک زن ۶۶ ساله ای به نام شوشنا در اصفهان وضع حمل کرد و پسری را به دنیا آورد. یحیی شوهر این زن به خبرنگار اطلاعات گفت: هشت فرزند دارم. چهار پسر و چهار دختر. بزرگترین فرزندم ۵۰ ساله و کوچکترین آنها ۲۵ ساله است. (اطلاعات ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۱). چه مانع دارد خدیجه نیز یکی از همین افراد کمیاب باشد؟ در خاتمه لازم است بدین نکته توجه داشته باشید که اختلافی که در مورد تاریخ تولد فاطمه دیده می شود، به سن شریفش هنگام ازدواج و وفات نیز سرایت می کند. زیرا اگر تاریخ تولد را پنج سال قبل از بعثت بدانیم باید در هنگام ازدواج در حدود هیجده ساله باشد و در هنگام وفات، بیست و هشت ساله، اما اگر پنج سال بعد از بعثت متولد شده باشد، باید در هنگام عروسی در حدود نه ساله باشد و در هنگام وفات هیجده ساله.)

آرزوی پیامبر و خدیجه

یکی از اسرار آفرینش اینست که هر فردی علاقه دارد دارای فرزندی باشد تا او را بر حسب دلخواه تربیت کند و به یادگار بگذارد. انسان فرزندش را از بقایای وجود خودش محسوب می دارد و با فرارسیدن مرگ، وجودش را خاتمه یافته نمی داند، اما شخص بی فرزند، دوران زندگی و حیات خودش را کوتاه و با فرارسیدن مرگ، خاتمه یافته می پندارد، شاید دستگاه آفرینش می خواهد بدین وسیله، نسل انسان را از انقراض و نابودی محفوظ بدارد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خدیجه نیز چنین آرزویی داشتند. خدیجه ای که برای ترویج خداپرستی و نجات بشریت از هیچگونه فداکاری دریغ نداشت، و برای پیشبرد هدف مقدس پیغمبر اکرم از مال و خویشان و دوستانش چشم پوشید، و بدون هیچ قید و شرطی تسلیم خواسته های محمد گشت، حتماً علاقه داشت از محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرزندی پیدا کند که از دین اسلام حمایت نماید و در بسط و ترویج آن و به ثمر رساندن هدف عالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم کوشش کند. پیغمبر اکرم می دانست که مرگ برای بشر حتمی است، و در مدت محدود و کوتاه زندگی، نمی تواند هدف بزرگ خویش را کاملاً اجرا کند و جهان بشریت را از گرداب گمراهی نجات دهد. پیغمبر به خوبی می دانست که باید بعد از او افرادی باشند تا در تعقیب هدفش جدیت و کوشش نمایند. و طبعاً دلش می خواست که آن افراد فداکار، از نسل خودش بوجود آیند. محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و خدیجه چنین آرزویی را داشتند، اما متأسفانه پسرانی که قبلاً از آنان بوجود آمده بودند و به نام عبدالله و قاسم نامیده شدند، در کودکی وفات کردند. به همان مقدار که پیغمبر و خدیجه از آن مرگ ناگوار، اندوهگین شدند دشمنانشان شادمان و خوشنود گشتند و بدان وسیله، نسل محمد را منقرض شده پنداشتند. گاهی آن حضرت را به عنوان «ابتر» یعنی بی فرزند می خواندند. هنگامی که عبدالله وفات کرد «عاص بن وائل» به جای آن که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در مرگ فرزندش تسلیت گوید، در مجامع عمومی آن حضرت را ابتر و

بی فرزند می خواند و می گفت: بعد از آن که محمد بمیرد اثری از وی باقی نخواهد ماند و با زخم زبان، دل پیغمبر و خدیجه را مجروح می نمود. (سیره ی ابن هشام ج ۲ ص ۳۴. تفسیر جوامع الجامع تالیف طبرسی ۵۲۹).

کوثر

اما خدا به پیغمبر بشارت داد که خیرات و خوبیهای زیادی به تو عطا خواهیم نمود. در پاسخ دشمنان سوره «کوثر» را فرستاد و فرمود: «ای محمد! ما کوثر را به تو دادیم. پس برای خدا نماز بگزار و قربانی کن. بدرستی که دشمن تو ابرو و بی فرزند خواهد شد نه تو». (سوره ی کوثر). پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یقین داشت وعده های خدا تخلف بردار نیست و نسل پاک و با برکتی از او بوجود خواهد آمد که سرچشمه و منشأ تمام خوبی های جهان خواهد شد. هنگامی وعده ی خدا جامه ی عمل پوشید که زهرای اطهر به دنیا آمد، و از فروغ نور ولایت افق گیتی روشن شد. وقتی به رسول خدا بشارت رسید که خدا به خدیجه نوزاد دختری عطا کرد، دلش از بشارت غرق شادمانی و سرور شد و از دختردار شدن نه تنها غمگین نشد بلکه بدان وسیله دلش مطمئن و آرام گشت و آثار نوید پروردگار جان را مشاهده نمود. پیغمبر اکرم از آن مردان کوتاه فکر و نادان عصر جاهلیت نبود که از وجود دختر اظهار شرمندگی کند و از شدت خشم، مادر بی گناه را به باد دشنام و ستیزه گیرد و از مردم دوری جوید. (سوره ی نحل آیه ی ۵۸). محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث شد تا با افکار پوچ و غلط مردم که برای زنان ارزشی قائل نبودند و آنان را از اجتماع حساب نمی کردند و دوشیزگان بی گناه را زنده به گور می کردند، مبارزه کند و بدانان بفهماند که زن نیز یکی از اعضاء حساس و مهم اجتماع است و دارای مسؤولیت و وظیفه ی بسیار سنگین و بزرگی است. باید برای عظمت و ترقی اجتماع کوشش کند و در مورد وظایفی که آفرینش ویژه اش اقتضا دارد انجام وظیفه نماید. خدا خواست ارزش زن را عملا به جهانیان بفهماند. از همین رهگذر بود که ذریه و نسل پاک پیغمبر برگزیده اش را در وجود دخترش قرار داد و چنین مقدر کرد که امامان و پیشوایان و رهبران دینی اسلام از نسل زهرای اطهر بوجود آیند. و بدین وسیله مشتم محکمی بر دهان نابخردانی زد که دختر را از اولاد خویش محسوب نمی داشتند بلکه از وجودش عار و ننگ داشتند.

شیر مادر

هنگامیکه فاطمه علیها السلام را تمیز و پاکیزه نمودند و قنداقه اش را در دامن خدیجه گذاشتند، آن مادر مهربان مسرور شد و پستانش را در دهان کوچک نوزاد عزیزش نهاد و از شیر ی جان سیرش کرد تا به خوبی رشد و نمو نماید. (دلایل الامامه ص ۹). خدیجه از آن زنان خودخواه و نادانی نبود که بدون هیچ عذر و بهانه ای، نوزاد را از شیر مادر که خدا برایش مهیا ساخته محروم سازد. خدیجه خود می دانست یا از پیغمبر شنیده بود که برای تغذیه و بهداشت اطفال هیچ غذائی بهتر از شیر مادر نیست (قال امیرالمؤمنین علیه السلام ما من لبن رضع به الصبی اعظم برکة من لبن امه - وافی ج ۳ ص ۲۰۷). زیرا شیر مادر با وضع دستگاه گوارش نوزاد و مزاج مخصوص او کاملا هماهنگی و تناسب دارد، کودک مدت نه ماه در رحم مادر، شریک غذا و هوا و خون او بوده و مستقیما از مادرش ارتزاق می کرده است. و از این جهت، ترکیبات مخصوص شیر مادر، با ساختمان ویژه طفل کاملا تناسب دارد. علاوه بر این، در شیر مادر تقلب راه ندارد و میکربهای بیماری زا در آن نیست. خدیجه چون می دانست که آغوش پر مهر و محبت مادر و شیر خوردن کودک از پستانش، چه نقش بزرگی را در زندگی آینده ی نوزاد انجام می دهد و برای سعادت او چه تأثیرات قابل توجهی دارد، ترجیح داد که فاطمه عزیز را در آغوش گرم خویش پرورش دهد و به وسیله ی شیر پاک خودش که از منبع شرافت و نجابت و دانش و فضیلت و بردباری و فداکاری و شجاعت سرچشمه می گرفت غذا دهد. راستی مگر غیر از شیر پستان خدیجه، شیر دیگری می توانست چنین عنصر پاک و کانون معرفت و شجاعتی را رشد و نمو دهد و میوه ی پر برکت باغ

نبوت را به ثمر رساند؟.

دوران شیرخوارگی

دوران شیرخوارگی و ایام کودکی زهرا علیها السلام در محیط بسیار خطرناک و اوضاع بحرانی و انقلابی صدر اسلام گذشت که بدون شک در روح حساس آن کودک تأثیرات شایانی داشته است. زیرا نزد دانشمندان این مطلب به اثبات رسیده که محیط نشو و نمای کودک و افکار و احساسات پدر و مادر در روحيات و اثبات شخصیت او کاملاً موثر می باشند. (از این جهت، ناچاریم اوضاع و حوادث صدر اسلام را به طور خلاصه یادآور شویم تا خوانندگان بتوانند وضع فوق العاده و بحرانی دوران نشو و نمای دختر گرامی پیغمبر را پیش خودشان مجسم سازند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شد. در آغاز دعوت، با مشکلات بزرگ و حوادث سخت و خطرناکی مواجه بود. یک تنه می خواست با جهان کفر و بت پرستی مبارزه کند. تا چند سال مخفیانه تبلیغ می کرد و از ترس دشمنان جرأت نداشت دعوتش را علنی کند. بعداً از جانب خدا دستور رسید که مردم را آشکارا به دین اسلام دعوت کن و از مشرکین باک مدار. (سوره ی حجر آیه ی ۹۴). پیغمبر اکرم به دستور خدا دعوتش را علنی کرد. آشکارا و در مجامع عمومی مردم را به سوی آیین مقدس اسلام دعوت می نمود و روز بروز بر تعداد مسلمانان افزوده می شد. وقتی دعوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علنی شد اذیت و آزار دشمنان نیز شدت یافت. رسول خدا را اذیت می کردند. مسلمانان را تحت شکنجه و عذاب قرار می دادند. بعضی را مقابل آفتاب سوزان حجاز روی ریگهای داغ می خوابانیدند و سنگهای سنگین روی سینه شان قرار می دادند و بعضی را می کشتند. مسلمانان به قدری سختی و عذاب کشیدند که بستوه آمده جانشان به لب رسید. به طوریکه ناچار شدند از خانه و زندگی دست بردارند و به کشور دیگری هجرت نمایند. گروهی از مسلمانان از رسول خدا اجازه گرفتند و رهسپار حبشه شدند. (سیره ابن هشام ج ۱ ص ۳۴۴. الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۵۱). وقتی کفار بوسیله ی اذیت و آزار نتوانستند از پیشرفت و توسعه اسلام مانع گردند و دیدند مسلمانان اذیت و آزار را تحمل می کنند ولی دست از عقیده شان بر نمی دارند، انجمنی برپا ساخته همگی تصمیم گرفتند که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به قتل رسانند. ابوطالب از تصمیم خطرناک آنان آگاه شد و برای حفظ جان رسول خدا آن حضرت را با گروهی از بنی هاشم به دره ای که «شعب ابوطالب» نامیده می شد منتقل ساخت. ابوطالب و سایر بنی هاشم در حفظ و حراست رسول خدا کوشش می نمودند. حمزه عموی پیغمبر شبها با شمشیر برهنه اطرافش پاس می داد. دشمنان وقتی از کشتن رسول خدا ناامید شدند زندانیان شعب ابوطالب را در فشار اقتصادی قرار دادند و خرید و فروش با آنان را ممنوع ساختند. مسلمان در حدود سه سال در آن زندان سوزان با فشار و ناراحتی و گرسنگی بسر بردند و با مختصر غذایی که بطور قاچاق برایشان فرستاده می شد زندگی نمودند. بسا اوقات فریاد اطفالشان از گرسنگی بلند بود. فاطمه زهرا (علیها السلام) در چنین روزگار بحرانی و در چنین محیط خطرناک و وحشت آوری به دنیا آمد و رشد و نمود کرد. خدیجه ی کبری در چنین اوضاع و شرائطی نوزاد عزیزش را شیر می داد. مدتی از ایام شیرخوارگی و زهرا در شعب ابوطالب سپری شد. در همانجا از شیر خوردن باز گرفته شد. در همان ریگستان سوزان راه رفتن آموخت. در همان محیط قحطی غذاخور شد. هنگامی که سخن گفتن یاد می گرفت فریاد و ناله ی اطفال گرسنه «شعب» را می شنید. در وسط شب که از خواب بیدار می شد خویشانش را می دید که با شمشیرهای برهنه اطراف پدرش پاس می دادند. در حدود سه سال طول کشید که فاطمه علیها السلام بغیر از زندان سوزان شعب چیزی ندید و از دنیای خارج خبری نداشت. فاطمه در سن پنج سالگی بود که پیغمبر و بنی هاشم از تنگنای شعب نجات یافته به خانه و زندگی خودشان مراجعت نمودند. مناظر زندگی جدید و نعمت آزادی و توسعه ی در خوراک و پوشاک و منزل برای زهرا تازگی داشت و شادمان و مسرور بود.

مرگ مادر

اما افسوس و صد افسوس که روزگار خوشی فاطمه علیها السلام دوامی نداشت. تا خواست در محیط آزاد نفس راحتی بکشد مادر مهربانش خدیجه را از دست داد. هنوز یکسال نبود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و یارانش از زندان شعب آزاد شده بودند که خدیجه از دار دنیا رفت. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۷۴). آه، این حادثه‌ی جانگداز چقدر روح حساس فاطمه‌ی کوچک را افسرده نمود و نهال امیدش را پژمرده کرد، و بزرگترین ضربه‌ها را بر روح و روانش وارد ساخت. فاطمه (علیها السلام) هرگز احتمال وقوع چنین حادثه‌ی ناگواری را نمی‌داد. گاه و بیگاه از فراق مادر اشک می‌ریخت و در جستجوی مادر از هر کسی سراغ می‌گرفت. وقتی پیغمبر از دفن خدیجه فارغ شد و به خانه برگشت، فاطمه (علیها السلام) دور پدر می‌گشت و می‌گفت: پدر جان! مادرم کجاست؟ پیغمبر متحیر بود جواب را چه بگوید که جبرئیل نازل شد و گفت: در پاسخ فاطمه بگو: مادرت با کمال آسایش و راحتی در کاخی که از زبرجد ساخته شده زندگی می‌کند. (ینابیع الموده ص ۳۱۳ بحارج ۱۶ ص ۱).

نتیجه

اوضاع غیر عادی و حوادث و وقایع تلخ دوران کودکی حضرت زهرا علیها السلام بدون تردید آثاری در روح حساس آن دوشیزه‌ی گرامی گذاشت و زندگی آینده و چگونگی حرکات و افعال و روحيات و وجدانیاتش تا حدودی مربوط به حوادث آن دوران بوده است و آغاز شخصیت او از همین جا سرچشمه گرفت. آثار زیر را می‌توان از مهمترین آنها شمرد. ۱- کسیکه در یک چنین اوضاع سهمگینی رشد و نمو کند و در آغاز زندگی چنین ضربه‌های بزرگی بر روحش وارد شود، شخصی افسرده و پژمرده و غمناک خواهد بود. به همین علت، در احوال فاطمه (علیها السلام) نوشته‌اند همیشه محزون و غمناک بوده است. ۲- کسیکه در یک چنین اوضاع بحرانی بزرگ شود، حتی دوران شیرخوارگی و طفولیت خویش را در زندان بگذارند و از آن وقتی که خودش را شناخته در تنگنای زندان باشد و مشاهده کند که پدر و مادر و خویشانش با چه فداکاری و از خودگذشتگی از هدف خودشان دفاع می‌کنند و برای رسیدن به هدف به هر سختی و فشاری تن در می‌دهند، اما حاضر نیستند از هدف خودشان دست بردارند، چنین شخصی طبعاً مبارز و سرسخت و با هدف بار می‌آید و در طریق رسیدن به هدف از زندان و شکنجه‌ها باک ندارد، و بزودی از میدان در نمی‌رود. ۳- فاطمه (علیها السلام) چون می‌دید که پدر و مادر و خویشانش در ترویج دین اسلام و بسط توحید و خداپرستی چه سختیها و مشقت‌هایی را تحمل می‌کنند و برای هدایت و نجات بشریت چه فداکاریهایی می‌کنند، از مردم انتظار داشت که بعد از پدر بزرگوارش قدر زحمات او را بدانند و در تعقیب هدف مقدسش کوشش و جدیت کنند، و از راهی که برایشان تعیین کرده منحرف نشوند.

بعد از وفات مادر

در سال دهم بعثت، ابوطالب و خدیجه، در فاصله‌ی کوتاهی، یکی پس از دیگری از دنیا رفتند (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۷۴). این دو حادثه‌ی ناگوار به قدری در روح پیغمبر تاثیر کرد که آن سال را سال غم و اندوه نامید (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۷۴). زیرا از یک طرف بزرگترین یار و غمخوار و مشاور داخلی و شریک زندگی و مادر فرزندان خویش، خدیجه را از دست داد. از طرف دیگر، بزرگترین پشتیبان و مدافع او حضرت ابوطالب از دنیا رفت. به طوری که اوضاع داخلی و خارجی آن حضرت یک مرتبه دگرگون گشت و به علت از دست رفتن این دو حامی بزرگ، اذیت و آزار دشمنان شروع شد. گاهی سنگش می‌زدند. گاهی خاک به صورت مبارکش می‌پاشیدند. گاهی ناسزایش می‌گفتند. گاهی بدنش را خون آلود می‌کردند و در اکثر اوقات،

هنگامی که با چهره ای غمناک و محزون به خانه می آمد، با صورت پژمرده و چشمهای اشکبار دختر عزیزش که در فراق مادر می گریست، روبرو می شد. فاطمه (علیها السلام) وقتی از خانه خارج می شد شاهد حوادث تلخی بود. گاهی می دید پدرش را اذیت می کنند و ناسزایش می گویند. یک روز دید دشمنان در مسجدالحرام نشسته اند و برای قتل پدرش نقشه می کشند، با چشم اشکبار به خانه بازگشت و تصمیم دشمنان را برای پدر تعریف نمود. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۷۱). روزی یکی از مشرکین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در کوچه ملاقات کرد، مقداری خاکروبه و کثافت بر سر و صورت آن جناب پاشید. پیامبر چیزی نگفت و با همین حال وارد خانه شد. یکی از دخترانش (فاطمه) باستقبال آن حضرت شتافت. آب آورد و با چشم گریان سر و صورت پدر را شست. پیامبر فرمود: دخترم! گریه نکن، مطمئن باش که خدا پدرت را از شر دشمنان محفوظ می دارد و پیروز می گرداند. (تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۴۴). یک روز پیامبر در مسجدالحرام مشغول نماز بود. عده ای از مشرکین او را مسخره می کردند و در صدد آزارش بودند. یکی از آنان بچه دان شتری را که تازه ذبح شده بود برداشت و با خون و کثافت، در حالی که پیامبر اکرم در سجده بود، آن را بر پشت مبارک آن حضرت افکند. حضرت فاطمه علیها السلام که در مسجد حاضر بود و این منظره را تماشا می کرد بسیار ناراحت شد و با چشم گریان خودش را به پدر رسانید و بچه دان را برداشت و بدور افکند. پیامبر از سجده برخاست و بعد از نماز بر آن جمعیت نفرین کرد. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۶۰). آری زهرای عزیز در همان سنین خردسالی این قبیل حوادث ناگوار را مشاهده می کرد و بیاری پدر می شتافت و برای پدر، مادری می کرد. با مردن خدیجه، طبعاً برخی از کارهای خانه بر دوش فاطمه ی کوچک افتاد. زیرا آن نخستین خانه ی توحید، کد بانوی بزرگ خود را از دست داده بود و بغیر از فاطمه علیها السلام در خانه یادگاری نداشت. تاریخ، این موضوع را روشن نکرده که در آن دوران سخت در خانه ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چه می گذشته و زندگی آنان چگونه اداره می شده است، اما با چشم دل می توان اوضاع رقت بار ساکنین آن خانه را مشاهده نمود. پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از خدیجه با زنی به نام «سوده» ازدواج نمود، زنان دیگری را نیز اختیار کرد. آنان هم کم و بیش درباره ی فاطمه اظهار علاقه می نمودند لیکن برای هر کودک یتیمی دشوار است جای مادرش را خالی و زن دیگری را در جای او مشاهده کند. نامادری هم هر چه خوب و مهربان باشد مهر و محبت بی شائبه ی مادر را ندارد. تنها مادر است که بوسیله ی نوازشهای گرم خویش، دل کودک را آرام می کند و به او نیرو می بخشد. و لی هر چه محرومیت فاطمه علیها السلام زیادت می شد، اظهار محبت پیغمبر هم به همان نسبت بیشتر می گشت. زیرا رسول خدا بدین مطلب توجه داشت که: فاطمه از جهت مادر، کسری محبت دارد و باید آن کسری جبران شود و از این جهت و جهات دیگر، در روایات وارد شده که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تا صورت فاطمه را نمی بوسید به خواب نمی رفت. (کشف الغممه ج ۲ ص ۹۳). مطالب مذکور اجمالی است از سرگذشت حدود هشت سال از زندگی دختر پیغمبر.

ناگفته نماند

ناگفته نماند که: گرچه امثال حوادث مذکور و فشارهای روحی برای هر کودکی پیش آمد کند اعصابش را درهم خواهد کوفت و برای سقوط و ناتوانی روحی و جسمی وی کافی خواهد بود، لیکن این داوری درباره ی همه کس درست نیست. زیرا همین حوادث سهمگین و گرفتاریهای مداوم و مبارزات پی در پی است که روح افراد ممتاز و برجسته را تقویت می کند و استعدادها را درونی و نیروهای نفهته ی آنان را به عرصه ی ظهور و بروز می آورد تا در مقابل مشکلات پایداری کنند. اگر سنگ معدن تحت حرارت فوق العاده قرار نگیرد، طلای ناب و گرانبهایش خارج نمی شود. اوضاع بحرانی و خطرناک و حوادث و انقلابات سهمگین دوران زندگی زهرا (علیها السلام)، نه تنها خللی بر روح آن حضرت وارد نساخت بلکه بر عکس، گوهر وجودش را صیقل داد و تابناک نمود و برای هر گونه مبارزه ای آماده و نیرومندش گردانید.

فاطمه به سوی مدینه

رسول خدا در سال سیزدهم بعثت- از ترس جان- ناچار شد مکه را ترک کند و به جانب مدینه، هجرت نماید. هنگام حرکت، با علی و فاطمه علیهما السلام وداع نموده به علی فرمود: امانتهای مردم را رد کن سپس فاطمه دختر مرا و فاطمه مادر خودت را و فاطمه دختر عمویم حمزه را با عده دیگری بردار و به سوی مدینه بشتاب که من در انتظار شما هستم. این را فرمود و به جانب مدینه حرکت نمود. علی بن ابی طالب (علیه السلام) به دستور پیغمبر اکرم عمل نمود، سپس فاطمه (علیها السلام) را با چند تن دیگر از زنها سوار کرد و رهسپار مدینه شد. در بین راه «ابوواقده» که مأمور راندن شترها بود، آنها را با سرعت می برد. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: با زنها مدارا کن و شترها را آهسته تر بران زیرا زنان ناتوانند و تاب تحمل سختی را ندارند. ابوواقده عرض کرد می ترسم دشمنان در تعقیب ما باشند و به ما برسند. علی (علیه السلام) پاسخ داد: پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: از طرف دشمنان به شما آزاری نخواهد رسید. وقتی به نزدیکی «ضجنان» رسیدند، هشت سوار از عقب ایشان رسیدند، علی ابن ابی طالب زنان را در پناهگاهی پیاپی نمود و با شمشیر بر دشمنان حمله کرد و پراکنده شان ساخت. آنگاه بانوان را سوار کرد و رهسپار مدینه شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی به «قبا» رسید دوازده روز توقف نمود تا علی به اتفاق فاطمه و سایرین به آن حضرت پیوستند. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۷۵ و ۱۸۳). رسول خدا در مکه و به روایتی در مدینه، «سوده» را به عقد خویش درآورد و فاطمه (علیها السلام) را به خانه ی او برد. سپس «ام سلمه» را عقد کرد و فاطمه را بدو سپرد تا از وی نگهداری و سرپرستی کند. ام سلمه می گوید: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه را به من سپرد تا در تربیتش کوشش کنم. من هم از تربیت و راهنمایی او دریغ نداشتم ولی به خدا سوگند او از من با ادب تر و داناتر بود. (دلایل الامامه ص ۱۱).

عروسی حضرت فاطمه

فاطمه زهرا علیها السلام دختر پیغمبر اکرم و از دوشیزگان ممتاز عصر خویش بود. پدر و مادرش از اصیل ترین و شریف ترین خانواده های قریش بودند. از حیث جمال ظاهری و کمالات معنوی و اخلاقی از پدر و مادر شریفش ارث می برد. به عالی ترین کمالات انسانی آراسته بود. شخصیت و عظمت پیامبر اکرم روز بروز در انظار مردم بالا می رفت و قدرت و شوکت او زیادتر می شد. به همین علت، دختر عزیزش زهرا (علیها السلام) همواره مورد توجه بزرگان قریش و رجال با شخصیت و ثروتمند قرار داشت و گاه و بیگاه از او خواستگاری می کردند. اما پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اصلاً خوشش نمی آمد کسی در این باره سخن بگوید و با خواستگاران طوری رفتار می کرد که می پنداشتند مورد غضب پیغمبر قرار گرفته اند. (کشف الغمه ج ۱ ص ۳۵۳). رسول خدا فاطمه را برای علی علیه السلام نگاهداشته بود و دوست می داشت از جانب او پیشنهاد بشود (کشف الغمه ج ۱ ص ۳۵۴). پیغمبر از جانب خدا مامور بود که نور را با نور کابین ببندد. (دلایل الامامه ص ۱۹). ابوبکر یکی از خواستگاران فاطمه علیها السلام بود. روزی بدین منظور خدمت رسول گرامی رسید و عرض کرد: یا رسول الله! میل دارم با شما وصلت کنم آیا می شود که فاطمه را به عقد من درآوری؟ رسول خدا فرمود: فاطمه هنوز کوچک است و اصلاً تعیین همسر او با خداست. من نیز منتظر دستور خدایم. ابوبکر مأیوسانه برگشت. در بین راه با عمر ملاقات نمود و جریان خواستگاری خودش را با او در میان گذاشت. عمر گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشنهاد ترا رد کرده و میل نداشته دخترش را به تو بدهد. عمر نیز یک روز در ازدواج با فاطمه علیها السلام طمع کرد و بدین منظور خدمت رسول خدا مشرف شد و فاطمه را خواستگاری نمود. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پاسخ داد: فاطمه هنوز کوچک است و تعیین همسرش با خداست. عمر و ابوبکر چندین مرتبه تقاضای ازدواج کردند ولی پیغمبر پیشنهادشان را نپذیرفت. «عبدالرحمان بن عوف» و «عثمان بن عفان» که هر دو از ثروتمندان بزرگ بودند به عزم

خواستگار خدمت رسول خدا رسیدند. عبدالرحمان عرض کرد یا رسول الله! اگر فاطمه علیها السلام را به من تزویج کنی، حاضر می‌کشد شتر سیاه آبی چشم که بارهایشان پارچه های کتان اعلاى مصرى باشد و ده هزار دینار مهریه اش کنم. عثمان نیز اظهار داشت: یا رسول الله من هم به همین مهر حاضر می‌موم و بر عبدالرحمان برتری دارم زیرا زودتر مسلمان شده ام. پیغمبر از سخن آنان سخت خشمناک شد و برای آن که بفهماند به مال آنها علاقه ندارد و داستان ازدواج داستان خرید و فروش و مبادله ی ثروت نیست، مشتی سنگ ریزه برگرفت و به جانب عبدالرحمان پاشید و فرمود: تو خیال می کنی من بنده ی پول و ثروتم و بوسيله ی ثروت خودت بر من فخر و مباهات میکنی و می خواهی بوسيله ی پول ازدواج را بر من تحمیل کنی؟ (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۴۵. تذکره الخواص ص ۳۰۶).

پیشنهاد به علی

اصحاب رسول خدا اجمالا احساس کرده بودند که پیغمبر اکرم میل دارد فاطمه (علیها السلام) را با علی کابین ببندد، ولی از جانب علی پیشنهاد نمی شد. یک روز عمر و ابوبکر و سعد بن معاذ و گروهی دیگر در مسجد انجمن داشتند و از هر دری سخن می گفتند. در این بین سخن از فاطمه به میان آمد. ابوبکر گفت: مدتی است که اعیان و اشراف عرب فاطمه علیها السلام را خواستگاری می نمایند اما پیغمبر اکرم پیشنهاد احدی را نپذیرفته و در جوابشان می فرماید: تعیین همسر فاطمه با خداست. ولی بنی ابی طالب علیه السلام تا حال، در مورد خواستگاری فاطمه اقدامی نکرده. گمان می کنم علت اقدام نکردنش تهیدستی باشد. این مطلب برای من روشن است که خدا و پیغمبر، فاطمه را برای علی علیه السلام نگاهداشته اند. سپس به «عمر» و «سعد بن معاذ» گفت: حاضرید به اتفاق هم پیش علی برویم و جریان را برایش تشریح کنیم و اگر به ازدواج مایل بود و تهیدستی مانعش بود، کمکش کنیم؟! سعد بن معاذ از این پیشنهاد استقبال نمود و ابوبکر را در این کار تشویق کرد. سلمان فارسی می گوید: عمر و ابوبکر و سعد بن معاذ بدین قصد از مسجد خارج شدند و به جستجوی علی (علیه السلام) پرداختند. ولی آن حضرت را در منزلش نیافتند. اطلاع پیدا کردند که در نخلستان یکی از انصار با شتر آبکشی می کند و درختان خرما را آبیاری می نماید. پس به جانب آن حضرت شتافتند. علی علیه السلام فرمود: از کجا می آید و به چه منظور اینجا آمده اید؟! ابوبکر گفت: یا علی تو در تمام کمالات بر سایرین برتری داری، و از موقعیت خودت و علاقه ای که رسول خدا به تو دارد کاملا آگاهی. اشراف و بزرگان قریش برای خواستگاری فاطمه علیها السلام آمده اند ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله دست رد به سینه همه زده و تعیین همسر فاطمه را به دستور خدا حواله داده است. گمان می کنم خدا و رسول، فاطمه را برای تو گذاشته اند. و شخص دیگری قابلیت این افتخار را ندارد. نمی دانم به چه علت شما در این اقدام کوتاهی می کنی؟! علی بن ابی طالب علیه السلام هنگامی که سخن ابوبکر را شنید اشک در چشمان مبارکش حلقه زد و فرمود: ای ابابکر! احساسات و خواسته های درونی مرا تحریک نمودی و به موضوعی که از آن غافل بودم یادآوری کردی. به خدا سوگند! همه خواستگار فاطمه اند، منم بدین موضوع علاقه دارم. یگانه چیزی که مرا از این اقدام بازداشته فقر و تهیدستی است. ابوبکر عرض کرد: یا علی! این سخن را نفرمایید. زیرا دنیا و اموال دنیا در نظر خدا و رسول ارزشی ندارد. من صلاح می دانم هر چه زودتر در این کار اقدام نمایید و در خواستگاری فاطمه تعجیل کنید. (بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۲۵).

افکار خفته بیدار می شود

علی بن ابی طالب علیه السلام در خانه ی پیغمبر اکرم بزرگ شده و فاطمه (علیها السلام) را به خوبی می شناخت و با روحيات و اخلاق او کاملا آشنا بود. هر دو تربیت شده ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خدیجه و در یک خانه بزرگ شده بودند (مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۸۰). علی می دانست دختری مانند فاطمه هرگز پیدا نخواهد شد که به جمیع کمالات و فضائل

انسانیت آراسته باشد. و از صمیم قلب او را دوست می داشت و می دانست چنین موقعیتهای مناسبی همیشه فراهم نمی شود. اما اوضاع بحرانی اسلام و گرفتاری ها و فقر اقتصادی مسلمین، چنان علی (علیه السلام) را مشغول ساخته بود که به خواسته های درونی خویش توجه نداشت، و در همه فکری بود جز ازدواج و تشکیل خانواده. علی علیه السلام اندکی در پیرامون پیشنهاد ابوبکر تأمل کرد و اطراف و جوانب قضیه را به خوبی بررسی نمود، از یک طرف، تهیدستی و فقر اقتصادی خودش و سایر مسلمانان و حوادث و گرفتاریهای عمومی را مشاهده کرد، از طرف دیگر فکر کرد موقع ازدواج کردنش فرارسیده و در حدود بیست و یک سال یا زیادت از عمرش می گذرد (ذخائر العقبی ص ۲۶). باید خواه ناخواه ازدواج کند و مثل فاطمه (علیها السلام) هرگز پیدا نمی شود. اگر این فرصت از دست برود قابل جبران نیست.

علی به خواستگاری می رود

پیشنهاد ابوبکر چنان روح علی را تکان داد و عشق درونی او را شعله ور ساخت که دیگر نتوانست بکار خویش ادامه دهد. شترش را از کار بازگرفت و به منزل آورد، بدنش را شستشو داد، عبای تمیزی بر تن کرد، کفش هایش را پوشید و به خدمت رسول اکرم شتافت. پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه ی ام سلمه تشریف داشت. علی (علیه السلام) به منزل ام سلمه رفت و در زد. پیغمبر به ام سلمه فرمود: در را باز کن. کوبنده ی در شخصی است که خدا و رسول او را دوست دارند او هم خدا و رسول را دوست دارد. عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت، کیست که ندیده درباره اش چنین داوری می کنی؟ فرمود: ای ام سلمه! ساکت باش، مردی دلاور و شجاع است، برادر و پسرعمویم و محبوب ترین مردم نزد من است. ام سلمه از جای جست و در سرای را باز کرد. علی (علیه السلام) داخل منزل شد، سلام داد و در حضور پیغمبر نشست. از خجالت سرش را به زیر انداخت، و نتوانست تقاضای خویش را عرضه بدارد. مدتی طول کشید که هر دو ساکت بودند. بالاخره پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سکوت را شکست و فرمود: یا علی گویا برای حاجتی نزد من آمده ای که از اظهار آن خجالت می کشی؟ بدون پروا حاجت خود را بخواه و اطمینان داشته باش که تمام خواسته های قبول می شود. عرض کرد: یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد، من در خانه ی شما بزرگ شدم و از الطاف شما برخوردار گشتم. بهتر از پدر و مادر، در تربیت و تأدیب من کوشش نمودی و به برکت وجود شما هدایت شدم. یا رسول الله! به خدا سوگند اندوخته دنیا و آخرت من شما هستی. اکنون موقع آن شده که برای خودم همسری انتخاب کنم و تشکیل خانواده دهم، تا با وی مأنوس گردم و از ناراحتیهای خویش بکاهم. اگر صلاح بدانی و دختر خودت فاطمه علیها السلام را به عقد من درآوری سعادت بزرگ نصیب من شده است. رسول خدا که در انتظار چنین پیشنهادی بود صورتش از سرور و شادمانی برافروخته شد، فرمود: صبر کن تا از فاطمه اجازه بگیرم. پیغمبر نزد فاطمه (علیها السلام) رفت، فرمود: دخترم! علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به خوبی می شناسی برای خواستگاری آمده است. آیا اجازه می دهی ترا به عقدش در آورم؟ فاطمه از خجالت سکوت کرد و چیزی نگفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله سکوت او را علامت رضایت دانست. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۲۷ ذخائر العقبی ص ۲۹).

توافق

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از کسب اجازه به نزد علی آمد و بآلی خندان گفت: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟ پاسخ داد: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، شما از وضع من کاملاً اطلاع دارید. تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی و بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات اولی تو است. شتر نیز از ضروریات زندگی ت و محسوب می شود، باید به وسیله ی آن آبکشی کنی و وضع اقتصادی

خودت و خانواده ات را تامین کنی و برای اهل و عیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صرف نظر کنی همان زره است. منمهم به تو سخت نمی گیرم و به همان زره اکتفا می نمایم. یا علی اکنون که کار بدینجا رسید، می خواهی بشارتی به تو بدهم و رازی را برایت آشکار سازم؟. عرض کرد: آری یا رسول الله، پدر و مادرم فدایت، شما همیشه نیک خوی و خوشزبان بوده اید. فرمود: پیش از آن که به نزد من بیایی جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد! خدا ترا از بین مخلوقاتش برگزیده و به رسالت انتخاب کرد. علی (علیه السلام) را برگزید و برادر و وزیر تو قرار داد. باید دخترت فاطمه را با او کابین بندی. مجلس جشن ازدواج آنان در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده است. خدا دو فرزند پاک و نجیب و طیب و طاهر و نیکو به آنان عطا خواهد نمود یا علی هنوز جبرئیل بالا نرفته بود که تو درب منزل را زدی. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۲۷).

خطبه عقد

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی تو زودتر به مسجد برو من نیز از عقب تو می آیم، تا در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم. علی علیه السلام مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت نمود. ابوبکر و عمر را در بین راه ملاقات کرد، از جریان کار جو یا شدند، گفت: رسول خدا دخترش را به من تزویج کرد، هم اکنون از عقب می رسد، تا در حضور جمعیت، مراسم عقد و خطبه خوانی را انجام دهد. پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالی که صورتش از سرور و شادمانی می درخشید به مسجد تشریف برد، و به بلال فرمود: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن. هنگامی که مردم جمع شدند، بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد ازدواج علی و فاطمه علیها السلام در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده و دستور داده که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهیم، و شما را بر آن گواه بگیرم. سپس نشست و به علی (علیه السلام) فرمود: برخیز و خطبه عقد را بخوان. علی علیه السلام برخاست و فرمود: خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم و شهادت می دهم که بغیر از او خدایی نیست. شهادتی که مورد پسند و رضایت او واقع شود. درود بر محمد صلی الله علیه و آله، درودی که مقام و درجه اش را بالا برد. ای مردم! خدا ازدواج را برای ما پسندیده و بدان دستور داده است. ازدواج من و فاطمه را خدا مقدر کرده و بدان امر نموده است. ای مردم! رسول خدا فاطمه را به عقد من درآورد و زره ام را از بابت مهر قبول کرد. از آن حضرت پرسید و گواه باشید. مسلمانان به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: یا رسول الله! فاطمه را با علی کابین بسته ای؟. رسول خدا پاسخ داد: آری. پس تمام حضار دست به دعا برداشته گفتند. خدا این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و در میانتان دوستی و محبت افکند. پس از ختم جلسه، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خانه برگشت، و به زنان دستور داد برای فاطمه مجلس جشن و شادی فراهم کنند. (مطالب این بخش را می توانید در کتابهای زیر پیدا کنید: کشف الغمه ج ۱ ص ۳۵۳-۳۵۹. مناقب ابن شهر آشوب ج ۳. ذخائر العقبی. تذکره الخواص. دلائل الامامه، مناقب خوارزمی ص ۲۴۷، بحارالانوار ج ۴۳ ص ۹۲-۱۴۵). مراسم ازدواج در روز اول یا ششم ذی حجه (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۴۹). سال دوم یا سوم هجری انجام گرفت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۶ و ۷).

انتخاب داماد

اسلام به مسلمانان می گوید: اگر جوانی برای خواستگاری دختر شما آمد باید قبل از هر چیز جنبه های دینی و اخلاقی او را بررسی کنید. اگر با ایمان و پاکدامن و خوش اخلاق بود با وی وصلت نمایید. اسلام عقیده دارد که ازدواج نباید بر پایه ی مال و ثروت استوار گردد. اسلام می گوید: ثروت تنها، انسان را خوشبخت نمی کند، و فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی و علاقه ی دینی داماد

بر مال و ثروت برتری دارد. زیرا داماد با ایمان و خوشرفتار گر چه تهی دست باشد بهتر از ثروتمند عیاش و هوسران و لا ابالی، اسباب آسایش خانواده اش را فراهم می سازد. پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: وقتی کسی به خواستگاری دختر شما آمد اگر اخلاق و دینش را پسندیدید با وی وصلت کنید و جواب رد به او ندهید. اگر برنامه ی ازدواج شما برخلاف این دستور شد مفسد بزرگ و گرفتاری های زیادی برایتان تولید خواهد شد. (و افی کتاب نکاح ص ۱۷). پیغمبر اسلام نه تنها این مطلب را به مردم یاد می داد بلکه خودش بدان عمل می کرد. به همین جهت، دین و پرهیزکاری و فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی علی علیه السلام را بر ثروت هنگفت عبدالرحمان و عثمان ترجیح داد و تهی دستی او را یکی از عیوب ندانست.

مهر حضرت زهرا

۱- یک زره که به مبلغ چهارصد یا چهارصد و هشتاد یا پانصد درهم ارزش داشت. ۲- یک دست لباس کتان یمنی. ۳- یک پوست گوسفند دباغی نشده. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۵۱).

یک عمل آموزنده

اسلام قرارداد مهرهای سنگین را به صلاح ملت نمی داند و سفارش می کند که اگر دین و اخلاق داماد را پسندیدید درباره ی مهر سختگیری نکنید و با کم قناعت کنید. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله می فرماید: بهترین زنان امت من کسانی هستند که زیبا و کم مهر باشند. (و افی کتاب نکاح ص ۱۵). امام صادق علیه السلام فرمود: بدی زن در این است که مهرش سنگین باشد. (و افی کتاب نکاح ص ۱۵). اسلام عقیده دارد که مسابقه در ازدیاد مهر، زندگی را بر مردم سخت می کند و مشکلات بزرگی را برای ملت بوجود می آورد. باید با ایجاد تسهیل در امر ازدواج، جوانان را به تشکیل خانواده متمایل نمود تا از هزاران مفسد اجتماعی و امراض روحی جلوگیری شود. مهرهای سنگین بنیان اقتصادی داماد را در آغاز زندگی نوین متزلزل و سست می کند، به محبت و صفای زن و شوهر لطمه می زند و جوانان را به ازدواج بی رغبت می کند. رسول گرامی اسلام برای این که عملا به مردم بفهماند که مهرهای سنگین صلاح واقعی ملت نیست، دختر عزیزش را با همین مهر که ملاحظه نمودید به عقد علی بن ابی طالب علیه السلام درآورد. حتی به عنوان دین هم چیزی بر ذمه ی او قرار نداد.

جهاز حضرت زهرا

رسول خدا به علی فرمود: هم اکنون برخیز زره ای را که به صدق زهرا انداختی بفروش و بهایش را نزد من حاضر کن تا برای شما جهاز و اسباب خانه ای تهیه نمایم. علی بن ابی طالب علیه السلام زره را بیازار برد و فروخت. در روایت مختلف، بهای آن بین چهارصد و چهارصد و هشتاد و پانصد درهم تعیین شده است. ناگفته نماند که بنا بر بعضی روایات، زره را عثمان خریداری کرد و بعدا به علی اهدا نمود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۳۰). علی علیه السلام پول زره را گرفت و خدمت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله تقدیم نمود. رسول خدا، ابوبکر و سلمان فارسی و بلال را احضار فرمود. مقداری از پولها را به آنان داد و فرمود: به مقداری این پولها اسباب و لوازم زندگی برای فاطمه علیهاالسلام خریداری کنید. قدری از آن هم را به اسماء داد و فرمود: برای دخترم عطر و بوی خوش تهیه کن. و بقیه را به ام سلمه سپرد. ابوبکر می گوید: وقتی پولها را شمردم دیدم شصت و سه درهم است و بوسیله ی آن اسباب و لوازم زیرا را خریداری کردم: ۱- یک پیراهن سفید. ۲- یک روسری بزرگ. ۳- یک حله ی سیاه خبیری. ۴- یک تختخواب که از پوست خرما بافته شده بود. ۵- دو عدد تشک کتانی که یکی از پشم گوسفند و دیگری از لیف خرما پر شده بود. ۶- چهار عدد بالش از پوست میش که از گیاهی به نام اذخر پر شده بود. ۷- یک قطعه حصیر هجری. ۸- یک عدد آسیای دستی.

۹- یک کاسه مسی. ۱۰- یک مشک چرمی برای آبکشی. ۱۱- یک طشت لباسشویی. ۱۲- یک عدد کاسه برای شیر. ۱۳- یک ظرف آبخوری. ۱۴- یک پرده ی پشمی. ۱۵- یک آفتابه. ۱۶- یک سبوی گلی. ۱۷- یک عدد پوست برای فرش. ۱۸- دو کوزه ی سفالین. ۱۹- یک عبا. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۵۳. کشف الغمه ج ۱ ص ۳۵۹). هنگامی که جهاز زهرا را خدمت پیغمبر آوردند اشکش جاری شد و سرش را به جانب آسمان بلند کرد و گفت: خدایا این عروسی را برای کسانی که اگر ظرفهایشان گلی است مبارک گردان.

درسی به مسلمین

عروسی علی و فاطمه علیهما السلام یکی از حساس ترین و مهمترین نمونه های ازدواج اسلامی بود. زیرا پدر دختر، بزرگترین شخصیت جزیره العرب بلکه جهان اسلام و پیغمبر برگزیده ی خدا بود. دختر بهترین و عاقل ترین و باتربیت ترین و باکمال ترین زنان اسلام و یکی از چهار زن بزرگ بشریت به شمار می آمد و داماد هم از حیث اصل و نسب از شریف زادگان عرب بود. از جهت علم و کمال و شجاعت بر تمام رجال اسلام برتری داشت. جانشین رسمی و وزیر و مشاور رسول خدا بود. مرد دلاور اسلام و سپهسالار سپاه مسلمین بود. چنین ازدواجی باید حتی القوه با شوکت و تشریفات خاصی برگزار شود. اما چنان که ملاحظه فرمودید، با کمال سادگی انجام گرفت. جهاز بانوی نمونه ی اسلام بدین سادگی که ملاحظه فرمودید تهیه شد. جالبتر این که همین جهاز مختصر هم با مهریه ی خود حضرت زه را تهیه شد. نه اینکه مهریه را سر جای خود بگذارند و پدر دختر با هزارن گرفتاری و درد سر جهازی برای دخترش تهیه کند. پیغمبر می توانست، هر طور شده ولو به قرض کردن هم باشد جهاز آبرومندی، مطابق معمول روز، برای یگانه دختر عزیزش تهیه کند و بگوید: من پیغمبر خدا هستم، و باید مراعات شئون خودم را بکنم. دخترم نیز از بهترین زنان جهان است و باید احترام و آبروی او را مراعات نمایم و اسباب خوشحالی او را فراهم سازم. دامادم نیز از رجال نامی اسلام است و خدمات و مجاهداتش بر کسی پوشیده نیست. برای احترام و قدردانی از زحمات او باید وسائل آبرومندی برایش تهیه کنم و... اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ضرر و مفساد مسابقه در ازدیاد جهاز و مهر را می دانست. و خبر داشت که اگر مسلمین بدین بلیه گرفتار شوند، فقر عمومی و ورشکستگی اقتصادی، کثرت طلاق و خودداری جوانان از تشکیل خانواده، ازدیاد روزافزون جوانان بی زن و دختران بی شوهر، کثرت جرائم و جنایات و بروز انواع فحشاء، و ازدیاد امراض عصبی را به دنبال خواهد داشت. از این جهت در آن ازدواج نمونه، که متصدیان امرش شخص اول و دوم اسلام بودند کمال سادگی بعمل آمد تا برای ملت مسلمان و زمامداران مسلمین درس عملی آموزنده ای باشد. علی بن ابی طالب علیه السلام نیز از آن جوانان کوتاه فکری نبود که برای تهیه ی مال و ثروت و به منظور جهاز مفصل ازدواج کند و اگر جهاز عروسی نقصان داشت هر روز اسباب ناراحتی همسر بیگناهِش را فراهم سازد و با سرزنشها و ایرادهای بیجا، بنیان زناشویی را متزلزل سازد و کاشانه ی گرم و با صفای زناشویی را با بهانه های بچه گانه و بیجا، سرد و بی صفا کند و خانه ی انس و محبت را بزندان اختیاری تبدیل سازد. علی علیه السلام امام و پیشوای آینده ی ملت بود و می خواست با این گونه افکار غلط مبارزه کند. مال و ثروت دنیا در نظرش ارزش نداشت.

اثاث خانه علی

علی بن ابی طالب علیه السلام نیز اثاث زیر را برای حجله ی عروسی تهیه کرد: ۱- یک چوب برای آن که لباسهایشان را روی آن بیندازند و مشک آب را بر آن آویزان کنند. ۲- یک عدد پوست گوسفند. ۳- یک عدد متکا. ۴- یک عدد مشک برای آب. ۵- یک عدد غربال آرد بیزی. (بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۱۴).

مذاکره عروسی

علی علیه السلام می فرماید: حدود یک ماه طول کشید و من خجالت می کشیدم با پیغمبر درباره ی فاطمه صحبت کنم، ولی گاهی که خلوت می شد می فرمود: یا علی چه همسر نیکو و زیبایی نصیبت شد؟ بهترین زنان عالم را تزویج تو کردم. روزی برادرم عقیل پیش من آمد و گفت: برادر جان! من از ازدواج تو بسیار مسرور هستم. چرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهش نمی کنی که فاطمه را به خانه ات بفرستد تا بوسیله ی عروسی شما، چشم ما روشن گردد؟ پاسخ دادم: خیلی میل دارم عروسی کنم اما از رسول خدا خجالت می کشم. عقیل گفت: تو را به خدا سوگند! هم اکنون با من بیا تا خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برویم. علی با برادرش عقیل آهنگ منزل رسول خدا نمودند. در بین راه به «ام ایمن» برخورد کرده جریان را برایش گفتند. ام ایمن گفت: اجازه بدهید من با رسول خدا در این باره مذاکره کنم، زیرا در اینگونه امور، حرف زنها مؤثرتر است. ام سلمه و سایر زنان از قضیه خبردار شدند و خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشرف گشتند. عرض کردند: یا رسول الله! پدر و مادرمان به فدایت، برای موضوعی خدمت شما رسیده ایم که اگر خدیجه زنده بود چشمش بدان روشن می شد. وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نام خدیجه را شنید اشکش جاری شد و فرمود: خدیجه؟! کجا مانند خدیجه پیدا می شود؟ هنگامی که مردم مرا تکذیب نمودند مرا تصدیق کرد و برای تزویج دین خدا، اموالش را در اختیار من قرار داد. خدیجه زنی بود که خدا بر من وحی فرستاد که بدو بشارت دهم خانه ای از زمره در بهشت بدو عطا خواهد کرد. ام سلمه عرض کرد: پدر و مادرم فدایت شود، شما هر چه درباره ی خدیجه می فرمایید صحیح است. خدا ما را با او محشور گرداند. یا رسول الله! برادر و پسرعموی شما میل دارد همسرش را به منزل ببرد. فرمود: پس چرا خودش در این باره صحبتی نمی کند؟ عرض کرد: خجالت می کشد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ام ایمن فرمود: علی را نزد من حاضر کن. وقتی علی (علیه السلام) خدمت پیغمبر مشرف شد فرمود: یا علی! آیا میل داری همسرت را به منزل ببری. عرض کرد: آری یا رسول الله. فرمود: خدا مبارک کند، همین امشب یا فردا شب وسایل عروسی را فراهم می کنم. سپس به زنانش فرمود: فاطمه را زینت کنید و خوشبویش نمایید و اطاقی را برایش فرش کنید تا مراسم عروسی را برگزار کنیم. (بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۳۰-۱۳۲).

جشن عروسی

پیغمبر اکرم به علی فرمود: در عروسی باید ولیمه داده شود، من دوست دارم امتم در عروسیها ولیمه بدهند. «سعد» که در مجلس حاضر بود عرض کرد: من یک گوسفند برای جشن شما تقدیم می کنم. گروهی دیگر از اصحاب نیز در حدود توانایی خودشان کمک کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به بلال فرمود: یک گوسفند بیاور و به علی (علیه السلام) فرمود: حیوانی ذبح کن. و ده درهم پول به او داد و فرمود: قدری روغن و خرما و کشک تهیه کن. نان هم تهیه کردند. سپس به علی فرمود: هر که را می خواهی برای صرف غذا دعوت کن. علی بن ابی طالب علیه السلام گروه زیادی از اصحاب را دعوت نمود. گوشتها را پختند و بوسیله ی روغن و خرما و کشک غذائی تهیه نمودند. چون جمعیت مدعوین زیاد بود و وسایل پذیرائی نداشتند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد مهمانان جشن، ده نفر ده نفر داخل شوند و غذا میل کنند. در آن جشن تاریخی، عباس و حمزه عموهای پیغمبر و علی بن ابی طالب و برادرش عقیل از مدعوین پذیرایی می نمودند. سفره ای گسترده و اصحاب، ده نفر ده نفر داخل می شدند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با دست مبارک غذا می کشید و مهمانان پذیرائی می شدند، پس از سیر شدن، بیرون می رفتند و ده نفر دیگر داخل می شدند. بدین منوال گروه کثیری غذا خوردند. و به برکت دست رسول خدا همه سیر شدند. سپس دستور داد بقیه ی غذاها را به خانه ی فقرا و بیچارگانی که از حضور در مجلس ولیمه معذور بودند ببرند یک ظرف

غذا هم برای فاطمه و علی علیهما السلام کنار بگذارند. (بحار ج ۴۳ ص ۱۳۲ و ۱۳۷ و ۱۱۴ و ۱۰۶).

بسوی حجله

زنان پیغمبر فاطمه را زینت کردند، عطر و بوی خوش بر او پاشیدند. پیغمبر، علی علیه السلام را احضار کرد و در جانب راست خودش نشانید. فاطمه (علیها السلام) را نیز در طرف چپ نشانید. سپس عروس و داماد را به سینه‌ی خودش چسباند. پیشانی هر دو را بوسه داد. دست نوعروس را گرفت و در دست داماد گذاشت. به علی (علیه السلام) فرمود: فاطمه همسر خوبی است. و به فاطمه (علیها السلام) فرمود: علی شوهر خوبی است. سپس به زنان فرمود: عروس و داماد را با شور و شادی به حجله ببرید ولی چیزی نگویید که خدا ناراضی گردد. زنان پیغمبر با شور و شادی، الله اکبر گویان، فاطمه و علی را تا حجله‌ی عروسی مشایعت نمودند. رسول خدا نیز از عقب رسید و وارد حجله شده دستور داد ظرف آبی حاضر کردند، قدری از آنها را بر بدن فاطمه پاشید و دستور داد با بقیه‌ی آن وضو بگیرد و دهانش را بشوید. بعدا ظرف آب دیگری طلبید، قدری از آن را بر تن مبارک علی علیه السلام پاشید و دستور داد با بقیه‌ی آن دهانش را بشوید و وضو بگیرد. سپس روی عروس و داماد را بوسید. دست به جانب آسمان برداشت و گفت: خدایا این عروسی را مبارک گردان و نسل پاک و پاکیزه‌ای از ایشان بوجود آور. و قی خواست از حجله خارج شود فاطمه علیها السلام دامنش را گرفت و گریه کرد. فرمود: دختر عزیزم! من ترا به بردبارترین و دانشمندترین مردم تزویج کردم. سپس برخاست و تا درب حجله آمد. چوب در را با دو دست مبارک گرفت و فرمود: خدا شما و نسلتان را پاک و پاکیزه گرداند. با دوستان شما دوست هستم و با دشمنانتان دشمن. اکنون وداع می‌کنم و شما را به خدا می‌سپارم. آنگاه درب حجله را بست و به زنان فرمود: به منزلهای خودتان بروید، و کسی اینجا نماند. تمام زنها متفرق شدند. وقتی پیغمبر خواست خارج شود دید یکی از زنها باقی مانده است. پرسید کیستی مگر نگفتم باید همه خارج شوید؟ عرض کرد: من اسماء هستم. شما فرمودید خارج شوید، اما من در این جهت معذورم. زیرا هنگام رحلت خدیجه در خدمتش بودم، دیدم گریه می‌کند. عرض کردم: آیا شما هم گریه می‌کنید؟ با این که بهترین زنان جهان و همسر رسول خدا هستی و بتو وعده‌ی بهشت داده است. فرمود: گریه‌ی من از این جهت است که می‌دانم هر دختری شب زفاف محتاج به زنی است که محرم اسرارش باشد و حوائجش را برطرف سازد. من از دنیا می‌روم ولی می‌ترسم فاطمه ام در شب زفاف محرم راز و کمک حالی نداشته باشد. در آنوقت من به خدیجه گفتم. اگر تا شب زفاف فاطمه (علیه السلام) زنده ماندم قول می‌دهم که نزدش بمانم و برایش مادری کنم. وقتی پیغمبر نام خدیجه را شنید بی اختیار اشکش جاری شد و فرمود: ترا به خدا برای همین جهت مانده‌ای! عرض کرد: آری. پیغمبر فرمود: پس به وعده‌ات عمل کن. (بنابر بعض روایات، در روز چهارم که پیغمبر به خانه فاطمه تشریف برد اسماء را ملاقات نمود. در هر صورت داستان اسماء را بسیاری از تاریخ نگاران نوشته‌اند و آن را به اسماء بنت عمیس نسبت داده‌اند. ولی اگر اصل داستان صحت داشته باشد، درباره‌ی اسماء بنت عمیس صحیح نیست. زیرا اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب بوده. و جعفر یکی از کسانی است که به اتفاق همسرش به حبشه هجرت نمود و بعد از جنگ خیبر مراجعت کرد. بنابراین مسلما در شب زفاف فاطمه در مدینه نبوده است. پس آن زن یا اسماء بنت یزید بن سکن انصاری بوده یا سلمی بنت عمیس خواهر اسماء و زن حمزه بن عبدالمطلب بوده است. به هر حال، چنانکه صاحب کشف الغمه می‌نویسد در نقل این داستان برای روات اشتباهی رخ داده است.)

دیدار با فاطمه

پیغمبر اکرم بامداد شب زفاف با ظرفی پر از شیر به حجله‌ی فاطمه (علیها السلام) رفت. ظرف شیر را بدستش داد و فرمود: بخور پدرت به فدایت. سپس به علی (علیه السلام) فرمود: تناول کن پسرعت فدایت. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۹). آنگاه از علی پرسید:

همسرت چگونه بود؟ عرض کرد: بهترین کمک است برای اطاعت خدا. از فاطمه پرسید: شوهرت چطور است؟ عرض کرد: بهترین شوهر است. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۱۷). رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دیگر تا روز چهارم به خانه ی فاطمه (علیها السلام) نرفت. روز چهارم به حجله ی فاطمه تشریف برد و با او خلوت کرد. پرسید: همسرت را چگونه یافتی؟ عرض کرد: پدر جان خدا بهترین مردان را نصیب من کرده لکن زنان قریش که بدیدنم آمدند به جای تبریک عقده ای بر دلم نهاده گفتند: پدرت ترا با مرد فقیر و تهی دستی کابین بست، با این که ثروتمندان و رجال متشخص خواستار تو بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دخترش را دلداری داد و فرمود: نور دیده ام پدر و شوهر تو فقیر نیستند. به خدای سوگند گنج های زمین را بر من عرضه داشتند ولی نعمت های اخروی را بر ثروت و مال دنیا ترجیح دادم. عزیزم! من برای تو همسری برگزیدم که از همه زودتر اسلام آورده. از حیث دانش و حلم و عقل بر تمام مردم برتری دارد. خدا در بین تمام بشر، من و شوهرت را برگزید. همسر خوبی داری قدرش را بدان و از فرمانش سرپیچی نکن. سپس علی علیه السلام را خواند و فرمود: با همسرت مدارا و مهربانی کن. بدان که فاطمه پاره ی تن من است هر کس او را آزار کند مرا اذیت کرده و هر کس او را خشنود گرداند مرا خشنود نموده است. شما را وداع می کنم و به خدا می سپارم. (مطالبی را که درباره ی عروسی علی و زهرا نوشتیم میتوانیم در کتابهای زیر پیدا کنید: کشف الغمه ج ۱- مناقب ابن شهر آشوب ج ۳- تذکره الخواص- ذخائر العقبی- دلائل الامامه- سیره ی ابن هشام- مناقب خورزمی- ینابیع الموده- بحارالانوار ج ۴۳- ناسخ التواریخ جلد حضرت زهرا (ع)- اعلام الوری تالیف طبرسی- مجمع الزوائد ج ۹). مجلسی علیه الرحمه می نویسد: عقد ازدواج فاطمه و علی علیهما السلام در ماه رمضان خوانده شد و در اول یا ششم ذی حجه عروسی واقع شد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۳۶). علی و فاطمه مدتی کوتاه در منزلی زندگی کردند که کمی از خانه ی پیغمبر اکرم دور بود، اما تحمل این مقدار دوری، بر رسول خدا دشوار بود. روزی به منزل فاطمه (علیها السلام) تشریف برد و فرمود: قصد دارم ترا به نزدیک خودم منتقل سازم. عرض کرد: با حارثه بن نعمان مذاکره کنید شاید منزلش را به ما بدهد. فرمود: حارثه بن نعمان آنقدر منزل هایش را برای ما تخلیه نموده و از ما دور شده که دیگر از او خجالت می کشم. هنگامی که خبر به حارثه رسید خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرض کرد: یا رسول الله من و اموال من در اختیار شما است. دوست دارم علی و فاطمه را به منزل من منتقل سازی. رسول خدا آنها را به منزل حارثه منتقل ساخت. (طبقات ابن سعد ج ۸ بخش ۱ ص ۱۴).

فاطمه در خانه ی علی

فاطمه ی علیها السلام از خانه ی پدر به خانه ی شوهر منتقل شد. اما خیال نکنید که به خانه ی بیگانه ای رفته باشد. زیرا اگر چه از مرکز نبوت بیرون رفت ولی در خانه ی ولایت ساکن گشت. در منزل سپهسالار اسلام، رئیس ستاد ارتش اسلام، وزیر جنگ و مشاور مخصوص شخص اول اسلام وارد شد. در این پایگاه تازه وظائف سنگین تری بر دوش آن بانوی نمونه افتاد و رسماً دارای مسئولیت شد. در اینجا باید به زنان اسلام عملاً درس شوهرداری و خانه داری و بچه داری بدهد. باید درس فداکاری و صداقت و محبت به آنان بیاموزد. تا زنان جهان در آینه ی وجودش حقیقت و نورانیت اسلام را بنگرند.

خانه داری

یگانه خانه ای که دو عضو اساسی آن یعنی زن و شوهر- هر دو- از گناه و انحراف معصوم و به فضائل و کمالات انسانیت آراسته بودند خانه ی علی و فاطمه بود. علی (علیه السلام) نمونه ی یک مرد کامل اسلامی و زهرا (علیها السلام) نمونه ی یک بانوی کامل اسلامی بود. علی بن ابی طالب از کودکی در دامن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و تحت تربیت مستقیم آن حضرت قرار داشت. بهترین و عالی ترین اخلاق و فضائل و کمالات اسلامی را دارا بود. زهرا نیز در دامن پدر بزرگوارش تربیت یافت و به

اخلاق اسلامی کاملاً آشنا بود. گوش آنها از همان آغاز کودکی با قرآن مأنوس بود، شب و روز و گاه و بیگاه صوت آیات قرآن را از زبان مبارک پیغمبر گرامی استماع می نمودند، از وحی و اخبار غیبی مطلع می شدند، حقائق و معارف اسلام را از منبع اصلی دریافت می نمودند و نمونه‌ی عملی آن را در آینه‌ی وجود رسول اکرم تماشا می کردند. بنابراین باید عالی‌ترین نمونه‌ی زندگی خانوادگی را در این خانه یافت. خانه‌ی علی و فاطمه علیهما السلام حقاً کانون صفا و صمیمیت بود. زن و شوهر با کمال صداقت در اداره‌ی آن همکاری و معاونت داشتند و در امور خانه داری کمک می کردند. در آغاز زندگی خدمت رسول اکرم رسیدند و از آن جانب خواهش کردند که کارهای خانه را در میانشان تقسیم کند. رسول خدا فرمود: کارهای داخل خانه را فاطمه (علیها السلام) انجام دهد و کارهای خارج بر عهده‌ی علی (علیه السلام) باشد. فاطمه می گوید: خدا می داند که من چقدر از این مطلب خوشحال شدم که کارهای خارج خانه بعهده‌ی من نیفتاد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۱). فاطمه علیها السلام تربیت شده‌ی وحی بود، می دانست که خانه یکی از سنگرهای بزرگ اسلام است و زن اگر این سنگر بزرگ را از دست بدهد و برای خرید و فروش از خانه خارج گردد نمی تواند وظیفه‌ی خانه داری و تربیت فرزند را به خوبی انجام دهد. به همین جهت وقتی دید که کارهای دشوار خارجی بر دوش علی علیه السلام قرار گرفت بسیار خوشحال شد. دختر یگانه‌ی شخص اول اسلام از کار کردن عار نداشت و از زیر بار کارهای دشوار خانه داری شانه خالی نمی کرد. به حدی در خانه زحمت می کشید که خود علی علیه السلام درباره اش رقت می نمود و خدماتش را می ستود. روزی به یکی از اصحاب فرمود: می خواهی از وضع خودم و فاطمه برای تو تعریف کنم؟ آنقدر در خانه ام آب آورد که آثار مشک بر بدنش دیده می شد. آنقدر آسیا می کرد که دستهایش تاول زد. آنقدر در نظافت و تمیز کردن و روفتن خانه و پختن نان و غذا زحمت می کشید که لباسهایش کثیف می شد. بدین جهت کار بر او سخت شد. گفتم: خوب است خدمت پیغمبر بررسی و جریان را برایش بیان کنی شاید خادمی برایت تهیه کند تا در امور خانه داری به تو کمک کند. فاطمه علیها السلام خدمت رسول خدا رسید. دید با گروهی از اصحاب صحبت می کند، خجالت کشید حاجتش را اظهار کند بدون عرض حاجت به خانه برگشت. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) احساس کرد که فاطمه حاجتی داشته. لذا، بامداد روز بعد به منزل ما تشریف آورد سلام کرد، پاسخ دادیم. داخل خانه شد و نزد ما نشست. فرمود: فاطمه جان دیشب، به چه منظور به منزل ما آمدی؟ فاطمه علیها السلام خجالت کشید حاجتش را بگوید. من عرض کردم: یا رسول الله فاطمه آنقدر آب آورده که بند مشک در سینه اش اثر گذاشته، آنقدر آسیا گردانیده که دستهایش آبله کرده، آنقدر در نظافت خانه کوشیده که لباسهایش گردآلود و کثیف شده، آنقدر غذا پخته که لباسهایش چرک شده. من گفتم شما برسد شاید خادم و کمک کاری به وی عطا کنی. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه جان میخواهی عملی به شما تعلیم کنم که از خادم بهتر باشد؟ وقتی خواستی بخوابی سی و سه مرتبه بگو: سبحان الله سی و سه مرتبه بگو: الحمد لله. و سی و چهار مرتبه بگو: الله اکبر. این ذکر صد مرتبه بیش نیست ولی در نامه‌ی عمل هزار حسنه دارد. فاطمه جان اگر این ذکر را هر روز صبح بگویی خدا کارهای دنیا و آخرت را اصلاح خواهد نمود. فاطمه در جواب پدر گفت: از خدا و رسول راضی شدم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۲ و ص ۱۳۴).

در حدیث دیگر چنین دارد: فاطمه علیها السلام احوالش را برای پدر تعریف کرد و تقاضای کنیز نمود. رسول خدا گریه کرد و فرمود: فاطمه جان به خدا سوگند چهارصد نفر فقیر در مسجد سکونت دارند که نه غذا دارند و نه لباس. می ترسم اگر کنیز داشته باشی اجر و ثواب خدمت در خانه از تو فوت شود. می ترسم علی بن ابی طالب علیه السلام در قیامت از تو مطالبه‌ی حق کند. سپس تسبیح زهرا را به او یاد داد. امیرالمؤمنین فرمود: برای طلب دنیا نزد رسول خدا رفتی ولی ثواب آخرت نصیبان شد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۵). یک روز پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به خانه‌ی فاطمه تشریف برد، دید علی و فاطمه مشغول آسیا کردن هستند. پرسید کدامتان خسته تر هستید؟ علی علیه السلام فرمود: فاطمه. رسول خدا جای فاطمه نشست و علی را در آسیا کردن کمک نمود (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۵۰). جابر می گوید: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه را دید که لباس

کم ارزشی پوشیده و با دستش آسیا می کند و بچه اش را در دامن نهاده شیر می دهد. از دیدن این منظره اشکش جاری شد و فرمود: دختر عزیزم سختی و مرارت دنیا را بچش تا به شیرینی نعمت های آخرت نائل گردی. عرض کرد: یا رسول الله خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم. پس این آیه نازل شد: خدا در قیامت آنقدر به تو عطا می کند که راضی شوی. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۶). امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام هیزم و آب خانه را تهیه می کرد و خانه را می روفت. و فاطمه علیها السلام آسیا می کرد و خمیر درست می کرد و نان می پخت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۱). یک روز از بلال از وقت معمول دیرتر به نماز صبح حاضر شد. رسول خدا علت دیر آمدن را پرسید. عرض کرد: وقتی به مسجد می آمدم از منزل فاطمه علیها السلام عبور کردم دیدم مشغول آسیا کردن است و بچه اش گریه می کند. عرض کردم: ای دختر پیغمبر یکی از کارهایت را به من واگذار کن، تا شما را کمک کنم. فرمود: بچه داری از من بهتر ساخته است اگر میل داری در آسیا گرداندن کمک کن. من آسیا کردن را برعهده گرفتم، از این جهت دیرتر به مسجد آمدم. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به فاطمه ترحم کردی خدا به تو ترحم کند. (ذخائر العقبی ص ۵۱).

شوهرداری

فاطمه ی زهرا علیها السلام در خانه ی یکی از افراد عادی اجتماع زندگی نمی کرد بلکه در خانه ی دومین شخص اسلام یعنی سپهسالار شجاع و نیرومند اسلام و وزیر مشاور مخصوص نبی گرامی زندگی می کرد. موقعیت حساس اسلام و شوهرش را بخوبی درک می کرد و می دانست که اگر شمشیر علی (علیه السلام) نباشد، اسلام چندان پیشرفتی ندارد. فاطمه (علیها السلام) در یکی از مواقع بسیار حساس و بحرانی اسلامی در خانه ی علی زندگی می کرد. سپاه اسلام همیشه در حال آماده باش بود. در هر سال چندین جنگ واقع می شد و علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام یا اکثر آن جنگها شرکت داشت. زهرا ی عزیز از مسئولیت سنگین و حساس خودش خبر داشت و از حدود تأثیر و نفوذ زن در روحیه ی شوهر کاملاً مطلع بود. می دانست که زن دارای چنان نفوذ و قدرتی است که به هر طرف خواست شوهرش را می برد. می دانست که ترقی و عقب ماندگی و سعادت و بدبختی مرد تا حد زیادی، به روحیات و چگونگی رفتار زن بستگی دارد. خبر داشت که خانه بمنزله ی سنگر و آسایشگاه مرد است و وقتی از میدان مبارزات زندگی و برخورد با حوادث و مشکلات دنیای خارج خسته شد به آن جا پناه می برد تا تجدید نیرو کند و خودش را برای کار و انجام وظیفه آماده نماید و ریاست این آسایشگاه مهم به عهده ی زن واگذار شده است. به همین جهت اسلام شوهرداری را در ردیف جهاد قرار داده است. موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: جهاد زن این است که خوب شوهرداری کند. (و افی کتاب نکاح ص ۱۱۴). زهرا علیها السلام می دانست که سپهسالار نیرومند و شجاع اسلام در صورتی در میدان نبرد پیروز می گردد که از جهت اوضاع داخلی خانه، فکرش آزاد و از تشویقات و مهربانیهای همسرش دلگرم باشد. از این رهگذر می توان گفت: هنگامی که سپهسالار فداکار اسلام یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) با تنی خسته و کوفته، از میدان نبرد به خانه بازمی گشت از مهربانی ها و دلگرمی ها و نوازش های همسر عزیزش کاملاً برخوردار می شد. زخم های تنش را پانسمان می کرد. لباس های خون آلود جنگ را می شست و خبرهای جنگ را از او می شنید. فاطمه علیها السلام زنی نبود که در گوشه منزل به ادامه زندگی داخلی مشغول باشد و از حوادث و اوضاع مربوط به اسلام بی تفاوت بگذرد. بلکه از گوشه هائی از تاریخ استفاده می شود که در جریان امور مربوط به اسلام بوده و بالا-خص به حوادث جبهه و جنگ کاملاً عنایت داشته است. نه تنها پدر و شوهرش را تشویق می نموده بلکه در مواقع لزوم در صحنه حضور داشته و کارهایی را انجام می داده است. در تاریخ نوشته اند: بعد از جنگ احد، وقتی فاطمه صورت خون آلود پدر را دید او را در بغل گرفت، گریه می کرد و خونها را از چهره پدر پاک می کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام آب آورد و فاطمه صورت پدر را می شست، ولی خون قطع نمی شد، سرانجام فاطمه قطعه حصیری را

سوزاند و خاکسترش را روی زخم ریخت تا خون قطع شد. (انساب الاشراف ج ۱ ص ۳۲۴). و نوشته اند وقتی رسول خدا از جنگ احد برگشت شمشیرش را به فاطمه داد و فرمود: خون هایش را بشوی. علی بن ابی طالب علیه السلام نیز شمشیرش را به فاطمه داد و فرمود: خون هایش را بشوی. (سیره ابن هشام ج ۳ ص ۱۰۶). فاطمه علیها السلام، همیشه شوهرش را تحسین و تشویق می کرد و فداکاری ها و شجاعت هایش را می ستود و بدینوسیله دلش را گرم و برای جنگ آینده آماده اش می نمود. بوسیله ی نوازشهای بی شائبه، تن خسته و جراحات بدنش را تسکین می داد. علی علیه السلام می فرماید: وقتی به خانه می آمدم و به زهرا (علیها السلام) نگاه می کردم تمام غم و غصه هایم بر طرف می شد. (مناقب خوامی ص ۲۵۶). فاطمه علیها السلام هرگز بدون اجازه علی (علیه السلام) از خانه خارج نشد. هیچگاه او را غضبناک نکرد. زیرا می دانست که اسلام می گوید: هر زنی که شوهرش را غضبناک کند خدا نماز و روزه اش را قبول نمی کند تا این که شوهرش راضی شود. (و افی کتاب نکاح ص ۱۱۴). فاطمه در خانه ی علی هرگز دروغ نگفت و خیانت نکرد و هیچگاه از دستوراتش سرپیچی ننمود. علی علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند هرگز کاری نکردم که فاطمه (علیها السلام) غضبناک شود. فاطمه هم هیچگاه مرا خشمناک ننمود. (مناقب خوارزمی ص ۲۵۶). علی بن ابی طالب علیه السلام، در آخرین ساعات وداع زهرا بدین مطلب اعتراف کرد، زهرا در آخرین ساعات زندگی خویش به علی گفت: پسر عمو! هرگز مرا دروغگو و خائن نیافتی. از روزی که با من معاشرت کردی با دستورات تو مخالفت نکردم. علی (علیه السلام) در پاسخ فرمود: ای دختر پیغمبر معاذ الله که تو در خانه ی من بد رفتاری نموده باشی. زیرا مراتب خداشناسی و نیکوکاری و پرهیزکاری و بزرگی و خداترسی تو به حدی است که جای ایراد و خرده گیری نیست. همسر عزیزم مفارقت و جدایی از تو برای من بسی ناگوار است ولی مرگ را چاره ای نیست. (بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۹۱). چون فکر حضرت علی علیه السلام از جهت اوضاع داخلی خانه کاملا آزاد بود و از تشویقهای همسرش بهره مند می شد آن همه موفقیت و پیروزی برایش امکان پذیر بود. اما مبدا خیال کنید که علی بن ابی طالب علیه السلام از آن مردان خودخواهی بوده که هزاران امید و انتظار از همسرش داشته باشد ولی برای خودش مسئولیتی قائل نباشد و خود را مالک الرقاب مطلق زن و او را همانند بنده ی زر خرید بلکه پست تر بداند. ابا چنین نبود. علی (علیه السلام) می دانست که در همان موقعی که او در میدان کارزار شمشیر می زده همسرش نیز در سنگر داخلی اسلام به جهاد مشغول بوده. در غیاب او تمام کارهای داخلی و خارجی خانه بر عهده ی زهرا علیها السلام بوده است. غذا می پخته، لباس می شسته، بچه داری می کرده، در تربیت اطفال جدیت می نموده، در آن بحران قحطی و سختی زمان جنگ، برای تأمین غذا و سایر حوائج زندگی تلاش می کرده، از جهت حوادث و اخبار جنگ ناراحتی ها دیده انتظارها کشیده است. و به طور خلاصه خانه ای را اداره می کرده که اداره ی آن از اداره ی یک کشور چندان آسان تر نیست. علی بن ابی طالب علیه السلام حس می کرد که سرباز فداکار داخلی نیز محتاج به دلجویی و تشویق و نوازش است. وقتی وارد خانه می شد از اخبار داخل خانه و از رنج و مشقت های زهرا (علیها السلام) جويا می شد. آن پیکر خسته را نوازش می داد و بوسیله ی دلداری و مهربانی های بی شائبه، قلب پژمرده ی او را تسکین می بخشید، در مورد سختی های زندگی و فقر و تهیدستی دلداریش می داد و برای ادامه کار و زندگی نیرویش می بخشید. علی علیه السلام می دانست به همانقدر که مرد به اظهار محبت و اخلاص و قدردانی زن نیازمند است، زن نیز بدانها احتیاج دارد. آن دو همسر نمونه ی اسلام هر یک به وظائف خویش عمل می کردند و نمونه ای از اخلاق عالی اسلام بودند. مگر نه اینست که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب زفاف به علی (علیه السلام) فرمود: همسر تو بهترین زنان جهان است. و به فاطمه (علیها السلام) فرمود: شوهر تو بهترین مردان عالم است؟. (بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۳۲). مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرمود: اگر علی نبود برای فاطمه همسر لایقی وجود نداشت. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۸). مگر نه اینست که حضرت علی در بامداد شب زفاف به پیامبر عرض کرد: فاطمه بهترین عون و یاور من است در اطاعت پروردگار جهان؟. (دلایل الامامة ص ۷). فاطمه (علیها السلام) از پدرش روایت کرده که فرموده: بهترین مردان شما افرادی هستند که نسبت به همسرانشان بیشتر احسان و

مهربانی کنند. (بحار ج ۴۳ ص ۱۱۷).

بچه داری

یکی از وظائف سنگین و مهم حضرت زهرا موضوع بچه داری و تربیت اولاد بود. فاطمه پنج فرزند پیدا کرد: حسن، حسین، زینب، ام کلثوم و محسن. پنجمین فرزند آن حضرت که محسن نام داشت سقط شد. دو پسر و دو دختر از آن حضرت باقی ماند. فرزندان آن حضرت از اشخاص عادی نبودند، بلکه چنین مقدر شده بود که نسل پیغمبر اکرم از فاطمه (علیها السلام) بوجود آید. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: خدا ذریه ی پیغمبران را در صلب خودشان قرار داده ولی نسل مرا در صلب علی (علیه السلام) مقرر فرمود پس من پدر اولاد فاطمه هستم. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۸۷). خدا مقدر کرده بود که پیشوایان دین و خلفای پیغمبر اکرم از نسل پاک زهرا بوجود آیند. لذا یکی از وظائف سنگین او بچه داری بود. کلمه ی بچه داری، جمله ی کوتاهی بیش نیست ولی معنای بسیار مهم و دامنه داری دارد. شاید بعضی خیال کنند که بچه داری بیش از این نیست که پدر، لوازم زندگی فرزندان را فراهم سازد. و مادر، تر و خشکشان کند و در تهیه ی غذا و شستن لباس هایشان کوشش کند. و هیچ مسئولیت دیگری در قبال فرزندانند، اما اسلام به این حد اکتفا نمی کند بلکه پدر و مادر را در قبال وظیفه ی بزرگتری مسئول می داند. اسلام شخصیت آینده ی کودک را مرهون تربیت و پرورش و مراقبت پدر و مادر می داند. تمام حرکات و سکنات و افعال و گفتار پدر و مادر در روح حساس و لطیف فرزند تأثیر می کند. هر فرزندی نماینده ی کیفیت سلوک و رفتار پدر و مادرش می باشد. پدر و مادر وظیفه دارند که با کمال دقت مراقب آینده ی کودکانشان باشند و مواظب باشند طفل بیگناه - که نهادش بر خوبی آفریده شده - فاسد و بدبخت نگردد. حضرت زهرا که خود تربیت یافته ی دامن وحی بود از تربیت اسلامی بی اطلاع و غافل نبود. اطلاع داشت که از چگونگی شیر مادر و بوسه هایی که بر لب های معصوم کودکانش می زند گرفته تا تمام حرکات و اعمال و گفتارش، در روحیه ی حساس آنها اثر دارند. می دانست باید اما تربیت کند و نمونه هایی را به جامعه تحویل دهد که آینه و معرف حقیقت و روح اسلام باشند و حقائق و معارف قرآن در وجودشان جلوه گر باشد و این موضوع کار سهل و آسانی نیست. فاطمه علیها السلام می دانست باید مانند امام حسینی تربیت کند که در موقع احتیاج اسلام، جان خود و عزیزانش را در راه دفاع از دین و مبارزه ی با بیدادگری فدا کند و بوسیله ی خون های عزیزانش درخت اسلام را سیراب گرداند. می دانست باید دخترانی همانند زینب و ام کلثوم پرورش دهد که بوسیله ی ایراد خطبه ها و سخنرانی های شورانگیز، دستگاه ظلم و ستم بنی امیه را رسوا و مفتضح سازند، و جلو مقاصد شوم آنان را بگیرند. فاطمه (علیها السلام) در دانشگاه خانه، به زینب درس فداکاری و شجاعت داد تا مرعوب دستگاه بیدادگری نگیرد و بوسیله ی سخنرانی های آتشین خویش، دوست و دشمن را بگریاند و مظلومیت برادرش و بیدادگری بنی امیه را فاش سازد. می دانست باید فرزند بردباری همانند امام حسن علیه السلام تربیت کند که در موقع حساس اسلام، دندان بر جگر بگذارد و برای حفظ منافع عالی اسلام و فراهم ساختن زمینه ی انقلاب اساسی، سکوت کند و بوسیله ی صلح با معاویه، به جهانیان بفهماند که اسلام تا بتواند صلح را بر جنگ ترجیح می دهد. و بدان وسیله عوام فریبی و ظاهر سازی و حقه بازی معاویه را آشکار سازد. نمونه های خارق العاده که از آن مکتب اعجاز آمیز بیرون آمد بخوبی می تواند روح پر عظمت و نیروی فوق العاده ی حضرت زهرا را نشان دهد. زهرا (علیها السلام) از آن زنان کوتاه فکر و بی اطلاعی نبود که محیط خانه را کوچک شمارد و میل بلند پروازی کند. زهرا علیها السلام محیط خانه را بسیار بزرگ و حساس می دانست. آن را کارخانه ی بزرگ انسان سازی و دانشگاه مهم تمرینات نظامی و درس فداکاری می شمرد. می دانست که تربیت شدگان این مدرسه، هر درسی را که در اینجا بیاموزند، در میدان بزرگ اجتماع به مرحله ی ظهور و بروز درخواهند آورد. و آنچه را در اینجا تمرین کنند در آینده عمل خواهند کرد، حضرت زهرا از زن بودن احساس حقارت و کوچکی نمی کرد و مقام زن را بسی عالی و شامخ می دانست و این

لیاقت را در خویش می دید که دستگاه آفرینش چنین مسؤولیت سنگین و مهمی را بر دوشش نهاده و چنین پایگاه مهمی را بدو تفویض نموده است.

کلاس عالی تربیت

یک کلاس عالی و نمونه‌ی تربیت اسلامی کودک در خانه‌ی زهرا علیهاالسلام تأسیس شد. کلاس مذکور با همکاری شخص دوم اسلام و بانوی اول اسلام یعنی علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا اداره می شد و شخص اول اسلام یعنی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسماً بر آن نظارت داشت. اصول تربیتی و برنامه‌ی آن مستقیماً از جانب پروردگار جهان نازل می گشت. بهترین برنامه‌های تربیتی اجرا شد و برجسته‌ترین افراد را تربیت نمود. در اینجا ناچارم بدین مطلب اعتراف کنم که متأسفانه جزئیات آن برنامه‌ی عالی برای ما بیان نشده است. زیرا اولاً مسلمانان آن عصر آنقدر رشد فکری نداشتند که برای امور تربیتی ارزش قائل باشند، تا در ضبط جزئیات رفتار و گفتار پیغمبر و علی و فاطمه علیهماالسلام نسبت به فرزندانشان کاملاً مراقبت کنند و برای دیگران روایت نمایند. ثانیاً اکثر برنامه‌های تربیت کودک در داخل خانه اجرا می شود و اوضاع داخلی خانه‌ها غالباً بر دیگران پوشیده است. ولی می توان بطور اجمال گفت که: برنامه‌ی تربیتی زهرا همان برنامه‌هایی بوده که در قرآن کریم و احادیث پیغمبر و ائمه‌ی اطهار وارد شده است. اما در عین حال، همان جزئیاتی که نقل شده می تواند تا حدی ما را به نحوه‌ی تربیت آنان راهنمایی کند. ناگفته نماند که من اکنون در صدد آن نیستم که درباره‌ی اصول تربیت به طور تفصیل بحث کنم زیرا این مقام گنجایش تفصیل ندارد. ولی به پاره‌ای از آنها که درباره‌ی فرزندان زهرا علیهاالسلام اجرا و برای ما نقل شده، به طور خلاصه اشاره می کنم:

محبت

شاید اکثر مردم خیال کنند که دوران تربیت کودک از وقتی آغاز می شود که خوب و بد را درک کند و اهل رشد و تمیز شود و قبل از آن، تربیت مؤثر نیست، و کودک تحت تأثیر عوامل خارجی واقع نمی گردد. اما این عقیده درست نیست، زیرا به تصدیق دانشمندان فن تربیت، تربیت و پرورش کودک از همان آغاز تولد او باید شروع گردد. چگونگی دوران شیرخوارگی و حوادث و رفتار پدر و مادر تا حدودی در پرورش نوزاد تأثیر دارد و شخصیت آینده‌ی او از همین ایام شروع می شود. در نزد دانشمندان فن تربیت و روانشناسان، این مطلب به اثبات رسیده که اطفال در تمام دوران کودکی، به محبت و اظهار علاقه نیازمندند. کودک می خواهد پدر و مادر بیش از حد، او را دوست بدارند و نسبت به او اظهار علاقه نمایند. کودک چندان توجهی ندارد که در کاخ زندگی می کند یا در کوخ، لباس و خوراکش خیلی اغلاست یا نه. اما بدین موضوع کاملاً توجه دارد که دوستش می دارند یا نه. این احساس درونی، کودک را چیزی جز اظهار محبت و نوازش ارضا نمی کند. سرچشمه‌ی اخلاق و شخصیت آینده‌ی او همین اظهار محبت هاست. همین آغوش گرم مادر و نوازشهای مخلصانه‌ی پدر است که روح بشر دوستی و علاقه‌ی به هم‌نوع را در کودک می دمد و برای اظهار همدردی و کمک به دیگران آماده اش می سازد. همین نوازشهای بی شائبه است که کودک را از ترس و تنهایی و ضعف نجات می دهد و به زندگی امیدوار می سازد. همین مهرورزیها و بوسه‌های بی شائبه است که روح خوشبینی و خوشخویی را به او تقلین می کند و او را به سوی زندگی اجتماعی و تعاون و همکاری هدایت می نماید. و از عزلت و گوشه‌گیری نجاتش می دهد. بواسطه‌ی همین نوازشهاست که کودک احساس شخصیت می کند و خودش را لائق دوستی می داند. کودکی که از جهت محبت کسری داشته باشد معمولاً ترسو و خجول و ضعیف و بدبین و گوشه‌گیر و بی علاقه و پژمرده و حتی مریض بار می آید. گاهی هم ممکن است برای اظهار عکس‌العمل و نشان دادن بی نیازی، دست به اعمالی نظیر جنایت، دزدی و قتل نفس بزند تا بدان وسیله از اجتماعی که او را دوست ندارد انتقام گیرد و تظاهر به بی نیازی کند. پس محبت و نوازش

کودک یکی از احتیاجات ضروری او بشمار می رود و برای پرورش او ضرورت دارد. درس مذکور در خانه ی زهرا (علیهاالسلام) به طور کامل اجرا می شد و پیغمبر اکرم عملاً آنرا به فاطمه یاد می داد. روایت شده: وقتی امام حسن علیه السلام به دنیا آمد او را در پارچه ی زردی پیچیده خدمت رسول خدا آوردند. فرمود: مگر بشما نگفتم: نوزاد را در پارچه ی زرد نیچید؟ سپس لباسهای زرد حسن را دور انداخت و او را در پارچه ی سفیدی پیچید. در بغل گرفت و شروع کرد به بوسیدن و همین عمل را نسبت به امام حسین (علیه السلام) نیز انجام داد. (بحار ج ۴۳ ص ۲۴۰). روایت شده روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نماز جماعت مشغول بود. هر گاه به سجده می رفت امام حسین علیه السلام بر پشت او سوار می شد و پاهایش را حرکت می داد. وقتی می خواست سر از سجده بردارد حسین را می گرفت و کنار می گذاشت. هنگامی که دوباره به سجده می رفت، باز امام حسین (علیه السلام) بر آن جناب سوار می شد، پیغمبر او را می گرفت و کنار می گذاشت. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با همین کیفیت نمازش را پایان رسانید. یک نفر یهودی که جریان را مشاهده می کرد عرض کرد: شما نسبت به کودکان طوری رفتار می کنید که ما از آن امتناع داریم! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما هم اگر به خدا و رسول ایمان داشتید نسبت به کودکان مدارا می نمودید. یهودی بواسطه ی رفتار پیغمبر مسلمان شد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۹۶). روزی رسول خدا امام حسن را می بوسید و نوازش می کرد «اقرع بن حابس» عرض کرد: من ده فرزند دارم ولی تا حال هیچ یک از آنان را نبوسیده ام. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) غضبناک شد و فرمود: اگر خدا محبت را از قلب تو گرفته من چه کنم؟ هر کس نسبت به اطفال ترحم نکند و احترام بزرگسالان را نگه ندارد از ما نیست (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۸۲). روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از در خانه ی فاطمه عبور کرد، صدای گریه ی حسین علیه السلام را شنید. فاطمه را صدا زد و فرمود: مگر نمی دانی گریه ی حسین مرا اذیت می کند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۹۵). «ابوهریره» می گوید: روزی پیغمبر، حسن و حسین علیهماالسلام را بر دوش مبارک سوار نموده بود. در بین راه گاهی حسن را می بوسید و گاهی حسین را. مردی عرض کرد: یا رسول الله این دو کودک را دوست داری؟ فرمود: آری. هر کس حسن و حسین را دوست بدارد با من دوستی نموده و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۸۱). پیغمبر گاهی به فاطمه (علیهاالسلام) می فرمود: حسن و حسین را بیاور. وقتی آنان را خدمت آن حضرت می برد، آنها را به سینه می چسبانید و مانند گل می بوید. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۹۹). ابوهریره می گوید: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدم که دهان حسن و حسین را می مکید چنان که خرما را می مکند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۸۴).

پرورش شخصیت

دانشمندان روانشناس می گویند: تربیت کننده باید شخصیت کودک را پرورش دهد و اعتماد به نفس را به او تلقین کند. او را بزرگ نفس و با شخصیت بار بیاورد. مربی اگر به کودک احترام نگذاشت و او را کوچک شمرد و شخصیت او را خرد کرد، طبعاً ترسو و بی شخصیت بار می آید و خودش را زبون و بی ارزش می پندارد. هنگامی که بزرگ شد خودش را کوچکتر از آن می داند که به کارهای بزرگ اقدام کند. چنین فردی در اجتماع منشأ اثر خواهد شد و به آسانی زیر بار ذلت خواهد رفت. اما اگر خودش را بزرگ و با شخصیت دانست، به کارهای پست، تن نمی دهد و زیر بار خواری و ذلت نمی رود. این شخصیت نفسانی تا حدودی، به تربیت خانوادگی و روحیات پدر و مادر بستگی دارد. روانشناسان برای تقویت روحی کودک مطالبی را به تربیت کنندگان توصیه می کنند که از جمله ی آنها موضوعات زیر است: اول- اظهار علاقه و محبت و نوازش کودک. این موضوعی است که در درس اول بدان اشاره شد. و گفتیم که حسن و حسین علیهماالسلام از جهت محبت پدر و مادر و رسول خدا بقدر کافی برخوردار بودند. دوم- باید صفات خوب کودک را یادآوری کرد و او را در حضور خودش و دیگران تعریف و توصیف نمود. و بزرگی نفس را به او تلقین کرد. رسول خدا بارها می فرمود: حسن و حسین علیهماالسلام بهترین جوانان اهل بهشتند و پدرشان از

آنان بهتر است. (بحار ج ۴۳ ص ۲۶۴). پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به حسن و حسین می فرمود: شما ریحان خدایی هستید. (بحار ج ۴۳ ص ۲۸۱). «ابوبکر» می گوید: پیغمبر روی منبر نشسته بود و حسن علیه السلام در پهلویش قرار داشت. گاهی به مردم نگاه می کرد و گاهی به حسن، و می فرمود: فرزندم حسن، آقا و بزرگ است، شاید به برکت او در بین امت اصلاح شود. (بحار ج ۴۳ ص ۳۰۵). «جابر» می گوید: روزی داخل خانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم دیدم حسن و حسین بر پشت آن حضرت سوارند و آن جناب با دست و پا راه می رود و می فرماید: بهترین شتر، شتر شما است و بهترین سوار شماست. (بحار ج ۴۳ ص ۲۸۵). «یعلی عامری» می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روزی حسین را دید که با بچه ها بازی می کند، پس دست مبارکش را دراز کرد تا او را بگیرد. حسین (علیه السلام) به این طرف و آن طرف می دوید. پیغمبر اکرم با شوخی و تبسم او را در بغل گرفت. آنگاه یکی از دستهایش را زیر چانه ی او و دست دیگرش را پشت گردن نهاد و دهان مبارکش را بر لبهای او گذاشته می بوسید و می فرمود: حسین از من و من از حسینم، هر کس او را دوست بدارد خدا را دوست داشته است. حسین فرزند دختر من است. (بحار ج ۴۳ ص ۲۷۱). علی بن ابی طالب (علیه السلام) به حسن و حسین می فرمود: شما پیشوای مردم و بزرگ جوانان اهل بهشتید و از ارتکاب گناه معصومید. خدا لعنت کند کسی را که با شما دشمنی کند. (بحار ج ۴۳ ص ۲۶۵). حضرت فاطمه روزی حسن و حسین را خدمت رسول خدا آورد و عرض کرد: یا رسول الله حسن و حسین علیهما السلام فرزند شما هستند. چیزی به ایشان عطا کن. فرمود: هیبت و سیادت خود را به حسن بخشیدم، و شجاعت وجود خودم را به حسین دادم. (بحار ج ۴۳ ص ۲۶۳). «سلمان فارسی» می گوید: حسین (علیه السلام) را دیدم که بر زانوی رسول خدا نشسته بود. او را می بوسید و می فرمود: تو بزرگ و بزرگ زاده و امام و پسر امام و پدر امامان هستی. تو حجت، پسر حجت و پدر نه حجت می باشی که آخرشان قائم است. (بحار ج ۴۳ ص ۲۹۵). آری پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در پرورش شخصیت اولاد زهرا کوشش می کرد و زهرا و علی (علیهما السلام) نیز از همین برنامه متابعت می کردند. هرگز نشد که کودکان را تحقیر کنند و شخصیت آنها را در حضور دیگران کوچک سازند. و ضربه و شکست بر روحشان وارد نمایند. بدین علت، طبعاً بزرگ و آقا تربیت شدند. روایت شده که شخصی مرتکب گناهی شد که مستوجب کیفر بود پس خودش را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پنهان داشت تا گاهی که حسن و حسین را در بین راه ملاقات نمود، آنان را بر دوش گرفته خدمت رسول خدا مشرف شد عرض کرد: یا رسول الله حسن و حسین را شفیع قرار دادم. پیغمبر اکرم خندید و فرمود: ترا بخشیدم. سپس به حسن و حسین فرمود: شفاعت شما را قبول کردم. (بحار ج ۴۳ ص ۳۱۸). برای همین عظمت و بزرگی نفس بود که حسین بن علی علیه السلام با سپاه مختصری که داشت، در مقابل سپاه بیشمار یزید پایداری کرد و مردانه جنگ نمود و تن بذلت و خواری نداد. میفرمود مانند بندگان فرار نمی کنم و تسلیم خواری و ذلت نمی شوم. (مقتل ابی مخنف ص ۴۶). در اثر همین تربیت بود که زینب کبری با آن همه مصیباتی که دید خود را در قبال دستگاه ستمگر یزید نباخت و مرعوب آنان واقع نشد و بوسیله ی خطابه های شورانگیزش شهر کوفه و شام را منقلب ساخت و دستگاه جبار و خونخوار یزیدیان را رسوا و مفتضح ساخت.

ایمان و تقوی

بین دانشمندان بحث و گفتگو است که برنامه ی تعلیمات و تربیت های دینی از چه موقعی باید درباره ی کودک اجرا گردد، گروهی معتقدند که کودک تا بحد بلوغ و رشد نرسد استعداد درک افکار و عقائد دینی را ندارد و نباید تحت تربیت دینی قرار گیرد. گروه دیگری عقیده دارند که اطفال نیز لیاقت و استعداد آن را دارند که تحت تربیت دینی قرار گیرند، و مریبان می توانند موضوعات و مطالب دینی را ساده و قابل فهم نمایند و به کودکان تلقین کنند، و آنان را وادار کنند که اعمال و برنامه های آسان دین را انجام دهند تا گوششان با مطالب دینی آشنا شود و با اعمال و افکار دینی نشو و نما کنند. اسلام نظریه دوم را می پذیرد، و

دستور میدهد که کودکان را از سن هفت سالگی به نماز وادار کنید. (شافی ج ۲ ص ۱۴۹). پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تلقینات دینی را از همان اوائل کودکی و شیرخوارگی در خانه ی زهرا به مرحله اجرا درآورد. هنگامی که امام حسن (علیه السلام) به دنیا آمد و او را خدمت رسول اکرم بردند وی را بوسید و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و درباره ی امام حسین (علیه السلام) نیز همین عمل را انجام داد. (بحار ج ۴۳ ص ۲۴۱). امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی پیغمبر اسلام می خواست نماز بخواند. امام حسین پهلویش ایستاده بود وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواست تکبیر بگوید حسین نتوانست تکبیر بگوید. رسول خدا تا هفت مرتبه تکبیر را تکرار کرد تا حسین (علیه السلام) توانست تکبیر بگوید. (بحار ج ۴۳ ص ۳۰۷). رسول خدا تلقینات روحی را به قدری مؤثر می دانست که از همان آغاز تولد در گوش حسن و حسین اذان و اقامه گفت. تا برای تربیت کنندگان درس آموزنده ای باشد و به همین علت، حضرت فاطمه نیز در موقعی که با امام حسن بازی می کرد و او را بالا و پایین می انداخت می فرمود: شبه اباک یا حسن و اعبد الها ذامن

واخلع عن الحق الرسن و لا توأل ذالاحن

(بحار ج ۴۳ ص ۲۸۶). یعنی حسن جان مانند پدرت باش. ریسمان را از گردن حق بردار و خدای احسان کننده را پرستش کن. و با افراد دشمن و کینه توز دوستی مکن. حضرت زهرا در موقع بازی با اطفال نیز بدانان درس شجاعت و دفاع از حق و پرستش خدا می داد و در همین جمله کوتاه چهار نکته حساس را به آن کودک القا می کرد. مانند پدرت شجاع و خداپرست باش، از حق دفاع کن، خدا را پرستش کن، با افراد کینه توز دوستی مکن. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بقدری در مورد تقوای مالی و خودداری از غذای ناباب مراقبت داشت که «ابوهریره» می گوید: مقداری خرما از بابت زکاة در اختیار رسول خدا قرار داشت و آنها را در بین فقرا تقسیم می کرد. وقتی از تقسیم فارغ شد امام حسن (علیه السلام) را بر دوش گرفت که برود دید یک دانه از آن خرماها را در دهان گذاشته می مکد. پیغمبر گرامی اسلام، دست مبارکش را در دهان او کرده فرمود: طخ طخ حسن جان! مگر نمی دانی که آل محمد صدقه نمی خورند؟ (ینابیع الموده ص ۴۶- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۳۰۵). در صورتی که امام حسن کودک نابالغی بود و تکلیف نداشت امام پیغمبر اکرم می دانست که غذای حرام حتی در روح طفل هم بی اثر نیست. و اصولا بچه باید از همان آغاز کودکی بداند که نباید در خوردنیها کاملاً آزاد باشد و باید مقید به حرام و حلال باشد. علاوه بر این، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بواسطه ی این عمل، شخصیت و بزرگ منشی را در امام حسن تقویت کرد و فرمود: زکات حق درماندگان است. و برای تو سزاوار نیست از این گونه اموال استفاده کنی. شرافت طبع و بزرگواری ذاتی به طوری در اولاد زهرا نفوذ داشت که ام کلثوم نظیر عمل جدش رسول خدا را در کوفه انجام داد. «مسلم» می گوید: روزیکه اهل بیت امام حسین علیه السلام را به اسیری در کوفه آورده بودند، مردم را دیدم که بر اطفال اهل بیت رقت و ترحم می نمودند و نان و خرما و گردو بدانها صدقه می دادند و می گفتند دعا کنید کودکان ما مثل شما نشوند. ام کلثوم دختر غیور زهرا و تربیت یافته ی خانه ی وحی، نان پاره ها و خرماها و گردوها را از دست و دهان کودکان می ربود و بدور می افکند. و بر اهل کوفه بانگ می زد که از این عمل دست بردارید، صدقه بر ما اهل بیت حرام است. (مقتل ابی مخنف ص ۹۰). گرچه اطفال امام حسین (علیه السلام) تکلیف نداشتند اما شرافت طبع و بزرگ منشی اقتضا داشت که از اینگونه غذاها حتی در آن موقع، جلوگیری شود تا بزرگ نفس و شریف و پاکدامن تربیت شوند.

مراعات نظم و حقوق دیگران

یکی از مطالبی که باید همواره مورد توجه و دقت پدر و مادر و سایر مربیان قرار گیرد اینست که مراقب کودک باشند که از حق خودش تجاوز نکند و حقوق دیگران را نیز محترم بداند. کودک باید منظم باشد. باید نظم در زندگی را به او یاد داد. باید چنان

تربیت شود که نه از گرفتن حش عاجز باشد و نه حقوق دیگران را پایمال کند. البته شالوده‌ی این صفت در خانه و به دست پدر و مادر ریخته می‌شود پدر و مادر باید نسبت به تمام کودکانشان به یک جور رفتار کنند، هیچیک را بر دیگری مقدم ندارند. بین پسر و دختر و کوچک و بزرگ و زشت و زیبا و خوش فهم و بد فهم فرق نگذارند. حتی در مورد اظهار محبت و علاقه هم با همه‌ی آنان یک جور رفتار کنند. تا حس حسد و کینه توزی در بین شان بوجود نیاید. و سرکش و متجاوز بار نیابند. اگر کودک دید در خانه‌ی خودشان کاملاً حقوق افراد مراعات می‌شود، می‌فهمد که در اجتماع هم باید حقوق افراد را محترم شمرد. اما اگر در خانه هرج و مرج بود و حقوق افراد مراعات نشد، خوی سرکشی و تجاوز در کودک تقویت می‌شود. اگر کودک در مغازه‌ی نانوا، یا در موقع سوار شدن به اتوبوس، یا در هنگام رفتن به کلاس و بیرون آمدن از مدرسه، نوبت دیگران را رعایت نکرد و حق سایرین را تضییع نمود و پدر و مادر و یا مربیان دیگر او را در این عمل تشویق کردند، به آن کودک معصوم خیانت نموده‌اند. زیرا از آغاز کودکی می‌پندارد که زورگویی و تعدی بر دیگران و تقدم بی‌جهت، یک نوع زرنگی و هنر است. چنین فردی وقتی وارد اجتماع شد یا در رأس کاری قرار گرفت تمام مقصدش کوبیدن و پایمال کردن حقوق دیگران خواهد بود و بغیر از نفع شخصی خودش هیچ هدف و منظوری نخواهد داشت. این درس تربیتی به طور کامل در خانه‌ی حضرت زهرا اجرا می‌شد. به قدری در این باره دقت می‌شد که حقوق و نظم را در کوچک‌ترین موارد مراعات می‌کردند. از باب نمونه: علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرماید: روزی پیغمبر اکرم در منزل ما استراحت کرده بود، حسن آب خواست. رسول خدا برخاست قدری شیر دوشید و در ظرفی کرده و دست حسن علیه السلام داد. حسین از جای خویش بلند شد خواست کاسه‌ی شیر را از دست حسن بگیرد اما پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جلو حسین را گرفت و نگذاشت شیر را از حسن بگیرد. حضرت زهرا که این منظره را تماشا می‌کرد عرض کرد: یا رسول الله گویا حسن را بیشتر دوست داری؟ پاسخ داد: چنین نیست، بلکه علت دفاع من از حسن اینست که او حق تقدم دارد و زودتر از حسین تقاضای آب کرده باید نوبت را مراعات نمود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۸۳).

ورزش و بازی

دانشمندان فن تربیت توصیه می‌کنند که باید اطفال را آزادی داد تا طبق دلخواه بازی کنند. بلکه باید وسائل و اسباب بازی و تفریح سالم را برای آنان فراهم ساخت. اخیراً در جهان به اصطلاح متمدن، این موضوع مورد توجه واقع شده و در کودکانها و دبستانها و دبیرستانها انواع وسائل بازی و تفریح سالم را مطابق سن کودکان و نوجوانان برایشان فراهم می‌سازند. و آنان را به بازیهای دسته جمعی تشویق می‌کنند، زیرا بازی چنانکه برای رشد بدنی اطفال لازم است در تربیت روحی آنان تاثیر بسزایی دارد. بعضی مردم از کودکان انتظار دارند که مانند بزرگسالان زندگی کنند و بر خودشان لازم می‌دانند که اطفال را از بازی و حرکت بچه‌گانه بازدارند و این عمل را تربیت می‌شمارند. اگر کودک بازیگر بود، می‌گویند: کودک بی ادبی است. ولی اگر خمود و سر بزیز بود و از بازی کناره‌گیری کرد و در گوشه‌ای نشست، می‌گویند: آفرین چه کودک با ادبی است!! اما دانشمندان روانشناس این عقیده را خطا و غلط می‌دانند و عقیده دارند که بچه باید بازی کند. اگر بازی نمی‌کند علامت کسالت جسمانی و ضعف روحی اوست. البته پدر و مادر باید این جهت را مراعات کنند که بازی کردن کودک به حال خودش زیان بخش نباشد و اسباب مزاحمت دیگران را نیز فراهم نسازد. پدر و مادر نه تنها باید کودک را در بازی کردن آزاد بگذارند بلکه خودشان نیز باید در مواقع بیکاری با آنان بازی کنند. زیرا بازی کردن با پدر و مادر برای اطفال بسی لذت بخش است و آن را از علائم محبت می‌شمارند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با حسن و حسین بازی می‌کرد. «ابوهریره» می‌گوید: دیدم که رسول خدا دست حسن و حسین (علیهما السلام) را گرفته بود و پاهایشان روی پای آن حضرت قرار داشت و به آنان می‌فرمود: نور دیدگان فاطمه! بالا بیایید. پس حسن و حسین بالا می‌آمدند تا پاهایشان به سینه‌ی رسول خدا می‌رسید. پس لبش را بر لبهای آنان گذاشته می‌

بوسید و می فرمود: خدایا حسن و حسین را دوست دارم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۸۶). «ابوهریره» می گوید: حسن و حسین (علیه السلام) در حضور رسول خدا کشتی می گرفتند. پیغمبر به حسن می فرمود: آفرین حسن، آفرین حسن. فاطمه (علیهاالسلام) عرض کرد: یا رسول الله با اینکه حسن بزرگتر از حسین است او را بر علیه حسین تشویق و تشجیع می کنی؟! پاسخ داد: با این که حسین کوچکتر از حسن می باشد ولی از شجاعت و نیروی بیشتری برخوردار است و جبرئیل او را تشجیع و تشویق می کند. (بحار ج ۴۳ ص ۲۶۵). «جابر» می گوید: دیدم که رسول خدا با دست و پا راه می رفت و حسن و حسین (علیهماالسلام) بر پشت آن حضرت سوار بودند و می فرمود: بهترین شتر، شتر شماس است. و شما بهترین سوار هستید. (بحار ج ۴۳ ص ۲۸۵). امام رضا علیه السلام از پدرانش روایت کرده که حسن و حسین (علیهماالسلام) تا مقداری از شب گذشته در خانه ی رسول خدا بازی می کردند. سپس فرمود: نزد مادرتان بروید. حسن و حسین (علیهماالسلام) از خانه بیرون رفتند. پس برقی زد و زمین روشن شد و به خانه ی خودشان رسیدند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: سپاس خدای را که ما اهل بیت را گرامی داشت. (بحار ج ۴۳ ص ۲۶۶).

فضائل حضرت زهرا

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بهترین زنان عالم چهار نفرند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمد، خدیجه دختر خویلد، آسیه زن فرعون. (کشف الغمه ج ۲ ص ۷۶). پیغمبر فرمود: فاطمه (علیهاالسلام) از بهترین زنان بهشت است. (کشف الغمه ج ۲ ص ۷۶). رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هنگامی که قیامت برپا شود، منادی حق از عرش ندا می کند: ای مردم چشمهایتان را ببندید تا فاطمه از صراط عبور کند. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۳- ذخائر العقبی ص ۴۸). پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه فرمود: خدا بواسطه ی غضب تو غضب می کند و بواسطه ی خشنودی تو خشنود می گردد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۴- اسد الغابه ج ۵ ص ۵۲۲). عایشه می گوید: بعد از رسول خدا کسی را راستگوتر از فاطمه ندیدم. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۹- ذخائر العقبی ص ۴۴). امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند! خدا فاطمه (علیهاالسلام) را بوسیله علم، از فساد و بدی ها بازداشت. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۹). امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه علیهاالسلام نزد خدا به نه اسم خوانده می شود: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، رضیه، مرضیه، محدثه، زهرا. علت اینکه فاطمه نامیده شد اینست که از شرور و بدی ها معصوم و محفوظ است. اگر علی (علیه السلام) نبود همسر لایقی برای فاطمه پیدا نمی شد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۹). از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند: چرا فاطمه (علیهاالسلام) به نام زهرا نامیده شد؟ فرمود: زیرا خدا او را از نور عظمت خودش آفرید. بواسطه ی نور آن حضرت آسمان و زمین روشن شد. به حدی که ملائکه تحت تأثیر آن نور قرار گرفتند و برای خدا به سجده افتادند، گفتند: خدایا این نور چیست؟ فرمود: شعله ای است که از نور عظمت خودم آفریدم و در آسمان ها ساکنش نمودم. او را از صلب بهترین پیمبران خارج خواهم ساخت و از این نور ائمه و پیشوایان دین را خارج می کنم تا مردم را به سوی حق هدایت کنند. آنان جانشینان پیغمبر من خواهند بود. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۰). پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه فرمود: دخترم! خدا به دنیا توجه نمود و مرا بر تمام مردم برگزید. در مرتبه ی دوم باز بدان توجه نمود و همسر تو علی (علیه السلام) را بر سایرین برتری داد. برای سومین مرتبه نیز توجه نمود و ترا بر زنان عالم برتری داد. و در مرتبه ی چهارم توجه کرد و حسن و حسین (علیهماالسلام) را بر جوانان اهل بهشت امتیاز داد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۱). پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بهشت مشاق دیدار چهار زن است: اول مریم دختر عمران، دوم آسیه زن فرعون، سوم خدیجه دختر خویلد، چهارم فاطمه دختر محمد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۲). پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: فاطمه پاره ی تن من است. اذیت او اذیت من خشنودی او خشنودی من است. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۲). پیغمبر اکرم در حالی که دست فاطمه (علیهاالسلام) را در دست داشت فرمود: هر کس این را می شناسد، و هر کس نمی شناسد، این فاطمه دختر محمد، و پاره ی تن من و قلب و روح من است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت

نموده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۲. الفصول المهمه تالیف ابن صباغ نجف ص ۱۲۸). ام سلمه می گوید: فاطمه شبیه ترین مردم بود، به رسول خدا. (کشف الغمه ج ۲، ص ۹۷). پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: فاطمه حوریه ای است به صورت انسان. (دلایل الامامه ص ۵۲). پیغمبر فرمود: فاطمه اول کسی است که داخل بهشت می شود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۴۴). امام صادق (علیه السلام) فرمود: فاطمه را بدان جهت فاطمه نامیدند که مردم قدرت ندارند حقیقت او را درک کنند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۶۵). پیغمبر می فرمود: خدا من و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را از یک نور آفرید. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۴). ابن عباس می گوید: از رسول خدا پرسیدم: آن کلماتی که حضرت آدم از خدا یاد گرفت و بوسیله ی آنها توبه اش قبول شد چه بود؟ فرمود: خدا را قسم داد به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) بدان جهت توبه اش قبول شد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۱). پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر علی نبود، برای فاطمه شوهر لایقی وجود نداشت. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۸). پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: وقتی معراج رفتم در بهشت گردش کردم و قصر فاطمه را دیدم که هفتاد قصر بود و از لؤلؤ و مرجان ساخته شده بود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۷۶). پیغمبر به فاطمه فرمود: می دانی چرا فاطمه نامیده شدی؟ علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: یا رسول الله چرا فاطمه نامیده شد؟ فرمود: چون او و پیروانش از آتش دوزخ درامانند. (بحار ج ۴۳ ص ۱۴. کشف الغمه ج ۲ ص ۸۹). امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا خیلی فاطمه را می بوسید، عایشه اعتراض کرد. پیغمبر در جواب فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم، جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد و از میوه هایش به من داد، آنها را خوردم و نطفه ای از آنها در من بوجود آمد. وقتی به زمین آمدم با خدیجه همبستر شدم، به فاطمه آبستن شد. از این رهگذر است که هر وقت فاطمه را می بوسم بوی درخت طوبی به مشام می رسد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۶). ابن عباس می گوید: یک روز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزد پیغمبر بودند، فرمود: خدایا تو می دانی که اینان اهل بیت من و گرامی ترین مردم هستند. دوستانشان را دوست بدار و با دشمنانشان دشمنی کن. یاری کنندگانشان را یاری کن. از تمام بدی ها پاکشان گردان. از تمام گناهان محفوظشان بدار. بواسطه ی روح القدس تأییدشان فرما. سپس فرمود: یا علی تو امام امت و جانشین من هستی. مؤمنین را به سوی بهشت هدایت می کنی. گویا دخترم فاطمه (علیها السلام) را می بینم که در روز قیامت بر مرکبی از نور سوار شده در جانب راستش هفتاد هزار ملک و در جانب چپش هفتاد هزار و پیش رویش هفتاد هزار و پشت سرش هفتاد هزار فرشته حرکت می کنند و زنان مؤمن امتم را به سوی بهشت می برد. پس هر زنی که نمازهای پنجگانه را بخواند، و ماه رمضان را روزه بدارد، حج خانه ی خدا را بجای آورد، و زکات اموالش را بپردازد، و از شوهر اطاعت کند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دوست بدارد، بواسطه ی شفاعت فاطمه داخل بهشت خواهد شد. فاطمه (علیها السلام) بهترین زنان جهان است. گفته شد یا رسول الله آیا فاطمه بزرگ زنان عصر خودش می باشد؟ فرمود: آن مریم است که بزرگ زنان عصر خودش بود، دخترم فاطمه، بهترین زنان گذشته و آینده است. وقتی در محراب عبادت قرار می گیرد هفتاد هزار از فرشتگان مقرب الهی به او سلام می دهند. و می گویند: ای فاطمه! خدا ترا برگزید و پاکیزه نمود و بر جمیع زنان عالم برتری داد. سپس متوجه علی (علیه السلام) شد و فرمود: یا علی فاطمه پاره ی تن من و نور چشم من و میوه ی دل من می باشد هر که او را ناراحت کند مرا ناراحت می کند و هر که او را خوشنود نماید مرا خوشنود می سازد. فاطمه (علیها السلام) نخستین کسی است که به من ملحق خواهد شد، بعد از من به او خوبی کن. حسن و حسین علیهما السلام فرزندان و گلهای من می باشند و بهترین جوانان اهل بهشتند، باید همانند گوش و چشم آنان را گرامی بداری. سپس دستش را به جانب آسمان برداشت و فرمود: خدایا تو شاهد باش که من دوستان اینان را دوست می دارم و دشمنانشان را دشمن دارم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۴).

حضرت فاطمه علیها السلام یکی از پنج نفری بود که در جریان مباحله با نصاری حضور داشت. داستان از این قرار است: در سال دهم هجرت گروهی از نصاری نجران، به قصد بحث و کنجکاوای خدمت رسول خدا رسیدند، دو نفر از بزرگان آنها به نام «سید» و «عاقب» و اسقف بزرگ آنها به نام «ابوحارثه» در این جمع حضور داشتند. مسائل مختلف و از جمله کیفیت خلقت حضرت عیسی علیه السلام مورد بحث قرار گرفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیاتی از اوائل سوره ی آل عمران را برایشان تلاوت فرمود. بحث به جدل کشید. در آن هنگام این آیه نازل شد: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتِكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلُ فَتَجْعَلْ لَغَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ). (آل عمران ۶۱). یعنی: هر کس که بعد از ورود علم (آیات) بر تو، جدال می کند به آنها بگو: بیاید تا ما فرزندان خودمان را و شما هم فرزندان خودتان را، و ما زنان خودمان را و شما هم زنان خودتان را، و ما نفوس خودمان را و شما نفوس خودتان را (برای مباحله و نفرین) دعوت کنیم و از خدا تقاضا کنیم که دروغگویان را مورد طرد و لعن خود قرار دهد. رسول اکرم نیز بر طبق دستور خداوند متعال نصاری نجران را به مباحله دعوت نمود. آنها نیز پذیرفتند لیکن پیشنهاد کردند که تا روز بعد تأخیر بیفتد. جماعت نصاری موضوع مباحله را با خودشان به مشورت گذاشتند. ابوحارثه اسقف بزرگ آنها گفت: باید منتظر فردا باشیم تا محمد با چه کسانی به مباحله می آید. اگر با خانواده و فرزندانش آمد. معلوم می شود به گفته ی خود یقین دارد که عزیزترین افراد را در معرض خطر قرار می دهد، در اینصورت صلاح نیست که وارد مباحله شویم. و اگر با چند نفر از اصحابش به مباحله آمد معلوم می شود در گفتارش شک دارد، در این صورت با او مباحله خواهیم نمود. روز بعد نصاری نجران به میعادگاه آمدند، مسلمین نیز اجتماع کرده بودند. در این هنگام پیامبر را دیدند که به اتفاق یک جوان و یک زن و دو کودک به سوی میعادگاه می آید. اسقف بزرگ از مسلمانان پرسید اینها چه کسانی هستند؟. گفته شد: آن جوان علی ابن ابی طالب پسرعم و داماد محمد است. آن زن فاطمه دختر پیامبر و عزیزترین افراد می باشد و آن دو کودک حسن و حسین فرزندان فاطمه و علی هستند. رسول خدا به اتفاق این چهار نفر وارد شد و برای مباحله دو زانو روی زمین نشست. ابوحارثه وقتی این منظره را دید به همراهانش گفت: به خدا سوگند محمد با اطمینان و جرأت کامل همانند پیامبران نشسته و آماده مباحله است. صورت هائی را مشاهده می کنم که اگر از خدا بخواهند کوه از جا کنده می شود. می ترسم اگر بر ما نفرین کنند همه مسیحیان روی زمین به هلاکت برسند. مصلحت نیست مباحله کنیم. از مباحله منصرف شدند و خدمت رسول خدا رسیده تقاضای مصالحه کردند که مورد قبول قرار گرفت. (مجمع البیان ج ۲ ص ۴۵۲- الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۲۹۳- روح البیان ج ۲ ص ۴۴). قضیه مباحله داستانی است معروف که در شأن آن آیه ی مذکور نازل شده است و سنی و شیعه اتفاق دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله جز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برای مباحله پیشنهاد نکرد. و این فضیلتی است بزرگ برای حضرت فاطمه و هم چنین برای شوهرش حضرت علی و برای دو فرزندش حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین. جالب این جاست که در آیه مذکور حسن و حسین به عنوان فرزندان رسول خدا و فاطمه به عنوان زن بیت پیامبر، و علی بن ابی طالب به عنوان نفس پیامبر معرفی شده اند.

علم و دانش فاطمه

عمار می گوید: روزی علی بن ابی طالب علیه السلام وارد منزل شد، فاطمه علیها السلام فرمود: یا علی! بیا نزدیک تا از حوادث گذشته و آینده برایت سخن بگویم، امیرالمؤمنین علیه السلام که از سخن فاطمه در شگفتی بود خدمت پیامبر شرفیاب شد و سلام کرد و نزدیک آن جناب نشست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! آغاز به سخن می کنی یا من بگویم؟. حضرت علی عرض کرد: دوست دارم از سخنان شما استفاده کنم. پیامبر فرمود: گویا فاطمه به شما این چنین و آن چنان گفت و به همین جهت نزد من آمدی. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! مگر نور فاطمه هم از سنخ نور ما است؟. فرمود: مگر نمی

دانستی؟! امیرالمؤمنین از شنیدن این سخن به سجده شکر افتاد و خدای را سپاس گفت. سپس به نزد فاطمه مراجعت کرد. حضرت فاطمه گفت: یا علی! گویا نزد پدرم رفتی و این چنین و آن چنان به تو فرمود؟ فرمود: آری ای دختر پیامبر! فاطمه گفت: یا ابوالحسن! خدا نور مرا آفرید و خدای را تسبیح می گفت. آنگاه او را در یکی از درختان بهشتی به ودیعه نهاد. آنگاه که پدرم داخل بهشت شد از جانب خدا مأموریت یافت که از میوه های آن درخت تناول کند، پدرم از میوه ی آن درخت خورد و بدین وسیله نور من به صلب او منتقل گشت. و از صلب پدر به رحم مادر وارد شدم. یا علی! من از آن نور هستم و حوادث گذشته و آینده را بوسیله ی آن نور می یابم. یا ابوالحسن! مؤمن بوسیله ی نور خدا می بیند. (بحار ج ۴۳ ص ۸). امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: زنی خدمت حضرت فاطمه علیها السلام شرفیاب شد و گفت: مادر ناتوانی دارم که در امر نماز به مسأله مشکلی برخورد کرده و مرا خدمت شما فرستاده که سؤال کنم و مساله را مطرح نمود. حضرت فاطمه جواب آن مسأله را داد. آن زن برای دومین بار مساله دیگری را پرسید و حضرت فاطمه جوابش را داد. بعد از آن مساله سوم را پرسید و همچنین تا ده مسأله شد. حضرت زهرا همه را جواب داد. سپس آن زن از کثرت سؤال خجالت کشید و عرض کرد: ای دختر رسول خدا! دیگر مزاحم نمی شوم خسته شدید، فاطمه فرمود: خجالت نکش، هر سؤالی داری بفرما تا جواب بدهم، من از سؤالات تو خسته نمی شوم، بلکه با کمال میل جواب می دهم. اگر کسی اجیر شود که بار سنگینی را بر بام حمل کند و در وجه آن مبلغ صد هزار دینار اجرت بگیرد آیا از حمل بار خسته می شود؟! زن پاسخ داد: نه، خسته نمی شود، زیرا در برابر آن مزد زیادی دریافت می کند. حضرت فاطمه فرمود: خدا در برابر جواب هر مسأله آن قدر به من ثواب می دهد که بیشتر است از این که بین زمین و آسمان پر از مروارید باشد. با این وجود آیا از جواب دادن مساله خسته می شوم؟! از پدرم شنیدم که می فرمود: علماء شیعه من در قیامت محشور می شوند، و خدا به مقدار علوم آنها و مراتب جدیت و کوششان در راه ارشاد و هدایت مردم به آنان خلعت و ثواب عطا می کند. حتی به یکی از آنها تعداد یک میلیون حله از نور عطا می کند. سپس منادی حق تعالی ندا می کند! ای کسانی که ایتم آل محمد را تکفل نمودید، در آن هنگام که از امامانشان منقطع بودند. اینان شاگردان شما و ایتمی هستند که تحت تکفل علوم شما به دینداری خویش ادامه دادند و ارشاد و هدایت شدند. به مقداری که در دنیا از علوم شما استفاده کردند به آنان خلعت بدهید. در این هنگام علماء امت من به پیروانشان خلعت می دهند. حتی به بعض آنها صد هزار خلعت خواهند داد. سپس آن ایتم نیز به شاگردان خویش خلعت ها می دهند. بعد از این که خلعت ها در بین مردم تقسیم شد، از جانب خدا دستور می رسد که خلعت های علماء را که تقسیم کرده اند تکمیل کنید تا بمقدار سابق شود، سپس دستور می دهد که دو چندانیش کنید. و هم چنین به پیروانش. آن گاه حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ای بنده خدا! یک نخ از این خلعت ها هزار هزار مرتبه بهتر است از آن چه خورشید بر آن می تابد، زیرا امور دنیوی با کدورت و گرفتاری آلوده است، اما نعمت های اخروی نقص و عیب ندارد. (بحار ج ۲ ص ۳). امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: دو نفر زن که یکی مؤمن و دیگری معاند بود، در یک مطلب دینی با هم تنازع داشتند. برای حل اختلاف خدمت حضرت فاطمه علیها السلام مشرف شدند و جریان را تعریف کردند. چون حق با زن مؤمن بود حضرت فاطمه گفتارش را با دلیل و برهان تأیید کرد و بدین وسیله بر زن معاند پیروز گشت، و از این پیروزی شادمان شد. حضرت فاطمه به زن مؤمن گفت: فرشتگان خدا بیشتر از تو شادمان گشتند. و غم و اندوه شیطان و پیروانش نیز بیشتر از غم و اندوه زن معاند می باشد. آنگاه امام حسن علیه السلام فرمود: و بدین جهت خدا به فرشتگانش فرمود: در عوض خدمتی که فاطمه به این زن مؤمن کرد بهشت و نعمت های بهشتی اش را هزار هزار برابر آنچه قبلاً مقرر بود مقرر بدارید. و همین روش و سنت را درباره ی هر دانشمندی که با علم و دانش خویش، مؤمنی را تقویت کند تا بر معاندی پیروز گردد معمول دارید و ثوابش را هزار هزار برابر مقرر دارید. (بحار ج ۲ ص ۸).

پیغمبر اکرم درباره ی فاطمه (علیهاالسلام) می فرمود: ایمان به خدا در اعماق دل و باطن روح زهرا چنان نفوذ کرده که برای عبادت خدا، خودش را از همه چیز فارغ می سازد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۴۶). امام حسن علیه السلام می فرماید: مادرم زهرا را در شب جمعه دیدم که تا صبح مشغول عبادت پروردگار جهان بود. دائما در حال رکوع و سجود بود تا سفیده ی صبح نمایان گشت. شنیدم که مؤمنین را یک یک نام می برد و دعا می کرد، اما برای خودش دعا نکرد. عرض کردم: مادر جان! چرا برای خودت دعا نمی کنی؟ فرمود: اول همسایه بعد خویشان. الجار ثم الدار (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۴- دلائل الامامة ص ۵۶). حسن بصری می گفت: فاطمه ی زهرا عابدترین مردم بود. در عبادت حق تعالی آنقدر برپا ایستاد تا پاهای مبارکش ورم نمود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۷۶). پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: فاطمه دخترم بهترین زن عالم است. پاره ی تن من و نور چشم من و میوه ی دل من و روح و روان من است. حوریه ای به صورت انسان. آنگاه که در محراب عبادت بایستد نورش برای فرشتگان آسمان درخشندگی می کند. خدا به ملائکه خطاب می کند بنده ی مرا ببینید چطور در مقابل من به نماز ایستاده و اعضای بدنش از خوف می لرزد و غرق عبادت است! ای ملائکه گواه باشید که پیروان فاطمه (علیهاالسلام) را از عذاب دوزخ در امان قرار دادم. (بحار ج ۴۳ ص ۱۷۲). البته شخصی که در مرکز نزول قرآن تولد یافته باشد و در دامن وحی رشد و نمو کند و شب و روز گوشش با صوت قرآن آشنا باشد، و تحت تربیت پدری مانند محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار گیرد که آنقدر عبادت کرد تا پاهای مبارکش ورم نمود، و در خانه ی شوهری مانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) زندگی کند که عابدترین افراد اهل زمان بود، باید چنین مقام شامخی را در عبادت داشته باشد و باید ایمان در اعماق روحش نفوذ نماید.

گردن بند پر برکت

«جابر بن عبدالله انصاری» می گوید: روزی نماز عصر را با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواندیم. اصحاب اطرافش نشسته بودند. ناگاه پیر مردی خدمت رسول خدا رسید که لباس کهنه ای پوشیده بود و از شدت پیری و ناتوانی نمی توانست بر جای خودش قرار گیرد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) متوجه او شد و از احوالش پرسید عرض کرد: یا رسول الله مردی هستم گرسنه، سیرم کن، برهنه ام لباسی به من عطا کن، تهی دستم چیزی به من بده. رسول خدا فرمود: من اکنون چیزی ندارم ولی تو را به جایی راهنمایی می کنم شاید حاجت برآورده شود، برو به منزل شخصی که خدا و رسول را دوست دارد، خدا و رسول نیز او را دوست دارند. برو به خانه ی دخترم فاطمه (علیهاالسلام) شاید به تو چیزی عطا کند. سپس به بلال فرمود: پیرمرد ناتوان را به خانه ی فاطمه هدایت کن. بلال باتفاق پیرمرد به خانه ی فاطمه رفتند. پیرمرد عرض کرد: سلام بر شما ای خانواده ی نبوت و مرکز نزول فرشتگان. فاطمه (علیهاالسلام) جوابش را داد و فرمود کیستی؟ عرض کرد: فقیری هستم خدمت پدرت رسیدم مرا به سوی شما راهنمایی نمود. ای دختر پیغمبر گرسنه ام سیرم کنید، برهنه ام پوششی به من بدهید، فقیرم چیزی به من عطا کنید، حضرت فاطمه که هیچ غذائی در خانه سراغ نداشت پوست گوسفندی را که فرش حسن و حسین (علیهماالسلام) بود به پیرمرد داد. عرض کرد: این پوست کجای زندگی مرا اصلاح می کند؟ فاطمه گردن بندی را که دختر عمیش به وی اهدا نموده بود به او داد و فرمود: بفروش و زندگی خودت را بدان اصلاح کن. پیرمرد برگشت و جریان را خدمت پیغمبر عرض کرد. آن حضرت گریست و فرمود: گردن بند را بفروش تا خدا به برکت عطای دخترم برای تو گشایشی فراهم سازد. عمار یاسر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه گرفت که آن را خریداری کند از پیرمرد پرسید: آن را چقدر می فروشی؟. گفت: به بهای آن که شکمم را از نان و گوشت سیر کنی، و یک برد یمانی بر تنم بپوشانی تا با آن نماز بخوانم، و یک دینار پول بدهی تا مرا نزد اهل و عیالم برساند. عمار گفت: من این گردن بند را به بیست دینار و دوپست درهم و یک برد یمانی و یک حیوان سواری و نان و گوشتی که سیرت کند

می خرم. پیرمرد گردن بند را به عمار فروخت و پولش را تحویل گرفت و خدمت رسول خدا برگشت. حضرت از او پرسید: سیر و پوشیده شدی؟ عرض کرد: آری، به برکت عطای فاطمه (علیها السلام) بی نیاز شدم. خدا در عوض، به فاطمه عطائی بکند که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده باشد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب فرمود: خدا در همین دنیا چنین عطائی را به فاطمه کرده است. زیرا پدری مثل من و شوهری مثل علی (علیه السلام) و فرزندی چون حسن و حسین (علیهما السلام) بدو داده است. وقتی عزرائیل فاطمه را قبض روح کند و در قبر از او پرسند: پیغمبرت کیست؟ جواب می دهد: پدرم. می گویند: امامت کیست؟ جواب می دهد: شوهرم علی بن ابی طالب. خدا گروهی از ملائکه را مأموریت داده که بعد از مردنش دائماً درود می فرستند بر او و پدر و شوهر و فرزندان. آگاه باشید که هر کس مرا بعد از وفات زیارت کند مثل آنست که در زمان حیات به زیارت آمده باشد و هر کس به زیارت فاطمه ام برود مثل آنست که مرا زیارت کرده باشد. عمار گردن بند را گرفت و خوشبو نمود و در پارچه ی یمانی گذاشت و به غلامش گفت: این را ببر خدمت رسول خدا تقدیم کن، خودت را نیز به آن حضرت بخشیدم. وقتی غلام پیش رسول خدا رفت حضرت مال را با غلام به فاطمه بخشید. فاطمه (علیها السلام) گردن بند را گرفت و غلام را آزاد نمود، هنگامی که غلام به آزادی رسید خندید. علت خنده اش را پرسیدند. جواب داد: از برکت این گردن بند مرا شکفت آمد، زیرا گرسنه ای را سیر کرد، برهنه ای را پوشش داد، تهی دستی را بی نیاز کرد، بنده ای را آزاد نمود و باز هم نزد صاحبش برگشت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۵۶).

محبت و احترام پیامبر نسبت به فاطمه

عایشه می گوید: فاطمه (علیها السلام) در سخن گفتن، شبیه ترین مردم به رسول خدا بود. وقتی بر پیغمبر وارد می شد آن حضرت دستش را می گرفت و می بوسید و بر جای خودش می نشاند. هر گاه رسول خدا بر فاطمه وارد می شد، به احترام پدر از جای برمی خاست. دست آن حضرت را می بوسید و در جای خودش می نشاند. (کشف الغمه ج ۲ ص ۷۹). روزی عایشه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دید که فاطمه را می بوسد. عرض کرد: یا رسول الله آیا هنوز هم فاطمه را می بوسی با این که شوهر دارد؟ پاسخ داد: اگر می دانستی من چقدر فاطمه را دوست دارم محبت تو هم نسبت به او زیادتر می شد. فاطمه حوریه ای است به صورت انسان. هر وقت مشتاق بوی بهشت می شوم او را می بوسم. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۵). علی بن ابی طالب (علیه السلام) از پیغمبر پرسید یا رسول الله مرا بیشتر دوست داری یا فاطمه را؟ فرمود: تو عزیزتری و فاطمه محبوب تر. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۸). فاطمه (ع) می فرماید: وقتی این آیه نازل شد (لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا) من دیگر پدرم را بابا خطاب نمی کردم و «یا رسول الله» می گفتم. چندین مرتبه او را صدا زدم ولی جوابم را نداد. سپس فرمود: فاطمه جان این آیه درباره ی تو و فرزندان نازل نشده. تو از منی و من از تو هستم، درباره ی متکبرین قریش نازل شده است. تو به من بابا بگو. زیرا این عبارت قلب مرا زنده می کند و پروردگار جهان را خشنود می سازد. (بیت الاحزان ص ۱۰). از عایشه پرسیدند: محبوب ترین مردم نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چه کسی بود؟ گفت: فاطمه (علیها السلام) بعد پرسیدند: محبوب ترین مردان چه کسی بود؟ گفت: شوهرش علی. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۸). پیغمبر تا صورت فاطمه را نمی بوسید بخواب نمی رفت. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۳). پیغمبر اکرم وقتی می خواست به سفر برود آخرین وداعش با فاطمه بود و وقتی هم از سفر برمی گشت اول به ملاقات فاطمه (علیها السلام) می شتافت. (ذخائر العقبی ص ۳۷). پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: فاطمه پاره ی تن من است. هر کس او را خشنود کند مرا خشنود کرده و هر کسی او را اذیت کند مرا اذیت کرده است. عزیزترین مردم نزد من فاطمه است. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۳۲). در این مطلب تردید نیست که رسول خدا بیش از حد معمول و متعارف، نسبت به فاطمه اظهار محبت می نمود. بحدی که گاهی مورد اعتراض واقع می شد. البته محبت و علاقه ی به فرزند، طبیعی هر پدری است اما اگر

از حد متعارف تجاوز نمود، باید علت دیگری داشته باشد. اظهار محبت بی حد و حصر نسبت به فرزند، ممکن است علتش جهل و کوتاه فکری پدر باشد، ولی بدن شک این علت را نمی‌توان به پیغمبری نسبت داده که خدا درباره اش می‌فرماید: (إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (سوره ی قلم آیه ی ۴). پیامبری که تمام کارهایش بر طبق وحی الهی است و خدا درباره اش می‌فرماید: (إِنَّهُ هُوَ الْوَعْدِيُّ يُوحَىٰ) (سوره ی نجم آیه ی ۴). بنابراین باید آن همه اظهار محبت های فوق العاده ی رسول خدا (ص) منشأ دیگری داشته باشد. آن حضرت مقام و موقعیت ممتاز فرزندش فاطمه (علیها السلام) را تشخیص می‌داد و او را به خوبی می‌شناخت. پیغمبر اکرم می‌دانست که فاطمه مرکز تولید نیروی ولایت و مادر امامان و پیشوایان دین است. بانوی نمونه ی اسلام و معصوم از هر گناهی است. بغیر از رسول خدا و علی کسی نمی‌توانست مقام شامخ فاطمه را درک کند. رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می‌دانست که نور فاطمه (علیها السلام) روشنی بخش فرشتگان آسمان است و بوی بهشت را از فاطمه استشمام می‌نمود.

فاطمه دختر شایسته پیامبر

فاطمه علیها السلام دختر شایسته پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بود. و هر زنی لیاقت چنین مقام بزرگی را ندارد. پیامبر اکرم دختران دیگری هم داشت، لیکن هیچیک از آنان به مقام و مرتبه زهرا علیها السلام نرسیدند و چنین لیاقتی را کسب نکردند. شاید خوانندگان از این سخن تعجب نمایند و بگویند همه فرزندان پیامبر اکرم واقعاً فرزند آن جناب بودند، بین حضرت زهرا و سایرین در این جهت فرقی نیست. در توضیح مطلب عرض می‌کنیم که: بله سخن شما درست است، لیکن سخن در فرزند بودن متعارف و شناسنامه ای نیست، بلکه مقصود فرزند بودن برای پیامبر به عنوان مقام شامخ نبوت می‌باشد. حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از جهت مقام شامخ نبوت و رهبری الهی دارای شخصیتی خاص و شؤنی ویژه می‌باشد که برای حفظ مقام و موقعیت خاص خود باید آنها را رعایت نماید. به همین جهت از ارتکاب گناه معصوم بود و بر طبق گفتارش عمل می‌کرد. به علاوه سعی می‌کرد در تحمل سختی‌ها با مسلمانان‌ها شریک باشد. خوراک و پوشاک و لوازم زندگی و مسکن او در حد متوسط بلکه در سطح فقرای مسلمین بود. در رعایت اخلاق اسلامی چنان بود که خداوند متعال درباره اش می‌گوید: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ). در عبادت به حدی کوشا بود که قرآن درباره اش می‌فرماید: (طه ما أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ). به همین جهت در قلوب مسلمانها نفوذ داشت و رهبریهایش را از جان و دل می‌خریدند. بر خوانندگان پوشیده نیست که اجرای کامل چنین برنامه ای بدون تعاون و همکاری های زن و فرزندان امکان پذیر نیست. اگر آنها توافق داشته باشند و همکاری نمایند مرد می‌تواند به مسؤولیت خویش عمل نماید و گر نه عمل به چنین برنامه ای بسیار دشوار خواهد بود. پیامبر گرامی اسلام نه تنها مسؤولیت داشت خودش بدین برنامه عمل کند بلکه موظف بود به خانواده اش نیز تفهیم کند که دارای چنین مسؤولیت سنگینی هستند، و همکاری آنها برای توفیق در نیل به هدف ضرورت دارد. در قرآن به پیامبر اکرم خطاب می‌شود که به خانواده ات چنین بگو: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحُكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا). (سوره ی احزاب / ۲۸-۲۹). یعنی ای پیامبر به خانواده ات بگو: اگر شما طالب زندگی مرفه و زر و زیور دنیا هستید، بیاید تا مهر شما را بدهم و به خوبی آزادتان سازم، و اگر طالب خدا و رسول و سرای آخرت هستید، (بدانید که) خدا برای خوبان شما پاداش بسیار بزرگی فراهم ساخته است. بعد از آن قرآن خانواده پیامبر را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا. وَمَن يَفْعَلْ مِثْلَ مَا تُفْعَلْنَ سَاءَ مَا يَحْكُمُ بِهَا لَئِن لَّمْ يَظْهَرْ عَلَيْهِنَّ إِثْمُهُنَّ فَحَسَبُنَّ أَلْفًا مِّن دُونِهَا. وَمَن يَفْعَلْ مِثْلَ مَا تُفْعَلْنَ سَاءَ مَا يَحْكُمُ بِهَا لَئِن لَّمْ يَظْهَرْ عَلَيْهِنَّ إِثْمُهُنَّ فَحَسَبُنَّ أَلْفًا مِّن دُونِهَا. وَمَن يَفْعَلْ مِثْلَ مَا تُفْعَلْنَ سَاءَ مَا يَحْكُمُ بِهَا لَئِن لَّمْ يَظْهَرْ عَلَيْهِنَّ إِثْمُهُنَّ فَحَسَبُنَّ أَلْفًا مِّن دُونِهَا). (سوره ی احزاب / ۳۵-۳۶). یعنی ای زنان پیامبر هر که از شما چیزی از فواحش بزرگ و آشکار برآید، آن را دو برابر عذاب می‌شماریم و آنرا آسان است بر خدا. و هر که از شما چیزی از فواحش کوچک و پنهان برآید، آن را هزار برابر عذاب می‌شماریم و آنرا آسان است بر خدا. و هر که از شما چیزی از فواحش بزرگ و آشکار برآید، آن را دو برابر عذاب می‌شماریم و آنرا آسان است بر خدا. و هر که از شما چیزی از فواحش کوچک و پنهان برآید، آن را هزار برابر عذاب می‌شماریم و آنرا آسان است بر خدا. و هر که از شما چیزی از فواحش بزرگ و آشکار برآید، آن را دو برابر عذاب می‌شماریم و آنرا آسان است بر خدا. و هر که از شما چیزی از فواحش کوچک و پنهان برآید، آن را هزار برابر عذاب می‌شماریم و آنرا آسان است بر خدا.

(سوره ی احزاب / ۳۰-۳۴). یعنی: ای زنان پیغمبر! هر یک از شما که کار ناروایی را انجام دهد عذابش دو چندان خواهد بود. و این کار بر خدا آسان است. و هر یک از شما که مطیع خدا و رسول باشد و عمل صالح انجام دهد پاداش او را دو چندان خواهیم داد و (در بهشت) برایش روزی خوبی را فراهم ساخته ایم. ای زنان پیامبر شما مانند سایر زنان نیستید، اگر با تقوا و پرهیز کار باشید. پس (با مردان بیگانه) با صدای نازک سخن نگوئید، مبادا آنکس که در دل بیماری داد به طمع بیفتد، بلکه بر طبق معمول سخن بگوئید. در خانه هایتان بنشینید و مانند زنان دوره ی جاهلیت آرایش کرده خود را ظاهر نسازید. نماز را بپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و رسول اطاعت کنید، خدا چنین خواسته که شما اهل بیت از هر عیبی پاک باشید. و از آن همه حکمت و آیات الهی که در خانه های شما تلاوت می شود پند بگیرید و آنها را بیاد داشته باشید. خدا مهربان و آگاه است. از آیات مذکور مطلب بسیار مهمی استفاده می شود که پیامبر وظیفه دارد، خانواده اش را اصلاح کند و از خوشگذرانی و تجمل پرستی بر حذر بدارد. و به آنها تفهیم کند که خانه پیامبر جای خوشگذرانی و تجمل پرستی نیست بلکه جای مواسات و ساده زیستن و خدمت به اسلام و مسلمین است. خانه پیامبر جایگاه بسیار مقدسی است که مردم انتظار دارند آثار اسلام را در آنجا بالعیان مشاهده نمایند. خداوند متعال در این آیات به خانواده پیامبر گوشزد می کند که شما مانند سایر زنان نیستید، بلکه مسؤولیت بزرگی را پذیرفته اید. باید مواظب کارهایتان باشید، زیرا کار بد شما عذابش دو چندان است، و کارهای نیک شما نیز پاداش دو برابر دارد. شما وابسته به پیامبر و اهل بیت نبوت هستید، شئون این بیت را حفظ کنید. در رعایت تقوا و حجاب اسلامی کوشا باشید و مانند زنان جاهلیت در کوچه و بازار تظاهر و خودنمایی نکنید، و حتی مواظب طرز سخن گفتن خود باشید. از دستورات خدا و پیامبر اطاعت کنید. و به آیات و احادیثی که در خانه شما تلاوت می شود توجه داشته باشید. در بیت شما سخن از ایمان، تقوا، معنویت، مواسات، ایثار، فداکاری، بی ارزش بودن زر و زیور دنیا و عدالتخواهی، به میان می آید. مبادا زندگی داخلی و رفتار شما برخلاف گفتارتان باشد. اگر به مسؤولیت خطیر خود عمل کردید لیاقت دارید که از اهل البیت باشید. و اگر در انجام مسؤولیت خود کوتاهی کردید لیاقت آن را ندارید که از اهل البیت باشید گر چه در این خانه زندگی کنید و همسر یا فرزند تنی پیامبر باشید. البته هر کسی لیاقت احراز چنین مقامی را ندارد، در این بین تنها حضرت زهرا سلام الله علیها بود که بر طبق خواسته رسول خدا عمل می کرد و حقاً فرزند شایسته و لایق پیامبر بود. و به همین جهت پیامبر اکرم درباره اش فرمود: دخترم فاطمه بهترین بانوی گذشته و آینده است. وقتی در محراب مشغول عبادت می شود هفتاد هزار از فرشتگان مقرب الهی به او سلام می دهند و می گویند: ای فاطمه! خدا ترا برگزید و پاکیزه نمود و بر جمیع زنان عالم برتری دارد. باز هم پیامبر درباره اش فرمود: ایمان به خدا آن چنان در اعماق قلب و باطن روح زهرا نفوذ کرده که برای عبادت خودش را از هر چیزی فارغ می سازد. و می فرمود: وقتی فاطمه در محراب خود مشغول عبادت می شود نور او برای فرشتگان می درخشد و خدا به ملائکه می گوید: بنده ام را ببینید چگونه از خوف من می لرزد و غرق عبادت می باشد. «اسماء» می گوید: روزی خدمت فاطمه علیها السلام بودم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شد گردن بندی از طلا در گردن فاطمه دید. فرمود: دخترم به سخن مردم که می گویند: فاطمه دختر محمد، مغرور نشو در حالیکه لباس ستمکاران را در برداشته باشی. زهرا فوراً گردن بند را بیرون آورد و فروخت و از پولش بنده ای را خرید و آزاد نمود. پیغمبر اکرم از عمل زهرا خشنود شد. (ذخائر العقبی ص ۵۱). شما در فصول گذشته ی همین کتاب با مقام علمی حضرت زهرا و جدیتش در ترویج علوم و با مقام عبودیت و حضور قلب آن حضرت و کوشش او در عبادت، و با زندگی سخت و تحمل دشواری ها و ایثارگری های آن جناب آشنا شدید و نیازی به تکرار نیست. در اثر همین مزیت ها بود که مورد تکریم و احترام و محبت فوق العاده رسول خدا قرار می گرفت و لیاقت فرزندگی را بدست آورد و اهل البیت شد. زندگی سخت فاطمه و علی یک وقت زندگی به قدری بر علی (علیه السلام) سخت شد که فاطمه (علیها السلام) خدمت پدر بزرگوارش مشرف شد، درب خانه را کوفت. پیغمبر به ام ایمن فرمود: گویا دخترم زهرا باشد. در را باز کن، بین کیست. وقتی که در را باز کرد فاطمه داخل شد. سلام داد و خدمت پدر نشست. رسول خدا

(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود: فاطمه جان تو هیچگاه این موقع به منزل ما نمی آمدی اکنون چه شده است؟ عرض کرد: یا رسول الله غذای ملائکه چیست؟ فرمود: حمد خدا. عرض کرد: پدر جان پس غذای ما چیست؟ فرمود: به خدا سوگند اینک مدت یک ماه است که در خانه ی آل محمد آتش روشن نشده است. نور دیده ام بیا تا پنج کلمه ای که جبرئیل به من تعلیم داده به تو یاد دهم. بگو: یا ربّ الاولین و الاخرین یا ذا القُوَّة المتین و یا راحم المساکین و یا راحم الراحمین. حضرت زهرا دعا را یاد گرفت و به خانه برگشت. حضرت علی پرسید: کجا بودی؟ جواب داد: برای طلب دنیا رفتم ولی برای آخرت دستور گرفتم. فرمود: امروز بهترین روزت بود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۲). روزی پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از فاطمه عیادت کرد و احوالش را پرسید. عرض کرد: پدر جان مریض هستم و بدتر از آن، چیزی نداریم بخوریم. فرمود: آیا برایت کافی نیست که بزرگ زنان جهان باشی. (نظم درر السمطین ص ۱۷۹). امام صادق علیه السلام می فرماید: یک روز فاطمه (علیها السلام) خدمت رسول خدا عرض کرد: علی (علیه السلام) هر چه دارد در بین فقرا تقسیم می کند. فرمود: فاطمه جان! مبادا برادر و پسر عمویم را ناراحت کنی. زیرا غضب علی (علیه السلام) غضب من و غضب من غضب خداست. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۹). «اسماء بنت عمیس» می گوید: روزی رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به منزل فاطمه تشریف برد، دید حسن و حسین (علیهما السلام) منزل نیستند. احوالشان را پرسید. عرض کرد: امروز در خانه ی ما چیزی برای خوردن وجود نداشت. علی (علیه السلام) وقتی خواست بیرون برود فرمود: حسن و حسین (علیهما السلام) را با خودم بیرون ببرم مبادا گریه کنند و از تو مطالبه ی غذا نمایند. آنان را برداشت و رفت نزد فلان شخص یهودی. رسول خدا در جستجوی علی بیرون رفت. او را در نخلستان یهودی یافت که مشغول آب کشی بود. حسن و حسین (علیهما السلام) را مشغول بازی دید مقداری خرما نیز در نزدشان بود. به علی (علیه السلام) فرمود: قبل از این که هوا گرم شود حسن و حسین (علیهما السلام) را به خانه برنمی گردانی؟ عرض کرد: یا رسول الله وقتی از خانه خارج شدم غذایی در خانه نداشتیم. صبر کنید تا قدری خرما برای فاطمه تهیه کنم. من با این یهودی قرار گذاشته ام در مقابل هر دلو آب یک دانه خرما بگیرم. وقتی قدری خرما تهیه شد آنها را در دامن ریخت و حسن و حسین (علیهما السلام) را برداشت و به منزل برگشت. روزی پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر فاطمه وارد شد دید گردن بندی بر گردنش بسته است. از او اعراض کرد. فاطمه (علیها السلام) علت اعراض پدر را دریافت. گردن بند را باز کرد و خدمت پیغمبر تقدیم نمود. آن حضرت فرمود: فاطمه جان! تو از من هستی. بعداً شخص درمانده ای رسید، رسول خدا گردن بند را به او عطا کرد و فرمود: هر کس خون ما را بریزد و مرا درباره ی اهل بیتم اذیت کند خدا بر او غضب خواهد کرد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۷). امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: عادت پیغمبر چنان بود که وقتی آهنگ سفر می نمود با آخرین کسی که وداع می کرد فاطمه (علیها السلام) بود. و چون از سفر مراجعت می نمود اول به دیدار او می شتافت. در یکی از سفرها وقتی به خانه ی فاطمه وارد شد مشاهده کرد که دستبند نقره ای برای حسن و حسین (علیهما السلام) تهیه کرده و پرده ای بر در آویخته است. پس قدری خیره خیره به آنها نگاه کرده و بر خلاف همیشه، در خانه ی زهرا توقف نکرد و فوراً برگشت. فاطمه غمگین شد دو علت قضیه را دریافت. پرده را برداشت و دستبند را از دست حسن و حسین (علیهما السلام) باز کرد و بوسیله ی آنها خدمت رسول خدا فرستاد. پیغمبر دو نور دیده اش را نوازش نمود و دستبندها را در بین فقرائی که در مسجد سکونت داشتند تقسیم نمود و پرده را قطعه قطعه کرد و به چند نفر عریان داد که ستر عورت کنند. سپس فرمود: خدا رحمت کند فاطمه (علیها السلام) را و از لباس های بهشتی به او بیوشاند و از زینت های بهشتی به او بدهد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۸۳). «عمران بن حصین» می گوید: یک روز در خدمت رسول خدا بودم که فاطمه (علیها السلام) وارد شد. وقتی چشم آن حضرت به صورت دخترش افتاد که از شدت گرسنگی زرد شده است، و آثاری از خون در آن دیده نمی شود او را نزد خویش خواند و دست مبارکش را بر سینه ی آن جناب گذاشت و گفت: ای خدایی که گرسنه ها را سیر می کنی و درماندگان را بالا میبری، فاطمه دختر محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را گرسنه مدار. «عمران» می گوید: به برکت دعای پیغمبر زردی صورت زهرا بر طرف

شد و آثار خون در صورتش هویدا گشت. (نظر در السمطین ص ۱۹۱).

دعوت عملی

به شهادت تاریخ و روایات اهل بیت، زندگی شخص اول اسلام یعنی پیغمبر اسلام و زندگی شخص دوم اسلام یعنی علی بن ابی طالب و زندگی بانوی اول اسلام یعنی فاطمه ی زهرا، در کمال سادگی بلکه در نهایت سختی و مشقت برگزار می شد. این موضوع چندان تعجبی ندارد، زیرا در آن عصر وضع عمومی مسلمانان خوب نبود. اکثر مسلمین از فقرا و محرومین اجتماع بودند. عده ای هم که تا حدی وضعشان بد نبود از ترس دشمنان ناچار شدند خانه و زندگیشان را در مکه رها کنند و به مدینه هجرت نمایند. در مدینه هم اکثریت با فقرا بود و معدودی هم که وضعشان تا حدی خوب بود، ناچار بودند در مورد مسلمانانی که از مکه بدانجا هجرت نموده بودند مواسات بعمل آورند و تا سر حد قدرت به آنان کمک و مساعدت کنند. از طرف دیگر آن زمان، موقع بحرانی اسلام بود. مسلمین پیوسته بسیج عمومی می شدند و دائماً در حال آماده باش بودند و اکثر اوقات را به جنگ و دفاع مشغول بودند به همین علت نمی توانستند اوضاع اقتصادی خودشان را تقویت کنند. برای پیغمبر اکرم و علی و فاطمه (علیهم السلام) نیز امکان داشت و سزاوار هم نبود که برای خودشان زندگی خوبی فراهم سازند و با فقرا و بیچارگان مواسات نکنند. گرچه پیغمبر اکرم و علی (علیهم السلام) کار می کردند و از همین راه عوائد مشروعی داشتند و در غنائم جنگی نیز سهم بودند و می توانستند تا حدی خوب زندگی کنند، اما مگر امکان داشت که پیغمبر اکرم و داماد و دخترش سیر بخوابند ولی فقرای مدینه از گرسنگی فریادشان بلند باشد؟ مگر سزاوار بود دختر پیغمبر بر در اطاقش پرده بیفکنند ولی گروهی از مسلمین ستر عورت نداشته باشند؟ مگر می شد که حسن و حسین علیهما السلام دستبند نقره داشته باشند ولی صدای ناله ی اطفال گرسنه مسلمین بلند باشد؟ اصولاً اگر شخص اول اسلام و اهل بیت گرامیش با سایر مسلمین مواسات نداشتند آیا ممکن بود توده ی مستضعف مسلمین صدر اسلام که بخوبی معنای پیغمبری و وحی را درک نمی کردند و عقلشان در چشمشان قرار داشت، حاضر شوند در میدان جهاد و فداکاری سربازی کنند و جانشان را در راه هدف مقدس نبی گرامی فدا سازند؟ اصولاً یکی از علل عمده ی پیشرفت اسلام و نفوذ معنوی رسول خدا همین بود که هر چه را از آن حضرت می شنیدند نمونه ی عملی آن را در گفتار و رفتار و زندگی او خانواده اش مشاهده می کردند و بوسیله ی دعوت عملی، مردم را به سوی اسلام و جانبازی هدایت می فرمود اما...

فاطمه از دیدگاه علی

بهترین طریق شناخت یک زن تعریف و توصیف شوهرش می باشد. زیرا شوهر از افراد دیگر، حتی از پدر و مادر، همسرش را بهتر می شناسد و بر خفایای افکار و رفتار و عادت های خوب یا بد او آشناتر است. بنابراین حضرت علی علیه السلام همسرش زهرا علیها السلام را کاملاً می شناسد و بهتر از دیگران می تواند تعریف و توصیف نماید. امیرالمؤمنین سخنان فراوانی درباره زهرا دارد لیکن در اینجا به دو کلام اکتفا می شود: کلام اول را بامداد اولین روز عروسی در جواب سؤال پیامبر اکرم فرمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح اولین روز زعروسی وارد حجله شد، از داماد پرسید: کیف وجدت اهلک؟ فقال: نعم العون علی طاعة الله (بحار ج ۴۳ ص ۱۱۷). یعنی رسول خدا از حضرت علی پرسید: همسرت را چگونه یافتی؟ او در جواب عرض کرد: بهترین کمک است بر اطاعت از خدا. کلام دوم را در آخرین ساعت های عمر، حضرت زهرا علیها السلام فرمود: امیرالمؤمنین و زهرا در آخرین ساعت ها با هم خلوت کردند. و قال: اوصینی بما احببت. قالت: یا ابن عم ما عهدتني كاذبةً ولا خائنةً ولا خلفتك منذ عاشرتني. فقال علیه السلام: معاذ الله انت اعلم بالله و ابرّ و اتقى و اکرم و اشدّ خوفاً من الله من ان اوبّخک بمخالفتي، قد عزّ علیّ مفارقتک (بحار ج ۴۳ ص ۹۱). یعنی: زهرا در آخرین ساعت های وداع به امیرالمؤمنین گفت: پسر عمو! در طول عمر هرگز به تو دروغ نگفتم و خیانت

نکردم و هیچگاه با تو مخالفت نمودم. امیرالمؤمنین در پاسخ فرمود: آری ای دختر پیامبر! معاذ الله که تو خلافی را مرتکب شده باشی. مرتبه خدانشناسی و نیکوکاری و تقوا و خداترسی تو بالاتر از آن است که با من مخالفت کرده باشی. مفارقت از تو بسیار بر من سخت است. امیرالمؤمنین در آغاز زندگی زناشویی خود حضرت زهرا علیهاالسلام را به عنوان بهترین همسری که با کمک او می‌تون خدای را اطاعت نمود معرفی کرد. جمله (نعم العون علی طاعة الله) جمله ای کوتاه ولی بسیار پر محتوا است. در این جمله هدف ازدواج را بیان کرد که کمک گرفتن از همسر برای اطاعت از خدا باشد و همسرش زهرا را به عنوان بهترین مصداق برای توفیق در این امر مهم دانست. در آخرین ساعتهای وداع فاطمه علیهاالسلام نیز مقام عرفان و نیکوکاری و تقوا و خوف از خدای آن حضرت را ستود و نظر گذشته اش را تأیید نمود. معلوم می‌شود زهرا در طول مدت ازدواج نه تنها مزاحم شوهرش در اطاعت از خدا و انجام دادن مسؤلیت سنگین ولایت نبوده، بلکه در تمام ابعاد مؤید و معاون او هم بوده است. با توجه به شخصیت فوق العاده امیرالمؤمنین، و موقعیت اخلاقی، سیاسی، اجتماعی آن حضرت، شخصیت ممتاز همسرش زهرا علیهاالسلام نیز روشن می‌شود. علی بن ابی طالب علیه السلام یک فرد عادی نبود، بلکه دومین شخصیت ممتاز اسلام، سپهسالار و سرباز نیرومند و فداکار اسلام بود. مرد عدالت، زهد، انفاق، مواسات، مساوات، ایثار، تقوا، و بالاخره ولی مسلمین و خلیفه رسول خدا بود. خود و خانواده اش در کمال عسرت زندگی می‌کردند و آنچه را که داشت در راه خدا انفاق می‌نمود. بیت المال را در بین مسلمین بالسویه تقسیم می‌کرد و هیچ کس را بر دیگری ترجیح نمی‌داد، حتی سهم خودش و امام حسن و امام حسین نیز بیش از سایرین نبود. وقتی برادرش عقیل شدت فقر خود را به آن حضرت عرض کرد حاضر نشد چیزی اضافه از آنچه به سایر مسلمین می‌داد بدهد. (بحار ج ۴۱ ص ۱۱۴).

حضرت صادق علیه السلام درباره آن حضرت می‌فرماید: علی بن ابی طالب علیه السلام از جهت غذا و رفتار شبیه ترین مردم به رسول خدا بود. خودش نان با زیتون می‌خورد ولی به مردم نان و گوشت می‌داد. او آب و هیزم منزل را تهیه می‌کرد و فاطمه علیهاالسلام آرد درست می‌کرد و خمیر می‌نمود و نان می‌پخت و لباس‌ها را می‌شست و وصله می‌کرد. (بحار ج ۴۱ ص ۱۳۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت که همه گونه امکانات برایش فراهم بود، به دنیا خطاب کرده می‌فرمود: ای دنیای پست! آیا به من روی آورده اظهار علاقه می‌کنی؟ هیهات، هیهات، دیگری را مغرور کن، من نیازی به تو ندارم. تو را سه طلاقه کرده ام که دیگر رجوع ندارد. (بحار ج ۴۱ ص ۱۲۱).

در همان زمان می‌فرماید: آیا به همین مقدار اکتفا کنم که مرا امیرالمؤمنین بگویند، ولی در سختی‌های روزگار با مردم شریک نباشم و در سختی زیستن برای آنها الگو نباشم؟ من آفریده نشده ام که به خوردن غذاهای لذیذ مشغول شوم، مانند حیوان بسته ای که جز علف خوردن کاری ندارد، یا حیوان آزادی که سرگرم خوردن و پشگل انداختن است، و از آینده اش غفلت دارد. (نهج البلاغه کتابه الی عثمان بن حنیف).

امیرالمؤمنین علیه السلام چنین مردی بود و می‌خواست این چنین زندگی کند و برای این چنین زیستن به همسری موافق نیاز داشت. و جز حضرت زهرا علیهاالسلام هیچ زن دیگری لیاقت همسری با او را نداشت، تنها او بود که می‌توانست درباره اش بگوید: نعم العون علی طاعة الله. در اینجاست که مقام ممتاز فاطمه روشن می‌شود و می‌توان او را به عنوان تنها همسر لایق حضرت علی معرفی نمود. او بود که توانست در بیت علی و بر طبق میل او زندگی کند و در اطاعت خدا و انجام مسؤلیتی که بر عهده اش نهاده بود، مؤید و مشوقش باشد. زهرا علیهاالسلام با رفتار اسلامی خود توانست لیاقت خود را برای فرزندی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و همسری امیرالمؤمنین علیه السلام باثبات رساند و به همین جهت از جانب پیامبر به عنوان بزرگترین و شایسته ترین زنان جهان معرفی شد. فاطمه بانوی نمونه ی اسلام است و بانوان اسلام باید از آن حضرت درس زندگی بگیرند. در این میان خانواده ی رجال دین و روحانیین از مسؤلیت بیشتری برخوردارند. خانمی که همسری یک عالم دین را پذیرفته باید به مسؤلیت مقام شوهرش توجه داشته باشد. باید بداند که خانه او به منزله خانه پیامبر و علی است. خانه معنویت، علم، عدالت، مواسات، مساوات، ایثار، تقوا، فضیلت، توجه به خدا، خدمت به اسلام و مسلمین، و در یک کلام خانه دعوت به همه فضائل و مکارم اسلامی و انسانی است. باید بداند که مردم سخنان پیامبر و امامان

(علیهم السلام) را از این خانه ها می شنوند و انتظار دارند عمل آنها را نیز در همین خانواده ها مشاهده نمایند. زن و فرزند یک عالم دین باید بدانند که خانه آنها جای خوشگذرانی و تجمل پرستی نیست بلکه بیت نمایش سیره ی پیامبر و علی و فاطمه علیهم السلام است. باید بدانند که اعمال و رفتار آنها مورد توجه مردم می باشد. با رفتار اسلامی خود می توانند مروج اسلام باشند و مردم را به خوبی دعوت نمایند و با رفتار غیر اسلامی خود می توانند بزرگ ترین ضربه را بر پیکر اسلام وارد نمایند و مردم را نسبت به علماء دین بدبین سازند و سخنانشان را از اعتبار بیندازند. می توانند شوهر یا پدرشان را در انجام مسؤلیت کمک نمایند و بدین وسیله مروج دین و در ثواب او شریک باشند، و می توانند او را از رعایت شؤون مقدس روحانی بازدارند و سخنان او را از اعتبار ساقط سازند و مردم را به ارتکاب گناه و تخلف از قوانین شریعت تشویق نمایند و خود نیز در کیفر این گناهان سهیم و شریک باشند. البته رجال دین در یک مرتبه نیستند بلکه هر چه مقام علمی و اجتماعی بالاتری را داشته باشند، خود آنها و خانواده شان نیز مسؤلیت بیشتر و سنگین تری را بر عهده دارند. و به همان مقدار که در انجام مسؤلیت خویش جدیت کنند نزد خدا مأجور خواهند بود. هر عالمی که در یکی از مقامات علمی و دینی قرار گرفت لیاقت آن را ندارد که خلیفه پیامبر و علی (علیهما السلام) و عالم دین باشد، بلکه لیاقت او در صورتی است که اخلاق و رفتارش مانند پیامبر و علی علیهما السلام باشد. هر زن و فرزند عالمی هم لیاقت آن را ندارد که به عنوان همسر و فرزند یک عالم دین معرفی شود بلکه لیاقت او در صورتی باثبات می رسد که اعمال و رفتارش بر طبق اعمال و رفتار حضرت زهرا علیها السلام باشد.

عصمت زهرا

معصوم در لغت به معنای محفوظ و ممنوع است. و در اصطلاح، به شخصی معصوم گفته می شود که از خطا و اشتباه و گناه در امان و محفوظ باشد. کسی را معصوم گویند که چشم بصیرتش باز باشد و حقائق جهان آفرینش را بالعیان مشاهده کند و بواسطه ی ارتباط و اتصالی که با عالم ملکوت دارد و با تاییدات غیبی، از گناه و نافرمانی خودداری کند و خطا و اشتباه و عصیان در ساحت وجود مقدسش راه نداشته باشد. مقام شامخ عصمت، بواسطه ی ادله و براهین عقلی و نقلی، برای پیمبران به اثبات رسیده است. امامیه معتقدند که جانشینان پیغمبر و امامان دوازده گانه نیز باید معصوم باشند. و برای اثبات عصمت آنان نیز براهین و دلیلهایی اقامه شده است. اگر بخواهیم وارد مباحث عصمت شویم و به تفصیل آن موضوع مهم را بررسی نماییم از مقصد دور می گردیم. امامیه، علاوه بر آن که سلسله ی پیمبران و ائمه ی اطهار را معصوم می دانند حضرت زهرا علیها السلام را نیز از گناه و نافرمانی معصوم می دانند. برای اثبات عصمت آن جناب به چند دلیل می توان استدلال نمود: دلیل اول: (أَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). (سوره ی احزاب آیه ی ۳۴). یعنی: خدا می خواهد ناپاکی و آلودگی را از شما اهل بیت بر طرف سازد و کاملاً پاکیزه و طاهرتان گرداند. احادیث زیادی از طرق عامه و خاص صادر شده و دلالت می کنند که آیه ی مذکور در شأن پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. از باب نمونه: عایشه می گوید: روزی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جامه ی پشمی سیاهی بر دوش داشت و از منزل خارج شد، پس حسن و حسین و فاطمه و علی (علیهم السلام) را زیر آن جای داد و فرمود: (أَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). (ینابیع الموده ص ۱۲۴/ در المنثور ج ۵ ص ۱۹۸). «ام سلمه» می گوید: روزی فاطمه ی زهرا ظرفی از حریره خدمت رسول خدا آورد. پیغمبر فرمود: علی و حسن و حسین علیهم السلام را نیز حاضر گردان. وقتی خدمت رسول اکرم رسیدند و مشغول خوردن غذا شدند آیه ی مذکور نازل شد. پس پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) جامه ی خیبری را بر سر آنان افکند و سه مرتبه فرمود: خدایا اینها اهل بیت من هستند آلودگی را از ایشان زائل کن و پاکیزه شان گردان. (ینابیع الموده ص ۱۲۵/ در المنثور ج ۵ ص ۱۹۸). «عمر بن ابی سلمه» می گوید: آیه ی (أَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). در خانه ی ام سلمه نازل شد. پس پیغمبر اکرم علی

و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را پیش خودش خواند. جامه اش را بر سرشان افکند و فرمود: خدایا! اینها اهل بیت من هستند، آلودگی را از ایشان زائل کن و پاک و پاکیزه شان گردان. ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله من هم با ایشانم؟ پاسخ داد: تو هم بر خوبی هستی. (ینابیع الموده ص ۱۲۵). «وائله بن اسقع» می گوید: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روزی به خانه ی فاطمه تشریف برد، علی و فاطمه (علیهما السلام) را در جلو خودش نشاند و حسن و حسین را بر زانوهایش قرار داد، سپس جامه اش را بر سر آنان انداخت و فرمود: خدایا اینها اهل بیت من می باشند از آلودگی پاک و پاکیزه شان گردان. (ینابیع الموده ص ۱۲۵/ در المنثور ج ۵ ص ۱۹۹). و بالجمله، گروهی از اصحاب رسول خدا، مانند عایشه، ام سلمه، معقل بن یسار، ابی الحمراء، انس بن مالک، سعد بن ابی وقاص، وائله بن اسقع، حسن بن علی (علیه السلام)، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ابوسعید خدری، و زینب و ابن عباس و گروهی دیگر، احادیثی را قریب به همین مضمون در شان نزول آیه روایت کرده اند و علمای خاصه و عامه مانند جلال الدین سیوطی در «در المنثور» و سلیمان بن ابراهیم قندوزی در «ینابیع الموده» و سایر علمای اهل سنت، آنها را در کتب خویش ثبت نموده اند. از این روایات استفاده می شود که بعد از نزول آیه ی شریفه، پیغمبر اکرم در جاهای متعدد، از جمله در خانه ی فاطمه (علیها السلام) و خانه ی ام سلمه عبای مبارکش را بر سر علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) می افکند و آیه را تلاوت می نمود و می فرمود: خدایا افرادی که در زیر عبا قرار دارند اهل بیت من هستند، آلودگی را از آنها بر طرف گردان. رسول خدا این عمل را انجام می داد تا اهل بیت را معرفی کند و موضوع را تثبیت نماید. تا شش ماه و به روایتی هفت و به روایتی هشت ماه، مرسوم آن حضرت چنین بود که هنگام بامداد که به نماز صبح می رفت از خانه ی زهرا (علیها السلام) عبور می نمود و آیه را قرائت می کرد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۳/ در المنثور ج ۵ ص ۱۹۹). رسول خدا در این موارد جامه ی خویش را بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) می انداخت و آیه را تلاوت می کرد تا راه سوء استفاده بسته شود و کسی بعداً ادعا نکند که من هم از مصادیق اهل بیت هستم، آنقدر در این موضوع اهتمام داشت که وقتی ام سلمه عبا را بالا زد که داخل شود، آن را از دستش کشید و فرمود: تو نیز بر خوبی هستی. تا مدتی هنگام بامداد که به نماز صبح تشریف میبرد اهل خانه ی فاطمه (علیها السلام) را مخاطب ساخته آیه را تلاوت می کرد تا مردم بشوند و بعداً مورد انکار واقع نشود. علی بن ابی طالب و حسن و حسین (علیهم السلام) هم در جاهای متعدد و در حضور اصحاب می فرمودند: این آیه در حق ما نازل شده و هیچگاه مورد انکار واقع نشدند. بر طبق آیه ی مذکور خداوند متعال می فرماید: خدا اراده کرده که شما اهل بیت از رجس و آلودگی، پاک و منزه باشید. مقصود از رجس نجاست ظاهری نیست. زیرا این موضوع اختصاصی به اهل بیت ندارد همه مکلفین باید از نجاست اجتناب نمایند. علاوه بر این، اگر مراد نجاست ظاهری بود احتیاجی به آن همه تشریفات و دعای پیغمبر نداشت و مطلب آنقدر مهم نبود که ام سلمه بخواهد از مصادیق آن واقع شود و رسول خدا مانع گردد. پس معلوم می شود مراد آیه، نجاست و آلودگی ظاهری نیست بلکه مقصود آلودگی باطنی یعنی گناه و عصیان پروردگار عالم است. بنابراین، معنای آیه چنین می شود: خدا خواسته و اراده نموده که اهل بیت از گناه و معصیت پاک باشند، البته این اراده ی، اراده ی تشریحی نیست یعنی نمی توان گفت که: خدا از اهل بیت خواسته که خودشان را از گناه و معصیت پاک سازند. زیرا این مطلب اختصاص به اهل بیت ندارد. خدا از تمام مردم خواسته که مرتکب گناه نشوند. بلکه مقصود آیه اراده ی تکوینی است، یعنی خدا چنین مقدر کرده که دامن اهل بیت از ارتکاب معصیت پاک و منزه باشد و با اینکه بشر و مختارند با علم و اراده گناهان را ترک کنند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز آیه مذکور را به عصمت از گناه تفسیر نموده است. ابن عباس از رسول خدا روایت نموده که فرمود: خدا خلق را به دو قسمت تقسیم نمود و مرا در بهترین آنها قرار داد. چنانکه می فرماید: (و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین) و می فرماید: (و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال). پس من از اصحاب یمین و بهترین آنها هستم. سپس آنها را به سه قسمت تقسیم نمود و مرا در بهترین آنها قرار داد، چنانکه می فرماید: (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ). پس من از سابقین و بهترین آنها

هستم. سپس آن سه قسم را به قبیله‌هایی تقسیم نمود و مرا در بهترین آنها قرار داد، چنان که می‌فرماید: (وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ). پس من پرهیزکارترین فرزندان آدم و گرامی‌ترین آنان هستم. ولی بدین موضوع فخر نمی‌کنم. سپس آن قبائل را به خانواده‌هایی تقسیم نمود و مرا در بهترین خانواده‌ها قرار داد. چنانکه می‌فرماید: (أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). پس من و اهل بیتم از گناه و معصیت معصوم هستیم. (در المنثور ج ۵ ص ۱۹۹).

اشکال

بعضی گفته‌اند: آیه‌ی مذکور دلالت بر عصمت ندارد. زیرا آیات قبل از آن و آیات بعد از آن، درباره‌ی زنان رسول اکرم نازل شده و خطاب به آنان متوجه است. و به قرینه‌ی سیاق باید گفت: آیه‌ی مذکور نیز درباره‌ی زنان آن حضرت نازل شده و مخاطب در آیه، آنها هستند. بنابراین اگر آیه دلالت بر عصمت کند باید گفت: زنهای رسول الله نیز از گناه معصوم بوده‌اند در صورتی که این مطلب را نه کسی گفته و نه می‌توان گفت. از این رهگذر است که باید بگوییم: آیه اصلاً دلالت بر عصمت ندارد. نه در مورد زنهای آن حضرت، نه در مورد سایر اهل بیت.

پاسخ

علامه سید عبدالحسین شرف الدین اشکال مذکور را نقل کرده و به چند وجه آن را پاسخ داده است: اول: احتمال مذکور اجتهاد است در مقابل نص، زیرا در چندین روایت که به حد تواتر می‌رسد این مطلب وارد شده که آیه مذکور در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده و اختصاص به آنان دارد. حتی وقتی ام سلمه خواست در زیر جامه داخل شود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جداً او را ممنوع ساخت. دوم: اگر آیه درباره‌ی زنهای رسول خدا نازل شده بود باید به صورت خطاب مؤنث ادا شده باشد و بگوید: (انما یرید الله لیذہب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیراً). نه به صورت جمع مذکر. سوم: در بین عرب‌های فصیح، مرسوم است که در بین کلماتشان جمله‌هایی را به عنوان جمله‌ی معترضه ذکر کنند. بنابراین مانعی ندارد بگوییم: خداوند متعال آیه‌ی مزبور را در بین آیاتی که در شان زنهای رسول خدا نازل شده قرار داده تا اهمیت موضوع را برساند و بدین نکته اشاره کند که چون اهل بیت پیغمبر از گناه معصومند نباید مورد تعرض کسی قرار گیرند حتی زنان پیغمبر هم حق تعرض بدانها را ندارند. چهارم: در عین حالی که در قرآن کریم تحریفی واقع نشده و آیات آن کتاب آسمانی هیچ کم و زیاد نشده است اما این مطلب مسلم نیست که آیات و سوره‌های قرآن، عیناً به همان ترتیبی که نازل شده، جمع و تدوین شده باشند. مثلاً هیچ بعید نیست که آیه مذکور، تنها درباره‌ی اهل بیت نازل شده باشد ولی در موقعی که آیات جمع و تدوین می‌شده آن را در بین زنان پیغمبر گنجانیده باشند. (کتاب الکلمة الغراء فی تفضیل الزهراء تألیف سید عبدالحسین شرف الدین ص ۲۱۲). دلیل دوم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه فرمود: خدا برای غضب تو غضب می‌کند و برای خشنودی تو خشنود می‌شود. (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا فاطمه ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک- ینایع الموده ص ۲۰۳ مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۳). حدیث مذکور را سنی و شیعه قبول دارند و در کتابهای خود نوشته‌اند. بر طبق این حدیث هر جا فاطمه (علیها السلام) غضب کند خدا نیز غضب می‌کند و هر گاه خشنود و راضی شود خدا نیز راضی و خشنود می‌گردد. البته این مطلب مسلم است که رضایت و غضب خدا مطابق واقع و حق است. هرگز به کارهای زشت و خلاف حق خشنود نمی‌شود، گرچه دیگری از آن کار خشنود شد. هرگز از کارهای خوب و حق غضبناک نمی‌شود، گرچه مبعوض دیگران باشد. لازمه‌ی این دو مطلب اینست که فاطمه (علیها السلام) از گناه و خطا معصوم باشد، زیرا اگر معصوم باشد رضایت و غضبش بر طبق موازین شریعت خواهد بود و هیچگاه بر خلاف رضای خدا راضی نمی‌شود و هیچگاه از حق و کارهای نیک غضبناک نمی‌شود. در چنین صورتی می

توان گفت: اگر فاطمه (علیها السلام) غضب کند خدا غضب می کند و اگر خشنود شود خدا خشنود می شود. اما اگر معصیت و خطا درباره اش روا باشد نمی توان به طور کلی گفت: از غضب او خدا غضب می کند و از خشنودیش خشنود می شود. مطلب را با مثالی روشن سازیم: اگر فرض کنیم که حضرت فاطمه معصوم نباشد و اشتباه و گناه درباره اش جایز باشد، در این صورت ممکن است بواسطه ی اشتباه یا تمایلات نفسانی، بر خلاف حق و واقع، چیزی را از کسی مطالبه کند و کارشان به نزاع و کشمکش منجر شود ولی طرف مقابل تسلیم نگردد و او را مغلوب سازد، در این صورت ممکن است آن حضرت غضبناک گردد و اظهار عدم رضایت کند آیا در چنین فرضی می توان گفت: چون فاطمه (علیها السلام) غضب کرده خدا نیز غضب می کند گرچه حق با طرف مقابل بوده است؟ ابداً چنین کار زشتی را نمی توان به خدا نسبت داد. بواسطه ی این روایت نیز می توان عصمت زهرا را اثبات نمود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: فاطمه (علیها السلام) پاره ی تن من است، هر کس او را خشمناک کند مرا خشمناک خواهد کرد. (قال رسول الله: فاطمة بعضة منی فمن اغضبها اغضبنی - صحیح بخاری ج ۲ ص ۳۰۲). این حدیث نیز در کتابهای سنی و شیعه موجود است و همه ی مسلمانان حتی عمر و ابوبکر به صحت آن اعتراف دارند. با بیان فوق، این حدیث نیز بر عصمت حضرت زهرا دلالت دارد، زیرا پیغمبر اکرم از گناه و خطا و تمایلات نفسانی معصوم است. بر کاری غضب می کند که مبعوض خدا باشد و به چیزی راضی می شود که رضایت خدا در آن باشد. بنابراین در صورتی می توان گفت: هر گاه فاطمه غضب کند پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز غضب می کند که معصوم باشد و احتمال گناه و خطا درباره اش جایز نباشد. یکی دیگر از شواهد عصمت حضرت زهرا این حدیث است: امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده: زهرا بدان جهت فاطمه نامیده شده که شر و بدی در وجود مبارکش راه ندارد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۹).

عقیده زهرا درباره زنان

علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید روزی با گروهی از اصحاب، خدمت رسول خدا بودیم، پس آن حضرت به اصحابش فرمود: صلاح و مصلحت زن در چیست؟ هیچکس نتوانست جواب صحیحی بدهد. وقتی اصحاب متفرق شدند، من به خانه رفتم و موضوع سؤال رسول اکرم را فاطمه (علیها السلام) گفتم. فرمود: من جوابش را می دانم، صلاح زن در این است که مردان بیگانه را نبیند. مردان بیگانه هم او را نبینند. هنگامی که خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدم عرض کردم فاطمه (علیها السلام) در پاسخ سؤال شما چنین فرمود: پیغمبر از سخن او تعجب کرد و فرمود: فاطمه ی پاره ی تن من است. (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۲). این موضوع قابل تردید نیست که دین مقدس اسلام برای ترقی و پیشرفت و آزادی زن گام های بلند برداشته است، و به منظور تامین حقوق او، قوانین و احکام استواری تشریح نموده است. در تحصیل دانش به او آزادی داده است. اموال و کارهایش را محترم دانسته است. در مورد تشریح قوانین اجتماعی، منافع و مصالح واقعی بانوان نیز کاملاً رعایت شده است. لیکن این مطلب قابل بحث است که آیا صلاح و مصلحت زن در مورد معاشرت و آمیزش با مردهای بیگانه چیست؟ آیا صلاح زنان در این است که عیناً مانند مردها، در مجامع و محافل عمومی شرکت کنند و با بیگانگان خلطه و آمیزش داشته باشند؟ آیا این مطلب به سود واقعی زنان است که آرایش کرده و بی بند و بار در مجامع مردها شرکت نمایند و خوشان را در منظر عموم قرار دهند؟ آیا به صلاح زنان است که خودشان را در معرض چشم چرانی بیگانگان قرار دهند و برای آنان امکاناتی فراهم سازند که بتوانند از تمتع و لذت بردن بصری که یکی از تمتعات مهم است، به طور رایگان منتفع و برخوردار گردند؟ آیا به نفع بانوان است که هیچ نوع حریمی برای خودشان قائل نباشند و با مردان بیگانه اختلاط و امتزاج کامل داشته باشند و آزادانه به همدیگر نگاه کنند؟ آیا به صلاح زن است که با وضعی از خانه خارج شود که چشم های ناپاک بیگانگان او را تعقیب کند؟ یا این که صلاح جامعه ی بانوان در اینست که پوشیده و ساده از خانه خارج شوند و زینت هایشان را برای مردان اجنبی ظاهر نسازند و نه خودشان به بیگانگان نظر کنند، نه اجازه

بدهند بیگانگان به آنان نگاه کنند؟ آیا وضع اول به صلاح عمومی بانوان تمام می شود و بهتر منافع آنان را تامین می کند یا وضع دوم؟ آیا وضع اول بهتر اسباب آسایش روحی و ترقی و پیشرفت ملت را فراهم می سازد یا وضع دوم؟ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این مسأله مهم و اساسی اجتماع را در معرض افکار عمومی اصحابش قرار داده و عقیده ی آنان را خواستار شد. ولی جواب هیچ یک از اصحاب مورد پسند واقع نشد. وقتی خبر به حضرت زهرا رسید، در پاسخ این مشکل چنین اظهار عقیده کرد که صلاح واقعی جامعه ی بانوان در اینست که نه مردان بیگانه را ببینند، نه بیگانگان به آنان نظر کنند. زهرائی که تربیت یافته دامن وحی و خانه ی ولایت بود بقدری جواب پر مغز و ارزنده ای به سئوال پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد و در پیرامون یکی از حساس ترین موضوعات اجتماعی اظهار عقیده نمود، که رسول اکرم تعجب کرد و فرمود: فاطمه پاره ی تن من است. اگر انسان احساسات خام را کنار بگذارد و بیطرفانه در این مسأله بیندیشد و عواقب و نتایجش را بخوبی بررسی کند تصدیق می کند که پیشنهاد حضرت زهرا بهترین سرمشق و دستورالعملی است که می تواند منافع بانوان را تامین کند و ارزش و مقام آنان را در اجتماع محفوظ بدارد. زیرا بانوان اگر به طوری از خانه خارج شدند و با بیگانگان معاشرت نمودند که مردها توانستند انواع تمتعات را از آنان ببرند و در همه جا وسیله ی چشم چرانی را برایشان فراهم ساختند. جوانان دیرتر زیر بار ازدواج و تاسیس زندگی خانوادگی خواهند رفت، روز بروز بر تعداد دختران و زنان بی شوهر افزوده خواهد شد. و این موضوع علاوه بر اینکه به ضرر اجتماع تمام می شود و مخصوصا پدران و مادران را در محذورات و مشکلات سختی قرار می دهد، مستقیما به ضرر عمومی جامعه ی بانوان تمام خواهد شد. زنان اگر زیبایی خودشان را در معرض دید همگان قرار دادند و در بین بیگانگان دلربایی کردند و یک قافله دل همزه خویش بردند، چون مردها غالبا با محرومیت مواجه می شوند و دسترسی و وصال بدون قید و شرط برایشان فراهم نمی شود، بیماریهای روانی و ضعف اعصاب و خودکشی ها و ناامیدی های زندگی در بین جوانان و مردان فراوان خواهد شد. نتیجه ی این موضوع نیز به طور غیر مستقیم عاید بانوان خواهد گشت. در اثر همین چشم چرانی های آزاد است که بعضی از مردان، به انواع حيله ها و فریب ها متوسل می شوند و دوشیزگان معصوم و ساده لوح را فریب می دهند و سرمایه ی عفت و آبرویشان را بر باد می دهند و به وادی فساد و بدبختی رهسپارشان می سازند. زنان شوهردار وقتی دیدند شوهرشان به سایر زنها نظر دارد و در محافل و مجامع عمومی با آنان ارتباط دارد، غالبا حس غیرت آنان تحریک می شود و سوءظن و بدگمانی بوجود می آید. بنای ایراد و ناسازگاری را خواهند گذاشت و با جهت یا بی جهت، کانون، گرم خانوادگی را سرد و متزلزل خواهند ساخت. عاقبت یا منجر به جدایی و طلاق می گردد، یا با همان وضع ناگوار و تلخ در زندان خانه، زندگی می کنند و در انتظار پایان یافتن مدت زندان، روز شماری می کنند و زن و شوهر همانند دو پلیس که مراقب یکدیگر باشند، از همدیگر مراقبت می نمایند. مرد اگر توانست به زنان بیگانه نگاه کند، قهرا در بین آنان زنانی خواهد دید که از همسر رسمی خودش زیباتر و جذاب تر است، و بسا اوقات با زخم زبان و سرزنش، اسباب ناراحتی همسرش را فراهم می سازد و بوسیله ی ایرادها و بهانه های بیجا، کانون با صفای خانوادگی را به جهنم سوزانی تبدیل خواهد ساخت. مردی که باید با فکر آزاد به کسب و کار و فعالیت های اقتصادی پردازد اگر هنگام رفت و آمد و در محل کار با زنان نیمه عریان و آرایش کرده تصادف کند قهرا تحت تاثیر غریزه ی جنسی قرار می گیرد و دلش مسخر دلبران می گردد. چنین مردی نمی تواند با فکر آزدا به کسب و کار یا تحصیل و دانش مشغول باشد، از فعالیت های اقتصادی نیز عقب می ماند. و در تحمل این ضرر، بانوان نیز شریکند. زن اگر پوشیده باشد بهتر می تواند موقعیت و ارزش خودش را در دل مرد نگهدارد و منافع عمومی جامعه ی بانوان را حفظ کند، و برفع اجتماع قدم بردارد. اسلام چون زن را یکی از اعضاء مهم اجتماعی می داند و چگونگی سلوک و رفتار او را در جامعه مؤثر می داند لذا این وظیفه ی بزرگ را از او خواستار شده که بوسیله ی پوشش خودش، از عوامل انحراف و فساد جلوگیری کند و برای ترقی و پیشرفت ملت و کمک به بهداشت عمومی فداکاری نماید. از این رهگذر است که بانوی نمونه ی اسلام و تربیت یافته ی خانه ی وحی، درباره ی جامعه ی بانوان چنین اظهار عقیده نمود که: صلاحشان در

اینست طوری زندگی نمایند که نه مردان بیگانه را ببینند، نه چشم بیگانگان بدانها بیفتد.

حضرت فاطمه بعد از پدر

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال دهم هجری عموم مسلمانان را به حج دعوت نمود و برای آخرین بار به مکه مشرف شد. اعمال و مراسم حج را به مسلمانان یاد داد. هنگام مراجعت وقتی به «غدیر خم» رسید توقف نمود. مسلمانان را جمع کرد، آنگاه بر فراز منبر بالا رفت و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به جانشینی و خلافت نصب کرد. سپس مسلمانان با حضرت علی بیعت کردند و به بلادشان مراجعت نمودند. رسول خدا نیز به مدینه برگشت. بعد از مراجعت از سفر، حال آن حضرت دگرگون بود و از احوال و حرکاتش معلوم می شد که مهیای مرگ است. گاه و بیگاه و به هر مناسبت درباره ی اهل بیتش سفارش می کرد. گاهی به قبرستان بقیع می رفت و برای مردگان طلب مغفرت می نمود. فاطمه (علیها السلام) بعد از حجة الوداع در خواب دید: قرآنی در دست دارد و می خواند، ناگاه قرآن از دستش بیفتاد و مفقود شد. وحشت زده بیدار شد و خوابش را برای پدر نقل کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نور دیده ام! من آن قرآنم که در خواب دیدی. به همین زودی از نظرها ناپدید می شوم. (ریاحین الشریعه ج ۱ ص ۲۳۹). کم کم آثار کسالت بر بدن رسول خدا ظاهر شد. لشگری را به فرماندهی اسامه ترتیب داد و فرمود: باید به سوی کشور روم حرکت کنید. افراد معینی را بالخصوص نام برد و فرمود: باید در این جنگ شرکت نمایید، منظورش این بود که منافقین از مدینه بیرون روند و موضوع خلافت علی (علیه السلام) از کارشکنی و مخالفت آنان در امان باشد. بیماری رسول خدا شدت یافت و در خانه بستری شد. بیماری پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه را در وحشت و اضطراب انداخت. گاهی به صورت زرد و رنگ پریده ی پدر نگاه می کرد و اشک می ریخت. گاهی برای سلامتی پدر دعا می کرد: خدایا پدرم با هزاران رنج و مشقت نهال اسلام را در زمین نشانده، تازه بارور شده و آثار فتح و پیروزی نمایان می شود. امیدوار بودم بواسطه ی پدرم دین اسلام غالب گردد، کفر و بت پرستی و ظلم و ستم از بین برود. اما افسوس که حال پدرم خوب نیست. خدایا شفای آن حضرت را از تو می خواهم. حال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخت تر شد و از شدت بیماری بیهوش گشت. هنگامی که بیهوش آمد دید ابوبکر و عمر و جماعتی دیگر که بنا بود در لشکر اسامه شرکت کنند تخلف نموده اند. فرمود: مگر به شما نگفتم که در لشکر اسامه شرکت کنید؟ هر یک از آنان در پاسخ پیغمبر عذر و بهانه ای تراشید. ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از تصمیم و هدف آنان اطلاع داشت، و می دانست که برای گرفتن خلافت در مدینه مانده اند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کاغد و دواتی بیاورید تا وصیت کنم. بعضی از حاضرین خواستند به دستور آن حضرت عمل کنند، ولی عمر مانع شد و گفت: این مرد هذیان می گوید و بیماری بر او غالب شده است. (الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۲۱۷ صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۲۵۹). حضرت زهرا این حوادث را تماشا می کرد و غم و اندوهش زیادتر می شد. پیش خود می گفت: از هم اکنون آثار نفاق و دورویی مردم ظاهر شد. کارهای پدرم از وحی الهی سرچشمه می گیرد و جز مصالح و منافع ملت منظوری ندارد، پس چرا از دستوراتش سرپیچی می کنند؟ گویا آینده ی خطرناکی در پیش باشد! گویا تصمیم گرفته اند زحمات پدرم را پایمال کنند!

خنده شگفت انگیز

حال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بدتر شد، سرش را در دامن حضرت علی گذاشت و بیهوش گشت. زهرا (علیها السلام) به صورت نازنین پدر نگاه می کرد و اشک می ریخت و می فرمود: آه، به برکت وجود پدرم باران رحمت نازل می شد و دادرسی یتیمان و پناه بیوه زنان بود. صدای ناله ی زهرا به گوش رسول خدا رسید دیده گشود و با صدای ضعیف فرمود: دختر عزیزم این آیه را بخوان: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ). (سوره ی آل عمران آیه ۱۴۴). از

مرگ چاره ای نیست، چنان که پیغمبران مردند من نیز خواهم مرد. اما چرا ملت هدف مرا تعقیب نمی کنند و قصد سقوط و عقب نشینی دارند؟ از شنیدن این سخن گریه ی حضرت زهرا شدیدتر شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از احوال پریشان و چشم گریان دختر عزیزش منقلب شد، خواست او را تسلی دهد اما مگر به آسانی می توان او را آرام نمود. ناگاه فکری به خاطرش رسید، به فاطمه اشاره کرد نزدیک بیا. وقتی صورتش را نزدیک پدر برد آن حضرت رازی در گوش او گفت. حاضرین دیدند صورت فاطمه (علیها السلام) برافروخته شد و در همان حال ناراحتی تبسم کرد. از این تبسم نابهنگام تعجب نمودند. علت خنده را از خودش پرسیدند. فرمود: تا پدرم زنده است رازش را فاش نمی کنم. اما بعد از مرگ پدر آشکار ساخت و گفت: پدرم در گوش من فرمود: فاطمه جان! مرگ تو نیز نزدیک است، تو اولین فردی هستی که به من ملحق خواهی شد. (الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۲۱۹ / بحار ج ۲۲ ص ۴۷۰ / ارشاد مفید ص ۸۸ / طبقات ابن سعد ج ۲ بخش ص ۳۹ - ۴۰ / صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۰۹۵). «انس» می گوید: هنگامی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مریض بود، فاطمه (علیها السلام) دست حسن و حسین را گرفت و به منزل پدر آمد، خودش را روی بدن آن حضرت افکند و سینه اش را به سینه ی او چسبانید و شروع به گریه نمود. پیغمبر اکرم فرمود: فاطمه جان! گریه نکن و در مرگ من صورت مخراش، گیسوان پریشان نکن، و اوایلا مگو، مجلس گریه و نوحه سرایی باریم برپا نساز. سپس اشک رسول خدا جاری شد و فرمود: خدایا اهل بیتم را به تو و مؤمنین می سپارم. (بحارالانوار ج ۲۲ ص ۴۶۰).

بازگو کردن اسرار

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در آخرین شب زندگی، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت نمود و درب خانه را بست و با آنان خلوت کرد. فاطمه را به نزد خویش خواند و مدت زیادی در گوشش سخن گفت. چون مذاکره آنان بطول انجامید علی و حسن و حسین علیهم السلام خارج شدند و دم درب ایستادند. مردم، پشت در ایستاده بودند، زنان پیغمبر به علی و حسن و حسین نگاه می کردند. عایشه به علی (علیه السلام) عرض کرد: چرا پیغمبر در این هنگام ترا بیرون کرد و با فاطمه خلوت نمود؟ فرمود: می دانم پیغمبر به چه منظوری با دخترش خلوت کرده و چه رازی به او می گوید. او درباره ی کارهای تو و پدرت و رفقای صحبت می کند. عایشه ساکت شد. حضرت علی می فرماید: طولی نکشید که فاطمه (علیها السلام) مرا صدا زد. وقتی داخل شدم دیدم حال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بسیار خطرناک است، نتوانستم از گریه خودداری نمایم، فرمود: یا علی چرا گریه می کنی؟ هنگام فراق و جدایی فرارسیده، تو را به خدا می سپارم، و به سوی پروردگار جهان می شتابم، گریه و غم و اندوه من برای تو و دخترم زهرا است. زیرا مردم تصمیم گرفته اند حقوق شما را پایمال نمایند و بر شما ستم کنند. شما را به خدا می سپارم، خدا هم ودیعه ی مرا پذیرفته است یا علی اسراری را به فاطمه گفتم او هم به تو خواهد گفت، به دستورات من عمل کن و بدان که فاطمه راستگو است. سپس فاطمه (علیها السلام) را در بغل گرفت، سرش را بوسید، و فرمود: فاطمه جان! پدرت به قربانت. صدای گریه ی زهرا بلند شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خدا انتقام تو را از ستمکاران می ستاند و برای غضب تو غضب می کند. وای بر ستمکاران، وای بر ستمکاران، وای بر ستمکاران! سپس شروع بگریستن نمود. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: اشک رسول خدا مانند باران جاری شد و محاسن شریفش را تر کرد، در حالی که از فاطمه جدا نمی شد و سر مبارکش روی سینه ی من قرار داشت و حسن و حسین پاهایش را می بوسیدند و بلند بلند گریه می کردند، صدای گریه ی ملائکه را می شنیدم و بطور حتم جبرئیل در یک چنین موقع حساسی رسول خدا را تنها نگذاشته است. فاطمه ی زهرا طوری می گریست که زمین و آسمان برایش می گریستند. سپس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: فاطمه جان! خدا خلیفه ی من است بر شما و او بهترین خلیفه است. عزیزم گریه نکن زیرا گریه ی تو عرش خدا و ملائکه و زمین و آسمان را به گریه انداخته است. به خدا سوگند! تا من داخل بهشت نشوم، کسی داخل آن نخواهد شد، و تو نخستین کسی

هستی که بعد از من با لباسهای زیبا داخل بهشت می شوی، کرامت پروردگار جهان گوارایت باد. به خدا قسم تو بزرگ زنان بهشت هستی. به خدا سوگند دوزخ چنان فریاد می کشد که از صدایش ملائکه و پیمبران صحیه میزنند، از جانب پروردگار عالم به او خطاب می شود، ساکت باش تا فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به سوی بهشت برود. به خدا سوگند در حالی که حسن در طرف راست و حسین در طرف چپ تو حرکت می کنند داخل بهشت خواهی شد، و از طبقات عالی آن، بر اوضاع محشر نظارت خواهی نمود در حالیکه پرچم حمد در دست علی (علیه السلام) قرار دارد. به خدا سوگند در آن هنگام حق تو را از دشمنان مطالبه خواهم نمود. در آن هنگام اشخاصی که حق تو را غضب نمودند و دوستی تو را قطع کرده اند پشیمان خواهند شد. هر چه بگویم: خدایا بداد امت من برس، در جواب گفته می شود: بعد از تو قوانین و دستورات را تبدیل نمودند و مستوجب آتش دوزخ گشتند. (بحارالانوار ج ۲۲ ص ۴۹۰).

فاطمه بعد از پدر

در حالی که سر پیغمبر بر دامن علی بن ابی طالب علیه السلام بود و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام به صورت نازنین آن حضرت نگاه می کردند و می گریستند چشم های حق بینش بسته و زبان حق گویش خاموش گشت و روحش به عالم ابدی پرواز نمود. با مرگ نابهنگام و غیر مترقب رسول اکرم، غم و اندوه های جهان بر حضرت فاطمه رو آور شد. فاطمه ای که دوران عمرش را با گرفتاری و غصه به سر برده و تنها دلخوشی او وجود پدر بزرگوارش بود با پیش آمدن این حادثه ی تلخ، کاخ امید و آرزوهایش یک مرتبه واژگون شد. در همان حال که در فوت جانگداز پدر مهربانش گریه و نوحه سرایی می نمود و علی بن ابی طالب (علیه السلام) به مقدمات کفن و دفن اشتغال داشت خبر رسید که گروهی از مسلمانان در «سقیفه ی بنی ساعده» انجمن کرده اند تا درباره ی تعیین جانشین پیغمبر تصمیم بگیرند. طولی نکشید خبر ثانوی رسید که ابوبکر را بجانشینی برگزیدند. این خبر ناگهانی در آن بحران غم و غصه و گریه و ناله، مغز فاطمه و علی علیهما السلام را تکان داد و اعصاب خسته ی آنان را برای دومین بار درهم کوفت. سبحان الله مگر پدر من، علی را جانشین خودش قرار نداد؟! مگر از روز دعوت عشیره تا آخرین دقائق زندگی چندین مرتبه سفارش او را نکرد؟ مگر چند ماه قبل، در اجتماع بزرگ - غدیر خم - او را به خلافت تعیین نکرد؟ مگر مجاهدات و فداکاری های شوهرم قابل انکار است؟ مگر مقام علمی علی علیه السلام را کسی می تواند انکار کند؟ پدرم او را از کودکی تحت تعلیم و تربیت قرار داد و علوم گرانبهای نبوت را به او سپرد تا هدفش را تعقیب کند. خدایا عاقبت اسلام چه می شود؟ اسلام به وجود رهبری نیازمند است که از مقام عصمت برخوردار باشد تا دچار انحراف و لغزش نشود. آه، مسلمین در چه مسیر خطرناک و غلطی افتاده اند! خدایا پدرم چقدر برای اسلام زحمت کشید! شوهرم چه فداکاری ها نمود! در سخت ترین و خطرناکترین میدان های جنگ جانش را در معرض خطر قرار داد. آخر من از زخم های تن و لباس های خون آلودش اطلاع دارم. خدایا چقدر سختی و فشار دیدیم، گرسنگی خوردیم. از وطن آواره شدیم. تمام اینها برای ترویج توحید و خداپرستی بود. برای دفاع از مظلومین بود. برای مبارزه ی با بیدادگری بود. مگر این مردم نمی دانند اگر علی (علیه السلام) زمامدار مسلمین گردد بوسیله ی مقام عصمت و علمی که از پدرم به او رسیده، اجتماع مسلمانان را با بهترین وجه رهبری می نماید و هدف مقدس پدرم را تعقیب می کند. جامعه ی جوان اسلام را به سوی سعادت و کمال سوق می دهد. امثال و نظائر این افکار بود که بر مغز و اعصاب حضرت زهرا فشار می آورد و نیروی صبر و تحمل را از آن بانوی شجاع ربوده بود.

مبارزات سه ماهه زهرا

ما اگر بخواهیم وارد داستان طولانی و دامنه دار سقیفه و انتخاب ابوبکر شویم سخن به طول می انجامد و از موضوع کلام خارج می

گردیم. اما به طور اجمال، هنگامی که علی و فاطمه علیهما السلام از کفن و دفن رسول خدا فارغ شدند، در مقابل عمل انجام یافته ای قرار گرفتند. دیدند ابوبکر به خلافت منصوب شده و گروهی از مسلمانان با وی بیعت نموده اند. در اینجا علی بن ابی طالب علیه السلام یکی از چند کار را می توانست انجام دهد. اول- دست به اقدام حادی بزند و رسماً بر خلاف حکومت ابوبکر قیام کند و ملت را علیه او تحریک کند. دوم- حالا که می بیند کار از کار گذشته، برای حفظ منافع شخصی و موقعیت آینده اش با ابوبکر بیعت کند. در این صورت، هم منافع شخصی او محفوظ می ماند، هم مورد احترام دستگاه حاکم قرار می گرفت. اما هیچ یک از این دو امر برای علی امکان نداشت. زیرا در صورتی که می خواست علناً وارد مبارزه شود اقدام او به ضرر اسلام تمام می شد و دشمنان اسلام که در کمین بودند از موقعیت استفاده می کردند و ممکن بود اسلام جوان را به طور کلی ریشه کن سازند. بدین علت علی علیه السلام منافع عالیة ی اسلام را ترجیح داد و از اقدام حاد صرف نظر نمود. اقدام دوم را هم صلاح ندانست. زیرا می دانست اگر ابتداء با ابوبکر بیعت کند بدین وسیله اعمال مردم و ابوبکر تایید می شود و موضوع امامت و خلافت پیغمبر برای همیشه از مسیر حقیقی خودش منحرف خواهد ماند و تمام زحمات و فداکاری های پیغمبر و خودش یکسره از بین خواهد رفت. علاوه بر این، هر عملی که ابوبکر و عمر انجام دهند به حساب پیغمبر و دین گذاشته خواهد شد، با این که آنان معصوم نیستند و صدور اعمال خلاف شرع از آنان بعید نیست. سوم- بعد از این که روش اول و دوم را صلاح ندانست چاره ای ندید جز این که روش معتدلی را انتخاب کن. علی بن ابی طالب و زهرا (علیهما السلام) تصمیم گرفتند مبارزه ی دامنه دار و عاقلانه ای را شروع کنند که اسلام را از خطر انهدام و دگرگونی نجات دهد ولو نتیجه اش در آینده ی بسیار دیر آشکار گردد. مبارزات آنان در چند مرحله خلاصه می شود:

مرحله اول: دعوت از مردم

علی و فاطمه دست حسن و حسین (علیهما السلام) را گرفتند و شبانه به خانه ی بزرگان و رجال مدینه رفتند و آنان را به یاری دعوت کردند و سفارشات و وصیت های پیغمبر اکرم را بدانان تذکر دادند. (الامامة والسیاسة ج ۱ ص ۱۲). حضرت فاطمه می فرمود: ای مردم آیا پدرم، علی (علیه السلام) را به خلافت تعیین نکرد؟ آیا فداکاری های او را فراموش نمودید؟ اگر از دستورات پدرم تخلف نکنید و علی را به زمامداری برگمارید هدف پدرم را تعقیب می کند و شما را بخوبی هدایت می نماید. ای مردم مگر پدرم نفرمود: من از بین شما می روم ولی دو چیز بزرگ را در بین شما می گذارم که اگر بدانها تمسک جوید هرگز گمراه نمی شوید: یکی کتاب خدا، دیگری اهل بیتم. ای مردم آیا سزاوار است ما را تنها بگذارید و دست از یاری ما بردارید؟ علی و فاطمه علیهما السلام با عبارات مختلف مسلمانان را به یاری خودشان دعوت و تحریک می نمودند شاید از کردارشان پشیمان شوند و خلافت را به جای اصلی خودش بازگردانند. بدین وسیله گروه قلیلی تحت تاثیر تبلیغاتشان واقع شده وعده ی مساعدت دادند. ولی جز چند نفر معدود، کسی به وعده اش عمل نکرد و جرئت مخالفت نمود. علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا (علیهما السلام) بدون سر و صدا و تظاهرات، مخالفت خودشان را با خلافت ابوبکر اظهار نمودند و ملت را تا حدی بیدار ساختند و بدین وسیله گروهی را باطناً با خودشان هم عقیده کردند اما بیش از این، نتیجه ای دستگیرشان نشد.

مرحله دوم: مبارزه منفی

علی بن ابی طالب (علیه السلام) تصمیم گرفت با ابوبکر بیعت نکند تا بدان وسیله مخالفت خودش را با روش حکومت انتخابی ابوبکر اظهار دارد، و عملاً به جهانیان بفهماند در صورتی که علی بن ابی طالب و خانواده و نزدیکان شخص اول اسلام از خلافت ابوبکر ناراضی باشند معلوم می شود اصل این خلافت بر خلاف مذاق اسلام است، حضرت زهرا هم نظریه ی علی را تایید نمود و

تصمیم گرفت که در مورد حوادث و خطرات احتمالی از شوهرش جداً دفاع کند و عملاً به جهانیان بفهماند: من که دختر پیغمبر اسلام هستم با خلافت ابوبکر موافق نیستم. علی بن ابی طالب (علیه السلام) بدین منظور در خانه نشست و به جمع قرآن مشغول شد. و یک نوع مبارزه‌ی منفی را شروع کرد. چند روز بدین منوال سپری شد. روزی عمر به ابوبکر اظهار داشت: تمام مردم با تو بیعت کردند جز علی و بستگانش. در صورتی که کار حکومت تو بدون بیعت آنان استحکام ندارد، باید او را احضار و وادار به بیعت کنی. ابوبکر سخن عمر را پسندید و به قنفذ گفت: به نزد علی برو و بگو: خلیفه‌ی رسول خدا از تو خواسته که برای بیعت در مسجد حاضر شوی. قنفذ چندین مرتبه نزد حضرت علی رفت و آمد کرد ولی آن حضرت از حضور نزد ابوبکر امتناع نمود. عمر خشمناک شد و به اتفاق خالد بن ولید و قنفذ و جماعت دیگری رهسپار خانه‌ی حضرت زهرا شدند. در خانه را کوفت و گفت: یا علی در را باز کن. فاطمه (علیها السلام) با سر بسته و تن رنجور پشت در آمد و فرمود: ای عمر با ما چکار داری؟ چرا نمی‌گذاری بکار خودمان مشغول باشیم؟ عمر بانگ زد: در را باز کن و الاً خانه را آتش می‌زنم. (شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۶ و ج ۶ ص ۴۸. انساب الاشراف ج ۱ ص ۵۸۶- عقد الفرید ج ۵ ص ۱۲). فاطمه (علیها السلام) فرمود: ای عمر آیا از خدا نمی‌ترسی، می‌خواهی - بدون اجازه - داخل خانه‌ی من شوی؟ فاطمه (علیها السلام) هر چه کرد عمر از تصمیمش منصرف نشد و در مقابل هنگامی که دید در خانه را باز نمی‌کنند گفت: هیزم بیاورید تا در خانه را آتش بزنیم. (اثبات الوصیه ص ۱۱۰، بحار ج ۴۳ ص ۱۹۷. الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۲). سرانجام در باز شد، عمر خواست وارد خانه شود، حضرت زهرا که در را باز و خطر را نزدیک دید مردانه جلو عمر را گرفت. (بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۹۷. تواریخ و مدارک سنی و شیعه بر این مطلب اتفاق دارند که مامورین ابوبکر به خانه‌ی حضرت زهرا حمله کردند و عمر هیزم طلبید و اهل خانه را تهدید به احراق نمود. حتی نوشته‌اند که به عمر گفته شد: زهرا در این خانه است. پاسخ داد: اگر برای بیعت حاضر نشوند خانه را آتش می‌زنم گرچه زهرا در آن باشد. امثال ابوالفداء و ابن ابی الحدید و ابن قتیبه در الامامه و السیاسه و بلاذری در انساب الاشراف و احمد بن محمد در عقد الفرید و یعقوبی و دیگران موضوع حمله و تهدید را نوشته‌اند خود ابوبکر هم هنگام وفات از حمله‌ی به خانه‌ی زهرا اظهار ندامت نمود (ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۴۶) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۴ ص ۱۹۲- می‌نویسد: هنگامی که زینب دختر رسول خدا از مکه به مدینه می‌آمد در بین راه مورد تعرض دشمنان واقع شد و هبار بن اسود به هودج او حمله نمود و با نیزه او را تهدید کرد. زینب بواسطه‌ی تهدیدات او سقط جنین کرد. رسول خدا بقدری از این موضوع ناراحت بود که روز فتح مکه خون «هبار» را مباح گردانید. آنگاه می‌نویسد: من این داستان را برای نقیب ابی جعفر خواندم، گفت: در صورتی که رسول خدا خون «هبار» را مباح کرد معلوم می‌شود اگر زنده بود خون آنکس را که فاطمه را تهدید نمود تا سقط جنین کرد نیز مباح می‌گردانید. کتابهای اهل سنت راجع به حوادث بعد از تهدید، سکوت کرده‌اند ولی تواریخ و احادیث شیعه بیان کرده‌اند که بالاخره درب خانه را آتش زدند و دختر پیغمبر مورد ضرب واقع شد به طوریکه سقط جنین کرد. و صدا به ضجه و شیون بلند کرد، شاید مردم از خواب غفلت بیدار گردند و از علی (علیه السلام) دفاع کنند. استغاثه‌ها و ناله‌های حضرت زهرا نه تنها در دلهای آن سنگدلان اثر نکرد بلکه با پشت شمشیر به پهلویش زدند و با تازیانه بازویش را سیاه کردند تا دست از دفاع بردارد. (بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۹۷). بالاخره علی را دستگیر کردند که به جانب مسجد ببرند حضرت زهرا که جان علی را در خطر دید شجاعانه پیش رفت و دامنش را محکم گرفت و گفت نمی‌گذارم همسرم را ببرید. قنفذ دید زهرا دست از علی بر نمی‌دارد، آنقدر با تازیانه به دست نازنین او زد که بازویش ورم کرد. (بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۹۸). فاطمه علیها السلام در میان ازدحام جمعیت بین در و دیوار قرار گرفت و چنان فشار بر پهلوی آن بانوی شجاع وارد شد که پهلویش شکست و طفلی که در شکم داشت سقط شد. (بحار ج ۴۳ ص ۱۹۸). هنگامی که حضرت فاطمه به خود آمد دید علی علیه السلام را به جانب مسجد برده‌اند و جای درنگ نیست، جان علی در معرض خطر واقع شده و باید از او دفاع کرد. لذا با تن خسته و پهلوی شکسته از خانه بیرون آمد و به اتفاق گروهی از زنان بنی هاشم روانه مسجد شد. دید علی علیه

السلام را بازداشت نموده اند. رو به مردم کرد و فرمود: دست از پسر عموم بردارید و الا به خدا سوگند گیسوانم را پریشان می‌کنم و پیراهن پیغمبر را بر سر می‌افکنم و به درگاه خدا ناله می‌کنم و بر شما نفرین می‌نمایم. سپس رو به ابوبکر نمود و فرمود: تصمیم داری شوهرم را بقتل رسانی و کودکانم را یتیم نمایی؟ اگر او را رها نسازی موهابیم را پریشان می‌کنم و بر سر قبر پدرم نزد خدا استغاثه می‌نمایم. این را بگفت و دست حسن و حسین علیهماالسلام را گرفت و به سوی قبر رسول خدا حرکت نمود. تصمیم داشت به جمعیت نفرین کند و بوسیله ی ناله های جانگدازش دستگاه ظلم و ستم را واژگون نماید. حضرت علی دید اوضاع خطرناکی بوجود آمده و به هیچ قسمی ممکن نیست فاطمه (علیهاالسلام) از تصمیمش منصرف گردد. به سلمان فارسی فرمود: دختر پیغمبر را دریاب و از نفرین منصرفش ساز. سلمان خدمت حضرت زهرا رسید و عرض کرد: ای دختر پیغمبر پدرت برای جهانیان رحمت بود از نفرین منصرف شو. فرمود: ای سلمان بگذار تا داد خودم را از این بیداد گران بگیرم. عرض کرد: ای دختر پیامبر! علی (علیه السلام) مرا خدمت شما فرستاده و امر کرده که به منزل برگردید. فاطمه وقتی امر علی (علیه السلام) را شنید فرمود: چون او دستور داده اطاعت می‌کنم و شکیبایی را پیشه می‌سازم. و به روایتی دیگر فاطمه دست علی را گرفت و به خانه برگشتند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۴۷ روضه کافی ص ۱۹۹). مبارزه ی زهرا گرچه مدتش کوتاه بود و در محیط کوچکی انجام گرفت ولی از جهاتی شایان توجه است: اولاً، هنگامی که دید برای دستگیری علی علیه السلام اطراف خانه را محاصره کردند تصمیم گرفت از او دفاع کند. بدین منظور بر خلاف رویه ی معمول اکثر زنهار، به گوشه ای فرار نکرد بلکه پشت در آمد و اسقامت بخرج داد. ثانیاً، بعد از اینکه در خانه را باز کردند باز هم فرار نکرد بلکه خودش را در میدان کارزار قرار داد و جلو دشمن را گرفت. آنقدر پایداری کرد که با غلاف شمشیر به پهلویش زدند و با تازیانه بازویش را سیاه نمودند. ثالثاً، وقتی علی (علیه السلام) را دستگیر کردند و می‌خواستند جلبش کنند باز هم وارد میدان شد. دامن علی را گرفت و از بردنش مانع شد و تا بوسیله ی تازیانه ی قنفذ بدنش سیاه نشد از او دست برنداشت. رابعاً، خودش را در آخرین سنگر قرار داد و به در خانه آمد شاید بتواند از بردن حضرت علی مانع شود. در این سنگر به حدی پایداری کرد که بین در و دیوار پهلویش شکست و بچه اش سقط شد. بعد از این مرحله، باز هم فکر کرد این مبارزه در داخل خانه انجام گرفته شاید بخوبی در بیرون منعکس نگردد، باید در ملاء عام از علی علیه السلام دفاع کند. بدین منظور از خانه بیرون آمد و آه و ناله را سر داد. چون از تمام راهها مأیوس شد تصمیم گرفت به مردم نفرین کند. اما به مجرد آن که پیغام علی (علیه السلام) را شنید امرش را اطاعت کرد و به خانه برگشت. حضرت زهرا تصمیم داشت تا آخرین حد مقدور از علی علیه السلام دفاع کند. چنین اندیشید که وارد میدان مبارزه می‌شوم یا پیروز می‌گردم و نمی‌گذارم علی را برای بیعت ببرند و بدین وسیله رفتار شوهرم را عملاً تأیید می‌کنم و نارضایتی خودم را از خلافت اظهار می‌دارم. و اگر مورد ضرب و کتک واقع شدم باز هم بوسیله ی پهلوی شکسته و بازوی سیاه و بچه ی سقط شده ام دستگاه خلافت را رسوا می‌سازم و عملاً به جهانیان می‌فهمانم که یکی از نتایج اعراض از حکومت حق اینست که برای ادامه زمامداری حاضر می‌شوند حتی پهلوی دختر عزیز پیغمبرشان را بشکنند و فرزند رسول خدا را در شکم مادر بقتل برسانند. از هم اکنون به جهان مسلمین هشدار و بیدار باش می‌دهم و یک نمونه و شاهد زنده ای را برای مفساد خلافت انتخابی اقامه می‌کنم. البته زهرائی که تربیت شده ی مکتب نبوت و ولایت بود و درس فداکاری و شجاعت را در آن دو بیت خوانده بود از شکسته شدن پهلوی و کتک خوردن نمی‌ترسید و در مورد دفاع از هدف، از هیچ نیرویی باک نداشت. مرحله سوم: فدک (موضوع فدک و منازعه ی حضرت زهرا به طور عمیق و مفصل در آخر کتاب بحث شده است.) (هنگامی که ابوبکر زمام امور مسلمین را در دست گرفت و براریکه خلافت نشست تصمیم گرفت فدک فاطمه (علیهاالسلام) را مصادره کند. فدک دهکده ای بود که در چند فرسخی مدینه قرار داشت و دارای چندین باغ و بستان بود. این دهکده، در روزگار قدیم بسیار آباد بود و در اختیار یهود قرار داشت. مالکین آن، وقتی قدرت پیشرفت اسلام را در جنگ خیبر مشاهده کردند، شخصی را خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستادند و پیشنهاد صلح کردند. پیغمبر اکرم صلح

را پذیرفت و بدون جنگ، قرارداد صلح به امضاء رسید. بدین وسیله نصف زمین های فدک در اختیار رسول خدا قرار گرفت و خالصه ی رسول الله شد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۰). بر طبق قوانین اسلام هر زمینی که بدون توسل به جنگ مفتوح گردد خالصه ی رسول خداست و سایر مسلمانان در آن حقی ندارند. اراضی فدک در اختیار و تملک رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) درآمد و منافع آن را در بین بنی هاشم و فقرا و بیچارگان تقسیم می کرد. بعد این آیه ی نازل شد: (وَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ). (سوره ی اسراء، آیه ی ۲۶). پس از نزول آیه، پیغمبر بر طبق دستور الهی فدک را به فاطمه (علیها السلام) بخشید و در این مورد روایات زیادی از پیغمبر اکرم صادر شده است. از باب نمونه: «ابوسعید خدری» می گوید: وقتی آیه ی (وآت ذالقریبی حقه) نازل شد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به فاطمه فرمود: فدک مال تو باشد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲ / در المنثور تالیف جلال الدین سیوطی ج ۴ ص ۱۷۷). «عطیه» می گوید: وقتی آیه (وآت ذالقریبی) نازل شد پیغمبر فاطمه (علیها السلام) را خواست و فدک را به او بخشید. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲). علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: رسول خدا در زمان حیاتش فدک را به حضرت فاطمه بخشید. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲ / احادیث مربوط به این مطلب را می توانید در کتاب در المنثور ج ۴ ص ۱۷۷ و غایة المرام ص ۳۲۳ مطالعه کنید). فدک مالک ناچیز و کم ارزشی نبود، بلکه املاک آباد و پر درآمدی بود به طوریکه می نویسند: سالی در حدود بیست و چهار هزار یا هفتاد هزار دینار درآمد داشت. (سفینه البحار ۲ ص ۳۵۱). دو مطلب را می توان به عنوان شاهد ذکر کرد که فدک املاک وسیع و پر منفعی بوده است. مطلب اول: ابوبکر در جواب حضرت فاطمه که برای مطالبه فدک آمده بود گفت: فدک مال رسول خدا نبود بلکه یکی از اموال عمومی مسلمانان بود که پیغمبر اکرم بوسیله ی آن مردان جنگی را به جنگ می فرستاد و درآمدش را در راه خدا انفاق می فرمود. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۴). مطلب دوم: وقتی معاویه به خلافت رسید فدک را بین مروان بن حکم و عمر بن عثمان و یزید بن معاویه تقسیم نمود. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶). از این دو مطلب استفاده می شود که فدک املاک با ارزش و پر درآمدی بوده که ابوبکر می گفت رسول خدا با درآمد آن، جنگ می کرد و در راه خدا انفاق می فرمود. اگر ملک ناچیزی بود ارزش آن را نداشت که معاویه آن را در بین فرزندش یزید و دو نفر از یاران با وفایش تقسیم کند.

چرا فدک را به فاطمه بخشید

از مطالعه ی زندگی رسول خدا به خوبی استفاده می شود که علاقه مند به مال و ثروت نبود و در جمع و ذخیره اموال کوشش نمی کرد، بلکه اموالش را در راه هدف یعنی ترویج خداپرستی به مصرف می رساند. مگر همین پیغمبر نبود که اموال و ثروت بی حد و حصر خدیجه را در راه ترویج همین هدف مصرف می کرد و خودش و داماد و دخترش در کمال مضیقه و سختی زندگی می کردند و گاهی از شدت گرسنگی سنگ بر شکم مبارکش می بست؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن افرادی نبود که بخواهد از موقعیتش استفاده کند و برای فرزندانش املاک و مستغلات تهیه کند. مگر همین پیغمبر نبود که میل نداشت دختر عزیزش یک پرده ی پشمی بر در اتاقش بیاویزد و دستنبند نقره به دست حسن و حسین (علیهما السلام) و گردن بندی به گردن خویش بیفکند؟ پس این مطلب شایان توجه است که با آن همه سختگیری ها که نسبت به زندگی داخلی خودش و دخترش داشت، به چه علت املاک و مزارع سنگین قیمت فدک را به فاطمه (علیها السلام) بخشید؟ این کار غیر عادی آن حضرت نمی تواند بی جهت باشد. در علت قضیه می توان گفت: پیغمبر اکرم از جانب خدا مامور بود که علی (علیه السلام) را به خلافت و جانشینی خودش تعیین کند و می دانست که مردم به آسانی زیر بار زمامداری او نمی روند و برای خلافتش کارشکنی خواهند کرد. می دانست که بسیاری از خانواده های عرب نسبت به حضرت علی عقده هائی دارند، زیرا علی (علیه السلام) مرد شمشیر و عدالت است و کمتر خانواده ای است که یکفتر یا چند نفرشان در زمان کفر به دست آن جناب کشته نشده باشد. پیغمبر اسلام می دانست که

برای خلافت و اداره‌ی ملت بودجه لازم است و با آن اوضاع و شرایط تهیه‌ی فوری بودجه کار دشواری است. می دانست که حضرت علی اگر بتواند به فقرا و درماندگان کمک کند و نیازمندی‌های جامعه را برطرف سازد، کدورت‌ها تا حدی بر طرف و دلها به سویش متمایل خواهد شد. از این رهگذر بود که فدک را به فاطمه علیهاالسلام بخشید و در واقع در اختیار خلیفه‌ی آینده اش قرار داد تا در آمد سرشارش را در بین فقرا و درماندگان تقسیم کند، شاید کینه و کدورت‌های دیرینه خودشان را فراموش کنند و متوجه بیت حضرت علی گردند. در اوضاع بحرانی آغاز خلافت، از آن اموال استفاده کند و در راه پیشبرد هدف رسول خدا از آنها بهره برداری نماید. در واقع می توان گفت: فدک را تنها به حضرت فاطمه بخشید بلکه به خانه‌ی ولایت تقدیم نمود تا بدان وسیله به بودجه‌ی اقتصادی خلافت کمک نموده باشد. فدک در زمان حیات رسول خدا در اختیار فاطمه (علیهاالسلام) قرار گرفت. به مقدار قوت لا-یموتی از آن برمی داشت و بقیه را در راه خدا صرف می کرد و در بین بیچارگان تقسیم می کرد. هنگامی که ابوبکر حکومت را قبضه کرد و بر اریکه‌ی خلافت استقرار یافت، تصمیم گرفت فدک را مصادره کند. دستور داد عمال و کارکنان فاطمه علیهاالسلام را از فدک بیرون کردند و عمالی را در جایشان نصب نمود. (تفسیر نورالثقلین ج ۴ ص ۲۷۲).

عوامل غصب فدک

دو موضوع را می توان از عوامل اصلی تصمیم ابوبکر شمرد: موضوع اول: از مطالعه‌ی تاریخ، این مطلب به خوبی روشن می شود که عایشه پیوسته از دو موضوع رنج می برده است. اول اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چون به خدیجه زیاد علاقه مند بود و گاه و بیگاه او را به نیکی یاد می کرد حسد عایشه تحریک می شد، حتی گاهی اعتراض می کرد و می گفت: خدیجه پیرزنی بیش نبود چرا این قدر او را تعریف می کنی؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جواب می داد: کجا مانند خدیجه پیدا می شود؟ اولین زنی بود که به من ایمان آورد. اموالش را در اختیارم قرار داد. در تمام کارها یار و یاروم بود. خدا نسل مرا در اولاد او قرار داد. (تذکره الخواص ص ۳۰۳- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۲۴). عایشه می گوید: بر هیچ زنی مانند خدیجه رشک نمی بردم با این که سه سال پیش از عروسی من مرده بود. زیرا رسول خدا خیلی از او تعریف می کرد. و خدا به رسولش دستور داده بود که به خدیجه بشارت بدهد که در بهشت قصری برایش مهیا شده است. بسا اوقات رسول اکرم گوسفندی را می کشت و گوشتش را برای دوستان سابق خدیجه می فرستاد. (صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۸). حضرت صادق علیه السلام می فرماید: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد منزل شد. عایشه را دید که در مقابل حضرت زهرا ایستاده داد و قال می کند و می گوید: ای دختر خدیجه تو گمان می کنی مادرت بهتر از من است؟ چه فضیلتی بر من دارد؟ او هم زنی مثل ما بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن عایشه را شنید. وقتی فاطمه چشمش به پدر افتاد شروع به گریه کرد. پیغمبر فرمود: فاطمه جان چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: عایشه به مادرم توهین می کند. رسول خدا خشمناک شد و فرمود: عایشه ساکت شو. خداوند متعال زن‌های با محبت و بچه دار را مبارک قرار داده است. خدیجه برای من فرزندان با نام طاهر قاسم و فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب آورد ولی خدا ترا عقیم و نازا قرار داد. (بحارالانوار ج ۱۶ ص ۳). دوم- پیغمبر اکرم بیش از حد متعارف به فاطمه اظهار علاقه می نمود. همین اظهار محبت‌ها، روح حسود عایشه را در عذاب قرار می داد زیرا طبیعی زن‌هاست که از فرزند هوسا خوششان نمی آید. به قدری ناراحت بود که گاهی به پیغمبر اعتراض می کرد و می گفت: با اینکه فاطمه شوهردار است ن هوز او را می بوسی؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جوابش می فرمود: تو از مقام و منزلت فاطمه (علیهاالسلام) خبر نداری و الا- این سخن را نمی گفتم. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۵). هر چه بیشتر از فاطمه تعریف می کرد حسد عایشه بیشتر تحریک می شد و در مقام اعتراض بر می آمد. روزی ابوبکر می خواست خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برسد، صدای داد و فریاد عایشه را شنید که به رسول خدا می گفت: به خدا قسم می دانم تو علی و فاطمه را بیشتر از من و پدرم دوست داری. ابوبکر داخل شد و به عایشه گفت: چرا

بلندتر از رسول خدا سخن می‌گویی. (مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۰۱). علاوه بر این، عایشه عقیق و بی‌فرزند بود و نسل پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از فاطمه بوجود آمد. این موضوع نیز عایشه را رنج می‌داد. بنابراین حسد و کدورت عایشه را باید یک امر طبیعی حساب کرد. و بر طبق جریان عادی، گاهی پیش پدرش ابوبکر می‌رفت و از فاطمه (علیها السلام) شکایت می‌کرد. لذا می‌توان حدس زد که ابوبکر هم قلباً از فاطمه مکدر بوده است و منتظر فرصت بودند تا آتش حسد و کینه‌ی خودشان را فرو نشانند و از فاطمه علیها السلام انتقام بگیرند. وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وفات کرد فاطمه گریه می‌کرد و می‌فرمود: آه چه روز بدی دارم! ابوبکر می‌گفت: آری، روز بدی در پیش داری. (ارشاد مفید ص ۹۰). موضوع دوم: عمر و ابوبکر فکر می‌کردند که فضائل و کمالات ذاتی و مقام علم و دانش و فداکاری‌های علی (علیه السلام) قابل انکار نیست. سفارشات پیغمبر هم نسبت به او در بین مردم شایع است. داماد و پسر عمومی پیغمبر هم که هست. اگر وضع اقتصادی او نیز خوب و پولی در اختیار داشته باشد، ممکن است گروهی با او همدست شوند و خطری برای خلافت بوجود آید. این نکته ایست که عمر به ابوبکر تذکر داد. به ابوبکر گفت: مردم بندگان دنیا هستند و جز آن هدفی ندارند، تو خمس و غنائم را از علی (علیه السلام) بازگیر و فدک را از دستش بیرون بیاور، وقتی پیروانش دست او را خالی دیدند رهایش می‌سازند و به جانب تو متمایل می‌گردند. (ناسخ التواریخ ج زهرا ص ۱۲۲). این دو عامل مهم و عوامل دیگری باعث شد که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را مصادره کند و دستور داد عمال فاطمه (علیها السلام) را بیرون نمودند و آن را در تصرف عمال خودش قرار داد.

عکس العمل زهرا

هنگامی که فاطمه اطلاع یافت، عمالش را از فدک بیرون کرده اند اندوهناک شد و خودش را در قبال مشکل تازه ای دید. زیرا نقشه‌ی دستگاه خلافت بر علی و زهرا (علیهما السلام) یکی از دو راه را می‌توانست انتخاب کند: یکی این که در مقابل دستگاه خلافت ابوبکر سکوت کند و از حق مشروعش چشم‌پوشی نماید. بگوید: ما که علاقه‌ای به مال دنیا نداریم بگذار فدک را هم ابوبکر غصب کند. علاوه بر این، می‌توانست برای خوش آمد خلیفه‌ی مقتدر اسلام، پیغام دهد که شما صاحب اختیار ما بوده و هستید. فدک ناچیز را خدمت شما تقدیم می‌دارم. راه دوم، این که تا قدرت دارد از حق خودش دفاع کند. البته انتخاب راه اول برای حضرت زهرا امکان نداشت زیرا از نقشه‌های پشت پرده‌ی دستگاه خلافت بی‌اطلاع نبود. می‌دانست می‌خواهند بوسیله‌ی فشار اقتصادی و قطع بودجه، نفوذ خلیفه‌ی حقیقی اسلام یعنی علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) را قطع کنند تا برای همیشه دستش از حکومت قطع شود و از هر گونه اقدامی علیه دستگاه خلافت مأیوس گردد. می‌دانست می‌خواهند بوسیله‌ی غصب فدک در خانه‌ی علی (علیه السلام) را ببندند. حضرت فاطمه فکر کرد: اکنون مدرک خوبی به دستش افتاده می‌توان بدان وسیله، با خلافت انتخابی ابوبکر مبارزه کند. او را رسوا و مفتضح سازد افکار عمومی را بیدار کند. و از این فرصتها همیشه پیدای نمی‌شود. حضرت فاطمه فکر کرد اگر من بخواهم زیر بار ظلم و ستم ابوبکر بروم و از حقوق حقه‌ی خودم دفاع نکنم دستگاه حکومت ابوبکر به ظلم و ستم عادت می‌کند و بعد از این، حقوق مردم را رعایت نخواهد کرد. حضرت فاطمه فکر کرد: اگر از حق خودش دفاع نکند، مردم خیال می‌کنند، چشم‌پوشی از حق و زیر بار ظلم و ستم رفتن کار پسندیده‌ای است. حضرت فاطمه فکر کرد: اگر ابوبکر را رسوا نسازم، عوامفریبی در بین خلفا رواج خواهد گرفت. حضرت فاطمه فکر کرد: من که دختر پیغمبرم اگر از حق مشروع خودم چشم‌پوشی کنم مسلمانان خیال می‌کنند زن از تمام حقوق اجتماعی محروم است و حق ندارد برای احقاق حق خودش مبارزه کند. حضرت فاطمه فکر کرد: من تربیت یافته‌ی دامن وحی و خانه‌ی ولایتم، نمونه‌ی زنان اسلام هستم، مرا به عنوان یک بانوی تربیت شده‌ی اسلامی می‌شناسند، اعمال و رفتارم را به عنوان اعمال و رفتار زیننده‌ی یک بانوی اسلامی می‌دانند، اگر در این مقام سستی کنم و از احقاق حق خودم اظهار عجز نمایم، موقعیت و مقام واقعی زن در اسلام مجهول می‌ماند و زن را یک عضو بیکار و بی

لیاقت می‌پندارند. امثال و نظائر این افکار برجسته و عالی بود که به فاطمه علیها السلام اجازه نمی‌داد راه اول را انتخاب کند لذا تصمیم گرفت تا سر حد قدرت از حقوق خودش دفاع کند. البته این کار، چندان سهل و آسان نبود. زیرا مقابله‌ی یک زن در مقابل دستگاه خلاف بسی خطرناک بود. آن هم برای فاطمه‌ای که در همین روزها، پهلویش شکسته و بازویش سیاه شده و سقط جنین کرده است. هر یک از این حوادث، برای یک زن کافی بود که برای همیشه مرعوب ستمکاران باشد. اما فاطمه‌ای که خوی فداکاری و شجاعت و بردباری و پایداری را از مادرش خدیجه و پدرش محمد صلی الله علیه و آله به ارث برده و در مرکز مبارزات اسلامی تربیت شده و در خانه‌ی نیرومندترین و فداکارترین افراد زندگی کرده و صدها مرتبه لباس‌های خون‌آلود شوهرش را شسته و جراحات‌های بدنش را پانسمان کرده، از این حوادث جزئی نمی‌هراسد و مرعوب دستگاه خلافت واقع نمی‌شود. حضرت فاطمه مبارزه را در چند مرحله انجام داد:

بحث و استدلال

فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر رفت و فرمود: چرا کارکنان مرا از ملکم بیرون نمودی؟ پدرم در زمان حیاتش فدک را به من بخشید. ابوبکر پاسخ داد. با این که می‌دانم دروغ نمی‌گویی اما باید برای مدعای خودت شاهد بیاوری. زهرا علیها السلام ام ایمن و علی (علیه السلام) را به عنوان شاهد معرفی نمود. ام ایمن به ابوبکر گفت: تو را به خدا سوگند آیا می‌دانی که رسول خدا درباره‌ی من فرمود: ام ایمن از اهل بهشت است؟ پاسخ داد: آری خبر دارم. در این هنگام ام ایمن گفت: اکنون شهادت می‌دهم: هنگامی که آیه‌ی (و آت ذا القربی حقه) نازل شد رسول خدا فدک را به فاطمه واگذار نمود. علی بن ابی طالب علیه السلام نیز بدین موضع شهادت داد ابوبکر چاره‌ای ندید جز این که فدک را به فاطمه برگرداند. پس نوشته‌ای در این باره صادر کرد و به دست زهرا داد. ناگاه عمر وارد شد و از جریان پرسید. ابوبکر پاسخ داد: چون فاطمه (علیها السلام) مدعی فدک بود و اقامه‌ی شهود نمود فدک را به او واگذار کردم. عمر نوشته‌ای را از دست زهرا گرفت، آب دهان بر آن افکند و پاره کرد. ابوبکر هم برای تأیید عمر به فاطمه علیها السلام گفت: یا باید غیر از علی علیه السلام یک شاهد مرد دیگری بیاوری. یا علاوه بر ام ایمن یک زن دیگر شهادت بدهد. فاطمه با چشم گریان از خانه‌ی ابوبکر خارج شد و به روایت دیگر عمر و عبدالرحمان شهادت دادند که رسول خدا در آمد فدک را در بین مسلمانان تقسیم می‌نمود. (احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۲۱ / کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۴ / شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۷۴). روزی دیگر علی (علیه السلام) نزد ابوبکر رفت و فرمود: چرا فدکی را که رسول خدا به فاطمه بخشید از او گرفتی؟ پاسخ داد: باید برای ادعای خودش شاهد بیاورد و چون شهودش ناقص بود پذیرفته نشد. فرمود: ای ابابکر آیا می‌خواهی درباره‌ی ما بر خلاف احکام سایر مسلمین داوری کنی؟ گفت: نه. فرمود: اکنون از تو سؤال می‌کنم: اگر مالی در دست شخصی بود و من ادعا کردم که این مال از آن من است، و برای داوری پیش تو آمدیم، آیا از کدام یک از ما مطالبه‌ی شاهد می‌کنی؟ گفت: از تو گواه می‌خواهم زیرا مال در اختیار شخص دیگر قرار دارد. فرمود: پس چرا از فاطمه (علیها السلام) مطالبه‌ی گواه کردی با این که فدک در تملک و تصرف او بود؟ ابوبکر جز سکوت چاره‌ای نداشت. ولی عمر گفت: یا علی اینگونه حرفها را رها کن. (احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۲۱ / کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۴). انصافاً در این محاکمه حق با حضرت زهرا علیها السلام بود. زیرا فدک در تصرف آن جناب بود. بدین جهت حضرت علی (علیه السلام) در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد: آری از اموال دنیا فدک در اختیار ما بود لیکن گروهی بدان بخل ورزیدند و گروهی دیگر راضی بودند. (نهج البلاغه ج ۳ کتاب ۴۵: بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلت السماء فشححت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم الله). بنابراین بر طبق موازین قضا از شخص متصرف یعنی حضرت زهرا نباید مطالبه‌ی گواه نمود بلکه طرف دیگر دعوا یعنی ابوبکر باید اقامه‌ی شهود کند. لیکن ابوبکر این قانون مسلم داوری را پایمال نمود، اما حضرت زهرا در این مرحله پیروز شد و با منطق محکم و استدلال و برهان حقانیت خویش را

به اثبات رسانید به طوریکه ابوبکر ناچار شد دستور برگشت فدک را بدهد اما عمر سر رسید و با منطق زور به میدان آمده و نامه را درید و نقص شهود را بهانه کرد.

باز هم استدلال

روزی حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر رفت و راجع به میراث پدر وارد بحث و احتجاج شد. فرمود: ای ابوبکر! چرا ارث پدرم را نمی دهی؟ پاسخ داد پیمبران ارث نمی گذارند. فرمود: مگر خدا در قرآن نمی فرماید: (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ) (سوره ی نمل آیه ی ۱۶). مگر سلیمان از داود ارث نبرد؟ ابوبکر در غضب شد و گفت: به تو گفتم: پیغمبر ارث نمی گذارد. فرمود: مگر زکریای پیغمبر به خدا نگفت: (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ). (سوره ی مریم آیه ی ۴). ابوبکر باز هم پاسخ داد: گفتم پیمبران ارث نمی گذارند. فرمود: مگر خدا در قرآن نمی فرماید: (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْاُنثِيَيْنِ) (سوره ی نساء آیه ی ۱۱). ای ابوبکر مگر من از اولاد رسول خدا نیستم؟ باز ابوبکر که در مقابل منطق استوار زهرا قرار گرفته بود چاره ای ندید جز این که سخن سابقش را تکرار کند و بگوید: به تو گفتم: پیغمبر ارث نمی گذارد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۴). ابوبکر برای تصحیح عمل غیر مشروعش حدیثی نقل کرد که رسول خدا فرمود: ما پیمبران ارث نمی گذاریم. عایشه و حفصه هم گفتار ابوبکر را تأیید کردند. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۴). چنانکه ملاحظه می فرمایید، در این مباحثه هم، زهرا (علیها السلام) پیروز شد و بوسیله ی برهان و استدلال، برای ابوبکر اثبات کرد که حدیثی که تو مدعی آن هستی بر خلاف نصوص قرآن است. و هر حدیثی که بر خلاف نص صریح قرآن باشد معتبر نیست. ابوبکر محکوم شد. چاره ای نیست جز این که در پاسخ استدلال فاطمه (علیها السلام) همان حرف سابق را تکرار کند. نکته ی جالب اینست که همین عایشه ای که در اینجا به صحت حدیث مجعول پدرش گواهی داد، در زمان خلافت عثمان نزد او رفت و ارث پیغمبر را مطالبه نمود. عثمان پاسخ داد: مگر تو شهادت ندادی که پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) فرمود: ما پیغمبران ارث نمی گذاریم؟ و بدین وسیله فاطمه (علیها السلام) را از ارث محروم نمودی؟ چطور شد اکنون خودت ارث رسول خدا را مطالبه می کنی؟! (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۵).

استیضاح خلیفه

حضرت فاطمه (علیها السلام) در مرحله ی اول مبارزه پیروز شد و توانست با منطق و برهان، حریفش را محکوم سازد. با آیات قرآن حقانیت خودش را به اثبات رسانید و رقیب را در مقابل استدلال خویش ناتوان یافت. دید او برای تصحیح کارش از هیچ عملی حتی جعل حدیث باک ندارد و در مقابل دلیل و برهان به حربه ی زور متوسل می شود. شگفتا! خلافت شوهرم را غصب نمودند، چرا در مقابل آیات قرآن تسلیم نمی شوند! چرا بر خلاف دستور اسلام داوری می کنند! چرا ابوبکر نامه فدک را به من می دهد ولی عمر پاره می کند؟! خدایا این چه حکومتی است، چه قضاوتی است؟! چنین افرادی می خواهند حامی قرآن و دین باشند؟! من علاقه ای به فدک و غیر فدک ندارم، ولی نمی توانم اینگونه اعمال دستگاه خلافت را تحمل کنم. ابا ساکت نمی نشیم. باید در حضور مردم ابوبکر را استیضاح کنم و حقانیت خودم را به اثبات رسانم و به مردم بفهمانم این خلیفه ای که انتخاب نموده اید حاضر نیست به دستور قرآن و اسلام عمل کند. به میل خودش هر کار خواست انجام می دهد. آری به مسجد می روم و در حضور جمعیت سخنرانی می کنم. این خبر جالب، در مدینه شایع شد و همانند بمبی شهر را تکان داد. فاطمه (علیها السلام) یادگار خلیفه پیغمبر می خواهد سخنرانی کند. آیا در چه موضوعی صحبت می کند؟ آیا خلیفه چه عکس العملی نشان می دهد؟ برویم سخنرانی تاریخی او را استماع کنیم. جمعیت مهاجر و انصار به مسجد هجوم بردند. زنان بنی هاشم به سوی خانه ی زهرا (علیها السلام) روانه شدند. بانوی بزرگ اسلام از خانه بیرون آمد. زنان بنی هاشم اطرافش را احاطه نمودند. و با ابهت و جلال تمام حرکت کرد. مانند

رسول خدا قدم برمی داشت، هنگامی که وارد مسجد شد پرده ای برایش آویختند. فراق پدر و حوادث ناگوار، چنان فاطمه را منقلب ساخت که از جگر ناله برآورد. از ناله ی جانسوزش صدای شیون و گریه ی جمعیت بلند شد. لختی ساکت شد تا مردم آرام شوند، سپس شروع به سخن نمود، باز صدای ناله و گریه ی جمعیت بلند شد و باز هم خاموش شد تا کاملاً ساکت شدند آن گاه به تکلم آغاز نمود و فرمود:

نطق آتشین زهرا

خدا را بر نعمتهایش ستایش می کنم، و بر توفیقاتش سپاس می گویم. برای نعمت های بی شمارش حمد و ثنا می گویم. همان نعمت هایی که پایان ندارند و نمی توان آنها را تلافی و تدارک نمود و نهایت آنها در ادراک ننگیند. از ما خواسته قدر نعمتش را بدانیم و شکرگزاری کنیم، تا آنها را افزون کند. طلب حمد و ثنا کرده تا نعمت هایش را بر ما توسعه دهد. به توحید و یگانگی خدا شهادت می دهم. همان کلمه ی توحیدی که اخلاص را روح و حقیقت آن قرار داده و اندرون دلها بدان گواهی دهد، و اندیشه و افکار از آن روشن گردد. خدایی که به وسیله ی چشم دیده نشود و به وسیله ی زبان نتوان توصیفش نمود و چگونگی او در وهم ناید. جهان را از عدم آفرید، و در ایجاد آن، احتیاجی نداشت. و بر طبق مشیت خودش خلقت کرد. در آفرینش عالم قصد سودجویی نداشت. جهان را آفرید تا حکمتش را اثبات کند و اطاعتش را تذکر دهد، و قدرتش را اظهار نماید و بندگان را به عبادت وادار کند و دعوتش را بزرگ و نیرومند گرداند. برای اطاعت، پاداش قرار داد و برای معصیت، عقاب و کیفر تعیین کرد تا بندگان را از عذاب برهاند و به سوی بهشت بکشاند. شهادت می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پدرم، بنده و رسول خداست. قبل از آنکه او را به پیامبری بفرستد برگزید. پیش از آنکه او را بیافریند محمدش نامید. و قبل از بعثت انتخابش نمود، در همان هنگام که مخلوقات در عالم غیب پنهان و به سر حد عدم مقرون بودند، چونکه خدا از آینده ی جهان اطلاع دارد و از حوادث دهر با خبر می باشد و به مواقع مقدورات آگاه است. محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را مبعوث نمود تا امرش را با تمام رساند و حکمش را جاری سازد و مقصدش را عملی گرداند. مردم در دینشان پراکنده بودند و در آتش کفر و جهالت می سوختند بت ها را پرستش می کردند و به دستورهای پروردگار جهان توجهی نداشتند. پس به برکت وجود محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تاریکی ها روشن و جهل و نادانی دلها بر طرف شد. پرده های سرگردانی و اشتباه از پیش چشم ها برداشته شد. پدرم برای هدایت مردم بپاخاست و آنان را از گمراهی نجات داد و از کوری بینا کرد و به سوی دین اسلام راهنمایی نمود، و به سوی راه راست دعوتشان کرد. آنگاه خدا پیغمبرش را با مهربانی و اختیار و رغبت، قبض روح کرد. اکنون پدرم از ناگواری های این جهان در آسایش است و در سرای آخرت با فرشتگان خدا و رضایت پروردگار بخشایش گر، در قرب خدا بسر می برد. درود بر پیغمبر امین و برگزیده ی وحی. سپس اهل مجلس را مخاطب ساخت و فرمود: ای مردم شما نمایندگان امر و نهی خدا و حامل دین و علوم نبوت هستید. بر خودتان امین می باشید. شما باید دین را به سایر ملل تبلیغ کنید. خلیفه ی واقعی پیغمبر در بین شما موجود است. خدا قبلاً با شما پیمان بسته که از وی اطاعت کنید. او کتاب ناطق خدا و قرآن صادق و نور درخشنده است. چشم بصیرتش روشن و باطن و سریره اش واضح و ظواهرش آشکار است. پیروانش آرزوی مقام او را دارند. پیروی از او انسان را به بهشت رضوان هدایت می کند. استماع سخنانش اسباب نجات می شود به برکت وجود او می توان حجت و براهین نورانی خدا را دریافت نمود. بوسیله ی او می توان واجبات تفسیر شده و محرمات ممنوعه و دلیل های روشن و براهین کافی و مستحبات و مباحات و قوانین شریعت را تحصیل کرد. خدا ایمان را وسیله ی پاکی از شرک قرار داد، نماز را تشریح کرد تا جلو تکبر را بگیرد، زکات را برای تهذیب نفس و توسعه رزق واجب نمود، روزه را برای اثبات اخلاص بندگان تشریح کرد، بوسیله ی تشریح حج بنیان دین را استوار ساخت، عدالت را سبب نظم و نزدیکی قلوب گردانید، اطاعت از اهل بیت را سبب نظم ملت، و امامت را مانع از پراکندگی قرار

داد. جهاد در راه دین را سبب عزت و بزرگی اسلام گردانید. صبر و بردباری را مایه‌ی رسیدن به ثواب قرار داد. امر به معروف را به منظور اصلاح عمومی واجب کرد. نیکی به پدر و مادر را مانع از غضب آنان قرار داد. برای تأخیر اجل و تکثیر نفوس به صله‌ی رحم دستور داد. برای جلوگیری از قتل نفس قصاص را تشریح نمود. وفای به نذر را از اسباب آمرزش قرار داد. برای جلوگیری از پلیدی، شراب خواری را قدغن نمود. اجتناب از بهتان و نسبت زنا را مانع لعنت گردانید. ترک دزدی را اسباب عفت و پاکی قرار داد. شرک به خدا را به منظور اخلاص ممنوع ساخت. ای مردم! پرهیزکاری و تقوا را پیشه سازید و اسلام را نگهداری کنید و از اوامر و نواهی خدا اطاعت نمایید، تنها دانشمندانند که از خدا می‌ترسند. آنگاه فرمود: ای مردم من فاطمه هستم، پدرم محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است اکنون آغاز و پایان امور را برای شما تشریح می‌کنم. و بدانید که دروغ نمی‌گویم و مرتکب خطا نمی‌شوم. ای مردم خدا برای شما پیمبری فرستاد که از خود شما بود. از ناراحتی شما ناراحت می‌شد و به شما علاقه داشت. نسبت به مؤمنین مهربان و دلسوز بود. ای مردم! آن پیمبر پدر من است نه پدر زنان شما، برادر پسر عمومی من است نه برادر مردان شما. چه نیکو نسبتی است نسبت با محمد! محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسالت خویش را انجام داد و از راه و روش مشرکین روی برتافت و بر پشت آنان ضربه‌ی سختی وارد ساخت. گلویشان را گرفت و با حکمت و اندرز به سوی خدا دعوت نمود. بت‌ها را درهم شکست. سرها را افکند، تا گاهی که کفار شکست خوردند و به هزیمت روی نهادند و تاریکی‌ها بر طرف شد و حق آشکار گشت. و زبان رهبر دین گویا گردید و شیاطین خاموش گشتند و پیروان نفاق، به هلاکت رسیدند و بندهای کفر و اختلاف گشوده شد. با گروهی از اهل بیت کلمه‌ی شهادت را بر زبان جاری ساختید. در حالی که بر لب آتش دوزخ قرار داشتید. و برای ستمکاران و زورگویان، جرعه‌ی گوارا و لقمه‌ی لذیذی بودید. برای جویندگان آتش، شعله‌ی مناسبی بودید. زیر پای قبائل پایمال می‌شدید. آب کثیف می‌آشامیدید. از پوست حیوانات و برگ درختان تغذیه می‌کردید. همیشه ذلیل و خوار دیگران بودید. از قبائل اطرافتان در بیم و هراس بسر می‌برید. بعد از تمام این بدبختی‌ها، خدا به برکت وجود محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شما را نجات داد. با این که پدرم به شجاعان مردم و گرگان عرب و سرکشان اهل کتاب دچار بود ولی هر چه آتش جنگ را دامن می‌زدند خدا آنها را خاموش می‌نمود. هر گاه گردن فرازی از شیاطین سر برمی‌داشت یا یکی از مشرکین دهان می‌گشود، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برادرش علی (علیه السلام) را در گلوگاهشان می‌افکند. علی (علیه السلام) هم تا سر و مغز او را با مشت نمی‌کوفت و پایمال نمی‌ساخت و آتش تاخته‌اش را با شمشیر خاموش نمی‌نمود از میدان جهاد بر نمی‌گشت. برای رضای خدا آن همه سختی‌ها را متحمل می‌شد و در راه خدا جهاد می‌کرد. با رسول خدا نزدیک بود، دوست خدا بود، همواره‌ی آماده‌ی جهاد بود. او تبلیغ و جهاد می‌کرد و شما در همان حال در آسایش و خوشی، شاد و خندان بسر می‌بردید و در انتظار فرصت و مترقب خبرهای بد بودید. از برخورد با دشمن اجتناب می‌ورزیدید. هنگام جنگ فرار می‌کردید. تا وقتی که خدا پیامبرش را به منزلگاه سایر پیمبران و برگزیدگان انتقال داد، کینه‌های درونی و دورویی شما هویدا گشت. جامه‌ی دین فرسوده شد. گمراهان به سخن آمدند و فرومایگان سر برافراشتند و شتر اهل باطل به صدا درآمد و دم خویش بجنبانید و شیطان سرش را از کمین گاه بیرون نمود و شما را به سوی خویش دعوت کرد. پس بدون تأمل دعوتش را اجابت کردید. و احترامش نمودید. شما را تحریک کرد، به حرکت درآمدید. دستور غضب داد، غضبناک شدید. ای مردم شتری را که از شما نبود داغ زدید و در غیر آبشخورتان فرود آمدید. در صورتی که هنوز از مرگ پیغمبر چیزی نگذشته است. هنوز زخم دل ما خوب نشده و جراحات‌ها التیام نپذیرفته، هنوز پیغمبر به خاک سپرده نشده بود که به بهانه‌ی خوف از فتنه، خلافت را غضب کردید. ولی آگاه باشید که در فتنه داخل شدید و دوزخ کافران را احاطه نموده است. اوه، چه شدید و به کجا می‌روید؟ در حالی که کتاب خدا در میان شما است و احکامش هویدا و اوامر و نواهی‌ش واضح است. همانا با قرآن مخالفت نمودید و آنرا پشت سر انداختید. آیا قصد دارید از قرآن اعراض کنید؟ یا می‌خواهید بوسیله‌ی غیر قرآن داوری نمایید؟ ولی بدانید که هر کس غیر از دین اسلام دین دیگری اختیار کند از وی پذیرفته نمی‌

شود و در آخرت از خسارت برندگان است. آنقدر درنگ نکرید تا آتش فتنه فروکش کند و قیادت آن آسان گردد. بلکه آتش را دامن زدید و دعوت شیطان را اجابت نمودید. و به خاموش کردن چراغ دین و سنت های رسول خدا مشغول شدید. کار را دگرگونه جلوه می دهید و با اهل بیت پیغمبر با خدعه و نیرنگ رفتار می کنید. کارهای شما همانند زخم کارد و جراحت نیزه ای است که در اندرون شکم واقع شود. عقیده دارید که ما نباید از پیغمبر ارث ببریم. آیا به قوانین جاهلیت می گرایید؟ در صورتی که قوانین الهی بهتر از تمام قوانین است. آیا نمی دانید من دختر رسول خدایم؟ چرا، می دانید و مانند آفتاب برایتان روشن است. ای مسلمانان آیا سزاوار است من از ارث پدر محروم شوم؟ ای ابابکر آیا در کتاب خدا نوشته که تو از پدرت ارث ببری و من از ارث پدر محروم گردم؟! دروغ بزرگی بر خدا بسته اید. آیا عمداً کتاب خدا را پشت سر می اندازید؟ مگر خدا در قرآن نمی گوید: سلیمان از داود ارث برد؟ مگر در قرآن از قول یحیی نقل نشده که به خدا عرض کرد: پروردگارا به من فرزندی عطا کن تا از من ارث ببرد و وارث آل یعقوب باشد؟ مگر خدا در قرآن نمی گوید: بعضی از خویشان از جهت ارث بر دیگران تقدم دارند؟ مگر در قرآن نمی گوید: خدا دستور داده که پسرها دو چندان دختران ارث ببرند؟ مگر در قرآن نفرموده: بر شما مقرر شد که چون یکی از شما را مرگ در رسد، اگر مالی بجای میگذارد، برای پدر و مادر و خویشان، به اقتضای عدالت که شایسته ی پرهیزکاران است وصیت کند؟. آیا چنان می پندارید که من با پدرم نسبت ندارم و از وی ارث نمی برم؟ آیا آیات ارث مخصوص شما است و پدر من از آنها خارج است؟ یا بدان دلیل مرا از ارث محروم می سازید که اهل دو دین از هم ارث نمی برند؟ مگر من و پدرم از یک ملت نیستیم؟ آیا شما بهتر از پدر و پسر عموم از قرآن اطلاع دارید؟! ای ابابکر! خلافت و فدک مهار شده برایت ارزانی باد. ولی در قیامت ترا ملاقات خواهیم کرد، در همان وقتی که حکومت و قضاوت با خداست و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بهترین پیشواست. ای پسر ابی قحافه! وعده گاه ما روز رستاخیز باشد، همان روزی که زبان بیهوده گویان آشکار می گردد و پشیمانی سودی ندارد، به زودی عذاب خدا را مشاهده خواهید کرد. سپس متوجه انصار گشت و فرمود: ای جوانان و یاوران ملت و یاری کنندگان اسلام چرا در احقاق حق من سستی می کنید و در مورد سستی که بر من وارد گشته در خوابید؟! آیا پدر من فرمود: احترام اشخاص را در فرزندان نشان باید حفظ کرد؟ چه زود فتنه برانگیختید؟ چه شتابان به دنبال هوی و هوس رفتید؟ شما در رفع ظلمی که به من شده تواناید. در انجام خواسته هایم قدرت دارید. آیا می گوئید: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مرد؟ آری، اما مصیبت بسیار بزرگی بود که هر روز شکافش توسعه می یابد و خلل هایش سهمگین تر می شوند. بواسطه ی غیبت او زمین تاریک شد، خورشید و ماه بی فروغ گشتند. برای مصیبتش ستاره ها پراکنده گشتند، امیدها ناامید شد. کوه ها متزلزل و پاره شدند. احترام پیغمبر مراعات نشد. به خدا سوگند مصیبت بزرگی بود که مانندش تا حال دیده نشده است. اما کتاب خدا که شامگاهان و بامدادان در خانه ها خوانده می شود، از آن مصیبت خبر می داد: پیمبران نیز مانند سایر مردم می میرند. در قرآن شریف می فرماید: محمد نیز مانند پیمبران گذشته است، اگر مرد یا کشته شد از دین برمی گردید؟ هر کس از دین خارج شد، به خدا زبانی وارد نخواهد ساخت. و خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد. (سوره ی آل عمران آیه ی ۱۴۴). ای فرزندان قیله! آیا سزاوار است من از ارث پدر محروم گردم. در حالی که شما می بینید و می شنوید و در مجلس حضور دارید؟ ندای من به شما رسیده و از اوضاع مطلعید؟ با اینکه نفرات شما زیادند و نیرو و سلاح دارید، صدای استغاثه ی من به شما می رسد اما اجابت نمی کنید. فریادم را می شنوید ولی به فریادم نمی رسید. شما به شجاعت معروف و به خیر و صالح موصوفید و برگزیده ی برگزیدگانید. شما برای ما اهلیت انتخاب شده اید. با اعراب جنگیدید. سختی ها را تحمل کردید با قبائل پیکار نمودید با دلاوران نبرد کردید. هر وقت ما حرکت می کردیم شما نیز حرکت می نمودید. ما فرمان می دادیم شما اطاعت می کردید. تا هنگامی که اسلام رونق گرفت و غنایم زیاد شد و مشرکین تسلیم شدند، جوشش دروغ فرونشست و آتش کفر خاموش گشت، غوغای هرج و مرج ساکن شد و نظام دین استوار گشت. ای انصار! حیرت زده به کجا می روید؟ بعد از روشن شدن حقائق چرا آنها را مکتوم می دارید؟ چرا

بعد از ایمان مشرک شدید؟ بدا به حال اشخاصی که ایمان و پیمانشان را شکستند و تصمیم گرفتند رسول خدا را از شهر بیرون کنند، و آغاز جنگ نمودند. آیا از منافقین وحشت دارید؟ در صورتی که باید از خدا بترسید. ای مردم من چنان می بینم که به پستی می گرایید. شخشی را که در اداره کردن شما سزاوارتر است عقب زدید و در گوشه ای به خوشگذرانی مشغول گشتید. از میدان وسیع زندگی و جهاد به محیط کوچک راحت طلبی فرار کردید. آنچه را در باطن داشتید بیرون افکندید. و آنچه را نوشیده بودید قی کردید. ولی آگاه باشید، اگر شما و تمام اهل زمین کافر شوید خدا به شما نیازی ندارد. ای مردم! من آن چه را باید بگویم گفتم، با این که می دانم مرا یاری نخواهید کرد. نقشه های شما بر من پوشیده نیست. اما چکنم درد دلی بود که از شدت ناراحتی افشا کردم تا بر شما حجتی باشد. اکنون خلافت و فدک را محکم نگهدارید اما بدایند که مشکلات و دشواری هایی در بردارد و ننگش همیشه بر دامتتان باقی خواهد ماند. داغ خشم خداوندی بر آن زده شده و آتش دوزخ، کیفر آن می باشد. خدا از کردار شما آگاه است. زود باشد که ستمکاران نتایج اعمال خودشان را مشاهده کنند. ای مردم من دختر پیغمبری هستم که شما را از عذاب خدا می ترسانید. پس آن چه را می توانید، انجام دهید. ما نیز از شما انتقام خواهیم گرفت. شما در انتظار باشید، ما نیز منتظریم. (احتجاج طبرسی چاپ نجف سال ۱۳۸۶ هجری ج ۱ ص ۱۳۱-۱۴۱. شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۱. کتاب بلاغات النساء تالیف احمد بن ابی طاهر متولد سال ۲۰۴ هجری ص ۱۲-۱۸. کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۶).

عکس العمل خلیفه

حضرت زهرا نطق آتشین خویش را با کمال شجاعت، در مقابل چندین هزار جمعیت و حضور ابوبکر به پایان رسانید و با منطق محکم و مستدل خویش او را استیضاح نمود، نقشه های غاصبانه اش را فاش کرد. فضائل و کمالات خلیفه ی حقیقی اسلام را بیان داشت. مجلس سخت متشنج شد. افکار عمومی حضار به نفع فاطمه (علیها السلام) رای می داد. ابوبکر در بن بست سختی گیر کرد. اگر می خواست از افکار عمومی پیروی کند و فدک را به فاطمه برگرداند، دو محذور داشت: اول اینکه: فکر کرد اگر فاطمه در این قضیه پیروز شد و سخنانش مورد تصدیق واقع گشت بیم آن می رود که فردا بیاید و خلافت را برای شوهرش مطالبه کند و باز هم خطابه خوانی را آغاز کند. ابن ابی الحدید می نویسد: به «علی بن فارقی» استاد مدرسه ی غریبه ی بغداد گفتم: آیا فاطمه (علیها السلام) در ادعایش صادق بود یا نه؟ گفت: آری. گفتم: با اینکه ابوبکر او را صادق می دانست چرا فدک را به او رد نکرد؟! استاد لبخندی زد و جواب خوبی داد، گفت: اگر در آن روز فدک را به فاطمه می داد فردا برمی گشت و خلافت را برای شوهرش مطالبه می نمود و ابوبکر را از مقام خلافت عزل می کرد و چون قبلا راستگو شناخته شده بود ممکن نبود عذری برایش آورده شود. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۸۴). دوم اینکه: اگر فاطمه (علیها السلام) را تصدیق می کرد باید به اشتباه خودش اعتراف نماید و بدین وسیله در آغاز خلافت جلو معترضین را باز گذارد و چنین خطری برای دستگاه خلافت قابل تحمل نبود. اما ابوبکر شخصی نبود که به این زودی ها از میدان در رود. البته این حواث را قبلا پیش بینی کرده بود. فکر کرد در چنین اوضاع و شرائطی که زه را افکار عمومی ملت را تسخیر نموده، صلاح نیست با خشونت با وی رفتار شود ولی در عین حال باید به استیضاح او پاسخ دهد و افکار عمومی را تخدیر نماید. پس چه بهتر، از همان برنامه ی سابق استفاده نماییم و عوام فریبی را از دست ندهیم و به عنوان دین و اجرای قوانین پیغمبر، فاطمه (علیها السلام) را بگوییم، و براثت خودمان را به اثبات رسانیم. ابوبکر فکر کرد بوسیله ی ظاهر سازی و طرفداری از دین می توان دلهای مردم عوام را تسخیر کرد. و با آن حربه می توان هر حقی، حتی خود دین را پایمال ساخت. آری بوسیله ی تظاهر به دین می توان با خود دین مبارزه کرد.

ابوبکر در مقابل منطق نیرومند و مستدل فرزند پیغمبر به حربه‌ی عوام فریبی متوسل شد و گفت: ای دختر رسول خدا پدرت نسبت به مؤمنین رحیم و مهربان بود. البته که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پدر تو است نه پدر سایر زنان، برادر شوهر تو است، علی را بر سایرین ترجیح می‌داد، هر کس شما را دوست بدارد رستگار می‌شود و هر کس با شما دشمنی کند زیانکار است. شما عترت پیغمبر هستید، ما را به سوی خیر و صلاح و بهشت هدایت کردید. ای بهترین زنان و دختر بهترین پیمبران! مقام صداقت و عقل و فضیلت تو بر کسی پوشیده نیست. کسی حق ندارد ترا از حقت محروم سازد و تکذیب کند، ولی به خدا سوگند من هم از رای رسول خدا تعدی نمی‌کنم و هر کاری انجام دهم با اجازه پدرت می‌باشد. قافله سالار که دروغ نمی‌گوید. به خدا قسم من از پدرت شنیدم که می‌فرمود: ما پیمبران طلا- و نقره و خانه و ملک به ارث نمی‌گذاریم، جز علم و دانش و نبوت ارث دیگری نداریم، و اموالی که از ما باقی بماند در اختیار خلیفه‌ی مسلمین است. من از درآمد فدک اسلحه می‌خرم و با کفار جنگ می‌کنم، مبادا خیال کنی که من تملک فدک را به تنهایی انجام داده‌ام بلکه تمام مسلمین در این اقدام با من موافق بودند. البته اموال شخصی من در اختیار شماست هر چه می‌خواهی بردار دریغ ندارم. آیا سزاوار است من با دستورات پدرت مخالفت نمایم؟.

پاسخ فاطمه

حضرت فاطمه پاسخ داد: سبحان الله پدر من که از کتاب خدا اعراض نکرده با احکام اسلام مخالفت نمی‌نماید. آیا شما اجماع کرده‌اید که خیانت کنید و به پدرم بهتان بزنید؟ این عمل شما نظیر همان خیانت‌هایی است که در زمان حیات او مرتکب شدید. مگر نه این است که خدا در قرآن از قول زکریا نقل می‌کند که به خدا عرض کرد: (فهب لی ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب). (سوره‌ی مریم آیه‌ی ۶). مگر در قرآن نیست که: (ورث سلیمان داود). (سوره‌ی نمل آیه‌ی ۱۶). مگر احکام ارث در قرآن نیست؟ چرا، تمام این مطالب در قرآن هست، شما نیز اطلاع دارید ولی قصد خیانت دارید، من هم جز صبر چاره‌ای ندارم. ابوبکر در جواب گفت: خدا و رسول و تو راست می‌گویند. اما این مسلمانان باید بین من و تو داوری نمایند. زیرا اینانند که مرا بر کرسی خلافت نشانده‌اند و به تصویب آنان فدک را گرفتیم. (احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۴۱). ابوبکر با ظاهر سازی و سخنان عوام فریب توانست تا حدی احساسات و افکار تحریک شده را خاموش کند و افکار عمومی را به سوی خودش متوجه سازد.

عکس العمل خلیفه

مجلس بهم خورد، مردم متفرق شدند. ولی سر و صدا خاموش نشد، موضوع سخنرانی زهرا (علیها السلام) در بین اصحاب مورد بحث و گفتگو بود، به طوریکه ابوبکر ناچار به تهدید و تطمیع ملت متوسل شد. نوشته‌اند: در اثر نطق آتشین حضرت زهرا، مدینه یعنی پایتخت خلافت اسلامی منقلب شد، صدای اعتراض مردم و گریه و ناله شان بلند شد، آنقدر گریستند که سابقه نداشت. ابوبکر به عمر گفت: چرا نگذاشتی فدک را به فاطمه (علیها السلام) بدهم و مرا در این بن بست سخت قرار دادی؟ اکنون باز هم خوب است فدک را برگردانیم و خودمان را راحت کنیم. عمر پاسخ داد: برگرداندن فدک صلاح نیست. بدان که من خیر خواه تو هستم. پس با احساسات تحریک شده‌ی مردم چه کنم؟ پاسخ داد: این احساسات، سطحی است، دوامی ندارد و مانند قطعه‌ی ی ابری بیش نیست. تو نماز بخوان، زکات بده، امر به معروف و نهی از منکر بکن، بیت المال مسلمین را زیادتر گردان، صله‌ی رحم بجا آور تا خدا گناهانت را بپامزد. زیرا خدا در قرآن می‌فرماید: «حسنات و خوبیها، بدیها را از بین می‌برد». ابوبکر دستش را به شانه‌ی عمر زد و گفت: آفرین، چه مشکلاتی را تو برای من حل کردی؟! سپس مردم را به مسجد دعوت نمود، بر فراز منبر نشست، و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: ای مردم! این کارها و سر و صداها چیست؟ هر گوینده آرزویی دارد. کجا این خواسته‌ها در زمان رسول خدا وجود داشت؟ هر کس شنیده بگوید. نه چنین است بلکه او همانند روباهی است که شاهدش دمش می‌باشد...

اگر من بخواهم بگویم می گویم. و اگر بگویم اسرار را آشکار می سازم، ولی مادامی که با من کاری نداشته باشند سکوت خواهم نمود. از دختر استمداد می جویند، زنها را تحریک می کنند. ای یاران رسول خدا! گفتگوی بعض نادانان به من رسیده است. با اینکه شما سزاوارترید که از دستوره‌های رسول خدا پیروی کنید. شما پیغمبر را جای دادید و یاری کردید، بدین جهت سزاوارترید که از دستوراتش سرپیچی نکنید با همه ی اینها فردا بیاید حقوقتان را دریافت کنید. بدانید که من راز کسی را آشکار نمی سازم و با دست و زبان کسی را نمی آزارم مگر کسی که مستوجب کیفر باشد. (دلایل الامامة ص ۳۸).

پشتیبانی ام سلمه

ام سلمه سرش را از خانه بیرون کرد و گفت: ای ابابکر! آیا این سخنان درباره ی زنی مانند فاطمه (علیهاالسلام) می گویی؟ با این که حوریه ایست در میان انسانها. در دامن پیمبر پرورش یافت، و در بین فرشتگان دست بدست می شد، و در پرورشگاه پاکیزگان پرورش یافت، و در بهترین جا رشد و نمو کرد. آیا چنان می پنداری که رسول خدا فاطمه (علیهاالسلام) را از ارث محروم نموده ولی به خودش نگفته است؟ با اینکه خدا به پیغمبرش می فرماید: «خویشان و نزدیکان را انداز کن» یا احتمال می دهید که رسول خدا به او گفته باشد ولی او مطالبه ارث کند؟ با اینکه بهترین زنان عالم و مادر بهترین جوان و همطراز مریم دختر عمران می باشد، و پدرش خاتم پیغمبران است. به خدا سوگند! رسول خدا فاطمه (علیهاالسلام) را از سرما و گرما نگهداری می کرد، هنگام خواب دست راست خودش را زیر سر فاطمه (علیهاالسلام) و دست چپش را بر روی بدنش می نهاد. آهسته تر باشید، هنوز رسول خدا پیش چشم ماست. بزودی بر خدا وارد می شوید و نتیجه کردارتان را مشاهده می کنید. ام سلمه از فاطمه (علیهاالسلام) دفاع کرد ولی تا یکسال از حقوق محروم شد. (دلایل الامامة ص ۳۹).

اعتصاب سخن

حضرت زهرا تصمیم گرفت باز هم به مبارزات خویش ادامه دهد برای ادامه ی مبارزه اعتصاب سخن را انتخاب نمود. رسماً به ابوبکر اعلان کرد که: اگر فدکم را پس ندهی تا زنده هستم با تو صحبت نمی کنم هر جا با ابوبکر برخورد می کرد صورتش را از او می گردانید و با او حرف نمی زد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۳. شرح ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۴۶). مگر فاطمه (علیهاالسلام) یک فرد عادی است که اگر با خلفه حرف نزنند چندان اهمیتی نداشته باشد؟ دختر عزیز رسول خداست. محبت های فوق العاده ی رسول خدا نسبت به او بر کسی پوشیده نیست. کسی است که پیغمبر درباره اش فرمود: فاطمه (علیهاالسلام) پاره ی تن من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است. (صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۰۳). و می فرمود: فاطمه (علیهاالسلام) یکی از زنهایی است که بهشت مشتاق دیدار آنهاست (کشف الغمه ج ۲ ص ۹۲). و می فرمود: اگر فاطمه غضب کند خدا غضب می کند. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸۴). آری بانوی محبوب پیغمبر و خدا، با ابوبکر اعتصاب سخن کرده حرف نمی زند، کم کم در بین مردم شایع شد که دختر پیغمبر با ابوبکر قهر کرده و بر او خشمناک است. تدریجاً مسلمین خارج مدینه نیز از موضوع مطلع شدند. همه از هم می پرسیدند چرا فاطمه (علیهاالسلام) با خلیفه حرف نمی زند؟! لابد علتش همان غضب فدک است. فاطمه که دروغ نمی گوید و بر خلاف رضای خدا غضبناک نمی شود. چون خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره اش فرمود: اگر فاطمه غضب کند خدا غضبناک می شود. بدین ترتیب موج احساسات ملت روز به روز توسعه می یافت و بر منفوریت خلافت افزوده می شد. عمال خلافت که نمی توانستند موضوع قطع رابطه ی حضرت زهرا را نادید بگیرند هر چه تلاش کردند شاید وسیله ی آشتی را فراهم سازند ممکن نشد او همچنان در تصمیم خودش پافشاری می کرد، و حاضر نبود مبارزه ی منفی را ترک کند. وقتی فاطمه (علیهاالسلام) مریض و در آستانه مرگ واقع شد. ابوبکر چندین مرتبه تقاضای ملاقات نمود ولی مورد قبول واقع نشد. یک روز

موضوع را با علی (علیه السلام) در میان گذاشت و از او خواست که وسیله‌ی عیادت را فراهم سازد و اجازه‌ی ملاقات بگیرد. علی بن ابی طالب نزد فاطمه (علیها السلام) آمد و فرمود: ای آزاد زن! عمر و ابوبکر اجازه‌ی ملاقات خواسته‌اند. اجازه می‌دهی خدمتت برسند؟ زهرا که از محذورات شوهرش مطلع بود پاسخ داد: خانه‌ی شماست و من در اختیار شما هستم هر طور صلاح می‌دانی رفتار کن. این سخن را فرمود، و چادر بر سر کشید و صورتش را به جانب دیوار گردانید. ابوبکر و عمر داخل منزل شدند و سلام کردند. گفتند: ای دختر رسول خدا ما به اشتباه خودمان اعتراف داریم، خواهشمندیم از ما راضی شوی. فرمود: من یک مطلب را از شما سؤال می‌کنم جواب دهید. عرض کردند: بفرمایید. فرمود: شما را به خدا سوگند آیا از پدرم شنیدید که می‌فرمود: فاطمه پاره‌ی تن من است، هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده؟ عرض کردند: آری ما این موضوع را از پدرت شنیدیم. آنگاه دستهای مبارکش را به جانب آسمان برداشت و گفت: خدایا شاهد باش این دو نفر مرا اذیت نمودند، شکایتشان را به تو و پیغمبرت می‌کنم، هرگز از ایشان راضی نخواهم شد تا پدرم را ملاقات نمایم، و اذیت‌هایشان را به آن حضرت بگویم تا در بین ما داوری کند. ابوبکر از استماع سخنان زهرا (علیها السلام) شدیداً ناراحت و مضطرب گشت. ولی عمر گفت: ای خلیفه‌ی رسول خدا آیا از گفتار یک زن ناراحت می‌شوید؟ (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۸ / الامامه و السیاسة ص ۲۰). در اینجا ممکن است خوانندگان در دل خودشان بگویند: گرچه ابوبکر کار خوبی نکرد که حق فاطمه (علیها السلام) را غصب نمود، ولی در این هنگام که اظهار ندامت و پشیمانی نمود مناسب بود عذرش مورد قبول واقع گردد. ولی از این نکته غفلت نکنید که اولاً- علت اساسی مبارزات زهرا (علیها السلام) موضوع خلافت بود، غصب فدک دستاویز آن حضرت بود. و غصب خلافت قابل اغماض و عفو نبود. ثانیاً زهرا می‌دانست که ابوبکر دروغ می‌گوید و به منظور عوام فریبی دست‌باین اقدام می‌زند و از کردار خودش پشیمان نیست. و الا- طریق عقلانی اظهار ندامت، این بود که فوراً به اعمالش دستور دهد: فدک فاطمه (علیها السلام) را تخلیه کنید و تحویلش دهید. بعد از آن، اگر تقاضای عفو می‌کرد احتمال واقع گویی داشت.

دفن شبانه

حضرت زهرا آنقدر در هدف خویش پایدار بود که تا آخرین ساعات زندگی، مبارزه را تعقیب کرد بلکه دامن مبارزه را تا قیامت توسعه داد. قطعاً خوانندگان از این سخن تعجب می‌کنند که چگونه برای شخصی امکان دارد که مبارزاتش را حتی بعد از مرگ ادامه دهد. اما فاطمه‌ای که در خانه‌ی وحی تربیت یافته بود نقشه‌ای طرح کرد که بواسطه‌ی پیش آمدن مرگ نابهنگام، مبارزاتش پایان نیابد بلکه تا قیام قیامت ادامه یابد. زهرا (علیها السلام) در آخرین روزهای زندگی به همسرش علی (علیه السلام) وصیت کرد و گفت: یا علی مرا شب غسل بده. شب کفن کن و مخفیانه به خاک سپار. راضی نیستم کسانی که پهلویم را شکستند و کودکم را سقط نمودند و اموال را مصادره کردند به تشییع جنازه ام حاضر شوند. قبرم را نیز مخفی کن. علی (علیه السلام) هم بر طبق وصیت زهرا شبانه دفنش کرد و قبرش را با زمین هموار ساخت. و صورت چهل قبر تازه درست کرد مبادا قبرش شناخته شود. (دلایل الامامه- مناقب ابن شوب ج ۳ ص ۳۶۳). حضرت زهرا بوسیله‌ی طرح این نقشه آخرین ضربه را بر حریف وارد ساخت و یک سند زنده و محکمی برای مظلومیت خودش و جباری دستگاه خلافت برای همیشه باقی نهاد. البته هر مسلمانی در صدد برمی‌آید بداند قبر دختر عزیز پیغمبر اسلام در کجاست. وقتی شنید که جای قبر معلوم نیست. خواهد پرسید: چرا؟ در جواب می‌شنود که خود زهرا (علیها السلام) وصیت نموده که قبرش مخفی بماند. آنگاه خود آن شخص علت قضیه را درک می‌کند و می‌فهمد که از دستگاه خلافت وقت، ناراضی بوده و جنازه‌ی او در محیط خفقان‌آوری دفن شده است. آنگاه فکر می‌کند که مگر ممکن است دختر محبوب پیغمبر اسلام با آن همه فضائل و کمالات، از خلیفه‌ی پدرش ناراضی باشد و خلافت او صحیح باشد؟! چنین امری امکان ندارد. پس معلوم می‌شود که خلافت او غاصبانه و بر خلاف نظریه‌ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

و خانواده اش بوده است.

نتیجه

گرچه ابوبکر در قبال مبارزات پی در پی زهرا (علیها السلام) پایداری کرد و حاضر نشد فدک را به آن حضرت برگرداند. اما زهرا بوسیله مبارزاتش ستمکاری دستگاه خلافت و حاکمیت و حقانیت خودش را برای جهان اسلام باثبات رسانید. همان فدک، برای دستگاه خلافت، نقطه انفجاری شد و همانند استخوانی در گلویشان گیر کرد. تا مدتی یکی از وسائل تبلیغاتی مهم و یکی از نقاط ضعف دستگاه خلافت بشمار می رفت که از حل آن عاجز بودند. گاهی برای جلب رضایت علوین فدک را به آنان پس می دادند و گاهی که بر آنان خشمگین می شدند پس می گرفتند. هنگامی که معاویه حکومت اسلام را قبضه نمود یک ثلث فدک را به مروان بخشید و یک ثلث آنرا به عمر بن عثمان و یک ثلث را به یزید بن معاویه داد. در زمان خلافت مروان، تمام فدک در اختیار او قرار گرفت و آنرا به پسرش عبدالعزیز بخشید. عبدالعزیز آن را به فرزندش عمر بن عبدالعزیز بخشید وقتی عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید فدک را به حسن بن حسن یا علی بن الحسین (علیه السلام) رد کرد. در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز فدک در دست اولاد فاطمه بود. وقتی «یزید بن عاتکه» به ولایت منصوب شد فدک را از اولاد فاطمه گرفت و در اختیار بنی مروان گذاشت و در دست آنان بود تا خلافت از آنان گرفته شد. وقتی سفاح به خلافت رسید فدک را به عبدالله بن حسن داد. وقتی ابوجعفر بر بنی حسن خشمناک شد فدک را از آنان گرفت. سپس مهدی آنرا به اولاد فاطمه (علیها السلام) برگردانید پس از آن، موسی بن مهدی و هارون آن را پس گرفتند. در دست آنان بود تا هنگامی که مامون به خلافت رسید، آنرا به اولاد فاطمه (علیها السلام) رد کرد. یک روز که مامون در مجلس قضا نشسته بود، نامه ای را به دستش دادند. آنرا خواند و گریست سپس گفت: وکیل فاطمه علیها السلام کجاست؟ پیرمردی برخاست و نزدیک آمد. مامون درباره ی فدک با او مناظره نمود، پیرمرد غالب شد. مامون دستور داد فدک را قباله کردند و به او دادند. بعد از آن، در دست اولاد فاطمه (علیها السلام) بود تا زمان متوکل، او فدک را به عبدالله به عمر بازیار بخشید. یازده درخت خرما در فدک موجود بود که به دست مبارک رسول خدا کاشته شده بود. فرزندان فاطمه خرماهای آنرا می چیدند و در موقع حج به حاجیان هدیه می کردند. حجاج هم در عوض، کمکی به اولاد پیغمبر می نمودند. و بدین وسیله اموال زیادی نصیب آنان می شد. تا زمانی که عبدالله بن عمر بازیار، بشران بن ابی امیه ی ثقفی را فرستاد آن درختها را قطع کرد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶). در اثر همین مبارزات بود که عمر با آن سیاست خشنی که داشت ناچار شد یکی از موارد ادعای فاطمه (علیها السلام) یعنی صدقات مدینه را بعد از زهرا به علی علیه السلام برگرداند. (کشف الغمّه ج ۲ ص ۱۰۰).

فاطمه در آستانه ی مرگ

حضرت فاطمه علیها السلام بعد از پدر بزرگوارش چند ماهی بیشتر زندگی نکرد. در همان مدت کوتاه بقدری گریه کرد که او را یکی از «بکائین»- زیاد گریه کنندگان- شمرند. هیچگاه خندان دیده نشد. (طبقات ابن سعد ج ۲ بخش ۲ ص ۸۵). گریه های زهرا علل و عوامل متعددی داشت. مهمترین چیزی که روح حساس و غیور بانوی بزرگ اسلام را ناراحت می ساخت این بود که می دید ملت جوان اسلام از مسیر حقیقی و طریق مستقیم دیانت منحرف شده، در راهی افتاده که پراکندگی و بدبختی از نتایج حتمی آنست. حضرت زهرا چون پیشرفت های سریع اسلام را دیده بود انتظار داشت که به همان منوال پیشرفت کند و در مدت کوتاهی کفر و بت پرستی را از بین ببرد و دستگاه ظلم و بیدادگری را برچیند. ولی با پیش آمد غیر مترقب غصب خلافت، کاخ امیدش یک مرتبه درهم فرو ریخت. روزی «ام سلمه» بر فاطمه علیها السلام وارد شد عرض کرد: ای دختر رسول خدا شب را چگونه صبح

کردی؟ فرمود با غم و اندوه گذراندم. پدرم را از دست داده ام. خلافت شوهرم غضب شده و بر خلاف دستور خدا و رسول، امامت را از او گرفتند. زیرا از علی (علیه السلام) کینه داشتند چون پدرانشان را در جنگ بدر و احد کشته بود. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۶). علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: فاطمه (علیها السلام) روزی پیراهن پدرش را از من خواست. وقتی پیراهن را به او دادم بوئید و بوسید و گریست تا بیحال شد. وقتی چنین دیدم پیراهن را از او مخفی نمودم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۷). روایت شده وقتی رسول خدا از دنیا رفت، بلال مؤذن مخصوص آن حضرت دیگر اذان نگفت. روزی فاطمه (علیها السلام) پیغام فرستاد: آرزو دارم یک مرتبه دیگر بانگ مؤذن پدرم را بشنوم. بلال بر طبق دستور فاطمه شروع به اذان کرد. گفت: الله اکبر، الله اکبر فاطمه (علیها السلام) به یاد روزگار پدر افتاد، نتوانست از گریه خودداری کند. هنگامی که بلال گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، فاطمه (علیها السلام) از شنیدن نام پدر صیحه زد و غش کرد. به بلال خبر دادند دیگر اذان نگو که فاطمه غش کرده است. بلال اذانش را قطع نمود. وقتی فاطمه (علیها السلام) بهوش آمد به بلال فرمود: اذان را تمام کن. عرض کرد: اجازه بده بقیه را نگویم زیرا برای شما می ترسم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۷). حضرت فاطمه بعد از پدر آنقدر گریست که همسایگان از گریه اش بستوه آمده خدمت علی (علیه السلام) عرض کردند: سلام ما را به فاطمه برسان، و بگو یا شب گریه کن روز آرام بگیر یا روزها گریه کن و شب استراحت کن، زیرا گریه ی تو آسایش را از ما سلب کرده است. فاطمه (علیها السلام) در جوابشان فرمود: عمر من به آخر رسیده و در بین شما چندان توفقی ندارم. روزها دست حسن و حسین (علیهما السلام) را می گرفت و سر قبر رسول خدا میرفت. می گریست و به فرزندانش می فرمود: عزیزانم این قبر جد شما است که شما را بر دوش سوار می کرد و دوستان می داشت. بعدا می رفت در قبرستان بقیع سر قبر شهدا و بیاد سربازان فداکار صدر اسلام اشک می ریخت. علی بن ابی طالب (علیه السلام) هم برای آسایش فاطمه سایبانی در بقیع برایش بنا کرد که بعداً بیت الاحزان نامیده شد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۷۷). «انس» می گوید: هنگامی که از دفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فارغ شدیم و به خانه برگشتیم فاطمه (علیها السلام) فرمود: ای انس چگونه راضی شدید بر بدن رسول خدا خاک بریزید! (اسد الغابه تالیف ابن اثیر ج ۵ ص ۵۲۴ طبقات ابن سعد ج ۲ بخش ۲ ص ۸۳) «محمود بن لبید» می گوید: حضرت فاطمه (علیها السلام) بعد از وفات پدر بزرگوارش می آمد سر قبر حمزه گریه می کرد. در یکی از روزها عبورم به مزار شهیدان احد افتاد، فاطمه را دیدم که بر سر قبر حمزه به شدت گریه می کند. صبر کردم تا آرام شد. پیش رفتم و سلام کردم. عرض کردم: یا سیدتی از این ناله های جانسوز رگ دل من پاره می شود. فرمود: برای من سزاوار است گریه و ناله کنم زیرا چنین پدر مهربان و بهترین پیمبران را از دست داده ام. چقدر مشتاق دیدار رسول خدایم. عرض کردم: ای سیده ی من، دوست دارم مساله ای را از شما سؤال کنم. فرمود: سؤال کن. عرض کردم: آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیاتش بر امامت علی (علیه السلام) تصریح نمود؟ فرمود: واعجابا، آیا قصه ی غدیر خم را فراموش کردید؟ عرض کردم: غدیر خم را می دانم. ولی می خواهم بدانم که رسول خدا به شما در این باره چه فرمود. فرمود: خدا گواه است که رسول خدا به من فرمود: بعد از من علی (علیه السلام) خلیفه و امام است. و دو فرزندم حسن و حسین و نه نفر از صلب حسین امام می باشند. اگر از آنان پیروی کنید هدایت می شوید و اگر با آنان مخالفت نمایید تا دامنه ی قیامت اختلاف در بین شما خواهد بود. (ریاحین الشریعه ج ۱ ص ۲۵۰).

فاطمه در بستر بیماری

امام صادق علیه السلام فرمود: در اثر ضرباتی که قنفذ بر پیکر نازنین زهرا (علیها السلام) وارد ساخت سقط جنین کرد و بدان علت پیوسته رنجور و ضعیف می گشت تا اینکه رسماً بستری شد و در خانه خوابید (دلایل الامامه ص ۴۵. بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۷۰). و امیرالمؤمنین و اسماء بنت عمیس از آن حضرت پرستاری می نمودند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۱۱). یک روز گروهی از زنان مهاجر

و انصار به عیادتش رفتند عرض کردند: ای دختر رسول خدا حال شما چطور است؟ فرمود: به خدا سوگند! به دنیای شما علاقه ندارم، از مردانتان دلگیرم، بعد از این که امتحان‌شان کردم بدورشان افکندم و از دستشان ملول و مکدر هستم. اف بر عقیده ی سست و رأی متزلزل و سستی و بی حالی آنها. چه کار بدی کردند و مستوجب غضب خدا گشتند! در عذاب دوزخ مخلد خواهند شد. من خلافت و فدک را در اختیارشان گذاشتم ولی ننگش برای همیشه بر دامنشان باقی خواهد ماند، خواری و ذلت از آن ستمکاران است. وای به حالشان، چگونه خلافت را از علی (علیه السلام) گرفتند. به خدا سوگند علت کنار زدن او جز این نبود که از شمشیر بران و حملات سخت و دلاوری در راه خدایش ناراحت بودند. به خدا سوگند اگر خلافت را از علی (علیه السلام) نگرفته بودند زمام امورشان را در دست می گرفت و با کمال راحتی به سوی سعادت و خوشبختی هدایتشان می کرد. بزودی پرهیزکار از ریاست طلب و راستگو از دروغ گو تمیز داده خواهد شد. زود باشد که ستمکاران به کیفر اعمالشان برسند. کار این مردم بسی شگفت انگیز است! چرا چنین کردند؟ به چه تکیه گاهی تکیه زدند؟ به چه ریسمانی تمسک جستند؟ علیه چه خانواده ای اقدام نمودند؟ به جای علی چه بدلی را انتخاب کردند؟ به خدا سوگند نالایقی را به جای فرد لایقی قرار دادند. می پندارند کار خوبی کردند در صورتی که عمل ناشایسته ای انجام دادند. خودشان نمی دانند که بجای اصلاح، ایجاد فساد کردند. آیا کسی که خودش نیز در هدایت حق هدایت می کند، برای رهبری سزاوار است یا کسی که خودش نیز در هدایت محتاج دیگران می باشد؟ شما چگونه داوری می کنید؟ به خدا سوگند کردارشان به حوادث و پیش آمدهایی آبدستن است که نتایجش بعداً ظاهر خواهد شد. اما بدانید که نتیجه اش جز خون تازه و زهر کشنده چیزی نیست و در آن هنگام زبان ستمکاران آشکار می گردد. اکنون آماده حوادث ناگوار و منتظر شمشیرهای برنده و هرج و مرج دائم و دیکتاتوری ستمکاران باشید. بیت المال شما را غارت خواهند کرد و منافع شما را به جیب خواهند ریخت. وای به حال شما، چرا این چنین شدید؟ نمی دانید در چه مسیر خطرناکی افتادید؟! از عواقب امور بی اطلاعید. آیا می توانیم شما را به هدایت مجبور کنیم در حالی که خودتان از آن کراهت دارید؟ (احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۴۷. بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۶۱ شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۳ بلاغات النساء ص ۱۹).

اندوه فراوان

علت رنجوری و ناتوانی روزافزون زهرا (علیها السلام) تنها بیماری نبود، بلکه افکار و غم و غصه های فراوان، مغز و اعصاب آن بانوی عزیز را فشار می داد، گاهی که در اطاق کوچک خویش بر پوستی آرمیده و بالشی که از علف پر شده بود به زیر سر داشت، افکار گوناگون بر آن حضرت هجوم می آورد: آه چگونه به وصیت های پدرم اعتنا نکردند و خلافت شوهرم را غصب نمودند؟ آثار شوم و خطرناک غصب خلافت تا قیامت باقی خواهد ماند. خلافتی که بوسیله ی زور و حيله بازی بر ملت تحمیل شد، عاقبت خوبی ندارد. علت پیشرفت و ترقی اسلام و عظمت مسلمین، اتحاد و یگانگی جهان مسلمین بود، آه چه نیروی بزرگی را از دست دادند! اختلافات را در داخل خودشان کشاندند، نیروی واحد و مقتدر اسلام را به نیروهای پراکنده تبدیل نمودند. جهان اسلام را در مسیر ناتوانی و ضعف و پراکندگی و ذلت انداختند. آه آیا من همان فاطمه و عزیز کرده پیغمبرم که در بستر بیماری افتاده ام و در اثر ضربات همین امت از درد می نالم و مرگ را بالعیان مشاهده می کنم؟! پس آن همه سفارشهای پیغمبر چه شد؟ خدایا علی (علیه السلام) را چکنم که با وجود آن همه شجاعت و قدرتی که در او سراغ دارم در وضعی گرفتار شده که ناچار است برای حفظ مصالح اسلام دست بر روی دست بگذارد و در قبال غصب حق مشروعش سکوت اختیار کند؟ آه مرگ من نزدیک شده و در روزگار جوانی از دنیا می روم و از غم و غصه نجات می یابم، اما کودکان یتیم را چه کنم؟ حسن و حسین و زینب و ام کلثوم یتیم و بی سرپرست می شوند. آه، چه مصیباتی بر سر عزیزانم وارد خواهد آمد، من بارها از پدرم می شنیدم که می فرمود: حسنت را مسموم می کنند و حسینت را با شمشیر به قتل می رسانند. هم اکنون آثار و علائمش را می بینم. گاهی حسین کوچک را می

گرفت و زیر گلویش را می بوسید و برای مصیباتش اشک می ریخت. گاهی حسن را به سینه می چسبانید و بر لبهای معصومش بوسه می زد. گاهی گرفتاریهای آینده و حوادث طاقت فرسای زینب و ام کلثوم را به یاد می آورد و برای آنان می گریست. آری امثال این افکار ناراحت کننده بود که زهرای عزیز را رنج می داد و روز بروز رنجورتر و ضعیف تر می شد. در روایت وارد شده که فاطمه (علیها السلام) در هنگام وفات گریه می کرد، علی (علیه السلام) فرمود: چرا گریه می کنی؟ پاسخ داد: برای گرفتاری های آینده ی تو گریه می کنم. فرمود: گریه نکن، به خدا سوگند اینگونه امور در نزد من مهم نیست. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۲۱۸).

وصیت فاطمه

بیماری زهرا در حدود چهل روز طول کشید ولی روز بروز حالش سخت تر می شد و کسالتش شدت می یافت. یک روز به علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: پسر عموی مهربان، آثار و علائم مرگ را در خودم مشاهده می نمایم. گمان می کنم عنقریب به پدرم ملحق گردم، می خواهم وصیت کنم. علی (علیه السلام) در کنار بستر فاطمه نشست و اطاق را خلوت کردند: فرمود: ای دختر پیغمبر به هر چه دلت می خواهد وصیت کن و یقین داشته باش که به وصیت تو عمل خواهم کرد. انجام وصایای تو را بر کارهای شخصی خودم مقدم می دارم. علی (علیه السلام) به چهره ی پژمرده و چشم های فرورفته ی همسرش نگاه می کرد و اشک می ریخت. فاطمه (علیها السلام) برگشت و با دیده های فرورفته اش نگاهی به صورت غمناک و پژمرده ی شوهر مهربانش نمود و گفت: پسر عمو! تاکنون در خانه ات دروغ نگفته ام، مرتکب خیانت نشده ام و هیچگاه از اوامر و دستوراتت تخلف نکردم. علی (علیه السلام) فرمود: مقام خدانشناسی و پرهیزکاری تو به قدری عالی است که احتمال خلاف درباره ات نمی رود. به خدا سوگند مفارقت و جدایی تو بر من گران است. اما چکنم که مرگ را چاره ای نیست. به خدا قسم مصیبات مرا تازه کردی، مرگ نابهنگام تو حادثه ی دردناکی است، انا لله و انا الیه راجعون. چه مصیبت ناگوار و دردناکی است؟! به خدا سوگند این مصیبت جانسوز را هرگز فراموش نمی کنم و چیزی نمی تواند تسلی بخش من باشد. آنگاه ساعتی را با هم گریستند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۱).

حضرت زهرا در این مذاکره ی کوتاه برنامه ی دوران زندگی زناشویی خویش را در چند جمله مختصر خلاصه کرد: مقام صداقت و پاکدامنی و اطاعت از شوهر را بیاد همسرش آورد. علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز از زحمات و موقعیت علمی و پرهیزکاری و صداقت و درستی همسر عزیزش تقدیر کرد. مهر و علاقه ی بی پایانش را نسبت به او ابراز داشت. در اینجا بود که احساسات و عواطف آن دو یار مهربان دو همسر نمونه ی اسلام چنان تحریک شد که نتوانستند از گریه خودداری کنند. ساعتی را با هم گریستند و به یاد دوران کوتاه زندگی زناشویی که جهانی از صفا و مهر و علاقه و صداقت و درستی و پاکدامنی و فداکاری بود اشک ریختند. و به یاد زحمات فرسا و فداکاری ها و گرفتاری ها همدیگر ناله کردند. شاید بوسیله ی اشکهای چشم، آتش درونی خود را که نزدیک بود کالبدشان را محترق سازد خاموش کنند. بعد از آن که گریه شان آرام تر شد علی بن ابی طالب علیه السلام سر همسر عزیزش را در دامن گرفت، فرمود: ای دختر پیغمبر! هر چه میل داری وصیت کن و مطمئن باش که از وصایای تو تخلف نخواهم کرد. فاطمه به موضوعات زیر وصیت نمود: ۱- ای پسر عمو! مردها بدون زن نمی توانند زندگی کنند، شما نیز ناچارید زن بگیرید. خواهشمندم بعد از من، با امامه دختر خواهرم ازدواج کن، زیرا نسبت به اطفال من مهربان است. (مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۶۲). ۲- فرزندانم یتیم می شوند با آنان مدارا کن، بر سرشان فریاد مزن، برای دلجویی آنان یک شب نزد آنها بمان و یک شب نزد همسرت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۷۸). ۳- برای من تابوتی تهیه کن که در موقع حمل جنازه، بدنم پیدا نباشد. و طرز ساختمانش چنین و چنان باشد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۲). ۴- مرا شبانه غسل بده و کفن کن و به خاک بسپار، اجازه نده اشخاصی که حقم را غصب کردند و اذیت و آزارم نمودند بر من نماز بخوانند یا به تشییع جنازه ام حاضر شوند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۲). ۵- به هر یک از زنان رسول خدا دوازده وقیه بده. ۶- به هر یک از زنان بنی هاشم دوازده وقیه بده.

۷- به امامه دختر خواهرم نیز چیزی بده. (دلایل الامامه ص ۴۲). بعد از وفات فاطمه، وصیتنامه ی مکتوب زیر نیز بدست آمد: ۸- بوستان ذی الحسنی، و بوستان ساقیه، و بوستان دلال، و بوستان غراف، و بوستان رقمه، و بوستان هیشم، و بوستان ام ابراهیم هفت بوستان مذکور بعد از من در اختیار علی بن ابی طالب باشد. بعد از او در اختیار فرزندم حسن، بعد از حسن در اختیار حسین باشد. بعد از حسین در اختیار فرزند ارشد حسین باشد. نویسنده: علی. شاهد: مقداد، زبیر. (دلایل الامامه ص ۴۲). ابن عباس نیز روایت کرده که وصیتنامه ی کتبی زیر، از حضرت زهرا بدست آمد: بسم الله الرحمن الرحیم. این وصیتنامه ی فاطمه دختر رسول خداست. به یگانگی خدا شهادت می دهم. شهادت می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول خداست. بهشت و دوزخ حق است. و در وجود قیامت شک نیست. و خدا مردگان را مبعوث می کند. یا علی خدا مرا همسر تو قرار داد تا در دنیا و آخرت با هم باشیم. و اختیارم در دست تو است. یا علی در شب مرا غسل بده و کفن کن و حنوط کن و به خاک بسپار. و به احدی اطلاع نده. اکنون با شما وداع می کنم. سلام مرا به فرزندانم که تا قیامت بوجود می آیند برسان. (بحار الانوار ج ۴۳ ص ۲۱۴).

فاطمه در آخرین لحظات زندگی

بیماری زهرا (علیها السلام) شدت یافت و حالش خطرناک شد. علی بن ابی طالب (علیه السلام) جز برای کارهای ضروری از کنار بستر همسرش جدا نمی شد اسماء بنت عمیس از آن حضرت پرستاری می کرد. حسن و حسین و زینب و ام کلثوم که مادرشان را بدان حال می دیدند کمتر از او جدا می شدند. فاطمه گاهی از شدت مرض بیهوش می گشت و گاهی چشم هایش را باز می کرد و به اطفال عزیزش نگاه حسرتی می نمود. علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: زهرا دم احتضار چشم هایش را باز کرد. نگاه تندی به اطراف افکند و گفت: السلام علیک یا جبرائیل. السلام علیک یا رسول الله، خدایا با پیغمبرت محشورم کن. خدایا در بهشت و در جوار خودت ساکنم گردان. آنگاه به حاضرین فرمود: اکنون فرشتگان خدا و جبرائیل حاضرند. پدرم نیز حضور دارد و به من می فرماید: زودتر به نزد ما بشتاب که اینجا برایت نیکوتر است. (دلایل الامامه ص ۴۴). علی (علیه السلام) می فرماید: فاطمه در شب وفات به من فرمود: پسر عمو! هم اکنون جبرئیل برای عرض سلام نزدم حاضر شده می گوید: خدا سلامت می رساند و می فرماید: نزدیک است در بهشت با پدرت ملاقات نمایی. سپس فرمود: و علیکم السلام. بعداً به من فرمود: ای پسر عم اینک میکائیل نازل شد و از جانب خدا پیام آورد. سپس فرمود: و علیکم السلام. در این هنگام چشم هایش را باز کرد و فرمود: پسر عمو به خدا سوگند عزرائیل است، برای قبض روح من آمده. آنگاه به عزرائیل فرمود: روح مرا بگیر ولی با من مدارا کن. در آخرین لحظه ی حیات فرمود: پروردگارا به سوی تو می آیم نه به سوی آتش. این کلمات را گفت و چشم های نازنیش را بست و دست و پایش را دراز کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. «اسماء بنت عمیس» جریان وفات زهرا علیها السلام را چنین تعریف می کند: هنگامی که وفات فاطمه نزدیک شد به من فرمود: جبرئیل در وقت وفات پدرم قدری کافور برایش آورد. آنها را سه قسمت نمود یک قسمت را برای خودش برداشت، یک قسمت را برای علی (علیه السلام) گذاشت یک قسمت را به من داد و در فلان جا نهاده ام، اکنون بدان احتیاج دارم آن را حاضر کن. اسماء کافور را حاضر کرد. آنگاه خودش را شستشو داد وضو گرفت و به اسماء فرمود لباس های نماز را حاضر کن، و بوی خوش برایم بیاور. اسماء لباسها را حاضر نمود، پس آنها را پوشید و بوی خوش استعمال کرد و رو به قبله در بسترش خوابید و به اسماء فرمود: من استراحت می کنم، ساعتی صبر کن پس مرا صدا بزن، اگر جواب نشنیدی بدان که از دنیا رفته ام، علی (علیه السلام) را زود خبر کن، اسماء می گوید: قدری صبر کردم آنگاه به درب حجره آمدم زهرا را صدا زدم ولی جوابی نشنیدم، وقتی لباس را از صورتش کنار زدم دیدم از دنیا رفته است. روی جنازه اش افتاده می بوسیدم و می گریستم. ناگاه حسن و حسین (علیهما السلام) از در وارد شدند. احوال مادرشان را پرسیدند و فرمودند: اکنون موقع خواب مادر ما نیست گفتم: ای عزیزانم مادرتان از دنیا رفت. حسن و حسین (علیهما السلام) روی جنازه ی مادر افتادند و آن را می بوسیدند و گریه می کردند.

حسن می گفت: مادر جان با من سخن بگو. حسین می گفت: مادر جان من حسین توام، پیش از آنکه روح از بدنم مفارقت کند با من سخن بگو. یتیمان زهرا به جانب مسجد شتافتند تا پدرشان را از جریان مرگ مادر خبردار کنند وقتی خبر مرگ زهرا به علی (علیه السلام) رسید از شدت غم و اندوه بیتاب شد و فرمود: ای دختر پیغمبر! وجود تو تسلی بخش من بود، بعد از تو، از که تسلیت جویم؟ (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۸۶).

تشیع و تدفین

صدای گریه از خانه ی زهرا (علیهاالسلام) بلند شد اهل مدینه خبردار شدند صدای ضجه و شیون از شهر بلند شد به سوی خانه ی حضرت علی حرکت نمودند، علی (علیه السلام) نشسته بود و حسن و حسین اطرافش گریه می کردند. ام کلثوم می گریست و می فرمود: یا رسول الله اکنون تو را از دست دادیم. مردم بیرون خانه اجتماع نموده و در انتظار خروج جنازه ی زهرا بودند. ناگاه ابوذر از خانه خارج شد و به مردم گفت: پراکنده شوید چون تشیع جنازه به تأخیر افتاد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۲). عمر و ابوبکر به علی (علیه السلام) تسلیت گفتند و عرض کردند: یا ابالحسن مبادا قبل از ما بر جنازه ی فاطمه نماز بخوانی. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۹۹). لیکن علی بن ابی طالب (علیه السلام) به اتفاق اسماء، در همان شب فاطمه (علیهاالسلام) را غسل داد و کفن کرد. کودکان یتیم فاطمه اطراف جنازه مادر گریه می کردند. وقتی از غسل و کفن فاطمه فارغ شد صدا زد: ای حسن، ای حسین، ای زینب، ای ام کلثوم بیایید با مادرتان وداع کنید که دیگر او را نخواهید دید. یتیمان زهرا (علیهاالسلام) روی جنازه ی نازنین مادر افتاده می بوسیدند و می گریستند. علی (علیه السلام) یتیمان را از روی جنازه ی مادر برداشت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۷۹). بر جنازه نماز خواندند و آنرا حرکت دادند. عباس و فضل و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و حسن و حسین (علیهمالسلام) و عقیل و بریده و حذیفه و ابن مسعود در تشیع جنازه شرکت نمودند. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۸۳). جنازه را در تاریکی شب، آنگاه که چشم ها بخواب بود، آهسته آهسته در سکوت مطلق، به جانب قبر حرکت دادند، مبادا منافقین بفهمند و از دفن مانع شوند. جنازه را کنار قبر زمین نهادند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) خودش بدن نازنین همسرش را برداشت و داخل قبر گذاشت و با تعجیل تمام، خاک بر قبر ریختند. (بحارالانوار ج ۴۳).

علی بر مزار زهرا

مراسم دفن را در کمال خفا و پنهانی و با سرعت انجام دادند. مبادا دشمنان مطلع شوند و از دفن زهرا (علیهاالسلام) مانع گردند. اما همین که علی (علیه السلام) از دفن فارغ شد، غم و اندوه فراوان بر او هجوم آورد. ای خدا! چگونه یادگار رسول خدا را در زمین مدفون نمودم! چه همسر مهربان و با صفا و صداقت و پاکدامن و فداکاری را از دست دادم! خدایا بواسطه ی دفاع از من چه صدماتی را تحمل کرد! چقدر در خانه ام زحمت کشید! آه از دردهای درونی زهرا! آه از پهلوی شکسته و بازوی ورم کرده و کودک سقط شده ی زهرا! خدایا امیدوار بودم تا آخر عمر با همسر مهربانم بسر برم، اما افسوس و صد افسوس که مرگ در بین ما جدایی افکند، آه با کودکان یتیم زهرا چکنم؟. در تاریکی شب متوجه قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و عرض کرد: سلام بر تو ای رسول خدا، از من و از جانب دختر عزیزت که هم اکنون به خدمت می رسد، و در جوارت مدفون شد، و زودتر از همه به تو پیوست. یا رسول الله صبر من تمام شد، اما چاره ای ندارم، باید چنانکه در مصیبت تو صبر کردم در فراق زهرا (علیهاالسلام) نیز شکیبایی نمایم. یا رسول الله تو در دامن من قبض روح شدی. دیدگانت را من بستم. من بودم که بدن شریف را در قبر نهادم. آری صبر می کنم و میگویم: انا لله و انا الیه راجعون. یا رسول الله آن ودیعه را که به من سپرده بودی هم اکنون به سویت بازگشت. زهرا از دست من ربوده شد. زمین و آسمان از نور و زیبایی افتاد. یا رسول الله اندوه مرا پایانی نیست. خواب به

دیدگانم راه ندارد. غم و غصه های من تمام نمی شود مگر این که بمیرم و به نزد تو بیایم. همانا غم و اندوهی است که از جراحت های قلب جاری می شود. غصه ای است که تهییج و تحریک شده است. انجمن با صفای ما چه زود از هم پاشید؟! درد دلم را با خدا می گویم. یا رسول الله دخترت برایت خبر می آورد که امت اجتماع کردند و خلافت را از من گرفتند. حق زهرا را غصب نمودند. یا رسول الله احوال و اوضاع را با اصرار از فاطمه (علیها السلام) پرس. زیرا چه بسیار درد دلهایی داشته که نتوانسته اظهار کند، ولی برای تو خواهد گفت. شاید خدا در بین ما و این مردم داوری کند. یا رسول الله با تو وداع می کنم ولی نه از آن جهت که از بودن سر قبرت خسته شده ام، اگر از حضورت بروم نه از آن است که ملول شده ام. و اگر سر قبرت بمانم نه از آن جهت است که وعده های خدا را درباره ی صبر کنندگان باور نداشته باشم. باز هم صبر و شکیبایی از همه چیز بهتر است. یا رسول الله اگر بیم چیره گی دشمنان نبود در آرامگاهت اقامت می گزیدم، و در این مصیبت بزرگ گریه و ناله می کردم. یا رسول الله اوضاع ما چنین بود که ناچار شدیم دخترت را مخفیانه و در تاریکی شب به خاک بسپاریم. حقش را گرفتند و از ارث محرومش نمودند. یا رسول الله، دردهای درونی خودم را به خدا عرض می کنم و این مصیبت دردناک را به شما تسلیت می گویم، درود بر تو و همسر مهربانم. (بحار ج ۴۳ ص ۲۱۱-۱۹۳). علی (علیه السلام) از ترس دشمن قبر فاطمه را با خاک هموار نمود. صورت هفت یا چهل قبر تازه در نقاط مختلف درست کرد تا جای حقیقی آن شناخته نشود (بحار ج ۴۳ ص ۱۸۳). سپس به خانه برگشت. عمر و ابوبکر و سایر مسلمین، بامداد، به عزم تشییع جنازه به سوی خانه ی علی (علیه السلام) حرکت نمودند، ولی مقدار اطلاع داد که بدن زهرا دیشب به خاک سپرده شد. عمر به ابوبکر گفت: نگفتم که چنین می کنند؟ عباس گفت: چون خود فاطمه (علیها السلام) وصیت کرد که شبانه دفنش نمایم، بر طبق وصیتش عمل نمودیم. عمر گفت: دشمنی و حسد شما بنی هاشم تمام شدنی نیست. من تصمیم دارم قبر فاطمه را بشکافم و بر او نماز بخوانم. علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: ای عمر به خدا سوگند اگر بخواهی چنین کاری را انجام دهی با شمشیر خونت را می ریزم. هرگز اجازه نمی دهم که بدن زهرا (علیها السلام) را از قبر بیرون بیاوری. عمر وقتی وضع را خطرناک دید از تصمیمش منصرف گشت. (بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۹۹).

تاریخ وفات

ظاهراً در در این مطلب تردید نباشد که زهرا (علیها السلام) در سال یازدهم هجری وفات نموده است. زیرا پیغمبر اکرم در سال دهم هجری به سفر حجۃ الوداع تشریف برد و در اوائل سال یازدهم هجری وفات نمود. تاریخ نویسان اتفاق دارند که فاطمه (علیها السلام) بعد از پدرش کمتر از یکسال زندگی کرد. اما در تعیین روز و ماه وفات، اختلافات زیادی وجود دارد. مؤلف کتاب «دلایل الامامه» و کفعمی در «مصباح» و سید در «اقبال» و محدث قمی در «منتهی الامال»، وفات آن حضرت را در سوم جمادی الثانی می دانند. ابن شهر آشوب در « مناقب»، روز سیزدهم ماه ربیع الثانی را روز وفات می داند. ابن جوزی در کتاب «تذکره الخواص» و طبری در کتاب تاریخش می گویند زهرا (علیها السلام) در روز سوم ماه رمضان رحلت فرمود. مجلسی نیز در «بحار» همین مطلب را از محمد بن عمر نقل کرده است. مجلسی در کتاب بحار الانوار از محمد بن میثم نقل کرده که وفات زهرا (علیها السلام) در روز بیستم ماه جمادی الثانی اتفاق افتاد. محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ روز بیست و هفتم ماه جمادی الاول را روز وفات دانسته است. این اختلافات کثیر از اینجا سرچشمه می گیرد که آیا حضرت زهرا بعد از پدرش چند ماه زنده ماند. ۷۵ روز- کلینی در کتاب کافی و مؤلف کتاب دلایل الامامه نوشته اند که فاطمه (علیها السلام) هفتاد و پنج روز بعد از رسول خدا زندگی کرد. سید مرتضی در عیون المعجزات همین قول را اختیار نموده است. مدرک این قول روایتی است که از امام صادق علیه السلام در این باره صادر شده است. امام صادق فرمود: فاطمه (علیها السلام) هفتاد و پنج روز بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) زندگی کرد. (اصول کافی ج ۱ ص ۲۴۱). ۷۲ روز- ابن شهر آشوب در «مناقب» می نویسد: فاطمه (علیها السلام) هفتاد و دو روز بعد از پدر زندگی کرد. ۳

ماه- ابوالفرج در کتاب «مقاتل الطالبین» می نویسد: در مدت زندگی زهرا بعد از رسول خدا، اختلاف است. ولی از هشت ماه بیشتر و از چهل روز کمتر نبوده لیکن قول صحیح همان است که از جعفر بن محمد (علیه السلام) روایت شده که فرمود: زهرا (علیها السلام) بعد از رسول خدا سه ماه زندگی کرد (مقاتل الطالبین ص ۳۱). همین قول را صاحب کشف الغمه از دولابی، و ابن جوزی از عمر بن دینار روایت کرده اند... ۴۰ روز- مجلسی در بحارالانوار از فضه کنیز زهرا (علیها السلام) و از کتاب روضه الواعظین و از ابن عباس روایت نموده که گفته اند زهرا بعد از پدر چهل روز زندگی کرد. ابن شهر آشوب نیز در مناقب همین قول را از قربانی نقل کرده است. ۶ ماه- مجلسی در کتاب بحارالانوار از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: فاطمه (علیها السلام) بعد از پدر مدت شش ماه زندگی کرد در کشف الغمه همین قول از ابی شهاب و زهری و عایشه و عروه بن زبیر نقل شده است. ابن جوزی در تذکره الخواص یکی از اقوال را شش ماه ده روز کم می شمارد. ۴ ماه- ابن شهر آشوب در مناقب قول به چهار ماه را حکایت کرده است. ۹۵ روز- از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: فاطمه بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نود و پنج روز زنده بود. ۷۰ روز- ابن جوزی در تذکره الخواص از جعفر بن محمد (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: فاطمه (علیها السلام) بعد از پدرش هفتاد روز زندگی کرد. ۲ ماه، ۸ ماه، صد روز- مجلسی در بحار قول به دو ماه و هشت ماه و صد روز را حکایت کرده است. در تاریخ وفات پیغمبر نیز اختلاف است. مشهور بین علماء امامیه ۲۸ صفر است و اکثر علمای اهل سنت گفته اند دوازدهم ماه ربیع الاول واقع شده. دوم ماه ربیع الاول نیز گفته شده است. در مدت توقف زهرا (علیها السلام) بعد از پدرش حدود سیزده قول وجود دارد. وقتی آنها را با اقوالی که در مورد وفات رسول خدا دیده می شود، مقایسه کنیم احتمالات زیادی در مورد روز و ماه وفات حضرت زهرا حاصل می شود. یعنی حاصل ضرب ۱۳ در ۳ می شود ۳۹. ولی بر اهل تحقیق پوشیده نیست که روایات و آراء ائمه اطهار در این باره بر اقوال دیگر تقدم دارد زیرا فرزندان زهرا بهتر از دیگران از تاریخ وفات مادرشان خبر دارند. اما چنانکه ملاحظه فرمودید خود روایات هم در این باره اختلاف دارند، زیرا در روایات، ۷۵ روز و ۹۵ روز و ۷۰ روز و سه ماه و شش ماه گفته شده است. اگر وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در ۲۸ صفر بدانیم و روایت هفتاد و پنج روز را با آن مقایسه کنیم وفات زهرا در سیزدهم تا پانزدهم ماه جمادی الاولی محتمل است. و اگر روایت ۹۵ روز را با آن مقایسه کنیم روز سوم تا پنجم ماده جمادی الثانی ممکن است روز وفات باشد. به همین طریق خودتان می توانید حساب کنید، و احتمالات را پیدا کنید. در مقدار عمر حضرت زهرا (علیها السلام) هم بین ۱۸ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۵ سال اختلاف است ولی چون قبلا بدین موضوع اشاره شد از تکرار خودداری می شود.

قبر فاطمه

قبلا- نوشتیم که خود فاطمه تصمیم گرفته بود که قبرش مخفی بماند و از همین رهگذر بود که علی بن ابی طالب (علیه السلام) فاطمه را در تاریکی شب به خاک سپرد و قبرش را با زمین هموار ساخت و صورت چهل قبر تازه احداث کرد تا دشمنان کاملا در اشتباه واقع شوند و موضع حقیقی قبر را تشخیص ندهند. گرچه خود علی بن ابی طالب و فرزندان زهرا (علیهم السلام) و خواص اصحاب و خویشان آن حضرت موضع دفن را می دانستند ولی سفارش های فاطمه در مورد اخفاء قبر به طوری جدی و مؤکد بود که هیچیک از آنان حاضر نشد آن را معرفی کند حتی کاری نکردند که از آثار و قرائن موضع قبر شناخته شود. ائمه اطهار هم یقینا از موضع آن مطلع بودند ولی اجازه نداشتند که این سر الهی را آشکار سازند. ولی در عین حال اهل تحقیق از آن صرف نظر نکرده اند و همواره مورد بحث و گفتگو بوده و بوسیله ی بعضی از امارات و قرائن، بعضی از نقاط را به عنوان محل دفن زهرا (علیها السلام) معرفی نموده اند. ۱- بعضی گفته اند در روضه ی رسول خدا مدفون است. مجلسی از محمد بن همام نقل کرده که گفت: علی (علیه السلام) فاطمه را در روضه ی پیغمبر مدفون ساخت ولی آثار قبر را بکلی از بین برد. باز مجلسی از فضه کنیز زهرا

روایت کرده که در روضه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فاطمه نماز خواندند و همانجا مدفون شد. شیخ طوسی می فرماید: ظاهرا فاطمه (علیها السلام) را در روضه ی پیغمبر یا خانه ی خودش دفن کرده باشند. از جمله شواهدی که می توان برای این احتمال اقامه کرد حدیثی است که از رسول خدا نقل شده که فرمود: بین قبر من و منبرم روضه ای است از روضه های بهشت. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۸۵). شاهد دوم اینکه نوشته اند علی (علیه السلام) در روضه ی پیغمبر بر فاطمه نماز خواند سپس پیغمبر را مخاطب ساخت و فرمود: سلام من و دخترت که در جوارت مدفون گشت بر تو باد یا رسول الله! ۲- «مجلسی» از «ابن بابویه» نقل کرده که فرمود: نزد من به صحت رسیده که فاطمه (علیها السلام) را در خانه اش مدفون نمودند. بعد از آن که بنی امیه مسجد را توسعه دادند قبر فاطمه در مسجد واقع شد. باز هم «مجلسی» از «محمد بن ابی نصر» نقل کرده که گفت: از حضرت ابوالحسن (علیه السلام) پرسیدم قبر فاطمه کجاست؟ فرمود: در خانه ی خودش مدفون شد ولی بعدا که مسجد توسعه یافت جزء مسجد شد. ۴- صاحب کشف الغمه می نویسد: مشهور آنست که فاطمه (علیها السلام) را در بقیع دفن کردند. سید مرتضی نیز در عیون المعجزات همین مطلب را اختیار نموده است. ابن جوزی می نویسد: گفته شده که فاطمه در بقیع مدفون است. بعید نیست این مطلب را از آنجا استفاده کرده باشند که علی بن ابی طالب (علیه السلام) صورت چهل قبر جدید در بقیع احداث نمود. وقتی مخالفین خواستند قبور جدید بقیع را مورد تعرض قرار دهند آن حضرت خشمناک شد و آنان را تهدید به قتل نمود. پس معلوم می شود یکی از آن قبور قبر زهرا بوده است. ۴- ابن جوزی می نویسد: بعضی گفته اند که زهرا (علیها السلام) در کنار خانه ی عقیل مدفون شد و بین قبر آن حضرت تا راه، هفت ذراع فاصله است. عبدالله بن جعفر گفت: مورد تردید نیست که قبر زهرا (علیها السلام) در کنار خانه ی عقیل واقع شده است. در بین این احتمالات، احتمالات اول و دوم بر سایر احتمالات ترجیح دارد. تحقیقی در منازعه ی زهرا با ابوبکر داستان فدک و نزاع حضرت زهرا (علیها السلام) با ابوبکر یکی از موضوعاتی است که از صدر اسلام تاکنون، همواره بین دانشمندان مورد بحث بوده و در این باره کتابها نوشته اند، لیکن ایراد آن بحث های مفصل در این کتاب که برای توده ی مردم و به منظور تشریح جنبه های آموزنده ی زندگانی بانوی گرامی اسلام نگاشته شده چندان مناسب نیست و قبلا بطور ساده و خلاصه بدان اشاره شد. اما چون همه ی خوانندگان در یک سطح از معلومات نیستند و در بین آنان افراد محققى پیدا می شوند که می خواهند در اطراف آن قضیه ی حساس و مهم صدر اسلام، تحقیق و کنجکاوی بیشتری بعمل آورند و مطلب را از نظر علمی مورد بررسی قرار دهند این بخش به مطالب سابق اضافه می شود. داستان مذکور در چند بخش بطور خلاصه بررسی می شود.

موضوع نزاع

کسانی که در این مطلب بحث کرده اند غالبا در اطراف فدک بحث نموده اند. به طوری که موضوع نزاع تقریبا منحصر به فدک شده و به همین اشکالات و ابهاماتی بوجود آمده است. لیکن بعد از مراجعه به مدارک اصلیه معلوم می شود که موضوع نزاع، منحصر به فدک نبوده و در جهات دیگری نیز نزاع داشته اند. مثلا عایشه نقل کرده که فاطمه (علیها السلام) شخصی را نزد ابوبکر فرستاد و ارث پدرش را مطالبه نمود. فاطمه (علیها السلام) در آن هنگام چند چیز را مطالبه می کرد: اول اموال رسول خدا در مدینه. دوم فدک. سوم باقیمانده ی خمس خیبر. ابوبکر در پاسخ آن حضرت گفت: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ما ارث نمی گذاریم. هر چه از ما باقی بماند صدقه خواهد بود. و آل محمد از آن ارتزاق خواهند کرد. به خدا سوگند من صدقات رسول خدا را تغییر نمی دهم و بر طبق عمل آن حضرت رفتار خواهم کرد. ابوبکر حاضر نشد چیزی به فاطمه بدهد بدین جهت غضبناک شد و از او دوری گزید، و تا هنگام وفات با او تکلم نکرد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۷). ابن ابی الحدید می نویسد: فاطمه (علیها السلام) به ابوبکر پیغام داد: آیا تو وارث رسول خدا هستی یا اهلش؟ پاسخ داد: اهلش. فرمود: پس سهم رسول خدا از غنائم چه شد؟ ابوبکر گفت: من از پدرت شنیدم که می فرمود: خدا برای پیغمبرش طعمه ای قرار داد. آنگاه او را قبض روح نمود آن مال

را برای خلیفه اش قرار داد. من خلیفه ی پدر تو هستم. باید آن مال را به مسلمانان برگردانم. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۹). «عروه» نقل کرده که حضرت فاطمه (علیها السلام) در منازعه ی با ابوبکر، فدک و سهم ذوی القربی را مطالبه می کرد. اما ابوبکر چیزی به او نداد و آنها را جزء اموال خدا قرار داد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۱). حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) می گوید: ابوبکر حضرت فاطمه و بنی هاشم را از سهم ذوی القربی محروم ساخت و آن را جزء سهم سبیل الله قرار داد. با آنها اسلحه و شتر و قاطر می خرید برای جهاد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۱). از مطالب مذکور استفاده می شود که حضرت فاطمه (علیها السلام) علاوه بر فدک، در موضوعات دیگری مانند اموال رسول خدا در مدینه، باقیمانده ی خمس خیبر، سهم رسول خدا از غنائم و سهم ذوی القربی نیز با ابوبکر نزاع داشته است، لیکن موضوعات مختلف بعداً با هم اختلاف پیدا کرده اند. بدین جهت اشکالات و ابهاماتی تولید شده است. برای این که حقیقت روشن گردد باید موارد نزاع را از هم جدا کرد و هر یک از آنها را به تنهایی مورد بحث قرار داد.

اموال شخصی رسول خدا

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون تردید دارای اموال و اشیائی بوده که به شخص خودش تعلق داشته و مالک آنها بوده است. مانند خانه و اتاقهای مسکونی خودش و خانواده اش. لباسهای شخصی خودش و خانواده اش. اسباب و اثاث زندگی از قبیل فرش و ظرف و غیره. شمشیر و زره و نیزه. حیوانات سواری از قبیل اسب شتر و الاغ. و حیوانات شیر ده مانند گوسفند و بز و گاو. پیغمبر اسلام مالک این گونه بوده و در کتابهای تاریخ و حدیث ثبت است. (می توانید به کتاب مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۶۸ و کتاب کشف الغمه ج ۲ ص ۱۲۲ مراجعه نمایید). ظاهراً در این جهت تردید نباشد که این قبیل چیزها ملک شخصی آن جناب بوده و بعداً به ورثه اش انتقال یافته است. «حسن بن علی و شاء» می گوید به حضرت رضا (علیه السلام) عرض کردم: آیا رسول خدا غیر از فدک مال دیگری باقی گذاشت؟ فرمود: آری. چند باغ در مدینه داشت که وقف بودند. شش اسب، سه ناقه به نامهای: عضباء، صهباء و دیباج، دو قاطر به نامهای: شهباء و دلدل یک الاغ به نام یعفور، دو گوسفند شیر ده، چهل شتر شیر ده، شمشیر ذوالفقار و زره ی ذات العضول، عمامه ی سحاب و دو بُرد یمانی و انگشتر، عصای ممشوق و یک فرش از لیف، دو عبا و چند بالش پوستی. رسول خدا این اموال را داشت و بعد از او به حضرت فاطمه (علیها السلام) منتقل شد به جز زره و شمشیر و عمامه و انگشتر که برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) قرار داده بود. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۲۲). ورثه ی پیغمبر عبارت بود از زندهای آن حضرت و فاطمه ی زهرا (علیها السلام) تاریخ متعرض این جهت نشده که دارائی رسول خدا چگونه در میان ورثه اش تقسیم شد. لیکن ظاهراً در این جهت تردید نباشد که خانه های مسکونی زندهای آن جناب به خود آنان واگذار شده که بعداً هم در آنجا سکونت داشتند. در توجیه مطلب، بعضی گفته اند: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان حیاتش منازل را به زندهایش بخشیده بود. برای اثبات مطلب به این آیه تمسک نموده اند: (و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى). (احزاب آیه ی ۳۳). یعنی ای زنان پیغمبر در خانه های خودتان بمانید و زینت های خویش را به رسم جاهلیت قدیم ظاهر مسازید. گفته اند: خدا در این آیه، به زنان پیغمبر می فرماید: در خانه هایی خویش بمانید. معلوم می شود خانه های مسکونی آنها مال خودشان بوده است و گر نه می فرمود: در خانه های پیغمبر بمانید. لیکن بر اهل تحقیق پوشیده نیست که آیه ی مذکور برای اثبات مقصد کافی نیست زیرا از این قبیل نسبت ها در مکالمات عرفیه فراوان است و مجرد نیست دلیل ملکیت نیست. املاک و دارایی مردها، به زن و فرزندان شان نیز نسبت داده می شود. گفته می شود: خانه ی شما، باغ شما، فرش شما، ظرف شما، در صورتی که مالک اصلی آنها مرد است. برای نسبت، اندک مناسب حتی اجاره یا سکونت کفایت می کند. چون پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هر یک از حجره هایش را به یکی از همسرانش اختصاص داده بود. گفته می شد: بیت عایشه، بیت ام سلمه، بیت زینب، بیت ام حبیبه.

پس، از آیه مذکور نمی‌توان استفاده کرد که پیغمبر اکرم خانه‌ها را به زنها بخشیده است. دلیل دیگری هم در دست نیست. بنابراین باید گفت: یا خانه را از بابت سهم الارث گرفته‌اند یا این که اصحاب برای حفظ ناموس پیغمبر و رعایت احترام او همسرانش را در خانه‌هایشان باقی‌گذارده‌اند و فاطمه‌ی زهرا (علیهاالسلام) هم که یکی از وارثان بود. بهمین جهت از مطالبه‌ی حقوق خویش خودداری نموده است. پس در این جهت نباید تردید کرد که رسول خدا اموالی را باقی‌گذاشته که از باب ارث به ورثه‌اش انتقال یافته و مشمول آیات و قوانین کلی توارث بوده است.

فدک

در اطراف مدینه قریه‌ای است به نام فدک، دو روز راه تا مدینه فاصله دارد. در روزگار قدیم ده آباد و پر درختی است. صاحب کتاب «معجم البلدان» می‌نویسد: دارای درختان خرما و فراوان و چشمه‌ای بوده که آب از آن می‌جوشیده است. قبلاً به اثبات رسید که فدک ملک ناچیز و کم درآمدی نبوده بلکه املاک آباد و قابل توجهی بوده است. قریه‌ی مزبور در تصرف یهود بود. در سال هفتم هجری که خبیر برای مسلمانان فتح شد، یهودیان فدک، مرعوب فتوحات آنان شده و شخصی را نزد رسول خدا فرستادند و تقاضای صلح نمودند. به روایت دیگر، پیغمبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) «محصیه بن مسعود» را نزد یهودیان فرستاد تا به سوی اسلام دعوتشان کند. اسلام را نپذیرفتند لیکن تقاضای صلح کردند. رسول خدا تقاضایشان را قبول کرد و در میان آنان قرارداد صلح بامضا رسید. و بدین وسیله یهودیان فدک، تحت الحمایه‌ی مسلمانان قرار گرفتند. بلاذری در کتاب «فتوح البلدان» می‌نویسد: یهودیان فدک، در مقابل قرارداد صلح نصف زمین‌های فدک را به رسول خدا واگذار نمودند. بلاذری در کتاب «معجم البلدان» مینویسد: نصف کلیه‌ی درختان و میوه‌جات و اموالشان را به رسول خدا واگذار کردند. به شهادت تاریخ، بر طبق قرارداد صلحی که بین پیغمبر و یهودیان به امضا رسید نصف مجموع اراضی و درخت‌ها و اموال یهودیان فدک در اختیار رسول خدا قرار گرفت. یعنی خالصه‌ی آن جناب شد. زیرا چنان که ملاحظه فرمودید فدک بدون توسل به جنگ برای مسلمانان فتح شد، و بر طبق قوانین اسلام هر جایکه بدون جنگ مفتوح گردد از اموال خالصه‌ی رسول خدا محسوب می‌شود. قانون مذکور یکی از قوانین مسلم اسلام می‌باشد و در قرآن کریم نیز منصوص است. خداوند حکیم در قرآن شریف می‌فرماید: (وَ مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ). (سوره‌ی حشر آیه‌ی ۶). یعنی: اموالی را که خدا از آنها بر پیغمبرش عائد کرد شما اسب و شتری بر آن نتاختید. لیکن خدا پیغمبرش را بر هر که بخواهد مسلط گرداند. و خدا بر همه چیز تواناست. اموالی را که خدا از اهالی این قریه‌ها عائد پیغمبرش کرد مخصوص خدا و رسول است. پس در این جهت تردید نیست که فدک از اموال خالصه‌ی پیغمبر اکرم بوده است. اینگونه املاک از اموال دولت اسلامی محسوب می‌شد که در اختیار حاکم شرعی اسلام (پیغمبر یا امام) قرار می‌گرفت و در مورد مصرف آنها اختیار تام داشت. حق داشت در هر موردی که صلاح بداند به مصرف برساند. برای اداره‌ی اموری که مربوط به حاکم شرع بود از آنها استفاده می‌نمود. اگر مصالح عالی‌ی اسلام و حکومت اسلامی اقتضا می‌کرد حق داشت قطعه یا قطعاتی از آن را به کسی واگذار کند که از عوائد آن بهره‌مند گردد. حق داشت حق آباد کردن و بهره‌برداری از زمین‌های بایر آنرا مجاناً یا در مقابل پرداخت مالیات به کسی واگذار کند. می‌توانست مقداری از عوائد آنرا به کسی که برای اسلام کار ارزنده‌ای انجام داده ببخشند. می‌توانست از درآمد آنها به بودجه‌ی حکومت اسلامی و تأمین حوائج عمومی کمک کند. حق داشت قطعه یا قطعاتی از آن را برای تأمین مخارج شخصی خودش و خانواده‌اش اختصاص بدهد. از بعضی اخبار و شواهد تاریخی استفاده می‌شود که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اراضی فدک را برای تأمین مخارج و تهیه‌ی معاش خود و خانواده‌اش گذاشته بود و زمین‌های بایر آن را با دست خودش آباد و درختکاری نمود. «ابن ابی الحدید» می‌نویسد: وقتی متوکل عباسی فدک را به عبدالله بن

عمر با زیار واگذار نمود هنوز یازده درخت خرما از آن درختانی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با دست مبارک خویش در آنجا نشانده بود باقی بود. گاهی که فدک در دست فرزندان فاطمه (علیها السلام) قرار می گرفت خرماهای آنها را چیده به حاجیان اهدا می کردند حجاج خرماها را از باب تبرک می گرفتند و به آنان احسان می نمودند وقتی عبدالله بر آنجا تسلط یافت «بشران بن ابی امیه» را مأمور کرد همه درختان را قطع کند. وقتی درخت ها را برید و به بصره برگشت فلج شد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۷). مرسوم پیغمبر این بود که به مقدار احتیاجات خویش و خانواده اش از محصول فدک برمی داشت و بقیه را به درماندگان بنی هاشم و ابن سیل ها می داد و اسباب ازدواج فقرا بنی هاشم را فراهم می ساخت.

واگذاری فدک به فاطمه

مهم ترین موضوعی که بین حضرت زهرا و ابوبکر مورد نزاع واقع شد فدک بود. حضرت فاطمه (علیها السلام) مدعی بود رسول خدا در زمان حیاتش فدک را به وی بخشیده لیکن ابوبکر منکر بود. نزاع مذکور در ابتدا یک مرافعه عادی، بود لیکن بعداً به صورت یکی از حوادث حساس تاریخ درآمد که آثار و نتایجش سالیان دراز دامنگیر جامعه مسلمین بوده و هست. برای این که حق روشن گردد باید چند مطلب بررسی شود. مطلب اول: آیا پیغمبر اکرم شرعاً حق داشته مقداری از اراضی دولتی را به دخترش ببخشد یا نه؟ ممکن است کسی بگوید: غنائم و اموال دولتی به عموم ملت تعلق دارد. زمین های دولتی باید به ملک دولت باقی بماند و عوائد آنها در احداث امور خیریه ی عام المنفعه به مصرف برسد. بنابراین، برای پیغمبری که از هر گونه خطا و لغزش مصونیت دارد ممکن نیست فدک را که یک ملک خالصه بوده به دخترش واگذار کند. در پاسخ این مطلب می توان گفت: بحث انفال و اموال دولت اسلامی یک بحث دامنه دار و دشواری است که در این اوراق کوتاه نمی تواند به طور عمیق مورد بررسی قرار گیرد. لیکن به طور اختصار و نتیجه گیری می توان گفت که: گرچه فدک یکی از غنائم و اموال عمومی بود و به مقام نبوت و امامت یعنی حاکم شرعی اسلام تعلق داشت لیکن چنان که قبلاً گفته شد بدون توسل به جنگ برای مسلمانان مفتوح شد و بر طبق نصوص اسلامی و سیره ی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این گونه اموال جزء اموال خالصه ی پیغمبر محسوب می شود. البته املاک خالصه ملک شخصی نیست و به مقام حاکم شرعی اسلام تعلق دارد ولی با سایر اموال عمومی فرق دارد. اختیار آنها در دست پیغمبر است اما در مورد مصرف محدودیتی ندارد و دارای اختیارات وسیع و دامنه داری است. مصرف آنها به صالحان و مصلحت اندیشی او واگذار شده است. حتی اگر مصالح عمومی اقتضا کرد می تواند قطعه یا قطعاتی از آن را به شخص یا اشخاص معینی واگذار کند که از منافع آن بهره مند شوند. این قبیل تصرفات در اسلام بی سابقه نیست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قطعاتی از اراضی خالصه را به اشخاصی واگذار نموده که اصطلاحاً اقطاع نامیده می شود. بلاذری می نویسد: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از زمین های بنی نضیر را به «ابوبکر» و «عبدالرحمان بن عوف» و «ابودجانة» و غیر اینها واگذار نمود. (فتوح البلدان ص ۳۱). باز هم بلاذری می نویسد: رسول خدا یک قطعه از زمین های بنی نضیر را با درختان خرما به «زبیر بن عوام» واگذار کرد. (فتوح البلدان ص ۳۴). همو می نویسد: رسول خدا یک قطعه زمین را که دارای کوه و معدن بود به «بلال» واگذار نمود. (فتوح البلدان ص ۲۷). و می نویسد: رسول خدا چهار قطعه زمین به علی بن ابی طالب (علیه السلام) واگذار کرد. (فتوح البلدان ص ۲۷). پس نباید در این جهت تردید نمود که حاکم شرعی اسلام حق دارد مقداری از اراضی خالصه را به شخص معینی واگذار کند که از منافع آن استفاده نماید. پیغمبر اسلام نسبت به بعضی از افراد این عمل را انجام داده است. علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوبکر و عمر و عثمان نیز از این قبیل بخشش ها داشته اند که در اصطلاح اقطاع نامیده می شود. بنابراین، از لحاظ قوانین شرع مانع ندارد که رسول خدا اراضی فدک را به فاطمه زهرا (علیها السلام) واگذار نموده باشد لیکن اثبات آن محتاج به دلیل است.

دلیل بخشش

بر طبق اخبار و احادیثی که به ما رسیده پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به حضرت زهرا واگذار نموده است. از باب نمونه: ابوسعید خدری روایت کرده که وقتی آیه ی (وَ اتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه فرمود: فدک مال تو باشد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲). عطیه روایت کرده که وقتی آیه (وَ اتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل شد رسول خدا فاطمه (علیها السلام) را نزد خویش طلبید و فدک را به او واگذار کرد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲). علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را به حضرت فاطمه واگذار نمود. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲). حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: وقتی که آیه ی (وَ اتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ) (سوره اسراء آیه ۲۶) نازل شد پیغمبر اکرم به جبرئیل فرمود: مسکین را میشناسم ذو القربی چه کسانی هستند؟ عرض کرد: اقارب تو می باشند. پس رسول خدا امام حسن و امام حسین و فاطمه (علیهم السلام) را بنزد خویش خواند و فرمود: خدا به من دستور داده که حق شما را بدهم. بدین جهت فدک را به شما واگذار کردم. (تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۸۷). ابان بن تغلب می گوید: به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا رسول خدا فدک را به فاطمه داده بود؟ فرمود: فدک از جانب خدا برای فاطمه تعیین شده بود. (تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۸۷). حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: فاطمه (علیها السلام) به نزد ابوبکر آمد و فدک را مطالبه نمود. ابوبکر گفت: باید برای مدعای خودت شاهد بیاوری. ام ایمن برای ادای شهادت حاضر شد. ابوبکر به او گفت: به چه شهادت می دهی؟ گفت: شهادت می دهم که جبرئیل نزد محمد آمد و عرض کرد: خدا می فرماید: (وَ اتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) به جبرئیل فرمود: از خدا سؤال کن ذو القربی چه کسانی هستند؟ عرض کرد: فاطمه ذو القربی است. پس رسول خدا فدک را به فاطمه واگذار نمود. (تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۸۷). ابن عباس روایت کرده که وقتی آیه ی (وَ اتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) نازل شد رسول خدا فدک را به فاطمه (علیها السلام) واگذار کرد. (در المنثور ج ۴ ص ۱۷۷). از این قبیل احادیث که در شأن نزول آیه وارد شده استفاده می شود که رسول خدا از جانب پروردگار جهان مأموریت داشته که فدک را به عنوان حق ذوی القربی در اختیار فاطمه ی زهرا قرار دهد و بدین وسیله بنیان اقتصادی خانواده حضرت علی (علیه السلام) را که در راه اسلام آن همه جهاد و فداکاری نمود تقویت نماید. ممکن است کسی بگوید: آیه ی (وَ اتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) که در احادیث بدان اشاره شد یکی از آیات سوره ی اسراء می باشد و آن سوره را از سوره های مکی شمرده اند. با اینکه اعطاء فدک در مدینه و بعد از فتح خیبر بوده است. در پاسخ این اشکال یکی از دو مطلب را می توان اختیار کرد. می شود گفت: گرچه سوره ی اسراء را مکی شمرده اند لیکن چند آیه ی آنرا مدنی دانسته اند که یکی از آنها همین آیه ی (وَ اتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) می باشد. حسن گفته: سوره ی اسراء مکی است مگر پنج آیه ی آن که در مدینه نازل شده است: آیه ی: (وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ) و آیه ی (وَ لَا-تَقْرَبُوا الزَّنا) و آیه ی (اُولئک الذین یدعون) و آیه ی (اقم الصلوة) و آیه ی (وَ اتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (تفسیر المیزان تالیف استاد بزرگ علامه ی طباطبائی ج ۱۳ ص ۲). و چه دوم اینکه کسی بگوید: اصل حق ذو القربی در مکه و قبل از هجرت تشریح شده لیکن بعد از هجرت مورد عمل قرار گرفت.

طرز واگذاری فدک

ممکن است رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به یکی از دو صورت به فاطمه واگذار نموده باشد. صورت اول این که اراضی آن را به عنوان ملک شخصی تملیک آن حضرت نموده باشد. وجه دوم اینکه آنرا بر بیت علی و زهرا (علیهمالسلام) که بیت ولایت و رهبری مسلمین بود وقف نموده به عنوان یک صدقه ی دائمی در اختیارشان قرار داده باشد. ظاهر اخبار احتمال اول را تایید می کند لیکن احتمال دوم نیز بعید نیست و در بعضی احادیث منصوص است. از باب نمونه: ابان بن تغلب می گوید: به

حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فدک را به فاطمه بخشیده بود؟ فرمود: پیغمبر فدک را وقف نموده بود سپس بر طبق آیه ی (وَآتِ ذَاتَ الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) آنرا در اختیار فاطمه قرار داد. گفتیم: رسول خدا فدک را به فاطمه داد؟ فرمود: بلکه خدا آن را به فاطمه عطا کرد. (بحار ج ۹۶ ص ۲۱۳). امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: اقطع رسول الله فاطمه علیها السلام فدک. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۲). ام هانی روایت کرده که: ان فاطمه بنت رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) اتت ابابکر الصدیق فقالت له: من یرثک اذا مت؟ قال: ولدی و اهلی. قالت: فما بالک ورثت رسول الله دوننا؟ فقال یا بنت رسول الله والله ما ورثت اباک ذهابا و لا فضة و لا کذا و لا کذا فقالت: سهمنا بخیر و صدقتنا فدک؟ فقال یا بنت رسول الله سمعت رسول الله يقول: انما هی طعمه اطعمنیها الله حیاتی فاذا مت فهی بین المسلمین. (فتوح البلدان ص ۴۴). چنانکه ملاحظه می فرمایید در یک حدیث امام صادق تصریح می کند که رسول خدا فدک را وقف نموده بود. در حدیث دیگر حضرت سجاد به عنوان اقطع تعبیر نمود و اقطاع عبارتست از واگذار کردن حق انتفاع از قطعه ای از زمین های حکومت شرعی را به شخص معینی. و در احتجاجی که حضرت زهرا (علیها السلام) با ابوبکر داشت به عنوان «صدقتنا فدک» تعبیر فرمود. در یکی از احادیثی که قبلا گذشت امام صادق فرمود: رسول خدا حسن و حسین و فاطمه را خواند و فدک را به آنان واگذار کرد. از این قبیل احادیث استفاده می شود که رسول اکرم فدک را بر بیت فاطمه و علی که خانه ی ولایت و رهبری دینی بود وقف نمود و حق انتفاع از آنرا به آنان اختصاص داد.

داوری در قضیه

اکنون باید دید که در این مرافعه حق با حضرت زهرا بود یا ابوبکر؟ تاریخ نویسان و اهل حدیث نوشته اند: در حدود ده روز بعد از وفات رسول خدا ابوبکر ماموران خویش را فرستاد فدک را تصرف نمودند. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۶۳). وقتی خبر به حضرت زهرا (علیها السلام) رسید پیش ابوبکر آمد و فرمود: چرا ماموران تو فدک مرا گرفته اند؟ دستور بده بر گردانند. گفت: ای دختر پیغمبر پدرت درهم و دیناری به ارث نگذاشت. خودش می فرمود: پیمبران ارث نمی گذارند. فاطمه فرمود: پدرم فدک را در زمان حیاتش به من بخشید. گفت: باید برای مدعایت شاهد بیاوری. پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ام ایمن حاضر شده شهادت دادند که رسول خدا فدک را به فاطمه بخشید. اما عمر و عبدالرحمان بن عوف گفتند: ما شهادت می دهیم که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) محصول فدک را در میان مسلمین تقسیم می کرد پس ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا تو راست می گویی، علی و ام ایمن نیز راست می گویند. عمر و عبدالرحمان نیز صادقند. زیرا مال تو مال پدرت بود. رسول خدا معاش شما را از محصول فدک برمی داشت و بقیه را تقسیم می کرد و در راه خدا به مصرف می رسانید. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶). بلاذری می نویسد: فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر آمد و فرمود: فدک را پدرم به من واگذار نموده چرا نمی دهی؟ ابوبکر مطالبه ی شاهد کرد. پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ام ایمن حاضر شدند و شهادت دادند. گفت: شهود تو ناقص است. باید دو مرد شهادت بدهند یا یک مرد و دو زن. (فتوح البلدان ص ۴۴). علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرماید: فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر آمد و فرمود: پدرم فدک را به من واگذار نموده، علی بن ابی طالب و ام ایمن هم شهادت می دهند چرا مرا از حقم محروم می گردانی؟. ابوبکر گفت: تو جز حق نمی گویی. فدک را به تو می دهم. پس فدک را برای فاطمه قباله کرد و به دستش داد. فاطمه نامه را گرفت و خارج شد. در بین راه عمر آن جناب را دید پرسید از کجا می آیی؟ فرمود: نزد ابوبکر رفتم و گفتیم: پدرم فدک را به من بخشیده. علی و ام ایمن نیز شهادت دادند. پس فدک را به من داد این هم قباله ی آن است. عمر قباله را گرفت نزد ابوبکر آمد و گفت: تو فدک را قباله کردی و به فاطمه دادی؟ گفت: آری. گفت: علی بن ابی طالب به نفع خودش شهادت داده ام ایمن هم یک زن بیش نیست. سپس قباله را پاره کرد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۷۴ و ۲۱۴). فاطمه (علیها السلام) به ابوبکر

گفت: ام ایمن شهادت می دهد که رسول خدا فدک را به من بخشیده است. گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند هیچکس نزد من از رسول خدا محبوب تر نیست. وقتی پدرت وفات نمود دلم می خواست آسمان بر زمین ساقط شود. به خدا سوگند اگر عایشه فقیر شود بهتر است از این که تو محتاج گردی. آیا چنان می پنداری که من حق سرخ پوست و سفید پوست را بدهم اما ترا از حقت محروم سازم؟ فدک مال شخص پیغمبر نبود بلکه یکی از اموال عمومی مسلمانان بود. پدرت از درآمد آن سپاه اسلام را مجهز می کرد و در راه خدا صرف می نمود. وقتی از دنیا رفت تولیت آن به دست من افتاد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۷۴ و ۲۱۴). اینها سخنانی است که بین فاطمه علیها السلام و ابوبکر در موضوع فدک رد و بدل شده است لیکن ابوبکر تسلیم نشد و زهرا را از حقش محروم ساخت. بر دانشمندان منصف و اهل تحقیق پوشیده نیست که عمل ابوبکر بر خلاف قوانین قضا و شهادت بوده و از جهاتی مورد ایراد است: ایراد اول: فدک در تصرف حضرت زهرا و تحت ید آن حضرت بود. و در چنین موضوعی مطالبه ی شهود بر طبق موازین شریعت اسلام نیست. در این قبیل موارد باید قول ذی الید را بدون شاهد و بینه قبول کرد. کبری قضیه در کتب فقهی به اثبات رسیده قابل تردید نیست. اما برای اثبات ذی الید بودن حضرت زهرا علیه السلام به چند مطلب می توان استناد کرد: اولاً: چنانکه قبلاً ملاحظه فرمودید ابوسعید خدری و عطیه و چند نفر دیگر شهادت دادند که رسول خدا بر طبق آیه ی (و آت ذاللقربی حقه) فدک را به فاطمه داد. و کلمه ی اعطی ظهور دارد بلکه نص در اینست که رسول خدا در زمان حیاتش فدک را به طور منجز به فاطمه بخشید و در تصرفش قرار داد. ثانیاً: علی بن ابی طالب علیه السلام تصریح می کند که فدک در تصرف آنان بوده است. در نهج البلاغه می فرماید: «بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلته السماء فشححت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم الله». (نهج البلاغه باب المختار من الکتب، کتاب ۴۵). یعنی آری از آنچه آسمان بر آن سایه می افکند فدک در دست ما بود. پس گروهی بخل ورزیدند و گروهی دیگر راضی بودند و خدا بهترین داور است. ثالثاً: امام صادق علیه السلام می فرماید: وقتی ابوبکر دستور داد کارکنان فاطمه را از فدک بیرون کردند حضرت علی (علیه السلام) نزد او رفت و فرمود: ای ابابکر! چرا ملکی را که رسول خدا به فاطمه بخشیده و مدتی است نماینده اش در آنجا است از او گرفتی؟. (نور الثقلین ج ۴ ص ۲۷۲). موضوع بخشش رسول خدا و متصرف بودن حضرت زهرا یک امر مسلم و معروفی بوده است و به همین جهت وقتی عبدالله بن هارون الرشید از جانب مأمون مأموریت یافت که فدک را به فرزندان فاطمه برگرداند در ضمن نامه ای به فرماندار مدینه نوشت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فدک را به فاطمه داده بود و این مطلب در بین آل رسول ظاهر و معروف بود و کسی در این باره تردید نداشت. اکنون امیرالمؤمنین صلاح دیده که فدک را به ورثه ی فاطمه برگرداند. (فتوح البلدان ص ۴۶). بر طبق قرائن و شواهد مذکور فدک در زمان رسول خدا در تصرف علی و فاطمه علیهما السلام بوده است. و مطالبه ی شهود در چنین موضوعی بر خلاف موازین شرعی قضا و شهادت می باشد. ایراد دوم: ابوبکر در این مرافعه می دانست که حق با حضرت زهرا است و خودش به راستگویی و صداقت او اعتراف می کرد. در یک جا می گوید: «صدقته یا ابنة رسول الله و صدق علی و صدقت ام ایمن» (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶). در جایی دیگر می گوید: «ما کنت لتقولی علی ابیک الا الحق» (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۷۴). مقام صداقت و راستگویی آن بانوی گرامی نه تنها مورد اعتراف ابوبکر بود بلکه همه ی مسلمانان بدان اعتراف داشته و دارند. احدی از مسلمانان احتمال کذب درباره اش نداده است. آیا می توان درباره اش احتمال دروغ و افترا داد با اینکه یکی از اهل کسا است که آیه ی تطهیر درباره شان نازل شده و خداوند بزرگ، مقام عصمت و پاکی آنان را تصدیق نموده است؟! از طرف دیگر در کتاب قضا و شهادت به اثبات رسیده است که در مورد اموال و دیون اگر قاضی واقع قضیه را می داند می تواند بر طبق علمش داوری کند و به شاهد و بینه احتیاج نیست. بنابراین ابوبکر که می دانست حضرت زهرا صادق است و رسول خدا فدک را به او بخشیده است باید قولش را قبول کند و مطالبه ی شهود ننماید. واقع مطلب اینست که ابوبکر می دانست که حق با زهرا است و رسول خدا در زمان حیاتش فدک را به او داده است لیکن گویا از عمل پیغمبر ناراضی بوده است. بدین جهت در پاسخ

فاطمه گفت: «ان هذا المال لم يكن للنبي و انما كان من اموال المسلمين يحمل النبي به الرجال و ينفقه في سبيل الله فلما توفي رسول الله وليته كما كان يليه». (شرح- ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۴). از طرفی خودش را در مقابل دو محظور بزرگ مشاهده می کرد. از یک طرف زهرا مدعی بود که پدرش فدک را به او بخشیده و برای اثبات مدعا دو شاهد موثق مانند علی بن ابی طالب و ام ایمن آورده و ابوبکر می دانست که حق با زهرا است و نمی تواند خودش و شهودش را تکذیب کند، از طرف دیگر از لحاظ سیاست نمی توانست عمر و عبدالرحمان را تکذیب کند، با یک نیرنگ جالبی که مالش ترجیح جانب عمر شد اقوال همه ی شهود را تصدیق کرد و بین گفتارشان جمع نمود. گفت: «صدقت یا ابنه رسول الله و صدق علی و صدقت ام ایمن و صدق عمر و عبدالرحمان. و ذالك ان مالک لا يبيك. كان رسول الله يأخذ من فدك قوتكم و يقسم الباقي و يحمل من في سبيل الله فما تصنعين بها؟ قالت اصنع بها كما يصنع بها ابی. قال: فلك على الله ان اصنع فيها كما يصنع فيها ابوك». (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶). در اینجا ابوبکر از یک طرف قول حضرت فاطمه را که مدعی مالکیت فدک بود تصدیق نمود و شهادت علی بن ابی طالب علیه السلام و ام ایمن را تصدیق کرد. از طرف دیگر قول عمر و عبدالرحمان را که شهادت داده بودند که رسول خدا محصول فدک را بین مسلمانان تقسیم می کرد تصدیق نمود. آنگاه بر طبق اجتهاد خودش بین اقوالشان جمع کرد و گفت: علت قضیه اینست که مال تو مال پدرت بود. به مقدار معاش شما از محصول فدک برمی داشت و بقیه را در میان مسلمانان تقسیم می کرد و در راه خدا بمصرف می رسانید. سپس گفت: اگر فدک در دست تو باشد چه می کنی؟ فرمود: مانند زمان پدرم به مقدار معاش خودمان برمی داریم و بقیه را در راه خدا صرف می کنیم. گفت: من هم قول می دهم که بر طبق رفتار پدرت در فدک تصرف کنم و از سیره اش تجاوز ننمایم. کسی نبود به ابوبکر بگوید: تو که فدک را ملک زهرا می دانی و خودش و شهودش را تصدیق می کنی پس چرا ملکش را تحویل نمی دهی؟! شهادت عمر و عبدالرحمان بیش از این دلالت ندارد که رسول خدا مازاد محصول فدک را در راه خدا صرف می نمود و این موضوع با مالک بودن زهرا منافات ندارد. رسول خدا از جانب زهرا مأذون بود که مازاد محصول فدک را در راه خدا صرف کند اما به تو چنین اجازه ای را نمی دهد. تو چه حقی داری که بگویی من قول می دهم از رفتار پدرت تجاوز ننمایم. خود مالک می گوید ملک را تحویل بده تو امتناع می ورزی و در عوض قول می دهی بر طبق رفتار پدرش رفتار کنی!! آفرین بر این داوری!! ایراد سوم: بر فرض این که ابوبکر شهود حضرت زهرا را ناقص می دانست و به حقانیت وی یقین نداشت باز هم موظف بود از آن حضرت مطالبه ی قسم کند و بر طبق شاهد و قسم داوری نماید. زیرا در کتاب قضا و شهادت به اثبات رسیده که قاضی می تواند در مورد اموال و دیون با یک شاهد به انضمام قسم مدعی، حکم کند. روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با یک شاهد بانضمام قسم داوری نمود. (مجمع الزوائد ج ۳ ص ۲۰۲). ایراد چهارم: از همه اینها گذشته در این نزاع حضرت فاطمه مدعی بود که رسول خدا فدک را به او بخشیده است و ابوبکر منکر بود و در کتب فقهی به اثبات رسیده که اگر شهود مدعی ناقص بود قاضی موظف است به مدعی تذکر بدهد که چون شهود تو ناقص است حق داری از منکر مطالبه قسم کنی. بنابراین باید ابوبکر به حضرت زهرا تذکر داده باشد که چون شهودت ناقص است اگر میل داری من که منکر هستم برای قسم بخورم. لیکن ابوبکر باین قانون قضا هم پشت پا زده به مجرد ادعای نقص شهود نزاع را مختومه قرار داد. ایراد پنجم: از همه ی اینها گذشته به فرض این که در این منازعه حقانیت حضرت زهرا برای ابوبکر به اثبات نرسیده بود تازه اراضی فدک جزء اموال دولتی محسوب می شد و حاکم شرعی مسلمانان حق داشت آن را در راه مصالح عمومی به مصرف برساند. آیا به صلاح اسلام و مسلمانان نبود ابوبکر که خودش را خلیفه ی مسلمین می دانست فدک را به عنوان اقطاع به فاطمه دختر گرامی پیغمبر واگذار کند و بدین وسیله از اختلاف عمیقی که سالیان دراز در بین مسلمین حکومت کرده و می کند و آثار تلخ آن، جلوگیری کند؟ مگر رسول خدا قطعاتی از زمین های بنی نضیر را به ابوبکر و عبدالرحمان بن عوف و ابودجانه واگذار نکرد؟ (فتوح البلدان ص ۳۱). مگر یک قطعه از زمین های بنی نضیر را با درخت هایش به زبیر بن عوام واگذار نکرد؟ (فتوح البلدان ص ۳۴). مگر معاویه ثلث

اراضی همین فدک را به عنوان اقطاع به مروان بن حکم و یک ثلث را به عمر بن عثمان و ثلث سوم را به یزید پسر خودش واگذار نمود؟. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶). آیا بهتر نبود که ابوبکر نیز همین عمل را نسبت به دختر محبوب پیغمبر انجام می داد و آن غائله ی بزرگ را ختم می کرد؟. ایراد ششم: داوری کردن ابوبکر در این قضیه اصلاً کار نابجائی بود. زیرا حضرت فاطمه علیهاالسلام مدعی بود و ابوبکر منکر. و در چنین موردی باید برای رفع خصومت به شخص ثالث مراجعه نمایند چنانکه پیغمبر اکرم و حضرت علی هم در مرافعات خویش به قاضی دیگر مراجعه می نمودند. نه اینکه ابوبکر خودش در مسند قضا بنشیند و از خصم خویش مطالبه ی شهود کند و بر طبق دلخواه داوری کند! از مجموع این سخنان استفاده می شود که در مورد فدک حق با حضرت زهرا بوده و ابوبکر از طریق انصاف و سنن داور تعدی نموده است.

اموال رسول خدا در مدینه

زمین های یهود بنی نضیر بخشی از املاک خالصه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. زیرا بدون جنگ و لشگرکشی فتح شده بود. در اینگونه اموال پیغمبر اکرم اختیار تام داشت به هر مصرفی که صلاح بداند صرف کند. رسول خدا اموال منقول آن را در بین مهاجران تقسیم نمود. قسمتی از آن زمین ها را به خودش اختصاص داد و به حضرت علی (علیه السلام) دستور داد آنها را تصرف کند. بعداً همین ها را وقف نمود و جزء صدقات قرار داد. در زمان حیات، تولیت آنها با خودش بود و بعد از وفات، تولیت بر عهده ی حضرت علی و فاطمه (علیهماالسلام) و فرزندان ایشان افتاد. (بحار ج ۲۰ ص ۱۷۳، مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۱۹۷). یکی از علمای یهود بنی نضیر به نام «مخیرق» مسلمان شد و اموالش را به رسول خدا بخشید. از جمله هفت مزرعه و بستان داشت به نامهای: میثب، صافیه، دلال، حسنی، برقه، اعوف، مشربه ام ابراهیم، همه را به رسول خدا بخشید حضرت هم آنها را وقف نمود. (فتوح البلدان ص ۳۱، سیره ی ابن هشام ج ۲ ص ۱۶۵). بزنتی می گوید: راجع به مزارع هفتگانه فاطمه علیهاالسلام از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم فرمود: موقوفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که به حضرت زهرا رسید. پیغمبر اکرم به مقدار احتیاجات خویش از محصول آنها برداشت می نمود. وقتی وفات کرد عباس درباره ی آنها با حضرت فاطمه منازعه نمود. پس علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگران شهادت دادند که آن املاک موقوفه است. مزارع مزبور عبارتند از: دلال، اعوف، حسنی، صافیه، مشربه ی ام ابراهیم، میثب، برقه (بحارالانوار ج ۲۲ ص ۲۹۶). حلبی و محمد بن مسلم روایت کرده اند که از حضرت صادق (علیه السلام) راجع به صدقات رسول خدا و فاطمه سؤال کردیم، فرمود: مال بنی هاشم و بنی المطلب است. (بحارالانوار ج ۲۲ ص ۲۲۶). ابومریم می گوید: از حضرت صادق علیه السلام راجع به صدقات رسول خدا و حضرت علی علیهماالسلام سؤال کردم فرمود: برای ما حلال است. صدقات فاطمه مال بنی هاشم و بنی المطلب است. (بحارالانوار ج ۲۲ ص ۲۹۷). رسول خدا صلی الله علیه و آله املاک مذکور را که در اطراف مدینه بود وقف نمود و تولیت آنها با حضرت فاطمه و حضرت علی علیهماالسلام بود. املاک مزبور یکی از موارد نزاع زهرا با ابوبکر بود. ظاهراً حضرت فاطمه در این مورد پیروز شد و صدقات مدینه را تحویل گرفت، به قرینه ی این که در هنگام وفات درباره ی آنها وصیت کرد و تولیت آنها را به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او واگذار نمود. لیکن مجلسی علیه الرحمه نقل می کند که ابوبکر اصلاً چیز به فاطمه نداد. اما وقتی عمر به خلافت رسید صدقات مدینه را به علی بن ابی طالب و عباس واگذار کرد. ولی خیر و فدک را نداد و گفت: اینها صدقات رسول خداست برای حقوق لازم و پیش آمدها. صدقات مدینه در دست حضرت علی بود و عباس در این مورد با آن جناب مرافعه کرد لیکن علی پیروز شد. بعد از او در دست امام حسن و بعد از او در دست امام حسین بود. بعد از او در دست عبدالله بن حسن بود تا اینکه بنی عباس به خلافت رسیدند و آن صدقات را از بنی هاشم گرفتند. (بحارالانوار ج ۴۲ ص ۳۰۰).

باقیمانده خمس خبیر

خبیر در سال هفتم هجری به دست سپاه اسلام فتح شد، و برای فتح آن جنگ و جهاد واقع شد. و بدین وسیله اموال منقول اراضی یهود نصیب مسلمانان شد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرِطْبِ قِوَانِیْنِ آسْمَانِیْ اِسْلَامِ وَ مَوَازِیْنِ تَقْسِیْمِ غَنَائِمِ، اموال منقول را به پنج قسمت تقسیم نمود. چهار قسمت آن را در میان سپاهیان تقسیم کرد و یک خمس آن را برای مصارف معینی که در قرآن مجید تعیین شده باقی گذاشت. خدا در قرآن می فرماید: (وَاعْلَمُوا اِنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِاتِّدَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِیْنِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ). (انفال آیه ۴۱). یعنی بدانید که هر چه غنیمت گیرید خمس آن از خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و تنگدستان و به راه ماندگان است. بر طبق آیه مذکور و احادیث، خمس غنائم اختصاص دارد به شش مصرفی که در آیه ذکر شده و باید در همانها صرف شود. رسول خدا خمس غنائم را کنار می گذاشت و زندگی ذوی القربی و یتیمان و تنگدستان و به راه ماندگان بنی هاشم را از آن تأمین می کرد و بقیه را برای مخارج شخصی خودش و کارهای خدایی می گذاشت. در مورد غنائم خبیر نیز خمس آنرا برای مصارف مذکور کنار گذاشته بود. مقداری از آن را در بین همسرانش تقسیم نمود مثلاً به عایشه دو بیست و سق خرما و گندم و جو داد. مقداری از آنرا در بین خویشان و ذوی القربی تقسیم نمود مثلاً دو بیست و سق به فاطمه و یکصد و سق به علی بن ابی طالب علیه السلام عطا فرمود. (سیره ی ابن هشام ج ۳ ص ۳۶۵ و ۳۷۱). و زمین آن را به دو قسمت تقسیم نمود، نصفش را برای مخارجی که برای حکومت اسلام پیش آمد می کرد کنار گذاشت، و نصف دیگر را برای تأمین زندگی مسلمانان و سپاهیان اسلام اختصاص داد. مجموع زمین ها را به یهودیان داد که زراعت کنند و هر سال مقداری از درآمدها را به رسول خدا بدهند، در آمد آن را می گرفت و در همان مصارفی که خدا تعیین کرده بود صرف می کرد. (فتوح البلدان ص ۳۶ تا ۴۲). و قتی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وفات نمود، ابوبکر مجموع غنائم خبیر را که باقی مانده بود تصرف کرد حتی خمسی را که به خدا و رسول و ذوی القربی و یتیمان و تنگدستان و به راه ماندگان بنی هاشم اختصاص داشت تصرف نمود و بنی هاشم را از خمس محروم گردانید. حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب می گوید: ابوبکر سهم ذوی القربی را به فاطمه و سایر بنی هاشم نداد و آن را در راههای خیر مانند خرید اسلحه و زره صرف کرد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۱). عروه می گوید: فاطمه علیهما السلام نزد ابوبکر رفت و فدک و سهم ذوی القربی را مطالبه نمود. ابوبکر چیزی به وی نداد و آن را جزء مال خدا قرار داد. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۱). به هر حال، موضوع مذکور نیز یکی از موارد نزاع فاطمه زهرا (علیها السلام) و ابوبکر بوده است که گاهی به عنوان خمس خبیر و گاهی به عنوان سهم ذوی القربی اطلاق شده است. در این مورد نیز حق با حضرت فاطمه می باشد. زیرا بر طبق نص قرآن شریف خمس غنائم اختصاص دارد به مصارف مذکور در آیه، و باید به دست ذوی القربی و یتیمان و تنگدستان و به راه ماندگان بنی هاشم برسد. این دیگر ارث نبود تا ابوبکر بگوید: من از پیغمبر شنیدم که می فرمود: ما ارث نمی گذاریم. حضرت فاطمه علیها السلام به ابوبکر می فرمود: خدا در قرآن کریم مقرر فرموده که یک سهم از خمس در ذوی القربی به مصرف برسد، تو که مصداق ذوی القربی نیستی چرا حق ما را گرفته ای؟ انس بن مالک می گوید: فاطمه نزد ابوبکر رفت و فرمود: خودت می دانی که به ما اهل بیت ستم نمودی و ما را از صدقات رسول خدا و سهم غنائم که در قرآن کریم برای ذوی القربی تعیین شده محروم ساختی. خدا در قرآن می فرماید: (وَاعْلَمُوا اِنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِاتِّدَى الْقُرْبَى). ابوبکر در جواب گفت: پدر و مادرم به فدای تو و پدرت ای دختر رسول خدا! من پیرو کتاب خدا و حق رسول اکرم و حق قرابت هستم کتابی را که شما می خوانید من نیز خوانده ام لیکن بنظرم نیامده که یک سهم از خمس را بالتمام به شما بدهم. فاطمه فرمود: این سهم از خمس مال تو و خویشان تو است؟ گفت: نه، بلکه مقداری از آن را بشما می دهم و بقیه را در مصالح مسلمین بمصرف می رسانم. فاطمه فرمود: این حکم خدا نیست. گفت: حکم خدا همین است. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۰).

میراث رسول خدا

یکی از موارد نزاع فاطمه علیهاالسلام با ابوبکر میراث رسول خدا بود. در کتب تاریخ و حدیث نوشته اند که بعد از وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فاطمه نزد ابوبکر رفت و میراث پدرش را مطالبه نمود. ابوبکر حاضر نشد چیزی به عنوان ارث به آن حضرت بدهد. عذر آورد که پیمبران ارث نمی گذارند و اموالی که از آنان باقی بماند صدقه عمومی است. و در این باره به حدیثی استشهاد کرد که ناقلش خود بود. گفت: از پدرت شنیدم که می فرمود: ما پیمبران طلا و نقره و زمین و ملک و خانه به ارث نمی گذاریم بلکه میراث ما ایمان و حکمت و دانش و شریعت می باشد. من در این کار به دستور پیغمبر و به صلاح او کار می کنم. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۴). فاطمه ی زهرا علیهاالسلام سخن ابوبکر را قبول نکرد و در رد او به آیاتی از قرآن مجید تمسک فرمود که باید در این قسمت، بحث بیشتری انجام دهیم تا حق روشن گردد.

ارث در قرآن

قانون کلی ارث در قرآن کریم آمده است. خدا در قرآن می فرماید: خدا شما را درباره ی فرزندانتان سفارش می کند، پسر سهم دو دختر می برد. (سوره ی نساء آیه ۱۱). آیه ی مذکور و سایر آیاتی که در اصل توارث و تعیین سهام وارثان نازل شده کلیت دارند و شامل همه مردم می باشند. پیمبران نیز مشمول همین آیات می باشند. آنان نیز بر طبق این نصوص کلیه، هم باید از ارث گذاران ارث ببرند و هم اموالشان به وارثانشان برسد. به مقتضای همین نصوص، باید کلیه اموال و ماترک رسول خدا صلی الله علیه و آله به ورثه اش منتقل شود. البته در کلیت قانون توارث نباید شک کرد لیکن باید دید آیا دلیل قاطعی بر این که پیمبران از این قانون کلی استثنا شده اند داریم یا نه؟.

حدیث ابوبکر

ابوبکر در مقابل حضرت زهرا مدعی بود که پیمبران از قانون کلی توارث خارج شده اند و ارث نمی گذارند. برای اثبات مدعی خویش به حدیثی تمسک نمود که راوی آن خودش بود و با عبارات مختلف در کتب نقل شده است. مثلاً: قال ابوبکر لفاطمه علیهاالسلام فانی سمعت رسول الله یقول: انا معاشر الانبیاء لا نورث ذهبا و لا فضة و لا ارضا و لا دارا و لکننا نوارث الایمان و الحکمة و العلم و السنه. فقد عملت بما امرنی و نصحت له. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۴). یعنی ابوبکر به فاطمه گفت: من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: ما پیمبران طلا و نقره و زمین و خانه ارث نمی گذاریم. ارث ما ایمان و حکمت و دانش و شریعت است. من به دستور رسول خدا عمل می کنم و به صلاح او رفتار می نمایم. عن عایشه ان فاطمة ارسلت الی ابی بکر تسأله میراثها من رسول الله و هی حینئذ تطلب ما کان لرسول الله بالمدينة و فدک و ما بقی من خمس خیر فقال ابوبکر ان رسول الله قال لا نورث ما ترکناه صدقة انما یأکل آل محمد من هذا المال. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۷). لما کلمت فاطمه ابابکر بکی ثم قال یا ابنه رسول الله ما ورث ابوک دینارا و لا درهما و انه قال: ان الانبیاء لا یورثون. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶). عن ام هانی ان فاطمة قالت لابی بکر من یرثک اذا مت؟ قال: ولدی و اهلی. قال: فما بالک ترث رسول الله دوننا؟! قال: یا ابنه رسول الله ما ورث ابوک داراً و لا ذهباً و لا فضة. قالت: بل سهم الله الذی جعله لنا و صار فینا الذی یرثک؟ فقال: سمعت رسول الله یقول: انما هی طعمه اطعمنا الله فاذا مت کانت بین المسلمین. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۸). جائت فاطمه علیهاالسلام الی ابی بکر فقالت: اعطنی میراثی من رسول الله. قال: ان الانبیاء لا یورثون ما ترکوه فهو صدقه. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۳). ابوبکر به حدیث مذکور تمسک نمود و فاطمه ی زهرا (علیهاالسلام) را از ارث پدر محروم ساخت. لیکن حدیث مزبور حجیت ندارد و از جهانی مردود

است:

مخالفت قرآن

حدیث ابوبکر با بعض آیات قرآن که بالصرح دلالت می‌کنند که پیمبران نیز مانند سایر مردم ارث می‌گذارند مخالفت دارد. و بر طبق احادیث معصومین هر حدیثی که مخالف قرآن باشد اعتبار ندارد و باید به دیوار زده شود. از جمله آیات این آیه است: (ذُكِرَ رَحْمَةُ رَبِّكَ عَبْدُهُ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا. قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبَّ شَقِيًّا. وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْتِئُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا). (سوره ی مریم آیه ۴). یعنی این یاد کردن رحمت پروردگارت بر بنده خودش زکریا است. آندم که پروردگارش را ندا داد، ندای نهانی، گفت: پروردگارا استخوانم سست شده و سرم از پیری سفید گشته است. و بخواندن تو پروردگارا شقی نبوده‌ام. من از وارثان بعد از خودم بیم دارم، و زخم نازا بود. از لطف خودت به من فرزندی عطا کن که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد. او را پروردگارا پسندیده‌ام: نوشته‌اند: حضرت زکریا پسر عموهایی داشت که از اشرار بودند و اگر فرزندی پیدا نمی‌کرد اموالش بدانها می‌رسید. می‌ترسید که ارثش به آنان برسد و آن را در راه شرارت و گناه به مصرف رسانند. بدین جهت به خدا عرض می‌کرد: پروردگارا من از وارثانم که پسر عموهایم هستند بیم دارم، و زخم نازاست. پروردگارا به کرمت فرزندی به من عطا کن که ارثم را ببرد و از افراد پسندیده باشد. دعای او به هدف اجابت رسید و خدا حضرت یحیی را به او عطا فرمود. از این آیه بخوبی استفاده می‌شود که پیمبران نیز مانند سایر مردم ارث می‌برند و ارث می‌گذارند. والا تقاضای حضرت زکریا بی‌وجه بود. گفته‌اند: ممکن است میراث حضرت زکریا علم و دانش باشد نه مال و ثروت. و از خدا خواسته که فرزندی به وی عطا کند تا وارث علومش باشد و در راه ترویج دین کوشش کند. لیکن با اندک دقتی معلوم می‌شود که احتمال مذکور قابل قبول نیست. زیرا اولاً: کلمه «یرث» در آیه ظهور دارد در ارث مالی، و تاقرینه‌ی خلاف نباشد باید به همین معنا حمل شود. و ثانیاً: اگر میراث، مالی باشد ترس حضرت زکریا وجه داشت اما اگر میراث علمی باشد معنای آیه به هیچ وجه درست نمی‌شود. زیرا اگر مراد کتابهای علمی باشد برگشت این معنا به همان میراث مالی می‌شود زیرا کتاب نیز از اموال محسوب می‌شود و اگر گفته شود که حضرت زکریا از این جهت وحشت داشته که علوم و معارف و قوانین شریعت در دست عمو زادگانش بیفتد و سوء استفاده کنند، ترس آن جناب کار بجایی نبوده است، زیرا وظیفه‌ی پیمبری آن حضرت اقتضا داشت که احکام و قوانین شریعت را در اختیار عموم ملت قرار دهد، عمو زادگانش نیز از این حکم نباید خارج باشند. تازه اگر فرزندی هم پیدا می‌کرد باز هم ممکن بود عمو زادگانش نیز از دانستن قوانین شریعت سوء استفاده نمایند. و اگر از این جهت وحشت داشت که علوم و اسرار مخصوص نبوت در اختیار عمو زادگانش بیفتد و از آن سوء استفاده نمایند باز هم ترس آن جناب بی‌وجه بود، زیرا علوم مزبور در اختیار خودش بود و می‌توانست عمو زادگانش را بر آن اسرار واقف نسازد. و می‌دانست که خداوند متعال هم علوم و اسرار نبوت را در اختیار افراد شریر و ناصالح قرار نخواهد داد. پس به هر حال، ترس آن جناب وجهی نداشت. ممکن است کسی بگوید: حضرت زکریا از این جهت بیم داشت که عمو زادگانش که شرور و دشمن دین و دیانت بودند بعد از او در صدد تخریب دیانت برآیند و زحماتش را بهدر دهند. بدین جهت از خدا خواست که فرزندی به وی عطا کند که به مقام نبوت برسد و در راه ترویج خداپرستی کوشش کند. بنابراین میراث در آیه حمل می‌شود بر میراث علم و حکمت و نه مال و ثروت. لیکن احتمال مذکور نیز از اشکال خالی نیست، زیرا حضرت زکریا می‌دانست که خداوند حکیم هیچگاه زمین را از وجود پیغمبر یا امام خالی نمی‌گذارد. پس نمی‌توان گفت که حضرت زکریا از این جهت می‌ترسید که خداوند متعال دین و شریعتش را بی‌حامی و سرپرست بگذارد. از طرف دیگر اگر از خدا فرزندی می‌خواست که پیغمبر و حامی دین باشد نباید بگوید خدایا به من فرزندی بده که میراثم را ببرد و او را شایسته و صالح قرار بده، بلکه

باید بگوید: پروردگارا میترسم بعد از من اساس دیانت متزلزل گردد تقاضا می‌کنم بعد از من برای حمایت از دین پیغمبری را مبعوث کنی، و دوست دارم از اولاد من باشد، به من فرزندی عطا کن که پیغمبر شود. به علاوه، اگر میراث علم و نبوت مراد باشد جمله «رب واجعله رضیا» وجه ندارد. زیرا حضرت زکریا می‌دانست که خداوند حکیم هرگز افراد ناصالح و بی‌اهلیت را برای نبوت انتخاب نخواهد کرد، دیگر وجه نداشت که بگوید: خدایا پیغمبر بعد از من را فرد پسندیده‌ای قرار بده. از سخنان گذشته روشن شد که ارث یحیی از حضرت زکریا ارث مالی بوده است. و آیه‌ی مذکور بخوبی دلالت می‌کند که پیمبران نیز مانند سایر مردم ارث می‌برند و ارث می‌گذارند. بنابراین، حدیث ابوبکر را چون مخالف قرآن است باید رد کرد. زیرا بر طبق موازین حدیث شناسی هر حدیثی که برخلاف نص قرآن باشد قابل قبول نبوده باید بدیوار زده شود. به همین جهت حضرت زهرا (علیهاالسلام) که احکام و قوانین شریعت و درس حدیث شناسی و تفسیر قرآن را از زبان پدر بزرگوارش رسول خدا و شوهرش علی مرتضی فرا گرفته بود برای رد ابوبکر از آیه‌ی مذکور استفاده نمود. یکی از آیات دیگری که بدان استدلال شده این آیه است: (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ. وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ). (سوره‌ی نمل آیه‌ی ۱۶). یعنی داود و سلیمان را دانش دادیم. و گفتند: سپاس خدای را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داد. و سلیمان از داود ارث برد و گفت: ای مردم ما زبان پرندگان آموخته ایم و همه چیزمان داده‌اند، همانا این فضیلت آشکاری است. در این آیه نیز خدا درباره‌ی سلیمان فرمود: (و ورث سلیمان داود) و کلمه‌ی «ورث» ظهور در این دارد که سلیمان از داود ارث مالی برده است. و تا دلیل قاطعی برخلاف نداشته باشیم باید به همین معنا حمل شود. حضرت زهرا علیهاالسلام نیز که در بیت نزول قرآن تربیت یافته بود در رد ابوبکر از آیه‌ی مذکور استفاده نمود.

اشکال دیگر

اگر حدیث ابوبکر صحیح بود باید نسبت به کلیه‌ی اموال رسول خدا عمومیت داشته باشد. بنابراین باید وارثانش از کلیه‌ی اموال حتی لباس و زره و شمشیر و حیوانات سواری و دوشیدنی و اثاث خانه محروم شوند و همه‌ی آنها جزء بیت المال عمومی شود. در صورتی که بگواهی تاریخ، رسول خدا از این قبیل اموال داشته و به وارثانش رسیده است و در هیچ تاریخی نوشته‌اند که ابوبکر لباس‌ها و شمشیر و زره و فرش و ظروف رسول خدا را به عنوان اموال عمومی ضبط نموده باشد. بلکه چنانکه قبلاً ملاحظه فرمودید حجره‌های آن حضرت در تصرف همسرانش باقی ماند و اموال دیگرش در بین ورثه تقسیم شد. و خود این موضوع نیز یکی از شواهد ضعف حدیث ابوبکر بشمار می‌رود. معلوم می‌شود که خودش نیز بدان حدیث عقیده نداشته است. اگر حدیث درست بود تفکیک بین اموال وجهی نداشت. ابوبکر که مدعی بود رسول خدا فرمود: من ارث نمی‌گذارم و اموال صدقه است، و بدین بهانه دختر عزیز پیغمبر و بانوی نمونه‌ی اسلام را آزرده خاطر نمود پس چرا حجرات رسول خدا را از دست زنهایش نگرفت؟ و چرا سایر اموال را مطالبه نکرد؟

اشکال دیگر

اگر این مطلب درست بود که پیمبران ارث نمی‌گذارند، جا داشت پیامبر اکرم این مطلب را به حضرت زهرا و علی بن ابی طالب (علیهماالسلام) گوشزد می‌کرد که اموال و ماترک من جزء صدقات عمومی است و به عنوان ارث به شما نمی‌رسد مبادا بعد از من مطالبه‌ی ارث کنید و اسباب اختلاف و نزاع فراهم سازید. آیا رسول خدا نمی‌دانست که وارثانش بر طبق قوانین کلی ارث و رفتار عموم مردم در صدد تقسیم اموال برمی‌آیند و بین آنان و خلیفه‌ی وقت کشمکش و نزاع به وقوع خواهد پیوست؟! یا می‌دانست

لیکن در تبلیغ احکام کوتاهی کرد؟! ما که نمی‌توانیم چنین موضوعی را باور کنیم. گفته‌اند: لازم نیست رسول خدا این مطلب را به وارثانش تذکر داده باشد بلکه همین قدر کافی بود که حکم مساله را در اختیار ابوبکر که امام مسلمانان بود قرار دهد، خلیفه است که باید احکام خدا را اجرا کند پیغمبر هم مطلب را به او تذکر داده بود. لیکن این مطلب درست نیست، زیرا اولاً ابوبکر در زمان رسول خدا به عنوان خلیفه تعیین نشده بود تا گفته شود پیغمبر دستورات لازم را به او داده بود. و ثانیاً موضوع میراث در مرتبه‌ی اول به وارثان آن حضرت ارتباط داشت، آنان باید وظیفه خویش را بدانند تا بر خلاف حق مطالبه‌ی ارث نکنند و اسباب جدایی و اختلاف را فراهم نسازند. آیا می‌توان گفت: علی بن ابی طالب (علیه السلام) که گنجینه‌ی علوم نبوت بود و فاطمه (علیها السلام) که تربیت شده‌ی خانه نبوت و ولایت بود از یک چنین مساله‌ی مهمی که مربوط به خودشان بود بی‌اطلاع بودند ولی ابوبکر که از مسائل عادی و ابتدایی اسلام اطلاع نداشت حکم آن را می‌دانست؟! آیا می‌توان گفت: فاطمه‌ی زهرا حکم مساله را می‌دانسته لیکن با آن مقام عصمت و طهارتی که داشت بر خلاف دستور پدر بزرگوارش از ابوبکر مطالبه‌ی ارث نمود؟! آیا می‌توان درباره‌ی علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفت: مساله را می‌دانست لیکن با آن مقام زهد و تقوا و عصمت و طهارت و علاقه‌ی مفرطی که به اجرای قوانین الهی داشت به بانوی عزیزش اجازه دهد که بر خلاف نص پیغمبر اسلام مطالبه‌ی ارث کند و برای احقاق حق خودش آن خطبه‌ی مفصل را در ملاء عام ایراد کند؟! گمان نمی‌کنم هیچ شخص یا انصافی بتواند اینگونه مطالب را باور کند.

اشکال دیگر

ابوبکر بهنگام وفات وصیت کرد او را در حجره‌ی رسول خدا دفن کند، و در این موضوع از دخترش عایشه اجازه گرفت. اگر به حدیث عدم توریث انبیاء عقیده داشت باید حجره را مال عموم مسلمانان بداند و از آنان کسب اجازه کند!!

یک تذکر

اموالی که در تصرف رسول خدا بود دو نوع بود: نوع اول: اموالی که به عموم ملت تعلق داشت و از اموال عمومی و بیت المال مسلمین محسوب می‌شد. رسول خدا به اعتبار اینکه حاکم مسلمانان بود در این گونه اموال تصرف می‌نمود و در مصارف عامه صرف می‌کرد. در جای خود به اثبات رسیده که اینگونه اموال به مقام و منصب حکومت شرعی تعلق دارد و قانون توارث در آنها جاری نیست بلکه بعد از مرگ حاکم شرع به جانشینش منتقل خواهد شد. حضرت زهرا (علیها السلام) هم اینگونه اموال را به عنوان ارث مطالبه نمی‌کرد. و اگر گاهی بدانها اشاره نموده بدین جهت است که حکومت ابوبکر را به رسمیت نمی‌شناخت و شوهرش را زمامدار شرعی می‌دانست در واقع از حق شوهرش دفاع می‌کرد. و حدیث ابوبکر بر فرض این که صحت داشت ناظر باین قبیل اموال بود نه مطلق اموال. نوع دوم: اموال شخصی رسول خدا: پیغمبر اکرم باعتبار اینکه فردی از افراد مردم بود حق مالکیت داشت. اموالی که از راه کسب و کار و هر طریق مشروع دیگر در دستش واقع می‌شد ملک شخصی آن جناب می‌شد و کلیه‌ی احکام ملک حتی قانون توارث بر آن مرتب می‌شد. رسول خدا بدون تردید از اینگونه اموال داشته است. بعضی از آنها از راه سهمی که آن حضرت در غنائم داشت نصیبش می‌شد. در اینگونه اموال حکم رسول خدا با سایر مسلمین یکسان بود. و کلیه‌ی احکام حتی قانون توارث بر آنها مرتب می‌شد، در این قبیل اموال بود که زهرا (علیها السلام) مطالبه‌ی ارث می‌کرد. ابن ابی الحدید می‌نویسد: فاطمه کسی را نزد ابوبکر فرستاد و پیغام داد: آیا تو وارث رسول خدا هستی یا اهلش؟ پاسخ داد: اهلش. فرمود: پس سهم رسول خدا چه شد؟ (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۹). در این قبیل اموال، رسول خدا با ابوبکر فرقی نداشت. ابوبکر با اینکه خودش را خلیفه پیغمبر می‌دانست در اموال شخصی خودش تصرف می‌کرد و آنها را بعد از خودش ملک وارثانش می‌دانست. باید اموال شخصی رسول خدا را نیز ملک وارثانش بداند. به همین جهت حضرت فاطمه به ابوبکر می‌فرمود: آیا دختران تو از تو ارث می‌

برند ولی دختران رسول خدا نباید از پدرشان ارث ببرند؟ ابوبکر پاسخ داد: آری چنین است. (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۹). پایان

جامی از زلال کوثر

مشخصات کتاب

سرشناسه: مصباح محمد تقی ۱۳۱۳-
 عنوان و نام پدید آور: جامی از زلال کوثر / محمد تقی مصباح یزدی؛ تحقیق و نگارش محمدباقر حیدری.
 مشخصات نشر: قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، مرکز انتشارات ۱۳۸۸.
 مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.
 فروست: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره؛ ۵۴. کلام و عقاید ۱۴.
 شابک: ۲۷۵۰۰ ریال ۹۶۴-۵۸۸۳-۲-۰۳؛ ۲۲۰۰۰ ریال (چاپ هفتم)؛ ۲۷۵۰۰ ریال: چاپ دوازدهم ۹۷۸-۹۶۴-۵۸۸۳-۲-۰۳؛
 ۲۷۵۰۰ ریال (چاپ یازدهم)
 یادداشت: چاپ هفتم: پاییز ۱۳۸۶.
 یادداشت: چاپ نهم.
 یادداشت: چاپ یازدهم: زمستان ۱۳۸۸.
 یادداشت: چاپ دوازدهم: تابستان ۱۳۸۹.
 یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۲۱]-۲۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 یادداشت: نمایه.
 موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؛ قبل از هجرت - ۱۱ق
 شناسه افزوده: حیدری محمدباقر، ۱۳۵۰ -
 شناسه افزوده: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). انتشارات
 رده بندی کنگره: ۱۳۸۸ BP۲۷/۲/م ۵۲ ج ۲
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۳۲۹۸۹

عذر تقصیر به پیشگاه فاطمه

پیرامون شخصیت وجودی و مقام معنوی فاطمه ی مرضیه علیهاالسلام بسی کتاب ها نگاشته شده و فراوان سخن ها رانده شده است، اما گویا اگر هزاران برابر آن نیز از قلمرو ذهن و اندیشه ی بشر به درآید و صورت گفتار یا نوشتار پذیرد، باز قطره ای باشد از اقیانوس بی کرانه ی فضیلت های حضرتش.

آری اوج اندیشه ی اندیشمندان عالم را در غواصی به ژرفنای اقیانوس ناکرانمند کوثر، جزء حیرانی و شیفتگی چاره ای نیست: وهم، به اوج قدس ناموس الاه، کی رسد؟ فهم که نعمت بانوی خلوت کبریا کند؟ فهم که نعمت بانوی خلوت کبریا کند؟ فهم که نعمت بانوی خلوت کبریا کند؟

(محمد حسین غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹).

مگر آنکه الهامات ویژه ی الهی یاری گر اندیشه ها و ناطقه ها گردد تا بتوان قطره ای روح فرا از زلال بی مثال کوثر چشید و بر کام تشنه ی جان ها چشانید:

ناطقه ی مرا مگر روح قدس مدد کند تا که ثنای حضرت سیده ی نسا کند.

تا که ثنای حضرت سیده ی نسا کند. تا که ثنای حضرت سیده ی نسا کند.

(محمد حسین غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹).

جایی که عارفی چون حضرت امام، با آن عظمت علمی و مقام معنوی اش، از درک حتی گوشه ای از مقامات حضرت زهرا علیهاالسلام اظهار عجز و ناتوانی می کند (مجموعه ی کامل فرموده های حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه درباره ی حضرت زهرا علیهاالسلام، به صورت موضوعی و تحت قالب و نظمی نوین، در پیوست شماره ی ۱ همین کتاب به محضر همه ی دوست داران و دل سپردگان آن حضرت، تقدیم شده است.) و قلمرو خیال و عقل بشر را بسی فروتر از قله ی قدر و منزلت حضرتش معرفی می نماید، از دیگران چه برخواهد آمد:

آن جا که عقاب پر بریزد از پشه ی لاغری چه خیزد؟!

از پشه ی لاغری چه خیزد؟! از پشه ی لاغری چه خیزد؟!

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام زنی است که افتخار خاندان وحی بوده، چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می درخشد، زنی که فضایل او هم طراز فضایل بی نهایت پیامبر اکرم و خاندان عصمت و طهارت بوده است. هر کسی با هر بینشی درباره ی او گفتاری دارد، اما احدی از عهده ی ستایش او برنیامده است؛ چراکه احادیث رسیده از خاندان وحی به اندازه ی فهم مستمعان بوده است که دریا را در کوزه ای نتوان گنجانند، و دیگران هر چه گفته اند به مقدار فهم خود بوده است؛ نه به اندازه ی مرتبت او. (ویراسته ی قسمتی از پیام حضرت امام رحمت الله در تاریخ ۱۵ / ۲ / ۱۳۵۹. صحیفه ی نور ۱۲، ص ۷۲).

و چگونه درک و توصیف عظمت فاطمه برای احدی ممکن و میسر باشد، در حالی که او به اوج مقام فنای فی الله رسیده، محو در اسما و صفات الهی گردیده و مظهر تام جمال و جلال خداوندی گشته است:

کیست زهرا؟ مظهر کل الجمال کیست زهرا؟ عاشق ذات خدا مظهر اسماء و اوصاف خدا.

کیست زهرا؟ مظهر کل الجلال مظهر اسماء و اوصاف خدا. مظهر اسماء و اوصاف خدا.

(محمد رضا ربانی، آیینه ی ایزدنا: ص ۱۹۱).

از این روی پی بری به کنه ذات فاطمه ی لاهوتی، به همان اندازه بعید و دست نیافتنی است که آگاهی از ذات ربوبی. و همین است رمز این فرموده ی امام صادق علیه السلام که درک کنه صفات پیامبر، امامان و مؤمنان حقیقی را، هم طراز درک کنه صفات خداوند، ناممکن و دست نیافتنی معرفی می فرمایند:

خلایق از پی بری به کنه خداوند ناتوانند و همان سان که یارای رسیدن به گوهر صفت خدا را ندارند، از دریافت ژرفای صفت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز عاجزند، و همچنان که از پی بری به کنه صفت پیامبر عاجزند، از درک ژرفای صفت امام نیز بی بهره اند و همان گونه که امام را چنان که باید نمی توانند شناخت، از شناخت حقیقت مؤمن نیز چنان که باید، ناتوانند (الامام صادق علیه السلام: لا یقدر الخلیق علی کنه صفة الله عزوجل، فکما لا یقدر علی کنه صفة الله عزوجل فکذلک لا یقدر کنه صفة رسول الله و کما لا یقدر علی کنه صفة الرسول فکذلک لا یقدر علی کنه صفة الامام و کما لا یقدر علی کنه صفة الامام و کما لا یقدر علی کنه صفة الامام کذلک لا یقدر علی کنه صفة المومن.)

خرد آن گه تواند مدح او گفت وجودش، اصل خلقت راست مقصود نمودش، ذات بی چون راست مظهر.

که ره جوید به ذات پاک دارو نمودش، ذات بی چون راست مظهر. نمودش، ذات بی چون راست مظهر.

(شعر از محمد حسین میرزا نادری، معروف به «امیرالشعراء». مناقب فاطمی در شعر فارسی، احمد احمدی بیرجندی: ص ۵۶.)
 آری، فاطمه «مجهوله القدر» است؛ همان گونه که «مخفیة القبر» است. (المخفیة قبرها، المجهوله قدرها.) منزلت و قدر او مجهول و
 نهان است، همان سان که تربت و قبر او مخفی و پنهان است. او، از آن روی فاطمه نامیده شده است که مردمان از شناخت حقیقت
 او بسی جدا افتاده و دور مانده اند؛ انما سمیت فاطمه، لان الخلق فطموا عن معرفتها. (محمد حسین غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹.)

باری، مقصود این نوشتار، تنها عرض ادب و ارادت به پیشگاه پر عظمت حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام می باشد و بس؛
 وگرنه برترین پایه های اندیشه ی بشری از رسیدن به ستیغ رفیع مقام معنوی اش بسی ناتوان و زیباترین کلمات در توصیف شأن
 والایش، بسی نارساست:

ما را کجا به کوی تو ممکن بود وصول در وصف ذات پاک و کرامات بی حدت گردیده نطق، الکن و حیران شود عقول.
 کانجا خیال را نبود قدرت نزول گردیده نطق، الکن و حیران شود عقول. گردیده نطق، الکن و حیران شود عقول.
 (شعر از میرزا محمد محیط قمی، ملقب به «شمس الفصحا». مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۷۸.)

قم المقدسه

محمدباقر حیدری

جلوه ای از جمال فاطمه

فاطمه، لیله ی قدر عارفان
 فاطمه، کوثر بی کرانه
 فاطمه، حقیقتی یگانه
 فاطمه، مجمع اسمای الهی
 فاطمه، طایه دار شفاعت
 فاطمه، نازل فرمای جبرائیل
 فاطمه، سفارش شده ی برترین رسول الهی
 فاطمه، معیار رضایت و خشم کبریایی
 فاطمه، جلوه نمای جمال خدایی

فاطمه، شب قدر عارفان

در آسمان معرفت حضرت زهرا علیها السلام، برترین اندیشه های بشری، حیوان و تیز پروازترین عقل ها سرگردان گشته اند. بلندی
 رتبت و اوج منزلت این در یکدانه ی خزاین عرش الهی، چنان والا. بالاست که در گستره ی ادراک نمی گنجد.
 بنابر روایات متعدد و معتبری که از ائمه ی طاهرین علیهم السلام رسیده، حقیقت لیله القدر به وجود فاطمه ی زهرا علیها السلام تفسیر
 شده است. از آن جمله، بیان نورانی امام موسی بن جعفر (ع) در تفسیر آیات آغازین سوره ی دخان می باشد:
 مردی نصرانی به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام شرفیاب شد و در بین سؤالات متعددی که بیان می داشت تفسیر باطن این
 آیات را جو یا شد:

حم و الکتب المبین انا انزلنه فی لیلہ میرکہ انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم (دخان (۴۴): ۱-۴).؛ حم، سوگند به این کتاب روشننگر که ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم، ما همواره اندازکننده بوده ایم. در آن شب هر امری براساس حکمت (الهی) تدبیر و جدا می گردد.

امام در پاسخ فرمودند: اما «حم»، محمد (ص) می باشد و «کتاب مبین»، علی علیه السلام می باشد. و اما «اللیلہ»، فاطمه علیها السلام می باشد. (تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۵۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۶، «کتاب الحجہ، باب مولد النبی»، حدیث ۴). آری، حقیقت لیلہ القدر، وجو یگانه ی زهراست. و چرا چنین نباشد؟ حال آنکه لیلہ القدر، ظرف نزول قرآن صامت است و فاطمه، ظرف نزول یازده قرآن ناطق.

انسان های به تکامل و فعلیت رسیده، قرآن ناطقند و این فاطمه است که ظهور یازده کلام الله ناطق گردیده است:

حامل سر مستسر، حافظ غیب مستتر لیلہ قدر اولیا، نور نهار اصفیا لیلہ قدر اولیا، نور نهار اصفیا دانش او احاطه بر دانش ماسوا کند لیلہ قدر اولیا، نور نهار اصفیا لیلہ قدر اولیا، نور نهار اصفیا (محمد حسین غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹).

فاطمه، از نظر حقیقت، باطن لیلہ القدر است. و ما ادریک ما لیلہ القدر؛ چه کس را یارای آن خواهد بود تا لیلہ القدر را درک نماید؟!

لیله قدری و لیک قدر تو مجهول قدر تو نشناختند مردم دنیا.

قدر تو نشناختند مردم دنیا. قدر تو نشناختند مردم دنیا.

(شعر از شیخ علی اکبر مروج (شفیق). مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۱۰۸).

باری، قدر و منزلت فاطمه برای مردمان، نهان است به همان سان که عظمت شب قدر برای ایشان، پنهان است. به دیگر سخن، معرفت حقیقی فاطمه، همان قدر در اوج و دست نیافتنی است که ادراک شب قدر.

او، هان حقیقت یگانه ای است که رازگشای حقایق، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، معرفت وی را هم طراز ادراک شب قدر معرفی می فرماید:

«اللیلہ»، فاطمه و «القدر»، الله. فمن عرف حق معرفتها فقد ادراک لیلہ القدر... (فی تفسیر «انا انزلناه فی لیلہ القدر» عن الصادق علیه السلام: اللیلہ، فاطمه و القدر، الله. فمن عرف فاطمه حق معرفتها فقد ادراک لیلہ القدر و انما سمیت فاطمه لان الخلق فطموا عن معرفتها. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۶۵).؛ «لیلہ»، فاطمه است و «قدر»، الله؛ از این روی هر آن که به شناخت حقیقی فاطمه، توفیق یابد، بی گمان شب قدر را درک کرده است.

امام صادق آن قرآن ناطق بفرموده است و بشنو ای دل آگاه! چو عرفانش بحق کردید حاصل به ادراک شب قدرید نایل.

یکی تفسیر همچون صبح صادق که لیلہ، فاطمه است و قدر، الله به ادراک شب قدرید نایل. به ادراک شب قدرید نایل.

(آیه الله حسن زاده ی آملی، انسان کامل: ص ۲۱۴).

یا فاطمه!

تو حقیقت لیلہ القدری؛ همان شبی که فیها یفرق کل امر حکیم؛

پس تو میزان جداسازی حق از باطلی.

یا زهرا!

تو تفسیر لیلہ القدری؛ همان شبی که ظرف نزول حقیقت قرآن گشته است.

پس تو حقیقت قرآنی و ظرف نزول یازده کلام الله ناطق.

تو آئینه دار تام اسما و صفات پروردگاری.

یا راضیه!

تو باطن لیلہ القدری؛ همان شبی که مبارکه (حم الکتب المبین انا انزلنا فی لیلہ مبرکه. دخان (۴۴): ۱)

است و همان شبی که حاجات بندگان در آن برآورده می شود و دعای ایشان در آن به اجابت می رسد. هنگامه ی ریزش فیوضات، خیرات و برکات بی نهایت الهی.

پس تو سرچشمه ی بی کرانه ی برکت و خیر کثیری.

تو تجلی تمام رحمت ربی.

تو وجیهه ی عنداللهی که عرض نیاز حاجتمندان با وساطت تو به درجه ی اجابت می رسد:

مشکاه نور الله و الزجاجة لیلہ قدر لیلہ ابنه من صلت به الملائکه.

کعبه الامال لاهل الحاجه ابنه من صلت به الملائکه. ابنه من صلت به الملائکه.

(آئینه ی ایزدنما: ص ۵۲، به نقل از «الجنة العاصمه».)

یا طاهره!

متحیرم که چه خوانمت؟

تو مظهر واجب الوجودی.

تو معنی جان ممکناتی.

تو جام جهان نمای ذاتی.

تو مظهر جمله ی صفاتی.

تو مجهوله القدری؛ همان گونه که مجفیه القبری.

تنها خدا می داند که در آفرینشت چه کرده است؛ تنها خدا.

فاطمه، کوثر بی کرانه

سوره ی کوثر در عین کمی آیات و کلماتش، در بر دارنده ی اسرار و رموزی است که حتی بزرگان و مفاخر ما نیز از دستیابی به ژرفنای آن عاجز مانده، به عجز و ناتوانی خویش معترف گردیده اند.

یکی از نام های مبارک فاطمه زهرا علیها السلام «کوثر» است. در وجه تسمیه ی فاطمه ی زهرا علیها السلام به «کوثر» وجوه مختلفی بیان شده و هر کسی به مقدار پایه ی معرفتی خویش، سخنی بیان کرده است؛ اما گویا ژرف نگرتن اندیشه های بشری نیز در

غواصی به ژرفنای اقیانوس ناکرانمند کوثر چاره ای جز حیرانی، واله گی و سرگردانی ندارند:

دامن کبریای او دسترس خیال نی پایه ی قدر او بسی پایه به زیر پاکند.

پایه ی قدر او بسی پایه به زیر پاکند. پایه ی قدر او بسی پایه به زیر پاکند.

(آیه الله محمدحسین غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹.)

«کوثر» بر وزن «فوعل» وصفی اخذ شده از «کثرت» و به معنای «خیر کثیر و فراوان» می باشد. (تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۴۸.)

گستره ی معنایی این واژه چنان وسیع و جامع است که مصادیق بی شماری از جمله «خیر بی نهایت» را نیز می تواند شامل شود. در تفاسیر شیعه و سنی معانی بسیاری برای «کوثر» ذکر شده است که جملگی، از مصادیق همین «خیر کثیر» می باشند؛ مصادیقی چون:

۱ - حوض و نهر کوثر در جنت که تعلق به پیامبر دارد و مؤمنان به هنگامه ی ورود به بهشت، از آن سیراب می شوند. (مجمع

الایان: ج ۵، ص ۵۴۸.)

۲- مقام شفاعت کبری در روز قیامت

۳- نبوت

۴- حکمت و علم به حقایق اشیا.

۵- قرآن

۶- کثرت اصحاب و پیروان

۷- کثرت معجزات

۸- کثرت علم و عمل

۹- کثرت معرفت در توحید

۱۰- کثرت نعمت های دنیا و آخرت

۱۱- نسل کثیر و ذریه ی فراوان که در گذر زمان باقی مانند و بی تردید این فراوانی ذریه و باقی ماندن نسل از وجود دختر والا

گهر پیامبر، فاطمه ی زهرا علیها السلام نشأت گرفته است. (ترجمه ی تفسیر مجمع البیان: ج ۲۷، ص ۳۰۹.)

آری، خداوند متعال به حبیب خویش، «خیر کثیر» و «فضل عظیم» و فضایل بیرون از حد و حصر عطا فرموده است که مصادیق آن، حتی از خطیه ی شمار نیز خارج است:

کتاب فضل پیامبر تمام نتوان کرد کسی که دم زند از فضل بی نهایت او چو مرغکی است که از بحر، ترکند منقار.

اگر دوات شود ابحر و قلم اشجار چو مرغکی است که از بحر، ترکند منقار. چو مرغکی است که از بحر، ترکند منقار.

(شعر از سید عباس حسینی، متخلص به حیران. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۹۲.)

اما بنا بر عقیده ی بسیاری از علمای شیعه و پاره ای از علمای اهل سنت، بارزترین مصداق «کوثر» وجود نازنین حضرت زهرا علیها السلام می باشد.

برهان این حقیقت و شاهد این واقعیت، علاوه بر روایات متعددی که از ائمه ی اطهار علیهم السلام وارد شده است، شأن نزول و سیاق آیات سوره ی کوثر می باشد؛ چرا که در شأن نزول سوره ی کوثر، اتفاق مفسران بر این است:

آن هنگام که تنها پسران پیامبر، قاسم و عبدالله، در فاصله ی زمانی اندکی از این دنیای فانی پرکشیدند و به سوی ملک باقی شتافتند، دشمنان و مخالفان پیامبر به اظهار شادی و مسرت پرداختند و دهان به شماتت، طعنه و زخم زبان نسبت به پیامبر گشودند؛ از جمله عاص بن وائل سهمی حضرت را ابتر (: بی دنباله، بی اثر، بی سرانجام و مقطوع النسل) خواند.

چنین شماتت هایی قلب لطیف پیامبر را سخت آزرده می ساخت؛ از این روی خداوند متعال برای دلجویی از حبیب خویش و پاسخ به طعنه های مشرکان، سه آیه ی نورانی کوثر را فر فرستاد:

انا اعطینک الکوثر؛ مامحققا به تو خیر فراوان بخشیده ایم.

فصل لربک و انحر؛ پس به شکرانه اش نماز بخوان و قربانی کن.

ان شانتک هو الابر؛ و بدان که دشمن شماتت گوی تو، خود بی سرانجام و بلا عقب است.

عطا بر تو کوثر نمودیم ز احسان به نهر بهشت و به خیر کوثرت به تکثیر نسلت ز زهرای اطهر.

که ناید به دل، گرد غم بار دیگر به تکثیر نسلت ز زهرای اطهر. به تکثیر نسلت ز زهرای اطهر.

(همان.)

با توجه به سیاق فرجامین آیه ی این سوره، منظور از کوثر، فراوانی ذریه و ماندگاری نسل پیامبر می باشد که فقط از طریق وجود پر

برکت فاطمه ی زهرا علیها السلام تحقق یافته است؛ چرا که مشرکان، پیامبر را طعنه ی بی سرانجامی می زدند و این آیات را در مقام پاسخ و رد طعنه ها و شماتت های ایشان نازل شد که نه تنها حبیب خود را بی سرانجام و بی دنباله قرار ندادیم، بلکه او را به برکت وجود یگانه دخترش، نسلی بی نظیر و ماندگار در طول تاریخ عطا کردیم و دشمن طعنه گوی او را بی دنباله و ابتر قرار دادیم. از این روی روشن ترین مصداق کوثر، وجود دختر والا گهر پیامبر و ماندگاری نسل او از این طریق می باشد.

این تفسیر از سوره ی کوثر، از آن جهت که دارای هماهنگی کامل با شأن نزول سوره و واجد مناسبتی تام با متن و سیاق آیات می باشد و نیز بنابر تفاسیر متعددی که از ائمه ی اطهار بدین مضمون وارد شده است، بیانگر بارزترین و آشکارترین مصداق کوثر (وجود فاطمه ی زهرا علیها السلام) می باشد.

آری، وجود فاطمه علیها السلام، منبع خیر کثیر است که هم باعث ماندگاری رسالت پیامبر شده است و هم عامل جاودانگی نسل پاک او:

چه زهرا که شد علت مبقی دین دل آسوده می باش اندر زمانه زمین گردد از نسل پاکت گلستان زمان گردد از آل طه منور.
 چه زهرا که از عالمی گشته مهتر که نسل تو برپاست زین یکه دختر زمان گردد از آل طه منور. زمان گردد از آل طه منور.
 (شعر از سید عباس حسینی، متخلص به حیران. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۹۲.)

فاطمه، حقیقتی یگانه

یکی از مصادیق شناخته شده ی «کوثر» که در تفاسیر شیعه و سنی وارد و در بین همه مسلمین شایع گردیده است، حوض و نهر کوثر در بهشت می باشد؛ حوضی که مؤمنان می بایست برای لیاقت یابی حضور در بهشت، از آب پاک و پاک کننده ی آن بنوشند تا ظرفیت و لیاقت ورود به حرم کبریایی را بیابند.

این چه آبی است که می بایست از سرچشمه ی طهارت کوثر به کام تشنه ی مؤمنان نوشانیده شود تا لیاقت ورود به بهشت برین حاصل آید؟

این «کوثر بهشتی» چه نسبتی با وجود فاطمه ی زهرا علیها السلام که همان «کوثر محمدی» است، دارد؟ اینها سؤالاتی است که عقل و تصور ما از درکش عاجز است، شاید بتوان تنها به همین اندازه فهمید که کوثر، سرچشمه ای است در بهشت که صاحب آن، پیامبر و ساقی آن، امیر مؤمنان و حقیقت آن باطن فاطمه ی زهرا علیها السلام است.

عظمت بی همانند کوثر، آنگاه رخ می نماید که علاوه بر سوره ی کوثر، در حدیث تاریخی ثقلین نیز به دیده ی دقت و حکمت بنگریم: دو میراث گران سنگ در میان شما بر جای می نهمیم: کتاب خدا و عترتم. این دو از هم جدا نخواهند شد تا در حوض، بر من وارد آیند. (انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی... و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. برخی از منابع اهل سنت که حدیث فوق را نقل کرده اند عبارتند از: صحیح ترمذی، محمد بن عیسی ترمذی (متوفای ۲۷۹ هجری): ج ۵، ص ۲۳۸ و ص ۱۹۹. ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ص ۳۳ و ۴۵. تفسیر ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (متوفای ۷۷۴)، ج ۴، ص ۱۱۳. المعجم الکبیر، طبرانی (متوفای ۳۶۰ هجری)؛ ص ۱۳۷.)

حوض نامبردار در حدیث شریف ثقلین، همان سرچشمه ی بی همانند کوثر است.

بنابراین حدیث متواتر، حوض کوثر، تلاقی گاه قرآن و عترت است؛ جایگاهی که قرآن و همه ائمه ی اطهار علیهم السلام بایستی به آنجا وارد آیند. در آن جا است که قرآن و عترت، اتحاد می یابند؛ به بیانی بهتر، در این میعاد گاه است که اتحاد و یگانگی قرآن و عترت آشکار می شود؛ چرا که حقیقت قرآن، امری جدا از حقیقت اهل بیت علیهم السلام نیست.

آری، تجلی باطن و حقیقت فاطمه ی زهرا در بهشت برین، سرچشمه ی کوثر است؛ سرچشمه ی بی کرانه ای که زلال بی

همانندش، طهارت بخش بهشتیان برای فیض حضور الهی می باشد و لیاقت بخش ایشان برای ورود به حریم کبریایی؛ حقیقت یگانه ای که تلاقی گاه قرآن و عترت است و میعادگاه این دو با نبوت.

کوثری و چشمه ی فیض خدا از تو زند جوش، زلال بقا.

از تو زند جوش، زلال بقا. از تو زند جوش، زلال بقا.

(شعر از حاجی محمدجان قدسی. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۲۲.)

یا فاطمه!

طاهره ای یا طهارت بخش اهل بهشت!

بتولی یا لیاقت بخش برین سرنوشت!

تقیه ای یا تلاقی گاه قرآن و عترت با نبوت!

معصومه ای یا میعادگاه کتاب و امامت با رسالت!

نمی دانم چگونه توصیف کنم!

شگفتا از تو!

شگفتا که شگفتی و شیفتگی بشر را با تو پایانی نیست!

تو کیستی و دارای چه ظرفیتی که هم قرآن را، هم نبوت را و هم امامت را در خود گنجانده ای؟!

تو را چه وسعت و عظمتی است که میعادگاه قرآن و امامت با رسالت گردیده ای؟!

چنین ظرفیت شگفتی، تنها شایسته و سزاوار مقام توست که در دوره ی زندگی ات، دوام بخش رسالت پدر بودی و حفاظت بخش امامت همسر و ایمنی بخش کتاب برتر؛ استمراردهنده خط رسالت بودی و حفظکننده ی سیر امامت و منع کننده ی تحریف از کتاب پرکرامت:

نخل نبوت ز تو شد بارور مهر تو رخشان ز بلندای عرش علت غایی به دو عالم تویی خلق، تو را، امر، تو را جان تو راست جلوه گه صورت جانان تو راست

باغ امامت ز تو شد پر شجر سفره ی تو گستره ی عرش و فرش جوهره ی عالم و آدم تویی جلوه گه صورت جانان تو راست جلوه گه صورت جانان تو راست

(شعر از محمدجان قدسی. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۲۲.)

فاطمه، مجمع اسمای الهی

ارباب معرفت، اسما و صفات الهی را به دو دسته تقسیم می کنند: جمالیه و جلالیه. اسما و صفاتی که در بر دارنده ی مفاهیمی چون محبت، لطافت، رأفت، عطوفت، رحمت و... می باشند، در گستره ی صفات جمالیه می گنجد و آن اسما و صفاتی که در بر دارنده ی مفاهیمی چون صلابت، غضب، انتقام، عقوبت، قهاریت، جباریت و... می باشند، در قلمرو صفات جلالیه وارد می گردند.

همه ی اسمائی که برای خداوند متعال در قرآن کریم ذکر شده است، در این دو گستره، قابل تقسیم بندی است. اسمائی از قبیل: قاهر، جبار، متکبر، قوی، ذوانتقام، منتقم ذوالجلال و شدید العقاب را «اسمای جلالیه ی الهی» می نامند. و اسمائی چون: علیم، رحیم، کریم، رثوف، عطف، ودود، غفور، لطیف، خبیر، بصیر، شهید، ذوالفضل و سریع الحساب را «اسمای جمالیه ی الهی» نام می نهند.

به عقیده ی عرفا، هر موجودی به اندازه ی بهره ی وجودی اش از ویژگی های کمالی، جلوه ای از اسما و صفات بی نهایت کمال

الهی را متجلی و نمایان می‌سازد. در میان تمام مخلوقات، تنها آفریده‌ای که می‌تواند مظهر جمیع اسما و صفات الهی گردد، انسان است. تنها اوست که می‌تواند با استعدادی که خداوند در وجودش نهاده است، به سوی جمال و جلال مطلق الهی اوج گیرد و آینه‌ی تمام‌نمای اسما و صفات الهی گردد.

سایر آفریدگان نیز، جلوه‌ای از اسما و مظهری از صفات الهی‌اند؛ اما هیچ‌گاه یارای آن را نخواهند یافت که مظهر تام و تمام اسما و صفات الهی گردند؛ به عنوان مثال، فرشتگان نیز مظهر اسمای خدایی‌اند؛ اما مظهر سبوحیت و قدوسیت.

آن هنگام که پروردگار عالم به فرشتگان، خبر داد که انی جاعل فی الارض خلیفه؛ (بقره (۲): ۳۰). من در روی زمین، خلیفه‌ای خواهم گماشت، پرسیدند: أتجعل فیها و یسفد فیها و یسفک الدما و نحن نسبح بحمدک و نقدر لک (بقره (۲): ۳۰)؛ آیا کسانی خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خون‌ها ریزند؟ آیا مقام خلافت الهی را به موجودی فسادکار و خونریز خواهی سپرد و حال آن که ما تو را تسبیح و تقدیس می‌نماییم؟ جواب شنیدند که: انی اعلم ما لا تعلمون (بقره (۲): ۳۰)؛ من چیزی لی دانم که شما نمی‌دانید. من از اسرار خلقت انسان آگاهم و استعدادی در وجود او نهاده‌ام که شما از آن بی‌خبرید.

گوهری در وجود این انسان به ودیعت نهاده‌ام که می‌تواند او را به مقامی برساند که شما فرشتگان مقرب به خدمت‌گذاری او مباحات ورزید؛ البته اگر قدر این گوهر را بدانند و آن استعداد را به فعلیت رسانند. ای فرشتگان! اگر شما مظهر سبوحیت و قدوسیت من گشتم اید و از اسلای من، دو اسم سبوح و قدوس در وجودتان ظهور یافته است، آدمی با اختیار خویش می‌تواند جمیع اسما و صفات مرا به ظهور رساند. و آن‌گاه همه‌ی اسما را به آدم تعلیم داد؛ علم آدم الأسماء کلها. (بقره (۲): ۳۱)

آیات نامبردار، در بردارنده‌ی این پیام است که: ای انسان! قدر خود را بدان و خویشتن را هم ردیف چهارپایان قرار مده! تو برای خوردن و آشامیدن آفریده نشده‌ای. تو برای نفس چرانی و شهوت‌بارگی آفریده نشده‌ای. تو برای فریفتگی در مقابل زرق و برق دنیا خلق نشده‌ای. تو برای دل‌سپاری به مظاهر دنیا بدین سرا نیامده‌ای. تو آمده‌ای تا خلیفه‌الله شوی. خلق شده‌ای تا جلوه‌نمای جمیع اسما و صفات الهی گردی. چنان استعداد بی‌همتایی در وجودت به ودیعت نهاده‌ام که می‌تواند تو را به والاترین کمالات رساند. تو آفریده شده‌ای تا با انتخاب راه بندگی و عبودیت من، این استعداد بی‌ظنیر را به فعلیت رسانی و وجودیت را به اوج کمال نایل گردانی.

آری، به انسان ظرفیت، استعداد و توانی عطا شده است که می‌تواند وجود خویش را از نازل‌ترین مراتب جلوه‌گری جمال و جلال الهی، لحظه به لحظه ارتقا بخشد و آن را به عالی‌ترین مراتب جلوه‌نمایی حق، واصل گردانیده، آینه‌ی تمام‌نمای اسما و صفات خدایی گرداند.

آدمی، آن هنگام که از خودیت و نفسانیت گذشت و قدم در مسیر بندگی و عبودیت گذاشت، وقتی که از خودپرستی رهید و به خداپرستی رسید، آن هنگام که قدم بر خود نهاد و اختیارش را به خدا و انهاد، تجلی و ظهور صفات الهی در وجودش آغاز می‌شود و لحظه به لحظه، به تناسب مرتبه‌ی بندگی‌اش، فزونی می‌گیرد.

صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام را در یک کلام می‌توان به عنوان «مظهر جمیع اسما و صفات الهی» معرفی کرد. شخصیتی جامع که از رهگذر عبودیت و بندگی به والاترین مرتبه‌ی فنای فی‌الله و جلوه‌نمایی حق، واصل گردیده است:

چو زهرا فانی ذات خدا و ز خود مجرد شد سراپا حق و پاک از بند هر قید مفید شد.

سراپا حق و پاک از بند هر قید مفید شد. سراپا حق و پاک از بند هر قید مفید شد.

(شعر از فؤاد کرمانی. اختران ادب: ص ۷۸.)

شخصیتی جامع صفات جمال و جلال پروردگار که در هر لحظه لحظه‌ی وجودش، برترین نمونه‌ی کمالات را در عرصه‌های مختلف به ظهور رسانیده است: در عرصه‌ی رحمت و عطوفت، در گستره‌ی تقوا و عبودیت، در پهنه‌ی پاکدامنی و عفت، در

صحنه‌ی تعلیم و تربیت، در جبهه‌ی سیادت و درایت، در میدان شجاعت و کیاست، در فخرای بلاغت و خطابت، در جایگاه حفاظت از رسالت، در مقام حمایت از ولایت و....

فاطمه، مظهر کل اسمای الهی است. فاطمه، آئینه دار تمام صفات ربوبی است. فاطمه، مظهر رحمت و عطف خداست. فاطمه، تجلی علم و حکمت خداست. فاطمه، مظهر صبر و حلم خداست. فاطمه، تجلی عظمت و قدرت خداست. او مظهر جمال خداست و تجلی جلال خداست:

کیست زهرا؟ آئینه‌ی ایزدنا کیست زهرا؟ مظهر کل الجمال کیست زهرا؟ مظهر کل الکیال کیست زهرا؟ عاشق ذات خدا کیست زهرا؟ دخت احمد، مصطفی مظهر کل الکیال کبریا.

کیست زهرا؟ آئینه‌ی ذات خدا کیست زهرا؟ مظهر کل الجلال آئینه‌ی حسن جمال ذوالجلال مظهر اسما و اوصاف خدا مظهر کل الکیال کبریا. مظهر کل الکیال کبریا.

(محمدرضا ربانی. آئینه‌ی ایزدنا، ص: ۱۹۱ و ۱۹۲.)

در این مقام از بیان روحانی و نورانی مراد سفر کرده مان، آن عارف مهربان جماران استمداد می جویم تا شاید از سرچشمه‌ی بی کرانه کوثر، قطره‌ای بر جان عطشان و کام تشنه مان چشانند و بدان قطره روح افزا، قلوبمان را حیاتی دیگر بخشاید، ان شاء الله:

تمام ابعادی که برای یک زن و یک انسان متصور است، در فاطمه‌ی زهرا علیه السلام جلوه کرده است.

یک زن روحانی و ملکوتی و تمام حقیقت زن. تمام حقیقت انسان و تمام نسخه‌ی انسانیت. موجودی ملکوتی که در عالم به صورت انسان، ظاهر شده و موجودی الهی و جبروتی که به صورت یک زن پدیدار گشته است.

... انسان، موجودی متحرک است. حرکت او از نازل ترین مراتب صوری طبیعی، شروع می شود به سوی والاترین مدارج کمال به پیش می رود؛ از مرتبه‌ی طبیعت تا مرتبه‌ی غیب و فنای در الوهیت.

برای صدیقه‌ی طاهره، همه‌ی این معانی حاصل است. حرکت معنوی اش را از مرتبه‌ی طبیعت، شروع کرده و با قدرت و تأیید الهی و تحت تربیت رسول الله صلی الله علیه و آله همه‌ی مراحل را طی فرموده و بدان مرتبه‌ی ای رسیده که دست همگان از آن کوتاه گردیده است.

تمام معنویات، جمیع جلوه‌های ملکوتی، جلوه‌های جبروتی، جلوه‌های ملکی و ناسوتی، همه و همه در این موجود مجتمع گشته است. انسانی به تمام معنا انسان، زنی به تمام معنا زن. (سخنرانی حضرت امام خمینی در زاد روز فاطمه‌ی زهرا، تاریخ ۲۶/۲/۵۸، با اندکی تلخیص و ویرایش محتوایی.)

آری، فاطمه‌ی مرضیه را تنها می توان «آینه‌ی تمام نمای طلعت خدایی» نامید و بس:

در هر صفتی، اعظم اسمای الهی اوصاف خدا از تو هویدا است کماهی ذات متناهی، صفت نامتناهی سر تا قدمت، آینه‌ی طلعت شاهی.

اندر فلک قدرت، نبود چو تو ماهی علم تو محیط است به معلوم الهی سر تا قدمت، آینه‌ی طلعت شاهی. سر تا قدمت، آینه‌ی طلعت شاهی.

(شعر از حکیم صفای اصفهانی، اختران ادب: ص ۷۷.)

فاطمه، طلایه دار شفاعت

شفاعت گران عرصه‌ی محشر، بنابر آموزه‌های اسلامی بسیارند: انبیا، اوصیا، مؤمنان واقعی، ملائکه، (رسول الله (ص): الشفاعة للأنبياء و الأوصياء و المؤمنین و الملائکه. بحار الانوار: ج ۸، ص ۵، ح ۷۵.) اهل بیت علیهم السلام و محبان ایشان، (الامام علی (ع):

لنا شفاعه و لاهل مودتنا شفاعه... الخصال: ص ۶۲۴، ح ۱۰.) شهدا، علمای ربانی، (رسول الله (ص): ثلاثه یشفعون الی الله عزوجل فیشفعون: الانبیاء، ثم العلماء ثم شهداء الخصال: ص ۱۵۶ ح ۱۹۷.) قرآن، (رسول الله (ص): تعلموا القرآن فانه شافع یوم القیامه. مسند احمد: ح ۲۲۲۱۹.

الامام علی (ع): واعلموا انه شافع مشفع و قائل مصدق و انه من شفع له القرآن یوم القیامه شفع فیہ. نهج البلاغه: خطبه ی ۱۷۶.) ... اما در میان تمام شفاعت گران روز قیامت، نام فاطمه ی زهرا علیها السلام همچون خورشیدی رخشان می درخشد؛ چرا که روایات معتبر بسیاری (ر.ک بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲۱۹ تا ۲۲۷.) از جانب رسول خدا و ائمه ی اطهار علیهم السلام، شفاعت بی نظیری را برای آن جانب وعده می دهند؛ شفاعتی چنان گسترده که نه تنها محبان آن حضرت و دوستان ذریه ی او را شامل می شود، بلکه تمام محبت ورزان به دوستان یا دوستان دوستان او را نیز در بر می گیرد.

در این مقام، به ذکر خلاصه ی مضمون چند حدیث شریف، که ترسیم نمای شفاعت فراگیر آن حضرت در عرصه ی قیامت می باشد، تبریک و تیمن می جویم:

۱.... در آن هنگامه ی پرغوغا و پردغدغه به ناگاه ندایی عرش لرزان از جانب جبرائیل همه ی صداها و همه ها را فرومی نشاند: غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد: چشم هایتان را فروافکنید تا فاطمه، دختر محمد، عبور نماید.

در پی این ندا، هیچ پیمبری، هیچ صدیقی و هیچ شهیدی، باقی نمی ماند مگر آن که چشمانشان را، از روی احترام، فرومی افکنند. ناقه ی فاطمه، با هدایت جبرائیل، از عرصه ی محشر می گذرد تا این که در مقابل عرش پروردگار قرار می گیرد. فاطمه، از ناقه فرود می آید و زبان به تظلم خواهی می گشاید.

در پی تظلم خواهی فاطمه، ندایی از جانب خداوند جل جلاله فرامی رسد که: یا حبیبتی! سلینی تعطی، و اشفعی تشفعی، فوعزتی و جلالی لا جازین ظلم کل ظالم؛ ای حبیبه ی من! و ای دختر حبیب من! بخواه که هر چه خواهی عطا می شود، شفاعت نما که هر که را شفاعت نمایی پذیرفته می شود. به عزت و جلالم سوگند که ستمگری هر ستمکاری را خودم مجازات می دهم.

پس، فاطمه عرضه می دارد: الهی و سیدی! ذریتی و شیعتی و شیعه ذریتی و محبی و محب ذریتی؛ پروردگار و سرور من! فرزندانم و پیروانم و پیروان فرزندانم و دوستانم و دوستان فرزندانم.

در پی درخواست فاطمه، از جانب خداوند رحمان، خطاب می رسد که: این ذریه فاطمه و شیعتها، و محبها و محبوا ذریتها؟ کجایید فرزندان فاطمه و پیروان ایشان؟ کجایید دوستان فاطمه و دوستان فرزندان او؟ پس بلافاصله، فرشتگان رحمت، ایشان را در بر می گیرند. فاطمه، در پیشاپیش اینان به سوی بهشت حرکت می کند و اینان در پی فاطمه، وارد بهشت برین می گردند! (امالی صدوق: ص ۲۵. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲۱۹. ناسخ التواریخ: ص ۱۷۶. غایه المرام: ص ۵۹۴. روضه الواعظین: ص ۱۴۸. عوالم العلوم ج ۱۱، ص ۳۲۲. المناقب: ج ۳، ص ۳۲۷.)

۲.... صد هزار فرشته، حضرت فاطمه را در عرصه ی محشر، بر بال های خویش حمل می دهند تا بر در بهشت فرود می آورند. پس فاطمه توقف نماید و داخل بهشت نشود و التفات او به سوی صحرای محشر باشد.

از جانب پروردگار خطاب آید که: ای دختر حبیب من! سبب توقفت چیست و حال آن که تو را اذن بهشت داده ام؟ عرضه می دارد: پروردگارا! دوست می دارم که قدر و منزلتم در این روز معلوم گردد.

خطاب رسد که: ای فاطمه! در قلب یکایک محشریان نظاره کن و در قلب هر کسی که ذره ای از دوستی خود و فرزندان خود دیدی، دست او را فراگیر و در بهشت جایش ده!

در پی این ندا، فاطمه دوستان و شیعیان خود را از میان مردمان؛ بسا مرغی که دانه های خوب و مرغوب را بر می چیند، جدا می سازد.

شیعیان فاطمه، در پیشگاه او و بر در بهشت حاضر می شوند؛ اما پیش از ورود به بهشت، با الهامی الهی ملتفت محشر می شوند و به سوی عرصه ی محشر نظر می افکنند و از پروردگار تقاضا می نمایند که: پروردگارا! دوست می داریم که در چنین روزی، قدر و منزلتمان، شناخته شود.

خطاب الهی فرامی رسد که: ای دوستان من! در جمع محشریان بنگرید که چه کسی دوستدار شما از روی محبت فاطمه بوده است؟ کیست که شما را از روی محبت فاطمه، اطعام کرده باشد؟ کیست که به شما در محبت فاطمه، شربتی آب عطا کرده باشد؟ کیست که از روی محبت فاطمه، شما را جامه ای داده باشد؟ کیست که در محبت فاطمه، غیبتی را از شما دفع کرده باشد؟ دست او را بگیرد و به بهشت داخل گردانید.

به خداوند سوگند که در پی این شفاعت گسترده، هیچ کسی در عرصه ی محشر باقی نمی ماند مگر شک کنندگان بیمار دل، کافران سیاه دل، و منافقان سنگ دل. (ریاحین الشریعه، ج ۱ ص ۲۳۳).

نتیجه آن که شفاعت آن حضرت از شفاعت همه شفاعت کنندگان عرصه محشر بسی فراتر و گسترده تر می باشد. به دیگر سخن عالی ترین و گسترده ترین مرتبه ی شفاعت در روز قیامت ویژه ی حضرت زهرا علیها السلام است.

چه رازی در میان است که از بین همه ی شفاعت کنندگان، والاترین مراتب شفاعت ویژه ی حضرت زهرا (س) گشته است؟! چگونه با وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی بن ابیطالب (ع) در عرصه ی شفاعت، وسیع ترین مرتبه ی شفاعت به وجود فاطمه ی زهرا علیها السلام اختصاص یافته است؟! مگر مقام نبوت و رسالت پیامبر اکرم (ص) بالاتر نبوده است؟! مگر مقام امامت و ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام والاتر نبوده است؟! چگونه مرتبه ی شفاعت صدیقه ی طاهره علیها السلام از همه ی پیامبران و امامان وسیع تر و پر دامنه تر می باشد؛ در حالی که ایشان نه دارای مقام نبوت بوده اند و نه واجد مقام امامت؟! پاسخ به این سؤالات، البته در محدوده ی عقل و فهم بشری، نیازمند مقدمه ای مختصر می باشد:

شفاعت گری بی همتای فاطمه از چشم انداز عرفانی

انسان، در مسیر تکاملی اش هر چه بیشتر به پیش رود، تجلی گر اسما و صفات بیشتری از خداوند متعال می گردد. آدمی در پرتو رهیدگی از خود و پیوستگی با خدا، آینه ی صفات جمال و جلال خداوندی می گردد و در هر مرحله ای از سیر به سوی حق، صفتی از صفات الهی در وجود او جلوه گر و آثار ویژه ی آن ظاهر می شود. اما در زمینه ی ظهور صفات جمال الهی در وجود زن بسی بیشتر است؛ به همان سان که زمینه ی تجلی صفات جلال الهی در وجود مرد بیشتر است. به وجود زن در متجلی سازی صفات جمال الهی (محبت، عطوفت، رحمت، لطافت، ظرافت و...) استعداد و توانایی ویژه ای عطا شده است؛ برخلاف مردان که به ظهور رسانی صفات جلال الهی (صلابت، قاطعیت، خشونت، قدرت و...) یارایی و ظرفیت ویژه ای یافته اند.

اگر زن در مسیر بندگی خدا که همان مسیر تکامل اوست، قدم بر دارد، صفات جمال الهی در وجود او بیشتر ظهور و جلوه می نماید. از رهگذر همین صفات است که زنان می توانند با خداوند رابطه ای عمیق تر برقرار کنند، صفات او را بیابند و او را به علم حضوری بشناسند.

باری، زن طبعاً مهربان تر و عطوفت تر از مرد است و به کارهای ظریف و لطیف مایل تر؛ چرا که با ویژگی های روانی و ذاتی اش سازگارتر است.

شکی نیست که صفات «رأفت و عطوفت»، «مهربانی و رحمت» و «عفو و گذشت» در وجود زنان بسی قوی تر از وجود مردان است. در عرصه ی روان شناسی تفاوت های مرد و زن، اگر چه در بین روان شناسان، اختلافات فراوانی وجود دارد، اما همگی ایشان در این مسأله متفقند که عاطفه و احساس زنان، بسی نیرومندتر و گسترده تر از عواطف مردان است.

والا ترین مایه ی امتیاز زن بر مرد، در عواطف و احساسات برتر می باشد؛ همان بعد وجودی که با لطافت، ظرافت، زیبایی و عظمت روح انسانی مرتبط است. از این روست که گرمی بازار محبت در جهان، از وجود زن است. گرمابخش سرای انسانیت، وجود زن است. در عرصه ی خانواده، دلربایی محبت مادر بیشتر است یا پدر؟ جاذبه ی محبت خواهر بیشتر است یا برادر؟ چرا در تمام فرهنگ های جهان، مادر به عنوان سمبل مهربانی و عطف شناخته شده است؟

بی شک قوی ترین عامل ایجاد جاذبه و برقراری محبت و صمیمیت در محیط خانواده، دختران و مادرانند. اگر چنین ویژگی عاطفی والایی در وجود زنان نمی بود، کانون گرم و با صفای خانواده ها به کویری خشک و بی روح مبدل می گشت؛ چرا که به مردان توانایی برقراری چنین صفا، محبت و صمیمیتی داده نشده است.

عواطف بی شایبه، ویژگی منحصر به فرد زنان عالم است، مردان را بهرکاری دیگر ساخته اند. این عواطف و احساسات، نشانه و نمودی از رحمت ویژه ی خداوند به بندگانش می باشد؛ این عشق و محبت سرشار در وجود زن، ظهور و جلوه ای از عشق و محبت خدایی است.

خوشا به حال زنانی که استعداد های عظیم وجود خویش را بشناسند، به پرورش و رشد آن اهتمام ورزند و آن را در مجرای درست و خدا پسندانه ی آن به کار گیرند. این رحمت و محبتی که در نهاد زن به ودیعت نهاده شده است، چونان حبل و ریسمان محکمی است که رابطه ی حقیقی بین زن و خدا را برقرار می سازد؛ بسان رشته ی مطمئنی است که یک سوی آن در قلب زن و دیگر سوی آن به مقام ذات الهی متصل است. زن، بایستی که این حبل متین الهی را بگیرد و با مددگیری از آن، مداوم به پیش برود تا او را به جایگاه مقعد صدق عند ملیک مقتدر (قمر (۵۴): ۵۵) رساند.

و اما روایات پرشماری که گسترده ترین مرتبه ی شفاعت را ویژه ی حضرت زهرا علیها السلام معرفی می کنند، نه بدان معنا که دیگران از مقام شفاعت بی بهره اند؛ بلکه بدین معناست که:

حضرت زهرا علیها السلام، به خاطر لطافت خاص روحی، مظهر تام و تمام رحمت الهی گشته است. از آن جا که رحمت و عطف خداوندی در وجود زن، بیشتر جلوه و بروز می نماید و در وجودی که از همه چیز بریده و سراپا فنای در خدا گردیده است، به اوج تجلی می رسد، می توان گفت: ریشه ای ترین و عمیق ترین محبت ها، رحمت ها، رأفت ها، عطف ها و مغفرت های خداوند در وجود حضرت زهرا علیها السلام تجلی و ظهور کرده است. از همین روست که آخرین و گسترده ترین شفاعت ها که خود، نمود و تجلی رحمت بی کرانه ی الهی است، به دست مهربان فاطمه ی زهرا علیها السلام صورت می پذیرد:

معدن در ولایت، منبع فیض خدا چون به محشر بر شفاعت لب گشاید لطف دوست بخشد از رحمت گناه دوستدار فاطمه.

در شفاعت، عالمی چشم انتظار فاطمه بخشد از رحمت گناه دوستدار فاطمه. بخشد از رحمت گناه دوستدار فاطمه.

(مهدی الهی قمشه ای، شکوفه های عرفان: ص ۲۹۴)

برای زنان، مایه ی بسی مباحات می باشد که از جنسی آفریده شده اند که فاطمه ی زهرا علیها السلام نیز از آن جنس بوده اند. برای زنان، مایه ی بسی افتخار است که با ویژگی هایی از مردان ممتاز شده اند که با آن استعدادها می توانند همچون زهرا اطهر، جلوه نمای جمال الهی شوند و آینه دار عشق، محبت، رحمت و مهربانی های خدایی گردند.

یا فاطمه!

سرشتم، مهر و محبت تو!

بهشتم، مزار بی چراغ تو!

چنان کن که سرنوشتم، باشد لطف و شفاعت تو!

یا فاطمه!

تو زهرایی و شفیعہ ی روز جزا!
تو فاضله ای و آینه دار فضیلت، محشر کبر!
یا فاطمه!

به حق رحمت! به حرمت عطوفت!
دست من و لطف و عطای بی کرانه ات.
جرم من و شفاعت گری یگانه ات.
یا فاطمه! ای مظهر رحمت بی کرانه ی الهی!
ای تجلی عطوفت بی همتای خدایی!
ای بروز رأفت بی پایان باری:

اهل عصیان گر تو را روز جزا حامی کنند گر گشایی از شفاعت بر گنه کاران دری بنده از رحمت خدا درهای دوزخ را تمام.
قهر سبحانی کند تیغ جزا را در نیام بنده از رحمت خدا درهای دوزخ را تمام. بنده از رحمت خدا درهای دوزخ را تمام.
(محشم کاشانی، دیوان، ص ۳۰۵)

فاطمه، نازل فرمای جبرائیل

پیوند اهل بیت با عالم غیب، پیوندی مداوم و همیشگی بوده است. در حقیقت ایشان، گنجینه داران علمی بی کران می باشند که آستان مبارکشان به دوام فرودگاه و عروج گاه ملائیکه مقرب الهی بوده است. در میان اهل بیت علیهم السلام، عصمت کبرا علیها السلام از پیوندی بس شگفت و ارتباطی بس شگرف با عالم ملکوت بر خوردار بوده است که صد البته ادراک و توصیف چنین پیوندهای بلند غیبی، معنوی و عرفانی برای فهم بشری اگر ممتنع نباشد، فوق طاقت و بسی مشکل می باشد:

فضل زهرا را بشر کی می توان احصا کند؟ قطره را قدرت نباشد وصف از دریا کند.
قطره را قدرت نباشد وصف از دریا کند. قطره را قدرت نباشد وصف از دریا کند.

روح متعالی و پر عظمت زهرای اطهر که از ادراک آن حیران شود عقول، سبب شود تا پس از عروج جانگداز پیامبر، روح اعظم از اوج عرش به حوض فرس فرو آید و تسلا بخش قلب داغدیده ی دردانه ی پیامبر گردد.

پس از ارتحال جان گاه پیامبر، جبرائیل امین، از جانب رب العالمین مأموریت می یابد تا با آمد و شدی مکرر به محضر پر کرامت فاطمه ی مرضیه و خبردهی از جایگاه پدر و پرده برداری از عالم غیب، (الامام صادق علیه السلام... ان فاطمه مکثت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله خمسہ و سبعین یوما و کان دخلها خزن شدید علی ابیها و کان جبرئیل علیه السلام یأتیها فیحسن عزاءها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی علیه السلام یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه. الکافی: ج ۱، ص ۲۴۱. مسند فاطمه الزهرا علیها السلام، عطار دی: ص ۲۸۲.) مونس و همنشین روح عظیم و لطیف فاطمه در فراق پدر گردد. باری، در آن ایام سخت و جان فرسا، جبرائیل با فرودهایی مکرر و ادامه دار، تمام مسایل و حوادث پس و پیش رو تا برپایی قیامت را به اطلاع آن حضرت می رسانید و امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز آنها را می نگاشت و بدین سان «صحیفه ی فاطمه» شکل می گرفت.

مصحف فاطمه در واقع، یکی از تجلیات علم بی نهایت الهی بر روح عظیم فاطمه ی مرضیه علیها السلام می باشد که بنابر روایات، اخبار گذشته و آینده تا خاتمه ی قیامت در آن مصحف شریف موجود است؛ (الامام باقر علیه السلام.... فیه خبر ما یکون الی یوم

القیامه و فيه خبر السماء و عدد ما فی السماوات من ملائکه و غیر ذلک و عدد کل من خلق الله مرسل و غیر مرسل و اسماء هم و اسماء من ارسل اليهم و اسماء من کذب و من اجاب و اسماء جميع من خلق الله من المؤمنین و الکافرین من الاولين و الاخرین و اسماء البلدان و صفه کل بلد فی شرق الارض و غربها و عدد ما فيها من المؤمنین و عدد ما فيها من الکافرین و صفه کل من کذب و صفه القرون الاولى و قصصهم و من ولی من الطواغیت و مده ملکهم و عددهم و اسماء الائمه و صفتهم و ما یملک کل واحد واحد و صفه کبرائهم و جميع من تردد فی الأدوار... فيه اسماء جميع ما خلق الله و اجالهم و صفه اهل الجنة و عدد من یدخلها و عدد من یدخل النار و اسماء هؤلاء و فيه علم القرآن كما انزل و علم التوراه كما انزلت و علم الاءنجیل كما انزل و علم الزبور و عدد کل شجره و مدره فی جميع البلاد.... مسند فاطمه الزهرا علیها السلام، شیخ الاسلامی، ص ۱۵۷. دلائل الامامه: ص ۲۷.

الامام صادق علیه السلام... اما انه ليس فيه شیء من الحلال و الحرام و لكن فيه علم ما يكون. مسند فاطمه الزهرا علیها السلام: عطاردی، ص ۲۸۲. الکافی: ج ۱، ص ۲۴۰. مصحف شریفی که یکی از منابع اصلی علم امامان می باشد و پس از فاطمه دست به دست، از امامی به امام دیگر سپرده شده است تا این که اینک در دست پاک یوسف زهرا آن حجت بر حق الهی و صدف دریای رحمت رحمانی، عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار یافته است. (الامام باقر علیه السلام... دفعته الی امیرالمؤمنین فلما مضی صار الی الحسن ثن الی الحسين ثم عند اهله حتی یدفعوه الی صاحب هذا الامر. مسند فاطمه الزهرا علیها السلام، شیخ الاسلامی: ص ۱۵۸. دلائل الامامه، ص ۲۸.)

این مقام، فضیلتی بی نظیر برای صدیقه ی طاهره می باشد؛ چرا که سابقه نداشته است که جبرائیل جز با طبقه ی اول انبیای عظام چنین رفت و آمدهای مکرری داشته باشد و این همان فضیلت یگانه ای است که عارف بزرگ قرن ما، خمینی کبیر، آن والاترین فضیلت فاطمه ی زهرا علیها السلام می شمارند:

راجع به حضرت صدیقه علیها السلام، بیان خود را از هر ذکری قاصر می دانم. فقط به یک روایت که با سند معتبر در کافی شریف (اصول کافی: ج ۲، ص ۳۵۵) نقل شده است، تبرک می جویم.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: فاطمه علیها السلام بعد از پدر، هفتادوپنج روز زنده بود و حزن و شدت بر ایشان غلبه داشت و جبرئیل امین، خدمت ایشان می آمد و عرض تعزیت می کرد و مسایلی از آینده را نقل می فرمود.

ظاهر روایت، این است که در این ۷۵ روز، مراده ای برقرار بوده است؛ یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد و مداوم بوده است. گمان ندارم که چنین امری غیر از طبقه ی اول از انبیای عظام برای کسی دیگر وارد شده باشد جبرئیل امین، در ظرف ۷۵ روز، آمد و شدی داشته و مسایل واقع در آتیه را بیان می کرده و حضرت امیر هم آنها را می نوشته است. حضرت امیر، همانطوری که کاتب وحی رسول خدا بوده، کاتب وحی حضرت صدیقه در این ۷۵ روز، نیز بوده است.

مسأله ی فرود آمدن جبرئیل، یک مسأله ی ساده نیست؛ خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی امکان نزول دارد. یک تناسب کامل بین مقام و عظمت جبرئیل که روح اعظم است، و روح آن شخصیتی که جبرئیل بر او وارد می شود، لازم است. چه همچون بعض اهل نظر قایل شویم که تنزل جبرئیل به واسطه ی روح عظیم خود پیامبر یا ولی می باشد و این روح بلند نبی یا ولی است که جبرئیل را تنزیل می دهد و چه به سان بعض اهل ظاهر بگوئیم که حق تعالی، روح اعظم را مأموریت می دهد که نازل شود، تناسب کاملی بین طرفین، لازم و ضروری است؛ تا تناسبی روحی با جبرئیل که روح اعظم است، موجود نباشد، نزولی امکان ندارد. چنین تناسبی تنها بین جبرئیل و ارواح بلند انبیای درجه اول مثل ابراهیم، موسی، عیسی و رسول خدا بوده است.

چنین رابطه ای برای همه کس نبوده است. حتی درباره ی ائمه هم ندیده ام وارد شده باشد که جبرئیل این چنین بر آنها نازل گشته باشد.

این مقام، تنها ویژه ی حضرت زهرا علیها السلام است که جبرئیل در طول این ۷۵ روز، به طور مکرر، بر حضرت وارد شده و مسایل

آتیه را، که بر ذریه ی او وارد می آمده، بیان می کرده و حضرت امیر هم ثبت می فرموده است. ممکن است یکی از مسایلی که بیان فرموده است، مسایلی باشد که در عهد ذریه ی بلند پایه ی او حضرت صاحب علیه السلام واقع می شود که مسایل ایران هم جزو آن است.

در هر صورت، من این شرافت و فضیلت را برای حضرت زهرا علیها السلام از همه فضایی که برای ایشان ذکر کرده اند، هر چند آنها هم فضایل بزرگی است، بالاتر می دانم؛ فضیلتی که جز برای انبیا علیهم السلام، آن هم نه همه انبیا، بلکه تنها برای طبقه ی بالای انبیا و بعضی از اولیایی که در رتبه ی آنها می باشند، برای کسی دیگر حاصل نشده و چنین تعبیری که رساننده ی رابطه مداوم و مراوده ای ۷۵ روزه می باشد برای هیچ کس تاکنون واقع نشده است. این فضیلت، از فضایل مختص حضرت صدیقه علیها السلام است. (صحیفه ی نور: ج ۱۹، ص ۲۷۸. سخنرانی حضرت امام در دیدار با گروهی از خواهران به مناسبت روز زن در تاریخ ۱۱/۱۲/۱۳۶۲. با اندکی ویرایش محتوایی.)

فاطمه، سفارش شده ی برترین رسول الهی

در فضیلت فاطمه ی زهرا علیها السلام همین بس از اشرف مخلوقات و برترین کاینات، پیامبر رحمت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، عمری را به معرفی فاطمه می پردازد؛ در هر فرصت مناسبی از فضل و فضیلت فاطمه سخن می راند و احترامی بیش از حد و حصر در حق وی روا می دارد تا شاید این فرشیان حق ناشناس، قدر شناس این گوهر دردانه ی عرشی گردند:

حق شناسان گر به دست آرند معیار تو را حد فوق ماسوا دانند مقدار تو را.
حد فوق ماسوا دانند مقدار تو را. حد فوق ماسوا دانند مقدار تو را.

(محتشم کاشانی، دیوان: ص ۳۰۴.)

آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله از همان آغاز تولد فاطمه علیها السلام، مأموریت می یابد تا به هر گونه ی ممکن، قدر و منزلت ملکوتی فاطمه علیها السلام را به امت خویش بشناساند؛ از این روی، شاهد آن می گردیم که پیامبر مکرم اسلام در زمان ها و مکان های مختلف، به کرات، به معرفی حبیبه ی خدا، فاطمه ی زهرا علیها السلام می پردازند. از همین جمله است معرفی تاریخی فاطمه علیها السلام از سوی پیامبر که به عنوان سند افتخاری در صحیفه ی تاریخ، ثبت و جاودانه گردید:

روزی پیامبر، در حالی که دست فاطمه علیها السلام را گرفته بودند، از منزل خارج شدند و در میان جمع مسلمانان حضور یافتند و خطاب به ایشان فرمودند:

هر که این دختر را می شناسد که می شناسد، اما هر که او را نمی شناسد، بداند که او فاطمه دختر محمد است. او پاره ی وجود من است. او قلب من است. او روح میان دو پهلوی من است. هر که او را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد، همانا خدا را آزار و اذیت رسانیده است. (خرج النبی و هو اخذ بید فاطمه، فقال: من عرف هذه فقد عرفها و من لم يعرفها فهي فاطمه بنت محمد و هي بضعة منی و هي قلبی و روحی التي بین جنبی، فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله. الفصول المهمة: ص ۱۳۹. نزه المجالس: ج ۲، ص ۲۲۸. نورالابصار: ص ۴۱.)

ای که روح و تنت از روح تن ختم رسل! «و من آذاک فقد آذای» محمد فرمود این چنین نسخه دگر، نسخه نویسی ایجاد نه رقم کرد و نخواهد پس از این کرد رقم.

در سراپای تو پا و سر احمد مدغم روح در روح، بدن در بدن آغشته به هم نه رقم کرد و نخواهد پس از این کرد رقم. نه رقم کرد و نخواهد پس از این کرد رقم.

(شعر از مرحوم آقا بزرگ قمی. اختران ادب: ص ۸۲.)

امثال این فرموده های حکمت آمیز در شأن فاطمه علیها السلام که بسی هم فراوان است، از زبان پاک و جودی صادر شده که طبق صریح آیات قرآن، هرگز رفتاری از روی خواسته های نفسانی یا گفتاری برخاسته از احساسات غیر عقلایی از وی صادر نمی شود: و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى؛ علمه شديد القوى؛ (نجم ۵۳): ۳ تا ۵.

و از سر هوا و خواست نفس سخن نمی گوید؛ سخن او، جز وحیی نیست که بر او الهام می شود؛ فرشته ی نیرومند او را آموزانده است.

باری، گفتارش عین حکمت است. رفتارش عین حقیقت است. سخنش عین وحی الهی است. کلامش عین خواست خدایی است. کردارش عین رضایت باری است. چنین وجود نورانی و پاکی در شأن یگانه دخترش می فرماید:

فداک ابوک یا فاطمه! بضعه ی پاک تن احمد تویی! شأن تو این بس که تو را داده آب ام ایها لقب ای منتخب!

پدرت بادا فدای بود تو! ای فاطمه! طور لقا، جلوه ی سرمد تویی! ام ایها لقب ای منتخب! ام ایها لقب ای منتخب!

(بحار النوار ج ۲۲، ص ۴۹۰). (شعر از محمد جان قدسی. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۲۲).

چنین تعبیر والایی نه برخاسته از فوران احساسات پدرانه؛ بکه نشأت گرفته از نگاهی خداینانه است. زبان مقدسی به چنین عبارات روح فزایی مترنم گردیده است که جز به کلام و حیانی و خدایی متکلم نمی گردد.

این بیان نورانی پیامبر، برانگیزه ی معرفتی بس عمیق نسبت به مقام بی نظیر فاطمه علیها السلام می تواند باشد و رساننده ی این واقعیت که فاطمه علیها السلام، جان و جانان رسول خداست؛ فاطمه، روح و ریحان رسول خداست؛ فاطمه پاره ای از وجود رسول خداست و در یک کلام: فاطمه، مایه ی قوام و استمرار وجود رسول خداست:

مطلع نور ایزدی، مبدأ فیض سرمدی جلوه ی او حکایت از خاتم انبیا کند.

جلوه ی او حکایت از خاتم انبیا کند. جلوه ی او حکایت از خاتم انبیا کند.

(محمد حسین غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹).

نه تنها گفتار پیامبر، معرف فضیلت و منزلت فاطمه می باشد؛ که تمام رفتار پیامبر نسبت به فاطمه، شناسای گوهر وجودی فاطمه می باشد؛ رفتارهایی برخاسته از اوج محبت، اکرام و احترام که جز در مورد فاطمه، برای احدی سابقه نداشته است.

هر هنگام که فاطمه به محضر پدر وارد می شود، پیامبر تمام قد به احترامش قیام می نماید، فاطمه اش را در آغوش می گیرد، بر دستانش بوسه می زند و او را بر جایگاه خویش می نشاند؛ و نیز چنین است احترام فاطمه نسبت به پدر:

هرگاه بر پیامبر وارد می شد، پیامبر او را خوش آمد می گفت، دستانش را می بوسید و او را در جایگاه خویش می نشاند. هرگاه که پیامبر بر فاطمه وارد می شد، فاطمه از جا بر می خاست و به استقبالش می شتافت، او را خوش آمد می گفت و دو دست پدر را

می بوسید. (عن عایشه: کانت اذا دخلت علیه رحب بها و قبل یدیها و اجلسها فی مجلسه. فاذا دخل علیها قامت الیه فرحبت به و قبلت یدیها.... سفینه البحار: ج ۲، ص ۳۷۴. سنن ترمذی: ج ۵ ص ۷۰۰. مستدرک صحیحین: ج ۳، ص ۱۵۴. امالی طوسی: ج ۲، ص

۱۴. العقد الفرید: ج ۳، ص ۲۳۰).

در مقامی دیگر، پیامبر رحمت، به سان گلی معطر، فاطمه را می بوید و در بیان وجه حکمت این رفتار عجیب خویش، پرده ای از سر این احترام های بی نظیر بر می دارد:

فاطمه، حوریه ای است به صورت انسان. هر زمان که مشتاق رایحه ی بهشت می شوم، دخترم فاطمه را می بویم. (رسول الله صلی الله علیه و آله: ففاطمه حوراء انسیه و کلما اشتقت الی رائحه الجنه شممت رائحه ابنتی فاطمه. توحید صدوق: ص ۱۷).

احمد به سان عطر جنت بوید او را با گوش جان در وصف او بشنو ز طه: ام ایها، بضعه منی، فداها.

ایزد سلام از خود مکرر گوید او را ام ایها، بضعه منی، فداها. ام ایها، بضعه منی، فداها.

(غلامرضا سازگار، نخل میثم: ص ۸۷)

از افقی دیگر

احترام‌های بی حد رسول نسبت به دخترش فاطمه را اگر از زاویه ای دیگر بنگریم، در بردارنده ی افتخاری بس عظیم برای همه ی زنان جهان در طول تاریخ می باشد. این گفتارها و رفتارهای ویژه در برهه ای صادر می شود که دختران، مایه ی ننگ و ذلت شمرده می شوند و سرنوشتی جز تحقیر و خواری در انتظارشان نیست. در چنان محیطی، صحیفه ی تاریخ نظاره گر والاترین رفتارها و اکرام‌ها نسبت به یک دختر و آن هم از جانب برترین و شریف ترین آفریدگان، می گردد؛ رفتارهایی سرشار از احترام، عشق و محبت که برای همه ی زنان جهان، افتخاربخش است و ایجادگر احساس کرامت، عزت و شرافت؛ عزت و شرافتی که در برهه های مختلف تاریخ، بدان وقعی نهاده نشده است و در بیشتر زمان‌ها به فلاکت، ذلت، فساد و هلاکت تبدیل گشته است. به فرموده ی حکیم فرزانه ی به ابدیت پرکشیده مان:

ولادت با سعادت فاطمه، در زمان و محیطی واقع شد که زن به عنوان یک انسان، مطرح نبود و وجود او موجب سرافکندگی خاندانش، در نزد اقوام مختلف جاهلیت، به شمار می رفت. در چنان محیط فاسد و وحشت زایی، پیامبر بزرگ اسلام دست زن را گرفت و از منجلا ب عادات جاهلیت، نجات بخشید. تاریخ اسلام، گواه احترامات بی حد رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مولود شریف است تا نشان دهد که زن، دارای بزرگی ویژه ای در جامعه می باشد که اگر برتر از مرد نباشند، کمتر نیست. پس این روز، روز حیات زن و روز پایه گذاری افتخار و نقش بزرگ او را در جامعه است. (سخنرانی حضرت امام قدس سره تاریخ ۲/۴/۱۳۶۰. در دیدار با گروهی از خلبانان نیروی هوایی. صحیفه ی نور: ج ۱۴، ص ۲۰۰.)

فاطمه، معیار رضایت و خشم کبریایی

پیامبر رحمت را در مقام معرفی فاطمه، فرموده های نورانی فراوانی است؛ اما در بیان تمام این بیان‌های گهربار، حدیثی بسیار کوبنده و حیرت افزا جلب توجه می کند:

ان الله لیغضب بغضب فاطمه و یرضی لرضاهها (مسند فاطمه الزهرا علیها السلام، عطاردی: ص ۳۵۴. امالی مفید: ص ۹۴ و ۹۵. المناقب: ج ۲، ص ۹۰. امالی صدوق: ص ۲۳۰.)؛ خداوند با خشم فاطمه، خشمگین و با رضایتش، راضی می گردد. و در جایگاهی دیگر، خطاب به خود فاطمه علیها السلام می فرماید:

یا فاطمه! ان الله یلغضب لغضبک و یرضی لرضاک. (مسند فاطمه الزهرا علیها السلام، عطاردی: ص ۳۵۵. دلائل الامامه: ص ۵۲. مستدرک صحیحین: ج ۳، ص ۱۵۳ و ۱۵۴. مجمع الزواید: ج ۹ ص ۲۰۳. روضه الواعظین: ص ۱۲۹.)؛ ای فاطمه! همانا خدا با خشم تو خشم می گیرد و با رضایت تو راضی می گردد.

این دو حدیث نورانی که منابع شیعه و سنی هر دو بدان مزین گشته اند، جلوه نمای اوج مقام و منزلت فاطمه علیها السلام می باشد؛ مقام و منزلتی بی نظیر که نورانیتش، فراتر از هزاران خورشید بر تارک جهان درخشیدن گرفته است: خشم فاطمه! عین خشم خدا و رضایتش، عین رضایت خدا.

در این که فاطمه به رضای خدا، راضی است، شکی نیست؛ اما رضایت محض فاطمه به رضای الهی، مقام راضیه گی اوست. در این که فاطمه، مورد رضایت خداست، تردید نیست؛ اما رضایت کامل خداوند از فاطمه، مقام مرضیگی اوست. این حدیث گهربار، اثباتگر مقامی بسیار والاتر برای «راضیه ی مرضیه» می باشد:

نه این که فاطمه، راضی است به رضای خدا هر چند چنین نیز می باشد؛ چرا که فاطمه، «راضیه» (الامام صادق علیه السلام: لفاطمه

تسعه اسماء عندالله عزوجل: فاطمه و الصدیقه و المبارکه و الطاهره و الزکیه و الراضیه و المرضیه و المحدثه و الزهراء. اعلام الوری: ص ۱۵۵. مسند فاطمه الزهرا علیها السلام، عطاردی، ص ۲۶.)

است- و نه این که فاطمه، محبوب و مرضی خداست- هر چند این چنین نیز هست؛ چرا که فاطمه، «مرضیه» (الامام صادق علیه السلام: لفاطمه تسعه اسماء عندالله عزوجل: فاطمه و الصدیقه و المبارکه و الطاهره و الزکیه و الراضیه و المرضیه و المحدثه و الزهراء. اعلام الوری: ص ۱۵۵. مسند فاطمه الزهرا علیها السلام، عطاردی، ص ۲۶.) است- بلکه اوج مقام فاطمه در این است که رضای او، رضای خداست و قهر او، قهر خدا و به عبارتی بهتر:

خدا، به رضایت فاطمه راضی است و به نارضایتی اش، ناراضی.

آری، فاطمه هموست که قهرش معیار قهر خدا و خوشنودی اش، ملاک خوشنودی خداست؛ چرا که او، آینه‌ی تمام‌نمای جمال و جلال کبریای است و مظهر جمیع اسما و صفات الهی.

فاطمه هموست که معیار است، ملاک است، شاهین میزان است (اشاره به حدیثی حکمت‌آمیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به امام حسن و امام حسین علیهم السلام: امکما لسان المیزان و لا مکما الشفاعة؛ مادر شما زبانه‌ی میزان است و برای مادر شماست مقام شفاعت.) و عیار سنج وجود انسان است:

منم که «عصمة الله» و به ساق عرش زیورم رضای من، رضای او؛ ولای من، ولای او که من «ولیه الله» و زهر بدی مطهرم.

حییبه‌ی خدا منم، حباب نور داورم که من «ولیه الله» و زهر بدی مطهرم. که من «ولیه الله» و زهر بدی مطهرم.

(حیب الله چایچیان (حسان).)

فاطمه، جلوه‌نمای جمال خدایی

خداوند متعال، نور پیامبر برگزیده‌ی خود محمد صلی الله علیه و آله را از نور عظمت و جلال بی‌مثال خویش آفرید و در پی آن، نور فاطمه علیها السلام را از نور محمد صلی الله علیه و آله بر گرفت (الامام موسی بن جعفر علیه السلام: ان الله تبارک و تعالی خلق نور محمد من اختراعه من نور عظمت و جلاله... ثم اقتبس من نور محمد فاطمه ابنيه... بحار الانوار: ج ۳۵، صفحه ۳۸، روایت ۲۴): محمد در ازل شد پرتوی انوار سبحان را به جان فاطمه تاباند آن‌گه شعله‌ای زان را بتول آینه شد؛ آینه‌ای اوصاف یزدان را. پس از وی مرتضی شد معدن آن، عکس درخشان بتول آینه شد؛ آینه‌ای اوصاف یزدان را. بتول آینه شد؛ آینه‌ای اوصاف یزدان را.

(محمد علی انصاری، اختران ادب: ص ۸۰.)

آن هنگام که خداوند، نور زهرا را از نور پدرش، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، بر گرفت آسمان‌ها را چنان درخشش و نورانی‌تی فرا گرفت که ملایکه را جملگی مات و مبهوت خود ساخت؛ چرا که تا پیش از آن، چنان نور و ضیایی را ندیده بودند. آری، نور فاطمه از نور عظمت و جلالت الهی سرچشمه گرفت و تمام آسمان‌ها را غرق نورافشانی خویش گردانید؛ تا جایی که ملایکه‌ی آسمان‌ها از عظمت این آفریده‌ی خدایی، جملگی بر آستان ربوبی سر به سجده ساییدند و مات و حیران پرسیدند:

ای پرورش دهنده‌ی ما! و ای سید و سرور ما! حقیقت این نور بی‌نظیر چیست؟!!

در پاسخ سؤال خویش، شنیدار این وحی الهی شدند که:

هذا نور من نوری و اسکنته فی سمائی، خلقته من عظمتی، اخرج من صلب نبی من انبیائی افضله علی جمیع الانبیاء، و اخرج من ذلک النور ائمه یقومون بامری، یهدون الی حقی و اجعلهم خلفائی فی ارضی بعد انقضاء و حی؛ (محمد علی انصاری، اختران ادب: ص ۸۰.) این آفریده، پرتوی است از نور من که در آسمانم جایش داده‌ام؛ او را از عظمت بی‌انتهای خویش آفریده‌ام؛ او را

از صلب پیامبری از پیامبرانم خارج خواهیم گردانید که با فضیلت ترین پیامبران است؛ از این نور، امامانی را بر می انگیزم که امر مرا اقامه می کنند و به حقیقت من رهنمون می شوند؛ ایشان را جانشینان خویش در روی زمین، بعد از خاتمه ی وحیم، قرار خواهم داد. (الامام صادق علیه السلام فی جواب لم سمیت فاطمه الزهراء، زهرا؟ » قال: لان الله عزوجل خلقها من نور عظمته فلما اضاءت السماوات و الأرض بنورها و غشیت ابصار الملائکه و خرت الملائکه لله ساجدين و قالوا: الهنا و سيدنا! ما هذا النور؟! فوحي الله اليهم: هذا نور من نوري و اسكنته فی سمائي، خلقته من عظمتي.... بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۲، روایت ۵.)

نورش ازلی بود انوار الهی گردید عیان از رخس اسرار الهی دو دیده ی او دیده ی بیدار الهی.

در جلوه گری بود به آثار الهی دو دیده ی او دیده ی بیدار الهی. دو دیده ی او دیده ی بیدار الهی.

(شعر از سرایی جهرمی، ملقب به امیر الشعرا. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۸۹.)

باری، نور فاطمه همان نور بی همتای الهی است که ملایکه ی هفت آسمان را حیران و شیفته ی خود ساخت. فاطمه همان شاهکار آفرینش خدایی است که ملایکه را به خضوع و سجده در مقابل عظمت خویش واداشت.

حدیث نامبردار، جلوه نمای نور فاطمه در نخست آفرینش بود و اینک بنگریم نور فاطمه را در خاتمه ی قیامت، در جنات عدن:

بهشتیان در جنت های جاویدان غرق لذت بری از انواع نعمت های بهستی می باشند که به ناگاه نوری فروزنده همچون نور خورشید، همه ی بهشت ها را نورافشان می کند. تلاًؤ این نور، تمام توجه بهشتیان را از لذت ها و نعمت های بهستی بازگردانده، به خود معطوف می دارد. در این هنگام، در حالی که غرق تماشای این نور گشته اند، با تعجب و حیرت از یکدیگر می پرسند: این نور چیست و از آن کیست؟! شاید که پروردگار پر عزت ما جلوه گر شده و بر ما نظر افکنده است!!! (رسول الله (ص): بینما اهل الجنة فی الجنة يتعمون و اهل النار فی النار يعذبون اذا و لاهل الجنة نور ساطع، فيقول بعضهم لبعض: ما هذا النور؟! لعل رب العزه اطلع فنظر الينا!!! فيقول لهم رضوان: لا ولكن على عليه السلام مازح فاطمه فتبسمت فأضاء ذلك النور من ثنایاها. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۷۵، روایت ۶۲.)

برخی دیگر در پی نظاره ی این نور بی مثال به مناجات با خدا دل می سپارند و می پرسند: پروردگارا! همانا در کتاب خود در وصف بهشت فرموده ای: لا- یرون فیها شمساً؛ بهشتیان، در جنت خورشیدی نمی بینند؛ پس این خورشید فروزان که نور همه ی جنان در پیشگاه آن بی فروغ است، چیست؟! (الامام صادق علیه السلام عن ابیه (ع):... انه قال ابن عباس: بینما اهل الجنة فی الجنة بعد ما سکنوا رأوا نورا اضاء الجنان فيقول اهل الجنة: يا رب انك قد قلت فی کتابک المنزل علی نبيک المرسل: «لا یرون فیها شمساً» فینادی مناد: لیس هذا نور الشمس و لا نور القمر و ان علیا و فاطمه تعجبا من شیء فضحکا فاشرقت الجنان من نور هما. بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۴۵ روایت ۴۴.)

عده ای دیگر از جنتیان، حقیقت این نور را از رضوان، کلیددار و نگاهبان بهشت، جو یا می شوند:

ای رضوان! پروردگار پر عزت و جلالت ما فرموده است: لا یرون فیها شمساً و لا زمهریراً؛ در بهشت، نه آفتابی بینند و نه سرمایی (انسان (۷۶): ۱۳) پس این نور بی مانند چیست؟! (... قال ابن عباس: فینما اهل الجنة فی الجنة اذ رأوا ضوءاً كفوء الشمس و قد اشرقت الجنان بها فيقول اهل الجنة: يا رضوان! قال ربنا عزوجل: «لا یرون فیها شمساً و لا زمهریراً» فيقول لهم رضوان: لیست هذه بشمس و لا قمر ولكن هذه فاطمه و علی ضحکا اشرقت الجنان من نور ضحکهما... المناقب: ج ۳، ص ۳۲۹. بناء المقالة الفاطمیه: ص ۲۳۹. تأویل الآیات: ص ۷۲۷.)

و در نهایت، پاسخ خود را می یابند؛ مناجاتیان از طریق جبرائیل (الامام صادق علیه السلام عن ابیه علیه السلام... فینما اهل الجنة فی الجنة اذ رأوا مثل الشمس قد اشرقت بها الجنان فيقول اهل الجنة يا رب انك قلت فی کتابک: «لا یرون فیها شمساً» فیرسل الله جل اسمه اليهم جبرئیل فيقول: لیس هذه بشمس ولكن علیا و فاطمه ضحکا فأشرقت الجنان من نور ضحکهما.... امالی صدوق: مجلس

۴۴، ص ۲۶۱. روضه الواعظین: ص ۱۶۳. العمده: ص ۳۴۹. بحارالانوار: ج ۳۵، ص ۲۴۱. و دیگران از زبان کلیددار جنان، رضوان: این نور، نور خورشید نیست ولیکن علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام فرمود و در پی آن، تسمی بر لبان فاطمه نقش بست. این نور، از لبخند فاطمه تابش و اشراق گرفته است. (رسول الله صلی الله علیه و آله: بینما اهل الجنة يتنعمون و اهل النار يعذبون اذا لاهل الجنة نور ساطع، فيقول بعضهم لبعض: ما هذا النور؟! لعل رب العزة اطع فنظر الينا!! فيقول لهم رضوان: لا ولكن علی علیه السلام مازح فاطمه فتبسمت فاضاء النور من ثنایاها. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۷۵، روایت ۶۲.)

باری، همان نوری که در ابتدای خلقت، حیرت فرای ملائکه گشت و ایشان را واله و حیران خود گرداند، در خاتمه ی قیامت، شگفت افزای بهشتیان می گردد و ایشان را شیفته ی جمال خود می سازد: فیض نخست و خاتمه نور جمال فاطمه تا که دل از نظاره در مبدأ و منتها کند. تا که دل از نظاره در مبدأ و منتها کند. (محمدحسن غروی اصفهانی، دیوان: ص ۳۹.)

نور تبسم فاطمه ی زهرا علیها السلام به روی علی مرتضی علیه السلام در فردوس اعلی، نورافشان جنان و لذت بخش جنتیان می گردد؛ چنان نوری بی مثال که انوار جنان با وجود آن، توان فروغ و پرتوافشانی نمی یابند و لذتی وصف ناشدنی که تمام نعمت ها، لذت ها و بهجت های بهشتی در پیشگاه آن، مجال دلربایی و عشوه گری نمی یابند.

در جلوه نمایی، آثار سمایی، آیات خدایی بر حضرت او حصر از همت والاش، از رحمت عظمایش، آثار نبی فاش، آیات خدا قصر انوار جلی بود، سرازلی بود، او جفت علی بود از کون و مکان طاق.

(شعر از میرزا یحیی مدرس اصفهانی. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۳۴.)

نور تبسم فاطمه علیها السلام به روی امیرمؤمنان علیه السلام در بهشت، والاترین لذت و بی مثال ترین ابتهاج بهشتیان می شود و این خود شاهد دیگری است بر کمال ظرفیت وجودی فاطمه. هر موجودی به اندازه ی ظرفیت وجودی خویش، پرتوی از نور جمال احدی را نمودار می سازد؛ از این روی به هر میزان که ظرفیت وجودی موجود کامل تر باشد، تجلیات بیشتری از انوار جمال را منعکس می نماید. در نتیجه، هر چه مرتبه ی وجودی قوی تر باشد، جمال آن بیشتر و مشاهده ی آن لذت بخش تر خواهد بود.

فاطمه، کوثر بی کرانه ی محمدی است که از لحاظ مرتبه ی وجودی به اوج کمال و از لحاظ تجلی انوار جمال به اوج جلوه نمایی رسیده است؛ از این روی زیبایی و دلربایی آن جمال بی مثال در بهشت جاویدان، زیبایی های دیگر را از جلوه می اندازد؛ به گونه ای که بهشتیان، لذت ها و نعمت های بی شمار بهشتی را به کلی رها می سازند و با سرور و لذتی وصف ناشدنی محو تماشای جمال فاطمه که نه، غرق نظاره ی نور خدا می گردند:

ای تو آن دختر زیبا که به زیبایی تو دختر این گونه به صلب ازلیت نایاب نه به پشت قدم این نقش و نه در بطن حدود تو اگر سلسله جنبان نشدی هیچ نبود مطلع شمس جمال و افق ماه جلال آفتاب از افق چرخ نیاید بیرون ماهتاب تو زند گر به سر چرخ علم. مادر دهر نیورد و نیارد به شکم نیست فرزند، چنین قدرت حق را به رحم پس از این نقش مجرد، «فَلَقَدْ جَفَّ قَلَمٌ» کی به هستی زعدم خانه کسی داشت قدم مشرق سر وجود و فلک خلق و شیم ماهتاب تو زند گر به سر چرخ علم. ماهتاب تو زند گر به سر چرخ علم.

(از اشعار استاد الحکما و الفلاسفه، آقابرگ قمی در مدح فاطمه ی زهرا علیها السلام. اختران ادب: ج ۱، ص ۸۱)

طراوت بخشی ایمان دین باوران

تقویت ارتباط قلبی با پیشوایان

محبت افروزی در قلوب شیعیان

معرفت افزایی نسبت به امامان

گسترش فرهنگ شهادت و پرورش شهادت طلبان

الگوسازی و الگودهی از سیره ی معصومان

میزان عظمت و منزلت هر «روز» به اندازه ی فضیلت و بزرگی صاحب آن است؛ از این روی ایامی که متعلق به اهل بیت علیهم السلام می باشد، شایسته ی والا-ترین تکریم ها و تعظیم هاست. در این میان، ایامی که منسوب به حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام می باشد، سزاوار والا-ترین بزرگداشت هاست؛ چرا که فاطمه علیهاالسلام در پیشگاه خداوند و در نزد فرشتگان، پیامبران، امامان و اولیای الهی، دارای مقامی بی بدیل و منزلتی بس عظیم است.

او یگانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، تنها کفو علی مرتضی علیه السلام، مادر مهربان ائمه ی هدی علیهم السلام و بزرگ ترین بانوی جهان اسلام؛ بلکه برترین بانوی عالم است:

مگو دختر! نه! تاج خلقت آبای روحانی مخوانش زن که مردان خرد در وی به حیرانی مگرام الکتاب است این بتول از وحی سبحانی.

مگو دختر! که او سبع المثانی را بود ثانی مگرام الکتاب است این بتول از وحی سبحانی. مگرام الکتاب است این بتول از وحی سبحانی.

(شعر از فؤاد کرمانی، اختران ادب: ص ۷۹).

آری، به فرموده ی ذریه ی فاطمه، تجلیل از مقام فاطمه علیهاالسلام؛ تکریم ایمان، تقوا، علم ادب، شجاعت، ایثار، جهاد، شهادت و در یک کلام، مکارم اخلاق است؛ مکارم اخلاقی که پدر بزرگوار آن بانو برای اتمام آن مبعوث شد. (با الهام از پیام حضرت آیت الله سیدعلی حسینی خامنه ای به سمینار کوثر در شیراز (در زمان تصدی ریاست جمهوری)، ۲۰ / ۱۱ / ۶۶).

برپایی مراسم جشن و سرور در ایام ولادت اهل بیت علیهم السلام و نیز تشکیل محفل های سوگواری در ایام شهادت آن بزرگواران، از جمله شعایر الهی است که تعظیم و بزرگداشت آن، هم نشانه ی پاکی و تقوای قلوب است و هم تثبیت کننده ی آن: و من يعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب؛ (حج (۲۲): ۳۲). هر که نشانه های خداوند را بزرگ بدارد، آن از تقوا و پرهیزگاری دل هاست.

اساساً آنچه در اسلام شعایر الهی و دینی معرفی شده، به سبب تأثیر مطلوبی است که در نفوس و اذهان مردم می تواند داشته باشد. احترام و بزرگداشت شعایر، اثری عمیق در روح مردم بر جای می نهد و این از آن روی است که یک تبلیغ دسته جمعی، می تواند از بسیاری تبلیغ های انفرادی پراثرتر و کاری تر باشد.

یکی از واقعیت های روان شناسی اجتماعی این است که امور دسته جمعی و عمومی، چه حق باشد، چه باطل، تأثیرات عظیم و عمیقی در اذهان و نفوس انسان ها بر جای می گذارد. (جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن: آیت الله مصباح یزدی: ص ۲۲۶).

تعظیم و بزرگداشت یاد و خاطره ی پیشوایان بی همتای دین، از جهات پُرشماری حایز اهمیت است که به مهمترین آنها در این مقام، اشارتی می کنیم:

طراوت بخشی ایمان دین باوران

یادآوری گفتار و رفتار خدایی اهل بیت عصمت و طهارت، همچون جوی های سرشاری است که در جان مؤمنان روان می گردد و باغستان اندیشه و گلستان دل های ایشان را آبیاری نموده، به آن شادابی و سرزندگی می بخشد و افسردگی و پژمردگی را از آن می سترد.

آری، همین مجالس ذکر و یاد اهل بیت علیهم السلام است که احساسات دینی ما را زنده نگه می دارد و آن را به بالندگی و کمال می رساند.

پیامبر رحمت، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله امت خویش را به برگزاری این گونه مجالس و محافل تشویق می نماید و می فرماید: یکدیگر را ملاقات کنید و از احادیث ما بگوئید؛ چرا که حدیث ما جلابخش قلوب است. همانا دل ها، چونان شمشیرها، زنگار می گیرند؛ جلا و صیقل دل ها به ذکر حدیث است. (رسول الله صلی الله علیه و آله: تذکروا و تلاقوا و تحدثوا فان الحدیث جلاء القلوب. ان القلوب لترین کما یرین السیف جلاؤها الحدیث. الکافی: ص ۴۱، روایت ۸.)

باری، زداینده ی زنگاری های غفلت از آینه های دل و جان ما، یادآوری گفتار و کردار بیان اهل بیت علیهم السلام می باشد و بس؛ کسانی که روحشان، سراسر جلوه نمای جمال و جلال الهی گردیده است.

دل های مرده و افسرده بر اثر دنیاگرایی ها، شهوت جویی ها، جاه طلبی ها و... در پی یادآوری احادیث اهل بیت و سیره ی عملی ایشان جان تازه ای می یابد، و بانشاط و پرتوان در سیر به سوی حق، سرعت می گیرد. امام صادق علیه السلام می فرماید: همانا احادیث ما، قلب ها را زنده می گرداند. (الامام صادق علیه السلام: ان حدیثنا یحیی القلوب. بحارالانوار: ج ۲، ص ۱۴۴، روایت ۵.) به هر میزان که ارتباطی قلبی و عملی ما با این خاندان پر عظمت کاهش یابد، ایمان ما به خاموشی و دل های ما به پژمردگی می گراید؛ از این روی باید بکوشیم که این مایه ی حیات و دم جان فزا را هر چه عمیق تر در روح خویش و جان جامعه بدمیم.

تقویت ارتباط قلبی با پیشوایان

رمز سعادت و موفقیت شیعیان در دنیا و آخرت، رابطه ی قلبی و روحی با اهل بیت علیهم السلام و توسل مداوم به ساحت مقدس ایشان است؛ از این رو مجالس و محافل مذهبی می باید. ایجادگر آن رابطه های عمیق روحی و تقویت کننده ی این توسل ها و اتصال های ژرف معنوی باشد.

علامه طباطبایی به نقل از استاد اخلاق و عرفانشان، مرحوم آیت الله قاضی رحمه الله می فرمودند: اگر من به چیزی رسیده ام، در سایه ی قرآن و توسل به سیدالشهدا رسیده ام. آری، راز پیروزی در سیر و سلوک به سوی حق و رمز ایمنی از آفات دنیا و آخرت، توجه و توسل مداوم به اهل بیت علیهم السلام، آن مقتدایان حق جویی، است. با تقویت رابطه ی قلبی و روحی با آن بزرگواران و توجه مداوم به وجود مقدس ایشان، به ویژه در سایه ی توجه به ساحت مقدس مولایمان ولی عصر ارواحنا فداه، می توانیم بدان مقام نایل آییم که همواره مشمول عنایت های ویژه و دعاها ی خالصانه ی آن حضرات باشیم.

اگر آدمی به سوی این پناه گاه های امن الهی بگریزد و از ایشان پناه جوید و خویش را وقف و فنای ایشان گرداند، به تدریج به ایشان نزدیک و نزدیک تر می شود تا آن جا که با وجود مقدس ایشان پیوند روحی می یابد. این توجه و پناه جویی، باید با پذیرش ایمانی و عملی گفتاری و کردار ایشان همراه شود تا آن پیوند والای روحی به دست آید و گرنه توسل بدون عمل، فایده ی چندانی نخواهد داشت.

توسل حقیقی، در واقع پیوند قطره ای است ناچیز به اقیانوس بی کران از عظمت، معنویت و نورانیت؛

مصون کننده ی انسان است در مقابل همه ی آفات و بلاهای دنیا و آخرت؛

سد سدیدی است در مقابل وسوسه های شیاطین جنی و انسی؛

تبدیل کننده‌ی احساس تنهایی و وحشت است به انس و یگانگی و وحدت؛
روشنی بخش دل هاست و زمینه ساز نورافشانی برای دیگران.

محبت افروزی در قلوب شیعیان

وابستگی عمیق قلبی و عاطفی به اهل بیت علیهم السلام همچون سپرس پولادین، بیمه کننده‌ی فرد و جامعه در برابر گناهان، آلودگی‌های اخلاقی و فسادهای اجتماعی است.

پای بندی به مظاهر مذهبی و بزرگداشت شعائر الهی، برانگیزنده و استوارکننده‌ی عواطف پاک و مقدس نسبت به خاندان پیامبر می باشد؛ همان عواطف مقدسی که از جانب خداوند در مقام اجر رسالت بر همه مسلمانان واجب گردیده است: قل لا اُستلکم اجر الا الموده فی القربی؛ (شوری (۴۲): ۲۳). بگو من هیچ پاداشی بر رسالتم نمی خواهم؛ جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیت).

با دقت در اخبار متواری مانند حدیث ثقلین، حدیث سفینه و امثال آنها که شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند؛ روایاتی که مردم را برای فهم کتاب خدا و درک حقایق آن و شناسایی اصول و فروع دین به اهل بیت علیهم السلام ارجاع داده است، هیچ شکی باقی نمی ماند که مراد از وجوب عشق و مودت اهل بیت به عنوان اجر رسالت، این بوده است که عشق و محبت را وسیله ای برای ارجاع همیشگی مردم به ایشان قرار دهد تا اهل بیت در هر جا و هر زمان، مرجع تقلید علمی و عملی مردم قرار گیرند. پس این مودتی که اجرای رسالت معرفی شده، لازمه‌ی استمرار رسالت است که منافع این اجرا عاید خود بشر می شود نه عاید رسول و عترت او. (تفسیرالمیزان: ج ۱۸، ص ۴۲).

اما محبت و مودتی که در ازای اجر رسالت بر همه‌ی ما واجب شده است، دارای مراتبی گوناگون می باشد.

به طور کلی برای محبت از نظر شدت و ضعف، می توان سه مرتبه قایل شد:

۱. مرتبه‌ی ضعف که مقتضی نزدیک شدن به محبوب در شرایط عادی است؛ ولی هیچ نوع فداکاری و از خودگذشتگی در آن وجود ندارد؛

۲. مرتبه‌ی متوسط که افزون بر میل نزدیک شدن، مقتضی فداکاری در راه محبوب می باشد؛ ولی تا حدی که با منافع کلی و مصالح اساسی شخصی مزاحمت نداشته باشد؛

۳. مرتبه‌ی شیفستگی و خودباختگی که مُحبّ از هیچ نوع فداکاری در راه محبوب دریغ نمی کند و کمال لذت خود را در تبعیت از اراده، صفات و اطوار او می بیند؛ بلکه اوج لذت خویش را در تعلق وجودی و فنای خود در او می داند. این مرتبه‌ی محبت، نشانه‌هایی دارد که یکی از آنها اظهار خشوع و کرنش در برابر محبوب است و نشانه‌ی دیگرش آن است که خواست محبوب را بر همه چیز و بر همه کس، بدون هیچ قید و شرط مقدم می دارد. (برگرفته از خودشناسی برای خودسازی، آیت الله مصباح یزدی: ص ۳۱)

مودت حقیقی نسبت به پیامبر و اهل بیت پاک نهادش آن است که تبعیت کامل و بی چون و چرا از ایشان حاصل شود و کمال سعادت و لذت، فنای کامل در وجود ایشان دانسته شود؛ به گونه‌ای که همه‌ی صفات و اطوار آنان در وجود محب تجلی یابد.

باری، فنای در ایشان، فنای در خداست؛ چرا که ایشان فنای در خدا گردیده اند و تجلی گاه کامل انوار عظمت الهی اند. اینان آینه‌ی تمام نمای اسما و صفات باری شده اند و مظهر کامل ذات بی همتای خدایی. ایشان به مقامی رسیده اند که از خدایشان جدا نیستند: لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک، فتقها رتقها و بیدک بدوءها منک و عودها الیک؛ (فرازی از دعای روزانه‌ی ماه رجب، بحارالانوار: ج ۹۸، ص ۳۸۹). میان تو و آنها هیچ جدایی نیست؛ جز اینکه ایشان بندگان و آفریدگان تو هستند و تدبیر آنها به دست تو و آغاز و فرجامشان به سوی توست.

آری، اهل بیت علیهم السلام دارای چنان مقام عالی و بی نظیری هستند که گویی در مرز مقام وجوبی قرار گرفته اند. کارهایی که خدا می کند از آنان سر می زند؛ با این تفاوت که خدا به طور استقلالی و آنان ظلی و به اذن و مشیت خداوند انجام می دهند. آری، عشق به ایشان، عین عشق به خداست: من احبکم فقد احب الله، (فرازهایی از زیارت جامعه ی کبیره) و تنها راه مطمئن در وصول به قرب الهی، اقتدای کامل علمی و عملی به ایشان می باشد: من اراد الله بدء بکم. (فرازهایی از زیارت جامعه ی کبیره). این عشق مقدس هرچه بیشتر اوج یابد، استقامت و ثبات قدم بیشتری در راه دینداری به ارمغان می آورد؛ به شرط آن که این شور و عشق پاک، با شعور و بصیرت و معرفت همراه گردد.

معرفت افزایی نسبت به امامان

یکی از والا-ترین رسالت هایی که محافل ذکر اهل بیت علیهم السلام بر عهده دارد، تقویت سطح شناخت ها از مقام و منزلت وجودی اهل بیت و افزایش معرفت به سیره ی رفتاری هر یک از آن بزرگواران است. شور و احساسات پاک الهی آنگاه استمرار می یابد و ثمر می بخشد که با شعور و بصیرت عجین گردد و محبت برخاسته از معرفت باید ما را به سوی اقتدای عاشقانه به سیره ی آن آینه داران جمال و جلال الهی سوق دهد تا جایی که عارفانه کمال سعادت خویش را در پیروی کامل از ایشان بدانیم و عاشقانه قدم در راه اسوه پذیری از ایشان نهیم. در این مقام، به فراخور بحث معرفت و محبت، به گزیده ای نورانی از رهنمودهای کلیدی و گره گشای مقام معظم رهبری دیده و دل می سپاریم:

تاریخ اسلام مجموعه ای از تلخی و شیرینی، فراز و نشیب و دشواریها و ناهمواریهاست. اگر کسی این تاریخ را ملاحظه کند، خواهد دید که بقای اندیشه و فکر شیعی، فقه و فلسفه و معارف شیعی، خود یک معجزه است. یک معجزه؛ یعنی در لابه لای سنگلاخ های سخت، خارهای درهم پیچیده و درهم تنیده، راه های گوناگون و پیچ در پیچ و جولان قدرت های سیاسی ناحق ظالم و غاصب، یک جریان آب زلال گوارای سالمی است که از سرچشمه ی اسلام جاری شده و از همه ی این موانع عبور کرده و این فاصله ی ژرف را درنوردیده است. روز به روز هم خالص تر، وسیع تر، برجسته تر و متعالی تر شده است. اینها گزافه نیست، واقعیت است.

فقه شیعه، فلسفه ی شیعه، کلام شیعه و معارف شیعه در طول زمان با این همه موانع، در میان تحریف ها و شبهه افکنی ها و در میان بافندگی های شبه علمی، آن هم با پشتوانه ی سیاسی ظالمانه و پول های بیت المال که در خدمت اهداف مغرضانه قرار می گیرد، توانسته است هم خود را سالم نگه دارد و هم تکامل و توسعه ببخشد و دل ها و ذهن های میلیون ها انسان را در اقطار عالم مقهور عظمت و استحکام خود نماید.

این ناشی از چیست؟ یقیناً سلامت و اصالت این فکر بیشتر تأثیر را دارد، اما جاهایی هست که قدرت علمی به تنهایی کافی نیست. چیز دیگری لازم است؛ همان چیزی که پشتوانه ی ایمان های خاص می باشد و آن، عواطف برخاسته از معرفت درست است، همان چیزی که در قرآن هم به عنوان اجر رسالت از ما خواسته شده است: الا الموده فی القربی.

محبت ائمه، مودت اهل بیت، تمسک به سخنان ایشان، راهنمایی آنان و انگشت راه گشای اشاره ی ایشان در همه ی مسایل، آن عامل مهمی است که توانسته است این اندیشه ی سالم و مستحکم را از گزندها محفوظ نگه دارد.

عالمان و متفکرانی که مقهور پول، زور، قدرت، شهوت و بقیه ی لغزشگاه ها شدند کم نیستند. آن چیزی که می تواند عالم و عامی را از این لغزشگاه ها دور نگه دارد، همین جوشش ایمان آمیخته با عواطف است. این شیعه را حفظ کرده است. عزیزان من! فکر پایه ی اول است. توأم کردن فکر و اندیشه با عمل، پایه ی دوم است: الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم حسن مآب.

وقتی انسان فکر و عمل را با یکدیگر همراه کرد، تفضلات الهی و انوار رحمت و هدایت به قلبش سرازیر می شود؛ اطمینان، سکینه، آرامش و امید در انسان به وجود می آید. هر مجموعه ای که این خصوصیات را داشته باشد می تواند از تمام موانع عبور کند. (از فرموده های مقام معظم رهبری در جمع اساتید و دانشجویان دوره ی پنجم طرح ولایت. هفته نامه ی پرتو: شماره ی ۵۶.)

گسترش فرهنگ شهادت و پرورش شهادت طلبان

قرآن، این فرجامین کتاب انسان پروری، نیل به سعادت و رستگاری را هدف و مطلوب نهایی انسان معرفی می فرماید و از میان تمام راه های موجود «تزکیه ی نفس» را مؤثرترین و بلکه تنها راه رسیدن به آن هدف نهایی، می داند:

قد افلح من تزکی؛ (اعلی (۸۷): ۱۴). به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد.
 قد افلح من زکیها؛ (شمس (۹۱): ۹). به یقین هر که نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده است.

آری، از چشم انداز قرآنی، در ورای فلاح و رستگاری هدفی گران بهاتر و ارزشمندتر وجود ندارد و این در حالی است که دست یابی بدین هدف والا جز از راه «تزکیه و تهذیب نفس» ممکن نیست. (برای اطلاع بیشتر مراجعه فرمایید به: اخلاق در قرآن، آیت الله مصباح یزدی: ص ۳۳.) در عرصه ی «تزکیه و تهذیب نفس» راه ها و شیوه هایی پرشمار وجود دارد. در میان این شیوه های گونه گون، راه هایی کوتاه و میان بُر یافت می شود که ره پویان خویش را یک شبه به صد سال ره پیمودگان می رساند. در میان تمام راه های میان بُر برای صعود به ستیغ رفیع تهذیب نفس، کوتاه ترین و در عین حال مطمئن ترین و بی خطرترین راه «کسب آمادگی برای شهادت و فدا کردن تمام هستی خویش در راه خدا» است.

همه ی پیام آوران الهی، تبلیغ گر این بینش والا بوده اند که زندگانی دنیا، نه اقامتگاه که گذرگاهی پرخطر است. آدمی در زندگانی دنیای خویش یکسره در حرکت و سفر است؛ سفری خطر خیز از هیچ به همه چیز؛ سفر از عالم فانی به ملک باقی و تعالی. آدمیان در مواجهه با چنین بینشی به دو دسته تقسیم می شوند: اندک شماری از ایشان این حقیقت را می پذیرند و به ژرفنای باورهایشان نفوذ و رسوخ می دهند و بسیاری از ایشان ناباورانه بر این واقعیت چشم فرو می بندند و غافلانه از توجه به آن در می گذرند. آنانی که سفر بودن زندگانی دنیا را باور کرده اند، همواره در تکاپوی شناسایی و پیمودن بهترین راه های این سفر طولانی و پرمخاطره اند. در این بحبوحه، اگر ایشان را به راهی میان بر دعوت نماید که آنان را در کوتاه ترین زمان و بالاترین ضریب اطمینان به مقصدشان برساند از شوق در پوست خویش نخواهد گنجید و روحشان برای پیمودن آن راه پرخواهد کشید.

از همان صدر اسلام تا به حال، همواره عالی همتانی بوده اند که این دعوت را جانانه لیبیک گفتند؛ با سرعتی بی نظیر استعدادهای نهانی شان را به اوج شکوفایی رسانیده و در نهایت، با نوشیدن شهد شیرین شهادت به اوج سعادت نایل آمده اند.

در حالی که معادباوران، عاشقانه برای شهادت، این کوتاه ترین راه وصول به کمال نهایی، لحظه شماری می کنند، سست باوران، بُزدلانه از عرصه ی شهادت می گریزند و از چشم انداز ایمان ضعیف خویش توجیهی برای روحیه ی شهادت طلبی نمی یابند.

از این رو شهادت را هدر دادن خون و جان می شمارند و دردمندانه زبان به اظهار تأثر و تأسف می گشایند که: جواب این خون ها را چه کسی خواهد داد؟

اینان اگر ادعای ایمانشان دروغین نمی بود و زندگانی ابدی را نه در ظاهر، که در اعماق جانشان باور داشتند، این چنین بیخردانه سخن نمی راندند. ایشان همانانند که ایمانشان لقلقه ی زبانی بیش نیست. (اشاره به حدیث نورانی امام حسین علیه السلام: الناس عبید الدنیا والدین لعق علی السنتهم....)

درک حقیقت شهادت از تنگنای فهم چنین ظاهر بینانی بسی والاتر و فراتر است. چشمانشان ظاهربین است و توان واقع بینی ندارد. چشمانشان تنها تکه تکه شدن شهدا را می نگرد و یارای دیدن این واقعیت را ندارد که فرشتگان الهی با افتخار تمام به استقبال

کشتگان راه خدا می شتابند و ایشان را به عالی ترین درجات قرب ره می نمایند. از این روست که خداوند متعال، اصرار فراوان دارد که به مردمان بفهماند که شهدا نه مردگان که زندگان جاویدانند:

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون. (آل عمران (۳): ۱۶۳).

باری به فرموده ی امام شهیدان: شهدا شمع محفل دوستانند؛ شهدا در قهقهه مستانه ی شان و در شادی وصولشان «عند ربهم يرزقون» اند. شهدا از نفوس مطمئنه ای هستند که مورد خطاب «فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی» پروردگارتند. صحبت از شهدا صحبت از عشق و عاشقی است که قلم در ترسیمش درهم می شکند. (با الهام از پیام امام خمینی در تاریخ ۱/۷/۱۳۶۷. صحیفه ی نور: ج ۲۱، ص ۳۲).

در قبال خون پاک شهیدان، دو وظیفه ی سنگین و مهم بر عهده ی باقی ماندگان قرار می گیرد:

۱. زنده نگه داشتن یاد و خاطره ی آن پاک نهادان که وظیفه ای وجدانی، عاطفی، اسلامی، ملی و انسانی و بر دوش همه ی ماست. نباید بگذاریم که تلاش منافق صفتان برای حذف نام و یاد شهیدان، (عده ای با تلاشی خام و رسوا، سعی می کنند تا نام شهدا را از خاطره ها محو گردانند. در این راستا شاهدیم که با شعار زیباسازی شهرها، عکس های شهدا را از خیابان برمی دارند یا اسم خیابان های مزین به نام شهدا را تغییر می دهند یا نام شهیدان را به طور ناقص و ابهام انگیز مطرح می کنند تا مردم متوجه نشوند که چنین اسمی، نام یکی از شهداست. اسم خیابان شهید نواب صفوی را گاهی شهیدش را برمی دارند گاهی صفوی اش را و گاهی نوابش را، تا به تدریج مردم ندانند این خیابان به نام آن اسوه ی شهیدان نام گذاری شده است.)، مبارزه با فرهنگ شهادت طلبی (برای نمونه به این بیان های شبهه انگیز بنگرید:

عبدالکریم سروش: فرهنگ شهادت، خشونت آفرین است؛ اگر کشته شدن، آسان شد، کشتن هم آسان می شود روایت هم داریم که من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره عبدالکریم سروش: بانشاط و خرداد ۷۸.

عبدالکریم سروش: هنوز هم از داستان حسین استفاده کردن و عنصر انتقام و عنصر خشونت و خونریزی را زنده نگه داشتن از طریق تحریک عواطف، دشمنان عینی و غیرعینی موهوم و غیرموهوم تراشیدن و این حادثه را خرج آن امور کردن، شایسته نیست». نشاط: ۳۰ / ۱ / ۷۸.

اکبر گنجی: پیامبر در بدر و حنین و... به حق بر کفار و مشرکان و معاندان شمشیر زد و در واقع گفتار و کردار و رفتار نبی، دلیل و حجت است؛ اما آیا جنگ جبهه های حق علیه باطل پیامدهایی ناخواسته یا آثار وضعیه به دنبال ندارد؟... خشونت، فرزند خشونت است و درخت خشونت، میوه هایی جز خشونت به بار نمی آورد. «صبح امروز: ۲۳ / ۲ / ۷۸». و تخریب اسوه های شهادت طلبی چهره هایی چون شیخ فضل الله نوری و نواب صفوی (ذکر دو نمونه از ده ها مورد بی حرمتی و توهین به ساحت پاک شهیدان را در این مجال کافی می دانیم:

طاہر احمدزاده: نواب صفوی و همراهان او، مردمانی مخلص و فداکار بودند که مورد سوءاستفاده ی دشمن قرار گرفتند؛ چنانچه شیخ محمود حلبی (رئیس انجمن حجتیه) و خوارج نهروان نیز از این قبیل افرادند. چشم انداز ایران: ش ۱، مهر و آبان ۷۸. شیخ فضل الله، مستبد و مخالف حاکمیت مردم بود. مبین: ۸ / ۵ / ۷۷). به ثمر نشیند.

۲. از رهگذر زنده نگه داری یاد شهیدان راه، سیره، هدف و روحیه ی شهادت طلبی ایشان را در وجود خویش و در سطح جامعه زنده کنیم. روح شهادت طلبی را در کالبد جان خویش بدمانیم و پیورانیم و عطر روح افزای شهادت را در سطح جامعه اسلامی بگسترانیم و به نسل آینده منتقل نماییم.

حضرت امام رحمه الله زنده ماندن اسلام را از برکت محرم و صفر و شهادت طلبی سیدالشهدا علیه السلام و فداییان باوفایش معرفی می فرمود (حضرت امام خمینی رحمه الله: «محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است. فداکاری سیدالشهدا علیه السلام

است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است... خطبا و مرثیه سرایان به همان شیوه‌ی سابق مرثیه و روضه بخوانند و مردم را برای فداکاری آماده نمایند. خون سیدالشهداست که مردم را به هیجان می‌آورد و برای اسلام و مقاصد اسلامی مهیا می‌کند.» صحیفه‌ی نور: ج ۱۵، ص ۲۰۴.) و در این بیان هیچ مبالغه‌ای روا نمی‌داشت؛ چرا که از معارف حقیقی اسلام، آنچه به میراث ما رسیده، همه از برکت «فرهنگ شهادت پذیری» است.

دشمنان اسلام نیز از اسلامی می‌هراسند که پیروان خویش را عاشق شهادت و فداشدن در راه خدا می‌پروراند؛ و گرنه اسلامی که در آن شهادت طلبی نباشد و اسلامی که هیچ حرکت و غیرتی را برنتابد، همان اسلام آمریکایی است که برای سران استعمار و استکبار، نه تنها هیچ ضرر و هراسی ندارد، بلکه مطلوب و ممدوح ایشان نیز می‌باشد. (برگرفته از سخنان آیت الله مصباح یزدی در چهل و پنجمین سالگرد شهادت شهید نواب صفوی و دیگر فداییان اسلام. مراجعه فرمایید به هفته‌نامه‌ی فیضیه: شماره ۴۲۲، ص ۴.)

تقویت روحیه‌ی شهادت طلبی

یکی از کوتاه راه‌ها در عرصه‌ی پاکی و تهذیب نفس، تحصیل آمادگی برای شهادت است؛ بدین سان که انسان خود را سرباز عاشق و فدایی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - بداند و به مقتضای آن، آماده‌ی هرگونه تلاش و مجاهدتی باشد. روحیه‌ی شهادت طلبی کیمیاست؛ کیمیایی که آدمی را از هزاران درد بی‌درمان روحی، معنوی و اخلاقی نجات می‌بخشد. چنین روحیه‌ی والایی همه‌ی ظلمت‌ها و رذالت‌های ما را یکجا از بین می‌برد و قطره‌ی ناچیز وجود ما را به اقیانوس عظیمی از قدرت، معنویت و نورانیت متصل می‌سازد.

برای طلب شهادت، دیگر دنیا و مظاهر فریبنده‌ی آن دیگر جلوه‌ای ندارد. انانیت‌ها از وجود عاشق شهادت رخت برمی‌بندند. در پیش چشمان آن که فدایی دین است، دیگر هیچ شهوت و ثروت و منصبی توان عشوه‌گری و دلربایی نمی‌یابد. از بزرگترین رسالت‌های محافلی که در سایه سار خاطره‌ی جان فشانی‌های اهل بیت علیهم السلام برای اعتلای اسلام عزیز تشکیل می‌شود، گسترش فرهنگ شهادت در سطح جامعه است.

اساسی‌ترین هدف و رسالت روضه خوانی‌ها، تقویت روحیه‌ی شهادت طلبی در نهاد فرد و جامعه است. ارزش و اهمیت روضه به این است که صحنه‌های عشق و ورزی و جان فشانی مقتدایان و اسوه‌های الهی را پیش روی آدمی می‌گشاید. روضه، با برانگیختن احساسات مقدس و عواطف پاک خدایی روحیه‌ی شهادت طلبی را در او می‌پروراند و او را همچون الگوهای محبوب خویش برای جانبازی و فداشدن در راه احیای دین آماده می‌سازد.

فاطمه علیها السلام، شهید زنده‌ای بود که فرهنگ شهادت و شهادت طلبی را در دامن خود پرورید. فاطمه، تنها زنی است که هم خودش، هم پدرش، هم همسرش و هم جمله‌ی فرزندانش فدای آرمان‌های الهی گردیدند.

فاطمه، تنها مادری است که هر کس را پرورید در راه اعتلای دین یا به شهادت رسیده یا به اسارت رفته است. آری، گسترش سیره‌ی فاطمی در جامعه در حقیقت، ترویج فرهنگ شهادت و شهادت طلبی است. فاطمه، فدایی ولایت و امامت گردید و در این راه عاشقانه به خون نشست. خون فاطمه در اشک ما تداوم یافته است؛ اشکی که چون صیقل بگیرد، شمشیری می‌شود و بر پشت ستم و انحراف می‌نشیند.

الگوسازی و الگودهی از سیره‌ی معصومان

ابراز ارادت‌های خالصانه بر آستان عرشی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام امری است که بسیار عالی و لازم که می‌باید

روز به روز در جامعه‌ی اسلامی ما افزایش یابد؛ اما همیشه و در همه جا باید توجه داشته باشیم که این ابزار محبت‌ها می‌یابد مقدمه‌ای برای افزایش معرفت و اقتدای عملی هر چه بیشتر به این اسوه‌های الهی باشد.

از بزرگ‌ترین رسالت‌های مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام ترسیم چهره‌هایی ماندگار از معصومان و ارائه‌ی الگوهای رفتاری صحیح از سیره‌ی ایشان و نیز رسواسازی تمام الگوهای ناصحیح و درهم‌شکنی بت‌های فکری و فرهنگی است. دشمنان اسلام، دست در دست مزدوران و منافقان داخلی، با اختصاص برنامه‌ها و بودجه‌های کلان و با استفاده از همه‌ی توانایی‌ها و امکانات خویش، تهاجم و شیخون ناجوان مردانه‌ی را در عرصه‌ی فرهنگ دینی و ارزش‌های اخلاقی در جامعه‌ی اسلامی ما آغاز کرده‌اند و با استفاده از ابزارهای گوناگون، به ترویج و تأیید الگوهای فاسد در بین قشر نوجوان جامعه پرداخته‌اند.

معرفی شایسته‌ترین الگوهای عالم و رسواکردن تمام الگوهای دروغین و فاسد، از مهم‌ترین رسالت‌های ما در مقابله با این غارت بی‌امان فرهنگی است. باید گُل وجود اهل بیت علیهم السلام و جمال دل‌آرای ایشان را به نوجوانان و جوانان نشان داد و سیر زیبای زندگانی ایشان را شناساند تا عطر روح فزای اقتدا به سیره‌ی ایشان، فضای جامعه را معطر و مصفا سازد.

باری، مجالس و محافل مذهبی، مقدمه‌ای است برای این که پیوندهای قلبی و عملی ما به ایشان ژرف تر و محکم تر شود. باید در پرتو اینگونه مجالس، ابعاد وجودی آن الگوهای الهی را بشناسیم و بکوشیم تا اعمالمان شبیه ایشان باشد؛ از لحاظ عبودیت و عبادت، از لحاظ عرفان و معرفت، از جهت اهتمام به تعلیم و تعلم و تربیت و... باید روز به روز در گفتار و کردار، به آن اسوه‌های یگانه نزدیک تر شویم و کمال سعادت خویش را در تبعیت کامل و بی‌چون و چرا از ایشان بیابیم؛ چرا که تنها راه مطمئن قرب الهی، اسوه‌پذیری عاشقانه و اقتدای خالصانه به سیره‌ی علمی و عملی ایشان است: من أراد الله بدءکم.

هر چند وجود فیزیکی آن بزرگواران در میان ما نیست و از فیض حضورشان محرومیم؛ اما باید با شرکت در مجالس و محافل و مذهبی و با مراجعه‌ی مداوم به احادیث ایشان تلاش کنیم تا غبار گذشت زمان را از ذهن خویش بزدایم و سیمای کاملی از ایشان برای خود مجسم نماییم تا با الگوگیری جامع از همه‌ی ابعاد وجودی ایشان به حقایق صفات و نورانیت خصال ایشان نایل گردیم. آری، اگر از فیض حضور فاطمه‌ی زهرا علیها السلام محرومیم، می‌باید شخصیت یگانه و ویژگی‌های رفتاری او را بشناسیم و بشناسیم و روز به روز در سیره‌ی زندگانی خویش بدیشان شباهت بیشتری بیابیم تا نام ما نیز در زمره‌ی شیعیان راستین اهل بیت علیهم السلام ثبت و ضبط گردد. خداوند را شاکریم که ملت مسلمان ما را مشمول عنایات خاص خویش ساخت و به ایشان افتخار محبت، معرفت و رهروی راه حضرت فاطمه‌ی زهرا و خاندان پاک نهادش را عطا فرمود:

عشق و محبتش بود طینت ما سرشت ما عشق و محبتش بود طینت ما سرشت ما

شکر خدا که گشته این، قسمت و سرنوشت ما شکر خدا که گشته این، قسمت و سرنوشت ما

آری، بزرگ‌ترین موهبت الهی در حق ما شیعیان این است که گل طینت ما را با عشق و معرفت ائمه‌ی اطهار علیهم السلام سرشته با کوثر ولایت ایشان عجین فرموده است. (عن سید بن طاووس، انه سمع سحرا فی السرداب عن مولانا صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف: اللهم شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا من ماء عذب ولایتنا... بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۳۰۲.)

در مقابل این عطیه‌ی گران‌بهای الهی، می‌باید شاکر باشیم و شکر این موهبت عظیم بدان است که روز به روز بر معرفت خویش به این عصاره‌های عالم خلقت بیفزاییم و با اقتدای عملی به این برترین اسوه‌های عالم، این عشق ازلی را به معرفت و محبتی ابدی تبدیل کنیم.

از خداوند می‌خواهیم که لحظه به لحظه بر محبت و معرفت ما به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بیفزاید و تا آخرین لحظه‌ی حیات آن را از ما نستاند. خدا نیارورد روزی را که در اثر رواج فرهنگ غرب و ارائه‌ی ارزش‌های کفرآمیز آن و روی آوری به الگوهای فسادانگیز، این محبت و معرفت‌های فطری در دل و جان ما و جوانان ما کم رنگ و کم فروغ گردد:

یارب از دل های ما نور محبت را مگیر یارب از دل های ما نور محبت را مگیر
این تجمع، این توسل، این ارادت را مگیر! این تجمع، این توسل، این ارادت را مگیر!
هستی ما بستگی دارد به عشق اهل بیت هستی ما بستگی دارد به عشق اهل بیت
هر چه می خواهی بگیر، از ما ولایت را مگیر! هر چه می خواهی بگیر، از ما ولایت را مگیر!

اسوه پذیری از سیره ی فاطمی

اهمیت اسوه پذیری
انواع اسوه پذیری
خطاها در اسوه پذیری
آفت های اسوه پذیری
روش های اصلاح اسوه پذیری
اسوه پذیری از چشم انداز قرآنی
فاطمه، اسوه ای دُر دانه
عوامل تأثیر گذار بر شخصیت اسوه ها
اختیار، مهم ترین عامل تأثیر گذار
عوامل مؤثر در شکل گیری شخصیت فاطمه
شیوه ی اسوه پذیری از سیره ی فاطمی

اهمیت اسوه پذیری

انسان، این شاهکار آفرینش، در نهاد خویش همواره رو به سوی کمال دارد و با اشتیاهی سیری ناپذیر در تکاپوی صعود به مدارج کمال، تعالی و ترقی است.

تکامل و حرکت استکمالی انسان عبارت است از تغییراتی تدریجی در راستای شکوفایی و به فعلیت رسانی استعدادهای فطری. این تغییرات به وسیله ی نیروهای به ودیعت نهاده شده در سرشت کمال گرای آدمی و با استفاده از شرایط و امکانات خارجی انجام می پذیرد. (خودشناسی برای خودسازی، آیت الله مصباح یزدی: ص ۱۳).

در راستای عروج به قله های رفیع ترقی و کمال، یکی از کاری ترین نیروهای فطری آدمی میل به تقلید و اسوه پذیری؛ و یکی از امکانات خارجی، سیره و تجربه ی کمال یافتگان است.

احساس الگوخواهی فطری و درونی از یک سو و مشاهده ی سیر تکاملی به کمال رسیدگان از دیگر سوی، انسان را وامی دارد تا برای رسیدن سریع تر به کمال مطلوب، روش و سیره ی آن تکامل یافتگان را الگوی خویش سازد و تلاشی آگاهانه و هدفدار برای ایجاد هماهنگی و انسجام رفتاری با الگوهای خویش در پیش گیرد.

انواع اسوه پذیری

چنانکه گروهی از روان شناسان نیز گفته اند، تقلید و الگوپذیری به معنای عام آن- بر سه قسم است: محاکات: تقلید بالمعنی الاخص، اقتباس.

۱. محاکات: تقلید ناآگاهانه و عاری از هرگونه اندیشه و تشخیص را محاکات گویند؛ مانند کودک چندماهه ای که در پی خنده ی اطرافیان، بی درنگ می خندد.

۲. تقلید بالمعنی الاخص (تقلید بچگانه): این نوع تقلید الگوبرداری نیمه آگاهانه از رفتار دیگران است. در تقلید بچگانه عنصر آگاهی و هدفداری حضور دارد؛ اما حضوری کم رنگ و اندک؛ مانند طفل سه ساله ای که تنها برای شبیه سازی خود به اطرافیان از اعمال ایشان تقلید می نماید، بدون آن که قصد و هدف آن اعمال را درک کند.

۳. اقتباس: این قسم عالی ترین مرتبه ی تقلید می باشد عبارت است از تکرار عمل دیگری با آگاهی کافی از حسن کار او. این نوع تقلید و الگوبرداری کاملاً آگاهانه و هدفدار و از روی علم و قصد می باشد؛ همانند نوجوان یا جوانی که از میان رفتارهای اطرافیان، آن را که بهتر می یابد برمی گزیند و برای این گزینش دلیلی هم اقامه می کند. در بحث اسوه پذیری، سر و کار ما با «اقتباس» است و «محاکات» و نیز «تقلید بچگانه» از گستره ی بحث خارج است.

در عرصه ی اسوه پذیری، آنچه مطلوب و ارزشمند است، الگوپذیری کاملاً آگاهانه، هدفدار و از روی معرفت و شناخت کامل می باشد. لحاظ عنصر آگاهی و هدفداری در الگوپذیری ها متفاوت است: گاه کامل است، که شخص پس از تفکر، استدلال، تجزیه و تحلیل عقلی و با بصیرت کامل به تقلید از الگو می پردازد و گاه در حد کمال نیست و شخص می تواند برای تقلید خویش دلیلی منطقی ارائه نماید؛ ولی به دلیلی ارتکازی، به تقلید مبادرت می ورزد که این دلیل می تواند از ابهام درآید و به وضوح بپیوندد. پس عمده ی اعمال تقلیدی انسان آگاهانه و هدفدار است؛ هرچند بسیاری از افراد در تعیین ملاکهای الگوپذیری و تشخیص الگوهای شایسته دچار اشتباه می شوند. (برگرفته از جامعه و تاریخ، آیت الله مصباح یزدی: ص ۲۱۲-۲۱۴).

خطاها در اسوه پذیری

هر انسانی طبق نظام ارزشی خود، کمال را در چیزی می بیند و طبق فطرت کمال جویی خویش در پی کسانی که واجد آن چیزند به راه می افتد تا با اقتدای به ایشان ره به سوی کمال بیاید. در روند این اقتدا و تقلید، سه خطا ممکن است پیش آید:

اشتباه در تشخیص مصداق کمال

انتخاب اسوه بدین بستگی دارد که اسوه پذیر، کمال را در چه چیزی بداند. کسی که کمال انسان را در ثروتمندی می پندارد، مسلماً ثروتمندان را الگوی خود می انگارد و در رفتار به ایشان می گراید و از سوی دیگر فقرا و مستمندان را به سبب فقر و مسکنتشان در خور توجه نمی داند؛ از آنان می گریزد و سعی می کند تا آن جا که می تواند شبیهشان نباشد.

اشتباه در تعیین اسوه ی کامل

انسان معمولاً در این که چه اسوه هایی از کمال لازم برای اسوه گیری برخوردارند، دچار اشتباه می شود. برای نمونه اگر علم و دانش را مصداق کمال بدانیم، باز امکان این اشتباه وجود دارد که انسان هایی را که در واقع دانشمند نیستند، دانشمند پنداریم و تابع و مقلدشان شویم. در زمینه هیچ یک از علوم و معارف بشری دانش وران و کارشناسان راستین به سهولت شناخته نمی شوند و همواره ممکن است که عالم نمایان جاهل و گندم نمایان جو فروش، عموم مردم را بفریبند و در پی خود بکشانند.

اشتباه در حد و مرز الگوپذیری

این اشتباه وقتی رخ می نماید که الگو و مرجعی که به حق، در زمینه ای معین صاحب نظر است، در سایر زمینه ها نیز الگوی خویش پنداریم، یا برعکس کسی را تنها به دلیل آن که در زمینه ای خاص، کاردان و متخصص نیست، لایق الگو بودن در هیچ قلمروی ندانیم.

انتخاب یک الگوی جامع و راستین در گرو سه شناخت و آگاهی است: شناخت مصداق کمال؛ شناخت مصداق کامل؛ شناخت حد

و مرز لیاقتها.

اشتباه در هر یک از این موارد، ممکن است ما را به اسوه‌هایی نالایق و الگوهای دروغین رهنمون شود و موجب خسارات عظیم مادی و معنوی گردد.

معرفی الگوهای راستین به افراد جامعه و مبارزه با الگوهای دروغین، آن چنان پراهمیت است که وقتی الگویی نادرست (در هشتم بهمن ماه سال ۱۳۶۷ از صدای جمهوری اسلامی ایران مصاحبه‌ای پخش شد که مصاحبه‌شونده گفت: الگوی زنان ما باید قهرمان سریال سال‌های دور از خانه (اوشین) باشد؛ نه فاطمه‌ی زهرا علیها السلام...) به جامعه ارائه می‌شود، رهبری چون حضرت امام خمینی رحمه الله شخصاً وارد میدان شده، بتهای فکری و فرهنگی را درهم می‌شکند و با هشدار تاریخی، گوینده را از خطر ارتداد و اعدام برحذر می‌دارد:

با کمال تأسف و تأثر روز گذشته (روز شنبه ۸ بهمن) از صدای جمهوری اسلامی مطلبی در مورد الگوی زن بخش گردیده است که انسان شرم دارد بازگو نماید. فردی که این مطلب را پخش کرده است تعزیر و اخراج می‌گردد و دست اندرکاران آن تعزیر خواهند شد. در صورتی که ثابت شود قصد توهین در کار بوده است، بلاشک فرد توهین‌کننده، محکوم به اعدام است. اگر بار دیگر از این گونه قضایا تکرار گردد، موجب تنبیه و توبیخ و مجازات شدید و جدی مسئولان بالای صدا و سیما خواهد شد. البته در تمامی زمینه‌ها قوه‌ی قضاییه اقدام می‌نماید. (پیام امام خطاب به دست‌اندرکاران رادیو جمهوری اسلامی ایران، تاریخ ۱۱/۹/۶۷. صحیفه‌ی نور: ج ۲۱، ص ۷۶).

آفت‌های اسوه‌پذیری

اسوه‌پذیری، گرچه پراهمیت و دارای تأثیری بس شگرف است، اما همچون هر امر مثبت دیگری می‌تواند دستخوش آفت شده، زمینه‌ی خسارتهایی عظیم را فراهم آورد. از این روی در این مقام به مهم‌ترین آفات الگوپذیری می‌پردازیم:

الگوپذیری مطلق از آبا و اجداد

نخستین الگوهای آدمی، پدر و مادرند. کودک، والدین خویش را هم از لحاظ قدرت و هم از لحاظ علم بسی برتر و به تجربه درمی‌یابد که پیروی از پدر و مادر فواید بسیاری برای او دارد؛ از این روی می‌پندارد همه چیز را باید از پدر و مادر آموخت و در هر زمینه‌ای باید از آنان پیروی کرد. اگر این خصلت پیروی مطلق و بی‌چون و چرا از آبا و اجداد در سال‌ها و مراحل بعدی زندگی هم چنان پابرجا بماند، باید گفت که شخص هنوز در دوران طفولیت به سر می‌برد و در زمینه‌ی الگوپذیری دچار انحراف گشته است. قرآن کریم در آیات متعددی کسانی را که با آبا و اجداد خود را تنها مرجع تقلید می‌پندارند و برای گفتار و کردارشان قدر و قیمت نابه‌جا قایلند سخت می‌نکوهد:

و اذا قيل لهم تعالوا الى ما أنزل الله و الى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه ءاباءنا أولو كان ءاباؤهم لا يعلمون شيئا و لا يهتدون؛ (مائده (۵)، ۱۰۴). و هنگامی که به آنها گفته شود، به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیاید، می‌گویند: آنچه از پدران خود یافته‌ایم ما را بس است. آیا اگر پدران آنها چیزی نمی‌دانستند و هدایت نیافته بودند (باز از آنها پیروی می‌کنند)؟!

الگوپذیری غیرعقلانه از باطل

آفت دیگر تقلید این است که شخص برای حفظ رابطه‌ی مودت آمیز خود با دیگران یا به قصد ایجاد مناسبات دوستانه با آنان، مقبولاتشان را که خلاف حق و حقیقت است بپذیرد؛ یعنی از حق جدا شود تا به خلق بپیوندد. حضرت ابراهیم علیه السلام قوم خود را به همین جهت نکوهش می‌کند: انما اتخذتم من دون الله اوثنا موده بینکم فی الحیوة الدنیا... (عنکبوت (۲۹): ۲۵) شما غیر از خدا بتهایی برای خود انتخاب کرده‌اید که مایه‌ی دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد...

الگوپذیری از اکثریت

آفت دیگر این است که فرد، کثرت طرفداران یک رأی و عقیده را دلیل حقانیت آن رأی و عقیده بپندارد و آن را بپذیرد. این که پاره ای از افراد در هر امری تابع اکثریت می شوند ناشی از همین پندار باطل است. موضع قرآن کریم در این مورد چنان واضح است که نیازی به ذکر نمونه نیست.

الگوپذیری کامل از الگوهای غیر صالح

اگر وجود یک یا چند خصلت نیکو در الگویی باعث این پندار شود که عقیده و سیره ی او در همه ی زمینه ها معتبر است، الگوپذیر در لبه ی پرتگاهی خطرناک واقع می شود.

متأسفانه الگوپذیری، امروزه رواجی عجیب یافته است. فلان دکتر یا مهندس درباره ی مسایل فرهنگی، ابراز عقیده می نماید، فلان مقام اجرایی کشور در عرصه مسایل تخصصی فقه، رأی صادر می کند، فلان فیلسوف اعلام می دارد که به نظام اقتصادی خاصی معتقد است، فلان قهرمان ورزشی در عرصه مسایل سیاسی اظهارنظر می کند، فلان مقام زن درباره ی حجاب فتوا صادر می کند ...

هر گروهی، از یکی از اینان تقلید می کند و از این طریق به چیزی اعتقاد می یابد. غافل از آن که قبول برتری مسلم یا نامسلم کسی در زمینه ای معین، نباید سبب این پندار شود که او در زمینه های دیگر نیز شایستگی دارد. (جامعه و تاریخ، آیت الله مصباح یزدی: ص ۲۱۹-۲۲۱).

روش های اصلاح اسوه پذیری

حال که دانستیم الگوپذیری آفاتی دارد و می تواند برای الگوپذیر زیان های فراوان به بار آورد، سؤال مهمی پیش می آید و آن این که چگونه می توان با آفات تقلید و الگوپذیری مبارزه کرد و ضلالت ها و انحرافات فردی و اجتماعی را که از آن ناشی می شوند، لااقل تخفیف داد؟ این مسأله که حل آن برای یک مصلح اجتماعی از قدر و اهمیت عظیمی برخوردار است با دست به دست هم دادن چند شیوه ی تربیتی و اصلاحی می تواند حل شود.

افزایش معرفت عمومی

اساسی ترین، مشکل گشایترین و کارسازترین شیوه این است که قدرت تفکر و تعقل و تأمل مردم را بیشتر نماییم تا این مطلب را عمیقاً بفهمند که کمال آدمی به اموری از قبیل پول و ثروت، دانش و صنعت و اقسام و اشکال گوناگون قدرت اجتماعی نیست؛ وانگهی موفقیت یک فرد در یکی از این زمینه ها اگر مسلم نیز باشد، باز دلیل صحت آرا و نظرات او در دیگر زمینه ها و دلیل درستی و رفتارهای فردی و اجتماعی او نتواند بود. افزایش قدرت تفکر مردم سبب خواهد شد که هم چنین دریابند، پدر و مادر، مرجع تقلید سراسر زندگی فرزند و همه ی ابعاد و وجوه حیات او نیستند و نیز در خواهند یافت که حقیقت را نباید فدای هیچ چیز و هیچ کس کرد و حتی برای ایجاد یا حفظ یا تحکیم ارتباطات دوستانه و همزیستی مسالمت آمیز و همبستگی اجتماعی نباید از حق دست برداشت. کثرت طرفداران یک رأی و عقیده نیز دلیل حقانیت آن نخواهد بود. فهم عمیق این مطالب موجب خواهد شد که بسیاری از افراد گروه ها و قشرهایی که الگوهای عقیده و عمل مردم به حساب می آیند از کرسی مرجعیت تقلید فرو افتند و افراد، گروه ها و قشرهای دیگری که صلاحیت این امر خطیر را دارند متصدی آن شوند.

اگر در روح و ذهن هر فردی، گرد و غبار آرا و نظرات فاسد و اوهام و خیالات باطل فرونشینند، آن فرد می تواند الگوهای راستین

را از الگوهای دروغین تمیز دهد. بدین ترتیب الگوهای عقیده و عمل مردم کسانی خواهند شد که باید بشوند، و کسانی خواهند بود که باید باشند و پیداست که اگر الگوهای جامعه، انسان‌هایی ذی صلاح باشند، مردم در راه صواب خواهند افتاد.

بهره‌گیری از ویژگی‌های روانی، عاطفی، اجتماعی

«افزایش معرفت عمومی» هر چند شیوه‌ای زیربنایی است؛ اما نیازمند زمان و فرصت وسیع، نیروی انسانی عظیم و فعالیت‌های جانفرساست. این شیوه مخصوصاً در جامعه‌هایی که اکثریت افراد آنها معلوماتی ناچیز و نیروی عقلی ضعیف داشته باشند، با کندی و سختی مضاعف مواجه خواهد شد. از این روی باید از شیوه‌های دیگر نیز که نتایج آنها سریع‌تر و سهل‌تر به بار آید، سود جست. در این شیوه‌ها از ویژگی‌های روانی و اجتماعی مردم؛ مثلاً از مجالس و محافل مذهبی، عرف و عادات، آداب و رسوم، مناسک، شعایر، احساسات و عواطف آنها در راه اصلاح جامعه استفاده‌های دقیق و به‌جا می‌شود. اساساً نباید پنداشت که تنها راه تأثیر در مردم و هدایت آنان به طریق حق و حقیقت، استدلال‌ات و براهین عقلی، فلسفی و منطقی است؛ بلکه باید از خصایص روانی، اجتماعی و مذهبی آنان تا جایی که صحیح و برحق است، بهره‌های درست گرفت. تأثیری که این گونه بهره‌گیری‌ها در تکوین و تغییر شخصیت‌های افراد دارد به مراتب بیش از تأثیری است که ادله‌ی خشک عقلی تواند داشت. (جامعه و تاریخ، آیت الله مصباح یزدی: ص ۲۲۴ و ۲۲۴).

آفرین بر حضرت امام رحمة الله که از عواطف و احساسات مقدس مردم برای به ثمررسانی انقلاب اسلامی، به بهترین وجه، استفاده کرد. حضرت امام با بهره‌گیری از ویژگی‌های عاطفی، مذهبی و اجتماعی مردم، ایجادگر تحولی بنیادین در روحیه‌ی مردمان و برپاکننده‌ی انقلابی بی‌نظیر در ایران گردید.

آن تغییر و تحول بنیادین در اوایل انقلاب، بیشتر برخاسته از شور پاک و احساسات مقدس مردم بود؛ اما حفظ و استمرار آن روحیه‌های ارزشمند، دیگر در گرو شور و احساسات نخواهد بود؛ چرا که هر احساس و شوری اگر پشتوانه‌ی معرفتی پیدا نکند، به تدریج فرو می‌نشیند. از این روی برای استوارسازی بنای انقلاب و استمرار آرمان‌های آن لازم است تلاش فرهنگی وسیعی در جهت افزایش معرفت و شعور عمومی، صورت پذیرد تا از این رهگذر، عواطف و احساسات مقدس به شورمایه‌ای دایمی تبدیل گردد.

اسوه‌پذیری از چشم‌انداز قرآنی

پروردگار جهانیان و نازل‌فرمای قرآن جاویدان در آخرین نامه‌ی انسان‌سازی خود برای بشر، شیوه‌های مختلفی برای تربیت و تزکیت انسان ارائه می‌فرماید؛ روش‌هایی که هر کدام تأثیری خاصی بر روح و روان و منش رفتاری انسان می‌گذارد؛ روش‌هایی چون بشارت به نعمت‌های جاویدان، بیم‌دهی از عذاب همیشگی، بیان سرگذشت گذشتگان، داستان پیامبران، استفاده از تمثیل، بهره‌گیری از قسم و سوگند و....

یکی از مؤثرترین و کارآمدترین شیوه‌های تربیتی که در قرآن به کرات مورد توجه قرار گرفته است، ارائه‌ی الگوهای شایسته، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم می‌باشد.

باری، تعیین الگوهای صحیح و تأکید بر پیروی از ایشان و نیز رسوا کردن الگوهای ناصحیح و درهم‌کوبیدن بت‌های فکری و فرهنگی، از مهم‌ترین روش‌های تربیتی قرآن کریم است:

معرفی اسوه‌ی حسنه

قرآن، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را الگوی شایسته و اسوه‌ی حسنه‌ی مؤمنان راستین معرفی می‌فرماید: لقد کان لکم

فی رسول الله أسوء حسنة لمن كان يرجوا الله و اليوم الآخر و ذکر الله كثيراً؛ (احزاب (۳۳): ۲۱). در پیامبر خدا برای شما؛ برای کسانی که به خدای متعال و روز بازپسین امیدوارند و خدای را بسیار یاد می کنند، الگویی نیکو وجود دارد. آنچه در این آیه ی شریف و نورانی قابل توجه است، جمله ی لمن كان يرجوا الله و اليوم الآخر و ذکر الله كثيراً می باشد. این جمله، بدل از ضمیر خطاب در «لکم» است، تا دلالت کند بر این که اقتدا و تأسی کامل به رسول خدا صلی الله علیه و آله توفیقی است که نصیب هر کسی نمی شود. اسوه پذیری از رسول، صفت حمیده ای است که هر مؤمنی بدان متصف نمی شود؛ بلکه مؤمنانی به این صفت پسندیده نایل می شوند که ایمانی راستین به خداوند و روز قیامت داشته باشند؛ ایمانی که دل در گرو عشق خداوند دارند و او را بسیار یاد می کنند و در نتیجه ی این ذکر و توجه مداوم است که تأسی کامل به رسول خدا صورت می پذیرد. (با الهام از تفسیر المیزان: ج ۱۶، ص ۳۰۵).

آری، داعیه داران مسلمانی آن هنگام به مقام رفیع تبعیت و اسوه پذیری کامل از «اسوه ی حسنه» نایل خواهند آمد که به خدا و روز جزا باوری راستین بیابند. به هر میزان که ایمان ما به خدا و روز جزا ضعیف تر باشد، انگیزه و توفیق ما در اقتدا به رسول الله صلی الله علیه و آله، این اسوه ی حسنه ی الهی، کمتر و ضعیف تر خواهد بود. (اخلاق در قرآن، آیت الله مصباح یزدی: ج ۱، ص ۱۵۶).

اسوه دهی از سیره ی پیامبران

خداوند متعال از پیامبر رحمت می خواهد که در عرصه ی خطیر ابلاغ رسالت به پیامبران اولوالعزم اقتدا کند و همچون ایشان صبر و استقامت پیشه سازد و از شتاب و بی صبری بپرهیزد: فاصبر كما صبر أولوالعزم من الرسل و لا تستعجل لهم (احقاف (۴۶): ۳۵)؛ (در تبلیغ دین خدا و تحمل اذیت امت) همچون پیامبران اولوالعزم صبور باش و برای (عذاب) آنان شتاب مکن! در آیتی دیگر از پیامبر اسلام، که خود اسوه ی حسنه ی مؤمنان است، خواسته می شود که در پیمودن راه هدایت به پیامبران پیشین اقتدا کند: أولئك الذين هدى الله فبهدم اقتده...؛ (انعام (۶): ۹۰). آنان کسانی هستند که خداوند متعال هدایتشان کرده است؛ به هدایت ایشان اقتدا کن.

الگودهی از سیره ی ابراهیم و پیروان او

پروردگار جهانیان، در قرآن مجید، ابراهیم علیه السلام و پیروان راستین او را الگوهای شایسته در عرصه ی تولی (اظهار محبت و ارادت به خداوندگار یگانه) و تبری (ابزار بیزاری و نفرت از مشرکان و همه ی خدایان دروغین) معرفی می فرماید: قد کانت لکم أسوء حسنة فی ابراهیم والذین معه إذ قالوا لقومهم انا برءوا منکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العدوة و البغضاء أبداً حتی تؤمنوا بالله وحده إلا قول ابرهیم لایبه لأستغفرن لک...؛ در ابراهیم و کسانی که با او بودند برای شما (مؤمنان) الگویی نیکوست آن هنگام که به قوم خویش گفتند: ما از شما و از آنچه جز خدا می پرستید بیزاریم. میان ما و شما دشمنی و کین پابرجاست تا آن که به خداوند یگانه ایمان بیاورید؛ مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که: حتماً برای تو آمرزش خواهم طلبید... و در دو آیه ی بعد، بر اسوه بودن ایشان برای مؤمنان راستین تأکید می ورزد: لقد کان لکم فیهم أسوء حسنة لمن کان يرجوا الله و اليوم الآخر...؛ (ممتحنه (۶۰): ۶) به راستی در آنان برای شما، برای کسانی که به خدای متعال و روز بازپسین امید دارند، الگویی نیکو وجود دارد.

تشویق به اسوه پذیری از مؤمنان صالح

خداوند متعال، پاداش اقتداکنندگان به مؤمنان صالح را هم تراز خود ایشان معرفی می نماید تا ارزش اسوه پذیری صحیح را

خاطر نشان سازد: و السبقون الأولون من المهجرین و الأنصار و الذین اتبعوهم باحسن رضی الله عنهم و رضوا عنه و أعد لهم جنت تجری تحتها الأنهر خلدین فیها أبداً ذلك الفوز العظيم؛ (توبه (۹): ۱۰۰). پیش گامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت و آنها (نیز) از او خشنود شدند و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است. جاودانه در آن خواهند ماند و این است کامیابی بزرگ.

در قرآن کریم بیش از یکصد بار سخن از تبعیت و اتباع می‌رود و این خود نشان دهنده‌ی نهایت اهمیتی است که این کتاب انسان سازی برای اسوه‌پذیری و تقلید در عرصه‌ی تربیت، تزکیت و هدایت انسان‌ها قایل است. (برگرفته از جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، استاد محمدتقی مصباح یزدی: ص ۲۷۷ و ۲۸۸). باری، از آن جا که اصول مکتب و خط مشی اعتقادی-اخلاقی پیامبران و مؤمنان صالح مشترک است و به زمان و مکانی خاص محدود نمی‌گردد، قرآن کریم برای همه‌ی پویندگان راه هدایت، اقتدا به سیره صالحان گذشته را لازم و ضروری می‌داند.

تا نسل انسان بر گستره‌ی خاک گسترده است، مسیر پیموده شده از سوی پیام‌آوران و اولیای الهی همواره قابل اقتدا و تأسی است.

الگوسازی در قالب داستان و تمثیل

هدف بسیاری از داستان‌ها و تمثیل‌های قرآنی، الگوسازی از سیره‌ی پیامبران و مؤمنان راستین و عبرت دهی از فرجام پیشوایان کفر و گمراهی، و بدکاران عالم است: لقد کان فی قصصهم عبرةً لأولی الالباب؛ (یوسف (۱۲): ۱۱۱). برآستی که در بیان داستان ایشان، برای صاحبان اندیشه، عبرت کامل خواهد بود.

برای نمونه، خداوند متعال در آیاتی آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران را مثال می‌زند و ایشان را اسوه و الگوی تمام مؤمنان جهان، اعم از زن و مرد، معرفی می‌فرماید: و ضرب الله مثلاً للذین ءامنوا امرأت فرعون اذ قالت رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنة و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین و مریم ابنت عمران الی احصنت فرجها...؛ (تحریم (۶۶): ۱۱ و ۱۲). و باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورد هنگامی که (از شوهر کافرش بیزاری جست و) عرض کرد: بارالها! (من از قصر فرعون و عزت دنیوی او گذشتم) تو خانه‌ای در بهشت برای من بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش و از قوم ستمکار نجات بخش. و نیز مریم دختر عمران را که عفاف و پاکدامنی ورزید....

در این دو آیه خداوند متعال با استفاده از شیوه‌ی تمثیل به معرفی دو الگوی شایسته می‌پردازد: آسیه و مریم. گویا خداوند متعال خطاب به همه‌ی ایمان‌آوردگان می‌فرماید: اگر می‌خواهید به الگویی، تأسی و اقتدا نمایید، به سیره‌ی رفتاری این دو زن بنگرید: از وسعت نظر و بلند همتی همسر فرعون سرمشق بگیرید که با وجود فراهم بودن همه‌ی امکانات مادی و دنیوی در قصر فرعون، به این دنیای زودگذر فانی و لذت‌های آنی به دیده‌ی تحقیر نگریست و از خداوند، ملک متعالی و قصرهای باقی و نجات از شر ستمکاران یاغی را طلبید. همت را بنگرید که تا چه حد والا است. می‌گوید: می‌خواهم از این کاخ نجات پیدا کنم؛ ولی به چیزی فروتر از مقام قرب و رضوان تو هم رضایت نمی‌دهم. پس مرا از شر فرعون و رفتار ناشایست او و قوم ستمکارش نجات بخش و مرا به خانه‌ای نزد خودت در بهشت جاویدان منتقل فرما! و نیز از مریم سرمشق بگیرید؛ از پاکی و عفاف او، ایمان صادقانه و از بندگی خالصانه‌ی او.

فاطمه الگویی دُرَدانه

سروری فاطمه بر مریم و آسیه

معرفی مریم علیها السلام در مقابل الگوی شایسته‌ی همه‌ی مؤمنان در حالی است که بهترین تفسیرکننده‌ی آیات قرآن، مریم را سرور بانوان زمانه‌ی خویش معرفی می‌کند و فاطمه را سید، سرور و سرآمد جمله‌ی زنان در طول تاریخ:

مریم سرور زنان زمانه‌ی خویش بود؛ اما دخترم فاطمه سرور همه‌ی زنان جهان، از آغاز تا فرجام آن است. (رسول الله صلی الله علیه و آله: انها (فاطمه) لسیده و نساء العالمین فقیل أهی سیده نساء عالمها فقال: ذاک لمريم بنت عمران فاما ابنتی فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الاولین و الآخیرین. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲۴، روایت ۲۰.) او قسمتی از وجود من، نور چشم من، میوه‌ی قلب من و روح میان دو پهلوی من است!

فرشته‌ای بر من نازل شد و به من بشارت داد که فاطمه، سرور همه‌ی زنان اهل بهشت و نیز سرآمد همه‌ی بانوان امت است. (رسول الله صلی الله علیه و آله: اتانی ملک فبشرنی ان فاطمه سیده نساء اهل الجنة و نساء امتی. بحارالانوار: ج ۲۱، ص ۲۷۹.)

صدیقه لا مثلها صدیقه بدا بذالك الوجود الظاهر هی البتول الطهر و العذراء فانها سیده النساء صدیقه لا مثلها صدیقه تفرق بالصدق عن الحقیقه سر ظهور الحق فی المظاهر کمریم الطهر و لا سواء و مریم الکبری بلا خفاء. تفرق بالصدق عن الحقیقه (آینه‌ی ایزدنا: ص ۲. شعر از حضرت آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی.)

بدین ترتیب فضیلت و سروری فاطمه علیها السلام بر آسیه و مریم ثابت می‌شود. آری، مقام و منزلت زهرا‌ی مرضیه نه تنها بسی والاتر از مقام آسیه و مریم صدیقه است، که اوج فضیلت آسیه و مریم بدان است که توفیق خدمتگزاری آستان حضرت خدیجه‌ی کبری را به هنگامه‌ی وضع حمل فاطمه زهرا یافته‌اند: ((چگونگی ولادت یگانه کوثر محمدی را می‌توان از بیان سلاله‌ی راستین او، امام صادق علیه السلام، جوینا شد: از آن هنگام که خدیجه‌ی کبرا ازدواج با محمد خاتم انبیا را اختیار نمود، زنان کینه جوی قریش جملگی از او دوری گزیدند و او را در وادی تنهایی واگذارند؛ به گونه‌ای که هیچ زنی را اجازه‌ی دیدار با خدیجه کبرا نمی‌دادند... آن هنگام که زمان وضع حمل خدیجه نزدیک شد، احدی از زنان مکه برای یاری او حضور نیافت؛ اما در این هنگام چهار بانوی رشید و بزرگوار به اذن خداوند از بهشت بر خدیجه وارد شدند.

یکی از این زنان، زبان به سخن گشود و گفت: انا ساره و هذه آسیه بنت مزاحم و هی رفیقتک فی الجنة و هذه مریم بنت عمران و هذه صفورا بنت شعیب. بعننا الله تعالی الیک لئلی من امرک ما تلی النساء من النساء؛ من ساره (همسر ابراهیم خلیل) و این آسیه دختر مزاحم و او مریم دختر عمران و دیگری صفورا دختر شعیب است. ما فرستادگان پروردگاریم تا یاریگر تو در لحظه‌ای باشیم که هر زنی به کمک دیگر زنان نیازمند است، و آنگاه خدیجه را کمک کردند تا فاطمه پاک و پاکیزه به دنیا آید. هنگامی که فاطمه متولد شد چنان نوری از او ساطع شد که تمام خانه‌های مکه و مشرق و مغرب عالم را در بر گرفت. در این هنگام ده نفر از حوریان بهشتی بر آن خانه وارد شدند در حالی که هر یک، دو ظرف پر از آب کوثر به دست داشتند.

بانویی که پیش روی خدیجه بود (مریم) فاطمه را برداشت و با آب کوثر غسل داد و آن‌گاه فاطمه را در پارچه‌ی سفیدی، از شیر سفیدتر و از مشک خوشبوتر، پیچید و پارچه‌ی دیگری را مقنعه‌ی او کرد. آن‌گاه با فاطمه سخن گفت. فاطمه فرمود: اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی ساده الاسباط. آن‌گاه هر یک از آن بانوان را به اسم صدا زد و به یکایک ایشان سلام کرد. آن بانوان، شادمان و حوریان بهشتی خندان شدند. اهل آسمان‌ها نیز ولادت سرور زنان جهان را به یکدیگر بشارت دادند. در آن لحظه نوری بی نظیر در آسمان درخشیدن گرفت که تا آن روز چنان نوری دیده نشده بود. این بار بانوان (مریم، ساره، صفورا) فاطمه را به آغوش خدیجه سپردند و گفتند: این دختر را بگیر که پاک کننده (طاهر) و پاک شده (مطهر) و پُربرکت (مبارکه) است. خداوند به او و نسل او برکت داده است.

امالی شیخ صدوق: ص ۴۵۷. غالیه الحرام: ص ۱۷۷. دلائل الامامه: ص ۸. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲.)

مریم به ابریق بهشتی شوید او را مریم به ابریق بهشتی شوید او را

عیسی فراز آسمان ها جوید او را عیسی فراز آسمان ها جوید او را

اگر خدا می خواست درباره ی حضرت زهرا علیهاالسلام مثل بزند، می فرمود: و ضرب الله مثلا للذین آمنوا فاطمه بنت محمد. او الگوی همه ی زنان و مردان بایمان است. او سرور بانوان هر دو جهان است. افتخار آسیه و مریم آن است که از خدمتگزاران درگاه فاطمه علیهاالسلام می باشند.

فاطمه، استمرارِ اسوه ی حسنه

پدر فاطمه به فرموده ی صریح قرآن جاودان، اسوه ی شایسته ی همه ی خداباوران است: لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً؛ (احزاب (۳۳): ۲۱). مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی می باشد، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند. و این در حالی است که رسول الله، این شایسته ترین اسوه ی حسنه مؤمنان، به کرات یگانه دخترش فاطمه را پاره ی وجود خویش، روح و ریحان خویش و جان و جانان خویش می خواند و با تعبیری گونه گون رضایت او را رضایت خود و ناراحتی او را ناراحتی خویش اعلام می دارد.

چنین تأکیدات متواتری از جانب رسول الله با چه هدفی صادر گردیده است؟! چرا پیامبر رحمت، اسوه ی حسنه ی مؤمنان، بر این حقیقت، فراوان تأکید می ورزد که: فاطمه، پاره ای از وجود من است؟! آیا این همه تأکید جز برای آن است که توجه همه ی مؤمنان طول تاریخ را به اسوه پذیری از ابعاد زندگانی فاطمه، در مقام استمراربخش سیره ی رسول الله، جلب کند؟!!

چرا چنین نباشد، در حالی که وجود فاطمه از وجود رسول خدا جدا نیست. وجود فاطمه، قسمتی از وجود رسول خداست و سیره ی او جلوه ی دیگری از سیره ی رسول خدا. وجود فاطمه، مکمل وجود رسول خداست و اسوه گری فاطمه، تکمیل کننده ی اسوه گری شایسته ترین اسوه ی حسنه. تکمیل کننده ی اسوه ی حسنه در عرصه هایی چون: دفاع جانانه از ارزش های اسلام، جان بازی برای استمرار رسالت، عشق بازی در راه بقا و دوام ولایت، جهاد بی امان فرهنگی، تقوا و عبادت، مهرورزی و محبت، عفاف و حجاب، تربیت فرزند، تدبیر منزل، تجهیز روحی و روانی مرد برای جهاد و....

فاطمه، حجت و الگوی امامان

فاطمه، استمرار اسوه ی حسنه است و این است رمز و راز آن که سیره ی فاطمه برای همه ی امامان از نسل او، اسوه، حجت و الگو می گردد: نحن حجه الله علی الخلق و فاطمه حجه علینا؛ (عوامل العلوم: ج ۱۱، ص ۵). ما (امامان معصوم) حجت خداوند در مردمان هستیم و فاطمه، حجت (خداوند) بر ما.

اسوه گری سیره ی فاطمه علیهاالسلام، چنان در اوج یگانگی است که مولای عدل گستر ما که جهانی چشم انتظار اوست تا ظهور نماید و الگوی همگان در تمام ابعاد وجودی انسان گردد، فاطمه را اسوه ی نیکوی زندگانی خویش معرفی می فرماید: و فی ابنه رسول الله لی اسوه حسنه؛ (فی توفیق مولانا صاحب الزمان الذی خرج فیمن ارتاب فی صلوات الله علیه:.... و فی ابنه رسول الله لی اسوه حسنه.... بحار الانوار: ج ۵۳، ص ۱۷۸، باب ۳۱، روایت ۹). همانا در دختر رسول خدا برای من، الگویی شایسته وجود دارد.

فاطمه، الگوی زندگانی من است، نه از آن جهت که مادر من است؛ بلکه بدین جهت که دختر رسول خداست و استمرار وجود او؛ پاره ی وجود رسول خداست و اسوه پذیری از وی، همان اسوه پذیری از رسول خداست و در یک کلام:

ای وجود اقدس روح و روان مصطفی مصطفی معبود را جانان، تو جان مصطفی.

مصطفی معبود را جانان، تو جان مصطفی. مصطفی معبود را جانان، تو جان مصطفی.

(دیوان محتشم کاشانی: ص ۳۰۳).

فاطمه نه تنها الگوی زنان، که الگوی تمام جهانیان است. اسوه گری فاطمه هرچند برای زنان، در بردارنده ی یگانه ترین و زیباترین جلوه هاست؛ اما اسوه گری او ویژه ی زنان نیست. هر چند روز ولادت فاطمه، افتخاربخش تمام زنان عالم گردیده و روز زن نامیده شده است؛ اما روز ولادت او، افتخاربخش همه مردان و زنان جهان و جلوه نمای تمام مکارم اخلاقی است و بنابر یکی از جامع ترین و زیباترین بیان ها:

«انتخاب چنین روزی به عنوان روز زن به معنی انتخاب زیباترین، متعالی ترین و مقدس ترین الگو برای زنان مسلمان، بلکه زنان همه ی جهان است. تجلیل از مقام فاطمه علیهاالسلام، تکریم ایمان، تقوا، علم، ادب، شجاعت، ایثار، جهاد، شهادت و در یک کلمه مکارم اخلاق است که پدر بزرگوارش برای اتمام آن مبعوث شد. و آن گاه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله، فاطمه را پاره ی تن خویش می خواند، به جهانیان می آموزد که جلوه ی والای کرامت انسانی و اخلاق اسلامی را در این چهره ی مقدس جستجو کنند و مادران جهان، شعاعی از این خورشید درخشان بر گیرند و کانون حیات انسان ها را گرم و روشن سازند. (چهار سال با مردم، گزارشی از دومین دوره ی ریاست جمهوری حضرت آیت الله خامنه ای: ص ۲۷۲. پیام به سمینار کوثر شیراز به مناسبت تولد فاطمه زهرا علیهاالسلام، ۲۰/۱۱/۶۶.)

فاطمه، فدایی ولایت

در اسوه پذیری از سیره ی فاطمی، آنچه در درجه ی اول اهمیت و ضرورت قرار می گیرد، عرصه هایی از شخصیت و سیره ی زندگانی آن در یکدانه ی عرش الهی است که برای عصر ما بیش تر از هر چیز مورد نیاز می باشد. بایستی پیش تر و بیش تر بدان صفت ها و گفتارهایی از آن بانوی بزرگوار پردازیم که در شرایط زمانه و دوره ی ما مهم تر و لازم تر می نماید و می تواند وظیفه ی ما را نسبت به انقلاب و آینده ی کشور اسلامی مان روشن سازد. یکی از ضروری ترین عرصه هایی که در آن بایستی به فاطمه ی زهرا علیهاالسلام اقتدا نمود، عرصه ی دفاع از حریم امامت و ولایت می باشد.

در فرهنگ شیعیان، بویژه پس از انقلاب اسلامی ایران، حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام به عنوان حامی و فدایی ولایت لقب گرفته اند؛ چرا که او در کوتاه دوره ی زندگانی خویش پس از هجران رسول خدا صلی الله علیه و آله زیباترین جلوه ی پاسداری از حریم ولایت را به تصویر کشانید و یگانه ترین اسوه گری را در این گستره بر تارک تاریخ جاودانه گردانید.

فاطمه علیهاالسلام شیداترین پروانه ی شمع امامت بود؛ پروانه ی عاشقی که با سوختن و فداسازی خویش به همگان آموخت که امام بر حق چونان کعبه است؛ کعبه ای که مردم بایستی بر گردش طواف نمایند؛ نه او بر گرد مردم: مثل الامام مثل الكعبه اذ توتی و لا- تأتی. (قال فاطمه علیهاالسلام لقد رسول الله صلی الله علیه و آله: مثل الامام الکعبه اذ توتی و لا تأتی. بحارالانوار: ج ۳۶، ص ۳۵۳، روایت ۲۲۴.) این، فاطمه بود که عاشقانه ترین پاسداشت را از حریم امامت روا داشت. این، فاطمه بود که یگانه ترین اسوه دهی را در همراهی با ولایت ادا ساخت؛ همو که پهلویش شکست و در خون نشست؛ اما لحظه ای از یآوری ولی امر خویش از پای ننشست؛ همو که با فریادهای جگرسوز خویش، زیباترین شعر ولایت مداری را در گوش جان پیروان خویش طنین انداز ساخت: یا اباالحسن! روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوقاء. ان کنت فی خیر کنت معک و ان کنت فی شر کنت معک؛ (کوکب الدرری: ج ۱، ص ۱۹۶.) ای ولی امر من! روحم به فدای روح تو و جانم سپر بلای تو! همواره همراه تو خواهم بود؛ چه در خیر و نیکی به سربری و چه در سختی و بلا گرفتار شوی!

باری، پیشتازترین، خالص ترین و کاری ترین حمایتگر ولایت و امامت، فاطمه علیهاالسلام بود و هموست که بایستی مقتدا و اسوه ی ما در این برهه از زمان واقع شود:

فطرت تو جذبه‌ها دارد بلند تا حسینی شاخ تو بار آورد موسم پیشین به گلزار آورد.
چشم هوش از اسوه‌ی زهرا مبنده! موسم پیشین به گلزار آورد. موسم پیشین به گلزار آورد.
(شعر از علامه محمد اقبال لاهوری. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۴۱)

فاطمه، فاتح ستیغ فصاحت

ضرورت دفاع از حریم امامت و رسواسازی پیشوایان ضلالت، باعث شد تا خداوندگار حیا و پوشیدگی به میدان سخنوری گام گذارد و با ایراد خطبه‌هایی حماسی و شورآفرین، زیباترین قطعات ادب را رقم زند.

فاطمه که میراث دار فصاحت فصیح‌ترین مردم عرب بود، در شرایطی بحرانی و بدون هیچ آمادگی قبلی چنان خطبه‌هایی ایراد فرمود که به جاودانه‌ترین قطعات ادبی در تاریخ ادبیات عرب تبدیل گردید. او میراث دار رسول بود و برای حفاظت از رسالت، با ایراد خطبه‌هایی بی‌مثال بانی بنای بلاغت گشت و طلایه دار کاروان خطابت. باری، اگر یگانه کفو و همانندش علی علیه السلام را استثنا کنیم، می‌توان او را «یکه تاز میدان فصاحت و بلاغت» در آن دوران نامید؛ بزرگ بانویی که در گستره‌ی فصاحت و بلاغت نیز یگانه سرور بانوان جهان از ازل تا ابد گشت. (از آن یگانه بانوی خلقت سه خطبه‌ی تاریخی گزارش شده است:)

۱. خطبه‌ی آتشین و قیام‌انگیز در مسجد مدینه؛

۲. خطبه‌ی افشاگرانه و هشدارآمیز در جمع زنان مهاجر و انصار در منزل؛

۳. خطبه‌ی بیدارگرانه و نکوهش‌آمیز در میان مردم کوفه در نزدیک منزل.

خطبه‌ی تاریخی حضرت زهرا علیها السلام در مسجد پیامبر از نظرگاه فصاحت و بلاغت، در اوج هماهنگی و یگانگی است و از دیدگاه معرفت و حکمت در کمال گره‌گشایی و گستردگی؛ خطبه‌ی که در فرازهای کوتاهش، چنان حقایق ژرف و عمیقی گنجانیده شده است که کشف و به‌کارگیری آنها می‌تواند گره‌گشای بسیاری از مشکلات پیچیده‌ی امروز ما در تمام عرصه‌ها گردد؛ خطبه‌ی که با حکمت‌آموزی‌های رمزگونه‌اش، می‌تواند کلید درهای خیر و برکت را در اختیار ما نهد و رهنمای ما در مسیر توسعه‌های فردی و اجتماعی گردد.

فاطمه، بانی عظیم‌ترین خدمت

خدمت فاطمه علیها السلام به عالم هستی، قابل‌هیچ‌وصفی نیست. او هم به پدرش، به عنوان رسول خدا و هم به همسرش به عنوان ولی خدا و هم به امت اسلام به عنوان پیروان رسول خدا، خدمت کرد؛ خدمتی که از عهده‌ی هیچ‌کسی، حتی یگانه همتایش امیرمؤمنان نیز برنمی‌آمد. اگر زهرا علیها السلام و آن خطبه‌های هدایت‌گرانه‌اش نمی‌بود، امروز ما نیز باور نمی‌کردیم که حق با علی بوده است؛ چرا که نفاق‌ها، کینه‌ها، دنیاگرایی‌ها، ساده‌انگاری‌ها، سیاست‌بازی‌ها، تطمیع‌ها، تبلیغ‌ها، تحریف‌ها دست به دست هم داده و امامت را چنان به انزوا کشانده بود که حتی اجازه نمی‌داد فریاد حق جویی علی علیه السلام به گوش احدی از آیندگان برسد.

رسالت و امامت، تحقق بخش هدف خلقت بود و این فاطمه بود که امامت را حیاتی دیگر بخشید، رسالت را مایه‌ی ثمر گردید و خلقت را به هدف نزدیک گردانید:

نخل نبوت ز تو شد بارور مهر تو رخشان ز بلندای عرش علت غایی به دو عالم تویی جوهره عالم و آدم تویی.
باغ امامت ز تو شد پر شجر سفره‌ی تو گستره‌ی عرش و فرش جوهره عالم و آدم تویی. جوهره عالم و آدم تویی.
(شعر از حاجی محمد جان قدسی از سخنوران سده‌ی یازدهم هجری. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۲۲)

آری، قیام فرهنگی فاطمه علیها السلام، حماسه ای بود که تنها از عهده ی خودش برمی آمد.

آگاهی بخش الهی زهرا علیها السلام به امت اسلامی، چنان در اوج بی مثالی است که پژواک روح بخش آن تا قیام قیامت، در گوش جان جهان، طنین انداز خواهد ماند. فاطمه علیها السلام، مردم زمانه ی خویش را می شناخت و می دانست آن مسلمان نمایان بی غیرت، لیاقت عبرت پذیری از سخنان او و جسارت قیام به همراه او را ندارند؛ اما می خواست برای آیندگان، ضلالت را رسوا، حقیقت را برملا و حجت را تمام نماید:

من آنچه شرط بلاغ است با شما گفتم. اما می دانم که خوارید و در چنگال زبونی گرفتار. یاری نکردن وجودتان را فراگرفته و ابر بی وفایی بر قلوبتان سایه گسترده. چه کنم که دل خون است و بازداشتن زبان شکایت از طاقت بیرون. می گویم برای اتمام حجت بر مردمان. بگیریید این لقمه ی گلوگیر به شما ارزانی و ننگ حق کشی و حقیقت پوشی بر شما جاودانی!! یقین بدانید که آسوده تان نگذارد تا شما را به آتش افروخته ی خدا بیازارد؛ آتشی که هر دم فروزد و دل و جان را بسوزد. آنچه می کنید خدا می بیند و ستمکار به زودی داند که در کجا می نشیند. فرجام کارتان را نگرانم و چون پدرم شما را از عذاب خدا می ترسانم. به انتظار بنشینید تا میوه ی درختی را که کشتید، بچینید و کیفر کاری را که کردید، ببینید. (ألا و قد قلت الذی قلت علی معرفه منی بالخذله التی خامرتکم. و لکنها فیضه النفس و نفته الغیظ و خورالقناه و بثه الصدر و معذره الحجه. فدونکموها فاحتقبوها مدبره الظهر، ناقبه الخف، باقیه العار، موسومه بغضب الجبار شنار الابد موصوله بنار الله الموقده التی تطلع علی الأئده. فبعین الله ما تفعلون «و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» (شعراء: ۲۲۷) انا ابنه نذیر لکم بین یدی عذاب شدید. فاعموا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون. کشف الغمه: ج ۱، ص ۴۹۱. الاحتجاج: ص ۱۰۲. دلائل الامه: ص ۳۷.)

فاطمه در قیام پُر حماسه ی فرهنگی اش، لحظه ای از افشاگری و روشن گری های هدایت بخش خویش دست برنداشت تا به همه ی مسلمانان طول تاریخ بفهماند که سکوت در مقابل مهاجمان فرهنگی پذیرفتنی نیست؛ غفلت در مقابل هدف گیران ولایت و رهبری عقلایی نیست؛ پرده پوشی در مقابل منافقان داخلی فضیلتی نیست؛ ساده انگاری در مقابل طرح پرشتاب براندازی، تحمل کردنی نیست و آن هنگام که اصل و اساس اسلام به ورطه ی خطر افتاده باشد، هیچ تقيه و بهانه ای برای احدی، چه زن و چه مرد شرعی نیست. باید به پاخاست؛ باید فریاد برآورد؛ بایستی در برابر ضلالت قد علم کرد و همچون سیلی بنیان کن بر تیره خارهای نفاق خروشید:

ما زنده از آنیم که آرام نگیریم موجبیم که آسودگی ما عدم ماست.

موجبیم که آسودگی ما عدم ماست. موجبیم که آسودگی ما عدم ماست.

فاطمه، در مقابل بدعت و تحریف اسلام، آرام ننشست، برخاست، جوشید و خروشید، افشاگری نمود و روشنگری کرد؛ چرا که با الهام الهی و تحدیث جبرائیل از آینده خبر داشت و می دانست این روشنگری ها عاقبت دل های لایقی خواهد یافت و نقش بی نظیری را در به ثمررسانی و محقق سازی هدف خلقت ایفا خواهد نمود.

عوامل تأثیرگذار بر شخصیت اسوه ها

اشاره

در عرصه ی اسوه پذیری، عوامل تأثیرگذار بر شخصیت اسوه ها امری تعیین کننده و بسیار مهم به شمار می آید. اگر شخصیت اسوه را بیش از هر چیز تابع عواملی چون وراثت، محیط جنینی، محیط جغرافیای و محیط اجتماعی او بدانیم، اساساً جایگاهی برای اسوه پذیری باقی نخواهد ماند؛ چرا که شکل گیری شخصیت اسوه را از رهگذر عوامل جبری، چون جبر وراثت، جبر محیء جبر غریزه،

جبر سن و... دانسته ایم. اما اگر در عین اعتقاد به تأثیر عواملی چون ارث، محیء سن و... مؤثرترین عامل در پی ریزی و تکامل شخصیت را اراده و اختیار آزاد بدانیم، اسوه پذیری جایگاه ممتاز و ویژه ای می یابد و هر اسوه ای، هر چند که در مکان ها و زمان های دور زیسته باشد، قابل اقتدا و تأسی خواهد گشت. از این روی در این فصل ابتدا به مجموعه عوامل تأثیرگذار بر شخصیت های انسانی، اشاراتی می کنیم و آن گاه پس از تعیین میزان تأثیرگذاری هر یک از این عوامل به بررسی عوامل شکل دهی شخصیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شیوه های اسوه پذیری از ایشان می پردازیم.

روان شناسان با وجود اختلاف های عمیق و فراوان، جملگی بر این مسأله اتفاق نظر دارند که در شکل گیری و تحول شخصیت آدمی دو عامل «وراثت» و «محیط» به عنوان عامل اصلی دخالت و تأثیر دارند. ایشان بعضاً دو عامل «گذشت زمان سن» و «وجدان اخلاقی» را نیز می افزایند. (برای آگاهی بیشتر در این زمینه مراجعه فرمایید به کتاب جامعه و تاریخ، آیت الله مصباح یزدی، ص ۱۹۹) ۱۷۵.

وراثت

تأثیر و اهمیت وراثت

به معنای تمام ظرفیت ها و استعداد های ژنتیکی و کروموزومی که از آدمی از پدر، مادر و اجداد خود گرفته، با خود به دنیا می آورد- در پایه گذاری و تشکیل شخصیت انسان نمی تواند مورد شک و تردید واقع شود. (عامل وراثت به عنوان عوامل مؤثر در شخصیت انسان، و نه به عنوان تنها عامل، قابل قبول می باشد. به عنوان شواهدی بر پذیرش این عامل از سوی اسلام می توان توصیه های اسلامی راجع به انتخاب همسر، پاکی و طهارت غذای والدین، پاکی و طهارت جسمی و روحی ایشان قبل از انعقاد نطفه را برشمرد. جامعه و تاریخ، ص ۱۸۳.)

عامل وراثت بر خصوصیات جسمانی، مانند رنگ پوست و چشم و مو، بلندی یا کوتاهی قامت، فربهی یا لاغری و نیز بر چگونگی کارکرد اعضای درونی بدن؛ مانند قلب، مغز، معده، سلسله ی اعصاب و غده ها و نیز بر خصوصیات چگونگی هوش، حافظه.... مؤثر است. به عنوان مثال میزان ترشح غده های بدن که می تواند تحت تأثیر عامل وراثت قرار گیرد، تأثیر عظیمی در صحت و سلامت مزاج و در عواطف و هیجانات و فعالیت های روانی و در زندگی مادی و معنوی ما دارند. چنان که ترشح بیش از اندازه ی یکی از غدد (تیروئید) سبب تندخویی و زودخشمی و بی اختیاری حرکات و واکنش ها و در نتیجه بی ثباتی رفتار شخص می گردد و کاستی تراوش این غده آثار مخالفی چون اضطراب، سستی، بی قیدی و وارفتگی بر جای می گذارد.

محیط

محیط در مقام عاملی مؤثر در شکل گیری شخصیت ها به دو قسم تقسیم می گردد: محیط داخلی و محیط خارجی.

الف) محیط داخلی: مراد از محیط داخلی، درون رحم مادر در مدت بارداری است که همه ی عوامل مؤثر بر جنین درون رحم را در بر می گیرد. از آن جا که تغذیه جنین از خون مادر است، عواملی چون سن مادر، وضع مزاجی و روانی او، نوع غذاهایی که صرف می کند و... در چگونگی رشد جنین تأثیر به سزایی دارد. خلاصه آن که محیط قبل از تولد، تأثیری مهم در تشکیل شخصیت کودک دارد؛ بدین گونه که یا به شکوفایی بعضی از استعداد های ارثی کمک می کند یا برعکس برای آنها ایجاد مزاحمت می کند.

ب) محیط خارجی: محیط خارجی که در بر دارنده ی مجموعه عوامل پیرامونی مؤثر بعد از تولد است، خود به دو قسم انقسام می یابد: محیط طبیعی و جغرافیایی و محیط انسانی و اجتماعی.

- محیط طبیعی و جغرافیایی: این عامل شامل منطقه‌ی جغرافیایی، نوع آب و هوا (گرم سیری، معتدل یا سردسیری)، چگونگی غذاهایی که انسان می‌خورد و... است که در چگونگی رشد و نمو و حتی در ساختمان بدنی، قیافه، استعدادهای هوشی، سن بلوغ و... تأثیر فراوان دارند؛ (نفس دو عامل محیط داخلی و محیط طبیعی و جغرافیایی نیز فی الجمله قابل پذیرش است؛ چرا که در زمینه تأثیر و دخالت محیط داخلی و محیط طبیعی و جغرافیایی، شواهد نقلی و دینی فراوانی داریم. مخصوصاً درباره‌ی نوع تغذیه انسان که از جمله عوامل طبیعی است، تأکیدهای فراوانی از سوی پیشوایان دین شده است. به عنوان مثال توصیه‌های فراوانی درباره‌ی انتخاب دایه یا استحباب خوردن خرما برای مادر شیرده که بچه را بردبار و صبور می‌سازد، بر اهمیت این عامل دلالت دارد.) خداوند متعال خطاب به حضرت مریم علیهاالسلام که تازه از وضع حمل فارغ شده بود، می‌فرماید: و هزی الیک بجذع النخله تساقط علیک ربنا جنیا: و این تنه‌ی نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه‌ای بر تو فرو می‌ریزد. مریم (۱۹): ۲۵. که حکمتش احتمالاً این است که خرما خوردن مادر شیرده، در شخصیت کودک اثری مطلوب می‌گذارد. جامعه و تاریخ: ص ۱۸۳.

- محیط انسانی و اجتماعی: این محیی خود شامل محیطهای بسیاری از جمله محیط خانواده و محیطهای بیرون از خانواده در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، علمی، فرهنگی و... است. از میان این محیطها، تأثیر محیط خانواده بر شکل‌گیری شخصیت انسان، بسی بیشتر و چشم‌گیر است. این که محیط خانواده بر از شور و نشاط باشد؛ این که پدر و مادر تا چه میزان دارای حسن تفاهم، سازگاری و حرمت‌گذاری باشند؛ این که والدین دارای چه فضیلت‌ها یا رذیلت‌های اخلاقی باشند و...، و خلاصه هر آنچه در محیط خانواده می‌گذرد، نخستین و بادوام‌ترین آثار را در کودک بر جای می‌گذارد و شخصیت وی را پی می‌ریزد. بعد از خانواده، محیطهای گوناگون دیگر، چون محیط تعلیم و تربیت، محیط کار... تا چگونگی ازدواج و تشکیل خانواده، شخصیت همسر، مجالس و محافل علمی و دینی، مشارکتهای سیاسی و... جملگی در تشکیل یا تغییر شخصیت می‌توانند مؤثر واقع شوند.

گذشت زمان (سن)

یکی از عوامل مستقل دیگری که در تحول شخصیت دخالت دارد، سن است. بی‌شک گذشت زمان در تن و روان انسان، گفتار و کردار او، نوع خواسته‌ها و آرزوهای او و در چگونگی تلاش‌ها و فعالیت‌های او تأثیر دارد و تا حدی باعث دگرگونی شخصیتها می‌گردد. ((تأثیر عامل گذشت زمان (سن) نیز فی الجمله مورد قبول ماست. در قرآن کریم بر این مطلب شواهدی هست. در آیه ۶۸ سوره یس آمده است: و من نعمة نكسه فی الخلق؛ هر که را عمر دراز دهیم آفرینشش را (دگرگونه و) واژگون کنیم. مراد این است که خدای متعال انسانی را که عمر دراز می‌یابد و پیر و سالخورده می‌شود، پس از آن که در پاره‌ای از زمینه‌های زیستی و روانی کمال یافته است، به همان نقص‌های سابقش بازمی‌گرداند: سال خوردگان گاهی چنان راه نقص و کاستی در پیش می‌گیرند که از لحاظ ناتوانی‌های بدنی و ضعف‌های روحی حالی شبیه به حال کودکان پیدا می‌کنند. این آیه می‌تواند مؤیدی برای این نظریه‌ی روان‌شناسان باشد که صفت اصلی مرحله‌ی پیری و سال خوردگی را ظهور تدریجی عیب و نقص در فعالیت‌های روانی است که ابتدا به علت خستگی فراوان و بعد به دلیل بدی کیفیت کار انجام یافته نمودار می‌شود. این سخن روان‌شناسان نیز که تحلیل رفتن قوا و استعدادهای نفسانی و تقلیل نیروی حیاتی در سال خوردگان سبب سیر قهقرایی؛ یعنی بازگشت و ظهور مجدد صفات مخصوص دوران کودکی می‌شود، مورد تأیید آیه‌ی مذکور است. در آیه‌ی ۷۰ از سوره‌ی نحل می‌خوانیم: و منکم من یرد الی اردل العمر لکی لا یعلم بعد علم شیئا؛ بعضی از شما به نامطلوب‌ترین سنین بالای عمر می‌رسند تا بعد از علم و آگاهی چیزی نداند (و همه چیز را فراموش کنند). در آیه‌ی ۵ سوره‌ی حج نیز همین جمله با «من بعد» به جای بعد آمده است.

این آیه می‌تواند اشاره‌ای باشد به این که پذیرفتن رأی جدید یا سلیقه‌ی تازه، برای سال خوردگان، بسیار دشوار می‌شود و نیز استعداد تمرکز حواس؛ یعنی دقت و هم‌چنین قوه‌ی ضبط و نگهداری اموری که ذهن را عارض می‌شود، در آنان رو به ضعف می‌

رود و این همه موجب می شود که آنان نتوانند مطلبی جدید بیاموزند. علاوه بر آیات قرآنی، روایات معصومین: نیز حاکی از دخالت عامل سن در شخصیت آدمی است. فی المثل، این حدیث نبوی که می فرماید: یثیب ابن آدم و تشب فیہ خصلتان الحرص و الأمل؛ آدمیزاد چون پیر شود دو خصلتش جوان می شود: آز و آرزو. مؤید این سخن روان شناسان خواهد بود که پیری میل بهره گیری و لذت بردن از زندگی را سخت تشدید می کند و از این روی این مرحله که از نظر شدت تمایلات شخصی و حب ذات به حد اعلی می رسد، بی شباهت به دوران جوانی نیست. جامعه و تاریخ: ص ۱۸۳ و ۱۸۴.))

وجدان اخلاقی

اشاره

مراد از «وجدان اخلاقی» استعدادهای فطری آدمی در تشخیص خیر و شر و گرایش طبیعی او به سوی خیر و گریز از شر است. روان شناسان در برشماری عوامل مؤثر بر شخصیت انسان، معمولاً بر چهار عامل پیش گفته پافشاری می کنند؛ اما به عقیده ی ما، در کنار عوامل فوق، عوامل مهم دیگری نیز وجود دارند که پاره ای از آنها در شکل گیری و تحول شخصیت همه ی انسان ها تأثیر دارد و بعضی دیگر در تکوین و تغییر شخصیت انسان هایی معدود دخیلند:

فطریات

مراد از فطریات، اموری خدادادی است که در میان همه ی آدمیان مشترک است؛ هر چند شدت و ضعف می پذیرد. فطریات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) غریز: که مربوط به جنبه ی حیوانی است و از این روی بین انسان و سایر حیوانات مشترک است؛ مانند میل به غذا، جفت جویی و صیانت ذات؛

ب) فطریات بالمعنی الاخص، که متعلق به جنبه ی انسانی انسان و ویژه ی بنی آدم است؛ نظیر قدرت طلبی، جمال دوستی، حقیقت جویی.

عوامل غیبی

از جمله عوامل شخصیت ساز دیگر که البته عمومیت ندارد و ممکن است در اکثریت انسان ها تحقق نپذیرد، عوامل غیبی و ماورای طبیعی از قبیل وحی و الهام است.

آنچه در تکوین و تغییر شخصیت انبیا و اولیای الهی علیهم السلام سهمی بسزا داشته، عامل وحی یا الهام بوده است؛ عواملی که ایجادگر تحولی عظیم در زندگانی آن بزرگان و دیگر انسان های تاریخ بشری گردیده است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مأمور بود که به مردم بفرماید: انما انا بشر مثلکم یوحی الی؛ (کهف (۱۸): ۱۱۰ و فصلت (۴۱): ۶.) من بشری چون شمایم (با این فرق) که به من وحی می شود.

اختیار و اراده ی آزاد

مهم ترین عامل تأثیرگذار در شکل گیری شخصیت هر انسان، اختیار و اراده ی آزاد اوست. به عقیده ی ما هیچ یک از ۶ عامل پیش گفته، به تنهایی و نه در کنار مجموع ۵ عامل دیگر، علت تامه شکل گیری و تغییر شخصیت آدمی نمی تواند بود. جزء اخیر

علت تامه‌ی شکل‌گیری و تحول شخصیت آدمی که مؤثرترین عامل نیز می‌باشد، اختیار انسان است. اگر از تأثیر و دخالت مهم عامل «اراده‌ی آزاد و اختیار» در شخصیت انسان غفلت یا تغافل یا انکار کنیم، در واقع، انسان را تسلیم یک یا دو چیز یا چند جبر دانسته ایم و شخصیت، اراده و رفتار او را معلول یک عامل جبری یا معلول برآیند دو یا چند عامل جبری انگاشته ایم. در این صورت، انسان موجودی همچون جمادات، نباتات و سایر حیوانات خواهد بود و بنابراین نه تکلیفی خواهد داشت و نه مسئولیتی، نه ستایش نه تحسینی، نه نکوهش و تقبیحی، نه پاداشی و نه کیفری. خلاصه همه‌ی نظام‌های ارزشی، اعم از حقوقی، اخلاقی و دینی فرو خواهد ریخت و تنها چیزی که بر قلمرو پدیده‌های انسانی حاکمیت و سیطره خواهد داشت جبر وراثت، جبر محیی جبر سن، جبر غریزه و... است؛ یعنی مجموعه‌ای از جبرهای فیزیکی، زیستی، روانی، و اجتماعی. (جامعه و تاریخ، آیت الله مصباح یزدی: ص ۱۸۷).

اختیار، مهم‌ترین عامل تأثیرگذار

قاطع‌ترین عامل تأثیرگذار در رفتار و شخصیت انسان، همان نیروی اراده و اختیار آزاد اوست. تأثیر مجموعه‌ی عوامل دیگر- همچون وراثت، رحم مادر، محیط طبیعی و جغرافیایی، محیط انسانی و اجتماعی، و گذشت زمان- در رفتار و شخصیت انسان هرگز با تأثیر اراده بر خاسته از شناخت‌ها و گرایش‌ها برابری نتواند کرد.

اراده‌ی افراد، نه معلول هیچ یک از این عوامل است، نه معلول برآیندی از مجموع آنها. این عامل‌ها فقط زمینه را برای اعمال اراده و اختیار انسان فراهم می‌سازند تا وی با توجه به گرایش‌ها و شناخت‌های فطری و روحی خویش، آزادانه و خودخواسته رفتار کند. پس هر فرد در برابر هیچ یک از عوامل وراثت، محیط و سن حالت انفعالی محض ندارد. این اراده است که تعیین‌کننده‌ی قاطع رفتار و شخصیت انسان است.

اختیار از مهم‌ترین ویژگی‌های آدمی و عامل اساسی ساختن شخصیت انسان و ایجاد اختلافات فرد است. عوامل فیزیکی، زیستی، روانی و اجتماعی هرگز تعیین‌کننده افعال اختیاری بشر نیستند؛ بلکه فقط زمینه ساز گزینش و اختیار اویند. بدون شک، میزان استفاده‌ی افراد بشر از این نعمت خداداده، مانند سایر نعم الهی، یکسان نیست. کسانی هستند که با عدم اعمال این نیرو، به تدریج، موجبات ضعف و فتور آن را فراهم می‌آورند، و کسان دیگری نیز هستند که با به کارگیری مستمر و صحیح آن، چنان قوی و نیرومند می‌سازند که می‌توانند در برابر همه‌ی عوامل و مقتضیات دیگر بایستند. بنابراین، اگر یکی از خصایص یک فرد، نتیجه‌ی رفتار اختیاری او نباشد، خواه نتیجه‌ی رفتار غیراختیاری و ناخواسته‌ی وی باشد، خواه مقتضای عوامل زیستی (مانند بلندقامتی یا کوتاه قدی، لاغری یا چاقی، رنگ مو، رنگ چشم و...)، آن خصیصه از مقومات شخصیت او نخواهد بود. هم چنین، اگر امری منشأ هیچ عمل اختیاری نشود تأثیر و دخالتی در شخصیت نخواهد داشت. خلاصه آن که شخصیت انسان ساخته و پرداخته‌ی رفتار اختیاری اوست و چون عامل مباشر در رفتار اختیاری، اراده‌ی آزاد شخص است، باید گفت اراده سهم اساسی و درجه‌ی اول را در شکل‌گیری و تحول شخصیت دارد. (جامعه و تاریخ، آیت الله مصباح یزدی: ص ۱۹۰).

عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت فاطمه

در شکل‌گیری شخصیت یگانه اسوه‌ای چون فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام، همه‌ی عوامل تأثیرگذار بر شخصیت ایشان- از عامل وراثت گرفته تا عامل محیط و عوامل غیبی- دست به دست هم داده‌اند و پرورش‌دهنده‌ی چنان گل بی‌نظیری در گلستان وجود گردیده‌اند:

ای تو آن گوهر یکتا که به یکتایی تو دختر این گونه به صلب ازلیت نایاب گوهر این گونه ندارد ابدیت به رحم.

مادر دهر نیاورد و نیارد به شکم گوهر این گونه ندارد ابدیت به رحم. گوهر این گونه ندارد ابدیت به رحم.

(آینه ی ایزدنا: ص ۶۳. شعر از آقابزرگ قومی معروف به میرزا محمود شاطر (رضوان).)

پدر فاطمه، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله شریف ترین آفریده ی الهی و مادر او، خدیجه بنت خویلد، از پاک ترین و نجیب ترین زنان روزگار ((عظمت، شرافت و نجابت حضرت خدیجه کبرا، زینت بخش صفحات تاریخ اسلام گردیده است. تاریخ نگاران بارها از خدیجه علیها السلام با عناوینی چون بانوی زیرک، دورانیش و خردمند یاد کرده اند: کانت خدیجه امرأه عاقله شریفه مع ما اراد الله بها من الکرامه و الخیر و هی یومئذ افضلهم نسبا و اعظمهم شرفا و اکثرهم مالا؛ خدیجه، زنی خردمند و باشرافت بود که خداوند کرامت و خیر را برای او اراده فرموده بود. خدیجه در روزگار خویش از بافضیلت ترین ریشه ها و نسب ها، بزرگ ترین و برترین شرافت ها و بیشترین ثروت ها برخوردار بود. (تاریخ خمیس: ج ۱، ص ۲۶۳).

خدیجه در عین برخورداری از سیادت، ریاست، حشمت و عزت با ترتیب دادن کاروان هایی تجاری به کسب روزی می پرداخت. او با مدیریتی خلاق و به دور از رباخواری که رسم آن زمانه بود، به تجارت مضاربه ای روی آورده بود.

خدیجه علیها السلام واجد اخلاقی والا و صفاتی زیبا بود؛ صفاتی چون عفت، کرامت، سخاوت و... در مقام سخاوت و کرامتش همین بس که تمام ثروت و مکنت خود را برای پیشرفت اسلام در اختیار همسرش، پیامبر والا مقام اسلام، نهاد. در مقام عظمت و شرافتش نیز همین بس که جبرئیل هر هنگام که به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شرف یاب می شد، سلام پروردگار را به واسطه پیامبر به خدیجه ابلاغ می نمود. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا خدیجه! هذا جبرئیل یقرئک من ربک السلام قالت خدیجه: الله السلام و منه السلام علی جبرئیل السلام؛ پس رسول خدا خطاب به خدیجه می فرمود: ای خدیجه! این جبرئیل است که از جانب پروردگارت بر تو سلام می رساند. خدیجه می گفت: خداوند، سلام است و سلام از اوست و بر جبرئیل سلام باد. بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۸، روایت ۱۲). و اجداد او جملگی از صالح ترین و پاک ترین انسان های روی زمین بوده اند: بطن در بطن همه بارقه ی نور ازل باب در باب همه قبله ی حاجات امم مادران تو همه صاحب اعزاز و حشم. مام در مام همه صاحب جاه و حشمت پدران تو همه یکه سواران وجود مادران تو همه صاحب اعزاز و حشم. مادران تو همه صاحب اعزاز و حشم.

(اختران ادب: ج ۱، ص ۸۱. شعر از حکیم آقابزرگ قمی.)

نطفه ی فاطمه علیها السلام در حالی منعقد می گردد که والدین او از رهگذر چهل شبانه روز ارتباط خالصانه با خداوند به اوج طهارت روحی دست یافته اند و خمیر مایه ی آن نطفه را با تغذیه از پاک ترین و بهترین میوه های بهشتی تکوین بخشیده اند. (بحارالانوار: ج ۱۶، ص ۷۸. عوالم: ج ۱۶، ص ۱۵). از این روی فاطمه حوراء الانسیه؛ یعنی حوریه سیرتی به صورت انسان، نامیده می شد و پیامبر خاتم رایحه ی بهشت را همراه در وجود او می جوید:

انسیه ی حورا سبب اصل اقامت نخلی که ز تولید قدمش زاد قیامت گنجینه ی عرفان گهر بحر کرامت.

اصلی که ببالید بدو نخل امامت گنجینه ی عرفان گهر بحر کرامت. گنجینه ی عرفان گهر بحر کرامت.

(اختران ادب: ج ۱، ص ۷۷. شعر از حکیم صفای اصفهانی.)

فاطمه علیها السلام در محیط خانواده ای سراسر شور، عشق، نشاء پاک و صفا پرورش یافته و بعد از وفات مادر، نیکو خلق ترین مریبان، عهده دار پرورش و تربیت او گردیده است. شخصیت فاطمه علیها السلام در کناری پدری استوار گشته که کانون همه ی توجهات و تحولات در روزگار خویش بوده است. فاطمه علیها السلام، نیمی از عمر خویش را در کنار همسری گذرانیده که پرورش یافته ی دامان رسول است و میراث دار خلق و خوی محمدی و بر مجموعه ی عوامل فوق، عوامل غیبی، چون نزول فرشتگان، الهام های غیبی و... را نیز باید افزود.

شیوه‌ی اسوه‌پذیری از سیره‌ی فاطمی

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا مجموعه‌ی عوامل، خللی به اسوه‌گری فاطمه علیهاالسلام وارد نمی‌سازد؟ فاطمه‌ای که از موهبت‌های الهی بسیاری؛ چون خمیرمایه‌ی بهشتی، پدری در نهایت عصمت و طهارت، مادری در اوج شرافت و نجابت و عوامل غیبی برخوردار بوده و شخصیتش در سایه‌ی این موهبت‌ها شکل گرفته است، آیا می‌تواند اسوه و الگوی خوبی برای انسان‌های بی‌بهره از این موهبت‌ها قرار گیرد؟

توجه به عامل اختیار در اسوه‌پذیری

در پاسخ به این گونه سؤال‌ها باید گفت تأثیرگذاری مجموعه‌ی این عوامل - اعم از ارثی، محیطی، زیستی، تربیتی، غیبی و... در شخصیت اسوه‌های همچون فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام نمی‌تواند به مقام اسوه‌گری ایشان هیچ‌خدشه و خللی وارد سازد؛ چرا که اولاً، ایجاد پاره‌ای از این عوامل و شرایط در سطح خود قابل‌الگوگیری است؛ شرایطی چون دقت در انتخاب همسر، اهمیت دادن فوق‌العاده به تهذیب و طهارت روحی والدین قبل از انعقاد نطفه و بعد از آن، ضرورت تغذیه‌ی والدین از غذاهای حلال، و فایده بخش قبل از انعقاد نطفه و نیز در دوران بارداری و شیردهی و...؛

ثانیاً، نهایت تأثیر این عوامل، سرعت بخشی به شکوفایی استعدادهای فطری است؛ استعدادهایی که همگان از آن برخوردارند. مجموعه‌ی این عوامل تأثیرگذار هرگز نمی‌تواند فرد را از توانایی و استعدادی برخوردار سازند که هیچ‌مایه‌ی فطری نداشته باشد و دیگران به طور کلی از آن محروم باشند.

چنان که یادآور شدیم مؤثرترین و قاطع‌ترین عامل در تعیین رفتار و شخصیت هر انسان، اختیار و اراده‌ی آزاد اوست و نهایت تأثیر مجموعه عوامل دیگر این است که شناختها و گرایشهای فطری را تقویت یا تضعیف کنند و در نتیجه زمینه را برای گزینش و اختیار آزادانه انسان فراهم آورند.

بی‌شک در شکل‌گیری شخصیت اسوه‌هایی چون فاطمه علیهاالسلام عواملی چون وراثت، محیط داخلی (رحم مادر)، محیط طبیعی و جغرافیایی، دیگر محیطهای پیرامونی (تربیت خانوادگی، چگونگی ازدواج و...) و الهام‌های غیبی مؤثر واقع شده است؛ اما می‌باید به حدود تأثیر این عوامل توجه داشت. نهایت تأثیر این عوامل، سرعت بخشی به شکوفایی استعدادهای فطری فاطمه علیهاالسلام بوده است سرعتی والا- و بی‌نظیر که ویژه‌ی آن حضرت می‌باشد و در اسوه‌پذیری از ایشان، چنین سرعتی هرگز مطلوب و مقصود نیست.

در عرصه‌ی اسوه‌پذیری از معصومانی همچون صدیقه‌ی طاهره، هر چند شاید به گرد پای ایشان نیز نرسیم؛ اما چنین نگرشی هرگز نباید باعث یأس و ناامیدی و ایجادگرمانعی در اسوه‌پذیری از ایشان گردد.

اوج عروج فاطمه علیهاالسلام به رفیع‌ترین مقام انسانی همواره می‌باید برای اسوه‌پذیران امیدوارکننده و نشاط‌آفرین باشد؛ چرا که اصلی‌ترین مایه‌ی قوام و شکل‌گیری شخصیت فاطمه، اراده و اختیار آزاد او بوده است.

اسوه‌پذیری از مشترکات انسانی؛ نه از موهبت‌های الهی

توجه به نکته نیز ضروری است که معصومان در آن دسته از ویژگی‌های خاص خود که تنها از موهبت‌های الهی ناشی شده است و از خصوصیات منحصر به فرد ایشان می‌باشد اسوه و الگو نمی‌باشند؛ اما ایشان در هزاران عرصه‌ی انسانی با همگان مشترکند هر چند اختلاف مراتب و درجات آنها قابل‌انکار نیست و در همین عرصه‌ها سرمشق و الگوی زندگانی می‌باشند؛ عرصه‌هایی

چون: غرایز و شهوات، هواهای نفسانی، فطرت، عقل، بندگی و عبادت، روابط اجتماعی و....

تفکیک میان قالب و محتوای سیره ها

اسوه پذیری از معصومان علیهم السلام به دو صورت می تواند صورت پذیرد: مستقیم و غیرمستقیم. الگوپذیری مستقیم آن است که گفتار و کردار آن بزرگواران را عینا برنامه و راه و رسم زندگانی خویش قرار دهیم. در بسیاری از موارد گفتاری خاص یا رفتاری مشخص از ایشان با همان شکل و قالب رفتاری می تواند اسوه و الگوی ما قرار گیرد. برای نمونه می شنویم که حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در پی هر نماز واجب ذکر مخصوصی داشتند (۳۴ مرتبه الله اکبر، ۳۳ مرتبه الحمدلله، ۳۳ مرتبه سبحان الله)؛ ذکری که دستور آن را به عنوان هدیه ای عظیم از پدر بزرگوارشان دریافت کرده بودند (حضرت علی علیه السلام می فرماید: زمانی که کار فراوان در خانه، جسم زهرا را بی طاقت گردانیده بود، به او گفتم، ای کاش نزد پدرت می رفتی و از او خدمتکاری طلب می کردی تا به تو در کار خانه کمک می رسانید و جسمت این همه آسیب نمی دید. فاطمه خدمت پیامبر رسید؛ ولی از بیان مطلب شرم کرد و بازگشت. فردای آن روز، پیامبر به خانه ما آمد و فرمود: ای فاطمه! دیروز حاجتت به نزد پدر چه بود؟ من به آن حضرت گفتم سختی کار در خانه بر جسم فاطمه اثر گذاشته و او را رنج می دهد. از او خواستم که نزد شما بیاید. پیامبر خدا فرمود: آیا چیزی به شما نیاموزم که از خدمتگزار بهتر است؟! سپس تسیحات را به ایشان آموخت. آن گاه فاطمه سه مرتبه فرمود: از خدا و رسولش راضی شدم. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۸۲، روایت ۵.) و همواره بر آن مداومت می ورزیدند و به شیعیان خویش نیز توصیه می فرمودند؛ از این روی ما نیز به آن حضرت اقتدا می نماییم و همان ذکر را با همان ترتیب بعد از هر نماز واجب به عنوان بافضیلت ترین تعقیبات نماز می گوئیم. چنین اقتدایی به آن بزرگوار، اسوه پذیری مستقیم خواهد بود.

اما الگوپذیری غیرمستقیم آن است که روح و حقیقت گفتار یا کردار آن اسوه های الهی را درک نماییم و با تحلیل و استنباط از سیره ی علمی و عملی آن بزرگواران، وظیفه ی خویش را در همه ی ابعاد زندگی (فردی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و...) دریابیم.

بسیاری از شکل ها و قالبهای رفتاری اسوه ها ویژه ی همان عصر و زمان خودشان بوده است؛ از این روی منظور از اسوه پذیری از آن رفتارها این نیست که همان قالب و شکل رفتاری خاص را اقتباس و تقلید کنیم؛ بلکه مطلوب و مقصود این است که روح و محتوای آن سیره ی رفتاری را درک نماییم و آن را در شکل ها و کالبدهایی نوین، طبق اقتضای شرایط زمانی و مکانی خویش بدمیم.

برای نمونه در روایات می بینیم که فاطمه ی زهرا و علی مرتضی علیهم السلام در یک چهار دیواری کوچک و گلین زندگی می کنند، از یک پوست گوسفند، هم برای علف خور گوسفندانشان و هم برای رواندازشان استفاده می کنند. زهرا علیهاالسلام چادری از لیف خرما می بافت و از آن استفاده می کند و... قالب و شکل این گونه رفتارها به هیچ وجه در عصر حاضر، قابل تاسی نمی باشد؛ اما آنچه ارزشمند و قابل تاسی است، «حقیقت»، «محتوا» و «روح» این رفتارهاست. اسوه پذیران حقیقی آنانند که روح این رفتارها را درک و اقتباس نمایند و در کالبد زندگانی خویش بدمانند: روح بی اعتنایی به دنیا و حقیر شمردن مظاهر فریبنده ی آن، روح پارسایی و رستگی از حب دنیا، روح ساده زیستی و پرهیز شدید از تجمل گرایی.

وقتی می بینیم حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام آرد مورد نیاز خانواده را هر روز با دستاس (آسیای سنگی دستی) تهیه می فرمایند و از شدت کار با آسیای سنگی، دست لطیفشان آزرده و مجروح می گردد، پیام و محتوای این عمل؛ ارزش خانه داری، تلاش برای تولید و خودکفایی، کمک به همسر، تدبیر امور منزل و... می باشد؛ در حالی که شکل این رفتار (استفاده از دستاس) هیچ خصوصیتی ندارد و اگر به شیوه و قالبی دیگر به تولید، خودکفایی و اقتصاد خانواده کمک شود، چیزی از ارزش و محتوای

اسوه پذیری نمی‌کاهد. در قیام سیاسی- فرهنگی حضرت زهرا علیها السلام و در جریان محاکمه و رسواسازی عاملان گم راهی مردم را با خطبه ای در اوج فصاحت و بلاغت، نیز آنچه بیشتر قابل اقتدا می‌باشد، روح و پیام این سیره ی رفتاری است: ضرورت دفاع از حق، اهمیت دفاع از حریم ولایت، مقابله با توطئه های فرهنگی- سیاسی منافقان داخلی، رسواسازی عاملان ضلالت و گمراهی، شناساندن حقایق و معارف الهی و... این روح جان فزا می‌تواند در مسجد یا در محیطهای دیگری چون دانشگاه ها، راهپیمایی ها، اجتماعات عمومی رسانه های گروهی، خطابه ها، خطبه های نماز جمعه و... در قالب ها و شکل هایی نوین دمیده شود.

آری، در بسیاری از رفتارها و حتی گفتارهای معصومان علیهم السلام آنچه ارزشمند و قابل اسوه پذیری است؛ پیام، محتوا، حقیقت و روح آن رفتار یا گفتار می‌باشد و قالب، کالبد، و شکل آن رفتار یا گفتار لزوماً مورد تأسی نیست.

نوع اسوه پذیری، وابسته به شرایط زمانه

وجود همه ی چهارده معصوم پاک علیهم السلام از نوری واحد است و حقیقت نوری کردار و گفتار ایشان نیز واحد است. اگر در شکل و صورت ظاهری رفتارهای ایشان نسبت به هم تفاوتی دیده می‌شود به دلیل اختلاف در شرایط محیطی و زمانی است. ضرورت بسیاری از رفتارها یا گفتارهای معصومان وابسته به شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی یا اقتصادی عصر و زمانه ی ایشان بوده است. هر یک از این بزرگواران از منظر شرعی و عقلی وظیفه داشته اند تا به مقتضای شرایط زمانی و مکانی، رفتارها و گفتارهای ویژه ای از خود ظهور و بروز دهند. از این روی در حالی که باطن و حقیقت سیره ی علمی و عملی همه ی معصومان علیهم السلام واحد است، تفاوت در اقتضائات زمانه باعث می‌شود که شکل و قالب رفتارها یا گفتارهای ایشان متفاوت باشد.

حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام وظیفه ی خویش می‌داند که در شرایط ویژه ی زمانی خویش قیام کند و به دفاع عاشقانه از ولی امر غریب و مظلوم بپردازد؛ در حالی که امام حسن مجتبی علیه السلام وظیفه ی خویش می‌بیند که در زمانه ی خویش با معاویه صلح نماید. امام حسین علیه السلام، اصل و ریشه ی دین را در خطر می‌بیند و تمام هستی، خانواده و یاران خویش را در این راه فدا می‌سازد؛ در حالی که شرایط زمانی و محیطی زمان امام رضا علیه السلام اقتضا می‌کند تا آن بزرگوار ولایت عهدی مأمون ملعون را بپذیرد. بنابراین ما باید از همین شیوه ی رفتاری معصومان علیهم السلام سرمشق بگیریم و همیشه در فراسوی قالب ها و شکل های گوناگون رفتار ایشان، در تکاپوی کشف روح و حقیقت واقعی آن رفتارها باشیم و نیز همواره بکوشیم تا بدانیم عصر و زمانه ی ما، اسوه پذیری از سیره ی اجتماعی کدام یک از معصومان را اقتضا می‌کند.

این جاست که بیش از هر زمان دیگری به تحلیل های تاریخی اسلام شناسان، احساس نیاز می‌شود. در این عرصه ی پُراهمیت، می‌باید به اسلام شناسان راستین مراجعه کرد و شیوه و نوع اسوه پذیری مطلوب از سیره ی معصومان را از این میراث داران انبیا باز جست. تنها اسلام شناسان راستین می‌توانند با آگاهی و تسلط کامل بر تاریخ اسلام و مقایسه ی شرایط عصر و زمانه با دوره ی زندگانی هر یک از ائمه، بهترین شیوه ی اسوه پذیری از سیره ی معصومان را به جامعه معرفی کنند.

نمونه ای بارز از تعیین نوع اسوه پذیری از سیره ی معصومان علیهم السلام را در سخنرانی عاشورایی ذریه ی فاطمه، رهبر فرزانه ی انقلاب، در جمع ده ها هزار تن از نوجوانان و جوانان شاهد بودیم:

«من واقعاً به شما برادران و خواهران عزیز توصیه می‌کنم که با تاریخ آشنا شوید. تاریخ، درس است. می‌توان از تاریخ، درس ها و تجربه های فراوانی آموخت. عده ای سعی می‌کنند تا حوادث روزگار ما را یک حوادث استثنایی که به هیچ وجه قابل استفاده از تاریخ نیست، وانمود کنند. این، غلط است. رنگ ها و روش های زندگی عوض می‌شود؛ اما پایه های اصلی زندگی بشر و جبهه بندی های اصلی او تغییری پیدا نمی‌کند.

در صدر اسلام، بزرگترین و مهم‌ترین ضربه‌ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد. حکومت علی بن ابی طالب و حکومت امام حسن علیهم السلام، به سلطنت شام تبدیل شد. البته امام حسن مجتبی علیه السلام، در آن روزگار به دلیل یک مصلحت بزرگتر که حفظ اصل اسلام بود، مجبور شد این تحمیل را به جان بپذیرد. حکومت را از امام حسن علیه السلام گرفتند. وقتی این گونه حکومت از مرکز دینی خودش خارج شد و در اختیار دنیاطلبان و دنیاداران گذاشته شد، حادثه کربلا-اجتناب ناپذیر می‌شود. بیست سال پس از آن که حکومت از محور اصلی خود که امامت است، خارج شد، فرزندان پیامبر، امام حسین علیه السلام در کربلا با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیده می‌شود.

اساس نقشه و حمله‌ی دشمن این است که حکومت را از محور اصلی، محور امامت و محور دین، خارج گردانند؛ بعد از آن خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد.

من به شما عرض کنم که امروز به برکت ملت هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته‌ی مثل افکار ملت ایران، به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، هیچ دشمنی- نه آمریکا و نه بزرگتر از آمریکا- قادر نیست تا حادثه‌ی مثل صلح امام حسن را بر دنیای اسلام تحمیل نماید؛ این جا اگر دشمن خیلی فشار بیاورد، حادثه‌ی کربلا اتفاق خواهد افتاد. (بخشی از سخنرانی تاریخی مقام عظمای ولایت، حضرت آیت الله خامنه‌ای، در نخستین روز هفته‌ی جوان، ۱/۲/۱۳۷۹).

زیبا جلوه‌هایی از سیره‌ی فاطمی

زهرا در سجاده‌ی بندگی
 زهرا در حجله‌ی گاه پوشیدگی
 زهرا در جلوه‌ی گاه وارستگی
 زهرا در عرصه‌ی تلاش پیشگی
 زهرا در جبهه‌ی جهاد فرهنگی
 زهرا در پهنه‌ی وظایف خانوادگی
 همسرمداری زهرا

زهرا در سجاده‌ی بندگی

صحیفه‌ی تاریخ، تا به حال شاهد عبادت‌هایی بس شگفت از اولیای الهی بوده است. در میان تمامی عبادتها، آنچه به صفحات تاریخ زینت و جلوه‌ی بی نظیر بخشیده، عبادت‌های بانوی بزرگواری است که در اوج جوانی، مایه‌ی فخر و مباهات عابدان گردیده است. این عابده‌ی بی همتا، هموست که در وصف عبادتش چنین آمده است:

در تمام دنیا، عابدتر از فاطمه علیهاالسلام یافت نمی‌شود؛ او به حدی برای عبادت برپا می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد. (قال الحسن البصری: ما کان فی الدنیا اعبد من فاطمه. کانت تقوم حتی تتورم قدمایها. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۷۵، روایت ۶۲). باری، عبادت‌هایی که از حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام، گزارش شده است با آنچه تا به حال دیده یا شنیده ایم، بسیار متفاوت است. آن حضرت در دوران کوتاه عمرشان، با عبادت‌هایی بی نظیر به فتح رفیع‌ترین قله‌های بندگی و عبودیت نایل آمدند؛ به گونه‌ای که عبادات ایشان با عبادت‌های انبیاء، اولیا و دیگر دوستان خداوند، چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت، قابل مقایسه نیست: خجل از سبحة‌ی سجاده‌ی زهدت یحیی فخر جاروب کشی حرمت با حوا شرف بندگی خاک درت با آدم. بنده‌ی قدس تو عیسی و کنیزت مریم شرف بندگی خاک درت با آدم. شرف بندگی خاک درت با آدم.

(شعر از مرحوم آقابزرگ قمی. اختران ادب: ج ۱ ص ۸۲)

توصیف کمیت و کیفیت فاطمه ی زهرا علیها السلام کاری است و رای امکان که جز از عهده ی خداوند و برگزیدگان خاص او بر نمی آید.

در عظمت عبادت او همین بس که خداوند عالمیان به وصف عبادات او و یگانه کفو و همتایش، (رسول الله صلی الله علیه و آله و: و الله ما کان لفاطمه کفو غیر علی. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۰۷، روایت ۲۲.) علی علیه السلام می پردازد. آری، اوج عبادت آن حضرت، در آخرین آیات سوره ی آل عمران، از کلام خداوند رحمان، جلوه نموده است: الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الأرض...؛ (آل عمران (۳): ۱۹۵-۱۹۱.) آنان که خدای را (در همه حال)؛ ایستاده، نشسته و خفته بر پهلوهاشان یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند.... (پس از هجرت فرار گونه ی پیامبر اکرم (ص) از مکه، علی (ع) در پی مأموریتی که از جانب پیامبر دریافت کرده بود بلافاصله به همراه فاطمه ی زهرا علیها السلام و تنی چند از زنان و ضعیفان، کاروانی ترتیب داد و شتابان به سوی مدینه سرعت گرفت. مشرکان مکه که از کف دادن پیامبر، خشمشان را برانگیخته بود، تصمیم گرفتند که آنان را از میانه ی راه بازگردانند و به گروگانشان گیرند؛ اما شجاعت و مردانگی حضرت علی علیه السلام، داغ این آرزو را بر دلهایشان نهاد و عاقبت این کاروان پس از جنگ و گریزهای طاقت فرسا، به سلامت بر پیامبر وارد شد. به محض ورود علی و فاطمه، پیامبر با سروری کم نظیر به استقبالشان شتافت. علی را در آغوش فشرد و فرمود: پیش پای شما جبرئیل بر من نازل شد و مرا از تمام احوال شما در این سفر باخبر ساخت؛ از عبادت های میان راهتان، از تهجد شب هایتان، از مناجات های مداومتان، از تفکر پیوسته یتان و نیز از جنگ و گریزهایتان تا بدین جا. او این آیات جانبخشی را از جانب خداوند رحمان، به استقبال شما فرود آورده است: آنان که یاد خدا می کنند؛ ایستاده، نشسته و بر پهلو و در آفرینش آسمان و زمین اندیشه می کنند (و می گویند): خدایا تو اینها را به عبث نیافریده ای، تو پاک و منزهی؛ ما را از عذاب جهنم نگاه دار....

عطر روح فزای وحی، به یکباره تمام خستگی آن جنگ و گریزهای طاقت فرسا را از تن خسته ی علی و فاطمه سترد؛ چرا که خداوند متعال با این آیات بر نماز، تهجد، مناجات، تفکر و ذکر مدام آنان، مهر قبولی نهاده بود. با الهام از کشف الغمّه فی معرفه الاثمه: (ص ۵۳۹.)

عبادت فاطمه علیها السلام از لحاظ کمیت، تا بدان حد گسترده است که در لحظه لحظه ی زندگی او حضور و ظهور دارد؛ رفتار او، گفتار او، نگاه او، تلاش او، نفس کشیدن او و هر لحظه ی شب و روز او عبادت بود. (رسول الله صلی الله علیه و آله: یا سلیمان! ان فاطمه، ملأ الله قلبها و جوارحها ایمانا الی مشاشها تفرغت لطاعة الله.) او هر شب بعد از خوابانیدن بچه ها و فراغت از دیگر و وظایف خانه داری، بر سجاده ی عبادت به نماز می ایستاد؛ تا جایی که پاهای مبارکش کبود و متورم می شد.

شب ازدواج آن عابده ی بی همتا، چنین محاسبه شده است:

علی علیه السلام در آن شب همسرش را نگران و گریان دید. علت را پرسید. فاطمه فرمود: حال خود را در پایان عمر و عالم قبر به یاد آوردم؛ چرا که انتقال از خانه ی پدرم به منزل خودم، مرا به یاد انتقالم به قبر انداخت. تو را به خدا قسم بیا در این ساعات آغازین زندگی به نماز برخیزیم و امشب را به عبادت خدا بپردازیم. (فاطمه زهرا علیها السلام: تفکرت فی حالی عند ذهاب عمری و نزولی فی قبری فشبته دخولی فی فراشی بمنزلی کدخولی الی و قبری فأنشدک الله ان قمت الی الصلوة فنعبد الله تعالی هذه اللیلة.... احقاق الحق: ج ۴، ص ۴۸۱.)

آری، فاطمه ی زهرا علیها السلام، این اسوه ی کامل و دُرّدانه ی بانوان جهان، در شیرین ترین و خاطره انگیزترین لحظه های زندگی نیز از هدف خلقت خویش غافل نمی شود و از همسرش می خواهد که از آن شب نیز برای تقرب به خداوند استفاده کنند. شخصیت زهرا ی اطهار علیها السلام از همان شب اول چنان برای علی علیه السلام جلوه می یابد که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و

آله فردای آن شب از علی می پرسد: همسرت را چگونه یافتی؟! بی درنگ می گوید: نعم العون علی طاعة الله؛ (ثم اتاهما فی صبیحتهما فسأل علیاً: کیف وجدت اهلک؟ قال: نعم العون علی طاعة الله.... بحارالانوار ج ۴۲، ص ۱۱۷). بهترین یار و یاور برای اطاعت و عبودیت خداوند.

اما بشنویم وصف عبادت فاطمه را از زبان میوه دلش، امام حسن مجتبی علیه السلام: «در شب جمعه ای، مادرم را در محراب عبادت نظاره می کردم. تمام شب را به قیام و قعود و رکوع و سجود مشغول بود تا آن گاه که سپیدی صبح سر زد. می شنیدم که مردان و زنان مؤمن را یکایک نام می برد و فراوان دعایشان می کند؛ در حالی که هیچ دعایی برای خود نمی کرد. پس خدمت ایشان عرض کردم: مادر! چرا همان گونه که برای دیگران دعا می کنید، برای خودتان دعا نمی کنید. فرمود: فرزندم! ابتدا همسایه، سپس خانه.» (الامام الحسن علیه السلام: رأیت امی فاطمه قامت فی محرابها لیلہ جمعتها، فلم تزل راکعۃ ساجده حتی اتضح عمود الصبح و سمعتها تدعوا المؤمنین و المؤمنات و تسمیهم و تكثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشیء فقلت لها: یا اماه! لم لا تدعین لنفسک كما تدعین لغيرک. فقالت: یا بنی! الجار ثم الدار. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۸۱، روایت ۳، ج ۸۹، ص ۳۱۳، روایت ۱۹). آری، شیوه ی معمول فاطمه به هنگام دعا و نیایش، این گونه بود. فاطمه هیچ گاه خودش را نمی دید؛ ایثار محض بود و زیباترین سرمشق بخشش.

و اما کیفیت عبادت فاطمه هرگز در عقل و خیال ما نمی گنجد. حال روحی او را در هنگامه ی عبادت، خدا می داند و بس. برای ما فرشیان کوته اندیش، عظمت مرتبه ی عبادات فاطمه، هرگز قابل درک و تصور نیست. تمام وسع ما در این عرصه، آن خواهد بود که به کلام امینان وحی پناه آوریم تا شاید گوشه ای از عظمت بی مثال عبادات او را نظاره گر شویم. در آینه ی زلال روایات که بنگریم، عبادت فاطمه، آن چنان بلند و بی همتاست که خداوند، بدان بر ملائکه ی خویش مباحث می کند:

آن گاه که فاطمه در محراب عبادت، در پیشگاه پروردگار به نماز می ایستد، نور عبادتش برای ملائکه ی آسمان درخشیدن می گیرد؛ به سان نور ستارگان برای اهل زمین و خداوند پر عزت و جلالت، خطاب به فرشتگانش می فرماید: ملائکه ی من! بر بنده ام فاطمه، سرور کنیزانم، نظر کنید؛ بر درگاه من ایستاده در حالی که بندبند وجودش از خوف من مرتعش و لرزان است و با تمام قلبش به عبادت من روی نهاده است. شما را گواه می گیرم که شیعیانش را از آتش، نجات و ایمنی بخشیدم... (رسول الله صلی الله علیه و آله... اما ابنتی فاطمه... متى قامت فی محرابها بین یدی ربها جل جلاله زهرا نورها لملائکة السماء كما یزهر نور الکواکب لأهل الأرض و یقول الله عز و جل لملائکته: یا ملائکتی! انظروا الی امتی فاطمه، سیده امائی، قائمه بین یدی یرتعد فرائضها من خیفتی و قد اقبلت بقلبها علی عبادتی. اشهدکم انی قد آمنت شیعتها من النار.... بحارالانوار: ج ۲۸، ص ۳۸، روایت ۱).

از لحاظ کیفیت ظاهری به هنگام عبادت، چنان خوف و خشیت الهی در بدنش ظاهر می شد که تمام وجودش به لرزه می افتاد و تمام اعضا و جوارحش ترسان و لرزان می گشت.

اما عبادت فاطمه، از لحاظ کیفیت معنوی، آن چنان بی مانند است که درخشندگی نور آن باعث حیرت و لذت ملائکه ی مقرب الهی می گردد؛ تا جایی که هفتاد هزار فرشته از فرشتگان مقرب الهی (رسول الله صلی الله علیه و آله... انها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من الملائکه المقربین و ینادونها بما نادت به الملائکه مریم فیقولون: یا فاطمه! ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین.... بحارالانوار: ج ۳۷، ص ۸۴، روایت ۵۲ و نیز ج ۴۳، ص ۲۴، روایت ۲۰). جملگی بر او سلام و تحیت می فرستند و به تأیید و تشویق او می پردازند. (رسول الله... اما ابنتی فاطمه فی محرابها بین یدی ربها جل جلاله زهر نورها لملائکة السماء كما یزهر نور الکواکب لاهل الارض... یؤنسها الله تعالی ذکره بالملائکة فنادتھا بما نادت به مریم بنت عمران فتقول:

یا فاطمه! ان الله اصطفاك و طهرک و اصطفاك على نساء العالمين. یا فاطمة! اُقتی لربک واسجدی و ارکعی مع الراكعین. بحارالانوار: ج ۲۸، ص ۳۷، روایت ۱ و نیز ج ۴۳، ص ۱۷۲، روایت ۳.)

آری، عبادت حضرت زهرا علیها السلام موجب بهت، لذت و بهجت فرشتگان مقرب الهی می شود؛ آن فرشتگانی که تمام عمر خود را به عبادت گذرانده اند؛ چرا که عبادت چون غذای روح آنهاست و اگر لحظه ای خدا را تسبیح و تقدیس نکنند، همانند گرسنه ای خواهند بود که هیچ غذایی ندارد؛ مخلوقاتی که نه تنها کار خودشان عبادت مداوم است، بلکه در طول تاریخ بشری عبادت های پرشماری را از انبیا و دوستان خدا دیده اند. چنین موجودات والامقام و عظیمی، وقتی نور عبادت زهرا در آسمان ها درخشیدن می گیرد، (الامام الصادق علیه السلام فی جواب «لم سمیت فاطمة، زهرا؟»: لانها کانت اذا قامت فی محرابها زهر نورها لاهل السماء کما یزهر الکواکب لاهل الارض. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۲، روایت ۶.) از عظمت آن درشگفت می شوند و از مشاهده ی زیبایی آن، غرق مسرت و لذت می گردند.

حال، این چه نوری است؟ فرشتگان چگونه اند و حیرت و لذتشان به چه صورت است؟ جمال و زیبایی نور عبادت فاطمه تا چه اندازه است که لذت بخش ملائکه ی مقرب الهی می شود؟ عبادت او را چه کیفیت و چه عظمتی است که حیرت فزای چنان موجودات عظیمی می گردد؟ سؤال هایی است که پاسخ آن از گستره ی عقل های ما بیرون است.

این گونه روایات پُر بها، در بردارنده ی حکمت ها و حقیقت هایی بسیار است که در حد فهم ناقص ما، این گونه بیان شده است. در این روایت شریف، شاید دلالتی بس ژرف و عمیق بر اوج مرتبه ی وجودی فاطمه ی زهرا علیها السلام نهفته باشد؛ چرا که میزان جمال معنوی هر عملی در گرو شدت مرتبه ی وجودی صاحب آن است. هر چه کمال و رتبه ی وجودی موجودی والاتر و بالاتر باشد، جلوه نمایی آن وجود از جمال و جلال الهی گسترده تر و بیشتر خواهد بود و هرچه جلوه نمایی موجودی از جمال دلربای خدایی بیشتر باشد، مشاهده ی آن وجود و متعلقات آن، حیرت افزاتر و لذت بخش تر خواهد بود. (با الهام از خودشناسی برای خودسازی، آیت الله مصباح یزدی: ص ۳۱.)

نظاره ی اوج مقامات معنوی فاطمه ی زهرا علیها السلام دیگر جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی گذارد که در سیر و سلوک به سوی حق، محدودیت جنسی وجود ندارد. زن و مرد، از جهت ارزش ذاتی و حقیقت انسانی، در پیشگاه الهی یکسانند و در سیر بندگی و امکان رسیدن به مقامات عالی معنوی هیچ مزیت و رجحانی بر یکدیگر ندارند: من عمل صلحا من ذکر أو انثی و هو مؤمن فلنحینه حیوة طیبه... (نحل (۱۶): ۹۷.) هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک و پسندیده زنده می داریم....

چنین آیاتی از قرآن کریم، خود گواه این حقیقت است که مرد و زن، به طور یکسان از جوهر انسانیت برخوردارند و در تقرب به حق هیچ تفاوتی میان ایشان نیست؛ اما در هر یک از مرد و زن توانایی و استعداد ویژه ای در به ظهور رسانی صفات الهی نهاده شده است. طبق آفرینش الهی، مردان در به ظهور رسانی صفات جلال و زنان در به ظهور رسانی صفات جمال آمادگی و توانایی بیشتری یافته اند. در روح لطیف زن استعداد ویژه ای برای تجلی و ظهور یک دسته ی خاص از صفات الهی، قرار داده شده است؛ صفاتی نظیر رحمت، محبت، عطوفت، رأفت، گذشت، کرامت، حکمت، درایت، ظرافت، لطافت، و... زن، هنگامی در پرواز به سوی جمال و کمال مطلق اوج می گیرد که این استعداد خدادادی را در وجود خویش بشناسد، و به شکوفایی رساند.

همواره در طول تاریخ زنانی بوده اند که با استفاده ی کامل از این استعداد، با سرعتی چشم گیر به فتح قله های معرفت و عبودیت نایل آمده اند. زنانی بوده اند که تنها خود به اوج عرفان رسیده اند، عارفان بزرگی را پرورانده اند؛ برای نمونه جناب محیی الدین بن عربی که از چهره های برجسته و درخشان (حضرت امام رحمه الله در نامه ی تاریخی خود به گورباچف محیی الدین بن عربی را «چهره ی درخشان عرفان اسلامی» می خواند.) عرفان اسلامی است، دست پرورده ی دو بانوی عارف اسپانیایی است. («ام الزهرا»

و «فاطمه ی قرطبی، بنت ابن المثنی» از سالکان آزموده ی طریقت و از عارفان بابصیرت بوده اند که ابن عربی در اشبیلیه به دیدارشان توفیق یافته و در آثارش مقام معنوی آنان را ستوده است و از محققان در «منزل نفس الرحمان» دانسته و در زمره ی مشایخ صوفیان به شمارشان آورده است. ملاقات این دو بانوی صوفی، به ویژه فاطمه ی سالخورده، در وی تأثیری عظیم داشته است. ابن عربی به مدت دو سال وی را خدمت کرده و به دست خود، خانه ای از نی برایش ساخته است. فاطمه با این که مریدان و پیروانی فراوان داشته است، به ابن عربی عنایت و محبتی شدید می ورزیده و او را بر دیگر مریدانش برتری می داده و خود را مادر الهی وی می خوانده است. ابن عربی هم او را مادر خطاب می کرده است. ابن عربی با احترام و اجلال فراوان کمال باطنی و جمال ظاهری وی را ستوده و در مقام ستایش کمالش، او را صاحب کرامات و رحمت عالمیان خوانده و نوشته است. «محبی الدین بن عربی، چهره ی برجسته ی عرفان اسلامی»، دکتر محسن جهانگیری: ص ۳۲. با استناد به فتوحات مکیه: ج ۱، ص ۲۴۷، و ج ۲، ص ۳۴۷. اگر آن دو زن عارف اسپانیایی نمی بودند، شاید ابن عربی پرورده نمی شد و عرفان اسلامی به اوج خود نمی رسید.

زهرا در حجله گاه پوشیدگی

اشاره

حجاب و عفاف کامل، دستور و توصیه ی خداوند مهربان به همه ی دختران و زنان باایمان است: یا ایها النبی قل لأزواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلبیبهن ذلک أدنی أن یعرفن فلا یؤذین و کان الله غفورا رحیما؛ (احزاب (۳۳)، ۵۹). ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو: جلباب های (روسری های بلند) خود را بر خویش فروافکنند. این کار برای این که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است؛ (و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده توبه کنند) و خداوند همواره آمرزنده ی رحیم است.

دستور به حجاب و عفاف نه تنها یک ضرورت اجتماعی برای حفظ عفت جامعه است، بلکه مهم ترین راه کار حفظ عفت، کرامت و شخصیت انسانی زنان در عرصه های گوناگون می باشد.

و پاره ی وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله کامل ترین اسوه و الگوی حیا، عفت و حجاب است. سخن از فاطمه است؛ فاطمه ای که پدرش کانون همه ی حوادث سیاسی- اجتماعی آن روزگار بود و او در کنار پدر، چون مادری مهربان، در همه ی این صحنه ها حضوری مستمر داشت. آری فاطمه در تمام عمر در صحنه های گوناگون اجتماعی حضور داشت؛ چه در دوران کودکی در شرایط طاقت فرسای مکه و حصر اقتصادی در شعب ابی طالب؛ چه در دوران بعد از هجرت به مدینه و کشاکش جنگ های پُر شمار و حوادث بی شمار، و چه در خانه ی علی علیه السلام که محل آمد و شد فراوان اصحاب و یاران خاص رسول بود. حضرت صدیقه ی طاهره در همه ی این صحنه ها حضور داشت؛ اما با همه ی این احوال، عفاف و حجاب او در اوج یگانگی و بی مثالی بود:

چادر عفت از، بارقه ی نور خدا پاکی از پاکی تو آیه ی تطهیر تو بس عصمت از عصمت تو دست و بنانش به قلم.

پرده ی عصمت از، اقمشه ی شهر قدم عصمت از عصمت تو دست و بنانش به قلم. عصمت از عصمت تو دست و بنانش به قلم.

(شعر از مرحوم آقابزرگ قمی (میرزا محمود شاطر). اختران ادب: ج ۱، ص ۸۱.)

جلوه هایی بسیار زیبا و دیدنی از رفتار و گفتار فاطمه ی زهرا علیها السلام در عرصه ی حجاب و عفاف گزارش شده است که حقیقت هر یک از این رفتارها و گفتارها می باید سرمشق دختران و زنان ما در زندگی قرار گیرد:

حضرت زهرا علیها السلام چنان حجب و عفاف، این فضیلت مورد خواست و رضایت خداوند، را سرلوحه ی رفتار خویش قرار داده بود که از همه ی نامحرمان حتی از مردان نابینا نیز خود را می پوشاند:

مردی نابینا پس از اجازه گرفتن وارد منزل امام علی علیه السلام شد. پیامبر دیدند که حضرت زهرا علیها السلام برخاستند و فاصله گرفتند و خود را پوشاندند .

پیامبر فرمودند: دخترم! این مرد نابیناست.

حضرت فاطمه ی زهرا در پاسخ فرمودند: اگر او مرا نمی بیند، من او را می بینم؛ وانگهی اگر چه او نمی بیند ولی بو را استشمام می کند. (قالت فاطمه علیها السلام: ان لم یکن یرانی فانی أراه و هو یشم الریح. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۹۱ و ج ۱۰۱، ص ۳۸) .

در این هنگام رسول خدا به نشانه تصدیق بیان فاطمه فرمودند: شهادت می دهم که تو پاره ی تن منی. (المناقب، ابن مغزلی: ص ۳۸۰، حدیث ۴۲۸. مستدرک الوسائل: ج ۱۴، ص ۲۸۹. احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۵۸) .

بهترین سیره برای بانوان

پیامبر صلی الله علیه و آله روزی از جمع مسلمانان حاضر در مسجد سؤال کردند که ای شی ء خیر للنساء؛ چه روش و سیره ای برای زندگانی بانوان بهتر است؟

هر کس به فراخور معرفت خویش جوابی می داد؛ اما هیچ جوابی پیامبر را قانع نمی ساخت. در این هنگام سلمان فارسی که در آن روزگار پیرمردی باوقار و پُرذکاوت و در میان آن جمع، به لحاظ ایمان و معرفت بالاتر بود، با خود اندیشید که پاسخ این سؤال دقیق از سطح عمومی اندیشه ی مردان فراتر است. از این روی، در بحبوحه ی اظهارنظرهای گوناگون، خود را به خانه ی زهرا علیها السلام که متصل به مسجد پیامبر بود، رسانید و پاسخ سؤال پیامبر را از یگانه دخترش جویا شد. حضرت زهرا علیها السلام در پاسخ سؤال پدر فرمودند: خیر للنساء أن لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال؛ (وسائل الشیعه: ج ۱۴، ص ۴۳ و ص ۱۷۲. مکارم الاخلاق: ص ۲۳۳. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۵۴) . برای زنان بهتر است که مردان نامحرم را نبینند و مردان نامحرم نیز ایشان را نبینند. سلمان به جمع حاضر در مسجد بازگشت و پاسخ را طرح نمود. پیامبر دانستند که این پاسخ از خود سلمان نیست؛ از این روی پرسیدند: این جواب را از که آموختی؟

سلمان عرضه داشت: سؤال شما را از دخترتان زهرا پرسیدم و چنین پاسخ شنیدم.

پیامبر در این هنگام فرمودند: جعلت فداها أبوها... ان فاطمه بضعه منی؛ پدرش به فدایش باد... به راستی که فاطمه پاره ای از وجود من است.

این روایت معروف با عبارت های مختلفی، در منابع پرشماری از کتاب های حدیثی، اخلاقی و تاریخی شیعه و سنی موجود است. (از آن جمله است: کشف الغمه: ج ۲، ص ۲۳، و ج ۱، ص ۴۶۶ (ط قدیم). مکارم الاخلاق: ص ۲۶۷. بحارالانوار: ج ۱۰۱، ص ۳۶ و ج ۱۰۰، ص ۲۳۸ و ج ۳۷، ص ۶۹ و ج ۴۳، ص ۸۴. مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۳۴۱. کنز العمال: ج ۸، ص ۳۱۵ و ج ۱۶، ص ۶۰۱. احقاق الحق: ج ۱۰، ص ۲۲۳ و ۲۵۷. مجمع الزوائد: ج ۴، ص ۲۵۵ و ج ۹، ص ۲۰۲. فضائل الخمسه: ج ۳، ص ۱۵۳ و ۱۵۴. کوكب الدری: ج ۱، ص ۱۴۹. وسائل الشیعه: ج ۱۴، ص ۴۳. کتاب الكبائر: ص ۷۱. مناقب ابن مغزلی: ص ۳۸۱) .

این روایت معتبر، که نمایانگر فرهنگ اخلاقی فاطمه علیها السلام و سیره ی عملی آن حضرت می باشد، دست مایه ی برخی از شبیه افکنی ها در روزگار ما شده است. (برای نمونه، در این نمونه دقت نمایید. عبدالکریم سروش: به نظر من گفتار فاطمه که: بهترین زنان کسانی اند که «لا یرین احداً و لا یراهن» رفتار او در پنهان شدن از مقابل فرد نابینا، نمی تواند الگوی رفتاری زنان ما باشد. مجله ی زنان: ش ۵۹، دی ماه ۷۸) . برخی با استناد به این گونه روایات این پندار بی اساس را در سطح جامعه ترویج می کنند که

سیره ی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام برای دختران و زنان روزگار ما نمی تواند اسوه و الگوی مناسبی باشد. از آن جا که ظاهر این روایت تا حدی سؤال انگیز و بحث برانگیز است، برای فهم حقیقت آن، دقت کامل در متن. حدیث و ژرف نگری در سیره ی عملی فاطمه علیهاالسلام ضروری است:

دقت در متن حدیث

استفاده ی حضرت فاطمه علیهاالسلام از کلمه ی «خیر»، خود گویای این حقیقت است که سیره ی مذکور یک رجحان و مزیت است. به دیگر سخن، حضرت فاطمه علیهاالسلام در مقام بیان یک امر ایده آلی و ترجیحی می باشند؛ امری که رعایت آن رجحان و برتری دارد و مادامی که ضرورتی پیش نیامده است، عمل به آن بهتر و مطلوبتر است. پیام و روح دو روایت نامبردار این است که در شرایط ایده آلی که حضور زنان در عرصه ی اجتماع و ارتباط ایشان با نامحرمان ضرورتی ندارد، مطلوب ترین سیره برای بانوان، حضور در منزل، تدبیر مسایل خانواده و پرهیز کامل از نامحرمان است. اگر زن احتیاجی به فعالیت اقتصادی نداشته باشد و در عرصه ی تعلیم و تعلم نیازی به استاد مرد یا شرکت در کلاس های مختلط نباشد؛ برای درمان بیماری های زنان، پزشک زن به قدر کفایت وجود داشته و رجوع به پزشک مرد هیچ ضرورتی نداشته باشد و... بهترین سیره ی زندگی برای بانوان این خواهد بود که در منزل و محل سکونت و آرامش خویش قرار گیرند و به شؤون خانوادگی - اعم از تدبیر منزل، تربیت فرزند، همسررداری، کمک به خودکفایی خانواده و...- پردازند و اگر هنری هم دارند، زمینه ی انجام و ظهور آن را در منزل فراهم آورند و اگر نیازی به تعلیم و تعلم دارند، آن را در ارتباط با دیگر خواهران دینی و در مراکز مخصوص خانم ها به سامان رسانند. در شرایطی که نیازی به ارتباط زنان با مردان نیست، بهتر آن است که زن با هیچ مرد نامحرمی تماس نداشته باشد و این هرگز به معنای ممنوعیت قانونی نیست. از دیدگاه اسلامی زنان می توانند در صورت نیاز، با رعایت ارزش های اسلامی و اخلاقی به عرصه های اجتماعی وارد شوند و هیچ معنی از آن نمی باشد. به عبارت دیگر، حکم بیان شده در روایت، یک توصیه ی اخلاقی ترجیحی است؛ نه یک حکم قانونی تکلیفی.

توجه به مرز میان مسایل حقوقی و اخلاقی

احکام و مسایل اسلامی در عرصه های مختلفی مطرح و ارائه می شوند: احکام شرعی و فقهی؛ احکام حقوقی و قانونی؛ احکام ارزشی و اخلاقی. توجه به تفاوت ها و مرزهای موجود میان هر دسته از این مسایل، بسیار ضروری است؛ چرا که عدم توجه به این مرزها می تواند ایجادگر اشکال ها و ابهام هایی در گستره ی معارف دینی گردد. احکام حقوقی و قانونی اسلام، آن دسته از مسایل فقهی و شرعی یی است که ناظر به رفتارها و ارتباطهای اجتماعی انسان می باشد؛ احکامی که الزام آورند و اگر از آن تخلف شود، دیگران حق دارند از متخلف، به مراجع قانونی شکایت کنند. اما احکام ارزشی و اخلاقی که از نظرگاه فقهی بیشتر حکم مستحبات را دارند، ناظر به جهات حسن و کمال رفتاری انسان در ارتباط با خود، خدا و خلق خدا می باشد؛ احکامی که هرچند تکلیف آور نیستند، اما رعایت آنها در تکامل روح آدمی بسیار مؤثر است. (برای آگاهی بیشتر مراجعه فرمایید به حقوق و سیاست، آیت الله مصباح یزدی: ص ۲۲ (تفاوت اخلاق با حقوق).) مجموعه ی این مسایل و دستورات در قرآن و روایات به صورتی منسجم و هم آهنگ، بیان شده است و این روش، بهترین شیوه ی تربیتی می باشد؛ چرا که مخاطب را هم به وظیفه های واجب خود متوجه می گرداند و هم او را به سوی فضیلت های اخلاقی سوق می دهد که موجب کمال رفتارهای او و در نتیجه تکامل بیشتر روح او می شود.

بیان نمونه هایی از مسایل حقوقی و اخلاقی، مسأله را روشن تر می کند:

پرداخت مخارج ضروری زن از سوی مرد، یک واجب حقوقی است که در صورت تخلف مرد، زن می تواند از او به دادگاه شکایت کند؛ اما توسعه در وضعیت معاش خانواده و خرید هدیه برای اعضای آن، توصیه ای ارزشی و اخلاقی است. تمکین زن در مقابل مرد، یک واجب حقوقی است، اما زینت و خودآرایی زن برای شوهر، یک فضیلت اخلاقی است. حجاب و پوشش مناسب برای بانوان یک واجب شرعی است؛ اما حجاب با چادر، یک ارزش اخلاقی است. این که در روایات، یکی از بزرگ ترین عبادت های زن، اطاعت و انقیاد کامل او در مقابل شوهر معرفی می شود، به فضیلت و ارزش اخلاقی نظر دارد؛ نه به حکمی حقوقی و قانونی. مبدا برخی بیندارند که اسلام زورگویی و تضییع حقوق زن را در خانواده برای مردان مجاز دانسته است.

فرموده ی حضرت زهرا علیهاالسلام نیز در بیان سیره برای زنان، روشن کننده ی فضیلت و ارزشی اخلاقی است که در صورت عدم وجود رجحان و ضرورت، بهترین و مطلوب ترین سیره برای بانوان است؛ بدین معنا که قرار گرفتن زن در منزل و دوری او از همه ی نامحرمان- اگر ممکن باشد و مرجحی در کار نباشد- باعث ایجاد و دوام آرامش لازم برای انجام وظایف زنانه و مادرانه ی او در عرصه ی خانواده و در نتیجه، بهترین زمینه ساز کمال معنوی زن در راستای قرب به خدا خواهد بود.

و همین است حکمت بیان دیگر آن حضرت که فرمود: نزدیک ترین حالت زن به پروردگارش، آن زمانی است که در خانه ی خویش می ماند (و به امور خانواده و تربیت فرزند می پردازد). (روزی پیامبر گرامی اسلام از یاران خویش پرسید: در کدام لحظه، زن به خدا نزدیک تر است؟ پیامبر، هیچ پاسخی را نپسندیدند تا این که حضرت زهرا علیهاالسلام سؤال پدر را شنید و این گونه پاسخ فرمود: «أدنی ما تکون من ربها أن تلزم قعر بیتها». بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۹۲ و ج ۱۰۰، ص ۲۵۰. مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۲۰۲. مناقب ابن مغزالی: ص ۳۸۱.)

ژرف نگری در سیره ی عملی فاطمه

سیره ی رفتاری حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام نشان دهنده ی صحنه هایی از حضور فعال آن حضرت در عرصه ی اجتماع می باشد؛ برای نمونه ایشان هر هفته، روزهای شنبه به سوی مزار شهدای احد می شتافت و برای حمزه علیه السلام و دیگر شهدای احد طلب آمرزش و علو درجات می نمود. (بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۹.)

فاطمه زهرا علیهاالسلام پس از هجران پدر، حمایت از امامت را وظیفه ی خویش دانست و در این راه از هیچ فداکاری و جان بازی دریغ نکرد و بارها و بارها در عرصه ی جامعه ظاهر شد و در جمع مردمان، خطبه هایی بی نظیر ایراد فرمود؛ خطبه هایی در اوج فصاحت و بلاغت که فصیحان و بلیغان نام آور عرب را به شگفتی و شیفگی واداشته است.

((از آن بانوی بزرگوار، آن فاتح قله های فصاحت و بلاغت، ۳ خطبه و سخنرانی بعد از رحلت پیامبر، گزارش شده است:

۱. سخنرانی عرش لرزان فاطمه در مسجد مدینه و در حضور جمع کثیری از مهاجران و انصار؛

۲. سخنرانی تهدیدآمیز فاطمه در جمع زنان مهاجر و انصار در روزهای سخت بیماری؛

۳. سخنرانی انتقادآمیز فاطمه در بین جمعی از مردم کوچه و بازار.))

همان زهرایی که می فرماید: برای زن بهتر است که نه او هیچ مردی را ببیند و نه هیچ مردی او را، آن گاه که مصالح کلی جامعه ی اسلامی را در خطر می بیند، به سوی مسجد می شتابد و در حضور جمع کثیری از مردان مهاجر و انصار، غاصبان خلافت را به محاکمه می کشاند. چنین صحنه هایی از سیره ی رفتاری آن حضرت، تأییدگر این حقیقت است که فرموده ی پیش گفته ی ایشان یک امر رجحانی است که در شرایط ایده آل و عدم وجود مرجح، مصداق می یابد.

دقت در سیره ی دیگر زنان مورد تأیید پیامبر

دقت در سیره ی زنان دیگری که مورد تأیید پیامبر بوده اند، می تواند ما را به حقیقت دیدگاه اسلام درباره ی روابط اجتماعی زنان نزدیکتر نماید. بررسی سیره ی زندگانی حضرت خدیجه علیهاالسلام در این زمینه بسیار جالب توجه است. حضرت خدیجه علیهاالسلام تاجر بسیار معتبری بود که پیامبر اکرم، کارگزار مضاربه ی ایشان بودند. پیامبر با سرمایه ی خدیجه و در صدر کاروان تجاری او به مسافرت و تجارت می پرداخت و آن گاه از سود تجارت، حق عمل خود را برمی داشت و باقیمانده ی سود و اصل سرمایه را به خدیجه بازمی گرداند. چنین سیره ای کاملاً مورد تأیید پیامبر بود و عاقبت سرمایه ی خدیجه، نقش عظیمی در بقا و گسترش اسلام ایفا کرد تا جایی که معروف شده است که پیشرفت اسلام وابسته به دو چیز بود: ثروت خدیجه و شمشیر علی. در همان دوران، بانوان دیگری نیز بودند که فعالیت های اقتصادی داشتند و کارشان مورد تأیید پیامبر بود. یکی از این زنان خانمی عطر فروش به نام زینب بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقادیر زیادی عطر از او می خریدند. او که در تاریخ به زینب عطار معروف است، از روایان حدیث می باشد که اتفاقاً احادیث جالبی را روایت و گزارش کرده است.

شغل زینب این بود که با جعبه ای از عطرهاى مختلف به منزل مشتریان می رفت. برای شخص پیامبر عطر می آورد، و برای خرید و فروش عطر، به ضرورت شغلی خویش، با مردان نامحرم گفت و گو می کرد و از جانب پیامبر به او هیچ اعتراضی نمی شد و سیره ی او مورد تأیید پیامبر بود.

در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله زنانی به مسجد پیامبر می آمدند و در حضور مردان، مطالب و سؤالات خویش را طرح می کردند و از پیامبر راهنمایی و ارشاد می خواستند و حضرت نیز با کمال متانت و آرامش، جواب می دادند.

در جنگ های صدر اسلام، بسیاری از کارها و امداد رسانی ها ویژه ی بانوان بود؛ خدمت هایی نظیر تهیه ی غذا و پوشاک و رساندن آن به جهادگران، پرستاری از زخمی ها، بستن زخم ها، جراحی، شکسته بندی و... حتی در بعضی از جنگ های دفاعی، معدود زنانی که قدرت جنگاوری و مهارت شمشیرزنی داشتند به یاری جبهه ی اسلام می شتافتند و به دفاع از اسلام و پیامبر می پرداختند.

سیره ی فاطمه و دیگر زنان مورد تأیید پیامبر، گویای این واقعیت است که در صورت ضرورت، فعالیت های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی زنان هیچ منعی ندارد. کردار و گفتار حضرت زهرا علیهاالسلام برای هر عصر و زمانی اسوه و الگو است؛ اما باید توجه داشت که کلام آن حضرت، اشاره به امری رجحانی دارد. از دیدگاه اسلامی، اصل فعالیت های اجتماعی برای زنان، با رعایت شرایط اخلاقی، نه تنها مذموم نیست، بلکه در برخی موقعیت ها ممدوح و مطلوب است؛ در عرصه هایی چون تجمع های سیاسی - اجتماعی (بیعت با رهبر، نماز جمعه، انتخابات، راهپیمایی ها و...)، امر به معروف و نهی از منکر بانوان، تعلیم و تعلم بانوان، کسب تخصص های مورد نیاز زنان، مشاوره در امور بانوان، برنامه ریزی و اجرا و...

در اسلام آنچه در عرصه ی فعالیت های اجتماعی بانوان ممنوع شده، اصل حضور در اجتماع نیست؛ بلکه خودنمایی و بی مبالاتی در حفظ حجاب و عفاف است.

خداوند متعال درباره ی هم صحبتی با مردان، خطاب به زنان می فرماید: فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض؛ (احزاب (۳۳): ۳۲ و ۳۳). پس به گونه ای هوس انگیز سخن مگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند... این آیه نمی فرماید با مردان یا در محل حضور ایشان هرگز صحبت نکنید؛ بلکه به این ارزش اخلاقی اشاره دارد که هنگام صحبت با نامحرم، عادی و ساده سخن بگوئید و با نرمی و عشوه گری با آنان سخن مگوئید تا مبادا آنان که مرضی در دل دارند، به طمع افتند.

و نیز با مخاطب قرار دادن زنان پیامبر، می فرماید: و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجهلیه الأولى؛ (احزاب (۳۳): ۳۲ و ۳۳). در خانه هایتان قرار و آرام گیرید (و بی حاجت و ضرورت از منزل بیرون نروید) و مانند دوره ی جاهلیت پیشین، خود آرایی مکنید....

«تبرج» به معنای خودآرایی، خودنمایی و ظاهرسازی زیبایی‌ها و زینت‌هاست. قرآن نمی‌فرماید هیچ‌گاه در اجتماع و محل حضور نامحرمان شرکت نکنید؛ بلکه می‌فرماید: اگر برای حضور شما در اجتماع، وجه عقلایی وجود دارد، باید با رعایت حجاب و عفاف و به دور از خودآرایی و خودنمایی وارد جامعه شوید.

خداوند از روی حکمت خویش برای استواری نظام آفرینش و بقای نسل انسان، لطافت‌ها و جاذبه‌هایی خاص در وجود زن نهاده است و همان خداوندی که طبق مصالح تکوینی عالم، در وجود زنان، زیبایی‌ها و جاذبه‌هایی ویژه قرار داده است، ایشان را به رعایت ارزش‌های اخلاقی فرامی‌خواند؛ چرا که جایگاه ظهور این جاذبه‌ها و زیبایی‌ها، عرصه‌ی خانواده و روابط خصوصی همسران است؛ نه گسترده‌ی اجتماع و روابط عمومی با نامحرمان.

هر یک از مرد و زن می‌باید برای جذابیت و شیرینی هرچه بیشتر زندگی مشترکشان، از زیبایی‌های خدادادی خویش بهره‌گیرند و حتی بر زینت‌های خویش بیفزایند. چنین استفاده‌ای از زیبایی‌ها و زینت‌ها، نه تنها مذموم نیست، بلکه فضیلتی ممدوح است که ثواب عبادت‌ها را مضاعف می‌گرداند.

در ممنوعیت خودآرایی زن برای مردان نامحرم دو حکمت نهفته است:

۱. پایداری و استواری خانواده‌ها که محبوب‌ترین کانون‌ها نزد خداوند است و سلامت فرد و جامعه در گرو سلامت این کانون است؛

۲. برقراری و حفظ آرامش روانی در عرصه‌ی فعالیت‌های اجتماعی.

مردی که روزانه با ده‌ها زن آرایش کرده و بی‌حجاب برخورد می‌کند و همصحبت می‌شود، چگونه خواهد توانست با آرامش فکری، مسؤولیت‌های اجتماعی خویش را به انجام رساند و چگونه می‌تواند به همسر و خانواده‌اش دل‌بندد و مسؤولیت خویش را در قبال ایشان با طیب خاطر انجام دهد.

در جوامع اروپا و آمریکا که زنان با خودآرایی و خودنمایی تمام، جاذبه‌های خدادادی خویش را در معرض دید همه‌ی مردم می‌گذارند، شیرازه‌ی خانواده به تدریج سست و ضعیف می‌گردد و عاقبت درهم می‌ریزد؛ چرا که دیگر جاذبه‌ای باقی نمی‌ماند تا بنای خانواده بر آن استوار بماند. روابط جنسی در این جامعه‌ها آن قدر آزاد و لجام‌گسیخته است که دیگر هیچ‌جاذبه و انگیزه‌ای برای تشکیل یا ادامه‌ی زندگی‌های مشترک باقی نمی‌ماند. این جاست که مردان به تدریج از جاذبه‌ها و زیبایی‌های زنان دل‌زده می‌شوند و به فسادهایی چون هم‌جنس‌بازی، تجاوز به کودکان و حیوانات و... روی می‌آورند.

زنان در یک مسابقه‌ی خودآرایی و خودنمایی سعی می‌کنند مردان بیشتری را به خود جذب نمایند. حتی زنان متأهل، مردان نامحرم را به ملاقات خصوصی دعوت می‌کنند در حالی که شوهرشان در اتاق مجاور است، با ایشان خلوت می‌نمایند. در جامعه‌ی آمریکایی، اگر زن تا نیمه شب به هرزگی و فساد مشغول باشد و آن‌گاه به خانه بیاید، همسرش از نظر قانونی حق هیچ‌گونه پی‌جویی و اعتراضی ندارد.

در جامعه‌ی ما نیز برخی از غافلان شهوت‌پیشه که تحت تأثیر فرهنگ مبتذل غرب قرار گرفته‌اند، می‌گویند حقوق زنان وقتی ادا می‌شود که ایشان در خودآرایی و خودنمایی برای مردان نامحرم کاملاً آزاد و رها باشند. اینان لجام‌گسیختگی و شهوت‌بارگی زنان غربی را آزادی می‌پندارند و حجاب و عفاف اسلامی را مخالف آزادی زن می‌انگارند. شهوت، چشم‌عقلشان را کور ساخته و توانایی دیدن حقیقت را از آنان گرفته است. ایشان یارای فهم این حقیقت را ندارند که بی‌حجابی و بی‌عفتی زنان بالاترین ظلم در حق انسانیت و در نهایت بالاترین ظلم در حق زن است. در جامعه‌ی غربی، زن بازیچه‌ی شهوت مرد است. در این جوامع زن تا وقتی که در اوج لطافت و زیبایی است، مورد توجه و بهره‌جویی واقع می‌شود؛ ولی به محض اینکه اندکی از لطافت و زیبایی جوانی او کاسته می‌شود، موجودی بی‌ارزش و بی‌مصرف خواهد شد. مردان او را رها می‌کنند و به دنبال دختران تازه به دوران

رسیده، روان می شوند. در این جوامع، دختری که از دوره ی جوانی و اوج شادابی خود می گذرد، باید وزده و تنها در ذلت و نکبت بسوزد و بسازد.

ما اگر دردها و نکبت های فرو باریده در جوامع غربی را می دانستیم، خدمت اسلام را به جامعه ی انسانیت بهتر درک می کردیم. این اسلام است که با دستورهای حکمت آمیزش، دختران و زنان را در اوج عزت، شرافت و کرامت می خواهد و کانون خانواده ها را به بهشتی در اوج محبت و صمیمیت مبدل می سازد. رعایت دستورهای اخلاقی اسلام، چنان موقعیت بهشت گونه ای برای زنان مسلمان فراهم می آورد که مورد حسرت و غبطه ی زنان سالم آمریکایی و اروپایی واقع می شوند. آن دسته از بانوان جامعه های آمریکا و اروپا که مقداری به خود می آیند و مجالی می یابند تا خود را از منجلاب فساد بیرون آورند، وقتی عزت و کرامت بانوان ایرانی را می نگرند، غرق در شور و اشتیاق می شوند و به حال ایشان غبطه می خورند.

(نمونه هایی وصف ناشدنی از شور و اشتیاق بانوان جوامع آمریکایی لاتین را بنده با چشمان خویش دیده ام. برای نمونه وقتی در یکی از دانشگاه های آرژانتین دقایقی درباره ی منزلت زن از دیدگاه اسلام و موقعیت زنان در خانواده های ایرانی صحبت کردم، چنان شور و شعفی در جمعیت زنان حاضر که جملگی از اساتید یا دانشجویان آن دانشگاه بودند، برپا شد که ۲۰ دقیقه با کف زدن مداوم به تشویق پرداختند و آن گاه جمع زیادی از آنان با اشتیاقی باورنکردنی برای ابراز تشکر به سوی جایگاه هجوم آوردند. دختر دانشجویی که به زحمت خود را از لابه لای جمعیت به جلو رسانده بود، در حالی که به شدت می گریست با اشاره ی دستان و کلماتی بریده بریده به زبان اسپانیولی قدردانی خویش را ابراز می داشت یکی از اعضای هیأت علمی یکی از دانشگاه های آمریکای لاتین از ما قرآنی به زبان اسپانیولی می خواست و آرزو می کرد که هر چه زودتر بتواند به ایران بیاید و درباره ی زندگی حضرت امام رضوان الله تعالی علیه به تحقیق پردازد.)

زهرا در جلوه گاه وارسنگی

یکی از رازهای ماندگاری و دلربایی سیره ی اسوه های الهی، ایمان قلبی به مسلک و مرامی است که مردمان را بدان فرامی خوانند و اینان خود بهترین سرمشق در عرصه ی عمل به آن مسلک می باشند. اصولاً دعوت با عمل، پرنفوذترین و کارآمدترین شیوه ی دعوت و تبلیغ است. از این روی بین گفتار و رفتار معصومان، این برترین اسوه های الهی، یگانگی و هم آهنگی کامل برقرار است. ایشان اگر مردم را به دوری از هواهای نفسانی و پیراستگی از مظاهر دنیا فرا می خواندند، خود بهترین الگوی وارسنگی از دنیا و پاکی از آلودگی ها و هوس ها بوده اند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، این اسوه ی بی مثال الهی، در طول زندگانی خویش همواره دعوت کننده به سوی «رهایی از دنیا و دل سپاری به خدا» بود؛ اما نه دعوتی با زبان، که دعوتی با تمام وجود و در عمل؛ دعوتی که ارزش و تأثیرش در هدایت و تربیت پیروان از هزاران دعوت زبانی بیشتر و مؤثرتر است. آری، سیره ی فاطمه الگوی بارز این شیوه ی تبلیغی و تربیتی بود که: با غیر زبان هایتان مردم را به خوبی دعوت کنید؛ به گونه ای که از شما تنها تلاش، راستی و پرهیزگاری بینند. (الامام الصادق علیه السلام: کونوا دعاة الناس بالخیر بغیر السننکم لیروا منکم الاجتهاد و الصدق و الورع. اصول کافی: ج ۲، ص ۸۶)

آرمان فاطمه، همان معارف والای قرآنی است که همواره ما را به رستن از دنیا و دل بستن به رضوان خدا فرامی خواند. فاطمه علیهاالسلام همیشه به دنبال رضایت و پسند خداست و پسند خدا برای بندگان؛ به دنیای پست و فانی بلکه سرای راست و باقی: تریدون عرض الدنيا و الله یرید الآخرة؛ (انفال (۸): ۶۷) شما متاع دنیا را می پسندید در حالی که خداوند برای شما آخرت را می پسندد.

فاطمه علیهاالسلام همواره در پی نزدیکی بیشتر به خداست؛ در حالی که دنیاگرایی مانع رسیدن بدین هدف والاست. دنیا، فریبکار

است و دام گستر. دنیا با مظاهر دلربای خویش آدمیان را می‌فریبد و روح ملکوتی ایشان را زمین گیر خانه‌ی بلا و گرفتاری می‌کند. (برای شناخت دیدگاه قرآن مراجعه فرماید به کتاب اخلاق در قرآن، آیت الله مصباح یزدی: ص ۲۱۳-۲۳۰).

از این روی فاطمه علیها السلام در انتخاب بین دنیا و آخرت، سرای باقی را برگزیده و سیره‌ی زندگانی خویش را بر بی‌اعتنایی به زخارف دنیایی و قناعت به حداقل نیازهای ضروری بنا ساخته بود. زندگانی او به دور از تشریفات و تجملات و در عین سادگی، لبریز از صفا، نشاط و زیبایی‌های معنوی بود. ساده‌زیستی فاطمه نه از روی فقر و ناداری که برخاسته از اوج معرفت و غنای روحی آن حضرت بود. بهترین شاهد این مدعا، آن دوران از زندگانی فاطمه علیها السلام است که فدک در اختیار ایشان بود. فدک، سرزمین حاصل خیزی بود که می‌توانست تمام گندم مورد نیاز مدینه را تأمین کند. بعد از آن که پیامبر، به فرمان خداوند، فدک را به دخترش بخشید، تمام درآمد آن (درآمد سالیانه‌ی فدک را بین ۷۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ سکه‌ی طلا ثبت کرده اند. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۸). در اختیار فاطمه قرار می‌گرفت؛ اما این درآمد زیاد نتوانست صفا و سادگی زندگانی ایشان را دگرگون سازد؛ چرا که فاطمه‌ی از دنیا رهیده، تمام حاصل فدک را فدای رضایت و خشنودی خداوند می‌کرد. (تمام درآمد فدک تقدیم فاطمه علیها السلام می‌شد؛ اما آن حضرت تنها به اندازه‌ی نیاز ضروری خود از آن برمی‌داشت و بقیه را بین نیازمندان تقسیم می‌فرمود. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۲۳، حدیث ۲۵). باری، ساده‌زیستی فاطمه نه پیامد جبر و تحمیل روزگار، که رهاورد انتخابی عارفانه بود. او وارستگی از دنیا را از پدری آموخته بود که در مقام تهذیب و تزکیت دخترش می‌فرمود: دخترم! پدر و شوهر تو فقیر نیستند. خداوند، گنجینه‌های طلا و نقره‌ی زمین را به من عرضه کرد؛ ولی من آنچه را نزد پروردگارم باقی می‌ماند، برگزیدم. دخترم! اگر از آنچه که پدرت (از حقیقت دنیا) می‌داند آگاه شوی، دنیا از چشمت فرومی‌افتد. (رسول الله صلی الله علیه و آله: یا بنیه! ما ابوک بفقیر و لا بعلک بفقیر و لقد عرضت علی خزائن الارض من الذهب و الفضة فاخترت ما عند ربی عزوجل. یا بنیه! لو تعلمین ما علم ابوک لسمجت الدنیا فی عینیک.... بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۳۳).

آری فاطمه، پرورش یافته‌ی رسول بود و درس ساده‌زیستی و وارستگی از مظاهر دنیا را از آن اسوه‌ی حسنه فراگرفته بود. گزارش تاریخی ذیل گواه این مدعاست:

عادت پیامبر چنین بود که سفرهایش را با دیدار فاطمه شروع و ختم می‌کرد. در یکی از این سفرها، فاطمه به یمن قدم پدر و همسر، برای خود دستبندی از نقره، دو گوشواره و یک گردن بند فراهم آورد و پرده‌ای رنگین بر خانه آویخت. پیامبر طبق عادت همیشگی ابتدا به خانه‌ی فاطمه وارد شد؛ اما پس از توقف کوتاهی در حالی که آثار گرفتگی و ناراحتی در چهره اش هویدا بود از منزل فاطمه خارج و روانه‌ی مسجد شد. فاطمه که با کیاست خویش، علت ناراحتی پدر را دریافته بود، بلافاصله پرده را باز کرد و به همراه زیور آلات نزد پیامبر فرستاد و پیغام داد که: دخترت، سلام می‌رساند و می‌گوید: اینها را در راه خداوند به مصرف برسان. پیامبر، آنها را تحویل گرفت و فرمود: پدرش به فدایش باد! پدرش به فدایش باد! پدرش به فدایش باد! آل محمد را با دنیا چه کار؟! ایشان نه برای دنیا، که برای آخرت آفریده شده‌اند؛ هرچند تمام دنیا به خاطر ایشان آفریده شده است. اگر دنیا به اندازه‌ی بال پشه‌ای نزد خداوند ارزش می‌داشت، جرعه‌ای از آب آن را به هیچ کافری نمی‌نوشانید (قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «قد جعلت فداها ابئها (ثلاث مرات) ما لال محمد و للدنیا فانهم خلقوا للاخره و خلقت الدنیا لهم» و به روایتی دیگر: «جعلت فداها ابوها ثلاث مرات لیست الدنیا من محمد و لا من آل محمد و لو کانت الدنیا تعدل عندالله من الخیر جناح بعوضه ما أسقی فیها کافرا شربه ماء، ثم قام فدخل علیها». بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۲۰، روایت ۷ و نیز ص ۸۶). و آن‌گاه برخاست و به سوی فاطمه شتافت.

ازدواج خجسته‌ی فاطمه‌ی زهرا با علی مرتضی علیه السلام، به گواهی تمام تاریخ نگاران اسلامی، در اوج سادگی و بی‌پیرایگی برگزار گردید؛ با جهیزیه‌ای اندک، با میهمانی و اطعامی عمومی، در خانه‌ای اجاره‌ای و بعدها در خانه‌ای کوچک و بی‌پیرایه در جوار مسجد پیامبر.

فاطمه به همراهی علی، زندگانی خویش را وقف خداوند و رضایت او کرده بود و از این روی هر آنچه به دست می آورد- حتی جهیزیه ی خویش را- در راه خدا انفاق می کرد.

روزی سلمان فارسی فاطمه را با چادری ساده و پُروصله از لیف خرما می بیند که به دیدار پدر می رفت. تعجب می کند و گریه کنان می گوید: غم و اندوه بر ما باد! دختران پادشاهان ایران و روم بر تخت های طلا می نشینند و پارچه های زربفت و حریر به تن می کنند و این دختر محمد است که چادری ساده با دوازده وصله بر سر دارد.

وقتی فاطمه خدمت پدر می رسد، شگفتی سلمان را مطرح می کند: ای رسول خدا! سلمان از سادگی لباس من تعجب می کند. سوگند به خدایی که تو را مبعوث فرمود، مدت پنج سال است که فرش خانه ی ما پوست گوسفندی است که روزها شترمان بر روی آن علف می خورد و شب ها روی آن می خوابیم و بالش ما پوستی است پر شده از لیف خرما. آن گاه رسول خدا به سلمان فرمود: همانا دخترم در زمره ی سبقت گیرندگان به سوی خداست. () قالت فاطمه علیهاالسلام: یا رسول الله ان سلمان تعجب من لباسی، فوالذی بعثک بالحق مالی و لعلی منذ خمس سنین الامسک کبش تعلق علیها بالنهار بعیرنا و اذا کان اللیل افترشناه و ان مرفقتنا لمن آدم حشوها لیف». فقال النبی صلی الله علیه و آله: یا سلمان! ان ابنتی لفی الخیل السوابق. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۸۸. تفسیر البرهان: ج ۲، ص ۳۴۶. ریاحین الشریعه: ج ۱، ص ۱۴۸.)

در زمین، فرش و سرکنگره ی عرش بساط پوست در بستر و بیت الشرف خلد برین خشت زیر سر و بر فرق مه و مهر قدم.

خانه در خاک و سر طارم قدوس، حرم خشت زیر سر و بر فرق مه و مهر قدم. خشت زیر سر و بر فرق مه و مهر قدم.

(شعر از میرزا مرحوم میرزا آقابرگ قمی (شاطر)، اختران ادب: ص ۸۲.)

البته چنانکه در بخش پیشین متذکر شدیم، آنچه در اسوه پذیری از سیره ی فاطمه علیهاالسلام در ورای شکل و قالب رفتار، مهم و ضروری است، درک پیام و روح رفتارها و الگوپذیری از سیره ی ایشان می باشد. پیام و روح سیره ی فاطمه، وارستگی از دنیا و ساده زیستی است؛ روحی که در هر زمان و مکان می تواند در کالبد زندگانی انسان دمیده شود. فاطمه با سیره ی خویش درس رهایی از دنیا و دل سپردن به خدا می دهد و به همگان می فهماند که ساده زیستی نه ویژه ی زمان فقر و ناداری، بلکه فضیلتی است که در تمام طول زندگانی، چه در زمان دارایی و چه هنگام ناداری، زمینه ساز آرامش فکری، موفقیت در بندگی و تقرب به خداست. این اسوه ی حسنه با رفتار خویش به جهانیان اعلام می دارد که ارزش و منزلت آدمی به تجملات، تشریفات، لباس فاخر و آرایش های ظاهری نیست؛ بلکه ارزش انسان به تعالی روح و رنگ خدایی گرفتن است؛ چرا که رنگ خدا بهترین رنگها و زیبایی

هاست: صبغه الله و من أحسن من الله صبغه؛ (بقره (۲): ۱۳۸.) خوشا رنگ آمیزی الهی! و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟

از نگاه زهرا محک وجود آدمیان اخلاص است؛ هر چه گوهر وجود انسان صاف تر و خالص تر، ارزش و عیار آن بیشتر و والاتر، و هر چه آدمی در بندگی و سرسپردگی خداوند خالص تر، مصلحت جویی و کفالت گری خداوند برای دنیا و آخرت او، بیشتر: من اصعد الی الله خالص عباده، اهبط الله عز و جل الیه افضل مصلحه؛ (بحارالانوار: ج ۶۷، ص ۲۴۹. عوالم: ج ۱۱، ص ۶۲۳. تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام: ص ۳۲۷، حدیث ۱۷۷.) هر که عبادت و بندگی خالصانه ی خود را به سوی خدا فرا فرستد، خداوند پر عزت و جلالت، برترین مصلحت (دنیا و آخرت) او را به سویش فرو می فرستد.

زهرا در عرصه ی تلاش پیشگی

در قلمرو تربیت اسلامی توجه به کارآیی های اختیار و اراده ی آزاد انسان و نفی جبرهای مختلف، اهمیت فوق العاده ای دارد. توجه به اختیارمندی آدمی بهانه ها را سلب کرده، احساس مسؤولیت را در انسان پدید می آورد و انسان را به موجودی فعال، مبتکر و تلاش گر در عرصه ی زندگانی تبدیل می کند.

در مقابل، مکتب‌های جبرگرا، انسان‌هایی بی‌اعتنا، غیرمسئول، خودخواه، از خود راضی و بهانه‌گیر به بار می‌آورند؛ انسان‌هایی که همیشه کم‌کاری و گناه خویش را بر گردن دیگران یا عوامل تاریخی و اجتماعی می‌اندازند.

یک مسلمان واقعی هیچ‌گاه به اجازه نمی‌دهد که زیر بار مسئولیت‌ها شانه خالی کند؛ چرا که تنها راهنما و دستورالعمل زندگانی او، قرآن جاویدان، در سرتاسر آیاتش انسان را موجودی مختار و مسئول معرفی می‌کند که سرنوشت نهایی او در گرو تلاش و مسئولیت‌پذیری او در عرصه‌های مختلف است: و لا- تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل أولئک کان عنه مسئولاً؛ (اسراء (۱۷): ۳۶). از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن؛ چرا که گوش و چشم و دل، همگی مورد بازخواست اند. الا- تزر وازره و زر آخری و أن لیس للانس الا- ما سعی و أن سعیه سوف یری ثم یجزاه الجزاء الأوفی؛ (نجم (۵۳): ۴۱-۳۸). که هیچ‌کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد، و برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست، و تلاش او به زودی دیده می‌شود، سپس به او جزای وافی داده خواهد شد.

اصل نام برده یکی از اصول مسلمی است که همه‌ی پیامبران الهی در همه‌ی ادیان، تأموریت داشته‌اند تا آن را به مردمان ابلاغ کنند و سرنوشت آدمی را ساخته و پرداخته‌ی تلاش آزادانه و آگاهانه‌ی او معرفی نمایند. در هر حال یکی از مهم‌ترین مسایل در عرصه‌ی تربیت و تزکیت انسان، ایجاد و پرورش روحیه‌ی مسئولیت‌پذیری است. (در این زمینه مراجعه فرمایید به: اخلاق در قرآن: ج اول، ص ۳۵ تا ۳۹.)

از بهترین راه‌های شکوفاسازی روحیه‌ی احساس مسئولیت، شناسایی الگوهای شایسته در این عرصه و اقتدا به روح رفتار و سیره‌ی ایشان است.

زندگانی پرفراز و نشیب حضرت فاطمه علیهاالسلام از همان دوران آغازین تا فرجامین لحظه‌ی آن، با والاترین و زیباترین مسئولیت‌پذیری‌ها عجین گشته است.

حضرت فاطمه علیهاالسلام به گواهی تاریخ از همان دوره‌ی طفولیت تا آخرین لحظه‌ی حیات پیامبر در حساس‌ترین موقعیت‌ها، بزرگ‌ترین پشتوانه‌ی روحی پیامبر بود. در سخت‌ترین و سهمگین‌ترین شرایط بحرانی به یاری پدر می‌شتافت و مهربان‌تر از هزار مادر به تیمار روح پدر می‌پرداخت و بار سنگین غصه‌ها را از دوش او برمی‌داشت.

در این مقام به بیانی زیبا و جامع از ذریه‌ی حضرت زهرا علیهاالسلام دل می‌سپاریم؛ کلامی که گوشه‌هایی از اوج مسئولیت‌پذیری صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام را هنرمندانه به تصویر می‌کشد و جرعه‌ای از حقیقت کوثر را به جان‌تشنه‌ی دل‌سپردگان آن حضرت می‌چشاند:

شما جوانی که در دوره‌ی پیشرفت علمی، صنعتی، تکنولوژی و دنیای متمدن مادی زندگی می‌کنید، از الگوی خویش در هزار و چهارصدسال پیش، چه انتظاری دارید؟ توقع دارید که الگوی شما در کدام بخش، مشابه وضع کنونی شما را داشته باشد تا از آن بهره‌بگیرید؟

آیا می‌خواهید ببینید چگونه به دانشگاه می‌رفته است؟ یا در عرصه‌ی مسایل سیاست جهانی چگونه فکر می‌کرده است؟ اینها که نیست.

در شخصیت هر انسان، خصوصیات اصلی وجود دارد که می‌باید آنها را مشخص کنید و الگو را در آنها جستجو نمایید. انسان به دو گونه می‌تواند با مسایل و حوادث پیرامون خویش برخورد نماید: یکی مسؤولانه و دیگری بی‌اعتنا. مسؤولانه هم انواع و اقسام دارد؛ با چه روحیه‌ای، با چه نوع نگرشی به آینده. انسان باید این خطوط اصلی را در آن شخصی که فکر می‌کند الگوی او می‌تواند باشد، جستجو کند و از آنها پیروی نماید.

در خصوص وجود مقدس فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام چند جمله‌ای بگویم؛ شاید سر رشته‌ای برای تفکر در سیره‌ی بقیه‌ی

معصومان و دیگر بزرگان شود:

حضرت زهرا علیها السلام در سنین شش - هفت سالگی بودند که قضیه‌ی شعب ابی طالب پیش آمد. شعب ابی طالب دوران بسیار سختی در تاریخ صدر اسلام است. دعوت علنی پیامبر شروع شده بود و مردم مکه - به خصوص جوانان و بردگان - به آن حضرت می‌گرویدند. بزرگان طاغوت؛ مثل ابولهب، ابوجهل و دیگران، دیدند که هیچ چاره‌ای ندارند جز اینکه پیامبر و همه‌ی مجموعه‌ی دور و برش را از مدینه اخراج کنند. همین کار را هم کردند. تعداد زیادی از مسلمانان را که ده‌ها خانوار می‌شدند به همراه پیامبر، خویشاوندان پیامبر و حضرت ابوطالب از مکه بیرون کردند. اینها از مکه بیرون رفتند؛ اما کجا بروند؟ جناب ابوطالب، در نزدیکی مکه در شکاف کوهی ملکی داشت که اسمش «شعب ابی طالب» بود. «شعب» یعنی همین شکاف کوه، یک دره‌ی کوچکی. گفتند به آن جا برویم. مسلمانان سه سال در شعب ابی طالب در وضعیتی غیرقابل تحمل، روزهای بسیار گرم و شب‌های بی‌نهایت سردی را گذراندند.

چه قدر گرسنگی کشیدند، چه قدر سختی کشیدند، چه قدر محنت بردند، خدا می‌داند.

یکی از دوره‌های سخت پیامبر، آن جا بود. پیامبر اکرم در این دوران، مسؤولیتش فقط مسؤولیت رهبری به معنای اداره‌ی یک جمعیت نبود؛ بلکه باید می‌توانست از کار خودش پیش اینهایی که دچار محنت شده‌اند، دفاع کند.

می‌دانید وقتی که اوضاع خوب است، کسانی که دور محور یک رهبری جمع شده‌اند، همه از اوضاع راضی‌اند و می‌گویند: خدا پدرش را بیامرزد، وضع ما را خوب کرد. اما وقتی سختی پیدا می‌شود، همه دچار تردید می‌شوند و می‌گویند: ایشان ما را به این وضعیت دچار ساختند، ما که نمی‌خواستیم به این وضع دچار شویم!

البته ایمان‌های قوی می‌ایستند. بالاخره همه‌ی سختی‌ها به دوش پیامبر فشار می‌آورد. در همین اثنا وقتی که نهایت فشار روحی بر پیامبر بود، جناب ابوطالب که پشتیبان پیامبر و امید او بود، و خدیجه‌ی کبری که او هم از بزرگ‌ترین کمک‌های روحی برای پیامبر بود، در ظرف یک هفته از دنیا رفتند؛ حادثه‌ی خیلی عجیبی است؛ یعنی پیامبر تنهای تنها شد.

در چنین شرایطی، انسان واقعا بی‌چاره می‌شود. در این شرایط فاطمه‌ی زهرا را ببینید.

فاطمه‌ی زهرا در آن شرایط خطرناک و سهمگین، مثل یک مادر، مثل یک مشاور، مثل یک پرستار برای پیامبر بوده است. آن جا بود که پیامبر فرمودند: فاطمه «ام ابیها»؛ مادر پدرش است. این مربوط به وقتی است که فاطمه یک دختر شش - هفت ساله بوده است. البته در محیط‌های عربی و گرم، دختران زودتر رشد جسمی و روحی می‌کنند؛ مثلاً رشد یک دختر شش - هفت ساله به اندازه‌ی رشد یک دختر ده - دوازده ساله‌ی حالای ما بوده است. این احساس مسؤولیت است. آیا این نمی‌تواند برای یک جوان الگو باشد

که نسبت به مسایل پیرامون خودش احساس مسؤولیت کند، زود احساس نشاط کند؟

آن سرمایه‌ی عظیم نشاط را که در وجود او هست، خرج کند برای این که غبار کدورت و غم را از چهره‌ی پدری که حدود پنجاه سال از سنش می‌گذشته است، پاک کند. آیا این نمی‌تواند برای یک جوان الگو باشد؟ این خیلی مهم است. (برگرفته از فرموده‌های مقام معظم رهبری در دیدار با جوانان به مناسبت هفته‌ی جوان، ۷/۲/۱۳۷۷. دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجوی مسلمان: جلد چهارم ص ۱۸ تا ۲۰).

زهرا در جبهه‌ی جهاد فرهنگی

از اساسی‌ترین کارهای پیامبران، امامان و دیگر مصلحان الهی، تلاش برای ریشه‌کنی جهل و رذالت مردمان و شکوفاسازی عقل و فطرت ایشان بوده است. هیچ جامعه‌ای در مسیر اصلاح به سامان نخواهد رسید، مگر آنکه یکایک افراد آن از اخلاق و فرهنگی متعالی بهره‌مند گردند. از این روی در مسیر اصلاح فرد و جامعه، اصلاحات اخلاقی و فرهنگی بر دیگر اصلاحات مقدم است.

قرآن کریم مهم ترین وظایف پیامبر صلی الله علیه و آله را این گونه برمی شمارد:

تلاوت آیات قرآن: یتلوا علیهم آیاته؛

تزکیه و تهذیب اخلاق: و یزکیهم؛

تعلیم قرآن و حکمت: و یعلمهم الکتب و الحکمه. (جمعه (۶۲): ۲).

دو وظیفه ی اخیر، از مهم ترین وظایف پیامبر است که اولی به شکوفاسازی فطرت و اخلاق آدمیان و دیگری به بارورسازی عقل و فرهنگ ایشان اشاره دارد.

این دو مقام، مربی گری اخلاق و معلمی قرآن، از جمله مقامات ویژه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که بعد از ایشان به ائمه ی اطهار علیهم السلام منتقل می شود. (با الهام از معارف قرآن (۱-۳)، آیت الله مصباح یزدی: ص ۵ و ۶). هر یک از امامان علیهم السلام در طول عمر پربرکت خویش، تلاشی بی امان در عرصه ی تعلیم و تزکیت مردمان از خود بروز داده اند. در همین راستا، اساسی ترین کار آخرین مصلح بشری، یوسف ناپیدای فاطمه عجل الله تعالی فرجه نیز تلاش برای اصلاح فرهنگی و اخلاقی فرد فرد جامعه خواهد بود.

در میان معصومان علیهم السلام جهاد فرهنگی ام الائمه، صدیقه ی طاهره علیها السلام جایگاه و منزلتی ویژه دارد؛ چرا که او دست پرورده ی مستقیم رسول خدا و استمرار وجود او است؛ علم او از علم پیامبر و سیره ی او از همان سیره ی رسول خداست.

منبع علم و حکمت او قرآن است و یگانه مربی او، بهترین مفسر و مبین قرآن.

منش او، همان منش رسول خداست که عمر خویش را وقف تعلیم و تزکیت انسان ها نمود؛ همو که یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتب و الحکمه؛ (جمعه (۶۲)، ۲). آیات قرآن را برای مردم تلاوت می فرمود (تا الفاظش را یاد بگیرند)، به تزکیه و تهذیب ایشان می پرداخت و قرآن و حکمت را به مردم تعلیم می داد (تا حقیقت قرآن را بیاموزند).

آری، او همچون پدرش، مربی اخلاق بود و معلم قرآن؛ (تعلیم قرآن، صرف خواندن و آموزش الفاظ نیست؛ چرا که خواندن قرآن برای یادگیری دیگران، همان تلاوت است. منظور از تعلیم قرآن، فهمانیدن معانی آن است و تعلیم آنچه خود مردم نمی فهمند: یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون» (بقره (۲): ۱۵۱) در آیه ی دیگری می فرماید: «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم؛ ما این قرآن را بر تو نازل کردیم تا آیاتش را برای مردم تبیین نمایی (نحل (۱۶): ۴۴): از این آیات معلوم می شود که آیات قرآن به تبیین احتیاج دارد و وظیفه ی پیامبر صلی الله علیه و آله تبیین آنهاست که این تبیین مسلماً غیر از تلاوت است. ما شیعیان معتقدیم که این مقام برای معصومان علیهم السلام هم ثابت است و مقام معلمی قرآن، از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه ی اطهار علیهم السلام است. با الهام از معارف قرآن (۱-۳)، آیت الله مصباح یزدی: پاورقی ص ۶). مقامی که تنها از آن پیامبر و اهل بیت پاک نهاد او است.

او، عمری را با تلاشی بی امان، در نهایت مهربانی و دلسوزی به تعلیم و تبلیغ معارف دین و تربیت دین باوران پرداخت؛ چرا که روح او از جنس همان روحی است که خداوند رحمان در وصف او چنین می فرماید: لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیهم ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم؛ (توبه (۹): ۱۲۸). به راستی که پیامبری از میان خودتان به سوی شما آمده است که رنج های شما بر او سخت گران است؛ سخت مایل به هدایت شماست و بر مؤمنان رئوف و مهربان است.

زهرا، میراث دار عطوفت و حکمت نبوی است. وجود او، همچون وجود رسول خدا، سراسر نورانیت و لبریز از عطوفت است.

گفتار او همه عین حکمت و درایت و سرچشمه ی نور و معرفت است؛ چرا که او پاره ی همان وجودی است که هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید و کلام او جز وحی و الهام الهی چیزی نیست: و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی؛ (نجم (۵۳): ۵-۳). هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید جز وحیی که بر او نازل شده، نیست.

آموزگار او، همان فرشته‌ی بسیار توانا (جبرئیل) است.

نفخه‌ی قدس، بوی او؛ جذبه‌ی انس، خوی او منطبق او خبر ز «لا ینطق عن هوی» کند.

منطق او خبر ز «لا ینطق عن هوی» کند. منطق او خبر ز «لا ینطق عن هوی» کند.

(شعر از آیت الله غروی اصفهانی.)

روایت ذیل که گزارشگر آن، مولای متقیان علی علیه السلام است، نماینده‌ی جلوه‌ای از رحمت بی کرانه و تلاش خستگی ناپذیر فاطمه علیها السلام در مقام تعلیم و تربیت می باشد:

روزی یکی از زنان مدینه خدمت حضرت زهرا علیها السلام رسید و گفت: مادر پیری دارم که در مسایل نماز، سؤالات فراوانی دارد و مرا فرستاده است تا آن مسایل شرعی را از شما پرسم.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود: پرس!

آن زن، مسایل زیادی طرح کرد و برای هر یک از آنها، پاسخ شنید.

در ادامه‌ی گفت و شنود، آن زن از کثرت پرسش‌ها خجالت کشید و گفت: ای دختر رسول خدا! از اینکه فراوان خدمت می رسم و با سؤالات زیادی شما را به زحمت می اندازم، معذرت می خواهم!

فاطمه علیها السلام فرمود:

باز هم بیا و هر آنچه سؤال برایت پیش می آید، پرس! آیا اگر کسی اجیر شود که بار سنگینی را به بالای بام ببرد و در مقابل، صد هزار دینار طلا مزد بگیرد، چنین کاری برای او دشوار خواهد بود؟

گفت: خیر.

حضرت ادامه داد:

من در ازای هر مسأله‌ای که پاسخ می دهم، بیش از فاصله‌ی بین زمین تا عرش، جواهر و لؤلؤ پاداش می گیرم، پس سزاوار است که بر من سنگین نیاید. (قالت فاطمه علیها السلام: هاتی و سلی عما بدا لک، آرایت من اکثری یوما یصعد الی سطح بحمل ثقیل و کراه مائة الف دینار بثقل علیه؟ اکثریت أنا بکل مسأله بأكثر من مل ما بین الثری الی العرش لؤلؤا فاحری ان یثقل علی. بحارالانوار: ج ۲، ص ۳. لثالی الاخبار: ج ۲، ص ۲۵۴. تفسیر امام عسکری علیه السلام: ص ۳۴۰. محجة البیضاء: ج ۱، ص ۳۰.)

باری سیره‌ی عملی حضرت زهرا علیها السلام پُر است از جلوه‌هایی زیبا در مقام تعلیم و تربیت و رشد دادن فرهنگ مردمان. بر همه‌ی داعیه‌داران اصلاحات فرهنگی اعم از روحانیان، مبلغان، معلمان، استادان و مسؤولان فرهنگی کشور لازم است که با اسوه‌پذیری از سیره‌ی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام به عرصه‌ی کارزار فرهنگی وارد شوند و زهراگونه در مقابل غارتگران ایمان و فرهنگ مردم، سینه سپر سازند.

امروز نه تنها سکوت در مقابل هجوم فرهنگی پذیرفتنی نیست، بلکه مجاهدت در عرصه‌ی کارزار علمی و فرهنگی، واجب‌ترین وظیفه و تکلیف ماست. جنگ امروز، نه جنگ نظامی که جنگی فرهنگی است. سلاح کارآمد امروز هم، نه سلاح نظامی که سلاح فرهنگی است. باید همه باور کنیم که با جنگی به مراتب خطرناک‌تر از جنگ ۸ ساله مواجهیم. در آن جنگ، هدف، اشغال چند وجب از خاک ما بود؛ اما در این جنگ، هدف نابودی ایمان ماست. به اندازه‌ی اهمیت ایمان نسبت به خاک، این جنگ فرهنگی مهم‌تر و خطرناک‌تر از آن جنگ نظامی است.

در عرصه‌ی کارزار و دفاع نظامی، ۵۹۸۰۰۰ شهید و فدایی وارسته، از جان خویش گذشتند و خون پاک خویش را تقدیم کردند تا مرزهای جغرافیایی ما محفوظ بماند. آیا در عرصه‌ی کارزار و دفاع فرهنگی که بسی سخت‌تر و خسارت‌بارتر است، به همان تعداد نیروی آماده و لایق شهادت و فدایی جان بر کف نیاز داریم یا خیر؟

جبهه‌ی حق باید با تمام توان با سلاح علم، معرفت و منطق صحیح به مقابله با حزب شیطان بشتابد. هرگز جای آن نیست که در مبارزه با هجوم بی‌امان امواج ضلالت و فساد به حرکت‌هایی آرام و مورچه‌وار یا به فعالیت‌های سطحی و مقطعی دل خوش کنیم. بسیار خسارت بار خواهد بود اگر فکر کنیم که در مقابل تاراج دین و ایمان مردمان و در مواجهه با گسیل انبوه شبهات به ذهن‌های فعال جامعه از سوی دشمن، تنها با تظاهرات، کاربرد سلاح نظامی یا... می‌توانیم موفق باشیم و رسالت خویش را به انجام رسانیم. این‌گونه ابزارها وقتی به کار می‌آیند که دشمن نیز با این ابزار به میدان آمده باشد. در حال حاضر، دشمن با سلاح فرهنگی به عرصه‌ی کارزار آمده است و ما نیز باید با سلاح فرهنگ به مقابله‌ی آن برخیزیم.

امروز، همه‌ی استعدادها و نیروها باید بسیج شوند و به کمک نیروهای رسمی در خط مقدم جهاد فرهنگی بشتابند؛ همان‌گونه که در عرصه‌ی نبرد نظامی چنین کردیم و به پیروزی رسیدیم.

آری، بر همگان لازم است که با اقتدا به حضرت زهرا و فرزندان او در مقابل شیخون وسیع دشمن در عرصه‌ی فرهنگ، مردانه بایستند و در مقابل صدمات و مشکلات این جهاد عظیم، صبور و شکیب‌باشند و هیچ‌گاه از مجاهدات علمی و عملی در قلمروی امور فرهنگی خسته نشوند و بدانند که هر گام خالصانه‌ای که در این عرصه برمی‌دارند و هر کلمه‌ای که می‌آموزانند، در پی دارنده‌ی اجری بزرگ و مایه‌ی تقرب هر چه بیشتر به مادر مهربان شیعیان، صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام و نزدیکی به خداوند است؛ چرا که از رهگذر این جهاد فرهنگی سنخیت و شباهت بیشتری به ایشان می‌یابد و در عالم معنا به ایشان نزدیک تر می‌شود. ... و اصل هم این است که در راستای شباهت و سنخیت هر چه بیشتر با اهل بیت علیهم السلام تلاش کنیم و بدانیم که هر چه بیشتر در کردار و گفتار بدیشان شباهت یابیم، در مسیر کمال، پیشرفت بیشتری داشته‌ایم و سزاوار عنایات مخصوص تری از ناحیه‌ی وجود کریم ایشان گشته‌ایم.

بدان امید که توفیق پیروی کامل از این خاندان، قسمت و روزی ما گردد. این گفتار را با جلوه‌ای دیگر از نورافشانی فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام در قلمرو تعلیم و تربیت به پایان می‌بریم:

«همسر» یکی از پیروان اهل بیت علیهم السلام در شهر مدینه، خدمت حضرت زهرا علیهاالسلام شرفیاب شد و گفت:

شوهرم می‌پرسد که آیا او در زمره‌ی شیعیان شما می‌باشد یا نه؟

حضرت در جواب او فرمودند: ان كنت تعمل بما أمرناك و تنتهی عما زجرناك عنه فانت من شیعتنا و الا فلا؛ اگر به آنچه شما را

امر می‌کنیم، عمل می‌کنی و از آنچه شما را برحذر می‌داریم، دوری می‌کنی، از شیعیان مایی و گرنه هرگز!

وقتی که جواب حضرت زهرا به آن مرد رسید، بسیار هراسان و مضطرب شد و با گریه و زاری مرتب می‌گفت: وای بر من که همیشه در آتش جهنم خواهم بود.

همسر آن مرد، دوباره خدمت حضرت زهرا علیهاالسلام بازگشت و حال زار همسرش را به ایشان گزارش داد. در این هنگام، لسان پاک حضرت زهرا علیهاالسلام به کلامی لبریز از عطف و حکمت، گهربار گردید که تا قیامت برای همه‌ی محبان اهل بیت علیهم السلام مایه‌ی افتخار، امید و سرور گشته است:

از جانب من به همسرت بگو: چنین نیست که او گمان کرده است. شیعیان ما از بهترین‌های اهل بهشتند و نیز همه‌ی دوستان ما و دوستان دوستان ما و دشمنان دشمنان ما جملگی در بهشت خواهند بود.

کسانی که با قلب و زبان تسلیم ما اهل بیت شده باشند، چنانچه از فرمان‌های ما سرپیچی کنند و از نواهی ما و دیگر مهلکات، پرهیز نمایند، هر چند از شیعیان (حقیقی و کامل) ما نیستند، ولی عاقبت از بهشتیان خواهند بود؛ اما بعد از آن که از گناهانشان پاک و مطهر شوند: یا با بلاها و گرفتاری‌های دنیایی یا با انواع سختی‌ها و مشکلات روز قیامت یا پس از چشیدن عذاب در طبقه‌ی سطحی جهنم.

و عاقبت به خاطر محبت دوستی شان با ما، نجاتشان می دهیم و ایشان را به پیشگاه خودمان منتقل خواهیم کرد (قالت فاطمه علیها السلام: قولى له: ليس هكذا، شيعتنا من خيار أهل الجنة و كل محبينا و موالى أوليائنا و معادى أعدائنا. و المسلم بقلبه و لسانه لنا، ليسوا من شيعتنا اذا خالفوا أو امرنا و نواهينا فى سائر الموبقات و هم مع ذلك فى الجنة، و لكن بعد ما يطهرون من ذنوبهم بالبلايا و الرزايا أو فى عرصات القيامة بأنواع شدائدها أو فى الطبقة الأعلى من جهنم بعدابها الى ان نستنقذهم بحبنا و نقلهم الى حضرتنا. بحارالانوار: ج ۶۵، ص ۱۵۵. لثالى الاخبار: ج ۵، ص ۱۵۶. تفسير امام حسن عسگری عليه السلام: ص ۳۰۸. تفسير البرهان: ج ۴، ص ۲۱).

زهرا در پهنه ی وظایف خانوادگی

از نظرگاه اسلامی، خانواده، هسته ی مرکزی جامعه است. تشکیل خانواده، رهاوردهای پرارزشی برای مرد و زن به ارمغان می آورد. اولین رهاورد ازدواج، ارضای صحیح نیازهای مرد و زن است. از دیدگاه اسلام تأمین درست نیازهای جنسی، نه تنها به هیچ وجه مذموم نیست بلکه عملی مقدس و پسندیده به شمار می آید. اسلام، دینی جامع نگر است و تأمین هر یک از نیازهای غریزی و فطری انسان را تا جایی جایز می شمارد که ضرری به نیازهای دیگر وارد نیاورد. از این روی اسلام بی بند و باری و لجام گسیختگی های جنسی را روا نمی دارد.

ارضای صحیح غریزه ی جنسی، اولین اثری است که از تشکیل خانواده حاصل می شود؛ اما آیا زندگانی مشترک مرد و زن تنها برای این غریزه است؟!

پنداری که امروزه در غرب رواج یافته، این است که هیچ نیازی به تشکیل خانواده نیست؛ چرا که نیازهای جنسی را بدون تشکیل خانواده نیز می توان تأمین کرد. به راستی اگر تنها فایده ی تشکیل خانواده، برطرف کردن نیازهای جنسی بود، شاید این پندار، نامعقول نمی بود؛ از چشم انداز اسلامی؛ این رهاورد، اولین و کمترین فایده ای است که بر زندگی خانوادگی مترتب می شود. دومین رهاورد خانواده، پیدایش آرامش روحی- روانی در وجود هر یک از مرد و زن است: و من آياته أن خلق لكم من انفسكم أزواجا لتسكنوا اليها... (روم (۳۰): ۲۱). و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید... در این آیه ی شریف به اثر روحی- روانی ازدواج اشاره شده است: برای شما همسرانی آفریدیم تا در کنار آنها آرامش یابید.

سومین رهاورد تشکیل خانواده، آرامش عاطفی در سایه سار عشق و محبت است. در انسان، به خصوص پس از بلوغ جنسی، این احساس پدیدار می شود که می خواهد عشق بورزد و به او عشق ورزیده شود؛ دوست بدارد و دوست داشته شود. از این روی هر روز در پی کسی روان می شود و به دل می بندد؛ اما پس از مدتی شیرازه ی آن دوستی درهم می ریزد و او با شکست هایی روحی و عاطفی مواجه می گردد. کم نیستند جوانانی که عمرشان را در این گرداب هایل به هدر می دهند و در نتیجه به بیماری های روان- تنی چون: افسردگی، پریشانی، انزواطلبی، ضعف اعصاب، اضطراب و... مبتلا می شوند.

«میل به محبوبیت و عشق ورزی» از گرایش های فطری انسان است که ارضای کامل آن جز در سایه ی زندگی خانوادگی امکان پذیر نیست. هر جوانی با یک ازدواج سنجیده و حساب شده می تواند محبوب خویش را بیاید؛ به او عشق بورزد و از جانب او عشق ببیند. در ادامه ی آیه مذکور بر این رهاورد مهم تشکیل خانواده، مورد تأکید شده است: و جعل بینکم موده و رحمه؛ در میان شما دوستی و مهری عمیق برقرار ساخت.

اسلام برای استوارسازی و تعالی این مودت و رحمت در میان همسران، دستورهای حقوقی و اخلاقی فراوانی ارائه فرموده است تا کانون خانواده را به بهشتی از صفا، صمیمیت و محبت تبدیل گرداند. نیاز به دوست داشتن و دوست داشته شدن در خانواده هایی

که بر پایه‌ی ارزش‌های اخلاقی اسلام استوار می‌شود، به بهترین وجه تأمین می‌گردد. در جوامع غربی و خانواده‌هایی که دستورهای اسلامی و توصیه‌های اخلاقی در آنها رعایت نمی‌شود، عشق واقعی و پرودامی یافت نمی‌شود. زنان در این خانواده‌ها، معمولاً دچار اضطراب‌های روحی و خلأهای شدید عاطفی می‌شوند که همین امر، روح و روان بچه‌ها را در دوران بارداری، شیردهی و پس از آن دچار اختلالات روانی می‌کند. چهارمین رهاورد تشکیل خانواده، تولد فرزند و ارضای میل مادری در بانوان و تأمین میل پدری در مردان است. با تولد فرزند، خانواده وارد مرحله‌ی جدیدی می‌شود و مسؤولیتی خطیر بر دوش آن قرار می‌گیرد؛ مسؤولیت تأمین و تربیت همه‌جانبه‌ی فرزند و در نتیجه مسؤولیت تأمین سلامت جامعه. آینده هر جامعه‌ای در گرو اعمال این مسؤولیت در خانواده‌هاست؛ چرا که سلامت هر جامعه‌ای در گرو سلامت افرادی است که در خانواده‌ها تربیت و پرورش می‌یابند. با توجه به همین فایده‌ی چهارم است که تفاوت‌ها بین وظایف و حقوق زن و مرد، پدیدار می‌شود. سه فایده‌ی اول (ارضای غریزه‌ی جنسی، آرامش روحی و آرامش عاطفی) برای هر یک از مرد و زن به طور مشترک و یکسان حاصل می‌شود؛ اما در مورد چهارم (ارضای میل مادری و تأمین میل پدری) وظیفه و نقش هر یک از زن و مرد با یکدیگر تفاوت می‌یابد. نقش مادر در این عرصه، به طور طبیعی تولید، شیردهی و تحمل رنج‌های طاقت‌فرسای پرورش فرزند است؛ نقشی که تنها از عهده‌ی مادر برمی‌آید و قابل انتقال به مرد نیست.

مادران می‌باید آرامش کامل - روانی داشته باشند تا بتوانند فرزندان سالمی به دنیا آورند و پرورش دهند؛ (هم از نظر علمی و هم از نظر روایی ثابت شده است که وضع روحی - روانی مادر به هنگام بارداری و دوره‌ی شیردهی در سلامت روحی فرزند مؤثر است. اگر مادر در محیطی آرام، باصفا و دور از نگرانی، هیجان و خستگی این دوران را بگذراند، روح و روان فرزند نیز از سلامت و آرامش مطلوبی برخوردار می‌شود.) از این روی وظیفه‌ی تأمین نیازهای اقتصادی باید بر عهده‌ی مرد نهاده شود تا زن دچار خستگی‌های ناشی از کار و فعالیت روزانه برای کسب درآمد نشوند. بنابراین باید تفاوت‌های تکوینی مرد و زن در گستره‌ی به ثمررسانی خانواده (تولد و پرورش فرزند) در حقوق و تکالیف پدر و مادر تأثیر بگذارد. در این عرصه باید حقوقی به نفع زن در نظر گرفته شود و حداقل، بار تأمین اقتصادی زندگی از دوش او برداشته شود تا بتواند به وظایف خویش در مقام همسری و مادری به بهترین نحو عمل کند.

اگر طبق ارزش‌گذاری‌های اسلام چنین امتیازاتی برای زن در نظر گرفته نشود، اولین جایی که به زن ظلم می‌شود، داخل خانه خواهد بود.

تفاوت‌هایی که اسلام میان وظایف و حقوق زن و مرد قایل شده است، جملگی برخاسته از اختلاف‌های تکوینی آنهاست که رعایت این تفاوت‌ها برای سلامت و استواری شیرازه‌ی خانواده و در نتیجه سلامتی جامعه بسیار لازم و ضروری است. (در اسلام، از آنجا که وظیفه‌ی طاقت‌فرسای خانه‌داری و نیز حمل، شیردهی و پرورش فرزند بر عهده‌ی مادر است، وظیفه‌ی تأمین اقتصادی مادر و فرزند بر عهده‌ی پدر قرار می‌گیرد. از سوی دیگر اسلام با نگاهی واقع‌بینانه به وظایف هر یک از مرد و زن، ارث مرد را دو برابر زن قرار می‌دهد تا سرمایه و امکانات بیشتری در اختیار مردان قرار گیرد و در عرصه‌ی فعالیت‌های اقتصادی و تأمین هزینه‌های خانواده موفق‌تر باشند. کسانی که دوردور به قانون ارث می‌نگرند، شاید آن را ظلمی در حق زنان بینگارند؛ ولی با نگاه ژرف به گستره‌ی وظایف هر یک از زن و مرد، نه تنها ظلمی صورت نگرفته، بلکه از این رهگذر عدالت و تعادل مطلوبی در عرصه‌ی وظایف خانوادگی برقرار شده است.)

این جاست که بر اساس تفاوت‌های استعدادی تکوینی مرد و زن، بحث چگونگی تقسیم وظایف پیش می‌آید.

در باور جامعه شناسان، ضروری ترین عامل در استواری هر کانون انسانی، «تقسیم کار» است. تمدن انسانی از احساس نیاز به تقسیم کار شروع می شود. جامعه ای را می توان متمدن نامید که هر یک از افراد آن عهده دار وظیفه ای ویژه باشند؛ به گونه ای که در نهایت، بازده و ثمره ی همه ی کارها بین همه ی افراد آن جامعه به عدالت و انصاف توزیع می گردد.

اولین تقسیم کار در کوچکترین واحد اجتماعی، یعنی خانواده صورت می پذیرد. چگونگی تقسیم وظایف میان مرد و زن در عرصه ی کوچک خانواده، زیربنای تقسیم بندی های دیگر در پهنه ی وسیع جامعه می گردد. از این روی بحث از چگونگی تقسیم کار در گستره ی خانواده جایگاه و اهمیت ویژه ای دارد.

حکمت الهی بر آن قرار گرفته که هر چیزی در عالم به صورت جفت آفریده شود: من کل شیء خلقنا زوجین؛ (ذاریات (۵۱): ۴۹). هر شیئی را به صورت جفت آفریدیم.

جفت آفریده شدن هر گونه ای از موجودات این عالم و تفاوت های میان آنها، از لوازم خلقت و ضروریات تکوینی آفرینش است؛ تا جایی که بقای این عالم در گرو چنین تفاوت هایی می باشد. دوگانگی های تکوینی موجود میان دو جنس مؤنث و مذکر تفاوت هایی را در تقسیم وظیفه ها و نقش ها ایجاد می کند. تقسیم کار میان مرد و زن، به هر میزان که با استعداد های فطری و تکوینی ایشان هم آهنگ و متناسب باشد، ثمره ها و بهره های بیشتری در پی خواهد داشت.

تقسیم کار در خانه ی زهرا

در تعیین چگونگی تقسیم کار، بیش از هر چیز می یابد به استعداد های تکوینی مرد و زن نظر داشت و چنین دقت نظری بدون بهره گیری از افق برتر و وحی امکان پذیر نخواهد بود؛ چرا که عقل کوتاه اندیش بشر به تنهایی و بدون الهام از خالق، هرگز نخواهد توانست استعداد های شگفت نهاده شده در ضمیر آدمی را باز شناسد. از این روی در تعیین الگوی تقسیم کار در عرصه ی خانواده باید به دنبال نمونه هایی بود که پشتوانه هایی و حیانی دارند. با نظر به این نکته، به سیره ی زندگانی بهترین اسوه های الهی روی می آوریم تا جستجوگر کامل ترین شیوه در گستره ی تقسیم کارهای خانوادگی باشیم.

زندگی مشترک علی و فاطمه علیهم السلام کامل ترین اسوه در مسایل خانوادگی است. آنچه در خانه ی زهرا علیها السلام صورت می پذیرفت، جملگی از حکمت بی کران الهی الهام گرفته بود. تقسیم کار در این خانه ی نورانی از علم و حکمت نبوی سرچشمه می گرفت: تدبیر کارهای منزل بر عهده ی زهرا علیها السلام و تدبیر امور بیرون منزل بر دوش علی علیه السلام.

آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین تقسیم کاری را به علی و زهرا علیها السلام پیشنهاد فرمود، فاطمه خوشحالی و رضایت خویش را این گونه ابراز نمود:

جز خدا کسی نمی داند که از این تقسیم کار تا چه اندازه مسرور و خوشحالم؛ چرا که رسول خدا مرا از انجام کارهایی که مربوط به مردان است، بازداشت. (قالت فاطمه علیها السلام: فلا یعلم ما داخلی من السرور الا الله باکفائی رسول الله تحمل رقاب الرجال. بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۸۱ و ۳۱. وسائل الشیعه: ج ۱۴، ص ۱۲۳. تفسیرالبرهان: ج ۱، ص ۲۸۲. کواکب الدری: ج ۱، ص ۱۵۱.)

طرح پیشنهادی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از هر چیز ناظر به استعداد های طبیعی و تکوینی هر یک از مرد و زن است؛ طرحی که در عرصه ی وظایف خانوادگی، نه زن سالاری را تجویز می کند نه مرد سالاری را؛ بلکه در بردارنده ی تقسیم کاری عادلانه در سایه سار ایثار و صمیمیت است.

جامعه ی جاهلیت بر پایه ی «مرد سالاری» بنا شده بود. اسلام، این بت مرد گرایی را درهم شکست و به زن عزت و شرافتی بی نظیر عطا فرمود. از دیدگاه اسلام، مرد حق ندارد همسر خویش را به چشم یک خدمتکار بنگرد و کارهای خانه را وظیفه ی واجب او بینگارد. این صفا، ایثار، صمیمیت، رأفت و عطوفت زن است که زمینه ی پذیرش کارهای طاقت فرسای چون: خانه داری،

فرزندداری و همسرداری را پدید می آورد.

از این روی اسلام مرد را موظف می کند که همچون گلی پربها از همسر خویش مراقبت کند.

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چشم های خطائینی گمان می کردند زن در عرصه ی خانواده، موظف به انجام هر گونه خدمتی است. خطا بودن این نگرش را پیامبر به این بیان نورانی گوشزد فرمودند: المرأه ریحانه لیست بقهر مانه؛ (بحار الانوار: ج ۱۰۳، ص ۲۵۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۲۰، ص ۳۱۳. اعلام الدین: ص ۲۸۸.) زن گلی خوشبوست، نه قهرمانی نیرومند.

این فرمایش پیامبر که براساس لطافت های تکوینی روح و جسم زن استوار گشته است، زن را در عرصه ی خانواده چون گلی خوش رنگ و بو می شمارد که به ملاحظت و مراقبت نیازمند است. البته گل بودن زن در کانون خانواده است؛ نه در میدان های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... (با الهام از فرموده های مقام معظم رهبری در سالروز ولادت با سعادت حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام، ۳۰ / ۶ / ۷۹.)

تقسیم کار از چشم انداز عرفانی

هر موجودی به فراخور ظرفیت های وجودی خویش، جلوه نمای پرتوی از صفات حضرت حق است. امکان این جلوه نمایی در وجود انسان، این برترین آفریده ی الهی، از هر موجود دیگری بیشتر است. وجود هر انسانی نمایان گر شعاعی از نور جمال و جلال الهی است که به میزان قرب او به این یگانه منبع بی کران نور، توان پرتوافشانی و جلوه نمای بیشتری در آن پدیدار می شود. از آن جا که شکل گیری نظام احسن الهی در عرصه ی اجتماع انسانی وابسته به تجلی و حضور کامل اسما و صفات الهی است، می باید توان و استعداد این جلوه نمایی در هر یک از گونه های انسانی که زیربنای جوامع انسانی می باشند، نهاده شود. این استعداد و توانایی، طبق حکمت الهی در وجود یکایک افراد گونه های بشری (زن و مرد) قرار داده شده است. طبق مشیت الهی هر یک از دو جنس مرد و زن، استعداد جلوه نمایی تمام اسما و صفات الهی را در فطرت خویش دریافت داشته اند؛ استعداد تجلی صفات جمال و جلال الهی در وجود هر یک از گونه های انسانی شدت و ضعف می پذیرد. به دیگر سخن، درون مایه های فطری که زمینه ساز مظهریت اسما و صفات الهی در انسان است، در دو جنس زن و مرد متفاوت است:

زن، دارای ظرفیت و یرایی بیشتر برای مظهریت صفات جمال الهی؛

مرد، واجد لیاقت و توانایی فزون تر برای مظهریت جلال الهی.

آیات و روایات پرشماری، گویای این حقیقتند که وجود زن در جلوه نمای صفات جمال الهی تواناتر است؛ صفاتی چون: رأفت، عطوفت، رحمت، گذشت، محبت، لطافت، ظرافت و...؛ برخلاف وجود مرد که در بروز صفات جلال الهی یرایی بیشتری دارد؛ صفاتی مانند: صلابت، قاطعیت، قدرت و....

افزون بر آیات و روایات، رهاوردهای علم روان شناسی و آمار و تجربه نیز نشانگر این حقیقت است که صلابت، قدرت، قاطعیت و میل به کارهای سخت و سنگین در وجود مردان و در مقابل؛ لطافت، ظرافت، حساسیت، و میل به کارهای دقیق و ظریف در وجود زنان بیشتر است. آدمی، چه زن و چه مرد، برای بهترین بهره وری ها از سرمایه ی عمر و نیل به بالاترین کمالات درخور، باید استعدادهای فطری خویش را باز شناسد و برای شکوفایی و رشد آنها تلاش کند. اگر آدمی، با شناسایی استعدادهای ویژه اش در به ظهور رسانیدن صفات الهی، برای شکوفایی این استعدادهای، حرکت نماید، به رشد و پیشرفتی چشم گیر در عرصه ی سلوک به سوی خداوند دست خواهد یافت؛ اما ناشناختگی این استعدادهای، کاهلی در شکوفاسازی آن، به کارگیری ناصحیح آن یا افراط و تفریط در به کارگیری هر یک از آنها موجب رکود، انحراف یا سقوط آدمی از مسیر تکاملی او خواهد شد.

همسررداری زهرا

وصول به مقام قرب الهی تنها در سایه ی انجام وظیفه امکان پذیر است. هر که می خواهد به اوج سعادت و کمال خویش در دنیا و آخرت نایل آید، باید بنگرد که خداوند از او چه خواسته است. وظایف الهی انسان را می توان در سه دسته ی کلی مطرح ساخت:

۱. وظایف مشترک بین زن و مرد، وظایفی که هر یک از مرد و زن می باید به طور مستقل انجام دهد تا خویش را به کمال نهایی نزدیک گردانند؛ وظایفی چون نماز، روزه، زکات، خمس، حج، علم آموزی، انفاق، صدقه، قرض الحسنه و...؛

۲. وظایف مختص زن؛ وظایفی که به سبب ویژگی ها و استعدادهای ویژه ی زنان به ایشان اختصاص یافته است. ساختمان بدنی و روحی لطیف زن اقتضا می کند که کارهای نیازمند لطافت، ظرافت، رأفت، دقت، درایت و گذشت به او محول شود؛ کارهایی چون: خانه داری، همسررداری، حمل، شیردهی و پرورش فرزند و...؛

۳. وظایف مختص مرد؛ وظایفی که بر اساس توانایی ها و ظرفیت های تکوینی مخصوص مردان به ایشان اختصاص یافته است. ساختمان طبیعی و تکوینی جسم و روح مرد اقتضا می کند که کارهای سخت و سنگین که نیازمند قدرت، قاطعیت، صلابت و... است بر عهده اش قرار گیرد. کارهایی چون: فعالیت اقتصادی برای تأمین نیازهای مادی خانواده، فعالیت های اجتماعی و سیاسی، جهاد و جنگاوری....

حال این سؤال مطرح می شود که چرا خداوند برای مردان راهی به سوی خویش گشوده است که زنان را از آن محروم ساخته است؟! یکی از بهترین و سریع ترین راه های تقرب به خداوند، جهاد و شهادت در راه او است که زنان از آن محرومند. چرا حکم جهاد و شهادت تنها ویژه ی مردان است و زنان از این حکم معاف گشته اند؟!

این مسأله در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به گونه های مختلفی طرح می شد و در آن زمان بانوانی که خالصانه آرزو داشتند تا از ثواب عظیم جهاد بهره مند شوند و می خواستند از میانبر شهادت، به بارگاه پروردگارشان راه یابند، گرد هم آمدند و در این باره به بحث و گفتگو نشستند. عاقبت نتیجه آن شد که مسأله را با پیامبر در میان گذارند و از ایشان چاره جویند. پس از میان خود زنی بافضیلت را که در خطابه و سخنوری ممتاز بود، انتخاب کردند و او را در مقام نماینده ی خویش، خدمت پیامبر فرستادند.

این بانو به مسجد پیامبر رفت و پس از عرض سلام و ادب، سؤال بانوان را با بیانی بسیار شیوا و جذاب و کلماتی بسیار ظریف و دقیق، در جمع مردان حاضر در مسجد طرح کرد. مضمون سخن او این بود که یا رسول الله! همه ی فضیلت ها ویژه ی مردان است و ما زنان از این راه تکامل و سعادت محروم گشته ایم. یا رسول الله! در حالی که باب جهاد و شهادت به روی ما بسته شده است، چگونه می توانیم از ثواب این فضیلت عظمی بهره مند شویم؟ آیا راه جبرانی برای زنان وجود دارد؟! پیامبر صلی الله علیه و آله پس از شنیدن دقیق سخنان این بانو فرمودند: جهاد المرأه حسن التبعل؛ (تحف العقول: ص ۶۰ مکارم الاخلاق: ۲۱۵). جهاد زن، همسررداری نیکویی است. درست است که جهاد بر شما واجب نیست و از راه جنگ در جبهه ها نمی توانید به ثواب جهاد نایل شوید؛ اما چنین نیست که از فضیلت و ثواب جهاد نیز محروم مانده باشید. شما می توانید در خانه های خویش اعمالی انجام دهید که شما را در ثواب مجاهدان و جنگاوران جبهه های اسلام شریک گرداند و آن عمل، «همسررداری خوب و نیکو» است. شما می توانید از این راه به ثواب مجاهدانی نایل شوید که هستی خویش را فدای اسلام ساخته اند. (ر. ک. المیزان: ج ۴، ص ۳۵۰).

اما علت این همه تأکید بر مسأله ی «همسررداری» چیست؟ چرا در مقابل جهاد که بر مردان واجب شده، «همسررداری نیکو» برای زنان لازم گشته است؟! حکمت هم ترازوی «همسررداری شایسته ی زن» با «جهاد و از جان گذشتگی مرد» چیست؟!

طبق میشت الهی، زندگی مرد و زن به طور طبیعی و تکوینی، به هم وابسته شده است.

خانواده، واحد مشترکی است که می تواند این اقتضای طبیعی را به بهترین وجه تأمین کند و زن و مرد را به اوج تکامل و سعادت

برسانند. موفقیت هر یک از مرد و زن در انجام وظایف اختصاصی خود، در گرو سلامت روابط خانوادگی است. زن، هنگامی می تواند وظایف ویژه ی خویش را به سامان رساند که از پشتوانه های روحی، اقتصادی و... از جانب همسرش برخوردار باشد. مرد نیز، هنگامی می تواند با خاطری آرام و آسوده به فعالیت های مخصوص خویش، از جمله جهاد در راه خدا، همت گمارد که به وجود یاری شایسته و از خود گذشته در محیط خانواده دل گرم باشد. اگر در روابط خانوادگی؛ خودخواهی، تندخویی، بی احترامی، پرده دری و... حاکم باشد، آن چنان آشفتگی روحی و پریشانی روانی بر وجود مرد و زن سیطره خواهد یافت که هر دو را از بهره ها و روزی های مادی و معنوی زندگانی محروم می کند. اگر نابسامانی و ناهماهنگی بر روابط همسران سایه افکند، هم سیر مادی و هم سیر معنوی زندگانی مختل خواهد شد؛ نه زن خواهد توانست به وظایف اختصاصی خویش در گستره ی خانه داری، همسر داری، بچه داری و... به خوبی عمل کند و نه مرد می تواند وظایف ویژه ی خویش را در عرصه ی جامعه به انجام رساند. به طور کلی، صفا و نشاط در روابط خانوادگی بهترین پشتوانه برای موفقیت مرد و زن به شمار می رود که در برقراری این صفا و صمیمیت، نقش زنان بسی مؤثرتر و چشم گیرتر است.

کلید آرامش، نظم، انضباط و صمیمیت خانواده در دست زنان است و از این روی آسودگی خاطر و آرامش روحی - روانی مرد نیز در عرصه ی فعالیت های اجتماعی، وابسته به نوع رفتار و منش زن در خانه خواهد بود. این قاعده در قلمرو همه ی وظایف فردی و اجتماعی مرد، سریان دارد؛ از گستره ی عبادات فردی گرفته تا عرصه ی فعالیت های اجتماعی؛ مانند تجارت، تحصیل علم، جهاد و....

آری، مردان در حداقل نیمی از موفقیت های مادی و معنوی، وامدار همسرانشان می باشند. این بانوان هستند که می توانند با درایت، کیاست، گذشت و رفتار شایسته ی خویش، کانون خانواده را به بهشتی از شور، نشاء صمیمیت و صفا مبدل سازد و از این رهگذر زمینه ی موفقیت و پیشرفت زندگی مشترکشان را در همه ی عرصه های مادی، معنوی، فردی و اجتماعی فراهم آورند. بنابراین بانوان به هر میزان که در فراهم آوری محیطی آرام، باصفا، پر نشاط و صمیمی در کانون خانواده تلاش کنند، به همان میزان در فضیلت و ثواب عبادت ها و فعالیت های شوهرانشان شریک خواهند بود. از این روی بانوان نه تنها از فضایل برشمرده ی مردان محروم نیستند، بلکه می توانند از رهگذر تلاشی مخلصانه در کانون خانواده در همه ی فضایل آنان شریک شوند و حتی بر ایشان سبقت گیرند و به ثوابی دست یابند که مردان از آن محروم باشند؛ چرا که ارزش هر عملی در گرو درجه ی اخلاص آن است. ممکن است نیت مرد ناخالصی داشته باشد؛ اما همسرش با نیتی پاک و برای تحصیل رضای خداوند با خوش رفتاری و از خود گذشتگی، محیطی انرژی بخش و روح افزا در خانواده فراهم آورد و در سایه ی این تلاش مخلصانه، هم در ثواب عبادات و فعالیت های همسر شریک شود، هم به ثوابی عظیم از رهگذر اخلاصش دست یابد.

«شوهرداری» یک فن و هنر است؛ هنری که بیش از هر فن و هنر دیگری محتاج ظرافت، دقت، درایت و کیاست است. بانوان برای موفقیت در این عرصه ی خطیر، بیش از هر چیزی به یافتن اسوه ای جامع نیاز دارند تا با اقتدای همه جانبه به سیره ی عملی او به بهترین شکل عمل کنند. در عرصه ی این هنر، اسوه ای یگانه تر و جامع تر از فاطمه ی زهرا علیها السلام پیدا نمی شود.

فاطمه علیها السلام از آن هنگام که قدم به خانه ی شوهر نهاد، روحیات و موقعیت ویژه ی همسرش را با کیاست دریافت و به زودی توانست خود را با شرایط خاص مادی و معنوی شوهرش سازگار کند. رفتار این برترین بانوی جهان در عرصه ی شوهرداری چنان در اوج صفا، مهربانی، همراهی، هم دردی و دل سوزی است که تنها یک نگاه مهرانگیز او کافی بود تا تمام خستگی ها و گرفتگی ها از روح و جسم همسرش به درآید. (با الهام از فرموده ی امام علی علیه السلام: و لقد كنت أنظر اليها فتتكشف عني الهموم و الاحزان؛ هر گاه که به چهره اش می نگرستم، تمام غم و اندوهم برطرف می شد. كشف الغمّة: ج ۱، ص ۴۹۲).

در سیره ی این بانوی یگانه است که هنر ظریفی چون «جلب رضایت و خشنودی همسر» جامع ترین مصداق خود را می یابد؛ تا

جایی که همسرش در شأن او می فرماید: به خداوند سوگند!... زهرا تا آن زمان که خداوند او را به سوی خود برد، مرا ناراحت نساخت و عملی انجام نداد که مرا ناخشنود کند. (الامام علی علیه السلام: فوالله ما أغضبته و لا أكرهتها علی حتی قبضها الله عز و جل و لا اغضبتنی و لا غضبت لی امرا. كشف الغمه: ج ۱، ص ۴۹۲).

جلوه هایی بسیار زیبا از زندگی در دانه ی بانوان، وجود دارد که پرداختن به آنها مجال بسیار وسیع و جداگانه می طلبد؛ جلوه هایی چون: اوج ادب و همراهی با شوهر، توجه کامل به روحیات معنوی و مسؤولیتهای ویژه ی همسر، کمال ایثار و از خودگذشتگی در مقابل همسر، اوج خوش رفتاری و خوش گفتاری با شوهر، تجهیز روحی- روانی همسر برای جهاد، آسوده سازی خاطر همسر در عرصه ی تهذیب و پرورش فرزندان، تحمل و صبر در مقابل کمبودهای مادی، کمک به خودکفایی و استقلال اقتصادی خانواده و....

در این مقام، به تحلیلی زیبا از شوهرداری زهرا علیها السلام در آینه ی کلام فرزند پاک نهادش، دیده و دل می سپاریم: شما ببینید شوهرداری فاطمه ی زهرا چگونه بود. در طول ده سالی که پیامبر در مدینه بودند، حدود نه سالش حضرت زهرا و حضرت علی علیه السلام با همدیگر زن و شوهر بودند. در این نه سال، جنگ های کوچک و بزرگی ذکر کرده اند (حدود شصت جنگ اتفاق افتاده)، در اغلب آنها امیرالمؤمنین هم بوده است. حالا شما ببینید، او خانمی است که در خانه نشسته و شوهرش مرتب در جبهه است و اگر در جبهه نباشد، جبهه لنگ می ماند- این قدر جبهه وابسته به او است- از لحاظ زندگی هم وضع رو به راهی ندارند؛ همان چیزهای که شنیده ایم: و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمنا و اسیرنا انما نطعمکم لوجه الله؛ یعنی حقیقتا زندگی فقیرانه محض داشتند. در حالی که دختر رهبر است، دختر پیامبر است، یک نوع احساس مسؤولیت هم می کند. ببینید انسان چه روحیه ی قوی بی باید داشته باشد تا بتواند این شوهر را تجهیز کند، دل او را از وسوسه ی اهل و عیال و گرفتاری های زندگی خالی کند، به او گرمی بدهد؛ بچه ها را به آن خوبی تربیت کند. حالا شما بگویید امام حسن و امام حسین، امام بودند و طینت امامت داشتند؛ زینب که امام نبود. فاطمه ی زهرا علیها السلام این گونه خانه داری، شوهرداری و کدبانویی کردند و این طور محور زندگی فامیل ماندگار در تاریخ قرار گرفتند. آیا اینها نمی تواند برای یک دختر جوان، یک خانم خانه دار یا مشرف به خانه داری الگو باشد؟ اینها خیلی مهم است. (از فرموده های مقام معظم رهبری در دیدار با جوانان به مناسبت هفته ی جوان، ۱۳۷۷/۲/۷. دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجویی مسلمان در بیانات مقام معظم رهبری: ص ۲۰ و ۲۱).

حماسه ی فاطمی و عبرت های آن

فاطمه علیها السلام، فدایی ولایت

فاطمه علیها السلام، فاتح ستیغ فصاحت

فاطمه علیها السلام، بانی عظیم ترین خدمت

سقیفه، سنگ بنای بدعت و جنایت

بزرگ ترین ظلم ها در حق علی مرتضی علیه السلام

بزرگ ترین ستم ها در حق فاطمه ی زهرا علیها السلام

پیشینه و فرجام فدک

راز قیام بزرگ زهرا علیها السلام در مقابل غضب فدک

ریشه های فاجعه ی سقیفه و غضب فدک از منظر زهرا علیها السلام

۱. پراکندگی از اطراف امامی یگانه

۲. سربرآوری نفاق‌ها و کینه‌های خفته
۳. سطحی‌نگری‌ها و بی‌غیرتی‌های غافلانه
۴. تأویل‌ها و قرائت‌های دینی منحرفانه

سقیفه، سنگ بنای بدعت و جنایت

اشاره

هنوز چند ماهی از حجه‌الوداع و بیعت همگان با وصی مصطفی نگذشته بود که ابر سیاه پیمان شکنی جامعه‌ی اسلامی را به تیرگی و سیاهی کشانید.

هنوز چند ساعتی از عروج آخرین پیامبر نگذشته بود که امت او تیغ حق‌کشی از نیام کینه و نفاق برکشیدند و بر قلب یگانه وصی او نشانده‌اند. هنوز چند لحظه‌ای از غسل بدن مطهر پیامبر رحمت نگذشته بود که پیروانش، پاره‌ی تن و یگانه دختر او را مورد دردناک‌ترین بی‌مهری‌ها و ظلم‌ها قرار دادند.

چگونه می‌توان باور کرد که پیشگامان بیعت با علی مرتضی و اولین منادیان بخ‌بخ لک یا علی! (... و اظهر عمر بذلک سرورا کاملا و قال فیما قال: بخ‌بخ لک یا علی! اصحبت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه. کشف الغمه: ج ۱، ص ۲۳۷. اعلام الوری: ص ۱۳۲. الارشاد: ج ۱، ص ۱۷۷.) چنان عهد و پیمانی تاریخی خویش را از یاد ببرند که در زمره‌ی پیشوایان حق‌کشی و سردمداران پیمان شکنی و گمراهی درآیند:

آه از آن پیمان شکن کز کینه خم غدیر! آتشی افروخت تا هم خَمّ و هم پیمان سوخت.

آتشی افروخت تا هم خَمّ و هم پیمان سوخت. آتشی افروخت تا هم خَمّ و هم پیمان سوخت.

(شعر از آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی. دیوان: ص ۳۶)

چگونه می‌توان باور کرد یاوران پیامبر؛ همانانی که بارها از پیامبر شنیده بودند که خشم فاطمه، خشم خداست و آزاررسانی به او، آزاررسانی به خداست، چنان در گرداب خودخواهی و غفلت گرفتار آیند که همه چیز را به فراموشی سپارند و فجیع‌ترین بی‌حرمتی‌ها و جسارت‌ها را در حق جگر گوشه‌ی پیامبر، روا دارند؛ او را به مسلخ دیوار و دری آتشین کشانند، سینه‌اش را در خون نشانند، پهلویش را درهم شکنند، صورتش را سیلی زنند و محسنش را به شهادت رسانند:

آه از آن ساعت که از دست جفای روزگار! مهبط جبریل و آتش، این چه بیداد است داد! عصمت پاک خدا و سقط محسن ای دریغ! زین جفای بی حساب و زین خطای بی شَمَر.

خاطرات افسرد و پهلویت شکست از ضرب در خانه‌ی حق را به ناحق دست‌ناحق زدن زین جفای بی حساب و زین خطای بی شَمَر. زین جفای بی حساب و زین خطای بی شَمَر.

(شعر از محمدعلی مردانی از سخن‌سرایان معاصر. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۱۳۸)

سقیفه، نطفه‌گاه بدعتی شد که تمام بدعت‌گذاری‌ها در اسلام را پشتوانه‌ای قوی گردید. سقیفه، گشاینده‌ی کوره‌راهی شد که برای همه‌ی انحراف‌ها و گمراهی‌ها در طول تاریخ به گذرگاهی دایمی بدل گردید. سقیفه، توطئه‌گاه چنان حق‌کشی و ظلمی شد که برای جمله‌ی ظلم‌ها و حق‌کشی‌ها، دستمایه‌ای بی‌نظیر گردید. سقیفه پایه‌گذار چنان ستم و جسارتی شد که برای تمام ستم‌ها، بی‌حرمتی‌ها و جسارت‌ها در طول تاریخ اسلام زیربنایی مستحکم گردید. در سقیفه، نطفه‌ی همان بدعت، فساد و انحرافی بسته شد که پاره‌ی تن مصطفی، حضرت زهرا علیهاالسلام امت اسلام را از آثار شوم و هولناک آن به شدت برحذر می‌

داشت:

اما به جان خودم سوگند! نطفه‌ی فساد بسته شد. باید انتظار کشید تا مرض فساد، پیکر جامعه‌ی اسلامی را از پای درآورد!!! از این پس از پستان شتر به جای شیر خون می‌دوشید و زهری که به سرعت هلاک کننده است! اینجاست که روندگان راه باطل، زیان کننده اند. و مسلمانان آینده خواهند دانست، سرانجام اعمال مسلمانان صدر اسلام چه بوده است؟! از این پس، قلب‌های شما با فتنه‌ها آرام خواهد گرفت. بشارت باد شما را به شمشیرهای کشیده و بران! و به حمله و تهاجم‌های پی‌درپی ستمکاران! و به هم ریخته شدن امور اجتماعی همگان! و به استبداد و دیکتاتوری از سوی ظالمان؛ آنها که غنایم و حقوق شما را اندک پرداخت می‌کنند. و جمع شما را با شمشیرهای خود دور می‌نماید. پس حسرت و اندوه بر شما! کارتان به کجا خواهد انجامید؟

دریغ که دیده‌ی حقیقت بین ندارید، بر ما هم توانی نیست و نمی‌توانیم شما را به کاری که کراهت دارید الزام کنیم. (اما عمری لقد لفتحت فنظره ریثما تتج ثم احتلبوا ملء القعب دما عیطا و ذعافا میبدا، هنالك یخسر المبتلون و یعرف التالون غب ما اسس الأولون، ثم طیوا عن دنیاکم انفسا و اطمانوا للفتنه جاشا، و ابشروا بسیف صارم و سطوه معتد غاشم و هرج شامل و استبداد من الظالمین یدع فیئکم زهیدا و جمعکم حصیدا. فیا حسره لکم و انی بکم و قد: «عمیت علیکم انلزمکموها و انتم لها کارهون» (هود: ۲۸). دلائل الامامة: ص ۴۰. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۳. بحار الانوار ج ۴۳، ص ۱۵۸.)

باری سقیفه، پیام آور همه‌ی ظلم‌ها و جسارت‌ها در حق ذریه‌ی پیامبر گردید:

پیام آور پهلوشکنی و به شهادت رسانی فاطمه‌ی زهرا علیها السلام؛ زیربنای مظلومیت و در خون نشانی علی مرتضی علیه السلام؛ زمینه ساز غربت و جگر پارگی امام حسن مجتبی علیه السلام؛ سنگ بنای فاجعه‌ی کربلا و بر نی شدن سر ابا عبدالله الحسین علیه السلام:

ضربه‌ها بر بازوی زهرا اگر قنغد نمی‌زد محسن شش ماهه گر مقتول پشت در نمی‌شد خصم اگر در کوچه سیلی بر رخ مادر نمی‌زد گر نمی‌بردند مولا را به مسجد دست بسته هیچ کس غل بر تن آن عاید مضطر نمی‌زد

شمر دون بر خنجر سبط بنی، خنجر نمی‌زد حرمله تیری به حلقوم علی اصغر نمی‌زد کعب نی هرگز کسی بر زینب اطهر نمی‌زد هیچ کس غل بر تن آن عاید مضطر نمی‌زد هیچ کس غل بر تن آن عاید مضطر نمی‌زد

آری، هنوز نیم قرن از حجة‌الوداع نگذشته بود که امت محمد، تیغ بر اوصیای او کشیدند و با نام اسلام، قلب اسلام را که امام است، هدف تیرها، تیغ‌ها و خنجرهای کینه و نفاق خود قرار دادند. به ظاهر یگانه پرست شده بودند؛ اما در باطن همان بت‌هایی را می‌پرستیدند که محمد به یاری علی آنها را درهم شکسته بود. رو به قبله نماز می‌گذاشتند؛ در حالی که با باطن قبله که امامت است، پیکار می‌کردند. باری، جاهلیت ریشه در درون دارد و اگر آن مشرک هواپرست که در درون آدمی است، ایمان نیاورد چه سود که بر زبان لا اله الا الله براند؟!

عجبا! جهان را ببین که چه وارونه می‌شود: روزی در صف پیشگامان هجرت و بیعت و دیگر روز در جرگه‌ی پیشوایان بدعت و ضلالت.

بزرگترین ظلم‌ها در حق علی مرتضی

به برکت انقلاب هدفمند ایران و در پی نوشته‌ها، گفته‌ها و تبلیغ‌های فراوان، سطح محبت‌ها و معرفت‌های ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام رو به فزونی نهاده است؛ اما با این وجود، همواره بایستی در تکاپوی آن باشیم که این محبت‌ها و معرفت‌ها را گسترده تر و ژرف تر نماییم. بایستی در شناخت‌هایمان نسبت به انبیا، اولیا و به خصوص نسبت به امیر مؤمنان علیه السلام که مظلوم‌ترین مردان عالم و حضرت زهرا علیها السلام که مظلومه‌ترین بانوان عالم است، به طور مداوم تجدیدنظر نماییم تا اگر نمی‌توانیم حق

معرفت این بزرگواران را ادا نماییم، لاقلاً در حقشان ظلم نکرده باشیم.

از بزرگ‌ترین ظلم‌هایی که در طول تاریخ در حق امیر مؤمنان، علی علیه السلام، صورت پذیرفته، ظلمی است که امروز در کشور ایران به این بزرگوار می‌شود، ظلمی که معاصران و آیندگان علی علیه السلام هرگز از عهده اش برنیامده‌اند. امروز در جمهوری اسلامی ایران از سوی برخی از نویسندگان و گویندگان شاهد چنان ظلمی در حق علی علیه السلام گشته‌ایم که در طول تاریخ چنین ظلمی در حق احدی صورت پذیرفته است؛ ظلمی که ابن ملجم توانایی آن را نداشت.

کار این به ظاهر مسلمانان، هزاران برابر از کار خوارج نهروان، فجیع‌تر و گناهشان صد هزاران بار از گناهان ابن ملجم فراتر و سهمگین‌تر است. اگر ابن ملجم، جسم علی علیه السلام را هدف قرار داد و با ضربتی زهرآگین حیات دنیوی و مادی او را گرفت؛ این دون صفتان، روح علی علیه السلام را هدف قرار داده‌اند و با شبهه‌هایی زهرآگین درصدد گرفتن حیات معنوی او برآمده‌اند. اگر خوارج نهروان، در پی ترور شخص علی علیه السلام بودند؛ اینان در پی ترور شخصیت او می‌باشند.

آیا باورمان می‌شود که در جمهوری اسلامی ایران، کسانی آزادانه میدان قلم زدن یابند و بگویند: حقانیت و مشروعیت هر حکومتی در گرو انتخاب و خواست مردم است. علی علیه السلام نیز مشروعیت حکومت خویش را به خواست و بیعت مردم می‌دانست.

علی علیه السلام آن هنگام حق حکومت یافت که مردم به او روی آوردند؛ وگرنه تا پیش از بیعت مردم، حق حاکمیت از آن خلفای سه‌گانه بود و علی علیه السلام به هیچ وجه، حق حاکمیت نداشت. مشروعیت هر چیزی، تابع خواست عمومی است و اگر مردم با حقیقتی شرعی نیز مخالف باشند، شرعیت آن حقیقت از بین می‌رود.

((به عنوان مثال در نمونه‌های زیر دقت کنید:

محمدتقی فاضل میبیدی: نه اصل مشروعیت رهبری و نه تعیین صفات او، هیچ کدام به دست شارع نیست و اگر روایاتی هم در این زمینه هست، ارشاد به حکم عقل است. حتی امیرالمؤمنین هم مشروعیت حکومت خود را به بیعت مردم می‌دانست. همشهری، ۲۶/۰۷/۷۷.

عمادالدین باقی: مشروعیت رهبری فقط به رأی مردم است و ارتباط به عالم بالا ندارد. ولایت نوعی قرارداد بین مردم و رهبری است؛ نه یک حربه از سوی امامان معصوم. آبان، شماره ۳۹، ۳۱/۰۵/۱۳۷۷.

اکبر گنجی: هر آنچه افکار عمومی مخالف آن باشد، نامشروع است؛ حتی قاضی اگر حکمی بدهد که خلاف افکار عمومی باشد، نامشروع است. صبح امروز، ۷/۰۹/۱۳۷۸.

عبدالله نوری: ولایت انتصابی امری غیرقابل فهم است و اشکالات و تناقضات عدیده‌ای دارد. راه نو، شهریور ۱۳۷۷.

عبدالکریم سروش: فقه و شریعت مشمول مرور زمان می‌شوند و لایتغیر نیست. احکام برای مردمند، نه مردم برای احکام. لذا اگر مردم عوض شوند، احکام هم باید عوض شود. کیان، بهمن ۱۳۷۷.))

آیا قابل اغماض و چشم‌پوشی است که برخی با گستاخی تمام، پندارها و انگارهای مغرضانه‌ی خویش را به ولایت فقیه که استمرار ولایت معصوم است، سرایت دهند و بگویند: مشروعیت حکومت فقیه نیز همچون حکومت معصوم، تابع انتخاب و خواست مردم است؛ به گونه‌ای که اگر مردم هم ولایت فقیه را بخواهند، او هیچ ولایتی نخواهد داشت؛ بلکه تنها و کیلی خواهد بود که بایستی بی‌چون و چرا، مجری اراده و خواست مردم باشد و اگر چنین نباشد، از مقام و کالت، فرومی‌افتد و مردم می‌توانند او را از حکومت، عزل نمایند.

((به عنوان نمونه در این افاضه‌ها! به دقت بنگرید:

اکبر گنجی: جامعه‌ی مدنی، ولایت مطلقه را نمی‌خواهد؛ حتی ولایت را نمی‌خواهد چه رسد به مطلقه. ما احتیاج به رهبر نداریم.

مگر مردم یتیمند که پدر بخواهند. فاشیست‌ها به دنبال پدر می‌گردند. به نقل از شما، ۲۷/۰۶/۱۳۷۶
 محسن کدیور: فقیه به انتخاب مردم، مشروعیت حکومت پیدا می‌کند و پس از انتخاب هم، وکیل مردم است نه ولی مردم. صبح
 (امروز، دی ۰۷۷))

بایستی از ایشان سؤال شود شما که مشروعیت ولایت و امامت را تابع انتخاب مردم می‌دانید؛ نه به انتصاب الهی، با آیاتی که بر
 ولایت انتصابی علی علیه السلام از جانب خداوند دلالتی صریح دارد، چه می‌کنید؟! شما یان مگر ابلاغ ولایت الهی علی علیه
 السلام را از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر قبول ندارید؟!
 ((این نمونه را مورد توجه قرار دهید:

عبدالکریم سروش: ولایت، منحصر در شخص نبی اکرم است و با رفتن او، ولایت نیز خاتمه می‌یابد؛ او خاتم نبوت و خاتم ولایت
 بود. ولایت پیامبر بعد از او به کسی منتقل نشده است. ماهنامه کیان، بهمن ۰۷۷))
 مگر میراث دار سقیفه گشته اید که چنین سخن می‌رانید؟!
 مگر با پیشوایان سقیفه، همراز و هم‌نوا گشته اید که چنین قلم می‌زنید؟!)

اینان با روح ولایت و امامت، به ستیزه جویی پرداخته‌اند؛ چرا که ولایت را بزرگ‌ترین مانع در رسیدن به هواهای نفسانی و
 آرزوهای شیطانی خویش می‌بینند. ایشان دانسته‌اند مادامی که محبت و عشق علی بر قلوب مردم ما حکم فرماست، به اهداف جاه
 طلبانه‌ی خویش دست نخواهند یافت؛ از اینرو سیاست علی زدایی را در پیش گرفته‌اند. حقانیت حق محض (قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم: علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیث مدار... الصراط المستقیم: ج ۱، ص ۲۴۷. الفصول المختارة: ص
 ۹۷ و ۱۳۵. نهج البلاغه: ج ۲، ص ۲۹۷. المناقب: ج ۳، ص ۶۲). را نه تابع مشیت الهی که تابع خواست و انتخاب مردم می‌دانند؛
 یعنی در آن هنگامی که مردم با غاصبان خلافت بیعت نمودند، مشروعیت حکومتشان ثابت گشت و هرگونه حقانیت و مشروعیتی
 از علی علیه السلام سلب گردید. ولایت و حکومت علی علیه السلام هنگامی که مشروعیت یافت که مردم، بعد از خلفای سه‌گانه،
 متوجه علی علیه السلام شدند، و با بیعت خویش او را برگزیدند.

اینان دنباله‌روان گمراه سقیفه و شاگردان همان مکتبند. اینان میراث داران حق کشی در سقیفه‌اند.

بایستی از فاجعه‌ی سقیفه، درس عبرت بگیریم. منافقان ستیزه‌جو با ولایت و امامت را بشناسیم و رسوایشان نماییم تا مبادا سقیفه‌ای
 دیگر در تاریخ تکرار شود و فتنه‌ها و فسادها از هر سو بر ما هجوم آورد:

نکند مکر بنی ساعده تکرار شود! نکند حفظ ولی بر همگان عار شود! نکند حق علی در عمل انکار شود! سیلی خصم زبون، نقش
 رخ یار شود.

که علی در قفس خانه گرفتار شود محرم راز علی نخل و دل چاه شود سیلی خصم زبون، نقش رخ یار شود. سیلی خصم زبون،
 نقش رخ یار شود.

از سوی دیگر منافقانی دون صفت با استفاده از انواع شگردهای تبلیغاتی و تحریف‌های معنوی سعی کرده‌اند چنین وانمود کنند که
 اصولاً علی علیه السلام انسان خشنی بود و از سیاست و شیوه‌ی حکومت‌داری آگاهی نداشت. اگر او از شگردهای حکمرانی بهره
 ای داشت، اندکی از اصول خویش کوتاه می‌آمد و با همه‌ی کسانی که با او بیعت کرده بودند، با سهل‌گیری و مدارا رفتار می
 نمود و به هر کدام از ایشان، سهمی از حکومتش را عطا می‌کرد. در این صورت آن همه جنگ و خون‌ریزی پیش نمی‌آمد و
 جان آن همه مسلمان بی‌گناه به هدر نمی‌رفت. گناه تمام خون‌ها بر گردن علی است؛ چرا که اهل تساهل و تسامح و سیاست
 کاری نبود.

عجب این جاست که اینان داعیه دار طرفداری از علی علیه السلام و مدعی دوستی آل علی علیهم السلام نیز می‌باشند؟!)

شگفتا! بزرگترین افتراها به علی علیه السلام و داعیه‌ی طرفداری او؟! می‌گویند چرا علی علیه السلام، طلحه و زبیر را تحویل نگرفت؟ مگر این دو از بزرگان و پرنفوذان آن زمان نبودند؟ از کسانی بودند که خلیفه‌ی دوم ایشان را هم طراز علی علیه السلام جزء نامزدهای خلافت معرفی کرده بود. زبیر از اصحاب رضوان بود که پیامبر در حق او دعا کرده بود. زبیر، شخصیتی بزرگ بود که هم در میان بنی هاشم و هم در میان دیگر طوایف از قدر و منزلتی عظیم برخوردار بود! این دو شخصیت مهم کشور، چند روز پس از بیعت با علی علیه السلام، از او وقت ملاقات خصوصی گرفتند و با اجازه‌ی حضرت به خدمتش رسیدند. به محض ورودشان به اتاق، علی علیه السلام چراغ را خاموش و شمعی را روشن نمودند. این دو نگاهی تعجب‌آمیز به یکدیگر کردند و آنگاه پرسیدند: جریان چیست؟! فرمود: آن چراغ از پول بیت المال بود که برای حسابرسی بیت المال از آن استفاده می‌کنم. چون مسأله‌ی شما شخصی است، آن چراغ را خاموش و این شمع را که از آن خودم می‌باشد، روشن کردم. من حق ندارم از چراغ بیت المال برای گفتگوهای شخصی استفاده نمایم.

طلحه و زبیر که چنین رفتار قاطعی را از علی علیه السلام مشاهده کردند، با خود گفتند: ما برای چه آمده‌ایم؟ مگر می‌شود با این مرد بر سر حکومت اسلامی معامله کرد؟! از خانه‌ی علی بیرون آمدند و از همان جا نقشه‌ی جنگ با علی علیه السلام را طراحی کردند.

روشنفکران ملی و مذهبی، به سیره‌ی امام علی علیه السلام اعتراض می‌نمایند که چرا او با دو تن از بانفوذترین رجال سیاسی اجتماعی زمانه‌ی خویش با تساهل و مدارا رفتار نکرد؟! چرا با شدت و قاطعیت، ایشان را از خود راند و به جنگ با خویش و ادارشان ساخت؟! اگر ایشان را تحویل می‌گرفت و به شکرانه‌ی اینکه به او رأی داده بودند، حکومت کوفه و بصره را بینشان تقسیم می‌کردند، از شرشان راحت می‌گشت و آن گاه با کمال آسودگی، به دور از هرگونه جنگ و خون‌ریزی، در مدینه حکومت می‌کرد.

اما علی، طبعاً خشونت طلب بود و شیوه‌ی حکومت داری نمی‌دانست. وظیفه‌ی خویش را تشخیص نمی‌داد و تدبیر سیاسی نداشت. ما امروز، اسلام را بهتر از علی می‌شناسیم. اسلام، دین رأفت و عطوفت است؛ نه دین شدت و خشونت. علی، شایستگی رهبری جامعه‌ی اسلامی را نداشت؛ طبع خشونت طلب خویش را اصلاح نکرده بود.

بایستی، بر این مصیبت خون‌گریست! اگر بر مصیبت ضربت خوردن علی علیه السلام در محراب مسجد کوفه، می‌گرییم، بایستی بر چنین فاجعه‌ای در ایران اسلامی، خون بگرییم!! گناه اینان بیشتر است که حقیقت و شخصیت علی علیه السلام را می‌کشند یا گناه ابن ملجم که بر فرق علی علیه السلام شمشیر فرود آورد؟! کدامین مصیبت سنگین‌تر است؛ این که روح علی علیه السلام هدف قرار گیرد یا آنکه جسم او؟!!

نسبت به سیاست الهی علی علیه السلام در همان زمان نیز اعتراض‌هایی وجود داشت؛ از این رو حضرت پیش از شروع پیکار با جنگ افروزان جمل، در جمع کثیری از مسلمانان سخنرانی کردند و علت تصمیم جنگ با آن نابکاران را چنین تبیین فرمودند:

وقد قلبت هذا الأمر بطنه و ظهره فما وجدتنی یسعی الا قتالهم او الجحود بما جاءنی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ (نهج البلاغه: خطبه‌ی ۵۴). پشت و روی این کار را نیک نگریستم و دریافتم که جز این راهی ندارم که یا جنگ با آنان را پیش گیرم و یا آنچه را که محمد برای من آورده است، انکار نمایم؛ پس پیکار را از تحمل عقاب، آسان تر دیدم و رنج این جهان را بر کیفر آن جهان برگزیدم.

ای مردم! تصمیم من بر جنگ و کارزار با این منافقان و از دین خارجان، هرگز دفعی و بدون فکر و تأمل نبود. مسأله را کاملاً سنجیدم و دیدم که این امر بین دو چیز دایر است که سومی ندارد: یا باید با اینان بجنگم یا بایستی کافر شوم و دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را انکار نمایم.

آری طبق آیین اسلام در مواردی باید در اوج صلابت و قاطعیت رفتار کرد؛ هرچند لازم آید که در جنگی چون صفین بیش از صد هزار مسلمان کشته شوند. علی علیه السلام فرمود اگر با فتنه افروزان جمل وارد جنگ نمی شدم، بایستی دین اسلام را انکار می نمودم؛ اما اسلام شناسان معاصر! می گویند: علی نمی بایست وارد جنگ می شد. بایستی خشونت را کنار می گذاشت و رأفت و عطف را در پیش می گرفت. همچون پدری مهربان، بر سر همه دست نوازش می کشید و حکومتش را بین ایشان تقسیم می نمود. شگفتا که اینان از علی علیه السلام هم اسلام شناس تر شده اند!

البته پیدایش چنین نگرشی در جامعه‌ی ما، رهاورد ترویج اندیشه‌ی تساهل و تسامح است؛ همان اندیشه‌ی که دنیای غرب آن را به عنوان نسخه‌ی ای شفابخش به عالم اسلام تحمیل نموده است؛ اندیشه‌ی که بر باددهنده‌ی غیرت دینی و فروپاشنده‌ی عزت اسلامی است.

مگر نه این است که طبق دیدگاه توحیدی، ولایت و حاکمیت، تنها از آن خداست و هر که از جانب او دارای اذن و اجازه باشد، حق ولایت و حاکمیت بر مردم را داراست؟! اگر قدری ژرفتر در گفته‌های ایشان دقت کنیم، به این نتیجه می رسیم که مشکل اصلی اینان، با خداست. اینان می خواهند آزاد آزاد باشند تا در این راستا، برای خداوند نیز حق ولایت و حاکمیتی قایل نمی باشند (به عنوان مثال، این موارد را می توان برشمرد):

محمد مجتهد شبستری: اثبات حق حاکمیت به معنای حقوقی آن برای خدا، اشکالات فراوانی دارد. آیه‌ی «ان الحکم الا لله» به این معنا نیست که خداوند حق حاکمیت بر مردم دارد تا بحث شود که این حق را به چه کسی سپرده است. هفته نامه آبان، ش ۱۲۱، ص ۴.

عبدالکریم سروش: حق اطاعت شدن، زاییده و مشروط به پذیرش مطیع است؛ و الا برای کسی حق طاعتی نیست. مبین، ۷۸/۰۶/۰۳. ابراهیم اصغرزاده: حتی علیه خدا هم می توان تظاهرات کرد... کیهان، ۷۷/۰۲/۰۶. ابراهیم اصغرزاده: اگر مجوز راهپیمایی به هر گروه بر اساس قانون داده شود، اشکال ندارد حتی علیه خدا... آفتاب امروز، ۱۰۶/۰۲/۰۶. ۷۸.

محمد کاظم محمدی اصفهانی: به خدای خالق و هستی بخش... می توان اعتراض جست... فراتر از آن می توان او را فتنه گر خواند. ایران، ۷۹/۰۴/۲۴. بل یرید الانسن لیفجر أمامه (قیامت (۷۵): ۵). ؛ بلکه انسان می خواهد (آزاد باشد و بدون هیچ ترسی) در تمام عمر گناه کند.

چنین سخنانی، همچون سخن فتنه افروزان سقیفه و سردمداران بی غیرتی در دوران فاطمه علیها السلام است. در مقابل چنین یاهو هایی، بایستی چونان فاطمه‌ی زهرا علیها السلام به پا خاست و با استدلالی آهین، مشت محکمی بر دهانشان کوبید: وای بر آنان که راه شهوت و هوای نفس را برگزیده اند و تنها بر طبق آرا و خواسته‌های نفسانی خویش عمل می کنند. هزاران وای بر اینان! آیا کلام خدا را نشنیده اند که در مقابل خواست خدا و رسولش، هیچ رأی و خواسته‌ای مقبول نیست: و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره؛ (قصص (۲۸): ۶۸). پروردگارت هر چه را بخواهد می آفریند و هر که را بخواهد برمی گزیند. برای ایشان در برابر خداوند، هیچ حق و اختیاری نیست.

چرا شنیده اند؛ اما همان گونه که خداوند سبحان می فرماید: چشمانشان بیناست ولیکن قلبهایشان کور گردیده است. چه دور است پندپذیری ایشان! بساط آرزویشان را در دنیا گسترانده و مرگشان را به فراموشی سپرده اند. (قالت فاطمه علیها السلام:.... و اختار بشهوتهم و عملوا بأرائهم. تباهم! اولم یسمعوا الله یقول «و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره» بل سمعوا و لکنهم کما قال الله سبحانه: «فانها لا- تعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور» هیهات بسطوا فی الدنیا آمالهم و نسوا آجالهم.... بحار الانوار: ج ۳۶، ص ۳۵۳، روایت ۲۲۴. کفایه الأثر: ص ۱۹۹).

اینان از اختیار خدا و رسولش، روی برگردانده و به سوی خواست خویش روی نهاده اند؛ در حالی که قرآن ندایشان می کند که: و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم؛ (احزاب (۳۳): ۳۶). هیچ مرد و زن باایمانی را حق آن نباشد که چون خدا و رسولش امری را مقرر دارند، چون و چرا و اختیاری از خویش روا دارند. (با الهام از حدیث نورانی امام رضا علیه السلام در سرزنش منکران ولایت:.... و رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسوله الی اختیار هم و القرآن ینادیهم: «و ما کان لمؤمن و لمؤمنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم». عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۲، ص ۱۹۸.)

بزرگترین ظلم ها در حق علی مرتضی

بزرگترین ظلم ها در حق فاطمه ی زهرا

قدر و منزلت بی کرانه ی ناموس الهی و بانوی خلوت کبریایی، چنان غریب و ناشناخته مانده است که حتی دوستان و دل سپردگانش نیز از تقریر و تفسیر خدمت های بی نظیر او در حق جامعه ی اسلامی عاجز و ناتوان مانده اند. گاهی حماسه و قیام سهمگین فاطمی چنان کوتاه و نارسا و همراه با برداشتهایی ناقص و معیوب ارائه می شود که با کمال دردمندی بایستی آن را به حساب غربت و ناشناختگی زهرا علیها السلام گذاشت. بسیار ساده انگار و سطحی نگر بوده ایم اگر بینگاریم که داستان فدک تنها قصه ی غصبی بود که بر آن اعراض شد: عده ای ملک شخصی فاطمه علیها السلام را با زور و تزویر به تصرف درآوردند. فاطمه علیها السلام از آن جا که این ملک را برای خود، همسر و فرزندانش می خواست، نتوانست غصب آن را تحمل کند؛ از اینرو به پاخواست و زبان به اعتراض گشود. عاقبت، فریاد دادخواهی اش به جایی نرسید و حقش پایمال گردید.

آیا وجود اندک معرفتی به وارستگی زهرا و دل بریدگی او از دنیا به چنین تحلیلی اجازه ی رخ نمایی می دهد؟! آیا صاحبان اندک شناختی نسبت به پارسایی اهل بیت علیهم السلام می توانند این پندار را برتابند که زهرای وارسته از سوی الله از روی دلبستگی به دنیا به مسجد بیاید و در جمع مهاجران و انصار، آن خطبه ی آتشین را قرائت نماید، غاصبان خلافت را به محاکمه کشاند و مردمان در غفلت خفته را به قیام و تکاپو فراخواند تا فقط حق از دست رفته ی خویش را بازیابد؟!

به خدا بزرگترین ظلم ها در حق زهرای مرضیه علیها السلام آن است که اوج مقام عرشی اش را با کوتاه اندیشه های فرشی مان چنان فروکشانیم که گمان شود چون میراث او را ظالمانه غصب کردند و حقش را جسورانه لگدمال نمودند، تاب تحمل از کف داد و برآشفتم. در جمع مسلمانان بر غاصبان فدک خروشید. و آن گاه که لیکی نشنید، به خانه پناه برد و در سوز هجران پدر و غم از دست رفتن فدک، آن قدر غصه خورد و گریست تا دق کرد و از دنیا گریخت.

والله! فاطمه علیها السلام هیچ عشقی به فدک نداشت؛ و الله! فاطمه علیها السلام به دنیا ذره ای دلبستگی نداشت؛ فاطمه علیها السلام،

مستغرق بحر وصال گشته بود و غرق در شهود آن جمال بی مثال:

آن که او مستغرق عشق خداست کی نظر او را به جمله ما سواست.

کی نظر او را به جمله ما سواست. کی نظر او را به جمله ما سواست.

(شعر از محمد رضا ربانی. آئینه ی ایزدنا: ص ۱۹۳.)

در این مقام، نگرشی بر پیشینه ی فدک و پژوهشی در علت بخشش آن از جانب پیامبر به فاطمه ی زهرا علیها السلام، می تواند ما را به کشف علل حقیقی قیام بزرگ زهرا علیها السلام در مقابل غاصبان فدک، نزدیک تر سازد.

پیشینه و فرجام فدک

فدک، سرزمینی بسیار وسیع و آباد در سرایشی خیبر، واقع در شمال مدینه بود که قلعه ای بزرگ و مستحکم، چشمه ای سرشار، نخلستان های پر بار و باغ هایی پر شمار را شامل می گردید. ساکنان این سرزمین، یهودیانی بودند که با اهل خیبر در ارتباط بوده، تحت ریاست مردی به نام «یوشع بن نون» در آن منطقه روزگار می گذراندند.

نام گذاری این سرزمین، به «فدک» از آن جهت بوده که اولین ساکن آن، مردی به اسم «فدک بن هام» بوده است. (معجم البلدان: ج ۴، ص ۲۳۸). از آن سرزمین آباد و پهناور، هم اکنون نیز باغ های متعددی در ۱۰۰ کیلومتری شمال مدینه بر جای مانده است.

چگونگی فتح فدک

در سال هفتم هجرت، حدود چهار سال قبل از رحلت پیامبر، منطقه ی حاصل خیز خیبر به تصرف مسلمانان درآمد. یک روز پس از فتح خیبر، جبرائیل از جانب خداوند بر پیامبر نازل شد و فرمان فتح فدک را آورد. در این فرمان، تصریح شده بود که فدک بایستی تنها به دست پیامبر و علی علیهما السلام فتح گردد و مسلمانان نبایستی در آن شرکت نمایند.

هنگامی که شب فرارسید، آن دو بزرگوار در تاریکی شب از لشکر جدا شده و خود را به قلعه ی فدک رسانیدند. ساکنان فدک که خبر فتح قلعه ی عظیم خیبر را در روز قبل دریافت کرده بودند، در قلعه ی فدک و پشت درهای بسته، شبی پراضطراب را می گذرانیدند.

در پی نقشه ای دقیق، امیرمؤمنان، علی علیه السلام با کمک پیامبر و امداد الهی از دیوار بلند قلعه بالا رفت و آن هنگام که بر فراز دیوار قلعه قرار گرفت، با صدایی رسا، به گفتن اذان و تکبیر پرداخت. ساکنان قلعه ی فدک که خویش را در محاصره ی مسلمانان پنداشتند، شتابان رو به سوی در قلعه نهادند تا در زمین های پیرامون آن پراکنده گردند.

در این هنگام، امیر مؤمنان از دیوار قلعه پایین آمد و به همراه پیامبر که بر در قلعه منتظر بود، راه فراریان را بستند و با آنان درگیر شدند و پس از آنکه هیجده نفر از دلیر مردان آنان را به هلاکت رساندند، اهل فدک را به اسارت درآورده، به همراه غنایم، با خود به مدینه آوردند. (بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۰ و ۱۱۴ و ۳۴۸. تهذیب الاحکام: ج ۱، ص ۴۲۴. تفسیر فرات کوفی: ص ۱۵۹).

مالکیت فدک

از آن جا که فدک، تنها به دست پیامبر و امیر مؤمنان علیهما السلام و بدون کوچکترین دخالتی از جانب دیگران، به فتح کامل درآمده بود، به فرموده ی صحیح قرآن، این سرزمین به خداوند، رسول خدا و اقربای او و نیز به یتیمان، مسکینان و در راه ماندگان تعلق می گرفت: و ما أفاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدیر. (حشر (۵۹): ۶ و ۷). و آنچه را خداوند از یهودیان به رسولش بازگردانده و بخشیده، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خویش را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد و خدا بر هر چیز تواناست.

ما أفاء الله علی رسوله من اهل القرى فله و للرسول و لذی و القربی و الیتمی و ابن السبیل کی لایکون دوله بین الأغنیاء منکم.... (حشر (۵۹) ۶ و ۷).

آنچه را خداوند از اهل این آبادی ها به رسولش بازگردانده، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد....

طبق وحی الهی، سرزمین فدک به طور یکپارچه، به مالکیت رسول خدا درآمد و قرار شد که هر کس از اهل فدک، مسلمان شود، خمس اموالش را و هر کس بر یهودیت باقی بماند، تمام اموالش را به پیامبر پرداخت نماید. یهودیان فدک از پیامبر تقاضا کردند تا

به آنان اجازه دهد تا در زمین های زارعی فدک کار کنند و تمام درآمد آن را به حضرت تسلیم نموده، تنها اجرت آن را دریافت نمایند. پیامبر این پیشنهاد را پذیرفت و پس از محاسبه ای که انجام گرفت، قرار شد سالیانه ۱۲۰۰۰۰ دینار طلا به عنوان درآمد فدک به پیامبر تسلیم گردد.

حکمت بخشش فدک به فاطمه

اندک مدتی پس از فتح فدک، پیامبر از جانب خداوند مأموریت یافت تا حق اقرای خویش را بدیشان پردازد: و آت ذا القربی حقه. (اسراء (۱۷): ۲۵). در پی نزول این آیه، پیامبر از جبرئیل پرسید: منظور از «ذا القربی» چه کسانی می باشد و حق ایشان چیست؟!

جبرئیل از جانب خداوند عرضه داشت: «فدک را به فاطمه عطا کن!» (فتزل: «و آت ذا القربی حقه»). قال: و ما هو؟! قال: اعط فاطمة فدکا و هی من میراثها من امها خدیجة... فحمل الیها النبی صلی الله علیه و آله ما اخذ منه و اخبرها بالآیه. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۸. المناقب: ج ۱، ص ۱۴۲). پیامبر بلافاصله حضرت زهرا علیها السلام را فراخواند و فرمود: خداوند فدک را برای پدرت فتح کرد و چون لشکر اسلام آن جا را فتح نکرده اند، هیچ سهم و نصیبی از آن نمی برند و مالکیت آن به اذن خداوند از آن من است تا خواست خداوند را درباره ی آن اجرا گردانم. هم اکنون دستور خداوند بر عطای فدک بر تو نازل شده و از سوی دیگر، مهریه ی مادرت، خدیجه، بر عهده ی پدرت مانده است. پدرت به دستور خداوند و در قبال مهریه ی مادرت، فدک را به تو عطا می کند. آن را برای خود و فرزندان بردار و مالک آن باش! (فقال (ص) یا بنی ان الله قد افاء علی ابيک بفدک و اختصه بها، فهی له خاصة دون المسلمین افعل بها ماشاء و انه قد کان لامک خدیجة علی ابيک مهر و ان أباک قد جعلها لک و انحلتکها لک و لولدک بعدک. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۶. الخرائج: ص ۲۵).

فاطمه ی زهرا (س) به پدر عرضه داشت: شما بر جان و مال من صاحب اختیارید و تا شما زنده اید، نمی خواهم در آن تصرفی داشته باشم. پیامبر فرمود ترس من از آن است که نااهلان، تصرف نکردن تو را در زمان حیاتم بهانه ای قرار دهند و بعد از من، آن را از تو منع نمایند. فاطمه عرضه داشت: پس آن گونه که صلاح می دانید، عمل نمایید. (فقال: لست احدث فیها حدثا و انت حی انت اولی بی من نفسی و مالی لک. فقال: اکره ان يجعلوها الیک سبه فیمنعوک اباها من بعدی فقلت: انفذ فیها امرک. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۸، حدیث ۱۱. المناقب: ج ۸، ص ۱۴۲).

پیامبر، ورقه ای خواست و امیرالمؤمنین علیه السلام را فراخواند و از او خواست تا سند مالکیت فدک را برای حضرت زهرا (س)، به عنوان اعطایی پیامبر، تنظیم نماید. و آن گاه پیامبر (ص)، علی علیه السلام و ام ایمن را بر این امر شاهد گرفت و پس از شهادت دهی ام ایمن، در شأن او فرمود: «ام ایمن زنی از زنان اهل بهشت است». (فدعا بادیم و دعا علی ابن ابی طالب فقال: اکتب لفاطمة علیها السلام بفدک نحلته من رسول الله، فشهد علی ذلک علی ابن ابی طالب (ع) و مولا لرسول الله و ام ایمن. فقال رسول الله: ان ام ایمن امرأة من اهل الجنة. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۶. الخرائج: ص ۲۵). سپس پیامبر، مردم را به منزل حضرت زهرا فراخواند و به آنان خبر داد که فدک از آن فاطمه است و در همان جا اولین درآمد فدک را به عنوان هدایی فاطمه علیها السلام بین مردم تقسیم فرمودند و بدین صورت مالکیت فاطمه علیها السلام بر فدک را رسمیت بخشیدند. (فجمع الناس الی منزلها و اخبرهم ان هذا المال لفاطمة. ففرقه فیهم و کان کل سنه کذلک و تأخذ منه قوتها.... بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۸. المناقب: ج ۱، ص ۱۴۲).

در پی این بخشش حضرت زهرا علیها السلام نماینده ای از جانب خویش برای فدک تعیین نمود و کارمندانی را تحت فرمان او سپرد تا پس از محاسبه ی دقیق و پرداخت حق الزحمه ی کارگران، سود خالص آن را خدمت آن حضرت تقدیم نمایند. در طول چهار سال مالکیت پر افتخار حضرت زهرا علیها السلام تمام درآمد سالیانه ی فدک که بالغ بر ۱۲۰۰۰۰ سکه ی طلا می شد (و جاء

اهل فدک الی النبی، فقاطعهم علی اربعه و عشرين الف دینار فی کل سنه. بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۱۶، حدیث ۱۰ و ج ۱۷، ص ۳۷۸، حدیث ۴۶. اثبات الهدات: ج ۲، ص ۱۱۶، حدیث ۵۱۵.) به دست سخاوتمند آن حضرت در امور خیر و سامان بخشی به زندگی نیازمندان مصرف می گشت.

علت غضب فدک

ده روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام با پهلوی شکسته در بستر بیماری آرمیده بود، خبر آوردند که فدک از دست رفت. مأموران ابوبکر به دستور او نماینده ی حضرت زهرا علیهاالسلام را از فدک اخراج کرده و آن را هم چون خلافت به تصرف خویش درآورده بودند.

بزرگ ترین سؤالی که به ذهن خطور می کند این است که چرا غاصبان خلافت در اقدامی عجولانه به غضب فدک پرداخته اند؟! مگر در فدک چه رازی نهفته بود که تاب تحمل را از غاصبان ربود و آنان را به اقدامی وادار نمود که ممکن بود بنیان حکومت غاصبانه شان را درهم فروریزد؟! مالکیت فاطمه علیهاالسلام بر فدک، واقعیتی نبود که احدی بتواند آن را انکار نماید؛ اما چرا با این وجود، دستگاه خلافت با شتاب تمام به غضب فدک و انکار مالکیت فاطمه علیهاالسلام بر آن اقدام نمود؟!

راز غضب فدک در این بود که غاصبان می دانستند واگذاری فدک به اهل بیت علیهم السلام امری فراتر از یک میراث گذاری عادی است که بزرگ خاندانی برای بازماندگانش بر جای می نهد. می دانستند که فدک روی دیگر سکه ی امامت است؛ امامت و خلافت به حکم خدا ویژه ی اهل بیت علیهم السلام بود و فدک، پشتوانه ی حکم خدا بود.

می دانستند که فدک، بعد اقتصادی خلافت است و خلافت، بعد سیاسی فدک و این دو، فدک و خلافت، قوی ترین پشتوانه های امامت و استمراربخش نبوت است. آنان به خوبی می دانستند بدون غضب این دو توأمان، نمی توان امام بر حق را خانه نشین و حکومتی ظالمانه را برپا ساخت.

آری، بخشش فدک به فاطمه ی زهرا علیهاالسلام کاملاً حساب شده و از روی حکمت الهی صورت پذیرفته بود تا قوی ترین پشتوانه ی اقتصادی امامت و برطرف ساز احتیاجات مالی خلافت باشد. و گرنه به فرموده ی مولای متقیان علی علیه السلام: اهل بیت کجا و چشمداشت به فدک کجا؟!

باری، غضب فدک به منظور درهم شکنی و تصاحب مستحکم ترین پشتوانه ی ولایت و امامت صورت پذیرفت و این همان سیاستی است که امروزه عده ای از منافق صفتان داخلی در ایران اسلامی پیش گرفته اند و تلاش می نمایند تا با دلیل تراشی های واهی پشتوانه های مالی و اقتصادی ولایت را تضعیف نمایند و در نهایت از تحت اختیار رهبری خارج گردانند. (پیشنهادهای گوناگون در این راستا ارائه می شود که از آن جمله می توان به طرح انتقال منابع مالی تحت اختیار رهبری؛ از جمله بنیاد جانبازان و مستضعفان انقلاب اسلامی به خزانه ی دولت اشاره کرد.)

راز قیام بزرگ زهرا در مقابل غاصبان فدک

شخصیت یگانه ای چون حضرت زهرا علیهاالسلام که به اوج وارستگی از دنیا رسیده است، چرا در مقابل غضب ملک خویش آن همه حساسیت نشان می دهد؟! چرا برای بازپس گیری فدک تمام مسلمانان را به قیام فرا می خواند؟!

برای پاسخ گویی به چنین پرسش هایی دقت و ژرف نگری در سیره ی علمی و عملی آن یگانه ی جهان ضروری است؛ دقت در شیوه ی زندگانی آن جناب از یک سو و ژرف نگری در مجموعه ی فرموده های ایشان از دیگر سوی می تواند گره گشای رمز و راز حقیقی قیام بزرگ آن حضرت باشد.

زهرا علیهاالسلام دست پرورده ی پیامبری است که همواره به او درس خداگرایی و دنیاگریزی داده است. او در پرتو تعالیم الهی به چنان معرفت و بصیرتی دست یافته بود که اگر تمام کوه های جهان هم برایش به طلا بدل می شد، در پیش چشمانش با ذره ای خاکستر تفاوت نمی کرد:

پیش او خاک بود فدک؛ زان که در فدک بوسه زند به افتخار ملک، خاک پای او
بوسه زند به افتخار ملک، خاک پای او بوسه زند به افتخار ملک، خاک پای او
(شعر از دکتر ناظرزاده ی کرمانی. مناقب فاطمی در شعر فارسی: ص ۱۰۳.)

سیره ی عملی فاطمه علیهاالسلام در دوران مالکیت چهارساله ی فدک صادق ترین گواه این حقیقت است؛ چرا که هرگاه درآمد سالیانه ی فدک به او تسلیم می شد، تنها به اندازه ی ضرورت خویش برمی داشت و باقی آن را بین فقیران تقسیم می کرد. (درآمد سالیانه ی فدک را بین ۷۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ سکه ی طلا- ثبت نموده اند. بحارالانوار: ج ۲۱، ص ۲۳.) این شیوه تا آن هنگام که فدک تحت اختیار فاطمه بود ادامه داشت (بحارالانوار: ج ۲۹، ص ۱۲۳، حدیث ۲۵.)؛ از این روی بسیاری از نیازمندان مدینه همواره چشم به راه رسیدن درآمد فدک به دستان سخاوتمند فاطمه بودند تا از انفاق آن بزرگوار، زندگی خویش را سامانی بخشند. ژرف نگری در مجموع خطابه های حضرت زهرا علیهاالسلام نیز، بویژه آن آتشین خطبه ی معروف، پرده از راز حماسه ی تاریخی آن جناب برمی دارد:

ای پدر! در پی هجران تو فاجعه ها و فتنه هایی رخ داد که اگر تو شاهدش بودی، مصیبتش برایمان بزرگ نمی آمد. ما در فقدان تو به سوگ نشستیم؛ چونان زمین تفتیده ای در فقدان باران. در حالی که قوم تو جملگی ره فساد و فتنه پیمودند؛ پس شاهد اینان باش و از میانشان غایب مباش!

رفتی و پس از تو فتنه ها برپا شد این باغ، خزان گرفت و بی برگشت وین جمع، به هم فتاد و تنها شد.
کین های نهفته آشکارا شد وین جمع، به هم فتاد و تنها شد. وین جمع، به هم فتاد و تنها شد.
(ثم التفت الی قبر ابیها و قالت:)

قد کان بعدک انباء و هنبه انا فقدناک فقد الارض و ابلها و اختل قومک فاشهدهم و لا تغب
لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب و اختل قومک فاشهدهم و لا تغب و اختل قومک فاشهدهم و لا تغب
بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۹۵ و ج ۵۳، ص ۱۸. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۶، ص ۴۶. دلائل الامه: ص ۳۵.

آری فاطمه علیهاالسلام می دید آن بنیان مستحکمی که پدرش سنگ بنای آن را گذاشته بود، به وسیله ی داعیه داران دروغین جانیشینی وی در معرض انهدام و ویرانی است. می دید که اجتماع عزتمند مسلمانان نه از سوی مشرکان، نه از طرف بیگانگان و نه از فراسوی مرزها، بلکه از جانب همانانی که ادعای رهبری و پیشوایی امت را دارند، در معرض فتنه و تفرقه ای سهمگین قرار گرفته است. ریشه ی درخت پربرکت اسلام در آستانه ی پوسیدگی بود و حقیقت اسلام در سرایشی انحراف و دگرگونی. اصل و اساس اسلام در لبه ی چنان پرتگاهی مهیب قرار گرفته بود که اگر سکوت می شد و قیامی نمی شد، چیزی از حقیقت اسلام باقی نمی ماند. قیام الهی زهرا علیهاالسلام هرگز به خاطر دلبستگی به آن تکه ملک و ریاست مملکت نبود؛ بلکه دستمایه ای بود برای بیداری مردمان.

اگر فاطمه علیهاالسلام بدون تمسک به فدک وارد میدان افشاگری می شد و فریاد برمی کشید که ای مردمان! این داعیه دار خلافت نه واجد صلاحیت علمی برای رهبری است و نه دارای تقوای لازم برای پیشوایی، مردم می گفتند: او در زمره ی اولین ایمان آوران است که در فرار پیامبر از مکه به مدینه، همراه و همرازی مطمئن و در غار ثور، یار و هم نشینی وحشت زدا برای پیامبر بوده است. او همان است که دخترش، حفصه، را به عقد پیامبر درآورده است. درباره ی پدر زن پیامبر اسلام، پیرمردی مشهور به صداقت و دارای

سابقه هایی درخشان در اسلام، چگونه می توان باور کرد که بدون هیچ صلاحیت علمی و تقوایی، تنها از روی هوای نفس، خیال جاه و مقام در سر پیروانند؟! شاید این اعتراض شما از آن روست که خود را از مسند خلافت، دور و بی بهره می بینید؟! اگر به سن و سال هم باشد، ابوبکر صدیق، این پیرمرد ریش سفید و پدر زن پیامبر، بر علی، داماد جوان پیامبر، مقدم است! قدری صبر و تأمل نمایید تا نوبت به شما هم برسد!

در مقابل این حماقت و جهالت غم بار، چه باید کرد؟ در مقابل شعور اندک سیاسی و اجتماعی مردمان و سطحی نگری ایشان، چه چاره ای باید اندیشید؟!

عصاره ی مجاهدت تمام پیامبران و صالحان طول تاریخ و حاصل تلاش جان فرسای پیامبر اسلام در طول عمر پربرکتش، جملگی در آستانه ی فروپاشی است، اینک چه تدبیری باید اندیشید؟! باید چون طوفانی بنیان کن بپا خاست و با پدیدآوری امواجی سهمگین، ناآرام و مداوم بر سینه های سنگ شده، فرود آمد تا شاید صخره ی دل ها بشکند و درهم فروریزد و گوهر نورانی فطرت از آن میان پرتوافشانی بیآغازد.

مطرح سازی فدک، دستمایه ای بود برای نجات مردمان از سطحی نگری و ساده انگاری؛

مردمانی که به اغوای شیاطین انسان نما، چون مردگان، در سکوتی غم بار خفته بودند. ساز کردن فدک برای دماندن روحی بود در کالبد آن نامردمان تا از خواب غفلت و شهوت به پا خیزند و قیامی را بر ضد پیشوایان ضلالت به سامان رسانند. فاطمه علیهاالسلام می خواست که با محکوم نمایی غاصبان فدک، بر صحیفه ی جاودانه ی تاریخ ثبت گرداند که آن داعیه داران دروغ زن خلافت، بیش از هر چیز در پی شهرت پست و ریاستند و برای پیشوایی امت هیچ صلاحیتی ندارند.

آری، آب می بایست از سرچشمه بسته می شد؛ و گرنه به سیلی بنیان کن بدل می گشت که اسلام را از ریشه و بن برمی کند. هرگز فدک به عنوان یک تکه ملک مطرح نبود. فدک، نشان ولایت بود و ولایت، محک؛ فدک، محکی می شد برای ارزش گذاری بر عیار مسلمانی:

عصمت او مورد رشک ملک او ندارد اعتنایی بر فدک آن فدک ار بهر تو کرده محک.

پا زده بر ما سوا و بر فلک آن فدک ار بهر تو کرده محک. آن فدک ار بهر تو کرده محک.

(محمد رضا ربانی، آینه ی ایزد نما: ص ۱۹۳.)

فدک، مطرح نبود. فدک، سمبل امامت بود و امامت، حجت؛ فدک، اتمام حجتی شد بر تمام مسلمانان:

فدک چه جلوای کند به پیشگاه دولتم علیه غاصب فدک از آن قیام کرده ام که راه پُر جهاد حق نشان دهم به پیروم.

که مالکیت جنان به کف بود چو حیدرم که راه پُر جهاد حق نشان دهم به پیروم. که راه پُر جهاد حق نشان دهم به پیروم.

(حبيب الله چایچیان (حسان).)

ریشه های فاجعه ی سقیفه و غضب فدک از منظر زهرا

فاجعه ی سقیفه و در پی آن، غضب ظالمانه ی فدک سنگ بنای تمام ظلم ها و ستمگری ها در طول تاریخ اسلام گردید؛ اما آیا

فاجعه ای چنان هایل، تنها محصول سیاست بازی و غوغاسالاری پیشوایان سقیفه بود؟!

چرا از دلاورمردان صحنه ی شجاعت و شهامت جز سایه ای از ننگ و ضلالت خبری نبود؟!

آن بیعت کنندگان بی شمار با علی مرتضی علیه السلام در روز غدیر خم به کدامین لانه خزیده بودند؟!

آن آگاهان از بی کران فضایل فاطمه ی زهرا علیهاالسلام چگونه رضایت دادند تا در حق او جسارت شود و قطعی ترین حق او

غضب گردد؟!

چگونه می شود که پیشاپیش چشم دلاوران و غیرتمندان مهاجر و انصار روشن ترین و قطعی ترین حقوق به تاراج رود و نوای حتی یک اعتراض از جمع آنان برنخیزد؟!

چگونه می شود ملکی را که پیامبر به دخترش بخشیده و به اعلان همگان رسانده است، پیش چشمان تمام مسلمانان غارت نمایند و جز نوای سکوتی مرگبار از آنان به گوش نرسد؟!

ریشه های این فاجعه ی عظیم چه بود؟!

از آن جا که اصل تکرارپذیری در تاریخ از اصول مسلم و غیرقابل انکار است، شناسایی ریشه های این فاجعه ی تاریخی می تواند عبرت آموز ما گردد تا با پرهیز از آن عوامل و جلوگیری از تحقق آن، حکومت اسلامی خویش را که استمرار حکومت نبوی است، از ننگ چنان فجایعی برهانیم و آن را به ساحل نجات رسانیم. ان شاء الله.

پراکندگی از اطراف امامی یگانه

در خطبه ی تاریخی حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام فرازی نورانی جلوه نمایی می کند که شاید بتوان گفت تمام مطالب پیشین و پسین این فراز برای فهماندن و جانداختن آن بیان شده است: و جعل طاعتنا نظاما للمله و امامتنا امانا للفرقه. (الاحتجاج: ص ۹۷. دلائل الامامة: ص ۳۳.)

حضرت در سخنرانی حماسی خود افق های بسیاری را می گشایند: از حمد و ثنای الهی گرفته تا نقش رسالت در تحول تاریخی عرب، حکمت دستورهای اسلامی و فراوان اعجوبه های حکمت آمیز دیگر؛ اما با ژرف نگری در فرازهای این خطبه می توان دریافت که تمام بحث های مطرح شده در راستای روشن سازی «جایگاه ولایت و امامت در نظام اسلامی» چینش و سامان یافته است.

باری، مهم ترین هدفی که در این خطبه ی بی نظیر دنبال می شود فهماندن این حقیقت به مردمان است که تنها راه ثمربخشی شریعت و یگانه محور وحدت، پذیرش ولایت اهل بیت علیهم السلام و سرسپردگی عملی بدان می باشد: و جعل طاعتنا نظاما للمله و امامتنا امانا للفرقه؛ (الاحتجاج: ص ۹۷. دلائل الامامة: ص ۳۳.) خداوند، اطاعت ما را سامانی برای آیین اسلام و امامت ما را امانی از تفرقه و اختلاف قرار داده است.

واژه ی «ملت»، هرچند در زبان فارسی به معنای مردم و جامعه می باشد، اما در فرهنگ قرآنی و روایی به معنای دین و آیین خدایی است: و اتبع مله ابراهیم حنیفاً (نساء (۴): ۱۲۵.)؛ جملگی از آیین ابراهیم پیروی کنید که دینی استوار و بی انحراف است. دین و آیینی که از دیدگاه الهی دارای روح و حقیقتی واحد است و این روح واحد چیزی نیست جز اسلام و تسلیم محض در مقابل قادر متعال: ان الدین عند الله الاسلام؛ (آل عمران (۳): ۱۹.) همانا دین پسندیده نزد خدا آیین اسلام است. هو سمکم المسلمین من قبل...؛ (حج (۲۲): ۷۸.) خداوند از این پیش شما امت را در صحف ابراهیم و در این قرآن، مسلمان نامیده است.

حضرت زهرا علیهاالسلام در این فراز نورانی آیین اسلام را به مجموعه ای متشکل از اعضا و ارگان های متعدد تشبیه می فرماید که ثمربخشی آن، در درجه ی نخست نیازمند یک نظام فرماندهی است که میان همه ی زیر مجموعه ها تعادل و توازن نتیجه بخش برقرار سازد و در درجه ی دوم وابسته به انسجام زیرمجموعه ها با یکدیگر و هم آهنگی کامل آنها با خواسته های فرماندهی است.

هر مجموعه ای اگر از یک نظام فرماندهی خلاق و مدبر بی بهره باشد و یا با وجود فرماندهی مناسب، بین زیرمجموعه ها و فرماندهی، اتحادی مطلوب برقرار نباشد، هرگز به هدف و سامان نخواهد رسید. برای رسیدن به تصویری شفاف تر از این حقیقت، بجاست که در مجموعه ی ارگانیزم بدن انسان، به عنوان نمونه ای محسوس نظر نماییم:

سیستم بدنی انسان گاهی چنان دچار نقص و مشکل می شود که دیگر نمی تواند آثار مورد انتظار را از خویش ظاهر نماید. چنین اختلاف هایی در بدن انسان دو گونه است: گاهی با این که تمام اندام ها و عضوهای بدن سالمند، کل ارگانیزم بدن تعادل و توازن خویش را از دست می دهد و این از آن روست که دستگاه فرماندهی بدن، دچار نوعی نقص و اختلال گشته است و فرمان های لازم را به درستی صادر نمی نماید؛ مانند اینکه اندک اختلالی در سلسله ی اعصاب یا در ترشح غده ی هیپوفیز مغزی، باعث درهم ریزی تعادل و توازن کل بدن و فعالیت های آن می گردد؛ اما گاهی با آنکه دستگاه فرماندهی بدن (مغز و سلسله ی اعصاب) در اوج سلامت است، در فعالیت های بدنی تعادل مطلوبی مشاهده نمی شود و این از آن روست که یک یا چند عضو از اعضای بدن دچار نوعی نقص و اختلال گشته اند و دستورهای فرماندهی را به درستی اجرا نمی نمایند؛ مانند این که پدیداری درد و سوزشی در چشم، باعث به هم خوردن دیگر عضوها و در نتیجه فروریزی نظم کل ارگانیزم می گردد.

به همین سان نابسامانی امور هر جامعه ای یا ره آورد اختلال و نقص در نظام فرماندهی و یا فرجام ناهماهنگی بین فرمانبران و فرماندهی است و یا نتیجه ی هر دو. بنابراین هر نوع وضعی در دستگاه فرماندهی یا هر گونه اختلافی بین زیرمجموعه های فرمانبر یا هر قسم ناهماهنگی در رابطه ی فرماندهی و فرمانبری می تواند کل جامعه را تحت تأثیر قرار دهد و آن را به مجموعه ای نابهنجار و نامتعادل تبدیل سازد.

جامعه آنگاه از ناهماهنگی و نابسامانی می رهد و به انسجام و سامان می رسد که افراد آن یک نظام لایق و کارآمد را برای فرماندهی خویش برگزینند و جملگی با اتحاد و هم آهنگی کامل به اجرای فرمان ها و خواسته های آن همت گمارند تا از این رهگذر تمام افراد جامعه به سعادت و آخرت نایل آیند.

رمز موفقیت پیشوای امت

در جامعه ی اسلامی خود شاهدیم که برخی از روی غفلت و سادگی می گویند: چرا با آن که بیش از بیست سال از برپایی حکومت اسلامی در ایران می گذرد، هنوز نابهنجاری های زیادی در عرصه های مختلف فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... مشاهده می شود؟! چرا هنوز شعارهای اسلامی و هدف های متعالی این حکومت تحقق نیافته است؟! و برخی دیگر از روی غرض و مرض نابسامانی های موجود در جامعه را سند و شاهی بر مدعای خویش مبنی بر ناکارآمدی حکومت ولایی در به سعادت رسانی انسان ها می انگارند. (برای آگاهی بیشتر خوانندگان تنها به چند نمونه ی ذلت بار از این گونه شبهه افکنی ها اشاره می نمایم و خوانندگانی را که در جستجوی بیشتر این شبهه ها می باشند به کتاب «آزادی یا توطئه، نگاهی به کارنامه مطبوعات شبهه افکن» ارجاع می دهیم:

علی حسوری: پس از گذشت بیست سال عدم کارایی حکومت دینی بر همگان روشن گردیده است. ماهانه جامعه سالم، تیرماه ۱۳۷۷.

هوشنگ گلشیری: اکنون پس از گذشت بیست سال، همه ی آرمان های انقلاب فروریخته است. مگر قرار نبود حکومت عدل علی برپا کنیم، مگر قرار نبود همه جهان را تسخیر کنیم و اسرائیل را از بین ببریم؛ برعکس امروز کارمان به جایی کشیده شده که برای افزایش یک سنت در بهای نفت باید به همان ها که قصد نابودیشان را داشتیم التماس کنیم. روزنامه ایران جوان، اسفند ۱۳۷۷.

عبدالکریم سروش: انقلاب ما بر اساس اسلام اسطوره ای بنا شده نه اسلام عقلانی... انقلاب اسلامی هیچ پیشرفتی در ترویج اخلاقی و آموزه های دینی نداشته است. روزنامه نشاء خرداد ۱۳۷۸.

یوسفی اشکوری: انقلاب اسلامی، خلاف وعده ها و اهداف خود عمل کرده است... روزنامه نشاء اردیبهشت ۱۳۷۸.

عزت الله سبحانی: به طور کلی انقلاب ما عاقل پرور و متفکرپرور نبوده و روز به روز فضا برای فکر عوامانه بازتر و فضای

تفکراندیشمندان به بسته می شود. پس از گذشت بیست سال این انقلاب نه فیلسوف و دانشمندی تربیت و نه جذب کرد؛ بلکه آدم هایی احساسی را پرورش داده است. روزنامه فتح، ۱۳۷۸/۱۲/۰۲، صفحه ۸.)) جواب تمام این شبهه افکنی ها را در همان فراز کوتاه از خطبه ی حضرت زهرا علیهاالسلام می توان یافت. از دیدگاه فاطمه ی زهرا علیهاالسلام آیین اسلام مجموعه ای است که جز در صورت لیاقت رهبری و نیز سلامت ارگان های مختلف در فرمانبری از رهبری، به هدف نهایی و نتیجه ی قطعی نمی رسد و این در حالی است که لایق ترین مردمان برای پیشوایی و فرماندهی امت، اهل بیت عصمت و طهارت می باشند؛ چون تنها این خانواده اند که از هوس ها، شهوت ها، ثروت جویی ها، مقام طلبی ها و خودخواهی ها به طور کامل رسته اند و به پاکی و طهارت خدایی مزین گشته اند: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا؛ (احزاب (۳۳): ۳۳.) خداوند چنین خواسته است که هر گونه آرایش و ناپاکی را از شما اهل بیت نبوت ببرد و شما را از هر عیب و آلودگی پاک و منزّه گرداند.

تنها پیشوایی و رهبری اهل بیت است که می تواند جامعه را از اختلاف و پراگندگی برهاند: امامتنا امانا من الفرقه و تنها اطاعت همه جانبه از ایشان است که می تواند آیین اسلام را به هدف نهایی خود؛ یعنی سعادت دنیوی و اخروی همه ی افراد جامعه، برساند: اطاعتنا نظاماً للملئه.

امت بی امام، چونان گله ی بی چوپان است که عاقبت نصیب گرگ خواهد شد و در گرداب فتنه ها و بلاها فرو خواهد غلطید. اما تنها در صورتی می توان ادعا کرد که در جامعه ای نظام اسلامی حاکم است که علاوه بر الهی بودن دستگاه فرماندهی و رهبری، تمام ارکان جامعه نیز با رهبری الهی رابطه ای سالم و خدایسندانه برقرار نمایند. آن هنگامی بایست نقش و ثمره ی کامل نظام اسلامی را انتظار داشت که ارگان ها و اندام های نظام با کنارگذاری اختلافات شخصی و جناحی تمام دستورهای رهبری الهی را خالصانه پذیرا شود و عاشقانه به اجرا درآورند. اما وقتی ارگان هایی در ارتباط با این مراکز فرماندهی دچار اختلال باشند و تحت تأثیر هواهای نفسانی فرمانهای الهی را پذیرا نشوند و یا عواملی چون نقشه ها و سرمایه گذاریها دشمنان خارجی و همراهی شیطان صفتان داخلی هم آهنگی و انسجام لازم بین رهبری و امت را بر هم بزنند، نبایستی انتظار غیر واقع بینانه ای داشت.

آری، ولایت و امامت تنها عامل به سامان رسانی آیین اسلام است؛ اما به شرط ولایت پذیری امت. باری، ولایت و امامت یگانه محور وحدت، امنیت و عدالت است؛ اما به شرط همراهی و همدلی امت. ای صد افسوس، اگر امت، امامت را قدر نشناسد و آن را تنها واگذارد!

ای دو صد افسوس اگر امت، طواف کعبه ی ولایت، این یگانه ترین محور عزت، را واگذارد و به جمرات شیطان، این ننگین ترین محور ذلت، روی آورد!!

ای هزاران افسوس که اگر امت چنین جفایی در حق امامت روا دارد، طوفان فتنه ها و تفرقه ها از هر سو بر او هجوم خواهد آورد و بنیان و سامان جامعه ی اسلام را درهم خواهد شکست!!!

از همین روست که صدیقه ی طاهره علیهاالسلام در آن بی نظیر خطبه ی حکمت آموز، یگانه راه رسیدن به توسعه و عدالت اجتماعی را روی آوری مردمان به ولایت و امامت و همراهی عملی ایشان با پیشوای الهی امت معرفی می فرماید:

به خدا سوگند اگر پای در میان می نهادند و علی علیه السلام را بر کاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او وانهاد بود یاری و همراهی می کردند، آسان آسان ایشان را به راه راست می برد و حق هر یک را بدو می سپرد؛ چنان که کسی زیانی نبیند و هر کس میوه ی آنچه کشته است، بچیند.

این شتر را سالم به مقصد می رساند و حرکتش برای کسی رنج آور نبود. تشنگان عدالت را از سرچشمه ی سرشار زلال حقیقت سیراب می کرد؛ چشمه ای که آب زلال آن فواره زنان از هر طرف جاری است که هرگز رنگ کدورت نپذیرد و همواره سیراب بوده، رنج تشنگی نبیند.

و آنگاه بلافاصله به رمز وحدت بخشی، عدالت گستری و امنیت آوری ولایت اشاره می‌فرمایند:

اگر علی علیه السلام که همواره در پنهان و آشکار نصیحت کننده‌ی مردمان بود، به خلافت می‌رسید، از اموال بیت المال برای خود ذخیره نمی‌نمود و از ثروت دنیا به اندازه‌ی نیاز برمی‌داشت؛ به اندازه‌ی آب اندکی که عطش را فرونشاند و طعام مختصری که رفع گرسنگی نماید.

در آن هنگام، زاهد از حریص به دنیا و راستگو از دروغگو باز شناسانده می‌شد. اگر مردم ایمان آورده، تقوای پیشه می‌ساختند و حق را به امام واقعی می‌سپردند، درهای رحمت از آسمان و زمین به روی آنان گشوده می‌گشت؛ اما دروغ گفتند و به زودی خدا به کیفر آنچه کرده‌اند، آنان را عذاب خواهد فرمود. (و تالله لو مالوا عن المحجة اللائحة و تکافؤوا عن زمام نذة الیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و زالو عن قبول الحجة الواضحة لردهم الیها و حملهم علیها و لسا ربهم سیرا سجحاً، لا یکلم خشاشه و لا یکل سائره و لایمل راکبه، و لأوردهم منهلاً نمیراً صافياً رویاً، تطفح ضفتاه و لایترق جانباه، و لأصدرهم بطاناً و نصح لهم سرّاً و إعلاً، و لم یکن یحلی من الغنی بطائل و لایحظی من الدنیا بنائل غیر ری الناهل و شعبة الکافل، و لبان لهم الزاهد من الراغب و الصادق من الکاذب «و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الأرض و لکن کذبوا فآخذنا هم بما کانوا یکسبون» (اعراف: ۹۶) «والذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین» (زمر: ۵۱). معانی الاخبار: ص ۳۵۴. کشف الغمة: ج ۱، ص ۴۹۲. دلائل الامامة: ص ۳۹. بلاغات النساء: ص ۳۲. الاحتجاج: ص ۱۰۸.)

ولایت فقیه، استمرار امامت

از دیدگاه خدایی زهرا علیها السلام نقش آفرینی کامل اسلام تنها در سایه‌ی اطاعت هم‌آهنگ و همه‌جانبه‌ی ارکان جامعه از امامت حاصل می‌شود. مطلوب‌ترین شیوه‌ی حکومتی، حاکمیت مستقیم معصوم و پیروی کامل از فرامین الهی اوست؛ اما از آن جا که حضور مستقیم معصوم در همه‌ی بلاد میسر نیست، اما معصوم کسانی را به نیابت از خویش به عنوان نایب، نماینده، والی، عامل، استاندار، فرماندار و... به شهرهای مختلف می‌فرستد؛ نایبانی که از لحاظ سیره‌ی علمی و عملی، شبیه‌ترین و نزدیک‌ترین افراد به معصوم می‌باشند.

با این بیان، روشن می‌شود که مفهوم ولایت فقیه هیچ اختصاصی به عصر غیبت ندارد؛ بلکه در عصر حضور معصومان علیهم السلام نیز رواج داشته است. از اینرو پیشینه‌ی ولایت فقیه، نه تنها در دوران غیبت کبرا که در همان زمان حضور رسول صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نیز قابل مشاهده است.

بارزترین مصداق مفهوم ولایت فقیه را می‌توان در زمان حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام مشاهده کرد. آن حضرت در زمان حاکمیتشان کسانی را چون: محمد بن ابی بکر، مالک اشتر و... را در نقاط مختلف کشورهای اسلامی به حکومت می‌گماردند. این افراد، منصوب خاص حضرت علی علیه السلام به شمار می‌آمدند و اطاعت از ایشان مانند اطاعت از خود آن حضرت واجب بود؛ چرا که این افراد، به واقع، منصوب با واسطه از طرف خدا بودند. ولایت فقیه هم در حقیقت نصب با واسطه است و فقیه به واسطه‌ی معصوم، از طرف خداوند اجازه دارد تا امور حکومت را عهده دار شود. (برای آگاهی بیشتر از پیشینه‌ی ولایت فقیه و دلایل عقلی و نقلی آن مراجعه فرمایید به پرسش و پاسخ، آیه‌الله مصباح یزدی: ج ۱ و نیز حقوق و سیاست، آیه‌الله مصباح یزدی: فصل ۶ (حکومت اسلامی) و نیز نظام سیاسی اسلام، محمدجواد نوروزی.)

بر اساس دیدگاه عقیدتی شیعه، حاکمیت، از شؤون ربوبیت الهی و تنها از آن خداست. هیچ کس حق حکومت بر انسانی را ندارد؛ مگر آن که خداوند به او چنین اجازه‌ای داده باشد (این دیدگاه به «نظریه نصب» مشهور است و به جز تعداد معدودی در تاریخ معاصر، مورد اتفاق همه‌ی فقهای شیعه است.)؛ یعنی حق حاکمیت بر مردم در درجه‌ی اول، ویژه‌ی معصومان علیهم السلام و در

اولویت بعد، از آن اشخاص صاحب صلاحیتی است که از هر جهت شبیه معصومان و مورد تأیید ایشان می باشند. اگر افراد جامعه ی اسلامی فرمانروایی معصوم یا شبیه ترین خلایق به معصوم را بپذیرند و خود را ملزم به اطاعت از ایشان بدانند پراکندگی ها، کینه توزی ها، کشمکش ها، جناح بازی ها، مقام جویی ها و... همه از جامعه رخت برخواهد بست و جای خود را به اتحاد، یگانگی، وحدت، پیشرفت و... خواهد سپرد و از این رهگذر، هدف نهایی آیین اسلام که رساندن یکایک افراد به تمام سعادت‌های مادی و معنوی است، تحقق خواهد پذیرفت و این همان حقیقتی است که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام فراوان بر آن پا می فشرد (اما واللّه لو ترکوا الحق علی اهلہ واتبعوا عتره نبیہ لما اختلف فی اللہ تعالی اثنان و لورثها سلف عن سلف و خلف عن خلف حتی یقوم قائمنا التاسع من ولد الحسین ولکن قدموا من اخره و اخروا من قدمه اللہ.... بحارالانوار: ج ۳۶، ص ۳۵۳، روایت ۲۲۴) :

به خداوند سوگند اگر حق به اهلش وانهاده و از عترت پیامبر پیروی می شد، بین هیچ دو نفری در مورد خداوند اختلافی پدید نمی آمد و این اتحاد و یگانگی، پشت به پشت، به میراث نهاده می شد تا قائم ما، نهمین فرزند حسین علیه السلام، قیام می نمود. اما تفرقه و پراکندگی از آن جا ریشه گرفت که آن کسی را که خداوند عقب انداخته بود، جلودار خویش ساختند آن کسی را که خداوند او را مقدم داشته بود، عقب زند....

سربرآوری نفاق ها و کینه های خفته

خطبه ی حماسی فاطمه علیهاالسلام پس از حمد و ثنای الهی، اشاره به حکمت برخی از دستورات خدایی، گذری بر تاریخ ذلت بار جاهلی و نگاهی به سیر عزت یابی عرب از رهگذر رسالت نبوی و رشادتهای علی علیه السلام، با تحلیل ریشه های فتنه ی سقیفه دنبال می شود:

آن هنگام که خدای تعالی همسایگی پیامبران را برای رسول خویش برگزید دورویی ها آشکار و کالای دین کهنه و بی خریدار گشت. خشم فروخورده ی گمراهان زبانه کشید و کمترین گمنامان به سالاری رسید.

پیشوای اهل باطل آواز درداد و یکه تاز میدان شما گردید. شیطان از کمین گاه خویش سر بر آورد و شما را به خود دعوت کرد و دید که چه زود اجابتش نمودید و در دام فریض خزیدید. چون شما را به حق کشی فراخواند، لبیک شما را دریافت و چون شما را در مقابل حق به خشم و غضب در آورد، شما را غضبناک یافت. (فلما اختارالله لنبیہ دار انبیائہ و مأوی اصفیائہ ظهر فیکم حسیکة النفاق و سمل جلباب الدین و نطق کاظم الغاوین و نبغ خامل الاقلین و هدر فیتق المبطلین فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان رأسه من مغرزه هاتفاً بکم فالفاکم لدعوتہ مستجبین و للغرّة فیہ ملاحظین، ثم استنهضکم فوجدکم خفافاً واحمشکم فألفاکم غضاباً. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۳. دلایل الامامة: ص ۳۹)

حضرت زهرا علیهاالسلام ریشه ای ترین عامل شعله وری فتنه را نفاق های در نهان خفته معرفی می کند. قساوت‌مندان به ظاهر مسلمان شده، عقب ماندگان به ظاهر رشدیافته، گمراهان به ظاهر هدایت شده، آتش تعصب ها و کینه های قومی

قبیله ای را در نهاد خویشتن فرو نشانده اند، به تهذیب و تزکیت نفوس خویش نپرداخته اند، سطح معرفت های خود را ترقی نداده اند ولیکن داعیه ی دین و ایمان را پوششی برای ظلمت و قساوت درونی شان قرار داده، همواره مترصد فرصتی گشته اند تا از پشت بر اسلام خنجر بزنند.

چه کسی باور می کرد که پیشتازان جنگ و جهاد، سوداگران جان و انفاق کنندگان مال، در نهان دل‌هایشان دورویی پیروانند؟! چه کسی باور می کرد که پیشتازان بیعت با علی علیه السلام در روز غدیر از او کینه ها و نفرت ها به دل داشته باشند؟! در آن زمان چه کسی جرأت می کرد داعیه داران جانبازی در راه خدا را منافق خطاب نماید؟! چه کسی شهادت آن را داشت که فداسازان جان و مال در راه خدا را فریب خوردگان شیطان بخواند؟! چه کسی می توانست پرده های دروغین دین و ایمان را فروافکند و باطن

ظلمت و ضلالت را برملا نماید؟!

چه کسی می‌توانست جز زهرا علیها السلام می‌توانست فریاد برآورد که هر چند بهانه‌ها و شعارهایتان مردم فریب و زیبا؛ اما حقیقت کارتان زشت و نازیباست؟! هر چند خود را خاموش کنندگان فتنه می‌خوانید؛ اما فتنه افروزان حقیقی شما نیستید. هر چند خود را قرآن‌گرا می‌دانید؛ اما در عمل، به دامن شیطان گریز کنید.

شعارهایتان جملگی دروغ و نیرنگ و کارهایتان برافروزاننده‌ی فتنه و ننگ:

هنوز از عهد و قراری چیزی نگذشته و سوز سینه‌ی ما خاموش نگشته بود؛ زخم دل ما التیام نگرفته و پیامبر هنوز دفن نگردیده بود که آنچه نبایست کردید و آنچه از آنتان نبود، بردید و بدعتی بزرگ پدید آوردید. بهانه آوردید که از فتنه می‌ترسیم؛ اما بدانید که خود را به قعر آتش فتنه افکندید؛ چرا که آتش دوزخ، کافران را از هر سو فرامی‌گیرد.

شما کجا و فتنه خواباندن کجا؟! دروغ می‌گویید و راهی جز راه حق می‌پوید! و گرنه این کتاب خداست در میان شما! نشانه‌هایش به کم و کاست هویدا و امر و نهی آن روشن و آشکاراست! شما به چنین کتابی پشت نموده‌اید. وای بر شما! آیا می‌خواهید از آن رو گردانید یا به غیر آنچه در آن است، حکم نمایید؟! کسی که جز تسلیم محض در مقابل خداوند، آیینی پذیرد، روی رضای پروردگار نبیند و در آخرت با زیانکاران نشیند. (فوسمتم غیر ابلکم و آوردتم غیر مشربکم. هذا! والعهد قریب والکم رجیب و الجرح لما یندمل و الرسول لما یقبر اعتذاراً زعمتم «الا فی الفتنه سقطوا و ان جهنم لمحیطه بالكافرین» (توبه: ۴۹) فهیهات منکم؟ و کیف بکم؟ و انی تؤفکون؟ و کتاب الله بین اظهرکم، اموره ظاهره و احکامه زاهده و اعلامه باهره و زواجره لائحته و اوامره واضحه، و قد خلفتموه وراء ظهورکم، ارغبه عنه تریدون ام بغیره تحکمون؟ بئس للظالمین بدلاً «و من یتبع غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین.» (آل عمران: ۸۵). الاحتجاج: ص ۱۰۸. دلایل الإمامة: ص ۳۹)

صحیفه‌ی تاریخ این چنین در پیش روی ما گشوده شده و کلمات آگاهی بخش فاطمه علیها السلام این چنین در گوش جانها طنین انداز گشته است. و این ثمره، به بهای اندک محقق نشده است. بهای این روشنگری‌ها، درهم شکسته شدن سینه و پهلوی زهرا اطهر علیها السلام، سیلی خوردن و نیلی شدن آن چهره‌ی مطهر و ۲۵ سال مظلومیت و سکوت کشنده‌ی حیدر علیه السلام است. آری، ما میراث دار خون سینه و پهلوی شکسته‌ی زهرا اطهریم. باری، این بیان‌های گران بها برای عبرت ما شیعیان است: فاعتبروا یا اولی الأبصر؛ (حشر (۵۹): ۲). پس پند و عبرت بگیرید ای صاحبان اندیشه!

اگر به تهذیب نفوس و خالص سازی نیت و اعمالمان همت نگماریم، از تاریخ عبرت نگرفته ایم! اگر لحظه‌ای از اهل بیت علیهم السلام جدا گردیم، از تاریخ عبرت نگرفته ایم! اگر گذاشتیم منافقان به لانه خزیده‌ی دیروز سر از لانه بیرون آورند و یکه تازان میدان شوند، عبرت نگرفته ایم! اگر اجازه دادیم آنان که به فرموده‌ی امام از منافقان نیز بدترند (اشاره به فرموده‌ی حضرت امام، درباره‌ی گروهک نهضت آزادی: در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی، مسائل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است. آنچه باید اجمالاً گفت آن است که پرونده‌ی این نهضت و همین طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب، شهادت می‌دهد که نهضت به اصطلاح آزادی، طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به آمریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است... به حسب آنچه من از انحرافات آنها مشاهده کرده‌ام، اگر خدای متعال عنایت نفرموده بود و مدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند، ملت‌های مظلوم به ویژه ملت عزیز ما اکنون در زیر چنگال آمریکا و مستشاران او دست و پا می‌زند و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می‌خورد که قرن‌ها سر بلند نمی‌کرد. و به حسب امور بسیار دیگر، نهضت به اصطلاح آزادی، صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانونگذاری یا قضایی را ندارند و ضرر آنها به اعتبار آن متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی‌مورد در تفسیر قرآن و احادیث شریفه و تأویلهای جاهلانه ممکن است موجب فساد عظیم شوند، از ضرر گروهک‌های دیگر حتی منافقین - این فرزندان عزیز بازرگان - بیشتر و بالاتر است. صحیفه

ی نور: ج ۲۲، ص ۳۸۴. پاسخ حضرت امام به نامه ی وزیر وقت کشور، بهمن ماه ۱۳۶۶.)، سیاست گذاران پشت پرده ی برخی از امور کشور اسلامی مان شوند عبرت نگرفته ایم! اگر عنوان ها و شعارهای منافق صفتان، فریبمان داد و باعث شد تا ایشان را بر مسند های دولتی و حکومتی بنشانیم، عبرت نگرفته ایم. اگر ساکت نشستیم و اجازه دادیم تا افرادی سست عنصر با داعیه ی دروغین مسلمانی بدترین توهین ها را به اسلام نمایند، عبرت نگرفته ایم! چه شده است که در کشور اسلامی ایران، مهد دلیران و فداییان، کسی جرأت کرده، بگوید: مارکس، پدر دین ستیزی، بخشی از حقیقت را گفته است که دین، افیون توده ها و جامعه هاست؛ ما سخن او را کامل می کنیم و می گوئیم: دین افیون ملتها و حکومتهاست. (هاشم آغاچری، عضو سازمان مجاهدان سازمان انقلاب اسلامی: مارکس، بخشی از حقیقت را گفته است که دین افیون ملتهاست؛ من می خواهم بخش دیگری از آن را نیز بگویم که دین، افیون حکومتها هم هست. هفته نامه شما، ۲۰ / ۰۵ / ۷۹) اگر فردی سر سوزنی ایمان در دل داشته باشد، چگونه می تواند اجازه ی چنین گستاخی و جسارتی را به خود بدهد و چنین سخن اهانت آمیزی را بر زبان براند؟!

بزرگترین رسالت این قسمت از خطبه ی حضرت زهرا علیهاالسلام شناساندن چهره ی نفاق و عملکرد مودیانة ی منافقان است. منافقان، همواره مترصد فرصتند و به محض این که زمینه را آماده ببینند به میدان می آیند و پرده از قساوتها و خباثتهای باطنی خویش برمی افکنند. میزان میدان داری منافقان به هوشیاری و آگاهی مردمان وابسته است. اگر هوشیاری، شهادت و غیرت مردمان در مقابل ایشان قد علم کند، دوباره بر چهره های خویش نقاب می افکنند و به لانه های خویش می خزند؛ اما اگر هوشیاری، شهادت و غیرت دینی بر باد رفته باشد، منافقان یکه تاز میدان خواهند شد و مردمان را به گرداب ضلالت و هلاکت سوق خواهند داد. مصداق بارز این حقیقت را می توان در جریان کنفرانس برلین مشاهده نمود. منافقان شرکت کننده در این کنفرانس چون زمینه را آماده پنداشتند، نقاب از چهره های کریه خویش برداشتند؛ و بدترین اهانتها را به دین، احکام دین، ولایت و حکومت ولایی روا داشتند؛ اما چون مردمان ایران را غیور، بیدار و هوشیار یافتند، دوباره بر نفاق باطنی شان نقاب افکندند و یاوه هایشان را پس گرفتند. ممکن است همانان که تا دیروز تیشه بر ریشه ی دین، اسلام، امامت و ولایت می زدند، امروز از اسلام، ولایت و حاکمیت ولی فقیه دم بزنند؛ همانان که تا دیروز با گستاخی تمام، مشکل اساسی مردم را قانون اساسی قلمداد می کردند، امروز از قانون مداری سخن برانند.

همینان هر چند شعارشان قانون مداری باشد، اما کردارشان چیزی جز قانون ستیزی نیست؛ چرا که اینان با اسلام دشمنی دارند و قانون اساسی ما بر پایه ی اصول اسلامی بنا شده است. اینان ولایت و امامت را قبول ندارند و قانون اساسی ما بر محور ولایت فقیه شکل گرفته است.

حقیقت نفاق، همین است: یک روز، ولایت ستایی و دیگر روز، ولایت ستیزی. یک روز، اسلام مداری و روز دیگر، اسلام زدایی. یک روز، قانون گرایی و دیگر روز، قانون گریزی. بایستی به هوش باشیم و فریب نخوریم. بایستی منافقان را بشناسیم و رسوایشان نماییم. مبدا با خوش باوری از منافقان حمایت کنیم و بگوئیم: غرضی نداشتند. اشتباهی مرتکب گشتند و پس از آن اشتباه خویش را پذیرفته اند. متعرضشان نشوید! وحدت ملی را خدشه دار نسازید! فتنه و تفرقه برپا نکنید! با یکدیگر مدارا کنید! اگر چنین بگوئیم، فریب خورده ایم و از تاریخ عبرت نگرفته ایم. وحدت، مطلوب است؛ اما چه وحدتی؟ بر چه محوری و با چه کسانی؟ وحدتی مطلوب است که محورش علی باشد؛ نه دشمن علی. وحدت با کسانی مطلوب است که مومن باشند و قانون گرا؛ نه منافق و سرسپرده ی آمریکا. مگر هر وحدتی مطلوب است؟ مگر هر سهل گیری و مدارایی مطلوب است؟ وحدت با پیشوایان نفاق، تیشه بر ریشه ی دین و ایمان است. مدارای با سران نفاق، براندازه ی اصل و اساس اسلام است.

در واقع می توان گفت: نفاق، چیزی جز کفر باطنی و ایمان ظاهری نیست و از آنجا که سعادت و شقاوت انسان در گرو حقایق باطنی است، منافقان که در باطنشان کفر وجود دارد، در زمره ی کافران به شمار می روند و حتی به یک لحاظ از کفار بدترند؛ زیرا نقاب بر چهره زده، در پشت اسلام ظاهری سنگر گرفته، برای مردم شناخته نمی شوند و ضررشان بر جامعه ی اسلامی بیشتر است. از اینرو آیات زیادی دلالت می کنند بر این که منافقان اهل عذاب هستند؛ بلکه بدترین عذابها را دارند. نظیر: ان المنفقین فی الدرک الأسفل من النار؛ (نساء (۴): ۱۴۵). منافقان در پایین ترین و پست ترین درجات آتشند. و ان الله جامع المنفقین و الکفرین فی جهنم جمیعاً؛ (نساء (۴): ۱۴۰). خداوند، منافقان و کافران را در جهنم جای می دهد.

با توجه به نکته ی فوق، نفاق چیزی جدای از کفر به شمار نمی آید و در حقیقت آنچه هست یا کفر است یا ایمان. از این روست که خداوند متعال، پیامبر رحمت را به شدت و خشونت با منافقان مأمور می گرداند و آنان را هم طراز با کافران از اهل جهنم می خواند: یا ایها النبی جهد الکفار و المنفقین و اغلظ علیهم و مأویهم جهنم و بس المصیر؛ (توبه (۹): ۷۳. تحریم (۶۶) ۹). ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است و چه بدسرنوشتی است!

از همین روست که پاره ی وجود پیامبر نیز منافقان را هم طراز کافران از هلاک شدگان آتش جهنم می شمارد، بر سست عنصران منافقان می خروشد و نقاب از چهره های زشتشان فرومی افکند. تا دیگر برای نقاب کهنه ی نفاق، تا همیشه ی تاریخ، رنگ و لعاب و فریبی باقی نماند: بهانه آوردید که از فتنه می ترسیم؛ اما بدانید که خود را در قعر آتش فتنه افکنده اید؛ چرا که آتش جهنم کافران را از هر سو احاطه کرده است.... چندان درنگ نکردید که این اسب سرکش، رام و افسارش در دست قرار یابد. نوایی دیگر ساز کردید و شعله های فتنه را فروزان ساختید. اغوی شیطان را اجابت نمودید و در خاموش سازی انوار دین، همت گماشتید. در اقامه ی سنت پیامبر، اهمال و سستی روا داشتید. به ظاهر طرفداری از دین می نمایید و در باطن به نفع خویش عمل می کنید و نسبت به اهل بیت پیامبر و فرزندانش حيله و نیرنگ روا می دارید. (اعتذارا زعمتم خوف الفتنه؛ «الافی الفتنه سقطوا و ان جهنم لمحیطه بالکافرین»... (توبه: ۴۹) ثم لم تلبثوا الا ریث ان تسکن نفرتها و یسلس قیادها ثم أخذتم تورون و قدتها و تهیجون جمرتها و تستجیبون لهتاف الشیطان الغوی و اطفاء انوار الدین الجلی و اهمال سنن النبی الصفی، تشریبون حسوا فی ارتغاء و تمشون لاهله و ولده فی الخمر و الضراء. دلائل الامامة: ص ۲۹. بلاغات النساء: ص ۳۲).

و در جایی دیگر در میان زنان مهاجر و انصار که به ملاقاتش آمده بودند نامردان دوروی روزگار را این گونه مورد نکوهش قرار می دهد:

صبح کردم در حالی که به خدا سوگند دنیای شما را دوست نمی دارم و از مردان شما خشمناک و بیزارم. درون و بیرونشان را آزمودم و نامشان را از دهان خویش به دور افکندم. از آنچه کرده اند، ناخشنودم. چه زشت است کندی شمشیرها. (و أصبحت و الله عائفة لدنیا کن قالیه لرجالکن، لفظتهم بعد ان عجمتهم و شنئتهم بعد ان سبرتهم، فقبحا لفلول الحد و اللعب بعد الحد و قرع الصفاة و صدع القناهة و خطل الآراء و زلل الأهواء: «و بس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون» (مائده: ۸۰) لاجرم لقد قلدتهم ربقتها و حملتهم اوقتها و شننت علیهم غاراتها، فجدها و عقراً و بُعداً للقوم الظالمین. الاحتجاج: ص ۱۰۸. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۳. کشف الغمة: ج ۱، ص ۴۹۲).

و آنگاه پرده از راز حق کشی ها و کینه توزی های این دون صفتان فرو می افکند:

وای بر آنان! چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد و خلافت بر پایه های نبوت استوار ماند؟ چرا حق را از خانه ای که جبریل در آن فرو می آمد به خانه ی دیگر بردند؟ و حق را از دست علی که عالم به امور دنیاست گرفتند؟

بدانید که این زیان بزرگ و آشکاری است! چه باعث شد که علی علیه السلام کینه توزی نمایند و انتقام گیرند؟ چون سوزش تیغ او را چشیده اند و پایداری او را دیدند که نسبت به مرگ بی اعتنا بود. دیدند که چگونه بر آنان می تازند و با دشمنان خدا نمی

سازد و آنان را عقوبت می کند و در راه رضای خدا با شدت و قاطعیت رفتار می کند. (و یحهم انی زعزعوها عن رواسی الرسالۃ و قواعد النبوة و الدلالة و مهبط الروح الامین و الطبین بأمور الدنیا و الدین: الا- ذلک هو الخسران المبین! و ما الذی نقموا من ابی الحسن؟ نقموا منه والله نکیر سیفه و قلۃ مبالاته لحتفه و شدة وطأته و نکال وقعته و تتمره فی ذات الله. معانی الاخبار: ص ۳۵۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۳. الصراط المستقیم: ج، ص ۱۷۱. الاحتجاج: ص ۱۰۸. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۵۸.)

و در پی این گفتار، حقیقت حال منافقان را برای همیشه در گوش جان تاریخ، طنین انداز می گرداند:

اکنون بیایید و بشنوید: شگفتا که روزگار چه شگفتی ها در پس پرده دارد و چه بازیچه ها یکی پس از دیگری بیرون می آورد! اگر تعجب نمایی، پس گفته های آنان تعجب آور است.

به راستی مردان شما چرا چنین کردند؟ ای کاش می دانستم به چه پناهگاهی تکیه داده اند؟ و کدام ستون استوار را انتخاب نمودند؟ و به کدامین ریسمان چنگ زدند؟ و بر کدام فرزند و خاندانی پیشی گرفتند و غلبه نمودند؟

شگفتا چه دوستان دروغین و سرپرستان ناهلی را انتخاب کردند! و چه زشت است سرانجام ستمکاران که جایگزین بدی برگزیدند! سر را گذاشته به دم چسبیدند؛ پی عامی رفتند و از عالم نپرسیدند!

نفرین بر مردمی نادان که فسادکارند و فسادکاری خود را نیکوکاری می پندارند! بدانید که آنان فاسدند، هر چند خویش را فاسد ندانند!

وای بر آنان! آیا آن که مردم را به راه راست می خواند، سزاوار پیروی است یا آن که خود راه را نمی داند؟ در این باره چگونه داوری می کنید؟

((الا لهم فاستمع و ماعشت اراک الدهر عجا «و ان تعجب فعجب قولهم!» (رعد: ۱۳) لیت شعری الی ای سناد استندوا؟ و علی ای عماد اعتمدوا؟ و بای عروه تمسکوا؟ و علی ایه ذریه اقدموا واحتکوا؟ «لبئس المولی و لبئس العشیر و لبئس للظالمین بدلا» (کهف: ۵۰) استبدلوا والله الذنابی بالقوادم و العجز بالکاهل، فرغما لمعاطس قوم «یحسبون انهم یحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون ولكن لا یشعرون» (بقره: ۱۲. کهف: ۱۰۴) و یحهم «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا- یهدی الا- ان یهدی فما لکم کیف تحکمون؟» (یونس: ۳۵).

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۳. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۵۸.))

سطحی نگریها و بی غیرتی های غافلانه

همه ی مصیبت ها و انحطاطها در اسلام از سهل گیری، سطحی نگری، ساده لوحی و خوش باوری مردمان در همه اجتماع مسجد پیامبر شروع شد.

آن گاه که ابوبکر حدیثی دروغین را به پیامبر نسبت داد، چه تعداد از مردمان فریب آشکار آن کلمات را دریافتند؟! آن گاه که فاطمه علیها السلام با استناد به آیات قرآن، جعلی و دروغ بودن آن حدیث را به خوبی هویدا ساخت، چند شراره، بارقه یا جرقه برای سوزاندن ننگ این خدعه از دلها زبانه کشید؟! سنگ قبر چند دل مرده از حرارت سخنان گدازنده ی فاطمه علیها السلام درهم شکست و ذوب شد؟! چرا کسی برنخواست و سند حدیث را جویا نشد که آخر این چه حدیثی است که تنها تو شنیده ای و هیچ یک از دیگر همراهان و صحابیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را نشنیده اند؟! آیا پیامبر این حدیث را تنها در گوش تو نجوا کرده است؟!!

و چرا آن گاه که فاطمه علیها السلام به مقابله و افشاگری برخاست، صخره ی دل های قساوتمند آن مردم نلرزید و درهم فرو نریخت؟! چرا نورافشانی فاطمه ی زهرا علیها السلام، همو که نوربخش آسمان ها و زمین است، سینه های ظلمانی و سیاه ایشان را

سپید و نورانی نساخت؟!

این همه از آن نشأت می گرفت که شناخت و آگاهی کافی وجود نداشت. غرض ورزان و مریض دلان، عرصه ی ترکتازی یافته بودند و توده ی مردم هم که غرض و مرضی نداشتند، ساده لوحی و ظاهرینی چشم عقلشان را کور ساخته بود و ساده انگاری و سطحی نگری، به خواب خوش بی غیرتی و غفلت فروشان برده بود.

چه کسی باور می کرد که ابوبکر صدیق، پدر زن پیامبر، پیرمردی با محاسن سفید و سوابقی درخشان که مردمان به عنوان حاکم اسلامی و پیشوای مسلمانان با او بیعت کرده بودند، از پیش خود حدیثی را جعل نماید و برای توجیه غضب فدک بدان استناد نماید؟!

باری، سطحی نگری ها و ساده انگاری ها، غیرت های دینی را بر باد داده بود. درخت تساهل و تسامح به ثمر نشسته بودند و از میوه ی بی غیرتی به همه ی مردمان خورانده بود و این بود که خطبه ی عرش لرزان فاطمه علیها السلام هم نمی توانست دل‌های به غفلت و بی غیرتی خو گرفته ی مردم را بیدار سازد و به قیام در مقابل فساد، بدعت و تباهی وادارد.

فاطمه علیها السلام با خطبه ی حماسی و آتشین خویش، انصار و یاران پیامبر را به قیام و خیزش علیه پیشوایان نفاق و ضلالت فرامی خواند؛ در حالی که آنان در سایه ی امن بی غیرتی و سهل انگاری، در سکوتی مرگبار خفته بودند: وای بر شما! پسران قبیله (منظور از «پسران قبیله»، انصار می باشند که از دو قبیله ی اوس و خزرج بودند و نسب مشترکشان به زنی به نام «قبیله» در چندین نسل قبل، منتهی می شد.)! از شما چه دور است که پیش چشمانتان میراث پدرم را ظالمانه ببرند و حرمتم را ننگرند و شما همچون بیهوشان فریاد نصرت طلبی مرا نشنیده گذارید!!

دادخواهی من به شما می رسد، در حالی که اجتماعتان منسجم است، ساز و برگ فراوان دارید و اثاث و خانه های آبادان؛ اما فریاد مرا نشنیده می گیرید و به یاری ام نمی شتابید. شما دلیرانی هستید که بر دشمن، بدون زره و سپر حمله می برید. شما مشهوران به خیر و صلاح، برگزیدگان خدا، پشتیبانان دین، یاوران پیامبر و مؤمنین و حامیان اهل بیت طاهرین می باشید. شما باید که با بت پرستان عرب درافتادید و برابر لشکرهای گران ایستادید. چندان که از ما فرمانبردار و در راه حق پایدار بودید، نام اسلام را بلند و مسلمانان را ارجمند، مشرکان را تار و مار و نظم را برقرار، آتش جنگ را خاموش و کافران را حلقه ی ذلت در گوش نمودید.

اکنون پس از آن همه زبان آوری، لب فرو بسته اید و پس از پیش روی واپس نشسته اید؛ آن هم در برابر مردمی که سوگند خویش را شکسته اند، پیمان خود را گسسته اند و در دین شما طعنه وارد نموده اند. با امامان کفر بجنگید که آنان پایبند به سوگندهایشان نمی باشند! با ایشان بجنگید تا شاید از کارهای خویش باز گردند! آیا با گروهی که سوگندهای خود را نادیده گرفته اند و قصد بیرون نمودن رسول الهی را دارند، کارزار نمی نمایید و حال آنکه ایشان ابتدا جنگ را شروع نمودند؟! آیا از اینان هراس دارید؟! بیم مدارید و تنها از خدا بترسید، اگر حق پرستید. (ایها بنی قبیله! اهضم تراث ابی؟ و انتم بمراء منی و مسمع تلبسکم الدعودة و تشملکم الخیره و فیکم العده و العدد و لکم الدار و الجنن. و انتم الاولی نخبه الله التی انتخب و الخیره التی اختیرت لنا اهل البیت، فبادیتم العرب، وناهضتم الامم و کافحتم البهم. لانبرح او تبرحون، نامرکم فتأتمرون. حتی دارت لکم بنارحی الاسلام و در حلب الايام و خضعت نعره الشکر، و سکنت فوره الافک و خبت نیران الحرب و هدات دعوه الهرج و استوسق نظام الدین. فأنی جرتم بعد البیان و أسررتم بعد الاعلان و نکصتم بعد الإقدام عن قوم نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم. «فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون». «الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و همو باخراج الرسول و هم بدؤوکم اوّل مره اتخشونهم فالله احق أن تخشوه ان کنتم مؤمنین» (توبه: ۱۲ و ۱۳). بلاغات النساء: ص ۳۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۳۶. مناقب: ج ۲، ص ۲۰۶. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۵۸.)

اما هزاران دریغ که از هُرم گدازنده ی کلام فاطمه، فولاد سخت هیچ دلی تأثیر نپذیرفت و از زلزله ی عرش لرزان سخن او، سنگ

قبر هیچ دلی نلرزید و از جا کنده نشد.

پناه بر خدا، اگر فاطمه علیها السلام برای انعام و احشام این گونه سخن گفته بود، امید فایده بیشتر می بود. اگر این چوب بیداری بر کفن مردگان می خورد، شاید از آن خاک اعتراضی برمی خاست. مگر چه مرگی گریبان آن جمع را به هم می فشرد که نفخه ی صور فاطمه علیها السلام هم از جا تکانشان نمی داد؟! مگر بی غیرتی، بی مسؤولیتی و آسایش جویی با انسان چه می کند که می تواند پاره ی تن رسول خدا را در چنگال کفتاران، گرفتار بیند و به قیام برنخیزد؟!

امان از راحت طلبی! و امان از سهل انگاری! که به فرموده ی حضرت زهرا علیها السلام تمام فسادها، انحراف ها و فتنه ها از آن سرچشمه گرفته است:

به خدا سوگند شما را می بینم که به تن آسایی و راحت طلبی خو کرده اید. آن را که سزاوار منصب رهبری امور است، از جایگاهش دور نموده اید. از دین برگشته اید و از جهاد در راه خدا خسته گشته اید. آگاه باشید که اگر تمام اهل زمین نیز کافر گردند خداوند از همه ی آنها بی نیاز است.

((ألا و قد أرى قد أخذتم الى الخفض و أبعدم من هو احق باسط و القبض. و رکنتم الى الدعاه فعجتم عن الدین و مجتم الذی و عیتم و دسعتم الذی سوغتم. «فان تکفروا أنتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید» (ابراهیم، ۶).))

شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۳. مناقب: ج ۲، ص ۲۰۶. کشف الغمه: ج ۱، ص ۴۹۱. الاحتجاج: ص ۱۰۲. بحار الانوار: ج ۴۳، ص ۱۵۹. دلائل الامامة: ص ۳۷.))

امان از بی مسؤولیتی که نتیجه ی تن پروری و سطحی نگری است. امان از بی غیرتی که انسان را در مقابل غضب آشکارترین حقوق نیز به ننگ سکوت و عافیت طلبی فرامی خواند؛ حتی اگر این حق، حق امامت برای علی مرتضی علیه السلام و یا حق مالکیت فدک برای فاطمه ی زهرا علیها السلام باشد:

کجا یک تن تواند غضب کردن حق مولا را سکوت خلق و همراهی دشمن کشت زهرا را

سکوت خلق و همراهی دشمن کشت زهرا را

خطر خیزی شعار تساهل و تسامح

شعار «تساهل و تسامح» یکی از نسخه های پیچیده شده ی غربی ها برای درهم شکنی غیرت دینی مسلمانان و جوامع اسلامی است. می گویند: با مدارا و سهل گیری به روی همگان لبخند بزنید! به همه ی آرا و عقاید اجازه ی جولان و ترکتازی بدهید! ظرفیت و تحمل خویش را وسعت بخشید و جامعه ی چند صدایی را بپذیرید! همه ی عقیده ها و سیره ها را برتابید! عیسی به دین خود موسی به دین خود. با گشاده رویی بگذارید هر کسی آزادانه عمل نماید! هر که خواست و هر چه خواست شهوترانی و نفس چرانی کند! وسعت نظر داشته باشید و بگذارید هر که خواست حجاب گیرد و هر که نخواست برگیرد! و آن گاه بی غیرتان داخلی نیز، هم نوا با دشمنان خارجی، ندا در می دهند که: تساهل و تسامح در هر عصر و زمانی مطلوب و ضروری است؛ چرا که از گسترش جنگ و خشونت جلوگیری می نماید. پیامبر نیز اگر اهل سهل گیری و مدارا می بود و به روی مشرکان خوش نشان می داد، دیگر هیچ نیازی به آن همه جنگ و کشتار نمی بود. اگر پیامبر با مشرکان به توافق می رسید که ایشان بت های خود را بپرستند و مسلمانان خدای خود را، دیگر راه جنگ و خشونت گشوده نمی شد. اگر پیامبر با مشرکان مدارا می کرد و خشونت نشان نمی داد، فرزندش حسین نیز قربانی دشت بلا نمی گردید. حسین، در حقیقت قربانی خشونت طلبی های جدش در بدر، احد، حنین و دیگر جنگ های صدر اسلام گردید.

((به عنوان مثال، در این نمونه به دقت بنگرید:

اکبر گنجی: پیامبر در بدر و حنین و... به حق بر کفار و مشرکان و معاندان شمشیر زد و در واقع گفتار و کردار و رفتار نبی، دلیل و حجت است. اما آیا جنگ‌های جبهه‌ی حق علیه باطل پیامدهای ناخواسته یا آثار وضعیه به دنبال ندارد؟... خشونت، فرزند خشونت است و درخت خشونت میوه‌هایی جز خشونت به بار نمی‌آورد. هیچ کس حق ندارد به صرف اینکه خود را حق و دیگران را باطل می‌داند، دست به خشونت بزند. (صبح امروز، ۲۳/۲/۱۳۷۸.)

علی علیه السلام نیز شیوه‌ی حکومت‌داری را نمی‌دانست. اگر او با طلحه و زبیر که از آشنایان خود او و نفوذداران آن زمان بودند، با قاطعیت و خشکی برخورد نمی‌کرد، جنگی در نمی‌گرفت و آن همه ضایعه به بار نمی‌آمد.

یا للعجب! ایران اسلامی و این گفته‌های واهی!

هزاران وای بر ما! مهد علویان و جسارت بر علی!

کجایند شهیدان؟! کجایند آن غیور مردان؟! کجایند بازماندگان شهیدان؟! کجایند غیرتمندان؟! کجایند ولایان؟! کجایند فداییان حضرت زهرا!؟

بر همه‌ی ماست که با عبرت‌گیری از فجایع صدر اسلام در مقابل شعار واهی تساهل و تسامح، غیرتمندانه ایستادگی نماییم. آگاه باشیم که نتیجه بخشی شعار تساهل و تسامح در ایران آرزوی دیرینه‌ی دشمنان اسلام و انقلاب است. و به هوش باشیم که میوه‌ی درخت تساهل و تسامح، بی‌غیرتی دینی است.

مطمئن باشیم که اگر همچون صحابیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اهل تساهل و تسامح شدیم، دیگر هیچ ضمانتی برای بقای اسلام و هیچ بیمه‌ای برای عزت و اقتدار نظام اسلامی باقی نخواهد ماند.

خدا را با احدی رابطه‌ی قوم و خویشی نیست؛ لیس بین الله و بین احد قرابه. (بحار الانوار: ج، ۷، ص ۲۴۱). هر که صادقانه در راهش، غیرتمندی و استقامت نشان دهد نصرت و یاری می‌شود: یا ایها الذین ءامنوا ان تنصروا الله تنصرکم و یثبت اقدامکم؛ (محمد (۴۷): ۷). ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر (دین) خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد. و هر که منافقانه سستی و بی‌غیرتی ورزد، طرد و خوار می‌شود.

همه‌ی ما بایستی با تکیه بر غیرت و شعور ایمانی بهوش باشیم و فریب شعارهای زیبایی چون «تساهل و تسامح» را دریابیم و یقین بدانیم که کافران و منافقان تا دین و ایمانمان را نگیرند، رهایمان نمی‌کنند و هر روز با یک نقشه و یک شعار جدید به میدان می‌آیند. اینان به طور دائمی با اهل ایمان، سرجنگ دارند؛ مگر آن که از بی‌دینی و بی‌غیرتی آنان مطمئن گردند:

ولا یزالون یقتلونکم حتی یردکم عن دینکم ان استطعوا (بقره (۲): ۲۱۷).؛ و اینان همچنان با شما بی‌کار می‌کنند تا اگر بتوانند شما را از آیینتان بازگردانند.

اینان، دشمنان دین شما هستند و به فرموده‌ی امام از اسلام سیلی خورده‌اند و کینه‌ی اسلام را در دل پرورانده‌اند. از همین روست که اصرار فراوان می‌ورزند که قید مطابقت قوانین با احکام اسلامی، از قانون اساسی حذف گردد.

تأویل‌ها و قرائت‌های دینی منحرفانه

در مجادله‌ی غاصبان فدک با یگانه دختر پیامبر، آن قدر سیاست بازی و فریب کاری به چشم می‌خورد که زیرک‌ترین سیاست‌کاران عالم را به زانو زدن در مکتب خویش فرامی‌خواند. آن هنگام که فاطمه علیها السلام، با خطابه‌ی گدازنده و روشنگرانه‌ی خویش موقعیت اجتماعی غاصبان خلافت را در لبه‌ی پرتگاهی مهیب قرار داد، خلیفه‌ی وقت با دغل کاری به جواب‌گویی برخاست و نقشه‌ای از پیش تعیین شده را به اجرا درآورد.

او برای فریب مردم، ابتدا با چرب‌زبانی به تعریف و تمجید از پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرداخت و با لحنی

مؤدبانه گفت:

ای دخت رسول! تو راست می گویی. پدر نسبت به مؤمنان کریم و پرعطوفت بود و نسبت به کافران شدید و پرصلابت. اگر در نسب او بنگریم، در بین تمام زنان او را تنها پدر تو و در بین همه ی دوستان باوفایش او را فقط برادر پسر عمویت، علی، می یابیم. پیامبر، علی را بر تمام دوستان صمیمی اش برگزید؛ کسی که در هر کار بزرگی یاریگر او بود.

جز سعادت‌مندان شما را دوست نمی دارند و جز شقاوت‌مندان شما را نمی انگارند. شما عترت پاک رسول و برگزیدگان منتخب اوید. شما رهنمایان ما بر کار خیر و سوق دهندگان ما به سوی بهشتید. (یا بنت رسول الله لقد کان أبوک بالمؤمنین رؤوفاً رحیماً و علی الکافرین عذاباً الیماً و اذا عزوانه وجدناه أباک دون النساء و أختا ابن عمک دون الاخلاء. آثره علی کل حمیم و ساعده علی الامر العظیم. لا یحبکم الا سعید و لا یغضکم الا شقی بعید!! و انتم عتره رسول الله الطیبون و خیرته المنتجبون، علی الخیر أدلتنا و الی الجنه مسالکنا. الاحتجاج: ص ۱۰۲.)

و آن گاه با رعایت کمال احتیاء حدیثی دروغین و جعلی را به پیامبر نسبت داد و غضب فدک را بدان مستند ساخت: تو ای سرور تمام زنان! و ای دختر بهترین پیامبران! در آنچه می گویی صادقی و در سرشاری عقلت بر همگان سابق. از حقیقت بازداشته نمی شوی و در صداقتت تکذیب نمی گردی. قسم به خدا که از رأی و نظر پیامبر، پافراتر نگذاشته‌ام و جز به اذن و اجازه ی او کاری به انجام نرساندم. پیشوای هر امت به آنان دروغ نمی گوید. خداوند را بر خویش گواه می گیرم- و او برای گواهی کافی است- که خود از رسول خدا شنیدم که می فرمود: ما گروه پیامبران هیچ گاه طلا، نقره، زمین، خانه و مزرعه به ارث نمی گذاریم. تنها میراث ما کتاب، حکمت، علم و نبوت است و آنچه از مال دنیا از ما بر جای بماند، از آن ولی امر پس از ما خواهد بود تا او به صلاح دید خویش در آن حکم نماید. (و أنت یا خیره النساء و ابنه خیر الانبیاء صادق فی قولک سابقه فی وفور عقلک، غیر مردوده عن حقک و لا مصدوده عن صدقک. و والله ما عدوت رأی رسول الله و لا عملت الا باذنه! و الرائد لا یکذب أهله. و انی اشهد الله- و کفی به شهیداً- انی سمعت رسول الله یقول: «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ذهباً و لا فضه و لا داراً و لا عقاراً و انما نورث الکتب و الحکمه و العلم و النبوه و ما کان لنا من طعمه فلولی الامر بعدنا أن یحکم فیہ بحکمہ»! الاحتجاج: ص ۱۰۲.)

ظاهر این کلام، محترمانه و تأییدگر حقانیت و صداقت فاطمه علیها السلام است؛ اما باطن آن، اهانت آمیز و تکذیب کننده ی او: هرچند که صداقت و موقعیت بی نظیر شما بر همگان معلوم است و من هرگز قصد ندارم که حقت را بگیرم و در مقابل صداقتت بایستم، اما چه کنم که حدیثی از پدر بزرگوار شما شنیده‌ام که با ادعای شما مبنی بر ارث بری از پیامبر سازگاری ندارد. هر چند مایلیم که تقاضای شما را اجابت نمایم، اما به عنوان حاکم اسلامی این اجازه را ندارم که خلاف حدیث پیامبر عمل نمایم.

<جامی از زلال کوثر (منبع الکترونیکی >

و آنگاه که از ترس آن مبدا تناقض و فریب آشکار بر این سخن برای مردم روشن گردد، بلافاصله بر همراهی و هم رأیی مردم با خویش تأکید نمود و گفت:

آنچه که تو در پی آنی، برای تهیه اسب و اسلحه قرار داده‌ایم تا مسلمانان با آن به مقابله با دشمنان پردازند، با کافران جهاد کنند و بر گردن کشان فاجر شمشیر بزنند. در انجام این عمل، من مستبدانه تنها به رأی خویش عمل نکرده‌ام. این عمل نه فقط به رضایت من؛ بلکه با رضایت جمیع مسلمانان صورت پذیرفته است این مال و ثروت من، برای تو و در اختیار تو، ما آن را از تو دریغ نمی کنیم و برای دیگری ذخیره نمی نمایم. تو برترین بانوی امت پدرت هستی و درختی پاک برای فرزندان! ما نمی خواهیم مالی را که به تو تفضیل شده است، از تو بازپس بگیریم و مقام والای اجداد و فرزندان را اندک شماریم. فرمان تو در آنچه که در ملک من است، مؤثر و نافذ می باشد؛ اما آیا تو می پسندی که در این مورد با دستور پدرت مخالفت نمایم؟! (و قد جعلنا ما حاولته فی الکراع و السلاح. یقابل به المسلمون و یجاهدون الکفار و یجالدون المردة الفجار و ذلک باجماع من المسلمین لم اتفرد به وحدی و

لم استبد بما كان الرأى عندى. و هذه حالى و مالى هى لك و بين يدىك لا نزوى عنك و لا ندخر دونك. و انك انت سيده امه ابيك و الشجره الطيبه لبنيك لا ندفع مالك من فضلك. لا يوضع من فرعك و أصلك. حكمك نافذ فيما ملكت يدای، فهل ترين ان أخالف فى ذلك أباك؟! الاحتجاج: ص ۱۰۲).

سخن که به این جا رسید، فاطمه علیها السلام دگر بار به پاخاست و بر این بهتان و تناقض گویی آشکار خروشید و آن گاه با استنادی محکم به قرآن مستحکم، نقشه‌ی از پیش تعیین شده‌ی یغماگران دین و ایمان مردم را نقش بر آب ساخت: عجباً از این تهمت! پدرم، رسول خدا هرگز از کتاب خدا روگردان نبود و با احکام آن مخالفت نمی نمود؛ بلکه همیشه پیرو قرآن بود و از آیه آیه‌ی آن متابعت می نمود. آیا شما بر بی وفایی و توطئه علیه پیامبر اجتماع کرده اید و عذرتان را در این باره، دروغ و بهتانی قرار داده اید که خویش آن را ساخته و پرداخته اید؟! این کار شما پس از وفات او مانند همان دام هایی است که در زمان حیات او برای هلاکش می گسترانید. اینک این کتاب خداست که در مقام حکم کننده‌ی گویا و عادل و جداکننده‌ی حق از باطل بین من و شما داوری می کند و از زبان پیامبری از پیامبران خدا، زکریا، می فرماید: «فرزندی به من عطا فرما که از من و آل یعقوب ارث ببرد» و نیز می فرماید: «سلیمان از داوود ارث برد».

خداوند عزوجل تقسیماتی در ارث مقرر داشته، حدود واجب میراث را معین نموده، سهم هر یک از مرد و زن را بیان فرموده است و این گونه بهانه‌ی اهل باطل را باطل ساخته و جای هیچ گونه تردید و شبهه‌ی برای کسی باقی نگذاشته است: چنین نیست که شما می گوید؛ بلکه نفس اماره تان کاری را برایتان جلوه گر ساخته است؛ پس صبری نیکو باید که در برابر آنچه شما می گوید، خداوند کمک کننده است. (سبحان الله! ما كان أبى رسول الله عن كتاب الله صادفاً و لا لاحكامه مخالفاً بل كان يتبع أثره و يقفو سوره. أفتجمعون الى الغدر اعتلالاً عليه بالزور؟ و هذا بعد وفاته شبيه بما بغى له من الغوائل فى حياته. هذا كتاب الله حكماً عدلاً و ناطقاً فصلاً يقول: «يرثنى و يرث من آل يعقوب» (مریم: ۶) و يقول: «و ورث سليمان داوود» (نمل: ۱۶). فبين عزوجل فيما وزع من الاقساط و شرع من الفرائض و الميراث و أباح من حظ الذكران و الاناث ما ازاح به علة المبطلين و أزال التظنى والشبهات فى الغابرين. «كلا- بل سولت لكم أنفسكم امراً فصبر جميل و الله المستعان على ما تصفون» (يوسف: ۱۸). دلائل الامامة: ص ۳۶. الاحتجاج: ص ۱۰۶).

ابوبکر در مقابل استدلال کوبنده‌ی زهرا علیها السلام در ورطه‌ی عجز و درماندگی فروافتاده بود، تأویل جدیدی را دستاویز خویش قرار داد و در مقابل کلام حکیمانه‌ی زهرا علیها السلام که قرآن را یگانه داور و معیار تشخیص حق از باطل معرفی می فرمود، حق داوری را به مردم منتقل و خواست ایشان را سند حقانیت خویش معرفی نمود:

ای دختر پیامبر! تو عین دلیل و زبان حکمتی! توان جواب گویی و رد راست گویی تو را ندارم؛ ولی این مسلمانان بین من و تو داوری نمایند. قلابه‌ی خلافت را ایشان به گردنم آویخته اند و آنچه از تو گرفته ام، با رضایت و توافق ایشان و به دور از هر گونه استبداد، زورگویی و خودخواهی گرفته ام و این مردمان، خود بر این مطلب شاهد و گواهند. (یا بنت رسول الله انت عين الحجة و منطق الحكمة لا أدلى بجوابك و لا أدفعك عن صوابك ولكن المسلمون بيني و بينك! هم قلدوني ما تقلدت و باتفاق منهم أخذت ما أخذت؛ غير مكابر و لا مستبد و لا مستأثر و هم بذلك شهود. الاحتجاج: ص ۱۰۶).

این جا، همان جایی بود که مردم بایستی به پا می خاستند و غیورانه بر ابوبکر می آشفتند که چرا گناه خویش و همدستانان را بر دوش ما می گذاری؟ چرا قرآن را که حکیم ترین داوران است، به پشت سر می افکنی و مردم را که بیشترشان پیرو هواهای خویشند به داوری می طلبی؟! مگر نه این است که ملائک صحت هر سخنی، حتی سخن پیامبر، قرآن است و بس؛ پس چرا برای اثبات درستی کلام دروغین خویش از قرآن فرار می کنی و به دامان غفلت پیشگان دست می آویزی؟ ای وای بر تو! در روز روشن و در پیش چشم همه‌ی مسلمانان، قرائت و تأویلی جدید از دین و بدعتی آشکار فرا می نهد؟! رضایت خدا، معیار حقانیت است یا

رضایت مردمان؟!

اما صد افسوس که خدعه و فریب و نیرنگ، گوهر عقل و شرف و مردانگی را ربوده بود! و هزاران دریغ که شهوت و غفلت، برکه‌ی شهامت و غیرت را به تعفن کشانده بود!

این جا بود که فاطمه برای آخرین بار رو به سوی مردمان نمود و در مقابل بدعت و تأویل‌های انحرافی، فریاد به اعتراض و هشدار می‌گذاشت:

<جامی از زلال کوثر (منبع الکترونیکی >

ای مردمی که با سرعت به قبول باطل روی می‌آورید و از کنار کردار زشت و زیان بار راحت درمی‌گذرید! در قرآن اندیشه و تدبیر نمی‌کنید یا آن که بر دل هایتان قفل نهاده شده است؟! نه چنین است؛ بل کارهای زشت، دل هایتان را سیاه و گوش و چشمانتان را بسته است. و چه بد تأویل و تفسیری (از دین و آیین) کردید! و چه بد نظریه و رأیی دادید (که حق را از اهلش گرفتید و به دست ناهلان سپردید) و چه بد معاوضه و معامله‌ای کردید که دنیا را گرفتید و آخرت را از دست دادید.

به خدا سوگند! بزودی بار این گناه را سنگین و عاقبتش را پشیمانی و عذاب خواهید یافت. آن گاه که پرده از کار شما برداشته شود و کیفری که در انتظارتان است، آشکار گردید و عذابی که به گمانتان نمی‌رسد، از جانب خداوند، رو به سوی شما نهد، آن هنگام است که که اهل باطل، خسارت زده و زیان کار شوند. (معاشر الناس المسرعة الى القیل الباطل، المغضیه علی الفعل القبیح الخاسر. أفلا یتدبرون القرآن أم علی قلوب أفعالها کلا بل ران علی قلوبکم من أساتم من اعمالکم فأخذ بسمعکم و ابصارکم و لبس و ما تأولتم و ساء ما به أشرتم و شر ما منه اغتصبتم لتجدن و الله محمله ثقیلا و غبه ویبلا اذا کشف لکم الغطاء و بان ما وراء الضراء و «بدأ لکم من ربکم ما لم تکنوا تحتسبون و خسر هنالک المبطلون» (غافر: ۷۸). المناقب: ج ۲، ص ۲۰۶. الاحتجاج: ص ۱۰۶.)

دین ستیزی در لوای قرائت‌های جدید از دین

پژواک خطابه‌ی حماسی فاطمه علیها السلام نوای عبرت‌هایی عظیم را در گوش جان جهان، طنین انداز گردانیده است؛ عبرت‌هایی برطنین که شنیداری‌اش می‌تواند پایه‌های حکومت اسلامی را مستحکم نماید، جامعه‌ی اسلامی را در برابر امواج سهمگین فتنه و فساد بیمه نماید و روز به روز بر اقتدار و نفوذ آن در سطح جهان بیفزاید.

از گدازنده‌ترین عبرت‌هایی که از این خطبه‌ی آتشین زبانه می‌کشد و ظلمت را از آسمان جامعه‌ی اسلامی می‌تاراند و آن را به نورانیت می‌کشاند، ضرورت مبارزه‌ی قاطع با قرائت‌های انحرافی از دین می‌باشد. پیام این فراز از خطبه‌ی حضرت زهرا علیها السلام این است که در این امر دین، بایستی محتاطانه گام برداشت و نباید هر یاوه‌ای را که به دین نسبت داده شد، پذیرفت. اگر عقیده‌ای به دین نسبت داده شد، باید آن را به قرآن و عترت عرضه داشت و در صورتی که با تعالیم قرآن و عترت، مطابقت نداشت، آن عقیده را به دیوار تکذیب کوبید.

غاصبان خلافت، پس از تاراج فدک، برای یغماگری دین و ایمان مردم با تأویلی جدید از قرآن و دین به میدان دغل‌کاری، سیاست بازی و نیرنگ وارد آمدند. اینان برای توجیه غارتگری ظالمانه‌ی خویش، حدیثی را به دروغ مستند ساخته و آن را مستمسکی برای فریب ساده‌انگاران و زودباوران قرار دادند. و آن گاه فاطمه علیها السلام در پی استنادی کوبنده به آیات قرآن فرمود: این قرآن است که در میان ما داوری می‌کند. چرا در آن نمی‌نگرید و حکم آن را گردن نمی‌نهدید؟! گفتند: ما از قرآن، قرائت خودمان را داریم. بر طبق قرائت ما، هیچ پیامبری مال، خانه و یا مزرعه‌ای را برای فرزندان خویش به ارث نمی‌گذارد. آنچه که تو و علی از قرآن می‌فهمید، قرائت شماست. ما قرائت دیگری داریم که بر طبق آن عمل می‌نماییم و قرائت شما را برای خودتان وامی‌نهمیم. سند صحت و ملاک حقانیت هر قرائتی، نه مقبولیت آن نزد خداوند که پسند آن در نزد مردمان است. و این

همان شعاری است که امروزه با عنوان «قرائت های جدید از دین» به گوش می رسد. امروزه در ایران اسلامی، شاهد آنیم که عده ای در راستای جاه طلبی ها، مقام جویی ها و شهوت پیشگی های خویش، انگاره هایی دروغین را به دین نسبت می دهند و آن را قرائتی جدید از دین نام می نهند.

((در قلمرو قرائت های مختلف از دین، مواردی چون نمونه های ذیل، جالب توجه می باشد:

عزت الله سبحانی: به گفته ی امام علی علیه السلام هر شیوه ی حکومتی که مردم در آن تفاهم کنند، همان مورد رضای خداوند است و تفاهم دینی و غیردینی، معنا ندارد. روزنامه ی خرداد، ۰۶/۰۸/۷۸: ص ۵.

عبدالکریم سروش: قرائت های مختلف از دین زدودنی نیستند و همه را باید به رسمیت شناخت. ایران، ۱۲/۱۰/۷۸.

عبدالکریم سروش: در تعارض تکالیف دینی و حقوق بشر، حقوق بشر مقدم است؛ متأسفانه فقهای ما اطلاعات برون دینی ندارند و متوجه این نکات نیستند. روزنامه ی صبح امروز، شهریور ۷۸.

عمادالدین باقی: آیات قرآن، صریحاً اصل «عیسی به خود، موسی به دین خود» را تأیید می کند و هرگز اهل کتاب یا حتی کافران و مشرکان را طرد نمی کند. روزنامه خرداد، ۱۹/۰۸/۷۸: ص ۶.

مجید محمدی: دین حقیقی با لیبرالیسم سازگار است. این دین سنتی است که چون با آزادی مخالف است، با لیبرالیسم هم مخالف است؛ لذا قرائتی از دین صحیح است که با لیبرالیسم سازگار باشد. ماهنامه ی جامعه ی سالم، تیر ۷۸.

فرامرز شکوری: اراده ی مردم، همان اراده ی خداست و انتخاب مردم هم، همان انتخاب خداست؛ لذا دموکراسی غربی با دین سازگار است. ماهنامه آبان، شهریور ۷۷.))

<جامی از زلال کوثر (منبع الکترونیکی >

این، همان حربه ای است که با آن به جنگ امام زمان می روند. وقتی امام زمان -عجل الله تعالی فرجه الشریف- تشریف می آورند با مردمانی مواجه می شوند که قرآن را تأویل می کنند. قرائت جدیدی از قرآن و دین ارائه می نمایند و با امام زمان به مجادله برمی خیزند و می گویند: تو قرآن را درست نمی فهمی، ما درست می فهمیم. آن معنایی که تو می گویی، یک قرائت قدیمی است و با قرائت ما فرق دارد!!

فضیل بن یسار می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود (کشف الغمّة: ج ۲، ص ۵۳۷): آزار و اذیتی که دوازدهمین امام پس از ظهور خویش می بیند از رنج و اذیتی که پیامبر اکرم از جهال جاهلیت کشید بیشتر است. می دانیم که پیامبر از قوم خود آن قدر رنج و آزار دید تا جایی که فرمود: ما اوذی نبی مثل ما اوذیت (عن فضیل بن یسار قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول: ان قائمنا اذا قام استقبال من جهل الناس اشد مما استقباله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من جهال الجاهلیه. قلت و کیف ذاک؟! قال: ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أتى الناس و هم یعبدون الحجاره و الصخور و العیدان و الخشب المنحوته و ان قائمنا اذا قام أتى الناس و کلهم یتأول علیه کتاب الله یحتج علیه به؛ ثم قال: اما و الله لیدخلن علیهم عدله جوف بیوتهم کما یدخل الحر و القر؛ هنگامی که قائم ما قیام می نماید، آزاری که از جهالت و نادانی مردمان می بیند، از آزار و اذیتی که پیامبر از جاهلان دوره ی جاهلیت دید، بیشتر و شدیدتر است.

عرض کردم: چگونه؟ فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر مردمانی مبعوث شد که سنگ، تخته سنگ های بزرگ، چوب و مجسمه های چوبی را می پرستیدند؛ اما هنگامی که قائم ما قیام می نماید، مردم کتاب خدا (قرآن) را (از پیش خود تأویل می نمایند و با استناد خود با آن حضرت به بحث و جدال می پردازند؛ ولی عاقبت حضرت، عدل خود را بر آنها و در خانه های آنها وارد خواهد کرد؛ همان گونه که گرما و سرما داخل می شود. الغیبه: ص ۹۶.. اثبات الهداه: ج ۳، ص ۵۴۴. حلیه الابرار: ج ۶۳۰. بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۳۶۲، حدیث ۱۳۱ و ۱۳۳).؛ از میان ۱۲۴۰۰۰ رسول الهی هیچ پیامبری به اندازه ی من اذیت نشد. اما

امام صادق علیه السلام می فرماید: آزار و اذیتی که از جانب مردمان، پس از ظهور امام زمان، متوجه ایشان می شود، از آزار و رنج دیدگی پیامبر نیز فزون تر است. راوی حدیث، فضیل یسار، تعجب کنان از امام می پرسد: سر این مطلب چیست که امام عصر رنج و اذیتی بی نظیر می بیند؟! امام صادق علیه السلام می فرماید: سرش این است که پیامبر با مردمانی جاهل مواجه بود که سنگ، صخره و چوب های تراشیده را می پرستیدند. اثبات نادرستی عقیده و عمل چنین مردمانی کار خیلی مشکلی نیست.

هر چند پیامبر از جهالت و تعصب های کورکورانه ی بت پرستان زمان خویش خیلی رنج می کشید، ولی در مقام بحث و استدلال مشکلی نداشت. اما آن هنگام که امام زمان تشریف می آورند نه با بت پرستان جاهل که با عالم نمایانی روبرو می شوند که قرآن را تأویل می نمایند و می گویند: آنچه تو از قرآن عرضه می کنی، یک قرائت قدیمی است که به درد ۱۴۰۰ سال پیش می خورده است. امروز بایستی قرائت جدیدی از دین عرضه کرد تا خوشایند مردم دنیا واقع شود. هر چه امام زمان بفرمایند که مگر قرآن نفرموده است: یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (نساء (۴): ۵۹). و مگر نه آن است که به فرموده ی پیامبر خاتم، من «اولی الامر» شمایم و اطاعتم بر شما واجب است، می گویند: این برداشت شما از آیه است. برداشت ما از آیه چیز دیگری است. هر چه ایشان بفرمایند که من امام ناطقم؛ من مفسر قرآنم و آنچه من می گویم حقیقت قرآن است، در مقابل می گویند این قرائت، از آن توست و قرائت ما چیز دیگری است. از کجا معلوم که قرائت قدیمی تو درست باشد و قرائت جدید ما نادرست؟! دیگر این گونه قرائت ها کهنه شده است و مورد پسند واقع نمی شود. ما از قرآن، قرائت ها و برداشت های نوینی داریم که بیشتر مردمان جهان آن را می پسندند. نمی گویند ما خدا را قبول نداریم تا امام برایشان دلیل بیاورد و خدا را اثبات کند. نمی گویند ما پیامبر را قبول نداریم تا دلیل بیاورد که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر بر حقی بود که از طرف خداوند مبعوث شده بود. نمی گویند قرآن، کلام خدا نیست تا دلیل بیاورد که قرآن از طرف خداست؛ بلکه می گویند قرآن کلام خداست، اما تنها تأویل و قرائت خویش را قبول می نمایم و بس. خدا را قبول داریم؛ اما مفهوم خدا غیر از آن است که شما می گویند؛ خدا یعنی ایده آل اخلاقی. خدا وجود خارجی ندارد؛ بلکه صورتی ذهنی است که همه ی خوبی ها در آن باشد. «لا اله الا الله» را قبول داریم؛ ولی قرائت ما از «الله» یک صورت ذهنی است که جامع همه خوبی هاست. پیامبر اسلام را هم قبول داریم؛ اما معنای پیامبری، غیر از چیزی است که شما می گویند. پندار شما این است که فرشته ای به نام جبرائیل از جانب خداوند، قرآن را بر قلب پیامبر نازل گردانیده است؛ در صورتی که این گونه نیست. نبوت یک حالت قلبی روحانی و یک نوع تجربه ی دینی است که تحقق آن برای هر کسی و در هر زمانی امکان پذیر است. (محمد مجتهد شبستری: وحی، امری تجربی است؛ نه امری گزاره ای. وحی، یافتنی است. پیامبر هم وحی را تجربه کرد و یافت. قرآن هم می گوید تو وحی را تلقی کردی و از مخاطبان خود نیز خواسته که وحی را تلقی کنند. ماهنامه ی چشم انداز ایران، فروردین و اردیبهشت ۷۹، ش ۴، ص ۶۸.) پیامبری یک تجربه ی شخصی است. یک حالت عرفانی برای شخص پدید می آید که خیال می کند کسی با او حرف می زند؛ هر چند شاید هیچ کسی هم در کار نباشد. اگر سؤال شود که پس این قرآن چیست، می گویند: قرآن در حقیقت، تفسیر و برداشتی است که پیامبر از حالت خویش داشته است. پیامبر وقتی خواسته آن حالت عرفانی را برای مردم زمان خویش توضیح دهد، با مبولات و فرهنگ پذیرفته شده ی آن زمان سخن گفته است؛ (مقصود فراست خواه: نزول عربی قرآن به این معنا نیست که تنها واژگان و جملات آن عربی باشد؛ بلکه قرآن با معلومات و ادبیات و معتقدات آن زمان عرب، تلائم دارد.... نشاء ش اول.) از این روی خیلی از مطالب قرآن، قابل نقد می باشد. (حبیب الله پیمان: قرآن، قابل نقد عقلی و تجربی است و خود قرآن نیز در آیات بسیاری دعوت به آن نموده است. هفته نامه پیام هاجر، ۲۳/۰۹/۷۸، ص ۶.) بایستی دستورات قرآن را تجربه کنیم؛ اگر به نیازهای جامعه پاسخ داد قبول می کنیم و اگر نتیجه نداد آن را رد می کنیم. می گویند از آن جا که تجربه ی بیست ساله ی جمهوری اسلامی در ایران نشان داده که قرآن در حل مشکلات اجتماعی ناتوان است، می توان گفت که تاریخ مصرف قرآن گذشته است و احکامش به درد روزگار ما

نمی خورد؛ از این روی بایستی احکامی بر اساس خردورزی و تجربه اندوزی وضع شود و با رأی مردم به تصویب برسد و آنگاه در جامعه به مرحله اجرای اجرا درآید.

این مطالب را نه پشت کوه قاف که در پایتخت جمهوری اسلامی ایران گفته اند و نوشته اند؛

((برای مثال، ذکر چند نمونه‌ی دیگر از قرائت‌های انحرافی را که در مطبوعات ایران اسلامی منعکس شده است؛ کافی می دانیم: محمد مجتهد شبستری: اثبات حق حاکمیت به معنای حقوقی آن برای خدا اشکالات فراوان دارد. آیه‌ی «ان الحکم الا لله» به این معنا نیست که خداوند حق حاکمیت بر مردم دارد تا بحث شود که این حق را به چه کسی سپرده است... از آیه‌ی «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...»، هیچ حق حاکمیتی برای پیامبر و غیره فهمیده نمی شود... آیا امروز هم مسلمانان موظف هستند به همان مضمون آیات قرآن عمل کنند؟ مثلاً آیا اکنون هم باید به مضمون آیه‌ی قصاص عمل کنند؟ جواب فتوایی حکم به لزوم می کند؛ لکن اگر فتوایی منافی نیازهای روز جامعه و عدالت باشد، براحتی می توان از آن صرف نظر کرد؛ ولو مجمع علیه باشد. هفته نامه آبان، ۲۶/۰۱/۷۹: ش ۱۲۱، ص ۴. عبدالکریم سروش: طبق نظر قرآن هر حکمی که فوق طاقت جسمی یا روحی انسان بشود ملغی است. طاقت و وسع هم به حسب زمان ها تغییر می کند، لذا اگر بر حسب مرور زمان، حکمی از احکام اسلامی قابل تحمل برای مردم نبود ولو از نظر روحی، آن حکم ساقط است. ماهنامه کیان، دی ۷۸: ش ۵۹، ص ۳۳.

عبدالکریم سروش: در حیطه‌ی ولایت باطنی، رابطه‌ی مرید و مرادی برقرار است؛ اما در حیطه‌ی ولایت سیاسی، حتی ائمه هم وجوب اطاعت ندارند؛ چه رسد به فقیه. مردم می توانند بر امام معصوم هم خرده بگیرند، انتقاد کنند و در جایی فرمانش را اطاعت نکنند. ماهنامه کیان، آبان ۷۸.))

حتی این مطالب را در دانشگاه‌ها تدریس می کنند و بعضی از مسئولان کشور هم آنها را تأیید و به وجودشان افتخار می کنند!!

یاللعجب! مدال افتخار بر سینه‌ی شبهه آفرینانی در طول تاریخ بشر به ذهن احدی از شیاطین انسی و جنی نیامده است؟! امام زمان- عجل الله تعالی فرجه- با این مسلمان نمایان چگونه برخورد نماید؟! هزار دلیل بیاورد که دست دزد را باید برید: و السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهم؛ (مائده (۵): ۳۸) دست مرد و زن دزد را قطع نمایید، می گویند منظور آیه این است که اگر هیچ راهی برای جلوگیری از دزدی وجود نداشت، آن گاه دست دزد را باید برید. این آیه در مقام بیان ابزار است و اگر با ابزار بهتری چون زندانی کردن بتوان جلوی دزدی را گرفت، نباید به خشونت و قطع دست متوسل شد. اگر بگویید قرآن درباره‌ی مرد و زن زناکار می فرماید: و الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منها مائه جلده و لا تأخذکم بهما رأفه فی دین الله؛ (نور (۲).) زن و مرد زناکار را در پیش چشم مردم صد تازیانه بزنید، مبادا تحت تأثیر عواطف از اجرای احکام دین خدا خودداری نمایید.

مبادا بگویید بیچاره‌ها جوانند و آبرویشان می ریزد؛ آبروی دو جوان ریخته شود بهتر یا آنکه تمام شهر به لجن کشانده شود؟! روشنفکران دینی در مقابل، خواهند گفت: این قرائت شماست. این قرائت، بوی خشونت می دهد و ویژه‌ی خشونت طلبان است. ((در این قرائت، به دقت نظر افکنید:

محمد مجتهد شبستری: چون خطابات الهی، خطاب مطلق است؛ نه خطاب حکومی، باید عاری از هر گونه صلابت و خشونت و تحمیل باشد و بویی مشام نواز بدهد. ماهنامه کیان، فروردین ۷۸.))

اسلام، دین رأفت و مهربانی است و هیچ گاه اجازه نمی دهد که آبروی دو جوان به خاطر یک اشتباه ریخته شود. اگر سؤال شود که به جای اجرای این احکام اسلامی چه باید کرد؟ می گویند: نباید چیزی را بر مردم تحمیل کرد. بایستی بنگریم پسند و خواست مردم چیست؛ به همان گردن نهیم.

اگر گفته شود: پیام قرآن، خدامحوری است؛ نه مردم محوری، می گویند: این فهم و قرائت شماست؛ ما به گونه‌ی دیگری می فهمیم.

با وجود اینان، امام زمان چقدر باید خون دل بخورد؟! اگر بخواهد شمشیر بکشد بلافاصله خواهند گفت: خشونت از هر کسی که باشد محکوم است. تعصبات را کنار بگذارید و به بحث و گفت و گوی منطقی روی بیاورید! امام زمان با چنین مردمانی با چه زبانی بحث نماید تا ثابت شود که اینان جاهلند و در اشتباه و یا غرض ورزند و بیمار؟! رنج چنین امامی بیشتر است که با مردمانی هواپرست روبه روست که تنها خواسته های نفسانی خویش را به نام دین قبول می نمایند یا رنج آن پیامبری که با بت پرستانی مواجه است که آنچه را که خود ساخته اند به خدایی می پرستند؟!!

والا ترین وظیفه ی عالمان، مرزبانی از قلوب شیعیان

از این گونه احادیث استفاده می شود که برای تحقق و گسترش حکومت حق امام عصر-عجل الله فرجه الشریف- در سطح جهان، حتی پس از ظهور آن حضرت اخلاص، فداکاری، سختی و خون دل خوردن های فراوان لازم است. نکته ی دیگر آن که برای تحقق حکومت جهانی موعود، علاوه بر مهارت های جنگی و نظامی، مهارت ها و توانایی های دیگری نیز مورد نیاز و احتیاج است. علاوه بر شجاعت و شهامت سرداران جنگی ورزیده، حکمت و درایت عالمانی فرزانه و وارسته مورد نیاز خواهد بود.

وقتی دریافتیم که مهم ترین مشکل امام زمان، جهاد علمی و فرهنگی با شبهه افکنانی است که قرائت های جدیدی از دین ارائه می کنند، معلوم می شود که علاوه بر دلیرمردانی ورزیده در عرصه ی جهاد نظامی به عالمانی وارسته و توانا نیازمندیم تا امام زمان را در جهاد علمی با این شیاطین انسان نما یاری رسانند.

البته ما باید چنان خود را به اوج آمادگی برسانیم که به محض ظهور حضرتش بتوانیم در رکاب او شمشیر بزنیم و از پیشرفته ترین سلاح های نظامی نیز استفاده نماییم؛ اما حال که فهمیدیم امام زمان مسؤلیت مهم دیگری دارد که رنج و غصه اش از هر چیز دیگری بیشتر و کشنده تر است، بایستی برای یاری آن حضرت، خویش را به سلاح علم و آگاهی مجهز نموده و با تمام توان در رفع این گونه شبهات تلاش نماییم تا بتوانیم دوستان و شیعیان آن حضرت را از دام این شیاطین شبهه افکن برهانیم و بدانیم که مرزبانی از قلوب شیعیان آن حضرت بر عهده ی علمای ربانی است: علماء شیعتنا مرابطون فی الثغر الذی یلی ابلیس و عفاریده و شیعتہ النواصب، یمنعونهم من الخروج و التسلط علی ضعفاء شیعتنا. الا و من انتصب لذلک من شیعتنا کان افضل ممن جاهد الروم و الترك و الخزر الف الف مره لانه یدفع عن ادیان محیینا و ذلک عن ابدانهم؛ (الصراط المستقیم: ج ۳، ص ۵۵. الاحتجاج: ص ۱۷. تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: ص ۳۴۳. عوالی اللثالی: ج ۱، ص ۱۸. بحار الانوار: ج ۲، ص ۵.) عالمان شیعیان ما، محافظ و نگهبان آن مرزهایی می باشند که نفوذگاه ابلیس و پیروان جنی و انسی اوست. این مرزبانان عقیده و ایمان، شیعیان ضعیف ما را از بی ایمانی و غلبه ی شیطان، دور می دارند.

آگاه باشید که هر کس برای چنین امر مهمی بیاخیزد، فضیلتش هزار هزار مرتبه از فضیلت جنگ و کارزار با تمام دشمنان اسلام بیشتر است؛ چرا که شر و بلا را از دین و بدن محبان ما دور می سازد.

پیوست: انوار جمال یار

با جمالش چون که نتوان عشق باخت از کمال لطف خود آینه ساخت.
از کمال لطف خود آینه ساخت. از کمال لطف خود آینه ساخت.

عطار نیشابوری

عظمت و منزلت حضرت زهرا علیها السلام، تا به حال، موضوع بسیاری از گفته ها و نوشته ها قرار گرفته است؛ اما در میان تمامی

بیان های گفتاری و نوشتاری در این عرصه، کمتر بیانی است که به پایه ی سخنان والا و پراج ذریه ی زهرا علیهاالسلام امام خمینی رحمه الله برسد. حتی می توان گفت که در میان تمام سخنان ژرف و فرموده های حکمت آمیز حضرت امام رحمه الله نیز کمتر سخنی است که به ژرفنای بیان ایشان درباره ی صدیقه ی طاهره علیهاالسلام نزدیک شده باشد.

آن عارف مهربان جماران، به هنگامه سخن گفتن از مقام والای فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، آن چنان در آسمان معرفت آن حضرت، اوج می گرفتند که کمتر کسی را یارای آن بود که حتی به گرد پای او برسد و این، در حالی بود که آن جناب، همواره معترف بودند که اندیشه و زبان بشری از فهم و بیان حتی گوشه ای از مقام رفیع معنوی آن حضرت، قاصر و عاجز است: صورت شاهد ازل، معنی حسن لم یزل و هم، چگونه وصف آئینه ی حق نما کند. و هم، چگونه وصف آئینه ی حق نما کند. و هم، چگونه وصف آئینه ی حق نما کند.

غروی اصفهانی

از آن جا که استاد فرزانه ی ما، حضرت آیت الله مصباح یزدی، در فرموده های خویش بر دیدگاه عرفانی استادشان، حضرت امام رحمه الله، درباره ی شخصیت حضرت زهرا علیهاالسلام فراوان تأکید ورزیده اند، بسیار سزا و بجا دیدیم که مجموعه ی کامل گفته ها و نوشته های حضرت امام پیرامون حضرت زهرا علیهاالسلام را در پیوست این کتاب، به پیشگاه همه ی دوستداران آن حبیبی ی خدا تقدیم نماییم.

این مجموعه، در دو بخش اجمالی و تفصیلی، سامان یافته است که بخش اجمالی آن، در بردارنده ی تعابیر بسیار زیبا و روح فرای حضرت امام درباره عظمت و جودی حضرت زهرا علیهاالسلام می باشد و بخش بعدی آن، سامان یافته ی تمامی نوشته ها، گفته ها یا پیام های ایشان در موضوع نامبردار می باشد که در قالبی جدید و به گونه ای موضوعی، زینت بخش این کتاب گردیده است.

جرعه ای از زلال بی مثال کوثر

راه باز است زکوی تو به سرچشمه فیض چون تویی کوثر و هم منبع فیض عالم.

چون تویی کوثر و هم منبع فیض عالم. چون تویی کوثر و هم منبع فیض عالم.

آقابزرگ قمی

عباراتی که در فهرست ذیل به پیشگاه همه ی محبان و ارادتمندان آستان حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام تقدیم می شود، تعابیری است که از مجموعه ی گفته ها، نوشته ها و پیام های حضرت امام رحمه الله، اخذ شده است. در تنظیم این مجموعه، تا جایی که امکان داشته، از عین تعابیر حضرت امام، بدون هیچ تغییری، استفاده شده است و در شمار اندکی از این تعابیر، منظور کلام در قالبی مصدری بیان شده است.

امید است که از این رهگذر، ثوابی بی نهایت و عنایاتی ویژه از جانب صدیقه ی طاهره علیهاالسلام به روح پیر و مراد سفر کرده مان، عاید و واصل گردد و جرعه ای روح فرا نیز از زلال بی همانند کوثر، روزی ارواح تشنه و نیازمند ما شود. ان شاء الله.

فهرست تعابیر زیبا و روح فرای حضرت امام، درباره ی شخصیت حضرت زهرا

وقف کننده ی وجود خویش برای اسلام. ۱۳۵۸ / ۱ / ۲۲

انسانی به تمام معنا انسان، تمام نسخه ی انسانیت، تمام حقیقت انسان. ۵۸ / ۲ / ۲۶

زنی روحانی، زنی ملکوتی، تمام حقیقت زن ۵۸ / ۲ / ۲۶

موجودی ملکوتی به صورت انسان، موجودی الهی و جبروتی به صورت یک زن. ۵۸ / ۲ / ۲۶

- دارای تمام هویت های کمالی متصور برای انسان ۵۸ / ۲ / ۲۶
- واجد تمام خصوصیات انبیا. ۵۸ / ۲ / ۲۶
- جلوه گر تمام حیثیت و تمام شخصیت زن. ۵۸ / ۲ / ۲۶
- مجتمع معنویات و جلوه های ملکوتی، الهی، جبروتی، ملکوتی و ناسوتی. ۵۸ / ۲ / ۲۶
- تربیت یافته ی دست غیبی و قدرت الهی. ۵۸ / ۲ / ۲۶
- تربیت یافته ی رسول الله صلی الله علیه و آله ۵۸ / ۲ / ۲۶
- دست همگان از رتبه ی او کوتاه. ۵۸ / ۲ / ۲۶
- افتخار عالم وجود ۵۸ / ۲ / ۲۶
- الگوی همگان. ۵۸ / ۳ / ۸
- افتخار خاندان وحی ۵۹ / ۲ / ۱۵
- چون خورشیدی درخشنده بر تارک اسلام عزیز ۵۹ / ۲ / ۱۵
- فضایلش، هم طراز فضایل بی نهایت پیامبر اکرم و خاندان عصمت و طهارت. ۵۹ / ۲ / ۱۵
- کوتاهی افهام از درک مرتبت او. ۵۹ / ۲ / ۱۵
- نمونه ی انسان. ۵۹ / ۲ / ۲۷
- جلوه نمای هویت انسانی. ۵۹ / ۲ / ۲۷
- عنصری تابناک ۶۱ / ۱ / ۲۵
- زیربنای فضیلت های انسانی و ارزش های والای خلیفه الله در جهان. ۶۱ / ۱ / ۲۵
- از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود. ۶۱ / ۱ / ۲۵
- درخشش نور تربیت یافتگانش از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی. ۶۱ / ۱ / ۲۵
- حجره ی محقرش، جلوه گاه نور عظمت الهی و پرورشگاه زبدگان اولاد آدم. ۶۱ / ۱ / ۲۵
- اسوه ی تهذیب اخلاق. ۶۳ / ۱۲ / ۲۱
- مقتدا و الگوی همگان. ۶۳ / ۱۲ / ۲۱
- مولود اعظم. ۶۴ / ۱۲ / ۱۱
- کمال افتخار زنان. ۶۴ / ۱۲ / ۱۱
- محضرش، فرودگاه و عروج گاه ۷۵ روزه ی جبرائیل. ۶۴ / ۱۲ / ۱۱
- کاتب وحی او، امیرمؤمنان علی علیه السلام. ۶۴ / ۱۲ / ۱۱
- تناسب کامل روحی او با روح اعظم. ۶۴ / ۱۲ / ۱۱
- الگوی مجاهدت، مخاطبت، زهد، تقوا و عفاف. ۶۴ / ۱۲ / ۱۱
- توهین کننده ی به او، محکوم به اعدام. ۶۷ / ۱۱ / ۹
- صحیفه ی او، افتخار شیعیان. ۶۸ / ۳ / ۱۵
- واجد تمام مقامات معنوی ائمه ی اطهار علیهم السلام. ولایت فقیه: ص ۴۳.
- حقیقت و باطن لیلۃ القدر. آداب الصلوة: ص ۳۲۹ و ۳۳۰.
- تسبیحات او، افضل تعقیبات نماز. آداب الصلوة: ص ۳۳۷.

سیمای زهرا در بیان ذریه ی زهرا

اوصاف زیبای زهرا، فضایل بیرون از شمار زهرا و کمالات روح فزای زهرا را از هر زبان که بشنوی نامکرر است. فضایل بی کرانه ی او همواره و از هر زبانی شنیدنی است و از بیان نورانی سلاله ی پاک او، شنیدنی تر. انعکاس جمال دل آرای او از هر آینه ای دیدنی است و از اندیشه ی صاف مردی از ذریه ی او، دیدنی تر؛ رادمردی که چنان در خلق و خوی فاطمی ذوب شده بود که خود، آینه دار جمال الهی زهرا و فرزندان پاک نهاد او گشته بود. آنچه در پیش روی شما دستداران آن حضرت، قرار یافته است، مجموعه ی فرموده های جان فزا و حکمت افزای آن ذریه ی زهراست که با نظمی نوین، در راستای اهداف فصل اول این کتاب، سامان یافته است.

امیدمان بر آن است که این عرض ارادت کوچک، نگاه رحمت و عنایت آن جناب را به دنبال داشته، دست نوازش مادرانه اش را روزی ما و مراد به رضوان پرکشیده مان نماید. ان شاء الله.

ناتوانی افهام از درک منزلت و رتبت زهرا

۱.... زنی که هر کسی با هر بینشی، درباره ی او گفتاری دارد و با این حال کسی از عهده ی ستایش او برنیامده است؛ چرا که احادیثی که از خاندان وحی رسیده، به اندازه ی فهم مستمعان بوده است، دریا را در کوزه ای نتوان گنجاند، و دیگران هرچه گفته اند، به مقدار فهم خودشان بوده است؛ نه به اندازه ی مرتبت او. پس بهتر آن که از این ودای شگفت، درگذریم و به فضایل زن، روآوریم که.... (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن، تاریخ ۱۵/۲/۱۳۵۹. صحیفه ی نور: ج ۱۲، ص ۷۲).

۲.... او حرکت معنوی خود را با قدرت الهی، با دست غیبی و با تربیت رسول الله صلی الله علیه و آله شروع و تمامی مراحل معنوی را طی کرده است تا به مرتبه ای رسیده که دست همه از او کوتاه گشته است.... (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن، تاریخ ۲۶/۲/۱۳۵۸. صحیفه ی نور: ج ۶، ص ۱۸۵).

۳.... من، راجع به حضرت صدیقه علیهاالسلام خودم را قاصر می دانم که ذکری بکنم.... (از فرموده های امام خمینی در دیدار با گروهی از خواهران به مناسبت روز زن، ۱۱/۱۲/۶۴. صحیفه ی نور: ج ۱۹، ص ۲۷۸).

افتخار عالمی به زهرا

۱. فردا روز زن است؛ روز زنی است که عالم به او افتخار دارد. (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن، تاریخ ۲۶/۲/۵۸. صحیفه ی نور: ج ۶، ص ۱۸۷).

۲.... زنی که افتخار خاندان وحی و چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می درخشد. (از پیام امام به مناسبت روز زن، ۱۵/۲/۵۹. صحیفه ی نور: ج ۱۲، ص ۷۲).

روز ولادتش، روز زن

۱. اگر روزی باید روز زن باشد، چه روزی والاتر و افتخار آمیزتر از روز ولادت با سعادت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام است.
۲. مبارک باد بر ملت عظیم الشان ایران بویژه زنان بزرگوار، روز مبارک زن؛ روز شرافتمند عنصر تابناکی که زیربنای فضیلت های انسانی و ارزش های والای خلیفه الله در جهان است و مبارک تر و پر بهاتر، انتخاب بسیار والای روز بیستم جمادی الثانی است؛ روز پر افتخار ولادت زنی که از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود است. (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن، ۲۵/۱/۶۱).

صحیفه ی نور: ج ۱۶، ص ۱۲۵).

۳. برای زن ها کمال افتخار است که روز تولد حضرت صدیقه را روز زن قرار داده اند، افتخار است و مسؤولیت... و شما افتخار کنید که این روز را روز زن قرار داده اند و باید که مسؤولیتش را هم به عهده بگیرید. اگر شما پذیرفتید که روز بیستم جمادی الثانیه که روز تولد حضرت زهراست، روز زن باشد، خیلی مسایل را به عهده ی شما می آورد. اگر یک ملتی پذیرفت که فلان روز، روز جهاد است، باید در آن روز مشغول مجاهده بشود. اگر کسی مشغول مجاهده نشد، نپذیرفته است که آن روز، روز جهاد است. اگر شما همه پذیرفتید که امروز، یعنی روز تولد حضرت زهرا که آن کمال و آن وضعیت را دارد، روز زن است، بر عهده ی شما مسایل بزرگی را می آورد؛ از قبیل مجاهده؛ چرا که حضرت به اندازه ی خودش در این ظرف کوتاه، مجاهده داشته است. با حکومت های وقت، مخاطبه داشته است. حکومت های وقت را محاکمه می کرده است. شما باید به او اقتدا کنید تا پذیرفته باشید که این روز (روز تولد آن حضرت) روز زن است. شما اگر پذیرا شدید، باید زهد و تقوا و عفاف و همه ی چیزهایی را که او داشته است، تبعیت کنید، و اگر تبعیت نکردید، بدانید که شما داخل در این روز نیستید. هر کس نپذیرفت در روز زن و در این شرافت، وارد نشده است. (از فرموده های امام در دیدار با گروهی از خواهران به مناسبت روز زن. تاریخ ۱۱/۱۲/۶۴. صحیفه ی نور: ج ۱۹، ص ۲۷۸).

۴. روز ولادت سرتاسر سعادت صدیقه ی طاهره که والاترین روز برای انتخاب روز زن است، به ملت شریف ایران، خصوصاً زنان محترم، تبریک و تهنیت عرض می کنم. این ولادت با سعادت در زمان و محیطی واقع شد که زن به عنوان یک انسان، مطرح نبود و وجود او موجب سرافکنندگی خاندانش در نزد اقوام مختلف جاهلیت به شمار می رفت. در چنین محیط فاسد و وحشت زایی، پیامبر بزرگ اسلام دست زن را گرفت و از منجلا ب عادات جاهلیت نجات بخشید.

تاریخ اسلام، گواه احترامات بی حد رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مولود شریف است تا نشان دهد که زن، بزرگی ویژه ای در جامعه دارد که اگر برتر از مرد نباشد، کمتر نیست. پس این روز، روز حیات زن و روز پایه گذاری افتخار و نقش بزرگ او در جامعه است. (از فرموده های امام خمینی در دیدار با گروهی از خلبانان نیروی هوایی: تاریخ ۴/۲/۶۰. صحیفه ی نور: ج ۱۴، ص ۲۰۰).

۵. فردا، روز زن است؛ روز زنی است که عالم به او افتخار دارد، روز زنی است که (خودش و) دخترش در مقابل حکومت های جبار ایستاد و آن خطبه را خواند و آن حرف ها را زد که همه می دانید... زن های عصر ما، بحمدالله، شبیه به همان ها هستند. در مقابل جبار با مشت گره کرده و با بچه های در آغوش گرفته ایستادند و به نهضت کمک کردند. (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن. تاریخ ۲۶/۲/۵۸. صحیفه ی نور: ج ۶، ص ۱۸۷).

فاطمه نمونه و الگوی جهانیان

۱. الگو، حضرت زهراست. الگو، پیغمبر اسلام است. ما وقتی می توانیم ادعا کنیم که جمهوری اسلامی داریم که تمام این معانی که در اسلام است، تحقق پیدا کند. (از فرموده های امام در جمع پاسداران. تاریخ ۸/۳/۵۸. صحیفه ی نور: ج ۷، ص ۱۷).

۲. روز بزرگی است. یک زن در دنیا آمد که مقابل همه ی مردان است. یک زن به دنیا آمد که نمونه ی انسان است. یک زن به دنیا آمد که تمام هویت انسانی در او جلوه گر است. (از فرموده های امام در دیدار با گروهی از بانوان. تاریخ ۲۷/۲/۵۹. صحیفه ی نور: ج ۱۲، ص ۷۲).

۳. ما باید از این خاندان، سرمشق بگیریم. بانوان ما از بانوانشان و مردان ما از مردانشان؛ بلکه همه ی ما از همه ی آنها. آنها زندگی خودشان را برای طرفداری از مظلومان و احیای سنت الهی، وقف کردند. ما باید تبعیت کنیم و زندگی خود را برای

آنها قرار دهیم. کسی که تاریخ اسلام را می‌داند، می‌داند که هر یک از این خاندان- مثل یک انسان کامل؛ بلکه بالاتر، همچون یک انسان الهی و روحانی- در مقابل کسانی که می‌خواستند مستضعفان را از بین ببرند، قیام کردند. (از فرموده های امام در جمع پرسنل نیروی هوایی، تاریخ ۲۲ / ۱ / ۵۸. صحیفه ی نور: ج ۵، ص ۲۸۳. با اندکی ویرایش.)

۴. خطبه ی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در مقابل حکومت و صبر امیرالمؤمنین در مدت بیست و چند سال و در عین حال کمک کاری به حکومت موجود و بعد هم فداکاری در راه اسلام و (نیز) فداکاری دو فرزند عزیزش: خدمت بسیار بزرگ امام مجتبی (به اسلام) که دولت جابر اموی را با آن خدمت، رسوا فرمود و خدمت بزرگ برادر ارجمندش، حضرت سیدالشهدا، چیزهایی است که همه می‌دانید و می‌دانیم. با اینکه عده و اسباب و ابزار جنگ آنها کم بود، لکن روح الهی و روح ایمان، بر همه ی ستمکاران عصر خودشان اسلام را زنده کردند و برای ما و شما برادرهای عزیز، الگو شدند که ما از کمی عده و عده و کمی ابزار جنگ نهراسیم و در مقابل تمام قدرت هایی که امروز با ما به جنگ برخاسته اند، مقاومت کنیم. همان طوری که اولیای ما علیهم السلام نشان دادند، باید در مقابل مستکبران، گاهی با تبلیغ و گاهی با اسلحه ایستاد و مستکبران را به جای خودشان نشانند. ما هم الگوی آنها و تبعیت از آنها را می‌پذیریم. (از فرموده های امام خمینی در جمع رزمندگان ارتش و سپاه، تاریخ ۱۸ / ۱۲ / ۶۰. صحیفه ی نور: ج ۱۶، ص ۶۷.)

۵. در تهذیب اخلاق خود و وادار کردن دوستانان به تهذیب اخلاق، کوشش کنید... آن طوری که زن فرید، (فرید: یگانه، یکتا.) حضرت زهرا علیهاالسلام بود. همه باید به او اقتدا کنیم و همه باید دستورمان را از اسلام، به وسیله ی او و فرزندان او بگیریم. همان طوری که او بوده است، باشید و در علم و تقوا کوشش کنید... کوشش برای رسیدن به علم و تقوا، وظیفه ی همه ی ما و شماست. (از فرموده های امام خمینی در جمع بانوان به مناسبت روز زن، تاریخ ۲۱ / ۱۲ / ۶۳. صحیفه ی نور: ج ۱۹، ص ۱۲۰.)

۶.... حضرت، به اندازه ی خودش، در این ظرف کوتاه، مجاهده داشته است. با حکومت های وقت، مخاطبه داشته است. حکومت های وقت را محاکمه می‌کرده است. باید به او اقتدا کنید. زهد، تقوا، عفاف و همه ی چیزهایی را که او داشته است، تبعیت کنید.... (از فرموده های امام خمینی در دیار با گروهی از خواهران به مناسبت روز زن. ۱۱ / ۱۲ / ۶۴. صحیفه ی نور: ج ۱۹، ص ۲۷۹.)

فضیلت های بی نهایت فاطمه

۱.... زنی که افتخار خاندان وحی و چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می‌درخشد؛ زنی که فضایل او هم طراز فضایل بی نهایت پیغمبر اکرم و خاندان عصمت و طهارت بود.... (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن. تاریخ ۱۵ / ۲ / ۵۹. صحیفه ی نور: ج ۱۲، ص ۷۲.)

۲. زنی که تمام خاصه های انبیا در اوست؛ زنی که اگر مرد بود، نبی بود، زنی که اگر مرد بود به جای رسول الله بود. (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن، تاریخ ۲۶ / ۲ / ۵۸. صحیفه ی نور، ج ۶، ص ۱۸۵.)

۳. اصولاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، طبق روایاتی که داریم، قبل از این عالم، در ظل عرش، انواری بوده اند. (ایشان) در انعقاد نطفه و طینت از بقیه ی مردم امتیاز داشته اند و مقاماتی دارند الی ماشاءالله؛ چنان که در روایت معراج، جبرئیل عرض می‌کند: لو دنوت انمله لا- حترقت؛ اگر کمی نزدیک تر می‌شدم، سوخته بودم. با این فرمایش که: ان لنا مع الله حالات لا یسعه ملک مقرب و لا نبی مرسل؛ ما به خدا حالاتی داریم که نه هیچ فرشته ی مقربی می‌تواند آن را داشته باشد و نه هیچ پیامبر مرسلی.

این، جزء مذهب ما است که ائمه چنین مقاماتی دارند... چنان که به حسب روایات، این مقامات معنوی برای حضرت زهرا

علیهاالسلام هم هست؛ با این که حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه. این مقامات سوای وظیفه‌ی حکومت است. (ولایت فقیه، امام خمینی: ص ۴۳.)

والاترین فضیلت حضرت زهرا

۱. راجع به حضرت صدیقه علیهاالسلام، خودم را از هر ذکر قاصر می دانم. فقط به این روایت که شریف و با سند معتبر نقل شده است، اکتفا می کنم. حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

فاطمه علیهاالسلام بعد از پدرش، ۷۵ روز در این دنیا نبودند و حزن و شدت بر ایشان غلبه داشت. جبرئیل امین می آمد و به ایشان تعزیت عرض می کرد و مسایلی از آینده نقل می فرمود. ظاهر روایت، این است که در این ۷۵ روز مرادده ای بوده است؛ یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است.

گمان ندارم که غیز از طبقه‌ی اول از انبیای عظام درباره‌ی کسی این طور وارد شده باشد که در ظرف ۷۵ روز جبرئیل امین چنین رفت و آمدی داشته باشد. جبرائیل، مسایل واقع در آتیه و آنچه را که به ذریه‌ی فاطمه علیهاالسلام می رسیده است، ذکر می کرده و حضرت امیر هم آنها را می نوشته است. حضرت امیر، همان طوری که کاتب وحی رسول خدا بوده است - و البته آن وحی به معنای آوردن احکام، با رفتن رسول خدا، تمام شد - کاتب وحی حضرت صدیقه در این ۷۵ روز نیز بوده است.

مسأله‌ی فرود آمدن جبرئیل، یک مسأله‌ی ساده نیست؛ خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی امکان دارد بیاید و یک تناسب کامل بین روح آن کسی که جبرئیل بر او وارد می شود و مقام جبرئیل، که روح اعظم است، لازم است. چه ما همچون اهل نظر قایل شویم که قضیه‌ی تنزل جبرئیل، به واسطه‌ی روح خود ولی یا پیغمبر است که روح ولی، جبرئیل را تنزیل می دهد و تا مرتبه‌ی پایین وارد می کند یا همچون بعضی اهل ظاهر، بگوئیم حق تعالی او را مأمور می کند که برو و این مسایل را بگو، تا تناسبی بین روح این کسی که جبرئیل به نزد او می آید و بین جبرئیل که روح اعظم است، نباشد این معنا امکان ندارد. این تناسب، تنها بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیای درجه‌ی اول بوده است؛ مثل رسول خدا، موسی، عیسی، ابراهیم و امثال اینها. این تناسب برای همه کس نبوده است و بعد از این هم، برای کس دیگری واقع نشده است، حتی درباره‌ی ائمه هم من ندیده‌ام که چنین امری وارد شده باشد. طبق آن چیزی که من دیده‌ام فقط برای حضرت زهرا علیهاالسلام وارد شده است که جبرئیل به طور مکرر در طول ۷۵ روز وارد می شده و مسایل آتیه را که بر ذریه‌ی او می گذشته است، می گفته و حضرت امیر هم ثبت می کرده است، شاید یکی از مسایلی که گفته است، راجع به مسایلی بوده است که در عهد ذریه‌ی بلندپایه‌ی او حضرت صاحب علیه السلام واقع می شود که مسایل ایران هم جزو آن مسایل باشد؛ ما نمی دانیم، ممکن است. در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه‌ی فضایل عظیمی که برای حضرت زهرا ذکر کرده‌اند، بالاتر می دانم؛ فضیلتی که برای غیر انبیا علیهم السلام، آن هم نه همه‌ی انبیا، بلکه برای طبقه‌ی بالای انبیا علیهم السلام و بعضی از اولیایی که در رتبه‌ی آنها می باشند، برای کس دیگری حاصل نشده است. و با این کیفیت که جبرئیل در طول هفتاد و چند روز مرادده داشته باشد، برای هیچ کس تاکنون واقع نشده است. این فضیلت، از مختصات حضرت صدیقه علیهاالسلام است. (از فرموده‌های امام خمینی در دیدار با گروهی از خواهران به مناسبت روز زن، تازیخ ۱۱/۱۲/۶۲. صحیفه‌ی نور: ج ۱۹، ص ۲۷۸. با اندکی ویرایش.)

فاطمه، مجمع جلوه‌های جمال و جلال الهی

۱. تمام ابعادی که برای زن و برای یک انسان متصور است، در فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام جلوه کرده است. یک زن معمولی نبوده است؛ یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، یک انسان به تمام معنا انسان، تمام نسخه‌ی انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت

انسان.

او زن معمولی نیست. او موجودی ملکوتی است که در عالم به صورت انسان ظاهر شده است؛ بلکه موجودی الهی و جبروتی که در صورت یک زن ظاهر شده است.... تمام هویت های کمالی که در انسان و در یک زن متصور است، تمام در این زن است.... معنویات، جلوه های ملکوتی، جلوه های الهی، جلوه های جبروتی، جلوه های ملکی و ناسوتی همه در این موجود مجتمع است. انسانی است به تمام معنا انسان و زنی است به تمام معنا زن. (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن. تاریخ ۵۸/۲/۲۶. صحیفه ی نور: ج ۶، ص ۱۸۵.)

فاطمه، حقیقت و باطن لیلۃ القدر

۱. دلالت می کند بر آنچه از حقیقت لیلۃ القدر احتمال دادیم، حدیث شریف طولانی که در تفسیر برهان از کافی شریف نقل فرموده است که مردی نصرانی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسید که تفسیر باطن این آیات: حم، و الكتاب المبين، انا انزلناه فی لیلۃ مبارکة، انا کنا منذرین، فیها یفرق کل امر حکیم، چیست؟ فرمود: اما «حم»، محمد صلی الله علیه و آله است و اما «کتاب مبين»، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و اما «لیلۃ» فاطمه علیها السلام است. (آداب الصلوة، امام خمینی: ص ۳۲۹.)

سقف خانه ی فاطمه، عرش رب العالمین

۱. روایاتی را که در تفسیر برهان (تفسیر برهان: ج ۴، ص ۴۷۸) از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است، تیمناً ذکر می کنیم؛ چون روایت شریفی است و به معارف چندی اشاره فرموده و از اسرار مهمی کشف فرموده است:

... سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: بیت علی و فاطمه حجره رسول الله صلی الله علیه و آله و سقف بیتهم عرش رب العالمین. و فی قعر بیوتهم فرجة مکشوفة الی العرش معراج الوحی؛ و الملائکة تنزل علیهم بالوحی صباحاً و مساءً و کل ساعة و طرفه عین و الملائکة لا ینقطع فوجهم: فوج ینزل و فوج یصعد.... و ان الله زاد فی قوة ناظر محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام و کانوا یبصرون العرش و لا یجدون لیبوتهم سقفاً غیر العرش؛ فبیوتهم مسقفة بعرش الرحمان. و معارج الملائکة و الروح فیها باءذن ربهم من کل امر؛... شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرماید: خانه ی علی و فاطمه، حجره ی رسول الله صلی الله علیه و آله است و سقف خانه اش، عرش رب العالمین. در انتهای خانه هاشان شکافی است که از آن تا عرش، پرده از معراج وحی برداشته شده است و ملائکه هر صبح و شام و هر ساعتی و هر لحظه ای با وحی الهی بر آنان نازل می شوند و رشته ی فوج ملائکه فرودآینده قطع نمی شود: گروهی فرود می آیند و دسته ای بالا می روند.... و همانا خداوند بر قوت دیده ی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بیفزود تا عرش را مشاهده می کردند و جز عرش، سرپوشی برای خانه هایشان نمی دیدند. خانه هاشان به عرش رحمان مسقف است و معراج های ملائکه و روح در خانه های ایشان است، به اذن پروردگارشان؛ من کل امر سلام.

صحیفه ی فاطمیه، افتخار شیعیان

۱. ما مفتخریم که ادعیه ی حیات بخش که آن را قرآن صاعد می خوانند، از ائمه ی معصومین ما است. مناجات شعبانیه ی امامان و دعای عرفه ی حسین بن علی علیهما السلام و صحیفه ی سجادیه، این زبور آل محمد، و صحیفه ی فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است، از ما است. (از وصیتنامه ی سیاسی الهی امام خمینی. صحیفه ی نور: ج ۲۱، ص ۱۷۱.)

تسبیحات حضرت زهرا، افضل تعقیبات نماز

۱. و از جمله ی تعقیبات شریفه، تسبیحات صدیقه ی زهرا علیهاالسلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن معظمه تعلیم فرمود. و آن، افضل تعقیبات است. در حدیث است که اگر چیزی افضل از آن می بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه علیهاالسلام اعطا می فرمود. (آداب الصلوئه، امام خمینی: ص ۳۷۷.)

شیعیان، فرزندان معنوی فاطمه

۱. قلم و بیان من عاجز است که... از حماسه ها، رشادت ها، خیرات و برکات فرزندان معنوی کوثر، حضرت فاطمه علیهاالسلام، سخن بگویند که همه ی اینها از هنر اسلام و اهل بیت و از برکات پیروی امام عاشورا سرچشمه گرفته است. (از پیام امام خمینی به مناسبت روز انقلاب اسلامی و شهادت. تاریخ ۱۶/۱۱/۶۵. صحیفه ی نور: ج ۲۰، ص ۶۱.)

حجره ی فاطمه، پرورشگاه زبندگان اولاد آدم

۱. زنی که در حجره ای کوچک و خانه ای محقر، انسان هایی را تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می درخشد.

صلوات و سلام خداوند بر این حجره ی محقر که جلوه گاه نور عظمت الهی و پرورشگاه زبندگان اولاد آدم است. (از پیام امام خمینی به مناسبت روز زن. تاریخ ۲۵/۱/۲۶. صحیفه ی نور: ج ۱۶، ص ۱۲۵.)

۲. یک کوخ چهار- پنج نفری در صدر اسلام داشته ایم و آن، کوخ فاطمه ی زهرا علیهاالسلام است. برکات این کوخ چند نفری آن قدر زیاد است که عالم را از نورانیت پر کرده است. کوخ نشینان این کوخ محقر، در مراتب معنوی آن قدر بالا بودند که دست ملکوتی ها هم به آنها نمی رسد. جنبه های تربیتی این کوخ، آن قدر والا بوده است که همه ی برکات در بلاد مسلمین، خصوصاً در مثل بلاد ما، همه از برکات آنهاست. (از فرموده های امام در جمع مسؤولان کشور. تاریخ: ۱/۱/۶۲. صحیفه ی نور: ج ۱۷، ص ۲۱۶.)

۳. این افرادی که در خانه ی کوچک فاطمه علیهاالسلام تربیت شدند بر حسب عدد چهار- پنج نفر بودند و به حسب واقع، تمام قدرت حق تعالی را تجلی دادند. خدمت هایی کرده اند که ما و شما و همه ی بشر را به اعجاب در آورده است. (از فرموده های امام در جمع رزمندگان ارتش و سپاه. تاریخ ۱۸/۱۲/۶۰. صحیفه ی نور، ج ۱۶، ص ۶۷.)

۴. ناگهان شخصیتی عظیم که از عصاره ی وحی الهی تغذیه و در خاندان سید زُئِل، محمد مصطفی، و سید اولیا، علی مرتضی، تربیت یافته و در دامن صدیقه ی طاهره بزرگ شده بود، قیام کرد و با فداکاری بی نظیر و نهضت الهی خود، واقعه ی بزرگی به وجود آورد که کاخ ستمکاران را فروریخت و مکتب اسلام را نجات بخشید. (از پیام امام خمینی قدس سره به مناسبت روز تولد امام حسین علیه السلام، تاریخ ۲۶/۳/۵۹. صحیفه ی نور: ج ۱۲، ص ۱۸۱.)

ساده زیستی فاطمه ی زهرا

۱. حضرت امیر علیه السلام خلیفه ی مسلمین بود؛ خلیفه ی مملکتی که شاید ده برابر ایران بود؛ از حجاز تا مصر و آفریقا و مقداری هم از اروپا. این خلیفه بسیار ساده می زیست و به حسب نقل، در خانه شان پوستینی داشتند که به هنگام شب خودش و حضرت فاطمه علیهاالسلام بر آن می خوابیدند و به هنگام روز، علوفه ی شترش را روی همین پوست می ریخت. پیغمبر هم همین شیوه را

داشت. اسلام، این است. (از فرموده های امام قدس سره در جمع کارکنان اداره بهداشتی و بهزیستی. تاریخ ۱۳/۴/۵۸، صحیفه ی نور: ج ۸، ص ۱۸).

امامت از منظر زهرا

تشکیل حکومت برای حفظ نظام و وحدت مسلمین است؛ چنان که حضرت زهرا علیها السلام در خطبه ی خود می فرماید: «امامت، برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است». (طاعتنا نظاما للمله و امامتنا امانا للفرقه. شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۱۱- ولایت فقیه، امام خمینی قدس سره: ص ۲۷).

اعدام، مجازات توهین به فاطمه

با کمال تأسف و تأثر از صدای جمهوری اسلامی مطلبی در مورد الگوی زن پخش شده است که انسان از بازگو کردن آن شرم دارد. (شنبه، ۸/۱۱/۱۳۶۷). فردی که این مطلب را پخش کرده است، تعزیر و اخراج می گردد و دست اندرکاران آن تعزیر خواهند شد. در صورتی که ثابت شود، قصد توهین در کار بوده است، بدون شک فرد توهین کننده محکوم به اعدام است. اگر بار دیگر این گونه قضایا تکرار گردد، موجب تنبیه، توییح و مجازات شدید و جدی مسؤولان بالای صدا و سیما خواهد شد و البته در تمامی زمینه ها قوه ی قضاییه اقدام می نماید. (نامه به مدیر عامل صدا و سیما، ۹/۱۱/۶۷، صحیفه ی نور: ج ۲۱، ص ۷۶).

حضرت زهرا (سلام الله علیها) بانوی بانوان

مشخصات کتاب

سرشناسه: موسوی گرمارودی ابوالفضل عنوان و نام پدیدآور: بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام / تالیف ابوالفضل موسوی گرمارودی
 مشخصات نشر: قم دلیل ما ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری: ۱۸۹ ص.
 فروست: حضرت زهرا علیها السلام ۳.
 شابک: ۶۰۰۰ ریال ۹۶۴-۷۵۲۸-۱۱-۶؛ ۷۵۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۱۰۰۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۹۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)؛ ۲۰۰۰۰ ریال چاپ هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۷۹۹۰-۵۴-۷:

یادداشت: ص ع به انگلیسی Abolfazl Mousavi Garmaroudi. The lady of ladies

یادداشت: چاپ دوم تابستان ۱۳۸۳.

یادداشت: چاپ چهارم: تابستان ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ پنجم: بهار ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ هفتم: بهار ۱۳۸۸.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؛ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره: ۲/۲۷BP/م۸۳ب ۲ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۹۲۸۹

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين ... نخلهای خاک آلود فدک هنوز از ستمی که بر تو روا داشتند می‌گیرند؛ زندگی تو گواه مظلومیت همه دودمان‌هاییل است، همچنانکه وجود تو گواه قدس و عصمت خدا بر زمینیان بود... تازیانه‌ای که بر پیکر نازنین تو فرو کوفتند، تبری بود که بندگان بت به انتقام نابودی اصنام بر پیکر تو حید ابراهیم فرود آوردند؛ همواره شرمسار باد دستی که بر گونه خداگون تو سیلی زد، دریغا دل اگر در غم پاره شود شکفت نیست، چرا که شکستن پهلوی تو عظیتر از شکستن دیوار کعبه بود، و چون قامت ستوار ترا به ستم بر خاک نشانند دین از پای افتاد... با تمام دل بر تو می‌گرییم که نماد بهی بودی و ودیعه رحمت خدا بر آدمیان، و چون ترا کشتند انسانیت بی مادر شد و خون‌هاییل از رگ حیات هر انسان در گسترده تاریخ از نو جوشید و مظلومیت داغ زخمی شد بر جبین زندگی مؤمنان، و حیات پژمرد و اوراق قرآن به تناول طوفان پراکند، و علی (ع) تنها ماند... و بشریت در گرداب فاجعه افتاد. سلام بر تو! بانوی بانوان... کدامین واژه‌ها را باید به خدمت گرفت تا بیانگر ابعاد ستم‌دیدگی تو باشند؟ چگونه در کلمات می‌توان ژرفای ظلمت شب و گم شدن آفتاب را توصیف کرد؟! چون تو به خاک رفتی، نجات انسان که تازه آغاز شده بود به خاک رفت، و ستم‌دیدگان تاریخ برق شادی از چشم فرو نهادند، و دگر بار ظلمت چیره شد، و فرزندان تو در تمامی اعصار یتیم ماندند... و اینک آوای باد در گیسوی غبار آلود نخلهای فدک ضجه یتیمان بی مادر مانده توست که درد را در درازای تاریخ اسلام، چهارده قرن است از قلبی به قلبی تحویل می‌دهند و زنجیر ستم را از پایی به پایی، به ارث می‌برند. سلام بر تو... بانوی بانوان!

خلاصه زندگی

نامش: فاطمه. کنیه اش: امّ الحسن، امّ الحسین، امّ المحسن، امّ الائمه، و ام اییها است. (کشف الغمه چاپ اسلامیة ۱۲۸۱ قمری ج ۲ ص ۱۸- مناقب شهر آشوب چاپ نجف ج ۳ ص ۱۳۲- بحارالانوار چاپ جدید ج ۴۳ ص ۱۶- بیت الاحزان محدث قمی چاپ مطبعه سیدالشهداء قم ص ۱۲). برخی از مشهورترین القابش: زهرا، بتول، صدیقه کبری، مبارکه، عذراء، طاهره، و سیده النساء است (مناقب ج ۳ ص ۱۳۳- بحار ج ۴۳ ص ۱۶- بیت الاحزان، ص ۱۰-۱۲). پدرش: رسول اکرم محمد بن عبدالله پیامبر عظیم الشأن اسلام صلى الله عليه و آله. مادرش: خدیجه کبری. اولین همسر پیامبر (ص) و اولین زنی که به او ایمان آورد. تولدش: در مکه در سال پنجم بعثت. (مناقب ج ۳ ص ۱۳۲- اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸ (چاپ اسلامیة- تهران)). شهادتش: در مدینه در سال یازدهم هجرت، دو ماه و نیم پس از وفات پیامبر (ص) (مناقب ج ۳ ص ۱۳۲- اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸ (چاپ اسلامیة- تهران)). به جهت هجوم مأموران به منزل او و ضربات آنان و در اثر شکستگی پهلو و سقط جنین. مدفنش: به جهات سیاسی و بنا به وصیت خودش شب هنگام و مخفیانه توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام دفن شد (مناقب ج ۳ ص ۱۳۷- اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸ (چاپ اسلامیة- تهران)). و تا به امروز محل دقیق قبر مطهر زهرا (علیها السلام) معلوم نشده است. فرزندان: امام حسن مجتبی (ع)، امام حسین سیدالشهدا (ع)، زینب کبری، ام کلثوم و محسن که سقط شد. (مناقب ج ۳ ص ۱۳۳).

نوزاد وحی و رسالت

روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانی، پنج سال پس از بعثت پیامبر (ص) (کشف الغمه ج ۴- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۲-

منتهی الآمال چاپ مطبوعاتی حسینی تهران ص ۱۵۶- بیت الاحزان ص ۴). در بن آسمان حجاز، در دامنه کوههای سنگی مکه، در چشم انداز کعبه، در منزل وحی، در عرصه ای که دهان خداجوی پیامبر (ص) با تلاوت قرآن بر آن نور می پاشید، در خانه ای که فرشتگان آن را خوب می شناختند و در آن رفت و آمد داشتند، آنجا که زمزمه نماز پیامبر در صبح و شام و آوای ملکوتی تلاوت پیامبر در دل شب، زمینش را به آسمان پیوند می زد، در خانه امید یتیمان، در خانه دستگیری از مستمندان، در خانه پناه اسیران، در خانه پیامبر (ص) و خدیجه؛ دختری چشم به جهان گشود... دختر پیامبر (ص)، نوباوه رسالت، پیکره عصمت، بشریت در یک زن، همسنگ و همسر خلافت خدا در زمین، بانوی بانوان جهان؛ فاطمه (علیهاالسلام) به دنیا آمد. خانه رسول خدا (ص) با تولد فاطمه (علیهاالسلام) بیش از پیش کانون مهر و عطوفت شد، در غوغای رنجهای عظیم پیامبر عزیز که در آن هنگام در مکه با آن دست به گریبان بود، فاطمه کوچک چون نسیمی آرامش بخش گونه های خسته پدر و مادر دردمند را هر صبح و شام نوازش می داد و رنج روزهای پرمشقت رسالت را تسکین می بخشید... چه شورانگیز است دختری چنان ارجمند باشد که سید کاینات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدو تسکین یابد و درباره او بفرماید... «روح من است، بوی بهشت را از او استشمام می کنم» (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۴- بحارالانوار ج ۴۳ ص ۴ و ۵ و ۶ و ۵۴- عیون اخبارالرضا (چاپ تهران- انتشارات جهان) ج ۱ ص ۱۱۶). و این درباره فاطمه (علیهاالسلام) شگفت نیست. چرا که او از زمره بزرگوارانی است که خدای جهان سزاوار ایشان در کتاب آسمانی خویش می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (سوره احزاب آیه ۳۳). خدای متعال اراده فرموده است که شما اهل بیت پیامبر از هر گونه پلیدی پاک و برکنار باشید. (امالی طوسی چاپ نجف ج ۲ ص ۱۶۲ و ۱۷۲ و ۲۱۲ و بسیاری مواضع و کتب دیگر). فاطمه (علیهاالسلام) خلاصه وجود پیامبر عظیم اسلام است. زندگی سراسر نور فاطمه (علیهاالسلام) شایان هر گونه تقدیر آسمانی است، و او برگزیده ای از میان بانوان در پیشگاه خداست که با قداست خویش ارجمندی زن را اثبات می کند، وجود فاطمه (علیهاالسلام) به تنهایی برترین گواه آنست که زن نیز می تواند در اوج معنویتهایی که راد مردان آسمانی به آن نائل آمده اند سیر و پرواز کند.

همراه پدر

پدر گرامی فاطمه (علیهاالسلام) بی نیاز از توصیف است. پدری که خدای جهان او را صاحب «خلق عظیم» (در سوره قلم آیه ۴). معرفی کرده و به نص کتاب الهی: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ - از هوای خویش سخن نمی گوید و آنچه بفرماید وحی الهی است» (سوره نجم آیه ۴). فاطمه (علیهاالسلام) سراسر حیات پرنور خویش را در شعاع وحی و در سایه انسان ساز چنین پدری گذراند؛ تقریباً دو ساله بود که همراه پدر در محاصره اقتصادی کفار قریش قرار گرفت و سه سال در «شعب ابیطالب» (شعب ابیطالب) در کنار مکه بود که پیامبر و بستگان او و مسلمین در سالهای محاصره اقتصادی در آنجا اقامت داشتند- منتهی الآمال ص ۶۳-۶۴). همراه پدر و مادر و سایر مسلمانان در تحمل سخت ترین شرایط گرسنگی و سختی شرکت داشت. در سال دهم بعثت، اندکی پس از نجات از «شعب» (کشف الغمه ج ۲ ص ۷۹-۸۰). مادر گرامی خویش را که رنجهای ده سال مبارزه و تحمل و بویژه فشار سختیهای محاصره اقتصادی رنجورش ساخته بود از دست داد؛ فاطمه (علیهاالسلام) بی مادر شد و این هر چند سخت رنج آور و مصیبت بار بود اما بیش از پیش او را در کنار پدر و در دامان تربیت پیامبر (ص) قرار داد... در هشت سالگی، اندکی پس از هجرت پیامبر، همراه سیر بانوان خاندان پیامبر (ص) و با همراهی علی علیه السلام از مکه به مدینه آمد (امالی طوسی ج ۲ ص ۸۴-۸۵) و باز در کنار پدر قرار گرفت، در مشکلات مختلف زندگی پیامبر در مدینه، همواره فاطمه (علیهاالسلام) با او بود؛ در جنگ احد پس از آنکه مسلمین مجبور به عقب نشینی و پناه گرفتن در کوه شدند فاطمه (علیهاالسلام) سراسیمه از مدینه به اردوگاه پیامبر آمد و همراه امیر مؤمنان علی علیه السلام به مداوای زخمهای پیامبر (ص) پرداخت (مناقب شهر

آشوب ج ۲ ص ۶۵- منتهی الآمال محدث قمی چاپ مطبوعاتی حسینی تهران- ص ۷۸-۷۹). فاطمه (علیهاالسلام) با اسلام بزرگ شد. با اسلام و قرآن همراه بود، در هوای وحی و نبوت تنفس می کرد و می بالید، زندگیش از زندگی پیامبر (ص) جدا نمی شد، حتی با وجود ازدواج و فرزندداری خانه اش متصل به خانه پیامبر بود، و پیامبر (ص) بیش از هر جای دیگر به خانه فاطمه رفت و آمد داشت؛ هر بامداد پیامبر (ص) پیش از رفتن به مسجد به دیدار فاطمه می رفت (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۳). و خدمتکار پیامبر (ص) می گوید: آن گرامی چون می خواست به سفری برود با آخرین کسی که وداع می کرد فاطمه بود، و چون باز می گشت پیش از دیدار هر کس نزد فاطمه می رفت (کشف الغمه ج ۲ ص ۶).. و سرانجام در آخرین ساعات زندگی پیامبر (ص) نیز فاطمه بر بالین او بود و می گریست و پیامبر عزیز او را دلداری می داد که پیش از دیگران به پدر خواهد پیوست. (امالی طوسی ج ۲ ص ۱۴-۱۵).

مادر فاطمه

فاطمه (علیهاالسلام) پنج سال از دوران کودکی را در دامان مادر گرامی و فداکاری چون «خدیجه» پرورش یافت؛ مادری که اولین بانوی اسلام بود و پیامبر درباره او می فرمود: «خدیجه یکی از بهترین زنان این امت است» (تذکره الخواص سبط بن جوزی چاپ نجف سال ۱۳۸۳ ص ۳۰۲- کشف الغمه ج ۲ ص ۷۱). خدیجه (ع) چنان نزد پیامبر (ص) محبوب و محترم بود که تا حیات داشت پیامبر همسر دیگری اختیار نکرد. و پس از وفات او نیز بسیار از او یاد می نمود، و حتی به دوستان خدیجه نیز احترام می گذاشت تا آنجا که: «گاهی به پیامبر هدیه ای تقدیم می کردند، می فرمود: به خانه فلان زن ببرید چون او دوست خدیجه است» (سفینه البحار ج ۱ ص ۳۸۰). «عایشه» دختر ابوبکر اعتراف می کند: «پیامبر آنقدر از خدیجه به نیکی یاد می کرد که یک روز به او اعتراض کردم: ای رسول خدا، خدیجه پیره زنی بیش نبود و خدا بهتر از او را به تو عطا کرده است! پیامبر (ص) خشمگین شد و فرمود: به خدا سوگند خدای متعال بهتر از او به من نداده است؛ خدیجه ایمان آورد هنگامی که دیگران در کفر بودند، و مرا تصدیق کرد هنگامی که دیگران تکذیب می کردند؛ اموالش را رایگان در اختیارم گذاشت هنگامی که دیگران محروم می داشتند، و خدای متعال نسل مرا به وسیله او قرار داد...» (تذکره الخواص ص ۳۰۳- و با اندک تفاوت در کشف الغمه- ج ۲ ص ۷۸-۷۹- کامل بهائی جزء دوم ص ۷۳). و این گویای حقیقتی بزرگ در تاریخ اسلام است، چرا که به راستی فداکاریهای خدیجه در پیشرفت رسالت پیامبر (ص) تأثیری بسزا داشته و به گفته برخی دانشمندان: اسلام و رسالت پیامبر (ص) با جهاد علی علیه السلام و انفاق خدیجه (ع) رونق یافت؛ یعنی خدای متعال این دو گرامی را وسیله تأیید پیامبر خویش ساخت و جهاد علی (ع) و انفاق خدیجه (ع) دو عامل بزرگ گسترش و پیروزی اسلام بود، و همه مسلمانان در تمامی اعصار، نعمت ایمان را پس از خدا و پیامبر (ص) به این دو گرامی می یابند. باری، فاطمه یادگار چنان مادری و فرزند چنان پدری است؛ با وفات خدیجه (ع) در سال دهم بعثت (بحار ج ۱۶ ص ۸ و ۱۳). فاطمه (علیهاالسلام) دامان پر مهر مادری عزیز و فداکار را از دست داد، و از آن پس تنها فاطمه کوچک بود که جای خالی مادر را در کانون خانواده پر می کرد...

هجرت به مدینه

در همان سال وفات خدیجه (ع)، پیامبر (ص) عموی فداکار و حامی بزرگ خود، «ابوطالب»، را نیز از دست داد (کشف الغمه ج ۲ ص ۷۷- منتهی الآمال ص ۶۵- تاریخ یعقوبی چاپ بیروت ص ۳۵ ج ۲). و (بنابر برخی روایات ابوطالب یکماه پیش از خدیجه در گذشته است (امالی طوسی ج ۲ ص ۷۹)). ابوطالب (ع) از صمیمی ترین یاران پیامبر (ص) بود، و چون رئیس قریش و بزرگ مکه بود با نفوذی که در میان مکیان و قریش داشت وجودش پشتیبانی مهم برای پیامبر (ص) و مسلمین محسوب می شد به طوری که تا

او زنده بود کفار قریش نمی توانستند به پیامبر دست پیدا کنند. (امالی طوسی ج ۲ ص ۷۹- منتهی الآمال ص ۶۳ و ۶۴ و ۱۳۶ ۶۵ و ۱۹۷). ابوطالب (ع) در سراسر عمر از هیچگونه حمایت و خدمتگزاری نسبت به پیامبر کوتاهی نرزید و حتی برای آنکه بتواند در برابر قریش و توطئه های آنان سدی باشد ایمان و اسلام خود را پنهان می داشت و با تقیه زندگی می کرد (امالی صدوق چاپ بیروت ص ۴۹۱-۴۹۲، منتهی الآمال ص ۱۳۶، فصول المختاره شیخ مفید ص ۲۲۸-۲۳۲). و چنان تظاهر می نمود که فقط به جهت خویشاوندی از پیامبر (ص) حمایت می کند. و این تدبیر ابوطالب موجب آن می شد که کفار قریش او را از خود بدانند و از بیم و احترام او نتوانند در صدد نابودی پیامبر (ص) برآیند، و به جهت همین فداکاری و تقیه برخی خام اندیشان در فرقه های اسلامی، در ایمان و مسلمان بودن ابوطالب تردید کرده اند و به آن گرامی که سراپا ایمان و ایثار بود نسبتهای ناروایی چون شرک و کفر داده اند. (باید توجه داشت که چنین نسبتهایی به ابوطالب (ع) بیشتر در زمان حکومت معاویه و سایر بنی امیه رواج یافت و آنان به جهت دشمنی با امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین دروغهایی شایع می ساختند). باری، با وفات ابوطالب (ع) کار بر پیامبر (ص) سخت تر شد و مبارزه و آزار و شکنجه قریش شدت یافت تا آنجا که با طرح نقشه ای مزورانه در صدد قتل پیامبر برآمدند و افرادی از طایفه های مختلف را بر آن گماردند که ناگهان به خانه پیامبر هجوم آورده آن گرامی را به قتل برسانند، و بدین ترتیب قتل پیامبر به عهده طوایف مختلفی باشد و بنی هاشم و اقوام و عشیره پیامبر نتوانند به خونخواهی اقدام نمایند و ناچار خونبها را بپذیرند.... (امالی طوسی ج ۲ ص ۷۹-۸۰، مناقب شهر آشوب ج ۱ ص ۱۵۸، فصول المهمه ابن صباغ مالکی افسست از چاپ نجف ص ۴۶). در برابر چنین توطئه ای پیامبر (ص) از جانب خدای متعال مأمور به مهاجرت شد (امالی طوسی ج ۲ ص ۸۰). و قبل از آن برخی از سرشناسان یثرب (مدینه) با پیامبر ملاقات کرده و اسلام را پذیرفته و پیمان بسته بودند که اگر پیامبر به یثرب بیاید با جان و مال و نفقات خود از او و اسلام حمایت کنند. با این سابقه پیامبر (ص) در همان شبی که کفار قریش می خواستند توطئه خود را عملی سازند از مکه خارج شد و علی علیه السلام در بستر پیامبر (ص) خوابید و کفار قریش پس از هجوم به خانه پیامبر با علی (ع) روبرو شدند.... (امالی طوسی ج ۲ ص ۸۲-۸۳، مناقب شهر آشوب ج ۱ ص ۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸، فصول المهمه ص ۴۵-۴۷). پیامبر ۱۲ روز بعد به «قبا» در یک منزلی مدینه رسید، و در آنجا توقف فرمود تا علی علیه السلام به او ملحق شود (روضه کافی (چاپ اسلامیة تهران) ص ۳۳۹). علی علیه السلام پس از توقفی کوتاه در مکه و رسیدگی به امور پیامبر، بانوان خاندان پیامبر و فاطمه (علیها السلام) را برداشته و به سوی مدینه رهسپار شد (امالی طوسی ج ۲ ص ۸۴- فصول المهمه ابن صباغ ص ۵۲). در راه برخی مشرکین مکه با آنان برخورد نمودند و چون قصد مزاحمت و جلوگیری از سفر آنان را داشتند علی علیه السلام دست به شمشیر برد و یک تن از مهاجمان را به سرای دیگر فرستاد و باقی گریزان شدند، و علی (ع) و همراهانش چند روز بعد به پیامبر ملحق شده همراه آن گرامی به مدینه رفتند. (امالی طوسی ج ۲ ص ۸۴ و ۸۵- مناقب شهر آشوب ج ۱ ص ۱۵۹).

شخصیت آسمانی فاطمه

شخصیت آسمانی بانوی بانوان فاطمه (علیها السلام) برتر از درک ما و ارجمندتر از وصف ماست؛ بانویی که در شمار معصومین است، (امالی صدوق ص ۳۹۳). بانویی که محبت و ولایت او و خاندان او از فرایض دینی است (امالی مفید چاپ افسست مکتبه بصیرتی ص ۲۷ و ۲۸- کامل بهائی (تألیف عمادالدین طبری) چاپ مکتبه مصطفوی ص ۵۱-۵۳ جزء اول). بانویی که خشم و نارضائی او خشم و نارضائی خدا محسوب می شود (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۴ و ۲۴- بحار ج ۴۳ ص ۱۹ و ۲۶- امالی مفید ص ۵۶- امالی صدوق ص ۳۱۴- امالی طوسی ج ۲ ص ۴۱- عیو اخبارالرضا (ع) ج ۲ ص ۲۵-۲۶- مسند الامام الرضا (ع) ج ۱ ص ۱۴۳). چگونه ممکن است ابعاد غریب شخصیت معنوی او در گفتار ما خاکیان محدود جلوه گر شود؟! متأسفانه مغزهای بی مایه غربی اندیش که بلندای اندیشه شان از قامت نارسای ماشین فراتر نمی شود، به تقلید جاهلیت اروپائی، هر اعجازی را به دیده ناباوری می

نگرند؛ این بی‌مایگان چنان از ژرفای قدرت خدا و حقایق معنوی دین و شگفتیهای خلافت خدا در زمین بی‌بهره و بدور مانده‌اند که هر چه در قالب حقیر دانسته‌های ظاهری و اسباب و وسایل طبیعی نگنجد آن را ناممکن می‌پندارند... این گمراهان هرگز نمی‌اندیشند که ورای اسباب طبیعی قدرت لایزال الهی خفته است، و این حکمت خداست که پرده اسباب بر کار جهان کشیده نه نیاز و ناتوانی ذات بی‌نیاز او... هرگز نمی‌اندیشند (خدایی که در پس پرده اسباب از این خاک تیره تارهای ظریف پنبه برمی‌آورد هر گاه بخواهد لباس دوخته نیز می‌تواند برآورد) (این تعبیر را از دیوان طاقدیس عالم ربانی ملا احمد نراقی (ره) به وام گرفته‌ام). هرگز نمی‌اندیشند خدایی که با سبب‌سازی از خاک بی‌جان گوشت و پوست و خون و موجود زنده می‌سازد می‌تواند بدون اسباب نیز «آدم» بیافریند... خدایی که خاک و آب را در گیاه به گندم، و گندم را در بدن به خون و نطفه، و نطفه را در رحم به انسانی کامل مبدل می‌سازد اگر بخواهد می‌تواند بی‌نطفه مرد نیز انسانی چون «عیسی» پدید آورد... این کورطبعان چنان فریب اسباب ظاهری را خورده‌اند که گویی دست سبب‌ساز خدا را نمی‌بینند، و هرگز نمی‌خواهند دریابند آنکه سببها را آفریده‌اند اگر اراده و حکمتش بر آن قرار گیرد که گاهی دیوار اسباب را فروریزد و پرده اسباب را بردرد و بی‌سبب یا با سببهای دگرگونه از آنچه گمراهان به آن خو گرفته و خیره شده‌اند، کاری انجام دهد بر آن تواناست، و حتی تواناتر است، چرا که هر جا فعلی در چارچوب اسباب صورت پذیرد محدودیت سبب موجب آنست که فعل نیاز به زمان و مکان و شرایط ویژه و طبیعی خود داشته باشد و آنجا که بی‌وساطت، امر حق جاری گردد هیچ محدودیتی برای آن متصور نیست که خود می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» - امر خدا چنین است که چون اراده چیزی بفرماید به آن فرمان می‌دهد: باش پس می‌باشد» (سوره یس آیه ۸۲) آری، این گمراهی کورکننده «مادی‌اندیشی» و «سبب‌خواهی» است که همواره گلوی بینش نابخردان را تا سر حد خفگی جهل می‌فشارد، و می‌بینیم اگر در ادیان سخن از بدون پدر خلق شدن عیسی علیه السلام به میان می‌آید، یا از اژدها شدن عصا در کف موسی علیه السلام، یا به آسمان سفر کردن و معراج پیامبر (ص) و هزاران پدیده و فعل و اثر و آفرینش و قدرت و اعجاز دیگر... بی‌درنگ سر به انکار برمی‌آورند یا دست به تأویل و تفسیر می‌گشایند! بنابراین روی سخن ما، و برتر از آن، توجه هر گوشه از رفتار و گفتار و زندگی پیامبران و اولیاء الهی در واقع به سوی دل‌های لبریز از ایمان به قدرت ژرف و آزاد الهی است که می‌دانند دست خدا برای هیچ کاری بسته نیست، و آنچه در نظام اسباب ظاهری جهان - که به جای خود سخت متقن و استوار، و متکی به قدرت الهی است - دیده می‌شود، نمونه‌ناچیزی است از قدرت خدای متعال، و آنچه از شگفتیهای توانائی خدا که ندیده و نشنیده ایم عظیتر از همه آنهاست که می‌بینیم و می‌شنویم، و جان صافی مؤمن، با تواضع و خاکساری راستین یک ایمان مطلق گویای این فریاد است که «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» - خدای بزرگوار جهان بر هر کاری تواناست» (سوره بقره آیه ۲۰ و ۱۰۶ و ۱۴۸ و ۲۵۹ - و سوره آل عمران آیه ۱۶۵ - و سوره نحل آیه ۷۷ - و سوره نور آیه ۴۵ - و سوره عنکبوت آیه ۲۰ - و سوره فاطر آیه ۱). چشمی چنین بایدمان تا زندگی پیامبر و امامان را بنگریم، به ایمانی چنین نیازمندیم تا زندگی فاطمه (علیها السلام) را ببینیم: اگر سخن از آن می‌رود که فاطمه مخلوقی نورانی است (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ - بحار ج ۴۳ ص ۳ - امالی صدوق ص ۴۷۶ مجلس ۸۷ - مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۶ - عیون اخبار الرضا (چاپ تهران - انتشارات جهان) ج ۱ ص ۵۸ - معانی الاخبار ص ۱۷۲). اگر می‌بینیم که فرموده‌اند فاطمه از میوه ای بهشتی آفریده شده، (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۶ - مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۴ و ۱۳۵ - بحار ج ۴۳ ص ۴ و ۵ - عیون اخبار الرضا (ع) ج ۱ ص ۱۱۶ - بیت الاحزان ص ۴ - ۶) اگر می‌خوانیم که فاطمه نوری از انوار الهی در زمین است، (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۱ - امالی صدوق ص ۱۰۰ - معانی الاخبار ص ۱۷۲). اگر می‌بینیم که خدیجه می‌فرماید با فاطمه هنگامی که به او حامله بودم در بطن خویش سخن می‌گفتم و او پاسخ می‌داد، (امالی صدوق ص ۴۷۵ مجلس ۸۷ - بحار ج ۴۳ ص ۲ - بیت الاحزان ص ۷ - ۸). اگر می‌خوانیم که ازدواج امیر مؤمنان علی و فاطمه (علیها السلام) آسمانی است و خدای متعال در آسمان عقد این ازدواج را جاری فرمود... (بحار ج ۴۳ ص ۹۷ و ۹۸ - امالی صدوق ص ۴۹۹ و

۲۴۵- عیون اخبارالرضا (ع) ج ۱ ص ۲۲۳-۲۲۴). و اگر می‌خوانیم که فاطمه سیده همه بانوان تاریخ است (بحار ج ۴۳ ص ۳۶-۳۷) امالی صدوق ص ۹۹ و ۱۰۰). اینها همه در جان و دل یک مؤمن خداشناس چنان طبیعی و مقبول است که روشنی روز و دیدار آفتاب نیمروز، و چنان بایسته و بجاست که ریزش آب آبشاران و رویش گلها و درختان. شگفت آور است که برخی مدعیان مسلمانی نیز در کرامتهایی که در زندگی پیامبر و خاندان پاک او دیده می‌شود گاه به چشم تردید یا مبالغه می‌نگرند و ما نمی‌دانیم اینان چگونه قرآن می‌خوانند و آیات روشن الهی را چگونه می‌فهمند؟! آیا قرآن که سزاوار مریم عمران می‌فرماید: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ - هرگاه زکریا به عبادتگاه مریم می‌رفت نزد او غذاهای آماده می‌یافت و می‌گفت ای مریم این غذا از کجا برای تو می‌آید و مریم پاسخ می‌داد از نزد خدا.» (سوره آل عمران آیه ۳۷). و یا می‌فرماید: «إِذْ قَالَتِ الْمَلِكَةُ يَا مَرْيَمُ... فرشتگان به مریم گفتند» (سوره آل عمران آیه ۴۲ و ۴۵)، آیا قدرت و لطف الهی را به زمان مریم مادر عیسی علیه السلام ختم شده می‌پندارند و معتقدند که دیگر در اسلام و در زندگی بزرگان و پیشوایان اسلام هیچ از این دست امور غیبی و خدائی نبوده و نیست؟ آیا اگر فرشتگان با مریم سخن بگویند مبالغه آمیز و باور نکردنی نیست و اگر همین کرامت درباره دختر گرامی پیامبر عزیز ما- که به ضرورت اعتقاد همه امت اسلام اشرف پیامبران است- تکرار شود تعجب آور و مبالغه آمیز است؟! زهی نادانی. زهی بی‌ایمانی! آری فاطمه (علیها السلام) را و پدر فاطمه را، و شوهر فاطمه و فرزندان معصوم فاطمه (علیها السلام) را با چشم ایمان باید دید و با دل مؤمن باید پذیرفت... و از زبان پیشوایان معصوم باید شنید، و اینک گوشه‌هایی از ارجمندی بانوی گرامی اسلام را در کلام پیشوایان معصوم (ع) بشنویم: -پیامبر فرموده اند که فرشته ای به فرمان الهی نازل شد و به من بشارت داد که «... حسن و حسین سرور جوانان بهشتند و فاطمه بانوی بانوان بهشتی است» (امالی مفید ص ۱۳- امالی طوسی ج ۱ ص ۸۳). -پیامبر (ص) فرمودند: بهترین زنان جهان چهار نفرند: مریم دختر عمران، و خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد، و آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون). (بحار ج ۴۳ ص ۳۶- مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۱۰۴). -پیامبر فرمودند: بهشت مشتاق چهار تن از بانوان است، مریم دختر عمران، آسیه همسر فرعون، خدیجه دختر خویلد همسر پیامبر در دنیا و آخرت، و فاطمه (علیها السلام) دختر محمد (ص). (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۳). -و نیز فرمود: خداوند به خشم فاطمه خشمگین می‌شود و به خشنودی او خشنود می‌گردد. (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۴- بحار ج ۴۳ ص ۱۹ و ۲۶- امالی مفید ص ۵۶- امالی طوسی چاپ نجف ج ۲ ص ۴۱- امالی صدوق ص ۳۱۴- مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۱۰۶ و ۱۰۷- عیون اخبارالرضا (ع) ج ۲ ص ۲۶ و ۴۶ و ۴۷). -امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود پیامبر (ص) فرموده است: خدای متعال چهار تن از بانوان را برگزید؛ مریم و آسیه و خدیجه و فاطمه (علیها السلام). (بحار ج ۴۳ ص ۱۹- خصال صدوق). -امام رضا علیه السلام از پیامبر نقل می‌کند که فرمودند: حسن (ع) و حسین (ع) پس از من و پدرشان بهترین اهل زمین هستند و مادرشان برترین زنان روی زمین است. (بحار ج ۴۳ ص ۱۹ و ۲۰- عیون اخبارالرضا (ع) ج ۲ ص ۶۲). -در کتاب «صحیح بخاری» و کتاب «صحیح و مسلم» که هر دو از معتبرترین کتب اهل سنت و مؤلفانشان از مشهورترین و بزرگترین علماء اهل تسنن می‌باشند نقل شده که پیامبر (ص) فرموده اند: فاطمه سیده بانوان اهل بهشت است. (بحار ج ۴۳ ص ۳۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۵). -به امام صادق علیه السلام عرض شد: آیا اینکه پیامبر فرموده اند: فاطمه سرور بانوان بهشتی است به این معناست که سرور بانوان زمان خودش بوده است؟ فرمود: این در مورد مریم است، و فاطمه سرور بانوان اهل بهشت از اولین و آخرین می‌باشد. (بحار ج ۴۳ ص ۳۶ مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۵). -... به پیامبر (ص) گفته شد: ای رسول خدا، آیا فاطمه سرور بانوان زمان خود است؟ فرمودند: این در مورد مریم دختر عمران می‌باشد، اما دخترم فاطمه علیها السلام سرور همه بانوان جهان از اولین و آخرین است... (بحار ج ۴۳ ص ۲۴- امالی صدوق ص ۳۹۴). - «مفضل» می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در مورد فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که درباره فاطمه فرمودند «سرور بانوان جهان است» به من خبر دهید که آیا فقط سرور بانوان زمان خود بود؟ فرمود: این برای مریم است که سیده

بانوان زمان خود بود، و فاطمه (علیهاالسلام) سرور بانوان جهان از اولین و آخرین است. (بحار ج ۴۳ ص ۲۴- مناقب ج ۳ ص ۱۰۵ بدون ذکر نام راوی). - امام علی بن موسی الرضا (ع) از پدران گرامی خویش از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمودند: روز قیامت منادی الهی از زیر عرش پروردگار ندا می دهد ای گروه آفریدگان، دیدگان بر هم نهید که فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله) عبور کند. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۳- مسند الامام الرضا (ع) (چاپ مکتبه صدوق تهران ۱۳۹۲ قمری) ج ۱ ص ۱۴۲). - «ابو ایوب انصاری» نیز از پیامبر (ص) نقل می کند: روز قیامت منادی از زیر عرش ندا می کند: ای اهل محشر سر به زیر افکنید و چشمها ببندید تا فاطمه (علیهاالسلام) از صراط عبور فرماید، و آن گرامی عبور می کند در حالی که هفتاد هزار نفر از حوریان بهشتی همراه اویند. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۳- امالی مفید ص ۷۶- امالی صدوق ص ۲۵- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۷). - ... پیامبر (ص) به فاطمه (علیهاالسلام) فرمودند: ... ای فاطمه، خداوند متعال بار دیگر بر زمین نظر افکند و از آن شوهر ترا انتخاب کرد، و بر من وحی فرمود تا ترا به همسری ازدواج او در آورم، آیا نمی دانی که خدا برای کرامت و بزرگداشت تو، ترا به کسی که از همه مسلمانان پیشتر اسلام آورده و حلم و شکیباییش بزرگتر و علمش بیشتر است تزویج فرموده است... (بحار ج ۴۳ ص ۹۷ و ۹۸- خصال صدوق ص ۴۱۲). - امام صادق علیه السلام فرمود: اگر خداوند امیر مؤمنان علی علیه السلام را برای فاطمه نمی آفرید برای آن گرامی در روی زمین همسری نبود. (بحار ج ۴۳ ص ۹۷- امالی طوسی ج ۱ ص ۴۲- کشف الغمه ج ۲ ص ۱۹ و ۳۱- اصول کافی ج ۱ ص ۴۶۱- منتهی الآمال ص ۱۵۹). - «سفیان بن عیینه» می گوید امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ- روان کرد دو دریا را که به هم برسند و ملاقات نمایند» (سوره الرحمن آیه ۱۹ و ۲۲). فرمود: منظور علی (ع) و فاطمه (علیهاالسلام) است... و «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ- از آن دو، لؤلؤ و مرجان بیرون می آید» (سوره الرحمن آیه ۱۹ و ۲۲). فرمود: منظور امام حسن (ع) و امام حسین (ع) می باشد. (بحار ج ۴۳ ص ۳۲- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۱). - از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چرا فاطمه (علیهاالسلام) «زهراء»- یعنی درخشانده- نامیده شده؟ فرمود: زیرا هنگامی که در محرابش به عبادت می ایستاد نور او برای اهل آسمان می درخشید همچنان که نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد. (بحار ج ۴۳ ص ۱۲- معانی الاخبار (چاپ ۱۳۲۹ تهران) ص ۶۴- علل الشرایع (چاپ مکتبه طباطبائی قم) ص ۱۷۳). - روایت شده: گاه فاطمه (علیهاالسلام) به نماز و عبادت خویش مشغول می بود و یکی از کودکانش گریه می کرد و می دیدند که گهواره حرکت می کند و فرشته ای آن را می جنباند. (بحار ج ۴۳ ص ۴۵- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۶). - امام باقر علیه السلام نقل می فرماید: رسول خدا (ص) سلمان را (برای کاری) به خانه فاطمه (علیهاالسلام) فرستاد، سلمان می گوید درب منزل ایستادم و سلام کردم، و صدای فاطمه (علیهاالسلام) را می شنیدم که داخل منزل قرآن می خواند و (آسیای دستی که در خانه ها برای تهیه آرد به کار می رفت) بیرون از جایگاه او خود به خود می گشت... (بحار ج ۴۳ ص ۴۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۶).

مهر و محبت پیامبر نسبت به فاطمه

از شگفتیهایی که حیات نورانی فاطمه (س) را ارجمندتر می سازد، مهر و علاقه غیر عادی پیامبر عظیم الشان نسبت به اوست. این مهر و علاقه چنان شدید و مفرط بود که باید آن را از جمله شگفتیهای زندگی پیامبر (ص) دانست، و اگر در این نکته دقت شود که پیامبر مکرم اسلام (ص) برترین انسان و مقربترین بندگان نزد خدای متعال و معیار حق و میزان عدل و اعتدال در همه امور می بود، چنانکه «سنت» یعنی مجموعه اقوال و اعمال و حتی تقریرات او سند دیانت و مستند شریعت است و لازم است همسنگ کتاب الهی سرمشق اعمال همه امت تا قیام قیامت قرار گیرد؛ و به نص کتاب خدا «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (سوره نجم آیه ۳ و ۴). حتی هیچ کلمه ای از گفتار او از روی هوای نفس نیست و همه از وحی سرچشمه می گیرد؛ با توجه به این خصوصیات

به ارجمندی مقام معنوی فاطمه (علیهاالسلام) بیشتر پی می بریم و درمی یابیم همانطور که پیشوایان معصوم فرموده اند فاطمه (علیهاالسلام) از جمله معصومین و از زمره افراد آسمانی است. پیامبر (ص) دختران دیگری نیز داشت و با آنکه نسبت به خانواده و بستگان حتی بیگانگان بسیار مهربان و خوشرفتار بود، در عین حال محبت ویژه او به فاطمه (علیهاالسلام) کاملاً مشخص و متمایز است، و جالبتر آنکه در فرصتهای گوناگون این محبت را صریحاً اعلام و نزد مردم بر آن تأکید می نمود، و این خود سندی است بر آنکه زندگی فاطمه (علیهاالسلام) و خانواده فاطمه (علیهاالسلام) با سرنوشت اسلام همراه و توأم است و رابطه پیامبر (ص) و فاطمه (علیهاالسلام) تنها رابطه یک پدر با دختر عزیز خود نیست بلکه با مسائل حیاتی یک اجتماع، با آینده یک امت، و با اوامر الهی پیرامون رهبری و امامت مسلمین کاملاً مرتبط است. اینک امواجی از دریای مهر و عطوفت پیامبر (ص) نسبت به فاطمه (علیهاالسلام) را به تماشا بنشینیم، و از آنها درس بیاموزیم: ۱- «روش پیامبر (ص) چنین بود که چون می خواست به سفری برود با آخرین فردی که وداع می کرد فاطمه (علیهاالسلام) بود، و چون از سفر بازمی گشت به دیدار اولین کسی که می رفت فاطمه (علیهاالسلام) بود» (بحار ج ۴۳ ص ۳۹ و ۴۰- کشف الغمه ج ۲ ص ۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۳). ۲- امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل کرده اند که پیامبر (ص) همواره پیش از خواب گونه فاطمه (علیهاالسلام) را می بوسید و چهره خود را روی سینه او می گذاشت و برایش دعا می کرد. (بحار ج ۴۳ ص ۴۲- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۴). ۳- امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: هنگامی که آیه «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضَةِ كُمْ بَعْضًا»- (سوره نور آیه ۶۳). پیامبر را به هنگام خطاب مانند خودتان صدا نزنید و نام نبرید- او را یا رسول الله خطاب کنید- نازل شد من بیم داشتم که در خطاب به رسول خدا (ص) بگویم: «ای پدر» بنابراین می گفتم: «یا رسول الله». دو سه بار پیامبر (ص) چیزی نگفت، آنگاه یکبار به من رو کرد و فرمود: ای فاطمه، آن آیه در مورد تو نازل نشده و در مورد خانواده و نسل تو نیز نازل نشده، تو از منی و من از توام، آن آیه برای جفاکاران و درشتخویان قریش که اهل گردنکشی و تکبرند نازل شده است، تو همچنان در خطاب به من بگو: «ای پدر» که این دل را زنده تر می دارد و خدا را خشنودتر می سازد. (بحار ج ۴۳ ص ۳۲ و ۳۳- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۲- بیت الاحزان ص ۱۹). ۴- پیامبر می فرمودند: «فاطمه پاره تن من است، کسی که او را خوشحال سازد مرا خوشحال ساخته و کسی که او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است، فاطمه گرامی ترین مردم نزد من است» (بحار ج ۴۳ ص ۳۹- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۲- منتهی الآمال ص ۱۶۰). ۵- و نیز می فرمودند: «... او پاره تن من و قلب و روح من در بدن من است، کسی که او را بیازارد مرا آزرده و کسی که مرا بیازارد خدا را آزرده است» (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۴). ۶- «عمر شعبی»، «حسن بصری»، «سفیان ثوری»، «مجاهد»، «ابن جبیر»، «جابر بن عبدالله انصاری» و امام باقر و امام صادق علیهماالسلام، همه از پیامبر (ص) نقل کرده اند که فرمود: «همانا فاطمه پاره تن من است کسی که او را خشمگین سازد مرا خشمگین ساخته است» و «بخاری» نیز همین را از «مسور بن مخرمه» نقل کرده است. و در روایت «جابر» چنین نقل شده: «پس آنکه او را اذیت کند همانا مرا اذیت کرده و آنکه مرا اذیت کند همانا خدا را اذیت کرده است». و نظیر همین مضمونها در «صحیح مسلم» و «حلیه ابونعیم» و بسیاری کتب دیگر از دانشمندان اهل تسنن ذکر شده است. (بحار ج ۴۳ ص ۳۹- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۲- کنزالفوائد کراچی (چاپ مکتبه مصطفوی قم) ص ۳۶۰ (در قسمت پنجم موسوم به رساله تعجب)- فصول المختاره شیخ مفید ص ۵۷). ۷- پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد در حالی که دست فاطمه (علیهاالسلام) را گرفته بود، و فرمود: «هر کس این را می شناسد، می شناسد و هر کس نمی شناسد او فاطمه دختر محمّد است. و او پاره تن من، و قلب من و روح من در میان دو پهلوی من است، پس هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد همانا خدا را آزرده است» (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۴). ۸- پیامبر (ص) فرمودند: «دخترم فاطمه سیده زنان جهان از اولین و آخرین است، و او پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من و روح من در بدن من است، و او حوریه ای انسانی (و به وجود آمده) از من است، در محرابش به عبادت در پیشگاه پروردگارش می ایستد، نور او برای فرشتگان آسمان می درخشد همچنانکه

نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد، و خدای عزیز و جلیل به فرشتگانش می فرماید «فرشتگان من، کنیز من فاطمه، سیده کنیزان مرا بنگرید که در پیشگاه من ایستاده و اندامش از خوف و خشیت من لرزان است، و با قلب خود به عبادت من روی آورده است، گواه باشید که من پیروان او را از آتش دوزخ امان بخشیدم...» (امالی صدوق ص ۹۹-۱۰۰- بیت الاحزان ص ۳۱).

ازدواج آسمانی

در سال دوّم هجرت، پیامبر (ص) فاطمه را با امیر مؤمنان علی علیهما السلام تزویج فرمود، (کشف الغمه ج ۱ ص ۴۹۳- منتهی الآمال ص ۶۸ در ذکر وقایع سال دوّم هجری). و این وصلت فرخنده برآستی شایسته آنان بود زیرا به تصریح پیشوایان معصوم، مردی جز علی علیه السلام نمی توانست کفو و همسر فاطمه (علیها السلام) باشد. (بحار ج ۴۳ ص ۹۲ و ۹۳ و ۹۷ و ۱۰۷- مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۲۹- امالی طوسی ج ۱ ص ۴۲- کشف الغمه ج ۲ ص ۳۱- اصول کافی ج ۱ ص ۴۶۱- عیون اخبارالرضا (ع) ج ۱ ص ۲۲۵). از ویژگیهای این ازدواج که بیانگر علوّ مقام آن دو گرامی است آنکه پیامبر (ص) خواستگاری بسیاری از سران و اشراف قریش و عرب را نپذیرفت، و می فرمود ازدواج فاطمه به فرمان الهی بستگی دارد، (کشف الغمه ج ۱ ص ۴۷۷ و ۴۹۵- مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۳۰ و ۳۱). و سرانجام که علی علیه السلام به خواستگاری آمد از او پذیرفت و فرمود پیش از آن تو فرشته الهی به من خبر داد که خدای متعال فرمان داده است فاطمه (علیها السلام) را با علی (ع) تزویج نمائی. (بحار ج ۴۳ ص ۱۲۴ و ۱۲۷- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۳- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۶ و ۱۲۷- و نیز آسمانی بودن این ازدواج در امالی صدوق ص ۲۲۳ و ۲۳۷ و ۳۵۶ و ۴۴۹ و ۴۵۰- و در مسند الامام الرضا (ع) ج ۱ ص ۱۴۰-۱۴۳). آنگاه از امیر مؤمنان علی (ع) پرسید برای تدارک ازدواج چه داری؟ و علی علیه السلام به عرض رساند که جز یک «زره» و یک «شمشیر» و یک «شتر» که با آن آبکشی می کرد، چیز دیگری ندارد. و پیامبر (ص) از او خواست زره را بفروشد و با پول آن که حدود پانصد درهم بود اثاث و تجهیز بسیار ساده ای برای فاطمه (علیها السلام) خریداری شد، و نیز ضیافتی برپا داشتند و مسلمین را اطعام نمودند و با شادی و سرور و همراه با دعای پیامبر (ص)، فاطمه (علیها السلام) را به خانه علی (ع) بردند. (کشف الغمه ج ۱ ص ۴۸۰-۴۸۹). هر گوشه از داستان این ازدواج نورانی و آسمانی برای پیروان راه پیامبر و اهل بیت، بیانگر تأییدات الهی و توجّه خاص خدای متعال به خاندان نبوت و امامت است، و در عین حال سادگی و نورانیت تعلیمات اسلام را در مورد ازدواج آشکار می سازد، و اینک فرازهای جالبی از این واقعه را مرور می کنیم: هنگامی که علی (ع) به خواستگاری آمد، پیامبر (ص) فرمودند: پیش از تو مردان دیگری نیز فاطمه را خواستگاری کردند و در مورد هر یک به فاطمه سخن گفتم در چهره او بی میلی و کراهت مشاهده کردم، اینک همین جا بمان تا من باز گردم. آنگاه پیامبر (ص) نزد فاطمه رفت و خواستگاری علی (ع) را به او خبر داد، و فاطمه سکوت کرد ولی روی برنگرداند. پیامبر برخاست و فرمود: الله اکبر، سکوت او نشان رضایت اوست. (بحار ج ۴۳ ص ۹۳ و ۱۱۱ و ۱۱۲- امالی طوسی ج ۱ ص ۳۸- و قسمت اخیر این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۷ هم ذکر شده است).

مهریه و تجهیز فاطمه

مهریه ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام یک «زره» بود که فروخته شد و با بخشی از قیمت آن جهیزی به شرح ذیل برای فاطمه (علیها السلام) خریداری نمودند: یک پیراهن سپید یک روسری بزرگ یک حوله سیاه خبیری یک تختخواب که از لیف خرما بافته شده بود. دو عدد تشک کتانی که یکی از پشم گوسفند و دیگری از لیف خرما پر شده بود. چهار عدد بالش از پوست میش که از گیاهی به نام «اذخر» پر شده بود. یک قطعه حصیر هجری. یک عدد آسیای دستی. یک کاسه مسی. یک مشک چرمی برای آبکشی. یک طشت لباسشوئی. یک کاسه برای شیر. یک ظرف آبخوری. یک پرده پشمی. یک آفتابه. یک سبوی گلی دو کوزه

سفالین. یک عدد پوست برای فرش. یک عبا. (مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۹- امالی طوسی ج ۱ ص ۳۹- و در کشف الغمه ج ۱ ص ۳۸۵-۳۸۶ قسمتی از این اشیاء ذکر شده است، و نیز در بیت الاحزان ص ۳۳-۳۴). -علی علیه السلام نیز از جهت ازدواج چیزهایی به این شرح برای خانه خود تهیه کرد: خانه را با مقداری شن نرم فرش کرد. چوبی میان دو دیوار خانه نصب نمود که لباسها را بر آن بیاویزند. یک پوست گوسفند و یک مَتکا که از لیف خرما پر شده بود برای منزل تهیه نمود. (بحار ج ۴۳ ص ۱۱۴- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۹). -پیامبر (ص) پس از پذیرش خواستگاری علی علیه السلام به او فرمود: بشارت باد ترا ای ابوالحسن که خدای متعال فاطمه را در آسمان به عقد تو درآورد پیش از آنکه من در زمین او را با تو تزویج نمایم. (بحار ج ۴۳ ص ۱۲۷- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۸۱- مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۱۲۳- و نیز در امالی صدوق ص ۴۴۹ شبیه به این بشارت). و نیز فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمّد! خدای عزیز و جلیل فرمان داده است که فاطمه را به همسری علی درآوری، و آنان را به دو پسر پاکیزه و نجیب و پاک و نیک و نیکوکار که در دنیا و آخرت با فضیلتند بشارت دهی. ای ابوالحسن، سوگند به خدا جبرئیل از نزد من نرفته بود که تو در زدی (و برای خواستگاری آمدی). (بحار ج ۴۳ ص ۱۲۸- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۸۳).

خطبه ی فرشتگان

-در ازدواج آسمانی علی و فاطمه علیهماالسلام، فرشته ای به نام «راحیل» به فرمان الهی در آسمان در میان جمع فرشتگان خطبه خواند و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ أَوْلِيَّةِ الْأَوَّلِينَ، الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ الْعَالَمِينَ، نَحْمَدُهُ إِذْ جَعَلْنَا مَلَائِكَةً رُوحَانِيَّيْنِ، وَ بَرُّوْبِيَّتَهُ مُدْعِنِينَ، وَ لَهُ عَلَي مَا أَنْعَمَ عَلَيْنَا شَاكِرِينَ، حَجَبْنَا مِنَ الذُّنُوبِ، وَ سَتَرْنَا مِنَ الْعُيُوبِ، أَسَيَكُنَّا فِي السَّمَوَاتِ، وَ قَرَّبْنَا إِلَى الشَّرَاقِفَاتِ، وَ حَجَبَ عَنَّا النَّهْمَ لِلشَّهَوَاتِ، وَ جَعَلَ نَهْمَتَنَا وَ شَهْوَتَنَا فِي تَقْدِيسِهِ وَ تَسْبِيحِهِ أَلْبَاسًا طَيِّبًا رَحْمَتَهُ، أَلُوَاهِبِ نِعْمَتِهِ، جَلَّ عَنِ الْإِحَادِ أَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ تَعَالَى بِعَظَمَتِهِ عَنِ إِفْكِ الْمُلْحِدِينَ- ثُمَّ قَالَ بَعْدَ كَلَامِ- اخْتَارَ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ صِفْوَةَ كَرَمِهِ وَ عَبْدَ عَظَمَتِهِ لِأَمَتِهِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ بِنْتَ خَيْرِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، فَوَصَلَ حَبْلَهُ بِحَبْلِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِهِ وَ صَاحِبِهِ، الْمُصَيِّدِ دَعْوَتَهُ الْمُبَادِرِ إِلَى كَلِمَتِهِ؛ عَلَيِّ الْوُصُولِ بِفَاطِمَةَ الْبَتُولِ ابْنَةَ الرَّسُولِ». ترجمه: «ستایش خدای را که نخست و آغاز اوست پیش از آغازش همه نخستینها، و بازمانده و پایدار خواهد بود پس از نابودی همه جهانیان؛ او را می ستایم که ما را فرشتگانی قرار داد که از سنخ روح (و مجرد از جسم و ماده) ایم، و به مقام پروردگاری او اعتراف داریم، و برای او بر آنچه به ما انعام فرموده شکر گزاریم و ما را از گناهان محجوب و پوشیده داشت، و از عیبه مستور و برکنار ساخت، و در آسمانها جایمان داد، و به سراپرده های (عرش الهی) نزدیکمان فرمود، و از ما حرص و آز به سوی شهوتها را بر کنار نمود، و حرص و خواهش ما را در تقدیس و تسبیح خود قرار داد، (خدایی که) گسترده رحمت خود و بخشنده نعمت خویش است، مبرّی و فراتر از کفر و بی دینی مشرکان اهل زمین، و به عظمت خود منزّه و بالاتر از افترا و نارواگوئی بی دینان است.» آنگاه پس از سخنانی گفت: «پادشاه بسیار متکبر و مقتدر (خدای متعال)، برگزیده کرم و بنده عظمت خود (علی علیه السلام) را برای کنیز خویش (فاطمه (علیهاالسلام)) بانوی بانوان، دختر بهترین پیامبران و سرور فرستادگان و پیشوای پرهیزکاران، اختیار فرموده و رشته آن (پیامبر عظیم الشان) را به رشته مردی از خاندان و یاران او که تصدیق کننده دعوتش و فرمانگزار شریعتش می باشد متصل ساخته است (یعنی) علی و صول (و صول: بسیار پیوند- بسیار بخشنده). را به فاطمه بتول (بتول: دوشیزه ای که از مردان حاجت و رغبت بریده باشد (یا در راه خدا از خواسته های نفسانی دل کنده باشد)- و در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۰ ذکر شده که فاطمه (علیهاالسلام)، بتول نامیده شده به جهت آنکه نظیری و همثائی برای او نیست، و نیز در بیت الاحزان ص ۱۲، (و معانی دیگر نیز برای بتول ذکر شده است). (دختر رسول (ص) (تزویج فرموده است).»

خطبه ی خدای متعال

به دنبال آن جبرئیل گفت خدای متعال (جهت خطبه عقد علی و فاطمه علیهما السلام) چنین می فرماید: «الْحَمْدُ رِداثی، وَالْعَظْمَةُ کِبرِیائی، وَالْخَلْقُ کُلُّهُمَّ عِبیدی وَ اِمائی، زَوَّجْتُ فاطِمَةَ اَمَّتی مِنْ عَلِيٍّ صِفْوَتی، اِشْهَدُوا مِلَاتِکَتی» ترجمه: «حمد و ستایش ردای من است و عظمت، برتری و کبریای من، و همه آفریدگان بندگان و کنیزان منند، تزویج نمودم کنیزم فاطمه را به برگزیده ام علی، فرشتگان من گواه باشید». (بحار ۴۳ ص ۱۱۰- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۵- (این موضوع که خدای متعال، فاطمه (علیها السلام) را با علی (ع) تزویج نمود و فرشتگان مقرب را گواه این ازدواج قرار داده، و کرامات الهی و آسمانی این ازدواج و نیز خطبه خواندن فرشته ای به نام «راحیل» در بسیاری روایات و کتب دیگر نیز با عبارات متفاوت ذکر شده است. از جمله در امالی صدوق ص ۲۲۲ و ۴۴۸-۴۵۰ و اصول کافی ج ۱ ص ۴۶۰-۴۶۱، عیون اخبارالرضا (ع) ج ۱ ص ۲۲۳-۲۲۴ و ج ۲ ص ۲۷).

خطبه ی پیامبر اکرم

-رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز در عقد ازدواج علی علیه السلام در حضور مهاجر و انصار خطبه ای خواند و فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَحْمُودِ بِنِعْمَتِهِ، الْمَعْبُودِ بِقُدْرَتِهِ، الْمَطْعَمِ فِي سُلْطَانِهِ، الْمَرْهُوبِ عِذَابِهِ، الْمَرْغُوبِ إِلَيْهِ فِيما عِنْدَهُ، الْفَائِزِ أَمْرَهُ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ، الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ، وَ مَيَّزَهُمْ بِأَحْكَامِهِ، وَ أَعَزَّهُمْ بِدِينِهِ، وَ أَكْرَمَهُمْ بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْمُصَاهَرَةَ نَسَبًا لَا حِقًّا وَ أَمْرًا مُفْتَرًّا، وَ شَجَّ بِهَا الْأَرْحَامَ، وَ الزَّمَّهَا الْأَنَامَ، فَقَالَ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَ تَعَالَى جَدُّهُ: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صَهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» (سوره فرقان آیه ۵۶). فَأَمْرُ اللَّهِ يَجْرِي إِلَى قِضَائِهِ، وَ قِضَائِهِ يَجْرِي إِلَى قَدَرِهِ، فَلِكُلِّ قِضَاءٍ قَدَرٌ، وَ لِكُلِّ قَدَرٍ أَجَلٌ، وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (سوره رعد آیه ۳۶). ثُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ فاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ عَلَى أَرْبَعِمِائَةٍ مِثْقَالٍ فَضَّةً إِنْ رَضِيَ بِذَلِكَ عَلِيُّ» (بحار ج ۴۳ ص ۱۱۹- كشف الغممه ج ۱ ص ۴۷۲- و با اندک تفاوت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۷). ترجمه: «ستایش خدای را که به نعمت خویش مورد ستایش، به قدرت خود مورد پرستش، در سلطنت خود مورد فرمانبرداری است، عذابش هراسناک، آنچه نزد اوست مورد رغبت، و فرمانش در زمین و آسمان نافذ است، همانکه به قدرت خود آفریدگان را بیافرید، و با دستوراتش آنان را متمایز ساخت، و با دینش آنان را عزت و سربلندی بخشید، و به وسیله پیامبرش محمد (ص) آنان را گرمی داشت، همانا خداوند وصلت و خویشی کردن را نسبتی و قرابتی که ملحق و پیوسته می شود قرار داد و آن را کاری لازم و واجب فرمود که به وسیله آن رحمیتها و قرابتها را بهم پیوند داده و درآمیخت و مردم را به آن الزام نمود، پس او که نامش مبارک و بزرگیش متعالی است فرموده است: «او (خدائی) است که از آب بشری بیافرید پس او را نژادی (قرابت نسبی) و خویشی و وصلت (قرابت سببی به وسیله ازدواج) قرار داد و پروردگار تو بسیار تواناست». پس فرمان خدا به سوی قضاء و حکم او جاری است، و قضای او به سوی تدبیر و قدر او جریان دارد، پس برای هر قضائی قدری است، و برای هر قدری مدتی معین است، و برای هر مدت تعیین شده ای نوشته و کتابی؛ «خداوند هر چه را بخواهد محو می کند و (هر چه را بخواهد) پایدار می سازد، و اصل و ریشه کتاب نزد اوست». پس از این مقدمه شما را گواه می گیرم که من فاطمه را با علی تزویج کردم با مهریه چهار صد مثقال نقره، اگر علی (ع) به این مطلب راضی باشد.

خطبه ی علی

-و نیز پیامبر (ص) در حضور مهاجرین و انصار به علی علیه السلام فرمود: برای عقد ازدواج خود خطبه بخوان، علی علیه السلام (برخواست) و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَرَّبَ مِنْ حَامِدِيهِ، وَ دَنَا مِنْ سَائِلِيهِ، وَ وَعَدَ الْجَنَّةَ مَنْ يَتَّقِيهِ، وَ أَنْدَرَ بِالنَّارِ مَنْ يَعَصِيهِ، نَحْمَدُهُ عَلَى قَدِيمِ إِحْسَانِهِ وَ آيَادِيهِ، حَمِيدٌ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ خَالِقُهُ وَ بَارِيهِ، وَ مُمِيتُهُ وَ مُحْيِيهِ، وَ مُسَائِلُهُ عَنْ مَسَاوِيهِ، وَ نَسَبِ تَعِينِهِ وَ نَسَبِ تَهْدِيهِ، وَ نُؤْمِنُ بِهِ وَ نَسَبِ تَكْفِيهِ، وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حِدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، شَهَادَةً تَبْلُغُهُ وَ تُرْضِيهِ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ صَلَاةً

تَزْلُفُهُ وَ تُحْظِيهِ، وَ تَرْفَعُهُ وَ تَصِيْطُفِيهِ، وَ النَّكَاحُ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ يَرْتَضِيهِ، وَ اجْتِمَاعُنَا مِمَّا قَدَّرَهُ اللَّهُ وَ أَدْنِ فِيهِ، وَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ زَوْجِنِي إِبْنَتَهُ فَاطِمَةَ عَلَى خَمْسِ مِائَةِ دِرْهَمٍ وَ قَدْ رَضِيْتُ فَاشْتَلُوهُ وَ اشْهَدُوا» (بحار ج ۴۳ ص ۱۱۲ و ۱۲۹- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۷- و نیز قسمتی از این خطبه در کشف الغمہ ج ۱ ص ۴۸۴). ترجمه: «ستایش خدایی را که به ستایشگران و خواهشمندانش نزدیک است، و کسی را که پرهیزکاریش پیشه سازد و عده بهشت داده، و کسی را که نافرمانیش نماید به آتش بیم فرموده است، او را بر نیکی و نعمتهای دیرین او می ستاییم، همچون ستایش کسی که می داند آفریدگار و پدیدآورنده اش، و میراننده و زنده کننده اش، و پرسشگر از لغزشهایش اوست؛ و از او یاری می طلبیم و هدایت می خواهیم و به او ایمان داریم و کفایت می جوئیم، و گواهی می دهیم که خدایی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد، گواهی و شهادتی که به او برسد و او را خشنود سازد، و گواهییم که محمد بنده و فرستاده اوست، درود خدا بر او و خاندان او، درودی که او را نزدیک و بهره مند سازد، و رفعت و برگزیدگی بخشد؛ و ازدواج از اموری است که خداوند به آن فرمان داده و می پسندد، و گرد آمدن ما از اموری است که خدا آن را تقدیر فرموده و اجازه داده است، و اینک این رسول خدا است درود خدا بر او و خاندانش، که دختر خود فاطمه (علیها السلام) را به من تزویج فرموده با مهریه پانصد درهم (در برخی روایات همان چهارصد مثقال نقره و در برخی چهارصد و هشتاد درهم و در برخی یک زره ذکر شده به هر حال شاید تفاوت در تعیین قیمت زره باشد). و من رضایت دارم، پس از حضرتش بپرسید و گواه باشید».

غذای عروسی

امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل فرموده است که پیامبر (ص) در جریان ازدواج به من فرمود: برای (مراسم عروسی با) همسرت غذائی نیکو تهیه کن سپس فرمود: گوشت و نان از طرف ما، و خرما و روغن به عهده تو. من خرما و روغن خریدم و رسول خدا (ص) آستینهای خود را بالا زد و (به دست مبارک خود) طعامی از خرما و روغن درست کرد، و گوسفند پرواری را نزد ما فرستاد که ذبح کردیم، و نان فراوانی هم تهیه فرمود، آنگاه به من فرمود: هر کسی را مایل هستی دعوت کن. من به مسجد آمدم و مسجد مملو از صحابه و یاران بود، شرم کردم که برخی را دعوت کنم و برخی را واگذارم، بر مکان بلندی ایستادم (و همگان را دعوت کردم) و گفتم برای صرف غذای جشن عروسی فاطمه (علیها السلام) بیائید. انبوه مردم آمدند و من از بسیاری مردم و کمی غذا خجالت می داشتم، پیامبر (ص) حال مرا دریافت و فرمود: ای علی، دعا می کنم خدای متعال برکت عنایت کند، (به دعای پیامبر (ص) غذا چنان برکتی یافت که) همه قوم تا آخرین نفر خوردند و آشامیدند (تبریک و) دعا گفتند و بیرون رفتند، و آنان بیش از چهار هزار مرد بودند، و از غذا هیچ کم نشد. آنگاه پیامبر (ص) سینی هایی خواست و هر یک را از غذا پر کرد و به خانه یک یک بانوانش فرستاد، و سپس در یک سینی نیز غذا کشید و فرمود: این هم برای فاطمه و شوهرش. (بحار ج ۴۳ ص ۹۵ و ۹۶- امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۴۱- و نیز قسمتی از این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۹- بیت الاحزان ص ۳۵).

شادمانی و شعر خوانی

پیامبر (ص) در مراسم بردن عروس به خانه داماد، به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار فرمان داد که همراه فاطمه (علیها السلام) بروند و شادی کنند و رجز (که نوعی شعر است) بخوانند و تکبیر و تحمید بگویند ولی چیزی که خدای متعال راضی نباشد نگویند؛ جابر می گوید: پیامبر (ص) فاطمه (علیها السلام) را بر شتر خود سوار کرد (و در روایتی دیگر آمده است که او را بر استر خویش که شهباء نام داشت سوار نمود) و افسار مرکب را سلمان به دست گرفت... و پیامبر (ص) و حمزه و... (بستگان پیامبر (ص) و علی (ع) و سایر اهل بیت در حالی که شمشیرهای خود را (به رسم عرب) برهنه در دست داشتند به دنبال فاطمه

(علیها السلام) حرکت می کردند، و همسران پیامبر (ص) در جلوی فاطمه راه می پیمودند و رجزهایی می سرودند، «ام سلمه» چنین سرود:

«سِرْنَ بِعَوْنِ اللَّهِ جَارَاتِي «سِرْنَ بِعَوْنِ اللَّهِ جَارَاتِي
وَ أَشْكُرُهُ فِي كُلِّ حَالَةٍ وَ أَشْكُرُهُ فِي كُلِّ حَالَةٍ
وَ أَذْكُرَنَ مَا أَنْعَمَ رَبُّ الْعَالِي وَ أَذْكُرَنَ مَا أَنْعَمَ رَبُّ الْعَالِي
مِنْ كَشْفِ مَكْرُوهٍ وَ آفَاتٍ مِنْ كَشْفِ مَكْرُوهٍ وَ آفَاتٍ
فَقَدْ هَدَانَا بَعْدَ كُفْرٍ وَ قَدْ هَدَانَا بَعْدَ كُفْرٍ وَ قَدْ
أَنْعَشَنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ أَنْعَشَنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ
وَ سِرْنَ مَعَ خَيْرِ النِّسَاءِ الْوَرَى وَ سِرْنَ مَعَ خَيْرِ النِّسَاءِ الْوَرَى
تُقَدِّي بِعَمَّاتٍ وَ خَالَاتٍ تُقَدِّي بِعَمَّاتٍ وَ خَالَاتٍ
يَا بِنْتَ مَنْ فَضَّلَهُ ذُو الْعَالِي يَا بِنْتَ مَنْ فَضَّلَهُ ذُو الْعَالِي

بِالْوَحْيِ مِنْهُ وَ الرِّسَالَةِ بِالْوَحْيِ مِنْهُ وَ الرِّسَالَةِ» بانوان من به یاری خدا بروید. و او را در همه احوال سپاسگزار باشید و نعمت خدای متعال را که ناخوشایندی ها و گرفتاریها را برطرف فرمود به یاد آرید. که همانا پس از کفر ما را هدایت فرمود. و پروردگار آسمانها ما را سربلندی و سرفرازی عطا کرد. و بروید به همراه بهترین زنان جهان، که عمه ها و خاله ها (خویشاوندان) فدای او باد. ای دختر کسی که خدای متعال او را به وحی و پیامبری، کرامت و بزرگی بخشید. و برخی زنان دیگر نیز اشعاری سرودند، و «معاذه» مادر «سعد بن معاذ انصاری» چنین سرود:

«أَقُولُ قَوْلًا فِيهِ مَا فِيهِ «أَقُولُ قَوْلًا فِيهِ مَا فِيهِ
وَ أَذْكُرُ الْخَيْرِ وَ أَبْدِيهِ وَ أَذْكُرُ الْخَيْرِ وَ أَبْدِيهِ
مُحَمَّدٌ خَيْرُ بَنِي آدَمَ مُحَمَّدٌ خَيْرُ بَنِي آدَمَ
مَا فِيهِ مِنْ كِبَرٍ وَ لَا تِيهِ مَا فِيهِ مِنْ كِبَرٍ وَ لَا تِيهِ
بِفَضْلِهِ عَرَفْنَا رُشْدَنَا بِفَضْلِهِ عَرَفْنَا رُشْدَنَا
فَاللَّهُ بِالْخَيْرِ يُجَازِيهِ فَاللَّهُ بِالْخَيْرِ يُجَازِيهِ
وَ نَحْنُ مَعَ بِنْتِ نَبِيِّ الْهُدَى وَ نَحْنُ مَعَ بِنْتِ نَبِيِّ الْهُدَى
ذِي شَرَفٍ قَدْ مَكَّنَتْ فِيهِ ذِي شَرَفٍ قَدْ مَكَّنَتْ فِيهِ
فِي ذُرْوَةِ شَامِخَةٍ أَصْلُهَا فِي ذُرْوَةِ شَامِخَةٍ أَصْلُهَا

فَمَا أَرَى شَيْئًا يُدَانِيهِ» «فَمَا أَرَى شَيْئًا يُدَانِيهِ» «سخنی می گویم که در آنست آنچه در آنست. و نیکی را ذکر می کنم و آشکار می سازم. محمّد (ص) بهترین فرزندان آدم است، در او هیچ سرکشی و گمراهی نیست. به بزرگواری خود ما را به رشدمان آشنا ساخت، پس خداوند به او پاداش نیکو دهد. ما همراه دختر پیامبر هدایتیم که صاحب شرافت است و شرف در او قرار گرفته است. در مقام بلندی که اصل آن بسیار رفیع است قرار دارد و چیزی را نمی بینم که بتواند (در مقام و منزلت) به او نزدیک گردد». اشعاری که خوانده می شد بانوان بیت اول شعر را تکرار می کردند. آنگاه تکبیر می گفتند و (بدین ترتیب) به خانه (علی علیه السلام) درآمدند. (بحار ج ۴۳ ص ۱۱۵ و ۱۱۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۰ و ۱۳۱).

- پیامبر (ص) شب عروسی علی و فاطمه علیهما السلام نزد آن دو آمد و ظرفی آب طلید و جرعه ای از آب را در دهان مبارک خویش گرداند و در همان ظرف ریخت، آنگاه قدری از آن آب بر سر فاطمه (علیها السلام) افشاند و قدری روی سینه او و نیز پشت شانه او ریخت، آنگاه فرمود: بار خدایا، این دختر من و محبوبترین آفریدگان نزد من است و این برادر من و محبوبترین آفریدگان نزد من است؛ خداوندا او را ولی و مورد مهر خود قرار بده و همسرش را بر او مبارک گردان. (بخاری ج ۴۳ ص ۹۶- امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۲۱ و نیز خلاصه ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۴۱- بیت الاحزان ص ۳۶). و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله خود دست فاطمه (علیها السلام) را در دست علی (ع) گذاشت و فرمود: خداوند دختر رسول خدا را بر تو مبارک فرماید، فاطمه همسر خوبی است، ای فاطمه، علی شوهر خوبی است. (بخاری ج ۴۳ ص ۹۶- امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۴۱- کشف الغم ج ۱ ص ۴۸۹- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۹- بیت الاحزان ص ۳۵). - امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که: بستر علی علیه السلام هنگام ازدواج با فاطمه (علیها السلام) یک پوست گوسفند بود که چون می خواستند بخوابند آن را برمی گرداندند و روی پشم آن می خفتند، و بالش آن پوستی انباشته از لیف خرما بود، و مهریه فاطمه (علیها السلام) زرهی آهنین بود. (بخاری ج ۴۳، ص ۱۰۴).

اخلاق و روش فاطمه و گوشه هایی از زندگی او

اصولاً زندگی فاطمه (علیها السلام) را باید در کنار امیر مؤمنان علی علیه السلام مشاهده کرد، چرا که علی و فاطمه (علیها السلام) را تنها وصلت ازدواج بهم پیوند نداده است که آن دو در ایمان خویش به هم پیوسته اند، آنان دو تن نیستند که دو بعد عنصری یک ایمانند، دو بال یک عنقایند، دو دست یک پیکره جهادند، دو فرزند یک فضیلتند، دو سوی یک کعبه اند. دو روی یک خورشیدند، همچون دو بخش کلمه «توحید» بیانگر یک وحدتند؛ صلابت حق در رخسار علی (ع) می درخشد و عطوفت خدا در چهره فاطمه (علیها السلام) لبخند می زند... علی (ع) جلال خداست و فاطمه (علیها السلام) جمال او، علی (ع) سطوت الهی است و فاطمه (علیها السلام) رحمت آن؛ علی (ع) پدر مؤمنان است و فاطمه مادر مهربان آنان؛ علی را با فاطمه باید دید و فاطمه را با علی، فاطمه پیراهن علی است و علی ردای فاطمه است، امامت شهبازی است که عصمت همسر اوست، عصمت ملیکه ای است که امامت شوهر اوست... پیامبر عظیم (ص) در دو تندیس قدسی جلوه گر است: قاطعیت او در علی (ع) و رحمت او در فاطمه (علیها السلام)، آری فاطمه را با علی (ع) باید شناخت، عقاب آسمان معرفت که همبال با شهبازی چون علی علیه السلام در اوجهای نور پرواز می کند، و کدام فضیلت برتر از این می توان تصور کرد که انسانی همبال امیر مؤمنان علی (ع) در اوجهایی که آن بزرگ زیر بال دارد پرواز نماید، امام راستین علم و شرف که سزاوار خویش فرموده است: «يَنْهَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقِي إِلَيَّ الطَّيْرُ...» (نهج البلاغه- خطبه شفشقیه). من آن کوهسار بلندم که سیل علم و معرفت از دامانم سرازیر است و پرنده ای به سوی اوجهای من توان پرواز ندارد... و تنها فاطمه (علیها السلام) است که همبال علی (ع) در عقابگاه قلّه های زندگی او پرواز کرده است. سراسر زندگی پر نور فاطمه (علیها السلام) همچون همسرش امیر مؤمنان (ع) به زهد و تقوی و طاعت و عبادت و انجام وظایف الهی سپری شده است، گوشه های زندگی این بزرگ بانو، ابعاد شگفت انگیز اخلاق انبیا را در برخورد با مسائل گوناگون جلوه گر می سازد، بانویی که در عفاف از مرد نابینائی خود را مستور می دارد اما به هنگام برخورد با ستمگران و دفاع از حریم ولایت امام خویش در معرکه مهاجر و انصار چون شیر می غرّد و با بیانی مبهوت کننده مخالفان را در معرض سخت ترین و کوبنده ترین انتقادات قرار می دهد! بانویی که در خانه به دست خویش تا سر حدّ مجروح شدن دست، آسیا می گرداند و مشک آب به دوش می کشد و نان می پزد؛ ولی در برابر هجوم مأموران به خانه علی علیه السلام، یک تنه در میان آتش و دود به دفاع برمی خیزد و تا سر حدّ مرگ در مبارزه خویش پافشاری می کند... بانویی که به هنگام بخشش و احسان به نیازمند، پیراهن عروسی خویش را به فقیر می دهد و سه

شب افطار خود را به مستمندان می بخشد، ولی در مقابله با توطئه و زور گوئی، شجاعانه از دارائی و حق مالکیت خویش در فدک دفاع می کند و سر سوزنی گذشت روا نمی دارد. بانویی که رحمت و عطوفتش بر مؤمنان چنان است که شب هنگام تا بامداد به عبادت و دعا مشغول است و در سراسر دعای خویش برای خود چیزی نمی خواهد و تمام شب برای همسایگان و مؤمنان دعا می کند، اما در هنگامه خشم و مبارزه در راه ولایت چنان استواری نشان می دهد که از خصم در عبادت خویش روی برمی گرداند و از پاسخ سلام آنان خودداری می کند و حتی اجازه شرکت آنان در تشییع جنازه خود را هم نمی دهد! بانویی که در خانه مادری مهربان است، همسری متواضع و بی توقع است، عبادتگری خاشع و خاکسار است، لباسی مرقع و وصله دار بر تن دارد، و خاندانش به نانی جوین روزه می گیرند و افطار به یتیمان و مستمندان می بخشند، درآمد املاک خود را به فقیران می دهد، برای پدر بزرگوار خویش مادری است، برای بانوان جهان سروری است، ملیکه بانوان بهشت است، مادر امامان پاک است، اسلام و قرآن را در آغوش دارد، سرنوشت اسلام در خانه او رقم زده می شود، و خون پاک او سند فضیحت غاصبان در گستره تاریخ است، با همه وجود به خدا خدمت می کند، با هر چه در توان دارد بیانگر حق است، با اشک و ناله خود، با مال و ملک خود، با چهره سیلی خورده خود، با بازوی سیاه شده از تازیانه خود، با پهلوی شکسته خود، با فرزند سقط شده خود، با مرگ نابهنگام خود، و حتی با دفن شبانه جنازه خود و پنهان داشتن قبر خود پرده از توطئه ها برمی گیرد و ندای مظلومیت علی (ع) را در سراسر تاریخ فریاد می کند... بانویی که هم اکنون نیز اگر ما حق را می شناسیم، و اگر امام بر حق را از ستمگر تمیز می دهیم، اگر اسلام محمد (ص) را از اسلام اموی و عباسی تشخیص می دهیم، این همه را مدیون اویم و مدیون روش زندگی او، و ایثار و جهاد و مبارزه او... و اینک در متن روایات و تاریخ، فرازهایی از زندگی پر نور او و کرامتها و فضیلتهای او را به تماشا بنشینیم:

زهرا از امام صادق علیه السلام و نیز از «جابر انصاری» نقل شده است که: پیامبر (ص) فاطمه (علیها السلام) را دید که لباسی خشن بر تن دارد و به دست خویش (آسیا می گرداند) و آرد می کند، و در همان حال فرزند خود را شیر می دهد. اشک به چشمان پیامبر (ص) آمد و فرمود: دخترم، تلخی دنیا را به عنوان مقدمه شیرینی آخرت تحمیل کن. عرض کرد: ای رسول خدا، خدای را بر نعمتهایش ستایشگر و سپاسگزارم. و خدای متعال این آیه را نازل فرمود: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (سوره والضحی، آیه ۵). پروردگارت به تو عطا خواهد کرد تا راضی و خشنود شوی» (بحار ج ۴۳ ص ۸۵ و ۸۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۰- منتهی الآمال ص ۱۶۱- بیت الاحزان ص ۲۴ با حذف قسمت آخر روایت).

کار در منزل

امام صادق علیه السلام می فرماید: «... علی علیه السلام آب و هیزم می آورد و فاطمه (علیها السلام) آرد می کرد و خمیر می ساخت و نان می پخت و لباسها را وصله می زد، و آن بانوی گرامی از زیباترین مردم بود و گونه های مطهرش از زیبایی مثل گل بود. درود خدا بر او و بر پدر و شوهر و فرزندان او باد» (روضة کافی (چاپ اسلامیة تهران) ص ۱۶۵).

کار در منزل علی علیه السلام فرموده است: فاطمه (علیها السلام) به قدری با مشک آبکشی کرد تا بر سینه اش اثر گذاشت، و به قدری با آسیای دستی آرد کرد تا دستهایش مجروح شد، و به قدری خانه روبی کرد که لباسهایش گردآلود شد، و برای پخت و پز به قدری آتش زیر دیگ نهاد که لباسهایش چرک گردید، و در این امور زحمت و رنج بسیار به او می رسید... (بحار ج ۴۳ ص ۸۲- بیت الاحزان ص ۲۳).

پیامبر به فاطمه کمک می کند رسول خدا (ص) به منزل علی علیه السلام وارد شد، او را دید که همراه فاطمه (علیها السلام) مشغول آسیا کردن هستند، پیامبر (ص) فرمودند: کدامیک خسته ترید؟ علی (ع) عرض کرد: فاطمه، ای رسول خدا (ص). پیامبر (ص) به فاطمه (علیها السلام) فرمودند: دخترم برخیز، و فاطمه برخاست و پیامبر (ص) به جای او نشست و با علی (ع) در آرد کردن دانه ها

یاری فرمود. (بحار ج ۴۳ ص ۵۰ و ۵۱- بیت الاحزان ص ۲۱).

بانویی که چیزی از شوهر نمی خواهد امام باقر علیه السلام فرموده اند: فاطمه (علیها السلام) برای علی علیه السلام تعهد کرد که کارهای خانه و خمیر کردن و نان پختن و روفتن منزل را انجام دهد و علی علیه السلام برای او تعهد شد که کارهای بیرون از منزل مثل هیزم آوردن و تهیه غذا را انجام دهد. یک روز علی علیه السلام از فاطمه (علیها السلام) پرسید: آیا غذایی داری؟ فاطمه عرض کرد: سوگند به آنکه حق ترا عظیم کرده است از سه روز پیش تاکنون چیزی نداریم که برایت بیاورم. فرمود: چرا به من نگفتی؟ عرض کرد: رسول خدا (ص) مرا از اینکه چیزی از تو بخواهم نهی کرده و فرموده است: تو از پسر عمویت چیزی نخواه، اگر خودش چیزی آورد بگیر و گرنه تو از او نخواه... (بحار ج ۴۳ ص ۳۱- تفسیر عیاشی (چاپ علمیه اسلامیة تهران) ج ۱ ص ۱۷۱).

تفاهم در زندگی مشترک امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند (در سراسر زندگی مشترک با فاطمه (علیها السلام) تا آنگاه که خدای عزیز و جلیل او را قبض روح فرمود هرگز او را خشمگین نساختم و بر هیچ کاری او را اکراه و اجبار نکردم، و او نیز مرا هرگز خشمگین نساخت و نافرمانی من نکرد، هر وقت به او نگاه می کردم رنجها و اندوههایم برطرف می شد. (بحار ج ۴۳ ص ۱۳۴- کشف الغمه ج ۱ ص ۴۹۲- بیت الاحزان ص ۳۷).

راستگوترین بانو «عایشه» گفته است: هرگز راستگوتر از فاطمه (علیها السلام) ندیدم جز پدرش (رسول اکرم (ص)) (بحار ج ۴۳ ص ۵۳- کشف الغمه ج ۲ ص ۳۰ مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۹).

عبادت

«حسن بصری» می گوید: در این امت عبادت از فاطمه (علیها السلام) نیامده است، آنقدر به نماز و عبادت ایستاد که پاهایش ورم کرد. (بحار ج ۴۳ ص ۸۴- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۹- منتهی الآمال ص ۱۶۱- بیت الاحزان ص ۲۲).

عبادت و دعا برای دیگران امام مجتبی علیه السلام نقل فرموده اند که: مادرم فاطمه (علیها السلام) را دیدم شب جمعه در محراب خود به عبادت برخاسته است و تا سر زدن سپیده صبح در عبادت و رکوع و سجود می بود، و می شنیدم که برای مؤمنین و مؤمنات دعا می فرمود و آنان را نام می برد و برایشان دعا می کرد و برای خود هیچ دعا نمی کرد. به او گفتم: مادر، چرا همانطور که برای دیگران دعا می فرمایی برای خود دعا نمی کنی؟ فرمود: پسر، ابتدا همسایه سپس خانه خود. (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۵ و ۲۶- بحار ج ۴۳ ص ۸۱ و ۸۲- منتهی الآمال ص ۱۶۱- بیت الاحزان ص ۱۱).

حجاب

امام موسی بن جعفر علیهما السلام از پدرانش نقل فرموده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: فرد نایبانی اجازه خواست که به منزل فاطمه (علیها السلام) وارد شود، آن گرامی خود را از او پوشیده داشت، رسول خدا (ص) به او فرمود: چرا خود را از او پنهان می سازی در حالی که نایبناست و ترا نمی بیند؟ عرض کرد: اگر او مرا نمی بیند من او را می بینم، و نیز رایحه و عطر را می بوید و شامه اش سالم است. رسول خدا (ص) فرمود: گواهی می دهم که تو پاره تن منی. (بحار ج ۴۳ ص ۹۱- ریاحین الشریعه (تألیف شیخ ذبیح الله محلاتی- چاپ اسلامیة تهران) ج ۱ ص ۲۱۶- منتهی الآمال ص ۱۶۱ و ۱۶۲).

عفاف و دوری از مردان بیگانه فاطمه (علیها السلام) در پاسخ این سوال که «برای زنان چه چیز بهتر است؟» فرمودند: «برای زنان بهترین چیز آنست که مردان را نبینند و مردان نیز آنان را نبینند». (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۳ و ۲۴- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۹- منتهی الآمال ص ۱۶۱). و نیز در پاسخ سؤال پیامبر (ص) که از یاران خویش پرسیده بودند: «زن چه وقت به پروردگار خویش مقربتر و نزدیکتر است؟»، فاطمه (علیها السلام) گفتند: «زن آنگاه به خدای خویش نزدیکتر و مقربتر است که در قعر منزل

خویش اقامت گیرند» (از بیرون آمدن و اختلاط با مردان و دیده شدن در جامعه خود را محفوظ دارد). پیامبر (ص) (چون پاسخ فاطمه را شنید) فرمود: فاطمه پاره تن من است. (بحار ج ۳۳ ص ۹۲- منتهی الآمال ص ۱۶۲).

تقسیم کار با خادمه منزل «سلمان فارسی» می گوید: فاطمه (علیها السلام) نشسته بود و با آسیای دستی جو را آرد می کرد و دسته آسیا (به جهت مجروح بودن دست فاطمه (علیها السلام) خونین بود، و حسین (ع) که در آن هنگام کودک خردسالی بود در گوشه ای از خانه از گرسنگی گریه می کرد، عرض کردم: ای دختر رسول خدا (ص) دستت را مجروح کرده ای در حالی که «فِضَه» («فِضَه» از بانوان بسیار پرهیزکار و خادمه حضرت زهرا (علیها السلام) است. باید توجه داشت که زهرا (علیها السلام) همانطور که خود در روایتی می فرماید در طی چند سال اول زندگی با علی (ع) در تنگدستی و سختی زندگی کرده است (بحار ج ۴۳ ص ۸۸)، ولی از وقتی که پیامبر (ص) املاک فدک را به او بخشید وضع بهتر شد، و نیز نقل شده که پیامبر (ص) «فِضَه» را که کنیزی بود به او بخشید (مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۰)، بنابراین اگر در برخی روایات دیده می شود که اهل بیت در سختی و تنگدستی بوده اند و در برخی دیگر از وجود خادمه در منزل سخن گفته است باید توجه داشت که مربوط به دوره های مختلفی از زندگی زهرا (علیها السلام) است.) هست (که کارها را انجام دهد)، فرمود: رسول خدا (ص) به من سفارش کرده است که یک روز خدمت با «فِضَه» و یک روز با من باشد، و نوبت او دیروز بود... (بحار ج ۴۳ ص ۲۸- بیت الاحزان ص ۲۰).

گذشت از زینتها امام سجاد علیه السلام فرمودند «اسماء بنت عمیس» برایم نقل کرد: که من نزد (جده تو) فاطمه (علیها السلام) بودم هنگامی که رسول خدا (ص) بر او وارد شد و او گردنبندی از طلا به گردن داشت که امیر مؤمنان علی علیه السلام از سهم خود از غنائم برای او خریده بود، پیامبر (ص) فرمود: ای فاطمه، مردم نگویند فاطمه دختر محمد لباس جباران بر تن می کند! فاطمه (علیها السلام) گردنبد را پاره کرد و فروخت و با آن بنده ای را خریداری و آزاد ساخت، و رسول خدا (ص) از این کار شادمان شد. (بحار ج ۴۳ ص ۸۱- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۴۵- و نیز خلاصه ای از این روایت با اندک تفاوت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۱).

گذشت از زینتها امام باقر علیه السلام فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون می خواست به سفری برود با هر کس از اقوامش می خواست خداحافظی می کرد و با آخرین فردی که خداحافظی می کرد فاطمه علیها السلام بود و شروع سفرش از خانه او بود، و چون بازمی گشت ابتدا نزد فاطمه می رفت و دیدار اقوام را از او شروع می فرمود. یکبار پیامبر (ص) به سفر رفت و علی علیه السلام نیز از غنایم جنگی چیزی به دست آورده و به فاطمه داده و رفته بود، و فاطمه (علیها السلام) با آنان، دو انگوی نقره و پرده ای تهیه فرمود و پرده را جلوی در آویخت، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله باز گشت به مسجد داخل شد و سپس همانطور که معمولش بود به سوی خانه فاطمه (علیها السلام) آمد، فاطمه (علیها السلام) شادمان برخاست و با شور و شوق به سوی پدر شتافت، پیامبر (ص) نظر فرمود و دو انگوی نقره را در دست او و پرده را بر در خانه مشاهده کرد. رسول خدا (ص) (پیش نیامد) در جائی نشست که فاطمه (علیها السلام) را می دید، فاطمه (علیها السلام) گریست و اندوهگین شد و گفت: پیش از این با من اینگونه رفتار نمی فرمود. پس دو پسر خود (امام حسن و حسین علیهما السلام) را فراخواند و پرده را از درب خانه کند و انگوها را از دست بدر آورد و انگوها را به یکی و پرده را به دیگری داد و به آنان فرمود: نزد پدرم بروید و از من به او سلام برسانید و بگویید: ما پس از رفتن شما به سفر غیر از تهیه اینها کار دیگری نکرده ایم. اینک هر طور مایل هستید آنها را به مصرف برسانید، آن دو از طرف مادر این موضوع را به عرض پیامبر (ص) رساندند، رسول خدا (ص) آن دو را بوسید و در آغوش کشید و هر یک را بر یک زانوی خود نشانید آنگاه فرمان داد آن دو انگو را شکسته و قطعه قطعه کردند و اهل «صَفَه» را فراخواند. و آنان گروهی از مهاجرین بودند که نه خانه ای داشتند و نه مالی، و تکه های انگو را میان آنها تقسیم فرمود و سپس پرده را که پارچه ای طولانی ولی کم عرض بود میان افرادی از آنان که برهنه بودند و پوششی نداشتند تقسیم کرد... آنگاه رسول خدا (ص) فرمود: خداوند بر فاطمه رحمت آورد،

همانا خدای متعال به جهت این پرده از لباسهای بهشتی به او خواهد پوشاند و به جهت این النگوها از زینتهای بهشتی به او عطا خواهد کرد. (بحار ج ۴۳ ص ۸۳ و ۸۴ مکارم الاخلاق چاپ بیروت ص ۹۴ و ۹۵- و خلاصه ای از این روایت در منتهی الآمال ص ۱۵۹-۱۶۰ و نیز خلاصه ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۲۱).

پیراهن عروسی پیامبر (ص) برای فاطمه و شب عروسی او پیراهنی تهیه فرمودند زیرا پیراهنی که فاطمه بر تن داشت وصله دار بود، در این هنگام مستمندی به خانه آنان مراجعه کرد و لباس کهنه ای طلبد، فاطمه (علیهاالسلام) خواست پیراهن وصله دار را به فقیر بدهد، امّا به یاد آورد که خدای متعال می فرماید «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» - به نیکی نمی رسید تا آنگاه که از آنچه دوست دارید انفاق کنید» (سوره آل عمران آیه ۹۲)، به همین جهت پیراهن نو را به فقیر داد... (ریاحین الشریعه ج ۱ ص ۱۰۶ به نقل از «تبرالمذاب»).

زهد و خوف از خدا

هنگامی که آیه «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُوعَدَةٌ لَهُمْ أُجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» - دوزخ میعادگاه همگی ایشان است که هفت درب دارد و برای هر دربی سهم معینی از ایشان خواهد بود» (سوره حجر آیه ۴۳ و ۴۴). نازل شد رسول خدا به صدای بلند گریست، و اصحاب او از گریه آن بزرگوار گریستند اما نمی دانستند جبرئیل چه بر او فرود آورده است، و (از هیبت پیامبر) هیچیک توان آنکه با او سخن بگویند نداشتند، و پیامبر (ص) چنان بود که چون فاطمه (علیهاالسلام) را می دید شادمان می شد، به همین جهت سلمان به خانه فاطمه (علیهاالسلام) رفت تا او را از قضیه آگاه سازد، و آن گرامی را دید که مقداری جو را آسیا می کند و می گوید «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى» - آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است» (سوره قصص آیه ۶۰ و سوره شوری آیه ۳۶). و عبایی پشمین بر تن دارد که دوازده جای آن با لیف خرما وصله شده است، سلمان وضع پیامبر (ص) را و اینکه جبرئیل بر او چیزی فرود آورده است به فاطمه (علیهاالسلام) خبر داد و آن گرامی برخاست و همان عبای وصله دار را بر خود پیچید (و حرکت کرد)، سلمان (از مشاهده آن بسیار متأثر و اندوهمند شد و) گفت: دریغا، دختران کسری و قیصر ابریشم و حریر می پوشند و دختر محمد (ص) عبایی پشمین بر تن دارد که دوازده جای آن با لیف خرما وصله شده است! فاطمه (علیهاالسلام) بر رسول خدا (ص) وارد شد و سلام کرد و عرض کرد: پدر جان، سلمان از لباس من تعجب کرده است، در حالی که سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث فرمود پنج سال است که من و علی (ع) از اثاث زندگی چیزی نداریم جز پوست گوسفندی که روزها روی آن به شترمان علوفه می دهیم و شبها بستر ما است و بالش ما از پوستی است که درون آن از لیف خرما پر شده است! پیامبر فرمود: ای سلمان، دختر من از گروه پیشگامان و سبقت گرفتگان (به سوی خدا) است. فاطمه (علیهاالسلام) عرض کرد: پدر فدای تو شوم چه چیزی موجب گریستن شما شد. پیامبر (ص) از آیه ای که جبرئیل فرود آورد به او خبر داد، فاطمه (علیهاالسلام) چون آیه را شنید چنان گریست که بر زمین افتاد، و پیایی می گفت: وای، وای بر کسی که در آتش دوزخ افتاد... (ریاحین الشریعه ج ۱ ص ۱۴۸- بیت الاحزان ص ۲۸ و ۲۹).

گرسنگی و غذای آسمانی

«ابوسعید خدری» می گوید: یک روز علی بن ابیطالب علیه السلام سخت گرسنه بود، به فاطمه (علیهاالسلام) گفت آیا نزد تو غذائی هست که به من بدهی؟ عرض کرد: نه، سوگند به خدائی که پدرم را به نبوت و ترا به وصایت گرامی داشت هیچ چیز نزد من نیست و دو روز است که هیچ طعامی نداشته ایم جز غذای مختصری که آن را به تو داده ام و تو را بر خود و این دو پسر حسن و حسین مقدم داشته ام. علی علیه السلام فرمود: چرا مرا آگاه نکردی تا چیزی برایتان تهیه کنم؟ عرض کرد: ای ابوالحسن من از خدایم شرم

می‌کنم چیزی که توانائی آن را نداری بر تو تحمیل نمایم. علی علیه السلام از نزد فاطمه (علیها السلام) با اعتماد و حسن ظن به خدا بیرون آمد و یک دینار قرض کرد. در حالی که دینار را در دست داشت و می‌خواست برای خانواده خود چیزی خریداری کند با «مقداد بن الاسود» برخورد کرد، و این در روزی بسیار گرم بود که آفتاب از بالای سر او را می‌سوزاند و زمین در زیر پا داغ بود و او را آزار می‌داد. علی علیه السلام چون دید وضع او را نگران‌کننده و ناخوش آیند یافت، فرمود: مقداد، چه موضوعی در چنین وقتی ترا از خانه و خانواده ات بیرون آورده است؟ عرض کرد: ای ابوالحسن، مرا واگذار و از وضعم پرسش مکن. فرمود: برادر، غیر ممکن است تا از وضع تو آگاه نشوم از من بگذری. عرض کرد: برادر، به خاطر خدا مرا واگذار و از حالم جويا مشو. فرمود: برادر، ممکن نیست حالت را از من پنهان کنی. عرض کرده: ای ابوالحسن، اینک که اصرار داری و نمی‌پذیری می‌گویم: به خدائی که محمّد (ص) را به نبوت و ترا به وصایت گرامی داشت مرا جز کوشش برای یافتن چیزی (که رفع گرسنگی کند) از خانه بیرون نیاورد، زیرا از نزد خانواده ام آمدم در حالی که از گرسنگی به خود می‌پیچیدند. هنگامی که گریه اهل و عیال را دیدم نتوانستم بر زمین قرار بگیرم و غمگین و تنها بیرون آمدم، داستان و حال من این است. چشمان علی علیه السلام گریان شد چنانکه اشک به محاسن مبارک او رسید، و به او فرمود: به آنچه سوگند یاد کردی سوگند یاد می‌کنم که مرا نیز از خانه بیرون نیاورد مگر همان چیزی که ترا از خانه بیرون آورد، و اینک دنیاری قرض کرده ام و ترا بر خویش مقدّم می‌دارم؛ و دینار را به او داد و خود به مسجد پیامبر (ص) بازگشت و نماز ظهر و عصر و مغرب را در مسجد خواند، وقتی رسول خدا (ص) نماز مغرب را پای برد از کنار علی بن ابیطالب (ع) عبور کرد و او در صف اول قرار داشت و با پا به او اشاره فرمود و علی (ع) برخاست و دنبال رسول خدا (ص) راه افتاد و جلوی یکی از درهای مسجد به پیامبر (ص) رسید و سلام کرد و رسول خدا پاسخ سلامش را داد و فرمود: ای ابوالحسن آیا نزد تو چیزی برای شام هست که همراه تو بیایم؟ علی (ع) سر به زیر افکند و ساکت ماند و از خجالت نزد پیامبر (ص) متحیر بود که چه جوابی بدهد، و پیامبر جریان دینار را و اینکه از کجا تهیه کرده و به چه کسی داده است می‌دانست و خدای متعال به پیامبر (ص) وحی فرموده بود که آنشب را نزد علی علیه السلام باشد، پیامبر (ص) چون سکوت علی (ع) را مشاهده کرد فرمود: ای ابوالحسن، چرا نمی‌گویی «نه» تا بازگردم، یا «آری» تا همراه تو بیایم؟ علی علیه السلام از روی حیا و نیز به جهت احترام پیامبر (ص) عرض کرد: بفرمائید در خدمت شما هستیم. پیامبر (ص) دست علی (ع) را گرفت و آمدند تا بر فاطمه (علیها السلام) وارد شدند، و آن گرامی در محراب نماز خود تشریف داشت و نمازش را تمام کرده بود، و پشت سر او دیکی قرار داشت که بخار از آن متصاعد بود، فاطمه (علیها السلام) چون صدای پیامبر (ص) را در خانه خویش شنید از محراب خود خارج شد و بر پیامبر (ص) سلام کرد و او عزیزترین فرد نزد پیامبر (ص) بود، پیامبر جواب سلام او را فرمود و دست مبارک بر سر او کشید و نوازش فرمود و گفت: دخترم چگونه روز به شب آوردی، خدای متعال بر تو رحمت آورد، به ما شام بده خداوند ترا بیامرزد و همانا آمرزیده است. فاطمه (علیها السلام) دیک را برداشته و نزد پیامبر (ص) و علی (ع) نهاد. علی علیه السلام چون به غذا نظر افکند و بوی دلپذیر آن را استشمام نمود با شگفتی به فاطمه (علیها السلام) نگاه کرد، فاطمه (علیها السلام) عرض کرد: سبحان الله، چرا با شگفتی و سرزنش آمیز به من نگاه می‌کنی، آیا خلافتی مرتکب شده ام که مستوجب آن باشم؟ فرمود: چه بالاتر از اینکه روز گذشته به شدت سوگند یاد کردی دو روز است غذائی نیافته‌ای؟! فاطمه (علیها السلام) به آسمان نگاه کرد و گفت: خدای من در آسمان و زمینش آگاه است که من جز حق نگفتم. فرمود: ای فاطمه، این غذا از کجا برایت رسیده است که هرگز همرنگ آن ندیده‌ام و رایحه ای به دلپذیری آن نبوده‌ام و پاکیزه تر از آن نخورده‌ام؟! رسول خدا (ص) دست مبارک خویش را به میان شانه علی (ع) نهاد و اشاره ای کرد و فرمود: ای علی، این عوض دینار تو و پاداش دینار تو از سوی خداست «إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» - خدای متعال هر کس را بخواهد روزی بیحساب می‌بخشد» (سوره آل عمران آیه ۳۷). آنگاه پیامبر (ص) (از شوق و شکر) گریست و فرمود: ستایش خدایی را که شما را پیش از آنکه از دنیا بروید پاداش بخشید و ترا ای علی همانند زکریا و فاطمه را همچون مریم دختر

عمران قرار داد که: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا (سوره آل عمران آیه ۳۷). هرگاه زکریا به محراب عبادت مریم وارد می شد نزد او رزق و طعام می یافت». (کشف الغمه ج ۲ ص ۲۶-۲۹، امالی طوسی ج ۲ ص ۲۲۸-۲۳۰، بحار ج ۴۳ ص ۵۹-۶۱، و خلاصه ای از این روایت در بحار ج ۴۳ ص ۲۹، و نیز قسمت اخیر روایت در مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۱۱۷).

بخشی به نیازمند و گردن بند پربرکت

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز عصر را با ما خواند و چون از نماز فارغ شد در قبله گاه نماز خویش نشست، و مردم دور او جمع بودند، در این هنگام پیرمردی از مهاجران عرب که لباسی بسیار کهنه و مندرس بر تن داشت به سوی پیامبر (ص) آمد و از پیری و ناتوانی نمی توانست خود را نگه دارد، رسول خدا (ص) به او رو کرد و جویای حالش شد، عرض کرد: ای پیامبر خدا، درونم گرسنه است به من غذا بده، بدنم برهنه است مرا لباس ببوشان. فقیر و مستمندم به من احسان و انعام کن. فرمود: چیزی ندارم به تو بدهم ولی راهنمای به خیر مانند انجام دهنده آنست، برو به خانه کسی که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند، و در راه خدا ایثار می کنی، برو به حجره فاطمه (علیهاالسلام). و خانه فاطمه (س) چسبیده به خانه رسول خدا (ص) بود که پیامبر (ص) آن را جدا از منزل بانوان خویش برای خود قرار داده بود. و فرمود: ای بلال، برخیز و او را به منزل فاطمه برسان. پیرمرد اعرابی همراه بلال آمد و بر در سرای فاطمه (علیهاالسلام) ایستاد و با صدای بلند گفت: سلام بر شما ای خاندان نبوت و محل رفت و آمد فرشتگان و نزولگاه جبرئیل امین برای فرود آمدن وحی از سوی پروردگار جهانیان. فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: سلام بر تو، تو کیستی؟ عرض کرد: پیرمردی از عرب که از سختی و مشقت مهاجرت اختیار کردم و به سوی پدرت سرور آدمیان رو آوردم، اینک ای دختر محمد (ص) من برهنه تن و سخت گرسنه ام، با من احسان و مواسات کن، خداوند بر تو رحمت آورد. و در این هنگام فاطمه و علی و رسول خدا (ص) سه روز بود غذائی نخورده بودند، و پیامبر (ص) وضع آنان را می دانست، فاطمه (علیهاالسلام) دست برد و پوست دباغی شده گوسفندی را که حسن و حسین (ع) روی آن می خوابیدند گرفت و فرمود: ای کسی که بر در سرای ایستاده ای این را بگیر، امید است خداوند به رحمت خویش بهتر از آن را به تو عطا فرماید. اعرابی عرض کرد: ای دختر محمد، نزد تو از گرسنگی شکوه کردم و تو پوست گوسفند به من می دهی من با این گرسنگی، آن را چه کنم؟ فاطمه (علیهاالسلام) چون این سخن را از او شنید دست فرابرد و گردن بندی را که در گردن داشت و فاطمه دختر حمزه بن عبدالمطلب به او هدیه کرده بود، بیرون آورد و به اعرابی داد و فرمود: این را بگیر و بفروش، امید است خداوند به جای آن چیزی بهتر از آن به تو بدهد. اعرابی گردن بند را گرفت و به مسجد رسول خدا (ص) آمد و پیامبر در میان یاران خود نشسته بود، عرض کرد: یا رسول الله (ص) فاطمه (علیهاالسلام) این گردن بند را به من عطا کرد و فرمود آن را بفروش امید است خدا برایت بسازد (با آن حوائج را برآورده سازد). پیامبر (ص) گریست و فرمود: چگونه ممکن است خدا برایت نسازد در حالی که فاطمه دختر محمد بانوی همه دختران آدم آن را به تو عطا کرده است. «عمار بن یاسر» رحمه الله علیه برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا (ص) آیا به من اجازه می فرمائی این گردن بند را خریداری کنم؟ فرمود: ای عمار آن را بخر، چه اگر در آن همه جن و انس شرکت جویند خدای متعال آنان را به آتش کیفر نخواهد فرمود. عمار گفت: ای اعرابی گردن بند را بچند می فروشی؟ گفت: در برابر آنقدر نان و گوشت که سیر شوم، و ردائی یمانی که خود را با آن ببوشانم و در آن برای پروردگارم نماز بگزارم، و دیناری که مرا به خانواده ام برساند. و عمار در این هنگام سهم خود از غنیمت خیر را که رسول خدا (ص) به او عطا کرده بود فروخته و چیزی از آن برایش باقی نمانده بود، گفت: به تو در برابر گردن بند بیست دینار و دویست درهم و یک برد (پارچه) یمانی و شترم را می دهم که تو را به خانواده ات برساند و از نان و گوشت هم سیرت می کنم. اعرابی گفت: ای مرد بسیار سخاوتمندی، و همراه عمار رفت و عمار آنچه را تعهد کرده بود به او داد، و اعرابی نزد پیامبر (ص) بازگشت و رسول

خدا (ص) به او فرمود: آیا سیر و پوشانده شدی؟ عرض کرد: آری و بی نیاز شدم، پدر و مادرم فدای شما. فرمود: اینک فاطمه را به جهت احسانش دعا کن. اعرابی گفت: بار خدایا تو هماره خدای ما بوده ای و جز تو خدائی را پرستش نمی کنیم، و تو از همه جهت رازق مائی، بار خدایا به فاطمه آنچه چشمی ندیده و گوشه نشنیده عطا کن. پیامبر (ص) بر دعای او آمین گفت، و به یاران خود رو کرد و فرمود: همانا خداوند مضمون این دعا را در دنیا به فاطمه عطا کرده است چرا که: من پدر او هستم و هیچ کس از جهانیان همانند من نیست، و علی (ع) شوهر اوست و اگر علی (ع) نمی بود هرگز برای فاطمه تا ابد همسری نبود، و خدا به فاطمه «حسن» و «حسین» را عطا کرده است و برای جهانیان همانند آن دو نیست که دو سرور نوادگان انبیاء و دو سید جوانان بهشتند. در مقابل پیامبر، مقداد و عمار، و سلمان قرار داشتند، به آنان فرمود: آیا برایتان (در مدح و فضائل فاطمه) بیفزایم؟ عرض کردند: آری یا رسول الله (ص). فرمود: جبرئیل به من خبر داد که فاطمه چون از دنیا برود و دفن شود دو فرشته سؤال کننده و در قبرش از او می پرسند: پروردگارت کیست؟ می گوید: الله پروردگار من است. می پرسند: پیامبر تو کیست؟ می گوید: پدرم. می پرسند: ولی و امام تو کیست؟ می گوید: همین که در کنار قبر من ایستاده است، علی بن ابیطالب (ع). پیامبر فرمود: آگاه باشید که من برایتان از فضائل فاطمه باز هم می افزایم و بیشتر بیان می کنم: همانا خداوند گروه بزرگی از فرشتگان را مأمور کرده است که فاطمه (علیهاالسلام) را از پیش رو و پشت سر و راست و چپ نگهداری کنند، و آنان در زندگی با اویند و در قبر و پس از مرگ نیز همراه اویند و بسیار بر او و پدر و شوهر و فرزندان او درود می فرستند، پس آنکه مرا پس از وفاتم زیارت کند چنانست که مرا در زندگی دیدار کرده باشد، و هر کس فاطمه (علیهاالسلام) را زیارت کند مثل آنست که مرا زیارت کرده باشد. و هر کس علی بن ابیطالب (ع) را زیارت کند مثل آنست که فاطمه (علیهاالسلام) را زیارت کرده باشد، و هر کس «حسن» و «حسین» را زیارت نماید مثل آنست که علی (ع) را زیارت کرده، و هر کس ذریه و فرزندان حسن و حسین (ع) را زیارت کند مثل آنست که آن دو را زیارت کرده باشد. آنگاه عمار گردن بند را گرفت و با مشک خوشبو ساخت و در پارچه ای یمانی پیچید، و غلامی داشت به نام «سهم» که او را از غنائمی که در خیبر به او رسیده بود خریداری کرده بود، گردنبنده را به غلام داد و گفت: این را به رسول خدا (ص) بده و خودت هم به پیامبر تعلق داری. غلام گردنبنده را گرفت و خدمت پیامبر شرفیاب شد و گفته عمار را به عرض رسانید، پیامبر (ص) فرمودند: نزد فاطمه (علیهاالسلام) برو و گردنبنده را به او بده و تو نیز از آن او هستی. غلام گردنبنده را به خدمت فاطمه (علیهاالسلام) برد و فرموده پیامبر را به اطلاع او رسانید، فاطمه (علیهاالسلام) گردنبنده را گرفت و غلام را آزاد کرد، غلام خندید، فاطمه (علیهاالسلام) پرسید: از چه می خندی ای غلام؟ عرض کرد: برکت فراوان این گردنبنده مرا خندان ساخته است که گرسنه ای را سیر کرد و برهنه ای را لباس پوشاند و فقیری را بی نیاز ساخت و بنده ای را آزاد کرد، و خود گردنبنده هم به صاحبش برگشت! (بخارج ۴۳ ص ۵۶-۵۸).

چادر نورانی

یکبار علی علیه السلام مقداری جو از یک یهودی به وام گرفت، یهودی در گرو وام چیزی طلبید، علی علیه السلام چادری پشمین متعلق به فاطمه (علیهاالسلام) را نزد یهودی به گرو نهاد، یهودی آن را در اطاقی گذاشت و چون شب شد زن او برای کاری به آن اطاق وارد شد و مشاهده کرد نوری در آنجا می درخشد که همه اطاق از آن روشن است. نزد شوی خود بازگشت و خبر داد که در آن اطاق نوری بزرگ و درخشان دیده است، یهودی از گفتار زنش شگفت زده شد و فراموش کرده بود که در آن اطاق چادر فاطمه (علیهاالسلام) است، با شتاب برخاست و به آن اطاق درآمد و مشاهده کرد نور لباس مزبور از هر سو شعاع افکن است چنانکه گویی ماه درخشانی از نزدیک می تابد، تعجب کرد و بیش از پیش در محل لباس خیره شد و دریافت که آن نور از چادر فاطمه (علیهاالسلام) است، از خانه بیرون آمد و نزد وابستگانش شتافت و زنش نیز وابستگان خود را خبر کرد و حدود هشتاد تن از

یهودیان گرد آمدند و این موضوع را مشاهده کردند و همه به دین اسلام درآمدند. (بحار ج ۴۳ ص ۴۰ و خلاصه ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۷-۱۱۸، منتهی الآمال ص ۱۶۰).

لباس بهشتی برای بانوی مطهری که لباس ندارد

و نیز یکبار برخی از یهودیان عروسی داشتند به همین جهت نزد پیامبر (ص) آمده و گفتند: ما حق همسایگی داریم، از شما خواهش می‌کنیم دخترتان فاطمه را به خانه ما بفرستی تا عروسی ما به وجود آید و زینده تر شود، و در این دعوت بسیار اصرار کردند. پیامبر (ص) فرمود: او همسر علی بن ابیطالب و به فرمان اوست (یعنی باید اجازه آمدن او را از علی علیه السلام بگیرید). آنان از پیامبر خواهش کردند که نزد علی (ع) برای این دعوت واسطه شود، و یهودان در این عروسی همه گونه لوازم فراهم کرده و زینت و زیور چشمگیری گرد آورده بودند، و گمان می‌بردند که فاطمه (علیها السلام) با لباس مندرس و کهنه اش شرکت می‌کند، و می‌خواستند او را خوار و خفیف کرده باشند! در این هنگام «جبرئیل» لباسی بهشتی آورد با زینت و زیوری که همانندش را ندیده بودند، و فاطمه (علیها السلام) آن را پوشید و بینندگان از رنگ و بوی خوش آن شگفت زده شدند، و چون به خانه یهودان وارد شد زنان یهود در برابرش به سجده افتادند و جلوی او بر زمین بوسه می‌زدند و بسیاری از یهودیان به جهت همین اعجاز، اسلام را پذیرفتند و مسلمان شدند (بحار ج ۴۳ ص ۳۰).

فرشتگان به فاطمه کمک می‌کنند «ابوذر» رحمه الله علیه می‌گوید: یکبار رسول خدا (ص) مرا فرستاد که علی (ع) را فراخوانم، به خانه علی (ع) آمدم و او را صدا کردم کسی جوابم نداد، و آسیای دستی داخل خانه خود به خود می‌گشت و کسی کنار آن نبود، دوباره علی علیه السلام را صدا کردم بیرون آمد و رسول خدا (ص) با او سخن گفت و به او چیزی فرمود که نفهمیدم، آنگاه من گفتم: از آسیایی که در خانه علی (ع) است شگفت زده ام که خود به خود می‌گشت و کسی کنار آن نبود! پیامبر (ص) فرمودند: دخترم فاطمه چنانست که خداوند قلب و اعضای او را از ایمان و یقین پر ساخته و خدا از ضعف و ناتوانی او آگاه است و او را در زندگیش کمک می‌فرماید و کفایت می‌کند، آیا نمی‌دانی که خداوند فرشتگانی دارد که مأمور کمک به خاندان محمّدند (ص)؟ (بحار ج ۴۳ ص ۲۹. و شبیه به همین روایت با اندک تفاوت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۶).

ایشان اهل بیت و نزول سوره «هیل اَتی» عموم راویان شیعه و سنی نقل کرده اند که امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و خادمه آنان «فَصّه» طبق نذری که کرده بودند سه روز روزه گرفتند، شب اول هنگام افطار فقیری در زد علی علیه السلام افطار خود را به او داد، سایرین نیز به او اقتدا کرده و افطار خود را به فقیر دادند و با آب افطار کردند، شب دوم یتیمی در زد و باز افطار خود را به او دادند. شب سوم نیز اسیری آمد و چیزی طلبید باز افطار خود را به او دادند، آنگاه از سوی خدای متعال سوره «هیل اَتی عَلَی الْاِنْسَانِ» نازل شد (امالی صدوق ص ۲۱۲-۲۱۶، کشف الغمه ج ۱ ص ۴۱۳-۴۱۷). و در آن آیه «وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِمْ مَشْكِينًا وَ یتِيمًا وَ اَسِيرًا» اشاره به ایثار و انفاق آن بزرگواران دارد، و برخی از علماء فرموده اند که در این سوره مبارکه همه گونه نعمتهای بهشتی ذکر و وعده شده اما از «حوری‌ها و زنان بهشتی» هیچ ذکری نشده و این به احترام بانوی بانوان فاطمه (علیها السلام) است. (مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸- منتهی الآمال ص ۶۸ در ذکر وقایع سال دوم هجری). تفصیل این داستان را در تفاسیر شیعه و سنی و از جمله در تفسیر معروف «کشاف» تألیف عالم و مفسر بزرگ سنی «جار الله زمخشری» می‌توان یافت.

فاطمه یکی از معصومین است

به تصریح و اعتراف عموم و راویان و مفسران شیعه و بسیاری از علماء و مفسرین سنی آیه «تطهیر»: «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُفْمَ تَطْهِيرًا» (سوره احزاب آیه ۳۳). در مورد امیر مؤمنان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل

شده (امالی طوسی ج ۱ ص ۲۵۴ و ۲۶۹-۲۷۰، امالی صدوق ص ۳۸۱-۳۸۲، اصول کافی ج ۱ ص ۲۸۷، فصول المختاره شیخ مفید (چاپ قم) ص ۲۹-۳۰. و نیز در: مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۳۰۴، صحیح مسلم ج ۷ باب فضائل اهل بیت النبی، در المنثور سیوطی ج ۵ ص ۱۹۸، تفسیر طبری ج ۲۲ ص ۵، ذخائر العقبی محبّ الدین طبری ص ۲۴). و منظور از اهل بیت معصوم پیامبر (ص) همین بزرگوارانند و همانطور که مفسران بزرگ نوشته اند آیه دلالت بر معصوم بودن آنان دارد. و نیز دهها روایت و استدلال دیگر در این زمینه هست که علاقمندان می توانند برای اطلاع بیشتر به کتابهای مفصل مراجعه نمایند، در این جا به نقل یک روایت اکتفا می کنیم: «نافع بن ابی الحمراء» می گوید: من هشت ماه حاضر بودم و پیامبر (ص) را می دیدم که هر روز هنگامی که برای نماز صبح بیرون می آمد به در خانه فاطمه (علیها السلام) می رفت و می فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، الصَّلَاةُ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً» سلام بر شما ای اهل بیت و رحمت و برکتهای خدا بر شما باد، وقت نماز است، همانا خدای متعال اراده فرموده است که از شما اهل بیت هر گونه ناپاکی را دور سازد و پاکتان سازد پاک ساختنی. (کشف الغمه ج ۲ ص ۱۳- و نیز شبیه همین روایت به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام در امالی طوسی ج ۱ ص ۸۸ و باز در امالی طوسی ج ۱ ص ۲۵۷ و ج ۲ ص ۱۷۷ و ۱۷۸، و امالی مفید ص ۱۸۸، و امالی صدوق ص ۱۲۴).

همراهان پیامبر در مباحله

به تصریح عموم راویان و تواریخ و تفاسیر، زهرا (علیها السلام) یکی از پنج نفری است که در مباحله پیامبر (ص) با مسیحیان نجران شرکت داشته و این موضوع اضافه بر آنکه خود فضیلتی بزرگ محسوب می شود از قوی ترین دلایلی نیز می باشد که روشن می سازد، اهل بیت معصوم، پیامبر (ص)، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند و دیگر وابستگان و ازواج پیامبر در این خصوصیت شرکتی ندارند. خلاصه ای از داستان مباحله چنین است: گروهی از مسیحیان نجران نزد پیامبر (ص) آمدند و در مورد عیسی علیه السلام با آن حضرت گفتگو کردند، پیامبر (ص) این آیه را بر آنان فروخواند: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» (سوره آل عمران آیه ۵۳). مثل (خلقت) عیسی (که بدون پدر خلق شده) نزد خدا همچون مثل (خلقت) آدم است که خدا او را (بدون پدر و مادر) از خاک آفرید. مسیحیان قانع نشدند و اعتراض کردند، و آیه مباحله بر پیامبر نازل شد و خداوند فرمان داد: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَلْهُمْ فَنَجْعِلَ لِعَنَّتِ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (سوره آل عمران آیه ۵۴). هر کس پس از آنچه از دانش به تو رسیده در مورد عیسی با تو محاجه کرد بگو بیائید فراخوانیم پسرانمان را و پسرانتان را و زنانمان را و زنانتان را و جانها ما را و جانها ما را و جانها ما را و جانها ما را و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. مباحله آنست که دو طرفی که با هم در موضوعی اختلاف و تخاصم دارند علیه هم نفرین کنند و از خدا بخواهند که لعنت و عذاب را بر طرفی که باطل است فرود آورد، و این کار فقط از پیامبران راستین که ارتباط واقعی با خدا دارند برمی آید. مسیحیان نجران ابتدا پذیرفتند و قرار شد فرادای آن روز مباحله شود، اما وقتی از نزد پیامبر رفتند در میان خود به گفتگو پرداختند، و اسقف به آنان گفت: اگر فردا با فرزندان اهل بیتش آمد از مباحله با او بپرهیزند و اگر با اصحابش آمد چیزی نیست (و پیامبر واقعی نخواهد بود). فردای آن روز پیامبر همراه امیر مؤمنان علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین صلوات الله علیهم برای مباحله آمد و در برابر مسیحیان بر خاک نشست و به اهل بیت فرمود هنگامی که من دعا کردم شما آمین بگوئید. مسیحیان از مشاهده هیأت او بسیار بیمناک شدند و اعتراف کردند که روش او همانند سایر انبیای راستین است و از او خواستند که از مباحله منصرف شود و با آنان مصالحه نماید و با پرداخت اموالی به عنوان مصالحه بازگشتند. (مناقب شهر آشوب ج ص ۱۴۲-۱۴۴). کشف الغمه ج ۱ ص ۴۲۵-۴۲۶، منتهی الآمال ص ۱۱۴-۱۱۷ و ۱۷۶-۱۷۷- فصول المختاره شیخ مفید (چاپ قم) ص ۱۷، و نیز در صحیح مسلم، و مسند احمد بن حنبل، و در تألیف ابو نعیم اصفهانی به نام «فیما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین»، و در تفسیر

زمخشری، و اغانی ابوالفرج اصفهانی، و در بسیاری دیگر از مؤلفات علمای اهل تسنن و تشیع و در اکثر تفاسیر قرآن موضوع مباحله و این فضیلت ذکر شده است).

گریه بر گرسنگی پدر

«عبدالله بن الحسن» می گوید: یک بار رسول خدا (ص) بر فاطمه (علیها السلام) وارد شد. فاطمه (علیها السلام) پاره ای نان جو خشک خدمت پیامبر آورد و پیامبر (ص) با آن افطار کرد، آنگاه فرمود: دخترم این اولین نانی است که پدرت از سه روز پیش تاکنون خورده است. از این کلام، فاطمه شروع به گریستن کرد و پیامبر (ص) به دست مبارک خویش چهره او را نوازش می فرمود و اشکش را پاک می کرد. (بحار ج ۴۳ ص ۴۰- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۳).

احترام فاطمه نزد پیامبر

از «عائشه» نقل کرده اند که: فاطمه (علیها السلام) هرگاه بر رسول خدا وارد می شد برای او از جای خود برمی خاست و سر فاطمه را می بوسید و او را بر جای خود می نشاند، و هرگاه پیامبر نزد فاطمه (علیها السلام) می رفت تا فاطمه را ملاقات کند با یکدیگر روبوسی می کردند و با هم می نشستند. (بحار ج ۴۳ ص ۴۰- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۳- و شبیه به این روایت با اندک تفاوت در امالی طوسی ج ۲ ص ۱۴، و نیز در بیت الاحزان محدث قمی ص ۱۵).

کودکان خانه فاطمه

با توجه به شخصیت آسمانی و قداست و عصمت فاطمه علیها السلام، بدیهی است که آن گرامی در جمیع امور و از جمله در پرورش فرزند و وظیفه مادری، برترین اسوه و الگوی بانوان اسلام است، خدای متعال در مدت زندگی مشترک امیر مؤمنان علی و بانوی بانوان فاطمه علیهما السلام، پنج فرزند به آنان عطا فرمود، سه پسر و دو دختر که به ترتیب: امام حسن (ع)، امام حسین (ع)، زینب کبری، ام کلثوم، و محسن نام دارند، چهار تن از این فرزندان باقی ماندند ولی «محسن» در هجوم مأموران به خانه علی علیه السلام و قرار گرفتن زهرا (علیها السلام) میان در و دیوار، سقط شد. بدون تردید پرورش در دامان مادری چون فاطمه (علیها السلام) در شکل گیری شخصیت والای فرزندان بسیار موثر بوده است، مادری که حتی در نوازشهای مادرانه اش در سنین خردسالی کودک از مسائلی والا سخن می گفت و فرزند را برای مسئولیتهای خطیر پرورش می داد؛ به این روایت توجه کنید: هنگامی که امام حسن علیه السلام خردسال بود فاطمه (علیها السلام) با او بازی می کرد و او را بالا و پائین می انداخت و می فرمود:

أَشْبَهُ أَبَاكَ يَا حَسَنُ أَشْبَهُ أَبَاكَ يَا حَسَنُ

وَ أَخْلَعُ عَنِ الْحَقِّ الرَّسْنَ وَ أَخْلَعُ عَنِ الْحَقِّ الرَّسْنَ

وَ اعْبُدْ إِلَهًا ذَمِينًا وَ اعْبُدْ إِلَهًا ذَمِينًا

وَ لَا تُوَالِ ذَا الْإِخْنِ وَ لَا تُوَالِ ذَا الْإِخْنِ یعنی: ای حسن همچون پدرت باش، و بند از حق بردار. و خدای نعمت بخش احسان کننده را پرستش کن، و با دشمن کینه توز دوستی مکن. (بحار ج ۴۳ ص ۲۸۶- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۵۹). همین فراز کوتاه، نمایانگر بینش الهی فاطمه (علیها السلام) و نمودار روشن مادری اوست، مادر مهربانی که در شعر و ترانه کودکانه نیز دفاع از حق و پرستش خدای متعال را در گوش فرزند دلبند خویش زمزمه می کند، و ذهن حساس طفل را به سوی نور و ایمان، جهت می بخشد. و الایی تربیت فرزندان زهرا (علیها السلام) بی نیاز از توصیف، و تاریخ بهترین گواه شخصیت نورانی آن گرامیان است، دو پسر که هر دو پیشوا و امام بودند و پیامبر (ع) در مورد آنان می فرمود: «دو سید جوانان بهشتند»، (کشف الغمه ج ۳ ص ۸۹ و ۹۶). دو امام

بزرگوار که یکی در اوج سستی و فریب خوردگی جامعه ای ناآگاه، با صبر و تحملی دشوار و با صلحی کارساز و فریب ساز موجب تداوم راه حق و حفظ معدودی راه یافتگان و پویندگان راه خاندان نبوت گردید و نیز باعث بیداری و آگاهی جامعه و بر ملا شدن چهره تزویر و نفاق ستمگران اموی شد، و دیگری با حماسه ای خونین، تاریخ را به مسیر تازه ای رهنمون گشت و درخت اسلام را از خزان جاهلیت توطئه سازان دربار خلافت های آنچنانی نجات بخشید... و دو دختر که صحنه های کربلا و سفر اسارت و خطابه های آنان در کوفه و شام معرف بزرگ منش و والایی گوهر آن بزرگواران و خاندان ایشان است. توجه پیامبر (ص) نیز به فرزندان فاطمه (علیها السلام) بسیار چشمگیر و خود سند فضیلت دیگری است، و نیز گواه ارتباط سرنوشت اسلام با فرد فرد اعضای این خانواده نور می باشد: امام حسن علیه السلام در سال دوم هجرت (اصول کافی ج ۱ ص ۴۶۱). متولد شد و او را خدمت پیامبر بردند و آن بزرگوار در گوش راست نوزاد اذان و در گوش چپ اقامه فرمود، و در روز هفتم فرمان داد سر طفل را بتراشند و هم وزن موی آن نقره صدقه داد و نیز گوسفندی را برای او ذبح و بین مستمندان تقسیم کرد؛ سال بعد امام حسین علیه السلام به دنیا آمد و پیامبر (ص) در مورد او نیز همین طور عمل فرمود. (بحار ج ۴۳ ص ۲۳۸-۲۳۹، امالی طوسی ص ۳۷۷، مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۸۹، عیون اخبار الرضا (ع) ج ۲ ص ۲۵-۲۶). رسول اکرم (ص) با حسن و حسین علیهما السلام بازی می کرد و بسیار آنان را می بوسید و بر سینه می فشرد و مکرراً مقامات عالی و شخصیت آسمانی و امامت آن دو را به مردم گوشزد می فرمود، از گفته های مشهور پیامبر (ص) است که در مورد آن دو می فرمود: «هَذَا إِبْنَايَ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا- این دو فرزند من دو پیشوا و امامند چه قیام کنند و چه قیام نکنند». (مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۴۱). و یا می فرمود: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ- حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتند». (کشف الغمه ج ۳ ص ۸۹ و ۹۶). «ابوهریره» با آنکه از مزدوران معاویه است اعتراف می کند که: پیامبر (ص) حسن و حسین (ع) را بر شانه مبارک خویش عمل می فرمود، در بین راه گاهی حسن را می بوسید و گاهی حسین را، مردی عرض کرد: یا رسول الله، این دو کودک را دوست داری؟ فرمود: آری، هر کس حسن و حسین را دوست بدارد با من دوستی نموده و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است. (بحار ج ۴۳ ص ۲۸۱، مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۵۴، و شبیه به همین روایت با اندک تفاوت در امالی طوسی ج ۱ ص ۲۵۶). گاهی پیامبر (ص) از فاطمه (علیها السلام) می خواست که حسن و حسین را نزد او ببرد، وقتی آنان را خدمت آن بزرگوار می برد آن دو را به سینه می چسباند و مانند گل می بوید. (بحار ج ۴۳ ص ۲۹۹). کشف الغمه ج ۲ ص ۸۸. «جابر» می گوید: روزی به خانه رسول خدا (ص) وارد شدم، دیدم حسن و حسین (ع) بر پشت آن بزرگوار سوارند و پیامبر (ص) با دست و پا برای آنان راه می رود و می فرماید: بهترین شتر شتر شماس است و شما نیز بهترین سوارانید. (بحار ج ۴۳ ص ۲۸۵- کشف الغمه ج ۲ ص ۹۷). «یعلی عامری» می گوید: روزی رسول خدا (ص)، حسین (ع) را دید که با کودکان به بازی مشغول است، دست مبارک خود را پیش آورد تا حسین را بگیرد، و او به این سوی و آن سوی می دید، پیامبر (ص) آنقدر حسین را خندانند تا سرانجام او را گرفت، آنگاه دستی زیر چانه و دست دیگر پشت گردن او نهاد و دهان مبارک خویش بر لبهای او گذاشت و می بوسید و می فرمود: حسین از من و من از حسینم، هر کس او را دوست بدارد خدا را دوست داشته است، حسین فرزند دختر من است. (بحار ج ۴۳ ص ۲۷۱- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۲۲۶- امالی سید مرتضی (چاپ بیروت) ج ۱ ص ۲۱۹).

پس از پیامبر

.. از سقیفه باید آغاز کنیم. دروغگوست کسی که زندگی فاطمه (علیها السلام) را بنویسد و بر سقیفه پرده بکشد. خام است آنکه بدبختیهای مسلمین را در تاریخ اسلام بررسی کند و سقیفه را نادیده گذارد. در سقیفه حقیقت ایمان و نفاق رقم زده شد، نفاق بر مسند نشست و ایمان سنگر گرفت، نفاق چیره شد و ایمان مبارزه آغاز کرد، نفاق در کفه اکثریت قرار گرفت و ایمان در اقلیت

ماند، نفاق هجوم آغاز کرد و ایمان صبوری پیشه ساخت، نفاق کینه های خویش آشکار کرد و ایمان آماج حمله ها شد... در سقیفه آزمایش الهی با صراحت به صحنه آمد و جز معدودی دردمند راه خدا از این صحنه روسفید بیرون نیامدند، سقیفه عرصه زشتترین ننگهای امت پس از پیامبر شد، سقیفه خلافت الهی را بازیچه هوس و حسد ساخت، سقیفه درب خانه علی (ع) را سوزاند و پهلوی زهرا را شکست، و خون «مالک بن نویره» را بر خاک ریخت و زن او را مورد تجاوز «خالد بن ولید» قرار داد، سقیفه جنگ جمل را شعله ور ساخت و معاویه پرستان را در صفین روبروی علی (ع) قرار داد، و ابلهان خوارج را به قتلگاه نهروان کشاند... سقیفه در محراب کوفه شمشیر بر فرق امیر مؤمنان فرود آورد، و در سبابط مدائن بر روی امام مجتبی (ع) خنجر کشید، سقیفه معاویه را بر گردن ملت سوار کرد و خلافت را به سلطنت تبدیل نمود و یزید را ولیعهد ساخت، سقیفه سرور شهیدان را به کربلا کشاند، سقیفه سر حسین (ع) را بر نیزه زد... (رجوع شود به شعر پر معنای قاضی ابوبکر بن ابی قریعه که در کشف الغمه و بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۹۰ نیز نقل شده که در آن جمله می گوید: «و اریتمک انّ الحسین اصیب فی یوم السقیفه- و به شما نشان می دادم که حسین را در روز سقیفه کشتند.») آری از سقیفه باید آغاز کرد... و زندگی فاطمه را روبروی سقیفه باید دید، ماه در دل شب جلوه ای دیگر دارد، فاطمه (علیها السلام) را نیز باید در سیاهترین شب نفاق مشاهده کرد، آنگاه که خورشید رسالت افول کرد ماه عصمت درخشید، انوار فریاد فاطمه از ورای قرون سیاهی این شب را شکافت و تلالؤ اشک او ستارگان راهنمای گمگشتگان در این شب ظلمانی شد... در سقیفه پرده ای سیاه شدند، سدّی شوم بنا کردند، تا با فروشدن آفتاب نبوت، امامت جانشین آن نشود، و فاطمه (علیها السلام) قامت برافراشت با پرچمی از درد، و با فریادی فراتر از سامعه زمان بر آنان شورید و پرده ستبر تاریکیها را شکافت و نگذاشت در این سوی پرده، نسلها به تیرگی شب نفاق کور بمانند، و با هر چه در توان داشت، با اشک، با ناله، با فریاد، با خون خود، با پنهان داشتن قبر خویش، حقیقتی را که بر آن توطئه سکوت داشتند به آیندگان ابلاغ کرد و چهره حقیقت را از پس نقاب تزویر بر ملا ساخت. چنین است که فاطمه علیها السلام مادر دردمند ایمان است، همچنانکه مادرش خدیجه (علیها السلام) مادر اسلام بود. خانه خدیجه در مکه دژ مسلمین در برابر شرک جاهلی بود و بیت الاحزان فاطمه (علیها السلام) در مدینه سنگر مؤمنین در برابر سپاه مزور نفاق است. در خانه خدیجه مسلمانان توش و توان می یافتند و تنزیل قرآن را فرامی گرفتند، در بیت الاحزان فاطمه (علیها السلام) مؤمنان مرز ایمان و نفاق را می شناسند و تأویل قرآن را می آموزند. از خانه خدیجه اسلام بالید و برآمد تا خورشید جزیره العرب شد و بتهای سنگی شکست و کعبه تطهیر گشت... از بیت الاحزان فاطمه ایمان می بالد و بتهای جاندار نفاق می شکند و دل تطهیر می شود. در خانه خدیجه نبوت سنگر گرفت، در بیت الاحزان فاطمه امامت به مبارزه ایستاده است: پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) در ماه دوم سال یازدهم هجری (روز بیست و هشتم ماه صفر)، دو ماه و نیم پس از آنکه در غدیر خم امیر مؤمنان علی علیه السلام را به جانشینی خود نصب فرمود، در خانه خود رحلت کرد در حالی که علی علیه السلام سر مبارک او را در آغوش داشت. (نهج البلاغه فیض السلام خطبه شماره ۱۹۳ ص ۶۵۱-۶۵۲. کامل بهائی جزء اول ص ۲۹۲-۲۹۳، امالی مفید ص ۱۳۸، امالی طوسی ج ۲ ص ۱۵۸-۱۸۶ و ۲۱۳-۲۱۴، امالی صدوق ص ۵۰۹، مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۶۴، اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۹. منتهی الآمال ص ۱۲۹-۱۳۰).

معرفی عترت

پیامبر (ص) اضافه بر معرفی های مکرر در طول مدت رسالت، و اضافه بر آنکه در هر فرصتی مقام اهل بیت و علاقه و احترام خویش نسبت به فاطمه (علیها السلام) و فرزندان او، و نیز مقام علمی و سبقت ایمان و فضایل علی علیه السلام را گوشزد می کرد (که نمونه های بسیار و گوناگون آن در کتب بزرگان شیعه و سنی متواتراً ذکر شده است.)، و اضافه بر تعیین و نصب و معرفی رسمی آن گرامی در غدیر خم به عنوان امام و جانشین پس از خود، در همین ایام کوتاه پس از غدیر نیز به وسائل گوناگون امت را

به پیروی از خاندان پاک خویش تشویق می فرمود، چنانکه در موارد مختلف و نیز در آخرین خطبه ای که برای مردم در مسجد بیان فرمود صریحا اعلام داشت «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا- همانا من دو یادگار گرانبها در میان شما باقی می گذارم: کتاب خدا، و خانواده خودم را که اگر به این دو تمسک جوئید هرگز گمراه نخواهید شد» (غایة المرام ص ۲۱۲، الغدير ج ۱ ص ۵۵-۹، عیون اخبارالرضا (ع) ج ۱ ص ۵۷ و ج ۲ ص ۳۰-۳۱، مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۱۷ (چاپ بیروت)- احتجاج طبرسی ص ۹۰ جزء اول- کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۱۲۱).

سپاه اسامه

و نیز برای جلوگیری از کارشکنی منافقانی که پیامبر (ص) می دانست با حکومت و امامت علی علیه السلام مخالفند و علیه او توطئه می کنند (بدون تردید پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله از مخالفت توطئه گران با امامت و حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام کاملاً آگاهی داشته است چنانکه آن گرامی به عبارات گوناگون این موضوع را در مواردی که مصلحت می بود بیان می فرمود و از آن جمله یک بار به علی علیه السلام فرمود: «إِذَا مَتَّ ظَهْرَت لِمَكَ ضَمَّ غَايِنٌ فِي صَيْدُورٍ قَوْمٌ يَتَمَالَتُونَ عَلَيْكَ وَيَمْنَعُونَكَ حَقَّكَ- هنگامی که من از دنیا بروم کینه هایی که در سینه های گروهی است برای تو پیدا می شود و بر علیه تو همپشت می شوند و تو را از حقت باز می دارند» (عیون اخبارالرضا (ع)، ج ۲، ص ۶۷). و نیز «ابوبصیر» می گوید از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسِهِ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ- هیچ سه نفری با هم نجوا و رازگویی نمی کنند جز آنکه خدا چهارمین ایشان است و نه پنج نفری جز آنکه خدا ششمین ایشان است و نه کمتر از این و نه بیشتر مگر آنکه خدا همراه ایشان است هر کجا باشند، سپس روز قیامت به ایشان خبر خواهد داد که چه می کردند همانا خداوند به همه چیز دانا است» (سوره مجادله، آیه ۷) سؤال کردم، فرمود: این آیه در مورد فلان و فلان، ابوعبیده جراح، و عبدالرحمن بن عوف، و سالم موالی ابی حذیفه، و مغیره بن شعبه، نازل شد هنگامی که نوشته ای نوشتند و عهد کردند و توافق نمودند که «اگر محمد (ص) از دنیا رفت نگذارند هرگز خلافت و نبوت در بنی هاشم قرار بگیرد». (یعنی پیامبر از بنی هاشم بود و نبوت داشت پس از او نگذارند که خلافت هم در دست بنی هاشم باشد و نگذارند علی علیه السلام به حکومت برسد). (روضه کافی، ص ۱۷۹)، سپاهی به فرماندهی جوانی به نام «اسامه بن زید» تعیین فرمود که به سوی «موت» در شام بروند. در سپاه اسامه، مهاجرین و انصار، و از جمله «ابوبکر» و «عمر» و «ابوعبیده جراح» و دیگران بودند، و پیامبر (ص) برای حرکت این سپاه بسیار تأکید می فرمود، حتی اسامه پرسید:

اجازه می فرمائید ما باشیم تا خداوند شما را شفا عنایت فرماید؟ پیامبر فرمود: از شهر خارج شوید و با نام خدا حرکت کنید! و نیز با تأکید می فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ- خدا لعنت کند هر کس را که از سپاه اسامه جدا شود و آن را ترک کند»، (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۱ چاپ ۴ جلدی- و نیز در منتهی الآمال ص ۱۲۴-۱۲۷، و در کامل بهائی جزء اول ص ۲۹۱). در عین حال ابوبکر و عمر لشکر اسامه را ترک کرده و به مدینه بازگشتند!

گریه و خنده ی فاطمه در کنار پدر

بیماری پیامبر هر ساعت سنگین تر و حال آن گرامی بدتر می شد، با توجه به علاقه غیر عادی زهرا علیهما السلام به پیامبر (ص)، طبیعی است که آن بانوی گرامی بیش از همه در مورد حال پیامبر (ص) و نیز در مورد عواقب فقدان او نگران می بود، شدت وابستگی قلبی زهرا (علیها السلام) را به پیامبر (ص) در این روایت باید مشاهده کرد که نقل کرده اند: پیامبر (ص) در بستر وفات، به زهرا (علیها السلام) که کنار او نشسته بود پنهان از دیگران چیزی فرمود و فاطمه گریان شد، آنگاه سخن دیگری به او فرمود که او

شاد و خندان شد، برخی که شاهد این منظره بودند بعدها از فاطمه (علیها السلام) در مورد آن گریه و خنده سؤال کردند، فرمود: پیامبر (ص) ابتدا از رحلت و وفات خود به من خبر داد و من گریستم، سپس به من فرمودند تو اولین نفر از اهل بیت هستی که به من ملحق می شوی، و من از این جهت (که پس از پیامبر مدت درازی زنده نمی مانم و زودتر از دیگران به پیامبر ملحق می شوم) خندان شدم. (کشف الغمه ج ۲ ص ۸-۱۴-۱۵- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۶- منتهی الآمال ص ۱۳۰). و نیز «عبدالله بن عباس» می گوید: رسول خدا (ص) در بستر وفات به شدت گریست چنانکه اشکش محاسن مبارک او را تر کرد، به او عرض کردند: ای رسول خدا برای چه گریه می کنی؟ فرمود: برای ذریه و فرزندان خود و آنچه شیرین امتم پس از من نسبت به آنان مرتکب می شوند می گریم! گویا فاطمه را می بینم که پس از من مورد ظلم و ستم واقع شده و فریاد می زند «آه پدر جان» و هیچ کس او را یاری نمی کند. فاطمه (علیها السلام) این موضوع را شنید و به گریه درآمد، پیامبر (ص) فرمود: دخترم گریه نکن. عرض کرد: برای آنچه پس از تو بر سرم بیاورند گریه نمی کنم، بلکه برای فراق و دوری شما می گریم. فرمود: مژده باد تو را ای دختر محمد که زود به من خواهی پیوست، و تو اولین نفر از اهل بیت منی که به من ملحق خواهی شد. (بحار ج ۴۳ ص ۱۵۶- امالی طوسی ج ۱ ص ۱۹۱- منتهی الآمال ص ۱۶۴ و ۱۶۵).

درگذشت پیامبر

سرانجام روح پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله به باغ ملکوت پر کشید، و زهرا علیها السلام را در اندوه و مصیبتی بزرگ باقی گذاشت. فقدان پیامبر (ص) برای زهرا (علیها السلام) بسیار اندوه بار و سنگین بود، در روایات ذکر شده که آن گرامی پس از پیامبر شب و روز در گریه و اندوه و عزاداری بود، و گاه از شدت گریه بیهوش می شد (مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۷- کامل بهائی جزء اول ص ۳۰۵- بیت الاحزان ص ۱۳۷). و «آنقدر بر پیامبر گریست که مردم مدینه آزرده شدند و به او اعتراض کردند که با گریه بسیار ما را آزار می دهی! و زهرا (علیها السلام) بعد از آن به گورستان و قبور شهداء می رفت و آنچه می خواست می گریست و باز می گشت» (بحار ج ۴۳ ص ۱۵۵- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۰۴- امالی صدوق ص ۱۲۱- منتهی الآمال ص ۱۶۴). علی علیه السلام می فرماید: «من پیامبر (ص) را در همان پیراهنش غسل دادم، و فاطمه (علیها السلام) از من درخواست می کرد که آن پیراهن را به او نشان دهم، و (چون پیراهن را به او نشان دادم) آن را بوئید و بیهوش شد، و من چون چنین دیدم آن پیراهن را از او پنهان کردم». (بحار ج ۴۳ ص ۱۵۷- بیت الاحزان ص ۱۴۰).

فاجعه!

غصب خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام با همراهی برخی از بستگان به کار تجهیز و دفن و عزاداری پیامبر اشتغال داشت که گروهی از مهاجر و انصار در محلی به نام «سقیفه بنی ساعده» گرد آمدند و برخلاف فرمان خدا و پیامبر (ص) از پیش خود به تعیین خلیفه پرداختند، و سرانجام باند ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح، با یک نوع بازی سیاسی، توانستند ابوبکر را خلیفه سازند و قبیله «اوس» به رقابت با قبیله «خزرج» و برای آنکه مبادا رئیس خزرج «سعد بن عباد» به ریاست برسد، پیشدستی کرده و با ابوبکر بیعت کردند، و بدین ترتیب هنوز جنازه مطهر و عزیز پیامبر (ص) بر زمین بود که اساس غصب و تحریف در خلافت را استوار ساختند و حق مسلم و منصوص امیر مؤمنان علی علیه السلام را به تاراج غصب بردند (در این مقال، مجال بررسی تفصیلی کار آنان در سقیفه و قبل و بعد از آن نیست، و در کتاب های معتبری چون «الغدیر» علامه امینی وضعیت غصب خلافت با استدلال روشن و با استناد به کتب معتبر علمای اهل تسنن بررسی شده است، علاقمندان و نیز افرادی که مایل به اطلاعات تفصیلی در این باره اند می توانند به کتابهای: «تاریخ ابن قتیبه»، «دلایل الامامه طبری»، «تاریخ طبری»، «سیره حلبیه»، «احتجاج طبرسی»، «امالی شیخ صدوق» «امالی شیخ

مفید»، «کتاب سلیم بن قیس هلالی»، «غایه المرام»، «کمال بهائی»، «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید»، «بحار الانوار مجلد هشتم چاپ قدیم»، «بحار الانوار جلد ۳۳-۲۸ چاپ جدید»، «احقاق الحق قاضی نورالله ششتری»، «کنز الفوائد کراجکی»، «عیقات الانوار میر حامد حسین»، «فصول المهمه سید شرف الدین»، «منتهی الآمال محدث قمی»، «بیت الاحزان محدث قمی»، «الغدیر علامه امینی»، «معالم المدرستین علامه سید مرتضی عسکری» و بسیاری کتب قدیم و جدید دیگر از نویسندگان و دانشمندان شیعی و سنی که در این زمینه است مراجعه فرمایند. «براء بن عازب» یکی از صحابه پیامبر (ص) می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود متحیر و سرگردان شدم و حالتی دیوانه وار یافتم و با آنکه برای وفات پیامبر (ص) بسیار اندوهناک بودم برخاستم تا به سوی بنی هاشم که نزد پیامبر بودند بروم، و متوجه بودم که بینم از معروفین قریش و سران قوم در اینجا کسی هست یا خیر؟ و من همچنان مبهوت و جویای سران قوم می بودم که یک وقت دریافتم ابوبکر و عمر در این جماعت نیستند آنگاه خبر رسید که در سقیفه بنی ساعده گرد آمده اند، و دیگری می گفت مردم با ابوبکر بیعت کردند! من دیگر درنگ نکردم و بیرون آمدم و دیدم ابوبکر می آید و عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح و گروهی از اهل سقیفه همراه او بودند، و لباسهای صنعانی پوشیده بودند و در راه بر هر کس عبور می کردند او را فریب داده پیش می کشیدند و خواهی نخواهی دست او را بر دست ابوبکر می سودند و از او بیعت می گرفتند!! (کتاب سقیفه سلیم بن قیس هلالی ص ۷۴-۷۵ چاپ افست دارالکتب اسلامیه، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در ذیل فقره اول خطبه ششقیفه، بحار ج ۲۸ ص ۲۸۵-۲۸۶، بیت الاحزان محدث قمی ص ۵۸). آری، هنوز پیکر پاک پیامبر عزیز (ص) به خاک نرفته بود که، توطئه علیه علی علیه السلام را عملی ساختند، و این غضب و تحریف و گمراهی برای زهرا علیها السلام و سایر اهل بیت فاجعه دیگری بود که بر مصیبت فقدان پیامبر (ص) اضافه می شد...

هجوم به خانه ی علی

بدیهی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام، و معدودی انگشت شمار از مؤمنان نظیر سلمان و ابوذر و مقداد و... در برابر این گمراهی مقاومت می کردند، نهایت آنکه امیر مؤمنان (ع) به جهت نوپا بودن اسلام و نزدیکی مردم با زمان جاهلیت و کفر، و برای آنکه در صفوف امت تفرقه شکننده ای ایجاد نشود و اسلام همچنان حاکم باشد و پیشرفت کند و مستقر شود، چاره ای نداشت جز آنکه از خشونت و جنگ و ستیز تا سر حد امکان خودداری نماید، و با مدارا و مرافقت ظلمت و گمراهی را- ولو در دراز مدت- خنثی سازد (رجوع شود به روضه کافی ص ۲۹۵-۲۹۶، و کامل بهائی جزء دوم ص ۲۳، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۲۱). و به همین جهت است که می بینیم آن شهسوار شیردل میدانهای نبرد که سوزش شمشیرش را گردان عرب بر گرده خویش دریافته بودند اینک در برابر غاصبان با نهایت تواضع و بردباری برخورد می کنند، در حالی اگر مصلحت در مقابله و خشونت بود به کمترین کوششی می توانست آنان را از میان بردارد و اتفاقاً امیر مؤمنان (ع) خود در آغاز هجوم مأموران به خانه آن گرامی، بهترین مطلب اشاره فرموده است، در این زمینه به متن روایات توجه کنیم: «سلمان فارسی» و «عبدالله بن عباس» و برخی راویان دیگر روایت کرده اند: روزی که پیامبر (ص) رحلت فرمود هنوز پیکر مطهر او مدفون نشده بود که مردمان پیمان شکستند و به راه انحراف رفتند و بر مخالفت فرمان او گرد آمدند، و علی علیه السلام به کار تدفین پیامبر (ص) اشتغال داشت تا از غسل و کفن و حنوط و دفن پیامبر (ص) فارغ شد، آنگاه به گردآوری قرآن روی آورد و برای انجام وصیت رسول خدا (ص) (در مورد جمع آوری قرآن) از مردم مشغول ماند. عمر به ابوبکر گفت: همه مردم با تو بیعت کرده اند جز این مرد و خاندان او، کسی را نزد او بفرست، ابوبکر پسر عموی عمر را که «قنفذ» نام داشت به سوی علی علیه السلام فرستاد و به او گفت نزد علی برو و به او بگو خلیفه رسول خدا ترا فرامی خواند! و مکرر او را فرستادند و علی (ع) از آمدن نزد ایشان خودداری کرد، عمر خشمگین برجست و به «خالد ولید» و «قنفذ» و گروهی که دور او بودند فرمان داد هیزم و آتش بیاورند، و به خانه علی و فاطمه صلوات الله علیهما رفتند،

و فاطمه (علیها السلام) در آن سوی درب نشسته بود در حالی که (جهت عزا) سر خویش را بسته و اندامش از مصیبت وفات پیامبر (ص) نحیف و لاغر شده بود. عمر پیش آمد و در زد و فریاد برداشت: ای پسر ابوطالب در راه باز کن! فاطمه (علیها السلام) پاسخ داد: ای عمر چکار بما داری که ما را با مصیبتمان وانمی گذاری؟ عمر گفت: در راه باز کن و گرنه خانه را به روی شما آتش می زنیم! فاطمه (علیها السلام) پاسخ داد: ای عمر آیا از خدای عزوجل نمی ترسی که بر خانه من (بدون اجازه) وارد می شوی و به منزل من هجوم می آوری؟ عمر آتش خواست، و بر در آتش افکند و آن را سوزاند و شکست، فاطمه (علیها السلام) جلوی او را گرفت و فریاد زد: پدر جان یا رسول الله. عمر شمشیر را با غلاف آن بالا برد و بر پهلوی او کوفت، فاطمه (علیها السلام) ناله کرد، عمر تازیانه بر بازوی او زد، فاطمه فریاد زد: پدر جان. در این هنگام علی علیه السلام برجست و گریبان عمر را گرفت و او را فروکشید و بر زمین کوفت و بینی و گردن او را رنجه کرد، و می خواست او را بکشد اما گفتار رسول خدا (ص) که او را به صبر و طاعت وصیت فرموده بود به یاد آورد، و فرمود: «به خدائی که محمّد را به پیامبری مکرم داشت ای پسر صهّاک» («صهّاک» نام مادر عمر بن خطاب است). اگر تقدیر و فرمان الهی از قبل نبود هر آینه درمی یافتی که نمی توانی به خانه من داخل شوی». عمر کمک طلبید، و گروهی آمدند و به خانه وارد شدند و بر علی (ع) ازدحام کرده او را گرفتند و ریسمانی به گردن او افکندند و او را کشان کشان می بردند، فاطمه (علیها السلام) جلوی منزل میان آنان و علی (ع) حائل شد و مانع آن گردید که علی علیه السلام را ببرند. قنفذ به او حمله کرد و با تازیانه چنان فاطمه (علیها السلام) را مضروب ساخت که هنگام وفات هنوز اثر تازیانه بر بازوی زهرا (علیها السلام) همچون دستبندی آشکار بود، و نیز زهرا (علیها السلام) را میان در و دیوار قرار داده فشرد به طوری که یک دنده او شکست و جینش سقط شد و به همین جهت همواره بیمار و بستری بود تا به شهادت رسید، صلّی الله علیها. (کتاب سقیفه تألیف سلیم بن قیس هلالی، ص ۸۲-۸۵ و ۲۴۹-۲۵۰ (سلیم بن قیس هلالی کوفی از روایان موثق و از یاران صدیق ائمه معصومین (ع) و از بزرگان تابعین است و خود با امیر مؤمنان (ع) و سلمان و ابوذر و مقداد و افراد دیگری از صحابه پیامبر (ص) مصاحبت داشته و کتاب سقیفه او از اصول کتب شیعه محسوب می شود، و ائمه طاهرین (ع) به درستی روایات و کتاب او شهادت داده اند، در این مورد به تحقیق و تقریظ و توضیح عالمانه ای که در ۶۱ صفحه در مقدمه متن عربی کتاب، چاپ نجف و چاپ افست اسلامیه در ایران، درج شده است رجوع شود و نیز رجوع شود به تحقیق و تصحیح و بازنویسی مجدد و محققانه کتاب سلیم در ۳ جلد توسط فاضل ارجمند جناب حجة الاسلام محمد باقر انصاری زنجانی خوئینی). احتجاج طبرسی جزء اول ص ۱۰۸-۱۰۹، کامل بهائی جزء اول ص ۳۰۴-۳۰۹، بحار چاپ جدید ج ۴۳ ص ۱۹۷-۱۹۸، بحار چاپ جدید ج ۲۸ ص ۲۶۸-۲۷۱ و ۲۹۸-۲۹۹، بحار چاپ قدیم مجلد هشتم ص ۵۰-۵۶ (اصولاً تمام مجلد هشتم بحار الانوار که قریب ۷۰۰ صفحه است پیرامون غصب خلافت و ظلمهایی است که به اهل بیت شده و مرحوم علامه مجلسی با استناد به همه روایات شیعی و سنی دقیقاً جمیع جوانب توطئه ها و فتنه ها را روشن ساخته است، رحمه الله علیه رحمه واسعة). و نیز در برخی روایات ذکر شده که... در جریان هجوم به منزل چنان سیلی به صورت زهرا (علیها السلام) زد که گوشواره آن گرامی گسیخت و فروافتاد و درب را چنان به پهلوی او کوفت که پهلو شکست و جینش سقط شد. (موضوع هجوم مأموران به خانه علی علیه السلام و قهرا و به زور او را برای بیعت به مسجد آوردن، در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز ذکر شده، و حتی برخی به آتش و هیزم بردن و تهید به آتش زدن منزل نیز تصریح نموده اند ولی بقیه جریان را مسکوت گذاشته اند. برای آگاهی از اینکه در کتب اهل تسنن به اصل این قضایا اشاره یا تصریح شده رجوع شود به: جلد دوم «عقد الفرید» تألیف ابو عمر احمد بن حزم القرطبی مروانی مالکی متوفای ۳۲۸ هجری- و جلد اول «الامامة و السياسة» تألیف ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفای ۳۲۲ هجری- و جلد اول «انساب الاشراف» بلاذری- و تاریخ طبری ذیل وقایع سال ۱۱ هجری- و تاریخ یعقوبی چاپ بیروت ج ۲ ص ۱۲۶- و «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید معتزلی ج ۲ ص ۵۶ و ج ۶ ص ۴۸- و بسیاری کتب دیگر). (بیت الاحزان، ص ۹۷- کنزالفوائد کراچی، ص ۳۶۴).

تصمیم به نفرین

آری زهرا (علیهاالسلام) با تمام توان خویش از امیر مؤمنان (ع) دفاع می کرد، و به همین جهت مهاجمان بر بازوان مطهر او تازیانه زدند تا دست از علی (ع) بردارند، و سرانجام که با ضرب و جرح و شکستن پهلو و سقط جنینش، علی (ع) را از او گرفتند، باز زهرا (علیهاالسلام) با آن حال از پای نشست و با گروهی از زنان بنی هاشم به دنبال علی علیه السلام به مسجد آمد و فریاد برداشت: دست از پسر عمویم بردارید و گرنه به خدا سوگند گیسوانم را پریشان کرده پیراهن پیامبر (ص) را بر سر می نهم و به درگاه خدا می نالم و بر شما نفرین می کنم، (احتجاج طبرسی جزء اول ص ۱۱۳-۱۱۴، و شبیه به این روایت در روضه کافی ص ۲۳۸) و (در خواهید یافت که) ناقه صالح (که موجب عذاب قوم ثمود گردید) نزد خدا گرامی تر از فرزندان من نیست! (احتجاج طبرسی جزء اول ص ۱۱۳-۱۱۴، بحار ج ۴۳ ص ۴۷، بیت الاحزان ص ۸۷) و به ابوبکر رو کرده فرمود: آیا می خواهی شوهر مرا به قتل برسانی! (روضه کافی ص ۲۳۷-۲۳۸، بیت الاحزان ص ۸۶ و ۸۷) امیر مؤمنان علیه السلام به سلمان فرمان داد: زهرا (علیهاالسلام) را دریابد و از نفرین منصرف سازد. (بحار ج ۲۸ ص ۲۲۷ و ۲۲۸، احتجاج طبرسی جزء اول ص ۱۱۳ و ۱۱۴: بیت الاحزان ص ۸۶) سلمان می گوید: به خدا سوگند (هنگامی که زهرا (علیهاالسلام) تهدید به نفرین کرد) بنیان دیوارهای مسجد را مشاهده کردم که از زمین کنده شد چنانکه اگر مردی می خواست از زیر آنها بگذرد ممکن بود، من نزدیک او رفتم و عرض کردم: بانو و سرور من، خدای متعال پدر ترا به رحمت برانگیخت شما سبب عذاب و نقتت (بر مردم) مباشد. (بحار ج ۴۳ ص ۴۷ و ج ۲۸ ص ۲۰۶-احتجاج ص ۱۱۳ و ۱۱۴- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۸- بیت الاحزان ص ۸۷) فرمود: ای سلمان بگذار تا داد خود را از این بیدادگران بگیرم. عرض کردم: علی (ع) مرا خدمت شما فرستاده و فرمان داده است که به خانه بازگردید. فرمود: اینک که او فرمان داده اطاعت می کنم و شکیبائی می ورزم. (بحار ج ۲۸ ص ۲۲۷ و ۲۲۸- احتجاج طبرسی ص ۱۱۳ و ۱۱۴- بیت الاحزان ص ۸۷) سلمان می گوید: (پس از انصراف آن گرامی) دیوار بر جای خود افتاد چنانکه غبار از زیر آنها برخاست و به بینی های ما وارد شد. (بحار ج ۴۳ ص ۴۷ و ج ۲۸ ص ۲۰۶- احتجاج طبرسی ص ۱۱۳ و ۱۱۴- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۱۸- بیت الاحزان ص ۸۷)

اخذ بیعت از علی

«عبدالله بن عباس» می گوید: «... بدین ترتیب علی علیه السلام را کشان کشان نزد ابوبکر بردند، چون چشم ابوبکر به او افتاد فریاد زد او را رها کنید، علی علیه السلام گفت: چه زود بر اهل بیت پیامبرتان هجوم آوردید! ای ابوبکر به کدام حق و کدام میراث و کدام سابقه مردم را به بیعت خویش فرامی خوانی! آیا تو دیروز به فرمان رسول خدا با من بیعت نکردی؟! عمر گفت: ای علی! این حرفها را رها کن، به خدا سوگند اگر بیعت نکنی تو را به قتل می رسانیم!» (کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۲۵۱-۲۵۲، بحار ج ۲۸ ص ۳۰۰-۳۰۱) و سرانجام پس از آنکه علی علیه السلام و یاران اندک او گفتگوهایی با ابوبکر در مورد غصب خلافت کردند و پس از آنکه چندین بار آن گرامی را به قتل تهدید نمودند، دست او را گرفته و در حالی که دست خود را باز نمی کرد دست ابوبکر را به دست او زدند و به همین مقدار به عنوان بیعت قانع شدند و امیر مؤمنان به خانه بازگشت. (کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۲۵۱-۲۵۲، بحار ج ۲۸ ص ۳۰۰ و ۳۰۱) علی علیه السلام چون یآوری جز چند تن انگشت شمار نداشت طبق دستور و وصیت پیامبر (ص) که به او فرمود: «اگر یاورانی پیدا کردی با آنان جهاد کن و اگر یآوری نیافتی تحمل و صبر کن» (بحار ج ۲۸ ص ۱۹۱ و ۲۱۰ و ۲۴۷، کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۷۲ و ۷۳ و ۸۷، احتجاج طبرسی ص ۹۸ و ۱۱۰) صبوری پیشه ساخت، و پیش از بیعت هم چند شب زهرا و حسن و حسین علیهم السلام را همراه برمی داشت و به خانه مهاجرین و انصار مراجعه می فرمود، و سابقه خود و جریان تعیین خویش را توسط پیامبر (ص) در غدیر خم و سایر مسائل را به آنان یادآوری می کرد و از آنان برای رفع این

انحراف و گمراهی کمک می‌طلیید، و برخی از آنان وعده کمک می‌دادند و علی علیه السلام از آنان می‌خواست که بامداد بیایند و سلاح خود را بیاورند و آماده جهاد باشند، اما بامداد جز چند نفر که از آنان جمله سلمان و ابوذر و مقداد بودند کسی نمی‌آمد (بحار ج ۲۸ ص ۲۶۷-۲۶۸، کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۸۱ و ۱۲۸، احتجاج طبرسی ص ۱۰۷، و نیز قسمتی از این مطلب در نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۱۳ هم ذکر شده است.)، و بدین سان آن گرامی را تنها گذاشتند و کار غاصبان بالا گرفت و حکومت ابوبکر استوار شد. (یکی از روایان می‌گوید از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام پرسیدم: «چگونه مردم از امیر مؤمنان علیه السلام روی برتافتند و به دیگران روی آوردند در حالی که فضیلت و سابقه او در اسلام و منزلت او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله، می‌دانستند؟ فرمود: با آنکه فضیلت او را می‌دانستند به دیگران روی آوردند، برای آنکه امیر مؤمنان از پدران و اجداد و برادران و عموها و دایی‌ها و بستگان آنان که با خدا و رسولش مخالفت ورزیده بودند تعداد بسیاری را کشته بود، و کینه ای که از امیر مؤمنان در دل داشتند از این جهت بود. بنابراین خوش نداشتند که او بر ایشان فرمانروا شود و در مورد دیگران چنین کینه ای در دل نداشتند زیرا دیگران سابقه جهاد (و قتل مشرکان) در رکاب پیامبر مانند امیر مؤمنان نداشتند به همین جهت از او روی برتافتند و به غیر او روی آوردند» (عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۸۱).

فدک

پس از غضب خلافت، توطئه دیگر غضب فدک بود. فدک قریه و نخلستانهای آبادی در اطراف مدینه است که پیامبر (ص) از خالصه خویش به زهراء (ع) بخشید (کشف الغمه ج ۲ ص ۳۵-۳۶، امالی صدوق ص ۴۲۴، وفاة الصدیقه الزهراء تألیف عبدالرزاق المقرم ص ۷۱، ریاحین الشریعه ص ۳۰۷) و نیز در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، و تفسیر در المنثور سیوطی، و شافی سید مرتضی، و تلخیص شیخ طوسی، و خرایج راوندی، و بحار الانوار مجلسی و بسیاری کتب دیگر به این موضوع تصریح شده است.) و چون غاصبان می‌دانستند که فاطمه و امیر مؤمنان علی علیهما السلام از درآمد فدک به مستمندان مدینه کمک می‌کنند (و فاء الصدیقه الزهراء (ع) ص ۷۲-۷۳. ریاحین الشریعه ص ۳۰۷). برای تضعیف محبوبیت اهل بیت در میان اقشار محروم جامعه پراکنده ساختن دوستداران آنان تصمیم گرفتند فدک را از زهرا علیها السلام بگیرند تا اهل بیت فاقد نیروی اقتصادی باشند. بدین جهت افرادی را فرستادند تا کارگزار و وکیل فاطمه (علیها السلام) را از فدک اخراج کرده و فدک را ضبط کنند. (بحار مجلد هشتم چاپ قدیم ص ۱۰۱-۱۰۲، وفات الصدیقه الزهراء ص ۷۴، ریاحین الشریعه ص ۳۰۸-۳۰۹).

حقّ ذی القربی املاک فدک قبلاً در تصرف یهودیان بود، در سال هفتم هجری که یهودیان خیبر شکست خوردند و استحکامات خیبر به دست مسلمین فتح شد یهودان فدک شخصی را نزد رسول خدا (ص) فرستادند و پیشنهاد صلح کردند، پیامبر (ص) تقاضایشان را پذیرفت و معاهده صلح امضا شد. به شهادت تاریخ طبق این قرارداد صلح نصف مجموع اراضی و درختان و اموال یهودیان فدک به پیامبر واگذار و خالصه آن جناب گردید زیرا فدک بدون جنگ فتح شد، و بنابر نص قرآن کریم هر سرزمینی که بدون جنگ و جهاد فتح شود از اموال خالصه پیامبر (ص) خواهد بود. خدای متعال در سوره حشر آیه ۶ و ۷ می‌فرماید: «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَ مَا آتَيْكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...» (و آنچه که خداوند عاید پیامبرش نموده پس اسب و شتری بر آن نتاختید- بدون جنگ به دست آمد- ولی خداوند پیامبرانش را بر هر که بخواهد تسلط می‌بخشد و خداوند بر هر چیزی تواناست. آنچه خداوند از اهل قریه‌ها عاید پیامبرش کرده پس مخصوص خدا و رسول و صاحبان قرابت و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا اموال و ثروت انحصاراً در اختیار ثروتمندان نباشد که دست به دست بگردانند، و آنچه رسول خدا به شما داد بگیرید و از هر چه شما را منع کرد

باز ایستید و خودداری کنید...). یعنی آنچه بدون جنگ و جهاد فتح شده مانند سایر غنائم جنگی بین جنگجویان اسلام تقسیم نمی شود و ویژه خدا و رسول است، و اختیار این اموال به دست پیامبر (ص) می باشد که هر طور صلاح بداند به مصرف می رساند و در موارد و مصارفی که خدا تعیین فرموده به کار می برد و به هر کس هر مقدار از آن را لازم بداند واگذار می کند و می بخشد، و یکی از مصارفی هم که در خود آیه برای این گونه اموال ذکر شده «ذی القربی» یعنی بستگان قرابتی پیامبر (ص) می باشد، و در مورد «ذی القربی» آیات دیگری نیز هست و بسیاری از مفسران و راویان نیز صریحا نقل کرده اند که وقتی آیه «وَأَتْ ذَى الْقَرْبَى حَقَّهُ» (سوره اسراء آیه ۲۶، و در سوره روم آیه ۳۸: «فَأَتْ ذَى الْقَرْبَى حَقَّهُ».) حق صاحب قرابت را بپرداز- نازل شد پیامبر (ص) املاک فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید (تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۲۸۷، کشف الغمه ج ۲ ص ۳۵-۳۶، امالی صدوق ص ۴۲۴، کامل بهائی جزء اول ص ۱۰۱ و جزء دوم ص ۱۷، بحار چاپ قدیم مجلد هشتم ص ۱۰۳-۱۰۴). و از نظر تاریخی نیز هیچ تردیدی در این موضوع نیست که زهرا (علیها السلام) از همان زمان حیات پیامبر (ص) در فدک تصرف داشته است.

مصادره ی فدک هنگامی که ابوبکر حکومت را قبضه کرد و بر اریکه خلافت استقرار یافت تصمیم گرفت فدک را مصادره کند و دستور داد کارکنان فاطمه (علیها السلام) را از فدک بیرون کردند و عمالی از طرف خود به جای آنان نصب کرد. (تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۱۵۴- احتجاج طبرسی جزء اول ص ۱۱۹-۱۲۰، بحار چاپ قدیم مجلد هشتم ص ۱۰۱- بیت الاحزان ص ۱۰۸).

اعتراض و دفاع از حق خود فاطمه (علیها السلام) در برابر این عمل، بعد دیگری از مبارزات خود را آغاز کرد و با مراجعه به ابوبکر به شدت به علم او اعتراض کرده ارث خود و فدک را مطالبه نمود، اما ابوبکر به همدستی عمر با نقل حدیثی فاطمه (علیها السلام) را از هر گونه ارثی محروم نمود، و گفت من خودم از پیامبر شنیده ام که فرمود: «ما پیامبران از خود ارث نمی گذاریم هر چه از ما باقی بماند متعلق به مسلمین است» (کشف الغمه ج ۲ ص ۳۳ و ۳۷- بحار چاپ قدیم مجلد هشتم ص ۱۰۱-۱۰۴) و عایشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر نیز شهادت دادند که پیغمبر این حدیث را فرموده است!! (کشف الغمه ج ۲ ص ۳۸- بحار مجلد هشتم ص ۱۰۱. (عایشه و حفصه هر دو از همسران پیامبر بودند). فاطمه (علیها السلام) فرمود: خدای متعال در قرآن می فرماید «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ- سلیمان از داود ارث برد»، (سوره نمل آیه ۱۶). و کلام زکریا را نقل می فرماید که گفت: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ- زکریا دعا کرد که خداوند به او فرزندی عطا کند که وارث او و وارث آل یعقوب باشد». (سوره مریم، آیه ۶) و نیز فرمود: خداوند در قرآن فرموده است «يُؤْصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْاُنثَى» (سوره نساء آیه ۱۱)- خداوند در مورد میراث فرزندان تا به شما سفارش می کند که سهم پسر دو برابر دختر است» (کشف الغمه ج ۲ ص ۳۷-۳۸، بحار مجلد هشتم ص ۱۰۱-۱۰۴). یعنی زهرا علیها السلام با این استدلال جعلی بودن حدیث ابوبکر را اثبات فرمود، زیرا فرموده پیامبر نمی تواند برخلاف نص قرآن باشد. اما ابوبکر به هیچ وجه زیر بار نرفت، فاطمه (علیها السلام) فرمود: آیا می خواهی سرزمینی را که پدرم به من بخشیده است از من بگیری؟! ابوبکر پاسخ داد: می دانم تو راست می گویی، اما برای مدعای خودت باید شاهد بیاوری! (بحار چاپ قدیم مجلد هشتم ص ۱۰۴). در حالی که ملک در تصرف فاطمه (علیها السلام) بوده، و از نظر قواعد فقهی و قوانین قضائی اسلام از کسی که ملکی را در تصرف دارد شاهد خواسته نمی شود بلکه اگر کسی ملک مورد تصرف دیگری را مدعی شود باید شاهد اقامه کند و بر متصرف اگر منکر ادعای اوست سوگند خوردن لازم می شود، در عین حال زهرا (علیها السلام)، امیر مؤمنان علی (ع) و «ام ایمن» را به عنوان شهود خود معرفی کرد، (کشف الغمه ج ۲ ص ۳۸- احتجاج طبرسی جزء اول ص ۱۲۱- بیت الاحزان ص ۱۰۸). و ام ایمن قبل از ادای شهادت به ابوبکر گفت: ترا به خدا سوگند آیا می دانی که رسول خدا درباره من فرمود: ام ایمن اهل بهشت است؟ ابوبکر پاسخ داد: آری. آنگاه ام ایمن گفت: اکنون شهادت می دهم هنگامی که آیه «وَأَتْ ذَى الْقَرْبَى حَقَّهُ» نازل شد رسول خدا فدک را به فاطمه واگذار نمود. و علی علیه السلام نیز بر این موضوع شهادت داد، (احتجاج طبرسی جزء اول ص ۱۲۱-۱۲۲. بحار مجلد هشتم ص ۱۰۱-۱۰۴- بیت الاحزان ص ۱۰۸). اما عمر ابوبکر را از پذیرش شهادت آنان مانع

شد و گفت شهادت امّ ایمن را چون زنی غیر عرب است و نمی تواند فصیح سخن بگوید نپذیر، و علی هم آتش برای تنور خود می برد (یعنی چون شوهر فاطمه است برای منافع خود شهادت می دهد و طرفداری از فاطمه می کند!!) فاطمه علیها السلام خشمگین از نزد ابوبکر بیرون آمد. (احتجاج طبرسی جزء اول ص ۱۲۱، بحار چاپ جدید ج ۴۳ ص ۱۹۸، کتاب سلیم بن قیس ص ۲۵۳).

استدلال علی یکبار هم علی علیه السلام نزد ابوبکر رفت و فرمود: چرا فدک را که رسول خدا (ص) به فاطمه بخشیده است از او گرفتی؟ پاسخ داد: باید برای ادعای خویش شاهد بیاورد، و چون شهودش ناقص بود پذیرفته نشد. فرمود ای ابوبکر آیا می خواهی درباره ما برخلاف احکام اسلام قضاوت کنی؟ گفت: نه. فرمود: اگر مالی در دست دیگری باشد و من ادعا کنم این مال از آن منست و برای قضاوت نزد تو بیائیم از کدامیک از ما شاهد می طلبی؟ گفت: از تو شاهد می خواهم زیرا مال در اختیار دیگری است. فرمود: پس چرا از فاطمه شاهد خواستی با آنکه فدک در تملک و تصرف او بود؟ ابوبکر جز سکوت چاره دیگری نداشت، ولی عمر گفت: یا علی، این حرفها را رها کن ما قدرت استدلال و احتجاج در برابر تو را نداریم، اگر شاهدی دارید بیاورید و گرنه تو و فاطمه حقی در فدک ندارید!! (احتجاج طبرسی جزء اول ص ۱۲۲- بیت الاحزان ص ۱۰۹). شگفت آور است که ابوبکر در همان حجره ای که پیامبر مدفون شده بود دفن شد به عنوان آنکه حجره مزبور سهم «عایشه» است، و «عمر» نیز در پایان زندگی از عایشه اجازه خواست که در آن حجره دفن شود!! در حالی که مدعی بودند پیامبر از خود ارث نمی گذارد. و نیز شگفت آور است که «عایشه» و «حفصه» در خلافت عثمان به او مراجعه کردند و ارث خود از اموال پیامبر را مطالبه نمودند و عثمان صریحا آنان را طرد کرد و گفت: مگر شما شهادت ندادید که پیامبر از خود ارثی نمی گذارد؟! (کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۱۴۶، کامل بهائی جزء اول ص ۱۹، امالی مفید ص ۷۳ در مورد عایشه، و نیز در بیت الاحزان ص ۱۲۸). آری، بر هر خردمندی که در ابعاد مختلف قضایای پس از وفات پیامبر (ص) بیندیشد آشکار است که آنان نهایت تلاش خود را به کار بردند تا هم خلافت را قبضه کنند و هم دست امیر مؤمنان علی علیه السلام را از همه چیز کوتاه نمایند و او و خاندان او را از هر جهت در محرومیت و انزوا قرار دهند. (در مورد غضب فدک و محروم ساختن فاطمه (علیها السلام) از ارثیه پیامبر (ص)، به تحقیق مفصل و ارزشمند جناب ابراهیم امینی در کتاب «بانوی نمونه» و نیز به جزء دوم کتاب «کامل بهائی» تألیف عمادالدین طبری از علماء و متکلمان بزرگ قرن هفتم هجری مراجعه شود).

خطبه زهرا و استیضاح خلیفه

زهرا (علیها السلام) در برابر پافشاری خلیفه در غضب فدک، تصمیم گرفت در حضور مسلمانان و در مسجد پیامبر (ص) او را استیضاح نماید و حق خویش را اثبات و توطئه را افشا نماید، و برای این منظور همراه گروهی از بانوان خاندان خود به مسجد آمد و در خطبه ای بسیار فصیح و شیوا حقایق را بیان فرمود، خطبه زهرا (علیها السلام) در این مجلس روشنگر واقعیاتی است که بلافاصله پس از وفات پیامبر در مجتمع اسلامی رخ داده است. خطبه و محاجه زهرا (علیها السلام) هم بیانگر فضیلت بانوی بانوان و علم و عصمت الهی اهل بیت پیامبر (ص) است و هم نشان دهنده بازیهای سیاسی برای غضب خلافت و محروم و منزوی کردن امیر مؤمنان علی (ع)، و هم گزارشگر رفتار امت پس از پیامبر و نافرمانی و سستی آنان در اجرای او امر الهی و دستورات پیامبر (ص). خطبه زهرا (علیها السلام) از مستندترین و معتبرترین روایاتی است که شیعیان بر آن اتفاق دارند و بسیاری از علماء و دانشمندان اهل تسنن نیز همه یا قسمتهایی از آن را نقل کرده اند، و یا در مؤلفات خود به آن اشاره نموده آن را معتبر شمرده اند. (که از آن جمله است: «ابن طیفور احمد بن ابی طاهر» متولد ۲۰۴ و متوفای ۲۸۰ هجری، در کتاب «بلاغات النساء» که مکرر چاپ شده است، و در چاپ «مکتبه بصیرتی قم» در ص ۱۲ الی ۲۰ این خطبه را از دو طریق نقل می کند و «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه (چاپ بیروت) ج ۱۶ ص ۲۱۱-۲۱۳. و «سبط بن جوزی» متوفای ۶۵۴ هجری در کتاب «تذکره الخواص» چاپ نجف ۱۳۸۳ هجری ص ۱۱۷. و

«عمر رضا کحاله» از نویسندگان معاصر مصری در کتاب «اعلام النساء» چاپ سوّم مصر ۱۳۹۷ قمری ص ۱۱۶ ص ۱۱۹. و مؤلف کتاب «ریاحین الشریعه» ۱۷ نفر از آنان را نام می برد. (رجوع شود به «ریاحین الشریعه» چاپ اسلامیة تهران ص ۳۱۱-۳۱۴).

متن خطبه و ترجمه ی آن

ما در اینجا خطبه را از کتاب معتبر «احتجاج طبرسی» نقل می کنیم: عبدالله بن حسن مثنّی - نواده امام مجتبی علیه السلام - از پدران گرامی خویش علیهم السلام نقل می کند: هنگامی که ابوبکر و عمر بر آن شدند که فدک را حتماً از فاطمه (علیها السلام) بگیرند و این خبر به فاطمه (علیها السلام) رسید، مقنعه خود را بر سر بست و چادر را بر خود فروپیچید، و در میان گروهی از بستگان و بانوان خاندانش حرکت کرد، لباس و پوشش چنان بلند بود که هنگام راه رفتن دامن لباس زیر پایش قرار می گرفت، و راه رفتنش کاملاً شبیه راه رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و (در مسجد) بر ابوبکر وارد شد و او در میان گروهی از مهاجرین و انصار و سایر مردم قرار داشت، (همراهان) برای زهرا (علیها السلام) پرده ای آویختند و آن گرامی نشست، آنگاه دردمندانه ناله ای کرد که همه از ناله او به گریستن پرداختند و مجلس پر خروش و منقلب شد، زهرا (علیها السلام) اندکی ساکت ماند تا مردم آرام گرفتند و هیچانشان فروکش کرد، آنگاه سخن را به حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر آغاز نمود، و مردم دوباره به گریه درآمدند، و چون آرام شدند به سخن خویش ادامه داد، و فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ، وَ الثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمومِ نِعَمِ إِبْتِدَائِهَا، وَ سُبُوحِ آلاءِ أَسْبَدَائِهَا، وَ تَمَامِ مَنِّ أَوْلَاهَا، جَمَّ عَنِ الْأَخْصَاءِ عَيْدُهَا وَ نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمِيدُهَا، وَ تَفَاوُتِ عَنِ الْأَذْرَاكِ أَيْدُهَا، وَ نَدْبِهِمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا، وَ اسْتِحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِاجْزَائِهَا. وَ ثَنَى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا» «ستایش ویژه خداست بر آنچه انعام فرمود، و سپس خدای اوست بر آنچه الهام نمود، و ثنا و تحیت او راست بر آنچه از قبل عطا فرمود؛ از انواع نعمتهای عام و شاملی که بدون سابقه (و حقی و طلبی از سوی کسی) خود آنها را آغاز کرد، و عطایای گوارائی که به احسان و نیکی مرحمت کرد، و کمال منتها و نعمتهایی که استمرار بخشید، نعمتهایی که شمار آن از شماره بیرون است، و مدت و سرانجام آن از پاداش و تلافی کردن دور است، و نهایت آن را نمی توان ادراک کرد، و مردم را برای افزودن نعمت به شکرگزاری فراخوانده است که دوام و افزایش نعمت با شکرگزاری پیوند و ارتباط دارد، و از آفریدگان به بزرگی نعمتها ستایش خواست، و با فراخواندن به نظایر آن نعمتها تجدید نعمت فرمود (و نعمتی دوباره بخشید)». «وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جُعِلَ الْإِخْلَاصُ تَأْوِيلَهَا وَ ضَمِنَ الْقُلُوبُ مَوْضُوعَهَا، وَ أَنْارَ فِي التَّفَكُّرِ مَعْقُولَهَا، أَلْمُتَمَعِّعَ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيُوتَهَا، وَ مِنَ الْأَلْسِنِ صِدْقَتَهَا، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتَهَا، إِبْتِدَاعَ الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَ أَنْشَأَهَا بِلَا اخْتِرَاءٍ أَمْثَلَهَا، كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ، وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيَّتِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَ لَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَثْبِيثًا لِحُكْمَتِهِ، وَ تَنْبِيهًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ، تَعْبُدًا لِبِرِّيَّتِهِ وَ إِعْزَازًا لِإِدْعَاوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ، وَ حَيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ». «و گواهی می دهم که خدائی جز الله نیست، یکتاست که شریکی ندارد، و این گواهی کلمه توحیدی است که اخلاص حقیقت آنست، و دلها معنای آن را در بر دارد، و مفهوم آن در اندیشه می درخشد، خداوندی که چشمها نمی تواند او را ببیند، و زبانها نمی تواند او را توصیف کند، و تصورها نمی تواند چگونگی او را دریابد، اشیاء را پدید آورد نه از چیزی که پیش از آنها باشد، و آنها را خلق کرد بی آنکه نمونه هایی را الگو قرار دهد، آنها را به قدرت خویش هستی بخشید، و به خواست و مشیت خود بیافرید، بدون آنکه به ایجاد آنها نیازی داشته باشد، و بدون آنکه در پدید آوردن آنها برایش سودی و فائده ای باشد، جز به جهت استوار داشتن حکمتش و هشدار و آگاهی دادن به طاعتش و آشکار ساختن قدرتش، تا آفریدگانش را به بندگی و عبادت خود وادارد و دعوت خویش را عزت و چیرگی بخشد، پس آنگاه پاداش را بر اطاعت خویش قرار داد، و کیفر را بر نافرمانی خود مقرر داشت تا بندگانش را از خشم و عذاب خود دور سازد، و آنان را به سوی بهشت خود سوق دهد». «وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، إِخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ،

وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ يَبْتَعَثَهُ، إِذَا الْخَلِيقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةً، وَ بَسْرَ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةً، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةً، عَلِمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا يَلِي الْأُمُورَ، وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ، إِبْتَعَثَهُ اللَّهُ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ، وَ إِنْفَاذًا لِمَقَادِيرِ حُكْمِهِ، فَرَأَى الْأُمَّمَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْلِيَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزِّهَا، فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ ظُلْمَهَا، وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَ جَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ عُمَمَهَا، وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ، فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعُمَايَةِ، وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ، ثُمَّ قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ إِيْثَارٍ، فَمُحَمَّدٌ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ السَّابِرِينَ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، وَ مُجَاوِزَةِ الْمَلَكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَ آمِينِهِ، وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ صِدْفِيهِ، وَ السَّلَامِ عَلَيْهِ وَ رَحْمَتِهِ اللَّهُ وَ بَرَكَاتِهِ» «و گواهی می دهم که پدرم محمد (ص) بنده و رسول اوست، که او را برگزید پیش از آنکه به رسالت بفرستد، و نامگذاری کرد (و او را محمد نامید) پیش از آنکه برگزیند، و انتخاب نمود پیش از آنکه به نبوت مبعوث فرماید، در وقتی که آفریدگان در حجاب غیبت پنهان، و در پرده ترسها و هولها پوشیده و مستور و با نهایت نیستی همراه بودند، زیرا خدای متعال به پی آمد امور دانا، و به پیش آمد روزگاران مسلط و آگاه، و به جای و هنگام مقدرات عارف و آشنا بود. خداوند او را برانگیخت تا فرمایش را به پایان برد، و اجرای دستورش را با برجا دارد، و تقدیرات محتومش را عملی سازد، پس پیامبر (ص) امتها را مشاهده کرد که در ادیان خویش فرقه فرقه اند، و (برخی) معتکف بر آتش خویشند، و (برخی) پرستشگر بتهای خود، و منکر خدای متعالند با آنکه او را می شناسند، پس خدای متعال به وسیله پدرم محمد (ص) تاریکیهای آنان را روشن ساخت، و مشکلات و مجهولات دلها را بر طرف کرد، و چشمها را از غبار حیرتها و شبهات جلا داد، و آن گرامی در میان مردم به هدایت قیام فرمود، و آنان را از گمراهی نجات داد، و از کوری رهانده بصیرت بخشید، و آنان را به دین استوار راهنمایی کرد، و به صراط مستقیم فراخواند، سپس خداوند او را به سوی خویش برد و قبض روح فرمود با مهربانی و به اختیار خود پیامبر (ص) و با شوق و ایثار از جانب او، و اینک محمد (ص) از رنج این دنیا در آسودگی است، و پیرامون او را فرشتگان نیکوکار فرا گرفته اند، و قرین رضوان و خشنودی پروردگار آمرزنده و در جوار پادشاه مقتدر است، خداوند بر پدرم درود فرستد که پیامبر او و امین او و منتخب او از آفریدگان و برگزیده اوست، و سلام بر او باد و رحمت خداوند و برکات او». آنگاه زهرا علیها السلام به اهل مجلس رو کرد و فرمود: «أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصِبَ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ، وَ حَمَلَهُ دِينَهُ وَ وَحْيَهُ، وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ بَلَاغُهُ إِلَى الْأُمَّمِ، زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَّمَ إِلَيْكُمْ، وَ بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ، كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ، وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ، وَ الصِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ، مُنْجِلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُعْتَبَطَةٌ بِهْ أَشْيَاعُهُ قَائِدًا إِلَى الرِّضْوَانِ أَتْبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النِّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ، بِهْ تَنَالُ حَجِجَ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةَ، وَ عَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةَ، وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةَ، وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ، وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ، وَ فُضَائِلُهُ الْمُنْدَوِيَّةُ، وَ رُخْصَتُهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَ الزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ، وَ نِيْمَاءَ فِي الرِّزْقِ. وَ الصِّيَامَ تَثْبِيثًا لِلْإِحْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْيِيدًا لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقًا لِلْقُلُوبِ، وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفِرْقَةِ، وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ، وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ، وَ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةً مِنَ السَّخَطِ، وَ صِلَةَ الْأَرْحَامِ مُنْسَأَةً فِي الْعُمُرِ وَ مَنْمَاءً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدَّمَاءِ، وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَغْرِيبًا لِلْمَغْفَرَةِ، وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَائِلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبُخْسِ، وَ النَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهًا عَنِ الرَّجْسِ، وَ اجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَابًا عَنِ اللَّعْنَةِ، وَ تَرْكَ السَّرْقَةِ إِجَابًا بِالْعَفْوِ، وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشُّرْكَ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ». «شما ای بندگان خدا، نمایندگان امر و نهی اوید، و حاملان دین و وحی او، و امانتداران الهی بر خویشتن، و رسانندگان (دین خدا) به امتهای دیگر، در میان شماست زعیم و نگهبان حقی از طرف خدا، و عهد و پیمانی که قبلا از شما گرفته، و بازمانده ای که بر شما خلیفه و جانشین ساخته است، و او کتاب ناطق خدا، و قرآن صادق، و نور فروزان، و روشنی درخشان است که بینشهای او واضح و روشن، و روشها و خصصلهای او پیدا و آشکار، و ظواهر او تابناک است، به واسطه او پیروانش مورد رشک و غبطه دیگرانند، و پیروی کنندگان خود

را به سوی بهشت رضوان رهبری می کند، و شنودنش نجات بخش است، و به وسیله او می توان به حجت‌های نورانی خدا، و واجبات بیان شده او، و محرّمات ممنوعش، و دلایل روشنش، و برهانهای کافیش، و فضیلت‌های مطلوبش (مستحبات)، و رخصت‌های بخشیده اش (مباحات)، و دستورات دینیش که بر بندگان نوشته شده و لازم است، دست یافت. پس خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از شرک قرار داد، و نماز را برای برکنار داشتن شما از تکبر، و زکات را برای پاکی نفس و افزایش در روزی، و روزه را برای استوار داشتن اخلاص، و حج را برای تقویت بنیان دین، و عدل را برای به دست آوردن دلها، و اطاعت از ما اهل بیت را برای برقراری نظام امت، و امامت و پیشوائی ما را برای ما در امان ماندن از تفرقه، و جهاد را برای عزت و سربلندی اسلام، و صبر و شکیبائی را جهت کمک برای رسیدن به پاداش و ثواب الهی، و امر به معروف را برای رعایت مصلحت عمومی، و نیکی به پدر و مادر را برای جلوگیری از خشم الهی، و صلّه و رسیدگی به خویشاوندان را برای طول عمر و افزایش نفرت، و قصاص را برای حفظ خونها، و وفای به نذر را جهت دستیابی به آمرزش و مغفرت، و کامل پرداختن پیمانها و وزنها (اجتناب از کم فروشی) را برای تبدیل نقص و کمی به افزونی و برکت، و نهی از شرابخواری را برای پاک داشتن از پلیدی، و خودداری از تهمت زنا به افراد را برای برکناری از لعنت، و ترک دزدی را برای دستیابی به عفت و پاکدامنی. و خداوند شرک را حرام کرد تا نسبت به ربوبیت و پروردگاری او اخلاص ورزند، پس در پیشگاه خدا پرهیزکار باشید آن طور که شایسته پرهیزکاری در پیشگاه اوست، و بکوشید که حتما با اسلام از دنیا بروید (زندگیتان چنان نباشد که به هنگام مرگ نامسلمان بمیرید)، و خدا را در آنچه به آن فرمانتان داده و از آن نپیتان فرموده اطاعت کنید، همانا فقط بندگان دانشمند خدا از او خوف و خشیت دارند». آنگاه فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ اْعْلَمُوا: إِنِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ، أَقُولُ عَوْدًا وَ بَدْوًا وَ لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا، وَ لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا، «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» (سوره توبه آیه ۱۲۹). فَإِنْ تَعَزَّوْهُ وَ تَعَرَّفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ، وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رَجَالِكُمْ، وَ لِنِعْمِ الْمَعْرُوفِ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، فَبَلِّغِ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِاللَّذَارَةِ، مَائِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا بِنَجْمِهِمْ آخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ، دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَجُفُّ الْأَضْيَانُ، وَ يَنْكُثُ الْهَامَ، حَتَّى انْتَهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّو الدُّبُرَ، حَتَّى تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُجُوحِهِ، وَ أَشْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَ طَاحَ وَ شَيْطُ النَّفَاقِ وَ انْجَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَ اللَّيْتِاقِ، وَ فَهَّتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ، وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ، مُدَقِّقَةُ الشَّارِبِ، وَ نَهْزَةُ الطَّامِعِ، وَ قُبْسَةُ الْعَجَلَانِ وَ مَوْطِيءُ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَفْتَاتُونَ الْقِدْ، أذِلْمَةُ حَاسِئِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَنْحَطَّفَكُمْ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ، فَأَنْقَذَكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ (ص) بَعِيدَ اللَّيْتِ وَ النَّيِّ وَ بَعِيدَ أَنْ مَبِيَّ بَيْنَهُمُ الرَّجَالِ وَ ذُؤْبَانَ الْعَرَبِ، وَ مَرَدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ، كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، أَوْ نَجَّمَ قَوْلَ الشَّيْطَانِ، أَوْ فَعَزَّتْ فَاغْرَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا فَلَا يَنْكِفِيءُ حَتَّى يَطَّأَ جَنَاحَهَا بِأَخْمِصِهِ، وَ يُخِمِدَ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُسْتَمِرًّا نَاصِحًا، مُجِدًّا كَادِحًا، لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، وَ أَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ وَادِعُونَ فَكَيْهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَ تَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ وَ تَفْرُوْنَ مِنَ الْقِتَالِ، فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَى أَصِيفِيَّاهُ ظَهَرَ فِيكُمْ حَشِيكَةُ النَّفَاقِ، وَ سَيَّمَلَ جِلْبَابُ الدِّينِ، وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ، وَ نَبَعَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطَلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَ أَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِإِدْعَاوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْعَزَّةِ فِيهِ مَلَاحِطِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا، وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا، فَوَسَّيْتُمْ غَيْرَ إِبْلِكُمْ، وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ، هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ وَ الْكَلِمُ رَحِيبٌ وَ الْجُرُوحُ لَمَّا يَنْدَمَلُ، وَ الرَّسُولُ لَمَّا يُقْسَبَرُ، إِيْتِدَارًا رَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ! «الْأَلَا- فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ». (سوره توبه آیه ۴۹). «ای مردم بدانید که من فاطمه ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله، دوباره می گویم و نخست نیز گفتم، و آنچه می گویم نادرست نمی گویم و آنچه انجام می دهم بر خلاف حق انجام نمی دهم، «هر آینه پیامبری از خودتان به سوی شما آمد که رنج شما بر او ناگوار، و خواهان کثرت شما مسلمانان است، و بر مؤمنان دلسوز و مهربان می باشد»، پس اگر نسب و نسبت او را بجوئید و او را بشناسید درمی یابید که او پدر من است نه پدر زنان شما، و برادر پسر

عمومی من است (اشاره به اخوت پیامبر (ص) و امیر مؤمنان علی (ع) که در آغاز هجرت به مدینه، پیامبر (ص) مسلمانان را دو به دو با هم برادر نمود و علی علیه السلام را نیز برادر خود قرار داد). نه مردان شما، و نسبت به خویشی با او چه نیکوست صلی الله علیه و آله، رسالت را ابلاغ کرد در حالی که آشکارا انذار می فرمود و بیم می داد، و از مسلک و روش مشرکان روی برمی تافت، و میانشان را می زد، و گلویشان را می فشرد، و به راه پروردگارش با حکمت و موعظه نیکو دعوت می نمود، بتها را می شکست و سرها را می افکند، تا گروه آنان منهزم شد و پشت کردند و فرار نمودند، تا سینه شب شکافته شد و صبح نمایان گردید، و حقیقت خالص روشن و تابان گردید، و پیشوای دین سخن گفت و دهان شیاطین لال گردید، و او باش منافق نابود شدند، و گره کفر و سرکشی باز شد، و نمایان کلمه توحید «لا اله الا الله» به دهان آوردید به تبعیت و همراه افراد معدودی از سپیدرویان روزه دار (اهل بیت علیهم السلام). و شما بر پرتگاه سقوط به گودال آتش قرار داشتید، و چنان خوار و ناتوان بودید که جرعه ای برای آشامنده و فرصتی برای طمع کننده محسوب می شدید، و آتش حقیری برای کسی که بخواهد شتابان شعله ای برگیرد و به آن اعتنایی ندارد، و پایمال قدمها می بودید، آب باران آمیخته به بول و سرگین شتران را می آشامیدید و پوست چهار پایان را می خوردید، ذیلان مطرودی بودید که همواره هراس داشتید مردم از اطراف شما را برابیند و بر شما دست تجاوز بگشایند، پس آنگاه خدای متعال به وسیله محمد (ص) شما را نجات بخشید، بعد از آنکه پیامبر سختی و مصائب بسیار تحمل کرد و بعد از آنکه با جنگجویان دلاور و گرگهای عرب و سرکشان یهود درگیر شد که هرگاه آتش جنگی برمی افروختند خداوند آن را خاموش می ساخت، یا شیطان سر بر می داشت، یا گروهی از مشرکان دهان می گشودند برادر خود (علی علیه السلام) را در دهان ایشان می افکند، و او تا بال و پر دشمن را پایمال قدم خویش نمی ساخت و آتش ستیزه آنان را با شمشیر خویش سرد و خاموش نمی کرد (از نبرد) بازمی گشت، در حالی که در راه خدا تن به مشقت و سختی می داد، در اجرای فرمان خدا کوشا، به رسول خدا (ص) مقرب و نزدیک، در میان اولیاء خدا سید و سرور بود، دامن همت بر کمر می زد (برای پیامبر و دین) خیرخواهی می کرد، می کوشید، زحمت می کشید، در راه خدا به سرزنش سرزنش کننده ای اعتنا نداشت، و نمایان در رفاه زندگی می کردید و آسوده و شادمان و در امنیت بودید، و پیش آمدهای ناگوار را بر ما چشم می داشتید، و خبرهای بد را انتظار می کشیدید، و از مبارزه با دشمن سر برمی تافتید، و از نبرد می گریختید! تا آنگاه که خداوند برای پیامبرش سرای پیامبران و جایگاه برگزیدگانش را اختیار فرمود (پیامبر رحلت کرد) در میان شما خار کینه نفاق آشکار شد، و ردای دین فرسوده گردید، و ساکت گمراهان گویا گشت، و گمنام ترین اراذل سر بر آورد، و شتر باطل پیشگان به صدا درآمد و در میان شما دم برافراشت، و شیطان از سوراخ خویش سر برون کرد و شما را ندا داد و دید دعوتش را اجابت می کنید، و فریبش را می پذیرید، پس آنگاه شما را تحریک کرد و دریافت شتابان به سویش می روید، و شما را برافروخت و مشاهده کرد به آسانی به فرمانش خشمگین می شوید، پس آنگاه شتر دیگران را داغ زدید و تصاحب کردید، و به آبشخور دیگران درآمدید (خلافت را که در آن حقی نداشتید غصب کردید)، و این چنین کردید در حالی که هنوز از زمان پیامبر چیزی نگذشته بود، و هنوز ما از خستگی مصیبت نیاسوده و زخم ما التیام نیافته بود، و رسول خدا هنوز به خاک سپرده نشده بود، و با حيله سازی و به بهانه اینکه از فتنه می ترسیم (این چنین کردید و خلافت را غصب نمودید در حالی که مصداق آیه قرآن هستید که می فرماید): آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و همانا دوزخ در بر گیرنده کافران است». «فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ، وَ كَيْفَ بِكُمْ وَ أُنَى تُؤْفَكُونَ، وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَا يَحِجُّهُ، وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، وَ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ أَرْغَبِيَّةٌ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بَغْيِهِ تَحْكُمُونَ؟» (بِسُّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) (سوره كهف آیه ۵۰). «وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (سوره آل عمران آیه ۸۵). ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْبًا أَنْ تَشْكُنَ نَفَرْتَهَا، وَ يَسْلَسَ قِيَادَهَا، ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُورُونَ وَ قَمَدْتَهَا، وَ تَهَيَّبُونَ جَمْرَتَهَا، وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْعُورِيِّ، وَ إِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ، وَ إِهْمَالِ السُّنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ، تَسْرُبُونَ حَسَوًا فِي ارْتِغَاءٍ وَ تَمْسُونَ لِأَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ فِي الْخُمْرَةِ وَ الصَّرَاءِ، وَ يُصَبِّرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمَيْدِي وَ وَخَزِ السَّنَانِ فِي الْحَشَاءِ، وَ

أَنْتُمْ الْبَنَاتُ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا- ارْثَ لَنَا، «أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةُ تَبْعُونَ» (سوره مائده آیه ۵۰) (البته در قرآن کریم این آیه با صیغه جمع غایب «بیغون» ذکر شده و زهرا علیها السلام در مقام خطاب آن را به صیغه مخاطب به کار برده است.) «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (سوره مائده آیه ۵۰). أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟ بَلَى قَدْ تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنَّى ابْتَنَتْهُ. أَيُّهَا الْمُشْرِكُونَ أَأَعْلَبَ عَلَيَّ إِرْثِي!! يَا بَنِي أَبِي قُحَافَةَ! أَفَى كِتَابِ اللَّهِ تَرِثُ أَبَاكَ وَلَا- ارْثُ أَبِي؟ «لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَرِيًّا» (سوره مریم آیه ۲۸) (در قرآن کریم: جِئْتُ... بصیغه مؤنث.)، أَفَعَلَى عَمِّدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَتَبِدُّنُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (سوره نمل آیه ۱۶)، وَقَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (سوره مریم آیه ۶)، وَقَالَ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (سوره انفال آیه ۷۵). وَقَالَ: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيْنِ» (سوره نساء آیه ۱۱)، وَقَالَ: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (سوره بقره آیه ۱۸۰)، وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حُطُوهَ لِي وَلَا ارْثُ مِنْ أَبِي، وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا، أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِأَيِّهِ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: أَنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ؟، أَوْلَسْتُ أَنَا وَأَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَابْنِ عَمِّي؟ فَدُونَكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَالرَّعِيمُ مُحَمَّدٌ، وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَتَذَمَّرُونَ، وَ«لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ» (سوره انعام آیه ۶۷)، وَ«سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ» (سوره هود آیه ۳۹)، سوره زمر آیه ۴۰-۴۱) «پس شگفتا از شما، شما را چه شده است؟ و به کجا رو می آورید؟ در حالی که کتاب خدا در میان شماست، و امورش پیدا و دستوراتش درخشان، و نشانه‌هایش تابان، و نهی‌هایش آشکار و فرمانهایش روشن است، و شما آن را پس پشتتان افکنده اید، آیا می خواهید کتاب خدا را نپذیرید؟ و یا به غیر آن حکم کنید؟ «عوض بدی است برای ستمکاران- که به جای قرآن چیز دیگری را قانون خویش قرار دهند-»، «و هر کس جز اسلام دینی برگزیند از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است». سپس درنگ نکردید به قدری که سرکشی این مرکب (خلافت که غضب کرده اید) فروکش کند و مهار کردنش آسان شود و (هنگامی که بر آن مسلط شدید) شروع به برافروختن آتش فتنه کردید، و لهیب آن را دامن می زنید، و دعوت شیطان گمراه را در خاموش کردن انوار دین تابناک و واگذاشتن سنتهای پیامبر برگزیده اجابت می کنید، و کار خود را (در غضب خلافت و فدک) وارونه جلوه داده تظاهر می کنید که قصد سوئی ندارید، و با اهل بیت و فرزند پیامبر به خدعه و نیرنگ رفتار می کنید، و بر اموری از اعمال شما شکیبائی می شود که همچون زخم کارد و جراحت نیزه کشنده و دردناک است، و اینک شما می پندارید که ارثی برای ما نیست، «آیا قانون و داوری جاهلیت را می خواهید؟ و چه کسی در حکم و داوری از خدا نیکوتر است برای کسانی که (به خدا و دین او) یقین دارند». آیا نمی دانید؟ آری برای شما همچون آفتاب نیمروز روشن است که من دختر پیامبرم. ای مسلمانان: آیا (درست است که) ارثیه مرا به زور از من بگیرند؟ ای پسر ابی قحافه (ابوبکر)، آیا در کتاب خدا چنین آمده است که تو از پدربزرگت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! همانا چیز بسیاری زشتی آورده ای»، آیا عمدا کتاب خدا را ترک کرده و آن را پس پشت افکنده اید؟ آنجا که می فرماید: «سلیمان از پدرش داود ارث برد»، و در داستان یحیی بن زکریا می فرماید: «زکریا گفت خدایا از نزد خودت به من و ارثی عنایت کن که از من و آل یعقوب ارث ببرد». و می فرماید: «در کتاب خدا برخی از خویشان (در میراث) سزاوارتر از برخی دیگرند» (مثلا- پدر و مادر و فرزند هر میت به میراث او از عمو و عمه و دایی و خاله و... سزاوارتر هستند و تا فرزند و پدر و مادر هستند به اقوام دورتر ارث نمی رسد). و می فرماید: «خداوند شما را در مورد (میراث) فرزندانتان سفارش می کند که سهم پسر دو برابر دختر است». و می فرماید: «اگر (محتضر) مالی باقی گذاشته است (لازم است) وصیتی به نیکی برای پدر و مادرو نزدیکان بنماید و این تکلیفی بر حق و سزاوار است برای پرهیزکاران». و شما می پندارید مرا منزلتی نیست و ارثی از پدرم به من نمی رسد، و قرابتی میان من و پدرم وجود ندارد! آیا خدا شما را به آیه ای ویژگی بخشیده که پدرم را از حکم آن آیه خارج ساخته است؟ یا در مورد من و پدرم می گوئید: اهل دو دین هستند و از هم ارث نمی برند؟ آیا من و پدرم اهل یک دین

نیستیم؟ یا شما به احکام خاص و عام قرآن از پدرم و پسر عمویم (امیر مؤمنان علی علیه السلام) دانایتر هستید؟! اینک (ای ابوبکر) خلافت و فدک، مهار شده و مهیا ارزانی تو باد و آن را بگیر که در روز حشر و قیامت تو را ملاقات خواهد کرد، پس در آن هنگام خداوند نیکو داوری است و محمد نیکو زمامدار و سرپرستی، و وعده گاه رسیدگی به اعمال تو قیامت است، و به هنگام رستخیز باطل پیشگان زیان خواهند کرد، و آنگاه است که پشیمان شوید و پشیمانی برایتان سودی نخواهد داشت، و «برای هر خبری جایگاهی است» و «در آینده درمی یابید که بر چه کسی عذابی فرود می آید که خوارش سازد و عذابی پایدار بر او واقع می شود».

آنگاه زهرا علیها السلام به سوی انصار رو کرد و فرمود: «یا مَعْشَرَ النَّقِیْبَةِ وَ اَعْضَادَ الْمِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْاِسْلَامِ، مَا هَذِهِ الْغَمِیْزَةُ فِی حَقِّی وَ السَّنَةُ عَنْ ظُلَامَتِی؟! اَمَا كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ (صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ)»، اَبِی یَقُوْلُ: «الْمَرْءُ یُحْفَظُ فِی وَلَدِهِ»؟ سِرِّعَانَ مَا اُخْرِدْتُمْ، وَ عَجَلَانَ ذَا اِهَالَةٍ، وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا اُحَاوِلُ، وَ قُوَّةٌ عَلٰی مَا اَطْلُبُ وَ اَزَاوِلُ، اَنْتَقُوْلُوْنَ مَاتَ مُحَمَّدٌ (صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ)؟ فَحَطَّبْتُ جَلِیْلًا اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ وَ اسْتَنْهَرَ فَتْنَهُ وَ اَنْفَقْتُ رَتْقَهُ، وَ اَطْلَمْتُ الْمَازِضَ لِغَیْبَتِهِ، وَ کَسِیْمَتِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَ اَنْثَرْتُ النُّجُوْمَ لِمَصِیْبَتِهِ، وَ اُكِدَّتِ الْاَمَالَ، وَ خَشَعَتِ الْجِبَالَ، وَ اَضْمَعَ الْحَرِیْمَ، وَ اَزَلَّتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ، فَبَلَکَ وَاللّٰهُ النَّازِلَةُ الْکُبْرٰی، وَالْمَصِیْبَةُ الْعَظْمٰی لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ وَ لَا بَاقِئَةٌ عَاجِلَةٌ، اَعْلَنَ بِهَا کِتَابَ اللّٰهِ حِیْلَ ثَنَاوَهُ فِی اَفْنِیْتِكُمْ وَ فِی مُسَاکِمٍ وَ مَضِیْبِحِكُمْ، یُهْتَفُ فِی اَفْنِیْتِكُمْ هِتَافًا وَ صِرَاحًا وَ تَلَاوَةً وَ اَلْحَانَ، وَ لَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِاَنْبِیَاءِ اللّٰهِ وَ رُسُلِهِ، حُکْمَ فِضْلِ وَ قِضَاءِ حَتْمٍ: «وَ مَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ اَنْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلٰی عَقْبِیْهِ فَلَنْ یُضَرَ اللّٰهُ شَیْئًا وَ سَیَجْزِی اللّٰهُ الشَّاکِرِیْنَ». (سوره آل عمران آیه ۱۴۴). اَیْهَا بَنِی قَبِیْلَةٍ، اَءَاْهَضُمْ تَرَاثَ اَبِی؟ وَ اَنْتُمْ بِمَرْئِی مِیْنِی وَ مَسْمِیْعَ، وَ مُتْنِدِی وَ مَجْمَعِ، تَلْبِیْسِیْکُمْ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمُلُکُمْ الْحَبِیْرَةُ، وَ اَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ، وَ الْاِدَاةِ وَ الْقُوَّةِ، وَ عِنْدُکُمْ السَّلَاحُ وَ الْجَنَّةُ، تُوَافِیْکُمُ الدَّعْوَةُ فَلَا- تُجِیْبُوْنَ، وَ تَأْتِیْکُمُ الصَّرْحَةُ فَلَا تُغِیْبُوْنَ، وَ اَنْتُمْ مُصَوِّفُونَ بِالْکِفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَیْرِ وَالصَّلَاحِ، وَ النُّخْبَةُ الَّتِی اَنْتَخَبْتُمْ، وَ الْخَیْرَةُ الَّتِی اَخْتِیْرْتُمْ لَنَا اَهْلِ الْبَیْتِ، قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْکَدَّ وَ التَّعَبَ، وَ نَاطَخْتُمُ الْاَمَمَ وَ کَافَحْتُمُ الْبَهْمَ، لَا نَبْرُحُ اَوْ تَبْرُحُوْنَ نَأْمُرُکُمْ فَاْتَمِرُوْنَ، حَتّٰی اِذَا دَارَتْ بِنَارِحِی الْاِسْلَامِ، وَ دَرَّ حَلَبُ الْاِیَّامِ، وَ خَضَعَتْ ثَعْرَةُ الشُّرُکِ، وَ سَكَنْتْ فُورَةُ الْاَفْکِ، وَ خَمِدَتْ نِیْرَانُ الْکُفْرِ، وَ هِدَاتُ دَعْوَةِ الْهَرَجِ، وَ اسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّیْنِ، فَاَنْیَ حِزْمُ بَعْدِ الْبِیَانِ وَ اَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْاِعْلَانِ؟ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْاِقْدَامِ وَ اَشْرَکْتُمْ بَعْدَ الْاِیْمَانِ؟ بُوْسًا لِقَوْمٍ «نَکَثُوْا اَیْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ هُمُوْا یَاْخِرَاجُ الرُّسُوْلِ وَ هُمْ بَدَءُوْکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ، اَتَخَشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ» (قسمتی از آیه ۱۳ سوره توبه). اَلَا وَ قَدْ اَرٰی اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلٰی الْخَفْضِ وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسِطِ وَالْقَبْضِ، وَ حَلَوْتُمْ بِالْاِدْعٰی وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضَّیْقِ بِالسَّعٰی، فَمَجَّجْتُمْ مَا وَعِیْتُمْ وَ دَسَّیْتُمْ الَّذِی تَسَوَّعْتُمْ، فَاِنْ تَکْفُرُوْا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا فَاِنَّ اللّٰهُ لَغَنِیٌّ حَمِیْدٌ» (سوره ابراهیم آیه ۸). اَلَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلٰی مَعْرِفَةٍ مِیْنِی بِالْخُدْلَةِ الَّتِی خَامَرْتُمْ، وَالْعَدْرَةَ الَّتِی اسْتَشَعَرْتُهَا قُلُوْبُکُمْ، وَ لَکِنِّهَا فِیْضُهُ النَّفْسِ وَ نَفْتُهُ الْغِیْظِ، وَ خَوْرُ الْقَنَاةِ وَ بَنَةُ الصَّدْرِ وَ تَقْدِیْمَةُ الْحُجَّةِ، فَدَوْنُکُمْ هَا فَاحْتَقِبُوْهَا دَبْرَةَ الظَّهْرِ نَقِیْبَةَ الْخُفِّ بِاقِیَةِ الْعَارِ، مُوسُوْمَةً بِغَضَبِ الْجَبَّارِ وَ سَنَارِ الْاَبَدِ، مُصَوِّلَةً بِ «نَارِ اللّٰهِ الْمُوقَدَةِ، الَّتِی تَطْلُعُ عَلٰی الْاَفْنِیْدَةِ» (تضمینی از آیه ۶ و ۷ سوره همزه). فَبِعَیْنِ اللّٰهِ مَا تَفْعَلُوْنَ، وَ سَیَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا اَیُّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُوْنَ» (سوره شعرا آیه ۲۲۷). وَ اَنَا اَبْنَةُ «نَذِیْرٍ لَّکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذَابٍ شَدِیْدٍ» (تضمینی از آیه ۴۶ سوره سبأ)، فَاعْمَلُوْا اِنَّا عَامِلُوْنَ «وَ اَنْتَظِرُوْا اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ» (سوره هود آیه ۱۲۲). «ای گروه بزرگان و یاوران دین، و نگاهبانان اسلام: این سستی شما در حق من و این خوابزدگی شما در مود دادخواهی من چیست؟ آیا پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی فرمود: «حق و احترام هر فرد را در فرزندش نیز باید مراعات کرد؟» چه زود کارها دگرگونه گردید و چه با شتاب عوض شدی، در حالی که توانائی کاری که به عهده تان می گذارم (رفع ظلم و گرفتن حق من) را دارید و بر آنچه می خواهم و قصد کرده ام (مبارزه با غاصبان) نیرومندید، آیا می گوئید محمد (ص) مرد؟! آری این مصیبتی بسیار بزرگ است که شکست و سستی آن فراگیر، و از هم گسیختگی آن دامنه دار، و اصلاح و جبران آن گسسته و از دست رفته است، و زمین از غیبت پیامبر تاریک، و آفتاب و ماه بی فروغ و ستارگان پراکنده و آرزوها پایمال، و کوهها فروافتاده شد، و حامی و یاور تباه گردید، و حرمت و احترام به هنگام درگذشت او از دست رفت، و به خدا سوگند آن بلائی بزرگ و مصیبتی عظیم بود که بلائی و فاجعه ای

همانند آن نیست، کتاب خدای متعال که صبح و شام در خانه هایتان با صدای بلند و الحان گوناگون خوانده می شود از آن خبر داده است، و پیش از آن نیز آنچه بر پیامبران و رسولان الهی واقع شده قرار دارد (و گواه بر این) حکم قطعی و فرمان حتمی است که «محمّد جز رسولی نیست که پیش از او رسولانی بوده اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود به عقب برمی گردید» (به اسلام پشت کرده و به جاهلیت قبلی خود بازمی گردید؟) - و هر کس به عقب برگردد به خدا هیچ زبانی نمی رساند و خداوند به زودی سپاسگزاران را - (که قدر نعمت هدایت و اسلام را می دانند و با استقامت بر آن عملاً شکر می کنند و آن را پاس می دارند) - پادشاه خواهد داد». شگفتا ای فرزندان قیله (قیله) «نام یکی از مادران قبایل انصار است»، آیا میراث پدرم به ستم از من گرفته شود و شما می بینید و می شنوید و حضور دارید و جمعید؟ و دادخواهی من به همه شما می رسد و از جریان ستمدیدی من همه آگاهید، و شما نفرات و آمادگی دارید، و وسایل و نیرو در اختیاران هست، و اسلحه و سپر نزد شماست، دعوتم به شما می رسد و اجابت نمی کنید، و فریادم را می شنوید و به فریادم نمی رسید، در حالی که شما به دلیری موصوف و به خیر و صلاح معروفید، و نخبگانی هستید که انتخاب گشته اید، و برگزیدگانی که برای ما اهل بیت برگزیده شده اید. با عرب جنگیدید و سختی و مشقت را تحمل کردید، و با گروهها نبرد نمودید و دلیران را دفع کردید، و همواره ما فرمان می دادیم و شما اطاعت می کردید، تا آسیای اسلام به وسیله ما به گردش درآمد، و روزگار پر رونق و برکت شد، و شرکت سر تسلیم فرود آورد، و شعله دروغ فروکش کرد و آتش کفر سرد شد، و دعوت فتنه و آشوب آرامش گرفت، و نظام دین برقرار گردید. پس چگونه پس از روشن شدن (ماجرا) سرگردان مانده اید، و پس از آشکار شدن (حق) آن را پوشیده می دارید، و پس از ورود به کار سرباز می زنید، و پس از پذیرش و ایمان شرک می ورزید؟! بدا به حال گروهی که «پس از پیمان بستن سوگندهاشان را شکستند، و برای اخراج پیامبر کوشیدند، و آنان ابتدا تعدی و تجاوز نسبت به شما را آغاز کردند، آیا از آنان می ترسید؟ پس خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان دارید». همانا می بینم که به رفاه و آسایش روی آورده اید، و کسی را که به رتق و فتق امور سزاوارتر است (امیر مؤمنان علی علیه السلام را) از حکومت دور کرده اید، و راحتی را برگزیده اید، و از سختی به نعمت و گشایش رسیده اید، به همین جهت آنچه را نگه می داشتید افکنده اید و آنچه را به آسانی نوشیده بودید قی کرده اید، پس (بدانید که) «اگر شما و همه ساکنان زمین کافر شوید - به خدای متعال زبانی ندارد - و خداوند بی نیازی ستوده است». آگاه باشید که من گفتم با آنکه می دانم سستی و دست باز داشتن از یاری ما با وجود شما آمیخته و مکر و بی وفائی بر دلهای شما چیره گشته است، و لکن گفتار من جوششی از اندوه نفس و تسکینی بر هیجان خشم، و به جهت کندی اسلحه (ناتوانی و بی یابوری) و برای گشودن غصه های درونی، و نیز اتمام حجتی از پیش بر شماست (که بعداً نگوئید نمی دانستیم و غافل بودیم)، اینک شتر خلافت ارزانی شما، بر آن سوار شوید در حالی که پشتش زخم و پایش سائیده و فرسوده است (مرکب راهوار و سالمی برایتان نخواهد بود) و بدنامی آن برایتان باقی می ماند و از خشم خدای جبار و ننگی ابدی داغ و نشان دارد، و به «آتش برافروخته خداوند» متصل و پیوسته است، «آتشی که بر دلهای شعله می کشد»، و آنچه انجام می دهید خدا می بیند، «و به زودی ستمگران درمی یابند که به کجا بازگشت می کنند»، و من دختر «پیامبر بیم دهنده شمایم که در پیشگاه خدا در برابر عذابی شدید قرار دارم»، پس عمل کنید که ما نیز عمل می کنیم، «و منتظر باشید که ما نیز انتظار می بریم».

تأکید بر حدیث جعلی

البته سخنان آتشین زهرا علیها السلام در دل سرد ابوبکر تأثیری نداشت و او حاضر نشد که فدک را پس بدهد، ولی برای آنکه کلام فاطمه (علیها السلام) مردم را بر او نشوراند، طبق روش معمول خود با لحنی ملایم کوشید چنان وانمود نماید که جریان غصب فدک عملی به نفع مسلمین و مطابق با دستورات پیامبر است و او نه تنها سوء نیتی در این کار ندارد بلکه خیرخواه و ارادتمند اهل بیت هم

هست! و تأکید کرد که منافع فدک را برای تجهیز سپاه مسلمین لازم دارد! و باز همان خبر جعلی را که «پیامبر فرموده است: ما پیامبران ارثی از خود بر جای نمی گذاریم» تکرار نمود!!

پاسخ زهرا به حدیث جعلی

زهرا علیها السلام در جواب ابوبکر فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا، وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا! بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَهُ، وَيَقْفُو سُورَهُ، أَفْتَجْمَعُونَ إِلَى الْعُدْرِ اعْتِلَالًا- عَلَيْهِ بِالزُّورِ، وَهَذَا بَعِيدٌ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بُعِيَ لَهُ مِنَ الْعَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ، هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا وَنَاطِقًا فَضِيلًا. يَقُولُ: «يَرْتُنِي وَيَرْتُّ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (سوره مریم آیه ۶). وَيَقُولُ: «وَوَرثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (سوره نمل آیه ۱۱۶)، وَيَبْنِي عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا وَزَعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ، وَشَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَالْمِيرَاثِ، وَأَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرَانِ وَالْإِنَاثِ مَا أَرَاخَ بِهِ عِلَّةَ الْمُجْطَلِينَ، وَأَزَالَ التَّنْظِنِي وَالشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ، كَلَّا «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» (سوره يوسف آیه ۱۸). «سُبْحَانَ اللَّهِ! پدروم رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز از کتاب خدا روگردان و با احکام آن مخالف نبود، بلکه همواره تابع روش قرآن و پیرو سوره های آن بود، آیا جمع شده اید که با حيله گری بر او دروغ ببندید؟ و این کارتان پس از وفات او همانند توطئه هایی است که برای نابودی او در زمان حیاتش انجام گرفت! این کتاب خداست که داوری دادگر، و بیانگر حکم قطعی است و می فرماید: «- زکریا دعا کرد که فرزندی به او عنایت شود که- از او و آل یعقوب ارث برد»، و می فرماید: «سلیمان از داود ارث برد»، و (نیز) خدای عزیز و جلیل در تقسیم سهام و تشریح واجبات و میراث، مطلب را بیان کرده و بهره مردان و زنان را از ارث روشن ساخته به گونه ای که بهانه باطل پیشگان را از میان برداشته، و خیالات و شبهات بازماندگان را بر طرف ساخته است، نه هرگز اینطور نیست (که شما تظاهر به ندانستن می کنید)، «بلکه نفسهایتان عملی را برای شما جلوه داده (و از هوای نفس پیروی می کنید و به خدا و رسول دروغ می بندید) و من (در برابر این حيله گری و ستم شما) صبری نیکو پیش می گیرم، و از خداوند در برابر آنچه می گوئید یاری می جویم».

پاسخ خلیفه

ابوبکر که از سوئی شخصیت الهی زهرا (علیها السلام) را نمی توانست انکار کند و می دانست نمی تواند به او نسبت دروغ بدهد، و از سوی دیگر در برابر احکام روشن قرآن مجال استدلال را بر خود تنگ می دید، مجدداً کوشید با تظاهر به ارادت و احترام نسبت به زهرا (علیها السلام) از او دلجوئی کند و اثرات کلام او را خنثی سازد، و نیز خود را در قضیه غضب فدک بی طرف نشان دهد و مسئولیت آن را به عهده مردم بگذارد که او را به عنوان خلیفه انتخاب کرده اند! بنابراین در پاسخ زهرا (علیها السلام) سر برداشت و گفت: «خدا و رسول او راست گفته اند، و دختر رسول خدا نیز راست می گوید که معدن حکمت و محل هدایت و رحمت و ستون دین و عین برهان است، درستی تو را و گفتار تو را انکار نمی کنم، این مسلمانان میان من و تو قضاوت کنند که خلافت را به عهده من گذاشته اند و من به رأی آنها آنچه را گرفتم، گرفته ام بدون زور گوئی و استبداد و خودخواهی و آنان شاهد این مطلبند!!».

پاسخ زهرا و اظهار اندوه

زهرا علیها السلام در برابر این روش به مردم رو کرد و فرمود: «مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ الْمُسْرِعَةَ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ، الْمُغْضِيَةَ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ، أَفَلَا تَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا» (تضمینی از آیه ۲۶ سوره محمد). «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ» (تضمینی از آیه ۱۴ سوره مطففین). مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ، وَ لَبِئْسَ مَا تَأْوَلْتُمْ، وَ سَاءَ مَا بِهِ أَشْرُتُمْ، وَ شَرًّا مَا مِنْهُ أَعْتَصَيْتُمْ، لَتَجِدَنَّ وَاللَّهِ مَحْمِلَهُ ثَقِيلًا، وَ غَبْنَهُ وَبِيلاً إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ، وَ بَانَ مَاوَرَاثُهُ الضَّرَاءُ، «وَ يَدَاكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ»

(تضمینی از آیه ۴۸ سوره زمر)، «وَ خَیْرَ هُنَالِكَ الْمُبْتَطُونَ» (سوره غافر آیه ۷۸). «ای گروه مسلمانان که شتابزده به گفتار باطل رو کرده اید و از کار زشت زیانبار چشم پوشی می کنید «آیا در قرآن نمی اندیشید یا دلها قفل شده است»، «نه بلکه اعمال ناشایست شما دلها تان را تیره ساخته»، و گوش و چشمتان را از دست داده اید، و به مرجع بسیار بدی روی آورده اید و به کار زشتی رهنمون گشته اید، و بدو نارواست آنچه به ستم و غضب گرفته اید، به خدا سوگند بار آن را سنگین و عاقبت آن را وبال آور و ناپسند خواهید یافت، هنگامی که پرده کنار رود و آنچه پوشیده است آشکار شود، «و از سوی پروردگارتان عذابهایی که گمان نمی کردید به شما روی آورد»، «در آن هنگام باطل پیشگان زیانکارند. آنگاه زهرا علیها السلام به مرقد پیغمبر (ص) رو کرد و دردمندانه بدین اشعار تمثل جست:

«قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَبْتَهُ قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَبْتَهُ
 لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكُنْ أَلْبَسْتَهُ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكُنْ أَلْبَسْتَهُ
 «إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِبِلَهَا
 وَ أَخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدُهُمْ وَ لَا تَعَبْ وَ أَخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدُهُمْ وَ لَا تَعَبْ
 «وَ كُلُّ أَهْلِ لَهُ قُرْبَى وَ مَنْزِلُهُ وَ كُلُّ أَهْلِ لَهُ قُرْبَى وَ مَنْزِلُهُ
 عِنْدَ اللَّهِ عَلَى الْأَدْنَى مُقْتَرَبٌ عِنْدَ اللَّهِ عَلَى الْأَدْنَى مُقْتَرَبٌ
 «أَبَدْتُ رِجَالًا لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ «أَبَدْتُ رِجَالًا لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ
 لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ
 «تَجَهَّمْنَا رِجَالًا وَ اسْتُخِفَّ بِنَا «تَجَهَّمْنَا رِجَالًا وَ اسْتُخِفَّ بِنَا
 لَمَّا فُقِدْتَ وَ كُلُّ الْأَرْضِ مُعْتَصَبٌ لَمَّا فُقِدْتَ وَ كُلُّ الْأَرْضِ مُعْتَصَبٌ
 «وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ «وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ
 عَلَيْكَ يُنْزَلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ عَلَيْكَ يُنْزَلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
 «وَ كَانَ جِبْرِيْلُ بِالْآيَاتِ يُؤْنِسُنَا «وَ كَانَ جِبْرِيْلُ بِالْآيَاتِ يُؤْنِسُنَا
 فَقَدْ فُقِدْتَ وَ كُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبٌ فَقَدْ فُقِدْتَ وَ كُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبٌ
 «فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادَفَنَا «فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادَفَنَا

لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ» «لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ» «پس از تو خبرها و سختی هایی روی داد که اگر حضور می داشتی گفتگو و گرفتاری زیاد نمی شد». «ما تو را از دست دادیم همچون زمینی که بارانش را از دست بدهد، و خویشان تو تشنه و نیازمند ماندند، پس (اینک بیا) نزد ایشان باش و از ایشان پنهان مشو». «و هر خویشاوند و وابسته ای که به خویشاوند خود نزدیکتر و مقربتر است نزد خدای متعال نیز این منزلت و تقرب برای او پذیرفته است». «- اما دشمنان نزدیکی ما به تو را نادیده گرفتند و- چون تو رفتی و خاک میان تو و ما حائل شد برخی از مردان کینه های درونی خویش را بر ما آشکار ساختند». «هنگامی که تو از دست رفتی مردانی با ترشروئی با ما روبرو شدند و به ما اهانت شد، و اینک همه سرزمینها غضب شده است- همه چیز را از ما گرفته اند-». «و تو ماهی تابان و نوری درخشان بودی که از آن روشنی می جستند، و از سوی خدای عزیز کتابهای آسمانی برت و نازل می شد». «و جبرئیل (فرشته الهی) همراه آیات الهی با ما مؤانست داشت، و اینک تو را دست رفته ای و همه خیرها از ما پوشیده مانده است». «ای کاش پیش از تو و پیش از آنکه بروی و خاک میان تو و ما فاصله بیندازد مرگ ما را درمی یافت».

بازگشت به منزل آنگاه زهرا (علیها السلام) خشمگین و اندوهمند به خانه بازگشت، و امیر مؤمنان علیه السلام منتظر آمدن او بود، هنگامی که به خانه رسید از شدت اندوه و دردمندی به امیر مؤمنان (ع) عرض کرد: «يَا بَنَ أَبِطَالِبٍ، إِشْتَمَلَتْ سَمَلَةَ الْجَنِينِ، وَ قَعَدَتْ

حُجْرَةَ الظَّنِّينِ، نَفَضَتْ قَادِمِيَةَ الْأَجْدَلِ فَخَاتَكَ رِيْشُ الْأَعْرَلِ، هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَرُنِي نِخْلَةَ أَبِي وَبُلْعَةُ ابْنِي، لَقَدْ أَجْهَدَ فِي خِصَامِي، وَ أَلْفَيْتُهُ أَلَدَّ فِي كَلَامِي، حَتَّى حَبَسْتَنِي قَيْلُهُ نَصْرَهَا وَالْمُهَاجِرَةَ وَصَلَهَا، وَ غَضَّتِ الْجَمَاعَةَ دُونِي طَرْفَهَا، فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ، خَرَجْتُ كَاطْمَةً وَ عُدْتُ رَاغِمَةً، أَضْرَعَتْ حَدَّكَ يَوْمَ أَضْعَعْتَ حَدَّكَ، أَفْتَرَشْتَ الذَّنَابَ وَ أَفْتَرَشْتَ التَّرَابَ (و فی بعض النسخ: أَفْتَرَشْتَ الذَّنَابَ وَ أَفْتَرَشْتَكَ الذُّبَابُ) مَا كَفَفْتُ قَانِلًا- وَلَا- أَعْنَيْتُ طَائِلًا، وَلَا- خِيَارَ لِي، لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَيْتِي وَ دُونَ ذَلَّتِي، عَزَيْرِي اللَّهُ مِنْهُ عَادِيًا وَ مِنْكَ حَامِيًا، وَيَلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ، وَيَلَايَ فِي كُلِّ غَارِبٍ، مَاتَ الْعَمِيدُ وَ وَهَنَ الْعَضُدُ، شَكَوَايَ إِلَى أَبِي وَ عَزَاوَايَ إِلَى رَبِّي، أَللَّهُمَّ إِنَّكَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ حَوْلًا وَ أَشَدُّ بَأْسًا وَ تَنْكِيلًا. «ای پسر ابوطالب: همچون جنین که در پرده رحم بی حرکت پیچیده شده جامه بر خویش پیچیده و بی حرکت مانده ای، و مانند افراد متهم در خانه نشسته ای؟! (بیشتر) شهر عقابها را بر کندی و اینک مغلوب پرندهگان بی بال و پر شده ای (گروهی اراذل ناتوان بر تو غلبه کرده اند)؟! این پسر ابوقحافه (ابوبکر) است که عطای پدرم و روزی فرزندانم را به زور گرفت، و در مخاصمه با من پافشاری کرد، و در گفتار با من سرسختی و دشمنی ورزید تا آنجا که انصار یاری خود و مهاجرین خویشی و کمک خود را از من دریغ داشتند، و مردم از ستمی که بر من شده چشم پوشی کردند، چنانکه مدافعی و بازدارنده ای نیافتم، و از مجلس مخاصمه خشمگین بیرون آمدم و شکست خورده بازگشتم! از آن روز که تندی و شدت خود را وانهادی (و با اینان مدارا پیشه کردی) چهره خود را خوار ساختی، (بیشتر) گرگها را شکار کردی و (اینک با بردباری) برخاک نشسته ای، (در برخی نسخه ها ذکر شده: گرگها را شکار کردی و- اینک- مگسها تو را شکار کرده اند) (بحار چاپ قدیم مجلد هشتم ص ۱۲۲)، (و بدین ترتیب) گوینده ای را منع نمی کنی، و (در دفع دشمن) کار سودمندی انجام نمی دهی، و از من نیز کاری ساخته نیست، ای کاش پیش از آنکه مجبور به صبر و تسلیم و مدارا شوم و خوار گردم مرده بودم، خداوند عذرخواه من است در حالی که او- ابوبکر- ستمکار و تجاوزگر است و در حالی که تو (چنین) از من حمایت می کنی (و توانائی دفاع از من را نداری) (یعنی ستم او و ناتوانی تو در حمایت و دفاع از من، مرا به این گونه گفتار واداشته و من معذورم)، وای بر من در هر بامداد، وای بر من در هر شامگاه، پشتیان مرد و بازوان سست شد، شکایت من (از ظلمی که به ما کرده اند) به پدرم خواهد بود، و دادخواهیم به پروردگار، بار خدایا تو از آنان نیرومندتری و عذاب و کیفر تو سختتر است».

همدردی و دلداری دادن علی

امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ به دلداری آن گرامی پرداخت و فرمود: «لَا- وَبِئَلِّ لَكَ بَلِ الْوَيْلُ لِشَانِيكَ، ثُمَّ نَهْنِي عَنْ وَخِيْدِكَ يَا بَنِيَةَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِيَّةَ النَّبُوَّةِ، فَمَا وَنَيْتُ عَنْ دِينِي وَ لَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي، فَإِنْ كُنْتِ تَرِيدِينَ الْبُلْعَةَ فَرِزْقِكَ مَضْمُونٌ وَ كَفَيْلِكَ مَأْمُونٌ وَ مَا أَعْدَلُكَ أَفْضَلُ مِمَّا قَطِعَ عَنْكَ، فَاخْتَسَبِي اللَّهَ». «وای بر تو نیست بلکه وای بر دشمن توست، (تو وظیفه خود را انجام دادی) پس اینک خشم خویش فرو نشان ای دختر پیامبر برگزیده و یادگار نبوت، من (نیز) در دینم سستی نکرده ام و آنچه در توانائی من بود کوتاهی نمودم، اگر منظورت تأمین معیشت است روزی تو (از جانب خدا) تضمین شده و سرپرست تو (خدای متعال) مورد اعتماد است (و در امور تو کوتاهی نمی ورزد) و آنچه (از سوی خدا) برای تو آماده شده بهتر از چیزی است که از تو بریده شده (و از تو گرفته اند) پس (بر این امور و ستم آنان صبوری کن و) و پاداش آن را نزد خدا برای خود محسوب دار. زهرا (علیها السلام) عرض کرد: «حَسْبِيَ اللَّهُ وَ أَمْسِكْتُ» خداوند مرا کافی است و دست بازمی دارم و شکیبائی پیشه می سازم. (احتجاج طبرسی چاپ نجف ۱۳۶۸ قمری، ص ۱۳۱-۱۴۶، بحار الانوار چاپ قدیم مجلد هشتم ص ۱۰۵-۱۲۳، بیت ال-احزان محدث قمی ص ۱۱۵-۱۲۳، ریاحین الشریعه ص ۳۱۴-۳۴۱. و نیز: مکالمه زهرا با امیر مؤمنان علیهما السلام در بحار چاپ جدید ج ۴۳ ص ۱۴۸، و در امالی طوسی ج ۲ ص ۲۹۵-۲۹۶، و اشعاری که زهرا (علیها السلام) بر مرقد پیامبر خواند با اشاره ای در مورد غضب فدک در امالی شیخ مفید ص ۲۴-۲۵. و نیز: قسمتی از خطبه و مکالمه با امیر مؤمنان و اشعار در مناقب شهر آشوب ج ۲ صفحات ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و نیز:

قسمتی از اشعار در روضه کافی ص ۳۷۶).

اندوه و بیماری

پس از رحلت پیامبر (ص)، مصیبت‌های گوناگونی قلب زهرا (علیها السلام) را می‌فشرد و زندگی را برای او تلخ و غیر قابل تحمل می‌ساخت، از یکسو فقدان پیامبر (ص) برای او که به پدر گرامی خویش عشق می‌ورزید و هرگز تحمل فراق و دوری او را نداشت بسیار دردناک بود، و از سوی دیگر چنانکه گذشت غصب خلافت امیر مؤمنان، و غصب اموال و مایملک اهل بیت (ع) و نیز جسارت و بی‌حرمتی آنان- که حتی از آتش زدن خانه و شکستن پهلو و ساقط کردن جنین او خودداری نکردند- سخت وجود مطهر زهرا (علیها السلام) را جَسما و روحا آزرده می‌ساخت... همین مصیبت‌ها و رنج‌ها موجب آن است که در تاریخ می‌خوانیم زهرا (علیها السلام) پس از پیامبر (ص) همواره گریان و اندوهگین بود، و گاه به زیارت قبر پدر می‌رفت و بسیار می‌گریست (بیت الاحزان محدث قمی ص ۱۳۷ - منتهی الآمال ص ۱۶۳ - کنزالفوائد کراچکی ص ۳۶۰)، و گاه به مقابر شهدا می‌رفت و زاری می‌کرد (بیت الاحزان ص ۱۴۱ - منتهی الآمال ص ۱۶۴ - امالی صدوق ص ۱۲۱ - کشف الغمه ج ۲ ص ۶۰) و در خانه نیز جز گریه و عزاداری کار دیگری نداشت، و چون زاری آن گرامی مورد اعتراض مردم مدینه قرار می‌گرفت امیر مؤمنان (ع) برای او در گورستان بقیع کلبه ای بنا کرد که «بیت الاحزان» نامیده شد، و زهرا (علیها السلام) هر بامداد حسنین (ع) را برمی‌داشت و به آنجا می‌رفت و در میان قبرها تا شبانگاه می‌گریست، و چون شب فرامی‌رسید امیر مؤمنان (ع) می‌رفت و او را به خانه می‌آورد، تا آنگاه که بیمار شد و به بستر افتاد. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۷۷-۱۷۸، بیت الاحزان ص ۱۳۸).

اذان بلال

شدت اندوه زهرا (علیها السلام) در فراق پیامبر (ص) و آزرده‌گی او چنان بود که هر چیز نشانی از پیامبر داشت او را گریان می‌ساخت و بی‌طاقت می‌کرد: «بلال» مؤذن پیامبر (ص) تصمیم گرفته بود پس از آن بزرگوار برای دیگران اذان نگوید، یک روز زهرا (علیها السلام) فرمود دوست دارم صدای مؤذن پدرم را بشنوم، این خبر به بلال رسید و به احترام زهرا (علیها السلام) به اذان گفتن ایستاد، وقتی بانگ به «الله اکبر، الله اکبر» برخاست زهرا (علیها السلام) نتوانست جلوی گریه خود را بگیرد، و چون بلال به «أشهد أن محمداً رسول الله» رسید زهرا (علیها السلام) فریادی کشید و بیهوش شد. مردم به بلال گفتند: دست نگهدار که دختر پیامبر (ص) از دنیا رفت، و گمان کردند که آن گرامی فوت کرده است. «بلال» اذان را قطع کرد و آن را ناتمام گذاشت، وقتی زهرا (علیها السلام) بیهوش آمد از بلال خواست اذان را تمام کند ولی او نپذیرفت و عرض کرد: ای سیده بانوان، من از اینکه بانگ اذان مرا بشنوی بر جان شما بیمناکم. (بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۵۷ - بیت الاحزان ص ۱۴۰ - ۱۴۱).

ارشاد در بستر بیماری

سرانجام اندوه طاقت فرسای زهرا (علیها السلام) و صدماتی که در جریان هجوم مأموران بر آن گرامی وارد آمده بود او را از پای درآورد و رنجور و بیمار و بستری ساخت، در ایام بیماری امیر مؤمنان علی علیه السلام و «اسماء بنت عمیس» از او پرستاری می‌کردند (مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۴۹ - بحار ج ۴۳ ص ۱۵۶ و ۱۵۷ - بیت الاحزان ص ۱۴۷). و نیز گاهی برخی از بانوان و آشنایان به عیادت آن بزرگوار می‌آمدند. زهرا علیها السلام حتی در بستر بیماری نیز از بیان حق و ارشاد امت و افشای خیانت توطئه‌گران باز نایستاد، وقتی «ام سلمه» - از همسران محترمه پیامبر (ص) - به عیادت او آمد و پرسید: ای دختر رسول خدا (ص) شبت را چگونه صبح کردی؟ فرمود: «أَصْبَحْتُ بَيْنَ كَفْدٍ وَ كَرْبٍ، فَقَدَ النَّبِيُّ وَ ظَلِمَ الْوَصِيُّ، هُتِكَ وَاللَّهِ حِجَابُهُ مِنْ أَصْبَحَتْ إِمَامَتُهُ مُقْبَضَةً عَلَيَّ»

غَيْرِ مَا شَرَعَ اللَّهُ فِي التَّنْزِيلِ، وَ سَنَّهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي التَّأْوِيلِ، وَ لَكِنَّهَا أَحْقَادٌ بَدْرِيَّةٌ، وَ تَرَاتٌ أُحْدِيَّةٌ كَانَتْ عَلَيْهَا قُلُوبُ النَّفَاقِ مُكْتَمِنَةً لِامْكَانِ الْوُشَاةِ، فَلَمَّا اسْتَيْهَدَفَ الْأَمْرُ أُرْسِلَتْ عَلَيْنَا شَائِبَاتُ الْأَثَارِ مِنْ مَخِيلَةِ الشَّقَاقِ فَيَقْطَعُ وَتَرُ الْإِيْمَانِ مِنْ قَسِي صُدُورِهَا، وَ لَبَسَ - عَلَى مَا وَعَدَ اللَّهُ مِنْ حِفْظِ الرِّسَالَةِ وَ كِفَالَةِ الْمُؤْمِنِينَ - أَحْرَزُوا عَائِدَتَهُمْ غُزُورَ الدُّنْيَا بَعْدَ اسْتِنْصَارِ (انْتِصَارِ) مَمَّنْ فَتَكَ بِأَبَائِهِمْ فِي مَوَاطِنِ الْكَرْبِ وَ مَنَازِلِ الشَّهَادَاتِ» (مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۴۹- بحار ج ۴۳ ص ۱۵۶ و ۱۵۷- بیت الاحزان ص ۱۴۷). «صبح کردم میان رنجوری و اندوه، پیامبر از دست رفت، و وصی او (امیر مؤمنان علیه السلام) مورد ستم قرار گرفت، به خدا سوگند پرده حرمت او را دریدند که امامت و پیشوائی را بر خلاف آنچه خدای متعال تشریع فرموده و بر خلاف سنت و روش پیامبر (ص)، از دست او گرفتند، لکن این کار (به جهت) کینه های جنگهای بدر واحد است که دلهای منافقان آن را پنهان می داشت تا علیه ایشان سخنی گفته نشود، و چون کار بالا گرفت (و به منظور خود در مورد غصب خلافت نائل شدند، آن کینه ها آشکار شد) و باران شمشیر از ابر کینه و دشمنی بر ما فروبارید، پس زه و رشته ایمان از کمان سینه ها گسست (و ایمان خود را از دست دادند، و هر چند وعده الهی در مورد حفظ رسالت و دستگیری از مؤمنان مسلم است، اما آنان (توطئه گران) در اثر فریب دنیا به گونه ای زشت و ناروا به بهره های دنیوی خویش دست یافته اند، پس از آنکه از کسی که خون پدرانشان را در جنگها ریخته است بیعت خواهی (یا انتقامجویی) نموده اند».

عیادت بانوان و بیان حق

و نیز گروهی از زنان مهاجرین و انصار در بیماری زهرا علیها السلام برای عیادت خدمت او شرفیاب و از حال او جويا شدند، آن گرامی حمد خدا را به جای آورد و بر پیامبر (ص) درود فرستاد و فرمود: «أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَا كُنَّ، قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ، لَفَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ سَيَّمْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ، فَمُبْحًا لِقُلُوبِ الْحَدِّ وَ اللَّعْبِ بَعْدَ الْجِدِّ، وَ قَرَعَ الصَّفَاءَ وَ صَدَعَ الْقَنَاةَ، وَ خَتَلَ الْأَرَاءِ وَ زَلَلَ الْأَهْوَاءِ، وَ «بَسَّ مَا قَدَمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعِزَابِ هُمْ خَالِئُونَ» (سوره مائده آیه ۸۰). لا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبَقَتَهَا وَ حَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا، وَ شَنَنْتْ عَلَيْهِمْ غَارَاتِهَا، فَجَدَعًا وَ عَقْرًا وَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَيَحْتَهُمُ أُنَى زَعْرُوعُهَا عَن رَوَاسِي الرِّسَالَةِ، وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ الدَّلَالَةِ وَ مَهِيضِ الرُّوحِ الْأَمِينِ، وَ الطَّيْبِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ؟! أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينِ، وَ مَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام)؟، نَقَمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَكِيرَ سَيْفِهِ وَ قَلَّةَ مَبَالِغِهِ لِحَتْفِهِ، وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ، وَ نِكَالِ وَقَعْتِهِ، وَ تَنْمُرَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ تَالَلَهُ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمُحَجَّجَةِ اللَّائِحَةِ وَ زَالُوا عَنِ قَبُولِ الْحُجْبَةِ الْوَاضِحَةِ، لَرَدَّهُمْ إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُهُمْ عَلَيْهَا، وَ لَسَارِبِهِمْ سَيْرًا سُجْحًا لَا يَكْلِمُ خِشَاشُهُ وَ لَا يَكُلُّ سَائِرُهُ وَ لَا يَمِلُّ رَاكِبُهُ، وَ لَأَوْرَدَهُمْ مِنْهَا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا تَطْفَحُ ضَمْفَتَاهُ وَ لَا يَتَرْتَقُ جَانِبَاهُ، وَ لَأَصْدَرَهُمْ بَطَانًا وَ نَصَحَ لَهُمْ سِتْرًا وَ أَعْلَانًا، وَ لَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الدُّنْيَا بِطَائِلٍ وَ لَا يَحْطَى مِنْهَا بِنَائِلٍ، غَيْرَ رَى النَّاهِلِ وَ شَبَعَهُ الْكَافِلِ، وَ لَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ، (وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، وَ لَكُنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (سوره اعراف آیه ۹۶). «وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ» (سوره زمر آیه ۵۱). أَلَا هَلُمَّ فَاسْمِعْ وَ مَا عَشْتِ أَرَكَ الدَّهْرُ عَجَبًا! (وَ إِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبْ قَوْلُهُمْ» (سوره رعد آیه ۵). لَيْتَ شِعْرِي إِلَى أَيِّ سِتْنَادٍ اسْتِنْدُوا؟ وَ إِلَى أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا؟ وَ بِأَيِّ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا؟ وَ عَلَى أَيِّ دُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ اخْتَنَكُوا، «لَبَسَ الْمُؤَلَى وَ لَبَسَ الْعَشِيرُ»، (سوره حج آیه ۱۳). وَ «بَسَّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (سوره كهف آیه ۵۰). اسْتَبْدُولُوا وَاللَّهِ الدُّنْيَابِي بِالْقَوَادِمِ، وَ الْعَجْزُ بِالْكَاهِلِ، فَرَعَمًا لِمِعَاطِسِ قَوْمٍ «يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صِينَعًا» (سوره كهف آیه ۱۰۴). «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۲). وَ يَحْتَهُمْ «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (سوره يونس آیه ۳۵). أَمَا لَعَمْرِي لَقَدْ لَفَحْتُ، فَنَظَرَةٌ رَيْثَمَا تُنْجِحُ ثُمَّ اخْتَلَبُوا مَلَأَ الْقَعْبَ دَمًا عَيْطًا وَ دُعَا فَا مَبِيدًا، هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، وَ يَعْرِفُ التَّالُونَ غَبَّ مَا أَسَسَ الْأَوَّلُونَ، ثُمَّ طَبِئُوا عَن دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا، وَ اطْمَأَنَّنُوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا وَ ابْتَشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ وَ سَطْوَةِ مُعْتَدٍ غَاشِمٍ، وَ يَهْرَجُ شَامِلٍ، وَ اسْتَبْدَادِ مِنَ الظَّالِمِينَ، يَدْعُ فَيْئَكُمْ زَهِيدًا، وَ جَمْعَكُمْ حَصِيدًا، فَيَا حَسْرَتًا لَكُمْ! وَ أَنَّى

بِکُمْ وَقَدْ عَمِيتَ عَلَیْکُمْ أَنْزَلِمْکُمْهَا وَأَنْتُمْ لَهَا کَارِهُونَ؟!». «صبح کرده ام در حالی که به خدا سوگند دنیای شما را مکروه، و مردانتان را دشمن می دارم، آنان را (همچون لقمه ای تلخ و ناگوار) پس از آنکه به دهان آورده بودم دور افکنده ام، و پس از آنکه آزموده ام ناپسند یافته ام، زشت بادکندی (شمشیر) پس از تیزی، و بازی و بیهودگی بعد از کوشش و جدیت، و سستی عنصر و شکستگی نیزه، و نادرستی آراء، و انحراف و لغزش دلها، و آنچه نفسهایشان برای آنان پیش فرستاد بسیار بد و نارواست، و آن خشم خدا بر آنان است و در عذاب الهی جاودان خواهند ماند»، و ناچار قلاده این وزر و وبال بر گردن ایشان قرار گرفت و بار گران بر ایشان حمل گردید و خسران آن را از هر سو بر ایشان فرود آمد، پس نابودی و هلاک و دوری گروه ستمکاران را باد. شگفتا چگونه خلافت و پیشوائی را از بنیانهای استوار رسالت و پایه های نبوت و هدایت و محل نزول جبرل امین، و از دانای آگاه به امور دنیا و دین دور ساختند، همانا این زیان و خسروانی آشکار و مسلم است! و از ابوالحسن (علی علیه السلام) چه انتقادی دارند؟ به خدا سوگند از تندی شمشیر او، و بی باکی او در کشتن، و سرسختی او در سرکوبی دشمن و ستیزندگی او در نبرد، و خشمگینی او در راه خدا بدشان می آید، و به خدا سوگند (اگر پیشوائی او را می پذیرفتند) هرگاه از راه روشن منحرف می شدند و از پذیرش حجت و دلیل واضح می لغزیدند هر آینه آنان را به راه برمی گرداند و به پذیرش آن حجت وامی داشت، و ایشان را به آسانی (به سوی سعادت) سیر می داد چنانکه مرکب زخمی و رنجه نشود و رونده خسته و مانده نگردد و سوار آزرده و فرسوده نشود، و آنان را به سرچشمه ای جوشان و زلال و پر آب فرود می آورد که از آبی گوارا لبالب می بود، و از هیچ سو کدورت و ناصافی در آن راه نداشت، و آنان را سیراب می ساخت و بر ایشان در پنهان و آشکار خیرخواهی می کرد و خود از مال دنیا ثروت اندوزی و کامیابی نمی کرد، و از آن هدفی جز سیراب کردن تشنه و سیر کردن نیازمند گرسنه نمی داشت، و (آنگاه) بر آنان زاهد از خواهان دنیا و راستگو از دروغگو آشکار می شد، و (این وعده الهی تحقق می یافت که: «اگر اهالی آبادیها ایمان می آوردند و تقوی می ورزیدند برکاتی از آسمان و زمین بر آنان می گشودیم، اما تکذیب کردند و به جهت اعمالشان آنان را فرو گرفتیم»، و ستمگرانشان نتیجه اعمال زشت خویش را درمی یابند و نمی توانند خدا را عاجز سازند». الا، پیش آی و بشنو و اگر زنده بمانی روزگار شگفتی ها به تو نشان خواهد داد، «و اگر تعجب می کنی پس گفتارشان تعجب آور هم هست!» ای کاش درمی یافتم (و از این شگفتی بیرون می آمدم) که به چه استناد کرده اند! و به چه تکیه گاهی تکیه زده اند! و به چه رشته ای چنگ افکنده اند! و بر کدام ذریه ای تقدم و استیلا-جسته اند؟! «چه بد یآوری و دوست و معاشری اختیار کرده اند!» و «چه عوض زشتی است برای ستمکاران!» به خدا سوگند به جای سر، دم را و به جای کتف و شانه، پشت و سرین را برگزیده اند! به خاک مالیده باد بینی گروهی که «گمان می کنند کار نیکو کرده اند»، «آگاه باشید که آنان مفسدند ولی در نمی یابند». شگفتا «آیا کسی که به حق هدایت می کند سزاوارتر است که پیروی شود یا آنکه از هدایت بهره ای ندارد مگر آنکه راهنمائی شود؟ شما را چیست، چگونه حکم می کنید؟!». آری به جانم سوگند که زمانه آستن حوادثی است- پس اندکی مهلت بدهید تا نتیجه آشکار شود، آنگاه (به جای شیر) قدحی لبالب از خون تازه و زهر کشنده بدوشید، و در آن هنگام باطل پیشگان زیان می کنند و آیندگان عاقبت آنچه را پیشینیان اساس نهادند درمی یابند. پس اینک به از دست دادن دنیای خویش خشنود باشید و دلهاتان به نزول فتنه مطمئن باشد، و بشارت باد شما را به شمشیر برنده، و سلطه متجاوز ستمگر، و آشوب فراگیر، و استبداد ستمکاران که بیت المال شما را تصرف خواهند کرد و همگیتان را دور خواهند نمود، پس دریغا بر شما، و چگونه می توانید دریابید حال آنکه بر شما مشتبه شده و گمراه مانده اید، آیا شما را بر هدایت الزام و اجبار کنیم در حالی که آن را ناخوش دارید؟». زنهای مدینه گفتار آن گرامی را به مردن خویش بازگو کردند، و گروهی از مهاجرین و انصار به عذرخواهی خدمت آن بزرگوار رسیدند و عرض کردند: ای سیده بانوان، اگر ابوالحسن (علی علیه السلام) این مطالب را پیش از آنکه کار دیگران استوار شود و بیعت ما با آنان صورت گیرد بیان می کرد ما از او به دیگری رو نمی آوردیم! زهرا (س) فرمود: «إِلَیْکُمْ عَنی فَلَا عُدْرَ بَعْدَ تَعْدِیْکُمْ وَلَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِیرِکُمْ». «ساکت شوید، پس

از آنکه به عذر باقی روی آورده اید عذری پذیرفته نیست و پس از آنکه کوتاهی کردید فرمانی در کار نیست». (احتجاج جزء اول ص ۱۴۷-۱۴۹، بحار ج ۴۳ ص ۱۵۸-۱۷۰، امالی طوسی ج ۱ ص ۳۸۴-۳۸۵، کشف الغمه ج ۲ ص ۵۲-۵۳، بیت الاحزان ص ۱۴۵-۱۴۷).

عیادت خلیفه و روگرداندن زهرا

اذیت فاطمه اذیت پیامبر است شخصیت چشمگیر زهرا (علیهاالسلام) و بیانات بیدارکننده او، خلیفه و دستیارانش را بر آن می داشت که هر طور هست به صلح و آشتی با زهرا (علیهاالسلام) و دلجوئی از او تظاهر نمایند تا مبادا موقعیت خودشان در خطر واقع شود، به همین جهت وقتی ابوبکر و عمر شنیدند زهرا علیهاالسلام بستری است به عیادت او آمدند ولی زهرا (علیهاالسلام) آنان را نپذیرفت و اجازه ورود نداد. عمر از امیر مومنان علی علیه السلام تقاضا کرد برای ابوبکر اجازه بگیرد تا به عیادت آن گرامی بیایند و از او دلجوئی کنند، امیر مومنان که به جهت مصالح اسلام مدارا می فرمود پذیرفت و این موضوع را به اطلاع زهرا (علیهاالسلام) رساند، و او گفت: نه به خدا سوگند هرگز با او سخن نمی گویم تا پدرم را ملاقات کنم و شکایت کردار ایشان را نزد او برم. علی علیه السلام فرمود: من قول داده ام که برایشان از تو اجازه بگیرم. زهرا (علیهاالسلام) عرض کرد: خانه خانه توست و من همسر تو هستم و زنان در زندگی تابع مردانند، هر طور مایل هستی عمل کن. آنگاه چادر بر سر کشید و روی خویش به جانب دیوار کرد، و ابوبکر و عمر وارد شدند و سلام کردند، و زهرا (علیهاالسلام) پاسخشان را نداد، آنگاه آنان گفتند: از ما راضی باش خدا از تو راضی باشد! زهرا (علیهاالسلام) فرمود: چه چیز باعث شده که رضایت می جوئید؟ گفتند به بدرفتاری خویش اعتراف می کنیم و امید می داریم که ما را عفو کنی و خشم و آزرده گی که از ما در دل داری بیرون نمایی! فرمود: اگر در عذرخواهی خود راستگوئید موضوعی را می پرسم و شما پاسخ دهید، و من چیزی را از شما نمی پرسم جز آنکه می دانم از آن آگاهید. گفتند: هر چه می خواهی پرس! فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا از رسول خدا شنیده اید که می فرمود «فاطمه پاره تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است»؟ گفتند: آری! زهرا (علیهاالسلام) دستها را به جانب آسمان بلند کرد و گفت: «بار خدایا این دو مرا اذیت کردند و من از این دو به تو و پیامبر تو شکایت می کنم. نه به خدا سوگند هرگز از شما راضی نمی شوم تا پدرم رسول خدا را ملاقات کنم و به او خبر دهم شما چه کردید و او داوری کند». (کتاب سقیفه سلیم بن قیس ص ۲۵۴-کامل بهائی جزء اول ص ۳۱۰ و ۳۱۱-بیت الاحزان محدث قمی ص ۱۴۳ و ۱۴۴-علل الشرایع ج ۱ ص ۱۷۸ و ۱۷۹). (خشم و نارضائی زهرا (علیهاالسلام) نسبت به ابوبکر و عمر را و نیز وصیت او در مورد عدم حضور ابوبکر و عمر در تشیع جنازه و دفن و نماز بر او دفن مخفیانه او را عموم راویان شیعه و بسیاری از علمای اهل تسنن ذکر کرده اند، رجوع شود به: کشف الغمه ج ۲ ص ۵۳ و ۶۶ و ۶۸ و ۶۹-مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۵۰-۵۱-۵۳ و ج ۳ ص ۱۳۷-اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰-کنزالفوائد کراچی ص ۳۶۰ و ۳۶۱-بحار ج ۴۳ ص ۱۷۰ و ۱۷۱-منتهی الامال ص ۱۶۵-شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۵۰-تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۲۵ در وقایع سال ۱۱ هجری-تاریخ یعقوبی (چاپ بیروت) ج ۲ ص ۱۱۵ و ۱۲۶).

وصیت

وصیت به دفن شبانه و عدم حضور مخالفان در نماز و دفن زهرا علیهاالسلام در بستر بیماری آخرین روزهای زندگی خویش را می گذرانید، و هر ساعت بیماریش شدیدتر می شد و چون رحلت خویش را نزدیک دید امیر مؤمنان را فراخواند و عرض کرد: «پسر عمو، من مرگ خویش را احساس می کنم، و به زودی به پدرم ملحق خواهم شد، اموری را در نظر گرفته ام و می خواهم در مورد آنها به تو وصیت کنم». علی علیه السلام فرمود: «به هر چه می خواهی وصیت کن ای دختر رسول خدا». آنگاه بالای سر زهرا

(علیهاالسلام) نشست و سایرین را از اطاق بیرون کرد، زهرا (علیهاالسلام) عرض کرد: «پسر عمو! مرا هرگز دروغگو و خیانتکار نیافتی، و از آن هنگام که با من زندگی کرده ای هرگز در هیچ چیز با تو مخالفت نکرده ام». فرمود: «معاذالله، تو در امور الهی داناتر و نیکوکارتر و پرهیزکارتر و گرامی تر و خداترس تر از آنی که مورد مؤاخذه قرار گیری، مفارقت و فقدان تو بر من سخت و سنگین است و از آن چاره ای نیست، به خدا سوگند مصیبت پیامبر (ص) را بر من تازه کردی و رحلت و فقدان تو بسیار عظیم است، اِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ از این مصیبت که برایم بسیار فجیع و دردناک و تلخ و غم انگیز می باشد، و به خدا سوگند این مصیبتی تسلیت ناپذیر و بی پایان است». آنگاه ساعتی هر دو گریستند، و علی علیه السلام سر مطهر زهرا (علیهاالسلام) را بلند کرد و بر سینه چسباند و فرمود: «بهر چه می خواهی وصیت کن که من هر طور فرمان بدهی عمل می کنم و خواسته تو را بر خواهش خودم مقدم می دارم». عرض کرد: «ای پسر عموی رسول خدا (ص) خداوند به تو نیکوترین پاداش را عطا کند، به تو وصیت می کنم که بعد از من با خواهرزاده ام «امامه» ازدواج کنی زیرا او برای فرزندانم همچون خود من است، و مرد هم ناچار باید همسر داشته باشد». «پسر عمو، وصیت می کنم که برای من تابوت پوشیده ای (که حجم بدن دیده نشود) ترتیب دهی زیرا فرشتگان را دیدم که شکل آن را به من نشان دادند». فرمود: برایم توضیح بده که چگونه بود، و زهرا (علیهاالسلام) برایش توضیح داد و بعداً علی علیه السلام نیز برایش همانطور ترتیب داد. و عرض کرد: «وصیت می کنم که هیچ یک از کسانی که بر من ستم کردند و حق مرا گرفتند بر جنازه من حضور نیابند که آنان دشمن من و دشمن رسول خدایند (ص)، و مگذار هیچ یک از آنان و پیروانشان بر من نماز بخوانند، و م را شبانه هنگامی که چشمها در خواب است دفن کن» (بحار ج ۴۳ ص ۱۹۳- منتهی الامال ص ۱۶۵- بیت الاحزان ص ۱۴۸ و ۱۴۹- کامل بهائی جزء اول ص ۳۱۱- و خلاصه ای از این روایت در مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۷). و نیز امام باقر علیه السلام می فرماید: فاطمه (علیهاالسلام) در بستر وفات می گریست، امیر مؤمنان (ع) فرمود: بانوی من چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: برای آنچه بعد از من بر سر تو می آید گریه می کنم. فرمود: گریه نکن، به خدا سوگند هر چه در راه خدا بر سرم بیاید برایم مهم نیست. آنگاه زهرا (علیهاالسلام) به او وصیت کرد به ابوبکر و عمر اجازه ندهد که در نماز و دفن او شرکت نمایند، و امیر مؤمنان (ع) پذیرفت. (بحار ج ۴۳ ص ۲۱۸- بیت الاحزان ص ۱۲ و ۱۴۹).

شهادت

درگذشت زهرا و دفن شبانه زهرا علیهاالسلام در آخرین ساعت زندگی در حالی که حالش بهتر می نمود آب خواست و شستشو کرد و لباسهای نوی خویش را پوشید، و فرمود بستر او را رو به قبله بگسترند. (بحار ج ۴۳ ص ۱۷۲ و ۱۸۷- کشف الغمه ج ۲ ص ۶۴ و ۶۵- امالی شیخ طوسی ج ۲ ص ۱۵- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۸). و نیز از «اسماء» خواست عطر او را بیاورد و خود را معطر فرمود و لباس نماز خود را پوشید و در بستر خویش خوابید و به «اسماء» فرمود: «جبرئیل به هنگام رحلت پیامبر (ص) کافوری از بهشت برای او آورد که آن گرامی آن را به سه قسمت تقسیم فرمود، یک قسمت برای خودش و یک قسمت برای علی (ع) و یک قسمت برای من». و از اسماء خواست آن را بیاورد و بالای سر او بگذارد، آنگاه ملافه بر سر کشید و فرمود: «اندکی منتظر بمان و بعد مرا صدا کن، اگر پاسخ ندادم بدان که در گذشته ام». «اسماء» اندکی صبر کرد، آنگاه زهرا (علیهاالسلام) را صدا کرد و جوابی نشنید، فریاد زد: ای دختر محمّد مصطفی! ای دختر گرامی ترین انسانها... و چون جوابی نشنید ملافه را کنار زد و دید آن بانوی بزرگ به لقاء الله پیوسته است. خود را بر روی اندام مطهر او افکند و گریان او را می بوسید و می گفت: وقتی پدرت رسول خدا را ملاقات کردی سلام اسماء را به او برسان. حسن و حسین علیهماالسلام (که در آن هنگام کودکانی در سن هفت و هشت سالگی بودند) نیز وارد شدند و چون دریافتند آن گرامی از دنیا رفته است حسن (ع) خود را روی مادر افکند و او را می بوسید و می گفت: «مادر، پیش از آنکه روح از بدنم جدا شود با من حرف بزن». حسین (ع) پای مادر را می بوسید و می گفت: «مادر، من

فرزندت حسین هستم، پیش از آنکه دلم پاره شود و بمیرم با من سخن بگو». آنگاه آن دو گریان به مسجد رفتند و درگذشت مادرشان را به امیر مؤمنان علیه السلام خبر دادند، آن حضرت از شنیدن این خبر ناگوار بیهوش شد، حاضران آب بر صورتش زدند و او را به هوش آوردند، و او گریان و اندوهمند می نالید: «ای دختر محمد (ص)، خود را به وجود تو تسلیت می دادم، اینک بعد از تو از که تسلیت بجویم». آنگاه حسن و حسین (ع) را برداشته و به خانه آمد، و اسما همچنان کنار پیکر نازنین زهرا نشسته بود و می گریست. (بحار ج ۴۳ ص ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۴- کشف الغمه ج ۲ ص ۶۲، ۶۳: ۶۴- منتهی الآمال ص ۱۶۵- ۱۶۶- بیت الاحزان ص ۱۵۱، ۱۵۲- مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۶۴- کامل بهائی جزء اول ص ۲۹۳). خبر درگذشت بانوی بانوان منتشر شد، و صدای شیون از خانه های مدینه برخاست، بانوان بنی هاشم در خانه زهرا (علیها السلام) جمع شدند و چنان زاری می کردند که شهر منقلب شد، آنان می گریستند و ناله می کردند و می گفتند: ای سیده بانوان، ای دختر رسول خدا... مردم همه جمع شدند و می گریستند و منتظر بودند جنازه را برای دفن بیورند و در نماز شرکت کنند، اما ابوذر از خانه بیرون آمد و به مردم گفت: بروید، تشییع دختر پیامبر امشب به تأخیر افتاد، و مردم پراکنده شدند. چون پاسی از شب گذشت و مردم به خواب رفتند علی علیه السلام همراه حسن و حسین (ع) و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و برخی از بنی هاشم و خواص به دفن پیکر نازنین زهرا (علیها السلام) پرداخت، و شبانه او را دفن کرد و محل قبر را کاملاً مسطح نمود تا شناخته نشود، و تعدادی قبر دیگر نیز ترتیب داد و بر آنها آب پاشید تا مدفن واقعی زهرا علیها السلام معلوم نگردد. (بحار ج ۴۳ ص ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۷ و ۱۳۸- منتهی الآمال ص ۱۶۸- بیت الاحزان ص ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴).

تاریخ وفات و محل دفن

وفات زهرا علیها السلام بنابر مشهور هفتاد و پنج روز پس از وفات پیامبر (ص)، و در ۱۳ جمادی الاولی سال یازدهم هجری است و در برخی روایات نود و پنج روز پس از پیامبر و در سوم جمادی الثانی نیز ذکر شده، و در مورد محل دفن او برخی گفته اند در بقیع دفن شد، و برخی می گویند در خانه خود مدفون گردید، و تاکنون محل واقعی قبر آن گرامی معلوم نشده است، و همانطور که گفتیم امیر مؤمنان طبق وصیت زهرا (علیها السلام) او را مخفیانه دفن کرد و قبرهای دیگری نیز ترتیب داد تا قبر او شناخته نشود، و اصولاً وصیت زهرا (علیها السلام) برای اختفای مدفن و دفن شبانه او سند روشنی علیه غاصبان است، و این عمل بانوی بانوان بعد دیگری از مبارزات او بود که موجب می شد توطئه گران نتوانند بر جنایاتی که پس از رحلت پیامبر (ص) مرتکب شدند پرده بکشند، زیرا بدیهی است که اگر آنان افراد پرهیزکار و حقجوئی می بودند و خلیفه راستین پیامبر محسوب می شدند معنا نداشت که زهرا (علیها السلام) بر آنان خشمگین باشد و آنان را از شرکت در تشییع و نماز و دفن خود محروم سازد، و اختفاء مدفن سیده بانوان پرچم پایدار و غیر قابل استتار اعتراض و خشم او و سایر اهل بیت علیهم السلام نسبت به غاصبان است که برای اندیشمندان سراسر قرون حقایق جریانات پس از پیامبر (ص) را برملا می سازد. بی جهت نیست که در تاریخ می خوانیم: فردای آن شب که زهرا (علیها السلام) مخفیانه دفن شد ابوبکر و عمر که از این کار علی علیه السلام خشمگین بودند به او مراجعه کردند و اعتراض نمودند، و امیر مؤمنان فرمود: «... به خدا سوگند زهرا (علیها السلام) به من وصیت کرد نگذارم شما در تشییع و نماز بر او شرکت کنید، و من کسی نیستم که برخلاف فرمان و وصیت او عمل کنم». عمر گفت: «این حرفهای بیهوده را رها کن، من قبرها را خواهم شکافت تا او را بیابم و بر او نماز بخوانم» علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند اگر اقدام به این کار نمایی پیش از آنکه به منظور خود نائل شوی سر از تنت برمی دارم، و من در این مورد با تو جز به شمشیر معامله نخواهم کرد» (بحار ج ۴۳ ص ۲۰۵- ۲۰۶- بیت الاحزان ص ۱۵۸- علل الشرایع ج ۱ ص ۱۷۹، ۱۸۰). و «ابن عباس» می گوید عمر گفت: «... شما بنی هاشم هرگز حسد قدیم خود به ما را رها نمی کنید و کینه های درونی شما باقی است، به خدا سوگند تصمیم گرفته ام نیش قبر کنم و بر او نماز بخوانم». و علی

علیه السلام پاسخ داد: «به خدا سوگند ای پسر صهاک، اگر دست به چنین کاری بزنی دستت را کوتاه خواهم کرد، بدان که اگر شمشیرم را برهنه کنم تا خونت را نریزم آن را به غلاف برنمی گردانم». عمر شکسته شد و ساکت ماند، زیرا می دانست که علی علیه السلام وقتی قسم یاد کند طبق قسم خود عمل خواهد کرد. (بحار ج ۴۳ ص ۱۹۹، ۲۰۰- کتاب سقیفه سلیم بن قیس هلالی ص ۲۵۵، ۲۵۶- و شبیه به همین مضمون در بحار ج ۴۳ ص ۱۷۱، ۱۷۲ و در کامل بهائی جزء اول ص ۳۱۴).

اندوه وداع بر خاک زهرا

امام حسین علیه السلام می فرماید: هنگامی که زهرا (علیهاالسلام) بیمار شد به علی علیه السلام سفارش کرد امور او را پنهان دارد... و علی علیه السلام خود از او پرستاری می فرمود، و اسماء بنت عمیس رحمه الله علیها پنهانی به او کمک می کرد، و به هنگام وفات به امیر مؤمنان وصیت کرد که خودش کفن و دفن او را انجام دهد و شب هنگام او را دفن کند و قبرش را پنهان سازد، و امیر مؤمنان کفن و دفن او را انجام داد و محل قبر را محو کرد و پنهان داشت. هنگامی که کار دفن را به پایان برد و خاک از دست افشانند اندوهی جانکاه بر آن گرامی مستولی شد و اشک بر چهره اش دوید و گریان رو به جانب قبر پیامبر (ص) کرد و گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا، از من و دخترت که اینک در جوار تو فرود آمده و شتابان به تو ملحق شده است، ای رسول خدا شکیبائی من در مصیبت دختر برگزیده تو کم شد، و طاقت و توانائی من در فقدان او از دست رفت، جز آنکه مرا پس از مصیبت عظیم و مفارقت و فقدان تو در هر مصیبت دیگری جای تسلیت هست (مصیبت تو به قدری بزرگ است که هر مصیبت دیگری را تحت الشعاع قرار می دهد) چرا که ترا به دست خود در آرامگاهت مدفون ساختم و در آغوش من جان دادی، اِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. اینک امانت تو (زهرا (علیهاالسلام) بازگشت، و گروگان دریافت شد، و از این پس اندوه من جاودانی است و شبم به بیداری خواهد گذشت تا آنگاه که خداوند مرا به سرائی که تو در آن اقامت داری ببرد. و به زودی دخترت به تو خبر می دهد که چگونه امت برای ستم بر او همگروه شدند، پس همه چیز را از او بپرس و حال ما را از او جویا شو، و این چنین کردند در حالی که از رحلت تو چیزی نگذشته و یاد تو از میان نرفته است. و سلام بر هر دوی شما، سلام وداع کننده ای که نه از شما خشمگین است و نه رنجیده، خاطر، اگر بروم از روی ملالت و بی علائقی نیست، و اگر بمانم به جهت بدگمانی به آنچه خداوند به شکیبایان وعده داده است نمی باشد» (نهج البلاغه فیض ص ۶۵۱-۶۵۲، کشف الغمه ج ۲ ص ۶۸-۶۹-۷۰، مجالس مفید ص ۱۶۴-۱۶۵، امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۱۰۷-۱۰۸، اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۹-۴۵۸، بحار ج ۴۳ ص ۲۱۱-۲۱۲، بیت الاحزان ص ۱۵۵-۱۵۶، منتهی الآمال ص ۱۶۷-۱۶۹). اینک ما نیز در صحنه وداع و در پایان سخن همونا با اندوه امیر مؤمنان بر زهرای اطهر (ع) سلام کنیم: سلام بر تو بانوی بانوان... نخلهای خاک آلود فدک هنوز از ستمی که بر تو روا داشتند می گریند، زندگی تو گواه مظلومیت همه دودمان هایبیل است، همچنانکه وجود تو گواه قدس و عصمت خدا بر زمینیان بود... تا زیانه ای که بر پیکر نازنین تو فروکوفتند، تبری بود که بندگان بت به انتقام نابودی اصنام بر پیکر توحید ابراهیم فرود آوردند، همواره شرمسار باد دستی که بر گونه خداگون تو سیلی زد، دریغا دل اگر در غم تو پاره شود شگفت نیست، چرا که شکستن پهلوی تو عظیمتر از شکستن دیوار کعبه بود، و چون قامت ستوار ترا به ستم بر خاک نشانند دین از پای افتاد... با تمام دل بر تو می گرییم که نماد بهی بودی و ودیعه رحمت خدا بر آدمیان، و چون تو را کشتند انسانیت بی مادر شد و خون هایبیل از رگ حیات هر انسان در گستره تاریخ از نو جوشید، و مظلومیت داغ زخمی شد بر جبین زندگی مؤمنان، و حیات پژمرد و اوراق قرآن به تظاول طوفان پراکند، و علی (ع) تنها ماند... و بشریت در گرداب فاجعه افتاد. سلام بر تو! بانوی بانوان...

مشخصات کتاب

سرشناسه : قائمی علی ۱۳۱۶ -
 عنوان و نام پدید آور : در مکتب فاطمه علیها السلام مجموعه‌ای از مقالات و سخنرانی‌ها/ اثری از علی قائمی
 مشخصات نشر : تهران امیری ۱۳۷۱.
 مشخصات ظاهری : ۳۶۸ ص.
 شابک : ۱۸۰۰ریال ؛ ۵۰۰۰ریال: (چاپ چهارم) ؛ ۷۵۰۰ریال چاپ پنجم) ۹۶۴-۶۰۹۷-۶-۰۰۰ ؛ ۳۰۰۰۰ریال (چاپ هفتم) ۹۷۸-۹۶۴-۶۰۹۷۰۰-۱
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 یادداشت : چاپ اول ۱۳۷۱
 یادداشت : چاپ چهارم ۱۳۷۴
 یادداشت : چاپ پنجم ۱۳۷۵
 یادداشت : چاپ هفتم: ۱۳۸۶(فیپا)
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس
 موضوع : فاطمه زهرا(س) ، ۸؛ قبل از هجرت - ۱۱ق.
 رده بندی کنگره : BP۲۷/۲ق۴د۲
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳
 شماره کتابشناسی ملی : م ۷۲-۱۷۰

بخش ۱: مدخل**مدخل**

این بخش را با رعایت اختصار طرح و عرضه می‌کنم، آن هم تنها در دو فصل:
 فصلی از آن در معرفی این اثر است که در آن پس از ذکر مقدمه‌ای به تعریف کلمه مکتب پرداخته و آنگاه مکتبی بودن حیات فاطمه را مورد بررسی قرار می‌دهیم و نیز عرضه خواهیم داشت که فاطمه الگوی مکتب اسلام است و می‌تواند و باید مورد استناد و سرمشق زنان جامعه ما باشد.
 فصل دیگر آن در مورد ضرورت بحث از فاطمه است و می‌خواهیم بگوئیم که چرا از میان این همه مباحث و مسائل موجود به بحث و بررسی درباره فاطمه پرداخته‌ایم؟ - در توجیه ضرورت آن از حیات مکتبی زن در عصر ما از خواسته زنان در رشد، خواستاری‌ها در حل و رفع تعارضات موجود، از میله‌ها در زدودن آثار منفی تبلیغی علیه زن و اسلام، از ضرورت هشپاری زن برای ظلم زدائی، از نیاز به رهائی او از سرخوردگی‌ها بحث خواهیم کرد و البته با تکیه به این هشدار که کار معرفی فاطمه امری دشوار است و در عین حال بهره‌گیری از درس‌های حیات و جنبه‌های الگویی او امری ضروری است .

فصل ۱: در معرفی کتاب

مباحثی را که در پیش رو دارید شامل مجموعه‌ای است از بحثها و سخنرانی‌ها که در طی سنوات گذشته در مجامع عمومی و علمی، در سمینارها و کنگره‌هایی که به مناسب بزرگداشت یاد فاطمه (س) و یا به اسم روز زن برگزار شده بودند ایراد شده و یا به صورت نوشته‌هایی عرضه گردیده‌اند.

بخشهای مهمی از این مباحث را برای عرضه در مجلسی که در تهران طی دو سال متوالی در ایام فاطمیه تشکیل می‌شد تهیه دیده و در جمع عزیزانی که از نظر عده اندک و از نظر فضل و سخندانی در سطح نسبتاً بالائی بوده‌اند بصورت سخنرانی بیان داشته‌ام که بعدها پس از بررسی مجدد و اصلاح و تکمیل به صورت مدون درآمده و در این مجموعه جای گرفته‌اند. قسمت‌های دیگر آن نیز در شهرهای شیراز، قم، و... و یا در سمینارها عرضه گردیده‌اند.

مباحثی که هر کدام بصورت مقاله‌ای مستقل عرضه گردیده‌اند در معرفی زندگی فاطمه (س) دختر پیامبر اسلام و شؤون و حالات و مقامات و خدمات و مشی‌ها و مواضع و مبارزات و حق‌طلبی‌های او... می‌باشند و انسجام و بهم پیوستگی آنها بصورتی هستند که می‌توانند عنوانی نسبتاً جامع و درس‌آموز را بخود اختصاص دهند و به همین نظر ما آن را به نام در مکتب فاطمه (س) نامگذاری کرده‌ایم. اما چرا مکتب

این نامگذاری از روی آگاهی و بجا و مناسب بوده است بدان خاطر که:

- مکتب عبارتست از مجموعه‌ای از نظرات، باورها، مشی و روش‌ها در جنبه‌های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فلسفی و هنری و...

- برخی مکتب را عبارت از راه و روش زندگی، منطق زندگی و یا مجموعه‌ای از معتقدات فردی یا جمعی دانسته‌اند.

- گروهی آن را عبارت دانسته‌اند از طرز فکری جامع‌الاطراف و قابل اجرا و عمل در عرصه حیات فردی یا اجتماعی. هر مکتب ضمن اینکه فلسفه زندگی را نشان می‌دهد باید مجهز به منطق باشد، آرمان آفرین باشد، دیدها و نگرش‌ها را نسبت به مسائل ماده و معنی روشن سازد، مقررات آن ضوابط را نشان دهد، خط مشی و عملکردها را نشان دهد، شیوه‌های متغیر و متفاوت برای وصول به اغراض را تحت نظر گیرد و از آن دفاع و یا آنها را اصلاح کند.

- هر مکتب دارای دو جزء اساسی است: یکی اندیشه است که دارای جنبه زیربنائی است و دید و جهان بینی آن را نشان می‌دهد. معمولاً پیش فرض‌ها، مقبولات، نگرش‌ها، بینش‌های یک مکتب بر آن استوار است. و دیگری عمل است که در واقع نشان می‌دهد آنچه را که مکتب از نظر تئوری بیان می‌دارد به چه صورتی قابل پیاده شدن است. در واقع عمل پیوند خود را با اندیشه مکتب نشان می‌دهد. در مکتب بودن حیات فاطمه (س)

در این بررسی و مجموعه بحثها که درباره زندگی، حالات و مواضع، عملکردها و کلاً رفتار عملی فاطمه (س) است این باور وجود داشته که حیات فاطمه (س) معرفی کننده شیوه عملی اسلام و بصورت یک مکتب است. مکتبی که آن را وحی و هدایت عملی آن را شخص پیامبر و امیرالمؤمنین علی (ع) بر عهده و در تحت نظارت داشته‌اند و فاطمه (س) خود قهرمان اجرای آن مکتب است. آنچه را که فاطمه (س) آورده و اجرا کرده است از جانب رب العالمین است که به صورت وحی بر رسول گرامی اسلام (ص) القاء شده و او هم آنها را بدون کمترین غفلت و اشتباهی به دخترش تعلیم کرده است. فاطمه (س) خود معصومه است، در کنار پدری معصوم تربیت شده و با همسری معصوم پیوند زناشویی بسته و فرزندان معصوم و امام از خود تحویل عرصه جهان داده است.

پدرش رسول خدا (ص) و پیامبر خاتم است. آورنده قرآن و پیامبر خداوند است. دستورالعمل حیات سعادت‌مندانه بشر را تا روز واپسین در اساسنامه حیات بنام کتاب آورده، میزانهای و معیارهای حیات و رشد را به انسانها معرفی کرده و عملاً آنها را مورد آزمایش و اجرا و نمایش گذارده است و برای اتمام حجت به انسانها عرضه آنها را با بینات همراه نموده است و ۲۳ سال آئین اسلام

را با جنبه الگوئی خویش عرضه و تبلیغ کرده و راه و رسم عملی آن را به مردم آموخته است .

اما در آنچه که مربوط به حیات زنان است آئین اسلام را الگوئی تام و تمام ضرور بود تا خدای را بر آن نیز حجتی باشد. در دوران دعوت پیامبر در مکه آن رسالت عظیم را خدیجه ایفا کرد و پس از رحلت او و مخصوصاً در مدینه فاطمه (س) دختر او عهده‌دار ایفای آن شد.

بدین سان رسالت پیامبر در عین کمال و با عرضه ارائه الگوی مناسب انجام پذیرفت و مسأله مبنائی و اساسی ویژه‌ای باقی نماند که امت اسلامی بخاطر آن دچار سردرگمی باشد و خود پیامبر (ص) فرمود من برای شما همه آنچه را که مایه سعادت دنیا و آخرت شما است آورده‌ام. فاطمه (س) الگوی مکتب

فاطمه (س) الگوی مکتب اسلام است. بانوئی است که در دوران حیات کوتاهش مراحل مختلف دعوت و رسالت پیامبر را دیده و در خانه وحی رشد کرده و با شعاع وحی انس گرفته است. او در نقش‌های مختلفی که برای حیات زنان پدید می‌آید روزگار گذارنده و در هر عرصه‌ای نشان داده است که زن چگونه باید باشد.

- دختری بود برای پدر و مادر خویش و در این جنبه الگوئی راستین.

- همسری بود برای شوهرش علی که خود پیشوای شاهدان است.

- مادری بود نمونه برای فرزندان و پرورشکار نسلی شهید.

- مدیری بود برای کانون خانوادگی و در گرم داشتن آن در منتهای کوشش و تلاش.

- رهبری بود برای جامعه زنان و امر هدایت آنها را بر عهده داشت .

- تیمار داری بود برای مردم و امت پدر در عین رحمت و شفقت.

- و بالاخره در جامعه اسلامی زنی بود عاقله، کامله، مومن راستین، مجاهد و مبارز، حق گوی و حق طلب، متحمل و بردبار، دارای حیات احساسی توأم با تعقل، در جریان زندگی عملی اسلام، دارای مشی خاص در سیاست و اقتصاد، مدیریت و تربیت، بت شکنی و هدایت و...

اوبه تأیید دوست و دشمن، مورد عنایت پیامبر (ص) بود، سیده نساء العالمین بود، خیرالنساء بود و مایه فخر زنان، مجری کامل دستورات الهی بود و تابع خدا، همه حرکات و سکناتش درس آموز، راهگشا و دارای جنبه الگوئی و در خور تبعیت و رعایت و در کل شایسته که مجموعه‌ای از شیوه عملکرد و حیات او را بصورت مکتبی عرضه بداریم . کاری که ما انجام داده‌ایم

کتاب حاضر در بردارند سری مباحثی است که هر کدام تحت عنوانی مستقل عرضه و ارائه شده‌اند ولی در جمع همانند دانه‌های تسیح‌های در دنبال هم و در رشته‌ای قرار دارند که کلیتی را از حیات فاطمه (س) عرضه می‌دارند. نظم و انتظام مطالب در مواقع سخنرانی و عرضه بر اینگونه نبوده‌اند، ما در حین تدوین با جابجا کردن مباحث، آنها را در قالب این فصول و بخش‌ها درآورده‌ایم . من این کتاب را در ردیف سری آثاری قرار داده‌ام که در معرفی حضرات معصومین علیهم السلام بنگارش درآمده و در خور مطالعه عامه افراد مخصوصاً گروه نوجوانان و جوانان است. بدین نظر سعی شده است که کتاب در عین جامعیت و مستند بودن، به زبانی نسبتاً ساده‌تر عرضه و ارائه گردد اما اینکه در این راه تا چه میزان موفق بوده‌ام امری است که خوانندگان درباره آن باید قضاوت کنند.

من خدای متعال را سپاس گذارم که توفیق این خدمت ناچیز را به من عطا فرموده و مسألت دارم کفاف عمری همراه با توفیق عنایت فرماید تا این سری از خدمات را درباره دیگر حضرات معصومین علیهم السلام به پایان رسانم و هم امید است مطالعه این سری از آثار خوانندگان را مفید افتد و راه رشد و الگوگیری و تبعیت از اسوه‌های جاویدان مکتب اسلام را برای‌شان همواره نماید.

انشاء الله .

علی قائمی - پانزدهم ماه مبارک رمضان ۱۴۱۲

همزمان با سالروز ولادت امام مجتبی (ع) -

و آغاز نوروز ۱۳۷۱

فصل ۲: سخنی در ضرورت بحث

مقدمه

شاید برای عده‌ای از مردم عادی، اقداماتی از اینگونه، و بحث و بررسی درباره فاطمه (س) دختر پیامبر، امری غیر لازم و غیر ضرور به حساب آید و ذهنیت شان این باشد که مجالس و عظمت و منابر دائماً از حضرات معصومین علیهم السلام سخن دارند و خواستاران هدایت، راه صواب را از آنها بدست می‌آورند دیگر نیازی به ذکر اینگونه مباحث نیست و یا باید به مسائلی دیگر که در جامعه مشکل آفرینند و کمتر مورد عنایت نویسندگان و گویندگان قرار می‌گیرند پرداخته شود.

این طرز فکر اگر از دیدی درست باشد از دیدهای دیگر به صواب نخواهد بود. زیرا سیر حیات اجتماعی، با شیوه‌هایی که مردم در پیش گرفته‌اند حکایت از عدم تکافو و یا کم اثری آن تلاش‌ها دارد. وجود عیب و اشکال در فرستنده و گیرنده توجه به صورت و ظاهر امور بدون پرداختن به عمق‌ها، تکیه بر مباحثی که از نوع تکرار مکرراتند، بدون اتکاء به جنبه‌های مهم و اساسی، نخواهند توانست دیوار مقاومی در برابر سیل بنیان‌کن تبلیغات غلط و ناصواب ایجاد نمایند و یا در جامعه تحول و تغییری سازنده پدید آورند.

دستگاه‌های متنوع ارتباط جمعی که در خانه‌ها و برنامه آن‌ها در دلها استقرار یافته‌اند سرعت نفوذی برق آسا دارند و برنامه‌های تبلیغاتی سنتی از مجالس و منابر سرعت نفوذی ابر آسا. و حاصل این تفاوت اثری در حد واژگونه کردن افکار و حتی پوستین وارونه پوشاندن را از خود بروز می‌دهد و محصول آن چنان می‌شود که آن مستضعف فکری و آن زن غافل و جاهل الگوی حیات زنانه را در زنی باریگر آن هم نه مسلمان خلاصه می‌بیند، آنچنان که گوئی در این دیار و روزگار فاطمه‌ای و زینبی حضور نداشته‌اند و یا نامی از سمیه شهید، فضا و اسماء و... بگوشش نخورده است.

بدین سان تلاشی اینگونه به هر میزان که بسیار و حتی مکرر باشند کی می‌توانند در مقام تأثیر گذاری معادل و یا برتر آن دستگاهها باشند و از نفوذ و رنگ دهی آن‌ها بکاهند. کار و تلاش در این زمینه‌ها باید بسیار شوند و گوش‌ها و چشم‌ها را پر کنند و اندیشه‌ها را تحت نفوذ گیرند. در ضرورت این اقدام

اینکه در این برهه از زمان و تحت این شرایط، با وجود آن همه نوشته‌ها و آثار درباره فاطمه (س) باز هم سخن ولو مکرر ولی در چهره‌ای دیگر مطرح می‌کنیم به دلایل متعددی است که از آن جمله‌اند: ۱- حیات مکتبی زن:

زندگی مکتبی و عقیدتی در همه اعصار و برای همه زنان ضروری بود و در عصر ما به دلایل زیر ضرورتر و لازم‌تر به دلیل:

- تحولات سیاسی عظیم و پردامنه در جامعه جهانی و مخصوصاً در جامعه ما که در پس بیداری‌های نشأت گرفته از تجدید حیات مکتبی پدید آمده‌اند.

- وجود و پیدایش تضادهای جدید فکری و گرایش‌های متضاد که لازمه چنان تحول و بیداری‌هاست.

- خواستاری انجام وظیفه در این بحران برای آنها که در این عصر هم بمانند دیگر اعصار رضای خداوند را می‌طلبند.

- وجود و پیدایش جدید این باور که خدای می‌خواهد زن نیز همانند مرد به مرحله کمال مقدر خود برسد و توانائی انتخاب احسن را داشته باشد و سرمایه‌های باطنی و ظاهری او و بمیزانی هستند که تحقق این خواسته را برای او میسر سازند و او به منتهای سیر خود که وصول به عبودیت است برسد.

- و بالاخره دریافت این مسأله که وصول به سعادت جز در سایه حیات مکتبی میسر نیست .

- بدین سان عرضه راه و رسمی از آن حیات که عملاً سعادت آفرین بوده است می‌تواند راه وصول به این مقصد را هموار نماید و برای جامعه زنان رهنمودی باشد. ۲- خواسته زنان در رشد:

در عصر ما بر خلاف اعصار پیشین نوعی بیداری و هشیاری برای زنان پدید آمده که خواستار رشد خود شده‌اند، چنانند که گوئی از آن همه پای بندی‌های اسارت بار، و از آن همه وابستگی‌ها به ظواهر خفت آور سرخورده شده و می‌خواهند خود را از آن برهانند و اوج گیرند، در کمال اوج سر بر فلک بسایند.

در طریق تحقق این آمال و مقاصد، حرکت‌ها و نهضت‌هایی در گوشه و کنار جهان به راه انداخته‌اند و علیه جو و شرایط موجود به عصیان پرداخته‌اند. چه بسیار از آنان که در این طبقه راه عوضی رفته و از بیراهه و انحراف سر در آوردند و این امر حتی دامنگیر برخی از طرفداران مذهب نیز شده است .

ما در این مسیر کسانی را می‌شناسیم که به اسم مذهب از مذهب روی گردانند، دچار راه و روشی شده‌اند که بی مسئولیت است پای بند به اسلامند ولی نه اسلامی قرآنی، بلکه اسلامی که تفسیر آیاتش مبتنی بر ذوق و سلیقه شخصی، نشأت گرفته از هوای نفس و براساس توجیه دستگامهای تبلیغاتی غرب است .

مسلمانند ولی خود را فارغ از هر گونه عقوبت و جزای رفتار نامناسب می‌یابند. خود را متعهد می‌شناسند ولی گرفتار اشرافیتی لختی آفرینند. از آگاهی و علم که به گفته سقراط سرچشمه فضیلت‌هاست دور مانده و با تصنعی که دارند سیر قهقرائی را برای خود برگزیده‌اند.

اگر بحثها و بررسیها بتوانند گرهی از مشکل آنها بکشایند و راهی رابه سوی مقصدی سعادت آفرین به آنها نشان دهند خود خدمتی خواهد بود، در عین آنکه ضرورتی شرعی نیز به حساب می‌آید. قسمی از مقاصد این بررسیها تحقق چنین خواسته‌ای است و البته در همه حال اثر بخشی بشرط خواهندگی زنان از خداوند است . ۳- حل و رفع تعارضات:

گمان ما این است که بشریت امروز بیش از هر عصر دیگری دچار تضادها و تعارضات در زمینه‌های فکری، عاطفی، اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و حتی مذهبی است و خواستار آن است خویش را از این شرایط نامناسب رهائی بخشیده و راهی را به سوی سعادت خود برگزیند.

او در مسیر رشد خواهی با عوامل متباینی روبروست که هر کدام او را به سوئی کشانده و جهت می‌دهند این تضاد و تعارض در زندگی زن محسوس تر و دارای حضور بیشتر و در نتیجه فروریختگی عقیدتی و درهمی فکری برای او زیادتر است . او انسانی است که قرن‌ها در پی نجات از اسارت خود بوده و متأسفانه راه جدید را که برای خود برگزیده مجدداً او را به اسارت می‌کشاند. او در پی آن بود که گریبان خود را از چنگال عوامل اسارت بار دور ولی مجدداً به گریبانگیری دیگری دچار گردیده است .

- او می‌خواهد آزاد باشد ولی نمی‌داند از چه چیز؟ خواستار مدنیت است ولی در عمل گرفتار جاهلیت، راه مدنیت مسرفان، عیاشان و طاغوتیان را تعقیب می‌کند، در عین اینکه احساس می‌کند با شریعت و فطرت او سازگار نیست.

- زن امروز در پی رهائی از اسارت است ولی در نهایت اسیر آزادی ریائی دیگری است. درگیر پیله‌های اوهام و در زیر پرده‌های رنگارنگ آن محبوب مانده و نمی‌داند چگونه از این جهل‌ها، فریب‌ها، و پرده‌ها خود را نجات بخشد و چگونه از این بی‌هویتی بیرون آید. بحث و بررسی حیات فاطمه (س) می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد و آن دشواری‌ها و موانع رشد را از سر راه بردارد و زن را بیدار کرده و بخود آورد. ۴- زدودن آثار منفی تبلیغاتی :

دستگاههای تبلیغاتی امروز جهان در قالب آگاه کردن، متمدن ساختن و آزاد کردن زنان از قیدها و بندهای بشر ساخته، سعی دارند زن را در جهل و غفلت جدیدی غوطه دهند و او را چون گذشته ولی بگونه‌ای دیگر تحت استعمار خود نگه دارند. و در این راه ترفندهائی را به کار می‌بندند از آن جمله:

- عوامل و منابع هشیار کننده را مخدوش عرضه می‌نمایند
- اسلام را بعنوان آئینی قدیمی و غیر قابل استفاده برای دنیای امروز معرفی می‌نمایند.
- ارزش‌های شریف و رشد دهنده را به زیر سؤال می‌برند.
- در قالب تحریک عواطف می‌کوشند الگوهای ناصوابی را در اذهان جای دهند.
- و در نهایت اندیشه‌های سطحی ورزیده نشده را در مسیر خلاف قرار می‌دهند.

در چنین شرایط و احوال: احساس مسؤولیت آگاهان در پیشگاه خدا و وجدان باید نیرومند و بیدار باشد و خواستاری نجات از عوامل اسارت آورو دوری از شرایط انحطاط ایجاب می‌کند که به دنبال راه و شیوه‌ای روند که انسانها را در مقابل آن تبلیغات مقاوم سازد.

اینکه دستگاههای تبلیغاتی جهان مسأله نهضت و آزادی زن را مطرح کنند برای ما مسأله‌ای نیست و اینکه نهضتی برای آزادی زن پدید آید امری خلاف عقل و شریعت نخواهد بود. ولی بدان شرط که این حرکت در مجرای وقار و عفاف باشد، و هم با این قید که زن را کلفتی جدید با کمربندی زرین نسازند و بعید است که گردانندگان نهضت‌های موجود جهان با رعایت چنان قیود و شرایط به پیش روند و عمل آنها گمان و استبعاد را تأیید می‌کند.

عرضه و معرفی راه و روش فاطمه (س) و نوع مواضع او در رابطه با شرایط و عوامل زندگی به نظر ما بیداری آفرین و تبلیغ سوز است و می‌تواند نقش و اثر نفوذهای فاسد را بر اندازد و بدین نظر مفید و راهگشا و پیشگیری آن وظیفه هر انسانی است. ۵- هشیاری برای ظلم زدائی :

در نگاهی کلی و عمیق می‌توان گفت زن مظلومه تاریخ است. در طول قرن‌ها بر او ستم بسیار رانده‌اند و او را به سخت‌ترین و گاهی پست‌ترین کارها واداشته‌اند، نه او را قدرت تن و توانی جسمی بود که از خود به دفاع پردازد و نه توان علمی که به مبارزه فکری در اثبات و کسب حقانیت خود اقدام نماید. و بدین سان حیات شان حیاتی توأم با استضعاف بود.

در روزگاران ما نیز بسیاری از آنان به آرزوی دستیابی به آزادی به اسم تمدن و حقوق زن بازیچه دست استعمار شدند، گروهی از آنها به اسم استقلال اسیر و برده گشتند، جمعی از آنان ناخودآگاه در خدمت تبلیغات سرمایه‌داری و کسب درآمد برای دیگران درآمدند و برخی از آنها هم در گوشه و کنار این جهان وسیع در ردیف کالای مصرفی در کاباره‌ها و دانسینگ‌ها بساط عیش مطربان را رونق بخشیدند.

امروزه در بسیاری از نقاط جهان بعلت جهل و غفلت بعضی از زنان شرافت انسانی و معنویت او زیر سؤال است و متجاوزان و آلودگان در قالب آزادی زن در پی به یغما بردن شرافت او هستند در تبلیغ برای هم‌رنگ کردن آنها براساس مدلی که خود ساخته و بدان دلبسته‌اند همه تلاش خود را به کار می‌برند. بدین سان ستمی که در گذشته برای زنان بود بیشتر و خطرناک‌تر شد. آری آن روز ستم‌ها اغلب بصورت جسمی بودند و امروز به صورت فکری و معنوی، و طبیعی است که آثار این ستم گرانتر و سنگین‌تر باشد.

زن امروز در پی نجات خود از این مخمصه‌ها، در مبارزه به این ستم عظیم الگوئی برای ظلم ستیزی می‌طلبد و در این راه چه الگوئی برتری از فاطمه (س)، زن امروزه با بهره‌گیری از راه و رسم حق‌طلبی‌ها و مبارزه‌های فاطمه (س) می‌تواند علیه نظامات فاسد موجود عصیان کند و در برابر آنانکه حیات او را به بازیچه گرفته‌اند بایستد و زندگی خود را در نهایت در مسیر رضای خدا قرار دهد،

بویژه که موضعگیری‌های فاطمه (س) در مسیر رشد معصومانه و بدور از خلل است، آگاهی از شیوه زندگی او درس آموز و جرأت آفرین است و سعی در بکارگیری آن موجد رشد و جاودانگی است. ۶- رهائی از سرخوردگی‌ها: و بالاخره وضع زن در دنیای امروز چنان است که گوئی از این همه تبلیغات و آوازه‌گری‌ها، از این همه مکتب‌سازی‌ها و نغمه پراکنی‌ها، و از این همه تلاش‌ها در عین بی‌ثمری‌ها خسته و فرسوده شده و خواستار راه رسمی بی‌دغدغه‌تر است، راهی که هم شرور و مفسد را از او دور دارد و هم فطرت و وجدانش را قانع سازد.

زن امروز نه تنها در ایران، بلکه در همه جای جهان الگو می‌خواهد، نمونه موفق در زندگی سعادت‌مندان را جستجو می‌کند، اسوه‌ای در خور تبعیت را می‌طلبد، تا در سایه آن چگونه شدن و چگونه ماندن را دریابد و البته شرایط جو، و نسیم‌های ملایم که در عرصه‌های ملی و بین‌المللی در حال وزیدن‌اند، امکان وصول به چنین اغراضی را نوید می‌دهند. و عظمت و جلال زن در گرد بهره‌گیری از این فرصت و قرار گرفتن در مسیر ورزش این نسیم ملایم است.

در این بحران جهانی و در این عصر پر از آشفتگی و تضاد و تعارض، در میان انبوهی از این درهمی و آشوب، معرفی فاطمه (س) و راه او می‌تواند پویندگان حق را اقناع کند و آرزوها و مقاصد را که زن‌قرنها در جستجوی آن بود تحقق بخشد. ارزش معرفی شخصیت‌ها:

علامه بر توجه به موارد فوق به این نکته نیز توجه کنیم که اصولاً در راهیابی به یک مکتب و شیوه‌های حیات مکتبی به غیر از مطالعه در ابواب و فصول تعالیم مکتب ضروری است به مطالعه جوانب و ابعاد حیات شخصیت‌های آن مکتب نیز پردازیم. این اقدام از آن بابت است که آنان نمونه‌های عملی مکتب خویشند و راه و رسم عملی آنان درس آموز و هدایت‌کننده‌اند.

در آشنائی به اسلام به غیر از مطالعه در کتب و ابواب فقهی ضروری است به مطالعه زندگی سران و بزرگان، مخصوصاً حضرات معصومان علیهم السلام و شاگردان و پیروان راستین آنها از صحابه و تابعین پردازیم و بکوشیم کشف کنیم، آنان چگونه تربیت شدند؟ چگونه زیستند؟ و در عرصه حیات مکتبی خود چه کردند؟ و چرا چنان کردند؟ و هم در طول مدت زندگی‌شان از فکر و بینش و عمل، در موضعگیری‌ها و مقابله‌ها چه آثاری را از خود بر جای گذاردند؟ و...

در سایه چنین بررسی‌ها است که می‌توان مایه‌های اولیه زندگی را بدست آورده، درس چگونه زیستن را از آنها آموخت و نیز با تکیه بر عمل به دستورات و راه و روش آنها جلوی بسیاری از سقوطها و انحطاطها را سد کرد و این شیوه شاید از مهمترین و بهترین شیوه‌های رشد و تربیت باشد ضمن اینکه جداً مورد سفارش اسلام نیز هست.

امروزه که خطر سقوط فکری دامن عده‌ای را گرفته و به گروهی دیگر هم نزدیک گردیده است به نظر ما با اتکای به چنین شیوه‌ای می‌توان از خطر جست و سنگری محکم برای حفظ و صیانت از خود و دفاعی جانانه از عقیده و فکر پدید آورد و این امر خود رسالت و مسوولیت آگاهان را بیشتر می‌سازد. در کار معرفی فاطمه (س)

درباره فاطمه (س) چه بگوئیم که دیگران گفتنی‌ها را گفته و در شأن و موقعیت او داد سخن داده‌اند. مؤلف کتاب فاطمه الزهراء، بیش از ۲۵۰ جلد کتاب چاپی و حدود ۵۰ جلد کتاب خطی را که در معرفی او نوشته شده‌اند ذکر کرده است. مطالعه این کتب و آثاری از اینگونه، عقول را می‌پروراند، افکار و نفوس را به سوی عالم برتر جهت می‌دهد و در درون انسان روشنائی و صفائی پدید می‌آورد.

در عصری که ابرهای مادیت می‌روند تا جلو نور حقیقت را بگیرند، و در دوره‌ای که بشریت جز لذت مادی و غریزی چیزی را لذت نمی‌شناسد، نور و فروغ فاطمه (س) می‌تواند راه ما را روشن و انسانیت را که مصداقش غریب و خود در تبعید است حیات نو و حضوری ببخشد و این بشرطی است که در درون ذهن خود دریچه‌ای را به سوی شناخت فاطمه (س) بگشائیم.

اگر به لذتی که فاطمه (س) در سایه حیات مکتبی بدست آورد دست یابیم چنان خواهیم شد که دیگر لذات موجود را لذات

نخواهیم خواند و اگر نور و پرتو درخشان فاطمه (س) را در جانها و دلها روشن سازیم دیگر به درخشندگی هاو نورافشانیهای این جهان دل را خوش نخواهیم ساخت. در ترک لذات این جهان لذتی است که ادراک آن را زاهدان و پاکان و آنها که تحت اسارت و تملک دنیا قرار نگرفته‌اند ادراک می‌کنند. تعمق در حیات فاطمه (س) و شیوه و سیرت او زمینه چنان ادراکی را در آدمی فراهم خواهد ساخت. درسها از فاطمه (س)

فاطمه (س) را معرفی می‌کنیم و تاریخ حیات او را از نظر می‌گذرانیم، با این باور و اعتماد که سراسر زندگی او درس است، درس چگونه زیستن است، چگونه زن بودن، چگونه مبارزه کردن، درس هدفداری و ایده‌داری و بدنبال هدف ارزنده تا پای جان دوییدن و ضربات دردانگیز غلاف شمشیر را تحمل کردن و از دفاع دست برداشتن، درس مسؤولیت و تعهد، درس وظیفه‌شناسی، درس نیایش و بندگی خدا، درس همسری و همسر داری، درس مادری و فرزند پروری، درس سنگر سازی خانه، درس مدیریت و هدایت، درس رشد و اعتلاء، درس اوج‌گیری و پیشرفت، از خاک سر بر آوردن و در خاک فانی نشدن، درس صیروت و شدن، درس جهد جدی برای وصول به مقام قرب، و پا بر فرق همه مادیات نهادن و ورود به مقام قربی که در آن دیدار بی‌پرده یار ابدی میسر گشتن و در خوان رضوان و جنت او در عین راضیه و مرضیه بودن داخل شدن.

در این دوران گیجی و بهت‌زدگی و حیرت فکری، در این دوران تصادمات و تعارضات فکری و بالاخره در عصر جاهلیت نو، که همگان را نیاز به شرکت در درس و کلاس و تعلیم خداوندی است فاطمه (س) می‌تواند معلمی درس آموز و کتاب درسی بانوان ما تاریخ زندگی فاطمه (س) و تصمیم جدی شان در این راه عامل رشد و سعادت باشد. بهره‌گیری‌ها از درس‌های فاطمه (س) درس‌های فاطمه (س) برای همه انسانهاست، مخصوصاً برای زنان جهان، و این بدلیل زن بودن فاطمه (س) و قابلیت تطابق مسائل زنان با اوست و هم به دلیل چند بعدی بودن حیاتش، و حضور او در عرصه‌های گوناگون، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است.

این دروس جامع و همه‌جانبه و در نهایت بصورت مکتبی قابل عرضه‌اند و این مسأله‌ای نیست که تنها ما مدعی آن باشیم توصیه‌های رسول خدا (ص) در دوستی فاطمه (س) و انتساب آن دوستی به دوستی خود و سرانجام به دوستی خداوند خود رمزی برای الگوگیری از اوست.

آری، فاطمه (س) زنی است که در چهارده قرن قبل می‌زیسته ولی بعلت خاتم بودن مکتبش امروز هم می‌تواند نقش راهبری و هدایت انسانها، بویژه زنان را داشته باشد. او در دنیائی منهای منهای صنعت می‌زیسته است ولی شیوه زندگی و راه و رسم تکامل او چنان است که گوئی زنان امروزی در دنیای صنعت بیش از دیگران به درس آموزی از او نیاز دارند.

ما در این زمینه شکی نیست که اگر دنیای غرب، با همه فرورفتگی‌ها در مادیت و لذات مادی، تصویر صحنه‌های حیات فاطمه (س) را آنچنان که بود ببیند، متحول می‌گردد، در اندرونش دگرگونی ایجاد می‌شود، و به سوی راه و رسم او روی می‌آورد و ما مواردی بسیار از این تجارب را در طول زمان به آزمایش گذارده‌ایم و اثراش را دیده‌ایم این توفیق بدان خاطر است که انسان را فطرتی الهی و خدا آشناست و اگر با حقایق سره و خالص برخورد و آشنائی پیدا کند تسلیم جاذبه‌های آن می‌شود. جنبه الگوئی فاطمه (س)

فاطمه (س) الگوست، الگوی کار، الگوی عالی انسانیت، الگوی عشق و پرستش، الگوی خود آگاهی مستمر، الگوی تقوا و شرف و عفت، الگوی بیداری وجدان، الگوی عصمت و کرامت، الگوی عقل و کیاست، الگوی زنان مسلمان و در همه آنها اسوه‌ای شاهد و نمونه‌ای عالی و درخشان از تربیت محمد (ص).

الگوگیری از فاطمه (س) موجب فطام از شر و فطام از آتش است زیرا که خود او بدان خاطر فاطمه (س) نامیده شد که از شر و آتش باز داشته شد. (و انما سمیت فاطمه (س) لانها فطمت عن الشر، و انما سمیت فاطمه (س) لانها فطمت عن النار.)^(۱)

این مایه افتخار جامعه اسلامی زنان است که الگوئی چون فاطمه (س) دارند که معصومه است و محصوره از گناه و مایه ننگ است برای آنها که با وجود فاطمه (س) بدنبال الگوئی دیگرند و از او سر بر تافته و یا قدرش را نشناخته‌اند. زنان و فاطمه (س) فاطمه (س) زنی است که وجود او منشأ خیر بسیار و سببی برای برهم زدن شیوه‌ها باورهای نادرست گذشته درباره زنهاست. او موجد راه و روشی جدید در حیات زنان و خود عامل بدان است. به شیوه‌هایی پرداخت که برای همه زنان و برای همیشه می‌توان درس آموز باشد.

فاطمه (س) بدلیل معصومه بودنش الگوئی قابل اعتماد است، راه و سیر او می‌تواند بر جانها و روانها حاکم گردد. وجودش در سراسر عمر با هیچ بدی نیامیخته و راه و رسمش بی هیچ مشکلی در همه اعصار و در همه جوامع قابل اجرا و عمل است، عملی که مایه نجات زن در شرایط ناگواری که برای او ایجاد شده و می‌رود که او را تا سر حد سقوط به پیش براند.

اگر در جامعه بشری امروز سر در گمی‌هاست، و اگر در بین نسل نوریسیده بی‌بند و باری وجود دارد، و اگر در بین جمعی و نسلی لغزش و انحرافی بچشم می‌خورد بدان خاطر است که زنان امروزی به مکاتبی وابسته شده‌اند که در آنها نارسائی‌های عمیق بچشم می‌خورد، به الگوهای دل‌بسته‌اند که در خور اعتنا نیستند، و چهره‌هایی از خود پدید آورده‌اند که هویت و اصالت آنها را به زیر سؤال می‌برد.

آری، اگر الگوها از نوع الگوهای ظاهری و تصنعی نبودند، اگر لذایذ منحصر به لذایذ نشأت گرفته از مادیات نبود، و اگر رشد آدمی تنها در چهار چوب رشد مادی مورد توجه نبود شاید برای جامعه زنان مهجوریت کمتر بود و یا اسارت و تسلیم محدودتر بود. مشکل اساسی زنان در همه جای جهان و از جمله در جامعه اسلامی‌مان در این است که از تنه اصلی خود جدا شدند از خود گسستند و به غیر پیوستند، و این نابسامانها فریاد و انعکاسی شکوه‌آمیز از آن جدائی‌هاست. در همه حال

فراموش نکنیم که سخن درباره فاطمه (س) است، فاطمه‌ای که لقب زهرا دارد، یعنی درخشان و درخشنده، در میان امت اسلام او چون گوهری تابان است و بر تارک زنان جهان چون افسری پرتو افکن در سری مباحث بعدی ما سعی بعمل خواهد آمد گوشه‌هایی از پرده‌های حیات او را بالا زنیم و در رفع این محجوبیت در حدود امکان اقدامی کرده باشیم. اقدام ما نیز در این مسیر کامل نخواهد بود که زیرا به تناسب فرصت و جو محض انس و سخن مطالب گرد آمده‌اند.

اللهم صلی علی فاطمه (س) بنت نبیک و زوجة ولیک و ام السبطين، الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة و السلام علیهم و علیکم و رحمہ الله و برکاته .

----- ۱- ص ۱۵ ج ۴۳ بحار.

بخش ۲: در معرفی فاطمه (س)

در معرفی فاطمه (س)

این بخش دربرگیرنده سه بحث است و هر کدام در حد خود بحثی مستقل و کامل ولی جمع آن بهم پیوسته و مکمل هم . فصلی از آن در مورد خانواده و تربیت فاطمه (س) است. در این بحث سعی داشتیم فاطمه (س) را از نظر حسب و نسب معرفی کنیم درباره پدرش حضرت ختمی مرتبت (ص) سخن کم گفته‌ایم اما درباره مادرش خدیجه چون کتب و آثار اندک است بحث بیشتری داشته‌ایم از ازدواج خدیجه با پیامبر از تکون جنین فاطمه (س) و ولادتش سخن گفته و پس از بررسی کوتاه در تاریخ ولادت او به توجه اسامی و القاب او پرداخته و تربیت او را در دوران خردسالی مطرح کرده‌ایم .

فصل دوم آن درباره مقام و رتبت فاطمه (س) است در آن سعی کرده‌ایم به وصف او اگر چه ناقص است بپردازیم و برتری او را از فرشتگان و فضل او را در حسب و نسب بر دیگران بیان داریم - آنگاه کوشیده‌ایم براساس اسناد و روایات نشان دهیم که فاطمه (س) مصداق آیات بسیاری از قرآن کریم است و نیز سخن دیگران و تعبیراتی که درباره او ذکر کرده‌اند بیان داریم. از شرافت و عصمت فاطمه (س) سخن گفته‌ایم و هم از مقام علم و تقوایش، از آبروی او نزد خدا بحث کرده‌ایم و از مقام شفاعتش در روز حشر و در نهایت و با درود بر فاطمه (ص) این فصل را به پایان آورده‌ایم.

فصل سوم بحث ما درباره محوریت فاطمه (س) است. در آن سعی کرده‌ایم نشان دهیم فاطمه (س) در خاندان پیامبر نقش محوری مهمی را ایفا کرده است. او محور عصمت و رسالت، محور اهلیت، محور امامت و خلافت راستین پیامبر و حتی محور خلقت و آفرینش است او برای امروز بشریت هم می‌تواند محوری باشد و شیوه زندگی او و رفتار و عملکردش محور حیات زنان امروزی ما گردد. البته بدان شرط که آنان طالب سعادت و جاودانه باشند.

فصل ۳: خانواده و تربیت او

مقدمه

سخن از فاطمه (س) است و معرفی او، و البته در محدوده حسب و نسب، ولادت و نامگذاری او بگونه‌ای اجمالی تا شناختی سطحی از ریشه و تبار او حاصل آید. اما در همین تلاش مقدماتی نیز ما با دشواری‌هایی بشرح ذیل مواجهیم:

۱- دشواری در محدودیت ثبت تاریخی که بسیاری از اطلاعات لازم از وقایع و جریانات بصورتی مدون وجود ندارند.
 ۲- اختلاف در رأی و نظر مورخان که برخی از آنها استناد تاریخی را ملاک بحث خود قرار داده‌اند گروهی استناد عقلی را. آشفتگی و درهمی اسناد در این زمینه فوق‌العاده است.
 ۳- آمیخته بودن شگفتی‌های واقعیت زندگی او، با پاره‌ای از استبعادهای فکری و عقلی که موجب شد مورخی آن را بکلی نادیده انگارد و اصولاً وارد آن بحثها نگردد.

۴- دور ماندن ما از اصل جریان‌های تاریخی بعلت فاصله زمانی بسیار و نفوذ دست تحریف در اسناد و احیاناً اعمال غرض برخی از مورخان و برخورد خطی و مسلکی با وقایع.

۵- آمیختن بسیاری از مسائل و حوادث با تعصب‌های، اغراق گوئی‌ها، و در مواردی هم تخفیف‌ها و کاستن‌ها از شأن و رتبت و موقعیت او، واقعی جلوه دادن امری را که شاید هرگز واقع نشده بود و یا اصل مسأله به گونه‌ای دیگر بوده و مورخ آن را با رنگ مذاق خویش وفق داده است.

در همه حال این مائیم و آن هم تاریخ. اسنادی در دستند که تکیه‌گاه ما جز بدانها نمی‌تواند باشد. گو اینکه در مواردی با استحسان عقلی می‌توانیم بحقایقی دست یابیم ولی بعلت شگفتی‌های عظیم خلقی و خلقی در فاطمه (س) و استثنائی بودن شرایط او، همه‌گاه به آن هم نمی‌توان تکیه کرد. و ما در عین چنان دشواری‌ها و محدودیت‌ها خواستیم به ترسیم چهره‌های واقعی از شخصیت فاطمه (س) بپردازیم و طبیعی است که توفیق ما در این راه اندک باشد. پدرش

پدرش محمد مصطفی (ص) خاتم انبیاء و آخرین تن از سفرای الهی، عقل کل و هادی سبیل است. رمز خلقت است و سبیل آفرینش به برکت او خلقت افلاک است و انجم، و در سایه بعثت او نظام حیات اسلامی و رشد و سعادت بشر.

اینکه رسول خدا (ص) چگونه انسانی بود و در گرو خدمتش چه رشدها و پیشرفتهائی برای بشریت پدید آمدند خود بحثی پر دامنه است که عرضه آن دفتری جداگانه را می‌طلبد و به بحمدالله آثار مکتوب در این زمینه اندک نیستند. بدین خاطر ما وارد آن بحث نمی‌شویم و تنها به این مطلب بسنده می‌کنیم که:

فاطمه (س) ثمره وجودی پیامبر (ص) و تربیت شده و در دامان او، آن هم در دوران بعثت است. بدین سان هرگونه بحث و سخنی که در اسلام راجع به تربیت و سازندگی است توسط پیامبر درباره او پیاده شده و حق است که فاطمه (س) را تربیت یافته‌ای مدل و اسوه برای دنیای اسلام بشناسیم و اگر از ما پرسند که اسلام در تربیت دختران به کجا می‌خواهد برسد پاسخ صریح آن این است که می‌خواهد چون فاطمه (س) پیروانند. مادرش

مادرش خدیجه است، زن سرشناس عرب و از متشخص‌ترین آنها، از خاندانی که اغلب اعضایش متفکر بودند و صاحب مقامات علمی. پدرش مدافع کعبه و مقاومی سرسخت که نگذاشت حجر الاسود توسط پادشاه یمن از خانه کعبه کنده و ربوده شود، جدش جزء گروه حلف الفضول و مدافع مستضعفان، پسر عمویش ورقه بن نوفل فردی که در جلسه سری سران جاهلیت بت پرستی را کار لغو و بیهوده کرده بود و با شنیدن جریان وحی و نبوت سر پیامبر را بوسید و مراتب را به او تبریک گفت و به او عده یاری داد و... (۱)

اما خدیجه خود زنی است که از قریش، صاحب مال و ثروت بسیار، در عین جمال معنوی متعدد. شافعی در کتاب خود می‌نویسد کانت خدیجه اوسط نساء قریش نسباً و اعظمهم شرفاً و اکثرهم مالا و کانت تدعی فی الجاهلیه، طاهره. (۲)

او از لحاظ نسب در جامعه قریش زنی متوسط و از نظر شرافت بزرگترین آنها و از نظر مال و ثروت در سطح نسبتاً بالایی بود و او را در جاهلیت طاهره می‌خواندند.

زنی بود، باصفات عالی و پاکیزه که زکیه‌اش نیز می‌نامیدند. پناه زنان و دختران بی‌پناه بود و ام‌الایتامش می‌خواندند. زنی بود با گذشت و ایثارگر، ملکه‌ای بود جلیله و علی‌الاطلاق در مکه، که در سایه علاقه به معنویت، تلاش و کوشش بسیاری در خدمت به مردم داشت و در مسیر تجارت و کار، در آمدی بدست آورده و بخشی از آن را در خدمت به محرومان صرف می‌کرد. ازدواج با پیامبر:

پس از مرگ همسر اول (و شاید همسر دوم) بعلت ثروت و شهرت، و هم بعلت پاکدامنی و طهارت خواستگاران بسیار برای او می‌آمدند. ولی او به همه آنها پاسخ منفی می‌داد. اما او محمد (ص) را که بعدها به پیامبری رسید امین و راستگو یافته و آثار عظیمی از نجابت و عزت در او سراغ داشت. خود به وسیله پیام رسانی به او پیشنهاد ازدواج داد و تقاضای همسری با او را کرد. و عرضت نفسها علی النبی و قالت یابن عم انی رغبت فیک لقرابتک منی، و شرفک من قومک و امانتک عندهم و حسن خلقک و صدق حدیثک (۳) خود را بر پیامبر عرضه کرد و گفت ای پسر عم، بخاطر خویشاوندی و نزدیکی تو با خود به تو رغبت دارم، و هم بمناسبت برتری شرافت تو و امانت تو در نزد آنان و اخلاق خوش تو و صدق سخن تو خواستار ازدواج تو شده‌ام.

و این یک درس است برای همه آنان که در پی ازدواج و اختیار همسرند. زنان با کمال و فهمیده در ازدواج به دنبال ملاک و معیاری می‌روند که زندگی ساز و سعادت آفرین باشد. تنها در پی قد و قامت رشید، چهره زیبا، و مال و ثروت نیستند که آن جنبه‌ها در عین اینکه بد نیستند اصالت ندارند. زندگی سعادت‌مندانه زوجین در سایه شرافت و ایمان است، امانتداری و پاکی است، حسن خلق و صدق حدیث است و دیگر امور باید تحت‌الشعاع آن قرار گیرند. برگزاری ازدواج

ازدواج صورت گرفت، با شکوه و عزتی در خور آنان و این درست به هنگامی است که پیامبر جوانی مجرد است و ۲۵ سال از عمرش می‌گذرد و خدیجه به روایت ابن عباس ۲۸ سال (۴) او و به روایت مشهور ۴۰ سال دارد و زنی بیوه است و البته در آنجا که مسأله کفویت اعتقادی مطرح باشد مسأله تفاوت سن و بیوگی تحت‌الشعاع قرار خواهد گرفت.

ازدواج شان ازدواجی موفق بود و این دو از وصل هم راضی و دلشاد بودند و تاریخ همانند چنان وصلتی را که خاطره آفرین باشد سراغ ندارد. خدیجه از مال خود، به احترام محمد (ص) هزینه بسیاری را تدارک دید و جمع عظیمی بر سر خوان او حاضر شدند و از آن جشن و اطعام بهره بردند و آوازه آن وصلت در شهر پیچید.

این نکته نیز قابل ذکر است که بسیاری از زنان همشأن خدیجه او را بخاطر این ازدواج سرزنش کرده و حتی از او دوری گزیدند. بر او وارد نمی‌شدند و بر او سلام نمی‌کردند و این امر بدان حد بود که میرفت خدیجه را نگران کند زیرا در جاهلیت فرد یتیم را بچشم فردی بیچاره نگاه می‌کردند و ازدواج و همسری با او را نامیمون می‌شمردند و وحشت از آن بود که بدبختی یتیم دامنگیر آنها هم بشود. ادامه این دوری و قهر چندان ادامه یافت که حتی در دوران نبوت محمد (ص) خدیجه را نگران جان پیامبر می‌کرد. او پس از ازدواج صندوقی را که در آن پول و ثروت و اسناد او بود در مقابل پیامبر نهاد که این دارائی من است و در اختیار توست و من در برابر تو کنیزی هستم. (۵) ایمان خدیجه

فاطمه (س) این مزیت را بر دیگران زنان جامعه خود دارد که مادرش «أولُ مَنْ آمَنَ» است. و پس از قبول اسلام و دعوت پیامبر همه توان و عاطفه و احساس و هستیش را در راه دین او مایه گذارد و همه صدق و وفایش را در راه گسترش آئین او صرف کرد. و درآمد و ثروتش را که اندک نبودند برای پیشبرد اهداف الهی و انسانی بکار انداخت.

رسول خدا (ص) پس از وفات او، در برابر فردی که از محبت رسول (ص) درباره او انتقاد کرده بود فرمود: و این مثل خدیجه، صدقتنی حین کذب الناس (۶) چه کسی می‌تواند چون خدیجه باشد؟ به هنگامی که همه افراد به تکذیب پرداخته بودند او مرا تصدیق کرد و...

زهری در تاریخ خود می‌نویسد خدیجه در راه ترویج اسلام و کمک به مسلمانان چهل میلیون سکه طلا و نقره خرج کرد و همه هستیش را در راه خدا داد و بگفته بزرگی دیگر (۷) با آن همه ثروتی که داشت دستش از مال دنیا چنان خالی بود که حتی کفنی برای خود باقی نگذارد و در حین مرگ توسط دخترش فاطمه (س) به پیامبر پیغام فرستاد عبائی را که در حین نزول وحی بر سر می‌انداخت کفن او کند و پیامبر هم چنین کرد.

در آن هنگام که راه حق شناخته شود و جای شک و شبهه‌ای باقی نماند، دیگر جای حفظ و نگهداری کفن هم نخواهد بود می‌توان از پول کفن خود هم بنفع هدف صرفنظر کرد. آری، از نظر ما هم بی کفن بودن ضایعه‌ای است، ولی ضایعه بزرگتر و بهتر بگوئیم فاجعه گرانبارتر در این است که ستر آئین و مذهب برای آدمی نباشد. خدیجه بی کفنی خود را می‌پذیرد تا جامعه انسانی را جامعه‌ای و نانی باشد، از جهاز دفن خود می‌گذرد تا آئینداران راستین بی‌ساز و برگ نباشند. احترام خدیجه نزد پیامبر:

خدیجه را نزد پیامبر احترامی فوق‌العاده بود. رسول خدا (ص) هم به خاطر پاکی اخلاق و صدق گفتار و خلوص عمل او، و هم بخاطر اندیشه بلند و تفکر والای خدیجه او را محترم می‌داشت. محبت او را نوعی عنایت الهی تلقی می‌کرد و می‌فرمود رزق جها (دوستی او روزی من شد) و این خود سند افتخاری برای خدیجه بحساب می‌آید. و در جنبه صحت رأی و نظر او نیز آورده‌اند که در مواردی بسیار پیامبر با او مشورت می‌فرمود. (۸) و این خود افتخاری دیگر برای اوست و می‌خواهیم بگوئیم اگر همسر آدمی خردمند و اهل اندیشه باشد هم در خور محبت است و هم در خور مشورت و معاونت در حیات فردی و اجتماعی.

او بیست و پنج سال با پیامبر زندگی کرد و در حالی از دنیا رفت که رسول خدا هم چنان به زندگی با او رغبت داشت و تا خدیجه زنده بود او همسر دیگری اختیار نکرد (۹) و نیز هیچگاه از زندگی با او احساس خستگی و ملالت نفرمود. پس از مرگ خدیجه روزی پیامبر صدای هاله، خواهر او، را شنید و بیاد خدیجه گریه کرد. عایشه گوید از این واقعه رشکم آمد و گفتم خدای عوض آن پیرزن، زنی جوانی و زیبا به تو داد (یعنی خودش) و پیامبر بر آشفت که عایشه ترا به خدا سوگند دیگر از این سخنان مگوی، خداوند هرگز بهتر از او را نصیب نفرمود او وقتی مرا تصدیق کرد که همه کفر می‌ورزیدند و... (۱۰)

خدیجه به هنگام مرگ بعنوان حلالیت‌طلبی از پیامبر پرسید که آیا از او رضایت دارد؟ رسول خدا (ص) فرمود آری، از تو خرسندم، و امیدوارم خدای از تو راضی باشد... و چه سعادت از این بالاتر که رسول خدا (ص) از او ابراز رضایت کند و این درسی است برای ما انسانها که مردان و زنان برای یکدیگر امانتدار باشند و دلداری، وغفلت‌ها و مسامحه‌ها در زندگی خود را بر یکدیگر بخشند

و بر هم مصالحه کنند و رفتارشان بگونه‌ای باشد که موجبات رضای شان را از یکدیگر فراهم آورد. غرض آنکه فاطمه (س) دختر چنین مادری است و خدیجه امضای پیامبر را بر صحت فعل و قولش در دفتر اعمال خود دارد پیامبر او را سیده زنان عالم معرفی کرده و هم او محبوب خدای تعالی است مقام خدیجه در نزد خدایا بدان حد است که در روایات آمد، هرگاه جبرئیل بر پیامبر وارد می‌شد می‌گفت سلام خداوند را به خدیجه اعلام نماید. (۱۱) تکون جنین فاطمه (س)

روایات در این زمینه گوناگون و پر دامنه‌اند ضمن اینکه همه آنها محتوای کلی یک سخن را عرضه می‌دارند. از جمله این روایت است که پیامبر فرمود: «لما عرج بی الی السماء اخذ بیدی جبرئیل و ادخلنی الجنه» به هنگامی که مرا به معراج بردند جبرئیل دستم را گرفت و وارد بهشت کرد. «فناولی من رطبها فاکلته»، از خرما می‌بخورم، «فتحول ذلک نطفه فی صلی» و مایه آن غذا در صلب من بصورت نطفه‌ای در آمد. «فلما هبطت الی الارض وقعت خدیجه» به هنگامی که به زمین فرود آمدم با خدیجه همبستر شدم «فحملت بفاطمه» او به وجود فاطمه (س) حامله شد. (۱۲) در سخنی دیگر آمده است که:

جبرئیل فرود آمد که چهل روز از خدیجه دوری گزین در این مدت شبها به عبادت و روزها در روزه باشد. در شب چهلم با خرما و انگور، به نقلی با سیب بهشتی افطار کرد و بنزد خدیجه رفت و نور فاطمه (س) به رحم خدیجه منتقل شد (۱۳)، دستور وصلت از جانب خدا بود که می‌خواست از نسل او ذریه طیبه‌ای باشد. (۱۴)

در این سخن درس جدیدی برای مردان و زنان است که در انعقاد نطفه و ایجاد نسل زمینه سازی و طراحی قبلی باید باشد، روابط در چار چوب اندیشه الهی باید صورت گیرد و با غذای پاک و طیب نطفه‌ای و به دنبالش وصلتی باشد. این حاملگی را اگر در سال پنجم بعثت در نظر بگیریم، خدیجه باید در سنین ۶۰ باشد (اگر ازدواج او در ۴۰ سالگی بوده) و اگر در ۲۸ سالگی او ازدواج صورت گرفته باشد (۱۵)، در حاملگی ۴۸ سال داشته است.

در دوران حاملگی او از وقایع و حوادث کمتر خبر داریم، زیرا تاریخ حمل خدیجه را برخی در سنین قبل از بعثت بعضی آغاز بعثت و جمعی پنجم بعثت نقل کرده‌اند و هر کدام را که اختیار کنیم بحث جدیدی در آن رابطه خواهیم داشت. اما آنچه که در دوران حمل او اتفاق افتاد سخن گفتن فاطمه (س) در شکم مادر است که سخنان و روایات متعددی در این زمینه از منابع گوناگون نقل شده‌اند. (۱۶) از جمله این روایت است:

- فلما حملت (خدیجه) بفاطمه سلام الله علیها - به هنگامی که خدیجه بوجود فاطمه (س) که درود خدا بر او باد حامله شد.
- کانت فاطمه علیها السلام تحدثها من بطنها و تصبرها فاطمه (س) از شکم مادر با او حرف می‌زد و درس تحملش می‌داد.
- و کانت تکتّم ذلک من رسول الله (ص) خدیجه آن را مکتوم داشته و از آن به پیامبر سخنی نگفته بود.
- فدخل رسول الله یوما فسمع ذلک روزی پیامبر وارد شد و این گفتگو را شنید.
- فقال یا خدیجه لمن تحدثین؟ فرمود خدیجه با چه کسی سخن می‌گوئی؟
- قالت الجنین اللذی فی بطنی تحدثنی و تونسنی خدیجه عرض کرد جنینی که در شکم من است با من سخن می‌گوید و با من مأنوس است. (۱۷)

- در روایات دیگر آمده است که پیامبر فرمود خدیجه، این جبرئیل است که به من مژده داد فرزندی که در شکم تست دختر است و او نسلی پاک و میمون و مبارک است و خداوند تبارک و تعالی نسل مرا از او قرار داده و از ذریه او ائمه راستین و خلفائی را در زمین مقرر فرموده تا از انقضای وحی تا روز قیامت هم چنان جانشین خداوند در زمین باشند.

بدین سان از همان دوران جنینی معلوم است که او چگونه ثمره‌ای است و از ذریه او چگونه افرادی پدید می‌آیند، از غذای پاک و بهشتی، نسلی پاک، مدافع سنن الهی و سازنده و هدایت کننده پدید می‌آیند و از نطفه ناپاک ذریه‌ای که هر کدام نیزه‌ای بر پیکر اسلامند. ولادت فاطمه

زمان حمل فرا رسید، خدیجه از زنان قریش در امر وضع حمل کمک خواست بخاطر سابقه نارضائی از این وصلت و شاید هم نارضائی از تغییر عقیده و مذهب او کمک به او را نپذیرفتند. حزن و اندوه خدیجه فرونی یافت و بنا بر آنچه که نوشته‌اند ناگهان در باز شد و جمعی از زنان بر او وارد شدند.

- فقالت احدیهن لا تحزنی یا خدیجه - از بین آنان زنی رو به او کرد و گفت ای خدیجه محزون مباش.

- فارسلنا ربک الیک و نحن اخواتک - خدای تو ما را به سوی تو فرستاد و ما خواهران و یاران توایم.

- انا ساره - من ساره‌ام (همسر ابراهیم (ع)).

- و هذه آسیه بنت مزاحم وهی رفیقته فی الجنة. و این آسیه (همسر فرعون) و همدم تو در بهشت است.

- و هذه مریم بنت عمران و این مریم بنت عمران (مادر عیسی است).

- و هذه کلثم اخت موسی بن عمران و ابن کلثم خواهر موسی بن عمران است.

- بعثنا الله الیک لئلی عنک ما بلی النساء من النساء خداوند ما را به سوی تو گسیل داشت تا در اموری که برای زنان پدید می‌آید ترا یاور و کمک کار باشیم. (۱۸)

بدین سالن به کمک خدیجه پرداختند تا فاطمه را به دنیا آورد. در حین ولادت

فاطمه (س) آن معجزه آفرینش و آن سیده زنان به دنیا آمد و بنا به سرورده مرحوم حجة الاسلام خراسانی در حریم مکه خورشیدی درخشید که مروه و صفا از نور او روشنائی یافتند:

اشرقت فی حریم مکه شمس فاستنارت بمروها و صفاها بدینا آمد در حالیکه بنا به نوشته محدث قمی ره ذکر شهادت بر لب داشت. (۱۹) بدینگونه:

- اشهد ان لا اله الا الله گواهی می‌دهم که خدائی جز الله نیست.

- و ان ابی رسول الله سید الانبیاء و گواهی می‌دهم که پدرم رسول خدا و سید پیامبر است.

- و ان بعلی سید الاوصیاء و همسرم علی سید اوصیاء است

- و ولدی سادة الاسباط

و فرزندانم سید اسباط پیامبرند

شاید بروز چنین واقعه‌ای برای اذهان کمتر قابل قبول باشد ولی در بینش دینی وقوع چنین امری غیر قابل امکان نیست. این قرآن کتاب خداوند است که در دست ماست و در حقانیت آن شک و ریبی نیست در قرآن سخن از مریم است که بدون واسطه و اسباب عادی زاد و ولد، از او فرزندی چون عیسی پدید آمد. عیسائی که در گهواره سخن گفت و یا آدم ابوالبشر را از خاک پدید آورد و از روح منسوب به خود در او دمید و حیاتش بخشید. از چنان خدائی بعید نیست که بخواهد دختری از صلب پیامبر بدین حال و هوا و خصایص پدید آورد. داستان چنین کارهای شگفت‌انگیز در همه کتب مقدس فراوان مشاهده می‌شود و طبیعی است که این امر از آیات خداوند باشد. در تاریخ ولادتش

اینکه فاطمه (س) کی و در چه تاریخی بدینا آمد در بین مورخان وحدت نظر نیست و این خود یک بحث تاریخی است و حق این است که در این باب اطلاع‌درستی نداریم و آنچه که درباره آن داوری می‌شود باتکای نوعی استحسان عقلی است. ما در اینجا نظراتی را که دیگران در کتب خود نوشته و جمع‌آوری کرده‌اند ذکر می‌کنیم و نخست در مورد سال ولادتش بحث کنیم.

۱- ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین سال ولادتش را پنج سال قبل از بعثت، مقارن سال نوسازی خانه کعبه ذکر کرده است. صاحب کشف الغمه هم این رأی و نظر را پسندیده و از امام باقر (ع) روایتی را در این باره ذکر کرده است. ابن اثیر هم همین رأی را برگزیده است. (۲۰)

۲- صاحب الاستیعاب (ابن عبدالبر) ولادت او را در سال دوم بعثت ذکر کرده، رأیی که مورد تأیید در کتاب الاصابه هم هست (۲۱)، شیخ طوسی، کفعمی، و مجلسی هم این رأی را برگزیده‌اند (۲۲) به همین گونه است طرز فکر حاکم در مستدرک، شیخ مفید در ارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب.

۳- گروهی از علمای امامیه ولادت او را در سال پنجم بعثت نوشته‌اند، یعنی در ۴۵ سالگی پیامبر مثل مرحوم طبرسی، مرحوم کلینی (۲۳) و در این اندیشه مورخان اهل سنت تأییدی نکرده‌اند.

البته گروه اندکی هم هستند که ولادت او را در سال اول بعثت نوشته‌اند ولی در کل به نظر می‌رسد رأی سالهای پنجم قبل از بعثت و یا دوم آن به صواب نزدیکتر باشد. اما درباره روز ولادت او.

- عده‌ای آن را روز جمعه دهم جمادی الاخر نوشته‌اند.

- برخی هم آن روز جمعه بیستم جمادی الاخر.

و البته به تناسب روز و تاریخ ولادت فاطمه (س) که مورد بحث و اختلاف است در مورد سن و سال ازدواج و وفات او هم اختلاف رأی خواهد بود و اینکه او در چه سنی ازدواج کرده و در چه سنی وفات یافته جای سخن بسیار است. نامگذاری او اسم به معنی نشانه و اسم گذاری نوعی نشانه گذاری است. از نظر علمی نوع اسم در شخصیت حال و آینده فرد بسیار مؤثر است و از نظر روان موجب نوع احساس نیک یا بد، حرکت یا رکود، رشد یا انحطاط است و به همین خاطر در اسلام راجع به آن توصیه‌های بسیاری شده است.

مثلاً اسلام خواسته است برای فرزندان نامی را برگزینند که سازنده و رشد دهنده باشد، وابستگی او را به مکتبی و اندیشه‌ای نشان دهد، موجب احساس غرور و سرافرازی او در حال و آینده باشد، او را به موضعگیری ویژه و مثبتی وا دارد، حتی در مواردی خط فکری و سیاسی آدمی را در حفاظت و احیای یک اندیشه نشان دهد.

رسول خدا به تناسب ابعاد متعدد شخصیتی فاطمه (س) او را به اسامی و القاب متعددی می‌نامید که همه آنها زیباوند و غرور آفرین، رنگ مکتب و اندیشه اسلامی دارند و هر کدام به مناسبتی و در جایی به کار می‌رفته‌اند و یا نوعی از حالات و صفات فاطمه (س) را نشان می‌دادند. نوع اسامی

امام صادق (ع) فرمود: ان لفاطمه تسعة اسماء عند الله عزو جل. برای فاطمه (س) در نزد خدا نه اسم است: فاطمه، والصدیقه، و المبارکه، و الزکیه، و الراضیه، والمرضیه، و المحدثه، و الزهراء و الطاهره. (۲۴)

در شرح و توضیح این اسماء گفته‌اند او

- فاطمه است زیرا که از شر و از دوزخ بریده است.

- طاهره است یعنی پاک و پاکیزه از نقایص و صفات ناپسند.

- زکیه است یعنی رشد یافته و رشد یابنده در جنبه کمالات و خیرات.

- مبارکه است یعنی صاحب خیر و برکت در علم و فضل و کمالات و نسل.

- صدیقه است یعنی بسیار راستگو و درست.

- راضیه است یعنی خشنود به رضای حق و تسلیم در راه او.

- مرضیه است یعنی مورد پسند خدا و اولیای او.

- محدثه است یعنی زنی که فرشته الهی با او سخن می‌گوید.

- مطهره است یعنی از هر آلودگی و پلیدی دور است.

- نامهای دیگری هم براساس روایات، برای او ذکر کرده‌اند که اهم آنها عبارتند از:
- زهراء یعنی کسی که از او نور و درخشندگی متجلی می‌شود، فروغ تابان معرفت، نمونه روشن خداپرستی است و نُورها اشتق من نور عظمه اله.
- معصومه یعنی محصوره از گناه.
- بتول یعنی کسی که حیض نشود. التی لم تر حمرة قط (۲۵).
- ابن اثیر در النهایه گوید بدان علت بتولش خواندند که از زنان عصر خود بحسب فضیلت و تقوا و نسب منقطع و ممتاز بود و هم به دلیل انقطاعش از دنیا و اتصالش بمنبع سرمدی.
- منصوره یعنی کسی که یاری می‌شود (به قصاص قاتل فرزندش).
- حصان یعنی کسی که عقیف است و پاکدامن.
- حره یعنی کسی که آزاد از وابستگی به خاک و رمل و شوائب آن است.
- عذرایعنی بکر و باکره.
- هانیه یعنی مهربان در حق شوهر.
- شفیعه یعنی دارنده مقام شفاعت.
- و اینها خود درس آموزند و جهت دهنده و می‌ارزد که در خانواده‌های شیعی برای فرزندان از اینگونه نامها برگزیده شود. ما را در اسامی دیگری که برای فرزندان بر می‌گزینیم اگر اعتراضی نباشد انتقادی وارد است. درباره نام فاطمه (س) در میان اسامی متعددی که برای اوست نام فاطمه (س) از همه معروفتر و به گوش‌ها آشنا تر و در کتب اسلامی ذکر این نام بیشترین است. در مورد معنی و وجه تسمیه‌اش گفته‌اند: او فاطمه (س) است: (۲۶)
- لا نها فطمت عن الطمت، بدان خاطر که از آزار حیض بازداشته شده.
- لا نها فطمت عن الشر زیرا که او از شر بریده و جداست.
- لانها فطمت عن الخلق زیرا که او از مردم بریده شده.
- لا نها فطمت محیبتها عن النار زیرا که دوستدارانش از آتش دوزخ دور و برکنارند.
- لانها فطمت و شیعتها عن النار زیرا که او و شیعیانش از آتش دور و برکنارند.
- لان الخلق فطموا عن کنه معرفتها زیرا که مردم از کنه معرفتش بازداشته شده‌اند.
- لانها فطمت عن ماسوی اله زیرا که او از غیر خدا بریده است.
- و امام صادق (ع): لقد فطمها بالعلم و عن الطمت فی الميثاق - فسمها فاطمة - ثم قال انی فطمتک بالعلم و فطمتک بالطمت (۲۷) خداوند او را با علم و دانش در آمیخت و از شکول در پیمان بازداشت او را فاطمه (س) نامید و فرمود تو را از کسب دانش اکتسابی بازداشتیم و از پلیدی‌ها دور نمودم. کنیه‌ها و تعابیر
- برای فاطمه (س) کنیه‌هایی است و کنیه‌ها در دنیای گذشته تقریباً نقش نام خانوادگی امروز را برای افراد ایفا می‌کرده‌اند این کنیه‌ها متعدّدند و هر کدام به مناسبتی و در بیان شأنی از فاطمه (س) بکار می‌رفته‌اند.
- برخی از آنها در رابطه با انتساب او به فرزندان اوست مثل ام الحسن، ام الحسین، ام المحسن، ام الائمه، ام السبطین، ام الازهار.
- برخی دیگر دارای رنگ جامعه و اجتماعند مثل ام المومنین، ام الایتام، ام النساء، ام الامه.
- بعضی در رابطه با فضائل اوست مثل ام العلوم، ام الخیره، ام الفضائل.
- و بعضی هم در انتساب او به پدرش مثل ام ابیها (مادر پدرش) (۲۸).

تعبیری هم که از او در دست است همگی زیبا و در خور شأن اوست از جمله:

- فاطمه (س) لطیفه‌ای از عالم لاهوت است، فاطمه (س) مظهر زنی کامل و نمونه انسانیت و فضیلت است، فاطمه (س) واجد بوی بهشت است.

- فاطمه (س) ریحانه یا گلی خوشبوست و رسول خدا (ص) می‌فرمود من از فاطمه (س) بوی بهشت را می‌شنوم. تربیت او او در خانه وحی بدنیا آمد و در مهبط فرشتگان رشد یافت. در محلی نشو و نما کرد که آیه‌های قرآن در آن جا نازل شده‌اند. خانه او از خشت و گلی بیش نبود ولی خانه زیاده‌ترین انسانهای جهان بود، پدرش خاتم انبیاء و مادرش سیده‌النساء او را چون دو بال ملکوتی در میان گرفتند و به رشد و پرورش او همت گماشتند.

او از دیدی نخستین ثمره وحی و نبوت است و طبعاً سرمایه‌گذاری درباره او بسیار. و این درس مهمی برای مسلمانان است که برای داشتن نسلی ارزنده و پر ثمر حضور والدین عامل و متعهد ضروری است. پدر و مادر چون دو بالند که باید فرزند را هم چون جوجه‌ای زیر پر گیرنده و از حرارت بدن و گرمی عاطفه، در آنان حرارت ایمان و علاقه به مذهب را در او پدید آورند و کودکی که از این حرارت دور باشد بزرگ نخواهد شد.

فاطمه (س) در شرایطی بود که تنها کودک خانواده بحساب می‌آید، آنهم خانواده‌ای که پسر نداشت. دو خواهر بزرگش پیش از او ازدواج کرد و ترک خانواده خود کرده بودند. همبازی او بدین سان تنها پدر و مادر اویند و همراز او مادرش.

بسته به اینکه سال ولادت او را در چه تاریخی حساب کنیم می‌توانیم حدس بزنیم که ایام شیر خوارگی را در شعب گذرانده یا نه، محتمل است او در همانجا به راه افتاده و یا به زبان آمده باشد و در آن دوران خردسالی و پرستاری جز محیط شعب را ندیده باشد. ولی در تمام دوران خردسالی او پدرش که مصداق وانک لعلی خلق عظیم است (۲۹) توجه عمیقش را به او مبذول می‌داشت و مهر و محبتش را درباره او اعمال کرده و برای آینده‌ای دشوار او را نیکو به بار می‌آورد. آری همت پدر و مادرش او را ام‌الائم ساخت، و فاطمه (س) پروراند که میراث قرآن و عترت از طریق او سرایت یابند. در همرازی به مادر به درجه‌ای رسید که توانست وارث اسرار مادر و متحمل آن باشد. و در همراهی با پدر به درجه‌ای رسید که لقب ام‌اینها گرفت و در همه این مورد عنایت خدا با او قرین بود. مرگ مادر

براساس پاره‌ای از روایات او هنوز کودک و خردسال بود و نیاز به مادر را با تمام وجود احساس می‌کرد که دست اجل آغوش مادر را از او گرفت و در کودکی به دنبال جنازه مادر روانش ساخت. او حامل اسرار مادر و در دم مرگ حامل پیام مادر به پدر و در لحظات جان سپردن خدیجه، مایه آرامش و تسلی او بود.

خدیجه در هنگام مرگ به فکر تجهیز و کفن خویش افتاد و دید که فاقد کفن است. زنی که روزی شوکت عظیم و ملوکانه‌ای داشت و عمری را پیش از ازدواج با پیامبر غرق در نعمت گذارنده بود، با بذل و بخشش مختارانه دستش از مال دنیا چنان خالی شده بود که حتی کفنی برای خود ذخیره نکرده بود. از طریق فاطمه (س) از پیامبر (ص) خواست عباي خود را کفنش کند.

خدیجه در دم مرگ دلواپس بود، دلواپس دختری که باید در گرداب بلا غوطه بخورد، خس و خاشاک از سرو روی پدر پاک کند و برای او ام‌اینها باشد. دختری که باید قربان و صدقه اسلام شود، در فقری سخت بسوزد و باجهل‌ها و نادانی‌ها بسازد، و حتی ضربه‌های خصم را بر بازو و لطمه در را بر پهلو تحمل کند.

خدیجه در حین مرگ به رسول خدا سفارش کرد فاطمه (س) را به خدا و به دست تو می‌سپارم، مراقب دختر کوچکم باش... فاطمه (س) کوچک کنار بستر مرگ مادر می‌نشیند و جان دادن او را تماشا می‌کند، به مادر دل‌داری و تسلیت می‌دهد تا آرام جان بسپرد به او قول و اطمینان می‌دهد که به وصایایش عمل خواهد کرد.

او شاهد آخرین دم مادر است که به همراه آن این کلمات را از او می‌شنود: ان الله هو السلام، و منه السلام، و الله يعود السلام.

- خدیجه از دنیا می‌رود در حالیکه عمر فاطمه (س) را قویاً بین ۵ تا ۱۰ سال و احتمالاً تا ۱۵ سال می‌توان ذکر کرد. همگامی با پدر فاطمه (س) از همان دوران کودکی که در کشمکش‌های پدر با مشرکان با او همراه همگام بود.
- او در جریان نقشه ترور پیامبر قرار گرفته و پدر را مضطربانه از این واقعه هشدار داد.
 - دشمن شکمبه شتر یا گوسفند بر سر پدر می‌ریزد و او با دستهای کوچک خود آنها را از سر و روی پدر پاک می‌کند.
 - پدرش را کتک می‌زنند و او از شدت تاثیر می‌گیرد و پدر را نوازش می‌کند.
 - بر بدن پدرش جراحات وارد می‌کنند او هم چون پرستاری مهربان بر آن جراحات مرهم می‌گذارد.
 - والحق که این دختر را چه تحملی در رنجها و نامردی‌ها بود و چه آثاری از خدمات ارزنده.
 - السلام علی البتول الطاهره؛ الصدیقة المعصومه، المغصوبه حقها و الممنوعه ارثها.
 - السلام علی بضعة لحمه و صمیم قلبه و رحمه اله و برکاته.

فصل ۴: مقام و رتبت فاطمه

مقدمه

سخن از فاطمه (س) است، شخصیتی که جلالت و بزرگی او در قالب مفاهیم و الفاظ نمی‌گنجد. و افراد عادی بشر را توان آن نیست که در شأن و عظمت او سخن گویند. درجه رشد او، و شأن کمالات او را خدا می‌شناسد، و رسول خدا (ص) و همسر گرامیش امیر مؤمنان (ع) و بس، دیگران را نرسد از کنه معرفتش سردر آورند.

در این صورت ما را چه توان و امکانی است که در شأن او سخن گوئیم؟ آنچه را که ما می‌گوئیم و دیگران پیش از ما درباره او گفته‌اند در حد عرض ارادتی است نه تعریف واقعی، و تازه به همانگونه که می‌بینم و با تعریف ناقصی که از او در دست است فاطمه (س) را بتی ساخته‌اند که بشریت باید در برابرش زانو زند. او را فرشته‌ای تصویر کرده‌اند که دیگران باید به تقدیس او پردازند.

بیان ما از شأن و جلال فاطمه (س) و عظمت و فضائل او در حد فهم و ادراک محدود ماست و آن هم بدان امید است که باشد از آسمان ولایت او روزنه‌ای در اندیشه و روان پدید آید، دل مان به نور وجودش روشن گردد و درس آموزی از او ما را در برابر حوادث روزگار مقاوم سازد. و گرنه بگفته فاضلی شاعر به این نکته واقفیم که:

اتریدان تحصی فضائل فاطمه (س)

نقد الحساب و فضلها لم ینفد (۳۰)

آیا تو می‌خواهی فضائل فاطمه را بشماره در آوری

شمارش و حساب پایان می‌رسد ولی فضل او پایان نمی‌یابد.

مظهري از انسان کامل

اگر بخواهیم فاطمه (س) را در عبارتی کوتاه معرفی کنیم، خواهیم گفت او همان انسان کاملی است که قرآن و روایات چهره آن را تصویر کرده‌اند. زنی است که می‌توان گفت مثل اعلای نفس بشری است و مظهر صفات و اسمای الهی. از معدود زنانی است که توانسته است به مرحله کمال انسانی دست یابد. قاضی بیضاوی در تفسیر خود می‌نویسد:

- عن النبي عليه الصلوة والسلام: كمل من الرجال كثير و لم يكمل من النساء الا اربع: آسیه بنت مزاحم، مریم بنت عمران، خدیجه بنت خویلد، فاطمه (س) بنت محمد (ص) (۳۱) رسول خدا که درود و رحمت خدا بر او باد فرمود در مراحل رشد و تکامل انسانی مردان بسیاری به مرحله کمال مقدر خود رسیده‌اند ولی از زنان جز چهار تن به آن مقام دست نیافته‌اند و آن چهار آسیه، مریم،

خدیجه و فاطمه (س).

او برترین بانوی اسلام و سیده زنان عالم است. گوهری تابناک در منظومه و رشته نسل پیامبر است و فرشه‌ای است از ملکوت اعلیٰ. او همسر شهید است و امام شهیدان، تربیت کننده نسل شهید است و خود زن شهیده، واجد کمالات انسانی است و نمونه تربیت محمد (ص).

او تنها زنی است که از همان آغاز حیات و تشکّل، براساس اصول متعالی اسلام و ارزشهای اسلامی رشد و پرورش یافته و به درجه‌ای رسیده است که او را در عالم زنان همتائی و در عالم مردان کفی جز علی (ع) نبوده است. سرمایه گذاری‌های تربیتی پیامبر (ص) درباره او ثمر داد و کوشش‌های خود او نیز عاملی مهم در رشد او بحساب می‌آمده است. در وصف او

فاطمه (س) را به اوصاف و القابی ستوده‌اند که ما بخشی از آن را در بحث پیشین ذکر کرده‌ایم و البته در قالب القاب و اسماء و تعابیر، ولی می‌توانیم مراتبی را بشرح زیر بر آن بیفزائیم و متذکر شویم که او:

ولّی خداست، محل اسرار ربّ العالمین است، دختر ولّی خدا پیامبر است و همسر ولّی دیگر خدا امیرمؤمنان (ع) و مادر اولیای خدا از حضرات ائمه و معصومان است.

او ذخیره بزرگ الهی و ذخیره دار حجت خداوند است. نور چشم رسول است، دُرّانه خدیجه کبری است، معجزه تربیت محمد (ص) است و پرورنده امامان و حجت‌های الهی، مهدی (ع) ذخیره امت و بقیه الله فی الارض از فاطمه (ع) پدید، فاطمه (س) مظهر است، مظهر عفت، مظهر طهارت نفس، مظهر تقوا، مظهر حلم و متانت، مظهر ادب، مظهر خدمت، مظهر شجاعت، مظهر عصمت، مظهر مظلومیت، مظهر حق طلبی، مظهر مبارزه و سیاست، مظهر عبادت، مظهر عشق به خدا، مظهر رحمت و مظهر اشک و آه و ناله، مظهر عصیان علیه ظلم و تجاوز و مظهر قهر علیه دشمنان خدا. برتری او از فرشتگان و انبیاء گذشته

فاطمه (س) انسان است ولی تعبیرات دیگران، از جمله رسول خدا (ص) درباره او تعبیر فرشته‌ای است در صورت انسان. رسول خدا (ص) فرمود: فاطمه خلق حوریه فی صورۃ انسیه (۳۲) و براساس پاره‌ای از دیگر روایات او فوق فرشته است و حتی فرشتگان در خدمت او بودند، و از انفاس قدسیه‌اش بهره می‌گرفتند.

کدام فرشته است که خدای را چون فاطمه (س) با تمام وجود پرستیده باشد؟ و با آن همه علم و ایمان و اخلاص در پیشگاه او به خضوع و خشوع بایستد؟ و کدام فرشته است که پیک الهی در ورود به آستانش از او اجازه بطلبد؟ روایات و اسناد ما نشان می‌دهند که از حتی از فرشتگان مقرب خدای هم برتر است و حتی فرشته مرگ در زمان رحلت رسول خدا (ص) باید از او اجازه ورود بطلبد.

به نص بسیاری از احادیث و روایات فاطمه (س) از بسیاری از انبیای گذشته افضل بود، و حتی روایات ما در این زمینه استثنائی قائل نشده‌اند. پاره‌ای از روایات گویند که پیامبران حتی همشان و همتای فاطمه (س) در ازدواج نبودند و اگر علی نبود برای فاطمه (س) کفوی نبود.

کوشش و تلاش انسان‌ها زمینه‌ساز او جهاست و انسان در سایه آن تلاش‌ها می‌تواند قدرت توان گیرد. به پرواز در آید در آدمی قدرت سیری است از منهای بینهایت تا باضافه بینهایت. آنجا که جای رشد است اگر آدمی در آن گام نهد تا اعلیٰ علین به پیش می‌رود، و به جایی می‌رسد که فرشته وحی گوید لودنوت انملۃ لا- حترقت اگر به میزان گام مورچه‌ای قدم فراتر گذارم خواهم سوخت (به جایگاه بلند تمّ دنی فتدلی فکان قاب قوسین اودنی (۳۳) برسد).

و آنجا که جای سقوط است اگر در آن افتند تا اسفل سافلین سقوط خواهند کرد (ثم رددناه اسفل سافلین) و در گزینش دو مسیر حق انتخاب با خود انسان است. فاطمه (س) راه اول را برگزید و همسر نوح طریق دوم را و دیگر انسانها هم در بین دو مسیرند یا به این نزدیکترند و یا به آن. در حسب و نسب

فاطمه (س) از تبار پاکان و نیکان است، از اصلاّب شامخه و مطهره‌ای پدید آمده که هرگز آلودگی‌های جاهلیت آن را نیالوده است، از نطفه‌ای پدید آمد که مایه اولیه آن را غذای بهشتی تشکیل می‌داد و در رحمی پرورش یافت که هرگز وسوسه غذای شبه ناک در جریان خون او وارد نشد.

- من مثل فاطمه الزهراء فی نسب

و فی فخار و فی فضل و فی حسب - والله فضلها حق و شرفها اذ کانت ابنه خیر العجم و العرب در جنبه حسب و نسل و فضل و افتخار چه کسی می‌تواند چون فاطمه (س) باشد. او دختر بهترین افراد عرب و عجم است و خداوند است که او را اشرف و افضل قرار داده است و او را حقاً چنین برتری و شرافتی بر دیگران است و دختر بهترین افراد عجم و عرب است.

او وارث انبیاء، از سلاله ابراهیم، آن پیامبر بت شکن و از نسل اسمعیل ذبیح آن قربانی راه صفا و اخلاص و از نسل خاتم انبیاء سید رسولان و هم انس و همسر سید اوصیاست، پدر سر سلسله انبیای الهی و مصداق و شأن لولاک لما خلقت الافلاک است و وضع مادر را هم دیده‌ایم که سیده نساء العالمین بود. و خود هم اولین بانوی اسلام است.

در شأن خاندانش پیامبر فرمود:

- یا فاطمه منا خیر الانبیاء و هو ابوک ای فاطمه (س) بهترین پیامبران از ماست و آن پدر تست.

- و منا خیر الاوصیاء و هو بعلک بهترین اوصیاء از ماست و آن شوهر تست.

- و منا خیر الشهداء و هو حمزه عم اییک بهترین شهیدان از ماست که آن حمزه سیدالشهداء عموی پدر تست.

- و منها من له جناحان یطیر بهما فی الجنة حیث شاء و هو جعفر ابن عم اییک. و از ما شهیدی است که او را در بهشت دو بال است که به وسیله آن در بهشت بهر کجای که بخواهد پرواز می‌کند و آن جعفر پسر عموی پیامبر تست.

و منا سبطا هذه الامه و سید شباب اهل الجنة الحسن و الحسین و هما ابناک از ما دو سبط پیامبر این امتند که سید جوانان اهل بهشتند و آن حسن و حسین دو پسر تواند.

و اللذی نفسی بیده منا مهدی هذه الامه و هو من ولدک و قسم به آنکس که جانم در دست اوست مهدی این امت از ماست و او از فرزند تست. (۳۴) جایگاهش نزد پیامبر:

فاطمه (س) را نزد پیامبر احترامی عظیم بود بسی فراتر از احترام پدری به دخترش و این بگونه‌ای بود که حیرت دیگران را بر می‌انگیخت او با آن همه شأن و عظمت دست دخترش را می‌بوسید و به گفته عایشه هرگاه که فاطمه (س) بر پیامبر وارد می‌شد رسول خدا به احترامش از جای بر می‌خاست و پیشانی او را می‌بوسید. (۳۵) و یا در حین ورود از او جداً استقبال می‌کرد و یا در حین خروج از محضرش مشایعتش می‌فرمود.

در شأن وصف فاطمه (س) و در انتساب او بخودش پیامبر کلمات والا و عجیب بکار می‌برد. گاهی می‌فرمود فاطمه (س) یک شاخه گل است (ریحانه)؛ زمانی می‌فرمود فاطمه (س) پاره تن من است (بضعه منی)، و گاهی می‌فرمود فاطمه (س) عزیزترین مردم به نزد من است. (۳۶)

یا می‌فرمود هر که فاطمه (س) را شادان کند مرا شادان کرده است، و هر که فاطمه (س) را بیازارد مرا آزرده است، با این اضافه که شادی و غضب من، یا محبت و آزارم، همانند محبت و آزار خداوند است، حتی در پاسخ به سؤال فاطمه (س) و علی از پیامبر که کدام محبوبتر و عزیزترند فرمود فاطمه احب الی منک و انت یا علی اعز الی منها (۳۷) فاطمه (س) از تو نزد من محبوبتر است و تو ای علی از فاطمه (س) نزد من عزیزتری.

و این گونه سخنان از یک سو شأن فاطمه (س) را نشان می‌دهد و از سوئی دیگر درس تربیتی است برای پدران و مادران در رابطه با دخترشان که او را بحساب آورند و وزن و قدر او را کمتر از پسر ندانند، تعصبهای ناروا را درباره دختران نادیده گیرند و... ضمن

اینکه این سخن انسان می‌تواند نوعی پیشگیری از جرأت خصم بر فاطمه (س) باشد تا به او جسارتی نکنند و یا شأن او را نزد همسر بالا برند و... فاطمه (س) مصداق آیات

براساس اسنادی که در دست و مورد قبول و اتفاق فریقین است فاطمه (س) مصداق آیات متعدد قرآن است که ما را توان آن نیست همه آنها را احصاء کرده و به شرحش پردازیم. ذیلاً به چند مورد آن اشاره می‌کنیم و این جمله را هم می‌افزایم که نکته‌ای ظریف است. فاطمه (س) مصداق آیات قرآن است و نسل و ذریه‌اش مصداق تفسیری آنها و این پیوندی ملکوتی بین قرآن و فاطمه (س) و ذریه اوست. اما آن آیات . ۱- مصداق آیه قدر:

امام صادق (ع) در تفسیر و معنی آیه انا انزلنا فی لیلۃ القدر، (۳۸) فاطمه (س) را معنی آن دانسته و مصداق کسی می‌داند که در شب قدر نازل شده . ۲- مصداق خیر کثیر:

خدای در قرآن او را کوثر یا خیر کثیر نامید و اساس نزول آن کوتاه کردن شر سخن مشرکان از سر پیامبر بود. او مصداق آیه انا اعطیناک الکوثر (۳۹) است و شماتت کنندگان پیامبر مصداق ابترند، فاطمه خیر کثیر است و مجسمه خیر، استوانه برکت است و اسطوره بالندگی . ۳- مصداق آیه نسا:نا:

در داستان مباحله که بین پیامبر (ص) و مسیحیان نجران پدید آمد، سرانجام قرار شد طرفین ادعا، خود با زنان و فرزندان خویش برای نفرین متقابل حاضر گردند تا ناحق در معرض خشم و لعن خدا قرار گیرد. در آن روزگار زنان گرانقدری در دنیای اسلام حضور داشتند مثل صفیه عمه پیامبر، اسماء همسر ابوبکر، ام هانی و دیگران، ولی هیچکدام مصداق نسا:نا قرار نگرفتند.

رسول خدا (ص) فاطمه (س) را بعنوان الگوی زن و مصداق و نماینده کلی زنان اسلام و بر این اساس نام او را در قرآن در قالب نسا:نا (۴۰) ثبت داد. و هم بر این بنیان جایگاه قربی برای زن معین کرد که بر خلاف طرز فکر معهود بود . ۴- مصداق آیه تطهیر:

او مصداق آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً (۴۱) در قرآن است. در کتاب صواعق المحرقة، تفسیر طبری، و کتب دیگر از رسول خدا نقل شد که این آیه درباره من و علی (ع) و حسن و حسین و فاطمه (۴۲) (س) نازل شده است (۴۳) و طبری در تفسیر خود ۱۵ روایت به سندهای مختلف در این باره ذکر می‌کند. ۵- مصداق اهل بیت:

او مصداق کامل اهل بیت رسول خداست. (۴۴) که در دامان وحی پرورش یافته و اهل عصمت و تقوا مصون از لغزش، و کاملترین افراد اهل بیت و عزیزترین آنها در نزد رسول خدا (ص) است . ۶- مصداق آیه ایثار و اطعام:

او مصداق آیه شریفه قرآن است که: و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة (۴۵) و مصداق آیه و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً (۴۶). اوست که به همراه علی و فرزندان خود و فضه افطاری خود را در راه خدا داد و با آب روزه را افطار کرد و این عمل تا سه روز پی در پی ادامه یافت . ۷- مصداق نگهداری خود از آتش:

فاطمه (س) براساس نامش و طبق سنی که ذکر شد از آتش دوزخ دور و بر کنار معرفی شد: (فصلمت عن النار). اما آیه قرآن در این مورد صریح‌تر است زیرا به اتفاق فریقین او مصداق آیه فوقیهم الله شر ذلک الیوم (۴۷) است. و این نشان می‌دهد که دوری از عذاب خدا لیاقت، انسانیت و عبادت می‌خواهد و ربطی به زن یا مرد بودن ندارد. و این برخلاف اندیشه رایج بود که زن همکار شیطان است و اهل دوزخ است . ۸- مصداق ذی القربی:

او از نظر خویشاوندی دختر پیامبر و نزدیکترین خویشاوند اوست. پس مصداق همان ذی القربائی است که در قرآن مودت او درخواست شده قل لا اسالکم علیه اجر الا الموده فی القربی (۴۸) جز فاطمه (س) چه کسی است که خون پیامبر را در رگهای خود داشته باشد و بضعه رسول و پاره تن او باشد؟ از او خویشاوندتر کیست؟ ۹- آیات دیگر

او هم چنان براساس روایات متعدد دیگر مصداق آیات زیر است:

- آیه شریفه والقمر اذا تلیها (۴۹) آیه و جمع الشمس و القمر در امر ازدواجش (۵۰) آیه ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجها

کافوراً (۵۱) مصداق آیه مرج البحرين يلتقیان (۵۲) و... نظری به روایات

روایات ما که در شأن و مقام فاطمه (س) آمده و از نظر کثرت به حد تواتر رسیده‌اند چنان بسیارند که احصاء آنها خود مجلداتی را می‌طلبد و این روایات تنها از یک منبع و راوی ذکر نشده و یا تنها از سوی شیعیان نیستند که اهل سنت نیز در این زمینه داد سخن داده‌اند و کتب آنها پر است از اینگونه روایات.

اگر بنای اظهار و بررسی باشد می‌توان آنها را بدستهائی تقسیم کرد از آن جمله روایاتی که از سوی پیامبر در شأن فاطمه (س) ذکر شده‌اند در یک گروه، و روایاتی که از سوی علی (ع) یا دیگر امامان ذکر شده‌اند هر کدام در یک گروه، و روایاتی که از سوی صحابه و موافق و مخالف ذکر شده‌اند هر یک در دسته‌ای و گروهی دیگر. و در این بحث ما را توان ذکر آنها نیست.

رسول خدا (ص) فرمود فاطمه (س) بهترین زنان اهل بهشت است. (۵۳) و هم به او فرمود: یا فاطمه، ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین (۵۴) ای فاطمه (س) خدای ترا برگزید و مطهرت گردانید و ترا بر زنان جهان برتری داده و گزینش و انتخاب کرده است.

و هم فرمود: دخترم فاطمه (س)، سیده زنان از گذشتگان و آیندگان است. فأما انبتی فاطمه فانها سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین. و یا در سخن دیگری فرمود او از همه زنان جهان برتر است. (۵۵) و یا فرمود که او سیده نساء اهل الجنه است و این تعریف‌ها نوعی درس آموزی هستند به مردم که دیگران دریابند به چه کسانی متوسل شوند و از چه کسانی برای زندگی الگو گیرند. سخن دیگران درباره فاطمه (س)

ما از زبان حضرات معصومان علیهم السلام درباره فاطمه (س) بحث نکنیم که آنها جای خود دارند از دیگران بگوئیم و از جمله از عایشه همسر پیامبر (ص) که می‌گفت کسی را ندیدم از فاطمه (س) راستگوتر باشد جز پدرش. (۵۶) ابن ملقن گوید عایشه سر فاطمه (س) را بوسید و گفت ای کاش من موئی بر سر تو بودم. (۵۷)

ابوبکر پس از وفات پیامبر در برابر سخنان و احقاق حق فاطمه (س) از او، در مقام پاسخ گفت: انت معدن الحکمه و موطن الهدی و الرحمه، و رکن الدین و عین الحجۃ (۵۸) تو معدن حکمتی، مرکز هدایت و رحمتی، رکن و اساس دین و عین محبت خدائی... (البته ما فعلاً وارد این بحث نمی‌شویم که اگر فاطمه (س) برآستی چنین بود پس چرا در رابطه با سخنان در خواستهای او موضع خلاف در پیش گرفتند؟ چرا کتک زدن او را دستور داده و یا لاقل در برابر صدمه و آزارش سکوت کردند و دم بر نیاوردند آری آنجا که پای مطامع و منافع در میان باشد، درخت شرف را می‌سوزانند و حتی تنها یادگار رسول خاتم سیلی می‌خورد و دیگران خاموش می‌مانند...) تعبیرها از فاطمه (س)

تعبیراتی که از فاطمه (س) در دست است بگونه‌ای است که حکایت از مقام و عظمت والای او دارند. براساس روایات متعدد عبارات و کلماتی در شأن او بسیار و از آن جمله است:

او فاضله است، علیمه است، محدثه است (یعنی فرشته سخن می‌گوید) معصومه است و محصوره از گناه، رشیده است، شهیده است بمعنای خاص و عامش، کنیز خداست، واجد بوی بهشت است، مدافع حق است و حق طلب، مادر امامان است، ادامه شجره نبوت است تقیه و نقیه است، پاره تن پیامبر، یا بضعه رسول است، سیده زنان است، و...

فاطمه (س) برابرتر از مریم دانسته‌اند زیرا که مریم مادر یک عیسی است و فاطمه (س) مادر ۱۱ امام معصوم، که عیسی فرزند مریم در عین نبوت باید در پشت سر مهدی او نماز بگذارد. امام صادق (ع) فرمود خداوند فرمود از نور فاطمه (س) امامانی پدید آوردم که به امر من قیام کنند و افراد را بحکم هدایت نمایند. (۵۹)

و از اینگونه تعبیرات درباره او بسیارند، که برخی از آنها صفات موهبتی هستند و برخی دیگر صفات مکتب و زنان ما با بهره‌گیری از جنبه الگوئی او می‌توانند بسیاری از صفات مورد انتساب فاطمه (س) را بدست آورند و یا لاقل قدم در جای قدم او بگذارند. او

طاهره است و از هر آلودگی و ناپاکی به دور است. و زن می‌تواند طاهره باشد بشرطی که راه فاطمه (س) را طی کند، در برابر وقایع و جریانات و در مشی‌ها و حرکات‌ها و در برخورد با نامحرم چون فاطمه (س) موضع گیرد. شرف و افتخار فاطمه (س):

شرف و افتخار فاطمه (س) در این است که از همه گسسته و به خدا پیوسته است، بنده حق است و تسلیم او، عابده‌ای است بی مانند که با تمام وجود به پرستش خدای پرداخته است. در پیشگاه حکم و فرمان الهی کالمیت بین یدی الغسال است تنها و تنها در پی آن است دریابد که خداوند از چه چیز خرسند است، چه امری به نظر او مبغوض است، رضایتش در چیست؟ سخطش در کدام عمل و رفتار؟ و او همان را مورد عنایت قرار دهد.

فاطمه (س) در سایه بندگی خدا خیر نساء اهل الجنة (۶۰) شد، و به همین خاطر افضل نساء اهل الارض بحساب (۶۱) و در سایه چنین امری است که نور او از نور عظمت خدا مشتق می‌شود. (۶۲) و رهایی‌ها در سایه ادامه راه اوست و افضلیت در سایه بهره‌مندی از هدایت او، و بهترین زن بودن در سایه پذیرش جنبه الگویی او.

فاطمه (س) در سایه بندگی خدا به درجه‌ای رسیده که می‌تواند عزیز خدا باشد و میوه دل پیامبر به حساب آید، همتا و همراز علی باشد و همپرواز با سید اوصیا و سرانجام، میزان و معیار سنجش حق و باطل، و کفر و ایمان برای دیگران گردد. فاطمه (س) یک محک انسانیت و فضیلت است و زنان ملائک اعتلاء و انحطاط خود را براساس او باید در نظر گیرند. رمز عظمت را در او باید بجویند و سعادت‌مندی را در گروه ادامه راهش بدانند.

فاطمه (س) آبرومند در گاه خداوند است، و این آبرو را در سایه اطاعت و تسلیم خود به خدا پدید آورده و دانسته است که عزت از آن خداست. ان العزة لله جميعا (۶۳) و هم اوست که بشرط زمینه سازی ما، عزت را برای ما مقدر می‌سازد تعز من تشاء (۶۴) و فاطمه (س) کوشید خود را در مسیر عزت خدائی قرار دهد و عزیز گردد.

او دریافته است که حکومت بر دلها در سایه سازش با خدا و پیوند با او حاصل می‌شود، نه در سایه خود آرائی و نه در سایه فریب و نیرنگ. دلها را خدای می‌گرداند نه مردم، صفای باطن و رشد در سایه بندگی خدا بدست می‌آید نه در سایه دلچکی و موی افشانی و رنگ کاری و این دریافت درسی مهم برای همه زنان در طول تاریخ است. و اگر زنی چون فاطمه (س) با خدا بسازد و در نزدش آبرویی پیدا کند، چنان خواهد شد که پیامبر بجای او بنشیند و گندم او را آسیاب کند. و از او بوی بهشت استشمام کند. مقام عصمت او

فاطمه (س) دارای مقام عصمت است (۶۵) بدین معنی که معصومه است، یعنی محصوره از گناه، یعنی ممنوع و محفوظ از لغزش و انحراف و از این دید می‌تواند الگو باشد. عصمت یک سبب شعوری است که به هیچ وجه مغلوب نمی‌شود و از انواع شعور و ادراکی نیست که ما با آن آشنائیم و از سنخ علوم و ادراکات متعارضی نیست که قابل اکتساب و تعلم باشد. (۶۶)

پس در راه و روش فاطمه (س) اشتباه و لغزشی نیست. آیه تطهیر هم او را از رجس و خطا دور معرفی می‌کند و حدیث معروف ان الله اصطفاك و طهرک... نیز آن را تأیید می‌نماید. البته مقام بصیرتش و ادراکش از جهان و ماسوای آن خود عامل دیگری برای دوری او از لغزش است.

عصمت موجد صورت علمی ریشه‌داری است که پدید آورند. آثاری از اخلاق چون شجاعت، عفت و سخاوت است و مانع پدید آمدن جبن، خمود و شره، بخل، تذبذب، تدبیر و براین اساس فاطمه (س) دارای فضایل اخلاقی است به صورت کامل و مطلق و به دور از رذایل اخلاقی است آن هم در صورت کلی آن، او نه تنها تن به گناه نمی‌دهد، بلکه حتی ترک اولائی از او سر نمی‌زند. هرگز قول و فعلی را مرتکب نمی‌شود که در آن شائبه ترک اولی و یا گناه باشد. بدین سان او در خورتر از هر کس در داشتن جنبه الگویی است. مقام علم او

فاطمه (س) زنی عالمه است، عالمه‌ای که بلا معلمه است (۶۷)، معلم او خداست و علم موهبتی به او عنایت کرده در عین اینکه

رسول خدا (ص) در مسؤولیت پدری بالای سر او بوده و راه رشد و آگاهی را برای او هموار کرده است. چه بسیارند سؤالات و پرسش‌هایی که فاطمه (س) در طول مدت حیاتش از پدر پرسیده و برای آنها پاسخ مناسب و عملی یافته است.

مقام علمی فاطمه (س) را در نحوه برخورد او نسبت به خود و دیگران، و نسبت به خدای جهان و پدیده‌های آفرینش می‌توان یافت، هم چنین در عرصه الهیات و در عرصه ادب و سخن تنها خطبه او در مسجد، آن هم در چنان حال و هوایی، کافی است که او را فردی نمونه و زبده قلمداد کند و برتری و علو فکری او را نسبت به دیگران نشان دهد.

- او در مقام دانش بجائی رسید که رسول خدا (ص) درباره‌اش فرمود فطمها اله تبارک و تعالی بالعلم و او در این مقام همانند مقام عصمتش از انبیای پیشین پیش‌تر رفته است. چنین امری نباید استبعاد را پدید آورد زیرا آدمی در سایه بندگی خدا می‌تواند به جائی رسد که واجد سمع و بصر الهی گردد. کنت سمعه اللذی یسمع به و بصره اللذی یبصر به و برای انسانی واجد چشم و گوش خدائی سر در آوردن از حقایق و اسرار امری عادی و طبیعی است. مقام تقوای فاطمه (س)

فاطمه (س) دارای ملکه تقواست و بدین خاطر همه گناه هشیار است که معصیتی پدید نیاید و جز در مسیر فضایل حرکت نکند. هوای حق را بر هوای دل ترجیح می‌دهد و در این راه به جائی می‌رسد که برای افراد عادی جامعه قابل تعلیل نیست. هم چون فردی عادی از پدر تقاضای خدمتکاری می‌کند، و بر خلاف آن درخواست پیامبر خدا به او تسبیح ویژه‌ای برای تکبیر و ستایش خدا می‌آموزد، و فاطمه (س) خدا را بر این عطای پیامبر سپاس می‌گذارد.

عمل و رفتار فاطمه (س) بر خلاف مقتضای تقوا نیست و بدین خاطر هرگز مرتکب امری خلاف تقوی نیست، و هرگز اسیر حرص و طمع نیست، از شأن و موقعیت خود، پدر، و همسر سوء استفاده نمی‌کند. در مسیر خود دچار گمراهی و سردرگمی نمی‌شود.

- او راه تقوا را در پیش می‌گیرد و در خور شأنی می‌گردد که خدای برای او راه در رو و نجات از مشکل را که در قرآن وعده داده است فراهم می‌سازد و من یتق الله یجعل له مخرجا (۶۸) شما در عالم انسانی کدام زن را سراغ دارید که در تقوا بتواند همدوش و همگام فاطمه (س) باشد؟ پس وعده الهی درباره او محقق می‌گردد.

- او سعی به هدایت‌طلبی و رهیابی می‌کند و می‌کوشد اهل هدایت و در معرض راهنمایی خدا واقع گردد. در نتیجه خداوند عوامل زیان و ضرر بخشی گمراهان را از ساحت او دور می‌دارد. علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذ اهتدیتم. (۶۹) و این هم وعده دیگر خداوند است که فاطمه (س) خود را در معرض آن قرار می‌دهد.

- و بالاخره او خود را با سر منشأ عزت و سرافرازی همگام می‌کند و در نتیجه پیوند عزت برای او پدید آمده و مصداق این آیه قرآن می‌شود والله العزّة و لرسوله و للمؤمنین در جنبه ایمان و باور داشت چه کسی در عالم زنان چون فاطمه (س) است؟ پس حق است که عزت و آبرومندی از آن او باشد.

بخاطر عصمتش و مقام علمیش همه حرکات و مواضعش براساس حکمت بالغه الهی و خود در این جنبه نیز الگویی تام و تمام است. دیگران هم وظیفه تبعیت از راه و رسم او را دارند و هم خود موظفند در مسیری قرار گیرند که حاصل آن رشد و کمال و دستیابی به بصیرتی برای یافتن راه خود باشد. آبرویش نزد خدا

فاطمه (ص) آن بنده‌ای است که در نزد خدا آبروئی عظیم و پردامنه پیدا می‌کند. تا حدی که خدای به رضای فاطمه (س) خرسند و به غضب فاطمه (س) غضبناک می‌شود، ان الله یرضی لرضاء فاطمة و یغضب لغضبها (۷۰) و نمونه همین سخن در آثار دیگر روایات از اهل شیعه و سنت زیاد بچشم می‌خورد. (۷۱)

به امام صادق (ع) گفتند که برخی این حدیث را باور ندارند - آیا قابل قبول است که خدای از خشم فاطمه (س) بخشش آید؟ امام فرمود چرا باور نمی‌دارید؟ آیا شما باور ندارید که خدای از خشم بنده مؤمن بخشش می‌آید؟ فاطمه (س) نیز زنی با ایمان است و طبیعی است خدای از خشمش بخشش می‌آید. (۷۲)

فاطمه (س) در پیشگاه خدا و در سایه عبادت قرب و آبرو پیدا کرده و در مثال آبرومندیش این بس که برای او مائده‌ای آسمانی نازل می‌شد آن هم، نه یکبار و دوبار، بلکه بصورتی مکرر. رسول خدا (ص) به‌مراه علی مرتضی بر او وارد شدند در حالیکه هر دو بمانند فاطمه (س) گرسنه بودند. ظرف غذائی گوارا در کنار او یافتند. پرسیدند آئی لکِ هذا؟ این غذا از کجا پدید آمد؟ پاسخ داد من عندالله - از جانب خدا. (۷۳)

هم چنین این سخن از سلمان است که گفت به هنگامی که فاطمه (س) در مسجد قصد نفرین کردن کرد و غضبناک شد. دیدم دیوارهای مسجد می‌لرزد. و امام باقر (ع) فرمود به خدا سوگند اگر فاطمه (س) گیسو می‌گشود و لب به نفرین باز می‌کرد زمین اهل خود را فرو می‌برد و یا عذاب بر مردم نازل می‌شد و این حقیقتی است که پیامبر (ص) به فاطمه (س) فرمود: یا فاطمه ان اله عزوجل یغضب لغضبک و یرضی لرضاک (۷۴). مقام شفاعت

بخاطر آبرومندیش در پیشگاه خداوند فاطمه (س) دارای مقام شفاعت است، و این سخنی است که پیامبر درباره‌اش فرموده بود: جعل الله مهر فاطمه الزهراء شفاعة المذنبین من ام ابیها (۷۵) خداوند مهر فاطمه زهرا (س) را شفاعت گنهکاران امت پدرش قرار داد. البته بدان شرط که لایق و در خور شفاعت گردند).

امام باقر (ع) فرمود: در قیامت کنار آتش دوزخ، برای مادر ما فاطمه (ع) جایگاهی بلند است که به منظور شفاعت و نجات دوستان می‌ایستد و گنهکاران به دختر پیامبر پناه می‌برند - و امام صادق (ع) هم در تأیید این سخن فرمود معنی خیر کثیر همین است و او نفع بسیاری را بخاطر آبرومندیش در پیشگاه خدا متوجه امت می‌سازد.

در این ادعا جای تعجب و استبعاد نیست. خداوند این چنین می‌کند که به بنده‌ای مقام عزت و شفاعت می‌بخشد، بدون اینکه بنده‌ای را در آن امر مستقل و یا خود را در این جنبه خلع ید کند. بر خلاف تصور گروهی که آن را محال می‌دانند این دعوی مبنای قرآنی دارد بدینگونه که:

جانها بدست خداست (الله یتوفی الانفس حین موتها) (۷۶) ولی آن را در اختیار فرشته مرگ قرار می‌دهد بدون اینکه آن حق را از خود سلب کند (قل یتوفیکم ملک الموت اللذی و کل بکم (۷۷) - در امر شفاعت (قل لله الشفاعة جمیعا) (۷۸).

در عین حال به این آیات توجه کنید: من ذالذی یشفع عنده الا باذنه (۷۹) - ولا یشفعون الا لمن ارتضی. (۸۰) دیگر مقامات ما را توان آن نیست که همه کمالات او را در این محدوده فکر کنیم. اوج رتبت و مقام او بحدی است که هیچ پرنده تیزبالی به درک مقامش دست نمی‌یابد و چند بعدی بودن حیاتش سبب می‌شود که اگر یک جنبه آن را مورد عنایت قرار دهیم از دیگر جنبه‌ها باز می‌مانیم. ناگزیر به صورت اشاره‌ای به مواردی از آنها را به صورت گذرا متذکر می‌شویم:

- او از نور عظمت خدا خلق شده لا- ن الله تعالی خلقها من نور عظمتها، (۸۱) حوارة انسیه است و نطفه او از میوه بهستی است. و پیامبر بوی بهشت را از فاطمه (س) می‌شنید (۸۲) شب قدر هزار ماه و فاطمه (س) تأویل شب قدر است (۸۳)، و محور اهلیت است (۸۴) و از زنان برگزیده جهان است (سیده نساء اهل الارض) (۸۵).

زهرا از صابرين است (۸۶) و بهشت برای فاطمه (س) خلق شده. (۸۷) و دارای مقام شفاعت است (۸۸)، با جبرئیل مرآوده داشت، و برای او مائده نازل می‌شد، خدا پیش از خلقت دنیویش امتحانش کرد و موفقش یافت، آبرومند نزد خداست، امانتدار خلفای الهی است، مادر مهدی است و...

همانگونه که ذکر شد ریشه و منشأ کمالات او عبادت، اطاعت و تسلیم است. زهد و تقوا و امانت داری تکلیف و رعایت آن است. متعهد و مسؤول است، دارای وقار و استقامت است. غضب دارد و بی باک نیست، زبان دارد و اهل همز و لمز نیست او زنی است که موقعیت خود را در عرصه تکلیف یافته و آگاهانه و فضیلت مندانه در راه وصول به آن به پیش می‌رود و هدفی جز جلب رضای الهی ندارد. درود بر فاطمه (س)

شأن و مقام او را از سخنانی که دیگر این درباره او گفته‌اند، مخصوصاً حضرات معصومان (ع) می‌توان دریافت مثل درودهایی که مرحوم مجلسی از زبان معصوم (ع) درباره او گفته است (۸۹) السلام علی نفس الله القائمة بالسنن السلام علی نفس الله العلیا، و شجرة طوبی، و سدره المنتهی و المثل الاعلی و...

اما در این قسمت می‌خواهیم از زبان فردی غیر معصوم درود را درباره فاطمه نقل کنیم. محیی الدین عربی در کتاب مناقب برای هر یک از چهارده معصوم (ع) خطبه‌ای دارد که در آن شؤونی را از آن معصومان نقل می‌کند. درباره فاطمه سلام الله علیها چنین می‌سراید:

و صلّ علی الجوهره القدسیه فی تعین الانسیه - صورۃ النفس الکیه - جواد العالم العقلیه - بضعة الحقیقه النبویه مطلع الانوار العلویه - عین عیون الاسرار الفاطمیة - الناجیه المنجیه لمحییها عن النار، ثمرة شجرة الیقین، سیده نساء العالمین، المعروفة بالقدر، المجهولة بالقبر، قرۃ عین الرسول، الزهراء البتول، علیها الصلوات و السلام .

فصل ۵: محوریت فاطمه (س)

مقدمه

در شأن و مقام فاطمه (س) هر چه بگویند کم گفته‌اند و رتبت و عظمت او بسی بیشتر از وصف توصیف کنندگان است او دخت پیامبر است و همسر امیر مؤمنان، مادر سبطین است و خود معصومه‌ای شهیده، نمونه تربیت پدری است که دارای مقام نبوت است و مادری که سیده زنان عالم است .

او دارای ملکه تقوا، عفت و عدالت است و دارای مقام عبد است و در این راه واجد صفاتی که افراد عادی بشر را توان اکتساب آن در چنان حد نیست. حق این است که گفته‌اند برای او رازی الهی و لطیفه لاهوت مطرح است. ان لفاطمه سلام الله علیها سرّاً الهیاً و معنی لاهوتیا... (۹۰) محور بودن فاطمه (س)

فاطمه (س) در جهان آفرینش و در دنیای اسلام می‌تواند محوری به حساب آید که گردش بسیاری از پدیده‌ها و چرخش آنها بدور او باشد. روایات بسیاری بنقل از مورخان شیعه و اهل سنت در دست است که او را مورد عنایت خداوند در امر آفرینش خوانده‌اند و حتی متذکر شده‌اند که اگر فاطمه (س) نبود آفرینش جهان نبود.

در دنیای اسلام او محور اسلام است، محور رسالت است، محور امامت و خلافت منصوب است. وعده الطاف حق در حفظ و تداوم آئین محمدی (ص) به وسیله او محقق شده و اسلام و قرآن به برکت حضور ذریه طیبه او از مهجوریت بدر آمده است .

او محور اهلبیت است و محور اصحاب کساء، تداوم بخش نسل پیامبر است و محور سادات. در جریان مباحله او مصداق نساء ناست و الگوی همه نیک زنانی که تا قیام قیامت بر تارک تاریخ بشریت می‌درخشند و اسلام بوسیله آنان می‌تواند امروز هم مباحله کند و حقانیت این آئین را به اثبات برساند.

مهدی امت که چشم جهانی منتظر اوست از نسل فاطمه (س) است و فرزند اوست و جهان آشفته را فرزندش تحت سلطه اسلام در می‌آورد و پرچم توحید را او بر جهان می‌افرازد. پس فاطمه (س) مادر اسلام است و مادر قرآن، ام ایها بوده و ام الاسلام هم می‌تواند به حساب آید. مصداق‌های دیگر

گفتیم که فاطمه (س) مصداق آیات مختلف قرآن و تجلی بخش جنبه‌های مختلفی از ابعاد حیات اسلامی است بگونه‌ای که هر کدام از آنها نوعی محوریت او را نشان می‌دهند.

- او مصداق اهل بیت پیامبر و واجد شأن آیه تطهیر است .

- مصداق عترت و یکی از دو ثقلی است که رسول خدا آن را به مردم سفارش کرده است. (۹۱)

- مصداق ذوی القربای قرآن است که مودت آنها مورد توصیه است. (۹۲)

- مصداق نفس پیامبر در آیه مباحله است .

- مصداق ام الائمه و ام المومنین است که پیامبر درباره او سفارش داشته است .

- مصداق کوثر به معنی خیر کثیر که شعاع برکتش سراسر عالم و جود را پر کرده و از وجود او و از رحمش شخصیت‌هائی پدید آمده‌اند که هر کدام مایه افتخار اسلامند. این همه فیوضات و درخشندگی از ستاره‌های تابان اسلام، این همه هادیان و راهنمایان که هم چون اخترهائی فروزان بر تارک آسمان اسلامند همه از فاطمه‌اند. و این همه شاهدان ایثارگر تاریخ اسلام از عاشورا تا غیبت همه از زاینده‌گی فاطمه‌اند .

آری، در جهان اسلام هر جا سخن از صفای خانوادگی و وفاست فاطمه (س) در رأس آن است و هر جا که از همسری نمونه بخش شود فاطمه (س) سر آمد آنهاست و هر جا که از زنی حق طلب و مبارز سخن رود نام فاطمه (س) در آن محفل یاد می‌شود و هر جا از خانه شهید و مادر شهیدان یاد است فاطمه (س) از زبندگان آنهاست. و محور همه این بحثها و عناوین فاطمه (س) خواهد بود. و شگفت از یک زن، رشد یافته درخانه‌ای محقر و این همه عظمت و آن همه محوریت . فاطمه (س) محور خلقت اگر به حدیث لولاک لما خلقت الافلاک که در شأن پیامبر اسلام است اتکا شود، باید فاطمه را محور آفرینش دانست از آن بابت که بدون وجود او نسل پیامبر منقطع بود و تداوم بخشی اسلام تا قیام قیامت که توسط نسل فاطمه (س) است علی الظاهر بی‌اثر می‌ماند.

در قوس صعودی و نزولی، در سیر کمالی وجود فاطمه (س) منشأ فیض و منبع آثار انوار عالیه بحساب می‌آید و اگر رسول خدا را اصل اصیل آفرینش بحساب آوریم و اگر او را علت غائی خلقت بدانیم طبیعی است که محور همه این سیرها و رشد فاطمه (س) خواهد بود .

فاطمه (س) واسطه نبوت و امامت است و تکامل خلقت در سایه تبیین رسالت است و ائمه مبین قرآن و رسالت و همه از نسل فاطمه (س). پس فاطمه (س) مصدر ائمه است و تداوم بخش دعوت محمد (ص) آیا جز این است که ۱۱ ذریه پاک بعنوان خلیفه راستین پیامبر از نسل فاطمه‌اند؟ حلقه تکامل انبیاء

بگفته استاد فاضل حسینی دانشمند مصری، فاطمه (س) مانند موجی بود که باید نور رسول خدا (ص) را در طول رشته‌های ممتد اعصار و قرون عبور دهد و بشریت را از آن نور فیاض روشن و نورانی کند (۹۳) او حلقه تکامل انبیاء الهی و بقیه النبوه به تعبیر علی است (۹۴) زندگی او امتداد حیات پیامبران است .

همه آنچه را که پیامبران در طول تاریخ گفته و سروده بودند، از طریق فاطمه (س) به امامان برحق، و از امامان به خلق خدای رسیده است. او از طریق پدر وارث و نیز سرایت ده همه مفاخر انبیای گذشته است و بدین سان همه ارزش‌های نیاکان خویش از انبیاء و رسل را در خود داراست و آنها را از طریق ازدواج با علی در نسل خود ساری و جاری ساخته است .

پس فاطمه (س) از این دید ادامه دهنده رسالت‌ها و از دیدی امید رسالت‌هاست، ثمره باغ وجودی انبیاء است و مهدی موعود را او به جامعه اسلامی تحویل داده است و از این دید فاطمه (س) رسالت‌های گذشته را با خاتمیت و امامت پیوند بخشیده است . تداوم بخش نسل پیامبر

فاطمه (س) زنی است که سلاله پاک رسول خدا (ص) بوسیله او تداوم یافته است. یازده خلیفه راستین پیامبر و ولی خدا از رحم او پدید آمده‌اند و وارث فضائلی شده‌اند که فاطمه (س) از طریق رسول خدا (ص) بدان صفات متصف بود.

رسول خدا (ص) بوسیله فاطمه (س) نشان داد که بر خلاف رسم معهود دختران هم می‌توانند نسل پدر را تداوم بخشند آن هم پدری که خاتم انبیاست. و نیز از طریق دختر مکتب، تربیت، شهادت می‌تواند به نسل بعد سرایت کرده و استمرار یابد، و این مزیت

مخصوص مردان نیست .

رحم فاطمه (س) همانند منبع فیضی بود که از آن معادن نور و حکمت پدید آمدند و خلفاء خدا در زمین از آن رحم پاک بروز و ظهور کردند. رسول خدا (ص) بر خدیجه وارد شد و دید با جنین خود سخن می گوید، پس از سؤال و جوابی به او گفت:

'هَذَا جَبْرِئِيلُ، فَيُبَشِّرُنِي أَنَّهُانْتِي. اَيْنَ جَبْرِئِيلِ اسْتِ كِهْ بَهْ مِنْ مَثْرَهْ مِي دَهْدُ طِفْلِي كِهْ دَر رَحْمِ دَارِي دَخْتَرِ اسْتِ .

- و انھالنسلۃ الطاهرۃ الميمونۃ و او نسل پاک و ميمون و مبارکی است .

- و ان اله تبارک و تعالی سيجعل نسلي منها و مژده ام داد که خدای تبارک و تعالی تداوم نسل مرا از او معین کرده است .

- و سيجعل نسلها ائمه. و بزودی نسل او را پیشوایان زمین قرار دهد.

- و يجعلهم خلفا في ارضه بعد انقضاء و حيه (۹۵) و پس از انقضای وحی آنها را خلیفه خود در زمین قرار دهد. محور رسالت

فاطمه (س) محور رسالت است. پیامبر او را جداً گرامی می داشت و محبت او به دخترش بیش از حد محبت عادی پدری به دخترش بود. شرایطی در فاطمه (س) بود که براساس آن او رکن مهم پیشرفت اسلام بحساب می آمد. هم در دوران حیات پیامبر، هم در عصر پس از وفاتش نقش های مهم و اساسی را در زندگی ایفا کرد.

او پس از وفات رسول خدا (ص)، رسالت را زنده نگه داشت. همتای علی در مبارزه حق طلبانه بنفع اسلام بود. و هم او زمینه ساز شرایطی شد که مقدمتاً به صلح حسن و نهایتاً به شهادت حسین منجر گردید بار رسالت کربلا در واقع به دوش فاطمه بود و حاملان پیام شهادت دختران فاطمه اند.

پیامبر در شب عروسی فاطمه (س) فرموده بود: پروردگارا این دو محبوبترین آفریدگان تو نزد منند. پس دوست بدار آنها را، و نسل شان را مبارک گردان و در تداوم بدار نسل و تبارشان را و از جانب خود آنها را نگهداری بنما... بدین سان فاطمه (س) وزنه ای گرانقدر برای اسلام و محور استمرار هدف عالی اسلام است . محور عصمت

فاطمه (س) محور عصمت است. معصومان اسلام در عصر او پیامبر است که پدر اوست، علی است که همسر اوست حسن و حسین اند که دو فرزند او هستند و او هم چون قطبی است که عصمت ها به دور او می گردند و از طریق او به نسل بعد سرایت می کنند.

بدین سان فاطمه (س) محور تداوم عصمت است. گردش چرخ امامت و ولایت به نیرو بخشی فاطمه (س) وصل است و تربیت معصومان و شهادت آموزی و زندگی سازی، و هدایت آموزی های بعدی هم در محور او دور می زنند. ابواب علیم الهی از دریچه فاطمه (س) گشوده می شود و اقتدای مردم به راه خداوند از برکت اوست. جابر عبدالله انصاری از قول پیامبر چنین نقل می کند:

- ان اله جعل علیا زوجته و ابناء حجج الله علی خلقه خداوند علی و همسر او و فرزندان او را حجت های خدا بر خلقش قرار داد.

- و هم ابواب العلم فی امتی - آنان دروازه های علم در امت منند.

- من اهتدی بهم هدی الی صراط مستقیم آن کس که بوسیله آنها ره یابد به صراط مستقیم هدایت گردد. (۹۶) محور اهلیت

فاطمه (س) محور اهل بیت و نزدیکترین فرد به بیت رسول اله است. ام سلمه گوید روزی پیامبر (ص) در منزل من بود علی و فاطمه (س) هم دم در خانه بودند. پیامبر (ص) فرمود اهلیت مرا صدا بزن. و من علی و فاطمه (س) را صدا کردم، وارد شدند و پیامبر آنها را در کنار گرفت. (۹۷) و این خود حکایت از معرفی مصداق اهلیت دارد .

فاطمه (س) وزنه سنگین اهل بیت است و محور علاقه رسول خدا (ص) هر وقت سخن از مورد محبت بودن کسی در نزد پیامبر (ص) بود فاطمه (س) بر همه آنها مقدم بود. از کسانی که در زیر عبائی گرد آمده و مورد ادعای پیامبر قرار گرفته اند فاطمه (س) از اعضای مهم آن است پیامبر درباره آنها چنین فرمود اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً. خداوند اینان اهلیت من اند، پلیدی را از آنان دور دار و آنان را کاملاً پاک و پاکیزه بدار. محور اهل کسا

داستان کسا بدینگونه است که روزی رسول خدا (ص) علی، فاطمه، حسنین (ع) را در زیر عبائی که خود هم در آن بود گرد آورد. و آیه تطهیر را در شأن آنان خواند که انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً و دعا کرد و فرمود خداوندان اینان اهل بیت و آل محمدند درود و برکات خود را بر اینان قرار داده که تو ستوده و الا مقامی. این حدیث که شأن خاندان پیامبر، فاطمه زهرا (س)، علی و حسنین را نشان می‌دهد از طرق مختلفی از شیعه و اهل سنت نقل شده است بنابر آنچه صاحب کتاب فاطمه الزهراء ذکر کرده است (۹۸) نویسندگان حدیث کسا بخط خود عبارتند از شیخ عبدالله بحرانی در کتاب العوالم العلوم، که در آن خط بیش از ۲۰ تن از علمای بزرگ مثل شهید ثانی، علامه حلی، فخر المحققین، ابن شهر آشوب و دیگر افراد مورد وثوق گردآوری شده است.

این حدیث با ۲۹ سلسله سند به جابر بن عبدالله انصار می‌رسد و افرادی چون علامه حلی، طبرسی، شیخ طوسی، شیخ مفید و امثالهم بر آن صحه گذارده‌اند که صدق و اتقان سخن شان جای بحث و وسوسه‌ای نیست و جز اعتماد بر آن گزیری نتواند بود.

- طبری در تفسیر الجامع البیان از ۲۵ طریق، سیوطی در تفسیر درالمنثور از ۲۰ طریق درباره این حدیث بحث کرده‌اند.

- و بنابر آنچه علامه سید شهاب الدین تبریزی تحقیق کرده حدیث کسا دارای سندی است که او آنرا بدست آورده و در رساله‌ای کوچک به زبان فارسی آن را نگاشته است. (۹۹) اهمیت حدیث و محوریت فاطمه (س)

خداوند خواست حقیقت نورانی و ملکوتی اهل بیت را در حدیث آشکار سازد و آنان را اشرف مخلوقات معرفی کند، و افضل موجودات، اینان اهل بیت پیامبر (ص) معرفی شدند و جان او، در زیر آن عبای کوچک و محدود جهانی گرد آمده بودند (لیس علی الله بمستنکر - ان یجمع العالم فی واحد) و رسول خدا در محوریت و ارزش آنان از سوگندهای غلیظ استفاده کرده بود.

در کسا فاطمه (س) محور و اول و آخر آنها بود - معرفی جبرئیل از اهل کسا هم همین نکته را نشان می‌دهد جبرئیل در معرفی آنها به اهل آسمان و فرشتگان عبارتی بدین شرح داشت: هم فاطمه و ابوها، و بعلها و بنوها.

در این معرفی چنان است که گوئی خدای هم دوست داشت نام فاطمه (س) مکرراً ذکر شود و ترجمه عبارت فوق چنین است:

- فاطمه (س) است و پدر فاطمه (س).

- فاطمه (س) است و شوهر فاطمه (س).

- فاطمه (س) است و فرزندان فاطمه (س). و محوریت تعریف روی او دور می‌زند - نام پیامبر و علی و فرزندان یکبار مورد اشاره قرار گرفته و نام فاطمه (س) چند بار. محور مباحله

مسیحیان نجران درباره حقانیت اسلام با پیامبر به بحث و جدال پرداختند و نتوانستند حقانیت اسلام را بپذیرند و یا خود را قانع کنند بر این مقرر شد که خاندان و عزیزان خود را در مجلسی گرد آورند و به نفرین گروهی که ناحق است بپردازند. دعوت پیامبر چنین بود:

و قل تعالوا، ندع ابنائنا و ابنائکم - و نساننا و نسانکم - و انفسنا و انفسکم ثم نهتل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین (۱۰۰) پیامبر برای حضور در آن مجلس علی و فاطمه حسنین (ع) را همراه خود برگزید و در این آیه فاطمه (س):

- از جهتی مصداق فرزند پیامبر است ابنائنا.

- از دیدی مصداق نساننا است و تنها زنی است که در جریان مباحله حاضر شده.

- و از دید سوم مصداق انفسنا و نفس و جان پیامبر است.

- در مورد گزینش پیامبر این عده را حدیثی بدینگونه داریم از رسول خدا (ص):

- لو علم الله تعالی ان فی الارض عبداً اکرم من علی و فاطمه و الحسن و الحسین لامرني ان اباهل بهم ولكن امرني بالمباحله علی هؤلاء و هم افضل الخلق (۱۰۱) اگر خدای تبارک و تعالی در روی زمین بندگان گرامیتر از علی و فاطمه و حسن و حسین (ع)

سراغ می‌داشت به من دستور می‌داد که با آنها به مباحله بپردازم ولی او مرا به مباحله فرمان داد بهمراهی این گروه و اینان برترین آفریدگان خدایند. محور امامت

فاطمه (س) محور امامت است. خداوند به او مژده داد که از نسلش ۱۱ ذریه پاک و امام پدید آید که همه هدایتگر دوران خود می‌باشند. (۱۰۲) ام الائمه است و ام الازهار (مادر شکوفه‌های و گل‌های اسلام) و هم ام انوار الائمه نام دارد زیرا که نور امامان از او مشتق است.

او حامل سرّ مستودع خدا، ولی امر و بقیه الله است. در دعای حاجتی که به اسم اوست چنین می‌خوانیم:

اللهم انی اسالک بحق فاطمة و ایها و بعلمها و بنیها، و السیر المستودع فیها - ان تصلى علی محمد و آل محمد (ص) و ان تفعل بی ما انت اهلہ - و ان تقضی حوائجی (۱۰۳) خداوندا از تو مسألت دارم که بحق فاطمه (س) و پدرش، و شوهر و فرزندانش، و سرّ ودیعه نهاده در او، که بر محمد (ص) و آلش درود فرستی، و آنچه خود اهل و سزاوار آنی برایم انجام دهی و حوائجم را برآورده سازی. فاطمه (س) آن زنی است که نور امامان از او پدید آمده و تداوم یافت. در زیارتش می‌خوانیم:

- حلیفه الورع و الزهد - و نفاحة الفردوس - والخلد اللتی شرف مولدها بنساء الجنّة - و سللت منها انوار الائمه و ازجت دونها حجاب النبوة... (۱۰۴) و بدین سان او امامت اسلام را به تاریخ بشریت و به انبیای گذشته الهی پیوند می‌دهد. روایات در این زمینه بسیارند و مورد دیگری را به این شرح ذکر می‌کنیم:

قال رسول الله (ص) فاطمة بهجة قلبی و ابناها ثمره فوادی و بعلمها نور بصری - و الائمه من ولدها امناء ربی و حبله الممدود بینة و بین خلقه... (۱۰۵) پیامبر فرمود فاطمه (س) مایه روشنائی دل من است و فرزندانش میوه دل من هستند و شوهر او نور چشم من است و امامان از فرزندان او امنای پروردگار من‌اند، و رشته ممدود خدا بین او و خلق خدایند... محور سادات

فاطمه (س) محور سادات است. میلیونها نفر در جهان بشریت زندگی می‌کنند که شجره حسب و نسب شان به فاطمه (س) پیوند می‌خورند. با آن همه دشواری و مشکلاترashi خصم در سر راه رشد خاندان پیامبر و با آن همه محدودیت‌ها که در ارتباط با آنان پدید آوردند باز هم نسل او بمیزان و حدودی است که یک فامیل چند میلیون نفری را تشکیل داده و همه آنها از دامان فاطمه (س) بوجود آمدند. و چه بسیار از آنان که ستارگان درخشان این امت در علم و تقوا بوده‌اند.

نوع سادات جهان امروز را در نظر آوریم از سادات علوی، فاطمی، حسنی، حسینی، زینبی، زیدی، جعفری، رضوی، اسمعیلی، موسوی، همه و همه از نسل فاطمه‌اند. پس او چشمه جوشان و فیض الهی است و به تعبیر عالمی در تفسیر سوه کوثر (۱۰۶) معنی خیر کثیر وجود صدها هزار خانواده سیادت است که هر کدام وارث صفاتی از فاطمه‌اند. و چه بسیار از آنها که برای حمایت از دین برخاسته و تا پای جان به پیش رفته‌اند. پس دامن زهرا (س) دامن فضیلت و خیر و برکت است. محور هدایت و پیشوائی

فاطمه (س) محور هدایت است و در جنبه پیشوائی امت. رسول خدا (ص) در پیشرفت آئین خود و اهداف و مقاصد خویش الگوی مردانه بسیار داشت اما در جنبه الگوئی زن عده او بسیار اندک بودند و در آن جمع اندک فاطمه (س) در رأس بود. تشبیهات درباره فاطمه (س) تشبیه زهره‌ای است که در بین کواکب آسمانی درخشان است و جلب نظر کننده. به این حدیث توجه شود. رسول خدا (ص) فرمود:

اهتدوا بالشمس، فاذا غاب الشمس فاهتدوا بالقمر، فاذا غاب القمر فاهتدوا بالزهرة فاذا غابت الزهرة فاهتدوا بالفرقدین... بوسیله خورشید و ماه و زهره و فرقدان، هدایت یابید در صورت غیبت یکی به دیگری تمسک جوئید. از او درباره این لغات و اصطلاحات توضیح خواستند. فرمود خورشید منم، و علی (ع) چون قمر است، و فاطمه (س) چون زهره، و فرقدان حسن و حسین (ع)... (۱۰۷) و دیدیم که محور این پنج تن فاطمه (س) بود.

- در تفسیر آیه ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین و اجعلنا للمتقین اماماً (۱۰۸) رسول خدا (ص) مقام پیشوائی را درباره

خانواده خود پرسید همانگونه که درباره کلمات ازواج و ذریه و قره‌اعین پرسش کرد. جبرئیل، خدیجه را مصداق ازواج، فاطمه (س) را مصداق ذریه، حسن و حسین (ع) را مصداق قره‌اعین و علی را مصداق امام ذکر کرد. (۱۰۹) و می‌دانیم که از ذریه او چه نسل پاک و پاکیزه‌ای پدید آمد. در سخنی دیگر رسول خدا خود را به یک درخت، و فاطمه (س) را حامل آن، و علی (ع) را عامل لقاح و حسن و حسین (ع) را میوه آن معرفی کرد: انا شجرة، فاطمة حملها، و علی لقاحها، و الحسن و الحسين ثمارها (۱۱۰). محور دیانت

فاطمه (س) محور دیانت دیروز و امروز بشر است. بیرکت او چراغ اسلام روشن است و در سایه تربیتش فروغ شیعه پر تو افکن - این همه آثار تربیت از وعظها و سخنرانی‌ها، و این همه آموزش‌های دینی از تعلیمات و تبلیغات همه از فاطمه (س) است و خیراتش هم به فاطمه (س) بر می‌گردد.

فاطمه (س) زنی است که تحولات جهان تشیع در طول تاریخ، و حتی تحولات جهان اسلام در جنبه حرکت آفرینی و رشد از او منشاء می‌گیرند. چه بسیاری از آثار خدماتی و انسانی که در سایه حیات فاطمه (س) پدید آمده‌اند. این همه آثار دیانت از مساجد و بارگاه‌ها، از حسینیه‌ها و مراکز تبلیغی، این همه مدارس علمی و دینی همه از آثار فاطمه (س) است.

او محور عالم عصمت است، محور فضیلت است، محور عفت و تقواست، محور تبلیغ است، محور تلاش پدران درباره دختران است، محور گسترش دین و مذهب است. و او حتی محور و میزان عمل محبان و مبغضان است، یوزن فیها اعمال المحبین لنا و المبغضین لنا (۱۱۱).

هم چنین فاطمه (س) محور نجات گنهکاران از دوزخ است، او را فاطمه (س) نامیده‌اند بدان خاطر که خدا او و ذریه‌اش را از آتش دوزخ دور داشته است، البته بدان شرط که خدای را در سایه اعتقاد به توحید و به آنچه من پیامبر آورده‌ام ملاقات کند. (سمیت فاطمه - لان الله فطمها و ذریتها من النار - من لقی الله بالتوحید و الایمان بما جئت به (۱۱۲)). محوریت امروز او

فاطمه (س) نه تنها در گذشته بلکه در امروز هم محور است، محور شناخت مخالفان و طرفداران است. اگر او نبود از کجا در می‌یافتیم که موافق کیست و منافق کیست؟ ممکن چیست غیر ممکن کدام است؟ از کجا می‌فهمیدیم چه کسی سخن پیامبر را در ولایت رها می‌کند؟ حق را نادیده می‌گیرد؟ خدای را به غضب می‌آورد؟ ...

- امروز هم اگر بخواهیم از دختری محبوب پدر نام ببریم نام فاطمه (س) بر زبان خواهد آمد.

- اگر بخواهیم از زنی موید در زندگی یاد کنیم باید فاطمه (س) را معرفی کنیم.

- اگر بخواهیم از همسری دلدار سخن بگوئیم چه کسی اصلاح از فاطمه (س)؟

- اگر بخواهیم از زنی مبارز و سیاستمدار در نظام دین یاد کنیم چه کسی برتر از فاطمه (س)؟

- و اگر بخواهیم از مادری موفق یاد کنیم زبده‌ترین از فاطمه (س) چه کسی تواند بود؟

او محور نگرش‌ها برای کسب تکلیف و وظیفه آموزشی برای همه دختران، همسران، مادران و مدیران کانون خانوادگی و همه زنان صالحه و قانته است. با اعتماد و یقین می‌توان از او درس وظیفه آموخت. -----

----- ۱- ج ۱ سیره ابن هشام .

۲- سیره حلبیه ج ۱، ص ۱۳۲.

۳- ص ۱۳۱ معالم العترة النبویه.

۴- ص ۱۳۹ کشف الغمه ج ۲.

۵- ص ۲۷۹ سفینه ج ۱.

۶- همان مدرک.

- ۷- ص ۵۵ الزهراء.
- ۸- ص ۱۰ بحار ج ۱۶.
- ۹- ص ۳۰۲ تذکره الخواص.
- ۱۰- مسند احمد ص ۱۱۷.
- ۱۱- ص ۳۰۲ تذکره الخواص.
- ۱۲- عوالم العلوم و المعارف ج ۶ ص ۱۰.
- ۱۳- ص ۱۷ انوار البهیة.
- ۱۴- ص ۱۲۹ منتهی الامال.
- ۱۵- کشف الغمه ج ۲ ص ۱۳۹.
- ۱۶- احقاق الحق ج ۱۰ ص ۱۲ و منابع دیگر.
- ۱۷- امالی صدوق ره.
- ۱۸- زندگانی حضرت زهراء (س)
- ۱۹- ص ۳۱ منتهی الامال.
- ۲۰- کامل التواریخ ج ۲، ص ۳۴۱.
- ۲۱- ص ۱۰۱ - الزهراء
- ۲۲- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۸۰۹.
- ۲۳- ص ۱۴۳ روضة الواعظین ج ۱
- ۲۴- ص ۴۱۴ خصال صدوق، ج ۲.
- ۲۵- ص ۱۵ بحار الانوار ج ۲۳.
- ۲۶- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۰.
- ۲۷- ص ۱۹۱ الزهراء.
- ۲۸- ج ۳ مناقب ابن شهر آشوب ص ۳۵۷ و ص ۸۶ نخبه البیان فی تفصیل سیده النسوان.
- ۲۹- آیه ۴ - سوره قلم.
- ۳۰- عبدالعظیم ربیع.
- ۳۱- انوار التنزیل - آیات آخر سوره تحریم.
- ۳۲- بحار ج ۴۳ ص ۹۱.
- ۳۳- آیه ۸ سوره نجم.
- ۳۴- ص ۴۳۶ ینابیع الموده .
- ۳۵- ص ۴۱ ذخائر العقبی.
- ۳۶- ص ۱۳۲ منتهی الامال.
- ۳۷- ص ۵۲۲ اسد الغابه ج ۵.
- ۳۸- آیه ۱ سوره قدر.
- ۳۹- آیه ۱ سوره کوثر.

- ۴۰- آیه ۵۴ سوره آل عمران.
- ۴۱- آیه ۳۳ - تطهیر.
- ۴۲- شرف المؤید ص ۷.
- ۴۳- ص ۱۹۸ در المنثور ج ۵ - ص ۱۲۴ ینابیع الموده.
- ۴۴- همان آیه تطهیر.
- ۴۵- آیه ۹ حشر.
- ۴۶- سوره دهر آیه ۸.
- ۴۷- آیه ۱۱ سوره انسان .
- ۴۸- آیه ۲۳ سوره شورا.
- ۴۹- آیه ۲ سوره شمس.
- ۵۰- آیه ۹ قیامت.
- ۵۱- آیه ۵ انسان.
- ۵۲- آیه ۱۹ سوره رحمان.
- ۵۳- ص ۷۶ کشف الغمه ج ۲.
- ۵۴- بحار ج ۴۳ ص ۲۴.
- ۵۵- ص ۲۱۹ کنز العمال ج ۶.
- ۵۶- ج ۱ مناقب ص ۴۶۲.
- ۵۷- ص ۲۲۹ خصایص.
- ۵۸- بحار ج ۸ کمپانی ص ۱۱۱.
- ۵۹- ص ۹۲ الزهراء.
- ۶۰- ص ۱۳۵ کشف الغمه.
- ۶۱- ص ۱۳۷ کشف الغمه.
- ۶۲- ص ۱۳۳ المختصر.
- ۶۳- آیه ۱۳۹ سوره نساء.
- ۶۴- آیه ۲۶ سوره آل عمران.
- ۶۵- ص ۱۶ بحار ج ۲۵.
- ۶۶- ص ۱۲۶ ج ۹ - المیزان.
- ۶۷- ص ۱۳ بحار ج ۴۳.
- ۶۸- آیه ۲ سوره طلاق.
- ۶۹- آیه ۱۰۵ سوره مائده.
- ۷۰- مناقب خوارزمی ج ۱ ص ۵۲.
- ۷۱- مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۵۳ و ص ۱۱۳ الزهراء.
- ۷۲- ص ۲۲ بحار ج ۴۳.

- ۷۳- ص ۲۲ بحار ج ۴۳.
- ۷۴- اسدالغابه ج ۵ ص ۵۲۲.
- ۷۵- زندگانی حضرت زهراء.
- ۷۶- آیه ۴۲ سوره زمر.
- ۷۷- آیه ۱۱ سوره سجده .
- ۷۸- آیه ۴۴ سوره زمر.
- ۷۹- آیه ۲۵۵ سوره بقره.
- ۸۰- آیه ۲۸ سوره انبیاء.
- ۸۱- ص ۹۲ الزهراء.
- ۸۲- ص ۲۰ ریاحین الشریعه ج ۱.
- ۸۳- ص ۹۷ بحار ج ۲۵.
- ۸۴- با توجه به حدیث کسا .
- ۸۵- بحار ۴۳ ص ۳۶.
- ۸۶- ص ۶۵ ریاحین الشریعه ج ۱.
- ۸۷- ص ۲۱۳ بحار ج ۳۶.
- ۸۸- ص ۲۰۳ ریاحین ج ۱.
- ۸۹- تحفه الزائر.
- ۹۰- زندگانی حضرت زهرا (س).
- ۹۱- انى تارك فيكم الثقلين...
- ۹۲- قل لما اسئلكم عليه اجرا...
- ۹۳- فاطمة الزهراء ترجمه صادقی ص ۶۱.
- ۹۴- سخنان علی در مسجد به هنگام خطبه فاطمه (س).
- ۹۵- ص ۱۴۳ ج ۱ - روضه الواعظین.
- ۹۶- ص ۵۸ ج ۱ شواهد التنزیل - حافظ حسکانی.
- ۹۷- مسند احمد بن حنبل ص ۳۲۳.
- ۹۸- ص ۲۹۲ - الرحمانی.
- ۹۹- الذریعه ج ۶ ص ۳۷۸.
- ۱۰۰- آیه ۶۱ سوره آل عمران .
- ۱۰۱- ص ۱۳۱ ینابیع الموده.
- ۱۰۲- دلائل الامامه ابن جریر ص ۱۸.
- ۱۰۳- ص ۱۳۴ منتهی الامال ج ۱.
- ۱۰۴- تحفه الزائر - مجلسی.
- ۱۰۵- ص ۶۶ فرائد السمطین ج ۲ به نقل از امام حسین (ع).

۱۰۶- فخر رازی .

۱۰۷- ص ۵۹ شواهد التنزیل - از جابر.

۱۰۸- آیه ۷۴ سوره فرقان.

۱۰۹- شواهد التنزیل ج ۱ ص ۴۱۶.

۱۱۰- احقاق الحق ج ۹ ص ۱۵۷.

۱۱۱- ص ۱۰۷ مقتل الحسین - خوارزمی .

۱۱۲- ص ۱۸ بحار ج ۴۳.

بخش ۳: حیات خانوادگی فاطمه (س)

حیات خانوادگی فاطمه (س)

این بخش را در چهار فصل خلاصه می‌کنیم .

فصلی از آن در مورد فاطمه (س) بعنوان دختری برای پدر است و در آن نقشی را که فاطمه (س) در خانه و در رابطه با پدرش ایفا کرد تصویر کرده و همگامی‌های او را با پدر و تلاش او را در تحکیم پایه‌های انقلاب اسلامی چه در جنگ و چه در شرایط عادی تصویر می‌کنیم و نشان می‌دهیم که او را با پدر چه ادبی نیکو بود. آنگاه به علاقه و محبتی که پدر درباره او معمول می‌داشت اشاره کرده و رمز و راز این محبت و عاطفه را شرح می‌دهیم .

فصل دوم آن مربوط به بیان نقش همسری فاطمه (س) است و در آن پس از بحثی مقدمه گونه راجع به ازدواج و سنین آن، از ازدواج فاطمه (س) با علی و خواستگاری و وصلت آن دو سخن گفته و از مراسم ازدواج و جهیزیه و عقد و مهر او و جشن و ولیمه‌اش بدان خاطر که درسی برای دیگران باشد بحث خواهیم کرد. و سپس از زندگی این دو و سعادت‌مندی زوجین و همراهی و سازگاری‌شان و دوستداری و هم‌رزمی آنان سخن می‌رانیم .

فصل سوم آن در مورد فرزند داری فاطمه (س) و مسیر مادری اوست و در این قسمت از دیدگاه فاطمه (س) در مورد خانواده و فرزند و تربیت و از شرایط و ضوابط تربیت و درسی که در زمینه اخلاق و عبادت و زندگی سازی به فرزندان القاء کرد و محصولی که در آن بدست آمد سخن می‌گوئیم .

و فصل چهارم آن در مورد کانون داری فاطمه (س) است که در آن از اهمیت خانه‌داری از دید فاطمه (س)، از مسؤولیت و تلاش او از کوشش او برای ایجاد جو سکون و آرامش در خانه، از تحمل سختی‌های او در این راه برای خدا و از کمک کاری‌های علی درباره او بحث می‌کنیم (البته دو فصل پایانی این بخش با رعایت اختصار مطرح شده‌اند زیرا که بحث دارای جنبه تربیتی و کتب در این مورد بسیار است).

فصل ۶: فاطمه و پدر

مقدمه

در این قسمت دوست داریم از نوع رابطه فاطمه (س) با پدر و جنبه‌های درس آموزی آن سخن بگوییم. اصولاً زندگی و ابعاد حیات فاطمه (س) از نظر هدایت و از دیدگاه درس آموزی و روشنگری بحدی وسیع و پر دامنه است که او را در حد یک امت، آن

هم با همه پیچیدگی‌ها و جوانبش قرار می‌دهد.

عمری محدود و بس کوتاه داشت و به تعبیر امام امیرالمؤمنین (ع) چه زود به پدر ملحق شد (السریعۃ اللحاق بک (۱)) ولی این مقدار عمر بسیار پر برکت و خیر آفرین بود. کودکی او زود گذر بود ولی بسیار پرنکته و درس آموز. جوانی او نیز به سرعت گذشت ولی مدل ساز و نمونه آفرین بود.

او آخرین دختر خانواده بود و محبوب پدر و مادر. در عصر بعثت دنیا آمده و همه آنچه که در اسلام راجع به تربیت فرزند و مخصوصاً دختران آمده درباره او پیاده شد. او از دیدی چون دیگر دختران در رابطه با پدر بود و در دیدی دیگر چون همه دختران عادی نبود. رابطه‌اش با پدر در علقه و درس آموزی شگفت‌انگیز و فوق‌العاده جلب کننده بود. دوران اولیه حیات:

او در مکه بدنیا آمد، آن هم در عصری سخت و دشوار، تنها فرزند خانواده بود زیرا که خواهرانش پیش از او ازدواج کرده و از خانه رفته بودند و برادرانش نیز همه قبل از او از دنیا رفته و مرده بودند و طبیعی است که چنین فرزندى جدا مورد علاقه والدین و مورد توجه آنان باشد.

رسول خدا (ص) حق پدری و معلمی را درباره او نیکو انجام داد و مادرش خدیجه نیز همه برنامه‌های حیات را عملاً به او آموزش داده بود. بدین سان تربیت او در دامان وحی است و از سوی بزرگترین مربیان جهان آفرینش بویژه که در زمینه مساعده او هم در تربیت پذیری فوق‌العاده بود و این دو در رشد او نقش اساسی داشته و ضمن اینکه خدای را هم بر این رشد و پرورش نظری عنایت -آمیز بود.

او تنها دختری است که تلاش تربیتی پدر را به هدر نداد و تنها زنی است که براساس اصل اسوه‌گیری از رسول خدا مدل و نمونه شد. او مصداق این کیه قرآن قرار گرفت که: و کذلک جعلناکم امه و سطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً (۲).

رسول خدا (ص) برای او همان ارزشی را قائل شد که دیگران در آن عرصه و روزگار برای پسران، و بلکه بیشتر و فراتر. زیرا در نظام تربیتی اسلام کفه ترازو و عنایت و محبت به سوی دختران کمی سنگین‌تر از پسران است، آن هم دختری چون فاطمه (س) که باید مادر امامان و اسوه زنان عالم باشد.

او در خانه‌ای پرورش یافت که آیات قرآن دائماً در حال نزول بود. پس رشد او در حال و هوای وحی بود و تربیت قرآنی درباره او در حال پیاده شدن و اجرا. و این درست در عصری است که هنوز اندیشه کفرآمیز زنده به گور کردن دختران در اذهان بود و برخی از دختران زنده به گور می‌شدند.

از سوی دیگر او تنها دختری است که در سلسله جلیله نبوت قرار دارد، دختری که معصومه است و حامل و ناقل صفات انبیای الهی از آدم تا خاتم (ص) - خدای را هم بر این خاندان و این دختر نظر عنایتی بود. و این مجموعه در به ثمر رسیدن فاطمه (س) فوق‌العاده مؤثر افتاد. نقش او در خانواده

در ایام حیات خدیجه و رسول الله طبیعی است که فاطمه (س) بعنوان تنها فرزند حاضر، مایه گرمی کانون و به تعبیر خود رسول الله مایه روشنی و سرور دلش باشد (فاطمه بهجه قلبی) (۳) حرکت و رفتار او، جنب و جوش و تلاش او، شیرین‌زبانیهای دخترانه و معصومانه او دل پدر و مادر را شادان می‌ساخت بویژه که آینده روزگار و نسل او از پیش برای رسول خدا (ص) و خدیجه شناخته شده بود.

می‌دانیم با همه انس و الفتی که بین زن و شوهر است گاهی واقعه یا جریانی پدید می‌آید که شرم حضور زوجین مانع از ذکر آن است در چنان صورت کودکان خردسال واسطه‌های خوبی برای ادای رسالتند و فاطمه (س) در کنار پیامبر و خدیجه ایفاگر چنان

نقشی بود و نمونه ایفای این نقش‌ها از سوی فاطمه (س) بسیار است و از جمله مورد زیر.

خدیجه زنی ثروتمند بود ولی پس از ظهور اسلام بعثت دشواری‌های اقتصادی مسلمین و نیازهای مالی مردم جدید الاسلام به پیامبر و خاندان او، دست خدیجه از مال دنیا چنان خالی شد که حتی کفنی برای خود نداشت و در شرح زندگیش گفتیم که او فاطمه (س) را واسطه قرار داد که از پیامبر عباى وحیش را کفن او کند و پیامبر چنان کرد.

او در عین خردسالی محرم انس و خلوت خدیجه بود و راز دار مادر - پیام‌های او را نیکو می‌گرفت و نیکو عمل می‌کرد و دل آن مادر به این دختر خردسال بسیار گرم بود. چه بسیارند مواردی که خدیجه در تنگنای فکری و تحمل روانی قرار می‌گرفت و این دختر خردسال برای او گره‌گشائی می‌کرد و با صبر و تحمل به او القاء می‌نمود و حتی در آلام مصائب او را تسکین می‌داد. پس از مرگ خدیجه (س)

خدیجه از دنیا رفت و این در سال دهم بعثت بود. اینکه این مرگ و جدائی برای این دختر و آن شوهر چه آثاری داشت خود موضوع بحث دیگری است تأثر فاطمه (س) از این مرگ بسیار و تحمل پیامبر در این مصیبت زیادتر بود. اما یاد و دیدار فاطمه، یعنی عزیزترین یادگار خدیجه برای پیامبر همه گاه الهام بخش بحساب می‌آمد.

گاهی رسول خدا با دیدار فاطمه (س) به یاد خدیجه می‌افتاد و از خود می‌پرسید چه کسی می‌تواند جای خدیجه را پر کند؟ و جز فاطمه (س) چه کسی می‌تواند یادآور او باشد؟ همه توجهش در خانه به فاطمه (س) بود و دلگرمی پیامبر در حین بازگشت از بیرون و ورود به خانه دیدار فاطمه (س) بود.

اما فاطمه (س) نیز پس از مرگ مادر خود را وقف پدر کرده و همه کاره خانواده شده بود و همراز او شد و هم سخن پدر. او را در همه احوال نزد پیامبر می‌دید، حتی پس از ازدواج، رسول خدا (ص) پس از مرگ خدیجه و مخصوصاً در دوران زندگی در مدینه از دواجهای متعدد داشت ولی هیچگاه از کمک فاطمه (س) بی‌نیاز نبود و از ارتباط و انس با او احساس بی‌نیازی نمی‌کرد. او در تنگناها برای رفع موانع، در رهایی‌ها برای حل مشکل، در بیماری‌ها و مجروح بودن پدر برای پرستاری و زخم‌بندی او، در زندگی خصوصی برای سر و سامان دادن زندگی و در نیازمندی‌ها برای عرضه خدمت همه گاه در کنار پیامبر بود. و این همراهی و تلاش تا لحظه مرگ رسول خدا (ص) ادامه یافت. محبت به پدر

دوستی و محبت فاطمه (س) به پدرش زبان زد بود و این محبت در حدی بس فراتر از حد رابطه دختری با پدر خویش است او پیامبر را از دیدی بچشم پدری می‌نگریست و از دیدی بس عمیق‌تر به چشم یک مراد و یک پیشوا و عقلاً این جنبه از او قوی‌تر بود زیرا او قدر مقام و رتبت پدر و آبرومندی و رسالت الهی او را بیش از دیگران می‌شناسد.

چهره عاطفی او نسبت به پدر از سوئی دخترانه است و ما می‌دانیم که دختران را به پدر عنایتی بیشتر از پسران است و از سوئی دیگر محبت او رنگ مادرانه داشت تا حدی که با دستهای کوچکش چون مادری مهربان پدر را نوازش می‌کرد.

با پدر هم خانه است و اوقات فراغت پدر با اوست ولی کمک کار او، یار و غم‌خوار او، حامی اوست، از او دلجوئی دارد، ایمان به مکتب پدر، و اعتقاد به رسالت او سبب می‌شود که این محبت و عاطفه رنگ و بوی الهی می‌گیرد و او را بیش از پیش مرید پدر سازد.

پس از ازدواج که طبعاً فاصله‌ای بین او و پدر افتاد، تحمل جدائی بر او گران بود. علی و فاطمه (س) در خانه‌ای زندگی می‌کردند که کمی از خانه پیامبر دور بود این دوری برای فاطمه (س) و رسول خدا (ص) دشوار بود. پیامبر (ص) روزی به او فرمود قصد دارم ترا نزدیک خودم منتقل سازم. سپس با حارثه بن نعمان مذاکره کرد و فاطمه (س) را به خانه او که نزدیک خانه پیامبر بود منتقل

ساخت. (۴) مادر پدر

در انس و رابطه عاطفیش با پدر کار به جایی رسید که او را مادر پدر می خواندند. (ام اییها) او می دید که در مسجد الحرام بدستور ابو جهل فضولات را بر دوش او می ریختند. دوید و خود را به پدر رساند و با دستهای کوچک خود آن را پاک کرد. (۵)

او گاهی می دید که دشمن به سوی پدرش سنگ می پراند. او می کوشید، در مواردی، حتی با حائل گردانیدن خود جلوی صدمه و آسیب را بگیرد و این نکته‌ای است که بارها اتفاق می افتاد و در آنگاه که دستش از کمک به پدر خالی می ماند و جلوگیری از آزار را نمی توانست، معصومانه می گریست و این نهایت علاقه او را به پدر نشان می دهد.

رفتارش با پدر رفتاری نوازشگرانه و مادرانه بود. گاهی گرد و غبار از سر و رویش پاک می کرد و طبیعی است که دختری اینچنین، بیش از پیش محبوب پدر باشد. رسول خدا (ص) او را دوست می داشت و بخاطر چنین صفایش او را دوست تر می داشت.

به هنگامی که آیه و ازواجکم امهاتکم آمد و زنان پیامبر لقب ام المومنین یافتند پیامبر به فاطمه (س) فرمود اگر آنها مادر مومنین شدند تو مادر منی. برخی از روایات ما گویند که لقب ام اییها برای فاطمه (س) در این رابطه بود (۶) گو اینکه استحسانهای دیگری هم در این رابطه وجود دارد. همگامی با پدر

فاطمه (س) در تمام مدت زندگی با پدر همگام بود. در کوچه‌ها، خیابان‌ها، در مسجد الحرام، با پای کوچک خود پدر را همراهی می کرد. او استهزاء مردم را نسبت به پدر تماشا می کرد و زخم زبان‌ها را می شنید و آزار و اذیت‌ها را می دید، تا حد توان از او دفاع می کرد و آن جا که توان دفاعی نبود جز اشک‌ریزی چاره‌ای نداشت.

او در کشیدن بار رسالت پدر سهمی داشت، می کوشید زمینه را برا راحت و آرامش او فراهم کند تا او وظیفه رسالت را بوجهی نیکو انجام دهد. آن روز که اسلام در حال شکل‌گیری بود، او سنگر به سنگر، در طریق کار و تلاش پدر، کار و کوشش داشت.

او هم چنین در گرسنگی‌ها، تشنگی‌ها، فقر و ناداری‌ها، تحمل رنجها و سختی‌ها با پدر همراه بود و چه بسیار بودند دشواری‌هایی که برای پیامبر پدید می آمد ولی شدت و رنج آن خود به خود بر فاطمه (س) کوچک هم وارد می شد. تنها پرستاری پدری که آزار مشرکان او را زخمی و فرسوده می کرد کاری کوچک و آسان نبود. مگر یک دختر کوچک تا چه حد می تواند متحمل باشد.

در تحکیم انقلاب اسلامی

فاطمه (س) در تحکیم انقلاب اسلامی و رشد و گسترش آن نقش مهم و ارزنده‌ای داشت، چه در دوران قبل از هجرت و چه در دوران پس از آن. اقدامات حمایتی او از پیامبر، همگامی و هم‌رزمی او با علی، تلاش‌های مقاومتی و هشدار دهنده‌اش پس از وفات پیامبر بحدی بود که امیرالمؤمنین علی (ع) او را یکی از دو رکن مهم در حیات اسلامی معرفی می کند.

علی (ع) در سخنان خود پس از وفات فاطمه (س) فرمود اوست، همان رکن دومی که امروز از دست دادم، پیامبر رکن اول حیات بود و فاطمه (س) رکن دوم، (۷) و این واقعیتی است که مطالعه در تاریخ و حیات فاطمه (س) آن را به صورتی روشن نشان می دهد.

ما تنها ذکری از مقاومت فاطمه (س) و کتک خوردن او را می شنویم. اما شاید کمتر آگاه باشیم که حرکت فاطمه (س) در احقاق حق با چه دشواری‌هایی همراه باشد و چه عذاب وجدانی را برای خلفای حال و آینده او پدید آورد. و چه استخوان گلوگیری برای او شد.

تنها در داستان فدک مسأله بحدی مهم است که ۱۵۰ سال بعد هارون، امام موسی بن جعفر (ع) را می طلبد که بیاید و فدک را پس

بگیرد. و شما می‌دانید امام نسل پنجم فاطمه (س) است. و می‌دانیم امروز هم پرونده طرح شده فاطمه (س) گشوده و سندی برای محکومیت شان در نتیجه ناحقی‌شان در خلافت و رهبری در اسلام است. در جنگهای اسلامی

فاطمه (س) زن است اما در برخی از جنگهای اسلامی به‌مراه پدر حضور داشت و به زخم‌بندی مجروحان و اصلاح ابزار جنگی می‌پرداخت. به هنگامی که شایعه شهادت پیامبر در احد پیچید و در مدینه هم نشر یافت فاطمه (س) به همراهی عده‌ای از زنان خود را به صحنه رساند. پدر را زخمین یافت، گریان شد و دست در گردن او انداخت، خون زخمش را شست و زخم او را بست. (۸) آنگاه بالای سر مجروحان دیگر رفتند، زخم آنها را بستند و مرهم نهادند و سپس به صورت جمعی بر سر نعش حمزه سیدالشهداء رفتند و به عزاداری پرداختند. (۹) این کار فاطمه (س) بعدها نیز ادامه یافت، هم درباره پدر و هم درباره شوهر. تاریخ می‌نویسد در جنگهای اسلامی که علی مجروح می‌شد این فاطمه (س) بود که زخم‌های علی را می‌شست، مرهم می‌نهاد و آن را می‌بست - و یا این فاطمه (س) بود که شمشیر خون آلود علی را می‌شست، و آن را برای جنگ و مبارزه‌ای دیگر آماده می‌کرد و چنین اقدامی از یک زن عجیب است. البته نه برای فاطمه (س) که عقلش بر احساسش غالب است و همه کار و تلاشش در راه خدا و برای خداست و حب و بغض او در این مسیر است. در خطاب به پدر

او طبق روای که در هر جامعه وجود دارد پدر خود را پدر، بابا و یا با عباراتی از این قبیل می‌نامید و البته حق هم همان بود تا اینکه آیه شریفه لا تجعلوا دعا الرسول کدعاء بعضکم بعضاً (۱۰) نازل شد این آیه خطاب به مردم است و به آنها هشدار می‌دهد که پیامبر را به همان نامی که بین مردم معروف است نمانند، آنچنان نباشد که گوئی فردی دیگر را به اسم و رسم صدا می‌زند، عنوان رسول الله را برگزینند و در خطاب به پیامبر او را رسول الله بنامند.

فاطمه (س) گوید من از دستور خدا ترسیدم که از این پس پدرم را پدر صدا کنم. تصمیم گرفتم او را رسول الله خطاب کنم و دو سه بار این کار را انجام دادم و پیامبر فرمود، فاطمه جان، تو از منی و من از توأم، تو مرا پدر صدا کن که مرا خوشتر می‌آید. انت قولی یا ابه، فانها حیی للقلب و ارضی للرب (۱۱). علاقه پدر به او

محبت و علاقه فاطمه (س) و پدر دو طرف بود. رسول خدا هم او را شدیداً دوست می‌داشت و کلمات و عباراتی که درباره او بکار می‌برد حکایت از این علاقه دارد. تاریخ فریقین پر است از این گوه کلمات که ذیلاً ذکر می‌شود:

- فاطمة بضعة منی (۱۲) فاطمه (س) پاره تن من است.
- هی نور عینی (۱۳) فاطمه (س) نور چشم من است.
- فاطمة ثمرة فؤادی (۱۴) فاطمه (س) میوه دل من است.
- فاطمة روحی اللتی بین جنبی (۱۵) فاطمه (س) روح و جان من است.
- و هی قلبی (۱۶) فاطمه (س) دل و قلب من است.
- گاهی در جنبه محبت به او رفتار خلاف با فاطمه (س) را زشت می‌شمرد مثلاً می‌فرمود هر که او را غضبناک کند مرا بغضب آورده است. (فمن اغضبها اغضبی (۱۷)) - هر که او را اذیت کند مرا اذیت کرده (فمن آذاها فقد آذانی (۱۸)) آزار کننده فاطمه (س) آزار رسان به پیامبر و مورد لعنت خداست (۱۹) - هر که فاطمه (س) را شاد کند مرا شاد کرده هر که فاطمه (س) را نگران کند مرا نگران کرده - و بیسطنی ما بیسطها و یریبنی ما رابها و... نمونه این روایات فراوانند. نمونه عملی این محبت

امام صادق (ع) فرماید کان النبی لا ینام لیلۃ حتی یقبل فاطمه (س) (۲۰) رسول خدا هیچ شبی به خواب نمی‌رفت جز اینکه نخست فاطمه (س) را ببوسد. و یاین سخن معروف را همه می‌دانیم که وقتی رسول خدا (ص) به سفر می‌رفت، فاطمه (س) آخرین کسی بود که پیامبر با او خداحافظی می‌کرد و وقتی که از سفر بر می‌گشت فاطمه (س) نخستین کسی بود که پیامبر با او دیدار می‌نمود. (۲۱)

نمونه‌های ابراز علاقه پیامبر به فاطمه (س) در کتب مختلفی ذکر شده‌اند که نویسندگان آنها اغلب از اهل سنت و جماعت هستند مثل نسائی در خصایص خود (ص ۳۵) بخاری در صحیح خود (ج ۲ ص ۶۰) مسلم در صحیح خود (ج ۲ ص ۳۳۹) و... مطالعه در روش و طرز برخورد پیامبر با فاطمه (س) نشان می‌دهد که رسول خدا در پی یافتن کلمات و عباراتی بود که درجه واقعی محبت او را به فاطمه (س) نشان دهد، کلماتی که حجت آور برای خصم باشد و موقعیت فاطمه (س) را تحکیم بخشد و به قول و فعل فاطمه (س) سندیت دهد تا در آینده وسیله‌ای برای اثبات حقانیت او باشد. احترام به فاطمه (س)

رسول خدا (ص) برای فاطمه (س) حرمتی بسیار قائل بودند. شنیدید که دست فاطمه (س) را می‌بوسید و می‌فرمود از فاطمه (س) بوی بهشت می‌شنوم و این نهایت احترام پیامبر را به فاطمه (س) نشان می‌دهد و البته فاطمه (س) چنان عمل می‌کرد که در شأن چنین حرمت گذاری قرار می‌گرفت و این از دیدی می‌تواند امری طبیعی باشد و هم رسول خدا به احترام ورودش از جای بر می‌خاست و او را در کنار خود می‌نشاند، به هنگام داخل شدن در خانه از او استقبال می‌کرد و به هنگام خروج از خانه او را بدرقه می‌نمود و این سخن عایشه است که گفته بود: هیچ زنی به اندازه فاطمه (س) نزد پیامبر عزیزتر و محترم‌تر نبود. (۲۲)

پیامبر در برخوردها با فاطمه (س) و یا به هنگام ورودش بر او سلام می‌کرد و به او خوشامد و مرحبا می‌گفت (۲۳) درباره او دعا می‌کرد و درباره ذریه و همسر او نیز دعاهائی داشت و این رفتار یکباره‌ای پیامبر نبود که امری بود بطور مکرر انجام می‌شد - بگونه‌ای که هیچگاه رسول خدا را نمی‌یافتی که مشی خلاف آن داشته باشد.

تازه سه روز از عروسی فاطمه (س) می‌گذشت که رسول خدا (ص) جدائی او را تحمل نتوانست کرد. به دیدن فاطمه (س) رفت، در کنار او و علی (ع) نشست. احوال شان را پرسید با آنها حرف زد، زن و شوهر رادعا کرد، فضیلت آنها را برای شان برشمرد و برخاست و بخانه برگشت.

گفتیم که او دخترش را می‌بوسید و این کار موجب تعجب عایشه بود و روزی پرسید با اینکه فاطمه (س) بزرگ شده و شوهر دارد او را می‌بوسی؟ پیامبر فرمود اگر می‌دانستی چرا فاطمه (س) را دوست دارم تعجب تو نسبت به او زیادتیر می‌شد. آری من هر وقت مشتاق بهشت می‌شوم فاطمه (س) را می‌بوسم من از فاطمه (س) بوی بهشت را می‌شنوم. رمز و راز محبت

گفتیم که این محبت تا سر حد شیفتگی است و داری رنگ عاطفی تنها و یا رنگ رابطه پدر با دختر نیست که عامل معنوی و الهی در آن کاملاً - بچشم می‌خورد. رنگ وارث بودن و حامل رسالت بودن پیامبر هم در آن وجود دارد. فاطمه (س) وارث انبیاء و حامل آثار رسالت الهی است، خدمات و زحمات رسول خدا (ص) او را مثمر ثمر می‌سازد و نیز ذریه طیبه او، هم چنین پیامبر (ص) به فاطمه (س) محبت دارد از آن بابت که او بنده کامل خداوند است، عابده و زاهده است و نمونه عالی مکتب اوست و الگوی یک زن کامل و اسلامی، مؤمنه‌ای راستین در آئین اوست و این خود موجب پیوندی معنوی است نه تنها برای فاطمه (س) که گاهی سلمان هم اهل البیت می‌شود. (السلمان منا اهل البیت).

پیامبر (ص) حق دارد که به او علاقه بسیار داشته باشد. کدام مؤمن به اسلام چون فاطمه (س) می‌تواند باشد؟ و کدام مؤمن است که در راه دفاع از اسلام و اثبات حقانیت پیامبر و خلیفه‌اش حاضر باشد کتک بخورد؟ ضربه تازیانه را بر بازو تحمل کند؟ سیلی

بخورد؟ فرزند سقط کند؟ و آگاهانه و با بصیرت به استقبال این صدمه‌ها برود؟

در پاسخ کسی که به پیامبر گفته بود تو با هیچ یک از دختران خود چون فاطمه (س) محبت و رأفت نداشتی فرمود تو حق داری که راز آن را ندانی چون فاطمه (س) را نمی‌شناسی - فاطمه (س) کاری خلاف رضای خدا انجام نمی‌دهد... در جای دیگر فرمود که فاطمه (س) سرمایه‌گذاری‌های مرا به ثمر می‌رساند، تحمل زجرهای من را به نتیجه منجر می‌سازد، او عامل بقای دین من است، سبب حفظ نظام و سنت من است و... فاطمه (س) و مرگ پدر:

فاطمه (س) شبی پس از حجة الوداع پیامبر را در خواب دید که قرآن در دست دارد و سر گرم خواندن است ولی ناگهان قرآن از دستش فرو افتاده و مفقود شده بود وحشت‌زده از خواب جست و آن را برای پدر نقل کرد. پیامبر فرمود دخترم من آن قرآنم که به همین زودی از نظرها ناپدید خواهم شد و فاطمه (س) گریست. (۲۴)

پیامبر (ص) از ستمی که پس از مرگ او بر فاطمه (س) خواهد رفت برایش شرح داد - فاطمه (س) گریه کرد و پیامبر هم گریست. آنگاه رسول خدا (ص) او را دلداری داد که دخترم گریه نکن. فاطمه (س) گفت من از آنچه که بر من وارد خواهد شد نمی‌گیرم، بلکه از فراق تو می‌گیرم، پیامبر فرمود ترا بشارت می‌دهم در سرعت الحاق تو به من (۲۵) و فاطمه (س) آرام شد.

نمونه این سخن بصورت دیگری نیز از عایشه نقل شده است. او می‌گوید:

- ان رسول الله (ص) دعا ابنته فاطمة - فسار فبکت ثم سارها فضحکت - رسول خدا (ص) دخترش فاطمه (س) را به نزدیک خواند - سر در گوشش نهاد و سخنی گفت و فاطمه (س) گریست - سپس بار دیگر سر در گوش او نهاد و سخنی گفت و فاطمه (س) خندید.

قلت لفاطمة ما هذا الذي سارك به رسول الله فبکیت ثم سار فضحکت؟ عایشه گوید از فاطمه (س) پرسیدم پیامبر که سر در گوش تو نهاد و گریستی و سپس سر در گوش تو نهاد و خندیدی علت چه بود؟

فقلت علیها السلام اخبرنی بموته فبکیت - ثم سارنی فاخبرنی انی اول من یتبعه فضحکت - فاطمه (س) فرمود در بار اول پیامبر خبر مرگش را به من داد و من گریستم - و سپس خبر داد من نخستین کسی هستم که بدنبالش روان خواهم شد و به عالم بقا خواهم شتافت و من خندان شدم (چون در خبر مرگش لقای پدر است خرسند می‌شود).

آن‌ها نمونه علاقه پدر به دخترش بودند و این هم پاسخ علاقه دختری به پدرش. سخن از مرگ است ولی چون در آن خبر و وصل است خوشحال می‌شود و می‌خندد و این حکایت از آن دارد که پیوند معنوی فاطمه (ص) و پدر ریشه در جان او دارد و گرنه این خلاف عادت و طبیعت است که کسی در خبر مرگ خویش خوشدل باشد. آثار ناشی از مرگ پدر

به هر صورت رسول خدا (ص) از دنیا رفت و فاطمه (س) با ماتم‌ها مواجه شد - نه یک ماتم بلکه چند ماتم - ماتم رسول خدا (ص) که برای او اعظم المصایب بود، ماتم از میان رفتن حق علی (ع) که فاجعه‌ای در اسلام بشمار می‌آید، ماتم جهل و غفلت مردم از ضایع شدن حقوق خود و جامعه انسانی‌شان، ماتم وارد آمدن صدمه بر بدن او بخاطر زورگویی آن فرد نابکار، ماتم غربت اسلام که برای روح فاطمه (س) موجب آزاری شدید بود و...

این مجموعه سبب شدند که او پس از رحلت پدر نتواند بیش از سه ماه دوام آورد و منتظر حصول وعده پیامبر در الحاق به او باشد. جریانات پشت پرده پس از مرگ پیامبر علنی شدند و طبیعی است فاطمه (س) را بعلت بینش قوی تر غم و رنج سنگین تر باشد. بویژه که ببیند عده‌ای به اسم دین فریبکاری کنند و زحمت پیامبر (ص) را بر باد دهند.

فاطمه (س) در صدمه این امور دچار اشک و آه و ناله گشت. وضع او همانند وضع کسی شد که از معشوق خود دور افتد و در عین

حال صدمات و لطمات وارده بر اسلام دل او را بلرزاند و بدانگونه که توصیف کرده‌اند پیش بینی پیامبر در اشک ریزی فاطمه (س) در بیت‌الاحزان محقق شد و او قرین و همدم اشک‌ها شد.

گویند پیامبر روزی در حال مگر چنان گریست که محاسنش از اشک‌تر شد، از او علت‌گریه را پرسیدند فرمود: ابکی لذریتی و ما تصنع بهم شرار امتی من بعدی کأنی بفاطمة بنتی و قد ظلمت بعدی و هی تنادی یا ابتاه فلا یعنیها احد من امتی (۲۶) برای نسل و ذریه‌ام می‌گیرم که شروران امتم بعد از من با آنها چه‌ها خواهند کرد، گوئی فاطمه (س) را می‌بینم که مظلوم واقع شده و فریاد یا ابتاه او بلند است و احدی از امتم او را یاری نمی‌کند... اذان بلال

جلوه‌ای دیگر از رابطه محبت‌آمیز او را با پدر در واقعه پس از مرگ پیامبر می‌بینیم آن هم به هنگام اذان گفتن بلال - می‌دانیم بلال پس از وفات رسول خدا (ص) در صف مخالفان سقیفه قرار گرفت و بعنوان اعتراض ترک اذان گفت و از مدینه خارج شد. روزی به مدینه برگشت و درب خانه علی (ع) را آتش زده و فاطمه (س) را در بستر یافت و از این ماجرا شدیداً متعجب گشت و علت را پرسید. و ماجرا را به او خبر دادند و طبیعی است که شنیدن این واقعه دل او را بلرزاند و او را متأثرتر سازد.

ظاهراً فاطمه (س) پیامش داد که دوست دارد صدای اذان او را بشنود، بدینوسیله خاطره پیامبر (ص) را تجدید کرده و خود را آرامش بخشد بلال به مسجد رفت و اذان گفت. وقتی به نام پیامبر (ص) رسید حسنین (ع) دویدند که بلال بس کن، مادر ما از شنیدن نام پیامبر (ص) مدهوش گردیده است و بلال مجدداً ترک اذان گفت ولی این بار بخاطر جلوگیری از آزار دل فاطمه (س) و احیای غم و درد او، و ای کاش خصم فاطمه (س) به این میزان حمیت و انسانیت داشت. بر سر مزار پدر

فضه گوید او روزی بر سر مزار پدر رفت و مشت‌اش از خاک برداشت و استشمامش کرد و چنین فرمود:

بر آنکس که خاک مزار رسول خدا را استشمام کند حق است که در طول زمان از بوی عطر و عود بی‌نیاز گردد. مصائبی بر من وارد شدند که اگر بر روزگاران وارد می‌شدند آنرا به شب بدل می‌ساختند (حقیق علی من شم تربة احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیاً).

بر سر مزار پیامبر (ص) شکوه از دو نان کرد و از فراق سخن گفت و متذکر آن شد که تنها و حیران است، فریادش در گلو شکسته و قدرت و توانش به پایان آمد، حزن او بسیار است، شوقش به دیدار پیامبر (ص) بی‌پایان. (۲۷) او در شرایطی بود که غم و اندوه او را از درون می‌خوردند و کثرت تأثرات به همراه مرارت‌ها و صدمات جسمانی زمینه را برای مرگ زودرس او فراهم ساختند آری، فاطمه (س) از دنیا رفت در حالیکه جوان بود.

فصل ۷: فاطمه و همسر

مقدمه

هر بُعد و جنبه‌ای از حیات فاطمه (س) که مورد مطالعه قرار می‌گیرند نکته آموزند و هدایت‌کننده و شگفت‌آور. برکات آن بر همه افراد نازل است و برای امتی که خواستار رهیابی است نازل‌تر. ما آثار این برکات را هم در دوران حیاتش می‌بینیم و هم پس از وفاتش. چه بسیاریند درس آموزی‌هایی که زمینه‌های مختلف زندگی فاطمه (س) وجود دارند و مسلمانان با استفاده از آنها می‌توانند راه حیات را برای خود هموار سازند.

از مسائل درس آموز حیات فاطمه (س) مسأله ازدواج و همسرمداری اوست. بنای زندگی ویژه‌ای که اساس آن مبتنی بر اهداف و

مقاصد انسانی و الهی، انس و صفا، تکمیل و تکامل، خلوص و وحدت و ثمره آن رشد طرفین، تولید نسل و گزینش آن براساس کفویت ایمانی و اخلاقی و برتری یکی بر دیگری در ردیف افسانه‌هاست. ازدواج در اسلام

ازدواج امری محبوب و نوعی تن دادن به سنت آفرینش است. نظام آفرینش براساس زوجیت است منفرد ماندن نوعی دور ماندن از این نظام است. بدون ازدواج وصول به کمال مقدر میسر نیست آدمی اگر علامه زمان باشد و دائماً در مسیر رشد و تحول، مادام که ازدواج نکرده است کامل نیست.

چه بسیارند اهداف و مقاصد عالی‌ای که تنها در سایه ازدواج میسر می‌شوند مثل آرامش و سکون که برای تصمیم‌گیری‌های معقول آدمی نقشی اساسی ایفا می‌کنند و یا تولید نسل که در سایه آن با حفظ شرایط زمین خدا پر بار می‌گردد. و بر اثر آن عبادت‌ها رشد و کمال می‌یابند و عمل آدمی در عبادت، او را در ردیف قدیسیان و مقربان قرار می‌دهد که دو رکعت نماز متاهل از ۷۰ رکعت نماز افراد مجرد برتر است و بالاتر. (۲۸)

آنچه که در ازدواج مهم است وصول به حیات مشترکی است که در آن رنگ و بوی انسانیت باشد و الحق موجبات رشد و تکامل آدمی را برای او میسر سازد. و گرنه ازدواجی که موجب دغدغه خاطر گردد به زحمتش نمی‌ارزند. اگر در بحث مربوط به فاطمه (س) سخن از ازدواج است از آن نوعی است که در آن رشد و کمال، همدلی و انس بچشم می‌خورد و آگاهی از کیفیت و رمز و رازش می‌تواند درس آموز باشد. ازدواج فاطمه (س)

او ازدواجی دارد آگاهانه و هدفدار، گزینش شده و اندیشیده که بنایش استوار است بر اتکای به صفات انسانی و اخلاقی و ایمان، مرد و زن همتای هم و یا به زبان عادی و جاری همسرند، یعنی همشأن و هم‌رتبه، چیزی که در اسلام از آن به کفویت و همتائی یاد شده است.

فاطمه (س) تن به ازدواجی می‌دهد که حاصل آن رشد و کمال باشد نه سقوط و انحطاط و افت کردن، ازدواجی را طلبید و پذیرفت که او را در نیل به اهداف انسانی او کمک رساند، و پایه‌های ستبر ایمان و عقیده‌شان را استوارتر سازد. در آن ارضای هوس زرق و برق مادیت نبود و یا دستیابی به جلال و جبروت ظاهر مطرح نبود.

فاطمه (س) ازدواجی کرد که دارای بار تقوا باشد، اگر چه از نظر مادیت در سطحی نازل و حتی فروتر از حد معمول است. او به دختران درس داد که در ازدواج به دنبال معیارهائی بروند که زندگی سازند، نه اسم و رسم آفرین. در انتخاب همسر شرافت و ایمان و تقوا را مد نظر قرار دهند، نه دارائی و ثروت مکتب راه، که اگر فاطمه (س) آن را می‌خواست برایش از هر جهت آمده و میسر بود، و ما در همین بحث به آنها اشاره خواهیم داشت. سن ازدواج او

بد نیست نخست در این مورد هم اشاره‌ای داشته باشیم که مسأله‌ای بحث‌انگیز است. آنچه که در عرف و در بین عامه مردم شایع است و حتی گروهی از مورخان شیعه بدان اشاره دارند این است که او در حین ازدواج ۱۰ سال اول عمر را به پایان برده بود. امکان وقوع چنین امری محال و حتی دارای استبعاد عقلی هم نیست. زیرا از نظر اسلام شرط ازدواج از یک سو رسیدن به مرحله بلوغ شرعی (پایان ۹ سال قمری) و از سوی دیگر وصول به مرحله رشد است و این هر دو در فاطمه (س) وجود و حضور داشته‌اند.

اما مورخان دیگر سنین دیگری را هم برای تاریخ و سن ازدواج فاطمه (س) ذکر کرده‌اند. از جمله ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود سن فاطمه (س) را در ازدواج ۱۸ سال ذکر کرده و ابن حجر هم در کتاب الاصابه همین سن را برای فاطمه (س) مطرح نموده است.

صاحب کتاب الاستیعاب سن فاطمه (س) را در حین ازدواج حدود ۱۵ سال و نیم ذکر کرده که در آن زمان از سن مولا امیرالمؤمنین (ع) ۲۱ سال و ۵ ماه گذشته بود. مرحوم آیه الله محسن امین سن فاطمه (س) را چهارده سال ذکر نموده و دیگران هم حدود ۱۷ سال و کمتر را گفته‌اند. طوسی در مصباح‌المتجهد ۱۳ سال نوشته (ص ۵۶۱) ولی به نظر می‌رسد که با توجه به سخنان بزرگان تشیع مثل مرحوم شیخ مفید و دیگران بتوانیم سند ۱۴ - ۱۶ سال را بپذیریم که هم به سند نزدیکتر است و هم از نظر رشد به عقل و اندیشه و صواب، که در همه حال خدا داناتر است و غرض از این سخن آن بود که پاره‌ای از استبعادهای ذهنی را مخصوصاً در مسأله حمل و زاد و ولد طرد کنیم. خواستگاران فاطمه (س)

ازدواج فاطمه (س) در مدینه صورت گرفت، مدینه در آن روزگار پایتخت حکومت اسلام و پیامبر (ص) حاکم آن و در اوج قدرت و امکان بود چهره‌ای بود شناخت شده و مورد اعتقاد مردم و طبیعی است که در چنان صورتی علقه مردم را به داشتن پیوند با رسول خدا (ص) لاقلاً برای دستیابی به قدرت و آبرو بسیار باشد و خواستگاران ازدواج با فاطمه (س) متعدد، بویژه که دو دختر قبلی پیامبر (ص) هم همسر مردانی سرشناس بودند. دو پسر ابولهب داماد پیامبر (ص) بودند و دو دختر پس از جدائی و رهائی‌شان از آنان یکی پس از دیگری با عثمان مرد مالدار و ثروتمند قریش ازدواج کرده بودند.

ابوبکر و عمر، هر کدام جداگانه خواهان فاطمه (س) شدند و خواست خود را با پیامبر (ص) در میان نهادند. (۲۹) عثمان هم از سوئی دیگر این درخواست را کرده بود و رسول خدا (ص) فرمود در این راه منتظر حکم خداوند است و بدین سان آنها را از ازدواج با فاطمه (س) مأیوس ساخت عبدالرحمن عوف که از ثروتمندان به نام بود مدعی شد که اگر فاطمه (س) را به من تزویج کنند یکصد شتر که بارشان کتان مصری باشد، با خانه‌ای بهای ۱۰ هزار دینار مهریه او خواهد کرد و پیامبر (ص) روزی مشتی سنگریزه از زمین برداشت و به سوی آنان پرتاب کرد که شما فکر می‌کنید من برده ثروتم؟ کسی که بتواند سنگریزه را مروارید کند این ثروت‌ها برای او مهم نیستند من یقدر علی هذا لایهمه کثره المهر (۳۰).

در پاسخ بسیاری از آنان می‌فرمود: فاطمه (س) هنوز کوچک است، من منتظر قضای الهی هستم (۳۱)، من منتظر وحی هستم، (۳۲) و مسأله ازدواج فاطمه (س) را به مقام ربوبی ارتباط داد (۳۳) یعنی که خدای باید اجازه فرماید. زمینه ازدواج

در خواست‌های ازدواج برای فاطمه (س) مکرر شدند و رسول خدا (ص) هم چنانچه از پاسخ مثبت خودداری کرده و منتظر فرمان خدا بود. روزی سعد بن معاذ به علی (ع) گفته بود: به خدا سوگند می‌بینم پیامبر (ص) فاطمه (س) را تنها برای همسری تو برگزیده است. و این فکری است که در بین صحابه پیامبر (ص) هم اشاعه یافته بود و بدان سان او را به خواستگاری فاطمه (س) تشجیع کرد. حق این است که رسول خدا (ص) می‌دانست کسی همشأن و هم سنگر او نیست و علی (ع) تنها کفو فاطمه (س) است. ولی روال کار را از دست نداد و خواستگاران را کمافی السابق می‌پذیرفت و محترمانه می‌فرمود که در این کار منتظر حکم خداوند است و او باید دستور دهد تا زمانی که قضای الهی در این راه محقق گردد.

البته خانواده علی (ع) هم با پیامبر (ص) بیگانه نبودند و علی (ع) کسی بود که در خانه پیامبر (ص) بزرگ شده و در آنجا رشد یافته بود البته روزگاری هم در گذشته بود که خود پیامبر (ص) در خانه ابوطالب زندگی می‌کرد. و امر سرپرستی او به عهده عمویش بود. بدین سان علاوه بر خویشاوندی نزدیک فاطمه (س) و علی (ع) (پسر عمو و دختر عمو) رابطه انس هم بین دو خانواده برقرار بود و از آن گذشته، هم علی (ع) و هم فاطمه (س) این ویژگی را داشتند که دست پرورده پیامبر (ص) بودند و مخصوصاً علی (ع) امین پیامبر (ص) بود. علی (ع) کسی است که در شب هجرت بجای او خوابیده و پس از هجرت فاطمه‌ها را (فاطمه مادر علی (ع)، فاطمه (س) دختر پیامبر (ص)،...) را به مدینه انتقال داده بود. غرض اینکه با آن سابقه آشنائی باز هم علی (ع) مراقب بود که

بی حساب قدم پیش نگذارد و پیامبر (ص) هم بی‌اذن خدا اقدامی نکرد. خواستگاری

سرانجام علی (ع) مصمم به خواستگاری از فاطمه (س) شد. و برای این خواستگاری وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند (امری که در اسلام مستحب است) لباس بر تن کرد و کفش پوشید و به خانه پیامبر (ص) رفت و در زد. رسول خدا (ص) در خانه ام سلمه بود فرمود در را باز کنید، کسی است که خدا و پیامبر (ص) او را دوست می‌دارند. در را باز کردند.

علی (ع) وارد شد و روبروی پیامبر (ص) دو زانو نشست سر به زیر انداخت و چشم‌ها را به زمین دوخت و ساکت ماند. پیامبر (ص) خطاب به علی (ع) کرد چه کاری داری؟ علی (ع) گفت به خاطر حاجتی آمدم و از بیان آن شرم دارم و عرض کرد که کرامت رسول خدا (ص) به من اجازه می‌دهد که حرف خود را بگویم.

ای رسول خدا (ص) تو بزرگم کرده‌ای، تو برایم از پدر و مادر نیکوتر بوده‌ای، من خواستگاری دختری هستم که در خانه تست و... رسول خدا (ص) از این سخن شادان شد و ذکر توحید بر زبان راند (۳۴).

در پاسخ علی (ع) فرمود فابشر یا علی - ای علی ترا مژده باد.

- ان الله عزوجل اکرمک کرامه لم یکره بمثلها احدا مطمئناً خدای عز و جل به تو کرامتی داد که احدی را بدان مفتخر نداشت .
- و ان الله تعالی اذا اکرم و لئیه و احبه، اکرمه بمالا عین رأته و لا اذن سمعت (۳۵) و خدای تبارک و تعالی به هنگامی که ولی خود را احترام کند و دوست بدارد، او را به گونه بزرگ می‌دارد که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده است و...
علی (ع) بر این اساس پاسخ موافق شنید و چنین فرمود: رب اوزعنی ان اشکر نعمتک اللتی انعمت علیّ - خداوندا به من توفیقی عنایت کن تا سپاس نعمتی را که به من عنایت کردی بجای آورم و...

آری پیامبر (ص) قول موافق داده بود - بعد که به مسجد تشریف برد در نخستین سخنرانی خود فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و از جانب فرمانروائی عرش فرمان داد که دختر فاطمه (س) را به عقد علی (ع) در آورم و هم فرمود پیوند همسری علی (ع) و فاطمه (س) در آسمانها بسته شده، (۳۶) و بر این اساس زبان دیگران را از غیبت‌ها و سرزنش‌ها کوتاه کرد. در کفویت آنها

می‌دانیم از مسائل فوق‌العاده مهم در ازدواج و اختیار همسر مسأله کفویت است، امری که اسلام را بر آن سفارش و نظری بسیار است. غرض این است که زن و مرد در شأنی باشند که بتوانند همسر، همشأن و همتای یکدیگر باشند زبان و منطق هم را بفهمند و در بُعد اعتقادی مثل هم باشند و چون دو بال هم قدرت و هم توان باشند.

در ازدواج فاطمه (س) و علی (ع) باید گفت که کفو و همتای یکدیگر بودند. فاطمه (س) خود می‌دانست که دختری بدون خواستگار نبود پدرش دنیای اسلام را زیر نگین داشت او در مقایسه با دختران دیگر وابسته به فردی مقتدر بود. می‌دانست که او را در این ازدواج به علت فقر علی (ع) سرزنش می‌کنند ولی در عین حال او را بعنوان شوهر برگزید (۳۷) چون علی (ع) را همتای مؤمن خود می‌شناسد.

علی (ع) هم می‌دانست که فاطمه (س) هم پرواز اوست و می‌تواند همگام با او باشد. می‌دانست او توانائی آن را دارد که با روح عظیم علی (ع) همراه گردد. از همشأنی و همسری او، از همدلی و هم سخنی او، از توان همرازی و مشاورت او خبر دارد و به همین علت به ازدواج با فاطمه (س) دلخوش است و او را همسر بر می‌گزیند.

بررسی‌ها هم نشان می‌دهند که علی (ع) کوه مقاومت و ایثار بود و فاطمه (س) هم دست کمی از او نداشت، علی (ع) در فقر و ناداری اختیاری بود و متحمل آن و فاطمه (س) نیز این چنین بود. در پوشش و لباس، در احسان و تفضل، در فضایل انسانی و اخلاق این دو هم اندیشه و همراه بودند و بفرموده پیامبر (ص) جداً اگر علی نبود تا روز قیامت همتائی در روی زمین برای فاطمه

(س) نبود. (لولا ان امیر المؤمنین (ع) تروجها، لما كان لها كفوا لی یوم القیامة علی ارض فمن دونه) (۳۸) و نمونه این سخن از پیامبر (ص) بصورت دیگری با اندک تفاوتی وجود دارد بدینگونه لولا ان الله خلق فاطمة لعلی ما كان لها علی وجه الارض کفو من آدم و من دونه (۳۹) در استحسان برخی از بزرگان آمده است برخی از پیامبران جد فاطمه‌اند و اگر زنده بودند نمی‌توانستند با فاطمه (س) ازدواج کنند ولی موسی (ع) و عیسی (ع) جد فاطمه (س) نبودند و مثلاً اگر بنای ازدواج بود حق ازدواج داشتند ولی کفو او نبودند و این نشان می‌دهد که شأن فاطمه (س) از انبیای اولوالعزم هم برتر است. (۴۰)

سخنی دیگر از پیامبر (ص) در همین زمینه موجود است که فرمود: هبط علیّ جبرئیل - جبرئیل بر من نازل شدن فقال یا محمد ان الله جلّ جلاله یقول و گفت ای محمد، خداوند جل جلاله می‌فرماید: لو لم اخلق علیاً ما كان لفاطمة کفو من ولد آدم و من ذریته، اگر علی (ع) را خلق نمی‌کردم از نسل آدم و ذریه او همتایی نبود. (۴۱) هزینه ازدواج:

رسول خدا (ص) از علی (ع) پرسید برای ازدواج چه دارد؟ گفت شمشیری، زرهی، و شتری آبکش، رسول خدا (ص) فرمود شمشیر برای مرد جهاد و قدرت لازم است، شتر نیز برای گذران معیشت باید باشد - ولی برای آنکس که از مرگ نهراسد زره به چه کار آید؟ فرمود زره را بفروشد و باقی را نگه دارد (۴۲).

علی (ع) زره را به ۴۸۰ درهم (۴۳) یا ۵۰۰ درهم فروخت (۴۴) و آن را برای ازدواج در اختیار گرفت. البته زندگی علی (ع) در بین مردم مدینه کمی پائین‌تر از حد متوسط بود و در واقع می‌توان او را جزء طبقه ضعیف و فقیر بحساب آورد. رسول خدا (ص) بخشی از آن را به بلال داد که بوی خوش بخرد، بخشی را به ابوبکر داد که با آن آنچه را دخترم نیاز دارد بخر و الباقی هم برای دیگر هزینه‌ها نگهداشتند و عمار یاسر و چند تن دیگر را با ابوبکر همراه کرد که با صوابدید هم تهیه جهاز ببینند. صورت جهیزیه

اینکه برای فاطمه (س) چه چیزهایی تهیه شد و بهای آن‌ها چقدر بود روایات مختلف است. ما در این بحث سعی کردیم جامعترین لیستی را که در این زمینه تهیه شده است عرضه کنیم و آنها عبارت بودند از:

- یک پیراهن - یک روسری - یک چادر سیاه خیری - یک تخت طناب پیچ که طنابش از پوست خرما بود - دو عدد تشک با روکش کتان مصری که در داخل یکی لیف خرما بود و در دیگری پشم گوسفند. چهار بالش، با روکش چرم طائف و پر شده از پوشال علفهای خوشبو - پرده نازک پشمی، حصیر بافت هجر (از روستای بحری) آسیاب دستی، طشت مسی، مشک آب چرمی قدح چوبی برای شیر، ظرف آب آشامیدنی، آفتابه‌ای قیر اندود، خم سبز رنگ، چند کوزه سفالین، سفره‌ای چرمی، عبای فطوانی، محفظه آب (۴۵)...

وسایل و ابزار بعنوان جهیزیه همین‌ها بودند، در برخی از اسناد مختصر تفاوتی ممکن است به چشم بخورد که چندان قابل ذکر نیستند و بهای آن را برخی تا حدود ۶۳ درهم نوشتند. (۴۶)

پیامبر (ص) جهیزیه را دید و بادست خود آنها را زیر و رو کرد فرمود خداوند آن را به اهل بیت مبارک گرداند (۴۷) در سخنی دیگر آمده است که فرمود اللهم بارک لقوم جل آنتهم الخرف و... (۴۸) و این حکایت از ناچیزی و بی‌قدری جهیزیه داشت و این خود درسی است برای همه کسانی که در آستانه ازدواجند و از فقر خود نگران، که از فاطمه (س) سرمشق گیرند و به حداقل جهیزیه قانع باشند. عقد و مهر

پیامبر (ص) به مسجد رفت و عقد علی (ع) و فاطمه (س) را در مسجد خواند. خطاب به مردم که خدای مرا امر کرد که فاطمه (س)

را همسر علی (ع) قرار دهم. هم اکنون به امر حق فاطمه (س) را به عقد علی (ع) در آوردم با مهریه ۴۰۰ درهم (برخی تا ۵۰۰ درهم نوشته‌اند). (۴۹) علی جان آیا رضایت داری؟ علی (ع) عرض کرد از رسول خدا اطاعت می‌کنم و کاملاً رضایت دارم. در مورد عقد او که در آسمانها بسته شده و مورد امریه خداوند بود مطالب پر دامنه‌ای نوشته شده و نویسندگان در این مورد داد سخن داده‌اند و حتی از تزیین بهشت، از شادمانی اهل آسمانها، از نسل پاکی که از آنها پدید می‌آید بحث کرده‌اند. (۵۰)

رسول خدا در این مورد خطبه‌ای خواند و در آن پس از حمد و ثنای خدا مسأله ازدواج را ستود و آن را بعنوان یک امری الهی معرفی کرد. و از علی (ع) هم خواست خطبه‌ای بخواند و علی (ع) چنان کرد و رسول خدا (ص) آن را پسندید (۵۱) و سپس رسول خدا دعائی کرد بدین سان که خداوند اعرت هادیه را از نسل علی (ع) و فاطمه (س) قرار ده (اللهم فاجعل عترتی الهادیه من علی (ع) و فاطمه (س)) (۵۲).

در روایتی آمده است که رسول خدا پس از خواندن عقد چنین دعا کرد: جمع الله شملکما و اسعد جد کما و بارک الله علیکما، و اخرج منکما نسلاً کثیراً طیباً (۵۳) خداوند انس و الفتی دهد و زندگی‌تان را خوش و سعادت‌مندانه کند و این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و از شما نسلی بسیار و طیب و پاکیزه پدید آورد. جشن و ولیمه

پیامبر (ص) دستور ولیمه داد و به علی (ع) گفت برو غذائی تهیه کن، گوشت و نان از شما، خرما و روغن از ما و مردم را به احترام فاطمه (س) دعوت کن: علی (ع) گوید به مسجد رفتم و فریاد زدم ولیمه فاطمه (س) را بپذیرید و در این ولیمه جمع عظیمی از دوست و دشمن، فقیر و غنی حضور یافتند.

زمان ازدواج فرا رسید پیامبر (ص) به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجرو انصار دستور داد همراه فاطمه (س) به خانه علی (ع) بروند و در راه شادمانی کنند و شعرهای شاد بخوانند و هم فرمود در شب عروسی فاطمه (س) مواظب باشید گناهی واقع نشود و فاطمه (س) را با الله اکبر به خانه داماد ببرید. (۵۴)

زمام مرکب بدست سلمان بود، مردان فامیل به دنبال آن و زنان به دنبال آنها. صدای هلله و تکبیر بلند بوده زنان به صورت دستجمعی و همصدا اشعاری می‌خواندند که مفهوم آن مدح فاطمه (س) و علی (ع) بود مثل این شعر: فاطمه خیر نساء البشر و من لها وجه لوجه القمر - زوجک الله فتی فاضلاً اغنی علیاً خیر من فی الحضر... فاطمه (س) بهترین زنان در نسل آدمی است. کیست که چون او چهره‌ای چون چهره ماه تابان داشته باشد خداوند او را به ازدواج جوان فاضلی چون علی (ع) در آورد که بهترین جوان روی زمین است... مراسم دست به دست دادن

همه به خانه علی (ع) رفتند - پیامبر (ص) فاطمه (س) را در کنار خود نشاند. مجلس را خلوت کرد. نقاب از چهره فاطمه (س) برداشت که علی (ع) همسرت را تماشا کن. دست فاطمه (س) را به دست علی (ع) داد و گفت یا علی (ع) خداوند زوجیت فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) را بر تو مبارک گرداند. فاطمه (س) خوب همسری است. بارک الله لک فی ابنه الرسول یا علی (ع) نعم الزوجه فاطمه (س).

و دست علی (ع) را در دست فاطمه (س) داد و فرمود فاطمه جان، علی شوهر خوبی است. نعم البعل علی (ع). در مورد ودیعه بودن این دو در دست هم سخن گفت (۵۵) و به آنها سفارش‌های بسیاری کرد. به علی (ع) فرمود:

علی جان به مثل فاطمه همانندی برای تو پیدا نمی‌شود. و تو ای فاطمه برای تو نیز همتای و همشأنی بسان علی خداوند نیافریده است. (۵۶) دخترم به سخنان مردم گوش فرا مده و از فقر همسرت نگران مباش که اگر فقر برای دیگران مایه سرشکستگی باشد برای خاندان پیامبر (ص) فخر است.

ای علی (ع) آمده پذیرش دخترم باش. با همسرت به نرمی و لطف و رفتار نما. فاطمه (س) پاره تن من است تو ای فاطمه (س) از خشمگین کردن علی (ع) پرهیز که خدای نیز به خشم او خشمگین و به رضای او راضی است. (۵۷) و نمونه این سفارش‌ها را بسیار فرمود. دعای پیامبر (ص)

پیامبر (ص) آنگاه دست به دعا برداشت و چنین مناجات و دعا کرد:

اللهم انهما احب الخلق الی فاحبهما خداوندا این دو محبوبترین آفریدگان تو نزد منند آنان را دوست بدار و بارک ذریتهما نسل‌شان را زیاده و مبارک گردان - و اجعل علیهما منک حافظا - خداوندا از جانب خود بر آنها حافظ و نگهبانی بگمار و انی اعیدهما بک و ذریتهما من الشیطان الرحیم (۵۸) و من این دو را و نسل‌شان را از شر شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم...

دعاهای بسیاری دیگر از رسول خدا (ص) درباره او منقول است که محتوای آنها همانی است که در مباحث قبلی ذکر شد و تکرار آنها شاید مورد نداشته باشد از جمله آن دعای معروفی است که معمولاً پس از خطبه عقد بخشی از آن را می‌خوانند و آن این است:

اللهم اجعل شملهما و الف بین قلوبهما و اجعلهما و ذریتهما من ورثه - جنه النعیم - و ارزقهما ذریه طاهره، طیبه مبارکه، و اجعل فی ذریتهما البرکه، و اجعلهم ائمه یتهدون بامرک الی طاعتک، و یأمرون بما یرضیک طهرکما الله و طهر نسلکما - انا سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم... (۵۹) فردای ازدواج:

صبح روز بعد رسول خدا (ص) بر آنان وارد شد و برای شان شیر آورد. جامی از آن را به دست فاطمه (س) داد و گفت بنوش، پدرت فدای تو (اشربی فداک ابوک) و جامی دیگر را به علی (ع) داد و فرمود بنوش پسر عمو فدای تو شود (اشرب، فداک ابن عمک) (۶۰)

به آن دو فرمود آفرین به دو دریائی که بهم برخوردند و اتصال یافتند و به دو ستاره‌ای که قرین هم گشته‌اند. (مرحبا ببحرین یلتقتان و بنجمین یقترنان). سپس روی به فاطمه (س) کرد: دخترم شوهرت را چگونه یافتی؟ گفت پدر، خداوند بهترین مردان را نصیب من کرده است.

طبق رسم آن روزگار از سوی مردم هدایائی برای عروس و داماد آورده بودند. بسیاری از آنها در راه خدا دادند و بخشی از آن را کنیز و غلام خریدند و در راه خدا آزاد کردند و این هم تجربه‌ای نیکو و درسی است که مردان و زنان در زندگی خود باید داشته باشند که از نعمتها و شادیهای خود دیگران را بهره دهند.

بد نیست متذکر شویم در مورد تاریخ ازدواج آنها، شیخ طوسی آن را اول ذی حجه سال سوم هجرت، شیخ مفید و سید بن طاووس آن را شب پنجشنبه ۲۱ ماه محرم، صدوق در امالی اوایل ماه شوال، ابوالفرج اصفهانی عقد را در ماه صفر و عروسی را در سه شنبه ۶ ذی الحجه نقل کرده‌اند. (۶۱) آغاز زندگی

زندگی مشترک آغاز شد و علی (ع) برای شروع زندگی کف اطاق زفاف را با شنی نرم فرش کرد. چوبی را از یک طرف دیوار به طرف دیگر وصل کرد که لباس‌های خود را روی آن بیندازند - پوست گوسفندی را بگسترد و متکائی از لیف خرما در کنار آن نهاد (۶۲) و این اطاق عروسی‌شان بود.

علی (ع) در وصف حیات مشترک روزهای اول شان می‌گوید:

- لقد تزوجت فاطمه مالی و لها فراش غیر جلد کبش - نام علیه باللیل و یعلف علیها الناضح بالنهار - و مالی و لها خادم غیرنا (۶۳)

با فاطمه (س) ازدواج کردم برای من و او جز پوست گوسفندی نبود که شبها بر روی آن می‌خوابیدیم و روزها بر آن شترما را غذا می‌دادیم - و جز خود خادمی نداشتیم .

خانه‌شان محقر و گلین بود و درب آن یک لنگه‌ای بود. ولی جهانی در این خانه خلاصه شده بود و این زوج خوشبخت با وجود فقر در عین عفت، عصمت و نجابت زندگی کردند و هیچگاه موجبات خشم و غضب هم را فراهم نکردند. عقیده‌ها واحد، سلیقه‌ها واحد و هر دو مهذب و در طریق رشد هم بودند.

اینان عملاً بنیاد خانواده را بر تکمیل و تکامل نهادند و مصداق این سخن سقراط شدند که در ازدواج هر کس نیمه گمشده خود را باز می‌یابد. و نشان داده‌اند که در زندگی هدفدار خانوادگی برتری مرد بر زن و یا بالعکس افسانه‌ای بیش نیست. بنظر ما علی (ع) برای علی شدن به فاطمه (س) محتاج بود و فاطمه (س) هم برای فاطمه شدن به علی (ع) (بحران عمیقان لا- بیغی احدهما علی صاحبه (۶۴) و مصداق مرج البحرين يلتقیان بودند (۶۵). افتخار آمیزی این ازدواج

ازدواج این دو مهم بود. و همه جنبه‌ها، حرکات، سکنتات، روابط و رفتارشان درس آموز بود. زندگی‌شان زندگی دو نور بود که راه را برای دیگران و خودشان روشن می‌کرد. و حاصل آن پدید آمدند گللهائی که هر کدام میدان حیات اسلام را روشن کرده بودند . دکتر بنت الشاطی در وصف این دو می‌گوید: علی (ع) چون کوهی سربلند بود و فاطمه (س) سرچشمه رودی که از این کوه جاری می‌شود و بستر رود سرشار از گللهائی که فرهنگ اسلام را زینت می‌دهند... آری فاطمه (س) آن زن بی تجربه و کیاست نیست که زندگی را بر مبنای باری بهر جهت بگذارند شیوه زندگی دارد و هدف، او درس همسر داری را از مادرش آموخته و در زندگی علی (ع) پیاده کرده است .

و علی (ع) هم فردی متعهد و مسؤول است، به حالات و کیفیات حیات خانوادگی آگاهی دارد و می‌کوشد بنای زندگی در راه وحدت کلمه، توافق اخلاقی و از همه مهمتر ایمان و عقیده بگذرد. در برابر فرمان خدا خاضع و در انجام وظیفه‌اش کوشاست. علی (ع) آبکشی می‌کند، چوب و هیزم می‌آورد و اجاق را روشن می‌کند و فاطمه (س) آسیاب می‌کند آرد را خمیر می‌کند و نان می‌پزد. (کان امیر المؤمنین (ع) یحتطب و یستقی و یکنس و کانت فاطمه علیها السلام تطحن و تعجن و تخبز) (۶۶) .

زندگی‌شان به گونه‌ای بود که علی (ع) به وجود فاطمه (س) فخر می‌کرد و می‌فرمود ولی الفخر بفاطمه و ابیها ثم فخری برسول الله اذروجینها (۶۷) من به فاطمه (س) افتخار می‌کنم و به پدرش رسول الله (ص) که فاطمه را بتزویج من در آورده است. و دیدیم که فاطمه (س) هم او را بهترین مردان به پدر معرفی کرده بود. امیر المؤمنین در رابطه با این ازدواج حتی ابوبکر را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید آیا من مختار و برگزیده رسول خدا نیستم؟ آیا من آنکسی نیستم که رسول خدا (ص) دخترش را به زوجیت من در آورد؟ (۶۸)... همراهی و سازگاری

این دو یار و همراه هم بودند، با هم سازگاری داشتند. و این سازگاری و وحدت و انس شان برای مادرش است. فاطمه (س) ۹ سال در خانه علی (ع) زندگی می‌کند و در این مدت از او درخواستی و تمنائی ندارد. اصل را بر این گذاشته که باری بر دوش علی (ع) نباشد. گرسنه است و علی (ع) از او می‌پرسد که پس چرا نگفته‌ای می‌فرماید انی لا استحیی من الهی ان اکلف نفسک ما لا تقدر علیه (۶۹) من حیا می‌کنم از خدایم چیزی را بر تو تکلیف کنم که ترا توانائی انجام آن نباشد.

فاطمه (س) نو عروس است ولی در اطاقی زندگی می‌کند که نصف آن حصیر است و نصفی دیگر از شن نرم ولی به این دلخوش است که شوهر آقائی چون علی (ع) دارد و خدای به رضای او راضی است .

همدل و دلداری علی (ع) است، تسلاهی ده اوست، مشاور و همراز است، پناهگاه علی (ع) است و این امر بحدی بود که اگر عملی بر

علی (ع) وارد می‌شد می‌فرمود به خانه روم و کمی با فاطمه (س) سخن بگویم و آرام گیرم و این اقدام در تمام مدت زندگی مشترک علی (ع) با فاطمه (س) رعایت می‌شد حتی پس از وفات فاطمه (س) علی (ع) در کنار قبر فاطمه (س) سخن می‌گفت و به درد دل می‌نشست.

او کدبانوی خانه بود و در عین حال مشاور علی (ع)، محرم راز او و در مشکلات زندگی دلداری علی (ع)، تلقی‌شان از هم تلقی امانتداری بود و رفتارشان با هم رفتار دو امین امانتدار. بدین نظر سعی بر این داشتند موجبی برای کدورت هم پدید نیاورند و عامل آزار هم نباشند. و هرگز این اندیشه در ذهن علی (ع) نبود که در حیات فاطمه (س) با زنی دیگر ازدواج کند و بفرموده امام صادق (ع) خدای آن را بر علی (ع) حرام کرده بود (حرم الله النساء علی علی مادامت فاطمه حیة لانها طاهرة لا یحیض) (۷۰) دوستداری و هم‌رزمی:

دوستداری‌شان از یکدیگر به صورتی است که رنگ مکتبی دارد و در این رنگ است که آن دو را هم‌رزم و هم مبارزه می‌سازد. فاطمه (س) به دفاع از اندیشه‌های علی (ع) و علی (ع) به دفاع از اندیشه‌های فاطمه (س) می‌پردازد. او هم‌رزم و هم‌پای علی (ع) است هم‌رزم کسی است که قدرتمندان عرب از سطوت او آرام نداشتند و پایه‌پای او به پیش می‌رود.

علی (ع) می‌رزمید و جهاد می‌کرد و فاطمه (س) شمشیر خونین او را می‌شست. فاطمه (س) کانون خانواده را گرم و پناهگاه می‌کرد و می‌دانست پیروزی علی (ع) در عرصه‌های مختلف تا حدود زیادی مربوط به اعتماد نیست به کانون است. و با این اقدام کمکی می‌داد تا رزم علی (ع) چشمگیر گردد و الحق نقش زن در موفقیت رزمی مرد تا چه حد مؤثر است.

علی (ع) از جبهه بر می‌گشت و فاطمه (س) مهربان‌تر از همیشه او را دلگرم می‌کرد، تقویتش می‌نمود، زخم‌هایش را می‌بست، کوفتگی بدن را می‌زدود و البته علی (ع) نیز مردی قدرشناس بود - وقتی به خانه می‌آمد از حال فاطمه (س) جویا می‌شد از تن خسته‌اش سؤال می‌کرد و او را دلداری می‌داد و این دو دلداری هم بودند.

او حامی علی (ع) است. وقتی علی (ع) را به مسجد می‌بردند چند تن از دشمنان، علی (ع) را می‌کشاندند و فاطمه (س) هم یک تنه او را می‌کشید و نمی‌گذاشت به مسجدش ببرند و وقتی هم که او را جبراً به مسجد کشاندند فاطمه (س) به دنبالش دوان شد. و خطاب به ابوبکر که آیا می‌خواهی مرا از هم‌سرم جدا کنی؟ به خدا قسم اگر از او دست برداری موی سرم را پریشان کنم، گریبان بگشایم، کنار قبر پدر روم، و در پیشگاه خدا ناله زنم... من درباره علی (ع) صبر نتوانم کرد... (۷۱) خاطره علی (ع) از زندگی

زندگی این دو چنان بهم پیوسته بود که حتی مرگ هم آنها را از یکدیگر جدا نکرد.. موضع زهرا (س) در قبال علی (ع) بگونه‌ای بود که علی (ع) می‌فرمود:

- وقتی به خانه می‌آمدم و به زهرا نگاه می‌کردم تمام غم و اندوهم بر طرف می‌شد. (۷۲)

- تا فاطمه (س) زنده بود او را بخشم نیاوردم و او نیز کاری نکرد که من بخشم آیم. (۷۳)

- من هیچگاه از فاطمه (س) کوتاهی ندیدم. (۷۴)

- پس از مرگش خطاب به فاطمه (س): تو تسلیت بخش من بودی، بعد از تو به که تسلیت جویم (۷۵)

- به معاویه نامه می‌نویسد او را سرزنش می‌کند که: بهترین زنان جهان از ما و حمالة الحطب از شماست. (۷۶)

- در سر جنازه‌اش در حین دفن فرمود اللهم انی راض عن ابنة نیک (۷۷) خداوند من از دختر پیامبر تو راضیم.

- فاطمه (س) دوستی بود که کسی در دوستی معادل او نبود. حبیب لیس یعدله حبیب...

- و زمزمه علی (ع) پس از وفاتش این بود:

- جانم در قفس تن و در نفس هائی که می‌کشم زندانی است ای کاش این جان دردمند به همراه نفس‌هایم از بدن بیرون می‌جهید.
- فاطمه جان بعد از تو خیری در حیات نیست ترسم این است که زندگیم طولانی شود...

- نفسی علی زفراتها محبوسه

فیالیتها لخرجت مع الزفرات

- لا خیر بعدک فی الحیوة و انما

ابکی مخافة ان تطول حیاتی

و فرمود اگر بیم چیرگی ستمکاران نبود برای همیشه در کنار قبرت منزل می‌کردم و برای این مصیبت جوی اشک جاری می‌نمودم
(لولا عبلة المسؤولین علینا لجعلت المقام عند قبرک لزماً و التلبث عنده معکوفاً ولا عولت احوال الثکلی علی جلیل الزریه. (۷۸)

فصل ۸: فاطمه (س) و فرزندداری

مقدمه

مکتب فاطمه (س) مکتبی اعجازآمیز است. از آن آثار درخشانی پدید آمدند که مطالعه هر کدام از آنها حیرت آدمی را بر می‌انگیزاند. از جنبه‌های اعجازآمیز زندگی فاطمه (س) ازدواج اوست که مصداق آیه مرج البحرین یلتقیان (۷۹) است. و از آن مهتمتر از مصداق آیه یخرج منها اللؤلؤ و المرجان است. (۸۰) ابن عباس در تفسیر این آیه گوید:

- مقصود از مرج البحرین یلتقیان علی و فاطمه‌اند.

- و مقصود از یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان حسن و حسین‌اند. (۸۱)

- آری، فاطمه (س) مادر است، مادری که رهبران آینده اسلام را می‌پروراند و تحولات جهان تشیع و حتی در جامعه اسلامی از او منشأ می‌گیرد و بسیاری از وقایع اسلامی از آنجا آغاز می‌شوند. تربیت فاطمه (س) درباره فرزندان نمایانگر روح با عظمت این بانوی بزرگ است. فاطمه‌شناسی

کار فاطمه‌شناسی اگر ممکن باشد یکی از راههای مهم آن مطالعه در آثار تربیتی فاطمه (س) بویژه تربیت نسل است فاطمه (س) را می‌توان از طریق فرزنددانی که او تربیت کرده شناخت، مخصوصاً در تربیت حسنین، زیرا فرزند آئینه تمام نمای والدین است بویژه مادر.

او در عین داشتن وظایف گوناگون فردی و اجتماعی به ایفای نقش مادری پرداخت و مادری شهید پرور بود فرزنددانی تربیت کرد که همه رهبر، تاریخ ساز، رزمنده، روشنگر، افشاگر، او زنی است بظاهر چون زنان دیگر جامعه، ولی به تربیت نسلی پرداخت که برای بشریت آبرو آفریدند.

فرزنددانی که فاطمه (س) تربیت کرد کسانی بودند که امر رهبری جامعه فردای او را بر عهده گرفتند، آنچه را که فاطمه (س) خود داشت و آنچه را که از انبیاء گذشته از کانال پدر بمیراث برده بود، و آنچه که از قرآن بر پدرش و در خانه او نازل شده بود همه را به فرزندان خود بمیراث داد و همه تعالیم را درباره‌شان عمل کرد و این مسأله‌ای است که در تاریخ بشر همانند ندارد. و اینک که قرن‌ها از تاریخ فرزند داری فاطمه (س) می‌گذرد، به زحمت قابل بررسی است که او چگونه از عهده این وظیفه‌های سنگین، آن هم در آن شرایط بر آمد. در مسیر مادری

فاطمه (س) دختر بزرگ‌ترین رجال مذهبی و سیاسی زمان بود، برای او حضورها و موضعگیری‌هایی در رابطه با حیات خانوادگی ممکن و میسر بود و می‌توانست چون دیگر زنان نامدار از خانواده اشراف و سلاطین راهی توأم با ناز و تنعم را در پیش گیرد ولی او این چنین نکرد.

او خود را در نظام تکوینی حیات قرار داد که خداوند او را موجودی با احساس لطیف و با عاطفه و شور آفریده بود و متحمل و او این سرمایه را در راه ساختن، بعمل آوردن و رشد دادن فرزندان بکار برد. و سند ادعای من در این راه حسن و حسین و زینب و کلثومند، با آن برنامه درخشان شان.

او مادری موفق بود زیرا که توانسته است به تربیت فرزندان پیردازد که همه رزمنده، دلیر و مجاهد فی سبیل الله باشند. کدام مادر است که در طول حیات خود توانسته است فرزندان چون حسن و حسین پروراند؟ و کدام زن شجاعی را سراغ داریم که دختر شجاع و قهرمانی چون زینب پروراند؟

فرزندانش هر کدام الگوی کامل مادر و پدر در همه صفات اخلاقی و انسانی و هر کدام مجسمه فضیلت و پاکی و تقوا بودند و اگر از ما نمونه‌های مکتب معجزه آسای اسلام را بخواهند ناگزیر باید فرزندان فاطمه (س) را معرفی کنیم و این ادعائی است که در آن گرافه و انحرافی نیست، دوست و دشمن بدان اعتراف دارند - و مادری چون فاطمه (س) موجد این اسوه‌هاست. دیدگاه‌های فاطمه (س)

موفقیت فاطمه (س) را در مسیر مادی که باید سرمشقی برای زنان جهان باشد مرهون دیدگاهی است که این بانوی بزرگ اسلامی با استفاده از اندیشه اسلامی برای خود پدید آورده و اتخاذ کرده است و ما را توان بررسی همه جانبه این دیدگاه نیست فقط با رعایت اختصار به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم: ۱- در مورد خانواده:

خانواده از دیدگاه فاطمه (س) کانونی مقدس است و میزان قداست آن بحدی است که او دوست دارد تمام مدت عمر و اوقات خود را در آن بگذراند و آن را سنگری محکم در جبهه کارزار جهانی بسازد.

همه چیز از خانواده آغاز می‌گردد، حتی سعادت یا بدبختی یک ملت در خانواده رقم می‌خورد و عزت و سعادت جامعه از آنجا منشأ می‌گیرد. هم چنین اگر با دیدی وسیع‌تر نگریده شود جنگها و صلحها در محیط و جو خانواده تکون می‌یابد. و در آنجاست که کودکان، یعنی پدران فردای بشر درس‌ها می‌آموزند بدین سان اگر بنای رشدی در جامعه‌ای است آغاز آن باید از خانواده باشد.

فاطمه (س) به کانون خانوادگی دل بسته است، آنچنان که وقتی مسئله تقسیم کار را پدرش با او مطرح می‌کند و معلوم می‌شود که فاطمه (س) باید در کانون خانواده به امور داخلی آن پردازد، خدای را سپاس می‌گذارد. و به گرمی و سر و سامان دادن خانواده می‌پردازد و آن را چون کارگاهی برای تربیت رهبری قرار می‌دهد. ۲- در مورد فرزند:

فاطمه (س) درباره فرزند این تصور و اندیشه را دارد که امانتهای خداوند در دست پدر و مادرند و والدین در برابر حفظ و رشد این امانت مسؤولند. او فرزند را بعنوان کالائی بی‌ارزش نمی‌شناسد که او را به دست الله‌ها و دایه‌ها بسپارد بلکه آنها را وجودهائی ارزنده و در خور احترام و کرامت ذاتی می‌شناسد که باید شخص مادر امر رسیدگی آنها را بعهده گیرد.

او فرزند داری را شأن کوچکی نمی‌دانست که امر اداره آنها را به دیگران واگذارد. و یا با احساس حقارت از بچه‌داری بدنبال

مشاغل پر سر و صدای بیرون رود. او خانه را مرکز انسان سازی می‌شناسد و فرزندان را ثمره باغ وجود که در خور هرگونه اعتنا هستند.

او این احساس را درباره فرزندان خود بیشتر دارد از آن بابت که از زبان پیامبر شنیده است خداوند ذریه پیامبران را در صلب من پیامبر قرار داده ولی نسل مرا در صلب علی (ع) - پس من پدر اولاد فاطمه‌ام (۸۲)، پس فاطمه (س) طبعاً سرمایه‌گذاری را درباره اینان لازم‌تر می‌شناسد. ۳- در مورد تربیت:

فاطمه (س) امر تربیت را امری تحول‌انگیز، سازنده، نجات‌ده بشر از خطرات و عوارض می‌شناسد. او می‌داند که رمز پیشرفت و انحطاط فرد و جامعه در سایه تربیت قابل خلاصه شدن است. جامعه‌ای پیشرفته است که تربیت آن پیشرفته باشد و قومی منحط بحساب می‌آیند که تربیت آنها منحط باشد هم او معتقد است که این مادران‌اند که زمینه را برای بهشتی شدن فرزندان فراهم می‌سازند (الجنة تحت اقدام الامهات (۸۳) و طبعاً رمز جهنمی شدن، انحراف و انحطاط فرد و جامعه هم در سایه تربیت و مخصوصاً تربیت مادران است این حقیقتی است که ما پایه‌های رشد و انحراف را در سایه تربیت‌های صواب و یا انحراف‌آمیز بدانیم و تاریخ نمونه‌های مستندی را از آن به ما عرضه داشته است.

فاطمه (س) این دیدگاه را درباره تربیت دارد که غفلت از آن موجب صدمه‌ای عظیم برای فرد و جامعه است و صدماتی غیر قابل جبران را در پی دارد. بویژه در دوران خردسالی که کودک همانند شاخه‌تری قابل انعطاف است بدین نظر او خود را وقف زندگی فرزندان و سازندگی و تربیت آنها می‌کند. هم چنین او سخن پدر را بیاد دارد که فرموده بود. فرزندان خود را بزرگ بشمارید و آنها را نیکو تربیت کنید (اکرموا اولادکم و احسنوا آدابهم) (۸۴) و می‌داند نوع ادب و تربیت آنها مسئولیت آور است. ادبوا اولادکم فانکم مسؤولون (۸۵). در طریق تربیت

اما در طریق تربیت فاطمه (س) توجه به شرایط و عوامل، اصول و ضوابطی دارد که بعنوان نفوذها نقش اساسی را ایفا می‌کنند و ما در این زمینه هم بعنوان عوامل درس آموز نکاتی را ذکر می‌کنیم. ۱- محیط و شرایط:

از عوامل مهم تربیت محیط و شرایطی است که بعنوان عامل مهم در سر راه رشد است. نقش محیط در تربیت به میزانی است که بسیاری از صاحب‌نظران آن را مهمترین عامل از بین همه عوامل تربیت می‌دانند محیط رنگ‌ده شخصیت و سازنده خلق و خوی آدمی است و اثر آن را تا بدان حد مهم دانسته‌اند که گفته‌اند انسان است و محیط او. دامنه محیط وسیع و شامل محیط خانه که مهم است، محیط دامن مادر و پدر که از آن مهمتر است، محیط اجتماعی، شرایط و جو بیرون و... و زنی است که محیط خانه را مدرسه می‌سازد و در آن برنامه‌های تربیت اسلامی را پیاده می‌کند در کلاس خانه‌اش موضوع تربیت فرزندانند و هدف او انسان پروری و شهید پروری، برنامه‌اش قرآن است و سنت، معلمانش رسول الله است و علی (ع) و فاطمه (س)، شیوه آن مهر و محبت است و ارج گذاری به وجود فرزندان.

آری خانه فاطمه (س) کلاس عالی تربیت است، کلاسی است پر از شور و اخلاص جو آن سراسر ایمان، پایه‌های آن، حرکت، فضیلت، مقصد آن شهادت آفرینی، تحت نظارت و رهبری مستقیم پیامبر (ص) و دامن عقیق و پر عزت فاطمه (س) طریقه آن و آموزش‌های صحیح، و تلاش در آن برای انتقال میراث پیامبران، و طبیعی است که در آن افرادی پدید آیند مذهب، بی‌آلایش و معصوم، وارثان آدم تا خاتم، ثارالله، متعهد و مسؤول، انسان دوست و متعهد، و در راه خدا و در کار جلب رضای خدا. ۲- اصول و ضوابط:

در این کلاس و مدرسه اصول و ضوابطی حاکمند که همه آنها از جانب خدایند و پیامبر (ص) صادق و مصدق آنها را ذکر کرده و فاطمه (س) و علی (ع) دو شاگرد مهم و دور کن این امت آنها را مورد عنایت و استفاده قرار داده و به مرحله اجرا و عمل می‌گذارند.

تربیت براساس اصل توحید است و ضابطه ایمان و باوری راستین، اصل جرأت دهی و با شهامت سازی در این خانه حاکم است، اصل اخلاق و انضباط، اصل تقوا و پاکدامنی، اصل غلبه حق بر هوای نفس، ترجیح همسایه بر خانه، ترجیح معنی بر ماده... خانه او خانه زهد است بگونه‌ای که دنیا آنها را نفریید و مالک وجودشان نگردد، بلکه خود مالک دنیا باشند، زرق و برق‌های ظاهری در آن ارزش نداشته باشد. آنچه مهم است و می‌ارزد، رضای خداوند است و همه افرادی که در این خانه‌اند بر این اساس و در مسیر این هدف زندگی می‌کنند.

هم چنین در این خانه اصل هماهنگی بین زن و شوهر در تربیت فرزندان وجود دارد، اصل اعتدال در امور، اصل سلطه ایمان، اصل غلبه اخلاق انسانی بر خواسته‌های حیوانی حکومت می‌کند و مبانی اسلام راستین مورد توجه است و سعی در اعمال اراده خداوندی و همسانی مشیت خود با مشیت خداوند. ۳- شیوه‌های و روش:

فاطمه (س) یک مادر است و مادری از سوئی مرکب از دو عنصر است عنصر نوازش، و عنصر مهربانی و فاطمه (س) این هر دو را به حد کمال واجد است و این خود زمینه را برای تربیت خوب فرزندان فراهم می‌سازد. روح مادرانه فاطمه (س) و عطوفت و غم خوارانه او خود سبب پیروی فرزندان است و فاطمه (س) از این بابت مصداق این سخن پیامبر است که:

- خیر نسائکم الطفهن بازواجهن و ارحمهن باولادهن (۸۶) - بهترین زنان شما کسانی هستند که به همسرشان لطیف‌تر و مهربانتر و به فرزندان خود رحیم‌تر باشند. یا مصداق حدیث دیگر که بهترین زنان شما کسانی هستند که زاینده و زایا، سرپرست و والی، شیرده به فرزندان، دلسوز به آنان، و علاقمند به همسر خود باشند:

خیر نسائکم حاملات، والدات، مرضعات، رحمت باولادهن، مایلات الی ازواجهن (۸۷) فاطمه (س) با فرزندان خود همدم و هم انس است. کارهای شان را زیر نظر دارد و در موارد لازم به آنان تذکر می‌دهد و یا در مورد کارشان داوری می‌کند. حسنین (ع) خط می‌نویسند نزد مادر می‌آورند که بگوید خط کدامشان بهتر است. مادر برای اینکه دلها را نشکند آنها را بنزد پیامبر می‌فرستد و رسول خدا مجدداً آنها را نزد فاطمه (س) بر می‌گرداند. فاطمه (س) رشته گردن بند را به زمین می‌ریزد که هر کدام بیشتر جمع کردند خط او بهتر است. (۸۸) درس‌ها

در مکتب تربیتی فاطمه (س) درس‌های گوناگون است درس اخلاق، درس زندگی، درس روابط با انسانها، درس حرکت آفرینی، درس موج سازی و قیام، درس حمایت از مظلوم، درس مبارزه با ظالم، درس دینداری و دین خواهی و... و ما برای نمونه از سه گونه درس او نام می‌بریم: ۱- درس اخلاق:

فاطمه (س) سعی دارد که اخلاق اسلامی را عملاً به فرزندان بیاموزد. اخلاقی که در آن جرأت و شجاعت، عفو در عین قدرت، گذشت و ایثار باشد. فاطمه (س) به فرزندان درس محبت داد، درس نیکو کاری داد، درس وفاداری به هدف مشروع داد و هم چنین درس رشادت، خلوص، تعاون، حریت، احسان، صفا، تقوا و همه درسهایی که انسانیت به آنها مفتخر است.

فاطمه (س) پایه‌های اخلاق انسانی و رشادت و جرأت را در فرزندان چنان تحکیم کرد که حسین بن علی (ع) در روز عاشورا در

رمز عدم قبول ذلت می‌فرماید، خداوند و رسول او به ذلت این بیعت رضایت ندارند. دامن‌هائی که در آن پرورده شدم (دامن رسول خدا (ص) علی مرتضی (ع)، فاطمه زهرا (س)) اجازه قبول این ننگ را به من نمی‌دهد.

اخلاق فاطمه (س) اخلاق الهی بود، اخلاق سرافرازی و احساس غرور بخاطر بندگی خدا بود، اخلاق عزتمندی و جلال و شکوه خداوندی بود، فرزندان‌ش همان‌ها را گرفتند و در مسیر زندگی حال و آینده خود بکار بستند. در دوران اسارت خاندان فاطمه (س) بعد از واقعه کربلا- دیدیم که چگونه در عین اسارت احساس سرافرازی داشتند و لقمه نانِ دونان را نخوردند و حتی اجازه نداد فرزندان و کودکان‌شان نیز در عین گرسنگی از آن صدقات استفاده کنند. ۲- درس بندگی:

فاطمه (س) به فرزندان خود عملاً یاد داد که چگونه خدای رابندگی کنند و چگونه مطیع و تسلیم اوامر او باشند. و این کار از راه تمرین عملی عبادت بود. زیرا فاطمه (س) خود عابده‌ای بی‌مانند و در مقام بندگی در بالاترین حد و صورت ممکن بود. کسی که خدای را با تمام ذرات وجودش پرستش کرده و فرزندان‌ش، چه بسا که در نیمه‌های شب شاهد حالات او بودند.

روح عبادت چنان در وجود فرزندان‌ش ریشه دوانده بود که هیچ گامی بر نمی‌داشتند جز براساس قاعده و ضابطه عبادت. آنها بدرجه‌ای از رشد عبادی رسیده بودند که بدنال عبادت مرجعه می‌رفتند. در حال اعتکاف و در شرف خاتمه دادن آن بودند، ولی رسیدگی به مشکل مردم را از آن مهتر دانسته و ترک اعتکاف گفتند. (۸۹)

و یا داستان نماز شب زینب در شب یازدهم ماه محرم، آنهم در حالیکه برادران و عزیزان، و حتی فرزندان خود را در واقعه کربلا از دست داده، یکه و تنه‌است در برابر آن همه مصائب، خیمه‌های آتش زده ولی صاحب را شاهد است و ماجرا خود چیزی شبیه به افسانه است. مصائب و اتفاقات او را از نماز شب باز نمی‌دارند او توان جسمی نداشته ولی به صورت نشسته آن را انجام داد. ۳- درس زندگی سازی:

و بالاخره فاطمه (س) به فرزندان مفهوم حیات و رمز و راز زندگی را آموخت. و به آنها یاد داد که گاهی زندگی و عزتمندی آن پس از مرگ است و زمانی در دوران آن. اصل برداشتن هدف معقول در زندگی است که بفهمد چرا باید کار کرد و چرا باید جنگید و چرا صلح؟ و اصولاً رمز و ملاک اندیشیده زیستن در چیست؟

او کوشید محیط خانه را میدانی سازد برای عمل کردن تعالیم اسلام و تحقق بخشیدن به آرمانهای مقدس نبی اکرم (ص). به فرزندان آمادگی فکر و تعقلی داد و کوشید حیات‌شان را عقیدتی سازد. درس متانت در عین جهاد، درس قناعت، در عین وفور، درس تحمل در عین توان پیشروی، درس ایثار در عین نیازمندی شخصی، درس نظم در عین دشواری و گرفتاری، درس حق دوستی و حق طلبی در عین تحمل مرارت‌های ناشیه از آن... اینها همه از مسائلی هستند که فاطمه (س) آن‌ها را به فرزندان خود آموخت.

اینکه در خانواده‌ها شخصیت‌های اصلی پدید می‌آیند بدان خاطر است که نظامات اصلی درباره آنها پیاده و اعمال می‌گردد. فاطمه (س) نظام اسلامی تربیت را درباره فرزندان پیاده کرد و در نتیجه هر کدام چون دنیائی شدند که در زندگی آینده و تاریخی اسلام نقش‌های مفید و مثمر ثمری را پیاده کردند. تربیت در عین کار

این همه کوشش دقت‌گذاری فاطمه (س) درباره فرزندان بخاطر آن نبود که او را فراغی و آسایشی فوق‌العاده بود. او این خدمات را در کنار دیگر مشاغل شخصی و اجتماعی، آنهم در آن برهه از زمان انجام داد. داشتن تصویری از وضع حیات در آن روزگار، مخصوصاً در دورانی که فقر و ناداری هم حکومت کند خود عظمت کار او را بیشتر نشان می‌دهد.

او زنی است جوان، مادر چند کودک خردسال، در خانه‌ای زندگی می‌کند که محقر است، آب را از بیرون باید به خانه بیاورد و از

مسافتی نسبتاً دور، گندم یا جو را باید شخصاً با دستاس آرد کند، خود باید آنرا خمیر کند، و نان بپزد، خود باید لباس خود و فرزندان را بشوید، با هیزم آتش درست کند، و با دهان در آن بدمد تا آتش شعله‌ور گردد، خود خانه را جارو کند، شمشیر خونین علی (ع) را بشوید، محیط را برای آرامش علی (ع) ساکت سازد. به زنان مدینه درس و مسأله دینی بیاموزد، گاهی هم به زخم بندی مجروحان جنگی پردازد، کارهای دستی چون پشم ریسی را انجام دهد تا کمکی برای زندگی مشترک باشد، به حق طلبی برود، به مبارزه پردازد و...

فاطمه (س) نشان داد که انجام وظایف مادری با آن امور متناقض نیست، در عین کثرت مشغله می‌توان فرزندان شایسته تربیت کرد و بگفته دکتر بنت الشاطیء می‌توان چون چشمه‌ای شد که از سینه کوهی بجوشد و با خود هزاران گوی و گوهر زرین و سیمین بیرون بریزد، پذیرش خدمات خانوادگی مانع از خدمات اجتماعی و سیاسی نیست و بالعکس. حاصل تربیت

حاصل تربیت فاطمه (س) در محیط خانه، فرزندان است صاحب فضیلت‌های بسیار و متعدد و در محیط بیرون، زنانی است عقیفه و کم نظیر که هر کدام چراغ و مشعل هدایتی برای دیگر زنان در دنیای اسلام بودند. اما در آنچه که به فرزندان مربوط می‌شود اصل تربیت فاطمه (س) را لااقل از سه دید بررسی می‌کنیم. ۱- در جنبه شخصیت:

او فرزندان تربیت کرد که هر کدام از آنها در جنبه شخصیتی انسان‌های آزاد، مستقل، با روحیه، و دارای سلوک و رفتاری هستند که توجه به هر کدام از آنها آدمی رابه یاد آیه آیه‌های قرآن می‌اندازد. به دست نورانی فاطمه (س) شیر مردان و شیر زنان شجاع، با عرضه و قهرمان پدید آمدند، که دارای عزت نفس، اعتماد بنفس و به دور از فرومایگی و تن دادن به ذلت‌ها بودند. فرزندان فاطمه (س) همگی شجاع، با اراده، از نظر روحی قوی، فدائی اسلام و قرآن بودند. این درک و اراده را داشتند که در مواقع حساس به یاری انسانهای مظلوم و اسلام مظلومتر بشتابند. کسانی بودند که آخرین قطره خون را دادند ولی در برابر ناحقی و ستم سرفروید نیاوردند. ۲- در جنبه حرکت آفرینی:

حاصل تربیت فاطمه (س) پرورش نسلی بود حرکت آفرین و زندگی ساز، نسلی که هر کدام مشعل هدایتند و چراغ فرا راه حیات همه انسانها و سیاستمداران راستین هستند. فرزندان فاطمه (س) در تاریخ حیات اسلامی مردم موجها آفریدند و کشتی اسلام را که گاهی شدیداً، در تلاطم و در حال غرق شدن بود از خطر نجات دادند.

- حسن بن علی (ع) را ببینید که در چه شرایطی و چگونه با نرمش قهرمانانه و تاریخی خود زحمت صلح را بخود خرید ولی نابودی اسلام و فنای توان مسلمین را پذیرا نشد. صلحی تاریخی کرد که زمینه ساز قیامهای بعدی بود و خود شهید صلح به نفع اسلام شد.
- حسین بن علی (ع) را بنگرید که قیام جانانه خویش از خون دل خود گذشت تا در رگهای مسلمانان خمود و جامد خونی جدید وارد سازد و آنها علیه ستمگران و عیاشان به مبارزه وادارد و خانه ستم را ویران کند والحق که با این قیام چه نصیبی وافر برای اسلام فراهم آورد.

- زینب (س) را ببینید که زبانش چون جلادی برای ابن زیاد و یزید بود و هم چون شمشیر علی (ع) بژائی داشت - با سخنان خود در کوفه و شام زلزله در ارکان خصم انداخت و دنیای دشمن را بحرکت و عصیان علیه نظام خودشان وا داشت. و به همین گونه بود کلثوم و در کل حاصل تربیت فاطمه (س). ۳- در خدمت به اسلام:

فاطمه (س) خادمانی ارزنده و راستین برای اسلام تربیت کرد. که بقای اسلام را تضمین کردند و جمله معروف الاسلام نبوی

الحدوث و حسینی البقاء خود نمونه‌ای از آن است. اینان به گونه‌ای پرورش یافته بودند که دشمنی اسلام را نمی‌پذیرفتند و اعمال خلاف اسلام را طرد و نهی می‌کردند از سر و جان مایه می‌گذارند تا اسلام زنده بماند.

در تاریخ اسلام دیدید که چگونه با معاویه ستیز می‌کرد، آن دیگری با پسرش یزید، آن سومی حامل پیام شهادت شد، آن چهارمی افشاگر مفسد بنی امیه و همه آنها پشتوانه انقلاب اسلامی پیامبر (ص) که کوشیدند ارکان فساد و آلودگی را متزلزل سازند و مردم را به حقایق پشت پرده حکومت آشنا نمایند و نشان دهند آنچه خلفا عرضه می‌دارند اسلام نیست.

فاطمه (س) بانوی بزرگی بود که توانست نسل امام تربیت کند و فرزندان شهادت طلب و فدائی این که در مواقع حساس و لازم از جان خود برای اسلام مایه بگذارند و جلو مقاصد شوم خصم را بگیرند. نسل فاطمه (س) نسل شهید است. زیرا همه آنان در راه اسلام خود را فدا کردند و فراموش نکنیم فاطمه (س) خود شهیده اسلام است و شوهرش نیز شهید مسجد و محراب.

فصل ۹: فاطمه (س) و کانون داری

مقدمه

فاطمه (س) دختر پیامبر است، راه و رسمی را در زندگی پدید آورد که الحق حجت را بر همه زندهای عالم تمام کرد. با شیوه‌ای که او در پیش گرفت راه عذر را در انجام وظیفه‌ای که خداوند برای زنان مقرر داشته است بر روی آنان بست. اگر فاطمه (س) نبود ما چگونه می‌توانستیم دریابیم وظایف متعدد برای یک زن چگونه قابل جمع است؟ چگونه می‌توانستیم دریابیم که زن هم در سیر به سوی کمال می‌تواند چنان گامی به پیش نهد که حتی از مردان هم جلو افتد؟.

فاطمه (س) با عمل خود به جهانیان درس داده، درس مادری، درس همسری، درس کانون داری، درس خدمت اجتماعی و هدایت و روشنگری، بدون فاطمه (س) درک این مسأله ممکن نبود که زن در عین فرزند داری می‌تواند عابده‌ای بی‌مانند باشد و بدون انتخاب نسبت و مقام می‌تواند در نقش یک انسان کامل ایفاء وظیفه کند و شهره گردد.

از درس‌های مهم و حیرت‌انگیز فاطمه (س) درس خانه‌داری و مدیریت کانون است. او با اینکه دختر پیامبری عظیم و حاکمی قدرتمند است و می‌تواند چون دیگر زنان که در چنین وضع و موقعیتند برای خود جاه و جلالی فراهم سازد، کوبه و دبدبه‌ای به راه اندازد ولی چنین نمی‌کند. همانند هر زن عادی دیگری سرگرم کار و تلاش در خانه و گرم داشتن کانون می‌شود و در عین حال مسؤولیت اجتماعی خود را نیز فراموش نمی‌نماید.

برای اینکه اهمیت قضیه روشن شود به گوشه‌هایی از این حیات درخشان فاطمه (س) اشاره می‌کنیم و از تلاش و کوشش او در این جنبه حرف می‌زنیم، باشد که راهنمای عملی برای ما، آن هم بالگوگیری از زنی معصومه باشد. خانه فاطمه (س)

نخست از خانه فاطمه (س) حرف بزنیم، جایی که او و علی (ع) در آن زندگی سر کرده‌اند و گل‌های بوستان خود را در آن پرورش داده‌اند. تا مدت‌های زیاد آنها در اطاق اجاره‌ای زندگی را سر کردند که دور از خانه پیامبر (ص) بود. بعدها رسول خدا (ص) با یکی از صحابه سخن گفت و خانه اجاره‌ای آنها را به محلی نزدیکتر به خود آورد، و سالها گذشت تا آنها خود صاحب خانه‌ای و حجره‌ای کوچک شدند.

این خانه که در کنار خانه پیامبر (ص) بود، و بیش از یکی دو متر با آن فاصله نداشت، خانه‌ای بود کوچک و محقر، گلین، فرش آن شامل حصیری بود که تنها نیمی از اطاق را می‌پوشاند و نیم دیگر با شن نرم مفروش بود. درب آن یک لنگه‌ای و معرّف فقر اهل خانه.

در این خانه فاطمه (س) با علی (ع) همراز و بهتر بگوئیم هم بند و هم سلول بود. از دیدی محلی برای زندگی و مسکن است، از سوئی دیگر کارگاهی است برای کارهای دستی فاطمه (س) که برای کمک معاش و یا در بسیاری از موارد برای خدمت به فقرا و مساکین انجام می‌گرفت و از جهتی مرکز آمد و شد یاران علی (ع)، دوستان فاطمه (س)، زنان مسأله دار و هدایت خواه بود. فاطمه (س) این خانه را مدرسه و دانشگاهی ساخته بود، نه تنها برای فرزندان خود، بلکه برای زنان مسلمان که سؤالات مذهبی خود را از او می‌پرسیدند. آن را کانون مقدسی ساخته بود که اعضای خانه، آن را سنگری دانسته و پناه و سکون خود را در آنجا می‌جستند. و خواهیم دید که این کانون مطمئن‌ترین محل آرامش و پناه علی (ع) بود. اهمیت خانه‌داری

فاطمه (س) از کسانی نبود که خانه‌داری را کاری کوچک شمرد و یا خانه را به شوق اداره و منصبی ترک گوید و یا آن را محل و مرکزی برای بلند پروازی خود قرار دهد. او به این نکته آگاه بود که کانون خانوادگی و اداره آن کمتر از اداره یک کشور نیست و حتی پایه کشور داری بحساب می‌آید. و هم می‌دانست و از زبان پیامبر شنیده بود که خدمت در خانه و خانه‌داری دارای اجر و حسنه است، حسنه‌ای که هیچ کاری از زن با آن برابری نمی‌کند.

روزی رسول خدا (ص) از اصحاب خود پرسید زن در چه حالی به خدا نزدیکتر است؟ و اصحاب پاسخ درست آن را ندانستند: فاطمه (س) این سخن را شنید و پیام فرستاد زن در حالی به خدا نزدیکتر است که ملازم خانه باشد و از آن بیرون نشود. (۹۰) او می‌دانست که خانه سنگر است، پایگاه اجتماعی اعضا است، همانند یک نهاد اجتماعی گرانقدر است و کاری برای زن از نظر ارزشمندی معادل خانه‌داری نیست. بدین سان هم خود را به خانه‌داری نهاد و اداره و مدیریت آن و نیز تربیت فرزند را در آن به وجهی نیکو پذیرا شد. او در این راه احساس خجالت و ننگی نداشت و از زیر بار وظایف آن شانه خالی نمی‌کرد. مرکزیت خانه‌اش در مسیر تربیت فرزند، مشاوره و همدمی با علی (ع) مهرورزی به اهل خانه بود، و حاصل چنین اقدامی، فاطمه (س) راستین را بیش از پیش محبوب کرد و او راضی به این تقسیم کار پیامبر (ص) بود که کار درون خانه از آن او و کار بیرون خانه از آن علی (ع) باشد و خدای را بر این امر سپاسگزار و شاکر بود. مسؤولیت او در خانه

او بفرموده رسول گرامی اسلام، رئیس خانه است و المرأة سیده اهلها (۹۱) کدبانویی است مجرب که گوئی تمام دوره‌های مدیریت خانواده را گذارنده و به وظایف خود نیکو آشناست. مسئولیتش سنگین است - در آن روزگار دشوار، آن هم در دوره فقر خاندان پیامبر او باید به امور زیر برسد: - امر سر و سامان دادن امور خانه، آن هم خانه‌ای که مرکز آمد و رفت است و چند کودک خردسال در آنند. - امر تربیت و اداره و نظافت و سرپرستی فرزندان که آن هم کاری اندک و آسان نیست. - امر پیشه‌وری و صنعتگری چون بافتن پیراهن برای فرزندان و یا پشم ریزی برای کمک معاش. - امر آسیاب کردن گندم یا جو با دستاس که رسول خدا (ص) فرموده دست فاطمه (س) در این راه زخمی شده بود. - امر آوردن آب از بیرون که در آن روزگار این هم مشکلی برای فاطمه (س) بود و خانه‌ها آب نداشتند. - امر هدایت و سرپرستی زنان جدید الاسلام که از برکت فاطمه (س) مهتدی می‌شوند و یا دیگران. - و بالاخره کارهای دیگری که هر زنی بدان واقف است و به اصطلاح خودشان از بام تا شام در خانه می‌دوند ولی باز هم کارشان نیمه کاره می‌ماند. برای تهیه مختصر غذائی آن همه وقت می‌گذارند ولی باز هم مطبوع طبع آنها قرار نمی‌گیرد. درک سنگینی مسؤولیت او میسر نیست، مگر آنگاه که آدمی خود در شرایط آن قرار گیرد. سکون خانه

خانه فاطمه (س) از آن خانه‌هایی که خدای خواسته است نام او در آنجا بلند گردد و مورد تسیح و تقدیس باشد. فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیہ اسمہ یسبح له فیها بالغدو و الاصال (۹۲) و طبیعی است که چنین خانه‌ای نمی‌تواند مرکز آشفستگی و هرج و مرج باشد نخستین چیزی که در آن باید حضور داشته باشد سکون و آرامش است و فاطمه (س) سعی دارد چنین کند.

او می‌داند که ترقی و عظمت شوهر، کوشش و تلاش ارزنده او تا حدود زیادی مرهون زندگی آرام و ساکن او در محیط خانه است و خانه باید سنگر آرامش و محل تجدید قوا باشد تا شوهر بتواند بنشیند، درست نقشه بکشد و درست طراحی کند، و درست تصمیم به اجرا و عمل بگیرد. خانه باید در سکون و آرامش باشد تا شوهر بتواند در آن خانه احساس راحتی کرده و مشقات بیرون را از تن به در نماید.

خانه فاطمه (س) برای علی (ع) چنین وضعی را داشت. علی (ع) در کنار زهرا (س) احساس آرامش می‌کرد و حتی هر آنگاه که از حوادث و مشکلات زندگی به ستوه می‌آمد به سنگر خانه پناه می‌برد و در آنجا کمی با فاطمه (س) سخن می‌گفت و تجدید قوا می‌کرد و از نو سرگرم کار و تلاش و مبارزه می‌شد و این امر در سراسر زندگی علی (ع) وجود داشت، حتی پس از وفات فاطمه (س) و در سر مزارش. گرمی و روشنایی کانون

فاطمه (س) در محیط خانه چون ماهی درخشان بود که نور وجودش کانون خانه و دل علی (ع) را روشن می‌کرد. او مصداق این آیه قرآن بود که: و اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤاً منثوراً. (۹۳) او روشنی بخش خانه بود، دیدارش رنجه‌ها و غصه‌ها را از دلها می‌زدود. علی (ع) خود فرمود وقتی به خانه می‌آمد و به زهرا نگاه می‌کردم تمام غم و غصه‌ام زدوده می‌شد. (۹۴)

فاطمه (س) کانون خانواده را گرم می‌داشت، علی (ع) و فرزندان را دل به این خوش بود که در کنار فاطمه‌اند و در آن کانون‌اند. از دیدی، او چون شمعی بود که پروانه‌ها را بدور خود جمع کرده، به آنها گرمی و نور می‌داد خانه‌اش کانون انس و صفا بود. اعضای خانه با هم انس و آشتی و معاونتی داشتند، و در کمال همرنگی و صداقت، در سایه ایمان به خدا و رسول و کتاب او زندگی می‌کردند. اگر علی (ع) تصمیمی می‌گرفت، همگان همراه او بودند و اگر فاطمه (س) تصمیمی اتخاذ می‌کرد دیگر افراد خانه با او همگام می‌شدند و نمونه روشن آن موردی است که در آن سه روز تمام اعضای خانواده افطاری خود را به فقیران و یتیم و مسکین دادند و خود با آب افطار کردند. (۹۵)

و بالاخره فاطمه (س) در گرم داشتن کانون، لطف و عنایت به همسر، رحمت و دلسوزی به فرزند مصداق حدیث پیامبر (ص) بود که خیر نسائکم الطفهن بازواجهن، و ارحمهن باولادهن و... (۹۶) و مصداق احادیث دیگر رسول خدا چون عقیقه بودن، شوهر دوست و فرزند دوست بودن و ضمن اینکه او خود ملهم به الهامات الهی است. مشقت زندگی

با چنین وصفی که گذشت و با آن همه کار و تلاش طبیعی است که زندگی بر او آسان نبود. پیامبر (ص) روزی بر فاطمه (س) وارد شد و دید که با دستهای خود آسیاب را می‌گرداند و در عین حال به کودک خردسالش سرگرم شیر دادن است. رسول خدا (ص) از دیدن چنین وضع آب در دیده گردانید و فرمود دخترم: تلخی‌های زندگی دنیا را بچش برای وصول به حلاوت‌های آخرت فاطمه (س) گفت خدای را بر این نعمت‌ها سپاسگزارم و بر کرامت‌های او عرض تشکر دارم. (۹۷)

شدت، کارش در خانه بحدی بود که گاهی توان را از او می‌گرفت، بدنش رنجه می‌شد و به فرموده علی (ع) دستانش از شدت آسیاب کردن تاول زده و پینه بست. (۹۸) در عین حال این کار یک روز و دو روز نبود و هم این برای فاطمه (س) تنها کار نبود که از کارهای دیگر فراغتی داشته باشد. مسأله نظافت خانه هم مسأله بود که گاهی سر و روی فاطمه (س) را گرد آلود می‌کرد و غبار بر او می‌نشست.

روزی رسول خدا (ص) از فاطمه (س) احوال پرسید که چگونه‌ای؟ فاطمه (س) ظاهراً از حالات زندگی و مشقت‌های آن، و سختی معیشت و شاید هم از گرسنگی خود و فرزندان و از خالی بودن خانه‌اش از آذوقه سخن گفت. رسول خدا (ص) فرمود دخترم آیا به این راضی نیستی که سیده زنان جهان باشی؟ فاطمه (س) پرسید مگر مریم دختر عمران سیده زنان نیست؟ پیامبر فرمود: او سیده زنان عصر خود بود و تو سیده همه زنانی (۹۹). و بر این اساس ملاک خانمی و بانویی وارونه گشت و در نظر پیامبر (ص) زنان پر خور و پر آذوقه و متجمل و آنهایی که در جلال و جبروت مادی زندگی می‌کنند بانو و خانم بحساب نمی‌آیند. اگر ملاکی برای بانویی و سیده بودن مطرح باشد در تلاش و جهد هدفدار، در عین تحمل فقر و ناداری است. در عابده بودن و زاهده بودن و در راه خدا رنجها را بخود خریدن است و فاطمه (س) این چنین بود. کمک کاری‌ها

فاطمه (س) در تنگنا و خستگی و دشواری زندگی بود ولی چنان نبود که شوهری خود خواه و تن پور داشته باشد که این همه کارها تلاش‌ها را وظیفه خاص زن بداند و کمک کارش نباشد. نه - علی چنین مردی نبود. او در کار و تلاش مردانه‌اش کمتر از فاطمه (س) نبود. چه بسیار از کارهای خانه را او انجام می‌داد حتی با فاطمه (س) می‌نشست و گندم آسیاب می‌کرد و حتی در مواردی نان می‌پخت رسیدگی به امور بیرون، تهیه نان برای چنان خانواده‌ای با فرزندان متعدد، آن هم کار و اشتغالی مشروع، آب کشی برای مزرعه و درختان، کارمزدی برای آبیاری درختان، حضور در جبهه و صحنه رزم، دستگیری از بینوایان، بردن نان و آذوقه برای دردمندان، عبادت رسمی و حضور در عرصه‌های سیاسی خود کاری بس وسیع و پر دامنه بود.

او حتی برای سیر کردن فرزندان تن به کار مزدی می‌داد. در مزرعه‌ای کار می‌کرد و قرار بسته بود برای هر سطل آبی که از چاه بیرون می‌کشید یک دانه خرما بستاند و بر این اساس برای اهل خانه غذا تهیه می‌کرد، با این اتکا که در مواردی بسیار دیگران را بر خود مقدم می‌داشت و از همین غذائی که با مرارت به دست می‌آمد به فقیران می‌داد.

در عین حال هر آنگاه که از کار روز مره فارغ می‌شد و بخانه می‌آمد با همان بدن خسته به کمک فاطمه (س) می‌شتافت. گاهی خانه را تمیز می‌کرد، زمانی با فاطمه (س) آسیاب را می‌گرداند، گاهی در نظافت خانه به او کمک می‌کرد. او در محیط خانه تلاش بسیار داشت، بدان خاطر که به حال فاطمه (س) از شدت کار او رقت می‌کرد و دلش به درد می‌آمد.

روزی پیامبر (ص) بر آنها وارد شد دید علی (ع) و فاطمه (س) سر گرم آسیاب کردن جویا گندمند. خطاب به آنان که کدام خسته‌ترید. برخیزید من بجای شما آسیاب کنم - علی (ع) عرض کرد فاطمه (س) خسته‌تر است. پیامبر فرمود دخترم برخیز آنگاه خود بجایش نشست و با علی (ع) سر گرم آسیاب کردن شد. (۱۰۰) حاصل کانون داری

حاصل کار و تلاش فاطمه (س) در محیط خانه و ثمره کارش عبادت و دارای ارزش بسیار است زیرا:

- خدمت به مردی که عزیز خداست و مرد رزم و جهاد است و خدای را بر او نظر عنایت بسیاری است.

- علی شدن علی (ع) در سایه همدلی با فاطمه (س) و فاطمه شدن فاطمه (س) در سایه انس با علی (ع) و هم مسکنی اوست و چه زیباست کار برای چنین افراد.

- خدمت به فرزندان و تربیت نسلی است که انسان دوست، متعهد، مکتبی، و نمونه عالی تربیت اسلامند.

- خدمت به اسلام بود زیرا که در سایه آن موجبات خدمت به اسلام و مسلمین فراهم آمد و ضدیت‌ها با این سرکوب شد و مردم توانستند راه خود را بیابند.

- و سرانجام فاطمه (س) با مدیریت خود درس زندگی توأم با سعادت به زنان داد، تجاربی فراهم آورد که بهره‌گیری از آن عامل رشد انسانیت انسان و مخصوصاً زنان جهان است و کدام عبادت است که بدین میزان دارای ارزش و ثمره اجتماعی باشد. -----

- ۱- نهج البلاغه - در مراسم دفن فاطمه (س).
- ۲- فاطمه الزهراء.
- ۳- ص ۶۶ ج ۲- فرائد السمطين .
- ۴- طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۴.
- ۵- ص ۱۲۵ انساب الاشراف.
- ۶- شرح حال چهارده معصوم - صفوت ص ۱۵.
- ۷- فاطمه الزهراء - الرحمانی.
- ۸- ص ۳۲۴ انساب الاشراف.
- ۹- ص ۹۰ بحار ج ۴۳.
- ۱۰- آیه ۶۳ سوره نور.
- ۱۱- ص ۳۶۷ مناقب ابن مغزلی.
- ۱۲- حلیه الاولیاء ج ۲ ص ۴۱.
- ۱۳- فضیله الزهراء.
- ۱۴- فضیله الزهراء.
- ۱۵- مستدرک ج ۳ ص ۱۸۴.
- ۱۶- مستدرک ج ۳ ص ۱۸۴.
- ۱۷- صحیح بخاری جزء ۵ ص ۲۶.
- ۱۸- ص ۸۷ الزهراء.
- ۱۹- جزء ۷ صحیح مسلم ص ۱۴۱.
- ۲۰- فاطمه الزهراء.
- ۲۱- فضائل الخمسه ج ۳، ۱۳۳.
- ۲۲- کافی ج ۱ ص ۴۶۰.
- ۲۳- ص ۱۳۲ منتهی الامال ج ۱.
- ۲۴- ص ۲۳۹ ریاحین الشریعه ج ۱.
- ۲۵- ص ۱۵۶ بحار ج ۴۳.
- ۲۶- ص ۴۴ - اشکهای فاطمه (س).
- ۲۷- ص ۶۳ همان منبع.
- ۲۸- به کتاب نظام خانواده در اسلام و کتاب تشکیل خانواده در اسلام از مؤلف مراجعه شود.
- ۲۹- ص ۱۱ طبقات ابن سعد ج ۸.
- ۳۰- وفاة الصدیقه الزهراء ص ۲۳.
- ۳۱- ص ۱۱ طبقات.

- ۳۲- ج ۲ سیره حلبی.
- ۳۳- ص ۱۳۰ الزهراء - محسن امین.
- ۳۴- ص ۱۳۱ - الزهراء.
- ۳۵- خصایص فاطمیه.
- ۳۶- ص ۳۳ الغدير ۱.
- ۳۷- بحار ج ۴۳ ص ۱۸.
- ۳۸- بحار ج ۴۳ ص ۱۰.
- ۳۹- روضه المتقين ج ۸ ص ۱۲۳.
- ۴۰- علامه مجلسی.
- ۴۱- جواهر السنیه - احادیث در شأن علی (ع).
- ۴۲- کفایه الطالب گنجی شافعی.
- ۴۳- ص ۱۳۲ الزهراء.
- ۴۴- ص ۳۵ دلائل الامامه.
- ۴۵- ص ۱۳۷ الزهراء - محسن امین.
- ۴۶- ص ۶۸ همان منبع.
- ۴۷- ص ۹۴ بحار ج ۴۳.
- ۴۸- ص ۱۰۷ فاطمه الزهراء (س).
- ۴۹- مناقب ج ۳ ص ۳۵۱.
- ۵۰- روضه الواعظین ج ۱ ص ۱۴۶.
- ۵۱- مناقب ج ۳ ص ۳۵۰.
- ۵۲- دلائل الامامه ص ۲۳.
- ۵۳- تاریخ الخميس ج ۱ ص ۴۰۸.
- ۵۴- ص ۶۸ الزهراء مطهری .
- ۵۵- ص ۷۴ ریاحین الشریعه ج ۱.
- ۵۶- ج ۲ - کافی ص ۳۶۰.
- ۵۷- بحار ج ۴۳.
- ۵۸- مناقب ابن شهر آشوب ص ۱۱۱ ج ۲.
- ۵۹- ص ۱۱۲ ج ۲ مناقب ابن شهر آشوب.
- ۶۰- ص ۹۰ الزهراء ملا محسن.
- ۶۱- ص ۱۰۲ الزهراء.
- ۶۲- ص ۱۱۴ بحار ج ۴۳.
- ۶۳- صفوة الصفوه ابن جوزی ص ۳ ج ۲.
- ۶۴- امام صادق (ع).

- ۶۵- آیه ۱۹ سوره رحمان.
- ۶۶- المصدر ص ۱۵۱.
- ۶۷- ص ۱۷۱ احتجاج ج ۱.
- ۶۸- همان منبع ص ۱۹۵.
- ۶۹- زندگانی حضرت زهراء (س).
- ۷۰- مناقب شهر آشوب ج ۳ ص ۳۳.
- ۷۱- ص ۸۶ بیت الاحزان - قمی .
- ۷۲- ص ۳۵ شمه‌ای از فضایل زهرا - محلاتی.
- ۷۳- ص ۸۰ فاطمه دکتر شهیدی.
- ۷۴- ص ۹ ریاحین الشریعه ج ۱.
- ۷۵- بحار ج ۴۳ ص ۱۸۶.
- ۷۶- نهج البلاغه نامه ۲۸.
- ۷۷- بحار ج ۴۳.
- ۷۸- نهج البلاغه.
- ۷۹- آیه ۲۲ سوره رحمان.
- ۸۰- آیه ۲۲ سوره رحمان.
- ۸۱- تفسیر الدر المنثور ج ۷ ص ۶۹۷.
- ۸۲- مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ - ص ۳۸۷.
- ۸۳- حدیث نبوی .
- ۸۴- حدیث نبوی.
- ۸۵- حدیث نبوی.
- ۸۶- حدیث نبوی.
- ۸۷- حدیث نبوی.
- ۸۸- بحار ۱۰۴ ص ۳۰۹.
- ۸۹- داستان اعتکاف امام حسین (ع) و مراجعه یک نیازمند.
- ۹۰- ص ۱۳۴ منتهی الامال ج ۱.
- ۹۱- روضه الواعظین.
- ۹۲- آیه ۳۶ سوره نور.
- ۹۳- آیه ۱۹ - انسان.
- ۹۴- مناقب خوارزمی ص ۲۵۶.
- ۹۵- آیه ۸ سوره انسان.
- ۹۶- نهج الفصاحه .
- ۹۷- ص ۱۳۳ منتهی الامال.

۹۸- ص ۱۳۴ همان منبع.

۹۹- ص ۴۲ حلیه الاولیاء ج ۲.

۱۰۰- ص ۵ بحار ج ۴۳.

بخش ۴: حالات و روحیات فاطمه (س)

حالات و روحیات فاطمه (س)

این بخش از بحث را به معرفی حالات و روحیات و حیات شخصی و مواضع اجتماعی فاطمه (س) اختصاص داده‌ایم و مجموعه مباحثی تنظیم شده را در چهار قسمت عرضه می‌داریم. فصلی از آن در زمینه معرفی حیات احساسی و عقلی فاطمه (س) است. و در آن از نقش و عامل عقل و عاطفه در حیات انسانها یاد کرده و حیات فاطمه (س) را در رابطه با این دو عامل مورد بررسی قرار می‌دهیم. در آن بحث می‌کنیم که فاطمه (س) در مواقع حساس چه تصمیمات اصولی براساس عقل اتخاذ می‌کرد و راه و روش او چگونه بود.

فصل دوم آن در رابطه با عبادت فاطمه (س) است یعنی، مسأله‌ای که می‌توان آن را مهمترین نقطه اشتراک او با علی (ع) بحساب آورد. از درجات ایمان و عشق او، خضوع و خشوع در عبادت، از حال و شوق او و از تسیحات و اشکهای او در حال عبادت در این فصل بحث خواهیم کرد.

فصل سوم آن در رابطه با روحیه فاطمیه است و در آن سعی داریم در اجزاء تشکیل دهنده این روحیه و از جنبه‌های سرشتی آن بحث بمان آوریم، از روح وظیفه‌شناسی و مقاومت او، از روحیه اطاعت و عبادت او، از روحیه سازگاری و مدیریت او بحث کرده و از روح ایثار او سخن گوئیم.

و بالاخره فصل آخر آن در مورد صبر و تحمل فاطمه (س) است و در آن سعی داریم از تحمل محرومیت‌ها و بدرفتاری‌های مشرکان در دوران کودکی، از تحمل فقر و مشکلات زندگی در دوران مشترک با علی (ع) و از تحمل غضب حق خود و شکست علی (ع) و نفاق‌ها و آزار رسانی‌های خصم در دوران پس از وفات پیامبر سخن گفته، رمز و راز این صبر و تحمل و نقش آن را در حیات اسلامی مورد عنایت قرار دهیم.

فصل ۱۰: حیات احساسی و عقل فاطمه (س)

مقدمه

در هر انسان معتدلی دو عنصر وجود دارد که سبب پیشروی و حرکت او در زندگی است: یکی عقل است که مایه روشنایی راه زندگی است و دیگری راه احساس و عاطفه که عامل به پیش و پس راندن است. اولی به انسان شعور و شناخت داده و برای او آگاهی و تمیز می‌آفریند، دومی زمینه ساز شور و جنبش و عامل پیدایش عشق‌ها، هیجانها تند و کند شدن‌هاست.

عقل را پیامبر درونی انسان معرفی کرده‌اند و راهنمای حیات، تاحدی که پاداش‌ها و کیفرها براساس آن است. خداوند پس از آفرینش عقل فرمود: بک اعاقب و بک اثیب (۱) و عاطفه و احساس را هم مانند گریس‌های لای چرخ ماشین که در آدمی علاوه بر شور آفرینی نقش کم کردن اصطکاک و تصادم را ایفا می‌کند.

حیات انسانی بدون تعقل لنگ است و سبب می‌شود آدمی به خواب و خیال و حیوانیت کشانده شود.

و حیات بدون عاطفه و احساس هم زمینه ساز بی‌طراوتی‌ها، خشکی‌ها و سخت‌سری‌هاست، به همین نظر وجود این دو توأم ضرورت حیات‌اند. زن و احساس

دنیای زن را دنیای عاطفه و احساس معرفی کرده‌اند و این مسأله‌ای است که در حیوانات از ابتدای بلوغ حضور دارد و برای انسان از ابتدای دوران حاملگی. بر این مسأله دو عامل اساسی نفوذ دارند: یکی عامل زیست و جنسیت است که به سبب آن ترشحاتی ولو خفیف از هورمون غریزی پدید می‌آید که بگفته عالمی هر سلول وجودی زن فریاد بر می‌آورند که من زنم. و دیگری عامل تربیت است که در همه جای جهان سعی بر این است دختران را از همان آغاز مادر بار آورند و مادری همه گاه تداعی کننده عاطفه و احساس است.

این است که گاهی احساسات و عواطف انسان عامل اسارت و ذلت آدمی می‌شوند و در اینجا است که دستگاه تربیت باید به کمک رسد و آن جنبه را در نسل تعدیل و هدایت کند.

عاطفه ضروری حیات است ولی عامل تعقل ضرورت‌تر است تا قادر به کنترل آدمی باشد. ما در این مسأله اندکی تأمل می‌کنیم تا در شرح و تطابق آن با حیات فاطمه (س) مسأله نسبتاً روشن‌تر باشد. نقش عاطفه در حیات

نخست از نقش عواطف در زندگی یاد می‌کنیم و از اثرات آن. بدینگونه که می‌یابیم عواطف زندگی را رنگ می‌دهند و به حیات انسان تنوع می‌بخشند و زندگی را از حالت یک نواختی بیرون می‌آورند. چه بسیار غم‌ها و تاثرها که در عین نگرانی آفرینی نعمتی بحساب می‌آیند و چه بسیارند شادی‌ها، و سرورها که راه مرگ را بر روی آدمی سد می‌نمایند.

عواطف به همه انواعش موج‌آفرینند، چه عواطف مثبت مثل عشق، نوازش، محبت، چه عواطف منفی مثل ترس و نفرت و چه عواطف خطر آفرین مثل خشم، کینه و خشونت، عواطف زمینه ساز فراز و نشیب و نوسانات در زندگی انسانند و باعث می‌شوند آدمی در یک نواختی و یکسانی در جا نزند و نپوسد.

حاصل عواطف شور و رغبت است، پیشروی است، تن دادن به خطر و از دشواری‌ها نهراسیدن است. چه بسیارند گره‌های گشاده که در سایه آن از نو بسته می‌شوند و بر عکس. چه بسیارند انس‌ها و پیوندها که تجدید و یا ایجاد می‌گردند و سبب می‌شوند زندگی به روی انسان لبخندی داشته باشد.

در حیات مشترک گاهی روابط دو تن به سر نخ می‌شود و نزدیک به از هم گسستن است ولی وجود عواطف و یادآوری آن سبب می‌شود که این تار فیما بین از هم نگسلند و روابط شان را تیره و غیر انسانی نسازند و زندگی زن و شوهر، والدین و فرزندان از این نمونه‌ها بسیارند. نقش عقل در حیات

کار عقل تمیز خیر از شر و حق از باطل است، بوسیله آن صحیح را از سقیم و حسن را از قبح باز می‌شناسیم. در می‌یابیم که در شرایطی ویژه چگونه عمل کنیم و یا در تنگناها و در مخاطرات از بین دو یا چند راهی که پیش روی ماست کدام را برگزینیم. عقل را پیامبر درونی انسان و یکی از دو حجت خدا بر خلق معرفی کرده‌اند. بر اساس سخنی از امام موسی بن جعفر (ع) خدای را بر هر انسان دو حجت است، حجت ظاهر، و حجت باطن، حجت ظاهر انبیاء و ائمه‌اند و حجت باطن عقل‌ها. (ان الله علی الناس حجتین - حجة ظاهرة و حجة باطنة - و اما الظاهرة و الانبياء و الرسل و الائمة فاما الباطنة فالعقول) (۲).

این که، به خدا اعتقاد داریم، به نبوت و معاد ایمان داریم بر اساس تأیید عقل است و اینکه ما به دنبال مفاسد نیستیم و از شرور

و گمراهی می‌پرهیزیم، بدیها را نهی و خوبیها را توصیه می‌کنیم باز هم بدلیل عقل است. بدین سان عقل نعمتی بزرگ است و فاقد آن فاقد همه چیز است. بنای حیات انسان

بدین سان بنای حیات انسان باید بر دو رکن عقل و احساس ولی مهار احساس بدست عقل باشد. این سخن بدان علت است که در حیات این جهان که مقدمه حیات آن جهان است راه و بیراهه بسپارند و اینکه آدمی باید راه را بیابد و از بیراهه پرهیزد جای بحث و سخنی نیست، ولی اینکه این دو را عقل باید تشخیص دهد با احساس جای بحث برای عده‌ای است و از دید ما بدلیل خود عقل راهنمای ما باید عقل باشد.

عقل ضروری حیات برای عقل و در بند کردن آدمی است و باید نقش ترمزی را ایفا کند که در سرآشویی‌ها ما را از سقوط نجات دهد و این در عین ضرورت وجود عاطفه است. ما به نرمش‌های عاطفی در همه سنین نیاز داریم و حتی محتاج آنیم که گاهی کودکانه در خواست نوازش و محبت داشته باشیم.

مشکل اساسی در سر راه بسیاری از انسانها این است که در موردی عقل آدمی به علت ضعف تربیت در مقابله با احساس مجاب می‌شود و یا آدمی گاهی در میان امواج سهمگین عواطف دچار مخاطره می‌گردد و در آن صورت شناخت وظیفه مشکل و آدمی غرق در هوسها می‌شود.

آلودگی‌ها، گنهکاری‌ها، خودخواهی‌ها و خود پرستی‌ها، اغلب بخاطر غلبه احساس بر عقل است. به همین خاطر این مهم است که آدمی در اعتدالی به سر برد، آنچنان که نه عقل او به دور از عاطفه حکم دهد و نه عاطفه و احساس، به فرمان عقل به پیش رود و این مسأله‌ای هست که حضور آن در افراد عادی اندک و در افراد ساخته شده و پرورده به صورت کامل است. شخصیت‌های الهی و حتی آنها که پای بند به مذهب نبوده‌اند ولی تمرین‌ها و ریاضتهائی و محاسبه و مراقبه‌ای داشتند این جنبه را برای خود حل کرده‌اند. نگاهی به زندگی فاطمه (س)

حال با این مقدمه نسبتاً طولانی به سراغ فاطمه (س) رویم و حیات او را با این زمینه مورد بررسی قرار دهیم. خواهیم دید که حیات او حیاتی شگفت‌انگیز و از این دید شاید شامل مجموعه‌ای از اضداد است. در حیات او هم عاطفه و تعقل را توأم می‌بینیم ولی عاطفه و احساسش تحت راهبری عقل و این برای زندگی یک زن مایه شگفتی و حیرت است.

معمولاً آدمی اگر در تعقل قوی باشد در احساس ضعیف خواهد بود و اگر در احساس نیرومند باشد در تعقل ضعیف است. شگفتی حیات فاطمه (س) و حتی همسرش علی (ع) در این است که آنها در آنجا که جای عاطفه است در منتهای او جند و آنجا که جای تعقل است باز هم در منتهای او ج.

شما زندگی امیرالمومنین علی (ع) را ببینید، برای او خبری می‌آورند که از پای دختری یتیم خلخال را ربودند شب تا به صبح نمی‌خوابد، می‌گرید و می‌لرزد که خدایا من علی (ع) چنین حکمی را به کسی نداده‌ام و آنجا که مسأله جهاد و مبارزه در راه خدا مطرح می‌شود به میدان می‌رود و می‌رزد و به شمشیر کجش می‌غرد که با علی (ع) نامردی مکن.

فاطمه (س) جفت و همتای علی (ع) و به عبارتی نسخه ثانی علی (ع) است. در جای عاطفه و احساس چنان اشک می‌ریزد و می‌گرید که طوفانی ایجاد می‌کند و در جای تعقل و احساس چنان معقول سخن می‌گوید که خاطره رسول الله را در فصاحت و بلاغت زنده می‌سازد. دنیای فاطمه (س)

دنیای فاطمه (س) دنیائی آمیخته با تعقل و احساس است، از دیدی نمونه کامل اندیشه است و از دیدی دیگر نمونه کامل عاطفه و

احساس، و غلبه احساس بر او سبب نمی‌شود که از مقصدی عقلانی دور گردد. او زندگی توأم با بصیرتی برای خود برگزیده و بر آن اساس به پیش می‌رود. زیرا می‌داند حیات بدون بصیرت نوعی بیراهه رفتن است که سرعت مسیر در آن سبب بعد مسافت و دوری بیشتر از هدف می‌گردد (العقل علی غیر بصیره، کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعه السیر الا بعداً) (۳).

او هم چون دیگران احساس و عاطفه دارد، لذت و نفرت را می‌فهمد و یا وجود آن را ادراک می‌کند ولی زندگی هوسی ندارد، احساس او هم اندیشیده است و از خامی و ناپختگی نسبی به دور است. حیات توأم با معرفت دارد که با ایمان و باور قلبی آمیخته است.

احساس فاطمه (س) در لفافه ایمان است و عقیده و پیچیده است به عشق و حرمت گذاری به حقیقت و این خود حکایت دارد از درهم آمیختگی عقل و احساس و غلبه عقل بر احساس، فاطمه (س) با در آمیختن این دو با یکدیگر سندی می‌سازد برای اخلاص و وفاداری به حق، دوستداری حقیقت، طرفداری از علم، و به کارگیری از آن در راه خدا. او در سایه حیات عقلی؛ خویشتن را مسؤول راه نشان دادن می‌داند و در سایه حیات احساسی، خود را مسؤول به راه اندازی مردم و شور آفرینی در آنان برای سرعت سیر در راه هدف. حاصل چنان زندگی

حاصل چنان زندگی آمیختگی قول و ایمان و عمل است. او شعار می‌دهد ولی بدنبال آن فرو نمی‌خوابد بلکه می‌کوشد آن شعار را محقق گرداند و هم شعار او تنها بر آمده از دهان نیست که با جان همراه است. هم فرد قول و سخن است و هم انسان عمل، پس مصداق این سرزنش قرآنی نیست که لم تقولون ما لا تفعلون (۴).

فاطمه (س) نیک می‌داند که سخنان بدون عمل فاجعه نفاق را بدنبال دارد و عمل بدون تعقل بدون کارگیری شعور و آگاهی فاجعه ویرانی و انحطاط و سقوط را و بدین نظر این هر دو را پوچ و بی‌ارزش می‌شناسد.

فاطمه (س) محبت دارد ولی جهت‌دار، می‌داند آن را در چه راهی به کار گیرد. دشمنی و خشم دارد ولی آن هم جهت‌دار و می‌داند آن را در چه راهی مصرف کند. او مصداق این سخن معصوم است که: یحب فی الله و یبغض فی الله و یسخط فی الله و یرضی فی الله (۵).

تعقل بی عاطفه نقص است و عاطفه بدون اندیشه زحمت آفرین. محبت در او وجود دارد زیرا که اساس دین بر آن استوار است (هل الدین الا الحب) (۶) اما محبت او در جهت دوستداری خداست. و الذین آمنوا اشد حبا لله (۷).

ما در همه جنبه‌های حیات فاطمه (س) تعقل و احساس را توأم می‌بینیم مواردی از آنها را ذیلاً نمونه می‌آوریم تا درسی باشد برای همه انسانها بویژه برای بانوان که حیات فاطمه گونه را می‌طلبند و کیفیت آن را جستجو می‌کنند. عاطفه‌اش به پدر

بعد تعقل و احساس او را در رابطه با پدر در این نمونه می‌بینیم. پیامبر از آخرین سفر حج بر می‌گردد و می‌گوید دخترم، جبرئیل هر سال یکبار تمام قرآن را بر من می‌خواند، و امسال آن را دوبار بر من خواند. فاطمه (س) پرسید این سخن چه معنی دارد؟ پیامبر فرمود پندارم سال آخر عمر من است. فاطمه (س) تکانی می‌خورد و اشک در چشمانش حلقه می‌زند (۸) (بعد احساس). همین دختر با چنین شرایطی عاطفی پدر را در جنگ مجروح می‌بیند، هم چون جراح و زخم بندی ماهر به مرهم گذاری می‌پردازد. (بعد تعقل).

- پیامبر از سفری مراجعت می‌کند و فاطمه (س) را می‌یابد که پرده‌ای بر در آویخته و دستبند نقره‌ای بر دست دارد، همانگونه که هر زنی بدان احساس سرگرم است. رسول خدا (ص) با خداحافظی سرد از او جدا می‌شود و فاطمه (س) در بعد تعقل آن را در می‌یابد - پرده را از در باز و بهمراه دستبند برای پدر می‌فرستد که در راه خدا هزینه‌اش کن و پیامبر از این درک و عقل دختر به

وجد آمده و فرماید فداها ابوها.

او عقلی را واجد است که زمینه ساز بهشتی کردن اوست (العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان) (۹) بدین سان بجای مستخدمی که درخواست کرده بود، تسبیحات را می‌آموزد و خدای را شاکر می‌شود و بدین سان اینگونه اندیشیدن است که او را مشاور علی (ع) می‌سازد. در عاطفه‌اش با همسر

ارتباط فاطمه (س) با همسر از دیدی بمانند همه همسران ارتباطی عاطفی است. او بمصدق سخن پیامبر شدیداً همسر دوست است (خیر نسائکم العقیفه الغلمه) (۱۰) و حتی در مسجد در خطاب به ابوبکر می‌گوید از علی (ع) دست بردارید، من اهانت و صدمه به علی (ع) را نمی‌توانم تحمل کنم.

از سوی دیگر دارای رابطه تعقل با علی (ع) و دارای کفویت واقعی است. هم‌رمز است و همراه، کمک کار علی (ع) است و حتی مشاور او. علی (ع) می‌رزد و فاطمه (س) لباس و شمشیر خون آلودش را می‌شوید.

او با همه اعلام نظرهایی که در جنبه اسلامی با علی (ع) دارد با همه دفاع‌ها از ولایت علی (ع) و با همه بحثها و احتجاجات با دشمنان علی (ع) در بعد عاطفی دچار چنان شرمی است که حتی خجالت می‌کشد نیاز مادی و غذائی خود را به علی (ع) بگوید و یا از درد و صدمه وارده بر پهلو با علی (ع) سخن بگوید و علی (ع) در حین شستشوی فاطمه (س) برای دفن باید از ورم بازویش خیردار گردد. عاطفه‌اش با فرزند

او مادر است و طبعاً دارای عاطفه و احساس مادری است. ولی در آنجا که بحث تعقل و منطق است عاطفه مادری را نادیده می‌گیرد. علی (ع) می‌فرماید پیامبر بر ما وارد شد و من در بستر بودم. حسن و حسین تقاضای آب کردند. پیامبر به سوی گوسفندی رفت که در خانه ما بود آن را دوشید و شیر آن را در ظرفی نخست به حسن داد. حسین آمد که اول او شیر بنوشد. رسول خدا او را دور کرد. فاطمه (س) مادر بود و دلش بر حال طفل کوچکتر (حسین) سوخت. گفت ای رسول خدا آیا برادرش از او محبوبتر است؟

رسول خدا (ص) فرمود نه - ولیکن حسن پیش از او درخواست آب کرد. (۱۱)

حسین با هم کشتی می‌گرفتند و با هم زور آزمائی می‌کردند. پیامبر حسن را تشجیع می‌کرد که حسین را زمین بزن و به او جرأت می‌داد. فاطمه (س) از این موضوع ناراحت می‌شد که یا رسول الله آیا تو بزرگتر را تشجیع می‌کنی که کودک خردسال را به زمین اندازد؟ (عاطفه مادری) رسول خدا فرمود دخترم نگران نباش این جبرئیل است که دارد حسین را تشجیع می‌کند و فاطمه (س) آرام می‌گیرد (۱۲) (تعقل). واقع بینی فاطمه (س)

فاطمه (س) واقع بین است ولی هدفگرا، وضع و شرایط موجود را دائماً می‌بیند ولی تسلیم آن نیست، دائماً سرگرم ارزیابی از آن است و می‌کوشد فرجام امور را بنگرد، گاهی در شرایط حاد زندگی این اندیشه برای او پدید می‌آید که احساسات درونی خود را یکباره بیرون بریزد و عقده دل را که ترس از گلوگیری آن داشت رفع کند ولی فرمان عقل و تابعیت حکومت الله، او را از این اقدام مانع بود.

او واقعیت‌ها را می‌دید ولی در زندگی خود هدف خویش را تعقیب می‌کرد، کاری که انجام می‌داد از روی هوی و هوس نبود. رسول خدا (ص) درباره‌اش فرموده بود: این دختر کاری نمی‌کند که خدا آن را دوست نداشته باشد و در مراحل خواهرش و تمنایش بجائی رسیده که او آنچه را که خدا خواسته است می‌خواهد (مصدق و ما یشاؤون الا ان یشاء الله رب العالمین) (۱۳).

عامل تنظیم رابطه‌اش با خود، با خدای و با دیگران عقل است و خرد، نه چیزی دیگر، او مصالح و منابع اسلام را ملاک قرار می‌دهد نه جنبه‌های شخصی حیات را. در هر اقدامی که می‌خواهد انجام دهد نخست از خود می‌پرسد آیا خدای هم بدان رضایت دارد یا نه؟. به علی (ع) شفقت دارد و شاید در دل این احساس برای زنان پدید آید که اگر همسرش به جبهه رود کشته شود و قلباً ناراضی از حرکت او باشند. اما فاطمه (س) می‌داند تا خدای نخواهد کسی کشته نمی‌شود و جانی را که خدای بخواهد جای سخنی نیست. پس نباید از حضور علی (ع) در جبهه نگران باشد و او نگران نبود. مواضع حق او

برای بکارگیری عقل و تسلط او بر خود در سایه این تصویر روشن می‌شود که از همان دوران کودکی در شرایطی است که دائماً برای او خبر ناگوار آورند. او می‌شنود و یا می‌بیند پدر او را کتک زدند، شکمبه حیوان بر سرش ریخته‌اند، مادرش از دنیا رفته، داندان پدر را شکستند، عمویش را شهید کردند، علی (ع) را زخمی کردند و...

اینها همه از مسائلی است که دل یک زن را می‌لرزاند و فاطمه (س) از شنیدن این اخبار ناراحت و گریان می‌شد ولی هرگز رفتاری غیر متعادل و غیر عقلانی از خود بروز نمی‌داد و اسیر احساس نمی‌شد و سخنی خلاف رضای خدا بر زبان جاری نمی‌کرد. معمولاً زنان در تضييع حق خود زود بخشم می‌آیند و ممکن است خود را به هر آب و آتشی بزنند. اما فاطمه (س) خود نگه دار بود و در دفاع از حقوق خود، راه معقولانه‌ای در پیش گرفت. منطقی حرف زد بحق احتجاج کرد، و خصم را به صدای منطقی به محاکمه کشاند.

در مبارزاتی که بر اثر آن فاطمه (س) کتک خورد و به بستر افتاد، و در زمانی که مشاهده اعمال تبهکارانه دشمن گاهی او را به فریاد می‌کشاند، تفکر و تدبرش، آینده نگری او، مورد حیرت بود و روزی از تضييع حق خود چندان نگران شد که با سخنانش علی (ع) را وادار به قیام و دفاع نمود. ولی ناگهان صدای تکبیر را در اذان مسجد و نام پدر را در آن شنید و علی (ع) فرمود برای حفظ این نام و زنده ماندن آن قیام نکردم و فاطمه (س) ساکت و تسلیم شد و خشم خود را فرو خورد و این غلبه تعقل بر احساس او را نشان می‌دهد. در دفاع از علی (ع)

جلوه‌ای دیگر از آمیختگی تعقل و احساس فاطمه (س) را در دفاع از علی (ع) می‌بینیم. علی (ع) را جبراً به مسجد بردند تا از او بیعت بگیرند. فاطمه (س) با همان درد و رنج ناشی از ضربه خوردن به مسجد آمد و با صدای بلند گفت ای ابابکر از جان شوهرم چه می‌خواهید پسر عم مرا رها کنید و گرنه بر سر قبر پدر روم، گیسو پریشان کنم و شیون و نفرین نمایم (۱۴) (جلوه احساس). ولوله در مسجد افتاد - سلمان گوید آثار غضب خدا را در مسجد دیدم. علی (ع) در همان حال بدو گفت؟ دختر نبی رحمه للعالمین هستی - و اینک جای نفرین کردن نیست فاطمه (س) کلام حق علی (ع) را شنید و آرام شد و فرمود چون شوهرم، ولی خدا، امر کرده است اطاعت می‌کنم و تسلیم امیر مؤمنان و خلیفه راستین پیامبرم. احساس وجود داشت شدیداً. ولی دریافت که در اینجا مسأله تعقل باید مطرح باشد و باید به گونه‌ای عمل کند که امور روی روال بیفتند، پرده‌های فریب خصم بالا روند، حقایق آشکار گردند. و آنچه ثبت شدنی است در تاریخ ثبت گردد و اگر امروز توان قضاوت و تصمیم‌گیری نیست روزی آن روزگار فرا می‌رسد و مردم به داوری خواهند نشست. سخنانش در مسجد

به مسجد رفت، در حالیکه احساس می‌کند حق او را ضایع کردند، حق علی (ع) را غضب نمودند، زحمات پدرش در حال هدر است و در مسجد از حق خود حرف زد. ابوبکر گفته بود من فدک را بدست امت سپردم تا در آن در میدان جنگ استفاده کنند. اندیشیده و به دور از احساس فرمود، می‌خواهید نیرنگ بازی کنید و این بنده پاک خدا را باطل گو معرفی کنید. کار شما با

تلاش‌های بی‌ثمر حیل‌گران زمان هیچ تفاوتی ندارد و... و با منطقی مستدل دشمن را خاموش کرد و وجدان جمعی را اقناع ساخت. مردم را مخاطب قرار داد و فرمود: هان ای مردم شما را چه می‌شود؟ چرا دروغ می‌گوئید! این کتاب خدا پیش روی تان است. شما می‌پندارید من از پدرم ارث نمی‌برم؟ آیا حکم جاهلیت را طلب می‌کند؟ ای مسلمانان چرا دم فرو بسته‌اید؟ چرا کتاب خدا را رها کرده و پشت سر انداخته‌اید... (۱۵)

حیات تعقلی او از اینجا معلوم می‌شود که در سخنان او هیچ آثار تزلزلی دیده نمی‌شود. چنان محکم و متین حرف می‌زد که حرف زدن پیامبر را به یاد می‌آورد و گوئی زبان خاموش محمد (ص) از نو زنده شده و حرف می‌زند و این خود تعقلی بودن رفتار فاطمه (س) را نشان می‌دهد. خطبه‌ای برای زنان

او در بیان و سخن ثانی پیامبر (ص) و هم آوای علی (ع) است. در بستر بیماری است، زنان مهاجر و انصار برای عیادت او می‌آیند سخنان را بیان می‌دارد که در آن آمیختگی تعقل و احساس را به وضوح می‌یابیم.

- اصیبت و الله عائقه لدنیا کُنْ - بخدا سوگند از زندگی در دنیای تان سیر شده‌ام - قالیه لرجالکن و نسب به مردان شما سخت غضبناکم. لفظتھم بعد ان عجمتھم پس از گنگی و لالی به سخن شان آوردم و شناتھم بعد ان سبرتھم... (۱۶) و آنگاه فرمود.

اینان به شمشیر شکسته و تیغ زنگار خورده‌ای می‌مانند. اندیشه شان پست و گفتارشان نارساست. وای بر آنان چرا نگذاشتند حق در مرکز خود استقرار یابد؟ چرا پایگاه خلافت نبوی را از خانه وحی دور ساختند؟ نفرین بر مردمی که خویشان را نیکو کار می‌پندارند در حالیکه تبهکار و فاسدند. فقبھا للقول الجد، و الجد بعد اللب و صدع القنأه و خطل الراء... (۱۷)

بر این اساس فاطمه (س) ساکت نمی‌نشیند، در هر راهی که معقول باشد وارد می‌شود تا حق را بر سر جای خود قرار دهد و اگر توان چنان کاری نباشد لااقل فریاد خود را در گوش‌ها آشنا سازد که آنان دریابند آنچه که صورت می‌گیرد و واقع می‌شود کاری خلاف است. گریه‌های فاطمه (س)

فاطمه (س) را زنی گریه‌ای و اشک ریز معرفی کرده‌اند و این سخنی است که در روایات و شرح احوال فاطمه (س) فراوان دیده می‌شود. ابن شهر آشوب در کتاب خود می‌نویسد: پس از فوت پیامبر دیدگانش گریان و قلبش سوخته بود، جهان را در برابر چشمانش تاریک می‌یافت. حتی گاهی به یاد پیامبر (ص) با فرزندان خود سخن می‌گفت که پدر مهربان شما چه شد؟ چه شد آن کس که همه گاه شما را بر دوش خود سوار می‌کرد... (۱۸) و آنگاه می‌گریست.

دحلائن مفتی شافعی هم می‌نویسد فاطمه (س) پس از مرگ پدر هرگز خنده بر لب نیاورد (۱۹). دیگران هم نمونه‌هایی از این سخنان دارند. حتی برخی از مورخان فاطمه (س) را در ردیف یکی از چهار اشک ریز دنیا معرفی کرده‌اند و... باید دید چرا فاطمه (س) می‌گریست. آیا گریه‌اش تنها یک گریه عاطفی برای مرگ پدر است؟

تعمق در حالات و روحیات و طرز تفکر فاطمه (س) نشان می‌دهد که در ورای آن ظاهر مسأله مهمتری وجود دارد. اینکه فردی چون او برای مرگ پدر بگرید جای انکار نیست ولی آیا همه گریه‌ها و اشک ریزی‌ها برای نفس فوت پدر بود؟ به نظر ما پاسخ منفی است. برای گریه‌های او محمل‌های دیگری وجود دارند از جمله:

- او گریان است زیرا اسلام را در مسیر خطر می‌بیند، اشک می‌ریزد از آن بابت که می‌بیند مارهای زخمی جاهلیت جان گرفته و زنده شده‌اند می‌خواهند دوباره به جان مردم افتند. او گریان است زیرا می‌بیند خائنان به اسلام و مشرکان که از ترس شمشیر اسلام، ایمان آورداند متولیان اسلام می‌شوند و می‌خواهند انتقام خون بستگان خود را بگیرند، همانگونه که ما بعدها در یاوه گوئیهای یزید پس از دیدن سر بریده سیدالشهداء دیده‌ایم و بالاخره او می‌گرید زیرا حتی انسانیت را بر باد رفته می‌یابد و اسلام را در مسلخ کفر

در حال ذبح شدن .

بدین سان گریه او یک فریاد است و یک اعتراض، او با این فریاد می‌خواهد بشریت را بیدار کند، پرونده‌ای علیه خصم بگشاید که تا قیامت گشوده باشد و لااقل آیندگان دریابند که بر اسلام چه گذشته است و آنچه که به آنان معرفی می‌شود از لحاظ منبع و منشاء مورد ارزیابی قرار دهند و این گریه گریه‌ای زبان دار و خالص‌ترین و لطیف‌ترین زبانهاست و متعهدانه است و تعهد آور. درود بر فاطمه (س)

ای فاطمه (س) ای مهار حکمت و حلم، و ای بانوی فاضله و عاقله و ای سروری که از صبر تو صبر بخشم آمد، سلام بر تو که وجود تو عزت بخش زنان است و الهام ده آنان، سلام بر تو و بر عشق الهی تو که خانه دل را روشن می‌کند و سلام بر حماسه تو که حماسه مقاومت است .

فصل ۱۱: عبادت فاطمه (س)

مقدمه

در این جهان پهناور که قوای قاهر متعددی بر انسان تسلط دارند و در مواردی آدمی را دچار احساس ضعف و یأس می‌سازند موجب تزلزل آفرینی در مسیر رشد و حرکت زیاد می‌شوند و چنین امری بنوبه خود سبب بروز احساس پوچی و بی‌اصالتی، خودکشی‌ها، تن دادن به عوامل درد آفرینی چون اعتیاد، وابستگی‌های بیحساب و حتی پناه بردن به دامن آلودگی‌هاست . در طریق دور ماندن از این شرایط و چیرگی بر این عوارض ارتباط با نیروی قویتر از آن قوا و یا قوا آفرین، خود یک اصل است. و عبادت در چنین وضع و شرایطی است که معنی پیدا کرده و زمینه ساز آرامش و طرد پوچی‌ها و بی‌اصالتی‌ها و در کل روح زندگی می‌شود .

در عبادت موجودی بسیار کوچک و ضعیف خود را با پدیده آفرین قاهر و بینهایتی مربوط می‌سازد و در سایه این ارتباط احساس قدرت کرده و وجودش را از گل و لای و عوارض گرفتار کننده نجات می‌بخشد و این از مهمترین رمز و راز عبادت است . فاطمه (س) و عبادت

در مورد فاطمه (س) دختر پیامبر (ص)، رمز و راز عزت و سرافرازی، قدرت و عظمتش را باید در عبادت جستجو کرد. او زنی بود کم سال و جوان، ولی در عبادت چون پیری عارف، دستش به سوی خدا بلند و قامتش در راه عبادت او دائما در خم و راست . او در عالم وجود تنها زنی است که خدای را با تمام ذرات وجودش پرستش کرده و تنها بانوئی است که می‌تواند مظهر عبادت معنای واقعی باشد. او در سایه عبادت خود را به مقام قربی رسانده که حاصلش چشم و گوش خدا شدن و امرش مؤثر در کون و هستی شدن بود .

فاطمه (س) از دیدی چون دیگر زنان است، دارای خانواده و همسر و فرزندان، و مسؤول اداره آنان، و حتی در کارهای جنبی دیگر مثل اشتغال به کارهای دستی اقتصادی، و هوایت زنان و بانوان و خدمت رسانی به محرومان است که همه آنها رنگ و حال عبادت را دارند ولی از دیدی دیگر عابده است بی‌مانند، آنچنانکه حتی برخی گمان کرده‌اند او را جز عبادت بمعنای خاص آن کار دیگری نبود .

روزها پس از فراغت از کارهای جاری زندگی و شبها پس از بخواب رفتن دیدگان مردم و فرزندان وارد محراب عبادت و غرق در

مناجات و راز و نیاز با خدا می‌شد. او در این راه مصداق خطاب خدا با موسی می‌شود که خدای به او فرموده بود یا موسی، فاعبدنی و قم بین یدی مقام العبد الحقیر (۲۰) و یا مصداق آیات قرآن در خطاب به پیامبر اسلام (ص) که قم اللیل الا قلیلاً نصفه او انقص منه قلیلاً اوزد علیه (۲۱). او بواقع مصداق این آیه قرآن بود که والذین یبیتون لربهم سجداً و قیاماً (۲۲). عبادت و آبادی درون

فاطمه (س) آن بنده پاک و خالص خداوند است که سعی دارد حرکت خود را در سیر کمالی و در مسیر بینهایت طلبی قرار دهد و آن انسان فهمیده‌ای است که در سایه تخلیص و رهائی از ثقل‌ها و پای بندگی‌ها به مقام انّ الی ربک الرجعی (۲۳) می‌رسد و آماده پذیرش خطاب یا ایتها النفس المطمئنه و برای رجوع به خدا راضیه و مرضیه (۲۴) می‌شود.

فاطمه (س) به آن درجه از ادراک می‌رسد که در می‌یابد اساس آبادانی درون، ایمان به خداست و حاصل آن رهائی از بندها و اسارت‌ها و وابستگی به خدای حی ازی و سرمدی است و مهم این است که ایمان او از سنخ ادراک است و مورد خطاب عبد الله کانک ترا و ان کنت لا تراه فانه یرایک (۲۵).

چنین ایمانی است که برای او امنیت پدید می‌آورد و او را راضی به قضا و قدر الهی می‌سازد. بگفته علامه طباطبائی، آدمی در حقیقت خود را در قبول امر مقبول در امنیت می‌بیند و قلبش به آن تسکین و آرامش می‌یابد. (۲۶)

انسان که در آرامش و امنیت باشد می‌تواند نیکو بیندیشد، نیکو تصمیم بگیرد و درست عمل کند و این یکی از رموز عدم اضطراب فاطمه (س) در برابر کشاکش زندگی است. تربیت الهی فاطمه (س)

او رابطه انس خود را با خداوند و عبادت و نیایش با تمام وجود را مرهون تربیت پیامبر (ص) است. در خانه‌ای بدنیا آمد که در آن شیوه پرستش پروردگار دائماً در صحنه نمایش بود. از خردسالی بانگ و نوای آسمانی تکبیر را می‌شنید، زمزمه‌های مناجات مادر و پدر را استماع می‌کرد.

آنگاه که مادر را از دست داد، پدری مادر سان او را در بر گرفت و به رشد و تربیت او همت گماشت، همان پدری که ثلث آخر شب در حال احیاء و عبادت بود و فاطمه (س) خردسال گاهی تماشاگر پدر در عبادت و زمانی همپای پدر در عبادت می‌شد و طبیعی است در این بیداری و همگامی با خلوت شب و روح سحر انس و آشنائی یافت.

از سوی دیگر او توصیه‌های پدر را به یاد داشت که می‌فرمود. حلوا انفسکم الطاعه و البسوها قناع المخافه، و اجعلوا آخرتکم لا نفسکم و سعیکم لمستقرکم (۲۷) طاعت خدای را بر خود حلول دهید، جامه خوف از خدا را بر خود بپوشانید، و آخرت خود را برای وجودتان آماده سازید و کوشش‌تان برای محل جاوید و مستقرتان باشد.

او در عبادت تا جائی به پیش می‌رود که نوعی انقطاع از سوی الله برای او پدید می‌آید و بینش او در واگذاری نفس بدست خداوند بینش کسی می‌شود که خدای را طیب و خود را بیمار می‌داند و صلاح خویش را در این اقدام که خود را کاملاً در اختیار طیب قرار دهد نه در آنچه که خود میل و هوس دارد (یا عباد الله، انتم کالمرضى و رب العالمین کالطیب فصلاح المرضی فیما یعلم الطیب و تدبیره به، لا فیما یشتهیه المرضی و یفرحه ألا فسلموا لله امره، تکنونوا من الفائزین) (۲۸). نقطه اشتراک با علی (ع)

او بعدها به خانه شوهر رفت و زندگی گرم و نمونه‌ای را با او آغاز کرد. نقطه اشتراک او با علی (ع) بیش از آنکه کفویت در ازدواج خانوادگی و زناشویی باشد کفویت در عبادت بود. علی (ع) آن مرد بیهمتا در فنای فی الله بدرجه‌ای رسیده بود که می‌فرمود خدائی را که نبینم عبادت نمی‌کنم و فاطمه (س) در این اوج‌گیری از علی (ع) فروتر نبود.

این دو در حیات مشترک بیش از اینکه بکوشند سلیقه‌های زندگی را از نظر زرق و برق، دکور خانه، و مزه غذا و رنگ لباس و فرم

آرایش و آسایش هماهنگ کنند، کوشیدند صرفاً بنده خدا باشند و بهترین کمک کار یکدیگر در راه وصول به کمال و عبادت .
براساس اسنادی که در دست است از علی (ع) پرسیدند همسرت فاطمه (س) چگونه بود؟ گفته بود بهترین کمک کار من برای اطاعت خدا. و از فاطمه (س) پرسیدند شوهرت چگونه است؟ فرمود بهترین شوهر (در همین راه) (۲۹)

آری به هنگامی که بین زن و شوهر وحدت فکری و ایمانی باشد، و به هنگامی که کفویت‌ها در چارچوب بندگی خداوند استوار گردد در آن صورت است که خانه آدمی مسکن می‌شود و زمینه برای آرامش روان و احساس امنیت فراهم می‌آید و آدمی در آن به اوج کمال می‌رسد این مرد و زن در سایه همگامی و کفویت اعتقادی بدرجه‌ای رسیدند که مصداق این آیه شدند: رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله (۳۰) و هم مصداق آیه و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون (۳۱) و آیه و ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت (۳۲) و آیه و سبحوه بكرة واصيلاً (۳۳) و سرانجام مصداق آیه عبد خالص خدا شدن و مورد خطاب خدا واقع گشتن که یا ايتها النفس المطمئنة - ارجعي الي ربك راضية مرضية - فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي. (۳۴) درجه ایمان فاطمه (س)

فاطمه (س) به آن درجه از ایمان می‌رسد که باورش شده است: خدا هست و شاهد اعمال است، انسان در برابر او متعهد و مسؤل است باورش شده بود که قیامت حق است، قبر حق است، صراط و میزان حق است، بهشت و دوزخ راست است و... در وصیتنامه‌اش می‌خوانیم: (۳۵)

- هذا ما اوصت به فاطمة بنت رسول الله: این وصیتی است که فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) آن را نوشته است .

- و هي تشهد ان لا اله الا الله او گواهی می‌دهد که خدائی جز الله نیست .

- و ان محمداً رسول الله و گواهی می‌دهد که محمد فرستاده خداوند است .

- و ان الجنة حق و النار حق و گواهی می‌دهد بهشت حق است و دوزخ نیز حق است.

- و ان الساعة آتية لا ريب فيها و گواهی می‌دهد که قیامت آمدنی است و در آن شکی وجود ندارد.

- و ان الله يبعث من في القبور و گواهی می‌دهد که خدای همه مردگان را بیدار و مبعوث می‌کند.

- يا علي انا فاطمة بنت محمد، زوجني الله منك لاكون لك في الدنيا و الاخرة...

این باورها روان او را پر کرده و آثار آن در جوارح و اعضاء او ظاهر شده بود. رسول خدا (ص) در شأن ایمانش فرمود: خداوند دل و اعضای دخترم فاطمه (س) را از ایمان و یقین سرشار فرمود: ان ابنتي فاطمة ملاء الله قلبها و جوارحها ايماناً و يقيناً (۳۶) او ایمان و یقینش به خدا و معاد بحدی است که گوئی جهان غیب را می‌بیند، بهشت را با همه نعمتهایش و دوزخ را با همه عذاب و شکنجه‌هایش شهود می‌کند.

او در دعا و عبادت خود، در ارتباط و مناجات با خدای خود ترسان و نگران است، در حین مناجات با خدا و سخن گفتن با او دلش می‌لرزد گوئی مورد خطاب خدا با موسی (ع) است که خدای فرمود: یا موسی، کن اذا دعوتني خائفاً مشفقاً، و جلاً، و ناحنی حين ناجيتني بحسنه من قلب و جل (۳۷). عشق او به خدا

فاطمه (س) عاشق معبود بی‌همتاست، همه زندگی و اهداف خود را در عشق به او خلاصه می‌بیند. به همین نظر خدای را با تمام ذرات وجودش می‌پرستد و بر این اساس، مصداق افضل الناس می‌شود. امام صادق (ع) فرمود برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و با آن دست در آغوش باشد، و آن را از دل و جانش دوست بدارد، با بدنش آن را لمس کند، و همه اوقات را برای آن خالی کنند و چنان در آن فرو رود که نداند امور دنیا با سختی است یا آسانی: افضل الناس من عشق العبادة فعانقها، و احبتها بقلبه، و باشرها بجسده، و تضرع لها - و هو لا يبالي على من اصبح الدنيا على عسر ام على يسر (۳۸) خود در مناجاتش فرماید:

خداوندا تو خود می‌دانی که آتش سینه‌ام بغیر تو فرود نمی‌نشیند، چشمم تنها به تو روشن است، جانم به تو مسرور و دلم به تو آرام است...

او عمل را برای خدا انجام می‌دهد، و به عشق او کار می‌کند و به همین نظر عملش از هر آلودگی و ناروائی پاک است. عشق به محبوب ایجاب می‌کند که عمل برای او خالصانه باشد. تا در حین وصال برای او موجب شرمی نباشد. او کل عمل معامله‌الله، فلیکن نقیا من الدنس) (۳۹).

عمل او خالصانه و به دور راز ستایشگری خلق است. ربنا الله می‌گوید و در آن استقامت دارد در نتیجه مصداق این آیه قرآن و مشمول نزول فرشتگان خدا و وعده دوری از خوف و حزن می‌شود: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه - الا تخافوا و لا تحزنوا... (۴۰).

او در این عشق عارف است و در این عرفان پرهیزکار و زاهد و چنان بصیر است که هرگز راه را از بیراهه گم نمی‌کند و چنان هشیار است که هرگز دست از پا خطا نمی‌کند. او دل به خدا سپرده و بر اثر آن خود را رها کرده، حتی به غذا و لباس و زندگی شخصی خود در راه خدا بی‌اعتناست. و به او دل بسته، آن چنان که از هر چه غیر و غیریت است خود را دور داشته و این است رمز نجات از احساس پوچی و نابسامانیها. توحید و عبادت

محور همه افعال و افکارش توحید است. همه چیز را با ضابطه می‌نگرد، همه افکار و اعمالش رنگ خدائی دارند او در این راه مصداق این آیه قرآن است که قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله (۴۱). در افکار و اعمال حد خود نگه می‌دارد و بر خدای پیشی نمی‌گیرد. زیرا که قرآن او را به این امر دستور داده است: یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی اله و رسوله (۴۲). خدای را همه گاه حاضر می‌بیند و چنان در راه او از غیر گسسته است که هرگز سخط خدای را به رضای مخلوق معامله نمی‌کند و هیچگاه حاضر نیست برای تقرب با خلق از خدای ببرد. لا تسخطوا برضی احد من خلقه و لا تتقربوا الی الناس بتباعد من الله. (۴۳). او در راه خدا و عبادت او همه چیز را فدا کرده، جانش را، مالش را، عزت و همتش را، قوت پایش را، و حتی فرزندانش را. از محل کارمزدی گندم و جو تهیه می‌کند، خود آن را با دستاس به آرد و خمیر و نان مبدل می‌نماید تا برای عزیزان خود افطاری داشته باشد، فقیری سر می‌رسد و غذا را به او می‌دهد.

چون شب می‌شد برای نماز به پا می‌ایستاد، و دست نیاز به سوی خدا می‌گشود و با گریه‌های نیمه شب به اعلام بندگی و ذلت خود در پیشگاه خدا می‌پرداخت و در سایه آن عزت می‌یافت. با تدبیر در قرآن آن را تلاوت می‌کرد و از محتوای آن برای درمان درد بشر نسخه شفا می‌یافت. تسلیم و لذت

لذت فاطمه (س) در عبادت لذت تسلیم است، تا معبود واقعی او را به هر کجای که خواهد بکشاند و ببرد. در دعای خود می‌گوید: خداوندا: زمام اختیار مرا بدست گیر، و بهر سوی و هر کجا که می‌پسندی ببر... و از آن عبادتی احساس لذت می‌کرد که در یابد در همه راه و مسیر زمام امورش بدست خداست.

او در این تسلیم و اطاعت و در استقبال در عبادت چنان به پیش رفت که حتی بدن و سلامت خود را فراموش کرد. امام باقر (ع) در شأن عبادتش فرمود کانت تقوم حتی تورم قدماها (۴۴) در عبادت چنان قیام و ایستادگی کرد که پاهایش ورم کرده بود. و با این حال این عبادت را برای رشد مادی خود انجام نمی‌دهد.

روزی رسول خدا به او فرمود: دخترم از خدای چیزی بخواه که جبرئیل از جانب خدای وعده اجابت داده است فاطمه (س) عرض کرد حاجتی جز توفیق در بندگی خدا ندارم آرزویم این است ناظر جمال او باشم و به وجه کریمش نظاره کنم و خود در مناجاتش

می فرمود: اسالك لذة النظر الى وجهك (۴۵).

حسن بصری گوید فاطمه (س) عابدترین افراد امت بود و از او عابدتر در این امت نبود. (ما كان في هذه الامة اعبد (ازهد) من فاطمه (س) و الحق از این عمر کوتاهش چه نیکو سود جست. ولی با همه عبادات و ارادات به پروردگار بیاد روز جزا خائف است و ترسان انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطیراً. (۴۶) خضوع و خشوع او

او برای عبادت و راز و نیاز با خدا جایگاه مخصوصی داشت، لباسی مخصوص، سجاده‌ای مخصوص و آداب و سبکی مخصوص. خانه‌اش را معبد ساخت، و در آن چنان به عبادت می پرداخت که فرشتگان خدا به نظاره می ایستادند. خضوع داشت و در آن چنان تواضع جسمی که گوئی ایمان در مغز و استخوان او نفوذ کرده بود. و خشوع داشت بگونه‌ای که گوئی ترس از خدا در رگها و خون او جاری شده و او را به چنان حال می کشاند.

مهم این است که خود خواستار چنین خشوع و خضوع و مصداق خطاب خدا در ارتباط با موسی (ع) که فرمود: یا بن عمران: هب لی من قلبك الخشوع و من بدنك الخضوع و من عینك الدموع فی ظلم اللیل، و ادعی فانك تجدنی قریباً مجیباً. (۴۷) علامه طباطبائی (ره) فرماید: خشوع اثر خاصی است که به افراد مقهور دست می دهد که در برابر سلطانی قاهر قرار گرفته بطوری که همه توجه وی و همه واهمه‌اش معطوف او گشته و از هر جای دیگر قطع می شود. (۴۸) و فاطمه (س) این چنین بود. او در قیام به عبادت تنها به خدا می اندیشید و هیچ خاطره و خیالی جز عشق و پرستش معبود در درون او پدید نمی آمد. به تعبیر پیامبر (ص) دلش خالی برای عبادت بود (و تفرغ لها) فقط او بود و خدایش. اما اینکه زندگی چگونه است و چه باید کرد اندیشه‌اش از آن فارغ بود. نماز و محرابش

فاطمه (س) نمازی عاشقانه داشت و در آن تنها دل به محبوب می سپرد بر آستانه خدا بر پرستش می ایستاد و چنان حالی می یافت که از همه چیز جز او می گسست و حسرت فرشتگان را در عبادت بر می انگیخت. در آن حال شگفتگی و روشنی خاصی از او درخشیدن می گرفت (هی زهره زهراء فی لیلة بلداء) (۴۹).

رسول خدا (ص) در وصف محرابش فرمود: به هنگامی که دخترم فاطمه (س) در محراب عبادت می ایستد نور او برای فرشتگان چنان پرتو افشانی کند که گوئی نور ستارگان برای اهل زمین (اما ابنتی فاطمة متی قامت فی محرابها بین یدی ربها زهر نورها للملائكة فی السماء كما ترهر نور الكواكب لا هل الارض) (۵۰) و نمونه آن در اسناد دیگر اسلامی هم آمده است. (۵۱) حتی برخی از روایات نشان می دهند که گاهی مردم در حین عبور نیمه شب از در خانه‌اش نوری از خانه او متجلی و ساطع می دیدند و از پیامبر (ص) علت را می پرسیدند و فاطمه (س) را در محراب عبادت می یافتند (۵۲) و هم رسول خدا (ص) فرمود به هنگامی که فاطمه (س) را در محراب عبادت است هزاران فرشته بر او دورد می فرستند و او را سیده زنان عالم خطاب می کنند... (۵۳) او اهل سجده‌های طولانی و قیام و رکوع طولانی بود و خدای را با تمام وجودش عبادت می کرد. حال و شوق او

او جوان بود ولی در عبادت چون پیر گدائی در برابر بارگاه خدا ایستاده و استمداد می کرد خضوعش بسیار و خشوعش فوق العاده بود. هر آنگاه که به آیه‌ای در مورد عذاب بر می خورد تنش از خوف خدای می لرزد، چنانکه گوئی طوفانی بر جان نهالی افتد و او را بلرزاند. و به هنگامی که به آیه‌ای از وعده و عید خدا بر می خورد چنان می شد که گوئی شیون و فریاد دوزخیان را می شنود و یا بهشتیان را در حین بهره گیری از لذات بهشتی می یابد.

او گاهی این اخطار خدائی را بخاطر می آورد که اگر به فکر مال و زندگی و دوستان و عشیره خود هستید به منازل و کسادی

تجارب خود بیمناکید و بدان خاطر از تلاش در راه خدا باز می‌ایستد منتظر امر نافذ و قضای حتمی خدا باشید که خدای فاسقان را هدایت نخواهد کرد. (۵۴) چنان مضطرب و پریشان حال می‌شد که صدای هق هق گریه‌اش حسنین را از خواب بیدار می‌کرد. کلاً مطالعه در حالات فاطمه (س) و حتی همسرش علی (ع) نشان می‌دهد که آنها در شوق ثواب و خوف عقاب مصداق خطبه همام علی (ع) بودند که فرموده بود:

- لولا الاجل الذی کتب الله علیه - اگر سخن از مرگ مقدری که خدای برای هر کس معین کرده است نمی‌بود،
- لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفه عین هرگز روح و جان در جسم شان بمیزان چشم بهم زدنی پایداری نمی‌ماند.
- شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب و این بخاطر اشتیاق به پاداش الهی و ترس از کیفر و عقاب اوست.
- ... فهم و الجنة لمن قدرها و هم فیها منعمون - در رابطه با بهشت چنانند که گوئی آنها را می‌بینند و در آن متعینند.
- قلوبهم محزونه دلهاشان اندوهگین است، و شرور هم مأمونه دیگران از شرور و آزارشان در امانند.
- و اجسادهم نحیفه بدنهای شان لاغر است و نحیف و حاجاتهم خفیفه نیازمندی‌ها و حاجات شان کوچک است و ناچیز.
- و انفسهم عقیفه جان و شخصیت شان دارای عفت و خود نگهداری است (۵۵) ... در وصف عبادتش

در این زمینه سخن بسیار است و کافی است از زبان پسر ارشدش امام مجتبی (ع) در این زمینه نمونه‌ای را عرض کنیم:

- رایت امی فاطمه علیها السلام - مادرم فاطمه را که درود خدا بر او باد دیدم،
- قامت فی محرابها لیلۃ جمعۃ - که شب جمعه‌ای در محراب عبادت ایستاده بود.
- فلم تزل راکعۃ ساجده - و همه گاه در حال رکوع و سجود بود.
- حتی انفجر عمود الصبح - تا آنگاه که روشنایی صبح پدید آمد.
- و سمعتها تدعوا للمؤمنین و المؤمنات - و شنیدم که برای مردان و زنان مؤمن دعا می‌کرد.
- و تسمیهم و تكثر الدعاء ان‌ها را نام می‌برد و یکی یک دعا می‌کرد.
- فقلت لها یا امه به او گفتم مادر،
- و لم لا تدعین لنفسک کما تدعین لغيرک چرا به همانگونه که برای دیگران دعا می‌کنی برای خود دعا نمی‌کنی.
- فقالت یا بنی الجار ثم الدار (۵۶) فرمود فرزندم اول همسایه سپس خانه. تسبیح و دعای فاطمه (س)

فاطمه (س) اهل تسبیح است آن هم بصورت مداوم، همان تسبیحی که رسول خدا (ص) به او آموخت و امروز در نزد همه فرق مسلمین رایج است، پس از هر نماز ۳۴ تکبیر، ۳۳ الحمد لله و ۳۳ سبحان الله. و فاطمه (س) آن را بعنوان هدیه‌ای گرانقدر از پدر قبول کرده بود. (۵۷)

او اهل دعاست و در مسیر ذکر، ورد، نیاز خواهی، استمداد. درب دعا را به روی خود گشوده می‌یابد و حجاب را از میان برداشته: یا من بابه مفتوح لداعیه و حجابہ مفتوح لراجیه. (۵۸)

- در دعا و مناجاتش با خدا فرماید: ای پوشاننده کژیها و زشتیها، ای مرهم گذار دل‌های مجروح، مرا در قیامت در برابر دادگاه عدالت و شهود رسوا مساز، نظر لطف و کرامت خود از من بر مگردان.

- ای خدای رحمان، چراغی از لطف و مرحمت خویش پیش روی من روشن گردان، نوری بر دلم بتابان که آن را نگهدارد و عذر مرا ثابت و آشکار سازد. نوری که چهره‌ام را سفید سازد و مرا به ریسمان ناگسستی رحمت تو اعتصام بخشد.

- پروردگارا من به رحمت تو نیازمندم و تو از عقوبت من بی‌نیاز، خدایا مرا در جایی بنشان که زیرا ابر رحمت تو باشد و از دل من

ریشه کبر و ریا و حسد و بخل و شک و ضعف و سستی تزلزل را بیرون آور... (۵۹)

این دعاهاست که پیوند او را با خدای محکم و ناگسستنی می‌سازد و روحیه او را مقاوم و او را در برابر مصائب و دشواری‌ها شکیبا می‌سازد. رمز آبرومندی در پیشگاه خداوند دعاست، البته بدان شرط که با شرایط دعا و زمینه سازی‌های آن هماهنگ و همگام باشیم. مقام او در پیشگاه خدا

فاطمه (س) در مسیر عبادت بدرجه‌ای می‌رسد که حتی خود را فراموش و فانی فی الله می‌کند. جان خود را سپر محبت خدا قرار داده و حتی آن را در راه دین مایه می‌گذارد و مصداق این سخن می‌شود که جان خود را سپر دین قرار دهید فاجعلوا انفسکم دون دینکم. (۶۰)

در سیر و سلوک و در معرفت بدرجه‌ای می‌رسد که جز خواست خدا خواستی ندارد و مشیت خود را همگام با مشیت الهی می‌سازد - و ما تشاوون الا ان یشاء الله رب العالمین. (۶۱).

او از کسانی است که از همه چیز گسسته و بخدا پیوسته است و طبیعی است که خدای را بر چنین بنده‌ای نظر باشد تا حدی که علاوه بر نفوذ دادن امرش در جهان کون بر او مائده آسمانی نازل گرداند.

علی (ع) از خانه بیرون می‌رود که قرضی کند و غذائی برای اهل خانه تهیه ببیند - در بین راه مقدار را از خود پریشان تر می‌یابد مبلغ قرض شده را به مقدار می‌دهد و به مسجد می‌رود. در مسجد، رسول خدا (ص) علاقه‌ای پیدا می‌کند به خانه علی (ع) رود و با هم راهی منزل می‌شوند در حضور فاطمه (س) غذائی فوق‌العاده مهم می‌بینند و از او می‌پرسند از کجاست؟ فرمود هو من عندالله - از جانب خدا. و این مقام فاطمه (س) و آبروی او را در بارگاه خداوند نشان می‌دهد.

تو نیز چون فاطمه (س) بنده خدا باش، بر تو هم مائده آسمان نازل خواهد شد و این نکته‌ای است که مصداق‌های متعددی آن برای دنیای امروز نیز حضور پیدا کرده و خواهد کرد.

فصل ۱۲: روحیه فاطمه (س)

مقدمه

سخنی از رسول خدا (ص) درباره فاطمه (س) آمده است که سخنی بس مهم و نکته‌آموز است. پیامبر درباره او فرمود: اگر حسن و نیکوئی در قالب یک شخص و یک چهره در می‌آمد آن شخص فاطمه (س) بود و بلکه از آن هم بزرگتر بود. مطمئناً دختر من فاطمه (س) بهترین افراد روی زمین از نظر شخصیت، شرافت و کرامت است (و لو كان الحُسن شخصاً لكان فاطمه، بل هی اعظم، ان فاطمه ابنتی و خیر اهل الارض عنصراً و شرفاً و کراماً) (۶۲).

فاطمه (س) زنی است که براساس اصول و ارزش‌های اسلامی رشد و پرورش یافته و نمونه عالی یک بانوی اسلامی است. بزرگی و قدر و مقام فاطمه (س) در حدی است که پیروان همه مذاهب اسلامی در برابر شأن و مقام او عرض ادب و اظهار تواضع دارند و کتب و مقالاتی درباره او نوشته‌اند فضائل و نیکوئی‌های او در حد تواتر است و حتی آنها که به دلایل سیاسی می‌خواسته‌اند بر آن سرپوش بگذارند باز هم ناگزیر به معرفی عظمت او شده‌اند. زندگی و رشد او

فاطمه (س) در خانه وحی دنیا آمد، در کانونی که کانون عصمت و تقوا بود و در جایگاهی که جایگاه فضیلت و شرافت است. او از پستان ایمان و اخلاق و ایثار شیر نوشیده و در سایه تلاوت قرآن و زمزمه‌های او بخواب رفته است. او دختر مکه و منی است،

زائیده زمزم و صفاست. دختر دلایل واضح و آیات بینات است، او فرزند صاحب معجزات آشکار است.

بدین سان وراثت از انبیاء الهی دارد، و محیط حیات را در وحی، وارث اشرافیت جدیدی است که اسلام بر آن صحنه گذارده و در این اشرافیت بر خلاف آنچه که در جاهلیت بود کار و تلاش است، بندگی و تواضع در پیشگاه خداوند است، خضوع و خشوع است.

مرکز رشد این اشراف زاده در کوخ است نه در کاخ، و زندگی او در محرومیت و فقر اختیاری است نه در ثروت و تنعم و خور و خواب، و کلمات و عبادات مورد استفاده در این خانه از کلمات وحی و آیات قرآن است نه سخنان گراف و سرمستانه و گذران اوقاتش در خدمت به انسانیت و اخلاق و آئین است نه در شور بیخبری و سرمستی‌های عاشقانه و آلوده مادی. بدین سان در چنین شرایط و امکاناتی گلی می‌روید که عطر وجودش جهانی را معطر کند و خود او مدل و نمونه گل‌های موجود جهان انسانیت باشد. صفات فاطمه (س)

ما را توان شماره کردن همه صفات او نیست که ذکر و تشریح آنها را دفتری جداگانه لازم است. در این زمینه کافی است به حدیثی از رسول خدا (ص) در این مورد بسنده کنیم. پیامبر (ص) فرمود: خداوند ده زن را به ده صفت ستوده است: حوا را به قبول توبه‌اش، ساره را به جمال و زیبایی، رحمه زن ایوب را به حجاب فطری، آسیه را به حشمت و حرمت، زلیخا را به دانش و حکمت، بلقیس را به عقل و اصالت رأی، یوحید مادر موسی (ع) را به صبر و بردباری، مریم را به صفوت، خدیجه را به خلوص و فاطمه (س) را به علم به آنچه بوده و هست و خواهد بود. (۶۳)

از صفات مهم و فوق‌العاده سازنده فاطمه (س) عظمت روحی اوست که در جهان بشریت زنی را مانند او نمی‌یابیم. او در جنبه روحی چنان ساخته و پرداخته است که همانند علی (ع) حرکت می‌کند و اوج می‌گیرد و چنان قوی و قدرتمند است که در برابر کوهی از مشکلات صبورانه پیش می‌رود. کیست که چون فاطمه (س) صبور و متحمل باشد؟ و کیست که در برابر این همه دشواری‌ها و مصائب بتواند بایستد و کمر خم نکند. (ما در سخن بعدی از صبر و تحمل او بحث خواهیم کرد). اجزاء روحی فاطمه (س)

اینکه روحیه فاطمه (س) از چه اجزائی تشکیل یافته است باید گفت که از اجزائی که هر کدام آن رکنی سازنده در حیات سعادت‌مندان انسانند و در رأس آنها:

- آگاهی وسیع و پر دامنه‌ای است که زمینه ساز بصیرت فاطمه (س) در تصمیم‌گیری‌هاست.
- ایمان راستینی است که در خون و رگ‌های او جاری و در اعضای او پخش شده است.
- عملی است که از آگاهی و ایمان او نشأت گرفته و توأم با اخلاص است و صدق و تلاش.

از دیگر اجزائی که تشکیل دهنده روحیه فاطمه (س) است، عقلی است که بوسیله آن خدای را عبادت می‌کند و رضای خدا را می‌جوید، عشق است به معبود که عطش دلش را جز به لقای رحمت حق سیراب نمی‌سازد، رقت قلب است که نشأت گرفته از عاطفه الهی است، مدیریت و تدبیر و کیاست است که علاوه بر سرشتی بودن، بخشی از آن آموخته از مکتب اسلام، از رسول گرامی و از خدیجه مرضیه است.

دیگر اجزاء تشکیل دهنده روحیه فاطمه (س) صبر است، استقامت است، آزادی خواهی مشروع است، آزاد منشی و حریت است، استقلال در رأی و نظر است، جرأت و شجاعت است، اعتماد به نفس است، سرعت عمل است، صفوت ذهنی است، خلوص است، تقوا است، ورع است، عفت است و... و این جنبه‌هاست که فاطمه (س) را ممتاز کرده و برتر از مردانش می‌سازد. جنبه سرشتی این

روحیه

روحیه فاطمه (س) روحیه سره و خالصی است بر مبنای فطرت اسلامی. خدیجه را از سوی رسول خدا (ص) و فرزندان متعددی بود. اما به فرموده امام سجاده (ع) تنها فاطمه (س) بود که بر فطرت اسلام خالص و سره بدنیا آمد. و لم یولد لرسول الله (ص) من خدیجه علیها السلام علی فطره الاسلام، الا فاطمه علیها السلام. (۶۴)

روحیه‌ای که از این منبع ارتزاق کرده باشد روحیه احساس است، عشق است، روحیه گذشت است، نرم خوئی است. فاطمه (س) بر اثر آن مینا و هم در سایه تلاش خالصانه و خواهندگی شخصی دارای سعه صدر است. دید و بینشی وسیع، جهان‌نگری عظیم. در او وجود دارد و می‌تواند آینده و عواقب امور را آنچنان که واقع خواهد شد ببیند و این خود سبب آن می‌شود که بتواند مسائل را با سعه صدر ببیند.

فاطمه (س) را روحی لطیف است، طوری که با اشاره‌ای کوچک و در سایه لطفه‌ای ناچیز از حقایق و اسرار سر در می‌آورد. از نگاه سرد پدر می‌فهمد که فلاخن عملش مورد موافقت او نیست و با یک نگاه علی (ع) در می‌یابد که در ذهن او چه چیز خطور کرده است و چگونه باید موضع بگیرد. روح عبادت و اخلاص او

از زیباترین جلوه‌های روحی فاطمه (س) جلوه عبادت اوست که توأم با اخلاص است. ما در بحثی از عبادت او مستقلاً سخن گفته‌ایم ولی باز هم جمله‌ای را از آن تجلی ذکر کنیم. مصداق آیه انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریراً (۶۵) است خوف الهی سراسر وجودش را فرا گرفته رهب و رغبه به عبادت او می‌پردازد. در عبادت عاشقی است بی مانند. با او راز و نیاز می‌کند ملتسمانه حرف می‌زند، به او متوسل می‌شود.

در اره خدا اطعام دارد، ولی در آن جز رضای او را نمی‌جوید. (انما نطعمکم لوجه اله لا- نرید منکم جزاء و لا- شکوراً). (۶۶) سجده‌های طولانی دارد، اشک و آه و ناله دارد، صدای گریه نیمه شبش گاهی حسنین را از خواب بیدار می‌کند؛ سر پای می‌ایستد تا حدی که پاهایش ورم می‌کند، خضوع دارد، خشوع دارد و...

در دعایش می‌گوید خداوند وجودم را در نظرم خوار گردان که از بلند پروازی سر در نیاورد، شأن خودت را در جانم بزرگ گردان راه و رسم طاعت خود را به من بیاموز، توفیقم به عملی ده که تو را راضی سازد، و از همه آنچه که موجب سخط تست مرا دور دارد. (اللهم ذلّ نفسی، و الهمنی طاعتک، و العمل بما یرضیک، و التجنب لما یسخطک یا ارحم الراحمین) (۶۷).

روح دوستداری خدا در او بحدی قوی است که برای درخواست خدمتکار بنزد پدر می‌رود، رسول خدا (ص) ذکر تسبیحات پس از نماز را به او می‌آموزد (تسبیح حضرت زهرا) و فاطمه (س) از این بابت با دستی پر بر می‌گردد و خدای را بر این نعمت سپاسگذار است به فرموده علی (ع) برای طلب دنیا نزد پیامبر (ص) رفتیم ولی ثواب آخرت نصیب ما شد. (۶۸) روح وظیفه‌شناسی:

فاطمه (س) را روح وظیفه‌شناسی بسیار نیرومند است. میدانند که زندگی با همه تب و تابش، با همه شرایط و امکان محدود و نامحدودش یک وظیفه است و سعادت‌مند کسی است که وظیفه زندگی را نیکو بشناسد و آن را مورد رعایت و عمل قرار دهد. در بینش اسلامی کار ما، عبادت ما، خور و خوراک و خواب ما، ازدواج ما، جنگ و صلح بمورد ما، حتی تولد و تبار ما صورت وظیفه دارند.

مهم این است که در هر لحظه‌ای از زندگی ببینیم اینکه وظیفه چیست و چه باید کرد؟ این شناخت، و به دنبالش آن عمل به وظیفه نیازمند به هشیاری، آگاهی و بصیرت است. مراقبت و مواظبت دارد تا در مواردی سرمستی و غفلت سبب آن نگردند که آدمی

نتواند راه را از چاه و حق را از باطل تشخیص دهد.

او وظیفه و رسالت خود را در این عرصه جهانی نیکو فهمیده و دریافته بود. بدین نظر همه کوشش و تلاش خود را در راه آن مصروف می‌داشت. او می‌توانست هم چون راهبه‌ای در گوشه‌ای بنشیند و سرگرم عبادت خود باشد. اما خوب می‌دانست که شأن یک انسان مکلف و مسئول فراتر از این حد است و آدمی علاوه بر نجات خود وظیفه معاضدت و همراهی با دیگران را هم دارا است. این خطاست که آدمی تنها به فراهم کردن موجبات رضایت نفس خود پردازد و از دیگر امور و جریانات غافل باشد وظیفه انسان بسی سنگین‌تر از آن است که همه چیز را تنها برای حفظ منافع شخصی و آرامش خویش بخواهد. مستضعفان و محرومان هم چشم به راه معاونت غیر دارند، افتادگان هم نیازمند به دستگیری هستند. روحیه مقاومت

فاطمه (س) را روحیه‌ای مقاوم است. در برابر شدت بادهای حوادث خود را نمی‌بازد و نمی‌لرزد. از شرایط سخت و نامطلوبی که در جامعه پدید می‌آید ناراحت و در اضطراب نیست. ممکن است واقعه‌هایی دل‌آدمی را بلرزاند و یا حادثه نامطلوبی او را تکان دهد. ولی مهم این است که آدمی در برابر چنان شرایط از جای کنده شود.

خط فکری روشنی دارد و هدفی روشنتر. می‌داند برای چه مبارزه می‌کند، برای چه درگیری پدید می‌آورد و چرا و به چه علتی خصم را به احتجاج و مخاصمه می‌طلبد. بدین‌سان آن روز و ساعتی که به امری اقدام می‌کند از پی آمد آن هم خبر دارد و بدین خاطر با تمام وجود در آن راه می‌ایستد و میدان را خالی نمی‌کند.

فاطمه (س) می‌داند که مبارزه کردن کتک خوردن هم دارد، محروم شدن هم دارد، به بستر افتادن هم در آن وجود دارد. با قبول همه آنها و با بجان خریدن همه زجرها به چنان اقدامی می‌پردازد و طبیعی است که در آن صورت صدمه‌ها را بپذیرد و دم بر نیآورد.

شما کتک خوردن فاطمه (س) را شنیده‌اید، از ورم کردن بازویش اطلاع دارید، از شکستن پهلو و دنده‌اش، از سقط فرزندش در آن فاجعه دردناک خبر دارید. و هم شنیده‌اید که فاطمه (س) پس از آن واقعه به مسجد رفت و سخنان غرائی ایراد کرد. اما او حتی یک کلمه از درد پهلویش سخن نگفت، لحظه‌ای درباره صدمات جسمی خود حرف نزد در حالیکه بفرموده امام صادق (ع) فاطمه (س) بر اثر آن ضربات و جراحات وارده از دنیا رفت. (۶۹) روحیه اطاعت

فاطمه (س) مطیع خداست، تسلیم حق است، پذیرای حکم الهی است و در این راه کاری به این ندارد که آیا آن اطاعت بنفع اوست یا به زیان او، او علی (ع) را امام و خلیفه بر حق پیامبر می‌شناسد. اطاعت از او را که ولی امر است بر خود لازم می‌شناسد ناگزیر تسلیم اوست اگر چه به خلاف آن تصمیم گرفته باشد.

شیخین بر سر او بلا وارد آورده‌اند، او را به بستر کشانده‌اند، حال برای حفظ وجهه خود و دفع این اتهام که دختر پیامبر را آزار داده‌اند قصد عیادت او می‌کنند. فاطمه (س) اجازه عیادت نمی‌دهد. به این و آن متوسل می‌شوند، سودی نمی‌بخشد، ناگزیر از علی (ع) کمک می‌طلبند، همان علی (ع) که مظلوم است، و او را جبراً برای بیعت به مسجد برده‌اند، علی (ع) از فاطمه (س) درخواست می‌کند، فاطمه (س) می‌پذیرد که آلیت بیتی‌ک، خانه خانه تست...

او در این مقاومت مصداق این سخن است که مؤمن چون کوهی استوار است که تند بادهای حوادث او را نمی‌لرزاند. (المؤمن کالجبل الراسخ، لا تحرکه العواصف). (۷۰) در برابر شرایط نامساعد می‌ایستد، در مسجد سخنان او را بی اعتبار می‌کنند، به در خانه صحابه می‌رود، از آنها هم نومید می‌شود، با جمع زنان مهاجر و انصار مسأله را در میان می‌نهد و... روحیه سازگاری

فاطمه (س) دختر بزرگترین شخصیت جهان است. اگر بخواهد می‌تواند در بهترین شرایط زندگی کند، بویژه که ثروتمندان بزرگ و مالداران عظیم از او خواستگاری کرده و قول زندگی او را در قصری نو بنیاد که به اسم او ساخته خواهد شد داده‌اند ولی او تابع و مطیع حق است به خواستگاری علی (ع) پاسخ مثبت می‌دهد اگر چه علی (ع) فقیر باشد.

او با علی (ع) سازگار است. فقر و ناداری او را تحمل می‌کند، به تنها زیراندازی که از پوست گوسفند است قانع می‌شود. پوست گوسفندی که روزها علوفه شتر را روی آن می‌ریختند که حیوان از آن استفاده کند و شبها پس از تمیز کردن فرش بستر علی (ع) و فاطمه (س) را تشکیل می‌داد.

او سازگار است با زندگی بسیار ساده‌ای که حتی بر در خانه آن پرده‌ای نیست. و گاهی اتفاق می‌افتاد چند روزی در خانه‌شان دودی برای پختن غذا بر نمی‌خاست. خود گرسنه می‌ماند و از آن مهمتر و دردناک‌تر فرزندان خردسالش نیز گرسنه بودند و فاطمه (س) باید آن‌ها را هم بنحوی آرام کند.

تازه روزی که غذایی برای شما فراهم می‌شد از نوع نان جوین و گاهی گندم بود، نانی که خورش نداشت و با آب و گاهی با نمک افطار می‌شد.

او با قناعت انس گرفته و با ناداری همدم است. می‌تواند از محل فدک برای خوراک و نان گوارائی فراهم آورد ولی ترجیح می‌دهد از محل پشم ریسی و گاهی کارمزد علی (ع) مقداری جو تهیه کرده، آن را با دستاس آرد کند و با روشن کردن تنور از آن نانی برای عزیزانش تهیه کند. و با چنین آب و نان و زندگی و ناداری، واجد اعتماد به نفس، پافشاری در راه حق، و روح همکاری است. روحیه ایثار

فاطمه (س) اهل جود است، اهل سخاوت است، اهل مواسات است و از آن مهمتر اهل ایثار است. فرزندان فاطمه (س) بر اثر نداری که شامل سه روز روزه بود از بیماری رهایی یافتند. ایفای به نذر لازم بود و فاطمه (س) و فرزندان او همسر و روزه گرفتند و شنیدید که سه روز افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند و این در راه حب خدا بود. (۷۱)

این ایثار مال است و شاید کسانی باشند که به چنین اقدامی تن در دهند و گرچه عده‌شان بسیار اندک است. آنچه که در امروز جهان مطرح است در گذشته هم مطرح بوده احسان بوده نه ایثار، بخشش بوده است و عطا. هم خود می‌خورده‌اند و هم به دیگران می‌دادند اما در ایثار خود نخوردن و به دیگران خوراندن است و فاطمه (س) این چنین کرد.

او به ایثاری فراتر از حد مال اقدام کرد که آن ایثار جان و ایثار سلامت خود بود، اگر مسأله اسلام نبود فاطمه (س) را با کتک خوردن چه کار؟ و اگر دفاع از مقام ولایت و خلافت حقه اسلام نبود او را در بستر افتادن و درد کشیدن چکار؟ او برای اسلام جان خود را از دست داد فرزند دلبندهش را از دست داد.

با دور نمائی که فاطمه (س) از آینده دارد می‌توان گفت حتی فاطمه (س) فرزندان را برای ایثار در راه اسلام پرورش می‌داد. مگر نه این است که او از شهادت حسین خبر دارد؟ از مسمومیت حسن و از اسارت زینبین مطلع است؟ پس او آنها را نیکو می‌پروراند تا ایثار گرانی خوب برای اسلام باشند و این ایثار از همه ایثارهای دیگر مهمتر است. روحیه مدیریت بر خود

فاطمه (س) مدیر خوبی برای خویشتن است، بر خود مسلط است، جو زمان او را از خود بیخود نمی‌سازد، خواسته‌های طبیعی و مادی او را به زانو در نمی‌آورند و اسیر خود نمی‌سازند. کشاکش زندگی و موجهای هائل حوادث بسی فروتر از آنند که بتوانند فاطمه (س) را در کام خود گیرند. برای آنکه نمونه‌ای از این تسلط بر خود را درباره او ببینیم به این نکته اشاره کنیم:

شنیدید که او را علاقه‌ای شگفت نسبت به پیامبر (ص) بود. تا حدی که بگفته دحلان مفتی مذهب شافعی، پس از وفات پیامبر

(ص) هرگز خنده بر لب نیاورد تا از دنیا رفت. (۷۲) پس از فوت پدر آن همه دشواری‌ها و صدمه‌ها بر او وارد آمد و مصائبی را متحمل شد که اگر بر کوه وارد می‌آمدند آن را می‌لرزاندند. اما این مصائب فاطمه (س) را نلرزاندند و دلیل آن: سخنرانی دفاعیه او در مسجد است. که در آن با دیدی حق بینانه به پیش می‌رود، چنان بر خود مسلط است که کلمه‌ای بی حساب از دهان او خارج نمی‌شود. و سخنان او لغزش و انحرافی دیده نمی‌شود. فاطمه (س) در مسجد با شور و احساس حرف زد ولی بعد تعقل آن سخنان شگفت آور و عظیم است. اظهار نظرش منطقی و مستدل است و این عظمت روح فاطمه (س) را نشان می‌دهد. بدان امید که جرقه‌ای از روح فاطمه (س) کانون دل ما را روشن کند. و السلام علیکم و رحمۃ الله

فصل ۱۳: صبر و تحمل فاطمه (س)

مقدمه

اینکه زندگی همه گاه بر وفق مراد باشد خواسته‌ای است ایده‌آل و به ندرت قابل تحقق، برای هر انسانی به تناسب نوع دید و برداشتی که از مسائل و وقایع دارد و هم اینکه در چه جو و شرایطی زندگی می‌کند مصائب و دشواری‌هایی وجود دارند که موضعگیری در قبال آنها متفاوت است.

برخی موضع‌شان موضع تسلیم است و یا در قبال آن فریاد و آه و عجز و لابه، و عده‌ای هم در برابر آنها موضع تحمل توأم با مقاومت برای رفع و زدودن آنها دارند و راه و رسم عقلانی امور همین مسأله اقدام را ایجاب می‌کند. در مورد فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) قضیه از نوع دوم آن بود، شرح ناملايمات و فشارهای روحی که بر فاطمه (س) وارد آمده بود فراتر از حدی است که برای انسانهای عادی پدید می‌آید، اما فاطمه (س) هم انسان عادی نبود کوشید مسائل و مشکلات را حل و هضم کند بدون اینکه خود در آنها هضم شود. او یک زن است ولی در صبر و تحمل و استقامت و عشق اسطوره‌ای در جهان بشریت. دوره‌های آزمایشی

او پیش از اینکه وارد عرصه حیات اجتماعی شود دوره‌های دشوار و مرارت باری را گذراند که به نظر ما برای او دوره‌های آزمایشی بحساب می‌آمدند. از همان آغاز زندگی و دوران خردسالی با مصائب و مشکلات مواجه شد که در سایه هدایت و سرپرستی پیامبر آنها را یکی پس از دیگری گذراند اگر چه هر مرحله‌ای بمراتب سخت‌تر از مراحل قبل و آزمایش‌های آن دشوارتر بود. او از همان دوره‌های اولیه آزمایشی تهدید، محرومیت، گرسنگی، خشونت دشمن، سختی زندگی را گذرانده و حتی مرگ عزیزان، محرومیت از مادر که تنها همراز و هم سخن او در خانه بود دیده و با پدری که در میان جمعی از شیخ‌های انسانی تنها بود روزگار گذرانیده است.

پیامبر (س) خود در سایه برنامه داری و تلاش سیمائی از فاطمه (س) در تاریخ ساخت که در کوره‌های مختلف زندگی از پیش ذوب شده و تمرین‌های پی در پی زندگی را مورد توجه و نظاره قرار می‌داد. آموزش‌ها و سازندگی‌های فکری پیامبر او را پرورده و ناب ساخت و قدرت نفسانی عظیمی را تحویل تاریخ داد.

برای اینکه وضع و میزان و کیفیت تحمل او در زندگی روشن گردد ما با رعایت اختصار آن را در سه دوره زندگی مورد بررسی قرار می‌دهیم. باشد که در سایه بررسی‌ها و تحلیل‌های کوتاه برای ما رهیابی و هدایتی پدید آید. الف: دوران کودکی

فاطمه (س) از کودکی هم آغوش حوادث و محرومیت‌ها بود. حوادث غم‌انگیزی از آغاز زندگی برای او پدید آمدند که در برابر آنها بسیاری از بزرگسالان ذوب می‌شوند. و دشواری‌هایی در حیات ایجاد شدند که هر یک بتنهایی برای به زانو در آوردن آدمی

کفایت می‌کردند. بعنوان نمونه به موارد زیر توجه می‌کنیم: ۱- تحمل محرومیت‌ها:

او در محیط سخت و محرومانه‌ای چشم به جهان گشود و در محیطی بحرانی توأم با فقر و محرومیت اقتصادی تربیت شد. شاید برای خانواده او نسبتاً آسان بود که زندگی رابا رفاهی نسبی بگذرانند اما دیدار نامرادی‌های مؤمنان خود برای آنها رنج دهنده و دشواری آفرین بود. میزان محرومیت بحدی بود که جز با شجاعت روحی و صبر و تحمل بی‌نظیر نمی‌شد با آن مواجه گشت و فاطمه (س) در سایه سرپرستی پدر این چنین زندگی گذراند. ۲- تحمل فراق مادر:

او هنوز کودکی خردسال بود و به مادر نیازمند. اما دست اجل مهلت نداد و فاطمه (س) خیلی زود از نوازش و سرپرستی مادر محروم شد آن هم مادری که زجر دیده و زحمت کشیده بود و یادآوری صحنه‌های تحمل این مادر برای فاطمه (س) خود مصیبت آفرین بود. گرد یتیمی بر سرش نشست او و پدرش تنها غم خوار خود را از دست دادند و از آن پس با دشواری‌های بیشتر مواجه شدند که تنها صبر و تحمل فاطمه (س) در این زمینه چاره ساز بود. ۳- تحمل آزار پدر

او از همان خردسالی به همراه پدر بود. در خانه کعبه حضور می‌یافت و صدمه و آزار مشرکان را تماشا می‌کرد زخم زبان‌های آنها را می‌شنید و زجر دادن و سنگ زدن آنان را بر پدر می‌دید. او تماشا می‌کرد که پدرش را در مسجد الحرام کتک می‌زدند و ناگزیر به صبر و تحمل می‌شد و گاهی هم می‌کوشید خود را سپر پدر قرار دهد و سنگ دشمن را بر سر و روی خود تحمل کند و برای اسلام آنها را بپذیرد و این خود در تحمل رنج هجرت:

او تنها پناه ظاهری خود را پدر می‌شناخت ولی فشار خصم سبب شد که رسول خدا (ص) تنها، و بدون فاطمه (س) از مکه به مدینه هجرت کند. تحمل آن برای فاطمه (س) دشوار بود ولی می‌کوشید قهرمانانه بایستد و سرانجام برای روز موعود به همراه علی (ع) بادیگر فوادم به مدینه هجرت کند و اینکه این مدت چگونه بر او گذشت مسأله‌ای است که خود فاطمه (س) باید از آن سخن گوید.

در کل، او از آغاز زندگی و در خردسالی رنج این جهان را کشیده و تلخی‌ها و مرارت‌های دنیا را شخصاً تحمل کرده و شاهد حوادث بحرانی و خطرناکی در جامه خود بوده است. در دشواری‌ها چندان متحمل بود که او را صابره خوانده‌اند و در زجرها چندان با پدر همگامی کرد که او را شریک پدر شمردند و در مهر ورزی به پدر چندان تلاش کرد که مصداق ام ایها گردید. ب: دوران زندگی با علی (ع)

فاطمه (س) در سنین اندک و پائین با علی (ع) پیمان ازدواج بست مسائل و مشکلاتی که بر اثر ازدواج و در زندگی انتخابی او و علی (ع) پدید آمدند باز هم اندک نیستند. او با علی (ع) هم خانه شد که خود کوه استقامت بود و فاطمه (س) در بسیاری از موارد در جنبه صبر و استقامت به علی (ع) پناه جست صبر و تحمل او در این جنبه نیز اندک نیست که ما برای نمونه مقداری از آنها را در این قسمت اشاره می‌کنیم. ۱- تحمل فقر او:

فاطمه (س) از بین خواستگاران علی (ع) را برگزید که در تقوا و شجاعت و انسانیت و اخلاق کم نظیر ولی در فقر و ناداری سختی

بود، میزان فقر علی (ع) بحدی بود که خانه در اغلب موارد خالی از آذوقه بود و فاطمه (س) آن را تحمل می‌کرد ولی این تحمل دشوار بود مخصوصاً از آن بابت که هر مادری نگران وضع کودکان خردسال خویش است. در عین حال برای رضای خدا آن را می‌پذیرد و مختصر غذای خود و خانواده را هم در راه خدا به فقیران ایثار می‌کند. ۲- تحمل سرزنش‌ها:

فاطمه (س) از سوی کسانی که از فلسفه حیات و رمز و راز سعادت و شأن و مقام او و علی (ع) بی‌خبر بودند دائماً مورد سرزنش بود. سرزنش از این بابت که چرا با فردی ثروتمندتر ازدواج نکرده که از مشکلات زندگی برهد؟ و چرا از میان آن همه دواطلبان، ازدواج با او، علی (ع) را پذیرفته است؟ سرزنش از این بابت که او لباسی زیبا ندارد. خانه‌اش محقر و گلین است، درون خانه از بازار زندگی خالی است خود او را هم زینت و تجملی نیست. مگر می‌توان برای هر فرد سرزنش کننده استدلال کرده و قانعش نمود؟ ناگزیر آنهارا متحمل می‌شود و دم بر نمی‌آورد. ۳- تحمل مشکلات زندگی:

او باید از بیرون برای خانه آب فراهم کند و در این راه چندان تلاش کرد که بند مشک روی سینه‌ای اثر گذارد (۷۳). باید با آسیاب دستی کار کند و گندم آرد نماید، باید خانه را جاروب و نظافت کند، باید به فرزندان خود برسد، در عین حال باید جو خانه را مساعد روح و پرواز علی (ع) بسازد و تازه اگر فرصتی بیابد به کاری اقتصادی برای ترمیم زندگی اقدام کند. ۴- تحمل و صبر در عبادت:

فاطمه (س) زنی عابده است حتی دوست ندارد دقایقی از عمر خود را به هدر دهد. او را مجسمه عبادت نام داده‌اند، آن هم عبادتی که با وجود آن همه فقرها و ناداری‌ها و محرومیت‌ها و در عین گرسنگی و خستگی ناشی از کار روزانه بود. بیداری‌ها، شب زنده‌داری‌ها، اشک ریزی‌ها، داشتن خشیت الهی در دل همه و همه از اموری هستند که جانکاهند ولی شوق فاطمه (س) به انس با خدا همه این نامرادی‌ها را از میان بر می‌دارند.

فاطمه (س) هم چنین در مسیر تحمل مشکلات دیگر و شدائد اجتماعی است. در راه خدا گام بر می‌دارد، برای هدایت زنان تلاش می‌کند، فشارها و خفقان‌ها را باید بپذیرد، حسادت‌ها و بدخواهی‌های دیگران درباره زندگی خوشبختانه این زوج را باید پذیرا شود و دم بر نیورد... و او در کل جرعه نوش جام بلا بود و خریدار رنج در راه خدا. ج: پس از وفات پیامبر (ص):

فاطمه (س) پس از مرگ پدر عمر چندانی نکرد، فاصله وفات او با پیامبر (ص) را حدود ۲ - ۳ ماه ذکر کردند. ولی همین مدت کوتاه به تنهایی معادل با تمام رنجها و محنت‌های دوره‌های گذشته حیات بود. آنچه فاطمه (س) در گذشته از جام بلا نوشیده بود اینک تجدید خاطره شده و مجدداً با همان شدت و بلکه بیشتر در برابر او حضور یافتند.

برای این که میزان دشواری‌های حیات، و در مقابل آن درجه تحمل فاطمه (س) روشن گردد کافی است، وقایعی را که در زندگی پس از وفات پیامبر (ص) برای او پدید آمده‌اند شماره کنیم؛ بخشی از آنها عبارتند از تشکیل سقیفه برای خلیفه آفرینی، بردن علی (ع) به مسجد، جبراً برای بیعت، آتش زدن به درخانه او، سقط جنین او، غصب فدک او، تفرقه امت پدرش، فقر و ناداری ناشی از محروم کردن دوستان علی (ع) از بیت المال، استقرار ناحق، عدم همپروازی‌ها، تلاش خصم برای هضم علی (ع) و فاطمه (س) در اندرون دستگاہ خلافت همدستی برای بریدن شاخه‌های اسلام و حتی علی (ع) که تنه درخت اسلام بحساب می‌آمد و... کلاً او چون پرنده‌ای مجروح بود که در میان دو حادثه و فاجعه سنگین گیر کرده بود، مرگ پدر، نفاق خصم در برخورد با بازماندگان رسول. برای اینکه درجه صبر و تحمل او در برخورد با حوادث روشن گردد به چند نمونه و مورد آن اشاره می‌کنیم: ۱- تحمل

شکست علی (ع):

علی (ع) عزیز جان پیامبر و همسر والای فاطمه (س) است، تحمل همه چیز برای فاطمه (س) آسان است، اما تحمل نامرادی علی (ع) و شکست دادن او در صحنه سیاست برای فاطمه (س) بسیار سخت است بویژه که ببیند امت، اجماع بر هضم علی (ع) کرده‌اند. و حق او را که حق خدا و حق مردم بود نادیده گرفته‌اند و این خود قلب زهرا را شدیداً می‌فشرد. و فاطمه (س) برای خدا آن را تحمل کرد. ۲- تحمل غصب حق:

فاطمه (س) گمان نمی‌کرد که دشمن با این سرعت در حق او و شوهرش طمع کند و با آن همه سفارش پیامبر (ص) درباره او، از ارث محرومش دارند. او و ارث پدر بود و حقتش غصب شد. فدک را که خالصه پیامبر (ص) و واگذاشته به فاطمه (س) بود از او گرفتند و فریاد فاطمه (س) که در واقع دفاع از حق مردم بود به جایی نرسید او در آمد فدک را در راه خدا صرف می‌کرد آن را از او دریغ داشتند تا مردم از دورش پراکنده شوند و فاطمه (س) ناگزیر آن را تحمل کرد و به فلج اقتصادی تن در داد. ۳- تحمل نفاق‌ها:

آدمی چقدر باید خون بخورد که شاهد باشد به اسم دین، ریشه دین را قطع می‌کنند و به اسم مذهب و در سایه تقدس مآبی اسلام را سرکوب می‌کنند. با حدیثی جعلی می‌خواهند قرآن را نسخ شده بینگارند و با تصنعی می‌خواهند قلب واقعیت کنند. ارث او را ربودند با اینکه آیات قرآن آن را اثبات می‌کند و آنها قصد خیانت دارند و فاطمه (س) از ترس فروباشی اسلام، آن را تحمل می‌کند. ۴- تحمل ریاست‌طلبی‌ها:

خلفا در شرایطی بودند که اگر به آنها گفته می‌شد برای ریاست دست از دین بر دارند در قبول آن بی میل نبودند - در عین حال مدعی بودند که برای حفظ اسلام تن به خلافت داده‌اند و نمی‌خواهند آن را بپذیرند. برای ریاست‌طلبی از قبح عمل ابا ندارند حتی از کتک زدن دختر پیامبر (ص). بگفته ابن ابی الحدید، آنها از آغاز اسلام را بخاطر طمع پذیرفتند و طبق ادعای او آنان با یهود در رابطه بودند و آنچه بعنوان ملاحم در تورات آمده بود خبر یافته بودند و برای دستیابی به آن دست و پا می‌زدند (۷۴) و فاطمه (س) باید این ریاست‌طلبی‌ها را تحمل کند و برای اسلام دم بر نیورد. ۵- تحمل صدمه به اسلام:

او در شرایطی بود که کشته‌های پدر و شوهرش را بر باد رفته می‌دید و دم بر نمی‌آورد. تحت فشار نامردمی قرار داشت که همه چیز را حتی بیهای از دست دادن اسلام می‌پذیرفتند تا به مراد خود دست یابند. چه بسیار بودند زجرها و رنجها که پیامبر (ص) و علی (ع) و صحابه بزرگوار تحمل کردند تا اسلام زنده بماند و اگر فاطمه (س) و علی (ع) بصورت جدی و مبارزه‌ای با آنها درگیر می‌شدند فاتحه اسلام خوانده می‌شد و فاطمه (س) به همین خاطر صبر کرده بود. ۶- تحمل آزار جسمی:

او ضربه خورد، ضربه‌ای سخت، بدان حد که فرزندش در رحم شهید شد. او را بین در و دیوار فشردند، بر بازویش ضربه زدند، بر پهلویش لگد زدند و در کل شرایطی پدید آمد که فاطمه (س) به بستر کشانده شده و در شرایط مرگ قرار گرفت. روح لطیفش به گونه‌ای بود که باید گفت تنها مرگ پدر آن را کفایت می‌کرد دیگر آزار مشرکان برای او زیادی بود. ولی آن آزارها را هم صبورانه متحمل شد. ۷- تحمل فراق پیامبر (ص):

که این امر برای او بسیار سنگین بود. او کسی است که از شنیدن خبر مرگ خود از پیامبر (ص) که وعده‌اش داده بود نخستین کس از خاندان اوست که به او ملحق می‌شود خرسند شده خندید. حال با این روحیه چگونه فراق پدر را تحمل کرد مسأله‌ای است که بررسی، آن دفتر جداگانه‌ای را می‌طلبد.

در کل فاطمه (س) پس از مرگ پدر به دشواری‌های سختی مبتلا شد که اگر نبود مقاومت و ایستادگی او، و اگر نبود ظرفیت بالای روحی و تحمل فاطمه (س)، ناگوارهای سختی برای او پدید می‌آمد. تنها همین زجر برای او کافی است که پیامبر در مأموریت ۲۳ ساله خود از مردم اجر و مزدی نخواست جز مودت ذوی القربی ولی مردم با تنها بازمانده رسول خدا (ص) حق‌شناسی کردند او را آزرند.

او پس از مگر پدر به دست مزدوران شیخین افتاد، اسیر نفاق آنها و شکنجه شد و ضربه دید، خلافت مخصوص علی (ع) را نادیده گرفتند، محسنش را شهید کردند و فاطمه (س) راه تحمل را در پیش گرفت. رمز و راز صبر فاطمه (س)

در صبر و تحمل فاطمه (س) رموزی است که اساس آن را خواستاری بقای اسلام تشکیل می‌دهد. او طیبی الهی و درد‌آشناست اهل بصیرت و تشخیص است و می‌خواهد به صورتی عمل کند که فتنه‌ای ضد اسلام پا نگردد، و زحمات پیامبر (ص)، و صحابه راستین او و شهیدان راه دین برباد نرود.

او خطرات ناشی از بی‌صبری را می‌شناسد و بدین نظر سعی دارد در بلایا متحمل باشد و خواستار توان تحمل از خداوند است؟ در دعای فاطمه (س) می‌خوانیم: اللهم انی اسئلك صبراً علی بلیتک... (۷۵) از تو ای خدای بزرگ می‌خواهم که شکیبائی در بلایت را بمن عنایت فرمائی. و تلقی او را از صبر و تحمل این است که آن نخستین گام در راه بندگی خداوند است، و مخصوصاً باید با اخلاص همراه باشد و او این درس را از پدر آموخته بود.

سفارش پیامبر (ص) هم در این زمینه که از پیش در او بسیار مؤثر و کار ساز بود. پیامبر خود وضع آینده را برای فاطمه (س) و علی (ع) تشریح کرده بود. و به او سفارش فرمود که بر خدا توکل کن، صبر کن، بهمانگونه که پدران تو از پیامبران سلف و مادران تان و همسران آنها صبر کردند: توکلی علی الله، و اصبری کما صبر آباوک من الانبیاء و امهاتهم و ازواجهم. (۷۶)

اینکه پیامبر فاطمه (س) را این همه می‌بوسد و در حضور جمع او را مورد ستایش قرار می‌دهد و این همه احادیث و سخن‌ار درباره او می‌فرماید از یک سو برای تحکیم موقعیت اوست و از سوی دیگر دادن درس استقامت در مصائب و دشواری‌ها به فاطمه (س) و از جهت سوم اتمام حجت به شنوندگان. درجه تحمل او

او در مقام صبر و تحمل به درجه‌ای می‌رسد که به مقام رضا واصل می‌شود. او در برابر بی‌تعهدی شیخین فرمود: نصبر فیکم علی مثل حز المدی و وجز السنان فی الحشأ صبر می‌کنم بمانند صبر کسی که کارد برنده‌ای در دل فرو رفته دارد، و نیزه‌ای کشنده‌ای بر گلو و در درون جان.

(چه شبیه است این سخنان با سخن علی (ع) همسر او که فرمود: صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی (۷۷)، صبر کردم صبر کسی که خار در چشم و استخوانی در گلو دارد. و حق هم همین بود زیرا که باید مشابهتی بین این دو روح شریف باشد.)

او در صبر و تحمل به مقام شکر رسید: الحمد لله علی کل سراء و ضراء، سپاس خدای را در هر دشواری و بدبختی و سختی که برای بشر پدید آید، و رضاء و مصیبه، و بلاء و عسر و غنی و فقر علی کل حال سپاس خداوند را در هر حال، در حال خشنودی و مصیبت و گرفتاری و سختی، و آسانی و فقر و فی کل اوان و زمان و کل مثنوی و منقلب و مقام (۷۸). سپاس خداوند را در همه زمان‌ها و در

هر موقعیت و زمانی و در هر شرایطی و مقامی... الحمد لله الذی لم یجعلنی جاحداً من کتابه، الحمد لله الذی لم یجعلنی متحیراً فی شیء من امره، سپاس خداوندی را هست که مرا منکر کتابش قرار نداد و مرا در هیچ امری متحیر و سرگردان نکرد. (و این چه سعادت بزرگی است که آدمی در مسیر زندگی راه را بشناسد و با بصیرت به پیش رود). نقش آن در اسلام

اینکه صبر و تحمل فاطمه (س) دارای چه نقش اثری بر اسلام بود، امری است که نیازمند به بررسی عمیق و فراتری است ولی آنچه که در این مختصر قابل ذکر است این است که صبر و تحمل فاطمه (س) عاملی برای دوام و ریشه‌داری اسلام بود. و وسیله‌ای برای جلوگیری از هم پاشیدگی راه و رسم اسلام اگر چه صبری تلخ و تحملی جان فرسا بود.

اسلام نوپا در زمان وفات پیامبر (ص) در مرحله‌ای از رشد و در حال جان گرفتن بود و اگر پس از وفات شمشیری کشیده می‌شد و یا برخورداری کاملاً جدی در بین گروهها و دستجات پدید می‌آمد، بی‌شک دشمنان از موقعیت خود دست بر نمی‌داشتند و منافقان نیز با آنها هم عنان شده و بساط اسلام را از هم می‌پاشاندند و تحمل فاطمه (س) و خویشنداری علی (ع) جلوی این فاجعه در حال تکوین را گرفت و راه را بر دشمن سد کرد.

هم چنین او با صبر و تحملش فرزندان تربیت کرد که هر کدام وارث صفات و معنویاتی از پدر و مادر بودند. و در مواقع ضرور دندان بر جگر گذارده و نقش جانبداری از اسلام را در پیش گرفتند. و حاصل چنان و ضح شرایطی قیام خونین حسین بود که درست در موقع حساس و ضروری بساط دشمن را بر چید و حقانیت خاندان پیامبر (ص) را علنی ساخت و در پی آن قیام‌های دیگر نشأت گرفته از آن. شهادت در راه صبر:

فاطمه (س) شهیده اسلام است. او جرعه نوش جام بلا شد تا اسلام زنده بماند. او در مسیر حیات کوتاهش ستمها دید ولی مظلومانه، داغدارانه و غیرتمندانه آنها را تحمل کرد او را از ارث پدر محروم کردند که البته از نظر مالی برای او مسأله مهمی نبود ولی بر جان و دلش فشار وارد می‌آمد از آن بابت که بدعتی را بجای حق قرار داده بودند و این پایه‌ای برای ستمکاری‌های بعدی می‌شد. از پیامبرمان با آن همه عظمت و مقام دختری بیش نماند که او هم مقهور دشمن شد و تحت فشار بین در و دیوار قرار گرفت و ضربه‌ای سخت بر بازویش وارد آمد که با غلاف شمشیر دشمن بود و بر اثر این ماجرا و صدمه به بستر افتاد و به شهادت رسید و بگفته صدوق، طبرسی و مجلسی شهادت او از متواترات تاریخ است. (ان شهادة فاطمة من المتواترات) ام سلمه بر او وارد شد و پرسید شب را چگونه به صبح رساندی؟ کیف اصبحت؟ فرمود شب را به صبح رسانیدم در حالیکه از فقدان پیامبر (ص) و از ظلمی که بر جانشین او رفت دردمندور نجور بودم... (۷۹) و این دردها و رنجها را بر جان پذیرا شد و بخاطر خدا و حفظ منافع اسلام آنها را تحمل کرد. درود بر تو ای فاطمه (س) معصومه و مظلومه.

۱- کافی کتاب العقل.

۲- کافی کتاب العقل.

۳- امام صادق (ع) - کافی ۱ ص ۴۳.

۴- آیه ۲ سوره صف.

۵- از کلمات امام صادق (ع).

۶- حدیث نبوی.

- ۷- آیه ۱۶۰ سوره بقره.
- ۸- طبقات ج ۸ ص ۱۷.
- ۹- حدیث نبوی.
- ۱۰- ج ۱۴ وسایل الشیعه.
- ۱۱- مسند احمد ج ۱ ص ۱۰۱.
- ۱۲- منتهی الامال ج ۱.
- ۱۳- آیه آخر سوره تکویر.
- ۱۴- ص ۳۳۱ الزهراء.
- ۱۵- احتجاج طبرسی.
- ۱۶- فاطمه الزهراء (س) - بخش خطبه‌ها.
- ۱۷- همان منبع.
- ۱۸- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲.
- ۱۹- السیره النبویه.
- ۲۰- تحف العقول - مناجات موسی (ع).
- ۲۱- آیه ۲ - ۴ سوره مزمل.
- ۲۲- آیه ۶۴ سوره فرقان.
- ۲۳- آیه ۸ سوره علق.
- ۲۴- آیه ۳۰ سوره فجر.
- ۲۵- علی (ع).
- ۲۶- المیزان ج ۱۱.
- ۲۷- ص ۲۴۶ طرائف الحكم.
- ۲۸- ص ۱۱۷ مجموع ورام.
- ۲۹- بحار ج ۴۳ ص ۱۱۷.
- ۳۰- آیه ۳۷ سوره نور.
- ۳۱- آیه ۵۶ سوره ذاریات.
- ۳۲- آیه ۳۶ سوره نحل.
- ۳۳- آیه ۴۲ سوره احزاب.
- ۳۴- آیه ۳۰ سوره فجر.
- ۳۵- بحار الانوار ج ۴۳ ص ۴۶.
- ۳۶- خصایص فاطمیه.
- ۳۷- تحف العقول.
- ۳۸- ص ۱۳۱ کافی ج ۳.
- ۳۹- وسایل الشیعه - کتاب الطهاره.

- ۴۰- آیه ۳۰ سوره فصلت.
- ۴۱- آیه ۱۶۲ سوره انعام.
- ۴۲- آیه ۱ سوره حجرات.
- ۴۳- وسایل الشیعه - باب الامر بالمعروف.
- ۴۴- منتهی الامال ج ۱ ص ۱۳۳.
- ۴۵- بحار الانوار ج ۴۳.
- ۴۶- آیه ۱۰ - سوره انسان.
- ۴۷- ص ۸۱ طرائف الحکم.
- ۴۸- ص ۱۱ المیزان ۲۹.
- ۴۹- خصایص فاطمیه.
- ۵۰- مناقب ابن شاذان.
- ۵۱- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۱۲.
- ۵۲- بحار ۴۳ ص ۱۷.
- ۵۳- همان منبع ص ۲۴.
- ۵۴- آیه ۲۴ سوره توبه
- ۵۵- نهج البلاغه صفات المتقین.
- ۵۶- ص ۱۸۱ الزهراء - از ملا محسن فیض.
- ۵۷- مسند احمد بن حنبل.
- ۵۸- مفاتیح الجنان.
- ۵۹- قسمتهائی از دعای فاطمه (س) بنقل از کتاب فاطمه الزهرا (س) - الرحمانی.
- ۶۰- ص ۳۰۶ کافی - ج ۳.
- ۶۱- آیه ۲۹ تکویر.
- ۶۲- فرائد السمطین، ج ص ۶۸.
- ۶۳- زندگانی حضرت فاطمه زهرا (س) - عماد زاده.
- ۶۴- روحیه کافی حدیث ۵۳۶.
- ۶۵- آیه ۱۰ سوره انسان.
- ۶۶- آیه ۹ سوره انسان.
- ۶۷- زندگی حضرت زهرا (س).
- ۶۸- بحار ج ۴۳ ص ۸۵.
- ۶۹- فاطمه الزهرا (س) - الرحمانی.
- ۷۰- امام صادق (ع) - طرائف الحکم.
- ۷۱- آیه ۸ سوره انسان.
- ۷۲- السیره النبویه.

۷۳- مسند احمد ج ۳ ص ۳۲۹.

۷۴- ج ۲۰ ابن الحدید ص ۲۹۸.

۷۵- تحفه الزائر.

۷۶- ص ۱۷۹ تفسیر فرات.

۷۷- نهج البلاغه.

۷۸- عماد زاده.

۷۹- ص ۱۲۰ الزهراء.

بخش ۵: مشی و روش فاطمه (س)**مشی و روش فاطمه (س)**

در این قسمت از سه مبحث سخن به میان می‌آوریم. فصلی از آن در بیان زندگی فاطمه (س) است و راه و روشی را که او در زندگی برگزید. در آن پس از ذکر مقدمه‌ای از وضع زندگی در خانه پدر، در حیات مشترک با علی (ع) و از برنامه داری او بحث به میان می‌آوریم.

سپس از اصول مورد رعایت او در حیات و از زندگی ساده توأم با فقر و زهد قناعت او در عین انس و صفا و احیاناً تجمل هدفدارش سخن گفته و توجه او را به حیات جاودانه مطرح خواهیم ساخت .

فصل دوم آن در مورد مشی اقتصادی فاطمه (س) است. در آن نخست از تلقی فاطمه (س) از دنیا و موضع او در قبال آن سخن گفته. و کارهای او را بر خواهیم شمرد. آنگاه از مسأله بحث‌انگیز فدک سخن به میان آورده و سعی خواهیم داشت مخصوصاً از دید برادران اهل سنت راجع به آن بررسی کوتاهی داشته باشیم .

فصل سوم آن در رابطه با ترجیحات فاطمه (س) است و در آن می‌خواهیم عرضه بداریم چه چیزهایی در نظر فاطمه (س) ارجح بحساب می‌آیند. و سعی کرده‌ایم بخشی از ترجیحات او را در جنبه‌های مربوط به مذهب، در جنبه راحت‌طلبی، در جنبه حیات خانوادگی، در اخلاق و حیات اقتصادی عرضه داشته و ریشه و اساس این ترجیحات را بیابیم .

فصل ۱۴: فاطمه (س) و زندگی

مقدمه

ما در این جهان حضور داریم و زنده‌ایم. اما اینکه زندگی می‌کنیم و یا ادای آن را در می‌آوریم مسأله‌ای است که هر کس برای یافتن پاسخ آن باید به دنبال معیار علم و عقل و یا مکتب مورد قبول رود. اما آنچه را که مهم است این است زندگی نخست تعریفی را می‌طلبد و به دنبال آن هدف و فلسفه‌ای، محتوا، و برنامه‌ای، شیوه‌ای و روشی، مربی و راهنمایی، ارزیابی و سنجشی در هر روز و ماه و سال تا معلوم گردد از کجا آغاز کرده‌ایم و اینک در کدام نقطه‌ایم سرانجام می‌خواهیم به کجا برسیم.

اینکه چنین فلسفه و اغراضی را از کجا باید گرفت برای آن پاسخهای متعددی است. گروهی آن را به عقل و درک بشر حواله داده‌اند. جمعی آن را از صاحبان مکاتب و فلسفه‌ها می‌جویند، عده‌ای آن را از علم و دانش، و سرانجام گروهی هم به خواست‌ها،

توقعات، و چشمداشت‌های اجتماعی چشم دوخته‌اند.

از نظر ما هیچکدام از آنها برای حیاتی سعادت‌مندانه و انسانی کفایت لازم را ندارند. نه عقل بشر آن کفایت را دارد که همه جوانب و ابعاد حیات را ببینند، نه خرد و اندیشه هیچ فیلسوفی می‌تواند به کنه چنین معرفتی دست پیدا کند بدین سان باور ما این است که در این مقصد باید سراغ کسانی رفت که با فلسفه و مقصد آفرینش، و با عالم محیط بر کون و حتی علم آفرین ارتباط دارند یعنی با خداوندی که بگفته اینشتاین، زیرک است ولی حسود نیست.

براساس این فرض و باور است که فلسفه پذیرش مذهب و تعالیم دینی محقق می‌گردد و هدایت الهی باید مورد استفاده و استناد بشر قرار گیرد. باور مذهب‌هیون این است که رمز و راز حیات بدست آفریدگار این جهان است و تبعیت از تعالیم اوست که می‌تواند عامل سعادت‌مندی بشر باشد. اولیای الهی و راه زندگی

پیامبران که همگی شان در مقام علم و دانش کثیر و اهل و عصمتند از جانب خداوند اعزام می‌شوند که برای بشر قانون بیاورند، از فلسفه زندگی آگاه‌شان سازند، راه و رسم کمال و رشد را به انسانها بیاموزند و به او تفهیم کنند که او کیست و چیست؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود و مقصد و مقصود او از این سیر و حرکت چیست؟ چرا زنده است؟ چرا کار می‌کند؟ چرا ازدواج؟ و چرا می‌میرد؟ چرا جنگ؟ چرا صلح؟ و...

آنها آمدند به ما انسانها بگویند ما موجوداتی هیچ و پوچ نیستیم و بیهوده آفریده نشده‌ایم (افحسبتم انما خلقناکم عبثاً) (۱) و ما را بازچه نیافریده‌اند (و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لا عبین) (۲). خداوند را در آفرینش ما غرضی و غایتی بوده است. آنها آمده‌اند که به بشر بگویند ما انسانها مکلفیم، متعهدیم، مسؤولیم و در برابر سرمایه اعتباری جان و مال و سلامت، معادی و حسابی داریم. آنچنان نیست هر کس به هرگونه‌ای که خواست بتواند زندگی کند و کسی را با کسی کاری نباشد. شأن خدا اجل از آن است که مخلوق خود را بخود واگذارد.

بدین سان بحکم عقل ضروری است ما بدنبال آنان برویم، از منجیات و مهلکات حیات خود توسط آنان آگاه شویم آفات و موانع رشد را از میان برداریم و دریابیم که چگونه باید زیست و چگونه کوشش و تلاش کرد و سرانجام چگونه باید مرد؟ نگاهی به حیات فاطمه (س)

بررسی و آگاهی از زندگی فاطمه (س) برای همه انسانها، بویژه آنها که اسلام را مکتب خود قرار داده‌اند درس آموز است. در مطالعه تاریخ حیاتش به این نتیجه می‌رسیم که عظمت و مقام در سایه تحمل مشقات، گذشتها، و از خود رها شدن‌هاست با شکمپارگی، نازمنشی و لمیدن‌ها کسی به سروری و عظمت نمی‌رسد. ما در طول تاریخ حیات بشر در میان آن همه زنان و مردان زندگی کردند و مردند کسی را نمی‌شناسیم که در سایه اشرافیت، تن پروری، و ناز و نعمت به مقام و رتبتی دست یافته و شخصیت قابل ذکری کسب کرده باشد.

انتخاب الگو برای رهایی به راز و رمز زندگی مهم است و چه بسیارند سردرگمی‌ها، غم‌ها و غصه‌ها، در خود خزیدن‌ها که ناشی از غفلت در این راه و گزینش عوضی الگوهاست بر اثر این غفلت است که با وجود آن همه بانوان عظیم و درخشان اسلام به دنبال الگوهای وارداتی می‌روند و مقصد و مقصود خود را در پیروی از راه و رسم غرب و شرق، مخصوصاً امریکا و فرانسه و ژاپن جستجو می‌کنند. بعد الگوئی فاطمه (س)

فاطمه (س) الگوست برای همه آنها ئی که می‌خواهند انسان باشند و در جنبه رشد و حرکت در دستیابی به مقام و رتبت سر بر

آسمان بسایند. این امر از آن بابت است که فاطمه (س) زنی جامع و در بردارنده همه کمالات و مقاماتی است که آدمی می‌تواند بدان دست پیدا کند.

اول‌الگوی یک زن اسلامی و نمونه مکتب اسلام در رابطه با زنان است. الگوی کار است، الگوی کدح و تلاش است الگوی هدف‌داری است، الگوی صبر و استقامت است، الگوی عشق و پرستش معبود است. همه چیز و جودش شگفت‌انگیز است تگون جنین او، ولادتش، رشدش، تلاش و کوشش و... و همه چیز فاطمه (س) درس آموز است: محبتش، خشمش، مبارزه‌اش، حق خواهیش، همسر داریش، تربیت فرزندانش، عبادتش، زهد و تقوایش...

بدست آوردن آگاهی در نحوه زندگی و هدف‌داری فاطمه (س) از کارهایی است که درباره آن تلاش زیادی صورت نگرفته است و اگر هم باشد در حد بیان وضع خور و خواب و استراحت و گرسنگی و فقر اوست. ضرورتی است که تصویری داشته باشیم از ساده زیستی او، از اقناع و عزت نفس او، از فقر و اختیارش، از توجه او به دنیا بعنوان وسیله و از تلاشگری فاطمه (س) که مصداق کامل این آیه قرآن: انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه. (۳)

او الگوست بدان خاطر که در صحنه زندگی این جهان را مدرسه، میدان آن را میدان کار و تلاش و هدف‌داری و خود بعنوان قهرمان در این میدان قرار گرفته است. او دنیا را با همه وسعتش مدرسه و دارالتکمیل ساخت و همه ساعات و دقائق آن را در کلاس آن هشیارانه گذراند. زندگی در خانه پدر

او درس زندگی را عملاً از پدری چون پیامبر آموخت و از مادری چون خدیجه. آن گاه که خدیجه از دنیا رفت پیامبر (ص) با سوده ازدواج کرد و سپس با ام سلمه - ولی امر سازندگی و رشد فاطمه (س) را خود بر عهده داشت و در تربیت، او را به مقامی رساند که ام سلمه گوید به خدا قسم من دختری با ادب‌تر و داناتر از فاطمه (س) ندیده‌ام. (۴)

فاطمه (س) شرایط و کیفیت حیات را از پدر و مادرش دیده و مزده آنها را چشیده و نسبت به آن بینش یافته است. بدین نظر نیکو می‌داند که در جنبه‌های حیات فردی و اجتماعی، در جنگ و صلح، در فشار و آرامش، در فقر و غنا چگونه موضع بگیرد. بویژه که رسول خدا (ص) مراقب است و ترک اولایی او را هم به او تذکر می‌دهد و سعی دارد او را الگوی بی‌نقصی از مکتب خود پیروانند.

پیامبر لّم امور را به فاطمه (س) یاد می‌دهد و فاطمه (س) با شّم خاصی که دارد از پیامبر (ص) درسها و نکته‌ها می‌آموزد و بدین نظر فردی پخته و کار آزموده می‌شود و بعدها خواهیم دید که در عین کمی سن هم چون قهرمانی سالخورده در برابر شرایط ناموزون جامعه می‌ایستد و نیک می‌داند چگونه مبارزه کند. در زندگی مشترک با علی (ع)

آن روز که زندگی مشترک خود را با علی (ع) آغاز کرد باز هم بر اساس همان فلسفه آموخته از پدر، زندگی را ادامه داد. زندگی ساده و بی‌دغدغه‌ای را آغاز کردند که به زیبایی همه صفاهای روی زمین قیمت داشت. اندیشه شان فراتر از حد زینت زندگی و تهیه ساز و برگ آن بود. وسایل و ابزاری تهیه کرده بودند بسیار ساده و محدود که مابلاً در فصل مربوط به ازدواج آنها لیستی از آنها را ارائه کرده‌ایم.

اصل را در زندگی مشترک وصول به فضایل و کسب ملکات می‌دانستند نه آنچه را که عامه مردم بدان سرگرمی و دلخوشی دارند. خداوند دعای پیامبر را در حین رؤیت مهریه‌شان که فرموده بود: خداوند زندگی رابهمه کسانی که چنین ساده و آسان می‌گیرند. مبارک گرداند، اجابت کرده بود. زیرا در کنار هم احساس خوشبختی و سعادت می‌کردند و عمری را در امن و آسایش فکری نسبت به هم گذراندند.

از آن گذشته چه میمنت و مبارکی از این فراتر که خانه‌شان خانه قدس باشد، فرزندان آنها، گل‌های سرسبد بوستان انسانی و در طریق هدایت بشر، مزارشان مطاف انسانهای وارسته است. تقسیم کار

بنای زندگی این دو مبتنی بر تقسیم کار است و این تقسیم توسط پیامبر (ص) در شب عروسی علی (ع) و فاطمه (س) صورت گرفت که کارهای داخلی خانه مربوط به فاطمه (س) و کارهای خارج از آن علی (ع) (۵) و فاطمه (س) از شنیدن این، آنچنان خوشحال شد و فرمود کسی نمی‌داند که برای این امر چه سرور و شادابی برای من حاصل شد. لا یعلم ما ادخلنی من السرور لهذا الامر الا الله (۶) و خدای را شاکر شد.

از دید فاطمه (س) اداره خانه و مسوولیت آن کار کوچکی نیست که فاطمه (س) از آن گریزان باشد و یا مادی و تربیت نسل کاری ناچیز نیست که فاطمه (س) از آن احساس حقارت داشته باشد. حقارت برای آن کسی است که برای کسب شهرت و عنوان خدای را فراموش می‌کند و از مردم سراغ عزت را می‌گیرد و در نتیجه نسل خود را ضایع می‌سازد.

فاطمه (س) از این تقسیم کار چنان راضی است که می‌گوید جز خدا کسی از آن خبر ندارد. و این خود باید درسی باشد برای دیگران تا در یابند لذات در سایه چگونه کار و تلاشی برای زن حاصل می‌شود. کار بیرون زن چیزی بدی نیست ولی بهتر از آن، رسیدگی به سنگر خانواده است، مگر آنگاه که ضرورتی برای جامعه باشد. برنامه داری در زندگی

زندگی امری هدفدار است و حرکتهای و تلاش‌ها نمی‌توانند بی هدف باشد. برای انسان ضروری است برای هر کار و تلاشی که انجام می‌دهد قصدی و نیتی باشد. ولتکن لکم فی کل امرئیة (۷) و قصد و نیت بدان مقدار می‌ارزد که ارزش شخصیتی انسان به آن وابسته است لکل امری مانوی (۸).

برای زندگی برنامه‌ای و محتوایی لازم است. و فاطمه (س) از زنانی بود که زندگی را با برنامه‌داری همراه کرده بود. همه ساعات و دقایقش از روی حساب بود. اوقات شبانه روزش به این صورت می‌گذشت.

- انجام کارهای خانه که او زنی با چند فرزند بود و رسیدگی به امور آنها آن هم در آن روزگار کاری آسان نبود.

- برنامه عبادت که بخشی مهم از اوقات زندگی او را تشکیل می‌داد.

- کمک به کارهای علی (ع) همسرش حتی در امر جنگ و پیکار و مشاورت.

- کمک به بینوایان در تهیه غذا و ابزار و لباس و زندگی آنها.

- جلسه‌داری و امر هدایت زنان و بانوان که تازه وارد اسلام شده بودند.

- برنامه تلاوت قرآن که با خون و جان او در آمیخته بود.

- احقاق حق‌ها و مبارزه‌ها و مناشده‌ها مخصوصاً پس از ایام وفات رسول الله (ص).

- و تازه اگر دقایقی فراغت می‌یافت به بافندگی و پشم‌ریسی می‌پرداخت، هم برای تهیه لباس فرزندان و هم برای فروش در بازار و تأمین هزینه بخشی از کارهای ضروری خانواده.

- در عین حال کارهای شخصی پیامبر بر عهده او بود اگر چه رسول خدا (ص) همسرانی متعدد داشت. اصولی در زندگی فاطمه (س)

زندگی فاطمه (س) بر مبانی و اصولی استوار است که همه آنها نشأت گرفته از اسلام محمدی (ص) است. برای ما بسی دشوار است که همه اصول و مبانی مورد نظر را در این قسمت عرضه بداریم ولی آنچه را که در این قسمت بعنوان نمونه‌های قابل ذکرند

عبارتنداز:

- اصل هدفداری در هر کار و برنامه و اقدام در زندگی .
 - اصل ایمان و باور داشت به آنچه که از جانب خدا بعنوان دستورالعمل زندگی صادر شده.
 - اصل تطابق عمل فاطمه (س) با تعالیم و دستورات اسلام .
 - اصل تقوا، زهد و ورع در همه امور و فعالیت‌ها .
 - اصل اعتدال در امور بگونه‌ای که از دو مرز افراط و تفریط دوروبر کنار باشد.
 - اصل صالح بودن عمل و انجام کاری که مذهب صلاحیت آن را تأیید کند.
 - اصل اتقان و محکم کاری در امور بگونه‌ای که از هر گونه خلل و فرجی دور باشد.
 - اصل خیر بودن عمل و رعایت منافع و مصالح عامه مسلمین .
 - اصل اعمال اراده از سوی خود تا کاری که انجام می‌دهد و در خور حساب و کیفر و پاداش باشد .
 - اصل مشارکت اجتماعی و دوری از انزواجوئی و رهبانیت .
 - اصل مقاومت و پایداری و ثبات در رأی تا سر حد وصول به هدف.
 - اصل صبر و تحمل در مصائب و دشواری‌های ناشی از حرکت به سوی اهداف .
 - اصل اعتماد و اطمینان به خدا و یاد و ذکر او در کارها .
 - اصل جرأت و شجاعت نشأت گرفته از ایمان و وابستگی به خدا.
 - اصل شکر گزاری در امور بخاطر امکاناتی که خداوند در اختیارش قرار داده است .
 - اصل اقتدا به صالحان و پاکان و نیکان و در رأس آنها رسول گرامی اسلام .
 - اصل ترجیح رضای خالق بر مخلوق در همه امور.
 - اصل حفظ کرامت و جلال و شوکت انسانیت که انسان ذاتاً از احترام برخوردار است .
 - اصل اطمینان و اعتماد به خدا که بنده‌اش را در تنگناها بخود رها نمی‌کند.
- ...

و فاطمه (س) مجموعه این اصول را مورد رعایت و عمل قرار می‌دهد و از این باب الگو و سرمشق زنان است . سادگی زندگی

از عواملی که در سعادت انسان مؤثر و سبب خوب اندیشیدن و توان تصمیم‌گیری نیکوست، سادگی زندگی و دوری انسان از قید و بندهای اسارت آفرین است. چه بسیارند وسایل و ابزاری که به ظاهر عامل رونق زندگی بحساب می‌آیند ولی در نهایت فکر و اندیشه ما را برای تهیه و حفظش مشغول می‌دارند. زرق و برق‌ها در مواردی بلائی جانند و ما را به پاسبانی و خدمتکاری خود می‌خوانند.

اصل این است ابزار زندگی در اختیار و در خدمت ما باشد نه ما در خدمت ابزار. ماشین باید مایه راحت ما باشد و نه ما در خدمت ماشین. و زندگی فاطمه (س) و علی (ع) این چنین بود. آنها خود را در بند قیود مادی اسیر نکردند و برای ابزار زندگی بنده و برده نشدند.

خانه فاطمه (س) از نظر ظاهر و از دید وسایل و ابزار، خانه محرومی است و در آن چند وسیله ساده بچشم می‌خورد. فرش از لیف خرما در آن گسترده‌اند و چند کاسه گلین و احياناً مسی در گوشه و کنار است که در حد رفع ضرورت‌های اساسی تهیه شده‌اند . آنها می‌توانستند برای خود خانه و وسایل اشرافی تهیه کنند ولی تکیه‌گاه‌شان را آرمان الهی قرار دادند نه اشرافیت مادی، در این

خانه زن و شوهر برای وصول به منتهای اوج رشد خود زندگی می‌کنند و حتی لباس‌شان وصله‌دار است. خانه از شرایط عادی هم محدودتر است ولی همت‌ها بلند و اندیشه‌ها در کمال است. توقع زن از شوهر محدود و حیا مانع آن است از همسر چیزی بطلبد شوهر هم بزرگ منش و غیرتمند و مراقب آنکه شأن فاطمه (س) را نیکو رعایت کند. فقر اختیاری

زن و شوهر فقیرند ولی فقرشان اختیاری است نه اضطراری تنها در آمد سالانه‌شان از فدک بیش از ۸۰ هزار دینار بود (البته برخی کمتر و گروهی مقدار آن را بیشتر نوشتند) ولی آن را در راه مردم صرف می‌کردند نه زندگی شخصی خودشان - زندگی خود آنها فقیرانه بود .

بگفته لامانس مستشرق فرانسوی: رسول خدا (ص) هم این فقر را از آنان دور نکرد بلکه سعی داشت آنان را در همان فقر و قناعت نگه دارد. تشویق پیامبر به ایثار بود و آنها هم پذیرای آن. آنها در عین فقر و ناداری و در عین قناعت گاهی بخشش‌های کلان داشتند و گاهی دینار دینار بذل می‌کردند .

جنگ خیبر غنائمی بسیار برای مجاهدان پدید آورد که طبعاً علی (ع) نیز از آن بی نصیب نبود. ولی در راه بذل آن چنان دست و دل گشود که حتی سهمی برای خانواده‌اش باقی نماند و البته فاطمه (س) هم بدان راضی بود و خود دست کمی از علی (ع) نداشت. پیامبر با فردی وارد خانه فاطمه (س) شد و دید فاطمه (س) تنها چادرش را هم به دیگری بخشیده است. و ناگزیر با ملافه‌ای سرخود را پوشانده و در برابر پیامبر قرار گرفت .

اینان فقیر بودند ولی هرگز از فقر خود ننالیدند و از بخت بدشان شکوه نکردند. بلکه بر عکس خدای را شاکر بودند و در عین ناداری و گرسنگی به عبادت و نیایش خالصانه می‌پرداختند. بعبارت دیگر خدای را برای نان نپرستیدند که پرستش تنها بدان خاطر است که خدای در خور آن است . کارهای خانه

فاطمه (س) در خانه کارهای متعددی دارد که خود را موظف به انجام دادنش می‌داند. از کشیدن آب از چاه و آوردن به خانه، تا رفت و روب و نظافت، از آرد کردن گندم و جو تا تهیه غذا و پختن آن، از وصله زدن لباس تا بافتن پارچه و تهیه پیراهن برای فرزندان. (۹)

او بزرگترین بانوی اسلام، دختر خاتم الانبیا و همسر خاتم الاوصیاء، ولی در تمام مدت عمر کوتاه خود بمانند بسیاری از زنان اشراف خانمی نکرد. حتی آن روز که خدمتکاری به خانه آورد کارهای خانه را با او قسمت کرد، یک روز از آن فضا و یک روز از آن زهرا (س).

درباره حد و میزان کارش بد نیست از زبان علی (ع) سخنی را بشنویم. او روزی به شخصی از بنی سعد که درباره فاطمه (س) و زندگی‌اش سؤال کرده بود فرمود:

- الا احدثک عنی و عن فاطمة الزهراء علیها السلام آیا دوست ناداری از خود و فاطمه (س) برای تو سخن بگویم ،
- انها کانت عندی او روزگاری را در کنار من گذارند،
- فاستقت بالقربه حتی اثر فی صدرها آنقدر سقائی کرد و با مشک بخانه آب آورد که روی سینه‌اش اثر گذاشت.
- و طحنت بالرحی حتی مجلت یدها آنقدر گندم آسیاب کرد که دستهایش پینه بست .
- و کسحت الیبت حتی اغبرت ثیابها آنقدر خانه را رفت و روب کرد تا بر جامه‌اش خاک و گرد نشست.
- و اوقدت تحت القدر حتی ر کنت ثیابها آنقدر زیر اجاق در آتش دمید که پیراهنش خاک آلود شد.
- فصابها من ذلک ضر شدید (۱۰) و از این بابت بر او صدمه سختی وارد آمد .

او در کارهای خانه چندان گرفتار بود که با یکدست آسیاب را به گردش می‌انداخت و با دستی دیگر فرزند خود را در آغوش گرفت و شیر می‌داد و پیامبر دلداریش می‌داد که دختر تلخی‌های دنیا را بچش تا در آخرت شیرین کام باشی. زهد و قناعت او

فاطمه (س) زاهده است نه بمعنی تارک دنیا، بلکه بدان معنی که دنیا نتوانست در او تصرفی کند و او را اسیر و برده خود سازد. (الزهدان لا تملکک الدنيا و انت تملکک) (۱۱). می‌کوشید دنیا را در حد وسیله‌ای دوست بدارد ولی عاشق آن نشود. در انصراف از جهان مادی و توجه به آخرت زنی را به مثل او نمی‌شناسیم. او در زندگی قانع بود، نه در کسب و تصرف بلکه در مصرف و آنچه را که بدست می‌آورد در راه خدا صرف می‌کرد. او در زهد و قناعت و در ذخیره سازی برای کمک کاری‌های بزرگ جداً زنی الهی است.

کدام مادر است که از قوت فرزندان، حتی با توافق و رضای آنها حاضر باشد بکاهد تا در راه خدا صرف فقیران کند. و کدام زن است که درد گرسنگی را تحمل کند و دیگران را دریابد؟ چنین شرایط و اوضاع را باید در خانه افرادی چون فاطمه (س) و علی (ع) جستجو کرد علی (ع) از محل غنائم جنگی گردنبندی برای فاطمه (س) تهیه کرد. رسول خدا (ص) آن را دید و فرمود: فاطمه جان! آیا راضی می‌شوی که مردم بگویند دختر پیامبر چون دختر پادشاهان و جابره لباس می‌پوشد و زینت می‌کند؟ فاطمه (س) مطلب را دریافت، آن را فروخت و از محل آن بنده‌ای را آزاد کرد.

و نیز شنیدید که عروس بود و به خانه شوهر می‌رفت، در بین راه به گدائی برخورد، همان جا در میان دیواری از زنان، پیراهن را از تن به در آورد و به فقیر داد و خود با جامه کهنه به حجله عروسی رفت و کدام زن است که چنین کند. جامه بهتر را به فقیر می‌دهد تا مصداق این آیه قرآن قرار گیرد. لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون. (۱۲) وضع لباس و بستر او

سلمان بر او وارد می‌شود، چادر وصله‌دارش را می‌بیند و تعجب می‌کند. فاطمه (س) تعجب سلمان را به پدر گزارش می‌دهد و می‌گوید یا رسول الله (ص) ان سلمان تعجب من لباسی - فوالذی بعثک بالحق - مالی و لعلی منذ خمس سنه الا مسک کبش تعلق علیها بالنهار بعیرنا - و اذا کان اللیل افترشناه (۱۳).

ای رسول خدا (ص) سلمان از لباسم تعجب کرد - قسم به کسی که ترا بر حق مبعوث کرد برای من و علی (ع) که پنج سال ازدواج کرده‌ایم جز پوست گوسفندی که روزها شتر ما بر آن غذا می‌خورد و شبها آن را فرش بستر خود کنیم چیزی نداریم.

آنها حتی وسیله خوبی برای خواب و استراحت نداشتند. علی (ع) فرماید: پیامبر بر ما وارد شد، و ما روکشی داشتیم که وقتی آن را درازا بر سر می‌کشیدیم پهلوی مان بیرون می‌ماند و وقتی از عرض بر خود می‌کشیدیم پاها و سرهای ما بیرون می‌ماند - فاتی النبی (ص) و علینا قطیفة، اذا البسناها طولا خرجت منها جنوبنا - و اذا لبسناها عرضاً خرجت منها اقدامنا و رؤوسنا (۱۴).

غنیمت‌های جنگی علی (ع) مختصر گشایشی در کارها پدید آورده بود اما وضع مردم چنان نبود که بخود واگذار شوند. فاطمه (س) و علی (ع) برای اینکه در سفره مردم نانی باشد از نان خود می‌گذاشتند و این کار نه برای ابراز قدردانی مردم از آنان بود که آنها آن را در راه خدا و برای محبت به او انجام می‌دادند. انس و صفا

این زندگی سرد ناشی از فقر و محرومیت را انس و صفای زوجین گرم می‌کرد. آنان با همدلی و همرازی، با هدفداری و هماهنگی زندگی را رونق و صفائی می‌بخشیدند. علی (ع) خوشحال بود که همسری فهمیده، با صفا و درد آشنا دارد همسری که متوجه شرایط زمانی است و علی (ع) را نیکو درک می‌کند. فاطمه (س) هم خرسند است که مردی الهی دارد مردی که عمرش را در راه خدا صرف کرده و از خواب و راحت خود کم می‌گذارد تا خدای را از خود راضی سازد.

بدین سان زوجین برای یکدیگر و در دید هم نعمتی بحساب می‌آمدند و در طریق رشد و تعالی هم می‌کوشیدند اصولاً آنچه که زندگی را شیرین می‌سازد زرق و برق و وسایل و ابزار و امکانات و حتی خور و خوراک نیست که نقش وحدت و هماهنگی در این راه از همه چیز بیشتر است. اصل بر این است که زوجین زبان یکدیگر را درک کنند و از لاک خود به نفع همسر بیرون آیند. و نیز مراقبت کنند که دل یکدیگر را نشکنند که دل مؤمن مهبط عنایت و لطف خداوندی است.

از علل نکبت باری زندگی در برخی از خانواده‌ها این است که مرد و زن دو دنیای کاملاً از هم جدا و متفاوتند در لاک خویشند و زبان هم را نمی‌فهمند. اگر منافع و لذاتی باشد آن را تنها برای خود می‌طلبند نه همسر و در این صورت است که زندگی رنگ و هوایی نامطلوب پیدا می‌کند. تجملی هدفدار

فاطمه (س) هم چون زنان اشراف در جاهلیت نبود که خود را در وسایل آرایش آن روز غوطه‌ور سازد و یا هر روز برنگی در آید و در اجتماع خود را عرضه نماید - شأن فاطمه (س) از این بسی بالاتر بود. اما آنچنان هم نبود که نسبت به اینگونه مسائل بی تفاوت باشد.

او تجملی پائین‌تر از حد متوسط و آرایشی هم در همان سطح داشت و این برای دل‌علی، و هم برای اینکه درسی برای زنان در برابر همسر باشد. در روایتی آمده است که در سال دهم هجری علی (ع) از یمن برگشت تا در مکه به رسول خدا (ص) ملحق شود. بر فاطمه (س) وارد شد و او را آرایش کرده یافت. فاطمه (س) لباسی رنگی پوشیده و برای علی (ع) خود را خوشبو کرده بود. (۱۵) و این امر نشان می‌دهد که اینگونه اقدام در اسلام، برای همسر نه تنها زشت نیست بلکه ممدوح است ولی باید حساب همه چیز را جداگانه داشت و هیچ چیز را با دیگری مخلوط نباید کرد. در طریق هدفداری یکی هم این بعد زندگی است که زن و مرد خود را طبق فرمان خدا برای یکدیگر بیاریند و چشم دل هم را در آنچه به حیات مردانه یا زنانه است برسانند. توجه به حیات جاودانه

فاطمه (س) از معدود زنانی است که هرگز اسیر زرق و برق دنیا نشد و زیباییهای آن او را نفریفت و هوسهای ناموزون در درون او پدید نیاورد. دنیا برای او بزرگترین مقصد و منتهی نیست، بلکه وسیله و مزرعه‌ای است برای سعادت آخرت. در دعای او این جمله را می‌بینیم که فرمود: اللهم لا تجعل الدنيا اكبر همی و لا مبلغ علمی (۱۶) - یعنی خداوند دنیا را بزرگترین هم و مقصدم قرار مده... و هم دردعائی دیگر فرماید خداوند مرا تا آنگاه زنده بدار که زندگی برای من مفید و خیر آور باشد و مرگ مرا زمانی مقدر فرما که در آن زمان مردن برای من بهتر باشد. اللهم احینی ما عملت الحیوة خیراً و توفنی اذا کانت الوفاه خیراً لی (۱۷).

در همه مناجاتهایش و سخنانش توجه به دین و دنیا و معاد دارد و باز هم در جمله‌ای دیگر از دعای خود فرماید: اللهم اصلح لی دینی اللدی هو عصمة امری و دنیای اللدی فیها معاشی و اصلح لی آخرتی اللتی فیها معادی و اجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر. (۱۸)

در درخواستهای خود فرماید: ای کسی که هر روز نزد او جدید است و هر رزق و روزی در نزد او آماده، تو آن خدای دائمی که روزگار کهنه و فرسوده‌ات نسازد... خدایا بر کار من پرده بیوشان و مادام که زنده‌ام مرا در عافیت (دین و دنیا) بدار - مرا بیامرز و بر من رحمت آور. (یا من کل یوم عنده جدید و کل رزق عنده عتید انت الدائم اللدی لا تبلیک الا زمان... اللهم و استرنی و عافنی ابداً ما ابقیتنی و اغفر لی و ارحمنی... سلام بر فاطمه (س))

آری، فاطمه (س) این چنین بود که فقدانش برای علی (ع) و هم برای بشریت اشک و آه و ناله آورد. علی (ع) آن مردی که خورشید گریه‌اش را ندیده بود و در میدان نبرد در برابر دریائی از دشمن هرگز نلرزیده بود، از شنیدن خبر مرگش لرزید و در کنار

جسدش و قبرش گریست .

سلام بر تو ای فاطمه (س) که وارث پاکان و نیکانی، سلام بر چهره خاک آلودت، سلام بر سجاده اشک آلودت سلام بر گوهرهای غلطان چشمان تو که از خوف و خشیت الهی فرو می‌ریخت، سلام بر دستهای زخمین و پینه بسته‌ات سلام بر پیشانی به خاک عبادت آغشته‌تو، سلام بر صبوری و شکیبائیت.

فصل ۱۵: مشی اقتصادی فاطمه (س)

مقدمه

از مسائل مهم حیات انسان در عرصه جهان، بویژه در عصر و دوره ما دل‌بستگی شدید به مال و ثروت دنیا و سعی در تولید بیشتر صرفاً برای مصرف بیشتر است. در میان اغلب مردم حرص و ولع شگفت‌آوری است به کسب مال و برتری دادن خود بر دیگران از این راه. کوشش آنها این است که با اسراف در مصرف و عدم رعایت مرز آن شرایطی را به دیگران عرضه نمایند که در آن اثبات برتری آنهاست .

این واقعیتی است که در بسیاری از جوامع حضور دارد، به هنگامی که آدمی از درون خالی باشد سعی دارد از بیرون خود را بیاراید و با دل‌بستگی به زرق و برق‌ها و آراستن خود بدان بر خلاءهای درونی فائق آید این مسأله در بین مردان و زنان وجود دارد و خود نمائی و خود آرائی، فخر فروشی و بر دیگران برتری نشان دادن در زنان بیشتر است. اصولاً طبیعت زن طبیعت آرایش است و عرضه، و در این راه هر قدر زرق و برق بیشتر خرسندی احساس و موفقیت زیادتر . تلقی از دنیا

همگان می‌دانند که حیات چند روزه بشری، روزی بسر می‌آید و آدمی ناگزیر راهی سرای دیگر می‌شود. و همگان در عمل نیکو در یافته‌اند که در رابطه با مال و ثروت، بویژه آنها که غیر منقولند، از خانه و باغ و مزرعه، امانت‌داری بیش نیستیم. ملکی چند صباحی در اختیار ماست و فردا در اختیار دیگران و آنچه که در جای خود می‌ماند خانه و باغ و زندگی است و آن کس که با آنها وداع می‌گوید انسان است .

در عین حال نوعی احساس خلود و جاودانگی در آدمی وجود دارد که بخاطر آن سعی دارد ثروت بیشتری را در اختیار گیرد و همه گاه نه بخاطر مصرف، بلکه تنها بخاطر در اختیار گرفتن و مالک بودن آن. و این همان رذیله‌ای است که زمینه ساز اسارت‌های ماست .

چه بسیارند کسانی که هرگز نمی‌سودند و شب و روز را در کار و تلاش گذارند و اندوخته‌ای برای خویش فراهم آورده و در آن خود را محبوس داشته‌اند. مال و ثروت خوبست بشرطی که در طرق خیر و آزادی انسان و استقلال روحی او و رهایی او از قیدها و بندهای اسارت بار مصرف شود و این تزی است که اسلام از آن دفاع می‌کند . فاطمه (س) و دنیا

فاطمه (س) زنی رشیده است، عوالم موجود و موقعیت انسان را در آن عوالم نیکو می‌شناسد. خوب می‌داند که پدیده‌ها سیر فنائی و اضمحلالی دارند و تنها خداست که باقی و جاودانی است. سپردن امانت بدست هیچکس مفید و سازنده و قابل برگشت نیست، زیرا که آنها هم زوال پذیرند. تنها خداست که امین خوبی است و آنچه بدو واگذار شود قابل برگشت است، بمیزانی چند برابر . او دنیا را دار فنا می‌شناسد و عاقبت را دار بقا، دنیا را مزرعه می‌شناسد و آدمی را در آن چون کشاورزی که برای فصل ستایش باید کار و ذخیره کند، ضمن آنکه همین امروز هم به نعمت‌ها متنعم است. و نیز او دنیا را چون پل می‌شناسد که باید از آن گذر کرد و

بستر گشودن در روی پل جز به ضرورت روا نیست و تازه آن هم در حدی محدود.

در همه حال دنیا از دید او متاع است، متاعی که خدای آن را ناچیز معرفی کرده و سرگرمی به این متاع را لهو و لعب که کار کودکان است. مهم این است سرگرمی‌ها باید موجبات خیر و سعادت را برای انسان فراهم سازند نه آنکه موجب بدبختی و تباهی او شوند. موضع او در دنیا

او می‌داند که خداوند روزی را برای مخلوق خود تضمین و بین آنها به عدالت و مصلحت تقسیم کرده است و در این راه هیچ موجود کوچک و ریزی را فراموش نکرده است. پرندگان و درندگان از آن بهره کافی دارند. (و قسمت الارزاق بین الحدایق فسویت بین الذرة و العصفور) (۱۹).

بدین سان از خدای می‌خواهد که او را به آنچه روزی او کرده و مقرر ساخته است قانع سازد. (اللهم قنعنی بما رزقتنی) (۲۰) و هرگز حرص بیش از حد نداشت و این هوشمندی در او نبود که ثروت بیشتری را انباشته سازد. سعی در این داشت که ثروت او در غنای درون باشد نه بیرون.

فکر و اندیشه فاطمه (س) به جهانی دیگر معطوف است، مفتون زخارف دنیا و سرمستیهای آن نیست ضمن اینکه کار می‌کند و تلاش به تولید بیشتر دارد. او مثل پیامبر می‌اندیشد و درخواست دارد که پروردگارا دوست دارم یک روز گرسنه باشم و یک روز سیر. تا آن روز که گرسنه‌ام ترا بخوانم و تضرع و عرض نیاز کنم و آن روز که سیرم شکرگزار نعمت تو باشم. (۲۱) کار فاطمه (س)

فاطمه (س) اهل کار و تلاش است نه تنها در مسیر عبادت بمعنای آن بلکه در جنبه مادی و اقتصادی سعی دارد به تولید بیشتری دست یابد، در آمد زیادتری را تحصیل کند، نه بدان خاطر که از آن برای رونق دادن زندگی و خرید تجملات و زینت آلات استفاده کند، بلکه برای دستیابی به توان بیشتر جهت خدمت به مردم.

با همه سرگرمی و اشتغالاتی که دارد و با همه زحماتی را که در رابطه با سرپرستی و اداره فرزندان متحمل می‌شود، و با همه حال و شوقی که به عبادت پروردگار دارد، می‌کوشد دقایقی از اوقات خود را خالی کند تا در آن به کاری موکد در آمد پردازد. این کار به تناسب توان فاطمه (س) و ذوق و علاقه‌اش، با شرط تائید مذهب بود. شنیدید که او نخ می‌رشت، پارچه می‌بافت و گاهی هم بصورت کار مزد برای دیگران گندم آرد می‌کرد. طبیعی است که تنظیم برنامه‌ای که در آن او بتواند به همه کارها و برنامه‌های زندگی برسد کاری آسان نبود. بی نیازی مادی او

اگر فاطمه (س) هم به مثل دیگران می‌اندیشید، و اگر او هم خود را دختری همانند دختران شاهان و سلاطین تصور می‌کرد، و اگر او هم بنای زندگی را بدون قید دین استوار می‌کرد می‌توانست زندگی راحتی داشته باشد، و در آن صورت نه دستهای او زخمین می‌شدند، و نه بر چهره او غبار و گرد ناشی از رفت و روب می‌نشست.

درآمد فدک برای او چیزی اندکی نبود او می‌توانست با آن برای خود کاخی مجلل بسازد و خدمه‌ای بسیار در دور و بر خود گرد آورد و خود خانمی کند. علی (ع) هم مردی بیکاره و ناتوان و افتاده نبوده او هم با آباد کردن زمین، ایجاد مزرعه، به راه انداختن چشمه و نهر درآمدهای کلانی بدست می‌آورد که فاطمه (س) می‌توانست از آنها بهره گیرد.

غنائم جنگی هم رقم خوبی را در درآمد آنها تشکیل می‌داد و علی (ع) و فاطمه (س) می‌توانستند با ارتزاق از آن برای خود زندگی مناسبی را فراهم کنند. ولی فاطمه (س) اینگونه زندگی را خوش نداشت، اصل رابر کدح و تلاش گذارد تا در سایه آن رضای خدا

را جلب کند و برای روز واپسین و حساب، حجتی از دستهای پینه بسته را عرضه بدارد. مسأله فدک

از ممر عایدی خوب فاطمه (س) و علی (ع) فدک بود، مسأله‌ای که بحثهای موافق و مخالف بسیاری را برانگیخته و عده‌ای را جاهلانه به تکذیب یا تصدیق واداشته است - بی مورد نیست که در این باره توضیحی داده شود. فدک مزرعه‌ای بود که در سال ۷ هجری بدون جنگ و خونریزی توسط یهودیان در اختیار پیامبر اسلام قرار گرفت. برخی قائلند که این ملک توسط یک یهودی که مسلمان شده بود به پیامبر هدیه گردید. (۲۲) تازه اگر هم خلاف آن باشد چون بدون جنگ و خونریزی بدست آمد بصریح آیه قرآن (۲۳) از آن پیامبر و از املاک خالصه اوست. هنگامی که آیه شریفه و آت ذالقربی حقه نازل شد پیامبر فاطمه (س) را صدا کرد که بیا حق ترا به تو بدهم و فدک را به فاطمه (س) بخشید. (۲۴) برخی هم نوشته‌اند که رسول خدا (ص) بشکرانه خدمات خدیجه آن را به فاطمه (س) بازمانده او بخشید. (۲۵)

البته در برخی از روایات شیعی آمده است که پیامبر، فاطمه (س) را خواست و فرمود خدای تعالی به من فرمان داده فدک را که ملک شخصی من است به تو بدهم و فاطمه (س) عرض کرد از شما و از خدای تعالی آن را پذیرفتم (۲۶) و البته اسناد دیگری هم در این رابطه وجود دارد. (۲۷)

پیامبر مالکیت آن را با خط علی (ع) نوشت، رسول خدا (ص)، علی (ع)، ام ایمن، و خادم رسول خدا (ص) بر آن شهادت دادند. (۲۸) پیامبر فرمود از آن تو و اعقاب تست و پاداشی برای مادرت خدیجه بحساب می‌آید. (۲۹) و برای محکم کاری این اصل مردم را جمع کرد و حکم قرآن و واگذاری فدک را به اطلاع آنها رساند. (۳۰) درآمد فدک:

در مورد درآمد فدک نقلهای مختلفی وجود دارد. راوندی آن را بالغ بر ۲۴ هزار دینار در سال نوشت (۳۱) سید بن طاووس آن را بالغ بر ۷۰ هزار دینار در سال، و برخی هم بیشتر و گاهی کمتر از آن نوشته‌اند و همانگونه که ملاحظه می‌شود رقم درشتی بحساب می‌آمد که اگر بنای مصرف برای یک خانواده باشد، زندگی شاهانه‌ای در سایه آن بوجود می‌آید.

اما علی (ع) و فاطمه (س) از این منبع استفاده شخصی نداشتند و هرگز از درآمد آن سیر نخواستند زیرا می‌دانستند در گوشه و کنار جامعه اسلامی آن گرسنگان بسیارند و ایتمی که با شکم گرسنه سر بر بستر بگذارند اندک نیستند. بدین سان تمام درآمد فدک صرف فقرا و مستمندان می‌شد و فاطمه (س) خود همانگونه که می‌دانید با چادری و جامه‌ای وصله‌دار زندگی می‌کرد، خوراکش نان خشک و بسترش پوست گوسفند بود و هم شنیدید که فرزندان او اغلب در گرسنگی بسر می‌بردند. تصرف فدک

پس از وفات رسول الله (ص) فدک را از فاطمه (س) گرفتند و کار گزارانش را از مزرعه بیرون کردند و این کار به وسوسه عمر صورت گرفت بدان ترس که نکند شیعیانش خلیفه را رها کنند و به طمع دنیا گرد او آیند و بر این اساس بود که ابوبکر مباشر فاطمه (س) را از فدک اخراج کرد. (۳۲)

فاطمه (س) به طرح دعوا پرداخت که فدک از آن من است. ابوبکر شاهد خواست، او علی، حسنین، اسماء ام سلمه و ام ایمن را که مورد تصدیق رسول الله (ص) بودند شاهد آورد و ابوبکر ناگزیر بود آن را بپذیرد. عمر شهادت آنها را رد کرد و گفت: علی همسر اوست، حسنین هم پسران او و به نفع خود گواهی دادند!! (۳۳) و اسماء هم به سود بنی هاشم رأی می‌دهد! (۳۴) ام سلمه هم فاطمه (س) را دوست می‌دارد و طرفدار اوست. (۳۵) ام ایمن هم زبانش می‌گیرد و نمی‌تواند درست حرف بزند!! (۳۶)

ابوبکر در برابر سخنان فاطمه (س) مجاب شده بود ولی اینکه فدک را تحویل ندارد بدان خاطر بود که اولاً عقل منفصل او یعنی عمر نمی‌گذاشت، ثانیاً ابوبکر ترس از این داشت که فاطمه (س) فردا حقوق دیگری را طلب کند، از جمله حق خلافت علی را، ثالثاً

تسلیم فاطمه (س) شدن نوعی اعتراف به اشتباه بود که ابوبکر آن را برای خود نمی‌پسندید. در کل او مالکیت فاطمه (س) را در فدک تکذیب نکرد ولی آن را تحویل فاطمه (س) هم نداد. (۳۷) موضع مقاومت فاطمه (س)

اینکه فاطمه (س) درباره فدک ایستادگی می‌کرد و با ابوبکر محاجه می‌نمود نه بخاطر رغبت مالی نسبت به فدک بود، بلکه می‌خواست حق به حق‌دار رسد، بدعتی در جامعه اسلامی پا نگیرد، و خلیفه مسلمین خلاف اسلام و قرآن رأی ندهد. فدک مزرعه‌ای بیش نبود و اگر دنیائی را برای فاطمه (س) جواهر می‌کردند او هم چنان نسبت به آن بی‌اعتنا بود. او دلبستگی به مال نداشت تا برای فدک دست و پائی زند، مگر او نبود که غذا و افطار خود را سه شب متوالی به نیازمندان داد؟ مگر او و همسر و فرزندان نبوده که مکرر در مکرر به ایثار پرداخته بودند؟ پس دیگر جای چه بحث و سخنی است؟ ابوبکر هم مدعی بود که می‌خواهد در آمد آن را در راه خدا برای فقیران مسلمان خرج کند - در آن صورت جای چه بحثی برای فاطمه (س) بود؟ پاسخ این است که اگر آنها قربة الی الله چنین می‌کردند و واقعاً حق را به حق‌دار می‌سپردند فاطمه (س) گله‌ای نمی‌کرد، ولی داستان فدک بعنوان یک حربه سیاسی بود و آنها می‌خواستند با استفاده از آن حربه علی را فلج کنند و او را خانه نشین سازند و فاطمه (س) برای این مسأله بود که فریاد می‌زد. روح قناعت فاطمه (س)

فاطمه (س) در مشی اقتصادی خود این شیوه را در پیش دارد که در تولید کوشاست و در مصرف شخصی حسابگر است و اندیشمند، سعی دارد. زیاده روی نکند و هرگز از حد متوسط جامعه قدمی فراتر نگذارد و البته زندگی در اغلب موارد پائین‌تر از حد متوسط بود.

آن همه در آمدی که از فدک نصیب او می‌شد حتی از آن برای خود یک دست لباس تهیه نکرد و یا از جواهرات و زیورهای دنیا چیزی برای خود تهیه ننمود. آن همه غنائمی را که علی به خانه می‌آورد در خانه بند نمی‌ماند و همه آنها در فرصتی اندک صرف مستمندان می‌شد.

فاطمه (س) حتی گاهی از محل کار و درآمد شخصی چیزی برای خود تهیه می‌کرد و یا علی برای او وسیله زینتی رامی خرید آنهم سریعاً در راه خدا صرف می‌شد. و شنیدید که پیامبر از سفر برگشت و به نزد فاطمه (س) رفت و دستبند و گوشواره‌ای در او و پرده‌ای بر در دید و پس از توقیف کوتاه برگشت و فاطمه (س) مسأله را دریافت، آنرا برای پدر در مسجد فرستاد که صرف فقیران کند. رسول خدا (ص) فرمود - پدرش فدای او باد - او آنچه را که باید بکند کرد.

- دنیا برای محمد و آل محمد نیست (۳۸) و یا دیدید که نو عروس بود و در راه رفتن بخانه شوهر در مسیر خود جامه نور را به فقیر داد و خود با جامه کهنه بخانه علی رفت. بخشش او

کسی که این همه در زندگی شخصی بر خود سختگیر است در راه خدا دستی گشاده دارد. مشی او مشی دوری از بخل، پذیرش و قبول ایثار است اگر چه خود بدان نیازمند باشند. (۳۹) او در زندگی شخصی با یک پیراهن و سرانداز قناعت می‌کند تا زندگی فقیران را سر و سامان دهد، با شکم گرسنه می‌خواهد تا در سفره یتیمان نانی باشد.

میزان بخشش او گاهی رقم‌های درشتی را تشکیل می‌داد. از جمله گردنبد خود را در عروسی که هدیه دختر حمزه سیدالشهداء به او بود به پیری بخشید که درخواست غذا و لباس و خرج سفر از پیامبر کرده و رسول خدا (ص) او را به سوی فاطمه (س) اعزام داشته بود. و یا در مواردی تنها سراندازی خود را به مستمندی داده و خود در خانه می‌نشست. گاهی دستبند خود را هدیه می‌کرد، زمانی گشواره‌اش را، گاهی هدیه‌های گرانبه‌ای را که برای او می‌آوردند و رقم‌های نقدی بخشش او را برخی حیرت آور

ذکر کرده‌اند. تا چهل هزار دینار (۴۰) که البته با توجه به فقر عمومی در جامعه بعید می‌نماید فاطمه (س) چنین رقمی را تنها به یک فرد اختصاص دهد).

فصل ۱۶: ترجیحات فاطمه (س)

مقدمه

مطالعه در حیات فاطمه (س) و خاندانش نکته‌هایی را به آدمی می‌آموزد که با استفاده از آنها می‌توان زندگی را روح و معنی بخشید. این مسأله بدان خاطر است آنچه را که فاطمه (س) می‌اندیشید دیگران یا نمی‌اندیشیدند و یا کم‌تر بدان عنایت داشتند. او نیک می‌دانست که سروری و سالاری دو جهان در سایه چه کار و تلاشی پدید می‌آید.

او در بین مسائل گوناگونی که در سر راه او قرار داشتند ترجیحاتی را در نظر می‌گرفت و براساس آن به پیش می‌رفت و بدین خاطر توانست رشد و کمالی را بدست آورد که دیگران در اکتساب آن وامانده بودند و اصولاً در کمال‌طلبی، توان و استعداد زن زیاد است ولی توان موفقیت در آن کمتر است و این بعثت و ابستگی‌های بسیار، احیاناً حسادتها، و دل‌بستگی‌های شدید مادی است. در روایتی آمده است:

کمل من الرجال كثيراً و لم یکمل من النساء الا مریم ابنة عمران، و آسیه بنت مزاحم و امرة فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمة بنت محمدا (ص): (۴۱)

مردان زیادی به درجه کمال رسیدند ولی از زنان جز چهار تن به مرحله کمال واقعی دست نیافتند و آنها عبارتند از مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم همسر فرعون، و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (ص). رمز و راز کمال

در رمز و راز کمال او موارد بسیاری را می‌توان ذکر کرد که اساس همه آنها ترجیح دادن خدا بر دیگر افراد و امور است. فاطمه (س) بنده خالص خداست و هیچ کار و تلاشی را بدون رضای او انجام نمی‌دهد. هیچ چیز در نزد فاطمه (س) عزیزتر از رضای خداوند نیست.

او انسان است و به سائقه انسانیت ذوق‌ها و تمایلاتی دارد ولی در اعمال این ذوق و خواسته در پی آن است دریابد آیا خدای را هم بدان رضایت است یا نه؟ اصل را بر این قرار می‌دهد که خواست و مشیت خود را با خواست خداوندی تطابق دهد و مصداق آیه و ما تشاؤون الا ان یشاء الله (۴۲) باشد.

چه بسیار بودند شرایط و امکاناتی که در زندگی فاطمه (س) پدید می‌آمدند و دل به واقع هوس آن را داشت ولی آن هوس را فرو خوابانده و به دنبال مسیر دیگری رفت. این خطاست که فکر کنیم غذای چرب و شیرین به کام فاطمه (س) تلخ می‌آمد و یا او از لباس خوب نفرت داشته است. نه، مسأله چنین نبوده است - زیرا که او انسان است و طبیعت و مذاق انسانی دارد. ولی او در سایه خودسازی و مدیریت خود به درجه‌ای رسید که می‌توانست از آنها برای وصول به اخلاق بالاتر بگذارد. دامنه ترجیحات او

ذکر همه آنچه را که در این مقاله قابل ذکرند از عهده ما خارج است بویژه که ما در این مجموعه اصل را بر رعایت اختصار قرار داده‌ایم تنها به عنوان فهرست مباحث عرضه می‌داریم که ترجیحات او در زندگی عبارت بودند از:

- ترجیح رضای خداوند بر رضای خود و دیگران
- ترجیح آخرت بر دنیا ضمن توجه به دنیا و مواهب آن

- ترجیح معنویت بر مادیت ضمن توجه به ماده
- ترجیح گرسنگی بر سیری برای باز بودن در حاجت
- ترجیح سادگی بر تجمل ضمن پذیرش محدود آن
- ترجیح کار و تلاش مستمر بر بیکاری و تن آسائی،
- ترجیح سخنگوئی به حق در برابر سکوت
- ترجیح مبارزه بر سکوت در برابر بیداری‌ها
- ترجیح پدر و همسر و فرزندان بر خود در حیات خانوادگی
- ترجیح جامعه بر فرد، و دیگران بر خود .
- ترجیح شب زنده‌داری بر خواب و غفلت
- ترجیح سختگیری بر خود در دنیا برای رعایت آخرت.

- و نمونه این ترجیحات در زندگی فاطمه (س) بسیار بودند. او در این زمینه چنان کار و اقدام داشت که گوئی حتی خویشتن خود را فراموش کرده و مصداق فنای فی الله شده است. و حاصل چنین ترجیحاتی است که فاطمه (س) را زنی اسوه و نمونه می‌سازد. ترجیحات در رابطه با مذهب

در آنچه که به جنبه‌های صرفاً مذهبی مربوط می‌شود فاطمه (س) را می‌یابیم که در آن کمال رشد خود را نشان می‌دهد. او مؤمن به مذهب است، عاشق پروردگار خویش است و در این راه همه چیز را فدا کرده است جانش را، مالش را، عزت و آبرویش را، همتش را، پیکر و پهلویش را، بازویش را، قوت پایش را، فرزندان را و... مصداق این آیه قرآن شد: قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله. (۴۳)

برای او رنج‌ها و دشواری‌های بسیار در مسیر زندگی پدید آمدند که هر کدام در حدی بودند که آدمی را ذوب می‌کنند. از رنج ناداری، و فقر و گرسنگی فرزندان، و درگیری با افراد ناباب و سرزنش‌ها و جهل‌ها و نادیده گرفتن‌ها و... اما همه آنها قابل تحمل بودند، جز مصیبت دین .

او مذهب را بر همه امور ترجیح می‌دهد، به همین نظر در دعا‌های او این جمله مهم را می‌یابیم که اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی (۴۴) خداوند! مصیبت مرا در دینم قرار مده اصل بر این است آدمی سالم بماند و اگر خود در مسیر آن دچار دشواری شد مشکلی در سر راه نخواهد بود . ترجیح تسبیح بر خادم

فاطمه (س) زنی جوان بود و در انجام وظایف زندگی و سرپرستی فرزندان و اداره کانون، مشقات بسیاری را متحمل می‌شد. روزی علی بر او وارد شد و دید فاطمه (س) خیلی دچار رنج و زحمت شده، از یک سو سرگرم آسیاب کردن و تهیه آرد است و از سوی دیگر سرگرم رسیدگی به فرزندان و شاید شیردادن یکی از آنها...

گفت: فاطمه! خود را به زحمت انداختی، و دلم را بدرد آوردی. خداوند خدمتکاران بسیاری را نصیب پدرت کرد. چرا از او خادمی طلب نکنی؟ با علی (ع) بنزد پیامبر رفتند. علی (ع) از زحمات فاطمه (س) سخن گفت، و درخواست خادم کرد. رسول خدا (ص) خطاب به فاطمه (س) فرمود می‌خواهی ترا به چیزی دلالت کنم که از خادم بهتر باشد؟ فاطمه (س) گفت آری، رسول خدا (ص) تسبیحات پس از نماز به او آموخت. (۴۵)

در اهمیت تسبیحات روایات بسیاری آمده که از جمله آن این روایت از امام باقر (ع) است: ما عبد الله بشیء افضل من تسبیح فاطمه

کل یوم دبر کل صلوة - ولو كان شیئی افضل منه لنحله رسول الله (ص) فاطمه (س) (۴۶) هیچ چیزی بمانند تسبیحات فاطمه (س) که در هر روز پس از هر نماز انجام می‌شد خدای عبادت نشده است و اگر چیزی از آن برتر وجود می‌داشت رسول خدا (ص) آن را به فاطمه (س) اهداء می‌کرد.

آن تسبیحات شامل ۳۴ تکبیر (الله اکبر) ۳۳ تحمید (الحمد لله) و ۳۳ تسبیح (سبحان الله) است. فاطمه (س) از دریافت این پیام خدای را سپاس گفت و فرمود: رضیت عن الله و عن رسوله... (۴۷) از خدای و از رسول خدای راضی شدم. در جنبه خانوادگی

فاطمه (س) در زندگی خود همه گاه پدر را بر خود ترجیح می‌داد. ما در بحثهای گذشته، از جمله در بحث فاطمه (س) و پدر (۴۸) اشارات بسیاری در این زمینه داشتیم و متذکر شدیم که او چگونه خود را سپری بلای پدر قرار می‌داد. اسناد ما حکایت دارند که او گاهی حایل بین خود و سنگ دشمن قرار می‌گرفت، حاضر بود که سنگ بر بدن او وارد شود ولی بر پدر وارد نشود. رسول خدا (ص) بر او وارد شد و از او غذائی خواست. فاطمه (س) عرض کرد خانه از آذوقه خالی است و خود و فرزندان گرسنه‌اند. پیامبر بر گشت، و لحظاتی بعد زنی دو نان و کمی گوشت بعنوان هدیه آورد. فاطمه (س) در عین گرسنگی خود و فرزندان کل آن را برای پدر فرستاد.

او هم چنین علی را بر خود و فرزندان مقدم می‌داشت. بسیاری از اسناد نشان می‌دهند که او گاهی در تنگناها و ناداریها، غذای خود را برای علی ذخیره می‌کرد. (۴۹) علی بر او وارد شد و اظهار گرسنگی کرد. فاطمه (س) اظهار داشت غذائی ندارد و این برای مدت دو روز است. و در این دو روز مختصر غذا همان بود که در اختیار او گذاشته بود. (۵۰) دل علی به درد آمد که چرا از این امر بی‌خبر بوده است.

در آن روز که ماجرای سقیفه پدید آمد و فاطمه (س) را کتک زدند شک نیست که در اثر آن ضربه‌ها احساس درد می‌کرد، و شنیدید که به غشوه افتاد و فرزند خود را سقط کرد. ولی باور من این است که او بیش از اینکه از این ضربه‌ها برای خود ناراحت باشد برای علی ناراحت است که او از تماشای این صحنه چقدر ناراحت است - زیرا به حساسیت روح علی کاملاً آگاه است. در جنبه اخلاقی

ترجیحات فاطمه (س) در این جنبه بسیارند. چه فراوانند حالات و روحیاتی که جزو ملکه فاطمه‌اند و او در هیچ شرایطی آن را از دست نمی‌دهد. مثلاً در صدق و راستی کار او به جایی می‌رسد که عایشه همسر پیامبر درباره او می‌گوید: پس از پیامبر کسی را از فاطمه (س) راستگوتر ندیدم (۵۱) و او صداقت را بر کذب ترجیح می‌داند.

- او اهل جرأت و رشادت بود و هرگز جنبی را در خود راه نداد از واقعه‌ای هر چند زحمت آفرین وحشتی بخود راه نداد آن روز که خصم بر در خانه‌اش هجوم آورد، او دست از هدف برداشت، آن روز که در مسجد دستگاه حکومت آن همه ارباب و تهدید را روا داشت فاطمه (س) هرگز دم فرو نکشید و حق سخن را ادا کرد.

در دعای فاطمه (س) می‌بینیم که این مناجات را دارد که خداوند عجب و ریا، کید و تجاوز، حسد و ضعف، شک و وهن، درد و مرض، خواری و ذلت، مکر و خدعه، گرفتاری و فساد را از من دور ساز، و آنها را از چشم و گوش و جمیع اعضا بر کن زمام امور را بدست گیر و بهر سوئی که مورد محبت و رضای تست ببر. (۵۲)

او هم چنین زهد را بر دلبستگی به دنیا ترجیح می‌داد و در طهارت روحی کارش به جایی رسید که چیزی نمی‌خواست، جز آنچه خدا بخواهد و دوست نمی‌داشت جز آنچه را که خدای دوست بدارد. اخلاقش اسلامی و منبعث از قرآن و دستورات اسلام بود. در حیات اقتصادی

در حیات اقتصادی فاطمه (س) هم ترجیحات فوق‌العاده‌ای بچشم می‌خورند. اصولاً مال و منال، دارائی و ثروت در پیش چشم فاطمه (س) آنقدر عزیز نیستند تا او به خاطر آنها از معنویت و طهارت چشم‌پوشد. آنجا که مادیات نتوانند وسیله وصول به معنویات باشند در برابر دیدگان فاطمه (س) بی‌بهایند.

به همین نظر است که فاطمه (س) جامه کهنه را خود بر تن می‌پوشد و در شب عروسی پیراهن نو را به فقیری مستمند می‌دهد و خود جامه وصله‌دار می‌پوشد و جامه حریر را برای دیگران در نظر می‌گیرد. بررسیهای تاریخی در مورد حیات اقتصادی نشان دادند او چگونه گرسنگی در راه رضای خداوند را بر سیری و شکمپارگی ترجیح داد و چگونه فقر را بر مالداري ترجیح داد و چگونه شرافت اقتصادی و تقوای مالی را بر بیحسابی و بی بند و باری، و لباس کهنه را بر نو (۵۳). کدام عروس است که در شب عروسی چنین کند؟ آیا واقعاً فاطمه (س) از جامه نو بدش می‌آمد؟ - آیا در این عطا جز این می‌خواست که انفاقش مصداق آیه لیس البر حتی تنفقوا مما تحبون (۵۴) باشد؟ آیا عطای دستبند و گردن بند و پرده برای پیغمبر که در روایات آمده (۵۵) و درخواست آن که برای فقیران صرف کند برای این بود که دستبند بر دست او سنگینی می‌کرد؟

می‌دانید که او هم از داشتن زیور بد حال نمی‌شد، بویژه که نوجوان بود و همسر او هم جوان - می‌توانست برای خود لذتی و جمالی فراتر فراهم آورد و در سبک زنان اشراف باشد. اما او ترجیح داد که سید نساء العالمین باشد. - می‌توانست برای خود منصبی در جامعه فراهم آورد اما منصب آسمانی را بر آن ترجیح داد.

او چون همسرش علی بود. زهد را بر دنیا پرستی رجحان داد، قناعت را بر اسراف در مصرف ترجیح داد، ایثار را بر بخود رسیدن، خدا بینی را بر خود - بینی، سیری مستمندان را بر سیری خود مرجح دانست و در کل در برابر زخارف دنیا قامت بر افراشت و به دیگران درس داد چگونه باید با فضیلت شد. ترجیحات او در رابطه با جامعه

حیات اجتماعی فاطمه (س) نیز از این بابت درآموز است. با آن همه عشق و علاقه‌ای که به عبادت و بندگی خدا دارد زندگی اجتماعی را بر رهبانیت ترجیح می‌دهد. می‌خواهد در جامعه باشد، از درد افراد جامعه سر در آورد، به امور مسلمین اهتمام ورزد. اما در عین حضور اجتماعی سعی دارد او مردی رانیند و مردی هم او را نبیند و می‌داند که این خود یک تضاد است. پیامبر در منبر این مسأله را طرح کرد که بگوئید چه چیزی برای زنان از همه چیز بهتر است (اخبرونی ای شی خیر للنساء) و مردم ندانستند و فاطمه (س) فرمود می‌دانم (ولکنی اعرفه) برای زنان این بهتر است که مردم را نبیند و مردم هم او را نبینند (خیر للنساء ان لا یرین الرجال ولا یراهن الرجال) (۵۶).

در حیات اجتماعی، او وجود ضوابط را برای روابط انسانی بر بی‌بند و باری و آزادی بی قید و شرط ترجیح می‌دهد، اخلاق نشأت گرفته از مذهب را بر خوی طبیعی مرجح می‌داند، اهتمام به امور مسلمین را بر بیغمی ترجیح می‌دهد، داوری و قضاوت در راه خدا بر سهل‌گیری و بی تعادلی ترجیح می‌دهد، حق‌طلبی را بر نادیده گرفتن، تحرک را بر در جازدن، وحدت را بر تفرقه، مبارزه در برابر باطل را بر سکوت و خاموشی مرجح می‌داند. ریشه این ترجیحات

همانگونه که از تاریخ حیات فاطمه (س) آگاهید ریشه و اساس این ترجیحات جهان بینی فاطمه (س) است. این جهان بینی که از قرآن و تعالیم اسلامی نشأت می‌گیرد و القاء شده از سوی پیامبر و مرکز وحی است تلقی‌هایی خاص برای فاطمه (س) می‌آورد که حاصل آن چنان ترجیحاتی می‌شود. نوع تلقی‌های او .

۱- تلقی از دنیا: بعنوان سرای عاریت و امانت، صحنه کدح و تلاش، عرصه عمل، میدان کشت، صحنه مبارزه، محیط آزمایش،

مدرسه یا دارالتکمیل، و در کل وسیله و معبری برای ورود به جهان باقی.

۲- تلقی از مال: بعنوان یک فتنه و وسیله آزمایش، ابزاری برای گذران زندگی، وسیله‌ای برای کسب آبروی اخروی، کمک به مردم، رفع دردمندی‌های رفع مشکلات و حاجات و ابزاری برای خدمت به انسانیت و کسب رشد.

۳- تلقی از خوشبختی: وسیله‌ای برای اقناع درون، رضای خاطر، وجدان آرام، در سایه حذف جلب رضای معبود، دوری از عوامل اسارت آور چون لوکس و تجمل، سازندگی خود برای شنای در میان امواج...

۴- تلقی از انسان: بعنوان یک دعوت شده در دنیا، موجودی متعهد، مسوؤل، مکلف، دارای عقل و بصیرت و ادارک و زندگی برای نشان دادن ماهیت خود، رشد و تکامل خویش، عرضه راه بندگی

۵- تلقی از آفریدگار: بعنوان خالق و آمر، عزت بخش و ذلت ده، مالک مقتدر، شاهد و ناظر، محیط برکون، حسابرس و حسابگر، کیفر و پاداش ده، صندوقداری امین، عفو کننده در عین قدرت، عزیز ذوالتتقام...

۶- تلقی از مرگ: بعنوان یک پل، یک وسیله انتقال، یک امر ناگزیر، عامل سرور مؤمن، و نارحتی منافق.

۷- تلقی از آخرت: بعنوان دار قرار، دار حساب، دار کیفر و پاداش، سرای جاودانی که در آن همه کشته‌های دنیوی از نیک و بد باید درو شوند و در پیشگاه عدل خدا پس از حسابرسی بهشتی‌اند و یا دوزخی.

۱- آیه ۱۵۵ مؤمنون.

۲- آیه ۱۶ سوره انبیاء.

۳- آیه ۶ سوره انشقاق.

۴- دلائل الامامه ص ۱۱.

۵- وسایل ۱۴ ص ۱۲۳.

۶- ص ۶۸ الزهراء.

۷- حدیث نبوی.

۸- همان.

۹- ص ۶۴۲ وسایل الشیعه ج ۱۷.

۱۰- ص ۸۳ الزهراء.

۱۱- نهج البلاغه.

۱۲- آیه ۹۲ سوره آل عمران.

۱۳- فاطمه الزهراء (س).

۱۴- ص ۴۹ ذخائر العقبی.

۱۵- ص ۴۵۴ تهذیب ج ۵.

۱۶- فاطمه الزهرا (س) بخش دعا.

۱۷- همان منبع.

۱۸- همان منبع.

۱۹- دعاهای فاطمه (س).

- ۲۰- مناجاتهای او .
- ۲۱- السیره النبویه
- ۲۲- پیشوای اسلام.
- ۲۳- آیه ۲۶ سوره اسراء.
- ۲۴- تفسیر عیاشی ج ۳ ص ۲۸۷.
- ۲۵- تفسیر درالمنثور ج ۴ ص ۱۷۷.
- ۲۶- تفسیر مجمع البیان.
- ۲۷- شواهد التنزیل ج ۱ ص ۴۴۳.
- ۲۸- خرائج راوندی ص ۹.
- ۲۹- درالمنثور ج ۴ ص ۱۷۷.
- ۳۰- ص ۹۷ مناقب شهر آشوب ج ۱.
- ۳۱- خرائج ص ۹.
- ۳۲- ص ۵۸ - احتجاج طبرسی.
- ۳۳- سلیم بن قیس.
- ۳۴- کشکول عاملی .
- ۳۵- اللمعه البیضاء ص ۳۸.
- ۳۶- سلیم بن قیس .
- ۳۷- ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۶.
- ۳۸- ص ۲۰ بحار ج ۴۳.
- ۳۹- آیه ۹ سوره حشر.
- ۴۰- حلیه الاولیاء ابونعیم ج ۱ ص ۶۸.
- ۴۱- ص ۵۱ نورالابصار.
- ۴۲- آیه آخر سوره تکویر.
- ۴۳- آیه ۱۶۲ سوره انعام.
- ۴۴- فاطمه الزهراء بخش دعا.
- ۴۵- علل الشرایع ص ۱۲۸.
- ۴۶- ص ۳۰۲ الزهراء.
- ۴۷- مسند احمد ج ۳ ص ۳۹.
- ۴۸- فصل ششم.
- ۴۹- ص ۴۵ ذخائر العقبی.
- ۵۰- ص ۱۴۱ کشف الغمه.
- ۵۱- ص ۳۱۶ الغدیر.
- ۵۲- فاطمه الزهراء - بخش دعاها.

۵۳- استاد ابو توفیق ص ۱۳۴.

۵۴- آیه ۸۶ - آل عمران.

۵۵- ص ۴۳۶ شرف النبی (س).

۵۶- وافی، ملا محسن فیض.

بخش ۶: حیات اجتماعی فاطمه (س)

حیات اجتماعی فاطمه (س)

در این قسمت می‌خواهیم از حیات اجتماعی فاطمه (س) و از حضورش در جامعه و شرایط حضور و تلاش‌های اجتماعی او بحث کنیم. فصل اول آن را اختصاص داده‌ایم به مسأله پوشش و عفاف فاطمه (س) تا نخست اعلام بداریم که در نظام حیات اسلامی پوشش و عفاف برای حضور در عرصه اجتماعی یک اصل است و شیوه‌ای که غرب در این رابطه دارد و یا حجاب را مانع خدمت اجتماعی معرفی می‌کند دعوی بی‌موردی است. در آن از رمز و راز حجاب و اندیشه فاطمه (س) در این مورد و دامنه و مرز آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در عین حال متذکر می‌شویم که زینت و تجمل برای زن لازم است ولی تنها برای همسرش نه برای هر عابری در راه.

فصل دوم آن در مورد حضور اجتماعی فاطمه (س) و ارتباط با جامعه است. در آن از احساس تعهد و مسؤولیت فاطمه (س) در قبال جامعه، اهتمام به امور مسلمین، رفع دردمندیها و نیازمندیها، نجات مردم از محرومیت‌ها و استضعاف‌ها، بخشش‌ها و دستگیری‌های او از مردم و دوستداری و دعای او برای مردم سخن خواهیم گفت.

فصل سوم آن در مورد تعصب شکنی‌ها است و در آن از این سخن خواهیم داشت که به برکت وجود فاطمه (س) بسیاری از تعصب‌های جاهلیت شکسته شده‌اند خواه توسط پیامبر بوسیله او، و خواه توسط خود فاطمه (س)، نمونه آنها تعصب‌ها در امر ازدواج، در مقام زن بودن، در حضور اجتماع، در اخلاق حق، در حرکت و مبارزه و ایراد خطبه در شکستن تعصب‌های زمانه... و بالاخره فصل آخر آن در مورد هدایت و رهبری زنان است و در آن از این نکته پرده بر می‌داریم که خانه فاطمه (س) مرکزی بود برای آموزش و هدایت زنان در جنبه‌های مختلف حیات که فاطمه (س) بعنوان نخستین معلم زنان بحساب می‌آمد و مسؤولیت‌های سنگینی را از این بابت بر دوش می‌کشید دست پرورده‌های بسیار داشت که مهمترین آنها اسماء و فضا بودند که هر کدام با درس آموزی از فاطمه (س) در دنیای اسلام درخشیدند.

فصل ۱۷: پوشش و عفاف فاطمه (س)

مقدمه

این بحث را با رعایت اختصار برگزار می‌کنیم بدان خاطر که بحث درباره پوشش و عفاف فاطمه (س) که اسطوره عفت و تقواست بسیار بیمورد به نظر می‌رسد. مگر ممکن است که در این زمینه غفلت و جهلی باشد که برای بیان و اثبات آن تلاشی لازم باشد؟ آیات متعدد قرآن در خانه پدر فاطمه (س) نازل شده و امر به حجابش کرده - مگر ممکن است در این مورد غفلتی پدید آید - آنهم برای زنی که ملکه اسلام والگوی مجسم یک بانوی اسلامی است؟ اینکه در عین حال راجع به آن سخنی به میان می‌آید بدان

خاطر است که:

اولاً- سری مباحث مربوط به مکتب فاطمه (س) کامل باشد و ثانیاً مرز پوشش و عفاف و حد روابط آزاد مرد و زن از طریق آن تا حدودی روشن گردد و ثالثاً زن مسلمان بداند بانوی او که فاطمه (س) است چگونه زندگی می‌کرد و چگونه عمل می‌کرد و این درسی باشد برای آنها. رمز حجاب و پوشش

بر طبق آیات قرآن و روایات سخن ازستر و پوشش زن است و براساس آنچه که در سنت است اصل بر این است زن بگونه‌ای مشی و حرکت داشته باشد که در عرصه اجتماعی جز به ضرورت هنوز چشمگیر نداشته باشد و از پوششی برخوردار باشد که حجم بدن و زیبایی او پیدا نشود و این همان مسأله‌ای است که در جامعه تحت عنوان، حجاب مطرح است.

حجاب برای زنان بر خلاف تصور عده‌ای عامل مصونیت زن از نگاه‌های ناروا و پیشگیری از تبدیل شخصیت و ارزش وجودی او به کالای قابل مبادله است، ممکن است آن را از دیدی محدودیت بحساب آورند ولی این محدودیت برای حفظ مصالح عالیه‌تری است که در سایه آن شرافت و شخصیت زن محفوظ می‌ماند.

ساختمان وجودی مرد و زن بویژه در بعد طلب و تسلیم، و در جنبه پذیرش و رد، و یا در تصرف و انعطاف بگونه‌ای است که این ستر و پوشش مصلحاً باید توسط زنان اعمال گردد و شوق طلب و دعوت مرد را به همراه داشته باشد. در غیر این صورت حیات عاطفی و اجتماعی، و به دنبال آن حیات اقتصادی و شخصیتی زن در معرض خطر است و این مسأله‌ای است که باید در مجلد دیگری مورد بررسی قرار گیرد. فی الجمله این نکته کفایت کننده را باید در نظر داشت که صدور حکم حجاب از سوی پروردگار بدان خاطر نیست که خدای خواسته باشد محدودیتی را برای زن و آزادی و بی بند و باری را برای مرد پدید آورد و یا بی جهت موجب مزیتی و فضیلتی از فردی برای دیگران شود. اعتماد به امر و نهی حکیمانه خدا ریشه بسیاری از افکار و اندیشه‌های انحرافی را در این زمینه می‌زداید. الگوی عفاف فاطمه (س)

در مسأله پوشش و روابط مرد و زن در اسلام کیست که از نظر الگوئی برتر از فاطمه (س) باشد؟ آنچه که او عمل کرد و موضع گرفت حجتی است برای همه زنان در جامعه اسلامی، باید سعی بر این باشد از فاطمه (س) عقب نمانند و هم در مواردی از او جلو نزنند. فاطمه (س) یک میزان و محک است، یک معیار و وسیله سنجش است.

اگر در گوشه و کنار جامعه انحرافی بچشم می‌خورد و اگر خدای نخواسته در جاهائی در کوچه و خیابانی از جامعه اسلامی زنان و دختران بی‌بند و باری حضور دارند بدان خاطر است که یا دین را نمی‌فهمند و یا اطلاعات دینی درست به گوشش‌شان نخورده است و البته جمع کسانی که این چنین اند و جداً از حیات الگوئی فاطمه (س) بیخبرند اندک نیست.

این نکته مهمی است که باید پیام فاطمه (س) را به گوش‌ها رساند، افراد از منابع مطمئنی باید خبر بدست آورند که او چگونه می‌زیسته و چه راه و روشی را در ارتباط با مردم اتخاذ می‌کرده است. یا حضور اجتماعیش چگونه بود و به چه صورتی با دیگران آمد و شد و سخن داشته است. طرز فکر فاطمه (س)

برای اینکه طرز فکر فاطمه (س) در رابطه‌اش با مردان روشن گردد به سخن زیر توجه شود که راویان آن متعدد و از جمله انس بن مالک از امیرالمؤمنین و دیگران است که قبلاً از آن سخن گفتیم و اینک هم مکرر می‌کنیم. علی (ع) فرمود نزد پیامبر بودیم و او در منبر بود. پرسید:

- اخبارونی ای شیء خیر للنساء؟ به من خبر دهید و بگوئید چه چیز برای زن از همه چیز بهتر است؟ هر کس سخنی گفت و به

نتیجه‌ای منجر نشد. مردم در مانده و متفرق شدند. من به نزد فاطمه (س) آمدم و سؤال پیامبر را تکرار کردم. فاطمه (س) فرمود: خیر للنساء ان لا یرین الرجال ولا یراهن الرجال - بهترین چیز برای زن این است که آنها مردی را نبینند و مردی هم آنها را نبیند. (۱) خبر را به پیامبر بردیم تحسین و تأکید کرد و فاطمه (س) را در کنار گرفت و فرمود ذریه بعضها من بعض (۲).

و یا در شب ازدواج فاطمه (س) به هنگامی که او به خانه شوهر رفت از پدرش پرسید تکلیف و وظیفه من و علی در این خانه چیست؟ و پیامبر کارهای داخل خانه را به فاطمه (س) سپرد و کارهای بیرون را به علی (ع). فاطمه (س) پس از تقسیم کار گفت جز خدا کسی نمی‌داند که چقدر خوشحال شدم که رسول خدا (ص) مرا از مواجهه با مردان معاف نمود. (۳) در دیدار مردم

او ضوابط پوشش را در رابطه با نامحرم کاملاً رعایت می‌کرد و سعی داشت از غیر محارم کناره‌گیری داشته باشد (۴) و داستان ذیل این سخن را نشان می‌دهد. روزی پیامبر به عمران بن حصین فرمود با من بدیدن فاطمه (س) نمی‌آئی! عمران گفت چرا یا رسول الله (ص)، مایل به دیدار او هستم و با هم به سراغ فاطمه (س) رفتیم.

در زدییم و پیامبر از فاطمه (س) رخصت خواست و فاطمه (س) اجازه ورود داد. رسول خدا (س) فرمود کسی همراه من است آیا با او داخل شوم؟ فاطمه (س) گفت جز پارچه‌ای پشمین وسیله‌ای برای پوشش و ستر خود ندارم.

رسول خدا (ص) دستور پوشش داد که چنین و چنان خود را بپوشان تا وارد شویم فاطمه (س) عرض کرد چیزی که سرم را بپوشاند ندارم - پیامبر پارچه‌ای کهنه به همراه داشت که با این پارچه سرت را بپوشان، و فاطمه (س) خود را پوشاند و آنان وارد شدند. (۵) دامنه ستر و عفاف

دامنه عفاف او بمیزانی است که حتی از فردی کور و نابینا حجاب می‌کند، ابن مکتوم به همراه پیامبر بر فاطمه (س) وارد شد. فاطمه (س) خود را مستور کرد و کنار آنان آمد. دخترم او کور است و ترا نمی‌بیند چرا حجاب کردی؟ عرض کرد: او مرا نمی‌بیند ولی من او را می‌بینم اگر در پرده نباشم او بوی مرا استشمام می‌کند (کنایه از اینکه آن هم روا نیست) پیامبر فرمود گواهی می‌دهم که تو پاره تن منی اشهد انک بضعة منی (۶). همانگونه که می‌بینید فاطمه (س) از جهت عفاف در کمال اوج است و زن مسلمان اگر بانویی چون فاطمه (س) دارد باید از او تبعیت کند نه دیگران.

آری، اینکه حدی کمتر از آن را مراجع تقلید و فقها اجازه دادند، بدان خاطر است که عسر و حرجی در میان نباشد و کسی به خاطر احساس در بند بودن، خویشتن را گرفتار نبیند و گرنه برای آنکس که خواستار حفظ عفت است و می‌خواهد همگام فاطمه (س) باشد چاره ندارد جز آنکه اینچنین ببندیشد و عمل کند. در صورت جنازه فاطمه (س)

فاطمه (س) در امر ستر و عفاف حتی برای پس از مرگ خود در اندیشه بود. به اسماء که محرم رازش بود فرمود: خوش ندارم بر جسد زن پس از مرگ جامه‌ای افکنند و حجم بدن را ورای جامه نمایان باشد در این باره چه می‌اندیشی؟ اسماء گفت در حبشه چیزی در مورد تابوت دیدم که اینک صورت آن را بر تو نشان می‌دهم.

چند شاخه‌تر گرفت و آنها را خم کرد و به صورت عماری در آورد و متذکر شد که جسد مرده را در دورن آن قرار می‌دهند و حجم بدن نمایان نمی‌شود. فاطمه (س) آن را دید و پسندید و فرمود چیز خوبی است نقش زن و مرد در آن از هم متمایز نیست. و چون وفات یافتم تو مرا بشوی و نگذار کسی بر کنار جنازه‌ام بیاید و مرا در این گونه از تابوت گذارده (۷) و در دنباله آن در برخی از روایات آمده است که فاطمه (س) فرمود ستر تنی سترک الله، مرا پوشانده‌ای خداوند تو را بپوشاند (و می‌گویند تابوت محمل گونه از آن زمان پدید آمد). در زینت‌ها

توصیه و دستور اسلامی این است که زن خود را زینت کند ولی برای شوهر، متجمل باشد ولی در خانواده و برای همسر، و اسلام آن را یک وظیفه برای زن می‌داند و لذات پدید آمده از آن را لذاتی مشروع و حلال. در آنچه که مربوط به بیرون است اسلام اصرار دارد که زن متجمل نباشد، خود را به بوئی خوش نیاراید لباس شهرت نپوشد، در وسط خیابان راه نرود، از کفش و پای او صدائی برنخیزد و... و فاطمه (س) این چنین بود و در تمام مدت عمر چنان عمل می‌کرد.

روایات ما سخن از این دارند که فاطمه (س) خود را برای همسر خویش آراست و حتی در یکی از جنگهای صدر اسلام که علی بسلامت از جنگ باز می‌گشت فاطمه (س) خود را آرایش کرد و به استقبال علی رفت، و این لذت حلالی است که اسلام بر آن صحه گذارده و بانوی اسلام بدان عامل است و ما قبلاً در این مورد سخن گفته‌ایم.

در عین حال این سخن پیامبر (ص) هم برای بیرون محیط خانه مطرح است که فرموده بود:

- یا فاطمه مامن امراة تزینت حسنه ای فاطمه (س) زنی نیست که خود را بیاراید،

- و خرجت من بیتها باحسن ملبوس از خانه خود با زیباترین پوشش خارج شود،

- حتی ينظر اليها الناس و در پی آن در دید و منظر مردم قرار گیرد،

- الا لعنهما ملائكة السموات السبع و الارضين جز آنکه فرشتگان آسمان هفت گانه و زمین‌ها بر او لعنت فرستند.

و كانت في غضب الله حتى تموت: او هم چنان در خشم و غضب خداست تا بمیرد،

و يمور بها الى النار و فرمان می‌دهد او را در دوزخ اندازند. در عین حال

در عین چنان پوشش و عفاف، زن می‌تواند به ضرورت نیاز جامعه و خودش حضور اجتماعی داشته باشد، از حق خود و خانواده، و از حق شرافت جامعه و اسلام دفاع کند. پوشش و ستر مانع حق گوئی و حق طلبی، و حتی مانع کار و تلاش نیست، فاطمه (س) در عین چنان پوشش و ستر و در عین خانه‌داری و فرزندداری:

معین و همکار همسر است، دارای حضور اجتماعی به موقع است، در مسیر هدایت زنان و بانوان است، خط سیاسی روشنی را تعقیب می‌کند، حق طلب است، مبارز است و در برابر ناروایی‌ها و نامرادی‌ها با تمام وجود می‌ایستد و حتی خلیفه زمان را به محاکمه می‌کشاند.

تاریخ فریقین پر است از اینگونه تلاش‌ها و اقدامات و این از یکسو پاسخی است به آنها که حجاب را عامل محدودیت و قید و بند برای کار و تلاش اجتماعی معرفی می‌کند و از سوی دیگر درسی است برای همه آنها که می‌خواهند در صراط مستقیم و وادی حق در سیر و سعی باشند.

فصل ۱۸: حضور اجتماعی و مردم

مقدمه

فاطمه (س) از زنانی است که در جامعه زندگی می‌کند. او از میان مردم برخاسته و با مردم است. سعی دارد با راه و روشی خاص که مورد تأیید اسلام است و با اندیشه‌ای نشأت گرفته از آن زندگی کند. و نیز او از افراد نادری است که حاضر شده است برای مردم درد و رنجی را متحمل گردد و دشواری‌های آن را بر جان بخرد.

او زنی عابده و مقدسه است ولی نه چون راهبان که ترک دنیا و زندگی گویند و در گوشه محرابی، آن هم در معبدی خود را

وقف و متوقف کنند. بلکه وارد جامعه می‌شود، به اهتمام در امور اجتماعی می‌پردازد و سعی در رفع استضعاف و رهائی مردم در عوارض دارد. می‌کوشد مشکل مردم را حل کند، به هدایت زنان بپردازد و باری از دوش جامعه و زنان بردارد. هوی پرستان که در مسیر حیات خود از اسلام منحرف شده‌اند باید به این نکته توجه کنند که رمز سعادت و خوشبختی‌شان در گروه تبعیت از راه و رسم اسلام است و پیروی از دستورات خداوندی که جز خیر بشر چیزی را نمی‌طلبد. و هم برای اینکه زنان در رهیابی‌ها دچار عوارض نشوند ناگزیر باید به دنبال فاطمه (س) روند و مشی خود را در زندگی اجتماعی از فاطمه (س) پرسند. اصل در حیات اجتماعی فاطمه (س)

اصل زندگی فاطمه (س) این است که نخست به خانه و زندگی برسد و سنگر خانواده را مورد عنایت قرار دهد. زیرا همه کارهای نیک و بد، همه سعادت‌ها و بدبختی‌ها از خانه آغاز می‌گردند و بشریت برای سر و سامان دادن امور اجتماعی خود ناگزیر است از خانواده شروع کند و این توصیه پیامبر (ص) است که فرمود: ابتداء بما تعنول (۸)

فاطمه (س) خانه را بصورت یک مدرسه، یک دانشگاه و یک سنگر در آورد و در آن به تربیت نسلی همت گماشت که شرح آن را در فصول پیشین مطرح کرده‌ایم و در این خانه فرزندان و همسر با امنیت فکری سرگرم دستیابی به مرحله رشد و کمال بوده‌اند. اینکه علی (ع) در میدانهای جنگ و هم در محیط زندگی موفق بود، بدان خاطر بود که فاطمه (س) همسری خوب و وفادار در خانه، زمینه را برای دلگرمی و شور و شوق او فراهم می‌کرد.

خانه علی (ع) محلی بود که علی در آن خستگی ناشی از کار روزانه خود را حل و رفع می‌کرد، و در برگشت از جنگ و جبهه مورد دلگرمی و نوازش بیشتر فاطمه (س) بود و هم مرکز بحث و مشاوره و تصمیم‌گیری بود و علی (ع) را بدین دلخوش بود که وقتی از بیرون بر می‌گردد در خانه با فاطمه مهربان مواجه است. احساس تعهد

او در عین حال همه زندگی را در خانه خلاصه نمی‌دانست، بلکه خانه پایگاهی بود که از آن به رسیدگی امور اجتماعی و مردمی هم می‌پرداخت او در جامعه حضور داشت زیرا کار زندگی در راه خدمت به مردم یک وظیفه اجتماعی تلقی می‌شود. و هم او از کسانی بود که در برابر جامعه و شرایط آن احساس مسئولیت می‌کرد.

او تنهایی را دوست دارد، نه بدان خاطر که از درد جامعه، مخصوصاً زنان امت فارغ بماند، بلکه بدان خاطر که گاهی در خلوت با خدای خود راز و نیاز کند، از او استمداد بجوید، و عجز و درماندگی خود را به او اعلام دارد و برای دردهای خود و مردم از او شفاء بطلبد.

در عین حال، در همان تنهایی نیز به یاد مردم امت و در طریق اندیشیدن برای سعادت و نجات آنان. مگر عبادت تنها در همان چند رکعت نماز و عمل روزه و یا فریضه حج است؟ مگر امر بمعروف، هدایت و ارشاد، دستگیری از مستمندان، شاد کردن دل یتیمان، حمایت از درماندگان و مستضعفان عبادت نیست؟ فاطمه (س) از اینگونه عبادات بسیار دارد.

او اهل تطابق با جامعه است، نه تطابق حیوانی که در آن آدمی گله‌وار تسلیم جو و شرایط جامعه گردد و همگام با دیگران نیندیشیده به پیش رود. فاطمه (س) اهل فکر است و هدفدار، میداند در چه هنگامی و در چه موردی خود را با جامعه تطابق دهد و در کجا تطابق خود را به صورت مخالفت ابراز دارد.

احساس تعهد فاطمه (س) در رابطه با خدا و قرآن ایجاب می‌کرد که او در میان جامعه باشد و حضورش، و از آن مهمتر کیفیت حضورش درسی است برای همه انسانها و انجام مسئولیتی است که می‌تواند راهنما و روشنگر باشد برای همه کسانی که از مسئولیت دم می‌زنند. درس زندگی اجتماعی او

اینکه فاطمه (س) چگونه در جامعه حضور داشته باشد؟ چگونه در برابر امور و حوادث موضع می‌گیرد؟ چگونه زندگی را سر کند؟ برخوردش با مردم چگونه باشد؟ خود شامل سری مباحثی است که فاطمه (س) درس عملی آن را از مادر آموخته و از تعالیم و تذکرات و ارشادهای پدر در آن سود جسته است. اصولاً شیوه او در حضور در عرصه اجتماعی موجد راه و روش نوین و درس آموز برای جامعه انسانی و بویژه زنان است.

او در جنبه‌های اجتماعی از پدر دروس بسیاری آموخت مثل درس اخلاق، درس رفتار اجتماعی، درس مساوات و مواسات و از آن مهمتر درس ایثار، درس وظیفه‌مندی در برابر افتادگان و محرومان، درس کمک به اسراء، به ایتام به مسکینان، درس یتیم‌داری و سرپرستی و کفالت آنان، درس خوشرفتاری با بردگان و زبردستان، درس خدمت به مردم، حتی به بهای قبول رنج برای خویشتن ... و

فضه بعنوان خادمه‌ای در خانه او مشغول کار شد. رسول خدا (ص) فرمود دخترم آیا می‌دانی که وظیفه خانم خدمتکار چیست. خدمتکار هم انسانی مثل دیگران است، رنج می‌برد، خسته می‌شود، ادراک دارد، لذت و غیر لذت می‌فهمد وجود از چوب و سنگ ساخته نشده ...

فاطمه (س) پرسید پس در آنصورت تکلیف من در برابر او چیست؟ پیامبر فرمود تکلیف این است که کارهای خانه را در میان او و خود عادلانه قسمت کنی... و فاطمه (س) تا پایان عمر این چنین کرد.

او با اینکه عهده‌دار امور خانه بود، و با اینکه به تربیت فرزندان می‌پرداخت و کانونی آنچنان گرم و متعهد را مسؤله مدیریت می‌کرد از مشارکت اجتماعی خود را دور نداشت و رسول خدا (ص) برای او برنامه و تکلیفی معین کرد که او در آن شرکت کند. از جمله امر هدایت زنان، و حل و رفع مسائل و مشکلات آنها، شرکت در مراسم بیعت زنان با پیامبر، حتی حضور در برنامه مباحثه با نصاری نجران که قرآن به آن اشاره دارد. (۹) در اهتمام به امور مسلمین

فاطمه (س) مسلمانی است که اهمتامی وافر به انجام امور مسلمین دارد میداند که هر کس صبحگاهان از خواب سر بر می‌آورد باید در اهتمام به امور مسلمین باشد و در غیر اینصورت مسلمان نیست. «من اصبح ولا یتهمم بامور المسلمین و لیس بمسلم» (۱۰). او اصل را در زندگی به این قرار داده است که برای مردم خدمتی انجام گیرد.

هم چنین این بینش قرآنی برای او وجود دارد که امت اسلامی بهترین هستند از آن بابت که برای مردم آفریده شده‌اند (کنتم خیر امه اخرجت للناس) (۱۱) و هم مصداق این سخن شاعر که هر کس سعی دارد دیگران را برای زندگی خود بخواهد، و فاطمه (س) مصداق کسی است که زندگیش را برای دیگران می‌طلبد (کل یرید رجاله لحياته - یا من یرید حياته لرجاله).

او اصل را بر این قرار می‌دهد که برای مردم خدمتی انجام دهد، و زیر بازوئی را بگیرد و یا مشکلی را حل کند و در این راه تنها در خانه ماندن روا نیست مگر آنگاه که آن غرض هم در خانه حاصل شود. که فاطمه (س) در پی رفع استضعاف است ناچار از خانه بیرون می‌آید و به چاره درد می‌پردازد.

شما جلوه‌ای از اهتمام او را به امور مسلمین در دوران پس از وفات پیامبر می‌بینید که چگونه شبها بهمراه علی (ع) و حسنین سوار بر مرکبی شده و به در خانه این و آن می‌رود. او خود را در جامعه‌ای می‌یابد که مردم آن، گرفتار استضعاف فکری هستند و گمان دارند کار از کار گذشته و باید تسلیم رأی شیخین باشند و فاطمه (س) می‌خواهد آنان را بیدار کند. در رفع دردمندی‌ها

او از کسانی است که مردم را بر خود مقدم می‌دارد. گدائی در درد و گرسنگی می‌نالد غذای خود را به او می‌دهد. برهنه‌ای از

بیجامگی شکوه دارد و فاطمه (س) با عطایش شکوه او را فرو می‌خواباند. کودکی یتیم را به نزد او می‌آورند که بعلت نداشتن پدر، کویکان او را به بازی نمی‌گیرند (چون در آن روزگار این تصور غلط شایع بود که یتیمان افرادی آفت زده‌اند، و همگامی و هم قدمی با آنها سبب سرایت بدبختی خواهد شد) فاطمه (س) او را می‌شوید و بر سر و مویش به رسم آن روز روغن می‌مالد، لباس نو بر تن او می‌پوشاند و او را به پیامبر بر می‌گرداند. (۱۲) دلش به این خوش است که این کودک در میان دیگر کودکان می‌تواند وارد شود، و با لباس نو و با انتساب به پیامبر می‌تواند سر و گردن افرازد و خود را شادمان نشان دهد.

او امین امت و راز دار وقایعی است که برای او اتفاق افتاده آن را وسیله‌ای برای تازه کردن درد دیگران قرار نمی‌دهد و حتی درد خود را از علی (ع) مخفی می‌دارد. و هم اگر رازی از دیگران بشنود سعی دارد آن را حفظ کند و آبروی کسی را به خطر نیندازد او در اصلاح امور مردم، در رفع مشکل چنان است که حتی دنیا را جای آرامش و سکون نمی‌شناسد و در احقاق حق و ابطال باطل نرمش و انعطافی را نمی‌پذیرد مگر آنکه پای مکتب و مذهب در میان باشد. اندیشه نجات مردم

فاطمه (س) دائماً در اندیشه نجات مردم است، نجات‌شان از درد کشیدن و صدمه دیدن و نجات‌شان از آزارها و اذیت‌ها، نجات‌شان از جهل و غفلت و نجات‌شان از استضعاف‌ها، از حدود ده سالگی (بنا به روایات مشهور و یا بیشتر) به میدان جنگ رفت و به پرستاری زخمینان و مرهم نهادن بر جراحات‌شان اقدام کرد و ما نمونه آن را در میدان احد می‌بینیم. او این کار را تا پایان عمر، با رعایت ال‌اهم و فال‌اهم، و به تناسب شرایط و موقعیت انجام می‌داد.

او در پی نجات مردمی است که از لحاظ اندیشه در محدودیت و کوتاه بینی هستند، نظام تبلیغاتی و اقتصادی روز آنها را گرفتار کرده است. نگرانی از گرفتاری‌های بعد و سرانجام عذاب امت دارد، می‌خواهد شرایطی فراهم آورد که مردم قرین زحمت و محنت نشوند و به عذابهای امم پیشین گرفتار نیایند. بدین سان مردم را از عواقب کار و بدعت خائنان هشدار می‌دهد.

او در خطبه‌اش در مسجد به همین نکته اشاره دارد که: من پایان کار را نگرانم و هم چون پدرم شما را از عذاب خدا بیم می‌دهم. به انتظار بنشینید تا میوه درختی را که خود کشته‌اید بچینید و کیفرکاری را که خود انجام داده‌اید ببینید... (۱۳)

آرزوی نجات مردمی که آینده‌نگری نداشتند و نمی‌توانستند نقشه شوم خصم را تقویم کنند خود از عوامل مهم دل آزرده‌گی و احساس رنج فاطمه (س) بود. درگیری او با دستگاه ارتجاعی و محاکمه روز به همین خاطر بود. شخصیت حقیقت پرست فاطمه (س) اجازه نمی‌داد که در برابر این وقایع و جریانات بی تفاوت باشد. بخشش‌ها و دستگیری‌ها

نخست به این نکته توجه کنید که فاطمه (س) در عین امکانات ناشی از درآمدهای گوناگون، جامه‌ای و چادری وصله‌دار می‌پوشید، آن چنانکه دیدار این امر برای افرادی چون سلمان غیر قابل تحمل بود. (۱۴) ولی گذشت و ایثار او بیش از حد و اندازه ثروتمندان و افراد متمکن بود. چنان بر خود تنگ گرفته بود که پیامبر وقتی بر او و فرزندانش وارد شد و بی رمقی ناشی از گرسنگی‌شان را دریافت فریاد زد واغوثاه، اهل بیت محمد یموتون من الجوع، اهل بیت محمد از گرسنگی در حال مرگند...

عایدی ناشی از فدک، درآمد ناشی از پشم ریزی را بین تهیدستان بنی هاشم و مهاجرین تقسیم می‌کرد، بدون اینکه متنی بر آنان داشته باشد و در این کار تا حدی به پیش رفت که آیه ایثار درباره‌شان آمد و یو ثرون علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة (۱۵) اگر چه خود نیازمند باشند باز هم به ایثار می‌پردازند. او در قرآن بدین وصف نامیده شد که غذا را از گلوی خود درآورده و به گدا و یتیم و اسیر می‌دهند. (۱۶)

عربی در مسجد وارد بر پیامبر می‌شود و از او چیز برای رفع گرسنگی خواست. رسول خدا او را با بلال نزد فاطمه (س) فرستاد. فاطمه (س) پوست تختی را که حسنین بر آن نشسته بودند به او داد که ببر و کارت را بساز. عرب گفت پوست را چه کنم -

گرسنه‌ام .

فاطمه (س) گردنبندی در بساط خود داشت که دختر عمویش (دختر حمزه) به او داده بود - آن را به فقیر بخشید آنرا به مسجد آورد و در حضور پیامبر آن را به عمار فروخت و بهای ۲۰ دینار و دویست درهم و بُردی یمانی و هزینه‌های سفر. پیامبر فرمود فاطمه (س) را دعا کن. گفت خداوندا به فاطمه (س) عنایتی کن که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده باشد. و پیامبر آمین گفت. (۱۷) و البته عمار آن را به پیامبر و پیامبر آن را به فاطمه (س) بخشید. دعای به مردم

این حداقل تلاشی بود که فاطمه (س) درباره مردم انجام می‌داد و آن دعای به مردم بود. فاطمه (س) زنی ستایشگر و اهل دعا بود. و از دعاهای او این است سپاس خداوند را در هر حمد و ذکر و شکر و صبر و نماز و زکوة و قیام و عبادت و سعادت و برکت است. (الحمد لله علی کل حمد و ذکر و شکر و صبر و صلوة و زکوة و قیام و عبادة و سعادة و برکة.. (۱۸)).

امام مجتبی (ع) در بیان نماز شب مادر، از دعای او به مردم سخن می‌گوید که افراد را به اسم دعا می‌کرد و از گرفتاری‌ها، درماندگی‌ها و بدهکاری‌شان از خدا رفع مشکل می‌خواست. (۱۹) او مردم را دوست داشت و می‌خواست دل‌شان آرام باشد و در زندگی خود مشکلی نداشته باشند.

او حتی برای سرای دیگر انسانها هم می‌اندیشید و می‌خواست آنها بهشتی شوند. بخشی مهم از تلاش‌های فاطمه (س) برای بهشتی کردن مردم بود. به پدر گفته بود این آرزو را دارم از خدای تبارک و تعالی بخواهی که مهریه مرا شفاعت گنهکاران امت قرار دهد و دراهمی را که از علی (ع) بابت مهریه‌ام گرفتی به او برگردان... و تدعوا الله ان يجعل مهری الشفاعة فی عصاة امتک (۲۰) .

اینان از کسانی بودند که اگر مشکلی برای‌شان پیش می‌آمد آن را در راه خدا برای خویش تحمل می‌کردند و دل‌شان برای مردم می‌طپید. درد و رنج مردم را روا نمی‌دانستند - و گرنه دلیلی نداشت که اشک فاطمه (س) از دیدار یتیمان دردمند مردم جاری شود و برای فقیری، تنها موجودی خود را هبه کنند. پاداش فاطمه (س)

اینکه خداوند در ازای چنان خدمات و صبری به فاطمه (س) و خاندان او چه پاداشی عنایت می‌فرماید مسأله‌ای است که ما را توان ادراک آن نیست. بر اساس پاره‌ای از روایات، و هم بر مبنای آیات روشنی قرآن به بخشی از آن پاداش‌ها آگاهیم از جمله حدیثی است که عبدالله ابن مسعود در تفسیر این آیه از پیامبر نقل می‌کند:

انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون (۲۱) یعنی جزیتهم بالجنة الیوم بصبر علی بن ابی طالب، و فاطمة، و الحسن و الحسین فی الدنيا علی الطاعات و علی الجوع و الفقر و بما صبروا علی المعاصی و صبروا علی البلاء لله فی الدنيا انهم هم الفائزون و المناجون من الحساب (۲۲) - آیه می‌گوید آنها را بخاطر صبر و مقاومت‌شان پاداش خواهم داد و آنها راستگارانند. تفسیر آن آیات گوید یعنی امروز آنها را به صبر علی (ع) و فاطمه (س) و حسن و حسین (ع) در دنیا در طریق طاعات، و به صبر بر گرسنگی و فقر، و به صبر در خودداری از معاصی و به صبر در بلاء و مصیبت‌هایی که برای خدا در دنیا متحمل شده‌اند پاداش بهشت خواهم داد آنان رستگاران و نجات یافتگان از حسابند.

آری بهشت مشتاق لقای چنین زنی است پیامبر (ص) فرمود اشتاقت الجنة الی اربع من النساء بهشت مشتاق دیدار چهار زن است: مریم دختر عمران، آسیه همسر فرعون، خدیجه دختر خویلد که همسر پیامبر در بهشت است، و فاطمه (س) دختر محمد (ص) (۲۳) فاطمه (س) بمناسبت خدماتش در اسلام محبوب خدا و پیامبر بود و هم در دوران حیات و پس از وفاتش در دل مؤمنان جای داشت و محبت او را در قلب خود جای می‌دهند .

مقدمه

زندگی فاطمه (س) زندگی با برکتی بود، زیرا وقایع و جریاناتی در مسیر زندگی او پدید آمدند که موضعگیری فاطمه (س) در آنها و هم تأیید و یا طرد و رد آن واقعه سبب شده‌اند که تکلیف مردم با استفاده از سنت روشن باشد. شک نیست که آیات قرآن حقایق دینی را در اختیار می‌گذارند ولی سنت بُعد عملی و اجرائی آیات را نشان می‌دهد و پرده از روی ابهام بر می‌دارد. از برکات وجودی فاطمه (س) یکی این است که بسیاری از تعصب‌های جاهلیت که در جامعه مسلمین رواج داشتند در سایه مواضع او و گاهی هم مواضع پدر درباره او از میان برداشته شده‌اند. عملکرد رسول خدا (ص) درباره فاطمه (س) بگونه‌ای بود که مسلمین در می‌یافتند در رابطه با فلان مسأله چگونه موضع بگیرند - و یا عمل فاطمه (س) در شرایطی معین سند و حجتی شد برای جامعه امروز که بدانند در هر مورد خاص چگونه باید عمل کنند. بدین سان تأثیر فاطمه (س) در تاریخ اسلام از جهات متعددی فوق‌العاده به حساب می‌آید و کار و برنامه‌اش سبب زنده ماندن بسیاری از تعالیم اسلامی شد. فاطمه (س) بعنوان کوثر

فاطمه (س) خیر کثیر است و مصداق آیه شریفه انا اعطیناک الکوثر. (۲۴) ولادت او هم درس آموز بود و هم مایه برکت. در عصری بدینا آمد که مردم، زن بودن و دختر بدینا آمدن را ننگ می‌دانستند. در فرهنگ سنتی آن روز یاد تولد دختران دلها را به هراس می‌افکند و عدم ولادت پسری در خانواده کافی بود که آن را محکوم به فنا بشناسند و او در چنین شرایطی بدینا آمد. ولادت او سببی شد که بار سنت‌ها و عادت غلط درهم بشکند و تعصب‌های متعفن ضد انسانی از میان برداشته شود. موضعگیری پیامبر در ولادتش درسی است برای همه انسانها که بدانند دختر هم موجودی انسانی و گرانقدر و وجودش مایه خیر و روشنائی محفل خانواده است.

و نیز پیامبر با اتخاذ موضع نیکو در رابطه با فاطمه (س) عملاً به مردم نشان داد که دختر هم می‌تواند بمانند پسر در محیط خانه عامل نشاط و شادابی باشد، موجب احساس کمال والدین باشد، خیر آفرین باشد آن هم واجد خیر کثیر، و حتی دختر می‌تواند ولایت و امامت را تداوم بخشد. و می‌دانم فاطمه (س) وارث همه پیامبران و بلکه رابطی بین دو امر مهم رسالت و نبوت است. تعصب شکنی فاطمه (س)

پیامبر در آن جو بحرانی و در عین تحمل آن مصائب کمرشکن ولادت او را به فال نیک گرفت و او را به گلی تشبیه کرد که استشمام آن وجود جان را معطر می‌سازد (ریحانه اشمها). چه بسیارند برنامه‌هایی که توسط رسول خدا (ص) درباره فاطمه (س) پیاده شدند و امروز بعنوان حجتی برای زنان مطرح است. فاطمه (س) از دیدی ام‌الزمان است در شرایط خاصی از زمان پدید آمد که برای تعصب شکنی بسیار مناسب بود.

رفتار پیامبر با فاطمه (س) درس است و حکایت از تعصب شکنی او دارد. اینکه پیامبر (ص) دست دختر کوچکش را می‌بوسد خود یک نوع تعصب شکنی است و ضربه‌ای است بر پیکر افکار پوسیده مردم آن روزگار که زن و دختر را داخل آدم بحساب نمی‌آوردند و حتی این ضرب‌المثل بصورت شعر وجود دارد که بهترین داماد برای آدمی قبر است.

رسول خدا (ص) با موضعگیری خاص خود درباره دختر خویش به انسانها آموخت که راجع به دختران چگونه تلقی داشته باشند و درباره زن و ارزش وجودی او چگونه بیندیشید. معنی مواضع او خطاب به مردان است که از کبر و افاده خود بیرون آئید و بفهمید که زن هم در خور مقام دست بوسی است. و هم خطاب به زن است که از حقارت خود بدرآی و ملعبه دیگران مباش. بابی

جدید در زندگی

اما فاطمه (س) نیز خود در مثنوی و روش زندگی خود بابتی جدید را آغاز کرد که منجر به شکستن قالب‌های قدیمی و پوسیده بود و عملاً نشان داد زن هم می‌تواند همگام با مردان به پیش رود و به بالاترین مدارج قرب دست یابد. زن نه تنها انسان است بلکه می‌تواند انسان آفرین و رشد دهنده بزرگترین معجزه آفرینش باشد، و آحاد انسانی را در این پهنه گیتی شخصیت و تجسم بخشد. ما در این بحث کوتاه مواردی از تعصب شکنی‌های فاطمه (س) را با رعایت اختصار مورد بررسی قرار می‌دهیم: ۱- در امر ازدواج:

عصر فاطمه (س) را در نظر بگیرید، با فاصله بسیار کمی از دوران جاهلیت است. درست است که مردم آن روزگار مسلمان شده‌اند ولی این نکته علمی را فراموش نکنید که برای زدودن فرهنگ سابق یک جامعه گاهی تا چند نسل، زمان لازم است. بدین خاطر در عصر او هنوز تفاخر جاهلیت وجود دارد.

نمونه‌ای از این تفاخر را در خواستگاران فاطمه (س) می‌توانیم ببینیم و از پیش گفته‌ایم که افرادی چون عثمان، و عبدالرحمن بن عوف، ثروتمندان آن روز دنیای مدینه به خواستگاری فاطمه (س) آمدند و حتی از راه تطمیع می‌خواستند. فاطمه (س) را در اختیار گیرند. (۲۵)

اما فاطمه (س) با انتخاب و اختیار علی (ع) بعنوان همسر، تعصب جاهلیت را در ازدواج شکست و به مردم نشان داد که تفاخر به مال و ثروت تفاخر بی حساب است، اصل در انتخاب همسر کفویت است و مهمترین بُعد کفویت، بعد ایمان و اعتقاد است. او به ازدواج با علی (ع) فقیر از نظر مادی، و ثروتمند از نظر ایمان و شرف تن در می‌دهد و به درخواست آن مالداران و زراندوزان پاسخ رد می‌دهد.

لیست جهیزیه فاطمه (س) و اطاق عروسی و زفاف او، و با جامه کهنه به خانه شوهر رفتن، و به فرش حصیر قانع شدن، و از زندگی ملکه‌ای خود صرف‌نظر کردن راه و حیات عامه مردم را در پیش گرفتن و... بنگرید، همه و همه حکایت از تعصب شکنی فاطمه (س) دارد. ۲- در مقام زن بودن:

هر چه درباره بینش تحقیرآمیز مردم آن روزگار راجع به زن بگوئیم کم گفته‌ایم، مردم جامعه ما نمی‌توانند آن صحنه را تصویر کنند زیرا که در عصر طلایی زن زندگی می‌کنند. چگونه می‌توان بیان کرد که با زن چون حیوانی معامله می‌شد؟ و یا او را به گاو آهن می‌بستند برای شخم زمین و... (۲۶)

تحقیرها و کوچک شمردن‌ها در طول مدت زمان بر اثر تکرار و تدریج بصورتی شد که زن هم باورش آمده بود چیزی از مردان کمتر دارد و یا پست‌تر از آنهاست. باورش آمده بود که مرد صاحب فضیلت است نه زن، مرد مالک است و حق مالکیت دارد نه او، همه ارزش‌های اخلاقی در خود شخصیت مرد است نه زن.

هم چنین برخی از مکاتب و مذاهب، زن را عاملی برای فساد می‌شناختند و او را عمله و کارگر (شیطان) بحساب می‌آوردند و کار بجائی رسید که بسیاری از زنان نیز از این فکر حمایت کرده و شخصیت خود را در برابر هم تضعیف و همدیگر را تحقیر می‌کردند. نقش فاطمه (س) در حیات او این بود که زن را دارای لیاقتی معرفی کرد که مسؤولیت عظیم فرزند داری و حمل امانت الهی در اختیار اوست. و هم عملاً نشان می‌دهد که خداوند عمل هیچ عاملی را از مرد وزن از میان نمی‌برد، چه زن باشد و چه مرد (۲۷)، هر کس عملی درست و به صورت انجام دهد، در خور حیات طیبه است. (۲۸)

او دختر رسول خدا (ص) بود و بعنوان اسوه و سیده نساء معرفی شد، زنی شد که رسول خدا (ص) درباره‌اش فرموده بود اگر علی

(ع) نبود برای فاطمه (س) کفو و همتائی نبود. و هم رسول خدا (ص) کوشید آن دید نفرت‌انگیز را درباره زنان از میان بردارد و دوستی زن را از اخلاق انبیاء معرفی فرماید (من اخلاق الانبیاء حب النساء (۲۹)). ۳- در حضور اجتماعی:

کار فاطمه (س) از آن بابت مهم است که نه تنها از احساس حقارت‌ها کار را به احساس سرافرازی کشاند. بلکه وارد عرصه حیات سیاسی شد و در جامعه بشری بعنوان وجودی مستقل به عرض حال و بیان شرایط و مواضع پرداخت و تا آن روزگار زنان را حق حضور در جامعه و اظهار نظر نبود.

فاطمه (س) آن سنت را شکست و نشان داد در مواردی که ضرورت اجتماعی ایجاد کند، با حفظ شرایط و ضوابط مذهبی می‌توان از خانه بیرون آمد، و حتی وارد عرصه کارزار شد، و به زخم بندی و پرستاری مجروحان پرداخت.

یا در عرصه سیاسی اگر حق فراموش شد و مردم در مسیر انحراف قرار گرفتند او وظیفه دارد از حق دفاع و مردم را به وظایف آشنا کند و یا اگر ولی امر مسلمین را از حق او دور داشتند او وظیفه دارد به دفاع از مقام ولایت پردازد و در این کار مرد و زن ندارد و فاطمه (س) این راه و رسم را بنیان نهاد و نخستین زنی است که از مقام رسالت و امامت دفاع کرده و تا سرحد مرگ به پیش رفته است. ۴- در احقاق حق:

از تعصب شکنی‌های فاطمه (س) اقدام او در زمینه احقاق حق است. حق عزیز است و برای احقاق آن می‌ارزد که آدمی تن به دشواری‌هایی بدهد و در پای آن تا سر حد جان بایستند. و این مسأله‌ای است که فاطمه (س) در راه آن تلاش بسیار داشت.

به هنگامی که حق کسی مغضوب بماند وظیفه ایستادگی در برابر آن است و این مسأله مرد و زن ندارد. زیرا در بینش قرآنی مردان در آنچه که مالک هستند. نصیب و بهره‌ای دارند و زنان نیز از مکتوبات خود حق و بهره‌ای دارند و دفاع از حق، حتی حق مالی بر افراد واجب است و ارزش این دفاع برای احقاق حق بمیزانی است که رسول خدا (ص) فرمود آنکس که برای دفاع از مالش کشته شود شهید است: من قتل دون ماله فهو شهید. (۳۰)

این مسأله درباره مردان در عصر رسول خدا (ص) وجود داشت اما درباره زنان چنین امری مصداق خارجی پیدا نمی‌کرد زیرا نه زن را داخل آدم حساب می‌کردند و نه او را صاحب ملک و مالی می‌شناختند و شنیدید که حتی زن خود بحساب مال وارث بحساب می‌آمد که پس از مرگ فردی در اختیار وارث او قرار می‌گرفت.

فاطمه (س) زنی است که برخلاف راه و رسم معهود برای احقاق حقش در امر فدک می‌ایستد، طرح دعوا می‌کند و خلیفه وقت را به استیضاح می‌کشاند و بر این اساس سنت‌های دیرین جاهلیت را درهم می‌شکند. اگر فاطمه (س) برای احقاق حق خود قیام نمی‌کرد، اندیشه مسموع نبودن سخن زن که در آن روزگار وجود داشت قوت می‌گرفت و برای همیشه در جامعه باقی می‌ماند. و در آن صورت گمان این می‌شد که زن هرگز نباید حرکتی بکند اگر چه مال او را ببرند و یا حق او را غصب کنند. ۵- ایراد خطبه:

روزگار و شأن زن در آن روزگار کی اجازه می‌داد که برای او حقی و شأنی قائل باشند و اجازه‌اش دهند که حق داشته باشد حرف خود را بزند و از شخصیت خود و یا مقام ولایت و حکومت دفاعی داشته باشد و این مسأله‌ای است که فاطمه (س) آن را در اسلام طرح کرد و پس از آن رعایت آن توسط دیگران هم انجام گرفت.

فاطمه (س) پس از وفات پیامبر به ضرورتی که برای حفظ اسلام و جلوگیری از انحراف مسلمین تشخیص داده بود، دردمند و ناراحت در حالیکه کاملاً پوشیده و مستور و توسط گروهی از زنان بنی هاشم احاطه شده بود وارد مسجد شد، پرده‌ای آویخته‌اند و او دور از چشم نامحرم به ایراد خطابه و احقاق حق پرداخت.

خطبه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت ایراد کرد و پس از حمد و ثنای خدا، و ذکر رمز و راز و وظایف رسالت پدر از بدعهدی مردم و مظلومیت و مغضوبیت خود سخن گفت و درد و راه درمان‌ها را بر شمرد و به مردم هشدار داد که سکوت شان خلاف رأی و مصلحت اسلام، و عملکرد خلیفه در غصب فدک وضع ارث خلاف متن قرآن است. حق را گفت، و از احتجاج و استدلال و برهان چیزی فرو گذار نکرد، تا حق کشی سنت نشود و متن اسلامی تحت الشعاع عملکرد افراد مغرض و یا بیخبر از اسلام قرار نگیرد.

و اگر از فاطمه (س) چیزی باقی نمانده بود جز همین یک خطبه، باز هم به تنهایی این کفایت را داشت که او را زنی سرآمد معرفی کند و در فصاحت و بلاغت او را چون پیامبر و علی در سطح عالی و ارجمند قرار دهد. او در این راه شجاعانه به پیش رفت و از چیزی نهراسید و صدمه‌ها را بر خود پذیرا شد و حتی با آگاهی از عاقبت آن بدان تن در داد و این یک تعصب شکنی مهم و بجا بود (و البته با حفظ شرایط اسلامی انجام شد نه به هر بهانه‌ای بی‌اساس). ۶- در حرکت و مبارزه:

فاطمه (س) در آن جو و شرایط نامناسب که زنان را به هیچ می‌انگاشتند راهی را در پیش گرفت که در انحصار مردان بحساب می‌آمد و آن راه مبارزه و درگیری علیه خصم قرآن و اسلام بود و فاطمه (س) از این دید زنی مجاهد و پرکوش می‌توان بحساب آورد.

در آن روزهای اولیه درگیری با کفر و در آن ایام آتش و خون، او مجاهدی راستین بود و در مبارزات مخفی با پدر همراهی و در آن نقشی مهم داشت. در عرصه حیات صدر اسلام حضور کامل او را می‌بینیم و بعدها هم در عصر شعله‌ور شدن آتش جنگ در سال‌های اول هجرت تا فتح مکه، در عصر رزم و جهاد علی (ع) در جبهه با اینکه خطر مرگ با او جداً نزدیک بود هرگز دست و پاگیرهای برای او نبود، بلکه خوشحال و سرافراز بود که شوهری مجاهد و مدافع اسلام دارد، شمشیر خونین علی را او می‌شست، زخم‌های او را فاطمه (س) مرهم می‌نهاد، لباس خونین علی را او می‌شست، لباس خونین علی را او تطهیر می‌کرد و بالاخره با دلگرمی‌های خود، علی در مبارزه با خصم قوی‌تر می‌ساخت.

او بمانند شوهر در مبارزه با مستکبران، مسرفان و گردنگشان است، سنگردار است و پیشتاز، فریادگر تاریخ است علیه نابسامانی‌ها، ناامنی‌ها و ناحقی‌ها، و در این هم‌رزمی روشن بین است و بردبار، با هدف مقاوم و در طریق مقصد خویش می‌ایستد و تا پای جان به پیش می‌رود و این مبارزه بخاطر مکتب از سوی فاطمه (س) درسی عظیم است برای همه آنها که می‌خواهند در وادی عشق حق گام بردارند. ۷- در شکستن تعصب زنانه:

این کار و اقدام فاطمه (س) هم شگفت‌آور است. او زن است و بمانند دیگر زنان در رابطه با همسر باید حساسیت داشته باشد. می‌دانیم از ویژگی‌های زنان در رابطه با همسر خود انحصارطلبی است آنها می‌خواهند که شوهرشان صرفاً از آن آنها و حتی در ملکیت آنان باشد اگر داستان ازدواج مجددی برای همسرشان پس از مرگ آنها هم مطرح گردد شنیدن آن برای بسیاری از آنها قابل تحمل نیست.

فاطمه (س) هم بخاطر زن بودن باید اینچنین فکر کند، امام مسأله تعقل او بسی فراتر از این حد و مرز است می‌داند که خداوند برای هر خلقی و پدیدای شرایط و ضوابطی معین کرده که تخلف از آن برای آدمی غیر قابل امکان است. صفت عمده، غریزه خواهندگی و طلب است. و کسی را نمی‌توان از این طلب دور و معاف داشت، و این خاص مرد یا زن نیست و جنسیت نمی‌شناسد. اما واداشتن همه افراد که اینگونه بیندیشند کاری آسان نیست.

فاطمه (س) بانوئی اهل عقل و ادراک است، تعصب دارد ولی نه حسودانه و کورکورانه زیرا او بفرموده رسول خدا (ص) معتقد است اگر بناست تعصبی مطرح باشد باید آن را در مکارم اخلاق بکار گیرد. (۳۱) فاطمه علیها السلام می‌داند که علی مرد کار

است، مرد رزم و جهاد است، مرد بیرون است. پس از فوت او نیاز به همسری دارد که هم خانه را سرو سامان دهد و هم فرزندان را اداره کند.

بدین خاطر از وصایای فاطمه (س) یکی این مسأله است پس از مرگ من، امامه (خواهر زاده او) را بعقد خود درآورد زیرا مردان را از زن گرفتن برای اداره کانون چاره‌ای نیست و او برای فرزندان من مثل من است (۳۲) و این جرأتی است اخلاقی که تنها در فاطمه (س) ملاحظه می‌شود و نوعی شکستن تعصب زنانه است توسط یک زن، اما زنی معصومه .

فصل ۲۰: هدایت زنان

مقدمه

درباره فاطمه (س) چه می‌توان گفت؟ او را از هر بعد و نظری که بنگریم عظیم است و در هر جنبه‌ای از جنبه‌های حیات فردی سرآمد است. او نه تنها برای خود زنی کامله و عاقله است، بلکه برای جامعه زنان الگوئی لایق، معلمی بزرگ و رهبری واجد همه اوصاف رهبری است .

از کارها و مسؤولیت‌هایی که او برای خود برگزید مسؤولیت رهبری و معلمی زنان است، کاری که در خور شأن او و متناسب با شرایط زندگی روزمره زن است. وجودش برای زنان هم چون ابر رحمت و حضور فعالش در مجمع زنان موجب رشد و پیشرفت آنها و دوری از عوامل گمراه کننده بود.

فاطمه (س) این لیاقت را در خود احساس می‌کرد که مسؤولیت هدایت زنان را بر عهده گیرد و در این راه تن به کار و اقدامی مسؤولانه دهد. برای امت اسلامی در آن روزگار وجود او بسیار ضروری بود زیرا جامعه زنان در تطبیق شرایط خود باسلام به وجود فردی چون او سخت محتاج بودند. خانه فاطمه (س)

در شرح و توصیف خانه‌اش گفتیم که خانه‌ای گلین و محقر بود، ولی خدای خواست که این خانه مرکز انوار الهی باشد و از آن نورهای روشن و درخشان پدید آیند و با انوار مکتسبه از فاطمه (س) جهان تاریک را روشن سازند.

خانه فاطمه (س) تنها محل سکونت علی نبود، و تنها مرکزی برای تربیت و رشد فرزندان نبود، بلکه مدرسه‌ای عظیم بود که در آن شاگردانی بزرگ پرورش یافتند که بعدها هر کدام به نحوی باشکوه در جهان اسلام درخشیدند نمونه‌های تربیت او از این باب اندک نیستند.

از القاب فاطمه (س) یکی لقب زهرا است، یعنی درخشان و درخشنده، و فاطمه (س) جداً وجودی درخشان برای جهان اسلام و دنیای زنان بود. چه بسیار است عده کسانی که در گذشته از افاضات وجودی او بهره‌مند شدند و یا همین امروز هم به برکت فیوضاتش راه زندگی خود را می‌یابند. شعاع تفکر در اندیشه فاطمه (س) چندان وسیع است که از مرز دنیای اسلام گذشته و نقاط دیگری از جهان را روشن کرده است. کسانی که به برکت رهنمودهای او راه یافتند اندک نیستند. نخستین معلم زن

درباره فاطمه (س) چه می‌توان گفت جز آنکه بگوئیم او معلم بزرگ زنان، رهبر وهادی آنها، و اسوه و الگوی آنان است خانه او با همه کوچک بودنش مدرسه و مرکز درس است. زنان مدینه و گاهی هم زنان نقاط دیگر به منظور درک و فهم مسائل به حضورش می‌رسیدند و از محضرش کسب فیض می‌کردند.

تلاش او در این بود که به هدایت زنان پرداخته و آنها را بسازد. کار معلمی او در جهان آن روز وجود داشته و آثار آن تا امروز هم

ادامه دارد. نقش او در تهذیب و تکامل زنان و هم در حل مسائل خاص زنانه‌شان در بعد تطبیق با تعالیم اسلام فوق‌العاده بود و توان ارتباط او با زنان بخاطر هم جنس بودن با آنان بسیاری از دشواری‌های پیامبر را در امر ایفای رسالت خود با این طبقه رفع می‌کرد. در آغاز کار که هنوز اسلام در حال شکل گرفتن بود، تلاش فاطمه (س) در این قسمت پراکنده و به تناسب شرایط اتفاقی بود. ولی بعدها که بازار اسلام رونقی یافت و بر عده مسلمانان افزوده شد، مخصوصاً در سه سال آخر حیاتش، درسی آموزشی‌ها به صورت رسمی و منظم درآمد و بخشی از اوقات زندگی شبانه روزی او را پر می‌کرد زنان مهاجر و انصار به خدمتش مراجعه کرده و از او درس زندگی و دین می‌آموختند. وظایف و مسؤولیت‌های او

فاطمه (س) در خود براساس بینش اسلامی احساس مسؤولیت می‌کرد و برای خویش وظایفی را می‌شناخت از جمله آنکه نا آگاهان را بی‌آگاهاند و نقاب از چهره تعالیم اسلامی بردارد و راه و روش پیاده کردن آن را به زنان بیاموزد زیرا آغاز امر بود و چنان نیازی در سطحی بالا.

از سوی دیگر او این وظیفه را درباره خود احساس می‌کرد که راه زنده و با شرافت ماندن را به آنها یاد دهد و در سایه این آموزش‌ها دست متجاوزان و آلودگان را از دامن زن کوتاه نماید و شر بدخواهان را از سرشان دور دارد. فاطمه (س) به زنان آموخت که شأن و رتبت‌شان بسی بالاتر از آن است که ملعبه دست آلودگان باشند و بعنوان ابزاری در خدمت رونق دادن بازار شهوات قرار گیرند. به آنها تفهیم کرد که بهای وجودشان بهشت است و این یک گناه، نابخشودنی است که خود را ارزان بفروشند و یا در خدمت مفسد و رسوائی‌ها قرار گیرند.

فاطمه (س) برای خود این احساس مسؤولیت و تعهد را داشت که نظام عقلی را در جامعه زنان رونق دهد، اندیشه‌شان را متوجه تربیت درست نسل و تحکیم کانون خانوادگی نماید و این روحیه را در آنان زنده سازد که صعودها و سقوطها در گرو کار و تلاش آنهاست و آینده نیک و بد جامعه در سایه سرمایه‌گذاری امروز آنها.

و بدین سان فاطمه (س) یک رهبر است و یک راهنما، رهبری که معصومه است و خطاها و لغزش در کار او و در راه و روش او وجود ندارد. رهبر زنان دیروز و امروز جامعه است و بگفته ابن جوزی در کتاب تذکره الخواص او فاطمه (س) است از آن بابت که از نظر فضل و حسب و رشد از دیگر زنان امت بریده و در سطحی فراتر است. آموزش زنان

از خدمات و کوشش‌های فاطمه (س) خدمت او در آموزش زنان بود و اما اینکه او چه چیزهایی به زنان می‌آموخت پاسخ آن برای نوع شاگردان او متفاوت است. برخی از آنها در سطوح بالاتر و گروهی در سطوح پایین‌تر بودند به افرادی چون اسماء بنت عمیس در سطحی نسبتاً بالا- آموزش داشت و حتی از تفسیر قرآن و نکته‌هایی مهم از معارف اسلامی را می‌آموخت و برای بعضی دیگر مسائل شرعی و دینی روز مره.

او هم چنین به زنان می‌آموخت که در امر تربیت فرزندان چه جنبه‌هایی را مراعات کنند و یا در حضور اجتماعی چه ضرورت‌هایی را در نظر گیرند، در برخورد با شوهر و همسایه و مردان و زنان مختلف، والدین و مهمان چگونه عمل کنند.

هم چنین گاهی فاطمه (س) به زنان درس جرات و شجاعت می‌داد بگونه‌ای که قادر باشند از لذت خودخواهی‌ها و هوسمندی‌ها بگذرند، حق‌گوی و حق‌جوی باشند، اهداف عالیتری را در زندگی روزمره خود برگزینند و از هر چه که پستی و انحطاط است دوری جویند، او روح ورع و تقوا را در آنان می‌دمید و با هشدارها و وعده و وعیدهای نشأت گرفته از قرآن آنان را به راه صواب و امیدداشت. استدلال و محاجه

از کارهای مهم حضرت زهرا (س) آموزش راه و رسم دفاع در عقیده و ایمان است. اینکه افراد باید مسلمان باشند یک مسأله است و جمع عظیمی آن را پذیرفته و مورد رعایت قرار می‌دهند. اما این هم نکته مهمی است که افراد بتوانند از عقیده خود دفاع کنند و با محاجه و استدلال طرف مخالف را قانع سازند.

دو زن در امر دینی درگیری و با هم مباحثه داشتند. کارشان از بحث به درگیری کشید. از این دو زن یکی مؤمن بود و دیگری معاند. فاطمه (س) دلایل درست را در اختیار زن مؤمن قرار داد تا بتواند در بحث پیروز شود و طرف مقابل را اقناع کند و هدایت فاطمه (س) اثر خود را گذارد و او در بحث خود پیروز و فوق‌العاده خوشحال شد.

آنگاه فاطمه (س) که از این پیروزی خبر یافت به او فرمود سرور فرشتگان به پیروزی تو بیشتر از سرور و خوشحالی تو است و حزن و اندوه شیطان در شکست او بیش از حزن و اندوه آن زن است. (۳۳) (زیرا بحث حق و باطل و پیروزی حق بود). آموزش همسر داری

از دیگر آموزش‌های فاطمه (س) به زنان آموزش درس مدیریت کانون و رعایت حقوق خانواده بود.

و در آن روزگار که مردان بر زنان استیلا کامل داشتند و حتی زن را مثل برده خود حساب می‌آوردند موضعگیری اسلام در قبال زنان و حمایت از آنها این خطر را هم برای برخی از عاقلان پدید می‌آورد که از اطاعت مشروع همسر سرباز زنند و تبعیت لازم را نداشته باشند و این خود نیاز به اصلاح اندیشه و پیگیری داشت.

فاطمه (س) سعی داشت ضمن آشنا کردن زنان به حقوق خود و همسر و فرزندان پاره‌ای از اندیشه‌های افراطی یا تفریطی را در آنان تعدیل کند. نه آنچنان که زنان تسلیم باشند و در همه امور اطاعت کنند حتی در گناه، و نه آنچنان عاصی و نافرمان که حقوق شوهر را نادیده گیرند. زیرا اصولاً در هر انقلاب فکری که در جامعه‌ای پدید آید افراد خیلی زود به افراط و تفریط کشانده می‌شوند.

او هم چنان دفاع از حق شوهر را ضروری دانست، بویژه که در همسر حقانیتی راجع به مسأله‌ای باشد. عدم اطاعت از فرمان بحق شوهر را نوعی قبول لعنت خدا و فرشتگان معرفی فرمود. تسلیم زن به شوهر را در گناه، (مثل روابط جنسی با شوهر مست) براساس سخن پیامبر خریداری لعنت‌ها به تعداد ستارگان آسمان. و وجود کسی که بتواند مرزها را برای زنان معین و به آنها تفهیم کند بسیار ضرور بود. طرز برخورد با زنان

فاطمه (س) در برخورد با زنانی که برای کسب دانش و اطلاع نزد او می‌آمدند صبر و حوصله بسیاری را از خود نشان می‌داد، از کثرت سؤال و پاسخ خسته می‌شد ولی آن را به روی خود نمی‌آورد و می‌کوشید کسی را شرمنده نسازد به نمونه زیر از این برخورد فاطمه (س) توجه کنیم.

زنی به نزد فاطمه (س) آمد که مادر پیری دارم، در امر نماز برای او سؤال و اشتباهی پیش آمده، مرا به نزد تو فرستاد تا پاسخ صحیح را از تو بیاموزم. آنگاه سؤال مطرح کرد و فاطمه (س) پاسخ آن را داد. اجازه خواست که سؤال دومی را مطرح کند و فاطمه (س) اجازه داد و او طرح کرد و پاسخ یافت. اجازه سؤال بعدی و بعدی، تا ده سؤال شد و فاطمه (س) هم چنان به آنها جواب می‌داد و آن زن خود از کثرت سؤال شرمنده گشت و گفت:

ببخشید شما را خسته کرده‌ام، دیگر مزاحم نمی‌شوم. فاطمه (س) فرمود هر چه سؤال داری بپرس من از پاسخ به سؤال رنجیده نمی‌شوم. داستان پاسخگوئی من به سؤالات شما همانند داستان کسی است که صد هزار دینار را با خود ببرد و آن را بر دوش خود حمل کند - آیا چنین عملی بر او ناخوش خواهد آمد؟ - برای هر پاسخ من به سؤال تو هزاران هزار اجر است و هم فرمود من

از پدرم شنیدم که دانشمندان امت من در روز قیامت به اندازه دانش‌شان و میزان تلاشی که در جهت راهنمایی بندگان خدا داشته‌اند ارج و قرب می‌یابند... البته این نکته را هم اضافه کنیم که فاطمه (س) در امر ارتباط با زنان امین و راز دار بود، سعی بر این داشت که اسرار آنها را حفظ کند و جلوی آبروریزی‌ها را بگیرد. (۳۴) ثمره تلاش و تربیت

فاطمه (س) کوششی فوق‌العاده برای تربیت و هدایت زنان داشت و ثمره تربیت او از یکسو فرزندان او هستند که شرح و معرفی حالات و صدمات به هر یک از آنها دفتری جداگانه می‌طلبد و از سوی دیگر ده‌ها زن که هر کدام در دوران حیات خود هم چون آفتابی در آسمان اسلام درخشیدند و در عصر خود هادی و راهنمای دیگران بودند.

به نظر ما یکی از راه‌های شناخت فاطمه (س) شناخت دست پروردگان فاطمه (س) است، تجلیات آنان خود حکایت دارد از شأن و عظمت فاطمه (س)، چه بسیارند زنانی که رشد اسلامی و اجتماعی خود را مرهون فاطمه (س) بوده‌اند و حتی بر اثر رهنمودهای او شرایط خانواده و همسر را تغییر داده‌اند.

ما برای ذکر نمونه دو تن از شاگردان فاطمه (س) را نام می‌بریم که نسبتاً معروفترند و درخشانگی بیشتری از خود نشان داده‌اند. ۱- اسماء بنت عمیس:

دست پرورده فاطمه (س) است، همسر ابوبکر بود، پس طبعاً در جریان امور و وقایعی بود که در دستگاه خلافت می‌گذشت. اسماء محرم راز فاطمه (س) بود، او همان کسی است که در شستشوی فاطمه (س) پس از مرگ بنا به وصیتش حضور داشت و به علی کمک می‌کرد. فاطمه (س) درباره او سرمایه‌گذاری وقتی بسیار داشت و چه بسیارند نکته‌هایی که او از محضر فاطمه (س) کسب کرد و بعدها در زندگی از آن بهره گرفت.

در داستان تصویب و نقشه ترور علی که در خانه ابوبکر صورت گرفته بود اسماء خبر آن را یافته بود، قرار بر این بود که خالد بن ولید (اباسلیمان) در مسجد در کنار علی بنشیند و بمحض خاتمه یافتن نماز ابوبکر علی را بکشد. اسماء از این جریان شدیداً بیمناک شد و جرأت نکرد که خبر آن را مستقیماً به علی برساند.

کنیز خود را دستور داد که به نزد علی برو و قرائت صحیح و تفسیر این آیه را از جانب من از علی بپرس و پاسخ بیاور آن آیه این بود: و جاء رجل من اقصی المدینه یسعی، قال یا موسی ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک، فاخرج انی لک من الناصحین (۳۵) (ترجمه: مردی از نقطه دور دست دوان دوان آمد و گفت ای موسی مردم در این تصمیم و اراده‌اند که ترا بکشند، زود بیرون رو من از نصیحت کنندگان و خیرخواهان توام).

کنیز آیه را به علی رسانید - و علی کنه قضیه را دریافت و پیام داد آنه یحول بین المرء و قبله (۳۶) (مطمئناً خداوند بین من و آنها را حائل خواهد شد) و بر این اساس خاطر اسماء را آسوده کرد. داستان هم به همین گونه بود. ابوبکر در حین سلام نماز از تصمیم قتل علی در مسجد منصرف شد و قبل از سلام گفت: یا ابا سلیمان لا تفعل ما امرتک، و ان فعلت قتلتک. (ای اباسلیمان آنچه به تو دستور دادم اجرا مکن، اگر چنان کنی تو را خواهم کشت) و نماز را با السلام علیکم و رحمه الله خاتمه داد. و علی از خالد پرسید چه بود او هم حقیقت حال را باز گفت. و علی با او درگیر شد و بر زمینش کوبید که آیا تو را بدین حد جرأت است و گروهی علی را به پیامبر و فاطمه (س) قسم دادند که از او دست بردار و رهایش کند (و گویند در آن ایام فاطمه (س) بیمار و بستری و تبتدار بود). ۲- فضه:

از شاگردان فاطمه (س) و پرورش یافته در خانه او خادمه اوست. او ظاهراً از اسرای جنگی است که رسول خدا (ص) او را به فاطمه

(س) بخشیده بود. (گویند او دختر پادشاه هند بود و به علوم غریبه از جمله علم کیمیا یا اکسیر اطلاعی داشت و وقتی وارد خانه فاطمه (س) شد و آن را خالی از زیور یافت با استفاده از آن علم برخی از اشیاع خانه را به طلا تبدیل کرد و علی (ع) به او تفهیم کرد که او را نیازی به این امور نیست و از او خواست آن‌ها را به وضع اولیه‌اش برگرداند و او نتوانست). سالها در خانه علی بود و عاشق فاطمه (س) و خاندان او بود و هرگز تاب جدائی از آنها را متحمل نبود.

در خانه فاطمه (س) به بسیاری از رموز علمی و فنی آشنا شد، قرآن را حفظ کرد به آموزش تفسیر قرآن پرداخت و الحق قرآن را در خون و رگ خود جریان داد. عابدی بیمانند گردید، کم کم کارش بجائی رسید که قدم در جای قدم فاطمه (س) می‌نهاد، در عبادت‌ها سعی داشت به او تأسی کند در داستان اطعام افطاریه خود در سه شب متوالی به مسکین و یتیم و اسیر فضا هم مشارکت داشت.

او زنی است که بعدها ازدواج کرد. و صاحب فرزندان شد. در واقعه کربلا به‌مراه حسین و خاندانش حضور یافت و پس از واقعه کربلا بمانند دیگر مصیبت‌زدگان و اسیران بود. و گویند ۲۰ سال پس از آن واقعه زنده بود و در تمام آن مدت هیچ سخنی نگفت و تکلمی نکرد جز با آیات قرآن. به این نمونه توجه فرمائید در بیابان او را دیدند و پرسیدند:

- تو کی هستی؟ جواب داد: و قل سلام فسوف تعلمون (اول سلام کن بعد به زودی خواهی فهمید).

- از کجا می‌آئی؟ جواب داد: من مکان بعید (ازجائی دور)

- به کجا می‌روی؟ جواب داد: والله علی الناس حج الیبت (از جانب خدا طواف بیت واجب شد)

- چند روز است در راهی؟ جواب داد: ولقد خلقنا السموات و الارض فی ستة ایام (ما آسمانها را در ۶ روز خلق کردیم).

- به همین ترتیب سؤالات بود و جواب او به آیه قرآن - و در این هنگام فرزندان سر رسیدند که او مادر ماست و شرح حال او را باز گفتند. او این همه زندگی و مهارت کلامی را در سایه تربیت فاطمه (س) بدست آورده بود و کیست که زنان را بدینگونه پرورده باشد.

۱- کشف الغمه - منتهی الامال ص ۱۳۳ ج ۱.

۲- آیه ۳۴ - سوره آل عمران.

۳- ص ۱۲۲ وسایل الشیعه ج ۱۴.

۴- ریاحین الشریعه - ج ۱ ص ۲۱۶.

۵- ص ۴۲ حلیه الاولیاء ج ۲.

۶- ص ۱۳۴ منتهی الامال ج ۱.

۷- ص ۷۵۱ الاستیعاب.

۸- درج و گهر.

۹- آیه ۶۱ سوره آل عمران.

۱۰- حدیث نبوی.

۱۱- آیه ۱۱۰ - آل عمران.

۱۲- السیره النبویه.

۱۳- ص ۲۰۸ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲.

۱۴- شرح آن گذشت.

- ۱۵- آیه ۹ سوره حشر.
 ۱۶- آیه ۷ و ۸ سوره دهر.
 ۱۷- ص ۵۶ بحار ج ۴۳.
 ۱۸- فاطمه الزهراء - بخش دعا.
 ۱۹- ص ۱۴۲ کشف الغمه.
 ۲۰- احقاق الحق ج ۱۰.
 ۲۱- آیه ۱۱۱ سوره مؤمنون.
 ۲۲- ص ۴۰۸ المصدر.
 ۲۳- ص ۹۴ الزهراء - ملا محسن فیض.
 ۲۴- سوره کوثر.
 ۲۵- به فصل ۷ مراجعه شود.
 ۲۶- مراجعه شود به کتاب زن در اسلام و غرب.
 ۲۷- آیه ۱۹۵ سوره آل عمران.
 ۲۸- آیه ۹۷ سوره نحل.
 ۲۹- حدیث - مکارم الاخلاق.
 ۳۰- حدیث نبوی.
 ۳۱- پیامبر - مکارم الاخلاق.
 ۳۲- منتهی الامال ج ۱ ص ۱۳۷.
 ۳۳- بحار ج ۲ ص ۸.
 ۳۴- ص ۳ بحار ج ۲.
 ۳۵- آیه ۲۰ سوره قصص.
 ۳۶- آیه ۲۴ سوره انفال.

بخش ۷: حیات سیاسی فاطمه (س)

حیات سیاسی فاطمه (س)

این بخش خود شامل سه فصل است. فصلی از آن در مورد مشی سیاسی فاطمه (س) است. و در آن سعی داریم از راه و روشی که فاطمه (س) در زندگی به کار می‌گرفت و از آینده‌نگری او بحث کنیم و سپس جلوه‌های مشی سیاسی او سخن گفته و اعلام حق او، صراحت لهجه‌اش، احتجاج و تویبش، بی‌اعتنائیش، از سیاست مات کردن او بحث خواهیم کرد و حاصل مشی او را در عرصه سیاست عرضه خواهیم داشت.

فصل دوم آن در مورد حق‌طلبی‌های فاطمه (س) است و در آن از جریان سقیفه و تلاش مخالفان در این راه و کوشش و تلاشی که برای سرکوب کردن علی (ع) بکار برده‌اند بحث کرده و دور نمای آینده و اندیشه او را در گشودن باب مبارزه مورد بررسی قرار

داده و از تلاش فاطمه (س) در احقاق حق خود و علی (ع) سخن خواهیم گفت و از استنصارهای او بحث خواهیم کرد . و بالاخره فصل آخر آن در مورد مبارزات فاطمه (س) است و در آن پس از ذکر مقدمه‌ای از هدف و مراحل مبارزه و رمز سمجته‌های او و خیاتهائی که به او شده بحث کرده و از دو گونه مبارزات فعال و منفی او و تداوم آن مبارزه سخن خواهیم گفت. و سرانجام از حاصل مبارزه و صدمات ناشی از آن بحث خواهیم کرد .

فصل ۲۱: مشی سیاسی

مقدمه

اسلام دینی است که ما را به موضع‌گیری مثبت در رابطه با جهان و واقعیت‌های آن دعوت می‌کند و از ما می‌خواهد در رابطه با حوادث و جریانات بی‌تفاوت نباشیم. حرکت‌ها و وقایعی که در حیات بشر پدید می‌آیند هر کدام بنحوی در سرگذشت ما و بشریت مؤثرند و طبعاً طرز برخورد با آن وقایع باید مسئولانه باشد. و اصولاً از طرق ارزیابی شخصیت انسان و شناخت این مسأله که چه کسانی صاحب قدرت و ارزشند یکی این طریقه است که درباره مواضع او در رابطه با پدیده‌ها به ارزیابی بنشینیم .

براساس این معیار می‌توان فاطمه (س) و همسرش را از پیشروان حرکت اسلامی دانست و از نخستین و مهمترین افرادی که برای حفظ و تداوم حرکت اسلامی قد برافراشتند. و در راه مبارزه و جهاد خود تا سرحد از دست دادن جان به پیش رفتند. آنها در دورانی از حیات اسلامی می‌زیستند که دوره بحران، دوران حساسیت و دوران آماده باش لشکر اسلامی بود. بدین سان راجع به وقایع و حوادث حساسیت بیشتری لازم بود. و اینکه فاطمه (س) در عین داشتن قلبی مهربان، دست و بدنی در حال کار و تلاش، با تنی خسته و اندیشه و جسمی مشغول به اطاعت چون سیاستمداری قهرمان در صحنه ظاهر می‌شود و عرض وجود می‌کند به خاطر وجود آن شرایط خاص و بحرانی است . حیات سیاسی فاطمه (س)

اگر سیاست را به معنی نوع برخورد و روابط متقابل بین مردم و هیئت زمامدار بحساب آوریم همه انسانها باید افرادی سیاستمدار باشند و در این رابطه جنسیت مطرح نیست. فاطمه (س) دختر پیامبر سزاوارترین افراد برای مشارکت سیاسی و حضور در صحنه سیاست است .

او با اینکه بدنی خسته ناشی از کار روزانه و رسیدگی به امور خانه و سرپرستی چند کودک خردسال دارد، و با اینکه اشتغالات اجتماعی متعددی او را به خود مشغول می‌دارند خود را از سیاست دور نمی‌دارد و هم چون سیاستمداری قهرمان در صحنه زندگی و حتی مبارزه حاضر می‌شود و سعی دارد گره کوری را باز نماید.

او زندگی سیاسی و آشنائی با الفبای آن را از همان دوران خردسالی و از سنین ۵-۶ سالگی آغاز کرد. زیرا او همه گاه بهمراه پدر و حاضر و شریک در درگیری‌های پدر با مردم نابکار بود و دوران سخت قبل از هجرت را با همه دشواری‌ها و مصائب آن گذراند.

آن روز که ازدواج کرد و زندگی مشترک خود را آغاز نمود بازم در جریان زندگی اجتماعی همگام با علی (ع) به پیش می‌رفت و سنگر به سنگر با او همراهی می‌کرد. و پس از وفات پیامبر فصلی جدید از زندگی را آغاز کرد که در آن برای تحکیم پایه‌های انقلاب حتی دست به احقاق حق و مبارزه گشود و در جریان سیاسی عظیمی حضور یافت که در آن براساس توطئه‌ای علی، آن رادمرد جهان بشریت را از صحنه سیاست بیرون رانده بودند.

فاطمه (س) کاری به این نداشت که پدرش رسول خدا (ص) سرگرم انجام مهمترین وظایف و مسؤولیت‌های خویش است و یا

شوهرش پیشوای راستین امت و مردی مجاهد و جنگجوست خود را زنی مسلمان می‌دانست که باید به وظایف خویش آشنا بوده و تکلیف و وظیفه شرعی‌اش را شخصاً عمل کند. بدین خاطر در روزهای آتش و خون و شکنجه پس از وفات پیامبر، و در روزهایی که سیاست روز آتش زدن به در خانه و بیعت خواهی از روی زور و اعمال قدرت بود، قد علم کرد تا تکلیف دینی و سیاسی خود را نیکو به انجام رساند. در مشی سیاسی او

مشی سیاسی فاطمه (س) مشی اعتراض، بی‌اعتنائی، عدم تأیید دستگاه رهبری، مشی به محاکمه و استیضاح کشاندن رهبر و خلیفه موجود امت، مشی مظلومیت و سرانجام که فریاد به جائی نرسد گریستن است، آن هم نه برای عقده دل خالی کردن بلکه برای بیدار کردن و هشیار ساختن اذهان به سوئی که در آنجا حقی را زنده دفن کرده‌اند.

مشی سیاسی فاطمه (س) مشی آگاهانه، توأم با بینش و بصیرت، اندیشیده و حساب شده، انتخابی و گزینش شده و مبتنی بر ایمان و عقیده است، هدف آن سعادت انسانها و نجات از بردگی‌ها و ذلت‌ها، و تضمین و فراهم آوردن مبادی ارزش‌های معقول در جامعه است. او می‌خواهد جامعه‌ای بسازد که در آن انسانها زندگی کنند نه چند بره تسلیم و بی‌رأی و بی‌محتوا.

و آنچه در این راه از شأن و سیاست او بدور است حيله‌گری، فریبکاری، وعده‌های تو خالی در دل، تحمیق در استحمار مردم، گندم نمای جو فروش بودن است. این سره و خالص بودن بدان خاطر است که سیاست فاطمه (س) از اسلام مایه می‌گیرد و در اسلام حيله و نیرنگ نیست، بر سر مردم کلاه گذاردن نیست، با خلق خدا حقه بازی کردن وجود ندارد، باید راست و مستقیم به پیش رفت چه مردم بپذیرند و چه نپذیرند. سیاست نان را به نرخ روز خوردن سیاست نامردمی است و شأن اسلام از آن پاک و مطهر است.

او در این سیاست که الهی است راست و با استقامت به پیش می‌رود و در آن باکی از کتک خوردن، بدن خود را به رنج افکندن ندارد. او درس جرأت و شهامت را از پدر خود گرفته و در مکتب و خانه علی (ع) و در سایه همگامی با او آن را تقویت نموده است. برای او هدف الهی مهم است و در دفاع از هدف باید ایستاد. ما در تاریخ اسلام و حتی بشریت زنی را سراغ نداریم که در راه هدف الهی و اندیشیده و آینده‌نگر خود تا بدین میزان به پیش رفته باشد و مصداق آیه فاستقم کما مرت که درباره پیامبر نازل شده است، باشد. (۱) آینده‌نگری او

او در سیاستی که در پیش گرفته، با چشم باز به پیش می‌رود، آینده را چنان می‌بیند که گوئی اینک در پیش روی او حاضر است و جمع بندی از گذشته را چنان در پیش رو دارد که گوئی قدم به قدم در طول بروز و ظهور حوادث گذشته حضور داشته است مشی خاص او در سیاست مبتنی بر آگاهی و شناخت دقیق از اسلام و از روح زمان است و این خود سازنده روشی نو برای اقدام فاطمه (س) است. یک نمونه از پیش بینی و آینده‌نگری او را از زبان ابن ابی الحدید ذکر کنیم:

او در مورد ترک مردم از خلافت علی (ع) آنها را مورد سرزنش قرار داد و چنین فرمود: اکنون آماده حوادث ناگوار باشد و منتظر شمشیرهای برنده و هرج و مرج دائم و دیکتاتوری ستمکاران باشند، بیت‌المال شما را غارت خواهند کرد و منافع شما را به جیب خود خواهند ریخت... (۲) و خواننده گرامی خوب توجه دارد که چگونه این پیش بینی‌ها به وقوع پیوست و چگونه آنچه را که فاطمه (س) در این زمینه عرضه داشته بود برای مردم پیش آمد - آن هم نه در قرون بعد بلکه در فاصله‌ای اندک و کمتر از ۲۰ - ۱۵ سال.

آری او حتی در بستر بیماری وضع آینده را پیش بینی کرد و به زنان فرمود که چه آینده‌ای در انتظار مردان آنهاست و آینده تاریک مسلمین را می‌نگریست. و هم او می‌دانست امروز حق او را بردند، و علی (ع) را خانه نشین کردند و فردا نوبت حسن و حسین، و روز بعد و علی‌السلام السلام است. جلوهای مشی او

مشی فاطمه (س) را می‌توان در چهره‌های گوناگون و متعددی ملاحظه کرد که با تکیه بر خطوط کلی اندیشه فاطمه (س) آنها را مورد عنایت قرار می‌دهیم. ۱- مشی اعلام حق:

از خطوط کلی سیاست فاطمه (س) این است که چون رسولی قصد اعلام حق را دارد و می‌خواهد به دیگران برساند آنچه که در پیش گرفته‌اند چگونه است؟ آیا به صواب است یا ناصواب؟ او در مسأله فدک بیش از آنکه به جنبه مالی و اقتصادی آن توجه داشته باشد به جنبه حقانیت مسأله عنایت می‌کند.

او می‌خواهد بگوید فدک حق من است و این حق باید رعایت گردد. او می‌خواهد با غضب حق مبارزه کند و حرمت اموال مسلمین حفظ بماند. البته او به این نکته آگاه است که مسأله فدک به یک معنی غضب ولایت مطلقه است و دشمن به همین دید و نظر آن را از فاطمه (س) باز داشته بود. می‌خواستند علی (ع) و فاطمه (س) از نظر اقتصادی به زانو در آیند و در آن صورت تیغی بران در دست نداشته باشند.

فاطمه (س) اعلام حق می‌کند و دستگاه حاکمه را از سوء اعمال بر حذر می‌دارد. با روشنگری خود و ذکر آیات مربوط به ارث سعی دارد به آنان تفهیم کند که خلاف قرآن عمل کرده‌اند و کسی که این چنین باشد در خور حاکم اسلامی شدن نیست... ۲- مشی صراحت لهجه:

فاطمه (س) در مشی سیاسی صریح اللهجه است، مطلب خود را بدون پرده با مردم در میان می‌گذارد و سعی دارد به مردم تفهیم کند در چه شرایطی هستند. و یا اگر بنا بود عیب و ایرادی را از خلفا بیان کند آن را به صراحت می‌گفت و از این باب حجت را بر مردم و بر آنان تمام می‌کرد.

او در بیان مسائل از کسی باک ندارد و از این امر نگران نیست که خلیفه مسلمین را به استیضاح بکشاند. برای او شخصیت ظاهری و عنوان مطرح نیست، حاکم هم چون احدی از مسلمانان است، با این تفاوت که مسؤولیت او سنگین تر است. آنچه مهم است شایستگی و لیاقت است نه نام و عنوان.

او چنان صراحت لهجه دارد که به ابوبکر گفته بود به خدا قسم من در هر نمازی که می‌خوانم به تو نفرین می‌کنم. (۳) و در بیان این مسئله بیمی به خود راه نمی‌دهد. بدین نظر در حیات فاطمه (س) و در سخنان او ابهامی وجود ندارد و با گفتار او به گونه‌ای نیست که دو پهلو و نامفهوم باشد. ۳- مشی احتجاج:

فاطمه (س) در مشی و روش خود گاهی از شیوه احتجاج استفاده می‌کند و از اصحاب و انصار رسول خدا (ص) نظر خواهی می‌کند، با آنها از در روشنگر و اعلام نظر وارد می‌شود. همین که فاطمه (س) در مسجد می‌ایستد و خطبه‌ای می‌خواند و به آیات قرآن درباره حقانیت خود استفاده می‌کند خود احتجاج است.

به ابوبکر می‌گوید آیا درست است تو از پدرت ارث ببری و من از پدر خود ارث نبرم؟ این چه حکمی است که می‌کنید مگر قرآن نگفته است سلیمان از داود ارث برده است؟ چرا من از ارث محروم باشم؟ یا در داستان غضب حکومت و خلافت علی (ع) به احتجاج می‌نشیند که مگر شما حاضر نبوده‌اید که رسول خدا (ص) در غدیر خم چه گفت و چه کرد؟ اینک چرا ساکت و آرام نشسته‌اید؟

در احتجاجات او در مواردی از شهود نظر می‌خواست، سلمان و اباذر و مقداد و عمار را بعنوان شاهد حقانیت خود اعلام می‌کرد و آنها نمی‌توانستند به این عده نسبت کذب دهند. آری، دشمن نقشه‌ای سیاسی برای ریاست خود طرح کرد اما احتجاجات فاطمه (س) و مشی و روش او در سیاست، پایه‌های وجودی آنها را می‌لرزاند. ۴- مشی توبیخ:

گاهی فاطمه (س) در روش سیاسی خود افرادی را که مطلع از قضایا بوده و اینک دم فرو بسته‌اند به محاکمه می‌کشید، آنان را مورد ملامت و توبیخ خود قرار می‌داد. می‌پرسید مگر شماها در فلان قضیه حضور نداشته و مطلع نیستید؟ اینک چرا دم فرو بسته‌اید. در بستر بیماری خود در برابر جمعی از زنان مهاجر و انصار درباره غصب حق علی (ع) آنها را سرزنش و آینده را برای‌شان پیش بینی کرد تا خبر آن را برای همسران خود بازگویند مضمون بیانات او این است: و شما را چه می‌شود، بخدا قسم بذری را کشته‌اید که میوه آن تلخ است، شاخه‌ای را کاشته‌اید که از آن خون خواهد بارید و روزی رسد که در آن بیهوده کاران زیان بینند و در مقابل این ظلم و غصب خود را به شمشیر برنده و مصیبت فوق‌العاده بزرگی بشارت دهید...

همانگونه که ملاحظه می‌شود در تمام بحث‌ها و اظهار نظرها سخن از حق خواهی و غصب حق دارد، از غصب خلافت و آثار شوم آن بحث می‌کند هیچگاه از درد و مصیبت خود که جانش را می‌گرفت سخن بمیان نمی‌آورد و این خود حاکی از عظمت روحی فاطمه (س) است، خطبه او از این باب دیدنی و خواندنی است نه یک بار بلکه برای چند بار. (۴) ۵- مشی بی اعتنائی:

فاطمه (س) در مشی سیاسی خود گاهی روش بی‌اعتنائی و بحساب نیاوردن را در پیش می‌گیرد. او دختر پیامبر است، درباره شخصیت و مقام او سخن‌هاست و مردم بارها و بارها از رسول خدا (ص) درباره او سخنها شنیده‌اند و اینکه اگر فاطمه (س) کسی را مورد اعتنا قرار ندهد شخصیت آن فرد به زیر سؤال خواهد رفت.

بدین نظر شیخین برای اینکه افکار عمومی علیه‌شان تحریک نشود خواستار عیادت فاطمه (س) می‌شده‌اند و تقاضای خود را مکرر در مکرر عرضه داشته‌اند ولی فاطمه (س) آن را نمی‌پذیرفت و آنها برای تحقق خواسته خود به ناچار از علی (ع) وساطت خواستند و علی (ع) آن را از فاطمه (س) درخواست کرد و فاطمه (س) پذیرفت. و تازه پس از آنکه به عیادت آمدند فاطمه (س) عملاً از آنها روی برگرداند. و با آنها حرف نزد.

وقایعی که در ایام پس از وفات رسول الله پدید آمد، همه‌ها و سرو صداهائی را که در زمینه انتخاب خلیفه به راه انداخته و بازار تبلیغاتی خود را گرم و داغ کرده بودند هیچ در فاطمه (س) اثر نگذارد، بلکه نسبت به آنها بدگمان‌تر و بدبین‌تر شد و سر و صداها را به هیچ و پوچ می‌انگاشت و این در دیده آنان بسی سنگین می‌آید. ۶- سیاست مات کردن:

فاطمه (س) در عرصه سیاسی بسی عمیق‌تر از آن بود که از دست زمامداران خود سر ضربه سیاسی بخورد و یا آنان با نقشه‌کشی‌های خود بتوانند او را فریب بدهند و برای خود محملی ببندد. فاطمه (س) مصداق این حدیث است که مؤمن زیرک است (المومن کیس، المومن فطن) (۵).

شیخین برای تبرئه خود از ستمی که بر فاطمه (س) رانده بودند بالاخره با وساطت علی (ع) به عیادت فاطمه (س) آمدند. ولی فاطمه (س) نقشه آنها را نقش بر آب کرد. آنها از گذشته خود تقاضای بخشش کرده و درخواست نمودند که فاطمه (س) رضایت خود را اعلام دارد. فاطمه (س) فرمود سؤالی دارم، مادام که جواب نگوئید با شما حرف نخواهم زد. آنها حاضر به جواب سؤال فاطمه (س) شدند. فاطمه (س) فرمود شما را به خدای سوگند می‌دهم که بگوئید، آیا این سخن را از رسول خدا (ص) شنیده‌اید که فرمود:

فاطمه (س) پاره تن من است، آنکس که فاطمه (س) را اذیت کند مرا اذیت کرده و آنکس که مرا اذیت کند خدای را اذیت کرده است - و آنکس که فاطمه (س) را پس از مرگم اذیت کند چنان است که گوئی در زمان حیاتم اذیت نموده است و...؟ ابوبکر و عمر بی‌خبر از سخن بعدی فاطمه (س) گفتند آری، این سخن را از پیامبر شنیدیم.

فاطمه (س) فرمود: خدایا شاهد باش، که آنها مرا اذیت کرده و آزار رساندند - سپس فرمود بخدا قسم دیگر با شما دو تن سخن نگویم تا اینکه پروردگرم را ملاقات کنم... و بر این اساس آن دو را در صحنه مات کرد و ابوبکر را به گریه انداخت. (۶) ۷- مشی برانگیختن:

مشی دیگر او در سیاست مشی هشیار کردن، برانگیختن و ایجاد حرکت در افراد است. مردم آن روزگار چنان مرعوب دستگاه خلافت شده بودند که بسیاری از اصول و مبانی را از دست دادند، و چنان ساکت و خاموش شدند که گوئی خاک مرگ بر سر آنها ریخته‌اند.

فاطمه (س) تصمیم گرفت آن‌ها را بیدار کند و در صورت امکان شرایطی فراهم آورد که بر پای خیزند و حرکت و نهضت حقی را بوجود آورند. بدین نظر در مسجد خطاب به مردم که چرا ساکتید و خاموش ماندید، و اسم برخی از قبایل را ذکر کرد و فرمود ای جوانان قبیله‌ها شما را چه شد که حرکتی نمی‌کنید؟ چرا اجازه می‌دهید که احکام قرآن متروک گردد و حق را از بین ببرند؟ چرا اجازه می‌دهید که بدعت‌ها در دین پای گیرند؟ و بر این اساس اصرار داشت لاقلاً آنان را به اعتراض علیه غاصبان برانگیزاند. ۸- مشی مظلومانه:

او مشی مظلومانه‌ای را در پیش گرفت نه بدان خاطر که ادای مظلومیت را در آورد. بلکه بدان خاطر که او جداً مظلوم بود. زیرا او تلاش کرد ولی تلاش او به جایی نرسید، فریاد می‌زد ولی گوش شنوا کم بود و حق خواهی‌ها کرد ولی به نتیجه‌ای منجر نشد. و او سرانجام سیاست گریه را در پیش گرفت تا وجدانهای بیدار متوجه صاحب گریه شوند و از رمز و راز آن بپرسند، شاید که در این مسیر بیداری و هشیار و ویژه‌ای پدید آمد. می‌دانیم که سیاست گریه سیاست سؤال انگیزی است، سیاست افشا کننده رازهاست، سیاست اعتراض است، و سیاست اعلام نارضائی.

فاطمه (س) با گریه‌های مداوم خود خصم را رسوا کرد، دشمن را به زانو در آورد، مردم را به سؤال واداشت. تا حدی که دشمن حتی کوشید محل گریه او را زیر نظر گیرد و بنا به روایاتی سایبانی را که در آنجا، در محل دروازه مدینه داشت از بین برد تا فاطمه (س) در زیر آن پناه نگیرد. کاروانیان، مسافران، عابران، و دیگر اقشار در برابر گریه‌اش وامی ماندند و کار بجایی رسید که پس از مرگ فاطمه (س) همه می‌دانستند او ناراضی و نسبت به آنها خشمگین بود. ۹- سیاست پس از مرگ:

فاطمه (س) آن زن سیاستمداری است که حتی از جنازه و مرگ خود ابزاری سیاسی ساخت. دستگاه خلافت حتی از مرگ فاطمه (س) وحشت داشت و این وحشت او بی مورد هم نبود. می‌ترسید فاطمه (س) موضعی اتخاذ کند که بر رسوائی آنها بیفزاید و پیش بینی آنها درست آمد.

اینکه فاطمه (س) وصیت کرد غَسَلَنِي فِي الْيَلِّ وَ كَفَّنِي فِي الْيَلِّ وَ وَصَلَّ عَلَيَّ وَ دَفَنِي فِي الْيَلِّ وَ لَا تَعْلَنَ أَحَدًا (۷)، مرا شب غسل بده، شب کفن و دفن کن، شب بر جناهام نماز بگذار و احدی را خبر مکن، خود سیاستی عظیم است و نفرت عظیم او را به دستگاه حاکمه وقت نشان می‌دهد و این است که طاغوت را می‌لرزاند.

بوژه که فاطمه (س) سفارش کرده بود، مگذار آنها که بر من ستم راندند و حق مرا گرفتند بر من نماز گذارند که آنها دشمن خدا و رسولند. (۸) و هم اصرار او که قبرش مخفی بماند خود بیان این خواسته است که نشانه‌ای از مظلومیت ابدی او در جامعه باقی باشد. او می‌خواست دشمنان دوست نما معرفی گردند، ابهام‌ها از بعضی اذهان دیر فهم زدوده شوند و دریابند که فاطمه (س) چگونه می‌اندیشید. حاصل مشی او

مشی سیاسی او حاصلی عظیم به بار آورد آنچنان که می‌توان گفت تحولات جهان اسلام پس از وفات رسول خدا (ص) اغلب مرهون وجود اوست. آنچه را که فاطمه (س) گفته بود در کمتر از ربع قرن آثار آن آشکار شد و مردم عاقبت نادیده گرفتن حقوق و بی‌اعتنائی به سرنوشت خود و اسلام را یافتند.

مدافعات فاطمه (س) در مسجد و بیرون، اظهار نظرها و اعلام رأی‌های او سبب شدند که تزلزل خاطری پدید آید و مردم در یابند که بر آنها ناحقی‌هائی پدید آمده و آنچه بر سرشان می‌آید از اسلام نیست و این خود نعمتی بزرگ بود که مردم جریانات و مسائل را بچشم اسلام ننگرند.

کار و مشی او درسی است برای همه آنها که می‌خواهند راست قامت و باعزت باشند و البته باید بدانند که گاهی ممکن است انسان قربانی استقامت شود. زیرا مبارزه کردن، کتک خوردن را هم در پی دارد. پس باید هشیارانه و با اندیشه پذیرش صدمات به پیش رفت.

فصل ۲۲: حق طلبی‌های فاطمه (س)

مقدمه

رسول خدا (ص) لااقل بیست و سه سال از دوران عمر گرانقدرش را در نبوت گذراند و با استقامت و مجاهدت برای مردم کار کرد. رسالت الهی را نیکو به انجام رسانید و در ایفای وظایف خود از هیچ اقدام مثبتی فرو گذار نکرد. او برای مردم قرآن آورد که دستورالعمل یک حیات سعادت‌مندانه است، کتاب محکم و متقن که جامع همه تعالیم و دستورات الهی و در برگیرنده همه مسائل حیات برای همه انسانها تا قیام قیامت است.

در این کتاب مسأله حق و باطل، حلال و حرام، عقود و احکام، معاملات و ایقاعات، مسؤولیت و عبادت و کلاً همه آنچه را که آدمی در دوران حیاتش بدان نیاز دارد گرد آمده و حقاً باید گفت فیه تبیاناً لکل شیء (۹) و نیز رسول خدا (ص) تعالیم خود را به صورت عملی به مردم عرضه کرد و آموخت تا در آن مشکلی نداشته باشند.

در روزهای آخر عمر از مردم پرسید من چگونه پیامبری برای شما بودم؟ آیا حق را به شما رساندم و اعلام کردم؟ همه او را تحسین و تأیید کردند. از مردم مزد رسالت نخواست، به دستور خدا دوستی ذوی القربی را متذکر شد که آن هم به نفع خود مردم و در طریق تکمیل و هدایت وظایف دینی‌شان بود. تنها بازمانده رسول

رسول خدا (ص) فرزندان متعدد داشت از پسر و دختر، که همه پسران او در خردسالی از دنیا رفته بودند و همه دختران او پس از ازدواج و قبل از وفات رسول خدا (ص) از او تنها یک دختر باقی ماند به نام فاطمه (س)، که تداوم بخش سلاله نبوت، معصومه و محصوره از گناه، و مورد احترام رسول بود.

پیامبر در مدح و منقبت او بارها سخن گفت و در مسجد و نیز از علاقه خود به او حرف زد. ولی ناسپاسی برخی از افراد است، حق‌شناسی و ناجوانمردی آنها و پیشه کردن سیاست‌های دغلبازانه و خیانت‌آمیز که بمقصد دستیابی به منصب و مقام صورت گرفته بود سبب شدند که این تنها یادگار پیامبر آزرده خاطر گردد و حتی وصیت کند که جنازه‌اش را شبانه کفن و دفن کنند و نگذارند آزار کنند گانش بر جنازه او نماز بخوانند و بر این اساس مبارزه‌ای را به روی‌شان گشود و دفتری را علیه‌شان باز کرد که تا قیام قیامت گشوده است. وفات رسول و جریان سقیفه

رسول خدا (ص) در سن ۶۳ سالگی دار فانی را وداع گفت، هنوز جنازه‌اش بر زمین بود که سیاست بازان دست به کار شدند و حوادثی را برای دنیای اسلام پدید آوردند که آثار آن بس تلخ و ناگوار بود. واقعه سقیفه پدید آمد و در پی آن گردهمائی غصب خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) و به‌مراه آن غصب و تصرف املاکی که خالصه حضرت زهرا (س) بود و تصرف آن بمنزله قطع بنیان اقتصادی خاندان فاطمه (س) بشمار می‌آمد، و در پی آن سیاست تهاجم و زور و کتک زدن و به خاک انداختن فاطمه (س) که به شهادت تنها دختر رسول خدای انجامید.

سقیفه سائبانی بود در پشت مسجد پیامبر که مردم اوقات فراغت خود را در آن می‌گذراندند و با هم به صحبت‌هایی مختلف می‌پرداختند. در جریان وفات رسول خدا (ص) سقیفه مرکزی شد برای نشر اخبار و وقایع روز. آنها که می‌خواستند از اسلام برای خود کلاهی بدوزند باهای و هوی در زیر سقیفه گرد آمدند، با استفاده از جهل و غفلت مردم و در مواردی هم با ارباب و تهدید به خلیفه تراشی پرداختند. (۱۰)

بر اثر چنان واقعه‌ای راه و روش اسلامی انحراف یافت، سنن و ارزش‌های اسلامی درهم شکستند، حق در پشت ابر و پرده غبار قرار گرفت، خاندان پیامبر بی‌یاور گشتند، در نتیجه علی (ع) ماند و فاطمه (س) و معدودی از یاران آنها که بعدها مورد ستم و بیحرمتی فراوان قرار گرفتند. تلاش مخالفان

مخالفان علی (ع) و خاندانش در پی آن شدند از مردم برفع ابوبکر بیعت بگیرند و برای در کام کشیدن مردم بهترین راه این بود که علی (ع) را تسلیم بیعت کنند، امری که جداً مورد مخالفت علی (ع) بود و او با تمام قوا در برابر آن ایستادگی می‌کرد. (و البته به غیر او گروهی از سران هم بودند که صحبت نکردند ولی علی (ع) در میان آنها شاخص بود).

خانه فاطمه (س) مرکزی شد برای تصمیم‌گیری‌ها، بیدار کردن‌ها (۱۱) و آنها که در آنجا جمع شده بودند سود جوئی‌های مخالفان را ارزیابی کرده و می‌دیدند که چگونه به اسم اسلام و تعیین خلیفه، آنها گاو خود را می‌دوشیدند و برای تقسیم شیر آن، هم پیمان شده بودند.

این خانه توجه دشمن را به خود جلب کرد و آنها را به این نتیجه رساند که باید این خانه را درهم کوبید. و اهل آن را متفرق کرد، حتی به بهای آتش زدن خانه. البته این کار بسی دشوار بود ولی گروه خصم متشکل بود و حاضر نبودند تحت هیچ عنوانی از حکومت دست بردارند. آنها در راه وصول به هدف حاضر بودند غصب حق کنند، به تنها دختر پیامبر صدمه زنند و در خانه او آتش افروزی کنند.

شگفتنا که فریادها، عربده کشی‌ها، مبارزه‌طلبی‌های خصم در کوچه‌های مدینه به راه افتاد و این همه به نام اسلام مظلوم و فاطمه (س) و علی (ع) تماشاگر این بازیهای سیاسی بودند و سرگرم کار خود. و بالاخره دشمنان به مقصد خود رسیدند و بنای بیعتی را بر پا نهادند و به تشویق و تطمیع و تهدید از عده‌ای بیعت گرفتند. کوشش و تلاش خصم

با راه اندازی غائله‌ای، علی به ظاهر از حق خود دور شد نه تنها اصل خلافت را از او منع کردند، بلکه از او خواستند که با ابوبکر بیعت کند. خصم با آتش زدن در خانه فاطمه (س) رعبی در دلها افکند و مردم به هنگامی که چنین اقدامی را درباره تنها دختر پیامبر دیدند میدان را خالی کردند و تسلیم رعب و زور شدند. در نتیجه سرنوشت علی (ع) که روزی با ضربه شمشیرش سرنوشت اسلام و کفر را روشن کرده بود معلوم شد و آن دور داشتن علی (ع) از سیاست بود.

اما دشمن به این بسنده نکرد، زود متوجه شد که در آمد کلان فدک که کلاً صرف مستمندان و محرومان می‌شد ممکن است برای علی (ع) رأی جمع کند و مثلاً در سایه آن خلافت را بدست آورند. تصمیم گرفتند فدک را که پشتوانه مالی فاطمه (س) و خانواده علی (ع) بود از دست او بیرون آورند.

طراح اندیشه محاصره اقتصادی عمر است، به ابوبکر گفته بود مردم بنده دنیایند و جز آن چیزی را نمی‌طلبند از علی (ع) و فاطمه (س) فدک را بگیر، مردم از دور و بر او پراکنده خواهند شد و این طرح تصویب شد زیرا آن را برای سقوط علی (ع) کافی دانستند اما آن را چگونه پیاده کنند؟ و این مشکل عظیم بود.

حدیثی جعلی پدید آوردند که متن آن مخالف آیات قرآن است و به عقیده شیعه و سنی آن حدیث یک راوی پیش ندارد و آن هم ابوبکر است او نقل از پیامبر کرد که ما گروه پیامبران درهم و دیناری را به ارث نمی‌گذاریم (نحن معاشر الانبیاء لا نورث درهما ولا دیناراً) در نتیجه فدک را که طبق آیه قرآن (۱۲) جزء خالصه پیامبر بود و بعد از نزول آیه و آت ذالقربی حقه (۱۳) توسط پیامبر به فاطمه (س) بخشیده شده و فاطمه (س) هم آن را پذیرفته و تصرف کرده بود (۱۴) از دست فاطمه (س) ربودند و دست او را از تصرف آن کوتاه کردند و این مسأله‌ای بود که همگان را بهت زده کرد و خصم را به اثبات صحت عمل خود به تلاش انداخت. سؤالات در ذهن فاطمه (س)

برای تنها بازمانده پیامبر این سؤال در ذهن مطرح بود که شگفتنا: از داستان غدیر هنوز ماهی نگذشته آن را به این روز در آوردند.

متخلفان در حکم پیامبر در همراهی با جیش اسامه، اینک خود را متولی اسلام می‌شناسند با جرأت و گستاخی به درخانه او آتش افروختند، علی (ع) را با ضرب و شتم برای اخذ بیعت به مسجد بردند، حق او را که پشتوانه قرآنی داشت غصب کردند... اینان چرا چنین می‌کنند؟

مگر اینان مسلمان نیستند؟ مگر از حق‌شناسی و انسانیت بوئی نبرده‌اند فرض کنیم که آیه ما افاء الله، در جریان فدک نازل نشده بود - آیا رسول خدا (ص) به این میزان حرمت و اعتبار نداشت که به احترام او فدک به تنها بازمانده‌اش واگذار نمایند؟ آیا زحمات پیامبر (ص) آن ارزش را نداشت که دل دخترش را شاد سازند؟ مگر مردم بیاد ندارند که پیامبر (ص) او را پاره تن خود نور چشم خواند، سیده زنان عالم می‌خواند؟ مگر سیده زنان عالم دروغ می‌گوید: مگر فاطمه (س) معصومه برای مال دنیا بی جهت اصرار می‌ورزید؟

این سؤالات و نمونه‌های دیگر ذهن او را بخود مشغول می‌داشت و برای فاطمه (س) این اندیشه پدید آمده بود آنها چنان کردند که در اندیشه اسلامیت‌شان شک است و یا اعتقادشان پایه و مبانی درستی ندارد. دور نمای آینده

بدین سان او دور نمای آینده را تاریک و حتی مخوف می‌دید، سردمداران را چنان می‌یافت که گوئی پایه‌های خطرناکی را استوار می‌سازند و اگر فرصتی بیابند به انهدام دین همت خواهند گماشت. بویژه که فاطمه (س) می‌دید این رشته سر دراز دارد. امروز حق فاطمه (س) را از بین می‌برند و فردا نوبت دیگران است.

آنها که از فاطمه (س) و علی (ع) برتر نیستند امروز علی را به زور برای بیعت می‌برند و فردا تکلیف دیگران روشن است و اگر بیعت نکنند به تیر اجنه در بیابان خواهد مرد. (۱۵)

فاطمه (س) نیکو محاسبه می‌کرد که امروز ابوبکر خبری واحدی را بعنوان حدیث تک سندی به پیامبر نسبت می‌دهد و براساس آن آیه قرآن را منسوخ می‌سازد و طبیعی است که فردا ابوهیره هائی بعنوان کمپانی حدیث پیدا شوند. و ملت بیچاره امروز و فردا از یکسو باید مالیات و هزینه جعل آنها را بپردازد و از سوی دیگر آنها را بپذیرد و مورد عمل قرار دهد.

بدین سان فاطمه (س) می‌یافت که تزییع حق او مقدمه‌ای برای تزییع حقوق دیگران است و سکوت او در برابر ضایع شدن حق مادی موجب تباهی حقوق معنوی است. اگر امروز او سکوت کند و نهال خبیث ناحقی پابگیرد از بنیان کندن و درهم شکستن تنه آن فردا کاری قریب به محال خواهد بود. اندیشه و تصمیم او

فاطمه (س) تصمیم گرفت در حد توان در مقابل این نابسامانی‌ها بایستد. ریشه‌های فساد را بخشکاند و یا لاقط به امت اسلامی تفهیم کند که این نهال ریشه‌ای ناپاک و میوه‌هائی مسموم کننده خواهد داشت.

او در خانه وحی پرورش یافت و دختر پیامبر خاتم است. گوشت و خونس در اسلام رشد و نمو یافته و نوای قرآن در رگهای او جریان دارند. اسلام را می‌شناسد و دوست دارد و در برابر آن احساس مسؤولیت کند. زیرا فاطمه (س) آگاه است که برای اسلام دندان پدرش شکسته، شوهر گرانقدرش زخمی شده، از خون عزیزان برای آن مایه‌ها گذارده شده است. او در برابر عمل دو راه بیش نداشت: راه سکوت، راه دفاع و مبارزه.

او در این اندیشه است که برای انسانیت و نه تنها برای خود بپاخیزد، از حق خود دفاع کند، به احقاق حق بپردازد و نگذارد بر جسد نیمه جان اسلام که فعلاً بی صاحب مانده است کرس‌ها حمله‌ور گردند.

او میداند که سکوت در برابر غصب حق، ظلمی بزرگ است بویژه از آن بابت که خصم را در برنامه خود بی پروا تر می‌سازد. و حصر و آزمندی او را زیاده‌تر می‌نماید و گرنه نفس فدک و جنبه مادی آن ارزش این همه تلاش را ندارد بویژه که او را در این زمینه نفعی شخصی هست. گشودن باب مبارزه

او باری اینکه ناحق پانگیرد، ستم کاری در جامعه رواج نیابد تصمیم گرفت باب مبارزه‌ای عظیم رابه روی خصم بگشاید و به

دعوت او جهت تسلیم شدن در برابر حق اقدام نماید. روحیه تقوا و خداپرستی او به او جرأت می‌دهد که حرف خود را بی پروا بیان کند و حق خود را آشکارا طلب کند.

فاطمه (س) با این اندیشه با غاصبان حقوق خود و همسرش که در واقع حقوق انسانیت بود درافتاد و پس از بحث‌ها و احتجاجات کار را به محاکمه و استیضاح کشاند و مبارزه‌ای با تمام قدرت را آغاز نمود. او حق‌طلبی می‌کند تا: لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة (۱۶).

فاطمه (س) از این دید پیشوای راستین نهضت زمان است، پیشرو حرکتی است که در سایه آن پرونده دفاعی گسترده‌ای تهیه شده و تا امروز هم گشاده است. و در این راه تا حد مایه‌گذاری جان به پیش می‌رود و این خود درسی است برای بشریت، در آنجا که مسأله ضایع شدن حق مطرح است، بویژه که حق خدا اسلام و مردم مطرح باشد همگان وظیفه دفاع دارند و در این راه مرد و زن مطرح نیست. دفاع از حقوق اسلامی خود، و مقام ولایت و خلافت، و حفظ کیان اسلامی هم حق مردم است و هم وظیفه مردم. تلاش منفرد

فاطمه (س) برای احقاق حق یک تنه به میدان رفت و البته در این مسیر از دیگران کمک طلبید اگر چه به او کمک نکردند. در حضور عامه مردم به دادخواهی پرداخت و جدان‌ها را به تأیید دعوت نمود و از این بابت او مصداق این آیه قرآن است که و ان تقوموا لله مثنی و فردای (۱۷).

او را متهم کردند که برای مادیات و کسب منافع شخصی فریاد می‌زند و از ثروت و مالداری دفاع می‌کند. روی به جمعیت کرد و فرمود: آیا شنیده‌اید که پیامبر فرمود دخترم فاطمه (س) بانوی زنان بهشت است؟ سیده زنان عالم است؟ همه گفتند آری، بخدا قسم ما آن را از رسول خدا (ص) شنیده‌ایم.

فرمود آیا سیده نساء اهل الجنة ادعای باطل می‌کند؟ آیا چنین زنی چیزی را که از آن او نیست بی حساب از آن خود می‌کند؟ مگر آیه تطهیر در شأن من نازل نشد؟ آیا برای چنین کسی اگر ادعائی کرد شاهد می‌طلبند؟ مگر زنی که قرآن او را به طهارت ستوده چیزی را که مال او نیست طلب می‌کند؟

و بر این اساس با قاطعیت سخن گفت و خصم را مجاب کرد. تاریخ نشان ندارد که زنی چون فاطمه (س) تا بدین حد مستدل و با استقامت از حق خود دفاع کند و گام به گام برای مجاب کردن خصم به پیش رود! و هم تاریخ سراغ ندارد که زنی برای اثبات حقانیت خود و جلوگیری از ریشه دار شدن ستمی تا این اندازه فداکاری کند. احقاق حق علی (ع)

از مهمترین تلاش‌های فاطمه (س) دفاع از مقام ولایت امیر مؤمنان علی (ع) است. فاطمه (س) در این راه از علی (ع) دفاع کرد نه بعنوان شوهرش، بلکه بعنوان مقام ولایت امر مسلمین پس از وفات رسول خدا (ص) و هر کس غیر از علی (ع) هم مصداق این مقام بود و به چنان روزی دچار می‌شد مورد دفاع فاطمه (س) قرار می‌گرفت.

علی (ع) از نظر فاطمه (س) مصداق نزول آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک (۱۸) بود و مورد رضایت رسول خدا (ص) در غدیر خم که من کنت مولاه فهذا علی مولاه (۱۹) و در حقانیت و شایستگی او برای مقام ولایت عین حدیث رسول درباره‌اش که دارالحق معه حیث دار (۲۰). اما حق او را از بین برده‌اند و سکوت مردم چنان است که گوئی خاک مرگ بر سر آنان ریخته‌اند.

فریاد برمی‌آورد: وای بر آنها، پایگاه رسالت را چگونه منحرف کرده‌اند و ارکان نبوت را چگونه درهم کوبیدند و سخنان رسول خدا (ص) که از سوی وحی امین جبرئیل آمده بود چگونه نادیده گرفتند و زیان آشکار مگر جز همین است (ویحهم ائی زحر حوها عن روسی الرسالة...» (۲۱)

برای او این سؤال مطرح است که در واقعه خندق که سرنوشت کفر و اسلام روشن می‌شد آنان کجا بودند؟ در برابر مرحب خیبری چرا کسی قد علم نکرده بود؟ سرنوشت عمرو بن عبدود را چه کسی جز علی (ع) رقم زد؟ مگر علی (ع) نبود که مورد خطاب پیامبر

بود که علیّ افضاکم، علیّ اعلمکم؟ آن روز که از ترس دشمن نفس‌ها در سینه‌ها حبس بود و علی (ع) با غلبه بر خصم به مردم جان تازه بخشیده بود آنان کجا بودند؟ اینک چه شد که دیگران متولی اسلام شدند و علی (ع) جوان شد؟... و بدین سان به این سوی و آن سوی می‌رود تا حق علی (ع) را زنده کند. احقاق حق خود

فاطمه (س) در رابطه با حق خود از میراث رسول خدا (ص) و مسأله فدک نمی‌تواند ساکت باشد. به خانه ابوبکر می‌رود و از حق خود حرف می‌زند. در آنگاه که نتیجه سخن نیکو نمی‌شود به مسجد می‌رود و خطاب به ابوبکر که من در قیامت گریبان تو را می‌گیرم و حق خودم را از تو باز می‌ستانم.

در مسجد به خلیفه می‌گوید ای پسر ابوقحافه آیا خدا گفته است تو از پدرت میراث بری و میراث مرا از پدرم ببری؟ این چه بدعتی است که در دین می‌گذاری؟ مگر از روز رستاخیز خبر نداری؟ (۲۲) و سخنان او دل مردم را می‌لرزاند و ابوبکر را به گریه می‌اندازد و شرایط بحرانی می‌شود.

او در سخنان خود اعتماد بنفس داشت، در برابر ناحق ایستاد و فدک خود را طلب کرد، نه برای اینکه زندگی خود را آباد کند بلکه بدان خاطر که محرومان را به نوائی برساند. او می‌دانست که بعدها این اموال و املاک تیول دیگران خواهد شد و چیزی را که به اسم اسلام از او ستانده‌اند در مسیر غیر اسلامی خواهد افتاد. اتقان سخن

سخنان فاطمه (س) از نظر مستند قرآنی و هم از نظر صراحت و متانت از اتفانی برخوردار بود و هیچگونه اضطراب و تشویشی در آن دیده نمی‌شد، در برابر حدیث تک سندی و جعلی خصم، آیات قرآن را ذکر کرده و نشان می‌دهد سخنان خلیفه وقت معارض قرآن و او از نظر سواد قرآنی بیسواد است.

او گفته بود ما گروه انبیاء درهم و دیناری را به ارث نمی‌گذاریم (نحن معاشر الانبیاء لانورث درهما و دیناراً) (۲۳) و فاطمه (س) این آیات قرآن را خواند و نشان داد که میراث یک امر کلی است و ربطی به پیامبر و غیر پیامبر ندارد.

۱- و ورث سلیمان داود (۲۴) سلیمان پیامبر از داود پیامبر ارث برد.

۲- هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب (۲۵) زکریای پیامبر از خدای می‌طلبد فرزندی و ولیی به او عطا کند که از او و نیز از آل یعقوب میراث برد.

۳- یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین (۲۶) خدای به شما سفارش می‌کند که سهم پسر را دو برابر دختر بدهید و آنگاه فرمود ای ابوبکر مگر من از اولاد رسول خدا (ص) نیستم چه شد سلیمان از پدرش ارث می‌برد و من ارث نمی‌برم؟ آیا حکم جاهلیت را طلب می‌کنید؟ ای مسلمانان چرا دم فرو بسته‌اید؟

چرا کتاب خدا را رها کرده‌اید؟

فاطمه (س) در این احتجاج منتهای فصاحت و بلاغت را به کار برده با منطقی خدشه‌ناپذیر و محکمه‌پسند چنان سخن گفت که گوئی زبان گویای محمد است. خصم را لرزاند و سندیت خود را اثبات کرد. و شنوندگان و حاضران را لرزاند و اقناع کرد. و نشان داد که آنها بی حساب حرف می‌زنند و یا سواد قرآنی ندارند. استنصارها

او در راه وصول به هدف نه تنها خود، شخصاً تلاش می‌کند بلکه از دیگران هم استنصار می‌نماید. خطاب به دو طایفه بزرگ در مدینه در حین ادای خطبه فرمود:

شما صاحب عده و اسباب و ادوات هستید، نیرو و قدرت اسلحه دارید من شما را به یاری اجرای احکام قرآن دعوت می‌کنم.... آه شما ای مردم (پسران قیله) پیش چشم شما میراث پدرم را ببرند و حرمتم را ننگرند و شما هم چون بیهوشان فریاد مرا نمی‌شنوید در حالیکه ساز و برگ دارید و سربازان بسیار و اثاث و خانه‌ها آباد. (۲۷)

او با رفتن به خانه انصار و مهاجران، بحث‌ها و مجاله‌ها و گاهی هم با گریه‌های جانسوز حق‌طلبی می‌کرد. مردم را سرزنش می‌نمود

که چرا سنت‌های پیامبر را محو نمودند؟ چرا مآثر دینی را فراموش کردند؟ گاهی زنان از فاطمه (س) می‌پرسیدند که تکلیف تو با ابوبکر چه شد؟ در پاسخ می‌فرمود آنها مرا آزار دادند و من از آنها راضی نیستم.

او با همان بدن بیمار و نحیف خود تنها به همراه حسنین و علی (ع) به درخانه مردم می‌رفت و می‌خواست بطلان انتخابات را ثابت کند و به مردم تفهیم نماید که فاجعه‌ای در شرف تکوین است. از مردم گواهی می‌خواست که آیا سخن پیامبر را درباره علی (ع) شنیدند یا نه؟ مردم نادان می‌گفتند حق با توانست ولی، با ابوبکر بیعت کرده‌ایم و کار از کار گذشت اگر قبلاً می‌گفتید بیعت نمی‌کردیم!!

او در غضب خلافت علی (ع) می‌فرمود: کار این مردم بسی شگفت‌انگیز است چرا چنین کردند؟ به چه ریسمانی تمسک جستند؟ به جای علی (ع) چه بدلی را انتخاب کردند؟ بخدا قسم نالایقی را بجای لایقی قرار داده و گمان دارند کار خوبی کردند... (۲۸) اصرار در تلاش

گفتیم اینکه فاطمه (س) در احقاق حق تلاش دارد بدان خاطر است که آینده‌نگری و بینش او عمیق است، براساس پایه‌های غلطی که در جامعه نهاده می‌شد او دور نمای شهادت علی (ع)، صلح حسن و شهادت حسین را می‌دید. او گویا می‌دید که بزرگان و نجبای قوم را به شهادت می‌رسانند، آبرومندان را خانه‌نشین می‌کنند و تا قیام قیامت بنای کج گذاشته شده و مردم در گمراهی خواهند بود. زیرا اصل تمسک به قرآن و عترت بود و سفارش پیامبر درباره ایندو که ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا ابداً (۲۹)

در اینجا بد نیست به این نکته هم اشاره داشته باشیم که چرا علی در این راه مشارکت نکرد و به داد فاطمه (س) نرسید؟ در پاسخ باید بگوئیم اولاً- علی (ع) ساکت و آرام نبود مخصوصاً در اوائل کار او براساس روال معینی به پیش رفت و به نتیجه نرسید. ثانیاً به فاطمه (س) گفته بود که دستور رسول خدا (ص) به او صبر و تحمل است، ثالثاً در چهار چوب ضوابطی که برای خود محاسبه داشت خصم را در نابودی اسلام جدی می‌دید و رابعاً چون جو ایجاد شده در صدمه زدن به فاطمه (س) مسأله‌ای بسیار عظیم بود و داستان علی (ع) را تحت الشعاع قرار می‌دهد. در کل فاطمه (س) زنی مظلومه بود، کتک خورد، بچه سقط کرد، و این واقعه دیگر وقایع مربوط به مردان را تحت الشعاع قرار می‌دهد. علی (ع) خود در پاسخ فاطمه (س) که چرا بر نمی‌خیزد فرموده بود - یا بنت الصفوّه و بقیه النبوه ای دختر برگزیده خدا وای باقی مانده و یادگار پیامبر (ص).

- ما و بنت عن دینی ولا اخطات عن مقدوری - در دینم سستی نشان ندادم و از طریقی که برایم مقدور بود سر نیچیدم (۳۰) و فاطمه (س) مسأله را دریافت و آرام شد. صدمات ناشی از آن

تلاش‌ها برای احقاق حق موجب صدماتی برای فاطمه (س) شد. او را با تازیانه و یا غلاف شمشیر آزرده‌اند - و براساس پاره‌ای از روایات دنده‌اش را شکستند و حمل او سقط و او به بستر کشانده شد. در نامه عمر به معاویه آمده است:

وقتی به در خانه فاطمه (س) وارد شدم دختر پیامبر بدنش را به در چسبانده بود تا در باز نشود و موارد نشوم، لگدی محکم بر در زدم، آن را محکم فشردم، فریادی از او برخاست، پدرم ای رسول خدا، با دختر تو چنین می‌کنند، و ناله‌ای دیگر که فضا مرا دریاب، بخدا قسم فرزندم کشته شد - با این حال وارد خانه شدم و از شدت خشم، و در آن حال درد و سقط چنان به او سیلی زدم که به زمین در افتاد (۳۱) و...

فصل ۲۳: مبارزات فاطمه (س)

مقدمه

فاطمه (س) پشتوانه انقلاب پیامبر، تلاشگری مهم در راه احقاق حق و فریاد راستین اسلام است. او را بنیانگزار مکتب اعتراض و موجد ارزش‌های نوین برای جامعه زنان، و اسطوره مقاومت و استقامت معرفی کرده‌اند. او کسی است که براساس اصول متعالی و

ارزش‌های اسلامی رشد و پرورش یافته و همه هستی و جانش را در راه اسلام فدا کرده است. سراسر زندگی او مبارزه و جهاد است، و در این راه او چنان به پیش رفت که گوئی در گهواره مبارزه بزرگ شده بود. او با دیدن انحرافات و لغزش‌ها، در عین همسرداری و فرزندداری از خانه در آمد و هم چون فریادی از تاریخ بر سرستمداران شد. در مسیر مبارزه از کسانی است که علیه دستگاه حکومت ایستاده و تا پایان عمر جای خود را خالی نکرد. روشن بین بود و زحمتکش، رزمنده بود و بردبار که در راه هدف مقدس اسلامی خود تا پای جان به پیش رفت.

او پس از پدر مبارزاتی عظیم را علیه کسانی که در پی منحرف کردن مسیر او بودند آغاز کرد، و به هدایت و ارشاد و احتجاج پرداخت و سرانجام که از آن راه طرفی نسبت خود را آماده مبارزه‌ای عظیم به دو صورت مثبت و منفی نمود، مبارزه‌ای که در تاریخ حیات زنان بی‌سابقه بود و در عالم مردان را این چنین طراحی دیده نشده بود. هدف و مراحل مبارزه او مبارزه‌ای هدفدار داشت و براساس آنچه که از زندگی و مشی او در رابطه با مردم محروم و مستمند داریم ما را شکی نیست که هدف او در این راه مال و ثروت و مقام نبود؛ به تعبیر یکی از بزرگان او راه مبارزه را به کمانی بسته بود که دو سر آن اسلام و ایمان بود و در راستای آن تصمیم داشت حق اسلام و حق مردم را صیانت کند.

فاطمه (س) در مبارزات خود این هدف را تعقیب می‌کرد که دشمنان دوست‌نما معرفی شوند، میزان ناآشنائی دستگاه حاکمه به اسلام روشن گردد و مردم حرکات و تلاش‌های آنان را اسلامی شناسند و آبروی دین را نبرند، او می‌خواست بدعت گزاران را سر جای خود بنشانند و یا لاقفل آنها را رسوا و اسرارشان را فاش سازد. می‌خواست چهره حقیقت را آشکار کند، قوانین و آیات را از خطر دستبرد و تحریف دور دارد. و هم با کار و تلاش خود درسی به آیندگان دهد و راه و رسم ستیزه و پیکار با تبهکاران را به دیگران بیاموزد.

او در طریق وصول به هدف مرحله‌ای را پیمود که عبارت بودند از مرحله استدلال و احتجاج، مرحله استیضاح و به محاکمه کشیدن، مرحله افشاگری از راه خطبه خواندها، مرحله به کمک طلبیدن و سرانجام مرحله پذیرش مظلومیت (نه منظم شدن) آری فاطمه (س) مظلوم است بدین معنی که تلاش خود را انجام می‌دهد ولی به بن بست می‌رسد، مجاهده و تلاش می‌کند ولی به نتیجه نمی‌رسد. رمز سماجت‌ها

می‌دانیم فاطمه (س) در کار مبارزه هم تند و سریع عمل می‌کرد و هم در آن اصرار و سماجت بخرج می‌داد این امر بدان خاطر است که او سکوت و آرامش را مساوی با پایمال کردن حق اسلام می‌دانست، اصل سقیفه را در تصمیم‌گیری و سرهم آوردن قضایا عجول و با شتاب می‌دید و حاصل نهال کاری آن را رشد درختان جهنمی که میوه‌هایی تلخ و کشنده دارند می‌یافت.

او می‌دید که سیر موجود آنها بازگشت به سیرت جاهلی است و عاقبت بدی را برای جامعه پدید می‌آورد. او خصم را بی باک می‌دانست و آنان را چنان ارزیابی کرد که گوئی برای وصول به مقصد خود از هیچ عملی فرو گذار نمی‌کنند. و مهم اینکه کاری را که آنها امروز انجام می‌دهند اسوه خلفای بعدی می‌شود و این رشته سر دراز خواهد داشت.

بدین سان او به مثل آتش گرفته‌ای از جای جست و با گامی آهنین به پیش رفت. تصمیم گرفت برای اجرای احکام واقعی اسلام باب جهادی را بگشاید که عظیم بود و اسلام و مسلمین را از سقوط و بدبختی نجات دهد. او به دادخواهی و دادستانی پرداخت و حق یک زن مسلمان را به وجه کامل انجام داد. اصولاً سخنان او از وضع درون او حکایت می‌کرد «بیان الرجل ینبی عن قوه جنانه» (۳۲).

البته او می‌توانست فشار را بیشتر کند و اینکه چنان نکرد بخاطر وحشت از بروز اختلافات داخلی و پراکندگی نیروها و تفرقه امت بود و قرار گرفتن اسلام و مسلمین در مسیر ضعف. خیانت‌ها به فاطمه (س)

دشمن به فاطمه (س) خیانت کرد، بی حساب حق او را از دستش گرفت. چه اشکالی داشت که حتی اگر فدک از آن فاطمه (س)

هم نبود به فاطمه (س) می‌دادند؟ مگر احترام فاطمه (س) کمتر از احترام خواهرش زینب بود؟ شما می‌دانید شوهر زینب در جنگ بدر اسیر شده و برای نجات نیازمند به فدیة بود. همسرش گردنبندی را که از خدیجه همسر پیامبر داشت برای بهای آزادی او نزد پدر فرستاد، پیامبر به یاد خدیجه متأثر شد. به مردم فرمود اگر صلاح می‌دانید اسیر زینب را رها کنید و فدیة او را برگردانید و من از شما متشکر می‌شوم و مردم چنین کردند. آیا شأن مقدر فاطمه (س)، تنها دختر پیامبر، که دلی از مرگ پدر شکسته داشت به این میزان نبود که فدک را به او ببخشند؟ اگر از مسلمین و حتی از مجاهدان و با فقرا در آن باره راهی می‌خواستند رأی منفی می‌شد؟ البته اینکه فدک را از او گرفتند بخاطر اهمیت سیاسی آن بود. و می‌خواستند او را به ورشکستگی اقتصادی بکشانند و مردم را از دور و بر او پراکنده سازند. و اینکه پس از اخذ آن را به فاطمه (س) برنگرداندند بدان خاطر بود که ترس از این داشتند فاطمه (س) روز بعد، خلافت شوهر را ادعا کند. (۳۳) و البته این نکته را هم متذکر شویم که رسول خدا اموال اختصاصی متعدد دیگری هم داشت مثل ظرفها، شمشیر، زره، اسب و استر، حیوانات شیرده، خانه، اطاق مسکونی و باقیمانده خمس خیر سهم ذوی القربی که فاطمه (س) آنها را هم طلب داشت. (۳۴) دو گونه مبارزات

فاطمه (س) را مبارزاتی به صورت متعدد بود که هر کدام در جایی بکار رفتند و ما جلوه‌های عالی این مبارزات را در سه ماه آخر حیات پیامبر می‌بینیم که به دو صورت عمده زیر قابل بررسی می‌باشد. ۱- مبارزه فعال: که این مبارزات بصورت بحث‌ها، احتجاجات، اعتراض‌ها، اعلام ناخشنودی، سرزنش و توبیخ سنت شکنان، خطبه خوانی، افشاگری، دعوت به محاکمه و استیضاح، هشدار دادن به مردم و ترسیم عاقبت نامیمون سکوت مردم و تذکرات توأم باخطار به مردم که غضب خلافت جنایت بزرگی است و منتظر مولود شوم آن باشید و عنقریب از این پستان خون تازه می‌نوشید... و یا بصورت محاجه که نمونه‌ای از آن را ذکر می‌کنیم.

روزی فاطمه (س) به ابوبکر گفت: من یرثک اذامت؟ قال ولدی واهلی - اگر تو بمیری چه کسی میراث ترا خواهد برد گفت فرزندانم و خانواده‌ام. آنگاه فرمود پس ترا چه می‌شود که ارث پدر را از من سلب کردی؟ ابوبکر همان سخن خلافت قرآنش را تکرار کرد که پدرت طلا- و نقره‌ای به ارث نگذارد جز سهمیه خیر و فدک، و از او شنیدم که آن را دوران حیات خودم خود مورد استفاده قرار می‌دهم و وقتی از دنیا رفتم از آن مسلمین است (۳۵) و برای فاطمه (س) طبیعی بود که به این سخن بی‌سند قانع نشود. در مبارزات فعال فاطمه (س) گاهی امر به درگیری تن به تن کشیده می‌شد. مثلاً در حمله به خانه علی (ع) برای بردنش جهت بیعت، از یکسو علی (ع) را خصم می‌کشید و از سوی دیگر فاطمه (س) و این کار چندان مقاومت آمیز بود که ناچار شدند با ضربه غلاف شمشیر دست او را از دامن علی (ع) کوتاه کنند. ۲- مبارزه منفی:

و آن هم خود صورت‌های متعددی داشت. از جمله به صورت بی‌اعتنائی به دستگاه حکومت، عدم تأیید آنها، استفاده از حربہ مظلومیت، وصیت درباره قبر و دفنش، نفرین به ابوبکر، راه ندادن ابوبکر و عمر بخانه خود، عدم سخنگویی با آنان و... و لازم نیست مبارزات همه گاه خشن باشد زمانی هم ممکن است به همین صورتها باشد که ذکر شد.

در آن هنگام که فاطمه (س) در انواع گوناگون مبارزه توفیق نیافت به ابوبکر گفت: والله لا دعون الله عليك في كل صلوة اصليةا (۳۶) بخدا قسم پس از هر نمازی که می‌خوانم ترا نفرین می‌کنم. و یا وصیت فاطمه (س) که مرا شب غسل و کفن کن مگر کم مسأله‌ای بود. مخفی داشتن قبر، خود نوعی مبارزه است، عدم اجازه به خلیفه مسلمین که بر او نماز بخواند خود یک مبارزه است، عدم اجازه تشییع شیخین از جنازه او مبارزه‌ای دیگر با وصیت‌هایی که از فاطمه (س) در دست است چه بسیارند ابهام‌ها که از اذهان بیرون رفتند و با سفارش او که مرا شب غسل بده چه افشاگری عظیمی صورت گرفت و سفارش او که مگذار آنها بر جنازه‌ام نماز بخوانند چه نارضائی‌هایی را که در این قالب عرضه داشت. تداوم مبارزه

مبارزات فاطمه (س) برای یک روز و دو روز، یکساعت و دو ساعت نبود. او آن را تا روزی که زنده بود ادامه داد. و حتی برای

پس از مرگ هم باب آن را گشوده داشت و آخرین تیر ترکش او دفن جنازه‌اش بود که آن را هم به سوی خصم رها کرد و کل عملکردشان را به زیر سؤال برد.

در همان روزی که از دشمن ضربه خورد و در خانه‌اش افتاد و بیهوش گشت ساعتی بعد بیهوش آمد و نخستین سؤالی را که مطرح کرد این بود که علی (ع) را چه کردند؟ حسنین را به دنبال پدر فرستاد و آنها خبر آوردند که در مسجد تحت فشار برای بیعت است.

با همان حال زار و نزار و دردمند به مسجد رفت و فریاد کشید دست از شوهرم علی (ع) بر دارید من ستم به او را نمی‌توانم تحمل کنم. بخدا قسم اگر ره‌ایش نکنید به مزار پیامبر روم، گیسو پریشان کنم و همه تان رانفرین نمایم. و آن روز هم که به عیادت او آمده‌اند بصراحت اعلام ناخشنودیکرد. (۳۷) حاصل مبارزه

ما در فصل پیشین بسیاری از گفتنی‌ها را در مسأله احقاق حق فاطمه (س) گفتیم و در اینجا اصل را بر رعایت اختصار می‌گذاریم و به صورت گذرا متذکر می‌شویم که حاصل مبارزه پایه‌گذاری و تحکیم روح مقاومت در امت بود و مردم را واداشت که در طریق عدالتخواهی حرکتی رو به پیش داشته باشند اگر بخواهیم برای کار و تلاش فاطمه (س) لیستی تهیه کنیم خواهیم گفت که حاصل آن بسیار عظیم و پردامنه بود از جمله:

- پایه‌گذاری تفکر صحیح در جامعه، پیروز ساختن حق و علنی کردن آن بگونه‌ای که همگان از سیاه و سفید از آن سر درآوردند، رسوا کردن غاصبان، اعلان مظلومیت خاندان پیامبر، اثبات عدم لیاقت آنها که مدعی خلافت و جانشینی پیامبر بودند، پاشیدن بذر نهضتی را که بعدها بارور شد و گشودن دفتری که تاروی قیامت هم چنان مفتوح است و نشان قدر ناشناسی بازماندگان رسول (ص) است.

آری آنها به خلاف دست یافتند و ظاهراً به هدف خود رسیدند ولی خلافت استخوان گلوگیری برای آنها شد و آنان توان بلع و هضم آن را نداشتند. این سخن بارها از آنان شنیده شد که اگر علی (ع) نبود... هلاک می‌شدند. و یا بگفته عبدالفتاح المقصود: ضربه سخنان فاطمه (س) در بستر مرگ به ابوبکر از ضربه شمشیر سخت‌تر بود، گوئی زمین از زیر پای او دو تن کشیده شده و مانند سنگ آسیا بگردش درآمد و از ضربه آن سرگیجه گرفته و خانه فاطمه (س) را ترک گفتند. (۳۸) و یا به گفته بخاری، و مات فاطمه و کانت ساخطه علیها (۳۹)، فاطمه (س) از دنیا رفت در حالیکه از هر دوی آنها (ابوبکر و عمر) خشمگین بود... و این مسأله‌ای است که در تاریخ ثبت شده و برای همیشه در خور مراجعه است. صدمات وارده

فاطمه (س) بر اثر این مبارزه صدمه خورد، از نظر روانی بعثت مرگ پدر متألم بود و ناسپاسی اصحاب و بازماندگان این تألم را شدیدتر کرد او در اثبات مقاصدش تا آنجا به پیش رفت که حتی جان خود را به خطر انداخت. فرزند خود را که در رحم بود از دست داد، به دشواری زندگی افتاد و حتی کار بجائی رسید که نفس کشیدن او با درد همراه بود.

او در راه خدا جان باخت و از این دید شهیده است بویژه با توجه به این حدیث که اکثر شهداء امتی فی الفراع (۴۰) بیشتر شهیدان امت من در بستر می‌میرند و دیگر فداکاری از این بیشتر چگونه میسر می‌شود؟ او زاده اسلام بود و برای اسلام هستی خود را فدا کرد.

الا- ای فاطمه (س)، ای نور دیده پیامبر، دشمن می‌خواست با ضربه زدن ترا درهم شکند و عطر حقیقت ترا پنهان سازد و تو قیام کردی تا عزت امامت را تثبیت کنی - تو تازیانه خوردی تا آبروی علی (ع) را حفظ کنی، تو به صدمه‌ها تن دادی تا غرور فرعون را درهم شکنی. سلام بر تو و بر پیکر آسیب دیده‌ات و سلام بر محسن سقط شده‌ات.

۱- آیه ۱۱۲ سوره هود.

- ۳- ص ۱۴ الامامه و السیامه ج ۱.
- ۴- به معانی الاخبار ص ۳۵۶ مراجعه شود.
- ۵- حدیث نبوی.
- ۶- اعلام النساء - جلد ۳ ص ۱۲۱۵.
- ۷- ص ۷۵ الزهراء.
- ۸- ص ۱۳۷ منتهی الامال ج ۱.
- ۹- آیه ۸۹ سوره نحل.
- ۱۰- منابع قابل مطالعه در این زمینه بسیارند. از اسناد شیعی مهمترین منبع الغدیر و از منابع اصلی اهل سنت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است .
- ۱۱- ج ۲ کامل ابن اثیر ص ۱۵.
- ۱۲- آیه ۶ سوره حشر.
- ۱۳- آیه ۲۶ سوره اسراء.
- ۱۴- ج ۴ ص ۱۷۷ تفسیر در المنثور.
- ۱۵- داستان ترور سعد بن عباده در بیابان توسط خالد بن ولید و نشر این شایعه که جن‌ها او را کشتند.
- ۱۶- آیه ۴۲ سوره انفال.
- ۱۷- آیه ۴۶ سوره سبا.
- ۱۸- آیه ۶۷ سوره مائده.
- ۱۹- الغدیر ج ۱.
- ۲۰- ینابیع الموده.
- ۲۱- خطبه برای زنان انصار.
- ۲۲- ص ۳۰۸ مناقب ج ۲.
- ۲۳- حدیث تک سندی ابوبکر.
- ۲۴- آیه ۱۶ سوره نحل.
- ۲۵- آیه ۶ سوره مریم.
- ۲۶- آیه ۱۱ سوره نساء.
- ۲۷- مناقب ج ۲ ص ۲۰۸.
- ۲۸- احتجاج ج ۲ ص ۱۴۷.
- ۲۹- غایة المرام و منابع متعدد دیگر.
- ۳۰- ص ۳۶۵ الزهراء.
- ۳۱- ص ۵۱ ارشاد دلمی.
- ۳۲- غررالحکم ص ۳۴۳.
- ۳۳- ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۸۴.
- ۳۴- همان منبع ۲۱۷ و ۲۳۱.

۳۵- ص ۴۴ فتوح البلدان.

۳۶- ص ۱۳ ح ۱. الامامه و السیامه.

۳۷- ص ۱۷۱ بحار ج ۴۳.

۳۸- ص ۳۳۳ الامام علی ج ۱.

۳۹- حدیث نبوی.

۴۰- حدیث نبوی.

فدک، از غضب تا تخریب

مشخصات کتاب

سرشناسه: مجلسی کوپایی، غلامحسین، ۱۳۴۴

عنوان و نام پدیدآور: فدک از غضب تا تخریب / غلامحسین مجلسی کوپایی.

مشخصات نشر: قم: دلیل ما ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲۹۰ ص.: مصور (رنگی).

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۷-۴۸۱-۷

یادداشت: به همراه گزارشی از سفر گروهی ایرانی به همراه آقای هاشمی رفسنجانی به عربستان سعودی (فدک) است.

یادداشت: چاپ قبلی: قم: دلیل ما ۱۳۸۸ (۳۰۷ ص.).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق -- خطبه‌ها

موضوع: خطبه فدک

موضوع: فدک

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲۵/م۲۶ف۴ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۹۰۶۲۹

تقدیم

تقدیم به پیشگاه

خاتم الأنبياء، حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ
و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
و صدیقه کبری، فاطمه زهرا سلام الله علیها
و امامان معصوم و مظلوم شیعه علیهم السلام
بالأخص منجی عالم، انتقام گیرنده از غاصبین فدک
حضرت بقیة الله الأعظم، حجة بن الحسن العسکری
أرواحنا و أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء

پیشگفتار (فدک در چند جمله

ما در این قسمت در نظر داریم ماجرای «فدک» را به صورت کلی و خلاصه خدمت شما بیان کنیم تا یک آگاهی اجمالی در زمینه «فدک» به شما داده باشیم، اما برای تکمیل مطالب و بحثهای پیرامون آن همراه با منابع و مآخذ آن به متن کتاب مراجعه فرمائید. در سال هفتم هجرت به علت همدست شدن یهود با کفار در جنگ خندق، پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ تصمیم گرفتند یهودیان منطقه خیبر را زیر لوای اسلام در آورند. که این مهم با جنگ خیبر و فتح دژهای مستحکم خیبر، توسط لشکر اسلام و به وسیله شجاعتها و رشادت‌های امیرالمؤمنین علی علیه السلام انجام گرفت همزمان با فتح خیبر، اهل «فدک» چون خبر قدرت لشکر اسلام، در فتح خیبر را شنیدند برای حفظ جان خود گروهی را برای مذاکره نزد رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرستادند. نتیجه این مذاکره چنین شد که سرزمین «فدک» و نصف درآمد آن، از آن پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ باشد و یهودیان منطقه به عنوان کارگر در آن کار کنند و از نصف دیگر درآمد «فدک» استفاده نمایند.

لازم به ذکر است که: سرزمینهایی که بدون جنگ و خونریزی به دست پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ برسد طبق آیه «فَء» (۱) ملک خاص رسول اکرم صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ می‌گردد و مسلمانان در آن هیچ حقی ندارند (۲).
بعد از این قضایا پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ طبق دستور خداوند و آیه شریفه:

«وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» «فدک» را به دخترشان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخشیدند و بعد از دادن سند کتبی به او، حضرت علی علیه السلام و أم ایمن را بر این مسأله شاهد گرفتند (۳).

فدک از سال هفتم تا دهم هجری به مدت سه سال در زمان حیات پیامبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ در اختیار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود، تا اینکه رسول الله رحلت فرمود، و ابوبکر خلافت را غصب کرد، و برای استحکام خلافت خود با کمک و مشورت رفیقش عمر تصمیم به غصب «فدک» گرفتند، و بر این مبنا وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از «فدک» اخراج کردند.

زمانی که خبر به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسید، ایشان برای باز پس گرفتن حق خود به مسجد آمدند و ابوبکر را خطاب قرار داده فرمودند: چرا وکیل مرا از فدک اخراج کردی؟ ابوبکر گفت: «فَدَك» ملک پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بوده است و من الآن جانشین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ هستم پس «فَدَك» باید در اختیار من باشد.

حضرت زهرا علیها السلام سند کتبی را که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ به ایشان داده بودند به عنوان مدرک و دلیل ارائه دادند ولی عمر آن را گرفت آب دهان در آن انداخت و سپس آن را پاره کرد (۴).

بعد از این جسارت بی‌شرمانه عمر، حضرت زهرا علیها السلام به منزل رفتند. به دنبال آن حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام به مسجد آمده و خطاب به ابوبکر (در حالی که مهاجرین و انصار در مسجد اطراف او نشسته بودند) فرمودند: چرا حق فاطمه را از او گرفتی در حالی که او در زمان حیات رسول الله مالک «فَدَك» بود؟

ابوبکر گفت: «فَدَك» حق مسلمانان است، اگر فاطمه شهودی بر مالک بودن بیاورد فدک از آن اوست و الا در آن حقی ندارد.

حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: ای ابابکر آیا تو بر خلاف حکم خدا برای ما حکم می‌کنی؟ گفت: نه.

در اینجا حضرت علی علیه‌السلام به قانون ذوالید اشاره کردند و فرمودند: ای ابابکر اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من ادعای مالکیت آن شیء را داشته باشم تو از چه کسی شاهد می‌خواهی؟ گفت از شما که ادعای مالکیت داری حضرت فرمودند: پس چرا الآن که «فَدَك» در دست حضرت زهرا علیها السلام است و در زمان حیات رسول الله در آن تصرف داشته (و به اصطلاح فقهی ذوالید می‌باشد) از فاطمه شاهد می‌خواهی، در حالی که شما ادعای مالکیت «فَدَك» را دارید و شما باید شاهد بیاورید (۵).

پس ابوبکر که متوجه اشتباه خود شده بود ساکت شد و عمر به سخن در آمد و گفت: یا علی این حرفها را رها کن.

اگر شهود عادل بر این مطلب شهادت دادند «فَدَك» از آن شماست و الا «فَدَك» از آن مسلمانان است و تو و فاطمه در آن حقی ندارید.

حضرت علی علیه‌السلام برای اینکه باز آنها را متوجه اشتباه خود کنند.

فرمودند: آیا کتاب خدا، قرآن را خوانده‌اید؟ گفتند: بله، حضرت فرمودند پس به من بگوئید آیه تطهیر: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۶) درباره چه کسی نازل شده است؟

آیا درباره ما اهل بیت یا درباره دیگران؟

گفتند: درباره شما.

آن وقت حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: حال اگر شهودی در مقابل شما شهادت بدهند که (نعوذ بالله) حضرت فاطمه اشتباهی انجام داده است شما چه می‌کنید.

ابوبکر گفت: بر او حد جاری می‌کنم مثل جاری کردن حدود بر سایر زنان مسلمان.

حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: الآن تو کافر شدی.

ابوبکر گفت: به چه علت؟ حضرت علی علیه‌السلام فرمودند:

لَأَنَّكَ رَدَدْتَ شَهَادَةَ اللَّهِ لَهَا بِالطَّهَارَةِ وَقَبِلْتَ شَهَادَةَ النَّاسِ عَلَيْهَا. (۷)

چون تو شهادت خداوند به پاک بودن حضرت زهرا سلام الله علیها را رد کرده‌ای و شهادت مردم را بر علیه او پذیرفته‌ای.

همانطور که اکنون حکم خدا و رسول خدا که «فَدَك» را ملک حضرت فاطمه قرار داده‌اند رد نموده‌ای و شهادت یک اعرابی که بر پشت پای خود بول می‌کند را پذیرفته‌ای.

در این حال مهاجرین و انصار که اطراف ابوبکر و عمر نشسته بودند به همدیگر نگاه کردند و گفتند: به خدا قسم علی بن ابیطالب راست می‌گوید.

تا اینجا حضرت علی علیه‌السلام بر آنها ثابت کرد که ردّ قول فاطمه ردّ قول خدا و رسول خدا است و شاهد خواستن از فاطمه امری اشتباه می‌باشد.

روز دیگر حضرت فاطمه علیها السلام، برای اثبات حق خود حضرت علی علیه‌السلام و أمّ ایمن را برای ادای شهادت در مسجد حاضر نمودند، أمّ ایمن برای شهادت حاضر شد و گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا از رسول خدا شنیده‌اید که فرمود: فاطمه سرور زنان اهل بهشت است، عمر و ابابکر گفتند: بله شنیده‌ایم.

آیا شما از رسول خدا شنیده‌اید که فرمود: أمّ ایمن یک زن بهشتی است، گفتند: بله شنیده‌ایم.

أمّ ایمن گفت: پس آیا ممکن است فاطمه که سرور زنان بهشت است و من که یک زن بهشتی هستم دروغ بگویم.

عمر گفت: أمّ ایمن این حرفها را رها کن بگو بدانم بر چه چیزی شهادت می‌دهی!؟

آنگاه أمّ ایمن در مقام شهادت گفت: من در خانه‌ی حضرت فاطمه علیها السلام در حضور رسول الله نشسته بودم که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورد:

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»

حق خویشاوندان را عطا کن.

و بدنبال آن حضرت رسول اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَّكَ» را به فاطمه عطا کردند و حضرت علی و من را بر این مطلب شاهد گرفتند.

بعد از شهادت أمّ ایمن، حضرت علی علیه‌السلام هم به همین صورت شهادت دادند.

اما آنها برای ردّ این شهادت چاره‌ای جز تهمت نداشتند به همین خاطر عمر گفت: أمّ ایمن یک زن است و شهادت یک زن کافی نیست و أَمَا عَلِیٌّ فَيَجْزِئُ إِلَى نَفْسِهِ و اما علی در این شهادت نفع می‌برد پس به سوی خودش می‌کشد. (۸)
(به خدا پناه می‌بریم از این حرفهای زشت و تهمتهای دروغ به ولی خدا).

بعد از این احتجاجات واضح و ردّ آن توسط غاصبین خلافت، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برای احقاق حق خود به صورت دیگر استدلال نموده و خطاب به ابوبکر و عمر فرمودند: شما اقرار می‌کنید که «فَدَّكَ» ملک رسول الله بوده و قبول دارید که من تنها فرزند و وارث پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌باشم، پس مالکیت «فَدَّكَ» بعد از پدرم رسول الله به عنوان ارث به من می‌رسد. ولی ابوبکر که ظاهراً از قبل خود را برای چنین استدلالی آماده کرده بود در جواب حضرت زهرا علیها السلام به یک حدیث ساختگی تمسک جست و گفت: من از پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که حضرت فرمودند:

نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ؛ (۹)

ما گروه انبیاء ارث نمی‌گذاریم.

حضرت زهرا علیها السلام در جواب این حدیث ساختگی به قرآن استدلال نموده و فرمودند: ای پسر ابی‌قحافه آیا در کتاب خدا چنین آمده که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم.

مگر قرآن نمی‌فرماید:

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ» (۱۰)

حضرت داود از حضرت سلیمان ارث بُرد.

و در سرگذشت یحیی بن زکریا علیهما السلام نقل فرموده که:

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۱۱)

خدایا از جانب خود فرزندی به من ببخش که از من و از آل یعقوب ارث ببرد.

و بعد از استدلال به پنج آیه از قرآن کریم (۱۲) فرمودند:

أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِأَيِّهِ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مَلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارِثَانِ أَوْ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مَلَّةٍ وَاحِدَةٍ أَمْ أَنْتُمْ أَغْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ مِنْ أَبِي وَ بِنِ عَمِّي.

آیا خداوند اختصاصاً برای شما آیه‌ای فرستاده که پدرم را از آن استثناء کرده باشد؟! و یا اینکه می‌گویید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم اهل یک ملت و آئین نیستیم؟! یا شما به خاص و عام قرآن از پدرم و پسر عمویم علی علیه‌السلام داناتر هستید؟!.

حضرت زهرا علیها السلام با استدلال به قرآن برای همگان ثابت نمودند که این حدیث، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سَلَّمَ نیست چون با قرآن تناقض دارد. بلکه این سخن خود ابابکر است که آن را به دروغ به رسول الله نسبت می‌دهد تا «فَدَك» را غصب نماید.

اما مثل اینکه گوشه‌های خلفاء غاصب کر گردیده و بر قلبهای آنان مهر زده‌اند و آنها قصد عمل کردن به آیات قرآن و دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سَلَّمَ را ندارند. و حضرت زهرا علیها السلام با دلی پر از غم و حالتی پریشان به منزل بازگشتند و باز با امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این زمینه به مشورت پرداختند.

حضرت علی علیه‌السلام راه جدیدی را ارائه داده و به حضرت زهرا علیها السلام فرمودند:

در زمانی که ابوبکر تنها باشد (عمر در کنار او نباشد) پیش او برو و به او بگو: تو ادعا می‌کنی که جای پدرم نشسته‌ای و جانشین پدرم هستی، حال اگر «فَدَك» از آن تو بود و من از تو تقاضا می‌کردم که «فَدَك» را به من ببخشی بر تو لازم بود که آن را به من برگردانی.

حضرت زهرا علیها السلام فردا برای اجرای پیشنهاد امیرالمؤمنین به مسجد آمده و به صورتی با ابوبکر سخن گفتند که ابوبکر تسلیم گردید و نوشت که باید فَدَك به حضرت زهرا علیها السلام برگردد.

حضرت زهرا علیها السلام نامه ردّ «فَدَك» را گرفته و در حالی از مسجد خارج شدند که نامه در دستانشان بود اما عمر از راه رسید و گفت: ای دختر محمّد این کتابت چیست؟ حضرت زهرا علیها السلام جواب دادند نامه‌ای است که ابوبکر در ردّ فَدَك برای من نوشته است، عمر نامه را طلب نمود و حضرت زهرا علیها السلام از دادن نامه ابا کردند.

فَرَفَعَهَا بِرِجْلِهِ وَ كَانَتْ حَامِلَةً بِإِثْنِ إِسْمِهِ الْمُحْسِنُ فَأَسَدٌ قَطَطٌ الْمُحْسِنُ مِنْ بَطْنِهَا ثُمَّ لَطَمَهَا فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قُرْطٍ فِي أُذُنِهَا حِينَ نَفَقَتْ ثُمَّ أَخَذَ الْكِتَابَ فَخَرِقَهُ. (۱۳)

پس عمر با لگد به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرد در حالی که او به فرزندش محسن حامله بود و محسن را سقط کرد. سپس با سیلی به صورت حضرت فاطمه زد و گویا من (امام صادق) می‌بینم که گوشواره در گوش مادرم در اثر آن سیلی شکسته شده است، پس عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

آنگاه حضرت زهرا علیها السلام در آن حال به او نفرین کردند و فرمودند:

بَقَّرَ اللَّهُ بَطْنَكَ كَمَا بَقَّرْتَ صَحِيفَتِي.

خداوند شکمت را پاره کند همانطور که نامه مرا پاره کردی.

و اما زمانی که حضرت زهرا علیها السلام احساس کردند تمام راهها برای برگرداندن فَدَك که مقدمه بازگشت خلافت به حضرت علی علیه‌السلام بود بسته است، و عمر و ابابکر تصمیم بر غصب خلافت و «فَدَك» دارند، برای اتمام حجت بر مردم و بیدار کردن تمام مسلمانان جهان در تمام اعصار به مسجد تشریف آوردند و در حضور مهاجر و انصار و غاصبین خلافت خطبه‌ای با فصاحت و بلاغت کامل ایراد نمودند.

شما می‌توانید متن عربی و ترجمه خطبه را در فصل پنجم کتاب مطالعه فرمائید.

فصل اول جنگ خَیْبَر (از حوادث سال هفتم هجرت)

[علل وقوع جنگ خَیْبَر]

جلگه وسیع حاصلخیزی را که در شمال مدینه به فاصله سی دو فرسنگی (۱۴) آن قرار دارد «وادی خَیْبَر» می‌نامند و پیش از بعثت پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ، ملت یهود برای سکونت و حفاظت خویش در آن نقطه، دژهای هفتگانه محکمی ساخته بودند از آنجا که آب و خاک این منطقه برای کشاورزی آمادگی کاملی داشت، ساکنان آنجا در امور زراعت و جمع ثروت و تهیه سلاح و طرز دفاع، مهارت کاملی پیدا کرده بودند و آمار جمعیت آنها بالغ بر بیست هزار نفر بود، و میان آنها مردان جنگاور و دلیر فراوان به چشم می‌خورد (۱۵).

جرم بزرگی که یهودیان خَیْبَر داشتند، این بود که تمام قبائل عرب را برای کوبیدن حکومت اسلام تشویق کردند و سپاه شرک با کمک مالی یهودیان خَیْبَر، در یک روز از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده خود را به پشت مدینه رسانیدند. در نتیجه، جنگ احزاب (خندق) رخ داد و سپاه مهاجم با تدابیر پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و جانفشانی یاران او پس از یک ماه توقف در پشت خندق، متفرق شدند و به وطن خود از آن جمله یهودیان خَیْبَر به خَیْبَر باز گشتند و مرکز اسلام آرامش خود را باز یافت. نا جوانمردی یهودیان خَیْبَر، پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ را بر آن داشت که این کانون خطر را برچیند، و همه آنها را خلع سلاح کند.

زیرا بیم آن می‌رفت که این ملت لجوج و ماجراجو، بار دیگر با صرف هزینه‌های سنگین، بت پرستان عرب را بر ضد مسلمانان برانگیزند، و صحنه نبرد احزاب بار دیگر تکرار شود. بخصوص تعصب یهود نسبت به آئین خود، بیش از علاقه مردم قریش به بت پرستی بود، و برای همین تعصب کور بود که هزار مشرک اسلام می‌آورد، ولی یک یهودی حاضر نبود دست از کیش خود بردارد. خلاصه پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرمان داد که مسلمانان برای تسخیر آخرین مراکز یهود در سرزمین عربستان آماده شوند و پرچم سفیدی به دست حضرت علی علیه‌السلام داد و فرمان حرکت را صادر نمود و رهبر بزرگ اسلام با هزار و شش صد سرباز که دویست سواره نظام در میان آنها بود به سوی خَیْبَر پیشروی کرد (۱۶).

اشغال شبانه نقاط حساس

دژهای هفتگانه خَیْبَر، هر کدام نام مخصوصی داشتند و نامهای آنها به قرار زیر بود: نَاعِم، قَمُوص، کَنْبِیَّه، نَسْطَاه، شِقِّ، وَطِیح، سَلَّام. برخی از این دژها گاهی به یکی از سرداران آن دژ منسوب می‌شد مثلاً می‌گفتند: دژ مَرْحَب، همچنین برای حفاظت و کنترل اخبار دژ، در کنار هر دژی، برج مراقبت ساخته شده بود، تا نگهبانان برجهای، جریان خارج قلعه را به داخل گزارش دهند، و طرز ساختمان برج و دژ طوری بود که ساکنان آنها بر بیرون قلعه کاملاً مسلط بودند و با منجیق و غیره می‌توانستند دشمن را سنگباران کنند (۱۷). در میان این جمعیت بیست هزار نفری، دو هزار مرد جنگی و دلاور به چشم می‌خورد که فکر آنها از نظر آب و ذخائر غذایی کاملاً آسوده بود، و در انبارها، ذخایر زیادی داشتند.

نخستین کاری که برای تسخیر این دژهای محکم صورت گرفت این بود که تمام نقاط حساس و راهها به وسیله سربازان اسلام به صورت مخفیانه و شبانه اشغال گردید که نگهبانان برجهای نیز از این کار آگاهی نیافتند و صبحگاهان که کشاورزان «خَیْبَر» با لوازم کشاورزی از قلعه‌ها بیرون آمدند چشمهای آنها به سربازان دلیر و مجاهد اسلام افتاد و آنها با دیدن این منظره با ترس و وحشت پا

به فرار گذاردند و به دژها پناه بردند و در داخل دژها شورای جنگی تشکیل گردید. و نتیجه شورا این بود که زنان و کودکان را در یکی از دژها، و ذخائر غذایی را در دژ دیگر جای دهند.

دلیران و جنگاوران هر قلعه با سنگ و تیر از بالا-دفاع کنند و قهرمانان هر دژ در موقع خاصی از دژ بیرون آیند و در بیرون دژ با دلیران اسلام بجنگند.

دلاوران یهودی با این نقشه توانستند مدت یک ماه در برابر ارتش نیرومند اسلام مقاومت کنند به طوری که گاهی برای تسخیر یک دژ ده روز تلاش انجام می گرفت و نتیجه‌ای به دست نمی آمد.

فتح دژهای نَاعِم و قَمُوص

درباره جزئیات نبرد خَیْبَر نمی توان نظر قاطع ابراز کرد، ولی از مجموع کتابهای تاریخ و سیره نویسان چنین استفاده می شود که سربازان اسلام دژها را یک یک محاصره می کردند و کوشش می نمودند که ارتباط دژ محاصره شده را از دژهای دیگر قطع نمایند، و پس از گشودن آن دژ، به محاصره دژ دیگر می پرداختند. دژهایی که با یکدیگر ارتباط زیر زمینی داشتند و یا رزمندگان و دلاوران آنها به دفاع سرسختانه بر می خواستند گشودن آنها سخت تر صورت می گرفت.

به عقیده گروهی از تاریخ نویسان، نخستین دژی که از خَیْبَر پس از رنجهای فراوان به دست ارتش اسلام افتاد دژ «نَاعِم» بود. گشودن این دژ به قیمت کشته شدن یکی از سرداران بزرگ اسلام به نام «محمود بن مسلمه انصاری» (۱۸) و زخمی گشتن پنجاه تن از سربازان اسلام تمام شد.

شورای نظامی تصویب نمود که پس از فتح دژ نَاعِم، سربازان متوجه قلعه «قَمُوص» شوند. ریاست این دژ با فرزندان «أَبِي الْحَقِيق» بود. این دژ نیز با فداکاری سربازان اسلام گشوده شد و «صَفِيه» دختر «حُيَی بن أَخْطَب» که بعدها در ردیف زنان پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قرار گرفت، اسیر گردید. این پیروزی بزرگ روحیه سربازان اسلام را تقویت کرد و رعب و وحشت بر قلوب یهودیان مستولی گشت. ولی مسلمانان از نظر مواد غذایی در مضیقه عجیبی بودند به طوری که برای رفع گرسنگی، از گوشت برخی از حیوانات که خوردن آنها مکروه است استفاده می نمودند. و دژی که مواد غذایی فراوانی در آنجا بود هنوز به دست مسلمانان نیفتاده بود.

كَوْزٌ غَيْرُ فَرَّارٍ

پس از فتح قلعه‌های مزبور، سپاهیان اسلام به طرف دژهای «وَطِيح» و «سَلَامِیْم» یورش بردند. ولی مسلمانان در طی ده روز جنگ و دادن تلفات سنگین نتوانستند نتیجه‌ای بگیرند.

در یکی از روزها «ابوبکر» مأمور فتح گردید و با پرچم سفید تا لب دژ آمد ولی پس از مدتی مسلمانان بدون نتیجه بازگشتند و فرمانده و سپاه هر کدام گناه را بر گردن یکدیگر انداختند و همدیگر را به فرار متهم می نمودند.

روز دیگر فرماندهی لشکر به عهده «عمر» واگذار شد. او نیز داستان دوست خود را تکرار کرد (۱۹).

و بنا بر نقل طبری، (۲۰) عمر، پس از بازگشت از صحنه نبرد، با توصیف دلاوری و شجاعت فوق العاده فرمانده دژ مَرْحَب، یاران پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را مرعوب می ساخت. این وضع، پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و یاران او را سخت ناراحت کرده بود. در این لحظات پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افسران و دلاوران ارتش را گرد آورد و جمله ارزنده زیر را که در صفحات تاریخ ضبط است فرمودند:

لَا عَظِيْنَ الزَّايِهَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ يَفْتَحُ اللهُ عَلَى يَدَيْهِ لَيْسَ بِفَرَّارٍ. (۲۱)

این پرچم را فردا به دست کسی می‌دهم که خدا و پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ را دوست دارد و خدا و پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ هم او را دوست دارند و خداوند این دژ را به دست او می‌گشاید او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمی‌کند.

و بنا بر نقل طبرسی و حلبی، پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ چنین فرمودند: «كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ»، یعنی به سوی دشمن حمله کرده و هرگز فرار نمی‌کند.

این جمله که حاکی از فضیلت و برتری و شهادت آن سرداری است که قرار بود فتح و پیروزی به دست او صورت بگیرد، غریبی از شادی توأم با اضطراب و دلهره در میان ارتش و سرداران سپاه برانگیخت. هر فردی آرزو می‌کرد که این مدال بزرگ نظامی نصیب وی گردد و این قرعه به نام او افتد.

علی کجاست!؟

سیاهی شب همه جا را فرا گرفت، سربازان اسلام به خوابگاه خود رفتند، نگهبانان در مواضع مرتفع مراقب اوضاع دشمن بودند. آفتاب با طلوع خود، سینه افق را شکافت و خورشید با اشعه طلایی خود دشت و دمن را روشن ساخت. سرداران گرد پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ آمده و دو سردار شکست خورده با گردنهای کشیده (۲۲) متوجه دستور پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ شده می‌خواستند هر چه زودتر بفهمند که این پرچم بر افتخار به دست چه کسی داده خواهد شد.

سکوت پر انتظار مردم، با جمله پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ که فرمودند: «علی کجاست؟» در هم شکست. در پاسخ او گفته شد: دچار چشم درد گردیده و در گوشه‌ای در حال استراحت است. پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرمودند: او را بیاورید، طبری می‌گوید: علی را بر شتر سوار نموده و در برابر خیمه پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرود آوردند. این جمله حاکی است عارضه چشم به قدری سخت بوده که سردار را از پای در آورده بود.

پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ دستی بر دیدگان او کشید و در حق او دعا نمود. این عمل و آن دعا، مانند دم مسیحایی آن چنان اثر نیک در دیدگان او گذارد که سردار نامی اسلام تا پایان عمر به چشم درد مبتلا نگردید.

پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ پرچم را به دست حضرت علی علیه‌السلام دادند. و چنین یاد آور شدند که قبل از جنگ نمایندگان را به سوی سران دژ اعزام بدارد و آنها را به آئین اسلام دعوت نماید. اگر آن را نپذیرفتند آنها را به وظایف خویش تحت لوای حکومت اسلام آشنا نماید که باید خلع سلاح شوند و با پرداخت جزیه در سایه حکومت اسلامی آزادند زندگی کنند و اگر به هیچ کدام گردن نهند با آنان بجنگد. آخرین جمله‌ای که مقام فرماندهی بدرقه راه علی ساختند این چنین بود:

لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ. (۲۳)

هرگاه خداوند یک فرد را به وسیله تو هدایت کند بهتر از این است که مالک چهارپایان (شتران) سرخ موی باشی.

آری پیامبر عالی قدر اسلام صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ در بحبوحه جنگ، باز در فکر راهنمایی مردم بود و همین می‌رساند که تمام این نبردها برای هدایت مردم بوده است.

قتل مَرْحَب به دست حضرت علی علیه‌السلام

هنگامی که امیر مؤمنان علیه‌السلام از ناحیه پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ مأور شد که دژهای «وَطِيح» و «سَيْلَم» را بگشاید (دژهایی که دو فرمانده قبلی موفق به گشودن آنها نشده بودند و با فرار خود ضربه جبران ناپذیری بر حیثیت ارتش اسلام زده بودند) زره محکمی بر تن کرد و شمشیر مخصوص خود، ذوالفقار را حمایل نموده هروله کنان و با شهادت خاصی که شایسته

قهرمانان ویژه میدان‌های جنگی است، به سوی دژ حرکت کرد و پرچم اسلام را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دست او داده بود، در نزدیکی خَیْبَر بر زمین نصب نمود.

در این لحظه در خَیْبَر باز گردید و دلاوران یهود از آن بیرون ریختند. نخست برادر مَرْحَب به نام «حارث» جلو آمد، هیبت نعره او آن چنان مهیب بود که سربازانی که پشت سر امیرالمؤمنین بودند بی اختیار عقب رفتند ولی حضرت علی علیه السلام مانند کوه، پا برجا ماند، لحظه‌ای نگذشت که جسد مجروح «حارث» به روی خاک افتاد و جان سپرد.

مرگ حارث، «مَرْحَب» را سخت غمگین و متأثر ساخت، و او را برای گرفتن انتقام خون برادر برانگیخت، و در حالی که غرق سلاح بود، زره یمانی بر تن داشت و کلاهی که از سنگ مخصوص تراشیده شده بود بر سر گذاشته و «کلاه خود» را روی آن قرار داده بود جلو آمد، و به رسم قهرمانان عرب رجزی خواند.

حضرت علی علیه السلام نیز رجزی در برابر او سرود و چنین فرمود:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَةَ

ضَرْغَامُ آجَامٍ وَ لَيْثٍ قَسْوَرَةَ

من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) خوانده، مرد دلاور و شیر بیشه‌ها هستم.

عَبْلُ الزَّرَاعِينَ غَلِيظُ الْقَصْرَةَ

كَلِيثِ غَابَاتٍ كَرِيْرِ الْمَنْظَرَةَ

بازوان قوی و گردن نیرومند دارم، در میدان نبرد مانند شیر بیشه‌ها، صاحب منظری مهیب هستم.

رجزهای دو قهرمان پایان یافت. صدای ضربات شمشیر و نیزه‌های دو قهرمان اسلام و یهود، وحشت عجیبی در دل ناظران پدید آورد ناگهان شمشیر برنده و کوبنده قهرمان اسلام، بر فرق مَرْحَب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نیم ساخت، این ضربت آن چنان سهمگین بود که برخی از دلاوران یهود که پشت سر مَرْحَب ایستاده بودند، پا به فرار گذارده، به دژ پناهنده شدند، و عده‌ای ماندند، که در جنگ تن به تن به دست حضرت علی علیه السلام کشته شدند.

علی علیه السلام یهودیان فراری را تا در حصار تعقیب نمود. در این کشمکش یک نفر از جنگجویان یهود با شمشیر بر سپر حضرت علی علیه السلام زد و سپر از دست ایشان افتاد. امیرمؤمنان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام فوراً متوجه در قلعه گردید و آن را با قدرت الهی از جای کند و به جای سپر استفاده نمود. در نتیجه قلعه‌ای که مسلمانان ده روز پشت آن معطل شده بودند در مدت کوتاهی به دست توانای حضرت علی علیه السلام گشوده شد.

حال برای اینکه به عظمت کار پی ببرید به نظر چند تن از تاریخ نویسان درباره در قلعه خَیْبَر توجه کنید.

خصوصیات در قلعه خَیْبَر

طبری و ابن هشام می‌نویسند: پس از آنکه حضرت علی علیه السلام در را روی زمین افکند، هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام از آن جمله ابورافع، سعی کردند آن را از این رو به آن رو کنند ولی نتوانستند (۲۴) یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: در حصار از سنگ و طول آن چهار زرع و پهنای آن دو زرع بود (۲۵).

شیخ مفید در ارشاد (۲۶) به سند خاصی از امیرمؤمنان، سرگذشت کندن در خَیْبَر را چنین نقل می‌کند: من در خَیْبَر را کنده به جای سپر به کار بردم و پس از پایان نبرد آن را مانند پلی به روی خندقی که یهودیان کنده بودند قرار دادم. سپس آن را میان خندق پرتاب کردم، مردی پرسید: آیا سنگینی آن را احساس نمودی؟ گفتم به اندازه سنگینی که از سپر خود احساس می‌کردم. نویسندگان سیره، مطالب شگفت‌انگیزی درباره کندن در خَیْبَر و خصوصیات آن، در رشادتهای حضرت علی علیه السلام نوشته‌اند.

این حوادث هرگز با قدرت‌های معمولی بشری وفق نمی‌دهد. امیر مؤمنان خود در این باره توضیح داده و شک و تردید را از بین برده‌اند. آن حضرت در پاسخ شخصی چنین فرموده‌اند:

مَا قَلَعْتُهَا بِقُوَّةِ بَشَرِيَّةٍ وَلَكِنْ قَلَعْتُهَا بِقُوَّةِ إِلَهِيَّةٍ وَنَفْسٍ بِلِقَاءِ رَبِّهَا مُطْمَئِنَّةٍ رَاضِيَةً (۲۷).

من هرگز آن در را با نیروی بشری از جا نکندم، بلکه در پرتو نیروی الهی و با نفسی که به ملاقات با خدایش مطمئن و خشنود است، این کار را انجام دادم. (۲۸)

اعتراف دشمن به فضائل حضرت علی علیه السلام

روزی معاویه به سعد وقاص اعتراض کرد که چرا به علی علیه السلام ناسزا نمی‌گوئی؟!

او در پاسخ وی چنین گفت: من هر موقع به یاد سه فضیلت از فضائل علی علیه السلام می‌افتم، آرزو می‌کنم ای کاش من یکی از این سه فضیلت را داشتم:

۱. روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در مدینه جانشین خود قرار داد و خود به جنگ تبوک رفت و به علی چنین گفت: تو نسبت به من همان منصب را داری که هارون نسبت به موسی داشت، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد آمد.

۲. روز خبیر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را دوست دارند. افسران و فرماندهان عالیقدر اسلام در آرزوی چنین مقامی بودند، فردای آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را خواست و پرچم را به او داد، و خدا در پرتو جانبازی او پیروزی بزرگی را نصیب ما کرد.

۳. روزی که قرار شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با سران نجران به مباحله پردازد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و گفت:

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي (۲۹)

فتح خبیر مقدمه صلح فدک

آری پس از پیروزی لشکر اسلام در جنگ خبیر و فتح قلعه‌های خبیر با شجاعتها و رشادتهای حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام اهالی یهودی «فدک» برای حفظ جان خود از باب صلح و مصالحه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند.

معجم البلدان، از کتب مشهور اهل تسنن در این زمینه چنین می‌نویسند:

فَدَكُ قَرْيَةٌ بِالْحِجَازِ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْمَدِينَةِ يَوْمَانٍ وَقِيلَ ثَلَاثَةٌ، أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ فِي سَنَةِ سَبْعٍ صَلْحًا...

فدک دهکده‌ای است در حجاز که فاصله‌اش تا مدینه دو یا سه روز است و خداوند متعال آنرا در سال هفتم هجری به صورت صلح به پیامبرش بخشید...

...و داستان از این قرار بود که رسول خدا، پس از ورود به خبیر و فتح قلعه‌ها و دژهای محکم آن، سه روز در آن جامانده و حلقه محاصره را بر یهودیان سخت گرفت. آنان نمایندگان نزد حضرت فرستاده، در خواست کردند که به آنان اجازه دهد تا از آن سرزمین کوچ کنند. رسول خدا چنین اجازه‌ای را به آنان داد این خبر به اهل «فدک» رسید نماینده‌ای نزد حضرت فرستاده در خواست کردند که حضرت با آنان بر نصف میوه‌ها و اموالشان مصالحه کند، حضرت با تقاضای آنان موافقت فرمود بنابراین «فدک» از جمله آبادی‌ها و املاکی است که به صورت جنگ و تاخت و تاز فتح نشده است و از این رو به صورت خالص ملک آن حضرت شد

...و فِيهَا عَيْنٌ فَوَارَةٌ وَنَخِيلٌ كَثِيرَةٌ (وَهِيَ الَّتِي قَالَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَحَلْنِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أُرِيدُ لِدَلِكُ شُهُودًا وَ لَهَا

قِصَّةٌ...؟

و این سرزمین دارای چشمه‌ای جوشان و درختان خرما می‌فراوان بود (... ۳۰).

تاریخ نویس مشهور اهل سنت محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰ ه ق) در تاریخ الامم و الملوک می‌نویسد...: رسول الله اهالی خَیْبَر را در قلعه‌های خودشان به نام‌های «وَطِیح و سَلَامِی» محصور کرد، تا جایی که یقین به هلاکت و نابودی خود کرده، از حضرت درخواست کردند که آنان را از آنجا کوچ دهد تا بدین وسیله خون خود را حفظ کنند. حضرت با درخواست آنان موافقت کرد. سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر تمام اموال آنان دست گذاشته و نواحی «شَق و نَطَاة و کَتِیْبَةُ» و تمامی دژها و قلعه‌ها را غیر از قلعه «وَطِیح و سَلَامِی» تصرف کرد.

اهالی «فَدَک» که از این ماجرا خبردار شدند نماینده‌ای نزد حضرت فرستادند و درخواست کردند که همین رفتار را با آنان نیز داشته باشد، و بدین وسیله خون و جان‌شان را حفظ کرده، و دست از اموال خویش برداشتند. حضرت با پیشنهاد آنان موافقت کرد. فردی که بین آنان و حضرت رسول وساطت می‌کرد «مُحَیْصَةُ بن مسعود» هم پیمان قبیله بنی حارثه بود هنگامی که کار اهالی خَیْبَر به انجام رسید از حضرت خواستند که با آنان بر نصف اموالشان مصالحه کند و گفتند: ما نسبت به این سرزمین از شما آشناتریم و بهتر می‌توانیم آنجا را آباد و سرسبز کنیم.

حضرت بر مبنای نصف با آنان مصالحه کرده، قرار گذاشت که این اختیار را داشته باشد که هرگاه خواست آنان را از این سرزمین بیرون کند و حق اخراج آنها را داشته باشد. اهالی «فَدَک» نیز به همین گونه با آن حضرت مصالحه کردند. خَیْبَر «فَئِیء» و متعلق به مسلمانان بود، ولی «فَدَک» از آن رسول خدا بود زیرا آنان تاخت و تازی نسبت به آنجا نداشتند (۳۱).

امروز خَیْبَر

روایت آقایان حسین مظفر و علی آقا محمّدی (از اعضاء هیئتی که امسال به فَدَک رفتند) از سفر به خَیْبَر چنین است: دیدن قلعه خَیْبَر که فتح آن خاطراتی حماسی و فتح الفتوحی بزرگ را در اذهان شیعیان شیفته علی علیه‌السلام مصور می‌سازد، از آرزوهای بزرگ ما بود کما این که آرزوی همه زائران مشتاق است. صبح روز سوّم استقرار در مدینه (یکشنبه ۱۳۸۷/۳/۱۹) به سوی خَیْبَر حرکت کردیم و ۱۸۰ کیلومتر به طرف شمال مدینه پیش رفتیم و بعد از دو ساعت به منطقه خَیْبَر رسیدیم. ابتدا وارد روستایی متروکه شدیم که خانه‌هایی با دیوارهای گلی و اتاق‌های تو در تو و قدیمی داشتند. از نخلستانی قدیمی و بی‌رمق با برگ‌های آغشته به گرد و غبار، که بعضی از آنها زرد بودند، عبور کردیم و در انتهای باغستان به تپه‌ای بزرگ رسیدیم که با سیم‌هایی محصور شده بود. قلعه معروف خَیْبَر در بالای همین تپه قرار داشت؛ قلعه‌ای با سنگ‌های بسیار سخت و خشن، تصور رفتن به بالای قلعه در وضع عادی بسیار مشکل و شاید ناممکن بود. هیئت این دژ نفوذ ناپذیر که اعظم صدر اسلام از تسخیر آن عاجز شده بودند کاملاً مشهود بود اما تسخیر آن توسط مولای خَیْبَر شکن، علی رغم همه تجهیزات و سربازان آماده و تا دندان مسلح و تسلط آنها بر اطراف قلعه، اعجاب انگیز و چیزی شبیه معجزه بود و نشان داد که در برابر ایمان مولای متقیان حتی قلعه خَیْبَر نیز از مصادیق بارز «وَإِنَّ أَوْهَنَ الْيُؤُوسِ لَمِیْتُ الْعَنْكَبُوتِ» است... درباره موقعیت مکانی خَیْبَر و فَدَک، با توجه به مسیری که پیمودیم و با توجه به فاصله ۱۸۰ کیلومتری که خَیْبَر تا مدینه دارد می‌توان به این نتیجه رسید که آنچه در تاریخ درباره تسلیم شدن اهالی «فَدَک» بعد از فتح خَیْبَر آمده و نشان دهنده نزدیکی مکانی فَدَک با خَیْبَر می‌باشد درست است. زیرا مسیر نیم دایره‌ای که ما برای رفتن به «فَدَک» پیمودیم موقعیت مکانی آن را در شرق خَیْبَر ترسیم می‌کند. جایی که به طور طبیعی و میان بر، باید حدود ۸۰ کیلومتری شرق خَیْبَر باشد.

عکس های خبیر

ص ۴۱ این صفحه عکس دارد

ص ۴۲ این صفحه عکس دارد

ص ۴۳ این صفحه عکس دارد

ص ۴۴ این صفحه عکس دارد

فصل دوم نحلہ (سؤالات نحلہ)

اشاره

ما بحث را از این جا به بعد با طرح سؤال ادامه می‌دهیم. سؤالاتی که ممکن است در ذهن هر طالب حقیقتی درباره مسأله «فَدَاك» پیش بیاید و بعد از طرح سؤال، با استفاده از کتب شیعه و اهل سنت در صدد پاسخ گویی با جوابهای متعدد و قانع کننده بر آمده‌ایم.

سؤال اول: «فَدَاك» ملک چه کسی بود؟

آیا «فَدَاك» جزء بیت المال مسلمین بود یا ملک خاص رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ؟

[«فَدَاك» جزء اموال شخصی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بود]

این مسأله در تاریخ و کتب فریقین ثابت شده است که «فَدَاك» جزء اموال شخصی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بود و می‌توان گفت علماء شیعه و سنی بر این مسأله اجماع دارند.

دلایل مالکیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ

۱. قرآن

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»
 «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». (۳۳)

خداوند هر غنیمتی از آنان (یهودیان بنی النضیر) به رسول خود بر گردانید، بدون جنگ شما بود. و شما بر اموال آنان هیچ اسب و شتری نتاختید، لکن خداوند رسولان خود را بر هر کس که بخواهد مسلط می‌گرداند و او قادر بر هر چیزی می‌باشد.

آنچه خدا از اموال اهل قری به رسول خود برگردانید از آن خدا و رسول او و از آن خویشان رسول و فقیران و مساکین و درماندگان در راه است تا اموال بین توان گران دست به دست نچرخد و هر دستوری که رسول به شما داد بپذیرید و از هر گناهی نهیتان کرد آن را ترک کنید و از خدا بترسید که خدا عقابی سخت دارد.

برای روشن شدن ترجمه آیه، اول باید معنای «فَاء» بیان شود.

«فَئِء» مصدر فاء، یفیء و در لغت به معنای «رجوع و بازگشت» می‌باشد و چون پیامبر و امام علیهما السلام مالک حقیقی تمام اموال می‌باشند زمانی که صاحبان اراضی و املاک بدون جنگ و خونریزی تسلیم شوند این اموال دوباره به آن بزرگواران بر می‌گردد و ملک خاص آنها می‌شود که در اصطلاح به آن «فَئِء» می‌گویند.

و آیه شریفه «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» تصدیق بر این مطلب دارد که فِئء سرزمینی است که «بِلا حَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ» بدون جنگ و خونریزی به دست پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسیده و مالک آن، ایشان می‌باشند.

علامه طباطبایی در «تفسیر المیزان» ذیل آیه دوّم، این چنین می‌فرماید:

این آیه در مقام بیان مصرف فِئء است که در آیه اوّل ذکر شده، از ظاهر این آیه بر می‌آید که می‌خواهد موارد مصرف فِئء در آیه قبلی را بیان کند و فِئء در آن آیه را که خصوص بنی النضیر بود به همه فِئء‌های دیگر عمومیت دهد و بفرماید: حکم فِئء مخصوص فِئء بنی النضیر نیست، بلکه همه فِئء‌ها همین حکم را دارد.

سپس فرموده: «فَلِلَّهِ وَاللِّرَّسُولِ» یعنی قسمتی از فِئء مخصوص خدا و قسمتی از آن مخصوص رسول خداست. منظور از اینکه گفتیم مخصوص خداست این است که باید زیر نظر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در راه رضای خدا صرف شود و آنچه سهم رسول خداست در مصارف شخصی آن جناب مصرف شود.

سپس فرموده: «وَالَّذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَمَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» منظور از ذی القربى خویشان رسول خدا و دودمان آن جناب است. معنا ندارد که ما آن را به قرابت عموم مؤمنین حمل کنیم و مراد از یتامی و مساکین و ابن سبیل هم، یتیمان و مساکین و ابن السبیل اهل بیت می‌باشند و از اهل بیت نیز در این زمینه روایت رسیده است (۳۴).

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُمْ قُرْبَانَا وَمَسَاكِينُنَا وَأَبْنَاؤُنَا سَبِيلُنَا. (۳۵)

امام چهارم حضرت زین العابدین علیه السلام فرمودند: منظور این آیه قُرْبای ما و مسکینان ما و ابن السبیل ما می‌باشد. و روایتی به همین مضمون از حضرت علی علیه السلام نیز نقل شده است.

۲. روایات

از ابن عباس روایت شده است که آیه شریفه:

«مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» درباره اموال کفار «اهل قری» نازل شد و اهل قری عبارت بودند از بنی النَّظِيرِ و بنی قُرَيْظَةَ (که در مدینه بودند) و اهل «فَدَك» (که سرزمینی است در سه میلی مدینه) و اهل خَبِير و دهات عُرَيْنَه و يَثْبَع، که خدای تعالی اختیار اموال اینان را به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سپرد، تا بر هر نحوی که خواست در آن حکم کند و خبر داد که تمامی این اموال ملک شخصی اوست و لذا وقتی عده‌ای اعتراض کردند که چرا پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این اموال را تقسیم نمی‌کند؟ در پاسخشان آیه مذکور نازل شد. (۳۶)

ابن ابی الحدید روایت کرده که ابوبکر گفت: ابو زید عُمَر بن شَبَّه از حَيَّان بن بَشْر از یحیی بن آدم از ابن ابی زائده از محمد بن اسحاق از زُهْرَى روایت کرده که گوید: تعدادی از اهالی خَبِير در حصار خود باقی مانده و از رسول خدا درخواست کردند که خونشان را نریزد و به آنان اجازه دهد تا از آن سرزمین کوچ کنند. حضرت با درخواست آنان موافقت فرمود. اهالی «فَدَك» از این قرار داد با خبر شدند و درخواست کردند که با آنان نیز بدین گونه رفتار شود و حضرت با تقاضای ایشان موافقت فرمود.

وَكَانَتْ لِلنَّبِيِّ خَاصَّةً لِأَنَّهُ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِحَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ (۳۷)

و از آنجا که «فَدَك» با قهر و غلبه و تاخت و تاز لشکر اسلام فتح نشده بود تمامی آن ملک خاص رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

و سَلَّمَ می‌باشد.

و فخر رازی نیز گفته است: خداوند این آیات را در جواب اصحاب فرستاد و بیان نمود که، غنیمت با «فئیء» فرق می‌کند زیرا در مورد تحصیل غنیمت شما مسلمین سختی و مشقت تحمل کرده‌اید و با جنگ و لشکر کشی بر آن مسلط شده‌اید، بر خلاف «فئیء» که دشمن خود تسلیم شده است، پس امر آن به رسول خدا واگذار گردیده و در هر مصرفی که وی مصلحت بداند آن را خرج می‌کند (۳۸).

۳. اقرار ابابکر

دلیل دیگر بر اینکه «فَدَاكَ» ملک پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بوده است (نه جزء بیت المال مسلمین) اقرار خود ابابکر در جواب حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد. زمانی که حضرت فاطمه علیها السلام برای گرفتن «فَدَاكَ» به ابابکر مراجعه نمودند ابابکر نگفت فَدَاكَ جزء بیت المال بوده و حق تو نیست بلکه گفت: پیامبران ارث نمی‌گذارند و معنای این جمله اقرار به این مطلب است که «فَدَاكَ» ملک پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بوده ولی چون پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ ارث نمی‌گذارد این ملک از پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ به شما نمی‌رسد.

۴. اقرار عمر

جامع الاصول از صحیح ابی داود روایت می‌کند که عمر گفت: اموال بنی نضیر اموالی است که خداوند بدون جنگ و خونریزی و لشکر کشی به رسول خدا باز گردانید.

فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ خَاصَّةً قُرَى عُرَيْنَةَ وَفَدَاكَ وَكَذَا وَكَذَا يُنْفِقُ عَلَىٰ أَهْلِهِ مِنْهَا نَفَقَةً سَتَتِهِمْ (... ۳۹)

پس قریه‌های عُرَيْنَةَ و فَدَاكَ و کذا و کذا ملک خاص رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بود و ایشان نفقه سالیانه اهل خود را از این اموال می‌داد. و ما بقی آن را در تهیه اسلحه و چهار پا برای آماده ساختن سپاه برای جهاد در راه خدا صرف می‌کرد و سپس آیه «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ» را تلاوت می‌نمود.

همچنین در روایتی که در صحیح مسلم آمده و در آن منازعه حضرت علی علیه السلام و عباس ذکر شده است، در ابتدای آن عمر با خواندن آیه «مَا أَفَاءَ اللَّهُ» بر این مسأله اقرار می‌نماید. (۴۰)

۵. اقرار علمای اهل سنت

شیخ شهاب الدین یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد:

... بنابراین «فَدَاكَ» از جمله آبادی‌ها و املاکی است که به صورت جنگ و تاخت و تاز فتح نشده و از این رو به صورت خالص ملک آن حضرت شد (... ۴۱)

تاریخ نویس مشهور محمد بن جریر طبری متوفای سال ۳۱۰ می‌گوید:

... خَیْبَر «فئیء» مسلمانان، ولی «فَدَاكَ» از آن رسول خدا بود، زیرا آنان تاخت و تازی نسبت به آنجا نداشتند. (۴۲)

ابن منظور در لسان العرب گوید «...: فَدَاكَ» دهکده‌ای در خَیْبَر است و گفته شده که در ناحیه حجاز می‌باشد. در آنجا چشمه و

نخلستانی است، خداوند آن را به پیامبرش بخشید (... ۴۳)

مورخ بزرگ اهل سنت، عزالدین ابوالحسن معروف به ابن اثیر می‌گوید: خَیْبَر «فِی» برای مسلمانان بود و «فَدَک» مخصوص رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چون سرزمینی بود که بدون جنگ و خونریزی به دست رسول خدا رسید. (۴۴)
با توجه به دلایل ذکر شده، اینگونه روشن گردید که، «فَدَک» ملک اختصاصی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده و شیعه و سنی بر این مسأله اتفاق نظر دارند.

سؤال دوم: در زمان رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَک» در دست چه کسی بود؟

[«فَدَک» در زمان رسول الله صلی علیه و آله و سلم در ملکیت و اختیار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود]

اَدَلّه بسیاری بر این مطلب دلالت می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَک» را به دخترش حضرت فاطمه علیها السلام بخشید و تا زمان رحلت رسول اکرم به مدت سه سال «فَدَک» در ملکیت و اختیار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود. در اینجا به یازده دلیل اشاره می‌کنیم:

دلایل مالکیت حضرت زهرا علیها السلام

۱. آیات قرآن

الف) سوره مبارکه بنی اسرائیل، آیه ۲۶

«وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»

ب) سوره مبارکه روم، آیه ۳۸

«فَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»

حق خویشاوندان و ارحام خود را عطا کن

طبق تفسیر اکثر مفسرین شیعه و سنی، این دو آیه مربوط به جریان «فَدَک» و اعطای آن به حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد. در اینجا به ذکر بعضی از منابع تفسیری، و روایتی در ذیل این آیه اکتفا می‌نماییم.

۱. تفسیر عیاشی، جلد ۲، صفحات ۲۸۱ و ۲۸۷.

۲. تفسیر فرات، صفحات ۲۳۹ و ۳۲۲.

۳. تأویل الآیات، صفحه ۴۳۵.

۴. مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۳۰۶، و، جلد ۶، صفحه ۴۱۱.

۵. تفسیر قمی، صفحه ۳۸۰.

۶. تفسیر شیخ ابوالفتح رازی، جلد ۳، صفحه ۳۴۹.

۷. تفسیر البرهان، جلد ۲، صفحه ۴۱۵ (با ذکر ۱۲ روایت) و جلد ۳، صفحه ۲۶۳.

عیون اخبار الرضا با ذکر سند از ریان بن صلت روایت می‌کند؟

علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند: اما قول خداوند «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»؟

دلالت می‌کند بر اینکه خصوصیتی در اهل بیت است که خداوند ایشان را به این خصوصیت مختص نموده و آنها را بر امت

برگزیده است.

زمانی که این آیه بر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل شد، فرمودند: فاطمه را به پیش من بخوانید و چون حضرت فاطمه خدمت پدر رسیدند، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

يَا فَاطِمَةُ فَقَالَتْ: لَبِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: هَذِهِ فَدَاكَ هِيَ مِمَّا لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَهِيَ لِي خَاصَّةٌ دُونَ الْمُسْلِمِينَ وَقَدْ جَعَلْتُهَا لَكَ لِمَا أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى بِهِ فَخُذِيهَا لَكَ وَلَوْلَدِكَ. (۴۵)

ای فاطمه این فدک از اموالی است که بدون جنگ و لشکر کشی به دست ن رسیده است و ملک خاص من است و مسلمانان در آن حقی ندارند و با امر خداوند آن را برای تو قرار دادم پس فدک را بگیر تا از آن تو و فرزندان تو باشد.

اکنون به تفسیر آیه «وَأْتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» در کتب اهل سنت توجه کنید:

عبدالرحمن جلال الدین سیوطی (۴۶)، ذیل آیه شریفه «وَأْتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» می گوید: بزاز و ابویعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابوسعید خُدَری روایت می کنند:

هنگامی که آیه «وَأْتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» نازل شد پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فاطمه را طلبید و «فَدَاكَ» را به او بخشید. ابن مردویه از ابن عباس روایت نموده: هنگامی که آیه «وَأْتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» نازل شد رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَاكَ» را به فاطمه بخشید.

همی در کتاب خود (۴۷) از ابوسعید خُدَری نقل می کند:

لَمَّا نَزَلَتْ «وَأْتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» دَعَا رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةَ وَأَعْطَاهَا فَدَاكَ

«چون آیه شریفه نازل شد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فاطمه را صدا زد و «فَدَاكَ» را به او عطا نمود.»

همی می گوید که طبرانی نیز این روایت را نقل کرده است.

ذهبی (۴۸)، این روایت را ذکر کرده و آن را روایتی صحیح دانسته است.

متقی (۴۹) از ابوسعید چنین روایت کرده:

چون آیه شریفه «وَأْتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» نازل شد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ای فاطمه «فَدَاكَ» از آن تو می باشد. (۵۰)

۲. روایات:

دستور خدا به اعطای حق فاطمه زهرا علیها السلام

در این قسمت به نقل بعضی از روایاتی که دلالت بر اعطای «فَدَاكَ» به حضرت زهرا علیها السلام بعد از نزول آیه شریفه «وَأْتِذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» توسط پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دارند می پردازیم:

الف) اعلام الوری: ابان می گوید زراره برای من چنین حدیث کرد که امام محمّد باقر علیه السلام فرمودند ...: چون پیامبر گرامی اسلام از جنگ خَیْبَر فارغ شدند، به حضرت علی علیه السلام فرمودند: به سوی «فَدَاكَ» برو و آن را بگیر، ایشان به سوی فدک رفتند و اهل «فَدَاكَ» با او مصالحه نمودند تا اینکه خونشان حفظ گردد پس «فَدَاكَ» از اموال خاص و خالص رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می باشد.

فَنَزَلَ جِبْرِئِيلُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تُؤْتِيَ ذَوِي الْقُرْبَى حَقَّهُ فَقَالَ يَا جِبْرِئِيلُ: وَمَنْ قُرْبَائِي وَمَا حَقُّهَا؟ قَالَ: فَاطِمَةُ فَأَعْطَاهَا حَوَائِطُ فَدَاكَ وَمَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ فِيهَا.

جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند عز و جلّ تو را امر می‌کند که حَقِّ ذِي الْقُرْبَى را عطا فرمائی، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای جبرئیل خویشان من چه کسانی هستند و حق آنها چیست؟ گفت منظور از ذوی القربی، فاطمه علیها السلام می‌باشد، پس فدک و آنچه برای خدا و رسول خدا در آن می‌باشد به او عطا کن.

فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةَ وَكَتَبَ لَهَا كِتَابًا جَاءَتْ بِهِ بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَقَالَتْ: هَذَا كِتَابُ رَسُولِ اللَّهِ لِي وَلِإِثْنِي. (۵۱)

آنگاه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فاطمه را صدا زدند و سند فدک را به نام وی نوشتند که البته بعداً ایشان با این قباله در مقابل ابابکر احتجاج کرده و فرمودند این نوشته رسول خدا برای من و فرزندان من است.

ب) تفسیر عَیَاشِي: عبدالرحمن از امام صادق علیه‌السلام چنین روایت کرده که امام صادق فرمودند: چون آیه شریفه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ» نازل شد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ای جبرئیل مسکین را شناختم ولی بگو منظور از ذوی القربی کیست؟ جبرئیل گفت: آنها خویشان تو می‌باشند. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حسن و حسین و فاطمه را صدا زدند و فرمودند: پروردگارم به من امر فرموده که عطا کنم به شما آن چیزهایی را که خداوند به من برگردانده است و من «فَدَك» را به شما عطا کردم. (۵۲)

ج) تفسیر عَیَاشِي: أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ می‌گوید: خدمت امام جعفر صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا رسول خدا «فَدَك» را به فاطمه عطا کردند؟

قال: كَانَ لَهَا مِنَ اللَّهِ. (۵۳)

خداوند فاطمه را مالک فدک قرار داد.

در بحار الأنوار، جلد ۲۹، از صفحه ۱۰۵ الی ۱۲۹ و در صفحه ۱۹۵ و همچنین در عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۱۲ الی ۶۲۲ روایات متعددی در تفسیر و توضیح آیه شریفه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» و اعطای «فَدَك» به حضرت زهرا علیها السلام نقل شده است. ضمناً علامه مجلسی می‌فرماید: سید بن طاووس (۵۴) از قول محمد بن عباس بن علی بن مروان در کتاب تفسیرش چنین نقل می‌کند که:

حدیث «فَدَك» در تفسیر قول خداوند «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» از بیست طریق روایت شده است (۵۵).

۳. سند کتبی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

[اُكْتُبَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِفَدَكِ نِخْلَةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]

ففي الخرائج و الجرائح روى عن ابى عبد الله عليه السلام ... فَدَعَا بِأَدِيمٍ وَدَعَا عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: اُكْتُبَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِفَدَكِ نِخْلَةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَشَهِدَ عَلِيُّ ذَلِكَ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ وَمَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ وَأمَ أَيْمَنَ. (۵۶)

امام صادق علیه‌السلام فرمودند ... پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پوستی طلب کرد و به حضرت علی علیه‌السلام فرمود: بنویس فدک هدیه‌ای از رسول خدا برای فاطمه است. و بعد حضرت علی و غلام خود (زَبِيح) و أم أَيْمَن را بر این مسأله شاهد گرفت.

وَقَالَ الْعَلَامَةُ الْمَجْلِسِيُّ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةَ وَكَتَبَ لَهَا كِتَابًا جَاءَتْ بِهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَقَالَتْ: هَذَا كِتَابُ رَسُولِ اللَّهِ لِي وَ لِإِثْنِي. (۵۷)

علامه مجلسی می‌گوید: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حضرت فاطمه علیها السلام را خواست و برای او (فَدَك) را نوشت و ایشان بعد از رحلت رسول الله آن کتابت را پیش ابابکر آورد و گفت: این نوشته رسول خدا برای من و فرزندان من است.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز در سفینه البحار این مسأله را ذکر نموده‌اند (۵۸).

پاره کردن نوشته رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ توسط عمر

حضرت زهرا علیها السلام زمانی که از ظلم ظالمان بر خود خبر می‌دادند فرمودند:

... وَظَلَمُونِي وَآخَذُوا إِرْثِي، وَخَرَقُوا صَحِيفَتِي الَّتِي كَتَبَهَا لِي أَبِي بِمَلِكِ فَدَكِّ وَالْعَوَالِي وَكَذَّبُوا شُهُودِي. (۵۹)

بر من ظلم کردند و ارث مرا گرفتند و صحیفه‌ای که پدرم در ملکیت فدک و عوالی برای من نوشته بود، پاره کردند و شاهدان من را تکذیب نمودند.

در حدیثی امام صادق علیه‌السلام برای مُفَضَّل در رابطه با رجعت و بازگشت ائمه به دنیا و شکایات آنها نزد رسول الله سخن می‌گویند و می‌فرمایند:

ثُمَّ تَبَدَّأَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَتَشَكُّوْا مِنْ عُمَرَ وَ مَا نَالَهَا مِنْهُ وَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَ أَخَذَ فَدَكَّ، وَ مَا رَدَّ عَلَيْهَا مِنْ قَوْلِهِ «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا تُورَثُ» وَ إِجْتِجَاجِهَا بِقَوْلِ يَحْيَى وَ زَكْرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ قِصَّةِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ قَوْلِ صَاحِبِهِ:

هَاتِي صِحْفَتَكَ الَّتِي ذَكَرْتِ إِنَّ أَبَاكَ قَدْ كَتَبَهَا لَكَ وَ إِخْرَاجِهَا الصَّحِيفَةَ، وَ أَخْذِهَا مِنْهَا وَ نَشْرِهَا عَلَى رُؤْسِ الْأَشْهَادِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ سَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ سَائِرِ الْعَرَبِ، وَ تَفْلِهِ فِيهَا وَ تَمْزِيْقِهِ إِيَّاهَا (۶۰ ...)

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شکایت می‌کنند: از عمر و از آن ستمهایی که از جانب او رسیده و از ابابکر و از گرفتن فدک، و جعل حدیث ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم ... و از قول رفیقش عمر که گفت: نوشته‌ای که گفתי پدرت درباره فدک به تو داده بیآور و از گرفتن آن نامه و نشان دادن آن بر تمام مردم از مهاجرین و انصار و از آب دهان انداختن به آن نامه و پاره کردن آن و ...

۴. بخشش‌های حضرت زهرا علیها السلام از اموال فدک

آنچه مسلم است حضرت زهرا علیها السلام در طول حیات خود، بخششهای فراوانی داشته‌اند که بی‌شک یکی از منابع مهم این بخششها، طی سه سال آخر عمر ایشان، از درآمدهای «فدک» بوده است.

۵. اخراج وکلای حضرت فاطمه علیها السلام از «فدک» توسط ابابکر

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا بُوِيعَ أَبُو بَكْرٍ وَ اسْتَقَامَ لَهُ الْأَمْرُ عَلَى جَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، بَعَثَ إِلَى فَدَكٍ مَنْ أَخْرَجَ وَ كَيْلَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ مِنْهَا (۶۱ ...)

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: چون مردم با ابوبکر بیعت کردند و پایه‌های حکومت وی بر مهاجرین و انصار محکم گردید، کسی را به سوی فدک فرستاد تا وکیل فاطمه، دختر رسول الله، علیهما السلام را از فدک بیرون کند...

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ وَ جَلَسَ أَبُو بَكْرٍ مَجْلِسَهُ بَعَثَ إِلَى وَ كَيْلِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَأَخْرَجَهُ مِنْ فَدَكٍ. (۶۲)

چون پیامبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ از دنیا رفتند، ابوبکر به جای ایشان نشست، و کسی را به سوی وکیل فاطمه در فدک فرستاد، پس او را از فدک بیرون کرد...

۶. ادعای حضرت زهرا علیها السلام بر ملکیت فدک

معصوم بودن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از هر گناه، احتمال ادعای دروغین را در ایشان به طور کلی منتفی می‌سازد و این عصمت توسط آیه تطهیر ثابت شده و مورد قبول علماء شیعه و سنی می‌باشد و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در احتجاج با ابابکر هم به همین آیه استدلال نمودند.

۷. شهادت حضرت علی علیه السلام و أم ایمن

البته بعد از شهادت حضرت علی علیه السلام و أم ایمن، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و رباح (غلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) و اسماء بنت عمیس نیز شهادت دادند که «فَدَك» را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات به دختر خود حضرت فاطمه علیها السلام بخشیدند. (۶۳)

۸. نوشتن نامه رد «فَدَك» توسط خود ابابکر

[روایت امام صادق علیه السلام]

عَنْ أَبِي عَدِيٍّ قَالَ: فَدَعَا بِكِتَابٍ فَكَتَبَهُ لَهَا بِرَدِّ فَدَكٍ فَقَالَ: فَخَرَجْتُ وَالْكِتَابُ مَعَهَا فَلَقِيهَا عُمَرُ فَقَالَ: يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مَا هَذَا الْكِتَابُ الَّذِي مَعَكَ؟ فَقَالَتْ: كِتَابٌ كَتَبَ لِي أَبُو بَكْرٍ بِرَدِّ فَدَكٍ (... ۶۴)

امام صادق علیه السلام در یک روایت طولانی می‌فرماید...: پس ابوبکر ورقه‌ای را (وسائل نوشتن) را طلبید و رد فدک را برای حضرت زهرا علیها السلام نوشت، هنگامی که حضرت نامه را گرفته و از نزد ابابکر خارج شدند در بین راه با عمر برخورد کردند، عمر گفت: ای دختر محمد، این نوشته‌ای که در دست داری چیست؟ حضرت جواب دادند: این نامه‌ای است که ابوبکر به عنوان رد فدک برای من نوشته است...

البته این مضمون در روایات و کتب مختلف شیعه و سنی ذکر شده است و ما به ذکر بعضی از منابع این روایات اکتفا می‌نماییم:

[مضمون روایت] در کتب شیعه

بحار الأنوار، جلد ۲۹ در صفحات ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۸۹ و ۳۴۲ - عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲ در صفحات ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱ و ۷۵۲ - کامل بهائی، جلد ۱، صفحه ۳۰۹ - الغدير، جلد ۷، صفحه ۱۹۵ - احتجاج، جلد ۱، صفحه ۹۲ - فدک و العوالی، صفحه ۲۷۷ تا ۲۸۲.

[مضمون روایت] در کتب اهل سنت

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۱۰۱ و صفحه ۲۷۴ و دو روایت در جزء ۱۶، صفحه ۸۷ - سیره حلبیه، جلد ۳، صفحه ۳۶۲.

۹. نامه حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف

...بَلَى كَأَنَّ فِي آيِدِنَا فَدَكَ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّيْمَاءُ فَشَحَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَسَيَخَتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ وَنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ.

(۶۵)

آری از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است فدک در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند. (آن را از ما غصب کردند) و دیگران بخشش نموده و از آن گذشتند و بهترین حاکم خداوند می‌باشد.

۱۰. برگرداندن فدک توسط خلفاء

بعضی از خلفاء بنی امیه و بنی عباس «فدک» را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگرداندند، (۶۶) از جمله مأمون، در ضمن نامه‌ای به قثم بن جعفر، فرماندار خود در مدینه به مالکیت حضرت فاطمه علیها السلام در زمان رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ این چنین اقرار می‌کند:

و اما بعد، همانا امیرالمؤمنین (مأمون) با توجه به موقعیت و مقامی که نسبت به دین خدا و جانشینی رسول خدا و قرابتی که نسبت به آن حضرت دارد، شایسته‌ترین فرد است که به سنت رسول خدا عمل کرده، دستورات او را به کار ببندد. به هر کس که آن حضرت بخششی کرده، ببخشد و هر کس را مورد تصدق و صدقه خود قرار داده، مورد آن عطا و صدقه قرار دهد. توفیق و نگهداری امیرالمؤمنین با خداست و به او (در عمل کردن به آنچه موجب تقرب به اوست) رغبت و تمایل دارد.

وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَعْطَى فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ فَدَكًا وَتَصَدَّقَ بِهَا عَلَيْهَا وَكَانَ ذَلِكَ أَمْرًا ظَاهِرًا مَعْرُوفًا لِإِخْتِلَافٍ فِيهِ بَيْنَ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (۶۷)

و همانا رسول خدا فدک را به دخترش فاطمه بخشیده و آن را به او هدیه داد، این یک عمل ظاهر و آشکار و معروفی بود که در بین خاندان پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ اختلافی در آن وجود نداشت، و پیوسته کسانی که نسبت به آن اولویت داشتند مدعی و خواهان آن بودند، از این جهت امیرالمؤمنین (مأمون) چنین صلاح دید که آن را به ورثه حضرت رسول برگرداند...

۱۱. اقرار علمای اهل سنت:

دانشمندان شیعه و گروهی از محدثان اهل تسنن اتفاق نظر دارند، که وقتی آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ» نازل گردید، پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ «فدک» را به دختر خود حضرت فاطمه علیها السلام بخشیدند.

سند حدیث به دو صحابی بزرگ ابوسعید خُدَری و ابن عباس منتهی می‌گردد و از محدثان اهل تسنن شخصیت‌های بزرگی این حدیث را نقل کرده‌اند از جمله:

۱. جلال الدین سیوطی، متوفای سال ۹۰۹ هجری قمری، در تفسیر خود می‌نویسد: وقتی آیه یاد شده نازل گردید، پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فاطمه را خواست و «فدک» را به او عطا فرمود، سپس اضافه می‌کند:

این حدیث را محدثانی مانند: بزاز و ابویعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از صحابی معروف ابوسعید خُدَری نقل کرده‌اند. و نیز می‌گوید «ابن مردویه» از ابن عباس نقل کرده است وقتی آیه یاد شده نازل گردید پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ «فدک» را به فاطمه تملیک کرد. (۶۸)

۲. علاء الدین، علی بن حسام، معروف به متقی هندی، ساکن مکه و متوفای سال ۹۷۶ هجری قمری، نیز حدیث یاد شده را نقل کرده است.

و همچنین اضافه می‌کند: محدثانی مانند ابن النجار و حاکم در تاریخ خود حدیث را از ابوسعید خُدَری نقل کرده‌اند. (۶۹)

۳. ابواسحاق، احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری، (معروف به ثعلبی) متوفای ۴۲۷ یا ۴۳۷ هجری قمری، در تفسیر خود (۷۰) جریان را نقل می‌کند.
۴. مورخ شهریه، بلاذری متوفای سال ۲۷۹ هجری قمری، متن نامه مأمون را که به والی مدینه نوشته، این چنین نقل کرده است: پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سرزمین «فَدَك» را به فاطمه بخشید و آن را به او هدیه داد. این عملی ظاهر و معروف و شناخته شده بود که در بین افراد خاندان رسول خدا هیچ گونه اختلافی در آن وجود نداشت. (۷۱)
۵. احمد بن عبد العزیز جوهری، مؤلف کتاب «السَّقِيفَه» می‌نویسد: هنگامی که عمر بن عبد العزیز زمام امور را به دست گرفت نخستین مظلومه‌ای را که به صاحبانش پس داد این بود که «فَدَك» را به حسن بن حسن بن علی علیه السلام باز گردانید. (۷۲) از این جمله استفاده می‌شود که «فَدَك» ملک دختر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده است.
۶. ابن ابی الحدید، شأن نزول آیه را درباره «فَدَك» از ابی سعید خُدْرِي نقل کرده است. و در فصلی که برای تحقیق این موضوع در شرح نهج البلاغه اختصاص داده است از مذاکره‌ای که با استاد مدرسه غربی بغداد داشته، استفاده می‌شود که: وی معتقد است که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَك» را به دختر گرامی خود حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده است. (۷۳)
۷. حلبی در سیره خود سرگذشت طرح ادعای دختر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و نامهای شهود او را آورده و می‌گوید: خلیفه وقت قباله «فَدَك» را به نام حضرت زهرا صادر نمود، ولی عمر آن را گرفت و پاره کرد. (۷۴)
۸. مسعودی در کتاب «مروج الذهب» می‌گوید: دختر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با ابی بکر پیرامون فَدَك مذاکره نمود، از او خواست که «فَدَك» را برای او باز گرداند و علی و حسنین و أم آئِمَن را به عنوان شاهد آورد (۷۵).
۹. یاقوت حموی در «معجم البلدان» می‌نویسد: فاطمه پیش ابوبکر رفت و گفت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَك» را به من بخشیده است خلیفه شاهد خواست و (... سرانجام می‌نویسد) در دوران خلافت عمر، «فَدَك» به دودمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باز گردانیده شد زیرا وضع در آمد مسلمانان بسیار رضایت بخش بود (۷۶).
۱۰. سمهودی، در کتاب «وفاء الوفاء» مذاکره فاطمه را با ابوبکر نقل می‌کند و سپس می‌افزاید: علی و أم آئِمَن به نفع فاطمه گواهی دادند و هر دو گفتند: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَدَك را در زمان حیات خودشان به فاطمه بخشیده است، و هم چنین می‌گوید:
- فَدَك در دوران خلافت عمر بن عبد العزیز به خاندان حضرت زهرا علیها السلام باز گردانیده شد. (۷۷)
۱۱. ابن منظور در «لسان العرب» می‌نویسد: در «فَدَك» چشمه و نخلستانی است که، خداوند آن را به پیامبرش بخشید... حضرت علی علیه السلام می‌گوید: که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن را در زمان حیات خود به فاطمه علیها السلام بخشید.
۱۲. استاد عبدالفتاح، عبدالمقصود می‌گوید:
- سرزمین «فَدَك» چه به صورت بخشش و یا به عنوان ارث، حق خالص فاطمه بود که نمی‌شود بحث و جدل و شک و تردیدی در آن ابراز داشت. (۷۸)

سؤال سوم: چرا پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَك» را به دختر خود حضرت فاطمه علیها السلام بخشید؟

اشاره

با اینکه ما می‌دانیم اهل بیت علیهم السلام دلبستگی به دنیا نداشتند پس چرا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَك» را به دختر

خود بخشید؟ در جواب این سؤال با استفاده از قرائن می‌توانیم به پنج مطلب اشاره کنیم:

۱. امر خداوند علیم و حکیم

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از نزول آیه کریمه: «وَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» از جبرئیل سؤال فرمود: ذوی القربی کیست؟ و حق او کدام است؟ جبرئیل از طرف خداوند پیام آورد: منظور از ذوی القربی حضرت فاطمه علیها السلام است و حق او «فَدَاك» می‌باشد، آنگاه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، «فَدَاك» را به دختر خود بخشیدند. (۷۹)

۲. زمامداری حکومت

پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، امیرالمؤمنین علیه‌السلام باید حکومت و ولایت جامعه را به دست می‌گرفتند، و چون هر حکومتی برای پیاده نمودن اهداف خود، نیازمند به سرمایه مادی می‌باشد، در آمد فَدَاك، می‌توانست بهترین سرمایه برای تحقق اهداف پیشرفته حضرت علی علیه‌السلام در جامعه اسلامی محسوب گردد، و گویا دستگاه حکومت ابوبکر نیز به این نتیجه رسیده بود، لذا در همان روزهای نخست فَدَاك را از دست خاندان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خارج نمود، تا ضمن محکم نمودن پایه‌های لرزان حکومت غاصبانه خود، دستان حضرت علی علیه‌السلام را از این سرمایه مادی کوتاه کند.

۳. تألیف قلوب

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌دانست که گروهی کینه حضرت علی علیه‌السلام را در دل دارند زیرا بسیاری از خویشان آنها در میدانهای نبرد به شمشیر وی کشته شده‌اند و یکی از راههای از بین بردن کینه‌ها و تألیف قلوب آنها کمکهای مالی و دلجویی از آنها می‌باشد تا از این طریق خارهایی که بر سر خلافت بود از میان برداشته شود، و به همین خاطر حضرت علی علیه‌السلام غیر از بیت المال باید مالی را در دست داشته باشند که اختیار آن به دست خودشان باشد و در مواقع خاص بتوانند از آن استفاده کنند.

۴. کمک به بینوایان و فقراء

احسان و کرم نسبت به افراد جامعه، بالأخص فقراء و ضعیفان، همیشه جزء اخلاق زندگی اهل بیت علیهم السلام بوده، و در آمد «فَدَاك» می‌توانست سرمایه خوبی برای رفع نیاز محتاجان و بینوایان، با دستان پرمهر حضرت علی و زهرا علیهما السلام باشد.

۵. زندگی آبرومند

آخرین انگیزه‌ای که می‌تواند دلیل بخشش «فَدَاك» به حضرت زهرا علیها السلام باشد این است که دختر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و فرزندان او در آینده با توجه به حوادثی که ممکن است اتفاق بیفتند، باید زندگانی آبرومندی داشته باشند، و قسمتی از درآمد «فَدَاك» می‌تواند زندگی مادی و اجتماعی آنها را تامین کند.

سؤال چهارم: چرا خلیفه و اطرافیان به فکر غصب «فَدَاك» افتادند؟

دلایل

۱. رشوه به مخالفان حکومت

همانگونه که می‌دانید و در تاریخ ذکر شده بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، عده‌ای خاص در سقیفه تصمیم گرفتند بر خلاف سفارشات پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، خلافت را به ابوبکر واگذار کنند و هر چند این تصمیم نابخردانه مورد تأیید عده‌ای در جامعه قرار گرفت، ولی این پیروزی نسبی برای ادامه خلافت کافی نبود، چون این تصمیم مخالفان زیادی داشت، از جمله بنی امیه، که در رأس آنها ابوسفیان قرار گرفته بود، و خلافت خلیفه را به رسمیت نمی‌شناختند. (۸۰)

در چنین شرائطی باید با دادن بعضی از پستها به سران مخالف و رشوه مالی به عده‌ای دیگر، مخالفان را همراه و همیار حکومت نمود یا از سکوت آنها به نفع حکومت استفاده کرد. مثلاً خلیفه برای ساکت کردن ابوسفیان فرزند وی معاویه را برای حکومت شام انتخاب کرد، که ابوسفیان با شنیدن این خبر گفت: ابوبکر صله رحم کرده است. (۸۱)

همچنین خلیفه باید برای ساکت کردن مهاجر و انصار به ویژه خزرجیان، که از روز نخست با او بیعت نکردند و با دلی پر از خشم از سقیفه بیرون آمدند، اموالی را بین آنها تقسیم کند. (۸۲)

۲. کمبود بودجه

خلیفه غاصب، دچار کمبود بودجه شدیدی شده بود. چون هم بیت المال خالی بود و هم قبایل اطراف از دادن زکات به مأموران حکومتی خودداری می‌کردند.

این در حالی بود که احتمال جنگ‌های داخلی و خارجی داده می‌شد و در صورت چنین مسائلی خلیفه می‌خواست از درآمد «فَدَک» در این راه استفاده کند، چنانکه عمر به گونه‌ای به این مطلب اعتراف کرده است.

مورخ معروف «حلبی» در سیره خود می‌نویسد: ابوبکر مایل بود که «فَدَک» در دست دختر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باقی بماند، و حتی مالکیت فاطمه را در ورقه‌ای تصدیق کرد. اما عمر از دادن ورقه به فاطمه مانع گردید و رو به ابوبکر کرد و گفت: فردا تو به درآمد «فَدَک» نیاز شدیدی پیدا خواهی کرد زیرا اگر مشرکان عرب بر ضد مسلمانان قیام کنند، از کجا هزینه جنگی آنها را تأمین خواهی نمود؟! (۸۳).

۳. ترس از قدرت اقتصادی امیرالمؤمنین علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام تمام شرائط رهبری جامعه و جانشینی رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از علم و دانش، تقوی و پرهیزکاری، شجاعت، سخاوت، سوابق درخشان، قربت و خویشاوندی با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و بالخصوص توصیه‌ها و سفارشات پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره جانشینی او را داشت. و هر گاه فردی با این شرایط و زمینه، قدرت مالی و اقتصادی هم داشته باشد و بخواهد با خلافت لرزان خلیفه رقابت کند، دستگاه خلافت با خطر بزرگی روبرو می‌گردد و چنین شخصی اگر با حکومت به مبارزه رو در رو هم نپردازد، خود با چنین موقعیتی حکومتی در کنار آن حکومت تشکیل داده است.

ابوبکر و اطرافیانش با توجه به این نکات و با علم به اینکه فضایل درونی حضرت علی علیه السلام قابل غصب نیست، به فکر سلب

قدرت اقتصادی آن حضرت افتادند، تا با خالی بودن دستان حضرت علی علیه السلام گروهی از مردم دور ایشان جمع نشوند. این حقیقت از گفتگوی عمر با خلیفه به روشنی استفاده می شود. که به ابابکر گفت:

أَنَّ النَّاسَ عَيْدُ هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَرِيدُونَ غَيْرَهَا فَاَمْنَعُ عَنْ عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْخُمْسَ وَ الْفَيْءَ وَ فَدَكَ فَإِنَّ شَيْعَتَهُ إِذَا عَلِمُوا بِذَلِكَ تَرَكُوا عَلِيًّا وَ أَقْبَلُوا إِلَيْكَ رَغْبَةً فِي الدُّنْيَا. (۸۴)

مردم بندگان این دنیا هستند و جز آن هدفی ندارند، تو خمس و فئیء و فدک را از علی بگیر. وقتی مردم و پیروان او دستان او را خالی دیدند او را رها می کنند و به خاطر رغبت مردم به دنیا به تو متمایل می گردند.

به همین دلیل دستگاه حکومت نه تنها خاندان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را از «فَدَك» محروم کرد، بلکه آنان را از یک پنجم غنایم جنگی که به تصریح قرآن (۸۵) مربوط به خویشاوندان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است، نیز محروم ساخت و پس از درگذشت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، دیناری از این راه به آنان پرداخت نشد. (۸۶)

[جمع بندی:] غصب فدک یا غصب خلافت؟

از مطالب فوق به وضوح روشن می شود پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به خاطر محکم کردن خلافت جانشین خود، یعنی: حضرت علی علیه السلام «فَدَك» را به دخترشان فاطمه علیها السلام بخشیدند و غاصبان خلافت هم به خاطر تضعیف حضرت علی علیه السلام و محکم نمودن پایه های لرزان حکومت خود، دست به غصب «فَدَك» آلوده نمودند و در نتیجه معلوم می شود بحث «فَدَك» یک بحث مادی و دنیوی نبوده بلکه مسأله، حقانیت حضرت علی علیه السلام و جانشینی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بوده است، به همین علت حضرت زهرا و علی علیهما السلام بر باز پس گیری «فَدَك» اینقدر اصرار نمودند. حال به روایت زیر توجه کنید، تا مطلب روشن تر گردد.

علی بن اسباط می گوید: زمانی که امام موسی بن جعفر علیه السلام دیدند مهدی عباسی رد مظالم می کند و حقوق غصب شده را به صاحبان حق برمی گرداند. به مهدی عباسی فرمودند: چرا حق غصب شده ما را بر نمی گردانی؟ مهدی عباسی گفت حق شما چیست؟ حضرت فرمودند: «فَدَك» (۸۷).

پس مهدی عباسی گفت: حد آن را برای من معین کنید، تا آن را به شما بر گردانم. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: حدّ اول آن کوه احد و حدّ دیگرش عدیش مصر، حد سوم آن سیف البحر و حد آخرش دومه الجندل، مهدی عباسی با تعجب پرسید تمام اینها؟ حضرت فرمودند بله.

یعنی: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به مهدی عباسی فهماندند: که غصب فدک برابر بود با غصب خلافت رسول الله و اگر کسی بخواهد «فَدَك» را بر گرداند، باید خلافت بر تمام سرزمینهای اسلامی را بر گرداند. (۸۸)

باز برای تایید مطلب به این اقرار استاد و شاگرد اهل تسنن توجه فرمائید:

ابن ابی الحدید می گوید: به استاد بزرگ و مدرس بغداد علی بن الفار گفتیم: آیا زهرا علیها السلام در ادعای خود در مورد «فَدَك» راستگو بوده؟ گفت: بلی. گفتیم خلیفه می دانست که او زنی راستگو است؟ گفت: بلی. گفتیم پس چرا خلیفه حق مسلم او را در اختیارش نگذاشت؟

در این موقع استاد لبخندی زد و با کمال وقار گفت: هرگاه آن روز سخن او را می پذیرفت و روی این جهت که او یک زن راستگو است بدون درخواست شاهد، فدک را به وی باز می گردانید، فردا او از این موقعیت به نفع علی علیه السلام استفاده می کرد و می گفت: خلافت مربوط به شوهرم علی است و او در این موقع ناچار بود، خلافت را به علی علیه السلام واگذار کند. ولی او برای اینکه باب تقاضا و مناظرات بسته شود، حضرت زهرا را از حق مسلم خود محروم ساخت.

سؤال پنجم: آیا درآمد «فَدَک» به اندازه‌ای بود که پایه‌های حکومت را محکم کند؟

دلایل وسعت «فَدَک» و درآمد بسیار آن:

۱ - اجاره هفتاد هزار دیناری

سید بن طاووس می‌نویسد: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ سرزمین «فَدَک» را به مبلغ ۲۴۰۰۰ دینار اجاره داده بودند و در برخی از احادیث ۷۰۰۰۰ دینار نیز نقل شده است، که ظاهراً این اختلاف به حسب تفاوت درآمد سالیانه «فَدَک» بوده است. (۸۹)

۲ - تقسیم فَدَک بین سه نفر

هنگامی که معاویه به خلافت رسید «فَدَک» را میان سه نفر تقسیم کرد: مروان بن حکم، عمر بن عثمان و یزید فرزند خودش (۹۰). از این تقسیم استفاده می‌شود که «فَدَک» یک سرزمین قابل ملاحظه‌ای بود که معاویه توانست آن را میان سه نفر (با اشتها) که هر کدام نماینده فامیل بزرگی بودند تقسیم کند.

۳ - تجهیز سپاه اسلام

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام با ابابکر درباره «فَدَک» گفتگو نمود و گواهان خود را برای اثبات مدعای خود پیش او آورد، ابوبکر در پاسخ دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ گفت: «فَدَک» ملک شخصی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نبود، بلکه از اموال مسلمانان بود که از درآمد آن سپاهی را مجهز می‌کرد و برای نبرد با دشمنان می‌فرستاد و در راه خدا نیز انفاق می‌کرد. یعنی درآمد «فَدَک» برای تجهیز سپاه کافی بود، و این نشانه بزرگیست. (۹۱)

۴ - شهر فَدَک

در کتب تاریخی از «فَدَک» به عنوان قریه یا شهر «فَدَک» تعبیر شده است، و اکنون نیز اگر به عکسهای «فَدَک» نگاه کنید خانه‌ها و برج‌ها و... شهر بودن «فَدَک» را نشان می‌دهد و عبدالرحمن جابر در توضیحاتش برای هیئت ایرانی می‌گوید: وسعت منطقه «فَدَک» ۵۰ کیلومتر در ۵۰ کیلومتر می‌باشد. (۹۲)

مقدمه سؤال ششم:

تاکنون ثابت شد، که «فَدَک» ملک خاص رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بوده آن را در زمان حیاتش به حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده است. اما بعد از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ ابابکر غاصبانه به جای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نشست و دستور داد: وکیل حضرت فاطمه علیها السلام از «فَدَک» خارج شود و بدین طریق «فَدَک» را نیز غصب کرد.

بدنبال غصب «فَدَك» حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما السلام برای باز پس گرفتن حق خود پیش خلیفه غاصب آمده و به غصب «فَدَك» اعتراض نمودند. ابابکر گفت: فَدَك ملك رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده و الآن من جانشین رسول الله هستم و «فَدَك» باید در دست من باشد. و اگر شما مالک «فَدَك» هستید باید بر این مطلب شاهد بیاورید.

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که: آیا طبق قوانین شرع مقدس اسلام شاهد خواستن از حضرت زهرا علیها السلام امری صحیح بود یا نه؟

توضیح مطلب: اگر در یک جامعه اسلامی ملک کسی را که در دست او بوده است از او غصب کنند، او برای باز پس گرفتن ملک خود باید به دادگاهی شکایت کند و آن دادگاه طبق قوانین اسلامی به نفع یا ضرر او حکمی را صادر نماید. الآن در این مسأله ثابت شد که «فَدَك» در تصرف حضرت زهرا علیها السلام بوده و کارگزاران ایشان در آن مشغول کار بوده‌اند، و در این حال «فَدَك» غصب شده است.

حضرت زهرا علیها السلام برای طرح شکایت خود به تنها مرجع اسلامی زمان یعنی ابابکر که خود را خلیفه رسول الله می‌داند رجوع کرد. تا با قوانین شرع برای او حکمی صادر شود، با گذشت از این اشکال که قاضی دادگاه - ابوبکر - خود طرف دعوی است.

سؤالی که اینجا مطرح است این است که: آیا این قاضی طبق قوانین شرعی از چه کسی باید شاهد بخواهد؟

سؤال ششم: آیا شاهد خواستن ابابکر از حضرت زهرا علیها السلام امری صحیح بود؟

پاسخ:

[این کار مخالف با قوانین شرع اسلام می‌باشد]

به یقین این کار ابابکر صحیح نبوده و مخالف با قوانین شرع اسلام می‌باشد، برای اثبات این مطلب به دلایل زیر توجه فرمایید:

[دلایل]

۱. قانون ذوالید:

از نظر اسلام اگر ملکی در دستان شخصی باشد (ذوالید) مالک آن شناخته می‌شود، و اگر غیر از این باشد لازمه آن هرج و مرج در نظام جامعه است.

حال اگر شخص دیگری که ذوالید نیست، ادعای ملکیت داشته باشد، باید بر این ادعای خود دلیل بیاورد، و شارع مقدس در مقام قضاوت در این مسأله فرموده:

الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى

مدعی برای اثبات ادعای خود باید بیینه (دو شاهد) بیاورد.

اما در مسأله فَدَك، ثابت شد که «فَدَك» در اختیار حضرت زهرا علیها السلام بود، حال اگر مسلمانان یا ابابکر ادعا دارند که آنها مالک «فَدَك» می‌باشند باید بر این ادعا دو شاهد بیاورند. ولی اینجا ابابکر بر خلاف حکم اسلام، از حضرت فاطمه زهرا علیها

السلام که ذوالید و مالک می‌باشند طلب شاهد نموده است.

اکنون به روایتی اشاره می‌کنیم که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام چگونه ابابکر را بر اشتباه خود آگاه نمود.

علل الشرایع: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: چون ابابکر «فَدَك» را از حضرت فاطمه علیها السلام گرفت و وکیل حضرت را از «فَدَك» خارج کرد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به مسجد آمدند و ابابکر در مسجد نشسته بود و مهاجرین و انصار در اطراف او قرار گرفته بودند، حضرت رو به ابابکر کرده و فرمودند:

يَا أَبَا بَكْرٍ لِمَ مَنَعْتَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَا جَعَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَهَا وَوَكِيلَهَا فِيهِ مُنْذُ سَنِينَ؟

ای ابابکر چرا فاطمه را از فدک منع نمودی در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فدک را برای او قرار داده بود و وکیل او چندین سال در فدک بود.

ابابکر جواب داد: «فَدَك» ملک مسلمین است، اگر فاطمه شاهد عادل بر اثبات ملکیت خود بیاورد، پس «فَدَك» از آن اوست و گرنه هیچ حقی در «فَدَك» ندارد.

حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: ای ابابکر آیا برای ما بخلاف حکم خدا بر مسلمانان حکم می‌کنی؟ ابابکر: نه، حضرت فرمودند: به من بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من ادعا کنم آن چیز از آن من است از چه کسی تقاضای بینه (دو شاهد) می‌کنی. ابابکر: از شما، دوباره حضرت فرمودند: و اگر در دست من چیزی باشد و مسلمانان در آن ادعای ملکیت کنند، باز از من تقاضای بینه می‌کنی؟ پس ابابکر خاموش شد. (۹۳)

و در روایت احتجاج از امام صادق علیه‌السلام چنین آمده:

قال علي عليه السلام: فما بال فاطمة سألتها البينة علي ما في يديها؟ وقد ملكته في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وبعده. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: پس چرا از حضرت فاطمه علیها السلام برای فدک می‌گویی که در دستهای اوست تقاضای بینه می‌کنی؟! و حال آن که این فدک را در زمان حیات رسول خدا و بعد از آن مالک بوده است. ای ابابکر چرا تو از مسلمانان به خاطر این ادعایشان طلب بینه نمی‌کنی.

پس ابابکر خاموش شد و سپس عمر گفت: یا علی این صحبتها را رها کن، ما قدرت بر دلیل شما نداریم، اگر شهود عادل آوردی حق با شماست و گرنه «فَدَك» از آن مسلمانان است و برای تو و فاطمه در آن حقی نیست (... ۹۴) (در ادامه روایت حضرت از راه دیگری استدلال نمودند که در ادامه بحث به آن اشاره خواهیم کرد).

۲. عصمت حضرت زهرا علیها السلام:

دلیل دیگر بر اینکه ابابکر نمی‌بایست از حضرت زهرا علیها السلام شاهد بخواهد «عصمت» حضرت می‌باشد، که معصوم بودن حضرت زهرا علیها السلام از هر گناه، احتمال ادعای دروغین را، در ایشان به طور کلی منتفی می‌سازد و این عصمت توسط آیه تطهیر ثابت شده، و مورد قبول تمام علمای شیعه و سنی می‌باشد.

بهترین سخن در اینجا کلام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در احتجاج با ابابکر است که می‌فرماید:

يَا أَبَا بَكْرٍ تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» فِيمَنْ نَزَلَتْ فِينَا أَمْ فِي غَيْرِنَا؟ قَالَ: بَلْ فِيكُمْ...

ای ابابکر آیا قرآن می‌خوانی؟ گفت: بله، پس به من خبر بده از قول خداوند عزوجل که می‌فرماید:

همانا خداوند اراده کرده تا رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک گرداند. درباره چه کسانی نازل شده است، درباره ما یا غیر ما؟ ابابکر گفت: درباره شما...

حال ای ابابکر بگو چه کار خواهی کرد اگر شهودی شهادت بدهند که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ کار خلافی انجام داده است.

ابابکر گفت: حد بر او جاری می‌کنم، همانگونه که بر زنان مسلمان چنین می‌کنم.

قال: إِذْنُ كُنْتُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَافِرِينَ، قَالَ لِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّكَ رَدَدْتَ شَهَادَةَ اللَّهِ لَهَا بِالطَّهَارَةِ، وَقَبِلْتَ شَهَادَةَ النَّاسِ عَلَيْهَا... فَدَمَدَمَ النَّاسُ وَ انْكَرُوا، وَ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَقَالُوا: صَدَقَ وَاللَّهِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ...

علی علیه السلام فرمود: در این صورت تو در نزد خدا کافر به شمار می‌روی. ابابکر گفت: به چه علت؟ حضرت فرمودند: چون تو شهادت خداوند به طهارت و پاک بودن حضرت فاطمه علیها السلام از هر گناهی را رد کرده ای و شهادت مردم را بر علیه او پذیرفته‌ای...

پس مردم با کلماتی آمیخته از غضب، ابابکر را انکار کرده، و در حالی که همدیگر را نگاه می‌کردند می‌گفتند: به خدا قسم علی بن ابیطالب راست می‌گوید» (... ۹۵).

۳. علم قاضی:

دلیل دیگر بر اینکه ابابکر نباید شاهد مطالبه کند، این است که او باید به علم خود عمل می‌کرد، چون حاکم می‌تواند در مواردی که علم به وقوع چیزی دارد، بدون اینکه کسی شهادت بدهد حکم کند، زیرا علم او از گواهی شاهدان قوی‌تر است. و دلیل بر درستی گفتار ما روایت زیر می‌باشد:

مرد اعرابی در مورد ناقه‌ای با رسول خدا به نزاع برخاست. حضرت به او فرمود: این ناقه مال من است و من پولش را به تو داده‌ام. اعرابی گفت: چه کسی بر این مطلب به نفع تو شهادت می‌دهد؟ «خُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ» گفت: من بر این مطلب شهادت می‌دهم. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ از او پرسیدند: تو از کجا علم پیدا کردی؟ آیا در آنجا که من این شتر را خریدم حاضر بودی؟ گفت: نه، لکن من از آنجا که یقین به رسالت شما دارم به این مطلب نیز یقین دارم. حضرت فرمود: من شهادت تو را نافذ و قابل اجرا می‌دانم و آن را به منزله دو شهادت قرار می‌دهم. بدین جهت او را ذوالشهادتین نامیدند. (۹۶)

این داستانی مشهور و شبیه به داستان حضرت زهرا علیها السلام است، از آن جهت که «خُزَيْمَةُ» ندیده بود که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ پول شتر را داده‌اند ولی چون می‌دانست او رسول خداست و معصوم از هر گناه می‌باشد و جز به حق و راستی سخن نمی‌گوید، علم به صدق ادعای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ پیدا کرد و به نفع او شهادت داد.

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ هم نه تنها کار او را امضاء کرده و شهادت او را قبول نمودند، بلکه او را نیز مورد تشویق قرار دادند، در مسأله «فَدَك» هم، چون ابابکر می‌دانست حضرت زهرا علیها السلام طبق آیه تطهیر معصوم بوده (۹۷) و از هر گناه پاک می‌باشد، و در آنچه ادعا می‌کند صادق است، پس باید از این علم خود استفاده می‌کرد و به نفع حضرت زهرا علیها السلام حکم به رد «فَدَك» می‌داد، و دیگر احتیاج به طلب بیینه نبود.

۴. برخورد قبلی خلیفه با دو تن از صحابه:

دلیل دیگر بر اینکه ابابکر نباید طلب بیینه می‌کرد، برخورد او با جابر بن عبد الله و جریر بن عبد الله است. چون در روایت آمده است که:

ابابکر بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ اعلام عمومی کرد که هر کس طلبی یا وعده‌ای از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ دارد حاضر شود، پس جریر بن عبد الله و جابر بن عبد الله حاضر شدند و ادعا کردند که چیزی از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ

سَلَّمَ طلبکارند، ابابکر بدون درخواست بی‌ینه طلب آنان را پرداخت نمود.

حضرت زهرا علیها السلام این برخورد دو گانه را به آنها گوشزد فرمود و چون عمر گفت: ای دختر محمد برای اثبات ادعای خود بی‌ینه بیاور حضرت فاطمه علیها السلام جواب داد:

«قَدْ صَدَّقْتُمْ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَ لَمْ تَسْأَلُوا هُمَا الْبَيِّنَةَ». (۹۸)

شما ادعای جابر بن عبدالله و جریر بن عبدالله را قبول نمودید، و از او بی‌ینه طلب نکردید.

پس چگونه از دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ طلب بی‌ینه می‌کنید، جواب مضحکانه عمر این بود که جابر و جریر چیز کم ارزشی را طلب می‌کردند، ولی تو امر بزرگی را ادعا می‌کنی.

از اتفاق مأمون نیز در هنگام ردِّ فَدَکْ، با تمسک به این روایت با علمای مخالف معارضه کرد و حتی راویان رساله مأمون می‌گویند:

فَتَجَبَّ الْمَأْمُونُ مِنْ ذَلِكَ وَقَالَ: أَمَا كَأَنَّ فَاطِمَةَ وَ شُھُودَهَا تُجْزَوْنَ مَجْرَى جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ. (۹۹)

مأمون از این برخورد دوگانه ابابکر تعجب کرد و گفت: آیا فاطمه و شاهدان او به اندازه جریر بن عبدالله و جابر بن عبدالله ارزش نداشتند.

مقدمه سؤال هفتم:

ثابت شد در این دادگاه از حضرت فاطمه علیها السلام نباید شاهد بخواهند، ولی حضرت فاطمه علیها السلام برای اثبات حق خود، حضرت علی علیه السلام و أمِ اَیْمَنَ را به عنوان شاهد (بر این مطلب که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به امر خداوند «فَدَکْ» را به ایشان بخشیده بود) حاضر نمود، جواب وقیحانه ابابکر و عمر این بود که: أمِ اَیْمَنَ یک زن است و شهادت یک زن کافی نیست، و حضرت علی علیه السلام هم به نفع خود شهادت می‌دهد. و بدین صورت شهود حضرت فاطمه علیها السلام را رد کردند. حال سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که: آیا ابابکر حق داشت شهود حضرت فاطمه علیها السلام را رد کند؟

سؤال هفتم: آیا ابابکر حق داشت شهود حضرت فاطمه علیها السلام را رد کند؟

نکته اول:

[شاهد اول أمِ اَیْمَنَ و رد کردن شهادت او]

اولین نکته‌ای که باید به آن اشاره کنیم این است که: طبق اکثر روایات، شهود حضرت فاطمه علیها السلام، حضرت علی علیه السلام و أمِ اَیْمَنَ بوده‌اند، و مشاهده می‌کنیم که أمِ اَیْمَنَ اول از غاصبان «فَدَکْ» اقرار می‌گیرد که آیا پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در مورد من نفرمود: «أمِ اَیْمَنَ یک زن بهشتی است» (۱۰۰) تا فی الجمله از آنها برای راستگو بودن خود اقرار بگیرد.

و معلوم است که: پیامبری که مقام عصمت دارند و قرآن در مدحشان فرموده:

«مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۱۰۱).

«از روی هوی و هوس صحبت نمی‌کند، بلکه آنچه را می‌گوید کلام خداوند است که به ایشان وحی می‌شود». یک زن دروغگو را از اهل بهشت نمی‌خواند.

در نتیجه، رد کردن شهادت اُمّ ایمن رد کردن کلام رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌باشد، که ابابکر حق چنین کاری را نداشت.

[شاهد دوم علی علیه السلام و رد کردن شهادت او]

[از بزرگترین ردّ شهادت حضرت علی علیه السلام بود]

و امّا ردّ شهادت حضرت علی علیه السلام از بزرگترین اشتباهات ابابکر بوده است، برای روشن شدن مطلب به دلایل زیر توجه فرمایید:

[دلایل این اشتباه ابابکر]

۱. آیه کریمه مباحله:

طبق این آیه:

«قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَائِنَا وَ أَبْنَاءِنَا وَ اَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَائِنَا وَ نِسَائِكُمْ وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَكُمْ»

خداوند حضرت علی علیه السلام را نفس رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قرار داده است، و رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، حضرت علی علیه السلام را برادر خود، و گوشت او را گوشت خود، و خون او را خون خود می‌داند. پس ردّ شهادت حضرت علی علیه السلام برابر با ردّ شهادت رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌باشد.

۲. آیه کریمه تطهیر:

خداوند در آیه تطهیر حضرت علی علیه السلام را از هرگونه رجس و گناهی پاک دانسته، و این سخن بی‌شرمانه آنها که: علی به سوی خودش می‌کشد، رد کلام خدا و توهین به آیات قرآن است.

۳. صدیق اکبر

پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حضرت علی علیه السلام را صدیق اکبر (۱۰۲) معرفی نموده‌اند، پس چگونه ابوبکر می‌تواند حضرت علی علیه السلام را در اینجا دروغگو بداند.

۴. حق همیشه با اوست

پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند:

عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ لَنْ یَفْتَرِقَا حَتّٰی یَرِدَا عَلٰی الْحَوْضِ (۱۰۳).

علی با حق است و حق با علی است، و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند، تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. اینجا هم طبق فرمایش رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ابابکر باید می‌گفت حق با علی است نه اینکه به او تهمت بزند.

۵. همراه با قرآن تا قیامت

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

عَلَيَّْ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ (۱۰۴).

همیشه علی با قرآن است و قرآن با علی است و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس ردّ علی، ردّ قرآن است، و ردّ قرآن ردّ کلام خداوند است.

۶. بالاترین قاضی

پیامبر اکرم فرمودند:

أَفْضَى أُمَّتِي عَلِيٌّ.

علی بن ابیطالب در قضاوت بالاترین فرد امت من است.

و عمر نیز به این مسأله اقرار کرده و گفته: أَفْضَانًا عَلِيٌّ (۱۰۵). عالم‌ترین ما به قضاوت، حضرت علی است.

و در مسأله قضاوت بارها برای عمر مشکل پیش آمد، و برای حل مشکل به حضرت علی علیه‌السلام رجوع کرد و گفت:

لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ. (۱۰۶)

اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

انصاف بدهید آیا چنین شخصیتی که در مسأله قضاوت، فقیه‌ترین مردم است، ممکن است به نفع خود شهادت دهد!! (۱۰۷).

مأمون بعد از جلسه هزار نفری علما و شنیدن حرف‌های موافق و مخالف تصمیم گرفت فدک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگرداند و در دفاع از کار خود چنین گفت: آیا می‌توان گفت و یا معتقد شد که علی بن ابی طالب علیه‌السلام با آن زهد و پرهیز کاری، بی‌جهت و به دروغ به نفع فاطمه علیها السلام گواهی دهد با این که خداوند و رسولش او را به داشتن این فضائل ستوده‌اند؟ و آیا می‌توان گفت: که او با آن همه علم و فضلی که داشت، حکم نمی‌دانسته، و از روی جهل به محکمه رفته و شهادت داده است؟ و آیا جایز است که گفته شود حضرت فاطمه علیها السلام با آن طهارت و عصمتی که داشت و با اینکه او بانوی زنان جهانیان و بانوی زنان اهل بهشت است (بدان گونه که روایت کردید) چیزی را بخواهد که به او تعلق نداشته و در این ادعا به همه مسلمانان ستم روا دارد؟ و بر این مطلب به خداوند یکتا سوگند یاد کند، و یا جایز است که بگوییم: أمِ أَيْمَنٍ و اسماء بنت عمیس به دروغ شهادت داده‌اند، با این که آن دو از اهل بهشت می‌باشند؟

طعن و ایراد بر حضرت فاطمه علیها السلام و گواهان او طعن و ایراد بر کتاب خدا و الحاد و کژاندیشی در دین اوست. خداوند پاک و منزّه است که قضیه و داستان چنین باشد که ذکر شده است.

نکته دوم:

در اینجا بعضی از علماء اهل سنت به دفاع برخاسته و در توجیه عمل ابابکر، گفته‌اند: علت ردّ شهادت أمِ أَيْمَنٍ علیها السلام این بوده که ابابکر در مقام قضاوت می‌خواست است بین مسلمانان فرق نگذارد، و چون این شهادت از حد نصاب کمتر بوده شهادت آنها را قبول نکرده است.

در جواب این سخن باید گفت:

اولاً: با ذکر مطالب فوق، تفاوت بین حضرت علی علیه‌السلام و أمِ أَيْمَنٍ با دیگر مسلمانان بسیار واضح است.

ثانیاً: از نظر فقهی اگر ابابکر می‌خواست صحیح قضاوت کند و فرقی با دیگران نگذارد باید حضرت زهرا علیها السلام را دعوت به قسم خوردن می‌نمود، تا با یک شاهد و قسم خوردن حق به ایشان برگردد.

و این حکم در روایات اهل سنت نیز به آن تصریح شده است. همانطور که در صحیح مسلم در آغاز کتاب قضاء از ابن عباس روایت شده است: «رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ با قسم خوردن مدعی و شهادت یک شاهد حکم نمود.» (۱۰۸) و در کتاب «الکفر» نیز از دار قطنی از پسر عمر روایت شده است که گفت: «خدا درباره حق با دو شاهد حکم داده است. اگر مدعی دو شاهد آورد حقش را می‌گیرد و اگر یک شاهد آورد باید علاوه بر آن قسم بخورد تا حقش را بگیرد.» (۱۰۹)

نکته سوم:

این است که بنا بر بعضی از روایات، شهود از نظر تعداد در حد نصاب و بلکه بالاتر بودند، ولی ابابکر و عمر قصد قضاوت عادلانه و اسلامی را نداشتند، بلکه تمام هدف آنها تصرف «فَدَكَ» بود، تا با در آمد آن بتوانند پایه‌های حکومت غاصبانه خود را حفظ نمایند، و اگر شما به روایت زیر دقت کنید کاملاً بر این امر آگاه خواهید شد.

علامه حلی، در کشکولی که منصوب به ایشان است از مفضل از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند:

...فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: دَعِينَا مِنْ أَبَاطِيلِكَ وَ اخْضُرِينَا مَنْ يَشْهَدُ لَكَ بِمَا تَقُولِينَ. فَبَعَثَتْ إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أُمِّ أَيْمَنَ وَ أَسْمَاءِ بِنْتِ عُمَيْسٍ وَ كَانَتْ تَحْتَ أَبِي بَكْرٍ بِنِ أَبِي قُحَّافَةَ فَأَقْبَلُوا إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ شَهِدُوا لَهَا بِجَمِيعِ مَا قَالَتْ وَ ادَّعَتْهُ.

پس عمر به حضرت زهرا علیها السلام گفت: این حرف‌های باطل را رها کن (نعوذ بالله) و کسی را حاضر کن تا بر ادعای تو شهادت بدهد. پس حضرت فاطمه علیها السلام حضرت علی و حسن و حسین علیهم السلام، و ام‌ایمن و اسماء بنت عمیس (۱۱۰) (که در آن زمان همسر ابوبکر بود) را حاضر نمود و همه این بزرگواران سخنان حضرت فاطمه را تصدیق کردند و بر صحت ادعای آن حضرت شهادت دادند.

ولی ابابکر تمام شهود را به بهانه‌های مختلف رد کرد و گفت: اما علی پس او شوهر فاطمه است و اما حسن و حسین فرزندان فاطمه می‌باشند و ام‌ایمن کنیز ایشان است. و اما اسماء بنت عمیس تحت جعفر بن ابی طالب بوده پس وی نیز به نفع بنی‌هاشم شهادت می‌دهد و او در خانه فاطمه نیز خدمت می‌کند.

وَ كُلُّ هَؤُلَاءِ يَجْرُونَ إِلَى أَنْفُسِهِمْ.

و تمام این شهود به نفع خودشان شهادت می‌دهند.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا فَاطِمَةُ فَبِضْعَةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَى رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ كَذَّبَهَا فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولَ اللَّهِ...

پس حضرت علی علیه‌السلام در مقابل این عمل ابابکر (ردّ شهود) چنین فرمودند: اما حضرت فاطمه علیها السلام، پس او پاره تن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است و کسی که او را اذیت کند پس رسول خدا را اذیت کرده است و کسی که سخنان او را تکذیب کند پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را تکذیب کرده است.

و اما حسن و حسین، آنان نیز فرزندان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ می‌باشند، و طبق فرمایش رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ آقای جوانان اهل بهشت می‌باشند و کسی که این دو را تکذیب کند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را تکذیب کرده، چون اهل بهشت راستگویانند.

وَ أَمَّا أَنَا فَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنكَ وَ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ الرَّأدُ عَلَيْكَ هُوَ الرَّأدُ عَلَيَّ، مَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي.

اما من، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ درباره‌ام فرمود: تو از من و من از تو هستم. تو برادر من در دنیا و آخرت می‌باشی و کسی که تو را رد کند من را رد کرده است. و کسی که از تو اطاعت کند از من اطاعت کرده است و کسی که تو را نافرمانی کند نا

فرمانی من را کرده است.

و اما أم ایمن، او زنی است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به بهشتی بودن او شهادت دادند.

و اما اسماء بنت عمیس، زنی است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در حق او و ذریه او دعای خیر نمودند. فقال عمر: أَنْتُمْ كَمَا وَصَفْتُمْ بِهِ أَنْفُسَكُمْ وَلَكِنْ شَهَادَةُ الْجَارِ إِلَى نَفْسِهِ لَا تُقْبَلُ.

عمر در مقابل این دفاع علی علیه‌السلام از شهود، چنین گفت:

تمام این صفات در مورد شما صادق است و شما همانطور هستید که خودتان وصف نمودید، و لکن شهادت ذی نفع برای خودش قبول نمی‌شود.

علی علیه‌السلام فرمودند: اگر تو به این فضائل ما اقرار داری و انکار نمی‌کنی و در همین حال شهادت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ را قبول نداری پس باید گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اگر ما ادعایی برای خودمان داشته باشیم و تو از ما بی‌تنبه و شهود مطالبه کنی، پس یاری کننده‌ای نیست که ما را یاری نماید، و حال آنکه شما بر حکومت خدا و حکومت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ غلبه کرده‌اید، و آن را بدون بی‌تنبه و دلیلی از خانه او به خانه غیر برده‌اید.

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (۱۱۱)

پس آگاه باشید که کسانی که ظلم و ستم کرده‌اند بزودی بر ایشان معلوم خواهد شد که به کدامین کیفر گاه بازگشت خواهند کرد.

سپس حضرت علی علیه‌السلام به فاطمه علیها السلام فرمودند: برگردید تا اینکه خداوند بین ما حکم کند که او بهترین حکم‌کنندگان است. (۱۱۲)

آخرین نکات

ابابکر و عمر بن خطاب شهود حضرت فاطمه را به اتهام نفع بردن در شهادت رد کردند در حالی که:

۱. شاهدین در حین شهادت نفعی نمی‌بردند، بلکه آنها از این جهت که بعداً وارث می‌شوند شاید نفعی به آنها می‌رسید.

بله اگر شاهد با شهادت خود قسمتی از مال را مالک شود، مثل شهادت شریک برای شریک، و شهادت مولی برای عبدش، شهادت او قابل قبول نیست.

ولی این مسأله در شهود حضرت فاطمه علیها السلام منتفی بوده و ای کاش می‌دانستیم چه کسی باید برای حضرت زهرا علیها السلام شهادت بدهد در حالی که شهادت علی چون شوهر فاطمه است و شهادت حسن و حسین چون فرزندان فاطمه‌اند و شهادت أم ایمن و اسماء و هر کس دیگر چون دوستان فاطمه‌اند مورد قبول نمی‌گردد، آیا دشمنان به نفع حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شهادت می‌دهند؟!؟

۲. مسأله دیگر اینکه، در شهادت مسأله عدالت شرط اصلی است و اگر شاهد عادل باشد نافع بودن او، به شهادتش ضرری نمی‌زند. و به این مطلب جمعی از علمای اهل سنت تصریح کرده‌اند. (۱۱۳)

۳. اگر ادعای جلب منفعت در شهادت مُضَرَّر باشد، پس چگونه عایشه و حفصه و عمر بر حدیث ساختگی «لَا نُورَثُ» شهادت دادند و شهادت آنها مورد قبول واقع شد.

در حالی که:

۱. عایشه دختر ابابکر و حفصه دختر عمر است.

۲. حضور عایشه و حفصه و عمر به عنوان شاهد باعث شد که «فَدَكَ» جزء صدقات مسلمین گردد، و این سه نفر هم در آن شریک

شوند، پس چگونه شهادت حضرت علی و حسن و حسین علیهم السلام با تهمت جلب منفعت رد می‌شود، ولی گواهی عایشه و حفصه و عمر با تحقق منفعت رد نمی‌شود؟!.

[علت استدلال حضرت فاطمه علیها سلام به مسأله ارث فدک]

آنچه تاکنون در سؤالات مطرح شد، بحث نَحْلَه (بخشش) و مسائل پیرامون آن بود و اما مسأله بعد این است که حضرت زهرا علیها السلام وقتی از طریق ادعای نحله نتوانستند حق خود را باز پس بگیرند از طریق دیگری با ابابکر احتجاج و بحث نمودند و آن ادعای ارث بود. یعنی حضرت فرمودند:

اگر شما قبول ندارید که پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَك» را در زمان حیات به من بخشیده لاقبل باید قبول کنید، «فَدَك» بعد از درگذشت آن حضرت، به عنوان ارث به تنها فرزندش می‌رسد.

ابابکر، وقتی با این احتجاج جدید فاطمه علیها السلام رو به رو شد، و دید با هیچ دلیلی نمی‌تواند حضرت را از حق خود محروم کند به یک روایت تمسک جست و گفت:

إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّا (نَحْنُ) مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً. (۱۱۴)

من از رسول خدا شنیدم که فرمودند: ما گروه انبیاء، ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی می‌ماند، صدقه است.

اکنون در ذیل این حدیث مباحث و سؤالات مختلفی پیش می‌آید که توجه شما را به این مباحث جلب می‌کنیم و بحث را با یک سؤال شروع می‌کنیم.

فصل سوم ادعای ارث

سؤال اول: آیا با تمسک به حدیث «لَا نُورِثُ» می‌شود حضرت زهرا علیها السلام را از ارث محروم کرد؟

جواب

در جواب باید گفت: این حدیث ساخته خود ابابکر است و کلام رسول الله نیست و ابابکر و عمر چون حدس می‌زدند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با این استدلال حق خود را مطالبه می‌کند آنها این حدیث را ساختند و به رسول الله نسبت دادند به همین علت اشکالات بسیار زیادی بر این حدیث وارد است که ما ابتداءً سر فصل این اشکالات را ذکر می‌کنیم و در ادامه به بحث‌های پیرامون آن می‌پردازیم:

چهارده اشکال بر حدیث «لَا نُورِثُ»

۱. این خبر با قرآن تعارض دارد.
۲. با این خبر، نمی‌توان قرآن را تخصیص زد.
۳. حدیث، خبر واحد است.
۴. راوی خبر، فاسق است.
۵. حضرت علی علیه‌السلام خبر را باطل و راوی آن را کاذب می‌دانند.
۶. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام این روایت را انکار کردند، و حکم به دروغ بودن آن دادند.

۷. اگر اموال پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صدقه بود، باید پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طبق آیه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» این حکم را به دختر و داماد خود ابلاغ می‌کردند.
۸. این حکم در هیچ یک از انبیاء گذشته سابقه نداشته است.
۹. جهل ابابکر و عمر به احکام اسلامی در صحت حدیث و تمسک به آن انسان را به شک می‌اندازد.
۱۰. اضطراب روایات ابی بکر در نقل این حدیث آن را از حجیت می‌اندازد.
۱۱. نقل و تمسک ابابکر به این حدیث با روش او در منع نقل حدیث از رسول‌الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تناقض دارد.
۱۲. استفاده‌های شخصی و عملکرد زنان پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ابابکر و عمر از حجره‌های آن حضرت با این حدیث تناقض دارد.
۱۳. نقض حدیث توسط ابابکر، عمر، عثمان، عایشه و حفصه.
۱۴. عملکرد خلفاء بنی امیه و بنی عباس با این حدیث تناقض دارد.
- اکنون به صورت تفصیلی به شرح این چهارده اشکال می‌پردازیم:

[مهمترین اشکال روایت این است که] این خبر با قرآن تعارض دارد

در بحث دلالت این روایت باید گفت بزرگترین و مهمترین اشکال روایت این است که با آیات ارث در قرآن کریم تعارض دارد و حضرت زهرا مرضیه علیها السلام در احتجاجات (۱۱۵) خود با ابوبکر و در خطبه فدکیه با استدلال به آیات ارث، ابوبکر را بر اشتباه خود آگاه ساخته و او را محکوم نمودند. آنجا که فرمودند:

يَا بَنَ أَبِي قُحَافَةَ! أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثَ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا!

ای فرزند ابوقحافه، آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ چه دروغ عجیبی ساخته‌ای!!
یعنی این حدیثی که تو از پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کنی، کلام رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیست چون با قرآن مطابقت ندارد و بعد از این استدلال کلی، به بعضی از آیات ارث بالخصوص اشاره کرده و فرمودند:

أَفْعَلَى عَمْدٍ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَابْتَدَأْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ:

«وَوَرِثَ سَلِيمَانُ دَاوُودَ.» (۱۱۶) وَقَالَ فِي مَا افْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثَ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۱۱۷).

وَقَالَ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (۱۱۸) وَقَالَ: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْاُنْثَىٰ.» (۱۱۹) وَقَالَ: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (۱۲۰)

آیا از روی عمد کتاب خدا را ترک گفتید و در پشت سر انداختید که می‌گوید: سلیمان از داوود ارث برد و در سر گذشت یحیی بن زکریا نقل فرموده که: خدایا از جانب خود فرزندی به من ببخش که از من و از آل یعقوب ارث ببرد و فرمود: در کتاب خدا خویشاوندان در ارث از یکدیگر اولی هستند.

و فرمود: خداوند به شما درباره فرزندان توصیه می‌کند که سهم پسران دو برابر دختران است.

و فرمود: اگر شخصی مالی را پس از خود باقی گذاشت برای پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک به طور شایسته وصیت کند این بر همه پرهیزکاران حق است.

که این آیات بر ارث بردن فرزندان و خویشان و همچنین ارث بردن فرزندان انبیاء و مستثنی نبودن آنها از احکام ارث دلالت دارد. آنگاه حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: با توجه به این آیات قرآن و با توجه به اینکه شما می‌دانید من فاطمه دختر رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ می‌باشم، پس چرا شما گمان می‌کنید که من از پدرم ارث نمی‌برم؟ و سپس برای محکم کردن جوانب استدلال با جملاتی بسیار زیبا و پر معنی که شامل سؤالاتی بود، در بیان اشکالات و پاسخ آنها بر آمده و می‌فرمایند:

أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِأَيِّهِ أَخْرَجَ أَبِي مِنْهَا؟

آیا خداوند اختصاصاً برای شما آیه‌ای فرستاده که پدرم را از آن استثناء کرده باشد؟

أَمْ هَلْ تَقُولُونَ: إِنَّ أَهْلَ مَلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارِثَانِ. أَوْلَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مَلَةٍ وَاحِدَةٍ؟.

و یا این که می‌گویید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند، و من و پدرم اهل یک ملت و آیین نیستیم؟!

أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي؟!.

یا شما به خاص و عام قرآن از پدرم و پسر عمویم علی علیه‌السلام داناترید؟!!

و چون برای حضرت زهرا علیها السلام ثابت شد که اینها قصد عمل کردن به قرآن کریم و رد «فَدَاك» به ایشان را ندارند، فرمودند:

فَلِدُونَكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ تَلْفَاكُ يَوْمَ حَشْرِكَ فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدُمُونَ «وَ لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ». (۱۲۱)

پس بگیر ارث مرا که همچون مرکب آماده و مهار شده، آماده بهره برداری است. اما بدان در روز حشر با تو روبه رو خواهد شد. در دادگاهی شایسته که داور آن خدا و به سرپرستی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به هنگام قیامت بر پا خواهد شد و در آن روز است که باطل‌گرایان در زیان خواهند بود و آن وقت پشیمانی برای شما سودی ندارد. و برای هر خبری قرار گاهی است و بزودی می‌دانید که چه کسی دچار عذاب خوار کننده و عذابی جاویدان خواهد شد. (۱۲۲)

سؤال دوم: آیا آیات ذکر شده، بر ارث گذاردن انبیاء دلالت می‌کند؟

اولاً: باید گفت استدلال نمودن به این آیات توسط حضرت زهرا مرضیه علیها السلام که خانه ایشان محل نزول وحی الهی بوده بالاترین دلیل بر دلالت این آیات بر مطلب فوق می‌باشد.

ثانیاً: باید متذکر شویم که از حاضران در مسجد، کسی اشکال بر دلالت این آیات وارد نمود، و حتی ابابکر و عمر نیز در مقام جواب نگفتند: این آیات دلالت بر ارث گذاردن انبیاء نمی‌کند، بلکه خواستند با یک حدیث ساختگی بگویند: این آیات با این روایت تخصیص خورده است.

ثالثاً: اشکالی که بعضی از علمای اهل سنت مطرح نموده، و منظور از ارث در آیه «وَ وَرَثَ سَلِيمَانَ دَاوُودَ» (۱۲۳) را، نبوت و علم دانسته‌اند صحیح نیست، زیرا متبادر از لفظ ارث، ارث در اموال است، نه نبوت و علم، و آیه دیگر که می‌فرماید:

«وَ كَلَّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا» (۱۲۴)

ما به هر یک از آن دو (سلیمان و داود) حکم نبوت و علم دادیم.

قرینه بر این مطلب است که نبوت و علم ارث نبوده، بلکه موهبتی الهی می‌باشد.

چون معلوم می‌شود که نبوت سلیمان در حال حیات پدرش به او موهبت شده بود و دیگر احتیاجی نیست که خداوند بفرماید: سلیمان بعد از در گذشت داود نبوت را از او ارث برد در نتیجه با این قرینه قطعی مراد از ارث، در آیه شریفه همان میراث مالی است، چنانچه صدیقه طاهره علیها السلام بدان استدلال نمودند.

و علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر «وَ وَرَثَ سَلِيمَانَ دَاوُودَ» می‌نویسد: یعنی سلیمان مال و ملک را از داود ارث برد و اینکه بعضی مفسرین گفته‌اند مراد از این ارث، ارث بردن نبوت و علم است صحیح نمی‌باشد، برای اینکه نبوت ارثی نیست چون قابل انتقال نیست.

و اما علم، هر چند با نوعی مسامحه و مجاز می‌توان گفت که قابل انتقال است، اما این انتقال حقیقی نیست، برای اینکه استاد، علم خود را به شاگرد انتقال نمی‌دهد، و گرنه باید دیگر خودش علم نداشته باشد، لیکن این انتقال مجازی هم، در علم فکری و حصولی متصور است، که با درس خواندن بدست می‌آید ولی علمی که انبیاء اختصاص به آن داده شده‌اند از مقوله درس خواندن نیست بلکه کرامتی است از خدا به ایشان که دست فکر و ممارست بدان نمی‌رسد. بلکه ممکن است با همان عنایت و مجاز بگوییم: فلان مرد عادی، علم را از پیغمبری ارث برده، یعنی آن پیغمبر وی را تعلیم داده، ولی نمی‌شود گفت: فلان پیغمبر علم خود را از پیغمبر دیگر یا از غیر پیغمبر ارث برده است. (۱۲۵)

و اما آیه بعد تصریح بر ارث بردن یحیی از زکریا دارد:

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِي مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثَنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا.» (۱۲۶)

من از خویشاوندان و اقاربی که از من ارث می‌برند می‌ترسم و زن من نازا است پس از جانب خود ولی (فرزندی) به من عطا کن که او از من و از خاندان یعقوب (خاندان همسر) ارث ببرد و پروردگارا او را مورد پسند خود قرار ده.

اما وجه دلالت آیه بر مراد این است که: لفظ میراث در شریعت، عرف و لغت و وقتی به صورت مطلق و بدون قید ذکر شود، فقط معنای ارث مالی از آن فهمیده می‌شود و در غیر آن استفاده نمی‌گردد، مگر مجازاً و جایز نیست از ظاهر لفظ و حقیقت آن عدول کنیم، مگر اینکه برای معنای مجازی آن قرینه‌ای داشته باشیم و حال آنکه ما در این آیه قرینه بر معنای حقیقی این لفظ یعنی ارث مالی داریم، زیرا ترس زکریا از انتقال نبوت به خویشان معنایی ندارد، چون اگر آنها لایق این منصب باشند جای نگرانی و ترس نیست، و خداوند حکیم می‌داند رسالت را در کجا قرار دهد «اللَّهُ يَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» و اگر آن خویشان شایسته مقام نبوت نباشند باز جای ترس برای زکریا باقی نمی‌ماند چون خداوند فرموده من رسالت را به ظالمین واگذار نمی‌کنم «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» و در نتیجه ترس از انتقال نبوت صحیح نیست و با این قرینه قطعی، ثابت می‌شود ترس زکریا، از امور مالی بوده چون او می‌ترسد ارث و ترکه او را خویشان فاسدش در معصیت استفاده کنند.

لذا از خدای متعال در خواست فرزند شایسته برای ارث بردن از مالش نمود چنانچه از دعای او (بارالها او را مایه خشنودی خود قرار بده) همین معنی استفاده می‌شود. برای اینکه در خواست این قید با ارث بردن نبوت مناسبت ندارد، زیرا مانند آن است که شخصی بگوید: خداوند پیامبری برای ما مبعوث گردان که مورد رضایت تو باشد. و این نکته نیز قرینه دیگری است که منظور از «يَرْثَنِي» در آیه شریفه ارث مال است همانطور که حضرت زهرا علیها السلام از این آیه چنین استفاده ای نموده‌اند. (۱۲۷)

ضمناً اکثر علمای اهل سنت نیز بر این مسأله اقرار دارند که، انبیاء ارث مالی می‌گذارند. از جمله در کتب، تفسیر الکبیر، تفسیر القرطبی، جامع البیان، معانی البیان، فتح القدير، زاد المسیر، فتح الباری، الدر المنثور و کشاف، علمای اهل سنت در ذیل آیات ارث بر این مسأله اذعان کرده‌اند که، انبیاء برای فرزندان خود مال به ارث گذارده‌اند. (۱۲۸)

و مسأله دیگر که باید به آن اشاره کنیم این است که اگر ارث در آیات، ارث مالی نباشد و منظور ارث نبوت است پس باید فرزندان تمام انبیاء پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشند در حالی که یقیناً این چنین نیست.

سؤال سوّم: آیا با این خبر می‌شود قرآن را تخصیص زد؟

بعضی از علمای اهل سنت، از جمله قاضی القضاة صاحب مغنی، گفته‌اند: که این روایت عمومات آیات ارث را تخصیص می‌زند. به این معنی که قرآن می‌گوید: همه مکلفین ارث می‌گذارند ولی این روایت انبیاء را جدا نموده و می‌گوید: انبیاء ارث نمی‌گذارند. در جواب باید گفت: این روایت بر (فرض صحت) مخصص آیات نیست، بلکه معارض با آیات ارث می‌باشد، یعنی: روایت به صورت کلی می‌گوید: انبیاء ارث نمی‌گذارند، ولی قرآن می‌گوید: سلیمان از داود ارث برد، و یحیی از زکریا ارث می‌برد، یعنی دو

نفر از انبیاء که ارث گذارده‌اند را به تصریح نام برده است.

علامه امینی رحمه الله در جواب این عده می‌فرماید:

تخصیص قرآن تنها با دلیل ثابت قطعی جایز است، نه با خبر واحدی که نمی‌توان عموم آن را به خاطر مخالفت آن با سیره انبیاء گذشته پذیرفت. و نه با خبر واحدی که صدیقه این امت علیها السلام و صدیق آن، که وارث علم پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ است و خداوند سبحان در قرآن او را جان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ شمرده است آن را نپذیرفت. نه با خبر واحدی که همه این محنتها و کینه‌ها را بر امت تحمیل کرد، و باب دشمنی را کاملاً گشود و آتش بغض و دشمنی را در قرن‌های بعدی در میان آنها شعله ور ساخت و اجتماع مسلمین را از روز نخست از هم گسست و سلامتی و ملائمت و وحدت کلمه آنها را نابود ساخت. (۱۲۹)

حال اگر گفته شود:

شما بر عکس سخن بالا عمل کنید یعنی عمومیت خبر را با آیات قرآن تخصیص بنزید.

(توضیح اینکه: خبر «لَا نُورِثُ» به صورت کلی می‌گوید که، همه انبیاء ارث نمی‌گذارند و قرآن می‌فرماید: به استثناء دو نفر از آنها (حضرت داود و یحیی) ارث گذارده‌اند. در این صورت، دیگر بین خبر و آیات تعارضی پیش نیامده، بلکه آیه مخصص خبر گردیده است.)

در جواب می‌گوییم: استثناء کردن این دو پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ از حکم انبیاء، مخالف اجماع امت است، چون تمامی علمای شیعه و اکثر علمای سنی بر این مطلب اجماع دارند که انبیاء ارث می‌گذارند، و اجماع عده خاصی از علمای اهل تسنن بر این است که انبیاء ارث نمی‌گذارند، و استثناء نمودن این دو پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، (هیچکدام از انبیاء ارث نمی‌گذارند، مگر حضرت داود و یحیی) قول جدیدی است که مخالف هر دو اجماع می‌باشد، و هیچ کس قائل به آن نشده است. (۱۳۰)

سؤال چهارم: آیا ابابکر در مسند قضاوت می‌توانست با علم خود که با شنیدن روایت از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ به دست آمده بود حکم کند؟

اولاً: باید گفت رای بعضی از علماء بر این است که: قاضی با علم خود نمی‌تواند حکم بدهد، چون او همیشه در مظان تهمت می‌باشد، و بویژه در اینجا که قرائنی بر این تهمت وجود دارد. چون با صدقه شدن اموال باقیمانده از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، خود ابابکر هم در آن سهیم می‌گردد، و بالاتر و مهمتر اینکه او می‌خواهد به عنوان: خلیفه مسلمین «فَدَكْ» را در اختیار کامل خود قرار دهد، تا به عنوان یک منبع بزرگ مالی پایه‌های حکومت غاصبانه خود را محکم گرداند.

مؤید این مطلب روایتی است که ابوالطفیل از ابوبکر نقل می‌کند: که چون حضرت فاطمه علیها السلام برای طلب میراث پدرش رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ به نزد ابابکر آمد، ابابکر به او گفت:

«من از رسول خدا شنیدم که ایشان فرمودند: همانا زمانی که خداوند مالی را در اختیار پیامبری قرار داد پس مالک آن مال، جانشین آن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ می‌باشد.» (۱۳۱)

و مرحوم علامه مظفر می‌گوید:

وَالظَّاهِرُ إِنَّ فَدَكَ صَارَتْ مِنْ مُخْتَصَّاتِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ كَمَا عَنِ السُّيُوطِيِّ فِي تَارِيخِ الْخُلَفَاءِ. (۱۳۲)

و ظاهر این است که فَدَك از اموال شخصی ابوبکر و عمر گردید همانطور که سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء ذکر کرده است.

ثانیاً: چرا علمایی که در اینجا عقیده دارند قاضی با یک خبر معارض قرآن، علم پیدا کرده، و باید به علم خود عمل کند، در باب نَحْلَه (بخشش) چنین رأیی نداشتند، و نمی‌گفتند قاضی باید به علمی که از صدق گفتار صدیقه طاهره، حضرت فاطمه زهرا علیها

السلام به دست آورده، باید به نفع او قضاوت کند، و «فَدَاكَ» را به عنوان بخشش پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او برگرداند.

سؤال پنجم: آیا عدم ایراد و اشکال بر ابابکر (در جریان غصب فدک) از طرف صحابه و مردم آن زمان می‌تواند دلیل بر صحت مدعی او باشد؟

پاسخ

یقیناً این سکوت مردم دلیل بر رضایت آنها نبوده است برای روشن شدن مطلب به نکات زیر توجه فرمائید:

[دلایل اینکه سکوت مردم دلیل رضایت آنها نبوده است]

۱. بی‌تفاوتی مردم آن زمان

۱. نخستین مطلب نقضی که در جواب این سؤال می‌توان گفت: این است که: همانگونه که هیچ کس بر ابابکر ایراد و اشکالی نگرفت، هیچ کس بر حضرت زهرا علیها السلام نیز ایراد و اشکالی نگرفته است. یعنی وقتی حضرت زهرا علیها السلام ادعای مالکیت «فَدَاكَ» نمودند، و بدنال آن مسائل بعدی پیش آمد، کسی بر این ادعای حضرت ایرادی نگرفت، و کسی با ایشان مخالفت نکرد، و لاقلاً کسی به ایشان نگفت: شما با این ادعا قدر و منزلت خود را پائین می‌آورید. پس باید بگوئیم: مردم آن زمان به هیچ یک از دو طرف درگیری کار نداشتند، و نسبت به جریانات سیاسی بی‌تفاوت بودند، در نتیجه ما نمی‌توانیم سکوت آنان را در مقابل ابابکر دلیل بر رضایت آنها و در نتیجه، دلیل بر صحت مدعی ابابکر بگیریم.

۲. اشکال نگرتن مردم بر تغییر سنتهای رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

چگونه می‌توان ایراد نگرتن و سکوت مردم را حجت قاطع و دلیل روشن بر حقانیت ابابکر دانست، در حالی که آنها علناً حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کردند، و سنتهای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را تغییر می‌دادند، و کسی بر آنها اشکال نمی‌گرفت. آیا عمر بی‌پروا بر روی منبر فریاد نزد:

«دو متعه، متعه حج و متعه زنان، در زمان رسول خدا حلال بود و من آنها را منع کرده، بر انجام آنها کیفر می‌کنم»؟ (۱۳۳)

آیا کسی بر این گفته بی‌شرمانه او ایراد گرفت؟ آیا کسی به او اعتراض کرد که تو چه حقی داری که حلال خدا را حرام می‌کنی؟ و یا لاقلاً کسی از او توضیحی در این رابطه خواست؟.

۳. ترس و وحشت از حکومت

[توضیح]

در صورتی می‌تواند ایراد نگرتن و سکوت جامعه، دلیل بر صحت اعمال حاکم باشد، که هیچ گونه ترس و وحشتی از سخن گفتن در مقابل او وجود نداشته باشد. ولی سکوت و عدم ایراد در مقابل کسانی که دارای جاه و مقام، امر و نهی، زدن و زندان کردن،

بستن و کشتن می‌باشند، حجتی شفا بخش و دلیلی روشن نخواهد بود.

در زمانی که خلیفه جرأت می‌کند ریسمان بر گردن حضرت علی علیه‌السلام که داماد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ و بزرگترین مدافع اسلام در صحنه‌های مختلف بوده بیندازد، و او را در مقابل مردمی که فضائل امیرالمؤمنین را از دو لب گهربار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ شنیده‌اند، کشان کشان به سوی مسجد ببرد، و با شمشیری که بالای سر او قرار می‌دهد با زور و اجبار بیعت بگیرد، آیا مردم می‌توانند بر کارهای چنین خلیفه‌ای ایراد و اشکال بگیرند؟!.

آیا در زمانی که به دستور خلیفه ضربات تازیانه بر پاره تن رسول خدا و یگانه دختری که مایه شادی قلب رسول خدا بوده وارد می‌گردد، و حتی یک نفر بر این اعمال وقیحانه اعتراضی ندارد، می‌توان عدم ایراد آنها را، دلیل بر صحت مدعای خلیفه دانست؟. پس معلوم می‌شود که مردم در آن زمان در ترس، وحشت و تقیه بسیار شدیدی زندگی می‌کردند، که حق اعتراض بر هیچ امری را نداشتند.

شرارت، ظلم و بی‌شرمی آنها تا جایی پیش رفت، که در مسأله «فَدَكْ» بعد از آنکه حضرت علی علیه‌السلام با احتجاجات خود آنها را رسوا نمودند، نقشه قتل حضرت علی علیه‌السلام را کشیدند. برای روشن شدن این مطلب به روایت امام صادق علیه‌السلام توجه فرمائید.

نقشه قتل حضرت علی علیه‌السلام

در کتاب احتجاج، از امام صادق علیه‌السلام روایتی ذکر شده که، ابتدا امام صادق علیه‌السلام به مسأله «فَدَكْ» و غضب آن توسط ابابکر و دادخواهی حضرت زهرا علیها السلام اشاره دارند و در ادامه، احتجاج حضرت علی علیه‌السلام به قانون «الْبَيْتَةُ عَلَى الْمُدَّعَى» و «آیه تطهیر» و در نتیجه رسوا شدن ابابکر و عمر در مسجد، مقابل مردم را بیان می‌کنند و می‌فرمایند: پس مردم غضبناک شدند و گفتند: به خدا قسم حق با علی بن ابیطالب است.

ابوبکر و عمر به منزل خود رجوع کردند. ابوبکر، عمر را خواست و به او گفت: مشاهده کردی علی امروز با ما چه کرد؟ به خدا قسم اگر جلسه دیگری مثل این جلسه پیش بیاید، علی کار را بر ما مشکل می‌کند، نظر تو چیست؟ عمر گفت: نظر من کشتن اوست! ابوبکر گفت: چه کسی او را بکشد؟ عمر جواب داد: خالد بن ولید. آنگاه خالد را طلبیدند و به او گفتند می‌خواهیم تو را بر یک امر عظیم مأموریت بدسیم، گفت: هر چه باشد انجام می‌دهم، حتی اگر کشتن علی بن ابی طالب را درخواست کنید، ابابکر و عمر گفتند: خواسته ما همین است، خالد گفت: چه زمانی او را بکشم. ابابکر جواب داد: در مسجد هنگام نماز در کنار او بایست و زمانی که سلام نماز را دادی گردن او را بزنی، خالد قبول کرد.

اسماء بنت عمیس که در آن زمان همسر ابوبکر بود، از جریان مطلع گردید، و به کنیز خود گفت: به منزل علی و فاطمه علیهما السلام برو و این آیه را بخوان:

«إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ». (۱۳۴)

حضرت علی علیه‌السلام در جواب فرمودند: به اسماء بگو خداوند بین آنها و اراده‌ای که دارند حائل می‌شود.

حضرت در مسجد حاضر شدند، و خالد طبق نقشه کنار حضرت علی علیه‌السلام نشست. زمانی که ابوبکر در تشهد آخر نشست، بر آنچه تصمیم گرفته بود پشیمان شد، و از فتنه و آشوب پس از واقعه ترسید، و در فکر بود و سلام نمی‌داد که مردم گمان بردند او سهو کرده است، سپس گفت:

«يَا خَالِدُ لَا تَفْعَلَنَّ مَا أَمَرْتُكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

ای خالد آنچه به تو امر کرده بودم انجام نده، و سپس سلام نماز را داد.

آنگاه امیرالمؤمنین به خالد فرمودند: خالد، ابوبکر تو را به چه چیزی امر کرده بود؟ گفت: به قتل شما، حضرت فرمودند: آیا تو انجام می‌دادی؟ گفت: به خدا قسم آری، سپس حضرت علی علیه‌السلام او را گرفته و بر زمین کوبیدند، مردم جمع شدند و عمر بر قتل خالد ترسید، و مردم حضرت علی علیه‌السلام را به خدا و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قسم دادند تا او را رها کردند، آنگاه حضرت علی علیه‌السلام یقه عمر را گرفته و فرمودند: ای پسر صَهَّاک به خدا قسم اگر عهد با رسول الله نبود هر آینه می‌فهمیدی که کدامین ما ضعیف‌تر و کم‌تعدادتر می‌باشیم. (۱۳۵)

در کتاب منتخب التواریخ به نقل از احتجاج طبرسی آورده است که:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام متوجه خالد بن ولید شد و فرمود: اگر نهیت نکرده بود، تو مرا می‌کشتی، گفت بله به خدا قسم، شمشیر را بر آنجایی می‌گذاشتم که بیشتر از همه مو دارد (منظور سر حضرت) حضرت فرمود: «كَذَبْتَ لَا أُمَّ لَكَ، مَنْ يَفْعَلُهُ أَضِيقَ خَلْقَهُ إِسْمِيتِ مِنْكَ» (است به معنای دُبر)، «وَ كَفَى بِهَذَا ذُلًّا وَ دَمًّا».

و در روایت ابوذر غفاری است که: امیرالمؤمنین علیه‌السلام با انگشت سبابه وسطی خالد را چنان فشار داد که خالد جامه‌اش را نجس کرد، و صیحه کشید و پا به زمین می‌زد، پس ابوبکر عمر را فرستاد نزد عباس بن عبدالمطلب که شفاعت بنماید و خالد را از دست حضرت علی علیه‌السلام نجات دهد، عباس آمد خدمت امیرالمؤمنین و قسم داد به حق: «الْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ»، (یعنی رسول الله)، و به حق دو نور دیده‌اش و به حق فاطمه زهرا علیها السلام که دست از خالد بر دارد و پیشانی آن بزرگوار را بوسید و حضرت خالد را رها کرد. و به خانه برگشت. (۱۳۶)

۲ نکته دیگر

این روایت خبر واحد است و فقط ابوبکر آن را نقل کرده است

روایتی را که راوی آن یک نفر بوده یا به حد تواتر نرسیده باشد، خبر واحد گویند و عمل به خبر واحد شرایطی دارد، از جمله این که راوی آن عادل و صحیح‌العقیده باشد و خبر او با مشهور مخالفت نداشته باشد، مخصوصاً اگر راویان خبر مشهور، احفظ و اضبط (۱۳۷) و عادل باشند که در این صورت آن خبر واحد، شاذّ مردود، به حساب می‌آید که هیچ یک از علماء، عمل به آن را صحیح نمی‌دانند. (۱۳۸)

روایت «انا معاشر الانبياء لا نُورَثُ» از همین قسم است یعنی تمام علماء شیعه آن را خبری می‌دانند که فقط و فقط ابوبکر آن را از رسول الله نقل کرده و چون معتقد به فسق راوی می‌باشند و آن را مخالف قرآن و احادیث مشهور می‌دانند عمل به آن را مردود دانسته و از آن اعراض کرده‌اند.

و البته خود علمای اهل سنت نیز این روایت را خبر واحد می‌دانند (۱۳۹) ولی آن را پذیرفته‌اند و حتی با آن قرآن را تخصیص زده‌اند، که بحثهای آن را در ادامه کتاب مطرح می‌کنیم. (۱۴۰)

و عایشه نیز به این موضوع اقرار دارد که پدرش تنها ناقل این روایت است.

ابن حجر در «صواعق المحرقة»، و متقی هندی در «کتاب کنز العمال» در بخش فضائل ابابکر از ابوالقاسم نجوی و ابن عساکر از عایشه روایت کرده‌اند که عایشه گفته:

إِنَّ النَّاسَ اِخْتَلَفُوا فِي مِيرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا وَجِدُوا عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ ذَلِكَ عِلْمًا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَ كُنَاهُ صَدَقَهُ. (۱۴۱)

همانا مردم در میراث رسول خدا اختلاف کردند، پس هیچ کس در این موضوع مطلبی نمی‌دانست، در این هنگام ابوبکر گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: ما طایفه پیامبران ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما باقی بماند صدقه است.

اکنون اگر گفته شود که مالک بن اوس بن الحدّان نیز این روایت را نقل کرده است پس راوی خبر دو نفر می‌شوند و از خبر واحد خارج می‌شود در پاسخ می‌گوئیم اول شما به روایت توجه کنید:

قَدْ رَوَى أَنَّ أَبَا بَكْرٍ يَوْمَ حَاجِّ فَاطِمَةَ قَالَ أُنشِدُ اللَّهَ إِمْرَأً سَمِعَتْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فِي هَذَا شَيْئًا! فَزَوَى مَالِكُ بْنُ أَوْسِ بْنِ الْحَدَّانِ: إِنَّهُ سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ. (۱۴۲)

روایت شده است (رَوَى) که ابابکر در روزی که با حضرت فاطمه احتجاج کرد: گفت شما را به خدا قسم می‌دهم هر کس در این موضوع مطلبی شنیده است باز گو کند پس مالک بن اوس بن الحدّان روایت کرد که این مطلب را از رسول خدا شنیده است.

حال باید گفت با نگاه اول به روایت مشخص می‌شود که راوی خبر مشخص نیست که چه کسی می‌باشد و در اصطلاح راوی خبر مجهول است و این نوع روایت در نهایت ضعف می‌باشد و از همین جهت خود علمای اهل سنت نیز با تعبیر (قیل) «گفته شده است» از آن یاد می‌کنند و در نتیجه این روایت را خبر واحدی می‌دانند که راوی آن فقط ابابکر می‌باشد.

و نکته دیگر که باید تذکر دهیم این است که: چگونه ممکن است مالک بن اوس حدیثی را از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل کرده باشد در حالی که هیچ کس او را جزء صحابه به شمار نیاورده و هیچ روایتی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل نکرده و در هیچ جنگ یا صلحی در کنار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اصحاب رسول الله نام او ذکر نشده است. (۱۴۳) و امیرالمؤمنین علیه‌السلام از او به عنوان یک اعرابی که بر پشت پایش بول می‌کند تعبیر کرده‌اند.

باز اگر گفته شود عمر، عثمان، عبدالرحمن، زبیر و سعد بن ابی وقاص نیز تصدیق نموده‌اند که این خبر از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است پس در نتیجه این خبر واحد نیست و از چند طریق ثابت می‌شود. در جواب این عده باید اول روایتی را که علماء اهل سنت از آن چنین استفاده‌ای را برده‌اند ذکر کنیم و بعد به پاسخ این شبهه پردازیم به همین علت ما بحث بعدی را به مباحث پیرامون این روایت که متن آن درباره منازعه حضرت علی علیه‌السلام و عباس می‌باشد اختصاص داده ایم و بعد از ذکر اشکالات وارده بر آن، پاسخ علماء شیعه به این شبهه را ذکر می‌کنیم.

منازعه حضرت علی و عباس بن عبدالمطلب در زمان عمر

روایتی درباره منازعه حضرت علی علیه‌السلام و عباس عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در زمان عمر در صحاح اهل سنت و دیگر کتب معتبر آنها (۱۴۴) ذکر شده است که علماء از جهات مختلف روی این روایت بحث نموده‌اند: ما اول متن روایت را ذکر می‌کنیم و سپس به مباحث آن می‌پردازیم.

مالک ابن اوس می‌گوید: حضرت علی و عباس برای ادعای ارث از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیش عمر آمدند و این در حالی بود که عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد در جلسه حاضر بودند. (۱۴۵)

فَدَخَلَ فَقَالَ عَبَّاسُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا - يَعْنِي عَلِيًّا - الْكَاذِبِ الْآثِمِ الْغَادِرِ الْخَائِنِ. فَقَالَ الْقَوْمُ: أَجَلْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَاقْضِ بَيْنَهُمْ وَارْحَهُمْ. فَقَالَ عُمَرُ أَتَيْتُمَا (۱۴۶) أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقْوَمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً؟

قَالُوا: نَعَمْ.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيُّ الْعَبَّاسِ وَعَلَى فَقَالَ:

أَتَشُدُّ كَمَا بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ أَنْ تَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ؟

قالا: نَعَمْ... إِلَى أَنْ قَالَ (عُمَرُ): فَلَمَّا تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثُ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةٌ

فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تُوفِّيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَوَلِيُّ أَبُو بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنَّي لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ...

زمانی که حضرت علی و عباس وارد شدند، عباس به عمر گفت: یا امیرالمؤمنین بین من و این شخص دروغگو و گنهکار «و کذا و کذا» قضاوت کن. (به خدا پناه می‌بریم از این تهمت‌های ناروا) پس حاضرین گفتند: ای عمر بین آنها قضاوت کن و آنها را از این مشاجره راحت نما. عمر گفت: صبر کنید و مهلت دهید. آن گاه عمر رو به عثمان، عبدالرحمن عوف، زبیر و سعد کرد و گفت: شما را به آن خدایی که به اذن او زمین و آسمان بر پا داشته شده است قسم می‌دهم که آیا شما می‌دانید که رسول خدا فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است؟ این چند نفر (عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد) گفتند: بله، سپس عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: شما را به آن خدایی که به اذن او آسمان و زمین بر پا داشته شده است آیا می‌دانید که رسول خدا فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است؟ این دو نفر فرمودند: بله... تا اینکه عمر گفت چون رسول خدا وفات کرد ابوبکر گفت من جانشین رسول خدا هستم پس شما (علی و عباس) آمدید و میراث خود را طلب نمودید، عباس ارث خود را از پسر برادر خود، و علی ارث همسر خود از پدرش، پس ابوبکر در جواب شما گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما باقی می‌گذاریم صدقه است. ولی شما ابوبکر را دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانستید و خدا می‌داند که او راستگو، نیکوکار، هدایتگر و تابع حق بود. سپس ابوبکر وفات کرد و من جانشین رسول خدا و جانشین ابوبکر هستم و الآن شما من را دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید. و خداوند می‌داند که من راستگو و نیکوکار، هدایتگر و تابع حق هستم (... ۱۴۷)

اکنون به اشکالاتی که علماء بر این روایت وارد دانسته‌اند توجه فرمایید:

۱. راوی خبر مالک بن اوس بن الحیدر ثانی می‌باشد و او همان کسی است که شهادت داد که ابوبکر حدیث «لا تُورَثُ» را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است و علماء علم حدیث او را جز صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌شناسند، و حضرت علی علیه السلام او را این چنین وصف می‌کند: عربی که به پشت پایش بول می‌کند. (۱۴۸)

۲. در این روایت ذکر شده که حضرت علی و عباس در نزد عمر به همدیگر فحش دادند. و این واضح ترین دلیل بر کذب خبر است چون حضرت علی علیه السلام که حتی به دشمنان هم فحش نمی‌دهد و پیروانش را از فحش دادن منع می‌کند چگونه ممکن است به عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگترین صحابه رسول الله ناسزا بگوید و چگونه ممکن است عباس نسبت کذب و خیانت به حضرت علی علیه السلام بدهد و حال آنکه می‌داند آیه تطهیر در شأن او نازل شده است. پس معلوم می‌شود این خبر، قول منافقین است که می‌خواهند به امام علیه السلام ناسزا بگویند و کار خلاف ابوبکر و عمر را اصلاح کنند (۱۴۹).

۳. در این روایت به اقرار حضرت علی علیه السلام و عباس به خیر ابابکر اشاره شده است آنجا که عمر آنها را قسم می‌دهد که آیا شما می‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است؟ و در جواب آنها می‌گویند: بله.

در اینجا باید گفت اگر این دو بزرگوار این روایت را قبول داشتند پس چرا اینها برای ادعای ارث نزد عمر آمده‌اند. با قطع نظر از

مقام عصمت و علم مولای متقیان، مقام زهد و تقوای آن بزرگوار بر هیچ منصفی پوشیده نیست، بنابراین چگونه است که آن حضرت با این همه کمالات و با این که می‌داند پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ارث نمی‌گذارد، باز برای گرفتن ارث همسر خود ادعایی داشته باشد.

و اتفاقاً ابن حجر عسقلانی (از علمای اهل سنت) متذکر این تناقض عجیب در این روایت شده است و چنین می‌گوید: وَ فِي ذَلِكَ إِشْكَالٌ شَدِيدٌ... در مضمون این روایت اشکال شدیدی می‌باشد، زیرا اصل داستان این است که عباس و علی می‌دانستند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده: «لَا نُورِثُ»... پس اگر این حدیث را از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده بودند چرا آن را از ابابکر مطالبه می‌کردند؟ و اگر از ابوبکر شنیده بودند به طوری که بر ایشان اطمینان حاصل شده که این روایت از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، چگونه و چرا آن را از عمر مطالبه می‌کردند؟ (۱۵۰)

پس معلوم می‌شود که حضرت علی علیه‌السلام و عباس با ادعای ارث می‌خواستند ابابکر و عمر را دروغگو و خائن معرفی کنند و از قضا خود عمر هم متوجه این مطلب شده آنجا که به حضرت علی و عباس می‌گوید:

فَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا... فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا...

پس شما ابابکر را دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید، شما مرا نیز دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید.

۴. به نظر فقهای شیعه عمو با بودن دختر ارث نمی‌برد، چون عمو در طبقه سوم ارث و دختر در طبقه اول می‌باشد. هر چند در احکام اهل سنت این حکم تغییر کرده و آنها عمو را با وجود دختر وارث می‌دانند.

۵. اگر این خبر صحیح باشد در آن طعن بر خلافت ابی بکر و عمر است چون عمر به حضرت علی و عباس گفت: شما ابابکر را دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید، و من را نیز دروغگو، گنهکار، فریبکار و خائن می‌دانید. و این اقرار خود عمر بر این است که حضرت علی و عباس که بزرگان بنی هاشم هستند راضی به خلافت ابی بکر و عمر و حکم آنها درباره «فَدَك» نیستند. و حجتی قوی‌تر از این روایت که صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ابن حنّان و دیگر علماء بزرگ اهل سنت ذکر کرده‌اند، نیست.

هر چند احمد بن حنبل و بخاری در نقل حدیث تحریف کرده‌اند و به جای «كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا» کلمه «كَذَا و كَذَا» گذاشته‌اند.

۶. اگر این خبر را با تمام اشکالاتی که بر آن وارد است قبول کنیم باید بگوییم که نزاع بین حضرت علی و عباس یک نزاع ساختگی بوده است تا اینکه عمر و پیروانش را بر خطای او در غضب «فَدَك» و میراث پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آگاه سازند. (۱۵۱) کما اینکه این دو بزرگوار در زمان خلافت ابوبکر نیز به همین صورت (منازعه ظاهری) عمل نمودند که روایت آن را شیخ طبرسی در کتاب احتجاج ذکر کرده است، (۱۵۲) و مشابه این قضیه را قرآن در تنازع ظاهری دو ملک در حضور حضرت داود علیه‌السلام بیان می‌کند. برای روشن شدن مطلب و رفع بعضی از شبهات به روایت زیر توجه فرمایید:

یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید از هشام بن حکم سؤال کرد:

آیا حق می‌تواند در دو جهت مختلف باشد: پس هشام گفت: نه. یحیی برمکی گفت: به من خبر بده از دو نفر که در حکم دین تنازع و اختلاف کردند: آیا ممکن است از این سه حالت بیرون باشند؟:

۱- هر دو صاحب حق باشند ۲- هر دو باطل باشند ۳- یکی حق و دیگری باطل باشد.

هشام گفت: بله از این سه حالت خارج نیست و بلکه جایز نیست که هر دو صاحب حق باشند.

یحیی گفت: به من خبر بده از علی و عباس زمانی که آن دو، در میراث منازعه کردند، کدام حق و کدام باطل بودند؟

فَقَالَ هِشَامٌ: فَتَظَوَّرْتُ إِذَا أَنَا قُلْتُ عَلِيٌّ هُوَ الْمُحِقُّ صَرَبَ عُنُقِي وَإِن قُلْتُ الْعَبَّاسُ هُوَ الْمُحِقُّ خَرَجْتُ عَن دِينِي وَكَفَرْتُ.

هشام گفت: من دیدم اگر بگویم علی حق است گردنم را می‌زنند، (چون هارون الرشید از فرزندان عباس بود) و اگر بگویم عباس

حق است از دینم خارج شده کافر شده‌ام.

آنگاه به یاد قول امام صادق علیه‌السلام افتادم که حضرت فرمودند:

ای هشام تا زمانی که با زبانت ما را یاری می‌کنی روح القدس تو را تأیید و کمک می‌کند.

پس گفتم: هیچ کدام از این دو خطا نکرده‌اند و هر دو صاحب حق بودند و نظیر این تنازع در قرآن در قصه حضرت داود علیه‌السلام آمده است قال الله تبارک و تعالی:

«و هَلْ أَتَاكَ نَبُؤُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ...»

و ای رسول آیا حکایت آن دو خصم (دو ملک) به تو رسیده که از بالای محراب بر حضرت داود وارد شدند و داود سخت هراسان شد آن دو گفتند: ترس ما، دو خصم یکدیگر هستیم که بر هم ظلم کرده‌ایم، میان ما بحق حکم کن و ما را به راه راست هدایت فرما.

این برادر من نود و نه میش دارد و من یک میش. او با قهر و غلبه می‌گوید: این یک میش را هم به من واگذار کن. داود (بدون تامل و درنگ) گفت: به تو ظلم کرده است که می‌خواهد میش تو را به نود و نه میش خود اضافه کند (... پس از این قضاوت بی‌تأمل و سریع هر چند به حق) داود دانست که ما او را سخت امتحان کرده‌ایم (... ۱۵۳)

هشام پس از قرائت آیات گفت: حال کدام یک از این دو ملک خطا کار و کدام بر حق می‌باشند؟ یحیی گفت: هر دو بر حق بودند، چون این دو در حقیقت نزاعی با هم نداشتند و بلکه این دو ملک، این نزاع ساختگی را پیش داود علیه‌السلام بردند تا او را بر خطایش (بدون تامل و درنگ حکم کردن) آگاه سازند.

هشام گفت: همچنین حضرت علی و عباس در حقیقت با هم اختلافی نداشتند، بلکه این اختلاف و نزاع را ظاهر نمودند تا ابابکر را بر غلط و خطایش در میراث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ آگاه سازند. (۱۵۴)

سؤال ششم: عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد راویان خبر «لَا نُورِثُ» یا شاهدان بر آن؟

[پاسخ]

امریا در پاسخ کسانی که خواسته بودند از مقدمه این روایت استفاده کنند، و عثمان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر و سعد را راوی روایت «لَا نُورِثُ» بدانند باید بگوییم:

اولاً: عمر این چند نفر را سوگند داد که آیا این روایت را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ می‌دانید؟ و آنان در جواب گفتند: بله، سؤال از علم است نه از شنیدن (عمر نگفت: آیا این روایت را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ شنیده‌اید؟) آنان نیز به اعتماد روایت ابوبکر گفتند: ما روایت را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ می‌دانیم. پس اینها شاهد بر روایت ابوبکر از رسول خدا هستند، نه راوی روایت.

توضیح بیشتر اینکه: در اینجا چون عمر می‌خواست طبق این روایت «لَا نُورِثُ» حکم صادر کند و ادعا می‌کرد که این حدیث را ابابکر از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ شنیده است، پس باید طبق قاعده: «البینه علی المدعی» بر این مسأله شاهد بیاورد به همین علت از این چند نفر به عنوان شاهد بر روایت استفاده کرد.

ثانیاً: این شهادت در زمان خلافت عمر اتفاق افتاده نه در زمان ابوبکر و ابن ابی‌الحدید با حالت تعجب در اینجا چنین می‌گوید:

فَأَيْنَ كَانَتْ هَذِهِ الرِّوَايَاتُ أَيَّامَ أَبِي بَكْرٍ! مَا نَقَلَ أَنَّ أَحَدًا مِنْ هَؤُلَاءِ يَوْمَ خُصُومَةِ فَاطِمَةَ وَ أَبِي بَكْرٍ رَوَى مِنْ هَذَا شَيْئًا!! (۱۵۵)

پس این راویان در زمان ابابکر کجا بودند؟ چرا از احدی نقل نشده است که حتی یکی از این چند نفر در زمان خصومت فاطمه با

ابوبکر روایتی در این زمینه نقل کرده باشند!!

و ثالثاً: این چند نفر متهم هستند که با حضرت علی علیه‌السلام دشمنی باطنی داشته‌اند و شهادت چنین افرادی قابل اعتماد نیست. و رابعاً: اینها در این جهت هم متهم هستند که با این شهادت خود نفعی را برای خود جلب می‌کنند: زیرا وقتی «فَدَك» صدقه شد، آنها نیز از آن صدقه استفاده خواهند کرد.

خامساً: از علمای اهل سنت و از جمله: قاضی القضاة سؤال می‌کنیم که شما چرا آن چهار نفر را شاهد بر روایت گرفته‌اید ولی علی و عباس را شاهد بر روایت ندانسته‌اید؟!

و سادساً: ابن ابی الحدید بر شهادت عثمان اشکال گرفته است آنجا که می‌گوید: اگر عثمان می‌دانست که پیامبران ارث نمی‌گذارند پس چرا او از طرف زنه‌ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مأمور شد تا ارث آنها را از ابابکر طلب نماید. (۱۵۶)

دو نکته زیبا

[توضیح]

نکته دیگر در مورد روایت «لَا تُورَثُ» ... این است که: اینجا راوی خبر، خود مدعی نیز می‌باشد و این مسأله او را در معرض تهمت جعل حدیث قرار می‌دهد. توضیح اینکه: ابابکر ادعا دارد که «فَدَك» از آن حضرت فاطمه علیها السلام نیست بلکه فَدَك جزء اموال مسلمین است و باید بین آنها تقسیم شود و در این صورت خود ابابکر هم در «فَدَك» ذی حق می‌شود پس این مدعی نمی‌تواند برای اثبات ادعای خود روایتی را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نقل کند که فقط و فقط خود او شنیده است.

استثنائی‌ترین دادگاه تاریخ

جالبتر اینکه راوی خبر علاوه بر مدعی بودن، قاضی نیز می‌باشد، و می‌خواهد با این دلیلی که خود آورده، ذی حق بودن خودش را، خود او حکم کند و باید گفت در هیچ کجای کره زمین و در هیچ زمانی چنین دادگاهی تشکیل نشده و چنین قضاوتی صورت نگرفته است که شخصی در آن واحد مدعی و شاهد و قاضی باشد و یقیناً رأی چنین دادگاهی از پیش مشخص می‌باشد، مخصوصاً اگر قاضی این دادگاه ابوبکر و همکار او عمر باشد.

راوی خبر، فاسق است

تاکنون معلوم شد که روایت «لَا- تُورَثُ» خبر واحد است که راوی آن فقط و فقط ابابکر بوده است. حال با توجه به این مطلب که اعتبار خبر به اعتبار راوی آن است، باید دید که آیا راوی خبر یعنی ابابکر، شخصی مورد اعتماد و عادل است تا خبر او را قبول کنیم یا غیر قابل اعتماد و جزء روایات مردود شمرده می‌شود. و ما برای ثابت کردن فسق ابوبکر در میان روایات به ذکر چند روایت اکتفا می‌کنیم و قضاوت را به شما می‌سپاریم.

آبان از سلیم نقل می‌کند: که قبل از واقعه صفین حضرت علی علیه‌السلام فرمود ...: در جریان جنگ خندق عمرو بن عبدود، عمر را به اسم صدا زد و عمر پشت به او کرد و به دوستان خود پناهنده شد و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وقتی وحشت عمر را

دیدند تبسمی کردند و فرمودند:

أَيْنَ حَبِيبِي عَلِيٍّ؟

دوستم علی کجاست؟ ای دوستم یا علی، جلو بیا.

این در حالی بود که عمر در روز خندق به دوستان خود گفت: وقتی دشمن از هر طرف بر ما هجوم آورد، ما محمّد را به آنها تحویل خواهیم داد تا از این واقعه سالم خارج شویم.

فَقَالَ: لَهُ صَاحِبُهُ: لَا، وَلَكِنْ نَتَّخِذُ صَنَمًا عَظِيمًا نَعْبُدُهُ! لَأَنَّا لَا نَأْمَنُ أَنْ يَظْفِرَ ابْنُ أَبِي كَبْشَةَ فَيَكُونُ هَلَاكَنَا وَلَكِنْ يَكُونُ هَذَا الصَّنَمُ لَنَا ذُخْرًا فَإِنَّ ظَفْرَتَ قُرَيْشٍ أَظْهَرْنَا عِبَادَةَ هَذَا الصَّنَمِ وَأَعْلَمْنَاهُمْ إِنَّا لَنْ نُفَارِقَ دِينَنَا وَإِنْ رَجَعْتَ دَوْلَهُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ كُنَّا مُقِيمِينَ عَلَى عِبَادَةِ هَذَا الصَّنَمِ سِرًّا (۱۵۷...)

ابابکر به عمر گفت: نه، لکن ما بت بزرگی را برای پرستیدن بر می‌گیریم چون ما ایمن از پیروزی پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیستیم. این بت ذخیره خوبی برای ماست تا اگر قریش بر ما پیروز شد، بت پرستی خود را ظاهر کنیم و به آنها بفهمانیم که ما از دین خود دست بردار نیستیم و اگر دولت محمّد پیروز شد ما مخفیانه بر بت پرستی خود باقی خواهیم ماند ... و خلاصه ادامه روایت چنین است که: جبرئیل این خبر را بعد از قتل عمر بن عبدود به پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رساند و پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حضرت علی علیه‌السلام را مأمور کردند تا آن بت را از مخفیگاهش خارج کرده و آن را تکه تکه کند. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: به خدا قسم ناراحتی شکسته شدن بت آنها را تا آخر عمر در چهره آنها می‌دیدم.

علامه امینی رحمه الله در العُدیر (جلد ۷ از، صفحه ۹۵ به بعد) در رابطه با قمار بازی و میگساری ابوبکر مطالبی را از کتب اهل سنت نقل کرده است، و از جمله این روایت را که: بزازی می‌گوید انس بن مالک گفت: من در خانه ابا طلحه ساقی آن گروه (یازده نفره) بودم و باده انگور و انجیر، به هم آمیخته را در بین آنها تقسیم می‌کردم و در میان آنها مردی به نام ابوبکر بود که چون از آن شراب نوشید، این چنین شعر خواند:

و بر انگیخته خدا به ما می‌گوید: که دوباره زنده خواهیم شد. چگونه آن کس که ریشه کن شده، زندگی باز خواهد یافت.

و در همین حالت نوشیدن و مستی بودند که مردی از مسلمانان وارد شد و گفت: چه می‌کنید؟ خداوند تبارک و تعالی دستور حرام بودن شراب را فرو فرستاده است (تا پایان حدیث) (۱۵۸)

سؤال هفتم: اگر اموال پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صدقه بود، چرا آن را برای دخترش بیان نکرد؟

پاسخ

در حالی که اولاً: این مطلب مورد نیاز حضرت علی علیه‌السلام و حضرت زهرا علیها السلام بوده و هیچ لزومی نداشته که ابابکر از این حدیث اطلاع داشته باشد. چون او در هیچ طبقه از وراثت پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قرار نداشته است. پس اگر این حدیث را پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقط به شخص ابابکر ابلاغ فرموده باشد عمل بیجایی انجام داده و سخن لغوی بر زبان جاری ساخته است در حالی که قرآن در مورد ایشان می‌فرماید:

«وَمَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۱۵۹)

پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از روی هوی و هوس سخنی بر زبان نمی‌آورد بلکه کلمات او وحی الهی می‌باشد.

ثانیاً: اگر این مطلب را برای دخترش بیان می‌کرد، دیگر حضرت زهرا علیها السلام ارث خود را طلب نمی‌کرد (چون ما قائل به عصمت ایشان می‌باشیم) و برای باز پس گرفتن حق خود از خانه خارج نمی‌گردید و بر علیه خلیفه وقت نمی‌شورید و خطبه

نمی‌خواند و دیگر این اختلافها بین امت اسلامی پیش نمی‌آمد تا جایی که گروهی اعتقاد پیدا کنند که خلیفه غاصب بوده است. ثالثاً: آیا این عدم بیان، عدم اعتنایی به دختر گرامیشان بشمار نمی‌رود، همان دختری که او را پاره تن و باعث شادمانی قلب خویش خوانده‌اند.

رابعاً: پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ باید طبق آیه شریفه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱۶۰) خویشان نزدیک خود را انداز کن.

ابتدا نزدیکان را به احکام و سنن آشنا کنند و حال آنکه کسی از خلق، نزدیکتر از دخترش فاطمه علیها السلام و دامادش علی بن ابیطالب نبود پس چگونه ممکن است، ابوبکر به تنهایی این حکم را شنیده باشد و نزدیکان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ از علی و فاطمه علیهما السلام، عباس و بنی هاشم، و زنان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ و احدی از صحابه این حکم را نشنیده باشند.

ام سلمه رضوان الله علیها در مسجد رسول الله بعد از خطبه حضرت زهرا علیها السلام به این آیه استناد کرد و فرمود: ..أَتَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ حَرَّمَ عَلَيْهَا مِيرَاثَهَا وَ لَمْ يُعَلِّمْهَا، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ. أَفَأَنْذَرُهَا وَ خَالَفْتُ مُتَطَلِّبَةً؟! وَ هِيَ خَيْرَةُ النُّسَوَانِ وَ أُمُّ سَادَةِ أَشْبَالٍ!؟

آیا گمان می‌کنید رسول الله میراث خود را بر فاطمه حرام کرده است و این حکم را به او اعلام نکرده و حال آنکه قرآن می‌فرماید: خویشان نزدیک را انداز کن. و یا اینکه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ به دخترش فاطمه گفته ولی او بر خلاف حکم رسول الله مطالبه ارث می‌کند؟ چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که او بهترین زنان عالم است و مادر شیر بچه‌های رسول خداست. یعنی شما با جعل حدیث «لَا نُورَثُ» باید یکی از این دو خلاف را قائل شوید:

۱. یا باید بگویید پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بر خلاف دستور خدا، حکم را به فاطمه نفرموده است.
۲. یا اینکه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ حکم را فرموده، ولی فاطمه بر خلاف حکم پدر مطالبه ارث می‌کند. راوی می‌گوید: ام سلمه را به خاطر دفاع از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، آن سال از حقوق بیت المال محروم کردند (۱۶۱).

جهل ابابکر و عمر به احکام اسلامی، در صحت حدیث «لَا نُورَثُ» و تمسک به آن، انسان را به شک می‌اندازد.

از عجایب این است که ابابکر بر کرسی قضاوت نشسته و مالکیت حضرت زهرا علیها السلام را رد می‌کند در حالی که علماء و محدثین شیعه و سنی بر این مسأله اتفاق دارند که او به بسیاری از احکام اسلامی جاهل بود به طور مثال در باب ارث حکم جد (مادر بزرگ) را نمی‌دانست که آیا او از میت ارث می‌برد یا نه؟ (۱۶۲) و همچنین رفیق او عمر معنای کلامه در باب ارث، در آیه: «وَ أَنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً» (۱۶۳) را نمی‌دانست و خود او اقرار کرد که:

كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْبُيُوتِ.

همه مردم از عمر فقیه‌تر هستند، حتی زنهای در خانه‌ها (۱۶۴)

وَ كُلُّ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى الْعَجَائِزِ

همه مردم حتی پیرزنان از عمر داناترند. (۱۶۵)

حال کسانی که در این مرتبه از جهل و عجز از علم به کتاب خدا و احکام شریعت هستند چگونه این حدیث را نقل کرده‌اند، و این حکم عجیب را بر خلاف قرآن از آن استنباط نمودند، آن هم در مقابل حضرت علی و زهرا علیهما السلام که همه (از جمله خود عمر و ابابکر) اقرار به اعلمیت آنها در همه علوم بخصوص در علم به آیات قرآن دارند. (۱۶۶)

اضطراب روایات ابی بکر در حدیث لا نُورُثُ

از نکته‌های مهم در این بحث که فقط به آن اشاره می‌کنیم این است که کلمات ابوبکر در این حدیث به صورت‌های مختلف ذکر شده که علاوه بر اختلاف در لفظ حدیث باعث اختلاف در معنی هم می‌شود.

حال به این اختلافات توجه کنید:

۱. نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً.
 ۲. إِنَّ النَّبِيَّ لَا يُورِثُ.
 ۳. إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَطْعَمَ نَبِيًّا طَعَمَهُ فِيهِ لِلَّذِي يَقُومُ مِنْ بَعْدِهِ.
 ۴. إِنَّمَا هِيَ طَعْمَةُ اللَّهِ فِي حَيَاتِي، فَإِذَا مِتُّ فِيهِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ.
 ۵. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُطْعِمُ النَّبِيَّ الطَّعْمَةَ مَا كَانَ حَيًّا، فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ رُفِعَتْ.
 ۶. نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا دَارًا وَلَا عَقَارًا، وَإِنَّمَا نُورِثُ الْحِكْمَةَ وَالْكِتَابَ وَالْعِلْمَ وَالشُّبُورَةَ وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طَعْمِهِ فَلَوْلِي الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ.
- و شکی نیست که اضطراب در یک حدیث تا این حد، آن هم در خبری که راوی آن فقط یک نفر باشد منجر به سقوط حدیث از حجیت و اعتبار می‌شود. (۱۶۷)

متضاد بودن عمل ابابکر به حدیث لا نُورِثُ و نهی او از نقل حدیث

ذهبی عالم اهل تسنن روایت کرده است:

جَمَعَ أَبُو بَكْرٍ النَّاسَ بَعْدَ وَفَاةِ نَبِيِّهِمْ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ تُحَدِّثُونَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ أَحَادِيثَ تَخْتَلِفُونَ فِيهَا، وَالنَّاسُ بَعْدَكُمْ أَشَدُّ اخْتِلَافًا فَلَا تُحَدِّثُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا، فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، فَاسْتَحْلُوا حَلَالَهُ وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ.

ابوبکر بعد از رحلت رسول الله مردم را جمع کرد و گفت: شما از رسول الله احادیثی نقل می‌کنید که در آن اختلاف دارید و مردم بعد از شما به اختلاف شدیدتری دچار می‌شوند، از این به بعد، از رسول الله سخنی نقل نکنید و اگر کسی از شما سؤالی کرد بگویید بین ما و شما کتاب خدا حکم می‌کند. پس حلال قرآن را حلال و حرام قرآن را حرام بدانید.

آنگاه ذهبی می‌گوید: ابابکر جمیع احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سَلَّمَ را که در کتابی بود و تعداد آن به ۵۰۰ حدیث می‌رسید در آتش سوزانید. (۱۶۸)

حال با این روش ابابکر چند اشکال پیش می‌آید:

۱. چرا کسی که مانع از نقل حدیث است، حدیثی از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سَلَّمَ نقل می‌کند و بر طبق آن عمل کرده و حضرت زهرا علیها السلام را از «فَدَاكَ» محروم می‌نماید.
۲. کسی که مردم را به عمل کردن به قرآن امر می‌کند، پس چرا بر خلاف آیات قرآن که از ارث گذاشتن انبیاء خبر می‌دهد عمل می‌کند.
۳. ابوبکر می‌گوید: حدیث نقل نکنید چون باعث اختلاف بین امت اسلامی می‌شود. پس چگونه خودش حدیثی نقل کرد که باعث شدیدترین اختلافات بین مسلمانان از آن زمان تاکنون گردیده است.

البته لازم به ذکر است که: خلیفه دوم نیز برای جلوگیری از نوشتن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سَلَّمَ طی بخشنامه‌ای به تمام مناطق اسلامی نوشت: هر کس حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سَلَّمَ نوشته، باید آن را از بین ببرد. وی تنها به صدور این

بخش نامه اکتفا نکرد، بلکه به تمام یاران پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و حافظان حدیث اکیدا هشدار داد که از نقل و کتابت حدیث خودداری کنند. او هر کس را که اقدام به نقل حدیث می‌نمود، به شدت مجازات می‌کرد، چنانکه «ابن مسعود» و «ابودرداء» و «ابودر غفاری» را به جرم نقل حدیث زندانی کرد و این سه تن تا هنگام مرگ عمر در زندان بسر می‌بردند! (۱۶۹)

سؤال هشتم: اگر اموال پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صدقه است و ارث نمی‌رسد، چرا همسران پیامبر بعد از او بدون ارائه دلیل در حجره‌های پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سکونت داشتند؟

انتقال حجره‌ها به زنان پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از دو صورت خارج نیست:

۱. ارث به آنها رسیده باشد.
 ۲. پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حجره‌ها را به همسرانش بخشیده باشند.
- اگر بر وجه ارث باشد، مخالف حدیث «لَا نُورَثُ» است و اگر بر وجه بخشش باشد، چرا ابابکر از آنها دلیل و مدرک برای بخشش طلب نکرد، همانطور که از حضرت زهرا علیها السلام لیل و شاهد خواست که پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَّكَ» را به او بخشیده است.

علامه مجلسی (ره) بعد از ذکر این مطلب می‌نویسد:

و هَذَا مِنْ أَعْظَمِ الشَّوَاهِدِ لِمَنْ لَهُ أَدْنَى بَصِيرَةٍ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْ مَا فَعَلَ إِلَّا عِدَاوَةً لِأَهْلِ بَيْتِ الرَّسَالَةِ وَ لَمْ يَقُلْ مَا قَالَ إِلَّا افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.

این بزرگترین شاهد بر این است که ابابکر فدک را غصب نکرد، مگر به خاطر دشمنی با اهل بیت پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و آن سخن و حدیث «لَا نُورَثُ» را نگفت، مگر اینکه افتراء و دروغ بر خدا و پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زد. (۱۷۰)

سؤال نهم: ابوبکر و عمر با چه حقی در حجره پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دفن شدند؟

[پاسخ]

اگر بگویید به حق عایشه و حفصه از ارث، جواب این است که: خود ابابکر گفت: پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ارث نمی‌گذارد. (و اگر ارث هم بگذارد حق عایشه و حفصه از حجره پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کمتر از یک و جب می‌باشد). و اگر بگویید اموال پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (طبق این روایت ابابکر) صدقه است و حق تمام مسلمانان است در این صورت باید رضایت تمام مسلمانان را حاصل می‌کردند، که آنها در این مورد اجازه‌ای از مسلمانان نگرفتند.

برای واضح شدن این مطلب به حکایت بسیار زیبایی که مناظره‌ای است بین فضال بن الحسن کوفی و ابوحنیفه توجه فرمائید:

علامه شیخ محمد علی حائری سنقری رحمه الله در کتاب الخصائص الزهراء علیها السلام می‌نویسد: یکی از امامیه می‌گوید: من با فضال کوفی بودم و مرور کردیم به جماعتی که در آن ابوحنیفه روبروی اصحابش نشسته بود، پس فضال گفت: به خدا قسم او را رها نمی‌کنم تا اینکه با حجت و دلیل او را ساکت گردانم، گفتم تو قادر بر این کار نیستی، او از تو در بحث قوی‌تر است. گفت: ساکت شو! به خدا قسم حجت مرد گمراه بر حجت مرد مؤمن غلبه نمی‌کند، سپس جلو رفت و مقابل ابوحنیفه ایستاد و گفت:

ای قاضی، من یک برادر رافضی (شیعه) دارم که از من سنش بیشتر است و می‌گوید: افضل خلق بعد از رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ علی بن ابیطالب علیه‌السلام است، ولی من می‌گویم ابوبکر افضل است. پیش تو آمده‌ام تا حجت و دلیلی به من تعلیم

دهی تا به او بگویم.

ابوحنیفه گفت: به برادر رافضیت بگو، در فضیلت ابوبکر و عمر همین کفایت می‌کند که، این دو در جنگ بدر و سائر جنگها جلیس و همنشین پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بودند ولی علی دور از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در حال جنگ بود. فضال گفت: من این مطلب را به برادر رافضیم گفته‌ام، ولی او با این آیه قرآن جواب من را داده که:

«فَضَلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (۱۷۱)

خداوند مجاهدین را بر قاعدین (نشستگان) اجری عظیم داده است و علی مجاهدت می‌کرد و آن دو نشسته بودند پس علی افضل از آنان است.

ابوحنیفه گفت: (به برادر رافضیت بگو) ابابکر و عمر در کنار رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ دفن شدند و حال آنکه علی در مسافتی بسیار دور دفن شده است، چه فضیلتی بالاتر از این؟!، فضال گفت: من این مطلب را به برادر رافضیم گفته‌ام، و لیکن او با این آیه از قرآن جواب مرا داد، که خداوند می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» (۱۷۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بدون اجازه وارد خانه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نشوید و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در خانه خود دفن شده بود و ثابت نشده است که، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ اجازه دفن به ابابکر و عمر در خانه خود داده باشد. پس این دو نفر با آیه قرآن مخالفت کرده‌اند، چون در خانه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بدون اذن او دفن شده‌اند!! ابوحنیفه گفت: عایشه و حفصه چون مهریه خود را در زمان ازدواج از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نگرفته بودند دفن پدرانشان در این مکان را بدل از مهریه قرار دادند.

فضال گفت: من این مطلب را هم به برادر رافضیم گفته‌ام، ولی او به من گفت: مگر آیه قرآن را نشنیده‌ای که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ» (۱۷۳)

ای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، ما زنانی که مهرشان را عطا کردی بر تو حلال کردیم.

و این آیه تصریح به این مسأله دارد که، زنهای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مهریه خود را گرفته‌اند و در ذمه رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ چیزی باقی نمانده است.

ابوحنیفه گفت: به برادر رافضیت بگو: این دو در سهم عایشه و حفصه از ارثی که به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ رسیده بود، دفن شده‌اند.

پس فضال گفت: من به او گفته‌ام، ولی او به من جواب داد که:

شما (اهل سنت) ادعا دارید که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ارث نمی‌گذارد، و به همین دلیل ابوبکر حضرت فاطمه علیها السلام را از «فَدَك» محروم نمود، و به ایشان گفت: من از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ شنیده‌ام که: پیامبران ارث نمی‌گذارند. پس چگونه عایشه و حفصه از رسول خدا ارث می‌برند، در حالی که همسر اویند، ولی فاطمه علیها السلام که دختر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است، و نزدیکترین خلق به اوست از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ارث نمی‌برد؟!.

و اگر تسلیم شویم که عایشه و حفصه از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ارث می‌برند (باید بگوئیم) که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ نه همسر داشت، و سهم همه آنها یک هشتم است، و اگر یک هشتم را تقسیم بر ۹ نفر کنیم، حق هر کدام از آنها بسیار ناچیز می‌شود، و اگر بخواهیم حق عایشه و حفصه را از حجره پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حساب کنیم به مقدار یک و جب هم نمی‌رسد، بلکه به اندازه یک تخم مرغ می‌باشد، پس چگونه عمر و ابابکر به اندازه دو قبر در این حجره تصرف کردند؟!.

پس ابوحنیفه ساکت شده، سپس فریاد زد: او را خارج کنید او خودش یک رافضی خبیث است، و برادری ندارد؟! (۱۷۴)

نکته‌ای دیگر

جمله آخر این حدیث می‌گوید:

مَا تَرَكَنَا صَدَقَهُ

جمع اموال پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از او صدقه است.

در حالی که در تاریخ و از اصحاب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هیچ مطلب و شاهدی بر این مسأله ذکر نشده است، که تمام اموال پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از او به عنوان صدقه بین مسلمانان تقسیم شد، یا جزء بیت المال گردید، و مسأله دیگر این که: شخص موصی (وصیت کننده) طبق شرع، حق ندارد در بیش از ثلث مالش وصیت کند، پس چگونه ممکن است پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که صاحب شریعت هستند، تمام اموالشان صدقه باشد.

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اصحاب خود را منع می‌کردند که، به بیش از ثلث، وصیت، کنند و می‌فرمودند: اگر ورثه شما غنی باشند بهتر از آن است که آنها را محتاج به مردم رها کنید. (۱۷۵)

حال چگونه ممکن است پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تمام اموال خود را برای مسلمین قرار دهند و وارثین خود را از ارث محروم نمایند.

سؤال دهم: چرا حدیث «لَا نُورَثُ» توسط ابابکر، عمر، عثمان، عایشه، حفصه، خلفاء بنی‌امیه و بنی‌عباس نقض گردید؟

۱. ابابکر

خود ابابکر در چند مورد این حدیث را عملاً نقض کرده است.

(الف) با برگرداندن شمشیر، شتر و عمامه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به حضرت علی علیه‌السلام که ابن ابی‌الحدید (۱۷۶) و علامه حلی (۱۷۷) این اشکال را ذکر کرده‌اند.

(ب) با نوشتن نامه رد فدک، که در کتاب‌الغدیر (۱۷۸) علامه امینی رحمه الله به آن اشاره شده و در جریان پاره کردن نامه، توسط عمر به منابع و مأخذ آن به صورت کامل اشاره خواهیم کرد.

(ج) با اقرار به اینکه اهل پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از ایشان ارث می‌برند.

ابن ابی‌الحدید روایتی را با ذکر سند از ابی‌الطفیل نقل می‌کند که:

أَرْسَلْتُ فَاطِمَةَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَأَنْتَ وَرَثَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُمَّ أَهْلِهِ، قَالَ بَلْ أَهْلَهُ...

حضرت زهرا علیها السلام پیغام فرستادند به سوی ابوبکر، که آیا تو از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ارث می‌بری یا اهل او؟ و ابوبکر در جواب گفت: اهل او.

سپس ابن ابی‌الحدید، بعد از ذکر روایت می‌گوید:

وَهَذَا تَصْرِيحٌ بِأَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَوْرُوثٌ بِرِثَةِ أَهْلِهِ وَهُوَ خِلَافُ قَوْلِهِ لَا نُورَثُ. (۱۷۹)

و این کلام ابوبکر صراحت دارد بر اینکه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ارث می‌گذارد و اهلش وارث او هستند و این اقرار او مخالف روایت «لَا نُورَثُ» می‌باشد.

برگرداندن «فَدَك» به حضرت علی علیه‌السلام و عباس در زمان عمر، که روایت آن در صحیح بخاری و صحیح مسلم (۱۸۰) ذکر شده، و همچنین در متن الغدیر که چند صفحه بعد آورده می‌شود، اشاره به این مطلب شده است.

۳. عثمان و زنان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ

الف) شیخ ملا- تقی هندی، در کتاب کنز العمال «در باب خلافة الصدیق» روایتی از ابن عباس نقل می‌کند که: حضرت علی علیه‌السلام و عباس مشاجره ارث خواهی از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ را بعد از ابابکر و عمر در زمان خلافت عثمان، به نزد او بردند، و عثمان در برابر اظهارات آنها ساکت شد، و سر خود را پائین انداخت، و این حدیث دلالت دارد بر اینکه عثمان سخن ابوبکر و عمر را تأیید نمی‌کند، و تقریباً در مورد تسلیم میراث پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ به علی علیه‌السلام و عباس و تقسیم بین آنها فکر می‌کند و این مطلب بر خلاف آن حدیثی است که ابوبکر به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ نسبت داده است، زیرا اگر عثمان حدیث (لا تُورَثُ) را پذیرفته بود، نباید سر به زیر بیاندازد، بلکه سزاوار بود بدون درنگ با کمال قاطعیت، همان سخن ابابکر و عمر را بازگو نماید.

ب) قَالَ مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ: أَنَا سَمِعْتُ عَائِشَةَ تَقُولُ: أَرْسَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ يَسْأَلُ لَهُنَّ مِيرَاثَهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَمِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى كُنْتُ أَرُدُّهُنَّ عَنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ أَلَا- تَتَّقِينَ اللَّهَ أَلَمْ تَعْلَمَنَّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: لَا- نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَهُ. (۱۸۱)

مالک بن اوس می‌گوید: من از عایشه شنیدم که می‌گفت: زنهای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ عثمان بن عفان را به نزد ابوبکر فرستادند و ارث خود را از اموال پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مطالبه کردند، و من (عایشه) آنها را از این طلب منع کردم و گفتم: آیا از خدا نمی‌ترسید! آیا نمی‌دانید پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود: ما ارث نمی‌گذاریم و متروکه ما صدقه است. از این روایت به خوبی استفاده می‌شود که زنان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ از ابابکر مطالبه ارث نمودند و این دلیل بر این است که آنها روایت (لا تُورَثُ) را قبول نداشتند، و همچنین عثمان نیز با قبول و کالت از طرف آنها به طور عملی اعلام کرد که من نیز حدیث (لا تُورَثُ) را قبول ندارم و الا او باید در جواب زنان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مثل ابوبکر و عمر چنین می‌گفت: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرموده است: پیامبران ارث نمی‌گذارند نه اینکه خودش در مطالبه ارث از ابوبکر، و کیل مدافع همسران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ گردد.

۴. عایشه

فروة بن مجاشع از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: عایشه نزد عثمان آمد و گفت: آن سهمیه‌ای را که پدرم و عمر بن خطاب به من می‌دادند، به من رد کن، عثمان گفت: من در کتاب و سنت جایی برای چنین چیزی که برای تو مقرر باشد نیافتم، و همانا پدرت و عمر بن خطاب از روی رضایت خاطر و دلخواه خود به تو بخشش می‌کردند، و من این کار را نمی‌کنم. قَالَتْ لَهُ: فَأَعْطِنِي مِيرَاثِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهَا أَوْ لَمْ تَجِئِيْنِي أَنْتِ وَ مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ النَّصِيرِي فَشَهِدْتُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ لَا يُوْرَثُ حَتَّى مَعْتُمَا فَاطِمَةَ مِيرَاثِهَا وَ أَبْطَلْتُمَا حَقَّهَا فَكَيْفَ تَطْلُبِينَ الْيَوْمَ مِيرَاثًا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ؟! فَتَرَكَتُهُ وَ أَنْصَرَفَتْ (۱۸۲...)

عایشه به عثمان گفت: پس سهم ارث مرا از رسول خدا بده، عثمان گفت: مگر تو و مالک بن اوس نصیری نزد من نیامدید و گواهی دادید که رسول خدا ارث نمی‌گذارد، تا جایی که فاطمه را از ارث خود منع کردید، و حق او را پایمال نمودید؟ حال چگونه امروز

ارث از جانب پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طلب می‌کنی؟ عایشه او را رها کرد و برگشت، از آن روز به بعد هرگاه عثمان برای نماز بیرون می‌شد عایشه پیراهن رسول خدا را می‌گرفت، و بر سر چوبی بلند می‌کرد، و می‌گفت: همانا عثمان با صاحب این پیراهن مخالفت ورزید، و سنت او را رها ساخته است.

در کشف الغمه: روایت شده است که عایشه و حفصه هر دو برای مطالبه ارث نزد عثمان آمدند و چون عایشه، عثمان را (به آن صورت که در روایت قبل ذکر شد) اذیت کرد عثمان نیز بر منبر رفت و چنین گفت:

إِنَّ هَذِهِ الرَّعْرَاءِ عَدَوَةُ اللَّهِ

این زن کم مو دشمن خداست، خداوند مثل او و رفیقش حفصه را در قرآن چنین آورده:

«صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةٌ نُوحٍ وَ امْرَأَةٌ لُّوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يَغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ». (۱۸۳)

خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند به همسر نوح و همسر لوط مثال زده است که آنها تحت سر پرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط آنها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند.

عایشه در جواب عثمان گفت: ای نعل (پیر مرد خرفت) ای دشمن خدا! همانا رسول خدا تو را به اسم نعل یهودی یمنی اسم گذاری کرد. بعد عایشه و عثمان همدیگر را لعن نمودند و عایشه قسم خورد که در شهری که عثمان حاضر است زندگی نمی‌کند و به سوی مکه خارج شد. (۱۸۴)

لازم به ذکر است که در این روایت علاوه بر عایشه، حفصه نیز مطالبه ارث کرده و او نیز جزء ناقضین روایت «لا- نُورَثُ» شناخته می‌شود و این مطلب را روایتی که شریک بن عبدالله در کتاب الايضاح نقل کرده است تایید می‌نماید. (۱۸۵)

صاحب مستدرکات عوالم العلوم می‌گوید: ابن اعثم صاحب کتاب «الْفُتُوح» نقل کرده است که عایشه گفت این پیرمرد خرفت (نعل) را بکشید خداوند او را بکشد چون او سنت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را تغییر داده است و حال آنکه آب غسل پیراهن رسول خدا خشک نشده است و در این حال عایشه به سوی مکه خارج شد.

و غیر او (ابن اعثم) چنین روایت کرده‌اند: و چون عثمان کشته شد عایشه به مدینه برگشت و شخصی با او ملاقات کرد پس عایشه از اخبار زمان سؤال کرد و چون در جواب شنید که مردم راضی به خلافت علی علیه السلام شده‌اند گفت: به خدا قسم من انتقام خون عثمان را می‌گیرم به او گفته شد: تو حریص بر قتل عثمان بودی حال چگونه می‌خواهی انتقام خون او را بگیری. عایشه گفت: آن زمانی که من دستور قتل عثمان را دادم او را نکشتند و او را رها کردند تا اینکه توبه کرد و از گناهان پاک شد. (۱۸۶)

[۵-] نقض حدیث «لا نُورَثُ» توسط خلفا در طول تاریخ

[نقض حدیث توسط خود راوی (ابوبکر) پس از احتجاج حضرت فاطمه سلام الله علیها «فَدَك» را به آن حضرت واگذار کرد ... ولی عمر مانع شد]

ما در اینجا برای عملکرد ابوبکر و عمر و دیگر خلفاء بر خلاف حدیث لا- نُورَثُ در طول تاریخ، از متن کتاب ارزشمند الغدیر استفاده کرده و آن را به صورت کامل برای شما ذکر می‌کنیم.

علامه امینی رحمه الله در جلد هفتم الغدیر بعد از ذکر مطالبی در رابطه با «فَدَك» چنین می‌نویسد ...: مطلب دیگر آنکه اگر ابوبکر در نقل این حدیث صادق بوده و به راستی این حدیث را از پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده بود، پس چرا خود با

نوشته‌ای که به دست فاطمه علیها السلام داد فرمایش پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را نقض کرد و «فَدَاكَ» را به آن حضرت واگذار کرد و البته عمر از راه رسید و به او گفت: این نوشته چیست؟ او گفت: در این نامه میراث فاطمه را از پدرش به او واگذار کرده‌ام، عمر گفت: از چه راهی به مسلمانان بخشش خواهی کرد با اینکه عرب به جنگ تو برخاسته و جنگ با آنان هزینه لازم دارد، بعد عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

این مطلب را سبط بن جوزی به طوری که در السیره الحلبیه، جلد ۳، صفحه ۳۹۱ آمده است نقل کرده است. و اگر روایت ارث نگذاشتن پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درست بود و خلیفه در نقل این روایت صادق بود پس این اختلاف نظرها پس از خلیفه چه بود.

و اینک نمونه‌ای از این اختلافات

۱. پس از آنکه عمر به خلافت رسید «فَدَاكَ» را به ورثه رسول خدا واگذار کرد و علی بن ابیطالب علیه‌السلام و عباس بن عبدالمطلب در آن اختلاف کردند. علی علیه‌السلام می‌گفت: که رسول خدا در زمان حیات خود آن را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده است و عباس این مطلب را قبول نکرده می‌گفت: این ملک رسول خدا بود و من وارث آن حضرت می‌باشم. نزاع خود را نزد عمر مطرح کردند و از اینکه بین آن دو حکم کند خود داری کرده و گفت: شما به شأن و موقعیت خود آگاهتر هستید من آن را به شما واگذار کردم.

مراجعه کنید به صحیح بخاری کتاب الجهاد و السیر باب فرض الخمس، جلد ۵، صفحه ۳ الی ۱۰، صحیح مسلم کتاب الجهاد و السیر باب حُکْمِ الْفِیءِ و الاموال تالیف ابو عبید، صفحه ۱۱، وی حدیث بخاری را به صورت ناتمام آورده است، سنن بیهقی، جلد ۶، صفحه ۲۹۹، مجمع البلدان، جلد ۶، صفحه ۳۴۳، تفسیر ابن کثیر جلد ۴، صفحه ۳۳۵، تاریخ ابن کثیر، جلد ۵، صفحه ۲۸۸ و تاج العروس، جلد ۷، صفحه ۱۶۶.

ما به اشکالات و ایرادهای وارد شده به احادیث این باب، مثل اصل نزاع خیالی بین عباس و علی علیهما السلام و یا عبارتی که در صحیح مسلم آمده که عباس به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! بین من و این دروغگوی گنهکار و فریبکار خائن، قضاوت کن!! کاری نداریم. آیا واقعاً می‌شود پذیرفت که عباس با علی بن ابی طالب آن آقا و بزرگ خاندان پاک و مطهر بدین گونه رفتار کند؟ با اینکه در پیش روی خود آیه تطهیر را داشت و دیگر آیاتی را که در قرآن مجید در شأن آن بزرگوار نازل شده بود و همه را می‌دانست؟! در این صورت برای عباس چه قدر و ارزشی باقی می‌ماند و با در نظر گرفتن فرمایش پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره علی علیه‌السلام دیگر چه حکمی می‌توان برای عباس صادر کرد که فرمود: هر کس علی را سب کند (دشنام دهد) مرا سب کرده است و هر کس مرا سب کند، خداوند را سب کرده، و هر کس خداوند را سب کند، او را به صورت به آتش جهنم می‌افکند.

نه به خدا سوگند ما جناب عباس را از این گونه نسبت‌های ناروا منزّه و مبرا می‌دانیم و چنین می‌دانیم که آنان می‌خواستند علی علیه‌السلام را سب کنند این احادیث دروغین را از قول عباس جعل کرده آن را رهگذری برای ناسزاگویی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام قرار دادند. خداوند کینه‌ها و حسادتهایی را که در سینه‌هایشان پنهان کرده‌اند و آنچه را آشکار می‌کردند به خوبی می‌داند و شکوه و شکایت را باید به پیشگاه خداوند برد.

۲. در زمان خلافت عثمان، مروان بن حکم به دستور عثمان، «فَدَاكَ» را به خود اختصاص داد و به تصرف در آورد، چنانکه در سنن بیهقی، جلد ۶، صفحه ۳۰۱ آمده است.

۳. معاویه در زمان خلافت خود، ثلث «فَدَک» را به مروان بن حکم و ثلث دیگر را به عُمَر بن عثمان بن عفان و ثلث سوّم را به پسرش یزید داد و این تقسیم پس از شهادت حضرت حسن بن علی علیهما السلام بود. این ملک تا زمان خلافت مروان بن حکم به همین گونه در دست آنان بود و مروان آن را به خود اختصاص داده به پسرش عبدالعزیز بخشید و او به پسرش عمر بن عبدالعزیز واگذار کرد.

۴. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، خطبه‌ای ایراد کرده و گفت: همانا «فَدَک» از جمله اموالی بود که خداوند به رسولش بخشید و اختصاص داد و مسلمانان در راه دستیابی بر آن جنگی نکرده و کوششی نداشتند. فاطمه علیها السلام آن را از آن حضرت درخواست کرد. حضرت فرمود: تو نمی‌بایست از من بخواهی و من نیز نمی‌توانم به تو واگذار کنم. و بعد حضرت در آمد آن را به کسانی که در راه مانده (ابن السبیل) محسوب می‌شدند می‌بخشید بعد که ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه‌السلام به حکومت رسیدند آن را به همان موردی که رسول خدا قرار داده بود اختصاص دادند. معاویه که به حکومت رسید آن را به مروان بخشید و مروان به پدرم و به عبدالملک داد و بعد به من و ولید و سلیمان رسید، ولید که به حکومت رسید، از او خواستم سهمش را از «فَدَک» به من ببخشد.

همچنین از سلیمان خواستم که سهمش را به من بدهد. آن دو با درخواست من موافقت کرده، سهم خود را به من واگذار کردند و من دیگر اموالی را که دارم بیش از این مال دوست می‌دارم، بنابراین آن را به همین موردی که در اصل بود واگذار کردم. (۱۸۷)

۵. در دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز، «فَدَک» در دست فرزندان حضرت زهرا علیها السلام بود و بعد که یزید بن عبدالملک به حکومت رسید، از آنان گرفت و تا پایان خلافت بنی امیه بین بنی مروان دست به دست می‌گشت.

۶. هنگامی که ابو العباس سفاح به حکومت رسید آن را به عبدالله بن حسن بن حسن بن علی امیرالمؤمنین برگردانید.

۷. بعد که ابو جعفر منصور دوانیقی به خلافت رسید آن را از اولاد امام حسن علیه‌السلام پس گرفت.

۸. مهدی پسر منصور عباسی به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام برگردانید.

۹. موسی بن مهدی و برادرش آن را از فرزندان حضرت زهرا گرفتند و تا زمان خلافت مأمون در دست بنی عباس بود.

۱۰. مأمون در سال ۲۱۰ آن را به فرزندان حضرت زهرا علیها السلام برگردانده، به قُتَم بن جعفر والی خود در مدینه چنین نوشت:

اما بعد، همانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام مأمون با توجه به موقعیت و مقامی که نسبت به دین خدا و جانشینی رسول خدا و خویشاوندی که نسبت به آن حضرت دارد، شایسته‌ترین فرد است که به سنت رسول خدا عمل کرده، دستورات او را به کار ببندد. به هر کس که آن حضرت بخششی کرده، به او ببخشد و هر کس را که مورد تصدق و صدقه خود قرار داده، مورد آن عطا و صدقه قرار دهد. توفیق و نگهداری امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خداست و به او در آنچه که موجب تقرب به اوست رغبت و تمایل دارد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ به دخترش فاطمه علیها السلام «فَدَک» را بخشیده و این یک کار ظاهر و آشکار و شناخته شده‌ای بود، که در بین خاندان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ اختلافی در آن وجود نداشت، و پیوسته کسانی که نسبت به آن اولویت داشتند مدعی و خواهان آن بودند از این جهت امیرالمؤمنین مأمون چنین صلاح دید که آن را به ورثه حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ برگرداند، و به خاطر تقرب به خدا از طریق اقامه حق، و اجرای عدالت الهی، به آنان واگذار کند و با تنفیذ امر و دستور پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ خود را به ایشان نزدیک گرداند.

از این جهت دستور داد که در دواوین و پرونده‌های نمایندگان این مطلب ثبت و ضبط شود، که اگر در تمام مراسم (دینی پس از رحلت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فریاد می‌زدند که هر کس از رسول خدا صدقه‌ای می‌گرفته و یا هبه و وعده‌ای از آن حضرت داشته بیاید و یاد آوری کند، قولش پذیرفته شده، وعده‌ای که به او داده شده انجام می‌پذیرد، در بین همه آنان فاطمه علیها السلام برای پذیرش گفتارش در آنچه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ برای او قرار داده بود، سزاوارترین و شایسته‌ترین فرد

بشمار می‌رفت.

امیرالمؤمنین (مأمون) به نماینده خویش مبارک طبری نوشته است که: «فَدَک» را به وارثان فاطمه دختر رسول خدا علیهما السلام با تمام حدود و مرزها و همه حقوق مربوط به آن از بردگان و غلایت و چیزهای دیگر باز گرداند، و آن را به محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب که امیرالمؤمنین آن دو نفر را متولی و سرپرست این اموال قرار داده است، تسلیم کند.

این مطلب را از رأی و نظر امیرالمؤمنین مأمون و الهام خداوندی در طاعتش و توفیق خداوندی در تقرب به او و رسولش دانسته و به کسانی که در نزد تو هستند اعلام کن و محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله را به همان امری که مبارک طبری را مأمور می‌کنی به کار بگمار و در مورد تعمیر و آبادانی و فراوانی غلات آنجا به آنها کمک کن. ان شاء الله و السلام.

این نامه در روز چهارشنبه دو روز مانده به آخر ذی‌القعده سال ۲۱۰ هجری نوشته شده.

۱۱. هنگامی که متوکل علی الله به خلافت رسید، دستور داد فدک به همان حالت پیش از مأمون بر گردد. به کتاب‌های زیر مراجعه کنید:

فتوح البلدان تالیف بلاذری صفحه ۴۱ و ۳۹

تاریخ یعقوبی، جلد ۳، صفحه ۴۸

عقد الفرید، جلد ۲، صفحه ۳۲۳

معجم البلدان، جلد ۶، صفحه ۳۴۴

تاریخ ابن کثیر، جلد ۹، صفحه ۲۰۰ (که وی در اینجا تحریفی دارد که چندان هم این گونه تحریفات از او بی سابقه نیست).

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، صفحه ۱۰۳

تاریخ الخلفاء، سیوطی، صفحه ۱۵۴

جمهره رسائل العرب، جلد ۳، صفحه ۵۱۰

و اعلام النساء، جلد ۳، صفحه ۱۲۱۱.

تمام این رد و برگشتها که در دوران خلافت انجام گرفته با آن حدیث نامتناسب با کتاب و سنت که خلیفه نقل کرد در تضاد می‌باشد.

در اینجا کلام علامه امینی رحمه الله در کتاب شریف الغدیر تمام شد. (۱۸۸)

در کتاب فدک و العوالی جریان «فَدَک» بعد از متوکل چنین آمده است:

اکثر تواریخ ماجرای «فَدَک» بعد از متوکل را ذکر نکرده‌اند و متذکر نشده‌اند، که فدک در زمان «منتصر» فرزند متوکل در دست چه کسی بود، فقط مسعودی (۱۸۹) و ذهبی (۱۹۰) به این مسأله تصریح کرده‌اند که:

«منتصر»، فدک را به فرزندان فاطمه برگرداند.

علامه مجلسی می‌نویسد: «معتضد» آن را رد کرد و «مکتفی» آن را پس گرفت و گفته شده «مقتدر» دوباره آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند. (۱۹۱) و امام مظفر بعد از تاریخ «فَدَک» می‌گوید... و بعد از آن خلیفه «الراضی» آن را به فرزندان فاطمه برگرداند (۱۹۲) تاریخ نشان می‌دهد که «فَدَک» از سال ۱۱ هجری یعنی زمان ابوبکر تا سال ۳۲۲ هجری که زمان خلیفه «الراضی» بوده، دست به دست گشته و همیشه مورد نزاع قرار گرفته است و نشان می‌دهد که «فَدَک» یک بُعد سیاسی داشته، که آن بُعد مهمتر از مسائل اقتصادی آن بوده است.

هر وقت سیاست حکم می‌کرده، خلفاء آن را در اختیار می‌گرفتند، و هر وقت صلاح می‌دانستند آن را به فرزندان فاطمه بر

می‌گردانند. (۱۹۳)

تشکیل جلسه هزار نفری علماء در امر «فَدَک» در زمان مأمون

دانشمند پارسا، سید بن طاووس می‌فرماید: عده‌ای از اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام در زمان مأمون خلیفه عباسی، داستان «فَدَک» را نزد وی برده، به او گفتند: که فَدَک و عوالی از مادرشان حضرت زهرا علیها السلام بوده و ابوبکر آن را از دست آن حضرت به ناحق گرفته است و از او خواستند که این ستم را از آنان دفع کرده حق ایشان را باز گرداند.

مأمون دویست نفر از علمای عراق و حجاز و دیگر نقاط را احضار کرده و به آنان سفارش اکید کرد، که در این مورد، حق، حقیقت، صداقت و راستی را در نظر گرفته، امانت را به صاحبش بر گردانند، و مطالبی را که وارثان فاطمه به او گفته بودند بازگو کرده از آنها خواست احادیث صحیحی را که در این مورد دارند بیان کنند.

عده زیادی از آنان از جمله: بشیر بن ولید و واقدی و بشر بن عتاب در ضمن احادیثی که سندش از طریق صحابه، به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌رسید، نقل کردند که آن حضرت پس از فتح خیبر، چندین روستا از روستاهای یهود را به خود اختصاص داد. جبرئیل بر آن حضرت نازل شده، این آیه را آورد که خداوند می‌فرماید: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (۱۹۴) حضرت از جبرئیل پرسید: «ذا القربی» چه کسی است؟ و حش چیست؟

جبرئیل گفت: «ذا القربی» فاطمه است، «فَدَک» را به او واگذار کن. حضرت فَدَک را به او عطا کرد و پس از چندی عوالی (۱۹۵) را نیز به او بخشید.

از آن زمان تا هنگام رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عواید و منافع آن به فاطمه رسید. ابوبکر پس از روی کار آمدن و بیعت مردم با او، آن حضرت را از تصرف در فَدَک و عوالی جلوگیری کرده، آنها را از او گرفت. فاطمه علیها السلام در این مورد با او صحبت کرده گفت: اینها به من تعلق داشته و پدرم به من بخشیده است.

ابوبکر پاسخ داد: من از آنچه که رسول خدا به تو بخشیده، تو را منع نمی‌کنم. بنابراین تصمیم گرفت در این مورد سندی نوشته به او بدهد. عمر از او خواست که این کار را متوقف ساخته و انجام ندهد و گفت: او یک زن است، از او نسبت به آنچه که ادعا کرده، تقاضای شاهد و بینه کن. ابوبکر از حضرت خواست برای ادعای خود شاهد بیاورد. ایشان هم أم ایمن و اسماء بنت عمیس را به همراه علی بن ابی طالب علیه‌السلام به عنوان شهود معرفی کردند، و آنان همگی بر این مطلب شهادت دادند.

ابوبکر سند «فَدَک» را نوشت، این خبر به عمر رسید، نزد ابوبکر آمده، علت این کار را از او پرسید، ابوبکر داستان را به او گفت، وی نامه را از او گرفته و نابود ساخت و گفت: فاطمه یک زن است و علی بن ابی طالب شوهرش می‌باشد، او به نفع خود نظر می‌دهد و نمی‌توان به شهادت دو زن بدون اینکه مردی در بین باشد ترتیب اثر داد.

ابوبکر به حضرت فاطمه علیها السلام پیغام داده، نظریه عمر را گفت:

حضرت به خداوند یکتا سوگند یاد کرد، که اینان جز به درستی و راستی شهادت نداده‌اند. ابوبکر گفت: شاید تو راستگو باشی، اما شهادی را بیاور که نخواهد به نفع خود شهادت دهد.

حضرت فرمود: آیا شما دو نفر از پدرم رسول خدا نشنیده‌اید که می‌فرمود: اسماء دختر عمیس و أم ایمن اهل بهشت می‌باشند؟ آن دو گفتند: آری. حضرت فرمود: آیا می‌شود دو زنی که اهل بهشتند، به باطل و دروغ گواهی دهند؟

حضرت با حال گریه و ناله از نزد آنان بیرون آمده در حالی که پدرش را صدا می‌زد، و می‌گفت: پدرم به من خبر داد که من نخستین کسی هستم که به او می‌پیوندم. به خدا سوگند از این دو نفر به او شکایت خواهم کرد. پس از چندی حضرت بیمار شد و

وصیت کرد که آن دو نفر بر او نماز نگزارند، و تا هنگام وفات از آن دو کناره گرفته، با آنان سخنی نگفت، و حضرت علی و عباس او را شبانه دفن کردند.

مأمون آن عده را از مجلس خود مرخص کرده، روز دیگر هزار نفر از دانشمندان و فقیهان را احضار و شرح حال را به آنان گفت و به تقوا و ترس از خدا آنان را سفارش کرده، آنان با یکدیگر به بحث و جدال پرداخته و سپس به دو گروه تقسیم شدند. عده‌ای گفتند: به نظر ما شوهر همیشه به نفع خود شهادت می‌دهد و بنا بر این، شهادت او اثری ندارد. اما سوگندی که فاطمه یاد کرد، به همراه شهادت آن دو زن دیگر، ادعای او را ثابت می‌کند.

گروه دیگر گفتند: به نظر ما، شهادت به همراه سوگند حکمی را ثابت نمی‌کند، اما شهادت زوج در نزد ما حجت است و ما معتقد نیستیم که به نفع خود شهادت داده است، بنابراین، شهادت حضرت علی علیه‌السلام همراه با شهادت دو زن مثبت حکم می‌باشد. نتیجه نظریه هر دو گروه با اینکه در مقدماتش با یکدیگر اختلاف داشت، آن بود که «فَمَدَّكَ» و عوالی ملک فاطمه علیها السلام می‌باشد.

پس از پایان این نظر خواهی، مأمون از آنان خواست که شمه‌ای از فضائل علی علیه‌السلام را بازگو کنند.

آنان فضایل متعددی از آن حضرت را بازگو کردند که در رساله مأمون آمده است. سپس از آنان خواست که در فضائل حضرت فاطمه علیها السلام روایاتی بیاورند و آنان نیز روایاتی را از پدرش، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ در این زمینه خواندند. درباره أم اَیْمَن و اسماء بنت عمیس از آنان پرسید، در این زمینه نیز احادیثی از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ روایت کردند، که آن دو از اهل بهشت می‌باشند.

مأمون گفت: آیا می‌توان گفت و یا معتقد شد که علی بن ابی طالب علیه‌السلام با آن زهد و پرهیز کاری، بی‌جهت و به دروغ به نفع فاطمه علیها السلام گواهی دهد با این که خداوند و رسولش او را به داشتن این فضائل ستوده‌اند؟ و آیا می‌توان گفت: که او با آن همه علم و فضلی که داشت، حکم نمی‌دانسته، و از روی جهل به محکمه رفته و شهادت داده است؟ و آیا جایز است که گفته شود حضرت فاطمه علیها السلام با آن طهارت و عصمتی که داشت و با اینکه او بانوی زنان جهانیان و بانوی زنان اهل بهشت است (بدان گونه که روایت کردید) چیزی را بخواهد که به او تعلق نداشته و در این ادعا به همه مسلمانان ستم روا دارد؟ و بر این مطلب به خداوند یکتا سوگند یاد کند، و یا جایز است که بگوییم: أم اَیْمَن و اسماء بنت عمیس به دروغ شهادت داده‌اند، با این که آن دو از اهل بهشت می‌باشند؟

طعن و ایراد بر حضرت فاطمه علیها السلام و گواهان او طعن و ایراد بر کتاب خدا و الحاد و کژاندیشی در دین اوست. خداوند پاک و منزّه است که قضیه و داستان چنین باشد که ذکر شده است.

سپس مأمون با آنان به همان حدیثی بحث و احتجاج کرد که خودشان روایت کرده بودند، که حضرت علی علیه‌السلام پس از رحلت حضرت رسول به صدای بلند در بین مردم فریاد زد و چنین فرمود:

هر کسی که طلب یا و عده‌ای از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ دارد، بیاید و از من بگیرد، عده‌ای نزد حضرت جمع شدند. حضرت بدون اینکه از آنها بینه و شاهی بخواهد، هر آن چه که گفتند به آنان داد. ابوبکر نیز بدان گونه ندا در داد. جریر بن عبدالله حاضر شده مدعی گردید که چیزهایی را از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ طلب کار است. ابوبکر نیز بدون اینکه از او بینه و شاهی بخواهد آنها را به او داد. جابر بن عبدالله نیز نزد ابوبکر آمده و گفت: حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ به او وعده داده که از اموال بحرین سه مشت به او بدهد. هنگامی که مال بحرین رسید، ابوبکر سه مشت از آنها را برداشته بدون اینکه از جابر بن عبدالله، بینه و شاهی درخواست کند به او بخشید.

عبدالمحمود گوید: حمیدی این حدیث را در «الجمع بین الصحیحین» در حدیث نهم از افراد مسلم، از مسند جابر آورده و ذکر

کرده که، جابر گفت: من شمردم، دیدم پانصد تاست. ابوبکر گفت: دو برابر آن را بگیر. راویان رساله مأمون گویند: مأمون از این امر تعجب کرده و گفت: آیا فاطمه و شهود و گواهانش به اندازه جریر بن عبدالله و جابر بن عبدالله نزد اینان ارزش نداشتند؟! پس نوشته‌های این رساله را فرستاده، دستور داد که در موسم حج پیش روی همه مردم خوانده شود، و «فَدَک» و عوالی را به محمد بن یحیی بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب سپرده، تا آن را آباد کرده منافع و در آمد آن را بین ورثه حضرت فاطمه دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تقسیم کند. (۱۹۶)

سؤال یازدهم: چرا حضرت علی علیه السلام در زمان حکومت خود «فَدَک» را برنگرداند؟

۱. تقیه ایشان، حتی در زمان زمامداری و حکومت:

علت برنگرداندن «فَدَک» در فرمایشات آن حضرت:

شیخ کلینی رحمه الله در خطبه‌ای از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

ثُمَّ أَقْبَلَ بَوَّجِهَهُ وَ حَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ شَيْعَتِهِ فَقَالَ: قَدْ عَمِلْتُ الْوُلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالِفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ، نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ، مُعْتَرِينَ لِسُنَّتِهِ. وَ لَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَ حَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعَ يَعْينِي الْأَعْمَالُ الَّتِي غَيَّرْتُ بَعِيدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي، حَتَّى أَبْقَى وَحِيدِي أَوْ قَلِيلٍ مِنْ شَيْعَتِي الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرَضَ أَمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَدَدْتُهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ صَلَاتِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ رَدَدْتُ فَدَکًا إِلَى وَرَثَةِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ... إِذَا وَاللَّهِ لَتَفَرَّقُوا عَنِّي.

وَ اللَّهُ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ، وَ أَعْلَمْتُهُمْ أَنْ إِجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بَدْعِيَّةٌ، فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَشِيرَتِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي: يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غَيَّرْتُ سُنَّةَ عُمَرَ، يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَشِيرَتِي (... ۱۹۷)

سپس روی به حاضران کرد و در حالی که گرد او جمعی از خاندان و مخصوصان و شیعیان او بودند فرمود: زمامداران پیش از من کارهایی کردند که در آن‌ها با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ از راه تعمد مخالفت ورزیدند و پیمان او را شکستند و روش او را دگرگون ساختند، که اگر مردم را وادار می‌کردم که آن‌ها را ترک کنند (یعنی سنتهای تغییر یافته پس از رسول خدا را) و آن‌ها را به وضعیت قبلی خود و به همان گونه که در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بود برگردانم، لشکریانم از اطرافم پراکنده می‌شدند و تنها و بی‌کس می‌ماندم و یا تنها تعداد اندکی از شیعیانم که قدر و منزلت و وجوب امامت مرا از کتاب خدای متعال و سنت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ شناخته بودند در کنارم باقی می‌ماندند.

آیا فکر نمی‌کنید که اگر دستور می‌دادم مقام ابراهیم را به همان جایی که رسول خدا آن را در آنجا نهاده بود، قرار دهند و فَدَک را به ورثه حضرت زهرا علیها السلام برگردانند (... در اینجا حضرت ۲۷ مورد از بدعتهای خلفای قبلی را شمردند و آنگاه فرمودند).

به خدا سوگند مردم از پیرامون من پراکنده و متفرق می‌شدند، به خدا سوگند به مردم دستور دادم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب در جماعت حاضر نشوند، و اعلام کردم که نماز نافله را به جماعت خواندن بدعت است، برخی از لشکریانم که در رکاب من می‌جنگیدند فریاد زدند، ای مسلمانان سنت عمر تغییر یافت، ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می‌کنند. و ترسیدم که

یک جناح از لشکریانم سر به آشوب بردارند...

حضرت امام محمد باقر علیه السلام در جواب محمد بن اسحاق فرمودند:

...كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُدَّعَى عَلَيْهِ مُخَالَفَةُ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ. (۱۹۸)

حضرت علی علیه السلام کراهت داشتند که بر علیه ایشان ادعا بشود که او مخالف ابوبکر و عمر عمل می کند و این نشانه تقیه بسیار شدید حضرت بوده است.

و شیخ طوسی رحمه الله نیز در این زمینه می نویسد: کسی اشکال نکند که بر امیرالمؤمنین علیه السلام لازم بود، زمانی که به حکومت رسید و زمام امور را در دست گرفت، «فَدَك» را به صاحبانش، ورثه حضرت زهرا علیها السلام واگذار کند، ولی اقدام به این کار نمود. زیرا علت عدم اقدام به این مطلب همان چیزی است که نسبت به تنفیذ احکام ناروای آنان در بقیه مطلب وجود داشت که ما در گذشته، به طور مختصر و در مواردی به طور تفصیل در این باره صحبت کردیم، که با اینکه زمام امور در دست آن حضرت بود و ظاهراً خلیفه مسلمانان به شمار می آمد، اما در شرایط تقیه سخت به سر می برد و چندان هم دست حضرت در این گونه کارها باز نبود (۱۹۹).

سید مرتضی نیز دلیل بر عدم استرداد «فَدَك» توسط امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خود داری کردن حضرت از تغییر بدعتها را، تقیه قویه می دانند (۲۰۰)

و درباره تقیه حضرت علی علیه السلام در زمان خلفاء، شیخ طوسی رحمه الله در کتاب «المفصح فی امامه امیرالمؤمنین و الائمة علیهم السلام» می نویسد:

اما آنچه پرسش کننده در مورد نماز گزاردن آن حضرت با آنان پرسید در پاسخ می گوئیم: نماز خواندن آن حضرت با آنان به صورت اقتداء کردن به آنها نبود، بلکه حضرت نماز خودش را می خواند، و فقط با رکوع آنان به رکوع می رفت و به همراه تکبیر آنها تکبیر می گفت، و این گونه هماهنگی و همراهی به فتوای هیچ یک از فقهاء اقتدا محسوب نمی شود. (۲۰۱)

۲. ما اهل بیت، چیزی را که از روی ظلم از ما غصب شده، پس نمی گیریم.

ابراهیم کرخی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد چرا امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آنکه به حکومت رسید «فَدَك» را به ملکیت خود بر نگرداند؟

حضرت پاسخ دادند: به خاطر اقتداء به رسول الله، که پس از فتح مکه چون عقیل خانه حضرت را فروخته بود، به پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفته شد: یا رسول الله آیا خانه خود را پس نمی گیرید؟ فرمود: مگر عقیل خانه‌ای را برای ما باقی گذاشته است؟
إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَسْتَرْجِعُ شَيْئًا يُؤْخَذُ مِنَّا ظُلْمًا فَلِذَلِكَ لَمْ يَسْتَرْجِعْ فَدَكًا لَمَّا وُلِّيَ. (۲۰۲)

ما خاندانی هستیم، که اگر چیزی از ما به ستم گرفته شود، پس نمی گیریم، و بدین جهت هم حضرت علی علیه السلام پس از آنکه به حکومت رسید فَدَك را پس نگرفت.

و در روایت دیگر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در جواب علی بن فضال همین مطلب را فرمودند. (۲۰۳)

۳. حضرت علی علیه السلام کراهت داشتند چیزی را که خداوند غاصبش را کفر داده، باز پس بگیرند.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: چرا حضرت علی علیه السلام پس از آنکه زمام خلافت را به دست گرفت، «فَدَك» را بر نگردانید؟ و از آنها پس نگرفت؟ حضرت در پاسخ فرمودند: به خاطر آنکه هم ظالم و هم مظلوم هر دو از دنیا رفته بودند.

خداوند ستمگر را کیفر و به ستم‌دیده پاداش و اجر عنایت کرده بود.

فَكَرِهَ أَنْ يَسْتَرْجِعَ شَيْئًا قَدْ عَاقَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَاصِبَهُ وَأَثَابَ عَلَيْهِ الْمَغْضُوبَ. (۲۰۴)

حضرت علی علیه‌السلام خوش نداشتند چیزی را که خداوند غاصبش را کیفر و مغضوب را پاداش داده بود، برگردانده و پس بگیرند.

۴. بی‌ارزش بودن بُعد مادی فدک برای اهل بیت علیهم السلام

«فَدَك» وسیله مطالبه خلافت بود و الآن زمان طرح آن دعوا گذشته و فقط بُعد مادی فدک باقی مانده بود، که آن هم برای حضرت علی علیه‌السلام ارزشی نداشت.

پس فدک باید به همان حال باقی می‌ماند، تا دلیلی واضح و شاهی صادق، بر ظلم ابابکر و عمر نسبت فاطمه علیها السلام باشد، به همین خاطر ائمه معصومین علیهم السلام نیز با تاسی به جد بزرگوارشان، حضرت علی علیه‌السلام، در بازگشت فدک تلاشی ننمودند.

گرفتن نامه رد «فَدَك» از ابابکر و جسارت‌های بی‌شرمانه عمر

اختصاص: عبدالله بن سنان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که ... حضرت علی علیه‌السلام (بعد از احتجاجات گذشته) به حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:

در زمانی که ابوبکر تنها باشد (عمر در کنار او نباشد) پیش او برو و به او بگو: تو ادعا می‌کنی که جای پدرم نشسته‌ای و جانشین پدرم هستی، حال اگر «فَدَك» از آن تو بود و من از تو تقاضا می‌کردم که «فَدَك» را به من ببخشی بر تو لازم بود که آن را به من برگردانی.

حضرت فاطمه علیها السلام به دستور حضرت علی علیه‌السلام عمل نمودند، و ابوبکر تصدیق نمود، و نوشت که باید «فَدَك» به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برگردد. حضرت زهرا علیها السلام در حالی از مسجد خارج شدند که آن نوشته در دستشان بود. عمر در راه حضرت را دید و گفت: ای دختر محمد این کتابت چیست؟ حضرت زهرا علیها السلام جواب دادند: نامه‌ای است که ابوبکر در رد «فَدَك» برای من نوشته است، عمر نامه را طلب کرد، حضرت زهرا علیها السلام از دادن نامه امتناع نمودند.

فَرَفَيْهَا بِرِجْلِهِ وَكَانَتْ حَامِلَةً بِابْنِ إِسْمِهِ الْمُحْسِنِ فَأَشَقَّتْ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِهَا ثُمَّ لَطَمَهَا فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قُرْطٍ فِي أُذُنِهَا حِينَ نَفَقَتْ ثُمَّ أَخَذَ الْكِتَابَ فَخَرَفَهُ ...

عمر با لگد به حضرت زهرا علیها السلام جسارت کرد در حالی که او به فرزندش محسن باردار بود و محسن را سقط کرد، آنگاه با سیلی به صورت حضرت فاطمه علیها السلام زد گویا من (امام صادق) می‌بینم که در اثر آن سیلی، گوشواره در گوش مادرم شکسته است، پس عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

پس از هفتاد و پنج روز بیماری، بر اثر آن ضربت به شهادت رسید. و در هنگام احتضار به حضرت علی علیه‌السلام وصیت نمود که: یا علی تو را به حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قسم می‌دهم که ابوبکر و عمر در تشییع جنازه من حاضر نشوند و بر بدن من نماز نخوانند.

به این علت حضرت علی علیه‌السلام بدن فاطمه علیها السلام را شبانه دفن نمود و صبح، هنگامی که ابوبکر و عمر فهمیدند، اعتراض کردند، ولی حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: این سفارش خود فاطمه علیها السلام بود.

عمر گفت: به خدا قسم نبش قبر می‌کنم تا بر آن نماز بخوانم حضرت علی علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم تا من زنده‌ام و ذوالفقار

در دستانم می‌باشد تو چنین کاری را نمی‌توانی انجام بدهی و تو بر این مطلب آگاهی!.

آنگاه ابوبکر گفت: برگردیم او به فاطمه علیها السلام سزاوارتر از ماست و مردم نیز برگشتند. (۲۰۵)

البته این مضمون در روایات مختلف و در کتب شیعه و سنی ذکر شده است. و ما به ذکر بعضی از منابع اکتفا می‌کنیم:

بحار الأنوار، جلد ۲۶، صفحه ۱۹۲، جلد ۲۹ در صفحات ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۵۷، ۱۹۲

عوامل العلوم فاطمه الزهراء، جلد ۲ در صفحات ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱ و ۷۵۲،

الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۵

احتجاج، جلد ۱، صفحه ۹۲

کامل بهائی، جلد ۱، صفحه ۳۰۹

اختصاص، صفحه ۱۸۵

فَدَكْ و العوالی، ۲۷۹ تا ۲۸۲.

اما کتب اهل سنت: سبط بن الجوزی در کتاب سیره حلبیه (۲۰۶) چنین آورده است:...

ثُمَّ أَخَذَ عُمَرَ الْكِتَابَ فَشَقَّهُ.

عمر نامه را گرفت و پاره کرد.

و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چنین ذکر شده است.

...فَدَفَعَ بِيَدِهِ صَدْرَهَا وَ أَخَذَ الصَّحِيفَةَ فَخَرَقَهَا بَعْدَ أَنْ تَغَلَّ فِيهَا فَمَحَاها وَ إِنَّهَا دَعَتْ عَلَيْهِ فَقَالَتْ: بَقَرَ اللَّهُ بَطْنَكَ كَمَا بَقَرَتْ صِيحِفَتِي.

(۲۰۷)

عمر با دست خود به سینه حضرت زهرا علیها السلام کوبید و نامه را گرفت و بعد از آنکه با آب دهن نوشته آن را محو کرد، آن را پاره نمود، در این هنگام حضرت زهرا علیها السلام در حق او نفرین کرده و فرمودند: خداوند شکمت را پاره کند همانطور که نامه مرا پاره کردی.

حضرت زهرا در حالی که بر غاصبین «فَدَكْ» غضبناک بود، از دنیا رفت

صحیح مسلم با ذکر سند از عایشه روایت می‌کند که گفت: فاطمه علیها السلام کسی را نزد ابی‌بکر فرستاد، و از وی درخواست ارث خود از آنچه خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص داده بود، نمود ... پس ابوبکر از پرداخت هرگونه چیزی به فاطمه علیها السلام خودداری کرد.

فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تُؤْفِيَتْ وَ عَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُؤْفِيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَيْلًا وَ لَمْ يُوْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا وَ كَانَ لِعَلِيِّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ (۲۰۸) حَيَاةَ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تُؤْفِيَتْ إِسْتَنْكَرَ عَلِيُّ وَجْهَ النَّاسِ. (۲۰۹)

به همین جهت فاطمه سخت از ابابکر ناراحت شده بر او غضب کرد و او را ترک نمود و با وی هرگز صحبت نکرد تا از دنیا رفت و حال آنکه، شش ماه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود و زمانی که از دنیا رفت، حضرت علی علیه‌السلام بر او نماز خواند، او را شبانه دفن نمود، و اجازه نداد ابوبکر در مراسم او حاضر شود، و بر او نماز بخواند.

و در زمان حیات حضرت فاطمه علیها السلام، حضرت علی علیه‌السلام احترام خاصی در بین مردم داشت و چون فاطمه علیها السلام به شهادت رسید، حضرت علی علیه‌السلام از ملاقات با مردم خودداری می‌کرد.

لازم به ذکر است که در حاشیه این روایت در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم «وَجَدَتْ»، به معنی «عَضَبَتْ» (غضبناک شد) ترجمه شده است.

صحیح بخاری، با ذکر سند از عایشه نقل می‌کند که: فاطمه و عباس نزد ابابکر آمده و از او درخواست ارث خود از رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را نمودند و این دو نفر سرزمین فدک و سهم خود از خَیْبَر را طلب کردند. ابابکر گفت: من از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم و آنچه از اموال ما باقی بماند، صدقه است. ... فَهَجَرْتَهُ فَاطِمَةُ فَلَمْ تَكَلِّمُهُ حَتَّى مَاتَتْ. (۲۱۰)

پس به همین علت فاطمه علیها السلام از ابی بکر کناره‌گیری کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت.

ابن کثیر در «البدایه و النهایه» همین روایت را از صحیح بخاری نقل کرده، و در ادامه آن چنین می‌گوید: احمد حنبل نیز این حدیث را همین طور نقل کرده است.

سپس احمد روایتی را با ذکر سند از عروه از عایشه نقل می‌کند که: بعد از آنکه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت، فاطمه علیها السلام از ابوبکر خواست که میراثش را از آنچه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از خود باقی گذاشته و خداوند به او اختصاص داده بود به او برگرداند، لکن ابوبکر در جواب گفت: پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده است: ما ارثی از خود باقی نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی بماند، صدقه است.

فَعُضِبَتْ فَاطِمَةُ وَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ. (۲۱۱)

پس حضرت فاطمه غضبناک شد و ابوبکر را ترک کرد و برای همیشه از او دوری گزید، تا از دنیا رحلت گزید.

عمر رضا کحاله از علمای اهل سنت در کتاب اعلام النساء چنین می‌نویسد:

... ثُمَّ قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى فَاطِمَةَ فَإِنَّا قَدْ أَغْضَبْنَاهَا.

سپس عمر به ابوبکر گفت: بیا با هم به سراغ فاطمه علیها السلام برویم، چرا که ما او را غضبناک کردیم.

پس به اتفاق یکدیگر به خانه فاطمه علیها السلام رفتند، و از وی اجازه ورود خواستند، ولی فاطمه علیها السلام به آن دو اجازه ورود نداد، آنگاه به علی علیه السلام مراجعه نموده و با وی صحبت کردند، و حضرت آن دو را نزد فاطمه علیها السلام بردند.

فَلَمَّا قَعَدَا عِنْدَهَا حَوَّلَتْ وَجْهَهَا إِلَى الْحَائِطِ فَسَلَّمَا عَلَيْهَا فَلَمْ تَرِدْ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ ...

وقتی آن دو نزد فاطمه علیها السلام نشستند، حضرت روی خویش را از آنان به طرف دیوار بر گرداند، سپس عمر و ابوبکر به ایشان سلام کردند، ولی حضرت جواب سلام آن دو را ندادند.

ابوبکر صحبت را آغاز کرد، و سخن را به آنجا رساند که: من از پدرت شنیدم که فرمود: ما انبیاء ارث نمی‌گذاریم، و آنچه از ما باقی می‌ماند صدقه است، فاطمه علیها السلام گفت: آیا اگر حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای شما بخوانم آن را می‌شناسید و به آن عمل می‌کنید؟ ابوبکر و عمر گفتند: آری.

فَقَالَتْ: نَشَدْتُكُمَا اللَّهُ، أَلَمْ تَسْمِعَا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ وَسَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْتَنَيْتِي فَقَدْ أَحْبَبَنِي وَمَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَمَنْ أَسَخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَخَطَنِي.

قَالَا: نَعَمْ سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَتْ: فَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ إِنَّكُمَا أَسَخَطْتُمَانِي وَمَا أَرْضَيْتُمَانِي وَلَئِن لَقِيتُ النَّبِيَّ لَأَشْكُونَكُمَا إِلَيْهِ.

فَقَالَ ابُوبَكْرٍ: أَنَا عَائِدٌ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنْ سَخَطِهِ وَسَخَطِكَ يَا فَاطِمَةُ، ثُمَّ انْتَحَبَ أَبُو بَكْرٍ يَبْكِي، حَتَّى كَادَتْ نَفْسُهُ أَنْ تَرْهَقَ.

وَهِيَ تَقُولُ: وَاللَّهِ لَأُذْعَوَنَّ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيْهَا. (۲۱۲)

فاطمه علیها السلام فرمود: شما را بخدا قسم، آیا این حدیث را از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نشنیده‌اید که می‌فرمود: رضایت فاطمه علیها السلام رضایت من است و سخط و غضب فاطمه علیها السلام از سخط و غضب من است. هر که دخترم فاطمه علیها السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که فاطمه علیها السلام را خشنود کند مرا راضی و خشنود نموده است و هر که فاطمه علیها السلام را به خشم آورد، همانا مرا به خشم آورده است؟ آن دو گفتند: بله ما از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

این سخن را شنیده‌ایم.

در این موقع حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: همانا خدا و ملائکه او را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به غضب در آوردید و رضای خاطر مرا به جای نیاوردید، و زمانی که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را ملاقات کنم، از شما دو نفر نزد او شکایت خواهم نمود.

ابوبکر گفت: من پناه می‌برم به خدا از سخط و غضب خدا و سخط و غضب تو ای فاطمه، سپس شروع به گریه نمود به گونه‌ای که نزدیک بود جان از بدنش خارج شود.

و در این حال حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: به خدا قسم در هر نمازی که می‌خوانم تو را نفرین می‌کنم.

ابن قتیبه دینوری در کتاب «الإمامة و السیاسة» می‌نویسد:

پس از چندی که گذشت عمر به ابابکر گفت: بیا تا نزد فاطمه علیها السلام برویم چرا که ما او را به غضب در آورده‌ایم. پس به اتفاق یکدیگر نزد فاطمه علیها السلام رفته و از او اجازه ورود خواستند، لکن حضرت به آنها اجازه ندادند، ناچار نزد علی علیه‌السلام آمده و با او سخن گفتند. تا آن که علی علیه‌السلام آنها را به خدمت فاطمه علیها السلام بردند. پس همین که آن دو نزد حضرت نشستند، حضرت صورت خود را به طرف دیوار برگرداند. در این هنگام آن دو به ایشان سلام کردند ولی حضرت زهرا علیها السلام جواب سلامشان را ندادند.

آنگاه ابوبکر شروع به سخن کرد و گفت: ای حبیب رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آیا ما در مورد ارث پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و همچنین در مورد شوهرت تو را به غضب در آورده‌ایم؟ فاطمه علیها السلام فرمود: تو را چه می‌شود که اهل و خانواده‌ات از تو ارث ببرند، ولی ما از محمد ارث نبریم؟ سپس فرمود: آیا اگر حدیثی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به یاد شما بیاورم می‌پذیرید و به آن اعتقاد پیدا می‌کنید؟ عمر و ابابکر گفتند: آری.

آنگاه حضرت زهرا علیها السلام فرمود: شما را به خدا قسم آیا از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نشنیدید که می‌فرمود: رضایت فاطمه، رضایت من و غضب فاطمه، غضب من است، پس هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد همانا مرا دوست داشته و هر کس وی را به غضب و خشم آورد همانا مرا به غضب در آورده است؟

عمر و ابابکر گفتند: آری. از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ایم.

سپس فاطمه علیها السلام فرمود: همانا من، خداوند و ملائکه را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به سخط و غضب در آوردید و مرا راضی نکردید، و هرگاه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را ملاقات کنم از شما دو نفر به او شکایت خواهم نمود!!

در این هنگام ابوبکر شروع به گریه کرد در حالی که فاطمه علیها السلام می‌فرمود: بخدا قسم تو را در هر نمازی که بخوانم نفرین خواهم نمود (۲۱۳).

در کتاب «انوار النعمانیة» چنین آمده است: زمانی که این دو وارد شدند و فاطمه علیها السلام را دیدند سلام کردند، ولی حضرت زهرا علیها السلام جواب سلام آنها را نداد، و صورت خود را از آنها برگرداند، آن دو جلوی صورت حضرت نشستند تا چند مرتبه این کار تکرار شد، و حضرت زهرا علیها السلام به علی علیه‌السلام فرمودند:

يَا عَلِيُّ جَافِ التُّؤَبَ عَلَيَّ وَ قَالَتْ لِنِسْوَةِ حَوْلَهَا: حَوْلُنَّ وَجْهِي فَلَمَّا حَوْلْنَ وَجْهَهَا حَوْلًا وَجُوهَهُمَا إِلَيْهَا. (۲۱۴)

یا علی! پارچه را بر رویم بینداز و به زنه‌ای اطراف بسترش فرمود: صورت مرا از این دو برگردانید (شاید بر اثر شدت بیماری، حضرت قادر بر انجام کاری نبودند، و از اطرافیان کمک می‌گرفتند) چون زنها چنین کردند، عمر و ابابکر (با کمال بی‌شرمی) دوباره روبروی حضرت نشستند.

علامه مجلسی رحمه الله بعد از نقل روایات شیعه و سنی در این زمینه، می‌فرماید: هرگز شک نکنید در اینکه: حضرت فاطمه زهرا

علیها السلام بر اینها غضبناک بود، امامت آنها را قبول نداشت، از آنها اطاعت نکرد، و بر این حال باقی بود تا به کرامت و رضوان خدا رسید. (۲۱۵)

حال با توجه به مطالب گذشته در این کلام رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در باره غضب و رضایت حضرت فاطمه علیها السلام دقت فرمایید که حضرت فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا (۲۱۶)

بدرستی که خداوند با غضب حضرت فاطمه علیها السلام غضبناک و با رضایت و خشنودی آن حضرت راضی و خشنود می‌گردد.

جزای غاصبین «فَدَك» به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ سَيَّرَ (الْقَائِمُ) إِلَى مَدِينَةٍ...

ثُمَّ يُخْرِجُ الْأَزْرُقَ وَ زَرِيقَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ غَضَّيْنِ طَرِيقَيْنِ يُكَلِّمُهُمَا فَيُجِيبَانَهُ فَيُوتَابُ عِنْدَ ذَلِكَ الْمُبْطُلُونَ ... ثُمَّ يُحْرِقُهُمَا بِالْحَطَبِ الَّذِي جَمَعَاهُ لِيُحْرِقَا بِهِ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ ذَلِكَ الْحَطَبُ عِنْدَنَا نَتَوَارَتْهُ...

امام باقر علیه السلام فرمودند: سپس قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف به سوی مدینه سیر می‌کند ... و در آنجا ازرق و زریق را که لعنت خداوند بر آنها باد با بدنی تر و تازه از قبر خارج می‌کند، تا آنها صحبت کرده و آنها جواب بدهند.

پس افرادی که عقیده باطل دارند، با دیدن بدن تر و تازه آن دو نفر به امام زمان شک می‌کنند. آنگاه امام زمان عجل الله فرجه آن دو نفر را به آتش می‌کشند، البته با همان هیزم‌هایی که آنها جمع کرده بودند تا با آن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را آتش بزنند و آن هیزم‌ها اکنون در دست ما اهل بیت است تا به دست امام زمان برسد.

بحار الأنوار عن ابی عبد الله علیه السلام:

إِذَا قَدِمَ الْقَائِمُ الْمَدِينَةَ ... ثُمَّ يُخْرِجُهُمَا غَضَّيْنِ رَطْبَيْنِ فَيَلْعَنُهُمَا وَيَتَبَرَّءُ مِنْهُمَا وَيُصَلِّبُهُمَا ثُمَّ يُنْزِلُهُمَا وَيُحْرِقُهُمَا ثُمَّ يُذَرِيَهُمَا فِي الرِّيحِ. (۲۱۷)

امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانی که قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف قدم به مدینه گذارد آن دو نفر را از قبر خارج می‌کند، در حالی که بدن آنها تر و تازه می‌باشد. پس بر آنها لعنت کرده و از آنها بیزاری می‌جوید، و سپس آنها را به دار می‌زند، و بدن آنها را به آتش کشیده و خاکستر آن را به دریا می‌ریزد.

فصل چهارم باغهای هفتگانه (عوالی)

مالکیت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بر باغهای هفتگانه (عوالی أو الحوائط السبعة)

مُخَيَّرِيقِ يَكِي از علماء يهود بود که در مدینه اسکان داشت و او علم تورات می‌دانست. و در تورات به ظهور پیامبر آخرالزمان صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ و اسم و صفات و علامات او آشنا شده بود. در همان سال اول هجرت پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ به مدینه، این عالم یهودی ایمان آورد. او ملازم رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در سفر و حضر گردید تا جایی که از اصحاب رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ شمرده شد. و در سال سوم هجرت زمانی که شنید پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عازم احد می‌باشد، تصمیم بر یاری پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ گرفت و ابتداء به سوی قوم خود رفت و به آنها گفت: ای یهودیان چرا محمد را یاری نمی‌کنید، در حالی که به خدا قسم شما می‌دانید که او پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ است و یاری او بر شما واجب می‌باشد، ولی یهودیان در جواب گفتند: امروز شنبه است.

پس اسلحه خود را برداشت تا با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به اُحد برود و قبل از خروج خود چنین وصیت کرد:

أَنْ أُصِيبَتْ فَأَمَوَالِي إِلَى مُحَمَّدٍ، يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ. (۲۱۸)

اگر من کشته شدم پس اموالم از آن محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد تا هر کجا خواست مصرف کند.

او در جنگ احد جنگ سختی کرد، تا اینکه جراحات زیادی بر بدنش وارد شد و از اسب به زمین افتاد و شهید شد.

قَالَ السَّهْمُودِيُّ: فَلَمَّا حَضَرَ تَهُ الْوَفَاةُ قَالَ: أَمَوَالِي إِلَى مُحَمَّدٍ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ... وَجَعَلَ مَا لَهُ وَسَبْعَ حَوَائِطَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

سمهودی می گوید: چون لحظه شهادت او رسید گفت: اموال من از آن محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد به هر گونه می خواهد در آن تصرف کند... و مال خود که هفت باغ بود برای رسول الله قرار داد.

و علامه مجلسی رحمه الله نیز می نویسد: مخیرتی یکی از علماء بنی نظیر بود که اسلام آورد و در کنار رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جنگید و اموالش را که هفت باغ بود، برای رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وصیت کرد. (۲۱۹)

این هفت باغ در مدینه منوره در منطقه عوالی در محله بنی النظیر به صورت متفرق قرار داد و از تاریخ معلوم می شود که تا مسجد النبی فاصله زیادی نداشته است. امروزه منطقه عوالی از مشهورترین و مهم ترین مناطق و مراکز مدینه به شمار می آید.

اسامی این هفت باغ در کتب تاریخی:

۱. العَوَافُ (الأَعَوَاف) ۲. الدَّلَالُ (الکَلَا) ۳. البُرْقُ ۴. المِثَبُ (المِيت، المِثَب) ۵. الحَسَنِي (الحَسَنِي) ۶. الصَّافِي ۷. مَشْرَبَةُ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ.

ام ابراهیم همان «ماریه قبطیه» است که پادشاه اسکندریه آن را به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هدیه داد و چون عایشه به خاطر حسادت از او نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شکایت می کرد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را به این باغ آوردند، تا در آنجا زندگی کند و خود حضرت به این باغ رفت و آمد داشتند تا اینکه ابراهیم، فرزند رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از ماریه در این باغ دنیا آمد. به همین علت اسم این باغ را «مشربه ام ابراهیم» گذاشتند.

الآن در این باغ مسجدی به نام «مسجد مشربه ام ابراهیم» وجود دارد که به گفته شیخ کلینی و شیخ حرّ عاملی، اینجا مسکن و مصلاهی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده است. (۲۲۰)

در مشربه ام ابراهیم، قبوری از اهل عوالی موجود است که در بین آنها قبر دو بانوی بزرگوار اسلام یعنی: قبر حمیده، مادر موسی بن جعفر علیه السلام و قبر نجمه خاتون، مادر حضرت علی بن موسی الرضا و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام قرار دارد. (۲۲۱)

غصب عوالی و مطالبه حضرت زهرا علیها السلام

اخباری صحیح در کتب شیعه و سنی به این مسأله دلالت می کند که، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَكَ وَ عَوَالِي» را در یک زمان به دخترشان حضرت فاطمه علیها السلام بخشیدند. (۲۲۲)

در منازعه بین حضرت فاطمه علیها السلام و دستگاه حکومتی ابوبکر، علاوه بر «فَدَكَ»، عوالی نیز مورد بحث بوده و ابابکر طبق حدیث ساختگی «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً» اموال پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را صدقه می دانسته و آن را در اختیار خود قرار داد.

در صحیح مسلم و صحیح بخاری و بعضی دیگر از کتب اهل سنت از قول عایشه این چنین روایت شده است که:

إِنَّ فَاطِمَةَ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنَ النَّبِيِّ فِي مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ تَطْلُبُ صَدَقَةَ النَّبِيِّ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ، وَفَدَكَ، وَ مَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا تُورِثُ مَا تَرَكَهُ صَدَقَةٌ. إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَعْيُرُ شَيْئًا مِنْ صِدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا عَمَلَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ فَابِي أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فاطِمَةَ شَيْئًا.

فَوَجَدَتْ فاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ، فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمُهُ حَتَّى تُوفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُوفِّيَتْ دَفَنَهَا رَوْحًا عَلَيَّ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذَنَ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا عَلَيَّ. (۲۲۳)

حضرت فاطمه کسی را پیش ابابکر فرستاد تا میراث او را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اموالی که خداوند (طبق آیه فناء) بر رسولش برگردانده بود، مطالبه کند. که آن اموال شامل صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه (که منظور همین عوالی می باشد)، فدک و باقیمانده از خمس خبیر بود.

ابابکر در جواب گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: ما انبیاء ارث نمی گذاریم و اموال ما صدقه است و فقط آل محمد از این اموال به اندازه خوردن می توانند استفاده کنند، و به خدا قسم من سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیاتش را نسبت به این اموال تغییر نمی دهم.

ابابکر چیزی از اموال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در اختیار فاطمه علیها السلام قرار نداد و حضرت زهرا علیها السلام بر ابابکر غضبناک شدند و از او دوری گزیدند، و تا مرگ با او صحبت نکردند، در حالی که فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شش ماه زندگی کرد، و زمانی که از دنیا رحلت نمود، حضرت علی علیه السلام شبانه بر او نماز خواند و شبانه او را دفن کرد، و ابابکر را خبر ننمود.

ابابصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند: که حضرت فرمودند: می خواهی از وصیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برایت بگویم؟ گفتیم: بله.

فَأَخْرَجَ حَقًّا أَوْ سَفْطًا، (۲۲۴) فَأَخْرَجَ مِنْهُ كِتَابًا فَقَرَأَهُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، أَوْصَتْ بِحَوَائِطِهَا السَّبْعَةِ: بِالْعَوَافِ وَ الدَّلَالِ وَ الْبُرْقَةِ وَ الْمَيْبِيتِ (الْمَيْبِيتِ) وَ الْحُسَيْنِ (الْحُسَيْنِ) وَ الصَّافِيَةِ وَ مَالِ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنْ مَضَى عَلِيُّ فَإِلَى الْحَسَنِ، فَإِنْ مَضَى الْحَسَنُ فَإِلَى الْحُسَيْنِ، فَإِنْ مَضَى الْحُسَيْنُ فَإِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي.

تُشْهِدُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ الْمُقَدَّادِ بْنِ الْأَسْوَدِ، وَ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ وَ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (۲۲۵)

امام محمد باقر علیه السلام نوشته‌ای را از یک صندوقچه‌ای خارج کرده و چنین قرائت نمودند: به نام خداوند بخشنده، مهربان، این وصیت نامه حضرت فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که وصیت کرد به حوائط سبعة (باغهای هفتگانه): عَوَافِ، دَلَالِ، بُرْقَةِ، مَيْبِيتِ (مَيْبِيتِ) حُسَيْنِ (حُسَيْنِ) صَافِيَةِ وَ مَالِ «ام ابراهیم» (مشریه ام ابراهیم)، برای علی بن ابیطالب علیه السلام و بعد از او برای حسن و بعد از او برای حسین و بعد از او برای بزرگترین فرزندانم.

و حضرت زهرا علیها السلام بر این وصیت خداوند و مقداد و زبیر را شاهد گرفتند و حضرت علی علیه السلام این وصیت را نوشت. زید بن علی نیز وصیت نامه‌ای از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به همین مضمون از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است. (۲۲۶)

فصل پنجم خطبه فدکته

خطبه فدکته در کتب علماء

اشاره

خطبه فدک را راویان بزرگ شیعه و سنی روایت کرده، و کتابهای خویش را به نقل آن آراسته‌اند، که نام برخی از آنان بدین شرح است:

از علماء اهل سنت

۱. «ابن طیفور» دانشمند عصر مأمون، متولد سال ۲۰۴ هجری قمری، در کتاب بلاغات النساء، صفحه ۱۲.
۲. «ابن ابی الحدید معتزلی» در شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۵۲، ذیل نامه حضرت علی علیه‌السلام به عثمان بن حنیف.
۳. «ابن منظور» ادیب و لغت‌شناس مشهور، در کتاب لسان العرب، ذیل ماده (لَمَّ).
۴. «ابن اثیر» لغت‌شناس معروف و پیشوای علم و ادب، در التّهایه، ذیل مادّه لَمَّه: گروهی از زنان.
۵. «علی بن حسین مسعودی» مورخ و تاریخ‌نویس امین، در کتاب مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ۳۱۱.
۶. «استاد توفیق ابو علم» در کتاب اهل بیت، صفحه ۱۵۷.
۷. «علامه محقق، «عمر رضا کحاله» در اعلام النساء، جلد ۴، صفحه ۱۱۶.

از علماء شیعه

۱. «علامه ازبیلی» در کشف الغمّه، جلد ۱، صفحه ۴۷۹.
۲. «احمد طبرسی» در کتاب احتجاج طبرسی جلد ۱، صفحه ۱۳۱.
۳. «شیخ صدوق» در علل الشرایع.
۴. «سید بن طاوس» در الطرائف.
۵. «علامه مجلسی» در بحارالانوار (جلد ۸، صفحه ۱۰۸، چاپ کمپانی) جلد ۲۹ صفحه ۲۱۵، در ضمن نقل خطبه می‌گوید: این خطبه، از جمله خطبه‌های مشهوری است که شیعه و سنی با سندهای متعدد آن را نقل کرده‌اند، و من از آن جهت تمام اسناد آن را اینجا آوردم که دلیلی بر تعدد اسناد و راویان آن باشد.
- و در ادامه بحث می‌فرماید: شیخ صدوق بخشی از خطبه را در علل الشرایع، و سید بن طاوس در کتاب الطرائف، موارد شکایت و احتجاج این خطبه را نقل کرده است.
۶. «سید مرتضی» در کتاب تلخیص الشافی، جلد ۳، صفحه ۱۴۰، بعد از نقل خطبه می‌گوید: این خطبه بدین گونه از طرق مختلف و وجه فراوان روایت شده است.
۷. «علامه سید شرف الدین» در کتاب النص و الاجتهاد، صفحه‌های: ۱۰۶ و ۱۰۷ می‌نویسد ... شما می‌توانید مدارک این خطبه را در کتاب احتجاج طبرسی و بحارالانوار علامه مجلسی ببینید، و از نویسندگان و بزرگان اهل سنت نیز افرادی مانند: ابوبکر محمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب «سقیفه و فدک» با اسناد آن را نقل کرده است، که برخی به حضرت زینب (دختر حضرت علی و فاطمه) و بعضی به امام ابو جعفر (حضرت امام محمد باقر) و برخی دیگر به عبدالله بن حسن بن حسن (نوه امام حسن مجتبی علیهم السلام می‌رسد که همگی اسناد خود را مرفوعاً به حضرت زهرا علیها السلام می‌رسانند.
۸. «علامه بحرانی» در کتاب عوالم العلوم فاطمه الزهراء جلد دوم.
- البته لازم به ذکر است که صاحب مستدرکات عوالم العلوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید محمد باقر ابطحی (سلمه الله تعالی)

در ذیل این خطبه به شرح و توضیح بعضی از مطالب آن پرداخته‌اند.

مدارک خطبه فدک

حال به ذکر سند از دو عالم بزرگ عامه و خاصه یعنی ابن ابی الحدید معتزلی و سید مرتضی از علماء بزرگ تشیع توجه فرماید. ابن ابی الحدید از ابوبکر جوهری (۲۲۷) (که او را عالم، محدث ماهر در ادبیات، پرهیزکار و مورد وثوق می‌داند) به چهار طریق این خطبه را روایت کرده است. (۲۲۸)

۱. جوهری از محمد بن زکریا از جعفر بن محمد ابن عماره از پدرش از حسن بن صالح بن حق از دو تن از اهل بیت بنی هاشم از زینب دختر امیرالمؤمنین از صدیقه طاهره علیهم السلام.

۲. جوهری از جعفر بن محمد بن عمار. از پدرش جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام (امام صادق علیه السلام).

۳. جوهری از عثمان بن عمران فجیعی از نائل بن نجیع از عمر بن شمر از جابر جعفی از ابی جعفر محمد بن علی (امام باقر) علیه السلام.

۴. جوهری از احمد بن محمد بن یزید از عبدالله بن حسن المعروف بعبدالله محض ابن فاطمه بنت الحسین و ابن الحسن المثنی.

اما سید مرتضی در کتاب نفیس شافی (۲۲۹) این خطبه را به دو طریق نقل فرموده است:

۱. ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی (نقل شده که از مشایخ شیخ مفید بود). از محمد بن احد کاتب از احمد بن عبیدالله نحوی از زنادی از شرقی بن قطامی از محمد بن اسحاق از صالح بن کیسان از عروه بن زبیر از عایشه.

۲. به تحویل سند (۲۳۰) مرزبانی از احمد بن محمد مکی از محمد بن قاسم یمانی از ابن عایشه (ابوعبدالرحمن عبیدالله بن محمد بن حسین تیمی).

متن خطبه فدک (احتجاج حضرت زهرا علیها السلام در مقابل مردم پس از غضب فدک) (۲۳۱)

[حرکت حضرت فاطمه علیها السلام به مسجد برای ایراد خطبه]

عبدالله بن حسن علیه السلام به اسنادش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است: هنگامی که ابوبکر قطعاً تصمیم گرفت فدک را از حضرت زهرا علیها السلام باز ستاند، و مانع تصرف ایشان در آن سرزمین شود، این خبر به آن حضرت رسید، مقنعه‌اش را بر سر انداخته خود را در چادر پیچید و به همراه گروهی از کنیزان و زنان خویشاوند خود، در حالی که دنباله‌های لباسش بر زمین کشیده می‌شد و راه رفتن و حرکاتش چیزی از راه رفتن و حرکات رسول خدا کم نمی‌آورد و کاملاً شبیه آن حضرت بود، از خانه بیرون آمده تا اینکه (به مسجد) وارد شد. اطراف ابوبکر را عده‌ای از مهاجر و انصار گرفته بودند. پرده‌ای برای حضرت آویختند و حضرت در پشت پرده نشست. پس از آن ناله‌ی جانگدازی از دل برون آورد که مردم از شنیدن آن گریان شدند و اضطراب و خروج در جمعیت پدید آمد. سپس لحظه‌ای مکث کرده تا همه و هیجان جمعیت فرونشست و سرو صداها خاموش شد و شدت آن کاهش یافت، سخن را با حمد و سپاس الهی و درود بر پیامبر آغاز کرد. گریه مردم بار دیگر شروع شد. پس از سکوت و آرامش آنان، به سخنان خود ادامه داده چنین فرمود:

۱. حمد و شکر خداوند

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ، وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ، وَالنَّشَاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمِ ابْتِدَائِهَا، وَسُبُوحِ آيَاتِ اسْتِدَائِهَا وَتَمَامِ مَنَنِ وَالْإِلهَا، جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عِيدُهَا، وَنَايَ عَنِ الْجَزَاءِ أَمِيدُهَا وَتَفَاوُتَ عَنِ الْأِدْرَاكِ أَيْدُهَا، وَنَدْبَهُمْ لِاسْتِرَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا وَاسْتِحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِاجْزَالِهَا وَتَنَّى بِاللُّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا.

سپاس خداوند را بر آنچه نعمت داده، و شکر بر آنچه که (به جهت روشنی و بینایی) در دل افکنده، و ستایش به آنچه که از پیش فرستاده است، از نعمتهای همگانی که پیشاپیش (قبل از درخواست و استحقاق بنده) آغاز کرده و ریزش نعمتهایی که به فراوانی فرستاده و هرگونه نعمتی که ارزانی داشته است، تعداد آنها از شمار فزون، و از پاداش و مزد به دور، و نهایتش از دسترسی بیرون است.

مردم را برای فزونی بخشیدن نعمت و اتصال و تداوم آن به شکرگزاری فراخواند و از ایشان خواست که به ستایش و حمد حضرتش بپردازند تا نعمتها را برایشان بیش از پیش مقدر فرماید و دوباره ایشان را به همانند آنها فراخواند.

۲. شهادت به وحدانیت خداوند

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِحْلَاصَ تَأْوِيلَهَا، وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا، وَانَارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا، الْمُمْتَنِعَ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَيْتَهُ، وَمِنَ الْأَلْسُنِ صِفَتَهُ وَمِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتَهُ، ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا وَأَنْشَأَهَا بِلَا اخْتِدَاءٍ أَمْثَلَهُ امْتِنَانُهَا، كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ، وَذَرَأَهَا بِمَشِيَّتِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا وَلَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا إِلَّا تَثْبِيثًا لِحُكْمَتِهِ وَتَنْبِيْهًا عَلَى طَاعَتِهِ وَإِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ وَتَعْبُدًا لِبِرِّيَّتِهِ، وَإِعْزَازًا لِادْعَاوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَّتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِعْمَتِهِ وَحِيَاشَةً مِنْهُ إِلَى جَنَّتِهِ.

و گواهی می‌دهم که جز الله خدایی نیست و یکتایی است که شریکی برای او وجود ندارد، لا اله الا الله کلمه‌ای است که تأویلش را اخلاص قرار داده و (۲۳۲) پیوندش را در دلها نهاده و در فکر برای تعقل آن روشنایی ایجاد کرده است، خداوندی که دیدارش برای دیدگان، و توصیفش برای زبانها، و درک چگونگی اش برای وهمها ناشدنی است. اشیاء را نه از چیزی که قبل از آن باشد، (و از نیستی) پدیدار ساخت و بدون استفاده از مثال و الگو اشیاء را آفرید و به قدرت خویش خلق کرد، و به خواست خود پدید آورد بدون اینکه به آفرینش آنها نیازی داشته باشد و یا در شکل بخشیدن به آنها فایده‌ای برایش باشد، جز اینکه حکمتش را پایدار و بر طاعت و قدرتش دیگران را آگاه و برای آفریدگانش موجب تعبد و بندگی و برای دعوتش موجب سرافرازی باشد. پس از آن، بر طاعت و گوش فرا دادن آنان ثواب را مترتب و بر نافرمانی شان عقاب و کیفر را نهاده تا بندگانش را از خشم خود باز دارد و به سوی بهشت فراخواند.

۳. شهادت به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، إِخْتَارَهُ وَانْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَنَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ وَ بَسْتِرِ الْأَهْوَالِ مَصُونَةٌ وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ إِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم، بنده و رسول اوست، پیش از آنکه به او مأموریت دهد، وی را برگزید و برتری و شرافت بخشید و قبل از پدید آوردنش او را نام نهاد و قبل از آنکه او را مبعوث کند، او را برگزیده است؛ در آن هنگام که خلائق در پس پرده غیب مکتوم و در پشت پرده‌های ترسناک نگه داری شده و در کنار مرز نیستی به سر می‌بردند. چون

خداوند نتیجه و پیامد کارها را می‌دانست و به رویدادهای روزگاران احاطه داشت و به زمان وقوع مقدرات و کارهای شدنی آشنا بود.

۴. علت رسالت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

إِتَّبَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى اِتِّمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى اِمْتِصَاءِ حُكْمِهِ وَ اِنْفَاذًا لِمُقَادِيرِ حَتْمِهِ، فَرَأَى الْأُمَّمَ فِرْقًا فِي اذْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا، فَانَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ ظَلَمَهَا وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَ جَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَّهَا، وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ وَ أَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمَائَةِ، وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ.

خداوند او را برای اتمام و اكمال فرمانش و اراده حتمی بر اجرای احکام و دستوراتش و لازم الاجرا بودن مقدرات و قوانین حتمی خود مبعوث کرد، آن حضرت امتها را با اینکه دارای ادیانی بودند، به حالت پراکنده و فرقه فرقه مشاهده فرمود، در حالی که اطراف آتشیهای برافروخته خود را گرفته بتهایشان را می‌پرستیدند و با اینکه (فطرتاً) خداوند را می‌شناختند، منکر او بودند. خداوند گمراهی (و تاریکی درونی) ایشان را به وجود حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ روشن و از دلها ابهامات و تیرگیها و مشکلات ذهنی و کج‌فهمی‌ها را زدود. با برداشتن پرده‌ها و حجابها از جلو چشم آنان، به چشمان ایشان روشنی بخشید و در بین مردم برای هدایت و راهنمایی به پا خاست و آنان را از گمراهی و تباهی نجات داده و از کوری و نابینایی رهانید و بینش و بینایی بخشید، به دین استوار راهنمایی شان ساخته به راه راست هدایتشان فرمود.

۵. رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

ثُمَّ قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافِعِهِ وَ اِخْتِيَارٍ وَ رَغْبَةٍ وَ اِيثارٍ، فَمُحَمَّدٍ (۲۳۳) عَنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفِّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْغُفَّارِ وَ مُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَ آمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَ صِفَيْهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيَّتِهِ وَ السَّلَامِ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ.

آنگاه خداوند او را با مهربانی و با در نظر گرفتن آنچه که مصلحت او بود، و رغبت ایثار خویش قبض روح کرد و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ از رنج و زحمت این دنیا آسوده گشت فرشتگان نیکوکار اطرافش را گرفته، خشنودی پروردگار بخشاینده شامل حالش شد و در همسایگی خداوند فرمانروای مقتدر به سر می‌برد. درود خداوند بر پدرم، پیامبر خدا و امین او بر وحی و برگزیده و منتخب او از بین آفریدگانش و فرد مورد پسند و خشنودی او، سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد.

۶. امر مردم به تبعیت از قرآن

آنگاه حضرتش روی به اهل مجلس کرده فرمود:

أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصِبَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ حَمَلَهُ دِينَهُ وَ وَحِيَهُ وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ بَلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ وَ زَعَمْتُمْ حَقُّ لَكُمْ، لِلَّهِ فِيكُمْ عَهْدٌ قَدَّمَ إِلَيْكُمْ وَ بَقِيَّتُهُ اسْتِخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ: كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ الصِّبْيَاءُ اللَّامِعُ، بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سِرَائِرُهُ، مَتَجَلِّئَةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُعْتَبَطَةٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاةِ إِسْمَاعُهُ (۲۳۴)، بِهِ تُنَالُ حُجُجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ وَ عَزَائِمُهُ الْمَفْسَّرَةُ وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَةُ وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ. وَ فُضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ وَ رُخْصَةُ الْمُؤَهَّبَةُ وَ شَرَايِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ

شما ای بندگان خدا! مخاطبان و مسؤولان مستقیم امر و نهی الهی و حاملان دین و وحی او امینهای خداوند بر خویشتان رسانندگان دین خدا به دیگر امتها هستید. حقی از خداوند بر گردن شماست، خداوند را در بین شما عهد و قراری است که در نزد شما

گذارده، و بازمانده‌ای است که بر شما به خلافت و نیابت خود بر گزیده است و آن کتاب ناطق الهی و قرآن راستین، نور درخشان و چراغ تابناک است، دیدگاه‌هایش مُستَدَلّ و روشن، اسرارش آشکار (در نزد اهل آن) و ظواهرش درخشان است. پیروانش مورد غبطه دیگران و پیروی اش راهبر به سوی بهشت برین، و تلاوت آن موجب رهایی است. به وسیله آن به حجت‌های روشن الهی می‌توان دست یافت و دستورات واضح، حرام‌هایی که از آن بر حذر شده‌اید، دلایل روشن، براهین کافی، فضیلت‌های مستحبی، امور جایز که موهبتی است (از سوی خداوند بر شما)، و نیز قوانین مکتوب خداوندی از طریق آن قرآن حاصل می‌شود.

۷. فلسفه احکام الهی

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشَّرِكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكَبِيرِ، وَالزَّكَاةَ تَرْكِيهَةً لِلنَّفْسِ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَالصَّيَامَ تَثْبِيثاً لِلْإِخْلَاصِ، وَالْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ، وَالْعَدْلَ تَنْسِيْقاً لِلْقُلُوبِ وَطَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَاناً مِنَ الْفُرْقَةِ وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ. وَالصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَضِيحَةً لِلْعَامَّةِ وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَقَابِلَةً مِنَ السَّخَطِ وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَامَةً لِلْعِدَدِ وَالْقِصَاصَ حِصْناً لِلدِّمَاءِ، وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيفاً لِلْمَعْفُورَةِ، وَتَوْفِيَةَ الْمَكَايِلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيراً لِلْبَحْسِ، وَالنَّهْيَ عَنِ الشُّرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهاً عَنِ الرَّجْسِ، وَاجْتِنَابَ الْقَذْفِ حِجَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ، وَتَرْكَ السَّرْقَةِ إِجَاباً لِلْعَفْهِ. وَحَرَّمَ اللَّهُ الشُّرْكَ إِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، فَ«اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۲۳۵) وَأَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ «أَنْمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ». (۲۳۶)

پس خداوند ایمان را موجب پاکی شما از شرک، نماز را موجب تنزیه و پاکی شما از تکبر، زکات را باعث تزکیه و طهارت روح و روان (از آلودگی گناهان از جمله بخل) و رشد و فزونی در روزی، روزه را موجب پایداری اخلاص، حج را باعث استواری دین، دادگری را موجب انسجام و تقویت دلها، و اطاعت و پیروی از ما را باعث نظم و آسایش ملت، رهبری و پیشوایی ما را موجب امان از جدایی و تفرقه، جهاد را عزت و شکوه اسلام، صبر و پایداری را کمکی بر استحقاق و شایستگی پاداش، امر به معروف را به مصلحت عامه مردم، نیکی به پدر و مادر را سپری از خشم پروردگار، پیوند و پیوستگی با ارحام و خویشاوندان را موجب کثرت جمعیت، قصاص را موجب جلوگیری از خونریزی‌ها، وفای به نذر را موجب قرار گرفتن در معرض آمرزش، پرهیز از کم فروشی را موجب عدم زیان و ورشکستگی، نهی از آشامیدن شراب را به خاطر پاک بودن از پلیدی، دوری جستن از قذف (تهمت ناروای جنسی) را انگیزه‌ای برای جلوگیری از لعن و نفرین، پرهیز از دزدی را موجب حفظ عفت و پاکدامنی قرار داد و خداوند شرک ورزیدن نسبت به خود را از آن جهت حرام فرمود که بندگان در بندگی خود نسبت به ربوبیت او اخلاص پیشه کنند، پس «از خداوند بدان گونه که شایسته است، پرهیز داشته باشید و تقوا پیشه کنید و جز در حال مسلمانی از دنیا نروید!» و خدا را در آنچه که شما را بدان امر می‌کند و آنچه که نهی می‌کند، فرمانبرداری کنید! زیرا «فقط بندگان بی‌نا و دانا از خداوند خوف و ترس دارند».

۸. ای مردم بدانید من فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم

ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ! اِعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، أَقُولُ عَوْداً وَ بَدءاً وَ لَا أَقُولُ غَلْطاً وَ لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَيْطَاناً: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (۲۳۷)، فَإِنَّ تَعْرُوفَهُ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ وَ آخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ وَ نِعْمَ الْمَغْزِيُّ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، فَلَبَّغَ الرَّسَالَةَ صَادِعاً بِالنَّذَارَةِ، مَاثِلاً عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ ضَارِباً بِنَجْمِهِمْ، آخِذاً بِأَكْظَامِهِمْ دَاعِياً إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَكْسِرُ الْأَصْنَامَ وَ يَنْكُتُ الْهَامَ حَتَّى أَنْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وُلُّوا الدُّبُرَ، حَتَّى تَفْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَخْضِهِ وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَ حَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ وَ طَاحَ وَ شَيْطُ النَّفَاقِ وَ انْحَلَّتْ عُقَدُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ.

آنگاه فرمود: ای مردم! بدانید که من فاطمه هستم و پدرم حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌باشد. سخنانی حساب شده و دارای آغاز و انجام می‌گویم، بیهوده و یاهو سخن نمی‌گویم و کاری که انجام می‌دهم، درست است و ناروا نیست: «پیامبری از خود شما برایتان آمد، آنچه که شما را به زحمت می‌انداخت، بر او دشوار بود، نسبت به (خیر و صلاح) شما تمایل شدید داشت و به ایمان آورندگان مهربان و دلسوز بود» اگر حسب و نسب او را بدانید و بشناسید او را پدر من می‌یابید، نه پدر هیچ یک از زنان شما، و برادرِ پسرعموی من و نه برادرِ پسرعموی هیچ یک از مردان شما، و چه خوب افتخاری است که انسان منسوب به او باشد. درود خداوند بر او و خاندانش باد! آن حضرت رسالت خویش را ابلاغ و بیم و انداز و اندرز خود را اظهار و از مسلک و روش مشرکان برکنار بود، کمر آنان را شکست و حلقوم ایشان را فشرد و با حکمت و پند نیکو ایشان را به راه پروردگارش دعوت فرمود، بتها را شکست و گردنفرزان را سرکوب کرد تا اینکه جمع ایشان شکست خورده پا به فرار گذاشتند، شب پرده سیاهش را از چهره صبحگاهان به یک سو زد و حق و حقیقت راستین آشکار شد، رهبر دین لب به سخن گشود و هوی و هوس شیاطین فرو نشست، فرومایگان منافق نابود شدند و گره‌ها و عقده‌های کفر و اختلاف گشوده شد و منحل گشت.

۹. شما مردمی ضعیف و ذلیل بودید که توسط پدرم عزیز شدید

وَفُتِنْتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ مُذَقَّةَ الشَّارِبِ وَنَهْرَةَ الطَّامِعِ وَقُبْسِيَةَ الْعَجْلَانِ وَمَوْطِيءَ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرِيقَ، وَتَقْتَاتُونَ الْوَرَقَ، أَذَلَّةٌ خَاسِئِينَ، «تَخَافُونَ أَنْ يَخْطَفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ» (۲۳۸).

شما به همراه گروهی از سپیدرویان پاک نهاد (پارسیان) (۲۳۹) گویای کلمه اخلاص شدید و حال آنکه بر لب پرتگاه گودال جهنم بودید. به خاطر ضعف و ناتوانی شما، هر کس که از راه می‌رسید، می‌توانست شما را نابود کند، جرعه‌ای برای هر تشنه و طعمه‌ای برای هر گرسنه و آتش گیره هر شعله‌ای بودید، زیر پای دیگران له شده بودید، آبهای گندیده آمیخته به بول شتر می‌آشامیدید و پوست دباغی نشده حیوانات و برگ درختان را می‌خوردید، ذلیل و توسری خور بودید، و «از آن وحشت داشتید که دیگران از اطراف به شما هجوم آورند».

۱۰. در هنگام جنگها حضرت علی علیه‌السلام خاموش کننده آن بود و شما فرار می‌کردید و منتظر نزول بلاها بر ما بودید؟

فَانْقَدْتُكُمْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، بَعْدَ اللَّيْلِ وَاللَّيْلِ، وَبَعْدَ أَنْ مَنِيَّ بِهِمَ الرِّجَالِ وَذُؤْبَانَ الْعَرَبِ وَمَرَدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ، «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» (۲۴۰) أَوْ نَجَمَ قَزَنٌ لِلشَّيْطَانِ وَفَعَرَتْ فَاغِرَةٌ مِنَ الْمَشْرِكِينَ، قَدَفَ أَخَاهُ فِي لَهْوَاتِهَا، فَلَا يَنْكُفِيءُ حَتَّى يَطَّأ صِمَاخَهَا بِأَخْمَصِهِ وَيُخِمِدَ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ، مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُشْمَرًا نَاصِحًا، مُجِدًّا كَادِحًا، وَأَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ وَادِعُونَ فَكَيْهُونَ آمِنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ وَتَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَتَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ وَتَفِرُّونَ مِنَ الْقِتَالِ.

خداوند تبارک و تعالی شما را به وسیله حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آن گرفتاریها نجات داد، اما نجاتی بعد از حوادث بزرگ و کوچک و بعد از دست و پنجه نرم کردن با مردان دلیر و گرگان عرب و شورشیان اهل کتاب «هرگاه که آتشی برای جنگ برافروختند، خداوند آن را خاموش کرد» و یا اگر شیطان خواست سرکشی کند و یا زورگویی از مشرکین خودی نشان دهد برادرش علی را به کام آنها می‌فرستاد، علی دست از درگیری و جنگ بر نمی‌داشت مگر اینکه آنان را گوشمالی داده شراره‌های آن آتش را با شمشیر خود خاموش می‌کرد، او در راه خدا رنج دیده و در انجام دستوراتش کوشا و به رسول خدا نزدیک و نسبت به اولیای خدا سرور بود. آستین همت را بالا زده، خیر خواه، کوشا و در پیگیری کار تلاشگر و ساعی بود و شما

(در همان شرایط) در آسایش و رفاه به سر می‌بردید، به فکر خود بودید و از نعمتها بهره‌مند، آسوده و بی‌خیال در کمین ما نشستید که اوضاع چگونه می‌چرخد (و کی علیه ما خواهد شد) و گوش به زنگ، در آنجا که قرار آسایش بود، زودتر از دیگران بر زمین نشستید و آن هنگام که جنگ و کشتار می‌شد، پا به فرار می‌گذاشتید.

۱۱. چرا بعد از پیامبر پیر و یک شیطان فرومایه پست شدید

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ اَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَى اَصْفِيَائِهِ، ظَهَرَ فِيكُمْ حَسِيكَةُ النِّفَاقِ وَ سَمَلُ جَلْبَابِ الدِّينِ وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْعَاوِينَ وَ نَبَعَ خَامِلُ الْاَقْلِينَ وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ فَحَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ وَ اَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَاسَهُ مِنْ مَعْرِزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ، فَالْفَاكُمُ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَحْيِينَ، وَ لِلْعَزَّةِ فِيهِ مَلَا حِطِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا وَ اَحْمَشَكُمْ فَالْفَاكُمُ غَضَابًا، فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ اِيْلِكُمْ وَ اَوْرَدْتُمْ غَيْرَ شَرِّكُمْ، هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيْبٌ وَ الْكَلْمُ رَحِيْبٌ وَ الْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، وَ الرَّسُوْلُ لَمَّا يُقْبَرُ، اِبْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ، «اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيْطَةٌ بِالْكَافِرِيْنَ». (۲۴۱)

هنگامی که خداوند خانه پیامبران و آرامگاه برگزیدگان را برای پیامبرش اختیار کرد (پیامبر رحلت فرمود) خار نفاق در میان شما ظاهر و جامه دین کهنه شد و ساکت گمراهان به سخن آمد و گمنامی از گروه پست نابغه شد و شتر اهل باطل بانگ برآورد و در میدانهای شما به جولان در آمد و شیطان در حالی که ندایتان می‌داد سرش را از مخفیگاه خود بیرون آورد و شما را عمل کننده به دعوتش یافت و برای فریب خوردن در کنار خود ملاحظه کرد. پس به آزمایش شما پرداخته از شما خواست (که به دستوراتش) قیام کنید. پس شما را بی‌وزن و ناچیز دید. تحریکتان کرد، زود به خشم آمدید. نتیجه آن شد که بر غیر شتر خود داغ زدید و به آبشخوری که حق دیگری بود، وارد شدید (مقام خلافت و ولایتی را که حق دیگری بود، غصب کردید) این تغییر و تحریف به هنگامی انجام شد که چیزی از دوران رسول خدا نگذشته، و زخم به استخوان رسیده گسترش پیدا کرده، و جراحات بهبود نیافته و هنوز پیامبر دفن نشده بود. شما شتاب کرده و انمود کردید که خوفِ فتنه و آشوب می‌رود. «آگاه باشید که خود در فتنه سقوط کرده‌اید و دوزخ، کفران را احاطه کرده است».

۱۲. مقابل جسارت‌های شما مانند کسی که نیزه‌ای در شکم دارد صبر می‌کنیم

فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ وَ كَيْفَ بِكُمْ وَ اَنَّى تُؤْفَكُونَ؟ وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيِّنَ اَظْهَرِكُمْ. اُمُوْرُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ اَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ، وَ اَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَاحِظَةٌ، وَ اَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، قَدْ خَلَقْتُمُوْهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، اَرَغْبِيْةٌ عَنْهُ تُرِيْدُوْنَ؟ اَمْ بَغِيْرِهِ تَحْكُمُوْنَ؟ «بِنَسِّ لِلظَّالِمِيْنَ يَدْلًا» (۲۴۲) «وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ» (۲۴۳). ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوْا اِلَّا رَيْثَ اَنْ تَسِيْكَنَّ نَفْرَتَهَا وَ يَسِيْلَسَ قِيَادَهَا، ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَ قَدْتُمَا، وَ تَهَيُّجُونَ جَمْرَتَهَا، وَ تَسِيْجِيُوْنَ لِهَاتِفِ الشَّيْطَانِ الْعُوِيِّ، وَ اِطْفَاءِ اَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِيِّ وَ اِهْمَادِ سِيْنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ، تُسْرُونَ حَسُوًّا فِي اِرْتِعَاءٍ، وَ تَمْسُوْنَ لِاَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْحَمْرِ وَالصَّرَاءِ، وَ نَصْبِ مِنْكُمْ عَلٰى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى وَ وَخْرِ السَّنَانِ فِي الْحِشَا وَ اَنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ اَنْ لَا- اِرْتَنَا، «اَفْحَكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُوْنَ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُوْنَ» (۲۴۴) اَفَلَا تَعْلَمُوْنَ؟ بَلٰى تَجَلٰى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ اَنِّيْ اَبْنَتْهُ.

پس دور است از شما، شما را چه شده است؟ و به کجا می‌روید و چه بیراهه می‌روید؟! در حالی که کتاب خداوند پیش روی شماست، مسائش روشن، دستوراتش درخشان، نشانه‌های آن روشن و منور، مُحَرّمات و نواهی اش آشکار و فرامینش واضح است، شما آن را پشت سر انداختید، آیا تصمیم دارید از آن دست برداشته چشم پوشی کنید؟ و یا می‌خواهید بر خلاف آن حکم نمایید؟ (که این) «برای ستمگران جایگزین بدی است» «و هر کس دنبال دینی غیر از اسلام برود، هرگز از او پذیرفته نیست و در آخرت از زیانکاران است.» پس شما چندان صبر نکردید که سرکشی این فتنه فرو بنشیند و گرفتن مهار این ستور رمیده آسان گردد و شروع

به افروختن شعله‌ها و جرقه‌هایش کرده سپس باد آن را فرا گرفت و آوای شیطان گمراه کننده را پاسخ مثبت داده در پی خاموش کردن انوار درخشان دین نورانی و نابود کردن سنت‌های پیامبر برگزیده برآمدید، وانمود کردید که کف روی شیر را می‌گیرید، در حالی که تمامی شیر را نوشیدید (چیزی را نشان دادید و غیر آن عمل کردید) و نسبت به خاندان پیامبر دورویی و نفاق به خرج دادید، در همان حالی که در کمین ایشان (و غضب حق آنان) بودید. ما در مقابل شما همچون کسی که دستش بر لبه کارد گذاشته و یا نیزه‌ای در امعاء و احشایش فرورفته، صبر و پایداری می‌کنیم. شما پنداشته‌اید که ما را ارثی نیست، آیا از دستورات دوران جاهلیت پیروی می‌کنید؟ برای مردمی که اهل یقین و ایمانند، چه کسی از خداوند بهتر دستور می‌دهد و داوری می‌کند؟ آیا نمی‌دانید؟ آری بلکه بر اینان بسان خورشید درخشان روشن است که من دختر پیامبرم.

۱۳. استدلال به آیات قرآن برای ارث بردن از پدرش رسول گرامی اسلام

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَغْلَبَ عَلَىٰ إِرْثِي يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ! أُمِّي كِتَابُ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا ارْثَ أَبِي؟! «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا» (۲۴۵) أَفَعَلَىٰ عَمِيدٍ تَرَكَتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَتَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ أذْ يَقُولُ: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (۲۴۶) وَقَالَ فِيمَا أَفْتَصَّ مِنْ خَبْرِ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِذْ قَالَ: «رَبُّ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۲۴۷) وَقَالَ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (۲۴۸) وَقَالَ: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْإُنثَىٰ» (۲۴۹) وَقَالَ: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّفِينِ» (۲۵۰) وَزَعَمْتُمْ أَلَّا حِظُّوهُ لِي وَلَا ارْثَ مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا (۲۵۱).

ای مسلمانان! آیا من نسبت به گرفتن ارث خود باید مغلوب شوم؟ ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خداوند آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! تو مطلب ناروا و سخن نامناسبی گفته‌ای. آیا عمداً کتاب خدا کنار گذاشته و پشت سرتان انداخته‌اید در حالی که قرآن می‌گوید: «سلیمان از داود ارث برد». و در آنجا که داستان یحیی بن زکریا را بازگو می‌کند و می‌گوید: «پروردگارا! از سوی خودت جانشینی به من ببخش که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد» و نیز فرموده: «خویشاوندان برخی نسبت به برخی دیگر در کتاب خداوند اولی و مقدم می‌باشند.» و نیز فرموده: «خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می‌کند که پسر دو برابر دختر سهم ببرد.» و نیز فرموده: «اگر مالی را از خود بر جای گذاشت برای پدر و مادر و خویشاوندان به گونه خیر و شناخته شده و معروف وصیت کند و این برای پرهیزکاران کاری درست و شایسته است.» شما پنداشته‌اید که من بهره‌ای نداشته، از پدرم ارث نمی‌برم و هیچ رابطه و پیوندی بین ما نیست.

۱۴. سه سؤال بیدار کننده

أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِأَيِّهِ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ أَهْلٌ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ وَ لَسْتُ أَنَا وَ أَبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟! أَمْ أَنْتُمْ أَغْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَ ابْنِ عَمِّي، فَدُونَكُهَا مَخْطُومِيَّةٌ مَرْحُومَةٌ، تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةِ وَ عِنْدَ السَّاعَةِ مَا تَحْسِرُونَ وَ لَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ، «وَلِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ». (۲۵۲)

آیا خداوند اختصاصاً برای شما آیه‌ای فرستاده که پدرم را از آن استثناء کرده باشد؟ و یا اینکه می‌گویید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم اهل یک ملت و آیین نیستیم؟! و یا شما خود را نسبت به عام و خاص قرآن از پدر و پسر عموم علی علیه‌السلام دانایتر می‌دانید؟ پس این شما و این فدک که همچون شتر مهار کشیده و بار کرده در اختیار شما باشد و روز واپسین و رستاخیز تو و آن (فدک) با هم روبرو خواهید شد. خداوند بهترین داور، محمد صلی الله علیه و آله و سلم بهترین رهبر، و قیامت

هنگامه وعده و قرار است، در آن روز زبانی که نموده‌اید مشاهده خواهید کرد، و در آن هنگام پشیمانی سودی ندارد. «هر رویدادی را جایگاهی است و بزودی خواهید دانست که بر چه کسی عذاب خوار کننده فرود آمده و شکنجه‌ای پایدار وارد خواهد شد» (از آیه چنین استفاده می‌شود که: همچون قصه گنهکاران نوح علیه‌السلام هم غرق می‌شوید و به هلاکت می‌رسید و هم عذابی جاودانه در انتظارتان است).

۱۵. آنگاه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به سوی انصار نظر افکنده و فرمودند: چرا در حق من سستی می‌کنید!؟

يَا مَعَاشِرَ الْفِئْتِهِ وَ أَعْضَادَ الْمِلَّةِ وَ أَنْصَارَ الْإِسْلَامِ! مَا هَذِهِ الْغَمِيرَةُ فِي حَقِّي وَ السَّنَةُ عَنْ ظُلَامَتِي، أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَبِي يَقُولُ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ؟ سِرِّعَانَ مَا أَحَدَثْتُمْ وَ عَجَلَانَ ذَا إِهَالِهِ وَ لَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحْوَلُ، وَ قُوَّةٌ عَلَى مَا أَطْلُبُ وَ أُرَاوِلُ! أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، فَخَطَبُ جَلِيلٌ اسْتَوْسَعَ وَهَيْهُ وَ اسْتَنْهَرَ فَتَقَهُ وَ انْفَتَقَ رَنْقُهُ وَ أَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِعَيْبَتِهِ وَ كَسَفَتِ النُّجُومُ لِمَصِّبَتِهِ وَ أَكْذَبَتِ الْأَمَالُ وَ خَشَعَتِ الْجِبَالُ وَ أَضْيَعُ الْحَرِيمُ وَ أُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ. فِتْلَكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى، وَ الْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ وَ لَا بَاقَةٌ عَاجِلَةٌ أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَفْتِيَتِكُمْ فِي مَمْسَاكُمُ وَ مُصْبِحِكُمْ هِتَافًا وَ صُرَاخًا وَ تِلَاوَةً وَ الْهِنَا وَ لِقِيلِهِ مَا خَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ حُكْمٌ فَضِيلٌ وَ قَضَاءٌ حُتْمٌ: «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ». (۲۵۳)

ای گروه جوانمردان و ای بازوان ملت و یاوران اسلام، این ضعف و سستی در حق من، و این سهل انگاری و خواب آلودگی، نسبت به سستی که بر من روا شده، برای چیست؟ آیا رسول خدا پدرم نمی‌فرمود: حرمت هر کس باید در فرزندش حفظ شود. چه زود و با عجله حادثه‌ای را پدید آوردید و چه با شتاب بیراهه رفتید! و حال آنکه شما توانایی و نیروی کافی در جهت دستیابی به هدف من را دارید آیا می‌گویند محمد مرد؟!! آری مرگ او مصیبتی بزرگ بود که اثر آن همه جا را گرفت و شکافش آشکار گردید، و پیچیدگی آن همه گیر شد، و روی زمین با غیبتش تیره گشت. و ستارگان در مصیبتش گرفته شدند و آرزوها به آخر رسید. و کوهها فروتنی کرد. و حریمها درهم شکست و حرمتها به هنگام مرگش درهم ریخت به خدا سوگند این بلای بزرگ و مصیبت عظیمی است که بلا-یی همانند آن نیامده و مصیبتی مانند آن نازل نگشته است این کتاب خدای عزوجل در خانه‌های شماست که در صبح و شام بلند و آهسته و به صورت عادی و یا با لحن مطبوع می‌خوانید که می‌گوید: قبل از پیامبر هم حادثه قطعی مرگ بر پیامبران گذشته جاری شده است: «و نیست محمد جز اینکه پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند (و رفته‌اند) پس اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به گذشته خود (جاهلیت) برمی‌گردید؟ (و مرتد می‌شوید) و یقیناً هر کس به گذشته‌اش برگردد هرگز به خدا زبانی نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

۱۶. شما قدرت نظامی آن را دارید که حق مرا باز پس بگیرید

أَيُّهَا بَنِي قَيْلِهِ، أَهَضَمْتُمْ تَرَاثَ أَبِيهِ وَ أَنْتُمْ بِمَرَأَى مِثْنِي وَ مَسْمِعٍ وَ مُبْتَدِئٍ وَ مَجْمَعٍ؟! تَلَبَّسْتُمْ الدَّعْوَةَ وَ تَشْمَلِكُمُ الْخَبْرَةَ، وَ أَنْتُمْ ذُوو الْعَدَدِ وَ الْعِيْدَةِ وَ الْأَدَاةِ وَ الْقُوَّةِ وَ عِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَ الْجُنَّةُ، تُوَافِيكُمْ الدَّعْوَةُ فَلَا تُجِيبُونَ وَ تَأْتِيكُمْ الصَّرِيحَةُ فَلَا تُغَيِّبُونَ وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَ الصَّلَاحِ، وَ النُّجْيَةِ الَّتِي انْتَجَبْتُمْ، وَ الْخَيْرَةِ الَّتِي اخْتِيَرْتُمْ، قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْكُودَ وَ التَّعَبَ وَ نَاطَحْتُمُ الْأَمَمَ وَ كَافَحْتُمُ الْبُهَمَ فَلَا تَبْرَحُونَ أَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ حَتَّى دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ وَ دَرَّ حَلَبُ الْأَيَّامِ، وَ خَضَعَتْ نُعْرَةُ الشَّرِكِ وَ سَكَنْتْ فَوْرَةُ الْإِفْكِ وَ حَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ وَ هَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرَجِ وَ اسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَأَنَّى جُرْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَ أَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ وَ نَكَضْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ وَ أَسْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيْمَانِ؟ «أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَتُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَأُواكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَنْتَحَسُونَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ

أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». (۲۵۴)

ای وای، ای قوم اوس و خزرج (فرزندان قیله دختر کاهل)! آیا میراث پدرم بلعیده شود در حالی که شما مرا می‌بینید و صدای مرا می‌شنوید و آغاز و فرجام کار به شما برمی‌گردد و زمام امور در دست شماست؟! آوای ستم‌دیده، شما را احاطه کرده و از هر جهت از قضیه آگاهید، شما نفرات و توان و نیرو دارید، ابزار و وسایل در دست شما و اسلحه و تجهیزات در اختیارتان است، فریاد ستم‌دیده را می‌شنوید و پاسخ نمی‌گویید و آه و ناله‌اش به گوشتان می‌رسد و به فریادش نمی‌رسید، با اینکه مشهور به رزم آوری و معروف به خیر و صلاحید، برگزیدگان جامعه و اشراف قومید، شما با اعراب جنگیده و رنج و زحمت بسیاری متحمل شده‌اید، با امتها درگیر شده‌گردنفرزان را بر زمین زدید، نه ما دست بردار بودیم نه شما، همیشه و در هر حالتی هر دستوری که به شما دادیم، پیروی کردید تا اینکه سنگ آسیای اسلام به گردش آمده روزگاران به ثمر رسید، شرک از خروش ایستاد، طغیان تهمت و ناروا فرونشست، و آتش کفر به خاموشی گرایید، آشوب و فتنه آرام و نظام دیانت منسجم گردید، پس از روشنی و وضوح راه به کدام سمت منحرف شده و بعد از آشکار شدن حق چه چیزی را می‌خواهید پنهان کنید؟! پس از آنکه قدم برداشته‌اید چرا می‌لغزید و به عقب بر می‌گردید؟ و پس از ایمان چرا مشرک می‌شوید؟! «آیا با مردمی که پیمانهای خود را شکسته و برای بیرون کردن پیامبر تصمیم گرفته‌اند، نمی‌خواهید بجنگید با آنکه جنگ را آغاز کرده‌اند؟ آیا از آنان می‌ترسید، با اینکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر ایمان آورده و دین را باور کرده‌اید؟»

۱۷. هشدار بر شما که رفاه‌طلبی شما را خانه نشین کرده است

أَلَا قَدْ آرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَ أَعْدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسِطِ وَالْقَبْضِ وَ خَلَوْتُمْ بِالِدَّعَى وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَةِ فَمَجَّجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ وَ دَسَعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّعْتُمْ فَ «أَنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَعَنِي حَمِيدًا» (۲۵۵).
 أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةٍ مِنِّي بِالْخَذَلَةِ الَّتِي خَاَمَرْتَكُمْ وَالْعُدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبَكُمْ، وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْتَةُ الْعَيْظِ وَ خَوْرُ الْقَنَا، وَ بَنَةُ الصُّدُورِ وَ تَقْدِمِيَةُ الْحُجْبَةِ. فَدُونَكُمْوَهَا فَاحْتَقِبُوهَا دَبْرَةَ الظُّهْرِ، نَقِيرَةُ الْخُفِّ، بَاقِرِيَةُ الْعَارِ، مَوْسُومِيَةُ بَعْضِ اللَّهِ وَ سَنَارِ الْأَبَدِ مَوْصُولَةُ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ، فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ؟ «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (۲۵۶).
 وَ أَنَا ابْنَتُهُ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٍ شَدِيدٍ «فَاعْلَمُوا إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» (۲۵۷).

آگاه و هوشیار باشید! هشدار بر شما (۲۵۸)، من شما را می‌بینم که به خوش گذرانی و تن‌پروری روی آورده‌اید و کسی را که شایسته دخل و تصرف در کارهاست کنار زده‌اید و به تن‌پروری و راحت‌طلبی در گوشه‌ای آرام تن داده‌اید. و از فشارها و سختیها (ی مسئولیت) به فضای باز بی‌احساس روی آورده‌اید.

آنچه را از ایمان فرا گرفته بودید از دهان بیرون انداختید و آن شربت گوارایی را که به آسانی فرو برده بودید قی کردید و بدانید که «اگر شما و تمام افراد روی زمین کافر شوند خداوند بی‌نیاز و ستوده است.»

آگاه باشید (هشدار بر شما) آنچه را که گفتم، با آگاهی کامل نسبت به انگیزه یاری نکردن شما و نیرنگ و حقه بازی‌های شما بود که دل‌هایتان را فرا گرفته و با قلب و روحتان درهم آمیخته است. این سخنان، خروشی بود که از جان برآمد و آهی بود که از خشم و غیظ من برخاسته از بی‌تابی و توانفرسایی من حکایت می‌کرد، شکوه از دلتنگی کرده بدین وسیله اتمام حجت نمودم، پس این شما و این شتر خلافت، بر آن سوار شده بتازید؛ اما بدانید که پشتش زخمی، پایش لنگان، ننگ و عارش جاودان، و نشان خشم الهی بر آن خورده و رسوایی‌اش همیشگی، و به آتش جانگداز و سوزان الهی متصل است که بر دلها اثر می‌گذارد و لهیب آن جانسوز است (و نه مانند آتش دنیا که فقط ظاهر را می‌سوزاند و به قلب و روح کاری ندارد)، آنچه را که انجام دهید، پیش روی پروردگار بوده و او ناظر و بیناست (و به زودی ستمگران خواهند دانست که به چه جایگاهی بازگشت می‌کنند.)

من دختر پیامبر هشدار دهنده شمایم که از عذاب سرسخت پیش رویتان شما را بیم می‌داد.

«پس هر کاری که می‌خواهید انجام دهید که ما هم کار خود را انجام خواهیم داد و شما منتظر باشید که ما هم منتظریم.»

سخنان حضرت زهرا علیها السلام که بدینجا رسید، ابوبکر چنین پاسخ داد:

ای دختر رسول خدا! پدرت نسبت به مؤمنان مهربان بود و با بزرگواری رفتار می‌کرد، دلسوز و با محبت بود، نسبت به کافران (همچون) عذابی دردناک و کفری بزرگ بود. ما اگر بخواهیم کسی را به او نسبت دهیم جز تو هیچ یک از زنان را دختر او نمی‌دانیم و برادر شوهر تو بود و کس دیگری (افتخار) برادری وی را کسب نکرد. او را بر دیگر خویشاوندان خود ترجیح داده و در هر کار مهمی یاری می‌کرد.

شما را فقط سعادت‌مندان دوست می‌دارند و جز افراد شقی و بدبخت کسی با شما دشمنی نمی‌کند شما خاندان پاک حضرت رسول و برگزیدگان منتخب خدا می‌باشید شما راهنمای ما به سوی خیر و رهبر ما به سوی بهشت هستید. و تو ای بهترین زنان و دختر بهترین پیامبران، در گفتارت صادق و در تیزهوشی و خردمندی سابقه دار می‌باشی، حق تو از تو گرفته نشده و گفتارت را کسی تکذیب نکرده و به خدا سوگند که من از نظریه و رأی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ تجاوز نکرده‌ام. آن حضرت فرمود: از ما گروه پیامبران کسی ارث نمی‌برد و طلا و نقره و خانه و ملک و املاکی از خود به ارث نمی‌گذاریم. بلکه کتاب، حکمت، دانش و نبوت را به یادگار و ارث می‌گذاریم. هر آذوقه‌ای که از ما باز ماند، به ولی امر بعد از ما مربوط می‌شود که هرگونه صلاح دید، حکم کند. ما آنچه را که شما در نظر دارید در راه خرید اسلحه و ساز و برگ جنگی خرج کرده‌ایم تا به وسیله آنها مسلمانان با کافران هم آورد باشند و به جهاد علیه آنان برخاسته با سرکشان و یاغیان و تبهکاران مبارزه کنند در این تصمیم‌گیری عموم مسلمانان شرکت داشته، اجماع کرده‌اند و این تنها من نبوده‌ام که تصمیم گرفته باشم و نسبت به این نظریه، استبداد رأی نداشته‌ام. این موضع من است، و این اموال من در اختیار توست. چیزی از تو دریغ نداشته، نمی‌خواهیم اندوخته کنیم و به تو ندهیم. تو بانوی زنان امت پدرت و شجره طیبه نسبت به فرزندان می‌باشی. از تصرف در اموال جلوگیری نشده است و از اصل و فرع سرمایه ات چیزی کاسته نمی‌شود در آنچه که در اختیار شخص من است و از اموال من به شمار می‌آید، هر دستوری که بفرماید اجرا می‌شود. آیا شما صلاح می‌دانید که من در این مورد خلاف دستور پدرت حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ عمل کنم؟!

۱۸. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در پاسخ ابوبکر چنین فرمود:

سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا بَلْ كَانَ يَتَّبِعُ آثَرَهُ، وَيَقْفُو سُورَهُ، أَفْتَجْمَعُونَ إِلَى الْعُدْرِ اعْتِلَالًا- عَلَيْهِ بِالزُّورِ وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهٌ بِمَا بَغَى لَهُ مِنَ الْعَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ. هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَضِيلاً، يَقُولُ «يَرْتِنِي وَ يَرْتُّ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۲۵۹) «وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ» (۲۶۰) فَبَيْنَ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا وَزَعَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَقْسَاطِ وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ، وَ أَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذُّكْرَانِ وَ الْأُنَاثِ مَا أَرَاكَ عِلَّةَ الْمُبْطِلِينَ وَ أزالَ التَّظَنِّيَّ وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ، كَلَّا «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ». (۲۶۱)

سبحان الله پاک و منزّه است خداوند! هیچ گاه رسول خدا از کتاب خدا روی گردان و نسبت به احکام او مخالف نبود، بلکه پیرو قرآن و سوره‌های آن بود. آیا شما بر نیرنگ و فریب اجماع کرده بهانه‌های دروغین بر او بسته‌اید؟ این کار شما پس از رحلت آن حضرت، مانند همان فتنه‌ها و غائله‌هایی است که در زمان زنده بودن آن حضرت برای هلاکتش انجام می‌شد. این کتاب خدا که داوری دادگر است و بیان آن حل و فصل می‌کند (دعوی ما را) که می‌فرماید: درخواست زکریا از خداوند آن بود که به او فرزندی بدهد و گفت: (آن فرزند) «وارث من و آل یعقوب باشد». و یا در جای دیگر می‌فرماید: «سلیمان از داود ارث برد». بنابراین، خداوند متعال در آنچه که توزیع و تقسیم کرده، سهم هر کسی را تعیین و مقدار واجب و حتمی از میراث را مشخص ساخته است،

سهم پسران و دختران را به گونه‌ای واضح و روشن بیان داشته، بهانه جویی یا وه‌سرایان را باطل ساخته و از بدگمانی و شبهه افراد وامانده در آینده جلوگیری نموده است. نه، چنین نیست، «بلکه شما خودتان را گول می‌زنید و نفوس شما کاری (قیح) را برایتان با جلوه‌ای زیبا نمایش داده است. و من بردباری و صبری نیکو و جمیل خواهم کرد و بر آنچه که شما توصیف می‌کنید، از خداوند کمک می‌جویم!».

ابوبکر با شنیدن این فرمایش، چنین گفت: خداوند و رسولش راست گفته‌اند و دختر پیامبر نیز درست می‌گوید. تو معدن حکمت و جایگاه هدایت و رحمت، رکن دین و سرچشمه برهان و دلیل می‌باشی. حق گویی تو را بعید نمی‌شمرم و سخنانت را ناروا نمی‌دانم. اینک این مسلمانانند که می‌توانند بین من و تو داوری کنند. آنچه را که بر عهده گرفته‌ام عهده دار گشته‌ام. نه زور گفته‌ام و نه استبداد داشته و نه تنها خود تصمیم گرفته‌ام. اینان بر این کار گواه و شاهدند.

۱۹. حضرت زهرا علیها السلام روی به مردم کرده فرمود:

مَعَاشِرَ النَّاسِ الْمُسْرِعَةِ إِلَى قَيْلِ الْبَاطِلِ، الْمُعْضِيَةَ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ «أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْقَالِهَا» (۲۶۲) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا آسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ، فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ، وَ لَبَسَ مَا تَأَوَّلْتُمْ، وَ سَاءَ مَا بِهِ آسَرْتُمْ وَ شَرَّ مَا مِنْهُ اعْتَصَمْتُمْ، لَنَجِدَنَّ وَاللَّهِ مَحْمِلَهُ ثِقِيلاً وَ غَبَّهُ وَ بِيلاً- إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغِطَاءُ وَ بَانَ مَا وَرَاءَهُ الضَّرَاءُ «وَ يَدَأُ لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ» (۲۶۳) وَ «خَسِرَ هُنَالِكَ الْمِطْلُونَ». (۲۶۴)

ای مردمی که شتابان به گفتار باطل روی آورده کار زشت زیانبار را با دیده اغماض نگریسته و آن را پذیرفته‌اید! «آیا در قرآن اندیشه نمی‌کنند (نمی‌کنید) یا اینکه قفل بر در دل‌هایشان (بتان) است؟» نه چنین نیست، بلکه کارهای زشتتان بر دل‌هایتان نقش بسته، (جایی برای خیراندیشی و تفکر صحیح باقی نگذاشته است) گوشها و چشم‌هایتان را از شما گرفته است و چه بد جایی برگشاید و چه بد موضع گرفتید، به بد چیزی اشاره کرده‌اید و به معاوضه نامناسب و بدی رضا داده‌اید. به خدا سوگند، هنگامی که پرده‌ها به یک سو زده شود، بارش را سنگین و پیامدش را خطرناک خواهید یافت و زیان و ضرر به دنبال خواهد داشت و از پروردگارتان آنچه را که حساب نمی‌کردید و به ذهنتان نمی‌آمد، برایتان آشکار خواهد شد «و در آن هنگام آنها که بر باطل هستند، زیان خواهند دید.»

۲۰. سپس روی به قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمود و فرمود:

۱. قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَمَّتْهُ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْبِرِ الْخَطْبُ
۲. إِنَا فَقَدْ نَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَ بِلَهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدُهُمْ وَ قَدْ نَكَبُوا
۳. وَ كُلُّ أَهْلِ لَهُ قُرْبَى وَ مَنْرِلَةٌ عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَذْنَيْنِ مُقْتَرَبٌ
۴. أَبَدْتُ رِجَالًا لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ لَمَّا مَضَيْتِ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ
۵. تَجَهَّمْتَنَا رِجَالًا وَ اسْتُخِفَّ بِنَا

لَمَّا فُقِدَتْ وَكَلَّ الْأَرْضِ مُعْتَصِبٌ
 ۶. وَكُنْتُ بَدْرًا وَنُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ
 عَلَيْكَ تُنَزَّلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
 ۷. وَكَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا
 فَقَدْ فُقِدَتْ فَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبٌ
 ۸. فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِفَنَا
 لَمَّا مَضَيْتَ وَحَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ
 ۹. إِنَّا رُزِنَا بِمَا لَمْ يُرْزَأْ دُوشَجِنِ
 مِنَ الْبَرِيَّةِ لَا عَجْمٌ وَلَا عَرَبٌ (۲۶۵)

۱. ای پدر بزرگوارم بعد از تو حوادث و فتنه‌ها برپا شد که اگر تو شاهد آن بودی چنین نمی‌شد.
۲. چون از میان ما رفتی ما مثل زمینی شدیم که باران نبیند. پدرم، قوم تو مختل و منحرف شده‌اند تو شاهد آنها باش که به چه نکستی افتاده‌اند.
۳. خاندان و اهل بیت هر شخصی که در پیشگاه خداوند قرب و منزلت داشت در بین مردم محترم بود بغیر از ما که احترام ما را نگه نداشتند.
۴. ای پدر عزیز: آنان که در سینه‌های خود کینه تو را پنهان داشتند چون شما رفتید و بین شما و ما، خاک حائل شد آن کینه‌ها را آشکار ساختند.
۵. هنگامی که تو از دنیا رفتی، مردم با تندی و بی‌رحمی با ما رفتار کردند و آنچه از زمین در دست ما بود از ما غصب کردند (عرصه را بر ما تنگ کردند).
۶. شما ماه شب چهارده ما و چراغ زندگانی ما بودی. به نام تو از آسمان جبرئیل با وحی و کتاب فرود می‌آمد.
۷. جبرئیل به وسیله آیات قرآن کریم مونس ما بود و با فوت شما تمام خیر و برکت از دست رفت.
۸. ای کاش پیش از شما من مرده بودم و چون شما رفتی کتاب خداوند معنی دیگری شد.
۹. ای پدر بزرگوار، در مرگ شما آن چنان مصیبت و اندوهی به ما رسید که به هیچ اندوهناکی از مردمان عجم و عرب نرسیده بود.

۲۱. سپس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ساکت شد و به خانه برگشت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر در خانه در انتظار او بود تا جمال زهرا علیها السلام بر او طلوع کند. وقتی حضرت به خانه رسید و قرار گرفت به مولا فرمود:

يا ابنِ أبی طالب! اِسْتَمَلْتَ شِمْلَةَ الْجَنِينِ، وَقَعِدْتَ حُجْرَةَ الظَّنِّينِ! نَقَضْتَ قَادِمِيَةَ الْأَجْدَلِ، فَخَانَكَ رِيْشُ الْأَعْرَلِ، هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ، يَبْتَرُنِي نُحَيْلَةَ أَبِي وَبُلْغَةَ ابْنِي، لَقَدْ أَجْهَرَ فِي خِصَامِي وَ أَلْفَيْتُهُ أَلَمًا فِي كَلَامِي، حَتَّى حَبَسَ بَنِي قَيْلَهُ نَصِيرَهَا وَالْمُهَاجِرَةَ وَضِلَّهَا وَغَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ، خَرَجْتُ كَاظِمَةً وَاعْدْتُ رَاغِمَةً، أَضْرَعْتُ خَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتُ خَدَّكَ افْتَرَسَتْ الذَّنَابَ وَافْتَرَشَتْ التُّرَابَ، مَا كَفَفَتْ قَائِلًا- وَلَا أَعْيَيْتَ بَاطِلًا، وَلَا- خِيَارَ لِي، لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَرَبِيَّتِي وَدُونَ زَلَّتِي، عَزِدِرِي اللَّهُ مِنْكَ عَادِيًا وَمِنْكَ حَامِيًا وَيَلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ، مَاتَ الْعَمْدُ وَوَهتِ الْعُضُدُ، شَكُوَايَ إِلَى أَبِي وَعَدُوَايَ إِلَى رَبِّي، اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ قُوَّةً وَحَوْلًا وَأَحَدٌ بِأَسَاءَ وَتَنَكِيلاً. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَيْلَ عَلَيْكَ، الْوَيْلُ لِسَائِنِكَ نَهْنَهِي عَنْ وَجْدِكَ يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ وَبَقِيَّةِ النَّبُوَّةِ فَمَا وَبَيْتٌ عَنْ دِينِي وَلَا أَحْطَاتٌ مَقْدُورِي، فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقِكَ مَضْمُونٌ وَكَفْيَاكَ مَأْمُونٌ وَمَا أَعِدَّ لَكَ أَفْضَلَ مِمَّا قَطَعَ عَنْكَ، فَاحْتَسِبِي اللَّهَ،

فَقَالَتْ: حَسْبِيَ اللَّهُ، وَ أَمْسَكَتْ.

ای پسر ابوطالب! چرا مانند طفل در شکم مادر پرده نشین شده‌ای و چون کودک خانه نشین گشته‌ای؟! تو بودی که تیر صفت از کمان پر می‌کشیدی و شاه پره‌ای بازهای بلند پرواز را درهم می‌شکستی اینک این پسر ابی قحافه به ظلم و ستم هدیه و عطای پدرم، و قوت و معیشت فرزندانم را می‌رباید و با من به دشمنی برخاسته است و در سخن گفتن با درشتی با من مجادله می‌کند تا جایی که انصار ما را یاری نمی‌کنند و مهاجرین ریسمان محبت و دوستی ما بریده‌اند و مردمان دیگر در حق ما چشم پوشی کرده‌اند نه دافعی دارم نه حامی. با دلی پر از خشم بیرون رفتم و با حالی افسرده برگشتم. آن روز که لبه شمشیر خود را بکار نینداختی همان روز خویشتن را خانه نشین کردی، روزی که حق تو را ضایع کردند سرت را پائین انداختی تو آن کس بودی که گرگان عرب را شکار می‌کردی اکنون چه شده است که خانه نشین شده‌ای.

از من گوینده‌ای را دور نکردی و باطلی را از من برنگرداندی من که قدرت و اختیاری بر دفاع از خود ندارم ای کاش قبل از این جفا و سستی و قبل از آنکه به چنین خواری مبتلا شوم مرده بودم (شما نظاره کنید که فاطمه مظلومه چگونه عقده‌های دل خود را با اول مظلوم عالم بیان می‌کند چون می‌بیند پناهگاهی غیر از حضرت علی ندارد) از اینکه با تو این گونه سخن می‌گویم در نزد خداوند عذر می‌خواهم وای بر من در هر صبح و عصر که پدر و تکیه گاه خود را از دست دادم و قوت و نیروی بازوی من سست شد من شکایت به پیش پدر گرامیم می‌برم و از خداوند دادخواهی می‌نمایم.

بارالها، خداوندا، قوت و قدرت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه شدیدتر.

در این لحظه امیرالمؤمنین علیه‌السلام دیگر طاقت شنیدن شکوای حضرت زهرا علیها السلام را نیاورد و فرمود:

ای فاطمه عزیز من! ویل و عذاب بر تو نیست بلکه بر دشمنان تو می‌باشد. ای دختر برگزیده جهانیان، و ای باقیمانده پیامبر آخرالزمان من در امر خویش سستی نوزیدم و در طلب حق تو کوتاهی نکردم اگر مقصد تو قوت و روزی است که می‌دانی خداوند ضامن روزی می‌باشد و کفیل روزی شما مأمون و محفوظ است و آنچه خداوند برای شما آماده کرده افضل از آن می‌باشد که از شما قطع کردند خداوند را کافی بدان.

پس حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند «حسبی الله» و خاموش شدند. (۲۶۶)

گفتار علماء و بزرگان درباره عظمت این خطبه

۱. علامه مجلسی قدس سره: این خطبه شیوا را که از ناحیه بانوی زنان، حضرت زهرا علیها السلام صادر شده و فکر خطیبان مبرز و سخنور را به خود مشغول داشته، موجب بهت و حیرت ایشان شده است، توضیح می‌دهیم. (۲۶۷)

۲. علامه محقق اربلی قدس سره: سخنرانی آن حضرت، سخنوران بلیغ را سرگردان و فصحا را ناتوان کرده است ... این گفتار، از خطبه‌های زیبا و بدیع است که پرتوی از نور نبوت آن را در بر گرفته و شکوفه‌ای از گلستان رسالت در آن دیده می‌شود. (۲۶۸)

۳. علامه سید محمد تقی رضوی قمی قدس سره ...: زبان ادیبان و سخنوران از سرودن چنان خطبه‌ای و کمتر از آن عاجز، و عقل حکیمان و خردمندان از ادراک کُنّه آن ناتوان است. چگونه چنین نباشد؟ در حالی که از زبان مقام عصمت الهیه سرزده، از مشکاة و جایگاه مشعل نبوت مصطفویه درخشیده، از گنجینه اسرار مرتضویه جلوه‌گری کرده، از گلستان زهرای زکیه شکوفا گشته و از چشمه سار حکمت ربّانیه جوشیده است. (۲۶۹)

۴. مولی محمد علی تبریزی انصاری: اگر این خطبه بر کوه‌های برافراشته ایراد می‌شد آنها را خاشع و فرو ریخته می‌دید. هر چند در آن دل‌های سختی که به سان سنگ و یا سخت‌تر از آن بود، تاثیری نکرد و آن گفتاری است که از کلام آفریدگار فروتر، و از کلام آفریدگان فراتر ...

نسبت این خطبه به کلمات فصیح دیگر، به سان ستارگان نورانی آسمان در مقابل سنگهای سیاه روی زمین است... و اثر را با مؤثرش سنخیت می‌باشد، این کلمات از پاره تن پیامبر، همسر امیرالمؤمنین و چکیده نبوت و عصاره فتوت، صدیقه کبری و انسیه حوراء، چشمه و منبع نور، مادر امامان برگزیده و سروران بزرگوار، بانوی زنان، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام صادر شده است. (۲۷۰)

فصل ششم اشعار فدک

خطبه حضرت زهرا علیها السلام «حاج غلامرضا سازگار»

به نام رحمان و رحیم خدا
لب به سخن وا کنم از ابتدا
حکایت از محشر کبرا کنم
ترجمه خطبه‌ی زهرا کنم
بعد نبی پاسخ حق نمک
غصب خلافت شد و غصب فدک
عصمت حق، فاطمه دخت رسول
کفو علی، ام اییها بتول
غصب فدک، دوری روی پدر
بی کسی شوهر و قتل پسر
شعله شد و از دل او سر گرفت
مهر سکوت از لب خود برگرفت
نال به دل، اشک به چشم ترش
رو به سوی مسجد پیغمبرش
زنان هاشمی به دنبال او
محو کمال و مات اجلال او
در پس پرده حجاب ایستاد
نال زد و آه کشید از نهاد
پای صدای ناله فاطمه
ریخت به هم نظام مسجد همه
گریه زمام خود ز کف داده بود
مدینه در تلاطم افتاده بود
صدای گریه شد چو کم کم خموش
به خطبه فاطمه دادند گوش
عصمت حق لب به سخن باز کرد

بدین عبارت سخن آغاز کرد
 حمد خدا راست به انعامها
 شکر بر او زان همه الهامها
 ستایش او را که ز لطف و کرم
 پیش قدم شد به عطای نعم
 گسترده نعمت الوان بسی
 منت جودش به سر هر کسی
 نعمت پی در پی او پیش پیش
 از عدد و طاعت و اوهام بیش
 پای چنین سفره آراسته
 شکر ز ما، حمد ز ما خواسته
 شکر طلب کرد که گیرد زوال
 حمد ز ما خواست که بخشد کمال
 پس به جزای شکر و حمد و ثنا
 کرد دو چندان کرمش را به ما
 لبم به توحید گواهی دهد
 که صدق و اخلاص الهی دهد
 دل را سازد بخدا متصل
 چراغ عقل را کند مشتعل
 اوست فراتر به جمال و کمال
 از نگه و از سخن و از خیال
 عالم هستی ز عدم ساخته
 ساخته و بسته و پرداخته
 این همه صورت که به عالم نگاشت
 نقشه ز اندازه و الگو نداشت
 گشت به قدرتش جهان پایدار
 داد فزونی همه را بی شمار
 او که بدین خلقت حاجت نداشت
 سود بر او این همه صورت نداشت
 جز به ثبوت حکمت و قدرتش
 و ز پی فرمانبری و طاعتش
 خواست که فرمان عبادت دهد
 دعوت فرماید و عزت دهد

می‌خرد از بنده خود در حساب
 طاعت و عصیان به ثواب و عقاب
 بعد ستایش خدای ودود
 بر پدرم شخص محمد درود
 آنکه خدا کرد ورا انتخاب
 پیشتر از رسالت آن جناب
 خواند و پسندید بدین شوکتش
 پیشتر از ولادت و بعثتش
 در آن زمانها که جهان وجود
 در عدم و تیرگی و غیب بود
 بهر کمال امر و انجام کار
 از طرف ذات خداوندگار
 بعثت آن عبد مؤید رسید
 حکم رسالت به محمد رسید
 دید پیمبر همه در اختلاف
 هر که گرفته است طریقی خلاف
 آن به بتش ساجد این عبد نار
 قوم دگر منکر پروردگار
 تا که خداوند کریم ودود
 ظلمتشان را به محمد زدود
 پرده ز چشم دلشان برگرفت
 ابر ضلالت ره دیگر گرفت
 خاست نبی بهر هدایت پیا
 کرد بشر را ز ضلالت رها
 چشم و دل کور بشر باز شد
 دوره روشنگری آغاز شد
 راهبری کرد به دین قویم
 خواند شما را به ره مستقیم
 تا که بفرمان خدای ودود
 کرد ز تن روح محمد صعود
 روح وی از رأفت و از اختیار
 گشت رها از تعب روزگار
 همره خیل ملک آن مقتدا

رفت به رضوان به جوار خدا
 بر پدرم درود حیّ مبین
 رسول و برگزیده بود و امین
 مرضی حق حضرت خیر الأنام
 بر او درود و برکات و سلام
 الغرض آن عبد خدایی صفات
 کرد سوی مسجدیان التفات
 گفت عباد الله در امر و نهی
 حمل کنندگان اسلام و وحی
 معتمد و امین حق بین هم
 مبلّغین او به سوی أمم
 بقیه اللّٰهش زعیم شماست
 این سند عهد قدیم شماست
 اوست کتابی که به حق ناطق است
 بنام قرآن، به سخن صادق است
 نورش در اوج درخشندگی
 شعاع آن را همه تابندگی
 برهانش بر همگان آشکار
 باطن آن چو ظاهرش نور بار
 تابع آن را سوی جنّت برند
 به پیروانش همه حسرت برند
 دست توصل سوی قرآن برید
 تا حُجج الله ورا بنگرید
 ذکر شده به آیه‌هایش تمام
 واجب و مستحب، مُباح و حرام
 ادلّه و برهانش سر به سر
 روشن و کافی از برای بشر
 اوست قوانین خدا در خطاب
 که آمده جمع شما را کتاب
 ایمان را قرار داده خدا
 تا کند از شرک، بشر را رها
 برای تنزیه، ز هر کبر و ناز
 حکم نماز آمد از بی‌نیاز

زکات بر تزکیه نفس خواست
 روزه به تثبیت خلوص شماسست
 حج بود از برای تحکیم دین
 عدل برای وحدت مسلمین
 طاعت ما برای حفظ نظام
 واجب شد بر همه خاص و عام
 امامت ماست در اجرای دین
 مانع از تفرقه مسلمین
 جهاد بر عزت و وارستگی است
 صبر برای اجر شایستگی است
 برای اصلاح بشر از خطا
 امر به معروف به او شد عطا
 نیکی فرزندان به مادر و پدر
 پیش عقوبت خدا شد سپر
 بر صله رَحِم خدا حکم داد
 تا که شود جمع طوایف زیاد
 برای حفظ حرمت خون، قصاص
 یافته از جانب حق اختصاص
 وفا به نذر است به فرمان او
 موجب آمرزش و غفران او
 تا نشود حق کسی کاسته
 کیل به هر بیع و شرا خواسته
 نهی شده بنده او از شراب
 کآن همه رجس است و پلید و عذاب
 منع شده گناه تهمت بسی
 تا نشود موجب لعنت کسی
 حرمت دزدی شده تا خاص و عام
 دامنشان پاک بود از حرام
 شرک حرام آمده تا پاک پاک
 پیش خدا بنده نهد سر به خاک
 کمال تقواست شما را پناه
 پس همه پرهیز کنید از گناه
 از ره تقوی به خدا بگروید

مباد روز مرگ کافر شوید
 امر خدا را همه اجرا کنید
 ز نهی او یکسره پروا کنید
 آنکه خود آگه بود از خیر و شر
 می کند از خشم الهی حذر
 باز ندا داد به مردم همه
 گفت بدانید منم فاطمه
 فاطمه‌ام آری بایم نبی است
 آخر و آغاز کلامم یکی است
 بستگیم هست به وحی اله
 نیست به فعل و سخن اشتباه
 رسولی از سوی خدای شما
 آمده از شما برای شما
 بار غم شما به دوشش عظیم
 به مؤمنین رئوف بود و رحیم
 معرفت و بینشتان خود گواست
 کو پدر من نه زنان شماست
 بن عمّ من بر او برادر بود
 نه این شرف ز مرد دیگر بُود
 به که چه نیکوست مرا نسبتش
 درود حق بر وی و بر عترتش
 او که خود ابلاغ رسالت نمود
 زبان به اندرز و نصیحت گشود
 ز مشرکین رو سوی معبود بُرد
 شکستشان داد و گلویشان فشرد
 به حکمت و منطق نیکو جدا
 خواند بشر را به طریق خُدا
 بُتان شکست و بتگران را فکند
 تا که پراکنده به هر سو شدند
 رفت شب و صبح سیاهی زُدود
 رهبر دین لب به تکلم گشود
 بانگ شیاطین همه جا شد خموش
 ماند لب منافقین از خروش

گسسته شد سلسله‌های نفاق
 بریده شد ندای کفر و شقاق
 شما به اخلاص گشودید لب
 همره رو سفیدهای عرب
 شما که بودید حقیر و تباه
 گرسنگانی به لب پرتگاه
 چو خوردن آب و غذا دشمنان
 به سویتان گشوده دست و دهان
 عُمر شما جرّقه‌ای بود و بس
 زیر لگدها همه چون خار و خس
 شرابتان ز آب گندیده بود
 غذایتان برگ خزان دیده بود
 تغذیه از پوست حیواناتان
 لرزه ز بیم خصم، بر جانتان
 تا به محمّد که ز حیّ و دود
 بر وی و آتش صلوات و درود
 از پس ارشاد شما روز و شب
 دید بسی محنت و رنج و تعب
 گاه ز گرگان عرب در عذاب
 گاه ز سرکشان اهل کتاب
 جنگ به هر صحنه که آتش فکند
 شد به ستم چو شاخ شیطان بلند
 افعی فتنه چو دهن باز کرد
 او به علی درد دل ابراز کرد
 رو به سوی برادر خویش بُرد
 به کام ازدهای جنگش سپرد
 علی دمی خسته نشد از قتال
 داد به خیل سرکشان گوشمال
 به تیغ آن مجاهد سخت کوش
 شراره‌های فتنه می شد خموش
 علی به حق همیشه پابند بود
 مطیع فرمان خداوند بود
 به مصطفی همدم و همراه بود

سید اولیای الله بود
 ناصح و ثابت قدم و سخت کوش
 شما همه در طلب عیش و نوش
 روی زمین غرق نعم در امان
 تا چه کند چرخ به ما خاندان
 منتظر سختی ما در ملال
 دائم در حال فرار از قتال
 تا که رسول خویش را کبریا
 بُرد به دارالشرف انبیا
 او به دیار اصفیا جا گرفت
 بین شما نفاق بالا گرفت
 جامه دین کهنه شد و کاسته
 گمره گمرهان پیا خواسته
 پست‌ترین شد به شما پیشتاز
 در طلب فتنه دهن کرد باز
 او به شما چیره و شیطان دون
 کرد ز مخفی گه خود سر برون
 خواند شما را و شما از ستم
 یک سره گفتید به پاسخ نَعَم
 آنچه که او خواست شما آن شدید
 دشمن ما، حامی شیطان شدید
 داغ زن اشتر دیگر شدید
 راهی آبشخور دیگر شدید
 هنوز پیمان نبی تازه بود
 به گوشتان ز وحی آوازه بود
 جراحت زخم فراقش به دل
 نرفته جسم پاک او زیر گل
 ز بیم فتنه، فتنه‌ها ساختید
 خویش به چاه فتنه انداختید
 روز جزا با شرری بس عظیم
 به کافران احاطه دارد جهیم
 هیئات از شما که کافر شوید
 چه می‌کنید و به کجا می‌روید؟

پیش روی شما کتاب خداست
 امور آن ظاهر و حکمش رساست
 پرچم نورانی او استوار
 اوامر و نواهی اش آشکار
 راه خود از خدا جدا ساختید
 قرآن را پشت سر انداختید
 یا شده تسلیم کتابی جدا
 وای به ظالم از عذاب خدا
 هر کس آرد به جز اسلام دین
 زو نپذیرند به طور یقین
 سعی و تلاشش همگی بی ثمر
 نیست بر او غیر زیان و ضرر
 صبر نکردید در آن صحنه‌ها
 رام شود مرکب این فتنه‌ها
 باد زن آتش سوزان شدید
 شیطان را بنده فرمان شدید
 در پی خاموشی و تضعیف دین
 پای فشردید به تخفیف دین
 عهد شما با نبی از یاد رفت
 هستی تان یک سره بر باد رفت
 ای به زبان حق، دلتان را نفاق
 کرده به مخفی گه خود اتفاق
 آل نبی را همه دادید سیر
 از سر نیزه‌ها به فرمان غیر
 ما چو کسی که رفته تیغش به دست
 بر گلویش نیزه فرو رفته است
 به ذات معبود توکل کنیم
 صبر نمائیم و تحمل کنیم
 نیست مرا ارث گمان کرده‌اید
 روی به جاهلیت آورده‌اید
 کیست که بهتر ز خدای مُبین
 حکم کند برای اهل یقین
 چو مهر تابنده عیان بر شماست

که فاطمه دُخت رسول خداست
 آیا ساکتید ای مسلمین
 که حق من غصب شود این چنین؟
 پور ابو قحافه غالب شود
 ارث مرا به زور صاحب شود
 یا بن ابی قحافه این ناروا
 آمده باشد به کتاب خدا؟
 تو ببری از پدرت ارث و من
 منع ز ارث پدر خویشتم
 وه که چه قانون بدی ساختید
 قرآن را پشت سرانداختید
 ارث نبی نص کتاب خداست
 قصه داود و سلیمان گواست
 این زکریاست که وقت دعا
 گفت خدایا پسری ده مرا
 تا ببرد ارث ز جاه و حشَم
 از من و ذُرّیه یعقوب هم
 و ز اولو الارحام خدا گفته باز
 هست به یکدیگرشان امتیاز
 باز شما را به کتاب مبین
 توصیه فرموده خدا این چنین
 هر چه که میراث به دختر رسد
 بر پسر از آن دو برابر رسد
 قرآن گوید که به ترک جهان
 بر پدر و مادر و بستگان
 به نیکی و خیر وصیت کنید
 که حق متقین رعایت کنید
 آیا من از پدرم مصطفی
 بهره ندارم به گمان شما؟
 آیا آیه‌ای است خاص شما
 کزان خدا کرده نبی را جدا؟
 آیا من نه دخترم زان پدر
 یا ز دو ملتیم ما یک دگر؟

آیا ما جدا از این اُمّتییم
 من و محمد نه ز یک ملتیم
 آیا در خصوص قرآن سرید
 از پدر و شوهر من برترید
 این شتر خلافت، اینش زمام
 بتاز با سرعت هر چه تمام
 بتاز تا روی به حشر آوری
 کیفر کار خویش را بنگری
 روز جزا خدا وکیل من است
 خاتم انبیا کفیل من است
 روز زیان روز پریشانیت
 می‌ندهد سود، پشیمانیت
 چون به شما روز جزا روی داد
 جایگهی هست به هر رویداد
 خود همه بینید به قعر جحیم
 کیست معذب به عذاب الیم؟
 نسل جوان که بازوی ملتید
 ذخیره‌های مکتب و امتید
 چه شد که در سکوت بنشسته‌اید
 لب ز دفاع من فرو بسته‌اید
 مگر نداده پدرم آگهی
 الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ
 یعنی احترام هر پاک خو
 بسته به احترام فرزند او
 چه زود قول او فراموش شد
 غفلت با شما هم آغوش شد
 شما توانید در این ماجرا
 بازستانید حقوق مرا
 آیا این است شما را دلیل
 مات مُحَمَّدٌ فَخَطْبٌ جَلِيلٌ
 رشته اتصال از این غم گسیخت
 خاک مصیبت به سر خلق ریخت
 سینه اُمید در این غم شکافت

چاره آن را نتوان باز یافت
 ظلمت بر اهل زمین چیره شد
 روی همه ستارگان تیره شد
 ریخت فرو در غم او کوهها
 شکسته شد حریمها را بها
 گشت در این فاجعه ارتحال
 حرمت اهل بیت او پایمال
 قسم به عزت خدای بزرگ
 مصیبت اوست بلای بزرگ
 مصیبتی که مثل آن در جهان
 نیامده فرود از آسمان
 این خبری بوده که پروردگار
 گفته به قرآن مجید آشکار
 همان کتابی که میان شماست
 آیاتش ورد زبان شماست
 بلند و آرام به هر صبح و شام
 تلاوتش کنید با احترام
 مرگ رسل بوده ز روز ازل
 مشیت خدای عزوجل
 گفت خدا نیست محمد مگر؟
 رسول از جانب حق بر بشر
 پیمبران پیش از او مُرده‌اند
 رو به سوی دار بقا بُرده‌اند
 اگر بمیرد آن رسول جلیل
 و یا شود به دست دشمن قتیل
 آیا از دین نگران می‌شوید؟
 پیرو راه پدران می‌شوید
 هر آنکه از دین خدا بازگشت
 کرده به دین پدران بازگشت
 زیان نه هرگز به خدا می‌رسد
 به شاکرین زود جزا می‌رسد
 ای پسران مام (۲۷۱) دو انجمن
 آیا بلعیده شود حق من

شما که بر ناله من ناظرید
 گوش فرا داده همه حاضرید
 مجمعتان راست توان قیام
 گشته برای همه حجت تمام
 یکسره بی شبهه گواهد حال
 که حق فاطمه شده پایمال
 از چه نشستید شما را به دست
 اسلحه و قدرت پیکار هست
 دعوتان می‌کنم و بی‌هشید
 ناله من شنیده و خامشید
 ای همه موصوف به جنگاوری
 وی شده معروف به دین پروری
 به خیر و نیکی و وفا منتخب
 جنگیده با عجم و با عرب
 کرده تحمّل بلا بارها
 ستاده در هجوم پیکارها
 به طاعت ما همه بودید راه
 تا که ز ما گرفته مکتب قوام
 سینه ایام پر از شیر شد
 کفر فرو ماند و زمین گیر شد
 تهمت و افتراء فراموش شد
 شراره‌های کفر خاموش شد
 ریشه هرج و مرج بر باد رفت
 نظام داد آمد و بیداد رفت
 چه شد که بعد از آن همه آگهی
 شدید گم به وادی گمرهی
 چرا به کار خویش سرگشته‌اید
 چرا ز دین خویش برگشته‌اید
 لوای دین که بود بر دوستان
 فتاد و گردید فراموشتان
 از پس اعلان وفا در خفا
 دست گشودید به جور و جفا
 پیش رُوید و به عقب تاختید

یکسره مشرک شده دین باختید
 ندا دهد خدای حیّ مبین
 الا نمی جنگید با ناکثین؟
 که عهد خود شکسته، مرتد شدید
 در پی اخراج محمد شدید
 آیا در هراس از دشمنید
 ز حق بترسید اگر مؤمنید
 الا، که می بینم در هر نگاه
 شما گرفتید طریق رفاه
 علی که در حکم سزاوار بود
 واقف اسرار به هر کار بود
 تا بگریزید ز پروردگار
 زدید آن حجت حق را کنار
 در طلب راحتی و تنبلی
 جدا شدید از نبی و از علی
 آنچه گرفتید ز کف باختید
 گوهر خود به دور انداختید
 اگر شما و جمله اهل زمین
 کفر بورزید به حیّ مبین
 خدا بود از همگان بی نیاز
 زبان به حمدش بگشایند باز
 الا که من گفتم و دانم شما
 گذشته کارتان ز اندرز ما
 سُستی و پستی و سکوت و رفاه
 کرده دگر قلب شما را سیاه
 بود کلامم همه سوز درون
 با شرر ناله‌ام آمد برون
 در شرر نار دل افروختم
 گفتم و فریاد زدم سوختم
 خطبه من ناله از دل رهاست
 اتمام حجت من با شماست
 این شتر خلافت و این شما
 سخت بگیریید مهار و را

او به جبین نشان باطل زده
 زخم به پشت پاش تاول زده
 مُهر غصب، بُود به پیشانیش
 زشتی جاودانه ارزانیش
 سوار آن تاخته سوی جهیم
 احاطه‌اش کرده عذاب عظیم
 آنچه که کردید بود آشکار
 به محضر حضرت پرودگار
 زود جزا دهد به ظالم نشان
 که ظلم بر که می‌رساند زیان
 منم همان دخت رسول مجید
 که بیم تان داده ز نار شدید
 شما و ظلم و ستم و خودسری
 ما و تلاش و صبر و روشنگری
 شما و ما در گرو کار خویش
 منتظر حاصل رفتار خویش
 سوز درون ریخت برون فاطمه
 پاسخ او بود سکوت همه
 هر چه که آمد به سر روزگار
 بود از آن خامشی مرگبار
 دخت رسول و خطبه بی‌جواب
 وای به خامشان ز روز حساب
 «میثم» را چه زهره لب وا کند
 ترجمه‌ی خطبه زهرا کند
 آنچه که گفتم به دفاع بتول
 بار خدایا ز کرم کن قبول (۲۷۲)

خطبه فدکیه - «محمد علی مردانی»

حمد سزد قادر بخشنده را
 خالق انوار درخشنده را
 آنکه همه خلقت عالم از اوست
 جوهره هستی آدم از اوست
 لوح قلم کرسی و ارض و سما

مهر و سپهر و فلک و ماسوی
 ساجد حقند، نبات و جماد
 آتش و آب و شجر و خاک و باد
 بعد ثنای صمد بی نیاز
 احمد مرسل نبی سرفراز
 هست سزاوار درود سلام
 با همه عترت و آلش تمام
 بعد تحیت به رسول خدا
 شرح دهم واقعه‌ای جانگزا
 راوی این واقعه عبداللهست
 این سخن از سبط رسول اللهست
 او ز پدر نقل روایت کند
 از علی این گونه حکایت کند
 چون سخن از غصب فدک گفته شد
 فاش یکی فتنه بنهفته شد
 فاطمه آن عصمت پاک خدای
 فاطمه آن آینه حق نمای
 فاطمه آن گوهر بحر شرف
 در گرانمایه دین را صدف
 شمسه ایوان جمال و جلال
 نیره کامله ذوالجلال
 فاطمه آن دره تاج رسول
 عاقله فاضله یعنی بتول
 همچو پدر شد سوی مسجد روان
 هشته سر اندر قدمش آسمان
 سلسله در سلسله بودش به راه
 خیل زنان زهره صفت گرد ماه
 گویی ظاهر شده ختم رسل
 جانب مسجد شده آن عقل کل
 شد به حرم بانوی بیت الحرم
 فاطمه طاهره محترم
 دختر پیغمبر والا تبار
 همسر حیدر ولی کردگار

آن که بود کوثر و تسنیم از او
 آن که قلم یافته تعلیم از او
 با همه عز و جبروت و وقار
 شد به پس پرده نهران پرده‌دار
 داشت ابابکر به منبر مکان
 با همه اصحاب ز خرد و کلان
 مظهر احمد ز جگر زد خروش
 قلم قهر نبی آمد به جوش
 گشت قیامت بجهان آشکار
 رفت ز انصار و مهاجر قرار
 ناله کنان صیحه زنان مرد و زن
 مسجد گویی شده بیت الحزن
 بانوی اسلام چو آرام شد
 صید سخن در کف او رام شد
 حمد و ثنا و صلوات و درود
 خواند خدا را و پدر را ستود
 بار دگر بانگ نوا شد پیا
 از سخن دخت رسول خدا
 غنچه توحید دهن باز کرد
 معنی کوثر سخن آغاز کرد
 بانوی اسلام از این احتجاج
 خواست نهد بر سر اسلام تاج
 زد به عدو بانگ که هشیار باش
 رفت ز ره قافله بیدار باش
 گفت سخن به ز در آبدار
 در خور محبوب خداوندگار
 مسجد پیغمبر و احباب او
 مرکز دانشگاه اصحاب او
 مهبط جبریل و مقام خلیل
 محکمه‌ای بی بدل و بی بدیل
 مطلب او روشن و مقصد پدید
 مدرک او نص کتاب مجید
 خصم نبی مدعی داد گاه

عصمت کبرای خدا دادخواه
 بود سوی خالق سرمد سجود
 خواند به پیغمبر و آتش درود
 پس سوی حضار ز راه عتاب
 کرد در آن محکمه زهرا خطاب
 کای ز خدا بی خیران العجب
 کور دلان خیره سران العجب
 خانه اسلام به امر خدا
 گشت چو بر دست پیمبر بنا
 چون پدرم باب نبوت گشود
 غیر علی یار و ندیمش که بود
 نور فروزان امام مبین
 در نظر مردم اهل یقین
 هست چو خورشید فلک تابناک
 نیست بر او از گذر ابر باک
 احمد مرسل که رسول خداست
 بر همه خلق جهان رهنماست
 هست عیان بر همه افکار او
 کوشش و جانبازی و افکار او
 با صفت و شیوه پیغمبری
 کرد شما را سوی دین رهبری
 داشت چراغی به فرا راهتان
 تا شده روشن دل گمراهتان
 بت بشکستید و مسلمان شدید
 اهل سخن تابع قرآن شدید
 حالی ایا مردم با داد و دین
 ای همگان صاحب نفس امین
 این من و این نص کتاب خدا
 این من و این مجمع و این پیشوا
 من نه مگر دختر پیغمبرم
 من نه مگر فاطمه اطهرم
 همسر من نیست مگر مرتضی
 ابن عم احمد و شیر خدا

آن که بتان را ز حرم بر فکند
 از همه ابطال عدو سر فکند
 صهر نبی آن که به گاه جدال
 در صف اسلام نبودش همال
 آن که نبی را بستودی به جان
 داشتی از اهرمنش در امان
 آن که به هنگامه‌ی خونین بدر
 فارغ از اندیشه هر کید و غدر
 گرد سر خاتم پیغمبران
 بود چو پروانه همی پر زنان
 لیکک شما غرق نشاط و طرب
 گرم صفا با امرای عرب
 بر سرتان سایه زده سایبان
 تا که بلایی رسد از آسمان
 دهر به کام دل دشمن شود
 خاک یتیمی به سر من شود
 دامن همت به کمر زد علی
 بر جگر خصم شرر زد علی
 لیکک شما را بُد از کارزار
 جز غدر و مکر و فریب و فرار
 حال که پیغمبر آخر زمان
 ز امر خدا دیده بیست از جهان
 جامه دین پاره شد از خار و خس
 دزد به تن کرده لباس عسس
 جاهل گمراه به افسونگری
 خاسته بر دعوی پیغمبری
 چون شتر مست تکان داده دُم
 تا شده باطل حق و حق گشته گم
 داغ به غیر شتر خود زدید
 عقل رها کرده رهی بد زدید
 آتشی از کینه بیفروختید
 خرمن دین را به عبث سوختید
 مدعیان شیوه شیطان کجا؟

سنت پیغمبر پاکان کجا؟
 جای کف شیر بخوردید شیر
 روبه مکار شده شیر گیر
 تا که چو من طایر بشکسته بال
 قامت سرور شده از غم هلال
 تا که یکی جاهل گم کرده راه
 از سر بغض و حسد و اشتباه
 غصب کند حق من خسته را
 صید کند طایر پر بسته را
 پس به ابابکر به پر خاش گفت
 کای شده با شیوه ابلیس جفت
 چیست که اینگونه خطا می‌زنی
 تهمت بی جا به خدا می‌زنی
 نیست سزاوار تو ای بوالفتن
 امر خدا پشت سر انداختن
 این نه مگر آیه قرآن بود؟
 وارث داود سلیمان بود؟
 قصه یحیی به کتاب خدا
 شاهد ارث آمده بر انبیا
 گر تو بدانی اولوالارحام را
 سر فکنی این طمع خام را
 آیه «یوصیکم» اگر خوانده‌ای
 از چه چنین خنگ خطا رانده‌ای؟
 «ان ترک خیراً» از بهر چیست؟
 نص کتابت جواب تو چیست؟
 چیست گمان تو ز غارتگری
 آبروی خوش چرا می‌بری؟
 جمله بدانید همه خاص و عام
 هست علی صاحب قرآن تمام
 کاشف اسرار خفی و جلی
 بعد نبی نیست به غیر از علی
 این تو و این اُشتر و این بارِ او
 این تو و این رشته افسار او

خیز و بزَن بار و بگِیر و بیر
 تا به صف حشر بر دادگر
 حاکم آن محکمه باشد اله
 هست در او ختم رسل دادخواه
 ماه چو در جلوه به صحرا شود
 دزد سر گردنه رسوا شود
 وای بر آن کوره باطل سپرد
 غیر ندامت ز بطلت نبرد
 آتش نیران خدای احد
 بر سر او خیمه زند تا ابد
 من به تو اعلام خطر می کنم
 آگهت از این همه شر می کنم
 چونکه تو را نیست به حق دسترس
 دست به نشتر مزنی بوالهوس
 ختم سخن را چو به هشدار کرد
 پس روی خود جانب انصار کرد
 کرد بدانها به توقع نگاه
 گفت که ای مردم آزادخواه
 خانه اسلام مقام من است
 این حرم از باب گرام من است
 آیه تطهیر به اکرام ماست
 زینت آیات خدا نام ماست
 من که مهین بانوی این خانه‌ام
 وارث این منصب جانان‌ام
 چیست که اینگونه عذابم کنید
 بعد پدر خانه خرابم کنید
 شد ز شما دین نبی استوار
 نیست به از این سند افتخار
 بهر حضانت چو پرافراشتید
 بیضه اسلام نگه داشتید
 باب من اکنون ز جهان رخت بست
 پشت فلک زین غم عظمی شکست
 ای ز شما «قبیله» سرافراز و شاد

مردم با مادرِ والا نژاد
 می‌شنوید این همه فریاد من
 شد به فلک در ره حق داد من
 چون همه رزمنده و کند آورید
 شیر ژیانید و غضنفر فرید
 تابع فرمان پیمبر بُدید
 پیشرو مردم دیگر بُدید
 چیست که غافل ز خدا گشته اید
 از هدف خویش جدا گشته اید
 مستی و رخوت ز چه؟ غفلت چرا
 در ره دین سستی همت چرا
 آبروی خویش چرا ریختید
 رشته وحدت ز چه بگسیختید
 من به شما بانگ خطر می‌زنم
 از غم اسلام به سر می‌زنم
 عاقبت کفر و عناد و نفاق
 نیست به جز ذلت و رنج و شقاق
 آمده چون موسم غارتگری
 کرده شما را ز حمیت بری
 اینک این اُشتر و این بار او
 جمله چو هستید گرفتار او
 بار دگر بر سر بارش نهید
 تنگی زرین به کنارش نهید
 لیک بدانید که این داغ ننگ
 بر رُختان تا به ابد بسته رنگ
 کار شما در بر چشم خداست
 کیفر آن آتش خشم خداست
 دختر والای بشیر و نذیر
 کُفو علی سید صاحب سریر
 داد سخن داد در آن انجمن
 بست ز هر باب ره اهرمن
 گرچه بلند است بنای ستم
 آه ستمدیده از او نیست کم

بلبل باغ نبوی با امید
 ختم سخن کرد به قید امید
 تا مگر آن مردم دور از حساب
 زان همه حجت چه دهندش جواب
 گفت ابابکر که ای پاک دین
 دخت رسول مدنی امین
 باب گرام تو به اهل جهان
 مشفق و غمخوار بُد و مهربان
 یار ستمدیده و مظلوم بود
 راهبر مردم محروم بود
 احمد مرسل که حبیب خداست
 باب تو و ابن عم مرتضی است
 هست برابر به امام مبین
 شیر خدا رهبر اهل یقین
 داد ز تقوی به علی برتری
 تا که رساندش به سر و سروری
 گفت که انسان سعادت نصیب
 با علی و فاطمه باشد حبیب
 خصم علی خصم محمد بود
 خصمی او دشمن سرمد بود
 بخت بد او را که به تو دشمن است
 دشمن تو پیرو اهریمن است
 آل نبی تاج سر عالمند
 اشرف اولاد بنی آدمند
 مشعل توحید به دست علی است
 آب حیات از سر شست علی است
 دخت نبی شمسه خوبان توئی
 سیده و سرور نسوان توئی
 نیست به عالم چو تو کس راستگو
 همچو تویی پاک دل و نیکخو
 بر احد قادر یکتا قسم
 حق خداوند تعالی قسم
 می‌روم آن سان که نبی پا گذاشت

زان قدمی پیش نخواهم گذاشت
 پیشرو قافله با اقربا
 کذب نگویید ننماید خطا
 قادر قهار گواه من است
 راه رسول است نه راه من است
 گفت که از مکننت پیغمبران
 ارث نماند درمی در جهان
 نه زر و نه نقره و نی دانه‌ای
 نه حشم و خانه و کاشانه‌ای
 غیر کتاب آنچه بماند به جا
 حق بود از بهر اولوالامر ما
 ارث پیمبر ز اولوا الامر اوست
 آنچه کند بر حسب امر اوست
 آنچه تو می‌جویی و خواهان شدی
 آمدی و در طلب آن شدی
 ما پی تجهیز سلاح و سپاه
 بهره بجوئیم از او چند گاه
 بنیه اسلام قوی‌تر کنیم
 لشکر اسلام غنی‌تر کنیم
 من ز خود این حکم ندادم چنین
 بلکه بود با نظر مسلمین
 اینک این حال من و مال من
 هست به فرمان تو اموال من
 نیست دریغ از تو مرا جان و مال
 از تو نه پنهان بودم هیچ حال
 سید نسوان جهان جز تو نیست
 نخله طوبای جنان جز تو نیست
 در شرف بحر فضائل توئی
 نور هدی حجت کامل توئی
 حکم تو نافذ چو کلام خداست
 لایق شأن تو سلام خداست
 لیک تو مپسند کز این ماجرا
 من بنهم قول نبی زیر پا

فاطمه چون این سخن از وی شنید
 آه جگر سوز ز دل برکشید
 گفت که یاللعجب این حرف چیست؟
 این سخنان جز غدر و مکر نیست
 و اَسَفَا این چه تبهکاری است
 این چه فسونکاری و غَداری است
 آنکه از او غصب فَذَك می کنی
 مدحتش از حَقِّ نمک می کنی
 آنکه بود قول رسولش هدف
 از چه کند حَقِّ بتولش تلف
 قول رسول الله و قرآن یکی است
 آنچه نبی گفته و یزدان یکی است
 ختم رُسُل پیرو امر خداست
 این سخن از قول پیمبر خطاست
 بهر هلاکش به زمان حیات
 دام فکندند محبّان لات
 بعد وفاتش بود این دام و قید
 تهمت و کذب و غدر و مکر و کید
 اینک آیا مردم دور از وفا
 حاکم ما هست کلام خدا
 او حَکَمِ بین حق و باطل است
 ناطق قطعی حکم عادل است
 بار دگر آیتی از ارث خواند
 داد سخن داد و بسی در فشانند
 از زکریای نبی کرد یاد
 داغ به پیشانی باطل نهاد
 بس سخن از فرقت یعقوب گفت
 آنچه نباید ز بد و خوب گفت
 گفت که جز صبر مرا چاره نیست
 غیر خدا حامی بیچاره کیست؟
 دید چو آن قوم ستم کیش را
 هیچ نبینند مگر خویش را
 نیست به جز ظلم و ستم کارشان

خاطرش آزرده آزارشان
 گفت که ای مردم دور از ادب
 فاطمه‌ام دخت رسول عرب
 سوزم و سازم ز ستمهایتان
 تا به صف حشر رسد پایتان
 ختم سخن کرد به صبر جمیل
 صبر و سکون خواست ز حی جلیل
 زاده قحافه چو اینسان بدید
 برق رضایت زد و چشمش پرید
 با صَدَقَ اللَّهُ وَ صَدَقَ الرَّسُولُ
 وصف نبی گفت و مدیح بتول
 بار دگر لب به ثنا برگشود
 گفت که ای عصمت ربّ ودود
 معدن لطف و کرم و حکمتی
 مشعل نور و شرف و رحمتی
 پایه دین گوهر حکمت ز توست
 بحر سخا چشمه حجّت ز تو است
 هست کلام تو چنان درّ ناب
 من به تو از نهی نگویم جواب
 این من و این انجمن مسلمین
 این تو و این قاطبه مؤمنین
 من که چنین سلسله در گردنم
 خویش به آتش ز چه رو افکنم
 آنچه من از خوب و ز بد کرده‌ام
 غضب فَدَکْکَ را نه ز خود کرده‌ام
 عامه مردم که پناه منند
 در همه احوال گواه منند
 آنچه من از سود و زیان می‌کنم
 کار برای همگان می‌کنم
 نیست تو را چاره در این ماجرا
 صبر کن و باش رضا بر قضا
 زاده قحافه چو گفت این سخن
 بار دگر فاطمه ممتحن

همچو نبی لب به سخن باز کرد
 در بر مردم سخن آغاز کرد
 کز چه در این راه خطا می‌روید
 زین خط بیجا به کجا می‌روید
 راه کج و کار بد و ناپسند
 نیست شما را به خدا سودمند
 آنکه در این راه دلیل شماست
 در وحل افتاده ذلیل شماست
 در ره او پای خرد در گل است
 حمل چنین بار گران مشکل است
 کرده قضا کور و کر و لالتان
 از پی اندوختن مالتان
 روز جزا پرده چو یکسو نهند
 حاصل ما را به ترازو نهند
 وای بر آن کس که در این کشتزار
 کاشته بذری که نیاید به کار
 هر که در این مزرعه بنمود کشت
 می‌درود کشته چه زیبا چه زشت
 آن که ره جهل و ضلالت گزید
 گشت گرفتار عذاب شدید
 هست حدیثی ز روات انام
 آمده در سیره ابن هشام
 دور ابابکر چو پایان گرفت
 بانک زدش مرگ و گریبان گرفت
 راه ز هر سو به رخس بسته شد
 شانه‌اش از بار ندم خسته شد
 داس اجل رشته عمرش برید
 جامه جان را ز تن او درید
 گفت که هیئات که بگذشت کار
 چون دم مرگ است و دم احتضار
 خواست در آن لحظه دو تا پیرهن
 هر دو پوشید به جای کفن
 عایشه‌اش گفت که جان پدر

هست تو را گنج و طلا و گهر
 داده تو را دولت افزون خدا
 از چه نخواهی کفنی پر بها
 گفت ابوبکر به اندوه و درد
 با دل پر حسرت و با روی زرد
 آنچه مرا جمع شد از گنج و مال
 نیست به جز مایه وزر و وبال
 شد بدن من چو به خاک اندرون
 ساعت دیگر همه چرکست و خون
 حاصل دنیا که به جز مهل نیست
 ای خنک آن کس که سرافراز نیست
 خصمی پیغمبر والا تبار
 هست یقین در دو جهان شرمسار
 الغرض آن محرم اسرار حق
 فاطمه آن مظهر انوار حق
 رو سوی آرامگه باب کرد
 شکوه بر آن مهر جهانتاب کرد
 گفت پدر خون رود از دیده‌ام
 بسکه ز خصم تو ستم دیده‌ام
 بعد تو ای سید ملک حجاز
 گشت بپا فتنه و شد پرده باز
 تا تو بدی پرچم دین باز بود
 ملت اسلام سرافراز بود
 رفتی و اهل تو پریشان شدند
 امت تو پیرو شیطان شدند
 بعد تو شد رنگ دگر آشکار
 روز به چشمم شده چون شام تار
 روی تو بد شمع شبستان ما
 مهر فروزنده ایوان ما
 عالمی از تو به نشاط و سرور
 کرد جهان از تو همی کسب نور
 چونکه خدا را به تو پیوند بود
 مونس ما پیک خداوند بود

کاش که پیش از تو سپردیم جان
 ای پدر ای بار ستمدیدگان
 دست ستم هر که به ما می‌زند
 بر سر او دست خدا می‌زند
 تا که کنم خویش به قربان تو
 اشک فشانم پی هجران تو
 از غمت ای محور دین را مدار
 هست جهان بشری داغدار
 سرّ خدا بودی و محبوب حق
 نور خدا بودی و مطلوب حق
 رفتی و خیرات ز ما رخ نهفت
 گشت سلیل تو به اندوه جفت
 بعد توام ای پدر از عمر سیر
 تنگ گرفته است به ما چرخ پیر
 بهر حسین و حسنم دل فکار
 شد ز دلم تاب و توان و قرار
 بانوی خوبان جهان فاطمه
 سیده جمع زنان فاطمه
 از دل خود آتش حسرت فشانند
 اشک غم از دیده به شدت فشانند
 درد دل خود بر بابا شمرد
 همچو گل لاله ز داغش فسرد
 مرغ حرم سوی حرمخانه شد
 بانوی عصمت سوی کاشانه شد
 شیر خدا مظهر پروردگار
 می‌کشد اندر ره او انتظار
 پرده نشین حرم کبریا
 گفت که ای معدن سر خدا
 از چه چنین خانه نشین گشته ای
 دل ز جان شسته و بنشسته ای
 پرده نشینی چو جنین در شکم
 روی نهان کرده چنان متهم
 شهپر مرغان بلند آشیان

بستی و بشکستی و دادی امان
 لیک کنون زاغ و بط و ماکیان
 کرده تو را زیر پر خون نهان
 آنچه مرا بود ز ارث پدر
 مهریه مادر و نان پسر
 دشمن اسلام به زور و علن
 غضب نمود از من و طفلان من
 یافتم اینگونه که آن نابکار
 با منش استیزه بود آشکار
 عامه مردم همه از خاص و عام
 جمله انصار و مهاجر تمام
 قدر من غمزده شناختند
 جانب بیگانه برداختند
 راه دفاع از همه جا بسته شد
 رشته الفت همه بگسسته شد
 با دو صد امید پی حق خویش
 رفتم و گشتم ز ستم سینه ریش
 تا تو ز کف تیغ بینداختی
 با غم و اندوه و الم ساختی
 تا بنهادی به زمین تیغ تیز
 خصم برافراشت لوای ستیز
 گرگ دغل را بدریدی چو شیر
 نک مگست می زند ای شیر گیر
 من همه خود گفته‌ام از گفتنی
 سفتم در لیک چه در سفتنی
 تیره دلان را سخن حق چه سود
 حاصلم از گفته به جز غم نبود
 گو چه کنم ای مه برج وقار
 شد ز کفم چاره و از دل قرار
 کاش که دست اجلم پیش از این
 بردی و ظلمی نکشیدم چنین
 یا علی این خود نه گناه من است
 خالق من بر تو گواه من است

آه که از گردش شام و سحر
 هر دمم از نو غمی آید به بر
 بعد پدر بر من ماتمزه
 خانه ویران شده ماتمکده
 پشتم از این ماتم عظمی شکست
 پای ز ره ماند و شد از کار دست
 شکوه برم نزد رسول کبار
 دادرسم نیست به جز کردگار
 بارخدایا چو تویی دادرس
 ای ز تو فریاد به فریاد رس
 دید علی شافع یوم الحساب
 فاطمه را در تعب و التهاب
 از پی آرامش آن نور حق
 گفت که ای برده ز خوبان سبق
 صبر کن و گریه بی حد مکن
 از غم ایام تو دل بد مکن
 حسرت و اندوه ز بد خواه توست
 خالق پاک تو مددخواه توست
 بشنو ایا دخت حبیب خدا
 مام امامان، دُرِ بحرِ سخا
 نیست کسی بعد خداوندگار
 بر تو چو من در غم ایام یار
 در ره اسلام به هر گیر و دار
 بودم و هستم به خدا استوار
 گسترش عدل شعار من است
 سستی و اهمال نه کار من است
 دائم ایا دختر خیر البشر
 نیست تو را در پی روزی نظر
 دعوی حق منشأ پیکار ماست
 در دو جهان حق طلبی کار ماست
 من که در این دار کفیل تو ام
 عبد تو ام گرچه دلیل تو ام
 آنچه کنون در ید فرمان توست

بهتر از آن قطع شده نان توست
 پس بگو ای دختر ختم رسل
 هست خدایم بس از این جزء و کل
 فاطمه چون این سخن حق شنید
 بحر خروشان به دمی آرمید
 ساکت و آرام شد آن بحر جُود
 برد بر خالق یکتا سجود
 گوهر یکدانه کانِ وقار
 زد به جهان از تَفِ آهش شرار
 گشت خمش لیک ز گفتار او
 رفت ز بیداد گران آبرو
 گشت خمش لیک از این احتجاج
 بر سر اسلام زد از فخر تاج
 خلق جهان شاد ز ارشاد اوست
 تاج شرف بر سر اولاد اوست
 خطبه آن شمسه برج حیا
 هست درخشنده چو مهر سما
 هست مه ملک حیا فاطمه
 شافعه روز جزا فاطمه
 چون به صف حشر قدم می‌نهد
 بر زبر چرخ علم می‌نهد
 خصمی او جای به نیران کند
 شکوه ز اعدا بر یزدان کند
 هست جنان جان محبان او
 هر که بود ریزه خور خوان او
 می‌دهد از لطف به دستش برات
 تا دهدش ز آتش دوزخ نجات
 هدیه «مردانی» افسرده حال
 در بر آن مظهر عزّ و جلال
 نیست به جز دفتر اشعار او
 حاصل عمرش بود آثار او
 هست همه مدحتِ آل رسول
 تا کند آن بانوی عظمی قبول

هست همه مدح و رثای حسین
 جان جهانی به فدای حسین
 هدیه چو موری به سلیمان برد
 قطره اشکی بر عمان برد
 مهر چو بر دفتر او می نهد
 تاج شرف بر سر او می نهد (۲۷۳)

فَدَک، غدیر، سقیفه – «حاج غلامرضا سازگار»

شهر مدینه با همه زیبایی و صفا
 جولانگه ستم شده آبستن جفا
 دشمن گرفته سخت کمین در لباس دوست
 طرح هزار فتنه کشیده است در خفا
 مردم چون نقشها که به دیوار در سکوت
 عترت غریب مانده و قرآن به زیر پا
 نفس نبی ولی خدا برده سر به جیب
 پُور ابوقحافه به منبر گرفته جا
 زاغ سیاه و خرمن گل وامصیبتا
 بیگانه جانشین نبی وامحمدا
 دندان برای غضب فَدَک کرده سخت تیز
 قول دروغ بسته به پیغمبر خدا
 اخراج از فَدَک شده عمال فاطمه
 بی اطلاع فاطمه بی اذن مرتضا
 گر اذن می گرفت خلیفه، گناه بود
 یا آنکه بود حضرت دادار نارضا
 اوّل فَدَک گرفت سپس خواست بیّنه
 این بی عدالتی که شنیده است در قضا
 غضب فَدَک نبوده روا از کسی که خود
 پیراهن زفاف به سائل کند عطا
 کفر است کفر خواستن شاهد از کسی
 کو را خدا ستوده به تطهیر و هل آتا
 هرگز روا نبود که شاهد طلب کند
 آن هم ز روح بین دو پهلوی مصطفا
 آن کو پیمبر از غضبش می کند غضب

وان کو شود به شادی او شاد کبریا
 ظلم و ستم به حضرت او بود ناپسند
 غضب حقوق حقّه او بود ناروا
 بردند حق فاطمه را و به کذب محض
 گفتند ارث می‌نگذارند انبیا
 قول دروغ محض و خلاف کتاب حق
 دادند فاش نسبت آن را به مصطفی
 اوّل کسی که غضب فدک کرد از بتول
 اوّل کسی که او به نبی بست افترا
 داود ارث بهر سلیمان گذاشته
 بوده است قصّه زکریا، گواه ما
 دشمن دروغ گفت، شهادت دهد رسول
 زهرا درست گفت، گواهی دهد خدا
 آیا رسول و فاطمه‌اش از دو ملتند؟
 یا بود آیه‌ای که نبی بود از آن جدا؟
 یا آنکه بود دانش آنان به حکم حق
 بالاتر از رسول و فراتر ز مرتضا
 گر قول «لا نُورِثُ» می‌بود از رسول
 آن را نگفت با علی و فاطمه چرا
 باور کنم که حضرت صدیقه و دروغ
 باور کنم ز عصمت حق گفته خطا؟
 زهرا دروغ گفت که روح صداقت است؟
 یا آنکه کرد غضب فدک را ز ابتدا؟
 پور ابوقحافه برد ارث از پدر
 حقّ یگانه دخت پیمبر به زیر پا
 از این گذشته، بود فدک ملک فاطمه
 فرموده بود شخص پیمبر بدو عطا
 ارثی نبود تا بستانند از بتول
 گیرم که بود این سخن ناروا، روا
 آنکس که بست کذب به پیغمبر از ستم
 وان کو که کرد غضب فدک از ره جفا
 نگذاشت دخترش ز چه با ادعای ارث
 در خانه رسول شود دفن مجبتا

او غاصب فدک شد و انکار ارث کرد
 این کرد روز دفن حسن ارث ادعا
 تا حال کس نگفته که یک دین و دو مرام
 هرگز کسی ندیده که یک بام و دو هوا
 بیت نبی به فاطمه اش ارث می‌رسید
 زهرا چو رفت از حسنین است آن سرا
 گردید بی‌اجازه اولاد فاطمه
 در بیت وحی دفن تن آن دو تن چرا؟
 و ارث نیست حق تمامی مردم است
 باید برون نمود از آن خانه آن دو را
 گیرم که بر خلیفه خلاف کتاب حق
 غصب فدک ز فاطمه می‌کرد اقتضا
 طبق کدام آیه قرآن حلال بود
 بی حرمتی به خانه ناموس کبریا
 این قول من نه بلکه فریقین گفته اند
 زهرا همواره زین دو نفر بود نارضا
 خشم خدا و فاطمه و مصطفی یکی است
 این نکته را رسول خدا گفته بارها
 آن کو امام خود شناسد یقین کنید
 میرد به جاهلیت، فرمود مصطفی
 امام اوست که زهرا امام خواند
 او کیست جز ولی خدا شخص مرتضا
 خوشبخت آنکه چنگ به جبل‌المتین زند
 بیچاره آن کسی که علی را کند رها
 زهرا به دوستی علی تازیانه خورد
 شیعه در این طریق به او کرده اقتدا
 این ما و دوستی علی و طریق او
 این خصم تازیانه و دشنام و ناسزا
 ما از علی جدا نشدیم و نمی‌شویم
 صد بار اگر شود سرمان از بدن جدا
 گفتا نبی حقیقت کلّ سید رسل
 گر ما سوا شوند همه از علی سوا
 حق جانب علی بود و خلق باطلند

حجت تمام گشته از این قول بهر ما
 دین از علی است همچو نبوت که از نبی است
 حق با علی است زانکه جدا نیست با خدا
 بیگانه با خداست به پیغمبرش قسم
 هر کس که با غدیر و علی نیست آشنا
 قومی غدیریند و گروهی سقیفه‌ای
 هشدار با که می‌روی و می‌روی کجا؟
 هرگز غدیر را به سقیفه نمی‌دهم
 کان جنّت ولا بود این دوزخ بلا
 آنجا بنای دین به ولایت نهاده شد
 اینجا لوای فتنه در اسلام شد پیا
 روز غدیر گشت علی میر مؤمنین
 روز سقیفه خانه نشین گشت مرتضا
 بالله شکسته از لگد آن سقیفه شد
 پهلوی دخت قافله سالار انبیا
 شمشیری از سقیفه برون آمد و از آن
 فرق علی به دامن محراب شد دوتا
 روز سقیفه دست علی بسته شد به ظلم
 روز سقیفه فاطمه شد پشت در فدا
 روز سقیفه محسن زهرا شهید شد
 تیر ستم به حنجر اصغر گرفت جا
 روز سقیفه آتش صفین بر فروخت
 روز سقیفه جنگ جمل گشت ابتدا
 روز سقیفه کرد معاویه سر بلند
 روز سقیفه پاره شده قلب مجتبا
 روز سقیفه مالک اشتر شهید شد
 پشت علی ز ماتم عمار شد دوتا
 روز سقیفه خصم به شمشیر ظلم کشت
 عمرو و سعید و میثم و حُجر و رُشید را
 روز سقیفه با قلم فتنه ثبت شد
 تاریخ سرنوشت شهیدان کربلا
 روز سقیفه از حرم عترت رسول
 دودی بلند گشت که بگذشت از سما

روز سقیفه با لب خشک از حسین سر
 بین دو نهر آب، جدا گشت از قفا
 روز سقیفه بود که زیر سُم ستور
 جسم عزیز فاطمه گردید توتیا
 روز سقیفه زینب کبری اسیر شد
 هفتاد داغ دید به صحرای نینوا
 پیچیده بین سلسله آن سقیفه شد
 جسمی که جسم و جان همه عالمش فدا
 با دست آن سقیفه به دامان خاک ریخت
 خونی که در بهاش خدا بود خونبها
 چوب همان سقیفه لبی را کبود کرد
 کان را حضور فاطمه بوسید مصطفا
 تیغ همان سقیفه سری را ز تن برید
 کز او رسیده دیده خورشید را ضیا
 با سنگ آن سقیفه جبینی شکسته شد
 کائینه بود، آئینه حسن کبریا
 آری به رب کعبه قسم هر جنایتی
 سرمنشأش سقیفه بود تا صف جزا
 بیگانه گر به جای پیمبر نمی نشست
 هرگز سر حسین نمی شد ز تن جدا
 محصول آن سقیفه همانا یزید بود
 محصول آن یزید، جنایات کربلا
 «میثم» سقیفه راه علی نیست کج مرو
 راه غدیر گیر و به زهرا کن اقتدا (۲۷۴)

حدود فدک - «حاج سید رضا مؤید»

ای آفتاب حُسن به زیبائیت سلام
 وی آسمان فضل به دانائیت سلام
 در صبر شاخصی به شکیبائیت سلام
 تنها توی کاظمی که به تنهائیت سلام
 هرگز غضب به قلب رئوفت نیافت دست
 از آب عفو آتش خشم فرونشست
 تو عبد صالح و به کفت قدرت خداست

هر ادعا را قدرت و عزت تو را سزااست
 هارون چگونه صاحب این دعوی خطاست
 کی ابر هر کجا که بیاری ز ملک ماست
 قدرت از آن توست که بر ابر پیل وار
 فرمان دهی و شیعه خود را کنی سوار
 روزی خلیفه خواند تو را کی ابا الحسن
 اکنون بگیر نامه رد فدک ز من
 کردی تو امتناع از این کار و این سخن
 بسیار رفت بین شما اندر انجمن
 کآخر شدی پذیره و گفتی به آن عنود
 من می کنم قبول ولیکن به این حدود
 یک حد آن به ملک عدن یابد انتها
 حدی دگر شود به سمرقند منتهی
 دیگر از آن حدود رسد تا به افراقا
 سیف البحر است حد دگر از فدک هلا
 خواهی اگر که ملک فدک را به ما دهی
 باید به واگذاری مملکت رضا دهی
 آن غاصب فدک چو حدود فدک شناخت
 کین حد و مرز کشور او را احاطه ساخت
 شرمندگی ز گفته خود بُرد و رنگ باخت
 از شرم آب گشته و از خشم برگداخت
 گفتا که با جواب تو بر مدّعی ما
 باقی نماند چیز دگر از برای ما
 ای وارث فدک که بود بندهات ملک
 صد داغ دل برای تو جا مانده از فدک
 از خاطرات فاطمه داغی فدیت لک
 زان ردّ نامه فدک و کوچه و کتک
 می خواستی تو ردّ فدک را و در حجاب
 دشمن نداد جز به شهادت تو را جواب

فَدَک - «حاج سید رضا مؤید»

گیرم که بود بغض علی در نهاد تو
 سیلی زدن به صورت زهرا دگر چرا

سیلی زدی به فاطمه دست شکسته باد

مادر زدن مقابل چشم پسر چرا؟

بگرفت نامه فدکم را و پاره کرد

با شدتی که جان مرا در خطر گرفت

سیلی مگر نوازش پهلو شکسته است

ظلمی تمام ناشده، ظلمی دگر گرفت

روزی که دومی سر راه مرا گرفت

با من ز هیچگونه جنایت ابا نکرد

دستش حجاب صورت من شد ولی به قهر

سیلی به روی من زد و خوف از خدا نکرد

عیادت می کند قاتل ز من، اینقدر مظلومم

بیاید و ز سوی او بگردانید رویم را

نه تنها من نماز خویش را بنشسته می خوانم

که با همیاری فضا به جای آرم وضویم را

پی گرفتن حق امام مظلومم

ز هر کسی که کمک خواستم جوابم کرد

به عضو عضو تنم مانده جای غصب فدک

مرا که «بَضْعُهُ مِنِّي پدر خطابم کرد

سرمايه محبت زهراست دین من

من دین خویش را به دو دنیا نمی دهم

گر مهر و ماه را به دو دستم نهاد قضا

یک ذره از محبت زهرا نمی دهم

تا صاحب فدک برد نیز بهره‌ای

نقش فدک به صورت صاحب فدک زدند

یابن الحسن بیا و به ما دوستان بگو

زهرا چه کرده بود که او را کتک زدند (۲۷۵)

کوچه، سیلی، فدک - «حسن زولیده نیشابوری»

در کوچه خزان به گل سر راه گرفت
 بغض آمد و در گلو ره آه گرفت
 جبریل به خورشید ولایت می گفت
 خاموش چرا نشسته‌ای ماه گرفت

* * *

آن روز که بذر ناله بلبل می کاشت
 با ناله به سینه سنبل می کاشت
 در کوچه هاشمی به ضرب سیلی
 بر صورت فاطمه عدو گل می کاشت

* * *

تا چشم علی به صورت یار افتاد
 قلبش به خدا به سینه از کار افتاد
 رو کرد به قبر مصطفی و فرمود
 بازوی علی دگر ز پیکار افتاد

* * *

منم علی که ز داغ غمت سیه پوشم
 کنار قبر تو با یاد تو هم آغوشم
 قسم به جان تو زهرا، هر آنچه کردم سعی
 حدیث کوچه و سیلی نشد فراموشم

* * *

حدیث کوچه دلم را به پیچ و تاب انداخت
 چنانکه خصم به دست علی طناب انداخت
 ز وصف کوچه همین بس که بعد از آن زهرا
 به پیش دیده شوهر به رخ نقاب انداخت

* * *

کسی به پیکر من جز غم تو تاب نداد
 هجوم اشک به چشمم مجال خواب نداد
 حدیث کوچه و سیلی بگو تو خود با من
 که این سؤال مرا هیچکس جواب نداد

* * *

یارب آن یار پرچهره‌ی ما را برسان
 مصلح کل بشر، خون خدا را برسان
 تا بگیرد به جهان داد دل فاطمه را

جان زهرا و علی مهدی ما را برسان (۲۷۶)

فَدَکِ - «حَبِيبُ اللَّهِ جَائِحَان»

محمّد و علی چو اصل و من چو امّ خلقتم
 منم که باب خویش را در این مقام مادرم
 فَدَکِ چه جلوه‌ای کند به پیشگاه دولتتم
 که مالکیت جنان به کف بود چو حیدرم
 علیه غاصب فَدَکِ از آن قیام کرده‌ام
 که راه بر جهاد حق، نشان دهم به پیروم
 حسان بود مودّت رسول و آل مصطفی
 امید برزخ من و پناه روز محشرم (۲۷۷)

احتجاج حضرت زهرا علیها السلام - «خوشدل»

چند روزی است که پیغمبر والای کریم
 رخت بسته ز جهان جانب جنات نعیم
 شده با رحلت او امت اسلام یتیم
 هر که را می‌نگری قلب وی از غصه دو نیم
 هر کجا می‌نگری ناله و غوغا باشد
 گرد محنت به رخ یثرب و بطحا باشد

خاصه امروز که گویی غم و رنج دگر است
 مسجد ختم رسل مرکز آشوب و شر است
 بر سر منبر بوبکر و به نزدش عمر است
 هر که از مسجدیان بینی چشمش به در است
 گوئیا منتظر آمدن فاطمه‌اند
 که سوی در نگران منتظرانه همه‌اند

آری از راه رسد نور دل خیر بشر
 بهترین بانوی اسلام، علی را همسر
 اشک در دیده وی حلقه زنان همچو گهر
 بگرفته است به کف دست دو فرخنده پسر
 همچنین دخترکی ماه لقا در بر اوست
 آری این زینب کبری بود و دختر اوست

* * *

گوئیا می‌دهدش طرز سخن گفتن یاد
 گویدش دختر کم داد سخن باید داد
 ویژه در بزم یزید بتر از صد شداد
 داد خود گیر و مرو هیچ به زیر بیداد
 غیر نامی نبود فرق، پلید است پلید
 هست امروز ابوبکر و به فرداست یزید
 بر زنان گرچه جهاد است در اسلام حرام
 لیک هنگام دفاعند به مردان همگام
 در دفاع حق خود باید کردن اقدام
 نیست رهبانیت و عزلت اندر اسلام
 مرد و زن، خرد و کلان در ره آئین و شرف
 چون من و تو همه را باید جان اندر کف

* * *

الغرض فاطمه نزدیک به منبر گردید
 سر بوبکر به تعظیم و ادب خم گردید
 نظرش جانب آن دخت پیمبر گردید
 خواهد اندر بر صدیقه سخنور گردید
 که امان هیچ نخواهد دهدش دخت رسول
 به سخن آید و فرماید کای خصم جهول

* * *

تو نه آنی که از آن پیش که آید پدرم
 بت پرستیدی و بودی پی دینار و درم
 پدرم با کمک همسر فرخنده فرم
 پاک از لوٹ بتان کرده همه بیت و حرم
 تا که امروز تو از نعمت اسلام چنین
 گر چه اندر خور تو نیست شدی صدر نشین

* * *

عرب آن روز که خود نعمت اسلام نداشت
 در جهان مدنیّت ابداً نام نداشت
 در ره علم و ادب هیچ زمان گام نداشت
 و سر جهل و ستم لحظه‌ای آرام نداشت
 اگر امروز چنین دولت سرمد دارد

همه از پرتو تعلیم محمّد دارد

این محمّد نه مگر هست گرامی پدرم
 که شد از دست من و خاک الم شد به سرم
 آب غسلش نشدی خشک که خون شد جگرم
 بشکستید ز کین پهلو با ضرب درم
 عمر از امر تو سوزاند در خانه من
 قُنْفُذْش کرد سیه پشت من و شانه من

بعد از آنی که زدی آن همه از کین کتکم
 حالیا بر سر آنی که بگیری فدکم
 عوض آنکه یتیم من و سازی کمکم
 تو مپندار که مظلومه بی یار و تکم
 می گشایم به خدا از پی نفرین لب را
 با خدا عرضه کنم درد خود و مطلب را

احتجاج من مظلومه به گیتی ماند
 هر که آید پس از این قصه آن را خواند
 چون ستمکاری و ظلم تو به زهرا داند
 لعن و نفرین به سر و روی تو می افشاند
 این فدک نان من و این دو سه اطفال من است
 به خداوند قسم ملک فدک مال من است

گر بگویی ز رسل ارث نماند به جهان
 «لَا تُورَثُ» که بود جعل، نمایی عنوان
 برو ای بیخبر از حکم خدا قران خوان
 که ز داوود برد ارث سلیمان به عیان
 گر چه از عهد پدر بُد فدکم اندر دست
 که نه ارث است مرا ملک فدک موهوبه است

شاهد ار خواهی این پادشه مردان است
 هم حسینم چو حسن آگه از این دستان است
 همچنین شاهد من یک دو تن از نسوان است

گر چه بالاتر از این شاهد من قرآن است
پاکی و صدق مرا آیه تطهیر گواست
تو چه گویی که گواه من دلخسته خداست

گفت و آنقدر دلیل آورد آن دخت رسول
که شد عاجز به جوابش عدوی شوم جهول
لیک ننمود ز راه حیل و مکر قبول
هیچ دانی ز چه ننمود قبول او ز بتول
دید بی‌ملک فدک نام علی بر فلک است
غصب حقش نشود تا که به دستش فدک است

آری این قاعده و رسم ستمکاران است
که تهی خواهند از مردم با همت دست
وز همین راه بر این طایفه بدهند شکست
یار دون همت و پست است بلی دنی پست
بی سبب نیست که گردیده قرین با زر، زور
زور گویند به نیروی زر این قوم جسور

لیک با این همه حق می‌شود آخر پیروز
قدرت باطل آری نبود جز دو سه روز
چهره روشن حق گردد عالم افروز
«خوشدلا» ناله مظلوم بود ظالم سوز
نه همین فاطمه روز عدوی خود شب کرد
روز را شب به یزید و صف او زینب کرد

ای مسلمانان امروز شما از زن و مرد
پیروی بایدتان از علی و زهرا کرد
علی آن بود که با ظلم و ستم داشت نبرد
فاطمه نیز چو خود زینب کبری پرورد
تا که با عون حسینش صف خصمان شکنند
مشتها دست به هم داده و سندان شکنند

هست در خاتمه اظهار چنین نکته ضرور

که رسول مدنی مظهر غفران غفور
 داد آزادی زن را به جهانی دستور
 اندر آن عصر که دختر بشدی زنده به گور
 لیک آزادی اسلام بُدی ربانی
 نه که آزادی بی دینی و شهوترانی (۲۷۸)

سرگذشت فدک - «امیر ایزدی همدانی»

به سال هفتم هجرت رسول عالی جاه
 شدی ز وحدت قوم یهود و کفر آگاه
 لذا به امر مطاع جناب خیر بشر
 شدند لشکر اسلام عازم خَیبر
 دیار خَیبر را بود هفت قلعه، تمام
 چو کوه سر به فلک داشتند استحکام
 در آن قلاع یکی پهلوان جنگ آور
 به نام مَرْحَب و هم‌رزم با هزار نفر
 ز خوف او دو امیر سپاه پیغمبر
 نخست روز ابابکر و روز بعد عمر
 فرار کرده ز میدان جنگ برگشتند
 نموده پشت به دشمن به ننگ برگشتند
 عَلم سپرد دگر روز احمد مختار
 به غیر فزاری که اوست حیدر کرار
 به نیم ضربت حیدر دو نیم شد مَرْحَب
 ز جای کند در قلعه را امیر عرب
 قسم به کعبه که قتل چنین یل و بطلی
 نبود کار کسی در صحابه غیر علی
 یهودیان فدک این خبر چو بشنیدند
 شکوه و قدرت اسلام و لشکرش دیدند
 ز ترس جان همگی فکر صلح افتادند
 پیام صلح برای نبی فرستادند
 پس از مذاکره گردید این مفاد قبول
 به حکم «فیء» فدک گشت ملک خاص رسول
 یهودیان پی نصف درآمد املاک

شدند کار گزاران خواجه لَوْلَاكَ
رسول نیز به حکم «وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ»
بداد ملک فَدَكَ را به دخترش زهرا
سند نوشت که بندد زبان دشمن را
گرفت شاهد، حیدر و اُمَ اَیْمَن را
سه سال بعد که از سَم شهید گشت رسول
گرفت ملک فَدَكَ را عدو ز دست بتول
بدون اذن بهین دخت خواجه معراج
وکیل فاطمه گردید از فَدَكَ اخراج
شنید فاطمه وقتی که این قضایا را
به مسجد آمد و بوبکر را چنین گفتا
تو قلبِ پاره قلب رسول، خون کردی
چرا وکیل مرا از فَدَكَ برون کردی
جواب داد: فَدَكَ بوده ملک پیغمبر
به رأی خلق، منم جانشین آن سرور
کنون که رهبری خلق کار من باشد
فَدَكَ به جاست که در اختیار من باشد
بتول طاهره از مصطفی سند آورد
یکی سند که بسی بود مستند آورد
در آن میانه به ناگاه زاده خطاب
گرفت نامه، بر آن از دهان فکندی آب
کسی که گفت «لِيَهْجُرْ» ستم دوباره نمود
به دست خویش سند را ز کینه پاره نمود
روانه شد سوی منزل حبیبه داور
به مسجد آمدی آنگاه فاتح خَیْبَر
به پیش دیده خیل مهاجر و انصار
خطاب کرد به بوبکر، حیدر کرار
فَدَكَ ز عهد نبی بوده در کف زهرا
چرا گرفته‌ای از دست صاحبش آن را؟
جواب داد: فَدَكَ حق مسلمین باشد
اگر که فاطمه را مدعا جز این باشد
بگو که بر سخن خویشتن شهود آرد
و گرنه دست از این ادعایش بردارد

علی به یاد وی آورد امر سرمد را
بیان نمود از احکام فقه، ذوالید را
بگفت: بینه باید تو آوری، نه بتول
چرا که بوده فدک در ید عزیز رسول
شهی که گشت زوی مفتخر ابوطالب
به ذوالفقار سخن بر خلیفه شد غالب
عمر گشود زبان گفت: زین مقال چه سود
برای ردّ فدک لازم است شرط شهود
گواه خواست ز شخصی که کرد گار بصیر
گواه پاکی او شد به آیت تطهیر
دوباره روز دگر دختر رسول الله
به مسجد آمد و آورد شاهدان همراه
یکی علی و دگر شاهد ام ایمن بود
که طبق قول پیمبر، بهستی آن زن بود
به غاصبان خلافت بیان نمود آن زن
به بیت فاطمه روزی نشسته بودم من
حضور داشت رسول خدا در آن منزل
امین وحی الهی بر او شدی نازل
بیان نمود ز فرمان خالق اکبر
«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» به پیغمبر
رسول نیز ز فرمان کرد گار فدک
بداد فاطمه را ملک و اختیار فدک
من و علی ز پیمبر، گواه فاطمه‌ایم
به نفع فاطمه شاهد در این مخاصمه‌ایم
بر این قضیه دوباره علی شهادت داد
علی که شیعه او را خدا سعادت داد
عمر گشود زبان بهر عذر آوردن
نداشت چاره و شد گرم متهم کردن
که چون ز ردّ فدک نفع می‌برد حیدر
شهادتش نبود معتبر در این محضر
در ام ایمن و حرفش اگر خلافی نیست
ولی شهادت یک زن دلیل کافی نیست
از این کلام عدو یافت دست آویزی

نگشت عاید صدیقه از فدک چیزی
شهود دیگری آورد حضرت زهرا
حسن حسین رباح غلام، با اسماء
ولی شهادت ایشان نیامدی مقبول
به نزد آن دو که کردند غصب جای رسول
هنوز فاطمه احقاق حق خود می کرد
دلیل دیگر از بهر غاصبان آورد
خطاب کرد شما را بر این بود اقرار
که بوده است فدک ملک احمد مختار
به حکم شرع شود چون که عمر شخصی طی
هر آنچه مانده از او می رسد به وارث وی
منم که وارث میراث مصطفی هستم
خجسته دختر سالار انبیا هستم
همان دقیقه ابابکر بد مرام و خبیث
ز قول سید اسرا نمود جعل حدیث
به کذب گفت: شیندم ز صاحب قرآن
که ارث می نگذارند انبیا به جهان
شینده چون که شدی «لا نُورَثُ» از دهنش
شدند عایشه و حفصه شاهد سخنش
چو افترا به نبی بسته شد بتول آشف
به ناخلف پسر بوقحافه پاسخ گفت
کجای قرآن فرموده حی داد گرم
تو ارث از پدر خود بری و من نبرم
بدون پرده بیان کرده حق به فرقانش
رواست ارث ز داود بر سلیمانش
مگر نخواستہ یحیی ز درگه محبوب
که زاده اش ببرد ارث از بنی یعقوب
به پنج آیه دلالت نمود از قرآن
که بوده کذب کلام خلیفه نادان
سؤال کرد که آیا کتاب حق به نصوص
نموده مسأله ارث بر شما مخصوص
ولی من و پدرم را نموده خارج از آن
اگر چنین بود، اسرار را کنید اعلان

و یا جداست ز هم مذهب من و پدرم
 بدین جهت نسزد ارث از پدر ببرم
 و یا شدید به فهم رموز قرآنی
 بصیرتر ز رسول و علیؑ عمرانی
 از این خطابه شیوا نمود او اثبات
 که نیست بر سخن غاصبان دلیل و ثبات
 اگر چه فاطمه آورد آیه پی در پی
 ولیک باز فدک را عدو نداد به وی
 به خانه آمد و طبق «وَأَمْرُهُمْ شُورَى
 نمود شور در این باره با ولی خدا
 علی بگفت: الا یادگار پیغمبر
 برو به نزد ابابکر در غیاب عمر
 بگو تو راست چنین ادعا که در دوران
 پس از رسول تویی جانشین او به جهان
 کنون تکیه گهت گشته منبر محمود
 به فرض اینکه تمام فدک از آن تو بود
 اگر که فاطمه بودش چنین تقاضائی
 که سر زمین فدک را به او ببخشائی
 لزوم داشت به یک آن، نه کمتر از آنی
 به فاطمه فدک از لطف بازگردانی
 چرا که من گل گلزار مصطفی بودم
 سُورِ سینه پیغمبر خدا بودم
 چو راهکار علی را عمل نمود بتول
 فتاد نزد ابابکر گفته‌اش مقبول
 نوشت نامه که این قصه مختصر گردد
 به فاطمه، فدک او دوباره برگردد
 گرفت فاطمه این دست خط و شد دلشاد
 ز مسجد نبوی سوی خانه راه افتاد
 امید داشت که این مژده را دهد به علی
 هزار شوق به دل داشت آن عزیز ولی
 میان کوچه عمر دید دخت طاها را
 گرفت از ره بیداد راه زهرا را
 سؤال کرد که این نامه چیست در دست

که کرده است چنین شادمان و سرمست
 بتول طاهره لب باز کرد بهر جواب
 خطاب کرد به ناپاک زاده خطاب
 اگر چه داغ به دل مثل لاله بگرفتم
 برای ردّ فدک این قباله بگرفتم
 عمر قباله طلب کرد از عزیز رسول
 ولیک فاطمه در خواستش نکرد قبول
 در آن میانه عدو باز هم جنایت کرد
 جسارت دگری بر گل ولایت کرد
 کسی که بغض علی را مُدام در دل داشت
 کسی که منکر حق بود و فکر باطل داشت
 کسی که دشمن قرآن و آل یاسین بود
 همیشه در پی نابود کردن دین بود
 همان که کرد ز مَرَحَب فرار موقع جنگ
 به سوی فاطمه شد حمله ور به کوچه تنگ
 به جای مزد نبی شعله بر دل همه زد
 خلاف امر موَدّت لگد به فاطمه زد
 روایت است که او باردار محسن بود
 امید داشت و چشم انتظار محسن بود
 چه کرد خصم به بانوی هیجده ساله
 نمود گلچین، پامال، غنچه و لاله
 دمی که فاطمه را زد عمر لگد محکم
 ز خانواده سادات، گشت ثلثی کم
 کشید آه جگر سوز و ناله زد جانکاه
 شهید محسنِ شش ماه شد بدون گناه
 مه مدینه همان دم گرفت و نیلی شد
 رخ عزیز پیمبر نشان سیلی شد
 هزار کوه غم و غصه بود بر دوشش
 چو گوشواره زهرا شکست در گوشش
 فزوده شد به غم و درد بی شماره او
 به خاک کوچی بیفتاد گوشواره او
 نگشت نرم دل خصم ز آه و ناله او
 گرفت عاقبت از فاطمه قباله او

به پیش دیده زهرا عدوی بدکاره
 قباله فدکش را نمود صد پاره
 بتول طاهره نفرین نمود با دل خون
 خطاب کرد به خطاب زاده ملعون
 الا که از تو مرا شد کبود رخساره
 خدا کند شکمت را چو نامه‌ام پاره
 دعای فاطمه گردید مستجاب آن روز
 که پاره شد دل خصمش به خنجر فیروز
 درود و مغفرت و رحمت خداوندی
 نثار روح ابولؤلؤ نهادی
 همان که در همدان مثل گل شکوفا شد
 اجابت از دم تیغش دعای زهرا شد
 شده است بارگهش قلب پیکر کاشان
 بلند گنبد او تاج بر سر کاشان
 خدا گواه چنین کار نیست شایسته
 که گشته است در بارگاه او بسته
 ز دوست خواستش این است «ایزدی» هر روز
 به خصم فاطمه فیروز سان شود پیروز (۲۷۹)

فصل هفتم امروز فدک

[گزارش سفر آیت الله هاشمی رفسنجانی به سرزمین «فدک» در سیمای جمهوری اسلامی]

در روز میلاد حضرت زهرا علیها السلام در حال شنیدن اخبار سراسری سیمای جمهوری اسلامی که در ساعت ۱۴، پخش می‌شود بودم که در قسمتی از خبر، گوینده اخبار گفت:

«امروز می‌خواهیم گزارشی خاص که مربوط به حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد پخش کنیم، ولی اگر این گزارش حزن انگیز بود و از این جهت با امروز که روز میلاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است مناسبتی ندارد عذرخواهی می‌کنیم، گزارش ما به سفر آیت الله هاشمی رفسنجانی به سرزمین «فدک» اختصاص دارد و این اولین تصاویر از «فدک» می‌باشد که الآن برای شما پخش می‌کنیم.»

با این توضیحات سراسر وجودم متوجه این گزارش گردید و وقتی چشمم به نخلستانهای نیمه خشکیده و بعضاً قطع شده و همچنین حصارهای گلی که با بی‌توجهی تبدیل به خرابه‌هایی شده بود افتاد تمام بدنم لرزید، و اشک از چشمانم جاری گشت، و زیر لب گفتم: خدایا اینها حتی به نخلهایی که مربوط به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است رحم نمی‌کنند، چرا این قدر کینه و خصومت نسبت به دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؟...

سه روز بعد (در تاریخ ۸/۴/۱۳۸۷) آیت الله هاشمی رفسنجانی بیشترین زمان خطبه دوّم نماز جمعه تهران را به مسأله «فدک» و سفر

خود به سرزمین اختصاص داد.

اینجانب که در آن زمان مشغول تألیف کتاب «فَدَک» بودم این تصاویر برایم انگیزه تازه‌ای ایجاد کرد و بر آن شدم که تصاویر پخش شده از «فَدَک» و سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی را بدست آورم.

با راهنمایی سروش سیمای اصفهان با سروش سیمای تهران تماس گرفتم و آنها در جواب گفتند: «ارسال تمام برنامه‌های پخش شده از سیمای ما امکان دارد به غیر از اخبار و تبلیغات.» و به این علت تلاش اینجانب فقط برای بدست آوردن خطبه‌های آقای هاشمی رفسنجانی نتیجه داد ولی پیگیری خود را برای بدست آوردن تصاویر فَدَک ادامه دادم و با راهنمایی استاد گرامی، حضرت آیت الله، حاج سید حجت ابطحی که همیشه در فعالیت‌های فاطمیه مشوق و راهنمای بنده بوده‌اند به مرکز صدا و سیمای اصفهان رفتم و با رئیس صدا و سیمای اصفهان ملاقات نمودم.

در این ملاقات صمیمی و گرم، ایشان فرمودند دسترسی به آن تصاویر فعلاً ممکن نیست ولی قرار است در آینده فیلم بلند مدتی از این سفر از صدا و سیمای پخش شود، ولی شما می‌توانید برای بدست آوردن عکس‌هایی از «فَدَک» به روزنامه جمهوری اسلامی ایران، (مورخ ۲۵ خرداد ۱۳۸۷) مراجعه کنید.

این بشارت مرا بسیار خوشحال نمود و نتیجه این پی‌گیریها این شد که به روزنامه جمهوری اسلامی ایران، دست یافتم.

طرح مسأله‌ی فَدَک در روزنامه جمهوری اسلامی

در صفحه اول روزنامه عکس بسیار بزرگی از «فَدَک» چاپ شده و در کنار آن جمله: مقدمه‌ای برای احیاء «فَدَک» به چشم می‌خورد. در زیر عکس نوشته شده: این عکس صحنه‌ای از منطقه مرکزی «فَدَک» را با نخلستانهای آن نشان می‌دهد، تصویری که در جریان سفر آیت الله هاشمی رفسنجانی به «فَدَک» در تاریخ ۲۰ خرداد ماه ۸۷ برداشته شده است.

گزارش تصویری «فَدَک» را در صفحه ۱۴ روزنامه امروز ملاحظه نمایند.

در صفحه ۱۴ روزنامه، ۹ عکس از «فَدَک» ملاحظه می‌فرمایید که در بالای عکسها جمله: الْحَائِطُ تُرْحَبُ بِكُم (۲۸۰) که زیر آن کلمه «فَدَک» نوشته شده و در کنار آن «مقاله‌ای تحت عنوان «مقدمه‌ای بر احیاء فَدَک» گزارشی از این سفر می‌دهد که توجه شما را به آن مقاله و عکسها (۲۸۱) جلب می‌کنیم.

مقدمه‌ای برای احیاء فَدَک

روح کنجکاو و جستجوگر آیت الله هاشمی رفسنجانی، هر بار که سفری به اماکن مقدسه و متبرکه اسلامی پیش می‌آید گوشه‌ای از تاریخ غبار گرفته اسلام را از غربت خارج می‌کند و راه را برای بازشناسی آن هموار می‌سازد.

در سفر ۱۰ روزه رئیس مجلس خبرگان رهبری به عربستان (۱۳ تا ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۷) یک روز از این سفر به بازدید از «فَدَک» اختصاص یافت، «فَدَک» منطقه‌ای در شمال شرق مدینه است که ملک شخصی پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ بود و ایشان آن را به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخشیده بودند. بعد از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ، غصب شد و عثمان آن را به مروان بن حکم داد و او «فَدَک» را به دو فرزند خود عبدالملک و عبدالعزیز هبه کرد.

عمر بن عبدالعزیز که از خلفای بنی امیه از شاخه مروانی بود، وقتی به حکومت رسید «فَدَک» را به فرزندان حضرت زهرا برگرداند، ولی یزید بن عبدالملک وقتی به حکومت رسید آن را پس گرفت و تا دوران خلافت سفاح در دست بنی مروان بود تا اینکه سفاح آن را به حسن بن حسن بن علی علیه السلام برگرداند تا میان اولاد حضرت زهرا علیها السلام تقسیم کند ولی منصور دوانیقی آن را از آنها گرفت.

بار دیگر مهدی، فرزند منصور، «فَدَک» را به اولاد فاطمه زهرا علیها السلام برگرداند، اما موسی الهادی آن را از آنها پس گرفت و همچنان در دست بنی عباس بود تا اینکه مأمون بار دیگر آنرا به اولاد فاطمه زهرا علیها السلام برگرداند و سرانجام متوکل عباسی فَدَک را از آنها پس گرفت...

با این تاریخچه پرفراز و نشیب و پس از آنکه در هزار سال گذشته سرنوشت فَدَک در هاله‌ای از ابهام فرو برده شد، این منطقه مهم به حال خود رها شد، و تحولات زیادی را پشت سر گذاشت تا اینکه در قرن اخیر به دلیل دیوارهای مستحکمی که به طول ۶ کیلومتر در ۶ کیلومتر در چهارطرف آن برای حفاظت اهالی از دزدان و اشرار وجود داشت به «حائط» معروف شد، که به معنای دیوار است ولی نام «فَدَک» همچنان در اسناد و مدارک و بر زبانها باقی ماند، به طوری که حتی هم اکنون بر تابلوی ورودی شهر زیر نام حائط، کلمه «فَدَک» نیز به چشم می‌خورد.

در جریان بازدید آیت الله هاشمی رفسنجانی از «فَدَک» که در تاریخ ۲۰ خرداد ۸۷ صورت گرفت، پیرمردی از اهالی فَدَک، که قبلاً رئیس دایره امر به معروف و نهی از منکر منطقه بود، و هم اکنون نیز طبق گفته خودش به دعوت مسؤولان منطقه مشغول همکاری با آنهاست، توضیح داد که مسجد این محل «مسجد فاطمه» نام دارد، نخلستانهای آن به «بستان فاطمه»، چشمه‌ها به «عیون فاطمه» و خود منطقه به «وادی فاطمه» معروف است.

ورود آیت الله هاشمی رفسنجانی و همراهان به «فَدَک» شور و شوقی در مردم منطقه پدید آورد به طوری که از خانه‌ها بیرون زدند و بر بام‌ها و بلندی‌های اطراف مشغول تماشای صحنه‌های بازدید شدند. سفر به «فَدَک» برای مسؤولان عربستانی که آقای هاشمی رفسنجانی را همراهی می‌کردند نیز بسیار جالب بود و تازگی داشت به طوری که در بازگشت به مدینه ضمن تشکر از ایشان که با این اقدام موجب شدند آنها نیز برای اولین بار قدم به «فَدَک» بگذارند، گفتند ما تاکنون از چنین مسائلی مطلع نبودیم و آنچه در «فَدَک» دیدیم و شنیدیم برای خود ما نیز تازگی داشت.

از چاهها و چشمه‌ها و نخلستانهای فَدَک، گفتنی‌های زیادی وجود دارد که باید در جای خود به تفصیل بیان شود، اما در این گزارش تصویری ضمن دعوت شما به ملاحظه تعدادی از عکس‌هایی که در جریان این سفر یک روزه به «فَدَک» برداشته شده، لازم است این نکته را یادآور شویم که:

بازدید آیت الله هاشمی رفسنجانی از «فَدَک» می‌تواند و به خواست خدا باید مقدمه‌ای برای احیاء «فَدَک» باشد (پایان مقاله).

اما در صفحه سوم همین روزنامه (۲۵/۳/۱۳۸۷) از حجت الاسلام محمد رضا نوری شاهرودی یکی از دوستان و همسفری‌های آقای هاشمی رفسنجانی در این سفر مقاله‌ای زیبا چاپ شده است تحت عنوان:

زهرای عزیز، ما به «فَدَک» رسیده‌ایم.

امسال از غربت همیشگی قبرستان بقیع در ایام شهادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خبری نبود، چون بانوان ایرانی با حمایت رئیس مجلس خبرگان رهبری وارد آن مزار نورانی شدند، و در کنار دیگر زائران مشتاق به مرثیه سرایی و سوگواری یگانه دخت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرداختند.

هجده سال زندگی، دوران بسیار کوتاهی برای کسی است که لباس هستی به آفرینش او تکوین یافته است. در هیچ برهه‌ای از تاریخ سراغ ندارم که امت با این سرعت سفارشهای پیامبرشان را فراموش کنند، و کشتی نجات خود و بشریت آینده را به آتش بکشند. چه شد که فرشته‌ای معصوم که نگاه او دل رسول خدا را شاد و چهره‌اش را خندان می‌نمود، به این روز افتد، که برای جلوگیری از انحراف رسالت پدر و احقاق حق جانشین مظلومش، اینگونه در شبهای تاریک و غریب مدینه، به در خانه مهاجر و انصار رود و وصایای اشرف کائنات و غدیر جاودانه را به یک یک آن قوم کینه توز گوشزد نماید؟!.

صبوری و اصرار بر مقاومت، و ایثار «ام اییها» در احقاق حقوق بزرگ مرد تاریخ انسانیت، سبب گشت که نشانه‌های مرقد مقدسش هم مجهول بماند. بی‌جهت نیست که در وقتی که نزدیک بود جان از کالبد صاحب ذوالفقار بیرون رود، او با چشمی گریان و آهی سوزان زمزمه می‌کند که سنگینی بار مصیبت، کمر تاریخ را می‌شکند، چه رسد به تنهایی و غربت و بی‌کسی حضرت علی علیه السلام.

محنت تاریخی وارثان بحق پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم از ساعتی آغاز شد که اهل بیت را از مراتب و درجاتی که خداوند برای آنان در نظر گرفته بود، پائین کشیدند و نگذاشتند فضائل و مناقب و سیره کوثر کائنات هستی و الگوی زندگی همه زنان گیتی به منصفه ظهور برسد.

عبادت و پرستش خالق هستی از سجده‌ها و قنوت‌های دخت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم مفهوم و معنا گرفته است. آن تندیس رضا که با صبر و بردباری و اشک‌هایی سرشار از معنویت و مظلومیت، تاریخ تشیع را در نشئه تکوین نگاشته است. او شجره طیبه‌ای است که با اخلاق و عرفان و عفاف و حمایت از ولایت با آن شجاعت و شهامت، آموزه چگونه زیستن را به پیروان خود ارزانی داشت، و تاریخ را جوش و خروش دیگری بخشید. هر فصل از زندگی‌اش، کتابی مرصع و وزین است که نیاز به کاوش و تحقیق و قرائت دقیق دارد...

آیت الله هاشمی رفسنجانی در مدینه تصمیم گرفت موقعیت جغرافیایی «فَدَک» که میراث قطعی همه سادات است را زنده کند و با عزمی راسخ با اتومبیل برای رسیدن به مقصود بیش از ۲۶۰ کیلومتر از شهر مدینه منوره به سوی استان «حائل» را در نوردید و به شهر «حائط» و «حویطه» که به گفته آیت الله شیخ محمد علی عمری رهبر شیعیان مدینه همان «فَدَک» است، رسید. در شهر حائط فرماندار و مسئولین این شهر به استقبال مهمان ویژه خود آمده بودند. آقای نایف فرماندار شهر گفت: اینجا «فَدَک» است و الآن قدیمی‌ها هنوز به آن «فَدَک» می‌گویند. شهر حدود ۳۵ هزار نفر جمعیت دارد، ولی جمعیت کل منطقه به اضافه روستانشینان و عشایر کوچ نشین به صد هزار نفر می‌رسد.

فرماندار مردی را معرفی کرد که «محمد عبدالرحمن جابر» نام داشت، تا توضیحات لازم را بدهد.

آیت الله هاشمی رفسنجانی از او پرسید: چرا به این منطقه «فَدَک» می‌گویند؟

عبدالرحمن جابر: چون پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آن را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید.

آقای هاشمی رفسنجانی: چرا پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم آن را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشید؟

عبدالرحمن جابر: نظر ما این است که چون اهالی این منطقه بدون درگیری آنرا به پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم هدیه کردند.

آقای هاشمی رفسنجانی: در این منطقه چه چیزهایی به نام فاطمه علیها السلام وجود دارد؟

عبدالرحمن جابر: چشمه‌های هفت گانه فاطمه، مسجد فاطمه، وادی فاطمه و بساتین (باغستانهای) فاطمه.

آقای هاشمی رفسنجانی: چرا اسم «فَدَک» را عوض کردید و حائط یعنی دیوار می‌گوئید؟

جابر: در این منطقه سه دیوار بلند است که به صورت حلقه، منطقه را احاطه کرده است. درون دیوارها باغ (بستان) فاطمه نام دارد که در «معجم البلدان» یاقوت حموی هم ذکر شده است. مسجدی که الآن ترمیم شده، مربوط به زمان پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم بوده، که به مسجد فاطمه معروف است. ما آل جابر هستیم که قدمتی چند صد ساله در منطقه داریم و پیش از دولت سعودی حکمران اینجا بوده‌ایم.

آقای هاشمی رفسنجانی: مساحت کل «فَدَک» چقدر است؟

جابر: مساحت منطقه «فَدَک» ۵۰ در ۵۰ کیلومتر است.

آقای هاشمی رفسنجانی: آب منطقه چگونه است؟

جابر: «فَدَک» دارای هفت چشمه آب بوده، که به «عیون فاطمه» معروف است، که به دلیل اهمال و بی‌توجهی به کشاورزی، آب آن کم شده و شاید علت کمی آب حفر چاههای عمیق (آرتزین) در منطقه باشد.

آقای هاشمی رفسنجانی: می‌خواهم از آب «چشمه فاطمه» بخورم.

جابر و دیگر همراهان: آقای هاشمی این کار را نکنید چون نمی‌دانیم وضع آب چگونه است.

آقای هاشمی در حالی که قطرات اشک چشمانش، با چشمه فاطمه مخلوط شده بود گفت: «آیا بی‌سعادت و حیث نیست که انسان تا اینجا بیاید و از چشمه فاطمه سیراب نشود؟» این جمله باعث شد که قطرات اشک چشمان همراهان نیز در چشمه بریزد.

صدا و سیما باید فیلم «فَدَک» را بارها پخش نموده و در اذهان ملت عزیز ایران زنده نگاه دارد، اساساً رادیو و تلویزیون و مطبوعات حداقل در ایام شهادت آن بانوی بزرگ اسلام باید شرح زندگی و مجاهدتهای آن اسوه کامل ارزشها و مقاومت و فضائل اخلاقی که محور هدفمند تعالیم آسمانی و اهل بیت دانا و توانای اسلام است را به صورتی جذاب برای مخاطبان ولایتمدار خود بازگو کنند. آموزش و پرورش باید چکیده‌ای از زندگی سراسر افتخار این بانوی نمونه الهی که بیشترین قرابت مادی و معنوی در میان زنان جهان با خاتم رسل را دارد برای یادگیری و الگو برداری نونهالان این مرز و بوم در کتابهای درسی قرار دهد و جایگاه بانویی که سیده زنان عالم بود و در تولدش مریم و آسیه، خدیجه همسر با وفای حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را کمک می‌کردند و فرشتگان و زنان بهشتی بر او آب بهشتی می‌ریختند، و برای خدمت به وی بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند، و بر این خدمت بر عرشیان و فرشیان فخر می‌ورزیدند را تبیین نماید.

واقعاً فاطمه علیها السلام، جان رسول خدا، مام ائمه معصومین علیهم السلام که تبلیغ و ترویج او با گفتار و کردار، آموزه‌هایی چون چشمه جوشان و دریایی موج و خروشان و شمعی فروزان در گستره زمان، برای آبادی دین و ایمان و دنیای خردمندان و ذخیره آخرت هر انسان است.

پیشنهاد دیگر آنکه عالمان و رهپویان معصومان و فرهیختگان، خصوصاً زنان مؤمن و معتقد این مرز و بوم با افتخار باید نهضت و جنبش «فاطمه شناسی» و «فاطمه پژوهشی» را در دستور کار خود برای جستجوگران مسیر فضیلت و حقیقت قرار دهند که اگر شگفتی زندگانی این خورشید عالم تاب روشن نشود، همگان مسؤولیم.

نکته‌های این مقاله

۱. جمعیت صد هزار نفری منطقه «فَدَک» و وسعت ۵۰ در ۵۰ کیلومتری آن که وسعت این منطقه را می‌رساند.
۲. اقرار عبدالرحمن جابر به اینکه «فَدَک» را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون درگیری به دست آورد و آن را به فاطمه علیها السلام بخشید.
۳. باقی بودن چشمه‌های هفت گانه که در تاریخ «فَدَک» ذکر شده.
۴. چشمه‌ها و باغها و مسجد به نام فاطمه است که حاکی از مالکیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد.
۵. تعویض نام «فَدَک» که قبل از اسلام تاکنون به این نام بوده، به نام «حائط» به بهانه چند دیوار توسط وهابیت، مسأله‌ای است که نباید از کنار آن گذشت.

آنهایی که با تغییر نام‌ها (۲۸۲) و تخریب مکانهای مقدس می‌خواهند به اهداف شوم خود دست یابند.

۶. بی‌توجهی به منطقه «فَدَک» به حدی که چشمه‌ها بخشکد و نخلها قطع شود و خانه‌ها و حصارهای «فَدَک» به مرور زمان خراب گردد، تا در آینده آثاری از فَدَک باقی نماند، یکی دیگر از توطئه‌های طراحی شده وهابیت، نسبت به آثار اهل بیت علیهم السلام

می‌باشد، همانهایی که کوچه‌های بنی هاشم و قبرستان بقیع و حرم ساقرا و حرم حضرت ابوطالب و خدیجه کبری را به بهانه‌های واهی خراب نمودند، و مسیر حجاج را از برکه غدیرخم تغییر دادند تا به خیال خود، آثار اسلام و تشیع را به مرور زمان از بین ببرند. ۷. ما شیعیان در مقابل این جنایتها وظیفه داریم که نام «فَدَک» را که سند حقایق امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است زنده نگه داریم.

۸. مسؤولین کشور می‌توانند از قدرت و نفوذ سیاسی خود به نفع منافع تشیع استفاده کنند، که در غیر این صورت روز قیامت مقابل اهل بیت علیهم السلام مسؤولند.

۹. سفر یک روزه حجاج بیت الله الحرام و مدینه منوره به «فَدَک» می‌تواند دسیسه‌های دشمن را در این زمینه از بین ببرد.

طرح مسأله فَدَک در خطبه‌های نماز جمعه تهران

[مقدمه و تاریخچه‌ای بر فَدَک]

اما همین طور که اشاره کردم سه روز بعد از میلاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در روز جمعه ۲۳ جمادی الثانی ۱۴۲۹ هجری قمری، حضرت آیت الله هاشمی رفسنجانی قسمتی از خطبه دوم نماز جمعه تهران را به مسأله «فَدَک» اختصاص داده و سفر خود به «فَدَک» را تشریح نمودند که توجه شما را به متن این خطبه که در روزنامه جمهوری اسلامی (۴/۸/۱۳۸۷) در صفحه ۱۱ و ۱۲ به چاپ رسیده است، جلب می‌نمایم:

...در مورد «فَدَک»، من در سفر قبل که خَیبر را دیده بودم می‌خواستم «فَدَک» هم بروم، این طلب من باقی بود، این دفعه برادران سعودی به وعده‌ای که داده بودند عمل کردند، هیأت ما را خیلی خوب به «فَدَک» بردند. چیزهای عجیبی دیدیم و صمیمانه تشکر می‌کنم از روحیه‌ای که آنجا دیدیم، از علاقه‌ای که در «فَدَک» نسبت به حضرت زهرا علیها السلام مشاهده کردیم و دیدیم نام حضرت زهرا علیها السلام زنده است، در آنجا که پای ایرانیها و ماها به آنجا نرسیده بود، آن حقیقت حضرت زهرا علیها السلام هنوز آنجا جلوه دارد.

زیاد خوانده بودم راجع به فَدَک، نمی‌توانستم خیلی بفهمم، چرا مسأله یک مزرعه اینقدر در تاریخ مهم است. از لحظه فتح خَیبر یعنی از سال هفتم هجرت پیغمبر تا ۳۰۰ تا ۴۰۰ سال بعد این مسأله یک مسأله زنده و مشاجره‌ای و مورد توجه دنیای اسلام بوده است، چرا اینقدر این مهم است، این را نمی‌فهمیدم.

البته خوب احتجاجات معمولی در تاریخ است، آدم اینها را می‌بیند ولی روح قضیه را از این چیزها آدم باید بزرگتر ببیند، که بیهوده سخن به این درازی نشود، این یک ماجرای واقعی در پشت سرش دارد. من کمی از این تاریخ می‌گویم، بعد کمی از مشاهدات خود را عرض می‌کنم.

در جنگ خندق در مدینه معلوم شد یهودیها که تقریباً اقتصاد جزیره العرب در دستشان بود با مشرکین ساخته‌اند و توطئه کرده‌اند و عهدشان را شکسته‌اند و درگیری با یهود شروع شد.

در خندق شکست خوردند بعد سریه‌ها و جنگهای کوچکی بود و مسأله به جنگ خَیبر رسید که آنجا پایگاه اصلی شان بود، قلعه‌های فراوان مستحکم و مزارع بسیار وسیع و پرثمر اطراف آنجا است که اگر انسان تاریخ آن موقع حجاز را ببیند می‌فهمد که چقدر آن موقع محصول داشتند و زرخیز بوده و چقدر آباد بوده است، و خیلی روشن است که تا شمال مدینه سرسبز بوده و بویژه منطقه «فَدَک» و خَیبر.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای حل مشکلی که از ناحیه مشرکین و یهود پیش آمده بود، به خَیبر رفتند، از اینجا مسأله «فَدَک»

شروع می‌شود، همزمان با رفتن به خَیْبَر، ایشان یک گروهی را به رهبری شخصی به نام «مُحَيِّصَةَ» فرستادند به فَدَک، «فَدَک» تقریباً ۹۰ کیلومتر با خَیْبَر فاصله دارد ولی در همان منطقه است، که مسأله آنجا را همراه حل کنند. خود این برای من اهمیت داشت که چطور، مگر «فَدَک» چقدر اهمیت داشته است که هم وزن خَیْبَر در این لشکر کشی پیغمبر مورد توجه بوده است. این را آنجا فهمیدم که همین جورها بوده و اهمیت بسیار بالایی دارد که حالا آنها را عرض می‌کنم.

زمانی که «مُحَيِّصَةَ» رفت بعضی از قلعه‌های خَیْبَر تحت محاصره پیغمبر بود و هنوز فتح نشده بود، پیغمبر آنها را دعوت کرده بود که بدون جنگ بیایید مذاکره کنیم و صلح کنیم و حقوق شما محفوظ باشد و امنیت برقرار باشد و جان و مالتان محفوظ باشد. آنها باور نمی‌کردند که خَیْبَر بشکند هیچ کس باور نمی‌کرد، مشرکان مکه منتظر بودند پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خَیْبَر بشکند و بعد اسلام را از پای در آورند، این قدر اهمیت قائل بودند برای خَیْبَر، آنها از اول طرفه می‌رفتند ولی با توضیحاتی که «مُحَيِّصَةَ» داد آنها کمی به حال آمدند و گفتند ما هیأت می‌فرستیم پیش پیغمبر. هیأت را پیش پیغمبر فرستادند ببینند چه می‌شود. در همین فاصله قلعه‌های خَیْبَر فتح شد و چیزی که باور کردنی نبود در آن مقطع، اتفاق افتاد. آنها هم دیگر می‌دانستند مقاومت آنها فایده‌ای ندارد، آمدند و گفتند کسی را بفرستید تا مصالحه کنیم.

علی ابن ابی طالب از طرف پیغمبر مأمور شدند با یک جمعی به فَدَک بروند، که فَدَک را بدون جنگ تحویل بگیرند، آنها وقتی اسم حضرت علی را شنیدند دیگر تصمیم گرفتند که تسلیم شوند و شدند. و من یک چیز در روایت دیدم، هنوز برایم یک قدری جای مطالعه دارد، که یک بار پیغمبر و علی ابن ابی طالب در یک مسافرت طی الارض به «فَدَک» رفته بودند، قبل از این خَیْبَر، و در آنجا آن سورها و برج و باروها و استحکامات «فَدَک» و مزارع «فَدَک» را بررسی کرده بودند. این حالا یک سری توجیحات دیگر لازم دارد، ولی اهمیت «فَدَک» را می‌رساند که مهم بوده است.

به هر حال علی ابن ابی طالب به «فَدَک» تشریف بردند و آنها هم بزرگانشان جمع شدند، قرارداد خوبی بستند در قراردادشان هم تاریخ اختلاف دارد، در یک نظر می‌گویند نصف «فَدَک» را تحویل پیغمبر دادند و نصف دیگر را برای خودشان نگه داشتند، بعضی‌ها هم می‌گویند نه، همه «فَدَک» را دادند اما گفتند محصولاتش نصف از ما و نصف از شما، چون کارکنانش هم خودشان بودند، و فقط مدیریتش با پیغمبر بود. این نظر دومی بهتر می‌تواند صحیح باشد به هر حال مسأله «فَدَک» بدون جنگ تمام شد. اینهایی که عرض می‌کنم تمامش را هم اهل سنت دارند و هم شیعه دارند، فقط از زاویه تاریخ شیعی عرض نمی‌کنم.

مورد به موردش را در کتب معتبر اهل سنت می‌بینید. مثلاً همین که می‌خواهم بگویم از کتاب «تفسیر دُرِّ المنثور» که از علمای بنام اهل سنت است عرض می‌کنم. وقتی که «فَدَک» مسأله‌اش این طور شد جبرئیل به پیغمبر نازل شد و گفت خداوند از شما می‌خواهد که «فَدَک» را به مصداق قرآن و آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» (۲۸۳) به زهرا واگذار کنید. و پیغمبر واگذار کردند. دُرِّ المنثور در تفسیر آیه مربوطه که گویا در سوره مبارکه «اسرا» است، دو روایت نقل می‌کند یکی از «ابوسعید خُدَری» که از بزرگان روایت اهل سنت و یکی از «ابن عباس» که پیغمبر «فَدَک» را به حضرت زهرا واگذار کرده آن هم به فرمان الهی مبنای فقهی‌اش هم روشن است، چون عمل پیغمبر این جور بود، آیه قرآن هم همین را می‌گوید، در جنگها اگر با جنگ چیزی را گرفتند غنایم بین تمام رزمندگان تقسیم می‌شود. خمس آن هم به بیت المال داده می‌شود، ولی اگر بدون جنگ گرفتند این خالصه در اختیار پیغمبر است. این آیه قرآن است در سوره مبارکه «حشر» (۲۸۴) می‌توانید بخوانید.

پس این اراضی بدون جنگ در اختیار پیغمبر بود و دستور خداوند هم طبق این روایات که عرض می‌کنم این بود که به حضرت زهرا علیها السلام بدهند.

حالا چرا به حضرت زهرا علیها السلام منحصر به این هم نیست چیزهای دیگری هم به حضرت زهرا داده‌اند که باید در کنار این ببینیم و ما نتوانستیم. یک چیز دیگری هم به نام «عوالی» که هفت حدیقه است، هفت مزرعه است، آنها هم به حضرت زهرا علیها

السلام واگذار شده است، که در وصیتنامه حضرت زهرا علیها السلام اسم اینها آمده است.

این «عوالی» داستان عجیبی دارد (۲۸۵). در جنگ احد وقتی که مشرکین به مدینه حمله کردند، جلسه‌ای یهودیان تشکیل دادند، هنوز هم پیمان پیغمبر بودند، یک عالم یهودی بنام «مُخَیْرِیق» در جمع یهودیان گفت شما که می‌دانید این پیغمبر است، شما می‌دانید و ما منتظر بودیم ما از راههای دور آمدیم که وقتی پیغمبر ظهور می‌کند در رکابش باشیم چرا حمایت نمی‌کنید. الان تهدید می‌شود راه پیغمبر، کسی به حرفش گوش نکرد. خودش سوار اسب شد آمد در میدان احد، وقتی که آمد دو لشکر در مقابل هم صف کشیده بودند و جنگ داشت شروع می‌شد، ایستاد و فریاد زد به مسلمانها گفت: شهادت بدهید که من هر چه داشتم به پیغمبر واگذار کردم و زد به لشکر و شهید شد، وقتی که شهید شد، پیغمبر به او گفتند که «مُخَیْرِیق» وارد بهشت شد بدون اینکه یک رکعت نماز خوانده باشد و راه خودش را پیدا کرد.

چون آنهایی که بدست آمده بود جزو غنایم جنگ نبود، پیغمبر آنها را به حضرت زهرا علیها السلام واگذار کردند، حالا می‌گوییم چرا به حضرت زهرا علیها السلام واگذار می‌شود. مصارفی که حضرت زهرا از اینها دارند ما دقیق نمی‌دانیم ولی از وصیتنامه اشان می‌شود یک چیزهایی فهمید که چه مصرفی ایشان داشتند.

در وصیتنامه حضرت زهرا علیها السلام من حدود ۱۵ مورد دیدم، خوب خیلی از آنها مسائل مهمی است که فعلاً به بحث ما مربوط نیست دو موردش به اینجا مربوط است. به حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید که آن مقرری که من برای زنان بنی هاشم و همسران پیغمبر می‌پرداختم بعد از من هم شما پرداز. و در یک روایتی دارد ۱۲ یا ۱۴ اوقیه به هر کدام از آنها حضرت زهرا علیها السلام می‌پرداخت.

و در یک بند دیگری می‌گوید یک جعبه سبزی است که آن مال دختر ابوذر است به ایشان پردازند. و در بند دیگری می‌گوید این مقدار را به «امامه» دختر خواهرم، که بعداً همسر حضرت علی شد، بخاطر مشکلاتی که دارد پردازید، مصارف این جوری. و باز از همین‌ها استفاده می‌شود که در زمان خود پیغمبر مراجعات مالی که بنی هاشم و فقراء که می‌آمدند، داشتند این نهادی که حضرت زهرا علیها السلام تأسیس کرده بودند، به اینها رسیدگی و اداره می‌کرد.

ایشان و کلایبی داشتند. و کلایبی در «فَدَک» داشتند که اموال سهم خودشان را می‌گرفتند و می‌فرستادند و حضرت زهرا علیها السلام اداره می‌کردند. از بعضی روایات می‌شود استفاده کرد، تحلیل تاریخی‌اش هم همین است که پیغمبر و برنامه الهی این بوده که می‌دانستند خاندان پیغمبر بعد از رحلت ایشان، در سیاستهای متضادی که پیش می‌آید دچار مشکلات می‌شوند، مشکلات مالی و خیلی چیزها می‌آید. با آیه قرآن با این روایات صریح و با شهادتهایی که خیلی‌ها دادند. این «فَدَک» را در اختیار حضرت زهرا علیها السلام و خاندانشان گذاشتند.

بعضی روایات دارد که اینها وقف بود و متولی آن حضرت زهرا علیها السلام بود، یا وقف خاص بود، اینها بحثهایی است که هر یکی از آنها احتیاج به یک بررسی دارد و من اینجا نمی‌خواهم بررسی کنم و کسانی که می‌خواهند و می‌توانند پیدا کنند. اهمیت «فَدَک» را اگر می‌خواهید توجه کنید تا برسم به آن بخش آخر که می‌خواهم عرض کنم.

خلفا بیست و چهار بار فَدَک را گرفتند و باز گرداندند

در طول تاریخ ببینید، به این مزرعه چه آمده است، خلفا بیست و چهار بار «فَدَک» را گرفتند یا پس دادند (۲۸۶)، از همان روز بعد از رحلت پیغمبر شروع شد و تا زمان «الراضی» خلیفه عباسی که در سنه ۳۲۳ خلیفه شده و تا سنه ۳۲۹ خلیفه بوده، تا آن موقع گرفتن و پس دادن «فَدَک» ادامه داشته است. چرا؟ مگر یک قطعه ملک چه رمزی در آن است و چه مسائلی دارد که اینقدر خلفای بزرگی حتی مثل هارون الرشید که می‌گفت به ابر هر جا می‌خواهی بری، برو، آخرش هم در زمین من باید بباری، این طور کسی بود، باز

هم «فَدَک» مساله بود.

فَدَک مساله سیاسی است، همان مساله امامت است، همان مساله ولایت است، همان مساله مقاومت است. نیروهایی که مظلوم می‌شوند و مقاومت می‌کنند و این یک پرچم بود. هنوز هم یک پرچم است دیگر بعداً هم من تعقیب نکردم تاریخ را بعداً چه اتفاقی افتاده است. تا قرن چهارم دیدم، حالا من اینهایی که گرفتند و پس دادند را برایتان بخوانم، گفتم ۲۴ مورد، اول بار خلیفه اول ابابکر گرفت، البته استدلال او این بود که این اموال در زمان پیغمبر دست ولی امر یعنی خود پیغمبر بوده و می‌توانستند به هر کسی بدهند یا بگیرند، الان ما هستیم و ما تصمیم می‌گیریم. حضرت زهرا علیها السلام استدلال کردند و استدلال پذیرفته شد. ابابکر نوشت و «فَدَک» را پس داد. اول دستور داده بود و کیلهای حضرت زهرا علیها السلام را از «فَدَک» اخراج کنند، بعد دوباره نامه نوشت گفت: برگردند. منتهی خلیفه دوم عمر مخالف بود و نامه حضرت زهرا علیها السلام را گرفت و پاره کرد و نگذاشت اجرا شود. این اولین حادثه بود. یک بار گرفتند و پس دادند و دوباره گرفتند. در بعضی از تواریخ و روایات آمده که زمان عمر خلیفه دوم با چیزهایی که دید قانع شد که حق با حضرت زهرا علیها السلام بوده و در زمان خودش فَدَک را به حضرت زهرا علیها السلام برگرداند. حضرت زهرا علیها السلام که نبودند به خاندان اهل بیت علیهم السلام برگرداندند. و بود تا زمان معاویه یکی یکی پیش می‌رویم. اول عطای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دوم پس گرفتن ابوبکر، سوم پس دادن ابوبکر به حضرت زهرا علیها السلام با آن نوشته. البته حضرت زهرا علیها السلام در استدلالهایی که با ابوبکر داشتند نامه‌ای و حکمی از پیغمبر را نشان دادند و گفتند نوشته پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است که به من واگذار کرده و این سند مهمی شد برایشان.

بعد گفتیم عمر در زمان خلیفه اول پس گرفت، بعد عمر پس داد. و زمان معاویه دوباره پس گرفتند و به همین صورت بود، چون در زمان معاویه، اهل بیت با معاویه سازشی نداشتند. قبل از آن این اختلافات شدید نبود. بعد از معاویه اختلافات جدی شد، آنها به عنوان منبع تأمین مالی اهل بیت پس گرفتند و دست آنها بود تا زمان عمر ابن عبدالعزیز و عمر ابن عبدالعزیز هم به خاطر اینکه یک معلم شیعی در موقع تحصیلش او را هدایت کرده بود، اولین کاری که کرد، «فَدَک» را به آل پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگرداند ولی در تاریخ دارد با درخواست امام باقر علیه السلام، حضرت ملاقاتی کردند با عمر ابن عبدالعزیز و «فَدَک» را خواستند و ایشان در اختیار گذاشت، این ششمین مورد بود.

هفتمین مورد یزید بن عبدالملک بود که دوباره پس گرفت و تا آخر عمر بنی امیه دست بنی امیه بود. سلفاح اولین خلیفه عباسی است که توجهات شیعی هم داشت و با هم رزمی شیعیان و علویها که توانسته بودند بنی امیه را بشکنند، دوباره پس داد. بعد از اینکه بنی الحسن فساد را در دولت بنی عباس دیدند و مبارزاتشان را شروع کردند منصور دوانیقی پس گرفت. این نهمین مورد است و یک مقداری که فضا آرام‌تر شد، مهدی فرزند منصور عباسی که خلیفه بعدی بود، «فَدَک» را پس داد. دوباره هادی عباسی به خاطر دیدن تحرکهای خاندان اهل بیت بخصوص بنی الحسن پس گرفت. این هم یازدهمین مورد است.

در زمان هارون الرشید، حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام پیشنهاد کردند که برگردانید، هارون به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفت: شما حدود «فَدَک» را تعیین کنید تا من برگردانم. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هارون الرشید فرمودند: شما نمی‌دهید. ولی در روایت است که حضرت حدود سیاسی برای فَدَک معرفی کرده‌اند. و هارون الرشید گفت: این جوری نمی‌شود و نداد.

ولی مأمون یک کار عجیب و غریبی کرد. این دیگر به نظر من از نقاط برجسته فَدَک است که باید رفت دنبالش. دوازدهمین مورد می‌رسیم به مأمون که می‌خواست پس بدهد. اما مخالفت زیاد بود. مأمون با برادرش اختلاف داشت. مشاجرہ داشتند بعد هم صف کشی شده بود بین نیروها، کار تصمیم‌گیری دشوار بود. مأمون دو جلسه گذاشت، یک جلسه ۲۰۰ نفری از علماء جمع شدند، بحث کردند و به این نتیجه رسیدند که «فَدَک» متعلق به حضرت زهرا علیها السلام بوده، و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داده و

باید برگردد. خبر این جلسه منتشر شد و مخالفت‌هایی پیدا شد. مأمون ۱۰۰۰ نفر را از سراسر دنیا دعوت کرد. مثل کنگره‌های سراسری که ماها می‌گیریم. (۲۸۷) از سراسر آورد. از جاهای مختلف اینها بحثهای زیادی کردند و نتیجه باز به نفع خاندان اهل بیت علیهم السلام شد اگر بشود در تاریخ این بحثها را پیدا کرد. خیلی خوب است. مخالف چه می‌گفته موافق چه می‌گفته. وقتی این جلسه تمام شد، متنی در جلسه تهیه شد و یک جمله را من می‌خوانم که مأمون نوشت به حاکم مدینه، مأمون خودش مدینه نبود. دستور داد که: **أَنَّهُ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أُعْطِيَ ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ فَدَكَأَ.**

گفت ما از این بحثها فهمیدیم که پیغمبر این را داده به حضرت فاطمه علیها السلام و مال آنهاست. دستور داد آنها هم پس دادند. یک دفعه مثل بمب صدا کرد که یکی از جرقه‌هایش در شعرهای دعبل خزاعی است:

أَصْبَحَ وَجْهَ الزَّمَانِ قَدْ ضَحِكَا

بَرْدُ مَأْمُونٍ هَاشِمًا فَدَكَأَ

می‌گوید چهره زمانه و تاریخ لبخند زد، وقتی خبر شد که مأمون با این چنین مقدمه‌ای «فدک» را به بنی هاشم برگرداند. به شعرها و ادبیات هم رسید.

سیزدهمین مورد معتصم عباسی گرفت. چهاردهمین مورد واثق عباسی پس داد. پانزدهمین مورد متوکل گرفت. متوکل خصومتش را با اهل بیت علیهم السلام همه می‌داند. و شانزدهمین فرزندش منتصر پس داد. منتصر همان کسی است که پدر خودش را هم به خاطر عداوت‌هایش با اهل بیت کشت. چهره سیاسی قضیه خیلی خوب روشن می‌شود و هفدهمین مورد حاکم بعد از منتصر پس گرفت و هجدهمین مورد مستعین پس داد. نوزدهمین مورد معتز پس گرفت و معتمد بیستین مورد پس داد و بیست و یکمین، خلیفه بعد از معتمد پس گرفت و بیست و دومش معتمد پس داد، بیست و سوم حاکم بعدی گرفت و بیست و چهارم در سال ۳۲۴، الرازی که خلیفه عالم و دانشمندی بود پس داد. و این آخرین باری است که حالا من دیده‌ام. ببینید یک قطعه زمین، یک مزرعه، با آن مقدماتش و مؤخراتش و تاریخش خیلی ارزشمند است.

گزارش سفر به فدک

من از مسؤولان عربستان سعودی تشکر می‌کنم که ما را بردند تا من قدری بفهمم، منطقه را ببینم، چرا این جور است. اولاً: در خود عربستان کسی «فدک» را نمی‌شناخت ما وقتی می‌خواستیم برویم شب آقای «العمری» که از علمای بزرگ مدینه است و شخصیت والا- مقامی است، من مهمانش بودم به من گفت: شما چرا می‌روید این همه راه، چیزی نمی‌بینید. اصلاً چیزی به نام «فدک» نمی‌بینید، یک منطقه است. من گفتم حالا- می‌رویم بعلاوه من منطقه را می‌خواهم ببینم. من می‌خواهم بدانم، منطقه قدیم چگونه بوده است.

بالآخره رفتیم. خیلی هم راه رفتیم. راهی که ما رفتیم، طولانی شد. ۲۶۰ کیلومتر رفتیم. اما اگر کسی بخواهد مستقیم از مدینه برود و راه درست وجود داشته باشد کمتر از ۱۳۰ کیلومتر است. می‌گویند در زمان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ دو تا سه روز با وسایل آن روز راه بوده است. خَیْبَر هم ۱۶۰ کیلومتر از مدینه است و اینها تقریباً موازی هم در شرق و غرب هستند. وقتی که رفتیم چیزی نمی‌دانستیم. یک کسی را شناسایی کردیم که پیدا شود و بیاید پیش ما و توضیح بدهد و وارد آن بخش شهر که می‌خواستیم بشویم، دیدیم یک تابلوی بزرگی اول شهر زده‌اند: «الْحَائِطُ تُرْحَبُ بِكُمْ» و زیرش هم با کلمه درشت نوشته‌اند: «فَدَك»، چشم ما روشن شد.

حالت خاصی پیدا کردیم، ما اصلاً انتظاری نداشتیم که کلمه‌ای به نام «فدک» در آن بیابان ببینیم و دیدیم. وارد شهر شدیم، یک شهر زیبا در دامنه ارتفاعات، دامنه کوه و گشتی زدیم، و ما را بردند به «فدک» قدیمی، رفتیم آنجا کنار شهر و متصل به شهر بود.

رفتیم و دیدیم وارد شهر شدیم، یک شهر زیبا در دامنه ارتفاعات، دامنه کوه و گشتی زدیم. رفتیم و دیدیم مسئولان شهرستان فرماندار و دیگران هم آمده بودند، یک نقطه‌ای ایستاده بودند ما هم پیاده شدیم. یک خرابه‌ای بود. برج و بارو و دیوارهای قدیمی مشخص بود. شکل ساختمانها عمدتاً گلی است. سنگهایی هم هست که نشان می‌دهد منطقه آتش فشان داشته، جمعیت زیادی بودند. فرماندار، بخشدار، رئیس شورای شهر، علماء و ... بودند، پیرمرد روشن ضمیری بود. این هم برایم جالب بود که آنجا من یک ذره تعصب ندیدم. آنها ما را می‌شناختند که ما شیعه هستیم و از ایران آمده‌ایم. اختلافات شیعه و سنی و وهابی و ... را می‌دانستند. این آقا هم خودش مسئول امر به معروف و نهی از منکر بود. ایشان آمد برای ما توضیح داد سه، چهار کلمه گفت و من لرزیدم.

حتماً همراهان من همین حال را داشتند. کنار یک ساختمانی ایستاده بودیم. ساختمان بدی هم نبود. خراب نشده بود راهنما گفت: «هذا مسجد فاطمه» قلب ما یک باره تکان خورد اشکهایمان ریخت اما سعی کردیم آنها توجه نکنند. (از اینجا به بعد سخنرانی با گریه شنوندگان همراه بود).

پرسیدم این مسجد را یعنی حضرت فاطمه ساخته‌اند، گفت بله، آخرین بار هم این مسجد را عثمانی‌ها ساخته‌اند. الان متروک است در همان جایی که بودیم رودخانه بود. رو به رویمان هم نخلستان بود، نخلستانی که نخلهایش هم داشت خشک می‌شد، راهنما گفت: «هذا بستان فاطمه» من گفتم: یعنی این نخلستان از آن زمان تا بحال است. گفت بله، همین جا نقطه بستان و نقطه عبور آب بود و سپس گفت: «هذا وادی فاطمه» وادی معمولاً به آن جاهایی می‌گویند که رودخانه‌ها بعد از اینکه از دره‌ها عبور کند جلویشان باز می‌شود. معانی دیگری هم دارد.

بعد از دور چیزی را نشان داد و گفت: «این چشمه‌های حضرت فاطمه» است. البته چشمه‌ها دارد خشک می‌شود به خاطر اینکه چاهای عمیق زده‌اند. هر چه از خدا خواسته بودیم خدا به ما در این سفر به ما داده بود. یکی یکی مکانهای مهم «فَدَاک» را دیدیم سؤالات زیادی کردیم. آن راهنما هم بدون هیچ تعصبی هر چه می‌دانست به ما گفت و ضبط هم شد. توضیحاتی به ما دادند بعد ما آمدیم به شهرداری برای مراسم معارفه.

من احساس کردم مردم آنجا علاقه مند به حضرت فاطمه هستند خیلی با احترام اسم ایشان را می‌برند. خوب می‌دانند این آقای راهنما خودش از مأمورین امر به معروف حکومت سعودی در مدینه بود، ما فکر می‌کنیم اینها سخت گیر هستند ولی ما سخت گیری ندیدیم. حتی مأموران عربستان که با ما آمده بودند و زیاد هم بودند. از وزیر تا سطوح پایین تر آمده بودند. از ما تشکر کردند و گفتند: شما باعث شدید ما یک جای شناخته نشده کشورمان را شناختیم، و از شما تشکر می‌کنیم. آنها هم قدرانی کردند، به هر حال این «فَدَاک» بود.

من می‌خواهم عرض کنم این حادثه «فَدَاک» با این حوادثش بحث بیشتری می‌طلبد بدون آنکه تفرقه‌آمیز باشد. «فَدَاک» می‌تواند وسیله اتحاد باشد. خدا کند روزی بیاید مردمی که به حج می‌روند، یک تور بگذرانند و بروند از آنجا و «فَدَاک» را هم ببینند. یکی از خواسته‌های آنها این بود که ایرانیها بیایند اینجا. الان دارند تدارکات می‌بینند. استاندارش گفت که ما منتظریم شیعیان بیایند ببینند. عمیر هم که رفتیم شهر امعاء استاندارش گفت ما منتظر هستیم ایرانیها بیایند ببینند وقتی حضرت علی علیه‌السلام به یمن رفته، از اینجا عبور کرده و چیزهای زیادی می‌توانید ببینید.

به نظر می‌رسد که یکی از کارهای خوب این است که دولت عربستان این آثار ارزشمند تاریخ اسلامی را که افتخار همه اسلام است و برای خود عربستان بسیار اهمیت دارد کم کم معرفی کند، و شاید نظر وسیعی که آقای ملک عبدالله دارد آنها را به این نقطه برساند.

من می‌خواهم عرض کنم که حضرت زهرا علیها السلام را از نواحی مختلف می‌شود شناخت، ما درباره عظمت حضرت زهرا علیها

السلام کم گفته‌ایم. شخصیت زهرا علیها السلام را در همان زمان ببینید. در همان زمان که فشار آوردند از علی ابن ابیطالب بیعت بگیرند حضرت زهرا علیها السلام آن صحنه را که دید نتوانست تحمل کند، یک جمله گفت و همه را متوحش کرد. فرمود دست از پسر عموی من بردارید. اگر ادامه دهید گیسوانم را باز می‌کنم و نفرینتان می‌کنم و می‌دانم چه بر سرتان می‌آید.

حُلُوا بَنَ عَمِّي عَلِيًّا أَوْ لَأَشْكُوا إِلَى السَّمِيعِ الْبَصِيرِ (۲۸۸ ...)

پسر عمویم علی علیه‌السلام را رها کنید و گرنه به خدای شنوای بینا شکایت می‌کنم.

یک جمله حضرت زهرا علیها السلام صحنه را آرام کرد. خیلی‌ها فهمیدند که حضرت زهرا علیها السلام شخصیت بزرگی است و ما چنین مقتدایی داریم تا ان شاء الله استفاده کنیم.

نکته‌های برجسته این سخنرانی

۱. مسأله «فَدَك» یک مسأله سیاسی است، مسأله امامت است و «فَدَك» یک پرچم مقاومت بود و هنوز هم یک پرچم است.
 ۲. خلفاء ۲۴ بار «فَدَك» را گرفتند و پس دادند، از جمله ابابکر «فَدَك» را گرفت، و پس داد و عمر گرفت و دوباره پس داد.
 ۳. مأمون یک جلسه ۲۰۰ نفری و بعد یک جلسه ۱۰۰۰ نفری از علماء سراسر دنیا را تشکیل داد تا درباره «فَدَك» بحث شود و نتیجه این جلسه این بود که مأمون به والی مدینه نوشت: ما از این بحثها فهمیدیم که پیامبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَك» را به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عطا کرده است، و الآن باید «فَدَك» به بنی هاشم برگردد.
 ۴. «فَدَك» تا ۳۰۰ سال یک مسأله همیشه زنده و مشاجره‌ای بوده است. آخرین خلیفه که «فَدَك» را پس داد «الراضی» در سال ۳۲۴ هجری قمری بود.
 ۵. فاصله مدینه تا «فَدَك» به صورت مستقیم ۱۳۰ کیلومتر ولی با جاده‌های امروزی ۲۶۰ کیلومتر می‌باشد.
 ۶. فاصله خَیْبَر تا «فَدَك» ۹۰ کیلومتر می‌باشد ولی هر دو در عرض هم و در یک منطقه هستند.
 ۷. نام اصلی منطقه به «الحائط» تغییر کرده و «فَدَك» نام فرعی شده که تابلو «الْحَائِطُ تُرْحَبُ بِكُمْ» نشانه این مسأله است.
 ۸. «فَدَك» یک شهر زیبا در دامنه کوه و «فَدَك» قدیمی متصل به شهر «الحائط» است.
 ۹. «فَدَك» با برج و بارو و دیوارهای قدیمی مشخص بود و عمدتاً شکل ساختمانهای آن گلی بود.
 ۱۰. استقبال مردم و مسؤولین این شهر از یک عالم شیعه و ایرانی.
 ۱۱. علاقه‌مندی مردم «فَدَك» به حضرت زهرا علیها السلام و اینکه آنها اسم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را با احترام می‌بردند.
 ۱۲. پیشنهادات ارزشمند و جالب ایشان:
- ۱- زائرین خانه خدا و مدینه الرسول به «فَدَك» بروند، و از نزدیک آن را ببینند. استاندار «فَدَك» گفت: ما منتظر شیعیان هستیم.
 - ۲- یکی از کارهای خوب این است که دولت عربستان این آثار ارزشمند تاریخ اسلامی را که افتخار همه اسلام است و برای خود عربستان بسیار اهمیت دارد معرفی کند.

گفتگو با شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی ایران

در شب عید مبعث سال ۱۴۲۹ ه ق، از شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی ایران مصاحبه‌ای از آیت الله هاشمی رفسنجانی پخش شد که ایشان ضمن بیان مطالبی درباره رسول گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و خاطراتی از سفر خود به کشور عربستان بر ضرورت احیای آثار اسلامی در عربستان تأکید کردند.

توجه شما را به قسمتی از این مصاحبه که مربوط به فَدَك و آثار اسلامی در عربستان بود جلب می‌کنیم. (۲۸۹)

...مجری: این سفر برای خود شما تازگی و حلاوت داشته و برای ما هم شیرین بود. اولین بار بود که نام «فَدَک» با تصویر برای ما گره خورد. شاید ذهنیتی که در خصوص «فَدَک» داشتیم حالا دیگر عیبت پیدا کرده بود و تصاویرش را می‌دیدیم. از «فَدَک» برای ما بگویید.

آقای هاشمی رفسنجانی: من سالهاست به خاطر تأثیری که از میراث فرهنگ اسلامی و صدر اسلام در سازندگی انسانها می‌شناسم، همیشه در فکر بودم که باید نقبی بزنیم به عربستان از مکه و مدینه که معمولاً همه می‌رویم به جاهایی که متأسفانه از دسترس بیرون رفته، خیلی چیزها هست.

یکی از آثار بد تفکر وهابی‌ها و سلفی‌ها که آنها خودشان را توحیدی می‌دانند، فکر می‌کنند توجه به گذشته و قبور و آثار قدیمی، اینها انسان را از خدا دور می‌کند. اشتباه می‌کنند؛ چون خود قرآن از ما مکرر خواسته بگردید در زمین آثار گذشتگان را ببینید و عبرت بگیرید. این میدان آموزش قرآن است و حتی آثار تاریخی را اسم می‌برد.

مثلاً بعضی از مناطقی که اقوام گذشته بوده‌اند و رفته‌اند و آثارشان مانده.

قرآن می‌فرماید: شما دارید می‌بینید اینها را. خوب این تفکر برای من یک تفکر اصیلی بود.

وقتی که با مسؤولان عربستان آشنا شدیم، من جزو اهدافم بود که کم کم این مانعی که وهابی‌ها آنجا ایجاد کرده‌اند به خصوص بر سر آثاری که از پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه علیهم السلام بزرگان صحابه در صدر اسلام مانده، اینها را کم کم بشناسیم و معرفی کنیم.

یک بار ملک عبدالله که آن موقع امیر بود در تهران بود. جلسه‌ای بود، جلسه‌ای دینی هم همراهش بودند. بحث‌های قرآنی می‌کردند. نمونه‌هایی که قرآن اشاره می‌کند در خاک خود عربستان اطراف مکه و مدینه هست و قرآن مثال می‌زند را برایشان گفتم. گفتم: چرا نمی‌گذارید اینها را ما بیاییم ببینیم و خودتان چرا نمی‌بینید، چرا معرفی نمی‌کنید؟ کم کم این در را باز کردم، از آن وقتی که دیگر روابطمان، روابط کم مشکل شد، من هر سفری که رفتم آنجا، از آنها خواهش کردم که بگذارید یک جاهای کشف نشده امروزی را برویم پیدا کنیم، اینها با کلیت موافقت می‌کردند ولی از علمای تند روی وهابی می‌ترسند. چون آنها عکس العمل نشان می‌دهند. حرام می‌دانند. سخت هم هست برای سران عربستان که با علمای خودشان بر سر این مسائل درگیر شوند. به هر حال قانعشان کردند. آنها هم روی دوستی و میهمان نوازی گاهی خواسته‌های من را رد نمی‌کردند.

اولین چیزی که از آنها خواستم، گفتم برویم حَیْبَر را ببینیم و بعد «فَدَک» را. آنها اصلاً «فَدَک» را نمی‌شناختند. حَیْبَر را می‌شناختند. چون جنگ حَیْبَر معروف است. ما را حَیْبَر بردند. دیدنی است. قلعه بزرگی که حضرت علی علیه‌السلام با مَرْحَب جنگید و فتح کرد و همان کمر قدرت یهود را که تقریباً وارد جنگ با پیغمبر شده بودند شکست. چشمه‌ای مانده بود و به نام چشمه علی علیه‌السلام معروف است. ما را بردند سرچشمه علی علیه‌السلام ماهی‌های کوچکی در چشمه بود. البته طبیعت حَیْبَر هنوز مانده است. چشمه در عمق درّه بود. آنجا چیز جالبی که برای من اتفاق افتاد، در شهرداری حَیْبَر میزبانان ما آمدند داستان فتح حَیْبَر را شهردار آنجا برای ما خواند. ما که خودمان معلم این چیزها هستیم تحت تأثیر آنها قرار گرفتیم. چگونه در آخرین لحظه، پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به دست علی ابن ابیطالب داد. خیلی صحبت‌های شهردار حَیْبَر برای ما شیرین بود.

آنجا ما گفتیم می‌خواهیم برویم فَدَک. راهش ماشین رو نیست. با این ماشین‌هایی که همراه ماست، ما نمی‌توانیم برویم. با جیب می‌توانیم برویم و آن هم خیلی طولانی است. آن سفر را منصرف شدیم. فرصت نکردیم تا این سفر پیش آمد. ما هم عهد قدیمی را به یاد آوردیم و گفتیم ما می‌خواهیم برویم فَدَک.

آنها هم با چهره باز پذیرفتند. ما را بردند به فَدَک. ولی همه نمی‌دانستند «فَدَک» چیست و کجاست. اصلاً من دنبال چه هستم. حتی آقای عمری که از علمای بزرگ شیعه و همان جا بزرگ شده و الان نزدیک ۱۰۰ سال عمر دارد، می‌گفت: اگر شما بروید چیزی

نمی‌بینید. آنها هم نتوانسته بودند تا به حال بروند. من گفتم بالأخره ما می‌رویم قرار گذاشتیم و رفتیم.

اولین لحظه‌ای که به منطقه «فَدَک» وارد شدیم، یک چیزی مثل هدیه آسمانی دیدیم. تابلویی دیدیم نوشته بود: «الْحَائِطُ تُرْحَبُ بِكُم»، زیرش هم کلمه «فَدَک» را درشت نوشته بود. ما دیدیم که چطور می‌گویند فَدَک را نمی‌شناسیم. از آن لحظه دیگر بحث من با وزیر همراه و کسانی که با ما در ماشین بودند، درباره «فَدَک» عوض شد و درباره «فَدَک» خیلی حرف زدیم. شهر حائط را دیدیم. گشت زدیم کنار شهر حائط، شهر قدیمی است که آن «فَدَک» است فَدَک مانده است. در تصویرها می‌بینید که چگونه شهری بوده. شهری است که از داخل یک رودخانه که دو طرفش به ارتفاع می‌رود، شروع می‌شود و اطراف همین جوری پله پله ساختمان است که ساختمانها نوعاً از سنگ‌های آذری و آتشفشانی است. دیوارها ساخته شده‌اند. به نقطه مرکزی رودخانه که رفتیم، دیدیم مسؤولان شهر آنجا منتظر ما هستند. استقبال کردند و ما خواستیم سؤال شروع کنیم که دیدیم آنها آماده جواب هستند.

پیرمرد خوش اخلاقی به نام آقای عبدالرحمان جابر، از طایفه آل جابر بود. می‌گفت: ما قبلاً، از ۱۵۰ سال پیش، طایفه جابری، حاکم این منطقه بودیم ولی سعودی‌ها که آمدند از ما گرفتند و حال حاکم نیستیم ولی اینجا هستیم. پیرمرد توضیح داد. همان جا که ایستاده بود می‌گفت: «هذا وادی فاطمه»، من پرواز کردم! اولین بار نام فاطمه را از زبان اینها شنیدیم. بعد یک نخلستانی بود که قسمتی از آن خیلی سرسبز و در جوار رودخانه بود و یک قسمتی هم داشت نخل‌هایش از بین می‌رفت و داشت خشک می‌شد. گفت: «هذا بستان فاطمه» و بعد کنارمان یک ساختمان نسبتاً جالبی بود، گفت: «هذا مسجد فاطمه» و از دور چشمه‌هایی را نشان داد و گفت: «هذه عیون فاطمه». واقعاً هر چه می‌خواستیم به دست آورده بودیم. شروع کردم سؤالات زیادی از این پیرمرد کردم. این مسجد کی ساخته شده بود؟ گفت: این مسجد در زمان حضرت فاطمه علیها السلام اینجا بوده است گفتیم: مگر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اینجا بوده حالا من تاریخ را می‌دانستم، اما می‌خواستم بینم آنها چه می‌گویند؟ گفت: نه، بعد از جنگ خَیبر، مردم «فَدَک» رفتند آنجا، با پیغمبر صلح کردند و چون «فَدَک» با جنگ فتح نشد، در اختیار پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود. غنیمت نبود که به رزمندگان بدهند.

پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هم به دستور خداوند این را در اختیار حضرت فاطمه علیها السلام گذاشت و حضرت فاطمه علیها السلام از سال هفتم تا آخر عمر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنجا را اداره می‌کردند و از محصولاتش هزینه فقرای مدینه و به خصوص بنی‌هاشم را می‌پرداختند.

آخرین چشمه‌ای که در «فَدَک» آب داشت یک قدری از خزه‌ها رویش را گرفته بود. دیدیم آب دارد آنجا حرکت می‌کند. رفتیم قدری آب بخوریم. نمی‌گذاشتند. یک مستی از آب خوردیم. طراوتش مرا گرفت. برایم لذت بخش بود. من در سفر قبلی، با آقای امیر مقرر، برادر کوچک ملک عبدالله که در مدینه آن موقع امیر بود، سر میز شام از او پرسیدم و گفتم: چرا آثار تاریخی را در معرض دید عموم نمی‌گذارید. گفت: ما اخیراً تصمیم گرفته‌ایم آثار تاریخی و فرهنگی اسلامی را احیا کنیم و مسلمانها بیایند ببینند.

در مدینه هزار اثر ارزشمند شناسایی شده است، در خود مدینه و اطراف مدینه، در کل مملکت عربستان ۵ هزار اثر تاریخی اسلامی شناسنامه دار شده‌اند.

من چند جا در این مدت که به مکه و مدینه سفر کرده‌ام دیده‌ام، یکی از این جاهایی که رفته‌ام همین در راه فرودگاه مدینه روستایی است به نام «عَرِیض»، بیرون جاده است. آنجا چون «علی ابن ابراهیم عریضی» آنجا هست و مسجدی به نام او بوده، ما رفتیم آنجا. در تاریخ هم خوانده بودم. چند نفر از ائمه ما در آن روستا زندگی می‌کردند. امام رضا علیه‌السلام را وقتی می‌خواستند به خراسان بیاورند، از این خانه حرکت دادند. نخلستان‌های خیلی زیبایی هم داشت. رفتیم میان نخلستانها، گفتند این نخلستانها

همه الان مال شیعیان است.

از همان زمانی که ائمه بوده‌اند، آنجا مزرعه و نخلستان بوده و هم اکنون مانده است، در آنجا معلمی شیعه بود و باغ خرمايي داشت. ما رفتیم باغ، این معلم شیعه وضع شیعیان منطقه را برای ما شرح داد. این یک جا بود. یکی از جاهایی که دیدنی است، «مدائن صالح» است. من اینها را خوانده بودم. مدائن صالح را و آثاری که در کوه‌ها و خانه‌هایی که تراشیده بودند، آن موقع پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به مسلمانها می گفت که در قرآن هست و شما دارید می بینید خانه‌هایی که در کوه تراشیده‌اند و بعد بلا آمده. یک استانی است به نام «الْعُلَی» که مدائن صالح بالای العلی است. من خواهش کردم از مقامات عربستان که ما را ببرند آنجا. با هواپیمای ۳۳۰ که در زمین خاکی هم می نشیند ما را بردند آنجا. رفتیم آنجا واقعاً دیدنی است. کوه‌های بلند متعلق به چندین هزار سال پیش. مردم خانه تراشیده‌اند. خانه راهرو دارد، سالن دارد، اتاق دارد. گاهی من می دیدم که ۴۰ متر ارتفاع خانه‌ها است. گفتم با چه ابزاری این بالاها را تراشیده‌اند. قوم عاد و ثمود و صالح که در قرآن همه اینها هستند. رفتیم آن خانه‌ها را دیدیم. واقعاً دیدنی و عبرت آموز است.

بعد از من، آن نقطه شد یک نقطه توریستی. یکی از جاهایی که باز به خواهش من آنها موافقت کردند ما برویم «یَنْبَع» بود. آنجا هم چیزی شبیه همین خَیْبَر و فَدَکْ، یک منطقه زراعی بوده. زمان پیغمبر دست یهودی‌ها بوده. فتح شده، تقسیم شده بین رزمندگان آن موقع. الان و بعد از ۱۴۰۰ سال که من رفتم دیدم جاهایی به نام امام حسن، امام حسین، حضرت علی علیه السلام بود. چاه حضرت علی علیه السلام بود. منطقه‌ای به نام «منطقه شرفا» بود. چون طایفه قریش جزو شرفای آن زمان بودند. محله‌ای به نام شُرْفَا بود. حقیقتاً خیلی آثار دیدنی در عربستان هست. ما آنچه در تاریخ می خواندیم، دیدیم. «بدر» را دیدیم، معمولاً زوار را نمی برند، منطقه جنگی بدر را دیدیم، مقبره شهدای بدر را دیدیم. خیلی دیدنی است. معجزاتی که آنجا اتفاق افتاده. ملائکه‌ای که نازل شده‌اند و آن مرکز فرماندهی پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، چاهی که برای آب بوده. یکی از جاهای واقعاً دیدنی بود. «آبار علی» علیه السلام را در بیرون مدینه دیدیم. البته آن خادمی که آمد و به ما توضیح می داد وقتی ما را شناخت که ایرانی هستیم می خواست بگوید متعلق به حضرت علی علیه السلام نبوده، و متعلق به یک علی دیگری بوده.

از مهم ترین نقاطی که مورد علاقه ما و همه شماها است، «بقیع» است. بقیع مملو از شخصیت‌های بزرگ صدر اسلام، از جمله چند امام شیعه و احتمالاً حضرت زهرا علیها السلام شاید آنجا هستند. نمی گذاشتند کسی داخل بقیع برود. وهابی‌ها حرام می دانند. زنها را اجازه نمی دادند بقیع بروند. من یکی از کارهایم این بود که این سد را بشکنم.

وقتی خودم می روم با اجازه مقامات عربستان می روم و همه زوار به خصوص زنها را هم همراه می برم. هر بار رفته‌ام به همه اجازه داده‌اند که زیارت بیابند. مذاکراتی با مقامات عربستان کرده‌ام. استدلال کردم و گفتم:

شما نمی توانید تابع افکار خشک یک عده مقدس خشک که هیچ ارزشی برای میراث فرهنگی اسلامی قائل نیستند کشورتان را ضعیف کنید. دنیا برای آثار اسلامی منطقه عربستان ارزش قائل است. شما در عربستان بیشتر از همه دنیا میراث ارزشمند دارید. همه دنیا عاشق هستند که بیابند این میراث را ببینند. اینها را احیا کنید. بگذارید مردم دنیا مخصوصاً شیعه‌ها بیابند و از نزدیک با میراث اسلامی آشنا شوند.

شما اگر بیابید و این کار را بکنید و بقیع را برای آنها آزاد کنید و این آثار را نشان دهید، صدها میلیون شیعه و دوستان اهل بیت علیهم السلام را محب خودتان می کنید. شما چرا این سرمایه را استفاده نمی کنید؟ چرا مردم دنیا را از دست خودتان عصبانی می کنید. این چه سیاستی است؟! مملکت دارای این نیست.

ایشان منطق من را پذیرفت، مشکلاتش را گفت، فکر می کنم باب گفتگوی ما انشاء الله اگر خداوند این توفیق را بدهد یک روزی برسیم به این که همه آثار متروکه در اختیار مسلمانان سراسر جهان قرار بگیرد. خیلی ممنون حاج آقا، یک دعا برای ما بکنید،

دعایی که همه باید بکنیم و خداوند خواسته این طور دعا کنیم وقتی که اعمال مکه را انجام دادیم، خداوند می‌فرماید: اگر می‌خواهید دعا کنید بگویید:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

هم دنیایمان را خوب کن و هم آخرتمان را خوب کن و هم ما را از آتش جهنم مصون بدار.

طرح مسأله فدک در فصلنامه میقات حج

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، فصلنامه‌ای را در رابطه با مسائل حج منتشر می‌کند. این فصلنامه در تابستان امسال، ویژه‌نامه‌ای را به سفر ده روزه آیت الله هاشمی رفسنجانی به عربستان اختصاص داده است و به خاطر اهمیت سفر ایشان به شهر فدک در این مسافرت، بیشترین صفحات این ویژه‌نامه که در ۲۶۴ صفحه به چاپ رسیده، به مباحث و مسائل فدک اختصاص یافته است در این فصلنامه ۶ مقاله، چند سخنرانی و گزارش و ۹ تصویر رنگی از فدک به چاپ رسیده است. ضمن تشکر از مسئولین محترم این فصلنامه و عرض خسته نباشید به خاطر چاپ این مجموعه در رابطه با «فدک» قسمت‌هایی از مطالب این «ویژه‌نامه» را در اینجا ذکر می‌کنیم.

گزارش سفر به «فدک» در اجلاس جامع‌ه محترم مدرسین حوزه علمیه قم توسط حضرت آیه الله، هاشمی رفسنجانی

...یکی از چیزهای خیلی خوبی که داشتیم «فدک» بود، «فدک» حقیقتاً برای من در این سفر یک هدیه بود، واقعاً لطف خداوند بود، شماها شاید اکثران تاریخ «فدک» را خوانده باشید منتهی من چیزهایی خوانده بودم نمی‌فهمیدم چرا این طوری است؟ چرا یک منطقه کشاورزی این قدر در تاریخ مهم شده است؟ چرا این قدر سیاسی شده؟ چرا این قدر خود ائمه آن را مربوط به امامت می‌کنند؟ اصلاً حدود «فدک» را تعیین می‌کنند، حرفهای خیلی مهمی می‌زنند، تاریخش را خوانده بودم و اصل قضیه برایم عجیب بود، چون آن چیزی که در تاریخ آمده، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از جنگ خندق و خیانت یهودی‌ها آنها را تنبیه کردند و خَیْبِر را گرفتند.

هماهنگ با فتح خَیْبِر، ظاهراً به شخصی به نام مُحَيِّصَةُ مسؤولیت دادند؛ گفتند: برو فدک و به مردم آنجا بگو که شما نجنگید و بیاید تسلیم بشوید و جانتان را نجات بدهید، ما هم حقوق شما را حفظ می‌کنیم. مُحَيِّصَةُ نزد شخصیت‌های بزرگ فدک رفت، که ۹۰ کیلومتر فعلاً با خَیْبِر فاصله دارد - آن زمان یک روز بیشتر تقریباً راه بوده است - با یک گروهی رفتند و به علمای یهود پیام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دادند. آنها گفتند: ما خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌آیم. چند نفر انسان دوست، عالم و شخصیت‌های معتبر یهود را انتخاب کردند و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر شما پیشنهاد ما را نپذیرید، برای شما سخت می‌شود، گفتند: نه کار با مشکل است، من اینجا را خوانده بودم دنبال این بودم که چطوری بوده که اینها این حرف را می‌زنند.

آنها گفتند: «فدک» جایی است که سه تا برج و بارو پشت سر هم دارد؛ یعنی یک سور دو سه سور، و هر سوری هم اطرافش برجی هست و تمام این سورها درهای مخصوص و کلیدهای خاصی دارد، ما این کلیدها را جمع می‌کنیم در یک صندوقی نگاه می‌داریم، وقتی کسی به ما حمله بکند به این آسانی نمی‌تواند از آنجا عبور کند و آسان نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همان کلیدهایی که شما می‌گویید الان در دست من است. اینها یک دفعه تکان خوردند، دیدند در دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. اینها که در یک اتاق مهر و موم شده بود، در همان جا جمعی از اینهایی که آمده بودند مسلمان شدند، چون آنها می‌فهمیدند. گفتند: این کلیدها را از کجا آوردید و چه کسی به شما داده است؟ به یک نفر

مظنون شده بودند.

حضرت فرمودند: نه، مظنون نشوید، همان کسی که الواح را برای حضرت موسی آورد، همان کسی که تابوت را برای بنی اسرائیل آورد، برای من هم اینها را آورد. لذا اینها مسلمان شدند و ایستادند، عده‌ای هم رفتند. (۲۹۰)

پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هم حکم کردند و گفتند: هر کس مسلمان شد، خمس از اموالش را می‌گیریم و هر کسی مسلمان نشد همه اموالش را می‌گیریم و جان خودش نجات پیدا می‌کند، «فَدَّكَ» همین طوری بدون جنگ تسلیم شد.

بر اساس آیه‌ای که همه بهتر از من می‌دانید: «فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ» در روایت ما دارد که جبرئیل آمده و به پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت بر اساس «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» این باید به حضرت زهرا علیها السلام داده شود. پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هم نوشتند (۲۹۱) «فَدَّكَ» را به حضرت زهرا علیها السلام دادند و سه سال زهرا اینجا را اداره می‌کردند.

عاملان حضرت زهرا آنجا بودند و سهم خودشان را می‌گرفتند و می‌آوردند مدینه، آن طوری که من در منابع کار کردم و همه شما هم کار کردید و از تخصص‌های شماست.

حضرت محصول «فَدَّكَ» را در اختیار فقراء و اقوام و همه می‌گذاشتند، خودشان مصرف نمی‌کردند.

حتی ایشان وقتی به زمان رحلتشان می‌رسند، یکی از موارد وصیت نامه این است که برای زنهای پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و همه بخش‌های دیگر اهل بیت سهمیه قرار دادند و حضرت علی علیه‌السلام بسیج شدند که از این «فَدَّكَ» و اموالی که آنجا جمع شده بود، به اینها بدهند، اینها همه تاریخ است، من رفتم بینم آنجا چیست؟

در مدینه با هر کسی که صحبت می‌کردیم می‌گفتند شما بیخود می‌روی، آنجا هیچی نیست، «فَدَّكَ» یک اسم تاریخی است، الان هیچی وجود ندارد، حتی آقای عمری که ما میهمان ایشان بودیم و بالأخره باید همه چیز را آنجا خوب بشناسد عالم قدیمی آنجاست شب به من گفت شما لازم نیست بروید هر چه می‌خواهید ما می‌توانیم به شما بگوییم آنجا چیزی نیست.

من گفتم به هر حال قرار گذاشتیم و میزبان ما محبت کرده و تنظیم کرده و درست نیست نرویم، به هر حال منطقه را می‌خواهم بینم که اصلاً منطقه چیست، رفتیم، راه دور بود، ما از اتوبان آنجا ۲۶۰ کیلومتر راه رفتیم تا وارد «فَدَّكَ» شدیم، وقتی از جاده اصلی وارد شهر می‌خواستیم بشویم، تابلویی دیدم مثل اینکه دنیا را به من دادند، تابلو نوشته بود، «الْحَائِطُ تُرْحَبُ بِكُمْ» زیرش هم درشت نوشته بود «فَدَّكَ» ما دیدیم که دیگر اینجا اسم «فَدَّكَ» نیست، اینجا همان «فَدَّكَ» است، وارد شدیم، شهر تمیزی بود، شهر را گشتیم و بعد ما را بردند آن قسمت قدیمی شهر که همین قدیمی است و من در محاسبات می‌گویم همان جایی است که «فَدَّكَ» اصلی بوده است، این کنار شهر است، وصل به شهر است، مسؤولان شهر هم آنجا جمع شده بودند، از ما آنجا استقبال کردند.

وقتی پیاده شدیم یک پیر مرد خوش‌زبانی که خودش مسؤول امر به معروف آن شهر بود و بازنشسته شده بود یا در حال بازنشستگی بود. او برای ما توضیح می‌داد. تا ما ایستادیم، زیر آفتاب بودیم، گفتم خب حالا بگوئید قضیه اینجا چیست؟ گفت: «هذا وادی فاطمه» این وادی حضرت فاطمه است. وادی رودخانه است، رودخانه‌ای که وسیع می‌شود، از بین دو درّه که رودخانه‌ای می‌رود آنجا که باز می‌شود، اینجا را عربها وادی می‌گویند.

البته وادی در لغت خیلی تعریف دارد؛ یک مصداقش این است. بعد یک ساختمانی پهلوی ما بود که ساختمان نسبتاً خوبی بود و بقیه بیشتر مخروبه بود. گفت: «هذا مسجد فاطمه» من گفتم یعنی این مسجد را حضرت زهرا علیها السلام ساخته‌اند؟ گفت بله، وقتی پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به حضرت زهرا علیها السلام تحویل دادند، ایشان اینجا، این مسجد را ساختند و این مسجد در طول تاریخ بارها خراب شده و آخرین بار عثمانی‌ها این مسجد را ۲۵۰ سال پیش ساختند و الان هم کسی در مسجد نیست، به خاطر اینکه بیرون شهر است، ما رفتیم پشت بام مسجد، عکسش را هم دیدم در روزنامه‌ها هست، بعد آمدیم پایین، یک نخلستانی جلوی ما بود همان اول، گفت: «هذا بستان فاطمه». این هم بستان ایشان بوده.

چشمه‌هایی اشاره کرد و گفت: «هذه عیون فاطمه» چهار عنوان را ایشان معرفی کرد و اینها هم ضبط شد، من از ایشان پرسیدم چرا پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فَدَاك» را به حضرت زهرا داد؟ هرچه که پرسیدم، او که می‌دانست توضیح داد و جواب داد، اما آن را که من الان می‌خواهم بگویم، ما آنجا که ایستاده بودیم رودخانه بود، اطرافمان به صورت پلکانی در دامنه کوه بود و طبقه به طبقه ساخته شده بود، خانه بود، خانه‌ها مثل این که زلزله خراب کند، این طوری بود، برج‌ها پیدا بود ولی نیمه مخروبه بودند، دیوارها هنوز کاملاً مشخص است، من به نظرم آن حرفی که صاحبان یهودی «فَدَاك» به پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفته بودند درست بوده، به نظرم همین جا بوده؛ یعنی یک جای محاصره شده، حفاظت شده و این که حالا فلسفه این که خداوند خواسته این هدیه به حضرت زهرا علیها السلام داده بشود بحث‌های دیگری است که از عهده شما بر می‌آید.

آنجا پر آب است. اخیراً که چاههای زیادی زدند، چشمه‌های بالا خشک شده و یک چشمه‌ای پایین بود که هنوز آب داشت. ما رفتیم سر آن چشمه، از آن چشمه هم آب خوردیم. آب کم داشت. ولی چاههایی که زده بودند ۲۰ متری به آب رسیده بود. گفتند هرچه آب بخواهید از این چاهها می‌توانیم برداریم.

البته او یک ادعای بزرگی کرد و من هنوز نمی‌دانم، من گفتم منطقه «فَدَاك» چقدر وسعتش است؟ ایشان گفت ۵۰ کیلومتر در ۵۰ کیلومتر، حالا ما دیگر این را ندیدیم این حرفی بود که ایشان زد، چون جمعیت کل منطقه «فَدَاك» بیش از ۱۰۰ هزار تاست، ما فیلم داریم، من نمی‌دانم بنا بوده این فیلم همراه ما باشد، اگر آقایان مایل باشند می‌توانند تصویر را ببینند. (۲۹۲)

از صفا تا فدک

...پیش از ظهر یک‌شنبه چند نفر از همراهان به منطقه خَیْبَر رفتند تا قلعه معروف و تاریخی خَیْبَر را ببینند، آقای هاشمی رفسنجانی در سفر اولشان (سال ۷۶) از خَیْبَر دیدار کرده بودند و این بار دیدار از «فَدَاك» را در برنامه داشتند، ولی آقایان حسین مظفر، مصطفی میر سلیم، علی آقا محمدی، داود دانش جعفری و حجه الاسلام معادیخواه علاقمند بودند به خَیْبَر هم بروند، و همین کار را هم کردند.

روایت آقایان مظفر و آقا محمدی، که ایشان هم از اعضای هیأت بود از سفر به خَیْبَر چنین است:

دیدن قلعه خَیْبَر که فتح آن خاطراتی حماسی و فتح الفتوحی بزرگ را در اذهان شیعیان شیفته علی علیه‌السلام مصور می‌سازد، از آرزوهای بزرگ ما بود کما این که آرزوی همه زائران مشتاق است، صبح روز سوم استقرار در مدینه (یکشنبه ۱۳۸۷) به سوی خَیْبَر حرکت کردیم و ۱۸۰ کیلومتر به طرف شمال مدینه پیش رفتیم و بعد از دو ساعت به منطقه خَیْبَر رسیدیم، ابتدا وارد روستایی متروکه شدیم که خانه‌هایی با دیوارهای گلی و اتاق‌های تو در تو و قدیمی داشتند، از نخلستانی قدیمی و بی‌رمق با برگ‌های آغشته به گرد و غبار، که بعضی از آنها زرد بودند، عبور کردیم و در انتهای باغستان به تپه‌ای بزرگ رسیدیم که با سیم‌هایی محصور شده بود، قلعه معروف خَیْبَر در بالای همین تپه قرار داشت؛ قلعه‌ای با سنگ‌های بسیار سخت و خشن، تصور رفتن به بالای قلعه در وضع عادی بسیار مشکل و شاید ناممکن بود.

هیبت این دژ نفوذ ناپذیر که اعظم صدر اسلام از تسخیر آن عاجز شده بودند، کاملاً مشهود بود، اما تسخیر آن توسط مولای خَیْبَر شکن علی رغم همه تجهیزات و سربازان آماده و تا دندان مسلح و تسلط آنها بر اطراف قلعه، اعجاب انگیز و چیزی شبیه معجزه بود و نشان داد که در برابر ایمان مولای متقیان حتی قلعه خَیْبَر نیز از مصادیق بارز «وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنَكَبُوتِ» است.

شب دوشنبه برای دیدار شیعیان مدینه به حسینیه آنها در منطقه «العوالی» رفتیم. از قدیم معروف بود که شیعیان مدینه وضع مالی خوبی ندارند، اما حالا اینطور نیست، این واقعیت را از تجدید بنای حسینیه و شامی که آنها به ما دادند و از ناهار امیر مدینه دست کمی نداشت به خوبی می‌شد فهمید، اشتغال شیعیان مدینه به مشاغل مناسب و مساعدت‌هایی که به آنها شده، در سال‌های اخیر

وضع آنها را متحول کرده است.

آقای عمری، رهبر شیعیان مدینه که بالای ۹۰ سال سن دارد و تقریباً از کار افتاده است، آقای هاشمی را در آغوش گرفت و از این دیدار اظهار خرسندی زیادی کرد، او که با صبر و مقاومت و تحمل شدائد و زندان‌های متعدد توانست هویت شیعیان مدینه را حفظ کند، اکنون از فضای بازی که برای شیعیان در عربستان فراهم شده راضی است و آقای هاشمی رفسنجانی هم طی سخنانی که در جمع شیعیان در همین دیدار داشت صبر و متانت و مقاومت آقای عمری را عامل مهمی برای رسیدن به وضعیت مناسب دانستند.

آیت الله هاشمی رفسنجانی در سفرهایی که به عربستان داشتند، معمولاً علاوه بر زیارت و دیدارها و گفتگوها از یک یا چند منطقه تاریخی که نقشی در شکل‌گیری حوادث صدر اسلام داشتند یا ارتباطی با هویت اسلامی کشور عربستان و یا با تاریخ اقوامی که سرگذشت آنها در قرآن آمده، دارند دیدار به عمل آورده‌اند.

در سفر اول (۱۳۷۶) خَیْبَر، طائف و منطقه‌ای که منسوب به قوم ثمود است، مورد دیدار ایشان قرار گرفت، و به شرق عربستان که محل زندگی اکثر شیعیان این کشور می‌باشد نیز رفتند و با شیعیان دیدار کردند.

در سفر دوم (۱۳۸۴) به آبار علی، یثیع و بدر رفتند، و در این سفر که سفر سوم بود، «فَدَک» در برنامه بود.

شب دوشنبه که میهمان آقای عمری و شیعیان مدینه بودیم، وقتی آقای عمری متوجه شد که قرار است آقای هاشمی رفسنجانی و همراهان فردا به «فَدَک» بروند گفت در آنجا چیزی وجود ندارد که شما ببینید. این سخن قدری موجب تردید شد؛ به طوری که آقای هاشمی رفسنجانی بعد از این میهمانی و هنگامی که در نیمه شب عازم زیارت حرم حضرت رسول بودیم موضوع را با همراهان در میان گذاشتند و نظر خواهی کردند که: سفر به «فَدَک» که قرار است فردا باشد انجام شود یا نه، نظرها عموماً مثبت بود و سرانجام تصمیم این شد که این سفر انجام شود.

ساعت ۵:۷ صبح دوشنبه ۲۰ خرداد عازم «فَدَک» شدیم. از آزاد راه «قصیم» که مدینه را به ریاض وصل می‌کند، حدود یکصد کیلومتر به طرف شرق رفتیم و از آنجا به جاده ای وارد شدیم که در جهت شمال به استان «حائل» می‌رود. تقریباً همین مقدار هم در جاده «حائل» به طرف شمال رفتیم و بعد وارد جاده‌ای شدیم که به طرف غرب؛ یعنی به طرف مدینه می‌رفت. در مجموع بعد از طی مسافتی حدود ۲۶۰ کیلومتر در ساعت ۵:۱۰ به شهری رسیدیم که بر پیشانی دروازه‌ی ورودی آن نوشته بود: «الْحَائِطُ تُرْحَبُ بِكُمْ»؛ شهر حائط به شما خوش آمد می‌گوید؛ زیر این جمله هم، کلمه «فَدَک» نقش بسته بود؛ یعنی این شهر که اکنون حائط نام دارد، نام اصلی آن «فَدَک» است؛ منطقه‌ای بین استان حائل و استان مدینه. این شهر دو قسمت دارد؛ قسمت شرقی؛ که جدید ساخت است و شامل ادارات و خانه‌های مسکونی نوساز می‌باشد و قسمت غربی که نخلستان‌ها، خانه‌های قدیمی، چشمه‌ها و آثار تاریخی در آن به چشم می‌خورد. «فَدَک» همین قسمت قدیمی است.

راهنماها آقای هاشمی و هیأت همراه را مستقیماً به همین قسمت غربی بردند. در لحظه ورود، یک پیرمرد که می‌گفت تا دو سال قبل رئیس امر به معروف و نهی از منکر همین شهر بوده که بازنشست شده ولی باز هم به دعوت مسئولان شهر با آنها همکاری می‌کند، جلو آمد و ضمن خوش آمد گویی مشغول توضیح دادن شد.

او گفت: این منطقه «وادی فاطمه» نام دارد به این نخلستان‌ها می‌گوییم «بساتین فاطمه» اینجا مسجدی هست که نامش «مسجد فاطمه» است و چشمه‌هایی در این نخلستان‌ها وجود دارند که اهالی به آنها می‌گویند «عیون فاطمه».

این جملات همه ما را به وجد آورد و چهره آقای هاشمی رفسنجانی کاملاً نشان می‌داد که با دیدن این صحنه و شنیدن این مطالب تکان خورده و شگفت زده شده است. با این که قرار بود فقط نیم ساعتی در «فَدَک» بمانیم و به مدینه برگردیم آقای هاشمی رفسنجانی به فرماندار که جزء مستقبلین بود گفتند بگویید نهار تهیه کنند ما تا ظهر در اینجا می‌مانیم و از پیرمرد راهنما خواستند هیأت را برای دیدن مسجد و چشمه‌ها و قسمت‌هایی از نخلستان‌ها راهنمایی کند.

مسجد چون در قسمت قدیمی قرار داشت تقریباً متروکه بود اکثر چشمه‌ها به دلیل خشک سالی و همچنین حفر چاههای نیمه عمیق توسط اهالی خشک شده بودند غیر از دو چشمه، که یکی از آنها با آب قابل توجهی جاری بود و دیگری مرطوب بود ولی به دلیل عدم رسیدگی و لایروبی نشدن جاری نبود. نخل‌ها هم بیشترشان سرپا بودند و تعدادی هم خشک شده بودند، آقای هاشمی رفسنجانی وقتی به کنار چشمه جاری رسیدند، با اشتیاق زاید الوصفی با کف دست یک جرعه از آن نوشیدند و به توصیه راهنمای اهل محل و بعضی همراهان که می‌گفتند چون این آب بهداشتی نیست از آن نخورید، اعتنایی نکردند و گفتند این کمال بی‌سعادت است که تا اینجا بیایم و از آب چشمه «فَدَک» نخوریم.

کار بسیار ابتکاری و جالبی که آقای هاشمی رفسنجانی در «فَدَک» انجام دادند این بود که در کنار همین چشمه، روی تپه کوچکی ایستادند و در حالی که دوربین تلویزیونی مشغول فیلم برداری بودند، از پیرمرد راهنما که «عبدالرحمان آل جابر» نام داشت درباره نام منطقه، نام نخلستان‌ها، نام چشمه‌ها، نام مسجد و سایر خصوصیات پرسیدند و عبدالرحمان هم به همه سؤال‌ها جواب داد؛ جوابهایی که در همه آنها نام «فَدَک» موج می‌زد و در جواب این سؤال که اینجا مال چه کسی بود هم گفت: «فَدَک» ملک شخصی پیغمبر بود که آن را به دختر خود فاطمه بخشید.

او در صحبت هایش این را هم گفت که اینجا تا یکصد سال قبل تحت حکومت خاندان آل جابر بود، که من هم از همین خاندان هستم، ولی از آن زمان به دست آل سعود افتاده، او وقتی به این جمله رسید، نگاهی به مأموران و مسؤولان حاضر در صحنه انداخت و این جمله را هم اضافه کرد که: البته آل سعود بحمدالله رفتار خوبی با ما دارند...

پشت بام مسجد فاطمه، چشم انداز خوبی به نخلستان‌های «فَدَک» داشت، همانجا به «حاج خسرو ورکانی» عکاس روزنامه گفتم از این بلندی عکس‌هایی از صحنه‌های دوردست بگیرد و او هم که از دیدن «فَدَک» هیجان زده شده بود تا توانست عکس گرفت، همان بالا که بودیم، یکی از مسؤولان فرهنگی شهر آمد و ضمن معرفی خود برای جواب دادن به سؤال‌ها اعلام آمادگی کرد، از او پرسیدم چرا نام این شهر حائط است، گفت: تا حدود یکصد سال قبل برای محافظت در برابر دزدان و اشرار اطراف این منطقه به وسعت ۶ کیلومتر در ۶ کیلومتر دیوار کشیده شده بود که هنوز قسمتی از دیوارها موجود است.

به همین دلیل نام «حائط» که به معنای دیوار است روی این شهر مانده است، او درباره نام اصلی گفت: مردم این منطقه اینجا را به نام «فَدَک» می‌شناسند و این نام همچنان بر سر زبانهاست.

بعد از صرف نهار که حضری بود و خواندن نماز ظهر و عصر در بلدیه، در قسمت شهر جدید، ساعت یک بعد از ظهر عازم مدینه شدیم، در حالی که همه احساس می‌کردیم بعد از قرن‌های متمادی، یکبار دیگر «فَدَک» به دست آمده است. همین قدر که «فَدَک» را بعد از این همه مدت پیدا کرده‌ایم به این معناست که آن را به دست آورده‌ایم و این واقعه مقدمه‌ای است برای احیای فَدَک.

درباره موقعیت مکانی فَدَک، با توجه به مسیری که پیمودیم و با توجه به فاصله ۱۸۰ کیلومتری که خَیْبَر تا مدینه دارد می‌توان به این نتیجه رسید که آنچه در تاریخ درباره تسلیم شدن اهالی «فَدَک» بعد از فتح خَیْبَر آمده و نشان دهنده‌ی نزدیکی مکانی «فَدَک» با خَیْبَر می‌باشد درست است؛ زیرا مسیر نیم دایره‌ای که ما برای رفتن به «فَدَک» پیمودیم موقعیت مکانی آن را در شرق خَیْبَر ترسیم می‌کند؛ جایی که به طور طبیعی و میان بر، باید حدود ۸۰ کیلومتری شرق خَیْبَر باشد.

نکته جالب توجه این است که اهالی عربستان، حتی نسل کنونی منطقه می‌دانند جایی به نام «فَدَک» وجود دارد، هر چند درباره‌ی شناسنامه «فَدَک» و تاریخ آن اطلاع چندانی ندارند. این نکته هنگامی برای ما جالب‌تر شد که وزیر همراه آقای هاشمی رفسنجانی و سایر همراهان سعودی ایشان، بعد از بازگشت به مدینه از ایشان به خاطر این که سبب آشنایی آنها با مسائل مربوط به «فَدَک» و تعلق آن به دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شدند، تشکر کردند. (۲۹۳)

آیت الله هاشمی رفسنجانی، ساعت هفت و نیم به سوی «فَدَک» حرکت کردند، آب و آذوقه‌ای که به همراهان می‌دادند، برایشان تعجب انگیز بود؛ زیرا همه فکر می‌کردند، «فَدَک» باغی است در نزدیکی مدینه! خودروها به راه افتادند. از مدینه خارج شدند و به سوی جنوب حرکت کردند، در جاده هیچ گیاهی سبز نبود، هر از گاهی گله‌های شتر در دو سوی جاده دیده می‌شدند، دلم به حالشان سوخت که ژاژ می‌خاییدند. هنوز حدود ۲۰۰ کیلومتر تا شهر حایل مانده بود که خودروها به سمت چپ تغییر مسیر دادند و خیلی زود به میدانی رسیدند که بالای آن نوشته‌ای، مقدم مسافران را به شهر حائط گرامی می‌داشت.

خنده‌ام می‌گیرد که درباره بافت گیاهان بنویسم؛ چون گیاهی نبود و اصلاً خاکی نبود، زمینی بود پوشیده از سنگ‌های سیاه که گویی سنگ‌ها را در آن پهن کرده‌اند. به شهر حائط رسیدیم و از بلوارهای تمیز آن گذشتیم، زمین همچنان پوشیده از سنگ بود، جاده جز فراز و فرود چیزی نداشت و پس از گذشتن از بلندی و چرخش ۴۵ درجه‌ای و ورود به جاده‌های فرعی، منطقه‌ای سرسبز نمایان شد.

نخل‌های سر بریده و سوخته‌اش هر ایرانی را به یاد آبادان زمان جنگ می‌انداخت، اما منطقه آن قدر سرسبز بود که هر بیننده‌ای را به تعجب وا می‌داشت.

چند تن از اهالی شهر «فَدَک» که یکی از آنان خود را مسؤول امر به معروف و نهی از منکر معرفی کرده بود، توضیح می‌دادند و در دور دست‌ها گروه گروه مرد و زن از پشت بام‌ها و بالای دیوارها تماشا می‌کردند.

وجود چاهی بزرگ با دلولی که روی آن بود، همه را به سوی خود برد که با هشدار مسؤلان کنار کشیدند، به پشت بام یکی از خانه‌های قدیمی تقریباً مرتفع رفتیم تا دور دست‌ها دیده شود، به ساختمان ساده‌ای رسیدیم که پنجره‌های آن را گل گرفته بودند.

آیت الله هاشمی رفسنجانی از این مکان پرسید و مردی ریش قرمز که خود را برادر زاده رئیس قبیله معرفی می‌کرد، گفت: اینجا مسجد حضرت فاطمه است. بارها خراب شده و باز ساخته‌اند.

خانه‌های قدیمی ساخته شده از سنگ و گل، یاد آور قلعه‌های قدیمی ایرانیان بود. به سوی چشمه‌های کم آب رفتیم و هر کس برای تبرک و شاید شفای دردهای ناشناخته خویش از آن می‌نوشتید، کمی شور بود، اما در آن بیابان بی آب و علفی که از مدینه تا آنجا دیده بودیم، «تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» بود، دیدار ۴۵ دقیقه طول کشید و در برگشت، به شهرداری حائط آمدم، مراسم استقبال رسمی انجام شد و برای ناهار به آل‌احیقی رفتیم که سقف آن از چادر بود! ناهاری که همراه برده بودیم، صرف کردیم و نماز جماعت در نمازخانه کوچک شهرداری برپا شد.

در محل باغ «فَدَک» خبرنگاران به سوی آیت الله هاشمی رفسنجانی رفتند و از ایشان پرسیدند، که ایشان پاسخ‌ها را به همراهان فدکی خویش محول کرد.

ساعت ۲ بعد از ظهر خودروها در مسیر تقریباً ۳۰۰ کیلومتری برگشت به سوی مدینه حرکت کردند و به محل اقامت رسیدند. (۲۹۴)

گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران «ایرنا» از حضور نخستین گروه ایرانی در فدک

رئیس مجلس خبرگان رهبری و هیأت همراه، بامداد دوشنبه به عنوان نخستین گروه ایرانی وارد منطقه «فَدَک» که مزین به نام صدیقه اطهر، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است، شدند و از آن دیدار کردند، به گزارش ایرنا، هیچ یک از همراهان آیت الله هاشمی رفسنجانی تصور نمی‌کردند، که چنین افتخاری نصیبشان شود، مردم منطقه فدک که این روزها آن را «حائط» می‌نامند، هنوز هم این شهر را به نام فاطمه می‌شناسند، مسجد فاطمه در «فَدَک» هنوز هم پابرجاست و هنوز هم می‌توان از فدک بوی یاس سفید را استشمام کرد.

خبرنگار «ایرنا» از اهالی منطقه پرسید: نام اینجا چیست؟ پاسخ دادند: «وادی فاطمه»، هنوز آن را ارثیه زهراى مرضیه می دانستند. گرچه بخش اعظم نخلستانهای فَدْک خشکیده است، اما هنوز هم نخل‌هایی رشید سایه خود را بر وادی فاطمه می افکند. به این نخلستان‌ها «بوستان فاطمه» می گویند.

«فَدْک» را پیامبر اعظم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به فاطمه علیها السلام بخشیده بود، «فَدْک» در صدر اسلام، در اختیار شخص پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود و در آیاتی در سوره مبارکه حشر نیز به آن اشاره شده است، «فَدْک» امروز با کوچ نشینان اطراف آن، ۱۵۰ هزار نفر جمعیت دارد، هاشمی رفسنجانی پس از دیدار از این منطقه، به خبرنگاران گفت: «حالت عاطفی که در جمع حاضر ایجاد شده، قابل بحث نیست.» وی تصریح کرد: «آثار و نام حضرت زهرا علیها السلام هنوز در همه بخش‌های «فَدْک» وجود دارد و جای جای این سرزمین مزین به قدوم زهراى اطهر است.»

برپایی نمایشگاههای عکس «باغ فَدْک» در ۷ استان کشور «خبرگزاری فارس»:

نمایشگاه «باغ فَدْک» و «سوره» در استان‌های یزد، خراسان جنوبی، مازندران، بوشهر، کرج، قزوین و کرمان تا ۱۲ شهریور برپا گردید.

به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از واحد خبر حوزه هنری، خانه عکاسان ایران، نمایشگاه «باغ فَدْک» را با ۲۴ قطعه عکس که از باغ «فَدْک» عکاسی شده در معرض دید عموم قرار داده می‌شود.

این آثار در سفر اخیر هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به عربستان سعودی و نیز دیدار وی از شهر حائط (محل باغ فَدْک) عکاسی شده است.

عکس‌های «باغ فَدْک» به ترتیب زمانی از ۲ تا ۸ مرداد به گالری حوزه هنری استان یزد، از ۱۰ تا ۲۰ مرداد در گالری حوزه هنری کرج، از ۲۴ تا ۳۱ مرداد در گالری حوزه هنری بیرجند، از ۳ تا ۹ شهریور در گالری حوزه هنری قزوین، از ۱۶ تا ۲۱ شهریور در گالری حوزه هنری استان مازندران و از ۱۳ تا ۱۹ مهر در گالری حوزه هنری بوشهر به نمایش گذاشته می‌شود.

دیدار تعدادی از مسؤولان، از نمایشگاه عکس باغ فَدْک «خبرگزاری مهر» سه‌شنبه ۴ تیر ۱۳۸۷

به گزارش خبرنگار مهر، در ابتدای این مراسم رسول اولیازاده رئیس خانه عکاسان گفت: خوشبختانه به برکت سفر اخیر آیت الله هاشمی رفسنجانی به عربستان و حضور در منطقه «فَدْک» ما شاهد برگزاری نمایشگاهی هستیم که تاکنون تصویری از آن برایمان وجود نداشت و ما فقط در ذهن خود با این منطقه آشنا بودیم.

وی افزود: آن چیزی که محمّد کاظم پور با دوربین خود از منطقه «فَدْک» ثبت کرده مایه افتخار ماست؛ زیرا برای اولین بار مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام این چنین برای ما بازگو شده است. این منطقه همانطور که در روایت‌های مختلف تاریخی آمده بارها از دست شیعیان گرفته شده و این به اعتقاد من سندی معتبر برای اثبات مظلومیت شیعه است.

حسن بنیانیان رئیس حوزه هنری با تقدیر از برگزاری این نمایشگاه و این که نمایشگاه باید با شکوه بیشتر برگزار می‌شد گفت: باید به این نکته اذعان داشت حق عکس‌هایی که بغض ۱۴۰۰ ساله شیعه و مظلومیت او را احیا می‌کند به درستی اداء نشده و من امیدوارم در آینده تمهیداتی اندیشیده شود که این تصاویر با برگزاری یک مراسم باشکوه در خانه عکاسان رو نمایی شود.

وی با اشاره به سفر اخیر رئیس مجلس خبرگان رهبری به کشور عربستان تصریح کرد: این سفر پختگی و تدبیر آیت الله هاشمی رفسنجانی را نشان داد که در این دوره پر تنش و بحران، آبی را روی آتش ریخت و به عربستان سفر کرد تا مباحث مورد اختلاف شیعه و سنی را حل کند.

رئیس حوزه هنری گفت: احساس مسؤولیت برای شیعه در این شرایط لوازمی دارد و ما باید کاری کنیم که احیای بغض شیعه

طوری منعکس شود که موجب سوء استفاده نباشد. به معنای دقیق‌تر ما باید با اهل تسنن طوری برخورد کنیم که بد سلیقگی بین شیعه و سنی به وجود نیاید.

در ادامه این مراسم رئیس دفتر رئیس مجلس خبرگان رهبری در صحبت‌هایی با تقدیر از برگزار کنندگان نمایشگاه عکس باغ «فَدَک» گفت: امیدواریم این نمایشگاه شروع خوبی برای «فَدَک» شناسی و زهرا شناسی ما باشد تا به وسیله آن بهتر بتوانیم با اهل بیت و قرآن آشنا شویم.

نمایشگاه ۲۰ قطعه عکس کاظم پور از دیدار رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و زائران ایرانی از باغ «فَدَک» در شهر حائط عربستان، تا دهم تیر ماه در گالری خانه عکاسان ایران برپا شد.

مسئولیت ما...

اکنون که وهابیت می‌خواهد نام «فَدَک» را که یادآور حَقَّانیت علی بن ابیطالب علیه‌السلام و مظلومیت‌های حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد محو نماید. دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام می‌توانند برای احیای نام فَدَک تلاش و فعالیت‌های انجام دهند تا مشمول دعای امام صادق علیه‌السلام گردند که فرمودند:

رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَى أَمْرَنَا

خداوند رحمت کند کسی را که، امر ما اهل بیت را احیا کند.

پیشنهادات

۱. می‌توان مراکز بزرگ علمی، حوزه‌های علمیه، مراکز دانشگاهی، مؤسسه‌های دینی، هیئات مذهبی، صندوقهای قرض الحسنه، مراکز اجتماعی و اقتصادی، مدارس، مراکز درمانی، کانونهای فرهنگی، شهرها، میدانها و خیابانهای بزرگ شهر را به نام «فَدَک» نام‌گذاری نمود تا ضمن ماندگار نمودن این سند مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام با توطئه وهابیت نسبت به محو آثار اهل بیت علیهم السلام مقابله کنیم.

۲. گویندگان مذهبی و خطباء دانشمند در سطوح مختلف و مجالس متنوع به بیان مباحث فَدَک و تشریح مقاصد غاصبین آن و شرح خطبه فَدَکیه حضرت زهرا علیها السلام پردازند. تا با ایجاد آگاهی‌های لازم و ارتقاء دادن سطح معرفت مردم نسبت به موضوع «فَدَک» زمینه را برای برافروخته شدن شعله‌های محبت و دوستی به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فراهم سازند.

۳. شعراء با ذوق و با ایمان و دلسوختگان حضرت صدیقه طاهره علیها السلام با سرودن اشعاری زیبا و جذاب درباره «فَدَک» راه کمیت‌ها، دُعبل‌ها و سید حمیری‌ها را ادامه داده، و از حریم مقدس اهل بیت علیهم السلام دفاع نمایند.

۴. مداحان و مرثیه‌سرایان ائمه معصومین علیهم السلام با خواندن اشعار فَدَکیه در مجالس اهل بیت علیهم السلام بالاحص در ایام فاطمیه قلب دوستان حضرت زهرا علیها السلام را به هیجان در آوند تا باعث یک حرکت خودجوش و عمومی نسبت به این مسأله ولایی باشیم.

۵. طراحان هنرمند، طرحهایی زیبا در قالب پوستر، پلاکارد و پرچم درباره فَدَک ارائه دهند، تا با چاپ و نصب آنها در تیراژی وسیع، توسط هیئات مذهبی و دوستان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در محافل عمومی، باعث توجه عموم مردم به مسأله «فَدَک» گردد.

۶. صدا و سیما با ساختن برنامه‌های متنوع، جذاب و دیدنی و پخش مکرر تصاویر بازدید هیئت ایرانی از فَدَک اذهان عموم مردم را با مسأله فَدَک بیشتر آشنا گرداند.

و السَّلَام

با درود و سپاس بی‌حد به درگاه خداوند متعال و عرض ادب به پیشگاه مقدس محور عالم امکان امام زمان ارواحنا فداه، و امید به شفاعت شفیع روز جزا، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، و با تشکر و قدردانی از کلیه کسانی که مرا در خلق این اثر فاطمی یاری نمودند.

حوزه علمیه اصفهان

غلامحسین فرزند مرحوم حاج علی اکبر مجلسی کوپائی

نهم ربیع الاول ۱۴۳۰ - اسفند ۱۳۸۷

تصاویر منطقه فدک

پی نوشت

- (۱) وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. سوره مبارکه حشر، آیات ۶ و ۷.
- (۲) مراجعه شود به سؤالات نحلّه (سؤال اول).
- (۳) مراجعه شود به سؤالات نحلّه (سؤال دوم).
- (۴) بحار الأنوار، جلد ۳۰، صفحه ۳۴۸؛ و جلد ۵۳، صفحه ۱۷ هدایه الکبری، صفحه ۴۶ مختصر بصائر الدرجات، صفحه ۱۶۱ فدک و العوالی، صفحه ۲۷۸.
- (۵) احتجاج جلد ۱ ص ۹۲ بحار الانوار جلد ۲۹ ص ۱۲۷
- عوالم العلوم جلد ۱۱/۲ ص ۷۵۲ (البینه علی المدعی) و مراجعه شود به سؤال ششم.
- (۶) سوره مبارکه احزاب، آیه ۳۳.
- (۷) احتجاج، جلد ۱ صفحه ۹۲ بحار الانوار، جلد ۲۹ صفحه ۱۲۷ و ۱۲۴
- عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲ صفحه ۷۵۲ و ۷۶۳
- علل الشرایع، جلد ۱ صفحه ۱۹۰.
- (۸) مراجعه شود به سؤال هفتم در سؤالات نحلّه، البته لازم به ذکر است که بعداً، اسماء بنت عمیس و رباح غلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سَلِّم و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر این مسأله شهادت دادند ولی تمام این شهادتها به دلائل واهی رد شد.
- بحار الانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴
- عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۳۵
- فدک و العوالی، صفحه ۲۷۸.

۹) مراجعه شود به فصل سوّم. (چهارده اشکال بر این حدیث ذکر شده است).

۱۰) سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶.

۱۱) سوره مبارکه مریم، آیه ۶

مراجعه شود به عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲ صفحه ۶۳۰ تا ۶۳۷.

۱۲) مراجعه شود به فصل سوّم «این خبر با قرآن تعارض دارد».

۱۳) اختصاص، صفحه ۱۷۸

بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۸۹

عوالم العلوم، جلد ۲، صفحه ۶۵۰

سیره حلبیه، جلد ۳، صفحه ۳۶۲.

برای توضیح بیشتر مراجعه شود به فصل سوّم «گرفتن نامه ردّ فدک از ابابکر و... که منابع بیشتری از کتب شیعه و سنی ذکر شده است.

۱۴) فاصله مدینه تا خَیْبَر که در استان حائل قرار دارد از مسیر فعلی ۱۸۰ کیلومتر است.

۱۵) سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۳۶

تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۴۶.

۱۶) البته پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، به خاطر مسائل نظامی علاقه مند بود کسی از مقصد وی آگاه نشود تا زمانی که لشکر به بیابان «رجیع» رسید، حرکت لشکر را به سوی خَیْبَر قرار داد.

۱۷) سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۳۸.

۱۸) او توسط سنگ بزرگی که از بالای دژ پرتاب شده بود شهید گردید.

۱۹) ابن ابی الحدید از سرگذشت فرار این دو نفر، سخت متأثر گشته و در قصیده معروف خود چنین می گوید:

و ما انس لا انس اللذین تقدما

و فرهما و الفر، قد علما.

اگر همه چیز را فراموش کنم، هرگز سرگذشت این دو نفر را فراموش نخواهم کرد، زیرا آنان شمشیر به دست گرفته و با اینکه می دانستند فرار از دشمن حرام است، پشت به دشمن کرده فرار نمودند.

۲۰) تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۳۰۰.

۲۱) مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۲۰

سیره حلبی، جلد ۲، صفحه ۴۳

تاریخ ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۴۹.

۲۲) تاریخ طبری چنین می نویسد: فتناول ابوبکر و عمر.

۲۳) صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۹۵

صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۲۳ و ۲۲.

۲۴) تاریخ طبری جلد ۲، صفحه ۹۴

سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۴۹.

۲۵) تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۴۶.

- (۲۶) ارشاد، شیخ مفید، صفحه ۵۹.
- (۲۷) بحار الأنوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۱.
- (۲۸) مراجعه شود به کتاب فروغ ابدیت، جلد ۲، از صفحه ۲۴۰ تا صفحه ۲۷۰.
- (۲۹) صحیح مسلم، جلد ۷، صفحه ۱۲۰.
- (۳۰) معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۲۳۸.
- (۳۱) تاریخ الامم و الملوك، جلد ۳، صفحه ۲۵۶.
- (۳۲) فصلنامه میقات حج، شماره ۶۴، صفحه ۱۷۴.
- (۳۳) سوره مبارکه حشر، آیه ۶ و ۷.
- (۳۴) تفسیر المیزان، جلد ۱۹، جزء بیست و هشتم، سوره مبارکه حشر، صفحه ۳۵۳ و مراجعه شود به کتاب خمس، حضرت آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی صفحه ۱۵.
- (۳۵) تفسیر المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۳۶۲
- مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۶۱.
- (۳۶) مجمع البیان جلد ۹، صفحه ۲۶۰، تفسیر المیزان جلد ۱۹، صفحه ۳۶۱.
- (۳۷) ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۰، ذیل نامه ۴۵.
- (۳۸) پاورقی کتاب «فَدَك» آیت الله سید محمد حسن قزوینی، صفحه ۷۰.
- (۳۹) سنن ابی داود، جلد ۳، صفحه ۱۴۱، حدیث ۲۹۶۵ و ۲۹۶۶
- بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۳۴۸
- عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۰۹.
- (۴۰) صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۱.
- (۴۱) معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۳۸، این قسمت به صورت کامل در اول بحث آمده است.
- (۴۲) تاریخ الامم و الملوك، جلد ۳، صفحه ۲۵۶، این قسمت به صورت کامل در اول بحث آمده است.
- (۴۳) فاطمه بهجه قلب المصطفی، صفحه ۳۹۱.
- (۴۴) الکامل فی التاریخ، جلد ۳، صفحه ۲۱۱.
- (۴۵) عیون اخبار الرضا، جلد ۱۲، صفحه ۲۱۱
- بحار الأنوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۲۳
- فَدَك و العوالی، صفحه ۱۴۱.
- (۴۶) الدر المنثور، جلد ۵، صفحه ۲۷۳.
- (۴۷) مجمع، هیشمی، جلد ۷، صفحه ۴۹۰.
- (۴۸) میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۲۲۸.
- (۴۹) کنز الأعمال، جلد ۲، صفحه ۱۵۸.
- (۵۰) به نقل از فضائل الخمسه، جلد ۳، صفحه ۱۳۶
- (۵۱) اعلام الوری، صفحه ۱۰۰
- بحار الأنوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۲

- عوامل العلوم، جلد ۱۱ / ۲، صفحه ۶۱۵.
- (۵۲) بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰
- تفسیر عَیَّاشِی، جلد ۲، صفحه ۲۸۷
- برهان، جلد ۲، صفحه ۴۱۵
- غایة المرام، صفحه ۳۲۳ به نقل از عوامل العلوم، جلد ۱۱/۲؛ صفحه ۶۱۷ حدیث (۱۸ و ۱۷).
- (۵۳) بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰
- تفسیر عَیَّاشِی، جلد ۲، صفحه ۲۸۷
- برهان، جلد ۲، صفحه ۴۱۵
- غایة المرام، صفحه ۳۲۳ به نقل از عوامل العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۱۷ حدیث (۱۸ و ۱۷).
- (۵۴) سعد السعود، صفحه ۱۰۱.
- (۵۵) بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۳.
- (۵۶) الخرائج و الجرائح، جلد ۱، صفحه ۱۱۲ عنه البحار، جلد ۲۹، صفحه ۱۱۴.
- (۵۷) فَذَکَ و العوالی، صفحه ۲۷۸.
- (۵۸) سفینة البحار، جلد ۲، صفحه ۳۵۰.
- (۵۹) بحار الأنوار، جلد ۳۰، صفحه ۳۴۸.
- (۶۰) خصائص الزهراء، جلد ۳، صفحه ۳۸۲، ۳۷۱
- فَذَکَ و العوالی، صفحه ۲۷۹.
- (۶۱) احتجاج طبرسی، جلد ۱، صفحه ۱۱۹
- عنه بحار الانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۷
- عوامل العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۵۱
- فَذَکَ و العوالی، صفحه ۲۵۷.
- (۶۲) اختصاص مفید، صفحه ۱۸۵، عنه بحار الانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۲
- عوامل العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۴۲۳
- فَذَکَ و العوالی، صفحه ۲۶۰.
- (۶۳) بحار الانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴
- عوامل العلوم، جلد ۱۱ / ۲، صفحه ۶۳۵
- فَذَکَ و العوالی، صفحه ۲۷۸، دلیل ششم و هفتم در بحثهای بعدی توضیح بیشتری داده خواهد شد.
- (۶۴) اختصاص، صفحه ۱۷۸
- بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴
- عوامل، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۵۰.
- (۶۵) نهج البلاغه فیض الاسلام، صفحه ۹۶۷، نامه حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف یکی از فرماندارانش (نامه ۴۵)، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۷۷.
- (۶۶) این مطلب در بحث «نقض حدیث لا تُورَثُ توسط خلفا» مفصل بیان شده است.

- (۶۷) الغدير، جلد ۷، صفحه ۱۹۶
- عوامل العلوم، جلد، ۱۱/۲، صفحه ۷۸۰
- مجمع البلدان.
- (۶۸) الدر المنثور، جلد ۴، صفحه ۱۱۷.
- (۶۹) كنز العمال، باب صله رحم، جلد ۲، صفحه ۱۵۷.
- (۷۰) الكشف و البيان.
- (۷۱) فتوح البلدان، صفحه ۴۶
- معجم البلدان، جلد ۴، صفحه ۲۴۰.
- (۷۲) شرح ابن ابی الحديد، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۶.
- (۷۳) شرح ابن ابی الحديد، جلد ۱۶، صفحه ۲۸۴ و صفحه ۲۶۸.
- (۷۴) سيره حلبی، جلد ۱۳، صفحه ۴۰۰.
- (۷۵) مروج الذهب، جلد ۲، صفحه ۲۰۰.
- (۷۶) معجم البلدان، جلد ۳، صفحه ۳۷۸.
- (۷۷) وفاء الوفاء، جلد ۲، صفحه ۱۶۰ (با استفاده از کتاب پژوهشی پیرامون زندگی حضرت علی علیه السلام استاد جعفر سبحانی، صفحه ۲۹۲ الی صفحه ۲۹۶).
- (۷۸) مقدمه کتاب «فَدَك» از آیت الله سید محمد حسن قزوینی.
- (۷۹) بحار الانوار، جلد ۲۱، صفحه ۲۲
- عوامل العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۱۵ و مراجعه شود به سؤال قبل.
- (۸۰) ابوسفیان وقتی خبر خلافت ابوبکر را شنید به عنوان اعتراض گفت: ما را با ابی فضیل چکار؟! و به عنوان اقدام عملی از مکه به مدینه آمد و به خانه حضرت علی علیه السلام و عباس رفت و هر دو را برای قیام مسلحانه علیه ابوبکر دعوت کرد و گفت: من مدینه را با سواره و پیاده پر می‌کنم برخیزید و زمام امور را بدست گیرید.
- (۸۱) تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۲۰۲.
- (۸۲) هر چند کسانی متوجه این نکته بوده و این پول را رشوه می‌دانستند و از گرفتن آن سرباز می‌زدند. در تاریخ آمده است: «زید بن ثابت» سهمیه یکی از زنان «بنی عدی» را به در خانه او آورد، آن بانوی گرامی پرسید: این چیست؟ زید گفت: سهمیه‌ای است که خلیفه میان زنان انصار تقسیم کرده است. آن بانو در جواب گفت: برای خرید دینم رشوه می‌دهید، سوگند به خدا چیزی از او نمی‌پذیرم.
- (۸۳) سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۴۰۰.
- (۸۴) ناسخ التواریخ، جلد حضرت زهرا علیها السلام، صفحه ۱۲۲
- بحار الانوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴.
- (۸۵) سوره مبارکه انفال، آیه ۴۱: وَأَعْلَمُوا إِنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ.
- (۸۶) با استفاده از کتاب پژوهشی پیرامون زندگی حضرت علی علیه السلام، صفحه ۲۶۵ الی ۲۷۵.
- (۸۷) البته بعد از توضیحاتی در مورد فَدَك و غضب فَدَك، حضرت فرمودند: فَدَك از حقوق غضب شده ما می‌باشد.
- (۸۸) کافی، جلد ۱، صفحه ۵۴۳

- بحار الأنوار، جلد ۴۸، صفحه ۱۵۶
- عوامل العلوم فاطمة الزهراء، جلد ۲، صفحه ۷۷۳ و در روایتی دیگر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در جواب هارون الرشید جوابی مشابه این جواب را دادند.
- (۸۹) کشف المحججه، سید بن طاووس، صفحه ۱۲۴.
- (۹۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۶.
- (۹۱) پژوهشی عمیق در زندگی علی علیه السلام، صفحه ۲۶۵.
- (۹۲) مراجعه شود به فصل هفتم.
- (۹۳) علل الشرایع، جلد ۱، صفحه ۱۹۰
- بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۴، (طبع حجر، جلد ۸، صفحه ۹۱)
- عوامل العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۲.
- (۹۴) احتجاج جلد ۱، صفحه ۹۴، بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۷ (جلد ۸، صفحه ۹۴ حجر) عوامل العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۵۲.
- (۹۵) احتجاج، صفحه ۹۲
- بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۷ حدیث ۲۷
- عوامل العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۵۲.
- (۹۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جزء ۱۶، صفحه ۱۰۱.
- (۹۷) طبق اقرار ابابکر در روایت احتجاج که نقل شد.
- (۹۸) عوامل العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۳۵.
- (۹۹) عوامل العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۷۷ و ۷۷۸، به نقل از: الطرائف، صفحه ۲۴۸.
- (۱۰۰) احتجاج، صفحه ۹۲
- بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۲۷
- عوامل العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۵۱.
- (۱۰۱) سوره مبارکه نجم، جزء ۲۷، آیه ۳.
- (۱۰۲) مجمع الهیثمی، جلد ۹، صفحه ۱۰۲
- کنز العُمال، جلد ۱۱، صفحه ۶۱۶.
- (۱۰۳) صحیح ترمذی، جلد ۲، صفحه ۲۹۸
- مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۲۴ و ۱۱۹
- تاریخ بغداد، جلد ۱۴، صفحه ۳۲۱
- مجمع هیثمی، جلد ۷، صفحه ۲۳۵.
- (۱۰۴) مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۳۴
- کنز العمال، جلد ۱۱، صفحه ۶۰۳
- ذخائر العقبی، صفحه ۸۳.
- (۱۰۵) مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۱۱۳.
- (۱۰۶) مناقب خوارزمی، صفحه ۸۱

ذخائر العقبی، صفحه ۸۲.

(۱۰۷) مراجعه شود به کتاب فَدَک و العوالی، صفحه ۳۰۰ الی ۳۰۷.

(۱۰۸) سنن ترمذی، جلد ۳، صفحه ۶۲۷ باب ۱۳، ما جاء فی الیمین مع الشاهد.

(۱۰۹) دلائل الصدق علامه مظفر، جلد ۳، صفحه ۷۰.

(۱۱۰) علاوه بر این بزرگواران، رباح، غلامی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر صحت ادعای حضرت زهرا علیها السلام شهادت داد. فَدَک و العوالی، صفحه ۲۷۸، به نقل از: الخرائج و الجرائح.

(۱۱۱) سوره مبارکه شعراء، آیه ۲۲۷.

(۱۱۲) بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۴ (جلد ۸، صفحه ۱۰۲ ط حجر)

عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۳۵.

(۱۱۳) قرطبی در تفسیرش، جلد ۵، صفحه ۴۱۱.

(۱۱۴) صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸۲ و جلد ۴، صفحه ۴۲

صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۳

دلائل الصدق، جلد ۳، صفحه ۴۰.

(۱۱۵) عوالم العلوم، جلد ۱۱ / ۲ صفحات ۶۳۰ تا ۶۳۷.

(۱۱۶) سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶.

(۱۱۷) سوره مبارکه مریم، آیه ۵ و ۶.

(۱۱۸) سوره مبارکه انفال، آیه ۷۵، و مراجعه شود به تفسیر المیزان، جلد ۹، صفحه ۱۹۰.

(۱۱۹) سوره مبارکه نساء، آیه ۱۱.

(۱۲۰) سوره مبارکه بقره، آیه ۱۸۰.

(۱۲۱) قسمت اول اقتباس از سوره مبارکه انعام، آیه ۶۷ و قسمت اخیر اقتباس از سوره مبارکه هود، آیه ۳۹ می باشد.

(۱۲۲) خطبه حضرت زهرا علیها السلام در فصل پنجم کتاب به صورت کامل آورده شده است.

(۱۲۳) سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶.

(۱۲۴) سوره مبارکه انبیاء، آیه ۷۹.

(۱۲۵) تفسیر المیزان، جلد ۱۵

سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶.

(۱۲۶) سوره مبارکه مریم، آیه ۵ و ۶.

(۱۲۷) مراجعه شود به عوالم العلوم جلد ۱۱/۲ صفحه ۷۱۲ الی ۷۱۴

تفسیر المیزان، جلد ۱۴، صفحه ۱۰ الی ۱۸.

(۱۲۸) مراجعه شود به کتاب فَدَک و العوالی از صفحه ۴۳۸ الی صفحه ۴۴۴.

(۱۲۹) الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۳

برگزیده‌ای جامع از الغدیر، صفحه ۶۵۲.

(۱۳۰) عوالم العلوم، ۱۱/۲، صفحه ۷۱۸.

(۱۳۱) سنن ابی داود، جلد ۳، صفحه ۱۴۴، حدیث ۲۹۷۳

- کنز العمال، جلد ۴، صفحه ۳۷۱، حدیث ۱۰۹۶۰.
- (۱۳۲) دلائل الصدق، جلد ۳، صفحه ۵۴.
- (۱۳۳) مراجعه شود به الغدیر، جلد ۶، از صفحه ۱۹۸ تا صفحه ۲۴۰.
- (۱۳۴) سوره مبارکه قصص، آیه ۲۰، قصه موسی «ای موسی، رجالِ دربارِ فرعون در کار تو مشورت می‌کنند که تو را به قتل برسانند، به زودی از شهر خارج شو و من درباره تو خیر خواه هستم».
- (۱۳۵) احتجاج، جلد ۱، صفحه ۱۱۹
- بحار الأنوار، جلد ۸، چاپ قدیم، صفحه ۹۴
- عوامل العلوم، ۱/۲، صفحه ۷۵۳ و ۷۵۴، به نقل از علل الشرایع، صفحه ۷۶۳.
- (۱۳۶) منتخب التواریخ، بخش حضرت زهرا علیها السلام، صفحه ۷۲.
- (۱۳۷) احفظ کسی را که حافظه بسیار قوی دارد می‌گویند، اضط، آن راوی را گویند که در ثبت و ضبط روایات بسیار دقیق عمل می‌کند.
- (۱۳۸) مراجعه شود به کتاب الرعايه فی علم الدرّایه، شهید ثانی، صفحه ۱۱۵ و صفحه ۱۰۳ و ۸۸.
- (۱۳۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، صفحه ۸۵ و در صفحه ۸۲ می‌نویسد: و المشهور انه لم یرو حدیثُ انتفاء الارث الا ابوبکر وحده.
- (۱۴۰) مراجعه شود به سؤال: آیا با این خبر می‌شود قرآن را تخصیص زد؟
- (۱۴۱) کنز العمال، جلد ۱۲، صفحه ۴۸۸ و ابن حجر در صواعق در شبهه چهارم، فصل پنجم، باب اول به نقل از فاطمه بهجة قلب المصطفی، صفحه ۴۲۶.
- (۱۴۲) شرح نهج البلاغه، جلد ۴، جزء ۱۶، صفحه ۸۵.
- (۱۴۳) طبقات، جلد ۵، صفحه ۵۶
- فتح الباری، جلد ۶، صفحه ۱۴۲.
- (۱۴۴) صحیح مسلم، جلد ۵ صفحه ۱۵۲
- صحیح بخاری، جلد ۴ صفحه ۴۳، جلد ۵ صفحه ۲۳، جلد ۶ صفحه ۱۹۱، جلد ۸ صفحه ۱۴۷
- شرح ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۲
- صحیح ابن حنان، جلد ۱۴، صفحه ۵۷۶.
- (۱۴۵) در بعضی از روایات این چهار نفر چنین نام برده شده‌اند: طلحه، زبیر، عبدالرحمن و سعد.
- (۱۴۶) در صحیح بخاری «اتَّيَدُوا أَيْ لَا تَعَجَّلُوا» آمده است.
- (۱۴۷) صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۲
- صحیح بخاری، جلد ۸، صفحه ۱۴۷، مشابه این روایت با اندکی تفاوت.
- (۱۴۸) مالک بن اوس النصری، هو سعید المدنی، توفی سنه اثنتین أو احدی و تسعین، و تأخر اسلامه، عوامل العلوم، جلد ۱/۲، صفحه ۷۶۸.
- (۱۴۹) مراجعه شود به الغدیر جلد ۷ صفحه ۱۹۴.
- (۱۵۰) فتح الباری فی شرح البخاری، جلد ۶، صفحه ۲۵۵؛ شرح خطبه، صفحه ۲۹۳.
- (۱۵۱) بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۶۹.

(۱۵۲) احتجاج، جلد ۱، صفحه ۸۸، روی الشیخ الطبرسی رحمه الله، عن ابی رافع، قال: أتى عند ابی بکر اذ طلع علی و العباس یتدافعان و یختصمان فی میراث النبى صلی الله علیه و آله و سلم فقال ابوبکر: یکفیکم القصیر الطویل - یعنی بالقصیر علیاً و بالطویل العباس، فقال العباس انا عمّ النبى و وارثه و قد حال علی بنی و بین ترکته فقال ابوبکر: فأین كنت یا عباس حین جمع النبى صلی الله علیه و آله و سلم بنی عبدالمطلب و انت احدهم فقال: «ایکم یؤازرنی و یکون وصی و خلیفتی فی أهلی ینجز عِداتی و یقضی دینی» فاحجمتم عنها الا علی؟! فقال النبى: «انت كذلك» فقال العباس: فما اعدک فی مجلسک هذا؟! تقدّمته و تأمّرت علیه؟ فقال ابوبکر: اعذرونی یا بنی عبدالمطلب.

(۱۵۳) سوره مبارکه ص، آیات ۲۱ الی ۲۴ (تفسیر نمونه، جلد ۱۹، صفحه ۲۶۷ و جلد ۱۳، سوره مبارکه انبیاء، صفحه ۵۰۶).

(۱۵۴) بحار الأنوار، جلد ۱۰، صفحه ۲۹۳

فَدَك و العوالی صفحه ۱۷۸.

(۱۵۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، جزء ۱۶، صفحه ۸۵.

(۱۵۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۴، جزء ۱۶، صفحه ۸۳.

(۱۵۷) اسرار آل محمد، سلیم بن قیس، صفحه ۱۵۰ و در ترجمه فارسی، صفحه ۱۱۷ و در چاپ جدید صفحه ۳۶۱ حدیث ۱۵.

(۱۵۸) صحیح بخاری، کتاب تفسیر، سوره مبارکه مائده، ذیل آیه خمر

صحیح مسلم، کتاب اشربه، باب تحریم خمر، و سیوطی در دُرّالمنثور، جلد ۲، صفحه ۳۲۱

احمد در مسندش، جلد ۳، صفحه ۱۸۱ و ۲۲۸

طبری، در تفسیرش، جلد ۷، صفحه ۲۴

بیهقی در سنن کبری، جلد ۸، صفحه ۲۹۰ و ۲۸۶

ابن کثیر در تفسیرش، جلد ۲، صفحه ۹۴ و ۹۳، به نقل از الغدیر، جلد ۷، صفحه ۹۹.

(۱۵۹) سوره مبارکه نجم، آیه ۳.

(۱۶۰) سوره مبارکه شعراء، آیه ۲۱۴.

(۱۶۱) دلائل الامامه، صفحه ۳۹.

(۱۶۲) مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۲۲۵، سنن ابن ماجه، جلد ۲، صفحه ۹۰۹، سنن ترمذی، جلد ۳، صفحه ۲۸۳، فَدَك و العوالی،

صفحه ۴۲۱.

(۱۶۳) کلاله به میتی گفته می‌شود که از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزند، وارثی نداشته باشد و از طبقه دوم یعنی برادران و

خواهران او، از او ارث ببرند. مراجعه شود به تفسیر نمونه جلد ۳ صفحه ۳۷۶. سوره مبارکه نساء، آیه ۱۲.

(۱۶۴) سنن کبری، جلد ۷، صفحه ۲۳۳

شرح نهج البلاغه، جلد ۱۲، صفحه ۱۵.

(۱۶۵) فتوحات الاسلامیه، جلد ۲، صفحه ۴۰۸.

(۱۶۶) مراجعه شود به برگزیده‌ای جامع از الغدیر، علامه امینی، تلخیص و ترجمه، محمد حسن شفیعی (فهرست موضوعی کتاب:

مطاعن ابوبکر، صفحه ۱۲۸۷ و مطاعن عمر، صفحه ۱۲۹۸ که علامه امینی ۲۲ مورد از جهل ابوبکر و عمر به احکام اسلامی را از

کتاب اهل سنت نقل کرده است).

(۱۶۷) فَدَك و العوالی، صفحه ۴۹۱ الی ۴۹۴.

(۱۶۸) تذکره الحفاظ، جلد ۱، صفحه ۲ الی ۵

فَدَک و العوالی، صفحه ۴۲۰.

(۱۶۹) مستدرک علی الصحیحین، جلد ۱، صفحه ۱۱۰

تذکره الحفاظ، جلد ۱، صفحه ۷. مراجعه شود به سیره پیشوایان، سیره امام محمد باقر علیه السلام، صفحه ۳۲۲ تا ۳۲۴.

(۱۷۰) بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۳۹۲.

(۱۷۱) سوره مبارکه نساء، آیه ۹۵.

(۱۷۲) سوره مبارکه احزاب، آیه ۵۳.

(۱۷۳) سوره مبارکه احزاب، آیه ۵۰.

(۱۷۴) فَدَک و العوالی، صفحه ۴۷۸، به نقل از کتاب خطی، اربعین فی خصائص الزهراء، جلد ۳، صفحه ۴۲۳ و مشابه این روایت در

بحار الأنوار، جلد ۴۷، صفحه ۴۰۰

احتجاج، صفحه ۱۷.

(۱۷۵) صحیح بخاری، جلد ۲، صفحه ۸۲

صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۷۱.

(۱۷۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۸۳ و ۸۴.

(۱۷۷) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۴۴.

(۱۷۸) الغدیر، جلد ۷، صفحه ۱۹۴.

(۱۷۹) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۸۱ و ۸۲.

(۱۸۰) صحیح بخاری، جلد ۸، صفحه ۱۴۷

صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۲

مراجعه شود به بحث: «منازعه حضرت علی و عباس در زمان عمر»

(۱۸۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۸۳ و ۸۴.

(۱۸۲) امالی شیخ مفید، مجلس پانزدهم، صفحه ۱۲۵، حدیث ۳

بحار الأنوار، جلد ۳۱، صفحه ۴۸۳ (جلد ۸، صفحه ۳۷۳ طبع حجر)

عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۸.

(۱۸۳) سوره مبارکه تحریم، آیه ۱۰، جزء ۲۸.

(۱۸۴) کشف الغمه، جلد ۱، صفحه ۴۷۸، به نقل از عوالم العلوم ۱۱/۲، صفحه ۷۶۹.

(۱۸۵) الايضاح، صفحه ۲۵۶ به نقل از عوالم العلوم، ۱۱/۲، صفحه ۷۷۰.

(۱۸۶) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۹.

(۱۸۷) در کتاب کامل بهایی، جلد ۲، صفحه ۹ چنین آمده:

عمر بن عبدالعزیز، دوات و کاغذ خواست و ابتدا کرد: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، هذا ما ردّ عمر بن عبدالعزیز ظلامهٔ محمّد بن علی الباقر فَدَک.

این است آنچه رد کرد و باز داد عمر بن عبدالعزیز به محمّد بن علی الباقر، «فَدَک» را که به ظلم گرفته بودند و تسلیم کرد و معترف شد که ابوبکر و عمر و عثمان بر فاطمه ظلم کردند.

(۱۸۸) الغدیر، علامه امینی رحمه الله، جلد ۷، صفحه ۱۹۴ الی ۱۹۷.

- ۱۸۹) مروج الذهب، جلد ۴، صفحه ۱۴۷.
- ۱۹۰) سید اعلام النبلاء، جلد ۱۲، صفحه ۴۳.
- ۱۹۱) بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۲۱۰.
- ۱۹۲) دلائل الصدق، جلد ۳، صفحه ۵۷۹.
- ۱۹۳) فدک و العوالی، صفحه ۲۲۷ و ۲۲۸.
- ۱۹۴) سوره مبارکه اسراء، آیه ۲۶.
- ۱۹۵) مراجعه شود به فصل ششم «باغ‌های هفتگانه، عوالی»
- ۱۹۶) الطرائف، صفحه ۲۵۱ تا ۲۴۸.
- ۱۹۷) الامام علی بن ابیطالب علیه السلام، تألیف آیت الله رحمانی همدانی، صفحه ۷۳۴ به نقل از روضه کافی مرحوم کلینی، صفحه ۵۹ تا ۶۳ و فاطمه بهجة قلب المصطفی، صفحه ۴۱۵ و شادمانی دل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، صفحه ۵۵۲.
- ۱۹۸) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۵.
- ۱۹۹) فاطمه بهجة قلب المصطفی، صفحه ۴۱۳ به نقل از تلخیص الشافی، جلد ۳، صفحه ۱۳۰.
- ۲۰۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحه ۱۰۳ (جلد ۱۶، صفحه ۲۷۸).
- ۲۰۱) فاطمه بهجة قلب المصطفی، صفحه ۴۱۶ به نقل از تلخیص الشافی، جلد ۱، صفحه ۱۵۷.
- ۲۰۲) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۶ از علل الشرایع، صفحه ۱۵۵ از الطرائف، صفحه ۲۵۱ بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۳۹۶.
- ۲۰۳) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۶.
- ۲۰۴) عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۷۶۶ از علل الشرایع، صفحه ۱۵۴ از الطرائف، صفحه ۲۵۱ بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۳۹۵.
- کشف الغمه، صفحه ۴۹۴.
- ۲۰۵) اختصاص، صفحه ۱۷۸
- بحار الأنوار، جلد ۲۹، صفحه ۱۸۹
- عوالم العلوم، جلد ۱۱/۲، صفحه ۶۵۰.
- ۲۰۶) سیره حلییه، جلد ۳، صفحه ۳۶۲.
- ۲۰۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جزء ۱۶، صفحات ۸۷، ۱۰۱ و ۲۷۴.
- ۲۰۸) در کتاب صحیح مسلم (وجهه) آمده است.
- ۲۰۹) صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۱۵۴ (باب قول النبی: لا نُورِثُ).
- ۲۱۰) صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸۲ و جلد ۸ صفحه ۳، کتاب الفرائض.
- ۲۱۱) البدایه و النهایه، جلد ۵، صفحه ۳۰۶ باب أنه قال: لا نُورِثُ.
- ۲۱۲) اعلام النساء، جلد ۴، صفحه ۱۲۳ و ۱۲۴، باب الفاء، فاطمه بنت محمّد.
- ۲۱۳) ابن قتیبه دینوری، متوفی سال ۲۷۶ هجری، در کتاب خود به نام الإمامه و السیاسة، جلد ۱، صفحه ۱۳ چاپ سؤم مصر سال چاپ ۱۳۸۲، البته لازم به ذکر است که در بعضی از چاپهای اخیر کشورهای عربی این قسمت حذف شده است و عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب الإمام علی بن ابی طالب، جلد ۱، صفحه ۱۹۲ این ملاقات را ذکر کرده است.

(۲۱۴) انوار النعمانیة، جلد ۱، صفحه ۷۴، فدک و العوالی، صفحه ۵۹۹.

(۲۱۵) بحار الأنوار، جلد ۲۱، صفحه ۳۳۲

فدک و العوالی، صفحه ۶۱۳.

(۲۱۶) علامه میرجهانی رحمه الله علیه در کتاب «جنه العاصمه» صفحه ۲۰۵ و ۲۰۶ از ۳۲ کتاب علماء اهل سنت این روایت را نقل کرده است.

(۲۱۷) بحار الأنوار، جلد ۵۲، صفحه ۳۸۶

و جلد ۵۳، صفحه ۱۱

مدینه المعاجز، جلد ۲، صفحه ۲۴۵، و در روایت دیگر، امام صادق علیه السلام این عمل را اولین اقدام امام زمان عجل الله فرجه می‌شمارند.

(۲۱۸) معجم البلدان، جلد ۵، صفحه ۲۴۱

تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۲۰۹.

(۲۱۹) فدک و العوالی، صفحه ۶۲.

(۲۲۰) کافی، جلد ۴، صفحه ۵۶۰

وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۳۵۲.

(۲۲۱) آثار اسلامی مکه و مدینه، صفحه ۱۶۲

فدک و العوالی، صحنه ۵۵.

(۲۲۲) شواهد التنزیل، جلد ۱، صفحه ۴۴۱

بحار الأنوار، جلد ۱۶، صفحه ۱۰۹ و جلد ۲۲، صفحه ۲۹۷

دلائل الصدق، امام مظفر، جلد ۳، صفحه ۵۷۸

الطرائف، سید بن طاوس، جلد ۱، صفحه ۲۴۷.

(۲۲۳) صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸۲

صحیح مسلم، جلد ۵، صفحه ۵۴

سنن کبری، جلد ۴، صفحه ۲۹.

(۲۲۴) حُق: کوزه کوچک، سفت: کدوی میان تهی.

(۲۲۵) اصول کافی، جلد ۷، صفحه ۴۷.

(۲۲۶) بحار الأنوار، علامه مجلسی، جلد ۱۰۰، صفحه ۱۸۵. این فصل ترجمه و تلخیص از کتاب فدک و العوالی او الحوائط السبعة

تألیف سید محمد باقر حسینی جلالی، صفحات ۳۷ تا ۷۴ می‌باشد.

(۲۲۷) از کتاب سقیفه و فدک.

(۲۲۸) نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱۶ صفحه ۲۱۰.

(۲۲۹) تلخیص الشافی جلد ۳ صفحه ۱۴۰.

(۲۳۰) تحویل سند، یک اصطلاح رجالی است یعنی یک نفر از دو یا چند طریق خبر را روایت کرده باشد

مراجعه شود به کتاب شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، آیه الله سید عز الدین حسینی زنجانی، جلد ۱، صفحه ۱۷ تا ۲۳.

(۲۳۱) مرحوم مجلسی در بحار الأنوار جلد ۲۹ ص ۲۱۵ چاپ جدید، (ج ۸ ص ۱۱۴ چاپ کمپانی) می‌نویسد: این خطبه شیوا را که از

ناحیه بانوی زنان، حضرت زهرا علیها السلام صادر شده است و فکر خطیبان می‌رز و سخنور را به خود مشغول داشته موجب بهت و حیرت ایشان شده است، توضیح می‌دهیم و شرح می‌کنیم و شرح خود را بر مبنای روایت «احتجاج» قرار می‌دهیم و در صورت لزوم به روایات دیگر نیز اشاره خواهیم داشت.

۲۳۲) علامه مجلسی در ذیل این کلمه گوید: مقصود از اخلاص آن است که همه اعمال را برای خداوند خالص نموده و ریا و هدفهای فاسد را با آن مخلوط نکند و در هیچ یک از کارهایش به غیر خداوند متعال توسل نجوید - و تأویل کلمه توحید همین است - زیرا کسی که یقین داشته باشد که خالق و مدبّر خداوند است و در خدایی‌اش با کسی شریک نیست، بر او لازم و سزاوار است که در پرستش او کسی را شریک قرار ندهد و در هیچ کاری به غیر او متوجه نشود.

۲۳۳) در بعضی از نسخ «فَمَحَمَّدٌ» و در برخی آمده «مَحَمَّدٌ» آمده است.

۲۳۴) در بعضی از نسخ «احتجاج» و سایر روایات «اِسْتِمَاعُهُ» آمده است که منظور گوش دادن به قرآن است.

۲۳۵) سوره مبارکه آل عمران آیه: ۱۰۲.

۲۳۶) سوره مبارکه فاطر: ۳۵.

۲۳۷) سوره مبارکه توبه آیه: ۱۲۸

۲۳۸) سوره مبارکه انفال، آیه: ۲۶.

۲۳۹) بحارالانوار، جلد ۲۹، صفحه ۲۶۶، او المراد بهم (البيض الخماص) من آمن من العجم کسلمان رضی الله عنه و غیره.

۲۴۰) سوره مبارکه مائده آیه: ۶۴.

۲۴۱) سوره مبارکه توبه: آیه ۴۹.

۲۴۲) سوره مبارکه کهف آیه: ۵۰.

۲۴۳) سوره مبارکه آل عمران آیه: ۸۵.

۲۴۴) سوره مبارکه مائده آیه: ۵۰ که «يَتَغَوَّنَ» در آیه آمده است.

۲۴۵) اقتباس از سوره مریم آیه ۲۷.

۲۴۶) سوره مبارکه نمل: آیه ۱۶.

۲۴۷) سوره مبارکه مریم آیه ۶.

۲۴۸) سوره مبارکه انفال آیه: ۷۵.

۲۴۹) سوره مبارکه نساء آیه: ۱۱.

۲۵۰) سوره مبارکه بقره آیه: ۱۸۰.

۲۵۱) حضرت زهرا علیها السلام با آوردن پنج آیه از قرآن کریم جواب حدیث جعلی ابوبکر (نحن معاشر الانبياء لا- نُؤرَثُ) را می‌فرمایند. مراجعه شود به فصل سوم: «این حدیث با قرآن تعارض دارد»

۲۵۲) قسمت اول اقتباس از سوره مبارکه انعام آیه ۶۷ و قسمت اخیر اقتباس از سوره مبارکه هود آیه ۳۹ می‌باشد.

۲۵۳) سوره مبارکه آل عمران آیه: ۱۴۴.

۲۵۴) سوره مبارکه توبه آیه: ۱۳.

۲۵۵) سوره مبارکه ابراهیم: آیه ۸.

۲۵۶) سوره مبارکه شعراء: آیه ۲۲۷.

۲۵۷) اقتباس از آیات ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره هود.

۲۵۸) (آلا قد اری) آلا حرف تنبیه، قد حرف تحقیق، بر سر فعل ماضی نشانه هشدار شدید و حتمی است.

۲۵۹) سوره مبارکه مریم آیه: ۷.

۲۶۰) سوره مبارکه نمل آیه: ۱۶.

۲۶۱) سوره مبارکه یوسف: آیه ۱۸.

۲۶۲) سوره مبارکه محمد (ص) آیه ۲۴.

۲۶۳) اقتباس از سوره زمر: ۴۷.

۲۶۴) سوره مبارکه غافر: آیه ۷۸.

۲۶۵) در بعضی از کتب این چند بیت شعر اضافه شده است.

۱ - سِیَعْلَمُ الْمُتَوَلَّى ظَلَمَ حَامَتَنَا

یَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنِّي سَوْفَ يَنْقَلِبُ

۲ - وَ سَوْفَ نَبْكِيكَ مَا عَشْنَا وَ مَا بَقِيَتْ

لَهُ الْعِیُونَ بِتَهْمَالٍ لَهَا سَكْبُ

۳ - وَ قَدْ رُزْنَا بِهِ مُحْضًا خَلِيقَتَهُ

صَافِي الصَّرَائِبِ وَ الْأَعْرَاقِ وَ النَّسْبِ

۴ - فَانْتَ خَيْرُ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ

وَ أَصْدَقُ النَّاسِ حِينَ الصَّدَقِ وَ الْكَذِبِ

۵ - وَ كَانَ جِبْرِيْلُ رُوحَ الْقُدُسِ زَائِرْنَا

فَغَابَ عَنَّا فَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبُ

۶ - ضَاقَتْ عَلَيَّ بِلَادٌ بَعْدَ مَا رَحِبَتْ

وَ سِيَمٍ سِبْطَاكَ خَشَفًا فِيهِ لِي نَصْبُ

۱ - آنان که امروز بر من ظلم و ستم کردند به زودی در قیامت حامیان مرا می‌بینند و آن وقت به کیفر اعمال خویش می‌رسند.

۲ - ای پدر، تا زنده‌ام بر تو می‌گیرم و تا زندگی هست همیشه بر تو گریانم، چشمان من از فشاندن اشک باز نمی‌ایستد و آب آن خشک نمی‌شود.

۳ - ما خاندان مصیبت زده شدیم، در حالی که برگزیده خدا بودیم - ای پدر، ما در خلق و خُلق و نَسب، سر آمد عالم بودیم.

۴ - تو از همه بندگان خدا برتر و بالاتری و در وقت صدق و کذب، تو از همه راستگوتر.

۵ - و آن فرشته پاک، جبرئیل و روح القدس که به زیارت ما می‌آمد دیگر از ما غائب شد و خیر و برکت را از میان ما برد.

۶ - ای پدر بزرگوارم، بعد از تو دنیا با همه وسعتش بر دیدگان فاطمه تنگ و تاریک شده است، و دو پسرش که دو نوه شما هستند به مصیبت تو افسرده شده‌اند.

۲۶۶) در ترجمه خطبه بیشتر از دو کتاب استفاده شده است: «فاطمه زهرا علیها السلام شادمانی دل پیامبر» صفحات ۴۷۶ به بعد و شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام تألیف آیه الله سید عزالدین حسینی زنجانی.

۲۶۷) بحار الانوار جلد ۲۹ صفحه ۲۱۵.

۲۶۸) کشف الغمّه جلد ۱ صفحه ۴۷۳ و ۴۷۹.

- (۲۶۹) الدرہ البیضاء، صفحه ۱.
- (۲۷۰) اللعنة البیضاء صفحه ۲، و مراجعه شود به کتاب گرانقدر فاطمه بهجة قلب المصطفی، آیه الله رحمانی همدانی، صفحه ۳۸۷ و ۳۸۸.
- (۲۷۱) قبیله اوس و خزرج.
- (۲۷۲) نخل میثم، جلد اول، صفحه ۱۰۷.
- (۲۷۳) دو دریای رحمت، دیوان محمّد علی مردانی.
- (۲۷۴) نخل میثم، جلد ۱، صفحه ۴۰۰.
- (۲۷۵) ابیات فوق از اشعار مختلف کتاب جلوه‌های رسالت، حاج سید رضا مؤید انتخاب شده است.
- (۲۷۶) ای چشم‌ها بگیرید، صفحه ۳۲۷.
- (۲۷۷) آئینه عصمت، صفحه ۵۲۳.
- (۲۷۸) دیوان خوشدل.
- (۲۷۹) با تشکر از شاعر اهل بیت علیهم السلام، آقای امیر ایزدی همدانی.
- (۲۸۰) شهر حائط به شما خوش آمد می‌گوید. این تابلوی ورودی شهر «فَدَک» است و حائط (به معنی دیوار) اسم جدیدی است که وهابیت برای حذف نام «فَدَک» بر این شهر قرار داده است.
- (۲۸۱) عکسها را در پایان کتاب ملاحظه فرمائید.
- (۲۸۲) مثلاً: محل تولد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را کتابخانه کرده و نام آن را «مکتبه» گزارده‌اند.
- (۲۸۳) سوره مبارکه بنی اسرائیل، آیه ۲۶. مراجعه شود به فصل دوم کتاب.
- (۲۸۴) سوره مبارکه حشر، آیه ۶ و ۷، مراجعه شود به فصل دوم کتاب.
- (۲۸۵) مراجعه شود به فصل چهارم.
- (۲۸۶) مراجعه شود به فصل سوم، بحث: «نقض حدیث لا تُورَثُ توسط خلفا در طول تاریخ»
- (۲۸۷) الطرائف، صفحه ۲۴۸. مراجعه شود به فصل سوم، بحث: «تشکیل جلسه هزار نفری علما در امر فَدَک در زمان مأمون»
- (۲۸۸) مأساء الزّهراء علیها السلام، سید جفر مرتضی، جلد ۲، صفحه ۲۶.
- (۲۸۹) این برنامه ۶۵ دقیقه‌ای که در شامگاه سه شنبه ۹/۵/۱۳۸۷ پخش گردید، ۲۷ دقیقه آن مربوط به فَدَک بود، و در حین مصاحبه دقایقی از فیلم مربوط به سفر هیأت ایرانی به فَدَک پخش گردید، شما می‌توانید با مراجعه به سروش سیمای تهران سی دی این برنامه را دریافت کنید.
- (۲۹۰) فَدَک و العوالی، صفحه ۱۳۰، به نقل از مناقب شهر آشوب.
- (۲۹۱) مراجعه شود به فصل دوم.
- (۲۹۲) فصلنامه میقات حج، شماره ۶۴، صفحه ۱۲۸.
- (۲۹۳) فصلنامه میقات حج، شماره ۶۴، صفحه ۱۷۴ قسمتی از مقاله جناب آقای مسیح مهاجری.
- (۲۹۴) فصلنامه میقات حج، شماره ۶۴، صفحه ۲۱.

زندگانی حضرت زهرا (س)

مشخصات کتاب

سرشناسه: شیرازی رضا

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی فاطمه زهرا (س) / نویسنده رضا شیرازی.

مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی منادی تربیت ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۷۹ ص.

شابک: ۱۲۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۳۴۸-۵۲۸-۳؛ ۱۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۹.

یادداشت: عنوان دیگر: برای تو دخترم «زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام».

یادداشت: کتابنامه: ص. ۷۹.

عنوان دیگر: برای تو دخترم «زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام».

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق

شناسه افزوده: ایران. وزارت آموزش و پرورش. موسسه فرهنگی منادی تربیت

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲/ش ۴ب ۹ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۸۷۳۸۴

گزارشی در باب موضوع کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم «نحن نقص عليك نباهم بالحق (۱) موضوع این کتاب گزارشی از زندگانی دختر پیغمبر است. بزرگترین بانوی اسلام فاطمه یا فاطمه زهرا، ولی خواننده خواهد دید، آنچه در این مجموعه فراهم آمده تنها سرگذشت زندگی شخصی نیست، رویدادهائی است آموزنده و عبرت آمیز- هر چند گزارش زندگی شخصیت‌های بزرگ و برجسته تاریخ خود درسی آموزنده است. آنچه در این صفحات می‌خوانید تحلیلی از چند حادثه شگفت است که قرن‌ها پیش از زمان ما رخ داده است، اما اگر قهرمانان این حادثه‌ها را از حادثه‌ها جدا کنیم، خواهیم دید آن حادثه‌ها در طول تاریخ حتی در زمان ما نیز، در گوشه‌ای از جهان رخ داده است و میدهد. اگر زمان و مکان رویدادهایی که درباره آن سخن می‌گوئیم، با ما فاصله بسیار دارد، آثاری که از آنها بجای مانده نه تنها دیرینگی نگرفته، بلکه تازگی خود را همچنان نگاه داشته است. و شما پس از خواندن این کتاب خواهید دید آنچه می‌گویم گراف یا اغراق نیست. آن حادثه‌ها چیست؟ دو جنبش متضاد که پس از مرگ پیغمبر اسلام در مدینه- مرکز استقرار و نشر دین اسلام- پدید گردید: ۱- جنبشی که می‌کوشید روش پیغمبر اسلام (ص) را در اداره حوزه اسلامی دنبال کند، و به تعبیر دیگر می‌خواست نگاهبان سنت رسول خدا باشد. ۲- حرکت دیگری که به گمان و یا باجتهاد خویش، به تناسب پیشرفت زمان، تجدید نظر در نظام سیاسی و احیانا بعضی نظام حقوقی دین را ضروری می‌دانست، و معتقد بود سنت گرایان واقعیت را چنانکه باید درک نمی‌کنند، و این دگرگونی متناسب با خواسته‌های عصر، و به سود مسلمانان و موجب تقویت قدرت مرکزی و حفظ وحدت اسلام است. و اگر بخواهیم همین معنی را در قالب عبارتی روشن‌تر بریزیم باید گفت: حرکتی بود که می‌خواست مسیر حکومت در راههای ترسیم شده عصر پیغمبر باشد و حرکتی که استقرار نظام سیاسی تازه را- هر چند با سنت رائج مطابقت ننماید- ضروری می‌دانست. امروز هم که نزدیک چهارده قرن از آن حادثه می‌گذرد، هر دو جنبش طرفدارانی از مسلمانان و جز مسلمان، شرقی یا غربی دارد. فاطمه (ع) و شوهرش و خاندان پیغمبر و تنی چند از یاران آنان، پیشروان حرکت نخستین بودند و گروهی (بیشتر مهاجران و

کمترا انصار) رهبران حرکت دیگر. چنانکه در ضمن این گزارش خواهیم دید، رویدادهای پی در پی دختر پیغمبر اسلام را ناچار ساخت که خود پیشرو سنت گرایان گردد. او با سخنرانی، اندرز، اعتراض، ناخشنودی نمودن و سرزنش، سنت‌شکنان و یا تجدد طلبان را از عاقبت نامطلوب روشی که پیش گرفتند آگاه ساخت. بر خلاف آنچه بعضی نویسندگان نوشته‌اند، و ظاهر بعضی روایات هم شاید آنرا تایید کند، آنچه در آن روزها گفتند و کردند جنبه شخصی ندارد. نه آنروز و نه این زمان تنها سخن بر سر آن نبوده و نیست که: شخصیتی که سال سی و پنجم هجری زمامدار مسلمانان شد باید سال یازدهم بخلافت رسیده باشد. یا فلان مزرعه را چرا گرفتند؟ و چه مبلغ درآمد داشته؟ یا اگر درآمد آنرا از صاحب آن باز داشته‌اند، غرامت آن چیست؟ یا او از چه راه می‌تواند نان خورش فرزندان خود را آماده کند؟ دقت در اسناد دست اول، و سخنان علی و فاطمه و فرزندان (ع) و مطالعه روشی که در زندگانی پیش گرفتند، روشن می‌سازد که این خاندان بدانچه نمی‌اندیشیده‌اند مهتری یا مالدار می‌بوده است. گفتگو و کشمکش از این جا پدید شد، که اگر امروز نظامی عادلانه و اصلی تثبیت شده و به سود دسته‌ای خاص تغییر یافت، چه کسی تضمین می‌کند که فردا و پس فردا اصل‌های دیگری دگرگون نشود؟ و بدنبال آن مشکلی از پس مشکلی پدید نگردهد؟ تا آنجا که نظام اصلی یکباره درهم بریزد و مقررات آن اصالت خویش را از دست بدهد. هنوز بیش از ربع قرن بر فریاد اعتراض نمی‌رفت که نسل آن روز این حقیقت را دریافت و عاقبت نامیمون سنت‌شکنی را بچشم خود دید، اما دیگر کار از کار گذشته بود. و بیش از نیم قرن نگذشت که بیک باره هم نظام سیاسی و هم قوانین مدنی و حقوقی که با چنان تلاش و کوشش و مجاهدت و قربانی دادن فراوان پی ریزی شده بود بهم خورد. روش حکومت الهی به سیرت دوره جاهلی باز گردید. و زمامداری خاص خاندانی گردید که پیش از اسلام نیز بر عرب مهتری مالی و احیانا سروری سیاسی داشتند. کتاب حاضر وظیفه ندارد این دو حرکت را تحلیل کند، و درباره رفتار سران دو نهضت‌بداوری برخیزد، یا درباره آن دسته از مسلمانان که در چنان دوره پر آشوب می‌زیستند قضاوت نماید. اکنون قرن‌هاست از آن حادثه می‌گذرد. صدها کتاب و ده‌ها مقاله و هزارها سخنرانی بر سر حق بودن یکی از دو جریان و باطل بودن دیگری نوشته و القا شده است، اما چون یکی از دو دسته نمی‌خواهد تسلیم منطق دیگری شود، بحث و جدال همچنان تازگی خود را نگاه داشته است. اگر چنین بحث‌ها به نتیجه میرسید، و یا اگر نتیجه آن از روی انصاف پذیرفته می‌شد، باید در همان روزهای نخست پایان یابد. چرا آن درگیری و درگیری‌های همانند آن نباید به نهایت برسد؟ خود بحثی است. متأسفانه من نه آن تسامح و یا روشن بینی عرفانی را دارم که بگویم: چنین تضادها سطحی و صوری است و سنت جاری الهی بخاطر بقای جهان آنرا خواسته است: چونکه مقتضی بدوام آن روش می‌دهدشان از دلایل پرورش تا نگردد ملزم از اشکال خصم تا بود محبوب از اقبال خصم تا که این هفتاد و دو ملت مدام در جهان ماند الی یوم القیام (۲) و سرانجام کنگره‌ها از منجیق بیرون خواهد رفت و حرکتها بیک نقطه خواهد رسید، و سنت گرا و سنت‌شکن هر دو در کنار هم و در جوار آموزش حق تعالی خواهند زیست، نه چنین صلاحیتی را در خود می‌بینم و نه وظیفه‌ای که بر گردن گرفته‌ام این رخصت را بمن خواهد داد. کسانی که پژوهش تاریخ را عهده‌دار می‌شوند، جز مطالعه اسناد و تتبع در گزارش‌های گوناگون و مقابله و جرح و تعدیل روایت‌ها چاره‌ای ندارند. گزارشگر ناچار باید آنچه را رخ داده بنویسد، و تا آنجا که می‌تواند باستناد و قرائن در باره رویدادها داوری کند، و نقطه‌های انحراف را - اگر موجود باشد - بنمایاند. در اینصورت است که حقیقت آشکار خواهد شد. اما آن سندها را چگونه بپذیریم؟ و چسان طبقه‌بندی کنیم و با چه میزانی بسنجیم؟، خود کاریست دشوار. از روزیکه این حادثه رخ داده است، تا آنگاه که محدثان و مؤرخان آنرا در کتابهای خود ثبت و ضبط کرده‌اند و از گزند فراموشی، تصرف در عبارت، و دیگر عوارض مصون مانده، دو بیست سال یا اندکی کمتر گذشته است. در آن دو قرن سیاست‌های نیرومندی - که هر یک دسته‌ها و گروه‌های چندی را زیر پوشش و یا بدنبال خود داشته - برابر هم ایستاده و یا یکی جای خود را بدیگری داده است. آنانکه با تاریخ صدر اسلام تا پایان سده سوم آشنائی دارند، می‌دانند جعل روایت، تخلیط و تدلیس در آن، محو حدیث و یا تفسیر و یا تاویل حدیث به سود خود و باطل ساختن دعوی حریف کاری رائج بوده است. گروه‌های وابسته به سیاست

اموی، خوارج، عباسی و گروه‌های مقابل آنان، نو مسلمانانی که گواهی به خدا و پیغمبری محمد (ص) را وسیله حفظ جان ساخته و در نهان تیشه بریشه این دین می‌زدند، استادان مکتب‌های فکری که در حلقه‌های درس، تنها می‌خواستند سخن طرف مقابل را باطل سازند، چه دستکاریها در این مدت دراز در این سندها کرده‌اند؟ خدا می‌داند، حال سندهای سیاسی چنین است. اما داستان‌های تاریخی و روایت‌هایی که بیان دارنده زادروز و یا سال مرگ یکی از شخصیت‌هاست، در این گونه گزارشها هم چون اعتماد راویان بر حافظه بوده است، کمتر دیده می‌شود حادثه‌ها یکسان روایت شده باشد. در چنین شرایط چه باید کرد؟ نویسنده این صفحات کوشیده است تا حد ممکن گزارش خود را بر اساس سندهای دست اول و یا نزدیک به دست اول تنظیم کند، چه در این سندها احتمال دست‌خوردگی کمتر است (۳). و نیز تا آنجا که توانسته است گزارشها را با قرینه‌های خارجی تطبیق کرده و بالاخره از میان گفته‌های گوناگون آنرا پذیرفته است که همه و یا اکثریت در قبول آن هم داستان‌اند و یا بگونه‌ای آنرا تایید می‌کنند. با اینهمه نمی‌گویم آنچه نوشته‌ام حقیقتی است که در خارج رخ داده است، چه آن حقیقت را جز خدای تعالی دیگری نمی‌داند.

پی‌نوشتها: ۱. ما داستان آنرا بدرتسی بر تو می‌خوانیم (الکف: ۱۳) ۲. مثنوی. نیکلسن. دفتر پنجم ص ۲۰. ۳. اما معنی این سخن نه اینست که نوشته‌های دیگران درباره زندگانی دختر پیغمبر (ص)، از نظر نویسنده دور مانده است، چنانکه در فهرست مصادر کتاب خواهید دید، به بیشتر آنچه در این باره نوشته شده، توجه داشته‌ام.

صحرای عربستان

«من عال جاریتین حتی تدرکا دخلت انا و هو الجنة کھاتین (۱) خواننده عزیز که هم اکنون سرگرم خواندن این گزارش هستی، آیا تاریخ یا جغرافیای عربستان را خوانده‌ای؟ مقصودم از عربستان تنها شهر مکه و مدینه و آبادانی‌های کرانه دریای سرخ نیست. عربستان خوشبخت (یمن) را نیز نمی‌گویم. مقصودم آن قسمت از سرزمین گسترده‌ای است که از یک سو میان وادی حضر موت و صحرای نفود و از سوی دیگر محدود به بیابانهای دهناء و وادی دواسر است. سرزمین‌هایی که بیشترین مقدار دو میلیون و ششصد هزار کیلومتر این شبه جزیره را تشکیل می‌دهد و پس از گذشت قرن‌ها تقریباً همچنان دست نخورده مانده است. آنجا سرزمینی است شگفت و شگفتی آفرین. بیابانهای خشک بریده از جهان آبادانی، خالی از سکنه، دهشتناک از یکسو و رشته کوههای سوخته از تابش مداوم آفتاب و یادگارهای آتش فشانهای روزگاران دیرین، از سوی دیگر، ترکیبی عجیب و در عین حال جالب را پدید آورده است. در فصل تابستان هیچ انسان و یا جاننداری عادی نمیتواند برای مدتی دراز در این دوزخ گداخته بسر برد، و اگر جهانگردی ماجراجو در فصل زمستان یا آغاز بهار قدم در آن سرزمین بگذارد و پس از بریدن فرسنگها راه به نقطه‌ای برسد که دوش یا پرندوش بارانی در آن باریده و مانده آن در گودالی فراهم گشته، ممکن است در کنار آن گودال خانواده‌ای را با یک دو شتر به بیند. آنان نمونه انسان این بیابان‌اند. سخت‌ترین جانداران برابر دشواری و مخصوصاً بی‌آبی. انسان این صحرا خشکیده و لاغر، سیاه چرده، خشن و پرتوان است که او را بدوی و در تداول بدو لقب داده‌اند و حیوان آن، بارکش سرسخت‌تر از انسان که شتر نام دارد. تنها این دو جاندارند که می‌توانند در صحنه پر تلاش و پیکار صحرا پیروز گردند. رستنی آن هم خارهای درختچه ماندنی است که شب هنگام باد در سرشاخه‌های آن می‌پیچد و بانگی ترس آور پدید می‌آورد. بیابان نشینان زیر درخت را نشیمنگاه غول و آن بانگ را آواز بچه غولان پنداشته‌اند بدینجهت آن خار را (ام غیلان) نامیده‌اند که به تخفیف مغیلان شده است. درخت آن (در واحه‌ها) و کناره آب‌ها خرماست که در بین رستنی‌ها مظهر مقاومت برابر بی‌آبی است. پایداری انسانهای سخت کوش در چنان شرایط دشوار، نشانه کوشش پی‌گیر آنان برابر مانع‌های طبیعی می‌باشد: کوشیدن برای زنده ماندن، و ناچار از بدست آوردن آن چیز که مایه زندگی انسان و حیوان است آب. بدو هر روز یا هر چند روز باید کوله بار مختصر خود را که جز چند گلوله پیه مخلوط با پشم شتر، و یا چند دانه خرمای خشک در آن نیست، بر پشت ریش آن جانور بردبار بگذارد، زن و احیاناً فرزند خردسالش را بر بالای

کوله بار به نشاند، توده‌های شن داغ را در هم بکوبید، از دشت‌ها و صخره‌های آفتاب خورده بگذرد، و به گودالی برسد که آبی در آن ذخیره شده است. چه آبی؟ تیره، بد بود، پر از کرم و دیگر خزندگان که زودتر از وی خود را بدانجا رسانده‌اند. مسافر خسته از دیدن این تنها مایه زندگانی شاد می‌شود، کوله‌بار را از پشت شتر برمی‌دارد، اما افسوس که شادمانی او دوامی نمی‌یابد، چه در این وقت است که سر و کله مزاحمی نمودار می‌گردد، موجود سیاه بختی چون او، انسانی تیره روز که پاشنه‌های ترک خورده و پیشانی چروکیده و سوخته‌اش نشان می‌دهد او هم در تکاپوی بدست آوردن همان چیزی است که مسافر پیشین ما خود را بدان رسانده، آب. صحرا، این تنها آموزگار بی‌رحم، در طول قرن‌ها به فرزندان خود یک درس بیشتر نداده است: بکش تا زنده بمانی! درگیری آغاز می‌شود، دیری نمی‌گذرد که زمین از خون انسانی بد بخت رنگین می‌گردد، انسانی که بحکم غریزه می‌خواسته است زنده بماند، اما حریف نیرومندتر از او بر وی پیروز گشته است. هنوز کام تشنه او و بارکش خسته وی و یک یا دو موجود بی‌نوتر که خود را بدو بسته‌اند، از این مایع تر نشده که دشمن نیرومندتری بی‌رحمانه دندان خود را می‌نماید، و بر سر گرفتن آنچه زندگی او و شتر و زن و فرزندانش بدان بسته است، با وی بستیز برمی‌خیزد. افسوس که این حریف بسیار نیرومندتر از حریفی است که هم اکنون از کشتن او فارغ گشته است. حریفی که هرگز نمی‌توان بر او پیروز شد. بچشم خود می‌بیند داغ آب پائین و پائین‌تر می‌رود و بجای آب، بخار متراکم بهوا بلند می‌شود تا آنکه دیگر جز اندکی لجن و چند کرم نیمه جان در ته گودال باقی نمی‌ماند. بله! آفتاب کار خود را کرده است. باید از اینجا به جای دیگر برویم... بایستید! براه بیفتید! سرودی است که بدو در سراسر زندگی پر مشقت خود بر زبان دارد. هر بامداد بجائی و هر شب در راهی. در این گیرودار و باربندی و بار افکنی، ناگهان آواز خفیفی بگوش او می‌رسد. این چه آوازی است؟ ناله کودکی که هم اکنون دیده بدان زندگانی پر ملامت باز کرده است. زن او از رنج زادن فارغ شده و انسانی مادینه بدین جمع بی‌نوا افزوده است. چه بدبختی بزرگی! همیشه از این پیش آمد نگران بود! نوزادی مادینه! دختر! این مایه بدبختی و سرشکستگی! این فرزند بچه کارم می‌خورد؟ چرا زخم فرزندی نرینه نزناید؟ اگر پسر بود نعمتی بود! در کودکی شتر را نگاهبانی میکرد و در بزرگی در کنارم با دشمنان می‌جنگید! اما دختر موجودی دست و پا گیر است بدتر از آن، مایه شرمساری و ننگ! چرا! چون فراموش نکرده است که چندی پیش با فلاخن دسته درگیری داشت. دختر آنان را باسیری گرفت و برای همیشه داغ ننگ را بر پیشانی پدر و مادر و قبیله او چسباند. از کجا که روزی چنین بلائی بر سر خودم نیاید؟ نه! تا دیر نشده باید چاره‌ای اندیشید، و علاج واقعه را پیش از وقوع کرد. این دختر نباید زنده بماند. مبادا موجب شرمساری گردد، باید او را در دل خاک نهفت. (۲) تنها ترس از مستمندی و درماندگی و یا بیم ننگ و سرزنش خویشان نبود که او را به کاری چنین زشت و می‌داشت، گاهی هم باورهای خرافی و اعتقادات بی‌دلیل موجب دختر کشی می‌شد، چنانکه اگر دختری کبود چشم، یا سیاه پوست نصیب وی می‌گردید، آنرا بفال بد می‌گرفت. گروهی از ادیبان و تاریخ نویسان عرب در قرن حاضر می‌خواهند این کار زشت را به حساب عاطفه و علاقه بگذارند. اینان می‌گویند چون پدر محبتی شدید بدین دسته از فرزندان داشت، دختران را به خاک می‌سپرد تا بکرامت آنان لطمه‌ای نرسد (۳) این توجیهی بی‌اساس است. ما می‌بینیم قرآن این مردم را سرزنش می‌کند که چرا این موجود بی‌گناه را بخاطر ترس از تنگدستی می‌کشید (۴). و در جای دیگر می‌گوید: آنروز که درباره آن کودک در خاک نهفته پرسش شود، به چه جرمی کشته شده است؟ (۵) باری موجب این کار زشت هر چه بوده است از زشتی کار نمی‌کاهد. آن مردم در سرزمینی آنچنان، رسمی این چنین داشتند و با یکدیگر رفتاری زشت‌تر و ناهنجارتر از آن و این. این حال بیابان نشین پیش از ظهور اسلام بوده است، اما شهرنشین‌های شبه جزیره هم در گرفتاری دست کمی از بیابانیان نداشته‌اند، نهایت اینکه درگیری آنان از نوع دیگری بوده است. دسته‌هایی بزرگ از مردم بینوا بکوشند تا تنی چند از دسترنج آنان روزگار را به خوشی و تن آسانی بگذرانند. رقم دارائی آنان هر روز افزایش یابد، و کمر اینان زیر فشار بارهای سنگین خمیده‌تر گردد. پیداست که سرزمینی با چنین موقعیت جغرافیائی و ساکنانی از این جنس مردم، در دیده نژاد شناسان و دانشمندان علم الاجتماع چه ارزشی خواهد داشت! اگر در آغاز سده

هفتم میلادی معجزه تاریخ پدید نمی‌گشت، و در آن بیابان تاریک، ناگهان چشمه‌ای از نور شکافته نمی‌گردید، بی‌گمان امروز کمتر کسی بدان می‌اندیشید که صحرائی بنام عربستان وجود دارد، تا چه رسد بدانکه بدانند این صحرا در منتهی الیه جنوب غربی آسیا و موقعیت تاریخی و جغرافیائی آن چنین و چنانست. مگر جهانگردانی حادثه جو که بتوانند از رشته کوههای شبه جزیره سینا سرازیر شوند و خشک زارهای نجد و دره‌های تهامه را به پیمایند و خود را به بیابان پهناور نفوذ و یا الربیع - الخالی برسانند و بر اثر حادثه‌ای برای همیشه زیر توده‌های شن بخواب ابدی فرو روند، و یا از ده‌ها تن یکی جان سالم بدر برد و دیگران را از آنچه دیده خبر دهد. اما سرنوشت چیز دیگری می‌خواست. از این سرزمین باید طینی برخیزد، نخست از شهرکی در کنار دریای سرخ و سپس واحه‌ای در پانصد کیلومتری این شهر و در شرق این دریا، آنگاه این طنین سراسر شبه جزیره عربستان را پر کند، و به ایران، مصر و بالاخره قاره آسیا و افریقا و سرانجام همه جهان برسد: بیابان گرد تیره روز! آنچه از صحرا آموخته‌ای درست نیست! صحرا آموزگاری بد آموز است، تو باید از خدا درس بگیری! شعار تو آن نیست که بدان خو گرفته‌ای! تو را برای کشتن نیافریده‌اند. تو خلیفه خدائی و خدا نور، محبت، زندگی، لطیف و رحمت است... تو برای دیگری زنده‌ای و همه با یکدیگر برای خدائید! آن درس دیگر را هم که سینه به سینه، و یا به تقلید از رفتار پدران آموخته‌ای فراموش کن! آنان نیز معلمان خوبی نبودند! باید بدانی که درس را تقلیدی نباید آموخت! دختر نیز مانند پسر است! هر دو به کار تو می‌آیند! هر دو نعمت خدائند! همه نعمتهای خدا را باید سپاس گفت و نباید یکی را بر دیگری برتری داد! مردم! شما چرا با دخترانتان چنین رفتاری می‌کنید؟ چرا بدیده کالای بی ارزش بدانها می‌نگرید؟ شما را چه کسی زاده و پرورده است؟ مگر شما در دامان همین دختران که مادر شده‌اند پرورش نیافته‌اید؟ بدانید که چون دختری در خانه‌ای بدنیا می‌آید خداوند ملائکه را نزد آنان می‌فرستد تا بگویند: «ای اهل خانه سلام بر شما! سپس آن دختر را با پره‌های خود می‌پوشانند و دستهای خویش را بر سر او می‌کشند، و میگویند کسی که نگاهبانی او را بر عهده گیرد تا روز رستاخیز یاری خواهد شد» (۶) «کسی که دختری داشته باشد، و او را زنده بگور نکند، خوار نسازد، پسر را بر او ترجیح ندهد، خدا او را به بهشت خواهد برد» (۷). اما این تعلیمات آسمانی که گاه با آیت‌های قرآن و گاه بزبان حدیث بر گوشه‌های گران چنان مردم دیر فهم خوانده می‌شد، باید با آموزش عملی نیز همراه باشد تا اثر آن بیشتر گردد، و نمونه‌ای از این تربیت عملی، دختر پیغمبر است. این شگفت است که شمار دختران رسول خدا از نخستین زن او خدیجه، بیش از پسران است و شگفت‌تر آنکه پسران او نمی‌پایند و در کودکی می‌میرند. چنانکه گفتیم از نظر زندگانی بدوی و قبیله‌ای پسر است که چراغ خانه پدر را روشن می‌کند، و آنکه پسری جای او را نگیرد نام او فراموش خواهد شد. چنین کس را ابتر می‌گفتند و این سرزنش کوتاه بینان مکه به محمد (ص) بود: «او ابتر است». پس از مرگ نامی از وی نمی‌ماند؟ چون پسری ندارد که جانشین او شود! این عقیده کوردلانی از قریش بود. اما بر وفق مشیت الهی، و برغم این کج اندیشان تاریک دل، از پیغمبر اسلام دختری ماند و این دختر با گفتار و رفتار خود، چه در زندگانی خصوصی و چه در برخورد‌های اجتماعی - سر سخن پدر و رمز اشارت‌های قرآن را بدان خود خواهان نمایاند که ان شائک هو الابتر. ای محمد نام تو جاویدان خواهد ماند. آنکه تو را سرزنش می‌کند گمنام می‌زید، و گمنام می‌میرد: آنچنانکه فرزندانگان او نیز رمز دیگری از آن بشارت گشتند که: مصطفی را وعده داد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این سبق... رونقت را روز روز افزون کنم نام تو بر زر و بر نقره زخم منبر و محراب سازم بهر تو در محبت قهر من شد قهر تو (۹) تقدیر خدائی چنان بود که پیغمبر اسلام همه محبت پدری را در حق زهرا بکار برد، تا با این تربیت عملی، آن موجودهای خود خواه بدانند که باید دختران را نیز چون پسران ارزش نهاد. مگر ما نمی‌گوئیم یکی از سه قسم سنت که پیروی آن بر مسلمانان واجب است رفتار پیغمبر است؟ او باید صاحب دختر شود و دختر خود را آنچنان به پروراند، و حرمت نهد، تا پیروان او از رفتار وی درس گیرند و این مایه بقاء نژاد را خوار نشمرند. اما این بدان معنی نیست، که می‌گوئیم همه حرمتی که پیغمبر به دختر خود می‌نهاد تنها بخاطر آموزش دیگران بود، نه چنین است. آنجا که سخن از شخصیت اخلاقی فاطمه به میان آید، در این باره به تفصیل خواهیم پرداخت و شما خواهید دید که او سزاوار چنین حرمتی بوده

است. آنچه می‌خواهم بگویم این است که پیغمبر در کنار تعلیمات قرآن موظف بود پیروان خود را عملاً نیز تربیت کند. پی‌نوشتها: ۱. کسی که دو دختر را به پروراند تا بحد رشد رسند، من و او با هم به بهشت در می‌شویم. (کنز العمال. کتاب نکاح. باب حقوق دختران). ۲. و اذا بشر احدهم بالانثی، ظل وجهه مسودا و هو کظیم. یتواری من القوم من سوء ما بشر به ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب الا ساء ما یحکمون (النحل: ۵۹). ۳. بلوغ الارب ج ۳ ص ۴۲-۵۳. ۴. و لا تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم و ایاکم ان قتلهم کان خطا کبیرا. (اسراء: ۳۱) ۵. و اذا المؤدۀ سلئت. بای ذنب قتلت (تکویر: ۸-۹). ۶. کنز العمال. کتاب نکاح از اواسط طبرانی. ۷. کنز العمال. کتاب نکاح. از مسند ابو داود. ۸. الکوثر: ۳. ۹. مثنوی دفتر سوم. نیکلسن ص ۶۸.

خدیجه : نسب او

«و این مثل خدیجه. صدقتی حین کذبنی الناس (۱) (حدیث شریف) چنانکه می‌دانیم فاطمه (ع) دختر محمد (ص)، رسول خدا، پیغمبر اسلام، و مادر او خدیجه دختر خویلد است. از زندگانی خدیجه پیش از آنکه بازدواج پیغمبر (ص) در آید، جز اشارت‌هایی کوتاه در دست نداریم. در مصادر دست اول گاه بگاه نام او و پدر و عموزاده او بمناسبت ارتباط آنان با پاره‌ای حادثه‌ها دیده می‌شود. خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصى بن کلاب، از تیره‌ای معروف و از محترمان قریش است. خویلد در دوره جاهلیت مهتر طائفه خود بود. در جنگ فجار (۲) دوم، در روزی که بنام شمطه معروف است، و در آن روز قریش آماده جنگ با کنانه شد، ریاست طائفه اسد را داشت. (۳) نوشته‌اند هنگامی که تبع می‌خواست حجر الاسود را به یمن ببرد، خویلد با او به نزاع برخاست (۴) این ایستادگی نشان دهنده موقعیت ممتاز او در آن عصر است. پسر عموی خدیجه ورقه بن نوفل از کاهنان عرب بوده است و چنانکه نوشته‌اند از کتابهای ادیان پیشین اطلاع داشت. چون رسول اکرم بهنگام نزول نخستین دسته‌های وحی مضطرب گردید، خدیجه او را نزد ورقه برد. ورقه پس از آنکه از او پرسش‌هایی کرد به خدیجه مژده داد که او پیغمبر این امت خواهد بود (۵) خدیجه پیش از ظهور اسلام از زنان برجسته قریش بشمار می‌رفته است تا آنجا که او را طاهره و سیده زنان قریش می‌خواندند. پیش از آنکه به عقد رسول اکرم در آید نخست زن ابو هاله هند بن نباش بن زراره (۶) و پس از آن زن عتیق بن عائذ از بنی مخزوم گردید (۷) وی از ابو هاله صاحب دو پسر و از عتیق صاحب دختری گردید. اینان برادر و خواهر مادری فاطمه (ع) اند. پس از این دو ازدواج، با آنکه زنی زیبا و مالدار بود و خواهان فراوان داشت، شوی نپذیرفت و با مالی که داشت به بازرگانی پرداخت. تا آنگاه که ابو طالب از برادرزاده خود خواست او هم مانند دیگر خویشاوندانش عامل خدیجه گردد، و از سوی او به تجارت شام رود و چنین شد. پس از این سفر تجارتنی بود که به زناشویی با محمد (ص) مایل گردید، و چنانکه میدانیم او را به شوهری پذیرفت. چنانکه بین مورخان شهرت یافته و سنت نیز آنرا تایید میکند، خدیجه بهنگام ازدواج با محمد (ص) چهل سال داشت. ولی با توجه به تعداد فرزندان که از این ازدواج نصیب او گشت، می‌توان گفت، تاریخ نویسان رقم چهل را از آنجهت که عدد کاملی است انتخاب کرده‌اند. در مقابل این شهرت، ابن سعد باسناد خود از ابن عباس روایت می‌کند که سن خدیجه هنگام ازدواج با محمد (ص) بیست و هشت سال بوده است. (۸) جز ابراهیم که از کنیزکی آزاد شده بنام ماریه قبطیه متولد شد، دیگر فرزندان پیغمبر: زینب. رقیه. ام کلثوم. فاطمه (ع) قاسم و عبد الله (۹) همگی از خدیجه‌اند. قاسم در سن دو سالگی پیش از بعثت و عبد الله در مکه پیش از هجرت مرد. اما دختران به مدینه هجرت کردند و همگی پیش از فاطمه (ع) زندگانی را بدرود گفتند. خدیجه نخستین زنی است که به پیغمبر ایمان آورد. هنگامی که پیغمبر دعوت خود را آشکار کرد و ثروتمندان مکه رودرروی او ایستادند، و بازار پیروان او و خود وی نیز برخاستند، ابو طالب برادر زاده خود را از گزند این دشمنان سرسخت حفظ می‌کرد، اما خدیجه نیز برای او پشتیبانی بود که درون خانه بدو آرامش و دلگرمی می‌بخشید. برای همین خوی انسانی و خصلت مسلمانی است که رسول خدا پیوسته یاد او را گرامی می‌داشت. (۱۰) فاطمه اطهر بانوی بزرگ اسلام، از چنان پدر و چنین مادری زائیده شد. کی و در چه تاریخ؟، روز و بلکه

سال آن بدرستی روشن نیست. یعنی تاریخ نویسان در آن همداستان نیستند. روشن کردن زاد روز و یا سال مرگ شخصیت‌های بزرگ (زن یا مرد) هر چند از نظر تاریخی با ارزش و قابل بحث است، و ما نیز در این باره به جستجو خواهیم پرداخت، اما از نظر تحلیل شخصیت‌ها چندان مهم بنظر نمی‌رسد. آنچه از زندگانی مردمان برجسته و استثنائی برای نسل‌های بعد اهمیت دارد، اینست که بدانند آنان که بودند؟ چگونه تربیت شدند؟ چگونه زیسته‌اند؟ چه کرده‌اند؟ چرا کردند؟ چه اثری در محیط خود، و پس از خود نهادند. اما کی زادند؟ و کی مردند؟ اینان می‌پرسند چرا در این زمینه باید جستجو کرد؟ معلومست روزی بدنیا آمده‌اند، و در روزی در گذشته‌اند. شاید هم حق بطرف اینان باشد. چنین شخصیت‌ها هرگز نمی‌میرند و همیشه با تاریخ زنده‌اند. اما تاریخ نویس تعیین سال زادن و مردان چنین کسان را جزء پیشه خود میدانند. هم بخاطر پیروی از سنتی که مورخان و یا نویسندگان سیره و شرح حال، خود را موظف به پیروی آن می‌بینند. و هم بدان جهت که این تاریخ‌ها با همه حوادثی که در زندگانی قهرمان تاریخ پدید شده بنوعی مربوط می‌شود. در این کتاب، اگر چنین ضرورتی در کار باشد، باید بگویم با همه کوششی که بکار رفته است متأسفانه درباره سال تولد دختر پیغمبر (ص) اطلاع درست و دقیقی نمی‌توان داد. تنها زاد روز دختر پیغمبر نیست که تاریخ نویسان در آن همداستان نیستند، تاریخ پیشوایان دین و ائمه معصومین و نیز تاریخ تولد و مرگ رسول اکرم، هیچیک مورد اتفاق مورخان نیست. اینهمه اختلاف برای چه پدید آمده است؟ در فصل نخستین، پاسخی کوتاه داده شد. در آن دوره‌ها ضبط وقایع و نوشتن آن معمول نبود. راویان آنچه می‌شنیدند بخاطر می‌سپردند، و مردم آنچه سالخوردگان قوم می‌گفتند می‌پذیرفتند. گاهی رویدادهای مهم و یا حادثه‌هایی که تازگی داشت مبدا تاریخی می‌شد و آنرا زاد روز یا سال مرگ شخصیت‌های بزرگ به حساب می‌گرفتند. چنانکه ما، در زندگانی خود از بزرگترین شنیده‌ایم: سالی که فلان سیل آمد. سال خرابی فلان شهر. سال گرانی. سال وبائی و همچنین... معلوم است که مردم معاصر با این حادثه و نیز تا سالیانی چند پس از آن، این تاریخ را بخاطر داشته و حساب خود را بر پایه آن می‌نهادند اما پس از گذشت مدتی دراز، خود آن حادثه نیز در شمار مجهولات قرار می‌گیرد. مورخان نوشته‌اند پیغمبر (ص) در عام الفیل متولد شد، سالی که ابرهه با پیلان خود برای ویران کردن خانه کعبه به مکه آمد. عام الفیل تا سالیانی برای مردم مکه معلوم بوده است، اما برای ما که می‌خواهیم بدانیم این حادثه در چه سالی رخ داده خود مساله‌ای است. تازه اگر پیش آمده‌ها را که مبدا تاریخ می‌شود درست بدانیم و فراموش شدن تاریخ دقیق آنها را برای شاهدان عینی نادیده بگیریم، این پرسش پیش می‌آید: مگر حافظه راویان هر چند هم نیرومند باشد برای همیشه از اشتباه مصون می‌ماند؟ بر فرض که دسته نخست راویان اشتباه نکنند، در طول یکصد سال تقریباً سه نسل جای خود را بدیگری می‌دهد، چه کسی ضمانت می‌کند که همه راویان این سلسله‌ها از قوت حافظه به درجه کمال برخوردار باشند؟ اینکه دو یا چند گواه مورد اعتماد، کسی را به قوت حفظ بستانند، شاید از نظر علم روایت و یا درایت و یا از جنبه کارفقیه و یا اصولی دلیلی بحساب آید، ولی در رویدادهای که اثر عملی ندارد، چنین ضابطه‌ها کافی نیست. این دو سبب که نوشتیم برای پیدا شدن اختلاف در ضبط حادثه‌های تاریخی کافی است، چه رسد که سبب‌های دیگر نیز بدان افزوده شود. و اتفاقاً چنانکه خواهیم دید در مورد شخصیت مورد بحث ما چنین است. در حالی که عموم نویسندگان سیره و مورخان اهل سنت و جماعت، تولد فاطمه (ع) را نج‌سال پیش از بعثت نوشته‌اند، تذکره نویسان و علمای بزرگ شیعه معتقدند وی سال پنجم بعثت متولد شده است. ابن سعد در طبقات (۱۱) و طبری در تاریخ (۱۲) و بلاذری در انساب الاشراف (۱۳) و ابن اثیر در کامل (۱۴) و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین (۱۵) و محمد بن اسحاق (۱۶) و ابن عبد البر در استیعاب (۱۷) و جمعی دیگر تاریخ نخست را پذیرفته‌اند و عموماً نوشته‌اند: آن سالی بود که قریش خانه کعبه را می‌ساختند. بلاذری چنین روایت کند: روزی عباس بن عبد المطلب نزد علی رفت، علی (ع) و فاطمه در گفتگو بودند که کدام یک از دیگری بسال بزرگتر است. عباس گفت تو علی! سالیانی چند پیش از ساختن کعبه متولد شدی. اما دخترم (زهرا) سالی بدنیا آمد که قریش خانه کعبه را می‌ساختند (۱۸) و نیز طبری و دیگران تصریح کرده‌اند که سن زهرا (ع) بهنگام وفات در حدود بیست و نه سال بوده (۱۹) لیکن یعقوبی که در بیشتر روایت‌های خود متفرد

است سن زهرا (ع) را بهنگام مرگ بیست و سه سال نوشته است (۲۰) و بنا بر نوشته وی تولد فاطمه (ع) سال بعثت پیغمبر بوده است. در مقابل این شهرت دانشمندان و محدثان شیعه چون کلینی در کافی (۲۱) و ابن شهر آشوب در مناقب (۲۲) و علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه (۲۳) و مجلسی در بحار از دلائل الامامه و کتب دیگر (۲۴)، نوشته‌اند که زهرا (ع) پنجسال پس از آنکه محمد (ص) به پیغمبری مبعوث گردید متولد شده است. تنها نوشته شیخ طوسی در مصباح المتهجد (۲۵) با این شهرت مخالف است. چه او سن فاطمه (ع) را هنگام ازدواج با امیر المؤمنین سیزده سال نوشته است. و اگر ازدواج او را پنج ماه پس از هجرت بدانیم تولد وی سال اول بعثت خواهد بود. و این رای با آنچه یعقوبی نوشته مطابقت دارد. با چنین اختلاف در نقل روایات، پذیرفتن سندی و رها کردن سند دیگر، بسیار دشوار می‌نماید. این جاست که چنانکه در مقدمه اشارت شد، باید قرینه‌های خارجی را نیز از نظر دور نداشت، شاید بتوان با استفاده از آن قرینه‌ها کفه اختیار یکی از دو دسته را سنگین‌تر کرد و در نتیجه آنرا مرجح دانست. قرینه‌ای قابل توجه و قوی در عموم روایت‌های علما و محدثان شیعه وجود دارد و نشان دهنده اینست که ولادت دختر پیغمبر پس از بعثت بوده است. این قرینه ارتباط زادن زهرا (ع)، با معراج رسول اکرم است. ضمن روایت‌های معراج، رسول خدا فرموده است در شب معراج سبب بهشتی بمن دادند و نطفه دخترم زهرا از آن میوه تکوین یافت. (۲۶) اگر مورخان، تاریخ معراج را بطور دقیق معین کرده بودند که مثلاً سال چندم بعثت بوده است، مشکلی نداشتیم، اما باز این پرسش پیش می‌آید که معراج رسول اکرم در چه سالی بوده است؟ پاسخ این پرسش نیز بدرستی روشن نیست. ابن سعد بروایتی آنرا هجده ماه پیش از هجرت به مدینه، و بروایتی یکسال پیش از هجرت (۲۷) و ابن اثیر سه سال و بروایتی یک سال پیش از هجرت دانسته است. (۲۸) در حالیکه علمای شیعه معراج را از دو سال بعد از بعثت تا شش ماه پیش از هجرت نوشته‌اند و چون با اختلاف روایات مواجه شده‌اند، گفته‌اند این اختلاف بخاطر این است که پیغمبر چند بار با آسمان رفته است (۲۹) اما قرینه‌ای که گفته مورخان و محدثان سنت و جماعت را تایید می‌کند این است که آنان نوشته‌اند فاطمه (ع) سالی متولد شد که قریش خانه کعبه را می‌ساختند. داستان تجدید بنای خانه کعبه در همه تاریخ‌ها آمده است. و همه آشنایان بتاریخ زندگانی پیغمبر (ص) آنرا می‌دانند، خلاصه آنکه سالی خانه کعبه بر اثر سیل ویران گردید، و بنیاد آنرا از نو نهادند. همینکه کار بنا بجائی رسید که باید حجر الاسود را نصب کنند، بزرگان قریش بر سر گذاشتن سنگ در جای آن، با یکدیگر به رقابت برخاستند. مهتر هر دسته می‌خواست این افتخار نصیب او گردد و نزدیک شد کار به درگیری برسد. سرانجام پذیرفتند که هر کس از در داخل شود داور آنان باشد، و نخستین کسی که در آمد محمد (ص) بود. همه گفتند او امین است و ما وی را بداور می‌پذیریم. چون ما جرا را بدو گفتند محمد (ص) فرمود: ردائی یا پارچه‌ای بگسترانند، سپس حجر الاسود را میان آن پارچه گذاشت و چهار مهتر قبیله را گفت تا هر یک گوشه‌ای از ردا را بگیرد و از زمین بردارد. و چون آنان چنین کردند خود سنگ را از میان ردا برداشت و بر جای آن گذاشت. و با چنین ابتکار از خونریزی بزرگ و دامنه‌داری جلوگیری کرد. داستان داوری کردن محمد (ص) و نصب حجر الاسود، اگر با چنین مقدمات باشد مسلماً پیش از بعثت بوده است، زیرا سال پنجم بعثت، قریش با پیغمبر (ص) الت خصمانه داشتند و چنین داوری را بدو نمی‌دادند. قرینه‌های خارجی دیگر نیز بطور خلاصه چنین است: ۱: روزی بدستور ابو جهل فضولات شتر را بر دوش پیغمبر (ص) ریختند. چون فاطمه (ع) آگاه شد به مسجد رفت و آن فضولات را از جامه پدر پاک کرد (۳۰) این گونه بی‌احترامی‌ها سبب به پیغمبر ظاهراً پیش از سال دهم بعثت و پیش از هجرت رسول خدا به طائف و نیز پیش از محاصره در شعب ابو طالب بوده است. و اگر تولد فاطمه (ع) را سال پنجم بعثت بدانیم، سن وی در این وقت از سه تا پنجسال افزون نبوده و بعید است دختری خردسال به مسجد رود و چنین وظیفه‌ای را تعهد کند. ۲: در روز احد چون فاطمه (ع) شنید چهره پدرش آسیب دیده است با گروهی از زنان نزد او رفت و چون پدر را دید دست در گردن او انداخت و گریست، سپس آن خون را شست (۳۱) اگر معراج را پیش از سال پنجم بعثت بدانیم هیچگونه استبعادی در انجام این تعهد دیده نمی‌شود، ولی اگر روایت هجده ماه و یا شش ماه پیش از هجرت درست باشد، باید پذیرفت که فاطمه بهنگام جنگ احد پنجسال و یا کمتر از پنجسال داشته است، در

صورتیکه خواهیم دید عروسی زهرا در ذو الحجه سال دوم و پیش از جنگ احد است. یعنی نه سال و یا بیشتر داشته است. ۳: در روایت‌های شیعی چنانکه خواهیم نوشت، آمده است که فاطمه (ع) پنجسال پس از بعثت متولد شد و آن سالی بود که قریش خانه کعبه را می‌ساخت. داوری پیغمبر در کار مهتران قریش مسلماً پیش از بعثت بوده است زیرا سال پنجم بعثت و سال‌هایی پیش او پس از آن قریش به رسول خدا روی خوش نشان نمی‌دادند، چه رسد بدانکه او را امین بدانند و به داوری او، آنهم در چنان کار بزرگی کردن نهد. ۴: می‌دانیم که سن خدیجه را هنگام ازدواج با پیغمبر چهل سال نوشته‌اند، اگر بگوئیم فاطمه (ع) در سال پنجم بعثت متولد شده باشد گفت خدیجه در این تاریخ شصت‌ساله بوده است و این موضوع هر چند محال نمی‌نماید اما بعید بنظر می‌رسد. از طرفی مجلسی از امالی صدوق روایتی بدین مضمون آورده است: «چون خدیجه به رسول خدا شوهر کرد، زنان مکه از وی دوری کردند. نه بدیدن او می‌رفتند و نه بر وی سلام می‌کردند و نه می‌گذاشتند زنی از او دیدن کند. چون ولادت فاطمه (ع) نزدیک شد، خدیجه از زنان قریش و بنی هاشم یاری خواست. لیکن آنان نپذیرفتند و گفتند تو نصیحت ما را نشنیدی و به یتیم ابو طالب شوهر کردی (۳۲)» اگر این روایت را بهمین صورتیکه هست بپذیریم، و تولد دختر پیغمبر را سال پنجم بعثت بدانیم فاصله ازدواج خدیجه با پیغمبر (ص) و ولادت زهرا (ع) بیست‌سال خواهد بود. در این بیست‌سال گروهی از آن زنان ملامت گو مرده و زنان جوان پیر شده و دخترکان به جوانی رسیده‌اند و داستان رنگ دیگری بخود گرفته است. محمد (ص) در این تاریخ دیگر یتیم ابو طالب نیست. پیغمبری است که گروهی از جان و دل پیرو او هستند. مردان قریش آرزو می‌کنند وی دست مساعدت به سوی آنان دراز کند و چنین استمداد را مغتنم می‌شمارند، تا بگمان خود آنرا مقدمه‌ای برای سازش به حساب آورند. آنگاه زنان قریش که شوهران آنان دشمن پیغمبراند، ممکن است خواهش خدیجه را نپذیرند، اما زنان بنی هاشم چرا؟ و اصولاً خدیجه چه نیازی به یاری زنان کافر و بت پرست قریش داشت؟ مگر زنان مسلمان نمی‌توانستند در این کار کوچک او را یاری دهند. اینجاست که باید گفت به نقل روایت راویانی که تنها بر حافظه خود اعتماد کرده‌اند نمی‌توان تکیه کرد. در کشف الغمه روایت دیگری آورده است: فاطمه پنج‌سال پس از بعثت پیغمبر (ص) متولد شد، و آن سالی بود که قریش خانه کعبه را می‌ساختند... (۳۳) بنظر می‌رسد راوی نخستین یا یکی از راویان این حدیث را اشتباهی دست داده و کلمه پیش از بعثت را بعد از بعثت بخاطر سپرده است زیرا چنانکه گفتیم تجدید ساختمان خانه کعبه پنج‌سال پیش از بعثت بود. و بر فرض که بگوئیم بنای خانه کعبه پس از آن تاریخ نیز چند بار تجدید شده (چنانکه بعضی از متأخران احتمال داده‌اند) مسلم است که دوباره داستان درگیری قبیله‌ها پیش نمی‌آمده، و اگر این داستان هم تجدید می‌شده چنانکه نوشتیم دیگر در این تاریخ محمد (ص) را بدآوری نمی‌خوانده‌اند. و اگر هیچیک از این اتفاقات با تجدید بنا همراه نبوده دیگر تجدید بنا اهمیتی نمی‌یافته که مبدا تاریخ گردد. بهر حال آنچه مسلم است اینکه همزمانی ولادت زهرا (ع) با نوسازی خانه کعبه در چند روایت از روایت‌های شیعه و سنی دیده می‌شود. چنانکه نوشته شده بحث در این روایات جز از نظر روشن شدن تاریخ، فایده‌ای ندارد. دختر پیغمبر پنجسال پس از بعثت، یا پیش از بعثت متولد شده باشد، نه سال شوهر کرده باشد یا هجده ساله، هجده ساله بجوار پروردگار رفته باشد یا بیست و هشت‌ساله، او دختر پیغمبر اسلام و نمونه کامل زن تربیت‌شده و برخوردار از اخلاق عالی اسلامی است. آنچه هر زن و مرد مسلمان باید از زندگانی دختر پیغمبر بیاموزد، پارسائی او، پرهیزگاری او، بردباری، فضیلت، ایمان به خدا و ترس از پروردگار و دیگر خصلت‌های عالی انسانی است که در خود داشت و در جای خویش خواهیم نوشت. این بحث را از آن رو با تفصیل بیشتری نوشتیم تا سنت تاریخ نویسان و محدثان رعایت شده باشد.

پی‌نوشتها: ۱. کجا مثل خدیجه یافت می‌شود؟ روزی که همه مردم مرا دروغگو خواندند، او مرا راستگو خواند. (سفینه البحار ج ۱ ص ۱/۳). ۲. این جنگ را از آن رو فجار گویند که در ماههای حرام رخ داده. و گفته‌اند از آنجهت بدین نام خوانده شد که بعضی محرمات را در آن جنگ حلال شمردند. رجوع شود به سیره ابن هشام ص ۲۰۱ ج ۱. و رجوع به مجمع الامثال میدانی، فصل ایام العرب و نیز رجوع به اقرب الموارد شود. ۳. ابن اثیر ج ۱ ص ۵۹۳. و رجوع به انساب الاشراف بلاذری ص ۱۰۲ چاپ دار المعارف

شود. لیکن ابن سعد در داستان روز زناشوئی پیغمبر (ص) با خدیجه چنین نویسد: «اینکه نوشته‌اند خدیجه پدر خود را با نوشاندن نوشابه از حالت طبیعی در آورد، درست نیست و اسنادی است به غلط. آنچه از اهل علم بما رسیده است و سندی درست به حساب می‌آید، اینست که خویلد پیش از جنگ فجار مرده است. (طبقات ص ۸۵ ج ۱ بخش یک) اما میدانی یوم شمطه را روز جنگ بین بنی هاشم و بنی عبد شمس معنی کرده است (مجمع الامثال) با توجه بدین که در جنگ فجار یکسو قریش و سوی دیگر کنانه بود تفسیر میدانی از دقت خالی است. داستان ست بودن خویلد در روز عقد خدیجه و راضی شدن وی بدین زناشوئی که در بعضی مآخذ دیده می‌شود نیز بر اساسی نیست و چنانکه در بیشتر روایات اهل سنت و جماعت و در مآخذ شیعی می‌بینیم، این خواستگاری با حضور عمرو بن اسد عموی خدیجه و ورقه بن نوفل است و ظاهراً خویلد در این تاریخ زنده نبوده است. ۴. عقاد: فاطمه الزهرا ص ۱۰. عقاد سند خود را نوشته است. تبع لقب عام پادشاهان یمن است. اگر این داستان درست باشد این شخص، تبع الاصغر، حسان بوده است. لیکن مورخان، حادثه‌های دوران چند تبع را با یکدیگر در آمیخته‌اند (رجوع به تاریخ یعقوبی. حیب السیر. مجمل التواریخ و القصص و تاریخ گزیده شود). اما تا آنجا که نگارنده جستجو کرد، این تبع بر اثر خوابی که دیده بود خانه کعبه را حرمت نهاد، و آنرا پرده پوشاند. گویند او نخستین کسی است که خانه کعبه را پرده پوشانید. گویا این داستان که در سیره ابن هشام به نقل از محمد بن اسحاق آمده است، و یاقوت نیز بخشی از آن را ذیل کلمه کعبه آورده است. (ر. ک. سفینه البحار ج ۲ ص ۶۴۳) پایه‌ای نداشته باشد و الله العالم. ۵. بلاذری انساب الاشراف ص ۱۰۶ و مصادر دیگر. ۶. همین کتاب ص ۳۹۰. ۷. ابن سعد. طبقات ج ۸ ص ۸. بعضی مصادر ازدواج او را با عتیق پیش از ابو هاله نوشته‌اند. (مقاتل الطالین ص ۴۸. کشف الغمه ج ۱ ص ۵۱۱). در مقابل این شهرت ابن شهر آشوب در مناقب و سید مرتضی در شافی گویند: «خدیجه بهنگام زناشوئی با پیغمبر دختر بوده است. و آنکه به ابو هاله شوهر کرده خواهر اوست. ابن شهر آشوب یکی از چند مآخذ خود را کتاب احمد بلاذری معرفی کرده است (مناقب ج ۱ ص ۱۵۹) ابن احمد بلاذری قاعده باید احمد بن یحیی مؤلف انساب الاشراف باشد، اگر چنین است وی از گفته امام حسن (ع) نویسد: «از دانی خود هند بن ابی هاله پرسیدم (و در تفسیر آن گوید: چون خدیجه دختر خویلد نخست زن ابو هاله اسدی بود (انساب الاشراف ۳۹۰) و باز در ص ۴۰۶ کتاب چنین آمده است: خدیجه پیش از آنکه زن پیغمبر شود زن ابو هاله هند بن نباش بوده. ۸. (طبقات ج ۸ ص ۱۰) و نیز رجوع شود به (کشف الغمه ج ۱ ص ۵۱۳). ۹. بعضی نویسندگان سیره، و از جمله ابن هشام فرزندان نرینه رسول خدا را از خدیجه: قاسم، طاهر و طیب نوشته‌اند (سیره ج ۱ ص ۲۰۶) و در عقد الفرید قاسم و طیب (ج ۵ ص ۵) آمده است لیکن مصعب زبیری در نسب قریش ص ۲۱ گوید پسران او قاسم و عبد الله بودند. ابن سعد در (طبقات ص ۹ ج ۸) و بلاذری در (انساب الاشراف ص ۴۰۵) نویسد: طیب و طاهر لقب عبد الله است. چون در اسلام بدنیا آمد بدین لقب خوانده شد. گویا این تخلیط از آنجاست که لقب را، اسم گرفته‌اند. ۱۰. بخاری ج ۵ ص ۴۷-۴۸ و رجوع شود به اعلام النساء ج ۱ ص ۳۳۰. ۱۱. طبقات ج ۸ ص ۱۱. ۱۲. ج ۱۳ ص ۲۴۳۴ و نیز نگاه به ج ۴ ص ۱۸۶۹ شود. ۱۳. ص ۴۰۲. ۱۴. ج ۲ ص ۳۴۱. ۱۵. ص ۴۸. ۱۶. بنقل مجلسی در بحار ص ۲۱۴. ۱۷. ص ۷۵۰. ۱۸. انساب الاشراف ص ۴۰۳. ۱۹. ج ۴ ص ۱۸۶۹. ۲۰. ص ۹۵ ج ۲. ۲۱. اصول کافی ص ۴۵۸ ج ۱. ۲۲. ج ۳ ص ۳۵۷. ۲۳. ج ۱ ص ۴۴۹. ۲۴. ج ۴۳ ص ۷ به بعد. ۲۵. ص ۵۶۱. ۲۶. بحار ج ۴۳ ص ۵ از علل الشرایع. ۲۷. طبقات ج ۱ ص ۱۴۳. ۲۸. الکامل ص ۵۱ ج ۲. ۲۹. منتهی الآمال ص ۳۷ ج ۲. ۳۰. انساب الاشراف ص ۱۲۵ و مآخذ دیگر. ۳۱. انساب الاشراف ص ۳۲۴. مغازی ص ۲۴۹. ۳۲. ج ۴۳ ص ۲-۳. ۳۳. ج ۱ ص ۴۴۹. بحار ج ۴۳ ص ۷.

نام و لقب‌های دختر پیغمبر

«فطمت فاطمه من الشر (۱)» (فتال نیشابوری از امام صادق (ع)) نویسندگان سیره و محدثان اسلامی برای دختر پیغمبر لقب‌هایی چند نوشته‌اند: زهرا، صدیقه، طاهره، راضیه، مرضیه، مبارکه، بتول و لقب‌های دیگر. از این جمله لقب زهرا از شهرت بیشتری برخوردار

است، و گاه با نام او همراه می‌آید (فاطمه زهرا) و یا بصورت ترکیب عربی (فاطمه الزهرا). زهرا که در تداول بیشتر بجای نام او بکار می‌رود در لغت، درخشنده، روشن و مرادف‌هایی از این گونه، معنی می‌دهد. و این لقب از هر جهت برازننده این بانوست. او چهره درخشان زن مسلمان، فروغ تابان معرفت و نمونه روشن پرهیزگاری و خداپرستی است. این درخشندگی به ساعتی مخصوص و روزی معین اختصاص ندارد. از آن روز که وظیفه خود را تعهد کرد تا امروز و برای همیشه چون گوهری بر تارک تربیت اسلامی می‌درخشد. محدثان ذیل بعض این لقب‌ها و سبب آن روایت‌هایی نوشته‌اند. باز نوشتن آن گفته‌ها موجب درازی گفتار خواهد شد. آنچه از مجموع این روایت‌ها دانسته می‌شود، بزرگی قدر و خصیت برجسته دختر پیغمبر در دیده پدر و شوهر و مقام ارجمند او در اسلام و میان مسلمانان است. این حقیقتی است که پیروان همه مذاهب اسلامی بدان اعتراف دارند. برای همین است که در عموم کتاب‌های شیعه و گاه در کتابهای معتبر اهل سنت و جماعت کتابی جداگانه در فضیلت دختر پیغمبر دیده می‌شود و یا فصلی را برای روایت‌هایی که درباره اوست گشوده‌اند. نام او فاطمه است. فاطمه وصفی است از مصدر فطم. و فطم در لغت عرب بمعنی بریدن، قطع کردن و جدا شدن آمده است. این صیغه که بر وزن فاعل معنی مفعولی می‌دهد، به معنی بریده و جدا شده است. فاطمه از چه چیز جدا شده است؟ در کتاب‌های شیعه و سنی روایتی می‌بینیم که پیغمبر فرمود او را فاطمه نامیدند، چون خود و شیعیان او از آتش دوزخ بریده‌اند (۲) مجلسی از عیون اخبار الرضا و او باسناد خویش از علی بن موسی الرضا و محمد بن علی (ع) و آنان از مامون و او از هارون و او از مهدی و او به سند خویش از ابن عباس روایت کنند که: وی از معاویه پرسید می‌دانی چرا فاطمه را فاطمه نامیدند؟ گفت نه! ابن عباس گفت چون او و شیعیان او به دوزخ نمی‌روند (۳) فتال نیشابوری ضمن حدیثی از امام صادق آورده است که چون از بدی‌ها بریده شد او را فاطمه نامیده‌اند (۴) بدین مضمون روایت‌های دیگر هم آمده است آنچنانکه برای صیغه وصفی نیز معنای دیگر جز آنچه نوشتیم ضبط کرده‌اند. (۵) پیش از ظهور اسلام دو سه تن از زنان بدین نام موسوم بوده‌اند که در اسلام به فواطم مشهوراند، مانند فاطمه دختر اسد بن هاشم و فاطمه دختر عتبۀ بن ربیع (۶) و نیز فاطمه دختر عمرو بن عائذ (۷). باری پرورش زهرا در کنار پدرش رسول خدا و در خانه نبوت بود، آنجا که فرود آمد نگاه فرشتگان، و مرکز نزول وحی و آیه‌های قرآن است. آنجا که نخستین گروه از مسلمانان به یکتائی خدا ایمان آوردند، و بر ایمان خویش استوار ماندند. آنانکه پروردگار دل‌هایشان را آزمود، و در قرآن کریم مدح فرمود. تربیت دینی را هم از آموزگاری چون محمد (ص) فرا گرفت، پیغمبری که معلم انسانهای جهان است. و تا جهان باقی است مشعل دین و دانش بنام او فروزان. کودک خردسال این نو مسلمانان را می‌دید که هر روز با شور و هیجان برای فرا گرفتن آیت‌های قرآن و آموختن روش پرستش پروردگار نزد پدرش می‌آیند. در این خانه بود که تکبیر گفتن، روی به خدا ایستادن، و هر شبانروز در اوقاتی خاص پروردگار یکتا را به بزرگی یاد نمودن آغاز شد. آن سالها در سراسر عربستان و همه جهان این تنها خانه‌ای بود که چنین بانگی از آن بر می‌خواست. «الله اکبر» و زهرا تنها دختر خردسال مکه بود که چنین جنب و جوشی را در کنار خود می‌دید. این بانگ آسمانی این مراسم بی‌مانند، در روح این طفل خردسال چه اثری نهاد، سالها بعد آشکار گردید. او در خانه تنها بود و دوران خردسالی را به تنهایی می‌گذراند. دو خواهر او رقیه و ام کلثوم سالیانی چند از او بزرگتر بودند. او در این خانه همبازی نداشت. شاید این تنهایی هم یکی از انگیزه‌هایی بوده است که باید از دوران کودکی همه توجه وی به ریاضت‌های جسمانی و آموزشهای روحانی معطوف گردد. الله اکبر، اشهد ان محمدا رسول الله. اندک اندک آیه‌های دیگر می‌رسد و درسهای وسیع‌تر داده می‌شود. درسهای اخلاق قرآنی و سفارش‌هایی برای تحصیل خوی انسانی. مردم همه برابر خدا و حکم الهی یکسانند! کسی بر دیگری برتری ندارد! برده و ارباب در پیشگاه حق تعالی مساوی هستند. شما موظفید با بردگان، با اسیران، با مستمندان، مهربانی کنید و با آنان خوشرفتار باشید. به دختران چون پسران حرمت نهید و با آنان درشتی نکنید! و در کنار رسیدن این تعلیمات و آموختن آن ب مسلمانان، و شوری که آنان در فرا گرفتن این درسها نشان می‌دادند، دشمنی همشهریان و خویشاوندان را با پدرش می‌دید. آنان چنین سخنانی را خوش نداشتند. نمی‌خواستند مردم با این گفته‌ها که تا آنروز سابقه نداشت

آشنا شوند. گسترش این تعلیمات موجب درهم ریختن زندگانی آنان می‌شد. اما برای اینکه بیم خود را پنهان سازند و به گمان خویش گفته‌های او را از تاثیر بیندازند، بدو تهمت می‌زدند: جادوگر است، دیوانه است، یتیم ابو طالب کجا و پیغمبری کجا؟ چرا این وحی به مرد بزرگ و دولتمندی از مکه و یثرب فرود نیامده. (۸) تا دیر نشده باید این کار را چاره کرد. اما اگر او را بکشیم با ابو طالب و بنی هاشم درگیری خواهیم داشت. بهتر است پیروان او را از گردش پراکنده سازیم. و اگر بزبان خوش پند نگرفتند و او را رها نکردند، بزور متوسل شویم. سلاح مردم بی منطق چیست؟ دشنام، آزار، و اگر ممکن شود کشتار. در شهر کوچک خبرها سرعت بخش می‌شود و خانه پدرش مرکز انعکاس جریانهای آنروز مکه بود. امروز بلال را شکنجه کردند! امروز به عمار آسیب رسید! امروز مادر عمار را کشتند! عموی پدرش ابو لهب چنین گفت و ابو جهل چنان، و گزارشهای ناخوشایندی از این قبیل. تا روزیکه شنید پدرش پیروان خود را فرموده است مکه را ترک گویند و به حبشه بروند، چون نمی‌توانسته است بیش از این شاهد آزار نو مسلمانان باشد. چرا این مردمان باید از خانه و زندگی خود دست بردارند و خطر سفر را بر خود هموار سازند؟ به جایی بروند که نمی‌دانند کجاست، و از کسی پناه نخواهند که نمی‌دانند کیست؟ و روش او چیست. پدرش بآنان گفته است نجاشی با پناهندگان خود خوشرفتاری می‌کند، اما مگر اینان چه گناهی کرده‌اند که باید نزد او بروند؟ چرا باید رنج غربت را تحمل کنند؟ راستی این سنگ پاره‌ها و قطعه چوب‌ها که بنام خدا درون خانه کعبه نهاده‌اند، این اندازه حرمت دارد؟ آیا بزرگان قریش نمی‌دانند که این دست پرداخت کارگران نه سودی دارد نه زیانی؟ نه! آنان از چیز دیگری می‌ترسند. از زیانهائی که با بخش این دعوت محمد (ص) دامنگیر آنان می‌شود: «الذی جمع مالا - و عدده. یحسب ان ماله اخلده. کلا لینبذن فی الحطمة (۹)». (سوره همزه) آری پیکار در گرفته است. دسته‌ای می‌خواهند از طاعت مخلوق باطاعت خالق بگریزند، طوق بندگی را بشکنند و آزاد شوند. و برای همین است که همه این بلاها را بجان می‌خرند و از پرستش خدا باطاعت شیطان باز نمی‌گردند، و دسته‌ای که می‌خواهند، اینان همچنان ابزار افزایش مکنت آنان باشند. هر یک از این حادثه‌ها به نوعی در قلب بظاهر کوچک و بمعنی بزرگ او اثری می‌نهاد و هر پیش آمد بدو درسی می‌داد. درس پایداری، آنان که به حکومت الله گردن نهند، و بر سر گفته خود بایستند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند. (۱۰) امنیت و آسایش روحی اینجهان و بهشت جاودان آن جهان در انتظار کسی است که برابر پیش آمدها استقامت ورزد و از کید شیطان نهراسد. این‌ها درس‌هایی بود که به مسلمانان داده می‌شد، و او که مستقیم با گیرنده دستورات مربوط بود جداگانه می‌آموخت. او باید این آزمایش‌ها را یکی پس از دیگری ببیند تا چون فولادی که پی در پی آتش می‌دهند مقاوم‌ترش افزوده گردد. اما آزمایش‌ها پایان یافتنی نیست، هر روز آزمایشی و هر شب ریاضتی. دوره‌های آزمایش یکی پس از دیگری می‌گذرد، و هر آزمایش تلخ‌تر از آزمایش پیشین است. آزمایش‌ها پیوسته دشوارتر و دردناک‌تر می‌شود. تهدید، خشونت، آزار، گرسنگی و سختی زندگانی. روزی می‌شنود دشمنان شکنجه شتری را بر سر پدرش افکنده و رخت او را آلوده ساخته‌اند. دوان دوان خود را به پدر می‌رساند و جامه او را از آن آلودگی پاک می‌سازد. روز دیگر خبر می‌دهند که پای پدرش را با پرتاب سنگ آزرده‌اند. هیچیک از این رفتارهای خشونت‌آمیز نتیجه‌ای چنانکه دشمنان می‌خواهند نمی‌دهد. نه محمد (ص) از دعوت دست می‌کشد و نه نو مسلمانان از گرد او پراکنده می‌شوند. دیری نمی‌گذرد که قریش شکست خورده و خشمگین، تصمیم سخت‌تری می‌گیرند. باید رابطه بنی هاشم با مردم قطع شود. آنان باید در محاصره اقتصادی و اجتماعی قرار گیرند، گرسنگی و جدائی از مردم برای ایشان درس خوبی است. چندی که بدین حال بمانند خسته می‌شوند. بستوه می‌آیند، و برای آسایش خود هم که شده است از حمایت محمد (ص) دست بر می‌دارند. آنگاه محمد یکی از دو راه را پیش روی خود خواهد داشت: از کاری که پیش گرفته است باز ایستادن، یا بدست قریش کشته شدن. شعب ابو طالب در فاصله کمی از شهر مکه برای تبعید شدگان در نظر گرفته می‌شود. خوراک، پوشاک، دید و بازدید برای آنان ممنوع است. چه مدت در این دره مخوف بسر برده‌اند؟ دقیقاً معلوم نیست. ابن هشام مدت را دو یا سه سال نوشته است (۱۱) در این مدت بر زهرا چه گذشته ست خدا می‌داند. بیشتر سنگینی بار چنین زندگی بدوش اوست. اما دشوارتر و دردناک‌تر

از همه این رنج‌ها مرگ عزیزانست. مرگ مادرش و مرگ ابو طالب: قضای الهی چنان بود که مرگ این زن فداکار-خدیجه نخستین بانوی مسلمان-با مرگ ابو طالب در یکسال اتفاق افتد آنهم در فاصله‌ای کوتاه (۱۲) فاطمه (ع) چنانکه از قرآن کریم درس گرفته است باید این آزمایش را هم به بیند مرگ خویشاوندان برای او آزمایش دیگری است. باید برابر این دشواری بردباری نشان دهد و منتظر بشارت پروردگار باشد (۱۳) آن آزمایشها آزمایش جسمانی بود و این امتحان، آزمایش قدرت نفسانی است. مادرش تنها غمخوار پدر در خانه بود و ابو طالب او را برابر دشمنان بیرونی حمایت می‌کرد. با بودن ابو طالب مشرکان مکه نمی‌توانستند قصد جان پدرش را بکنند. زیرا خویشاوندان او- تیره بنی هاشم- تیره‌ای بزرگ بودند اگر مکت و مال آنان در حد بنی زهره، بنی مخزوم و یا بنی حرب نبود، هیچ قبیله‌ای در شرافت و بزرگواری با آنان برابری نمی‌کرد. مهتران مکه و ثروتمندان شهر می‌دانستند اگر به قصد جان محمد (ص) برخیزند، بنی هاشم خاموش نمی‌نشینند، و بسا که تیره‌های دیگر نیز به حمایت آنان برخیزند. ناچار درون پر تلاطم خود را با آزار و آرام می‌کردند. دشنام، ریشخند، سنگ پرانی، دهن کجی، تهمت: حربه‌هایی که ناتوانان از آن استفاده می‌کنند. تقدیر چنین بود که فاطمه (ع) شاهد همه این منظره‌ها باشد، و پس از تحمل این رنج‌ها آن دو صحنه دلخراش را نیز به بیند. اکنون فاطمه دیگر دختر خانواده نیست. او جانشین عبد الله، عبد المطلب، ابو طالب و خدیجه است. (ام ایها) چه کنیه مناسبی! امام پدر او باید وظیفه مادرش را عهده‌دار شود. باید برای پدرش هم دختر و هم مادر باشد. اگر قبول کنیم زهرا (ع) پنجسال پیش از بعثت متولد شده است، بخاطر همین مادر خانگی است که تا هفده سالگی نتوانست و یا نخواست بخانه شوهر برود. او نمی‌خواست پدرش را تنها بگذارد. او می‌دانست تا آنجا که می‌تواند باید در داخل خانه پدر را آرامش دهد. اکنون که پدرش سرپرستی چون ابو طالب و غمخواری چون خدیجه را ندارد، دشمنان بر او گستاخ تر شده‌اند، و او به دلجوئی نیاز دارد. پدر نیز چون این فداکاری را از او می‌دید با نمودن محبت، خشنودی خویش را از وی اعلام می‌کرد. سالها پس از این روزگار از عایشه می‌پرسند، چرا به جنگ جمل برخاستی؟ می‌گوید: «این داستان را باز مگوئید بخدا سوگند کسی از مردان جز علی و از زنان جز فاطمه نزد پیغمبر محبوب‌تر نبود (۱۴) و نیز می‌گوید کسی را راستگوتر از فاطمه ندیدم جز پدرش (۱۵) ممکن است کسانی که در سیره پیغمبر و خاندان او تتبعی دقیق ندارند، یا روح اسلام و شریعت محمد (ص) را چنانکه باید لمس نکرده‌اند چنین به پندارند که این محبت مانند دوستی هر پدر به فرزندی ناشی از غریزه انسانی است. این پندار شاید از یک جهت درست باشد. ما نمی‌گوئیم محبت رسول خدا به فاطمه رنگی از عاطفه پدر سبب بدختر را نداشت، چه محمد (ص) پدر بود و فاطمه فرزند. اما این روایت و روایتهای دیگر که با اندک اختلافی در الفاظ از پیغمبر رسیده نشان دهنده حقیقتی دیگر است- بزرگی فاطمه در دیده پیغمبر و بزرگان اسلام در عصر رسول و زمانهای پس از وی- فاطمه این مقام را نه تنها از آنجهت یافت که دختر پیغمبر است، آنچه او را شایسته این حرمت ساخت از خود گذشتگی، پارسائی، زهد، دانش و دیگر ملکات انسانی است که در او به حد کمال بوده است. و همه مورخان شیعه و سنی این امتیازات را برای وی در کتابهای معتبر خویش نوشته‌اند. از امام صادق (ع) پرسیدند: بعض جوانان حدیثی از شما باز می‌گویند که باور کردنی نیست. می‌گویند «خدا از خشم فاطمه بخشم می‌آید (۱۶)» امام صادق فرمود- مگر شما این روایت را در کتاب‌های خود ندارید که خدا از خشم بنده مؤمن بخشم می‌آید؟ - چرا - پس چرا باور نمی‌دارید که فاطمه زنی با ایمان باشد و خدا از خشم او بخشم آید (۱۷). مرگ خدیجه و ابو طالب، پیغمبر را نیز سخت آزرده ساخت. او دیگر خود را تنها و بی غمخوار و پشتیبان میدید، اما در همه حال خدا مدد کار او بود. و دعوت به خداپرستی شعار او. سفری به طائف کرد شاید در آن شهر از میان مردم ثقیف که تیره‌ای قدرتمند بودند کسانی را بدین خدا در آورد. ولی مهتران آنجا نه تنها روی خوش بدو نشان ندادند، از آزارش نیز دریغ نکردند. مکه همه کوششهای خود را برای خاموش ساختن این فروغ خدائی بکار برد، اما از این کوشش سودی نبرد. هر روز بانگ دعوت اسلام رساتر شد و بگوش گروهی تازه رسید. طرح محاصره اقتصادی- آخرین مبارزه قریش- با شکست روبرو گردید، تا آنجا که سران قوم، خود آن معاهده شوم را بهم زدند. اما تصمیم دیگری گرفتند. حال که دیگر محمد در

مکه پشتیبانی ندارد باید خود او را از میان بردارند. باید همه تیره‌ها در کشتن او شریک باشند، تا بنی هاشم نتوانند کسی را به قصاص او بکشند. اما مکرهای شیطانی برابر تقدیرات ربانی نمی‌پایند. از چندی پیش مرکز دعوت از مکه به یثرب که شهری در پانصد کیلومتری مکه است منتقل شده بود، یا بهتر بگوئیم مرکزی تازه برای دعوت اسلام تاسیس گردید. یاران پدرش تک تک یا دسته دسته خانه و زندگانی خود را رها می‌کنند و به یثرب می‌روند. مردم این شهر که از آن پس در تاریخ اسلام لقب انصار را یافتند از آنان هر چه نیکوتر پذیرائی کردند. تا آنجا که آنان را بر خود مقدم داشتند. شبی که بنا بود توطئه قریش عملی گردد، و پیغمبر (ص) بدست گروهی مرکب از همه تیره‌های قریش کشته شود، علی (ع) را بجای خود خواباند و با ابو بکر راه یثرب را پیش گرفت. این همان روی داد بزرگی است که چند سال بعد، مبدأ تاریخ مسلمانان گردید و تا امروز هم بنام تاریخ هجری متداول است. چون اندک اندک کارها سر و سامانی یافت، و مسجدی آماده گردید، و مهاجران در خانه‌های تازه جای گرفتند، پدرش دستور هجرت وی را داد. بلاذری نویسد: زید بن حارثه و ابو رافع مامور همراهی فاطمه (ع) و ام کلثوم بودند (۱۸) اما ابن هشام نوشته است عباس بن عبدالمطلب مامور بردن او بود (۱۹) بهر حال زهرا و ام کلثوم با سرپرست خود سوار شدند کاروان آماده حرکت است. حویرث بن نقیذ، از دشمنان محمد (ص) که پیوسته بد گوی او بود نزد آنان می‌آید و شتر آنان را آسیبی می‌زند. شتر می‌رمد و فاطمه و ام کلثوم بر زمین می‌افتند. ابن هشام و دیگر مورخان از آسیبی که فاطمه (ع) از این صدمه دیده است نامی نبرده‌اند، لکن پیداست که دختر پیغمبر از این حادثه بی‌رنج نمانده است. این مرد پست فطرت در شمار کسانی است که در روز فتح مکه پیغمبر (ص) فرمود اگر به پرده‌های کعبه چسبیده باشند باید خونشان ریخته شود حویرث بدست علی شوی فاطمه کشته شد (۲۰) در مقابل این سندها یعقوبی که او نیز از تاریخ نویسان طبقه اول است نویسد علی بن ابی طالب (ع) او را بمدینه آورد (۲۱) و روایت‌های شیعی نوشته یعقوبی را تایید میکنند. سرانجام وعده خدا تحقق یافت. مسلمانان از گزند مشرکان و دشمنان آسوده گردیدند. در تاریخ اسلام فصل تازه‌ای گشوده شد. از این تاریخ دیگر نه تنها از بجای آوردن مراسم دینی بیمی ندارند، باید دیگران را هم به پذیرفتن دین بخوانند، و اگر نپذیرفتند با آنان پیکار کنند.

پی‌نوشتها: ۱. روضه‌الواعظین ج ۱ ص ۱۴۸. ۲. بحار ص ۱۸ ج ۴۳ از امالی شیخ طوسی. نسائی، حافظ ابو القاسم دمشقی و جمعی دیگر این حدیث را ضبط کرده‌اند (الصواعق المحرقة ص ۱۶۰). ۳. بحار ص ۱۲ ج ۴۳. ۴. روضه‌الواعظین ص ۵۱۴۸. بحار ص ۱۲. ۶. ابن سعد ج ۱ ص ۳۲ لسان العرب. ذیل فطم. ۷. یعقوبی ج ۲ ص ۸. ۸. و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم. ۹. مالها را بر هم می‌نهد و می‌شمارد و می‌پندارد این مال او را جاویدان خواهد ساخت نه چنین است، این مال آتش جان او خواهد شد. ۱۰. ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة (فصلت- ۳۰). ۱۱. ج ۱ ص ۳۷۵. ۱۲. اما به نقل شیخ کلینی، ابو طالب یکسال پس از مرگ خدیجه در گذشت (اصول کافی ج ۱ ص ۴۴). ۱۳. و بشر الصابریین. الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون (البقره: ۱۵۵-۱۵۶). ۱۴. بحار ج ۴۳ ص ۲۳ از امالی شیخ طوسی. ۱۵. مناقب ج ۱ ص ۴۶۲. ۱۶. خوارزمی ج ۱ ص ۶۰. ۱۷. بحار ص ۲۲ ج ۴۳. ۱۸. انساب الاشراف. ص ۴۱۴ و ۲۶۹. ۱۹. ابن هشام ج ۴ ص ۲۹. ۲۰. ابن هشام ج ۴ ص ۳۰. ۲۱. ج ۲ ص ۳۱.

خواستگاران فاطمه (ع)

«لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه (۱) دو سال، یا اندکی بیشتر از اقامت مهاجران در مدینه گذشت. در این دو سال دگرگونی چشمگیری در وضع سیاسی و اجتماعی مسلمانان پدید گردید. نیز بعض سربیه‌ها (۲) با پیروزی برگشتند. و نتیجه پیروزی آنان گشایشی اندک در کار مسلمانان، و تثبیت موقعیت ایشان در دیده قبیله‌های مخالف بود. نیز قبیله‌هایی چند که پس از درگیری مسلمانان با یهودیان، و منافقان مدینه در حالت دو دلی بسر می‌بردند، کم و بیش بی طرف ماندند و یا به مسلمانان پیوستند. مهمتر از همه پیروزی در غزوه بدر بود که قدرت افسانه‌ای مکه را در هم ریخت، و شمت‌خیره کننده سران قریش را از میان برد. و آنانکه

هنوز هم نمی‌خواستند مکه را از خود برنجانند دانستند که قریش و بازرگانان آنان هم شکست پذیرند. در زندگانی داخلی رسول خدا (ص) نیز تغییری رخ داد. سوده دختر زعمه بن قیس و عایشه دختر ابو بکر، در خانه او بسر می‌بردند. عروسی سوده چند ماه پیش از هجرت (۳) و عروسی عایشه در شوال سال نخستین هجرت صورت گرفت (۴). هر چند هیچ یک از این دو زن - چه در نظر او و چه در نظر پدرش، جای خالی خدیجه را پر نمی‌کردند اما بهر حال هر یک از جهتی مراقب حال پیغمبر بودند و فاطمه (ع) از این نظر دیگر برای پدر نگرانی نداشت. عایشه دختری نه ساله و سوده بیوه سکران بن عمرو بن عبد شمس بود. سکران با مهاجران دسته دوم به حبشه رفت و در این سفر سوده را نیز همراه خود برد (۵) وی پس از بازگشت به مکه در گذشت و پیغمبر آن بیوه را خواستگاری کرد. حال اگر فاطمه (ع) به خانه شوی برود، در خانه پدرش کسانی هستند که نگاهبان حال او باشند. مسلم است که فاطمه (ع) خواهان بسیاری داشته است. در این باره نیازی بذکر روایات نداریم. پدرش پیش از آنکه به پیغمبری رسد در دیده همشهریان مقامی ارجمند داشت. دو خواهر فاطمه (ع) پیش از ظهور اسلام زن دو پسر مرد سرشناس خاندان هاشم، عبد العزی بن عبد المطلب (ابو لهب) شدند، و نزد شوهران گرامی بودند. اگر سوره تبت در نکوهش پدر شوی آنان نازل نمی‌شد، و اگر آن مرد لجوج و یا زن او با سرسختی تمام از فرزندانشان نمی‌خواستند زنان خود را رها کنند، آنان از این پیوند خشنود و شادمان بودند. لیکن باصرار ابو لهب بین آنان جدائی صورت گرفت. این زنان پس از آنکه از همسران خود جدا شدند و اسلام آوردند، یکی پس از دیگری به عثمان بن عفان مرد مالدار و ارجمند قریش شوهر کردند. زینب خواهر دیگر او زن پسر خاله خود ابو العاص بن ربیع بود (۶) چون محمد (ص) به پیغمبری مبعوث شد، و خدیجه و دخترانش بدو گرویدند، ابو العاص بر دین قریش باقی ماند. بزرگان طائفه وی از او خواستند زن خود را طلاق گوید و آنان هر دختری را که دوست میدارد بزنی بدو دهند. ابو العاص پذیرفت و گفت او بهترین همسر است. ابو العاص در جنگ بدر اسیر شد، و پیغمبر دستور آزادی او را داد، بدان شرط که زینب را بمدینه بفرستد. این چند تن همگی مردانی بنام بودند، و نزد کسان خود و دیگران حرمت داشتند. اکنون که محمد (ص) به پیغمبری رسیده و یترب در اطاعت اوست و مکه از او در حالت بیم و احتیاط بسر می‌برد، طبیعی است که کسانی با موقعیت بهتر آماده خواستگاری فاطمه (ع) باشند. و اگر زینب و ام کلثوم و رقیه پیش از اسلام به شوی رفتند، تربیت زهرا (ع) چنانکه نوشتیم در خانه وحی و مرکز نزول قرآن بود. چنانکه در صفحات این کتاب خواهید دید و سند آن ماخذ دست اول تاریخ اسلام است، عمر و ابو بکر هر یک خواهان فاطمه بودند، لیکن چون خواست خود را با پیغمبر در میان نهادند وی گفت منتظر قضاء الهی هستم (۷) نسائی که از محدثان بزرگ اهل سنت است در سنن گوید: پیغمبر (ص) در پاسخ آنان گفت: «فاطمه خردسال است، و چون علی (ع) او را از وی خواستگاری کرد، پذیرفت (۸) اما نسائی این حدیث را ذیل بابی که بعنوان برابری سن زن و مرد نوشته آورده است. باری از میان خواستگاران نام این دو تن را از آنجهت نوشته‌اند که از لحاظ شخصیت سرشناس تر از دیگران اند، نه آنکه خواستگاران دختر پیغمبر تنها این دو مرد سالخورده بودند. یعقوبی نوشته است گروهی از مهاجران فاطمه را از پدرش خواستگاری کردند (۹) آنچه درباره خواستگاری فاطمه (ع) و زناشویی او با علی علیه السلام خواهیم نوشت، در کتاب‌های شیعه و سنی آمده است. روایت‌های دیگر نیز موجود است و مضمون آنها همین است که در این روایت‌ها خواهید دید. تنها ممکن است اندک اختلافی در لفظ روایت‌ها دیده شود. این روایت‌ها و نیز آنچه مورخانی چون بلاذری، ابن اسحاق، ابن هشام، طبری و عالمانی چون کلینی و مفید و شیخ طوسی نوشته‌اند، تنها سند نویسندگان پس از آنهاست. شیعه یا سنی، شرقی یا غربی، هر کس بخواهد درباره حوادث قرن اول و دوم کتابی بنویسد یا تحقیقی کند، باید به همین کتاب‌ها مراجعه کند، و این کاری است که نویسندگان این کتاب کرده است. اگر مطلبی در کتابهای شرق شناسان دیده شود که در هیچیک از این سندها نیامده باشد باید آنرا نپذیرفت، و یا لا اقل در درستی آن تردید کرد، نه آنکه بگوئیم آنها مدارکی داشته‌اند که در اختیار ما نیست. کدام مدرک؟ آنها این مدارک‌ها را از کجا آورده‌اند؟ نوشتن تاریخ صدور اسلام، چون تحقیق درباره تمدن سیا و حمیر و یا خواندن سنگ نبشته‌های عصر هخامنشی و یا پژوهش درباره تحقیقات علمی قرن نوزدهم و

بیستم میلادی نیست که بگوئیم غریبان وسیله‌هایی در اختیار دارند که ما نداریم. اینگونه تصدیق‌های یک جانبه و تسلیم کورکورانه ناشی از عقده حقارت و یا بعهدہ گرفتن ماموریت و یا نداشتن فرصت تتبع و مراجعه به مدارک گوناگون است. البته انکار نمی‌کنم که در مواردی روش غریبان در تحلیل مسائل تاریخی، دقیق‌تر از روش بعضی مورخان گذشته مشرق زمین است. اما آنجا که اصل حادثه در سندهای دست اول بروشنی موجود باشد، اجتهاد برابر نص معنی نخواهد داشت. ما از بعضی شرق شناسان که بخود اجازه می‌دهند حقیقت را دگرگون کنند، یا آنرا چنان تفسیر کنند که با عقیده خودشان-یهودی یا ترسا-منطبق باشد گله‌ای نداریم. از آنان شکایتی نباید کرد چون معذورند. از دوستان تاریخ دان خود تعجب داریم که چگونه در بست تسلیم گفته ایشان می‌شوند، و آنچه را آنان مینویسند حقیقت مسلم و غیر قابل جرح می‌دانند، و چون خطاهای این پژوهندگان نشان داده می‌شود به عذر اینکه آنان بر ما حق استادی دارند، خطاها را نادیده می‌گیرند. نتیجه این بی‌همتی یا سهل انگاری یا ناآگاهی است که امروز بیشتر کرسی‌های تاریخ اسلام را شرق شناسان یهودی در تصرف دارند و آنچه می‌خواهند می‌نویسند و به زبانهای عربی و فارسی ترجمه می‌شود و مایه تحقیق تاریخ نویسان مسلمان می‌گردد. گاه برادران ایرانی ما بخاطر حسن ظنی که به برادران عرب خود دارند، همین کتاب‌ها را بی‌هیچگونه اظهار نظر از عربی بفارسی بر می‌گردانند و این نوشته‌هاست که پایه معلومات گروهی می‌گردد که چنانکه باید از تاریخ صدر اسلام آگاهی ندارند: «فاطمه چون زشت بود تا سن هفده سالگی-یا بیشتر-در خانه پدر ماند و کسی برای خواستگاری او نمی‌آمد. روزی که پدرش باو گفت علی تو را می‌خواهد، بکه خورد که مگر چنین چیزی ممکن است پناه بر خدا، حقیقت پوشی، ستیزه جوئی و یا بد گوهری کار را بکجا می‌کشاند؟. اینها دانشمندانی هستند که می‌خواهند حادثه‌های تاریخی را در پرتو دانش جدید تجزیه و تحلیل کنند، اما این دانش را چگونه و از کدام منبع اندوخته‌اند؟ معلوم نیست! اگر دختر پیغمبر سال پنجم بعثت متولد شده باشد بهنگام ازدواج نه یا دهساله بوده است و جای سخن نیست. و اگر پنج سال پیش از بعثت متولد شده و در هجده سالگی بخانه شوهر نرفته باشد، دلیل آنرا نوشتیم: وضع اجتماعی مسلمانان، بیم آزار و شکنجه، نابسامانی کارها، مهاجرت به حبشه، محاصره بنی هاشم از یکسو، حادثه‌هایی که در زندگی خصوصی او اثر می‌گذاشت چون مردن مادرش خدیجه و عموی پدرش ابو طالب از سوی دیگر، مجال چنین وصلتی را بدو نمی‌داد. او نمی‌خواست پس از مرگ مادر، پدرش در خانه غمخواری نداشته باشد. در حالیکه دیدیم روایت‌های معتبری نیز تولد او را بسال پنجم بعثت نوشته بودند، و اگر چنین باشد داستان از بن درست نیست. و اگر از این روش بگذریم و شیوه مؤلف دانشمند! را پیش بگیریم، بخواهیم حادثه‌ها را برابر روشنائی تحقیق تازه، و از دید اجتماعی بنگریم، باز هم نتیجه آن نیست که شرق شناس دانشمند دریافته است. چرا؟ چون: عموم تاریخ نویسان و نویسندگان سیره، محمد (ص) را به زیبایی چهره و تناسب اندام ستوده‌اند. خدیجه را نیز تا آنجا که می‌دانیم زنی زیبا بوده است-طبیعی است که فرزندان پدر و مادر زیبا چهره نیکو صورت باشند. سه خواهر فاطمه (ع)، زینب، رقیه و ام کلثوم بخانه شوهرانی جوان، مالدار و سرشناس رفتند. در آروزگار پدر آنان ریاستی یا مالی نداشت که بگوئیم جوانان قریش دختران زشت چهره او را بخاطر مقام و یا مال پدرشان خواستگاری کردند. چه شد که آن خواهران هر سه زیبا بودند و این یکی زشت. این امر هر چند محال نیست اما مدرک تاریخی می‌خواهد. دلیل شرق شناس محقق چیست؟ نویسندگان سیره عموما دختران هاشمی را تا نسل دوم و سوم زیبایی چهره وصف کرده‌اند. هنگامی که حسن بن حسن نزد عموی خود حسین (ع) (سید الشهداء) برای خواستگاری یکی از دو دختر او رفت، حسین (ع) بدو گفت پسرم هر یک از دو دختر را می‌خواهی خواستگاری کن! حسن شرمگین خاموش ماند و پاسخ نداد. حسین (ع) گفت من فاطمه را برای تو انتخاب می‌کنم که به مادرم شبیه‌تر است (۱۰) تا آنجا که می‌دانیم این فاطمه از زیبایی خاص برخوردار بوده است (۱۱) مفید نویسد: در زیبایی چنان بود که او را به حوری همانند می‌کردند (۱۲). حال کشف علمی این شرقشناس بزرگوار که می‌خواهد هر داستانی را با روشنائی علم بررسی کند بر اساس چه ماخذی است؟ اجتهادی است مقابل نص؟ یا تخلیعی در متن تاریخ؟ به عمد یا از روی نقصان عربیت؟ نمی‌دانم. اما از آنجا که دروغ گو کم حافظه است، نویسنده کتاب، رد پائی از

جعل و افترا و یا اشتباه خود بجا می‌گذارد. او مدرک خود را نوشته بلاذری می‌شناساند که قاعده کتاب معروف او انساب الاشراف است. این کتاب را من هم اکنون پیش چشم دارم: پیغمبر به زهرا (ع) گفت تو زودتر از همه افراد خانواده من به من خواهی پیوست. فاطمه یکه خورده (۱۳) پیغمبر فرمود نمی‌خواهی سیده زنان بهشت باشی؟ زهرا (ع) تبسم کرد. نمی‌دانم شرقشناس متعهد در نتیجه تحقیق علمی، این دو روایت را بهم ریخته؟ یا چنانکه نوشتم نقصان عربیت او موجب ارتکاب چنین اشتباهی گردیده، یا مانند بیشتر شرق شناسان امین، رسالتی خاص بعهدده داشته است؟. بهر حال نتیجه یکی است و ما از این نمونه رعایت امانت‌ها در کتاب‌های آنان و یا شرقیان شرقشناس تر از غریبان فراوان می‌بینیم. خوانندگانی که پدر در پدر با محبت‌خاندان پیغمبر (ص) زیسته‌اند و به سخنان دشمنان آنان و یا کج اندیشان در بحث‌های علمی، توجهی ندارند، ممکن است بر نویسنده خرده گیرند که این اندازه پی‌جوئی و مراجعه باسناد در این موضوع بخصوص چه لزومی دارد؟ درست است. اینان محبت آل پیغمبر را با شیر اندرون برده و با جان به خدای بزرگ می‌سپارند. و گوش استماع به سخنان چنین محققانی ندارند و شاید هیچگاه نوشته‌های آنانرا نخوانند، اما نباید فراموش کرد که این کتاب و کتابهای دیگر از این نمونه که در سیرت خاندان پیغمبر نوشته می‌شود برای همگانست. متأسفانه باید گفت، یا خوشبختانه، نمی‌دانم، صد سال یا بیشتر است که فرهنگ ما با فرهنگ مغرب زمین نزدیک شده و در مواردی بهم آمیخته است. چنانکه می‌دانیم سالهاست، هر یک یا هر دسته از شرق شناسان غرب، کار تحقیق و تتبع در رشته‌ای از فرهنگ اسلامی را بعهدده گرفته و در این باره کتابها نوشته‌اند. استادان کرسی اسلام شناسی اروپا و امریکا سالی چند کتاب پیرامون اسلام و تمدن آن و شخصیت‌های بزرگ اسلامی می‌نویسند. در باره زندگانی رسول اکرم و بعضی از امامان و نیز دختر پیغمبر کتاب‌ها منتشر شده و بعضی این کتاب‌ها را بفارسی برگردانده‌اند و یا حتی چند مطالب آنرا اقتباس کرده‌اند. ترجمه نوشته‌های لامنس، گلدزیهر، دورمنگام، لوئی ماسینیون، برنارد لویس، پتروشوفسکی، ردینسن، گیب، و دهها شرق شناس دیگر را در کتابفروشی‌های تهران و شهرستان‌ها می‌توان خرید. بیشتر اینان امانت علمی ندارند. دانشمندی چون بلاشر که سالها عمر خود را در برگرداندن قرآن بفرانسه و تحقیق درباره ترتیب نزول آیات صرف کرده است، در ترجمه خود از قرآن بی هیچ اظهار نظر دو آیه بسوره پنجاه و سوم می‌افزاید- همان دو آیه‌ای که داستان پردازان پایان قرن نخستین هجرت بر ساختند و دستاویز دشمنان اسلام شد و نگارنده سی سال پیش بنام افسانه‌های غرائق فصلی درباره آن نوشت. این سوء نیت را از بلاشر در این مورد، بر حسب تصادف یافتم، چند جای دیگر چنین کاری کرده؟ خدا می‌داند. از هم میهمان، کسانی را می‌بینیم که بگمان خود می‌خواهند اسلام را از دیدگاه علمی و فلسفی بشناسانند، اینان نوشته‌های این شرق شناسان و یا ایران شناسان را سند تحقیق خود قرار می‌دهند. نتیجه آن می‌شود که باتکاء ترجمه غلط فصل ابن حزم، علی بن ابی طالب (ع) سرمایه‌دار بزرگ عصر خویش معرفی می‌گردد. حال ابن حزم چگونه بدین کشف علمی موفق شده، نویسنده کتاب بدان اهمیتی نمی‌دهد. اما چندی بعد ممکن است نوشته این مؤلف پایه تحقیقات کسانی شود که نه از اسلام اطلاع درستی دارند و نه از عربیت. من در عین حال که کوشش مترجمان محترم را در برگرداندن این کتاب‌ها تقدیر می‌کنم، از آنان- اگر تعهدی نسبت به بعضی مکتب‌ها ندارند- استدعا دارم رنج دیگری را نیز بر خود هموار کنند. مندرجات این کتابها را با مطالب کتاب‌های دست اول (تا آخر قرن پنجم هجری) مقایسه فرمایند. مبادا خدای نخواستہ نادانسته موجب شوند، کسی یا کسانی از حقیقت بدور افتند. بعضی آثار این شرق شناسان به عربی ترجمه شده و چون ایرانیان به نویسندگان عرب حسن ظنی دارند آن ترجمه‌ها را در بست پذیرفته و بفارسی برگردانده‌اند. من کم و بیش از نقاط ضعف این ترجمه‌ها آگاه هستم. من نمی‌گویم همه این مؤلفان بد اندیش و یا دشمن اسلام‌اند. ممکن است بخاطر درست ندانستن زبان عربی و یا دسترسی نداشتن به سندهای خالی از تعصب قضاوتی کرده باشند. اما با بعضی آنان از نزدیک آشنا هستم و یا با ایشان در این باره گفتگو کرده‌ام و می‌دانم کینه‌ای از مسلمانان در دل دارند که هیچگاه آنرا فراموش نخواهند کرد. چرا سببش را باید از ایشان پرسید. اسلام شناس دانشمندی را می‌شناسم که در کار خود بی‌همتا و یا کم نظیر است. گذشته از چند زبان اروپائی از عربیت بهره فراوان

دارد. بنابراین باید از روح اسلام و مقررات این دین چنانکه هست مطلع باشد. او خوب می‌داند که فاتحان عرب همه از یکدست نبودند. بسیاری از آنان غم دین داشتند و اندکی غم دنیا. بنیان‌گذار اسلام خود این دو دسته را خوب شناخته است چنانکه گوید: «آنکس که برای خدا بمیدان جهاد می‌رود اجر او با خداست و آنکس که دیده بمال دنیا دوخته جز آن نصیبی ندارد». (۱۴) محتملاً- این شرق شناس محترم زودتر از من بدین حدیث برخورد کرده است. اما او چون متعهد است کتاب خود را با این جمله آغاز می‌کند: «سرزمین غله خیز مصر بهترین انبار خواروبار بود، که می‌توانست شکم عرب‌های گرسنه را سیر سازد». من نمی‌گویم عمرو بن العاص برای رضای خدا و پیشرفت اسلام قدم در سرزمین مصر گذاشت. او مسلماً اخلاصی را که عقبه بن نافع در فتح افریقا داشت نداشته است. (هر چند در اینجا هم نمی‌خواهم کاری را که عقبه در شمال افریقا کرد، از هر جهت درست بدانم). اما آن دسته از یاران مؤمن پیغمبر که در رکاب عمرو به وادی نیل قدم نهادند چسان؟ آنها هم در پی سیر کردن شکم گرسنه خود بودند؟ بیش از این گفتار را در این باره دراز نمی‌کنم. و از خداوند برای خود توفیق و برای اینان راهنمایی را مسالت دارم. چنانکه نوشتیم و آنچنانکه کتاب‌های محدثان و مؤرخان طبقه اول و سندهای اصلی شیعه و سنی به صراحت تمام نوشته‌اند، و آنچنانکه قرینه‌های خارجی نوشته این مورخان را تایید می‌کند، دختر پیغمبر خواستگاری داشت، لیکن پدرش از میان همه پسر عموهای خود علی بن ابی طالب را برای شوهری او برگزید. و بدخترش گفت ترا به کسی بزنی می‌دهم که از همه نیکو خوی‌تر و در مسلمانی پیش قدم‌تر است. (۱۵) ابن سعد نویسد: چون ابو بکر و عمر از پیغمبر پاسخ موافق نشنیدند علی را گفتند تو بخواستگاری او برو! و هم او نویسد: تنی چند از انصار علی را گفتند: فاطمه را خواستگاری کن! وی بخانه پیغمبر رفت و نزد او نشست، پیغمبر پرسید: -پسر ابو طالب برای چه آمده است؟ -برای خواستگاری فاطمه! مرحبا و اهلا! و جز این جمله چیزی نفرمود. چون علی نزد آن چند تن آمد پرسیدند: -چه شد؟ -در پاسخ من گفت، مرحبا و اهلا. -همین جمله بس است. به تو اهل و رحب بخشید (۱۶) گویا این اختصاص که نصیب علی (ع) گردید و امتیاز قبول که در خواستگاری فاطمه یافت بر تنی چند گران افتاده است. مجلسی بنقل از عیون اخبار الرضا چنین نوشته است: پیغمبر (ص) علی (ع) را گفت مردانی از قریش از من رنجیدند که چرا دخترم را بآنان ندادم. من در پاسخ آنان گفتم: این کار به اراده خدا بوده است. کسی جز علی شایستگی همسری فاطمه را نداشت (۱۷) بعضی روایت‌ها در خواستگاری دختر پیغمبر (ص)، ام سلمه را نیز دخالت داده‌اند. علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه بنقل از مناقب خوارزمی ضمن داستانی طولانی می‌گوید: ابو بکر و عمر چون در خواستگاری فاطمه (ع) پاسخ موافق نشنیدند، نزد علی رفتند و گفتند: -چرا بخواستگاری فاطمه (ع) نمی‌روی. -تنگدستی مانع چنین درخواستی از پیغمبر است. ابو بکر گفت: -یا ابو الحسن دنیا و آنچه در آنست نزد خدا و رسول ارزش ندارد. پس از این گفتگو علی شتر آبکش خود را بخانه برد و نعلین پوشید و نزد پیغمبر رفت. در این وقت پیغمبر در خانه ام سلمه دختر ابی امیه مخزومی بود. علی در کوفت. ام سلمه گفت کیست؟ پیغمبر گفت ام سلمه بر خیز و در را باز کن و بگو در آید. این مردی است که خدا و رسول را دوست دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند. ام سلمه گفت چنان برخاستم که نزدیک بود بر روی در افتم... (۱۸) این روایت که حدیثی است مرفوع، یعنی سند آن متصل نیست، با احتمال قوی و بلکه مطمئناً بدین صورت درست نیست. زیرا ام سلمه که نام او هند و دختر ابو امیه حذیفه بن مغیره بن عبد الله بن عمر از تیره بنی مخزوم است، پیش از آنکه بخانه پیغمبر آید زن ابو سلمه عبد الاسد بن هلال بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم بود. ابو سلمه و زنش از مهاجران حبشه‌اند؟ (۱۹) که هنگام اقامت پیغمبر در مکه، بازگشتند (۲۰) ابو سلمه بمدینه هجرت کرد، در جنگ بدر حاضر بود (۲۱) و در جنگ احد ابو اسامه جشمی تیری بدو افکند (۲۲) وی از این جنگ جان بدر برد و سی ماه پس از هجرت بفرماندهی سریه‌ای به و از غنائم بنی نضیر هم بهره برد (۲۴) سرانجام در جمادی الآخر سال چهارم هجری در گذشت و پیغمبر (ص) پس از گذشتن عده ام سلمه در شوال سال چهارم با او عروسی کرد (۲۵). البته ممکن است گفت: ام سلمه در زندگانی شوهرش، بخانه پیغمبر رفت و آمد داشته است اما ظاهر روایت چنانست که وی هنگام آمدن علی (ع) برای خواستگاری فاطمه، زن پیغمبر (ص) بوده است و این گفته درست

نیست. باری مجلسی به نقل از امالی شیخ طوسی چنین نویسد: علی (ع) گفت، ابو بکر و عمر نزد من آمدند و گفتند چرا فاطمه را از پیغمبر خواستگاری نمی‌کنی؟ من نزد پیغمبر رفتم. چون مرا دید خندان شد. پرسید ابو الحسن، برای چه آمده‌ای؟ من پیوندم را با او، و سبقت خود را در اسلام، و جهادم را در راه دین بر شمردم. فرمود راست می‌گوئی! تو فاضلتر از آنی که بر می‌شماری! گفتم برای خواستگاری فاطمه آمده‌ام. گفت علی! پیش از تو کسانی بخواستگاری او آمده بودند اما دخترم نپذیرفت. بگذار بینم وی چه می‌گوید. سپس به خانه رفت و بدخترش گفت علی تو را از من خواستگاری کرده است. تو پیوند او را با ما و پیشی او را در اسلام می‌دانی و از فضیلت او آگاهی. زهرا (ع) بی آنکه چهره خود را برگرداند خاموش ماند. پیغمبر چون آثار خشنودی در آن دید گفت الله اکبر. خاموشی او علامت رضای اوست (۲۶) شیخ طوسی در امالی آورده است که: چون پیغمبر به زناشوئی علی و فاطمه رضایت داد، فاطمه (ع) گریان شد پیغمبر گفت بخدا اگر در اهل بیت من بهتر از او کسی بود ترا بدو میدادم. (۲۷) و نیز مؤلف کشف الغمه و بنقل از او مجلسی نوشته است: علی (ع) به پیغمبر گفت: - پدر و مادرم فدای تو باد تو میدانی که مرا در کودکی از پدرم ابو طالب و مادرم فاطمه بنت اسد گرفتی، و در سایه تربیت خود پروردی، و در این پرورش از پدر و مادر بر من مهربانتر بودی، و از سرگردانی و شک که پدران من دچار آن بودند رهایی دادی. تو در دنیا و آخرت تنها مایه و اندوخته من هستی اکنون که خدا مرا به تو نیرومند ساخته است، می‌خواهم برای خود سامانی ترتیب دهم و زنی بگیرم. من برای خواستگاری فاطمه آمده‌ام. آیا دخترت را به من خواهی داد؟ ام سلمه گوید چهره رسول خدا از شادمانی بر افروخت و در روی علی خندید و گفت آیا چیزی داری که مهریه دخترم باشد علی گفت: حال من بر تو پنهان نیست. جز شمشیر و شتری آبکش چیزی ندارم. پیغمبر گفت: شمشیر را برای جهاد، و شتر را برای آب دادن خرما بنان خود و بارکشی در سفر می‌خواهی همان زره را مهر قرار می‌دهم (۲۸). ولی چنانکه نوشتیم اگر ام سلمه در این ماجرا حاضر بوده حضورش بر حسب اتفاق است چه او در این هنگام زن پیغمبر (ص) نبوده است. زیرا بکار که کتاب او الموفقیات از مصادر قدیمی بشمار میرود از گفته علی (ع) چنین آورده است: - نزد رسول خدا رفتم و در پیش روی او خاموش نشستم. چرا که حشمت و حرمت او را کسی نداشت. چون خاموشی مرا دید پرسید: - ابو الحسن! (۲۹) چه می‌خواهی؟ من همچنان خاموش ماندم تا پیغمبر سه بار پرسش خود را مکرر فرمود سپس گفت: - گویا فاطمه را می‌خواهی؟ - آری! - آن زره که بتو دادم چه شد؟ - دارم! - همان زره را کابین فاطمه قرار بده (۳۰) در بعض روایات ابن سعد، بجای زره پوست گوسفند و پیراهن یمانی فرسوده نوشته است. و بعضی گویند که علی (ع) شتر خود را فروخت و بهای آنرا کابین قرار داد. بهای این زره یا رقم این کابین چه بوده است؟ حمیری مؤلف قرب الاسناد آنرا سی درهم نوشته است (۳۱) و دیگران تا چهار صد و هشتاد درهم نوشته‌اند. ابن سعد در یکی از روایات خود بهای زره را چهار درهم (۳۲) نوشته است، که گمان دارم تصحیفی از چهار صد است. یعنی رقم اربعماء را اربع ضبط کرده است. و ابن قتیبه بهای زره را سیصد و بروایتی چهار صد و هشتاد درهم می‌نویسد (۳۳). باری کابین دختر پیغمبر چهار صد درهم یا اندکی بیشتر و یا کمتر بود همین و همین، و بدین سادگی نیز پیوند برقرار گردید. پیوندی مقدس است که باید دو تن شریک غم و شادی زندگانی یکدیگر باشند. کالائی بفروش نمی‌رفت تا خریدار و فروشنده بر سر بهای آن با یکدیگر گفتگو کنند. زره، پوست گوسفند یا پیراهن یمانی هر چه بوده است، بفروش رسید و بهای آنرا نزد پیغمبر آوردند. رسول خدا بی آنکه آنرا بشمارد، اندکی از پول را به بلال داد و گفت با این پول برای دخترم بوی خوش بخر! سپس مانده را به ابو بکر داد و گفت با این پول آنچه را دخترم بدان نیازمند است آماده ساز. عمار یاسر و چند تن از یاران خود را با ابو بکر همراه کرد تا با صوابدید او جهاز زهرا را آماده سازند. فهرستی که شیخ طوسی برای جهاز نوشته چنین است: پیراهنی به بهای هفت درهم. چارقیدی به بهای چهار درهم. قطیفه مشکی بافت خیر، خت خوابی بافته از برگ خرما. دو گستر دنی (تشک) که رویهای آن کتان ستر بود یکی را از لیف خرما و دیگری را از پشم گوسفند پر کرده بودند. چهار بالش از چرم طائف که از اذخر (۳۴) پر شده بود. پرده‌ای از پشم. یک تخته بوریای بافت هجر (۳۵) آسیای دستی. لگنی از مس، مشکلی از چرم، قدحی چوبین، کاسه‌ای گود برای دوشیدن شیر در آن، مشکلی برای

آب، مطهره‌ای (۳۶) اندوده به زفت، سبویی سبز، چند کوزه گلی. (۳۷) چون جهاز را نزد پیغمبر آوردند آنرا بررسی کرد و گفت: خدا به اهل بیت برکت دهد. هنگام خواندن خطبه زناشوئی رسید. ابن شهر آشوب در مناقب و مجلسی در بحار و جمعی از علما و محدثان شیعه این خطبه را با عبارات‌های مختلف و بصورت‌های گوناگون نوشته‌اند. از میان آنها این صورت که بیشتر محدثان آنرا ضبط کرده‌اند، انتخاب شد. کسیکه تفصیل بیشتری بخواهد باید به بحار الانوار رجوع کند: سپاس خدائی که او را به نعمتش ستایش کنند، و بقدرتش پرستش، حکومتش را گوش به فرمان‌اند، و از عقوبتش ترسان، و عطائی را که نزد اوست خواهان، و فرمان او در زمین و آسمان روان. خدائی که آفریدگان را بقدرت خود بیافرید، و هر یک را تکلیفی فرمود که در خود او می‌دید و بر دین خود ارجمند ساخت، و به پیغمبرش محمد گرامی فرمود و بناخت. خدای تعالی زناشوئی را پیوندی دیگر کرد و آنرا واجب فرمود. بدین پیوند، خویشاوندی را در هم پیوست، و این سنت را در گردن مردمان بست. چه می‌فرماید، «اوست که آفرید از آب بشری را، پس گردانیدش نسبی و پیوندی و پروردگار تو تواناست. (۳۸) همانا خدای تعالی مرا فرموده است که فاطمه را بزنی به علی بدهم و من او را به چهار صد مثقال نقره بدو بزنی دادم. -علی! راضی هستی. - آری یا رسول الله. چنانکه نوشتیم ابن شهر آشوب در مناقب (۳۹) خطبه را بدین عبارت آورده و مجلسی نیز آنرا بهمین صورت از کشف الغمّه نقل کرده است (۴۰) و پس از آن یک سطر دیگر اضافه دارد. اما ابن مردویه خطبه را با عبارت دیگر آورده است. آن خطبه و نیز خطبه‌ای را که علی (ع) در پذیرفتن این زناشوئی خوانده است در بحار و مناقب می‌توان دید. خطبه زناشوئی خوانده شد و زهرا (ع) از آن علی گردید. جهاز عروسی نیز بدان صورت که نوشتیم آماده گشت. اما مدتی طول کشید تا دختر پیغمبر از خانه پدر بخانه شوهر رفت. مجلسی در روایت خود این مدت را یکماه نوشته است در حالیکه بعضی آنرا تا یکسال و بیشتر هم نوشته‌اند. باری جستجو و تحقیق در این جزئیات چندان مهم بنظر نمی‌رسد. یکماه یا یکسال یا هر مدت گذشت، سرانجام روزی عقیل بخانه پیغمبر رفت و از او خواست فاطمه را بخانه علی (ع) بفرستد. بعض زنان پیغمبر نیز با وی همدارستان گشتند و سرانجام شبی عروس را با جمعی از زنان بخانه علی (ع) بردند. شاعران شیعی قرن اول و دوم هجری چون کمیت، سید اسماعیل حمیری و نیز دیک الجن که در آغاز قرن سوم هجری در گذشته است، در باب خواستگاری از دختر پیغمبر و زناشوئی او با علی علیه السلام و عروسی و مقدار مهریه دختر پیغمبر قصیده‌های غرائی سروده‌اند که در کتاب‌های تذکره و ترجمه موجود است. شبی که میخواستند عروس را بخانه شوی برند پیغمبر فرمود: علی! عروسی بی مهمانی نمی‌شود. سعد گفت: من گوسفندی دارم. دسته‌ای از انصار هم چند صاع ذرت فراهم آوردند. زبیر بکار از طریق عبد الله بن ابی بکر از علی (ع) چنین آورده است (۴۱): چون خواستم با فاطمه (ع) عروسی کنم پیغمبر (ص) به من آوندی (۴۲) زرین داد و گفت به بهای این آوند برای مهمانی عروسی خود طعامی بخر. من نزد محمد بن مسلم از انصار رفتم و از او خواستم به بهای آن آوندی به من طعامی دهد. او هم پذیرفت سپس از من پرسید. - کیستی؟ - علی بن ابی طالب. - پسر عموی پیغمبر؟ - آری! - این طعام را برای چه می‌خواهی؟ - برای مهمانی عروسی! که را بزنی گرفته‌ای؟ دختر پیغمبر را! این طعام و این آوند زرین از آن تو! پیغمبر درباره زن و شوهر دعا کرد. خدایا این پیوند را بر این زن و شوهر مبارک گردان! خدایا فرزندان خوبی نصیب آنان فرما! (۴۳) ابن سعد در روایتی دیگر که سند آن با سماء بنت عمیس منتهی میشود نویسد: علی زره خود را نزد یهودی به گرو گذاشت و از او اندکی جو گرفت. و این بهترین مهمانی آن روزگار بود (۴۴). ابن شهر آشوب از ابن بابویه چنین روایت کرده است: پیغمبر دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار را فرموده تا همراه فاطمه بخانه علی (ع) روند و در راه شادمانی نمایند. شعرهایی که نمایند این شادی است بخوانند، لیکن سخنانی نباشد که خدا را خوش نیاید. آنان فاطمه را بر استری که شهباء نام داشت (یا بر شتری) نشانند. سلمان فارسی زمام دار استر بود. حمزه و عقیل و جعفر! دیگر بنی هاشم در پس آن می‌رفتند. زنان پیغمبر پیشاپیش عروس بودند و چنین می‌خواندند. ام سلمه: بروید ای هووهای (۴۵) من بیاری خدای متعال و سپاس گوئید خدا را در هر حال و بیاد آرید که خدای بزرگ بر ما منت نهاد و از بلاها و آفت‌ها نجات داد کافر بودیم راهنمائیمان نمود سفر سوده بودیم توانامان فرمود و بروید! همراه

بهترین زنان. که فدای او باد همه خویشان و کسان ای دختر آنکه خدای جهان برتری داد او را بر دیگران! به پیغمبری و وحی از آسمان! (۴۶) و عایشه می‌گفت: ای زنان! خود را پوشیده بدارید! و جز سخنان نیکو بر زبان میارید! بزبان آرید نام پروردگار جهان که به دین خود، گرامی داشت ما را و همه بندگان سپاس خدای بخشنده را پروردگار بزرگ و تواننده را ببرید این دختر را که خدایش کرده محبوب! بداشتن شوی پاکیزه و خوب (۴۷) و حفصه می‌سرود: تو فاطمه! ای بهترین زنان. که رخساری داری چون ماه تابان خدایت برتری داد بر جهانیان با پدری که مخصوص ساخت او را بآیت‌های قرآن شوی تو ساخت راد مردی را جوان علی که بهتر است از همگان هووهای من ببرید. او را که بزرگوار است و از خاندان بزرگان (۴۸) معاذة مادر سعد بن معاذ می‌گفت: سخنی جز آنکه باید نمی‌گویم! و بجز راه نکوئی نمی‌پویم! محمد بهترین مردمانست! و از لاف و خودپسندی در امانست آموخت ما را راه رستگاری پاداش بادش از لطف باری براه افتید با دخت پیغمبر! پیغمبر کز شرف دارد افسر خداوند بزرگی و جلال که نه همتا دارد نه همال (۴۹) و زنان بیت نخستین هر رجز را تکرار می‌کردند. چنانکه نوشته شد این روایت را بدین صورت از مناقب ابن شهر- آشوب آوردم و او سند خود را کتاب مولد فاطمه و روایت ابن بابویه که از بزرگان علمای امامیه است معرفی میکند. اما پذیرفتن داستان بدین صورت دشوار است. نخست چیزی که ما را دچار تردید می‌سازد اینست که می‌گوید: زنان پیغمبر پیشاپیش استر فاطمه راه می‌رفتند. این مؤلف خود عروسی زهرا (ع) را در ذو الحجه سال دوم هجرت نوشته است (۵۰) در حالیکه چنانکه نوشتم ام سلمه سال چهارم و حفصه پس از جنگ بدر بخانه پیغمبر آمدند (۵۱). و در سال عروسی زهرا چنانکه قبلا هم نوشتیم تنها سوده و عایشه در خانه پیغمبر بسر می‌بردند دیگر آنکه در رجز عایشه می‌بینیم که به هووهای خود می‌گوید خود را به سر بندها پوشید. دستور پوشیدن جلباب به زنان پیغمبر (ص)، ضمن سوره احزاب است (۵۲) و این سوره چنانکه می‌دانیم سال پنجم هجرت نازل شده است. دیگر آنکه جزء مشایعت کنندگان جعفر را می‌نویسد و جعفر در این تاریخ در حبشه بوده است. در این باره در صفحات آینده توضیح بیشتری داده خواهد شد.

پی‌نوشتها: ۱. احزاب: ۲۱. ۲. دسته‌اعزامی بجنگ که پیغمبر شخصا در آن دسته شرکت نداشت. ۳. بلاذری. انساب الاشراف ص ۴۰۷. ۴. همان کتاب ص ۴۰۹. ۵. انساب الاشراف ص ۲۱۹ و رجوع شود به الاصابه ج ۲ ص ۱۰. ۶. انساب الاشراف ص ۳۹۷. ۷. ابن سعد طبقات ج ۸ ص ۱۱. ۸. سنن ج ۶ ص ۶۲. فاطمة الزهراء ص ۲۵ ج ۲. ۹. ج ۲ ص ۳۱. ۱۰. مقاتل الطالبین ص ۱۸۰ و رک ۱ غانی: ج ۱ ص ۱۴۲ و ارشاد مفید ج ۲ ص ۲۲ و نسب قریش ص ۵۱. ۱۱. رک نسب قریش ص ۵۱. ۱۲. ارشاد ص ۲۲ ج ۲. ۱۳. انساب الاشراف ص ۴۰۵ (فوجمت). ۱۴. بخاری- ج ۱ ص ۲۲. ۱۵. الریاض النضره ج ۲ ص ۱۸۲. الغدیر ج ۳ ص ۲۰ و رجوع کنید به فصل گزیده‌ای از شعرای عربی. ۱۶. الطبقات الکبری ج ۸ ص ۱۲، و نگاه کنید به الصواعق المحرقة ص ۱۶۲ و رجوع به انساب الاشراف ص ۴۰۲ شود. ۱۷. بحار ص ۹۲ و رجوع کنید به فصل گزیده‌ای از شعرای عربی. ۱۸. کشف الغمه ج ۱ ص ۳۵۴ و نگاه کنید به بحار ص ۱۲۵-۱۲۶ و نیز رجوع شود به ناسخ التواریخ ص ۳۸ به بعد. ۱۹. انساب الاشراف ص ۴۲۹. ۲۰. ابن هشام ج ۲ ص ۳۹۰. ۲۱. مغازی واقدی ص ۱۵۵. ۲۲. انساب الاشراف ص ۴۲۹. ۲۳. واقدی ص ۳۴۰. ۲۴. واقدی ص ۳۸۰. ۲۵. انساب الاشراف ص ۴۲۹ و طبقات ج ۸ ص ۶. ۲۶. بحار ص ۹۳. ۲۷. امالی ج ۱ ص ۳۹. ۲۸. کشف الغمه ج ۱ ص ۳۵۵. بحار ج ۴۳ ص ۱۲۶. ۲۹. این تعبیر (ابو الحسن) در بعض روایات دیگر نیز دیده می‌شود معمولا کنیه از نام نخستین فرزند گرفته می‌شود (هر چند شرط اساسی نیست) و ممکن است علی (ع) هنگام روایت بجای نام خویش کنیه را آورده باشد و یا راویان چنین تعبیری کرده‌اند. ۳۰. الاخبار الموفقیات ص ۳۷۵ و رجوع کنید به کشف الغمه ج ۱ ص ۳۴۸ و بحار ج ۴۳ ص ۱۱۹. ۳۱. بحار ج ۴۳ ص ۱۰۵. ۳۲. ابن سعد طبقات ج ۸ ص ۱۲. ۳۳. عیون الاخبار ج ۴ ص ۷۰. ۳۴. کاه مکی. گیاه بوریاء. گیاهی است با برگ ریز که برگ آن خاصیت داروئی نیز دارد. ۳۵. گویا مقصود از این هجر، مرکز بحرین است. نیز هجر، دهی بوده است نزدیک مدینه. ۳۶. ابریق. آبدستان. آنچه بدان طهارت کنند. ۳۷. امالی ج ۱ ص ۳۹. ۳۸. الحمد لله المحمود بنعمته. المعبود بقدرته. المطاع فی سلطانه، المرهوب من عذابه المرغوب الیه فیما عنده. النافذ امره

فی ارضه و سمائه.الذی خلق الخلق بقدرته.و میزهم باحکامه و اعزهم بدینه.و اکر مهم بنیبه محمد.ثم ان الله جعل المصاهرة نسبا لا حقا و امرا مفترضا.و شیح بها الارحام و الزمها الانام.فقال تبارک اسمه و تعالی جده و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا. (الفرقان:۵۶). ۳۹. ج ۳ ص ۳۵۰. ۴۰. بحار ج ۴۳ ص ۱۱۹. ۴۱. الاخبار الموفقیات ص ۳۷۶. ۴۲. کلمه‌ای که آنرا آوند ترجمه کرده‌ام در عبارت زبیر (مصر) است. مصر آوند و پرده هر دو معنی می‌دهد. بهر حال هر چه بوده بهائی چندان نداشته است. آنچه نوشتم ترجمه عبارت زبیر بکار بود که کتاب او از سندهای دست اول است اما چگونه می‌توان پذیرفت که در شهر کوچک مدینه، آنهم در سال دوم هجرت و پس از جنگ بدر علی (ع) چنان ناشناسا باشد که کاسبکاری انصاری از او پرسید کیستی. هر چند محال نیست. اما بعید بنظر می‌رسد! ۴۳. رک مناقب ج ۳ ص ۳۵۱. ۴۴. طبقات ج ۸ ص ۱۴. باید توجه داشت که اسماء بنت عمیس چنانکه خواهیم نوشت در این هنگام با شوهر خود جعفر بن ابی طالب در حبشه بوده است. ۴۵. جاره بمعنی و سنی (هوو) و همسایه هر دو آمده است بقرینه مقامی آنرا بمعنی اول گرفته‌ام. ۴۶. سرن بعون الله یا جاراتی و اشکرته فی کل حالات و اذ کرن ما انعم رب العلی من کشف مکروه و آفات فقد هدانا بعد کفر و قد انعشنا رب السماوات و سرن مع خیر نساء الوری تفدی بعمات و خالات یا بنت من فضله ذو العلی بالوحي منه و الرسالات ۴۷. عایشه: یا نسوة استرن بالمعاجر و اذکرن ما یحسن فی المحاضر و اذکرن رب الناس اذ خصنا بدینه مع کل عبد شاکر فالحمد لله علی افضاله و الشکر لله العزیز القادر سرن بها فالله اعطى ذکرها و خصها منه بطهر طاهر ۴۸. فاطمة خیر نساء البشر و من لها وجه کوجه القمر فضلك الله علی کل الوری بفضل من خص بآی الزمر زوجک الله فتی فاضلا اعنی علیا خیر من فی الحضیر فسرن جاراتی بها انها کریمه بنت عظیم الخطر ۵۰. ج ۳ ص ۳۵۷. ۵۱. خنیس بن حذافه شوی حفصه، پس از جنگ بدر مرد. ۵۲. آیه ۵۹ سوره احزاب.

زندگانی زهرا (ع) در خانه شوهر

«زشتی این جهان را دیدی و خود را از دنیا بریدی» (ابو نعیم اصفهانی) زندگانی زهرا (ع) در خانه شوهر نمونه است، چون سراسر زندگانی او نمونه است، چون خود او نمونه است، چون شوی او، پدر او و فرزندان او نمونه‌اند. نمونه مسلمان‌هایی آراسته بفضیلت و خوی انسانی. انسان‌هایی که از میان مردم، برمی‌خیزند، با مردم زندگی می‌کنند، چون دیگر مردم راه می‌روند، می‌خورند، می‌پوشند، اما از آن سوی این غریزه‌ها سرشتی دارند، برتر از فرشته، سرشتی پیوسته بخدا. انسان‌هایی که درد دیگران را دارند، یا درد مردم را می‌دانند و می‌کوشند تا با رفتار و کردار خود درمان بخش آنان باشند و اگر نتوانند در تحمل رنج و دشواری با ایشان شریک شوند. و گاه درد می‌کشند تا دیگران درمان یابند. چنین کسان طیبیان الهی و شاگردان حقند و بحق مصداق کامل این بیت که: کل یرید رجاله لحياته × یا من یرید حیاته لرجاله (۱) برتری را در بزرگی روح می‌دانند نه در پروردن تن و آنچه تن بدان نیازمند است، و اگر به تن زنده‌اند برای آنست که زندگی درست را بدیگران بیاموزند. بآنها می‌گویند هنگامی که با مردم زندگی می‌کنی دیگر تو نیستی. این مردمند که باید برای خدمت آنان زنده بمانی. در انسان دوستی تا آنجا پیش می‌روند که می‌گویند چگونه سیر بخوابم و در دور دست‌ترین نقطه‌ها انسانی گرسنه پهلو بر زمین نهد. (۲) زهرا (ع) پرورده چنین مدرسه‌ای است. نو عروسی که جهاز او بهای یکی زره به قیمت چهار صد درهم و اثاث البیت وی چند کاسه و کوزه سفالین باشد، پیداست که در خانه شوی چگونه بسر خواهد برد. اکنون فاطمه (ع) آماده رفتن بخانه شوهر است. پدرش آخرین درس را بدو می‌دهد. او پیش از این، درس‌هایی نظیر این درس را آموخته است. اما درس‌های اخلاقی باید پی در پی تکرار شود تا با تمرین عملی بصورت ملکه نفسانی در آید هر چند او نیازی به تمرین ندارد، اما هر چه باشد انسان است، و با زنان خویشاوند و همسایه در ارتباط: -دخترم به سخنان مردم گوش مده! مبادا نگران باشی که شوهرت فقیر است! فقر برای دیگران سرشکستگی دارد! برای پیغمبر و خاندان او مایه فخر است. -دخترم پدرت اگر می‌خواست می‌توانست گنج‌های زمین را مالک شود. اما او خشنودی خدا را اختیار کرد! دخترم اگر آنچه را پدرت می‌داند

می‌دانستی دنیا در دیده‌ات زشت مینمود. (۳) من در باره تو کوتاهی نکردم! ترا به بهترین فرد خاندان خود شوهر داده‌ام! شوهرت بزرگ دنیا و آخرتست (۴). خدایا فاطمه از من است و من از اویم! خدایا او را از هر ناپاکی برکنار بدار! در پناه خدا! به خانه خود بروید. در بعض روایت‌ها چنین آمده است: زنها براه می‌افتند. اسماء دختر عمیس می‌ماند. -تو کیستی؟ چرا نرفتی؟ -من باید نزد دخترت بمانم. چنین شبی دختر جوان باید زنی را در دسترس خود داشته باشد. شاید بدو نیازی افتد. قسمت اخیر این داستان را مؤلف کشف الغمه بهمین صورت آورده است. ابو نعیم اصفهانی نیز هنگام نوشتن شرح حال اسماء بنت عمیس آنرا نوشته است چنانکه نوشتیم جعفر بن ابی طالب و زن او اسماء بنت عمیس جزء نخستین دسته مهاجران حبشه‌اند (۶) وی همراه شوهرش در سال هفتم هجرت هنگام فتح خیبر به مدینه بازگشت. هنگام بازگشت جعفر از حبشه پیغمبر (ص) فرمود بکدام یک از این دو شادمان باشم فتح خیبر یا بازگشت جعفر» (۷). بنا بر این ممکن نیست بگوئیم اسماء شب عروسی فاطمه (ع) در مدینه بوده است. اگر روایت در اصل درست باشد و اگر روایت کنندگان در نوشتن نام دچار اشتباه نشده باشند، محتملا این زن اسماء ذات النطاقین دختر ابو بکر و زن زبیر بن عوام بوده است. شگفت اینست که ابو نعیم خود نخست داستان هجرت اسماء را به حبشه و بازگشت او و مشاجره وی را با عمر بر سر اینکه مهاجران حبشه امتیازی بیش از مهاجران مدینه دارند، آورده و بلافاصله داستان گفتگوی او را با پیغمبر در شب عروسی فاطمه نوشته است (۸). یکی از فضلان معاصر که کتابی بنام فاطمه از گهواره تا گور» (۹) نوشته و کتاب او سه سال پیش در بیروت بچاپ رسیده است، پس از آنکه با چنین مشکلات روبرو گردیده و پس از آنکه گفته‌های علمای پیشین را مبنی بر ناممکن بودن حضور اسماء بنت عمیس در این عروسی آورده است. گوید: «راه حل معقول اینست که بگوئیم اسماء همان اسماء بنت عمیس است، لکن او پس از رفتن به حبشه چند بار به مکه آمده است. و چون مسافران بین این دو نقطه باید تنها عرض دریای سرخ را به پیمایند این کار چندان مشکل نیست. (۱۰) این مؤلف بزرگوار یک نکته مهم را فراموش کرده است، و آن اینکه وقایع تاریخی تابع فرض و تصور ما نیست. اگر اصولی و یا فقیه هنگام تعارض اخبار تا آنجا که ممکن باشد به جمع عرفی و یا جمع فقهاتی متوسل می‌شود، بخاطر این است که مدلول روایت اثر عملی دارد، یعنی بیان کننده یکی از احکام پنجگانه تکلیفی است و تا آنجا که ممکن باشد فقیه نباید دست از امارات بردارد. اما چنین جمعی را در داستان‌های تاریخی نمی‌توان پذیرفت. و بر فرض که بپذیریم لا اقل باید سندی داشته باشیم که اشاراتی و لو با جمال به رفت و آمد مکرر مهاجران مکه به حبشه داشته باشد. ما می‌دانیم دسته‌ای از مهاجران حبشه پیش از هجرت، به مکه بازگشتند، و آن هنگامی بود که شنیدند و یا پیش خود تصور کردند، مردم مکه از مخالفت خود با پیغمبر دست برداشته‌اند. ابن هشام نام یک یک این مهاجران و تیره آنان را نوشته است. در هیچ سندی کوچکترین اشارتی به بازگشت جعفر بن ابی طالب و یا زن او اسماء بنت عمیس نیست. آنگاه اگر امروز مسافرت از حجاز به حبشه از راه پیمودن عرض دریای سرخ آسان باشد، دلیل نمی‌شود که هزار و چهار صد سال پیش هم چنین آسان بوده است. کسانی که از بیم جان و یا آزار جسمانی به کشوری بیگانه پناه بردند مانند بازرگان یا سیاحت پیشه‌ای نبودند که پیوسته از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رود. از اینها گذشته ما سندی از قرن دوم هجری در دست داریم که داستان هجرت اسماء بنت عمیس را بتفصیل تمام نوشته است. این سند کتاب نسب قریش نوشته ابو عبد الله مصعب بن عبد الله بن مصعب زبیری است. کتاب مصعب جنبه تبلیغاتی ندارد. گزارشی دقیق است که از روی روایت‌های دست اول نوشته شده وی درباره اسماء چنین نویسد: «چون جعفر بن ابی طالب به حبشه رفت زن خود اسماء بنت عمیس را همراه خویش برد اسماء در حبشه، عبد الله، محمد و عون را برای او زاد. چند روز پس از زادن عبد الله برای نجاشی نیز فرزندی زاده شد، کس نزد جعفر فرستاد که: -پسرت را چه نامیده‌اند؟ -عبد الله! نجاشی فرزند خود را عبد الله نامید، و اسماء شیر دادن او را بعهدہ گرفت و بدین جهت نزد نجاشی منزلتی یافت، چون جعفر با مسافران دو کشتی عازم بازگشت شد، اسماء دختر عمیس و فرزندانش را که در حبشه زاده بودند، با خود برداشت و به مدینه آمدند و در مدینه بودند تا آنکه جعفر به موته رفت و در آنجا شهید شد. (۱۱) این سند دیرینه‌ترین و در عین حال روشن‌ترین ماخذ درباره اسماء بنت عمیس است و

ما می‌دانیم جعفر بسال هفتم هجرت پس از فتح خیبر بمدینه آمد. نیز داستان هجرت جعفر جزء دومین دسته مهاجران، در سیره ابن هشام (۱۲) و انساب الاشراف بلاذری آمده است. بلاذری نویسد: جعفر با زن خود اسماء بنت عمیس جزء دومین دسته بود و در حبشه ماند، ابو طالب در زندگانی خود هزینه او را می‌فرستاد. سپس با گروهی از مسلمانان پس از فتح خیبر بمدینه بازگشت. (۱۳) پس روایاتی را که حاضر بودن اسماء را در مکه بهنگام مرگ خدیجه و یا بودن او را در مدینه بشب عروسی فاطمه (ع) متذکراند، باید مبتنی بر تخلیط حادثه‌ها با یکدیگر و شبیه دانستن نام شخصی با دیگری دانست. چنین اشتباهات در چنان گزارش‌ها فراوان دیده می‌شود. سه روز پس از عروسی بدیدن دخترش می‌رود. درباره زن و شوهر دعا می‌کند. دیگر بار فضیلت‌های علی (ع) را بر می‌شمارد و بخانه بر می‌گردد. اما چنان می‌نماید که دوری دختر را، حتی در این مسافت کوتاه نمی‌تواند تحمل کند. سالهاست فاطمه شب و روز در کنارش بوده است. او علاوه بر آنکه دخترش بود، یاد خدیجه را برای او زنده نگاه میداشت. «چه کسی جای خدیجه را می‌گیرد؟! روزیکه مردم مرا دروغ گو خواندند مرا راستگو دانست. و هنگامی که همه مرا رها کردند دین خدا را با ایمان و مال خود یاری کرد» (۱۴) می‌خواست یادگار خدیجه پیوسته در کنارش باشد، اما او اکنون همسر علی است و باید در خانه او بماند. اگر حجره‌ای نزدیک خانه خود برای آنان آماده کند خاطرش آسوده خواهد بود، اما ممکن است مسلمانان مدینه در زحمت بیفتند، سرانجام خواست عروس و داماد را در حجره خود جای دهد. ولی این کاری دشوار است چه هم اکنون در خانه او دو زن (سوده و عایشه) بسر می‌برند. حارثه بن نعمان آگاه می‌شود و نزد پیغمبر می‌آید: «خانه‌های من همه بتو نزدیک است خود و هر چه دارم از آن توست. بخدا دوست‌تر دارم که مالم را بگیری تا آنرا در دست من باقی بگذاری. خدا تو را پاداش بدهد. از این روز فاطمه و علی به یکی از خانه‌های حارثه منتقل میشوند. (۱۵) سالهای دوم هجرت و اند سال پس از آن برای پیغمبر و مسلمانان، سالهای سختی بود چه از جهت اوضاع سیاسی و چه از جهت شرائط اجتماعی و اقتصادی. روزی که پیمان مدینه بسته شد (۱۶)، یهودیان با آنکه از حقوق سیاسی و اجتماعی برخوردار بودند، بعلی که این کتاب تاب تفصیل آنرا ندارد، (۱۷) دشمنی خود را با پیغمبر آغاز کردند و تا آنجا پیش رفتند که به حکم قرآن مسلمانان به یکباره رابطه خود را با آنان بریدند. تغییر قبله از مسجد اقصی به خانه کعبه کینه آنانرا با پیغمبر بیشتر کرد. دسته دیگری نیز در یثرب بسر می‌بردند که زیر پوشش مسلمانی بزبان مسلمانان کار میکردند. سرکرده آنان عبد الله بن ابی سلول بود. این عبد الله پیش از رسیدن پیغمبر به مدینه سودای حکومت شهر را در سر داشت و مقدمات ریاست او را نیز آماده کرده بودند لیکن هجرت پیغمبر از مکه بدانجا او را از این بزرگی محروم ساخت. عبد الله و کسان او بظاهر مسلمان شدند و جانب پیغمبر را گرفتند، لیکن دل آنان با او نبود. بخصوص شخص عبد الله که هر گاه فرصتی دست می‌داد ضربتی کاری باسلام و مسلمانان می‌زد، چنانکه با عقب نشینی در جنگ احد عامل شکست مسلمانان گشت. حادثه رجیع و بئر معونه (۱۸) را نیز که در آن بیش از چهل تن از زبده مسلمانان به شهادت رسیدند، زبان دشمنان را دراز ساخت. و قبیله‌های دنیا طلب خود را بدشمنان اسلام بستند. شرایط اقتصادی نیز دشوار بود، مسلمانان مدینه و انصار تا آنجا که می‌توانستند از همراهی با مهاجران دریغ نمی‌کردند، بلکه با همه تنگدستی آنانرا بر خود مقدم میداشتند. اما مگر توان مالی مشتکی کشاورز و کاسب خرده پا چه اندازه است؟ غنیمت‌های جنگی هم رقمی نبود که نیاز نو مسلمانان را بر طرف کند و محمد (ص) که هدایت و ریاست این مردم را بعهده داشت، آنانرا بر خود و خویشاوندان و بستگان خود مقدم می‌داشت. اگر گشایشی در کار پیدا می‌شد حق مستمندان مهاجر و انصار بود. این درس را قرآن بدو و خاندانش آموخته است. اگر خدا را دوست می‌دارند باید لقمه را از گلوی خود ببرند و به گدایان، یتیمان و اسیران بخوراند بی آنکه بر آنان متنی نهند. و بدانند که این لقمه حق آن مستمندان است. حقی که خدا برای آنان معین فرموده در مقابل پرداخت این حق نباید چشم پاداش و یا سپاس داشته باشند. پاداش این کار نیک را در جهان دیگر خواهند گرفت. روزیکه همه چهره‌ها ترش و در هم رفته است، چهره آنان شاداب و لبهای ایشان خندان خواهد بود. (۱۹) مسلم است که علی پسر عموی پیغمبر و فاطمه دختر او در انجام دادن این فرمان سزاوارتر از دیگران بودند. این آیه‌ها در خانه آنان و

بر آنان نازل شده است. در اجرای همین دستور اخلاقی بود که این زن و شوهر بیش از توان انسان معمولی بر خود سخت گرفتند. چهل سال پس از این تاریخ هنگامی که علی دیده از این جهان پر رنج فرو بست و بجوار رحمت پروردگار رفت، با آنکه پنجسال آخر زندگانی را در حکومت بر جهان اسلام بسر برده بود، فرزندش حسن (ع) در نخستین خطبه خود او را چنین ستود: «مردم! دوش مردی بجوار خدا رفت که از پیشینیان کسی بر او سبقت نگرفت و از پسینیان کسی بیای او نخواهد رسید. چون پیغمبر او را به ماموریتی می فرستاد جبرئیل از سوی راست و میکائیل از سوی چپ او را نگهبان بودند تا پیروز بر گردد. آنچه از او بجا مانده هفتصد درم است این سند نوشته ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری و از قدیم ترین اسناد تاریخی و مورد استناد همه تاریخ نویسان است. ابن عبد ربه اندلسی که در آغاز سده چهارم مرده و کتاب او در پایان سده سوم نوشته شده، مانده از او را سیصد درم نوشته است (۲۱). بسیار بی انصافی است که کسی بگمان خود و یا برای گمراه ساختن مردمان نا آگاه، کتابی بنویسد و بخواهد اسلام را از دیدگاه فلسفه بشناساند آنگاه باتکاء ترجمه‌ای غلط از ماخذی متاخر و چند قرن پس از ابن سعد و ابن عبد ربه، علی را سرمایه دار زمان خود معرفی کند. این بی انصافان که براهنمائی اندیشه کوتاه بین می خواهند هر حادثه‌ای را با تاویل‌های نادرست و دور از ذهن و منطقی علمی، بر دریافت‌های غلط خویش منطبق سازند، این رنج مختصر را هم بر خود هموار نمی کنند که نخست همه اسناد را بررسی نمایند آنگاه آنرا طبقه بندی کنند و سپس با روشی که همه تاریخ نویسان بدان آشنا هستند درست را از نادرست جدا سازند. نمی توانند یا نمی خواهند خدا می داند «و من یضلل الله فماله من هاد» (۲۲).

پی نوشتها: ۱. همگان دیگر کسان را برای خود می خواهند جز تو که خود را برای دیگر کسان می خواهی. (متنبی. دیوان ص ۱۹۰ ج ۳). ۲. نگاه کنید به نامه امیر المؤمنین علی علیه السلام به عثمان بن حنیف (نهج البلاغه ص ۵۰ ج ۴). ۳. کشف الغمّه ج ۱ ص ۳۶۳. ۴. همان کتاب ۳۵۱. ۵. حلیه الاولیاء ج ۲ ص ۷۵. ۶. رک. ابن هشام ج ۱ ص ۳۴۵ و ابن سعد ج ۸ ص ۲۰۵. ۷. ابن هشام ج ۳ ص ۴۱۴. ۸. حلیه الاولیاء ج ۲ ص ۷۴-۷۵. ۹. فاطمه الزهراء من المهد الی اللحد. ۱۰. ج ۲ ص ۲۰۴. ۱۱. نسب قریش ص ۸۱. ۱۲. ج ۱ ص ۳۴۵. ۱۳. ص ۱۹۸. ۱۴. بحار ج ۴۳ ص ۱۳۱ و رک ص ۲۱ این کتاب. ۱۵. ابن سعد، طبقات ج ۸ ص ۱۴ و رجوع شود به الاصابه ج ۸ ص ۱۵۸ بخش یک و الاخبار الموفقیات ص ۳۷۶. ۱۶. رجوع کنید به تحلیلی از تاریخ اسلام، از نویسنده. ص ۳۹-۵۳. ۱۷. رجوع شود به تحلیلی از تاریخ اسلام نوشته مؤلف ص ۵۵. ۱۸. خلاصه حادثه رجیع اینکه نمایندگانی از طائفه کنانه نزد پیغمبر آمدند، و از او خواستند، کسانی را به قبیله آنان بفرستد تا احکام اسلام را بدیشان بیاموزند پیغمبر شش تن از مسلمانان را همراه آنان کرد، ولی آنان در موضعی بنام رجیع بر این شش تن حمله بردند، چهار تن را کشتند و دو تن دیگر را به مشرکان مکه تسلیم کردند و آن دو تن در آنجا بکین کشتگان قریش در بدر کشته شدند در حادثه بئر معونه سی و هشت تن نمایندگان پیغمبر به شهادت رسیدند. ۱۹. سوره دهر آیات ۸-۱۱. ۲۰. الطبقات ج ۳ ص ۲۶. ۲۱. العقد الفرید ج ۵ ص ۱۰۳. ۲۲. الرعد: ۳۳.

ولادت امام حسن (ع)

«ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله (قرآن کریم) رمضان سال سوم هجرت می رسد، ولادت فرزندش حسن (ع) خاطره شیرین پیروزیهای جنگ بدر را که در رمضان سال پیش رخ داد شیرین تر می سازد. اما روزهایی چند پس از این ولادت فرخنده، گرد اندوه شهر را می پوشاند. مکه و مدینه بار دیگر مقابل هم ایستاده اند. قریش و ابو سفیان که نمی توانسته اند شکست خود را در نبرد بدر تحمل کنند، با سپاهی گرداگرد مدینه را فرا گرفتند. این بار بر خلاف سال گذشته مکه ضربه‌ای کاری به یثرب می زند، چرا؟ چون در جنگ بدر تمام توجه مسلمانان بخدا بود، لیکن در جنگ احد دسته‌ای از سپاهیان، خدا را فراموش کردند و بدنیا رو آوردند. گفته پیغمبر را کار نبستند، و در پی غنیمت رفتند و دشمن در کمینگاه به مسلمانان حمله برد، دسته‌ای هم که با عبد الله بن ابی بودند، پیش از نبرد، میدان کارزار را رها کرده بخانه‌های خود بازگشتند. عبد الله از روز آمدن پیغمبر به مدینه از او دل خوش نداشت. چرا؟ چون

مردم شهر می‌خواستند او را به ریاست برگزینند. پس از آنکه بآرزوی خود نرسید، پیوسته با پیغمبر به دو روئی رفتار می‌کرد. در شورای جنگی احد نیز نظر او که گرفتن حالت دفاعی در داخل شهر بود پذیرفته نشد بهر حال دسته‌ای در این جنگ بی‌خانمان و خانمان‌هایی بی‌سرپرست می‌شوند. زنان بی‌شوهر، فرزندان بی‌پدر می‌گردند. حمزه عموی پیغمبر (ص) سردار دلیر مسلمانان و هفتاد و چهار تن نو مسلمان دیگر به شهادت می‌رسند. این رقم چندان درشت و چشمگیر نیست. اما برای مدینه نو مسلمان و برای مسلمانانی که میان دو گروه متشکل یهود و منافقان زندگی می‌کنند ضایعه‌ای به بار آورده است، چندان دلخراش که خدای بزرگ ضمن آیاتی آنان را تسلیت می‌دهد. «ان یمسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک الایام نداولها بین الناس... و لقد کتتم تمون الموت من قبل ان تلقوه فقد رایتموه و انتم تنظرون (۱)». (آل عمران ۱۴۰-۱۴۳) به زهرا خبر می‌دهند پدرش در جنگ آسیب دیده است. سنگی به چهره او رسیده و چهره‌اش را خونین ساخته است. با دسته‌ای از زنان برمی‌خیزد. آب و خوردنی بر پشت خود بر می‌دارند، به رزمگاه می‌روند. زنان، مجروحان را آب می‌دهند و زخم‌های آنها را می‌بندند و فاطمه جراحات پدر را شست و شو می‌دهند. (۲) خون بند نمی‌آید. پاره بوریائی را می‌سوزاند و خاکستر آن را بر زخم می‌نهد. تا جریان خون قطع شود. (۳) شهادت این مسلمانان با ایمان و نیز شهادت حمزه بر پیغمبر و بر کسان او و بر دختر او و بر همه مسلمانان سخت گران افتاد. واقعی نوشته است پیغمبر در مصیبت حمزه گریان شد و زهرا هم گریست (۴). چون پیغمبر (ص) از رزمگاه برگشت و به طائفه بنی عبد الاشهل گذشت، بانگ شیون آنان را شنید و گفت: اما بر حمزه کسی نمی‌گرید (۵) معنی این سخن این بود که جای ناله و شیون نیست، گریه موجب شادی دشمن است و گرنه من هم باید بر عمویم حمزه گریان باشم. مردم مدینه چنین دانستند که پیغمبر از اینکه عمویش نوحه گر ندارد آزرده است. از این رو به ماتم داری حمزه برخاستند (۶) و چون پیغمبر شنید که آنان چنین می‌کنند گفت: از آن سخن چنین قصدی نداشتم و آنان را سخت از نوحه گری منع فرمود (۷). شهادت بیش از هفتاد تن سرباز پاکدل همه مسلمانان را آزرده ساخت، اما سرزنش دشمنان (یهودیان، منافقان) دردآورتر بود. یهودیان زبان درازی را آغاز کردند. و مسلمانان را سرزنش می‌نمودند که پیشوای شما اگر پیغمبر بود نباید شکستی چنین بر او وارد شود. منافقان هم می‌کوشیدند تا قبیله‌ها را از پیغمبر جدا کنند. رسول خدا با قرائت آیات قرآنی از یکسو و با دلجویی از بازماندگان شهیدان از سوی دیگر، اثر این نفاق افکنی را می‌زدود. گاهگاه به خوابگاه شهیدان می‌رفت و برای آنان از خدا آمرزش می‌خواست. دخترش نیز در این دلجوئی پایای پدر رفتار می‌کرد. واقعی نویسد: فاطمه (ع) هر دو یا سه روز خود را به احد می‌رساند و بر مزار شهیدان می‌گریست و آنانرا دعا می‌کرد (۸).

پی‌نوشتها: ۱. اگر جراحی بشما رسید بانان هم مانند آن رسید. روزگار چنین است آنرا از دست این بدست آن می‌دهیم. پیش از این جنگ در آرزوی شهادت بودید. حال شهادت را که در انتظارش بودید دیدید. ۲. مغازی ص ۲۴۹. و رجوع کنید به انساب الاشراف ص ۳۲۴. واقعی شمار زنان را چهارده تن نوشته است. ۳. مغازی ص ۲۵۰. ۴. همان کتاب ص ۲۹۰. ۵. ص ۳۱۵. ۶. ص ۳۱۷. ۷. ص ۳۱۷. ۸. ص ۳۱۳.

ولادت امام حسین (ع)

«و یثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه (۱) اندک اندک خاطره تلخ جنگ احد فراموش می‌شود. خانه‌های درهم ریخته از نو سر و سامان می‌گیرد و زنان بی‌سرپرست بخانه شوی می‌روند. حمله‌های تعرضی بر فرصت جوانان آغاز می‌گردد. دسته‌های اعزامی بخارج مدینه، به پیروزی می‌رسند. در شعبان سال چهارم، ولادت حسین (ع) گرمی تازه‌ای بخانه علی می‌دهد و پس از این دو فرزند زینب، ام‌کلثوم و محسن. بلاذری نوشته است نخست حسن را حرب نامیدند، اما پیغمبر فرمود نام او حسن است، سپس حسین و محسن را هر یک حرب نام گذاردند، لیکن پیغمبر فرمود می‌خواهم بنام فرزندان هارون باشند (۲). اما در روایات اهل بیت آمده است که علی و فاطمه نامگذاری فرزندان خود را بدانحضرت وا گذاشتند و او آنانرا بدین نامها: حسن و حسین و محسن نامید. (۳) بتدریج

وضع مالی مسلمانان تنگدست هم سر و صورتی گرفت. قبیله‌هائی که پس از شکست احد از پیغمبر جدا شده بودند، چون مقاومت مسلمانان و پیروزی‌های بعدی آنانرا دیدند، دو باره از مکه بریدند و رو به مدینه آوردند و یا لا اقل نسبت به مکه حالت بی طرفی گرفتند. غنیمت‌های جنگی مختصر گشایشی در کارها پدید آورد. اما خانه دختر پیغمبر همچنان تهی و بی‌پیرایه بود علی و زهرا زهد، قناعت، ایثار و حتی گرسنگی را شعار خود کرده بودند. ابن شهر آشوب می‌نویسد: روزی علی فاطمه را گفت خوردنی چیزی داری؟ - نه بخدا سوگند دو روز است که خود و فرزندانم حسن و حسین گرسنه‌ایم! - چرا بمن نگفتی؟ - از خدا شرم کردم چیزی از تو بخواهم که توانائی آماده کردن آنرا نداشته باشی. علی از خانه بیرون می‌رود. دیناری وام می‌گیرد. روزی گرم است. آفتاب سوزان همه جا را گرفته در آن هوای گرم مقدار پسر اسود را با حالتی آشفته می‌بیند. - مقدار چه شده است؟ چرا در این هوای گرم بیرون از خانه ایستاده‌ای؟ - مرا از پاسخ دادن معذور بدار! - نمی‌شود باید مرا خبر دهی! - حال که چنین است، بدان که گرسنگی مرا از خانه بیرون کشانده است. دیگر نمی‌توانستم گریه فرزندانم را تحمل کنم. - بخدا من نیز برای همین از خانه بیرون آمدم. این دینار را وام گرفته‌ام. اما تو را بر خود مقدم می‌شمارم. آن پول را به مقدار می‌دهد (۴). در این مساوات دختر پیغمبر هم سهم بود. بلکه گاه سهم بیشتری را بعهده می‌گرفت. یک روز و دو روز و یا سه روز خود و فرزندان او گرسنه بسر می‌بردند. فاطمه شوهر را آنگاه نمی‌کرد، چون علی مطلع می‌شد می‌پرسید چرا بمن نگفتی بچه‌ها گرسنه هستند؟ - پدرم فرموده است، چیزی از علی مخواه مگر آنکه او خود برای تو آماده کند. (۵) در روایت ابن شهر آشوب است که گفت: از خدا حیا می‌کنم چیزی از تو بخواهم که بر فراهم آوردن آن توانائی نداشته باشی (۶). ابو نعیم اصفهانی که از علمای سنت و جماعت است و در چهار صد و سی هجری در گذشته و کتابی در وصف گزیدگان خدا بنام حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء در چند مجلد نوشته فصلی را به فاطمه (ع) اختصاص داده است. در ضمن این فصل باسناد خود از عمران بن حصین چنین می‌نویسد. روزی پیغمبر به من گفت: - با من بدیدن فاطمه نمی‌آئی؟ - چرا. و با هم بخانه فاطمه رفتیم. پیغمبر رخصت خواست و دخترش اجازت داد. - با کسی که همراه من است داخل شوم؟ - پدر بخدا جز عبائی ندارم. - دخترم خودت را با آن عبا چنین و چنان بپوش (دستور پوشیدن داد). - سربند ندارم! پیغمبر چادر کهنه‌ای را که بر دوش داشت پیش او افکند و گفت: - با این چادر سرت را بپوش. - با هم بدرون حجره رفتیم. - دخترم چطور می‌درد می‌کشم بعلاوه گرسنه هم هستیم. - راضی نیستی که سیده زنان جهان باشی؟ - پدر مریم دختر عمران؟ مگر او سیده زنان نیست؟ - او سیده زنان عصر خود بود، تو سیده همه زنانی و شوهرت در دنیا و آخرت بزرگ است. (۷) این عمران که پیغمبر را تا خانه زهرا (ع) همراهی کرده و شاهد این ماجرا بوده، از تیره خزاعه و از کسانی است که پس از جنگ خیبر مسلمان شد (۸) از روایت وی نکته بسیار مهمی دانسته می‌شود، و آن اینکه در این ملاقات که احتمالاً پس از فتح مکه و یا اندکی پیش از آنست، و وضع اقتصادی مسلمانان تا حدی بهتر از پیش شده بود، باز خانواده پیغمبر در سختی بسر می‌برده‌اند، تا آنجا که دختر او برای پوشیدن خود جز عبائی ندارد و با پارچه‌ای که پدرش بدو می‌دهد سر خود را می‌پوشاند. ابو نعیم در آغاز فصلی که برای ترجمه دختر پیغمبر (ص) گشوده است، زهرا (ع) را چنین می‌شناساند: «زشتی و آفت‌های این جهانرا دید و خود را از دنیا و آنچه در آنست برید» (۹) روزی سلمان بخانه دختر پیغمبر می‌رود. فاطمه (ع) چادری بر سر دارد که از چند جا پینه خورده است. سلمان بتعجب در آن چادر می‌نگرد و اندوهگین می‌شود. چرا باید چنین باشد؟ مگر او دختر پیشوای عرب و زن پسر عموی رهبر مسلمانان نیست؟ سلمان حق دارد، نزد خود چنین بیندیشد. او زندگانی اشراف زاده‌های ایران و شکوه و جلال چشمگیر آنان را دیده است. چون فاطمه (ع) بدیدن پدر می‌رود می‌گوید: - پدر! سلمان از چادر وصله خورده من تعجب کرد. بخدا پنجسال است من در خانه علی بسر می‌برم تنها پوست گوسفندی داریم که روزها شترمان را بر آن علف می‌خورانیم و شب روی آن می‌خوابیم (۱۰). او نه تنها در پوشاک و خوراک به حد اقل قناعت می‌کرد و بر خود سخت می‌گرفت کارهای خانه را نیز بعهده دیگری نمی‌گذاشت. از کشیدن آب تا روفتن خانه، دستاس کردن ذرت یا گندم، نگاهداری کودک، همه را خود بعهده می‌گرفت. گاه با یکدست دستاس می‌کرد و با دست

دیگری طفلش را می‌خواستند. ابن سعد به سند خود از علی (ع) روایت کند: روزی که زهرا را بزنی گرفتم فرش ما پوست گوسفندی بود که شب بر آن می‌خوابیدیم و روز شتر آبکش خود را بر آن علف می‌خوراندیم و جز این شتر خدمتگزاری نداشتیم (۱۱). با این همه خویشتن‌داری و زهد روزی پیغمبر بخانه او می‌رود گردنبندی را که علی از سهم خود (فیء) خریده بود در گردن او می‌بیند می‌گوید: دخترم فریفته شدی که مردم می‌گویند دختر محمد هستی! لباس جباران پوشی. فاطمه گردن بند را فروخت و با بهای آن بنده‌ای را آزاد کرد (۱۲). علی به مردی از بنی سعد می‌گوید: می‌خواهی داستانی از خود و فاطمه را برای تو بگویم: فاطمه محبوب‌ترین کس در دیده پدر خود بود. او در خانه من چندان با مشک آب کشید، که بند مشک در سینه وی جای گذاشت. و چندان دستاس کرد که کف دست او پینه بست. و چندان خانه را روفت که جامه‌اش رنگ خاک گرفت (۱۳) و چندان... روزی بدو گفتم چه می‌شود که از پدرت خادمی بخواهی تا اندکی در بر داشتن بار سنگین زندگی تو را یاری دهد؟ زهرا نزد پدر رفت اما شرمش آمد از او چیزی بخواهد. پیغمبر (ص) دانست دخترش برای کاری نزد او آمده است. بامداد دیگر بخانه ما آمد. سلام کرد و ما خاموش ماندیم عادت او چنین بود که سه بار سلام می‌گفت و اگر رخصت ورود نمی‌یافت برمی‌گشت. ما سلام او را پاسخ گفتیم و از وی خواستیم تا به خانه در آید، بخانه آمد و نزد ما نشست و گفت: فاطمه! دیروز از پدرت چه می‌خواستی؟ من ترسیدم شاید وی آنچه را از او خواسته‌ام نگوید. گفتم داستان فاطمه این است، و او از سختی کار خانه رنج می‌برد، و این رنج بر جسم او اثر گذاشته است. از او خواستم نزد تو آید و خدمتکاری برای خود بخواهد. گفت آیا چیزی بشما نیاموزم که از خدمتگذار بهتر است؟ چون بجامه خواب رفتید سی و سه بار خدا را تسبیح، و سی و سه بار حمد و سی و سه بار تکبیر بگویید (۱۴). فاطمه سر از جامه خواب بیرون کرد و سه بار گفت از خدا و رسول راضی گشتم (۱۵). ابن سعد در کتاب خود نوشته است پس از آنکه فاطمه از پدر درخواست خدمتکار کرد، در پاسخ گفت بخدا قسم در حالیکه اصحاب صفه (۱۶) در گرسنگی بسر می‌برند من خدمتکاری بشما نخواهم داد (۱۷) صدوق در امالی نویسد: که پیغمبر چون از سفری باز می‌گشت خست‌بدیدار فاطمه می‌رفت و مدتی دراز نزد او می‌نشست. در یکی از سفرهای پیغمبر، زهرا دستبندی از نقره و گردن بند و گوشواره‌ای برای خود فراهم آورده و پرده‌ای بدر خانه آویخته بود. پدرش به عادت همیشگی بخانه وی رفت و پس از توقفی کوتاه ناخرسندانه بیرون آمد و روی به مسجد نهاد. طولی نکشید که فرستاده فاطمه با دستبند و گوشواره‌ها و پرده نزد پیغمبر آمد و گفت: دخترت می‌گوید این زیورها را بفروش و در راه خدا صرف کن. پیغمبر گفت: پدرش فدای او باد آنچه باید بکند کرد. دنیا برای محمد و آل محمد نیست (۱۸). پدرش چون چنین صفات عالی انسانی را در او میدید و تربیت اسلامی را در کردار و رفتار و گفتار او مشاهده می‌کرد خوشحال می‌شد. او را می‌ستود و درباره او دعای خیر می‌گفت و برای اینکه منزلت و رتبت او را به مسلمانان نشان دهد می‌گفت: «فاطمه پاره تن من است کسی که او را بیاآزارد مرا آزرده است (۱۹) و گاه شدت محبت خود را بدو، با برخاستن و بوسه بر سر و دست او زدن نشان می‌داد (۲۰). چون از سفری برمی‌گشت نخست دو رکعت نماز در مسجد می‌خواند، و بدیدن فاطمه می‌رفت سپس از زنان خود دیدن می‌کرد (۲۱) اما برای آنکه دیگران بدانند سرچشمه این محبت تنها عطف پدری نیست، و او فاطمه را بخاطر دارا بودن صفاتی که از زنی والا مقام چون او انتظار می‌رود دوست می‌دارد، آنجا که باید، وی را به وظیفه سنگینی که بر عهده دارد متوجه می‌ساخت و پاداش او را به لطف پروردگار و رسیدن به نعمت‌های آن جهان حواله می‌فرمود. روزی بدیدن او آمد چون دخترش را دید با یکدست دستاس می‌کند و با دست دیگر فرزندش را شیر می‌دهد گفت دخترم تلخی دنیا را بچش تا در آخرت شیرین کام باشی. زهرا در پاسخ می‌گفت: خدا را بر نعمت‌های او سپاس می‌گویم. و پدرش می‌گوید خدا به من وعده داده است که مرا چندان عطا بخشد که خوشنود شوم: (۲۲) پدرش انجام کارهای درون خانه را بعهده او گذاشت و کارهای بیرون از خانه را بعهده شوهرش.

پی‌نوشتها: ۱. و در عین تنگدستی، (دیگران) را بر خود برمی‌گزینند (الحشر: ۹). ۲. انساب الاشراف ص ۴۰۴ و فاطمه الزهرا ص ۴. ۳. رجوع شود به ارشاد مفید ج ۲ ص ۳ و ۴. ۲۴. کشف الغمّه ج ۱ ص ۴۶۹ (تا پایان حدیث). ۵. بحار ج ۴۳ ص ۳۱ از تفسیر

عاشی. ۶. مناقب ج ۱ ص ۴۶۹. ۷. حلیه الاولیاء ج ۲ ص ۴۲ و رجوع به بحار ج ۴۳ ص ۳۷ و مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۲۳ و الاستیعاب ص ۷۵ شود. ۸. رجوع شود به الاصابه ج ۵ ص ۲۶. و الاعلام زرکلی ج ۵ ص ۲۳۲. ۹. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء ج ۲ ص ۳۹. ۱۰. بحار ج ۸۸. ۱۱. طبقات ج ۸ ص ۱۴. ۱۲. بحار ج ۴۳ ص ۲۷. ۱۳. مسند احمد ج ۲ ص ۳۲۹. ۱۴. درباره تسیحات و شمار آن در جای دیگر بحث شده است. ۱۵. بحار ص ۸۲ و رجوع به مسند احمد ج ۲ ص ۳۹ و ۱۰۵ شود. ۱۶. طبقات ج ۸ ص ۱۶. ۱۷. اصحاب صفه، یا اصحاب الصفه، گروهی از مسلمانان سابق در اسلام و یاران گزیده پیغمبر بودند. چون: سلمان، ابو ذر، عمار یاسر، بلال که در سایه پوشی از مسجد می خفتند و در نهایت عسرت بسر می بردند. ۱۸. بحار ج ۴۳ ص ۲۰ و نگاه کنید به مناقب ج ۲ ص ۴۷۱ و رجوع کنید به مسند احمد حدیث ۴۷۲۷. ۱۹. بحار ص ۸۱ و بلاذری ص ۴۰۳ و صحیح بخاری باب فضائل اصحاب النبی ج ۵ ص ۲۶ و مآخذ دیگر. ۲۰. مناقب ج ۳ ص ۳۳۳ و مآخذ دیگر. ۲۱. الاستیعاب ص ۷۵۰. ۲۲. تفسیر مجمع البیان ج ۵ ص ۵۰۵.

آیا بین زن و شوهر کدورتی روی داده

«فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا» (۱) در روایت‌های شیعی و سنی به چند حدیث برمی‌خوریم. این حدیث‌ها نشان می‌دهد که گاهی میان فاطمه و شوهرش کدورتی پدید می‌گشته است، تا آنجا که برای داوری نزد پیغمبر می‌رفته‌اند. ابن سعد نوشته است روزی علی (ع) به فاطمه تندی کرد (۲) زهرا گفت بخدا شکایت تو را به پیغمبر خواهم کرد. سپس براه افتاد و علی (ع) نیز بدنبال او بخانه پیغمبر رفت و جائی ایستاد که آواز زهرا (ع) را می‌شنید. زهرا از خشونت و سختگیری علی بر خود، به پدر شکایت کرد. پیغمبر در پاسخ او گفت: «دخترکم! زن نباید انتظار داشته باشد، کاری را که شوهرش می‌خواهد انجام ندهد، و با نافرمانی او، شوهر خاموش بماند». علی (ع) گوید: من به زهرا گفتم بخدا پس از این چیزی که ترا ناخوش آید نخواهم کرد (۳). ابن حجر نوشته است: میان علی (ع) و فاطمه (ع) گفتگوئی شد. پیغمبر برای اصلاح بخانه ایشان رفت و برون آمد بدو گفتند با چهره‌ای گرفته بخانه آنان رفتی و با چهره‌ای شادمان بیرون آمدی؟ فرمود میان دو کس را که دوسترین مردمان نزد من بودند آشتی دادم (۴). در مقابل این دسته روایت‌ها، علی بن عیسی اربلی از گفته علی علیه السلام چنین نویسد: پیغمبر شب عروسی زهرا بمن گفت با همسرت به لطف و مدارا رفتار کن! که او پاره تن من است. هر که او را بیازارد مرا آزرده است. سپس فرمود شما را بخدا می‌سپارم. بخدا سوگند تا فاطمه زنده بود او را بخشم نیاوردم. او نیز کاری نکرد که مرا به خشم آرد. هر گاه با او می‌نگریستم غم و اندوه من بر طرف می‌شد (۵). هر چند بسیار طبیعی است که بین صمیمی‌ترین دوستان گاهگاه کدورتی پیش آید، اما از نظر اعتقادات شیعی علی علیه السلام و فاطمه (ع) دارای مقام عصمت‌اند، و نسبت اختلاف بین آنان، آنهم تا بدان درجه که کار بدآوری پیغمبر بکشد با چنان مقام سازگار نخواهد بود. برای همین است که مجلسی از گفته صدوق نویسد: که این خبر نزد من درست نیست، چه روش آنان با یکدیگر چنان نبوده است که میان ایشان رنجشی رخ دهد تا نیاز به میانجی افتد (۶). و از جمله روی دادهائی که نوشته‌اند فاطمه (ع) را از علی رنجاند، داستان خواستگاری علی از جویریة دختر ابو جهل است. این رویداد از گفته مسور بن مخرمه چنین آمده: علی (ع) از دختر ابو جهل خواستگاری کرد. فاطمه (ع) شنید و نزد پیغمبر (ص) رفت و گفت کسان تو می‌پندارند تو جانب دختران خود را رعایت نمی‌کنی (۷) علی از دختر ابو جهل خواستگاری کرده است! رسول الله برخاست، و به مسجد آمد و چون از تشهد فارغ شد، شنیدم که می‌گفت: دختر خود را به ابو العاص بن ربیع دادم و با من برآستی رفتار کرد. فاطمه پاره تن من است آنچه او را ناخوش آید دوست نمی‌دارم. بخدا سوگند دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا نزدیک کس جمع نخواهد شد و علی ترک خواستگاری کرد (۸). این روایت که جز مسلم و بخاری یک دو تن دیگر آنرا در کتاب خود آورده‌اند بی‌گمان دروغ است. چه گذشته از ضعف سند الفاظ حدیث مضمون آنرا تکذیب می‌کند. نخست آنکه می‌گوید پیغمبر گفت ابو العاص بن ربیع بمن راست گفت. مفهوم مخالف جمله اینست که علی (ع) (العیاذ بالله) بمن دروغ گفته، در صورتیکه قبلا هیچگونه گفتگوئی با علی بمیان نیامده و علی (ع) در

ضمن عقد فاطمه (ع) تعهدی به پیغمبر نسپرده بود تا خلاف آن پدید شود. دوم اینکه می‌گوید: دختر رسول خدا با دختر دشمن او نزد یک کس جمع نخواهد شد. ظاهر عبارت اینست که هنگام گله رسول خدا، ابو جهل زنده بوده است. در صورتیکه ابو جهل در رمضان سال دوم هجری در جنگ بدر کشته شد و تولد مسور چنانکه خواهیم نوشت در ذوالحجه سال دوم است. و اگر بگوئیم این حادثه پس از کشته شدن ابو جهل و در سال‌های پس از جنگ بدر بوده است، عبارت دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا نزد یک کس جمع نخواهد شد، معنی نخواهد داشت. چه شرک ابو جهل که سالها پیش به کیفر خود رسیده از نظر فقه اسلام تأثیری در سرنوشت دختر او ندارد. سوم حادثه‌ای چنین مهم که پیغمبر شکوه از آن را در مسجد و در جمع اصحاب خود بیان می‌دارد باید از طریق‌های متعدد نقل شود و به حد تواتر و یا لا اقل شیوع رسد، نه آنکه راوی آن تنها مسور بن مخرمه باشد. چهارم مسور بن مخرمه دو سال پس از هجرت پیغمبر بمدینه، در مکه متولد شد. پس از ذوالحجه سال هشتم با پدر خود به مدینه آمد و هنگام رحلت رسول اکرم هشت ساله بود. در ربیع الاول سال شصت و چهارم هجری در محاصره مکه از جانب حصین بن نمیر، بر اثر سنگی که از منجیق بدو رسید در گذشت (۹) ابن حجر نیز ولادت او را دو سال پس از هجرت نوشته است و گوید جمله بر این سخن متفقند. سپس در باره حدیث او که گوید «از پیغمبر شنیدم حالیکه محتلم بودم نویدم که بعقیده بعضی این صیغه از ماده حلم بکسر حاء است یعنی عاقل بودم و حدیث را ضبط می‌کردم (۱۰). و منافاتی با کودک بودن او ندارد. و نیز داستانی را که در باره برداشتن سنگ و افتادن شلوار وی از او آورده‌اند، نشان می‌دهد که وی در زندگانی پیغمبر کودکی بوده و طاقت برداشتن سنگ را نداشته است. بنابر این نقل وی در مورد روایت خواستگاری علی (ع) از دختر ابو جهل خالی از اعتبار است. آنچه بر این جمله باید افزود این است که علمای پیشین هنگام بررسی اخبار بیشتر به نقل روایت و کمتر به نقد آن از نظر درایت پرداخته‌اند. و اگر به نقد حدیث پرداخته‌اند از جهت بوده است که بدانند گذشتگان، این راویان را براستگویی و درست کرداری ستوده‌اند یا نه. اگر راستگو شناخته باشند آنچه را روایت کرده‌اند پذیرفته‌اند. اما یک نکته را نباید نادانسته گذاشت و آن اینکه کسی یا کسانی که حدیث‌هایی بر می‌سازند و میان مردمان شایع می‌کنند. همه جانب‌ها را رعایت می‌کنند. تا چنان باشد که بتوان پذیرفت. اینجاست که جز از توجه به علم الحدیث باید، قرینه‌های خارجی را نیز از نظر دور نداشت. این داستان حدیث‌سازی از ربع دوم قرن اول هجری آغاز شد، و تا نزدیک دو قرن ادامه داشت. در طول هفتاد سال حکومت اموی و در فاصله بیش از صد سال از حکومت عباسی (یعنی تا دوره ثبت و ضبط اسناد در کتابها) دشمنان علی (ع) تا آنجا که توانستند در نکوهش او، حدیث ساختند. طبیعی است که حدیث‌هایی هم جعل کنند تا نشان دهد مردم نه تنها در بیرون خانه از علی ناخشنود بودند، نزدیکترین کسان وی درون خانه هم از او رضایت نداشت. هر چند بر فرض درست بودن این حدیث‌ها منقصتی، در آن نمی‌بینیم. آنها هم انسان‌اند و هر انسان در حالتهای مختلف بسر می‌برد. این حدیث‌های ساختگی چنانکه نوشتیم در کتاب محدثان ساده‌دل نوشته می‌شود و از آن کتابها به کتابهای کسانی منتقل می‌شود که به گمان خود می‌خواهند تاریخ اسلام را از دیدگاه علمی بنویسند بنابر این طبیعی است که در کتاب امیل دورمنگام بخوانیم: علی پس از مشاجره با فاطمه پناه به مسجد می‌برد و در آنجا می‌خواهد. پسر عمیش به سر وقت او می‌رفت. او را اندرز می‌گفت و با زنش آشتی می‌داد (۱۱). بهر حال اینها سند‌هایی است که دستاویز اینگونه تاریخ نویسان شده است و چنانکه نوشتیم پایه‌ای استوار ندارد. هر چند بر فرض درست بودن بعض این روایت‌ها باز هم نقار زود گذر زن و شوهر طبیعی آدمی است و گردی بر دامن مکارم اخلاق آن بزرگواران نمی‌افشاند.

پی‌نوشتها: ۱. بقره: ۱۰. ۲. کان فی علی علی فاطمه شده. ۳. طبقات ج ۳ ص ۱۶. ۴. الاصابه ج ۸ ص ۱۶۰. و رجوع شود به بحار ص ۱۴۶. ۵. کشف الغمه ج ۱ ص ۳۶۳. بحار ص ۱۳۳-۱۳۴ ج ۴۳. ۶. بحار ص ۱۴۶-۱۴۷. ۷. برای دختران به غضب نمی‌آیی (ترجمه تحت اللفظی). ۸. صحیح بخاری ج ۵ باب ذکر اصهار النبی ص ۲۸ و نیز نگاه کنید به نسب قریش ص ۳۱۲ و الاصابه ص ۴۳ جزء هشتم و ص ۷۳ جزء ۵. ۹. الاستیعاب ص ۲۶۱ ج ۱. ۱۰. الاصابه ص ۹۹ جزء ششم. ۱۱. حیات محمد. (ترجمه عربی) ص ۱۹۹. الغدیر

عبادت دختر پیغمبر

«و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما» (۱) دختر پیغمبر همچنانکه در زندگی زناشویی نمونه بود، در اطاعت پروردگار نیز نمونه بود. هر چند که زندگانی زناشویی چون بر اساس پرهیزگاری و سازش باشد خود طاعت خداست. مقصودم از طاعت پروردگار، نماز بردن و روی بدرگاه خدا آوردنست. هنگامی که از کارهای خانه فراغت می‌یافت به عبادت می‌پرداخت، به نماز، تضرع، و دعا بدرگاه خدا، دعا برای دیگران نه برای خود. امام صادق از پدران خویش از حسن بن علی روایت کند: مادرم شبهای جمعه را تا بامداد در محراب عبادت می‌ایستاد و چون دست بدعا برمی‌داشت مردان و زنان با ایمان را دعا می‌کرد، اما درباره خود چیزی نمی‌گفت. روزی بدو گفتم: -مادر! چرا برای خود نیز مانند دیگران دعای خیر نمی‌کنی؟ گفت: -فرزندم همسایه مقدم است (۲). تسبیح‌هایی که بنام تسبیحات فاطمه (ع) شهرت یافته و در کتاب‌های معتبر شیعه و سنی و دیگر اسناد روایت شده (۳) نزد همه معروف است. و آنانکه خود را ملزم به سنت می‌دانند، این تسبیح‌ها را پس از هر نماز می‌خوانند: «سی و چهار بار الله اکبر، سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله (۴). نیز سید بن طاوس در اقبال دعاهائی از او روایت کرده است که پس از نمازهای ظهر، عصر، مغرب، عشا و نماز بامداد بطور مرتب می‌خوانده است. همچنین دعاهای دیگری نیز از او نقل شده است که در مورد پاره‌ای گرفتاری‌ها خوانده می‌شود. کسانی که خود را موظف به خواندن ادعیه و ادای مستحبات می‌دانند، بدین دعاها آشنائی دارند.

پی‌نوشتها: ۱. و آنانکه برای پروردگارشان، در سجده و بر پا، شب زنده‌داری می‌کنند. (الفرقان: ۶۴). ۲. کشف الغمۃ ۱ ص ۴۶۸. ۳. بحار ص ۸۲ و رجوع به مسند احمد ج ۲ ص ۳۹ و ۱۰۵ شود. ۴. در بعض روایات، شمار این تسبیحات بصورت دیگر آمده. آنچه نوشته شد فتوای مشهور است.

فدک در اختیار پیغمبر

«و آت ذا القربی حقه (۱)» جنگ احزاب آخرین تلاش مکه برابر مدینه و برابر دین خدا و حکومت اسلام بود. ابو سفیان با کوشش فراوان توانست قبیله‌های پراکنده و حتی یهودیان را با خود همراه سازد. ده هزار تن سپاهی گرد مدینه را فرا گرفت. شمار مسلمانان برابر نیروی دشمن اندک بوده است، اما آنجا که قدرت ایمان بکار رود، لشکر شیطان خواهد گریخت. مهاجمان بدون آنکه اندک توفیقی یابند به سوی مکه عقب‌نشینی کردند. تقریباً برای قریش مسلم شد که نیروی اسلام نابود شدنی نیست، اما ابو سفیان و یک دو تن بازرگان دیگر که خویش را در آستانه ورشکستگی می‌دیدند بخود وعده می‌دادند که این شکست را سال دیگر جبران کنند. پس از آنکه مهاجمان مدینه را رها کردند پیغمبر به سر وقت عهدشکنان رفت -یهودیان بنی قریظه- آنان هم کيفر پیمان شکنی با مسلمانان و همکاری با قریش را دیدند (۲). سال بعد پیغمبر (ص) با هزار و پانصد تن از مسلمانان عازم مکه گشت. قریش در سرزمینهای نزدیک به حرم سر راه را بر وی گرفتند و او را از رفتن به مکه باز داشتند. گفتگو در گرفت و سرانجام معاهده‌ای بین دو طرف بسته شد. که پیغمبر (ص) این سال بمکه نرود، لیکن سال دیگر شهر مکه را سه روز در اختیار او و پیروان او قرار دهند تا خانه را زیارت کند. تنی چند از یاران پیغمبر که تنها ظاهر کار را می‌دیدند، آزرده شدند و بر آشفتند، چون اهمیت این عهدنامه که قرآن کریم آنرا فتح آشکارا خوانده است در آنروزها از نظر آنان پوشیده بود. اما سیاستمداران قریش دانستند که از این پس مدینه سیادت عرب را بدست خواهد گرفت. و قریش باسلام و پیمبر آن زبانی نتوانند رسانند، بدین جهت عمرو بن عاص و خالد بن ولید پیش از فتح مکه خود را به مدینه رساندند و مسلمان شدند. چون مشرکان مکه در موضعی که حدیبیه نام داشت، سر راه را بر پیغمبر گرفتند و پیمان آشتی در آنجا بسته شد، این آشتی بنام صلح حدیبیه معروفست. یکسال پس از پیمان صلح حدیبیه، پیغمبر با گروهی

از مسلمانان برای زیارت خانه کعبه رفتند در این سفر مردم این شهر، حشمت پیغمبر و حرمت او را در دیده مسلمانان از نزدیک دیدند. پس از این پیمان بود که سران قبیله‌ها دانستند قریش دیگر دارای چنان قدرت افسانه‌ای نیست. بخصوص که شنیدند آخرین پایگاه مقاومت یهودیان (خیبر) هم پس از محاصره چند روزه تسلیم شده‌اند و زمین‌های آنان طبق قانون اسلام میان جنگ جویان تقسیم گردیده است. سال هفتم در تاریخ نظامی اسلام سالی سرنوشت‌ساز است. اثر پیروزی مسلمانان در نبرد خیبر بدیده آنان که مسلمان نبودند از خود پیروزی مهمتر می‌نمود. در نزدیکی خیبر دهکده‌ای آبادان بود که فدک نام داشت. مردم این دهکده همینکه پایان کار قلعه‌های خیبر را دیدند، با پیغمبر آشتی کردند که نیمی از این دهکده از آن او باشد، و آنان در مزرعه‌های خود باقی بمانند. مصالحه بدین صورت انجام گرفت (۳) و چون سربازان مسلمان در فتح این دهکده شرکت نداشتند بحکم قرآن (۴) فدک خالصه پیغمبر گردید. رسول خدا (ص) در آمد این زمین را به مستمندان بنی هاشم می‌داد سپس آنرا به دختر خود فاطمه (ع) بخشید. گروهی از محدثان و مفسران ذیل آیه «و آت ذا القربی حقه» (۵) نوشته‌اند چون این آیه نازل شده پیغمبر فدک را به فاطمه بخشید (۶) بموجب پیمان آشتی که میان پیغمبر و قریش در حدیبیه نوشته شد، هر یک از قبیله‌ها آزاد بودند با مدینه باشند یا با مکه. و طبعاً هر دو طرف قرارداد و متعهد بودند از هم پیمان‌های خود حمایت کنند. قبیله بکر خود را به قریش و خزاعه خود را به پیغمبر ملحق ساخت. پس از جنگ موته پیغمبر ماه جمادی الاولی و رجب را در مدینه ماند. در این هنگام خبر رسید که تیره‌ای از بنی بکر بر خزاعه حمله برده است، و قریش هم پیمانان خود را یاری کرده‌اند. این پیش آمد عملاً - قرار داد حدیبیه را نقض می‌کرد. ابو سفیان دانست قریش با یاری بنو بکر اشتباه بزرگی را مرتکب شده است، بدین رو خود را به مدینه رساند، شاید بتواند پیمان را برای مدتی درازتر تجدید کند. چون به مدینه آمد نخست به خانه دختر خود ام حبیبه زن پیغمبر رفت و چون خواست بر روی فرش او بنشیند ام حبیبه فرش را بر چید. ابو سفیان گفت: - برای چه چنین کاری کردی؟ - تو کافر ناپاکی و نباید روی فرش پیغمبر بنشینی؟ - دخترم در نبودن من بد خو شده‌ای! سپس نزد ابو بکر و عمر رفت تا آنان میانجی وی شوند، لیکن از ایشان نیز پاسخ رد شنید. سرانجام به خانه علی (ع) رفت. فاطمه (ع) در خانه حضور داشت و حسن (ع) کودکی بود که پیش او می‌خرامید. نخست از علی خواست تا نزد پیغمبر رود و درباره او سخن گوید. علی گفت پیغمبر تصمیمی را گرفته است و من نمی‌توانم بخلاف اراده او با وی سخنی بگویم. ابو سفیان رو به فاطمه کرد و گفت: - دختر محمد! می‌توانی باین پسرت بگویی که میان مردم میانجی شود و تا پایان روزگار سید عرب گردد؟ - زهرا پاسخ داد: - بخدا پسر من بدان حد نرسیده است که در چنین کارها، آنهم بر خلاف رضای پیغمبر مداخله کند (۷). معنی این سخن این بود که پدرم آنچه می‌کند و می‌گوید حکم خداست، نه بخواهش نفس و اراده خویش و آنجا که حکم خدا در میان آید، عاطفه پدر و فرزندی نباید دخالتی داشته باشد. ابو سفیان مایوس بمکه بازگشت.

پی‌نوشتها: ۱. حق خویشاوند را بدو ده. (الروم: ۳۸). ۲. رجوع به تحلیلی از تاریخ اسلام بخش یک ص ۷۳ به بعد شود. ۳. یاقوت. معجم البلدان. ذیل فدک. ۴. سوره حشر آیه ۵۹. ۵. سوره روم آیه ۳۸. ۶. در المنشور ج ۴ ص ۱۷۷، تفسیر تیان ج ۸ ص ۲۲۸ و رجوع به مناقب ج ۱ ص ۴۷۶ شود. ۷. ابن هشام ج ۴ ص ۱۳. و رجوع شود به طبری ج ۳ ص ۲۴-۱۶۲۳

فتح مکه

«و قل جاء الحق و زهق الباطل (۱) یکسال از فتح خیبر گذشت. وقت آن رسید که قریش و مکه حشمت اسلام را به بینند. قریش مردانی کار دیده و با بصیرت بودند. اگر بی مقاومت تسلیم می‌شدند و مسلمانی را می‌پذیرفتند برای آینده اسلام مایه و عدتی بودند. پیغمبر در ماه رمضان سال هشتم هجرت با سپاهی که شمار آنرا ده هزار تن نوشته‌اند روانه مکه گردید، اما برای آنکه جاسوسان به قریش خبر ندهند، مقصد خود را پوشیده داشت. در مر الظهران، عباس عموی پیغمبر دانست که این سپاه به سر وقت مکه می‌رود. پیش خود پنداشت پیغمبر (ص) که آنهمه از قریش آزار دید، اکنون در پی انتقام است و با در آمدن چنین سپاه انبوه به

مکه، این شهر زیر و زبر خواهد شد. شب هنگام برون خیمه خود در جستجوی کسی بر آمد که حال مردم شهر را از او پرسند. ابو سفیان را که برای خبرجوئی بیرون آمده بود می‌بیند و حقیقت حال را بدو می‌گوید. او را در پناه خود می‌گیرد و نزد پیغمبر می‌برد. فردای آن روز لشکر اسلام وارد مکه می‌شود. مسجد الحرام و خانه ابو سفیان پناه جا اعلام می‌شود. مکه سر سخت پس از بیست سال جنگ افروزی و کینه توزی تسلیم می‌گردد. سران قوم از بیم بر خود لرزانند که کیفر آنهمه آزار و کشتار مسلمانان را چگونه خواهند دید، لیکن از پیغمبر رحمت جز رحمت چه انتظاری می‌توان داشت؟ بروید! همه‌تان را آزاد کردم. از آن روز آن خودخواهان خودبین طلقاء (آزاد شدگان) لقب گرفتند. قریش خوار شد، قدرت مالی و نیروی نظامی مکه که سالها دیده قبیله‌ها را خیره کرده بود در هم شکست. از آن همه هیبت و شکوه جز افسانه و افسونی بر جای نماند. پس از این فتح بود که مهتر هر قبیله کوشید زودتر خود را به مدینه رساند و فرمانبرداری خویش را به محمد (ص) اعلام دارد. در تاریخ اسلام سال نهم هجری را «سنه الوفود» (۲) نامیده‌اند، یعنی سالی که نمایندگان قبیله‌ها برای پذیرفتن اسلام نزد پیغمبر آمدند. در این مدت آن مقدار احکام جزائی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که مردم بدان نیازمند بودند، تشریح شده بود. حال باید یکبار دیگر قریش قدرت نیروی مسلمانان را به بیند، نیز باید فریضه حج به مردم آموخته شود. و آخرین امتیازهایی که قریش پیش از اسلام بخود داده است از میان برود و مهتر آنکه تکلیف آینده اسلام روشن گردد.

پی‌نوشتها: ۱. الاسراء: (۸). ۲. سال آمدن نمایندگان.

حجة الوداع

«بلغ ما انزل الیک من ربک (۱) سال دهم هجرت فرا می‌رسد. پیغمبر (ص) با انبوهی از مسلمانان که شمار آنان را بین نود تا یکصد و بیست هزار نوشته‌اند روانه مکه شد. در این زیارت آداب حج را به مردم آموخت. آنچه را بت پرستان از طواف و قربانی و دیگر کارها انجام می‌دادند نسخ فرمود. امتیازهایی را که قریش در این عبادت خاص خود ساخته بود برداشت. به مسلمانان تعلیم داد در خانه خدا تنها باید خدا را عبادت کنند و همه مردم برابر خدا یکسانند و کسی بر دیگری برتری ندارد. ضمن خطبه معروف خود به مردم چنین گفت: مردم! جز خدا را پرستید! همگی فرزندان آدمید و آدم از خاک است. پس هیچیک بر دیگری مزیتی ندارد قریش و جز قریش، مردم! خون و مال شما برای همیشه بر یکدیگر حرامست تا روزی که خدای خود را ملاقات کنید. هنگام بازگشت در منزل حجفه (۲) آنجا که کاروانها از هم جدا می‌شود، آخرین ماموریت خود را انجام داد: -مردم! من دو چیز را میان شما می‌گذارم. اگر این دو را از دست ندهید، هیچگاه گمراه نخواهید شد. این دو چیز کتاب خدا و اهل بیت من است. مردم! من بر هر کس ولایت دارم علی مولای اوست. این داستان را بیش از صد تن از صحابه پیغمبر و صدها دیگر از تابعین و محدثان و علمای بزرگ مذاهب مختلف اسلامی در روایات و در کتاب‌های خود آورده‌اند. اسناد آن به تفصیل در مجلد اول الغدیر و جزء نخست از منهج دوم عبقات الانوار، نوشته میر حامد حسین، و دیگر کتاب‌ها موجود است. نیز در سلسله این کتابها در جای خود، از آن سخن خواهد رفت. پیغمبر از سفر باز می‌گردد. دیری نمی‌گذرد که خبری ناگوار بدخترش می‌دهد: -دخترم! جبرئیل هر سال یکبار قرآن را بر من می‌خواند و امسال آنرا دو بار بر من خواند. -پدر! معنی این چیست؟ -پندارم امسال آخرین سال زندگانی من است. زهرا تکانی سخت می‌خورد، افسرده می‌شود، اشک در چشمانش حلقه می‌بندد و پدرش گفتار خود را با این جمله تمام می‌کند: - تو دخترم! نخستین کس از خاندان من هستی که به پدرت خواهی پیوست. و لبخندی بر لبان زهرا نقش می‌بندد. حاضران سبب آن اشک و لبخند را می‌پرسند ولی زهرا چندی پس از آنروز پاسخ آنرا می‌دهد. (۳) زندگانی پس از مرگ پدر چه اندازه بر او دشوار بود که از شنیدن خبر مرگ خود آن چنان شادمان گشت که لبخند زد؟ آری! زهرا طاق جلدائی پدر را ندارد. گویا در همین روزهاست که پیام خدائی بدو رسیده است: «تو می‌میری دیگر مردمان هم می‌میرند» (۴) «مردم محمد نیز مانند دیگر پیمبرانست که

پیش از او آمدند و رفتند.» به گورستان بقیع می‌رود برای مردگان از خدا آمرزش می‌خواهد. همه اینها نشانه‌هایی است که از حادثه‌ای ناگوار خبر می‌دهد. سرانجام آن روز شوم فرا می‌رسد، و فاجعه دردناک واقع می‌شود. پیغمبر بخانه عایشه می‌رود. از درد سر می‌نالد! او مردی نیست که تسلیم بیماری گردد. دریای پر تلاطمی که بیست و سه سال آرام نداشته است چگونه از جنبش بایستد؟ هنوز درس‌هایی مانده است که مردم آنرا نیاموخته‌اند. در حالیکه دستی بگردن فضل بن عباس و دستی بگردن علی بن ابی طالب (ع) دارد، پای کشان خود را به مسجد می‌رساند. برای شهیدان احد از خدا آمرزش می‌خواهد. سپس چنین می‌گوید: خدا یکی از بندگان خویش را میان دنیا و آخرت مخیر کرد و او آخرت را برگزید. لشکر اسامه باید هر چه زودتر به ماموریتی که دارد برود! مردم! اکنون وقتی است که هر کس حقی بر من دارد بگیرد. اگر تازیانه‌ای بر پشت یکی از شما زده‌ام برخیزد و پشت مرا تازیانه بزند. من با دشمنی و کینه‌توزی خو نگرفته‌ام. بدانید دوست‌ترین شما نزد من کسی است که اگر حقی بر من دارد آنرا بگیرد یا مرا حلال کند، تا چون خدا را دیدار کنم خاطر من آسوده باشد. می‌بینم یکبار درخواست کردن کافی نیست. باید چند بار درخواست کنم. از منبر فرود می‌آید نماز ظهر را با مردم می‌گزارد دوباره به منبر می‌رود. همان تقاضا را مکرر می‌کند. مردی برمی‌خیزد: ای پیغمبر خدا من سه درهم از تو طلبکارم. فضل! سه درهم باین مرد بده. -مردم اگر حق کسی پیش کسی است آنرا بدهد. نگوید این برای من رسوائی است. رسوائی این جهان آسان‌تر از رسوائی آن جهان است. مردی برخاست و گفت: -ای پیغمبر خدا من سه درهم در مال خدا خیانت کرده‌ام. -چرا چنین کردی. -بآن نیازمند بودم. فضل! برخیز و سه درهم از او بگیر! مردم! هر کس گمان دارد حقی بر گردن اوست برخیزد و بگوید. -مردی برخاست و گفت: -ای پیغمبر خدا. من دروغگو، بد زبان، بسیار خواب هستم. - پروردگارا. راستگوئی و ایمان نصیب او کن و خواب او را با اختیار او بگذار! مردی دیگر برمی‌خیزد: -ای پیغمبر خدا من مردی دروغگو و منافق هستم. کار زشتی نمانده که نکرده‌ام. عمر بدو می‌گوید: خود را رسوا کردی، و پیغمبر به عمر می‌گوید: -پسر خطاب رسوائی دنیا آسان‌تر از رسوائی آخرت است (۵). از مسجد بخانه باز می‌گردد در بستر می‌افتد. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ محمد (ص) و بستر خواب؟ فاطمه پدرش را شب‌ها در حضور پروردگار بر پا دیده است. این شب بیداری و راز و نیاز را خدا از او خواسته بود. قم اللیل الا-قلیلا. (۶) باید کمتر بخوابد و بیشتر بایستد. شب برای مردم معمولی مایه آسایش است، نه برای او. مردان سرنوشت‌ساز باید همیشه بر پا بایستند. خانه آسایش آنها این جهان نیست: «تلک الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبه للمتقین.» (۷) مردی چون محمد (ص) شب و روز باید همچون موج در حرکت باشد. این ریاضت را تا آنجا بر خود بار کرد که دیگر بار کلام خدا به دل‌داریش شتافت. ما انزلنا علیک القرآن لتشقی. (۸) چرا این مرد که سرمشق کوشش و نمونه تحرک و جنبش است باید چنین در بستر بیفتد؟ همه نگرانند. همه می‌خواهند پیغمبر محبوب آنان مانند همیشه به مسجد آید. با آنان نماز گزارد و آنها را تعلیم دهد و پند بیاموزد. مدینه و مردم آن دهسال است با این پیغمبر خو گرفته‌اند. او بود که ریشه خونریزی، دشمنی و کینه‌توزی را از این شهر بر کند. او بود که آنانرا با یکدیگر برادر ساخت. او بود که آنانرا در دیده عرب و مهمتر از همه در چشم قریش و ساکنان مکه ارجمند ساخت. او باید برخیزد و همچنان دست مهربانی خود را بر سر پیر و جوان و کودک این شهر بکشد.

پی‌نوشتها: ۱. آنچه از پروردگارت بتو فرو فرستاده شد بمردم برسان (المائده: ۶۷). ۲. دهی بوده است بر چهار منزلی مدینه و میقات گاه مردم مصر و شام بوده است. در اینجا کاروانها از یکدیگر جدا می‌شد و هر یک بسوئی می‌رفت. ۳. طبقات ج ۸ ص ۱۷. طبری ج ۳ ص ۱۱۴. بحار از کشف الغمه ص ۵۱. ۴. الزمر: ۳۰. ۵. طبری ج ۴ ص ۱۸۰۱-۱۸۰۳. ۶. (المزمل: ۲). ۷. (القصص ۸۳). ۸. (طه: ۲).

مرگ پیغمبر

«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل (۱) ناگهان از درون خانه عایشه شیونی برمی‌خیزد. پیغمبر خدا بدیدار خدا رفت! این

خبر چون صاعقه بر سر مردم فرود می‌آید. پیغمبر مرده است. در آن لحظه‌های پر اضطراب و در میان موج گریه و آه و افسوس ناگهان فریادی سهمگین بگوش می‌رسد: -نه! هرگز! دروغ است! دروغ می‌گویند! محمد مرده است! او نمی‌میرد! آنکه چنین سخنی می‌گوید منافق است! او بیدار خدا رفت! او چون عیسی مسیح است که با آسمان عروج کرد! او چون موسی بن عمران است که چهل شب در کوه طور بسر برد! بخدا هر کسی بگوید محمد مرده، دست و پای او را می‌برم (۲). -عمر چه می‌گوئی؟ این حرفها چیست؟ -ابو بکر! تو هم می‌خواهی بگوئی محمد مرده؟ -آری او مرده! مگر کلام پروردگار را فراموش کرده‌ای که خطاب بدو می‌فرماید. «تو می‌میری و دیگران هم می‌میرند» (۳). -مثل اینکه برای نخستین بارست این آیه را می‌شنوم. حالا چه باید کرد؟ -معن بن عدی و عویم بن ساعده می‌گویند سعد بن عباده با کسان خود به سقیفه رفته‌اند تا جانشین پیغمبر را بگزینند. ممکن است انصار با سعد بیعت کنند و از ما پیش بیفتند. معن می‌گوید فتنه‌ای آغاز شده و شاید خدا آنرا بوسیله من بخواباند (۴) تا دیر نشده باید به سقیفه برویم. مردم! هر کس محمد را می‌پرستد بداند او مرد و دیگر زنده نخواهد شد! هر کس خدای محمد را می‌پرستد بداند او زنده است و هیچگاه نخواهد مرد! بطرف سقیفه بنی ساعده: در سقیفه بنی ساعده چه گذشت؟ داستانی است که در کتاب زندگانی علی (ع) از آن سخن خواهد رفت. داستانی است که فراوان خوانده‌اید و یا شنیده‌اید. داستانی شگفت‌انگیز! مردمی که در زیر آن سقف فراهم آمدند چه گفتند و چه شنیدند، همه آشنایان بتاریخ اسلام می‌دانند. حادثه‌ای است که پس از گذشت چهارده قرن هنوز آثار آن در جهان اسلام باقی است. چرا چنین کردند؟ بارها خوانده‌اید و یا شنیده‌اید: بیم تفرقه مسلمانان می‌رفت. سخن قهرمان داستان این بود که فتنه‌ای آغاز شده و ممکن است خدا بدست او این فتنه را بخواباند. اما اگر روزی یا ساعتی چند می‌پائیدند و آنرا هم که در خانه عایشه می‌گریستند، بدان جمع می‌خواندند چه می‌شد؟ آیا فتنه تا آن حد نزدیک شده بود که نمی‌بایست یک روز هم صبر کرد؟ خدا می‌داند. ممکن است تاریخ هم بداند.

پی‌نوشتها: ۱. و محمد جز پیغمبری نیست که پیش از او پیمبران بودند (آل عمران: ۱۴۴). ۲. طبری ج ۴ ص ۱۸۱۵-۱۸۱۶ و رجوع کنید به ابن کثیر ج ۵ ص ۳۴۲. ۳. الزمر: ۳۰. ۴. عقد الفرید ج ۵ ص ۱۰.

هجوم بخانه پیغمبر

«و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح (علی علیه السلام) خانه عایشه ماتم کده است. علی (ع)، فاطمه، عباس، زبیر، فرزندان فاطمه حسن، حسین دختران او زینب و ام کلثوم اشک می‌ریزند. علی بهمکاری اسماء بنت عمیس مشغول شست و شوی پیغمبر است. در آن لحظه‌های دردناک بر آن جمع کوچک چه گذشته است؟ خدا می‌داند. کار شستشوی بدن پیغمبر تمام شده یا نشده، بانگی بگوش می‌رسد: الله اکبر. علی به عباس: -عمو. معنی این تکبیر چیست؟ -معنی آن اینست که آنچه نباید بشود شد (۱). دیری نمی‌گذرد که بیرون حجره عایشه همه و فریادی بگوش می‌رسد. فریاد هر لحظه رساتر می‌شود: -بیرون بیاید! بیرون بیاید! و گرنه همه‌تان را آتش می‌زنیم! دختر پیغمبر بدر حجره می‌رود. در آنجا با عمر روبرو می‌شود که آتشی در دست دارد. -عمر! چه شده؟ چه خبر است؟ -علی، عباس و بنی هاشم باید به مسجد بیایند و با خلیفه پیغمبر بیعت کنند! -کدام خلیفه؟ امام مسلمانان هم اکنون درون خانه عایشه بالای جسد پیغمبر نشسته است. -از این لحظه امام مسلمانان ابو بکر است. مردم در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کردند. بنی هاشم هم باید با او بیعت کنند. -و اگر نیایند؟. خانه را با هر که در او هست آتش خواهم زد مگر آنکه شما هم آنچه مسلمانان پذیرفته‌اند به پذیرید. -عمر. می‌خواهی خانه ما را آتش بزنی؟ -آری (۲). -این گفتگو بهمین صورت بین دختر پیغمبر و صحابی بزرگ و مهاجر و سابق در اسلام صورت گرفته است؟ یا نه خدا می‌داند. اکنون که مشغول نوشتن این داستان هستم، کتاب ابن عبد ربه اندلسی (عقد الفرید) و انساب الاشراف بلاذری را پیش چشم دارم داستان را چنانکه نوشته شد از آن دو کتاب نقل می‌کنم. بسیار بعید و بلکه ناممکن می‌نماید چنین داستانی را بدین صورت هواخواهان شیعه یا دسته‌های سیاسی موافق

آنان ساخته باشند، چه دوستاناران شیعه در سده‌های نخستین اسلام نیروئی نداشته و در اقلیت بسر می‌برده‌اند. چنانکه می‌بینیم این گزارش در سندهای مغرب اسلامی هم منعکس شده است، بدین ترتیب احتمال جعل در آن نمی‌رود. در کتابهای دیگر نیز مطالبی از همین دست، ملایم‌تر یا سخت‌تر، دیده می‌شود. طبری نویسد: انصار گفتند ما جز با علی بیعت نمی‌کنیم. عمر بن خطاب به خانه علی (ع) رفت، طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران در آنجا بودند. گفت بخدا قسم اگر برای بیعت با ابو بکر بیرون نیاید شما را آتش خواهم زد. زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد پایش لغزید و برو در افتاد مردم بر سر او ریختند و او را گرفتند. (۳) راستی در آن روز چرا چنین گفتگوهائی بین یاران پیغمبر در گرفت؟ اینان کسانی بودند که در روزهای سخت‌یاری دین خدا آمدند. بارها جان خود را بر کف نهاده بکام دشمن رفتند. چه شد که بزودی چنین بجان هم افتادند؟. علی و خانواده پیغمبر چه گناهی کرده بودند که باید آنانرا آتش زد. بر فرض که داستان غدیر درست نباشد، بر فرض که بگوئیم پیغمبر کسی را بجانشینی نگمارده است، بر فرض که بر مقدمات انتخاب سقیفه ایرادی نگیرند، سر پیچی از بیعت در اسلام سابقه داشت - بیعت نکردن با خلیفه گناه کبیره نیست. حکم فقهی سند می‌خواهد. سند این حکم چه بوده است؟ آیا این حدیث را که از اسامه رسیده است مدرک اجتهاد خود قرار داده بودند. لیتهین رجال عن ترک الجماعة اولاً حرفن بیوتهم (۴) بر فرض درست بودن روایت از جهت متن و سند، آیا این حدیث بر آن جمع قابل انطباق است؟ این حدیث را محدثان در باب صلوة آورده‌اند. پس مقصود تخلف از نماز جماعت است. از اینها گذشته آنهمه شتاب در برگزیدن خلیفه برای چه بود؟ و از آن شگفت‌تر، آن گفتگو و ستیز که میان مهاجر و انصار در گرفت چرا؟ آیا انصار واقعه جحفه را نمی‌دانستند یا نمی‌پذیرفتند؟ آیا می‌توان گفت از صد هزار تن مردم یا بیشتر که در جحفه گرد آمدند و حدیث غدیر را شنیدند هیچیک از مردم مدینه نبود، و این خبر به تیره اوس و خزرج نرسید؟. از اجتماع جحفه سه ماه نمی‌گذشت. رئیس تیره خزرج که خود و کسان او صمیمانه اسلام و پیغمبر اسلام را یاری کردند، چرا در آن روز خواهان ریاست شدند؟ و چرا به مصالحه با قریش تن در دادند و گفتند از ما امیری و از شما امیری؟ مگر امارت مسلمانان را چون ریاست قبیله می‌دانستند؟. چرا این مسلمانان غمخوار امت و دین، نخست به شستشو و خاک سپردن پیغمبر پرداختند؟ شاید چنانکه گفتیم می‌ترسیدند فتنه برخیزد. ابو سفیان در کمین بود. ولی چرا از بنی هاشم کسی را در آن جمع نخواندند؟ آیا ابو سفیان و توطئه او برای اسلام آن اندازه خطرناک بود که چند ساعت هم نباید از آن غفلت کرد؟ ابو سفیان در آن روز که بود؟ حاکم دهکده کوچک نجران؟ اگر اوس، خزرج مهاجران و تیره‌های هاشمی و بنی تمیم و بنی عدی و دسته‌های دیگر با هم یکدست می‌شدند، ابو سفیان و تیره امیه چکاری از پیش می‌بردند؟ و چه می‌توانستند بکنند؟ هیچ! آیا بیم آن می‌رفت که اگر امیر مسلمانان بزودی انتخاب نشود پیش آمد ناگواری رخ خواهد داد؟ در طول چهارده قرن یا اندکی کمتر صدها بار این پرسش‌ها مطرح شده و بدان پاسخ‌ها داده‌اند چنانکه در جای دیگر نوشته‌ام این پاسخ‌ها بیشتر بر پایه مغلوب ساختن حریف در میدان مناظره است، نه برای روشن ساختن حقیقت. بنظر می‌رسد در آنروز کسانی بیشتر در این اندیشه بودند که چگونه باید هر چه زودتر حاکم را برگزینند و کمتر بدین می‌اندیشیدند که حکومت چگونه باید اداره شود (۵) و به تعبیر دیگر از دو پایه‌ای که اسلام بر آن استوار است (دین و حکومت) بیشتر به پایه حکومت تکیه داشتند. گویا آنان پیش خود چنین استدلال می‌کردند: چون تکلیف حکومت مرکزی معین شد و حاکم قدرت را بدست گرفت دیگر کارها نیز درست خواهد شد. درست است و ما می‌بینیم چون مدینه توانست وحدت خود را تامین کند، در مقابل مردان ایستاد. و آنانرا سر جای خود نشاند. پس از فرو نشاندن آشوب داخلی آماده کشور گشائی گردید. ولی آیا اصل حکومت و انتخاب زمامدار را می‌توان از دین جدا ساخت؟ بخصوص که شارع اسلام خود این اصل را تثبیت کرده باشد؟ بهر حال نزدیک به چهارده قرن بر این حادثه می‌گذرد. آنان که در آن روز چنان راهی را پیش پای مسلمانان نهادند، غم دین داشتند یا بیم فرو ریختن حکومت را نمی‌دانم. شاید غم هر دو را داشتند و شاید پیش خود چنین می‌اندیشیدند که اگر شخصیتی برجسته، عالم پرهیزگار، و از خاندان پیغمبر، آن اندازه تمکن یابد که گروهی را راضی نگاهدارد ممکن است، در قدرت حاکم تزلزلی پدید آید. این اشارت کوتاه که در تاریخ طبری آمده باز گوینده

چنین حقیقتی است: «پس از رحلت دختر پیغمبر چون علی (ع) دید مردم از او روی گردانند، با ابو بکر بیعت کرد» (۶) آری چنانکه فرزند علی گفته است مردم بنده دنیایند... چون آزمایش شوند، دینداران اندک خواهند بود. چنانکه در جای دیگر نوشته‌ام، من نمی‌خواهم عاطفه گروهی از مسلمانان جریحه‌دار شود، نمی‌خواهم خود را در کاری داخل کنم که دسته‌ای از مسلمانان برای خاطر دین یا دنیا خود را در آن در آوردند. (۷) آنان نزد پروردگار خویش رفته‌اند، و حسابشان با اوست. اگر غم دین داشته‌اند و از آن کردارها و رفتارها خدا را می‌خواستند، پروردگار بهترین داور است. اما سخن شهرستانی سخنی بسیار پر معنی است که «در اسلام در هیچ زمان هیچ شمشیری چون شمشیری که بخاطر امامت کشیده شد بر بنیاد دین آهیخته نگردید.» (۸) باز در جای دیگر نوشته‌ام که اگر نسل بعد و نسل‌های دیگر، در اخلاص و فداکاری همپایه مهاجران و انصار بودند امروز تاریخ مسلمانان بگونه دیگری نوشته می‌شد.

پی‌نوشتها: ۱. انساب الاشراف ص ۵۸۲. ۲. عقد الفرید ج ۵ ص ۱۲ انساب الاشراف ص ۵۸۶. ۳. طبری ج ۴ ص ۱۸۱۸. ۴. (کنز العمال. صلوة حدیث ۲۶۷۲). ۵. تحلیلی از تاریخ اسلام. بخش یک ص ۹۱. ۶. طبری ج ۴ ص ۱۸۲۵. ۷. پس از پنجاه سال ص ۳۰ چاپ دوم. ۸. «ما سل سیف فی الاسلام علی قاعده دینیة مثل ما سل علی الامامه فی کل زمان (الملل و النحل ص ۱۶ ج ۱).

تصرف فدک از جانب حکومت

«بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلت السماء» (۱) روزی چند از این ماجرا نگذشته بود که حادثه دیگری رخ داد: دهکده فدک ملک شخصی نیست و نباید در دست دختر پیغمبر بماند! حاکم مسلمانان بمقتضای رای و اجتهاد خود نظر می‌دهد: آنچه بعنوان (فیء) در تصرف پیغمبر بود، جزء بیت المال مسلمانان است و اکنون باید در دست خلیفه باشد. بدین جهت عاملان فاطمه (ع) را از دهکده فدک بیرون رانده‌اند. فدک چنانکه نوشتیم، چون با نیروی نظامی گرفته نشد، و مردم آن با پیغمبر آشتی کردند، خالصه او بحساب می‌آمد. وی نخست در آمد این مستغل را بمصرف مستمندان بنی هاشم، شوی دادن دختران، داماد کردن پسران آنان، و مصرف‌های دیگر می‌رسانید. سپس آنرا بدخترش فاطمه داد (۲) اکنون خلیفه چنین تشخیص داده است که پیغمبر بعنوان رئیس مسلمانان در آن مال تصرف می‌کرده است، نه بعنوان مالک. پس حالا هم حق تصرف در آن با حاکم است، نه با دختر پیغمبر. فاطمه (ع) ناچار نزد ابو بکر رفت و گفتگویی چنین میان آنان رخ داد: -ابو بکر! وقتی تو بمیری ارث تو به چه کسی می‌رسد؟ -زنان و فرزندانم! -چه شده است که حالا تو وارث پیغمبری نه ما؟ -دختر پیغمبر! پدرت درهم و دیناری زر و سیم بجا نگذاشته! -اما سهم ما از خیر و صدقه ما از فدک چه می‌شود؟ -از پدرت شنیدم که من تا زنده هستم در این زمین تصرف خواهم کرد و چون مردم مال همه مسلمانان خواهد بود» (۳). -ولی پیغمبر در زندگانی خود این مزرعه را به من بخشیده است! -گواهی داری؟ -آری. شوهرم علی (ع) (۴) و ام ایمن گواهی می‌دهند. -دختر پیغمبر می‌دانی که ام ایمن زن است و گواهی او کامل نیست. باید زنی دیگر هم گواهی دهد. یا مردی را گواه بیاوری. و بدین ترتیب فدک بتصرف حکومت در آمد. آیا گفتگو بهمین صورت پایان یافته؟ آیا پیغمبر فدک را بدخترش بخشیده است؟ آیا راویان عصر بنی امیه و عباسیان و گروه‌های دیگر تا آنجا که توانسته‌اند، داستان را شاخ و برگ نداده‌اند. حدیث‌ها نساخته و عبارت‌های حدیث را فزون و کم نکرده‌اند؟ چنانکه بارها نوشته‌ام روایت‌سازی و یا دگرگون ساختن متن روایت‌ها در آن دوره‌ها کاری رایج بوده است. نقادان حدیث‌شمار روایت‌های ساخته شده را فزون از چهار صد هزار نوشته‌اند (۵) اینجاست که برای دریافت حقیقت باید از قرینه‌های خارجی کمک گرفت. ما می‌دانیم در طول دو بیست سال پس از این واقعه، فدک چند بار دست بدست گشته است. عثمان آنرا تیول مروان بن حکم کرد (۶) و بقولی معاویه آنرا تیول مروان ساخت (۷) و همچنان تا پایان حکومت امویان این مزرعه در دست آنان می‌بود. چون عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید گفت: فدک از آن پیغمبر بود. خود به قدر نیاز از آن برمی‌داشت و مانده را به مستمندان بنی هاشم می‌بخشید، و یا هزینه عروسی آنان می‌کرد. پس از

مرگ پیغمبر فاطمه از ابو بکر خواست فدک را بدو دهد وی نپذیرفت. عمر نیز چون ابو بکر رفتار کرد. گواه باشید. من در آمد فدک را به مصرفی که داشته است می‌رسانم (۸). در سال دویست و ده هجری مامون فدک را به فرزندان فاطمه (ع) برگرداند. فرمانی که از جانب او به قثم بن جعفر عامل مدینه نوشته شده چنین است: امیر المؤمنین از روی دیانت، و بحکم منصب خلافت، و بخاطر خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و سلم، از دیگر مسلمانان به پیروی سنت پیغمبر، و اجرای امر او، و پرداخت عطایا، و صدقات جاری به مستحقان و گیرندگان آن سزاوارتر است. خدا امیر المؤمنین را توفیق دهد و از لغزش باز دارد. و او را بکاری که موجب قربت اوست و دارد. رسول خدا (ص) فدک را به فاطمه دختر خود صدقه داد. این واگذاری در زمان پیغمبر امری آشکار و شناخته بود، و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند. فاطمه تا زنده بود حق خود را مطالبه می‌کرد. امیر المؤمنین لازم دید فدک را به ورثه فاطمه برگرداند، و آنرا بایشان تسلیم نماید، و با اقامت حق و عدالت، و با تنفیذ امر رسول خدا و اجرای صدقه او به پیغمبر تقرب جوید. امیر المؤمنین دستور داد این فرمان را در دیوانها ثبت کنند و به عاملان وی در شهرها بنویسند. هر گاه پس از آنکه رسول خدا از جهان رفت، رسم چنین بوده است که در موسم (ایام حج) در جمع مسلمانان اعلام می‌کرده‌اند: هر کس صدقه‌ای یا بینه‌ای یا عده‌ای دارد سخن او را بشنوید و به پذیرید، فاطمه رضی الله عنها سزاوارتر است که گفته او درباره آنچه پیغمبر برای او قرار داده است تصدیق شود. امیر المؤمنین به مولای خود مبارک طبری می‌نویسد، فدک را هر چه هست و با همه حقوقی که بدان منسوب است، و هر چند برده که در آن کار می‌کند، و هر مقدار غله که در آمد آن می‌باشد، و نیز دیگر متعلقات آن به ورثه فاطمه دختر پیغمبر برگرداند. امیر المؤمنین تولیت فدک را به محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبد الله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب می‌دهد، تا در آمد آنرا به مستحقان آن برسانند. توقم بن جعفر! از دستور امیر المؤمنین و طاعتی که خدا ویرا بدان ملزم ساخت، و توفیقی که در تقرب خود و پیغمبر خود نصیب او فرمود، آگاه باش و کسان خود را نیز از آن آگاه ساز. و محمد بن یحیی و محمد بن عبد الله را بجای مبارک طبری بگمار. و آنرا در کار افزون کردن محصول فدک و آبادانی نمودن آن یاری کن ان شاء الله. روز چهارشنبه دوم ذو القعدة سال دویست و ده. (۹) دعبل خزاعی شاعر شیعی مشهور قرن دوم و نیمه اول قرن سوم در این باره گفته است: اصبح وجه الزمان قد ضحکا × برد مامون هاشم فدکا (۱۰) در فرمان مامون جمله‌ای می‌بینیم که اهمیتی فراوان دارد: «واگذاری فدک به فاطمه (ع) در زمان پیغمبر امری آشکار و شناخته بوده است. و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشته‌اند» این فرمان در آغاز قرن سوم هجری یکصد سال پیش از مرگ طبری و یکصد و سی سال پیش از مرگ بلاذری نوشته شده. فرمان خلیفه‌ای است به مامور خود، یعنی فرمانی رسمی و سندی دولتی است. از مضمون آن جمله که در فرمان آمده است، چنین فهمیده می‌شود که آنچه در روزهای نخستین پس از مرگ رسول خدا رخ داد، مصلحت‌بینی‌های سیاسی بوده. و این مصلحت‌بینی سنت جاری را تغییر داده است. اگر غرض مامون تنها دلجوئی از خاندان علی (ع) و جلب عواطف شیعیان آنان بود، می‌بایست کاری نظیر آنچه عمر بن عبد العزیز کرد انجام دهد. و تنها در آمد فدک را به فرزندان فاطمه (ع) واگذارد، و نیازی نمی‌بود که خط بطلان بر کردار گذشتگان بکشد. از این گذشته اگر فدک صدقه‌ای بوده که پیغمبر به موجب شئون امارت مسلمانان در آن دخالت می‌کرده است، چگونه بفاصله ربع قرن پس از مرگ وی خلیفه‌ای آنرا تیول خویشاوند خود می‌کند. بر فرض که به تشخیص عمر بن عبد العزیز (اگر آنچه بلاذری نوشته است رست باشد) ملکیت دختر پیغمبر بر این مزرعه مسلم نباشد، صدقه‌ای بوده است که باید باو و پس از او به فرزندان او برسد چنانکه خود وی هم در فرمانی که در این باره صادر کرد چنان نوشت. باری چنانکه در آغاز کتاب نوشتیم گفتگوئی که در طول تاریخ بر سر این مساله در گرفته، و فصلی از کتاب‌های کلامی، تاریخ و سیره بدان اختصاص یافته، بخاطر این نیست که این دهکده باید در دست دختر پیغمبر و فرزندان او باشد یا در دست حکومت وقت. و اگر فاطمه (ع) نزد خلیفه وقت رفت و از او حق خود را مطالبه کرد، نه از آنجهت بود که نانخورش برای خود و فرزندانش می‌خواست. مشکل او این بود که این اجتهاد مقابل نص نخستین و آخرین اجتهاد نیست. فردا اجتهادی دیگر پیش

می‌آید و همچنین... آنگاه چه کسی مانت خواهد کرد که خلیفه دیگری با اجتهاد خود دگرگونی‌های اساسی در دین پدید نیاورد؟ چنانکه مدعیان او نیز چنین تشخیص دادند، که اگر بموجب ادعا و گذراندن گواه امروز مزرعه‌ای را که مطالبه می‌کند بدو برگردانند، فردا مطالبه دیگر حقوق خود را خواهد کرد. پیش بینی فاطمه (ع) درست درآمد. چهل سال پس از این حادثه تغییراتی بنیادی در حکومت پدید آمد که هم مخالف سنت پیغمبر و هم بر خلاف سیرت جاری عصر راشدین بود. درباره نتیجه‌گیری از رفتار مدعیان دختر پیغمبر (ص)، ابن ابی الحدید معتزلی نکته‌ای را با ظرافت طنزآمیز خود چنین می‌نویسد: از علی بن فارقی مدرس مدرسه غربی بغداد پرسیدم: فاطمه راست می‌گفت؟ -آری! اگر راست می‌گفت چرا فدک را بدو برگردانند؟ وی با لبخندی پاسخ داد: -اگر آنروز فدک را بدو می‌داد فردا خلافت شوهر خود را ادعا می‌کرد و او هم می‌توانست سخن وی را نپذیرد. چه قبول کرده بود که دختر پیغمبر هر چه می‌گوید راست است. باری چون دختر پیغمبر دانست که خلیفه از رای و اجتهاد خود نمی‌گذرد، و آنرا بر سنت جاری مقدم می‌دارد، مصمم شد که شکایت خود را در مجمع عمومی مسلمانان مطرح کند.

پی‌نوشتها: ۱. آری از همه آنچه آسمان بر آن سایه انداخت تنها، فدک در دست ما بود (از نامه امیر المؤمنین علی علیه السلام به عثمان بن حنیف). ۲. تفسیر در المنثور ج ۴ ص ۱۷۷. تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۳۶ و رک ص ۹۷ همین کتاب. ۳. فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۶. انساب الاشراف ص ۵۱۹. ۴. در روایتی رباح مولای رسول الله. ۵. الغدیر ص ۲۹۰ ج ۵. ۶. المعارف ص ۸۴. تاریخ ابو الفداج ج ۱ ص ۱۶۸. سنن بیهقی ج ۶ ص ۳۰۱. العقد الفرید ج ۵ ص ۳۳. شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۹۸ بنقل از الغدیر ج ۸ ص ۲۳۶-۲۳۸. ۷. فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۷. ۸. فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۶. ۹. بلاذری فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۷-۳۸. ۱۰. از اینکه مامون فدک را به بنی هاشم برگرداند، روی روزگار خندید. (دیوان دعبل ص ۲۴۷).

مرکز دادخواهان

«اطلع الشیطان راسه من مغرزه صار خالکم فوجدکم لدعائه مستجبین (۱) از خطبه دختر پیغمبر) در عصر پیغمبر (ص) و صدر اسلام، مسجد تنها مرکز دادخواهی بود. هر کس از صاحب قدرتی شکایتی داشت، هر کس حقی را از دست داده بود، هر کس از حاکم یا زمام‌دار، رفتاری دور از سنت پیغمبر می‌دید، شکوه خود را بر مسلمانان عرضه می‌کرد، و آنان مکلف بودند تا آنجا که می‌توانند او را یاری کنند و حق او را بستانند. از دختر پیغمبر حقی را گرفته و با گرفتن این حق سنتی را شکسته بودند. او می‌دید نزدیک است حکومت در اسلام، رنگ نژاد و قبیله را بخود بگیرد. (کاری که سی سال بعد صورت گرفت) مهاجران که از تیره قریش اند انصار را از صحنه سیاست بیرون راندند. انصار که خود یاوران پیغمبر بودند، پس از وی خواهان زمامداری گشتند. قریش در دوره پیش از اسلام خود را عنصری ممتاز می‌دانست و امتیازاتی برای خویش پدید آورد. با آمدن اسلام آن امتیازها از میان رفت. اکنون این مردم بار دیگر گردن افراشته‌اند و ریاست مسلمانان را حق خود می‌دانند، آنهم نه بر اساس امتیازات معنوی چون علم، تقوی و عدالت بلکه تنها بدین جهت که از قریش اند. دختر پیغمبر (ع) می‌توانست برابر این اجتهادها یا بهتر بگوئیم نوآوری‌ها، آرام و یا خاموش بنشیند. باید مسلمانانرا از این سنت‌شکنی‌ها برحذر دارد، اگر پذیرفتند چه بهتر و اگر نه نزد خدا معذور خواهد بود. این بود که خود را برای طرح شکایت در مجمع عمومی آماده ساخت. در حالیکه جمعی از زنان خویشاوندش گرد وی را گرفته بودند، روانه مسجد شد. نوشته‌اند: چون بمسجد می‌رفت راه رفتن او براه رفتن پدرش پیغمبر می‌ماند. ابو بکر با گروهی از مهاجران و انصار در مسجد نشسته بود. میان فاطمه (ع) و حاضران چادری آویختند. دختر پیغمبر نخست ناله‌ای کرد که مجلس را لرزاند و حاضران به گریه افتادند، سپس لختی خاموش ماند تا مردم آرام گرفتند و خروش‌ها خوابید آنگاه سخنان خود را آغاز کرد (۲). این سخنرانی، تاریخی، شیوا، بلیغ، گله‌آمیز، ترساننده و آتشین است. قدیمترین سند که نویسنده این کتاب در دست دارد، و این خطبه در آن ضبط شده کتاب بلاغات النساء گرد آورده ابو الفضل احمد بن ابی طاهر مروزی متولد ۲۰۴ و متوفای ۲۸۰ هجری

قمری است. کتاب او چنانکه از نامش پیداست مجموعه‌ای از خطبه‌ها، گفته‌ها و شعرهای زنان عرب در عهد اسلامی است. کتاب با خطبه‌ای نکوهش آمیز از عایشه دختر ابی بکر آغاز می‌شود، و دومین خطبه از آن گفتار زهرا (ع) است. احمد بن ابی طاهر این خطبه را بدو صورت و با دو روایت ضبط کرده است، اما در سندهای متاخر از او هر دو فقره در هم آمیخته است و خطبه بیک صورت که شامل هر دو قسمت است دیده می‌شود. نویسنده در رعایت کلمات او نوشته احمد بن ابی طاهر و در رعایت ترتیب متن، از کشف الغمه نوشته علی بن عیسی اربلی متوفای ۶۹۳ هجری قمری پیروی کرده است. درباره سند و متن این خطبه از دیر باز (سالها پیش از احمد بن ابی طاهر) گفتگوها رفته است. احمد بن ابی طاهر گوید: به ابو الحسن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب گفتم: مردم گمان دارند این خطبه با چنین بلاغت از آن فاطمه نیست و بر ساخته ابو العیناء است. وی در پاسخ گفت: من پیر مردان آل ابو طالب را دیدم که این خطبه را از پدران خود روایت می‌کردند، و به فرزندان خویش تعلیم می‌دادند. پدر من از جدم این خطبه را از دختر پیغمبر روایت کرده است. بزرگان شیعه پیش از آنکه جد ابو العیناء متولد شود، آنرا روایت می‌کردند و بیکدیگر درس می‌دادند. سپس گفت: چگونه آنان خطبه فاطمه را انکار می‌کنند و خطبه عایشه را بهنگام مرگ پدرش می‌پذیرند. (۳) ابن ابی الحدید نیز این گفتگو را بهمین صورت از سید مرتضی و او از مرزبانی و او باسناد خود از عبید الله پسر احمد بن ابی طاهر آورده است (۴). چنانکه دیدیم به نقل مؤلف بلاغات النساء (در هر سه نسخه کتاب که در دست نویسنده است) این گفتگو بین او و ابو الحسن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رخ داده. (۵) لیکن پذیرفتن این روایت با این سند، دشوار می‌نماید، بلکه غیر قابل قبول است. زید بن علی بن الحسین به سال یکصد و بیست و دو شهید شده و احمد بن ابی طاهر چنانکه نوشتیم به سال ۲۰۴ هجری قمری بدنیا آمده پس نمی‌توان گفت او چنین پرسشی را از زید بن علی بن حسین (ع) کرده است. مسلماً نویسندگان حدیث را در ضبط سند سهوی دست داده است. تا آنجا که تتبع کرده‌ام تنها عالم رجالی معاصر آقای شیخ محمد تقی شوشتری این اشتباه را دریافته و نوشته است این گفتگو بین احمد بن ابی طاهر و زید بن علی بن الحسین بن زید است (۶) و مؤید این نظر این است که مؤلف بلاغات النساء در جای دیگر کتاب خود حدیثی از زید بن علی بن حسین بن زید العلوی آورده و این هر دو زید یکی است (۷). و شگفت است که چنین اشتباه در دو چاپ بلاغات النساء باقی مانده و شگفت‌تر اینکه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نیز راه یافته است. بهر حال این خطبه گذشته از این سند قدیمی در کتاب‌های معتبر علمای شیعه و سنت و جماعت ضبط است. گمان دارم بعض نویسندگان سیرت و محدثان سنت و جماعت (اگر خدای نخواست دستخوش هوای نفس نشده‌اند) از آنجهت چنین خطبه‌ای را بر ساخته دانسته‌اند، که فراوان از آرایش‌های لفظی و معنوی و مخصوصاً صنعت سجع برخوردار است. اینان می‌پندارند هر گاه سخنانی در جمع مردم خطبه بخواند، گفتار او نثر مرسل خواهد بود. بخصوص که گوینده در مقام طرح شکایت و دادخواهی باشد. اگر موجب توهم همین است و خرده‌گیری اینان نه از راه حسد و کین است، باید گفت حقیقت نه چنین است. در خطبه دختر پیغمبر تشبیه، استعاره و کنایه بکار رفته است. نظیر چنین صنعت‌های لفظی و معنوی را در گفتارهای کوتاه صحابه و مردم حجاز در صدر اسلام، فراوان می‌بینیم، چه رسد به خانواده پیغمبر. از صنعت‌های لفظی، موازنه، ترصیع، تضاد و بیشتر از همه سجع در این سخنانی موجود است. هنر سجع گوئی در خاندان پیغمبر امری طبیعی بوده است. ما می‌دانیم پیش از اسلام سخن به سجع گفتن در مکه رواج داشت. نخستین دسته از آیات مکی قرآن کریم فراوان از این صنعت برخوردار است. دختر پیغمبر و شوی او علی بن ابی طالب و فرزندان او بحکم وراثت، و نیز تحت تاثیر آیه‌های قرآن به سجع گوئی خو گرفته بودند. در خطبه‌های علی علیه السلام کمتر عبارتی را می‌بینیم که مسجع نباشد. فرزندان او نیز چنین بوده‌اند. هنگامی که زینب (ع) در مجلس پسر زیاد به زشت گوئی او پاسخ می‌داد گفت: «مهرت ما را کشتی! از خویشانم کسی نهشتی! نهال ما را شکستی! ریشه ما را از هم گسستی! اگر درمان تو این است آری چنین است!». (۸) ابن زیاد گفت سخن به سجع می‌گوید پدرش نیز سخن‌های مسجع می‌گفت گذشته از خاندان هاشم بیشتر مردان و زنان تیره عبد مناف نیز از این هنر برخوردار بودند. روزی که

معاویه می‌خواست فرزندش یزید را نامزد خلافت کند از عبد الله پسر زبیر پرسید چه می‌گویی؟ پاسخ داد: -فاش می‌گویم نه در نهان. آنرا که راست گوید برادرت بدان. پیش از آنکه پشیمان شوی بیندیش! او نیک بنگر آنگاه قدم نه فرا پیش! چه پیش از قدم نهادن نگرستن باید، و پیش از پشیمان شدن اندیشیدن شاید. معاویه خندید و گفت روباه مکاری در پیری سجع گفتن آموخته‌ای نیازی بدین سجع دراز نیست (۹) باری نویسنده کوشیده است در برگردان این خطبه به نثر فارسی تا آنجا که می‌تواند هنرهای لفظی و معنوی را نگاهدارد. مخصوصاً هنر سجع را تا حد ممکن رعایت کرده است و اگر در فقره‌هایی از ترجمه لفظ به لفظ منصرف شده بخاطر رعایت این ظرافت‌ها بوده است: ستایش خدای را بر آنچه ارزانی داشت. و سپاس او را بر اندیشه نیکو که در دل نگاشت. سپاس بر نعمت‌های فراگیر که از چشمه لطفش جوشید. و عطا‌های فراوان که بخشید. و نثار احسان که پیایی پاشید. نعمت‌هایی که از شمار افزون است. و پاداش آن از توان بیرون. و درک نهایتش نه در حد اندیشه ناموزون. سپاس را مایه فزونی نعمت نمود. و ستایش را سبب فراوانی پاداش فرمود. و بدرخواست پیایی بر عطای خود بیفزود. گواهی می‌دهم که خدای جهان یکی است. و جز او خدائی نیست. ترجمان این گواهی دوستی بی‌آلایش است. و پابندان این اعتقاد، دل‌های با بینش. و راهنمای رسیدن بدان، چراغ دانش. خدایی که دیدگان او را دیدن نتوانند، و گمانها چونی و چگونگی او را ندانند. (۱۰) همه چیز را از هیچ پدید آورد. و بی نمونه‌ای انشا کرد. نه بافرینش آنها نیازی داشت. و نه از آن خلقت سودی برداشت. جز آنکه خواست قدرتش را آشکار سازد. و آفریدگان را بنده‌وار بنوازد. و بانگ دعوتش را در جهان اندازد. پاداش را در گرو فرمانبرداری نهاد. و نافرمانان را به کیفر بیم داد. تا بندگان را از عقوبت برهاند، و به بهشت کشاند. گواهی می‌دهم که پدرم محمد بنده او و فرستاده اوست. پیش از آنکه او را بیافریند برگزید. و پیش از پیمبری تشریف انتخاب بخشید و به نامیش امید که می‌سزید. و این هنگامی بود که آفریدگان از دیده نهان بودند. و در پس پرده بیم نگران. و در پهنه بیابان عدم سرگردان. پروردگار بزرگ پایان همه کارها را دانا بود. و بر دگرگونی‌های روزگار محیط بینا. و به سرنوشت هر چیز آشنا. محمد (ص) را بر انگیخت تا کار خود را به اتمام و آنچه را مقدر ساخته بانجام رساند. پیغمبر که درود خدا بر او باد دید: هر فرقه‌ای دینی گزیده. و هر گروه در روشنائی شعله‌ای خزیده. و هر دسته‌ای به بتی نماز برده. و همگان یاد خدائی را که می‌شناسند از خاطر سترده‌اند (۱۱). پس خدای بزرگ تاریکی‌ها را به نور محمد روشن ساخت. و دل‌ها را از تیرگی کفر پرداخت. و پرده‌هایی که بر دیده‌ها افتاده بود بیکسو انداخت. سپس از روی گزینش و مهربانی جوار خویش را بدو ارزانی داشت. و رنج این جهان که خوش نمی‌داشت، از دل او برداشت. و او را در جهان فرشتگان مقرب گماشت. و چتر دولتش را در همسایگی خود افراشت. و طغرای مغفرت و رضوان را بنام او نگاشت. درود خدا و برکات او بر محمد (ص) پیمبر رحمت، امین وحی و رسالت و گزیده از آفریدگان و امت‌باد. سپس به مجلسیان نگریست و چنین فرمود: شما بندگان خدا! نگاهبانان حلال و حرام، و حاملان دین و احکام، و امانت‌داران حق و رسانندگان آن به خلقید. حقی را از خدا عهده دارید. و عهدی را که با او بسته‌اید پذیرفتار. ما خاندان را در میان شما بخلافت گماشت. و تاویل کتاب الله را بعهد ما گذاشت. حجت‌های آن آشکار است، و آنچه درباره ماست پدیدار. و برهان آن روشن. و از تاریکی گمان بکنار. و آوای آن در گوش مایه آرام و قرار. و پیرویش راهگشای روضه رحمت پروردگار. و شنونده آن در دو جهان رستگار. (۱۲) دلیل‌های روشن الهی را در پرتو آیت‌های آن توان دید. و تفسیر احکام واجب او را از مضمون آن باید شنید. حرام‌های خدا را بیان دارنده است. و حلال‌های او را رخصت دهنده. و مستحبات را نماینده. و شریعت را راهگشاینده. و این همه را با رساترین تعبیر گوینده. و با روشن‌ترین بیان رساننده. سپس ایمان را واجب فرمود. و بدان زنگ شرک را از دل‌هاتان زدود (۱۳). و با نماز خودپرستی را از شما دور نمود. روزه را نشان دهنده دوستی بی‌آمیغ ساخت. و زکات را مایه افزایش روزی بی‌دریغ. و حج را آزماینده درجت دین. و عدالت را نمودار مرتبه یقین. و پیروی ما را مایه وفاق. و امامت ما را مانع افتراق. و دوستی (۱۴) ما را عزت مسلمانی. و بازداشتن نفس (۱۵) را موجب نجات، و قصاص (۱۶) را سبب بقاء زندگانی. (۱۷) و فاء به نذر را موجب آموزش کرد. و تمام پرداختن پیمان و وزن را مانع وفاء به نذر را موجب آموزش

کرد. و تمام پرداختن پیمانۀ و وزن را مانع از کم فروشی و کاهش. فرمود می‌خوارگی نکنند تا تن و جان از پلیدی پاک سازند و زنان پارسا را تهمت نزنند، تا خویشتن را سزاوار لعنت (۱۸) نسازند. دزدی را منع کرد تا راه عفت پویند. و شرک را حرام فرمود تا باخلاص طریق یکتاپرستی جویند «پس چنانکه باید، ترس از خدا را پیشه گیرید و جز مسلمان ممیرید!» آنچه فرموده است بجا آرید و خود را از آنچه نهی کرده بازدارید که تنها دانایان از خدا می‌ترسند» (۱۹). سپس گفت: مردم. چنانکه در آغاز سخن گفتم: من فاطمه‌ام و پدرم محمد (ص) است همانا پیمبری از میان شما بسوی شما آمد که رنج شما بر او دشوار بود، و بگرویدنتان امیدوار و بر مؤمنان مهربان و غمخوار». اگر او را بشناسید می‌بینید او پدر من است، نه پدر زنان شما. و برادر پسر عموی من است نه مردان شما. او رسالت خود را بگوش مردم رساند. و آنانرا از عذاب الهی ترساند. فرق و پشت مشرکان را بتازیانه توحید خست. و شوکت بت و بت پرستان را درهم شکست (۲۰). تا جمع کافران از هم گسیخت. صبح ایمان دمید. و نقاب از چهره حقیقت فرو کشید. زبان پیشوای دین در مقام شد. و شیاطین سخنور لال. در آن هنگام شما مردم بر کنار مغاکی از آتش بودید خوار. و در دیده همگان بیمقدار. لقمه هر خورنده. و شکار هر درنده. و لگد کوب هر رونده. نوشیدنیتان آب گندیده و ناگوار. خوردنیتان پوست جانور و مردار. پست و ناچیز و ترسان از هجوم همسایه و همجوار. تا آنکه خدا با فرستادن پیغمبر خود، شما را از خاک ذلت برداشت. و سرتان را باوج رفعت افراشت. پس از آنهمه رنجها که دید و سختی که کشید. رزم آوران ماجراجو، و سرکشان درنده خو. و جهودان دین دنیا فروش، و ترسایان حقیقت نانیوش، از هر سو بر وی تاختند. و با او نرد مخالفت باختند (۲۱). هر گاه آتش کینه افروختند، آنرا خاموش ساخت. و گاهی که گمراهی سر برداشت، یا مشرکی دهان به ژاژ انباشت، برادرش علی را در کام آنان انداخت. علی (ع) باز نایستاد تا بر سر و مغز مخالفان نواخت. و کار آنان با دم شمشیر بساخت. او این رنج را برای خدا می‌کشید. و در آن خشنودی پروردگار و رضای پیغمبر را می‌دید. و مهتری اولیای حق را می‌خرد. اما در آن روزها، شما در زندگانی راحت آسوده و در بستر امن و آسایش غنوده بودید (۲۲). چون خدای تعالی همسایگی پیمبران را برای رسول خویش گزید، دو روئی آشکار شد، و کالای دین بی خریدار. هر گمراهی دعویدار و هر گمنامی سالار. و هر یاوه گوئی در کوی و برزن در پی گرمی بازار. شیطان از کمینگاه خود سر بر آورد و شما را بخود دعوت کرد. و دید چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید و در دام فرییش خزیدید. و باواز او رقصیدید. هنوز دو روزی از مرگ پیغمبرتان نگذشته و سوز سینه ما خاموش نگشته، آنچه نبایست، گردید. و آنچه از آنتان نبود بردید. و بدعتی بزرگ پدید آوردید (۲۳). به گمان خود خواستید فتنه بر نخیزد، و خونی نریزد، اما در آتش فتنه فتادید. و آنچه کشتید بباد دادید. که دوزخ جای کافرانست. و منزلگاه بدکاران. شما کجا؟ و فتنه خواباندن کجا؟ دروغ می‌گوئید! و راهی جز راه حق می‌پوئید! و گرنه این کتاب خداست میان شما! نشانه‌هایش بی کم و کاست هویدا. و امر و نهی آن روشن و آشکارا. آیا داوری جز قرآن می‌گیرید؟ یا ستمکارانه گفته شیطان را می‌پذیرید؟ «کسیکه جز اسلام دینی پذیرد، روی رضای پروردگار نبیند. و در آن جهان با زیانکاران نشیند» (۲۴) چندان درنگ نکردید که این ستور سرکش رام و کار نخستین تمام گردد. نوائی دیگر ساز و سخنی جز آنچه در دل دارید آغاز گردید! می‌پندارید ما میراثی نداریم. در تحمل این ستم نیز بردباریم. و بر سختی این جراحی پایداریم. مگر به روش جاهلیت می‌گرایید؟ و راه گمراهی می‌پیمایید؟ برای مردم با ایمان چه داوری بهتر از خدای جهان؟ ای مهاجران! این حکم خداست که میراث مرا بر بایند و حرمت مرا نپایند؟ پسر ابو قحافه! خدا گفته تو از پدر ارث بری و میراث مرا از من بری؟! این چه بدعتی است در دین می‌گذاری! مگر از داور روز رستاخیز خبر ندارید (۲۵). اکنون تا دیدار آن جهان این ستور آماده و زین بر نهاده (۲۶) ترا ارزانی! وعده‌گاه، روز رستاخیز! خواهان محمد (ص) و داور خدای عزیز! آنروز ستمکار رسوا و زیانکار و حق ستمدیده برقرار خواهد شد! بزودی خواهید دید که هر خبری را جایگاهی است و هر مظلومی را پناهی. پس به روضه پدر نگریست و گفت: رفتی و پس از تو فتنه بر پا شد کین‌های نهفته آشکار شد این باغ خزان گرفت و بی برگشت وین جمع بهم فتاد و تنها شد (۲۷) ای گروه مؤمنین! ای یاوران دین! ای پشتیبانان اسلام! چرا حق مرا نمی‌گیرید؟ چرا دیده بهم نهاده و ستمی را که بمن می‌رود می‌پذیرید؟ مگر نه

پدرم فرمود احترام فرزند حرمت پدر است؟ چه زود رنگ پذیرفتید. و بی درنگ در غفلت خفتید. پیش خود می گوئید محمد (ص) مرد، آری مرد و جان بخدا سپرد! مصیبتی است بزرگ و اندوهی است سترگ. شکافی است که هر دم گشاید. و هرگز بهم نیاید. فقدان او زمین را لباس ظلمت پوشاند و گزیدگان خدا را به سوک نشانند. شاخ امید بی بر و کوهها زیر و زبر شد. حرمتها تباه و حریمها بی پناه ماند. اما نچنانست که شما این تقدیر الهی را ندانید و از آن بی خبر مانید. قرآن در دسترس ماست شب و روز می خوانید. چرا و چگونه معنی آنرا نمی دانید؟ که پیمبران پیش از او نیز مردند و جان بخدا سپردند (۲۸). محمد جز پیغمبری نبود. پیغمبرانی پیش از او آمدند و رفتند. اگر او کشته شود یا بمیرد شما بگذشته خود باز می گردید؟ کسیکه چنین کند خدا را زبانی نمی رساند. و خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد. آوه! پسران قیله (۲۹) پیش چشم شما میراث پدرم ببرند! و حرمتهم را ننگرند! و شما همچون بیهوشان فریاد مرا نانیوشان؟ حالیکه سربازان دارید با ساز و برگ فراوان و اثاث و خانه‌های آبادان (۳۰). امروز شما گزیدگان خدا، پشیمانان دین، و یاوران پیغمبر و مؤمنین، و حامیان اهل بیت طاهرینید! شما نیستید که با بت پرستان عرب در افتادید! و برابر لشکرهای گران ایستادید! چند که از ما فرمانبردار، و در راه حق پایدار بودید، نام اسلام را بلند، و مسلمانان را ارجمند، و مشرکان را تار و مار، و نظم را برقرار، و آتش جنگ را خاموش، و کافران را حلقه بندگی در گوش کردید. اکنون پس از آنهمه زبان آوری دم فرو بستید، و پس از پیش روی واپس نشستید (۳۱) آنهم برابر مردمی که پیمان خود را گسستند. و حکم خدا را کار نبستند. «از اینان بیم مدارید، تا هستید. از خدا بترسید اگر حق پرستید!» اما جز این نیست که به تن آسانی خو کرده‌اید. و به سایه امن و خوشی رخت برده‌اید. از دین خسته‌اید و از جهاد در راه خدا نشسته‌اید و آنچه را شنیده کار نبسته (۳۲) بدانید که: گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریا نشیند گرد (۳۳) من آنچه شرط بلاغ است با شما گفتم. اما می دانم خوارید و در چنگال زبونی گرفتار. چکنم که دلم خونست؟ و باز داشتن زبان شکایت، از طاقت برون! و نیز می گویم برای اتمام حجت بر شما مردم دون! بگیریید! این لقمه گلوگیر به شما ارزانی، و ننگ و حق شکنی و حقیقت پوشی بر شما جاودانی باد. اما شما را آسوده نگذارد تا با آتش افروخته خدا بیازارد! آتشی که هر دم فروزد و دل و جان را بسوزد. آنچه می کنید خدا می بیند. و ستمکار بزودی داند که در کجا نشیند. من پایان کار را نگرانم و چون پدرم شما را از عذاب خدا می ترسانم. بانتظار به نشینید تا میوه درختی را که کشتید بچینید و کیفر کاری را که کردید به بینید (۳۴). پی نوشتها: ۱. شیطان سر از کمینگاه خویش بر آورد و شما را بخود دعوت کرد و دید که چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید. ۲. بلاغات النساء چاپ بیروت ص ۲۳-۲۴. ۳. بلاغات النساء ص ۲۳. ۴. شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۵۲. ۵. چاپ بیروت ص ۲۳ چاپ نجف ص ۱۲. چاپ قم ص ۱۲ (که همان افست چاپ نجف است). ۶. قاموس الرجال ج ۴ ص ۲۵۹. ۷. ص ۱۷۵ چاپ قم. ۸. لقد قلت کلهی. و ابرت اهلی. و قطعت فرعی و اجثت اصلی. فان یشفک هذا فقد اشفیت (طبری ج ۷ ص ۳۷۲). ۹. انی نادیک و لا اناجیک. ان اخاک من صدقک. فانظر قبل ان تتقدم. و تفکر قبل ان تندم. فان النظر قبل التقدم و التفکر قبل التندم. (عقد الفرید ج ۵ ص ۱۱۰-۱۱۱). ۱۰. الحمد لله علی ما انعم. و له الشکر علی ما اللهم. و الثناء بما قدم من عموم نعمة ابتداها. و سبوغ آلاء اسداها. و احسان منن و الاها. جم عن الاحصاء عددها. و نای عن المجازات امدها. و تفاوت عن الادراک ابدها. - استتن الشکر بفضائلها. و استحمد الی الخلائق باء جزالها. و ثنی بالندب الی امثالها. و اشهد ان لا اله الا الله. کلمة جعل الاخلاص تاویلها. و ضمن القلوب موصولها. و انار فی الفکره معقولها. الممتنع من الابصار رؤیته. و من الاوهام الاحاطة به. ۱۱. ابتدع الاشیاء لا من شیء قبلها. و احتذاها بلا. مثال. لغیر فائده زاده الا. اظهارا لقدرته. و تعبدا لبریته. و اعزازا لدعوته. ثم جعل الثواب علی طاعته. و العقاب علی معصیته. زیاده لعباده عن نعمته. و حیاشا لهم الی جنته. و اشهد ان ابی محمدا عبده و رسوله. اختاره قبل ان یجتبه. و اصطفاه قبل ان ابعثه. و سماه قبل ان استنجبه. - اذ الخلائق بالغیوب مکنونه. و بستر الاهاویل مصونه. و بنهایه العدم مقرونه. علما من الله عز و جل بمایل الامور. و احاطة بحوادث الدهور. و معرفه بمواضع المقدور. ابتعته الله تعالی عز و جل اتماما لامره. و عزمه علی امضاء حکمه. فرای (ص) الامم فرقا فی ادیانها. عکفا علی نیرانها. عابده لاوثانها منکره لله مع عرفانها. ۱۲. فانار الله عز و جل بمحمد صلی الله علیه و سلمها. و

فرج عن القلوب بهمها. و جلی عن الابصار غمها. ثم قبض الله نبيه صلى الله عليه قبض رافه و اختيار. رغبة بآبي صلى الله عليه عن هذه الدار. موضوعا عنه العب و الاوزار محتف بالملائكة الابرار و مجاورة الملك الجبار و رضوان الرب الغفار. صلى الله على محمد نبي الرحمة. و امينه على وحيه و صفيه من الخلائق. و رضيه صلى الله عليه و سلم و رحمة الله و بركاته. ثم انتم عباد الله (تريد اهل المجلس) نصب امر الله و نهيته. و حمله دينه و وحيه. و امناء الله على انفسكم و بلغاؤه الى الامم. -زعتمت حقا لكم لله فيكم عهد، قدمه اليكم. و نحن بقيه استخلفنا عليكم. و معنا كتاب الله، بينه بصائره. و آي فينا منكشفه سرائره. و برهان منجليه ظواهره. مديم البريه اسماعه. قائد الى الرضوان اتباعه مؤد الى النجاه استماعه. ۱۳. فيه بيان حجج الله المنوره. و عزائمه المفسره و محارمه المحذره و تيبانه الجالیه. و جمله الكافية. و فضائله المندوبه و رخصه الموهوبه. و شرائعه المكتوبه. ففرض الله الايمان تطهيرا لكم من الشرك. ۱۴. در بعض مصادر متاخر بجای حب دوستی «جهاد» آمده و مناسب تر می نماید. ۱۵. صبر را که در لغت بمعنی شکیبائی است بمعنی دیگر آن (باز داشتن نفس از هوی و هوس) گرفته ام. (رجوع به تفسیر التبیان ج ۱ ص ۲۰۱. ذیل و استعینوا بالصبر و الصلاة شود). ۱۶. اشارت است به آیه ۱۷۹ سوره بقره. ۱۷. و الصلاة تنزيها عن الكبر. و الصيام تثبيتا للاخلاص. و الزكاة تزيد في الرزق. و الحج تسلياً للدين. و العدل تنسكا للقلوب. و طاعتنا نظاما. و امامتنا امنا من الفرقه. و حبنا عزا للاسلام. و الصبر منجاة. و القصاص حقا للدماء. ۱۸. اشارت است به آیه ۲۳ سوره نور. «ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا والآخرة و لهم عذاب عظيم». ۱۹. و الوفاء بالنذر تعرضا للمغفرة. و توفية المكاييل و الموازين تغييرا للبخسة. و النهي عن شرب الخمر تنزيها عن الرجس. و قذف المحصنات اجتنابا للعنة. و ترك السرقة ايجابا للعنة. و حرم الله عز و جل الشرك اخلاصا له بالربوبية. «فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون» - (از آیه ۱۰۱ آل عمران) و اطيعوه فيما امركم به و نهاكم عنه فانها انما يخشى الله من عباده العلماء» - (سوره فاطر: آیه ۲۸). ۲۰. ثم قالت: ايها الناس. انا فاطمة و ابي محمد. اقولها عودا على بدء. «لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم». - توبه: ۱۲۹ - فان تعرفوه تجدوه ابي دون آباتكم. و اخابن عمي دون رجالكم. فبلغ الندارة. صادعا بالرسالة. مائلا عن مدرجة المشركين. ضاربا لثبجهم، آخذا بكظمهم. يهشم الاصنام و ينكت الهام. ۲۱. حتى هزم الجمع و ولو الدبر. و تفرى الليل عن صبحه. و اسفر الحق عن محضه. و نطق زعيم الدين. و خرس شقاشق الشياطين. و كنتم على شفا حفرة من النار. مذقة الشارب. و نهره الطامع و قبسه العجلان. و موطا الاقدام. تشربون الطرق. و تفتتون الورق. اذله خاسئين. تخافون ان يتخطفكم الناس من حولكم. فانذكم الله برسوله (ص) بعد اللتيا و التي. و بعد ما منى بهم الرجال، و ذوبان العرب، و مرده اهل الكتاب. ۲۲. كلما حشوا نارا للحرب اطفأها. او نجم قرن الضلال و فغرت فاعرة من المشركين قذف باخيه في لهواتها. فلا ينكفي حتى يطا صماخها باخصه. و يخمد لهبها بحده. مكودا في ذات الله. قريبا من رسول الله. سيدا في اولياء الله. و انتم في بلهية و ادعون آمنون. ۲۳. حتى اذ اختار الله لنيه دار انبيائه، ظهرت خلة النفاق. و سمل جلباب الدين. و نطق كاظم الغاوين. و نبع حامل الآفلين. و هدر فنيق المبطلين. فخطر في عرصاتكم و اطلع الشيطان راسه من مغرزه، صارخا بكم. فوجدكم لدعائه مستجيبين. و للفره فيه ملا-حظين. فاستنهضكم فوجدكم خفافا. و اجمشكم فالقاكم غضابا. فوسمتم غير ابلكم و اوردتموها غير شربكم. هذا و العهد قريب. و الكلم رحيب. و الجرح لما يندمل. ۲۴. زعتمت خوف الفتنة الا في الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحيطه بالكافرين - توبه: ۴۹ - فهيهات منكم، و اني بكم، و اني تؤفكون. و هذا كتاب الله بين اظهركم. زواجره بينه. و شواهد لاثنه. و اوامره واضحة. ارغبه عنه تريدون. ام بغيره تحكمون؟ بئس للظالمين بدلا. «و من يتبع غير الاسلام دينا فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين». آل عمران: ۸۵. ۲۵. ثم لم تريثوا الا ريث ان تسكن نغرتها. تشربون حسوا، و تسرون في ارتغاء. و نصبر منكم على مثل حز المهدي. و انتم الان تزعمون ان لا ارث لنا. فحكم الجاهلية تبغون، «و من احسن من الله حكما لقوم يوقنون» - (المائدة: ۵۰) و يها معشر المهاجرين! ابتز ارث ابي؟ يا بن ابي قحافة! افى الكتاب ان ترث اباك و لا ارث ابي؟ لقد جئت شيئا فريا. ۲۶. خلافت و فدك. ۲۷. فدونها مخطومة مرحولة. تلقاك يوم حشرك. فنعلم الحكم. الله. و الزعيم محمد. و الموعد القيامة. و عند الساعة يخسر المبطلون. «الكل نبا مستقر و سوف تعلمون (انعام: ۶۷) ثم انحرفت الى قبر النبي (ص) و هي تقول: قد كان بعدك انباء و

هنبئه لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب انا فقدناك فقد الارض و ابلها و اختل قومك فاشهدهم و لا تغب ۲۸. معشر البقية. و اعضاء الملة. و حصون الاسلام. ما هذه الغمیزة فی حقی؟ و السنة عن ظلامتی. اما قال رسول الله (ص) المرء یحفظ فی ولده؟ سرعان ما اجدبتم فاكدیتم. و عجلان ذا اهالة. تقولون مات رسول الله (ص). فخطب جلیل. استوسع و هیه. و استهنز فتقه. و فقد راتقه. و اظلمت الارض لغیته. و اکتاب خیره الله لمصیبه. و خشعت الجبال. و اكدت الامال. و اضع الحریم. و اذیلت الحرمة عند مماته. و تلك نازلة علینا. بها کتاب الله فی افیتکم فی ممساکم و مصبحکم یهتف بها فی اسماعکم. و قبله حلت بانبیاء الله عز و جل و رسله. ۲۹. در بعض فرهنگهای عربی و کتاب هائی جز فرهنگ نامه‌ها نوشته اند قبیله نام زنی است که انصار از نژاد او هستند. ابو الفرج اصفهانی آنجا که نسب اوس و خزرج را آورده نویسد: مادر آنان قبیله دختر جفنه بن عتبه بن عمرو است. و قضاعه گویند او قبیله دختر کاهل بن عذره بن سعد بوده است. (اغانی ج ۳ ص ۴۰) لیکن باید توجه داشت که قبیله واژه‌ای است جنوبی یعنی واژه‌ای بوده است در زبان مردم عربستان خوشبخت (یمن). مردم یثرب (مدینه) از مهاجرانی هستند که پس از ویرانی سد مارب و یا به سبب دیگر در این شهر (یثرب) سکونت کردند. در دوره دوم حکومت سبائیان بر جنوب، پادشاهان این منطقه مشاوران سیاسی داشتند که از میان اشراف انتخاب می شدند و آنانرا «قیل می گفتند بن ابر این قبیله مرادف بزرگان، اعیان، و مانند اینها است. ۳۰. «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین. (آل عمران: ۱۴۴) ایها بنی قیله. اهضم تراث ایبه. (هاء برای سکت است) و انتم برای و مسمع تلبسکم الدعوه و تمثلكم الحیره و فیکم العدد و العده. و لکم الدار. و عندکم الجنن. ۳۱. و انتم الاین نخبه الله التي انتخبت لدینه. و انصار رسوله و اهل الاسلام. و الخیره التي اختیرت لنا اهل البیت. فبادیتم العرب. و ناهضتم الامم. و کافحتم البهم. لا نبرح نامرکم و تامرون. حتی دارت لکم بنارحی الاسلام. و در حلب الانام. و خضعت نعره الشرك. و لا. باخت نیران الحرب. و هدات دعوه الهرج. و استوسق نظام الدین. فانی حرتم بعد البیان. و تکصتم بعد الاقدام. و اسررتم بعد الاعلان. ۳۲. لقوم نکثوا ایمانهم اتخسونهم. فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین (توبه: ۱۳) الا قد اری ان اخلدتم الی الخفض. و رکنتم الی الدعاه. فعجتتم عن الدین. و مججتتم الذی و عیتم و دسعتتم الذی سوغتم. «انتکفروا انتمومن فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید». (آیه ۸ سوره ابراهیم). ۳۳. سعدي. ۳۴. الا و قد قلت الذی قلته علی معرفه منی بالخذلان الذی خامر صدورکم. و استشعرته قلوبکم. و لکن قلته فیضه النفس. و نفضه الغیظ. و بشه الصدر. و معذره الحججه. فدونکموها. فاحتقبوها مدبره الظهر. ناکبه الحق. باقیه العار. موسومه بشنار الابد. موصوله بنار الله الموقده. التي تطلع علی الافئده. فبعین الله ما تفعلون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون (الشعراء: ۲۲۷) و انا ابنه نذیر لکم بین یدی عذاب الله. فاعملوا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون.

پاسخ ابوبکر به دختر پیغمبر

«و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا» (۱). در آن اجتماع که نیمی مجذوب و نیمی مرغوب بودند، این سخنان آتشین که از دلی داغدار بر خاسته چه اثری نهاده است؟ خدا می داند. تاریخ و سندهای دست اول جز اشارت‌های مبهم چیزی ثبت نکرده است. اگر هم در ضبط داشته، در اثر دستکاری‌های فراوان بما نرسیده است. مسلما گفته‌های دختر پیغمبر، و همسر پسر عموی او در چنان مجمع بدون عکس العمل نبوده است. دختری که هر چه آن مردم در آنروز داشتند از برکت پدر او مادر او بود، پدری که دیروز مرده و امروز حق فرزندش را از وی گرفته‌اند. اگر در چنان جمع مهاجران صلحت خویش را در آن دیده‌اند که خاموش باشند، انصار چنان نبوده‌اند. آنان ناخرسندی خود را در سقیفه نشان دادند، و این خرده گیری محرک خوبی بوده است. اما آنان چه گفته‌اند، و چه شنیده‌اند، همزبان شده‌اند؟ باعتراض بر خاسته‌اند؟ نمی‌دانیم. آیا تنها به افسوس و دریغ بسنده کرده‌اند، خدا می‌داند. شاید گفته‌اند کاری است گذشته. حکومتی روی کارست و باید او را تقویت کرد، و مصلحت مسلمانان در این است که اگر یکدل نیستند باری یکزبان باشند، چه جز شهر مدینه از همه جا بوی سرکشی به دماغ می‌رسد. اما چنانکه نوشته‌اند (۲) ابو بکر در آن جمع

پاسخ دختر پیغمبر را چنین داد (۳) : - دختر پیغمبر! پدرت غمخوار مؤمنان و بر آنان مهربان، و دشمن کافران و مظهر قهر یزدان بر ایشان بود. اگر نسب او را بجوئیم، او پدر تو است نه پدر دیگر زنان. برادر پسر عموی تو است نه دیگر مردان. در دیده او از همه خویشاوندان برتر، و در کارهای بزرگ او را یاور بود. جز سعادت‌مند شما را دوست ندارد و جز پست نژاد تخم دشمنیتانرا در دل نکارد. شما در آن جهان ما را پیشوا و به سوی بهشت رهگشایید. من چه حق دارم که پسر عمت را از خلافت باز دارم! اما فدک و آنچه پدرت به تو داده اگر حق تو است و من از تو گرفته‌ام ستمکارم. اما میراث، میدانی پدرت گفته است: «ما پیمبران میراث نمی‌گذاریم. آنچه از ما بماند صدقه است. - اما خدا درباره دو تن از پیمبران گوید: «از من و از آل یعقوب میراث می‌برد» (۴) و نیز گوید: «سلیمان از داود ارث برد» (۵) این دو پیمبرند و ارث نهادند و ارث بردند. آنچه بارث نمی‌رسد پیمبری است نه مال و منال. چرا ارث پدرم را از من می‌گیرند. آیا در کتاب خدا فاطمه دختر محمد (ص) از این حکم بیرون شده است؟ اگر چنین آیه‌ای است بگو تا به پذیرم. - دختر پیغمبر گفتار تو بینت است و منطق تو زبان نبوت. کسی را چه رسد که سخن تو را نپذیرد؟ و چون منی چگونه تواند بر تو خرده گیرد؟ شوهرت میان من و تو داوری خواهد کرد (۶). اما ابن ابی الحدید عکس العمل خطبه را به صورتی دیگر نوشته است. وی نویسد ابو بکر در پاسخ سخنان زهرا (ع) گفت: دختر پیغمبر! بخدا هیچیک از آفریدگان خدا را بیشتر از پدرت دوست نمی‌دارم! روزی که پدرت مرد دوست داشتم آسمان بر زمین فرود آید. بخدا دوست دارم عایشه بینوا شود و تو مستمند نباشی. چگونه ممکن است من حق همه را بدهم و درباره تو ستم کنم. تو دختر پیغمبری! این مال از آن پیغمبر نبود مال همه مسلمانان بود. پدرت آنرا در راه خدا می‌داد! نیاز مردمان را بآن برطرف می‌ساخت. پس از مرگ او من نیز مانند او رفتار خواهم کرد. - بخدا سوگند هیچگاه با تو سخن نخواهم گفت. - بخدا سوگند از تو دست بر نخواهم داشت. - بخدا سوگند ترا نفرین می‌کنم. - بخدا سوگند در حق تو دعا نمی‌کنم (۷). و نیز ابن ابی الحدید از محمد بن زکریا حدیث کند که چون ابو بکر خطبه دختر پیغمبر را شنید بر او گران آمد. پس به منبر رفت و گفت: مردم چرا بهر سخنی گوش می‌دهید؟! چرا در روزگار پیغمبر چنین خواست‌هایی نبود؟! هر کس از این مقوله چیزی شنیده بگوید. هر کس دیده گواهی دهد. روباهی را ماند که گواه او دم اوست می‌خواهد فتنه خفته را بیدار کند. از درماندگان یاری می‌خواهند. از زنان کمک می‌گیرند. ام طحال (۸) را مانند که بدکاری را از همه چیز بیشتر دوست داشت. من اگر بخوام می‌گویم و اگر بگویم آشکار می‌گویم! لیکن چندانکه مرا واگذارند خاموش خواهم بود. شما گروه انصار! سخن نابخردان شما را شنیدم! شما بیشتر از دیگران باید رعایت فرموده پیغمبر را بکنید! چه شما بودید که او را پناه دادید و یاری کردید. من دست و زبانم را از کسی که سزاوار مجازات نباشد کوتاه خواهم داشت. پس از این سخنان بود که دختر پیغمبر بخانه بازگشت. ابن ابی الحدید گوید: این سخنان را بر نقیب ابو یحیی، بن ابو زید بصری خواندم و گفتم: - ابو بکر به چه کسی کنایه می‌زند؟ - کنایه نمی‌زند بصراحت می‌گوید. - اگر سخن او صریح بود از تو نمی‌پرسیدم. خندید و گفت: - مقصودش علی است. - روی همه این سخنان تند به علی است؟ - بله! پسر کم! حکومت است! - انصار چه گفتند؟ - از علی طرفداری کردند. اما او ترسید فتنه برخیزد و آنرا نهدی کرد. (۹) براستی در آنروز خلیفه وقت چنین سخنانی گفته است؟ آیا فاطمه (ع) در مسجد حاضر بوده و شنیده است که به شوهر وی، پسر عموی پیغمبر و نخستین مسلمان، چنین بی حرمتی روا داشته‌اند؟ آیا درایت، کاردانی و مصلحت اندیشی رخصت می‌داده است که خلیفه در مجمع مسلمانان چنان سخنانی بگوید؟ و اگر این سخنان گفته شده عکس العمل آن در حاضران چه بوده است؟ پذیرفته‌اند؟ باعتراض برخاسته‌اند؟ خاموش نشستند؟ آیا می‌توان گفت این کلمات بر ساخته است. ابن ابی الحدید و نقیب بصری شیعه نبودند، پس از این گفتگوها تنها از طریق شیعه ضبط نشده. آیا نمی‌توان گفت معتزلیان چنین داستانی را ساخته و به خلیفه نسبت داده‌اند؟ البته نه. آنان در این کار چه سودی داشته‌اند؟ اما اگر آنروز سخنانی باعتراض در میان آمده، و هیچ بعید نیست که گفته شده باشد، باید گفت ممانعت از پیدا شدن مخالفت‌های بعدی موجب بوده است که قدرت مرکزی مقابل هر کس باشد شدت عمل نشان دهد؟ اگر نتوان برای هر یک از این پرسش‌ها پاسخی قطعی یافت یک نکته روشن

است و آن اینکه مرگ پیغمبر برای مسلمانان آزمایشی بزرگ بود. قرآن از پیش، مسلمانان را بدین آزمایش متوجه ساخت که: اگر محمد بمیرد یا کشته شود مبادا شما بگذشته دیرین خود برگردید. دست در کاران سیاست و همفکران آنان برای آنچه در آنروزها گفته و کرده‌اند دلیل‌ها نوشته و می‌نویسند. می‌خواهند آنها را با مصلحت مسلمانان هماهنگ سازند: وحدت کلمه باید حفظ شود. اگر گروه‌هایی به مخالفت با حکومت تازه برخیزند، قدرت مرکزی را ناتوان خواهند کرد. بهر صورت که ممکن است باید آنانرا به جمع مسلمانان برگرداند. ابو سفیان دشمن دیرین اسلام در کمین است و توطئه را آغاز کرده. گاهی بخانه عباس و گاهی بخانه علی می‌رود. می‌خواهد این دو خویشاوند پیغمبر را به مخالفت با خلیفه برانگیزد. اگر ابو سفیان موفق گردد و در داخل مدینه نیز دو دستگی پیش آید و انصار مقابل مهاجران بایستند، آشوبی بزرگ بر خواهد خاست. سعد بن عباده رئیس طائفه خزرج چشم بخلافت دوخته است. هنوز با خلیفه بیعت نکرده. انصار خود را برای رهبری مسلمانان سزاوارتر از مهاجران می‌دانند. اگر در آغاز کار، حکومت سخت نگیرد هر روز از گوشه‌ای بانگی خواهد برخاست (۱۰). این توجیه‌ها و مانند آن از همان روزهای نخستین تا امروز صدها بار مکرر شده است. عبارت‌ها گوناگون، و معنی یکی است. آنچه مسلم است اینکه کمتر انسانی می‌تواند با تغییر شرایط سیاسی و اقتصادی منطق خود را تغییر ندهد، و آنرا با وضع حاضر منطبق نسازد. چنانکه در جای دیگر نوشته‌ام (۱۱) می‌توان گفت آنروز که آن گروه چنین کارها را روا شمردند، بزعم خود صلاح مسلمانان را در آن دیدند. اما این صلاح اندیشی بصلاح مسلمانان بود یا نه؟ خود بحثی است. بگمان خود می‌خواستند، اختلاف پدید نشود و فتنه بر نخیزد و یا لا- اقل کردار خود را چنین توجیه می‌کردند. اما چنانکه نوشتیم، اگر در اجتماعی اصلی مسلم (بهر غرض و نیت که باشد) دگرگون شد، دستاویزی برای آیندگان می‌شود. و آن آیندگان متاسفانه از خود گذشتگی گذشتگان را ندارند. و اگر داشتند مسلماً امروز تاریخ مسلمانی رنگ دیگری داشت. نوشته‌اند چون دختر پیغمبر آن گفتار را در پاسخ خود شنید دل آزرده و خشمناک بخانه رفت و به شوهر خود چنین گفت: پسر ابو طالب تا کی دست‌ها را بزانو بسته‌ای و چون تهمت زدگان در گوشه خانه نشسته‌ای؟ مگر تو نه همان سالار سر پنجه‌ای؟ چرا امروز در چنگ اینان رنجه‌ای؟ پسر ابو قحافه پرده حرمت را درید و نان خورش بچه‌هایم را برید! آشکارا بدشمنی من برخاست و از لجاجت چیزی نکاست! چندانکه دیگر مهاجر و انصار در یاری من نکوشیدند، و دیده حمایت از من پوشیدند. نه یاری دارم نه مدد کاری! خشم خوار رفتم و خوار برگشتم. آنروز زبون شدمی که از مرتبه بالا به دون شدمی! دیروز شیران را در هم شکستی چرا امروز در بروی خود بستی؟ من گفتم آنچه دانستم. لیکن چیره شدن بر آنان نتوانستم (۱۲). کاش لختی پیش از این خواری می‌مردم، و بر خطائی که رفت دریغ نمی‌خوردم. اگر سخن به تندی گفتم، یا از اینکه مرا یاری نمی‌کنی بر آشستم خدا عذر خواه من باشد! وای بر من که پشتم شکست و یاورم رفت از دست، بخدا شکایت می‌برم، و از پدرم حمایت می‌خواهم، خدایا دست تو بالای دست‌هاست! علی (ع) در پاسخ او گفت: - دختر صفوت عالمیان! و یادگار مهر پیمبران! غم مخور که وای نه برای تو است، برای دشمن ژاژخای تو است! من از روی سستی در خانه نشستم، و آنچه توانستم بدرستی بکار بستم. اگر نانخورش می‌خواهی روزی تو مضمون است و آنکس که آنرا تعهد کرده مامون! - بخدا واگذار! - بخدا واگذاشتم! (۱۳) این گفتگو را ابن شهر آشوب بدون ذکر سند در مناقب آورده (۱۴) و با اختلافی مختصر در بحار (۱۵) دیده می‌شود. آیا چنین گفتگویی بین دختر پیغمبر و امیر المؤمنین رخ داده است؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟ شیعه برای این دو بزرگوار مقام عصمت قائل است. می‌توان پذیرفت دختر پیغمبر این چنین شوهرش را سرزنش کند؟ آنهم برای نانخورش بچگانش؟ بدیهی است که می‌توان برای این پرسش پاسخی نوشت، و گفته‌ها را توجیه کرد. اما اگر کار توجیه و پاسخ پرسش به بحث‌های منطقی و استدلال‌های دور و دراز بکشد، نتیجه آن بدینجا منتهی می‌شود که قدرت منطق کدام یک از دو طرف بیشتر باشد. یا چگونه بتواند روایات را به سود منطق خویش معنی و یا تاویل نماید. چنین روش از حدود وظیفه پژوهندگان تاریخ بیرونست. آنچه می‌بینم اینست که گفتار منسوب به دختر پیغمبر پر از آرایش معنوی و لفظی است، از استعاره، تشبیه، کنایه، طباق، سجع. اگر خطبه از چنین آرایش‌ها برخوردار باشد زیور آنست، سخنی است که برای جمع

گفته می‌شود. باید در دل شنونده جا کند. در چنین گفتار خطیب در عین حال که بمعنی توجه دارد به زیبایی آن، و نیز بآرایش لفظ باید توجه داشته باشد. اما گفتگوی گله آمیز زن و شوی چرا باید چنین باشد؟ مگر دختر پیغمبر می‌خواست قدرت خود را در سخنوری به شوی خویش نشان دهد؟ بهر حال بقول معروف در این اگر مگری می‌رود و حقیقت را خدا می‌داند.

پی‌نوشتها: ۱. و کسی که بگذشته خود باز گردد زبانی بخدا نمی‌رساند (آل عمران: ۱۴۴). ۲. بلاغات النساء. ۳. قسمتی از این پاسخ مسجع است بدین جهت در ترجمه هم سجع رعایت شده است. ۴. یرثنی و یرث من آل یعقوب- مریم: ۷. ۵. ورث سلیمان داود- النحل: ۱۷. ۶. بلاغات النساء. چاپ بیروت ص ۳۱-۳۲. ۷. شرح نهج البلاغه ص ۲۱۴. ۸. زن روسپی که در عصر جاهلیت بوده است. ۹. شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۴-۲۱۵. ۱۰. و نگاه کنید به فاطمه الزهرا-عباس عقاد ص ۵۷. ۱۱. پس از پنجاه سال ص ۳۱ چاپ دوم. ۱۲. یا بن ابی طالب اشتملت شمله الجنین. و قعدت حجرة الظنن. نقضت قادمة الاجدل. فخاتک ریش الاعزل. هذا ابن ابی قحافة یتزنی نحلہ ابی. و بلیغہ ابنی. لقد اجهر فی خصامی. و الفیته الدفی کلامی. حتی حبسنی قتیلہ نصرها. و المهاجره وصلها. و غضت الجماعه دونی طرفها فلا دافع و لا مانع- خرجت کاظمه. و عدت راغمه. اضرعت حدک یوم اضعت حدک. افترست الذناب و استرشت التراب. ما کففت قائلًا- و لا- اغنیت باطلا و لا خیار لی. ۱۳. لیتنی مت قبل هیتی و دون ذلتی. عذیری الله منک عادی و منک حامیا. و یلای فی کل شارق. و یلای مات العمود. و هنت العصد. و شکوای الی ابی و عدوای الی ربی. اللهم انت اشد قوه. فاجابها امیر المؤمنین: لا ویل لک. بل الویل لشانک. نهی عن وجدک یابنه الصفوه. و بقیه النبوه. فما ونیت عن دینی و لا اخطات مقدوری فان کنت تریدین البلغه فرزقک مضمون. و کفیلک مامول و ما اعد لک خیر مما قطع عنک. فاحتسبی الله! فقالت حسبی الله و نعم الوکیل. ۱۴. ج ۲ ص ۲۰۸. ۱۵. ج ۴۳ ص ۱۴۸.

دختر پیغمبر در بستر بیماری

«صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا» (۱) منصوب به فاطمه (ع) مرگ پدر، مظلوم شدن شوهر، از دست رفتن حق، و بالاتر از همه دگرگونی‌هایی که پس از رسول خدا-بفاصله‌ای اندک- در سنت مسلمانی پدید گردید، روح و سپس جسم دختر پیغمبر را سخت آزرده ساخت. چنانکه تاریخ نشان می‌دهد، او پیش از مرگ پدرش بیماری جسمی نداشته است. نوشته نمی‌گوید، زهرا (ع) در آنوقت بیمار بود (۲)؛ بعض معاصران نوشته‌اند فاطمه اساساً تنی ضعیف داشته است (۳). نوشته مؤلف کتاب فاطمه الزهراء هر چند در بیمار بودن او در چنان روز صراحتی ندارد، لکن بی‌اشارت نیست. عقاید چنین نویسد: «زهرا لا-غر اندام، گندمگون و رنگ پریده بود. پدرش در بیماری مرگ، او را دید و گفت او زودتر از همه کسانی که من می‌پیوندد (۴) هیچیک از این دو نویسنده سند خود را نیاورده‌اند. ظاهر عبارت عقاید این است، که چون پیغمبر (ص) دخترش را نا تندرست و یا کم بنیه دید بدو چنین خبری داد. نمی‌خواهم چون بعض گویندگان قدیم بگویم فاطمه (ع) در هر روزی بقدر یکماه و در هر ماهی بقدر یکسال دیگران رشد می‌کرد (۵) اما تا آنجا که می‌دانم و اسناد نشان می‌دهد نه ضعیف بنیه و نه رنگ پریده و نه مبتلا به بیماری بوده است. بیماری او پس از این حادثه‌ها آغاز شد. وی روزهایی را که پس از مرگ پدر زیست، رنجور، پژمرده و گریان بود. او هرگز رنج جدائی پدر را تحمل نمی‌کرد. و برای همین بود که چون خبر مرگ خود را از پدر شنید لبخند زد. او مردن را بر زیستن بدون پدر شادی خود می‌دانست. داستان آنانرا که بدر خانه او آمدند و می‌خواستند خانه را با هر کس که درون آنست آتش زنند، نوشتیم. چنانکه دیدیم سندهای قدیمی چنان واقعه‌ای را ضبط کرده است. خود این پیش آمد به تنهایی برای آزرده او بس است تا چه رسد که رویدادهای دیگر هم بدان افزوده شود. آیا راست است که بازوی دختر پیغمبر را با تازیانه آزرده‌اند؟ آیا می‌خواسته‌اند با زور بدرون خانه راه یابند و او که پشت در بوده است، صدمه دیده؟ در آن گیر و دارها ممکن است چنین حادثه‌ها رخ داده باشد. اگر درست است راستی چرا و برای چه این خشونت‌ها را روا داشته‌اند؟ چگونه می‌توان چنین داستانا را پذیرفت و

چسان آنرا تحلیل کرد؟. مسلمانانی که در راه خدا و برای رضای او و حفظ عقیدت خود سخت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کردند، مسلمانانی که از مال خود گذشتند، پیوند خویش را با عزیزترین کسان بریدند، خانمان را رها کردند، بخاطر خدا به کشور بیگانه و یا شهر دور دست هجرت نمودند، سپس در میدان کارزار بارها خود را عرضه هلاک ساختند، چگونه چنین حادثه‌ها را دیدند و آرام نشستند. راستی گفتار فرزند فاطمه سخنی آموزنده است که: «آنجا که آزمایش پیش آید دینداران اندک خواهند بود». (۶) از نخستین روز دعوت پیغمبر تا این تاریخ بیست و سه سال و از تاریخ هجرت تا این روزها دهسال می‌گذشت. در این سالها گروهی دنیاپرست که چاره‌ای جز پذیرفتن مسلمانی نداشتند خود را در پناه اسلام جای دادند. دسته‌ای از اینان مردمانی تن آسان و ریاست جو و اشراف منش بودند. طبیعت آنان قید و بند دین را نمی‌پذیرفت. اگر مسلمان شدند برای این بود که جز مسلمانی راهی پیش روی خود نمی‌دیدند. قریش این تیره سرکش که ریاست مکه و عربستان را از آن خویش می‌دانست پس از فتح مکه، در مقابل قدرتی بزرگ بنام اسلام قرار گرفت. و چون از بیم جان و یا بامید جاه مسلمان شد، می‌کوشید تا این قدرت را در انحصار خود گیرد. بسیار حقیقت پوشی و یا خوش باوری می‌خواهد که بگوئیم اینان چون یک دو جلسه با پیغمبر نشستند و به اصطلاح محدثان لقب صحابی گرفته‌اند، در تقوی و پا بر سر هوی نهادن نیز مسلمانی درست بودند. از همچشمی و بلکه دشمنی عرب‌های جنوبی و شمالی در سده‌های پیش از اسلام آگاهیم (۷) مردم حجاز بمقتضای خوی بیابان نشینی، مردم یثرب را که از تیره قحطانی بودند و بکار کشاورزی اشتغال داشتند خوار می‌شمردند. قحطانیان یا عرب‌های جنوبی ساکن یثرب، پیغمبر اسلام را از مکه به شهر خود خواندند، بدو ایمان آوردند، با وی پیمان بستند. در نبردهای بدر، احد، احزاب، و غزوه‌های دیگر با قریش در افتادند، و سرانجام شهر آنان را گشودند. قریش هرگز این خواری را نمی‌پذیرفت. از این گذشته مردم مدینه در سقیفه چشم به خلافت دوختند. تنها با تذکرات ابو بکر که پیغمبر گفته است امامان باید از قریش باشند» عقب نشستند. اگر انصار چنانکه گرد پیغمبر را گرفتند گرد خانواده او فراهم می‌شدند و اگر حریم حرمت این خانواده همچنان محفوظ می‌ماند، چه کسی تضمین می‌کرد که قحطانیان بار دیگر دماغ عدنانیان را بخاک نمانند. اینها حقیقت‌هائی بود که دست در کاران سیاست آنروز آنرا بخوبی می‌دانستند. ما این واقعت را بپذیریم یا خود را بخوش باوری بزیم و بگوئیم همه یاران پیغمبر در یک درجه از پرهیزگاری و فداکاری بوده‌اند و چنین احتمالی درباره آنان نمی‌توان داد، حقیقت را دگرگون نمی‌سازد. دشمنی میان شمال و جنوب پس از عقد پیمان برادری بین مهاجر و انصار در مدینه موقتا فراموش شد و پس از مرگ پیغمبر نخستین نشانه آن دیده شد. و در سالهای بعد آشکار گردید. و چنانکه آشنایان به تاریخ اسلام می‌دانند، این درگیری بین دو تیره در سراسر قلمرو اسلامی تا عصر معتمد عباسی بر جای ماند. من نمی‌گویم خدای نخواستند همه یاران پیغمبر این چنین می‌اندیشیدند. در بین مضریان و یا قریشیان نیز کسانی بودند که در گفتار و کردار خود خدا را در نظر داشتند نه دنیا را و گاه برای رعایت حکم الهی از برادر و فرزند خود هم می‌گذشتند، اما شمار اینان اندک بود. آیا می‌توان باسانی پذیرفت که سهیل بن عمرو، عمرو بن عاص، ابو سفیان و سعد بن عبد الله بن ابی سرح هم غم دین داشتند؟ بسیار ساده‌دلی می‌خواهد که ما بگوئیم آنکس که یک روز یا چند مجلس یا یک ماه یا یکسال صحبت پیغمبر را دریافت، مشمول حدیثی است که از پیغمبر آورده‌اند «یاران من چون ستارگانند بدنبال هر یک که رفتید، راه را یافته‌اید» من بدین کاری ندارم که این حدیث از جهت متن و سند درست است یا نه، این کار را بعهدہ محدثان می‌گذارم، آنچه مسلم است اینکه در آنروزها یا لا اقل چند سال بعد، اصحاب پیغمبر رو بروی هم قرار گرفتند. چگونه می‌توان گفت هم آنان که بدنبال علی رفتند و هم کسانی که پی طلحه و زبیر و معاویه را گرفتند راه راست را یافته‌اند. خواهند گفت خلیفه و یاران او از نخستین دسته مسلمانان و از طبقه اول مهاجرانند. درست است. اما از خلیفه و یک دو تن دیگر که بگذریم پایه حکومت را چه گروهی جز قریش استوار می‌کرد؟ و مجریان حکومت کدام طایفه بودند؟ برای استقرار حکومت باید قدرت یک پارچه شود. و برای تامین این قدرت باید هر گونه مخالفتی سرکوب گردد و بسیار طبیعی است که با دگرگونی شرایط، منطق هم دگرگون شود.

پی‌نوشتها: ۱. در این بلا بجای من از روزگار بود روز سپید او شب تاریک می‌نمود ۲. انساب الاشراف ص ۴۰۵. ۳. فاطمه فاطمه است ص ۱۱۷. ۴. فاطمة الزهراء ص ۶۶. ۵. روضة الواعظین ص ۱۴۴. ۶. فاذا محصوا بالبلای قل الیدانون (حسین بن علی علیه السلام). ۷. رجوع شود به پس از پنجاه سال ص ۶۹ چاپ دوم و نیز رجوع شود به فصل برای عبرت تاریخ در همین کتاب.

زنان انصار در خانه پیغمبر

«الذین ضل سعیمهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا (۱)» (الکھف: ۱۰۴) دختر پیغمبر نالان در بستر افتاد. در مدت بیماری او، از آن مردان جان بر کف، از آن مسلمانان آماده در صف، از آنان که هر چه داشتند از برکت پدر او بود، چند تن او را دلداری دادند و یا بدیدنش رفتند؟ هیچکس! جز یک دو تن از محرومان و ستمدیدگان چون بلال و سلمان. اما هر چه باشد زنان عاطفه و احساسی رقیق‌تر از مردان دارند، بخصوص که در آن روزها، زنان بیرون صحنه سیاست بودند و در آنچه می‌گذشت دخالت مستقیم نداشتند. صدوق باسناد خود که به فاطمه دختر حسین بن علی (ع) می‌رسد نوید (۲): زنان مهاجر و انصار نزد او گرد آمدند. اما در عبارت احمد بن ابی طاهر تنها (زنان) آمده است از مهاجر و انصار نامی نمی‌برد (۳). اگر هم از زنان مهاجران کسی در این دیدار شرکت داشته، مسلماً وابسته بگروه ممتاز و دست در کار سیاست نبوده است. اما انصار موقعیت دیگری داشته‌اند. آنان از آغاز یعنی از همان روزها که پیغمبر را به شهر خود خواندند، پیوند خویش را با خویشاوندان او نیز برقرار و سپس استوار ساختند. و چنانکه اشارت خواهم کرد، بیشتر آنان این دوستی را با علی و فرزندان او، و خاندان او به سر بردند. بهر حال پاسخی را که دختر پیغمبر به پرسش آنان داده است، نشان دهنده روحیه رنگ پذیر مردم آن زمان است، که با دیگر زمانها یکسانست. دختر پیغمبر از رفتار مردان آنان گله‌مند است. گفتار زهرا (ع) پاسخ احوال‌پرسی نیست. خطبه‌ای بلیغ است که اوضاع آن روز مدینه را روشن می‌سازد، و از آنچه پس از یک ربع قرن پیش آمد خبر می‌دهد. دیرینه‌ترین متن این گفتار را که نویسنده در دست دارد کتاب بلاغات النساء است. اما این گفتار در کتاب‌هایی چون امالی شیخ طوسی کشف الغمه، احتجاج طبرسی و بحار الانوار مجلسی و دیگر کتاب‌ها آمده است. من عبارت احمد بن ابی طاهر را بفارسی برگردانده‌ام و چون این گفتار نیز صنعت‌های لفظی و معنوی را در بر دارد کوشیده‌ام تا ترجمه نیز از آن زیورها عاری نباشد. لکن: گریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یک روزه‌ای. (۴) - دختر پیغمبر چگونه‌ای؟ با بیماری چه می‌کنی؟ - بخدا دنیای شما را دوست نمی‌دارم و از مردان شما بیزارم! درون و بروشان را آزمودم و از آنچه کردند ناخشنودم! چون تیغ زنگار خورده نابرا، و گاه پیش روی واپس گرا، و خداوندان اندیشه‌های تیره و نارسایند. خشم خدا را بخود خریدند و در آتش دوزخ جاویدند (۱). ناچار کار را بدانها واگذار، و ننگ عدالت کشی را بر ایشان بار کردم نفرین بر این مکاران و دور بوند از رحمت حق این ستمکاران. وای بر آنان. چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد؟ و خلافت بر پایه‌های نبوت استوار ماند؟ آنجا که فرود آمد نگاه جبرئیل امین است. و بر عهده علی که عالم بامور دنیا و دین است. به یقین کاری که کردند خسروانی مبین است. بخدا علی را نه پسندیدند، چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند. دیدند که چگونه بر آنان می‌تازد و با دشمنان خدا نمی‌سازد (۶). بخدا سوگند، اگر پای در میان می‌نهادند، و علی را بر کاری که پیغمبر بعهد او نهاد می‌گذارند، آسان آسان ایشان را براه راست می‌برد. و حق هر یک را بدو می‌سپرد، چنانکه کسی زیانی نبیند و هر کس میوه آنچه کشته است بچیند. تشنگان عدالت از چشمه معدلت او سیر و زبونان در پناه صولت او دلیر می‌گشتند. اگر چنین می‌کردند درهای رحمت از زمین و آسمان بروی آنان می‌گشود. اما نکردند و بزودی خدا به کیفر آنچه کردند آنانرا عذاب خواهد فرمود (۷) . بیایید! و بشنوید! شگفتا! روزگار چه ابو العجب‌ها در پس پرده دارد و چه بازیچه‌ها یکی از پس دیگری برون می‌آرد. راستی مردان شما چرا چنین کردند؟ و چه عذری آوردند؟ دوست نمایانی غدار. در حق دوستان ستمکار و سرانجام به کیفر ستمکاری خویش گرفتار. سر را گذاشته به دم چسبیدند. پی‌عامی رفتند و از عالم نپرسیدند. نفرین بر مردمی نادان که تبهکارند. و تبه کاری خود را

نیکوکاری می‌پندارند (۸). وای بر آنان. آیا آنکه مردم را براه راست می‌خواند، سزاوار پیروی است، یا آنکه خود راه را نمی‌داند؟ در این باره چگونه داوری می‌کنید؟ بخدایتان سوگند، آنچه نباید بکنند کردند. نوها ساز و فتنه‌ها آغاز شد. حال لختی بیابند! تا بخود آیند، و ببینند چه آشوبی خیزد و چه خونها بریزد! شهید زندگی در کامها شرننگ و جهان پهناور بر همگان تنگ گردد. آنروز زیانکاران را باد در دست است و آیندگان بگناه رفتگان گرفتار و پای بست (۹). اکنون آماده باشید! که گرد بلا انگیزخته شد و تیغ خشم خدا از نیام انتقام آهیخته. شما را نگذارد تا دمار از روزگارتان بر آرد، آنگاه دریغ سودی ندارد. جمع شما را بپراکند و بیخ و بتنان را بر کند. دریغا که دیده حقیقت بین ندارید. بر ما هم تاوانی نیست که داشتن حق را ناخوش می‌دارید. (۱۰) این سخنان که در آن روز درد دل و گله و شکوه بانوئی داغ‌دیده و ستم‌دیده می‌نمود، بحقیقت اعلام خطری بود. خطری که نه تنها مهاجر و انصار، بلکه رژیم حکومت و آینده نظام اسلامی را تهدید می‌کرد. دیری نگذشت که آنچه دختر پیغمبر در بستر بیماری و نیز روزهای پیش در جمع مسلمانان از آن خبر داد، و مردم را از پایان آن ترسانند تحقق یافت. آنروز گفتند پیمبری و رهبری نباید در یک خاندان بماند. گفتند قریش، این تیره خودخواه و برتری‌جو، باید همچنان مهتری کند. آنروز پایان کار را نمی‌دیدند. ندانستند که مهتری از قریش به خاندان امیه و سپس بفرزندان ابو سفیان و تیره حکم بن عاص و مروانیان می‌رسد، ندانستند که تند باد این تصمیم عجولانه گردی را که بر روی اخگر سوزان دشمنی دیرینه عراقی و شامی انباشته است به یکسو خواهد زد. ندانستند که همچشمی قحطانی و عدنانی از نو آغاز می‌شود، دو گروه برابر هم خواهند ایستاد و خلیفه‌هائی جان خود را در این راه خواهند داد و سرانجام آتشی سر می‌زند که سراسر شرق و سپس حجاز و شام و مغرب اسلامی را فرا گیرد. که «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (۱۱) برای آگاهی بیشتر از این دگرگونی‌ها و نتیجه‌هائی که بر آن مترتب شد فصلی جداگانه با عنوان برای عبرت تاریخ خواهیم آورد.

پی‌نوشتها: ۱. آنانکه کوشش ایشان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پندارند که کاری نیک می‌کنند. ۲. بحار ج ۴۳ ص ۱۵۸. ۳. بلاغات النساء ص ۳۲. ۴. مثنوی: نیکلسن دفتر ۲۱ ص ۴. ۵. کیف اصیحت من علتک یا بنت رسول الله؟ - اصیحت و الله عائفه لدنیا کم. قالیه لرجالکم. لفظتھم بعد ان عجمتھم و شناتھم بعد ان سبرتھم. فقبحا لفلول الحد. و خور القناه و خطل الراي و بشما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون. ۶. لا جرم لقد قلدتھم ربقتھا. و شنت علیهم عارھا. فجدها و عقرا و بعدا للقوم الظالمین. و یحهم انی زحزوها عن رواسی الرسالہ. و قواعد النبوة. و مہبط الروح الامین. الطین بامور الدنیا و الدین. الا ذلک هو الخسران المبین. و ما الذی نعموا من ابی الحسن؟ نعموا و الله نکیر سیفہ. و شدہ و طاتہ. و نکال وقعتہ و تنمرہ فی ذات الله. ۷. و بالله لو تکافؤوا عن زمام نبذہ الیہ رسول الله (ص) لساربھم سیرا سجحا لا یکلم خاشاشہ. و لا یتتع را کبہ. و لاوردھم منہلا نمیرا فضفاضا تطفح ضفتاہ. و لاصدرھم بطانا قد تحیر بھم الری. غیر متحلی بطائل. الا. بغمر الناهل. و ردعہ سورۃ الساعب. و لفتحت علیهم برکات من السماء و الارض، و سیاخذھم الله بما کانوا یکسبون. ۸. الا. ہلمن فاسمعن. و ما عشتن اراکن الدرہ عجا. الی ای لجا استندوا. و بای عروہ تمسکوا؟ «و لبس المولی و لبس العشیر. و لبس للظالمین بدلا». استبدلوا و الله الذنابی بالقوادم. و العجز بالکاهل. فرغما لمعاطس قوم یحسبون انھم یحسنون صنعا الا انھم هم المفسدون و لکن لا یشعرون. ۹. و یحهم! فامن یھدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یھدی الا ان یھدی فما لکم کیف تحکمون. اما لعمر الھکن لقد لقت فنظرہ، ریثما تنتج. ثم احتلبوا طلاع القعب دما عبطا و ذعافا مقرا ہنالک یخسر المبطون و یعرف التالون غب ما اسس الاولون. ۱۰. ثم طیبوا عن انفسکم نفسا. و طامنوا للفتنہ جاشا و ابشروا بسیف صارم. و بقرح شامل و استبداد من الظالمین. یدع فیئکم زھیدا و جمعکم حصیدا فیا حسرة لکم و انی بکم و قد «عمیت علیکم انلزمکموھا و انتم لها کارھون- (از آیه ۲۸ سوره ہود)» ۱۱. خدا آنچه را که مردمی دارند دگرگون نمی‌سازد مگر آنکه آنان خود دگرگون شوند. (الرعد: ۱۱).

«و ان للمتقين لحسن مآب جنات عدن مفتحة لهم الابواب (۱) (ص ۴۹-۵۰) دختر پیغمبر چند روز را در بستر بیماری بسر برده؟ درست نمی‌دانیم، چند ماه پس از رحلت پدر زندگانی را بدرود گفته؟، روشن نیست. کمترین مدت را چهل شب (۲) و بیشترین مدت را هشت ماه نوشته‌اند (۳) و میان این دو مدت روایت‌های مختلف از دو ماه (۴) تا هفتاد و پنج روز (۵)، سه ماه (۶)، و شش ماه (۷) است. این همه اختلاف، و این همه روایت‌های گوناگون چرا؟ از این پیش نوشتیم که در چنان سالها، تاریخ حادثه‌ها از خاطر یکی بذهن دیگری انتقال می‌یافت. و چه کسی می‌تواند ادعا کند که همه این ناقلان از اشتباه بر کنار بوده‌اند. و این در صورتی است که موجبات دیگر در کار نباشد. اما می‌دانیم که در آن روزهای پر آشوب، از یکسو دسته‌بندی‌های سیاسی هنوز قوت خود را از دست نداده بود، و از سوی دیگر مسلمانان سرگرم جنگ در داخل سرزمین اسلام بودند در چنین شرایط کدام کس پروای ضبط تاریخ درست حوادث را داشت؟ بر فرض که هیچیک از این دو عامل دخالتی در این روی داد نداشته باشد، بدون شک دسته‌های سیاسی که پس از این تاریخ روی کار آمدند تا آنجا که توانسته‌اند تاریخ حادثه‌ها را دستکاری کرده‌اند. باری به نقل مجلسی از دلائل الامامه در این بیماری بود که دو تن صحابی پیغمبر ابو بکر و عمر خواستار دیدار او شدند. اما دختر پیغمبر رخصت این دیدار را نمی‌داد. علی (ع) گفت من پذیرفته‌ام که تو بآنان اجازت ملاقات دهی. فاطمه گفت حال که چنین است خانه خانه تو است (۸) هر چند ابن سعد نوشته است ابو بکر چندان با دختر پیغمبر سخن گفت که او را خشنود ساخت (۹) اما ظاهراً از این ملاقات نتیجه‌ای که در نظر بود بدست نیامد. دختر پیغمبر بآنان گفت نشنیدید که پدرم فرمود فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده است؟ گفتند چنین است! فاطمه گفت شما مرا آزردید و من از شما ناخشنودم (۱۰) و آنان از خانه او بیرون رفتند. بخاری در صحیح نویسد: پس از آنکه دختر پیغمبر میراث خود را از خلیفه خواست و او گفت از پیغمبر شنیدم که ما میراث نمی‌گذاریم زهرا دیگر با او سخن نگفت تا مرد (۱۱). در واپسین روزهای زندگی، اسماء دختر عمیس را که از مهاجران حبشه و از نزدیکان وی بود طلبد. چنانکه نوشتیم اسماء نخست زن جعفر بن ابی طالب بود، چون جعفر در نبرد مؤته شهید شد به ابو بکر بن ابی قحافه شوهر کرد. دختر پیغمبر به اسماء گفت: -من خوش نمی‌دارم بر جسد زن جامه‌ای بیفکنند و اندام او از زیر جامه نمایان باشد. -من در حبشه چیزی دیدم، اکنون صورت آنرا به تو نشان می‌دهم. سپس چند شاخه تر خواست. شاخه‌ها را خم کرد. پارچه‌ای بروی آن کشید. دختر پیغمبر گفت: -چه چیز خوبی است. نعش زن را از نعش مرد مشخص می‌سازد. چون من مردم تو مرا بشوی! و نگذار کسی نزد جنازه من بیاید. (۱۲) در آخرین روز زندگانی آبی خواست. بدن خود را نیکو شست و شو داد جامه‌های نو پوشید و به غرفه خود رفت. خادمه خویش را گفت تا بستر او را در وسط غرفه بگستراند. سپس روی به قبله دراز کشید دست‌ها را بر گونه‌های نهاد و گفت من همین ساعت خواهم مرد (۱۳) بنقل علمای شیعه، شوهرش علی (ع) او را شست و شو داد. ابن سعد نیز همین روایت را اختیار کرده است (۱۴). لیکن چنانکه نوشتیم ابن عبد البر گوید دختر پیغمبر اسماء را گفت تا متصدی شست و شوی او باشد. و گویا اسماء در شست و شوی فاطمه (ع) با علی علیه السلام همکاری داشته است. ابن عبد البر نوشته است چون دختر پیغمبر زندگانی را بدرود گفت، عایشه خواست به حجره او برود اسماء طبق وصیت او را راه نداد. عایشه شکایت به پدر برد که: -این زن خثعمیه (۱۵) میان من و دختر پیغمبر در آمده است و نمی‌گذارد من نزد جسد او بروم. بعلاوه برای او حجله‌ای چون حجله عروسان ساخته است. ابو بکر در حجره دختر پیغمبر آمد و گفت: -اسماء چرا نمی‌گذاری زنان پیغمبر نزد دختر او بروند؟ چرا برای دختر پیغمبر حجله ساخته‌ای؟ -زهرا بمن وصیت کرده است کسی بر او داخل نشود -چیزی را که برای نعش او ساخته‌ام، وقتی زنده بود باو نشان دادم و بمن دستور داد مانند آنرا برایش بسازم. -حال که چنین است هر چه بتو گفته چنان کن (۱۶). ابن عبد البر نوشته است نخستین کس از زنان که در اسلام برای او بدین سان نعش ساختند فاطمه (ع) دختر پیغمبر (ص) بود. سپس مانند آنرا برای زینب بنت جحش (زن پیغمبر) آماده کردند.

پی‌نوشتها: ۱. همانا پرهیزکاران را نیکو بازگشتگاهی است. بهشت جاویدان که درهای آن بروی آنان گشوده است. ۲. بحار ص ۱۹۱ ج ۴۳. روضه الواعظین ص ۱۵۱. ۳. الاستیعاب ص ۷۴۹. ۴. بحار ص ۲۱۳ ج ۴۳. ۵. عیون المعجزات بنقل مجلسی ص ۲۱۲. ۶. طبقات ج ۸ ص ۱۸. ۷. انساب الاشراف بلاذری ص ۴۰۲. ۸. بحار ج ۴۳ ص ۱۷۰ بنقل از دلائل الامامه و نیز رجوع شود به علل الشرائع ج ۱ ص ۱۷۸. ۹. طبقات ص ۱۷ ج ۸. ۱۰. بحار ص ۱۷۱. ۱۱. صحیح ج ۵ ص ۱۷۷. ۱۲. استیعاب ص ۷۵۱ و رجوع به طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۸ و انساب الاشراف ص ۴۰۵ و بحار ج ۴۳ ص ۱۸۹ شود. ۱۳. بحار ج ۴۳ ص ۱۷۲ به نقل از امالی شیخ طوسی و رجوع به انساب الاشراف ص ۴۰۲ و طبقات ج ۸ ص ۱۷-۱۸ شود. ۱۴. طبقات ج ۸ ص ۱۸. ۱۵. خشع از قحطانیان و از عرب‌های جنوبی بوده است. و این سرزندی است که عدنانیان (و از جمله قریش) به قحطانیان می‌کردند. ۱۶. استیعاب ص ۷۵۱، چنانکه نوشتیم اسما در این تاریخ زن ابو بکر بوده است.

بخاک سپردن زهرا

«الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون (۱) . (البقره: ۵۶) دانشمندان و تذکره نویسان شیعه متفقند که نعل دختر پیغمبر را شبانه بخاک سپردند. ابن سعد نیز در روایت‌های خود که از طریق ابن شهاب، عروه، عایشه، زهری و دیگران است گوید فاطمه (ع) را شبانه دفن کردند و علی (ع) او را بخاک سپرد (۲) . بلاذری نیز در دو روایت خود همین را نوشته است (۳) بخاری نیز چنین نویسد: «شوی او شبانه او را بخاک سپرد و رخصت نداد تا ابو بکر بر جنازه او حاضر شود» (۴) . کلینی که از بزرگان علما و محدثان شیعی است و در آغاز قرن چهارم هجری در گذشته و کتاب خود را در نیمه دوم قرن سوم نوشته و نوشته او از دیرینه‌ترین سندهای شیعه بشمار می‌رود، چنین نوشته است: چون فاطمه (ع) در گذشت. امیر المؤمنین او را پنهان بخاک سپرد و آثار قبر او را از میان برد. سپس رو به مزار پیغمبر کرد و گفت: ای پیغمبر خدا از من و از دختری که بدین تو آمده و در کنار تو زیر خاک خفته است، بر تو درود باد! خدا چنین خواست که او زودتر از دیگران بتو به پیوندد. پس از او شکیبائی من پایان رسیده و خویشتن داری من از دست رفته. اما آنچنان که در جدائی تو صبر را پیشه کردم، در مرگ دختری نیز جز صبر چاره ندارم که شکیبائی بر مصیبت سنت است. ای پیغمبر خدا! تو بر روی سینه من جان دادی! ترا بدست خود در دل خاک سپردم! قرآن خبر داده است که پایان زندگی همه بازگشت بسوی خداست. اکنون امانت به صاحبش رسید، زهرا از دست من رفت و نزد تو آرמיד. ای پیغمبر خدا پس از او آسمان و زمین زشت می‌نماید، و هیچگاه اندوه دلم نمی‌گشاید (۵) . چشمانم بی‌خواب، و دل از سوز غم کباب است، تا خدا مرا در جوار تو ساکن گرداند. مرگ زهرا ضربتی بود که دل را خسته و غصه‌ام را پیوسته گردانید. و چه زود جمع ما را به پریشانی کشانید. شکایت خود را بخدا می‌برم و دختری را به تو می‌سپارم! خواهد گفت که امتت پس از تو با وی چه ستمها کردند. آنچه خواهی از او بگو و هر چه خواهی بدو بگو! تا سر دل بر تو گشاید، و خونی که خورده است بیرون آید و خدا که بهترین داور است میان او و ستمکاران داوری نماید (۶) . سلامی که بتو می‌دهم بدرود است نه از ملالت، و از روی شوق است، نه کسالت. اگر می‌روم نه ملول و خسته جانم و اگر می‌مانم نه بوعده خدا بد گمانم. و چون شکیبایان را وعده داده است در انتظار پاداش او می‌مانم که هر چه هست از اوست و شکیبائی نیکوست. اگر بیم چیرگی ستمکاران نبود برای همیشه در کنار قبرت می‌ماندم و در این مصیبت بزرگ، چون فرزند مرده جوی اشک از دیدگانم می‌راندم. خدا گواهد است که دختری پنهانی بخاک می‌رود. هنوز روزی چند از مرگ تو نگذشته، و نام تو از زبانها نرفته، حق او را بردند و میراث او را خوردند. درد دل را با تو در میان می‌گذارم و دل را به یاد تو خوش می‌دارم که درود خدا بر تو باد و سلام و رضوان خدا بر فاطمه (۷) . در مقابل این شهرت، ابن سعد روایت دیگری دارد که ابو بکر بر دختر پیغمبر نماز خواند و بر او چهار تکبیر گفت (۸) . پیداست که این روایت و یک دو حدیث دیگر، در مقابل آن شهرت ارزشی ندارد، و دور نیست که آنرا برای مصلحت وقت ساخته باشند. فقدان دختر پیغمبر علی (ع) را سخت آزرده

ساخت. نمونه این آزرده‌گی را از سخنانی که بر کنار قبر او خطاب به پیغمبر (ص) گفت دیدیم. در سندهای دیرین، دو بیت زیر را نیز بدو نسبت داده‌اند که نشان دهنده سوز درونی اوست. اما شمار این بیت‌ها در ماخذهای بعدی بیشتر است چنانکه در دیوان منسوب به آنحضرت نوزده بیت است (۹). زبیر بن بکار در کتاب خود الاخبار الموفقیات که آنرا در نیمه دوم قرن سوم نوشته و از مصادر قدیمی بشمار می‌رود چنین نویسد: مدائنی گوید چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه از دفن فاطمه راغت یافت بر سر قبر او ایستاد و این دو بیت را انشاء کرد: لکل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الممات قلیل (۱۰) و ان افتقادی واحدا بعد واحد دلیل علی ان لا یدوم خلیل (۱۱) این دو بیت در بعض مصادر بدین صورت ضبط شده: لکل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل (۱۲) مصحح فاضل چاپ اخیر بحار الانوار (طهران) در ذیل صفحه صد و هشتاد و هفت مجلد چهل و سوم عبارتی را دارد که ترجمه آن اینست: در بعض نسخه‌ها «و ان افتقادی واحدا بعد واحد» آمده و این درست است چه علی علیه السلام بدین دو بیت تمثیل جسته نه آنرا انشاء کرده است. لیکن عبارت زبیر بن بکار چنین است: «و انشا یقول بعلاوه این دو بیت چنانکه نوشته شد در دیوان منسوب بآن حضرت ضبط شده است. مجلسی نویسد: روایت شده است که هاتفی شعر او را پاسخ داد. سپس چهار بیت را نوشته است (۱۳).

پی نوشتها: ۱. آنانکه چون مصیبتی بدیشان رسد گویند: همانا ما از آن خدا و بسوی او باز گردنده‌ایم. ۲. طبقات ج ۸ ص ۱۸-۱۹. ۳. انساب الاشراف ص ۴۰۵. ۴. صحیح ج ۵ ص ۱۷۷، و ر. ک. بحار ص ۱۸۳. ۵. السلام علیک یا رسول الله عنی. و السلام علیک عن ابنتک و زائرتک و البائنة فی الثری ببقعتک و المختار الله لها سرعه اللحاق بک. قل یا رسول الله عن صفیتک صبری و عفا عن سیده نساء العالمین تجلیدی. الا- ان فی التاسی لی بستتک فی فرقتک موضع تعز فلقد و سدتک فی ملحوده قبرک و فاضت نفسک بین نحری و صدری. بلی و فی کتاب الله (لی) انعم القبول. انا لله و انا الیه راجعون. قد استرجعت الودیعه. و اخذت الرهنه و اختلست الزهراء فما اقبح الخضراء و الغبراء. اما حزنی فسرمد. ۶. و اما لیلی فمسهد. و هم لا- یبرح قلبی او یختار الله لی دارک التی انت فیها مقیم. کمد مقیح و هم مهیج سرعان ما فرق بیننا و الی الله اشکو و ستنبئک ابنتک بتظافر امتک علی هضمها. فاحفها السؤال. و استخبرها الحال. فکم من غلیل معتلج بصدرها لم تجد الی بئه سیلا. و ستقول و یحکم الله و هو خیر الحاکمین. ۷. سلام مودع لا قال و لا سم. فان انصرف فلا عن ملاله. و ان اقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابرين. و اها و اها و الصبر ایمن و اجمل و لو لا غلبه المستولین لجعلت المقام و اللبث لزاما معکوفاً و لا- عولت احوال الثکلی علی جلیل الرزیه. فبعین الله تدفن ابنتک سرا و تهضم حقها و تمنع ارثها. و لم يتباعد العهد و لم یخلق منک الذکر. و الی الله یا رسول الله المشتکی و فیک یا رسول الله احسن العزاء. صلی الله علیک و علیها السلام و الرضوان (اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۸-۴۵۹). ۸. طبقات ج ۸ ص ۱۹. ۹. و ر. ک. بحار ص ۲۱۶. ۱۰. جمع هر دو دوست را پریشانی است و هر چیز جز مرگ ناچیز است. ۱۱. اینکه من یکی را پس از دیگری از دست می‌دهم نشان آن است که هیچ دوست جاوید نمی‌ماند. الاخبار الموفقیات ص ۱۹۴ و رجوع شود به عقد الفرید. ۱۲. مناقب ج ۱ ص ۵۰۱. ۱۳. ص ۱۸۴ ج ۴۳.

قبر دختر پیغمبر

«و لای الامور تدفن لیلا بضعة المصطفی و یغفی ثراها» متأسفانه مزار جای دختر پیغمبر نیز روشن نیست. از آنچه درباره مرگ او نوشته شد، و کوششی که در پنهان داشتن این خبر بکار برده‌اند، معلومست که خانواده پیغمبر در این باره خالی از نگرانی نبوده‌اند. این نگرانی برای چه بوده است؟ درست نمی‌دانم. یک قسمت آن ممکن است بخاطر اجرای وصیت زهرا (ع) باشد. نخواسته است کسانی را که از آنان ناخشنود بود، در تشییع جنازه، نماز و مراسم دفن او حاضر شوند. اما آثار قبر را چرا از میان برده‌اند؟ و یا چرا پس از بخاک سپردن او صورت هفت قبر، یا چهل قبر در گورستان بقیع و یا در خانه او ساخته‌اند؟ چرا اینهمه اصرار در پنهان داشتن مزار او بکار رفته است؟ اگر در سال چهلیم هجری فرزندان فاطمه قبر پدر خویش را از دیده مردم پنهان کردند، از بی حرمتی

مخالفان می‌ترسیدند. اما وضع مدینه را در چهل روز یا حداکثر هشت ماه پس از مرگ پیغمبر با وضع کوفه در سال چهارم از هجرت یکسان نمی‌توان گرفت. آنها که بر سر مسائل سیاسی و احراز مقام با علی (ع) کشمکش داشتند، کسانی نیستند که در سال یازدهم در مدینه حاضر بودند. و آنانکه در مدینه حاضر بودند، حساب علی (ع) را از فاطمه (ع) جدا می‌کردند. برای رعایت ظاهر هم که بوده است بدختر پیغمبر حرمت می‌نهادند. و مسلماً به قبر او نیز تعرضی نمی‌کرده‌اند. نیز نمی‌توانیم بگوئیم مرور زمان و یا فراموشی راویان موجب معلوم نبودن موضع مزار زهراست. چه محل قبر دو صحابی پیغمبر در کنار قبر او معین است. قبر فرزندان زهرا را که در بقیع آرمیده است به تقریب می‌توان روشن ساخت. پس موجب این پوشیده کاری چیز دیگری است. همان سببی است که در فصل گذشته با جمال بدان اشارت شد. همان سببی است که خود او در جمله‌هایی که شاید آخرین گفتارهای او بوده است بر زبان آورد. همان سخنان که بزنان عیادت کننده گفت: «دنیای شما را دوست نمی‌دارم و از مردان شما بیزارم او می‌خواست دور از چشم ناسپاسان و حق ناشناسان بخاک رود و حتی نشان او هم دور از چشم آنان باشد. ابن شهر آشوب نوشته است ابو بکر و عمر بر علی (ع) خرده گرفتند که چرا آنان را رخصت نداد تا بر دختر پیغمبر نماز بخوانند. وی سوگند خورد که فاطمه چنین وصیت کرده بود و آنان پذیرفتند (۱) باری بر طبق روایتی که کلینی از احمد بن ابی نصر از حضرت رضا (ع) آورده است: امام در پاسخ احمد که از محل قبر فاطمه (ع) پرسید گفت: او را در خانه‌اش بخاک سپردند. و چون بنی امیه مسجد را وسعت دادند قبر در مسجد قرار گرفت (۲) ابن شهر آشوب از گفته شیخ طوسی نویسد: آنچه درست‌تر می‌نماید اینکه او را در خانه‌اش یا در روضه پیغمبر بخاک سپردند (۳). در مقابل این روایت، ابن سعد که در آغاز قرن سوم در گذشته است از عبد الله بن حسن روایت کند: مغیره بن عبد الرحمان بن حارث بن هشام را در نیم روز گرمی دیدم که در بقیع ایستاده بود. بدو گفتم: -ابو هاشم برای چه در این وقت اینجا ایستاده‌ای؟ -در انتظار تو بودم! بمن گفته‌اند فاطمه (ع) را در این خانه (خانه عقیل) که پهلوی خانه جحشیین است بخاک سپرده‌اند. از تو می‌خواهم این خانه را بخری تا مرا در آنجا بگور بسپارند! -بخدا سوگند این کار را خواهم کرد! اما فرزندان عقیل آن خانه را نفروختند. عبد الله بن جعفر گفت هیچکس شک ندارد که قبر فاطمه (ع) در آنجاست (۴). اگر روایت احمد بن ابی نصر قرینه معارض نداشت پذیرفته می‌شد. اما علمای شیعه روایت‌هایی آورده‌اند که نشان می‌دهد دختر پیغمبر را در بقیع بخاک سپرده‌اند. بعلاوه در ضمن این روایات آمده است که برای پنهان داشتن قبر دختر پیغمبر صورت هفت قبر (۵) و بروایتی چهل قبر ساختند. و این قرینه‌ای است که قبر در داخل خانه نبوده، زیرا خانه محقر دختر پیغمبر جای ساختن این همه صورت قبر را نداشته است. و نیز روایتی در بحار دیده می‌شود که مسلمانان بامداد شبی که دختر پیغمبر بجوار حق رفت در بقیع فراهم آمدند و در آنجا صورت چهل قبر تازه دیدند (۶). مجلسی از دلایل الامامه و او باسناد خود روایتی از امام صادق آورده است که بامداد آنروز می‌خواستند جنازه دختر پیغمبر را از قبر بیرون آورند و بر آن نماز بخوانند و چون با مخالفت و تهدید سخت علی (ع) روبرو شده‌اند از این کار چشم پوشیده‌اند (۷). بهر حال پنهان داشتن قبر دختر پیغمبر ناخشنود بودن او را از کسانی چند نشان می‌دهد و پیداست که او می‌خواست است با این کار آن ناخشنودی را آشکار سازد.

پی‌نوشتها: ۱. مناقب ج ۱ ص ۵۰۴. ۲. اصول کافی ج ۱ ص ۴۶۱. ۳. ج ۳ ص ۳۶۵. ۴. طبقات ج ۸ ص ۲۰. ۵. بحار ص ۱۸۲. ۶. بحار ص ۱۷۱. ۷. بحار ص ۱۷۱.

برای عبرت تاریخ

بخدا سوگند! اگر پای در میان می‌نهادند، و علی را در کاری که پیغمبر بعهده او نهاد می‌گذارند، آسان آسان آنانرا براه راست می‌برد و حق هر یک را بدو می‌سپرد... اگر چنین می‌کردند، درهای رحمت از زمین و آسمان بر روی آنان می‌گشود. اما نکردند... و آنچه نباید بکنند کردند. اکنون لختی بپایند! و ببینند چه آشوبی برخیزد و چه خونها بریزد...! (از سخنان دختر پیغمبر در بستر مرگ)

عربهای قحطانی و عدنانی

از روزی که دختر پیغمبر (ص) این سخنان گله آمیز را در بستر بیماری بزنان انصار گفت، بیش از یک ربع قرن نگذشت که عربستان آرام و متحد، به سرزمین آشوب و شورش مبدل گشت. دشمنی‌های روزگاران پیش از اسلام، که مدت بیست سال و بیشتر فراموش شده بود، و یا مجالی برای خودنمایی نمی‌یافت آشکار شد. دوران امتیازهای قبیله‌ای و نژادی تجدید گردید. دو دستگی و بلکه چند دستگی چهره زشت خود را نمایان ساخت. دیگر بار قحطانی و عدنانی روی در روی هم ایستادند، و چنان بهم افتادند که گوئی ایام العرب (۱) از نو زنده گشته است. اما مردم جز نژاد عرب که بامید رحمت و یا دریافت نعمت مسلمان شده، و از سرزمین‌های خارج از جزیره خود را به شهرهای عراق چون کوفه و بصره و یا سرزمین‌های شمالی رسانده بودند، و هر دسته‌ای یا خانواده‌ای در تعهد قبیله‌ای بسر می‌برد، چون بدانچه می‌خواستند نرسیدند و یا آنچه را بدان گرویده بودند، ندیدند، از بازار گرم و یا آشفته استفاده کرده بدسته بندی پرداختند، و یا در پی دسته‌هایی افتادند که سود خود را در کنار آنان می‌دیدند. در این کتاب بارها از قحطانی و عدنانی نامی بمیان آمده و در یک دو جا باختصار درباره آنان توضیحی داده شده است. برای آنانکه در تاریخ اسلام تتبعی دارند، معنی دو واژه، و مقصود از آن روشن است. اما ممکن است همه خوانندگان غرض نویسنده را ندانند یا در دانستن رابطه این دو واژه با موضوع مورد بحث در مانند، پس بجاست که از این دو گروه با تفصیل بیشتری سخن گفته شود. اگر به نقشه عربستان نگاهی بیفکنید، در منتهی الیه جنوبی این شبه جزیره، منطقه‌ای ثلث شکل را می‌بینید که ضلع شرقی آنرا ساحل دریای عرب و ضلع غربی را ساحل دریای سرخ تشکیل می‌دهد هر گاه خطی از طهران (در غرب) به وادی حضر موت (در شرق) رسم کنیم که ضلع سوم این مثلث باشد در داخل این محدوده قطعه‌ای قرار خواهد گرفت که در قدیم آنرا عربستان خوش بخت یا یمن می‌نامیده‌اند و امروز دو یمن شمالی و جنوبی را در بر دارد. قرن‌ها پیش از ظهور دین اسلام این منطقه بخاطر موقعیت مناسب جغرافیائی و برخورداری از بارانهای فراوان موسمی، سبز و حاصلخیز بوده است. مردم آن در کار کشاورزی و بهره‌برداری از زمین و محصول آن مهارتی بسزا داشته‌اند. مال التجاره معروف این منطقه (کندر) پس از گذشتن از جاده معروف بخور، از راه بندر صور و صیدا و خلیج عقبه به اروپا می‌رفت، و در معبدهای آن منطقه بمصرف می‌رسید، و از این راه درآمد سرشاری نصیب مردم ساکن جنوب عربستان می‌گردید. پیدا است که در دسترس بودن مایه زندگی (آب) و مساعدت هوا و آمادگی داشتن زمین برای بیار آوردن محصول‌های متنوع مردم را جذب می‌کند. جذب مردم موجب تراکم جمعیت می‌گردد و تراکم جمعیت سبب ایجاد ساختمان و زندگانی مستقر از خانه گرفته تا دهکده و دهستان و شهرهای بزرگ و کوچک. و لازمه این چنین زندگی رفاه و آسایش و بوجود آمدن تمدن، و قانون و حکومت و دولت است که از مظاهر این چنین زندگانی است. در نتیجه وجود این عامل‌های گوناگون است که می‌بینیم از هزاره دوم پیش از میلاد مسیح تا سده چهارم میلادی دولت‌هایی چون معین، قنابن، سبا و حمیر در این منطقه تاسیس شده و گاه دامنه حکومت خود را تا منطقه‌های دور دست گسترده‌اند. و باز طبیعی است که به بینیم مردمی که این چنین زندگانی می‌کنند، صحرانشین خانه بدوش را نا تمدن بخوانند و بدو کم اعتنا و یا بی‌اعتنا باشند. در مقابل جنوب یا عربستان خوشبخت، شمال یا صحرای خشک و سوزان قرار دارد، سرزمینی غیر قابل زراعت، و با دریا‌های شن پهناور، و وادی‌های بریده از یکدیگر، مردم چنین منطقه چنانکه نوشتیم پی در پی در حرکت‌اند و ناچار از تلاش برای زنده ماندن. زندگانی در صحرا و حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر بیابانگرد را خود خواه و خودبین، بی‌اعتنا به شهر و مقررات شهرنشینی بار می‌آورد. تا آنجا که بکلی از شهر گریزان است و اگر روزی بحکم اجبار از صحرا به شهر بیاید و ناچار باشد خود را بآداب شهرنشینان مقید سازد، شهری و شهرنشینی را بیاد مسخره می‌گیرد. نزدیک بدو قرن قبل از ظهور اسلام، زندگانی اجتماعی مردم شبه جزیره تحولی بزرگ بخود دید. در جنوب بخاطر ویرانی سدهای آبیاری و هجوم بیگانگان، مردم دسته دسته اقامتگاههای خود را ترک گفتند. دسته‌ای رو به شمال نهادند و در جاهائی که برای زندگانی آنان مناسب بود ساکن گردیدند. از میان این مهاجران دسته‌ای هم شهر یثرب را بخاطر داشتن کاریزها و قنات‌ها پسندیدند. زندگانی

صحرائشینان نیز دستخوش تحول گردید. بر اثر تغییرهایی که در بندرها و راه کاروان رو پدید آمد، بازرگانان برای سلامت رساندن کالا ناچار به گرفتن بدرقه شدند. گروهی از صحرائشینان بخدمت این بازرگانان در آمدند و رساندن مالهای تجارتنی را از نقطه‌ای به نقطه دیگر عهده‌دار گشتند. در نتیجه نقاطی که برای باراندازی و بار افکنی مناسب می‌نمود در سر راه کاروان رو پدید آمد. بر اثر این تغییر اجتماعی دسته‌ای از شیوخ هم خود بکار بازرگانی و داد و ستد پرداختند. از نقاطی که برای کار این مردم مساعد می‌نمود شهر مکه بود که در شصت کیلومتری دریای سرخ قرار داشت. مکه علاوه بر امتیاز جغرافیائی موقعیت مذهبی را نیز دارا بود. و خانه کعبه هر سال یکبار مرکز اجتماع زائران می‌گردید. این دو موقعیت سبب شد که بیابان نشین‌ها بدین شهر جذب شوند. بدین ترتیب می‌بینیم که سالها پیش از ظهور اسلام، ساکنان مکه را عربهای شمالی تشکیل دادند، همان عرب‌های خودخواه و سرکش و بی‌اعتنا به زندگانی پایدار، و بخصوص کشاورزی. هر دو دسته عرب شمالی و جنوبی خود را از نژاد اسماعیل پسر ابراهیم (ع) پیغمبر می‌دانند و هر دسته برای خویش نسب نامه دارد یا بهتر بگوئیم نسب نامه‌ای ساخته است. آنچنانکه این نسب نامه‌ها نشان می‌دهد این دو دسته در نیای بزرگ - عدنان و قحطان - از یکدیگر جدا می‌شوند. پس آنچنانکه این دو دسته از نظر وضع اجتماعی در مقابل هم قرار داشت و هر یک زندگانی دیگری را تحقیر می‌کرد، از جهت نژادی هم هر دسته خود را وارث بحق اسماعیل می‌دید و دیگری را غاصب می‌شمرد. با اینکه هر یک از این دو دسته به قبیله‌ها و تیره‌ها و خاندان‌های متعدد تقسیم شده است، هیچگاه پیوند خویش را فراموش نکرده‌اند. بسا که تیره‌ها و قبیله‌های قحطانی و یا عدنانی درون خود درگیری و جنگ داشته و یکدیگر حمله می‌برده‌اند اما همینکه یکی از دو گروه بزرگ قحطانی یا عدنانی مورد حمله بیگانه قرار می‌گرفته است، گروههای کوچک دشمنی‌ها را فراموش کرده برابر گروه مهاجم متحد می‌شده‌اند. مثلا ممکن بوده است همدان و قضاعه سالها با یکدیگر نبرد کنند، اما اگر ناگهان تیره ربیعیه یکی از این دو قبیله حمله می‌برد، آنان جنگ با یکدیگر را ترک کرده و بهم می‌پیوسته‌اند و با ربیعیه می‌جنگیده‌اند. در عرب مثلی است: «من رویاروی برادرم و پسر عموم ایستاده‌ام و من و پسر عموم رویاروی بیگانه. چنانکه نوشتیم عرب‌های عدنانی یا عرب‌های منطقه شمال بحکم ضرورت و تلاش برای ادامه زندگی پیوسته در حرکت بودند و در این گردش ناگزیر از درگیری و غارت و کشتار. گفتیم که صحرا بفرزند خود دو درس می‌دهد: با آنکه روی در روی تو ایستاده است بجنگ. و از آنکه وابسته بتو است - خویشاوند یا پناه آورنده - دفاع کن. این خوی همانست که از آن به تعصب و یا عصبیت تعبیر کرده‌اند و قرآن کریم آنرا «حمیت جاهلی (۳) می‌خواند بر اثر این تربیت، صحرائشین خود را از هر قید و بندی آزاد می‌داند. بزندگی روستائی و شهری پوزخند می‌زند. کار و کوشش را که شهرنشینان و روستائیان شعار خود می‌دانند ننگ می‌شمارد. مردمی که از آغاز قرن پنجم میلادی بخاطر موقعیت شهر مکه در آنجا گرد آمدند از این جنس مردم بودند، قصی بن کلاب ریاست شهر را از دست مهاجران جنوبی (خزاعه) خارج کرد و تیره خود (قریش) را که در بیابان‌ها و دره‌های خارج مکه می‌زیستند به شهر در آورد و کار اداره مکه بدست عدنانیان (عرب‌های شمالی) افتاد. و آنان با آنکه بازرگانی را پیشه ساختند و یا حمایت کاروان‌ها را عهده‌دار شدند خوی و خصلت دیرین را فراموش نکردند. مخصوصا هم چشمی و رقابت و بلکه دشمنی با دسته قحطانیان یعنی عرب‌های جنوبی را پس، طبیعی است که مردم مکه با مردم مدینه میانه خویشی نداشته باشند. چنانکه می‌دانید دعوت به دین اسلام نخست در مکه آغاز شد، شهری که اداره آن در ست شیوخ و رؤسای دسته عدنانی بود. رسول اکرم سیزده سال این مردم را بخداپرستی خواند، اما گروهی که بدو گرویدند ستمدیدگان، محرومان و یا طبقات فرو دست بودند. از آن گردنکشان مال اندوز و از آن مهتران زیر دست آزار نه تنها کسی روی موافق بوی نشان نداد، بلکه تا آنجا که توانستند از آزار او و پیروانش دریغ نکردند. در مقابل، همینکه آوازه این دین به یثرب رسید، مردم این شهر با پیغمبر پیمان بستند و او را به شهر خود خواندند. از این تاریخ مردم این شهر که بعدا «مدینه الرسول و سپس به تخفیف مدینه خوانده شد انصار لقب گرفتند و آنان که در مکه مسلمان شدند و به یثرب آمدند مهاجر خوانده شدند. البته فراموش نکرده‌ایم که بیشتر این مهاجران عدنانیان و یا در حمایت عدنانیان بودند. همینکه مهاجران

در یرب اقامت جستند، پیغمبر در ماههای نخستین هجرت میان آنان و انصار عقد برادری بست و بدین ترتیب قحطانیان و عدنانیان برادر اسلامی شدند. این پیوند، و الفتی که بدنبال داشت کینه‌توزی دو دسته را ظاهراً از میان برد و ما در قرآن کریم می‌خوانیم که: «و اذکروا نعمه الله علیکم اذ کنتم اعداء فالق بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا» (۴) اما آیا برآستی ممکن بود دشمنی‌هایی که در طول چند صد سال از نسلی به نسل دیگر بارش رسیده است در فاصله دهسال بکلی از میان برود؟ و اگر تنی چند آن قدر خود را به خوی اسلامی بیاریند که خوی جاهلی را بکلی ریشه کن سازند، برای همگان میسر است که از چنین تربیتی برخوردار باشند؟ متأسفانه پاسخ این پرسش منفی است. تتبع در تاریخ اسلام نشان می‌دهد که حتی در دوران زندگانی پیغمبر با آنکه هر دو دسته مهاجر و انصار تحت تربیت مستقیم او بودند و موعظت‌های او را بگوش خویش می‌شنیدند، گاهی که برای آنان فرصت مناسب دست می‌داد از نازش به تبار خویش و نکوهش خصم خود دریغ نمی‌کردند. و گاه می‌شد که هر یک از دو عدنانی و یا دو قحطانی که از دو تیره بودند هنگام مشاجره به سنت عصر پیش از اسلام، نسب یکدیگر را خوار بشمارند. نوشته‌اند روزی بین مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص گفتگویی در گرفت مغیره عمرو را دشنام داد عمرو گفت هصیص کجاست؟ (نیای خود را بنام خواند) پسر او عبد الله گفت انا لله و انا الیه راجعون پدر براه جاهلیت رفتی! او گویند عمرو بخاطر این کار سی بنده آزاد کرد (۵) در روز فتح مکه سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج که پیشاپیش مردم خود می‌رفت هنگام در آمدن به شهر، بانگ برداشت که امروز خونها ریخته می‌شود! امروز حرمت‌ها شکسته می‌شود (۶) او بگمان خود می‌خواست دوره ریاست عدنانیان را پایان یافته اعلام کند و شکوه انصار یعنی طائفه قحطانی را برخ آنان بکشد. و انتقام چندین ساله را بگیرد. رسول اکرم تحمل این مفاخره را بر نتافت و به علی علیه السلام فرمود برو! پرچم را از سعد بگیر! و مگذار که این سخنان نادرست را بگویند که امروز روز مرحمت است. اگر پس از جنگ حنین که آخرین نبرد در داخل شبه جزیره عربستان در عهد پیغمبر بود، سالیانی چند سایه پیغمبر (ص) بر سر این مردم گسترش می‌یافت و همه آنان که مسلمانانی را پذیرفتند کم و بیش از برکت تربیت او برخوردار می‌شدند، و نسل حاضر، این تربیت را به نسل بعد منتقل می‌ساخت، مسلماً در پناه تعلیمات اسلامی و برادری دینی و عدالت اجتماعی ریشه آن همچشمی‌ها و برتری‌های خشک می‌شد. و هر دو طائفه می‌دانستند باید برای پیش رفت یک کلمه (توحید) بکوشند. اما متأسفانه هنگامی که عموم قبیله‌های پراکنده متوجه شدند، دوره مهتری قبیله‌ای پایان یافته است و آنان باید جنگ با یکدیگر را کنار بگذارند و از حکومتی که بنام خدا در مدینه تاسیس شده اطاعت کنند، رسول خدا بجوار پروردگار رفت. می‌دانیم که حکومت اسلامی بر پایه دین تاسیس شد. رئیس حکومت را مردم انتخاب نکردند، بلکه خدا او را به پیغمبری فرستاد. آنچه می‌گفت وحی آسمانی و گفته خدا بود (جز در آنجا که رای یاران خود را بخواهد و به پذیرد) پس از مرگ رسول اکرم که دوره نبوت خاتمه یافت، اگر ریاست مسلمانان بدست نژاد خاصی سپرده نمی‌شد، و اگر ملاک امتیاز، تنها قریشی بودن معرفی نمی‌گردید، و اگر وصیت پیغمبر را نادیده نمی‌گرفتند، مسلماً یا مطمئناً مجالی نمی‌ماند که انصار برتری‌های خود را سرانجام به مصالحه راضی شوند که از ما امیری و از عدنانیان هم امیری. چنانکه می‌دانیم در اینجا هم باز عامل دینی (روایت منقول از پیغمبر) بود که بدعوی انصار پایان داد و ابو بکر گفت از پیغمبر شنیدم که رئیس باید از تیره قریش باشد. بهر حال این نخستین مزیتی بود که پس از پیغمبر نصیب گروه شمالی گردید. قریش که در حجه الوداع با خطبه کوتاه رسول اکرم همه امتیازهای خود را از دست داده بود (۷) و با دیگر تیره‌ها در یک صف قرار گرفت، برای خویش جای پای یافت و انصار یعنی قحطانیان را زیر دست خود در آورد، با این همه در خلافت ابو بکر چون از یکسو مسلمانان مشغول سرکوبی مرتدان بودند، و از سوی دیگر هنوز حکومت، سازمان منظمی نیافته بود، یا لاقلاً منصب‌های دولتی در آمد و یا امتیازی نداشت، نشانه درگیری دو طائفه بروشنی دیده نمی‌شود. در خلافت عمر که فرمانداران او حکومت شهرهای بزرگ را بدست گرفتند و رقم در آمد خزانه عمومی (بیت المال) از برکت غنیمت‌های جنگی و خراج و جزیه ایران و روم بالا رفت، یاست خشونت آمیز خلیفه تا حد ممکن توازن بین دو دسته را برقرار می‌داشت. اگر کومت یک شهر را بدست

عدنانیان می‌سپرد، حکومت شهر دیگر به قحطانیان سپرده می‌شد. اما هنوز یک ربع قرن از ماجرای سقیفه نگذشته بود که نه تنها قریش و عدنانیان کارهای بزرگ را عهده‌دار شدند، سیل درآمد عمومی هم بخانه آنان سرازیر گردید. مروان بن حکم، معاویه بن ابی سفیان، طلحه بن عبیدالله، زبیر بن عوام، عبد الرحمان بن عوف و یعلی بن امیه هر یک به پول آنروز میلیونها درهم و دینار ذخیره کردند. قریش و فرزندان امیه بدین امتیاز هم قناعت نمودند، کوشیدند تا آنجا که ممکن است دست جنوبیان را از کارهای بزرگ کوتاه کنند. نوشته‌اند مردی از بنی جفنه نزد عثمان آمد و گفت مگر در خاندان شما کودکی نیست که او را به حکومت بگمارید، این پیر یمانی (ابو موسی) تا کی می‌خواهد حاکم بصره باشد (۸). و این بهنگامی بود که حکومت شام را معاویه، کوفه را ولید بن عقبه بن ابی معیط و مصر را عمرو بن العاص در دست داشت و چنانکه می‌دانیم اینان هر سه مصری و یا به تعبیر دیگر عرب عدنانی و یا شمالی هستند و تنها (ابو موسی حاکم بصره) از قحطانیان بود. دیری نکشید که فرزندان امیه از دیگر خاندان قریش پیش افتادند. و ما خوب می‌دانیم که بیشتر افراد این خانواده هیچگاه از بن دندان مسلمان نشدند بلکه اسلام را روزی پذیرفتند که راهی جز مسلمان شدن، پیش پای خود نمی‌دیدند. در نتیجه این انحصار طلبی بود که بار دیگر کینه‌های خفته بیدار شد. شورش در مرزها و سپس در داخل شهرها آغاز گردید و سرانجام دامنه آن به مرکز خلافت رسید و خلیفه مسلمانان جان خود را بر سر این کار باخت. از این روزها شعرهایی در دست داریم که روحیه تیره اموی را نشان می‌دهد و معلوم می‌دارد گوینده آن بیت‌ها بچیزی که نمی‌نگریسته دین و اسلام و عدالت اسلامی است و بدانچه توجه داشته امتیازات خانوادگی و برتری قبیله‌ای است بر قبیله دیگر. روزی که عثمان بدست شورشیان کشته شد ولید بن عقبه برادر مادری وی در سوگ او به بنی هاشم چنین گفت: «بنی هاشم! از جان ما چه می‌خواهید؟! شمشیر عثمان و دیگر مرده ریگ او نزد شماست! بنی هاشم! جنگ افزار خواهر زاده خود را بر گردانید! آنها را غارت مکنید که به شما روا نیست! بنی هاشم چگونه ممکن است ما باهم نرم خو باشیم حالیکه زره و اسب‌های عثمان نزد علی است!! اگر کسی در سراسر زندگی آبی را که نوشیده فراموش می‌کند من عثمان و کشته شدن او را فراموش می‌کنم. (۹) درست در این بیت‌ها بنگرید! گوینده آن برادر عثمان، خلیفه وقت است. کسی است که از جانب خلیفه حکومت کوفه را عهده‌دار بوده است. از روزی که رسول خدا از جهان رفت تا روزی که این بیت‌ها سروده شده بیش از یک ربع قرن نگذشته است، و ما می‌بینیم که چگونه سنت مسلمانی در مدینه-مرکز نشر دعوت و نشوء اسلام-بزبان این مرد بظاهر مسلمان نابود می‌گردد. در این بیت‌ها هیچگونه اشارتی نیست که چرا عثمان کشته شد بحق کشته شد یا بناحق؟ روزی که او را کشتند بر سنت پیغمبر و سیرت خلفای پیش از خود بود یا از رفتار آنان عدول کرده بود. هیچ نمی‌پرسد شورشیان چرا و برای چه بر خلیفه هجوم بردند و او را کشتند. آنچه می‌بینیم همچشمی فرزندان امیه با فرزندان هاشم است. باز اگر هاشمیان در کشته شدن عثمان دخالت مستقیم و یا غیر مستقیم داشتند می‌توانستیم گوینده را معذور بداریم. اما او آشکارا تهمت می‌زند: مرده ریگ عثمان در خانه علی است! و ما می‌دانیم که در روزهای در بندان عثمان، علی (ع) از وی حمایت کرد و اگر بگفته خویشاوندان عثمان علی (ع) او را یاری نکرد، باری بجنگ او برنخاست، و شورشیان را نیز یاری نداد و مرده ریگ عثمان را به غارت نبرد. آیا جز این است که او از بنی هاشم آزرده است چون پیغمبر از میان آنان برخاسته؟ آیا جز این است که چون پس از کشته شدن عثمان مسلمانان خلیفه‌ای از تیره هاشم گزیدند این انتخاب بر او گران افتاده است؟ آیا سخنی جز این می‌توانیم بگوئیم که بعض سران قبیله و طائفه‌ها کینه‌توزی با قبیله‌های دیگر را هرگز فراموش نکردند؟، بلکه آنرا نادیده گرفتند چون سرگرمی‌های تازه‌ای برای آنان پیدا شد؟ و همینکه مجال یافتند به سیرت نخستین خویش برگشتند. و این همان چیزی است که قرآن آنان را از آن بیم می‌داد که: «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین.» (۱۰) از اواخر خلافت عثمان بود که از نو، صف عدنانی و قحطانی مشخص گردید. قحطانیان آنچنانکه پیغمبر را از شهر عدنانیان به شهر خود بردند پسر عموی وی را از مدینه به کوفه خواندند، یا بهتر بگوئیم آنروز که علی (ع) در پی جدائی طلبان، از حجاز به عراق

رفت بدو وعده یاری دادند و در کنار او ایستادند. در مقابل مضریان یا عدنانیان در بصره گرد آمدند و با علی و سپاهیان او در افتادند. در پنج سال آخر خلافت عثمان و بیست سال حکومت معاویه و دوران یزید و فرزند او، مضریان تا آنجا که توانستند بر یمنیان سخت گرفتند. یمنیان نیز چون دیدند دوران حکومت اسلامی به سر آمده و از نو نوبت به برتری فروشی نژادی رسیده است، پیرامون دسته‌ای را گرفتند که مردم را بحکم قرآن و عدالت می‌خواندند. برای همین است که می‌بینیم در جنگ صفین انصار به معاویه و مردم شام می‌گفتند: دیروز بحکم تنزیل قرآن با شما می‌جنگیدیم و امروز بحکم تاویل آن با شما می‌جنگیم. اینان همان مردمند که پس از کشته شدن علی به فرزندش حسن گفتند دست خود را دراز کن تا با تو به کتاب خدا و سنت رسول و رزم با بدعت گذاران بیعت کنیم (۱۱) همانند که به فرزند دیگر او نوشتند دشمن تو بیت المال را میان توانگران و گردنکشان پخش می‌کند (۱۲). در سال شصت و یکم هجری پس از آنکه مردم عراق ناجوانمردانه گرد فرزند پیغمبر را خالی کردند و او را بدست دشمن دیرین او سپردند بظاهر بار دیگر مضریان بآرزوی خود رسیدند، اما بیش از چهار سال بر این حادثه نگذشت که در مرج راهط برابر یمنیان قرار گرفتند. مضریان (قیسیان) طرفدار حکومت پسر زبیر و یمنیان (که در این وقت بنام کلبی خوانده می‌شدند) خواهان ادامه زمامداری فرزندان امیه بودند. سرانجام این جنگ با پیروزی کلبیان بر قیسیان و یا یمنیان بر مضریان پایان یافت و مروان بن حکم بخلافت رسید. در امثال عرب می‌بینیم اذل من قیسی بحمص (۱۳) این مثل با احتمال قوی ساخته آن روزهاست که کلبیان پیا خاسته بودند. از این تاریخ ستیزه‌های این دو تیره بکلی رنگ دینی خود را هم از دست داد و بصورت رویارویی دو تیره بزرگ عرب جنوبی و شمالی درآمد. در حماسه‌نامه‌هایی که شاعران دو تیره ساخته‌اند بویی از شرع و اسلام بمشام نمی‌رسد آنچه هست فخر به تبار و امتیازات قومی است. شگفت است که تعزیه گردان این صحنه و خواهان خلافت پسر زبیر (مخالف سرسخت تیره سفیانی) ضحاک بن قیس است، مردی که در تمام دوران حکومت معاویه از جان و دل بدو خدمت کرد. و هم او بود که در مجلس رای گیری برای ولایت عهدی یزید مراقبت بود تا کسی سخنی بر خلاف خواست معاویه بر زبان نیارد. هم او بود که یزید را از حوارین به دمشق خواست و بر تخت حکومت نشانید. اما چون پس از مرگ یزید خویشاوندان مادری او که از تیره کلبی-جنوبی- بودند خواهان خلافت فرزند یزید (خالد) گشتند، کار آنان بر ضحاک که از تیره مضری بود گران افتاد و بر آن شد که مردی مضری (عبد الله بن زبیر) را بخلافت بنشانند. نگاهی به تاریخ اسلام نشان می‌دهد که از این تاریخ تا قرن‌ها بعد هر جا شورش پدید شده سبب آن شورش، این دو دسته بوده‌اند، و یا اینکه اینان به نحوی در آن شورش دخالتی داشته‌اند. از دوره مروان بن حکم تا پایان حکومت مروان دوم هر خلیفه و یا حاکمی بر وفق مصلحت خود جانب مضری و یا یمنی را می‌گرفت و البته بیشتر آنان از مضریان حمایت می‌کردند. بدین داستان که به لطیفه بیشتر شباهت دارد تا بحقیقت تاریخی، بنگرید: زیاد بن عبید حارثی گوید: «در خلافت مروان بن محمد با گروهی بدیدن او رفتیم. نخست ما را نزد ابن هبیره رئیس شرطه مروان بردند. او تک تک مهمانان را پذیرفت. هر یک از آنان در باره مروان و ابن هبیره بدرازا سخن می‌گفتند. سپس ابن هبیره از نسب آنان پرسیدن گرفت. من خود را بکناری کشیدم چه دانستم این گفتگو پایان خوشی نخواهد داشت. امید من این بود که مهمانان با پر حرفی او را خسته کنند و دنباله گفتگو بریده شود. لیکن چنین نشد. او از همه پرسید تا جز من کسی باقی نماند. سپس مرا پیش خواند و گفت: -از چه مردمی؟ -از یمن! -از کدام تیره؟ -از مذحج! -سخن را کوتاه کن! -از بنی حارث بن کعب! -برادر حارثی! مردم می‌گویند پدر یمنیان میمون است، تو چه می‌گوئی؟ -تحقیق این مطلب دشوار نیست! -ابن هبیره راست نشست و گفت: -دلیل تو چیست؟ به کنیه میمون بنگر اگر آنرا ابو الیمن می‌گویند پدر یمنیان میمون است و اگر ابو قیس کنیه دارد میمون پدر دیگران خواهد بود. ابن هبیره از گفته خود پشیمان شد (۱۴) این دو گروه که نخست نام قحطانی و عدنانی داشتند، در طول تاریخ درگیری، نامهای دیگری بخود گرفتند چون: یمنی و قیسی، مضری و یمنی، قیسی و کلبی، ازدی و تیمی و صحنه مبارزه آنان از خراسان بزرگ گرفته تا خوزستان از سیستان تا غرب ایران، از عراق تا شام، و حجاز و مصر، سراسر افریقا، جزیره‌های سیسیل و رودس و تا جنوب اسپانیا بود. در این سرزمین‌های پهناور هر

جا جنگی در گرفته رد پای عربهای جنوبی و شمالی را در آن می‌توان یافت. از سال چهلیم هجری که معاویه خود را زمامدار مسلمانان خواند تا سال صد و سی و دو هجری تنها دوره حکومت عبد الملک مروان را می‌توان دوره آرامش نسبی خواند آنهم نه از آنجهت که عدالتی در این سرزمین‌های گسترده برقرار بود، بلکه از آنجهت که حاکمانی چون حجاج بن یوسف نفس‌ها را در سینه مردم بسته بودند. هر کس در نکوهش دوده ابو سفیان یا حاکم دست نشانده آنان سخنی می‌گفت، کشته می‌شد یا بزنندگان می‌افتاد. در نیمه دوم حکومت مروانین بود که دوران ایشان و عاقبت بینان دانستند موجب اصلی بدعت‌هایی که یکی پس از دیگری در دین پدید آمد چه بوده است. دانستند آرزو که گفتند خلافت و نبوت نباید در یک خاندان باشد، نمی‌دانستند که زمامداری از تیره تیم و عدی به تیره ابو سفیان و مروان می‌رسد و سرسخت‌ترین دشمنان اسلام حکومت مسلمانان را بدست می‌گیرند. از اواخر دوره حکومت عبد الملک به بعد اندک اندک این فکر قوت گرفت که اگر در نخستین سالها حق را از صاحب آن نگرفته بودند، امویان هرگز مجال این گستاخی را نمی‌یافتند و کار مسلمانان این چنین سخت نمی‌شد. و درین روزگار بود که پیش بینی دختر پیغمبر تحقق یافت که اگر پس از مرگ پیغمبر (ص) کار را بدست کاردان عادل می‌سپردند، همه را از چشمه عدالت سیراب می‌کرد. از این روزهاست که می‌بینیم دیگر بار مردم ستم‌دیده گرد علویان را گرفتند و هر چند قیام‌های آنان یکی پس از دیگری سرکوب می‌شد اما سرانجام دلبستگان به سنت پیغمبر معتقد شدند که چاره همه نابسامانیها اینست که حکومت از خاندان امیه بخاندان هاشم انتقال یابد. و بجای نواده ابو سفیان نواده‌های علی (ع) رهبر مسلمانان گردند. هنوز قرن نخستین هجرت پایان نرسیده بود، که دسته‌های مقاومت نخست در نقاط دور افتاده - شرق ایران - سپس در ایران مرکزی و بالاخره در شهرهای کوفه و بصره بنام حمایت از خاندان پیغمبر و فرزندان فاطمه (دختر رسول خدا) تشکیل گردید. ناخشنودان از حکومت نیز خود را بدین دسته‌ها بستند، اندک اندک سودجویان و حکومت طلبان هم بدانها پیوستند. اینان کسانی بودند که برای رسیدن به هدف بهره‌گیری از هر وسیله را روا می‌شمردند. شعار اینان این بود که حکومت امویان را سرنگون کنند و آل علی را بجای آنان بنشانند. اما آنانکه بهره‌کشتارها، رنج‌ها، شکنجه‌ها، بزنندگان افتادن‌ها را گرفتند نه فرزندان فاطمه (ع) بودند نه نواده‌های علی. مردی زیرک، حادثه‌جو، و موقع شناس پای پیش گذاشت. و بجای الرضا من آل محمد (۱۵) الرضا من آل عباس بر کرسی خلافت تکیه زد. روزی که مجلس ابو العباس سفاح در حیره از بزرگان بنی امیه آکنده بود طبق قرار قبلی شاعر آنان ستم‌های بنی امیه را بر آل هاشم و خاندان عباسی بر شمرد و سپاهیان خراسان کافر کوب‌ها (۱۶) را کشیده بر سر و مغز امویان کوفتند، سپس گستردنی‌ها بر روی تن‌های نیم جان آنان افکندند و خلیفه رسول خدا! و نزدیکان او بخوان نشستند. ناله نیم جانان از زیر گستردنی‌ها بگوش می‌رسید و خلیفه می‌گفت هیچ خوردنی را چون غذای امروز گوارا ندیده‌ام (۱۷) دیری نگذشت که تشنگان عدالت اسلامی دیدند کسانی که بنام الرضا من آل محمد کار را بدست گرفتند دست کمی از الرضا من آل ابو سفیان ندارند. خاندان عباسی نخست با آنان در افتادند که راه ریاست ایشانرا هموار ساخته بودند. سپس به سر وقت آل علی رفتند. علویان یا از دم تیغ گذشتند و یا در سیاه چال‌ها پوسیدند و یا از ترس جان گمنام در دهکده‌ها و بیغوله‌ها بسر می‌بردند. از این تاریخ بود که شیعیان و دلبستگان رسول الله دردهای درونی را در قالب قصیده‌ها و حکایت‌ها ریختند و با شیواترین لفظ و دلخراش‌ترین معنی بگوش این و آن رساندند. نوحه‌گری در مجلس‌های سری و سپس بر سر بازارها بر دختر پیغمبر و ستم‌هایی که بر او و فرزندان او رفته است آغاز شد، و از آن سالهاست که می‌بینیم رمز مظلومیت آل محمد دختر پیغمبر زهرا اطهر است. یاقوت از خالغ (حسین بن محمد بن جعفر، شاعر معروف قرن چهارم) روایت کند: که بسال ۳۴۶ من کودکی بودم با پدرم به مجلس کیودی که در مسجد بین بازار وراقان و زرگران بود رفتم مجلس او از مردم انبوه بود. ناگاه مردی گرد آلود عصا بدست مرقع پوش که توشه و دلوچه‌ای همراه داشت در آمد و با آواز بلند بر حاضران سلام کرد و گفت: من فرستاده زهرا (ع) هستم. حاضران گفتند خوش آمدی و او را به صدر مجلس بردند. پس پرسید: - می‌توانید احمد مزوق (۱۸) نوحه خوان را به من بشناسانید. - همین جا نشسته است! - من سیده خودمان را در خواب دیدم گفت به بغداد برو و احمد را

بگو شعر ناشی را که در آن گفته است: بنی احمد قلبی لکم یتقطع بمثل مصابی فیکم لیس یسمع (۱۹) بر فرزندم نوحه سرائی کند. ناشی در آن مجلس حاضر بود چون این گفته را شنید تپانچه‌ای سخت بر چهره خود زد و احمد مزوق و دیگران نیز چنان کردند. ناشی و سپس مزوق بیشتر از همه خود را می‌زدند. سپس تا نماز ظهر با این قصیده نوحه سرائی کردند و مجلس بهم خورد و هر چه خواستند بدان مرد چیزی بدهند نپذیرفت و گفت بخدا اگر دنیا را بمن بدهید نمی‌پذیرم که فرستاده سیده‌ام باشم و برای این رسالت چیزی قبول کنم. (۲۰) مناسب می‌نماید که در پایان این بحث فصلی را به نمونه‌هایی از این مرثیه‌ها و یا مدیحه‌ها اختصاص دهم از شعرهای عربی نمونه‌هایی را نوشته‌ام که پیش از قرن هشتم هجری سروده شده و از شعرهای فارسی به نمونه‌هایی تا پایان قرن نهم بسنده کردم. چه از قرن دهم چنانکه می‌دانیم مذهب شیعه گسترش یافت و در شعرهای عصر صفوی (که رسمیت مذهب اعلام شد) مدیحه‌های فراوان درباره اهل بیت می‌توان دید.

پی‌نوشتها: ۱. جنگ‌های پیش از اسلام که در داخل شبه جزیره میان قبیله‌های گوناگون در می‌گرفت، و هر روز را بنامی نامیده‌اند. رجوع به مجمع الامثال میدانی. ذیل کلمه (یوم) شود. ۲. انا و اخی علی ابن عمی و انا و ابن عمی علی الغریب (تاریخ تمدن اسلامی. جرجی زیدان. ج ۴ ص ۱۳). ۳. فی قلوبهم الحمیه الحمیه الجاهلیه (الفتح: ۲۶). ۴. آل عمران: ۱۰۳. ۵. کنز العمال ج ۱ ص ۳۶۲ چاپ دوم. ۶. ابن هشام. ص ۲۶ ج ۴. ۷. پیش از آموزش مراسم حج بوسیله پیغمبر، قریش برای خود امتیازاتی نهاده بود، چنانکه بهنگام کوچ کردن از عرفات به منی، از دیگر حاجیان جدا می‌شد، و نیز امتیازهای دیگر (رجوع به کتاب در راه خانه خدا- از نویسندگان کتاب شود). ۸. انقلاب بزرگ طه حسین. ترجمه نگارنده ص ۱۲۰. ۹. بنی هاشم ایه فما کان بیننا و سیف این اروی (×) عندکم و خزائنه بنی هاشم ردوا سلاح ابن اختکم و لا تنهوه لا تحل منا هبه بنی هاشم کیف الهوادة بیننا و عند علی درعه و نجائبه لعمرک لا انسی ابن اروی و قتله و هل ینسثن الماء ما عاش شاربہ؟ ×. اروی نام مادر عثمان است. ۱۰. آل عمران: ۱۴۴. ۱۱. ر. ک: تحلیلی از تاریخ اسلام ج ۲ ص ۸. ۱۲. پس از پنجاه سال ص ۱۱۴. ۱۳. خوارتر از قیسی در شهر حمص (از بلاد سوریه). ۱۴. الهفوات النادره ص ۱۳۱-۱۳۲. باید توجه داشت که یکی از کنیه‌های بوزینه ابو قیس است. ۱۵. محمد بن علی بن عبد الله بن عباس نخستین امام عباسی در آغاز به داعیان خود می‌گفت نام شخص خاصی را برای خلافت مبرید، بلکه مردم را به الرضا من آل محمد بخوانید. و بدانها سپرده بود که عرب‌های عدنانی را نابود کنید و قحطانیان را با خود داشته باشید. ۱۶. نوعی گرز که بدین نام نامیده شده. ۱۷. اغانی ج ۴ ص ۳۴۶-۳۴۷. ۱۸. نقاش. و سخن آرا هر دو معنی می‌دهد. ۱۹. ای فرزندان احمد دلم برای شما خونست و آنچه بر شما رفت از طاقت شنیدن بیرون! ۲۰. معجم الادباء، صفحه ۲۹۲-۲۹۳، ج ۱۳.

گزیده هائی از شعرهای شاعران شیعی عربی زبان

شعر عربی در استخدام ستایش و نکوهش

از دهها سال پیش از ظهور اسلام، شعر عربی در سرزمین‌های عرب نشین، یکی از مؤثرترین وسیله‌ها برای جلب عاطفه و یا تحریک دشمنی بوده است. چه بسیار قصیده‌ها و یا قطعه‌ها که سروده شده و سرودن و بر زبان افتادن آن، شخصی یا مردمی را در ذهن همگان بزرگ کرده و یا از قدر آنان کاسته است. آنچنانکه بارها شعری در جمعی خوانده شده و شنیدن آن حاضران را بجان هم انداخته است. تاثیر شعر در عاطفه، اختصاص به شعر عربی ندارد، اما کاربرد آن در چنان زمینه و عکس العمل آن در روحیه مردم آن منطقه، شاید بیش از نقاط دیگر است. برای همین خصوصیت بود که در دوران جاهلیت و صدر اسلام قبیله‌ها، در جلب شاعران مدیحه‌سرا و یا راضی نگاهداشتن ناسزاگویان از این طبقه بر یکدیگر پیش می‌گرفتند، و با پرداختن صلت‌های گران برای خویش فخری می‌اندوختند و یا عرض خود را می‌خریدند. همینکه حکومت اسلامی در مدینه تاسیس گردید، و تربیت‌های قرآن و دستورهای پیغمبر (ص) شاعران و جز شاعران را از تجاوز به حریم حرمت دیگران منع کرد، قسمتی از شعر در خدمت دین بکار

گرفته شد. نگاهی به کتاب‌های سیره و تاریخ نشان می‌دهد که در نبردهای بزرگ، چون بدر، احد، احزاب و دیگر درگیری‌ها، شاعران دو طرف متخاصم می‌کوشیده‌اند در سروده‌ها، پیروزی‌های مردم خود را بزرگ جلوه دهند و یا زیانی را که دیده‌اند اندک بشمار آورند. در اردوی پیغمبر (ص) شاعرانی می‌زیستند که همگام با رزمندگان بر مخالفان حمله می‌بردند، و رسول خدا بآنان می‌فرمود «شعر شما همچون تیر بر دشمنان کارگر است» (۱). در نبرد جمل هنگامی که صف علوی و عثمانی مشخص گردید و از نو، عرب روی در روی هم ایستادند شاعران حوزه خلافت علی و اردوی گروه بیعت‌شکن، به سنت دیرین به مفاخره برخاستند و این روش در سراسر جنگ‌های صفین، نهروان و درگیری‌های موضعی ادامه داشت. دوره بیست‌ساله حکومت معاویه و فشار سختی که در این دوره بر شیعیان وارد شد، مجالی نداد تا شاعران علوی اندیشه‌های خود را در قالب کلمات موزون بریزند، اما فاجعه محرم سال شصت و یکم هجری و قتل عام مدینه در سال بعد و استخفافی که خاندان ابو سفیان و آل مروان به دین و خاندان پیغمبر نمودند، موجب شد که پس از مرگ یزید، زبان مدیحه‌سرایان آل رسول گشوده شود. از دوره حکومت مروانین این نمونه از شعرها بر زبانها افتاد. قصیده میمیه فرزدق در ستایش علی بن الحسین و نکوهش هشام پسر عبد الملک، و سلسله قصیده‌های کمیت که بنام هاشمیت معروف است، طلحه منقبت گوئی و یا نوحه‌سرائی بر اهل بیت بود. پس از اینان سید اسماعیل حمیری، دعبل خزاعی، منصور نمری، عبدی کوفی و ده‌ها تن شاعر دیگر کوشیدند تا این مشعل را فروزان‌تر کنند و مظلومیت آل علی و ستم آل ابو سفیان را هر چه بیشتر نشان دهند و با آنکه سرودن چنان شعرها در آن روزگار بیم جان در پی داشت نه امید نان، شاعران شیعی برای رضای خدا از مرگ نه‌راسیدند. از میان خاندان رسول-در دیده این دسته از شاعران- دو چهره بیش از دیگران رمز مظلومیت‌اند، دختر پیغمبر و دختر زاده او. شاعران شیعی برای تحریک احساس مردم از بازگو کردن ستمهایی که بر این دو بزرگوار رفت دریغ نکردند. نمونه این شعرها فراوان است و چون کتاب درباره دختر پیغمبر نوشته شده، تنها بشعرهایی که در ستایش و یا سوگ او سروده‌اند توجه شده است. نمونه‌های گرد آمده از سده نخست تا سده هشتم هجری است چه از این تاریخ به بعد، چنانکه می‌دانیم با گسترش نفوذ تشیع و روی کار آمدن حاکمان شیعی در ایران مجال این گونه شعرها (عربی یا فارسی) گسترش بیشتری یافت و نمونه‌ها افزوده شد. ابو المستهل، کمیت بن زیاد اسدی متولد بسال شصتم و متوفی بسال یکصد و بیست و شش هجری قمری. از شاعران شیعی که در روزگار سخت و تیره حکومت مروانین زبان به ستایش بنی هاشم گشود و با آنکه بیم جان بود نه امید نان، بخاطر رضای حق نه طمع به صله خلق، قصیده‌ها و قطعه‌های غرا در مدح اهل بیت سرود. و هر چند هاشمیان کوشش کردند چیزی بعنوان صلت بدو دهند پذیرفت. سلسله قصیده‌های او که بنام هاشمیت معروف است بارها بچاپ رسیده و بزبانهای جز عربی ترجمه شده، سزاوار است در سرزمین ایران که گاهواره تشیع است عربی‌دان غیرتمندی آن قصیده‌ها را بفارسی ترجمه کند. اهوی علیا امیر المؤمنین و لا الوم یوما ابا بکر و لا عمرا (۲) و لا- اقول و ان لم یعطیا فدکا بنت النبی و لا- میراثه کفرا (۳) الله یعلم ما ذا یاتیان به یوم القیامه من عذر اذا اعتذارا (۴) هاشمیت. ص ۸۴. تصحیح محمد محمود رافعی. چاپ دوم مطبعه شرکه التمدن اصناعیه. مصر و از جمله بیت‌های اوست که در حمایت عباسیان سروده و خراسانیان را به شورش علیه اسد بن عبد الله قسری برادر خالد خوانده است. اسد از جانب برادرش بحکومت خراسان رفته بود: الا ابلغ جماعه اهل مرو علی ما کان من نای و بعد (۵) رساله ناصح یهدی سلاما و یامر فی الذی رکبوا بجد (۶) فلا تهنوا و لا ترضوا بخسف و لا یغررکم اسد بعهد (۷) و الا فارفعوا الرايات سودا علی اهل الضلاله و التعدی (۸) شوقی ضعیف تاریخ الادب العربی. العصر الاسلامی ص ۳۱۷ سید اسماعیل حمیری متولد بسال یکصد و پنج و متوفی بسال یکصد و هفتاد و سه هجری. نخست بر مذهب کیسانی و معتقد بامامت محمد حنفیه و رجعت او بود. سپس بمذهب امامیه برگشت. دیوان او بارها بچاپ رسیده و چاپ اخیر آن باهتمام و تصحیح شاکر هادی شاکر در بیروت انجام یافته است. و فاطم قد اوصت بان لا یصلیا علیها و ان لا یدنوا من رجا القبر (۹) علیا و مقدادا و ان یخرجوا بها رویدا للیل فی سکوت و فی ستر (۹) - ۱۰ مناقب ج ۳ ص ۳۶۳. دیوان ص ۲۴۳-۲۴۴ آنها اسرع اهلی میتة و لحاقا بی، فلا- تکثر جزع (۱۱) فمضی و اتبعته والها بعد غیض جرعته و وجع (۱۲) دیوان ص

۲۸۹. مناقب ۳ ص ۳۶۲ منصور نمری منصور بن زبیرقان بن مسلم و یا مسلمة بن زبیرقان از شاعران قرن دوم هجری و مادحان خاندان برمک. وی قصیده‌هایی در وصف عباسیان سروده است که در بعض آنها توهینی به بنی هاشم است. لیکن شوقی ضیف نویسد: وی شیعی بود و این ستایش‌ها را سپر عقیدت خویش ساخت. در قصیده‌ای که چند بیت از آنرا آورده‌ام از ستمکاران بر آل محمد (ص) چندان نکوهش کرده است که هارون دستور کشتن او را داد. لیکن پیش از آنکه امر او اجرا شود، منصور در گذشت. مرگ او در پایان سده دوم هجری است. تقتل ذریة النبی ویر جون جنان الخلود للقاتل (۱۳) و یلک یا قاتل الحسین لقد نوت بحمل ینو بالاحمال... (۱۴) دینکم جفوة النبی و ما الجافی لآل النبی کالواصل (۱۵) مظلومه و النبی والدها قریر ارجاء مقله حافل (۱۶) الا مصالیت یغضبون لها بسله البیض و القنا الذابل؟ (۱۷) الشعر و الشعراء ص ۸۳۶-۸۳۷ و تاریخ الادب العربی. شوقی ضیف ج ۳ ص ۳۱۷. الاغانی ج ۱۳ ص ۱۴۰ تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۶۵ و مقاتل الطالیین ص ۵۲۲ ضبط بیت‌ها از روی نسخه مصحح الشعر و الشعراء به تصحیح احمد محمد شاکر است. و در مصادر ذکر شده اختلاف فراوان در ضبط کلمات دیده می‌شود. و در بیت چهارم خلاف قاعده دستوری است. از دوست دانشمند آقای دکتر مهدوی دامغانی سپاسگزارم که فتوکی این صفحات را در اختیارم گذاشتند. دعبل ابو علی ملقب به (دعبل) ابن رزین بن عثمان بن عبد الله بن بدیل از تیره خزاعه متولد به سال یکصد و چهل و هشت و مقتول به سال دویست و چهل و شش هجری قمری. شاعری که به تند زبانی و صراحت لهجه و نداشتن بیم از مرگ شناخته شده و قصیده تاتیه او از نمونه‌های جاویدان شعر عربی و دفاع از حریم حرمت اهل بیت پیغمبر است. این قصیده چنانکه مشهور است بر امام علی بن موسی الرضا (ع) خوانده شده. منتخباتی از آن قصیده نوشته می‌شود که مؤید استنتاج تاریخی در فصل گذشته است. الم تر لالیام ماجر جورها علی الناس من نقص و طول شتات (۱۸) فکیف و من انی یطالب زلفه الی الله بعد الصوم و الصلوات (۱۹) سوی حب ابناء النبی و رهطه و بغض بنی الزرقاء و العبلات (۲۰) و هند و ما ادت سمیه و ابنها اولو الکفر فی الاسلام، و الفجرات (۲۱) هم نقضوا عهد الکتاب و فرضه و محکمه بالزور و الشبهات (۲۲) تراث بلا قربی و ملک بلا هدی و حکم بلا شوری بغیر هداة (۲۳) و لو قلدوا الموصی الیه زمامها لزمتم بمامون من العثرات (۲۴) سقی الله قبرا بالمدينة غیثه فقد حل فیہ الامن بالبرکات (۲۵) نبی الهدی صلی علیه و آله و سلم و بلغ عنا روحه التحفات (۲۶) افاطم لو خلت الحسین مجدلا و قد مات عطشانا بشط فرات... (۲۷) اذن للطم الخد فاطم عنده و اجریت دمع العین فی الوجنات (۲۸) افاطم قومی یابنة الخیر و اندبی نجوم سماوات بارض فلاة... (۲۹) اری فیاهم فی غیرهم متقسما و ایدیهم من فیئهم صفرات... (۳۰) دیار رسول الله اصبحن بلقعا و آل زیاد تسکن الحجرات (۳۱) و آل رسول الله تدمی نحورهم و آل زیاد آمنوا السربات... (۳۲) خروج امام لا محاله خارج یقوم علی اسم الله و البرکات (۳۳) یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النقمات (۳۴) فی نفس طیبی ثم یا نفس ابشری فغیر بعید کل ما هوآت (۳۵) دیوان. به تصحیح عبد الصاحب عمران الدجیلی. ص ۱۲۶-۱۴۴ سلامه الموصلی لما قضت فاطم الزهراء غسلها عن امرها بعلها الهادی و سبطاها (۳۶) و قام حتی اتی بطن البقیع بها لیلا فصلی علیها ثم واراها (۳۷) و لم یصل علیها منهم احد حاشا لها من صلاة القوم حاشاها (۳۸) مناقب ج ۳ ص ۳۶۳ یا نفس ان تلتقی ظلما فقد ظلمت بنت النبی رسول الله و ابنها (۳۹) تلك التي احمد المختار والدها و جبرئیل امین الله ربها (۴۰) الله طهرها من کل فاحشة و کل ریب و صفاها و زکاهها (۴۱) (مناقب ج ۳ ص ۳۵۸) صنوبری احمد بن محمد بن حسن. به نقل زرکلی به سال ۳۳۴ در گذشته و ابن کثیر در گذشت او را حدود سال سیصد نوشته و اشتباه است. ثعالبی در یتیمه. و ابن ندیم در الفهرست و گروهی دیگر شعر او را ستوده‌اند. من ذا لفاطمة اللهفاء ینبئها عن بعلها و ابنها انباء لهفان (۴۲) من قابض النفس فی المحراب منتصبا و قابض النفس فی الهیجاء عطشان (۴۳) نجمان فی الارض بل بدران قد افلا نعم و شمسان اما قلت شمسان (۴۴) الغدیر: ج ۳ ص ۳۷۱ ناشیء صغیر علی بن عبد الله بن وصیف مکنی به ابو الحسن متولد به سال دویست و هفتاد و یک و متوفی به سال سیصد و شصت و پنج. وی همانست که در فصل گذشته از او نام برده شد. و بنقل مؤلف معجم الادباء مردی در مجلس کبودی خود را رسول فاطمه زهرا شناساند. و از احمد مزروق خواست تا شعر ناشی را که چند بیت آن در اینجا نقل می‌شود بخواند و نوحه کند. بنی احمد قلبی

لکم یتقطع بمثل مصابی فیکم لیس یسمع (۴۵) فما بقعه فی الارض شرقا و مغربا و لیس لکم فیها قتیل و مصرع (۴۶) ظلمتم و قتلتم و قسم فیئکم و ضاقت بکم ارض فلم یحم موضع (۴۷) عجت لکم تفنون قتلا بسیفکم و یسطو علیکم من لکم کان یخضع (۴۸) جسوم علی البوغاء ترمی و ارؤس علی ارؤس اللدن الذوابل ترفع (۴۹) کان رسول الله اوصی بقتلکم و اجسامکم فی کل ارض توزع (۵۰) معجم الادباء ج ۱۳ ص ۲۹۳. وفيات الاعیان ج ۳ ص ۵۱-۵۳ الغدیر ج ۴ ص ۲۸. ابن حماد علی بن حماد بن عبید الله بن حماد بصری. شاعر شیعی متولد و متوفای قرن چهارم هجری. ابیاتی از او در مناقب ابن شهر آشوب بمناسبت نقل شده و ترجمه وی در کتابهای تذکره و رجال دیده می‌شود. مفصل‌ترین ترجمه او در مجلد چهارم الغدیر است که قصیده‌هایی طولانی از وی آورده است. و روی لی عبد العزیز الجلودی و قد کان صادقا مبرورا (۵۱) عن ثقاء الحدیث اعنی العلالی هو اکرم بذو و ذا مذکورا (۵۲) یسندوه عن ابن عباس یوما قال کنا عند النبی حضورا (۵۳) اذاته البتول فاطم تبکی و توالی شهیقها و الزفیرا (۵۴) قال مالی اراک تبکین یا فاطم قالت و اخفت التعبیرا (۵۵) اجتمعن النساء نحوی و اقبلن یظنن التقریع و التعبیرا (۵۶) قلن ان النبی زوجک الیوم علیا بعلا عدیما فقیرا (۵۷) قال یا فاطم اسمعی و اشکری الله فقد نلت منه فضلا کبیرا (۵۸) لم ازوجک دون اذن من الله و ما زال یحسن التذییرا... (۵۹) یا بنی احمد علیکم عمادی و اتکالی اذا اردت النشورا (۶۰) و بکم یسعد الموالی و یشقی من یعادیکم و یصلی سعیرا (۶۱) الغدیر ج ۴ ص ۱۶۷-۱۶۸ مهیار دیلمی ابو الحسن مهیار بن مرزویه. نخست بر کیش زرتشتی بود. سپس بر دست شریف رضی (گرد آورنده نهج البلاغه) مسلمان شد. فن شاعری را از رضی آموخت چنانکه در آن شهره آفاق گشت. بسال چهار صد و بیست و هشت درگذشت. (مقدمه دیوان. چاپ دار الکتب. از وفيات الاعیان و مصادر دیگر). الاسل قریشا و لم منهم من استوجب اللوم او فند (۶۲) و قل: ما لکم بعد طول الضلال لم تشکروا نعمه المرشد؟ (۶۳) اناکم علی فتره فاستقام بکم جائزین عن المقصد (۶۴) و ولی حمیدا الی ربه و من سن ما سنه یحمد (۶۵) و قد جعل الامر من بعده لحیدر بالخبر المسند (۶۶) و سماه مولی باقرار من لو اتبع الحق لم یجحد (۶۷) فملتم بها حسد الفضل عنه و من یک خیر الوری یحسد (۶۸) و قلمت بذاک قضی الاجتماع الا انما الحق للمفرد (۶۹) سیعلم من فاطم خصمه بای نکال غدا یرتدی (۷۰) دیوان مهیار. چاپ دار الکتب ج ۱ ص ۲۹۸-۳۰۰ ابن العودی متولد چهار صد و هفتاد و هشت. متوفای پانصد و پنجاه هشت. منعم تراثی ابنتی لا ابا لکم فلم انتم آباء کم قد ورثتم (۷۱) و قلمت نبی لا تراث لولده اللاجنبی الارث فیما زعمتم (۷۲) فهذا سلیمان لداود وارث و یحیی لزرکریا فلم ذا منعم (۷۳) علاء الدین حلّی ابو الحسن علاء الدین علی بن حسین حلّی. از علما و شاعران سده هشتم هجری معاصر شهید اول که قصیده‌های هفتگانه او معروف است. و شهید اول یکی از آن قصیده‌ها را شرح کرده است. و اجمعوا الامر فیما بینهم و غوت لهم امانیهم و الجهل و الامل (۷۴) ان یحرقوا منزل الزهراء فاطمه فیاله حادث مستصعب جلال (۷۵) بیت به خمسۀ جبریل سادسهم من غیر ما سبب بالنار یشتعل (۷۶) الغدیر ج ۶ ص ۳۹۱ قصیده پنجم و دار علی و البتول و احمد و شبرها مولی الوری و شبیرها (۷۷) معالمها تبکی علی علمائها و زائرها بیکی لفقد مزورها (۷۸) منازل وحی افقرت فصدورها بوحشتها تبکی لفقد صدورها (۷۹) الغدیر ج ۶ ص ۳۷۶ قصیده دوم

پی‌نوشتها: ۱. مسند احمد. بنقل از معجم الفهرس ذیل کلمه شعر. ۲. امیر المؤمنین علی را دوست می‌دارم× لیکن ابو بکر و عمر را سرزنش نمی‌کنم ۳. اگر آنان فدک را به دختر پیغمبر ندادند× و میراث او را از وی باز گرفتند، نمی‌گویم کافر شدند ۴. خدا می‌داند آن دو، در روز رستاخیز چه عذری خواهند آورد. ۵. بمردم مرو، بانانکه در سرزمین‌های دوردست بسر می‌برند پیام رسان! ۶. پیام خیرخواهی که درود می‌فرستد و می‌گوید در پی آنچه برخاسته‌اید بجد بایستید. ۷. سستی و عقب نشینی مکنید و فریب وعده اسد را مخورید. ۸. و گرنه پرچمهای سیاه را برافرازید و بر گمراهان و ستمکاران بتازید. ۹. فاطمه، علی و مقداد را وصیت کرد که شب هنگام با آرامی، در خاموشی و پوشیده از دیده‌ها، او را بخاک سپارند. ۱۰. و آن دو تن (که از آنان ناخشنود بود) بر وی نماز نخوانند و به قبر او نزدیک نشوند. پیغمبر گفت: ۱۱. فاطمه از دیگر خاندان من زودتر می‌میرد، و به من می‌پیوندد در مرگ او بسیار ناله مکن! ۱۲. پیغمبر رفت و فاطمه از آن پس که خشم و درد را جرعه جرعه نوشیده بود، مشتاقانه بدنبال او شتافت. ۱۳. فرزندان

پیمبر از دم تیغ می‌گذرند و برای کشنده، بهشت جاویدان امید دارند. ۱۴. وای بر تو ای کشنده حسین! باری گران بر دوش داری که بر کشنده آن سنگینی می‌کند. ۱۵. دین شما ستم بر رسول است - ستمکار و دوستدار آل پیمبر نه در یک درجه از قبول است. ۱۶. ستم رسیده‌ای که دختر پیغمبر است و چشم او در دانه‌های اشک غوطه‌ور است. ۱۷. شمشیر زنان دلاور کجایند؟ و چرا بخاطر او بخشش نمی‌آیند و دست به شمشیر و نیزه نمی‌گشایند؟ ۱۸. نمی‌بینی روزگار چگونه ستم خود را بر مردمان می‌گستراند. از آنان می‌کاهد و جمعشان را به پراکندگی می‌کشد. ۱۹. پس از روزه و نماز از کجا و چگونه می‌توان به خدای بی‌نیاز نزدیک شد؟ ۲۰. مگر با دوستی فرزندان پیغمبر، و خویشاوندان او و دشمنی مروان حکم و یاران او. ۲۱. و هند و آنچه سمیه (مادر زیاد) و فرزندان او - خداوندان کفر و زشتکاری - کردند. ۲۲. که بدروغ و تلبیس کتاب خدا را پس پشت افکندند و واجب او را ترک گفتند. ۲۳. میراثی را که سزاوار آن نبودند بودند، و بی‌بصیرت و بینائی حکومت نمودند. ۲۴. اگر زمام کار را به وصی پیغمبر می‌سپردند آنانرا بی‌خطر براه راست می‌برد. ۲۵. باران رحمت پروردگار قبری را که در مدینه است سیراب سازد. که جای امن و برکت است. ۲۶. پیغمبر راهنما که درود فرشتگان خدا بر وی و سلام ما ره آورد روح او باد. ۲۷. ای فاطمه اگر بخاطرت می‌گذشت که حسین تشنه کام در کنار فرات بر روی خاک جان داده است. ۲۸. بر کنار او می‌ایستادی و بر چهره می‌زدی و سرشک بر گونه‌ها روان می‌ساختی. ۲۹. فاطمه! ای دختر بهترین آدمیان برخیز و بر ستارگان آسمان که بر پهنه بیابان افتادند نوحه کن! ۳۰. می‌بینم که حق آنان میان دیگران قسمت می‌شود، و دست ایشان از مالشان تهی است. ۳۱. خانه‌های پیغمبر خدا ویران است و فرزندان زیاد ساکن منزلگاههای آبادان. ۳۲. گلوگاه فرزندان پیغمبر را می‌برند و فرزندان زیاد در آرامش بسر می‌برند. ۳۳. بناچار اما می‌باید برخیزد و بنام خدا و برکات او با ستمکاران بستیزد. ۳۴. حق را از باطل جدا سازد. ستمکار را کیفر دهد و فرمان بردار را بنوازد. ۳۵. ای دل‌خوش باش و ای دل‌ترا بشارت باد! که آنچه باید شود دیر نخواهد کشید. ۳۶. چون فاطمه (ع) از رنج این جهان آسود، به وصیت او شوی او و دو فرزندش او را شستند. (سبط، در معنی فرزند زاده مشهور شده است. اما معنی دیگر آن فرزند است که مورد اختصاص و خالص نسب باشد. (لسان العرب). ۳۷. و در دل شب هنگامی که دیده‌های همه در خواب بود او را به بقیع برد پس بر او نماز خواند و قبر او را از مردم پوشاند. ۳۸. و هیچکس از آنان (که زهرا دوست نمی‌داشت)، در این نماز شرکت نداشت. چه او را به نماز آنان نیازی نبود. ۳۹. ای نفس اگر ستمی می‌بینی دختر پیغمبر خدا و فرزندان او ستم دیدند. ۴۰. دختری که پدر او احمد مختار است و پرورنده او جبرئیل، امین پروردگار. ۴۱. خدایش از هر زشتی و عیب پاک نمود و او را پاکیزه ساخت و از غل و غش پالود. ۴۲. چه کسی خبر می‌دهد به فاطمه ستم‌دیده که بر شوی و فرزند او چه رسیده؟ ۴۳. یکی در محراب عبادت (از ضرب شمشیر) مرد و یکی در رزمگاه تشنه کام جان سپرد. ۴۴. دو تن دو ستاره که در زمین غروب کردند، نه که چون دو ماه تمام، ماه کجا؟ که خورشید از آنان روشنی می‌ستد بوام. ۴۵. ای فرزندان احمد دلم در مصیبت شما خونست و آنچه بر شما رفت از طاقت‌شنیدن بیرون. ۴۶. در مشرق و مغرب زمین جائی نیست، جز که از شما در آنجا کشته‌ای و یا در خاک و خون آغشته‌ای است. ۴۷. بر شما ستم کردند، شما را کشتند، و آنچه از آنان بود بردند، و برایتان نهشتند، تا آنکه زمین بر شما تنگ شد و مردم آن با شما در جنگ. ۴۸. از کار شما در شگفتم: به شمشیری که از آن شماست شما را می‌میرانند و آنانکه زیر ست شما بودند بر شما فرمان می‌رانند. ۴۹. پیکرها بر خاک نرم تیره واگذاشته و سرها بر نوک نیزه‌های گران برافراشته. ۵۰. پنداری سفارش رسول خداست که شما را از دم تیغ بگذرانند و هیچ سرزمینی را از پیکرهای شما بی‌نصیب ندارند. ۵۱. عبد العزیز جلودی که راستگو بود و مبرور. ۵۲. از علائی که امین بود و بامانت و بزرگواری مذکور. ۵۳. و او از ابن عباس روایت کند با سند معتبر که روزی بودیم در محضر پیغمبر. ۵۴. فاطمه نزد او آمد گریان و از سوز سینه نالان و نفس زنان. ۵۵. پدرش پرسید: گریه‌ات از چیست؟ گفت: ۵۶. از زخم زبان و سرزنش زنان. ۵۷. که گفتند امروز پیغمبر. ترا به علی داد شوهر. که شوئی است درویش و نادار. ۵۸. پیغمبر فرمود: ای فاطمه! بشنو. و خدا را سپاس دار! که فضیلتی بتو داد از همه بیشتر. ۵۹. این زناشویی با رخصت خداست و آنچه از برای بندگان می‌خواهد بجاست.

۶۰. ای فرزندان رسول! آرزوی که روز جزاست اعتماد من به شماست. ۶۱. دوستان شما نیک بختند و شادان و دشمنانان بدبخت و در آتش دوزخ سوزان. «مناقب این بیت‌ها را بنام عبدی الکوفی نوشته است ولی چنانکه مؤلف الغدیر نویسد: قصیده مفصلی که این بیت‌ها جزء آنست از آن ابن حماد است. ۶۲. هان از قریش بازجو! و بدان سزاواران ملامت بگو. ۶۳. بگو! چرا پس از آنکه مدتی دراز در گمراهی بسر بردید نعمت راهنما را سپاس نگفتید. ۶۴. هنگامی که جهان در آتش گمراهی می‌سوخت چراغ هدایت را برای شما از راه بدرشدگان بیفروخت. ۶۵. و ستوده نزد پروردگار شد و هر که براه او رفت ستوده و رستگار شد. ۶۶. و پس از خود کار را به حیدر علی وا گذاشت که امامت، و این حدیث درست و تمامست. ۶۷. او را مولی نامید، و آنکس هم که پذیرفت و شنید، اگر براه حق می‌رفت بانکار نمی‌گرایید. ۶۸. و شما خلافت را بدیگری سپردید، چه به برتری علی رشک بردید و آنانکه برتراند، محسود جهانیانند. ۶۹. گفتید آن رای شوری است و نگفتید داوری از آن خداست. ۷۰. آنرا که خصم فاطمه زهراست فردا داند که چه کیفی برای او مهیاست. ۷۱. حالی که خود از پدرانان میراث می‌برید چرا میراث مرا از دخترم می‌برید. ۷۲. گفتید پیمبر برای فرزندان خود ارث نمی‌گذارد. بگمان شما بیگانه حق بردن ارث دارد؟ ۷۳. یحیی وارث زکریاست و سلیمان وارث داود چرا دخترم را از ارث منع کردید آیا او وارث من نبود؟ ۷۴. امید و آرزو و نادانی گمراهشان کرد، تا متفق شدند. ۷۵. که خانه زهرا را آتش زنند! چه بزرگ کاری و چه دشوار کرداری! ۷۶. خانه‌ای که پنج تن در آنند، و جبرئیل ششمین آنان، چرا باید بسوزد با آتش سوزان! ۷۷. خانه علی و بتول و پیغمبر و دو فرزند او شیر و شبر که بر آفریدگانند مهتر. ۷۸. در و دیوار خانه بر فقدان خانه خدا گریانست و زائر آن از ندیدن صاحب خانه اشک ریزان. ۷۹. فرود آمدن گاهای وحی، بیابان خشک را ماند، و پیشگاههای خانه در ماتم پیشواها جوی اشک می‌راند.

دختر پیغمبر در شعر فارسی

ستایشگران بنی‌هاشم و حدود آزادی آنان در دوره خلفا

چنانکه در فصل گذشته خواندید، از نیمه دوم سده نخستین هجرت، برغم تمایل حکومت دمشق، در شعر عربی نشانه‌هایی از گرایش به خاندان پیغمبر پدید گشت. (۱) بحق دانستن آنان، سوگواری در مصیبت این خاندان، ناخشنودی نمودن از ستمهایی که بر ایشان رفت. و گاه نکوهشی از آن مردم که موجب چنین ستم شدند. از میان آن شعرها نمونه‌هایی انتخاب گردید که با زندگانی دختر پیغمبر (ص) ارتباطی داشت. اما آنچه درباره امیر المؤمنین علی علیه السلام و فاجعه کربلا سروده شده فراوانست، چندانکه در چند مجلد بزرگ جای خواهد گرفت. با برافتادن امویان بسال یکصد و سی و دو هجری این دسته از شاعران مجال فراخ‌تری یافتند. و با آنکه عباسیان از آل علی دلی خوش نداشتند، برای ریشه‌کن ساختن مانده خاندان اموی ستاینندگان بنی‌هاشم را آزاد می‌گذاشتند، و اگر ضمن ستایش آل پیغمبر از آل عباس هم مدحی می‌کردند، ستاینده بی‌جایزه وصلت نمی‌ماند. اما بهر حال آزادی آنان تا آنجا بود که مدح علویان با نکوهش عباسیان توأم نباشد و گرنه شاعر بیجان خود امان نمی‌یافت - چنانکه درباره منصور نمری خواندید - گاهی هم زمامدارانی چون متوکل و معتصم کم‌ترین گرایشی را بآل علی (ع) بر نمی‌تافتند و از آزار شاعران ثناگوی آنان دریغ نمی‌کردند. با گسترش تسلط دیلمیان بر بغداد، در این شهر که از سالها پیش مرکز اجتماعی شاعران شیعی شده بود، انجمن‌ها تشکیل گردید که در آن فضیلت‌های اهل بیت را می‌خواندند و بر مظلومیت آنان اشک می‌ریختند. نمونه‌ای از آن مجلس‌ها در فصلی که با عنوان برای عبرت تاریخ گشودیم از نظر خواننده گذشت. اما در شعر فارسی چنانکه در این فصل خواهید دید، ستایش آل پیغمبر و گرایش به علی (ع) و خاندان او از سده چهارم هجری آغاز شده، و شمار این شعرها (آنچه در دست ماست) در سراسر حکومت سامانیان غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان بسیار اندک است. در آن دسته از شعرها که بعنوان نخستین شعرهای دری معرفی شده جز وصف طبیعت و ستایش حکومت چیزی نمی‌بینیم. آیا می‌توان گفت همه شعرهای فارسی ایران اسلامی که تا سده

چهارم هجری بزبان دری یا دیگر لهجه‌های ایرانی سروده شده از این نوع بوده است؟ هر چند نمی‌توان بدین پرسش پاسخ مثبت داد، اما گمان نمی‌رود شعرهای در موضوع مورد بحث ما سروده شده باشد. در اینصورت علت آن چیست؟ فشار سخت حکومت؟ جای چنین احتمالی هست. و ما می‌دانیم از سال چهل و سوم هجری تا پایان حکومت ولید بن عبد الملک بن مروان، ایران و منطقه شرقی زیر فشار حاکمانی چون زیاد، عبید الله، حجاج بن یوسف، پسر اشعث. و کسانی از این دست مردم، روزگار می‌گذرانده است. اما چرا در مدینه که مستقیماً زیر نظر خاندان اموی بود، کمیت به ستایش هاشمیان بر می‌خیزد ولی در نیشابور، طوس، غزنه و هرات نظیر چنین شاعری را نمی‌بینیم؟. آیا می‌توان گفت در سده نخستین هجرت مردم ایران از خاندان پیغمبر (ص) و آنچه بر سر آنان رفت اطلاعی نداشتند؟ هرگز جای چنین احتمالی نیست. از این گذشته در فاصله تقریباً نیم قرن از حکومت ولید بن عبد الملک تا پایان کار مروان بن محمد که گروه‌های مقاومت در شرق ایران مخفیانه سرگرم کار بودند و بنام حکومت خاندان پیغمبر «الرضا من آل محمد» شعار می‌دادند، می‌توان گفت هیچگونه شعری که بازگوینده این تمایل باشد سروده نشده؟ می‌دانیم شعر عامل مهمی برای تحریک عاطفه و احساس عمومی است. آیا می‌توان گفت حکومت‌ها و یا عاملان آنان چنین شعرها را از میان برده‌اند؟ اگر چنین است چرا با شعر عربی چنین معامله‌ای نشده است؟ مضمون شعرهای عربی مذمت مستقیم از خلفای اموی و عباسی بود، در صورتیکه اگر در زبان فارسی چنین شعرهایی سروده شده باشد، تعریض به حاکمان صفاری، سامانی و یا غزنوی نبوده، چه آنان دخالتی در آن ستمکاری‌ها نداشته‌اند. درست است که بحث ما درباره شعر دری است و این لهجه از سده سوم رسمیت یافت، اما در شعر تازی هم که ایرانیان عربی‌گو سروده‌اند چنان نمونه‌هایی دیده نمی‌شود. از سده چهارم هجری یعنی همزمان با تاسیس دولت‌های شیعی در ایران مرکزی است که گاهگاه نظیر این مضمون‌ها در شعر فارسی دیده می‌شود: مدحت کن و بستای کسی را که پیغمبر بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار (۲) و یا این نمونه: چنین زادم و هم بدین بگذرم همین دان که خاک ره حیدرم (۳) و یا این بیت‌ها: مرا شفاعت این پنج تن بسنده بود که روز حشر بدین پنج تن رسانم تن بهین خلق و برادرش و دختر و دو پسر محمد و علی و فاطمه حسین و حسن (۴) در اواخر سده چهارم که فاطمیان بر مصر دست یافتند و حکومتی مقتدر را پی افکندند وصیت‌شهرت آنان بدیگر کشورهای اسلامی رسید و در شرق ایران طرفدارانی پیدا کردند، شاعران فارسی‌گوی آن سامان بمدح اهل بیت زبان گشودند و نمونه برجسته آنان ناصر خسرو علوی است. لیکن باز هم در سراسر قرن پنجم و ششم. شمار شعرهایی که در مدح آل پیغمبر بفارسی سروده‌اند، فراوان نیست. شگفت اینکه در سده پنجم شیعیان در بغداد و مرکز خلافت عباسی انجمن‌ها تشکیل می‌دادند و بر مصیبت اهل بیت می‌گریستند و نمونه‌ای از این مجلس‌ها در فصلی که با عنوان برای عبرت تاریخ گشودیم از نظر خواننده گذشت، اما در شرق ایران دور افتاده‌ترین نقطه بمركز خلافت، ناصر خسرو باید از بیم جان از بیغوله‌ای به بیغوله دیگر پناه برد. این چنین سختگیری را باید بحساب عباسیان گذاشت و یا بحساب خوش خدمتی حکومت‌های محلی که برای پایداری خود، خشنودی خاطر آنان را از هر راهی می‌جستند، و یا بحساب پای‌بندی سخت مردم این منطقه بمذهب سنت و جماعت و یا پذیرش وضع (پس از مقاومتی اندک)، بحثی است که پس از گذشت هزار سال آنچه پیرامون آن نوشته شود حدس و گمانی است که منشا آن نیز تمایل و عاطفه و یا طرز تفکر بحث‌کننده است. بهر حال چنانکه نوشتیم از نشأت زبان دری در شرق ایران تا دهه نخستین سده هفتم، از شعر فارسی آنچه در ستایش خاندان پیغمبر سروده شده نمونه‌هایی اندک است. و نام دختر پیغمبر به تلویح یا ضمنی در بعض این بیت‌ها دیده می‌شود. با هجوم مغولان بایران برای مدتی بیش از یکصد سال همه چیز درهم ریخت و در سده هشتم هجری است که شاعران شیعی در نقاط مختلف کشور ایران بمدح اهل بیت زبان می‌گشایند. در پایان این فصل این نمونه شعرهای از نظر خواننده می‌گذرد و چنانکه می‌بینیم طولانی‌ترین مدیحه از خواجوی کرمانی و ابن حسام خوسفی است. آنچه در این فصل فراهم آمده، به پایان قرن نهم خاتمه می‌یابد. چه قرن دهم آغاز سمیت یافتن مذهب شیعه در ایران است و در این دوره است که قسمت مهمی از شعر فارسی را مدیحه‌ها و مرثیه‌های اهل بیت تشکیل می‌دهد. ناصر خسرو ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث

قبادیانی بلخی متولد به سال ۳۹۴ و متوفی بسال ۴۸۱ هجری قمری از شیعیان اسماعیلی و مداح خلفای فاطمی مصر و حجت از سوی ایشان، در جزیره خراسان. آنروز در آن هول و فزع بر سر آن جمع پیش شهدا دست من و دامن زهرا تا داد من از دشمن اولاد پیمبر بدهد بتمام ایزد داد ارتعالی دیوان. تقوی ص ۴ شمس وجود احمد و خود زهرا ماه ولایتست ز اطوارش دخت ظهور غیب احد احمد ناموس حق و صندوق اسرارش هم مطلع جمال خداوندی هم مشرق طلیمه انوارش صد چون مسیح زنده ز انفاسش روح الامین تجلی پندارش هم از دمش مسیح شود پران هم مریم دسیه ز گفتارش هم ماه بارد از لب خنداناش هم مهر ریزد از کف مپارش این گوهر از جناب رسول الله پاکست و داور است خریدارش کفوی نداشت حضرت صدیقه گرمی نبود حیدر کرارش جنات عدن خاک در زهرا رضوان ز هشت خلد بود عارش رضوان بهشت خلد نیارد سر صدیقه گر بحشر بود یارش باکش ز هفت دوزخ سوزان نی زهرا چو هست یار و مدد کارش دیوان ص ۲۰۹ گفتا که منم امام و میراث بستد ز نبیرگان و دختر صعبی تو و منگری گر این کار نزدیک تو صعب نیست و منکر ورمی بر وی تو با امامی کاین فعل شده است زو مشهر من با تو نیم که شرم دارم از فاطمه و شبیر و شبر (ناصر خسرو. دیوان. مینوی و محقق ص ۹۴) سنائی ابوالمجد مجدود بن آدم. از شاعران قرن پنجم و ششم هجری. متوفای اوائل قرن ششم (۵۱۸ هجری). نشوی غافل از بنی هاشم وز ید الله فوق ایدیهم داد حق شیر این جهان همه را جز فطامش نداد فاطمه را (حدیقه. مدرس رضوی ص ۲۶۱) در صفت کربلا و نسیم مشهد معظم آل یاسین بداده یکسر جان عاجز و خوار و بی کس و عطشان کرده آل زیاد و شمر لعین ابتدای چنین تبه در دین مصطفی جامه جمله بدریده علی از دیده خون بیاریده فاطمه روی را خراشیده خون بیاریده بی حد از دیده (حدیقه. ص ۲۷۰) قوامی رازی بدر الدین قوامی از شاعران معروف نیمه اول قرن ششم. متوفی در نیمه دوم قرن ششم هجری. در مرثیه سید الشهداء زهرا و مصطفی و علی سوخته ز درد ماتم سرای ساخته بر سدره منتها در پیش مصطفی شده زهرای تنگدل گریان که چیست درد حسین مرا دوا ایشان درین که کرد حسین علی سلام جدش جواب داد و پدر گفت مرحبا زهرا ز جای جست و به رویش در اوفتاد گفت ای عزیز ما تو کجائی و ما کجا چون رستی از مصاف و چه کردند با تو قوم مادر در انتظار تو دیر آمدی چرا حب یاران پیمبر فرض باشد بی خلاف لیکن از بهر قرابت هست حیدر مقتدا بود با زهرا و حیدر حجت پیغمبری لاجرم بنشانند پیغمبر سزائی با سزا (دیوان. ص ۱۲۰۶-۱۲۷) اثیر اخیسکتی از شاعران سده ششم هجری و متوفی بسال ۵۷۷ یا ۵۷۹ هجری قمری. سبزه فکننده بساط بر طرف آبگیر لاله حقه نمای شعبده بو العجب پیش نسیم ارغوان قرطه خونین بکف خون حسینان باغ کرده چو زهرا طلب (دیوان رکن الدین همایون فرخ ص ۲۷) خواجوی کرمانی ابو العطا کمال الدین محمود مرشدی متولد به سال ۶۸۹ و متوفی بسال ۷۵۳ هجری قمری. روشنان قصر کحلی گرد خاک پای او سرمه چشم جهان بین ثریا کرده اند با وجود شمسه گردون عصمت فاطمه زهره را این تیره روزان نام زهرا کرده اند خون او را تحفه سوی باغ رضوان برده اند تا از آن گلگونه رخسار حورا کرده اند باز دیگر بر عروس چرخ زیور بسته اند پرده زر بفت بر ایوان اخضر بسته اند چرخ کحلی پوش را بند قبا بگشوده اند کوه آهن چنگ را زرین کمر در بسته اند اطلس گلریز این سیما بگون خرگاه را نقش پردازان چینی نقش ششتر بسته اند مهد خاتون قیامت می برند از بهر آن دیده بانان فلک را دیده ها بر بسته اند دانه ریزان کبوتر خانه روحانیان نام اهل بیت بر بال کبوتر بسته اند دل در آن تازی غازی بند کاندز غزو روم تازیانش شیهه اندر قصر قیصر بسته اند (دیوان. ص ۱۳۳-۱۳۴) منظومه محبت زهر او آل او بر خاطر کواکب از هر نوشته اند دوشیزگان پرده نشین حریم قدس نام بتول بر سر معجز نوشته اند. (دیوان. ص ۵۸۴) از آن بوصلت او زهره شد بدلالی که از شرف قمرش در سراچه دربان بود چون شمع مشرقی از چشم سایر انجم ز بس اشعه انوار خویش پنهان بود نگشت عمر وی از حی (۶) فزون ز روی حساب چرا که زندگی او بحی حنان بود و رای ذروه افلاک آستانه اوست زمرغزار فردایس آب و دانه اوست بدسته بند ریاحین باغ پیغمبر که بود نیره برج قدس را خاور عروس نه تق (۷) لاله برگ هفت چمن (۸) تدره هشت گلستان (۹) و شمع شش منظر ز نام او شده نامی سه فرع (۱۰) و چار اصول (۱۱) بیمن او شده سامی دو کاخ و پنج قمر (۱۲) کهبینه سوری (۱۳) بیت العروس او ساره (۱۴) کمینه جاریه خانه دار او هاجر (۱۵) بمطبخش فلک دود خورده را در

پیش زمه طبقه سیم و ز مهر هاون زر ز سفره انا املح (۱۶) طعام او نمکین ز شکر انا افصح (۱۷) کلام او شیرین (دیوان ص ۶۱۵) ابن یمین محمود بن یمین الدین فریومدی. از شاعران سده هشتم هجری و از ستایشگران خاندان سربداری و وابسته بدین خاندان. بسال هفتصد و شصت و نه هجری در گذشته است. شنیدم ز گفتار کارآگهان بزرگان گیتی کهان و مهان که پیغمبر پاک والا نسب محمد سر سروران عرب چنین گفت روزی باصحاب خود بخاصان در گاه و احباب خود که چون روز محشر در آید همی خلاق سوی محشر آید همی منادی بر آید بهفت آسمان که ای اهل محشر کران تا کران زن و مرد چشمان بهم بر نهید دل از رنج گیتی بهم بر نهید که خاتون محشر گذر می کند ز آب مژه خاک تر می کند یکی گفت کای پاک بی کین و خشم زنان از که پوشند باری دو چشم جوابش چنین داد دارای دین که بر جان پاکش هزار آفرین ندارد کسی طاقت دیدنش ز بس گریه و سوز و نالیدنش بیک دوش او بر، یکی پیرهن بزهر آب آلوده بهر حسن ز خون حسینش بدوش دگر فرو هشته آغشته دستار سر بدینسان رود خسته تا پای عرش بنالد بدرگاه دارای عرش بگوید که خون دو والا گهر ازین ظالمان هم تو خواهی مگر ستم کس ندیدست از این بیشتر بده داد من چون توئی دادگر کند یاد سوگند یزدان چنان بدوزخ کنم بندشان جاودان چه بد طالع آنظام زشتخوی که خصمان شونندش شفیعیان او (دیوان. حسینعلی باستانی راد ص ۵۸۹-۵۹۰) ابن حسام محمد بن حسام الدین خوسفی از شاعران مشهور قرن نهم. شاعر مقتدر طبع و عالم بلند همت که عمر خود را به مدح خانواده پیغمبر گذراند، و مردمان را برای نواله ستایش نگفت چنانکه گوید: شکم چون به یک نان توان کرد سیر مکش منت سفره اردشیر سراینده خاوران نامه و دیوان او مرکب از قصیده‌ها و ترجیع بندها و مخمس‌ها و دیگر انواع شعر است. متوفی بسال هشتصد و هفتاد و پنج هجری قمری. قصیده در مدح فاطمه زهرا چنین گفت آدم علیه السلام که شد باغ رضوان مقیمش مقام که با روی صافی و با رای صاف زهر جانبی می نمودم طواف یکی خانه در چشمم آمد ز دور برونش منور ز خوبی و نور ز تابش گرفته رخ مه نقاب ز نورش منور رخ آفتاب کسی خواستم تا پیرسم بسی بسی بنگریدم ندیدم کسی سوی آسمان کردم آنکه نگاه که ای آفریننده مهر و ماه ضمیر صفی از تو دارد صفا صفا بخشم از صفوت مصطفی! دلم صافی از صفوت ماه کن ز اسرار این خانه آگاه کن ز بالا صدائی رسیدم بگوش که یا ای صفی آنچه بتوان بگوش! دعایی ز دانش بیاموزمت چراغی ز صفوت برافروزمت بگو ای صفی با صفای تمام بحق محمد علیه السلام بحق علی صاحب ذوالفقار سپهدار دین شاه دلدل سوار بحق حسین و بحق حسن که هستند شایسته ذو المنن بخاتون صحرای روز قیام سلام علیهم علیهم سلام کز اسرار این نکته دلگشای صفی را ز صفوت صفایی نمای صفی چون بکرد این دعا از صفا درودی فرستاد بر مصطفی در خانه هم در زمان باز شد صفی از صفایش سر انداز شد یکی تخت در چشمش آمد ز دور سرا پای آن تخت روشن ز نور نشسته بر آن تخت مر دختری چو خورشید تابان بلند اختری یکی تاج بر سر منور ز نور ز انوار او حوریان را سرور یکی طوق دیگر بگردن درش بخوبی چنان چون بود در خورش دو گوهر بگوش اندر آویخته ز هر گوهری نوری انگیخته صفی گفت یا رب نمی دانمش عنایت بخطی که بر خوانمش خطاب آمد او را که از وی سؤال بکن تا بدانی تو بر حسب و حال بدو گفت من دخت پیغمبرم باین فر فرخندگی در خورم همان تاج بر فرق من باب من دو دانه جواهر حسین و حسن همان طوق در گردن من علی است ولی خدا و خدایش ولی است چنین گفت آدم که ای کردگار درین بار گه بنده راهست بار مرا هیچ از اینها نصیبی دهند ازین خستگیا طیبی دهند خطابی بگوش آمدش کای صفی دلت در وفاهای عالم و فی که اینها به پاکی چو ظاهر شوند بعالم به پشت تو ظاهر شوند صفی گفت با حرمت این احترام مرا تا قیام قیامت تمام مهمانی کردن فاطمه جناب پیغمبر را باز بر اطراف باغ از چمن گل عذار مجمره پر عود کرد بوی خوش نو بهار مقنعه بر بود باد از سر خاتون گل برقع خضرا گشود از رخ گل پرده دار مریم دوشیزه بود غنچه ز آبستنی در پس پرده ز دلتنگی خود شرمسار سر و سهی ناز کرد سرکشی آغاز کرد سنبل تر باز کرد نافه مشک تار گل چه رخ نیکوان تازه و تر و جوان مرغ بزاری نوان بر طرف مرغزار بر صفت حسب حال گشته قوافی سگال بلبل وامق عذار بر گل عذرا عذار ناله کنان فاخته تیغ زبان آخته سرو سرافراخته چون قد دلجوی یار باد ریاحین فروش خاک زمین حله پوش لاله شده

جرعه نوش در سر نرگس خمار برق ثواقب فروغ تیغ کشان از سحاب ز آتش دل میغ را چشم سیه اشکبار از پی زینت گری لعبت ایام را لاله شده سرمه‌دان گل شده آینه دار از دل خارای سنگ آمده بیرون عقیق لاله رخ افروخته بر کمر کوهسار بوی بنفشه بیابان کرده معطر دماغ لاله خور زین چراغ در دل شبهای تار یا قلم من فشانند بر ورق گل عبیر یا در جنت گشاد خازن دار القرار یا مگر از تربت دختر خیر البشر باد سحرگه فشانند بر دل صحرا غبار مطلع‌الکوکبین نیره‌النیرین سیده‌العالمین بضعه صدر الکبار ماه مشاعل فروز شمع شبستان او ترک فلکک پیش او جاریه پیش کار ریشه کش معجزش مفتخرات الخیام رایحه چادرش نفعه عود و قمار کسوت استبرقش اطلس نه توی چرخ سندس والای او شعری شعری شعار بردگی عصمتش پرده نشینان قدس کرده بخاک درش خلد برین افتخار رفته بجاروب زلف خاک درش حور عین طره خوشبوی را کرده از آن مشکبار آنچه ز گرد رهش داده برضوان نسیم روشنی چشم را برده حواری بکار در حرم لایزال از پی کسب کمال خدمت او خالادات کرده بجان اختیار مطبخیان سپهر هر سحری می‌نهند بر فلک از خان او قرصه گاور سه دار با شرف شرفه طارم تعظیم او کنگره نه فلک کم ز یکی کو کنار در حرم عرش او از پی زینتگری هندوی شب و سمه کوب صبح سپیداب کار زهره جادو فریب از سر دست آمده پیش کش آورد پیش هدیه او را سوار معجز سر فرقدین تحفه فرستاده پیش مشتری انگشتری داده و مه گوشوار زهره بسوی او رفت‌بدار السرور بست‌بمشاطگی در کف حوران نگار در شب تزویج او چرخ جواهر فروش کرد بساط فلکک پر درر آبدار پرده نشینان غیب پرده بیاراستند گلشن فردوس شد طارم نیلی حصار بس که جواهر فشانند کوبه در موکبش پرده گلریز گشت پر گهر شاهوار مشعله داران شام بر سر بام آمدند مشعله افروز شد هندوی شب زنده‌دار گشت مزین فلکک سدره نشین شد ملک تا همه روحانیان یافت بیکجا قرار جل تعالی بخواند خطبه تزویج او با ولی الله علی بر سر جمع آشکار روح مقدس گواه با همه روحانیان مجمع کروبیان صف زده بر هر کنار خازن دار الخلود خلد جنان در گشود تا بتوانند کرد زمره حوران نظار همچو نسیم بهشت‌خواست نسیمی ز عرش کز اثر عطر او گشت هوا مشکبار باد چو در سدره زد بر سر حورای عین لؤلؤ و مرجان بریخت از سر هر شاخسار خیمه نشینان خلد بسکه بچیدند در مر همه را گشت پر معجز و جیب و کنار اینت عروسی و سور اینت‌سرای سرور اینت خطیب و گواه اینت طبق با نثار ای بطهارت بتول لاله باغ رسول کوکب تو بی فضول عصمت تو بی عوار بابک بدر الدجا زوجک خیر التقی انک فخر النسا چشم و چراغ تبار مقصد عالم توئی زینت آدم توئی عفت مریم توئی اخیر خیر الخیار مام حسین و حسن فخر زمین و زمن همسر تو بو الحسن تازی دلدار سوار ای که نداری خبر از شرف و قدر او یک ورق از فضل او فهم کن و گوش دار بر ورقی یافتم از خط بابای خویش راست چو بر برگ گل ریخته مشکک تبار بود که روزی رسول بعد نماز صبح روی بسوی علی کرد که ای شهسوار هیچ طعامیت هست تا بضیافت رویم نام تکلف میر عذر توقف میار گفت که فرمای تا جانب خانه رویم خواجه روان گشت و شاه بر اثرش اشکبار زانکه بخانه طعام هیچ نبودش گمان تا بدر خانه رفت جان و دل از غم فکار پیش درون شد علی رفت بر فاطمه گفت پدر بر در است تا کند اینجا نهار فاطمه دلتنگ شد زانکه طعامی نبود کرد اشارت بشاه گفت پدر را درار با حسن و با حسین هر دو به پیش پدر باش که من بنگرم تا چه گشاید ز کار خواند انس را و داد چادر عصمت‌بدو گفت بیبازار بر بی جهت انتظار تا بفروشم بزور ز ثمن آن برم طرفه طعامی لطیف پیش خداوندگار شد پدرم میهمان چادر من بیع کن از ثمن آن برم زود طعامی بیار چادر پشم شتر بافته و تافته از عمل دست خود رشته و را پود و تار چادر زهرا انس برد و بدل داد بر سر بازار شهر تا که شود خواستار مرد فروشنده چون جامه ز هم باز کرد یافت از و شعله نور چو رخشنده نار جمله بازار از آن گشت پر از مشغله زرد شد از تاب او بالش خور برمدار یکدو خریدار خواست و آن سه درم خواستند وان سه درهم را نکرد هیچکس آنجا چهار بود جهودی مگر بر در دکان خویش مهتر بعضی یهود محتشم و مالدار چادر و دلال را بر در دکان بدید نور گرفته از و شهر یمین و یسار خواجه بدو بنگریست گفت که این جامکک راست‌بگو آن کیست راست‌بود رستگار گفت که چادر انس داده بمن زو پرس واقف این چادر اوست من نیم آگه ز کار گفت انس را جهود قصه چادر بگویی گفت تو گر میخوری دست ز پرسش‌بدار

گفت بجان رسول آنکه تو یارویی کین خیر از من میوش راز نهفته مدار سر بسوی گوش او برد باهستگی گفت بگویم ترا گر تو شوی راز دار چادر زهراست این دختر خیر الوری فاطمه خیر النساء دختر خیر الخیار شد پدرش میهمان هیچ نبودش طعام داد بمن چادرش از جهه اضطراب تا بفروشم بزر و ز ثمن آن برم طرفه طعامی لطیف پیش خداوندگار خواجه دکان نشین عالم توریه بود دید بسوی کتاب دیده چو ابر بهار از صحف موسوی چند ورق باز کرد تا که بمقصد رسید مرد صحایف شمار رو بسوی انس کرد که این جامه من از تو خریدم بچار پاره درم یکهزار قصه این چادر پرده نشین رسول گفته بموسی بطور حضرت پروردگار گفته که پیغمبر دور پسین را بود پرده نشین دختری فاطمه با وقار روزی از آنجا که هست مقدم مهمان عزیز مر پدرش را فتد بر در حجره گذار فاطمه را در سرا هیچ نباشد طعام تا بنهد پیش باب خواجه روز شمار چادر عصمت برند تا که طعامی خزند وز سه درم بیش و کم کس نبود خواستار مخلص من دوستی چار هزارش درم بدهد و در وجه آن نقره بوزن عیار ذکر قسم میکنم من بخدائی خویش از قسمی کان بود ثابت و سخت استوار عزت آن چادر از طاعت کروییان پیش من افزون بود از جهت اقتدار خاصه ترا یکهزار درهم دیگر دهم لیک مرا حاجتت گرتوانی برآر من چو نبی را بسی کرده‌ام ایذا کنون هست سیاه از حیا روی من خاکسار روی بدو کردنم، روی ندارد و لیک در حرم فاطمه خواهش من عرضه دار گر بغلامی خویش فاطمه بپذیردم عمر بمولائیش صرف کنم بنده وار رفت انس باز پس تا بحریم حرم بر عقب او جهود با دل امیدوار گفت انس را جهود چون برسی در حرم خدمت او عرضه کن تا که مرا هست بار؟

رفت انس در حرم قصه به زهرا بگفت گفت که تا من پدر را کنم آگه زکار فاطمه پیش پدر حال یهودی بگفت گفت پذیرفتمش گو انس او را درآر شد انس آواز داد تا که در آید یهود یافته اندر دلش نور محمد قرار سر بنهاد آن جهود بر قدم عرش سا کرد ز خاک درش فرق سرش تا جدار لفظ شهادت بگفت باز برون شد ز کو طوف کنان بر زبان نام خداوندگار چون بغلامی تو معتقد و مخلصم در حرمت زان یهود حرمت من کم مدار تا که بود نور و نار روشن و سوزنده باد قسم محب تو نور قسط عدوی تو نار می شد و میگفت کیست همچو من اندر جهان از عرب و از عجم دولتی و بختیار فاطمه مولای من دختر خیر البشر من بغلامی او یافته این اعتبار بر سر بازار و کوی بود در این گفت و گوی تا که بگسترده شد ظلّه نصف النهار چار هزار از یهود هشتصد و افزون برو مؤمن و دین ور شدند عابد و پرهیزگار روح قدس در رسید پیش رسول خدا گفت هزاران سلام بر تو ز پروردگار موجب و مستوجب خشم خدا گشته بود چند هزار از یهود چند هزار از نصار برکت مهمانی دختر تو فاطمه داد زانر سموم این همه را زینهار ای که بعصمت توئی مطلع انوار قدس از زلل و معصیت دامن تو بی غبار ورد زبان ساخته نعمت تو ابن حسام تا بودش در بدن مرغ روان را قرار

پی نوشتها: ۱. مقصود از این شعرها شعرهایی است که نشان دهنده مظلومیت آل پیغمبر باشد و گرنه شعرهای مدحی از آغاز تاسیس حکومت اسلامی در مدینه سروده شد. ۲. کسائی مروزی. ۳. فردوسی. ۴. غضائری رازی. ۵. قصیده‌ای که این بیت‌ها جزء آن آمده در چاپ مینوی. محقق دیده نمی‌شود. ۶. اشارت است به سالیان عمر دختر پیغمبر، حی بحساب جمل هیجده است. ۷. نه افلاک. ۸. هفت سیاره. ۹. هشت بهشت. ۱۰. موالید سه گانه: حیوان. نبات. معادن. ۱۱. چهار آخشج: آب. باد. خاک. آتش. ۱۲. هفت افلاک. ۱۳. میهمان. ۱۴. زن ابراهیم (ع) و مادر اسحاق. ۱۵. مادر اسماعیل (ع). ۱۶. ماخوذ از حدیث کان یوسف حسنا و لکنین املح (سفینه البحار ج ۲ ص ۵۴۶). ۱۷. ماخوذ از حدیث انا افصح العرب بیدانی من قریش (سفینه البحار ج ۲ ص ۳۶۱).

فرزندان فاطمه (ع)

«ذریه بعضها من بعض (آل عمران: ۳۴) چنانکه می‌دانیم و هر آشنا بتاریخ اسلام می‌داند، دختر پیغمبر را از علی علیه السلام فرزندان است. دو پسر بنامهای حسن و حسین علیهما السلام. و دو دختر بنام زینب و ام کلثوم. هیچیک از نویسندگان سیره و مؤلفان تاریخ در

وجود این چهار فرزند تردیدی ندارد. حسن (ع) در نیمه ماه رمضان سال سوم هجری و حسین (ع) در شعبان سال چهارم متولد شده است. تذکره نویسان شیعه و گروهی از علمای سنت و جماعت فرزند نرینه دیگری را برای دختر پیغمبر بنام محسن نوشته‌اند. مصعب زبیری نویسنده کتاب نسب قریش که در دویست و سی و شش هجری مرده از محسن نامی نبرده است. اما بلاذری متوفای سال دویست و هفتاد و نه نویسد: فاطمه برای علی (ع) حسن و حسین و محسن را زاد. محسن در خردی در گذشت (۱) و نیز نویسد چون محسن متولد شد پیغمبر از فاطمه پرسید او را چه نامیده‌اید گفت حرب فرمود نام او محسن است. (۲) علی بن احمد بن سعید اندلسی (۳۸۴-۴۵۶) مؤلف کتاب جمهره انساب العرب نیز نویسد: محسن در خردسالی مرد (۳). شیخ مفید فرزندان علی علیه السلام را از فاطمه چنین می‌شمارد: حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری که کنیه او ام کلثوم است (۴) و در پایان این باب می‌افزاید: و از شیعیان گفته‌اند که فاطمه پس از پیغمبر پسری را سقط کرد، هنگامی که او را در شکم داشت محسن نامید (۵). طبری نوشته است گویند فاطمه را از علی پسری دیگر بنام محسن بود که در خردی در گذشت. «در روایات شیعی و نیز بعض کتب اهل سنت و جماعت آمده است که این فرزند بر اثر آسیبی که در روزهای پر گیر و دار پس از رحلت پیغمبر (ص) بر دختر او وارد آمد سقط گردید (۶). درباره زندگانی هر یک از آن چهار فرزند کتابها و مقاله‌ها بزبانهای گوناگون نوشته شده است. خوانندگان محترم این سلسله کتاب، شرح حال مبسوط و مفصل دو فرزند بزرگوار او امام حسن و حسین بن علی علیهم السلام را خواهند خواند. زینب (ع) با احتمال قوی تولد زینب (ع) در ششمین سال از هجرت پیغمبر بوده است. اگر این احتمال درست باشد، وی از آنروز که پیرامون خود را نگرسته و با محیط زندگانی آشنا شده با مصیبت و فاجعه رو برو بوده است. مرگ پیغمبر (ص) در پنجسالگی او و حادثه‌های رقت‌انگیزی که در آن روز، درون و برون خانه وی رخ داد. سپس بیماری مادرش، ناله‌ها و اشک‌های وی در مصیبت پدر و شکوفه‌هایی که از ستم‌ها و رنج‌ها داشت، و سرانجام مرگ وی و دلخراش‌تر از آن، هاله‌ای از ترس و پنهان‌کاری که گروه کوچک مصیبت زده را فرا گرفت. گویا طفلان هم رخصت نداشتند بانگ شیون را بلند کنند، مبادا همسایگان بشنوند و خبر بگوش این و آن برسد و بر جنازه زهرا (ع) حاضر شوند و سفارش دختر پیغمبر عملی نگرند. تقدیر الهی تربیت مادر و دختر را همانند خواسته بود. او نیز باید دوره‌های سخت آزمایش را یکی پس از دیگری بگذراند و برای تحمل روزهای دشوارتر و مصیبت‌بارتر آماده شود. چون به سن رشد رسید، عبد الله پسر جعفر بن ابی طالب وی را بزنی گرفت. عبد الله از تولد یافتگان حبشه است. و کسی است که پیغمبر (ص) درباره او دعای خیر فرموده است (۷) همه نویسندگان سیره او را به بزرگواری و عزت نفس و مخصوصاً بخشش فراوان ستوده‌اند. زینب از عبد الله صاحب فرزندان شد. مصعب زبیری فرزندان او را سه پسر و یکدختر نوشته است: پسران: جعفر و عون اکبر که فرزندان از آنان نماند و علی که اعقاب عبد الله از این پسرانند. و دختری بنام ام کلثوم که معاویه می‌خواست او را برای پسر خود یزید بزنی بگیرد. عبد الله کار ام کلثوم را به حسین (ع) وا گذاشت و او وی را به قاسم بن محمد بن جعفر بن ابی طالب به زنی داد (۸) نیز طبرسی در اعلام الوری فرزندان عبد الله را همین چهار تن نوشته است (۹) اما مشهور است که پسران او علی، محمد، عون و عباس بودند. زینب با آنکه زن عبد الله بود و در خانه او بسر می‌برد و از وی فرزندان داشت، همچون مادر خویش پرستاری پدر را از یاد نمی‌برد. چون علی علیه السلام برای نشانیدن فتنه طلحه و زبیر عازم عراق شد زینب و شوهرش عبد الله نیز به کوفه رفتند و در آن شهر اقامت کردند و زینب در عراق شاهد پیش آمده‌های شگفت بود. درگیری پدرش با سپاهی که در بصره فراهم شد و خونخواهی عثمان از جانب کسی که تا پیش از کشته شدن او، ویرا به یهودی مدینه (نعثل) همانند می‌کرد. نبرد صفین و نیرنگ دنیا طلبانی که بظاهر در اطاعت علی بودند و در نهان از معاویه فرمان می‌بردند، و سپس قیام خشک مقدسان و قاریان قرآن و سرانجام فاجعه روز نوزدهم رمضان و شهادت پدرش در محراب مسجد کوفه و پس از آن بیعت مردم کوفه با برادرش حسن (ع) و نافرمانی کردن او را و بر سر او ریختن و خیمه‌اش را بغارت بردن و ران او را با کلنگ شکافتن و ناچار شدن او از بستن پیمان آشتی با معاویه و زخم زبانها که از دشمنان دوست نما پس از این آشتی شنید. (۱۰) زینب در این تاریخ سالیانی بیش از سی را پشت سر

گذاشته بود. بگفته مادرش روزگار چه بو العجب در پس پرده دارد و چه بازیچه یکی از پس دیگری بروی می‌آرد» بازیچه‌ها یکی از پس دیگری پدید می‌شد. توانی چون فولاد و سنگینی چون کوه باید که این غم‌ها را تحمل کند و او نمونه بردباری بود. سرانجام خانواده علی از کوفه به مدینه بازگشتند. دیری نکشید که زینب برادر بزرگش را دید، در بستر مرگ از سوز زهر بخود می‌پیچید. و روز دیگر شاهد منظره‌ای دلخراش تر بود. آنان که لبخند محبت آمیز محمد (ص) را بر روی دخترش تحمل نکردند، هنوز کینه زهرا را از دل نزدوده بودند. می‌خواستند انتقام مادر را از فرزند بگیرند، تا آنجا که نگذاشتند فرزندزاده در کنار جدش بخاک سپرده شود. دهسال سخت دیگر سپری شد. سالهایی که دست نشاندهان حکومت دمشق شیعیان علی را در شهرهای عراق و حجاز دنبال می‌کردند. دشنام می‌دادند، می‌زدند، می‌افکندند می‌کشتند. تا آنکه روزی خبری رسید که برای عراق از دیگر ایالت‌ها شادی بخش تر بود. معاویه مرد! در کوفه انجمن‌ها بر پا می‌شود. خطیبان بر پا می‌ایستند تا آنجا که می‌توانند رگ‌های گردن را پر می‌کنند تا سخنانشان بیشتر در دلها بنشیند: «باید نگذاریم یزید بر مسلمانان امارت کند باید حق بخداوندش برگردد. تا نوه پیغمبر را داریم به نوه ابو سفیان چه نیازی است؟». نامه‌های پی در پی از کوفه به مدینه می‌رود: «فرزند پیغمبر هر چه زودتر نزد ما بیا! اگر نیایی نزد خدا مسئولی حسین (ع) از مکه روانه عراق می‌شود. روز برون شدن او عبد الله شوی زینب به تلاش می‌افتد. از یکسو می‌بیند پسر عمو و برادر زنش در این شهر امنیت ندارد و از سوی دیگر می‌ترسد عراقیان با او همان کنند که با پدر و برادرش کردند. نزد حاکم شهر عمرو بن سعید می‌رود. از او برای حسین امان نامه‌ای می‌گیرد که متن آن چنین است: «شنیده‌ام عازم عراق هستی. از خدا می‌خواهم از تفرقه افکنی بپرهیزی چه من بیم دارم در این راه کشته شوی. من عبد الله بن جعفر، و یحیی بن سعید برادرم را نزد تو می‌فرستم تا بتو بگویند در امان من هستی و از صله و نیکوئی و مساعدت من بهره‌مند خواهی بود» عبد الله و برادر حاکم مکه این امان نامه را به امام می‌رسانند. پیداست که پاسخ چنین امان نامه‌ای از جانب امام چه خواهد بود: «کسی که مردم را بطاعت خدا و رسول بخواند و نیکوکاری را پیشه گیرد، هرگز تفرقه افکن نیست و مخالفت خدا و پیغمبر را نکرده است. بهترین امان امان خداست. کسی که در این جهان از خدا نترسد در روز رستاخیز از او در امان نخواهد بود. از خدا می‌خواهم در این جهان از او بترسم تا در آن جهان از امن او بهره‌مند شوم (۱۱). کاروان که زینب با آن همراه است، از مکه بیرون می‌رود. عبد الله چون دانست امام آماده رفتن به عراق است و از این سفر چشم نمی‌پوشد فرزندان خود عون و محمد را همراه او کرد. دمشق از ماهها پیش جنب و جوش عراق را زیر نظر داشت. یا بهتر بگوئیم، موقع شناسان عراق -دسته‌ای از آنان که امام را به شهر خود خواندند- او را از طوفانی که در پیش است آگاه ساخته بودند. یزید پیش‌بینی‌های لازم را کرده بود. حاکمی بی‌اصل و نسب، سختگیر و بی‌تقوی را بکوفه فرستاد. عبید الله، فرستاده امام مسلم بن عقیل و مهماندار او هانی پسر عروه را کشت و چشم مردم شهر را ترساند. سربازان مسلح وی راههای حجاز به عراق را زیر نظر داشتند، چنانکه امام اندکی پس از حرکت از منزل شراف با حر پسر یزید ریاحی فرستاده حاکم کوفه روبرو شد و حر با رسیدن دستور تازه او را در سرزمینی که کربلا نام دارد فرود آورد. از آنروزهای پرهراس که هنوز لااقل برای دسته‌ای راه امید بسته نشده بود و از آخرین ساعت‌های روز نهم محرم تا پسین روز دیگر، کم و بیش آگاهید. نیز در کتاب زندگانی امام حسین (ع) که جزء این سلسله کتابهاست، تفصیل بیشتری خواهید دید. در آن گیر و دار زینب (ع)، چه وظیفه‌ای داشته و شخصیت خود را چگونه نشان داده، چیزی نیست که بر شما پنهان باشد. اما ماموریت اختصاصی او از پسین روز دهم محرم سال شصت و یک هجری آغاز شد. ساعت‌های آخر روز دهم محرم سپری گردید. دیوانه‌هایی که دوستی مال و جاه یا حس کینه و انتقام دیده درون و برویشان را کور کرده بود، بخود آمدند. چه کردند؟ کاری بزرگ! کاری زشت! که تاریخ عرب همانند آنرا بخاطر نداشت. مهمان کشی که برای این قوم ننگی بدتر از آن نیست آن هم با چنان بی‌رحمی! چه بدست آوردند؟ هیچ‌انه، چرا هیچ؟ از این مهمان کشی دست آوردی بزرگ داشتند. چه بود؟ خواری و زبونی کوفه برابر شام، نه برای نخستین بلکه برای چندمین بار. چه کنند و بکجا بروند؟ همه راهها بروی آنان بسته بود، جز یک راه. راه ننگ! که این کاروان ناچار باید آنرا تا پایان به پیماید. راهی که از غاضریه آغاز می‌شد و به قصر حاکم

کوفه و سپس به کاخ سبز دمشق پایان می‌یافت. کاروان عراقی باید پیشانی مذلت را برابر مردی که تباری روشن نداشت بر زمین بساید، سپس همچنان سرافکننده و بینی بر خاک پیش رود تا در آستانه پسر هند بایستد و بگوید «سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست دیروز داغ غلامی پدرت را پذیرفتم و امروز حلقه بگوش توایم لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمائی این سوغات کاروان عراق بود. اما مانده کاروان حجاز نیز با دست خالی نمی‌رفت دستی پر داشت. دستی گشاده به فراخی سراسر عراق و حجاز نه، به پهنای شبه جزیره عربستان و دنیای اسلام پر از متاعی گرانبها. متاع شرف، افتخار، آزادگی و کرامت انسانی: متاع شهادت اما خریدار این کالا نه کوفه بود و نه دمشق، آنجا از مرد و مردمی نشانی دیده نمی‌شد. و خریدار کالای شهادت مردانند که بگفته پیر میهنه چوب به عیاران چرب کنند بنامردان چرب نکنند» (۱۲) آنان که درون آن دو کاخ می‌زیستند و کسانی که گرد کاخ نشینان را فرا گرفته بودند از نامردان بودند نه از عیاران. این کالای گرانبها را گروهی زن و فرزند خردسال بدرقه می‌کرد دستها بر گردن بسته و زنجیر بر پا نهاده. با کاروان سالاری که بحق شیر زن کربلا (۱۳) لقب گرفته است. چنانکه خواهیم خواند کاروان سالار متاع قافله را در هر دو کاخ (کوفه و دمشق) بمعرض نمایش گذاشت نه برای آنکه آنروز خریداری یابد، چه می‌دانست مشتریان او آنان نیستند. بازاری ساخت تا پس از پنج سال گرم شود. نخست در شهر کوفه سپس در مدینه، شام، خوزستان، خراسان و سرانجام کافر کوب‌های خراسانیان سزای نامردان را در کنارشان نهاد. نامردان بر سر دار نمی‌روند مردار زیر پا پایمال می‌شوند. آنروز بود که بحکم خلیفه عباسی بر لاشه‌های نیم جان امویان گستردنی افکندند و خوان‌ها چیدند و خلیفه تازه بخوردن نشست (۱۴). کاروان و کاروان سالار به بازار کوفه در آمدند. حاکم کوفه می‌خواست با نمایش این صحنه، خواری دختر علی و خاندان هاشم را برخ مردم شهر بکشد، تا بدینوسیله قدرت خود را بدانها بیشتر بنمایاند که: اینان فرزندان و کسان حاکم پیشین شهر شمایند! امروز بحکم من پیش چشم شما اسیر و دست و گردن بسته در کوچه‌های شهر شما رانده می‌شوند و تازیانه می‌خورند! این خواست حاکم بود، اما خدا چیز دیگری می‌خواست. مردم شهر پیر و جوان در کوچه‌ها انبوه شدند مثلی معروف است تب تند عرق تند خواهد آورد» مردمی که زود بخشم می‌آیند زود هم پشیمان می‌شوند. و مردم دره فرات از حد اعلائی این خصوصیت برخوردارند. با شنیدن سخنی می‌خروشند و دشمن می‌شوند و با سخنی دیگر از برادر مهربان‌تر می‌گردند! کوفه زینب را خوب می‌شناخت. زنانی که در آن روز سی سال و بیشتر داشتند، حشمت او را در دیده مسلمانان و عزت وی را در چشم پدر دیده بودند. در آمدن زینب و اسیران به بازار کوفه و حالت رقت‌انگیز آنان خاطرات گذشته را زنده کرد. زنان شیون سر دادند و مردان را بگریه افکندند و گریه زنان و مردان کودکان را به نوحه در آورد و یکبار ناله و فغان از هر سو برخاست. اکنون بایست این هیجان به نقطه اوج برسد تا دیده مردم شهر گشوده شود تا بدانند چه کردند و چرا کردند. در جمع اسیران چه کسی می‌توانست این وظیفه را تعهد کند. دختر علی بود، کدام یک از دو دختر او؟ زینب یا ام کلثوم. دیرینه‌ترین سند که خطبه را ضبط کرده، گوینده آنرا ام کلثوم نوشته است. نگارنده هم در یکی از کتاب‌های خود (۱۵) بحکم امانت همان نام را نوشتم. اما چنانکه در این کتاب نوشته‌ام، ام کلثوم در این تاریخ زنده نبوده است. این تخلیط از آنجا پیدا شده که یکی از کنیه‌های زینب (ع) ام کلثوم است. او را ام کلثوم کبری و خواهرش را ام کلثوم صغری می‌خوانده‌اند. بهر حال آنکه در بازار کوفه با سخنان خود درسی فراموش نشدنی بمردم این شهر داد، زینب بود که پس از حمد خدا چنین گفت: مردم کوفه! مردم مکار فریبکار! مردم خوار و بیمقدار. بگریید که همیشه دیده‌هاتان گریان و سینه‌هاتان بریان باد! زنی رشته‌باف را مانید که آنچه را استوار بافته است از هم جدا سازد. پیمان‌های شما دروغ است و چراغ ایمانتان بی فروغ. مردمی هستید لایف زن و بلند پرواز! خود نما و حیل‌ساز! دوست کش و دشمن نواز! چون سبزه پارگین، درون سوگنده و برون سوسبز و رنگین، نابکار! چون سنگ گور نقره آگین (۱۶). چه زشت کاری کردید! خشم خدا را خریدید، و در آتش دوزخ جاوید خزیدید. می‌گریید؟! بگریید! که سزاوار گریستید نه در خور شادمان زیستن. داغ ننگی بر خود نهادید که روزگاران بر آید و آن ننگ نزداید! این ننگ را چگونه می‌شوئید؟ و پاسخ کشتن فرزند پیغمبر را چه می‌گویید؟ سید جوانان بهشت. و چراغ راه شما مردم زشت

که در سختی یارتان بود و در بلاها غمخوار. نیست و نابود شوید ای مردم غدار (۱۷). هر آینه باد در دست دارید، و در معامله‌ای که کردید زیانکار! و بخشم خدا گرفتار، و خواری و مذلت بر شما باد. کاری سخت زشت کردید که بیم می‌رود آسمانها شکافته شود و زمین کافته و کوهها از هم جداخته. می‌دانید چگونه جگر رسول خدا را خستید؟ و حرمت او را شکستید! و چه خونی ریختید؟ و چه خاکی بر سر بیختید؟ زشت و نابخردانه کاری کردید که زمین و آسمان از شر آن لب ریز است، و شگفت مدارید که چشم فلک خونریز است. همانا عذاب آخرت سخت‌تر است و زیانکاران را نه یار و نه یاور است (۱۸). این مهلت، شما را فریفته نگرداند! که خدا گناهکاران را زودا زود بکیفر نمی‌رساند و سرانجام خون مظلوم را می‌ستاند. اما مراقب ما و شماست و گناهکار را بدوزخ می‌کشد (۱۹). سپس روی خود را از آنان برگرداند. و همه را انگشت‌بدهان در حیرت نشانده. مردی پیر از بنی جعفری که ریش خود را از گریه‌تر ساخته بود گفت: پسران آنان بهترین پسرانند و دودمان ایشان سر بلندترین دودمان (۲) اسیران را به کاخ پسر زیاد بردند. وسیله قدرت نمائی هر چه بیشتر در این مجلس از پیش فراهم شده بود. قدرت نمائی برابر خاندان پیغمبر و بخاطر زهر چشم گرفتن از مردم کوفه. پسر زیاد بگمان خود راه پیروزی را تا پایان آن پیموده بود. حسین را کشته زن و فرزند او را اسیر کرده و پوزه شیعیان عراق را بخاک مالیده است. از این پس چه کسی جرات دارد نام علی (ع) را بر زبان آورد! ای زن کیست؟ - زینب دختر فاطمه! - خدا را شکر! دیدید خدا چگونه شما را رسوا کرد و دروغ گفته‌هاتان را آشکار ساخت؟ پسر زیاد بقدرت خویش می‌باید و برای قدرت و برای قدرت نما دردی بدتر از این نیست، که او را بچیزی نشمرند و پیش روی مردمان تحقیرش کنند. دختر علی به سخن آمد. گوئی هیچ اتفاقی رخ نداده. نه برادر و کسانش را کشته‌اند و نه او و خویشاوندانش را دست و گردن بسته پیش روی مردی پست و خونخوار نگاه داشته‌اند. گوئی برای مناظره علمی بدین مجلس خوانده شده است: - سپاس خدا را که ما را به محمد (ص) گرامی داشت. فاسقان دروغ می‌گویند و بدکاران رسوا می‌شوند و آنان ما نیستیم دیگرانند! پسر زیاد حیرت کرد. نه تنها گردنی را که می‌خواستند خم کند، راست‌تر ایستاد. سرهای افکنده بیجان را نیز بی آنکه خود بخواهند بر افراشت. ناچار از راه دیگر در آمد: - دیدی خدا با برادرت چه کرد؟! - از خدا جز خوبی ندیدم! برادرم با یاران خود براهی رفتند که خدا می‌خواست. آنان شهادت را گزیدند و با افتخار بدین نعمت رسیدند! اما تو ستمکار به پاسخ آنچه کردی گرفتار خواهی بود! پسر زیاد خرد شده بود. از شنیدن این پاسخ پامال شد. آخرین سلاح درمانده چیست؟ دشنام! - با کشته شدن برادر سرکش و نافرمان تو خدا دلم را شفا بخشید. - پسر زیاد! مهتر ما را کشتی! از خویشانم کسی نهشتی! نهال ما را شکستی! ریشه ما را از هم گسستی! اگر درمان تو اینست؟! آری چنین است! - سخن به سجع می‌گوید. پدرش نیز سخن‌های مسجع می‌گفت (۲۱).

پی‌نوشتها: ۱. انساب الاشراف ص ۴۰۲. ۲. همان کتاب ص ۴۰۴. ۳. ص ۱۶. ۴. ارشاد ج ۱ ص ۳۵۵. ۵. همان کتاب ص ۳۵۶ و رجوع شود به کشف الغمه ص ۴۴۰-۴۴۱ ج ۱. ۶. رجوع شود به الملل و النحل ج ۱ ص ۱۷۷. ۷. الاصابه ج ۴ ص ۴۸. ۸. نسب قریش ص ۸۲. ۹. اعلام الوری ص ۲۰۴. ۱۰. رجوع شود به تحلیلی از تاریخ اسلام. از نگارنده ج ۲. ۱۱. نگاه کنید به پس از پنجاه سال ص ۱۴۷ چاپ دوم. ۱۲. اسرار التوحید ص ۵۸. ۱۳. نام کتابی درباره زینب (ع) ترجمه و تحشیه نگارنده. ۱۴. رجوع کنید به تحلیلی از تاریخ اسلام بخش دوم حوادث سال ۱۳۲. ۱۵. رجوع کنید به پس از پنجاه سال ص ۱۸۲ چاپ دوم. ۱۶. یا اهل الکوفه یا اهل الخثر و الخذا، لا، فلا رقات العبره، و لا هدايات الرته، انما مثلکم کمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا. تتخذون ایمانکم دخلا بینکم الا و هل فیکم الا الصلف و الشنف، و ملق الاماء و غمز الاعداء و هل انتم الا - کمرعی علی دمنه، او کفضه علی ملحوده. ۱۷. الا ساء ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم. و فی العذاب انتم خالدون، اتبکون؟ ای و الله فابکوا، و انکم و الله احریاء بالبکاء، فابکوا کثیرا، و اضحکوا قلیلا فلقد فرتم بعارها و سنارها. و لن ترخصوها بغسل بعدها ابدا، و انی ترخصون قتل سلیل خاتم النبوة، و معدن الرساله و سید شبان اهل الجنة، و منار محبتکم، و مدره حجتکم، و مفرح نازلتکم فتعسا و نکسا. ۱۸. لقد خاب السعی و خسرت الصفقه و بؤتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذله و المسکنه لقد جتتم شینا اذا. نکاد السموات یتفطرن منه و تشق الارض و تخر الجبال هدا. ا تدرؤن ای کبد

لرسول الله فریتیم و ای کریمه له ابرزتم و ای دم له سفکتیم؟ لقد جتتم بها شوهاء خرقاء، شرها طلاع الارض و السماء افعجتیم ان قطرت السماء دما و لعذاب الاخره اخزی و هم لا ینصرون. ۱۹. فلا یتخفنکم المهمل، فانه لا تحفره المبادره، و لا یخاف علیه فوت الثار. کلا ان ربک لنا و لهم لبالمرصاد. ۲۰. کهولهم خیر الکھول و تسلمهم اذا عد نسل لا- یبور و لا- یخزی (بلاغات النساء. چاپ نجف ص ۲۳، جمهره خطب العرب ج ۲ ص ۱۲۴-۱۲۶ اعلام النساء ج ۲ ص ۲۵۹). ۲۱. لقد قتلت کهلی. و ابرت اهلی. و قطعت فرعی. و اجتت اصلی، فان یشفک هذا فقد اشتفت (طبری ج ۷ ص ۳۷۲)

وا پسین منزل کاروان

شام در سال سیزدهم هجری بدست سپاهیان مسلمان و بفرماندهی خالد بن ولید گشوده شد. و چیزی نگذشت که در خلافت عمر، معاویه حکومت آن ایالت را یافت و همچنان تا پایان زندگی در این سمت باقی بود. مردم شام آئین مسلمانی را در رفتار مردمانی چون خالد و معاویه و پیرامونیان او می‌دیدند. و از سیرت پیغمبر و تربیت مهاجر و انصار آگاهی نداشتند. در سال شصت و یکم هجری گروهی (شاید چند تن بیش از یکصد نفر) از کسانی که رسول خدا را دیده بودند در شهرهای شام می‌زیستند. مردمانی که سالیان عمرشان از شصت گذشته بود و ترجیح می‌دادند بگوشه‌ای بنشینند و آنچه را می‌گذرد نه بینند. شگفت نیست که پس از سال یکصد و سی و دوم چون حاکم خاندان عباسی بدین شهر رسید، مردم گفته باشند ما نمی‌دانستیم محمد (ص) را خویشاوندانی جز بنی امیه بوده است تا آنکه شما بر سر کار آمدید (۱). اگر مقتل نویسان نوشته‌اند، هنگام در آوردن اسیران به دمشق مردم، شهر را آئین بسته بودند، دور نمی‌نماید، و اگر یزید در مجلس خود سروده باشد که: «کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شدند، حاضر بودند و می‌دیدند چگونه انتقام آنان را از فرزندان محمد (ص) گرفتم بعید نیست. آنروز در مجلس وی گرد یزید را کسانی گرفته بودند که اسلام و پیغمبر آنرا وسیله رسیدن بحکومت کرده بودند نه سبب قربت به خدا. می‌بینید که مجلس‌ها یکسان است و گفتگوها همانند. در کوفه پسر زیاد شادمان بود که ماموریت خود را انجام داده و مایه قوت عراقیان را از دست آنان گرفته و در شام یزید بر خود می‌بالید که خون ریخته پدرانش در جنگ بدر بهدر نرفته است. اگر کار بهمین جا پایان می‌یافت، او برنده بازی بود. اما زینب نگذاشت یزید، شاهد این پیروزی را بمکد، آنچه را مایه شیرینی کام خود می‌دانست در دهانش تلخ‌تر از شرننگ ساخت. در سخنانی کوتاه بمجلسیان فهماند چه کسی بر آنان حکومت می‌کند، و بنام که حکومت می‌کند، و اینان که زنجیر بگردن نهاده پیش تخت او ایستاده‌اند چه کسانند! و سخنان او را از روی دیرینه‌ترین متنی که در دست دارم (بلاغات النساء) نوشته احمد بن ابی طاهر که یکصد و چهل سال پس از حادثه متولد شده آورده‌ام. و در مصادر متأخر اختلاف‌ها در ضبط کلمات دیده می‌شود: پس پایان کسانی که بدی کردند، بدتر (دوزخ) بود. چه آنان آیت‌های خدا را دروغ خواندند، و بدان فسوس کردند. (۲) یزید! پنداری اکنون که زمین و آسمان بر ما تنگ است، و چون اسیران شهر بشهرمان می‌برند، در پیشگاه خدا ما را ننگ است؟ و ترا بزرگواری است و آنچه کردی نشانه سالاری؟ بخود می‌بالی و از کرده خویش خوشحالی که جهان تو را بکام است و کارهایت به نظام (۳). نه چنین است. این شادی تو را عزاست. و این مهلت برای تو بلاست و این گفته خدا است: «آنانکه کافر شدند می‌پندارند، مهلتی که بدانها می‌دهیم بر ایشان خوبست، همانا مهلتشان می‌دهم تا بر گناهان بیفزایند و بر ایشان عذابی دردناکست.» پسر آزاد شدگان (۴). این آئین دادست که زنان و کنیزان را در پرده نشانی و دختران پیغمبر را از این سو بدان سو برانی؟ حریم حرمتشان شکسته! و نفسهایشان در سینه بسته! نژند بر پشت اشتران او شتربانان آنان دشمنان (۵). از سویی به سویی، و هر روز بکویی، نه تیمار خواری دارند، نه یاری. نه پناه و نه غمگساری، دور و نزدیک بآنان چشم دوخته و دل کسی بحالشان نسوخته. آنکه ما را خوار می‌شمرد، و بچشم کینه و حسد در ما می‌نگرد، نشگفت اگر دشمنی ما را از یاد نبرد. با چوبدستی بدنندگان جگر گوشه پیغمبر می‌زنی؟! و جای کشتگان را در بدر، خالی می‌کنی؟ که کاش بودند و مرا می‌ستودند! آنچه را کردی خرد می‌شماری؟ و خود را بی

گناه می‌پنداری (۶)؟ چرا شاد نباشی؟ که دل ما را خستی. و از رنج‌سوزش درون رستی. و آنچه ریختی خون جوانان عبدالمطلب بود، ستارگان زمین و فرزندان رسول رب العالمین (۷). و بزودی بر آنان خواهی در آمد، در پیشگاه خدای متعال. و دوست‌خواهی داشت که کاش کور بودی و لال. و نمی‌گفتی چه خوش بود که کشتگان من در بدر، اینجا بودند و مرا خوش باش می‌گفتند و شادی می‌نمودند. خدایا حق ما را بستان! و کسانی را که بر ما ستم کردند به کیفر رسان! یزید! بخدا جز وست خود را ندریدی! و جز گوشت‌خویش را نبریدی! و بزودی و بنا خواست بر رسول خدا در می‌آئی! روزی که خویشان و کسان او در بهشت غنوده‌اند و خدایشان در کنار هم آورده است و از بیم پریشانی آسوده‌اند. این گفته خدای بزرگ است که مپندار آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند که آنان نزد پروردگار خود زنده‌اند و روزی خورنده‌اند» (۸). بزودی آنکه تو را بر این مسند نشانده و گردن مسلمانان را زیر فرمان تو کشانده، خواهد دانست که زیانکار کیست و خوار و بی‌یار چه کسی است. آنروز داور خدا و دادخواه مصطفی و گواه بر تو دست و پاس. اما ای دشمن و دشمن زاده خدا. من هم اکنون تو را خوار می‌دارم و سرزنش تو را بچیزی نمی‌شمارم اما چه کنم که دیده‌ها گریانست و سینه‌ها بریان. ما را بجمع سفیهان (۱۰) می‌فرستد تا مال خدا را بپاداش هتک حرمت خدا بدو دهند. این دست جنایت است که بخون ما می‌آلیند. و گوشت ماست که زیر دندان می‌خیند. و پیکر پاک شهیدانست که گرگان بیابان از هم می‌ربایند. اگر ما را به غنیمت می‌گیری غرامت خود را می‌گیریم. در آنروز جز کرده زشت چیزی نداری. تو پسر مرجانه را به فریاد می‌خواهی! او از تو یاری می‌خواهد. با یارانت در کنار میزان ایستاده چون سگان بر آنان بانگ می‌زنی و آنان بروی تو بانگ می‌زنند. و می‌بینی که نیکوترین توشه‌ای که معاویه برای تو ساخت کشتن فرزندان پیغمبر بود که بگردنت انداخت. بخدا که جز از خدا نمی‌ترسم و جز بدو شکوه نمی‌برم. هر حيله‌ای داری بکار دار. و از هر کوشش که توانی دست مدار. و دست دشمنی از آستین بر آر. که بخدا این عار بروزگار از تو شسته نشود. سپاس خدا را که پایان کار سادات جوانان بهشت را سعادت و آمرزش مقرر داشت و بهشت را برای آنان واجب انگاشت. از خدا می‌خواهم که پایه قدر آنان را والا و فضل فراوان خویش بایشان عطا فرماید که او مددکار تواناست (۱۲). اندک اندک مردم دمشق از حقیقت آنچه در عراق رخ داده بود آگاه شدند. و دانستند آنکه بامر یزید و بدست سپاهیان کوفه کشته شده است، ماجراجویی عصیان‌گر نبوده بلکه دختر زاده رسول خدا و این زنان و کودکان را که باسیری بدمشق آورده‌اند خاندان پیغمبر نه است خاندان کسی است که یزید بنام جانشینی او بر آنان و بر دیگر مسلمانان، حکومت می‌کند. از روی داده‌های آن مجلس و خرده‌گیری چند تن بر یزید و سخنان امام علی بن الحسین در مسجد دمشق در متن‌های متاخر گزارش‌هایی دیده می‌شود. همه این گزارش‌ها بطور اجمال واقعیتی را نشان می‌دهد: - ناخرسندی مردم از آنچه بر خاندان پیغمبر رفته است، پس از این ماجراها بود که یزید مصلحت ندید اسیران را نزد خود نگاه دارد. نخست در صدد دلجوئی از ایشان بر آمد و کوشید تا آنچه را در عراق رخ داده است بگردن پسر زیاد بیندازد. بهر حال کاروان رخصت بازگشتن یافت و روی به حجاز نهاد. اما کی؟ در چه ماهی و در چه سالی؟ بدرستی روشن نیست! آیا کاروان مستقیماً از دمشق به مدینه رفته است؟ آیا راه خود را طولانی ساخته و به کربلا آمده است تا با مزار شهیدان دیداری داشته باشد؟ آیا یزید با این کار موافقت کرده است؟ و اگر کاروان به کربلا بازگشته، آیا درست است که در آنجا با جابر بن عبد الله انصاری که او نیز برای زیارت آمده بود دیداری داشته؟ آیا در آنجا مجلسی از سوگواران بر پا شده؟ و چگونه حاکم کوفه بر خود هموار کرده است که در چند فرسنگی مرکز فرمانفرمائی او چنین مراسمی بر پا شود؟ و بر فرض که این روی دادها را ممکن بدانیم این اجتماع در چه تاریخی بوده است؟

چهل روز پس از حادثه کربلا؟ مسلماً چنین چیزی دور از حقیقت است. رفتن و برگشتن مسافر عادی از کربلا به کوفه و از آنجا بدمشق و بازگشتن او، با وسائل آن زمان بیش از چهل روز وقت می‌خواهد تا چه رسد به حرکت کاروانی چنان و نیز ضرورت دستور خواهی پسر زیاد از یزید درباره حرکت آنان بدمشق و پاسخ رسیدن، که اگر همه این مقدمات را در نظر بگیریم دو سه ماه وقت می‌خواهد. فرض اینکه کاروان در اربعین سال دیگر (شصت و دوم) به کربلا رسیده نیز درست نیست، چرا که ماندن آنان در

دمشق برای مدتی طولانی، چنانکه نوشتیم به صلاح یزید نبود. بهر حال هاله‌ای از ابهام گرد پایان کار را گرفته است و در نتیجه دستکاری‌های فراوان در اسناد دست اول، باید گفت حقیقت را جز خدا نمی‌داند. آنچنانکه پایان زندگانی شیر زن کربلا نیز روشن نیست. مسلم است که زینت پس از بازگشت از شام مدتی دراز زنده نبود. چنانکه مشهور است سال شصت و دوم از هجرت بجوار حق رفته است. در کجا؟ مدینه؟ دمشق؟ قاهره، هر یک از نویسندگان سیره برای درستی رای خود دلیلی و یا دلیل‌هائی آورده است. مزاری که بنام سنی زینب سیده زینب در شهر قاهره بر پاست. و شب و روز - بخصوص شبها و روزهای جمعه - زیارت کنندگان بسیاری دارد، همتای مشهد دیگری است که بنام راس الحسین در این شهر ساخته است. گویا فاطمیان که در سده چهارم هجری بر قاهره ست یافتند می‌خواستند با بنای این دو زیارتگاه توجه عامه را جلب کنند. آنچنانکه بسیاری از مورخان و نقادان حدیث اصالت مزار دمشق را نیز منکرند و نگارنده ضمن سفرنامه قاهره که چند سال پیش در مجله یغما منتشر شد (۱۳) نوشت: این زیارتگاه‌ها از مصادیق بیوتی است که نام خدا در آنها به بزرگی یاد می‌شود و دوستداران اهل بیت با خلوص نیت فراوان مراتب ارادت خود را بکسی که آن مزار بنام او برپاست بیان می‌دارند و با پیغمبر خود و خانواده او تجدید عهد می‌کنند.

پی‌نوشتها: ۱. الهفوات النادرة ص ۳۷۱. ۲. ثم كان عاقبة الذين اساؤا السوآی ان كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزؤن (روم: ۱۰) ۳. اظننت يا يزید انه حين اخذ علينا باطراف الارض و اكناف السماء فاصبحنا نساق كما يساق الاسارى، ان بنا هوانا على الله و بك عليه كرامة. فشمخت بانفك و نظرت في عطفيك جدلان فرحا. حين رايت الدنيا مستوسقة لك. و الامور متسقة عليك. ۴. آنروز که رسول خدا مکه را گشود بزرگان قریش نزد او حاضر شدند. پرسید گمان می‌برید با شما چه رفتاری خواهم کرد؟ گفتند آنچه در خور عموزاده‌ای بزرگوار است. فرمود بروید! شما آزادید و از آن روز قریش به ابناء الطلقاء معروف شدند. ۵. و قد امهلت و نفتت و قول الله تبارك و تعالى و لا- يحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا انما و لهم عذاب مهين. (آل عمران: ۱۷۸). امن العدل يا بن الطلقاء تخديرك نساءك و اماءك و سوقك بنات رسول الله صلى الله عليه قد هتكت ستورهن و اضحلت صوتهن مكثبات تخدى بهن الابعار و يحد و بهن الاعادى. ۶. من بلد الى بلد. لا- يراقبن و لا- يؤوين. يتشوفهن القريب و البعيد. ليس معهن ولى من رجالهن. و كيف يستبطا فى بغضنا من ينظر الينا بالشنف و الشنآن و الاحن و الاضغان. ا تقول ليت اشياخى بيدر شهدوا، غير متائم و لا مستعظم؟ و انت تنكت ثنایا ابى عبد الله. ۷. و لم لا تكون كذلك؟ و قد نكات القرحة و استاصلت الشاقه باهراقك دماء ذرية رسول الله صلى الله عليه و نجوم الارض من آل عبد المطلب. ۸. و لتردن على الله و شيكا مورد هم و لتؤدن انك عميت و بکمت و انك لم تقل: «فاستهلوا و اهاوا فرحا» اللهم خذ بحقنا، و انتقم لنا ممن ظلمنا، و الله ما فريت الا فى جلدك، و لا حضرت الا فى لحمك و سترد على رسول الله صلى الله عليه و برغمك، و عترته و لحمته فى حظيرة القدس، يوم يجمع الله شملهم ملمومين من الشعث، و هو قول الله تبارك و تعالى و لا- تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون. (آل عمران: ۱۶۹). ۹. عبيد الله پسر زياد و سپاهيان او. ۱۰. يزید و كسان او. ۱۱. و سيعلم من بواك و مكنك من رقاب المؤمنین - اذا كان الحكم الله، و الخصم محمد صلى الله عليه، و جوارحك شاهده عليك، فبئس للظالمين بدلا - ايكم شر مكانا و اضعف جندا، مع انى و الله يا عدو الله و ابن عدوه، استصغر قدرك، و استعظم تقريمك، غير ان العيون عبرى و الصدور حرى، و ما يجزى ذلك او يغنى عنا: و قد قتل الحسين عليه السلام، و حزب الشيطان يقربنا الى حزب السفهاء، ليعطوهم اموال الله على انتهاك محارم الله، فهذه الايدى تنطف من دماننا، و هذه الافواه تتحلب من لحومنا، و تلك الجثث الزواكى، يعتامها عسلان الفلوات، فلئن اتخذتنا مغنما لتتخذن مغرما، حين لا- تجد الا- ما قدمت يداك. ۱۲. تستصرخ بابن مرجانه، و يستصرخ بك، و تتعاوى و اتباعك عند الميزان، و قد وجدت افضل زاد زودك معاوية فتلك ذرية محمد صلى الله عليه، فو الله ما اتقيت غير الله، و لا شكواى الا الى الله، فكك كيدك، و واسع سعيك، و ناصب جهدك، فو الله لا يرحض عنك، عار ما اتيت الينا ابداء، و الحمد لله الذى ختم بالسعادة و المغفرة لسادات شبان الجنان، فواجب لهم الجنة اسأل الله ان يرفع لهم الدرجات و ان يوجب لهم المزيد من فضله فانه ولى قدير. (بلاغات النساء ص ۲۱-۲۳ جمهرة خطب العرب ج ۲ ص ۱۲۶-۱۲۹)

اعلام النساء ج ۲ ص ۹۵-۹۷) ۱۳. مجله یغما سال بیست و چهارم (۱۳۵۰) شماره پنجم ص ۲۸۲.

ام کلثوم

ام کلثوم صغری دومین دختر امیر المؤمنین علیه السلام از فاطمه (ع) است. در اینکه علی علیه السلام از فاطمه صاحب دو دختر بوده است، بین مورخان و تذکره نویسان اختلافی دیده نمی‌شود. طبری آنجا که فرزندان امام را بر می‌شمارد نویسد: و زینب کبری و ام کلثوم کبری (۱) و آنجا که فرزندان آنحضرت را از زنان دیگر جز فاطمه (ع) نام می‌برد گوید از آنهاست زینب صغری و ام کلثوم صغری (۲) و مفید گوید فرزندان امیر المؤمنین از دختر و پسر بیست و شش فرزندان: حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری که کنیه او ام کلثوم است مادر اینان فاطمه بتول... است (۳). تنها خلاف آنان در این است که ام کلثوم کنیه دومین دختر علی (ع) است و یا نام اوست. بیشتر تاریخ نویسان نام او را ام کلثوم نوشته‌اند. ام کلثوم پس از سال هشتم هجری متولد شد و سال هفدهم به عمر بن الخطاب شوهر کرد و چون عمر کشته شد نخست عون و پس از مرگ او برادرش محمد بن جعفر بن ابی طالب او را بزنی گرفت. بیشتر تذکره نویسان نوشته‌اند ام کلثوم پس از مرگ و یا کشته شدن محمد (۴) شوهری اختیار نکرد، اما ابن حزم نویسد: عبد الله بن جعفر بن ابی طالب پس از طلاق زینب (ع) او را بزنی گرفت (۵). عموم تذکره نویسان و مورخان نوشته‌اند، ام کلثوم از عمر دارای پسری بنام زید بوده است، تنها ابن حجر با اینکه خود بدین موضوع تصریح کرده است (۶) در جای دیگر نویسد: زید بن عمر بن خطاب خواهر عبد الله مادر آنان ام کلثوم دختر جرول است که نزول آیه «لا تمسکوا بعصم الکوافر» (۷) میان آنان جدائی انداخت (۸) این گفته مسلماً اشتباه است. چه اولاً- زید چنانکه خود او و دیگران نوشته‌اند فرزند ام کلثوم دختر علی (ع) است و دیگر اینکه مادر عبد الله زینب دختر مظعون بن حبیب است (۸) و الله اعلم. ام کلثوم در چه سالی زندگانی را بدرود گفته، معلوم نیست. احمد بن ابی طاهر طیفوری متوفای سال ۲۸۰ و نویسنده کتاب بلاغات النساء روایتی از امام صادق (ع) و آن بزرگوار به نقل از پدران خود نوشته است که ام کلثوم در بازار کوفه مردمان را اشارت کرد تا خاموش شدند و سپس خطبه‌ای با چنان بلاغت خواند که گوئی علی بن ابی طالب است سخن عمر رضا کحاله در اعلام النساء (۱۰) آن خطبه را بنقل از احمد بن ابی طاهر آورده است. اما این روایت را بدین صورت نمی‌توان پذیرفت چه مورخان و تذکره نویسان هر دو فرقه نوشته‌اند ام کلثوم و فرزندش زید در یک روز در مدینه در گذشتند. و درباره مرگ زید نوشته‌اند: شبی بین بنی جهم جنگی در گرفت. زید داخل معرکه شد تا نزاع را بر طرف سازد لیکن در تاریکی ضربتی خورد که بر اثر آن در گذشت. و عبد الله بن عامر بن سعید در باره او گفته است: ان عدیا لیلۃ البقیع یفرجوا عن رجل ضریع مقابل فی الحسب الرفیع ادر که شؤم بنی مطیع (۱۱) زید و مادرش با یکدیگر مردند و مردم ندانستند کدامیک زودتر مرده و بدین جهت هیچیک از دیگری ارث نبرد (۱۲). ابن سعد نوشته است: زید و مادرش ام کلثوم هر دو در یک روز مردند و عبد الله بن عمر بر آنان دو نماز خواند و در روایت دیگر که از عمار بن ابی عمار مولای بنی هاشم آورده است (۱۳) گوید سعید بن عاص که در این وقت امیر مدینه بود بر آن دو نماز خواند (۱۴) سعید بن عاص در سالهای چهل و یک تا پنجاه و شش در مدینه حکومت داشته است (۱۵) اگر این روایت بالا- را درست بدانیم، مرگ ام کلثوم پس از بازگشت او از کوفه بمدینه و بین سالهای چهل و دو تا پنجاه و شش است و چون در روایتی دیگر نویسد: حسن و حسین دنبال جنازه او بودند پس مرگ او دیرتر از سال پنجاهم که سال شهادت امام حسن علیه السلام است نیست و بین سالهای چهل و دو تا پنجاه محدود می‌شود.

پی‌نوشتها: ۱. ج ۶ ص ۳۴۷. ۲. همان کتاب ص ۳۴۷۲-۳۴۷۳. ۳. ارشاد ص ۳۵۵ ج ۱. ۴. هر دو صورت را نوشته‌اند. رجوع شود به مقاتل الطالبین ص ۲۱ و قاموس الرجال ص ۹۶ ج ۸. ۵. جمهره انساب العرب ص ۳۶. ۶. الاصابه ص ۲۷۵-۲۷۶ ج ۸. ۷. سوره ممتحنه آیه ۲۰. ۸. ابن سعد ص ۵. ج ۴. ۹. بلاغات النساء. ۱۰. ص ۲۵۹ ج ۴. ۱۱. شومی بنی مطیع سبب شد که مردی والا تبار در شب رزم بخاک و خون بغلطلد. ۱۲. نسب قریش ص ۳۵۲-۳۵۳ و رجوع به جمهره انساب العرب ص ۳۸ و ۱۵۸ شود. ۱۳. روایتی که شیخ

طوسی در خلاف ص ۲۶۶ ج ۱ از عمار یاسر در این باره آورده ابی عمار را با شباه همان است که ابن سعد نوشته است و در سندی که شیخ در دست داشته عمار بن یاسر نوشته‌اند. ۱۴. طبقات ج ۸ ص ۳۴۰. ۱۵. معجم الانساب ج ۱ ص ۳۵.

زهرا (علیها السلام) برترین بانوی جهان

مشخصات کتاب

سرشناسه: مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدید آور: زهرا سلام الله علیها برترین بانوی جهان تألیف مکارم شیرازی مشخصات نشر: قم سرور ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۲۴۷ ص.

شابک: ۱۸۰۰۰ ریال ۹۶۴-۹۱۴۶۷-۹۰۰

وضعیت فهرست نویسی: فایا (چاپ چهاردهم) / برون سپاری.

یادداشت: چاپ چهارم ۱۳۷۹.

یادداشت: چاپ هفتم ۱۳۸۰.

یادداشت: چاپ دهم ۱۳۸۱.

یادداشت: چاپ یازدهم ۱۳۸۳.

یادداشت: چاپ دوازدهم ۱۳۸۳.

یادداشت: چاپ چهاردهم.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- خطبه‌ها

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشته‌نامه

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲ م ۷۹۷/۱۳۸۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۵۲۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم

«كَانَتْ مَرْيَمُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ زَمَانِهَا، أَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ». مریم بانوی زنان عصر خود بود، اما دخترم فاطمه بانوی همه زنان جهان از اولین و آخرین است. (پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)) * * * زنان در طول تاریخ سرگذشت دردناکی داشتند، و از آن جا که از نظر جسمانی نسبت به جنس خشن - مردان - کمی ضعیف تر بودند، به همین دلیل زورگویان و ظالمان در طول تاریخ سعی داشتند شخصیت انسانی آنها را لگدمال کنند، و چه جنایاتی که در این راه نکردند، به خصوص در محیط عربستان و در عصر جاهلیت هر چند تمام دنیا در آن زمان در جاهلیت فرو رفته بود - بیش از همه جا شخصیت زن پایمال شده بود، تا آن جا که زن را همچون کالایی مبادله می کردند، سهمی از ارث مردان برای آنها قائل نبودند، تولد دختر را ننگ می پنداشتند، و چنانکه می دانیم دختران را زنده به گور می کردند، و عجب این که حتی قوانین طبیعی را در این زمینه نادیده گرفته و می گفتند: «بچه های دختران ما فرزندان ما نیستند، فرزندان ما تنها بچه های پسران ما می باشند» و این شعر از آن زمان بر اساس همین تفکر به یادگار مانده است: بُونَا، بُونَا ابْنَانَا، وَ بِنَاتُنَا * * * بُونَا ابْنَاءُ الرِّجَالِ الْآبَاعِدِ! (۱) اما اسلام که برای

احیای ارزش های انسانی و الهی گام به میدان گذاشته بود، سخت با این تفکر جاهلی به مبارزه برخاست و برای احیای شخصیت از دست رفته زن، قیام کرد: از طریق موعظه و اندرز و آموزش های فرهنگی. از طریق وضع قوانین به نفع زنان و شرکت دادن آنها در مسائل مختلف و سرانجام از طریق شدت عمل در مقابل کسانی که حاضر نبودند در برابر این حقایق تسلیم شوند. در حدیث آمده است: اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب با شوهرش از حبشه بازگشت و به دیدن همسران پیامبر آمد، از جمله سؤالاتی که مطرح کرد این بود: آیا چیزی از آیات قرآن درباره زنان نازل شده است؟ آنها اظهار بی اطلاعی کردند! اسماء به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد، عرض کرد: ای رسول خدا! جنس زن گرفتار خسران و زیان است؟ (و شاید حق داشت این سخن را بگوید چون سالها از مبدأ وحی دور مانده بود، و گمان می کرد اصولی که بر جامعه جاهلیت حاکم بود بقایایش هنوز باقی مانده است). پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چرا؟ عرض کرد: بخاطر این که در اسلام و قرآن فضیلتی درباره آنها همانند مردان نیامده است! با این که سال پنجم هجرت بود و هیجده سال از طلوع اسلام می گذشت، و درباره احیای شخصیت زن در قرآن و احادیث مطالب فراوانی وارد شده بود، ولی باز برای تأکید بیشتر آیه ۳۵ سوره احزاب نازل شد، آیه ای که در حقیقت بیانگر همه ارزشهاست، ارزش هایی که در زنان و مردان یکسان است، و از برترین موقعیت برخوردار می باشد. ارزش هایی که در ده بخش خلاصه شده است. می فرماید: (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ) به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، (وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) و مردان با ایمان و زنان با ایمان، (وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ) و مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، (وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ) و مردان راستگو و زنان راستگو، (وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ) و مردان صابر و شکیا و زنان صابر و شکیا، (وَالخَاشِعِينَ وَالخَاشِعَاتِ) و مردان خشوع و زنان با خشوع، (وَالْمَتَّصِفِينَ وَالْمَتَّصِفَاتِ) و مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، (وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ) و مردان روزه دار و زنان روزه دار، (وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ) و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، (وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ) و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا). خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است. و به این ترتیب اسلام آخرین سخن را در این زمینه بیان کرد، و نشان داد که زنان و مردان دوش به دوش یکدیگر در مسیر زندگی به سوی خدا، و به سوی ارزش های انسانی گام بر می دارند، در صورتی که از شرایط یکسانی در این مسیر برخوردارند. بعضی تعجب می کنند چگونه اسلام به زنان حق داده است در برابر شیردادن فرزندان خود مطالبه اجرت کنند! «فَمَنْ أَرْضَعْنَكُمْ فَمَا تَوْهَنُنَّ أُجُورُهُنَّ» (۲/۶) و اگر برای شما (فرزند را) شیر می دهند، پاداش آنها را بپردازید». کدام زن است که برای شیردادن به فرزند دلبندهش مخصوصاً موقعی که با مرد زندگی مشترک دارد، اجر و مزدی مطالبه کند؟ ولی نباید فراموش کرد که این دستورات بخاطر آن است که اسلام بگوید نه تنها زن یک انسان است و دارای همه حقوق انسانی نه تنها او در مورد اموالش حق تصمیم گیری دارد، و مرد نمی تواند بی رضای او، حق او را زیر پا بگذارد، بلکه اگر بخواهد در برابر شیر دادن هم حقیقت را مطالبه کند، می تواند و این دستور در آن محیط چه تأثیر عمیقی داشت! کوتاه سخن این که اسلام حق بزرگی بر زنان جهان دارد، زیرا آنها را از چنگال ظلم ظالمان تاریخ نجات داد، به شرط آن که دستورات اسلام در این زمینه مو به مو به کار گرفته شود.

۱. پسران ما،

پسرانِ پسران ما می باشند و پسرانِ دختران ما، پسرانِ مردان دور از ما هستند.

۲. طلاق، آیه ۶.

فاطمه (علیها السلام) از ولادت تا بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

«فَاطِمَةُ بِنْتُ مَنِيٍّ وَ هِيَ نُورٌ عَيْنِي وَ نَمْرَةٌ فُؤَادِي وَ زَوْجِي الَّتِي بَيْنَ جَنَبِيٍّ وَ هِيَ الْخَوْرَاءُ الْإِنْسِيَّةُ (۱) فاطمه پاره تن من است، و نور چشمان

من، و میوه دلم، و روح من است و او حوریِ انسان صفت است».

*** پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در آن سال که سال پنجم بعثت بود در سخت ترین شرایط و حالات به سر می برد. اسلام منزوی بود، و مسلمانان اندک نخستین، شدیداً تحت فشار، محیط مکه بر اثر شرک و بت پرستی و جهل و خرافات و جنگ های قبایل عرب و حاکمیت زور و بینوایی توده های مردم، تیره و تار بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آینده می اندیشید، آینده ای درخشان از پشت این ابرهای سیاه و ظلمانی، آینده ای که با توجه به اسباب عادی و ظاهری بسیار دور دست و شاید غیر ممکن بود. در همین سال حادثه بزرگی در زندگی پیامبر رخ داد، به فرمان خدا برای مشاهده ملکوت آسمان ها به معراج رفت، و به مصداق (لُتْرِیةٌ مِنْ آیَاتِنَا) (۲) آیات عظیم پروردگار را در پهنه بلند آسمان با چشم خود دید، و روح بزرگش بزرگتر شد، و آماده پذیرش رسالتی سنگین تر توأم با امید بیشتر. در روایتی - که اهل سنت و شیعه هر دو بر آن تأکید دارند - می خوانیم: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در شب معراج از بهشت عبور می کرد، جبرئیل از میوه درخت طوبی به آن حضرت داد، و هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به زمین بازگشت نطفه فاطمه زهرا (علیها السلام) از آن میوه بهشتی منعقد شد. لذا در حدیث می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه (علیها السلام) را بسیار می بوسید، روزی همسرش عایشه بر این کار خرده گرفت که چرا این همه دخترت را می بوسی؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جواب فرمود: «من هر زمان فاطمه را می بوسم، بوی بهشت برین را از او استشمام می کنم». (۳) و به این ترتیب این مولود بزرگ از عصاره پاک میوه های بهشتی و از پدری همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و مادر ایثارگر و فداکاری همچون «خدیجه» در روز بیستم جمادی الثانی گام به این دنیا نهاد، و طعن و سرزنش های مخالفین که پیامبر را بدون «نسل جانشین» می پنداشتند، همگی نقش بر آب شد، و به مضمون سوره «کوثر» فاطمه زهرا چشمه جوشان برای ادامه دودمان پیامبر و ائمه هدی و خیر فراوان در طول قرون و اعصار تا روز قیامت شد. این بانوی بهشتی نه نام داشت که هر کدام از دیگری پر معناتر و بیانگر اوصاف و برکات وجود پربرکت اوست: ۱- فاطمه ۲- صدیقه ۳- طاهره ۴- مبارکه ۵- زکیه ۶- راضیه ۷- مرضیه ۸- محدثه ۹- زهرا همین بس که در نام معروفش «فاطمه» بزرگترین بشارت برای پیروان مکتبش نهفته است، چرا که «فاطمه» از ماده «فطم» به معنای جدا شدن، یا بازگرفتن از شیر است، و طبق حدیثی که از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت شده به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: می دانی چرا دخترم، فاطمه نامیده شد؟ عرض کرد: بفرمایید. فرمود: برای آن که او و شیعیان و پیروان مکتبش از آتش دوزخ باز گرفته شده اند. (۴) از میان نام های او نام «زهرا» نیز درخشندگی و فروغ خاصی دارد، از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: چرا فاطمه را «زهرا» می نامند؟ فرمود: زیرا زهرا به معنای درخشانده است و فاطمه چنان بود که چون در محراب عبادت می ایستاد نور او برای اهل آسمان ها پرتوافکن می شد، همان گونه که نور ستارگان برای اهل زمین (پرتوافکن است)، لذا زهرا نام نهاد شد. هنگامی که «خدیجه» که زنی با شخصیت و معروف به بزرگی بود، با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ازدواج کرد زنان مکه از او قطع رابطه کردند، و گفتند: او با جوان تهیدست و یتیمی ازدواج کرده و شخصیت خود را پایین آورده است! این وضع همچنان ادامه یافت تا این که خدیجه باردار شد و جنینش کسی جز فاطمه زهرا نبود. به هنگام وضع حمل به سراغ زنان قریش فرستاد و از آنها خواست که در این ساعات حساس و پر درد و رنج به یاری او بیایند و تنهانش نگذارند، اما با این پاسخ سرد و دردآلود روبه رو شد که: تو سخن ما را گوش نکردی، با یتیم ابوطالب که مالی نداشت ازدواج نمودی، ما نیز به کمک تو نخواهیم شتافت! خدیجه با ایمان، از این پیام زشت و بی معنا سخت غمگین شد، اما در اعماق دلش نور امیدی درخشید که خدایش او را در این حال تنها نخواهد گذاشت. لحظات سخت و بحرانی وضع حمل آغاز شد، او در محیط خانه تنها بود، و زنی که او را کمک کند وجود نداشت، قلب او فشرده تر می شد، و امواج خروشان بی مهری های مردم روح پاکش را آزار می داد. ناگهان برقی در افق روحش درخشید، چشم بگشود و چهار زن را نزد خود دید، سخت نگران شد، یکی از آن چهار زن صدا زد: نترس و غمگین مباش! پروردگار مهربانت ما را به یاری تو فرستاده است، ما خواهران تو ایم، من ساره ام و این آسیه همسر فرعون

است که از دوستان تو در بهشت خواهد بود؛ آن دیگر مریم دختر عمران و این چهارمی را که می بینی دختر موسی بن عمران، کلثوم است. ما آمده ایم که در این ساعت یار و یاور تو باشیم. و نزد او ماندند تا فاطمه بانوی اسلام دیده به جهان گشود. (۵) آری به مصداق: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْأَمُوا تَنْزِيلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا (۶)» به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند یگانه است سپس استقامت کردند فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: نترسید و غمگین مباشید». در این جا نیز علاوه بر فرشتگان، ارواح زنان با شخصیت جهان به یاری خدیجه با ایمان و پر استقامت شتافتند. تولد این مولود خجسته آنچنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را خشنود کرد که زبان به مدح و ثنای پروردگار گشود، و زبان بدخواهان که او را «ابتر» - بریده نسل و بی عقب - می خواندند، برای همیشه کوتاه شد. خداوند مژده این مولود پربرکت را در سوره کوثر به پیامبرش داد و فرمود: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ» ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم! «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ» پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن! «إِنَّ شَأْنِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ». و (بدان) دشمن تو قطعاً بریده نسل و بی عقب است!

۱. ریاحین

الشریعة، جلد ۱، صفحه ۲۱.

۲. اسراء، آیه ۱. ترجمه: «تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم».

۳. این حدیث را با مختصر تفاوتی «سیوطی» در «در المنثور» و «طبری» در «ذخائر العقبی» و «علی بن ابراهیم» در تفسیر خود نقل کرده اند. گرچه معروف است که معراج در سال های آخر توقف پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکه بوده، ولی بطوری که از بعضی روایات استفاده می شود معراج مکرر اتفاق افتاده است، بنابراین منافاتی با تولد بانوی اسلام در سال پنجم بعثت ندارد.

۴. این حدیث در بسیاری از کتب اهل سنت از جمله «تاریخ بغداد» و «صواعق ابن حجر» و «کنز العمال» و کتب دیگر آمده است.

۵. مضمون این حدیث را گروهی از دانشمندان اهل سنت از جمله «طبری» در «ذخائر العقبی» نقل کرده است.

۶. فصلت، آیه ۳۰.

«إِذَا اسْتَقْتُ إِلَى الْجَنَّةِ قَبِلْتُ نَحْرَ فَاطِمَةَ (۱) هنگامی که شوق بهشت در دلم پیدا می شود گلوی فاطمه را می بوسم».

*** همه مورخان و ارباب حدیث نوشته اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به دخترش فاطمه (علیها السلام) علاقه عجیبی داشت. بدیهی است علاقه پیامبر تنها به خاطر رابطه پدری و فرزندی نبود، هر چند این عاطفه در وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) موج می زد، اما تعبیرات و سخنانی که آن حضرت به هنگام اظهار علاقه نسبت به دخترش فاطمه (علیها السلام) بیان می کرد، نشان می داد که در این جا معیارهای دیگری مطرح است. و: این محبت از محبت ها جداست *** حبّ محبوب خدا، حبّ خداست از میان روایات فراوانی که در این زمینه رسیده، کافی است به چند روایت زیر که در کتب معروف شیعه و اهل سنت آمده، اشاره کنیم: ۱- «مَا كَانَ أَحَدٌ مِّنَ الرِّجَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عَلِيٍّ وَلَا مِّنَ النِّسَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ فَاطِمَةَ (۲)» احدی از مردان نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) محبوب تر از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نبود، و نه از زنان، محبوب تر از فاطمه (علیها السلام)». جالب این است که این حدیث را گروه زیادی از عایشه نقل کرده اند. ۲- هنگامی که آیه شریفه: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً (۳)» صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید». نازل شد مسلمانان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با خطاب «یا محمد» صدا نکردند، بلکه «یا رسول الله» و «یا ایها النبی» می گفتند. فاطمه (علیها السلام) می گوید: بعد از نزول این آیه من دیگر جرأت نکردم پدرم را به عنوان «یا آبتاه» (پدر جان) صدا کنم، و هنگامی که خدمتش می رسیدم «یا رسول الله» می گفتم. یکی دوبار این خطاب را تکرار کردم، دیدم پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناراحت شد و از من روی برتافت. بار سوم رو به من کرد و فرمود: «یا فاطمَةُ إِنَّهَا لَمْ تَنْزَلْ فِيكَ وَلَا فِي أَهْلِكَ وَلَا نَسَلِكَ، أَنْتِ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْجَفَاءِ وَالْغِلَظَةِ

مِنْ قُرَيْشٍ أَي فاطمه! این آیه درباره تو نازل نشده، و نه درباره خاندان و نسل تو، تو از منی و من از توام، این در مورد جفاکاران و تندخویان بی ادب از قریش نازل شده است». سپس این جمله عجیب و روح پرور را افزود: «قُولِي: يَا أَبَتِ! فَإِنَّهَا أَحْيَا لِقَلْبٍ وَأَرْضِي لِلزَّبِّ (۴۶) بگو: پدر جان، که این سخن قلب مرا زنده می کند و خدا را خشنود می سازد». آری آهنگ دلنواز «پدر جان» فاطمه (علیها السلام) با روح پیامبر (صلی الله علیه و آله) همان می کرد که امواج نسیم بهاری با شکوفه های لطیف درختان. ۳- در حدیث دیگری آمده است: پیامبر چنان مشتاق فاطمه (علیها السلام) بود که هر گاه به سفر می رفت آخرین کسی را که با او وداع می کرد زهرا (علیها السلام) بود، هنگامی که از سفر باز می گشت نخستین کسی را که به دیدنش می شتافت فاطمه (علیها السلام) بود. (۵) ۴- این حدیث را نیز بسیاری از محدثان شیعه و اهل سنت نقل کرده اند که پیامبر فرمود: «مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي، هِرْ كَسْ أَوْ رَا آزَار دَهْد مَرَا آزَار دَادَه اسْت، وَ مَنْ أَعْضَبَهَا فَقَدْ أَعْضَبَنِي، وَ هِرْ كَسْ أَوْ رَا خَشْمَكَيْنِ كَنْد مَرَا خَشْمَكَيْنِ سَاخْتَه، مَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّرَنِي، هِرْ كَسْ أَوْ رَا مَسْرُور كَنْد مَرَا مَسْرُور نَمُودَه، وَ مَنْ سَاثَهَا فَقَدْ سَاثَنِي». و هر کس او را اندوهگین سازد مرا اندوهگین ساخته است. بدون شك شخصیت والای فاطمه (علیها السلام) و آینده درخشان و مقام عرفان و ایمان و عبادتش این همه احترام را ایجاب می کرد. چرا که امامان، همه از نسل او بودند. و به علاوه او همسر بزرگ مرد اسلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود. اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این عمل می خواست حقیقت دیگری را نیز به مردم تفهیم کند و دیدگاه اسلام را در زمینه دیگری روشن سازد و انقلاب فکری و فرهنگی بیافریند و بگوید: دختر، موجودی نیست که باید زنده به گور شود، ببینید من دست دخترم را می بوسم، او را بر جای خود می نشانم، و این همه عظمت و احترام برای او قائم. دختر انسانی است همچون سایر انسان ها، نعمتی است از نعمت های پروردگار، موهبتی است الهی. دختر نیز می تواند مانند پسر مدارج کمال را طی کند و به حریم قرب خدا راه یابد. و به این ترتیب شخصیت در هم شکسته زن را در آن محیط تاریک احیا فرمود.

۱. فضایل

الخمسه، جلد ۳، صفحه ۱۲۷.

۲. مضمون این حدیث در ده ها روایت از طرق اهل سنت نقل شده است. احقاق الحق، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۷.

۳. نور، آیه ۶۳.

۴. مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۳، صفحه ۳۲۰.

۵. فضایل الخمسه، جلد ۳، صفحه ۱۳۲.

«إِنَّ أَوَّلَ شَخْصٍ يَدْخُلُ عَلَى الْجَنَّةِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (۱۶) نَخْسْتَيْنِ كَسِي كَه دَر بَهْسْت بَر مَن وَارِد مِي شُود، فَاطِمَه دَخْتَر مُحَمَّد اسْت.»

(پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)) * * * در آن روزگار که مسلمانان دوران آمادگی خود را در مکه می گذراندند، محیط زندگی آنان سخت طوفانی و شرایط فوق العاده بحرانی بود. آغاز اسلام بود، مسلمانان در اقلیت قرار داشتند، و تمام قدرت و نیرو و حاکمیت و ثروت در دست دشمنان بی رحم و بی منطق اسلام بود و هر کاری می خواستند، می کردند. آزاری نبود که بر سر مسلمانان نیاوردند، و جسارت و توهینی نبود که نسبت به مقام شامخ پیامبر (صلی الله علیه و آله) روا ندارند. در این دوران دو نفر بیش از همه ایثار و فداکاری می کردند: از میان زنان «خدیجه» بود که بر زخم های قلب و جسم پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرهم می نهاد، و غبار غم و اندوه را با فداکاریهایش، با محبت و صفایش، با همدردی و دلسوزی اش، از قلب مبارک پیامبر می زدود. و دیگر «ابوطالب» پدر بزرگوار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود که نفوذ و اعتباری بسیار در میان مردم مکه داشت، و از تدبیر و هوش و ذکاوت فوق العاده ای برخوردار بود، او خود را سپری نیرومند در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده بود و یار و یاور و حامی مهربان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بود. ولی با نهایت تأسف این هر دو یار وفادار، و دو شخصیت بزرگ و انسان های

ایثارگر، در سال دهم هجرت به فاصله کمی چشم از جهان پوشیدند، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در مرگ خود عزادار ساختند، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این نظر تنها ماند. شدت اندوه آن حضرت در سوگ این دو شخصیت - که به حق هر کدام سهم قابل ملاحظه‌ای در پیشرفت اسلام داشتند - از این جا روشن می شود که آن سال را «عام الحزن» یعنی «سال غم و اندوه» نام نهادند. اما از آن جا که خداوند هر نعمتی را از بندگان برگزیده اش می گیرد نعمت دیگری را جانشین آن می کند هر کدام از این دو بزرگوار فرزندی از خود به یادگار گذاشتند که نقش آنها را ایفا می کردند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) یادگار «ابوطالب» همانند پدر حامی و مدافع و یار و یاور پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، قبلاً نیز چنین بود اما بعد از ابوطالب جای خالی او را نیز پر کرد. و خدیجه دخترش «فاطمه» را به یادگار گذاشت، دختری مهربان، فداکار و شجاع و ایثارگر که همواره در کنار «پدر» بود و گرد و غبار رنج و محنت را از قلب پاک پدر می زدود. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در آن هنگام نوزده سال داشت در حالی که فاطمه (علیها السلام) طبق احادیث معروف بیش از پنج سال از سن مبارکش نگذشته بود، قابل توجه این که هر دو در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) زندگی می کردند و مونس ساعت های تنهایی او بودند. هنوز سه سال به هجرت باقی مانده بود، سه سال مملو از حوادث سخت و طوفان های شدید زندگی، مملو از مرارت ها و ملالت ها، مملو از آزارها و اهانت ها و تلاش های مستمر دشمنان برای محو اسلام و مسلمین. گاه دشمنان سنگدل، خاک یا خاکستر بر سر پیامبر (صلی الله علیه و آله) می پاشیدند، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خانه می آمد، فاطمه (علیها السلام) خاک و خاکستر را از سر و صورت پدر پاک می کرد، در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود: «دخترم! غمگین مباش و اشک مریز که خداوند حافظ و نگهبان پدر توست». (۲) گاه دشمنان در حجر اسماعیل اجتماع داشتند و به بت ها سوگند می خوردند که هر کجا «محمد» را پیدا کنند، او را به قتل برسانند. فاطمه (علیها السلام) این خبر را می شنید و به اطلاع پدر می رسانید تا مراقبت بیشتری از خود کند (۳) و این نشان می دهد که نه تنها در درون خانه که در بیرون نیز فاطمه (علیها السلام) در فکر دفاع و نجات پدر بود. در یکی از همان سالها، ابوجهل مشتی از ارادل مکه را تحریک کرد که به هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مسجد الحرام به سجده رفته بود، شکمه گوسفندی را بیاورند و بر سر حضرت بیفکنند، هنگامی که این عمل انجام شد ابوجهل و اطرافیان صدای خنده بلند کردند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به باد مسخره گرفتند. بعضی از یاران، منظره را دیدند اما دشمن بی رحم چنان آماده بود که توانایی بر دفاع نداشتند. این خبر به گوش دختر کوچکش فاطمه (علیها السلام) رسید به سرعت به مسجد الحرام آمد و آن را برداشت و با شجاعت مخصوص خودش ابوجهل و یارانش را با شمشیر زبان مجازات کرد، و به آنها نفرین فرمود. (۴) آری، در آن جا که گاهی مردان دلاور جرأت دفاع از پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نداشتند، این دختر شجاع و خردسال حضور داشت و به دفاع از آن حضرت می پرداخت. این دوران هر چه بود، سپری شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) عازم هجرت به مدینه گشت. فاطمه (علیها السلام) باید موقتاً از پدر جدا شود و در خانه تنها بماند، تا زمانی که اجازه هجرت به او داده شود، در حالی که هشت سال بیشتر از سن مبارکش نمی گذاشت. ولی همان گونه که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در لحظات حساس و بحرانی هجرت با خوابیدن در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) امتحان ایثار و فداکاری خود را داد و بدن خویش را در معرض شمشیرهای دشمن گذارد، فاطمه (علیها السلام) نیز بدون جزع و بی تابی آمادگی خود را برای پذیرش این رسالت جدید اعلام داشت. ولی دوران جدایی او نمی توانست زیاد طولانی باشد، و باید در کنار پدر همچنان بماند. و در محیط مدینه همچون مکه به دفاع خود ادامه دهد، و گرد و غبار اندوه و حوادث سخت را از قلب نورانی پدر بشوید، لذا بعد از چند روز به اتفاق چند نفر از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همراهی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به مدینه آمد. فاطمه نه تنها در روزهای عادی - هر چند پیامبر (صلی الله علیه و آله) روز عادی نداشت - بلکه در روزهای جنگ و طوفانی نیز همچون یک مرد شجاع در شعاعی که مأموریت داشت، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفاع می کرد. هنگامی که جنگ «احد» پایان گرفت و تازه لشکر دشمن صحنه را ترک گفته بود و پیامبر (صلی الله علیه و آله)

با دندان شکسته و پیشانی مجروح هنوز در میدان احد بود، فاطمه (علیها السلام) با سرعت به «احد» آمد و با این که هنوز نوجوان کم سن و سالی بود فاصله میان «مدینه» و «احد» را با پای پیاده و با شوق زیاد طی کرد، صورت پدر را با آب شستشو داد، خون را از چهره اش زدود، اما زخم پیشانی همچنان خونریزی می کرد. قطعه حصیری را سوزاند، و خاکستر آن را بر جای زخم ریخت و مانع خونریزی شد، و عجیب تر این که برای جنگی که در روز بعد اتفاق می افتاد، اسلحه برای پدر فراهم می کرد. (۵) در جنگ احزاب که از پر رنج ترین غزوات اسلامی بود، و در ماجرای فتح مکه در آن روز که سپاه پیروزمند اسلام با احتیاط های لازم آخرین سنگر شرک را از دست مشرکان گرفت و خانه را از لوث وجود بت ها پاک کرد، باز می بینیم فاطمه (علیها السلام) در کنار پیامبر قرار گرفته، و به کنار خندق می آید و برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) که چند روز گرسنه مانده، غذای ساده ای - که از قرص نانی تجاوز نمی کرد - تهیه می کند، و به هنگام فتح مکه برای او خیمه می زند، آب برای شستشو و غسل آماده می کند تا گرد و غبار را از تنش بشوید و لباس پاکیزه ای بپوشد و رهسپار مسجد الحرام شود.

۱. این حدیث

را «کلینی» در «کافی» و جمعی از علمای اهل سنت در کتب خود مانند «کنز العمال» و «میزان الاعتدال» و غیر آن نقل کرده اند.

۲. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۴۱۶.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۱، صفحه ۷۱.

۴. صحیح بخاری، جلد ۵، صفحه ۸.

۵. این غزوه «حمرات الاسد» بود که مشرکان از نیمه راه به سوی مدینه بازگشتند تا ضربه ای را که در «احد» زده بودند تکمیل کنند، اما خدا می خواست مأیوس و نومید باز گردند، اما وقتی خود را با مسلمانان شجاع و حتی کسانی که در «احد» مجروح شده بودند، مواجه دیدند، ترسیدند و بازگشتند.

«لَوْ لَمْ يُخْلَقْ عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كَفْوًا (۱) هر گاه علی آفریده نمی شد، کسی که لایق همسری فاطمه باشد وجود نداشت.»

کمالات فوق العاده فاطمه (علیها السلام) از یکسو، و انتسابش به شخص پیامبر از سوی دیگر، و شرافت خانوادگی او نیز از دیگر سوی سبب شد که مردان زیادی از بزرگان یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خواستگاری او بیایند، اما همه جواب رد شنیدند.

و جالب این که غالباً پیامبر در پاسخ آنها می فرمود: «أَمْرُهَا إِلَى رَبِّهَا». کار فاطمه به دست پروردگار فاطمه است! از همه عجیب تر خواستگاری «عبدالرحمن بن عوف» بود، همان مرد ثروتمندی که مطابق راه و رسم جاهلیت، به همه چیز از دریچه مادی می نگریست، و مهریه سنگین را دلیل بر شخصیت زن و موقعیت ممتاز شوهر می پنداشت. او به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: «اگر فاطمه را به همسری من درآوری یکصد شتر که بار همه آنها پارچه های گرانبهایی مصری باشد به اضافه ده هزار دینار طلا- مهریه او می کنم!». پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این خواستگاری زشت و بی معنا چنان خشمگین شد که مشتی سنگریزه برداشت و به طرف عبدالرحمن پاشید و گفت: «تو گمان کردی من بنده پول و ثروتم که با پول و ثروت می خواهی بر من فخر بفروشی!». (۲) آری، باید در خواستگاری فاطمه الگوهای اسلامی مشخص شود، سنت های جاهلیت پایمال گردد، و معیارهای ارزش اسلامی معلوم شود. مردم مدینه در این گفتگوها بودند ناگهان این صدا در همه جا پیچید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواهد تنها دخترش را به همسری علی بن ابی طالب (علیه السلام) درآورد. علی بن ابی طالب دستش از مال و ثروت دنیا کوتاه بود و از معیارهای عصر جاهلی چیزی نداشت، اما وجودش از فرق تا قدم مملو از ایمان و ارزش های اصیل اسلامی بود.

هنگامی که تحقیق کردند، معلوم شد رهنمون پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این ازدواج مبارک تاریخی، وحی آسمانی بوده است، زیرا خودش فرمود: «آتانی مَلَكٌ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ ابْنَتَكَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي الْأَمَلِ الْأَعْلَى، فَزَوِّجْهَا مِنْهُ فِي الْأَرْضِ» (۳) فرشته ای از سوی خدا آمد و به من گفت: خداوند بر تو سلام می فرستد و می گوید من دخترت فاطمه را در آسمان ها به همسری علی بن ابی طالب در آوردم، تو نیز در زمین او را به ازدواج علی در آور. هنگامی که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به خواستگاری فاطمه (علیها السلام) آمد، چهره مبارکش از شرم گلگون شده بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مشاهده او شاد و خندان فرمود: برای چه نزد من آمدی؟ ولی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به خاطر ابهت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نتوانست خواسته خود را مطرح کند، و لذا سکوت کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از درون امیرمؤمنان علی (علیه السلام) با خبر بود، چنین فرمود: «لَعَلَّكَ جِئْتَ تَخْطُبُ فَاطِمَةَ؟» شاید به خواستگاری فاطمه آمدی؟ عرض کرد: آری، برای همین منظور آمدم. پیامبر فرمود: ای علی! قبل از تو مردان دیگری نیز به خواستگاری فاطمه آمدند، هر گاه من با خود فاطمه این مطلب را در میان می نهادم روی موافق نشان نمی داد، و اکنون بگذار تا این سخن را نیز با خود او در میان نهم. درست است که این ازدواج آسمانی است و باید بشود، اما شخصیت فاطمه (علیها السلام) خصوصاً، و احترام و آزادی زنان در انتخاب همسر عموماً ایجاب می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدون مشورت با فاطمه (علیها السلام) اقدام به این کار نکند. هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فضایل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را برای دخترش بازگو کرد و فرمود: من می خواهم تو را به همسری بهترین خلق خدا در آورم، نظر تو چیست؟ فاطمه که غرق در شرم و حیا بود سر به زیر انداخت و چیزی نگفت و سکوت کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سر برداشت و این جمله تاریخی را که سندی است برای فقها در مورد ازدواج دختران باکره، بیان فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ! سُرِّيَتْهَا إِفْرَاهَا». خداوند بزرگ است! سکوت او دلیل بر اقرار اوست. و در پی این ماجرا عقد ازدواج بوسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله) بسته شد.

۱

کنوزالحقایق، صفحه ۱۲۴.

۲. تذکره الخواص، صفحه ۳۰۶.

۳. ذخائر العقبی، صفحه ۳۱.

اکنون ببینیم مهریه فاطمه چه بود؟

بدون شک ازدواج بهترین مردان جهان با سیده زنان عالم دختر پیامبر بزرگ اسلام باید از هر نظر الگو باشد، الگویی برای همه قرون و اعصار، لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) رو به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) کرد و فرمود: چیزی داری که مهریه همسرت قرار دهی؟ عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت، تو از زندگی من به خوبی آگاهی که جز شمشیر و زره و شتر چیز دیگری ندارم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: درست است، شمشیرت به هنگام کارزار با دشمنان اسلام مورد نیاز است و زره و شتر نیز باید نخلستان را آب دهی، و در مسافرت ها از آن استفاده کنی؛ بنابراین تنها زره را می توانی مهریه همسرت بنمایی، و من دخترم فاطمه را در برابر همین زره به عقد تو در آوردم». (۱) شاید بیشترین قیمتی که در تواریخ درباره این زره نوشته شده، پانصد درهم است - این از یک سو اما از سوی دیگر در حدیثی می خوانیم که - : فاطمه (علیها السلام) از پدرش خواست مهر او را شفاعت گنهکاران امت در قیامت قرار دهد، این درخواست قبول شد و جبرئیل فرمان آن را از آسمان بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل کرد. (۲) آری این گونه باید ارزش های غلط درهم بشکنند، و ارزش های اصیل جانشین آن گردد، و این گونه است راه و رسم مردان و زنان با ایمان، و این چنین است برنامه زندگی رهبران راستین بندگان خدا.

۱. احقاق

الحق، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۸.

۲. اخبار الدول، صفحه ۸۸.

همیشه «مهریه» و «جهیزیه» و «تشریفات عروسی» سه مشکل بزرگ بر سر راه خانواده ها در مسأله ازدواج بوده است، مشکلاتی که گاهی تمام دوران حیات ازدواج را می پوشاند و آثار نکبت بارش تا پایان عمر دو همسر باقی می ماند.

گاه دعواها و مشاجرات لفظی، و گاه نزاع های خونین، بر سر این امور رخ داده است، و چه سرمایه هایی که بر اثر چشم هم چشمی ها و رقابت های زشت و کودکانه در این راه از میان رفته است، و متأسفانه هنوز هم رسوبات این افکار جاهلی در کسانی که دم از اسلام می زنند، کم نیست. ولی باید جهیزیه بانوی اسلام همچون مهریه اش الگویی برای همگان باشد. اگر تعجب نکنید پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داده زره امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بفروشد و پولش را که حدود پانصد در هم بود نزد او آورند. پیامبر آن را سه قسمت کرد: قسمتی را به بلال داد تا از آن عطری خوشبو تهیه کند و دو قسمت دیگر را برای تهیه وسایل زندگی و لباس تعیین فرمود. پیداست وسایلی که با این پول ناچیز می توان خرید چقدر ساده و ارزان قیمت باید باشد! در تواریخ آمده است که هجده قلم جهیزیه با آن پول تهیه شد که قلم های مهم آن چنین بود: یک عدد روسری بزرگ به چهار درهم، یک قواره پیراهن به هفت درهم، یک تخت که با چوب و برگ خرما تهیه شده بود، چهار عدد بالش از پوست گوسفند که از گیاه خوشبوی «اذخر» پر شده بود، یک پرده پشمی، یک قطعه حصیر، یک عدد دستاس (آسیاب کوچک دستی)، یک مشک چرمی، یک طشت مسی، یک ظرف بزرگ برای دوشیدن شیر، یک سبوی گلی سبز رنگ... و مانند اینها. آری چنین بود جهیزیه بانوی زنان جهان.

پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در این مراسمی که برای تشکیل خانواده ای بود که بخش مهمی از تاریخ اسلام را دگرگون ساخت و جانشینان معصوم پیامبر (علیه السلام) همگی از آن به وجود آمدند، آنچنان برنامه ای اجرا نمود که دشمنان را خشمگین و دوستان را سربلند و دورافتادگان را وادار به تفکر نمود.

«امّ سلمه» و «امّ ایمن» که دو زن با شخصیت در اسلام بودند و علاقه بسیاری به بانوی بزرگ فاطمه زهرا (علیها السلام) داشتند خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمدند و چنین گفتند: ای پیامبر گرامی خدا! راستی اگر خدیجه زنده بود با تشکیل مراسم جشن عروسی فاطمه چشمانش روشن می شد، چنین نیست؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از شنیدن نام آن بانوی فداکار، اشک در چشمانش حلقه زد، و به یاد آن همه مهربانی ها و ایثارگری های خدیجه افتاد و فرمود: کجا مانند خدیجه زنی پیدا می شود؟ آن روز که همه مردم مرا تکذیب کردند، او مرا تصدیق نمود و تمام ثروت و زندگی خود را برای نشر آیین خداوند در اختیار من گذارد. او همان بانویی بود که خداوند به من دستور داد به او مژده دهم که قصری از زمرد در بهشت برین به او عنایت خواهد فرمود. امّ سلمه هنگامی که این سخن را شنید و انقلاب و سوز درونی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مشاهده کرد، عرض نمود: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، شما هر قدر درباره خدیجه بگویی عین حقیقت است، ولی به هر حال او دعوت الهی را لیبیک گفته و به جوار رحمت حق شتافته، امید است خداوند او را در بهترین جای بهشت جای دهد، ولی مطلبی را که به خاطر آن به محضر مبارکت آمدم چیز دیگری بود و آن این که برادر و پسر عمویت علی دوست دارد اجازه دهید همسرش فاطمه را به خانه خود ببرد، و از این راه به زندگی خویش سر و سامانی بخشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چرا علی شخصاً این پیشنهاد را با من در میان نگذاشت؟ امّ سلمه عرض کرد: شرم و حیا مانع بود. در این جا پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امّ ایمن فرمود: علی را خبر

کن. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمد و در مقابل پیامبر (صلی الله علیه وآله) نشست، اما سر خود را از شرم به زیر افکنده بود. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: آیا میل داری همسرت را به خانه ببری؟ امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حالی که سرش را به زیر انداخته بود، عرض کرد: آری، پدر و مادرم به قربانت باد. جالب این که برخلاف آنچه در میان مردم تجمل پرست معمول است که از ماه‌ها قبل دست به کار این برنامه‌ها می‌شوند، پیامبر (صلی الله علیه وآله) با خوشحالی فرمود: همین امشب یا فردا شب ترتیب کار را خواهم داد. و همانجا دستور فراهم ساختن مقدمات جشن بسیار ساده‌ای که مملو از روحانیت و معنویت بود را صادر فرمود. این جشن ملکوتی و مراسم مربوط به آن، آن قدر بی‌تکلف و ساده برگزار شد که شنیدنش امروز برای ما تعجب‌آور است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌گوید: مقداری از پول همان زرهی را که قبلاً فروخته بودم پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزد ام سلمه به امانت گذارده بود، و به هنگام مراسم زفاف ده درهم از آن را از وی گرفت، و به من داد و فرمود: مقداری روغن و خرما و کشک با این پول خریداری کن. من این کار را انجام دادم، سپس پیامبر (صلی الله علیه وآله) شخصاً آستین را بالا زد و سفره تمیزی طلبید و آنها را با هم با دست خود مخلوط کرد و غذایی تهیه نمود و با همان غذا از مردم پذیرایی به عمل آورد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شخصاً مأمور شد به مسجد بیاید و اصحاب را دعوت کند، هنگامی که به مسجد آمد خواست فقط برخی را دعوت کند، حیا مانع شد، از این رو صدای خود را بلند کرد و فرمود: «أَجِئُوا إِلَيَّ وَلَيْمَةَ فَاطِمَةَ». شما را به میهمانی عروسی فاطمه دعوت می‌کنم. حضرت می‌گوید: مردم دسته دسته به راه افتادند و من از کثرت جمعیت و کمی غذا شرمند شدم، همین که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از ماجرا آگاه شد به من فرمود: غصه مخور، من دعا می‌کنم تا خداوند غذا را برکت دهد و چنین شد همگی از آن غذای کم خوردند و سیر شدند. جالب این که در پایان مراسم، به هنگامی که مردم به خانه‌های خود بازگشتند و خانه خلوت شد پیامبر (صلی الله علیه وآله) فاطمه (علیها السلام) را در سمت چپ و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را در سمت راست خود نشانید و از آبی که با دهانش تبرک کرده بود کمی بر بدن زهرا (علیها السلام) و کمی بر بدن امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پاشید و درباره آنها دعا کرد و گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُمَا، اللَّهُمَّ كَمَا أَذْهَبَتْ عَنِّي الرَّجْسَ وَ طَهَّرْتَنِي تَطْهِيراً فَادْهَبْ عَنْهُمُ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمُ تَطْهِيراً». خداوند! اینها از منند و من از آنها هستم، بارالها! همان طور که هر گونه رجس و پلیدی را از من دور کرده‌ای از آنها نیز دور کن و آنها را پاکیزه فرما. سپس فرمود: برخیزید و به خانه خود روید، خداوند بر شما هر دو مبارک گرداند. دنیاپرستان مادی و مؤمنان ضعیف‌الایمانی که تحت تأثیر زرق و برق مادی این جهانند و آبرو و شخصیت و عظمت یک خانواده و مبارکی و شکوه مراسم عروسی را در آن تشریفات و تجملات کمر شکن و طاقت فرسا می‌دانند ببینند و عبرت بگیرند، ببینند و از این برنامه انسان ساز که مایه خوشبختی همه پسران و دختران جوان است الهام بگیرند، و نمونه تعلیمات اسلام را به صورت زنده و عملی در ماجرای «خواستگاری»، «مهریه»، «جهیزیه» و «مراسم جشن عروسی» فاطمه زهرا (علیها السلام) با چشم خود در صفحات تاریخ مشاهده کنند.

«مَا زَالَتْ بَعْدَ آيِهَا مُعَصَّبَةُ الرَّأْسِ، بَاكِئَةُ الْعَيْنِ، مُخْتَرِقَةُ الْقَلْبِ (۱) بعد از رحلت پیامبر پیوسته شال عزا به سر بسته بود، چشمانی گریان و قلبی سوزان داشت.»

دوران شیرین زندگانی بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) با رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سرعت سپری شد، هر چند به یک معنا در سراسر زندگی او، دوران شیرینی وجود نداشت، چرا که پیوسته فشارها و جنگ‌ها و توطئه‌های دشمنان بر ضد اسلام و پیامبر آرامش روح فاطمه (علیها السلام) را بر هم می‌زد. با رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) طوفان‌های تازه‌ای از حوادث پیچیده و بحرانی وزیدن گرفت. احقاد و کینه‌های بدر، خیر و حنین که در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) در زیر خاکستر پنهان بود آشکار گشت. احزاب منافقین به جنب و جوش افتادند تا هم از اسلام انتقام بگیرند، و هم از خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله).

و فاطمه زهرا(علیها السلام) در مرکز این دایره بود که تیرهای زهر آگین دشمنان از هر سو به سوی آن پرتاب می شد. فراق و جدایی دردناک پدر از یکسو. مظلومیت غم انگیز و جانکاه همسرش امیرمؤمنان علی(علیه السلام) از سوی دیگر. توطئه های دشمنان بر ضد اسلام از دیگر سو. و نگرانی فاطمه از آینده مسلمین و حفظ میراث قرآن، دست به دست هم داده، قلب و روح پاکش را سخت می فشردند. فاطمه(علیها السلام) نمی خواهد با بیان غم های خود روح پاک امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را که سخت از آن اوضاع ناگوار و خلاف کاری های امت ضربه دیده، آزرده تر سازد. به همین دلیل به کنار قبر پیامبر(صلی الله علیه و آله) می رفت و با او درد دل می کرد. و سخنان جانسوزی همچون اخگر آتش که اعماق وجود انسان را می سوزاند، بر زبان می آورد. «یا اَبَتاهُ بَقِیتُ وَاللهُةُ وَ حَیْرانَةٌ فَرِیدَةٌ، قَمَدِ اَنْحَمَدَ صَوْتِی وَ اَنْقَطَعَ ظَهْرِی وَ تَنَغَّصَ عَیْشِی». پدر جان! بعد از تو، یکه و تنها شدم، حیران و محروم مانده ام، صدایم به خاموشی گرایید، و پشتم شکست، و آب گوارای زندگی در کامم تلخ شد. و گاه می گفت: ماذا علی من شَمَّ تُوْبَةَ اَحْمَدَ *** اَلَا یَشُمَّ مَدِی الزَّمانِ عَوالِیا صُیْبَتْ عَلَی مَصائِبُ لَوْ اَنَّها *** صُیْبَتْ عَلَی الایامِ صِرْنَ لِیالِیا کسی که خاک پاک پیامبر(صلی الله علیه و آله) را ببوید سزاوار است تا پایان عمر هیچ عطری را نبوید. بعد از تو ای پدر آن قدر مصائب بر من فرو ریخت که اگر بر روزهای روشن می ریخت به صورت شب های تیره و تار در می آمد. چرا فاطمه(علیها السلام) این گونه اشک می ریزد؟ چرا این همه بی تابی می کند؟ چرا همچون اسپند بر آتش، قرار ندارد؟ آخر چرا؟! ... جواب این چراها را باید از زبان خود او بشنویم. ام سلمه می گوید: هنگامی که بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه و آله) به دیدن بانوی اسلام فاطمه(علیها السلام) رفتم و جوایب حال او شدم، در پاسخ این جمله های پر معنا را بیان کرد: اَصْبَحْتُ بَیْنَ كَمَدٍ وَ كَرْبٍ، فَقَدِ النَّبِیِّ (صلی الله علیه و آله) وَ ظَلَمَ الْوَصِیَّ، هُنْكَ وَاللهِ حِجَابُهُ...، وَ لَكِنَّها أَحْقَادُ بَدْرِیَّةٍ، وَ تَرَأْتُ أُحْدِیَّةً، كَأَنَّ عَلَیها قُلُوبُ النِّفاقِ مُكْتَمَةٌ. (۲) از حالم چه می پرسی ای ام سلمه، من در میان اندوه و رنج بسیار بسر می برم، از یکسو پدرم پیامبر(صلی الله علیه و آله) را از دست داده ام، و از سوی دیگر (با چشم خود می بینم که) به جانیش (علی بن ابی طالب) ستم شده است، بخدا سوگند که پرده حرمتش را دریدند... ولی من می دانم اینها کینه های بدر، و انتقام های اُحْدِ است، که در قلوب منافقان پنهان و پوشیده بود. ولی با این همه دفاع او از حریم قدس علوی و حمایتش از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در این دوران پر درد و رنج بر کسی پوشیده نیست. گرچه حیاتش بعد از پدر همان گونه که خود از خدایش تقاضا کرد طولانی نشد و چندین روز بیشتر نگذشت که به جوار قرب خدا و دیدار پدر شتافت، ولی در همین مدت از بذل هر گونه فداکاری و ایثار در حق امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و دفاع از اسلام فروگذاری نکرد. صَلَّى اللهُ عَلَیْكَ یا بِنْتُ رَسُولِ اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ.

۱. مناقب، جلد

۳، صفحه ۳۶۲.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۲، صفحه ۲۲۵.

فضایل حضرت زهرا(علیها السلام)

در برابر فضایل عظیم اهل بیت(علیهم السلام) و مقامات فوق العاده آنها در درگاه خداوند، همیشه این دغدغه خاطر برای بعضی از افراد که در متن مسائل نیستند وجود دارد که نکند این همه فضایل نتیجه خوش بینی فوق العاده دوستان، و برداشت های علاقه مندان و عاشقان این مکتب باشد.

آن ها چون به اهل بیت(علیهم السلام) عشق میورزند، و همه چیز را از همین دریچه می بینند، هر کس هر فضیلتی را بگوید یا احتمال دهد به آن مؤمن می شوند، خواه اسناد معتبری داشته باشد یا نه، و از قدیم گفته اند: اگر بر دیده مجنون نشینی *** به غیر از خوبی لیلی نبینی! این جاست که برای رفع هر گونه سوء ظن از این دور افتادگان، و اطمینان خاطر بیشتر برای دوستان و نزدیکان،

به منابع دیگران مراجعه می‌کنیم، و اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) را در آینه افکار و کتاب‌ها و نوشته‌های معروف و مشهور و دست‌اول آنها مشاهده می‌کنیم. و از آن‌جا که قبلاً فضایل بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) را در بخش «زندگی فاطمه» مورد بررسی قرار داده‌ایم، هدف ما در این بخش بررسی مقامات معنوی بزرگ بانوی اسلام حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) دختر گرامی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در کتب معروف اهل سنت است، و قبل از ورود در اصل بحث ذکر چند نکته را لازم می‌دانیم: ۱- جالب این‌که تقریباً تمام فضایل و مناقب و مقاماتی که در کتب شیعه درباره فاطمه زهرا (علیها السلام) نقل شده در کتب معروف اهل سنت نیز آمده است، و این راستی عجیب است، زیرا کمتر چیزی می‌توان یافت که در منابع معتبر شیعه باشد و در کتب آنها نیامده باشد. ۲- در تمام این بخش از کتاب، حتی یک روایت از منابع شیعه نقل نشده، و در میان منابع اهل سنت نیز به سراغ کتاب‌هایی رفته‌ایم که از معروف‌ترین و مهم‌ترین کتب حدیث و تاریخ و تفسیر آنهاست. ۳- از مسائلی که انسان را سخت در تعجب فرو می‌برد، این‌که می‌دانیم بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) طوفان عجیبی در جامعه اسلامی بر سر مسأله خلافت در گرفت، طوفانی که نتیجه آن تغییر محور خلافت از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سوی افراد دیگری بود، آنها که از سوی خدا به عنوان جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی شده بودند کنار زده شدند، و دیگران جای آنها را گرفتند. منزوی شدن اهل بیت (علیهم السلام) سبب شد که مقامات حاکم آنچه از فضایل و مناقب در شأن آنها بود، و طبعاً شایستگی و اولویت آنها را برای مسأله خلافت اثبات می‌کرد، سانسور کنند؛ زیرا ذکر این مناقب و فضایل برای همه سؤال‌انگیز بود که اگر آنها دارای چنین مقاماتی بوده‌اند پس چرا دیگران پیشی گرفتند؟! چرا ما کسانی را که خدا و پیامبرش مقدم داشته‌اند، مقدم نداریم؟ آخر چرا مردم مسلمان از این فیض بزرگ محروم بمانند؟ چرا... و چرا؟! و لذا سانسور کردن این فضایل جزئی از حرکت سیاسی آنها بود. و این مسأله در زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس بسیار اوج رفت، تا آن‌جا که تیغ‌های سانسور، نه مخفیانه و مرموز، که آشکارا و برملا به کار افتاد، و نه فقط به محو فضایل اهل بیت (علیهم السلام) کوشیدند، که برای اثبات فضیلت دیگران به جعل و نشر اکاذیب نیز پرداختند، حتی بعضی از صحابه - یا شبه صحابه - را برای این کار خریدند، و بهای سنگینی برای آن پرداختند. تا آن‌جا که درباره بعضی از آنها مانند «سمره بن جندب» می‌خوانیم: معاویه مبلغ یکصد هزار درهم به او داد تا این دروغ بزرگ را جعل کند که آیه: «(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ) (۱)» و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می‌شود (در ظاهر، اظهار محبت شدید می‌کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می‌گیرند (این در حالی است که) آنان سرسخت‌ترین دشمنانند». درباره علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده! و آیه: «(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ) (۲)» بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی (علیه السلام) در «لیله المیت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله)) جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشد، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است». درباره «ابن ملجم» نازل شده است! ولی او به این مبلغ راضی نشد، و معاویه همچنان بر آن افزود تا چهارصد هزار درهم شد و قبول کرد. به این ترتیب گفتن فضایل اهل بیت (علیهم السلام) در مناظر و مجالس ممنوع شناخته شد، و نظام حاکم ذکر آنها را یک جرم بزرگ سیاسی محسوب می‌کرد، و هر کس بر خلاف نظر آنها در این راه گام بر می‌داشت مغضوب می‌گشت، یا به سیاه چال زندانش می‌افکندند، یا زبانش را از کامش بیرون می‌کشیدند، و یا بر چوبه دار آویزان می‌ساختند. تا آن‌جا که وقتی معاویه به مدینه آمد صریحاً ابن عباس صحابی و مفسر معروف را که در میان جامعه اسلامی موقعیت خاصی داشت از ذکر فضایل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بر حذر داشت. ابن عباس گفت: تو مانع قرائت قرآن می‌شوی؟ یعنی من آیاتی را می‌خوانم که در شأن علی (علیه السلام) وارد شده است. گفت: قرآن بخوان ولی آن را تفسیر مکن! در چنین شرایطی خصوصاً با توجه به این‌که «وسائل ارتباط جمعی» در آن زمان تقریباً منحصر به همین مناظر و خطبه‌های نماز جمعه بود می‌بایست همه این فضایل محو شده باشد. ولی عجیب این‌که فضایل و مناقب و مقامات اهل بیت (علیهم السلام) در چنان جو خفقان باری نه تنها از بین

نرفت، بلکه کتاب‌های دوست و دشمن را پر کرد، و از همه شگفت‌آورتر این که در میان اسناد و مدارک این فضایل به اعترافات صریحی در این زمینه، از افرادی همچون معاویه و عمرو عاص و یا بعضی از خلفای پیشین، برخوردار می‌کنیم که در صفحات تواریخی که به دست مورخان خود آنها نگاشته شده، ثبت است! و این نیست مگر مشیت و اراده الهی و یک اعجاز بزرگ از اهل بیت عصمت (علیهم السلام). ۴- محو کنندگان فضایل اهل بیت (علیهم السلام) به قدری در این راه تعصب به خرج داده اند که نه فقط شخص امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و فرزندان او در لیست سیاه آن سیاه دلان قرار می‌گرفت، و تا آن جا که می‌توانستند در متزلزل ساختن موقعیت اجتماعی آنها کوشش کردند، بلکه هر کس به نوعی با آنها ارتباط داشت نیز از این حملات کینه توزانه مصون و محفوظ نماند. چرا گروهی این همه اصرار دارند که آن همه شواهد تاریخی و آثاری که از ایمان ابوطالب عمو و حامی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در دست است بگویند او کافر و مشرک از دنیا رفته؟! و نزول آیه شریفه: (وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْهَوْنَ عَنْهُ) (۳) آنها دیگران را از آن باز می‌دارند و خود از آن دوری می‌کنند. را درباره ابوطالب بدانند؟ (۴) جز این که او پدر بزرگوار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود. چرا اصرار دارند ابوذر غفاری آن مرد بزرگ و شجاع را «اشتراکی مذهب» معرفی کنند، و در کتاب‌های خود او را به داشتن عقاید اشتراکی متهم سازند؟ جز این که او از یاران خاص علی (علیه السلام) و از معترضان به خلیفه سوم در مورد حیف و میل بیت المال بود. و امثال این چراها بسیار است. آیا با این حال، وجود آن همه مناقب و فضایل در کتب مخالفان عجیب به نظر نمی‌رسد، و عبور احادیث فضایل اهل بیت (علیهم السلام) از کانال زمان و محیطی که نهادن نام «علی» بر فرزند جرمی نابخشودنی محسوب می‌شد معجزه نیست؟! ۵- شگفت‌انگیزتر این که حذف و سانسور فضایل اهل بیت (علیهم السلام) منحصر به قرون نخستین اسلام، و عصر خلفای بنی امیه و بنی عباس نبود، در عصر حاضر که به اصطلاح «عصر تحقیق و بررسی دقیق مسائل تاریخی» است، و معمولاً کتاب‌های اسلامی چاپ و در کشورها و بلاد مختلف منتشر می‌گردد، و هر گونه تغییر و تحریف و سانسور مطالب موجب رسوایی بزرگی است، باز جمعی از «محققان متعصب»! (اگر تحقیق با تعصب قابل جمع باشد) دست از گرایش‌های اموی و عباسی بر نداشته، و هنوز هم به سانسور و تغییر و تحریف مشغولند که مرحوم علامه امینی آن مرد محقق و متبع بزرگ اسلام نمونه‌هایی از آن را در کتاب خود «الغدیر» آورده است که مثلاً- چگونه «طبری» مورخ معروف در تاریخ خود مطلبی را که مربوط به داستان «یوم الدار» آیه شریفه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (۵) و اعلام آمادگی از سوی علی (علیه السلام) برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اعلام وصی و وزیر بودن او از سوی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است، تحریف کرده، و از آن بدتر تحریف «محمد حسین هیکل» است که در تاریخ خود در یک چاپ حدیث را نقل کرده و در چاپ دیگر قسمت مهمی را به کلی ساقط کرده است! (۶) اکنون با توجه به آنچه در بالا گفتیم سری به منابع معروف و مشهور اهل سنت می‌زنیم، و مقامات و مناقب بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) را از دیدگاه احادیث آنها مورد بررسی قرار می‌دهیم، و همان گونه که در آغاز کتاب گفتیم بنای ما بر این است که در این کتاب حتی یک حدیث از منابع و طرق شیعه - هر چند بسیار معتبر و دست اول باشد - نقل نکنیم، و میدان سخن را تنها برای احادیث دیگران باز بگذاریم، تا روشن شود مقامات این بانو چنان روشن است که حتی پرده پوشان نتوانسته اند پرده بر آن بیفکنند. در این نوشتار عمدتاً به سراغ ده مبحث می‌رویم که محورهای اصلی مطلب را تشکیل می‌دهد: ۱- او برترین بانوی جهان بود. ۲- او بانوی بهشتی بود. ۳- او محبوب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پاره تن او بود. ۴- او مقرب درگاه خدا بود، رضای او رضای خدا و خشم او خشم خدا بود. ۵- او ایثار و فداکاری عجیبی داشت. ۶- مقامات علمی فاطمه (علیها السلام). ۷- کرامات بانوی اسلام (علیها السلام). ۸- نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود، اوست. ۹- نام‌های پر معنای فاطمه (علیها السلام). ۱۰- هدیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دخترش زهرا (علیها السلام).

۲. بقره، آیه ۲۰۷.

۳. انعام، آیه ۲۶.

۴. درباره این تهمت بزرگ و شواهد بطلان آن، به «تفسیر نمونه»، جلد ۵، صفحه ۱۹۱ به بعد مراجعه کنید.

۵. شعرا، آیه ۲۱۴.

۶. به کتاب ارزنده «الغدیر»، جلد ۲، صفحه ۲۸۷ به بعد مراجعه شود.

ارزش انسان‌ها مسلماً یکسان نیست، بعضی افراد از مقرب‌ترین فرشتگان الهی برترند، و بعضی از درنده‌ترین حیوانات پایین‌تر، و آنچه به این انسان ارزش می‌دهد بر اساس معرفی قرآن و اسلام همان علم و ایمان و تقوا و ملکات فاضله انسانی است.

با توجه به این معیارها بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) برترین زنان جهان - در لسان پیامبر(صلی الله علیه و آله) - معرفی شده است. در روایات فراوانی که در منابع معروف اهل سنت آمده تصریح شده است که فاطمه زهرا(علیها السلام) افضل زنان جهان بود، این سخنی است که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) آن را به تعبیرات مختلف بیان فرموده است: ۱- در یک جا می‌فرماید: «إِنَّ أَفْضَلَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ (۱)» برترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد، و مریم دختر عمران، و آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)». ۲- در حدیث دیگری می‌خوانیم پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در بیماری و فاش شدن هنگامی که بی‌تابی فاطمه را مشاهده کرد، فرمود: «يَا فَاطِمَةُ أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ (۲)» ای فاطمه! آیا راضی نیستی که تو برترین بانوی زنان جهان و بانوی زنان این امت، و بانوی زنان با ایمان باشی؟». در این جا افضلیت برای فاطمه(علیها السلام) به صورت مطلق ذکر شده و نام هیچ کس در کنار او مطرح نگردیده است. ۳- در حدیث دیگری نیز از همان حضرت(صلی الله علیه و آله) این معنا به صورت مطلق آمده است، در آن هنگام که فاطمه بیمار شده بود و پیامبر(صلی الله علیه و آله) این سخن را به جمعی از اصحاب گفت، آنها پیشنهاد کردند که از بانوی اسلام(علیها السلام) عیادت کنند. پیامبر برخاست و با جمعی از یاران به سوی خانه فاطمه(علیها السلام) آمد، نخست از بیرون خانه صدا زد که: دخترم خودت را بپوشان چون جمعی از یاران به عیادت تو می‌آیند، و از آن جا که لباس دخترش فاطمه(علیها السلام) کافی نبود عبای خود را از پشت در به او داد! پیامبر(صلی الله علیه و آله) و یاران وارد شدند، و بعد از عیادت از خانه بیرون آمدند و رو به یکدیگر کرده و از بیماری فاطمه(علیها السلام) اظهار تأسف می‌کردند، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) رو به آنها کرد و فرمود: «أَمَا إِنَّهَا سَيِّدَةُ النِّسَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۳)» بدانید او بانوی تمام زنان در قیامت است. ۴- در تعبیر دیگری که در صحیح بخاری - معروف‌ترین منبع احادیث اهل سنت - آمده از قول عایشه می‌خوانیم: روزی فاطمه(علیها السلام) نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) آمد، راه رفتنش درست مانند راه رفتن او بود، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود: خوش آمدی دخترم. سپس او را طرف راست و یا چپ خود نشانند، بعد رازی در گوش او گفت، و به دنبال آن فاطمه گریان شد. من (عایشه) گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ بار دیگر پیامبر(صلی الله علیه و آله) راز دیگری به او گفت، فاطمه(علیها السلام) خندان شد. گفتم: من تا امروز شادی که این چنین با غم نزدیک باشد ندیده بودم، و از علت آن سؤال کردم. فاطمه(علیها السلام) گفت: من سر رسول خدا را فاش نمی‌کنم. و این مطلب ادامه داشت تا پیامبر(صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت، آن گاه سؤال کردم. گفت: مرتبه اول پیامبر(صلی الله علیه و آله) به من فرمود جبرئیل هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می‌داشت، امسال دوبار عرضه داشت، و من فکر می‌کنم فقط به این دلیل است که اجل من نزدیک شده، و تو اولین کسی خواهی بود که به من ملحق می‌شوی من هنگامی که این سخن را شنیدم گریه کردم. سپس فرمود: «أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ». آیا تو راضی نمی‌شوی که بانوی زنان اهل بهشت یا زنان با ایمان باشی؟ هنگامی که این سخن را شنیدم شاد و خندان شدم. (۴) از بررسی مجموع این

احادیث به خوبی روشن می شود که اگر در یک جا فاطمه (علیها السلام) یکی از چهار زن بزرگ جهان معرفی شده، هیچ منافاتی با این معنا ندارد که او از میان آن چهار زن برترین آنهاست. شاهد این سخن علاوه بر آنچه از لابه لای احادیث گذشته استفاده می شد حدیث زیر است: ۵- در کتاب «ذخائر العقبی» از ابن عباس از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است: «أَرْبَعٌ نِسْوَةٌ سَيِّدَاتُ سَادَاتِ عَالَمِيَهِنَّ: مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَوَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَوَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَأَفْضَلُهُنَّ فَاطِمَةُ زُجَاهَرِةٌ» زن بانوی بانوان جهان خود بودند: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله) و از همه آنها برتر فاطمه (علیها السلام) بود. تعبیر به «أَفْضَلُهُنَّ» مسایل زیادی را در بر دارد، و بیانگر مقام علمی و تقوا و ایثار و فداکاری و سایر ملکات فاضله است. قرآن صریحاً می گوید: «مریم با فرشتگان سخن می گفت و آنها نیز با او سخن می گفتند» (آل عمران، آیه ۴۲ و ۴۳ و آیات آغاز سوره مریم). و نیز می گوید: «برای مریم غذای بهشتی در کنار محرابش حاضر می شد» (آل عمران، آیه ۳۷). و نیز می گوید: «مریم صدیقه بود» (مائده، آیه ۷۵). و مقامات دیگری برای او، و زنان بزرگی مانند آسیه بیان می کند، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز مقامات بزرگی برای خدیجه بیان فرموده. روایات فوق یعنی روایات افضلیت فاطمه (علیها السلام) همه این افتخارات و افزون بر آن را برای بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) اثبات می کند.

۱. این حدیث

در «مستدرک الصحیحین»، جلد ۲، صفحه ۴۹۷ نقل شده و سپس تصریح می کند که اسناد این حدیث صحیح است.

۲. این حدیث نیز در همان کتاب، جلد ۳، صفحه ۱۵۶ نقل شده و باز تصریح می کند که سند آن صحیح است.

۳. حلیة الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۱۴۲.

۴. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق.

نخستین سنگ بنای وجود انسان، انعقاد نطفه اوست، چرا که به هر حال نطفه است که قسمت مهمی از ارزش های وجودی انسان را در بر دارد، و به همین دلیل در روایات اسلامی دستورهای زیادی وارد شده که این سنگ زیر بنا درست نهاده شود.

هنگامی که به تاریخ زندگی بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) مراجعه می کنیم می بینیم او در این زمینه یک وضع استثنائی دارد که در تاریخ شخصیت های بزرگ جهان اعم از مرد و زن بی نظیر است، بهتر است این سخن را از زبان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بشنویم: ۱- ابن عباس می گوید: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) زیاد فاطمه را می بوسید، روزی عایشه عرض کرد: شما زیاد فاطمه را می بوسید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: (این دلیلی دارد) در شب معراج هنگامی که جبرئیل مرا وارد بهشت کرد، از تمام میوه های بهشتی به من داد، و از عصاره آنها نطفه فاطمه در رحم خدیجه منعقد شد. «فَإِذَا اشْتَقْتُ لِتِلْكَ الثَّمَارِ قَبَلْتُ فَاطِمَةَ فَاصْبَبْتُ مِنْ رَائِحَتِهَا جَمِيعَ تِلْكَ الثَّمَارِ الَّتِي أَكَلْتُهَا» (۱) هنگامی که مشتاق آن میوه های بهشتی می شوم، فاطمه را می بوسم و از بوی او بوی تمام آن میوه ها را که در آن شب خوردم استشمام می کنم». ۲- این در حالی است که در بعضی از روایات تعبیر به خصوص «سیب» بهشتی شده، چنانکه در همان کتاب «ذخائر العقبی» در حدیثی از گروهی از صحابه نقل شده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «جبرئیل سیبی از بهشت برای من آورد و خوردم و نطفه فاطمه از آن منعقد شد». (۲) ۳- در حدیث دیگری این میوه «سفرجل» یعنی «به» معرفی شده است، چنانکه در «مستدرک الصحیحین» از «سعد بن مالک» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این معنا آمده است. (۳) ۴- باز در حدیث دیگری این میوه بهشتی به عنوان یک میوه ناشناخته برای ما مردم دنیا، اما میوه ای بسیار زیبا و خوشبو و جذاب، معرفی شده، چنانکه دانشمند معروف «سیوطی» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند: «لَمَّا أُسْرِیَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَوَقَفْتُ عَلَى شَجَرَةٍ مِنْ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ لَمْ أَرَفِي الْجَنَّةَ أَحْسَنَ مِنْهَا وَلَا أَيْضَ وَرَقًا وَلَا أَطْيَبَ ثَمَرَةً، فَتَنَاوَلْتُ ثَمَرَةً مِنْ ثَمَرَتِهَا، فَأَكَلْتُهَا فَصَارَتْ نُطْفَةً فِي صُلْبِي، فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَقَعْتُ خَدِيجَةَ، فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ، فَإِذَا أَنَا

اَشْتَقْتُ إِلَى رِيحِ الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رِيحَ فَاطِمَةَ (۴) در شب معراج مرا وارد بهشت کردند، و در برابر درختی از درختان بهشتی ایستادم که در تمام بهشت از آن زیباتر و برگ‌هایی از برگ‌های آن سفیدتر، و میوه‌ای از میوه آن خوشبوتر ندیدم، یکی از میوه‌های آن را بر گرفتم، و تناول کردم، و نطفه‌ای در صلب من تشکیل شد، و بعد از آن که به زمین هبوط کردم و با خدیجه همبستر شدم نطفه فاطمه (علیها السلام) منعقد شد، لذا هنگامی که اشتیاق بوی بهشت پیدا می‌کنم بوی فاطمه را استشمام می‌کنم. در واقع همان حدیث اول، مجموع این احادیث را تفسیر می‌کند، چرا که بر طبق آن، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از تمام میوه‌های بهشتی تناول کرده، و نطفه فاطمه از عصاره همه آنها تشکیل شده است، از این گذشته عالم بهشت با جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم به قدری تفاوت و فاصله دارد که الفاظ ما قادر بر بیان حقایق آن نیست، و آنچه می‌گوییم اشارات مختصری به آنهاست، به هر حال یک بانوی بهشتی که دارای خلق و خوی بهشتی است، باید نطفه او را عصاره میوه‌های بهشتی تشکیل دهد، و این امتیازی است که این بانو بر همه زنان جهان دارد. او یک زن بهشتی بود، خلق و خویش بهشتی، قلب و جانش بهشتی، رنگ و رویش بهشتی، گفتار و سخنانش بهشتی، خلاصه سر تا پا بهشتی بود. آیا در تمام تاریخ بشر کسی را می‌توان یافت که چنین سند افتخاری که در این روایات آمده، در تاریخچه زندگانش ثبت شده باشد؟

۱. ذخائر

العقبی، صفحه ۳۶.

۲. همان مدرک، صفحه ۴۴.

۳. مستدرک الصحیحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۶.

۴. تفسیر در المنثور، ذیل آیه ۱۷ سوره اسراء.

محبت و عشق، قوی‌ترین جاذبه در میان دو موجود است.

در قانون معروف جاذبه که بر عالم ماده حکومت می‌کند می‌خوانیم: «هر قدر جرم اجسام زیادتر، و فاصله آنها کمتر باشد، جاذبه آنها بیشتر است» این قانون در جهان معنا و محبت‌های الهی نیز حاکم می‌باشد، هر قدر شخصیت‌ها والاتر و فاصله‌ها کمتر باشد این محبت و عشق قوی‌تر می‌گردد! با این تفاوت که در جهان ماده گاهی اختلاف و تضاد باعث جاذبه است (مانند جاذبه دو الکتریسته مثبت و منفی) در حالی که در جهان ارواح هر قدر سنخیت و شباهت بیشتر باشد این جاذبه نیرومندتر است، و تضاد باعث دوری است. با توجه به این مقدمه کوتاه به سراغ احادیث می‌رویم، ببینیم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا چه حد به دخترش فاطمه (علیها السلام) اظهار علاقه می‌کرد و او را دوست می‌داشت: ۱- در حدیثی از زبان عایشه می‌خوانیم که می‌گوید: «مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشْبَهَ كَلَامًا وَ حَدِيثًا مِنْ فَاطِمَةَ بَرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَ كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ رَحَبَ بَهَا، وَ قَامَ إِلَيْهَا، فَأَخَذَ بِيَدِهَا فَقَبَّلَهَا، وَ أَجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ (۱)» من هیچ کس را در سخن گفتن از فاطمه شبیه‌تر به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ندیدم، هنگامی که وارد بر پدر می‌شد به او خوش آمد می‌گفت، و در برابر دخترش فاطمه بر می‌خاست، دست او را می‌گرفت و می‌بوسید، و او را در جای خود می‌نشاند». ۲- در حدیث دیگری آمده است که گیسوان او را می‌بوسید: «كَانَ كَثِيرًا مَا يُقَبِّلُ عُرْفَ فَاطِمَةَ» (۲) ۳- در حدیث دیگری می‌خوانیم که در بسیاری از اوقات دهانش را می‌بوسید: «كَانَ كَثِيرًا مَا يُقَبِّلُهَا فِي فَمِهَا» (۳) ۴- خلاصه آن قدر اظهار محبت به دخترش فاطمه می‌کرد که گویا عایشه ناراحت شد و گفت: ای رسول خدا! چرا وقتی فاطمه می‌آید این قدر او را می‌بوسی و زبان خود را در دهان او می‌گذاری گویی می‌خواهی عسل به او بخورانی؟ فرمود: «بله، عایشه! هنگامی که مرا به معراج بردند...» سپس داستان میوه بهشتی را نقل فرمود. (۴) هـ هر زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سفر می‌رفت آخرین کسی را که خداحافظی می‌کرد دخترش فاطمه (علیها السلام) بود و هنگامی که از سفر باز می‌گشت نخستین کسی را که دیدار می‌کرد

زهرا(علیها السلام) بود چنانکه در «صحیح ابی داود» آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِذَا سَافَرَ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِأَنْسَانِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَام) وَأَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهِ إِذَا قَدِمَ فَاطِمَةَ» (۵). این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود نیز آورده است. (۶) ولی می دانیم محبت و مهربانی واقعی همیشه طرفینی است که یک سر مهربانی هم در دسر است، و هم کم عمق و کم ارزش، و همان گونه که گفتیم محبت و عشق حقیقی نشانه سنخیت است، و هنگامی که سنخیت برقرار شود جاذبه از دو طرف خواهد بود. لذا همان گونه که در روایات اسلامی شدت علاقه پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به فاطمه زهرا(علیها السلام) منعکس است، شدت علاقه فاطمه زهرا(علیها السلام) به آن حضرت(صلی الله علیه و آله) نیز به وضوح دیده می شود، گواه این سخن احادیث زیر است: ۱- در صحیح مسلم می خوانیم: هنگامی که پیامبر(صلی الله علیه و آله) در مکه بود، یک روز در کنار خانه کعبه مشغول نماز بود، ابوجهل و گروهی از یارانش در گوشه ای نشسته بودند در حالی که روز قبل شتری در آن جا ذبح شده بود. ابوجهل گفت: کدام یک از شما حاضر است برود و بچه دان آلوده این شتر را بردارد و هنگامی که «محمد» در سجده است پشت شانه هایش بگذارد؟ شقی ترین آنها از جا برخاست، و آن را گرفت، و هنگامی که پیغمبر(صلی الله علیه و آله) سجده کرد پشت شانه های او افکند، و آنها از مشاهده این منظره بسیار خندیدند...! کسی این ماجرا را به فاطمه(علیها السلام) خبر داد، و او در حالی که دختر خردسالی بود آمد و آن را از شانه پدر برداشت و به کناری افکند، رو به ابوجهل و یارانش کرد و آنها را ملامت و سرزنش نمود. هنگامی که پیغمبر(صلی الله علیه و آله) نماز را پایان داد آنان را نفرین فرمود، ولی آنها باز هم خندیدند، پیامبر مخصوصاً «ابوجهل» و «عتبه» و «شبهه» و «ولید» و «امیه» و «عقبه» را به نام، مورد نفرین قرار داد (و همه آنها در روز جنگ بدر به هلاکت رسیدند). (۷) آری فاطمه(علیها السلام) از همان کودکی مجموعه ای از «محبت» و «شجاعت» بود و در دفاع از پدر در همه حال آماده بود. ۲- و نیز در همان کتاب در ماجرای غزوه احد آمده است: هنگامی که پیشانی پیامبر(صلی الله علیه و آله) و دندان های پیشین او شکست، فاطمه(علیها السلام) به میدان آمد خون از صورت مبارک پدر شست، علی(علیه السلام) با سپر آب می آورد و فاطمه صورت پدر را شستشو می داد، ولی خون پیوسته فزونتر می شد، ناچار قطعه حصیری را سوزاند و خاکستر آن را روی زخم قرار داد و مانع خونریزی شد. (۸) ۳- ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» نقل می کند که: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) از یکی از غزوات باز می گشت، به مسجد آمد و دو رکعت نماز خواند، و همیشه دوست داشت چنین برنامه ای را عمل کند، سپس به خانه فاطمه(علیها السلام) آمد، و قبل از دیدار با همسرانش با او دیدار کرد، فاطمه(علیها السلام) به استقبال پدر شتافت، و پیوسته صورت و چشم های پدر را می بوسید و گریه می کرد. پیغمبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: می بینم رنگ و رویت دگرگون شده! فرمود: ای فاطمه! (غم مخور) خداوند پدرت را به کاری مبعوث کرده که هیچ خانه ای و خیمه ای در روی زمین باقی نخواهد ماند مگر این که عزت (اسلام) یا ذلت (شکست و خواری) در آن وارد خواهد شد، و این دعوت تا آن جا که تاریکی شب پیش می رود پیش خواهد رفت (و سیاهی ها را در هم خواهد شکست، و با وجود آن تحمل مشکل آسان است). (۹) ۴- در ماجرای جنگ خندق نیز آمده است: هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) مشغول حفر خندق بود فاطمه(علیها السلام) قطعه نانی برای پیامبر(صلی الله علیه و آله) آورد، و می خواست در دهان پیغمبر بگذارد. پیامبر فرمود: فاطمه جانم! این چیست؟ عرض کرد: قرص نانی برای فرزندانم پختم این قطعه را برای شما آوردم. فرمود: دخترم! بدان این اولین طعمی است که بعد از سه روز به پدرت می رسد. (۱۰) چه جاذبه نیرومندی این پدر و فرزند را به هم پیوند می داد؟ جاذبه ای که در اعماق جانانشان ریشه دوانده، محبتی که از تمام وجودشان سرچشمه گرفته، و عشق و علاقه ای که روح پاک آن دو را در ملکوت اعلا با هم متحد ساخته است. و چه افتخاری برای فاطمه زهرا(علیها السلام) از این برتر؟ افتخار و فضیلتی که درباره هیچ کس در تاریخ اسلام جز علی بن ابی طالب(علیه السلام) دیده نمی شود.

۱. الصحيحین، جلد ۳، صفحه ۱۵۴.
۲. کنز العمال، جلد ۷، صفحه ۱۱۱.
۳. فیض الغدیر، جلد ۵، صفحه ۱۷۶.
۴. تاریخ بغداد، جلد ۵، صفحه ۸۷.
۵. صحیح ابی داود، صفحه ۲۶ (باب ما جاء فی الانتفاع بالعاج).
۶. مسند احمد بن حنبل، جلد ۶، صفحه ۲۸۲.
۷. صحیح مسلم «کتاب الجهاد و السیر» و صحیح بخاری «کتاب بدأ الخلق - باب ما لقی النبی (صلی الله علیه و آله) و أصحابه من المشرکین».
۸. همان مدرک.
۹. حلیه الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۳۰.
۱۰. ذخائر العقبی، صفحه ۴۷.

می دانیم بالاترین مرحله قرب «فنا» است.

«فنا» به معنای فراموش کردن همه چیز، و همه کس، و حتی فراموش کردن خویشتن در برابر خداوند. یعنی انسان به مرحله ای برسد که جهان هستی را جز سرابی نبیند، و عالم آفرینش را جز سایه ای کمرنگ مشاهده نکند. همه جا خدا را ببیند، و در جستجوی او باشد. خویشتن را پروانهوار در آتش شمع وجود او بسوزاند، و هستی خویش را در هستی او محو و نابود ببیند. یکی از آثار رسیدن به این مقام، «تسلیم مطلق» در برابر اراده اوست، آنچه او می خواهد، بخواهد، و آنچه او می پسندد، پسندد. هم رضای او رضای خدا باشد، و هم رضای خدا رضای او. و با در دست داشتن این معیار به سراغ مقام عرفان بانوی اسلام، فاطمه زهرا (علیها السلام) و قرب او در درگاه خدا می رویم و این حقیقت را از زبان پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) می شنویم: ۱- در کتاب های متعدد معروفی از اهل سنت و در روایات متعدد و فراوانی آمده است که پیغمبر به فاطمه زهرا (علیها السلام) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ (۱)» خداوند بخاطر خشم تو خشمگین می شود، و به خاطر رضای تو راضی». ۲- در صحیح بخاری که معروف ترین منابع حدیث اهل سنت است، چنین می خوانیم: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْضَبَهَا فَقَدْ أَعْضَبَنِي (۲)» فاطمه پاره وجود من است، هر کس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده». ۳- و نیز در همان کتاب در جای دیگر می خوانیم: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فَإِنَّمَا هِيَ فَاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيْبُنِي مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا (۳)» فاطمه پاره وجود من است، هر چیز که او را ناراحت می کند مرا ناراحت می کند، و هر چه او را آزار دهد مرا می آزارد». و همان گونه که گفتیم احادیث در این زمینه بسیار است و همگی حاکی از مقام بلند فاطمه زهرا (علیها السلام) در معرفت پروردگار و مقام عصمت و اخلاص و ایمان اوست، او به جایی رسیده که خشنودی و غضب او، خشنودی خدا و رسول الله (صلی الله علیه و آله) شده است، و این ارزشی است والا که هیچ چیز با آن برابری نمی کند. ۴- این بحث را با حدیث دیگری در این زمینه از «صحیح ترمذی» پایان می دهیم، آن جا که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا وَيُنْصِبُنِي مَا نَصَبَهَا (۴)» فاطمه پاره تن من است، آنچه او را آزار دهد مرا آزار می دهد و آنچه او را به زحمت افکند مرا به زحمت می افکند». بدیهی است علاقه پدر و فرزندی هرگز نمی تواند چنین پدیده ای را توجیه کند، زیرا پیغمبر به عنوان «رسول الله» چیزی را اراده نمی کند جز آنچه خدا اراده کند، و هماهنگی خشنودی و رضای فاطمه با خشنودی و رضای خدا و پیامبر دلیلی جز محو اراده او در اراده و خواست خدا ندارد. این نکته نیز شایان دقت است که معمولاً- جمله «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي» را به معنای فاطمه پاره تن من

است، تفسیر و ترجمه می کنند، در حالی که در این جمله سخنی از تن در میان نیست، بلکه مفهوم حدیث این است که فاطمه (علیها السلام) پاره ای از وجود و هستی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، هم از نظر جسمی و هم روحی، در خود روایات نیز شاهد بر این معنا داریم که به خواست خدا خواهد آمد.

۱. مستدرک

الصحيحين، جلد ۳، صفحه ۱۵۳. این حدیث را ابن حجر در «الاصابه» و ابن اثیر در «اسد الغابه» آورده است.

۲. صحیح بخاری، کتاب بدأ الخلق (باب مناقب قرابه رسول الله).

۳. صحیح بخاری، کتاب النکاح (باب ذب الرجل عن ابنته). مضمون این دو حدیث در بسیاری از کتب معروف مانند خصائص نسائی، فیض الغدیر، کنز العمال، مسند احمد، صحیح ابی داود و حلیه الاولیاء آمده است.

۴. صحیح ترمذی، جلد ۲، صفحه ۳۱۹.

با توجه به این که حب دنیا سرچشمه همه گناهان است، چنانکه در حدیث معروف نبوی آمده «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» و همه تجربیات و مشاهدات ما نیز نشان می دهد که تمام تجاوزها، جنایت ها، ظلمت ها، و ستم ها، دروغ ها، خیانت ها به خاطر همین دل بستگی شدید به مال، مقام و شهوت صورت می گیرد، روشن می شود که زهد و وارستگی پایه اصلی تقوا و پاکی و صلاح است.

ولی «زهد» به معنای ترک دنیا و رهبانیت و بیگانگی از اجتماع نیست، بلکه حقیقت زهد همان آزادگی و عدم اسارت در چنگال دنیا است. «زاهد» کسی است که اگر تمام دنیا را در اختیار داشته باشد دل بسته و وابسته به آن نباشد. اگر یک روز ببیند رضای خدا در این است که از همه آن چشم ببوشد، به این معامله حاضر باشد، و از جان و دل بگوید: هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس. و اگر یک روز حفظ آزادگی و شرف و ایمان در چشم پوشی از مال و جان و زندگی بود فریاد «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ» بلند کند. و به گفته قرآن مجید زاهد کسی است که نه بر گذشته و آنچه از دست داده تأسف بخورد، و نه از آن چه فعلا در اختیار دارد زیاد خوشحال باشد. «لَكَيْلًا تَأْسُوْا عَلٰی مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوْا بِمَا آتَاكُمْ» (۱) این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید. با این فراز کوتاه به سراغ شخصیت فاطمه (علیها السلام) در این زمینه از دیدگاه احادیث پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در کتب دیگران می رویم: ۱- ابن حجر و دیگران در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند، او هنگامی که از سفر باز می گشت نخست به سراغ دخترش فاطمه زهرا (علیها السلام) می آمد، و مدتی نزد او می ماند، ولی یک بار برای فاطمه زهرا (علیها السلام) دو دست بند از نقره و همچنین یک گردن بند و دو گوشواره ساخته بودند، و پرده ای بر در اطاق آویزان کرده بود. هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شد و این منظره را دید بیرون آمد در حالی که آثار غضب در چهره اش نمایان بود، به مسجد آمد و بر منبر نشست. فاطمه (علیها السلام) دانست که ناخشنودی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به خاطر همان مختصر زینت است، همه را نزد پدر فرستاد تا در راه خدا صرف کند. هنگامی که چشم پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن افتاد سه بار فرمود: «فَعَلَّتْ، فَمِدَاها أَبُوها». (۲) فاطمه آنچه را که می خواستم انجام داد، پدرش به فدایش باد. واضح است یک جفت دست بند نقره و گردن بند و گوشواره ای که از نقره چندان بهایی ندارد، و از آن بی بهاتر پرده ساده ای است که انسان بر در اطاق بیاویزد، ولی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همین را دون شأن فاطمه می شمرد، و افتخار و فضیلت او را در سجایای انسانیش می دانست. فاطمه (علیها السلام) این درس را از محضر پدر به خوبی آموخت، هم زرق و برق دنیا را ترک گفت و خود را از اسارت آن رهایی بخشید، و هم آنچه داشت در راه خدا و بندگان محروم صرف کرد. در حدیثی که سابقاً از «حلیه الاولیاء» (تحت شماره ۳) نقل کردیم، خواندیم که فاطمه زهرا (علیها السلام) حتی پوشش کافی در خانه برای آمدن میهمان های نامحرم نداشت که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عباي خود را به او داد تا خود را بپوشاند و آماده برای

آمدن میهمانان جهت عیادت او در بیماریش گردد. داستان جهیزیه فاطمه (علیها السلام) و مراسم شب زفاف او که در نهایت سادگی برگزار شد دلیل روشن دیگری بر زهد و وارستگی کامل اوست. خدمات او در خانه علی (علیه السلام) تا آن جا که با یک دست گندم را برای پختن نان آسیاب می کرد، و با دست دیگر طفلش را در آغوش می گرفت، همه شاهد گویای مقام زهد اوست، گواه این معنا حدیث زیر است: ۲- ابونعیم اصفهانی چنین نقل می کند: «لَقَدْ طَحَنَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حَتَّى مَجَلَّتْ يَدَاهَا، وَ رَبَا، وَ أَثْرَ قَطْبُ الرَّحَى فِي يَدَيْهَا (۳۷)» فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن قدر با دست خود آسیاب کرد که دستش تاول زد، و ورم کرد، و آثار دستاس در دستش نمایان گشت». ۳- در «مسند احمد» که از معروف ترین منابع اهل سنت است از انس بن مالک چنین نقل شده که: روزی بلال برای نماز صبح، دیر به خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد، رسول خدا فرمود: چرا دیر آمدی؟ عرض کرد: از کنار خانه فاطمه (علیها السلام) می گذشتم در حالی که با دست خود آسیاب می کرد، و کودکش گریان بود، گفتم: اگر اجازه فرمایی من آسیاب می کنم و شما کودک را آرام کنید، و اگر اجازه فرمایید من کودک را آرام می کنم و شما آسیاب کنید. او گفت: من نسبت به فرزندم از تو مهربانترم (و من مشغول آسیاب کردن شدم و او کودک را آرام کرد) و این امر باعث تأخیرم شد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فَرِحْتُمْهَا رَحِمَكَ اللَّهُ». (۴) تو نسبت به فاطمه رحم و محبت کردی، خداوند تو را مشمول رحمتش کند! فضایل اخلاقی بانوی اسلام از جمله شجاعت و شهامتش در مقام دفاع از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مقابل مشرکان مکه، و آمدنش به میدان احد برای بستن زخم های پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مطلبی است که بر کسی پوشیده نیست، و در احادیث گذشته اسناد و مدارک آن آمد. او از لحظه تولد در مسیر عبودیت و بندگی خدا بود و این امر تا آخرین لحظات عمرش ادامه داشت، حدیث زیر شاهد گویای این معناست: ۴- در داستان تولد بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) و انعقاد نطفه او از میوه بهشتی و آمدن چهار زن با شخصیت جهان - همچون مریم و... - به هنگام تولد او آمده است: «فَوَلِدَتْ فَاطِمَةَ (علیها السلام) فَوَقَعَتْ حِينَ وَقَعَتْ عَلَى الْأَرْضِ سَاجِدَةً». (۵) به این گونه فاطمه متولد شد و در حین تولد برای خدا سجده کرد. ۵- مقام عفت او به آن حد بود که در همان کتاب از اسماء بنت عمیس داستان عجیبی به این شرح نقل شده است: روزی فاطمه (علیها السلام) به من فرمود: من از کار مردم مدینه که زنان خود را بعد از وفات به صورت ناخوشایندی برای دفن می برند، و تنها پارچه ای بر او می افکنند که حجم بدن از پشت آن نمایان است ناخرسندم. اسماء گفت: من در سرزمین حبشه چیزی دیده ام که با آن جنازه مردگان را حمل می کردند، سپس شاخه هایی از درخت نخل را برداشت و به صورت تابوت مخصوصی درآورد که پارچه ای را روی چوب های آن می افکندند، و بدن را درون آن می گذاردند، به گونه ای که بدن پیدا نبود. هنگامی که فاطمه بانوی بزرگ اسلام (علیها السلام) آن را مشاهده کرد فرمود: بسیار خوب و عالی است (و هنگامی که من از دنیا رفتم مرا با آن بردارید)... و در ذیل همین حدیث آمده است: هنگامی که فاطمه (علیها السلام) چشمش به آن افتاد تبسم فرمود، و این تنها تبسم او بعد از وفات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود! (۶)

۱. حدید، آیه

۲۳.

۲. الصواعق المحرقة، صفحه ۱۰۹.

۳. حلیة الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۴۱.

۴. مسند احمد، جلد ۳، صفحه ۱۵۰.

۵. ذخائر العقبی، صفحه ۴۴.

۶. همان مدرک، صفحه ۵۴.

محبت اولیای خداوند نسبت به افراد، یک محبت ساده نیست، حتماً از عواملی سرچشمه می گیرد که مهم ترین آنها علم و ایمان و تقواست،

علاقه فوق العاده پیامبر (صلی الله علیه وآله) به دخترش فاطمه زهرا، دلیلی است بر وجود این امتیازات بزرگ در این بانوی نمونه جهان.

از این گذشته وقتی او می فرماید: «فاطمه برترین زنان جهان» یا «برترین زنان بهشت» است، که مدارک آن در بحث های گذشته بیان شد، این خود دلیل بر این است که او از نظر علمی نیز سرآمد همه زنان جهان بود. وانگهی آیا ممکن است فردی که به مقامات والای علم و دانش نرسیده رضای او رضای خدا، و غضب او غضب پروردگار و پیغمبر باشد؟ - که در روایات پیشین به آن اشاره شده بود. علاوه بر همه اینها روایات مهمی در منابع معروف اسلامی وارد شده، که از مقام ارجمند علمی این بانوی بزرگ پرده بر می دارد مانند احادیث زیر: ۱- ابونعیم در حدیث از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند که روزی رو به یارانش کرد و فرمود: «مَآ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ». چه چیزی برای زنان از همه بهتر است؟ یاران ندانستند در جواب چه بگویند. علی (علیه السلام) به سوی فاطمه (علیها السلام) آمد و این مطلب را به اطلاع او رسانید. بانوی اسلام گفت: «چرا نگفتی: «خَيْرٌ لَهُنَّ أَنْ لَا يَزِينَ الرَّجَالُ وَلَا يَرَوْهُنَّ». از همه بهتر این است که نه آنها مردان بیگانه را ببینند و نه مردان بیگانه آنها را» (با آنها جلسات خصوصی نداشته باشند). علی (علیه السلام) بازگشت و این پاسخ را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) عرض کرد. پیامبر فرمود: «مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا زُجْرَةَ كَسَى اِيْنِ پاسخ را به تو آموخت؟». عرض کرد: فاطمه (علیها السلام). فرمود: «أِنَّهَا بَضْعَةٌ مِنِّي زَاوِ پاره وجود من است». (۱) این حدیث نشان می دهد که امیرمؤمنان (علیه السلام) با آن مقام عظیمی که در علوم و دانش داشت که دوست و دشمن همه به آن معترفند و باب مدینه علم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود گاهی از محضر همسرش فاطمه (علیها السلام) استفاده علمی می کرد. این سخن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) که بعد از بیان احاطه علمی فاطمه (علیها السلام) می گوید: «او پاره ای از وجود من است» بیانگر این واقعیت است که منظور از «بَضْعَةٌ» تنها پاره تن و جسم نیست، که بسیاری در تفسیر حدیث گفته اند، بلکه فاطمه پاره ای از روح پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علم و دانش و اخلاق و ایمان و فضیلت او نیز بود، و پرتوی از آن خورشید و شعله ای از آن مشکات محسوب می شد. ۲- در «مسند احمد» از ام سلمه (یا طبق روایتی ام سلمی) چنین آمده: وقتی فاطمه (علیها السلام) به همان بیماری که به وفاتش منتهی گشت، بیمار شد من از او پرستاری می کردم، روزی حالتش را از همه روز بهتر دیدم، علی (علیه السلام) به دنبال کاری رفته بود، فاطمه (علیها السلام) به من فرمود: آبی بیاور تا غسل کنم، آب آوردم و او غسل کرد، غسلی که بهتر از آن ندیده بودم. سپس فرمود: لباس های تازه ای برای من بیاور، لباس ها را آوردم و به او دادم، و او پوشید. سپس فرمود: بسترم را در وسط اطاق بيفکن، من این کار را کردم، او دراز کشید و رو به قبله کرد، و دستش را زیر صورتش گذاشت، سپس فرمود: ای ام سلمه! (ام سلمی) من الان از دنیا می روم (و به ملکوت اعلا می شتابم) در حالی که پاک شده ام، کسی روی مرا ننگشاید. این سخن گفت و چشم از جهان پوشید! (۲) این حدیث به خوبی نشان می دهد که فاطمه از لحظه مرگش آگاه و با خبر بوده، و بی آن که نشانه های آن در او باشد، آماده رحلت از این جهان گشت، و از آن جا که هیچ کس لحظه مرگ را جز به تعلیم الهی نمی داند این نشان می دهد که از سوی خدا به او الهام می شد. آری، روح او با عالم غیب مربوط بود، و فرشتگان آسمان با او سخن می گفتند. به علاوه مطابق روایات گذشته حتی او از مریم دختر عمران و مادر حضرت عیسی برتر بود، و همین امر کافی است، زیرا قرآن با صراحت می گوید: مریم با فرشتگان خدا سخن می گفت، آیات متعددی در این زمینه در سوره مریم و آل عمران وجود دارد. بنابراین فاطمه (علیها السلام) دخت گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به طریق اولی باید بتواند با فرشتگان آسمان هم سخن شود. (۳)

حلیه ۱

الاولیاء، جلد ۲، صفحه ۴۰.

۲. مسند احمد بن حنبل، جلد ۶، صفحه ۴۶۱. این حدیث را ابن اثیر در «اسد الغابه» و جمعی دیگر در کتب خود آورده اند.

۳. البتّه دلایل علمی و دانش گسترده و فوق العاده آن حضرت در روایات شیعه وضع دیگری دارد که در زندگی نامه آن بزرگوار

قبلا بدان اشاره شد.

هنگامی که روح انسان قوی شود، و پرتوی از صفات الهی در جان او بیفتد، و به مقام قرب او نائل گردد، اراده اش به فرمان خدا در جهان تکوین اثر می‌گذارد و آنچه را او می‌خواهد همان می‌شود.

این همان ولایت تکوینی است که اولیای خدا از آن برخوردار بودند، و همان چیزی است که سرچشمه کرامات مختلف می‌باشد و معجزات انبیا مرحله عالی آن است، فاطمه زهرا(علیها السلام) از عنایت الهی سهم وافری داشت و روایت زیر شاهد این مدعا است: بسیاری از مفسران اهل سنت مانند زمخشری و سیوطی در ذیل آیه شریفه: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (١)» هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد غذای مخصوصی در آن جا می‌دید. از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟ گفت: این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می‌دهد. از جابرین عبدالله نقل کرده اند که: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) چند روز بود غذایی نخورده بود، و کار بر او مشکل شد، به منزل همسرانش سر زد هیچ کدام غذایی نداشتند، سرانجام به سراغ دخترش فاطمه(علیها السلام) آمد و فرمود: دخترم! غذایی داری من تناول کنم زیرا گرسنه‌ام؟ عرض کرد: نه بخدا سوگند! هنگامی که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از نزد او خارج شد، زنی از همسایگان دو قرص نان و مقداری گوشت برای فاطمه(علیها السلام) هدیه آورد، و او آن را گرفت و در ظرفی گذاشت و روی آن را پوشاند و گفت: بخدا سوگند رسول الله(صلی الله علیه و آله) را بر خود و فرزندانم مقدم می‌دارم! و این در حالی بود که همه گرسنه بودند. حسن و حسین را به سراغ پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرستاد و از او دعوت کرد به خانه بیاید. عرض کرد: فدایت شوم، چیزی خداوند برای ما فرستاده، و من آن را برای شما ذخیره کرده‌ام. پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: بیاور. و او ظرف غذا را نزد حضرت آورد. هنگامی که پیغمبر سر ظرف را برداشت مملو از نان و گوشت بود، هنگامی که فاطمه آن را دید در تعجب فرو رفت، و فهمید این نعمت و برکتی است از سوی خدا، شکر آن را بجا آورد و بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) درود فرستاد. پیغمبر(صلی الله علیه و آله) فرمود: دخترم! این را از کجا آورده‌ای؟ عرض کرد: «هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (٢)» این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می‌دهد! پیامبر(صلی الله علیه و آله) شکر خدا را بجا آورد و این جمله را فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكَ شَبِيهًا بِسَيِّدَةِ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ». شکر می‌کنم خدایی را که تو را شبیه (مریم) بانوی زنان بنی اسرائیل قرار داد. هنگامی که روزی خوبی نصیب او می‌شد از او سؤال می‌کردند: این از کجاست؟ می‌گفت: از نزد خداست. سپس پیغمبر(صلی الله علیه و آله) به سراغ علی(علیه السلام) فرستاد، او آمد، و همگی از آن غذا خوردند، و بقیه همسران پیامبر نیز خوردند و همه سیر شدند، و هنوز ظرف غذا پر بود! فاطمه(علیها السلام) می‌گوید: من از آن برای تمام همسایگان فرستادم و خدا در آن برکت و خیر زیادی قرار داد. (۲) و این نمونه‌ای از کرامات آن بزرگوار بود.

۱. آل عمران،

آیه ۳۷.

۲. زمخشری در «کشاف» و سیوطی در «در المنثور» ذیل آیه ۳۷ سوره آل عمران، و ثعلبی در «قصص الانبیاء» صفحه ۵۱۳ آن را نقل کرده اند.

ورود در بهشت، آن کانون عظیم رحمت الهی، دلیل روشنی بر سعادت یک انسان است، و اگر کسی پیش از همه وارد شود برترین فضیلت برای او اثبات می‌شود.

در روایات معروف اهل سنت این افتخار از زبان پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) برای فاطمه(علیها السلام) ثبت شده است: ۱- ذهبی

در «میزان الاعتدال» آورده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ (عليها السلام) (۱) نخستین کسی که وارد بهشت می شود، فاطمه است!». ۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ مَثَلُهَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ مَرْيَمَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ (۲) نخستین کسی که وارد بهشت می شود فاطمه دختر محمد است، و او در میان این امت همچون مریم در میان بنی اسرائیل است». از این گذشته از روایات معروف اسلامی استفاده می شود که ورود این بانوی بزرگ در صحنه محشر، و روانه شدن از آن جا به بهشت، با تشریفات بسیار باشکوهی که بیانگر عظمت فوق العاده مقام اوست انجام می گیرد، به احادیث زیر با هم گوش فرا می دهیم ۳- علی (علیه السلام) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند: «تُحْشَرُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ عَلَيْهَا حَلَّةٌ الْكَرَامَةِ قَدْ عُجِنَتْ بِمَاءِ الْحَيَوَانِ، فَتَنْظُرُ إِلَيْهَا الْخَلَائِقُ فَيَتَعَجَّبُونَ مِنْهَا فَدَخِرْتُمْ فَاطِمَةَ فِي قِيَامَتِ مُحَمَّدٍ مَشْهُورٌ مَيَّ شَدِيدٌ فِي حَالِهَا كَمَا لَبَسَتْ كِرَامَتِي كَمَا بَا آبِ حَيَاتٍ عَجِيبَةٍ شَدِيدَةٍ وَ خَلَائِقٌ بِه سَوِيٍّ أَوْ مِي نَكْرَنْد، وَ از مقام والای او در شگفتی فرو می روند!». سپس در ذیل این حدیث می افزاید: «فَتَرَفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَالْعُرُوسِ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ جَارِيَةٍ (۳) سرانجام او را با احترام تمام همانند عروس، در حالی که هفتاد هزار از حوریان بهشتی اطراف او را گرفته اند، به بهشت می برند». ۴- در حدیث دیگری از عایشه از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در این زمینه چنین می خوانیم: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ! طَاطِئُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ (۴) هنگامی که روز قیامت برپا شود منادی صدا می زند: ای مردم! سرهای خود را به زیر افکنید تا فاطمه دختر محمد بگذرد!». ۵- و در حدیث دیگری بعد از ذکر همین معنا آمده است: «فَتَمُرُّ مَعَ سَبْعِينَ أَلْفَ جَارِيَةٍ مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ كَمَرِّ الْبُرَاقِ (۵) فاطمه با هفتاد هزار حورالعین به سرعت برق از آن جا عبور می کند (و به سوی بهشت می شتابد)». ۶- و عجیب تر این که در کتاب «تاریخ بغداد» در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: در آن شب که مرا به معراج بردند دیدم این جمله ها بر در بهشت نوشته شده بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ حَبِيبُ اللَّهِ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، وَ فَاطِمَةُ خَيْرَةُ اللَّهِ، عَلِيٌّ بَاغِضَهُ لَهُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ (۶) خداوندی جز خدای یگانه نیست، محمد رسول خدا، و علی محبوب پروردگار است، و حسن و حسین برگزیدگان خدایند، و فاطمه منتخب خداوند است، بر دشمنان آنها لعنت خدا باد». بیش باد، و کم مباد!

میزان ۱ .

الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۱۳۱ .

۲ . کنز العمال، جلد ۶، صفحه ۲۱۹ .

۳ . ذخائر العقبی، صفحه ۴۸ .

۴ . تاریخ بغداد، جلد ۸، صفحه ۱۴۱ .

۵ . کنز العمال، جلد ۶، صفحه ۲۱۸ .

۶ . تاریخ بغداد، جلد ۱، صفحه ۲۵۹ .

هر نامی معمولاً بیانگر چگونگی صاحب آن است، البته اگر نامگذاری بوسیله شخص حکیمی انجام گیرد.

از احادیث بر می آید که نامگذاری فاطمه زهرا (علیها السلام) بوسیله حکیم علی الاطلاق یعنی خدای عالم انجام گرفته است. از سوی دیگر «فاطمه» از ماده «فطم» (بر وزن حتم) به معنای باز گرفتن کودک از شیر مادر است، سپس به هر گونه بریدن و جدایی اطلاق شده است. اکنون ببینیم روایات اسلامی در این زمینه چه می گویند؟ ۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است که فرمود: «إِنَّمَا سَمَّاهَا فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَ مُجِيبُهَا عَنِ النَّارِ (۱) او را فاطمه نام نهاد، زیرا خداوند او و دوستانش را از آتش دوزخ باز داشته است». از این تعبیر استفاده می شود که نامگذاری بانوی اسلام به این نام، از سوی خداوند صورت گرفته، و

مفهومش این است که خدا وعده داده است او و کسانی که او را دوست دارند و در خط مکتب او باشند هرگز به دوزخ نروند. ۲- در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) می خوانیم که رسول الله (صلی الله علیه و آله) به فاطمه (علیها السلام) فرمود: «یا فاطمه! آتدرین لم شیمیت فاطمه! آیا می دانی چرا فاطمه نامیده شده ای؟». علی (علیه السلام) می گوید: من گفتم: ای رسول خدا! شما بفرمایید چرا نام او فاطمه است؟ فرمود: «ان الله عز و جل قد فطمها و ذریتها عن النار يوم القيامة» (۲۶) خداوند بزرگ او و فرزندان او را از آتش دوزخ در قیامت باز می دارد. بدیهی است منظور از فرزندان در این جا فرزندان است که در خط این مادر بزرگ باشند، نه همچون پسر نوح که خطاب شد: «ان الله لیس من اهلک» (۳) او از اهل تو نیست. و به همین دلیل در بعضی از احادیث، «ذریه» و «محبان» هر دو با هم ذکر شده اند، و این که گمان کنیم مفهوم روایات فوق این است که اگر آنها مرتکب انواع گناهان شوند و حتی کافر و مشرک باشند از عذاب الهی در قیامت در امانند، اشتباه بزرگی مرتکب شده ایم که با هیچ یک از معیارهای اسلامی نمی سازد، زیرا خود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که اصل این شجره طئیه است صریحاً در قرآن مجید به این خطاب مخاطب شده است: «لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین» (۴) اگر (به فرض محال) مشرک شوی، تمام اعمال تبه می شود و از زیانکاران خواهی بود. و در جای دیگر می فرماید: «اگر او سخنی دروغ بر ما می بست ما او را با قدرت می گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع می کردیم». (۵) آیا فرع زائد بر اصل ممکن است؟ آیا فرزندان رسول خدا از او برترند؟! البته هرگز پیغمبر نه راه شرک پویید، و نه - العیاذ بالله - دروغی بر خدا بست، در حقیقت یک درس بزرگ برای همه امت است، تا بقیه حساب خود را برسند. و این منافات با مقام شامخ سادات و ارزش فوق العاده آنها در امت اسلامی ندارد. از سوی دیگر در میان عرب معمول است که علاوه بر اسم، کنیه ای نیز برای افراد انتخاب می کنند، اگر مرد باشد با «اب» شروع می شود و اگر زن باشد با «ام». در روایات اسلامی در میان کنیه های فاطمه زهرا (علیها السلام) کنیه عجیبی دیده می شود که چشم انداز دیگری از عظمت فوق العاده آن حضرت را ترسیم می کند، به حدیث زیر گوش فرا دهید: ۳- در «اسد الغابه» آمده است: «کانت فاطمه تُکنى أمّ ایها» (۶) کنیه فاطمه ام ایها (مادر پدرش!) بود. این معنا در کتاب «استیعاب» از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۷) این تعبیر عجیب که نظیر آن درباره هیچ یک از زنان اسلام دیده نشده، نشان می دهد که این دختر با وفا آنچنان نسبت به پدرش محبت می کرد که گویی «یک مادر» برای او بود. می دانیم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در همان کودکی مادر خود را از دست داد، ولی این دختر از همان خردسالی از هیچ گونه محبت و دلسوزی درباره پدر بزرگوارش فروگذار نکرد. هم دختری دلسوز و فداکار و هم مادری مهربان و ایثارگر و هم یاری وفادار محسوب می شد که شواهد آن را در روایات گذشته خواندیم.

۱. تاریخ بغداد،

جلد ۲، صفحه ۳۳۱.

۲. ذخائر العقبی، صفحه ۲۶.

۳. هود، آیه ۴۶.

۴. زمر، آیه ۶۵.

۵. حاقه، آیه ۴۴ تا ۴۶.

۶. اسد الغابه، جلد ۵، صفحه ۵۲۰.

۷. استیعاب، جلد ۲، صفحه ۷۵۲.

غیر از هدایای فوق العاده معنوی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به دخترش فاطمه زهرا (علیها السلام) داد که هر کدام از دیگری گرانباتر و برارزش تر بود که بعضی از آنها در تاریخ ضبط شده مانند تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) و بعضی را می دانیم. یک هدیه به ظاهر مادی نیز به او داد و عجب این که این هدیه نیز به فرمان خدا صورت گرفت چنانکه در حدیث زیر آمده است:

سیوطی نقل می‌کند: هنگامی که آیه شریفه: «(وَآتَ دَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) (۱) و حق نزدیکان را پرداز!» نازل شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه (علیها السلام) را صدا زد و سرزمین «فدک» را به او واگذار کرد. (۲) البته چنانکه در فصل «ماجرای غم انگیز فدک» می‌آید، بخشیدن فدک به فاطمه (علیها السلام) یک مسأله ساده نبود، پشتوانه‌ای بود برای مسأله ولایت علی (علیه السلام) و سندی برای تحکیم و تثبیت مقام والای این خانواده، و از این نظر یک هدیه معنوی نیز محسوب می‌شد. ولی نظام حاکم که این مطلب را بخوبی درک کرده بود، بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقریباً بدون هیچ گونه فاصله زمانی، به استناد یک حدیث مجعول، فدک را از فاطمه زهرا (علیها السلام) گرفت و جزء بیت المال کرد که خود داستانی بسیار طولانی و دردناک و عبرت انگیز دارد و می‌تواند به عنوان یک سند مهم اسلامی برای تجزیه و تحلیل تاریخ صدر اسلام و طوفان‌های بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) مورد استناد قرار گیرد. برای توضیح بیشتر به همان بحث مراجعه شود. * * * خداوند! ما را با محبت این بانوی بزرگ و پدر و همسر و فرزندان (صلوات الله علیهم اجمعین) زنده بدار، و با محبت آنها محشور گردان. بار الها! به ما توفیق پیروی از مکتبشان، و اهتدا به نور هدایتشان، و اقتدا به سنت پر بارشان مرحمت فرما. «وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ، وَ يَمُكُّ فِي ظِلِّهِمْ، وَ يَهْتَدِي بِهَدَاهُمْ»، آمین یا رب العالمین.

۱. اسراء، آیه

۲۶.

۲. در المنتور، ذیل آیه میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۲۸۸؛ کنز العمال، جلد ۲، صفحه ۱۵۸.

داستان فدک یکی از غم انگیزترین و پرغوغترین داستان‌های زندگی فاطمه بانوی اسلام (علیها السلام) خصوصاً و اهل بیت (علیهم السلام) عموماً و تاریخ اسلام به طور گسترده و عام است، که آمیخته با نوطه‌های سیاسی، و فراز و نشیب‌های فراوانی می‌باشد و دریچه‌ای است برای حل قسمتی از معماهای مهم تاریخ صدر اسلام.

اما قبل از ورود در این بحث لازم است بدانیم:

«فدک» بطوری که بسیاری از مورخان و ارباب لغت نوشته‌اند: قریه‌ای آباد و حاصلخیزی بود در سرزمین حجاز نزدیک «خیبر» که میان آن و مدینه دو یا سه روز راه بود، بعضی این فاصله را یکصد و چهل کیلومتر نوشته‌اند، و در آن چشمه‌ای جوشان و نخل‌های فراوانی بود (۱) و بعد از خیبر نقطه اتکای یهودیان در حجاز به شمار می‌رفت.

در این که چگونه «فدک» این آبادی خرم و سرسبز به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) منتقل شد، معروف چنین است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از آن که از فتح خیبر بازگشت خداوند رعب و وحشت را در قلوب اهل فدک که از یهودیان سرسخت بودند، افکند، آنها کسی را خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستادند و با او صلح کردند در برابر این که نیمی از «فدک» را به آن حضرت (صلی الله علیه و آله) واگذار کنند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آنها پذیرفت و این صلح را امضا فرمود. به این ترتیب «فدک» خالصه رسول الله (صلی الله علیه و آله) شد، زیرا طبق صریح قرآن مجید چیزی که به دست مسلمین بدون جنگ بیفتد منحصرراً حق پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و به صورت غنائم جنگی تقسیم نمی‌شود (۲) و به این ترتیب پیامبر (صلی الله علیه و آله) «فدک» را در اختیار گرفت و درآمد آن را در مورد وامانندگان در راه (ابن السبیل) و مانند آنها مصرف می‌کرد. این سخن را یاقوت حموی در «معجم البلدان» و ابن منظور اندلسی در «لسان العرب» و عده‌ای دیگر در کتاب‌های خود آورده‌اند. طبری نیز در تاریخ خود و ابن اثیر نیز در کتاب «کامل» به آن اشاره کرده‌اند. (۳) این را نیز بسیاری از مورخان نوشته‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حیات خود «فدک» را به بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) بخشید. (۴) گواه روشن این واگذاری

این که بسیاری از مفسران از جمله مفسر معروف جلال الدین سیوطی از علمای معروف اهل سنت در تفسیر «در المنثور» در ذیل آیه ۱۶ سوره اسراء، از ابوسعید خدری نقل کرده که: چون این آیه نازل شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فاطمه را طلبید و فدک را به او بخشید، عبارت حدیث چنین است: «لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى (وَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَاطِمَةَ فَدَكًا؛ هنگامی که سخن خدای متعال نازل شد که: (ای پیامبر!) حق خویشاوندان نزدیک را پرداز»، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به فاطمه (علیها السلام) فدک را بخشید». در ذیل همان آیه روایت دیگری از ابن عباس به همین مضمون نقل شده است. (۵) شاهد زنده دیگر بر این مدعا گفتار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه درباره فدک است که می فرماید: «بَلَى كَأَنْتَ فِي آيَدِنَا فَدَكَ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ، وَسَخَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ، وَنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ (۶) آری، تنها از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود، ولی گروهی بر آن بخل ورزیدند، در حالی که گروه دیگری سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و بهترین داور و حاکم خداست». این سخن به خوبی نشان می دهد که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) فدک در اختیار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) بود، ولی بعداً گروهی از بخیلان حاکم، چشم به آن دوختند، و علی (علیه السلام) و همسرش بانوی اسلام به ناچار از آن چشم پوشیدند، و مسلماً این چشم پوشی با رضایت خاطر صورت نگرفت، چرا که در این صورت خدا را به داوری طلبیدن و «نِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ» گفتن معنا ندارد. از علمای بزرگ شیعه نیز گروه زیادی روایات مربوط به این قسمت را در کتب معتبر خود آورده اند که از میان آنها علمای زیر را می توان نام برد: مرحوم کلینی در «کافی» و مرحوم صدوق و مرحوم محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود و علی بن عیسی اربلی در «کشف الغم» و گروه فراوان دیگر در کتب تفسیر و تاریخ و حدیث، که ذکر همه آنها بسیار به طول می انجامد. اکنون ببینیم چرا و به چه دلیل فدک را از فاطمه (علیها السلام) گرفتند.

۱. معجم

البلدان، ماده فدک.

۲. حشر، آیه ۶ و ۷.

۳. به کتاب جالب و جامع «فدک» نوشته علامه سید محمد حسن قزوینی حائری مراجعه شود.

۴. چون از آن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود.

۵. الدر المنثور، جلد ۴، صفحه ۱۷۷. این حدیث را عده ای از روات اهل سنت مانند بزار، ابویعلی، ابن مردویه و ابن ابی حاتم از ابوسعید خدری نقل کرده اند، به کتاب میزان الاعتدال، جلد ۲، صفحه ۲۸۸ و کنز العمال، جلد ۲، صفحه ۱۵۸ مراجعه شود.

۶. نهج البلاغه، نامه ۴۵. (نامه معروف به عثمان بن حنیف).

گرفتن «فدک» از بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) مسأله ساده ای نبود که تنها مربوط به جنبه مالی باشد، بلکه جنبه اقتصادی آن تحت الشعاع مسائل سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، در حقیقت موضوع فدک را نمی توان از سایر حوادث آن عصر جدا نمود، بلکه حلقه ای است از یک زنجیر بزرگ، و پدیده ای است از یک جریان کلی و فراگیر!

برای این غضب بزرگ تاریخ عوامل زیرا را می توان برشمرد: ۱- غضب فدک در دست خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک امتیاز بزرگ معنوی برای آنها محسوب می شد، و این خود دلیل بر مقام و منزلت آنها در پیشگاه خدا و اختصاص نزدیکی شدید به پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شمار می آمد، به خصوص این که در روایات شیعه و اهل سنت چنانکه در بالا گفتیم آمده است که به هنگام نزول آیه (وَآتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه (علیها السلام) را فراخواند و سرزمین فدک را به او بخشید. روشن است وجود فدک در دست خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این سابقه تاریخی سبب می شد که مردم سایر آثار

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خصوص مسأله خلافت و جانشینی آن حضرت (صلی الله علیه وآله) را نیز در این خاندان جستجو کنند، و این مطلبی نبود که طرفداران انتقال خلافت به کسان دیگر بتوانند آن را تحمل کنند. ۲- این مسأله از نظر بعد اقتصادی نیز مهم بود، و روی بعد سیاسی آن اثر می گذاشت، چرا که علی (علیه السلام) و خاندان او اگر در مضیقه شدید اقتصادی قرار می گرفتند توان سیاسی آنها به همان نسبت تحلیل می رفت، و به تعبیر دیگر وجود فدک در دست آنان امکاناتی در اختیارشان قرار می داد که می توانست پشتوانه مسأله ولایت باشد، همان گونه که اموال خدیجه (علیها السلام) پشتوانه ای برای پیشرفت اسلام در آغاز نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بود. در همه دنیا معمول است هر گاه بخواهند شخص بزرگ، یا کشوری را منزوی کنند او را در محاصره اقتصادی قرار می دهند که در تاریخ اسلام در داستان «شعب ابوطالب» و محاصره شدید اقتصادی مسلمین از سوی مشرکان قریش آمده است. در تفسیر سوره «منافقین» ذیل آیه: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ (۱)» اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند!». به توطئه ای شبیه همین توطئه از سوی منافقین اشاره شده که به لطف الهی در نطفه خفه شد، بنابراین جای تعجب نیست که مخالفان بکوشند این سرمایه را از خاندان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بگیرند، و آنها را منزوی کرده و دستان را تهی سازند. ۳- اگر آنها حاضر می شدند فدک را به عنوان میراث پیامبر (صلی الله علیه وآله) و یا بخشش و هدیه آن حضرت به فاطمه زهرا (علیها السلام) در اختیار آن حضرت قرار دهند راهی باز می شد که مسأله خلافت را نیز از آنها مطالب کند. این نکته را دانشمند معروف اهل سنت «ابن ابی الحدید معتزلی» در شرح «نهج البلاغه» به طرز ظریفی منعکس کرده است. او می گوید: من از (استادم) «علی بن فارقی» مدرّس مدرسه بغداد سؤال کردم: آیا فاطمه (علیها السلام) در ادعای مالکیت فدک صادق بود؟ گفت: آری. گفتم: پس چرا خلیفه اول فدک را به او نداد، در حالی که فاطمه نزد او راستگو بود؟ او تبسمی کرد و کلام لطیف و زیبا و طنزگونه ای گفت، در حالی که هرگز عادت به شوخی نداشت، گفت: «لَوْ أَعْطَاهَا الْيَوْمَ فَدَكَ بِمُجَرَّدِ دَعْوَاهَا لَجَاءَتْ إِلَيْهِ غَدًا وَ ادَّعَتْ لِرُؤُوسِهَا الْخِلَافَةَ وَ زَحَزَحَتْهُ مِنْ مَكَانِهِ، وَ لَمْ يُمْكِنْتَهُ الْأَعْتِدَارُ وَ الْمُدَافِعَةُ بِشَيْءٍ لِأَنَّهُ يَكُونُ قَدْ اسْتَجَلَ عَلَى نَفْسِهِ بِأَنَّهُ صَادِقَةٌ فِيمَا تَدَّعِيهِ، كَأَنَّهَا مَا كَانَ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَى بَيْتِهِ» اگر ابی بکر آن روز فدک را به مجرد ادعای فاطمه (علیها السلام) به او می داد، فردا به سراغش می آمد و ادعای خلافت برای همسرش می کرد! و وی را از مقامش کنار می زد، و او هیچ گونه عذر و دفاعی از خود نداشت، زیرا با دادن فدک پذیرفته بود که فاطمه (علیها السلام) هر چه را ادعا کند راست می گوید، و نیازی به بینه و گواه ندارد». سپس ابن ابی الحدید می افزاید: این یک واقعیت است، هر چند استادم آن را به عنوان مزاح مطرح کرد. (۲) این اعتراف صریح از دو دانشمند اهل سنت، شاهد زنده ای جهت «بار سیاسی» داستان فدک است. و اگر به سرنوشت این قریه در طول تاریخ چند قرن آغاز اسلام بنگریم که چگونه دست به دست می گردید هر یک از خلفا موضع خاصی در برابر آن داشتند، این مسأله روشن تر می شود که در بحث آینده به خواست خدا به آن اشاره می کنیم.

۱. منافقون، آیه

. ۸

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۴، صفحه ۷۸.

چگونه فدک به اهل بیت (علیهم السلام) بازگشت؟

سیر تاریخی فدک یکی از شگفتی های تاریخ اسلام است، هر یک از خلفا در برابر آن موضعی داشتند، یکی می گرفت و دیگری پس می داد، و این وضع آن قدر ادامه یافت تا این سرزمین به کلی ویران شد و بر باد رفت، برای پی بردن به فراز و نشیب هایی که در این روستای آباد پدید آمد کافی است مقطع های زیر را مورد توجه قرار دهیم: ۱- فدک در آغاز، چنانکه دانستیم، پس از سقوط خیبر از طریق مصالحه از یهودیان به پیامبر (صلی الله علیه وآله) منتقل شد و به حکم آیه (وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ...) اختیار آن

بطور کامل با شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و به حکم آیه، حق آن حضرت گردید. ۲- طبق اسناد معتبر تاریخی پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را در حیات خود طبق دستور قرآن و آیه (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) به بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) بخشید، و به این ترتیب در اختیار دختر گرامی پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قرار گرفت. ۳- در زمان خلیفه اول این آبادی غصب شد، و در اختیار حکومت وقت قرار گرفت، و آنها با سرسختی عجیبی در حفظ این وضع کشیدند. ۴- این امر همچنان ادامه داشت تا زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی که نسبت به اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام) روش ملایم تری داشت رسید، او به فرماندارش در مدینه «عمر بن حزم» نوشت که: فدک را به فرزندان فاطمه (علیها السلام) بازگردان. فرماندار مدینه در پاسخ او نوشت: فرزندان فاطمه بسیارند و با طوایف زیادی ازدواج کرده اند، به کدام گروه بازگردانم؟ عمر بن عبدالعزیز خشمناک شد، نامه تندی به این مضمون در پاسخ فرماندار مدینه نگاشت: «أَمَا بَعِيدٌ، فَإِنِّي لَوْ كَتَبْتُ إِلَيْكَ أَمْرَكَ أَنْ تَدْبِيحَ شَاةً لَكَتَبْتُ إِلَيْ أَجْمَاءَ أُمَّ قُرْنَاءَ؟ أَوْ كَتَبْتُ إِلَيْكَ أَنْ تَدْبِيحَ بَقْرَةً لَسَأَلْتَنِي مَا لَوْئُهَا؟ فَإِذَا وَرَدَ كِتَابِي هَذَا فَاقْسِمْهَا فِي وُلْدِ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ وَالسَّلَامُ (۱)» هر گاه من ضمن نامه ای به تو دستور دهم گوسفندی ذبح کن، تو فوراً در جواب خواهی نوشت آیا بی شاخ باشد یا شاخدار؟! و اگر بنویسم گاوی را ذبح کن سؤال می کنی رنگ آن چگونه باشد؟! هنگامی که این نامه من به تو می رسد فوراً فدک را بر فرزندان فاطمه از علی (علیه السلام) تقسیم کن. و به این ترتیب با یک چرخش بزرگ، فدک بعد از سالیان دراز به دست فرزندان فاطمه (علیها السلام) افتاد. ۵- دیری نپایید که یزید بن عبدالملک خلیفه اموی آن را مجدداً غصب کرد. ۶- سرانجام بنی امیه منقرض شدند و بنی عباس روی کار آمدند، ابوالعباس سفاح خلیفه معروف عباسی آن را به عبدالله بن حسن بن علی به عنوان نماینده بنی فاطمه (علیهم السلام) بازگرداند. ۷- چیزی نگذشت که ابوجعفر عباسی آن را از بنی حسن گرفت (زیرا آنها قیامی بر ضد بنی عباس کردند). ۸- مهدی عباسی فرزند ابوجعفر آن را به فرزندان فاطمه (علیهم السلام) بازگرداند. ۹- موسی الهادی خلیفه دیگر عباسی بار دیگر آن را غصب کرد و هارون الرشید نیز همین معنا را ادامه داد. ۱۰- مأمون به خاطر تظاهر به علاقه شدید نسبت به اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام) و فرزندان علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) آن را با تشریفات به فرزندان فاطمه (علیها السلام) بازگرداند. در تاریخ آمده است که: مأمون به قثم بن جعفر فرماندار مدینه چنین نوشت: «أَنَّهُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَعْطَى ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ فَدَكًا وَ تَصَدَّقَ عَلَيْهَا بِهَا، وَإِنَّ ذَلِكَ كَانَ أَمْرًا ظَاهِرًا مَعْرُوفًا عِنْدَ آلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ فَاطِمَةُ تُدْعَى مِنْهُ بِمَا هِيَ أَوْلَى مَنْ صَدَقَ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ قَدْ رَأَى رَدَّهَا إِلَى وَرَثَتِهَا وَ تَسْلِيمِهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ... وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ... لِيُقِيمَا بِهَا لِأَهْلِيهَا رَسُولُ خَدَا (صلی الله علیه و آله) فدک را به دخترش فاطمه (علیها السلام) بخشید و این امری آشکار و معروف نزد اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، سپس همواره فاطمه (علیها السلام) مدعی آن بود و قول او از همه شایسته تر به تصدیق و قبول است، و من صلاح می بینم که آن را به ورثه آن حضرت داده شود، و به محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله (نوه های امام زین العابدین) بازگردانی تا آنها به اهلس برسانند». ابن ابی الحدید می گوید: مأمون برای رسیدگی به شکایات مردم نشسته بود، اولین شکایتی که به دست او رسید و به آن نگاه کرد مربوط به فدک بود، همین که شکایت را مطالعه کرد گریه نمود و به یکی از مأمورین گفت: صدا بزن و کیل فاطمه (علیها السلام) کجاست؟ پیرمردی جلو آمد، و با مأمون سخن بسیار گفت، مأمون دستور داد حکمی را نوشتند و فدک را به عنوان نماینده اهل بیت (علیهم السلام) به دست او سپردند. هنگامی که مأمون این حکم را امضا کرد «دعبل» برخاست و اشعاری سرود که نخستین بیت آن این بود: أَضِيحَ وَجْهُ الزَّمانِ قَدْ ضَحِكَا *** بِرَدِّ مَأْمُونٍ هاشِمًا فَدَكًا! (۲) چهره زمان خندان شد، چرا که مأمون فدک را به بنی هاشم بازگرداند. نویسنده کتاب فدک می نویسد: مأمون به اتکای روایت ابوسعید خدری که می گوید: پیامبر فدک را به فاطمه (علیها السلام) بخشید، دستور داد فدک به فرزندان فاطمه (علیها السلام) بازگردانده شود. (۳) ۱۱- اما متوکل عباسی به خاطر کینه شدیدی که از اهل بیت (علیهم السلام) در دل داشت، بار دیگر فدک را از فرزندان فاطمه (علیها السلام) غصب کرد. ۱۲- فرزند متوکل به نام «منتصر» دستور داد که آن را مجدداً به فرزندان امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) بازگردانند.

بدیهی است روستایی که این چنین دست به دست بگردد، و هر روز بازچه دست سیاستمداران کینه توز باشد، به سرعت رو به ویرانی می‌گذارد، و همین سرنوشت سرانجام دامان فدک را گرفت، و تمام آبادی آن ویران و درختانش خشک شد! ولی به هر صورت این نقل و انتقال‌ها بیانگر این واقعیت است که خلفا روی فدک حساسیت خاصی داشتند، و هر کدام طبق روش سیاسی خود موضع‌گیری مخصوص و عکس‌العمل خاصی روی آن نشان می‌دادند. و اینها همه تأکیدی است بر آنچه قبلاً گفتیم که غضب فدک از بانوی اسلام (علیها السلام) یا فرزندان او، پیش از آن که جنبه اقتصادی داشته باشد، جنبه سیاسی داشت و هدف منزوی کردن آنها در جامعه اسلامی و تضعیف موقعیت و اظهار دشمنی با اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) بود، همان گونه که بازگرداندن فدک به اهل بیت (علیهم السلام) که بارها در طول تاریخ اسلام تکرار شد «یک حرکت سیاسی» به عنوان اظهار همبستگی و ارادت به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) صورت می‌گرفت. اهمیت فدک در اذهان عمومی مسلمین تا آن اندازه بود که در بعضی از تواریخ آمده: در عصر متوکل عباسی قبل از آن که فدک از دست بنی فاطمه (علیهم السلام) گرفته شود خرمای محصول آن را در موسم حج به میان حجاج می‌آوردند و آنها به عنوان تیمن و تبرک با قیمت گزافی آن را می‌خریدند. (۴)

۱. بلاذری،

فتوح البلدان، صفحه ۳۸.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۷.

۳. قزوینی حائری، فدک صفحه ۶۰.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۱۷.

از مسائل بسیار قابل توجه این که هیچ یک از امامان اهل بیت بعد از غضب نخستین، هرگز در امر فدک دخالت نکردند، نه علی (علیه السلام) در دوران حکومتش در این امر دخالتی کرد و نه امامان دیگر، و افرادی مانند عمر بن عبدالعزیز و یا حتی مأمون خلیفه عباسی، پیشنهاد کردند که به یکی از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) بازگردانده شود، و این واقعاً سؤال انگیز است که این موضعگیری در برابر مسأله فدک به چه علت بود؟

چرا علی (علیه السلام) در زمانی که تمام کشور اسلام زیر نگین او بود این حق را به صاحبان اصلی بازنگردانید؟ و یا چرا فی المثل مأمون که این همه اظهار ارادت - و لو ظاهراً - به امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌کرد فدک را به آن حضرت تقدیم نکرد؟ بلکه بدست بعضی از نوه‌های زید بن علی بن الحسین (علیهم السلام) به عنوان نماینده بنی هاشم سپرد؟ در پاسخ این سؤال مهم تاریخی می‌گوییم: امام امیر مؤمنان (علیه السلام) در همان کلام کوتاهش همه گفتنی‌ها را گفته است، آن جا که می‌فرماید: «آری، از آنچه در زیر آسمان دنیاست تنها فدک در دست ما بود، عده‌ای نسبت به آن بخل ورزیدند، ولی در مقابل گروه دیگری سخاوتمندانه از آن صرف‌نظر کردند، و بهترین داور و حاکم خداست، مرا با فدک و غیر فدک چه کار در حالی که فردا به خاک سپرده خواهیم شد». آن بزرگوار عملاً نشان داد که فدک را به عنوان یک وسیله درآمد و منبع اقتصادی نمی‌خواهد، و آن روز هم که فدک از ناحیه او و همسرش مطرح بود برای تثبیت مسأله ولایت و جلوگیری از خطوط انحرافی در زمینه خلافت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بود، اکنون که کار از کار گذشته، و فدک بیشتر چهره مادی پیدا کرده، گرفتن آن چه فایده‌ای دارد؟ سید مرتضی علم الهدی عالم و محقق بزرگ شیعه در این زمینه سخنی پر معنا دارد، می‌گوید: هنگامی که امر خلافت به علی (علیه السلام) رسید درباره بازگرداندن فدک خدمتش سخن گفتند، فرمود: «إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ أَنْ أُرَدَّ شَيْئًا مَعَ مِنْهُ أَبُو بَكْرٍ وَأَمْضَاءُ عَمْرُ (۱)» من از خدا شرم دارم که چیزی را که ابوبکر منع کرد و عمر بر آن صحه نهاد، به صاحبان اصلیش بازگردانم!». در حقیقت با این سخن هم بزرگوار و بی‌اعتنایی خود را نسبت به فدک به عنوان یک سرمایه مادی و منبع درآمد، نشان می‌دهد، و هم

مانعین اصلی این حق را معرفی می‌کند! (۲) اما این که چرا بعضی از خلفا که ظاهراً می‌خواستند به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابراز ارادت کنند، فدک را به ائمه اهل بیت (علیهم السلام) باز نگردانند و مثلاً به نوه های زید بن علی یا افراد ناشناس دیگری به عنوان نمایندگی بنی فاطمه (علیها السلام) تحویل دادند؟ این امر دو علت ممکن است داشته باشد: ۱- ائمه هدی (علیهم السلام) هرگز حاضر به پذیرش فدک نبودند، چرا که این کار در آن زمان بیشتر جنبه مادی داشت تا معنوی، و شاید حمل بر علاقه به دنیا می‌شد، نه امتیازات معنوی و به تعبیر دیگر قبول آن در آن شرایط برای ائمه هدی (علیهم السلام) کوچک بود. علاوه بر این دست آنها را در مبارزه با خلفای جور می‌بست، چرا که هر زمان می‌خواستند مبارزه کنند فدک را مسترد می‌داشتند (همان گونه که در ماجرای پس گرفتن فدک از طرف ابوجعفر خلیفه عباسی از بنی الحسن در تاریخ آمده است که بعد از قیام بعضی از آنها بر ضد دستگاه خلافت، فدک را از همه گرفت). ۲- خلفای جور نیز ترجیح می‌دادند که امکانات مالی امامان اهل بیت (علیهم السلام) گسترده نشود، همان طور که در داستان معروف «هارون» مشهور است که وقتی به مدینه آمد احترام فوق العاده ای برای امام موسی بن جعفر (علیها السلام) قائل شد به گونه ای که برای فرزندش مأمون تازگی داشت. اما هنگامی که نوبت به هدایا رسید هدیه ای را که خدمت امام (علیه السلام) فرستاد، بسیار ناچیز بود، مأمون از این مسأله در شگفت شد، و هنگامی که علت را از پدر سؤال کرد او در جواب مطلبی گفت که حاصلش این بود: ما نباید کاری کنیم که آنها قدرت پیدا کنند، و فردا بر ضد ما قیام نمایند!

۱. ابن ابی

الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۵۲.

۲. و هم احتمال اختلاف اندازی و ماجراجویی طرفداران غاصبین فدک داده می‌شد.

فدک - چنانکه گفتیم - در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) طبق آیه (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) از سوی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به فاطمه زهرا (علیها السلام) واگذار شد، این مطلبی است که نه تنها مفسران شیعه بلکه جمعی از علمای اهل سنت نیز از صحابی معروف ابوسعید خدری نقل کرده اند که اسناد آن را قبلاً بیان کردیم.

بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) حکومت وقت دست روی آن گذارد، نمایندگان فاطمه (علیها السلام) را از آن بیرون کرد، این مطلبی است که ابن حجر دانشمند معروف اهل سنت در کتاب «صواعق» و سمهودی در «وفاء الوفاء» و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» آورده اند. بانوی اسلام برای گرفتن حق خود از دو راه وارد شد: نخست از طریق هدیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او، و دیگر از طریق ارث (هنگامی که مسأله هدایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مورد قبول واقع نگشت). در مرحله اول بانوی اسلام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و ام ایمن را به عنوان گواه نزد خلیفه اول دعوت نمود، ولی خلیفه به این بهانه که شاهد برای اثبات این دعاوی باید دو مرد باشد این شهود را نپذیرفت. سپس به ادعای حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که فرموده است: «ما پیامبران ارثی از خود نمی‌گذاریم، و هر چه بعد از ما بماند صدقه خواهد بود!» (۱)، از قبول پیشنهاد «ارث» نیز سرباز زد. در حالی که در یک بررسی اجمالی روشن می‌شود که نظام حاکم غاصب در این عمل خود مرتکب ده خطای بزرگ شد که فهرست وار در این جا مطرح می‌کنیم، هر چند شرح آن نیاز به بحث فراوان دارد: ۱- فاطمه (علیها السلام) «ذو الید» بود، یعنی ملک فدک در تصرف او بود، و از نظر تمام قوانین اسلامی و قوانین موجود در میان عقلا جهان هیچ گاه از «ذو الید» مطالبه شاهد و گواه نمی‌شود مگر این که دلایلی بر باطل بودن «ید» و تصرف او اقامه گردد. فی المثل اگر کسی در خانه ای ساکن و مدعی مالکیت آن باشد، مادام که دلیلی بر نفی مالکیت او اقامه نشده، نمی‌توان آن را از دست وی بیرون کرد، و هیچ جهتی ندارد که شاهد و گواهی بر مالکیت خود اقامه کند، بلکه همین تصرف (خواه بوسیله خود او باشد یا نمایندگان او) بهترین دلیل بر مالکیت است. ۲- شهادت بانوی اسلام (علیها السلام) به تنهایی در این مسأله کافی بود، چرا که او به شهادت آیه شریفه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

الرَّجَسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۲/۶) خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد». و نیز به شهادت حدیث مشهور کسا که در بسیاری از کتب معتبر اهل سنت و کتب صحاح آنها نقل شده، معصومه است، و خداوند هر گونه رجس و پلیدی را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) دور نموده، و از هر گناه پاک ساخته است، چنین کسی چگونه ممکن است شهادت و ادعایش مورد تردید و گفتگو واقع شود؟ ۳- شهادت و گواهی علی (علیه السلام) نیز به تنهایی کافی بود، چرا که او نیز دارای مقام عصمت است، و علاوه بر آیه تطهیر و آیات و روایات دیگر، بر این معنای، حدیث معروف: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ» (۳/۶) علی با حق است و حق با علی است و هر جا او باشد حق با اوست». کفایت می کند، چگونه حق بر محور وجود علی (علیه السلام) دور می زند، ولی شهادت او پذیرفته نیست؟! چه کسی جرأت می کند در برابر این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که سنی و شیعه آن را نقل کرده اند گواهی او را رد کند؟! ۴- شهادت ام ایمن نیز به تنهایی کفایت می کرد، زیرا همان گونه که ابن ابی الحدید نقل می کند: ام ایمن به آنها گفت: آیا شما شهادت نمی دهید که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود من از اهل بهشتم! (اگر این را قبول دارید پس چگونه شهادت را رد می کنید؟! (۴). ۵- از همه اینها گذشته علم حاکم هنگامی که از قرائن مختلف (قرائن حسی یا شبیه حس) حاصل گردد برای داوری کفایت می کند، آیا مسأله تصرف و ید از یکسو، و شهادت این شهود که هر یکبه تنهایی شهادتشان برای اثبات حق کافی بود از سوی دیگر، ایجاد علم و یقین نمی کند؟ ۶- حدیث عدم ارث گذاردن پیامبران به شکل دیگر و به معنای دیگر است، نه آن گونه که غاصبان فدک نقل کرده یا تفسیر نموده اند، زیرا در منابع دیگر حدیث چنین نقل شده: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهَمًا وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَحَدَهُ مِنْهُ أَحَدًا بِحِطَّةٍ وَافِرٍ» (۵/۶) پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذارند، بلکه میراث پیامبر علم و دانش بود، هر کس از علم و دانش آنها سهم بیشتری بگیرد ارث بیشتری را برده است». این ناظر به میراث معنوی پیامبران است و هیچ گونه ارتباطی با ارث اموال آنها ندارد، این همان است که در روایات دیگر آمده: «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» دانشمندان وارثان پیامبرانند». مخصوصاً جمله «ما ترکناه صدقه» چیزی است که قطعاً در ذیل حدیث نبوده، مگر ممکن است حدیثی برخلاف صریح قرآن از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) صادر شود! زیرا قرآن مجید در آیات متعددی گواهی می دهد که انبیا ارث گذاشتند، و در این آیات قرائن روشنی وجود دارد که منظور تنها میراث معنوی نبوده، بلکه میراث مادی را نیز شامل می شده است. لذا بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) در خطبه معروفش که در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر مهاجرین و انصار ایراد فرمود به این آیات تمسک جست و احدی از مهاجرین و انصار آن را انکار نکرد. اینها همه گواه بر نادرست بودن حدیث فوق است. ۷- اگر این حدیث صحیح بود چگونه هیچ یک از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را نشنیده بودند، و سراغ خلیفه آمدند و سهم خود را از میراث پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطالبه کردند. (۶) ۸- اگر این حدیث صحیح بود چرا سرانجام خلیفه طی نامه ای دستور داده فدک را به فاطمه (علیها السلام) بازگرداند، نامه ای که خلیفه دوم آن را گرفت و پاره کرد. (۷) ۹- وانگهی اگر این حدیث واقعیتی داشت، و می بایست فدک به عنوان صدقه بین مستحقین تقسیم گردد، پس چرا خلیفه دوم در زمان خود - هنگامی که کار از کار گذشته بود - به سراغ علی (علیه السلام) و عباس فرستاد و حاضر شد فدک را در اختیار آنها بگذارد، که در تواریخ اسلام مشهور است. (۳) ۱۰- در کتاب های معتبر و معروف شیعه و اهل سنت آمده است که بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) بعد از ماجرای منع فدک نسبت به آن دو غضب کرد و فرمود: «من یک کلمه با شما سخن نخواهم گفت». و این امر ادامه یافت تا فاطمه زهرا (علیها السلام) با اندوه فراوان چشم از جهان پوشید. (۴) در حالی که این حدیث نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در منابع اسلامی مشهور است که فرمود: «مَنْ أَحَبَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَ مَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِي» (۵/۶) هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته هر کس او را خشنود کند، مرا خشنود کرده هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است». آیا با این حال می توان حقی را که فاطمه مطالبه می نمود از او منع کرد، و به حدیثی

که اثری از آثار صدق در آن نیست در مقابل نص کتاب الله که می گوید وارثان انبیا از آنها ارث می برند استناد جست؟! به هر حال هیچ گونه توجیهی برای مسأله غضب فدک نمی توان یافت و هیچ دلیل موجهی برای این کار وجود ندارد. از یک سو مالکانه فاطمه زهرا(علیها السلام). از سوی دیگر شهود مطمئن و معتبر. از سوی سوم شهادت کتاب الله (قرآن مجید). و از سوی چهارم روایات مختلف اسلامی، همگی گواه صدق ادعای بانوی اسلام بر حق مسلم او در فدک بودند. از همه اینها گذشته عموماً آیات ارث که به همه مردم حق می دهد از پدران و مادران و بستگان خود ارث ببرند، و مادام که دلیل معتبری بر تخصیص این عموماً در کار نباشد نمی توان از این حکم اسلامی چشم پوشید، گواه دیگری محسوب می شود.

۱. ابن ابی

الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۱۶، صفحه ۲۲۸. این حدیث را حموی در معجم البلدان نیز نقل کرده است.

۲. سیره حلبی، جلد ۳، صفحه ۳۹۱.

۳. صحیح بخاری، باب فضل الخمس، و کتاب الصواعق المحرقة ابن حجر، صفحه ۹.

۴. ابن قتیبه، الامامة و السياسة، صفحه ۱۴.

۵. صحیح بخاری، باب فضل الخمس، و کتاب الصواعق المحرقة ابن حجر، صفحه ۹.

فدک - همان گونه که گفتیم - ظاهراً روستایی بود در نزدیکی خیبر، خزیم و سرسبز و حدود آن چیزی نبود که بر کسی مخفی و پوشیده باشد اما عجب این که هنگامی که هارون الرشید به امام موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض می کند:

«حَدِّ فِدْكَ حَتَّى أُرَدَّهَا إِلَيْكَ» حدود فدک را معلوم کن تا آن را به تو بازگردانم! امام(علیه السلام) از گفتن پاسخ ابا می کند، هارون پیوسته اصرار میورزد. امام(علیه السلام) می فرماید: من آن را جز با حدود واقعی اش نخواهم گفت. هارون گفت: حدود واقعی آن کدام است؟ امام(علیه السلام) فرمود: اگر من حدود آن را بازگویم مسلماً تو موافقت نخواهی کرد! هارون گفت: بحق جدت (پیامبر(صلی الله علیه و آله)) سوگند که حدودش را بیان کن، (خواهم داد). امام(علیه السلام) فرمود: اما حد اول آن سرزمین عدن است! هنگامی که هارون این سخن را شنید چهره اش دگرگون شد و گفت: عجب، عجب!... امام(علیه السلام) فرمود: و حد دوم آن سمرقند است! آثار ناراحتی در صورت هارون بیشتر نمایان گشت. امام(علیه السلام) فرمود: و حد سوم آفریقا است! در این جا صورت هارون از شدت ناراحتی سیاه شد و گفت: عجب!... امام(علیه السلام) فرمود: و حد چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان است! هارون گفت: پس چیزی برای ما باقی نمانده، برخیز جای ما بنشین و بر مردم حکومت کن! (اشاره به این که آنچه گفتی مرزهای تمام کشور اسلام است). امام(علیه السلام) فرمود: من به تو گفتم اگر حدود آن را تعیین کنم هرگز آن را نخواهی داد. این جا بود که هارون تصمیم گرفت موسی بن جعفر(علیه السلام) را به قتل برساند. (۱) این حدیث پر معنا دلیل روشنی بر پیوستگی مسأله «فدک» با مسأله «خلافت» است، و نشان می دهد آنچه در این زمینه مطرح بوده، غضب مقام خلافت رسول الله(صلی الله علیه و آله) بوده، و اگر هارون می خواست فدک را تحویل بدهد باید دست از خلافت بکشد، و همین امر او را متوجه ساخت که امام موسی بن جعفر(علیه السلام) ممکن است هر زمان قدرت پیدا کند و او را از تخت خلافت فرو کشد، و لذا تصمیم به قتل آن حضرت گرفت.

۱. مجلسی،

بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۱۰۶.

داستان غم انگیز فدک و طوفان هایی که این روستای ظاهراً کوچک را در طول تاریخ اسلام در بر گرفته، به خوبی نشان می دهد که توطئه بزرگی برای کنار زدن اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) از متن حکومت و خلافت اسلامی و نادیده گرفتن مقام ولایت و امامت در جریان

بود، توطئه ای حساب شده و در تمام ابعاد.

بازیگران سیاسی از آغاز و مخصوصاً در عصر بنی امیه و بنی عباس سعی داشتند اهل بیت (علیهم السلام) را از هر نظر منزوی کنند، و هر امتیازی را که ممکن است به پیروزی آنها منتهی گردد از دستشان بگیرند، حتی آن جا که شرایط ایجاب می کرد از نام و عنوان آنها استفاده می نمودند ولی باز گرداندن حقشان به آنها مضایقه داشتند! می دانیم عصر بنی عباس و بنی امیه وسعت کشور اسلامی و حجم ثروت و ذخایر بیت المال به قدری زیاد بود که در تاریخ جهان بی سابقه یا کم سابقه بود، و با این حال روستای فدک در برابر آن اصلاً به حساب نمی آمد، اما باز ملاحظات شیطنت آمیز به آنها اجازه نمی داد که این حق را به صاحبانش بازگردانند و به بازیگری با فدک پایان دهند. داستان فدک در حقیقت ورقی است از تاریخ اسلام که مقام و منزلت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از یک سو، و مظلومیت آنها را از سوی دیگر، و توطئه هایی را که از سوی دشمنان بر ضد آنها طرح شده بود از سوی سوم نشان می دهد. اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَانَا مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتَنَا مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ) وَ اَحْشُرْنَا فِيْ زُمْرَتِهِمْ وَ الْعَنْ اَعْدَائَهُمْ اَجْمَعِيْنَ.

بعد از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) طوفان عجیبی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و کانون این طوفان مرکز «خلافت» بود، سپس به هر چیز که به نحوی با آن ارتباط می کرد منتقل شد، از جمله حکم صادره سرزمین فدک - که از سوی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به دخترش فاطمه (علیها السلام) روی مصالح مهمی واگذار شده بود - از طرف نظام حاکم صادر شد. (۱)

اشاره

فاطمه (علیها السلام) که می دید این تجاوز آشکار، توأم با نادیده گرفتن بسیاری از احکام اسلام در این رابطه، جامعه اسلامی را گرفتار یک انحراف شدید از تعالیم اسلام و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و گرایش به برنامه های جاهلی می کند، و از سوی دیگر مقدمه ای است برای خانه نشین کردن امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و محاصره اقتصادی یاران جانباز علی (علیه السلام)، به دفاع از حق خویش در مقابل غاصبان فدک پرداخت و با تمام وجودش خواستار بازگشت این حق مغضوب شد، ولی نظام حاکم به بهانه حدیث مجعول «نحن معاشر الانبياء لا نورث؛ ما پیامبران ارثی از خود نمی گذاریم!» از ادای این حق سر باز می زد. بانوی اسلام سینه زنان عالم (علیها السلام) برخاست و با جمعی از زنان بنی هاشم به مسجد آمد تا در برابر توده های مسلمان، و سران مهاجر و انصار گفتنی ها را بگوید، و اتمام حجت کند، و بهانه های ادامه این غضب عجیب و مصادره ظالمانه را از دستگاه حکومت وقت بگیرد، و در ضمن، صفوف وفاداران به اسلام را از حامیان سیاست های تجاوزکارانه آشکار سازد. او بی اعتنا به «جوسازی» خاصی که در این زمینه شده بود، و پیامدهای احتمالی این افشاگری بزرگ، به برنامه خود ادامه داد، و به بهانه «غضب فدک» خطبه بسیار گرایی در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر مهاجرین ایراد نمود که بسیاری از حقایق در آن افشا شد. این خطبه، هشدار کوبنده ای بود برای آنها که کوشش داشتند خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حکومت اسلامی را از مسیر اصلی خود منحرف سازند و زحمات بیست و سه ساله او را بر باد دهند. «زنگ بیدار باشی بود» برای آنها که قلبشان به عشق اسلام می طپید، و از آینده این آیین پاک بیمناک بودند. «اخطار شدیدی بود» برای آنها که از گسترش حزب منافقین و نفوذ آنها در دستگاه سیاسی بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بی خبر بودند، و جنب و جوش های مرموز آنان را نادیده می گرفتند. «فریاد دردآلودی بود» در حمایت از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) وصی و جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که گروهی از بازیگران سیاسی آیات قرآن و توصیه های مؤکد «رسول الله» را درباره او نادیده گرفته بودند. «احقاق حق مظلومانه ای بود» برای بیدار ساختن آنها که حقشان غضب می شود و سکوت مسالمت آمیز را بر فریادهای کوبنده و بیدارگر ترجیح می دهند. «تندر سهمگینی

بود» که پژوهاک آن همه جا پیچید، و آثار آن در همه اعصار و قرون باقی ماند. «طوفان عمیقی بود» که امواجه شکننده اش ارواح خفته را - هر چند موقتاً - بیدار کرد، و راه حق را به آنها نشان داد. و بالاخره «صاعقه مرگباری بود» که بر سر دشمنان اسلام فرود آمد و آنها را سخت غافلگیر ساخت. تحلیل های عمیق بانوی اسلام (علیها السلام) در این خطبه بیانگر بینش دقیق او در پیچیده ترین مسائل مربوط به «توحید» و «مبدأ» و «معاد» است. تفسیری که دختر گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مسائل مهم عقیدتی و سیاسی و اجتماعی در این خطبه نموده، دلیل روشنی است بر این که فاطمه (علیها السلام) تعلق به زمان خاصی نداشته است. حماسه های پرشوری که در این خطبه از زبان گویای فاطمه (علیها السلام) تراوش کرده، نشان این است که او بانویی فداکار، مجاهد، مبارز، و رهبری لایق برای مبارزین راه خدا و مجاهدان طریق حق است. لحن گیرای بانوی اسلام (علیها السلام) در این خطبه که تا اعماق جان و روح انسان نفوذ می کند بیانگر این واقعیت است که او سخنوری بلیغ، و خطیبی نستوه، همتای همسرش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود، به گونه ای که این خطبه غزّا، خطبه های علی (علیه السلام) را در نهج البلاغه تداعی می کند، و دوش به دوش آن پیش می رود، و نشان می دهد که دخترش زینب (علیها السلام) این ارث را از پدر و مادر هر دو در اختیار گرفته بود که با خطابه آتشینش در بازار کوفه و مجلس یزید، لرزه بر اندام جنایتکاران بنی امیه افکند و پایه های کاخ حکومت غاصبانه آنها را متزلزل ساخت و بذره های انقلاب را بر ضد این حکومت جبار و جائز در قلوب مردم کوفه و شام پاشید. موشکافی های فاطمه (علیها السلام) در این خطبه در زمینه فلسفه و اسرار احکام، و تحلیل تاریخ سیاسی اسلام، و مقایسه دوران جاهلیت عرب با زندگی آن ها بعد از ظهور اسلام، درس های بزرگی به رهروان راه حق می دهد، و آن ها را در مبارزاتشان تعلیم و آموزش می بخشد. و مهم تر از همه این که فاطمه (علیها السلام) با این خطبه موضع خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در برابر رژیم حاکم روشن ساخت، و مبرا بودن ساحت مقدس اسلام از مظالمی که به نام اسلام انجام می گرفت، آشکار نمود، و اگر تنها فایده این خطابه بزرگ و پرمحتوا همین بود، کافی بود!

۱. چنانکه

گفتیم «فدک» یکی از دهکده های آباد اطراف مدینه بود که جمعی از یهود در آن ساکن بودند و پیوسته همچون سایر یهودیان «مدینه» و «خیبر» بر صد اسلام توطئه می کردند.

در سال هفتم هجرت که قلعه های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست، ساکنان فدک از در صلح و تسلیم در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدند، نیمی از سرزمین و باغات خود را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) واگذار کردند و نیم دیگر را برای خود نگهداشتند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) - طبق نقل بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت - سرزمین فدک را در حیات خودش به دخترش فاطمه (علیها السلام) بخشید ولی بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) غاصبان حکومت اسلامی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی (علیه السلام) مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند و تصمیم گرفته بودند که یاران علی (علیه السلام) را از هر نظر منزوی کنند به بهانه های واهی آن را به نفع بیت المال - و در حقیقت به نفع خود - مصادره کردند.

داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دوران های بعد واقع شد از دردناک ترین و غم انگیزترین عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ صدر اسلام است که در فصل جداگانه ای در همین کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

بعد از رحلت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) طوفان عجبی سراسر جهان اسلام را فرا گرفت، و کانون این طوفان مرکز «خلافت» بود، سپس به هر چیز که به نحوی با آن ارتباط می کرد منتقل شد، از جمله حکم صادره سرزمین فدک - که از سوی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به دخترش فاطمه (علیها السلام) روی مصالح مهمی واگذار شده بود - از طرف نظام حاکم صادر شد. (۱)

فاطمه (علیها السلام) که می‌دید این تجاوز آشکار، توأم با نادیده گرفتن بسیاری از احکام اسلام در این رابطه، جامعه اسلامی را گرفتار یک انحراف شدید از تعالیم اسلام و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و گرایش به برنامه‌های جاهلی می‌کند، و از سوی دیگر مقدمه‌ای است برای خانه نشین کردن امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و محاصره اقتصادی یاران جانباز علی (علیه السلام)، به دفاع از حق خویش در مقابل غاصبان فدک پرداخت و با تمام وجودش خواستار بازگشت این حق مغضوب شد، ولی نظام حاکم به بهانه حدیث مجعول «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما پیامبران ارثی از خود نمی‌گذاریم!» از ادای این حق سر باز می‌زد. بانوی اسلام سیده زنان عالم (علیها السلام) برخاست و با جمعی از زنان بنی هاشم به مسجد آمد تا در برابر توده‌های مسلمان، و سران مهاجر و انصار گفتنی‌ها را بگوید، و اتمام حجت کند، و بهانه‌های ادامه این غضب عجیب و مصادره ظالمانه را از دستگاه حکومت وقت بگیرد، و در ضمن، صفوف وفاداران به اسلام را از حامیان سیاست‌های تجاوزکارانه آشکار سازد. او بی‌اعتنا به «جوسازی» خاصی که در این زمینه شده بود، و پیامدهای احتمالی این افشاگری بزرگ، به برنامه خود ادامه داد، و به بهانه «غضب فدک» خطبه بسیار گرایی در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر مهاجرین ایراد نمود که بسیاری از حقایق در آن افشا شد. این خطبه، هشدار کوبنده‌ای بود برای آنها که کوشش داشتند خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حکومت اسلامی را از مسیر اصلی خود منحرف سازند و زحمات بیست و سه ساله او را بر باد دهند. «زنگ بیدار باشی بود» برای آنها که قلبشان به عشق اسلام می‌طپید، و از آینده این آیین پاک بیمناک بودند. «اخطار شدیدی بود» برای آنها که از گسترش حزب منافقین و نفوذ آنها در دستگاه سیاسی بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بی‌خبر بودند، و جنب و جوش‌های مرموز آنان را نادیده می‌گرفتند. «فریاد دردآلودی بود» در حمایت از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) وصی و جانشین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که گروهی از بازیگران سیاسی آیات قرآن و توصیه‌های مؤکد «رسول الله» را درباره او نادیده گرفته بودند. «احقاق حق مظلومانه‌ای بود» برای بیدار ساختن آنها که حقشان غضب می‌شود و سکوت مسالمت‌آمیز را بر فریادهای کوبنده و بیدارگر ترجیح می‌دهند. «تندر سهمگینی بود» که پژواک آن همه جا پیچید، و آثار آن در همه اعصار و قرون باقی ماند. «طوفان عمیقی بود» که امواجه شکننده اش ارواح خفته را - هر چند موقتاً - بیدار کرد، و راه حق را به آنها نشان داد. و بالاخره «صاعقه مرگباری بود» که بر سر دشمنان اسلام فرود آمد و آنها را سخت غافلگیر ساخت. تحلیل‌های عمیق بانوی اسلام (علیها السلام) در این خطبه بیانگر بینش دقیق او در پیچیده‌ترین مسائل مربوط به «توحید» و «مبدأ» و «معاد» است. تفسیری که دختر گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مسائل مهم عقیدتی و سیاسی و اجتماعی در این خطبه نموده، دلیل روشنی است بر این که فاطمه (علیها السلام) تعلق به زمان خاصی نداشته است. حماسه‌های پرشوری که در این خطبه از زبان گویای فاطمه (علیها السلام) تراوش کرده، نشان این است که او بانویی فداکار، مجاهد، مبارز، و رهبری لایق برای مبارزین راه خدا و مجاهدان طریق حق است. لحن‌گیرای بانوی اسلام (علیها السلام) در این خطبه که تا اعماق جان و روح انسان نفوذ می‌کند بیانگر این واقعیت است که او سخنوری بلیغ، و خطیبی نستوه، همتای همسرش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود، به گونه‌ای که این خطبه غرّاء، خطبه‌های علی (علیه السلام) را در نهج البلاغه تداعی می‌کند، و دوش به دوش آن پیش می‌رود، و نشان می‌دهد که دخترش زینب (علیها السلام) این ارث را از پدر و مادر هر دو در اختیار گرفته بود که با خطابه آتشینش در بازار کوفه و مجلس یزید، لرزه بر اندام جنایتکاران بنی امیه افکند و پایه‌های کاخ حکومت غاصبانان آنها را متزلزل ساخت و بدرهای انقلاب را بر ضد این حکومت جبار و جائز در قلوب مردم کوفه و شام پاشید. موشکافی‌های فاطمه (علیها السلام) در این خطبه در زمینه فلسفه و اسرار احکام، و تحلیل تاریخ سیاسی اسلام، و مقایسه دوران جاهلیت عرب با زندگی آن‌ها بعد از ظهور اسلام، درس‌های بزرگی به رهروان راه حق می‌دهد، و آن‌ها را در مبارزاتشان تعلیم و آموزش می‌بخشد. و مهم‌تر از همه این که فاطمه (علیها السلام) با این خطبه موضع‌خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در برابر رژیم حاکم روشن ساخت، و مبرا بودن ساحت مقدس اسلام از مظالمی که به نام اسلام انجام می‌گرفت، آشکار نمود، و اگر تنها فایده این خطابه بزرگ و

پرمحتوا همین بود، کافی بود!

۱. چنانکه

گفتیم «فدک» یکی از دهکده های آباد اطراف مدینه بود که جمعی از یهود در آن ساکن بودند و پیوسته همچون سایر یهودیان «مدینه» و «خیبر» بر صد اسلام توطئه می کردند.

در سال هفتم هجرت که قلعه های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست، ساکنان فدک از در صلح و تسلیم در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدند، نیمی از سرزمین و باغات خود را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) واگذار کردند و نیم دیگر را برای خود نگهداشتند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) - طبق نقل بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت - سرزمین فدک را در حیات خودش به دخترش فاطمه (علیها السلام) بخشید ولی بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) غاصبان حکومت اسلامی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی (علیه السلام) مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند و تصمیم گرفته بودند که یاران علی (علیه السلام) را از هر نظر منزوی کنند به بهانه های واهی آن را به نفع بیت المال - و در حقیقت به نفع خود - مصادره کردند.

داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دوران های بعد واقع شد از دردناک ترین و غم انگیزترین و عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ صدر اسلام است که در فصل جداگانه ای در همین کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

این خطبه از خطبه های مشهوری است که علمای بزرگ شیعه و اهل سنت با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده اند، و برخلاف آنچه بعضی خیال می کنند، هرگز خبر واحد نیست، و از جمله منابعی که این خطبه در آن آمده است منابع زیر است:

۱- ابن ابی الحدید معتزلی دانشمند معروف اهل سنت در «شرح نهج البلاغه» در شرح نامه «عثمان بن حنیف» در فصل اول، اسانید مختلف خطبه بانوی اسلام فاطمه (علیها السلام) را نقل کرده است و او تصریح می کند: اسنادی را که من برای این خطبه در این جا آورده ام از هیچ یک از کتب شیعه نگرفته ام! سپس اشاره به کتاب معروف «سقیفه» از «ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری» - که از محدثان بزرگ و معروف اهل سنت است - کرده که او در کتاب خود از طرق کثیری این خطبه را نقل نموده است. ابن ابی الحدید تمام این طرق را در شرح نهج البلاغه آورده است که ما برای رعایت اختصار از نقل آن صرفنظر می کنیم. سپس اضافه می کند: هنگامی که حکومت وقت تصمیم بر غصب فدک گرفت فاطمه (علیها السلام) با جمعی از زنان قریش به سوی مسجد آمد در حالی که راه رفتنش درست همانند راه رفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و خطبه ای طولانی ایراد کرد. نامبرده سپس همان خطبه معروف و مشهور را نقل می کند و هر چند عبارت این خطبه در نقل ها کمی متفاوت است. ۲- علی بن عیسی اربلی نیز در کتاب «کشف الغمه» این خطبه را از همان کتاب «سقیفه» ابوبکر احمد بن عبدالعزیز آورده است. ۳- مسعودی در «مروج الذهب» اشاره اجمالی به خطبه مزبور دارد. ۴- سید مرتضی عالم بزرگ و مجاهد شیعه در کتاب «شافی» این خطبه را از عایشه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است. ۵- محدث معروف مرحوم صدوق بعضی از فرازهای آن را در کتاب «علل الشرایع» ذکر نموده است. ۶- فقیه و محدث بنام مرحوم شیخ مفید نیز بخشی از خطبه را روایت کرده است. ۷- سید ابن طاووس در کتاب «طرائف» قسمتی از آن را از کتاب «المناقب» احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی که از معاریف اهل سنت است از عایشه نقل می کند. ۸- مرحوم طبرسی صاحب کتاب «احتجاج» آن را بطور «مرسل» در کتاب خود آورده است. (۱) به هر حال این خطبه تاریخی از خطبه های معروف اهل بیت (علیهم السلام) است، تا آن جا که نقل می کنند بسیاری از متعهدان شیعه فرزندان خود را همواره توصیه به حفظ این خطبه می کردند، تا با گذشت زمان گرد و غبار نسیان بر آن ننشیند، و از سوی دشمنان مغرض زیر سؤال قرار نگیرد. هم اکنون نیز سزاوار است نسل جوان برومند این حماسه بزرگ را به خاطر بسپارند و به آیندگان منتقل کنند.

۱. مجلسی،

بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۱۰۸، چاپ قدیم.

این خطبه غزا و کم نظیر در حقیقت از هفت بخش تشکیل می شود و بر هفت محور دور می زند که هر کدام هدف روشنی را تعقیب می کند و باید جداگانه مورد توجه قرار گیرد:

بخش اول: تحلیل فشرده و عمیقی پیرامون مسأله توحید و صفات پروردگار و اسمای حسنی و هدف آفرینش است. در بخش دوم: مقام والای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسؤولیت ها و ویژگی ها و اهداف او مورد بحث قرار گرفته. بخش سوم: از اهمیت قرآن مجید و عمق تعلیمات اسلام، فلسفه و اسرار احکام، و پند و اندرزهایی در این رابطه سخن می گوید. در بخش چهارم: بانوی اسلام (علیها السلام) ضمن معرفی خویش، خدمات پدرش رسول الله (صلی الله علیه و آله) را به این امت بازگو می کند، و در این جا بانوی اسلام (علیها السلام) دست آنها را گرفته و به گذشته نزدیک جاهلی خود، برای یک دیدار عبرت انگیز، و مقایسه با وضعشان بعد از اسلام، و گرفتن درس از این دگرگونی، رهنمون می شود. در بخش پنجم: حوادث و رویدادهای بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حرکت و تلاش حزب منافقین را برای محو اسلام بازگو کرده است. بخش ششم: از غضب فدک و بهانه های واهی که در این زمینه داشتند، و پاسخ به این بهانه ها سخن می گوید. و سرانجام در بخش هفتم: به عنوان یک اتمام حجت از گروه انصار و اصحاب راستین پیامبر (صلی الله علیه و آله) استمداد می کند و گفتار خود را با تهدید به عذاب الهی پایان می دهد.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ وَ التَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمِ ابْتِدَائِهَا، وَ سُبُغِ آلاءِ أَسْدَائِهَا، وَ تَمَامِ مَنِّهَا وَالِاهَا!

جَمَّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَيْدُهَا، وَ نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمِيدُهَا، وَ تَفَاوَتْ عَنِ الْأَذْرَاكِ أَيْدُهَا، وَ نَدَبُهُمْ لِاسْتِرَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا وَ اسْتِخْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْزَالِهَا، وَ تَنَى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا. وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا، وَ أَنْارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا. أَلْمُمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيُوتَهُ، وَ مِنَ الْأَلْسُنِ صِفَتَهُ، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتَهُ. ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَ أَنْشَأَهَا بِلاَ احْتِدَاءٍ أَمْثَلُهُ امْتَنَلَهَا. كَوَّنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ دَرَّثَهَا بِمَشِيئَتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَ لَا فَايِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا إِلَّا تَثْبِيثًا لِحِكْمَتِهِ، وَ تَثْبِيثًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ، وَ تَعْبُدًا لِجَبْرِيَّتِهِ وَ اعْزَازًا لِإِدْعَاوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَّتِهِ، زِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَ حِيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَبَّتِهِ، ترجمه: خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم، و بر توفیقاتش شکر می کنم، و بر مواهبی که ارزانی داشته، ثنا می خوانم. بر نعمت های گسترده ای که از آغاز به ما داده. و بر مواهب بی حسابی که به ما احسان فرموده. و بر عطایای پی در پی که همواره ما را مشمول آن ساخته. نعمت هایی که از شماره و احصا بیرون است. و بخاطر گستردگی در بستر زمان هرگز قابل جبران نیست. و انتهای آن از ادراک انسان ها خارج است. بندگان را برای افزایش و استمرار این مواهب به شکر خویش فراخوانده. و خلائق را برای تکمیل آن به ستایش خود دعوت نموده. و آنان را برای بدست آوردن همانند آنها تشویق فرموده. و من شهادت می دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست. بی مثال است، و شریک و مانند ندارد. این سخنی است که روح آن اخلاص است، و قلوب مشتاقان با آن گره خورده، و آثار آن را در افکار پرتوافکن شده. خدایی که رؤیتش با چشم ها غیر ممکن است، و بیان او صافش با این زبان، محال، و درک ذات مقدسش برای عقل و اندیشه ها ممتنع است. موجودات جهان هستی را ابداع فرمود، بی آن که چیزی پیش از آن وجود داشته باشد. و همه آنها را ایجاد کرد، بی آن که الگو و مثالی قبل از آن موجود باشد. آنها را به قدرتش تکوین نمود، و به اراده اش خلقت کرد، بی آن که به آفرینش آنها نیاز داشته باشد، یا فایده ای از صورت بندی آنها عائد ذات پاکش شود. جز این که می خواست حکمتش را از این طریق آشکار سازد. مردم را به اطاعتش دعوت کند. قدرت بی پایان خود را از این دریچه نشان دهد. خلائق را به عبودیت خود رهنمون گردد. و دعوت

پیامبرانش را از طریق هماهنگی تکوین و تشریح قوت بخشد. سپس برای اطاعتش پاداش‌ها مقرر فرموده، و برای معصیتش کیفرها. تا بندگان را بدین وسیله از خشم و انتقام و عذاب خویش رهایی بخشد، و به سوی باغ‌های بهشت و کانون رحمتش سوق دهد. در بخش آغازین خطبه مسائلی به چشم می‌خورد که شایسته دقت است: ۱- با توجه به این حقیقت که نعمت‌های پروردگار سراسر وجود ما را احاطه کرده و از فرق تا قدم در آن غرق شده ایم، همین امر حس شکرگزاری را در ما زنده کرده و به معرفت ذات پاکش دعوت می‌کند. این همان است که علمای علم کلام - عقاید - تحت عنوان «وجوب شکر منعم» در مسأله خداشناسی و وجوب معرفه الله روی آن تکیه می‌کنند. ۲- اگر خداوند بندگان را به شکر نعمت‌هایش دعوت کرده، نه به خاطر نیاز اوست، بلکه برای آن است که بندگان از این طریق شایستگی بیشتر کسب کنند و مشمول نعمت‌های افزونتری گردند - دقت کنید. ۳- بندگان از ادای حق شکر او عاجزند، چرا که توفیق شکرگزاری او خود نعمت تازه‌ای است، و ابزار شکرش - فکر و دست و زبان - همه از نعمت‌های اویند، بنابراین جز اعتراف به عجز، کاری از آنها ساخته نیست. بنده همان به که ز تقصیر خویش *** عذر به درگاه خدای آورد ورنه سزاوار خداوندیش *** کس نتواند که بجای آورد ۴- روح توحید همان اخلاص است، پاک کردن روح از غیر خدا، و دل دادن در گرو محبت او و سر نهادن بر فرمانش، و خلاصه هر چه در مخالفت با اوست بدست فراموشی سپردن و هر چه غیر اوست به طاق نسیان زدن! ۵- در حقیقت توحید در سرشت آدمیان از آغاز نهفته است، و این نور الهی در اعماق جان همه انسان‌ها می‌درخشد، و هر کس در باطن خویش فریاد «الله اکبر» را می‌شنود و به همین دلیل به هنگام وزش طوفان‌های سخت زندگی و پاره شدن پرده‌های غفلت و بی‌خبری از هر زمان آشکارتر می‌درخشد، و هر کس را بی‌اختیار به سوی خود جذب می‌کند و «لا اله الا-هو» می‌گوید. ۶- نه کنه ذاتش با اندیشه‌های ژرف درک می‌شود که: «كَلِمَا مَيِّزْتُمُوهُ بِاَوْهَامِكُمْ فِي اَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصِيْرٌ نَوْعٌ مِثْلِكُمْ مَزْدُودٌ اِلَيْكُمْ». (۱) و نه بر کنه صفاتش کسی راه می‌یابد. بنابراین همه باید اعتراف کنیم که: «وَمَا عَرْفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ». (۲) تو را چنانکه حق معرفت توست نشناختیم. «مَا عَيَّدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ». (۳) و آن گونه که شایسته عبودیت توست پرستش نکردیم. ۷- یکی از مسائل مهم در امر خلقت این است که در آغاز، ماده‌ای وجود نداشت که خداوند این جهان را از ماده‌های پیش ساخته‌ای بیافریند، بلکه آفرینش بعد از عدم محض صورت گرفت، و این خلقت مخصوص به ذات پاک خداوند است که حتی تصور آن برای گروهی مشکل است. ۸- مسأله مهم دیگر در آفرینش این است که صورتگران همیشه در تصویر و نقش آفرینی خود از امور طبیعی الهام می‌گیرند، و گاه شکل‌های مختلفی را به هم می‌آمیزند و شکل جدیدی را ابداع می‌کنند، اما خداوند ابداعگری است که بدون هیچ طرح و الگوی قبلی، جهان را صورت بندی کرده و ترسیم نموده است. ۹- بحث مهم دیگری که در این بخش از خطبه تاریخی بانوی اسلام (علیها السلام) آمده، بی‌نیازی مطلق خداوند از همه چیز است. بدیهی است وجودی که از هر نظر نامتناهی و بی‌پایان است نیاز در ذات پاک او راه ندارد، چرا که «نیاز» دلیل بر «کمبود» است و کمبود تنها در موجودات «ممکن» متصور است، نه ذات بی‌انتهای حق. ۱۰- و بالاخره مسأله مهم دیگری که در این بخش مطرح شده «هدف از آفرینش» است که بانوی اسلام در عبادات کوتاهش آن را در چند جمله پر معنا خلاصه کرده است: الف) آشکار ساختن حکمت بی‌پایان خداوند. ب) دعوت بندگان به اطاعت او. ج) نشان دادن قدرت نامحدود او. د) فراخواندن بندگان به عبودیتش. ه) قوت بخشیدن به پیامبرانش. اینها اهداف مختلفی است که حضرت زهرا (علیها السلام) برای آفرینش بیان فرموده، و قابل توجه این که این اهداف لازم و ملزوم یکدیگرند، وقتی که بندگان آثار قدرت و حکمت پروردگار را در پهنه عالم هستی دیدند مجذوب طاعت او می‌شوند، و به عبودیتش روی می‌آورند و مدارج کمال را می‌پیمایند. از سوی دیگر هنگامی که پیامبران در سخنان خود بر نظام آفرینش عالم هستی تکیه کنند نفوذ بیشتری در قلوب انسان‌ها می‌یابند، و مسأله هدایت برای آن‌ها سهل‌تر و آسان‌تر می‌شود - دقت کنید. به این ترتیب: خداوند جهان را نیافریده تا «سودی» کند، بلکه هدف این بوده که بر بندگان «جودی» کند، او اراده کرده آنها را در مسیر هدایت پیش برد، و به جوار قربش فراخواند، و همواره در این راه پیش روند و به موازات کسب شایستگی‌ها از

الطاف بیکرانش بهره بیشتری گیرند.

۱. مجلسی،

بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۹۳ و نیز شیخ بهایی در کتاب اربعین.

۲. همان مدرک.

۳. نوری، مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۶.

«وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ، اخْتَارَهُ وَانْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَ لَهُ، وَسَبَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَلَهُ، وَأَصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَنَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكُونَةٌ، وَبِسْرِ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةٌ، وَبِنَهَائِهِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ.»

عَلِمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ (بِمَالِ) الْأُمُورِ، وَإِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَمَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ. ابْتَعَنَهُ اللَّهُ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ وَعَزِيمَةً عَلَى إِمضَاءِ حُكْمِهِ وَإِنْفَادًا لِمَقَادِيرِ حُكْمِهِ. فَرَأَى الْأَمَمَ فُرْقًا فِي أَدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، (وَ) عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزْفَانِهَا. فَانَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ظَلَمَهَا، وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَّهَا. وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ وَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ. وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَاخْتِيَارٍ وَرَغْبَةٍ وَإِثَارٍ، فَمَحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَنْ (مِنْ) تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، فَذُحِفَ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ، وَمُجَاوَزَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ. صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي، نَبِيِّهِ وَأَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَصَيْفِيهِ وَخَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيئِهِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ترجمه: گواهی می دهم که پدرم محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست پیش از آن که او را بفرستد، برگزید و پیش از آن که او را بیافریند، برای این مقام نامزد فرمود و قبل از بعثتش او را انتخاب نمود، در آن روز که بندگان در عالم غیب پنهان بودند، و در پشت پرده های هول انگیز نیستی پوشیده و به آخرین سر حد عدم مقرون بودند. این بخاطر آن صورت گرفت که خداوند از آینده آگاه بود، و به حوادث جهان احاطه داشت، و مقدرات را به خوبی می دانست. او را مبعوث کرد تا فرمانش را تکمیل کند، و حکمش را اجرا نماید، و مقدرات حتمی اش را نفوذ بخشد. هنگامی که مبعوث شد، امت ها را مشاهده کرد که مذاهب پراکنده ای را برگزیده اند: گروهی بر گرد آتش طواف می کنند، و گروهی در برابر بت ها سر تعظیم فرود آورده اند، و با این که با قلب خود خدا را شناخته اند، او را انکار می کنند. خداوند به نور محمد (صلی الله علیه و آله) ظلمت ها را برچید، و پرده های ظلمت را از دل ها کنار زد، و ابرهای تیره و تار را از مقابل چشم ها برطرف ساخت. او برای هدایت مردم قیام کرد، و آنها را از گمراهی و غوایت رهایی بخشید، و چشمهایشان را بینا ساخت، و به آیین محکم و پایرجای اسلام رهنمون گشت، و آنها را به راه راست دعوت فرمود. سپس خداوند او را با نهایت محبت و اختیار خود و از روی رغبت و ایثار قبض روح کرد، سرانجام او از رنج این جهان آسوده شد و هم اکنون در میان فرشتگان، و خشنودی پروردگار غفار و در جوار قرب خداوند جبار قرار داد. درود خدا بر پدرم پیامبر (صلی الله علیه و آله) امین وحی، و برگزیده او از میان خلایق باد، و سلام بر او و رحمت خدا و برکاتش». در این بخش از کلام بانوی اسلام (علیها السلام) نیز اشارات پر معنایی به یک رشته از مسائل مهم درباره شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) شده است از جمله: ۱- در نخستین تعبیراتش به گوهر ممتاز پیامبر (صلی الله علیه و آله) اشاره می فرماید، چیزی که در سایر احادیث اسلامی نیز به آن اشاره شده است و در این جا بحث مهمی مطرح است و آن این که آیا ساختمان وجودی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به کلی با دیگران متفاوت بوده است؟ و اگر چنین است پس معصوم بودنش لازمه این گوهر پاک است، و طبعاً افتخاری محسوب نمی شود. و اگر گوهرش متفاوت نیست پس این تعبیرات در کلام بانوی اسلام چه هدفی را تعقیب می کند؟ حقیقت این است که افتخارات و مواهب پیامبران و امامان بخشی ذاتی و بخشی اکتسابی است، و با توجه به این ترکیب بندی خاص بسیاری از سؤالات پاسخ گفته می شود. به تعبیر دیگر، خداوند حکیمی که آن مأموریت عظیم را بر عهده پیامبرش می گذارد آمادگی های

ذاتی به او می بخشد: گوهری ممتاز، هوشی سرشار، اراده ای آهنین، عزمی راسخ، و علمی وافر و تشخیصی صائب به او می دهد، و گرنه از یک فرد ضعیف این رسالت بزرگ ساخته نیست و نقض غرض خواهد شد. و این امر هرگز غیر عادلانه نیست، همان گونه که عضلات بازو نسبت به عضلات ظریف پلک های چشم، فوق العاده متفاوت است، چرا که مسئولیت یکی تکان داند یک پلک کوچک می باشد، در حالی که مسئولیت دیگری برداشتن بارهای عظیم و کارهای سنگین است، و اگر غیر از این بود بر خلاف عدالت بود. اما با این حال چنان نیست که گوهر ذاتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) اراده و اختیار را از او سلب کند، او نیز قدرت بر گناه دارد، هر چند هرگز گناه نمی کند. تعجب نکنید، بسیاری از مردم عادی نیز در برابر بعضی از گناهان همین حالت را دارند، فی المثل هر کس توانایی دارد که به صورت برهنه مادرزاد در برابر جمعیت ظاهر شود، و یا قدرت دارد در یک شب سرد زمستانی بدون لباس در میان برف ها بخوابد، ولی در عین حال جز افراد دیوانه چنین کاری را انجام نمی دهند. پیامبران و امامان معصوم نیز در برابر همه گناهان چنین حالی را دارند. این نیز قابل توجه است که معصومان به نسبت گوهر پاکشان مسئولیت سنگین تری دارند و کمترین ترک اولی از آنها پذیرفته نیست. و این تعبیر حضرت فاطمه (علیها السلام) که می فرماید: «عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ إِحَاطَةً بِحَادِثِ الدُّهُورِ» اشاره به همین نکته است که خداوند چون رسالت سنگین آینده پیامبر را می دانست گوهر او را چنین والا آفرید. ۲- او برای تکمیل اوامر الهی آمده بود، و برای اجرای فرمان های تکوینی او. این تعبیر پر معنا می تواند اشاره ای به مسأله خاتمیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نیز اشاره به مسأله تکمیل مواهب تکوینی از طریق تشریح و احکام الهی باشد. دقت کنید. ۳- دختر گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این فراز از سخنانش به وضع رقت بار امت ها قبل از بعثت اشاره می کند که چگونه در ظلمت خرافات گرفتار بودند، مجوس در برابر آتشکده ها تعظیم می کردند، و عرب در مقابل بتکده ها، و هر کدام از ملت های دیگر نیز به نوعی از انحراف و پراکندگی گرفتار بودند. و چه جالب می فرماید: «آنها در عین شناخت خدا، منکر او بودند» که اشاره ای است گویا به مسأله «توحید فطری» که در سرشت همه انسانهاست. ۴- در قسمت دیگری از این بیان به برکات وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) و آثار قیام او اشاره می کند که چگونه او ابرهای تیره و تار اوهام را از افق افکار دور ساخت و زنگار جهل و خرافات را از آئینه دل ها زدود، و پرده هایی که بر چشم ها افتاده بود و از مشاهده حق مانع می شد درید، و به آیینی که «صراط مستقیم» و حد واسطی است میان افراط ها و تفریط ها، دعوت فرمود. و برای درک عمق این سخن باید مقایسه دقیقی میان وضع مردم در عصر جاهلیت، و بعد از ظهور اسلام کرد، تا این واقعیت روشن تر گردد، و بانوی اسلام (علیها السلام) این کار را در خطبه خود فرموده است. ۵- مرگ پر افتخار (صلی الله علیه و آله) یکی دیگر از مسائل قابل ملاحظه ای است که در این فراز از خطبه تاریخی بانوی اسلام (علیها السلام) آمده است: او که مرغ بلند پرواز روحش سالیان دراز در قفس تن در این دنیای فانی زندانی و گرفتار بود، بعد از ادای رسالت، و انجام مسئولیت خود، قفس را شکست و به سوی کوی دوست پر کشید، و در هوای سر کویش پر و بال زد، و در میان فرشتگان والا مقام آسمان جای گرفت!

«ثُمَّ انْفَتَحَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقَالَتْ:

أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ نُصِبَ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ، وَ حَمَلَهُ دِينَهُ وَ وَحِيَهُ، وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ بَلَاغُهُ إِلَى الْأُمَّمِ. وَ زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ، وَ عَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ. وَ بَقِيَّةُ شَيْءٍ تَخْلَفُهَا عَلَيْكُمْ: كِتَابُ اللَّهِ التَّاطِقُ، وَ الْقُرْآنُ الصَّيَادِقُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ، وَ الضِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشَفَةٌ سِرَائِرُهُ، مُتَجَلِّيَةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُعْتَبَطٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاةِ اتِّتِمَاعُهُ، بِهِ تُنَالُ حُجُجُ اللَّهِ الْمُتَوَرُّةِ، وَ عَزَائِمُهُ الْمَفْسَّرَةُ، وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ، وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ، وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ، وَ فُضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَ رُخْصَةُ الْمُؤَهَّوْبَةُ، وَ شَرَايِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ. فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشُّرُكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَ الزَّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ، وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ تَثْبِيثًا لِلْإِخْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْيِيدًا لِلدِّينِ، وَ الْعِدْلَ تَنْسِيْقًا لِلْقُلُوبِ، وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ، وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ (لِلْفُرْقَةِ)، وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً

عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَضِيحَةً لِلْعَامَّةِ، وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةً مِنَ السُّخْطِ، وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَامَةً لِلْعَدَدِ، وَالْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدَّمَاءِ، وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَغْرِيبًا لِلْمَغْفِرَةِ، وَتَوْفِيَةَ الْمَكَايِيلِ وَالْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبُخْسِ، وَالنَّهْيَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهًا عَنِ الرَّجْسِ، وَاجْتِنَابَ الْقُدْفِ حِجَابًا عَنِ اللَّغْنَةِ، وَتَرْكَ السَّرْقَةِ إِجَابًا لِلْعَفْءِ، وَحَرَّمَ اللَّهُ (۱) الشُّرُوكَ إِخْلَاصًا لَهُ بِالْزُّبُونِ. فَ (اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ). (۲) وَأَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَنَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (۳) ترجمه: سپس رو به اهل مجلس کرد و مسئولیت سنگین مهاجران و انصار را بر شمرد و فرمود: شما ای بندگان خدا! مسئولان امر و نهی پروردگار و حاملان دین و وحی او هستید، و نمایندگان خدا بر خویشتن و مبلغان او به سوی امت‌ها می‌باشید. پاسدار حق الهی در میان شما، و حافظ پیمان خداوند که در دسترس همه شماست و آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از خود در میان امت به یادگار گذارده، کتاب الله ناطق، و قرآن صادق، و نور آشکار و روشنایی پر فروغ است. کتابی که دلایلش روشن، باطنش آشکار، ظواهرش پر نور، و پیروانش پر افتخار. کتابی که عاملان خود را به بهشت فرا می‌خواند، و مستمعینش را به ساحل نجات رهبری می‌کند. از طریق آن به دلایل روشن الهی می‌توان نائل گشت، و تفسیر واجبات او را دریافت، و شرح محرمات را در آن خواند، و براهین روشن و کافی را بررسی کرد، و دستورات اخلاقی و آنچه مجاز و مشروع است در آن مکتوب یافت. سپس افزود: خداوند «ایمان» را سبب تطهیر شما از شرک قرار داده. و «نماز» را وسیله پاک‌سازی از کبر و غرور. «زکات» را موجب تزکیه نفس و نموّ روزی. «روزه» را عامل تثبیت اخلاص. «حج» را وسیله تقویت آیین اسلام. «عدالت» را مایه هماهنگی دل‌ها. «اطاعت» ما را باعث نظام ملت اسلام. و «امامت» ما را امان از تفرقه و پراکندگی. «جهاد» را موجب عزّت اسلام. «صبر و شکیبایی» را وسیله ای برای جلب پاداش حق. «امر به معروف» را وسیله ای برای اصلاح توده‌های مردم. «نیکی به پدر و مادر» را موجب پیشگیری از خشم خدا. «صله رحم» را وسیله افزایش جمعیت و قدرت. «قصاص» را وسیله حفظ نفوس. «وفای به نذر» را موجب آمرزش. «جلوگیری از کم‌فروشی» را وسیله مبارزه با کمبودها. «نهی از شرابخواری» را سبب پاکسازی از پلیدی‌ها. «پرهیز از تهمت و نسبت‌های ناروا» را حجابی در برابر غضب پروردگار. «ترک دزدی» را برای حفظ عفت نفس. و «تحریم شرک» را برای اخلاص بندگی و ربوبیت حق. اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید، و آنچنان که شایسته مقام اوست، از مخالفت فرمانش بپرهیزید، و تلاش کنید که مسلمانان از دنیا بروید. خدا را در آنچه امر یا نهی فرموده، اطاعت کنید - و راه علم و آگاهی را پیش گیرید - چرا که: از میان بندگان خدا، تنها عالمان و آگاهان از او می‌ترسند و احساس مسئولیت می‌کنند.

۱. در نسخه

بدل «وَحَرَّمَ الشُّرُوكَ» روایت شده است.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۲.

۳. فاطر، آیه ۲۸. در این بخش از خطبه بانوی اسلام (علیها السلام) نیز به نکات مهمی اشاره شده، از آن جمله: ۱- مسئولیت سنگین مسلمانان در ابلاغ رسالت و گسترش اسلام در جهان، و پاسداری از قوانین و تعلیمات و ارزش‌های اسلامی، مسئولیت‌های خطیری که اگر آن را به دست فراموشی بسپارند باید منتظر مجازات و کیفر الهی و دوری از رحمت بی‌پایانش باشند. ۲- عظمت قرآن ناطق را به عنوان یک کتاب ناطق و نور آشکار و چراغ پرفروغ که با ظلمت‌های جهل و تعصب و خرافات به مبارزه بر می‌خیزد دقیقاً گوشزد فرموده است. همان کتابی که ظواهرش زیبا و پر نور، باطنش آشکار و پر بار، دلایلش قانع‌کننده و نجات‌بخش است. همان رهبری که نجات پیروان خود را تضمین کرده، و دعوت آنها را به بهشت جاویدان بر عهده گرفته است. همان فرشته‌نجاتی که با منطق فصیحش دلایل توحید را آشکار ساخته، و مبانی عقیدتی را با براهین روشنش استحکام بخشیده و برنامه‌های عملی را که در مسیر تکامل انسانیت مورد نیاز اوست تبیین کرده و «مُجَاز» را از «ممنوع»، «نیک» را از «بد»، و «حق» را از «باطل» مشخص نموده است. ۳- در بیان فلسفه احکام ضمن عبارات کوتاهی، داد سخن داده، از ایمان گرفته تا وفای به نذر، و از توحید گرفته تا ترک کم

فروشی، هر یک را با جمله گویایی توصیف نموده است. چه تعبیر جالبی: «خداوند ایمان را برای پاک ساختن شما از آلودگی شرک قرار داده است»، این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که حقیقت توحید و «معرفه الله» در سرشت انسان وجود دارد، اسلام برای آن آمده است که آلودگی‌های عارضی را که از طریق شرک حاصل می‌شود، شستشو کند، همان گونه که یک لباس سفید را بعد از آلودگی می‌شویند تا رنگ اصلیش آشکار گردد. خداوند «نماز» را برای دمیدن روح تواضع در انسان‌ها، و پایین کشیدن سرکشان از مرکب غرور، از طریق سجده و رکوع و نیایش به درگاه پروردگار تشریح فرموده. «زکات» سبب می‌شود که روح انسان از اسارت وابستگی به اموال و زخارف دنیا رهایی یابد، و ثروت جامعه از طریق تقویت بنیه مالی محرومان رشد کند. «روزه» انسان را بر هوای نفس مسلط ساخته، و روح اخلاص را در او می‌دمد و شکوفه‌های تقوا را بر شاخسار وجودش آشکار می‌سازد. کنگره عظیم اسلامی «حج» پایه‌های اسلام را مستحکم نموده، و قدرت و توان مسلمین را در زمینه‌های مختلف فکری و فرهنگی و نظامی و سیاسی افزایش می‌دهد. عدالت اجتماعی، کینه‌ها را از دل می‌شوید، و به نابسامانی‌ها، سامان می‌بخشد. خداوند از طریق قبول رهبری پیشوایان معصوم، به مسلمانان نظام اجتماعی سالم می‌دهد و در خط تولید، و دور از هر گونه نفاق و پراکنندگی، به حرکت در می‌آورد. همچنین برای هر یک از جهاد و صبر و استقامت و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل مربوط به قصاص و پایبند بودن به تعهدات، و مبارزه با کم‌فروشی و پاکدامنی‌ها از بی‌عفتی و ترک شرب خمر، انگشت روی نقاط حساس گذارده و جان کلام را بیان فرموده است. ۴- بانوی اسلام (علیها السلام) بار دیگر به مسأله مسئولیت مسلمانان در برابر اسلام و قرآن باز می‌گردد، و آنها را به تقوا دعوت می‌کند، مخصوصاً روی مسأله عاقبت و پایان کار تکیه کرده، و بر این اصل اصرار می‌ورزد که: مراقب باشید و کاری کنید که مسلمان از دنیا بروید! قلب و جان خود را به نور علم و دانش روشن سازید که فقط آگاهان احساس مسئولیت می‌کنند و از خدا می‌ترسند و در خط تقوا گام بر می‌دارند.

«ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ! اعْلَمُوا أَنِّي فَاطِمَةُ، وَ أَبِي مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَقُولُ عُدَا وَبِدْءًا وَ لَا أَقُولُ مَا أَقُولُ غَلَطًا، وَ لَا أَفْعَلُ مَا أَفْعَلُ شَطَطًا.»

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ). (۱) فَإِنَّ تَعْرُوهَ وَ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَاءِكُمْ، وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، وَ لِيَعْمَ الْمَعْرِيَّ إِلَيْهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ). فَبَلِّغْ بِالرَّسَالَةِ صَادِعًا بِالْإِنْدَارَةِ، مَائِلًا عَنْ مِذْرَجِهِ الْمُشْرِكِينَ ضَارِبًا تَبَجُّهُمُ، آخِذًا بِأَكْطَابِهِمْ، دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، يَكْسِرُ الْأَضْيَانِ وَ يَنْكُتُ الْهَامَ، حَتَّى أَنْهَرَمَ الْجَمْعُ وَ لَوَّأَ الدُّبْرُ، حَتَّى تَفْرَى اللَّيْلُ عَنْ صُدُجِهِ، وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَ طَاحَ وَ شَيْطُ النَّفَاقِ، وَ أَنْحَلَّتْ عُنُقُ الْكُفْرِ وَ الشَّقَاقِ وَ فُهِتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ فِي نَفَرٍ مِنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ. وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ، مُدَقَّةَ الشَّارِبِ، وَ نَهْزَةَ الطَّامِعِ، وَ قَبْسَةَ الْعَجْلَانِ، وَ مَوْطِيءَ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَفْتَاتُونَ الْوَرَقَ، أَدْلَهُ خَاسِسِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمْ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ. فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بَعْدَ اللَّتْيَا وَ اللَّتَى، بَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمُ الرَّجَالِ وَ ذُوبَانَ الْعَرَبِ وَ مَرَدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ، كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، أَوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِلشَّيْطَانِ، أَوْ فَعَرَتْ فَاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكِفُ حَتَّى يَطَّأَ صَمَاحَهَا بِأَحْمَصِهِ، وَ يُخِمِّدَ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، مُشْمَرًا نَاصِحًا، مُجَدِّدًا كَادِحًا وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ، وَادْعُونَ فَاكْهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ، وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَ تَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ، وَ تَفْرُونَ عِنْدَ الْفِتَالِ ترجمه: سپس فرمود: ای مردم! بدانید من فاطمه‌ام! و پدرم محمد است که صلوات و درود خدا بر او و خاندانش باد. آنچه می‌گویم آغاز و انجامش یکی است - و هرگز ضد و نقیض در آن راه ندارد - و آنچه را می‌گویم غلط نمی‌گویم، و در اعمالم راه خطا نمی‌پویم. به یقین رسولی از خود شما به سويتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است. هر گاه نسبت او را بجوید می‌بینید او پدر من بوده

است، نه پدر زنان شما! و برادر پسر عموی من بوده است، نه برادر مردان شما! و چه پر افتخار است این نسب، درود خدا بر او و خاندانش باد! آری او آمد و رسالت خویش را به خوبی انجام داد، و مردم را به روشنی انداز کرد، از طریقه مشرکان روی بر تافت، و بر گردنهایشان کوبید، و گلوییشان را فشرد - تا از شرک دست بردارند و در راه توحید گام بگذارند. او همواره با دلیل و برهان و اندرز سودمند مردم را به راه خدا دعوت می کرد. بت ها را درهم می شکست، و مغزهای متکبران را می کوبید، تا جمع آنها متلاشی شد، و تاریکی ها برطرف گشت، صبح فرا رسید، و حق آشکار شد، نماینده دین به سخن درآمد، و زمزمه های شیاطین خاموش گشت. افسر نفاق بر زمین فرو افتاد، گره های کفر و اختلاف گشوده شد، و شما زبان به کلمه اخلاص (لا اله الا الله) گشودید، در حالی که گروهی اندک و تهیدست بیش نبودید! آری شما در آن روز بر لب پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتید، و از کمی نفرت همچون جرعه ای برای شخص تشنه، و یا لقمه ای برای گرسنه، و یا شعله آتشی برای کسی که شتابان به دنبال آتش می رود، بودید، و زیر دست و پاها له می شدید! در آن ایام آب نوشیدنی شما متعفن و گندیده بود، و خوراکتان برگ درختان! دلیل و خوار بودید، و پیوسته از این می ترسیدید که دشمنان زورمند شما را برابند و ببلعند! اما خداوند تبارک و تعالی شما را به برکت محمّد درود خدا بر او و خاندانش بعد از آن همه ذلت و خواری و ناتوانی نجات بخشید، او با شجاعان درگیر شد، و با گرگ های عرب و سرکشان یهود و نصاری پنجه در افکند، ولی هر زمان آتش جنگ را برافروختند خدا آن را خاموش کرد. و هر گاه شاخ شیطان نمایان می گشت و فتنه های مشرکان دهان می گشود، پدرم برادرش علی (علیه السلام) را در کام آنها می افکند، و آنها را بوسیله او سرکوب می نمود، و او هرگز از این مأموریت های خطرناک باز نمی گشت مگر زمانی که سرهای دشمنان را پایمال می کرد و بینی آنها را به خاک می مالید!.

۱. توبه، آیه

۱۲۹. در این بخش نیز حقایق بزرگی نهفته است: ۱- من کیستم؟ او قبل از هر چیز خودش را به جمعیت معرفی می کند و عذر و بهانه ها را از آنها می گیرد، تا کسی نگوید من بی خبر بودم و دختر پیامبر را نشناختم و گرنه به یاریش بر می خاستم. او مخصوصاً روی نسبتش به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکیه می کند، و ارتباطش با علی (علیه السلام) را بازگو می نماید، سپس تأکید می کند که آنچه را می گویم عین حقیقت است، سخنی را نسنجیده نمی گویم، و کلمه ای بی حساب بر زبان نمی آورم. درست بشنوید و ببینید چه می گویم و مسئولیت عظیم خود را در برابر این حادثه دریابید! ۲- دلسوزی فوق العاده سپس علاقه رسول الله (صلی الله علیه و آله) را به آنها یادآور می شود که چگونه از رنج های آنها رنج می برد، و چگونه در غم های آنها شریک بود، مخصوصاً روی پنج وصف از اوصاف پیامبر که قرآن مجید در یک آیه روی آن تکیه کرده است، تکیه فرمود: «پیامبری برخاسته از دل جامعه و از میان توده مردم بسوی شما آمد، پیامبری دلسوز، و علاقه مند به هدایت شما، و پیامبری پر محبت، و مهربان». اوصافی که همه اصحاب آن را در رسول الله (صلی الله علیه و آله) دیده بودند و می شناختند. ۳- زحمات طاقت فرسای پیامبر (صلی الله علیه و آله) سپس زحمات سنگین پیامبر (صلی الله علیه و آله) را یادآور می شود که چگونه یک تنه برای ابلاغ آن رسالت بزرگ برخاست، و کمترین انحرافی در او راه نیافت، بینی گردنکشان را به خاک مالید، و مغز متکبران را در هم کوبید، و سلاح او در برابر حق جویان و حق طلبان منطوق و دلیل و موعظه و حکمت بود، تا آن که قدرت مشرکان را در هم شکست، و بتکده ها فرو ریخت، و دشمنان خدا پراکنده شدند، ظلمت ها بر طرف شد و سپیده دمید، خفاش ها فرار کردند، و گروهی توانستند آشکارا نغمه «لا اله الا الله» سر دهند و آوای توحید را در دیار کفر زمزمه کنند. ۴- شما این گونه بودید! فاطمه (علیها السلام) به یاد آنها می آورد که آن روز شما اگر گروه اندک با ایمان در میان طوفان سخت و وحشتناک گرفتار بودید، از یکسو و سوسه های دوران شرک و بت پرستی گاه و بیگاه به سراغتان می آمد و شما را به لب پرتگاه آتش دوزخ می کشید، و از سوی دیگر دشمنان نیرومند و بی رحم از هر طرف شما را احاطه کرده بودند به گونه ای که با یک چشم بر هم زدن ممکن بود شما را زیر دست و پای خود له کنند و آن چنان در

فشار بودید که جز آب ناگوار و غذای نامناسب و خشن چیزی نصیبتان نمی شد و پیوسته از آینده خود بیمناک بودید. اما خدا اراده کرده بود دندان این گرگان خونخوار را بشکند، و سرهای این افعی ها را به سنگ بکوبد، و این گروه مستضعف و اندک را بر آنها مسلط کند، و چنین کرد. چیزی نگذشت که آتش فتنه ها خاموش گشت، و طوفان ها فرو نشست، اهریمنان فرار کردند، و راهزنان و دزدان که از تاریکی های شب ظلمانی جاهلیت استفاده می کردند با طلوع آفتاب عالمتاب اسلام در بیغوله ها پنهان شدند. آری فاطمه (علیها السلام) این لحظات حساس را که هر روزش همچون یک قرن بر دوش مؤمنان سنگینی می کرد به یاد آنها می آورد، تا نعمت های عظیم خدا را به دست فراموشی نسپارد، و مواهب الهی را ناسپاسی نکنند، و در تداوم این خط الهی و رسالت عظیم بکوشند و تسلیم جوسازی ها نشوند. ه خدمات علی (علیه السلام) دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این میان خدمات بزرگ حضرت علی (علیه السلام) را یاد آور می شود، که چگونه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حوادث خطرناک، او را به مقابله می فرستاد، و او با ایثارگری فوق العاده و جانبازی و فداکاری تمام، به مقابله بر می خاست، در کام فتنه ها فرو می رفت و آن را خاموش می کرد و پیروزمند باز می گشت، سرهای سرکشان را با شمشیر خود فرو می افکند و دماغ طاغوت ها را به خاک می مالید، و همه جا یار و یاور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حامی و پشتیبان او بود. آری چنین کسی می تواند تداوم بخش خط این انقلاب بزرگ و مانع انحراف آن باشد.

«فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَاوَى أَصْفِيَائِهِ، ظَهَرَتْ فِيكُمْ حَسِيكَةُ النَّفَاقِ، وَسَاءَ مَلْ جِلْبَابُ الدِّينِ، وَنَطَقَ كَاطِمَةُ الْغَاوِينَ، وَبَغَّ حَامِلُ الْأَقْلِينَ، وَهَدَرَ فَيْبِقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَأَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرَظِهِ هَاتِفًا بِكُمْ، فَأَلْفَاكُمْ بِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَلَلِغَزْوَةِ فِيهِ مَلَا حِظِينَ، ثُمَّ اسْتَهْضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا، وَأَحْمَسَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا، فَوَسَّمْتُمْ غَيْرَ اِبْلِكُمْ، وَأُورِدْتُمْ غَيْرَ شَرِبِكُمْ، هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَالْكَلِمُ رَجِيبٌ، وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، وَالرَّسُولُ لَمَّا يَقْبُرُ.

ایستداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ (أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) (۱) فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ! وَكَيْفَ بِكُمْ؟ وَأَنْتَى تُؤَفِّكُونَ، وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ أُمُورُهُ زَاهِرَةٌ (ظَاهِرَةٌ)، وَأَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ، وَ زَوَاجِرُهُ لَاحِظَةٌ، وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ، قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَرَعْبَهُ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بَغْيِهِ تَحْكُمُونَ؟ بئس للظالمين بدلا. (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (۲) ترجمه: اما هنگامی که خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید، و جایگاه برگزیدگان را منزلگاه او ساخت، ناگهان کینه های درونی و آثار نفاق در میان شما ظاهر گشت، و پرده دین کنار رفت، گمراهان به صدا درآمدند، و گمنامان فراموش شده سر بلند کردند، نعره های باطل برخاست و در صحنه اجتماع شما به حرکت درآمدند. شیطان سرش را از مخفیگاه خود بیرون کرد و شما را به سوی خود دعوت نمود، و شما را آماده پذیرش دعوتش یافت و منتظر فریشت! سپس شما را دعوت به قیام کرد و سبکبار برای حرکت یافت! شعله های خشم و انتقام را در دل های شما برافروخت و آثار غضب در شما نمایان گشت. و همین امر سبب شد بر غیر شتر خود علامت نهید، و در غیر آبشخور خود وارد شوید، - و به سراغ چیزی رفتید که از آن شما نبود و در آن حقی نداشتید و سرانجام به غضب حکومت پرداختید - . در حالی که هنوز چیزی از رحلت پیامبر نگذشته بود، زخم های مصیبت ما وسیع و جراحات قلبی ما التیام نیافته، و هنوز پیامبر (صلی الله علیه و آله) به خاک سپرده نشده بود. بهانه شما این بود که «می ترسیم فتنه ای برپا شود»، و چه فتنه ای از این بالاتر که در آن افتادید؟ و همانا دوزخ به کافران احاطه دارد. چه دور است این کارها از شما! راستی چه می کنید؟ و به کجا می روید؟ با این که کتاب خدا - قرآن - در میان شماست، همه چیزش پر نور، نشانه هایش درخشان، نواهی اش آشکار، اوامرش واضح، اما شما آن را پشت سر افکنده اید! آیا از آن روی برتافته اید؟ یا به غیر آن حکم می کنید؟ آه که ستمکاران جانشین بدی را برای قرآن برگزیدند. و هر کس آیینی غیر از اسلام را انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است.»

۱. توبه، آیه ۴۹

۲. آل عمران، آیه ۸۵. بانوی اسلام (علیها السلام) در این بخش از سخنانش به بازماندگان احزاب جاهلی و منافقین اشاره می‌کند که در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرصه بر آنها تنگ شده بود و سر در لاک های خود فرو برده، و در لانه های خود خزیده بودند. اما ناگهان این حشرات الارض با مرگ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از لانه ها سر بر آوردند، و خفاشانی که در برابر مهر فروزنده وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) تاب خودنمایی نداشتند بازیگران میدان شدند! حرکت های مشکوک آغاز شد و خطوط انحرافی آشکار گشت و بازیگران سیاسی وارد معرکه شدند! ۲- گروهی به دعوت شیطان لیک گفتند!

انده عمیق دختر پیامبر (ص) از اینجا شروع می‌شود که چگونه جمعیت کثیری به دعوت شیطان لیک گفتند، و به آوای شوم جغدها به حرکت در آمدند، آلت دست منافقان کور دل، و حزب شیطان شدند، و با اینکه هنوز آب کفن پیامبر (ص) نخشکیده بود و صدای اذان مؤذنش در گوش و بانگ تکبیرش در دلها طنین افکن بود، حرکت های ارتجاعی آغاز شد. غیر از ساده لوحان و بیمار دلان، گروه دیگری به عنوان اینکه می‌ترسیم اگر سخنی بگوئیم اختلاف و نفاق روی دهد، مهر سکوت بر لب زدند، و تماشاگر صحنه شدند، و یا با آن هماهنگی کردند، تا اختلافی بروز نکند در حالی که این خود بزرگترین اختلاف و انحراف بود!

۳- پناه به قرآن برید فاطمه (علیها السلام) این منادی الهی سپس بر آنها بانگ می‌زند که: کجا هستید؟ و به کجا می‌روید ای راه گم کرده ها؟ گویی سخن پدرش پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به خاطر آنها می‌آورد که: «إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَاعْلَمُوا بِالْقُرْآنِ، فَمَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ تَرَكَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ هُنْكَامِي» که فتنه ها همچون پرده های شب ظلمانی به شما روی آورد باید به سایه قرآن پناه برید، آن کس که قرآن را پیش روی خود قرار دهد - و از آن پیروی کند - به بهشتش رهبری کند، و آن کس که آن را پشت سر افکنده به دوزخش می‌راند. بر آنها فریاد می‌زند که: قرآن را رها نکنید، اوامر و نواهی آن روشن است، و دستورهایی را که برای مسأله خلافت بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) داده آشکار است، پیش بینی لازم را برای بعد از رحلتش کرده، و چیزی در پرده ابهام باقی نگذاشته است. ۴- هشدار به اصحاب و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بانوی اسلام (علیها السلام)، این فریادگر زمان، به آنها هشدار می‌دهد که اگر یادگار بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) (قرآن) را رها کنید و دست به دامان غیر آن بزنید، و افکار ناتوان خود را بر تعلیمات اسلام مقدم دارید، و به بهانه مصلحت اندیشی ها یا جلوگیری از فتنه ها خود را حاکم بر قرآن بدانید، نه محکوم فرمان آن، زیان بزرگی دامان شما را خواهد گرفت. آتش فتنه در جامعه شما هرگز خاموش نخواهد شد، و از آنچه می‌ترسید در آن واقع می‌شوید، روح اسلام از میان شما رخت بر می‌بندد و جز قشری بی مغز، و ظاهری بی محتوا چیزی باقی نخواهد ماند.

«ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثًا (إِلَى رَيْثٍ) أَنْ تَسْكُنَ نَفَرْتَهَا، وَيَسْلَسَ قِيَادَهَا، ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُوْرُونَ وَفَدْتَهَا وَتَهَيَّجُونَ جَمْرَتَهَا، وَتَسْتَجِينُونَ لِهِنَا الشَّيْطَانَ الْغَوِيَّ وَاطْفَاءَ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ وَاحْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ.»

تُسَبِّحُونَ حَمِيْمًا فِي ارْتِعَاءٍ، وَتَمْسُونَ لِأَهْلِهِ وَوُلْدِهِ فِي الْحَمْرِ وَالصَّرَاءِ، وَنَضْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمِدَى، وَوَحْزِ السَّنَانِ فِي الْحَشَا. وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَرَعْمُونَ أَنْ لَا- آرْت لَنَا؟ أَفْحَكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ؟ (وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ). (۱) أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟ بَلَى تَجَلَّى لَكُمْ كَالشَّمْسِ الصَّاحِيَةِ أَنَّى ابْتَنَتْهُ. أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَغْلَبَ عَلَى إِرْتِيهِ؟ يَا بَنِي أَبِي قُحَافَةَ! أَيْ كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرْت أَبَاكَ وَ لَا آرْت أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا. أَفَعَلَى عَمِدِ تَرْتُكُم كِتَابَ اللَّهِ وَ تَبِيدُ تَمُوَهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ إِذْ يَقُولُ: (وَوَرِثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ). (۲) وَ قَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ: (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ). (۳) وَ قَالَ: (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ

الله). (۴) وَقَالَ : (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ). (۵) وَقَالَ : (إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ). (۶) وَزَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّوَةَ لِي وَلَا آرثُ مِنْ أَبِي؟ وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا؟ أَفَحَصَّكُمُ اللَّهُ بِأَيِّهِ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ إِنَّ أَهْلَ مِلَّتَيْنِ لَا- يَتَوَارَثَانِ؟ أَوْ لَسْتُ أَنَا وَآبِي مِنْ أَهْلِ مِلَّةٍ وَاحِدَةٍ أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَعُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَابْنِ عَمِّي؟ فَدُونَكُهَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ، تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ، وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَلَا يَنْفَعُكُمُ إِذْ تَدْمُونَ، (وَلِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ) (۷) (مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ) (۸) ترجمه: آری، شما ناچه خلافت را در اختیار گرفتید، حتی این اندازه صبر نکردید که رام گردد، و تسلیمتان شود، ناگهان آتش فتنه ها را برافروختید، و شعله های آن را به هیجان درآوردید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید، و به خاموش ساختن انوار تابان آیین حق و از میان بردن سنت های پیامبر پاک الهی پرداختید. به بهانه گرفتن کف - از روی شیر - آن را به کلی تا ته مخفیانه نوشیدید. ظاهراً سنگ دیگران را به سینه می زدید اما باطناً در تقویت کار خود بودید. برای مزوی ساختن خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، ما نیز چاره ای جز شکیبایی ندیدیم، همچون کسی که خنجر بر گلوی او و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد! عجب این که شما چنین می پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده - و ما از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ارث نمی بریم! - آیا از حکم جاهلیت پیروی می کنید؟ چه کسی حکمش از خدا بهتر است برای آنها که اهل یقینند؟ آیا شما این مسائل را نمی دانید؟ آری می دانید، و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر اویم. شما ای مسلمانان! آیا باید ارث من به زور گرفته شود؟ ای فرزند ابی قحافه! به من پاسخ ده! آیا در قرآن است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارثی نبرم؟ چه سخن ناروایی! آیا عمداً کتاب خدا را ترک گفتید و پشت سرفکندید؟ در حالی که می فرماید: «و سلیمان وارث داود شد». و در داستان یحیی بن زکریا می گوید: «(خداوند!) تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد». و نیز می فرماید: «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خدا مقرر (از دیگران) سزاوارترند». و نیز می گوید: «خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می کند که سهم (میراث) پسر به اندازه سهم دو دختر باشد». و نیز فرموده: «(اگر کسی مالی از خود بگذارد) برای پدر و مادر و نزدیکان بطور شایسته وصیت کند، این حقی است بر پرهیزکاران». شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی از پدرم ندارم؟ و هیچ نسبت و خویشاوندی در میان ما نیست؟! آیا خداوند آیه ای مخصوص شما نازل کرده است که پدرم را از آن خارج ساخته؟ یا می گوید: پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی برند، و من با پدرم یک مذهب نداریم؟ یا این که شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عموم آگاهترید؟ حال که چنین است پس بگیر آن - ارث مرا - که همچون مرکب آماده و مهار شده آماده بهره برداری است و بر آن سوار شو، ولی بدان در قیامت تو را دیدار می کند و بازخواست می نمایم، و در آن روز چه جالب است که داور خداست، و مدعی تو محمد (صلی الله علیه و آله)، و موعد داوری، رستاخیز، و در آن روز باطلان زیان خواهند دید، اما پشیمانی به حال شما سودی نخواهد داشت! بدانید: «هر چیزی - که خداوند به شما داده سرانجام - قرارگاهی دارد - و در موعد خود انجام می گیرد - و بزودی خواهید دانست» «بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد!»

۱. مائده، آیه

۵۰.

۲. نمل، آیه ۱۶.

۳. مریم، آیه ۵ و ۶.

۴. انفال، آیه ۷۵.

۵. نساء، آیه ۱۱.

۶. بقره، آیه ۱۸۰.

۷. انعام، آیه ۶۷.

۸. هود، آیه ۳۹.

سخنان فاطمه (علیها السلام) در این بخش اوج بیشتری می‌گیرد و از هیجان و سوز شدیدتری برخوردار است، دلش از این می‌سوزد که بار دیگر احکام جاهلیت دارد زنده می‌شود چرا که در جاهلیت به دختران مطلقاً ارث نمی‌دادند، اسلام آمد و خط بطلان بر این معنا کشید، و همه بستگان مسلمان را در ارث شریک و سهم دانست، بنابراین تنها مسأله فدک مطرح نیست، آنچه مطرح است در درجه اول خطر احیای سنن جاهلیت و محو سنن اسلامی است و لذا در این بخش آنها را شدیداً ملامت می‌کند و آنها را زیر رگبار حملات خود قرار می‌دهد. از همه عجیب‌تر این که این کار را چنان عجولانه انجام دادند که هر کس می‌فهمید مسأله «غصب فدک» مسأله ساده‌ای نیست، حتی نگذاشتند که جای پایشان در امر خلافت محکم شود، و به اصطلاح آنها از آسیاب بیفتند و بعد به فکر این تجاوز ظالمانه بیفتند، و این نکته مهمی برای پی بردن به عمق این توطئه بزرگ است. ۲- اشاره به دلایل خصم دختر پیامبر این خطیب بزرگ و داور پرمایه سپس بطور ضمنی به دلایل آنها می‌پردازد که مدعی بودند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: «ما پیامبران مطلقاً ارثی از خود به یادگار نمی‌گذاریم». سپس به پاسخ منطقی دندان شکن پرداخته و از عموماًت قرآن و خصوص آن شاهد و گواه می‌آورد، و با ذکر چندین آیه از کتاب، ثابت می‌کند که باید این حدیث مجعول را به دیوار کوبید! ۳- فاطمه (علیها السلام) تمام راه‌های فرار را به روی آنها می‌بندد این عالمه بزرگوار چنان با حربه استدلال بر حریف هجوم می‌آورد که راه گریزی برای او باقی نمی‌گذارد. می‌فرماید: اگر عذر شما آن حدیث مجعول است که می‌گوید: «ما پیامبران ارثی نمی‌گذاریم!» پاسخ آن را از آیات قرآن برای شما گفتم، و اگر عذر شما ممنوع بودن ما از ارث است، بدانید در اسلام همه فرزندان از پدران و مادران خود ارث می‌برند، تنها کسانی مستثنا هستند که هم کیش و هم آیین پدر نباشند، یعنی فرزندان غیر مسلمان از پدر و مادر مسلمان هرگز ارث نمی‌برند، آیا به عقیده شما آیین من و پدرم از هم جداست؟ و اگر رسوبات احکام جاهلی در مغز شماست که می‌گوید: «دختر سهمی از ارث ندارد» با طلوع آفتاب اسلام این موهومات و خرافات برچیده شده و راهی به سوی بازگشت به شب ظلمانی بعد از طلوع صبح وجود ندارد. ۴- آیا شما به قرآن آشنا ترید یا اهل بیت وحی (علیهم السلام)؟ فاطمه (علیها السلام) این بانوی شجاع این راه را هم بر آنها می‌بندد که بگویند ما از قرآن چنین و چنان می‌فهمیم، می‌گوید: کجای قرآن؟ و با کدام تفسیر؟ چه کسی بهتر از پسرعمویم علی (علیه السلام) که در آغوش وحی پرورش یافته، و از کاتبان وحی بوده، و قرآن و تفسیر قرآن را از دو لب پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده به این کار سزاوارتر است؟ اصلاً قرآن در خانه ما نازل شده و «اهل البیت ادری بما فی البیت». خلاصه در یکجا به مسأله ارث بردن سلیمان از پدرش داود، و ارث بردن یحیی از پدرش زکریا که همه از انبیای بزرگ بودند اشاره می‌فرماید و می‌گوید - برخلاف این روایت مجعول - قرآن تصریح می‌کند که از یکدیگر ارث بردند و می‌دانیم هر روایتی مخالف قرآن باشد از درجه اعتبار ساقط است. و گاه از عموماًت قرآن که می‌گوید: «فرزندان، اعم از پسر و دختر، از پدران ارث می‌برند» و «عموم خویشاوندان در سهم ارث طبق قانون اسلام و طبقات تعیین شده در ارث سهمیه دارند» بهره می‌گیرد و می‌گوید: آیا این خبر واحد که هم مخالف عموم قرآن است و هم مخالف خصوص آن می‌تواند ارزش و بهایی در دادگاه عدل اسلامی داشته باشد و سر سوزنی برای آن قیمت قائل شد؟ سپس تمام راه‌های دیگر از جمله موانع مهم ارث را شمرده و نفی می‌کند. ۵- اکنون که چنین است، همه از آن شما! سپس دختر گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، این بانوی فداکار برای این که آنها تصوّر نکنند که دل‌بستگی خاصی به فدک به عنوان مال دنیا دارد، نه به عنوان یک هدف الهی، در بخش دیگری از سخنانش می‌افزاید: اکنون که چنین است همه اش را در اختیار بگیرید، و هر کار از شما ساخته است بکنید، اما بدانید دادگاه عظیمی در پیش دارید که با دادگاه‌های عالم دنیا فرق بسیار دارد، در آن جا حاکمش خداست، و مدعی شما در آن

دادگاه شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و موعد دادگاه روز قیامت (یوم البروز) روز آشکار شدن همه پنهانیهاست! اگر پاسخی برای آن روز آماده کرده اید، بسم الله، و گرنه خود را برای کیفر الهی آماده کنید. آن روز قطعاً از کار خود پشیمان خواهید شد ولی این پشیمانی قطعاً برای شما سودی نخواهد داشت چرا که پرونده اعمال بسته شده، و راهی برای بازگشت به گذشته وجود ندارد.

«ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ:

يا مَعْشَرَ الْفِتْيَةِ (النَّبِيَِّّةِ) وَأَعْضَادَ الْمَلَّةِ وَحَضَنَةَ الْإِسْلَامِ! ما هَذِهِ الْعَمِيرَةُ فِي حَقِّي وَالسَّنَةُ عَنْ ظِلَامَتِي؟ أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَبِي يَقُولُ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ»؟ سِرِّعَانَ مَا أَحَدَيْتُمْ وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالَتِهِ، وَلَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوِلُ وَقُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَأَزَاوِلُ. أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَحَطَبٌ جَلِيلٌ اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ، وَاسْتَنْهَرَ فَتَقُهُ، وَأَنْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَأُظْلِمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ، وَكَسِبَتِ النَّجُومُ لِمَصِيبَتِهِ، وَآكَدَتِ الْأُمَالُ، وَخَشَعَتِ الْجِبَالُ، وَأَضْيَعَتِ الْحَرِيمُ، وَأَزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ. فَبَلَغَتْكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى، وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى، لَا مِثْلَهَا نَازِلَةٌ، وَلَا بَاتِقَةٌ عَاجِلَةٌ، أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ تَنَاوُهُ فِي أَفْتِيَتِكُمْ وَفِي مُمَسَاكِمِ وَمُضِيَبِحِكُمْ، هُنَافًا وَصِيرَاخًا، وَتِلَاوَةً وَالْحَانَا، وَلَقَبْلَهُ مَا حَلَّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ حُكْمٌ فَضْلٌ، وَقَضَاءٌ حُكْمٌ. (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ). (۱) إِيهَا بَنِي قَيْلَةَ! الْأَهْضَمُ ثَرَاتُ أَبِيهِ وَأَنْتُمْ بِمَرَأَى مِنِّي وَمَسْمَعٍ وَمُنْتَدَى وَمَجْمَعٍ؟ تَلْبَسُكُمْ الدَّعْوَةُ وَتَشْمَلُكُمْ الْخُبْرَةُ وَأَنْتُمْ ذُوو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةُ وَالْأَدَاةُ وَالْقُوَّةُ، وَعِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَالْحِجَّةُ، تُوَفِّيكُمُ الدَّعْوَةَ فَلَا تُجِيبُونَ، وَتَأْتِيكُمْ الصَّرْحَةُ فَلَا تُغَيِّبُونَ (تُغَيِّبُونَ)، وَأَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكَفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ، وَالنُّجْبَةُ الَّتِي انْتَجِيَتْ وَالْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتَبِرَتْ. قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَتَحَمَلْتُمُ الْكُدَّ وَالتَّعَبَ، وَنَاطَحْتُمُ الْأَمَمَ وَكَافَحْتُمُ الْبَهَمَ، لَا نَجْرُحُ أَوْ تَجْرُحُونَ، نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتِمُرُونَ، حَتَّى إِذَا دَارَتْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ، وَدَرَّ حَلْبُ الْإِيَامِ، وَخَضَعَتْ نَعْرَةُ الشُّرُوكِ، وَسَكَنْتْ فَوْزَةُ الْإِفْكِ، وَخَمَدَتْ نِيرَانُ الْكُفْرِ، وَهَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرْجِ، وَاسْتَوْتَقَ (اسْتَوْسَقَ) نِظَامُ الدِّينِ، فَأَتَى حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ؟ وَأَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ؟ وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ؟ وَاشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيْمَانِ؟ (أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). (۲) أَلَا- قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسِيطِ وَالْقَبْضِ، قَدْ خَلَوْتُمْ بِالْذَّعِيَّةِ، وَنَجَوْتُمْ مِنَ الضُّبِقِ بِالسَّعَةِ، فَمَجَّجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ، وَدَسَّعْتُمْ الَّذِي تَسَوَّعْتُمْ. فَ (إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ). (۳) أَلَا وَقَدْ قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةِ مِنِّي بِالْخُدْلَةِ الَّتِي خَامَرْتَكُمْ وَالْعُدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتَهَا قُلُوبُكُمْ، وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَنَفْسُهُ الْغَيْصِ (الْغَيْظِ)، وَخَوْرُ الْقَنَاءِ، وَبَنَةُ الصُّدْرِ، وَتَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ. فَدُونَكُمْوَمَا فَاحْتَبَبْتُهَا دَبْرَةَ الظُّهْرِ نَقِيبَةَ (نَقْبَةَ) الْخُفِّ، بَاقِيَةَ الْعَارِ، مَوْسُومَةَ بَعْضِ اللَّهِ وَشَسَارِ الْأَبَدِ، مَوْصُولَةَ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ. فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ. (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ). (۴) وَأَنَا ابْنَةُ نَذِيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَاعْلَمُوا (إِنَّا عَامِلُونَ * وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ) (۵) ترجمه: سپس بانوی اسلام گروه انصار را مخاطب ساخته و با آهنگی رسا و محکم و کوبنده ادامه سخن داد و چنین فرمود: ای جوانمردان! و ای بازوان توانمند ملت و یاران اسلام! این نادیه گرفتن حق مسلم من از سوی شما چیست؟ این چه تغافل است که در برابر ستمی که بر من وارد شده نشان می دهید؟! آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پدرم نمی فرمود: «احترام هر کس را در مورد فرزندان او باید نگاه داشت؟» چه زود اوضاع را دگرگون ساختید، و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید، با این که توانایی بر احقاق حق من دارید، و نیروی کافی بر آنچه می گویم در اختیار شماست. آیا می گوئید: محمّد (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت - و با مردن او همه چیز تمام شد، و خاندان او باید به دست فراموشی سپرده شوند و سنتش پایمال گردد؟ - آری مرگ او مصیبت و ضربه دردناکی بر جهان اسلام بود، فاجعه سنگینی است که بر همه، غبار غم فرو ریخت، و شکافش هر روز آشکارتر، و گسستگی آن دامنه دارتر، و وسعتش فزونتر می گردد، زمین از غیبت او تاریک، و ستارگان برای مصیبتش بی فروغ، و امیدها به یأس مبدل گشت، کوه ها متزلزل گردید احترام افراد پایمال شد و

با مرگ او حرمتی باقی نماند! به خدا سوگند این حادثه ای است عظیم، و مصیبتی است بزرگ، و ضایعه ای است جبران ناپذیر. ولی فراموش نکنید اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفت قرآن مجید قبلاً از آن خبر داده بود، همان قرآنی که پیوسته در خانه های شماست، و صبح و شام با صدای بلند و فریاد - و یا - آهسته و با الحان مختلف در گوش ما خوانده می شود، پیامبران پیشین نیز قبل از او با این واقعیت روبه رو شده بودند چرا که مرگ فرمان تخلف ناپذیر الهی است. آری قرآن صریحاً گفته بود: «محمد (صلی الله علیه و آله) فقط فرستاده خداست، و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب بازگردد هرگز به خداوند ضرری نمی زند و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد». عجب! ای فرزندان «قیله» (۶)! آیا ارث من باید پایمال گردد و شما آشکارا می بینید و می شنوید، و در جلسات و مجمع شما این معنا گفته می شود و اخبارش به خوبی به شما می رسد و باز هم خاموش نشسته اید؟ با این که دارای نفرات کافی و تجهیزات و نیروی وسیع و سلاح و سپر هستید، دعوت مرا می شنوید و لبیک نمی گوید؟ و فریاد من در میان شما طنین افکن است و به فریاد نمی رسید؟ با این که شما در شجاعت زبانزد می باشید و در خیر و صلاح معروفید، و شما برگزیدگان اقوام و قبائل هستید. با مشرکان عرب پیکار کردید و رنج ها و محنت ها را تحمل نمودید، شاخ های گردنکشان را درهم شکستید، و با جنگجویان بزرگ دست و پنجه نرم کردید، و شما بودید که پیوسته با ما حرکت می کردید، و در خط ما قرار داشتید، دستورات ما را گردن می نهادید و سر بر فرمان ما داشتید، تا آسیای اسلام بر محور وجود خاندان ما به گردش درآمد، و شیر در پستان مادر روزگار فزونی گرفت، نعره های شرک در گلوها خفه شد و شعله های دروغ فرو نشست، آتش کفر خاموش گشت، و دعوت به پراکندگی متوقف شد و نظام دین محکم گشت. پس چرا بعد از آن همه بیانات قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) امروز حیران مانده اید؟ چرا حقایق را بعد از آشکار شدن مکتوم می دارید و پیمان های خود را شکسته اید، و بعد از ایمان راه شرک پیش گرفته اید؟ «آیا با گروهی که پیمان های خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفته اند پیکار نمی کنید؟ در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند، آیا از آنها می ترسید؟ با این که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن هستید». آگاه باشید من چنین می بینم که شما رو به راحتی گذارده اید، و عافیت طلب شده اید، کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمین شایسته تر بود دور ساختید، و به تن پروری و آسایش در گوشه خلوت تن دادید، و از فشار و تنگنای مسئولیت ها به وسعت بی تفاوتی روی آوردید. آری آنچه را از ایمان و آگاهی در درون داشتید بیرون افکندید، و آب گوارایی را که نوشیده بودید به سختی از گلو برآوردید! اما فراموش نکنید خداوند می فرماید: «اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید (به خدا زبانی نمی رسد، چرا که) خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است». بدانید و آگاه باشید من آنچه را باید بگویم، گفتم، با این که بخوبی می دانم ترک یاری حق با گوشت و پوست شما آمیخته، و عهدشکنی قلب شما را فرا گرفته است ولی چون قلبم از اندوه پر بود - و احساس مسئولیت شدیدی می کردم - کمی از غم های درونی ام بیرون ریخت، و اندوهی که در سینه ام موج می زد خارج شد، تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای احدی باقی نماند. اکنون که چنین است این مرکب خلافت و آن فدک، همه از آن شما، محکم بچسبید و رها نکنید، ولی بدانید این مرکب نیست که بتوانید راه خود را بر آن ادامه دهید: پشتش زخم، و کف پایش شکسته است! داغ ننگ بر آن خورده، و غضب خداوند علامت آن است، و رسوایی ابدی همراه آن، و سرانجام به آتش برافروخته خشم الهی که از دل ها سر بر می کشد خواهد پیوست! فراموش نکنید آنچه را انجام می دهید در برابر خداست. «آنها که ستم کردند بزودی می دانند که بازگشتشان به کجاست!» و من دختر پیامبری هستم که شما را در برابر عذاب شدید انذار کرد، «آنچه از دست شما بر می آید انجام دهید، ما هم انجام می دهیم و منتظر بکشید، ما هم منتظریم!».

آیه ۱۴۴ .

۲. توبه، آیه ۱۳ .

۳. ابراهیم، آیه ۸ .

۴. شعراء، آیه ۲۲۷ .

۵. هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲ .

۶. «قیله» زن با شخصیت و شرافتمندی بود که نسب قبائل انصار به او منتهی می‌گردد. بانوی اسلام در این بخش از سخنانش، طایفه انصار را به عنوان یک قشر برگزیده و بازوی توانمند اسلام و حامی مخلص پیامبر (صلی الله علیه و آله) توصیف می‌کند، و از زحماتی که آنها از بدو ورود پیامبر در مدینه، و حتی قبل از آن در راه اسلام کشیدند، در تعبیرات کوتاهش اظهار تشکر و سپاسگزاری می‌نماید. آری به راستی انصار نقش بسیار مؤثری در پیشرفت اسلام در جنگ و صلح در آغاز و انجام و در همه مراحل داشتند، و با آن همه، توقعی کمتر از مهاجران داشتند، و اگر کار بدست آنها می‌افتاد شاید تاریخ اسلام مسیر روشن تری را می‌پیمود، البته در میان مهاجران افراد مخلصی بودند که از هیچ ایثار و فداکاری فروگذار نکردند ولی با این همه نفوذ بازیگران سیاسی در میان آنها وضع را به کلی دگرگون ساخت. ۲- فاطمه (علیها السلام) انصار را زیر رگبار حملات قرار می‌دهد ولی تعجب بانوی اسلام از این است که چرا این بازوان توانمند و یاران دیرینه پیامبر در برابر این ستمی که بر خاندانش روا داشتند، مهر خاموشی بر لب زدند، و با سکوت خود صحنه بر پای این مظالم گذاردند، و احترام پیامبر را در بازماندگان او رعایت نکردند، و از همه مهمتر در برابر تغییر محور خلافت پس از یک درگیری کوتاه آن هم به نفع خودشان در برابر حق سکوتی که گرفتند همکاری و همفکری و همدردی کردند و این خطایی بود نابخشودنی! ۳- با رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی‌میرد! گرچه قرآن مجید از یکسو و خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) از سوی دیگر این حقیقت را گوشزد کرده بودند که آیین اسلام قائم به شخص نیست، آیینی است جاویدان تا قیام قیامت، و هرگز با وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایان نخواهد گرفت، چرا که انقلابی بود بر اساس یک مکتب، مکتبی آسمانی و الهی مکتبی هماهنگ با نیازهای انسان‌ها در تمام طول تاریخ و چنین مکتبی باید بماند. ولی با این همه، گروهی کوتاه فکر و ظاهر بین باز تصور می‌کردند، با ضربه دردناک و مصیبت جانسوزی که از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر جهان اسلام وارد شد و با خلأیی که از فقدان این رهبر بزرگ در محیط اسلام پدید آمده فاتحه اسلام خوانده شده، و طومار آن در هم پیچیده است! و به همین دلیل در برابر نعره‌های جاهلیت سکوت می‌کردند. فاطمه (علیها السلام) فریاد می‌زند، و آیات قرآن را که از بقا و جاودانگی اسلام سخن می‌گوید، به یاد آنها می‌آورد، غافلان را از خواب غفلت بیدار می‌کند، و مسلمانان را به مسئولیت‌های سنگینشان در آن مقطع فوق العاده حساس آشنا می‌سازد. ۴- چرا در برابر پایمال شدن احکام اسلام خاموش نشسته‌اید؟ او در فراز دیگری از سخنانش با شدت تمام انصار را سرزنش می‌کند که: سکوت شما در ماجرای فدک، ماجرابی که حلقه‌ای است از یک سلسله انحرافات زنجیره‌ای، و جرقه‌ای است از یک شعله گسترده، و قطره‌ای است از یک جریان وسیع، به قیمت زنده شدن طیف ضد اسلامی تمام خواهد شد! مردم می‌گویند: اگر به راستی قانون اسلام حق است، چرا در مورد نزدیک‌ترین نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجرا نمی‌شود؟ جایی که چنین حکم مسلمی را پایمال کنند، و شما با سکوتتان صحنه بر آن بگذارید، پایمال کردن سایر احکام اسلام کار مشکلی نخواهد بود! شما باید به این مسأله به عنوان یک «جریان» بنگرید نه به عنوان یک رویداد موضعی و مقطعی، و حساب کنید در پشت این ماجرا چه ماجراهای دیگری نهفته است؟ جوش و خروش من نیز از همین جهت است! تصور نکنید قیام شما برای حمایت مظلومی چون من شکافی در جامعه اسلامی ایجاد می‌کند، بلکه به عکس سکوت شما همه چیز را زیر سؤال می‌برد. اگر بگویید قدرت ندارید، دروغ است، امکانات فراوان از آغاز در اختیار شما بوده، و الان نیز بیشتر است، با این حال چرا آیات صریح قرآن را که می‌گوید: «با پیمان شکنان به پیکار برخیزید»

پشت سر افکنده اید؟ و بجای ترس از خدا از آنها می ترسید؟ هـ غلبه روح عافیت طلبی سپس این معلم بزرگ در فراز دیگری دست به اعماق روح آنها برده، و علت اصلی این سکوت را بیرون می کشد و می فرماید: مسأله این است که روح عافیت طلبی بر شما چیره شده، به آسایش خواهی تن در داده اید، و با این که با چشم خود می بینید آن کس را که شایسته تر از همه برای خلافت است کنار زده اند باز سکوت می کنید؟ آری یک انقلاب راستین تا زمانی پیشرو است که افراد روح انقلابی خود را حفظ کنند، و تمایلات عافیت طلبانه بر آنها چیره نشود، و گرنه در برابر مشکلات زانو می زنند، و از کنار حوادث تلخ و مسئولیت آفرین بی تفاوت می گذرند و انقلاب خاموش می شود. ۶- با این روحیه می دانم از شما کاری ساخته نیست! این بانوی شجاع با بینش عمیق خود حوادث آینده را باز می گوید، و در فراز دیگری از سخنانش در این بخش، به طایفه انصار خطاب کرده می گوید: هدف من اتمام حجت است، و گرنه امیدی به شما ندارم، جایی که در مسأله «خلافت» سکوت کنید در مسأله «فدک» به طریق اولی سکوت خواهید کرد، اما سخنان امروز من در تاریخ اسلام ثبت می شود، و آیندگان قضاوت خواهند کرد، و من می خواستم علاوه بر این، عقده های دلم را نیز بگشایم و خون های درون سینه ام را بیرون بریزم تا همگان از درد جانکاه من با خبر شوند! ۷- در انتظار حوادث دردناک باشید این شیر زن اسلام در فراز دیگری به آنها خاطر نشان می کند که: گمان مبرید که این سکوت، و آن عافیت طلبی، این تماشاچی شدن ها، و این بی تفاوتی ها، برای شما ارزان تمام می شود، شما میوه تلخ آن را در همین دنیا به صورت حکومت های جاری - همچون بنی امیه و بنی عباس - که نه بر نسل های آینده شما رحم می کنند و نه بر اسلام و قرآن، خواهید چشید. به علاوه در دادگاه بزرگ الهی در قیامت نیز کفاره آن را خواهید پرداخت. ۸- او انذار کرد، و من هم انذار می کنم! فاطمه (علیها السلام) بانوی دلسوخته و دختر والامقام پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آخرین بخش از سخنانش همان سخنی را می گوید که پیامبران الهی در برابر اقوام سرکش می گفتند، آنها را انذار می کند و می فرماید: «انتظار بکشید ما هم منتظریم». شما در انتظار فشار هر چه بیشتر بر خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، ما هم در انتظار مجازات دردناک الهی برای شما! ناصر مکارم شیرازی، جمادی الثانی ۱۴۰۸

۱. قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲. (۱) قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۱۳.

۳. (۲) قرآن کریم، سوره ابراهیم، آیه ۸: در قرآن «ان تکفروا» آمده است.

۴. قرآن کریم، سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۵. قرآن کریم، سوره هود، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲.

۶. «قیله» زن با شخصیت و شرافتمندی بود که نسب قبائل انصار به او منتهی می گردد.

دومین خطبه بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام)

بانوی اسلام این خطبه را در بستر بیماری بیان کرد، همان بیماری که هرگز از آن برنخاست، و جان پاک خود را به جان آفرین تسلیم نمود.

خطبه اول را در حال سلامت، در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) و با حضور مردان (۱) مهاجر و انصار ایراد فرمود، و این خطبه را در برابر زنان مهاجر و انصار، و در بستر بیماری، و درون خانه. هم مخاطب مختلف بود، و هم زمان و مکان، و هم حال بانوی اسلام، ولی لحن هر دو خطبه به خوبی نشان می دهد که از روحی بلند، سرشار از علم و دانش، مملو از محبت به خدا و ایمان، و لبریز از درد و رنج، سرچشمه گرفته، و هر دو خطبه آهنگی رسا و کوبنده و گیرا و قاطع و شجاعانه دارد، ولی آهنگ خطبه دوم که

اکنون نوبت بحث آن است کوبنده تر و دردناک تر و غم انگیزتر است. این خطبه که از دل پر درد دختر گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) برخاسته در حقیقت رنجنامه اوست. رنجی جانکاه که تا اعماق استخوانش نفوذ کرده و تمام وجودش را در شعله های سوزان خود فرو برده است، به همین دلیل کلامش در این خطبه رنگ آتش به خود گرفته چرا که از قلب آتشین برخاسته، و خون رنگ شده چرا که از دلیل او سرچشمه گرفته. از عجایب و شگفتی های این خطبه آن است که بانوی اسلام (علیها السلام) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قبل از شهادت مورد ستم های زیادی واقع شد، ستم هایی که بیماری جانکاه او از آن ریشه می گرفت، و با این که سؤال زنان مدینه به هنگام عیادت آن بانو مخصوصاً از وضع حال و بیماری او بود، و قاعدتاً باید چیزی از دردهای خود بگوید، بلکه هر چه می گوید از آن بگوید، با این حال حتی یک کلمه از حال خودش سخن نگفت، و محور تمام سخنان او مسأله غضب خلافت و مظلومیت علی (علیه السلام) و خطرات آینده این انحراف بزرگ برای امت اسلامی بود. عجبا که او هیچ از درد خویش سخن نگفت، و هر چه گفت از درد همسرش علی (علیه السلام) گفت، و از مشکلات جهان اسلام. آری روح بزرگ زهرا (علیها السلام) برتر از آن است که از خودش و دردهایش - هر چند بزرگ بود - سخن بگوید، و بلندپروازتر از آن است که حتی تا این حد صعود کند، او فقط از امام و همسر محبوبش علی (علیه السلام) و دردهای او سخن گفت. او نگران شخص خود نبود، او نگران امت اسلامی بود که چه آینده شوم و دردناکی در پیش داشت. انسان در واپسین لحظات زندگی معمولاً به خود و دردهایش می اندیشد، ولی شگفتا که فاطمه در این خطبه طولانی حتی یک جمله از این گونه سخن ها بر زبان نراند. و این بهترین نشانه عظمت فاطمه (علیها السلام) و مقام فداکاری و ایثار آن بانوی زنان جهان است. این درسی است بزرگ برای همه انسان های آزاده و با هدف و همه ایثارگران و فداکاران تاریخ بشر. آری او همیشه - و در واپسین لحظه عمر کوتاه و پر درد و رنجش بالخصوص - همچون شمعی می سوخت تا اطراف خود را روشن سازد و گمراهان را نجات دهد و مدافع حق و عدالت باشد. در خطبه فدک (نخستین خطبه بانوی اسلام) تمام سخن از توحید و مبدأ، و معاد، و فلسفه احکام، و حوادث دوران بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و برکات وجود او، و مسأله غضب خلافت، و سرنوشت آینده مسلمین است، و اگر مقداری هم از فدک سخن می گوید بخاطر نقش مؤثری است که این پشتوانه مالی در امر خلافت و مسائل سیاسی اسلام داشت، درست به همان دلیل که دشمنانش برای در مضیقه گذاشتن خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در هم شکستن قدرت آنان، فدک را غضب کردند، او خواهان بازگرداندن آن بود. ولی در خطبه دوّم (خطبه زنان مهاجر و انصار) سخنان او فقط بر محور خلافت و امامت دور می زند، با آن که بانوی اسلام مظالم زیادی بر او رفته بود و مناسب بود دادخواهی کند، ولی نه دادخواهی کرد و نه لب به شکایت گشود، هر چه گفت از علی (علیه السلام) گفت، از خلافت و از مصالح مسلمین گفت. یکی از مقامات عالی اولیای خدا مقام «تسلیم مطلق» است، یعنی سالک الی الله و رهرو راه حق به جایی می رسد که خویشتن خویش را فراموش می کند، جز خدا را در نظر ندارد. جز به فرمان او گوش به سخن دیگری نمی دهد. جز رضای او نمی طلبد. و جز به خواست و اراده او نمی اندیشد. مرحله اوّل اسلام است و سپس ایمان و بعد رضا و بعد تسلیم مطلق، چنانکه قرآن کریم می گوید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ (۲/۲۰۷)» عرب های بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، بگو: شما ایمان نیاورده اید ولی بگوید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است». و نیز می فرماید: «(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً (۳/۶۳)» به پروردگارت سوگند آنها مؤمن نخواهند بود مگر این که در اختلافات خود تو را به داوری طلبند، و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند». و سرانجام می گوید: «(إِنَّمَا نَطَعُكُمْ لَوْجِهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً) (۴/۶۴) ما فقط شما را بخاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداشی و سپاسی از شما نمی خواهیم». مقام ایمان و رضا و تسلیم ایجاب می کند که تمامی آلام و دردها و غم های جانسوز خود را به دست فراموشی بسپارد و تنها از رضای خدا، از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از ولی او، و از آینده اسلام و مسلمین سخن بگوید. با این

مقدمه کوتاه که اشاراتی به محتوای خطبه داشت به سراغ اصل خطبه می‌رویم و آن را در پنج بخش مورد بررسی قرار می‌دهیم ولی قبلاً لازم است به اسناد خطبه پردازیم:

۱. البتّه همان
- گونه که در شرح خطبه اولّ گذشت پرده ای آویخته شد و ایشان در حالی که گروهی از زنان او را همراهی می‌کردند، بطوری که شناخته نمی‌شد و چادری بر سر داشت که دامن چادرش زیر قدمش می‌آمد، پشت پرده قرار گرفت و خطبه را ایراد کرد.
۲. حجرات، آیه ۱۴.
۳. نساء، آیه ۶۵.
۴. دهر، آیه ۹.

این خطبه در منابع مختلفی نقل شده است، هم در کتب عامه و هم در کتب خاصه، و از جمله هفت منبع زیر قابل توجه است:

۱- مرحوم شیخ طبرسی (رضوان الله علیه) آن را در «احتجاج» ذکر کرده است. (۱) ۲- علی بن عیسی اربلی در کتاب معروف «کشف الغمه» از کتاب «صحیفه» آن را نقل می‌کند. (۲) ۳- مرحوم علامه مجلسی در «بحارالانوار» این خطبه را با اسناد متعددی ذکر کرده است. (۳) ۴- این خطبه در کتاب «معانی الاخبار» از مرحوم صدوق با سندی که در ذیل آمده از عبدالله بن حسن از مادرش فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) نقل شده است. (۴) ۵- و باز در همان کتاب با سندی دیگر از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل شده است. (۵) ۶- مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در «امالی» آورده است. ۷- ابن ابی الحدید عالم معروف سنی معتزلی نیز آن را در کتاب معروف خود «شرح نهج البلاغه» با سندی که ذیلاً آمده است، نقل می‌کند. (۶) به هر حال همان گونه که اشاره شد این خطبه با اسناد متعددی نقل شده، و تفاوت هایی در متون آن دیده می‌شود، و نظر به این که متنی که در «احتجاج» از سویید بن غفله (۷) نقل شده است کامل تر به نظر می‌رسد ما همان را برگزیدیم (علامه بزرگوار مجلسی نیز آن را در بحارالانوار ۴۳/۱۶۱ آورده است). و بدین ترتیب خطبه مزبور از خطبه هایی است که در کتب متعدد و با اسناد متظافری نقل شده است و لذا از اهمیّت ویژه ای برخوردار است. اکنون به سراغ متن خطبه می‌رویم و به ترجمه و تفسیر آن می‌پردازیم که حقایق بسیاری را روشن می‌سازد.

۱. احتجاج

- (ترجمه فارسی)، صفحه ۳۰۰.
۲. کشف الغمه، جلد ۲، صفحه ۱۱۸.
۳. بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه ۱۵۸.
۴. عن احمد بن الحسن القطان، عن عبدالرحمن محمد الحسینی، عن ابی الطیب محمد بن الحسین بن حمید، عن ابی عبدالله محمد بن زکریا، عن محمد بن عبدالرحمن المهلبی، عن عبدالله بن محمد بن سلیمان، عن أبیه، عن عبدالله بن الحسن.
۵. علی بن محمد المعروف بابن المغیره القزوینی، عن جعفر بن محمد بن الحسن، عن محمد بن علی الهاشمی، عن عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، عن أبیه، عن جدّه علی بن ابی طالب (علیه السلام).
۶. احمد بن عبدالعزیز الجوهری، عن محمد بن زکریا، عن محمد بن عبدالرحمن، عن عبدالله بن محمد بن سلیمان، عن أبیه، عن عبدالله بن حسن، عن أمّه فاطمه بنت الحسین (علیه السلام).
۷. سویید بن غفله یا «غفله» به گفته مرحوم «علامه حلی» در «خلاصه» از اولیای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود و میرداماد (طبق نقل مرحوم مامقانی) او را از اولیای خاص حضرت امیر (علیه السلام) می‌شمارد و زوّهی در «مختصر» می‌گوید: او مردی ثقه،

خردمند، عابد، زاهد و صاحب مقام والایی بود.

«لَمَّا مَرَّتْ فَاطِمَةُ (عَلَيْهَا السَّلَام) الْمَرَضَةَ الَّتِي تُوَفِّيَتْ فِيهَا اجْتَمَعَ إِلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، يُعَذِّبُهَا، فَقُلْنَ لَهَا: كَيْفَ أَصَبْتِ مِنْ عَذَابِكَ يَا بِنْتَهُ رَسُولِ اللَّهِ؟»

فَحَمِدَتِ اللَّهَ وَصَلَّتْ عَلَى أَبِيهَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ثُمَّ قَالَتْ: أَصِيبْتُ وَاللَّهِ عَائِقَةً لِدُنْيَاكَنَّ، قَالِيَهُ لِرِجَالِكُنَّ، لَفَطْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَشَنَأْتُهُمْ بَعِيدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ. فَقَبِيحًا لِفُلُولِ الْحَدِّ، وَاللَّعِبِ بَعْدَ الْجِدِّ، وَقَزَعِ الصَّفَاةِ، وَصَدْعِ الْقَنَاةِ، وَخَطَلِ الْأَرَاءِ، وَزَلَلِ الْأَهْوَاءِ، وَ (لَبِئْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسِيَهُمْ أَنْ سَيَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ). (۱) - لا- جَرَمَ لَقَدْ قَلَدْتُهُمْ رِبَقَتَهَا وَحَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا وَشَنَنْتُ عَلَيْهِمْ عَارَهَا. فَجَدَعًا وَعَقْرًا وَبُعْدًا لِلْفُؤْمِ الظَّالِمِينَ ترجمه: هنگامی که فاطمه (علیها السلام) بیمار شد همان بیماری که در آن وفات یافت، زنان مهاجر و انصار به عنوان عیادت خدمتش حاضر شدند، و عرض کردند: چگونه صبح کردی از بیماریت؟ (و حال تو چه گونه است) ای دختر رسول خدا؟ او در پاسخ، حمد و سپاس خدا را بجا آورد، و درود بر پدرش پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستاد، و سپس فرمود: بخدا در حالی صبح کردم که از دنیای شما متنفرم، مردان شما را دشمن می شمرم، و از آنها بیزارم. آنها را آزمودم و دور افکندم، و امتحان کردم و مبعوض داشتم. چقدر زشت است شکسته شدن شمشیرها (و سکوت در برابر غاصبان) و بازی کردن بعد از جد (و به شوخی گرفتن سرنوشت اسلام و مسلمین) و کوبیدن بر سنگ (و کار بی حاصل کردن) و شکافته شدن نیزه ها (و تسلیم در برابر دشمن) و فساد عقیده، و گمراهی افکار، و لغزش اراده ها و «چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) آنها فرستاد، نتیجه آن، خشم خداوند بود، و در عذاب (الهی) جاودانه خواهد ماند». و چون چنین دیدم مسئولیت آن را به گردنشان افکندم، و بار سنگین گناه آن را بر دوششان، و ره آورد هجومش را بر عهده آنها نهادم». خوش بود گر محک تجربه آید به میان! همیشه در طول زندگی انسان ساعات و روزهای حساسی پیش می آید که دوران امتحان و آزمون اوست، البته امتحان الهی برای شکوفا ساختن استعدادها و پرورش روحيات و تحکیم مقاومت و پایداری است و نیز برای روشن شدن باطن هر کس برای خود او، زیرا که گاهی انسان در شناخت خود دچار اشتباه می شود. نه همچون امتحان بشری که برای کشف مجهولات و آگاهی آزمایش کننده بر باطن و نهاد افراد، صورت می گیرد. در این بخش از خطبه بانوی اسلام (علیها السلام)، همین مسأله گوشزد شده است. حضرت ضمن اظهار تنفر و انزجار شدید از گروهی از مردان فرصت طلب و نان به نرخ روز خور، از مهاجرین و انصار بخاطر سکوتشان - نه فقط سکوت - که هماهنگی شان با جریانات انحرافی بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنها هشدار می دهد که مواظب این آزمون بزرگ الهی باشند. او مجاهدت های بی نظیر آنها را در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) یادآوری کرده، و سپس آنان را به شمشیرهای شکسته ای تشبیه می کند که قدرت و کارآیی خود را در برابر دشمن از دست داده است، نیزه های شکسته و شکافته ای که توانایی بر چیزی ندارد. دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این که مبانی اسلام را به شوخی گرفته، و بازیچه هوس های خود قرار داده اند آنها را سخت نکوهش می کند. و از این که اراده های آهنین آنها به سستی گراییده، و قدرت بر تصمیم گیری را در برابر جریانات انحرافی از دست داده اند، مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد. او در پایان این بخش به همه آنها هشدار می دهد که مسئولیت غصب خلافت بر دوش آنان برای همیشه سنگینی خواهد کرد، و این داغ ننگ بر پیشانی آنها می ماند که سکوت کردند و این حادثه دردناک در تاریخ اسلام با کمال تأسف رخ داد. آری، بسیاری از آنها از این امتحان بزرگ پیروز بیرون نیامدند و رو سفید نشدند و چه خوش بود که «محک های تجربه» به میان آید تا آنها که «غش» دارند، سیه روی شوند، و چه خوب است که کوره های داغ امتحان بر پا شود تا «سیاه سیم و زر اندود» باطن خود را آشکار سازد و حساب آن در نظر خلق از طلای ناب جدا گردد.

«وَيَحْتَمِلُونَ ثِقَلًا ثَقِيلًا مِمَّا نَزَّلْنَا مِنْ سَمَوَاتِنَا وَمِمَّا نَزَّلْنَا مِنْ الْأَرْضِ وَإِنَّا لَهُمْ لَشَدِيدُونَ» (النَّبأ: ۱۸)

وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام)؟ نَقَمُوا مِنْهُ وَاللَّهُ نَكِيرٌ سِنْفِهِ، وَقَلَّةٌ مُبَالَاةٌ بِحَتْفِهِ، وَشِدَّةٌ وَطَأْتِهِ، وَنَكَالٌ وَقَعْتِهِ، وَتَنْمَرَةٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ. وَتَاللَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحْجَةِ اللَّائِيحَةِ، وَزَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ، لَرَدَّاهُمْ إِلَيْهَا، وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا، وَلَسَارَ بِهِمْ سَيْرًا سُجْحًا، لَا يَكَلِّمُ حُشَّاشُهُ، وَلَا يَكَلُّ سَائِرُهُ وَلَا يَمَلُّ رَاكِبُهُ. وَلَاؤُرَدَهُمْ مِنْهَا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا تَطْفَحُ ضَفَاتُهُ وَلَا يَتَزَنَّقُ جَانِبَاهُ، وَلَا ضَدَّرَهُمْ بِطَانًا وَنَصِيحَ لَهُمْ سِرًّا وَإِعْلَانًا. وَلَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الدُّنْيَا بِطَانِلٍ، وَلَا يَحْطَى مِنْهَا بِنَانِلٍ، غَيْرَ رَى النَّاهِلِ وَشَبَعَةِ الْكَاغِلِ، وَلَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ، وَالصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ). (وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ) ترجمه: وای بر آنها چگونه خلافت را از کوه های محکم رسالت، و شالوده های متین نبوت و رهبری، و جایگاه نزول وحی و جبرئیل امین، و آگاهان در امر دنیا و دین، کنار زدند؟ «آگاه باشید زیان آشکار همین است!» آنها چه ایرادی را بر ابوالحسن علی (علیه السلام) داشتند؟ والله آنها بر شمشیر برنده او ایراد می گرفتند، و بی اعتنائیش در برابر مرگ در میدان نبرد، و قدرت او در جنگجویی، و ضربات درهم شکننده اش بر دشمن! (آری) بخدا سوگند (اگر امر خلافت با او بود) هر گاه مردم از جاده حق منحرف می شدند و از پذیرش دلیل روشن سرباز می زدند، آنها را با نرمی و ملایمت به سوی منزل مقصود سیر می داد سیری که هرگز آزار دهنده نبود، نه مرکب ناتوان می شد، و نه راکب خسته و ملول. و سرانجام آنها را به سرچشمه آب زلال و گوارا وارد می ساخت، نهری که دو طرفش مملو از آب بود، آبی که هرگز ناصاف نمی شد سپس آنها را پس از سیرایی کامل باز می گرداند و سرانجام او را در پنهان و آشکار خیرخواه خود می یافتند. (آری) او هرگز از دنیا بهره نمی گرفت، و از آن سودی جز سیراب کردن تشنه کامان و سیر نمودن گرسنگان نداشت. و در این جا دنیا پرست از زاهد، و راستگو از دروغگو، برای همه آنها روشن می شد. (و همان گونه که خداوند فرموده): «و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند و ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.» «و ظالمان این گروه نیز بزودی گرفتار بدی های اعمالی که انجام داده اند خواهد شد و هرگز نمی توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند» آری این سرنوشتی است که در انتظار آنهاست».

۱. زمر، آیه ۱۵

. در یک جامعه سالم و الهی همه امتیازات خصوصاً تقسیم پست ها بر محور ارزش ها و معیارهای خدایی دور می زند. زد و بندهای سیاسی، گروه بندی ها و فرصت طلبی ها، تعصب های قومی و قبیله ای، و بالاخره معاملات پشت پرده سوداگران بازار سیاست، در تصدی این پست ها راهی ندارد. بانوی اسلام (علیها السلام) در این بخش، زنان مدینه را مخاطب ساخته و می گوید: چرا؟ و به کدام مجوز مردان شما محور خلافت را از آنچه پیامبر (صلی الله علیه وآله) در بیانات صریح و سخنان روشن خود بیان کرده بود منحرف ساختند؟ مگر ابوالحسن علی بن ابی طالب (علیه السلام) چه عیبی داشت؟ و فاقد کدام یک از کمالات لازم، اعم از روحی و جسمانی بود؟ آری عیب این بود که شمشیر برنده اش خواب را از چشمان دشمنان اسلام ربوده، قدرت بی نظیرش در میدان جنگ، و بی اعتنائیش نسبت به مرگ در صحنه پیکار، او را به صورت دژی تسخیرناپذیر در برابر دشمنان اسلام درآورده بود. ایراد او این بود که فقط به خدا متوجه بود رضای او، رضا خدا، خشم او و غضب او تنها برای خدا بود. در واقع بانوی اسلام (علیها السلام) این حقیقت را به آنها یادآوری می کند که ارزش ها در محیط اسلام بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) دگرگون شده، و این گروه از مهاجران و انصار به خاطر انحراف مزاج روحشان از سلامت لازم، شاهد شیرین ارزش های

واقعی اسلام در ذائقه جانسان همچون حنظل تلخ و بد طعم شده است، و امتیازاتی که مهم ترین شرایط یک رهبر قدرتمند و قاطع الهی را تشکیل می دهد، برای او عیب می شمردند. سپس در ادامه سخنانش به آنها گوشزد می کند که با کنار گذاردن علی (علیه السلام) چه نعمت بزرگ و موهبت عظیمی را از دست دادند، زیرا علی (علیه السلام) آنگاه ترین مردم به حلال و حرام الهی و آیات قرآنی است. او حق و باطل را بهتر از هر کس می شناسد و از هم جدا می سازد. اگر زمام حکومت به دست او سپرده می شد، هرگز اجازه نمی داد به این سرعت باز ماندگان دوران شرک (خاندان ابوسفیان بزرگ ترین دشمن اسلام، و سرسخت ترین مخالف قرآن) در حکومت اسلامی طمع کنند، و آن را به دستگاه خود کامه ای مبدل سازد که بدتر و بی رحم تر از حکومت کسری و قیصره و فراعنه، باشد. اگر زمام اختیاراتشان در کف با کفایت علی (علیه السلام) بود آنها را بر مرکب راهوار حق می نشانند، و با نرمی و ملایمت و محبت و مدارا بسوی سرچشمه آب حیات رهنمون می گشت، و سپس آنان را از آن چشمه جوشان و زلال و گوارا سیراب می نمود، و حیات جاویدان می بخشید. یکی دیگر از شرایط رهبران الهی، دلسوزی و خیرخواهی برای امت است، آیا آنها کسی را دلسوزتر از علی (علیه السلام) سراغ داشتند؟ کسی که همتش سیر کردن گرسنگان و سیراب کردن تشنه کامان بود، درد و رنج های مردم او را رنج می داد، و غم و اندوه آنان قلبش را می فشرد. شرط دیگر مسأله خلافت و امامت، زهد و بی اعتنایی به مال و مقام و زندگی مادی است، چرا که اگر پیشوای جامعه، دلبسته و دلباخته دنیا باشد از همین طریق می توان در او نفوذ کرد، و او را از راه حق منحرف ساخت. آیا در میان تمام امت اسلامی کسی در زهد و وارستگی به پایه علی (علیه السلام) می رسید؟ کسی که هرگز زری نیندوخت، خانه ای مجلل برای خود نساخت، لباسش ساده همچون لباس غلامش بود، و غذایش با فقیرترین مردم برابری می کرد. اگر معیار خلافت، قدرت روحی و جسمی، خلوص نیت و زهد و پارسایی و عصمت، دلسوزی و مهربانی برای امت است، چه کسی بهتر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) واجد این شرایط بود؟ و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را به جانشینی خود نصب کرد و بارها و بارها این معنا را در قالب عبارت های مختلف ریخت و بیان فرمود، و او را از همه لایق تر برای این مقام شمرد، به همین دلیل بود، نه او، که خدای او نیز او را از همه لایق تر شمرد. بانوی اسلام (علیها السلام) در پایان همین بخش به آنها هشدار می دهد که گمان نکنند این سستی و کوتاهی، و ترک حمایت از لایق ترین فرد امت برای خلافت، ارزان تمام خواهد شد. باید در انتظار پیامدهای دردناک آن باشند و نتیجه تلخ آن را بچشند، آنها تصور نکنند که از چنگال عذاب الهی در همین دنیا نیز می توانند فرار کنند، نه، هرگز. آری، سرانجام آنچه را کاشته اند درو خواهند کرد، و در چنگال حکومت های خود کامه و بی رحم و ستمگر و جبار و فاسد و مفسد همچون حکومت های بنی امیه و بنی عباس گرفتار خواهند شد، روزی که راه فراری در پیش و پس نداشته باشند و عذاب آخرت آنها نیز ناگفته پیداست.

«أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ وَمَا عَشَتْ أَرَاكَ الدَّهْرُ عَجَبًا، وَإِنْ نَعَجِبَ فَعَجَبَ قَوْلُهُمْ.»

لَيْتَ شِعْرِي؟ إِلَى أَيِّ سِتْنَادٍ اسْتَنْدُوا؟ وَعَلَى أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا؟ وَبِأَيِّ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا؟ وَعَلَى أَيِّ ذُرِّيَّةٍ أَقْدِمُوا وَاحْتَكُوا؟ (لَيْتَ السُّؤَالِي وَكَيْتَ الْعَشِيرِ) (۱) و (بَيْتٌ لِلظَّالِمِينَ يَدُلُّ) (۲) اِسْتَبَدُّوا وَاللَّهِ الدُّنَابِي بِالْقَوَادِمِ، وَالْعَجَزُ بِالْكَاهِلِ، فَرَعْمًا لِمَعَاظِسِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صُنْعًا، (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ). (۳) وَيَحْتَمُّ! (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (۴) ترجمه: اکنون بیا و بشنو، (از دلیل های واهی آنها) و هر قدر عمر کنی دنیا شگفتی تازه ای به تو نشان می دهد! و اگر می خواهی تعجب کنی از سخنان آنها تعجب کن (و منطقشان را در باب خلافت دیگران بشنو). ای کاش می دانستم آنها به کدام سند استناد جستند؟ و بر کدام پشتوانه ای اعتماد کردند؟ و به کدام دستاویز محکم چنگ زدند؟ و بر کدامین ذرّیه جرأت کردند و مسلط شدند؟ «چه بد مولا و یاوری، و چه بد مونس و معاشری» و «چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران». آنها پیشگامان را رها کرده و به سراغ دنباله ها رفتند، شانه را با دم معاوضه کردند! بینی گروهی که (کار بد می کنند)

و گمان دارند کار خوب انجام می دهند بر خاک مذلت مالیده شود! «آگاه باشید اینها همان مفسدانند ولی نمی فهمند». وای به حال آنها! «آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟! شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟».

۱. حج، آیه ۱۳

۲. کهف، آیه ۵۰.

۳. بقره، آیه ۱۲.

۴. یونس، آیه ۳۵. هیچ کس جز افرادی که «مستقلات عقلیه» را منکرند نمی توانند ترجیح «مرجوح» بر «راجح» را بپذیرد. یا به تعبیر روشن تر هیچ انسانی در مقدم داشتن چیزی که واجد مزایای فراوانی است بر چیزی که فاقد آنهاست، تردید به خود راه نمی دهد. آیا کسی را شنیده اید که به هنگام انتخاب یک معلم، شاگرد را بر استاد ترجیح دهد؟ یا به هنگام درمان بیماری، یک طبیب عادی و کم تجربه را به طبیبی بزرگ و پرسابقه و با تجربه مقدم بشمرد؟ (بی آن که امتیاز دیگری در کار باشد)، اگر به هنگام انتخاب فرمانده، افراد با تجربه و مدیر و مدبر را رها کرده به سراغ تازه کاران بی تجربه برویم، همه در عقل ما تردید می کنند. حتی آنها که ترجیح «مرجوح» را بر «راجح» - به زبان - قبیح نمی شمردند، هرگز در عمل از این اصل اساسی تخطی نخواهند کرد و دائماً به سراغ ترجیح برتر می روند. آیا آنها مثلاً هنگام خرید میوه، میوه های خوب را رها کرده و میوه های نارس و نامرغوب را جدا می کنند؟ یا به هنگام انتخاب دوست، افراد بدنام و آلوده و شرور را بر نیکان و پاکان مقدم می شمردند؟ محال است کسی آب شور و ناگوار را بر آب شیرین و گوارا ترجیح دهد، و اگر کسی عملاً چنین کند نباید در کمبود عقل او تردید داشت. بنابراین، قانون «ترجیح بهتر» یک قانون عقلی است که همه در تمام سطوح آن را عملاً پذیرا هستند و از آن تخطی نمی کنند، ولی مشکل این جاست که گاه وضع جامعه چنان دگرگون می شود که نه فقط پای ارزش های کاذب به میان می آید، بلکه ضد ارزش ها جانشین ارزش ها می شود، و انسان های ظاهراً عاقل، ممتازها را رها کرده به سراغ غیر آنها می روند. آری منافع زودگذر مادی گاه چنان چشم و گوش انسان را کور و کر می کنند که منافع واقعی خود را به فراموشی می سپرد و در این جا دست به کاری می زند که به راستی ترجیح عقب افتاده بر پیشرو است. قرآن مجید در برابر مشرکان و کفار که آلوده این کار زشت و نامعقول بودند بر همین مطلب تکیه کرده، می فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا - أَنْ يُهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱)؟» آیا کسی که هدایت به حق می کند برای رهبری شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر این که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود چگونه داوری می کنید». بانوی رشید اسلام دختر گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این فراز (فراز سوم) از خطبه غزا و جانسوزش روی این مسأله تکیه کرده می گوید: ای گروه مهاجران و انصار! چرا کسی را که پیشگام در اسلام بود، و قبل از تمام مردان دست بیعت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داد، رها کرده، به دنبال کسانی می روید که هرگز این افتخار بزرگ نصیبشان نشده (بلکه مدت ها بعد از طلوع آفتاب جهانتاب اسلام نیز در برابر بت سجده می کردند)؟ چرا کسی که «در» شهر علم پیامبر (باب مدینه علم النبی (صلی الله علیه و آله)) و به مقتضای سخن معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) «اقضاکم علی» توانایی او بر داوری از همه بیشتر و بهتر بود، کنار گذاشته، و به سراغ کسانی رفتید که هرگز واجد چنین علم و دانشی نبودند؟ شما با این کار خود قانون مسلم «ترجیح راجح بر مرجوح» را شکستید، و حکم قرآن را در این باره (که در آیه فوق منعکس است) به دست فراموشی سپردید. (۲) بانوی اسلام (علیها السلام) از این مطلب سخت تعجب می کند، و دنیا را «جهان عجایب» می شمرد که هر روز از عمر انسان می گذرد مطلب تازه ای به او نشان می دهد. او سؤال می کند که این گروه به ظاهر عاقل و فهمیده برای تغییر محور خلافت، و انتخاب دیگران به جای علی (علیه السلام) به کدام دلیل استناد جستند؟ و از کدامین مدرک کمک گرفتند؟ و چگونه

آنها امتیازات روشنی را که در علی (علیه السلام) بود، نادیده گرفتند و مرجوحان را بر او مقدم شمردند؟ و در پایان همین بخش از این آیه قرآن که اشاره زنده ای به سرنوشت آنهاست، کمک می گیرد و می فرماید: «لِبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لِبِئْسَ الْعَشِيرُ» (۳) و (بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) (۴) چه بد مولا و یآوری، و چه بد مونس و معاشری و «چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران».

۱. یونس، آیه

۳۵.

۲. و از همه اینها عجیب تر گفتار ابن ابی الحدید است که در خطبه کتابش می گوید: «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدَّمَ الْمَفْضُولَ عَلَى الْفَاضِلِ» حمد و سپاس سزاوار خداوندی است که فرد پائین تر را بر فرد برتر ترجیح داد!

۳. اقتباس از آیه ۱۳ سوره حج .

۴. اقتباس از آیه ۵۰ سوره كهف.

«أَمَّا لَعْمَرَى لَقَدْ لَقَعَتْ، فَنظَرَهُ رَيْثَمَا تُتَبَّحُ، ثُمَّ اخْتَلَبُوا مِلًّا الْقَعْبِ دَمًا عَيْبَطًا، وَ دُعَا فَا مَبِيدًا، هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُنْبَطِلُونَ وَ يَعْرِفُ النَّالُونَ غَبًّا مَا أَسَسَ الْأَوْلُونَ، ثُمَّ طَبِئُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا وَ اطْمَأْنَنُوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا.»

وَأَبَيْتُرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ، وَ سَيَطْوَهُ مُعْتَدِ غَاشِمٍ، وَ بَهْرَجَ شَامِلٌ، وَ اسْتَبَدَّادَ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيَنْكُمُ زَهِيدًا، وَ جَمَعَكُمْ حَصِيدًا. فَيَا حَسِيرَةً لَكُمْ وَ آتَى بِكُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ عَلَيْكُمْ؟ (أَنْلَزِمُكُمْوهيَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ) (۱) ترجمه: بدانید به جان خودم سوگند ناچه خلافت باردار شده، منتظر باشید چندان نمی گذرد که نوزاد خود را به دنیا می آورد (آن گاه ببینید چه نوزادی آورده) سپس به جای کاسه شیر، کاسه های پر از خون تازه و سم کشنده را بدوشید (و لا جرعه سر کشید!). «و آن زمان است که طرفداران باطل گرفتار خسران می شوند». آری، سرانجام، دنباله روان (چشم و گوش بسته و بی خبر) عاقبت کاری را که پیشوایانشان پایه گذاری کردند خواهند فهمید (و با تمام وجودشان آثار شوم آن را لمس می کنند). (بروید) از این پس به دنیای خود دل خوش کنید، و از آن راضی و خوشحال باشید، ولی برای امتحان و فتنه پراضطرابی که در انتظار شماست خود را آماده کنید. و شادمان باشید به شمشیرهای برنده! و سلطه تجاوزگرانی ستمگر و خونخوار، و هرج و مرجی فراگیر، و حکومتی مستبد از ناحیه ظالمان، حکومتی که ثروت های شما را بر باد می دهد، و جمعیت شما را درو می کند! اسفا بر شما! چگونه امید نجات دارید در حالی که حقیقت بر شما مخفی مانده، و از واقعیت ها بی خبرید؟ «آیا ما می توانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور کنیم با این که شما کراهت دارید؟». ثمره شوم انتخاب نادرست بسیاری از مردم فکر می کنند اگر واقعیت ها را فراموش کنند واقعیت ها نیز آنها را فراموش خواهد کرد، و دامانشان را نخواهد گرفت. چنین می پندارند می توان تخم بد کاشت و حاصل خوب برداشت، در حالی که به گفته آن شاعر نکته پرداز جای شک نیست که: تخم گل کاشتی آخر گل شد *** بر سرش نغمه سرا بلبل شد خار کشتی ثمرت خار دهد *** خار جز خار کجا بار دهد؟ در زمین دل خود کشتی خار *** خار بار آمد و دادت آزار آری، چیزی نمی گذرد که این پندارها همچون ساختمان فرسوده موریانه خورده ای فرو می ریزد، و یا همچون حباب هایی بر سطح آب محو می شود، و یا مانند خواب و خیالی با بیدار شدن پایان می گیرد و چهره عبوس واقعیت های شوم که ثمره اعمال نادرست خود انسان است ظاهر می شود، و طعم تلخ پیامدهایی را که محصول اعمال نسنجیده و خام است، خواهد چشید. آری، این حکم قانون هستی است که با قدرت هر چه تمام تر بر سراسر تاریخ بشر حکومت کرده و می کند که خطاکاران را از نتایج اعمالشان با خبر می سازد. شاهد زندگی را در کامشان شرننگ و رؤیاهای شیرین را به کابوسی وحشتناک مبدل می سازد. بانوی اسلام (علیها السلام) در چهارمین فراز از خطبه اش بر همین معنا تکیه می کند و به آنها گوشزد می فرماید که: شتر خلافت بعد از انحراف از مسیر، بزودی باردار می شود و نوزاد عجیب الخلقه خود را بر زمین می نهد، آن گاه به جای آن که شیر گوارا و لبن سائغ آن را بنوشید، کاسه های مملو از خون تازه به

شما تحویل خواهد داد، و جام دل شما را مملو از این خون می سازد! و به جای شیر شیرین، زهر جانگداز در کامتان فرو خواهد ریخت. یعنی کم کم نوبت به ستمگران تاریخ و فرزندان و نواده های «ابوسفیان» و «حجاج ها» و «ابن اشعث ها» و بدتر از آنها می رسد که شمشیرهای برنده را بر گردن شما و فرزندانان می نهند، و خرمن زندگی شما را با داس مرگبار خود درو می کنند. نه فقط اموالتان را به غارت و زنانتان را به اسارت می برند، که با قتل عام های پی در پی صفحه زمین را از خونتان رنگین می سازند و حتی در درون مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آری در درون مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) دوّمین حرم امن خدا، آن قدر از شما و فرزندانان می کشند که صحن مسجد مالا مال از خون می شود، حتی حرمت خانه خدا را نگه نمی دارند و آن را با منجیق سنگباران کرده و در درون یا بیرون آن شما را از دم تیغ می گذرانند! شما گمان کردید اگر با عذرهای واهی دست از یاری حق و دفاع از جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) برداشتید به آسانی از مجازات الهی در امان می مانید، و از عواقب سوء اعمالتان می گریزید، زهی تصور باطل، زهی خیال محال! و امروز... آری امروز که ما به گذشته تاریخ می نگریم واقعیت سخنان پر محتوای بانوی بزرگ اسلام (علیها السلام) را روشن تر از همیشه می یابیم که انحراف خلافت از محور اصلی چه عواقب دردناکی برای مسلمین به بار آورد؟ و چگونه جان و مال و نوامیس آنها، و از آن افزونتر قوانین و احکام و مقدّسات اسلام بازیچه دست بازماندگان احزاب جاهلی شد! عمّال بنی امیه نه بر صغیر رحم کردند و نه بر کبیر ٭نه پاس حرم رسول الله (صلی الله علیه و آله) را داشتند و نه احترام خانه خدا را ٭نه برای مهاجران ارزشی قائل بودند و نه برای انصار. از فرزندان ابوسفیانی که به اطرافیانش توصیه می کرد: «تَلَقُّوْهَا يَا بَنِي أُمَيَّةَ تَلَقَّفَ الْكُرَّةَ فَوَالَّذِي يَخْلِفُ بِهِ أَبُو سَفِيَانَ مَا مِنْ جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ كُورِي خِلَافَتَ رَا مِنْ مِيدَانٍ بَرَايِيدِ اِي بَنِي اُمَيَّةَ، سو گند به چیزی که ابوسفیان هنوز به آن وفادار است و سو گند یاد می کند، نه بهشتی در کار است و نه دوزخی!». چه انتظاری می توان داشت. لذا معاویه فرزند همین ابوسفیان نیز می گفت: «مَا قَاتَلْتُمْ لَتُصَلُّوْا وَلَا لَتُصَوِّمُوا... بَلْ قَاتَلْتُمْ لَاتَأْمُرَ عَلَيْكُمْ». من با شما پیکار نکردم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید... من فقط برای این پیکار کردم که بر شما حکومت کنم! و از همه بدتر داستانی است که ابن ابی الحدید عالم معروف اهل سنت از زبیر بن بکار نقل می کند و آن را عنوان سندی بر عدم اعتقاد معاویه به نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از سوی جمعی از دانشمندان (اهل سنت) می شمرد. او می گوید: فرزند مغیره بن شعبه نقل می کند که: با پدرم نزد معاویه رفتم، و پدرم غالباً نزد او می رفت و هنگام بازگشت از عقل و هوش معاویه می گفت، ناگهان شبی آمد و از غذا خوردن امتناع کرد، و بسیار اندوهگین بود، من فکر کردم حادثه ای روی داده، از علت آن پرسیدم، گفت: فرزندم! من از نزد کسی آمدم که از همه بی ایمان تر و آلوده تر است! گفتم: چه می گویی؟ گفت: من با او خلوت کرده بودم و به او گفتم: تو به اعلا- درجه حکومت رسیده ای، اگر عدالت را پیشه کنی، و نیکی را گسترش دهی، به نفع توست، چرا که سن تو زیاد شده است، و اگر نظر محبتی به برادرانت از بنی هاشم بیفکنی و صلّه رحم بجا بیاوری بهتر است، چرا که امروز هیچ خطری از ناحیه آنها تو را تهدید نمی کند، و این به عنوان ذکر خیر و ثوابی برای تو باقی می ماند. گفت: من چه امیدی به بقای نام خویش داشته باشم؟ «اخو تیم» (اشاره به خلیفه اول) حاکم بر کشور اسلام شد، عدالت کرد، و آنچه می بایست انجام دهد انجام داد، ولی همین که از دنیا رفت نامش فراموش شد، فقط می گویند «ابوبکر». سپس «اخو عدی» (اشاره به خلیفه دوم) به حکومت رسید و تلاش کرد، و ده سال دامن به کمر زد، اما همین که از دنیا رفت نام او هم از میان رفت، جز این که می گویند «عمر». ولی «ابن ابی کبشه» (اشاره به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)) هر روز پنج مرتبه به نام او فریاد می زنند و می گویند: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ!» با این حال کدام کار خیر و کدام نام نیک (از من و امثال من) بعد از این باقی می ماند، ای بی شخصیت؟! نه بخدا سو گند، مگر این که دفن شود، دفن شود! (این جمله اشاره به این است که باید نام گسترده پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را دفن کرد). (۲) و سرانجام یزید نوه ابوسفیان همه پرده ها را کنار زد و بطور علنی و آشکارا این نعره مستانه را سر داد: لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا *** خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ بَنِي هَاشِمٍ بِحُكْمِ بَازِي كَرَدْنَد و همه حرف ها مقدمه آن بود، و الا نه خبری آمده است و نه وحی از

سوی خدا نازل شده! و به این ترتیب همان گفته کفرآمیز و جنایت بار نیای خود ابوسفیان را با صراحت تمام بیان و امضا کرد. وضع زندان های امویان و شکنجه های عجیبی که نسبت به زندانیان خود روا می داشتند که نه تنها تاریخ اسلام که تاریخ بشریت را لکه دار و سیاه کرده است گواه زنده گفتار بانوی اسلام (علیها السلام) است. آری، حوادث آینده به خوبی در آینه تابناک قلب بانوی اسلام (علیها السلام) منعکس بود، و همان گونه که به روشنی در این خطبه خبر داد، بزودی سلطه گران متجاوز و بی رحم با شمشیرهای آخته و بزآن بر مردم هجوم آوردند و حکومت های خودکامه استبدادگر جان و مال و ناموس و دینشان را بر باد دادند. هرج و مرج سایه شوم و سنگین خود را بر جامعه اسلامی افکند و مسلمانان تلخی آن همه سستی و تقصیر در حمایت از حق را چشیدند. و این است سزای آن کس که حق را رها کند و به دنبال باطل رود.

۱. هود، آیه ۲۸

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جلد ۵، صفحه ۱۲۹.

«قَالَ سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ: فَأَعَادَتِ النَّسَاءُ قَوْلَهَا (عليها السلام) عَلَى رِجَالِهِنَّ فَبَجَاءَ إِلَيْهَا قَوْمٌ مِنْ وَجْهِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مُعْتَذِرِينَ وَقَالُوا:

يَا سَيِّدَةَ النَّسَاءِ لَوْ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ ذَكَرَ لَنَا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُبْرِمَ الْعَهْدَ، وَنُحْكِمَ الْعَقْدَ، لَمَا عَدَلْنَا عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ. فَقَالَتْ: إِيَّاكُمْ عَنِّي فَلَا عُذْرَ بَعِيدَ تَعْدِيرِكُمْ، وَلَا أَمْرَ بَعِيدَ تَقْصِيرِكُمْ، تَرْجَمَهُ: سويد بن غفله (راوی این خبر) می گوید: زنان مهاجر و انصار، سخنان آتشین دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را برای مردانشان بازگو کردند، و به دنبال آن گروهی از مهاجران و انصار خدمتش رسیدند و در مقام عذرخواهی برآمدند، و گفتند: ای بانوی زنان! اگر ابوالحسن علی (علیه السلام) پیش از محکم شدن پیمان، و بیعت با دیگران، پیشنهاد بیعت می کرد، هرگز او را رها نمی کردیم (و به سراغ دیگران نمی رفتیم). بانوی اسلام (علیها السلام) از این عذر بدتر از گناه سخت ناراحت شد و فرمود: بس کنید، و از من دور شوید! این عذرهای دروغین شما هرگز پذیرفته نیست، و چاره ای بعد از آن همه تقصیرات وجود ندارد». از همه زشت تر و دردناک تر پاسخی است که گروهی از مهاجران و انصار بعد از شنیدن پیام بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) در حضورش مطرح کردند که همچون خنجری بر قلب پاکش فرو نشست و خوانه اش در کلماتش پاشید. آنها با شنیدن محتوای این خطبه سخت تکان خوردند، و احساس شرمساری کردند، و شاید از مجازات های الهی در دنیا و آخرت بیمناک شدند، و همین امر آنها را بر این داشت که اجازه شرفیابی گرفته و به محضر دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بشتابند و جوابی خدمتش عرض کنند که محتوایش این بود: چرا ابوالحسن علی بن ابی طالب (علیه السلام) قبل از آن که دیگران پیشنهاد بیعت کنند ما را به سوی خود فرا نخواند تا دست بیعت در دست او بگذاریم، مقدمش را گرامی داشته، و از حکومتش پاسداری کنیم؟ در اطاعتش بکوشیم، و فرمانش را از جان و دل پذیرا شویم، و با وجود او ما هیچ کس را مقدم نمی داشتیم! چرا که او را از همه لایق تر برای این امر مهم، و از همه نزدیک تر به رسول الله (صلی الله علیه وآله) و مکتب و فکر او می دانیم. ولی افسوس که حالا کار از کار گذشته! و ما دست دیگران را به منظور بیعت فشرده ایم، و طوق طاعتشان را بر گردن نهاده ایم و چون پیمان خود را در این زمینه محکم کرده ایم راه بازگشت به روی ما بسته است! اما ای کاش آنها این عذر بدتر از گناه را در محضر بانوی اسلام (علیها السلام) مطرح نمی کردند، پاسخی زشت و ننگین، و عذری رسوا و دروغین، سخنی که قلب پاک او را سخت آزرده ساخت، و روح دردمندش را دردمندتر کرد. ای کاش لااقل با صراحت به گناه خود اعتراف می کردند، و قول بازگشت در فرصت مناسب را به او می دادند و از این زشت گویی و عذرهای واهی چشم می پوشیدند، زیرا: اولاً- آنها بارها از شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیده بودند که وصی و جانشین او کسی جز علی (علیه السلام) نیست و این مسأله نیازی به بیعت نداشت. ثانیاً: به فرض این که نیازی به بیعت بود، مگر در غدیر خم پیامبر (صلی الله علیه وآله) از همه آنها بیعت نگرفت، داستان

غدیر خم چیزی نبود که بر کسی مخفی باشد، مطلبی بود که خود آنها در فاصله نزدیکی آن را دیده یا شنیده بودند و از آن خبر داشتند. ثالثاً: به فرض که پیام پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نشنیده و در غدیر خم حضور نداشتند، آیا برتری علی (علیه السلام) بر دیگران بر کسی مخفی و پوشیده بود؟! چرا بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دسته جمعی به سراغش نیامدند و اگر نیازی به بیعت مجدد بود دست بیعت در دستش نگذاردند؟ خلافت یک حق شخصی و خصوصی مربوط به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نبود که نیاز به «مطالبه صاحب حق» داشته باشد، خلافت یک حق عمومی مربوط به جامعه اسلامی، بلکه مربوط به کل اسلام بود، و لذا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) او را به این مقام به فرمان پروردگار نصب نمود. پذیرش خلافت از سوی علی (علیه السلام) و حمایت مسلمین از او، هر دو از وظایف حتمی الهی بود که «چون و چرا» و «اگر و مگر» و «چنین و چنان» در آن معنا ندارد. رابعاً: به فرض که علی (علیه السلام) می بایست پیشنهاد بیعت به عنوان خلافت به مردم کند، آیا سزاوار است بدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) روی زمین بماند و کسی اقدام به خاکسپاری این جسم مطهر نکند و نخست دعوی خلافت مطرح گردد. این چه توطئه ای بود که گروهی مراسم دفن آن حضرت را رها کرده و عجلولانه به دنبال نصب خلیفه رفتند؟ چرا؟ خامساً: اگر از همه اینها چشم پوشیم هر گاه کسی فرضاً رهبری برای خود انتخاب کند و بعد بفهمد در این انتخاب گرفتار اشتباه شده است، و راهی را که می روند نه به ترکستان که به سوی پرتگاه است، آیا باید به راه خود ادامه دهد، و در پرتگاه سقوط کند، چون بیعت با دیگری کرده، و قول وفاداری به دیگری داده است؟! کدام منطق و قانون و کدام عقل چنین داوری می کند؟

در پایان ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که این خطبه گرچه در مقطع خاصی ایراد شده و ناظر به مسأله ولایت علی (علیه السلام) می باشد، ولی درسی است برای همه مسلمان ها در تمام قرون و اعصار، که در مسائل مربوط به حکومت اسلامی سستی و بی تفاوتی نشان ندهند و از در سازشکاری با افراد ناهل در نیایند، با این مسأله، سطحی برخورد نکنند، و در انتخاب افراد برای پست های حساس ترجیح «مروج» بر «راج» ندهند، و اگر چنین کنند باید در انتظار نتیجه شوم اعمالشان باشند، و بدانند که عواقب دردناک حکومت های ناصالح و خودکامه و طاغوت ها را با تمام وجود خود لمس می کنند سپس بر کوتاهی و تقصیر خود اشک حسرت می ریزند.

اشکی که ثمری جز اندوه و حسرت و رسوایی ندارد. قم - حوزه علمیه ناصر مکارم شیرازی ربيع الثانی ۱۴۰۹ مطابق آبان ماه ۱۳۶۷

الزهره علیها السلام سیده نساء العالمین

اشاره

سرشناسه: مکارم شیرازی ناصر، - ۱۳۰۵

عنوان و نام پدیدآور: الزهرا علیها السلام سیده نساء العالمین ناصر مکارم شیرازی تعریف عبدالرحیم محمدانی مشخصات نشر: قم

مدرسه الامام علی ابن ابی طالب ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ص ۱۷۶

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: عربی یادداشت: عنوان اصلی زهرا سلام الله علیها برترین بانوی جهان

یادداشت: عنوان روی جلد: Makarem shirazi. Al - Zahra The most superior lady of the world.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس عنوان روی جلد: Makarem shirazi. Al - Zahra The most superior

lady of the world

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق

شناسه افزوده : حمرانی عبدالرحیم مترجم شناسه افزوده : مدرسه الامام علی بن ابی طالب ع

رده بندی کنگره : BP27/2/م/7/9043/1382

رده بندی دیوبی : 297/973

شماره کتابشناسی ملی : م 82-17508

المقدمة

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «كانت مريم سيدة نساء زمانها، أما ابنتي فاطمة فهي سيدة نساء العالمين من الاولين الاخرين».

شهدت المرأة معاناة قاسية جمه على مدى التاريخ، وكانت رقيقة في جسدها مقارنة بالرجل، فقد أثر هذا الامر سلباً على الظلمة والطواغيت الذين سعوا جاهدين على مر العصور لهضم حقها وتجريدها من إنسانيتها، وما ابعث من جرائم ارتكبوها بهذا الشأن، ولا سيما في شبه الجزيرة العربية وابان العصر الجاهلي - رغم أن الدنيا برمتها كانت آنذاك تسبح في بحر من الجاهلية - حيث كانوا أشد وطأة على المرأة وأعظم لثلمها شخصيتها. حتى بلغ بهم الأمر أن جعلوها سلعة تباع و تشتري؛ لم يورثوها الرجال (فهي لا- تحمل السلاح وتحمل البيضة)، كما كانوا يعدون ولادة البنت عاراً، ولذلك - كما يشير القرآن - كانوا يعمدون لوأدها - بل الادهى من ذلك أنهم ولوا ظهورهم حتى لا بسط القوانين الطبيعية: فصار شاعرهم يقول:

بنونا بنو أبنائنا و بناتنا بنوهن أبناء الرجال الأبعاد

وهذا ما يمثل الجو الفكري الذي كان سائدا لديهم آنذاك. وهنا كان للاسلام الذي حمل راية القيم الالهية والانسانية موقفه الحازم ازاء هذا التفكير الجاهلي المقيت لتثور ثائرتة من أجل إستعادة المرأة لشخصيتها المفقودة؛ فاعتمد أسلوب الوعظ والتوصيه والارشاد إلى جانب تشريع القوانين التي تكفل للمرأة حقوقها فسمح المجال أمامها لتمارس دورها في كافة الميادين، وبالتالي الوقوف بحزم بوجه كل من تسول له نفسه التمرد على هذه الحقائق.

فقد ورد في الاخبار: أن أسماء بنت عميس زوج جعفر بن أبي طالب عادت معه من الحبشة وانطلقت لزيارة أزواج النبي صلى الله عليه و آله فكان مما سألت:

هل جاء شيء من القرآن بحق النساء؟ فأجبن بعدم العلم بهذا الأمر! فقصدت رسول الله صلى الله عليه و آله وقالت: يا رسول الله، هل خلقت النساء للعذاب؟

(لعلها كانت مصيبة في طرحها مثل هذا السؤال على النبي صلى الله عليه و آله فهي حديثه العهد بالوحى والرسالة، وربما كانت تظن بان المبادئ التي كانت تحكم المجتمع الجاهلي مازالت عالقة لحد الان).

فاجابها رسول الله صلى الله عليه و آله: ومم ذاك؟

قالت: لأن القرآن لم يقر لها بالفضل الذي أقره للرجال!

كانت تلك الواقعة في العام الهجري الخامس وقد مرت ثمانية عشر عاماً على انبثاق الدعوة الاسلامية، كما إستفاضت الايات القرآنية وتواترت الاحاديث النبوية التي تناولت قضية إحياء شخصية المرأة، مع ذلك و بهدف التأكيد فقد صرحت الاية الخامسة والثلاثون من سورة الاحزاب بهذا الفضل للنساء وحقيقته تأصل قيمها الانسانية التي تجعلها تشترك وأخيها الرجل في وحدة هذه الحقيقة وأنها تتمتع بمكانتها

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: 7

الاجتماعية المرموقة. وهي القيم التي حصرتها الاية الشريفة في عشرة فصول، فقالت:

إن المسلمين والمسلمات.

والمؤمنين والمؤمنات

والقانتين والقانتات

والصادقين والصادقات

والصابرين والصابرات

والخاشعين والخاشعات

والمتصدقين والمتصدقات

والصائمين و الصائمات

والحافظين فروعهم والحافظات

والذاكرين الله كثيرا والذاكرات

أعد الله لهم مغفرة و أجرا عظيما

وهكذا يكون الاسلام قد وضع النقاط على الحروف، وكشف النقاب عن تكافىء المرأة والرجل فى سيرهما إلى الله وبلوغ السمو والكمال الانسانى المشهود.

جدير بالذكر ان البعض قد أعرب عن دهشته من كيفية منح الاسلام المرأة حق المطالبة باجور الرضاعة التى تقدمها لولدها! فقد قال عز من قائل: **ي فان أرضعن لكم فاتوهن أجورهنى (١)**

. فهل هناك من امرأة يسعها المطالبة بالاجر من أجل ارضاع فلذة كبدها ولاسيما إذا كانت تعيش مع زوجها حياة زوجية مشتركة؟

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٨

لكن لا ينبغي أن ننسى هنا بان هذه التعاليم انما تستند إلى منطق الاسلام الذى لا يرى ان المرأة هى إنسان ذات حقوق إنسانية، لها الحق فى التصرف فى أموالها وليس للرجل الحق فى هضمها حقها دون رضاها وطيب خاطرها فحسب، بل أبعد من ذلك فهى تملك حتى حق المطالبة بالرضاعة. ولك- عزيزى القارئ- أن تقف على مدى تأثير هذا الأمر على تلك البيئة!

وزبدء الكلام أن المرأة مدينة بالفضل للاسلام الذى أعاد لها عزتها و كرامتها وحررها من مخالف عتاء التاريخ ومردته، شريطة أن تطبق تعاليم هذا الدين الحنيف بحذافيرها.

فاطمة عليها السلام منذ الولادة حتى رحيل النبي صلى الله عليه وآله

الولادة الميمونة لفاطمة عليها السلام

«فاطمة بضعة منى وهى نور عيني وثمره فؤادى وروحى التى بين جنبي وهى الحوراء الانسية» (١)

كان رسول الله صلى الله عليه وآله يعيش أصعب الظروف وأعقدها فى العام الخامس من بعثته النبوية الشريفة، فالاسلام فى عزلة خانقة والمسلمون الاوائل قلائل وتساعد حدة الضغوط، ناهيك عن أجواء الظلام التى كانت القت بظلالها على مكة اثر الشرك والوثنية والجهل والحروب القبليّة العربيّة وسيادة منطق القوة واستشراء الفقر والحرمان فى صفوف الناس.

كان رسول الله صلى الله عليه وآله يتطلع إلى الغد؛ الغد المشرق الكامن وراء هذه السحب السوداء الداكنة، الغد الذى يبدو صعب المنال وربما المحال بالالتفات إلى الاسباب والعلل الظاهريّة الاعتياديّة.

وهنا وقعت حادثة المعراج الكبرى التى أذن الله فيها لرسوله الاكرم صلى الله عليه وآله بالعروج لمشاهدة ملكوت السماء لئريه من

آياتناى «۲»

فیری عظم آیات ربّه بعینه لتسامی روحه العظیمه، ویتأهب لتلقى ثقل

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۲

الرساله المصحوبه بسعه الأمل. فقد روى الفریقان- السنه والشیعه- أن رسول الله صلى الله عليه وآله وطأ الجنه ليله المعراج، فناوله جبرئیل علیه السلام فاکهه من شجره طوبی، فلما عاد إلى الارض انعقدت نطفه فاطمه من تلك الفاکهه. ولذلك جاء فى الحديث أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «ان فاطمه حوراء أنسیه، فكلما إشتقت إلى الجنه جعلت أقبها» «۱» وبذلك فإن هذه المولوده المباركه التى تمثل عصارة ثمار الجنه ولحم و دم رسول الله صلى الله عليه وآله وتلك الام الحنون السیده خدیجه الكبرى علیها السلام تكون قد وضعت حدا لطعنهم و غمزهم فى النبی صلى الله عليه وآله كونه أبترا لا عقب له. وعلى ضوء سورة «الکوثر» المباركه فان فاطمه علیه السلام هی العین الصافیة التى تدفقت منها ذریه النبی صلى الله عليه وآله والائمه الهداه المیامین عبر القرون حتى يوم القیامه.

للحوراء الانسیه تسعه أسماء یرمز کل منها لصفات و مناقب هذه السیده الطاهره المباركه، وهی:

۱- فاطمه

۲- الصدیقه

۳- الطاهره

۴- المباركه

۵- الزکیه

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۳

۶- الراضیه

۷- المرضیه

۸- المحدثه

۹- الزهراء

و کفی باسمها «فاطمه» الذین یعنى البشاره الكبرى لموالیها ومحییها، فلفظ «فاطمه» قد أخذ من ماده «فطم» بمعنی الانفصال، ومنه فطام الولد بمعنی فصله عن الرضاعه. فقد ورد فى الحديث أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لأمیر المؤمنین على علیه السلام: أتعلم یا على لم سمیت ابنتی فاطمه؟

قال علیه السلام: لم یا رسول الله صلى الله عليه وآله؟

فقال علیه السلام: «ان الله عزوجل فطمها و محییها من النار فلذلك سمیت فاطمه» «۱»

ويتألق إسم الزهراء من بین أسمائها. و حين سئل الصادق علیه السلام:

لم سمیت فاطمه علیه السلام بالزهراء؟ قال علیه السلام: لأن الزهراء كانت زاهره كالنور، فإذا وقفت فى محرابها للصلوة كانت تزهر لأهل السموات كما تزهر النجوم لأهل الارض، ولهذا سمیت بالزهراء. كان زواج تلك السیده- التى كانت تحظى بشخصیه مرموقه فى مجتمعها- من النبی الا-کرم صلى الله عليه وآله سببا لمقاطعتها من قبل نساء مکه، اللاتى قلن: إنها تزوجت من فتى فقیر ویتیم فحطت من قدرها وشأنها. وقد إستمرت هذه المقاطعه حتى حملت بالزهراء علیه السلام. فلما قاربت وضع حملها بعثت خلف نساء قریش لیرافقنها فى لحظات الطلق والمخاض العصبیه ولا یترکها لوحدها. فجوبهت برد باهت قاسی: «انک لم تسمعی مقالتنا فتزوجت من یتیم أبی

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۴

طالب، فليس لنا أن نساعدك!

اغتمت خديجة عليها السلام لهذا الرد الباطل؛ لكن قلبها كان يطفح بنور الأمل الذي يشعرها بأن ربها لن يتركها وحيدة. وبدأت لحظات الوضع الصعبة؛ مع غربتها ووحدها في البيت، ولم تكن هناك خادمتها التي يمكنها الوقوف إلى جوارها أملاً فتفتح عينها لترى أربعاً من النساء فينتابها القلق. فنادت بها إحداهن قائلة: لا تبتسئي! فقد بعثنا ربك لنجدتك، نحن أخواتك، فأنا سارة وهذه آسية زوجة فرعون وهي رفيقتك في الجنة؛ وتلك مريم بنت عمران، أما هذه فهي كلثوم ابنة موسى بن عمران وقد جئنا لنلبى أمرك. فمكثت عندها حتى وضعت فاطمة سيده النساء. «۱» ولم يكن ذلك بدعا فقد قال الحق سبحانه: يا أيها الذين آمنوا قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليه الملائكة ألا تخافوا ولا تحزنواي «۲»

إضافة إلى الملائكة فقد حضرتها أرواح نساء العالم لنجدتها ومعونتها. فسُرُّ رسول الله صلى الله عليه وآله وحمد الله وأثنى عليه، وخرست ألسن خصومه ممن نعتوه بالابتر، حيث بشره سبحانه بهذه المولودة المباركة يا أيها الذين آمنوا قالوا ربنا الله ثم استقاموا شأنك هو الابترى.

سر حب النبي صلى الله عليه وآله لفاطمة عليها السلام

«إذا اشتقت إلى الجنة قبلت نحر فاطمة». «۱»

كتب كل المؤرخين وأرباب الحديث أن للرسول صلى الله عليه وآله علاقةً عجيبةً بابنته فاطمة عليها السلام بديهى أن علاقة النبي الكريم صلى الله عليه وآله بفاطمة عليها السلام لم تكن علاقة الوالد بولده، رغم أن هذه العاطفة مكونة في وجود الرسول صلى الله عليه وآله، إنما أن حديثه وعبارته عن تلك العلاقة تشير إلى وجود معايير أخرى. ونكتفي هنا بالإشارة إلى بعض الروايات التي صرحت بها مصادر الفريقين.

۱- «ما كان أحد من الرجال أحب إلى رسول الله من عليٍّ ولا من النساء أحب إليه من فاطمة». «۲»

الطريف أن جمعاً كبيراً من أرباب الحديث قد روى هذا الحديث نقلًا عن عائشة.

۲- عند ما نزلت الآية الشريفة:

ي لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً. «۳»

لم يخاطب المسلمون الرسول صلى الله عليه وآله باسمه، بل أخذوا ينادونه يا رسول

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۶

الله أو يا أيها النبي - تقول فاطمة عليها السلام لما نزلت الآية الشريفة هبت رسول الله أن أقول له يا أبا. فكنت أقول: يا رسول الله، فأعرض عني مرةً واثنين أو ثلاثاً، ثم أقبل عليّ فقال: يا فاطمة إنها لم تنزل فيك ولا في أهلِكَ ولا في نسلِكَ، أنت مني وأنا منك، إنما نزلت في أهل الجفاء والغلظة من قريش، أصحاب البذخ والكبر ثم أضاف هذه العبارة الروحية العجيبة قولي يا أبا فإنها أحبى للقلب وأرضى للزب «۱».

لقد كان لصوت فاطمة عليها السلام الحنون وهي تردد «يا أبتاه» وقعاً مؤثراً في نفس الرسول صلى الله عليه وآله كوقع أمواج النسيم على البراعم المتفتحة.

۳- جاء في حديث آخر

«كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا سافر كانت آخر الناس عهداً به فاطمة وإذا رجع من سفره كانت عليها أفضل الصلاة أول الناس عهداً به». «۲»

۴- نقل كثير من محدثي الشيعة والسنة حديثاً للرسول صلى الله عليه وآله قال فيه:

«من آذاها فقد آذاني ومن أغضبها فقد أغضبني من سرها فقد سرنى ومن سائها فقد سائني»

لا شك أن حرمة الزهراء صلى الله عليه وآله ورفعتها انما تعود لسمو شخصيتها وسمو مكانتها واخلاصها وعلو ايمانها وعبوديتها، ولا غرو فهي أم الائمة و زوج أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام.

لكن الرسول صلى الله عليه وآله أراد أن يفهم المسلمون حقيقة أخرى ويفصح عن رأى الاسلام بشأن أمر آخر فيخلق ثورة فكرية و ثقافية في ذلك الوسط فيقول:

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۷

البت ليست كائنا يجب أن تؤاد.

أنظروا ... أنى أقبل يد ابنتي، واجلسها مكاني، وأكن لها عظيم احترامى وتقديرى.

البت إنسان كسائر الناس، نعمه من نعم الخالق، وموهبه إلهية.

وأنها كأخيها الرجل فى سيرها نحو الكمال والقرب الالهى، وهكذا أعاد رسول الله صلى الله عليه وآله للمرأة شخصيتها التى تصدعت فى ذلك الوسط المظلم.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۸

فاطمة أم ايها

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «انّ اول شخص يدخل على الجنة فاطمة بنت محمد» (۱)

كان المسلمون يعيشون مرحلة الاعداد فى مكة، فى ظل ظروف قاسية للغاية. كانت بداية انبثاق الدعوة الاسلامية، والفتنة الاسلامية قليلة، بينما كانت العدة والعدد والسطوة والثروة بيد خصوم الدعوة الجفاء، وكان لهم أن يفعلوا ما شاءوا بالمسلمين. فلم يتورعوا عن أذى المسلمين، كما لم يكفوا عن الاساءة إلى النبي صلى الله عليه وآله والطعن فى شخصه. وقد شهد ذلك العصر بروز شخصيتين على مستوى التضحية والفداء:

فكانت «خديجة» من بين النساء؛ التى كانت سكن رسول الله صلى الله عليه وآله تواسيه بحبها وحنانها فتزِيل عن قلبه الهم والغم. أما من بين الرجال فكان (ابوطالب) والد امير المؤمنين على عليه السلام والذى كان يتمتع بمكانة مرموقة فى المجتمع المكي، إلى جانب حكمته وحنكته العالية. فكان يقى رسول الله صلى الله عليه وآله ولا- يتوانى فى الدفاع عنه، كان درعه وعونه إزاء خصوم الدعوة. وللأسف فقد توفى هذان العظيمان فى السنة العاشرة للهجرة

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۹

فحزن رسول الله صلى الله عليه وآله حزناً شديداً وبقى وحده فى الساحة. وقد بانّت شدة حزنه بهذين الفردين- والذين كان لكل منهما دوره فى إنتشار الاسلام- حين سمى ذلك العام ب «عام الأحزان». ولكن لا يسلب الله المصطفين من عباده نعمة الافاض عليهم مثلها، فقد خلّف كل منهما ولدا يواصل نهجهما. فكان على بن أبى طالب عليه السلام كأبيه يقى رسول الله صلى الله عليه وآله بنفسه، كان كذلك من انبثاق الدعوة، وهكذا سد الفراغ الذى تركه أباه بعد رحيله.

بينما خلّفت خديجة (فاطمة) فكانت البنت الحنونة الشجاعة والمضحية التى وقفت إلى جانب أبيها تشد أزره وتشاركه همه و غمه. كان أمير المؤمنين عليه السلام فى التاسعة عشرة من عمره، بينما لم تكن فاطمة- على ضوء الروايات الصحيحة- قد تجاوزت الخامسة من عمرها.

الجدير بالذكر انهما عاشا معاً فى بيت رسول الله صلى الله عليه وآله يؤنسانه ويخففان عنه ألم الوحدة. فقد كانت السنوات الثلاث

الاحيرة التي سبقت الهجرة مملوءة بالاذى والمرارة والمعاناة بسبب الجهود المضنية التي كان يبذلها أعداء الدعوة من أجل القضاء على الاسلام والمسلمين. لقد نالت قريش من رسول الله صلى الله عليه وآله من الاذى ما لم تكن تطمع به في حياة ابي طالب حتى إعرضه سفيه من سفهاء قريش فنشر على رأسه التراب، فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله بيته والتراب على رأسه، فقامت إليه فاطمة عليها السلام فجعلت تمسح التراب عن رأسه وهي تبكى ورسول الله صلى الله عليه وآله يقول لها: لا تبكى يا بنية، فان الله مانع أباك. (۱)

وروى ابن عباس: أن قريشاً اجتمعوا في الحجر فتعاقدوا باللآت والعزى ومناة لو رأينا محمداً لقمنا مقام رجل واحد ولنقتلن، فدخلت الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۰

فاطمه عليها السلام على النبي صلى الله عليه وآله باكيةً وحكت له مقالهم، فقال: يا بنية أدنى وضوئى فتوضأ وخرج إلى المسجد، فلما رأوه قالوا: هاهو ذا وخفضت رؤوسهم، وسقطت أذقانهم فى صدورهم فلم يصل رجل منهم، فأخذ النبي صلى الله عليه وآله قبضه من التراب فحصبهم بها وقال: شامت الوجوه، فما أصاب رجلاً منهم إلّا قتل يوم بدر. (۱)

وهذا يدل على أن فاطمة عليها السلام لم تكن تخدم والدها فى البيت فحسب، بل وتفكر بكيفية الدفاع عنه ونجاته فى خارج البيت. حيث روى أنها كانت الوحيدة فى الدفاع عنه عليها السلام عندما رمى عليه أبوجهل روث البقر، وهو صلى الله عليه وآله يصلى وأصحابه عند الكعبة. فلم يجرؤ أحد على التدخل، لكنها خرجت وأسمنت أبوجهل ما روعه عن الاستمرار فى السخرية من النبي صلى الله عليه وآله.

نعم ... حتى عند افتقار الجرأة فى الشجعان من الرجال فى الدفاع عن رسول الله صلى الله عليه وآله، نرى هذه البنت الشجاعة الصغيرة تسارع فى الدفاع عن رسول الله صلى الله عليه وآله.

بعد أن انقضت فصول معركة أحد وغادر جيش العدو ساحه الوغى كان الرسول صلى الله عليه وآله لا يزال فى ميدان أحد وقد كسرت رباعيته وشج جبينه، وبينما هو كذلك إذا أقبلت فاطمة عليها السلام وهى صغيرة السن من المدينة إلى أحد سيراً على الأقدام، لتقوم بغسل وجهه المبارك وإزالة الدم عن محياه الشريفه، لكن الجبين لم يزل يتزرف.

عندها قامت بحرق قطعته من الحصار، ثم وضعت رماده، على مكان الجرح فانقطع النزيف، والأعجب من ذلك أنها كانت تهىء لأبيها السلاح

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۱

فى المعركة التى جرت فى اليوم القادم. (۱)

فى معركة الأحزاب التى هى من أهم الغزوات الإسلامية، وفى أحداث فتح مكة عندما انتصر جنود الإسلام على اخر متراس للمشركين والسيطرة على البيت العتيق وتخليصه من الأصنام التى كانت تلوته، نرى أيضاً فاطمة عليها السلام واقفة إلى جانب أبيها، ففى الخندق تقبل عليه بأقراص من الخبز معدودة بعد أن بقى أياماً بدون طعام، وفى الفتح المبين نراها تضرب له خيمته وتهىء له ماء ليستحم و يغسل، حتى يزيل عن جسده المبارك غبار الطريق، ويرتدى ثياباً نظيفة يخرج بها إلى المسجد الحرام.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۲

فاطمه عليها السلام زوجة أمير المؤمنين على عليه السلام

«لو لم يخلق عليٌّ لم يكن لفاطمه كفو» (۱)

الزواج الذى عقد فى ملكوت السموات

كمالات فاطمة الرفيعة من ناحية وكونها بنت رسول الله صلى الله عليه وآله من ناحية أخرى شرف نسبها من ناحية ثالثة.

كان سبباً في سعي الكثير من كبار أصحاب الرسول صلى الله عليه وآله لخطبتها الا أن الرسول صلى الله عليه وآله رفض تزويجها، و غالباً ما يكرر قوله:

أمرها الى ربّها!

الأعجب من ذلك خطبة «عبد الرحمن بن عوف»، ذلك الرجل الثرى الذى كان ينظر الى الامور من زاوية مادية، على ضوء التقاليد و الاعراف الجاهلية، فكان يعتقد بان المهر الغالى دليل على عظم موقع المرأة و مكانتها.

فعن أنس بن مالك قال:

ورد عبدالرحمن بن عوف الزهرى و عثمان بن عفان الى النبي صلى الله عليه وآله، فقال له عبدالرحمن يا رسول الله تزوجنى فاطمة ابنتك، و قد بذلت لها من الصداق مائة ناقة سوداء زرق الأعين كلها قباطى مصر، و عشرة آلاف

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۳

دينار- و لم يكن من أصحاب رسول الله أيسر من عبدالرحمن و عثمان- و قال عثمان: و أنا أبذل ذلك، و أنا أقدم من عبدالرحمن إسلاماً.

فغضب النبي صلى الله عليه وآله من مقالتهما، فتناول كفاً من الحصى فحصب به عبدالرحمن و قال له: إنك تهول على بمالك؟ فتحول الحصى درأً، فقومت درّة من تلك الدر فإذا هى تفى بكل ما يملكه عبدالرحمن. «۱»

بلى ... يجب أن تشخص و تطبق المثل الاسلامية فى زواج فاطمة عليها السلام، و يتعرف المجتمع الإسلامى على القيم و المعايير الإسلاميه الساميه، و يسحق السنن الباليه من عهد الجاهليه.

وبينما كان حديث زواج فاطمة يدور على ألسن أهل المدينة، اذ ذيع فجأه أن رسول الله صلى الله عليه وآله لن يزوجها من غير على بن أبى طالب عليه السلام.

على بن أبى طالب عليه السلام الذى خلت يده من المال و من كل ثروه دنويه، و لم يكن يتحلى بأى من الميزات التى تقيم لها الجاهليه و زناً، لكنه كان يتمتع بايمان و قيم إسلاميه أصليه تملأ كيانه من مفرق رأسه إلى أخصص قدميه.

و عندما تحقّق القوم علموا أنّ وحيًا سماويًا قد أمر الرسول صلى الله عليه وآله بعقد هذا الزواج التاريخى المبارك، اضافة الى أنه صلى الله عليه وآله قال:

«أتانى ملك فقال يا محمد ان الله يقرئك السلام و يقول لك: إني قد زوجت فاطمة ابنتك من على بن أبى طالب فى الملاء الاعلى فزوجها منه فى الأرض». «۲»

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۴

عندما دخل أمير المؤمنين على عليه السلام على رسول الله صلى الله عليه وآله و قد أخذ الحياء منه مأخذه، جلس بين يديه عليه السلام و لم يستطع التكلم لجلالة و هيبة صاحب الرسالة عليه السلام فقال له عليه السلام:

ما جاء بك؟ ألك حاجة؟ فسكت أمير المؤمنين عليه السلام، فقال عليه السلام: لعلك جئت تخطف فاطمة؟

فقال على عليه السلام: نعم، فقال الرسول صلى الله عليه وآله: يا على! لقد سبقك آخرون خطبتها منى، و انى كلما عرضت الامر عليها لم تظهر موافقتها، دعنى أحدثها فى شأنك.

صحيح أن هذا الزواج قد عُقد فى السماء و يجب أن يتم، إلا أن احترام حرية المرأة فى اختيار زوجها عمومًا، و شخصيه فاطمة عليها السلام خصوصاً تحتم على الرسول صلى الله عليه وآله أن يتشاور مع فاطمة عليها السلام فى هذا الامر قبل البت فيه.

بعدها ذهب النبي صلى الله عليه وآله لفاطمة عليها السلام و قال لها: أن على بن أبى طالب ممّن قد عرفت قرابته و فضله فى الاسلام، و اتى سألت ربى أن يزوجك خير خلقه و أحبهم اليه، و قد ذكر من أمرك شيئاً، فماترين؟ فسكتت، فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله و

آله و هو يقول:

«اللَّهُ أَكْبَرُ! سكوتها اقرارها»

بعدها تم عقد القران بواسطة الرسول صلى الله عليه و آله.

مهر فاطمة:

و الان، لنرى ما هو مهر فاطمة؟

مما لا شك فيه أن زواج أفضل رجال العالم بسيدة نساء العالم و ابنه

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۵

رسول الله صلى الله عليه و آله يجب أن يكون مثلاً رائعاً، مثلاً لكلِّ العصور و الازمنة، لذا توجه الرسول صلى الله عليه و آله الى أمير

المومنين على عليه السلام بالقول:

يا أبا الحسن فهل معك شيء أزوجهك به؟ فقال على عليه السلام:

فداك أبى و أمى و الله ما يخفى عليك من أمرى شيء، أملكك سيفى، درعى، و ناضحى، و ما أملكك شيئاً غير هذا، فقال له رسول

الله صلى الله عليه و آله: يا على أما سيفك فلا غنى بك عنه تجاهد به فى سبيل الله و تقاتل به أعداء الله، و ناضحك تنضح به على

نخلك و أهلك و تحمل عليه رحلك فى سفرك، ولكنى قد زوجتك بالدرع و رضيت بها منك. «۱»

ونقرأ فى رواية أخرى أن الزهراء عليها السلام طلبت من أبيها عليه السلام، أن يكون مهرها الشفاعة فى المذنبين من أمه محمد صلى

الله عليه و آله، فنزل جبرئيل عليه السلام على الرسول عليه السلام مخبراً بتلبية الله سبحانه و تعالى لطلب فاطمة عليه السلام. «۲»

ربما أن أعلى قيمة ذكرها التاريخ لهذا الدرع كانت خمس مائة درهم.

هذا من ناحية، و من ناحية أخرى نقرأ فى الحديث أن فاطمة عليه السلام سألت النبى صلى الله عليه و آله أن يكون صداقها الشفاعة

لأمته يوم القيامة، فنزل جبريل عليه السلام، و معه رقعة من حرير مكتوب عليها: جعل الله مهر فاطمة الزهراء شفاعه المذنبين من أمه

أيها. «۳»

نعم، و بهذا الشكل يجب أن تحطم القيم الخاطئة، لتحل محلها القيم الأصيلة، و هكذا يجب أن تكون سبل و أعراف ذوى الايمان من

الرجال و النساء، و على هذا النهج تكون حياة القادة الحقيقيين لعباد الله «عزوجل».

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۶

جهاز فاطمة عليها السلام:

المهر، الجهاز، و مراسم الزفاف هى المشاكل الكبرى الثلاث التى تواجه العوائل بشأن الزواج و هى المشاكل التى تطغى أحيانا على

الحياة الزوجية فتجعل الزوجين يعيشان الامرين طيلة عمرهما.

و بسبب هذه الامور الثلاثة نلاحظ أحيانا نشوء مشاجرات لفظية، و أخرى نزاعات دموية، و ما أكثر ما أضيع من الاموال فى هذه

المجال بسبب التظاهر و التفاخر و المنافسة الطفولية و القبيحة بين العوائل.

و الموسف أن ترسبات الافكار الجاهلية ما زالت عالقة فى أذهان من يدعون تمسكهم بالاسلام الحنيف.

و لكن يجب أن يكون جهاز سيدة الاسلام كما هو مهرها مثلاً نموذجياً للجميع.

و كما أمر رسول الله فقد بيع الدرع بأربعمائة و سبعين درهماً، ثم جاء على عليه السلام بالمهر الى الرسول. قسم الرسول صلى الله عليه

و آله المال الى ثلاثة أقسام، حيث قبض قبضة منه و دفعه الى بلال و قال له: اتبع لفاطمة طيباً، ثم قبض بكلتا يديه مقدار من ذلك

المال و دفعه الى جماعة قائلاً لهم: اشترؤا به ما يصلح فاطمة من ثياب و أثاث للبيت، و دفع مبلغاً آخراً لأم أيمن لتشتري به أمتعة الى

البيت.

من الواضح أن جهاز العرس الذي يُهَيَّأ بهذا القدر من المال، لا بدَّ أن يكون بسيطاً رخيص الثمن. و قد ذكرت كتب التاريخ أن جهاز سيدة نساء العالمين قد تكوّن من ثمانية عشر نوعاً من الحاجيات، كلّها من ذلك المال، و نذكر هنا أهمّها:

قطيفه سوداء خبيريه

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۷

قميص بسبعة دراهم

سرير مزمل بشريط

أربع مراقق من ادم الطائف، حشوها أذخر «۱»

ستر من صوف حصير هجير

رحى يدويه

سقاء من ادم

مخضب من نحاس

قعب للبن و شن للماء

جزه خضراء ... و أمثال ذلك

نعم هكذا كان جهاز سيدة نساء العالمين.

مراسم الزفاف:

أجرى نبيّ الرحمة احتفالاً لهذا الزواج الذي اختاره الله سبحانه و تعالى، و لهذه العائلة التي كان لها الدور الأهم في تاريخ الاسلام، و التي انحدر منها النسل الطيب و أئمة الهدى، خلفاء الله في أرضه فأغضبت مراسم الاحتفال تلك أعداء المسلمين، و رفعت رأس الموالين عالياً، و جعلت الخصوم يفكرون بمعنى الاسلام.

حضرت كلُّ من «أم أيمن» و «أم سلمة» و هما امرأتان ذواتا منزله رفيعة في الاسلام كما كانتا شغفتين بفاطمه الزهراء، عند رسول الله بيت عائشه مع باقي زوجاته، فأحدقن به و قلن: فديناك بآبائنا و أمهاتنا يا رسول الله و قد اجتمعنا لأمرٍ لو أنّ خديجه في الاحياء لقرت بذلك عينها.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۸

قالت «أم سلمة»: فلما ذكرنا خديجه بكى رسول الله ثم قال: خديجه و أين مثل خديجه، صدقتني حين كذبني الناس و وازرتني على دين الله و أعانتني عليه بمالها، انّ الله عز و جلّ أمرني أن أبشر خديجه ببيت الجنه من قصب (الزمرد) لاصحب فيه و لانصب.

قالت «أم سلمة»: فقلنا: فديناك بآبائنا و أمهاتنا يا رسول الله أنّك لم تذكر من خديجه أمراً إلّا و قد كانت كذلك غير أنّها قد مضت الى ربّها، فهناها الله بذلك و جمع بيننا و بينها في درجات جنته و رضوانه و رحمته، يا رسول الله و هذا أخوك في الدنيا و ابن عمك في النسب على بن أبي طالب يجب أن تدخل عليه زوجته فاطمه، و تجمع بها شمله.

فقال: يا أم سلمة فما بال على عليه السلام لا يسألني ذلك؟ فقلت: يمنع الحياء منك يا رسول الله.

قالت «أم أيمن»: فقال لي رسول الله: انطلقى الى عليّ فائتيني به فخرجت من عند رسول الله فاذا عليّ ينتظرنى ليسألني عن جواب رسول الله، فلما رأيته قال: ما وراءك يا أم أيمن، قلت: أجب رسول الله.

قال: فدخلت عليه و قمن أزواجه فدخلن البيت و جلست بين يديه مطرقاً نحو الارض حياءً منه، فقال أتحبّ أن تدخل عليك زوجتك؟ فقلت و أنا مطرق: نعم فداك أبي و أمي، فقال: نعم و كرامه يا أبا الحسن أدخلها عليك في ليلتنا هذه أو في ليلة غد ان

شاء الله، فقامت فرحاً مسروراً وأمر أزواجه أن يزين فاطمةً ويطيبنها و يفرشن لها بيتاً ليدخلنها على بعلها، ففعلن ذلك. و أخذ رسول الله من الدراهم التي سلمها الي «أم سلمة» عشرة دراهم فدفعها الي و قال: اشتر سمناً و تمرأ و أقطاً، فاشترت و أقبلت به الي

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۲۹

رسول الله، فحسر عن ذراعيه و دعا بسفرة من آدم و جعل يشدخ التمر و السمن و يخلطهما بالأقط حتى اتخذه حيساً. ثم قال يا على ادع من أحببت، فخرجت الي المسجد و أصحاب رسول الله متوافرون، فقلت: أجيئوا رسول الله، فقاموا جميعاً و أقبلوا نحو النبي، فأخبرته بأن القوم كثير، فجلل السفرة بمنديل، و قال: ادخل عليّ عشرة بعد عشرة، ففعلت و جعلوا يأكلون يخرجون و لا ينقص الطعام، حتى لقد أكل من ذلك الحيس سبع مائة رجل و امرأة ببركة النبي.

قالت «أم سلمة»: ثم دعا بابنته فاطمة، و دعا بعليّ، فأخذ علياً يمينه و فاطمة بشماله، و جعلهما الي صدره، فقبل بين أعينهما، و دفع فاطمة الي عليّ و قال: يا على نعم الزوجة زوجتك، ثم أقبل على فاطمة و قال: يا فاطمة نعم البعل بعلك ثم قام يمشى بينهما حتى أدخلهما بيتهما الذي هبى لهما، ثم خرج من عندهما فأخذ بعضادتي الباب فقال: طهر كما الله و طهر نسلكما أنا سلم لمن سالمكما و حرب لمن حاربكما، أستودعكما الله و استخلفه عليكم. (۱)

ليعتبر عشاق الدنيا و ذوو الايمان الضعيف المتأثرون بزخارف هذا العالم المادى، الذين يرون كرامة و جلال العائلة في التشريقات القاصمة للظهور التي تقام في العرس، و ليستلهموا من هذا البناء التربوى للانسان الذى يعدّ ثروة و كنزاً لسعادة كل من الشباب و الشابات، و ليتفحصوا صفحات التأريخ و يشاهدوا بأعينهم كيف طبقت تعاليم الاسلام أحداث «خطبة» و «مهر» و «جهاز» و «مراسم حفلة زواج» سيده النساء فاطمة الزهراء عليه السلام.

فاطمة عليها السلام بعد رحيل أبيها صلى الله عليه و آله

«ما زالت بعد أبيها معصبة الرأس باكية العين، محترقة القلب» (۱)

انقضت الفترة السعيدة من حياة سيده النساء فاطمة الزهراء بسرعة، و ذلك بوفاء النبي الكريم - رغم أنها لم تذق معنى السعادة فى أى من مراحل حياتها بسبب الضغوط و الحروب و المؤامرات التي حاكها الأعداء ضد الاسلام و الرسول، مما سلب روح الزهراء الهدوء و الطمأنينة.

و بارتحاله الي الرفيق الاعلى بدأت رياح الظلم و المصاعب تهب على آل بيته الميامين. فظهرت من جديد أحقاد بدر و خبير و حنين التي دُفنت فى عصر الرسول الأمين، تحت التراب، و ثار المنافقون و الاحزاب ليتقموا من الاسلام و من آل بيت محمد و خصوصاً ابنته فاطمة الزهراء التي كانت تمثل مركز الدائرة التي صوبت نحوها سهام الأعداء المسمومة.

ألم فراق أبيها من ناحية

مظلومية أمير المومنين على عليه السلام المؤلمة من ناحية أخرى.

المؤامرات التي حاكها أعداء الاسلام من ناحية ثالثة.

و قلق فاطمة على مستقبل المسلمين و كيفية الحفاظ على تعاليم القرآن.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۳۱

اجتمعت هذه الامور مع بعضها لتعكر صفوها و تدمى قلبها، لكن فاطمة أخفت همها و غمها عن زوجها مخافة أن يتسع جرحه و معاناته من ظلم الأمة له، لهذا كانت تذهب الي قبر أبيها لتبث اليها آلامها و أحزانها و ما آل اليه حالها، فقد قالت ذات مرة: «يا أبتاه بقيت و الهة و حيرانة فريده، قد انخمد صوتى و انقطع ظهري و تنغص عيشي». و مرة أخرى نراها تقول:

قُلْ لِلْمُنْتِيبِ تَحْتَ أَطْبَاقِ الثَّرَىٰ أَنْ كُنْتُ تَسْمَعُ صَرَخَتِي وَنِدَائِيَا
 صُبِّتَ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا صُبِّتَ عَلَى الْإِيَامِ صِرْنَ لِيَا لِيَا
 قَدْ كُنْتُ ذَاتَ حِمَىٰ بِظُلِّ مُحَمَّدٍ لَا أُخْشَىٰ مِنْ ضَيْمٍ وَكَانَ حِمَاً لِيَا
 فَالْيَوْمَ أَخْشَعُ لِلذَّلِيلِ وَاتَّقَىٰ ضَيْمِي وَادْفَعْ ظَالِمِي بِرِدَائِيَا
 إِذَا بَكَتْ قُمْرِيَّةٌ فِي لَيْلِهَا شَجَنًا عَلَى غُضَنِ بَكِيَّتِ صَبَاحِيَا
 فَلْأَجْعَلَنَّ الْحُزْنَ بَعْدَكَ مُونِسِي وَلَا أَجْعَلَنَّ الدَّمْعَ فِيكَ وَشَاحِيَا
 مَاذَا عَلَى مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ أَحْمَدٍ أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا
 لماذا بكت فاطمة بهذا الشكل؟

لم كل هذا الجزع؟

لماذا عدم الارتياح هذا، كأنها الحرمل على النار؟

لماذا؟

لنسمع منها جوابها على هذه التساؤلات.

تقول أم سلمة:

بعد وفاة الرسول الكريم ذهبت لزيارته و تفقد حال سيدة الاسلام فاطمة الزهراء فلخصت لى حالها بهذه الجملة العميقة:

أصبحت بين كمدٍ و كرب

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٣٢

فقد النبي و ظلم الوصي

هُتَكَ و اللهُ حجابُه ...

ولكنها أحقاد بدرية

و ترات أحديّة

كانت عليها قلوب النفاق مكتمنة. «١»

و رغم ذلك لم يخف على أحد ما تحملته في سبيل الدفاع عن الحرمه العلوية المقدسه و حمايه أمير المؤمنين على بن أبي طالب.
 فبالرغم من قصر حياتها بعد أبيها، حيث استجاب الله سبحانه و تعالى دعاءها و لبث بدورها نداء الباري «عز و جل» لتنتقل الى جوار
 ربها و تسارع لرؤية أبيها، بالرغم من ذلك فقد بذلت كل ما في وسعها من فداء و تضحية في الدفاع عن الاسلام و التذكير بحق أمير
 المؤمنين على.

صلى الله عليك يا بنت رسول الله و رحمه الله و بركاته.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٣٣

فضائل الزهراء عليها السلام

إشارة

يجدر بالذكر هنا أن كل الاحاديث المذكورة في هذا القسم و التي تصل الأربعين حديثاً قد نقلت من مصادر أهل السنة المشهورة و
 المعروفة مع ذكر أدلتها.

منزلة فاطمة عليها السلام

يتبادر الى ذهن البعض من الذين يجهلون أو يتجاهلون الحقائق أن الفضائل الكريمة المذكورة لأهل بيت النبوة، و منزلتهم السامية إنما تعزى الى حسن ظنّ مواليهم و تعلقهم الشديد بآل محمّد.

فلأنهم يعشقون آل البيت لذا فهم لا يرون الامور الا من هذا المنظار، فكل ما يُروى عنهم من فضيلة يؤمن بها الموالي دون أن يعيروا أهمية لسندها و مدى صحتها.

و لرفع سوء الظنّ من أولئك البعض، و لزيادة اطمئنان المحبين و الموالمين فسوف نلجأ الى مصادر المذاهب الاخرى المشهورة و كتبهم المعروفة لنقل ما جاء فيها من احاديث و فضائل عن أهل بيت النبوة.

لقد ذكرنا من قبل فضائل سيده النساء فاطمة الزهراء من خلال شرح موجز لحياتها المباركة، و غايتنا في هذا القسم من الكتاب أن نطلع على المقام المعنوي الرفيع لبنت رسول الله (و من خلال كتب أهل السنة المشهورة).

و قبل الدخول في صلب هذا البحث، نرى من اللازم أن نذكر بعض النقاط المهمة:

١- من الظريف أن معظم المناقب و الفضائل التي ذكرت في كتب

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٣٦

الشيعة عن فاطمة الزهراء، قد ذكرها أهل العامة في كتبهم المشهورة أيضاً، الا القليل منها، و التي ذكرت في مصادر الشيعة المعتمدة دون أن ترد في كتب الاخرين.

٢- لم يُنقل في هذا القسم من الكتاب الذي بين يديك أي رواية عن كتب الشيعة، كما اقتصرنا على كتب الحديث و التاريخ المشهورة و المعتمدة من بين جميع كتب و مصادر العامة.

٣- من المثير للدهشة، تلك العاصفة الهوجاء التي حلت بالأمة الاسلامية بعد وفاة رسول الله بسبب الخلافة، و التي كانت تستبطن حرف مسار الخلافة عن آل بيت محمد الى أشخاص آخرين، فبعد أن نصّبهم الله سبحانه و تعالى خلفاء للنبي في حياته قام هؤلاء الأشخاص بتنحيتهم عنها و الاستيلاء على مسند الخلافة بعد وفاته.

اقصاء أهل البيت سبب أن قام الحكام بمحو فضائلهم و مناقبهم، و بالتالي محو ما يُثبت أولويتهم و أحقيتهم بخلافة رسول الله محمد. بالاضافة الى أن اثبات تلك الفضائل و المناقب استدعو الجميع للتساؤل ما معنى أن يتصيدي الاخرون لهذا الامر و أهل بيت النبوة يتمتعون بهذه المنزلة و هذا المقام؟!

لم لا نقدم من قدمه الله تعالى و الرسول؟

و لماذا يحرم المسلمون من بحر علوم هؤلاء؟

لماذا ... و لماذا؟

لذا يتضح لنا أن محو أو تجاهل تلك الفضائل كان جزءاً من خططهم السياسية. وقد بلغت هذه المسألة أوجها في عصر حكومة «بنى أمية» و «بنى العباس»، و لم يكن في السر أو في الخفية بل علناً و أمام الملأ، و لم

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٣٧

يكتفوا بمحو فضائل أهل البيت فحسب بل و بدأوا باثبات فضيلة الاخرين من خلال نشر احاديث و روايات موضوعة كاذبة، حتى وصل بهم الأمر الى شراء بعض الصحابة- أو أشباه الصحابة- لهذا العمل القبيح، و أجزلوا لهم العطاء.

فلقد روى أن معاوية سلّم لسمره بن جندب مائة ألف درهم حتى يروي أن الايتين الشريفتين التاليتين قد نزلتا في علي بن أبي طالب و هما:

ي وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلْمُدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا

وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ «۱» ی.

وَأَنَّ الْآيَةَ التَّالِيَةَ:

ي وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ي «۲»

قد نزلت في عبدالرحمن بن ملجم.

فلم يقبل فبذل له مائتي ألف درهم فلم يقبل، فبذل له ثلاثمائة ألف فلم يقبل فبذل له أربعمائه ألف فقبل و روى ذلك. و بهذا الشكل أصبح ذكر مناقب و فضائل آل البيت ممنوعاً على المنابر و في المجالس بل و يُعدُّ جرماً سياسياً في رأى النظام الحاكم، و من يخالف فقد حلَّ عليه غضب النظام، فيسجن في بئر مظلم أو يقطعوا لسانه أو يصلبوه.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۳۸

بعد ما جاء معاوية الى المدينة، حذر الصحابي و المفسر المعروف «ابن عباس» الذي كانت له مكانة خاصة في المجتمع الاسلامي من ذكر فضائل علي بن ابي طالب قال ابن عباس لمعاوية:

أتمنع قراءة القرآن؟ (يعني أني أتلو الايات التي وردت في حق علي).

قال: اقرأ القرآن ولكن لا تفسر آياته!

لقد قدر في مثل هذه الظروف أن تمحي فضائل آل البيت، لاسيما أن وسائل الاعلام آنذاك كانت مقتصرة على هذه المنابر و خطب الصلاة.

ولكن العجيب أن فضائل و مناقب آل بيت النبي لم تختف رغم الجؤ المشحون الذي صنعه المنافقون و انما ملأت كتب الصديق و العدو أيضاً.

و الالعجب من ذلك أن نشاهد من بين تلك الوثائق التي تدل على فضائلهم اعترافات صريحة لاشخاص مثل «معاوية» و «عمر و بن العاص» و بعض الخلفاء المتقدمين يشنون بها تلك الفضائل و المناقب التي كان يتمتع بها آل البيت، علماً أن هذه الاعترافات قد أرختها أيدي مؤرخيهم على صفحات التاريخ!

وما ذلك الا دليل على مشيئة الله في فضح المنافقين، و اعجاز كبير لاهل بيت العصمة.

۴- أظهر الساعون في محو فضائل آل بيت الرسول الكثير من التعصب، حيث لم يكتفوا بتشويه سمعة أمير المؤمنين علي و ابنائه الكرام و درج أسمائهم في القائمة السوداء لاولئك الحاقدين، و انما سعوا الى هدم و تحطيم مكانتهم الاجتماعية. و الأمر من ذلك أنهم عمدوا الى الحاق الأذى و الاساءة بكل كل من له علاقة بآل بيت محمد أياً كان نوعها.

فلماذا يصبر البعض على رغم الاثار و الدلائل التاريخية التي تشير الى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۳۹

ايمان أبي طالب عم و حامى الرسول بأنه مات كافراً و مشركاً؟! زاعمين أن الآية الشريفة.

«وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْوَنُ عَنْهُ» «۱» قد نزلت فيه!

لا لشيء سوى أنه والد أمير المؤمنين علي.

و لماذا اصرارهم على أن «بازر الغفاري» ذلك الرجل الشجاع، ذو «مذهب اشتراكي»، حيث يتهمونه في كتبهم بأنه يحمل عقائد اشتراكية؟!!

ليس الا ... كونه من خلص أصحاب أمير المؤمنين، و من المعترضين على الخليفة الثالث في مسألة ائتلاف و هدر مال المسلمين.

و هناك الكثير من مثل هذه التساؤلات.

فياترى بعد هذه المعادة، ألا يعجب المرء من وجود كل هذه الفضائل و المناقب لآل البيت في كتب مخالفيهم؟ أليس من المعجزة أن

تعبير احاديث تحكى فضائل آل محمد عصوراً و أزمنة حارب فيها الحكام محبى آل البيت بشتى الطرق، حتى أنهم كانوا يعتبرون تسمية المولود باسم عليّ جرمًا لا يغتفر؟!

۵- المثير للدهشة أن حذف تلك الفضائل لم يكن منحصرًا بالقرون الاولى للاسلام، أو بعصر بنى أمية و بنى العباس فقط، ففي العصر الحاضر الذى يسمى «عصر المطالعات و الدراسات التاريخية الدقيقة» حيث طبع الكتب الاسلاميه، و نشرها فى مختلف الدول الاسلاميه لذا فإنّ أىّ تغيير أو تحريف أو حذف للحقائق يسبّب فضيحة كبيرة، رغم ذلك نرى الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۰

محققون متعصبون! (ان أمكن الجمع بين التحقيق و التعصّب) قد انتهجوا نفس أسلوب الامويين و العباسيين فى حذف و تغيير و تحريف الحقائق. مما حدى بالعلامه «الامينى» و هو المحقق الاسلامى الكبير الى أن يذكر فى كتابه «الغدير» بعضاً من النماذج. منها كيف أن المؤرخ المعروف «الطبرى» حرّف الحديث المربوط بقصة يوم الدار و تفسير آية «و أنذر عشيرتک الأقربين» و استعداد عليّ للوقوف بجانب رسول الله و اعلانه بوصايه و وزارة على من بعده، حرف كل ذلك رغم سند الحديث المعترف عند كلّ المذاهب. و الأسوأ من ذلك ما فعله «محمد حسين هيكل» حيث نقل الحديث فى الطبعة الاولى من تاريخه ثمّ حذف القسم الاهم من الحديث فى الطبعة التالية. (۱)

و الان و كما قلنا آنفاً فإننا سنذكر مناقب فاطمة الزهراء و مقامها الرفيع من خلال الاحاديث التى نقلتها كتب العامة المشهورة. و كما ذكرنا أيضاً فسوف لن ننقل أى حديث من مصادر و طرق الشيعة (رغم أنها معتبرة جداً و من الدرجة الاولى) فنخلى الميدان لاحاديث الاخرين حتى يتبين أن تألق هذه السيدة لا يمكن أن يخفيه الستار الذى ألقاه الحاقدون. يتمّ التركيز هنا على عشر مباحث تعتبر محاور أصليّة للموضوع و أن الزهراء:

۱- أنها سيده نساء العالمين.

۲- حوراء أنسيه.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۱

۳- محبوبه الرسول و بضعته.

۴- مقربة الى الله يرضى لرضاها و يغضب لغضبها.

۵- صاحبة التضحية الكبرى و الفداء.

۶- المقام العلمى لفاطمة.

۷- كرامات سيده النساء.

۸- أول من يدخل الجنة.

۹- أسامى فاطمة.

۱۰- هدية النبى لابنته الزهراء.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۲

سيده نساء العالمين

من الطبيعى أن تختلف منزلة البشر من واحدٍ لآخر. فمنهم من علا بفضيلته على الملائكة المقربين، و منهم من هو أحطّ من الحيوانات. و طبقاً لما ينصّ عليه القران و يوصى به الاسلام فإنّ «العلم و الايمان و التقوى و الصفات الانسانية الفاضلة» هى التى ترفع من مقام الانسان و قيمته. و بالاستناد الى هذه المعايير فان سيده فاطمة الزهراء- و على لسان رسول الله- سيده نساء العالمين.

لقد ورد في مصادر أهل السنة المعروفة كثيراً من الروايات تنصُّ على أن فاطمة الزهراء أفضل نساء العالمين، حيث تحدث الرسول، بهذه لعدة مراتٍ وبتعابير مختلفة.

۱- قال:

«ان أفضل نساء الجنة خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد و مريم بنت عمران و آسيه بنت مزاحم». (۱)

۲- وقرأ في حديث آخر للرسول حين اعتل عله الموت عندما شاهد قلق و اضطراب فاطمة انه قال:

«يا فاطمة ألا ترضين أن تكوني سيده نساء العالمين، و سيده نساء هذه

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۳

الامة، و سيده نساء المؤمنين». (۱)

و هنا تظهر أفضلية فاطمة المطلقة، حيث لم يورد الرسول في حديثه اسماً آخر.

۳- نقل أبو نعيم الأصبهاني عن جابر بن سمرة. قال: جاء نبي الله فجلس و قال:

ان فاطمة و جعة فقال القوم: لو عدناها؟

فقام فمشى حتى انتهى الى الباب- و الباب عليها مصفق- قال، فنادى: شدى عليك ثيابك فان القوم جاؤوا يعودونك.

فقال: يا نبي الله ما على عباة. قال فأخذ رداءً فرمى به اليها من وراء الباب، فقال: شدى بهذا رأسك، فدخل و دخل القوم فقعد

ساعة فخرجوا، فقال القوم: تالله بنت نبينا على هذا الحال؟

قال فالتفت فقال:

«أما أنها سيده النساء يوم القيامة». (۲)

۴- و بتعبير آخر رواه صحيح (۳) البخارى- و هو من أشهر مصادر الحديث عند العامة- نقلًا عن عائشة أنها قالت:

أقبلت فاطمة كأن مشيتها مشية رسول الله فقال: مرحباً بابنتي ثم أجلسها عن يمينه ثم أسرَّ اليها حديثاً فبكت. فقلت استخصك رسول

الله و أنت تبكين ثمَّ أنه أسرَّ لها فضحكت.

قالت: فقلت لها ما رأيت كالיום أقرب فرحاً من حزن، ما أسر اليك؟

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۴

فقال فاطمة: ما كنت لأفشى سرَّ رسول الله.

حتى اذا قبض الرسول سألتها، فقالت:

أنه أسرَّ الي و قال: كان جبرئيل يعارضني بالقران في كل عام و أنه عارضني به هذا العام مرتين و لا أراه الا قد حضر أجلى و أنك

أول أهلى لحوقاً بي و لنعم السلف أنا لك، فبكيت لذلك فقال أما ترضين أن تكون سيده نساء أهل الجنة و نساء المومنين؟! فذلك

الذى أضحكني.

ويُتضح جيداً من التأمل في هذه الاحاديث أنه اذا قيل أن فاطمة واحدة من أربع من النساء الفاضلات، فان ذلك لا ينافي كونها أفضل

تلك النساء الأربع.

ودليلنا على هذا ما يفيدته الحديث التالي:

* ۵- نقل في كتاب «ذخائر العقبى» عن ابن عباس أن الرسول الكريم قال: «أربع نسوة سيدات سادات عالمهن: مريم بنت عمران و

آسيه بنت مزاحم و خديجة بنت خويلد و فاطمة بنت محمد و أفضلهن فاطمة (۱) و بالطبع فان كلمة «أفضلهن» تشتمل على عدة معان

و تشير الى المنزلة العلمية و التقوى و الايثار و سائر الملكات الفاضلة.

لقد صرح القران قائلاً: أن الملائكة كانت تكلم مريم، كما في الآية الشريفة: «اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله اصطفاك و طهرك و

اصطفاك على نساء العالمين. (۲).

و قد كلمت مريم الملائكة و هذا ما تنص عليه آية ۱۶ الى آية ۲۱ من

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۵

سورة مريم و ينص القران على أنه كان يؤتى لمريم بطعام من الجنة.

حيث نقرأ في الآية الشريفة: يَا قَتَلَبَلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنِ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسِنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا

رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱)

و يصفها في مكان آخر بأنها «صديقة»، كما في الآية الشريفة:

يَا أَيُّهَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى

يُؤْفَكُونَ (۲)

و غير ذلك من الفضائل التي يثبتها للسيدة مريم و باقي النساء الفاضلات كآسيه بنت مزاحم، و كذلك يثبت النبي مثل هذه الفضائل و الكرامات للسيدة خديجة الكبرى.

و من هذا المنطلق نعرف أن لفاطمة مقام عالي أو منزلة رفيعة مكرمه، خصوصاً ما جاء في رواية «الأفضيلة» التي تدل على أن هذه المفاخر و المناقب هي في الواقع جزء مما تتحلى و تتميز به فاطمة.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۶

حوراء انسبه

ان اللبنة الاولى في بناء كيان الانسان هي انعقاد «النطقة»، لأنها على أية حال تحمل قسماً مهماً من قيمه الوجودية. و لذلك تواترت الروايات التي توصي بضرورة سلامة هذه اللبنة و صحة تكوينها.

و عند ما نطالع تأريخ حياة سيده النساء نرى أنها قد امتازت في هذا المجال عن جميع شخصيات العالم رجالاً و نساءً.

و من الأفضل أن نسمع هذا الحديث من فم رسول الله:

* ۶- عن ابن عباس قال:

كان النبي يكثر تقبيل فاطمة فقالت له عائشة:

انك تكثر تقبيل فاطمة.

فقال: ان جبرئيل ليلة أسرى بي أدخلني الجنة فأطعمني من جميع ثمارها فصار ماءً في صلبى فحملت خديجة بفاطمة «فاذا اشتقت لتك

الثمار قبلت فاطمة فأصبت من رائحتها جميع تلك الثمار التي أكلتها». (۱)

* ۷- و جدير بالذكر أن بعض الروايات قد نصت على فاكهة «التفاح»، كما هو في كتاب «ذخائر العقبي» حيث ينقل «الطبري» حديثاً

للرسول

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۷

عن جمع من الصحابة أنه قال: «لما أسرى بي أدخلني الجنة فناولني تفاحة فأكلتها فصارت نطفةً في ظهري فلما نزلت من

السماء واقعت خديجةً. ففاطمة من تلك النطقة» (۱)

* ۸- و قد نقل في حديث آخر أن الرسول قد تناول فاكهة «السفرجل» عند مروره بالجنة ليلة المعراج. جاء ذلك في «مستدرک

الصحيحين» نقلًا عن «سعد بن مالك». (۲)

* ۹- و جاء في حديث آخر أن الفاكهة التي تناولها الرسول كانت غير معروفة لأهل الدنيا، كما أنها كانت لذيدةً و عطرةً النكهة حيث

نقل «السيوطي» في «الدرّ المنتور» عن الرسول أنه قال:

«لما أسرى بي الى السماء أدخلت الجنة فوقفت على شجرة من أشجار الجنة لم أر في الجنة أحسن منها و لا أبيض ورقاً و لا أطيب ثمرةً، فتناولت من ثمرتها، فأكلتها فصارت نطفة في صلبى، فلما هبطت الى الارض واقعت خديجةً، فحملت بفاطمة، فاذا أنا اشتقت الى ريح الجنة شممت ريح فاطمة» (۳)

و في الواقع فإنّ الحديث الأول في هذا الفصل يحوى و يفسر مجموع هذه الاحاديث، فطبقاً لما جاء فيه فان الرسول قد تناول من جميع فواكه الجنة و أنّ نطفة فاطمة قد انعقدت من عصارة تلك الثمار. هذا مع الاخذ بنظر الاعتبار أن الدنيا التي نعيشها تختلف عن عالم الجنة بقدرٍ تعجز معه ألفاظنا عن تبيان حقائقها، و ما نذكره عنها ما هو الّا اشارات مختصرة لما تتمتع بها.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۴۸

على كلّ حال فان حوراء أنسية بالموصفات الخلقية و الطبيعية لاهل الجنة لابد و أن تكون نطفتها من عصارة فاكهة الجنة، و هذا ما امتازت به هذه السيدة على سائر نساء العالمين.

كانت من نساء الجنة، نفسها و خلقتها، قلبها و روحها، لونها و هيئتها، قولها و حديثها، و غير ذلك من صفات و ميزات أهل الجنة، و خلاصة القول أنها من الجنة من رأسها الى أخمص قدميها.

فهل في تاريخ البشرية مثل هذا الوسام المشرف لغير هذه السيدة؟

فاطمة عليه السلام أحب الناس الى الرسول الكريم صلى الله عليه و آله

الحب و العشق، أقوى ما يربط بين موجودين.

يفيد قانون الجاذبية الذى يحكم عالم المادة أن قوة الجذب تتناسب طردياً مع حاصل ضرب الكتلتين و عكسياً مع مربع المسافة بينهما. و يسرى حكم هذا القانون فى العالم المعنوى و العشق الالهى أيضاً.

فكلما سمت قيمة الأشخاص و تقاربت نفوسها زادت علاقة الحب و العشق بينها!

مع وجود اختلافٍ بسيطٍ يختص به عالم المادة، فأحياناً يولد الاختلاف و التضاد تجاذباً بين الجسمين (كما فى التجاذب الحاصل بين الشحنتين الموجبة و السالبة)، على خلاف ما يحدث فى عالم الأرواح حيث تقوى رابطة الجذب كلما زاد الشبه فيما بينهما، و تضعف إذا ما وجد التضاد و الاختلاف.

نتجه بعد هذه المقدمة القصيرة صوب عالم الأحاديث، لتتعرف على مدى علاقة الرسول الكريم صلى الله عليه و آله بابنته فاطمة الزهراء عليها السلام، و إلى أى مقدارٍ كان يحبها؟

* ۱۰- يُروى عن عائشة أنها قالت:

«ما رأيت أحداً أشبه كلاماً و حديثاً من فاطمة برسول الله صلى الله عليه و آله و كانت

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۵۰

إذا دخلت عليه رحب بها، و قام إليها، فأخذ بيدها فقبلها، و أجلسها فى مجلسه». (۱)

* ۱۱- و جاء فى روايةٍ أخرى.

«كان كثيراً ما يقبل عرف فاطمة». (۲)

* ۱۲- و تنص رواية ثالثة على

«كان كثيراً ما يقبلها فى فمها». (۳)

* ۱۳- لقد كان الرسول صلى الله عليه و آله يظهر الكثير من محبته لفاطمة عليها السلام حتى أثار ذلك حفيظة عائشة، حيث قالت

لرسول الله صلى الله عليه وآله.

«يا رسول الله ما لك إذا جاءت فاطمة قبلتها حتى تجعل لسانك في فيها كله كأنك تريد أن تطعمها عسلًا؟!»

قال صلى الله عليه وآله: نعم يا عائشة، انى لما اسرى بى الى السماء ... وقصَّ عليها قصة ثمار الجنة التى تناولها». «۴»

* ۱۴- و جاء فى صحيح أبى داود

«كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا سافر كان آخر عهده بانسانٍ من أهله فاطمة عليها السلام و أول من يدخل عليه اذا قدم فاطمة

عليها السلام» «۵»

كما نقل «أحمد بن حنبل» هذه الرواية فى مسنده. «۶»

لكن نعلم أن للحب و الحنان الواقعيين طرفان، فالحنان المطلق له

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۵۱

جانب سلبى، و يكون سطحياً عديم القيمة، و كما أسلفنا فان العشق الواقعى دليل على التشابه، و عند ما يحصل التشابه ستتولد الجاذبية بين الطرفين.

لذا فان الروايات الاسلاميه تعكس حقيقة مهمة. ألا و هى أن العلاقة التى كانت تربط الرسول صلى الله عليه وآله بابنته فاطمة الزهراء عليها السلام كانت علاقة متبادلة و بنفس الشدة. و اليك شواهد ما أشرنا اليه:

* ۱۵- جاء فى صحيح مسلم عن عبدالله بن عمر بن محمد بن أبان الجعفى، بينما رسول الله، يصلى عند البيت و أبو جهل و أصحابه

له جلوس و قد نحرت جزور بالأمس فقال أبو جهل: أيكم يقوم الى سلا جزور بنى فلان فيأخذه فيضعه فى كتفى محمد اذا سجد،

فانبعث أشقى القوم فأخذه فلما سجد النبى صلى الله عليه وآله وضعه بين كتفيه، قال فاستضحكوا و جعل بعضهم يميل الى بعض و أنا

قائم أنظر لو كانت لى منعة طرحته عن ظهر رسول الله صلى الله عليه وآله، و النبى صلى الله عليه وآله ساجد ما يرفع رأسه حتى

انطلق انسان فأخبر فاطمة فجاءت و هى جويرية فطرحت عنه ثم أقبلت عليهم تشتمهم فلما قضى النبى صلى الله عليه وآله صلاته رفع

صوته ثم دعا عليهم، و كان اذا دعا ثلاثاً و اذا سأل سأل ثلاثاً ثم قال اللهم عليك بقريش ثلاث مرات فلما سمعوا صوته ذهب

عنهم الضحك و خافوا دعوته ثم قال: اللهم عليك بأبى جهل بن هشام و عتبة بن ربيعة و شيبه بن ربيعة و الوليد بن عتبة و أمية بن

خلف و عقبه بن أبى معيط. فوالذى بعث محمداً صلى الله عليه وآله بالحق لقد رأيت الذى سمى صرعى يوم بدر ثم سحجوا الى

القلب قلب بدر» «۱»

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۵۲

نعم، لقد كانت الزهراء عليها السلام منذ صغرها خليطاً من «المحبة» و «الشجاعة»، و هى دائماً على أهبة الاستعداد فى الدفاع عن أبيها

صلى الله عليه وآله.

* ۱۶- و نطالع أيضاً فى نفس المصدر السابق عن أحداث غزوة أحد ما يأتى:

«قال سهل بن سعد: جرح وجه رسول الله صلى الله عليه وآله و كسرت رباعيته و هسمت البيضة على رأسه فكانت فاطمة بنت رسول

صلى الله عليه وآله تغسل الدم و كان علي بن أبى طالب يسكب عليها بالمجن فلما رأت فاطمة أن الماء لا يزيد الدم إلا كثرة،

أخذت قطعة حصير فأحرقته حتى صار رماداً ثم ألصقته بالجرح فاستمسك الدم». «۱»

* ۱۷- نقل «أبو نعيم الاصفهاني» فى «حلية الاولياء» عن علي بن محمد بن اسماعيل عن ... عن أبى ثعلبة الخشنى أنه قال: قدم رسول

الله صلى الله عليه وآله من غزاة له فدخل المسجد فصلى فيه ركعتين - و كان يعجبه اذا قدم أن يدخل المسجد فيصلى فيه ركعتين -

ثم خرج فأتى فاطمة فبدأ بها قبل بيوت أزواجه فاستقبلته فاطمة عليها السلام و جعلت تقبل وجهه و عينيه و تبكى.

فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: ما يبكيك؟ قالت: أراك قد شحبت لونك. فقال لها: يا فاطمة، ان الله عزّ و جلّ بعث أباك

بأمرٍ لم يبقَ على ظهر الارض بيت مدرٍ ولا شعر الا أدخله به عزراً أو ذُلًّا يبلغ حيث بلغ الليل. «٢»

* ١٨- و روى فيما روى عن أحداث الخندق عن عليّ عليه السلام فى حفر

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٥٣

الخندق اذ جاءته فاطمة بكسرة من خبز فرفعتها اليه فقال ما هذه يا فاطمة، قالت: من قرصٍ اختبزه لابنّى جتتك منه بهذه الكسرة.

فقال: يا بنية أما أنها لأول طعام دخل فم أبيك منذ ثلاث. «١»

ما أعظم قوى الجذب التى تربط بين هذا الاب و ابنته؟

جاذبية متأصلة فى أعماق روحيهما، و محبة قد ارتشفت من منبع وجودهما، و علاقه عشقٍ تمخض عنها اتحاد روح الأب بروح

ابنته الملكوت الأعلى

فهل هناك أفضل من هذا الافتخار لفاطمة الزهراء عليها السلام؟.

فخر و فضيله لم تكن لأى أحدٍ عبر تاريخ الاسلام سوى لمعلمها على ابن أبى طالب عليه السلام.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٥٤

قرب فاطمة عليها السلام من الله

نعلم أن الفناء هو أعلى مراتب القرب من الله سبحانه و تعالى.

«الفناء» يعنى تجاهل و نسيان كل شىء، و كل ذى نفس، بل و حتى الذات فى مقابل الخالق الجبار. أى أن يصل المرء الى مرحلة لا

يرى فيها الوجود الدنيوى إلا سراباً، و لا يشاهد هذا العالم المخلوق الا كظلٍ باهت زائل.

يرى الله فى كل مكان، و يبحث عنه فى كل مكان.

كالفراشة التى تدور حول شمعةٍ تحترق، يصهر ذاته فى وجود الله، فلا يرى قيمةً لكيانه فى حضرة الاله.

يعد «التسليم المطلق» لا رادة الله «سبحانه و تعالى و احداً من الآثار المرتبة على وصول المرء لهذا المقام، فما يريد الله هو المراد، و ما

يحببه هو الأصلح.

فرضاه من رضا الله، و رضا الله من رضاه.

و بهذه المعايير العرفانية نتوجه صوب المقام العرفانى لسيدة نساء العالمين و نتعرف على مدى سمو منزلتها عند الله و نطلع على

الحقيقة التى أشار اليها رسول الاسلام الكريم صلى الله عليه و آله

١٩- نصّت الكتب المعروفة لأهل السنة على الكثير من الروايات التى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٥٥

تشير الى أن الرسول صلى الله عليه و آله قال لا بنته فاطمة الزهراء عليها السلام:

«ان الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاك». «١»

٢٠- ورد فى «صحيح البخارى» الذى يعد من أشهر مصادر الحديث عند العامة أن الرسول «ص» قال:

«فاطمة بضعة منى فمن أغضبها فقد أغضبني». «٢»

٢١- و نطالع فى مكانٍ آخر من نفس المصدر هذا الحديث:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله.

«فانما هى فاطمة بضعة منى يرينى ما أرابها و يؤذيني ما آذاها». «٣»

و كما أشرنا سابقاً فإن الأحاديث كثيرة فى هذا المجال، و كلها تحكى عن المقام العالى لفاطمة الزهراء عليها السلام فى معرفة الخالق

و عن درجة عصمتها و إيمانها و إخلاصها. فقد سمت بمقامها إلى الله سبحانه و تعالى حتى صار رضاها و غضبها مرآة لرضا الله و رسوله و سخطهما، و لا يمكن أن تعادل هذه الدرجة السامية بأى شيء.

۲۲- و نهي بحثنا هذا بحديث آخر ينقله لنا «صحيح الترمذی» فقد قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

«إنما فاطمة بضعة مني يؤذيني ما آذاها و ينصبي ما نصبها». «۴»

من البديهي أنه لا يمكن لظاهرة الحنان التي تربط الوالد بولده أن

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۵۶

تفسر هذا الأمر أن النبي «ص» رسول الله لا يريد إلّا ما أراد الله، و أن رضا و سعادة فاطمة عليها السلام من رضا الله و رسوله ما هو إلّا دليل على صهر إرادتها فيما يريد الله و يرضاه.

لا بد من الإشارة هنا إلى نقطة مهمة، و هي أن فسر البعض جملة «فاطمة بضعة مني» على أنها جزء من جسد الرسول صلى الله عليه و آله في الوقت الذي يدل مفهوم الحديث على أن فاطمة عليها السلام جزء من كيان و وجود أبيها محمد صلى الله عليه و آله و من الناحيتين المادية و الروحية. و هذا ما ستشير إليه الروايات التي سنستعرضها إن شاء الله تعالى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۵۷

زهد فاطمة عليها السلام

«حب الدنيا رأس كل خطيئة».

بالاستناد إلى الحديث النبوي الشريف و إلى ما تمخضت عنه تجاربنا و مشاهداتنا في الحياة فإنّ كلّ التجاوزات، الجنايات، الأكاذيب، الخيانات، الظلم كانت نتيجة لحب «المال» و «الجاه» و «الشهوة»، هنا يتضح أن الزهد و الورع هما أساس التقوى و الطهارة و الصلاح. و لكن يجب معرفة ماهية الزهد، فالزهد لا يعنى ترك الدنيا و الرهبة و الاعتزال عن المجتمع، بل أن حقيقة الزهد هي الحرية و عدم الوقوع في شراك الدنيا.

قالزهد من لم يتعلق قلبه بالدنيا و ان كانت عنده فلو أحس يوماً بأن رضا الله سبحانه و تعالى منوط بتركه لما في يديه كان مستعداً لهذا العمل، و يقول من أعماقه:

يا ليت بيني و بينك عامر و بيني و بين العالمين خراب. و إذا استدعى الحفاظ على الحرية و الشرف و الإيمان أن يضحي بحياته و روحه و ماله لم يتوان في ذلك و يصرخ من أعماقه هيهات منا الذلة.

و على حد قول القرآن الكريم في تعريفه للزاهد:

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۵۸

ي لكيلا تأسوا على ما فاتكمو لا تفرحوا بما آتاكمي «۱»

بعد هذه المقدمة القصيرة نتوجه إلى أحاديث رسول الله صلى الله عليه و آله و نتعرّف من خلالها على وجهة نظره بشأن شخصية فاطمة عليها السلام.

۲۳- نقل «ابن حجر» و آخرون في رواية عن الرسول صلى الله عليه و آله:

«أخرج أحمد و غيره ما حاصله أنه صلى الله عليه و آله كان إذا قدم من سفر أتى فاطمة و أطال المكث عندها ففى مرة صنعت لها مسكين من ورق و قلادة و قرطين و ستر باب بيتها فقدم صلى الله عليه و آله و دخل عليها ثم خرج و قد عرف الغضب في وجهه حتى جلس على المنبر فظنت أنه إنّما فعل ذلك لما رأى ما صنعته فأرسلت به إليه ليجعله في سبيل الله، فقال فعلت فداها أبوها ثلاث مرات، ليست الدنيا من محمد و لا من آل محمد و لو كانت الدنيا تعدل عند الله في الخير جناح بعوضة ما سقى منها كافراً شربة ماء،

ثم قال فدخل صلى الله عليه وآله عليها. «۲»

من الواضح أن يكون ثمن السوارين و القرطين الفضيين و العقد الفضى زهيداً، و الأزهد ثمناً منها ذلك الستار الذى يعلقه الإنسان على باب الغرفة، غير أن الرسول «ص» كان يعتبر أن ذلك ليس من شأن فاطمه عليها السلام، بل يرى أن فضيلتها و كرامتها تكمن فى خصالها الإنسانية.

تعلمت فاطمة عليها السلام هذا الدرس من أبيها مباشرة، حيث رمت بالدنيا و زخرفها جانباً محررةً نفسها من ذلك الأسر من ناحية و أنفقت ما فى يدها فى سبيل الله من ناحية أخرى
الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۵۹

لقد عرفنا من خلال الحديث الذى سبق ذكره - برقم ۳- نقلًا عن كتاب «حليد الأولياء» لم تكن تملك الحجاب الكافى عند مجيء الرسول صلى الله عليه وآله و أصحابه لعيادتها، مما حدا به صلى الله عليه وآله أن يناولها عباوته لتستر نفسها و تستعد للضيوف الذين جاؤوا لعيادتها.

إن جهاز فاطمة عليها السلام و مراسم الزفاف التى جرت بمنتهى البساطة، و تفانيها فى القيام على شؤون بيتها، حيث تحضن طفلها فى إحدى يديها و فى الأخرى تطحن الشعير لتهىء لهم الخبز، كل ذلك شواهد صادقة على زهدها العالى و إيمانها الصادق. و يشير الحديث التالى إلى هذا المعنى

* ۲۴- نقل أبو نعيم الأصفهاني فى «حلية الأولياء»:

«لقد طحنت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله حتى مجلت يدها و ربا، و أثر قطب الرحى فى يدها» (۱).

* ۲۵- نقل فى «مسند أحمد» و هو أحد أشهر مصادر أهل السنة عن «أنس بن مالك» أنه قال:

إن بلالاً بطأ عن صلاة الصبح فقال له النبى صلى الله عليه وآله ما حبسك فقال:

مررت بفاطمة و هى تطحن و الصبى يبكى فقلت لها إن شئت كفيتك الرحا و كفيتينى الصبى و إن شئت كفيتك الصبى و كفيتينى الرحا فقالت أنا أرفق بابنى منك. فذاك حبسنى. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله:
«فرحمتها يرحمك الله». «۲»

من الفضائل الأخلاقية التى تتحلى بها سيده النساء هى الشجاعة و الشهامة فى دفاعها من أبيها الرسول الكريم صلى الله عليه وآله ضد مشركى مكة، كما أن

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۰

مجيئها الى ميدان أُحُدٍ و تضميدها جراح الرسول صلى الله عليه وآله لم يكن ليخف عن أى أحد، و هذا ما أثبتته الأحاديث التى ذكرناها آنفاً.

لقد سارت على طريق العبودية و عبادة الله منذ ولادتها، و هى على هذا الحال إلى أن فارقت روحها الحياة. و الحديث الآتى يدل على هذا المعنى

* ۲۶- جاء فى «ذخائر العقبى» ما جاء فى قصة ولادة فاطمة الزهراء عليه السلام و انعقاد نطفتها من ثمار الجنة و حضور النساء الأربع عند ولادتها: «فولدت فاطمة عليها السلام فوَقعت حين وقعت على الأرض ساجدة». «۱»

* ۲۷- و نطالع فى نفس المصدر روايةً تدلُّ على سموها و عفتها، حيث تنقل «أسماء بنت عميس» هذه القصة العجيبة:

قالت فاطمة عليها السلام لأسماء بنت عميس يا أسماء إنى استقبحت ما يصنع بالنساء إنه يطرح على المرأة الثوب فيصنفها و قالت أسماء: يا ابنة رسول الله ألا أريك شيئاً رأيته بأرض الحبشة، فدعت بجرائد رطبة فحنتها ثم طرحت عليها ثوباً، فقالت فاطمة عليها السلام ما أحسن هذا و أجمله، تعرف به المرأة من الرجل فإذا أنا مت فاغسلينى أنتِ و على و لا يدخل على أحد.

و جاء فى نهاية هذا الحديث.

إن فاطمة عليها السلام لما رأت النعش تبسمت و ما رُويت مبتسمةً بعد النبى صلى الله عليه و آله قط. (۲)

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۱

المكانة العلمية لفاطمة عليها السلام

إن حب أولياء الله لشخصٍ دون الآخر ليس حباً عادياً، فلا بد أن يكون قائماً على أسسٍ مهمّةٍ منها العلم و الإيمان و التقوى و ما علاقة الرسول الكريم صلى الله عليه و آله القويّة بابتته فاطمة الزهراء عليها السلام إلّا دليل على تمتعها بتلك الصفات الفاضلة. إضافةً إلى ذلك، و عند ما يقول عليه السلام: «فاطمة أفضل نساء العالمين» أو «أفضل نساء الجنّة» و التى ذكرنا أسانيداً من قبل، فإنّ هذا بحدّ ذاته دليل على أنّها أعلم نساء العالمين.

و بعد ذلك هل يمكن لشخصٍ لم يصل إلى مقام رفيعٍ فى العلم و المعرفة أن يكون رضاه من رضا الله، و غضبه من غضب الخالق و رسوله؟

كما تبين لنا ذلك فى الروايات السابقة.

علاوةً على ذلك فقد وردت فى المصادر الإسلامية المعروفة روايات مهمّة تكشف عن المقام العلمى الرفيع لهذه السيدة العظيمة.

* ۲۸- نقل «أبو نعيم الأصفهاني عن رسول الله صلى الله عليه و آله أنه قال يوماً لأصحابه ما خير النساء؟

فلم يدرِ الحاضرون ما يقولون، فسار علىّ عليه السلام إلى فاطمة فأخبرها بذلك.

فقلت: فهلّا قلت له خير لهنّ ألا يرين الرجال و لا يرونهن. فرجع علىّ عليه السلام فأخبره بذلك.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۲

فقال رسول الله صلى الله عليه و آله من علمك هذا؟ قال: فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلى الله عليه و آله إنّها بضعة منى. (۱)

يظهر من هذا الحديث أن أمير المؤمنين على عليه السلام رغم ما كان يتمتع به من مقام عظيم فى العلوم و المعارف الذى اعترف به الصديق و العدو و أنّه باب مدينة علم الرسول الأكرم صلى الله عليه و آله إلّا أنه كان يستفيد أحياناً من علم زوجته فاطمة الزهراء عليها السلام.

إنّ ما ذكر فى نهاية هذه الرواية من أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال «فاطمة بضعة منى» إنّما يشير إلى حقيقة مهمّة و هى أن القصد من «بضعة» لا- يقتصر على كونها جزء من بدنه فقط كما فسره البعض، بل هى جزء من روح الرسول صلى الله عليه و آله و إيمانه و علمه و فضله و أخلاقه، فهى شعاع من تلك الشمس و قبس من تلك المشكاة.

* ۲۹- جاء فى «مسند أحمد» عن «أم سلمة»- أو طبقاً لرواية أم سلمى أنّها قالت:

اشتكت فاطمة شكواها التى قبضت فيه فكنت أمرضها فأصبحت يوماً كأمثل ما رأيتها فى شكواها تلك قالت و خرج علىّ لبعض حاجته فقالت يا أمه اسكبي لى غسلاً فسكبت لها غسلاً فاغستلت كأحسن ما رأيتها تغتسل، ثم قالت يا أمه أعطينى ثيابى الجدد فأعطينتها فلبستها ثم قالت يا أمه قدّمت لى فراشى وسط البيت ففعلت و اضطجعت و استقبلت القبلة و جعلت يدها تحت خدها ثم قالت يا أمه إنى مقبوضة الان و قد تطهرت فلا يكشفنى أحد فقبضت مكانها قالت فجاء علىّ فأخبرته. (۲)

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۳

نستدل من هذه الرواية أن فاطمة الزهراء عليها السلام كانت تعلم بوقت وفاتها، حيث استعدت للرحيل دون أن تظهر عليها علاماته، و لما كان الإنسان لا- يعلم بحلول أجله إلّا بعلم إلهى، لذا فإنّ الله سبحانه و تعالى كان يلهم فاطمة عليها السلام. نعم، فقد ارتبطت روحها بعالم الغيب، و حدثتها ملائكة السماء.

و طبقاً لما جاءت به الروايات فإنها أفضل من مريم بنت عمران «أم عيسى عليه السلام»، و في هذا الكفاية، إضافة إلى تصريح القرآن المجيد في أن الملائكة قد تحدثت إلى مريم و هي قد حدثتها- ذكرت ذلك آيات من سورة آل عمران و سورة مريم- لذا فمن الأولى أن تكون فاطمة عليها السلام و هي ابنة رسول الله صلى الله عليه و آله محدثة من ملائكة السماء. (۱) الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۴

كرامات فاطمة عليها السلام

عندما تقوى روح الانسان، و تمتلىء بالصفات الالهية، و ينال منزلة القرب من الله، فإن إرادته (بمشيئة الله) ستؤثر في العالم التكويني و سيحدث له ما يريد. و هذه هي الولاية التكوينية التي تمتع بها أولياء الله، و هي منبع كراماتهم المختلفة التي تميز الأنبياء صلى الله عليه و آله بأعلى مراتبها و هي المعجزات. و لقد حبي الله فاطمة الزهراء عليها السلام بمقدار كبير من تلك العناية الإلهية. و هذا ما تدل عليه الرواية التالية:

* ۳۰- نقل كثير من مفسري العامة و منهم «الزمخشري» في «الكشاف» و «السيوطي» في «الدر المنثور» في أسفل الآية الشريفة: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» عن جابر بن عبد الله الأنصاري أنه قال:

أقام رسول الله صلى الله عليه و آله أياماً لم يطعم طعاماً حتى شق ذلك عليه فطاف في منازل أزواجه فلم يجد عند واحدةٍ منهم شيئاً فأتى فاطمة عليها السلام فقال يا بُنَيَّةُ هل عندك شيء آكله فإنني جائع فقالت لا و الله فلما خرج من عندها بعثت إليها جارة لها برغيفين و قطعة فأخذته منها فوضعت في جفنة لها الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۵

و قالت و الله لأؤثرن بهذا رسول الله صلى الله عليه و آله على نفسي و من عندي و كانوا جميعاً محتاجين إلى شبعه طعام فبعثت حسناً إلى رسول الله صلى الله عليه و آله فرجع إليها فقالت له بأبي أنت و أمي قد أتى الله بشيء لك فقال هلمي يا بُنَيَّةُ بالجفنة فكشفت عن الجفنة فإذا هي مملوءة خبزاً و لحماً فلما نظرت إليها بهتت و عرفت أنها بركة من الله فحمدت الله تعالى و قدمته إلى النبي صلى الله عليه و آله فلما رآه حمد الله و قال من أين لك هذا يا بُنَيَّةُ قالت يا أبت هو من عند الله إن الله يرزق من يشاء بغير حساب فحمد الله ثم قال الحمد لله الذي جعلك شبيهة سيدة نساء بني إسرائيل فإنها كانت إذا رزقها الله رزقاً فسئلت عنه قالت هو من عند الله إن الله يرزق من يشاء بغير حساب.

ثم جمع رسول الله صلى الله عليه و آله على بن أبي طالب عليه السلام و الحسن و الحسين عليه السلام و جميع أهل بيته فأكلوا منه حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو، فأوسعت فاطمة عليها السلام على جيرانها (۱) الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۶

أول من يرد الجنة

إن سعادة المرء الواقعية تكمن في دخوله الجنة، حيث الرحمة الالهية الواسعة، و أفضل الناس من سبق إليها. و قد ثبت من خلال روايات أهل السنة المعروفة أن الرسول صلى الله عليه و آله نسب هذه المتقية إلى فاطمة الزهراء عليها السلام و لعدة مرات.

* ۳۱- جاء في «ميزان الاعتدال» للذهبي نقلًا عن الرسول الكريم صلى الله عليه و آله:

«أول شخص يدخل الجنة فاطمة عليها السلام.» (۱)

* ۳۲- ونقل عنه صلى الله عليه وآله في حديث آخر أنه قال:

«أول شخص يدخل الجنة فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله ومثلها في هذه الأمة مثل مريم في بني إسرائيل.» (۲)

و بغض النظر عما سبق نستدل من الروايات الإسلامية المعروفة على أن ورودها إلى ساحة المحشر، و منها إلى الجنة سيكون مصحوباً بمراسم و تشریفات غاية في العظمة مما يدل على سمو منزلتها و عظم مقامها.

* ۳۳- نقل علي بن أبي طالب عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال:

«تحشر ابنتي فاطمة يوم القيامة و عليها حلة الكرامة قد عجت بماء

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۷

الحيوان، فتنظر إليها الخلائق فيتعجبون منها».

و يضيف صلى الله عليه وآله في آخر الحديث:

«فتزف إلى الجنة كالعروس لها سبعون ألف جارية» (۱)

* ۳۴- و تروى عائشة حديثاً آخر عن الرسول الكريم صلى الله عليه وآله:

«إذا كان يوم القيامة نادى مناد يا معشر الخلائق أطأوا رؤسكم حتى تجوز فاطمة بنت محمد.» (۲)

* ۳۵- و نقرأ في حديث آخر يشير إلى نفس المعنى

«فتمرع سبعين ألف جارية من الحور العين كمر البراق.» (۳)

* ۳۶- و الأعجب من ذلك ما نقله كتاب «تأريخ بغداد» عن الرسول الكريم صلى الله عليه وآله أنه قال:

عند ما عرج بي إلى السماء في تلك الليلة رأيت باب الجنة و قد كتب عليها:

«لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على حبيب الله، و الحسن و الحسين صفوة الله و فاطمة خيرة الله، على باغضهم لعنة الله.» (۴)

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۸

معاني أسماء فاطمة عليها السلام

تكشف الأسماء عادة عن ماهية المسمى خصوصاً إذا كان واضح الاسم حكيماً، و نستشف من مجموع الأحاديث أن تسمية هذه السيدة الجليلة كانت بواسطة حكيم الحكماء المطلق ألا و هو رب العالمين «جل و علا».

و من ناحية أخرى فإن فاطمة على وزن «فطم» (على وزن فعل) و هو بمعنى انقطاع الطفل عن الرضاعة، ثم أطلق على كل ما يحمل معنى الانفصال.

و الآن لتعرف على ما جاء في الروايات الإسلامية؟

* ۳۷- روى عن الرسول صلى الله عليه وآله أنه قال:

«إنما سماها فاطمة لأن الله فطمها و محببها من النار.» (۱)

يستفاد من هذا التعبير أن تسمية هذه السيدة الجليلة بهذا الاسم إنما كان من قبل الله سبحانه و تعالى و معناه أنه وعد فاطمة عليها السلام و محببها و المنتهجين نهجها أن لا تمسهم النار.

* ۳۸- نقرأ في «ذخائر العقبى عن علي عليه السلام أن الرسول صلى الله عليه وآله قال لفاطمة عليها السلام يا فاطمة أتدريين لم سُميت فاطمة؟

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۶۹

فقال على عليه السلام: لم سُميت فاطمة يا رسول الله؟

فقال رسول الله:

«إنَّ الله عزَّ وجلَّ قد فطمها و ذريتها عن النار يوم القيامة». (١)

من البديهي أن القصد من «ذرية» هم الذين يسرون على نهج هذه الأم العظيمة، وليس كمثل ابن نوح حيث جاء الخطاب: «إنه ليس من أهلك إنه عمل غير صالح».

ولهذا نرى أن بعض الأحاديث قد جمعت بين كلمتي «ذرية» و «محبى» في آن واحد، و من كان يظن منا أن معنى الروايات الأخيرة هو نجاه العاصي منهم و حتى الكافر المشرك من العذاب الالهى لمحبته لفاطمة الزهراء عليها السلام، فهو على خطأ لأن ذلك لا يتفق مع أى من المعايير الاسلامية، إضافةً إلى أن الرسول صلى الله عليه و آله و هو أصل هذه الشجرة الطيبة قد خوطب في القرآن المجيد بهذه الصورة في الآية الشريفة:

يٰ لَيْسَ أَشْرَكَكَ لِيُحِبَطَّنَ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ يٰ (٢)

و صرحت آية أخرى

يٰ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (٣) ي

فهل يمكن للفرع أن يعلو على الأصل؟ و هل أن أبناء رسول الله أفضل منه؟!

مما لا شك فيه أن الرسول صلى الله عليه و آله لم يطرأ على تفكيره الشرك بالله أبداً،

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٧٠

و لم (و العياذ بالله) يكذب على الله، لكن هذه الآيات تضر في محتواها درساً كبيراً للأمة الإسلامية، حتى يعلم الجميع أن نجاه المرء مقرونه بإخلاصه لله. و هذا لا يتنافى مع المقام السامى و الدرجة الرفيعة لأئمة الأمة الإسلامية و ساداتها.

من المتعارف عند العرب أن يُكنى الرجل ب «أب» و تُكنى المرأة ب «أم»، هذا بالإضافة إلى أسمائهم. و من بين الكنى التي كُنيت بها فاطمة الزهراء عليها السلام تبرز كنيةً عجيبةً تدل على عظمة الزهراء عليها السلام، كما فى الرواية التالية:

٣٩- ورد فى كتاب «أسد الغابة»:

«كانت فاطمة تُكنى أم أبيها». (١)

و ورد نفس المعنى فى كتاب «الاستيعاب» نقلًا عن الإمام الصادق عليه السلام: (٢)

«لم يرَ لهذا التعبير العجيب نظيراً فى أى من نساء الإسلام، و هو يدل على أن هذه البنت الوفاء كانت تقوم بدور الأم فى رعايتها لأبيها و السهر عليه.»

نعلم أن الرسول الكريم صلى الله عليه و آله فقد أمه و هو فى مرحلة الطفولة، لكن ابنته هذه لم تُقصر فى محبتها و حنانها و قلقها عليه رغم صغر سنها.

فهى بنت مضحية و فدائية من ناحية، و هى أم مؤثرة حنونة من ناحية أخرى و مواسية و فية من ناحية ثالثة، و قد شهدت بذلك الروايات التى ذكرناها.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٧١

هدية الرسول صلى الله عليه و آله لفاطمة عليها السلام

سجلت صفحات التاريخ بعضاً من الهدايا المعنوية التي منحها الرسول الكريم صلى الله عليه وآله لابنته فاطمة عليها السلام و التي فاقت كل واحدة منها الأخرى لا سيما تسيحة الزهراء، هذا بالإضافة إلى هدية مادية معنوية منحها صلى الله عليه وآله لفاطمة عليها السلام بأمر إلهي، كما نص على ذلك متن الرواية التالية:

٤٠- جاء في الدر المنثور «للسيوطي» عن البراز و أبي يعلى و ابن حاتم و ابن مردويه عن سعيد الخدري أنه قال:

«لما نزلت الآية «وآت ذا القربى حقه» (١) دعا رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة الزهراء عليها السلام و أعطهاها فداً». (٢)

و بالطبع (كما سيأتي شرحه في فصل - أحداث فدك المؤلمة-) فإن منح فدك لفاطمة عليها السلام لم تكن مسألة أو هدية عادية، بل كانت سنداً و دعامةً لولاية علي بن أبي طالب عليه السلام و عاملاً في تقوية و تثبيت مقام هذه العائلة الكريمة، و من هذا المنطلق فهي تعدُّ هديةً معنويةً.

و لكن النظام الذي أدرك معنى هذه الهدية جيداً، سارع بعد رحيل الرسول صلى الله عليه وآله إلى انتزاعها من فاطمة الزهراء عليها السلام و ضمها إلى بيت المال مستنداً في ذلك إلى حديث موضوع و حجة باطلة. و هذه قصة طويلة الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٧٤

مملوءةً بالعبر و الاحداث المؤلمة و الظالم، و التي يمكن اعتبارها سنداً إسلامياً مهماً في تحليل تاريخ صدر الاسلام و الحوادث التي أعقبت رحيل النبي صلى الله عليه وآله. و نوكل الحديث إلى محله.

«إلهي!»! أحيانا ما أحييتنا على محبة و موالاة هذه السيدة و أبيها و بعلها و بنيتها- صلوات الله عليهم- و احشرونا في زميرتهم.

«يا رب» و فقتنا في اتباع نهجهم، و الاهتداء بنور هدايتهم، و الاقتداء بسنتهم.

«و اجعلنا ممن يأخذ بحجزتهم، و يمكث في ظلهم، و يهتدى بهداهم».

«آمين يا رب العالمين»

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٧٥

أحداث فدك المؤلمة

إشارة

تعد قصة «فدك» من أعم القصص التي مرت ب حياة فاطمة الزهراء عليها السلام خصوصاً، و أهل البيت عموماً، و تاريخ الإسلام بشكل أوسع و أعم، و التي حيكّت أحداثها مع المؤامرات السياسية الوضعية، كما أنها منفذ لحل بعض من ألغاز تاريخ صدر الإسلام. فدك؛ ماذا كانت و أين كانت؟

ذكر كثير من المؤرخين و أرباب اللغة بأن «فدك» قرية بالحجاز- قرية من خيبر- بينها و بين المدينة يومان، و قيل ثلاثه، (و كتب البعض أنها تبعد عن المدينة بمسافة مقدارها ١٤٠ كيلومتر) أفاءها الله على رسوله صلى الله عليه وآله، و فيها عين فوارة و نخل كثير، (١) و تعد مركزاً مهماً لليهود في أرض الحجاز بعد خيبر.

و في كيفية انتقال هذه الأرض الخضراء المعمورة لرسول الله صلى الله عليه وآله، فالمعروف هو أن الانتصار الذي حققه رسول الله صلى الله عليه وآله في فتح حصون خيبر أربع أهل فدك المتعصين، فأرسلوا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله أن يصلحهم على نصف «فدك»، فقبل الرسول صلى الله عليه وآله ذلك منهم و أمضى ذلك الصلح، و

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٧٦

بهذا فهي ممالم يوجف عليه بخيل و لا ركاب.

و بما أن القرآن ينص على «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَيِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (١) «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِتِّدَى الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَإِئْتِزَالِ السَّبِيلِ كُنِيَ لَا يَكُونُ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (٢) لذا فهي خالصة لرسول الله صلى الله عليه وآله، يصرف ما يأتيه منها في «أبناء السبيل» و أمثال ذلك.

نقل هذا الحديث كل من ياقوت الحموي في «معجم البلدان» و ابن منظور الأندلسي في «لسان العرب» و آخرون كثيرون. و أشار إلى ذلك أيضاً «الطبري» في تاريخه و «ابن الأثير» في كتاب «الكامل». (٣) كما كتب الكثير من المؤرخين أن الرسول صلى الله عليه وآله قد منح ابنته الزهراء عليها السلام فدكاً في حياته. (٤)

الدليل البين الذي يثبت هذه الحقيقة هو ما نقله المفسرون الكبار، منهم مفسر أهل السنة المعروف «جلال الدين السيوطي» في كتاب «الدر المنثور»، حيث نقل في ذيل الآية السادسة عشرة من سورة الإسراء حديثاً عن «أبي سعيد الخدري» يقول فيه: «لما نزل قوله تعالى - و آت ذا القربى حقه أعطى رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة فدكاً». (٥)

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٧٧

الدليل الحى الآخر الذى يعتبر سنداً مهماً فى هذا الأمر- أو لهذا الادعاء- هو قول أمير المؤمنين علي بن أبى طالب عليه السلام فى نهج البلاغه:

«بلى كانت فى أيدىنا فدك من كل ما أظلمت السماء، فشحت عليها نفوس قوم وسخت عنها نفوس قوم آخرين، و نعم الحكم الله». (١) يشير هذا الحديث بوضوح إلى أن فدكاً كانت بيد علي و فاطمة عليها السلام فى حياة الرسول صلى الله عليه وآله، لكن بعض الحكام البخلاء تعلقوا بها، فتخلى علي و زوجته عليها السلام عنها مجبرين. و من البديهي أنهم لم يكونوا موافقين لما حدث، و إلا فما معنى سؤال و طلب الأمير عليه السلام من الله سبحانه و تعالى فى أن يحكم بينه و بينهم.

نقل الكثير من علماء الشيعة أيضاً فى كتبهم المعتمدة روايات تتعلق بهذه المسألة منهم: المرحوم الكليني «الكافي» و المرحوم «الصدوق» و المرحوم «محمد بن مسعود العياشى» فى تفسيره، و «علي بن عيسى الأربلى» فى «كشف الغم»، و آخرون فى كتب الحديث و التأريخ و التفسير، لا يسع المقام لذكرهم. الآن ... لنرى لماذا و بأى دليل انتزعت الزهراء عليها السلام فدكها؟.

١- العوامل السياسية فى غصب فدك

لم تكن مسألة انتزاع «فدك» من الزهراء عليها السلام مسألة عادية لا تحمل إلا الجانب المادى فحسب، بل إن جانبها الاقتصادى قد انصب فى قالب المسائل السياسية التى حكمت المجتمع الإسلامى بعد وفاة النبى صلى الله عليه وآله، و فى الحقيقة لا يمكن فصل مسألة «فدك» عن سائر أحداث ذلك العصر، و إنما هى حلقة من سلسلة كبيرة، و ظاهرة من وقائع شاملة و واسعة! إن لهذا الغصب التاريخى الكبير عواملاً نوردها فى النقاط التالية:

١- يعتبر وجود «فدك» فى حيازة آل بيت النبوة عليه السلام ميزة كبيرة لهم، و هذا بحد ذاته دليل على علو مقامهم عند الله و قربهم الشديد من الرسول صلى الله عليه وآله، خصوصاً ما نقلته كتب الشيعة و السنة فى الروايات التى ذكرناها آنفاً من أن الرسول صلى الله عليه وآله استدعى فاطمة عليها السلام بعد نزول الآية «و آت ذا القربى و أعطها فدكاً».

من الواضح أن وجود «فدك» فى حيازة آل بيت محمد صلى الله عليه وآله منذ البداية يكون مدعاةً لالتفاف الناس حولهم و البحث عن سائر آثار النبى الكريم صلى الله عليه وآله فى هذه العائلة خصوصاً مسألة الخلافة، و هذا الأمر لم يكن ليتحملة مؤيدو إنتقال الخلافة إلى الآخرين.

۲- كانت هذه المسألة مهمة في بعدها الاقتصادي، كما هو أثرها

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۷۹

الفعال في بعدها السياسي، لأن وقوع أمير المؤمنين عليه السلام وآله في مضيقه اقتصادية يؤدي إلى تدهور وضعهم السياسي بنفس النسبة. بعبارة أخرى فإن حيازتهم على فديك يوفر لهم امتيازات تكون بمثابة المتكأ الذي تستند عليه مسألة الولاية كما فعلت أموال خديجة عليها السلام في انتشار الإسلام في بدء دعوة نبي الإسلام صلى الله عليه وآله.

من المتعارف عليه في جميع أنحاء العالم أنه إذا أريد طمس شخصية كبيرة، أو تقييد دوله ما لتعيش حالة الانزواء فإنه يعمل على محاصرتها اقتصادياً، وقد نصّ تاريخ الإسلام في قصة «شعب أبي طالب» عندما حوَصر المسلمون من قبل المشركين حصاراً اقتصادياً شديداً.

في تفسير سورة المنافقين، وفي ذيل الآية ١٠ لئن رجعنا إلى المدينة لئخرجن الأعز منها الأذلى «١»

أشير إلى مؤامرة شبيهة بهذه المؤامرة قد حاكها المنافقون، لكن اللطف الإلهي أحمد ناراها وهي في المهدي، لذا فليس من العجب في شيء أن يسعى المخالفون إلى انتزاع هذه الثروة من آل بيت النبي الكريم صلى الله عليه وآله، وإخلاء أيديهم ودفعهم بعيداً عن الساحة.

٣- وإن هم وافقوا على أن فديك ميراث النبي صلى الله عليه وآله أو هديته لابنته فاطمة الزهراء عليها السلام وبالتالي تسليمها إليها فإن ذلك سيفتح الطريق لها في المطالبة بمسألة الخلافة. هذه النقطة يطرحها العالم السني المشهور «ابن أبي الحديد المعتزلي» في شرح «نهج البلاغة» بصورة ظريفة حيث يقول:

«سألت على بن الفارقي مدرس المدرسة الغربية ببغداد، فقلت له:

أكانت فاطمة صادقة؟

قال: نعم، قلت: فلم لم يدفع إليها أبو بكر فديك وهي عنده صادقة؟

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٨٠

فتبسم، ثم قال كلاماً لطيفاً مستحسناً مع ناموسه و حرمة و قلمه دعابته، قال: لو أعطها اليوم فديك بمجرد دعواها لجاءت إليه غداً و ادعت لزوجها الخلافة، و زحزحته عن مقامه، و لم يكن يمكنه الاعتذار و المدافعة بشيء، لأنه يكون قد سجل على نفسه أنها صادقة فيما تدعيه كائناً ما كان من غير حاجة إلى بينة و لا شهود» و بعدها يضيف «ابن أبي الحديد» قائلاً:

«و هذا كلام صحيح، و إن كان أخرجه مخرج الدعابة و الهزل». «١»

إن هذا الاعتراف الصريح الذي أدلى به اثنان من علماء أهل السنة، لشاهد حي على أن لقصة فديك جانباً سياسياً هاماً.

ولكي يتضح هذا المعنى سنقف في البحث التالي على مصير هذه القرية عبر تاريخ الإسلام منذ قرونه الأولى و كيف انتقلت من يد إلى أخرى و كيف تباينت آراء الخلفاء بخصوصها.

٢- فديك عبر العصور

كيف عادت فديك لأهل البيت عليهم السلام

يعد مسير فديك التاريخ من عجائب التاريخ الإسلامي فقد كان لكل من الخلفاء عبر العصور موقفاً خاصاً منها، فمنهم من قبضها و منهم من ردّها إلى أصحابها، و طال الأمد بها على هذا الحال إلى أن صبخت الأرض و ضاع منها نعيمها. و للتعرف على فصول النزاع الذي مرت به هذه القرية العامرة يكفينا الوقوف على النقاط التالية:

١- إنتقلت «فديك» كما نعلم إلى الرسول صلى الله عليه وآله بعد سقوط خيبر لأنه قبل الصلح مع اليهود. و طبقاً لآية الشريفة «وَمَا أَفَاءَ

اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ...» فقد صارت كلها ملكاً شخصياً مختصاً برسول الله صلى الله عليه وآله.

۲- طبقاً للوثائق التاريخية المعتمدة فإن الرسول صلى الله عليه وآله منح و بأمرٍ إلهي فدكاً إلى فاطمة الزهراء عليها السلام في حياته، و ذلك عند ما نزلت الآية الشريفة «و آت ذا القربى حقه». بهذه الصورة أصبحت في حيازة ابنة الرسول الكريم صلى الله عليه وآله.

۳- اغتصبت هذه المعمورة في زمن الخليفة الأول، و ضُمَّت إلى أموال الدولة، و قد سعى هؤلاء إلى الحفاظ على هذا الوضع.

۴- ظل الوضع على هذا الحال إلى أن آلت الخلافة إلى الخليفة

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۸۲

الأموي «عمر بن عبد العزيز» الذي كان أقرب لأهل البيت عليه السلام من غيره، حيث نقرأ في شرح نهج البلاغة: «لما ولى عمر بن عبد العزيز ردّ فدك على ولد فاطمة، و كتب إلى و اليه على المدينة أبي بكر عمرو بن حزم يأمره بذلك، فكتب إليه: إن فاطمة قد ولدت في آل عثمان، و آل فلان و آل فلان، فعلى من أردّ منهم؟ فكتب إليه:

«أما بعد: فإنني لو كتبت إليك أمرك أن تذبح شاةً لكتبت إليّ: أجماء أم قرناء؟ أو كتبت إليك أن تذبح بقرةً لسألتنى: ما لونها؟ فإذا ورد عليك كتابي هذا فاقسمها في ولد فاطمة من عليّ عليه السلام والسلام». (۱)

بهذا الشكل صارت «فدك» بيد أبناء فاطمة عليها السلام بعد أن دارت دورةً كبيرةً تنقلت فيها بين هذا و ذاك.

۵- لم يمض وقت طويل حتى غصبها الخليفة الأموي «يزيد بن عبد الملك» ثانيةً.

۶- بعد أن ولى الأمويون و استخلفهم العباسيون، أعاد الخليفة العباسي المعروف «أبو العباس السفاح» فدكاً إلى «عبدالله بن الحسن بن علي عليه السلام باعتباره ممثل بني فاطمة عليها السلام.

۷- بعدها مباشرة قام «أبو جعفر العباسي» بانتزاعها من «بني الحسن» (أنهم ثاروا على بني العباس)

۸- أعاد الخليفة «المهدي العباسي» ابن «أبو جعفر» فدكاً إلى أبناء فاطمة عليها السلام.

۹- قام الخليفة العباسي «موسى الهادي» بغصبها ثانيةً، و ظل الوضع على هذا الحال في زمن هارون الرشيد.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۸۳

۱۰- ولكي يُظهر علاقته الشديدة بأهل بيت الرسول صلى الله عليه وآله و أبناء عليّ و فاطمة عليها السلام، قام المأمون برد فدك إلى وُلد فاطمة عليها السلام.

لقد ورد في التاريخ أن المأمون كتب إلى و اليه على المدينة «قثم بن جعفر» قائلاً:

«إنّه كان رسول الله أعطى ابنته فاطمة فدكاً و تصديق عليها بها، و إنّ ذلك كان أمراً ظاهراً معروفاً عند آلهم السلام ثم لم تزل فاطمة تدعى منه بما هي أولى من صدق عليه، و إنه قد رأى ردها إلى و رثتها و تسليمها إلى «محمد بن يحيى بن الحسين بن زيد بن عليّ»... و «محمد بن عبدالله بن الحسين»... ليقوما بها لأهلها».

يقول ابن أبي الحديد:

«جلس المأمون للمظالم، فأول رقعته وقعت في يده نظر فيها و بكى و قال للذي على رأسه: ناد أين و كيل فاطمة؟ فقام شيخ عليه دراعة و عمامة و خفّ تعزى، فتقدم فجعل يناظره في فدك و المأمون يحتجّ عليه و المأمور يحتج على المأمون، ثمّ أمر أن يسجل لهم بها، فكتب السجل و قرىء عليه، فأنفذه، فقام دعبل إلى المأمون فأنشده الأبيات التي أولها:

أَصْبَحَ وَجْهَ الزَّمَانِ قَدْ ضَحِكََا بَرْدَ مَأْمُونٍ هَاشِمًا فَدَكًا (۱)

و قد ذكر مؤلف كتاب «فدك» أن المأمون اعتمد على رواية أبي سعيد الخدري بإعطاء النبي صلى الله عليه وآله، فدكاً لفاطمة فقأم برد فدك على أبنائها. (۲)

۱۱- أما «المتوكل العباسي» و بسبب الحقد الذي كان يضمه لأهل بيت النبوة عليه السلام، قام بغصب فدك من أبناء فاطمة عليها

السلام مجدداً.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۸۴

۱۲- أصدر ابن المتوكل و هو «المنتصر» أمراً برد فذك إلى الحسن و الحسين عليه السلام ثانيةً.

مما لا شك فيه أن تنقل الأرض من يدٍ لأخرى و التلاعب بأمرها في كل يوم من قبل السياسيين الحاقدين سيسبب هلاكها و خرابها بسرعة، و هو عين ما حدث لعدك، فسرعان ما خربت عمارتها و تيبست أشجارها و جفت ثمارها!

على كل حال فإن هذه الانتقالات التي حصلت إنما تدل على حقيقة محسوسة ملموسة، ألا و هي أن الخلفاء كانوا شديدي الحساسية تجاه فذك، فتصرف و موقف كل منهم إنما هو نابع مما تقتضيه مصلحته السياسية.

و كل ذلك تأكيد على ما ذكرناه من أن لغضب فذك بعداً سياسياً أهم من بعده الاقتصادي، فمصلحتهم كانت تقتضى منهم أن يعملوا على إبعاد أهل بيت الرسالة عليه السلام عن المجتمع الإسلامي، و التقليل من شأنهم و مكانتهم، و إظهار العداء لهم تارة، و التقرب و التودد إليهم تارة أخرى عن طريق رد فذك إليهم و الذي تكرر لعدة مرات عبر التاريخ.

إن أهمية فذك في أذهان عامة المسلمين محدودة، فما يذكره التاريخ هو أنها لم تزل في أيديهم حتى كان في أيام المتوكل، و كان فيها إحدى عشرة نخلة غرسها رسول الله صلى الله عليه و آله بيده، فكان بنو فاطمة يأخذون ثمرها، فإذا قدم الحجاج أهدوا لهم من ذلك التمر فيصلونهم، فيصير إليهم من ذلك مال جزيل جليل. «۱»

۳- فذك و أئمة الهدى عليهم السلام

من المسائل الملفتة للنظر هي عدم تدخل أي من الأئمة «بعد الغضب الأول» في أمر فذك، ابتداءً من أمير المؤمنين عليه السلام و مروراً بالأئمة من ولده بل إن بعض الخلفاء من أمثال «عمر بن عبدالعزيز» و «المأمون» اقترحوا ردّها على واحدٍ من أئمة أهل البيت عليه السلام، و كان ذلك مدعاةً للحيرة و التساؤل عن سبب موقفهم هذا من فذك؟

لِم لم يرجع عليّ الحق إلى أهله عند ما كانت الدولة الإسلامية تحت سيطرته، أو لماذا (على سبيل المثال) لم يعط المأمون فذكاً إلى عليّ بن موسى الرضا عليه السلام خصوصاً و أنه كان يظهر للإمام حبه العميق؟ و لماذا أعطاها لبعض من حفدة زيد بن علي بن الحسين عليه السلام باعتباره ممثلاً عن «بنى هاشم»؟

ونقول في الإجابة على هذا السؤال التاريخي المهم:

أما بالنسبة لأمير المؤمنين عليه السلام فإنه أفصح عن رأيه في أمرها في قوله المختصر الغزير المعنى و الذي قال فيه:

«بلى كانت في أيدينا فذك من كل ما أظلت السماء، فشحت عليها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس قوم آخرين، و نعم الحكم الله. و ما أصنع بفذك»

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۸۶

و غير فذك، و النفس مظانها في غدٍ حدث تنقطع في ظلمته آثارها... «۱»

بين أمير المؤمنين عليه السلام بصورة عملية أن مطالبته بفذك لم تكن لكونها منبعاً مصدراً اقتصادياً يسترزق منه، و أن هو و زوجته طالبا بها يوماً فلأنها سبيل إلى تثبيت مسألة الولاية، و منع خطوط الانحراف من السيطرة على منصب خلافة الرسول صلى الله عليه و آله. الآن و بعد أن مضى ما مضى و بعد أن بقي لفذك جانبها المادى فقط، فما فائدة استردادها؟

و للعالم و المحقق الكبير السيد المرتضى كلام قيم بهذا الشأن حيث يقول:

«لما آلت الخلافة إلى عليّ بن أبي طالب كُلم في رد فذك فقال: إنى لأستحي أن أُرَدَّ شيئاً منع منه أبوبكر و أمضاه عمر». «۲»

إن هذا القول الحكيم يشير في الحقيقة إلى شهامة و عدم اعتناء الأمير عليه السلام بفذك كونها ثروة مادية و مصدر رزق من ناحية، و

من ناحية أخرى فهو يعرف غاصبي الحق الأوائل.

أما لماذا لم يسلم الخلفاء الذين أظهروا ودهم لآل بيت النبوة صلى الله عليه وآله فدك إلى الأئمة، و دفعوها إلى أحد أحفاد زيد بن علي مثلاً أو أشخاصاً غير معروفين باعتبارهم ممثلين لبني فاطمة عليها السلام؟ فانه يمكن أن يكون لهذا الأمر سببان:

١- لم يكن أئمة الهدى عليه السلام ليتقبلوا فدكاً، فحينها كان لذلك العمل

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٨٧

بعداً مادياً يطغى على بعده المعنوي، وربما كان يحمل على أنه تعلق بشروء دنيوية لا معنوية.

بتعبير آخر فإن تسلم الأئمة عليه السلام لها في تلك الظروف يقلل من شأنهم، إضافة إلى أن ذلك سيمنعهم من القيام على خلفاء الجور، فكلما أرادوا مجاهدة الحكام انتزعت منهم فدك. (و هذا نفس ما رواه التاريخ من أن الخليفة العباسي «أبو جعفر» انتزع فدك من «بني الحسن» عندما ثار بعضهم عليه).

٢- من ناحية أخرى كان الخلفاء يفضلون عدم تطور إمكانات الأئمة عليه السلام المادية، فكما هو معروف في قصة «هارون الرشيد» عند مجيئه للمدينة واحترامه الشديد للإمام «موسى بن جعفر» عليه السلام بشكلٍ أذهل ذلك ابنه المأمون.

ولكن عند ما حان وقت الهدايا، أرسل الرشيد هدية متواضعة للإمام عليه السلام، فتعجب المأمون من ذلك، وعندما سأل أباه عن السبب، قال الرشيد:

«أسكت لا أم لك! فإني لو أعطيته هذا ما ضمنت له، ما كنت آمنه أن يضرب وجهي غداً بمائة ألف سيفٍ من شيعته و مواليه، و فقر هذا و أهل بيته أسلم لي و لكم من بسط أيديهم و إغنائهم.» (١)

٤- محكمة ناربخة

كما مر ذكر سابقاً نقل الرسول صلى الله عليه وآله ملكية فدك إلى فاطمة الزهراء عليها السلام بعد أن نزلت الآية الشريفة و آت ذا القربى حقه». و لم ينفرد مفسرو الشيعة في نقل هذه الرواية عن الصحابي المعروف «أبو سعيد الخدري» بل و اتفق معهم علماء الجمهور أيضاً و قد أوردنا إسناد هذه الرواية آنفاً.

وضعت الحكومة التي استولت على الخلافة بعد الرسول صلى الله عليه وآله يدها على فدك، و أخرجت أبناء فاطمة عليها السلام منها نقل هذا الأمر كل من العالم السني المعروف «ابن حجر» في كتاب «الصواعق المحرقة» و «السمهودي» في «وفاء الوفاء» و «ابن أبي الحديد» في «شرح نهج البلاغة».

قامت سيده الاسلام عليها السلام بالمطالبة بحقها عن طريقين:

الأول هو كون فدك هدية الرسول صلى الله عليه وآله لها، و الثاني هو أنها ميراثها من أبيها صلى الله عليه وآله (بعد أن رُدَّت دعوى الهدية).

استشهدت سيده النساء في المرحلة الأولى بأمر المؤمنين «علي بن أبي طالب» عليه السلام. و «أم أيمن (رض)» عند الخليفة الأول، لكن الخليفة لم يقبل شهادتهما و لم يقر حقها بحجة أن الدعوى لا تثبت إلا بشهادة رجلين أو رجلاً و امرأتين.

ثم رفض مسألة «الإرث» مدعياً أن الرسول صلى الله عليه وآله قال:

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٨٩

«إنا معاشر الأنبياء لأنورث ما تركناه صدقة».

لكن و من خلال تحقيقٍ شاملٍ يتضح أن النظام الحاكم الغاصب قد ارتكب في عمله هذا عشرة أخطاء فاحشة، سنقوم بعرضٍ مختصرٍ

لها و نتوكل الخوص في التفاصيل إلى محل آخر:

۱- كانت فاطمة عليها السلام تملك فديك، أي أنها كانت «ذو اليد»، و في رأى القوانين الإسلامية و جميع القوانين المعروفة في الوسط العقلائی العالمی فإن «ذو اليد» لا يحتاج إلى استشهاد أو تصدیق علی ما يملكه إلا إذا أظهرت شواهد علی بطلان ملكيته. فتمتلاً إذا ادعى شخص ملكية دار يسكن فيها، فلا يمكن إخراجها من يده ما لم يظهر دليل يُنافي إدعائه، كما لا حاجة في أن يشهد أحداً علی ديمومة ملكيته، بل إن هذا التصرف (إن أراد إنجازه بنفسه أو يوكله لممثليه) لأفضل دليل علی صحة ملكيته.

۲- إن شهادة فاطمة الزهراء عليها السلام لوحدها كانت كافية في هذه المسألة، لأنها معصومة بحكم الآية الشريفة: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۱)

، و حديث الكساء المشهور الذي نقلته كتب العامة المعتبرة و كتب الصحاح، فأبعد الله عز و جل القبح و الذنب عن النبي صلى الله عليه و آله و علي و فاطمة و الحسن و الحسين عليه السلام، و طهرهم من كل معصية. فكيف يمكن أن يشك أو يرتاب الآخرون بادعاء مثل هذا الشخص؟

۳- إن شهادة الإمام علي عليه السلام لوحدها كانت كافية أيضاً، فهو يتحلى بمنزلة العصمة أيضاً، و آية التطهير و الروايات التي دلّ علی هذا المعنى و

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۹۰

فيرة، منها الحديث المشهور «الحق مع عليّ مع الحق، يدور معه حيثما دار» (۱) الذي يكفينا دليلاً علی عصمته عليه السلام. إذا كيف يدور الحق حول محور وجود عليّ عليه السلام، لكن شهادته غير مقبولة؟

۲- تعد شهادة «أم أيم» هي الأخرى كافية في إثبات الحق، فكما ينقله ابن أبي الحديد:

عندما جاءت فاطمة عليها السلام بأم أيمن للشهادة، قالت «أم أيمن» لألى بكر:

لا أشهد يا أبا بكر حتى أحتج عليك بما قال رسول الله صلى الله عليه و آله، أنشدك بالله أأست تعلم أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال: «أم أيمن امرأة من أهل الجنة». فقال أبو بكر: بلى

إذن فكيف تُردُّ شهادتها بعد أن علموا مقامها و هي من أهل الجنة. (۲)

۵- إضافة إلى كل ما سبق، يكتفى الحاكم بتوفر القرائن المختلفة «لحسية كانت أم الشيبه بها» ليقوم بالفصل في الدعوى فهل يا ترى أن مسألة «ذو اليد» من ناحية، و شهادة الشهود الذين تكفى شهادة كل منهما في إثبات و إحقاق الحق من ناحية أخرى لا يوفران العلم و اليقين لدى الحاكم؟

۶- لم يكن حديث ميراث الأنبياء في الواقع كما صاغه و فسره الغاصبون، و إنما كان بشكلٍ و معنى آخرين، فمصادر الحديث تنقل الحديث بالشكل الاتي «إن الأنبياء لم يُورثوا ديناراً و لا درهماً ولكن ورثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر». (۳)

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۹۱

و هنا نستدل أن الحديث يقصد الإرث المعنوي الذي يورثه الانبياء، و لا علاقة له بالإرث المادي، و هذا هو مصداق الحديث المروي عن الرسول صلى الله عليه و آله في أن: «العلماء ورثة الأنبياء».

خاصة عبارة «ما تركناه صدقة» فهي حتماً لم تكن موجودة في الحديث مطلقاً، فهل يمكن أن يتحدث الرسول صلى الله عليه و آله بما يخالف صريح القرآن؟ إن القرآن الكريم يشهد في مواضع متعددة على توريث الأنبياء أبناءهم، و تشير آياته الشريفة بوضوح إلى أن ميراثهم لم يقتصر على الميراث المعنوي فحسب، بل و شمل الجانب المادي أيضاً.

و قد استدلت سيدتنا فاطمة الزهراء عليها السلام بهذه الايات المباركة في خطبتها المعروفة التي ألقتها في المسجد النبوي الشريف بين جمع من المهاجرين و الأنصار، فلم ينكر عليها أحد منهم ما تقول، كل ذلك كان دليلاً على زيف الحديث الذي ادعاه الخليفة.

۷۳- إن صحَّ هذا الحديث، فكيف لم تعرف و لم تسمع به أى من نساء النبي صلى الله عليه و آله، حيث أرسلن إلى الخليفة من يطالب بسهمهنَّ من ميراث الرسول صلى الله عليه و آله. «١»

۸- إن صح هذا الحديث، فلماذا أصدر الخليفة مباشرةً حكماً أمر فيه برد فدك إلى فاطمة الزهراء عليها السلام، ذلك الحكم الذى سلبه الخليفة الثانى منها و مزقه. «٢»

۹- إذا كان لهذا الحديث واقعية، و كان لازماً تقسيم فدك على

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۹۲

المستحقين باعتبارها صدقة، فلم استدعى الخليفة الثانى فى زمان خلافته علناً عليه السلام و العباس- بعد فوات الأوان- و أبدى استعداداً فى تسليمها فدك كما جاء فى كتب تأريخ الاسلام المشهورة. «١»

۱۰- ورد فى كتب «الشيعة» و «السنة» المعبرة أن سيدة الإسلام فاطمة الزهراء عليها السلام غضبت على الخليفين الأول و الثانى بعد أن منعها حقها- فدك-، و قالت لهما «لن أكلمكما بعد اليوم» «٢» و كان الأمر كما قالت إلى أن وافاها الأجل.

فى حين تنقل المصادر الإسلامية المشهورة عن الرسول صلى الله عليه و آله حديثه المشهور الذى قال فيه: «من أحب ابنتى فاطمة فقد أحببني، و من أرضى فاطمة فقد أرضاني، و من أسخط فاطمة فقد أسخطني». «٣»

فهل من الممكن بعدها أن تمنع فاطمة عليها السلام حقاً تطالب به، و يتمسك بحديثٍ يفتقد إلى الصحة و الصدق و الرجوع إليه فى مقابل نص كتاب الله الذى ينص على توريث الأنبياء أبناءهم.

على كلِّ حال، لا يوجد أى مسوغ فى مسألة غضب فدك، و ليس لذلك الفعل دليل معقول.

مالكية الزهراء عليها السلام من ناحية.

الشهود العدول المعترفون من ناحية أخرى

شهادة القرآن المجيد من ناحية ثالثة.

و من ناحية رابعة نرى الروايات الإسلامية المختلفة كلها أدلة تصدق و

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۹۳

تشهد بأحقية سيدة الإسلام فى فدك.

إضافة إلى كلِّ ذلك فإن آيات الموارث عموماً تنص على أن لجميع الناس الحق فى تركه آباءهم و أمهاتهم و الأقربون. لذا لا يمكن التغاضى عن هذا الحكم الإسلامى مادام الدليل لم يقم على نفي تلك العمومات و هذا شاهد آخر.

۵- حدود فدك!

إنَّ فدك- كما ذكرنا آنفاً- هى فى الظاهر قرية مخضرة مثمرة قريبة من خيبر، لم تخف حدودها على أحد، لكن الغريب ماورد فى جواب الإمام موسى بن جعفر عليه السلام لهارون الرشيد عند ما سأله الأخير قائلاً:

«حدَّ فدكاً حتى أردّها إليك»

حيث أبى الإمام عليه السلام لكن الرشيد ألحَّ عليه.

فقال عليه السلام: لا آخذها إلّا بحدودها.

قال هارون: و ما حدودها؟

قال عليه السلام: إنَّ حدَّتها لم تردّها.

قال هارون: بحق جدك إلا فعلت؟

قال عليه السلام: أما الحد الأول فعَدَن، فتغير وجه الرشيد وقال: أيها، قال: و الحد الثاني سمرقند، فاربى وجهه، قال: و الحد الثالث أفريقية فاسودَّ وجهه، وقال: هيه، قال: و الرابع سيف البحر مما يلي الجزر و أرمينية.

قال الرشيد: فلم يبقَ لنا شيء، فتحول إلى مجلسي.

قال الإمام عليه السلام: قد أعملمتك أننى إن حددتها لم تردها، فعند ذلك عزم على قتله «١»-

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٩٥

فهذا الحديث دلالة واضحة على إرتباط قضية «فدك» «بالخلافة»، و يبين أن المهم في الأمر كان غضب خلافة رسول الله صلى الله عليه وآله. و إذا أراد هارون أن يعيد فدك فان عليه أن يتخلى عن الخلافة، و هذا ما جعله يلتفت إلى أن الامام موسى بن جعفر عليه السلام إذا شعر بالقوة سيزيله عن الخلافة، و لذلك عزم الرشيد على قتل الامام عليه السلام.

استنتاج

إن قصة «فدك» المؤلمة التي تحكى أحداث قرية صغيرة عانت الكثير عبر تاريخ الإسلام، تشير بوضوح إلى المؤامرة الكبيرة التي هدفت إلى إبعاد أهل بيت النبوة عليه السلام عن منصب الخلافة الإسلامية و تجاهل مقام إمامتهم و ولايتهم، مؤامرة شملت مختلف الأبعاد.

لقد سعى السياسيون منذ البدء خصوصاً في عصر «بنى أمية» و «بنى العباس» أن يسدلوا الستار على أهل بيت النبوة عليه السلام، و يسلبوهم كل ميزة تؤدي إلى تفوقهم و انتصارهم، بل لم يتوانوا (عند لزوم الأمر) في الاستفادة من عنوان و اسم أهل البيت عليه السلام في تحقيق مآربهم، في حين رفضوا ردَّ الحق إلى أصحابه!

نعلم جيداً أن حجم الدولة الإسلامية قد إتسع في عصر «بنى أمية» و «بنى العباس» كما زادت ثرواتها و كثرت ذخائر بيت المال بشكل قلَّ مثيله في تاريخ العالم إن لم ينعدم، و رغم أن فدك لم تكن لتشكل رقماً في مقابل كل ذلك، إلا أن الدوافع الشيطانية لم تسمح لهم برد الحق إلى أصحابه، بل والكف عن مواصلة التلاعب بهذه القضية.

و في الحقيقة، تعتبر قصة فدك وثيقة تاريخية إسلامية تثبت مقام آل بيت النبي صلى الله عليه وآله الرفيع من ناحية، و تشير إلى ظلامتهم من ناحية أخرى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ٩٧

وتكشف الغطاء عن المؤامرات التي حاكها الأعداء لهم من ناحية ثالثة.

اللهم اجعل محيانا محيا محمد و مماننا محمد و آل محمد - صلى الله عليه وآله و سلم - واحشرنا في زمرةهم و العن أعدائهم أجمعين.

الملحمة الكبيرة

الخطبة التاريخية لسيدة الإسلام فاطمة الزهراء عليها السلام

ساد العالم الإسلامي بعد وفاة الرسول هزة عنيفة، و كان محور هذه العاصفة يدور حول منصب «الخلافة»، ثم انتقل الى كل ما يرتبط بهذا المنصب، منها قرار مصادرة أرض «فدك» التي وهبها الرسول صلى الله عليه وآله لابنته فاطمة عليها السلام استناداً إلى مصالح مهمة، فقد صودرت من قبل النظام الحاكم. «١»

لاحظت فاطمة عليها السلام أن هذا التجاوز الواضح و ما رافقه من تجاهل

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۰۲

للأحكام الإسلامية في هذا الامر سيجرف الأمة الإسلامية إلى انحراف كبير عن تعاليم الإسلام و سنة الرسول الكريم صلى الله عليه و آله و الاندفاع نحو تقاليد الجاهلية، من ناحية أخرى فإنها مقدمة لفرض إقامة جبرية على علي أمير المؤمنين عليه السلام و محاصرته و أصحابه اقتصادياً، لذا بدأت بالدفاع عن حقها أمام غاصبي «فدك»، و طالبت بكل وجودها بإعادة حقها السليبي، لكن النظام الحاكم رفض أداء حقها بحجة باطله و حديث موضوع «نحن معاشر الانبياء لانورث».

أقبلت سيده نساء العالمين مع لمة من نساء بنى هاشم إلى مسجد النبي صلى الله عليه و آله لتعلن عن رأيها و ظلامتها أمام جمهور المسلمين، و سادات المهاجرين و الانصار حتى تتم حجتها، و تكشف حجج هذا الغضب العجيب و المصادرة الظالمة من قبل جهاز النظام، إضافة إلى فضح صفوف المدافعين عن سياسة التجاوز و تمييزهم عن الأئمة الحقيقيين للإسلام.

غير مكرثة للضجة المفتعلة بهذا الخصوص و ماستفرزه هذه الفضيحة الكبيرة من نتائج، فقد استمرت في تصميمها، و احتجت على «غضب فدك» من خلال خطبة غراء ألقته أمام المهاجرين في المسجد مزيلة الستار عن كثير من الحقائق.

كانت هذه الخطبة بمثابة تحذير مروع لأولئك الذين سعوا إلى حرف الحكومة الإسلامية و خلافة الرسول صلى الله عليه و آله عن مسيرها الحقيقي و تضييع تلك الجهود التي تحملها لأكثر من عقدين.

كانت خطبتها «ناقوس الخطر» لأولئك الذين ينبض قلبهم بعشق الاسلام، و يخافون على مستقبل هذا الدين الطاهر.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۰۳

و «الإنذار العنيف» لأولئك الغافلين عن تغلغل المنافقين و نفوذهم في الجهاز السياسى بعد الرسول صلى الله عليه و آله، و المتجاهلين لأعمالهم المبطنة.

«الصرخة الأليمة» في حماية علي أمير المؤمنين عليه السلام و وصي رسول رب العالمين صلى الله عليه و آله، حيث تجاهل بعض السياسيين كل ما ورد فيه من آيات قرآنية و توصيات للرسول صلى الله عليه و آله.

«إحقاق الحق المهضوم» لتوعية كل من غُصِبَ حقه و هو يفضل المسالمة و السكوت على الانتفاضة و التصدى.

«الصيحة المؤثرة» التي دوى صداها في كل مكان، و بقيت آثارها على مر العصور و القرون.

«الزلزال العميق» الذي أيقظ أواجه المتلاطمة تلك الأرواح النائمة- ولو مؤقتاً- و أظهر لها طريق الحق.

و أخيراً فقد كانت «الصاعقة المميته» التي حلت على رؤوس أعداء الإسلام و أخذتهم بغته، أما عمق التحليلات التي أوردتها الصديقة الطاهرة بشأن أعقد المسائل المرتبطة بالتوحيد و المبدأ و المعاد فانما تكشف عن بعد نظرها وسعة رؤيتها عليه السلام.

إن ما تضمنته خطبة ابنة الرسول الكريم صلى الله عليه و آله من تفسير للقضايا العقائدية و السياسية و الاجتماعية لهو دليل واضح و دامغ على أن تلك الصديقة ليست متعلقة بزمان دون آخر.

الملاحم الثورية التي جرت على لسان فاطمة عليها السلام في هذه الخطبة، تدل على أنها سيده فدائية، مجاهدة، و زعيمة صالحة للمقاتلين في سبيل الله و المجاهدين في سبيل الحق.

إن لحن سيده النساء في هذه الخطبة الذي ينفذ إلى أعماق روح

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۰۴

الإنسان و قلبه يبين حقيقة مهمة و هى أنها محدثة بليغة، و خطيبة مقتدره، كزوجها أمير المؤمنين عليه السلام، فقد كانت هذه الخطبة الغراء على غرار خطب علي عليه السلام في نهج البلاغة و سارت معها جنباً إلى جنب حتى أظهرت الايام أن ابنتها زينب قد ورثت ذلك من أبيها و أمها معاً، حيث ألفت بخطبها في سوق الكوفة و مجلس يزيد الرعب في نفوس بنى أمية المجرمين، و زلزلت

أركان دار الامارة و نثرت بذور الثورة في قلوب أهل الكوفة و الشام ضد هذه الحكومة الجائرة الجبارة. أفرزت خطبة فاطمة الزهراء عليها السلام العديد من الدروس، فما بينته في أدق مسائل الفلسفة و أسرار الأحكام، و تحليل تأريخي سياسي للإسلام، و مقارنة بين العرب في زمن الجاهلية و بين حياتهم بعد ظهور الإسلام تعتبر دروساً عظيمة المعنى يستفيد منها كل من يسير على خطى الحق مجاهداً في سبيل الله. و الهم من ذلك أن فاطمة عليها السلام أفصحت عن موقف آل بيت النبي صلى الله عليه و آله بالنسبة إلى النظام الحاكم، و برت ساحة الإسلام المقدسة من الظلم و الجور الذي ارتكب باسم الإسلام، و لو انحصرت فائدة الخطبة في هذا الأمر، لكان كافياً! الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۰۵

أسانيد و وثائق الخطبة

تعد هذه الخطبة واحدة من الخطب المشهورة التي نقلها كبار علماء الشيعة و السنة بسلسلة كبيرة من الاسانيد المعتبرة، خلافاً لما يتصوره البعض من أنها ضعيفة أو حتى عديمة السند. و من بين المصادر التي أوردت هذه الخطبة هي:

١- أورد عالم أهل السنة المشهور ابن أبي الحديد المعتزلي في توضيح رساله «عثمان بن حنيف» في الفصل الأول من «شرح نهج البلاغة» و ثائقاً مختلفه عن خطبة سيده الإسلام فاطمة عليها السلام، و يصرح قائلاً بأن الاسانيد التي أوردتها لهذه الخطبة ليست مأخوذة من أي من كتب الشيعة.

ثم يشير إلى كتاب «السقيفة» ل «أبوبكر أحمد بن عبد العزيز الجوهري» الذي يعد واحداً من كبار محدثي أهل السنة بأنه نقل هذه الخطبة في كتابه من عدة طرق- و أورد ابن أبي الحديد جميع تلك الطرق في شرح نهج البلاغة، و لغرض الاختصار فقد صرفنا النظر عن ذكرها-

بعدها يضيف، عندما عزمت الحكومة على غضب «فدك» أقلت

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۰۶

فاطمة عليها السلام إلى المسجد ما تخرم مشيتها مشية رسول الله، و هناك ألت خطبتها الغراء.

ثم ينقل ابن أبي الحديد تلك الخطبة المشهورة و المعروفة و ان كان هنالك إختلاف طفيف في عبارات هذه الخطبة في بعض النقول.

٢- أورد «علي بن عيسى الأربلي» هذه الخطبة في كتاب «كشف الغمة» نقلًا عن كتاب «السقيفة» لأبي بكر أحمد بن عبد العزيز.

٣- أشار «المسعودي» في «مروج الذهب» إلى الخطبة بشكل إجمالي.

٤- «السيد المرتضى العالم و المجاهد الشيعي الكبير أورد هذه الخطبة في كتابه «الشافى» نقلًا عن عائشة زوجة رسول الله صلى الله عليه و آله.

٥- ذكر المحدث المعروف «المرحوم الصدوق» مقتطفات منها في كتاب «علل الشرائع».

٦- روى الفقيه المحدث المرحوم الشيخ «المفيد» قسمًا من هذه الخطبة.

٧- أورد «السيد بن طاووس» قسمًا منها في كتاب «الطرائف» نقلًا عن كتاب «المناقب» ل «أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني» و هو من مشاهير أهل السنة الذي نقلها بدوره عن عائشة.

٨- و أوردتها المرحوم «الطبرسي» صاحب كتاب «الاحتجاج» بصورة مرسله «١»

على كل حال فإن هذه الخطبة التاريخية هي واحدة من خطب أهل البيت عليه السلام المعروفة، و طبقاً لما نقل فإن كثيراً من الشيعة المخلصين

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۰۷
أوصوا أبناءهم بحفظ هذه الخطبة، حتى لا يستقر عليها غبار النسيان بمرور الزمن، ولا تكون محطاً للتجاهل والتصغير من قبل الأعداء المغرضين.

و الاولى أن يحفظها اليوم جيل الشباب الشجاع و ينقلها لأجيال الغد.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۰۸

المحاور السبعة لخطبة فاطمة الزهراء عليها السلام

تتضمن هذه الخطبة الغراء التي قلّ نظيرها سبعة محاور، و تدور حول سبعة مباحث ينشد كل منها هدف واضح، و يجب دراسة كل منها بصورة مستقلة.

المحور الأول:

تحليل عميق و مختصر لمسائل التوحيد و صفات الخالق و أسمائه الحسنی و هدف الخلقة.

المحور الثاني:

التذكير بمنزلة الرسول صلى الله عليه و آله السامية و صفاته و مسؤولياته و أهدافه.

المحور الثالث:

التحدث عن أهمية القرآن المجيد و عمق تعاليم الإسلام، و فلسفة الأحكام و أسرارها، و الارشادات و النصائح في هذا المجال.

المحور الرابع:

من خلال تعريف نفسها، تقوم سيدة النساء عليها السلام بالإفصاح عن خدمات أبيها رسول الله صلى الله عليه و آله لهذه الأمة، و هنا تذكّرهم فاطمة الزهراء عليها السلام بعصر الجاهلية القريب ليكون لهم عبرة، و من ثم مقارنته مع وضعهم بعد الإسلام، و اتخاذ درسٍ من هذا الاختلاف و التغيير.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۰۹

المحور الخامس:

تفصح عن الأحداث التي تلت وفاة الرسول الكريم صلى الله عليه و آله، و سعى حزب المنافقين لمحو الإسلام.

المحور السادس:

تتحدث عن الحجج الواهية التي اتخذوها ذريعةً في غضب «فدك»، و من ثم تنفيذ تلك الحجج.

المحور السابع:

و من أجل أن تُتمَّ حجتها تقوم سيدة النساء عليها السلام باستنصار الأنصار و أصحاب الرسول صلى الله عليه و آله المخلصين، و تنهى خطبتها بشارتهم بالعذاب الإلهي.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۱۰

المحور الأول

توحيد الله و صفاته و هدف التكوين

النص:

الحمد لله على ما أنعم و له الشكر على ما ألهم و الثناء بما قدم، من عموم نعم ابتدأها، و سيوغ آلاء أسداها، و تمام منن والها!

جَمَّ عن الإحصاء عددها، و نأى عن الجزاء أمدها، و تفاوت عن الإدراك أبدها، و ندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها و استحمد إلى الخلاق بأجزائها، و ثنى بالندب إلى أمثالها.

و أشهد أن لا إله إلا الله، و حده لا شريك له، كلمة جعل الإخلاص تأويلها و ضمن القلوب موصولها، و أنار في الفكر معقولها. الممتنع من الأبصار رؤيته، و من اللسن صفته، و من الأوهام كفيته. إبتدع الأشياء لا من شيء كان قبلها، و أنشأها بلا احتذاء أمثلة امتثلها.

كونها بقدرته و ذراها بمشيئته من غير حاجة منه إلى تكوينها، ولا- فائدة له في تصويرها إلا تثبيتاً لحكمته، و تنبيهاً على طاعته، و إظهاراً لقدرته، و تعبداً لبريته و إعزازاً لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته و وضع العقاب على معصيته، زيادةً لعباده عن نغمته و حياشئه لهم إلى جنته.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۱۱

المناقشة:

في القسم الأول للخطبة عدداً من المسائل المهمة الجديرة بالبحث:

۱- الالتفات إلى الحقيقة التي نعيشها، و هي أن نَعَمَ اللهُ جَل و علا قد أحاطت بكل وجودنا حتى غرقنا فيها، و هذا الأمر يحيى فينا حسَّ الشكر و الثناء بل و يجزنا إلى معرفة ذاته الطاهرة.

و هذا ما يعتمد عليه علماء علم الكلام- العقائد- تحت عنوان «وجوب شكر المنعم» في مسألة وجوب معرفة الله سبحانه و تعالى

۲- إذا كان الله سبحانه و تعالى قد دعى عباده إلى شكر نعمه، فليس ذلك من باب الحاجة له، بل ليكتسب العباد من خلاله- الشكر- لياقة أكبر و درجة أعلى و بالتالي تشملهم نعماً أوفر.

۳- إن العباد عاجزون عن أداء حق الشكر لله، لأن التوفيق للشكر هو نعمة بحد ذاته، كما أن آلات الشكر من- فكر و يد لسان- هي أيضاً من نعم الله، لذا ليس لهم إلا الاعتراف بالعجز. «و كيف أودى حق شكرك و شكرك يحتاج إلى شكر».

۴- الإخلاص هو روح التوحيد، تطهير الروح من دنس الشرك بالله، و منح القلب كرهينه لوجه، و الخضوع و الخنوع لأمره و خلاصة القول تجاهل و نبذ كل ما لا يرضى الله و نسيان كل شيء سواه!

۵- في الواقع أن التوحيد قد أودع فطرة الإنسان منذ البدء و يشع هذا النور الإلهي في أعماق كل إنسان، و كل واحد منهم يسمع من باطنه نداء «الله أكبر»، و لهذا فعند ما يتضاعف البلاء و تتمزق أستار الغفلة يظهر هذا الإشعاع بوضوح أكثر من أي وقت آخر، و ينجذب الجميع لا إرادياً نحو أنفسهم مرددين «لا إله إلا هو».

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۱۲

۶- لا يمكن درك كنه ذاته حتى بالتفكير العميق، حيث:

«كَلِّمًا مَيِّز تُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ» (۱)

كما لا يمكن معرفة كنه صفاته، لذا يجب أن نعترف جميعاً بأن:

«وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» (۲)

«مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» (۳)

۷- تعد مسألة الخلق و التكوين البدائي واحدةً من المسائل المهمة، فلم تكن هناك مادةً مصنوعةً من قبل حتى يخلق الله منها هذا العالم، بل أن الخلق و التكوين قد تم من العدم، و قد اختصت هذه الخلقة بذاته الطاهرة حتى صعب على البعض تصور ذلك.

۸- المسألة المهمة الأخرى في أمر الخلق و التكوين هي أن المصورين يعتمدون دائماً في تصويرهم و رسوماتهم على ما يستلهمونه من الطبيعة، و أحياناً يقومون بخلط أشكالٍ مختلفةٍ لئيدعوا في صنع شكلٍ جديد، أما الله سبحانه و تعالى فهو المبدع الذي صور العالم

و جسمه دون تحضیر مسبقاً أو تمثیل قبلی.

۹- البحث المهم الآخر في هذا المحور من الخطبة التاريخية لسيدة النساء عليها السلام هو الغنى المطلق لله عن كل شيء. من البديهي أن الوجود اللامتناهي من جميع النواحي للذات المقدسة يجعلها غنية مطلقاً عن كل نوعٍ من أنواع الحاجة. لأن «الحاجة» تدل على «النقص» و النقص ينحصر في الموجودات التي يمكن تصوورها،

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۱۳

لا في ذات الحق الغير متناهية.

۱۰- و أخيراً فإن المسألة المهمة الأخرى التي طُرحت في هذا المحور هي «هدف الخلق»، حيث تلخص سيدة الإسلام ذلك في جُمْلٍ

قصيرةٍ عظيمة المعنى

أ- تبين و توضيح الحكمة الإلهية اللامتناهية.

ب- دعوة العباد إلى طاعته.

ج- الإشارة إلى قدرته المطلقة.

د- دعوة العباد إلى عبوديته.

ه- منح أنبيائه القوة.

هذه هي الأهداف التي يبينها فاطمة الزهراء عليها السلام في مسألة الخلق، والمُلفت للنظر أن هذه الأهداف ملازمةٌ لبعضها البعض،

فعند ما يرى العبد آثار حكمة الخالق وقدرته في عالم الوجود الواسع ينقاد إلى طاعته، و يتوجه إلى عبوديته و ينعقد بمدارج كماله.

و من ناحيةٍ أخرى يكون للأنبياء نفوذ أكثر و أعمق في قلوب الناس عند ما يكون حديثهم مركزاً على نظام خلق عالم الوجود، فتسهل

عليهم مسألة الهداية.

و عليه فلم يخلق الله الكون حتى يستفيد، بل إن الهدف هو أن يوجد على العباد، فإرادته في أن ينتهجوا سبيل الهداية، فدعاهم إلى

قربه، وليسيروا على نهجه فيستحقوا المزيد من كرمه و لطفه.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۱۴

المحور الثاني

منزلة الرسول الكريم صلى الله عليه و آله السامية، خصائصه و أهدافه

النص:

و أشهد أن أبى محمداً عبده و رسوله، إختاره و انتجبه قبل أن أرسله، و سمّاه قبل أن اجتبله، و اصطفاه قبل أن ابتعثه، إذ الخلاق

بالغيب مكنونٌ و بستر الأهاويل مصونٌ، و بنهاية العدم مقرونٌ.

علماً من الله تعالى بمائل (بمآل) الأمور، و إحاطةً بحوادث الدهور، و معرفةً بمواقع المقدور.

ابتعثه الله إتماماً لأمره و عزيمةً على إمضاء حكمه و إنفاذاً لمقادير حتمه.

فرأى الأمم فرقا في أديانها، عكفاً على نيرانها، (و) عابدةً لأوثانها، مُنكرةً لله مع عرفانها.

فأنار الله بمحمد صلى الله عليه و آله ظلمها، و كشف عن القلوب بهمها و جلى عن الأبصار غممها.

و قام في الناس بالهداية و أنقذهم من الغواية و بصّرهم من العمائة.

و هداهم إلى الدين القويم و دعاهم إلى الطريق المستقيم، ثم قبضه الله

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۱۵

إليه قبض رافئاً واختياراً و رغبته و إيثاراً، فمحمداً صلى الله عليه و آله عن (من) تعب هذه الدار في راحة، قد حُف بالملائكة الأبرار، و رضوان الرب الغفار، و مجاورة الملك الجبار.

صلى الله على أبي نبيه و أمينه على الوحي و صفيه و خيرته من الخلق و رضيه و السلام عليه و رحمة الله و بركاته.
التفسير:

تشير مولانا فاطمة الزهراء عليها السلام في هذا المحور من خطبتها إلى جزء من المسائل المهمة المتعلقة بشخص رسول الله صلى الله عليه و آله، منها:

١- تتحدث عبارتها الأولى عن جوهر ذات الرسول صلى الله عليه و آله المقدسة الشيء الذي أشير إليه في سائر الأحاديث الإسلامية أيضاً و هنا يبرز بحث مهم و هو، هل تختلف النشأة التكوينية للرسول صلى الله عليه و آله كلياً عن الآخرين؟ و إذا كان كذلك فإن عصمته تكون جزءاً من مستلزمات تلك الذات، و ليس في هذا من فضل.

و إذا كان جوهره لا يختلف عن الآخرين، إذاً فما الهدف الذي تبغيه مولانا من وراء هذه التعبيرات؟ الحقيقة هي أن ميزات و مواهب الأنبياء و الأئمة تنقسم إلى قسمين، فبعضها ذاتية و بعضها الأخرى مكتسبة، و بالتدقيق في هذا التركيب الخاص فقد أُجيب على كثير من التساؤلات.

و بتعبير آخر، فإن الرب الحكيم الذي حمل نبيه أعباء تلك المهمة العظيمة منحه استعدادات ذاتية: فقد أعطاه جوهرًا ممتازًا، ذكاء متوقداً، إرادةً حديديةً، عزمًا راسخًا، و علمًا و فيراً و تشخيصاً صائبًا، و إلا فلن

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١١٦

يمكن شخص ضعيف من القيام بهذه الرسالة الكبيرة و سيتنفي غرضها.

و هذا الأمر لا يتصف إلا بالعدالة، ففوق عضلات الساعد تفوق بكثير قوة عضلات جفن العين، لأن وظيفة الأخيرة رفع و خفض جفن العين، في حين وظيفة الأخرى رفع الأحمال العظيمة و إنجاز الأعمال الثقيلة، و خلاف ذلك هو خلاف للعدالة. و مع هذا فإن الجوهر الذاتي للرسول صلى الله عليه و آله لم يسلب منه الإرادة و الاختيار، فهو أيضاً له القدرة على المعصية «و العياد بالله»، علماً أنه لا يرتكب المعصية.

لا تعجب، فالكثير من الناس العاديين يتمتعون بنفس هذه الحالة بالنسبة لبعض المعاصي، فمثلاً يستطيع كل امرئ أن يظهر عارياً كما ولدته أمه أمام جمع من الناس، أو أن له القدرة على النوم عارياً في ثلوج ليل شتاء قارصة، ولكن في نفس الوقت لا تصدر هذه الأفعال إلا من المجانين.

يتمتع الأنبياء و الأئمة المعصومون بنفس هذه الحالة بالنسبة لجميع المعاصي.

و هذا يلفت النظر إلى المسؤولية الكبيرة التي تحملها المعصومون تجاه جوهرهم الطاهر، فلا يُقبل منهم أبداً ترك العمل بالأولى و تعبیر فاطمة عليها السلام الذي تقول فيه «علماً من الله تعالى بمائل الأمور و إحاطةً بحوادث الدهور» إنما يُشير إلى تلك النقطة، و هي أن الله يعلم بتقل الرسالة التي سئلت على عاتق النبي صلى الله عليه و آله لذا جعل جوهره بهذا المستوى الممتاز.

٢- جاء الرسول صلى الله عليه و آله لإتمام الأوامر الإلهية، و تنفيذ أوامره التكوينية.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١١٧

تشير هذه العبارة إلى مسألة ختم النبوة بالرسول الكريم صلى الله عليه و آله، وهي أيضاً إشارة إلى مسألة إتمام المواهب التكوينية عن طريق التشريع و الأحكام الإلهية.

٣- تعرّج ابنة رسول الله صلى الله عليه و آله في هذا المقطع من حديثها على الوضع المساوي للأمم قبل بعث الرسول صلى الله عليه و آله و كيفية ابتلائهم بظلمة الخرافات، المجوس في تعظيمهم للنار، و العرب في عبادتهم للأصنام، و سائر الملل في ابتلائها بنوع من

الانحراف و التفرقة.

و ما أعظم قولها «مُنْكَرَةٌ لَّهَّ مَعَ عِرْفَانِهِ» الذي تشير فيه إلى مسألة «التوحيد الفطري» المكنون في كل البشر.

٤- تشير عليها السلام في قسم آخر من بيانها الرائع إلى بركات وجود النبي «ص» و آثار قيامه، و كيف أبعد عن أفق أفكارهم سحب الأوهام السوداء المظلمة، و أزال عن قلوبهم صداً الجهل و الخرافات، و مزق الغشاوة التي حجبت أبصارهم عن مشاهدة الحق، و دعاهم إلى «الصراط المستقيم» و الحد الأوسط الذي يفصل بين الإفراط و التفريط.

و من أجل فهم و درك عمق هذا الحديث، يجب إجراء مقارنة دقيقة بين وضع الناس في عصر الجاهلية و وضعهم بعد ظهور الإسلام، حتى يتضح الواقع الذي بينته سيده الإسلام عليه السلام في خطبتها.

٥- من المسائل التي يجدر الإشارة إليها في هذا المقطع من خطبة سيده النساء عليها السلام التاريخية هي الموت الكريم - أو العزيز - للرسول صلى الله عليه و آله:

ذلك الذي كبلت روحه المتألقة بقيود الجسد في هذه الدنيا الفانية، و بعد أن أدى رسالته، و أتمَّ المسؤولية، كسّر تلك القيود محلّقاً نحو الحبيب، مرفرفاً في فئانه، آخذاً مكانه بين ملائكة السماء المقربين!

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١١٨

المحور الثالث

كتاب الله و فلسفة الأحكام

النص:

ثم التفتت عليه السلام إلى أهل المجلس و قالت:

أنتم عباد الله نُصِبَ أمره و نهيته، و حملته دينه و وحيه، و أمناه الله على أنفسكم، و بُلغواؤه إلى الامم.

و زعيم حق له فيكم، و عهدٌ قدّمه إليكم.

و بقیة استخلفها عليكم كتاب الله الناطق، و القرآن الصادق، و النور الساطع، و الضياء اللامع، بينة بصائرهم، منكشفة سرائره، متجليّة ظواهره، مغتبط به أشياعه، قائد إلى الرضوان أتباعه، مؤدّ إلى النجاة استماعه، به تُنال حجج الله المنورة، و عزائمته المفسرة، و محارمه المحذرة، و بيناته الجالية و براهينه الكافية، و فضائله المندوبة و رخصه الموهوبة و شرايعه (شرائعه) المكتوبة.

فجعل الله الإيمان تطهيراً لكم من الشرك، و الصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر، و الزكاة تزيكياً للنفس، و نماءً في الرزق، و الصيام تثبيتاً للإخلاص، و الحج تشييداً للدين، و العدل تنسيقاً للقلوب، و طاعتنا نظاماً للملّة، و إمامتنا أماناً من الفرقة (للفرقة)، و الجهاد عزّاً للإسلام، و الصبر معونةً

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١١٩

على استيجاب الأجر، و الأمر بالمعروف مصلحةً للعامة، و برّ الوالدين وقايةً من السخط، و صلة الأرحام مُنمأةً للعدد، و القصاص حقناً للدماء و الوفاء بالنذر تعريضاً للمغفرة و توفية المكاييل و الموازين تغييراً للبخس، و النهي عن شرب الخمر تنزيهاً عن الرجس، و اجتناب القذف حجاجاً عن اللعنة و ترك السرقة إيجاباً للعتق و حرّم الله «١» الشرك إخلاصاً له بالرّبوبيّة.

ف «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» «٢»

و أطيعوا الله فيما أمركم به و نهاكم عنه، فإنه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» «٣»

التفسير:

تُشير سيده الإسلام عليه السلام في هذا القسم من الخطبة إلى أمورٍ مهمّةٍ أيضاً، منها:

۱- تعد مسؤولية المسلمين فى إبلاغ الرسالة و نشر الإسلام فى العالم، والدفاع عن قوانين و تعاليم و قيم الدين الحنيف من المسؤوليات الخطيرة التى لو تقاعس المسلمون عن أدائها كان حقاً عليهم أن ينتظروا العقاب والجزاء الإلهى، و أن يطردوا من ساحة رحمته الواسعة.

۲- نهبت إلى عظمة القرآن على أنه كتاب ناطق و نور جلى و ضوء مشع، حارب و بشدة ظلمات الجهل و التعصب و الخرافات.

ذلك الكتاب الذى ظاهره الجمال و النور، و باطنه العبرة و المعنى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۰

الغزير، و أدلته مقنعة منجيه.

ذلك القائد الذى يضمن لتابعيه النجاة، حيث دعاهم إلى جنه أزلية.

فهو قائد النجاة الذى بين بمنطقه الفصيح أدلة التوحيد، و ثبت مبادئ العقيدة ببراهينه النيرة، و أفصح عن البرامج العملية التى يحتاجها المرء فى طريق تكامل الإنسانية، فشخص «المباح» من «المحظور»، «الجيد» من «الردىء» و «الحق» من «الباطل».

۳- أبدعت فى تبيان فلسفة الأحكام من خلال عبارات قصيرة، فبدأت بالإيمان حتى الوفاء بالندر، و من التوحيد حتى ترك البخس فى الميزان، فوصفت كلاً منها بجملة و مقوله. فما أحلى تعبيرها «فجعل الله الإيمان تطهيراً لكم من الشرك».

يتضح من هذا التعبير أن حقيقة معرفه الله و توحيد مكنونه فى فطرة الإنسان، لهذا جاء الإسلام ليظهره من الملوثات العرضية التى تنتج عن طريق الشرك، كما تغسل الثياب البيض بعد اتساخها ليظهر لونها الأصلية.

شرح الله «الصلاة» ليوطن بها روح التواضع فى الناس، و يسحب المتكبرين من منصة الغرور، عن طريق الركوع و السجود، و الدعاء فى حضرة الخالق.

«الزكاة» تكون سبباً فى تحرير روح الإنسان من أسر الدنيا و تعلقه بزخرفها و أموالها، و تنمية ثروات الأمة من خلال تعزيز البنية المالية للمحرومين.

«الصيام» يجعل الإنسان مسيطراً على هوى نفسه، و يثبت فيه روح الإخلاص، و يطفى على أغصان وجوده براعم و زهور التقوى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۱

«الحج» ذلك التجمع الإسلامى العظيم الذى ثبت فيه أسس الإسلام، و تعزز فيه قدرات المسلمين فى شتى المجالات الفكرية و العلمية و العسكرية و السياسية.

«العدالة الاجتماعية» تغسل الأحقاد من القلوب، و تزيل الاضطرابات و تفر التنظيم و عن طريق قبول قيادة الهداة المعصومين، يمنح الله المسلمين نظاماً اجتماعياً سالماً متهجاً خط التوحيد، و يبعد عنهم النفاق و التفرقة.

كذلك فى مسائل الجهاد و الصبر و الاستقامة و الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر و ما يتعلق بمسائل القصاص و الالتزام بالتعهدات، و محاربة من يبخس الميزان و طهارة الحجور من الفجور و ترك شرب الخمر، فقد أشارت سيدتنا إلى كل ذلك مبينة آثار و علاج كل منها.

۵- تعود سيدة الإسلام عليها السلام مرة أخرى إلى مسألة مسؤولية المسلمين تجاه القرآن المجيد و الإسلام، و تدعوهم إلى التقوى مذكرة إياهم بعواقب الأمور، حيث تصر عليهم بمراقبة أعمالهم حتى يودعوا دار الفناء و هم مسلمون!.

كونوا على حذر و إعملوا ما يجعلكم تموتوا مسلمين! نوروا أرواحكم و قلوبكم بنور العلم و المعرفة، لأن العلماء فقط يشعرون بالمسؤولية و يخافون الله سائرين على خط التقوى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۲

المحور الرابع

النص:

ثم قالت أيها الناس إعلموا أنني فاطمة، و أبي محمد صلى الله عليه و آله أقول عوداً و بدأ و لا أقول غلطاً، و لا أفعل ما أفعل شططاً. لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (۱).

فإن تعزوه و تعرفوه تجدوه أبي دون نساءكم، و أخا ابن عمي دون رجالكم، و لنعم المعزى إليه صلى الله عليه و آله. فبلغ بالرسالة صادعاً بالندارة، مائلاً عن مدرجة المشركين ضارباً ثبجهم، آخذاً بأكظامهم داعياً إلى سبيل ربّه بالحكمة و الموعة الحسنه، يكسر الأصنام و ينكت الهام، حتى انهزم الجمع و ولوا الدبر، حتى تفرى الليل عن صبحه، و أسفر الحق عن محضه، و نطق زعيم الدين، و خرس شفاشق الشياطين، و طاح و شيط النفاق، و انحلت عقد الكفر و الشقاق و فهتف بكلمة الإخلاص في نفر من البيض الخماص.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۳

و كنتم على شفا حفرة من النار، مذقة الشارب و نهزة الطامع، و قبسه العجلان، و موطىء الأقدام. تشربون الطرق، و تقتاتون الورق، أذلة خاسئين، تخافون أن يتخطفكم الناس من حولكم.

فأنقذكم الله تبارك و تعالی بمحمد صلى الله عليه و آله بعد اللتيا و التى، بعد أن منى بهم الرجال، و ذوبان العرب و مرده أهل الكتاب كلما أو قدوا ناراً للحرب أطفأها الله، أو نجم قرن للشيطان، أو فغرت فاغرة من المشركين قذف أخاه في لهواتها، فلا ينكفاً حتى يطاء صماخها بأخمصه، و يخمد لهبها بسيفه، مكودواً في ذات الله، مجتهداً في أمر الله، قريبا من رسول الله، مشمرا ناصحاً، مجددا كادحا و أنتم في رفاهية من العيش، و ادعون فاكهون، آمنون تتربصون بنا الدوائر، و تتوكفون الأخبار، و تنكصون عند النزال، و تفرون عند القتال.

التفسير:

تضمن هذا القسم أيضاً حقائق كبيرة:

۱- بضعة النبي

تقوم بكشف هويتها للحاضرين قبل كل شىء، و تفرغ ما بأيديهم من حجج و أعدار، حتى لا يدعى أحد يانى لم أعرف بنت النبي صلى الله عليه و آله، و إلا سارعت لنصرتها.

تركز بشكل خاص على نسبتها للنبي صلى الله عليه و آله، و تتكلم عن ارتباطها بعلى عليه السلام، ثم تؤكد على أن ما أنطق به هو عين الحقيقة، لا أتحدث جزافاً، و لا ينطق لسانى بغير حساب لو بكلمة، فاستمعوا جيداً لما أقول، و عوا مسؤوليتكم العظيمة تجاه هذه الحادثة!.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۴

۲- الألم العميق

بعدها تذكر بعلاقة رسول الله صلى الله عليه و آله بهم و كيف كان يتألم لآلامهم و أنه كان شريكاً لهم في غمومهم، مستندة على الصفات الخمسة التى وصف القرآن المجيد نبيه بها فى إحدى آياته الشريفة:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (۱)

تلك الصفات التى شاهدها و عرفها الأصحاب فى رسول الله صلى الله عليه و آله.

۳- الجهود الشاقة للنبي صلى الله عليه و آله

ثم تذكر بالمعاناة الجسمية التى مرت بالرسول صلى الله عليه و آله و كيف أنه قام منفرداً بإبلاغ رسالته ربه العظيمة، دون أن يجد

الانحراف سبيلاً إلى نفسه، مرغ أنوف المتعنتين بالتراب، و حطم أدمغة المتكبرين، و كان سلاحه المنطق و الدليل و الموعظة و الحكمة لمن طلب الحق و استقصى عنه، إلى أن كسر شوكة المشركين، و دمر معابد الأصنام، و تفرّق أعداء الله، فانزالت الظلمات و شخّ النور، و فرت الخفافيش، و تمكن جمع من الناس أن يرددوا نعمة التوحيد «لا إله إلا الله» علناً في ديار الكفر.

۴- الماضي المشين

تقوم فاطمة الزهراء عليها السلام بتذكيرهم بذلك اليوم الذي كانوا فيه مجموعةً

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۵

مؤمنةً صغيرةً تتصارع في وسط طوفانٍ صعبٍ و موحش، فمن ناحيةٍ تداعب و سوسات مراحل الشرك و عبادة الأصنام مخيلاً تكتم أحياناً، و تجرّكم إلى شفا جرف نار جهنم، و من ناحيةٍ أخرى فإن أعدائكم الأقوياء الظالمين قد أحاطوكم من كلّ جانب، يتربصون بكم الدوائر ليسحقوكم بأيديهم و أرجلهم بطرفة عين، و كنتم تحت حصارٍ رهيب، ليس لكم إلا الماء الآسن و الغذاء الرديء، تخافون مصيركم المجهول.

لكن، شاء الله أن يكسر أسنان هؤلاء الذئاب المصاصين للدماء، و يضرب رؤوس هذه الأفاعي بالحجر، و يسلط هذه الفئة القليلة المستضعفة عليها، و هو على ما يشاء قد ير فعال لما يريد.

لم يمض وقت حتى خمدت نيران الفتن، و سكنت الأعاصير، و فرت العفاريت، و اختفى اللصوص و قطاع الطرق الذين كانوا يستفيدون من ظلمات ليالي الجاهلية بعد أن أشرق العالم بنور شمس الإسلام.

نعم، ذكرت فاطمة عليها السلام الحاضرين بتلك اللحظات الحساسة التي أثقلت كاهل المؤمنين و جعلت يومهم كقرنٍ من الزمان، حتى لا يتناسوا نعم الله الجزيلة، و لا ينكروا المواهب الإلهية، و يسعون في استمرارية و ديمومة هذا الخط الإلهي و الرسائل العظيم و لا يستسلموا لما يروجه و يحيكه الأعداء.

۵- خدمات علي عليه السلام:

تذكر ابنه النبي صلى الله عليه و آله في وسط حديثها بما قدمه أمير المؤمنين علي عليه السلام من خدماتٍ لهذه الأمة، و كيف أن النبي صلى الله عليه و آله كان يرسله لمواجهة الحوادث الخطرة و التصدي لها، و هو يقوم لها مؤثراً بنفسه، مضحياً و

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۶

فدائياً، فينقض على الفتن فيخمدتها و يعود منتصراً، أهوى برؤوس المتكبرين إلى الأرض بسيفه، و مرغ هامات الطواغيت بالتراب، و كان ناصراً و مساعداً للرسول صلى الله عليه و آله و حامياً و مدافعاً في كلّ مكان.

نعم فمثل هذا الفرد العظيم يستطيع أن يُديم خطّ هذه الثورة الكبيرة و يمنع عنه الانحراف.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۷

المحور الخامس

الردة بعد النبي صلى الله عليه و آله

النص:

فلما اختار الله لنبيه صلى الله عليه و آله دار أنبيائه و مأوى أصفياه ظهر فيكم حسيكة النفاق، و سمل جلباب الدين، و نطق كاظم الغاوين و نبغ خامل الأقلين و هدر فنيق المبطلين، فخطر في عرصاتكم، و أطلع الشيطان رأسه من مغرزه، هاتفاً بكم، فألفاكم لدعوته مستجيبين، و للغة فيه ملاحظين، ثم استنهضكم فوجدكم خفافاً و أحمشكم فألفاكم غضاباً، فوسمتم غير إبلكم، و أوردتم غير شربكم، هذا و العهد قريب، و الكلم رحيب، و الجرح لما يندمل، و الرسول لما يقبر، ابتداراً زعمتم خوف الفتنة، «ألا في الفتنة سيقطوا

و إِنَّ جَهَنَّمَ لُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» «۱» فهيهات منكم؟ و كيف بكم؟ و أُنَى توفكون؟ و كتاب الله بين أظهركم أموره زاهرة [ظاهرة] و أعلامه باهرة، و زواجه لايحه، و أوامره واضحة، قد خلفتموه وراء ظهوركم أرغبه عنه تريدون؟ أم بغيره تحكمون؟ بئس للظالمين بدلا.

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «۲»

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۸

التفسير:

۱- التآمر و الانحراف

تشير سيدة الإسلام عليها السلام في هذا القسم من خطبتها إلى بقايا أحزاب الجاهلية و المنافقين الذين ضُيِّقَ الخناق عليهم في زمن رسول الله صلى الله عليه و آله فأخفوا رؤوسهم في جحورها، و إختبأوا في أو كارهم. و فجأة خرجت حشرات الأرض هذه من جحورها بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه و آله، و ظهرت الخفافيش التي توارت عن الأنظار بسبب هيبه وجود النبي صلى الله عليه و آله و أصبحت تعبث في الميدان، و بدأت التحركات المشكوكه و عادت خطوط الانحراف تظهر من جديد و دخل المتلاعبون بالسياسة ساحة المعركة!

۲- تلبية البعض لدعوة الشيطان!

من هنا تبدأ حسرة بنت النبي صلى الله عليه و آله العميقة بسبب تلبية جمع غفير لدعوة الشيطان، سائرين خلف أصوات اليوم المشؤومة، فأصبحوا آله بيد حزب الشيطان و المنافقين الذين عميت قلوبهم، و رغم أن كفن الرسول صلى الله عليه و آله لم يزل مبتلا و لم يزل صوت آذان مؤذنه يدوى في المسجد و صرخه تكبيره ترن في القلوب حتى ظهرت حركات الردة. باستثناء البسطاء و مريضى القلوب لأن مجموعته قد اتخذت من التقيّة حجة لسكوتهم خوفاً من أن الكلام يوقع الفرقة و الاختلاف بين الجمع، و صاروا متفرجين لهذا المشهد أو موافقين لأحداثه، حتى لا يبرز اختلاف في حين أن موقفهم هذا هو السبب في ذلك الانشقاق و الانحراف الكبيرين!

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۲۹

۳- الاعتصام بالقرآن

ثم يصرخ المنادى الإلهي المتمثل بفاطمه الزهراء عليها السلام بهم منبهه:

أين أنتم؟ و إلى أين تولون أيها الضالون؟ فأنها تذكرهم بحديث أبيها صلى الله عليه و آله: «إذا التبت عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فمن جعله أمامه قاده إلى الجنة و من تركه ساقه إلى النار!».

تصيح بهم بأن لا تتركوا القرآن، فأوامره و نواهيه واضحة و إرشاداته في مسألة الخلافة بعد النبي صلى الله عليه و آله بائنه، كما أشار إلى ما سيحصل بعد فاته، خلاصه القول أنه لم يبق شيئاً إلا و أظهر خفاياه.

۴- إنذار أصحاب النبي صلى الله عليه و آله

سيدة الإسلام عليها السلام صرخه الزمان المدويه، تحذرهم قائلة: إن تركتم تراث النبي صلى الله عليه و آله العظيم «القرآن» و تمسكتم بغيره، و قدمتم أفكاركم العاجزة على تعاليم الإسلام و جعلتم أنفسكم حكماً على القرآن، بذريعة المصلحة و خوف الفتنة لا محتكمين لأوامره، عندها سيصيبكم الضرر الأكبر و الخسران المبين.

سوف لن تخدم نار الفتنة فيكم، و ستبلون بما تخافونه، و ستختفى روح الإسلام من بينكم، فلن يبقى سوى القشر دون اللب و المظهر دون المحتوى

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۳۰

المحور السادس قصة غصب فدك و حجج الغاصبين وتفنيدها

النص:

ثم لم تلبثوا إلا ريث (إلى ريث) أن تسكن نفرتها و يسلس قيادها، ثم أخذتم تروون و قدتها و تهيجون جمرتها، و تستجيبون لهتاف الشيطان الغوى و إطفاء أنوار الدين الجلى و إخماد سنن النبي الصفى.

تسرون حسواً فى ارتغاء، و تمشون لأهله و ولده فى الخمر و الضراء، و نصبر منكم على مثل حز المدى و وخز السنان فى الحشا. و أنتم الآن أترعمون أن لا إرث لنا؟

أفحكم الجاهلية يبعون و من أحسن من الله حكماً لقوم يوقنون؟ «١»
أفلا تعلمون؟ بلى تجلى لكم كالشمس الضاحية أنى ابنته.

أيها المسلمون أغلب على إرثيه؟ يا ابن أبى قحافة! أفى كتاب الله أن ترث أباك و لا أرث أبى؟ لقد جئت شيئاً فرياً. أفعلى عمدٍ تركتم كتاب الله و نبذتموه وراء ظهوركم إذ يقول:

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٣١

«وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» «١».

و قال فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا إذ قال:

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبِ» «٢»

و قال:

«وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» «٣».

و قال:

بُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» «٤».

و قال:

«إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْأَدْنَىٰ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» «٥»

و زعمتم أن لا- حظوة لى و لا- إرث من أبى؟ و لا- رحم بيننا؟ أفخصكم الله بآيةٍ أخرج منها أبى؟ أم هل تقولون إن أهل ملتين لا يتوارثان؟ أو لست أنا و أبى من أهل ملهٍ واحدهٍ أم أنتم أعلم بخصوص القران و عمومه من أبى و ابن عمى؟

فدونكها مخطومهٌ مرحوله، تلقاك يوم حشرك، فنعم الحكم الله و الزعيم محمد صلى الله عليه و آله، و الموعد القيامة و عند الساعة يخسر لمبطلون و لا ينفعكم إذ تندمون،

«لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» «٦».

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٣٢

«مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ» «١».

التفسير:

١- إحياء المذهب الجاهلى

بلغ حديث فاطمة عليها السلام أوجه فى هذا القسم مدلاً على ألم و هيجانٍ شديدين، فحرقه قلبها متأنيه من ظهور أحكام الجاهلية مرةً أخرى حيث أن الأنتى لم تكن لتورث فى زمن الجاهلية أما الإسلام فقد أبطل ذلك بعد مجيئه مقراً بحصه و سهم جميع الأقارب فى إرث المسلم، استناداً إلى ذلك فإن الموضوع لم يكن مقتصرأ على مسألة «فدك» فحسب، بل إن المهم فى الدرجة الأولى هو خطر

إحياء سنن الجاهلية و محو سنن الإسلام، لذا قامت في هذا القسم بتوجيه اللوم الشديد لهم، مكثفة حملاتها عليهم. الأعبج من كل ذلك هو تعجيلهم في إنجاز هذا العمل بشكلٍ أدرك معه الجميع أن مسألة «غصب فدك» لم تكن مسألةً عاديةً، فقد سعى إلى هذا الغصب قبل أن يُحكّموا قبضتهم على الخلافة، وبتعبيرٍ آخر فإنهم فكروا بذلك قبل أن تغيب شمس ذلك اليوم و هذه نقطة مهمة في فهم عمق هذه المؤامرة الكبيرة.

۲- أدلة الخصم

أشارت بضعة النبي صلى الله عليه و آله في هذه الخطبة البارعة و الحاكمة العالمة

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۳۳

بصورةٍ ضمنيةٍ إلى دلالتهم في ذلك الغصب، حيث ادعوا أن الرسول صلى الله عليه و آله قال «نحن معاشر الأنبياء لا نورث». بعدها قامت بالرد على تلك الحجج بأجوبةٍ منطقيةٍ و قاطعةٍ مستدلّةٍ بشواهد من عموم القرآن و خصوصه، فتثبت و من خلال عددٍ من آيات الكتاب زيف هذا الحديث الموضوع الذي يجب ضربه بعرض الحائط!

۳- فاطمة عليها السلام تقطع جميع الاعذار

لقد استخدمت هذه العالمة الكبيرة حربة الإستدلال في هجومها على خصمها بشكلٍ لم تبق له سبيلاً للفرار.

تقول عليها السلام إذ كان عذرکم هو الحديث الموضوع «نحن معاشر الأنبياء لا نورث»؟

فإن الرد عليه هو ما نصت به آيات القرآن التي ذكرتها لكم، و إذا كان عذرکم معنا إرثنا فاعلموا أن جميع الأبناء يرثون آباءهم و أمهاتهم في الإسلام، باستثناء من لم يكن على دين و مذهب أبيه، بمعنى أن الأبناء الكفرة «۱» لا يرثون من أب و أمّ مسلمين، فهل تعتقدون باختلاف ديني و مذهبي عن دين و مذهبي بوالدي؟!!

و إذا كانت رواسب الجاهلية و أحكامها التي تنص على عدم توريث البنات قد علقت في أذهانكم، فإن هذه الخرافات قد تعطلت و لا سبيل للعودة إلى لياالي الظلمة بعد بزوغ الفجر.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۳۴

۴- هل أنتم أعلم بالقرآن أم أهل بيت الوحي عليه السلام؟

تغلق فاطمة الزهراء عليها السلام هذا الطريق عليهم أيضاً حيث يقولون نحن نفهم من القرآن كذا و كذا، فتخاطبهم بالقول: أي مكانٍ من القرآن؟ و بأي تفسير؟ و من هو أجدر و أليق لهذا الأمر من ابن عمي على عليه السلام الذي تربى في أحضان الوحي، و هو من كُتّابه، كما أنه سمع القرآن و تفسيره من شفّتي الرسول صلى الله عليه و آله؟

الحقبة هي أن القرآن قد نزل في بيتنا و «أهل البيت أدري بما في البيت».

خلاصة القول تشير إلى قضية وراثته سليمان لأبيه داود و إرث يحيى عليه السلام من أبيه زكريا عليه السلام الذين كانوا جميعاً من الأنبياء الكبار، و تقول عليها السلام على خلاف هذه الرواية الموضوعه - يصرح القران بأن كلّاً من الأبناء قد ورث أباه، و نعلم جيداً أن كل روايةٍ تخالف القرآن يسقط اعتبارها.

و تستدل أيضاً بعموم القرآن، حيث تنص الآية الشريفة «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (۱)

و كذلك «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»، (۲) فتستفهم قائلةً: هل يمكن لخبر الواحد المخالف لعموم القرآن و خصوصه أن يكون ذا قيمةٍ و أهميةٍ ولو بمقدار سم الخياط في محكمة العدل الإسلامي؟

بعدها تعدد جميع الطرق التي تمنع تحجب الإرث و من ثم تقوم بتفنيدها.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۳۵

۵- التريث و التربص

لكي لا يتصور الحاضرون أن تمسكها بفدك نابع من كونه متصفاً بصفة مادية دنيوية، لا بصفة إلهية، فقد أضافت هذه السيدة المجاهدة قائلة: «الآن و بعد أن آل الحل إلى ما آل فخذوها طرّة، و افعلوا ما بدا لكم، لكن اعلّموا أنكم ستقفون في محكمة عظيمة تختلف عن سائر المحاكم الدنيوية، فالله «سبحانه و تعالى هو الحاكم فيها، و الرسول صلى الله عليه و آله هو المدعى عليكم في تلك المحكمة، و موعدها يوم القيامة «يوم البروز» يوم تتضح كل خافية!».

فإن أعددتكم جواباً لذلك اليوم فتوكلوا على الله، و إلا فاستعدوا للجزاء الإلهي.

حينها ستندمون حتماً على ما فعلتم ولكن سوف لن ينفعكم هذا الندم أبداً لأن ملف الأعمال قد أغلق، و لا سبيل للرجوع إلى الماضي.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٣٦

المحور السابع

طلب نصره الأنصار

النص:

ثم رمت بطرفها نحو الأنصار فقالت:

يا معشر الفتية (النقية) و أعضاء الملة و حضنة الإسلام، ما هذه الغميرة في حقي و السنة عن ظلامتي.

أما كان رسول الله صلى الله عليه و آله أبي يقول: «المرء يحفظ في ولده».

سرعان ما أحدثتم و عجلان ذا إهالة، و لكم طاقة بما أحاول و قوة على ما أطلب و أزاول.

أتقولون مات محمد صلى الله عليه و آله فخطب جليل إستوسع و هنه و استنهر فتقه، و انفق رتقه.

و أظلمت الأرض لغيبته، و كسفت النجوم لمصيبته، و أكدت الآمال، و خشعت الجبال، و أضيع الحريم، و أزيلت الحرمه عند مماته.

فتلك و الله النازلة الكبرى و المصيبة العظمى لا مثلها نازلة، و لا باثقة عاجلة، أعلن بها كتاب الله جل ثناؤه في أفئنتكم و في ممساكم

و مصبحكم هتافاً و صراخاً و تلاوةً و ألقاناً، و لقبه ما حل بأبياء الله و

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٣٧

رساله حكم فصل، و قضاء حتم.

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (١).

إيها بنى قيلة! أهضم تراث أبي و أنتم بمرأى منى و مسمع و متددى و مجمع؟ تلبسكم الدعوة و تشملكم الخبرة و أنتم ذو العدد و

العدة و الأداة و القوة، و عذرکم السلاح و الجنة، توافيكم الدعوة فلا- تجييون، و تأتيكم الصرخه فلا- تغيثون (تعينون)، و أنتم

موصوفون بالكفاح، معروفون بالخير و الصلاح، و النخبة التي انتخبت و الخيرة التي اختيرت.

قاتلتم العرب، و تحملتم الكد و التعب، و ناطحتم الأمم و كافحتم البهم، لا- نبرح أو تبرحون، نأمرکم فتأتمرون، حتى إذا دارت بنا

رحى الإسلام و در حلب الأيام، و خضعت نعة الشرك، و سكنت فورة الأفك، و خمدت نيران الكفر، و هدأت دعوة الهرج، و

استوثق (و استوسق) نظام الدين!

فأنى حرتم بعد البيان؟ و أسررتم بعد الإعلان؟ و نكصتم بعد الإقدام؟

و أشركتم بعد الإيمان؟

«أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (٢).

ألا قد أرى أن قد أخلدتم إلى الخفض، و أبعدتم من هو أحق بالبسط و

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٣٨

القبض، قد خلوتم بالدعة و نجوتم من الضيق بالسعة، فمججتم ما و عيتم، و دسعتم الذي تسوَّغتم.

ف «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» (١).

ألا و قد قلت ما قلت على معرفه منى بالخذلة التي خامر تكم و الغدره التي استشعرتها قلوبكم، ولكنها فيضه النفس، و نفته الغيض (الغيظ) و خور القناه و بثه الصدر و تقدمه الحجة.

فدو نكموها فاحتقبوها دبره الظهر نقيبه (نقبه) الخف، باقيه العار، موسومه بغضب الله و شنار الأبد، موصولة بنار الله الموقدة التي تطلع على الأفتدة، فبعين الله ما تفعلون.

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (٢)

و أنا ابنه نذير لكم بين يدي عذاب شديد، فاعملوا «إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ» (٣)

التفسير:

١- دور الأنصار الفاعل في تحقيق أهداف الإسلام

تشيد سيده الإسلام عليها السلام في هذا القسم من حديثها بطائفة الأنصار، موصفة إياهم بالمجموعة المختارة و ساعد الإسلام القوى و حامى الرسول صلى الله عليه و آله المخلص، كما أظهرت لهم الشكر و الثناء بسبب ما بذلوه في خدمة الرسول صلى الله عليه و آله منذ دخوله المدينة و ما تحمّلوه من عناء و مصاعب

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٣٩

قبل ذلك في سبيل الإسلام.

نعم، كان للأنصار دور مؤثر في تقدم الإسلام في الحرب و السلم و في جميع مراحلها، و بالرغم من ذلك فقد كانوا أقل توقعا و طمعا من المهاجرين، و ربما طوى تاريخ الإسلام مسيراً أفضل فيما لو صيرت لهم الأمور. مما لا شك و لا ريب أن في المهاجرين أشخاصاً مخلصين لم يتوانوا أبداً في إثارهم و توضيحاتهم، لكن تغلغل المتلاعبين بالسياسة في أو ساطهم قد غر قلب الوضع كلياً

٢- هجوم فاطمة الزهراء عليها السلام على الأنصار

لكن سخط سيده الإسلام عليها السلام عليهم هو لماذا التزمت هذه السواعد القوية و أصحاب الرسول صلى الله عليه و آله القدماء الصمت في مقابل الظلم الذي حل بآل بيته، فقد أقروا بسكوتهم صحة تلك المظالم، و لم يراعوا ذمة النبي صلى الله عليه و آله في أهل بيته، و الأهم من ذلك مؤازرتهم للغاصبين و موقفهم الشائن المساعد من تغيير محور الخلافة بعد اشتباك قصير راموا فيه تحقيق مصالحهم، حيث قبضوا ثمناً لذلك السكوت، و ذلك ذنب لا يغتفر!

٣- موت النبي صلى الله عليه و آله لا يعني موت الاسلام

بين القرآن المجيد من ناحية و الرسول الكريم صلى الله عليه و آله من ناحية أخرى حقيقة مهمة ألا و هي أن الاسلام لا يعتمد على شخص معين، فهو دين أزلي مستمر إلى يوم القيامة و لا ينتهي بوفاء النبي الكريم صلى الله عليه و آله، لأنه كان ثورة قائمة على أساس ديني، دين إلهي سماوي، الدين الذي يؤمن

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٤٠

احتياجات الناس على مر العصور، فلا بد لهذا الدين أن يبقى و يدوم.

ولكن رغم كل ذلك، فإن قسماً من الناس ممن ينقصه بعد النظر و تهمة المظاهر، يتصور أن الضربة الموجهة و المصيبة المؤلمة التي ألمت بالعالم الإسلامي بعد وفاة النبي صلى الله عليه و آله و الفراغ الذي نتج عن فقد المحيط الإسلامي لهذا القائد العظيم قد أودى بحياء الإسلام، و انطوت أيامه و أحداثه! مما حدى بهم ذلك إلى غلق شفاههم في مقابل تلك النعرات الجاهلية.

تصرخ فاطمة عليها السلام مذكراً إياهم بآيات القرآن التي تتحدث عن أزلية وبقاء الإسلام، تُتبه الغافلين و توقظهم من غفلتهم، و تعزف المسلمين مسؤولياتهم الثقيلة في تلك المرحلة الحساسة.

۴- الصمت في مقابل تعطيل الأحكام الإسلامية؟

تويخ في مقطع آخر من حديثها عليها السلام الأنصار بشدة، بأن سكوتكم على أحداث «فدك»، الاحداث التي تُعد حلقة من سلسلة انحرافات متواصلة، و شرارة من شعله متوهج، و قطرة من تيار جارف، سيؤدي ذلك في النهاية إلى إحياء الطيف المناهض للإسلام! يُظهر الناس حيرتهم متسائلين: إذا كان صحيحاً ما يقال من أن قانون الإسلام هو الحق، فلم لا يسرى حكمه على أقرب أقرباء النبي صلى الله عليه و آله؟ فعند ما يسحقوا مثل هذا الحكم الصريح و أنتم تفرون ذلك بسكوتكم، صار من السهل عليهم أن يسحقوا سائر الأحكام الإسلامية!

يجب أن تنظروا لهذه المسألة على أنها «عملية مدبرة» لا بعنوان أنها

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۴۱

«واقعة عرضية»، و تصوروا ما هي الأحداث الأخرى التي نُبأت خلف هذه الحادثة؟ و ما ثورتى و صرختى إلا لهذا السبب!

لا تصوّروا أن «حمايتكم للمظلومين من أمثالي» توجد الفرقة بين صفوف الأمة الإسلامية، بل على العكس، فإن سكوتكم يثير الغرابة والدهشة، فلو ادّعيتم الضعف و العجز فقد كذبتهم، فقيكم العدد و العدة منذ البداية، و هي الآن أكثر، إضافة إلى ذلك فلما ذا تلقون بآيات القرآن الصريحة التي تنص على «أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ يَدْعُوكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ اتَّخَشَوْهُمْ فَالَلَّ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱)

خلف ظهوركم؟ و تخافونهم بدل أن تخافوا الله؟

۵- الخلود إلى الدعة

بعدها تغوص هذه المعلمة القديرة في أعماقهم لتستخرج سبب سكوتهم الأصلي، فتشير إلى أن المسألة هي أن استولى عليكم حب الدعة و طلب الراحة، و استسلمت أجسادكم للإستراحة، فرغم أنكم شاهدتم بأعينكم تنحية و تبعيد من هو أحق و أليق بالخلافة من غيره عنها إلا أنكم التزمت جانب الصمت؟

نعم، تستمر عجلة الثورة إلى الوقت الذي يحتفظ الأشخاص بالروح الثورية و لم يخضعوا لميولهم الدنيوية، و إلا ركعوا أمام المصاعب و المشاكل، غير مباليين بما يمر بهم من حوادث مرّة، و بالتالي بخت نور الثورة!

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۴۲

۶- النكوص عن النصر

تمتلك هذه السيدة الشجاعة بصيرة نافذة في أدق الأمور، فهي تميظ اللثام عن حقائق هامة، فتخاطب طائفة الأنصار في هذا المقطع مشيرة إلى هذا المعنى غايتي هي إتمام الحجة عليكم لا غير، فليس لى فيكم أملاً يُرتجى فبعد أن التزمت الصمت في مسألة «الخلافة» كان من الطبيعي أن ترفعوا نفس الشعار في مسألة «فدك»، لكن التاريخ الإسلامي سيسجل حديثي لهذا اليوم، و ستحكم الأجيال القادمة فيما بيننا، هذا بالإضافة إلى أنني أردت أن أزيل عن قلبي عُقد الهم، و ازيح غيض صدري حتى يعلم الجميع ما عانيت من الالم!

۷- البشارة بالعذاب

تشير بطله الإسلام في هذا المقطع إلى نتيجة أفعالهم، فتقول منبهة إياهم: أتظنون أن ثمن هذا لسكوت، و طلب الراحة ذاك، و هذا الموقف المتفرج، و هذه اللامبالاة سيكون رخيصاً بل ستقطفون ثمارها المرّة في هذه الدنيا على أيد حكوماتٍ جائرة- مثل بنى أمية و بنى العباس- و التي سوف لن ترحم أعقابكم و لن تتورع عن هتك القرآن و الاسلام.

۸- امتداد إنذار النبی صلی الله علیه و آله

تقول سیده النساء فاطمة علیها السلام نفس ما كان یقوله الأنبیاء للمجرمین، حیث تنذرهم:

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۴۳

«إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتِظَرُوا إِنَّا مُنْتَظَرُونَ». (۱)

أنتم تنتظرون أن یقع بآل بیت النبی صلی الله علیه و آله ظلماً أكبر، ونحن ننتظر فیکم عقاب الله المؤلم والمهلك!

الخطبة الثانية لسيدة الإسلام فاطمة الزهراء عليها السلام

الخطبة المؤلمة في نساء المدينة

ألقت سيدة النساء علیها السلام هذه الخطبة و هي علی فراش المرض، ذلك المرض الذي لم تشف منه أبداً، و منه عرجت روحها الطاهرة.

كانت خطبتها الأولى فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و هي فی حالةٍ صالحةٍ جيدةٍ «۱»، و بحضور جمعٍ من رجال المهاجرين و الأنصار، و كانت هذه الخطبة فی مقابل نساء المهاجرين و الأنصار فی داخل بيتها و علی فراش المرض.

رغم أن المخاطب قد اختلف، و الزمان و المكان قد تغیرا، و الحال قد تردى إلا أن لحن الخطبتين ينم و بوضوح عن روحیه عالیة مملوءةٍ بالعلم و المعرفة، مفعمةٍ بالإيمان و حب الله، یفیض من جنیها ألم و حزن، و قد تميزت كلا الخطبتين بلحنٍ بلیغٍ و ساحقٍ و أخاذٍ و قاطعٍ و شجاع، لكن لحن الخطبة الثانية التي هي موضوع بحثنا حالياً كانت أشد تنكياً بالظالمین و أكثر حرقةً و ألماً و غماً.

لقد كانت هذه الخطبة التي صدرت من قلب بنت الرسول صلی الله علیه و آله المتألم بمتابئة رسالته الهموم و الاحزان.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۴۸

الهم الذي نغض روحها و نخر عظامها، و أشعل نيران الحرقة فی كيانها، و لذلك نرى أن خطبتها اتخذت طابعاً ملتهباً دموياً لأنها نبعت من قلبٍ محترقٍ فاض بدم الأسي و الحسرة.

من عجائب هذه الخطبة هي أن هذه السيدة الجليلة علیها السلام قد لاقت الكثير من الظلم العنيف فی الفترة الواقعة ما بین وفاة أبيها صلی الله علیه و آله و استشهادها علیها السلام، ذلك الظلم الذي كان سبب مرضها العصبی، و رغم أن سؤال نساء المدينة عند عيادتها كان يدور حول حالتها الصحية، و عادةً يشكو المريض بعضاً من آلامه إن لم يكن حديثه كله مختصاً بحالته الصحية، رغم كان ذلك فإنها لم تورد فی حديثها أي كلمةٍ عن حالها و مرضها، بل كان حديثها منصباً علی مسألة غضب الخلافة و ظلامه علیها السلام، و الأخطار التي ستمر بالأمة الإسلامية نتيجة هذا الإنحراف.

عجبا لها، فلم تذكر فی حديثها شيئاً عن مرضها، فكل ما قالته كان عن ألم زوجها علیها السلام و عن مشاكل العالم الإسلامي.

نعم ... لقد كانت روح الزهراء علیها السلام أرفع من أن تتكلم عن نفسها و آلامها- رغم أنها كانت كبيرة- بل و أجل من أن یوصف علو شأنها، فتكلمت فقط عن إمامها و زوجها المحبوب علیها السلام و آلامه.

لم تكن قلقة عی نفسها، بل كانت قلقةً علی الأمة الإسلامية و مصيرها المشؤوم و المؤلم.

یفكر المرء عادةً فی آخر لحظات حياته بنفسه و مشاكله و آلامه، لكن المدهش أن فاطمة علیها السلام لم تورد علی لسانها فی هذه الخطبة الطويلة شيئاً من ذلك، و لا حتى بجملةٍ واحدة.

و هذا أكبر دليل علی عظمة فاطمة علیها السلام و مقام تضحيتها و إثارها.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۴۹

و فی هذا عبرة لكل الأحرار الهادفين و لكل المضحين و الفدائيين فی تاریخ البشرية.

بلى فقد كانت دائماً- و إلى آخر لحظةٍ من حياتها الشريفة المملوءة بالآلام و الهموم- شمعةٌ تحترق لتتير لمن حولها و تنجى الضالين منهم و تدافع عن الحق و العدالة.

تحدثت فی خطبة فدك (الخطبة الأولى لسيدة النساء) عن كل من التوحيد، النشوء، المعاد، فلسفة الأحكام، و الأحداث التي رافقت بعثة النبي صلى الله عليه و آله، و بركات وجوده، و مسألة غصب الخلافة، و مصير المسلمين، و إن هي تحدثت عن «فدك» فذلك لدورها المؤثر فی كونها دعامة مائية لمسألة الخلافة و كذا سائر مسائل الإسلام السياسية، و هذا ما دعى الأعداء إلى تضيق الخناق على آل بيت النبي صلى الله عليه و آله و تحطيم قدراتهم بانتزاع «فدك» من أيديهم، فأرادت إسترجاعها منهم.

لكن سيدة النساء عليها السلام ركزت فی خطبتها الثانية «خطبة نساء المهاجرين و الأنصار» حديثها على محور الخلافة و الإمامة فقط، و بالرغم من معاناتها للكثير من الظلم و الجور و رغم أن الفرصة كانت سانحة للمطالبة بحقها المغضوب، إلا أنها لم تطالب بأى شىء بل و لم تنطق بأية شكوى، فكل ما قالته كان عن علي عليه السلام، و عن الخلافة و عن مصالح المسلمين.

يُعدُّ «التسليم المطلق» من المقامات العالية التي يتحلى بها أولياء الله.

و هذا يعنى أن يسلك إلى الله طريق الحق و العدل الذي ينسى المرء فيه نفسه، فلا يرى غير الله.

لا ياتمر إلا بأمره.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۵۰

لا يرجو إلا رضاه.

لا يفكر إلا بما يريد.

فالمرحلة الأولى هي الإسلام، ثم الإيمان و بعد ذلك الرضا، و من ثم يأتي دور التسليم المطلق، و لهذا المعنى يشير الله سبحانه و تعالى في محكم كتابه الحكيم:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۱)

و يقول أيضاً:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» (۲).

ثم يقول:

«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً» (۳)

إن مقام الإيمان و الرضا و التسليم الذي تتحلى به هذه السيدة جعلها تتناسى و تتجاهل آلامها و همومها المرهقة و تتحدث عن رضا الله، و عن رسوله صلى الله عليه و آله و عن وليه، و عن مستقبل الإسلام و المسلمين.

و يسرنا بعد هذه المقدمة القصيرة عن الخطبة و فحواها، أن نتجه صوب نصها، فنجعلها في خمسة أقسام، لكنه ينبغي أن نتعرف أولاً على وثائق و أسناد هذه الخطبة.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۵۱

مناقشة أسناد خطبة سيدة النساء عليها السلام

وردت هذه الخطبة في مختلف مصادر العامة و الخاصة، سند ذكر منها المصادر السبع التالية:

۱- كتاب «الاحتجاج» للمرحوم «الشيخ الطبرسي» صلى الله عليه و آله. (۱)

۲- كتاب «كشف الغمة» المشهور للكتاب «علي بن عيسى الأربلي» نقلًا عن كتاب «الصحيفة» (۲)

٣- «بحار الانوار» للمرحوم «العلامة المجلسي» ينقل هذه الخطبة و بأسنادٍ متعددة (٣)

٤- كتاب «معاني الاخبار» للمرحوم «الشيخ الصيّدوق» يورد هذه الخطبة مع ذكر سندها في آخرها نقلًا عن عبد الله بن حسن عن أمه فاطمة بنت الإمام الحسين عليه السلام (٤).

٥- و ذكرت في نفس المصدر بسندها عن علي بن أبي طالب عليه السلام (٥)

٦- كتاب «الأمالي» للمرحوم «الشيخ الطوسي».

٧- كتاب «شرح نهج البلاغة» للعالم السنّي المعروف «ابن أبي الحديد» (٦)

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٥٢

على أيّ حالٍ و كما ذكرنا سابقاً، فقد وردت هذه الخطبة بأسنادٍ متعددة مع ملاحظة اختلافٍ في نصوصها، و قد اخترنا أقربها للصحة و أكملها و هو المنقول في «الاحتجاج» عن «سويد بن غفلة» (نقل ذلك أيضاً العلّامة الكبير المجلسي في المجلد ٤٣ من بحار الانوار ص (١٦١) (١))

و عليه فإن الخطبة المذكورة هي من الخطب التي وردت من مصادر متعددة و بأسنادٍ معتبرة، لذا فهي تتمتع بأهمية خاصة. ولكي نتعرّف على الحقائق التي تضمنتها هذه الخطبة، نتجه صوب متن الخطبة و تفسيرها.

القسم الأول

لما إعتلت فاطمة عليها السلام علّة الموت، اجتمع إليها نساء المهاجرين و الأنصار، يعدنها، فقلن لها:

كيف أصبحت من علّتك يا ابنة رسول الله!؟

فحمدت الله و صلّت على أبيها عليه السلام ثم قالت:

أصحبت والله عانفةً لدنيا كنّ، قاليةً لرجالكنّ. لفظتهم بعد أن عجمتهم و شنأتهم بعد أن سيرتهم.

فقبحاً لفلول الحدّ، و اللعب بعد الجد، و قرع الصفاة، و صدع القنأة، و خطل الآراء، و زلل الأهواء، و «لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ» (١)

لا جرم لقد قلّدتهم ربقتهم و حملتهم أوقتها و شننت عليهم عارها.

فجدعاً و عقراً و بُعداً للقوم الظالمين.

نظرة عامة:

يعترض الإنسان في طول حياته أياماً و ساعات حساسة تكون بمثابة امتحانٍ له، و بالطبع فإن الامتحان الإلهي يُربّي في المرء روحه و يزيد

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٥٤

فيه المقاومة و الشهامة كما يتم من خلاله كشف قابلياته و تفتح استعدادته، و أيضاً معرفة المرء حقيقةً باطنه.

علماً أن المرء قد يشتهه أحياناً في معرفة نفسه، لا كما هو الحال في الامتحان البشري الذي يُقام لكشف عددٍ من المجاهيل و التعرف على مواطن الأفراد من خلال التجربة و التحليل.

و هذه المسألة قد وضحت في هذا القسم من خطبة سيده الإسلام عليها السلام.

تظهر الزهراء عليها السلام نفرتها و انزعاجها الشديدين ممّن ينتهز الفرصة ليسترزق منها مؤنة يومه، أي من المهاجرين و الأنصار لأنهم سكتوا- ليس سكوتهم فحسب- بل على موافقتهم للانحرافات التي حدثت بعد وفاة النبي صلى الله عليه و آله، فأنذرتهم بأن يحذروا

هذا الامتحان الإلهي العظيم.

تذکرهم بجهادهم الرائع فی عصر الرسول صلی الله علیه و آله، و من ثم تشبههم بالسیوف المثلومة التي فقدت قدرتها فی صدّ الأعداء و دحرهم، و بالرمح التي تهشمت فأصبحت غیر مفيدة لأی شیء.

تویخ ابنة النبی الکریم صلی الله علیه و آله بشدة أولئك الذين سخرُوا من مبادئ الإسلام و جعلوها عرضةً لأهواءهم، و من ثم وجهت لومها و تحقیرها إلى من وهن عزمهم، و فقدوا قدراتهم فی اتخاذ قرارٍ ضد الإنحرافات التي حدثت.

فی نهاية هذا القسم تقوم بإنذارهم بأن مسؤولية غضب الخلافة ستثقل كاهلهم إلى الأبد، و ستبقى جباههم موسومة بوصمة العار التي جاءت نتيجةً لسکوتهم، كما أن التأریخ الإسلامي سیسجل هذه الحادثة المؤلمة بمنتهی الأسف.

نعم، فالکثیر منهم لم یخرجوا من الإمتحان منتصرين و لم تكن

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۵۵

وجوهم مستبشرة، و کم كان حسناً لو تبینت «حقائق الأمور» للعیان حتی تسودَّ وجوه «الغشاشین»، و کم كان لطيفاً لو أُقيمت مناقل النار لیفضح «مدلوك الذهب و سوار الفضة» باطنه و یتین للناس حقیقته لیمیزوه عن الذهب الخالص.

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۵۶

القسم الثاني

إشارة

و یحهم أتى زعزعوها عن رواسی الرسالة و قواعد النبوة و الدلالة، و مهبط الروح الأمين و الطیبین بأموال الدنيا و الدین «أَلَا ذَلِكْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (۱)

و ما الذي نقموا من أبی الحسن علیه السلام؟

نقموا منه و الله نكیر سیفه، و قلته مبالاته بحتفه، و شدة و طأته، و نکال وقعته، و تنمَّره فی ذات الله.

و تالله لو مالوا عن المحجة اللانحة، و زالوا عن قبول الحجة الواضحة، لردَّهم إليها، و حملهم علیها، و لسا ربهم سیراً سجحاً، لا یکلم خشاشه، و لا یکل سائرته و لا یمل راکبه.

و لأوردهم منهلاً نميراً صافياً رويًا تطفح ضفتاه و لا یترنق جانباه و لأصدرهم بطاناً و نصح لهم سرّاً و إعلاناً.

و لم یکن یتحلى من الدنيا بطائل، و لا یحظى منها بنائل، غیر ری الناهل و شبعة الكافل و لبان لهم الزاهد من الراغب، و الصادق من الکاذب.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ

الزهراء علیها السلام سید نساء العالمین، ص: ۱۵۷

وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱)

«وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ» (۲)

التفسير

المعايير و القيم الإلهية

تحكم المجتمع الإلهي السليم معايير و قيم إلهية في جميع مجالات الحياة، سيما في أشغال المناصب، فلا سبيل للأجنحة و منتهزى الفرص، و الدسائس السياسية و العصبية القبلية و القومية، و كذا ما يعقده تجار السوق السياسي من اتفاقات خلف الكواليس في ارتقاء

المناصب و التصدی لمسؤوليتها.

تخاطب سيدة النساء عليها السلام في هذا القسم نساء المدينة مستفهمة:

لماذا؟ و بأى مسوِّغ غير رجالكَنَّ محور الخلافة عن المسير الذى طالما بينه الرسول صلى الله عليه و آله فى أحاديثه الصريحة الواضحة؟ و ما هو نقص أبو الحسن على بن أبى طالب عليه السلام؟ و هل يفتقد شيئاً من الكمالات اللازمة، روحياً كانت أم جسدية؟ بلى إن عيبه هو سيفه الغالب الذى خطف النوم من عيون أعدائه، قدرته اللامتناهية فى ميادين القتال، إستخفافه بالموت فى سوح الوغى جعلت منه حصناً منيعاً عجز أعداء الإسلام فى اختراقه.

فالعذر التافه الذى أُؤخذ عليه هو أن توجهه لله فقط، فرضاه من رضا الله، كما أن غضبه و سخطه لوجه الله فقط.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۵۸

الحقيقة أن كلام سيدة النساء عليها السلام كان بمثابة تذكيرٍ لهم بأن قيم و مفاهيم المحيط الإسلامى قد تغيرت و تبدلت بعد وفاة النبى الكريم صلى الله عليه و آله، و بسبب انحراف المزاج السليم لأرواح هذه المجموعة من المهاجرين و الأنصار، صار طعم القيم الإسلامية الحقيقية فى أعماقهم مرّاً كالحنظل بعد أن كان لذيذاً كالعسل، كما اعتبرت الشروط التى تشكل أهم مواصفات القائد الربانى القاطع الصارم عيباً و نقصاً له.

بعدها تستمر فى حديثها متبتهةً إياهم أن تنحيةً على عليه السلام عن الخلافة إنما هو كفران لنعمةٍ كبيرةٍ و موهبةٍ إلهيةٍ عظيمةٍ، علماً أنه أعلمُ الناس بآيات القرآن و بحلال الله و حرامه.

فهو أعرف من غيره بالحق و الباطل و القادر على الفصل بينهما، و لو آلت إليه زمام الأمور لم يكن يسمح لورثه الشرك (آل أبى سفيان و هم أعدى أعداء الإسلام و أشد المخالفين للقرآن الكريم) أن يطمعوا فى الحكومة الإسلامية بهذه السرعة، و يحولوها إلى جهازٍ حكومىٍّ مستبد، و هو أسوأ و أظلم من حكومة كسرى و قيصر و الفراعنة.

فإذا كانت أمورهم مودعةً فى يد على عليه السلام المتقدرة، لأجلسهم مركب الحق المنيع، و لهداهم بأمانٍ و هدوءٍ و مداراةٍ إلى نبع ماء الحياة، و من ثم لرواهم من ذلك النبع المتدفق ماءً عذباً زلالاً يمنح شاربيه حياةً أزليّة.

إن من شروط القائد الربانى هو حب الخير و العطف على الأمة، فهل وجدوا أحداً أكثر عطفاً و شفقةً من على عليه السلام؟ الشخص الذى كرس جهده فى إشباع الجوع و إرواء العطاشى يتألم لآلامهم و همومهم، كما أن غمهم يعصر قلبه.

الشرط الآخر فى مسألة الخلافة و الإمامة هو الزهد و عدم الاغترار بالدنيا و جاهها و مالها، فإن تعلق قلب قائد الأمة بالدنيا صار من السهل

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۵۹

النفوذ إليه من هذا الطريق، و من ثم تضليله و حرفه عن جادة الحق.

فهل يوجد فى كل الأمة الإسلامية أزهـد و بالدنيا من على عليه السلام؟

الشخص الذى لم يكتنز ذهباً أبداً، و لم يُشيد لنفسه قصراً، ثيابه بسيطةٌ كثياب غلامه.

و غذاؤه بمستوى غذاء أفقر الناس.

إذا كانت معايير الخلافة هى القدرة الروحية و البدنية، الإخلاص فى النية و الزهد و العصمة و التقوى و العطف على الأمة، فمن هو أفضل من أمير المؤمنين على عليه السلام الذى يتحلى بهذه المواصفات؟

و إذا كان النبى صلى الله عليه و آله قد نصّب علياً عليه السلام خليفةً له مشيراً إلى هذا المعنى مرّات و مرّات عبر عباراتٍ مختلفة الصيغ، معتبراً إياه أليق من الجميع لهذا المقام فهذا لا يقتصر عليه نابل، الله سبحانه و تعالى اعتبره أليق الناس بهذا المنصب.

تقوم سيدة النساء عليها السلام فى نهاية هذا القسم بإنذارهم و تحذيرهم بأن لا يظنوا أن ثمن هذا الكسل و التقصير، و تقاعسهم فى

حمایه الشخص الأنسب للخلافة سيكون رخيصاً، بل عليهم أن ينتظروا ما سيُخلفه ذلك التقصير و ذلك التقاعيس و يتدوّقوا نتيجه المرّة، عليهم أن لا يتصوّروا أنهم يستطيعون النجاة و الفرار من قبضه العذاب الإلهي في هذه الدنيا، كلا، أبداً. بلى سيحصدون في نهاية الأمر ما زرعوا، و سيبتلون بحكوماتٍ عنيدةٍ و جباره و فاسده و مفسده و ظالمه تفتقد الرحمة كحكومات بنى أمية و بنى العباس، في ذلك اليوم الذي سوف لن يجدوا فيه سبيلاً للفرار و هم يشعرون بمواجهتهم لعذاب الآخرة. الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۶۰

القسم الثالث

إشارة

ألا هلّم فاستمع و ما عشت أراك الدهر عجباً، و إن تعجب فعجب قولهم:
 ليت شعري إلى أي سنادٍ استندوا؟ و على أي عمادٍ اعتمدوا؟ و بأيّ عروةٍ تسمكوا؟ و على أيّ ذريةٍ أقدموا و احتكوا؟!
 «لَبَسَ الْمَوْلَى وَ لَبَسَ الْعَشِيرَ» (۱).
 «و بَسَّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (۲).
 استبدلوا و الله الذنابي بالقوادم، و العجز بالكاهل، فرغماً لمعاطس قوم يحسبون أنهم يُحسنون صنعاً. «الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون» (۳)
 و يحهم! «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۴)
 التفسير

ترجيح «المرجوح» على «الراجح»

لا- يستطيع أي امرئ أن يقبل ترجيح «المرجوح» على «الراجح» ألا من يُنكر «الاستقلال العقلي». أو بتعبير أوضح فإن أي إنسان لا يتردد

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۶۱

أبداً في تقديم «شيءٍ ذو مزايا عديدة» على «شيءٍ فاقِدٍ لجميعها».

فهل يا ترى سمعتم أن شخصاً عند انتخابه لمعلم ما، يقوم بترجيح الطالب على الاستاذ؟ أو عند معالجة مرضٍ ما أن يفضّل طبيباً عادياً قليل الخبرة على طبيبٍ كبير عظيم الخبرة و التجربة؟ (دون أن تؤخذ خواص أخرى بنظر الاعتبار) عند انتخاب قائدٍ معين، إذا تجاهلنا ذوى التجربة و التدبير و الإدارة، و اتجهنا صوب الجدد ذوى التجربة القليلة، عندها سيشكك الجميع بصحة عقولنا و سلامتها. حتى أولئك الذين لا يعتقدون بقبح هذه المسألة (ترجيح «المرجوح» على «الراجح»)، لا يتجاهلون هذا المبدأ في أداء أعمالهم أبداً، بل يعملون دائماً على ترجيح الأحسن. مثلاً عند شراءهم لفاكهةٍ معينة، فهل يتركون الجيد منها و يتعاون الرديء و غير الناضج منها؟ او عند اختيار صديقٍ ما، فهل يفضّلون الأشخاص الأشرار ذوى الصيت السيء على الزهين و الأخيار؟ كما أن من المستحيل أن يُفضل الإنسان الماء الآسن على الماء الزلال، و إن وُجد شخص، يفعل ذلك فلا ترديد في كونه ناقص العقل.

نعم، تعمى و تصمّ المنافع المادية أحياناً بصر و سمع الإنسان بشكل تُنسيه منافعه الحقيقية، عندها يؤدي الإنسان عملاً يدفعه إلى تقديم «المتأخر» على «المتقدم». و قد اعتمد القرآن الكريم على هذا المعنى في تأنيبه للكفار و المشركين الذي لو ثوا أنفسهم بهذا العلم القبيح المرفوض، حيث نقرأ:

«أَقْمَنُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۱).

تضيف السيدة الرشيدة و ابنة النبي الكريم صلى الله عليه و آله في هذا القسم (القسم

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۶۲

الثالث) من خطبتها الغراء المؤلمة مشيرةً إلى هذا المعنى

يا معشر المهاجرين والأنصار! لم خذلتكم من كان له السبب في الإسلام، و أول من بايع الرسول صلى الله عليه و آله من الرجال، و

اتبعتكم من ليس له من هذا الافتخار أى نصيب، (بل و سجد للأصنام حتى بعد بزوغ شمس الإسلام)؟

لم أبعدتم من هو «باب» لمدينة علم النبي صلى الله عليه و آله و الأقدار على التحكيم و القضاء استناداً إلى حديث الرسول صلى الله

عليه و آله المشهور «أقضاكم علي»، و سرتهم خلف من لا يملك شيئاً من ذلك العلم و تلك المعرفة؟

لقد تجاوزتم بعملكم هذا القانون الصريح (بترجيح «الراجح» على «المرجوح»)، و تناسيتم حكم القرآن في هذا الأمر (مضمون الآية

التي ذكرت أعلاه) (۱).

تعجب سيده الإسلام عليها السلام من هذا الأمر بشدة، و تصف الدنيا ب «عالم العجائب» الذي يعلم الإنسان في كل يوم ينفضى من

عمره درساً جديداً.

تساءل بعدها عن الدليل الذي دفع هذه المجموعة التي يبدو عليها العقل و التدبير إلى تغيير محور الخلافة، و اختيار الآخرين ليحلوا

محل علي بن أبي طالب عليه السلام؟ و لأي من الوثائق استندوا؟ و كيف تجاهلوا ميزات علي عليه السلام الواضحة، و قدّموا المرجوح

عليه؟! و تستعين في نهاية هذا القسم بالآيات التي تتحدث عن مصير هؤلاء الناس:

ي لِبَسِّ الْمَوْلَىٰ وَ لِبَسِّ الْعَشِيرَىٰ (۲).

ي وَ بَسِّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۳).

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۶۳

القسم الرابع

إشارة

أما لعمري لقد لقحت، فنظرةً ريشماً تُنتج، ثم احتلبوا ملاء القعب دماً عبيطاً و دُعا فاً مبيداً «هنا لك يخسر المبطلون» و يعرف التالون غبّ

ما أسس الأولون، ثم طيوا عن دنياكم أنفساً و اطمنوا للفتنة جاشاً.

و أبشروا بسيف صارم، و سطوة معتد غاشم و هرج شامل، و استبداد من الظالمين يدع فينكم زهيداً، و جمعكم حصيداً فيا حسرة لكم

و أنى بكم و قد عميت عليكم؟ أنلزمكموها و أنتم لها كارهون.

التفسير

الاختيار الخاطيء و ثمرته المشؤومة

يعتقد الكثير من الناس أن تناسيهم للوقائع يجعلها تناسهم هي الأخرى و لن تأخذهم بجلايبهم.

هكذا يظنون، يمكن الحصول على ثمر جيد من خلال زرع بذرة فاسدة.

نعم لن يمض وقت طويل حتى تتهاوى ظنونهم كما يتهاوى البناء الذي هزّه الدود أركانه، أو كما تزول الفقاعات من على سطح الماء،

أو كالطيف الذي يتلاشى باستيقاظ النائم، عندها يرى الصورة البشعة

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۶۴

المشؤومة للواقع الذي نتج عن اختياره الخاطيء، و سيتذوق مرارة الأحداث التي سيفرزها عمله الطائش.

نعم هذا هو قانون الوجود الذي سيحكم البشرية كما حكمها في جميع مراحلها التاريخية بكل قدرته، و هو أن يرى المخطيء نتيجة و عاقبة عمله، و يبذل طعم حياته الرائع في نفسه إلى حنظل، و أحلامه الجميلة إلى كابوسٍ موحش.

تركز سيده الإسلام عليها السلام في القسم الرابع من خطبتها على هذا المعنى حيث تفصح عما سيواجهونه نتيجة عملهم المشؤوم: سيحمل جمل الخلافة بعد انحراف مسيره سريعاً، و سيعانق الأرض منه مولودٌ عجيب الخلقه، عوض من أن تشربوا حليبه السائغ الهنيء، ستناولون كؤو ساء مليئه بدم جديد، يملأ قدام قلوبكم! و سيصّب في فيكم السّم المميت بدل اللبن الخالص.

و بالتدريج سيأتى دور ظلام التاريخ و أبناء و أحفاد «أبوسفيان» و «الحجاج» و «الأشاعنة» و من هو أسوأ منهم، الذين سيُسلطون سيوفهم على رقابكم و رقاب أبنائكم، و سيحصدون ثمار حياتكم بمنجلهم المميت.

سوف لن يكتفوا بسرقة أموالكم و سبى نساءكم، و إنما سيقيمون فيكم قتلاً جماعياً متكرراً، تتلون على أثره الأرض بلون دمائكم، بما في ذلك أرض مسجد النبي الكريم صلى الله عليه و آله، نعم فسيعملون فيكم و فى أبنائكم القتل في داخل المسجد الشريف ثانى الحرمين الآمين حتى يطفح صحن المسجد بالدم، بل و سيهتكون حرمة بيت الله الحرام بقصفه بالحجارة بواسطة المنجنيق، و سيتلقفوكم بسيوفهم في داخله و خارجه!

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۶۵

لقد حلق بكم الخيال بعيداً، فظننتم أن أعداؤكم الواهية في تخليكم عن نصره الحق و الدفاع عن خليفة الرسول صلى الله عليه و آله سينجيك من الجزاء الإللى بسهولة، و ستفزون عندها من عواقب أعمالكم السيئه، هيهات، فذلك تصوّر باطل! هيهات، فذلك خيال محال!

و اليوم ... نعم في هذا اليوم و عند ما نتفحص صفحات التاريخ المنصرم ندرک أكثر من أى وقت حقيقة و واقعية حديث الزهراء عليها السلام ذو المحتوى القيم، فما أتعس العواقب التي حلت بالمسلمين نتيجة انحراف محور الخلافة عن مسارها الأصلي؟ و كيف أصبحت أرواحهم و أموالهم و أعراضهم، و الأكثر من ذلك قوانين و أحكام و مقدسات الإسلام لعبة بيد ورثة أحزاب الجاهلية؟! لم يرحم أعوان بنى أمية الكبير و لا الصغير.

لم يراعوا حرم رسول الله و لا احترام بيت الله «سبحانه و تعالى

لم يكتنوا احتراماً للمهاجرين و كذا للأنصار.

فيوصى واحد من أبناء «آل سفيان» إلى من حوله:

تلقفوها يا بنى أمية تلقف الكرة فوالذي يحلف به أبوسفيان ما من جنّة و لانا.

فماذا أكثر من ذلك!

لذا يقول معاوية بن أبى سفيان أيضاً:

ما قاتلكم لتصلوا و لا لتصوموا ... بل قاتلكم لتأمر عليكم.

و الأسوأ من ذلك تلك القصة التي ينقلها العالم المتعزلى المعروف «ابن أبى الحديد» في شرح نهج البلاغة حيث يقول.

«و قد طعن كثير من أصحابنا في دين معاوية، و لم يقتصروا على

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۶۶

تفسيره، و قالوا عنه إنه كان ملحداً لا يعتقد النبوة، و نقلوا عنه في فلتات كلامه و سقطات ألفاظه ما يدل على ذلك.

و روى الزبير بن بكار في «الموفقيات» و هو غير متهم على معاوية، و لا منسوب إلى اعتقاد الشيعة، لما هو معلوم من حاله من مجانبه

علی علیه السلام، و الانحراف عنه: قال المطرف بن المغيرة بن شعبة: دخلت مع ابي على معاوية، و كان ابي ياتي، فيتحدث معه، ثم ينصرف إلي فيذكر معاوية و عقله، و يعجب بما يرى منه، إذ جاء ذات ليلة فأمسك عن العشاء، و رأيتُه مغتمًا فانظرته ساعةً، و ظننت أنه لأمر حدث فينا، فقلت: مالي أراك مغتمًا منذ الليلة؟

فقال: يا بُنى، جئت من عند أكفر الناس و أحبهم، قلت: و ما ذاك؟

قال: قلت له و قد خلوت به: إن قد بلغت سنًا يا أميرالمومنين، فلو أظهرت عدلاً، و بسطت خيراً فإنك قد كبرت؛ ولو نظرت إلى إختك من بنى هاشم، فوصلت أرحامهم فوالله ما عندهم اليوم شيءٌ تخافه، و إنَّ ذلك مما يبقى لك ذكره و ثوابه؛ فقال: هيهات هيهات! أي ذكر أرجو بقاءه!

ملك أخو تيم فعدل، (إشارة للخليفة الثاني) و فعل ما فعل، فما عدا أن هلك حتى هلك ذكره؛ إلا أن يقول قائل: أبوبكر: ثم ملك أخو عدى، فاجتهد و شهّر عشر سنين؛ فما عدا أن هلك ذكره؛ إلا أن يقول قائل: عمر، و إنَّ ابن أبي كبشة (إشارة إلى الرسول الكريم صلى الله عليه و آله) ليصاح به كل يوم خمس مرات: «أشهد أن محمداً رسول الله»، فأئى عمل يبقى و أى ذكر يدوم بعد هذا لا أباً لك! لا و الله إلا دفناً دفناً» (۱)

و بعدها مباشرةً يقوم يزيد حفيد أبو سفيان برفع الستار و نشر نعرته المستهتره علناً حيث يقول:

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۶۷

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ و لَا و حَى نَزَلُ

و بهذا الشكل بان و تأكد ذلك الكفر و الأجرام الذى نطق به أبوسفيان.

إن حالة السجون الأموية و التعذيب القاسى الذى سلطه الأمويون على سجنائهم لم يسود صفحات تاريخ الإسلام فحسب بل و حتى تأريخ البشرية، و هذا مصداق مقولة سيدة الإسلام عليه السلام.

نعم، فقد كانت حوادث المستقبل منعكسه بصورة جيدة فى صفحات قلبها المشرقة، و طبقاً لما أخبرت عنه فى هذه الخطبة، فسرعان ما هجم المتسللون المتجاوزون على الناس بصوارمهم الحادة مستبدين فى الحكم مستهزئين بدين و روح و مال و ناموس الناس.

لقد ألقى الهرج و المرج ظلّه المشؤوم الثقيل على المجتمع الإسلامى، و ذاق المسلمون مرارة ذلك التقصير و الوهن فى حماية الحق. و هذا جزاء أولئك الذين يتركون الحق و يتبعون الباطل.

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۶۸

القسم الخامس

إشارة

قال شويد بن غفلة، فأعادت النساء قولها عليها السلام على رجالهنّ فجاء إليها قومٌ من وجوه المهاجرين و الأنصار معتذرين و قالوا: يا سيدة النساء لو كان أبو الحسن ذكر لنا هذا الأمر من قبل أن نُبرم العهد، و نُحكم العقد، لما عدلنا عنه إلى غيره.

فقلت: إليكم عنى فلا عذر بعد تعذيركم، و لا أمر بعد تقصيركم.

التفسير

الأجوبة المبررة و المؤلمة

الأقبح من كل شيءٍ جواب طائفة من المهاجرين و الأنصار بعد سماعهم لرسالتها، حيث كان جوابهم مؤلماً جارحاً له وقع الخنجر على

قلبها الطاهر.

كان للخطبة وقع مؤثر في نفوسهم، فأحسوا بالخجل، وربما فزعوا من الجزاء الإلهي في الدنيا والآخرة، مما دعاهم ذلك إلى الإسراع في الإستجابة للتشرف بالحضور بين يدي بنت رسول الله صلى الله عليه وآله و عرض جوابهم الذي كان محتواه:

لِمَ لم يمدّ أبو الحسن على ابن أبي طالب عليه السلام يده لتبأيه قبل أن يأخذ

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٦٩

الآخرون البيعة لأنفسهم، فبارك مقدمه، و ندافع عن حكومته؟ نعمل على إطاعته، و نستجيب لأوامره من صميم قلوبنا و أرواحنا. و بوجوده لم نكن لنقدّم أحداً عليه لأنه أليق من غيره بهذا الأمر، و أقرب الناس لرسول الله صلى الله عليه وآله و دينه و فكره. ولكن يا للأسف فقد فات الأوان! فبعد أن صافحنا أياديهم الممدودة للمبايعة، و طوّقنا رقابنا بعهد الطاعة، و بسبب تعزيز ذاك الارتباط في هذا الأمر فإنه قد أغلقت جميع الطرق بوجوهنا و لا سبيل للعودة!

أما ليتهم لم يتذرّعوا بذلك العذر في محضر سيده الإسلام صلى الله عليه وآله الذي هو أشد قسوة من فعلهم، جواب قبيح، و عذر مفتضح كاذب، كلام ألم قلبها الطاهر بشده، و زاد من هموم روحها الجسيمة همًا آخر.

ليتهم أقروا بذنبهم على الأقل، و ليتهم و عدوها بالزجوع في الفرصة المناسبة، و لم ينطق لسانهم بذلك العذر الواهي، بالإضافة إلى أوّلًا: أنهم سمعوا من شخص رسول الله صلى الله عليه وآله و لعدّة مرات أن الوصاية و الخلافة لن تكون إلا لعلي بن أبي طالب عليه السلام، و هذا الأمر يغني عن البيعة له.

ثانيًا: على فرض ضرورة البيعة، ألم يأخذ الرسول صلى الله عليه وآله منهم البيعة لعلي عليه السلام في غدیر خم، تلك الحادثة التي لم تكن لتخفي على أحد، فهي أحداث عاشوها و شاهدوها عن قرب أو سمعوا بها على الأقل.

ثالثًا: على فرض أنّهم لم يحضروا بيعة الغدير و لم يسمعوا حديث الرسول صلى الله عليه وآله في ذلك اليوم، فهل خفي على أحد منهم أفضليته على عليه السلام على الآخرين؟!

لماذا لم يأتوه بعد وفاة النبي صلى الله عليه وآله و يمدّوا أيديهم مجددين له البيعة إن لزم الأمر؟

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ١٧٠

لم تكن الخلافة حقًا شخصياً مختصاً بأمير المؤمنين على عليه السلام حتى يحتاج إلى أن يطالب بحقه، ولكن الخلافة حق عام متعلق بالمجتمع الإسلامي، لا بل بالإسلام ككل، لهذا نصّب الرسول صلى الله عليه وآله علينا في هذا المقام بأمر من الله «سبحانه و تعالی .

يُعدُّ قبول على عليه السلام للخلافة و تأييد المسلمين له من الوظائف الإلهية الحتمية، و لا معنى للاستفسارات «لِمَ و لأنّ» و «إذا و كيف» و «كذا و هكذا».

رابعًا: لو افترضنا أنه كان على علي عليه السلام أن يأخذ البيعة لنفسه و يخلف الرسول صلى الله عليه وآله في الناس، فهل يا ترى من اللائق أن يبقى جسد الرسول صلى الله عليه وآله الطاهر على الأرض دون تكفين و تدفين و الاهتمام بمسألة الخلافة و كرسيتها.

ما أحقر تلك المؤامرة، لِمَ أدبر جمعٌ منهم عن مراسم دفن الحبيب و أسرعوا في الحضور في مراسم تنصيب الخليفة؟ لماذا؟ خامسًا: لو تغاضينا عن جميع ذلك، و لو أن شخصاً اختار لنفسه قائداً و من ثم عرف أنه أخطأ في اختياره، و أن طريق هذا سينتهي به إلى التهلكة، فهل عليه أن يستمر في طريقه ذاك و يسقط في تلك الهاوية لا لشيء سوى أنه بايع و وعد بالوفاء؟ أي منطق و قانون، و أي عقل يحكم بهذا؟

ملاحظة مهمة

تبادر إلى الذهن مسألة مهمة بعد إختتام هذا الموضوع، هي أن الخطبة رغم أنها خصت بالذكر مسألة خلافة و ولاية علي عليه السلام،

إلا أنها كانت

الزهراء عليها السلام سيد نساء العالمين، ص: ۱۷۱

درساً مفيداً لكل المسلمين عبر مراحل التاريخ، وهو ألا يستخفوا في الأمور التي تخص الحكومة الإسلامية، ولا يناصروا من هم ليسوا أهلاً لها، ولا يتعاملوا مع هذه المسألة تعاملًا سطحيًا، ولا يقدموا المرجوح على الراجح في اختيار المتصدّين لأشغال المناصب الحساسة، وإن هم لم يُراعوا تلك النقاط فعليهم أن يترقّبوا نتيجة أعمالهم المشؤومة، و ليعلموا أنهم سيعيشون العواقب الوخيمة للحكومات الفاسدة المستبدّة الطاغوتية.

بعدها ستُدرّف دموع الحسرة و الندامة نتيجة ذلك التقصير.

دموعٌ لا تُثمر إلا عن الحسرة و الندامة و الفضيحة.

الغارة على بيت الوحي

إشارة

عنوان و نام پدید آور : الغارة على بيت الوحي مؤلف [و مترجم لجنه المعارف و التحقيقات الاسلاميه

مشخصات نشر : قم مدرسه الامام على بن ابى طالب ع ، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهري : ص ۲۳

شابك : ۰-۷۵-۶۶۳۲-۹۶۴ ؛ ۰-۷۵-۶۶۳۲-۹۶۴

وضعيت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلي

یادداشت : این کتاب نقدی است بر مقاله " افسانه شهادت فاطمه زهرا عليها السلام که در منطقه سیستان و بلوچستان منتشر شده است

یادداشت : عنوان اصلی یورش به خانه وحی

یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس

موضوع : افسانه شهادت فاطمه الزهرا عليها السلام -- نقد و تفسیر

موضوع : فاطمه زهرا(س) ، قبل از هجرت - ۱۱ق -- تعقیب و ایذا

موضوع : فاطمه زهرا(س) ، ۸ قبل از هجرت - ۱۱ق -- نظر اهل سنت -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم گروه معارف و تحقیقات اسلامی

شناسه افزوده : مدرسه الامام علی بن ابی طالب ع

رده بندی کنگره : BP۲۷/۲/الف ۶۶۰۸۳/۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۱۳۰۶۸

المقدمة

صدرت في الآونة الأخيرة مقالة لكاتب غير ملم بتاريخ الاسلام الصحيح يقطن منطقة سيستان وبلوچستان في شأن بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم تحت عنوان «اسطورة شهادة فاطمة الزهراء عليها السلام».

وبعد أن ذكر في هذه المقالة مناقب و فضائل لسيدة نساء العالمين عليها السلام، سعى لانكار استشهادها ونفى ما جرى عليها من

المصائب الكثيرة.

و بما أنّ هذه المقالة تحمل تحريفاً واضحاً لتاريخ الاسلام، كان لزوماً علينا فضح هذا التحريف وبيان بعض الحقائق التاريخية التي تثبت أنّ شهادة فاطمة الزهراء عليها السلام حقيقة تاريخية لا يعترها الريب والشك، ولولا أنّهم بدأوا بطرح هذه المسألة، لما كنا مستعدين لمتابعة هذا البحث في

الغارة على بيت الوحي، ص: ۴

مثل هذه الظروف مستعدين لمتابعة هذا البحث.

والنقاط التي نشيرها في هذا البحث كالتالي:

۱- عصمة الزهراء عليها السلام في كلام النبي الأكرم صلى الله عليه وآله وسلم.

۲- مكانة دار الزهراء عليها السلام في القرآن والسنة.

۳- هتك حرمة دار الزهراء عليها السلام بعد رحيل أبيها الكريم صلى الله عليه وآله وسلم.

وبيان هذه النقاط الثلاث نأمل أن يذعن كاتب هذه المقالة لهذه الحقائق التاريخية ويندم على ما خطه قلمه، ويسعى إلى جبران ما صدر منه.

وجدير بالذكر أنّ جميع مطالب هذا الكراس استخرجت من المنابع والمصادر المعروفة لأهل السنة.

۱- عصمة الزهراء عليها السلام في كلام النبي الأكرم صلى الله عليه وآله وسلم

كانت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تتمتع بمكانة عالية عند الله وعند أبيها صلى الله عليه وآله وسلم، والاحاديث النبوية الشريفة في حقها تحكي عن عصمتها وطهارتها من الرجس والذنوب كلّها، إذ يقول:

الغارة على بيت الوحي، ص: ۵

«فاطمة بضعة مني فمن أغضبها أغضبتني». (۱)

ومن الواضح أنّ غضب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم موجب لأذاه ومن يسبب الأذى لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقع مصداقاً لقوله تعالى:

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». (۲)

وأى دليل أقوى على عصمتها عليها السلام أن رضاها رضي الله عزّوجلّ، وغضبها غضب الله عزّوجلّ كما ورد في النبوي الشريف:

«يا فاطمة إنّ الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك» (۳)

وهذا المقام الرفيع، هو الذي دعى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن يلقبها بسيدة نساء العالمين إذ يقول في حقها:

«يا فاطمة! ألا ترضين أن تكوني سيدة نساء العالمين، وسيدة نساء هذه الأمة وسيدة نساء المؤمنين». (۴)

۲- مكانة دار الزهراء عليها السلام في القرآن والسنة

ذكر المحدثون، عندما نزلت الآية الشريفة: «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ». (۱)

قرأ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هذه الآية في المسجد فقام إليه رجل فقال: أي بيوت هذه يا رسول الله؟

قال صلى الله عليه وآله وسلم: «بيوت الأنبياء».

فقام أبو بكر فقال: يا رسول الله أهذا البيت منها- مشيراً إلى بيت علي وفاطمة عليهما السلام.-

قال صلى الله عليه وآله وسلم: «نعم من أفاضلها!». (۲)

وبقى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تسعة أشهر بعد نزول هذه الآية ينادى عند مروره من جانب بيت فاطمة عليها السلام - وعلى عليه السلام - وهو ذاهب إلى صلاة الصبح:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». «٣» «٤»

الغارة على بيت الوحي، ص: ٧

هذه التي هي مهبط وحى ومنبع النور الإلهي، وقد أمر الله أن ترفع ويذكر اسمه ...

أجل هذه الدار التي تضم أصحاب الكساء وقد ذكرها الله عز وجل بتبجيل واجلال، يجب أن تكون محل تقدير واحترام المسلمين قاطبة.

ولكن لنرى كم روعيت حرمة هذه الدار بعد رحيل النبي الأكرم صلى الله عليه وآله وسلم؟ وكيف تجرؤوا على هتك حرمتها؟ وقد اعترفوا بذلك بصراحة، ومن هم اولئك الهتاكون، وما كانت بغيتهم؟

٣- هتك حرمة دار الزهراء عليها السلام بعد رحيل والدها الكريم صلى الله عليه وآله وسلم

أجل، بعد الوصايا العديدة والمؤكدّة، نرى - مع الأسف - أن البعض قد تجرأ على هتك حرمة هذه الدار، وليست هذه المسألة بالتى يمكن انكارها اطلاقاً.

ونحن نورد نصوصاً فى هذه المسألة من كتب ومصادر أهل السنّة ليُتضح أن مسألة هتك حرمة بيت الزهراء عليها السلام

الغارة على بيت الوحي، ص: ٨

والاحداث التي تعقبت هذا الحادث إنما هي حقيقة تاريخية مسلمة وليست بالاسطورة بحال!! وبالرغم من أن عصر الخلفاء شهد رقابة شديدة بالنسبة للفضائل والمناقب، ولكن بما أن (حقيقة الشيء هي المحافظة له) هذه الحقيقة التاريخية حُفظت بصورة حيّة فى طيات الكتب التاريخ والمصادر الحديثية، وعلى هذا فنحن نأخذ بنظر الاعتبار فى نقلنا التاريخى من الوثائق والمصادر المعتمدة ترتيبها الزمانى منذ القرون الاولى، وحتى المؤرخون والكتاب فى العصر الحاضر:

١- ابن أبي شيبه وكتابه «المنصف»

نقل أبو بكر بن ابى شيبه (١٥٩-٢٣٥) مؤلف كتاب «المنصف» بسنده الصحيح:

«إنّه حين بويج لأبى بكر بعد رسول الله ٦ كان على والزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول الله ٦، فيشاورونها ويرتجعون فى أمرهم.

فلما بلغ عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال:

الغارة على بيت الوحي، ص: ٩

يا بنت رسول الله ٦ والله ما أحد أحبّ إلينا من أبيك وما من أحد أحبّ إلينا بعد أبيك منك، وأيم الله ما ذاك بمانعى إن اجتمع

هؤلاء نفر عندك أن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت!

قال: فلما خرج عمر جاؤوها، فقالت: تعلمون أن عمر قد جاءنى وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقنّ عليكم البيت، وأيم الله ليمضين لما

حلف عليه!». «١»

٢- البلاذرى فى كتابه «انساب الاشراف»

نقل احمد بن يحيى جابر البغدادي البلاذرى (المتوفى ٢٧٠) - الكاتب الشهير وصاحب التاريخ الكبير - هذه الواقعة التاريخية فى كتابه

«انساب الاشراف»:

«إن أبا بكر أرسل إلى علي يريد البيعة فلم يبايع، فجاء عمر ومعه فتيلة! فتلقته فاطمة على الباب. فقالت فاطمة: يابن الخطاب، أتراك محرراً عليّ بابي؟ قال نعم، وذلك أقوى فيما جاء به أبو بكر...!» (۲).

۳- ابن قتيبة في كتابه «الإمامة والسياسة»

كتب المؤرخ الشهير عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (۲۱۲-۲۷۶) من اساطين الادب في حوزة التاريخ الاسلامي، ومؤلف كتاب «تأويل مختلف الحديث» و «ادب الكاتب» و... في كتاب «الإمامة والسياسة»:

«إن أبا بكر رضى الله عنه تفقد قوماً تخلفوا عن بيعته عند علي كرم الله وجهه فبعث إليهم عمر فجاء فناداهم وهم في دار علي، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالخطب وقال: والذي نفس عمر بيده لتخرجن أو لاحرقنّها علي من فيها، فقيل له: يا أبا حفص إن فها فاطمة فقال: وإن!!» (۱).

ثم كتب ابن قتيبة بعد هذه القضية المؤلمة يقول:

«ثم قام عمر فمشى معه جماعة حتى أتوا فاطمة فدقوا الباب فلما سمعت أصواتهم نادى بأعلى صوتها يا أبتاه يا رسول الله ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب، وابن أبي قحافة فلما سمع القوم صوتها وبكائها انصرفوا. وبقى عمر ومعه قوم فأخرجوا علياً فمضوا به إلى أبي بكر فقالوا له بايع: فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟

الغارة على بيت الوحي، ص: ۱۱

فقالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك...!» (۱)

لا ريب أن هذا الجانب من التاريخ يصعب على كثير من الناس قبوله والتصديق به، ولذا تردد بعض في نسبة الكتاب إلى ابن قتيبة، والحال أن استاذ التاريخ ابن أبي الحديد اعتبر الكتاب المزبور من آثار ابن قتيبة، وقد تكرر نقله لهذه المطالب منه، ولكن مع الأسف اصيبت عاقبة هذا الكتاب بالتحريف وحذف قسماً منه عند الطبع والحال أن نفس هذه المطالب قد وردت في شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد.

وهذا «الزركلي» في «الاعلام» وقد عدّ هذا الكتاب من آثار ابن قتيبة ثم أضاف: أن لبعض العلماء نظراً في نسبة هذا الكتاب، أي أنهم نسبوا الشك والترديد إلى الآخرين لا إلى أنفسهم، (۲) وكذلك اعتبر اليان سر كيس (۳) هذا الكتاب من آثار ابن قتيبة.

۴- الطبري وتاريخه

يروى محمد ابن جرير الطبري (المتوفى ۳۱۰) في

الغارة على بيت الوحي، ص: ۱۲

تاريخه قضية هتك حرمة دار الوحي بهذه الصورة:

«أتى عمر بن الخطاب منزل علي وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين، فقال: والله لاحرقنّ عليكم أو لتخرجنّ إلى البيعة، فخرج عليه الزبير مصلاً بالسيف فعثر فسقط السيف من يده، فوثبوا عليه فأخذوه.»

يحكى لنا هذا الجانب من التاريخ أن البيعة أيضاً اخذت من الناس بالقهر والقوة والتهديد، فما قيمة مثل هذه البيعة؟، على القارىء أن يحكم بنفسه.

۵- ابن عبد ربه في كتابه «العقد الفريد»

كتب شهاب الدين احمد المعروف ب «ابن عبد ربه الاندلسي» مؤلف كتاب «العقد الفريد» (المتوفى ۴۶۳ هـ) في كتابه بحثاً مفصلاً

حول تاریخ السقیفة آورده تحت عنوان «الذین تخلّفوا عن بیعه أبی بکر وقال»:

«فأما علی والعباس والزبیر فقعّدوا فی بیت فاطمة حتی بعث إلیهم أبو بکر، عمر بن الخطاب لیخرجهم من بیت فاطمة وقال له: إن أبوا فقاتلهم، فاقبل بقبس من نار أن یضرم علیهم الدار، فلقیته فاطمة فقالت: یا ابن الخطاب أجنّت لتحرق دارنا!!
الغارۃ علی بیت الوحی، ص: ۱۳

قال: نعم، أو تدخلوا فیما دخلت فیہ الامّة!». «۱»

إلی هنا ختمنا بحثنا حول تصمیمهم علی هتک حرمة بیت فاطمة علیها السلام، والآن نتابع البحث الثانی الذی يتحدث عن عزمهم العملی لما یریدون.

لا ینبغی أن یتوهّم أنّ یتهم لم تكن سوى تخویف علی علیه السلام واصحابه وارغامهم علی البيعة، من دون العزم علی ترجمه هذا التهديد علی أرض الواقع العملی.

وعندما نتابع البحث یتبین لنا أنّهم أقدموا علی جریمة نكراء!

الغارۃ علی بیت الوحی، ص: ۱۴

بدأ الغارۃ!

إلی هنا كان الحدیث عمیاً ورد فی المصادر التاریخیة عن سوء تیة الخلیفة وأعوانه فی هذه الواقعة، ولكن البعض لم یرغبوا أو لم یحالفهم الحظ فی تصویر الفاجعة كما هی، أی الهجوم علی البیت و... ولكنهم ازاحوا الستار قلیلاً عن وجه الحقیقة، ونشیر هنا إلی الوثائق الّتی تشير إلی تلك الغارۃ الشنیعة (وفی هذا القسم أيضاً نقل الحوادث التاریخیة الّتی واكبت الغارۃ من مصادرہا بالترتیب الزمانی).

۶- ابو عبید فی کتابه «الاموال»

نقل أبو عبید قاسم بن سلام (المتوفی ۲۲۴) فی کتابه المسمى ب «الاموال» الذی يعتبر مورد اعتماد فقهاء الاسلام:

عن عبد الرحمن بن عوف قال: دخلت علی أبی بکر فی مرضه عائداً... فقال بعد كلام طويل:

«أجل إنّی لا آسى عن شیء من الدنيا إلّا علی ثلاث فعلتھنّ وددت أنّی تركتھنّ، وثلاث تركتھنّ وددت أنّی فعلتھنّ - إلی أن

الغارۃ علی بیت الوحی، ص: ۱۵

قال:- فأما الثلاث الّتی فعلتھنّ وددت أنّی تركتھنّ ..- منها:-

«فوددت أنّی لم أكشف بیت فاطمة وتركته وأن أغلق علی الحرب». «۱»

عندما یصل أبو عبید إلی هذا الكلام یقول بدل جملة:

«لم أكشف بیت فاطمة وتركته» ثمّ یقول: كذا وكذا ویضیف بأنّه لا یرغب فی التصريح!

ومع ذلك فكلما سعی «أبو عبید» إلی طمس الحقیقة بسبب التعصب المذهبی أو لسبب آخر، فان المحققین لكتاب «الاموال» یذكرون

فی هامش الكتاب أن الجملة المحذوفة وردت فی كتاب «میزان الاعتدال» بالنحو المذكور آنفاً ومضافاً إلی ذلك فان «الطبرانی» فی

معجمه و «ابن عبدربه» فی «العقد الفرید» وآخرین قد ذكروا تلك الجملة المحذوفة. (فتدبر)

۷- الطبرانی والمعجم الكبير

نقل ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی (۲۶۰-۳۶۰) الذی یقول فی حقّه الذهبی فی «میزان الاعتدال»: الحافظ

الغارۃ علی بیت الوحی، ص: ۱۶

الثبت المَعْمَر «۱»- فی کتاب «المعجم الكبير»- والذي طبع كراراً- كلاماً حول أبي بكر وخطبه ووفاته:

ودّ ابو بكر عند موته اموراً:

«ثلاث فعلتهنّ وددت أنّي تركتها

ثلاث تركتهنّ وددت أنّي فعلتها

أمّا الثلاث اللاتي وددت أنّي لم أفعلهنّ

فوددت إنّني لم أكن أكشف بيت فاطمة وتركته ...». «۲»

هذه الكلمات تكشف لنا بوضوح أن تهديدات عمر قد تحققت عملياً، ولو كان هذا أمراً بسيطاً لما تأسف عليه الخليفة في آخر عمره.

۸- ابن عبد ربه و «العقد الفريد»

نقل ابن عبد ربه الاندلسي مؤلف كتاب «العقد الفريد» (المتوفى ۴۶۳ هـ) في كتابه عن عبد الرحمن بن عوف:

«دخلت على أبي بكر في مرضه الذي توفي فيه ... قال: أمّا

الغارۃ علی بیت الوحی، ص: ۱۷

الثلاث التي فعلتهنّ وددت أنّي تركتهنّ - منها:-

وددت أنّي لم أكشف بيت فاطمة عن شيء و ان كانوا اغلقوه على الحرب ووددت أنّي لم أكن حرقت الفجاءة السلمى ...

ووددت أنّي يوم سقيفة بني ساعدة قد رميت الأمر في عنق احد رجلين - يريد عمر وأبا عبيدة». «۱»

۹- كلام النظام في كتابه «الوافى بالوفيات»

نقل ابراهيم بن سيار نظام المعتزلى (۱۶۰- ۲۳۱) - الذي عرف بالنظام لروعة كلامه في نظمه ونثره- ما وقع بعد حضورهم في دار

فاطمة عليها السلام في كتب متعددة وقال:

«إن عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقى المحسن من بطنها». «۲»

ويا لها من مصيبة فادحة!

۱۰- المبرد في كتاب «الكامل»

كتب محمد بن يزيد بن عبد الأكبر البغدادي (۲۱۰- ۲۸۵) الاديب والكاتب الشهير وصاحب المؤلفات القيمة، في كتابه «الكامل» عن

عبد الرحمن بن عوف قضية تمنيات الخليفة:

الغارۃ علی بیت الوحی، ص: ۱۸

«وددت أنّي لم أكشف بيت فاطمة وتركته ولو أغلق على الحرب». «۱»

۱۱- المسعودي و «مروج الذهب»

كتب المسعودي (المتوفى ۳۲۵) في «مروج الذهب»:

«لما احتضرت - أي أبو بكر- قال: أجل إنّني لا آسى عن شيء من الدنيا إلّا على ثلاث فعلتهنّ وددت أنّي تركتهنّ - منها- وددت أنّي لم

أكن فتشت بيت فاطمة وذكر في ذلك كلاماً كثيراً». «۲»

إنّ المسعودى رغم أنّه يميل عاطفياً إلى أهل البيت عليهم السلام ولكنه احترز هنا عن تقرير كلام الخليفة واكتفى بالكناية: ولكنّ الله يعلم وكذلك يعلم عباده بذلك.

۱۲- ابن أبى دارم فى كتاب «ميزان الاعتدال»

نقل «احمد بن محمّد» المعروف ب «ابن أبى دارم» المحدث الكوفى (المتوفى ۳۵۷) إذ يقول محمّد بن أحمد بن حماد الكوفى فى مدحه «كان مستقيم الأمر، عامه دهره»، نظراً إلى مكانته هذه يقول، قرأ هذا الحديث فى محضره:

الغارة على بيت الوحي، ص: ۱۹

«إنّ عمر رفس فاطمة حتى اسقطت بمحسن!». «۱»

أجل! ما عشت اراك الدهر عجبا!

۱۳- عبد الفتاح عبد المقصود فى كتابه «الإمام على»

نقل الغارة على دار الوحي فى موردين ونحن نكتفى بواحد منهما، قال عمر:

«والذى نفس عمر بيده، ليخرجنّ أو لأحرقنّها على من فيها!»

قالت له طائفة خافت الله، ورعت الرسول فى عقبه: يا أبا حفص، إنّ فيها فاطمة....!

فصاح لا يبالي «وإن...»

واقترب وقرع الباب، ثم ضربه واقتحمه ...

وبدا له على ...

ورنّ حينذاك صوت فاطمة عند مدخل الدار ... فان هي إلّا طنين استغاثه ... «۲»

الاستغاثه ممن؟ ومن أىّ شىء؟!

۱۴- كتاب مقاتل بن عطية

نختم هذا البحث بحديث آخر من كتاب «مقاتل ابن عطية» فى كتاب الامامة والسياسة (رغم أنّ ما لم يقل أكثر مما قال).

كتب فى هذا الكتاب:

«إنّ أبابكر بعد أخذ البيعة لنفسه من الناس بالارهاب والسيف والقوة أرسل عمر، وقنفذاً وجماعةً إلى دار على وفاطمة عليهما السلام

وجمع عمر الحطب على دار فاطمة واحرق باب الدار...». «۱»

فلم يكن هذا مجرّد تهديد وارهاب!

النتيجة:

هل يصحّ أن يقال مع كلّ هذه الوثائق التاريخية الصريحة المأخوذة بصورة عامة من كتب أهل السنّة المشهورة أنّ استشهادها كان

«اسطورة»؟

اين الإنصاف؟

ومن البديهي أنّ كلّ من يقرأ هذا البحث الموجز والذى

الغارة على بيت الوحي، ص: ۲۱

يقوم على اساس الوثائق والمصادر المعتمدة سوف يدرك جيداً ما حصل من شدة الفتنة بعد رحيل الرسول الاعظم صلى الله عليه و آله و سلم وما ارتكب من أعمال من أجل نيل الحكومة والخلافة وهذه هي الحجة التامة الدامغة على جميع من يتحرك في فهم الاحداث التاريخية من موقع العقل والانصاف وبعيد عن التعصب والعناد لاننا لا نكتب شيئاً سوى ما ورد في المصادر المعتمدة المعروفة، ولو فرض فرضاً غير مقبول، المناقشة في بعضها ففي الباقي غنى وكفاية والله الهادي إلى سواء السبيل.

والسلام

جمادى الثانية ۱۴۲۲

فاطمه (سلام الله عليها) احياگر شخصيت زن

مشخصات کتاب

- سرشناسه : مصطفوی فريده ۱۳۱۷ -
 عنوان و نام پديدآور : فاطمه (س) احياگر شخصيت زن / فريده مصطفوی (خمينی ، فاطمه جعفری
 مشخصات نشر : قم : اجر ، ۱۳۸۳ .
 مشخصات ظاهري : ۱۵۲ص .
 شابک : ۱۱۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۹۵۸۰۵-۰-۶ ؛ ۱۳۰۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۱۳۰۰۰ریال (چاپ سوم) ؛ ۱۷۰۰۰ ریال : چاپ چهارم
 ۹۷۸-۹۶۴-۹۵۸۰۵-۰-۰-۰ :
 یادداشت : چاپ دوم : زمستان ۱۳۸۴ .
 یادداشت : چاپ سوم : تابستان ۱۳۸۵ .
 یادداشت : چاپ چهارم : تابستان ۱۳۸۷ .
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس
 موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق ، ۸؟ قبل از هجرت موضوع : زنان در اسلام
 شناسه افزوده : جعفری فاطمه رده بندی کنگره : ۱۳۸۳ / ۲ BP۲۷ / ۲ م ۵۳ف ۲
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳
 شماره کتابشناسی ملی : ۸۳-۳۲۵۹۷

مقدمه

فاطمه (عليها السلام) ، احياگر شخصيت زن :
 پيش از اين كه نقش فاطمه زهرا (عليها السلام) را در احياى حقوق و شخصيت زن مورد بحث قرار دهيم ، مناسب است نگاهی گذرا به زندگى رقت بار بانوان در گذشته های تاريخ داشته باشيم .
 در طول تاريخ درباره زن نظرات متضاد و ضدنقيضی اظهار شده است . اديان الهی و مکاتب بشری نیز گرفتار طوفان تناقضات شده اند، زیرا اديان الهی و کتابهای آسمانی به صورت اعجاز نازل نشده اند و از اين رو همواره مورد تحريف قرار گرفته اند. اينک نمونه هايی می آوريم .

کارنامه زن در جهان قبل از اسلام

در منطق یونان باستان، زن موجودی است پاک نشدنی و زاده شیطان که تنها برای خدمت به مردها و اطفای آتش غریزی آنان آفریده شده است.

از دیدگاه برخی دانشمندان یونانی، بانوان به عنصری که ((گیسوان بلند و عقل کوتاه)) دارند، نام گذاری شده اند. این تعبیرات زشت از ادبیات یونان به میان عربها رسیده و به صورت ضرب المثل درآمده است (۱).

سقراط حکیم نیز تحت تاثیر همین فرهنگ قرار گرفته و می گوید: ((سلوک با زن، یک نوع زجر و ریاضت جانکاه است، که برای تقویت اراده و مالکیت بر نفس، چشیدن این زهر، و کشیدن این زجر، سودمند خواهد بود (۲))).

معروف است که سقراط زن تندخویی داشته که با کتاب و مطالعه سخت مخالف بوده است. نقل است روزی غرق مطالعه بود و توجه خاصی به همسرش نداشت، وی بر حکیم خشم کرد و با دم پای پیایی بر سر او کوبید؛ به این کار هم بسنده نکرده، یک آفتابه آب سر سقراط ریخت. سقراط گفت: فهمیدم که همیشه بعد از رعد و برق باران می بارد.

در کشور ((روم)) هنگامی که زن مرتکب جرم و گناهی می شد، روغن داغ بر بدنش می ریختند و سپس او را به دم اسب می بستند و به سرعت می راندند. آنگاه وی را با دست و پای شکسته به ستون می بستند و از فراز مجسمه ها آتش بر بدنش می ریختند (۳).

در چین، زن ها ((آب های درد آلود)) نامیده می شدند که نیک بختی و ثروت را می شویند.

در آیین هندو، زنان را پس از مرگ شوهر به علت فقدان روح جاودانی، فدای شوهر می کردند و با تشریفات خاصی در کنار جسد همسران می سوزانند (۴).

وضعیت رقت بار بانوان در تمام گستره زمین بدین منوال بوده است. گروهی به شکنجه و آزار و تزییع حقوق آنان همت می گماشتند و جمعی به استفاده ابزاری آنان می پرداختند. دسته ای تلاش می کردند که جنسیت او را فراموش کنند و نقش اصلی وی را نادیده بگیرند و از تساوی حقوق بین مرد و زن و در همه جا و تمام موارد، دم زنند و زنان را دوشادوش مردان به همه جا بکشانند. آنان، حجاب و پوشش زن را اسارت، حیا و عفت او را عقده و عقب ماندگی تلقی می کردند.

اعراب جاهلیت، فلسفه وجودی زنان را زیر سوال بردند. دختران را مایه ننگ و ذلت شمردند و از ترس فقر و ننگ، آنان را زنده به گور نمودند.

تورات تحریف شده می گوید: ((خداوند زن را از پهلوی چپ و یا دنده چپ آدم آفرید)) تا تلقین کند که چنین موجودی هرگز راست نخواهد شد. بی شک در این گونه بدعتها و تحریف های دینی مقاصد سیاسی و الحادی پنهان بود تا به ادیان الهی ضربه سنگینی وارد نمایند، چرا که بانوان محترم نوعا بیش از مردها به دین و معرفت گرایش دارند و بعضا موجبات هدایت همسران، فرزندان و پدران خود را فراهم می سازند. و به ندرت دین و ایمان شوهر و فرزندان خود را نابود می کنند.

زراره از امام صادق (علیه السلام) می پرسد می گویند: ((خدا حضرت حوا را از ضلع چپ آدم آفریده است؟ امام ششم (علیه السلام) در پاسخ فرمود: خداوند از چنین نسبتی پاک و منزّه است. مگر خداوند متعال قدرت نداشت که همسر آدم را از غیر دنده چپ بیافریند تا دستاویزی به دست ملحدان ندهد که بگویند بعضی از اعضای بدن حضرت آدم با عضو دیگرش نکاح نمود (۵))) . بلکه مطابق فرموده قرآن، آدم و حوا را از ((نفس واحده)) خلق کرده و هر دو را از نزدیک شدن به ((درخت مخصوص)) نهی نمود: و لا تقر باهذه الشجرة فتكونا من الظالمين

این نهی برای آدم و حوا یکسان و مساوی اعلام گردید، اما هر دو از ((شجره ممنوعه)) تناول کردند و از بهشت اخراج گردیدند و هر دو با هم دست به سوی خدا برداشتند و عرض کردند: ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين (۶) و هر

دو همسان مورد عنایت حضرت حق قرار گرفتند. پس در نظام خلقت زن و مرد مکمل وجود یکدیگرند و به یاری هم باید به حیات طیب برسند.

زن در گذشته تاریخ گرفتار ستم های گوناگون شده است. هم مورد ستم علمی و نظری قرار گرفته و هم از نظر عملی و رفتاری به او ستم رفته است. از نظر علمی گفته می شود که زن از دنده چپ مرد آفریده شده تا همواره سرکوب شود و یا برای عشرت مرد خلق شده تا ابزار لذت گردد و از نظر عملی نیز با همین دیدگاه رفتار نمودند. متاسفانه در ادبیات ما نیز این نوع تفکرات منعکس شده است:

به هر جا رفت در گوشش بخواندند که زن را بهر عشرت آفریدند

زن از پهلوی چپ شد آفریده کسی از چپ راستی هرگز ندیده

به او غیر از هوس چیزی نگفتند از او جز جلوه ظاهر ندیدند

تاریخ بشر از ستم های بی شماری که بر جنس زن رفته لبریز است. هم اکنون بعضی از خانواده های بی فرهنگ که نه از اسلام خبری دارند و نه از علم روز بهره مندند، پیوسته از فقدان پسر، اظهار ناراحتی می کنند و از داشتن دختر ناراضی می باشند. روح لطیف دختران را می آزارند و همسران را سخت نگران می سازند. برخی از داشتن پسر بر خود می بالند و دختر را مورد بی مهری قرار می دهند که گویا آنها انسان نیستند. غافل از اینکه تحقیر دختر و تعظیم بی اندازه پسر، یکی را عقده ای بار می آورد و دیگری را لوس و از خود راضی می سازد و در نتیجه آینده هر دو سیاه و تباه می گردد. وانگهی نمی دانند که دختر و پسر بودن مربوط به مردست نه زن، چون ظرف رحم زن تنها نقش پذیرش دارد؛ یعنی آنچه همسر می دهد، زن قبول می کند. امروز می گویند: ((اگر ایکس بدهد یا ایگرگ، به ترتیب دختر و پسر می شود. ولی چگونه ایکس یا ایگرگ بدهیم برای علم هنوز نامعلوم است.))

شخصی برای پسر دار شدن ازدواج مجددی کرد، همسر دوم مانند اولی دو نوزاد دختر آورد، همسر سومی را انتخاب نمود، باز هم خداوند متعال دختر به او عنایت کرد! بنابراین دخترزایی و یا پسرزایی به وضع فیزیکی مرد بستگی دارد. البته شرایط زمان، مکان و تغذیه ممکن است نقش تعیین کننده داشته باشد که هنوز علم دقیقاً کشف نکرده است.

سیره امامان (علیهم السلام)

در تاریخ آمده هنگامی که خداوند مولودی به امام سجاد (علیه السلام) عنایت می کرد وقتی از سلامتی وی باخبر می شد، می فرمود الحمدلله که خداوند بچه سالمی عنایت کرد نه فرزند ناقص (۷). پیامبر فرمود: به دختر بیشتر توجه داشته باشید اگر هدیه ای خریداری کردید، نخست به دختر تقدیم کنید و سپس به پسر. در میان برخی از اقوام کرد و ترک و عشایر، چنان تبعیض جنسی حکومت دارد که به راستی اغلب دختران آنان احساس حقارت می کنند. در بعضی از مناطق خانواده هایی که تنها فرزند دختر داشته باشد پیوسته ناسپاسی خود را به رخ او می کشند. در چنین خانواده هایی روح حساس و پاک دختر آسیب جدی می بیند و از کمبود محبت رنج می برد تا آنجا که اگر یک جوان حقه بازی بگوید من برای تو احترام و از صمیم دل دوستت دارم، حاضر می شود تمام حیثیت و آبروی خود را فدا کند. متاسفانه در مملکت ما همواره به معلولها می پردازند، ولی به علتها توجهی ندارند، به خصوص به علل خانوادگی تا بدانند چرا دخترها به رایگان قلب خود را در اختیار دیگری قرار می دهند و یا از خانه فرار می کنند و یا در بعضی از استانها خود را می سوزانند و عجب اینجاست که والدین به جرم ارتباط دختر و پسر در یکی از مناطق ایران تنها دختر را مجرم تلقی کرده و کاری می کنند که به خودکشی و یا خودسوزی وادار می شود اما پسری که او را فریب داده یا مورد تشویق قرار می دهند و یا بی تفاوت از کنار او می گذرند. اگر چه گروهی در ایران راه افراط را پیش کشیده و هر دختر بیچاره قربانی پدر و مادر و بستگان شوهر می شود و بعضاً آزادی مطلق به دختران داده و یا در بست در اختیار همسران قرار می گیرند و پدر و مادر و سایر بستگان خود را فدای زن می کنند والدین جاهل و همسران متکبر و خودکامه و بیمار، همواره ظلم مضاعفی را بر

زنان روا داشته اند و با این که ((زن)) به عنوان ((همسر)) و یا ((دختر خانواده)) همواره شریک غم و سپر بلائی شوهر و غمخوار پدر، مادر، خواهر و برادر و سنگ صبور اطرافیان بوده و می باشد و پس از طلاق یا مرگ شوهران و پدران بار مسئولیت فرزندان خانواده را یک تنه بر دوش نهاده و بچه های صغیر و یتیم و بی سرپرست را با تحمل کارهای طاقت فرسا و رنج های جانگداز به عشق پرورش و سامان دادن زندگی آنان، بر خود هموار می سازند و با وجود این، هرگز از موقعیت مساوی برخوردار نبوده و قانون گذاران و رهبران جامعه به گونه جدی و فوری به حمایت او برنخواسته اند بلکه غالباً بانوان را به صورت عنصری نامیمون و کم ارزش و حداقل ((ضعیفه)) در برابر عنصر ((قویه)) یعنی مردان، غیر قابل ترحم تلقی نموده اند، کرامت و شرافت آنان را نادیده انگاشته اند. هر چند امروز در میان ملتها، فرهنگ ها و تمدن این تمایز و تفاوت، شدت و ضعف دارد، ولی با کمال تاسف استمرار و فراگیری آن در جوامع بشری قابل انکار نمی باشد. مسئله کتک زدن، کشتن و آواره کردن، زخم زبان زدن که از شمشیر تیزتر و نافذتر است، مجادله های زننده و گزنده شوهران و بستگان آنان همواره در دنیا معمول و رایج بوده و می باشد. منتها در هر عصری و فرهنگی رنگ و لعاب خاصی داشته است قطع نظر از دوران کوتاهی که در صدر اسلام به یمن تعلیمات اسلام و سیره و سنت نبوی، زن تا حدودی ارج و منزلت انسانی خود را بازیافت ولی بار دیگر با انحراف خلافت در عصر خلفای اموی و عباسی رجعتی دوباره یافت. زنان زیبا و رامشگر، مشاوران قدرتمندان گردیدند و کنیزان آوازه خوان، مظهر عیش و نوش عیاشان درباری شدند و آنان که رنگ و روی نداشتند، پست تر از حیوان به شمار آمدند و بدین سان سیرت زیبا را فدای صورت زیبا کردند!!

حقوق متقابل اسلامی

آیین پاک محمدی (صلی الله علیه و آله) به عنوان آخرین و پاک ترین پیام آسمانی، حقوق متقابلی برای زن و مرد اعلام داشته که اگر جوامع دینی و انسانی بدان عمل می کردند، هرگز در حیات زناشویی اختلافی به وجود نمی آمد و هر دو به حقوق حقه خود می رسیدند، ولی با کمال تاسف بعضی از حکومت های به ظاهر اسلامی خشونت را به آخرین مرحله رسانیدند و حق فریاد را از زن ها سلب کردند. هم اکنون عربستان سعودی با اجرای تعدد زوجات بدون رعایت عدالت منتهای قساوت و بی رحمی را نسبت به زنان قدیمی روا می دارند و اگر کوچک ترین اعتراض و حرفی بزنند آنان را از خانه بیرون می کنند.

در این سده اخیر پس از انقلاب اسلامی و بیداری مسلمانها می رفت که در کشورهای اسلامی تحولی ایجاد گردیده و تبعیض بین زنان قدیم و جدید و مرد و زن از میان برود که حکومت طالبان ظهور کرد با تعصبات خشک و متحجرانه خود زن ابتدایی ترین حقوق انسانی محروم نمودند و آنان را از تحصیل و مشاغل اداری و فرهنگی هم محروم ساختند و بدین سان چهره اسلام ناب را ملوکوک کردند. حکومت لائیک ترکیه هم بر خلاف قوانین مدنی و اسلامی از ورود دختران باحجاب به دانشگاهها ممانعت به عمل آورده و مردانی که زانشان حجاب اسلامی داشتند، از ارتش اخراج کردند. فرانسه که خود را مهد تمدن می داند، بر خلاف اصول بین المللی و انسانی، حجاب و روسری بانوان مسلمان را در مدارس ممنوع می سازد و خط سرخی بر چهره حقوق بشر و آزادی های مدنی می کشد و برهنگی زن را می ستاید و پوشش را محکوم می نماید!

در حالی که باید از خانم ها به خاطر این نوع فداکاری ها تشکر کنند تا کانون زندگی گرم تر شود. بعضی از مردها برای حفظ و حرمت پدر و مادر، ازدواج و گزینش همسر را برای خدمت به والدین انجام می دهند آنان نیز در اشتباه اند؛ چرا که هیچ مردی نمی تواند زنش را در استخدام پدر و مادرش قرار دهد. رعایت حقوق والدین نباید به تضییع حقوق همسر منجر گردد، چون زن جز در برابر همسرش در مقابل احدی حتی والدین خودش هم مسئولیت ندارد. به طوری که اگر عدم آمادگی همسر در خدمت به والدین شوهر، باعث قهر پدر و یا مادر وی شود همسر مسئول نیست فرزند پسر را در برابر والدینش مسئولیت دارد نه همسرش. اگر والدین پسر را تحریک بر طلاق نمایند. از نظر شرعی مسموع نمی باشد. مخالفت پدر و مادر واجب است یکی از عوامل اختلاف

خانوادگی، دخالت‌های ناروای پدر و مادراست. مادری که با عشق و علاقه عروسی را برای پسرش انتخاب می‌کند اولین کسی است که با بهانه‌های واهی پرچم مخالفت را به اهتزاز در می‌آورد و با آهنگ دلسوزی و عیب‌جویی‌های خیرخواهانه سعی می‌کند عروس را از چشم داماد هم بیاندازد. عروسان بر اثر بداندیشی‌ها و فرهنگ عمومی با مادر شوهران دلسوز و شایسته هم‌سازش ندارند در این میان، فتنه‌گرها و سخن‌چینان نیز رل مهمی را در تشدید اختلافات بازی می‌کنند تمام این نابسامانی‌ها از عدم توجه به خدا، قیامت و حقوق اسلامی سرچشمه می‌گیرد. اگر طبق موازین اسلامی باگذشت باشیم و یا حداقل همه جوان‌ها را مانند بچه‌های خودشان و بزرگسالان را به مثل خواهر و برادر و پدر و مادر خود، بنگرند بسیاری از نزاعها بر طرف می‌شود. بعضی از رفتارها و گفتارها دیگران را به حساب جوانی و بعضاً ندانم‌کاری بگذاریم و به قول آیه الله بهاء الدینی (رحمه الله علیه): ((برای هر کس حدی قایل شویم و بیش از حد از وی توقع نداشته باشیم)) . هرگز تنازع و تشاجر و سوء تفاهمی به وجود نمی‌آید عفو و گذشت و تسامح و تساهل و از همه مهم تر تغافل، از عالی‌ترین شیوه‌های به زیستی محسوب می‌شود. بعضی از زنان و شوهران نیز دیده می‌شوند که مانند خفاش شب از آزار یکدیگر شادمان می‌شوند و با نیش زبان و بحث و مجادله‌های خسته‌کننده و فرسایش‌گر روحیه حیوانی خود را به قیمت تباه کردن زندگی زناشویی ارضاء می‌سازند با این که می‌دانند بدترین اعمال، توهین و آزار بندگان خداست.

برخی از کشورهای اسلامی نیز برهنگی، ولنگاری و بی‌حجابی زنان را تایید کرده و آنان را از هویت اسلامی دور کردند و در نتیجه نه هویت غربی پیدا کردند و نه هویت ملی؛ متحیر و بی‌هدف باقی ماندند. امروزه مشاهده می‌کنیم بعضی از خواهران غافل، حجاب را عملاً به استهزاء گرفته‌اند و جمعی آن را منحصر به جادر ساخته‌اند تا ماتو و روسری حجاب اسلامی تلقی نگردد. برخی هم چادر را اسارت زن شمرده‌اند و هیچ کدام اسلام ناب نیست.

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

در حقوق متقابل زوجین، نباید مردها تصور کنند که سامان دادن و پاکیزه نگه داشتن خانه و آماده سازی نهار و شام از وظایف حتمی بانوان است که در صورت کوتاهی کردن، اخم و تخم‌نثار همسر نمایند. مسئولیت زن تنها تمکین و اطاعت در عدم خروج زن از خانه است، آن هم در صورتی که خواسته‌های مشروع و قانونی زن را تامین نمایند و گرنه زن برای تامین ضرورت‌های زندگی بدون اجازه شوهر خارج می‌شود.

وانگهی اجازه ندادن مردها اگر به انگیزه لجاجت، بدبینی بداندیشی و بهانه‌گیری باشد مسموع و مشروع نمی‌باشد؛ مثلاً اگر کسی با زنی کارمند ازدواج کند و در موقع ازدواج شرط نکند که زن کار و تحصیل را ترک کند، پس از ازدواج نمی‌تواند او را از شغل خود بازدارد و یا حقوق وی را بازستاند. اگر زنی برای آموزش احکام و عقاید مبرم به بیرون رفتن از منزل و شرکت در جلسات دینی داشته باشد، اجازه شوهر لازم ندارد.

با تولد حضرت زهرا (علیها السلام) و ظهور اسلام و سیره عملی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرهنگ جزیره العرب متحول گردید و نگرش مسلمانها به زن و دختر تغییر بنیادی پیدا کرد؛ چنان چه در این کتاب سودمند یادآوری شده، فاصله گرفتن چهل روزه پیامبر از همسر گرانقدرش خدیجه به امر خدا و در خانه ابوطالب بیتوته کردن و هر روز با جمعی از اصحاب و مستمندان افطار نمودن و با نزول مائده آسمانی در آخرین روز عبادت و ریاضت و فرستادن آن به منزل حضرت خدیجه، همگی حاکی از عزم خاص الهی است برای پیدایش کوثر که کانون علم و فضایل و اسوه تقوا و ایمان و صبر و مقاومت است.

تکوین و ساختار وجودی فاطمه (علیها السلام) به این مقدمات سخت و طولانی و ریاضت‌های طاقت فرسا و جدایی چهل روزه از همسر بستگی دارد. بی‌جهت نیست که فرمودند: کسی که چهل شبانه روز اخلاص را تجربه کند، چشمه‌های علم و حکمت از

درون قلب به زبانش جاری خواهد شد. بدین جهت کوثر تبلور علم کثیر و مظهر خیر کثیر است که امامان معصوم باید از این رحم پاک و صلب تابناک مایه بگیرند.

خضوع و احترام مسئولانه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از فاطمه زهرا (علیها السلام) حرمت زن را مضاعف کرد، چرا که پیامبر اسوه و الگوی همه مسلمانان است. بوسیدن دست دختر آن هم در جزیره العرب، یک انقلاب فرهنگی بود که نگرش مسلمانان را نسبت به نوع زن تغییر اساسی داد.

حضور فاطمه زهرا (علیها السلام) در جبهه های جنگ مجوزی بود که زنان باید در تمام عرصه های اجتماعی حضور فعال داشته باشند. عدم پذیرش خواستگاران ثروتمند و سرشناس، آزادی زن را در انتخاب همسر تثبیت نمود.

پذیرش حضرت علی (علیه السلام) که آهی در بساط نداشت، انقلابی بود که در معیار گزینش همسر ایجاد کرد که ملاک، تنها ایمان و علم و تقوا و جهاد و مجاهده است نه شهرت و ثروت: ((ان اکرمکم عندالله اتقیکم)) .

نزول سوره های ((کوثر)) و ((نساء)) توجه خاص حضرت احدیت را به نوع زن نشان داد. طراح حکیم برای جلوگیری از تحریف کتاب آسمانی قرآن، به جای نام فاطمه، کوثر گذاشت تا مفهومی پربارتر و گسترده تری را تداعی کند؛ ولی با وجود آن، جز فاطمه مصداق دیگری را برنتابد، چرا که خیر کثیر و علم وافر و حوض کوثر با آخرین فراز آیه و شان نزول آن سازگار نمی باشد. به همین دلیل شیعه و سنی درباره شان نزول آن سازگار نمی باشد. به همین دلیل شیعه و سنی درباره شان نزول آن نوشته اند. عده ای پیامبر خدا را ابتر و مقطوع النسل خوانده اند، این سوره کوتاه در پاسخ آن جوسازی ها و بی نسل و ذریه خواندن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می باشد. بنابراین اگر معنا کنیم ما علم کثیر دادیم و یا حوض کوثر دادیم و بی گمان دشمن تو مقطوع النسل خواهد بود، علم کثیر در مقابل نسل کثیر قرار نمی گیرد. همچنین با خیر کثیر و حوض کوثر نمی توان به جنگ نفی ابتر بودن رفت؛ باید گفته شود در نسل دشمن، خیری نیست و یا نسل کثیر، نمی تواند با علم کثیر و حوض کوثر معارضه کند، در صورتی که کوثر به معنای نسل کثیر آمده و هدف از این سوره این است که ما به پیامبر نسل زیادی عطا کردیم، ولی دشمن او را ابتر ساختیم؛ چنانچه از بنی امیه نسلی باقی نمانده است، ولی میلیون ها سادات در جهان زندگی می کنند. از حسن اتفاق، این سوره یکی از معجزات و پیش گویی های قرآن است؛ افشای راز عاص بن وایل و قریش که گمان کردند با مردن فرزند ذکور پیامبر نسل او منقرض می شود و راه و رسم وی نیز منتفی می گردد.

بنابراین به مناسبت شان نزول و صدر و ذیل آیه کوثر، فاطمه است که سرچشمه علم کثیر و خیر فراوان و ام الائمه می باشد که فرزندان باعث بقای اسلام و نام پیامبر در دنیا شدند و به همین جهت به همه امامان معصوم یابن رسول الله گفته می شود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از این که حضرت زهرا (علیها السلام) را به حضرت علی (علیه السلام) داد، تقسیم کار نمود؛ اداره محیط داخل و سامان دادن به زندگی و پرورش فرزندان را به حضرت فاطمه (علیها السلام) موکول نمود و اداره امور خارج از منزل را به حضرت علی (علیه السلام) سپرد.

در کتب احادیث، حمایت و پاسداشت حرمت زن به عناوین مختلفی بیان گردیده است. در حدیث قدسی در پاسخ ملائکه از ذات احدیت که این انوار مقدس و پنجگانه چه کسانی هستند، در حالی که فاطمه را محور قرار داده است؟ می فرماید: ((فاطمه است و پدر، فاطمه است و شوهر، فاطمه است و پسران فاطمه است)) . برای بالا بردن مقام زن، تعبیری از این عرشی تر نمی توان گفت .

فاطمه اطهر (علیها السلام) احیاگر شخصیت و حقوق زن بود، ولی با کمال تأسف بعد از رحلت پدر در معرض انواع ستمها قرار گرفت؛ لیکن مردانه ایستاد و حکومت وقت را در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) به استیضاح کشید و با قدرت و با صلابت از حق خود یعنی حقوق زن و قانون اسلام دفاع نمود. ولی تاریخ گواهی می دهد که نتوانستند به فاطمه پاسخ دهند، جز اینکه حدیثی جعل کردند که: نحن معاشر الانبیاء لا تورث درهما ولا دینارا؛ در صورتی که تمام پیامبران مالی و منالی به ارث گذاشته اند و

قرآن، گواه این حقیقت است.

در این کتاب فاطمه اطهر (علیها السلام) به عنوان اسوه و الگوی زن و مرد مسلمان به صورت بدیع و ساده نگاشته شده تا برای همگان مفید و سازنده باشد.

جاهلیت قدیم و جدید

از آن زمان که رسول اسلام (صلی الله علیه و آله) بانوان را از تاریکی جاهلیت گذشته و جزیره العرب آزاد ساخت، بیش از چهارده قرن می گذشت که، بار دیگر، زن به ظلمت جهل و جور بازگشت، در عصر جاهلیت قدیم جسم زن را زیر خاک دفن می کردند در جاهلیت جدید روح و روانش را به نام تجدد، آزادی های وارداتی به اسارت و تباهی می کشند. هر زمان، مرامی و مکتبی زیر عناوین فیمینسم او را می خوانند، لیکن در زیر پوشش فریبای تمدن، آزادی و حقوق زن جز فساد و جهل و اسارت ارمغانی نمی آورد. او می بایست هویت اصلی خود را باز می یافت و به انسانیت خود باز می گشت. آن هویتی که یک بار به هنگام طلوع خورشید اسلام تجربه کرده بود و ثمرات شیرین آن را چشیده و لمس نموده بود. آن روز آزادانه و در کمال شهامت مطالبات خود را از پیامبر اکرم می کردند و حضرت صراحت و شجاعت آنان را می ستود (۸).

ولی رفتار نامناسب مسلمانان و تبلیغات مزورانه غرب زده ها بر دیدگان بانوان به گونه پرده افکننده بودند که راه را از چاه تمیز نمی دادند حقایق را دگرگون نمودند. اسارت را آزادی، عفت را بردگی، و بی هویتی را شخصیت نامیدند. در شب سیاه و سرد فتنه و ستم در انتظار مردی از سلاله پیامبر به سر می بردیم تا جایگاه راستین زن را در کلامش مشاهده کنیم. او آمد تا بار دیگر ندای آزادی بخش اسلام را به گوش دل ها برساند و موقعیت زن را بازگو سازد و حیاتی تازه بخشد. فرمود:

((زن مبدا همه سعادت ها باید باشد، مع الاسف زن را به صورت یک ملعبه در آوردند (۹))) .

((دامن زن محل تربیت بزرگ زنان و بزرگ مردان است، از دامن زن انسان ها پیدا می شود، سعادت و شقاوت کشور بسته به وجود زن است (۱۰))) .

مطالعه این مجموعه باعث روشن شدن زوایای زندگی کوثر پیامبر می شود و مقام و جایگاه زن مسلمان تبیین می گردد. امید می رود که زنان و دختران جامعه اسلامی بلکه جوانان و مردان نیز از آن بهره وافر به دست آورده و زندگی خود را بر اساس سیره علوی و فاطمی استوار سازند.

یکی از ویژگی های این کتاب این است که تنها به ذکر حدیث و تاریخ بسنده نشده است بلکه در کنار هر حدیثی برداشتی و در هر گزارش تاریخ، تحلیلی قرار گرفته است. نویسندگان فاضل بر خلاف بسیاری از کتبی که در مناقب نوشته شده است به ذکر فضایل حضرت فاطمه اکتفا نکرده اند بلکه مسائل و فضایل را به شیوه کاربردی در آورده اند، تا همگان از آن بهره مند شوند. در واقع فاطمه را به شکل الگوی عملی، عبادی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی مطرح ساخته اند تا زنان و مردان، عالمان و جوانان جامعه از منش و شیوه ام الائمه استفاده کامل نمایند.

در خاتمه توفیقات روزافزون همه کسانی که در سامان بخشیدن این اثر ارزشمند سهیم بودند از خدای بزرگ مسئلت دارم و برای مولفان ارجمند موفقیت بیشتری آرزومندم.

محمد باقر شریعتی سبزواری

فصل اول : ولادت فاطمه (علیها السلام)

۱- اخلاق عرب

مدینه شهری است در شمال مکه که تقریباً نود فرسنگ از آن فاصله دارد. اطراف شهر، باغ ها و نخلستان های فراوان وجود دارد.

زمین آن برای غرس درختان و کشت و زرع آماده تر است. قبل از اسلام، نام آن ((یثرب)) بود و پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ((مدینه الرسول)) نامیده شد و بعدا به مدینه معروف گردید.

اعراب زمان جاهلی به خصوص فرزندان ((عدنان)) طبیعتا سخاوتمند و مهمان نواز بودند. پیمان شکنی را گناهی بزرگ می دانستند. در راه اعتقاد خود فداکاری می کردند و از صراحت لهجه برخوردار بودند. در فن شعر و سخنرانی ید طولایی داشتند و شجاعت آنها معروف بود، ولی در مقابل این ویژگی ها دارای مفاسد اخلاقی بودند که جلوه هر کمالی را از بین می برد.

اگر در اواسط قرن ششم میلادی خورشید پر فروغ و تابناک اسلام بر آنها نتاییده بود، امروزه اثری از عرب عدنانی نبود. از یک طرف نبودن فرهنگی صحیح، از طرف دیگر شیوع فساد و خرافات، زندگی آنها را به صورت زندگی حیوانی در آورده بود. وجود بی نظمی، هرج و مرج، جنگ های طولانی و قبیله ای و نبود حکومت مقتدر سبب شده بود که اعراب خانه به دوش باشند و مرتب هر ساله در نقطه ای از بیان ها به دنبال آب و علف بگردند. هر کجا اثری از آب و آبادی می دیدند، فوراً دور آن حلقه زده و خیمه ها را برمی افراشتند. در به دری و دوره گردی آنها معلول دو چیز بود: یکی بدی وضع جغرافیایی عربستان از نظر آب و هوا و دیگری خونریزی های زیاد که آنها را ناچار به کوچ می کرد. امیر المومنین (علیه السلام) اوضاع عرب قبل از اسلام را چنین بیان می فرماید:

خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را به عنوان بیم دهنده جهانیان و امین وحی و کتاب خود مبعوث نمود و شما گروه عرب در بدترین آیین و بدترین خانه ها به سر می بردید. در میان سنگلاخها و مارهای - کر - (که از هیچ صدایی نمی رمیدند) اقامت داشتند. آب های لجن را می آشامیدید و غذاهای خشن (مانند آرد هسته خرما و سوسمار) می خوردید و خون یکدیگر را می ریختید و از خویشاوندان دوری می کردید و بت ها میان شما سرپا بودند و از گناهان اجتناب نمی نمودید (۱۱).

بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

در چنین سرزمینی محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) به پیامبری مبعوث شد و هدایت و ارشاد قوم جاهل را به عهده گرفت که بعد از بیست و سه سال از آن جماعت جاهل، مردی با فرهنگ غنی اسلامی، مجاهد، عابد، وقاری قرآن ساخت. در همین دوران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با حضرت خدیجه ازدواج نمود. حضرت خدیجه آزادگی، ایمان و استقامت خویش را با ازدواج با حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نشان داد. و اولین زن مسلمان است و تا آخرین لحظه زندگی به کمک و حمایت از اسلام پرداخت. درباره عظمت و خدمات حضرت خدیجه کبرا سخن بسیار است که این موضوع مورد بحث ما نیست.

شکل گیری شخصیت

شخصیت هر کس به اوضاع خانوادگی، اخلاق پدر و مادر و محیط رشد و شکوفایی بستگی دارد. پدر و مادر شالوده شخصیت فرزند را پی می ریزند و اخلاق او را همانند خود تربیت نموده و تحویل جامعه می دهند. بنابراین، فرزندان الگو و نمونه ای از شخصیت پدر و مادر و نوع تربیت و فرهنگ آنها هستند.

پدر و مادر فاطمه (علیها السلام) کیست؟

پدر فاطمه احتیاجی به معرفی و توصیف ندارد؛ در عظمت حضرت همین بس که خداوند متعال درباره اش می فرماید: ((ای محمد! اخلاق تو بزرگ و شگفت آور است (۱۲))) .

اما مادر فاطمه (علیها السلام) خدیجه دختر ((خویلد)) در یکی از خانواده های اصیل و شریف قریش به دنیا آمد و تربیت یافت. افراد خانواده اش همه دانشمند بودند و از کعبه حمایت می کردند. هنگامی که ((تبع)) پادشاه یمن تصمیم گرفت حجر الاسود را از مسجد الحرام به یمن منتقل کند، خویلد پدر خدیجه در مقام دفاع برخاست. به واسطه مبارزه و فداکاری او بود که ((تبع)) از تصمیم خویش منصرف شد و آن سنگ مقدس را از جایش حرکت نداد. ((ورقه بن نوفل)) پسر عموی خدیجه یکی از افرادی

بود که پرستش بتها را نمی پسندید و از مدتها قبل در صدد تحقیق و کنکاش بود که دین حق را بیابد. ((ورقه)) همان مرد دانشمندی است که وقتی از جانب خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) وحی شد و او داستان نازل شدن جبرئیل را برای خدیجه شرح داد، خدیجه برای بررسی داستان، نزد ((ورقه)) رفت و جریان را برایش باز گفت و از درستی آن جويا شد. ((ورقه)) پاسخ داد: با این اوضاع که گفتم، جبرئیل بر محمد نازل شده و او پیامبر خداست. از قول من به محمد بگو: در کار خودت جدیت و پایداری کن.

روزی دیگر ((ورقه)) در مسجدالحرام به پیامبر (صلی الله علیه و آله) برخورد و عرض کرد: آن چه دیدی و شنیدی برای من شرح ده! پیامبر اکرم داستان نزول فرشته را بیان کرد. ((ورقه)) عرض کرد:

به خدا سوگند! تو پیامبر خدا هستی. همان فرشته ای که بر موسی نازل شده، بر تو هم نازل شده است. آگاه باش که تو را تکذیب و اذیت خواهند نمود. اگر من تا آن زمان زنده ماندم، دین خدا را یاری می کنم. سپس سر مبارک پیامبر را بوسید و رفت. (۱۳).

از این نوع داستانها روشن می شود که خاندان حضرت خدیجه (علیها السلام) مردمی متفکر و علاقمند به دین حضرت ابراهیم بودند. ابن هشام می نویسد:

خدیجه زن شریف و ثروتمندی بود که به تجارت اشتغال داشت! مردانی را اجیر کرده بود که برایش تجارت می کردند (۱۴). روشن است سرپرستی کاروانی به این بزرگی توسط یک بانو آن هم در زمان جاهلیت و دورانی که داشتن دختر برای مردان جزیره العرب ننگ به شمار می رفت، کار آسانی نبود. چنین نتیجه گیری می شود که آن بانوی بزرگ نبوغ فوق العاده و مدیریت قوی و بی نظیری داشت.

هشام می گوید:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خدیجه را بسیار دوست می داشت و به او احترام می گذاشت و در کارها با وی مشورت می کرد. آن بانوی رشید و روشنفکر وزیر و مشاور خوبی برای آن حضرت بود. نخستین بانویی که به او ایمان آورد، خدیجه بود. تا وقتی که خدیجه زنده بود، محمد (صلی الله علیه و آله) همسر دیگری اختیار نکرد (۱۵).

نخستین گروه اسلامی که در شهر مکه به وجود آمد، محمد (صلی الله علیه و آله) و خدیجه و علی (علیه السلام) بود (۱۶). نخستین خانه پیامبر کانون انقلاب اسلامی در آن روز به شمار می رفت. از این رو رسالت بسیار سنگینی بر عهده داشت.

بانوی این خانه کسی جز خدیجه نبود. این زن فداکار و پرهیزکار، افتخار همسری پیامبر و مادری فاطمه را پیدا کرد. در روایات وارد شده که جبرئیل هر وقت بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل می شد، عرض می کرد: سلام خدا را به خدیجه برسان و بگو: خدا قصر زیبایی در بهشت برای تو آماده کرده است (۱۷).

۲- ولادت فاطمه (علیها السلام)

در سال پنجم بعثت مشیت الهی بر این قرار گرفت که برترین زن جهان را که نور او در عرش درخشندگی خاصی داشت، به بشر و به جهان خلقت عطا نماید: انا اعطیناک الکوثر، بهای ولادت این دختر سنگین است.

روزی جبرئیل بر پیامبر نازل شد و عرضه داشت که: چهل روز از همسر خود کناره گیری کند و به منزل نرود.

روزها را روزه بدارد. شب ها را به عبادت سپری کند. رسول الله این برنامه را اجرا نمود و این مدت را در منزل ابوطالب سپری کرد. خدیجه نگران شد و علت جدایی را پرسید. پیامبر پیام فرستاد که نگران نباش! چهل روز جدایی به امر خداست.

جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: از افطار خودداری فرما تا هدیه پروردگار فرود آید.

در این هنگام ظرفی از انگور و خرما نزد پیامبر حاضر شد و رسول الله (صلی الله علیه و آله) با آن میوه ها افطار کرد. بعد دستور آمد

نزد خدیجه برو. پیامبر پس از چهل روز جدایی از همسر محبوب و وفادارش نزد او آمد و وجود مقدس حضرت زهرا (علیها السلام) در رحم مادر شکل گرفت. از آن روز به بعد خدیجه در وجود خود احساس آرامش کرد اما نمی دانست این آرامش از کجاست، تا اینکه در یکی از روزها احساس کرد جنینی در رحم دارد که با وی سخن می گوید و بزرگ ترین انیس تنهایی و مایه تسلی خاطرش است. در یکی از روزها که خدیجه گرم گفتگو و صحبت با همنشین تازه اش بود، پیامبر وارد شد و سؤال کرد: با کسی گفتگو می کردی، خدیجه گفت: با فرزندی که در شکم دارم.

او با من سخن می گوید و مونس در تنهایی است. پیامبر فرمود:

جبرائیل قبلا به من مژده داده که این جنین دختر است و خداوند نسل مرا از او قرار می دهد. رهبران آینده دنیا که پس از قطع شدن وحی، نگهبان قرآن و اسلامند، از همین دختر خواهند بود (۱۸).

خدیجه متوجه شد فرزندش یک بشر عادی نیست، بلکه نور تابناک آسمانی است که در قالب انسان قدم به عرصه جهان می نهد. این مسئله در زندگی خدیجه اثر عجیبی داشت، زیرا او بعد از ازدواج با پیامبر مورد اعتراض اقوام و خویشان خود قرار گرفته بود، به طوری که با او قطع رابطه کرده بودند. تنها مونس و همدم و یاورش، همسر مهربانش رسول خدا بود.

حضرت خدیجه دوشادوش پیامبر او را یاری می نمود و در تمام مراحل پشتیبانی قوی برای پیامبر بود. در منزل با مهر و محبت فوق العاده به رسول الله آرامش می بخشید، و در خارج از خانه تا حد ممکن با پیامبر همراهی می کرد. هنگامی که پیامبر مامور بود دعوت را مخفیانه انجام دهد، دوشادوش رسول خدا همانند یک نگهبان از او حفاظت می کرد. در ملازمت حضرت به خارج شهر می رفت و با ایشان در صحرا و دامنه کوهها نماز می خواند تا اینکه دعوت مخفیانه به پایان رسید و رسول الله مامور شد آشکارا مردم را دعوت به خدا پرستی کند. در این هنگام هم وظیفه خود را خطیرتر احساس می کرد، چون تمام بت پرستان قریش و مکه بر ضد پیامبر فعالیت داشتند. پیامبر تنها دو پشتوانه بزرگ داشت: یکی عمویش ابوطالب که شخصیت توانمند و همواره حامی پیامبر بود و او را از هر نوع آسیب و زیان دشمنان محافظت می کرد؛ دوم همسر وفادارش حضرت خدیجه. حضرت خدیجه که در دنیا یک همدم (پیامبر) داشت، دومین مونس خود (فاطمه زهرا (علیها السلام)) را یافت. در تنهایی با او به صحبت می نشست و در انتظار تولد مونس جدید خود لحظه شماری می کرد، تا اینکه در بیستم جمادی الثانی، درد زایمان او را فرا گرفت و مژده زایش نوزادش را بشارت داد. او در عین نشاط و سرور از تنهایی در این موقعیت حساس نگران بود، زیرا زنان قریش از او کناره گرفته بودند. خدیجه در این موقعیت حساس نه دوست و همدمی داشت و نه کسیکه او را یاری و کمک کند. از طرفی اشک شوق می ریخت و از طرفی برای غربت خود می گریست. او سر به زانوی غم نهاده، با گزیدن لب گویا می خواست دردش را تسکین دهد. ناگهان متوجه شد اطرافش چهار زن حاضر شدند، پرسید: شما کیستید، یکی از آنها گفت:

لا تحزن یا خدیجه! فانا رسل ربك اءلیك و نحن اءخواتك...؛

ای خدیجه، غمگین مباش! ما را خداوند برای خدمتگزاری تو فرستاده است. من ساره ام، این خانم آسیه (دختر مزاحم و همسر فرعون) و این بانوی دیگر مریم (مادر مسیح) و این دیگری کلثوم (خواهر موسی (علیه السلام)). همه ما خواهران تو هستیم و در بهشت همنشین تو خواهیم بود (۱۹).

بعد از این خدیجه نه تنها نگران تنهایی خود نبود، بلکه عوارض زایمان را در خود احساس نمی نمود. این جا بود که متوجه عظمت مقام خود و نوزادش شد، زیرا بزرگترین زنان جهان برای خدمتگزاری او از بهشت برزخی آمده بودند.

درباره فاطمه (علیها السلام) آمده است:

ولدت فاطمه علیها و علی بعلمها السلام بعد مبعث رسول الله (صلی الله علیه وآله) بخمس سنین و توفیت علیها السلام و لها ثمان عشره سنه خمس و سبعین یوما؛ (۲۰) فاطمه پنج سال پس از بعثت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) متولد شد و هجده سال ۷۵۰

روز داشت که وفات کرد (و پس از پدرش ۷۵ روز زنده بود).

خدیجه پس از تولد فرزند، از فرط خوشحالی طفل خود را به سینه چسبانید و آنچنان مجذوب او شد که از اطراف خود غافل گشت . وقتی به خود آمد و طراف نگریست ، اثری از زنان بهشتی ندید.

در این هنگام رسول الله (صلی الله علیه و آله) با قیافه ای بشاش و خندان خدیجه روبه رو گشت . خدیجه مولود تازه را به پدر داد. رسول الله به چهره نوزاد خیره شد، گویا یک دنیا عظمت را در چهره او می دید، سپس فرمود:

اٰنٰی سمیت ابنتی ، فاطمه لاءن الله عزوجل فطمها و فطم من اءحبها من النار؛

من دخترم را فاطمه نام نهادم ، برای اینکه خداوند عزوجل او و دوستانش را از آتش و عذاب رها کرده است (۲۱) .

در حدیث دیگری آمده که پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود:

چون او و شیعیانش از آتش آزاد شده اند (۲۲) .

روز قیامت فاطمه در مسیر جهنم می ایستد و به چهره ها می نگرند. بر پیشانی بعضی از آنان ((دوستدار فاطمه)) نقش بسته است . حضرت او را شفاعت می کند.

نام های آن حضرت

۱. زهرا، یعنی نورانی به معنای نور درونی و برونی . از امام صادق (علیه السلام) درباره نام زهرا سوال شد، فرمود:

هنگامی که در محراب عبادت می ایستاد، نوری از او به طرف آسمان بالا می رفت ، مانند نوری که اهل زمین از ستارگان مشاهده می کنند (۲۳) .

۲. صدیقه به معنی معصومه و بسیار راستگو.

۳. مبارکه یعنی صاحب برکت در علم و فضل و کمالات و معجزات .

۴. طاهره یعنی پاک و پاکیزه از هر نوع آلودگی .

۵. زکیه یعنی رشد کننده در کمالات و خیرات .

۶. راضیه یعنی راضی به قضای الهی .

۷. مرضیه یعنی پسندیده خدا و دوستان خدا.

۸. محدثه یعنی خبر دهنده از غیبت که فرشته با او سخن می گوید.

۹. فاطمه یعنی جدا شده از هر زشتی و بریده شده از هر بدی و گرفته شده از آلودگی های طبیعت (۲۴) .

وجه تسمیه صدیقه : چون دختر پیامبر یگانه دختری بود که غیر از سخن راست و صادق از او شنیده نمی شد، او را صدیقه گفتند (ما کان اءصدق منها اءلا الذی ولدها (۲۵))

وجه تسمیه مبارکه : مبارکه بمعنی کثیر الیمن است ، یعنی بسیار میمنت و برکت دارد. فاطمه را از این جهت مبارکه گفته اند که خداوند در نسل او برکت عنایت فرموده و ائمه اطهار از دودمان او به وجود آمده اند که همه خوش قدم و مبارک بوده اند.

عالم از نور وجود و افاضات والای آنها بهره مند گشته ، شجره مبارکه بوده اند که در قرآن از آن سخن گفته شده :

هی الشجره المبارکه الی زیتونه الی لا شرقیه و لا غربیه (۲۶)

وجه تسمیه طاهره و زکیه : طاهره و زکیه هر دو به معنی مطهره است که از گناهان و سوء خلق و ارجاس و ادناس و کدورت های طبیعت ، پاک و منزّه است ، چه در باطن و چه در ظاهر و چون فاطمه زهرا (علیها السلام) از تمام تصورات کدر و تاریک و پلیدی و ناملازمات طبع ، ظاهرا و باطنا مصون و محفوظ بوده و همیشه دارای طهارت ذاتی و صوری و معنوی بود (۲۷) ، او را طاهره خواندند.

وجه تسمیه محدثه: با مادر خود در جنین و قبل از ولادت، حدیث و سخن می‌کرد، یا بدان سبب که احادیثی از پدرش نقل کرده که بسیار با اهمیت است. احادیث فاطمیه از موثرترین و معتبرترین اخبار اسلامی است. اولین محدثه اسلام فاطمه زهراست. ام ایمن و ام سلمه و عایشه و دیگران از فاطمه زهرا حدیث نقل کرده اند (۲۸).

وجه نامگذاری راضیه و مرضیه

مراد از آن کمال رضایت از خلق و خالق بود. نیز خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) از او راضی بودند و او از آنها راضی بود (۲۹).

در وجه تسمیه زهرا: حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: بدین جهت فاطمه را زهرا گویند که چون در محراب می ایستاد، نور جمالش آسمانها را روشن می‌کرد، همانگونه که نور آفتاب زمین را روشن می‌سازد.

حضرت عسگری (علیه السلام) فرمود: نور صورت زهرا، صبح مانند خورشید، ظهر مانند ماه و غروب مانند دری فروزان بود (۳۰).
وجه تسمیه بتول: پیامبر فرمود: بتول یعنی کسی که سرخی مطلق را ندیده باشد، یعنی هرگز حیض و عادت زنانه را نبیند. چون حضرت زهرا (علیها السلام) هرگز به عادت زنانه آلوده نمی‌شد، او را بتول گفتند (۳۱). ولی بتول به معنای ممتاز از هم نوعان و مستغنی از دیگران هم آمده است چنانچه منقطع از زوج مانند مریم نیز معنا شده است ولی به مفهوم یک موجود مجزا و ممتاز بهتر است. با حاء خطی به آن معنا است ولی باها به معنی مبارک و عافیت است.

وجه تسمیه منصوره: از این جهت است که آن حضرت به قصاص و انتقام از قاتلی که جنین او را به قتل رساند، یاری می‌شود و این نصرت در عصر قائم آل محمد (عج) رخ می‌دهد (۳۲).

وجه تسمیه معصومه: چون از خاندان عصمت و طهارت بوده و از گناهان صغیره و کبیره دور، معصومه است (۳۳).

وجه تسمیه هانیه: به معنی مشفق و مهربان در حق شوهر. چون زهرا (علیها السلام) نسبت به شوهرش امیر مومنان در نهایت شفقت و مهربانی بود، او را هانیه می‌گفتند (۳۴).

امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((چون فاطمه (علیها السلام) متولد شد، خدا به فرشته ای وحی کرد و به وسیله آن زبان محمد را گشود تا او را فاطمه نامید، سپس فرمود: من تو را با دانش از شیر باز گرفتم و تو را از حیض بریدم)) سپس امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((به خدا که خداوند او را به علم و دانش از شیر گرفت و او را از حیض برکنار داشت (۳۵))) .
سلاله زهرا (علیها السلام)

وجود نوزاد جدید در روحیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خدیجه اثر عجیبی گذاشت. آنان پیشتر دو پسر به نام قاسم و عبدالله داشتند که در کودکی فوت کردند. به همان اندازه که پیامبر و خدیجه اندوهگین می‌شدند، دشمنان آن‌ها خوشحال بودند، زیرا نسل محمد را منقرض شده می‌پنداشتند و او را ((ابتر)) و بدون فرزند می‌خواندند و می‌گفتند: بعد از آنکه محمد از دنیا برود، اثری از وی باقی نخواهد ماند. اینان با زخم زبان، پیامبر و خدیجه را می‌رنجانند (۳۶).

اما خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) مژده داد و بشارت کوثر را داد و فرمود:

ای پیامبر ما به تو کوثر عطا کردیم. پس برای خدا نماز بگزار و قربانی کند. به درستی که دشمن تو ابتر و بی فرزند خواهد شد، نه تو (۳۷).

حال وعده خدا تحقق یافته و وجود مقدس حضرت فاطمه به خانه کوچک آنها نور و گرمی بخشیده بود. خداوند مقدر کرده بود. توسط این دختر، ارزش زن را به جهانیان بشناساند، به خصوص در آن دوران که وجود دختر در خانواده ننگ به حساب می‌آمد و مردان سنگدل دوران جاهلیت دختران را زنده به گور می‌کردند! شاید به همین دلیل بود که خداوند ذریه و نسل پاک پیامبر را در وجود دخترش قرار داد و مقدر فرمود که امامان و پیشوایان دینی اسلام از نسل زهرا (علیها السلام) به وجود آیند. فاطمه در

امان مادر مهربانی چون خدیجه قرار گرفت. روحیات خدیجه در هنگام شیر دادن به فاطمه آثاری را در وجود او به بار آورد. یکی از اسرار آفرینش این است که هر موجودی علاقمند است دارای فرزند شود. این احساس غریزی هر فردی است. والدین علاقمندند، فرزند خود را بر حسب دلخواه تربیت می کنند تا بعد از آنها نام و نشان شان زنده بماند، و این راز بقاست که ریشه در وجود هر جاننداری دوانده است اما شخص بدون فرزند دوران زندگی خود را کوتاه می بیند و با رسیدن مرگ آن را خاتمه یافته می پندارد. روشن است که دستگاه آفرینش می خواهد بدین وسیله نسل بشر را از انقراض حفظ نماید. فرزندان پس از مرگ والدین، راه و هدف آن ها را دنبال نموده و یاد آن ها را زنده نگه می دارند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت خدیجه نیز چنین آرزویی داشتند. آنها با داشتن انواع مشکلات و گرفتاری های گوناگون روزمره، کانون خانوادگی گرم و پر محبت و مهری داشتند.

۳- محاصره اقتصادی

با محاصره اقتصادی رسول خدا و کوچ کردن به شعب (دره) ابوطالب، راحتی و آسایش از این خانواده کوچک و بنی هاشم رخت بربست. از این رو دوران کودکی و شیرخوارگی زهرا (علیها السلام) در اوضاع بحرانی و انقلابی صدر اسلام گذشت که در روح حساس و ظریف این کودک تاثیر زیادی گذاشت. علم ثابت کرده که محیط رشد و نمای کودک و احساسات پدر و مادر در روحیات طفل و ساختن شخصیت او موثر است.

اوضاع غیر عادی و حوادث تلخ دوران کودکی حضرت زهرا (علیها السلام) بدون تردید در روح حساس او اثر گذاشت. به مدت سه سال او در شعب زندانی بود و دنیای خارج از شعب را ندید.

در پنج سالگی فاطمه بود که پیامبر و بنی هاشم از تنگنای شعب نجات یافته، به خانه و زندگی خود مراجعت نمودند. رسول اکرم در دوران سیزده سال (از بعثت تا هجرت) که در مکه بودند، با انواع ناملایمات و مشکلات دست به گریبان بودند. آن ایام را تیره ترین اوقات از نظر ظلم و جنایت مشرکان نسبت به رسول الله می توان حساب نمود. احساسی که خدیجه نسبت به مظلومیت محبوبش پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت، در روحیات طفل اثر می گذاشت. زهرا تمام این گرفتاری ها و ناملایمات را مشاهده می کرد.

چنین مشکلات و ناهنجاری ها در روح حساس کودک خردسالی چون او تاثیرات غم انگیزی داشت. ستم و جنایت مشرکان لحظه به لحظه شدیدتر می شد.

مشرکان و کفار تا آنجا که می توانستند پیروان آن جناب را آزار و شکنجه می دادند. بعضی را در مقابل آفتاب داغ و سوزان حجاز روی دیگ های داغ می خوابانیدند و سنگ های سنگین و گرم، روی سینه هاشان قرار می دادند. بعضی را می کشتند، تا این که بر حسب صواب دید پیامبر، عده ای از مسلمان به حبشه مهاجرت کردند. زهرای فهیم و کوچک همه این مطالب را احساس کرده و تحمل می نمود. به رغم همه این سختی ها آن حضرت در دامن پر مهر مادر بالیده و نوازش های مادر تا حدی، اثر ناخوشایند صدمات را کاهش می داد، ولی هنوز بیش از پنج سال از عمر زهرا (علیها السلام) نگذشته بود که خدیجه (آن بانوی پرهیزکار و همسر مهربان و مادر فداکار خانواده) چشم از جهان فرو بست. زهرای کوچک، مادر مهربان و وفادارش را از دست داد. سال دهم بعثت بود که ابوطالب و خدیجه در فاصله کوتاهی، یکی پس از دیگری از دنیا رفتند (۳۸).

این دو حادثه ناگوار در روح رنج کشیده پیامبر تاثیر به سزایی داشت. او بزرگترین یار و غمخوار خود (خدیجه) را از دست داده بود. از طرفی بزرگترین پشتیبان و مدافع او حضرت ابوطالب نیز دار فانی را وداع گفت. ابوطالب به علت موقعیت اجتماعی که میان کفار قریش داشت و عموی پیامبر بود، از او حمایت می کرد، از این رو کفار و مشرکان نمی توانستند پیامبر را در فشار قرار دهند. همسر محبوب و وفادارش حضرت خدیجه، یار و غمخوار و مشاور داخلی او بود. زمانی که پیامبر پس از دفن خدیجه به خانه

برگشت، فاطمه دور پدر می گشت و می گفت: پدر جان! مادرم کجاست. پیامبر متحیر بود چه جواب بدهد. جبرئیل نازل شد و گفت: در پاسخ فاطمه بگو: مادرت با کمال آسایش و راحتی در کاخی که از زبرجد ساخته شده زندگی می کند (۳۹). ابوطالب، حامی بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ابوطالب رئیس و بزرگ مکه و از نفوذ زیادی بین مکیان و قریش برخوردار بود. وجودش تکیه گاه مهم برای پیامبر و مسلمانان محسوب می شد. تا زمانی که در قید حیات بود، کفار قریش نمی توانستند به پیامبر آسیبی برسانند.

ابوطالب در سراسر عمر از هیچ گونه حمایت و پشتیبانی نسبت به برادر زاده خود کوتاهی ننمود. با وفات ابوطالب (علیه السلام) کار بر پیامبر سخت تر شد و مبارزه و آزار قریش شدت یافت. در این زمان آن حضرت هم مشکلات خارج از خانه و اذیت و آزار دشمنان را می بایست تحمل کند و هم مشکلات داخل منزل و سرپرستی فرزندان بدون مادر را، مخصوصاً دختر خردسالی مانند زهرای عزیزش را که در اولین مرحله زندگی در این جهان، خود را یکه و تنها و دور از مهر مادر مشاهده می کرد. و گرد یتیمی صورتش را گرفته و همیشه در خانه تنها بود و چشم به در داشت که پدر وارد شود. مشاهده جای خالی خدیجه هنگام ورود پدر، ناراحتی آن دو را صد چندان می نمود، ولی چه می شود کرد. آن ها چاره ای جز صبر و مقاومت نداشتند. آزار و اذیت کفار قریش به جایی رسید که در صدد قتل پیامبر بر آمدند. اوضاع غیر عادی و وقایع و حوادث گوناگون دوران کودکی حضرت زهرا (علیها السلام) بدون تردید آثاری در روح حساس و ظریف او می گذاشت و زندگی آینده و رفتار و روحیات او تا حدودی مربوط به حوادث آن زمان بود. درباره فاطمه می نویسند که: همیشه محزون و غمناک بود. روشن است که این حالت به علت ضربه های بزرگی است که بر روحش وارد شده بود، زیرا در اوضاع و احوال سهمگین آن دوران رشد نموده و بزرگ گردیده بود. او دیده بود چگونه پدر و خویشاوندان او در راه انتشار و ترویج دین اسلام و گسترش توحید و یکتاپرستی، چه مشقت هایی را متحمل می شدند و برای هدایت بشر چه فداکاری هایی می کردند! دخت پیامبر از مردم انتظار داشت بعد از رسول خدا قدر زحمات جانفرسای او را بدانند و هدف مقدس حضرت را دنبال کنند و از راهی که برای آنان تعیین کرده بود، منحرف نشوند.

فاطمه (علیها السلام)، مدافع نبوت

فاطمه وقتی از خانه خارج می شد، شاهد حوادث تلخی بود. می دید پدرش را اذیت کرده و انواع اهانت ها را به او روا می دارند. یک روز دید دشمنان در مسجد الحرام نشسته اند و برای قتل پدرش نقشه می کشند. با چشم اشکبار به خانه بازگشت و تصمیم دشمنان را برای پدرش تعریف کرد (۴۰). زهرای مطهر در سنین کودکی انواع حوادث ناگوار را مشاهده می کرد و به یاری پدر می شتافت و برای او مادری می کرد. پیامبر بعد از خدیجه با زنی به نام سوده ازدواج کرد. او نسبت به فاطمه کم و بیش مهربان بود و اظهار علاقه می کرد، لیکن برای هر کودک یتیمی دشوار است جای مادرش زن دیگری را مشاهده کند. هر چه محرومیت فاطمه بیشتر می شد، اظهار محبت پیامبر به همان نسبت بیشتر می گشت، زیرا رسول خدا بدین مطلب توجه داشت که فاطمه از محبت مادر محروم است و باید این کمبود جبران شود. روایت است که رسول خدا تا صورت فاطمه را نمی بوسید، به خواب نمی رفت (۴۱). این سرگذشت هشت ساله دختر رسول خدا در آن وضع بحرانی و خفقان بود. روشن است که مانند این حوادث و صدمات روحی برای هر طفلی پیش آید، آشفته و درمانده خواهد شد و همین ناملایمات برای ناتوانی روحی و جسمی او کافی خواهد بود. اما دختر رسول خدا مانند دیگر کودکان نبود، زیرا گرفتاری ها و سختی های مداوم و مبارزات پی در پی، روح افراد برجسته را تقویت می نماید و استعداد های درونی و نهفته آنان به ظهور می رساند. اوضاع بحرانی و خطرناک و حوادث ناگوار دوران کودکی زهرا (علیها السلام) نه تنها خللی بر روح آن بزرگوار وارد نساخت، بلکه روحیه او را تقویت نموده، برای هر گونه مبارزه آماده و نیرومندش ساخت.

هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

شدت اندوه پیامبر در سوگ دو یاور دیرین که هر کدام سهم به سزایی در پیشرفت اسلام داشتند، موجب شد تا آن بزرگوار سال درگذشت ابوطالب و خدیجه را ((عام الحزن)) بنامد، یعنی ((سال غم و اندوه)) اما خداوند منان هر نعمتی را از بندگان خصوصاً بندگان برگزیده اش بگردد، نعمت دیگری را عطا می فرماید.

هر کدام از این دو شخصیت فرزندی از خود به یادگار گذاشتند که همانند آنان نسبت به پیامبر مهربان و فداکار نبود. امیر مومنان علی (علیه السلام) یادگار ابوطالب مانند پدرش یار و مدافع شجاع آن حضرت بود.

خدیجه دخترش ((فاطمه)) را برای رسول خدا گذاشت. دختری مهربان، فداکار و ایثارگر که همیشه در کنار پدر بود. امیر مومنان در آن هنگام نوزده سال داشت، در حالی که فاطمه طبق احادیث پنج سال بیشتر نداشت. سه سال قبل از هجرت همراه با حوادث سخت و رخدادهای تلخ گذشت. این دوران هر چه بود، سپری شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تبلیغ دین مبین اسلام مشغول بود. پیشرفت این آیین مقدس به طور چشم گیری نمایان بود و وحشت و ترس مشرکان و کفار از پیشرفت دین اسلام بیشتر می شد. آن ها به هر شکل ممکن با پیامبر مبارزه کردند، ولی نتیجه ای نداد. زمانی که از تلاشهایشان مایوس شدند، جلسه ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند. قرار بر این شد که از هر قبیله یک جوان انتخاب کنند تا خون آن حضرت بین قبائل مختلف پایمال شود. شب موعود ابوسفیان با جوانان برگزیده در خانه حضرت حاضر شدند و اتاق خواب پیامبر را سنگ باران کردند. از طرفی طبق قرار قبلی علی (علیه السلام) برد یمانی پیامبر را به سر کشیده و با فداکاری و از جان گذشتگی در بستر حضرت خوابیده بود. با اصابت سنگ به درپچه های اتاق، علی جلوی پنجره آمد و با کمال خونسردی فرمود: کیستید و چکار دارید، ابوجهل پرسید: محمد کجاست، امیرالمؤمنین فرمود: مگر مرا دیدبان او قرار دادید که از من سوال می کنید، ابوسفیان گفت: بروید منزل ابوبکر، قطعاً آن جا رفته است (۴۲).

آنگاه که پیامبر عازم هجرت به مدینه و رهسپار غار تور شد، بایستی موقتا از فاطمه (علیها السلام) جدا شود و دختر یگانه پیامبر در خانه تنها بماند، در حالی که هشت سال بیشتر نداشت، ولی همانگونه که امیر مومنان (علیه السلام) با خوابیدن در بستر پیامبر فداکاری و ایثار خود را به اثبات رساند، زهرای کوچک هم با سکوت و پذیرش هجرت پدر و تنها ماندن خویش، آمادگی خود را برای قبول رنج های رسالت اعلام نمود. نقشه قتل پیامبر طوری زمینه چینی شده بود که بنی هاشم و عشیره پیامبر نتوانند به خونخواهی اقدام نمایند و ناچار خونبها را بپذیرند (۴۳).

در برابر چنین توطئه ای پیامبر از جانب خداوند متعال مامور مهاجرت شد (۴۴).

قبل از آن برخی از سرشناسان یثرب (مدینه) با پیامبر ملاقات کرده و اسلام را پذیرفته و پیمان بسته بودند اگر پیامبر به یثرب بیاید، با جان و مال و نفرات خود از او و اسلام حمایت کنند. کفار قریش به خانه ابوبکر هجوم آوردند. منزل را جستجو کردند، ولی کسی را نیافتند. صبح روز بعد جلسه فوق العاده در دارالندوه تشکیل دادند. یک نفر به عنوان جارچی از طرف روسای قریش در شهر مکه اعلام نمود: هر کس محمد را کشته یا زنده بیاورد، صد شتر جایزه دارد. با انتشار این خبر عرب های گرسنه میان دره ها و کوهها پراکنده شدند و به جستجو پرداختند. رسول خدا هنگام حرکت با علی و فاطمه خداحافظی کرد و به علی فرمود: امانت های مردم را رد کن، سپس فاطمه دختر مرا و فاطمه مادر خودت و فاطمه دختر عمویم حمزه را با گروه دیگری بردار و به سوی مدینه بشتاب که منتظر شما هستم. آن گاه پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد. به دستور ابوسفیان ((امیه)) با عده ای مسلح و یک قیافه شناس به نام ((ابوبکر خزاعی)) به جستجوی پیامبر پرداختند. ((ابوبکر خزاعی)) به جستجوی پیامبر پرداختند. ((ابوبکر خزاعی)) از اثر پای پیامبر مسیر را گرفت تا دم غار رسیدند. ابوبکر سر در غار تاریک کرد. اضطراب و ترس فوق العاده ای ابوبکر را فراگرفت. بدنش به لرزه افتاد و گفت: یا رسول الله! ما را دیدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ابوبکر! مایوس مباش! خدا با ماست.

ابوکرز گفت: آن‌ها قطعاً میان غار رفته‌اند. امیه گفت: خیال نمی‌کنم. نمی‌بینی چطور عنکبوت اطراف این غار تنیده است. ابوکرز خواست داخل غار شود اما چیز نرم و لغزانی زیر پای خود احساس نمود. بیرون جست و فریاد زد: مار مار. امیه گفت: امکان ندارد این جا آمده باشد.

برویم کوه حنین. پیامبر و ابوبکر سه شبانه روز در غار ثور بودند و روز چهارم روانه مدینه شدند و در قبا دو فرسخی مدینه منتظر ورود حضرت علی و خانواده ماندند.

هجرت امام علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام)

علی بن ابیطالب به دستور پیامبر عمل نموده، فاطمه را چند تن دیگر از زن‌ها سوار بر شتر نموده و رهسپار مدینه شد. در بین راه ((ابوواقد)) که مامور راندن شترها بود، آن‌ها را به سرعت می‌راند. علی (علیه السلام) فرمود: با زن‌ها مدارا کن و شترها را آهسته تر بران، زیرا زنان توانایی ندارند و نمی‌توانند سختی‌ها را تحمل کنند. ابوواقد عرض کرد: می‌ترسم دشمنان ما را تعقیب کنند. به ما برسند. علی (علیه السلام) فرمود: پیامبر به من فرموده از طرف دشمنان به شما آسیبی نمی‌رسد.

وقتی به نزدیکی ((ضحجان)) رسیدند، هشت سوار از پشت سر به آنها حمله ور شدند. علی (علیه السلام) زنان را در پناهگاهی پیاده کرد و با شمشیر به دشمنان حمله کرد و پراکنده شان نمود، آنگاه زنان را سوار نموده و به سوی مدینه رهسپار شدند. زمانی که پیامبر به قبا رسید، دوازده روز توقف نمود تا علی (علیه السلام) به اتفاق فاطمه (علیها السلام) و سایرین به حضرت پیوستند و همواره ایشان به مدینه رهسپار شدند (۴۵). استاد توفیق ابو علم می‌نویسد:

هشت سوار نقابدار به همراهی ((جناح)) غلام حرب بن امیه در این محل (ضحجان) راه را بر آن‌ها گرفتند. علی (علیه السلام) دستور داد تا ایمن (پسر ام ایمن) و ابو واقد شترها را خوابانند و خودش زنان را فرود آورد. مردان مسلح نزدیک آمدند، علی در برابر آنها ایستاد. آن‌ها به حضرت گفتند: خیال نمودی که می‌توانی با این زنان خودت را نجات دهی. علی (علیه السلام) فرمود: اگر برنگردم، چه می‌شود، گفتند: مجبورت می‌کنیم که برگردی یا سرت را به مکه خواهیم برد و این کار برای ما خیلی آسان است! سواران به سوی شترها رفتند. علی راه را بر آنها گرفت. ((جناح)) شمشیری حواله حضرت نمود. علی بن ابیطالب خود را کنار کشید و سپس با شمشیر خود او را چنان دو نیمه نمود که شمشیر تا پشت اسب ((جناح)) رسید. آن‌گاه پیاده گردید و همچون شیر خمشگین بر همراهان او حمله کرد. آن‌ها از ترس پراکنده شدند و گفتند: پسر ابوطالب بیا و از ما در گذر و ما را ببخش! علی (علیه السلام) فرمود: من به سوی برادر و پسر عم خود می‌روم. حال هر که از شما می‌خواهد خونش ریخته شود، نزدیک آید. پس از آن به ابوواقد و ایمن دستور داد شتران را به راه اندازند و خود نیز فاتح و پیروز به راه ادامه داد تا به قبا رسید و به پیامبر پیوست. هجرت در غره ربیع الاول سال سیزده بعثت بود (۴۶).

بدین ترتیب زهرا (علیها السلام) به پدرش ملحق گردید و در کنار پدر بزرگوار و مهربانش به آرامش رسید. زمانی که رسول خدا در قبا در انتظار ورود امیرالمؤمنین و همراهانش به سر می‌برد، مردم مدینه به قبا که در دو فرسخی مدینه بود می‌آمدند و خدمت پیامبر می‌رسیدند.

در یکی از روزها هنگام عصر، علی و همراهان وارد شدند، پیامبر با مهربانی فوق العاده او را در آغوش گرفت و جویای اخبار شد. علی (علیه السلام) اخبار مکه و بین راه را برای پیامبر بازگو نمود. فردای آن روز که جمعه بود، رسول الله پس از اقامه نماز به طرف شهر به راه افتاد. از قبا تا مدینه مقداری راه بود. بین راه روسای قبائل ایستاده بودند.

جلوی ناقه پیامبر را می‌گرفتند و عرضه می‌داشتند: نزد ما بمان! پیامبر فرمود: ((ناقه را رها کنید. او مامور است به هر کجا که مشیت خالق اوست، مرا ببرد)) . جمعیت پشت سر آن جناب به راه افتادند. شتر پیامبر به آرامی به راه خود ادامه می‌داد. تا این که به زمین مسجد النبی که در آن هنگام انبار خرما بود رسید و زنان زد. یک بار دیگر هم حرکت کرد و چند قدم رفت و باز زنان زد.

پیامبر پیاده شد. نزدیک ترین خانه به آن مکان، منزل ابویوب انصاری بود. رسول الله آن خانه را برای سکونت اختیار فرمود، سپس امیر مومنان (علیه السلام) به اتفاق همراهان آن جا فرود آمدند.

پیامبر در انبار خرما که مجاور منزل ابو یوب انصاری بود، نماز می گذارد.

یک روز رسول الله به ((اسعد بن زراره)) فرمود: این زمین به چه کسی تعلق دارد، اسعد گفت: مالک این زمین دو جوان هستند. رسول الله فرمود: امکان دارد این زمین را از آن ها بخریم و محلی برای تجمع مسلمانان به نام مسجد بنا کنیم. اسعد بن زراره با صاحبان زمین مذاکره کرد. آن ها گفتند: این زمین را به پیامبر تقدیم می کنیم. اسعد اظهار ارادت آن ها را به پیامبر رساند. پیامبر ضمن تشکر فرمود: من این زمین را رسماً می خرم و آن ها باید قیمت آن را قبول کنند. رسول الله زمین را به ده دینار خرید و با کمک مسلمانان مسجد بنا گردید. در کنار مسجد، پیامبر منزلی برای خود تهیه دید.

حدود شش ماه از ورود پیامبر به مدینه می گذشت. شهر در این مدت عظمت فوق العاده ای پیدا کرده و مورد توجه شبه جزیره عربستان قرار گرفته بود. موقعیت اجتماعی پیامبر باعث شد عده ای به این فکر بیفتند که خود را به او نزدیک کنند تا بتوانند از موقعیت به دست آمده بهره برداری نمایند. اینجا بود که آرمان ازدواج با فاطمه (علیها السلام) در سینه بزرگان و بزرگزادگان مهاجر و انصار شعله ور شد.

ابوطالب رئیس و بزرگ مکه و از نفوذ زیادی بین مکیان و قریش برخوردار بود. وجودش تکیه گاه مهم برای پیامبر و مسلمانان محسوب می شد. تا زمانی که در قید حیات بود، کفار قریش نمی توانستند به پیامبر آسیبی برسانند.

ابوطالب در سراسر عمر از هیچ گونه حمایت و پشتیبانی نسبت به برادر زاده خود کوتاهی نمود. با وفات ابوطالب (علیه السلام) کار بر پیامبر سخت تر شد و مبارزه و آزار قریش شدت یافت. در این زمان آن حضرت هم مشکلات خارج از خانه و اذیت و آزار دشمنان را می بایست تحمل کند و هم مشکلات داخل منزل و سرپرستی فرزندان بدون مادر را، مخصوصاً دختر خردسالی مانند زهرای عزیزش را که در اولین مرحله زندگی در این جهان، خود را یکه و تنها و دور از مهر مادر مشاهده می کرد. و گرد یتیمی صورتش را گرفته و همیشه در خانه تنها بود و چشم به در داشت که پدر وارد شود. مشاهده جای خالی خدیجه هنگام ورود پدر، ناراحتی آن دو را صد چندان می نمود، ولی چه می شود کرد. آن ها چاره ای جز صبر و مقاومت نداشتند. آزار و اذیت کفار قریش به جایی رسید که در صدد قتل پیامبر بر آمدند. اوضاع غیر عادی و وقایع و حوادث گوناگون دوران کودکی حضرت زهرا (علیها السلام) بدون تردید آثاری در روح حساس و ظریف او می گذاشت و زندگی آینده و رفتار و روحیات او تا حدودی مربوط به حوادث آن زمان بود. درباره فاطمه می نویسند که: همیشه محزون و غمناک بود. روشن است که این حالت به علت ضربه های بزرگی است که بر روحش وارد شده بود، زیرا در اوضاع و احوال سهمگین آن دوران رشد نموده و بزرگ گردیده بود. او دیده بود چگونه پدر و خویشاوندان او در راه انتشار و ترویج دین اسلام و گسترش توحید و یکتاپرستی، چه مشقت هایی را متحمل می شدند و برای هدایت بشر چه فداکاری هایی می کردند! دخت پیامبر از مردم انتظار داشت بعد از رسول خدا قدر زحمات جانفرسای او را بدانند و هدف مقدس حضرت را دنبال کنند و از راهی که برای آنان تعیین کرده بود، منحرف نشوند.

فاطمه (علیها السلام)، مدافع نبوت

فاطمه وقتی از خانه خارج می شد، شاهد حوادث تلخی بود. می دید پدرش را اذیت کرده و انواع اهانت ها را به او روا می دارند. یک روز دید دشمنان در مسجد الحرام نشسته اند و برای قتل پدرش نقشه می کشند. با چشم اشکبار به خانه بازگشت و تصمیم دشمنان را برای پدرش تعریف کرد (۴۰). زهرای مطهر در سنین کودکی انواع حوادث ناگوار را مشاهده می کرد و به یاری پدر می شتافت و برای او مادری می کرد. پیامبر بعد از خدیجه با زنی به نام سوده ازدواج کرد. او نسبت به فاطمه کم و بیش مهربان بود و اظهار علاقه می کرد، لیکن برای هر کودک یتیمی دشوار است جای مادرش زن دیگری را مشاهده کند. هر چه محرومیت فاطمه

بیشتر می شد، اظهار محبت پیامبر به همان نسبت بیشتر می گشت، زیرا رسول خدا بدین مطلب توجه داشت که فاطمه از محبت مادر محروم است و باید این کمبود جبران شود. روایت است که رسول خدا تا صورت فاطمه را نمی بوسید، به خواب نمی رفت (۴۱). این سرگذشت هشت ساله دختر رسول خدا در آن وضع بحرانی و خفقان بود. روشن است که مانند این حوادث و صدمات روحی برای هر طفلی پیش آید، آشفته و درمانده خواهد شد و همین ناملایمات برای ناتوانی روحی و جسمی او کافی خواهد بود. اما دختر رسول خدا مانند دیگر کودکان نبود، زیرا گرفتاری ها و سختی های مداوم و مبارزات پی در پی، روح افراد برجسته را تقویت می نماید و استعداد های درونی و نهفته آنان به ظهور می رساند. اوضاع بحرانی و خطرناک و حوادث ناگوار دوران کودکی زهرا (علیها السلام) نه تنها خللی بر روح آن بزرگوار وارد نساخت، بلکه روحیه او را تقویت نموده، برای هر گونه مبارزه آماده و نیرومندش ساخت.

هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

شدت اندوه پیامبر در سوگ دو یاور دیرین که هر کدام سهم به سزایی در پیشرفت اسلام داشتند، موجب شد تا آن بزرگوار سال درگذشت ابوطالب و خدیجه را ((عام الحزن)) بنامد، یعنی ((سال غم و اندوه)) اما خداوند منان هر نعمتی را از بندگان خصوصاً بندگان برگزیده اش بگیرد، نعمت دیگری را عطا می فرماید.

هر کدام از این دو شخصیت فرزندی از خود به یادگار گذاشتند که همانند آنان نسبت به پیامبر مهربان و فداکار نبود. امیر مومنان علی (علیه السلام) یادگار ابوطالب مانند پدرش یار و مدافع شجاع آن حضرت بود.

خدیجه دخترش ((فاطمه)) را برای رسول خدا گذاشت. دختری مهربان، فداکار و ایثارگر که همیشه در کنار پدر بود. امیر مومنان در آن هنگام نوزده سال داشت، در حالی که فاطمه طبق احادیث پنج سال بیشتر نداشت. سه سال قبل از هجرت همراه با حوادث سخت و رخداد های تلخ گذشت. این دوران هر چه بود، سپری شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به تبلیغ دین مبین اسلام مشغول بود. پیشرفت این آیین مقدس به طور چشم گیری نمایان بود و وحشت و ترس مشرکان و کفار از پیشرفت دین اسلام بیشتر می شد. آن ها به هر شکل ممکن با پیامبر مبارزه کردند، ولی نتیجه ای نداد. زمانی که از تلاشهایشان مایوس شدند، جلسه ای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند پیامبر را به قتل برسانند. قرار بر این شد که از هر قبیله یک جوان انتخاب کنند تا خون آن حضرت بین قبائل مختلف پایمال شود. شب موعود ابوسفیان با جوانان برگزیده در خانه حضرت حاضر شدند و اتاق خواب پیامبر را سنگ باران کردند. از طرفی طبق قرار قبلی علی (علیه السلام) برد یمانی پیامبر را به سر کشیده و با فداکاری و از جان گذشتگی در بستر حضرت خوابیده بود. با اصابت سنگ به دریچه های اتاق، علی جلوی پنجره آمد و با کمال خونسردی فرمود: کیستید و چکار دارید، ابوجهل پرسید: محمد کجاست، امیرالمؤمنین فرمود: مگر مرا دیدبان او قرار دادید که از من سوال می کنید، ابوسفیان گفت: بروید منزل ابوبکر، قطعاً آن جا رفته است (۴۲).

آنگاه که پیامبر عازم هجرت به مدینه و رهسپار غار تور شد، بایستی موقتا از فاطمه (علیها السلام) جدا شود و دختر یگانه پیامبر در خانه تنها بماند، در حالی که هشت سال بیشتر نداشت، ولی همانگونه که امیر مومنان (علیه السلام) با خوابیدن در بستر پیامبر فداکاری و ایثار خود را به اثبات رساند، زهرای کوچک هم با سکوت و پذیرش هجرت پدر و تنها ماندن خویش، آمادگی خود را برای قبول رنج های رسالت اعلام نمود. نقشه قتل پیامبر طوری زمینه چینی شده بود که بنی هاشم و عشیره پیامبر نتوانند به خونخواهی اقدام نمایند و ناچار خونبها را بپذیرند (۴۳).

در برابر چنین توطئه ای پیامبر از جانب خداوند متعال مامور مهاجرت شد (۴۴).

قبل از آن برخی از سرشناسان یثرب (مدینه) با پیامبر ملاقات کرده و اسلام را پذیرفته و پیمان بسته بودند اگر پیامبر به یثرب بیاید، با جان و مال و نفرت خود از او و اسلام حمایت کنند. کفار قریش به خانه ابوبکر هجوم آوردند. منزل را جستجو کردند، ولی

کسی را نیافتند. صبح روز بعد جلسه فوق العاده در دارالندوه تشکیل دادند. یک نفر به عنوان جارچی از طرف روسای قریش در شهر مکه اعلام نمود: هر کس محمد را کشته یا زنده بیاورد، صد شتر جایزه دارد. با انتشار این خبر عرب های گرسنه میان دره ها و کوهها پراکنده شدند و به جستجو پرداختند. رسول خدا هنگام حرکت با علی و فاطمه خداحافظی کرد و به علی فرمود: امانت های مردم را رد کن، سپس فاطمه دختر مرا و فاطمه مادر خودت و فاطمه دختر عمویم حمزه را با گروه دیگری بردار و به سوی مدینه بشتاب که منتظر شما هستم. آن گاه پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد. به دستور ابوسفیان ((امیه)) با عده ای مسلح و یک قیافه شناس به نام ((ابوبکر خزاعی)) به جستجوی پیامبر پرداختند. ((ابوبکر خزاعی)) به جستجوی پیامبر پرداختند. ((ابوبکر خزاعی)) از اثر پای پیامبر مسیر را گرفت تا دم غار رسیدند. ابوبکر سر در غار تاریک کرد. اضطراب و ترس فوق العاده ای ابوبکر را فراگرفت. بدنش به لرزه افتاد و گفت: یا رسول الله! ما را دیدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ابوبکر! مایوس مباش! خدا با ماست.

ابوبکر گفت: آن ها قطعاً میان غار رفته اند. امیه گفت: خیال نمی کنم. نمی بینی چطور عنکبوت اطراف این غار تنیده است. ابوبکر خواست داخل غار شود اما چیز نرم و لغزانی زیر پای خود احساس نمود. بیرون جست و فریاد زد: مار مار. امیه گفت: امکان ندارد این جا آمده باشد.

برویم کوه حنین. پیامبر و ابوبکر سه شبانه روز در غار ثور بودند و روز چهارم روانه مدینه شدند و در قبا دو فرسخی مدینه منتظر ورود حضرت علی و خانواده ماندند.

هجرت امام علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام)

علی بن ابیطالب به دستور پیامبر عمل نموده، فاطمه را چند تن دیگر از زن ها سوار بر شتر نموده و رهسپار مدینه شد. در بین راه ((ابوقاد)) که مامور راندن شترها بود، آن ها را به سرعت می راند. علی (علیه السلام) فرمود: با زنها مدارا کن و شترها را آهسته تر بران، زیرا زنان توانایی ندارند و نمی توانند سختی ها را تحمل کنند. ابوقاد عرض کرد: می ترسم دشمنان ما را تعقیب کنند. به ما برسند. علی (علیه السلام) فرمود: پیامبر به من فرموده از طرف دشمنان به شما آسیبی نمی رسد.

وقتی به نزدیکی ((ضحجان)) رسیدند، هشت سوار از پشت سر به آنها حمله ور شدند. علی (علیه السلام) زنان را در پناهگاهی پیاده کرد و با شمشیر به دشمنان حمله کرد و پراکنده شان نمود، آنگاه زنان را سوار نموده و به سوی مدینه رهسپار شدند. زمانی که پیامبر به قبا رسید، دوازده روز توقف نمود تا علی (علیه السلام) به اتفاق فاطمه (علیها السلام) و سایرین به حضرت پیوستند و همواره ایشان به مدینه رهسپار شدند (۴۵). استاد توفیق ابو علم می نویسد:

هشت سوار نقابدار به همراهی ((جناح)) غلام حرب بن امیه در این محل (ضحجان) راه را بر آن ها گرفتند. علی (علیه السلام) دستور داد تا ایمن (پسر ام ایمن) و ابو واقد شترها را خوابانند و خودش زنان را فرود آورد. مردان مسلح نزدیک آمدند، علی در برابر آنها ایستاد. آن ها به حضرت گفتند: خیال نمودی که می توانی با این زنان خودت را نجات دهی. علی (علیه السلام) فرمود: اگر برنگردم، چه می شود، گفتند: مجبورت می کنیم که برگردی یا سرت را به مکه خواهیم برد و این کار برای ما خیلی آسان است! سواران به سوی شترها رفتند. علی راه را بر آنها گرفت. ((جناح)) شمشیری حواله حضرت نمود. علی بن ابیطالب خود را کنار کشید و سپس با شمشیر خود او را چنان دو نیمه نمود که شمشیر تا پشت اسب ((جناح)) رسید. آن گاه پیاده گردید و همچون شیر خمشگین بر همراهان او حمله کرد. آن ها از ترس پراکنده شدند و گفتند: پسر ابوطالب بیا و از ما در گذر و ما را ببخش! علی (علیه السلام) فرمود: من به سوی برادر و پسر عم خود می روم. حال هر که از شما می خواهد خودش ریخته شود، نزدیک آید. پس از آن به ابوقاد و ایمن دستور داد شتران را به راه اندازند و خود نیز فاتح و پیروز به راه ادامه داد تا به قبا رسید و به پیامبر پیوست. هجرت در غره ربیع الاول سال سیزده بعثت بود (۴۶).

بدین ترتیب زهرا (علیها السلام) به پدرش ملحق گردید و در کنار پدر بزرگوار و مهربانش به آرامش رسید. زمانی که رسول خدا در قبا در انتظار ورود امیرالمؤمنین و همراهانش به سر می برد، مردم مدینه به قبا که در دو فرسخی مدینه بود می آمدند و خدمت پیامبر می رسیدند.

در یکی از روزها هنگام عصر، علی و همراهان وارد شدند، پیامبر با مهربانی فوق العاده او را در آغوش گرفت و جویای اخبار شد. علی (علیه السلام) اخبار مکه و بین راه را برای پیامبر بازگو نمود. فردای آن روز که جمعه بود، رسول الله پس از اقامه نماز به طرف شهر به راه افتاد. از قبا تا مدینه مقداری راه بود. بین راه روسای قبائل ایستاده بودند.

جلوی ناچه پیامبر را می گرفتند و عرضه می داشتند: نزد ما بمان! پیامبر فرمود: ((ناچه را رها کنید. او مامور است به هر کجا که مشیت خالق اوست، مرا ببرد)) . جمعیت پشت سر آن جناب به راه افتادند. شتر پیامبر به آرامی به راه خود ادامه می داد. تا این که به زمین مسجد النبی که در آن هنگام انبار خرما بود رسید و زانو زد. یک بار دیگر هم حرکت کرد و چند قدم رفت و باز زانو زد. پیامبر پیاده شد. نزدیک ترین خانه به آن مکان، منزل ابویوب انصاری بود. رسول الله آن خانه را برای سکونت اختیار فرمود، سپس امیر مومنان (علیه السلام) به اتفاق همراهان آن جا فرود آمدند.

پیامبر در انبار خرما که مجاور منزل ابو یوب انصاری بود، نماز می گذارد.

یک روز رسول الله به ((اسعد بن زراره)) فرمود: این زمین به چه کسی تعلق دارد، اسعد گفت: مالک این زمین دو جوان هستند. رسول الله فرمود: امکان دارد این زمین را از آن ها بخریم و محلی برای تجمع مسلمانان به نام مسجد بنا کنیم. اسعد بن زراره با صاحبان زمین مذاکره کرد. آن ها گفتند: این زمین را به پیامبر تقدیم می کنیم. اسعد اظهار ارادت آن ها را به پیامبر رساند. پیامبر ضمن تشکر فرمود: من این زمین را رسماً می خرم و آن ها باید قیمت آن را قبول کنند. رسول الله زمین را به ده دینار خرید و با کمک مسلمانان مسجد بنا گردید. در کنار مسجد، پیامبر منزلی برای خود تهیه دید.

حدود شش ماه از ورود پیامبر به مدینه می گذشت. شهر در این مدت عظمت فوق العاده ای پیدا کرده و مورد توجه شبه جزیره عربستان قرار گرفته بود. موقعیت اجتماعی پیامبر باعث شد عده ای به این فکر بیفتند که خود را به او نزدیک کنند تا بتوانند از موقعیت به دست آمده بهره برداری نمایند. اینجا بود که آرمان ازدواج با فاطمه (علیها السلام) در سینه بزرگان و بزرگزادگان مهاجر و انصار شعله ور شد.

فصل دوم: ازدواج فاطمه (علیها السلام)

۱- ازدواج فاطمه (علیها السلام)

فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا در آن زمان، از دوشیزگان ممتاز عصر خود بود. پدر و مادرش از شریف ترین و اصیل ترین خانواده های قریش بودند. او به عالی ترین کمالات انسانی آراسته بود و همواره مورد توجه بزرگان قریش و رجال با شخصیت و ثروتمند قرار داشت و گاه و بیگاه از او خواستگاری می کردند اما رسول خدا دوست نداشت کسی در این باره سخنی گوید. پیامبر با خواستگاران طوری رفتار می نمود که خیال می کردند مورد غضب پیامبر قرار گرفته اند. (۴۷) رسول خدا فاطمه را برای علی نگهداشته بود و دوست داشت از جانب او پیشنهاد خواستگاری شود. (۴۸)

پیامبر از جانب خدا مامور بود نور را با نور کابین ببندد. (۴۹) پیشنهادها از اطرف به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سرازیر می گردید. یکی از خواستگاران ابوبکر بود. روزی خدمت پیامبر رسید و پیشنهاد خود را به عرض حضرت رساند، رسول الله فرمود: تعیین همسر او با خدا است. بعد از او عمر خدمت رسول خدا آمد و فاطمه را خواستگاری نمود. جواب رسول خدا همان بود. (۵۰) اصحاب احساس کرده بودند که پیامبر مایل است دخترش را به ازدواج علی (علیه السلام) در آورد. یک روز عمر و ابوبکر و سعد

بن معاذ و گروهی دیگر در مسجد نشسته بودند و از هر دری سخن می گفتند. در این بین صحبت از فاطمه به میان آمد. ابوبکر گفت: همه اعیان و اشراف عرب از فاطمه خواستگاری کردند و همه جواب رد شنیدند و رسول خدا می فرماید: تعیین همسر فاطمه با خداست اما علی تا حال در مورد خواستگاری هیچ اقدامی نکرده است. شاید دلیلش تهیدستی او باشد. آنگاه ابوبکر افزود: این مطلب بر من روشن است که خدا و پیامبر، فاطمه را برای علی نگه داشته اند.

سپس از عمر سعد خواست پیش علی بروند. سعد، ابوبکر را در این کار خیر تشویق نمود. عمر و ابوبکر و سعد بدین قصد از مسجد خارج شدند و به منزل علی رفتند. حضرت در منزل نبود. به جستجوی او پرداختند و ایشان را در نخلستان یکی از انصار یافتند که آبکشی می کرد و درختان خرما را آبیاری می نمود علی پرسید: از کجا می آید و به چه منظور این جا آمده اید؟ ابوبکر گفت: یا علی در کمالات بر سایرین برتری داری و از موقعیت خود و علاقه ای که رسول خدا به تو دارد، کاملاً آگاهی. اشراف و بزرگان قریش برای خواستگاری فاطمه رفته اند، ولی پیامبر دست رد به سینه همه زده و تعیین همسر فاطمه را به دستور خدا دانسته است. گمان می کنم خدا و رسول، فاطمه را برای تو گذاشته اند. به چه علت در این اقدام کوتاهی می کنی. علی (علیه السلام) پس از شنیدن سخنان ابوبکر اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود: ای ابوبکر! احساسات درونی مرا تحریک نمودی و موضوعی را که از آن غافل بودم، یاد آوری کردی. به خدا سوگند! همه خواستگار فاطمه اند. من هم بدین موضوع علاقه دارم. تنها چیزی که مرا از اقدام باز داشته، فقر و تهیدستی است. ابوبکر گفت: چنین نگو، زیرا دنیا و آنچه در آن هست، نزد خدا و رسولش ارزشی ندارد. در خواستگاری فاطمه تعجیل کن! می بینم که رسول خدا در برابر خواستگاران فاطمه فرمود که با پروردگار است.

فهمیده می شود که تزویج فاطمه قبل از آنکه روی زمین صورت پذیرد، به فرمان خداوند در ملا اعلی میان فرشتگان انجام گرفته است. در این مورد روایات زیادی وارد شده است که به یک روایت بسنده می کنیم:

من المناقب عن علی (علیه السلام) قال: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «اتانی ملک فقال: یا محمد! ان الله یقرء علیک السلام و یقول لک قد زوجت فاطمه من علی فزوجها منه و قد امرت شجره طوبی ان تحمل الدر و الیاقوت و المرجان، و ان اهل السماء قد فرحوا لذلك، و سیولد منهما ولدان سیدا شباب اهل الجنة و بهما یزین اهل الجنة فابشر یا محمد فانک خیر الاءولین و الاخرین؛ (۵۱) رسول خدا فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: یا محمد! خداوند عزوجل سلامت می رساند و می فرماید: من فاطمه را به علی تزویج نمودم. تو نیز همین عمل را انجام بده و فرمان دادم درخت طوبی، در و یاقوت و مرجان نثار کند و اهل آسمان از این امر شادمان گشتند. به زودی از این ازدواج دو فرزند به وجود می آیند که سرور جوانان اهل بهشت بوده و بهشت به وجود آن دو زینت می یابد. پس ای محمد! مژده باد تو را، که تو بهترین مردم از اولین و آخرین هستی!

علی (علیه السلام) در خانه پیامبر بزرگ شده بود و دختر رسول خدا را به خوبی می شناخت و با روحیات و اخلاق او کاملاً آشنا بود. هر دو در خانه پیامبر (علیه السلام) و خدیجه (علیها السلام) بزرگ و تربیت شده بودند (۵۲) و می دانست همسری بهتر از فاطمه وجود نخواهد داشت، از این رو او را از صمیم قلب دوست داشت و می دانست چنین موقعیت مناسبی دست نخواهد داد. اما اوضاع بحرانی اسلام و گرفتاری و فقر اقتصادی مسلمانان، علی (علیه السلام) را مشغول ساخته بود، به طوری که به خواسته های شخصی خود توجهی نداشت. علی اندکی درباره پیشنهاد ابوبکر تأمل کرد. اطراف و جوانب قضیه را به خوبی بررسی نمود. از یک طرف تهیدستی و فقر اقتصادی خود و سایر مسلمانان و حوادث و گرفتاری های عمومی را مشاهده می کرد، از طرف دیگر فکر می کرد موقع ازدواجش فرا رسیده و در حدود بیست و یک سال یا زیادتر از عمرش می گذرد و باید خواه ناخواه ازدواج کند (۵۳).

چگونگی ازدواج با فاطمه (علیها السلام)

جریان خواستگاری علی (علیه السلام) را فتال نیشابوری در روضه الواعظین و شیخ صدوق در امالی و عیون اخبار الرضا به نحو دیگری از حضرت رضا (علیه السلام) و او از پدران گرامی اش از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده اند که آن جناب

فرمود:

من قصد تزویج فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله) را داشتم و شب و روز در این فکر بودم، ولی شرم و حیا جرات نمی داد که این مطلب را به عرض برسانم. روزی به خدمت رسول خدا مشرف شدم.

فرمود: یا علی! آیا تو را رغبت به ازدواج هست، عرض کردم: رسول خدا داننا تر است. پیش خود فکر کردم که آن جناب می خواهد یکی از زنان قریش را به من تزویج کند و بیم آن داشتم که فاطمه از دستم برود. از مقصود وی آگاه نبودم تا اینکه رسول خدا دوباره مرا نزد خود احضار فرمود. من در خانه ((ام سلمه)) نزد آن حضرت حضور یافتم. به من فرمود: یا علی! بشارت باد تو را که خدای تعالی امر مرا در مورد ازدواج تو کفایت کرد. عرض کردم: یا رسول الله! چگونه آن را بیان فرمایید. فرمود: جبرئیل نازل شد، سنبل و ترنفل به من داد. آن ها را گرفته و بوییدم و از سبب آن پرسیدم، گفت: خدای تعالی به فرشتگان و ساکنان بهشت دستور داد که بهشت را از نهال ها و نهرها و میوه ها و درختان آن زینت دهند و نسیم بهشت را فرمان داد تا به انواع عطرها وزیدن گرفت و حوریان را نیز دستور داد سوره هایی را از قرآن بخوانند و منادی از عرش صدا زد که روز ولیمه علی بن ابیطالب است. خداوند فرشتگان را فرمود که گواه باشید من فاطمه را به علی تزویج نمودم و آن ها را برای هم پسندیدم، آن گاه ابر سفیدی فرستاد که بر آنها از مروارید و زبرجد و یاقوت بهشتی بارید و فرشتگان از سنبل و ترنفل بهشت نثار کردند و این از نثار فرشته هاست (۵۴).

در بحار الانوار آمده که علی (علیه السلام) با شنیدن پیشنهاد ابوبکر در فکر فرو رفت و دیگر نتوانست به کار ادامه دهد به منزل آمد و خود را آماده نمود به خدمت رسول اکرم شتافت. پیامبر در خانه ام سلمه قرار داشتند علی (علیه السلام) به خانه ام سلمه رفت و در زد پیامبر به ام سلمه فرمود: در را باز کن، کوبنده در شخصی است که خدا و رسول او را دوست دارند. او هم خدا و رسول را دوست دارد. عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت! کیست که درباره اش چنین داوری می کنی، فرمود: ای ام سلمه! ساکت باش، مردی دلاور و شجاع است. برادر و پسر عمویم و محبوبترین مردم نزد من است.

ام سلمه از جای جست و در را باز کرد. علی (علیه السلام) داخل منزل شد، سلام نمود و در حضور پیامبر نشست و از خجالت سرش بزی انداخت و نتوانست تقاضای خویش را عرضه بدارد. ساعتی طول کشید و هر دو ساکت بودند، تا پیامبر فرمود: یا علی! گویا برای حاجتی نزد من آمده ای که از مطرح کردنش خجالت می کشی. حاجت خود را بخواه و مطمئن باش تمام خواسته هایت قبول می شود. علی (علیه السلام) عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد! من در خانه شما بزرگ شده و شما بهتر از پدر و مادر در تربیت من کوشش نموده ای. به برکت وجود شما هدایت شدم. یا رسول الله، به خدا سوگند. اندوخته دنیا و آخرت من شما هستی. اکنون موقع آن شده که برای خود همسری انتخاب کنم و تشکیل خانواده دهم. اگر صلاح بدانی دختر خودت فاطمه را به عقد من درآوری. سعادت بزرگی نصیب من شده است (۵۵).

رسول الله صورتش از سرور و شادمانی بر افروخته شد و با چهره ای خندان گفت: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری، پاسخ داد: پدر و مادرم قربانت! شما از وضع من کاملا آگاهی. تمام ثروت من عبارت است از: یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی. بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی. شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود. باید با آن آب کشی کنی و زندگی خود و خانواده ات را تامین نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی. تنها چیزی که می ماند زره است. من به همان زره اکتفا می کنم. یا علی! می خواهی بشارتی به تو بدهم، عرض کرد: آری، یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما! همیشه نیک خوی و خوش زبان بوده اید. فرمود: قبل از این که نزد من بیایی، جبرئیل نازل شد و گفت: دخترت فاطمه را با علی کابین ببند. مجلس ازدواج آنان در عالم بالا قبل از ازدواج آن ها در زمین برگزار شده است (۵۶). پیامبر افزود: یا علی! تو زودتر به مسجد برو و من بعد خواهیم آمد و در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم. علی (علیه السلام)

مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت کرد.

ابوبکر و عمر را در راه دید، سوال کردند، گفت: رسول خدا دخترش فاطمه را به من تزویج کرد. اکنون می آید تا در حضور مردم مراسم عقد را انجام دهد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حالی که صورتش از شادمانی می درخشید، وارد مسجد شد و بلال فرمود: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن. هنگامی که همه جمع شدند، بر فراز منبر رفت. پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد علی و فاطمه در عالم بالا در حضور فرشتگان برگزار شده است و دستور داد که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهم و شما را بر آن گواه گیرم. پس نشست و به علی فرمود: برخیز و خطبه عقد را بخوان. علی برخاست و خطبه عقد را خواند (۵۷).

در کشف الغمه و سایر کتب تاریخی روایت شده که علی (علیه السلام) جهت خواستگاری خدمت پیامبر رسید و پس از سلام در حضور او نشست و سر را پایین انداخت و از شرم و حیا نتوانست منظور خود را بیان کند. رسول خدا فرمود: یا علی! تو را حاجتی هست، بگو، مطمئن باش که حاجت تو برآورده می شود. علی عرض کرد، یا رسول الله! شما می دانید که مرا از کودکی از پدر و مادر گرفته و در خانه خود پرورش داده اید و خداوند مرا به وسیله شما نیرومند ساخت. دلم می خواهد خانه ای داشته و همسری اختیار کنم تا با او مانوس شوم. از این رو خدمت شما آمدم که با کمال میل دخترتان فاطمه را خواستگاری کنم. آیا با تقاضای من موافقت می فرمایید، رسول خدا شادمان شد و فرمود: صبر کن تا از فاطمه اجازه بگیرم. پیامبر نزد فاطمه (علیها السلام) رفت و فرمود: دخترم! علی بن ابیطالب را به خوبی می شناسی. برای خواستگاری تو آمده است. آیا اجازه می دهی تو را به عقد او درآورم، فاطمه خجالت کشید و سکوت کرد و چیزی نگفت. پیامبر سکوت او را علامت رضایت دانست (۵۸).

رسول خدا نزد علی آمد و فرمود: آیا برای این امر چیزی داری، علی (علیه السلام) عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! من چیزی از شما پنهان نمی کنم. آنچه دارم یک شمشیر و یک زره و یک شتر می باشد. رسول خدا فرمود: شمشیر برای تو که مرد جنگی، لازم است و شتر برای گذران زندگی تو ضروری است. پس می ماند زره تو، که من آن را به مهر زهرا می پذیرم. پس افزود: یا اباالحسن! اءبشرك، قال علی (علیه السلام) فقلت نعم، فداك اءبی و اءمی، فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله) اءبشر یا اءبالحسن. فان الله عزوجل قدر زوجكها من السماء من قبل ان اءزوجكها من الارض؛ (۵۹) رسول خدا فرمود: یا علی، آیا بشارت دهم تو را عرض کرد: بله، پدر و مادرم فدایت! فرمود: بشارت باد! ای علی که خدای تعالی فاطمه را به تو در آسمان تزویج نمود، پیش از آن که من او را در زمین به تو تزویج کنم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) راه و رسم ازدواج صحیح را عملاً به مسلمانان آموزش داد. این ازدواج باید درسی باشد برای تمامی مسلمانان که اگر جوانی برای خواستگاری به منزل آنها آمد، باید قبل از هر چیز جنبه های دین و اخلاقی او را مورد بررسی قرار دهند. اگر جوانی متدین و پرهیزکار بود، ولی از مال دنیا بی بهره بود، بهتر از مردی است که در رفاه مادی بوده، ولی هوسران باشد، زیرا ثروت نه تنها مایه خوشبختی نیست، بلکه بسیاری از اوقات مایه وزر و وبال و گرفتاری می گردد. رسول اکرم می توانست یکی از ثروتمندان قریش را که خواستگار دخترش بودند بپذیرد، اما از این که علی (علیه السلام) که تهیدست و فقیر بود و به خواستگاری فاطمه می آید، مسرور و شادمان گردیده و موافقت خویش را اعلام می دارد. در تمام کتب تاریخی از مسرت و شادمانی رسول خدا هنگام خواستگاری علی (علیه السلام) یاد شده زیرا آن جناب علی (علیه السلام) را جوانی پرهیزکار، شجاع، و فداکار می شناسد، از این رو با کمال میل و رغبت با ازدواج آنها موافقت می فرماید. پس باید به این سیره نبوی تاسی کرد و معیار در شناخت افراد را ایمان و تقوی دانست، نه ثروت و پست و مقام!

عروسی فاطمه (علیها السلام)

پس از مراسم عقد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شادمان و مسرور به خانه برگشت و به زنان دستور داد برای فاطمه مجلس جشن

و شادی فراهم کنند. مراسم ازدواج در روز اوگل یا ششم ذی الحجه سال دوم یا ششم هجری انجام گرفت (۶۰). علی (علیه السلام) به بازار رفت و با فروش زره خود به چهارصد درهم، نزد رسول خدا برگشت و آن را به عنوان مهریه فاطمه (علیها السلام) خدمت حضرت تقدیم کرد. رسول الله پول را گرفته و مقداری از آن را به بلال داد و فرمود: با این پول عطر و وسایل آرایش خریداری کند. بقیه را به ابوبکر سپرد و فرمود: جهیزیه و وسائل زندگی فاطمه را تهیه کند. عده ای از یاران را مثل ((مقداد بن اسود)) ماموریت داد به عنوان دستیار ابوبکر با وی به بازار بروند. علی (علیه السلام) می فرماید: یک ماه از مراسم عقد گذشت. روزی برادرم عقیل نزد من آمد و گفت: از ازدواج تو بسیار خوشحالم، چرا از رسول خدا خواهش نمی کنی فاطمه را به خانه ات بفرستی، تا به وسیله عروسی شما چشم ما روشن گردد. علی (علیه السلام) فرمود: خیلی مایلم عروسی کنم، ولی از رسول خدا، خجالت می کشم. عقیل عرض کرد: تو را به خدا سوگند، اکنون با من بیا تا به خدمت پیامبر برویم! علی با برادرش عقیل به طرف منزل رسول خدا به راه افتاد. در بین راه به ((ام ایمن)) برخوردند و جریان را برایش گفتند. ام ایمن گفت: اجازه بدهید من با رسول خدا صحبت کنم، زیرا در این گونه موارد کلام زن ها موثرتر است. ام سلمه و سایر زنان از موضوع خبردار شدند و خدمت پیامبر رسیدند و عرض کردند: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت! برای موضوعی خدمت شما رسیدیم که اگر خدیجه زنده بود چشمش به آن روشن می شد. وقتی پیامبر نام خدیجه را شنید، اشکش جاری شد و فرمود:

کجا خدیجه پیدا می شود! هنگامی که مردم مرا تکذیب می نمودند، او مرا تصدیق کرد و اموالش را در اختیار من گذارد تا در راه دین خدا مصرف کنم. خدیجه زنی بود که خدا بر من وحی فرستاد که بدو بشارت دهم: خدا خانه ای از زمره در بهشت بدو عطا خواهد کرد.

ام سلمه عرض کرد: پدرم و مادرم فدایت شود شما هر چه درباره خدیجه می فرمایید صحیح است. خداوند ما را با او محشور گرداند یا رسول الله، برادر و پسر عموی شما میل دارد همسرش را به منزل ببرد. فرمود: چرا خودش در این باره صحبتی نمی کند، عرض کرد: خجالت می کشد پیامبر به ام ایمن فرمود: علی (علیه السلام) را نزد من حاضر کن. وقتی علی (علیه السلام) خدمت پیامبر رسید، فرمود: یا علی! آیا میل داری همسرت را به منزل ببری. عرض کرد: آری، یا رسول الله فرمود: خدا مبارک گرداند! همین امشب یا فردا وسایل عروسی را فراهم می کنم. سپس به همسرانش فرمود: فاطمه را زینت کنید و خوشبویش نمایید و اتاقی برایش فرش کنید، تا مراسم عروسی را برگزار کنیم (۶۱).

از نوشته مورخان بر می آید که زهرا (علیها السلام) را در حدود یک ماه پس از انجام مراسم عقد به خانه علی بردند. رسول اکرم به علی فرمود که در عروسی باید ولیمه داده شود. یکی از سنن و مستحبات شرع، ولیمه دادن در هنگام عروسی است. علی (علیه السلام) خرما و روغن گرفته، نزد رسول خدا آورد. حضرت خرما را میان روغن سرخ کرده و گوسفند چاقی فراهم نمود و نان هم تهیه شد (۶۲). و در روایت دیگر علی (علیه السلام) می فرماید:

مقداری از پول زره را رسول خدا به ام سلمه داد و ده درهم از آن را به من داد و فرمود: با این پول مقداری روغن و خرما و کشک بخر و بیاور. من دستور آن حضرت را انجام داده، خریدم و آوردم. رسول خدا سفره چرمی خواست و آستین ها را بالا زد و از آن خرما و کشک و روغن غذایی تهیه کرد (۶۳). بعد فرمود: هر کسی که مایل هستی دعوت نما. به مسجد رفتم و دیدم جمع زیادی از اصحاب در مسجد حضور دارند. من شرم داشتم عده ای را دعوت کنم و عده ای را دعوت نکنم. از این رو روی بلندی رفته و گفتم: ای مردم! همگی برای صرف ولیمه فاطمه بیایید. مردم دسته دسته راه افتادند و جمعیت زیادی جمع شدند. من از کمی غذا خجالت می کشیدم. چون رسول خدا متوجه شد فرمود: علی جان! من از خدا می خواهم که این غذا را برکت دهد.

علی (علیه السلام) می فرماید: تمام آن جمعیت غذا خوردند و چیزی از غذا کم نشد و در حق ما به خیر و برکت دعا کردند. چون غروب شد، زنان پیامبر فاطمه را زینت کرده و عطر آگین نمودند. رسول خدا علی را در سمت راست و فاطمه را در سمت

چپ خود نشانید و پیشانی آن‌ها را بوسید و دست دخترش را در دست علی گذاشت و فرمود: علی جان! فاطمه همسر خوبی است. آن گاه به فاطمه فرمود: دخترم! علی شوهر خوبی است. سپس در حق آن‌ها دعا کرد. بعد زنان پیامبر در حالی که ارجوزه و شعرهایی می‌خواندند، با تشریفات خاصی آن‌ها را به سوی حجله روانه کردند (۶۴).

ابابکر با مبلغی که پیامبر به او داده بود، لوازم یک زندگی کوچک را برای فاطمه خریداری نمود. فهرست جهیزیه حضرت زهرا (علیها السلام)

یک عدد پیراهن (۷ درهم)؛ روسری یک عدد (۴ درهم)؛ چادر مشکی، یک عدد؛ بقچه‌ای با ریسمان لیف خرما پیچیده شده؛ رختخواب کتان که از علف و برگهای خشک درخت خرما پر شده بود؛ رختخوابی که از پشم گوسفند و روبه آن از کتان بود؛ متکا دو عدد که روی آن چرم دباغی شده طایف و بار آن لیف خرما بود و دو عدد دیگر به همین ترتیب که داخل آن پشم گوسفند بود؛ پرده پشمی، یک عدد؛ حصیر، یک عدد؛ حصیر پشمی، یک عدد؛ آسیاب دستی؛ بادیه مسی، یک عدد؛ کاسه چوبی، یک عدد؛ مشک آب، یک عدد؛ کوزه آب خوری، دو عدد؛ آرد بیز (الک)؛ ظرف سفالی، یک عدد؛ بازو بند نقره‌ای، دو عدد.

این اثاثیه را ابابکر به اتفاق سایر صحابه به خانه پیامبر آورد. رسول خدا نگاهی به جهیزیه انداخت و سر را به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

الله بارک لقوم جل آنیهم الخرف؛ خدایا به آن زندگی که ظروف گرانمایه اش در سفال خلاصه می‌شود، برکت عنایت فرما! این جهیزیه دختر رسول خدا و خلیفه مسلمانان بود.

۲. آداب ازدواج در اسلام

اسلام به مسلمانان می‌فرماید: اگر جوانی برای خواستگاری دختر شما آمد، قبل از هر کار به جنبه‌های دینی و اخلاقی او نظر کنید. اگر با ایمان و پاکدامن بود و اخلاقی نیکو داشت، به وصلت او با دخترتان موافقت نمایید. اسلام معتقد است که ازدواج نباید بر پایه ثروت استوار گردد. اسلام ثروت را تنها عامل خوشبختی خانواده نمی‌داند و می‌فرماید: فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی و علاقه دینی داماد، بر ثروت و مال برتری دارد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید:

وقتی کسی به خواستگاری دختر شما آمد، اگر اخلاق و ایمانش را پسندیدید، با وی وصلت نمایید. اگر برنامه ازدواج شما بر خلاف این دستور باشد، مفسد بزرگ و گرفتاری‌های زیادی در پی دارد.

پیامبر به دستورهایی که به مردم می‌داد خود عمل می‌نمود، به همین جهت پرهیزکاری و کمالات و فضایل اخلاقی علی (علیه السلام) را بر ثروت بی‌شمار عبدالرحمن و عثمان ترجیح داد و فقر او را عیب ندانست (۶۵).

اسلام مهریه سنگین را به صلاح مردم جامعه نمی‌داند و توصیه می‌کند که اگر دین و اخلاق داماد را پسندیدید درباره مهریه سختگیری نکنید و به کم قناعت کنید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید:

((بهترین زنان امت من کسانی هستند که زیبا و کم مهر باشند (۶۶))) .

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

((مهر سنگین نقطه ضعفی برای زن است (۶۷))) .

اسلام معتقد است که مسابقه در زیاد کردن مهریه زندگی را بر مردم مشکل می‌کند. با ایجاد تسهیلات در امر ازدواج، جوانان را به تشکیل خانواده تشویق نمود تا از مفسد اجتماعی و بسیاری از ناهنجاری‌ها جلوگیری شود. مهریه‌های سنگین در آغاز زندگی، به وضع روحی و آسایش خاطر داماد لطمه می‌زند. رسول اکرم برای این که عملاً به مردم نشان داده و بفهماند مهریه سنگین به صلاح هیچ خانواده‌ای نیست، دختر عزیزش را با کمترین مهریه به عقد علی (علیه السلام) درآورد، حتی به عنوان دین و قرض

چیزی بر عهده او قرار نداد.

پیامبر هنگام خروج از منزل علی و زهرا (علیهما السلام) دستگیره در را گرفت و فرمود:

طهر کماله و طهر نسلکما انا سلم لمن سالمکها، انا حرب لمن حاربکما، استودعکما الله و استخلفه علیکما؛ خدا شما و نسلتان را پاک و پاکیزه گرداند. با دوستان شما دوست هستم و با دشمنان شما دشمن هستم. اکنون وداع می‌کنم و شما را به خدا می‌سپارم.

علی می‌فرماید: تا سه روز پیامبر نزد ما نیامد. صبح روز چهارم که نزد ما می‌آمدند، به اسماء بنت عمیس برخورد کردند فرمودند: چرا اینجا ماندی، اسماء گفت: پدر و مادرم فدایت! جوان هنگام ازدواج به زنی که کمک او باشد نیازمند است، تا احتیاجاتش را بر آورده کند. من هم به همین دلیل ماندم که نیازهای فاطمه را بر آورده کنم. پیامبر فرمود: ای اسماء! خداوند حوائج دنیا و آخرت را بر آورده سازد (۶۸)!

پیامبر با فاطمه خلوت کرد و پرسید: همسرت را چگونه یافتی، عرض کرد: خداوند بهترین مردان را نصیب من کرده است، ولی زنان قریش که به دیدنم آمدند گفتند: پدرت تو را به ازدواج مردی در آورده که فقیر و تهی دست است. پیامبر فرمود: دخترم! پدر و شوهرت فقیر نیستند. گنج‌های زمین را از طلا و نقره بر من عرضه داشتند، ولی من نعمت‌های اخروی را بر ثروت و مال دنیا ترجیح دادم. دخترم! برای تو همسری برگزیدم که در اسلام آوردن مقدم بر همه بود. از جهت دانش و حلم و عقل نیز بر تمام مردم برتری دارد. خداوند در بین تمام مردم، من و شوهرت را برگزید. همسر خوبی داری. قدرش را بدان و از فرمانش سرپیچی مکن. سپس علی را خواند و فرمود: با همسرت مدارا و مهربانی کن! بدان که فاطمه پاره تن من است. هر کس او را بیازارد، مرا اذیت کرده و هر کس او را خشنود کند، مرا خشنود نموده است. با شما وداع می‌کنم و به خدا می‌سپارمتان.

زهرا (علیها السلام) در خانه علی (علیه السلام)

خانواده کوچکترین واحد تشکیل دهنده اجتماع است. افراد این اجتماع باید در حریم خانواده به آداب دینی و فضایل اخلاقی تربیت یابند و پرورش و رشد نمایند: تا اجتماع سالم و مترقی را به وجود آورند. هر یک از زن و مرد که رکن اصلی و اساسی خانواده محسوب شوند، وظایفی دارند که باید در انجام آن کوشا باشند.

آنچه به عهده بانوی خانه گذاشته شده است، اداره امور خانه و برقرار کردن نظم و آرامش می‌باشد، تا مرد خانواده با خیال آسوده بتواند در خارج از منزل به فعالیت ادامه دهد. از آنجا که زن فطرتاً خواهان بچه داری و شوهر داری می‌باشند، اگر این مهم را که ذاتی است، به گونه‌ای نیکو انجام دهد، در سعادت و ترقی خانواده سهم به‌سزایی خواهد داشت. فاطمه (علیها السلام) از این قانون مستثنی نبود. از این رو رسول خدا کارهای زندگی دختر و دامادش را تقسیم نمود و به فاطمه فرمود: کارهای داخل خانه با تو باشد و امور مربوط به خارج خانه را بر عهده علی گذاشت (۶۹).

مرحوم کلینی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که امیرالمؤمنین هیزم فراهم می‌کرد، آب می‌کشید و خانه را جارو می‌نمود. فاطمه (علیها السلام) آرد می‌کرد و خمیر درست نموده و نان می‌پخت (۷۰).

جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند: روزی رسول خدا فاطمه را دید که از نم‌شتر جامه‌ای بر تن کرده، در حالی که دستاس می‌کرد، بچه‌اش را هم شیر می‌داد. پیامبر از مشاهده آن حال اشک دیدگانش جاری شد و به زهرا فرمود: دختر جان! تلخی و سختی‌های دنیا را به خاطر شیرینی نعمت‌های آخرت تحمل کن. زهرا عرض کرد: خداوند را به خاطر نعمت‌هایش سپاسگزارم.

زهرا در زندگانی کوتاه خود با علی (علیه السلام) در دامن خویش چهار فرزند تربیت نمود که هر کدام به نوبه خود منشا تحولات بزرگ دینی و اجتماعی و سیاسی بود و عالم بشریت تا ابد به وجود آنها افتخار خواهد کرد (۷۱).

فاطمه (علیها السلام) با همه مشغله‌ای که داشت، شوهرش را که غالب اوقاتش در صحنه‌های پیکار سپری می‌شد و با مرگ هم

آغوش بود، مورد توجه و محبت قرار داده، او را به انجام وظایف خطیرش تشویق می نمود.

علاوه بر امور داخلی خانه، شوهرش را در کارهایش یاری می کرد. پس از بازگشت از غزوه احد که حضرت امیر (علیه السلام) در دفاع از رسول خدا زیاده از حد مقاومت کرده و گروه بسیاری از مشرکان را به هلاکت رسانده بود، شمشیر خون آلودش را برای شستن به فاطمه داد و فرمود:

خدی هذا السیف فقد صدقنی الیوم؛ این شمشیر را بگیر که امروز ایمان و شجاعت مرا تصدیق نمود.

رسول خدا نیز فرمود:

خذیه یا فاطمه فقد ادی بعلک ما علیه و قد قتل الله بسیفه صناید قریش؛ (۷۲) بگیر شمشیر را که شوهرت امروز دین خود را ادا نمود و خداوند به وسیله شمشیر او بزرگان قریش را به هلاکت رسانید.

دختر یگانه شخص اول اسلام از کار کردن عار نداشت و از زیر بار کارهای دشوار خانه، شانه خالی نمی کرد. به اندازه در منزل زحمت می کشید که علی (علیه السلام) به شدت ناراحت می شد و خدمات او را تحسین می نمود.

روزی به یکی از اصحاب فرمود: می خواهی از وضع خودم و فاطمه برای تو بگویم. آن قدر در خانه آب آورد که آثار مشک بر بدنش دیده می شد. آن قدر آسیاب کرد که دستهایش تاول زد. آن قدر در نظافت و تمیز کردن و پختن نان و غذا زحمت کشید که لباس هایش کثیف شد و زمانی که کار بر او سخت شد، گفتم خوب است خدمت پیامبر برسی و جریان را برایش بازگو کنی، شاید خادمی برایت تهیه کند تا در خانه داری به تو کمک کند. فاطمه خدمت پدر بزرگوارش رسید، خجالت کشید حاجتش را بیان کند. بدون خواستن حاجت به خانه برگشت. پیامبر احساس کرد که فاطمه حاجتی داشته، از این رو صبح روز بعد به منزل ما تشریف آوردند.

سلام کرد، پاسخ دادیم. داخل خانه شد و پیش ما نشست و فرمود: فاطمه جان! دیشب به چه منظور به منزل ما آمدی، فاطمه خجالت کشید حاجتش را بگوید. من عرض کردم: یا رسول الله! فاطمه آن قدر آب آورده که بند مشک در سینه اش اثر گذاشته، آن قدر آسیاب کرده که دستهایش تاول زده؛ آن قدر خانه را تمیز و مرتب کرده و غذا پخته که لباس هایش کثیف شده است. من گفتم خدمت شما برسد، شاید خادم و کمک کاری به وی عطا کنی. پیامبر فرمود: فاطمه جان! می خواهی عملی به شما یاد دهم که از هر خادمی بهتر باشد. وقتی خواستی بخوابی، سی و سه مرتبه بگو: سبحان الله؛ سی و سه مرتبه بگو: الحمد لله؛ سی و چهار مرتبه بگو: الله اکبر. این ذکر صد مرتبه بیش نیست، ولی در نامه عمل ثواب هزار حسنه دارد. فاطمه جان! این ذکر را اگر هر روز صبح بگویی، خداوند کارهای دنیا و آخرت را اصلاح خواهد نمود. فاطمه در جواب پدر گفت: از خدا و رسولش راضی شدم (۷۳).

یک روز بلال از وقت معمول دیرتر به نماز صبح حاضر شد. رسول خدا علت دیر آمدن را پرسید، عرض کرد: زمانی که به مسجد می آمدم، به منزل فاطمه رفتم. دیدم مشغول آسیاب کردن است و بچه او گریه می کند. عرض کردم: ای دختر پیامبر! اجازه بده یکی از کارها را من انجام دهم. فرمود: بچه داری از من بهتر ساخته است. اگر میل داری، در آسیاب کردن کمک کن. من مشغول آسیاب کردن شدم. به این جهت دیرتر به مسجد رسیدم. پیامبر فرمود: به فاطمه ترحم کردی، خدا به تو ترحم کند (۷۴)!

فاطمه زنی نبود که فقط در گوشه منزل به اداره داخلی مشغول باشد و از حوادث و اوضاع مربوط به جهان اسلام بی خبر باشد. از تاریخ استفاده می شود که فاطمه (علیها السلام) در جریان مربوط به اسلام و مسلمانان بوده و مخصوصاً به حوادث جنگ و جبهه کاملاً توجه داشت، نه تنها مشوق پدر و شوهرش بود، بلکه در مواقع لزوم در صحنه پیکار حضور پیدا کرده و کارهایی انجام می داد. در تاریخ نوشته اند: بعد از جنگ احد وقتی صورت خون آلود پدر را دید، او را بغل گرفته و گریه کرد و خونها را از صورت پدر پاک نمود. علی آب آورد و فاطمه صورت پدر را شست، ولی خون بند نمی آمد. سرانجام فاطمه قطعه حصیری را سوزاند و

خاکسترش را روی زخم گذاشت تا خون قطع شد (۷۵). فاطمه همیشه شوهرش را تشویق و تحسین می نمود و فداکاری ها و شجاعت های او را تحسین می کرد و بدین وسیله دل او را گرم می کرد و برای جنگ آماده اش می نمود. نیز با نوازش محبت آمیزش تن خسته و جراحات شوهرش را تسکین می داد. علی (علیه السلام) می فرماید: ((وقتی به خانه می آمدم و به زهرا نگاه می کردم، تمام غم و غصه هایم برطرف می شد (۷۶))) .

زهرای اطهر از نظر موقعیت اجتماعی

دختر رسول خدا بزرگترین شخصیت جهان بشریت است. شخصیتی که علاوه بر فرزند پیامبر بودن، از ارزش والایی برخوردار است. بانویی که الگو و نمونه کامل برای زنان مسلمان می باشند. زنان امروز اگر خواهان سعادت و پیشرفت هستند، باید از او پیروی نمایند تا به سعادت دنیا و آخرت نایل آیند. امام علی (علیه السلام) نیز بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بزرگترین شخصیت اسلام بود. ایشان از نظر زهد، تقوا، شجاعت، شهامت، انسانیت، و پرهیزکاری بی نظیر بود. اما ازدواج این دو شخصیت با عظمت و بزرگی، در نهایت سادگی برگزار می گردد، تا برای مسلمانان درسی باشد.

زهرای مرضیه پس از ازدواج وارد مرحله جدیدی از مسولیت شد، آن هم با همسری مانند علی که سپهسالار شجاع و نیرومند اسلام و مشاور مخصوص پیامبر گرامی اسلام بود. اوضاع زمان هم بسیار حساس بود و در هر سال چندین جنگ واقع می شد که علی (علیه السلام) در تمام یا اکثر آن ها شرکت داشت. اداره چندین زندگی کار ساده نبود، ولی دختر پیامبر چون علی (علیه السلام) را دومین موجود عالم هستی در امور معنوی می شناخت، او را دوست داشته و به او عشق می ورزید. از این رو در طول دوران زندگی در مقابل هر مشکلی مقاومت می کرد. این عشق و علاقه متقابل بود. عشق علی (علیه السلام) به فاطمه به جهت شخصیت معنوی فاطمه بود. امام علی (علیه السلام) توجه داشت که عشق فوق العاده پیامبر نسبت به فاطمه بدون دلیل نمی باشد. علی (علیه السلام) می دید از روزی که زهرا در خانه وی قدم گذارده، رسول الله به این دختر ابراز محبت می کند که اگر یک پدر عادی تا این اندازه به دختر خود، بعد از ازدواج ابراز محبت کند، ممکن است مورد اعتراض و ایراد مردم واقع شود.

((نافع بن حمراء)) می گوید: هشت ماه در خدمت پیامبر بودم. آن حضرت هر روز صبح قبل از اذان صبح هنگامی که برای انجام فریضه نماز از منزل خارج می شد، در بین راه تا مسجد، جلوی در خانه فاطمه می ایستاد و صدا می زد:

السلام علیک یا اهل البیت و رحمه الله و برکاته. انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا؛ سلام بر شما، ای اهل بیت! همانا خداوند اراده نمود از شما پلیدی را برطرف کند و شما را پاک و پاکیزه قرار دهد. شبانگاهان هم که برای استراحت به طرف منزل رهسپار می شد، در منزل زهرا را می کوبید و وارد خانه می شد. زهرا را می بوسید و می فرمود: بوی بهشت را از زهرا استشمام می کنم، سپس به خانه خود می رفت. چنین دختر و شخصیتی درباره اش روایت است که: فاطمه هرگز بدون اجازه علی از خانه خارج نشد. هیچ گاه او را غضبناک نکرد، زیرا می دانست اسلام می فرماید: هر زنی شوهرش را غضبناک کند، خداوند نماز و روزه اش را قبول نمی کند تا این که شوهرش راضی شود (۷۷). مبادا خیال شود علی (علیه السلام) از مردان خودپسندی بوده که از همسرش انتظاراتی زیاد داشته باشد اما خود مردی متعهد نباشد و خود را مالک الرقاب و صاحب اختیار زن بداند. ابداً چنین نبود! علی (علیه السلام) می دانست همان موقع که او در میدان کارزار در مقابل دشمن شمشیر می زد، همسرش نیز در سنگر داخلی اسلام که همان منزل است، به جهاد مشغول می باشد.

۳. همسر داری و تربیت فرزندان

در غیاب علی (علیه السلام) تمام کارهای داخلی خانه بر عهده حضرت زهرا بود.

علاوه بر خانه داری، تربیت اطفال هم به عهده او بود و در این امر خطیر کمال جدیت را می نمود. هر مردی اگر از طرف همسر و اطفالش خیالش آسوده باشد، در فعالیت هایی که در خارج از منزل مربوط به اوست، فعالتر و موفق تر از مردانی است که ذهنشان

نسبت به کاشانه شان راحت نمی باشد. یکی از وظایف سنگین و مهم دختر رسول خدا، بچه داری و تربیت آنها بود. فاطمه (علیها السلام) پنج فرزند داشت: حسن، حسین، زینب، ام کلثوم، محسن.

پنجمین فرزند آن حضرت (محسن) سقط شد. دو پسر و دو دختر حضرت باقی ماند. فرزندان فاطمه اشخاص عادی نبودند و چنین مقدر شده بود که نسل پیامبر از فاطمه به وجود آید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

خداوند ذریه پیامبران را در صلب آنها قرار داده، ولی نسل مرا در صلب علی مقرر فرمود. پس من پدر اولاد فاطمه هستم (۷۸).
مشیت خداوند بر این شد که بزرگان دین و خلفای معصوم پیامبر از نسل پاک دختر رسول خدا به وجود آیند، از این رو یکی از وظایف سنگین زهرا (علیها السلام) تربیت فرزندانش بود. این کار بسیار مهم و آینده سازی بود. اسلام علاوه بر این که اداره امور اطفال را به عهده پدر و مادر می گذارد، آنها را در قبال وظیفه بزرگتری مسئول می داند. اسلام شخصیت آینده کودک را مرهون تربیت و پرورش و مراقبت پدر و مادر می داند. دختر رسول خدا که در دامن وحی تربیت یافته بود، از تربیت و پرورش کودکان غافل نبود. او می دانست که باید امام تربیت کند و نمونه و الگوهایی را به جامعه تحویل دهد که آینه و معرف حقیقت اسلام باشند. این کار آسانی نبود. او به زینب درس فداکاری و شجاعت داد تا تحت تاثیر دستگاه بیداد یزید قرار نگیرد و با سخنان آتشین خود، ستمگری های یزید را افشا نماید. او امام حسن را چنان تربیت کرد که به خاطر مصالح اسلام و مسلمانان مهر سکوت بر لب زند و به وسیله صلح با معاویه به گوش مسلمانان برساند که اسلام تا سر حد امکان صلح را بر جنگ مقدم می دارد. او امام حسین (علیه السلام) را تربیت کرد که در راه اسلام، جان عزیز خود و فرزندان را فدا کند و به عالم بشریت ایثار و از خود گذشتن را بیاموزد.

حضرت زهرا از زن بودن خود احساس حقارت نمی کرد و مقام زن را بسی شامخ و قابل احترام ارزیابی می نمود.
لیاقت زن و مادر بودن را در آن می دید که دستگاه آفرینش چنین مسئولیت سنگینی را به عهده او گذاشته بود. شاید اکثر مردم گمان کنند که تربیت کودک از زمانی آغاز می شود که طفل خوب و بد را تشخیص دهد، و قبل از آن تربیت معنایی ندارد اما این نظریه رد شده، زیرا به اعتقاد دانشمندان، تربیت کودک از هنگام تولد آغاز می گردد. بر دانشمندان فن تربیت و روانشناسان ثابت گردیده که اطفال در طول دوران کودکی به محبت و اظهار علاقه نیازمندند. کودک انتظار دارد که مورد محبت پدر و مادر قرار گیرد و والدین به او ابراز محبت نمایند. آغوش گرم مادر و محبت خالصانه پدر، روح بشر دوستی و علاقه و ممنوع را در کودک می دمند و او را به زندگی امیدوار می سازد. کودک اگر مورد بی مهری قرار گیرد، ترسو و ضعیف بار می آید. پس محبت کردن به کودک یکی از نیازهای ضروری او به شمار می رود و در پرورش او نقشی اساسی دارد. روانشناسان بر این نظرند که مربی باید شخصیت کودک را پرورش دهد و اعتماد به نفس را به او تلقین نماید. چنین شخصی در اجتماع منشا اثر خواهد شد و به کارهای پست تن در نخواهد داد و زیر بار ذلت و خواری نخواهد رفت. این شخصیت باطنی مرهون تربیت خانوادگی است و به روحیات پدر و مادر بستگی دارد. تمام این نکات ظریف را از دید تیزبین حضرت زهرا (علیه السلام) در مورد فرزندان غافل نمی ماند.

نامگذاری حسن و حسین (علیهما السلام) و تربیت آنان

زمانی که امام حسن (علیه السلام) متولد شد، او را در پارچه زردی پیچیده، خدمت رسول خدا آوردند. فرمود: مگر به شما نگفتم نوزاد را در پارچه زرد نیچید! پیامبر پارچه را دور انداخت و او را در پارچه سفیدی پیچیده، در بغل گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه خواند. سپس به علی (علیه السلام) فرمود: نامش را چه گذاشته اید، علی عرض کرد: بر شما سبقت نمی گیریم. پیامبر فرمود: من هم بر خدا سبقت نمی گیرم. جبرئیل نازل شد و فرمود: خداوند سلام و تبریک گفته و فرموده: اسم او حسن بگذارید و آن زمان که حسین (علیه السلام) متولد گردید، مانند امام حسن برای نامگذاری خدمت پیامبر آوردند که

جبرئیل نازل شد و اسم حسین را بر او نهاد (۷۹). سلمان فارسی می گوید: روزی وارد منزل فاطمه (علیها السلام) شدم و مشاهده کردم فرزند او حسین که در آن زمان شیر خواره بود، از شدت گرسنگی در گهواره گریه می کند و فاطمه با عجله مشغول دستاس کردن است و جو آرد می کند. از خون دست او دستاس خونی گردیده و کنیز خدمتکارش بیکار نشسته بود. دیدن این منظره مرا متاثر کرد. عرض کردم: ای دختر پیامبر، چرا دستور نمی فرماید فضا جو را دستاس کند، فرمود: برنامه کار منزل بین من و او تقسیم شده، یک روز خدمات خانه به عهده اوست و یک روز به عهده من. امروز نوبت من است و فضا باید استراحت کند.

سلمان می افزاید: عرض کردم: ای دختر رسول خدا! من بنده آزاد شده شمایم. اجازه فرماید جو را آرد کنم و شما فرزند خود را ساکت کنید. فاطمه قبول نمود و مشغول آرام کردن حسن و حسین شد. من مقداری جو آرد نمودم و سپس به مسجد رفتم.

دختر رسول خدا با این رفتار طریقه درست برخوردار صحیح با کارگر را به همه مسلمانان نشان می دهد و در واقع به همه کارفرمایان (چه در ادارات و چه در کارخانه ها و مزارع) برخوردار انسانی و اسلامی را نسبت به این طبقه زحمتکش یاد آوری می کند. امید است زنان مسلمان و مومن از این بانوی پرهیزکار الگو گرفته و نسبت به خدمتکاران و زیردستان خود، عطوفت و رافت بیشتری به خرج دهند. روایت شده روزی رسول الله (صلی الله علیه و آله) به نماز جماعت مشغول بود. وقتی به سجده می رفت، امام حسین بر پشت او سوار می شد. زمانی که پیامبر سر از سجده بر می داشت، او را گرفته و کنار می گذاشت و به همین کیفیت نمازش را به پایان رسانید. یک یهودی که جریان را مشاهده می کرد، عرض کرد: شما نسبت به کودکان طوری رفتار می کنید که ما از آن امتناع داریم. پیامبر فرمود: شما اگر به خدا و رسول او ایمان داشتید، با کودکان خود مدارا می نمودید. یهودی به واسطه رفتار پیامبر مسلمان شد (۸۰). روزی رسول خدا از در خانه فاطمه عبور می کرد، صدای گریه حسین را شنید. فاطمه را صدا زد و فرمود: ((مگر نمی دانی گریه حسین مرا اذیت می کند (۸۱))) . روزی پیامبر حسن و حسین را بر دوش خود سوار نموده و بین راه گاهی حسن و گاهی حسین را می بوسید. مردی عرض کرد: یا رسول الله! این دو کودک را دوست می داری، فرمود: ((آری، هر کس این دو را دوست بدارد، با من دوستی نموده و هر کس با آنان دشمنی نماید، با من دشمنی کرده است (۸۲))) .

روزی پیامبر روی منبر نشسته بود و حسن کنار آن حضرت قرار داشت. گاهی به مردم نگاه می کرد و گاهی به حسن و فرمود: ((فرزندانم حسن آقا و بزرگ است. امید است به برکت او بین اتمم اصلاح شود (۸۳))) .

حضرت زهرا روزی حسن و حسین را به خدمت رسول خدا آورد و عرض کرد: حسن و حسین فرزند شما هستند. چیزی به آنها عطا فرمایید، حضرت فرمود: ((حلم و سیادت خود را به حسن بخشیدم و شجاعت وجود خودم را به حسین عطا نمودم (۸۴))) .

روزی پیامبر در منزل حضرت زهرا استراحت می کرد. حسن آب خواست، رسول خدا برخاست و قدری شیر دوشید، سپس در ظرفی ریخته و به حسن داد. حسین از جا برخاست و به طرف حسن آمد که کاسه شیر را از دست او بگیرد. پیامبر جلوی حسین را گرفت و نگذاشت شیر را از حسن بگیرد. حضرت زهرا که این منظره را تماشا می کرد، عرض کرد: یا رسول الله! گویا حسن را بیشتر دوست داری، پاسخ داد: چنین نیست، بلکه علت دفاع من از حسن بدین علت است که او حق تقدم دارد و زودتر از حسین تقاضای شیر کرده است. پیامبر گرامی با این برخورد عملاً درس نظم و رعایت حقوق دیگران را به آن ها می آموزد.

باید کودک را طوری تربیت نمود که نه از گرفتن حق خود ناتوان باشد و نه حقوق دیگران را پایمال کند. روزی حسن و حسین خطی نوشتند. امام حسن به امام حسین گفت: خط من از خط تو بهتر است. امام حسین گفت: نه، خط من بهتر است. نزد مادر خود رفتند تا او قضاوت کند خط کدام بهتر است. فاطمه (علیها السلام) دید هر چه بگوید، دیگری دلتنگ می گردد. فرمود: از پدرتان بپرسید. علی (علیه السلام) هم از قضاوت خودداری نمود و گفت: از جد خود سوال کنید. پیامبر هم حاضر به قضاوت نگردید. از جبرئیل سوال کرد، جبرئیل هم از اسرافیل پرسید، بالاخره رسید به این که خداوند قضاوت کند. خداوند هم داوری را به مادرشان واگذار نمود. فاطمه دانه های گردن بند خود را روی زمین ریخت و فرمود: هر که بیشتر جمع کند خط او بهتر است.

شروع به جمع کردن دانه ها نمودند. یک دانه روی زمین مانده بود که خداوند به جبرئیل امر نمود آن را دو نیم کن تا هیچ کدام ناراحت نشوند (۸۵).

خاندان وحی عملاً به ما می آموزند که نباید بین فرزندان تفاوتی قائل شد و بهترین کار این است که با آنها به طور مساوی رفتار نمود و بین دختر و پسر، کوچک و بزرگ، زشت و زیبا، خوش فکر و بالعکس نباید فرقی گذاشت، زیرا این گونه تفاوت ها موجب حسادت و کینه توزی خواهد شد و اثری منفی در زندگی آنها به جا خواهد گذاشت. هیچ رفتار مانند تبعیض بین فرزندان باعث ناهنجاری و عصیان آنها نخواهد شد و آثاری مخرب خواهد گذاشت.

ساده زیستی

پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگاه از سفر باز می گشت، به خانه فاطمه می رفت. یک بار که از سفر برگشتند، به خانه دختر خود رفتند و دیدند زیورهایی برگردن و گوشواره در گوش و دستبند در دست ها آویخته است. اصحاب در خانه ایستاده بودند. نمی دانستند برگردن یا بمانند، زیرا توقف حضرت به طول انجامید اما ناگهان رسول خدا از خانه بیرون آمدند، در حالی که آثار غضب در چهره اش نمودار بود. پیامبر روی منبر رفت. فاطمه (علیها السلام) دریافت که پیامبر ناراحت شده، از این رو گوشواره، دستبند و گردن بند خود را باز کرد و در پارچه پیچید و آن ها را به مسجد خدمت پیامبر فرستاد و گفت: به پیامبر بگویید: دختری سلام رساند و گفت: این ها را در راه خدا انفاق بفرما، پیامبر تا چشمش به اشیاء افتاد، خوشحال گردید و سه بار فرمود:

فاطمه فعلت فداها ابوها؛ مطابق رضایت خداوند رفتار نمود، پدرش فدایش باد (۸۶)!

با این که زهرای اطهر مرتکب گناهی نشده بود و شرعاً اشکالی نداشت که دارای زینت باشد، از آنجایی که این قبیل تجملات با روحیه معنوی و روحانی فاطمه منافات داشت، این بانوی گرامی آن ها را تقدیم پدر نمود، زیرا هر اندازه انسان به امور مادی گرایش پیدا کند، به همان مقدار از مقام معنوی او کاسته خواهد شد. زندگی دختر پیامبر در نهایت سادگی و بدون پیرایه بود، حتی در زمانی که عده ای از مهاجران در صفاهای مسجد زندگی فقیرانه ای داشتند، باز ساده زیستی زهرای مرضیه زبانزد همه بود. روشن است محبتی که پیامبر به فاطمه داشت و احترام خاصی که برای او قائل بود، تنها بدان جهت نبود که دختر اوست، چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرزندان دیگری هم داشت. آنچه زهرا را از سایر زنان عالم ممتاز می کند، خصوصیات اخلاقی و رفتاری او است، چه در زندگی خانوادگی و چه اجتماعی و چه ساده زیستی و پرهیزکاری و بسیاری از صفات برجسته دیگر که الگوی زنان جامعه اسلامی است.

فصل سوم: کمالات حضرت زهرا (علیها السلام)

۱. فضایل حضرت زهرا (علیها السلام)

پیامبر فرمود: ((بهترین زنان عالم چهار نفرند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمد، خدیجه دختر خویلد، و آسیه دختر فرعون)) (۸۷).

نیز فرمود: ((فاطمه از بهترین زنان بهشت است)) (۸۸).

رسول اکرم در حالی که دست فاطمه را در دست داشت فرمود:

((هر کس این را می شناسد و هر کسی که نمی شناسد، این فاطمه دختر محمد و پاره تن و روح من است. هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است)) (۸۹).

ام سلمه گوید: ((فاطمه شبیه ترین مردم به رسول خدا بود)) (۹۰).

روزی علی (علیه السلام) از پیامبر سوال کرد: من نزد شما محبوبترم یا فاطمه، رسول خدا فرمود: ((اءنت اءعز منها و هی اءحب

منک)) . ابو سعید خدری می گوید: یک روز علی بن ابیطالب سخت گرسنه بود. به فاطمه گفت: نزد تو غذایی هست که به من بدهی، عرض کرد: نه، سوگند به خدایی که پدرم را به نبوت و تو را به وصایت گرامی داشت! هیچ چیز نزد من نیست. دو روز است که هیچ طعامی نداشته ایم جز غذای مختصری که به تو دادم و تو را بر خود و این دو پسر (حسن و حسین) مقدم داشتم. علی فرمود: ((چرا مرا آگاه نکردی تا چیزی برایتان تهیه کنم، عرض کرد: ای ابوالحسن! من از خدا شرم می کنم چیزی که توانایی آن را نداری، از تو بخواهم. علی (علیه السلام) از نزد فاطمه با اعتماد و توکل به خداوند بیرون آمد و یک دینار قرض کرد. در حالی که تصمیم داشت برای خانواده خود چیزی تهیه کند، با ((مقداد بن اسود)) برخورد کرد. این جریان در روزی بسیار گرم بود، به طوری که آفتاب روی سر را می سوزاند و زمین در زیر پا داغ بود و آزار می داد. علی چون مقداد را بسیار ناراحت دید و ناخشنود یافت فرمود: چه موضوعی در چنین وقتی تو را از خانه و خانواده ات بیرون آورده است. مقداد عرض کرد: ای ابوالحسن، مرا واگذار و از من سوال مکن! فرمود: ای برادر! این غیر ممکن است. تا از وضع تو آگاه نشوم، نمی گذارم بروی.

عرض کرد: برادر! به خاطر خدا دست از من بردار و از حالم مپرس! فرمود: برادر! ممکن نیست. حال خود را از من پنهان مکن. عرض کرد: ای ابوالحسن! اینک که اصرار داری و قبول نمی کنی می گویم. به خدایی که محمد را به نبوت و تو را به وصایت گرامی داشت! مرا جز تلاش برای یافتن چیزی از خانه بیرون نیاورد. از پهلوی خانواده ام آمدم در حالی که همه گرسنه بودند و گریه اهل و عیال را نتوانستم تحمل کنم. غمگین و تنها بیرون آمدم. داستان من این است.

علی به طوری گریست که اشک به محاسن مبارک او رسید و فرمود: به آنچه سوگند یاد کردی! سوگند یاد می کنم مرا هم همان چیزی از خانه بیرون آورد که تو را به کوچه کشید. اینک دیناری قرض کرده ام و تو را بر خود مقدم می دارم. دینار را به او داد و خود به مسجد پیامبر رفت و نماز ظهر و عصر و مغرب را در مسجد خواند.

وقتی رسول خدا نماز مغرب را تمام کرد، از کنار علی (علیه السلام) عبور کرد و او را که در صف اول قرار داشت دید. به او اشاره کرد، علی برخاست و دنبال پیامبر روانه شد و جلوی یکی از درهای مسجد به او رسید.

سلام کرد، پیامبر جواب سلام را داد و فرمود: ای ابوالحسن! آیا نزد تو چیزی برای شام هست که همراه تو بیایم، علی سر بزرگ افکند و ساکت ماند و از خجالت در مقابل پیامبر متحیر بود که چه جوابی بدهد.

پیامبر جریان دینار را و اینکه از کجا تهیه کرده و به چه کسی داده بود می دانست. خداوند به پیامبر وحی فرموده بود که آن شب را نزد علی باشد. پیامبر چون سکوت علی را دید فرمود: ای ابوالحسن! یا بگو ((نه)) تا برگردم یا ((بلی)) تا همراه تو بیایم. علی از روی شرم و به جهت احترام عرض کرد: بفرمایید، در خدمت شما هستم. پیامبر دست علی را گرفت و آمدند تا بر فاطمه وارد شدند. آن بانوی گرامی در محراب نماز بود و نماز را به اتمام رسانده بود. پشت سر او دیگری قرار داشت که بخار از آن متصاعد بود.

فاطمه چون صدای پیامبر را شنید، از محراب خارج شده و بر پدر سلام کرد. فاطمه عزیزترین فرد نزد پیامبر بود.

حضرت جواب سلام او را داده و دست مبارک را بر سر او کشید و نوازش فرمود و پرسید: دخترم! چگونه روز را شب آوردی. خداوند بر تو رحمت آورد، به ما شام بده. خداوند تو را بیامرزد و همانا آمرزیده است. فاطمه دیگ غذا را برداشت و نزد پیامبر و علی آورد. علی چون غذا را دید و بوی دلپذیر آن را استشمام نمود، نگاهی به فاطمه کرد. فاطمه عرض کرد: سبحان الله! چرا این گونه به من نگاه می کنی. آیا خلافتی انجام داده ام که مستوجب این نگاه باشم. علی فرمود: چگونه متعجب نباشم. روز گذشته سوگند یاد کردی که دو روز است غذایی نیافته ای.

فاطمه به آسمان نگاه کرد و گفت: خدای من در آسمان و زمینش آگاه است که به حق گفتم. فرمود: ای فاطمه! این غذا از کجا

رسیده که نه رنگ آن را دیده و نه چنین رائحه دلپذیری بوییده ام و بهتر از آن نخورده ام. رسول خدا دست مبارکش را به شانه علی نهاد و اشاره ای کرد و فرمود: ای علی! این عوض دینار تو و پاداش دینار تو از طرف خداوند است. خداوند به هر کسی که بخواهد، روزی بدون حساب می دهد. آنگاه پیامبر گریست و فرمود: سپاس خدای را که شما را پیش از آن که از دنیا ببرد، پاداش بخشید و تو را ای علی، همانند زکریا و فاطمه را همچون مریم دختر عمران قرار داد که هرگاه زکریا به محراب عبادت مریم وارد می شد، نزد او رزق و طعام می یافت (۹۱). بی علت نیست که پیامبر فرمود: ((لو لا علی لم یکن لفاطمه کفو (۹۲)؛ اگر علی نبود کفو و همشانی برای فاطمه وجود نداشت)).

ماجرای دیگر

در یکی از روزها زهرا و فرزندان و علی (علیهما السلام) از شدت گرسنگی توان نداشتند و چیزی در منزل یافت نمی شد، تا سد جوع کنند. زهرا (علیها السلام) لباس خود را نزد زن یهودی گرو گذاشت و مقداری جو گرفت. به خانه آورده، آرد کرد و نان تهیه نمود. همسر یهودی که به خانه آمد پرسید: در خانه این نور چیست، زن گفت: نور لباس فاطمه است. مرد در همان حال مسلمان شد و زن او هم مسلمان گردید و همسایه ها و هشتاد نفر از آشنایان آمدند تا این منظره را دیدند مسلمان شدند (۹۳). وجود حضرت زهرا و الا-تر از این است که برای لباس و ظواهر اهمیت و ارزشی قائل شود. آن بانوی گرامی تفاوتی بین لباس نو و کهنه قائل نبود. ایشان از نظر اجتماعی بالاترین موقعیت را دارا بود. دختر رسول گرامی اسلام برترین شخصیت در جزیره العرب بود. از طرفی همسر علی (علیه السلام) بود که وصی و جانشین پیامبر و سپهسالار لشکر او بود. علاوه بر آن سرمایه فدک را در اختیار داشت که ثروت عظیمی بود. او می توانست بهترین زندگی و لباس را داشته باشد اما می بینیم برای سد جوع مجبور می شود لباس کهنه خود را گرو بگذارد و به پاداش گذشت از ظواهر دنیوی، خداوند چنان برکتی به این لباس می دهد که به وسیله آن هشتاد یهودی مسلمان می شوند. این زندگی باید درسی باشد برای زنان مسلمان جهان که ارزش واقعی خود را در یابند و شخصیت وجودی خود را برتری دهند و به ظواهر دنیا مشغول نشوند. اگر چنین کنند به همان نسبت از معنویت فاصله می گیرند. نافع بن ابی الحمراء می گوید: هشت ماه پیامبر را می دیدم که هر روز هنگامی که برای نماز صبح بیرون می آمد، به در خانه فاطمه می رفت و می فرمود: سلام بر شما ای اهل بیت! وقت نماز است. همانا خداوند اراده فرموده که از شما اهل بیت را از هر گونه ناپاکی دور نموده و پاکتان سازد (۹۴).

رسول اکرم برای اطلاع همه یاران اهل بیت خود را در موقعیت های مختلف به مردم معرفی می نمود تا همگی بدانند آیه تطهیر در شان آنها نازل شده است. مقصود از تطهیر تنها طهارت ظاهری نیست، بلکه طهارت و پاکی از هر گونه پلیدی ظاهری و باطنی است، زیرا ((ال)) در کلمه ((الرجس)) برای ((استغراق جنس)) است و قرینه ای برای تخصیص آن به نوع خاصی از رجس نیست و این لطف الهی است که دارنده آن از هر گونه گناه و خطا و عیب مصون و محفوظ است. هنگامی که آیه لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا؛ یعنی پیامبر را آن گونه که یکدیگر را صدا می زنید، صدا نزنید (۹۵)). نازل شد، مسلمانان پیامبر را با خطاب ((یا محمد)) صدا نکردند، بلکه ((یا ایها الرسول، یا ایها النبی)) می گفتند. فاطمه می گوید: بعد از نزول این آیه جرات نکردم پدرم را با عنوان ((یا ابته)) صدا کنم. هنگامی که نزدش می رفتم ((یا رسول الله)) خطاب می کردم. یکی دو بار این عمل تکرار شد، دیدم پیامبر ناراحت شد و از من روی برگرداند. مرتبه سوم رو به من کرد و فرمود:

یا فاطمه! آنها لم تنزل فیک و لا فی اهلک و لا فی نسلک انت منی و انا منک انما نزلت فی اهل الجفاء و الغلظه من قریش؛ ای فاطمه! این آیه درباره تو و خاندان و نسل تو نازل نشده است تو از منی و من از توام. این آیه در مورد جفاکاران و تندخویان بی ادب قریش نازل شده است. بگو: پدر جان! که این سخن مرا زنده می کند و خدا را خشنود می سازد (۹۶).

از علی (علیه السلام) روایت شده که نزد رسول الله بودیم. پرسید: بگوید چه کاری برای زنان بهتر است.

جملگی نتوانستیم جواب قانع کننده ای بدهیم . متفرق شدیم . من نزد فاطمه آمدم و سوالی را که پیامبر از ما پرسیده و احدی از ما نتوانسته بود جواب دهد، برای فاطمه تعریف کردم . او گفت : من می دانم . بهترین کار برای زنان آن است که نه مردان آنها را ببینند و نه آنها مردان را ببینند . من برگشتم پیش رسول خدا و گفتم : سوال کردید چه چیزی برای زنان بهتر است که نه مردان آنها را ببینند و نه آن ها مردان را ببینند . رسول خدا فرمود: چه کسی به تو یاد داد، تو پیش من بودی و نمی دانستی . گفتم : فاطمه ! رسول خدا متعجب شد و گفت : ((فاطمه بضعه منی (۹۷) .))

عایشه می گوید: فاطمه در سخن گفتن شبیه ترین مردم به رسول خدا بود. وقتی وارد بر پیامبر می شد، آن حضرت دست او را می گرفت و می بوسید و به جای خودش می نشانید. هر زمان که رسول خدا بر فاطمه وارد می شد، او به احترام پدر بلند می شد و دست حضرت را می بوسید و در جای خودش می نشانید (۹۸) .

روزی عایشه پیامبر را دید که فاطمه را می بوسید. عرض کرد: یا رسول الله ! آیا او را می بوسی ، در حالی که شوهر دارد، پیامبر پاسخ داد: اگر می دانستی چقدر فاطمه را دوست دارم ، محبت تو هم به او زیادتیر می شد. فاطمه حوریه ای است به صورت انسان . هر وقت مشتاق بهشت می شوم ، او را می بوسم (۹۹) .
امام مجتبی (علیه السلام) نقل فرموده اند که :

مادرم فاطمه را دیدم شب جمعه در محراب به عبادت برخاسته است . تا سرزدن سپیده صبح در عبادت و رکوع و سجود بود و می شنیدم که برای مومنان و مومنات دعا می فرمود و آنان را نام می برد و برای آن ها دعا می کرد اما هیچ دعایی برای خودش نمی نمود. به او گفتم : مادر! چرا همانطور که برای دیگران دعا می نمایی ، برای خودت دعا نمی کنی ، فرمود: پسر من ابتدا همسایه ، سپس خانه (۱۰۰) .

همراهی اهل بیت با پیامبر (صلی الله علیه و آله)

حضرت زهرا دختر شایسته رسول خدا بود و حضرت مقام شامخ فرزندش را به خوبی می شناخت .

پیامبر می دانست که فاطمه (علیها السلام) مادر امامان و پیشوایان دین است . زهرای مرضیه معصوم از هر گناهی بود و کسی جز رسول الله و علی (علیه السلام) نمی توانست مقام والایی او را درک کند. رسول خدا می دانست که نور فاطمه روشنی بخش فرشتگان آسمان است و جز زهرا زنی شایستگی چنین مقام بزرگی را ندارد. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به سبب مقام نبوت و رهبری الهی دارای شخصیت خاص می باشد. رسول خدا در زمان رهبری الهی خود سعی می کرد که در تحمل سختی ها با مسلمانان شریک باشد. خوراک و پوشاک و لوازم زندگی و مسکن او در حد متوسط بلکه در سطح فقرا بود. در رعایت اخلاق اسلامی چنان بود که خداوند متعال درباره اش می فرماید: ((اِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ)) و به همین جهت در قلوب مسلمانان جای داشت و رهنمودهای او را به جان و دل می خریدند. روشن است که اجرای چنین برنامه ای بدون همکاری زن و فرزند ممکن نیست . اگر خانواده همکاری و همراهی با مرد صاحب خانه داشته باشند، او می تواند به تعهدات خود عمل نماید. اگر همکاری نباشد، عمل به چنین برنامه ای بسیار مشکل است و حتی می توان گفت میسر نمی باشد. پیامبر بدین برنامه عمل می نمود و به خانواده خود چنین مسئولیت سنگینی را تفهیم می کرد که همراهی آنها برای رسیدن به هدف ضروری است .
قرآن با پیامبر خطاب می نماید که :

يا ايها النبي قل لازلواجك ان كنتن تردن الحيوه الدنيا و زينتها فتعالين اءمتعكن و اءسرحكن سراجا جميلا و ان كنتن تردن الله و رسوله والدار الاخره فان الله اءعد للمحسنات منكن اجرا عظيما؛ (۱۰۱) ای پیامبر! به خانواده ات بگو اگر شما طالب زندگی مرفه و زر و زیور دنیا هستید، بیاید تا مهر شما را بدهم و به خوبی آزادتان سازم و اگر طالب خدا و رسول و سرای آخرت هستید (بدانید که) خدا برای شما پاداش بسیار بزرگی فراهم ساخته است .

خداوند در این آیه به خانواده پیامبر گوشزد می کند که شما مانند سایر زنان نیستند. شئون این بیت و خاندان را باید حفظ کنید. خانه پیامبر جای خوشگذرانی و تجمل پرستی نیست، بلکه باید ساده زیستی و خدمت به اسلام و مسلمانان کرد. خانه پیامبر جای مقدسی است، تنها حضرت زهرا طبق خواسته رسول خدا عمل می نمود و فرزند شایسته و لایق پیامبر او بود به همین جهت پیامبر درباره اش فرمود:

دخترم فاطمه بهترین بانوی گذشته و آینده است. وقتی که در محراب مشغول عبادت می شود، هفتاد هزار فرشتگان مقرب الهی به او سلام می دهند و می گویند: ای فاطمه! خدا تو را برگزید و پاکیزه نمود و بر جمیع زنان عالم برتری داد.

باز پیامبر فرمود: ایمان به خدا چنان در اعماق قلب و باطن روح زهرا نفوذ کرده که برای عبادت خدا خودش را از هر چیزی فارغ می سازد. وقتی فاطمه در محراب مشغول عبادت می شود، نور او بر فرشتگان می درخشد و خدا به ملائکه می گوید: بنده ام را ببینید چگونه از خوف من می لرزد و غرق عبادت می شود (۱۰۲)!

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

رسول خدا خیلی فاطمه را دوست می داشت و او را می بوسید. عایشه اعتراض کرد، پیامبر در جواب فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، داخل بهشت شدم. جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد. از میوه هایش به من داد و آن ها را خوردم. پس نطفه ای در من بوجود آمد. زمانی که به زمین آمدم، با خدیجه همبستر شده و او به فاطمه حامله شد. بدین جهت هر وقت فاطمه را می بوسم، بوی درخت طوبی به مشام می رسد (۱۰۳).

۲. علم و دانش فاطمه (علیها السلام)

عمار می گوید: روزی علی (علیه السلام) وارد منزل شد. فاطمه گفت: یا علی! بیا نزدیک تا از حوادث گذشته و آینده برایت سخن بگویم. علی که از سخن فاطمه متعجب بود، خدمت پیامبر آمد و سلام کرد و نزدیک حضرت نشست. پیامبر فرمود: یا علی! تو سخن آغاز می کنی یا من؟ حضرت علی (علیه السلام) گفت: شما بفرمایید بهتر است. پیامبر فرمود: گویا فاطمه به شما چنین و چنان فرمود. به همین جهت نزد من آمدم. علی عرض کرد: یا رسول الله! مگر نور فاطمه هم از سنخ نور ماست، فرمود: مگر نمی دانستی؟ علی (علیه السلام) از شنیدن این سخن سجده شکر به جا آورد و خدا را سپاس گفت، سپس نزد فاطمه مراجعت نمود. فاطمه (علیها السلام) فرمود:

یا علی! گویا نزد پدرم رفتی و چنین و چنان به تو فرمود.

علی فرمود: آری، ای دخت پیامبر! فاطمه فرمود:

یا علی! خدا نور مرا آفرید... آن گاه آن نور را در یکی از درختان بهشت به ودیعه نهاد، آن گاه که پدرم داخل بهشت شد، از جانب خدا مامور شد که از میوه های آن درخت تناول کند. پدرم از آن میوه ها میل نمود و بدین وسیله نور من به صلب او منتقل گشت و بعد به رحم مادر وارد شد. من از آن نور هستم و حوادث گذشته و آینده را به وسیله آن نور می دانم. یا علی! مومن به وسیله نور خدا حقایق را می بیند (۱۰۴).

داستانی آموزنده

جابر بن عبدالله انصاری گفت: روزی پیامبر بعد از نماز ظهر و عصر با اصحاب در مسجد نشسته بودند. پیرمردی بیابانی خسته و با نفسهای به شمارش افتاده وارد شد که معلوم بود از راه دوری می رسد و نیازمند است.

رسول خدا از وضع او سوال نمود، گفت: یا نبی الله! من پیرمردی گرسنه ام. مرا سیر فرما! برهنه ام، مرا بپوشان، بیچاره ام، دستگیری ام نما! پیامبر فرمود: خواسته های تو را فعلا نمی توانم بر آورده نمایم، ولی تو را نزد کسی می فرستم که خدا و رسولش وی را دوست دارند، او هم خدا و رسول را دوست دارد. آنچه داشته باشد، دیگران را بر خود مقدم می دارد.

دستور داد او را به خانه فاطمه راهنمایی کنند. بلال پیرمرد را به منزل فاطمه برد، پیرمرد از پشت در صدا زد:

سلام بر شما ای خانواده پیامبری که فرشتگان نزد شما رفت و آمد می کنند و منزلتان محل فرود جبرئیل امین است. فاطمه جواب سلام را داد و فرمود: کیستی و از کجا آمده ای، به عرض رساند:

پیرمردی از قبایل عرب هستم و از راه دوری آمده ام. گرسنه ام و برهنه. مرا دستگیری کن، خدا تو را رحمت کند! در حالی که سه روز بود علی و فاطمه و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طعامی نخورده بودند. فاطمه به گوشه گوشه منزل نظری انداخت. پوست گوسفندی را که حسن و حسین روی آن می خوابیدند برداشت و به پیرمرد داد و عذر خواهی کرد که چیز دیگری نداشته است. پیرمرد گفت: ای دختر محمد من از گرسنگی می نالم، تو پوست کهنه گوسفند به من می دهی! این پوست گوسفند را چه کنم، فاطمه ناراحت شد و دست در گردن انداخت. گردن بند چوبی را که به تازگی دختر عمویش (دختر حمزه بن عبدالمطلب) به او هدیه کرده بود، از گردن باز کرد و به پیرمرد داد و فرمود: بگیر بفروش، شاید خداوند عوض بهتری به تو بدهد. پیرمرد گردن بند را گرفت و به مسجد برگشت و گفت: یا رسول الله! دخترت این گردن بند را به من داد من چه کنم. در این هنگام عمار یاسر عرض کرد: یا رسول الله! اجازه بفرمایید این گردن بند را خریداری کنم. پیامبر فرمود: اگر در خرید این گردن بند جن و انس شریک شوند، خداوند هیچ یک از آنها را به آتش نمی سوزاند.

عمار رو به پیرمرد کرد و گفت: آن را چند می فروشی، گفت: به سیر شدن با نان و گوشت و یک برد یمانی که خود را بیوشانم و با آن نماز بخوانم و یک دینار که زاد و توشه راهم را فراهم کنم تا به وطن برسم.

عمار از سهمیه غنائم جنگی مبلغی را اندوخته بود گفت: این را از تو به بیست دینار طلا و دویست درهم نقره و یک برد یمانی می خرم و از نان گندم و گوشت بریان تو را سیر خواهم نمود و با شترم تو را به وطن می رسانم. پیرمرد گفت: چقدر سخاوتمندی! جوانمردی مانند تو ندیدم. عمار به وعده اش وفا نمود، آن گاه گردن بند را به وسیله غلامی خدمت پیامبر فرستاد و گفت: به رسول الله عرض کن که: تو را با این گردن بند به پیامبر تقدیم کردم. غلام به عرض رسول خدا رسانید، پیامبر فرمود: من هم تو را با این گردن بند به دخترم فاطمه بخشیدم. غلام در منزل فاطمه آمد و جریان را عرض کرد، زهرا گردن بند را از غلام گرفت و او را در راه خدا آزاد کرد. در این هنگام غلام خندید، فاطمه علت خنده را پرسید، عرض کرد: چه گردن بند پر برکتی! گرسنه ای را سیر نمود، برهنه ای را پوشاند، بیچاره ای را بی نیاز کرد، غلامی را آزاد نمود و دوباره به دست صاحبش برگشت (۱۰۵)!

این قبیل داستان ها بدین جهت ثبت گردیده تا مسلمانان با سیره عملی آن بزرگواران آشنا شوند و برای مردمان سرمشقی بشود، نه این که بخوانیم و رفتار حضرت زهرا را تحسین کنیم اما در عمل نسبت به آن واکنشی نداشته باشیم. اگر چنین نباشیم، نمی توانیم ادعای شیعه و پیرو بودن را داشته باشیم. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لیس من شیعتنا من قال بلسانه و خالف فی اءعمالنا؛ شیعه ما نیست کسی که با زبان بگوید من شیعه هستم، ولی مخالف ما عمل کند.

پیرو فاطمه باید او را الگوی خود قرار داده و در رفع نیازمندی های برادران و خواهران دینی خود بکوشد. در این داستان ملاحظه می شود زهرا ای مرضیه (علیها السلام) چیزی در خانه نمی یابد، از این رو زیرانداز بچه هایش را به مرد سائل می دهد. زیر انداز به گونه ای است که پیرمرد فقیر هم از گرفتن آن امتناع می کند، سپس گردن بند چوبی را که هدیه دختر عمویش می باشد می دهد. این گونه رفتار است که به زهرا (علیها السلام) ارزش و عظمت می بخشد و به آنچه متعلق به اوست، برکت می دهد. در اثر برکت یک گردن بند چوبی چند عمل بزرگ صورت می پذیرد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

شکت فاطمه الی رسول الله علیا، فقالت: یا رسول الله! ما یدع شیئا من رزقه الا وزعه بین المساکین، فقال لها: یا فاطمه! اءتسختینی

فی اءخی و ابن عمی ؟ ان سخطه سخطی و ان سخطی لسخط الله ، فقالت اعوذ بالله من سخط الله و سخط رسوله ؛ یک روز فاطمه خدمت رسول خدا شکایت برد که : علی هر چه دارد، بین فقرا تقسیم می کند. فرمود: فاطمه جان ! مبادا برادر و پسر عمویم را ناراحت کنی ، زیرا غضب علی غضب من و غضب من غضب خدا است . فاطمه فرمود: پناه می برم به خدا از غضب خدا و غضب رسول او (۱۰۶) .

اسماء بنت عمیس می گوید: روزی رسول خدا به منزل فاطمه رفتند، دیدند حسن و حسین در منزل نیستند. احوالشان را پرسید، عرض کرد: امروز در خانه چیزی برای خوردن نبود. علی وقتی می خواست بیرون برود، فرمود حسن و حسین را با خود ببرم ، مبادا گریه کنند و از تو درخواست غذا نمایند. آنان را برداشت و رفت نزد فلان شخص یهودی . رسول خدا در جستجوی علی بیرون رفت و او را در نخلستان یهودی یافت که مشغول آب کشی بود. حسن و حسین را مشغول بازی دید و مقداری خرما پیش آن ها بود. به علی (علیه السلام) فرمود: قبل از گرم شدن هوا حسن و حسین را به خانه برگردان ، علی عرض کرد: یا رسول الله ! وقتی که از خانه خارج شدم ، غذایی در خانه نداشتیم . درنگ کنید تا مقداری خرما برای فاطمه تهیه نمایم . با این یهودی قرار گذاشتم در مقابل هر دلو آب ، یک دانه خرما بگیرم . زمانی که خرما آماده شد، آن ها را در دامن ریخت و حسن و حسین را برداشت و به منزل برگشت (۱۰۷) .

عموم راویان شیعه و سنی نقل کرده اند که امیرالمومنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و خادمه آنها ((فضه)) طبق نذری که کرده بودند، سه روز روزه گرفتند.

به شب ، هنگام افطار سائلی در زد. علی (علیه السلام) غذای خود را به او داد و سایرین نیز به او اقتدا کردند و افطار خود را به فقیر دادند و با آب افطار نمودند. شب دوم یتیمی در زد و آن ها دو مرتبه افطار خود را به او دادند. شب سوم اسیری آمد و درخواست چیزی نمود. آن ها باز غذای خود را دادند، آن گاه از طرف خداوند سوره ((هل ائی علی الانسان)) نازل شد (۱۰۸) .

در آن آیه ((و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا)) اشاره به ایثار و انفاق آن بزرگوار دارد. برخی از علماء فرموده اند که در این سوره مبارکه که همه گونه نعمت های بهشتی ذکر و وعده شده اما از حوری ها و زنان بهشتی ذکر نشده و این به احترام حضرت زهرا (علیها السلام) است (۱۰۹) .

شرکت در مباحله

اکثر راویان و مورخان و مفسران گفته اند: حضرت زهرا یکی از پنج نفری است که در مباحله پیامبر با مسیحیان نجران شرکت داشته است و این موضوع علاوه بر این که فضیلت بزرگی محسوب می شود، از قوی ترین دلایل می باشد که روشن می سازد ((اهل بیت معصوم)) پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) می باشند و دیگر بستگان و زوجات پیامبر در این خصوصیت شرکتی ندارند. گروهی از مسیحیان نجران نزد پیامبر آمدند و در مورد عیسی با حضرت گفتگو کردند. پیامبر این آیه را برای آنان تلاوت فرمود:

ان عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ؛ (۱۱۰) مثل خلقت عیسی که بدون پدر خلق شده ، نزد خدا همچون مثل (خلقت) آدم است که خدا او را (بدون پدر و مادر) از خاک آفرید.

مسیحیان قانع نشدند و اعتراض کردند و آیه مباحله بر پیامبر نازل گردید:

فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع اءبنائنا و اءبنائکم و نساءکم و اءنفسنا و اءنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین ؛ (۱۱۱) هر کس پس از آنچه از علم به تو رسیده ، در مورد عیسی با تو محاجه کرد، بگو: بیایید فرا خوانیم پسرانمان و پسرانمان را و زنانمان و زنانمان را و جانهایمان را و جان هایتان را، آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم .

مباهله آن است که دو طرفی که با هم در موضوعی اختلاف و تخاصم دارند، علیه یکدیگر نفرین کنند و از خدا بخواهند لعنت و عذاب را بر طرفی که باطل است، فرود آورد. این کار فقط از پیامبران راستین که ارتباط واقعی با خدا دارند بر می آید. مسیحیان نجران ابتدا قبول نمودند و قرار شد فردای آن روز مباهله شود. وقتی از نزد پیامبر رفتند، بین خود به گفتگو نشستند و اسقف به آنان گفت: اگر فردا با فرزندان و اهل بیتش آمد، از مباهله با او بر حذر باشید.

اگر با اصحابش آمد، چیزی نیست و پیامبر واقعی نخواهد بود. فردای آن روز پیامبر همراه با امیر مومنان علی و فاطمه و حسن و حسین آمد و در برابر مسیحیان بر خاک نشست و به اهل بیت فرمود: هنگامی که من دعا کردم، شما آمین بگویید. مسیحیان از مشاهده هیات او بیمناک شدند و اعتراف کردند که روش او مانند سایر انبیای راستین است و از خدا خواستند از مباهله منصرف گردد و با آنان مصالحه نماید. اینان با پرداخت اموالی به عنوان مصالحه برگشتند (۱۱۲).

۳. سفارش رسول اکرم در همسر داری

رسول اکرم به فاطمه (علیها السلام) فرمود: ای فاطمه! به حق آن کس که مرا به عنوان مژده و بیم دهنده برانگیخته، اگر شوهر از تو ناخشنود باشد و به همین حال از دنیا بروی، بر جنازه ات نماز نخواهم خواند (۱۱۳).

آیا نمی دانی خشم و خشنودی شوهر موجب غضب و خشنودی خداوند است (۱۱۴). یک شبانه روز رضایت شوهر برابر با عبادت یک سال همراه با روزه و قیام در شب است (۱۱۵). ساعتی در کنار شوهر نشستن از یک سال عبادت و طواف کعبه برتر است (۱۱۶). زن چون باردار شود، فرشتگان آسمان و ماهیان دریا برایش طلب مغفرت کنند و هر روز خداوند برای او هزار حسنه می نویسد و هزار گناه محو می کند. چون وضع حمل نماید، از همه گناهان بیرون رود، همانند لحظه ای که از مادر متولد شده است. خداوند پاداش مجاهدان و شهیدان و صالحان و ثواب هفتاد حج برای او بنویسد. چون به فرزندش شیر دهد، به شمار هر قطره شیر، حسنه ای عطا فرماید و لغزشی محو نماید و پریان در بهشت برایش آمرزش خواهند کرد (۱۱۷).

دستورهایی که رسول خدا درباره شوهر داری به فاطمه می دهد، باید سرلوحه زندگی زنان مسلمان باشد، زیرا بزرگترین وظیفه یک زن، خوب شوهر داری کردن است که آن را جهاد برای زنان بر شمرده اند: ((جهاد المرئه حسن التبعل؛ جهاد زن، خوب شوهر داری نمودن است)) . اگر این وظیفه خطیر را درست به انجام نرساند، خطراتی که از این ناحیه متوجه خانواده و جامعه می شود، جبران ناپذیر است. متأسفانه این وظیفه در جامعه ما به دلیل رسوخ فرهنگ غربی در کشور کم رنگ گردیده، از این رو شاهد زندگی های پر تنش و احیانا جدایی هستیم، در صورتی که اگر طبق موازین شرعی و دستورهای اسلام عمل شود و زن و مرد خانواده هر کدام به وظیفه اصلی خود عمل نمایند، زندگی آرام و شیرینی خواهند داشت و ثمره زناشویی، فرزندان سالم و صالح و شایسته خواهد بود، علاوه بر این ها پاداش و حسنه ای که خداوند برای آنان مقرر می دارد، قابل توجه می باشد. اگر انسان مواظب اعمال خود به طور شایسته باشد و با گناهان آن ها را تباه نسازد، در دنیا و آخرت سعادت مند خواهد گردید.

مقام و جایگاه حضرت زهرا (علیها السلام)

حضرت زهرا با انجام تمام دستورهای الهی راجع به همسر داری به چنان مقام و فضیلتی می رسد که رسول خدا درباره اش می فرماید:

خدای عزوجل فرمود: ای احمد! اگر نبودی آسمان و افلاک را نمی آفریدم. و اگر علی نبود، تو را خلق نمی کردم. و اگر فاطمه نبود تو و علی را خلق نمی نمودم.

همچنین روایت است از علی (علیه السلام) که از رسول الله نقل فرمود:

زمانی که قیامت شود، منادی از عرش ندا دهد: ای گروه مردم! چشم هایتان را پایین بیندازید تا فاطمه دختر محمد عبور کند (۱۱۸)

رسول الله فرمود:

اذا كان يوم القيامة نادى منادى من بطنان العرض يا اهل الجمع! نكسوا رؤسكم و غضوا اءبصاركم حتى تجوز فاطمه (عليها السلام) على الصراط فتمر معها سبعون الف جاريه من الحور العين؛ (۱۱۹) زمانی که روز قیامت شود، منادی ندا دهد: ای جماعت! بزیر اندازید سرهای خود را پایین بیندازید چشمانتان را تا فاطمه (علیها السلام) بر صراط عبور کند، پس می گذرد و با او هفتاد هزار کنیز از حوریان هست.

عظمت و شرافت فاطمه به گونه ای است که در قیامت که تکلیفی بر بندگان نیست، باز باید چشم ها بسته شود و سرها زیر بیفتد تا دختر رسول خدا گذر نماید. مسلم است که عرشیان هم برای این بانوی بزرگوار احترام خاصی قائلند. این شخصیت و عزت برای زهرا (علیها السلام) در سایه بندگی و اطاعت از پروردگار حاصل شد. دانش و معرفت حضرت زهرا بر همه مردم آن زمان روشن بود. زهد و تقوا، صبر و استقامت، پارسایی و سلوک دختر رسول خدا زبانزد دوست و دشمن بود. دختری که بارها رسول خدا درباره او فرمود:

فاطمه بضعه منی و هی قلبی الذی بین جبنی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله؛ (۱۲۰) فاطمه پاره تن من و قلب من است که بین دو پهلویم هست. هر کسی او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده است. در این روایت ملاحظه می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناخشنودی حضرت زهرا را با نارضایتی خداوند برابر دانسته است. این نکته عظمت و عزت و کرامت زهرا (علیها السلام) را ثابت می نماید. زنی که اطاعت از پروردگار را (چه عبادی و چه در امور زندگی و چه همسر داری، نیز در مسائل اجتماعی) سرمشق خود قرار داده، تنها رضایت پروردگار را در نظر دارد و در اثر اطاعت از باری تعالی به این مقام والا دست یافته است. عایشه می گوید: چون رسول خدا مریض گردید، دخترش فاطمه را خواست و چیزی به او گفت فاطمه گریان شد، سپس حرفی زد که فاطمه خندید. از عمل او سوال کردند، جواب داد: زمانی که گریه کردم، به من خبر داد که از دنیا می رود، سپس به من خبر داد اولین کسی که از اهل بیت ام به من ملحق می شود، تو هستی. سپس خندیدم (۱۲۱). از پیامبر گرامی روایت شده که به امیرمومنان فرمود:

اءتدرین لم سمیت فاطمه، قال علی: یا رسول الله! لم سمیت، قال لاءنها فطمت هی و شیعتها من النار؛ رسول خدا به علی فرمود: آیا می دانی برای چه فاطمه نامیده شد، علی عرض کرد: برای چه نامیده شد، فرمود: برای این که او و شیعیانش از آتش باز گرفته شده اند (۱۲۲).

شیعیان که به معنی پیروان آمده، یعنی پیرو راه و مرام و مکتب آن حضرت، یعنی پیروان فاطمه (علیها السلام) تلاش و کوشش نمایند در زندگی خود، حضرت را الگو قرار دهند که چگونه اطاعت و عبادت پروردگار را می نمود؛ چگونه شوهر داری و بچه داری می کرد؛ با مردم و مراجعان چه نوع برخوردی داشت؛ اگر سائلی برای درخواست کمک به منزل او مراجعه می کرد، چگونه جواب او را داده و خواسته او را عملی می نمود. تنها ما ارادتمند دختر رسول خدا هستیم. کافی نیست و ما را به فلاح و رستگاری نمی رساند.

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

بهشت را به بهانه نمی دهند، بلکه به بها می دهند. باید از خود گذشت، من را فراموش نموده، منیت را رها کرده، فناء فی الله گردید تا به رستگاری رسید.

عایشه می گوید:

اقبلت فاطمه تمشی کان مشیتها مشیه رسول الله فقال: مرحبا یا بنتی ثم اءجلسها عن یمینه اءو عن شماله ثم اءنه اءسر الیها حدیثا فبکت. فقلت: استحضک رسول الله بحدیثه ثم تبکین. ثم اءنه اءسر الیها حدیثا فضحکت، فقلت: ما رایت کالیوم و فرحاً اقرب من

حزن! فساءلتها عما قال ، فقالت : ما كنت لا فشى سر رسول الله ، حتى قبض رسول الله ساءلتها، فقالت : اءسر الى ، فقال : ان جبرئیل كان يعارضنى بالقرآن فى كل عام مره و انه عارضنى به العام مرتین و لا اراه الا قد حضرت اءجلى و انك اءول اهل بیتی لحوقا بى و نعم السیف انا لك فبكيت لذلك ، فقال : الا ترضین ان تكون سیده نساء اهل الاءمه اءو نساء المؤمنین ، قالت : فضحكت لذلك ؛ روزی فاطمه نزد پدرش آمد. راه رفتنش درست مانند راه رفتن او بود. پیامبر فرمود: خوش آمدی دخترم! سپس او را طرف راست یا چپ خود نشانند، بعد رازی در گوش او گفت و فاطمه گریان شد، من گفتم چرا گریه می کنی . بار دیگر پیامبر رازی در گوش او گفت ، فاطمه خندان شد. گفتم : من تا امروز شادی که این طور به غم نزدیک باشد ندیدم! از او علت را پرسیدم ، فاطمه گفت : من سر رسول خدا را فاش نمی کنم . تا رسول خدا از دنیا رحلت فرمود، آن گاه سؤال کردم ، گفت : مرتبه اول پیامبر به من فرمود: جبرئیل هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه داشت اما امسال دو بار عرضه داشت . فکر می کنم فقط به این دلیل است که اجل من نزدیک شده است و تو اولین کسی هستی که به من ملحق می شوی . هنگامی که این سخن را شنیدم ، گریه کردم . سپس فرمود: آیا راضی نمی شوی که بانوی زنان اهل بهشت یا زنان با ایمان باشی . هنگامی که این سخن را شنیدم ، شادمان و خندان شدم (۱۲۳).

از این حدیث به خوبی روشن می شود که اگر در یک جا فاطمه (علیه السلام) یکی از چهار زن بزرگ جهان معرفی شده ، هیچ منافاتی ندارد که از میان آن چهار زن ، برترین آنها باشد. در کتاب ذخائر العقبی آمده که : چهار زن ، بانوی بانوان جهان بودند: مریم دختر عمران ، آسیه دختر مزاحم ، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه و آله) که از همه آنها برتر بود . (۱۲۴).

فصل چهارم : شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)

۱. زهرا (علیها السلام) پس از رحلت پدر سال دهم هجری است و پیامبر از حجه الوداع بازگشتند. کم کم آثار کسالت بر رسول خدا ظاهر می شد. لشکری را به فرماندهی ((اسامه)) ترتیب داد و فرمود: باید به سوی کشور روم حرکت کنید. افراد معینی به ویژه نام برد و فرمود: باید در این جنگ شرکت نمایند. منظورش این بود که منافقان از مدینه روند و موضوع خلافت علی (علیه السلام) از کارشکنی و مخالفت در امان بماند. کسالت رسول خدا شدت پیدا کرده و ایشان در خانه بستری گردید. بیماری پیامبر (صلی الله علیه و آله) فاطمه را در وحشت فرود برد. گاهی به صورت رنگ پریده و زرد پدر را نگاه می کرد و اشک می ریخت . گاهی برای سلامتی بابا دعا می نمود: بارالها! پدرم با هزاران رنج و زحمت نهال اسلام را در زمین نشانده و تازه بارور گردیده است و آثار پیروزی نمایان می گردد. امیدوار بودم به واسطه پدرم دین اسلام غالب گردیده و کفر و ستم و بت پرستی ریشه کن گردد اما افسوس که حال پدرم وخیم است . خداوندا! شفای او را از تو می خواهم :

حال رسول خدا بسیار سخت گردید و از شدت بیماری بیهوش شد. هنگامی که به هوش آمد، دید ابوبکر و عمر و جماعتی دیگر که بنا بود در لشکر اسامه شرکت کنند، ترمز کرده اند!

فرمود: مگر به شما نگفتم که در لشکر اسامه شرکت کنید! هر یک از آنها در پاسخ عذر و بهانه آوردند اما رسول خدا از هدف آن ها آگاه بود و می دانست که برای خلافت در مدینه مانده اند. پیامبر فرمود کاغذ و دواتی بیاورید تا وصیت کنم . بعضی از حاضران خواستند به دستور رسول خدا عمل نمایند، ولی عمر مانع شد و گفت : این مرد هذیان می گوید و بیماری بر او چیره شده (۱۲۵) است ! حال پیامبر رو به وخامت گرایید، سرش را در دامان حضرت علی گذاشت و بیهوش گشت . زهرا (علیها السلام) به صورت پدر نگاه می کرد و اشک می ریخت و می فرمود: آه ! به برکت وجود پدرم باران رحمت نازل می شد. او دادرس یتیمان و بیوه

زنان بود. صدای ناله زهرا (علیها السلام) به گوش رسول خدا رسید، دیده گشود و با صدای ضعیف فرمود: دختر عزیزم! این آیه را بخوان:

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اءفان مات اءو قتل انقلبتم عمل اءعقابکم (۱۲۶) از شنیدن این سخن، گریه زهرا بیشتر گردید. فکری به ذهن رسول خدا رسید. به فاطمه اشاره نمود که نزدیک شود. زمانی که صورتش را نزدیک پدر برد، حضرت رازی در گوش او گفت.

حاضران دیدند صورت فاطمه برافروخته شد و تبسمی نمود.

از فاطمه پرسیدند: چه چیز رسول خدا به تو گفت که شادمان گشتی، گفت: پدرم فرمود: مرگ تو نیز نزدیک است. تو اولین فردی هستی که به من ملحق خواهی شد (۱۲۷). دختر رسول خدا از شنیدن خبر مرگش شادمان گردید.

حضرت زهرا بر اثر اطاعت و رابطه اش با خداوند، به درجه ای از ایمان و تقوا رسیده بود که خبر مرگش او را شاد می کند. اگر انسان با خالق خود چنین ارتباطی داشته باشد، مسلم است که به شوق دیدار معشوق روز شماری می کند. این آمادگی برای یک زن جوان عادی که چهار کودک در منزل دارد و یکی هم باردار است، قابل تصور نیست اما فاطمه که دل به خدا بسته و لقای حق می طلبد، عشق به الله چنان سراسر وجودش را احاطه کرده است که لحظه ای به بچه های خردسالش فکر نمی کند که پس از من چه خواهند کرد، بلکه با توکل به خدا برگرفته از رابطه عمیق او با خداست، با آرامش از این خبر استقبال می کند. چنان عشق به لقاء الله سراسر وجودش را احاطه نموده که بقیه علقه و رابطه ها را تحت تاثیر قرار داده، از این رو خبر مرگ نزد او خبر وصل است و پایان هجران و او را در عین گریه، خندان می کند. در صورتی که برای مردم عادی وحشتناک تر از این خبر وجود ندارد، مخصوصا اگر انسان ضعف ایمان هم داشته باشد. مسلمانان و پیروان آن حضرت باید از تمام حرکات و سکنات ایشان درس بگیرند و اعمال خود را با او سنجیده و مقایسه نمایند. اگر از مرگ می هراسند، به دنبال علت آن در وجود خود بگردند و موانع رسیدن به قرب خداوند را بیابند و تلاش نمایند. آن ها را از زندگی و اعمال خود کنار بگذارند و مطمئن باشند خداوند آنان را در این مسیر، کمک نموده و راه وصل خویش را برای آن ها هموار می سازد، زیرا با گناه و عصیان راهی به قرب الهی نیست.

باید با جهاد اکبر که مبارزه با هوای نفس است، موانع را برداشت تا به قرب الهی دست یافت.

در این مقام اگر خبر مرگ خود را بفهمند، نه تنها ناراحت نمی شوند، بلکه برای وصال حق تعالی روز شماری خواهند نمود. پیامبر اکرم در یک مأموریت بزرگ و خطیر بیست و سه ساله توانست با تحمل سختی های فراوان مردم را از ضلالت و گمراهی به بزرگراه سعادت و رستگاری راهنمایی نماید. اکنون که زمان رحلتش فرا رسیده، نگران است مبادا زحماتش به هدر رود، با وجود این که مکررا در مورد جانشین خود سخن گفته بود. در غدیر خم به مردم معرفی نموده و از آن ها بیعت گرفته بود. بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) غم و اندوه زهرای اطهر را فرا گرفت. در حالی که در فوت پدر گریه و زاری می نمود و علی (علیه السلام) مشغول مقدمات کفن و دفن بود، خبر رسید گروهی از مسلمانان در سقیفه بنی ساعده انجمن تشکیل داده اند، تا درباره جانشین پیامبر تصمیم بگیرند. این خبر تکان دهنده در اوج بحران و غم و اندوه، فکر آنها را مشوش و مختل نمود و آنان را در مقابل عمل انجام شده ای قرار داد. علی بن ابیطالب تصمیم گرفت با ابوبکر بیعت نکند تا بدین وسیله مخالفت خود را با حکومت وی ابراز کرده و مردم را متوجه نماید این عمل بر خلاف دستور پیامبر است. از طرف دیگر آن ها دیدند که همه بیعت کرده اند، جز علی (علیه السلام) و بستگانش. با خود گفتند که حکومتشان بدون بیعت اهل بیت استحکامی ندارد. از این رو تصمیم گرفتند هر گونه که شده، از امام علی بیعت بگیرند. دنبال آن حضرت فرستادند و از او خواستند که برای بیعت در مسجد حاضر شود، ولی حضرت امتناع نمود. عمر خشمناک گردید و به اتفاق خالد بن ولید و قنفذ و گروه دیگری رهسپار خانه زهرا شدند. عمر در خانه را کوبید و گفت: یا علی! در را باز کن. فاطمه با تن رنجور و سربسته پشت در آمد و فرمود: ای عمر! با ما چکار داری! چرا نمی

گذاری به کار خودمان مشغول باشیم . عمر بانگ زد: در را باز کن و گرنه خانه را آتش می زنی (۱۲۸) . فاطمه گفت : ای عمر! آیا از خدا نمی ترسی ! می خواهی داخل خانه من شوی . هر چه کرد، عمر از تصمیمش منصرف نگردید. هنگامی که دید در خانه را باز نمی کنند گفت : هیزم بیاورید تا در خانه را آتش بزنی . در باز شد، عمر خواست وارد خانه شود. حضرت زهرا ضجه و فریاد زد: ((یا ابتاه یا رسول الله)) در این جا بود که با پشت شمشیر به پهلویش زدند و با تازیانه بازویش را سیاه کردند تا دست از دفاع بردارد (۱۲۹) .

سرانجام علی بن ابیطالب را دستگیر کردند که به جانب مسجد بیرند. حضرت زهرا (علیها السلام) او را گرفت و گفت : نمی گذارم همسر را بیرید. با تمام توان از همسرش دفاع می کرد تا دفاع از ولایت نماید. او به خوبی می دانست هرگاه به وصیت پدرش عمل نشود، اسلام از مسیر درست خود منحرف می گردد و زحمات بیست و سه ساله رسول الله از بین می رود. از این رو همراه با همسرش شروع به مبارزه نمود. در ابتدا از بیعت خودداری نمودند تا بدین وسیله به مردم اعلام نمایند که حکومت مورد تایید ما نیست . بعد که به خانه او هجوم آوردند، در را باز کردند. مهاجمان در را به آتش کشیدند و باز کردند، باز فاطمه مانع شد که علی را به مسجد ببرند اما آن ها او را با ضرب و شتم با خود بردند.

در این مبارزه نابرابر طفل فاطمه سقط شد (۱۳۰) ، که می توان او را اولین شهید در راه دفاع از ولایت علوی دانست . دختر رسول خدا به اتفاق گروهی از زنان بنی هاشم وارد مسجد شد. رو به مردم نمود و فرمود: دست از پسر عمویم بردارید و گرنه به خدا سوگند! گیسوانم را پریشان نموده و به درگاه خدا ناله کرده ، به شما نفرین می کنم ! سپس رو به ابوبکر نموده و فرمود: تصمیم داری شوهرم را به قتل برسانی و کودکانم را یتیم نمایی (۱۳۱) .

حضرت علی دید اوضاع خطرناکی بوجود آمده و فاطمه قصد نفرین کردن نموده است . به سلمان فارسی فرمود: دختر پیامبر را دریاب و از نفرین منصرفش نما! سلمان خدمت حضرت زهرا رسید و عرض کرد: پدرت برای جهانیان رحمت بود. ای دختر رسول خدا! از نفرین چشم پوشی بفرما! فاطمه به سلمان فرمود: بگذار تا داد خود را از این بیدادگران بستانم . سلمان عرض کرد: علی (علیه السلام) مرا نزد شما فرستاده و امر کرده که به منزل برگردید. فاطمه چون دستور همسرش را شنید، فرمود: اطاعت امر او می نمایم و شکیبایی پیشه می سازم . به روایتی دیگر فاطمه دست علی را گرفت و به خانه برگشتند (۱۳۲) .

ماجرای فدک

فدک قریه آباد و حاصلخیزی در سرزمین حجاز بود که در آن چشمه جوشان و نخل های فراوانی وجود داشت . بعد از خیر نقطه اتکای یهودیان در حجاز به شمار می رفت . هنگامی که رسول خدا از فتح خیر بازگشت ، خداوند رعب و وحشت در قلوب اهل فدک (که از یهودیان سرسخت بودند) افکند. آن ها کسی را خدمت رسول خدا فرستادند و با او صلح کردند، و در برابر این که نیمی از فدک را به آن حضرت واگذار کنند. پیامبر پذیرفت و پیمان صلح را امضاء فرمود. بدین ترتیب فدک ((دارایی خالص)) رسول خدا گردید، زیرا طبق فرمایش صریح قرآن ، چیزی که بدون جنگ به دست مسلمانان بیفتد، منحصر حق پیامبر است و به صورت غنائم جنگی تقسیم نمی شود. بدین ترتیب پیامبر فدک را در اختیار گرفت و درآمد آن را در موارد خاص و کارهای ثواب مصرف می کرد.

در حدیث آمده : زمانی که آیه ((و آت ذالقربی حقه)) نازل شد، پیامبر سرزمین فدک را به فاطمه واگذار نمود (۱۳۳) . فدک ملک با ارزشی بود که حدودا سالی بیست و چهار و یا هفتاد هزار دینار در آمد داشت (۱۳۴) .

هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید و زمام امور مسلمانان را در دست گرفت ، مصمم شد فدک را مصادره کند، از این رو دستور داد عمال و کارکنان فاطمه را از فدک بیرون کردند و کارگزارانی را به جای آن ها نصب نمود (۱۳۵) .

بخشیدن فدک به فاطمه پشتوانه ای بر ولایت علی (علیه السلام) بود یعنی علاوه بر هدیه مالی یک هدیه معنوی محسوب می شد.

از زندگی رسول خدا استفاده می شود که به مال و ثروت علاقمند نبود و اموالی را که در اختیارش قرار می گرفت ، در راه ترویج دین خدا مصرف می نمود. خود و داماد و دخترش در مضیقه و سختی ، زندگی را به سر می بردند. پیامبر که میل نداشت دخترش پرده پشمی در اتاقش آویزان نماید یا دستبندی نقره به دست فرزندانش ببندد و یا گلوبند به گردن بیفکند، با توجه به سخت گیری باید بررسی شود چرا مزارع سنگین قیمت فدک را به فاطمه بخشید. در مورد علت این قضیه می توان گفت : پیامبر اکرم از جانب خدا مامور بود علی (علیه السلام) را به جانشینی خود معین کند.

پیامبر به خوبی می دانست اگر امام علی و خاندان او در مضیقه مالی باشند، توان سیاسی آن ها تحلیل می رود. پیامبر می دانست مردم به آسانی زیر بار زمامداری علی (علیه السلام) نمی روند و کارشکنی می کنند، چون خانواده های عرب نسبت به آن حضرت عقده هایی داشتند، زیرا در جنگ ها افراد زیادی از بستگان آن ها به دست آن حضرت کشته شده بودند و اکنون خانواده های آن ها کارشکنی و عقده گشایی خواهند نمود. پیامبر می دانست برای ادامه راه اسلام و اداره امت ، بودجه لازم است تا امام علی (علیه السلام) بتواند به فقرا و نیازمندان کمک نماید و احتیاجات جامعه را بر طرف سازد، تا دلها به سویش متمایل شود. بدین جهت فدک را در اختیار فاطمه قرار داد. فاطمه به مقدار نیاز بر می داشت بقیه را در راه خدا صرف می نمود (۱۳۶).

عوامل غصب فدک

می توان عوامل تصمیم ابوبکر را دو موضوع دانست :

موضوع اول : عایشه همیشه در زندگی خود با رسول الله از دو عامل رنج می برد: نخست اینکه رسول خدا همیشه به یاد خدیجه بود و به او اظهار علاقه می نمود و گاهی که از او به نیکی یاد می کرد، عایشه احساس حسادت می نمود و می گفت : خدیجه پیرزنی بیشتر نبود. پیامبر در جواب می فرمود: مانند خدیجه کجا یافت می شود. او اولین زنی بود که به من ایمان آورد. اموالش را در اختیار من قرار داد و در تمام امور یار و یاور من بود. خداوند نسل مرا در اولاد او قرار داد (۱۳۷).

عایشه می گوید: بر هیچ زنی مانند خدیجه رشک نبردم ، در صورتی که سه سال قبل از عروسی من از دنیا رفته بود. رسول خدا از او زیاد تعریف می نمود و خداوند به رسولش دستور داده بود که به خدیجه بشارت بدهد قصری در بهشت برایش آماده شده است . بسیاری از اوقات رسول خدا گوسفندی را قربانی می نمود و گوشت آن را برای دوستان خدیجه می فرستاد (۱۳۸).

عایشه عقیم بود و صاحب فرزند نمی شد و نسل پیامبر از فاطمه به وجود آمد. این موضوع عایشه را بسیار رنج می داد. البته حسادت و کدورت عایشه یک امر طبیعی و عادی بود و گاهی پیش پدرش (ابوبکر) از فاطمه شکایت می کرد. از این رو می توان حدس زد که ابوبکر هم قلبا از فاطمه مکدر بود. این ها منتظر فرصت بودند تا آتش حسد و کینه خود را فرو نشانند و از دختر پیامبر انتقام بگیرند. وقتی پیامبر رحلت فرمود، فاطمه گریه می کرد و می گفت : آه چه روز بدی است ! ابوبکر گفت : آری ، روز بدی در پیش داری (۱۳۹) !

موضوع دوم : عمر و ابوبکر می دانستند که نمی توانند منکر کمالات ذاتی و علم و فداکاری و شجاعت علی شوند. پیامبر هم درباره او سفارش نموده و مردم این مطلب را به خوبی می دانستند. داماد و پسر عمومی پیامبر هم بود، پس اگر وضع اقتصادی او هم خوب بود و پولی در اختیار داشت مسلما گروهی با او همراه می شدند. این وضع برای خلافت ابوبکر خطری جدی محسوب می شد. عمر به ابوبکر گفت : مردم بندگان دنیا هستند و جز مال دنیا هدفی نمی شناسند. خمس و غنائم را از علی بگیر و فدک را از دست آن ها خارج ساز. وقتی پیروانش دست او را خالی دیدند، رهایش کرده و به طرف تو می آیند.

این دو عامل مهم و عوامل دیگر انگیزه شد که ابوبکر تصمیم گرفت و به فدک را مصادره نموده و کارکنان فاطمه را اخراج نماید و آن را به تصرف خویش در آورد (۱۴۰).

روایت شده که فاطمه (علیها السلام) پس از فوت رسول خدا نزد ابوبکر آمد و گفت : چه کسی از تو بعد از مرگت ارث می برد،

گفت: خانواده ام و اولادم. فاطمه گفت: پس برای من ارثی از رسول خدا نیست، ابابکر گفت: پیامبر ارث نمی گذارد، ولی من بر کسانی که رسول خدا انفاق می کرد، انفاق می کنم و بر کسی که عطا می کرد، عطا می کنم. فاطمه گفت: به خدا قسم! یک کلمه تا وقتی زنده ام، با تو سخن نمی گویم. پس تا زمانی که حضرت زهرا (علیها السلام) فوت نمود، با او سخن نگفت (۱۴۱). باز روایت است که فاطمه (علیها السلام) نزد ابوبکر رفت و گفت: میراث مرا از رسول خدا بده، ابوبکر گفت: انبیا ارث نمی گذارند. آن چه از آن ها می ماند، صدقه است. زهرا پیش علی آمد و جریان را تعریف نمود. علی (علیه السلام) گفت، برگرد و بگو: مگر سلیمان پیامبر نیست که از داود ارث برد (۱۴۲).

و هم چنین زکریا دعا نمود: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب. (۱۴۳) اما حاضر نشدند فدک را به حضرت پس دهند.

وجود فدک در دست خاندان پیامبر یک امتیاز بزرگ معنوی محسوب می شد که دلیلی بر مقام آن ها نزد خداوند و نزدیکی به پیامبر به شمار می آمد. از نظر سیاسی هم این مسئله، دارای اهمیت بود تا مردم آثار و نشانی های پیامبر مخصوصا مسئله جانشینی آن حضرت را در این خانواده جستجو کنند.

این دلائل باعث شد که به فکر غصب فدک بیفتند. این نکته در سخنان دانشمند معروف اهل سنت ((ابن ابی الحدید معتزلی)) به چشم می خورد. او می گوید: از استادم ((علی بن فاروقی)) سوال کردم: آیا فاطمه در ادعای مالکیت فدک صادق بود، گفت: آری. گفتم: پس چرا خلیفه اول فدک را به او نداد، در حالی که فاطمه نزد او راستگو بود. استاد تبسمی نمود و کلام لطیف و طنز گونه ای گفت، در حالی که هرگز عادت به شوخی نداشت. گفت: اگر ابی بکر آن روز فدک را به مجرد ادعای فاطمه به او می داد، فردا به سراغش می آمد و ادعای خلافت همسرش را می کرد و وی را از مقامش کنار می گذاشت و او هیچ گونه عذر و دفاعی از خود نداشت، زیرا با دادن فدک پذیرفته بود که فاطمه هر چه ادعا کند، راست می گوید و نیازی به بینه و گواه ندارد. سپس ابن ابی الحدید می افزاید: این یک واقعیت است، هر چند استادم آن را به عنوان مزاح مطرح کرد (۱۴۴).

این اعتراف صریح از دو دانشمند اهل سنت شاهد زنده ای جهت داستان فدک است. جابر بن انصاری از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند:

قال ابوبکر لفاطمه: النبی لا یورث، قالت: قدورث سلیمان داود و قال زکریا: ((فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب)) . فنحن اعقرب اءلی النبی من ذکریا الی یعقوب؛ ابوبکر به فاطمه گفت: پیامبر ارث نمی گذارد. فاطمه جواب داد که سلیمان از داود ارث برد و زکریا گفت: یرثنی و یرث من آل یعقوب؛ ((جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد)) و ما به پیامبر از زکریا نزدیکتریم به آل یعقوب (۱۴۵).

باز از امام باقر (علیه السلام) روایت است که امام علی (علیه السلام) به فاطمه (علیها السلام) فرمود: برو و میراث پدرت رسول الله را طلب کن. فاطمه نزد ابوبکر آمد و فرمود: به من میراث پدرم رسول الله را بده. ابوبکر گفت: پیامبر ارث نمی گذارد. فاطمه فرمود: آیا سلیمان از داود ارث نبرد، ابوبکر عصبانی شد و گفت: پیامبر ارث نمی گذارد. فاطمه گفت: آیا زکریا نگفت: (فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب) باز ابوبکر گفت: پیامبر ارث نمی گذارد. فاطمه فرمود: آیا نگفت ((یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین)) ابوبکر گفت: پیامبر ارث نمی گذارد (۱۴۶).

کینه و دشمنی با یگانه دختر رسول خدا به حدی است که به رغم تمام مصداق ها و شواهدی که بر ضد ادعای ابوبکر آورد، باز او بر سر حرف خود پافشاری نمود و آن حضرت را از حق مسلم خود محروم کرد.

شیخ طوسی و طبرسی و ابن بابویه و دیگران به سندهای معتبر روایت می کنند که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: چون ابوبکر کار خلافت را تحکیم بخشید و از اکثر مهاجران و انصار بیعت گرفت، کسی را فرستاد تا وکیل فاطمه را از فدک بیرون نمود. آن

حضرت نزد ابوبکر آمد و فرمود: به چه جهت و کیل مرا از فدک بیرون کردی، حال آن که پدرم به فرمان خدا آن را به من داد. ابوبکر گفت: بر آنچه می‌گویی، شاهد بیاورد. فاطمه (علیها السلام) ام ایمن را آورد. ام ایمن به ابوبکر گفت: تا از تو اقرار نگیرم شهادت نمی‌دهم. تو را قسم می‌دهم به خداوند که آیا رسول خدا در حق من گفته: ((ام ایمن اهل بهشت است))، ابوبکر گفت، بلی، همین طور است. ام ایمن گفت: من گواهی می‌دهم که خداوند به رسول خود وحی فرستاد که حق ذی القربی را به او بده و رسول خدا فدک را به امر خداوند به او داد.

بعد از آن حضرت علی آمد، او هم شهادت داد. به روایتی امام حسن و امام حسین هم شهادت دادند. ابوبکر نامه‌ای درباره فدک نوشت و به فاطمه داد، آن گاه عمر آمد و پرسید: این چه نامه‌ای است و ابوبکر گفت: فاطمه ادعای فدک را نمود و ام ایمن و علی بر او گواهی دادند. از این رو من این نامه را نوشتم. عمر نامه را گرفت و پاره کرد و گفت: فدک (دارایی) مسلمانان است. از آن گذشته علی به نفع همسرش شهادت می‌دهد و ام ایمن زن صالحه‌ای است. اگر با او شاهد دیگری باشد، مورد قبول است. فاطمه اندوهگین و گریان گردید و بیرون آمد.

ابن ابی الحدید می‌نویسد: پس از آن که علی و ام ایمن شهادت دادند، عمر و عبدالرحمن بن عوف هم آمدند شهادت دادند که پیامبر در آمد فدک را تقسیم نمود. ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا! تو راست می‌گویی. علی و ام ایمن هم راست می‌گویند. عمر و عبدالرحمن هم راست می‌گویند. فردای آن روز علی نزد ابوبکر رفت و فرمود: ابوبکر آیا قرآن خوانده‌ای، گفت: آری. فرمود: به من بگو قول خدا که فرمود: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در حق ما نازل شده است یا در حق کس دیگر، ابوبکر گفت: در حق شما. علی (علیه السلام) فرمود: اگر دو نفر آمدند شهادت دادند که فاطمه کار زشتی مرتکب شده، چه می‌کنی. گفت: مانند سایر مردم اقامه حد می‌کنم. فرمود: اگر چنین رفتار کنی، پیش خداوند از کافرانی! ابوبکر گفت: چرا، علی فرمود: چون شهادت خداوند را به طهارت فاطمه رد کرده‌ای و شهادت مردم را قبول نموده‌ای. اکنون تو حکم خدا و رسولش که فدک را به فاطمه دادند و او در حیات پدرش آن را تصاحب نمود، رد کردی و شهادت یک اعرابی را که شهادت داده پیامبر دارای میراث نمی‌باشد پذیرفتی و فدک را از فاطمه گرفتی و گفتی: فدک فی و غنیمت مسلمانان است، حال آنکه رسول خدا فرمود: البینه علی المدعی و الیمین علی من ادعی علیه؛ آوردن گواه و اقامه دلیل بر عهده مدعی است و قسم بر عهده مدعی علیه است)). تو قول رسول خدا را رد کردی و بر خلاف آن حکم نمودی! در این هنگام صدا و همهمه از میان مردم برخاست و همگی سخنان علی را تصدیق نمودند. سپس آن حضرت به خانه برگشت و ابوبکر و عمر هم به خانه خود رفتند. سپس ابوبکر عمر را خواست و گفت: دیدی علی امروز با ما چه کرد! اگر یک بار دیگر در انظار با ما چنین برخوردی داشته باشد، کار ما به سامان نمی‌رسد. حال نظر تو چیست.

عمر گفت: به نظر من خوب است دستور دهیم او را به قتل برسانند. ابوبکر گفت: آیا کسی جرات این کار را می‌کند، عمر گفت: خالد بن ولید. سپس خالد را خواستند و گفتند: ما خیال داریم از تو بخواهیم که یک عمل خطیر را به انجام برسانی. خالد گفت: هر چه باشد انجام می‌دهم، حتی کشتن علی! گفتند! مقصود ما همین است. خالد گفت: چه موقع باید آن را به انجام رسانم، ابوبکر گفت: هنگام نماز در مسجد پهلوی او بنشین و بعد از سلام من بلافاصله برخیز و او را گردن بزنی. خالد پذیرفت و خود را آماده کرد. اسماء بنت عمیس که در آن زمان همسر ابوبکر بود، سخن آنها را شنید فوراً کنیز خود را به خانه علی فرستاد و گفت، از قول من به علی و فاطمه سلام برسان و این آیه را تلاوت کن:

ان الملاء یا تمرون بک لیقتلوك فاخرج انی لک من الناصحین (۱۴۷) کنیز به خانه علی آمد و آیه را تلاوت نمود. علی (علیه السلام) فرمود: به اسماء بگو: خداوند اراده آن‌ها را محقق نخواهد کرد. سپس به مسجد آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد. خالد که شمشیرش را زیر لباس مخفی کرده بود آمد و پهلوی او قرار گرفت. ابوبکر نماز را شروع کرد و چون مشغول تشهد شد، صولت و

هیبت علی (علیه السلام) او را مرعوب نمود. پیش خود می اندیشید چگونه خالد می تواند چنین عملی را به آخر رساند. از بروز فتنه و شجاعت امام علی به ترس و لرز افتاد که جرات سلام دادن را نمی کرد و تشهد را تکرار می نمود و سلام نمی داد. مردم گمان کردند او دچار سهو شده است. ابوبکر بالاخره پشیمان گردید و پیش از این که سلام بگوید گفت: ای خالد! مبادا آن چه را به تو دستور دادم انجام دهی. سپس سلام گفت.

علی (علیه السلام) از خالد پرسید: چه دستوری به تو داده بود. خالد گفت: دستور این بود که پس از سلام گردن تو را بزنم. علی فرمود: آیا چنین کاری می کردی. خالد گفت: آری به خدا قسم! اگر پیش از سلام این جمله را نمی گفت تو را می کشتم. علی (علیه السلام) خالد را از جایش بلند کرد و بر زمین کوبید. عمر گفت: به خدای کعبه الان خالد را می کشد! به روایتی دیگر علی (علیه السلام) گردن خالد را با دو انگشت سیابه و وسطی گرفت چنان فشار داد که خالد فریاد کشید و رنگش کبود گردید و لباسش را نجس نمود. زیر دست و پای علی (علیه السلام) دست و پا می زد و قدرت تکلم نداشت. ابوبکر عباس بن عبدالمطلب را خواست که شفاعت کند. عباس پیش علی آمد و او را به صاحب قبر (رسول خدا) و امام حسن و امام حسین و مادرش قسم داد و پیشانی او را بوسید که حضرت دست از خالد کشید. در روایت دیگر است که علی (علیه السلام) گریبان عمر را گرفت و فرمود: ای پسر ضحاک! اگر وصیت پیامبر و تقدیر الهی، دست مرا نبسته بود، میدانستی کدام یک از ما یاورش کمتر و خودش ناتوان تر است. مردم میان آن ها حائل شدند و حضرت به خانه برگشت.

حنفی ها سخن گفتن در نماز پیش از سلام را جایز می دانند و این قرینه آشکاری بر صحت روایات شیعه (۱۴۸) است. نکته قابل توجه این که ائمه معصومین (علیهم السلام) بعد از غضب ابوبکر در امر فدک دخالت نکردند اما چرا علی (علیه السلام) در دوران حکومتش (زمانی که تمام کشور در اختیار او بود) در این امر دخالت نکرد، و یا مامون که بسیار به علی بن موسی الرضا (گرچه ظاهراً) اظهار ارادت می کرد، فدک را تقدیم آن حضرت نکرد، بلکه به دست بعضی از نوه های زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) به عنوان نماینده بنی هاشم سپرد.

پاسخ در کلام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه روشن می شود که فرمود:

بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلمت السماء فشححت علیها نفوس قوم و سخت علیها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم لله: (۱۴۹) آری تنها از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود، ولی گروهی بر آن بخل ورزیدند، در حالی که گروه دیگری سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین داور و حاکم خداوند است. امام علی (علیه السلام) با این سخنان می خواست این مطلب را به همه تفهیم کند که فدک را به عنوان یک وسیله در آمد نمی خواهد. اگر آن زمان فدک را همراه با همسرش پیگیری می نمود، برای تثبیت امر ولایت و خلافت و جلوگیری از خطوط انحرافی در زمینه خلافت بود. اکنون که امور از مسیر خود خارج گردید و فدک بیشتر جنبه مادی پیدا نمود، گرفتن آن سود ندارد. هارون الرشید به امام موسی کاظم عرض می کند: حدود فدک را مشخص کن تا آن را به تو بازگردانم.

امام از پاسخ ابا نمود. هارون پیوسته اصرار می ورزید. امام فرمود: من آن را جز با حدود واقعی اش نخواهم گرفت. هارون گفت: حدود واقعی آن کدام است، امام فرمود: اگر حدود واقعی آن را باز گویم، موافقت نخواهی کرد. هارون گفت: به حق جدت پیامبر سوگند! حدودش را بیان کن که خواهم داد. امام فرمود: حد آن اول سرزمین عدن است.

هارون الرشید با شنیدن این سخن چهره اش دگرگون شد و گفت: عجب، عجب! امام فرمود: حد دوم آن سمرقند است. آثار ناراحتی در صورت هارون الرشید نمایان گشت. امام فرمود: حد سوم آن آفریقا است. در این وقت صورت هارون از شدت ناراحتی سیاه گشت و گفت: عجب! امام فرمود: حد چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان است! هارون گفت: پس چیزی برای ما باقی نمانده است. برخیز و بر جای من بنشین و بر مردم حکومت کن. امام فرمود: من به تو گفتم که اگر حدود آن را

تعیین کنم، هرگز آن را نخواهی داد. در این هنگام بود که هارون تصمیم گرفت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را به قتل برساند (۱۵۰).

این حدیث دلیل روشنی بر پیوستگی فدک با مسئله خلافت است. اگر هارون می خواست فدک را تحویل دهد، باید دست از خلافت بکشد (۱۵۱).

سیر تاریخی فدک

هر یک از خلفا در برابر فدک موضعی اتخاذ می کردند. یکی می گرفت و دیگری بر می گرداند. آن قدر این وضع ادامه پیدا کرد تا آن سرزمین آباد و حاصلخیز که دارای نخل های فراوانی بود، به کلی ویران شد. سیر تاریخی فدک از این قرار بود:

در زمان خلیفه اول این آبادی غصب شد و در اختیار حکومت قرار گرفت. این وضع ادامه داشت تا زمان عمر بن عبدالعزیز، خلیفه اموی که نسبت به اهل بیت پیامبر روش ملایم تری داشت. او به فرماندارش در مدینه دستور داد که فدک را به فرزندان فاطمه بازگردان. به این ترتیب فدک پس از سالیان دراز به تصرف فرزندان فاطمه در آمد. پس از چندی یزید بن عبدالملک خلیفه اموی آن را مجددا غصب نمود. سرانجام بنی امیه منقرض گردیده و بنی عباس زمام امور را به دست گرفتند. ابوالعباس سفاح، خلیفه عباسی آن را به عبدالله بن حسن بن علی به عنوان نماینده بنی فاطمه بازگرداند. چیزی نگذشت که ابوجعفر عباسی آن را گرفت. پس از آن مهدی عباسی فرزند ابوجعفر آن را برگرداند. موسی الهادی (خلیفه دیگر عباسی) آن را غصب نمود. هارون الرشید همین راه را ادامه داد. مامون به خاطر تظاهر به علاقه شدید نسبت به اهل بیت آن را به فرزندان فاطمه برگرداند. سپس متوکل عباسی به خاطر کینه شدیدی که از فرزندان فاطمه در دل داشت، بار دیگر فدک را غصب کرد.

فرزند متوکل به نام ((منتصر)) دستور داد آن را مجددا برگرداند. بدیهی است روستایی که چنین دست به دست بگردد، به ویرانه ای تبدیل می شود که چنین هم شد و درختان آن خشک گردید. این نقل و انتقال ها بیانگر این واقعیت است که خلفا روی فدک حساسیتی خاص داشتند. دلیل آن: جنبه سیاسی است، و هدف منزوی کردن خاندان رسالت در جامعه و تضعیف موقعیت آن ها بود، زیرا خلفای ستمگر ترجیح می دادند که اهل بیت از نظر امکانات مالی در تنگنا باشند.

۲. خطبه حضرت زهرا (علیها السلام)

پس از غصب فدک، زهرا (علیها السلام) تصمیم گرفت مردم را نسبت به وضع موجود آگاه نماید و گفتنی ها را بگوید و اتمام حجت کند. بدین جهت به مسجد رفت تا از حق خود دفاع نماید. پس از آنکه مقنعه بر سر نمود و خود را با چادر پوشاند، از خانه خارج شد و میان زنان بنی هاشم که او را احاطه نموده بودند، به سوی مسجد رفت. چنان قدم بر می داشت که گویی رسول خدا راه می رود. زمانی که وارد مسجد شد، ابوبکر آن جا نشسته بود و مهاجران و انصار هم حضور داشتند. به احترام حضرت پرده سفیدی آویختند و دختر رسول خدا در پشت آن قرار گرفت. چون خواست شروع به سخن کند، بر اثر کثرت غم و اندوه ناله جانسوزی از دل کشید که عمومی مردم بی اختیار متأثر شده و گریستند. فاطمه که چنین دید، اندکی سکوت نمود تا مردم آرام گرفتند. آنگاه خطبه غرائی ایراد فرمود که بسیاری از حقایق در آن افشا گردید.

این خطبه از خطبه های مشهوری است که علماء بزرگ شیعه و اهل سنت با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده اند. این خطبه از هفت بخش تشکیل می گردد:

بخش اول درباره توحید و صفات پروردگار و اسماء حسنی و هدف آفرینش است.

بخش دوم مقام والای پیامبر و مسئولیت ها و اهداف اوست.

بخش سوم از اهمیت قرآن و عمق تعلیمات اسلام و فلسفه و اسرار احکام سخن می گوید.

در بخش چهارم، حضرت فاطمه ضمن معرفی خویش، خدمات پدرش رسول الله را به امت بازگو می نماید.

بخش پنجم حوادث و رویدادهای بعد از رحلت پیامبر را بیان می نماید.

در بخش ششم از غضب فدک و بهانه های واهی که تراشیدند و پاسخ به این بهانه ها سخن می راند.

در بخش هفتم به عنوان اتمام حجت از اصحاب راستین پیامبر استمداد می کند.

مناسب است به بخشی از بررسی خطبه حضرت پیردازیم و طوفانی را که بعد از رحلت پیامبر برخاست ، در حد امکان بررسی کنیم .

اکنون به قسمت هایی از خطبه اشاره می نمایم ، پس از سلام و درود بر پیامبر فرمود:

اما هنگامی که خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید جایگاه برگزیدگانش را منزلگاه او ساخت ، ناگهان کینه های درونی و آثار نفاق میان شما ظاهر گشت و پرده دین کنار رفت و گمراهان به صدا در آمدند و گمنامان فراموش شده ، سربلند کرده و نعره های باطل برخاست و در صحنه اجتماع شما به حرکت در آمدند.

بانوی بزرگ اسلام در این بخش از سخنانش به بازماندگان احزاب جاهلی و منافقان اشاره دارد که در زمان حیات پیامبر عرصه بر آن ها تنگ شده و سر در لاک های خود فرو برده و در لانه های خود خزیده بودند اما با مرگ پیامبر از لانه ها سر بر آوردند و حرکت های مشکوک آغاز شد و خطوط انحرافی آشکار گشت .

در بخش ششم به داستان غضب فدک و بهانه های غاصبان می پردازد و پاسخ های کوبنده به آن ها می دهد و می فرماید:

((آری ، شما ناقه خلافت را در اختیار گرفتید، حتی این اندازه صبر نکردید که رام گردد و تسلیم تان شود. ناگهان آتش فتنه را برافروختید و شعله های آن را به هیجان در آوردید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید و به خاموش ساختن انوار تابان حق و از میان بردن سنت های پیامبر الهی پرداختید. به بهانه گرفتن کف - از روی شیر - آن را به کلی تا آخر مخفیانه نوشیدید. ظاهرا سنگ دیگران را به سینه می زدید اما باطنا در تقویت کار خود بودید. برای منزوی ساختن خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، ما نیز چاره ای جز شکیبایی نداشتیم ، چون کسی که خنجر بر گلوی او و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد. عجیب اینکه شما می پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده است و ما از پیامبر خدا ارث نمی بریم . آیا از حکم جاهلیت پیروی می کنید. چه کسی حکمش از خداوند با نفوذتر است ، برای آنها که اهل یقین اند. آیا شما این مسائل را نمی دانید. آری می دانید و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر اویم . شما مسلمانان ! آیا باید ارث من به زور گرفته شود. ای فرزند ابی قحافه ! به من پاسخ ده ، آیا در قرآن است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارثی نبرم ! چه سخن ناروایی ! آیا عمدا کتاب خدا را ترک گفتید و پشت سر افکندید، در حالی که می فرماید: ((و سلیمان وارث داوود شد)) و در داستان یحیی بن زکریا می فرماید: ((خداوند! تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و دودمان یعقوب باشد)) . نیز می فرماید: ((و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خدا مقرر داشته (از دیگران) سزاوارترند)) . هم چنین می فرماید: ((خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می کند که سهم پسر به اندازه سهم دو دختر باشد)) . نیز فرموده: ((اگر کسی مالی از خود بگذارد، برای پدر و مادر به طور شایسته وصیت کند. این حقی است بر پرهیزکاران)) . شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی ندارم و هیچ نسبت و خویشاوندی در میان ما نیست ! آیا خداوند آیه ای مخصوص به شما نازل کرده است که پدرم را از آن خارج ساخته است ، یا می گوئید پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی برند، با این که شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمویم آگاه ترید. حال که چنین است ، پس بگیرید آن ارث مرا، که همچون مرکب آماده و مهار شده و آماده بهره برداری است و بر آن سوار شوید، ولی بدانید در قیامت شما را دیدار خواهم کرد و بازخواست می نمایم و در آن روز چه جالب است که داور خدا است و مدعی محمد (صلی الله علیه و آله) و موعد داوری رستاخیز. در آن روز زیانکاران پشیمانند و پشیمانی به حال آن ها سودی نخواهد داشت ! بدانید هر چیزی که خداوند به شما داده ، سرانجام پایانی دارد و در موعد خود انجام خواهد گرفت . به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده ای به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد)) .

در این بخش از خطبه، زهراى اطهر دلش از این می سوزد که به رغم زحمات طاقت فرسای پیامبر، بار دیگر احکام جاهلیت زنده می شود. در جاهلیت به دختر مطلقاً ارث نمی دادند. اسلام ظهور کرد و خط بطلان بر این رسم کشید و همه بستگان را در ارث شریک دانست. بنابراین تنها مسئله فدک مطرح نیست.

آنچه مطرح است در درجه اول، خطر احیای سنت های جاهلیت و محو سنن اسلامی است.

بانوی بزرگ اسلام به پاسخ منطقی می پردازد و به افرادی که مدعی بودند رسول خدا فرموده ((ما پیامبران مطلقاً ارثی نمی گذاریم)) از قرآن شاهد و گواه می آورد. حضرت زهرا با ذکر چند آیه از کتاب خدا ثابت می کند که این حدیث جعلی است، سپس می فرماید: اگر عذر شما ممنوع بودن ما از ارث است، بدانید در اسلام همه فرزندان از پدران و مادران ارث می برند. تنها کسانی مستثنا هستند که هم کیش و هم آیین پدر نباشند، یعنی غیر مسلمان از پدر و مادر مسلمان ارث نمی برد. آیا به عقیده شما آیین من و پدرم از هم جداست!

سپس به این مسئله اشاره می کند که: آیا شما به قرآن آشناترید یا اهل بیت وحی، پسر عموم از کاتبان وحی بوده و قرآن و تفسیر آن را از پیامبر شنیده، قرآن در خانه ما نازل شده است و نیز تمام راه های دیگر را بر شمرده و نفی می کند، سپس برای این که تصور نشود که بانوی بزرگ اسلام، دلبستگی به فدک به عنوان مال دنیا دارد، می فرماید: اکنون که چنین است، همه اش را در اختیار بگیرید و هر کار از شما ساخته است، انجام دهید. اما بدانید دادگاه عظیمی در پیش دارید که حاکمش خدا است و مدعی شما در آن دادگاه پیامبر است.

در بخش دیگر از خطبه طایفه انصار را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

((ای جوانمردان و ای بازوی توانمند ملت و یاران اسلام! نادیده گرفتن حق مسلم من توسط شما برای چیست. این چه چشم پوشی است که در برابر ستمی که بر من وارد شده، نشان می دهید؟ آیا رسول خدا پدرم نمی فرمود: ((احترام هر کسی را با احترام فرزندان او باید نگه داشت؟)) چه زود اوضاع را دگرگون ساختید و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید! در حالیکه توانایی بر احقاق حق من را دارید و نیروی کافی بر آنچه می گویم، در اختیار شما است.

آیا می گوئید محمد از دنیا رفت و با رفتن او همه چیز تمام شد و خاندان او باید به دست فراموشی سپرده شوند و سنت او پایمال گردد؟!))

آری مرگ او مصیبت و ضربه دردناکی بر جهان اسلام بود و فاجعه سنگینی که بر همه غبار غم فروریخت و شکاکانش هر روز آشکارتر و گسستگی آن دامنه دارتر و وسعتش فزون تر می گردد.))

سپس در ادامه می فرماید:

((قرآن صریحاً گفته که محمد فقط فرستاده خدا است و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به عقب بر می گردید؟ هر کس به عقب برگردد، هرگز به خداوند ضرری نمی رسد و خداوند به زودی شاگردان را پاداش خواهد داد.))

پس از سرزنشهای زیاد می فرماید:

((من چنین می بینم که شما رو به راحتی گذارده اید و عافیت طلب شده اید. کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمین شایسته تر بود، دور ساختید و به تن پروری و آسایش در گوشه خلوت تن دادید و از فشار و تنگنای مسئولیت ها با بی اعتنائی دور شدید (۱۵۲).))

این خطبه نشان دهنده دانش و تدبیر و تقوای دختر رسول خدا بود. فاطمه (علیها السلام) چنان محکم و مستدل و قاطع سخن گفت که راه هرگونه پاسخ را بر شنوندگان بست.

دومین خطبه حضرت

از روزی که رسول خدا رحلت نمود، مصائب زهرا یکی پس از دیگری شروع گردید که به آنان اشاره شد. غم و اندوهی که به دختر رسول خدا هجوم آورد، هر یک به تنهایی کافی بود که قوی ترین افراد را به زانو در آورد، چه رسد به دختر مظلوم و تنهای رسول الله (صلی الله علیه و آله) مسلم است که غم و اندوه در جسم آدمی اثر می گذارد و او را رنجور و ناتوان می کند. زهرای اطهر دائما با چشم گریان و دل سوخته در فقدان پدر گریه می کرد و به حسنین می فرمود: کجا رفت پدرتان که به شما به شدت علاقمند بود (۱۵۳)!

فاطمه (علیها السلام) پس از پدرش دو تا سه ماه بیشتر در قید حیات نبود و از کثرت حزن و اندوه و ضایعات جسمانی به بستر بیماری افتاد. حضرت فاطمه اندامی باریک و لاغر داشت و پیامبر زمانی که در بستر بیماری قرار گرفت، به او خبر داد که تو اولین کسی هستی که از اهل بیت به من ملحق می شوی. بیش از هفتاد و پنج روز طول نکشید که آن حضرت پس از مرگ پدر بدو پیوست، با آن که در عنفوان جوانی بود (۱۵۴).

بعضی از نویسندگان خواسته اند و انمود کنند که چون فاطمه (علیها السلام) ضعیف المزاج و ناتوان بود، پدرش گفت که زودتر وفات می کند، در صورتی که در شرح حالات آن حضرت آمده که او ضعیف و بیمار نبود، بلکه دگرگونی های اوضاع و ستمگری های حزب سقیفه پس از رحلت پدرش، او را به بستر بیماری انداخت. جوابی که آن حضرت به ((ام سلمه)) داد، موید این مطلب است. روزی ((ام سلمه)) به عیادت فاطمه رفت و از آن حضرت پرسید: ای دختر رسول خدا! چگونه ای، فرمود: ((در حزن شدید و اندوه عظیمی هستم. از یک طرف فقدان پیامبر و از یک طرف دیگر ظلم و ستمی که به وصی او کردند و حجاب حرمش را هتک نمودند و منصب امامت را بدون آن که دلیلی از قرآن یا سنتی از پیامبر داشته باشند، غصب نمودند (۱۵۵))).

عیادت زنان مدینه

چون بیماری حضرت زهرا (علیها السلام) شدت یافت، زن های انصار و مهاجران به عیادت او آمده و احوالپرسی نمودند. دختر رسول خدا در پاسخ سوالات آن ها تنها درباره اعمال ننگین سقیفه و سستی و بی همتی مهاجران و انصار سخن گفت، که از حقوق اهل بیت دفاع نکردند. دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) مبارزات خود را علیه دستگاه غاصبانه خلافت با حالت خستگی و رنجوری، به گونه دیگری ادامه داد. در خطبه دیگر که مانند خطبه اولی نزد شیعه و سنی از مسلمات است، روایت شده: ((زمانی که فاطمه بیمار بود و همان کسالت منجر به فوت او شد، زنان مهاجر و انصار به عیادتش رفته و عرض کردند: دختر پیامبر چگونه ای و با بیماری چه می کنی. زهرا (علیها السلام) پس از حمد و درود بر پدرش فرمود:

به خدا سوگند! صبح کردم در حالی که دنیای شما در نظرم ناخوش می آید و از مردانتان خشمگین و بیزارم، زیرا آنان را به هر گونه آزمودم. چون هیچ گونه شایستگی در آنان ندیدم، آنان را به دور افکندم و چون ایشان را امتحان نمودم، دشمن شان گشتم. چقدر ناپسندی است کندی و فرسودگی پس از شدت و حدت! چه زشت است تن به ذلت و خواری دادن و پراکنده شدن نیزه ها و تزلزل آرا و لغزیدن و دنبال هوی و هوس رفتن! چه عمل زشتی انجام دادند که خداوند بر آن ها خشمگین گردید!

آنان در عذاب جاودانی گرفتار خواهند شد. زمانی که چنین دیدم، افسار کارهای ناپسندشان را به گردن خودشان افکندم و وبال و سنگینی این عمل را به عهده آن ها نهادم. وای بر آنها! چطور و چگونه خلافت و پایه های نبوت و هدایت و مهبط جبرئیل امین را از کسی که دانا به امور دین و دنیا بود برگرداند؟ راستی این یک خسران آشکاری است! چه شد که مردم از ابوالحسن روی برتافته و از او اعراض نمودند؟! به خداوند سوگند! اگر امر خلافت را که پیامبر به عهده او گذاشته بود، به دست او می دادند، این کاروان را آرام و آهسته به سوی ترقی و تکامل رهبری می نمود و آن ها را به سر منزل خوشبختی و سعادت هدایت می کرد. به خدا قسم! پیش کسوتان را به عقب ماندگان و شایسته و لایق را به نالایق مبدل می نمود. دماغشان به خاک مذلت باد، قومی که می پندارند

کار خوبی انجام می دهند! آگاه باشید که آن ها مفسدان و تبهکارانند و خود نمی دانند. اما به جان خودم سوگند! این کردار و عمل آن ها آبستن حوادث و فتنه هایی است که نتایج سوء و وخیم آن به زودی بر همگان عیان خواهد گردید. دریغ بر شما که حسرت خواهید خورد. به کجا خواهید رفت؟! چشمانتان از دیدن حقایق کور گشته است. اما ما به اجبار می توانیم شما را هدایت کنیم، در حالی که شما آن را خوش ندارید (۱۵۶)!

راوی (سويد بن غفله) گوید: زنها پس از خروج از منزل فاطمه سخنان او را به مردانشان رساندند، آن گاه گروهی از مهاجران و انصار برای عذر خواهی نزد آن حضرت رفتند و عرض کردند: ای بانوی بانوان! اگر ابوالحسن این مطالب را پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کنیم، به ما تذکر می داد، ما از او به کسی عدول نمی کردیم. زهرا (علیها السلام) فرمود: ((دنبال کار خود بروید. دیگر پس از این عذرخواهی دروغین، عذری نیست و پس از این کوتاهی و تقصیرتان، کاری نیست (۱۵۷)).

در این سخنرانی حضرت زهرا (علیها السلام) درباره خود یا فدک و امور مادی سخنی به میان نیاورد. تمام این سخنان او در مورد غضب خلافت و نتایج شوم این عمل غاصبانه بود، تمام این ناراحتی و اعتراض حضرت به خاطر این بود که دین خدا را در مسیر غیر حق می دید و نتیجه انحراف را مشاهده می کرد. او خلافت را برای شوهرش به خاطر حکومت و ریاست طلب نمی کرد، بلکه به خاطر این بود که علی (علیه السلام) منصوب از طرف خدا بود و او را برای اداره امور امت اسلام، از همه شایسته تر می دانست. او بود که اهداف پیامبر را جامه عمل می پوشانید و امت اسلام را در جهت ایمان و تقوا به حد نهایی تکامل می رسانید. از نظر دختر رسول خدا و علی بن ابیطالب، نه تنها خلافت بلکه تمام جهان پیشیزی ارزش نداشت، چنان که می فرماید:

ان دنیاکم هذا لاءهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجزوم من ورقه فی فم جراده ما لعلی و نعم یفنی و لذه لا- بقیی؛ (۱۵۸)
دنیای شما در نظر من پست تر از استخوان خوکی است که در دست شخص جزام گرفته و کوچکتر و ناچیزتر از برگ پوسیده ای در دهان ملخی است. آخر علی را با نعمت های فانی شونده و لذت های ناپایدار دنیا چکار!

باری آن روز دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حقایقی را بر اهل بیت (چه در مسجد و چه در خانه) آشکار می ساخت و آن ها را از عواقب کارشان بر حذر داشت که بعدها به وقوع پیوست و پس از اندک زمانی صحت بیانات آن حضرت بر همگان روشن شد. نیم قرن بیشتر نگذشته بود که به دستور یزید پلید، مردم شهر مدینه مورد قتل عام قرار گرفتند.

به مرور زمان تمام کشورهای اسلامی محل تاخت و تاز حکام ستمگر و شرابخواری بنی امیه و بنی عباس گردید و منصورها و متوکل ها به نام حاکم و خلیفه مسلمانان بر همه چیز مسلط شدند و خلفای حقیقی پیامبر یعنی ائمه معصومین به حبس و زندان افتاده و در آخر مسموم گردیدند.

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج

عیادت شیخین

خبر شدت گرفتن بیماری حضرت زهرا در مدینه شایع گردید و شیخین (ابوبکر و عمر) که می دانستند در حق خاندان رسول مخصوصا پاره تن آن حضرت ستمگری ها کرده بودند، از ترس افکار عمومی در صدد دلجویی بر آمدند و آماده عیادت حضرت گردیدند. می خواستند به هر گونه که شده با عذرخواهی و پوزش، بر خطاهای گذشته پوشش بنهند. مورخان نوشته اند: ابوبکر به اتفاق عمر برای عیادت دختر رسول خدا به در خانه او رفتند، ولی آن حضرت اجازه ورود نداد. شیخ صدوق می گوید که ابوبکر سوگند یاد نمود تا رضایت زهرا (علیها السلام) را جلب نکند، زیر سقفی نرود! به همین جهت شب را در بقیع به سر برد. عمر نزد امام علی رفت و گفت: ابوبکر پیرمرد دل نازکی است و ما چندین بار به در منزل فاطمه رفته ایم و او به ما اجازه ورود نداده است. شما وساطت کنید و برای ما وقت و اجازه عیادت بگیرید. علی (علیه السلام) نزد فاطمه (علیها السلام) آمد و جریان را بیان نمود. اما زهرا قبول نکرد و سوگند یاد نمود که: ((صحبت نخواهم کرد تا پدرم را ملاقات نمایم و از ظلم و تعدی آن ها به رسول خدا

شکایت نمایم)). حضرت امیر فرمود: آن‌ها مرا واسطه قرار دادند که از شما برای آن‌ها وقت ملاقات بگیرم. زهرا فرمود: ((چون خانه خانه توست و من هم همسر تو هستم و اطاعت شوهر بر زن واجب است، من با امر تو مخالفت نمی‌کنم)).

علی (علیه السلام) بیرون رفت و به آن‌ها اجازه ورود داد. آن‌ها وارد شدند و به زهرا سلام کردند، ولی آن حضرت روی خود را برگردانید و پاسخ آن‌ها را نداد. ابوبکر گفت: ای دختر پیامبر! ما آمده ایم تا رضایت شما را به دست آوریم از شما خواهش می‌کنیم که ما را ببخشید و از آن‌چه بر شما رسیده از ما درگذرید! زهرا فرمود: ((شما اول جواب مرا بدهید. آیا از پیامبر شنیدید که درباره من فرمود: ((فاطمه پاره تن من است و من از او هستم. هر که او را بیازارد، مرا آزرده و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است. هر که پس از مرگم فاطمه را بیازارد، مانند آن است که در زمان حیاتم مرا آزرده است)).

آن دو گفتند: آری شنیدیم، آن‌گاه فاطمه فرمود: ((پروردگارا! شاهد باش این دو نفر مرا آزرده‌اند! با شما سخن نمی‌گویم تا پروردگارم را ملاقات کنم و از شما شکایت نمایم (۱۵۹)). ابابکر صدا به او ایلا بلند نمود و گفت: ای کاش مادر مرا نزیاده بود! ای فاطمه! من از خشم خدا و خشم تو به خدا پناه و می‌برم! عمر که وضع را چنین دید، با تندی به ابابکر گفت: عجیب است از این مردم که زمام امور خود را به دست تو دادند و تو را به زمامداری خود منصوب نموده‌اند، در حالی که از خشم زنی جزع و فزع می‌کنی و از رضایت او خشنود می‌شوی! سپس برخاستند و بیرون رفتند! (۱۶۰)

۳. وفات فاطمه (علیها السلام)

از اسماء بنت عمیس روایت شده که: فاطمه به من فرمود: از این که جنازه زنها را برای حمل روی تخته‌ها گذاشته و بر آن پارچه می‌کشند و برجستگی بدن پیدا است، خوشم نمی‌آید. اسماء گفت: موقعی که حبشه بوم، چیزی دیدم که نظر شما را تامین می‌کند و اکنون آن را برای شما تهیه می‌کنم. آن‌گاه چند چوب تر از شاخه خرما کنده و آن‌ها را خم نمود و به دو طرف بسته، رویش پارچه کشید.

چون فاطمه آن را دید گفت: چیز خوبی است! جنازه زن از مرد شناخته نمی‌شود.

اسماء می‌گوید: فاطمه به من گفت: زمانی که از دنیا رفتم، مرا غسل بده و غیر از علی کسی داخل نشود (۱۶۱). در روزهای آخر که حال دختر رسول خدا رو به وخامت نهاد، یک روز به علی (علیه السلام) فرمود: در خود آثار مرگ را مشاهده می‌نمایم. می‌خواهم وصیت کنم. امام علی (علیه السلام) فرمود: هر وصیتی که مایل هستی بکن! یقین داشته باش به وصیت تو عمل خواهم نمود! امام علی کنار بستر فاطمه نشست و دیگران از اتاق خارج شدند. فاطمه گفت: ای پسر عمو! تا کنون در خانه ات دروغ نگفته‌ام و از دستورهایت سرپیچی نکرده‌ام. علی فرمود: معاذالله! خداشناسی و پرهیزکاری و تقوای تو بالاتر از این هاست که احتمال خلاف درباره ات تصور شود. به خدا سوگند! جدایی تو بر من گران است اما چکنم که چاره‌ای از مرگ نیست. به خدا قسم! خاطره جدایی رسول الله را برایم تازه کردی. مرگ نابهنگام تو حادثه دردناکی است. انا لله و انا الیه راجعون.

چه مصیبت ناگواری است! این مصیبت جانسوز را هرگز فراموش نمی‌کنم!

سپس ساعتی با هم گریستند، بعد از کمی آرامش امام علی سر همسرش را در دامن گرفت و فرمود: هر چه میل داری وصیت کن. مطمئن باش به وصایای تو جامه عمل خواهم پوشانم (۱۶۲). لحظاتی بسیار تلخ بود. وداع دو یار نمونه اسلام و دو زوج مهربان. همسر جوانی که پس از زندگی کوتاه زناشویی باید از شوهر و فرزندان خود وداع کند. این لحظات بسیار دردناک بود. علی (علیه السلام) به یاد آورد که همسرش در مدت کوتاه عمرش چه زندگی پر فراز و نشیبی را سپری کرد؛ چه صدماتی را تحمل نمود؛ از این رو اشک از دیدگانش جاری شد. از طرفی زهرا (علیها السلام) به یاد می‌آورد علی (علیه السلام) را باید تنها بگذارد. به او در بین این همه دشمن چه می‌گذرد! لحظه‌ای به غربت شوهر عزیزش اندیشید و به بچه‌های خردسالش. قطرات اشک از دیدگانش سرازیر گردید. جدایی حقیقت تلخی بود که ناچار به قبولش بودند. سپس زهرا (علیها السلام) شروع به وصیت کرد (۱۶۳). و

فرمود: خداوند به تو جزای خیر عنایت فرماید، ای پسر عموی رسول خدا! وصیت می‌کنم که اولاً بعد از من با ((امامه)) ازدواج کن زیرا نسبت به طفلان من، مانند خودم مهربان است. مردها بدون زن نمی‌توانند زندگی کنند (۱۶۴).
 مرا شبانه غسل بده و کفن کن و به خاک بسپار. اجازه نده اشخاصی که حقم را غصب کردند و اذیت و آزارم نمودند، بر من نماز بخوانند یا به تشییع جنازه ام حاضر شوند، زیرا دشمن من و دشمن رسول الله هستند (۱۶۵).
 برای من تابوتی تهیه کن که بدنم پیدا نباشد (۱۶۶).

از ابن عباس روایت شده: زمانی که حضرت زهرا از دنیا رفت، امام علی آمد و روپوش را کنار زد و کنار حضرت، وصیت نامه کتبی را مشاهده نمود:

((بسم الله الرحمن الرحيم . این وصیت نامه فاطمه دختر رسول خدا است . به یگانگی خداوند شهادت می‌دهم و شهادت می‌دهم که محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خداست . بهشت و دوزخ حق است و در وجود قیامت شکی نیست . خداوند مردگان را مبعوث می‌کند . یا علی! خدا مرا همسر تو قرار داد تا در دنیا و آخرت با هم باشیم . اختیار در دست تو است . یا علی! در شب مرا غسل بده و کفن کن و حنوط نما و به خاک بسپار . به احدی اطلاع مده . اکنون با شما وداع می‌کنم . سلام مرا به فرزندانم که تا قیامت به وجود می‌آیند برسان .

آخرین لحظات زندگی حضرت زهرا (علیها السلام)

زهرا (علیها السلام) در بستر بیماری قرار گرفته، حالش لحظه به لحظه رو به وخامت می‌رود. علی (علیه السلام) جز برای کارهای ضروری از کنار بستر همسر عزیزش بر نمی‌خیزد. اطفال آن حضرت دور بستر مادر گرد آمده بودند. به قیافه معصوم مادر بیمارشان نگاه می‌کردند که گاهی از شدت کسالت بیهوش می‌گردید و گاه چشمانش را باز کرده، به اطفال عزیز و همسر مهربانش نگاه حسرت باری می‌افکند. لحظات با سختی و کندی سپری می‌گردد. لحظاتی که کبوتر عشق می‌خواهد از قفس پرواز نماید و آشیانه را ترک گوید. صفا و عشق و محبت و عاطفه را با خود به گور ببرد. آه چه دردناک و سخت است این جدایی!

اسماء می‌گوید: هنگامی که وفات فاطمه نزدیک شد، به من فرمود: جبرئیل در زمان وفات پدرم قدری کافور بپوش آورد. آن را سه قسمت نمود، یک قسمت برای خودش برداشت و یک قسمت را برای علی گذاشت و یک قسمت را به من داد، که در فلان مکان گذاشته ام. اکنون بدان احتیاج دارم. آن را حاضر کن. اسماء کافور را آورد، آن حضرت خود را شستشو داد و وضو گرفت و به اسماء فرمود: لباس‌های نماز را حاضر کن و بوی خوش برایم بیاور. اسماء لباس‌ها را حاضر نمود، پس لباس‌ها را پوشید و بوی خوش استعمال کرد و رو به قبله در بسترش خوابید و به اسماء فرمود: من استراحت می‌کنم، ساعتی صبر کن، سپس مرا صدا بزن. اگر جواب نشنیدی، بدان که از دنیا رفته ام. علی را زود خبر کن.

اسماء می‌گوید: قدری صبر کردم، آن‌گاه به در حجره آمدم، زهرا را صدا زدم، ولی جوابی نشنیدم. وقتی روپوش را از صورتش کنار زدم، دیدم که از دنیا رفته است، روی جنازه اش افتادم. می‌بوسیدم و می‌گریستم. ناگاه حسن و حسین (علیه السلام) وارد شدند. احوال مادرشان را پرسیدند و گفتند: اکنون موقع خواب مادرمان نیست. گفتم: ای عزیزانم! مادرتان از دنیا رفته است. حسن و حسین روی جنازه مادر افتادند و آن را می‌بوسیدند و گریه می‌کردند. حسن می‌گفت: مادر جان! با من سخن بگو. حسین می‌گفت: مادر جان! من حسین توام. پیش از آن که روح از بدنم مفارقت کند، با من سخن بگو. یتیمان زهرا به جانب مسجد شتافتند تا پدرشان را از جریان باخبر کنند. زمانی که خبر مرگ زهرا به علی رسید، از شدت غم و اندوه بی‌تاب گردید و فرمود: ای دختر پیامبر! وجود تو تسلی بخش من بود. بعد از تو از که تسلیت جویم (۱۶۷)!

صدای گریه از خانه زهرا بلند گردید. مردم مدینه با خبر شدند. صدای ضجه و شیون از شهر بلند شد و همگی به سوی خانه حضرت علی حرکت کردند. زنان بنی هاشم در منزل حضرت گرد آمده، گریه کنان می‌گفتند: یا سیدتاه، یا بنت رسول الله! علی

(علیه السلام) نشسته بود و حسن و حسین اطرافش گریه می کردند. ام کلثوم می گریست و می گفت: یا رسول الله! اکنون تو را یکبار دیگر از دست دادیم.

مردم بیرون منزل اجتماع کرده و منتظر خروج جنازه بودند که بر آن نماز بخوانند. ابوذر از منزل خارج گردید و به مردم گفت: پراکنده شوید، چون تشییع جنازه به تأخیر افتاد (۱۶۸).

مراسم کفن و دفن زهرا (علیها السلام)

علی بن عیسی در کشف الغمه می نویسد: امام علی (علیه السلام) گفت: یا اسماء! او را غسل بده و کفن کن، نیز حنوط کن. آن گاه بر او نماز خواندند و شبانه در بقیع دفن کردند. او بعد از نماز عصر فوت کرده بود (۱۶۹).

امام علی چون خواست بند کفن را ببندد، صدا زد: یا زینب، یا ام کلثوم، یا حسن، یا حسین! بیایید با مادرتان وداع کنید. دیگر او را نخواهید دید. یتیمان زهرا (علیها السلام) خود را روی جنازه مادر انداختند. او را می بوسیدند و می گریستند. علی (علیه السلام) یتیمان را از روی جنازه مادر برداشت (۱۷۰). سپس بر جنازه نماز خواند و آن را حرکت دادند. عباس و فضل و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و حسن و حسین (علیهم السلام)، عقیل، بریده و حذیفه و ابن مسعود در تشییع جنازه شرکت نمودند (۱۷۱).

جنازه را به خاک سپردند. امام علی هفت صورت قبر درست کرد تا بین آنها قبر آن حضرت مشخص نباشد.

در روایت دیگر وارد شده که چهل صورت قبر درست کرد (۱۷۲). عمر، ابوبکر و سایر مسلمانان بامداد تشییع جنازه به سوی خانه علی (علیه السلام) حرکت نمودند. مقداد گفت بدن زهرا دیشب به خاک سپرده شد.

عمر به ابوبکر گفت: نگفتم که چنین می کنند. عباس گفت: چون خود آن حضرت وصیت نموده بود که شبانه دفنش کنند، ما هم طبق وصیت عمل نمودیم. عمر گفت: دشمنی و حسد شما بنی هاشم تمام شدنی نیست.

من تصمیم دارم قبر فاطمه را بشکافم و بر او نماز بخوانم. علی گفت: ای عمر! به خدا سوگند! اگر بخواهی چنین کاری انجام دهی، با شمشیر خونت را می ریزم. وقتی عمر وضع را خطرناک دید، از تصمیمش منصرف گشت (۱۷۳).

حسین بن علی فرمود:

((چون فاطمه وفات یافت، امیر مومنان او را مخفیانه به خاک سپرد و جای قبرش را ناپدید نمود. سپس رو به جانب قبر رسول الله نمود و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا! از جانب من و از جانب دخترت و دیدار کننده ات و آن که در خاک رفته و از من جدا شده و در بقعه تو آمده و خدا زود آمدن او را نزد تو برایش برگزیده است! یا رسول الله! به همین زودی دختر از همدست شدن امت بر ربودن حقش به تو گزارش خواهد داد.

همه سرگذشت را از او بیس و گزارش را بخواه، زیرا چه بسا درد دل هایی داشت که چون آتش در سینه اش می جوشید و در دنیا راهی برای گفتن و شرح دادن آن نیافت، ولی اکنون می گوید و خداوند هم داوری می فرماید و او بهترین داوران است (۱۷۴)).

مفضل می گوید:

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چه کسی فاطمه را غسل داد، فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام). من از این مطلب تعجب کردم، فرمود: گویا از آن چه به تو خبر دادم، در شکفت شدی. عرض کردم: قربانت گردم! چنین است. فرمود: ((او صدیقه (معصوم) است و جز معصوم نباید او را غسل دهد. مگر نمی دانی که مریم را جز عیسی غسل نداد.

بضعه الرسول، مظلومه تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور: بضعه الرسول، مظلومه تاریخ / آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره
ناشر چاپی: بهار

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و کتاب

موضوع: پنج سخنرانی پیرامون حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

پیشگفتار

بسمه تعالی

«إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ تَلَّمَ فِي الْإِسْلَامِ تَلَّمَهُ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ» (۱).

پس از ارتحال جانگداز و فقدان فقیه اهل بیت علیهم السلام، زعیم و احیاگر حوزه علمیه اصفهان حضرت آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی - رضوان الله تعالی علیه - که ملجأ و پناه عموم مردم با ولایت و پدری دلسوز برای سربازان حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و پشتوانه‌ای مستحکم برای هیئات مذهبی و مراکز خیریه و مؤسسات دینی بودند و تا آخرین لحظات، عمر پر برکت خود را در راه دفاع از مکتب مقدس اهل بیت علیهم السلام صرف نموده و از هیچ تلاش و اقدامی دریغ نمودند، تنها چیزی که یاد و راهش را برای ما زنده نگه می‌دارد، احیاء آثار ایشان است.

لذا به مناسبت چهلمین روز درگذشت آن فقید سعید و دلباخته با اخلاص حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، پنج سخنرانی پیرامون آن صدیقه کبری علیها السلام که ایشان در بیت الزهراء حضرت آیه الله حاج سید حجّت موحد ابطحی - سلمه الله - ایراد فرموده‌اند را تقدیم شما می‌داریم.

اصفهان - مدرسه علمیه خالصیه

اول جمادی الأولى ۱۴۳۲ق

مقدمه‌ای به قلم مرحوم آیه الله فقیه امامی قدس سره (۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الصادق عليه السلام:

«فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ» (۳).

یکی از درس‌هایی که بانوی دو سرا فاطمه زهرا علیها السلام به شیعیان جهان تعلیم داد، «درس دفاع از حریم ولایت مطلقه» بود. آن بانوی بزرگ زمانی به این احساس رسید که مسیر امامت و ولایت مطلقه به مخاطره افتاده و دشمنان قرآن و عترت - همان دو امانتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از خود در میان امت به ودیعه گذاشت - از طریق منزوی کردن اهل بیت علیهم السلام که به شهادت نص قرآن و حدیث ثقلین عدل قرآن و نگهبان اسلامند، سعی در نابودی روح و مغز اسلام کردند.

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۴).

بی بی دو عالم فاطمه زهرا علیها السلام نخست از راه استدلال و خطابه مبارزه خود را آغاز نموده و سپس عملاً وارد معرکه شد؛ اگر چه ابتدا به قیمت مصادره فدک و دیگر مزارع و پس از آن سوخته شدن درب خانه و سیلی خوردن و کبودی صورت و تازیانه

خوردن و تورّم شدید بازو و سپس سقط جنین و بیماری و دیگر مصائب و بالاخره به شهادت رسیدن آن حضرت تمام شد. لکن با تحمّل این مظلومیت‌ها سرانجام غاصبین حق علی علیه السلام که در حقیقت همان دشمنان خدا و رسولش می‌باشند را رسوای تاریخ کرد و بر مشروعیت حکومت غاصبانه آنان خطّ بطلان کشید و در نتیجه این مبارزات، با توجه به مقام شامخ آن حضرت عالی‌ترین سند را برای اثبات مظلومیت امامش یعنی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین اثبات حقایق افکار و عقائد شیعه امامیه که تنها فرقه ناجیه‌اند بر صفحه‌های تاریخ حک نمود.

آن حضرت با مخفی نگاه داشتن قبر خود و اجازه ندادن مراسم تشییع پیکر پاکش توسط خلفا، تمام تلاش‌های بداندیشانی را که سعی در پاک کردن دامن جنایتکاران تاریخ صدر اسلام از لوث این ستم‌ها را داشته و دارند نقش بر آب و رسوای تاریخ نمود. دشمنان اسلام همیشه و همیشه سعی کرده‌اند که این قطعه تاریخ را که بزرگترین حربه تبلیغاتی شیعه می‌باشد از دست پیروان این مکتب بدر آورند.

هیئات! آنان بدانند که تا خون در رگ‌های فرزندان و شیفتگان اهل بیت علیهم السلام در جریان است همواره با ارائه اسناد و مدارک تاریخی که امروزه در فرهنگ جهانی حرف اول را می‌زند اجازه نخواهند داد، معاندین و دشمنان اسلام، این پرونده‌های جنائی را مختومه اعلان نمایند و در حدّ توان از حریم امامت و ولایت مطلقه کلیه حضرات معصومین - علیهم صلوات الله - دفاع خواهند کرد و به مصداق آیه کریمه: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا» (۵) انتقام خون فاطمه زهرا علیها السلام را به حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداء واگذار می‌نمایند.

سید حسن فقیه امامی

جمادی الأولى ۱۴۱۸ ه ق

مجلس اول

بیان شهادت حضرت زهرا علیها السلام

از کُتب عامه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۶)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمِيدًا أَزَلِيًّا أَبَدِيَّتَهُ وَ أَبَدِيًّا بِأَزَلَّتِهِ، سِرْمَدًا بِإِطْلَاقِهِ مُتَجَلِّيًّا فِي مَرَايَا آفَاقِهِ وَ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ أَنْبِيَائِهِ الْبَشَرِ النَّذِيرِ وَ السَّرَاحِ الْمُنِيرِ سَيِّدِنَا أَحْمَدَ وَ نَبِيَّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اللَّعْنُ الدَائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ وَ مُبْرَمِ خِطَابِهِ الْعَظِيمِ:

«أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ». (۷)

گاهی حوادث تاریخی در زندگی ما هیچ نقشی ندارد؛ مثلاً فرض کنید هزار سال قبل در یکی از نقاط دنیا حادثه‌ای رخ داده که اثری روی فکر، عمل و اخلاق ما ندارد. این‌ها حوادثی نیست که انسان به آن تکیه کرده و بخواهد مطرح کند و در موردش بحث و تحقیق نماید.

همان طوری که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وارد مسجد شدند و دیدند عده‌ای دور شخصی را گرفته‌اند و پیدا است که خیلی به او توجه می‌کنند. پرسیدند: چه خبر است؟ این‌ها چه کسانی هستند و چه کار می‌کنند؟ عرض کردند: یا رسول الله! این مرد علامه است.

فرمودند: علامه چیست؟

گفتند: انساب و اشعار و تاریخ عرب را خوب می‌داند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: این علمی است که ضرر نمی‌کند کسی که آن را نداند و نفعی هم دانای به آن نمی‌برد.

این چیزهایی که این شخص می‌داند علم نیست، اشعار عرب که هیچ محتوایی ندارد، دانستنش چه ضرورتی دارد؟

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ».

علم منحصر می‌شود به سه علم: علم عقائد، علم اخلاق و علم فقه. این‌ها علم است و بقیه‌اش زیادی است «وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ». (۸)

نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد حوادث تاریخی این چنین بود. حال کتاب بر دارند و هفت خان رستم را بخوانند، یک قصه خیلی طولانی که هیچ خاصیت و اثری در زندگی ما ندارد.

ولی گاهی حوادث تاریخی در ارتباط با عقاید، وظائف و اخلاق ما است، آن‌ها را نمی‌توانیم بگوییم بی‌فایده است. قرآن هم برای ما قصه نقل می‌کند:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ». (۹)

داستان قوم لوط را بیان می‌کند که شهرشان را واژگون کردیم:

«جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا». (۱۰)

چون داستان ایشان سازندگی دارد خداوند متعال آن را بیان می‌کند.

یا در جهت مثبت داستان اصحاب کهف را نقل می‌کند؛ زیرا برای ما سازندگی دارد و نشان می‌دهد خداوند متعال انسان‌هایی که به او ایمان دارند را چگونه حفظ می‌کند:

«إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ». (۱۱)

بنابر این حوادث تاریخی با هم فرق دارند و نباید آن‌ها را با یکدیگر مخلوط کرد.

حوادثی که بعد از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله رخ داده است حوادثی نیست که بی‌ارتباط با عقاید، وظائف و اخلاق ما باشد و کاملاً در ارتباط است. پس نمی‌توانیم بگوییم آن‌ها یک حادثه بوده و در یک زمانی اتفاق افتاده است و هیچ ارتباطی با شرایط فعلی ما ندارد. این طور نیست و این امر محسوس است. در کتاب‌ها می‌خوانیم که ائمه‌علیهم السلام عنایت داشتند مسائل و حوادث بعد از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را دقیق مطرح کنند تا ما توئی یا تبرّی پیدا کنیم. فکر نکنید توئی یا تبرّی هیچ ارتباطی با ما ندارد. اگر ارتباطی نداشت واجب نمی‌کردند. تبرّی یعنی می‌باید دشمنی خودمان را از دشمنان خدا ابراز و اظهار کنیم و لذا تبرّی جزء فروع دین به حساب آمده است. باید از دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت‌علیهم السلام اظهار

نفرت بکنیم که خدای نکرده افکار، اخلاق، روش و سیره آن‌ها به ما سرایت نکند.

امیرالمؤمنین علیه السلام درس عجیبی به ما داده‌اند؛ بعد از این که عمر دستور داد برای انتخاب خلیفه بعد از خودش شورائی تشکیل بدهند؛ در این شورای شش نفره بحث شد و ابوعبیده جراح با امیرالمؤمنین علیه السلام دست داد و گفت ما شما را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کنیم «علی کتاب الله و سنه رسول الله و سیره الشیخین» اگر به کتاب خدا و سیره پیغمبر و روش شیخین عمل کنید ما با شما بیعت می‌کنیم.

امیرالمؤمنین دستشان را عقب کشیدند و فرمودند:

«عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِجْتِهَادِ رَأْيِي» (۱۲)

و از سر خلافت گذشتند که آن سیره را قبول نکنند. این عمل برای تمام شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام الی یوم القیامه یک حجت است که امیرالمؤمنین علیه السلام از پست به این مهمی صرف نظر می‌کنند تا به سیره شیخین عمل نکنند. معلوم می‌شود سیره آن‌ها سیره حق نبود و الا امیرالمؤمنین علیه السلام کسی نبود که از حق روی گردان باشد.

«عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ» (۱۳)

درس بزرگی است! به هر حال بعضی از حوادث تاریخی قابل بررسی است. بعضی از حوادث است که تکلیف ما را روشن می‌کند که آیا می‌توانیم از آن دو خلیفه تبعیت کنیم یا نمی‌توانیم.

الآن در زمان ما عده‌ای تلاش می‌کنند تا ثابت کنند فاطمه زهرا علیها السلام با مرگ طبیعی از دنیا رفته یعنی بعد از رسول خداصلی الله علیه و آله از وفات پدرشان خیلی متأثر بودند و غصه خوردند تا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند.

ولی ما می‌گوییم باید درباره این قضیه تحقیق کنیم. قضیه ساده نیست. وضعیت خیلی از آدم‌ها را مشخص می‌کند.

آن‌ها می‌گویند لفظ «شهادت» را برای فاطمه زهرا علیها السلام به کار نبرید، ولی ما وقتی بررسی می‌کنیم، تحقیق می‌کنیم، می‌بینیم مسأله این چنین نیست؛ اگر ما شهادت فاطمه زهرا علیها السلام را ثابت کنیم آن وقت خلافت خلفاء از رسمیت می‌افتد و به ما اجازه نمی‌دهد که به هیچ عنوانی از آن‌ها تبعیت و حمایت کنیم. یک لکه سیاه و ننگی روی سیره و روش آن‌ها در دوران خلافتشان است. به همین دلیل است که پیروانشان، طرفدارانشان و هوادارانشان سعی می‌کنند این لکه ننگ را از پرونده آن‌ها حذف کنند. آیا می‌شود؟! آیا امکان‌پذیر است؟!

فرض کنید امروز حادثه‌ای اتفاق افتاده است و خانمی در گوشه‌ای از دنیا فوت کرده و مرگش خیلی مرموز است، معلوم نیست به مرگ طبیعی از دنیا رفته یا این که او را از پا در آورده‌اند یا مسمومش کرده‌اند یا او را کشته‌اند. چه کار می‌کنند؟ دستگاه قضایی، دادگستری و نیروی انتظامی وقتی می‌خواهند قضیه را پی‌گیری کنند چه کاری انجام می‌دهند؟

می‌بینند مرگ، مرگ مشکوکی است، باید تحقیق کرد، از این رو زمان و مکان قضیه را بررسی می‌کنند از کسانی که ممکن بوده است در این جریان نقشی داشته باشند تحقیق می‌کنند و آن قدر پرس و جو کرده تا از لابلائی تحقیقات حقیقت را کشف کنند. می‌بینیم قتلی اتفاق می‌افتد و قاتل معلوم نیست و در اثر تحقیقات و پیگیری بالاخره قاتل را پیدا می‌کنند.

شهادت بی بی فاطمه زهرا علیها السلام یک حادثه تاریخی سنگین است. چرا فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا رفته‌اند؟

اگر به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشند، در زیر سؤال بردن خلافت آن‌ها نقشی ندارد، ولی اگر ناخن زدیم و دیدیم که یگانه دختر پیغمبرصلی الله علیه و آله، این معصومه به وسیله این ایادی از پا در آمده، آیا می‌توانیم بپذیریم که این‌ها خلیفه پیغمبرند؟! جانشین پیغمبرند؟! وظیفه ما است که تحقیق کنیم!!!

بنده در حدّ خودم دویست کتاب از شیعه و هشتاد کتاب از اهل سنت را بررسی کرده‌ام و سراغ تک تک کتاب‌ها رفته‌ام تا از آن‌ها پرسیم شما از این حادثه چه اطلاعی دارید؟

شرایط را بررسی کردم، دیدم سراغ هر کسی که می‌رویم یک گوشه از قضیه را بیان می‌کند. جرأت نکرده‌اند در کتاب‌هایشان دقیق، تمام حوادثی را که اتفاق افتاده مطرح کنند، اما بالأخره از سر قلم‌هایشان پریده و هر کدامشان یک گوشه از حادثه را مطرح کرده‌اند.

اولاً نزاعی بوده یا نبوده؟ کشمکش و درگیری بوده یا نبوده؟

این مسأله را تمام مورّخین شیعه و سنی نوشته‌اند که وقتی سقیفه تشکیل شد گروهی زیر بار بیعت نرفتند و در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام تحصّن کردند مثل سلمان فارسی، عمار، مقداد و غیره. طلحه و زبیر هم آن وقت در خانه حضرت علی علیه السلام تحصّن کردند.

تحصّن یعنی چه؟ از قدیم الأیام مرسوم بوده وقتی دولت مقتدری سر کار بود و عده‌ای روی این دولت اعتراض داشتند و جرأت نمی‌کردند آزاد باشند و هر روز یک عده‌ای دستگیر یا کشته می‌شدند، در یک امامزاده یا خانه عالمی متحصّن می‌شدند و به اصطلاح بست نشینی می‌کردند؛ مثل خانه مرحوم آقا نجفی قدس سره در اصفهان و یا مرحوم شیخ فضل الله نوری قدس سره در حرم حضرت عبدالعظیم که جایگاه مقدّسی است، متحصّن شده بود. کتاب مستقلی هم در موضوع بست نشینی نوشته شده است. عده‌ای به مسأله سقیفه اعتراض دارند، اگر پناهنده به خانه علی علیه السلام نشوند این‌ها را می‌گیرند، آزار و اذیت می‌دهند و ممکن است به قتل برسانند. همان گونه که سعد بن عبادۀ را که با ابی‌بکر مخالفت کرد و بیعت نکرد، کشتند و بعد گفتند: جن‌ها او را از پا در آورده‌اند و نگذاشتند قاتلش معلوم بشود.

پناهنده شدن عده‌ای به خانه علی علیه السلام جای بحث ندارد و از نظر تاریخی هم قابل انکار نیست.

بعد ببینیم آیا کسانی که در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام تحصّن کرده بودند را از خانه بیرون کردند؟ اتفاق آراء در تاریخ شیعه و سنی است که آمدند در خانه حضرت علی علیه السلام را باز کردند و بدون اجازه داخل خانه آمدند و این‌ها را بیرون کشیدند و به زور در سقیفه بردند و به ایشان گفتند که باید بیعت کنید. در این هم بحثی نیست.

تنها مسأله مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام می‌ماند. اگر مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام اعتراض به حکومت نو پای ابوبکر داشتند، رسمیت پیدا نمی‌کرد. فاطمه زهرا علیها السلام، معصومه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با حکومت ابوبکر مخالف است؛ پس این مخالفت باعث می‌شود که حکومت ابوبکر شکل نگیرد. امیرالمؤمنین علیه السلام داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله است، نفر دوّم در اسلام است. اگر با حکومت ابوبکر مخالفت کند، رسمیت پیدا نمی‌کند.

آیا متعزّض امیرالمؤمنین علیه السلام شدند یا نشدند؟ آیا متعزّض فاطمه زهرا علیها السلام شدند یا نشدند؟ اینجا است که محلّ بحث است. این یک مسأله تاریخی است و خیلی‌ها هم برای این که مسأله را کم رنگ جلوه دهند، می‌گویند این حرف‌ها مال هزار و چهار صد سال پیش است و هیچ ارتباطی با مسائل امروز ندارد، باید این حرف‌ها را نادیده گرفت!!!

آیا این قضیه به گونه‌ای است که در سرنوشت ما هیچ دخالتی ندارد؟!

حالا باید پرونده را بررسی کنیم. من در بررسی کتاب‌ها سراغ کتب شیعه نرفتم، زیرا از نظر شیعه این مسائل بسیار مسلم است. ولی سراغ کتاب‌های اهل سنت که رفتم دیدم هر کدام از نویسندگان اهل سنت گوشه‌ای از مسأله را مطرح کرده‌اند. و اسناد تمام مطالبی که بیان می‌کنم از نظر اهل سنت موجود است.

«طبری» نوشته است که خلیفه دوّم در خانه فاطمه زهرا علیها السلام آمد و تهدید کرد که اگر از خانه بیرون نیائید و بیعت نکنید، خانه را آتش می‌زنم. (۱۴) گفتند: در این خانه فاطمه علیها السلام است. گفت: «وَإِنْ» و لو فاطمه باشد خانه را آتش می‌زنم. (۱۵)

سراغ یک مورّخ معروف اهل سنت به نام «بلاذری» برویم و ببینیم او چه می‌گوید؟ او می‌گوید: «جاءَ عُمَرُ وَ مَعَهُ فِتِيلَةٌ» (۱۶) عمر آمد

و یک فتیله هم دستش بود.

می‌دانید امروز اگر بخواهند آتشی را روشن کنند یا چراغی را روشن کنند، فندک می‌گذارند. زمان سابق چیزهایی شبیه طناب بود که آن را روشن می‌کردند و چیزی را به وسیله آن آتش می‌زدند.

بلاذری می‌گوید: عمر آمد و یک فتیله دستش بود؛ یعنی علاوه بر این که آمده بود و تهدید هم کرده بود عملاً فتیله آورده بود که در خانه را آتش بزند. ولی دیگر قبل و بعدش را مطرح نمی‌کند.

سراغ یکی دیگر از مورّخین عامّه به نام «ابن قُتیبَه» برویم و ببینیم او چه می‌گوید.

او نوشته است: «فَدَعَا بِالْحَطَبِ» (۱۷) خلیفه به قنفذ و پیروانش دستور داد هیزم جمع کنند و به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام بیاورند. هیزم آوردند و در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام ریختند.

تا اینجا عمر تهدید کرد، فتیله هم آورد، دستور داد چوب‌ها را هم بیاورند. این قرائن و نشانه‌ها قسمت به قسمت حقایق را روشن می‌کند.

سراغ تاریخ «ابوالفداء» برویم؛ در تاریخ ابوالفداء نوشته شده: «فَأَقْبَلَ عُمَرَ بِشَيْءٍ مِنْ نَارٍ» (۱۸)

هیزم‌ها را آورده‌اند ولی معلوم نیست که در را آتش زده‌اند یا نزده‌اند؟ ابوالفداء می‌گوید: مقداری آتش آورد که هیزم‌ها را آتش بزند، تمام مقدمات فراهم است، حال آتش زد یا نزد؟

«مسعودی» مورّخ دیگر عامّه می‌گوید: «وَجَّهُوا إِلَى مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَأَخْرَقُوا بَابَهُ» (۱۹) به در خانه فاطمه علیها السلام هجوم آوردند. چند نفر؟ اسم چهل نفر را با مشخصات آورده، پس چهل نفر پشت در خانه فاطمه زهرا علیها السلام هجوم آوردند و در را آتش زدند.

تا اینجا معلوم شد که در خانه فاطمه زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام آتش زده شده است.

البته عرض کردم همه این‌ها با مدارکش موجود است. از کتاب‌های تاریخ اهل سنت است. جرأت نکرده‌اند همه واقعه را با هم بیاورند. هر کدام از مورّخین به قسمتی از واقعه اشاره کرده‌است.

«نظام» (۲۰) یکی دیگر از مورّخین اهل سنت می‌گوید: نه تنها در خانه را آتش زدند، بلکه: «أَنَّ عُمَرَ رَكَضَ بِرِجْلِهِ عُمَرَ بِلِغْدٍ مُحْكَمٍ» به در کوبید. او نیز یک گوشه‌اش را نقل کرده است.

«نظام» می‌گوید: فاطمه زهرا علیها السلام پشت در آمده بود و دست‌هایش را میانه آستانه در گرفته بود تا این‌ها نتوانند داخل خانه بیایند و جرأت نکنند داخل خانه بیایند. من نمی‌گویم! اهل سنت می‌گویند: آن چنان لگد به در زد که در شکسته شد.

حالا فاطمه علیها السلام از این ضربت لطمه دید یا ندید؟ نظام می‌گوید: «إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ» عمر در شکسته را به شکم فاطمه زهرا علیها السلام کوبید «يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتْ الْجَنِينَ مِنْ بَطْنِهَا» (۲۱) به طوری در را کوبید که محسن علیه السلام سقط شد. این گوشه قضیه را هم او نقل می‌کند.

این مقدمات همه فراهم شده است. حال توجه کنید فاطمه زهرا علیها السلام بیمار می‌شود، بستری می‌شود، غم و غصه‌های پدر سر جای خودش باقی است و فاطمه زهرا علیها السلام در خانه افتاده است.

اگر زمان حال بود باید کسی از پزشکی قانونی بیاورند و معاینه کند که زهراء مرضیه علیها السلام بر اثر این ضربت چه مشکلاتی پیدا کرده‌اند، از سر گرفته تا شکم. اما خود مورّخین اهل سنت یکی یکی این‌ها را بیان کرده‌اند.

در جایی آمده: آن چنان لطمه به صورت بی بی زد که چشم‌های فاطمه علیها السلام قرمز شده بود و در جای دیگر آمده: آن چنان قنفذ با تازیانه به کمر فاطمه زهرا علیها السلام کوبیده بود که موجب سقط محسن علیه السلام شد (۲۲)، در کمر هم آثار تازیانه

وجود داشت. (۲۳)

فاطمه زهرا علیها السلام بازوی خود را ظاهر نکرده بود در غسل دادن امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شدند بازو هم ورم کرده است. تا این مقدار را خود اهل سنت نیز نقل کرده‌اند. اما بعد سینه فاطمه زهرا علیها السلام در چه حال است؟ مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین غروی معروف به کمپانی قدس سره می‌گوید:

وَمِنْ ثُبُوغِ الدَّمِ مِنْ ثَدْيِهَا
يُعْلَمُ عَظَمَ مَا جَرَى عَلَيْهَا (۲۴)

آن مقدار خونی که از سینه فاطمه زهرا علیها السلام آمده بود معلوم می‌شود حادثه چقدر سنگین بوده است.

بعد می‌رسیم به سینه فاطمه علیها السلام و استخوان‌های فاطمه علیها السلام. مرحوم کمپانی قدس سره می‌فرماید: که من نمی‌دانم وضعیت سینه فاطمه زهرا علیها السلام چگونه بوده است!

وَلَكَشْتُ أُدْرَى خَبَرَ الْمِشْمَارِ
سَلَّ صَدْرَهَا خَزِينَةَ الْأَشْرَارِ (۲۵)

برو از سینه فاطمه علیها السلام بپرس که میخ‌های در با سینه فاطمه علیها السلام چه کار کرده است.

باز می‌نویسند: دنده‌های فاطمه در این حادثه شکست. من نمی‌دانم این نانجیب چه کار کرده و این حادثه چقدر ضربه‌اش سنگین بوده که اعضاء و جوارح فاطمه علیها السلام را له کرده است.

حال می‌گوییم: ممکن است فاطمه زهرا علیها السلام رضایت داده باشند. همان گونه که بعضی خوش بین‌ها نوشته‌اند که فاطمه زهرا علیها السلام راضی شد!

بخاری در صحیح (۲۶) نوشته که این دو نفر به در خانه فاطمه زهرا علیها السلام رفتند و در را زدند. امیرالمؤمنین علیه السلام پشت در رفتند. آن دو نفر گفتند: آمده‌ایم از فاطمه علیها السلام رضایت بطلبیم.

اگر جریانی در کار نبود این‌ها چه دلیلی داشتند که بخواهند عذر خواهی کنند و بگویند که ای فاطمه! از ما راضی باش! پس خبری بوده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام پیش فاطمه علیها السلام آمدند و فرمودند: این دو نفر آمده‌اند عذر خواهی کنند، اجازه می‌دهید داخل بیایند؟

حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: یا علی! خانه خانه تو است و من هم همسر تو هستم اختیار من و خانه با تو است، میل تو است در را باز کن و میل نیست در را باز نکن.

امیرالمؤمنین علیه السلام در را باز کردند، آن دو نفر آمدند داخل نشستند. فاطمه زهرا علیها السلام رویشان را برگرداندند؛ آن دو طرف دیگر نشستند، حضرت زهرا علیها السلام باز هم رویشان را برگرداندند. یعنی چه؟ یعنی به من و شمای شیعه می‌خواهند بگویند که این‌ها بودند که من را بستری کردند، این‌ها بودند که من را کشتند.

حضرت زهرا علیها السلام اول از آن دو اقرار گرفتند، آیا شما از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدید که فرمودند: رضای فاطمه رضای من است و رضای من رضای خدا است، غضب فاطمه غضب من است و غضب من غضب خداست. گفتند: بله.

حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: خدایا! شاهد باش من از این دو نفر راضی نیستم. (۲۷)

متوجه شدید! آیا رضایت دادند یا ندادند؟! خود این عذر خواهی دلیل بر این است که این دو نفر آن فجائع را به وجود آورده‌اند. در اواخر عمر ابوبکر در حالی که در بستر خوابیده بود و محتضر بود نزد او آمدند، گفت: دلم می‌خواست در طول عمرم سه کار را انجام نمی‌دادم و ای کاش انجام نداده بودم! یکی این که دلم نمی‌خواست در خانه فاطمه زهرا را باز کنم و داخل خانه فاطمه زهرا

بروم. (۲۸)

این قرائن و شواهد را شنیدید؟ همه این‌ها را خود اهل سنت گفته‌اند.

عمر در خانه فاطمه زهرا علیها السلام رفته، تهدید کرده، چوب هم برده، فتیله هم برده، آتش هم زده، لگد هم زده، فاطمه زهرا علیها السلام را بستری کرده؛ آن وقت باز هم بگوئیم وفات فاطمه؟! نگوییم شهادت فاطمه زهرا علیها السلام؟! برای این که می‌خواهند برای خلیفه قداست درست کنند!

ما می‌خواهیم بگوئیم: شهادت فاطمه زهرا علیها السلام و شهادت فاطمه زهرا علیها السلام را هم اثبات می‌کنیم و می‌خواهیم بگوئیم آن کسانی که عامل این کارها بودند لیاقت خلافت ندارند.

تعرض به فاطمه زهرا علیها السلام و شهادت فاطمه زهرا علیها السلام نشانه این است که این‌ها رسمیت ندارند؛ اگر حکمی، قانونی و کاری هم انجام داده‌اند، یک‌بار ارزش ندارد.

حال وظیفه ما چیست؟ ما می‌گوییم هر کس طبق قرآن پیغمبر صلی الله علیه و آله را آزار داد «عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (۲۹)؛ لعنت خدا بر او باد و باید تبرّی بکنیم.

نمی‌گوییم وظیفه ما این است که وسط سنی‌ها فریاد بزنیم که بعد بگویند تمام این سنی‌هایی که شیعه می‌کشند خوش گردن تو است. من این را نمی‌گویم. امّا این را هم نمی‌گویم که در دلتان هم لعن نکنید. به تازگی آن قدر کار بالا گرفته است که آقایی سخنرانی می‌کند و می‌گوید: در دلتان هم دیگر لعن نکنید!

لعنت به تو و هم فکرتان تو و این طرز فکر تو. خون فاطمه زهرا علیها السلام را برای بعضی مسائل پای مال می‌کنی؟ جواب فاطمه زهرا علیها السلام را در قیامت چه می‌دهی؟ ملعون! چرا این کارها را می‌کنید؟ هر چیزی حسابی دارد؟ درست است، پنجه خودتان را به روی اهل سنت نزنید، تقیه بکنید. ما از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا حالا- تقیه می‌کردیم، الآن هم تقیه می‌کنیم، حرفی نداریم. امّا تا این حدّ که در دلت هم دیگر لعن نکن!!!

مگر می‌توانیم با کسانی که فاطمه علیها السلام را خانه نشین و بستری کردند عقد اخوت ببندیم، مگر می‌شود؟!

خدا به عظمت آل الله ما را از خواب غفلت بیدار کند. فقط می‌خواستم این مطلب را بگویم اگر روزی روزگاری بعضی‌ها به فکر بیفتند شهادت فاطمه زهرا علیها السلام را پایمال بکنند و اسمش را وفات بگذارند؛ بزرگترین خیانت را به مکتب تشیع کرده‌اند، شهادت است نه وفات. ما باید به این مسأله معتقد باشیم تا این لکه ننگ روی پرونده آنان باشد تا ما روزی به فکر تبعیت از این‌ها نیفتیم.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةُ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

ارباب مقاتل نوشته‌اند: بی بی فاطمه زهرا علیها السلام وصیت کردند:

«يَا عَلِيُّ! كَفِّنِي بِاللَّيْلِ وَدَفِّنِي بِاللَّيْلِ».

شب مرا غسل بده و شب مرا کفن کن. این برای این است که امروز نگوییم «وفات».

فرمود: راضی نیستم آن‌هایی که به من ظلم کردند در تشییع جنازه من شرکت کنند. با کمال مظلومیت، فاطمه زهرا علیها السلام به خاک سپرده شد و الآن هم نمی‌دانیم کجا فاطمه زهرا علیها السلام را زیارت کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام پیکر فاطمه زهرا علیها السلام را برای خاکسپاری آماده کردند، یک وقت دیدند بندهای کفن فاطمه علیها السلام باز شد و دست‌های فاطمه علیها السلام از زیر کفن بیرون آمد. علی علیه السلام می‌فرماید:

«إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهُ أَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَ أَنْتَ وَمَدَّتْ يَدَيْهَا وَ صَمَّتْهُمَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا». (۳۰)

دست‌ها از کفن فاطمه علیها السلام بیرون آمد بچه‌هایش را به سینه گرفت. ملائکه به خروش آمدند، یاعلی! بچه‌ها را از سینه مادر

جدا کن.

عرض می‌کنیم امیرالمؤمنین علیه السلام بچه‌ها را با نوازش از سینه مادر جدا کردند اما در گودال قتلگاه عده‌ای عرب جمع شدند «وَ اجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ وَ جَرَّوْهَا أَوْ جَزَّوْهَا عَنْ جَسَدِ أَبِيهَا» (۳۱)؛ وقتی سسکینه نازدانه بدن پدر را در بغل گرفته بود با ضربه‌های تازیانه...

اللَّهُمَّ اغْفِرْ بِآلِ مُحَمَّدٍ ذُنُوبَنَا وَ اسْتُرْ بِهِمْ عُيُوبَنَا وَ أَشْفِ بِهِمْ مَرَضَانَا، سَلِّمْ بِهِمْ مُسَافِرِينَا؛ اللَّهُمَّ اقْضِ حَوَائِجَنَا وَ اكْفِ بِهِمْ مُهِمَاتِنَا؛ اللَّهُمَّ أَيْدِ إِمَامَ زَمَانِنَا وَ عَجِّلْ فِي فَرَجِهِ وَ ظَهْرِهِ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ؛ اللَّهُمَّ أَيْدِ عُلَمَائِنَا الرَّبَّائِيْنَ لَا سِيَّمَا الْمَنْظُورِينَ مِنْهُمْ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ.

مجلس دوم

مقدمه پیروزی بر کفار چیست؟

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بَارِيءِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ جَامِعِ النَّاسِ لِيَوْمِ الدِّينِ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ أَشْرَفِ الشُّفَرَاءِ الْمُقَرَّبِينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ وَ شَفِيعِ الْمُذْنِبِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اللَّعْنُ الدَائِمُ عَلَيَّ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

قالَ اللهُ الحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الكَرِيمِ وَ مَبْرَمِ خِطَابِهِ العَظِيمِ:

«لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيَّهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (۳۳)

در دو آیه کریمه آخر سوره بقره که معمولاً بعد از نماز عشاء تلاوت می‌کنند، جملات مهمی است؛ آیه اول اشاره به معارف اسلامی است و آیه دوم اشاره دارد به وظایفی که بر عهده مسلمان است.

نسبت به معارف می‌فرماید:

«آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ» (۳۴)

«الرَّسُولُ» اشاره به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ الف و لامش، الف و لام عهد است.

«آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» یعنی این پیغمبر که ما فرستادیم به آن چه از جانب خدا به او وحی شده ایمان دارد. خیلی مهم است که کسی به آن چه می‌گوید ایمان داشته باشد؛ از عملکرد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌بینیم و می‌فهمیم که گفته‌های خودشان

را باور داشته‌اند. اگر دعوت به سوی خدا می‌کردند یا مردم را از قیامت آگاه می‌کردند، خودشان هم این‌ها را باور داشتند.

«الَّذِي جَاءَ بِالصُّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ». (۳۵)

پیغمبر صلی الله علیه و آله آن چه را که برای مردم آورده است صدق و مطابق واقع است، خلاف نیست، خود پیغمبر صلی الله علیه و آله هم این مطلب را باور دارد؛ «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ».

از قدیم الایام این افکار انحرافی در جامعه بوده و الآن هم بعضی از روشنفکر مآب‌ها این شبهات را القاء می‌کنند، و منکر وحی می‌شوند و می‌گویند: آن چه پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته، ساخته و پرداخته افکار خودش بوده است!

این آیه این افراد را تکذیب می‌کند، زیرا آن چه پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ». (۳۶)

آن است که از جانب خدا به او وحی شده، از خودش نیست، از مقامات بالا و از عرش الهی به او القاء شده است.

«وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ». (۳۷)

انسان‌های با ایمان اعتقاد به چهار چیز دارند:

اول: اعتقاد به خدا.

دوم: اعتقاد به کارگزاران پروردگار که ملائکه هستند.

سوم: اعتقاد به کتب آسمانی.

چهارم: ایمان به انبیاء علیهم السلام.

یعنی همه این‌ها غیب است.

«الْم ؛ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ؛ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». (۳۸)

فرق بین مسلمانان و دین داران و الهیون با مادیون چیست؟ مادیون ایمان به غیب ندارند.

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». (۳۹)

پشت پرده‌ها را نمی‌بینند، و فقط همین زرق و برق دنیا را می‌بینند و آن چه در معرض دید و لمسشان هست باور می‌کنند و به امور غیبی اعتقاد ندارند؛ ولی خدا به مؤمنین واقعی دیدی داده که ماوراء این عالم مادی را هم می‌بینند، قبل و بعد این عالم را می‌بینند، خدا را با چشم دل می‌بینند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد که شما خدا را دیده‌اید؟

فرمودند:

«مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ». (۴۰)

خدایی را که ندیده باشم عبادت نمی‌کنم؛ یعنی با چشم دل ایمان به خدا دارم. خیلی مهم است که انسان‌ها باور کنند خدایی هست؛ اگر باور کردند، یک تحوّل عظیمی در اخلاق و اعمالشان به وجود می‌آید. می‌بینیم گاهی کارهایی انجام می‌گیرد، صفات و خصوصیات از انسان‌ها دیده می‌شود که نشانگر این است که هنوز خدا را باور نکرده‌اند، هنوز چشم دلشان باز نشده که خدا را ببینند.

«أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ». (۴۱)

خدا را ناظر اعمالشان نمی‌دانند. این‌ها هر گونه خلافی را مرتکب می‌شوند چون آن چه را که باید ببینند، نمی‌بینند.

«وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ». (۴۲)

ملائکه کارگزاران خدا هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه و امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه ملائکه را معرفی

می‌کنند؛ که هر کدامشان چه کارهایی از جانب خدا به آن‌ها واگذار شده و عالم را به اذن و اراده پروردگار می‌گردانند.

«فَالْمُدَبِّرَاتِ أُمْرًا» (۴۳)

بعضی مأمور رزق، بعضی مأمور موت، بعضی مأمور باران، بعضی مأمور باد و بعضی مأمور وحی هستند.

کارها بین اینان تقسیم شده که به درستی انجام می‌دهند و حاملین عرش الهی‌اند، حکومت الهی را اداره می‌کنند. در آیات بسیاری از قرآن هم بحث ملائکه مفضلاً مطرح شده است و ما بایستی به این امور ایمان داشته باشیم.

«آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ» (۴۴)

کتاب هم یکی از امور غیبی است که صد و چهارده کتاب از آسمان بر انبیاء علیهم السلام نازل شده است؛ زبور، تورات، انجیل و قرآن از کتب آسمانی هستند. یعنی خداوند این‌ها را به عنوان پیام‌های کتبی برای انسان‌ها در دنیا قرار داده؛ مؤمنین به این کتاب‌ها ایمان دارند و بسیاری از حقائق و معارف و دستورات و وظائف و مسائل اخلاقی در این کتاب‌ها مطرح شده و سر آمد تمام این کتاب‌ها قرآن کریم است، آن چه در کتب دیگر وجود دارد در قرآن هست، به اضافه مسائل دیگر.

حال این کتاب آسمانی دارای چه امتیازاتی است؟ جز خدا کسی نمی‌داند که چه خبر است و این چه کتاب عظیمی می‌باشد؛ البته گوشه و کنار دنیا دانشمندانی بوده‌اند که با دقت قرآن را مطالعه کرده‌اند و به عظمت آن پی برده‌اند و اعلام کرده‌اند. و حال مجال بیان نیست. ما باید واقعاً افتخار کنیم که چنین کتاب آسمانی در اختیار ما مسلمان‌ها هست و پر از اسرار و دقائق است؛ غرض این که: این امور زیر بنای افکار مؤمنین است.

مؤمنین واقعی ایمان به رُسُل دارند. ابوذر غفاری رحمه الله در مسجد نشسته بود، از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد: تعداد انبیاء علیهم السلام چقدر است؟

فرمودند: صد و بیست و چهار هزار پیغمبر از جانب خدا بر مردم مبعوث شده‌اند که سیصد و سیزده نفر آن‌ها رسالت داشته‌اند و پنج تای ایشان اَلوَالعزم بوده‌اند و بیست و پنج نفر از این انبیاء را هم خدا در قرآن اسم‌هایشان را با خصوصیاتشان مطرح کرده که مؤمنین به همه این‌ها پایبندند. (۴۵)

«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (۴۶)

قرآن هم می‌فرماید: ما فرقی بین انبیاء علیهم السلام نگذاشته‌ایم.

همه انبیاء علیهم السلام آمدند که دو چیز مهم: توحید و معاد را که تقریباً می‌توانیم بگوئیم محور همه معارف هستند را به مردم یاد دادند و همه آن‌ها مردم را دعوت به یک خدا کردند. این طور نیست خدایی را که موسی علیه السلام معرفی کرده با خدایی که عیسی علیه السلام معرفی کرده، با خدایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده فرق داشته باشند. نه! همه پیغمبران یک خدا را معرفی کرده‌اند، یک مسیر را طی کرده‌اند، البته هر دینی تکامل ادیان گذشته بوده است.

«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (۴۷)

این خلاصه زمینه فکری و معارف یک مسلمان است که باید به آن معتقد باشد.

در آیه دوم مسأله تکالیف مطرح است؛ بالاخره ما نسبت به خدا وظائفی داریم؛ نمی‌توانیم بگوئیم هیچ مسئولیتی از جانب خدا به عهده ما گذاشته نشده؛ خدا ربّ است و ربّ می‌باید در مقام تربیت مربوینش باشد، نمی‌شود خدا ما را بلا تکلیف گذاشته باشد، او دستورات و وظائفی برای ما در مسیر تکامل تعیین کرده که همه آن‌ها به نفع خودمان است. تکالیفی هم که خدا معین کرده تمامش در حدّ قدرت و توان ما است. آن وقت در رابطه با تکالیف در این آیه دوم چند مطلب را خدا اشاره کرده، که البته نظر من به آخر آیه می‌باشد. این‌ها مقدمه است برای مطلبی که می‌خواهم در آخر نتیجه‌گیری بنمایم؛ می‌فرماید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (۴۸)

از این جمله می‌فهمیم خدا تکلیف دارد. تکلیف از ریشه کَلَّفَتْ است. کلفت یعنی زحمت.

بالاخره سربازی که فرمانده به او دستور می‌دهد، اگر بخواهد به دستورات عمل کند، مقداری زحمت دارد؛ می‌باید این زحمت‌ها را تحمّل بکند.

اگر واجباتی را که خدا دستور داده انجام دهیم، زحمت دارد. نماز می‌خواهیم بخوانیم زحمت دارد، روزه بگیریم، زکات بدهیم، حج برویم، جهاد برویم، همه این‌ها زحمت دارد.

برای چه این زحمت را خدا به ما داده است؟ واقعاً خدا می‌خواسته ما را به درد سر بیندازد؟ نعوذ بالله.

ولی این‌ها حکم ورزش را دارد. وقتی یک معلم تربیت بدنی دستور می‌دهد که چند بار باید بنشین و بلند شوی، دست و پاهایت را حرکت بدهی، این‌ها زحمت دارد ولی این زحمت‌ها عضلات را تقویت می‌کند و نیرو می‌دهد؛ یک قهرمان می‌سازد، یک پهلوان درست می‌کند. تا آن زحمت‌ها نباشد، این قدرت‌ها به وجود نمی‌آید.

خدا بر مبنایی که می‌خواهد ما را تقویت معنوی بکند، دستوراتی به ما می‌دهد. حالا یا به نفع جسم ما است یا به نفع روح ما، یا به نفع هر دو آن‌ها و یا به نفع اجتماع ما است. خدا هیچ‌زمان دستور بی‌حکمت نمی‌دهد. نمی‌خواهد بی‌جهت بندگانش را به زحمت بیندازد، آن وقتی هم که تکلیف می‌کند در حدّ قدرتِ انسان تکلیف می‌کند. می‌خواهد حجّ را واجب کند می‌گوید:

«لَلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا». (۴۹)

استطاعت بدنی و مالی و سیری که راه باز باشد و امثال ذلک...؛ مافوق قدرتِ انسان هیچ وقت تحمیل نمی‌کند.

و یا می‌فرماید:

«الَّذِينَ يُطِيقُونَهِ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ». (۵۰)

آن کسانی که نمی‌توانند روزه بگیرند، باید کفّاره بدهند. خداوند که نمی‌خواهد زور بگوید؛ تو که مریضی روزه برایت بد است، باز هم باید روزه بگیری؟! این گونه نیست.

یا مثلاً در مسأله جهاد:

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ». (۵۱)

کسانی که عذری دارند و نمی‌توانند، نباید در جنگ شرکت کنند؛ و امثال این تکالیف.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا». (۵۲)

هر کسی را خداوند در حدّ قدرت و توانش تکلیفی روی دوشش می‌گذارد.

خداوند نمی‌خواهد به بندگانش ظلم بکند. پس:

۱ - تکلیف دارد و باید داشته باشد.

۲ - به اندازه قدرت تکلیف می‌کند.

۳ - می‌فرماید:

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ». (۵۳)

ما طلبه‌ها بین فعل ثلاثی مجرّد و باب افتعال، بین «کسب» و «اكتسب» فرق می‌گذاریم. «کسب» سه حرف دارد و «اكتسب» پنج حرف. فرقی چیست؟

کاری را که به راحتی انجام داده می‌شود می‌گویند: «کسب».

و کاری که با مشکل انجام داده می‌شود را می‌گویند: «اكتسب».

واجباتی که ما انجام می‌دهیم سودمند است. اگر مقداری هم انسان خستگی پیدا بکند، ولی ثواب‌ها و آثار خوبی که دارد رفع

خستگی‌اش را می‌کند. یک کارگری از صبح تا شام کار می‌کند، آن مزدی که آخر کار می‌گیرد رفع خستگی‌اش را می‌کند. انجام واجبات و مستحبات صدمه دارد، از اول اذان صبح تا اذان مغرب روزه می‌گیرد، می‌خواهد افطار کند، حدیث می‌فرماید:

«لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ». (۵۴)

آدمی که روزه می‌گیرد دو بار خوشحال می‌شود؛ یکی موقع افطار وقتی می‌خواهد افطار کند، با نشاط و حالت معنوی خاصی که به او دست می‌دهد رفع تلخی و خستگی روزه را می‌کند. دوم موقعی است که آثار روزه گرفتنش را در قیامت می‌بیند، آن وقت جبران می‌شود و خستگی‌اش رفع می‌شود، این را «کسب» می‌گویند.

اما آن کسی که معصیت می‌کند اگر چه ممکن است در هنگام معصیت لذت ببرد، اما آخر کار پیامدهای گناه این لذت‌ها را از بینی‌اش در می‌آورد. «یک لحظه هوسرانی یک عمر پشیمانی». یک آدم می‌آید یک لذت پنج دقیقه‌ای می‌برد و به دنبالش چه مشکلاتی را تحمّل می‌کند. نعوذ بالله مثلاً یک عمل بی‌عفتی انجام می‌دهد، بعد به بیماری‌های جنسی مبتلا می‌شود که تا آخر عمر رهایش نمی‌کند و این گونه امور «اکتساب» است؛ «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ». (۵۵)

در این جمله خدا می‌فرماید: کارهای خوبتان بی‌اجر نیست و بدی‌هایتان نیز بی‌کیفر نیست. یعنی این را بدانید هر عملی یک بازتابی دارد، عمل خوب بازتاب خوب و عمل بد بازتاب بد دارد، هم در دنیا و هم در آخرت.

اگر خدا تکالیفی می‌کند، تکالیف به گونه‌ای است که انسان باید متوجه بازتاب اعمالش هم باشد. اگر واجبات را انجام داد و مستحبات را عمل کرد، انتظار ثواب‌هایش را هم باید داشته باشد و اگر عمل به مکروهات یا محرمات کرد، انتظار پیامدهای نامطلوبش را هم باید داشته باشد.

بعد از خدا می‌خواهیم که ما بنده و ضعیف هستیم، تو خدائی و البتّه با حکمت کار می‌کنی، ولی گاهی استحقاق پیدا می‌کنیم یک بارهای سنگینی روی دوش ما گذاشته شود؛ مثل سربازی که از فرمان فرمانده تخلف می‌کند و جریمه‌اش می‌کنند. آن وقت ما از خدا می‌خواهیم:

«رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا». (۵۶)

خدایا! ما ممکن است در عملکردمان یک کمی مسامحه بکنیم، آن گونه که باید و شاید به وظایفمان عمل نکنیم و در نتیجه استحقاق این را پیدا کنیم که بارهای سنگینی روی دوش ما گذاشته بشود، مثل زمان بنی‌اسرائیل که با موسی علیه السلام درگیر شدند و از فرمان‌های الهی تخلف کردند، خداوند هم بارهای سنگینی روی دوش آن‌ها گذاشت، از جمله این که فرمود:

«فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ». (۵۷)

می‌باید روبروی هم بایستید و هم دیگر را بکشید.

خدایا! این گونه کیفرها را نصیب ما نفرما و اگر چه ما آن طوری که باید و شاید انجام وظیفه نکنیم و استحقاق این کیفرها را پیدا بکنیم. از خدا می‌خواهیم که مقداری لطف در حق ما بکند و آن بارها را روی دوش مانگذارد. ما خودمان اقرار می‌کنیم که استحقاق یک تعدادی مشکلات را داریم، اما خدایا! «عَامِلُنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ» اگر خدا بخواهد با عدلش با ما رفتار کند، خیلی می‌بایست به ما سخت بگیرد، ولی خدایا! تو با فضل با ما رفتار کن.

«رَبَّنَا وَلَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ». (۵۸)

خدایا! آن چیزهایی که ما طاقتش را نداریم، به ما تحمیل نکن.

اکنون اینجا چند جمله دعا است:

«وَ اغْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا».

خدایا ما اقرار می‌کنیم: بندگان خوب و ایده‌آل نیستیم، شیطان و هوای نفس بر ما سلطه دارد، شرایط زمان و مکان ما را به کارهای

خلاف می‌کشاند.

خدایا!

«وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا».

اولاً خدایا! ما را ببخش و اعمال ما پیامدهایی هم دارد، خدایا! از این‌ها نیز صرف نظر بفرما.

خدایا! کارهایی که ما می‌کنیم موجب می‌شود که گرفتار نقص بشویم و کمبود پیدا کنیم. بالاخره گناه می‌کنیم و استحقاق این را پیدا می‌کنیم که باران از ما گرفته بشود و رزقمان کم شود. بلاها و رنج‌ها متوجه ما بشود. خدایا! بر ما رحم کن و ما را گرفتار آثار اعمالمان نکن.

تمام حرفم سر این جمله است که در آخرین آیه از این سوره و آخر این دعاها قرار گرفته است:

«فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (۵۹)

همه دعاها را که می‌کنیم، معلوم می‌شود تکالیفی هست. این تکالیف را اگر انجام ندهیم پیامدهایی دارد، اگر این پیامدها را خدا نبخشد، آن وقت خدا کفار را بر ما مسلط می‌کند.

ما می‌گوییم: خدایا! این تکالیف هست، ما هم آن‌گونه که باید و شاید توجه نمی‌کنیم، و موجب می‌شود کفار بر ما مسلط شوند. خدایا! اگر ما را نبخشی و نیامرزی و به کيفر اعمالمان گرفتارمان کنی، این کفار بر ما مسلط می‌شوند و روزگار ما را سیاه می‌کنند. می‌خواهیم از این دو آیه شریفه که خواندیم نتیجه‌ای بگیریم: مؤمنین آن افکار را باید داشته باشند و بایستی به وظایفشان هم عمل کنند، اگر هم به وظایفشان عمل نکردند، گرفتار می‌شوند و هیچ راهی برای نجاتشان جز این که خدا آن‌ها را ببخشد نیست.

الآن می‌بینیم کفر و ظلم، ما را احاطه کرده است؛ این ابرقدرت‌ها، این کفار، بالخصوص یهود و این عناصری که کینه توزند و از این‌ها کینه توزتر زیر آسمان وجود ندارد، شبانه روز علیه ما فعالیت و تلاش می‌کنند که در درجه اول اسلام را نابود کنند و مسلمانان را از بین ببرند؛ در بین مسلمین بالأخص شیعه مورد حمله و هجوم آن‌ها قرار می‌گیرد، چون هیچ کدام از مسلمانان دیگر مثل شیعه به پیروی از اهل بیت‌علیهم السلام آزادی طلب نیستند. آن‌ها گردنشان را زیر بار ظلم و کفار قرار می‌دهند و هیچ تحرکی ندارند. می‌بینیم عده‌ای یهودی در قلب اسلام خانه کرده‌اند، پنجاه و هفت کشور اسلامی وجود دارد و نفسشان در نمی‌آید، هر گونه تحمیلی را می‌پذیرند و هر گونه همکاری هم با این دشمنان خدا دارند، ابرو خم نمی‌کنند. تنها گروهی که در طول تاریخ مقابل این موج عظیم کفر مقاومت کردند، شیعه بوده‌اند. آن وقت این‌ها باید چوب بخورند؟!!

فاطمه زهرا علیها السلام عملاً به ما نشان دادند که اگر کسی از حریم ولایت دفاع کرد، چوب می‌خورد. چنان چه آن حضرت دستشان را بردند و کمر بند علی علیه السلام را گرفته و از امیرالمؤمنین علیه السلام حمایت کردند، آن دشمنان خدا هم با غلاف شمشیر زدند و بازوی زهرا علیها السلام را متورم کردند. این برای شیعه تا آخر عالم درس است که این‌ها در مسیر دفاع از حریم ولایت چوب می‌خورند؛ از خودی و بیگانه چوب می‌خورند.

خلاصه این که: اگر خواستیم دعاهایمان مستجاب بشود و آخر دعاهایمان این باشد که خدایا:

«فَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (۶۰)

زمانی نصرت بر قوم کفار پیدا می‌نماییم که توبه کنیم و خدا بر ما رحم کند تا بر کفار پیروز بشویم. اگر بخواهیم به گناهان، بی‌بند و باری‌ها و معصیت‌هایمان ادامه بدهیم و واجبات الهی را ترک بکنیم، نتیجه‌اش این می‌شود که آن‌ها بر ما مسلط می‌شوند. و این مطلب طبیعی و خیلی روشن است.

«فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (۶۱)

آن‌هایی که دار و دسته خدا هستند، مطیع و پیرو پروردگارتند و تخلف از فرمان خدا نمی‌کنند، پیروز هستند. اگر شکست خوردیم،

معلوم می‌شود در حزب خدا وارد نشده‌ایم. می‌باید از معصیت‌هایمان بکاهیم، از خدا طلب آمرزش کنیم تا خدا به ما ترحم کند و ما را بر کفار پیروز گرداند. این رمز کار ما است.

بنابر این ما شیعه‌ای که دم از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌زنیم، باید مراقب اعمالمان باشیم. این را بدانید اگر بناء ما این شد که با خدا کج بتاییم، واجبات خدا را ترک بکنیم و به فرمان او گوش ندهیم و هر کاری دلمان خواست بکنیم و هر معصیتی را که می‌خواهیم انجام بدهیم، این اعمال بعداً مصیبت دارد، باید حواسمان را جمع کنیم.

می‌بینید روز به روز چه قدر گرفتارتر می‌شویم! نمی‌خواهیم هم بفهمیم که این عملکرد خودمان است! «وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتِ» (۶۲)؛ خداوند تبارک و تعالی به ما گوشزد کرده: اگر پایتان را کج گذاشتید، چوبش را می‌خورید. وقتی در زندگی ما گرفتاری و نکبت‌هایی پیدا می‌شود، باید سر نخ‌هایش را پیدا کنیم و ببینیم کدامیک از فرامین الهی را زیر پا گذاشته‌ایم که گرفتار شده‌ایم و به خود بیاییم، بی‌جهت گرفتار نمی‌شویم.

اگر می‌بینید گرانی هست، اگر قحطی هست، این‌ها را خدا گوشزد کرده که اگر شما با خدا بد رفتاری بکنید، آن وقت این چیزها گریبانتان را می‌گیرد، هر چه هم فریاد بزنیم کسی نیست به فریاد ما برسد. پس باید بیشتر در عملکردمان تجدید نظر بکنیم.

امیدوارم خداوند این مجالس را، این محافل الهی و دینی را هم ذخیره آخرت ما و هم عامل و وسیله تنبیه ما قرار بدهد و به برکت این مجالس خدا به ما واقعا ترحم کند، گناهانمان را ببخشد و إن شاء الله از عنایات پروردگار بر خوردار بشویم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

نوشته‌اند: آقا امام حسین علیه السلام در آن لحظات آخر آمدند پشت خیمه‌ها صدا زدند: یا زینب! یا امّ کلثوم! یا سکینه! عَلَيْكَ مَنِي السَّلَامِ. یعنی منم رفتم خداحافظ...

مجلس سوم

فتنه‌ها از کجا آغاز شد؟!

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۶۳)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بَارِيءِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ جَامِعِ النَّاسِ لِيَوْمِ الدِّينِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُقَرَّبِينَ حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ وَشَفِيعِ الْمُذْنِبِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

پروردگار متعال برنامه‌هایی را طرح فرموده و برای ایجاد و ادامه‌اش طرح‌های عجیبی را فراهم کرده و ما اسم آن را «حق» می‌گذاریم.

آنچه را که می‌خواهد حق است. در مقابل، انسان‌ها موضع‌گیری می‌کنند و گاهی از انعقاد آنچه که مشیت و خواست خدا است جلوگیری می‌کنند و گاهی از ادامه و بقائش تا آنجایی که قدرت داشته باشند، جلوگیری می‌کنند و نمی‌گذارند منعقد بشود و بر فرض انعقاد نمی‌گذارند بقاء و ادامه پیدا نکند.

این درگیری در طول تاریخ از صدر خلقت تا الآن ادامه داشته است؛ هنوز هم ادامه دارد تا قیام حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و بالآخره آن چه خدا می‌خواهد، انجام می‌گیرد و نقشه‌های مخالفین بر باد می‌رود.
«وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ» (۶۴)

منتهی در این درگیری، انسان‌ها هم آزمایش و امتحان می‌شوند و کسانی که فطرتشان پاک است، طرفدار حق می‌شوند. آدم‌هایی که فطرت ناپاکی دارند، جذب باطل می‌شوند. در این گیر و دار این امتحانات تحقق پیدا می‌کند.

مسئله اسلام و نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله مسأله‌ای است که از صدر خلقت مطرح بوده، به تمام انبیاء علیهم السلام ابلاغ شده و آن‌ها هم به مردم ابلاغ کرده‌اند که در آخر الزمان دینی می‌آید به نام دین اسلام، پیغمبری دارد که خاتم انبیاء است.

برنامه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تمام کتب آسمانی مطرح بوده و آثارش هنوز هم هست، چه قبول کنند یا انکار کنند؛ این یک واقعیت است.

خدا مشیتش تعلق گرفته پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بیاید، دینی بیاورد، دینی جهانی که تا قیام قیامت این دین حاکمیت داشته باشد. منتهی عده‌ای قبل از این که پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنیا بیاید، آگاه شدند و خیلی برنامه ریزی کردند تا انقلاب اسلامی شکل نگیرد.

آن‌ها در آباء و اجداد پیغمبر صلی الله علیه و آله مطالعه کردند، متوجه شدند که چه کسانی هستند که از نسل این‌ها خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله می‌خواهد به وجود بیاید.

عجیب است! اگر تاریخ مطالعه بفرومائید، این‌ها روی جلد پیامبر صلی الله علیه و آله مطالعه داشته‌اند، برای نابودی او برنامه ریزی کردند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنیا نیاید.

همچنین پدر پیامبر صلی الله علیه و آله را شناسایی کردند و برنامه ریزی کردند که پدر پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنیا نیاید یا اگر به دنیا آمد، باقی نماند که بخواهد از نسلش پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنیا بیاید.

پیامبر صلی الله علیه و آله در رحم مادر بودند و هنوز به دنیا نیامده بودند، نقشه طرح کردند بچه سقط بشود. آرایشگر فرستادند با شانه زهر آگین بیاید و آمنه علیها السلام را آرایش بکند تا مواد سمی موجب سقط بچه بشود. خدا نخواست، پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. آن قدر نقشه و طرح و برنامه قبل و بعد از رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله ریختند، تا پا نگیرد.

خدا می‌خواهد این پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاید و آن‌ها هم طراحی می‌کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله نیاید؛ ولی «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ» (۶۵) در تمام این مراحل خداوند کار خودش را انجام می‌دهد. پیغمبر صلی الله علیه و آله به دنیا می‌آید، به مقام رسالت می‌رسد و آن‌ها مأیوس می‌شوند. در ایجاد و انعقاد مأیوس شدند و حال در بقاء قضیه برنامه ریزی می‌کنند که باقی نماند.

بر خلاف آنچه می‌خواستند، پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و کار را شروع کرده و به هر حال کار به اوج خودش رسیده،

پیغمبر صلی الله علیه و آله موفق شده، اراده و مشیت الهی تحقق پیدا کرده، حالا می‌باید جلوی آن را گرفت تا ادامه پیدا نکند. این‌ها فکر کردند از چه راهی ممکن است برنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله ادامه پیدا کند، آن چیزی که به نظرشان رسید این بود که اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرزندی پیدا کردند، از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله ممکن است کسانی به وجود بیایند و کار رسول خدا صلی الله علیه و آله را ادامه بدهند و این‌ها را باید متوقفشان نمود. شروع کردند به توطئه‌های عجیب و حساب شده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی باقی نماند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با زن‌های متعدّد ازدواج کردند، ولی از هیچ کدام از آن زن‌ها اولاد پیدا نکردند، تا جریان ماریه قبطیه پیش آمد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه بسیار جالبی به پادشاه مصر نوشتند. پادشاه مصر هم اطلاع قبلی داشت، آن فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت، با او مصاحبه کرد، پرس و جو کرد، احساس کرد که این همان پیغمبر آخر الزمان است. مثل پادشاه ایران حماقت نکرد که نامه را پاره کند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله در حقیقت نفرین کنند: «همین گونه که نامه مرا پاره کرد خدا شکمش را پاره کند»، او هم به کیفر خودش مبتلا شد و به دست فرزندش کشته شد. (۶۶)

پادشاه مصر احترام کرد و هدایایی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد. یکی از هدایا کنیزی بود، این کنیز قبطی (مصری) بود. این کنیز را با اشیاء قیمتی دیگر فرستاد و از پیغمبر صلی الله علیه و آله تجلیل کرد.

ماریه قبطیه مصری بود. مصری‌ها زبانشان با زبان مردم حجاز تفاوت داشت. پادشاه مصر شخصی به نام «جریح» که غلامی بود را فرستاد تا ماریه قبطیه هم زبان داشته باشد.

این‌ها با هم خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند، ماریه قبطیه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و از این ماریه قبطیه یک پسر به نام «ابراهیم» متولد گردید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله زنان متعدّدی گرفتند، ولی هیچ کدام بچه دار نشدند، بچه پسر نیاوردند، اما ماریه یک اولاد به نام ابراهیم پیدا کرد. بچه بزرگ شد. از آن طرف فاطمه زهرا علیها السلام هم یک فرزند به نام امام حسین علیه السلام پیدا کردند. پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند، روی یک زانویشان امام حسین علیه السلام و روی زانوی دیگرشان ابراهیم نشسته بود. مقدر نبود ابراهیم بماند. جبرئیل نازل شد یا رسول الله! یا باید حسین علیه السلام بماند و ابراهیم برود؛ یا ابراهیم بماند و حسین علیه السلام برود؛ انتخاب با شما است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر حسین علیه السلام برود، من و فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام ناراحت می‌شویم؛ اما اگر ابراهیم برود، فقط من ناراحت می‌شوم. بالاخره بنا بر این شد که ابراهیم فدای امام حسین علیه السلام بشود. (۶۷)

قبل از این که ابراهیم از دنیا برود، عایشه و دشمنان پیغمبر صلی الله علیه و آله به دست و پا افتادند که حالا ابراهیم بزرگ می‌شود و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گردد و اسلام به وسیله نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله ادامه پیدا می‌کند. باید کاری کرد که ابراهیم پا نگیرد. هنوز ابراهیم نمرده بود، ولی این‌ها توطئه کردند که چه کار کنند.

خیلی عجیب است، چون «يُحْفَظُ الرَّجُلُ فِي وُلْدِهِ» (۶۸) کسی اگر بخواهد باقی بماند، از طریق فرزندانش در جامعه باقی می‌ماند. اگر فرزند نداشته باشد، چند صباحی که می‌گذرد مردم او را فراموش می‌کنند، ولی اگر اولاد داشته باشد به برکت اولادش آثارش باقی می‌ماند.

فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه فرمودند: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ». (۶۹)

حضرت زکریا علیه السلام عرض می‌کند:

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا؛ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا». (۷۰)

خدایا! من می‌خواهم در خانه‌ام بسته نشود، در خانه آل یعقوب بسته نشود، بچه ندارم، یک ولی، یک بچه‌ای از من باقی بماند که یادگار ما باشد و در خانه ما بسته نشود. خداوند یحیی علیه السلام را به ذکرِ تألیه السلام می‌بخشد. باورش هم نمی‌شد، می‌گفت: «وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْئًا» (۷۱)

خدایا! من پیرمردم و از آن طرف هم زنم نازا است؛ چگونه من اولاد پیدا می‌کنم؟

ولی وقتی مشیت خدا باشد، خداوند متعال یحیی علیه السلام را به او می‌دهد که در خانه‌اش بسته نشود.

از طریق فرزند و نسل می‌تواند مکتب زنده شخصیتی باقی بماند.

به دست و پا افتادند چه کار کنند؟ این جور کارها خیلی بی‌دینی و بی‌وجدانی می‌خواهد!

عایشه آمد به ماریه قبطیه تهمت زد؛ گفت: این غلامی که از مصر با ماریه قبطیه آمده است، گاهی در خانه ماریه آمد و شد می‌کرده؛ پس این بچه‌ای که ابراهیم باشد، فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست. مال آن غلام، جریح است.

این تهمت بزرگ را عایشه به ماریه زد تا این انتساب و ارتباط ابراهیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله قطع بشود. پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار ناراحت شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستادند جریح را دستگیر کنند و قضیه را تحقیق کنند. جریح از ترسش بالای درخت رفت. امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند پای درخت ایستادند و فرمودند: بیا پایین.

ترسید و گفت آقا من قبل از این که از درخت پایین بیایم، می‌خواهم به شما عرض کنم که اصلاً امکان اولاد دار شدن از من نیست و پیراهنش را بالای درخت بالا زد. دیدند اصلاً چیزی وجود ندارد. از درخت پایین آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر دادند که جریح به قول عرب‌ها «محبوب» است. (۷۲)

دشمنان توطئه کردند نسلی از پیغمبر صلی الله علیه و آله باقی نماند، اگر هم ماند ارتباطش را با پیغمبر صلی الله علیه و آله قطع کنند که اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست. تا بالاخره ابراهیم از دنیا رفت و زنده بودن او مقدر نبود. این‌ها خوشحال شدند که دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله نسلی نمانده تا انقلاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواد تداوم پیدا کند.

گفتند: اکنون ممکن است از راه قرابت و خویشاوندی یک عده‌ای از وابستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله بیایند و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله بشوند. باید فکری کرد که قرابت هم اثر و خاصیتی نداشته باشد. طرحی دیگر ریختند. آمدند و بعد از این که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، مسأله قرابت را قیچی کردند، گفتند: خلافت و نبوت در یک خانواده جمع نمی‌شود. یعنی حق ندارند خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله بشوند و از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله این روایت را نقل کردند.

ولی آن‌ها جایی که به نفعشان بود، دم از خویشی با پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌زدند و آن جایی که به ضررشان بود، قرابت را قیچی می‌کردند.

مثلاً در سقیفه بنی ساعده بحث بود که مهاجرین سر کار بیایند یا انصار. مهاجرین از قریش و خویشان دور پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند. انصار مال مدینه بودند و با پیغمبر صلی الله علیه و آله قرابت نداشتند.

داد و قال کردند که در سقیفه چه کسی باید انتخاب بشود، همین آقایانی که از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کردند: خلافت و ولایت با رسالت در یک خانواده جمع نمی‌شود، گفتند: ما خویشان پیغمبریم، اولویت با ما است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

وَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ
فَكَيْفَ بِهِدَا وَالْمُشِيرُونَ غَيْبٌ (۷۳)

شما که در سقیفه با شورا سر کار آمدید، اگر دلیلتان شورا است، همه که نبودند؟ چهار تا آدم دور هم جمع شدید و خلیفه انتخاب

کردید «وَالْمُشِيرُونَ غُيَّبٌ» آن‌هایی که باید نظر بدهند، غائب بودند. اکثر صحابه در شورا وجود نداشتند، شما چگونه انتخاب کردید؟!

وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَجَجْتَ حَصِيمَهُمْ
فَعَيْزُكَ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ (۷۴)

و اگر استناد به خویشی و خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله کردید و سر کار آمدید، از شما اولی‌تر و نزدیک‌تر بود، ما که به پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بودیم. قرابت با پیغمبر صلی الله علیه و آله را شما زیر پا گذاشتید. حالا در سقیفه استناد به قرابت با پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌کنید؟!

تمام استناد بنی‌امیه برای سر کار آمدن، به خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. بهانه بنی‌العقیس برای سر کار آمدن خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. همه جا از ارتباط و خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله استفاده کردند! وقتی نوبت خلافت علی علیه السلام می‌شود، می‌گویند: نه! قرابت معنا و مفهومی ندارد! قرابت را قیچی کردند. این خیلی عجیب است. تا نوبت به این رسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته‌اند ارشاد به چه کسی می‌رسد؟

قرآن می‌فرماید: یک عده از خویشان که نزدیک‌ترند، به ارث اولویت دارند:

«أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ». (۷۵)

در قرآن می‌فرماید: آن‌هایی که رحم‌اند و خویشند، این‌ها ارث می‌برند.

دشمنان دیدند اگر بخواهند حقوقی که در قرآن برای خویشاوندان پیغمبر صلی الله علیه و آله تعیین شده را به خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله بدهند، قرابت و خویشاوندی آن‌ها را تأیید کرده‌اند، بنابر این حقوق قرابت را قطع کردند؛ یعنی فاطمه زهرا علیها السلام در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مالک فدک بود، که پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام بخشیدند، آن‌ها منکر شدند؛ اگر هم مال پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، بایستی به وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله برسد، ولی آن‌ها گفتند: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است «نَحْنُ الْأَنْبِيَاءُ لَا نُورَثُ».

و اگر فدک خمس بود:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ». (۷۶)

باید سهم فاطمه زهرا علیها السلام را از ذوی القربی بدهند، ولی ندادند.

عمر آمد به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: خمس را به من قرض بدهید، بعد به شما می‌دهم. به عنوان قرض جلوی خمس را گرفت، بعد هم مثل کسانی که مال مردم را می‌خورند، چشم‌هایش را بست و خلاص شد، خمس را هم ندادند. «ما أفاء الله» که حق ذوی القربی بود را ندادند. آنچه که از اموال بیت المال یا از اموال پیغمبر که سهم ذوی القربی بود، آن‌ها با کمال پرروئی این سهام را ندادند.

چرا؟ برای این که ذوی القربی بودن و خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله را کمرنگ بکنند و کسی نتواند با قرابت به پیغمبر صلی الله علیه و آله موقعیتی به دست بیاورد.

آن‌ها خیلی نقشه‌های عجیبی کشیده بودند. طرح‌هایشان بسیار حساب شده بود.

توطئه بعدی برای این که از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی سر کار نیاید، این بود که جلوی نقل حدیث را گرفتند. یعنی گفتند: کسی حق نقل حدیث ندارد. چرا؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله در روایات عده‌ای از اهل بیت علیهم السلام تجلیل کرده بودند، این‌ها می‌خواستند این روایات بین مردم نشر پیدا نکند.

پانصد حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله در دست ابوبکر بود، به عایشه گفت: برو بیاور، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند این

احادیث را آتش بزیم. پانصد حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله را ابوبکر آتش زد. (۷۷) چرا؟ اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند این احادیث بین مردم نشر پیدا نکند، چرا فرمودند؟ اگر فرمودند چرا شما آتش زدید؟ تا صد سال اجازه نقل حدیث ندادند، تا مبادا در بین احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام مطرح شود.

بعد برای این که مسأله خویشاوندی پیغمبر صلی الله علیه و آله از نظر نسبی رشد پیدا نکند، به زن‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله عظمت و اهمیت دادند. ارتباط با پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر ارزش دارد، نسبی ارزشش بیشتر است یا سببی؟ زن‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله ارتباطشان سببی بود نه نسبی، زیرا ارتباطشان به واسطه ازدواج بود. فاطمه زهرا علیها السلام گوشت و پوست و استخوانش وابسته به پیغمبر صلی الله علیه و آله بود «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي». (۷۸)

زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را ارج دادند و آن‌ها را بالا بردند تا قرابت و خویشاوندی فاطمه زهرا علیها السلام و خویشان و بستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله را کم رنگ کنند. اگر بگوییم بالای چشم یکی از زن‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله ابرو است، پوست آدم را می‌کنند؛ چرا به عایشه مثلاً گفته‌اید: فلان!

آن ظلم‌ها را به صدیقه طاهره علیها السلام می‌کنند و از این طرف از عایشه آن گونه تجلیل می‌کنند. این‌ها حساب شده بود. قرابت کم رنگ بشود و زن‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله مطرح بشوند. البته قرآن خیلی جالب پیش‌گیری کرده بود و خداوند می‌دانسته این‌ها چه نقشه‌هایی دارند؛ به زن‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ». (۷۹) در خانه‌هایتان بنشینید.

یعنی: حق ندارید بیایید خودتان را در جامعه مطرح کنید تا از وجودتان سوء استفاده کنند. عایشه بر خلاف صریح قرآن آمد در جنگ جمل در ملاً عام سوار بر شتر شد و آن بلوا را راه انداخت.

از آن طرف آن‌ها صحابه را مطرح کردند؛ یعنی برای این که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله مطرح نشوند، مورد توجه مردم قرار نگیرند - با آن همه سفارشات پیغمبر صلی الله علیه و آله و آیه تطهیر که در شأن خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد - صحابه را بزرگ کردند، حدیث درست کردند که ما حدیث را بررسی کرده‌ایم در تمام چهارده قرن که از عمر اسلام می‌گذرد، این حدیث را تخطئه کرده‌اند حتی خود علمای اهل سنت.

امروز ببینید در مورد عدالت صحابه چه قیامتی است. یکی از پتک‌های بزرگی که بر مغز ما شبانه روز می‌کوبند، عدالت صحابه است. شیعه کافر است، شیعه مشرک است، شیعه قتلش واجب است، به خاطر این که به صحابه توهین می‌کند. کدام صحابه؟ صحابه‌ای که قرآن این‌ها را معرفی کرده است:

«أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ». (۸۰)

مرتد شدند: «إِذْ تَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعًا». (۸۱)

بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله عملکرد صحابه را می‌بینیم که بر خلاف مسیر پیغمبر صلی الله علیه و آله و اسلام بود. کدام صحابه؟ آمدند حدیث درست کردند: «قال رسول الله: أصحابي كالنجم بأيهم اقتديتم اهتديتم» (۸۲)؛ اصحاب من مثل ستاره‌اند، به هر کدامشان اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.

بندگان خدا! اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقابل هم ایستادند. علی علیه السلام از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله، طلحه و زبیر هم از اصحاب پیغمبرند، این‌ها با هم جنگیده‌اند، آیا هر دوی این‌ها درست می‌گویند؟!

با درست کردن این روایت مجهول، صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله را بالا بردند، آن قدر بالا بردند که کسی دیگر حق ندارد بگوید صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله فلان تحلف را داشته‌اند، فلان بدعت‌ها را گذاشته‌اند، فلان خلاف کاری‌ها را کرده‌اند.

چرا؟ برای این که اهل بیت علیهم السلام را از صحنه بیرون بیندازند! یادگاری‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشند! متوجه شدید نقشه‌ها چه گونه بوده است. خوب این هم یک نقشه و طرح که کسانی را در مقابل اهل بیت علیهم السلام قرار بدهند و آن قدر شعاع این‌ها را بالا ببرند تا دیگر اثری از اهل بیت علیهم السلام باقی نماند.

بعد شروع به نسل کشی کردند. یعنی تمام ذراری زهرا علیها السلام را زیر ذره بین داشتند. بنی امیه کشتار کردند. بنی العباس کشتار کردند. آن‌ها هم ترور شخص و هم ترور شخصیت کردند. به صورتی که از این ذراری پیغمبر صلی الله علیه و آله اثری باقی نماند. همه ایشان کف بُر بشوند و بروند.

این هم یک طرح بود که همه آنان اجرا کردند. بچه‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله را چه کارها که به سرشان نیاوردند! یا کشتند یا لای دیوار کردند یا تبعید کردند و امثال آن بلاهایی که بر سر ذراری پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند.

آخرین حربه آن‌ها چه بود؟ ششمین توطئه این‌ها برای این که ارتباط اهل بیت علیهم السلام را با پیغمبر صلی الله علیه و آله قطع کنند؛ گفتند: همیشه نسل از ناحیه پسر است و پیغمبر صلی الله علیه و آله پسر نداشتند. بچه‌ها و نوه‌های دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم که اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله نیستند، ذریه به حساب نمی‌آیند.

چندین سال درگیری بود بین دشمنان اهل بیت با اهل بیت علیهم السلام در مورد این که آیا این‌ها ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند یا نیستند.

حتی در دوران هارون، هارون از موسی بن جعفر علیهما السلام پرسید: به چه دلیل شما ذریه پیغمبرید؟ حضرت آیه قرآن خواندند. فرمودند: خداوند متعال ذریه ابراهیم علیه السلام را مطرح می‌کند. در شمار ذریه‌های ابراهیم علیه السلام خداوند می‌فرماید: عیسی علیه السلام هم ذریه ابراهیم علیه السلام است. عیسی علیه السلام پدر نداشت از ناحیه مادر متصل به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌شد «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ» (۸۳). عیسی علیه السلام از طریق مادر ذریه ابراهیم علیه السلام است. آن وقت ما از ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله نیستیم؟ سپس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاید و بخواهد از تو دختر بگیرد دخترت را به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دهی؟

گفت: افتخار می‌کنم.

حضرت فرمودند: من نمی‌دهم. - چرا؟ - چون دختر خود پیغمبر صلی الله علیه و آله است و محرم به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. (۸۴)

بینید تا کجاها نقشه طرح کردند تا این ارتباط نسبی را قطع کنند که از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی باقی نماند. واقعاً عجیب است! خدا هم تو دهنی محکمی به همه آن‌ها می‌زند و نقشه‌هایشان را باطل می‌کند. در قرآن می‌فرماید:

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ؛ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ؛ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (۸۵)

تمام نقشه‌های آن‌ها را خدا از طریق حضرت فاطمه علیها السلام به باد می‌دهد.

خداوند متعال می‌خواهد از نسل پیغمبر که منحصر به فاطمه علیها السلام است دین پیغمبر صلی الله علیه و آله را باقی گذارد.

الله اکبر! این نسل چقدر برکت دارد. الآن ببینید ذراری زهرا علیها السلام دنیا را پر کرده‌اند، آن‌هایی که مدافع پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، ذراری زهرا علیها السلام بودند. یازده امام از فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت علی علیه السلام به وجود می‌آیند و دین خدا را این‌ها تا قیامت نگه می‌دارند و آخرین ذخیره الهی برای تداوم بخشیدن به دین پیغمبر صلی الله علیه و آله و جهانی کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله آقا حضرت بقیه الله حجة بن الحسن المهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - هستند.

به خانه فاطمه زهرا علیها السلام یورش می‌برند؛ چرا؟ برای این که اهل بیت علیهم السلام طرد بشوند و نفسشان در نیاید و اسلام نابود شود.

ما اگر خواستیم ارزش فاطمه زهرا علیها السلام را بدانیم، می‌بایست هر مقدار برای دین خدا ارزش قائلیم همان ارزش را برای فاطمه علیها السلام قائل باشیم و به وجود فاطمه زهرا علیها السلام که علت تداوم و علت مبقیه دین مبین اسلام است، ببالیم. بعضی سعی و تلاش می‌کنند که پرونده‌های خلفاء و کسانی که به صدیقه طاهره علیها السلام ستم کردند را ماست مالی کنند. کی؟ کجا؟ نه! یک چنین چیزی در صدر اسلام نبوده. مگر خورشید را می‌شود زیر ابر پنهان کرد؟! تاریخ را می‌شود مخدوش کرد؟ الحمد لله این قدر سند و مدرک در اختیار شیعه است که هر چه دشمنان بخواهند تلاش کنند آن‌ها را از بین ببرند، امکان پذیر نیست. چندین کتاب با سند درباره ظلم‌هایی که به فاطمه زهرا علیها السلام شده، نوشته شده است؛ اکنون هزار تا سنی هم بنشینند یقه چاک کنند و بگویند: نه. البته رویشان نمی‌شود بگویند که خلفاء یک چنین جنایتی کرده‌اند. اگر جنایت آن‌ها را تصدیق کنند، سفره تسنن جمع می‌شود. برای همین نمی‌توانند تصدیق کنند.

کسی که قداست فاطمه زهرا علیها السلام را پذیرفته، نمی‌تواند دید مثبتی نسبت به دشمنان فاطمه علیها السلام داشته باشد. فاطمه زهرا علیها السلام با صبرش، با مقاومتش، با خطبه‌هایش، با سینه مجروحش، با بازوی ورم کرده‌اش، با محسن سقط شده‌اش، یک مهر ابطال بر مکتب اهل سنت زده که تا قیام قیامت این سند از بین رفتنی نیست.

حال ما می‌خواهیم شیره سر دیگران بمالیم، می‌گوییم ما خیلی بد بین به خلفاء نیستیم، لعن هم نمی‌کنیم، پس احترام به اهل سنت می‌گذاریم. ولی آن‌ها که خودشان می‌دانند که ما شیره سرشان می‌مالیم. آخر چرا خودمان را گول می‌زنیم؟ خیلی برای من عجیب است! یک جمله‌ای از بن باز شنیدم. یکی از مسئولین کشور ما پیش بن باز رفته و به او گفته بود: ما برای این که کمی نسبت به هم محبت پیدا کنیم، کارهایی کرده‌ایم؛ و به مردم گفته‌ایم: بیایند در مسجدهای شما پشت سر شما نماز بخوانند و به هر حال یک ترمیمی در کارها بشود. خوب که حرف‌هایش را زده بود و خدمت‌هایش را گفته بود که ما چه کردیم، بن باز گفته بود: «کنتم کفاراً فصرتم منافقین»؛ یعنی: آن روز تا حالا کافر بودید، اکنون منافق شده‌اید.

می‌فهمید یعنی چه؟ یعنی شیره سر ما نمالید، ما که می‌دانیم شما شیعه‌ها هیچ وقت آبتان با ما در یک جوی نمی‌رود. عمر، عمر است. یعنی فکر می‌کنید اگر چنانچه حوض کوثر را بیاورند و بخواهند عمر را با آن شست و شو بدهند، می‌شود؟! اصلاً امکان پذیر است؟!!

فاطمه زهرا علیها السلام نمی‌گذارد این‌ها در مقابل شیعه جلوه کنند. ظلم‌هایی که کرده‌اند فراموش نمی‌شود. کسانی که سعی می‌کنند به صورتی تاریخ را مخدوش کنند، خودشان را گول می‌زنند. تاریخ به جای خودش هست. این جنگ حق و باطل ادامه دارد. نگران هم نباشید، اگر می‌بینید یک مسائلی هست، این درگیری‌ها بوده و هست و تا زمان ظهور حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - خواهد بود. خدا هم جای حق نشسته، امکان ندارد بتواند تشیع را با این حرف‌ها زیر سؤال ببرند.

شخصی در یکی از مجلات چیزی نوشته که برای من خیلی سنگین بود. نوشته بود: «ما باید مشروعیت خلافت شیخین را در دنیا اثبات کنیم.» آیا می‌توانید؟ ممکن نیست! هر وقت توانستید تاریخ صدر اسلام را محو کنید، شاید بتوانید. تاریخ همچنان باقی است و خون فاطمه زهرا علیها السلام روی پرونده این‌ها هست، پاک شدن هم ندارد، بی‌خود هم از این فکرها نکند.

چند کلمه هم از فاطمه زهرا علیها السلام ذکر مصیبت کنیم. حالا دیگر نزدیک ظهر است و فاطمه زهرا علیها السلام در بستر افتاده، اگر من و شما جای اُسماء بودیم و می‌رفتیم داخل اتاق فاطمه زهرا علیها السلام بدن نحیف فاطمه زهرا علیها السلام را می‌دیدیم، چه به ما می‌گذشت؟ لا-اله الا الله! اگر ما به جای حسنین علیهما السلام بودیم، داخل اتاق فاطمه زهرا علیها السلام می‌رفتیم پهلوی شکسته مادرمان را می‌دیدیم، چه حالتی به ما دست می‌داد؟ خدا به داد دل بچه‌های فاطمه زهرا علیها السلام برسد! خدا به داد دل علی علیه السلام برسد!

می‌دانید امروز تنها کسی که از امیرالمؤمنین علیه السلام حمایت می‌کرد از دنیا می‌رود. علی علیه السلام تنها می‌شود. او که کمر بند

علی علیه السلام را می گرفت و به خاطر علی علیه السلام تازیانه می خورد، اکنون دیگر از دنیا می رود. علی علیه السلام تنها می شود. علی علیه السلام بالای سر قبر زهرا علیها السلام می آید برای فاطمه زهرا علیها السلام چقدر گریه می کند، چقدر اشک می ریزد، وقتی خبر شهادت بی بی را به حضرت علی علیه السلام می دهند؛ علی علیه السلام غش می کند، بی حال می شود، روی زمین می افتد. عرض می کنیم: یا علی! شما وقتی خبر شهادت فاطمه علیها السلام را شنیدید، غش کردید، خدا به داد دل زینب علیها السلام برسد آن وقت که بالای گودال قتلگاه آمد، نگاه کرد بدن پاره پاره، بدن بی سر ابی عبدالله علیه السلام، سنگ ها، چوب ها، نیزه شکسته ها را عقب کرد، افتاد روی پیکر ابی عبدالله علیه السلام. می خواهد برادرش را ببوسد، می خواهد زیر گلوی برادر را طبق وصیت مادرش ببوسد، می بیند سر در بدن ندارد، خم شد و لبها را به رگ های بریده... .

مجلس چهارم

آثار تفکر

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۸۶)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بَارِيءِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ جَامِعِ النَّاسِ لِيَوْمِ الدِّينِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الشُّفَرَاءِ الْمُقَرَّبِينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ وَشَفِيعِ الْمَيِّتِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاللَّعْنُ الدَائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ وَمُبْرَمِ خِطَابِهِ الْعَظِيمِ:

«وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». (۸۷)

خدای متعال این عالم را با تمام امتیازاتی که در آفرینش موجودات هست، آفریده است و نمونه‌ای از این عالم یا بگوییم ماکتی از آن به نام انسان درست کرده است. به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود:

وَتَحَسَّبُ (۸۸) أَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ

وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ (۸۹)

خدای بزرگ عالم به این بزرگی را در وجود انسان خلاصه کرده است و این انسان کارخانه بزرگی است در حجم کوچک و همین طوری که این عالم دارای اجزائی است و هر جزئی برای کاری ساخته شده، انسان هم دارای اجزاء است، خداوند اعضاء

گونگونی برایش خلق کرده و هر کاری را بر عهده یک عضوی گذاشته است و با ارزش‌ترین عضوی که خدا به بشر داده و به هیچ موجودی این عضو را نداده، مغز انسان است.

کار مغز تفکر است و تفکر خاصیتش این است که چیزهای معلومی را در کنار هم می‌گذارد و مجهولی را کشف می‌کند. این هنر فقط مخصوص انسان است. تمام تمدن بشر، پیشرفت بشر، اوج بشر به برکت همین فکر است که این کارخانه عجیب را به کار می‌اندازد و چیزهایی را کشف می‌کند که قبلاً معلوم نبوده است.

هر روز صنعتی در دنیا بروز می‌کند، مثل امروز که واقعاً پیشرفت‌های بشر در امور صنعتی بسیار چشمگیر و حیرت‌آور است. انسان مخترع و مکتشف است و روز به روز تمدنش تغییر می‌کند، به اصطلاح از عصر حجر گرفته تا عصر اتم همیشه در حال پیشرفت بوده است و در جا نمی‌زند.

علت موفقیت انسان و پیشرفت تمدن‌ها، فکر است. فکر دارای خاصیت‌ها، آثار بسیار و برکات چشمگیری می‌باشد. فلذا قرآن در رابطه با تفکر تأکید دارد و گاهی توبیخ کرده و می‌فرماید:

«أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» (۹۰)

چرا فکر نمی‌کنید.

گاهی دعوت به تفکر می‌کند و می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ» (۹۱)

یا می‌فرماید: عقلاء عالم کیانند؟ اولوا الالباب چه کسانی هستند؟

«الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» (۹۲)

انسان‌های عاقل کسانی هستند که به فکر خدا می‌باشند. زیرا آدم عاقل همیشه سراغ سرچشمه می‌رود، خیلی جالب است که انسان‌های عاقل می‌دانند: «لِلَّهِ كُنُوزُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» گنج‌های عالم چه در آسمان و چه در زمین در دست خداوند تبارک و تعالی است.

حال آن کسی که واقعاً به نعمت‌ها و موجودات عالم چشم داشت دارد، به سراغ گنجینه‌هایی که در دست خدا است می‌رود و رابطه‌اش را با خدا برقرار می‌کند.

هر چه انسان بتواند رابطه‌اش را با بزرگترها برقرار کند، استفاده‌های بیشتری می‌تواند ببرد؛ بنابر این عقلای عالم به سراغ کسی می‌روند که از تمام افراد و چیزها بزرگتر است، الله اکبر.

«يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» (۹۳)

در حال ایستادن به فکر خدا هستند، نشسته‌اند در اندیشه پروردگارند، به پهلو می‌خوابند به یاد خدا هستند. این نعمت خدا، این قدرت تفکر، این مغز را به کار می‌گیرند تا چه چیزی را کشف کنند؟ آدم‌های عاقل هدفشان چیست؟

معصوم علیه السلام می‌فرماید:

«الْفِكْرَةُ عَلَىٰ خَمْسَةِ أَوْجُهٍ».

آدم‌های عاقل روی پنج چیز فکر می‌کنند و از قدرت تفکرشان برای بدست آوردن پنج چیز تلاش می‌کنند که این امور همه در ارتباط با خدا است. یعنی اگر انسان بخواهد با خدا در ارتباط باشد، راهش این است که محبت خدا به دلش باشد و امید به ثواب او داشته باشد. خوف از پروردگار داشته باشد. از خدا حیاء کند و از آن طرف معرفت به حضرت حق پیدا کند. اگر این ارتباطات بین بنده و خدا برقرار شد، این انسان خدایی می‌شود. قطره ارزشی ندارد، ولی وقتی وصل به دریا شد ارزش پیدا می‌کند.

چه گونه می‌شود انبیاء، اولیاء و اوصیاء علیهم السلام قدرت‌های فوق العاده‌ای پیدا می‌کنند و می‌توانند کارهای خارق العاده و معجزه

انجام بدهند؟ عیسی علیه السلام می‌تواند مرده زنده کند. او چگونه می‌تواند خیر بدهد از آنچه مردم در خانه‌هایشان ذخیره کرده‌اند؟ چگونه پستی را معالجه می‌کند؟ کور را شفا می‌دهد؟ این قدرت از کجاست؟ هیچ بشری قدرت این کارها را ندارد مگر این که وصل به خدا باشد و خدا نمونه‌ای از قدرت خودش را در اختیار آنان قرار می‌دهد.

پس آن که می‌خواهد این کارهای مهم را بتواند انجام بدهد، تا آن ارتباط را برقرار نکند کاری از او ساخته نیست.

عاقل کیست؟ آن است که ارتباط با باری تعالی را برقرار کند تا آن قدرت را به دست آورد.

عاقل کیست؟ آن است که این ارتباطات را برقرار نماید تا بتواند علم لدنی پیدا کند. درس نخوانده عالم باشد. عجیب این است که قرآن به همین مطلب سفارش می‌کند، می‌فرماید:

«اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَاقِلٌ» (۹۴)

اگر می‌خواهید علم فرا گرفته و خدا درستان بدهد، تقوا داشته باشید. رابطه خود را با خدا برقرار کنید تا علم از جانب او به شما افزوده شود؛ پس کسانی که برای کسب سرمایه‌های مادی و معنوی سراغ حضرت باری تعالی که «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۹۵) «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۹۶) است می‌روند، انسان‌های عاقلند.

آن ارتباطات با این پنج چیز حاصل می‌شود: یکی: محبت به خدا، دیگری: رغبت، سوم: رهبت، چهارم: حیا و پنجم: معرفت.

این اموری که در ارتباط با خدا است اگر دست به دست هم بدهد، آن وقت انسان می‌تواند همان گونه که عرض کردم خدائی بشود. حال این امور از کجا به وجود می‌آید؟ چه کار کنیم که محبت به خدا در دل ما قرار بگیرد و این رابطه قلبی بین ما و خدا برقرار شود؟ اگر من خدا را دوست بدارم، خدا هم من را دوست دارد، یک دوستی متقابل:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (۹۷)

پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور است که این پیام را به مردم بدهد؛ اگر خدا را دوست دارید دنبال من بیایید، اگر دنبال من آمدید و خدا را دوست داشته باشید، خدا هم شما را دوست دارد.

حال آثاری که خدا آدم را دوست داشته باشد چیست؟ خودش باب جداگانه‌ای دارد که چه کنیم محبت خدا در عمق جانم نفوذ کند و واقعاً خدا را دوست داشته باشم؛ زیرا می‌دانید اگر کسی خدا را دوست داشت، همه چیزش را برای خدا می‌دهد؛ چنانچه امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

تَرَكَتُ الْخَلْقَ طَرًّا فِي هَوَاكَا

وَ أَيْتَمَّتْ الْعِيَالُ لِكُنِّي أَرَاكَا (۹۸)

خدایا تمام این خلق را به خاطر محبت تو پشت سر گذاشتم.

خاصیت محبت به پروردگار سر از پا نشناختن و در خدمت فرمان باری تعالی بودن است. چه کنیم که خدا را دوست داشته باشیم؟ می‌فرماید: «الْفِكْرَةُ عَلَى حَمْسَةٍ أَوْجِهٍ فِكْرَةٌ فِي آلاءِ اللَّهِ وَ نِعْمَائِهِ»؛ یعنی فکری را که خدا به بشر داده به کار بیندازد، نگاه کند، ببیند که خدا چه نعمت‌هایی به او داده، در این باره خداوند تبارک و تعالی آب صاف و پاک را روی دست ما ریخته، می‌فرماید:

«وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» (۹۹)

اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید نمی‌توانید و واقعاً هم نمی‌توانید، چون در قدرت بشر نیست.

مقداری از این نعمت‌ها را خداوند عزوجل در سوره نحل بیان فرموده است:

«سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ» (۱۰۰)

پروردگار خطاب به انسان می‌کند، آسمان به این عظمت را - که هنوز عمق آن را هیچ بشری نفهمیده و نمی‌فهمد - برای شما خلق کردیم، این یک نعمت از نعمت‌های خداوند است، آیا می‌توانیم ارزش این آسمان را درک کنیم؟ وسعتش را بدانیم؟ می‌فرماید:

«إِنَّا لَمَوْسِعُونَ» (۱۰۱)

ما این آسمان را دائماً گسترش می‌دهیم.

زمین با این طول و عرضش در اختیار تو است:

«وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ» (۱۰۲)

ستارگان و ماه و خورشید برای شما است.

می‌دانید چقدر انرژی از این خورشید به شما می‌رسد! زمین شما را آباد می‌کند! منافعی برای شخص شما دارد! باید مطالعه کرد تا ببینیم می‌توانیم عظمت خورشید را بفهمیم؟ آیا عظمت برکات خورشید را دانسته‌ایم؟ می‌توانیم انرژی‌های خورشید را ارزیابی کنیم؟ و الله اگر بخواهیم، نمی‌توانیم.

ماه در تسخیر شما است، جذر و مد دریاها را ماه به وجود می‌آورد و بشر از آن استفاده می‌کند؛ و امثال دیگر و آثار دیگر. همه ستارگان در اختیار شما است.

می‌فرماید: نباتات زمین و آنچه از زمین می‌روید؛ به نفع شما است. چند نوع گیاه داریم؟ چقدر میوجات داریم؟ چقدر حبوبات داریم؟ تمام این‌ها را حق جل و علا برای شما خلق کرده است.

آدم درب مغازه‌هایی عبور می‌کند و میوه‌ها را می‌بیند، گل‌ها را می‌بیند، درب مغازه‌های عطاری می‌رود گل و گیاهانی را می‌بیند، چهارصد نوع گیاه درمانی هست و بعضی تعدادش را خیلی بالاتر می‌گویند، البته از آن گیاهانی که بشر نوانسته کشف کند. و خدا همه این‌ها را خلق کرده است.

هشت جلد کتاب برای من هدیه آورند از اول تا آخر درباره گیاهانی است که جنبه داروئی برای بشر دارد، العظمه لله؛ هر کدام یک بوئی، یک عطری، یک خاصیتی، یک اثری، یک رنگ آمیزی به خصوصی دارد؛ این‌ها شناخته می‌شود برای چه کسی؟ برای شما.

«وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا» (۱۰۳)

ما برای این که شما سواری بکشید، اسب و قاطر و الاغ را خلق کردیم، بعد می‌فرماید: «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۱۰۴)، ما در آینده هم برای شما مرکب سواری خلق می‌کنیم، در حالی که شما نمی‌دانید چه چیزهایی است. آن زمان که مردم ماشین و هواپیما... را نمی‌دانستند چیست، فرمود: «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

در رابطه با ماهیان دریا فرمود:

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا» (۱۰۵)

دریاها و حیوانات دریایی را خلق کردیم که از گوشت تازه ماهیان استفاده کنید.

اکنون اگر بخواهم آن مواردی که در قرآن مطرح شده را بگویم، إلی ما شاء الله خداوند برای ما انسان‌ها نعمت قرار داده است. بشر باید روی نعمت‌ها فکر کند، هر عضوی از اعضاء انسان یک نعمت بزرگ الهی است. اگر آدم به بیمارستان‌ها برود، می‌بیند داخل این بخش‌ها چه خبر است؟! چقدر انسان‌ها گرفتار بیماری‌های مختلف‌اند که انسان سالم این بیماری‌ها را ندارد. آن وقت شکر خدا به جا می‌آورد و می‌بیند پروردگار چه نعمت‌هایی برایش قرار داده است. خدای ناخواسته آفتی به چشم، گوش، قلب، زبان، کلیه، کبد و ریه انسان برسد، آن وقت می‌فهمد این اعضاء چه نعمت‌هایی هستند و هر کدام چقدر ارزش دارند.

شخص جوانی به خواستگاری رفته بود. به او گفته بودند: سرمایه و درآمد و کسب و شغل و کار شما چیست؟

داماد بحث را عوض کرده بود و بحث شده بود راجع به اعضای که پیوند می‌زنند مثل چشم و قلب و کلیه و... که عوض می‌کنند. پرسیده بود اگر کلیه را الآن بخواهند عوض کنند، چقدر می‌ارزد؟ اگر چشم‌ها را بخواهند جا به جا کنند چقدر ارزش دارد؟ قلب را

بخواهند عمل کنند چقدر ارزش دارد؟ چند میلیون باید پول بدهند و چندین میلیون باید خرج کنند تا این قلب عوض بشود؟ قیمت اعضاء را پرسیده بود و حدوداً نرخ‌ها را گفته بودند. داماد گفته بود: من دو چشم سالم دارم، زبانم سالم، قلبم سالم، کلیه‌ام سالم، ریه‌ام سالم و مانند آن ... مجموعاً ارزش این‌ها چقدر است؟ من این سرمایه‌ها را دارم که نمی‌شود حساب کرد؛ هر دانه رگی، هر موئی، هر عضله‌ای، هر استخوانی چقدر اهمیت دارد؟

این‌ها نعمت‌های خدا است. اگر آدمی کمی فکر کند، به این نتیجه می‌رسد که سرش را بلند کرده و می‌گوید: خدایا! چقدر با عظمتی! چقدر به بندگانت لطف داری! چقدر عنایت کردی! این نعمت‌های سرشار را به ما داده‌ای ولی ما قدرش را نمی‌دانیم. اگر فکر کند «فِكْرَةٌ فِي آلَاءِ اللَّهِ وَ نِعْمَائِهِ»، آن وقت نتیجه فکر کردن در این نعمت‌ها «يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْمَحَبَّةُ» می‌شود؛ یعنی در اعماق جان انسان محبت خدا نفوذ می‌کند.

می‌دانید «الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ» اگر کسی به انسان محبت کند و مثلاً چیزی به او بدهد، دوستی او در دلش جا می‌گیرد. اکنون خدا با این همه نعمت‌های بیکران، قاعدتاً انسان چقدر باید محبت به خدا پیدا کند! سرمایه اولیه ارتباط بین ما و خداوند به واسطه تفکر در آلاء و نعمت‌های او به وجود می‌آید.

رابطه دوم مسأله رغبت است. اگر بنده خدایی دنبال کار می‌گردد، این طرف و آن طرف سر می‌زند. به اداره کار مراجعه می‌کند، به مراکز دیگر برای کاریابی می‌رود، تحقیق می‌کند و جستجو می‌کند کجا کمتر کار می‌خواهند و بیشتر مزد می‌دهند؛ و تا به چنین جایی دست پیدا نکند، دست از تلاش دائمی خود بر نمی‌دارد ولی اگر جایی کمی کارها سنگین باشد و اجرت‌ها کم، زیر بار نمی‌رود؛ بلکه میلش به جایی بیشتر است که کار کمتر و اجرت بیشتر باشد.

کجاست که به آدم اجر بی حساب می‌دهند؟ جایی را سراغ دارید که بی حساب و بی کتاب و بی چرتکه به آدم اجر و مزد بدهند؟ جایی را سراغ دارید؟ ندارید. فقط و فقط خدا است که می‌فرماید:

«إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ». (۱۰۶)

کسانی که صبر در اطاعت دارند، صبر در معصیت دارند، صبر در مصیبت دارند، به آنان اجر بی حساب می‌دهیم. می‌فرماید:

«وَ فِكْرَةٌ فِي وَعْدِ اللَّهِ وَ تَوَابِهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الرَّغْبَةُ».

خداوند متعال به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ». (۱۰۷)

پیغمبر! تمایلت را به طرف خدا کن. به طرف او - جل شانه - برو. اگر کسی وعده‌های حضرت حق را در قرآن بخواند و او را راستگو بداند و باور داشته باشد که: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (۱۰۸) و نیز آگاه باشد که ثواب‌های کلان را برای کارهای عبادی ما قرار داده است.

«جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ». (۱۰۹)

«وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ؛ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ؛ وَ طَلْحٍ مَنضُودٍ؛ وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ؛ وَ مَاءٍ مَسْكُوبٍ؛ وَ فَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ؛ لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ؛ وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ». (۱۱۰)

خدا این چیزها را ثواب اعمال انسان قرار می‌دهد؛ چیزهایی که در دنیا آدم خوابش را نمی‌بیند. کسی که در این وعده‌ها و ثواب‌های الهی فکر کند، نتیجه‌اش این می‌شود که رو به خدا می‌آورد، رغبت‌ها را به خدا پیدا می‌کند و جاذبه خدا او را می‌گیرد، «وَ إِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ». (۱۱۱)

«وَ فِكْرَةٌ فِي وَعْدِ اللَّهِ وَ عِقَابِهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الرَّهْبَةُ».

یکی از چیزهایی که آدم را کنترل و مهار کرده و جلوی تجاوزات او را می‌گیرد و این انسانِ چموش را رام می‌کند، ترس است. حیوانات هم همین‌طورند. ترس است که حیوان را رام می‌کند. انسان هم اگر بترسد، رام می‌شود و تا خوف نباشد این انسان طغیان می‌کند، سرکش است.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ؛ أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى. (۱۱۲)»

فقط با ترس، آن هم ترس از خدا می‌شود انسان را مهار کرد.

می‌فرماید: اگر کسی فکرش را به کار بیندازد، مطالعه کند، ببیند خداوند چه کیفرهایی برای گناهان بزرگ در نظر گرفته است «فِكْرَةٌ فِي وَعِيدِ اللَّهِ وَعِقَابِهِ»، و بداند خدا چه عقاب‌های عجیبی دارد، چه کسی جرأت می‌کند معصیت کند؟ عقابی که در دنیا مثلش نیست. مثلاً اگر بخواهند آدمی را در دنیا عذاب کنند، شکنجه‌اش می‌کنند تا حد مرگ، اگر مُرد دیگر کاری نمی‌توانند بکنند؛ چون او مرده و شکنجه‌اش فائده‌ای ندارد؛ اما خدا این‌طور نیست اگر قرار شد عقاب کند:

«كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا». (۱۱۳)

خدا می‌سوزاندش، پس سوخته می‌شود. دو مرتبه خدا او را بر می‌گرداند و باز عذابش می‌کند. کجای دنیا چنین عذابی داریم؟ آن وقت آگاه نیستیم چه می‌کنیم؟ همین‌طور بی‌حساب معصیت کرده و فکر نمی‌کنیم که «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ» (۱۱۴) خدا در کمین است، مراقب است، از این گناهان بزرگ، مخصوصاً جنایاتی که خدا در قرآن وعده عذاب شدید برایش داده است، نمی‌گذرد. این بی‌عفتی‌هایی که در سطح جامعه رواج دارد برای چیست؟ برای این است که نمی‌دانند خدا چه عذاب‌ها و کیفرهایی را برایشان در نظر گرفته است، غافلند.

مقداری باید قرآن خواند و به احادیث مراجعه کرد تا قدری انسان باور کند که خلاف کاری‌ها بی‌کیفر و نکبت نمی‌ماند، آن وقت خودداری می‌کند. این قدر بی‌حساب گناه نمی‌کند.

از تلفن‌هایی که به ما می‌شود می‌فهمیم چه خبر است و این مردم غافل چگونه با شتاب به روی بی‌عفتی می‌روند و خبر از عواقبش ندارند؛ اگر ذره‌ای بیندیشند «فِي وَعِيدِ اللَّهِ وَعِقَابِهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الرَّهْبَةُ». اگر مطالعه کنند و بفهمند عذاب خدا یعنی چه، خوف از خدا در دلشان قرار می‌گیرد.

«مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ. (۱۱۵)»

وقتی آدم ترسید، آن وقت دیگر «نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ جُلُوبِ هَوَىٰ نَفْسِش را می‌گیرد که این گونه تاخت و تاز نکند. چهارم فرمود:

«وَفِكْرَةٌ فِي جَفَاءِ النَّفْسِ بِجَنْبِ إِحْسَانِ اللَّهِ إِلَيْهَا يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْحَيَاءُ وَالنَّدَمُ».

فکر کند که آدم‌هایی که سر سفره خدا نشسته‌اند و نان و نمک خدا را خورده‌اند، در مقابل چه عکس‌العملی نشان می‌دهند؟ جنایت می‌کنند، فرمان خدا را نمی‌برند، حساب روی کارهایشان نمی‌کنند، جنایت می‌کنند.

اگر انسان مقداری فکر کرد خدایی که این‌گونه است و ما این‌گونه برخورد می‌کنیم، حیا می‌کند: «يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْحَيَاءُ وَالنَّدَمُ».

فقط گاهی شب‌احیاء به گناهانمان فکر می‌کنیم که چه کرده‌ایم؟ آیا این کار را هر شب باید انجام بدهیم؛ چرا که یکی از دستورات اخلاقی در کتب اخلاق، محاسبه‌ی نفس نمودن در هر شب است. چه‌گونه آقایانی که کاسب‌اند هر شب حساب و کتاب می‌کنند، چه خریده‌اند، چه فروخته‌اند، صادراتشان چه بوده، وارداتشان چه بوده، مطالباتشان چقدر است، شب می‌نشینند مقایسه می‌کنند، حساب می‌کنند ضرر کرده‌اند یا نفع نموده‌اند، بدهکارند، طلبکارند، محاسبه می‌کنند. ما هم بنشینیم اعمالمان را محاسبه کنیم، یک ذره فکر کنیم امروز چند گناه انجام دادیم؟ چقدر عبادت کردیم؟ به اندازه‌ای که خدا برای ما نعمت داده، آیا به همان اندازه ما برای خدا کار کرده‌ایم؟ اگر قدری اندیشه کنیم که از چه نعمت‌های کلانی برخوردار هستیم ولی در مقابلش حال نداشته‌ایم

پیشانی بر خاک بساییم و شکر خدا را به جای آوریم، خجالت می کشیم. اگر کسی فکر کند و به این نتیجه برسد که کم کاری کرده، پشیمان می شود که چرا بی توجهی کردم.

پنجم فرمود:

«فِكْرَةٌ فِي آيَاتِ اللَّهِ يَتَوَلَّدُ مِنْهَا الْمَعْرِفَةُ». (۱۱۶)

انسان باید مدتی این قوه تفکرش را در آیات خدا به کار بیندازد، آن چیزهایی که به غیر خدا نمی تواند نسبت بدهد چیست؟ در سوره مبارکه نمل چهارده کار است که خدا می فرماید: صاحب این کارها را پیدا کنید. کیست که باران می دهد؟

«أَمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَلِيمٌ خَبِيرٌ» (۱۱۷)

«أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ». (۱۱۸)

ای انسانها! فکر کنید اگر خدا در آسمان را ببندد، کیست که باز کند و باران را بفرستد؟ از بی بارانی گریه می کنیم و نمی دانیم کجا برویم؛ اگر جایی و کسی را سراغ دارید که آب تقسیم می کند، باران تقسیم می کند، سراغش بروید.

این آیات خدا است که ابرها را بفرستد، بادها را بفرستد، بادها ابرها را متراکم کنند و در یک فضای مناسب قرار بدهند، قطره قطره باران روی زمین بیاید و انسانها و حیوانات و گیاهان زنده بشوند. آیا این از آیات خدا نیست؟!

اگر چنانچه پروردگار اراده کرد همیشه شب باشد، کسی را پیدا کنید که روز تبدیلش کند یا به عکس آن، چه کسی را پیدا می کنید؟ یا کسی را پیدا کنید که در بیابانها و دریاها در مواقعی که انسان دسترسی به هیچ جا ندارد به فریاد انسان برسد؟

«أَمْ مَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يُكْشِفُ السُّوءَ». (۱۱۹)

زمین، آسمان، باران، حیوانات و هر موجودی از موجودات ذره بینی گرفته تا موجودات کلان الهی، همه و همه آیات خدا هستند.

«يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا تُسَبِّحُكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». (۱۲۰)

آدم عاقل، اولواالالباب آنهایی هستند که می گردند راهی پیدا کنند تا با خدا ارتباط برقرار کنند و اگر این ارتباط برقرار شد، اگر هیچ نداشته باشند همه چیز پیدا می کنند.

اگر فکرمان را در این پنج مسیر به حرکت انداختیم، پنج سرمایه به دست می آوریم: ۱ - محبت به خدا، ۲ - میل به خدا، ۳ - ترس از خدا، ۴ - حیای از خدا و پشیمانی که نتیجه آن استغفار است و ۵ - معرفت؛ و ارزش معرفت از تمام این عنایات خدا بیشتر است.

معرفت چیز عجیبی است. اگر انسان نسبت به خدا شناخت پیدا کرد، به شکلی دیگر فکر می کند، برنامه هایش تغییر می کند، سرا پا تسلیم محض پروردگار می شود؛ «الإسلامُ هُوَ التَّسْلِيمُ». (۱۲۱)

حضرت ابراهیم علیه السلام که خدا را می شناسد، آخرین کلامی که بعد از معرفت خدا می زند، این چنین است:

«وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ». (۱۲۲)

«وَجْهْتُ وَجْهِي» یعنی من تمایلم به خدا است؛ رغبت.

«لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» به خاطر مطالعه خلقت آسمان و زمین توجه به خدا می کنم.

«حَنِيفًا» یعنی سرا پا تسلیم محض خدا هستم؛ موقعی که فرزندش اسماعیل را می خواباند تا ذبح کند، قرآن می فرماید:

«فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ». (۱۲۳)

پدر تسلیم، فرزند هم تسلیم، پدر می گوید: راضیم سر فرزندم را خودم جدا کنم. فرزند هم می گوید: من راضیم، تسلیمم. نتیجه این چیزها تسلیم است. اگر انسان معرفت پیدا کند، تسلیم می شود. اگر معرفت به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیدا کرد تسلیم پیغمبر است، کسی حق ندارد در مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله برنامه ای، حکمی یا کاری انجام بدهد، خواست، خواست پیغمبر صلی الله علیه

وآله است.

اگر کسی فاطمه زهرا علیها السلام را شناخت چگونه است؟

«وَعَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَةُ الْقُرُونِ الْأُولَى. (۱۲۴)

این کلام بسیار پر معنی است. «عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَةُ الْقُرُونِ الْأُولَى یعنی چه؟

یعنی محور شخصیت قرن‌ها از زمان خلقت حضرت آدم علیه السلام به بعد معرفت فاطمه زهرا علیها السلام است. هر کسی معرفت فاطمه علیها السلام را پیدا کرد، ارزش بیشتری پیدا می‌کند. حال چه گونه گذشته‌ها نسبت به فاطمه علیها السلام معرفت پیدا کردند؟ قبل از ولادت فاطمه علیها السلام آن‌ها معرفت داشتند، ولی بعدی‌ها که فاطمه زهرا علیها السلام را دیده بودند، معرفت نداشتند. نمی‌دانستند فاطمه علیها السلام یعنی چه؟ نمی‌دانستند شفیعه روز قیامت فاطمه زهرا علیها السلام است؟ تمام خلائق باید مشمول شفاعت فاطمه علیها السلام واقع بشوند تا بهشتی گردند. بدون معرفت فاطمه علیها السلام کسی بهشتی نمی‌شود. مقام خیلی عجیبی است. «عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَةُ الْقُرُونِ الْأُولَى .

پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام را می‌شناسد. آیا پیغمبر صلی الله علیه وآله بدون دلیل سر و سینه و دست کسی را می‌بوسد؟! یا رسول الله! چه عظمتی در فاطمه علیها السلام سراغ داشتید که گاهی سرش را می‌بوسیدید، گاهی سینه‌اش را می‌بوسیدید. آن معرفت پیغمبر صلی الله علیه وآله است.

آن‌هایی هم که معرفت ندارند، همین سینه‌ای که پیغمبر صلی الله علیه وآله می‌بوسیدند را بین در و دیوار! لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ!

می‌دانید مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسین غروی معروف به کمپانی‌قدس سره چه می‌فرماید؟ می‌فرماید:

وَكَشْتُ أُدْرَى خَبَرَ الْمِسْمَارِ

سَلَّ صَدْرَهَا خَزِينَةَ الْأَسْرَارِ (۱۲۵)(۱۲۶)

نمی‌دانم میخ در با سینه چه کرد؟ می‌خواهی خودت برو از سینه مجروح فاطمه علیها السلام که خزینه اسرار الهی است بپرس که میخ در با سینه فاطمه علیها السلام چه کرد؟ همین دستی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله می‌بوسید را یک وقت صدا زد: قنفذ! بزنی زهرا را. آن چنان ضربه به بازوی فاطمه زهرا علیها السلام وارد کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: مثل «دملج»، یعنی همانند بازو بند، بازوی فاطمه زهرا علیها السلام ورم کرده بود. (۱۲۷)

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

إِلَهِي بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ تَشِيْعَةَ الْمَعْصُومِينَ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحَسَنِ. اغْفِرْ بِهِمْ ذُنُوبَنَا وَ اغْفِرْ وَالِدَيْنَا وَ لِمَنْ لَه حَقٌّ عَلَيْنَا ؛ اللَّهُمَّ اقْضِ حَوَائِجَنَا الشَّرْعِيَّةَ، جُزْئِيَّةً وَ كَلِّيَّةً، ذُنُوبِيَّةً وَ أُخْرَوِيَّةً؛ اللَّهُمَّ أَيْدِ إِمَامَ زَمَانِنَا وَ عَجِّلْ فِي فَرَجِهِ وَ ظُهُورِهِ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ؛ وَ اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

محدثه و محدثه هستند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۱۲۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بَارِيءِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ بَاعِثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ جَامِعِ النَّاسِ لِيَوْمِ الدِّينِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الشُّفَرَاءِ الْمُقَرَّبِينَ حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ وَشَفِيعِ الْمُذْنِبِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاللَّعْنُ الدَائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ وَمُبْرَمِ خِطَابِهِ الْعَظِيمِ:

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ». (۱۲۹)

برای فاطمه زهرا، صدیقه کبری علیها السلام القابی را نقل کرده‌اند؛ من جمله از القاب فاطمه علیها السلام «محدثه» است و معنای محدثه این است که ملائکه با فاطمه زهرا علیها السلام سخن می‌گفتند و در روایات - مخصوصاً در کتاب کافی، جلد اول - در رابطه با مضمخ فاطمه علیها السلام است که آقا امیرالمؤمنین علیه السلام پشت در خانه می‌آمدند، می‌شنیدند که فاطمه زهرا علیها السلام صحبت می‌کنند، مانند این که با یک آدمی صحبت می‌کنند. بعد که وارد خانه می‌شدند، می‌پرسیدند: با چه کسی صحبت می‌کردید؟

فاطمه علیها السلام عرض می‌کردند: ملائکه می‌آیند با من صحبت می‌کنند.

فاطمه زهرا علیها السلام از خانه بیرون نمی‌آمدند و برای این که دل تنگ نشوند ملائکه با ایشان صحبت می‌کردند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرمودند: سخنان ملائکه را به ذهن بسپارید، من که می‌آیم باز گو کنید تا یادداشت کنم. (۱۳۰)

خود این مطلب درس بزرگی است، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«اَكْتُبُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا». (۱۳۱)

هر چه را انسان یادداشت کند، می‌ماند و هر چه را یادداشت نکند از ذهنش می‌رود و فراموش می‌کند.

چقدر خوب است آنچه را انسان می‌شنود، یادداشت کند تا یادگار برایش بماند. شاید در مجالسی شرکت می‌کنیم، مطالبی را می‌شنویم ولی یادداشت نمی‌کنیم، فراموش می‌شود کأن لم یکن است؛ دیدم بعضی از دوستان قلم و کاغذ در دستشان است و مطالب حساس و آموزنده را یادداشت می‌کنند و این سنت بسیار خوبی است.

یکی از آقایان علما کتاب مفصلی نوشته که در آن هزار و یک نکته جمع نموده است. علم فرار است، آن مطالبی را که احیاناً شنیده‌اند، یادداشت کرده‌اند، در فلان مجلس فلانی این طور گفت، یک روایت، یک آیه، یک مطلب علمی و یک داستان، این‌ها را که جمع کنید، خیلی می‌شود و آدم فکر می‌کند که حرف‌های خرد و ریز اهمیتی ندارد؛ این گونه نیست! وقتی که جمع بشود، مطالب مهمی است.

من این توصیه را به شما می‌کنم: به مجالسی که می‌روید احتیاطاً قلم و کاغذ داشته باشید، وقتی مطالب جالب و حساسی را می‌شنوید یادداشت کنید، فرار نکند.

معلوم است که ملائکه حرف لغو نمی‌زنند، حرف بی‌فایده و بی‌ثمر نمی‌زنند، آن هم برای فاطمه زهرا علیها السلام، برای دانستن مقام علمی حضرت زهرا علیها السلام باید روایات را خواند. دختر ایشان حضرت زینب است که حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:

«أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ». (۱۳۲)

دختر فاطمه علیها السلام این گونه است، دیگر خود فاطمه زهرا علیها السلام از نظر علمی در چه فازی بودند، باید کتاب خواند.

گوینده ملائکه هستند و شنونده فاطمه علیها السلام، مطالبی که گفته می‌شود پیدا است چه مطالبی است، آن مطالب را حضرت

علی علیه السلام جمع آوری کردند و «مصحف» شد.

یکی از اشکالات و ایراداتی که اهل سنت از ما می‌گیرند، این است که می‌گویند: شما یک قرآن دیگر هم دارید و آن «مصحف فاطمه علیها السلام» است.

البته آن‌ها نمی‌فهمند ما چه می‌گوییم یا نمی‌خواهند بفهمند؛ ما نمی‌گوییم فاطمه زهرا علیها السلام یک قرآن دیگر دارند. این‌ها در اصطلاح خودشان به قرآن «مصحف» می‌گویند.

وقتی ما می‌گوییم: مصحف فاطمه علیها السلام، مصحف را به همان قرآن تفسیر می‌کنند؛ یعنی قرآن فاطمه علیها السلام در حالی که عقیده ما این گونه نیست و قرآن یکی بیشتر نیست.

مصحف یعنی کاغذها و کتاب‌هایی که فاطمه زهرا علیها السلام گفته‌اند، حضرت علی علیه السلام نوشته‌اند، این مصحف فاطمه علیها السلام است؛ چون که ملائکه برای فاطمه زهرا علیها السلام مطالبی را می‌گفتند، فاطمه زهرا علیها السلام را «محدثه» می‌گویند؛ یعنی کسی که ملائکه برایشان حدیث می‌گفتند.

مصحف فاطمه علیها السلام یکی از مدارک و مآخذ مهم اهل بیت علیهم السلام است. اهل بیت علیهم السلام مدارکی دارند، یکی از آن‌ها مصحف فاطمه علیها السلام است، یکی کتاب علی علیه السلام است که در وسائل مرحوم شیخ حر عاملی چهارصد حدیث به واسطه ائمه علیهم السلام از کتاب علی علیه السلام نقل کرده است. یکی جعفر ابیض و یکی جعفر أحمر است، که هر کدام جداگانه بحث‌های مهمی دارد.

همان گونه که خداوند به مادر موسی علیه السلام وحی کرد:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (۱۳۳)

خدا به قلب مادر موسی علیه السلام الهام می‌کند. وقتی به مادر موسی علیه السلام الهام می‌کند، آن هم مطالبی که اگر کسی ایمان به آن نداشته باشد، اقدام نمی‌کند.

فرمود: بچه‌ات را درون یک صندوق بگذار و روی آب دریا رهایش کن. تا کسی ایمان به این الهام نداشته باشد، مطمئن نباشد که از جانب خدا است، این کار را نمی‌کند؟ پیدا است مادر موسی علیه السلام متوجه شده که این القاء از جانب خدا است و باید به آن عمل کند. این که خدا این گونه به مادر موسی علیه السلام القاء و راهنمایی می‌کند، یک امتیاز برای ایشان است.

فاطمه زهرا علیها السلام محدثه است؛ یعنی به واسطه ملائکه، مستقیم یا غیر مستقیم الهام به قلب فاطمه علیها السلام می‌شود. آدم‌های با تقوا یک حدّ ضعیف‌تری را دارا هستند؛ یعنی اگر تقوا داشته باشند خدا الهاماتی به قلبشان می‌کند و با الهامات قلبی هدایتشان می‌نماید.

فاطمه زهرا علیها السلام علاوه بر این که دارای مقام والای «محدثه» بودند، «محدثه» هم بودند که امتیاز دیگری است.

محدثه یعنی چه؟ فاطمه زهرا علیها السلام مطالبی را از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال می‌کردند و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام تعلیم می‌دادند و فاطمه زهرا علیها السلام هم آن مطالب را برای دیگران بازگو می‌کردند، یعنی مُحَدِّث بودند.

به عده‌ای از آقایان علماء رحمهم الله نیز محدث می‌گویند؛ شیخ انصاری قدس سره از علماء مجلسی رحمه الله تعبیر به «محدث مجلسی» می‌نماید؛ یعنی او کسی است که روایات را در کتاب «بحار الانوار» و دیگر کتب جمع کرده و شرح نموده است؛ یا محدث نوری قدس سره استاد مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله؛ یا مثلاً مرحوم کلینی قدس سره که احادیث را در کتاب شریف «کافی» جمع آوری کرده است. این دسته از علماء محدث بودند.

در صدر اسلام این کار، کار مهمی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأکید می‌کردند که مردم بیایند و این مطالب را

بشنوند تا در ذهنشان جا بگیرد و برای دیگران نقل کنند.

در جلد اول «کافی» در بحث علم، این حدیث نقل شده است: شخصی خدمت پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله آمد و عرضه داشت: «مَا الْعِلْمُ؟»؛ علم چیست؟

فرمودند: اول علم این است که انسان گوش بدهد، «انصات» یعنی آرامش داشته باشد؛ فرض کنید بنده صحبت می‌کنم و شما اینجا آرام نشسته‌اید، اگر آرامش نداشته باشید، یعنی حواس شما پرت باشد، با یکدیگر صحبت کنید، حرف من را نمی‌فهمید.

مثل این که راوی قانع نشد؛ زیرا سکوت علم نیست. برای همین گفت: «ثُمَّ مَه؟» بعد از آن چیست؟

حضرت فرمود: «الِشِّتَاعُ». ممکن است اینجا بنشینید، حرف هم نزنید، صحبت هم نکنید و لیکن گوش ندهید و مثلاً حواستان به چک و سفته‌ها باشد. این شخص هم چیزی نمی‌فهمد.

آن وقت می‌بینی یک خانمی پنجاه سال در مجلس روضه می‌نشیند، آخر عمرش با اول عمرش یک قدم پیشرفت نکرده. چرا؟ در مجلس روضه حرف می‌زند؛ اگر حرف زد، هیچ نمی‌فهمد. اگر فردا از او پرسند: دیروز که روضه رفته بودی چه یاد گرفتی؟! از بس حرف زده، حرف‌های خودش را هم فراموش کرده، چه برسد به سخنان یک منبری!

خدا در قرآن می‌فرماید:

«وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ». (۱۳۴)

اگر می‌خواهید نواقص زندگیتان برطرف شود، باید قرآن که می‌خوانند گوش بدهید. آن گوینده می‌خواند، شما تحویل بگیرید. وقتی گوش دادید، بالأخره تحت تأثیر آیات قرآن قرار می‌گیرید.

باز راوی قانع نشد، گفت: «ثُمَّ مَه؟»

حضرت در مرحله سوم فرمودند: آن چه را شنیده است با قلم یا با حافظه حفظ کند.

باز سؤال کرد: «ثُمَّ مَه؟»

فرمودند: «الْعَمَلُ بِهِ». به آن چه یاد گرفته و حفظ کرده است، عمل نماید.

باز قانع نشد، گفت: «ثُمَّ مَه؟»

حضرت فرمودند: «نَشْرُهُ». (۱۳۵) این کلمه شاهد عرض من است. این مطالبی که آدم می‌شنود و گوش می‌دهد و حفظ می‌کند، در ذهنش ذخیره نکند، نشر بدهد؛ یعنی شخص باید هم عامل مصرف و هم عامل پخش باشد. به واسطه مطالبی که می‌شنود، چهار نفر را هدایت کند و به گوش دیگران هم برساند و این کار در صدر اسلام دائر و رایج بوده است.

در زمان ائمه‌علیهم السلام مجالس ذکر و ثبت حدیث بوده است، در زمان بعد از ائمه‌علیهم السلام هم این کار دائر بوده است. الآن از آن مجالس کتاب‌هایی هست مثل امالی سید مرتضی‌قدس سره؛ امالی شیخ طوسی‌رحمه الله. یعنی جلسه تشکیل می‌دادند و عده‌ای می‌نشستند، علماء احادیثی را نقل می‌کردند و کسانی که در جلسه بودند یادداشت می‌کردند، حال «کافی» و «وسائل» و «من لا یحضره الفقیه» شده است.

احادیث را گرفتند، حفظ کردند، عمل نمودند و پخش کردند؛ و این کار دستور است.

این کاری بود که در زمان صدر اسلام و بعد از آن در زمان ائمه‌علیهم السلام می‌کردند و این احادیث یادگار ماند.

امروز همین احادیث ذخیره‌ای در بین شیعه است، تنها و تنها کتاب کافی بیش از شش کتاب صحاح اهل سنت روایت دارد.

در مقام باشیم احادیث را یادداشت کنیم، حفظ کنیم، عمل کرده و منتشر نماییم. آن وقت فرهنگ اسلام زنده می‌ماند؛ ولی وقتی همه بی‌توجه گوش بدهیم، از این گوش بشنویم از آن گوش بیرون کنیم، خاصیتی ندارد.

فاطمه زهرا علیها السلام الگو هستند، این درس را از فاطمه علیها السلام یاد بگیریم. فاطمه زهرا علیها السلام خدمت پیغمبر صلی الله

علیه وآله آمدند و سؤال نمودند؛ زیرا دستور قرآن است:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱۳۶)

چیزهایی را که نمی‌دانید پیش خودتان نگذارید، بروید برسید.

ابوریحان بیرونی یک دانشمند معروف اسلامی است. در حال احتضار که جان می‌گند فرستاد یک فقیهی را آوردند، یک مسأله از او سؤال کرد.

گفتند: تو داری می‌روی، در دالان مرگ هستی، سؤال می‌کنی؟!!

گفت: آیا این مسأله را بدانم و بمیرم بهتر است یا ندانسته بمیرم؟!!

اگر چیزی را نمی‌دانید، برسید.

«الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمِفْتَاحُهُ السُّؤَالُ» (۱۳۷)

علم گنجینه‌هائی است که کلیدش سؤال است.

چرا بعضی وقت‌ها انسان اعمالی را انجام می‌دهد و بعد می‌فهمد باطل بوده است؟ چون نمی‌پرسد.

فاطمه زهرا علیها السلام آمدند خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله و سؤالی مطرح کردند و پیغمبر خداصلی الله علیه وآله به طور تفصیل بیان نمودند. فاطمه زهرا علیها السلام حدیث را از پدر گرفتند، یادداشت کردند، بعد برای دیگران نقل کردند و به همین شکل دست به دست به زمان ما رسیده است.

آن حدیث را تَیْمَنًا و تَبَرُّکًا از قول فاطمه زهرا علیها السلام عرض می‌کنم.

صدیقه کبری علیها السلام خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمدند و سؤال کردند:

«مَا لِمَنْ تَهَاوَنَ بِصَلَاتِهِ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ؟»

مردان و زنان اگر چنانچه نسبت به نماز سستی کنند، چه نکبتی گریبانشان را می‌گیرد؟

«تَهَاوَنَ بِالصَّلَاةِ» یعنی چه؟ یعنی آدم با نماز سرسری برخورد کند. نه این که نماز نخواند، آن بحث دیگری است. نماز می‌خواند

ولی طمأنینه ندارد؛ به تعبیر پیغمبرصلی الله علیه وآله: مثل کلاغی که به زمین نوک می‌زند، معلق می‌زند. (۱۳۸)

یا مثلاً در وضو گرفتن برای نماز توجه نکند، نمازش با یک وضوی ناقص انجام گیرد، یا دیر وقت نماز بخواند، یا حمد و سوره‌اش را درست نکند، یا حضور قلب در نماز نداشته باشد؛ این امور اهمیت ندادن به نماز است.

آن‌هایی که به نماز اهمیت می‌دهند، هیچ وقت نمازشان را از اول وقت تأخیر نمی‌اندازند، حمد و سوره‌هایشان غلط نیست، مراقب لباس و بدنشان هستند که با لباس و بدن ناپاک نماز نخوانند، مراقب هستند. بحث سر کسانی است که نماز را سبک می‌شمارند و آن را ضایع می‌کنند.

فاطمه زهرا علیها السلام سؤال می‌نمایند: چه عواقبی در انتظار آن‌ها است؟

حضرت فرمودند: پانزده خصوصیت در انتظار کسانی است که به نماز اعتناء و توجه خاصی ندارند و چندان اهمیتی برای آن قائل نیستند، فرمودند: مقداری از این نکبت‌ها مربوط به دنیا است و مقداری در هنگام مرگ و مقداری مربوط به عالم قبر و مقداری راجع به قیامت است.

این بی‌توجهی به نماز پانزده اثر دارد.

رمز این که چرا در زندگی این قدر مشکل داریم، دعا می‌کنیم، التجاء می‌کنیم، التماس می‌کنیم، ولی مشکلات ما حل نمی‌شود و به هر دری می‌زنیم موفق نمی‌شویم، در این حدیث بیان شده است.

این رمز در قالب دیگری، ضمن حدیثی بیان شده است:

«مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ» (۱۳۹)

می‌فرماید: وقتی انسان رابطه‌اش را با خدا برقرار کند، خدا بین او و مردم اصلاح می‌دهد. یعنی از ناحیه مردم ضربه نمی‌خورد، مشکلاتش حل می‌شود، بایستی رابطه خودمان را با خدا درست برقرار کنیم، آن وقت کارهای ما حل می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«سِتُّ مِنْهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَثَلَاثٌ عِنْدَ مَوْتِهِ وَثَلَاثٌ فِي قَبْرِهِ وَثَلَاثٌ فِي الْقِيَامَةِ».

فرمود: شش اثر و خاصیت بی‌توجهی به نماز در دنیا است، سه اثر هنگام مرگ، سه اثر در قبر است و سه اثر مربوط به قیامت است. شخص این گرفتاری‌ها را در آن مقاطع مختلف دارد.

آن شش تایی که مربوط به دنیا است و در دنیا به آن گرفتار می‌شود چیست؟

«فَأَمَّا اللّٰوَاتِي تَصِيْبُهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَالْأُولَى يَرْفَعُ اللَّهُ الْبَرَكَهَ مِنْ عُمْرِهِ».

خدا برکت را از عمرش می‌گیرد. برکت یعنی خیر، خیر بسیار؛ بی‌توجهی به نماز می‌کند، شصت سال عمر می‌کند ولی یک قدم پیش نمی‌رود.

یک شخصی هم مثل علامه مجلسی قدس سره شصت و سه سال عمر می‌کند ولی به اندازه صد سال کار می‌کند. این برکت است. یک وقت آدم چرتکه می‌اندازد، خوب امروز ما چه کار کردیم؟ شب می‌نشیند حساب روزه را می‌کند، امروز چه کار کردیم؟ می‌بیند امروز گذشته و هیچ چیزی از دنیا و آخرت گیرش نیامده است. همین گونه این عمر تلف شده، رفته است. برکت در این عمر نیست.

«وَيَرْفَعُ اللَّهُ الْبَرَكَهَ مِنْ رِزْقِهِ».

بعد می‌فرماید: خدا برکت را از رزقش بر می‌دارد.

«وَيَمْحُو اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سِيمَاءَ الصَّالِحِينَ مِنْ وَجْهِهِ».

آدم‌های خوب و آدم‌هایی که با خدا هستند، مخصوصاً در روایت است آدم‌هایی که نماز شب می‌خوانند، چهره‌هایشان خیلی روشن و نورانی است. ولی آن کسانی که به نماز بی‌توجهی می‌کنند، خدا آن سیمای صالحین را از ایشان می‌گیرد، در قیامت هم همین گونه است: «وَأُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ» (۱۴۰)

بعضی در قیامت با قیافه‌ها و چهره‌های بسیار زشت و بد و درهم کشیده هستند، آن‌ها همان کسانی هستند که در دنیا به نماز بی‌توجهی کردند. نه در دنیا سیمای صالحی دارند نه در آخرت، هیچ کدام. خدا سیمای صالحین را از آن‌ها می‌گیرد.

«وَكُلُّ عَمَلٍ يَعْمَلُهُ لَا يُؤْجِرُ عَلَيْهِ وَلَا يَرْفَعُ دُعَاؤُهُ إِلَى السَّمَاءِ».

هر عملی انجام بدهد، اجر به آن نمی‌دهند. روزه می‌گیرد اجر نمی‌دهند، نماز می‌خواند نمازش ناقص است و اجری ندارد، دعا می‌کند اجر نمی‌دهند، کارها را می‌کند و زحمت‌ها را می‌کشد، ولی فائده‌ای ندارد، هدر می‌رود، چرا؟! روایات زیادی داریم که محور نماز است:

«إِنْ قَبِلْتُ قَبْلَ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رَدَّتْ رَدًّا مَا سِوَاهَا» (۱۴۱)

نماز عمل عبادی عجیبی است. بی‌جهت نیست فاطمه زهرا علیها السلام تا صبح نماز می‌خواندند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا صبح نماز می‌خواندند تا این که آیه نازل شد:

«طه؛ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (۱۴۲)

بی‌خود نبود فاطمه زهرا علیها السلام این قدر برای نماز روی پاهایشان می‌ایستادند که «حَتَّى تَوَرَّمَ قَدَمَاهَا» (۱۴۳)، پاهایشان ورم می‌کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم همین گونه بوده‌اند. (۱۴۴) این‌ها می‌دانستند نماز چه معجونی است.

بعد می‌فرماید: هیچ عملی از آن‌ها صادر نمی‌شد که خدا اجر به ایشان داده باشد.

«وَالسَّادِسَةُ لَيْسَ لَهُ حَظٌّ فِي دُعَاءِ الصَّالِحِينَ» (۱۴۵)

این هم یک نکبت بدتری است که آدم‌های صالح اگر در حق آدمی که نماز را سبک شمرده دعا بکنند، مستجاب نمی‌شود. این که مرتباً می‌گویند: التماس دعا، اگر آدم مستجاب الدعوه هم دعا کند، به درد این افراد نمی‌خورد؛ چون این‌ها نماز را سبک شمرده‌اند، اثری هم ندارد.

إن شاء الله بقیه حدیث را در فرصت دیگری بیان خواهیم نمود. (۱۴۶)

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ الزُّهْرَاءَ، يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

در این ایام آخر دهه نه تنها برای فاطمه‌علیها السلام باید اشک بریزیم، بلکه برای علی‌علیه السلام هم باید اشک بریزیم، برای بچه‌های فاطمه‌علیها السلام هم باید اشک بریزیم.

یک سیری می‌زنیم به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌بینیم بچه‌ها؛ زینب‌علیها السلام چهار ساله در چه وضعیتی است، ببینیم حسنین‌علیها السلام در چه وضعیتی هستند، بنشینیم پای درد و دل امیرالمؤمنین علیه السلام، چقدر امیرالمؤمنین علیه السلام مظلوم هستند.

شما شخصیت علی‌علیه السلام را در نظر بگیرید، این مرد الهی با آن قوت قلب، با آن نیروی معنوی که در امیرالمؤمنین علیه السلام هست می‌نشینند گریه می‌کنند، می‌فرمایند:

نَفْسِي عَلَى زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ

يَا لَيْتَهَا حَرَجَتْ مَعَ الزَّفْرَاتِ

دلم برای فاطمه‌علیها السلام تنگ شده است، کاش جانم با نفس‌هایم خارج می‌شد!

لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا

أَبُكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي (۱۴۷)

می‌فرماید: من گریه می‌کنم؛ زیرا می‌ترسم بعد از تو عمرم طولانی بشود؛ یعنی من طاقت فراغ تو را یا فاطمه ندارم. بعد از مردن تو دیگر خیر در این زندگی نیست.

نظیر این جمله را آقا امام حسین علیه السلام بالای سر جوانشان علی اکبر فرمودند، وقتی علی اکبر روی زمین افتاد صدا زد: «یا اَبْنَاهُ! عَلَيْكَ السَّلَامُ» یعنی بابا من هم رفتم خداحافظ.

آقا آمدند بالای سر جوانشان، سر علی را به دامن گرفتند صدا زدند: «عَلِيَّ، عَلِيَّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَى» (۱۴۸)

علی جان! خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا، رفتی و آسوده شدی، اما پدرت غریب و تنها... .

پاورقی‌ها

(۱) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۲ ص ۴۳ باب ۱۰ ح ۹.

(۲) لازم به ذکر است این مقدمه را مرحوم آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره جهت کتاب «آتش به خانه وحی» تألیف جناب آقای حجّه الاسلام و المسلمین سید محمد حسین سجّاد نوشته بودند و در اول آن کتاب به طبع رسیده بود، ما نیز تیمناً و تبرّگاً در این مجموعه درج نمودیم.

(۳) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۴۳ ص ۶۵ باب ۳ ح ۵۸.

(۴) صف / ۸: می خواهند نور الهی را با سخنان خویش خاموش کنند، حال آنکه خداوند کمال بخش نور خویش است، و لو آنکه کافران ناخوش داشته باشند.

(۵) اسراء / ۳۳: و هر کس مظلومانه کشته شود، به راستی که برای ولی [و وارث او حق و حجتی مقرر داشته‌ایم.

(۶) این سخنرانی در فاطمیة ۱۴۲۸ق مطابق با سال ۱۳۸۶ش ایراد گردیده است.

(۷) آل عمران / ۱۴۴: اگر او [پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود [از پیروی او و عقیده خود [باز می گردید.

(۸) کافی، محدث کلینی ج ۱ ص ۳۲ باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء ح ۱.

(۹) یوسف / ۱۱۱: به راستی در بیان داستان ایشان مایه عبرتی برای خردمندان هست.

(۱۰) هود / ۸۲ و حجر / ۷۴: [شهر قوم لوط] را زیر و زبر کردیم.

(۱۱) کهف / ۱۳: ایشان [اصحاب کهف جوانمردانی بودند که [در نهان به پروردگارشان ایمان آورده بودند.

(۱۲) شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید معتزلی ج ۱ ص ۱۸۸ قصه الشوری

(۱۳) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۱۰ ص ۴۳۲ باب ۲۶؛ الغدیر، علامه امینی ج ۳ ص ۱۷۷؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید معتزلی

ج ۲ ص ۲۹۷ و ج ۱۸ ص ۷۲؛ الإمامة و السياسة، ابن قتیبة دینوری ج ۱ ص ۷۳.

(۱۴) تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۲.

(۱۵) الإمامة و السياسة، ابن قتیبة دینوری (متوفی ۲۷۶ق) ج ۱ ص ۳۰.

(۱۶) أنساب الأشراف، بلاذری (متوفی ۲۷۹ق) ج ۱ ص ۵۸۶.

(۱۷) الإمامة و السياسة، ابن قتیبة دینوری ج ۱ ص ۳۰.

(۱۸) تاریخ ابی الفداء، اسماعیل بن ابی الفداء (متوفی ۷۳۲ق) ج ۱ ص ۲۳۹ أخبار ابی بکر الصدیق و خلافته.

(۱۹) اثبات الوصیة، علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ق) ص ۱۲۴.

(۲۰) ابراهیم بن سيار البصری النظام المعتزلی (۱۶۰ - ۲۳۱ق).

(۲۱) الملل و النحل، شهرستانی (متوفی ۵۴۸ق) ج ۱ ص ۵۷؛ الوافی بالوفیات، الصفدی (متوفی ۷۶۴ق) ج ۶ ص ۱۵ «حتی ألفت المحسن

من بطنها». هر دو مصدر از نظام نقل کرده‌اند.

(۲۲) المناقب، ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۱۳۲ از معارف القتیبی: «ان محسنًا فسد من زخم قنفذ العدوی».

(۲۳) عوالم العلوم، بحرانی علوم سیده النساء ص ۵۷۲.

(۲۴) الأنوار القدسیة، شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی (متوفی ۱۳۲۰ق) ص ۴۳ بیت ۳۳۴.

(۲۵) الأنوار القدسیة، شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی (متوفی ۱۳۲۰ق) ص ۴۳ بیت ۳۴۲.

(۲۶) این مطلب در سه بخش از صحیح بخاری آمده است لکن مجموع این مطلب در یک جا نیست: صحیح بخاری ج ۵ ص ۸۲؛

صحیح بخاری ج ۸ ص ۳؛ صحیح بخاری ج ۴ ص ۲۱۹.

(۲۷) الإمامة و السياسة، ابن قتیبة دینوری ج ۱ ص ۱۳ و ۱۴.

(۲۸) الإمامة و السياسة، ابن قتیبة دینوری ج ۱ ص ۱۸؛ تاریخ طبری ج ۳ ص ۴۳۰.

(۲۹) بقره / ۱۶۱: لعنت الهی و فرشتگان و مردم جملگی بر آنان است.

(۳۰) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۴۳ ص ۱۷۹ باب ۷ ح ۱۵.

(۳۱) لهوف، سید بن طاووس ص ۱۳۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۴۵ ص ۵۹ بقیة باب ۳۷: «فَأَجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرَّوْهَا

عَنْهُ».

(۳۲) این سخنرانی در روز دوشنبه ۱۳ جمادی الأولى ۱۴۲۹ق مطابق با ۳۰/۲/۱۳۸۷ش ایراد گردیده است.

(۳۳) بقره / ۲۸۶: خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند، هر کس هر چه نیکی کند به سود او و هر چه بدی کند به زیان اوست.

(۳۴) بقره / ۲۸۵: پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است، ایمان آورده است و مؤمنان هم، همگی به خداوند و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان آورده‌اند.

(۳۵) زمر / ۳۳.

(۳۶) نجم / ۳ و ۴: و از سر هوای نفس سخن نمی‌گویند؛ و نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود.

(۳۷) بقره / ۲۸۵.

(۳۸) بقره / ۱ الی ۳: الم؛ این کتابی است که شکی در آن نیست [که راهنمای پرهیزکاران است؛ همان کسانی که ایمان به غیب دارند.

(۳۹) روم / ۷: فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می‌دانند.

(۴۰) کافی، محدث کلینی ج ۱ ص ۹۷ باب فی إبطال الرؤیة ح ۶: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ قَالَ: فَقَالَ وَيْلَكَ! مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتُهُ؟»

قَالَ: وَيْلَكَ! لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ».

(۴۱) علق / ۱۴: آیا نمی‌داند که همانا خداوند [همه چیز را] می‌بیند.

(۴۲) بقره / ۲۸۵.

(۴۳) نازعات / ۵: و [قسم به فرشتگانی که کار سازند.

(۴۴) بقره / ۲۸۵.

(۴۵) بحار الانوار، علامه مجلسی ج ۱۱ ص ۳۲ باب ۱ و ج ۷۴ ص ۷۲ باب ۴ ح ۱.

(۴۶) بقره / ۲۸۵.

(۴۷) بقره / ۲۸۵.

(۴۸) بقره / ۲۸۶.

(۴۹) آل عمران / ۹۷: برای خداوند بر عهده مردم، حج خانه [ی کعبه مقرر است، البته هر کس که به آن راه توان داشته باشد.

(۵۰) بقره / ۱۸۴.

(۵۱) فتح / ۱۷: بر نابینا و بر لنگ و بر بیمار ایرادی نیست.

(۵۲) بقره / ۲۸۶.

(۵۳) بقره / ۲۸۶.

(۵۴) کافی، محدث کلینی ج ۴ ص ۶۵ باب ما جاء فی فضل الصوم و الصائم ح ۱۵.

(۵۵) بقره / ۲۸۶.

(۵۶) بقره / ۲۸۶.

- (۵۷) بقره / ۵۴.
- (۵۸) بقره / ۲۸۶.
- (۵۹) بقره / ۲۸۶.
- (۶۰) بقره / ۲۸۶.
- (۶۱) مائده / ۵۶؛ مجادله / ۲۲: «أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».
- (۶۲) بقره / ۲۸۶.
- (۶۳) این سخنرانی در روز جمعه ۱۷ جمادی الأولى ۱۴۲۹ق مطابق با ۳/۳/۱۳۸۷ش ایراد گردیده است.
- (۶۴) یوسف / ۲۱: خداوند سررشته کار خویش را در دست دارد.
- (۶۵) یوسف / ۲۱: خداوند سررشته کار خویش را در دست دارد.
- (۶۶) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۲۰ ص ۳۸۱ باب ۲۱ ح ۷.
- (۶۷) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۲۲ ص ۱۵۳ ح ۷ باب ۱.
- (۶۸) إرشاد القلوب، دیلمی ج ۱ ص ۱۴۳ باب ۴۵.
- (۶۹) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۲۹ ص ۲۲۶.
- (۷۰) مریم / ۵ و ۶.
- (۷۱) مریم / ۴.
- (۷۲) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۲۲ ص ۱۵۳ ح ۸ باب ۱.
- (۷۳) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۳۴ ص ۴۰۶ باب ۳۶.
- (۷۴) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۳۴ ص ۴۰۶ باب ۳۶.
- (۷۵) انفال / ۷۵: [در مسأله ارث مراتب بعضی خویشاوندان بر بعضی مقدم شده است.
- (۷۶) انفال / ۴۱: بدانید که از هر غنیمتی که به دست آورید یک پنجم آن خاص خداوند و پیامبر و خویشاوندان [او] و یتیمان و یتیمیان و در راه ماندگان است.
- (۷۷) تذکره الحفاظ، شمس الین ذهبی (متوفی ۷۴۸ق) ج ۱ ص ۵؛ کنز العمال، متقی هندی ج ۱۰ ص ۲۸۵.
- (۷۸) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۲۱ ص ۲۷۹ باب ۳۲.
- (۷۹) احزاب / ۳۳.
- (۸۰) آل عمران / ۱۴۴: اگر او [پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بمیرد یا کشته شود] از پیروی او و عقیده خود [باز می‌گردید.
- (۸۱) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۲۲ ص ۴۴۰ باب ۱۳ ح ۹ (قریب به این مضمون).
- (۸۲) الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، سید بن طاووس ص ۵۲۳.
- (۸۳) انعام / ۸۴.
- (۸۴) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۱۰ ص ۲۴۲ باب ۱۶ ح ۲.
- (۸۵) کوثر / ۱ الی ۳: [ای پیامبر!] ما به تو کوثر بخشیده‌ایم؛ پس برای پروردگارت نماز بگزار و قربانی کن؛ بی‌گمان دشمن تو بی‌سرانجام [و بلا عقب است.
- (۸۶) این سخنرانی در روز جمعه ۱۳ جمادی الأولى ۱۴۳۰ق مطابق با ۱۸/۲/۱۳۸۸ش ایراد گردیده است.
- (۸۷) آل عمران / ۱۹۱.

۸۸) خ ل: «أ تزعم».

۸۹) دیوان امیرالمؤمنین ص ۱۷۵: و تو (ای انسان) می‌پنداری که موجود کوچکی هستی در صورتی که جهانی بزرگ در تو پیچیده است.

۹۰) انعام / ۵۰.

۹۱) سبأ / ۴۶: [ای پیامبر!] بگو شما را فقط به یک نکته پند می‌دهم، و آن این است که دوگان دوگان، و یکان یکان به کار خداوند برخیزید و سپس اندیشه کنید، هم سخن شما جنونی ندارد.

۹۲) آل عمران / ۱۹۱: همان کسانی که خداوند را [در همه احوال ایستاده و نشسته و بر پهلو آرمیده، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای.

۹۳) آل عمران / ۱۹۱.

۹۴) بقره / ۲۸۲.

۹۵) بقره / ۲۰.

۹۶) بقره / ۲۹.

۹۷) آل عمران / ۳۱: [ای پیامبر] بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد.

۹۸) من أخلاق الامام الحسين، عبدالعظیم المهتدی البحرانی ص ۲۵۸.

۹۹) ابراهیم / ۳۴.

۱۰۰) نحل / ۱۲.

۱۰۱) ذاریات / ۴۷.

۱۰۲) الرحمن / ۱۰: و زمین را برای جهانیان مقرر فرمود.

۱۰۳) نحل / ۸.

۱۰۴) نحل / ۸.

۱۰۵) نحل / ۱۴.

۱۰۶) زمر / ۱۰.

۱۰۷) انشراح / ۸.

۱۰۸) آل عمران / ۹.

۱۰۹) بقره / ۲۵.

۱۱۰) واقعه / ۲۷ الی ۳۴.

۱۱۱) انشراح / ۸.

۱۱۲) علق / ۶ و ۷: بی‌گمان انسان سر به طغیان بر آورد، از این که خود را بی‌نیاز [و توانگر] بیند.

۱۱۳) نساء / ۵۶: هرگاه پوست‌هایشان پخته [و فرسوده شود بر ایشان به جای آن‌ها پوست‌های دیگر آوریم.

۱۱۴) فجر / ۱۴.

۱۱۵) نازعات / ۴۰ و ۴۱: هر کس که از ایستادن [در موضع حساب و حشر] در پیشگاه پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد؛ بی‌گمان بهشت جایگاه اوست.

۱۱۶) تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی بروسوی ج ۵ ص ۶۵.

(۱۱۷) نمل / ۶۰: یا کیست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است و بدان باغ‌های خرم رویانده‌ایم که شما نمی‌توانید درختانش را برویانید، آیا در جنب خداوند خدایی هست، حقا که آنان قومی روی گردان از خدا هستند.

(۱۱۸) ملک / ۳۰: به دیده تأمل بنگرید اگر آب شما در زمین فرو رود [و ناپدید گردد] چه کسی برای شما آب گوارا پدید آورد؟

(۱۱۹) نمل / ۶۲: یا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می‌کند، و بلا را می‌گرداند.

(۱۲۰) آل عمران / ۱۹۱: در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای، خدایا تو منزهی، ما را از عذاب [آتش دوزخ در امان بدار.

(۱۲۱) کافی، محدث کلینی ج ۲ ص ۴۵ باب نسبة الاسلام ح ۱.

(۱۲۲) أنعام / ۷۹: من با ایمان خالص روی به سوی کسی آوردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من از مشرکان نیستم.

(۱۲۳) صافات / ۱۰۳: آنگاه چون هر دو [بر این کار] گردن نهادند و او را بر گونه‌اش به خاک افکند.

(۱۲۴) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۴۳ ص ۱۰۵ باب ۵ ح ۱۹.

(۱۲۵) خ ل: خُرَائَةُ الْأَشْرَارِ.

(۱۲۶) الأنوار القدسیة، شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی (متوفی ۱۳۲۰ق) ص ۴۳ بیت ۳۴۲.

(۱۲۷) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۳۰ ص ۳۰۲ باب ۲۰ ح ۱۵۲.

(۱۲۸) این سخنرانی در روز جمعه ۲۰ جمادی الأولى ۱۴۳۰ق مطابق با ۲۵/۲/۱۳۸۸ش ایراد گردیده است.

(۱۲۹) عنکبوت / ۴۵.

(۱۳۰) کافی، محدث کلینی ج ۱ ص ۲۴۰ باب فیه ذکر الصحیفه و الجامعه و مصحف فاطمه علیها السلام ح ۲ و ۵.

(۱۳۱) کافی، محدث کلینی ج ۱ ص ۵۲ باب روایه الكتب و الحدیث و فضل الکتابه و التمسک بالکتب ح ۹.

(۱۳۲) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۴۵ ص ۱۶۴ باب ۳۹ ح ۷.

(۱۳۳) قصص / ۷: و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده، و چون بر او بیمناک شدی، او را [در جعبه‌ای به دریا بیفکن، و مترس و غم مخور،] چرا که ما برگرداننده او به سوی تو و قرار دهنده او از پیامبران هستیم.

(۱۳۴) أعراف / ۲۰۴: و چون قرآن خوانده می‌شود به آن گوش بسپارید و [در برابر آن خاموش باشید، باشد که مشمول رحمت شوید.

(۱۳۵) کافی، محدث کلینی ج ۱ ص ۴۸ باب النوادر ح ۴.

(۱۳۶) نحل / ۴۳: پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی پرسید.

(۱۳۷) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۱ ص ۱۹۷ باب ۳ ح ۳.

(۱۳۸) کافی، محدث کلینی ج ۳ ص ۲۶۸ باب من حافظ علی صلاته أو ضیعها ح ۶: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَقَامَ يُصَلِّي فَلَمْ يَتِمَّ رُكُوعَهُ وَلَا سُجُودَهُ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَقَرَ كَنْقَرِ الْغُرَابِ لِنُنْ مَاتَ هَذَا وَهَكَذَا صَلَاتُهُ لَيُمُوتَنَّ عَلَيَّ غَيْرِ دِينِي».

(۱۳۹) نهج البلاغه ص ۴۸۳ حکمت ۸۹.

(۱۴۰) قیامه / ۲۴: و در چنین روزی بعضی چهره‌ها عبوس و غمگین است.

(۱۴۱) فلاح السائل، سید بن طاووس ص ۱۲۷.

(۱۴۲) طه / ۱ و ۲: طه؛ قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج افتی.

(۱۴۳) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۴۳ ص ۸۴ باب ۴؛ بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۷۶ باب ۳ «حتی تورم قدماها».

(۱۴۴) تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی ج ۲ ص ۵۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۸۱ ص ۳۴۱ باب ۲۱ ح ۱۳: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَا: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا صَلَّى قَامَ عَلَى أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ طَه بِلُغَةِ طِيٍّ يَا مُحَمَّدُ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى .

(۱۴۵) بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۸۰ ص ۲۱ باب ۶ ح ۳۹.

(۱۴۶) وَ أَمَّا اللَّوَاتِي تَصَبَّيْنَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ فَأُولَاهُنَّ أَنَّهُ يَمُوتُ ذَلِيلًا وَ الثَّانِيَةُ يَمُوتُ جَائِعًا وَ الثَّلَاثَةُ يَمُوتُ عَطْشَانًا فَلَوْ سَقِيَ مِنْ أَنْهَارِ الدُّنْيَا لَمْ يَزَوْ عَطْشُهُ.

وَ أَمَّا اللَّوَاتِي تَصَبَّيْنَهُ فِي قَبْرِهِ فَأُولَاهُنَّ يُوَكَّلُ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا يُرْعِجُهُ فِي قَبْرِهِ وَ الثَّانِيَةُ يُصَيِّقُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ وَ الثَّلَاثَةُ تَكُونُ الظُّلْمَةُ فِي قَبْرِهِ. وَ أَمَّا اللَّوَاتِي تَصَبَّيْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ فَأُولَاهُنَّ أَنْ يُوَكَّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا يَشْحَبُهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ الْخَلَائِقُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ الثَّانِيَةُ يُحَاسِبُ حِسَابًا شَدِيدًا وَ الثَّلَاثَةُ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ لَا يُزَكِّيهِ وَ لَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

(۱۴۷) دیوان منسوب به حضرت علی علیه السلام ص ۱۲۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی ج ۲۲ ص ۵۴۷ باب ۲.

(۱۴۸) لهوف، سید بن طاووس ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳

اشاره

سرشناسه: مجلسی محمدباقر بن محمدتقی ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ ق.

عنوان و نام پدیدآور: بحار الأنوار: الجامعه لدرراخبار الائمه الطهار تالیف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر: بیروت دار احیاء التراث العربی [- ۱۳].

مشخصات ظاهری: ج - نمونه.

یادداشت: عربی.

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد بیست و چهارم، ۱۴۰۳ ق. [۱۳۶۰].

یادداشت: جلد ۲۴، ۵۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۹۱، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۸، (چاپ سوم: ۱۴۰۳ ق. = ۱۹۸۳ م. = [۱۳۶۱]).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج ۲۴. کتاب الامامة. ج ۵۲. تاریخ الحجة. ج ۶۵، ۶۶، ۶۷. الايمان والكفر. ج ۸۷. کتاب الصلاة. ج ۹۱، ۹۲. الذکر والدعا.

ج ۹۴. کتاب السوم. ج ۱۰۳. فهرست المصادر. ج ۱۰۸. الفهرست -

موضوع: احادیث شیعه - قرن ۱۱ ق

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م ۳ ب ۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۰۹۴۶

الجزء الثالث والأربعون

کتاب تاریخ فاطمه و الحسن و الحسين ع

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذى خص بالبلاء من عباده المحبين النجباء أفاحم الأنبياء و أعظم الأوصياء ثم الأمثال من الأولياء و البررة من الأتقياء و الصلاة على أصفى الأزكياء و أزكى الأصفياء و أحب أهل الأرض إلى أهل السماء محمد و أهل بيته المعصومين السفراء المخصوصين بطرف البلاء المكرمين بتحف العناء الذين لم يرضوا بمكابدة الليل و النهار فى طاعة رب السماء حتى رملوا الوجوه فى الثرى و خضبوا اللحاء بالدماء و لعنه الله على أعدائهم الفجرة الأشقياء و من ظلمهم من الكفرة الأعداء أما بعد فهذا هو المجلد العاشر من كتاب بحار الأنوار مما ألفه أحقر خدمه أخبار الأئمة الأطهار و أفقر الخلق إلى رحمة الكريم الغفار محمد بن محمد تقى حشرهما الله مع مواليهما الأخيار صلوات الله عليهم ما اختلف الليل و النهار.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲

أبواب تاريخ سيده نساء العالمين و بضعة سيد المرسلين و مشكاة أنوار أئمة الدين و زوجة أشرف الوصيين البتول العذراء و الإنسية الحوراء فاطمة الزهراء صلوات الله عليها و على أبيها و بعلها و بنيتها ما قامت الأرض و السماء

باب ۱ ولادتها و حليتها و شمائلها صلوات الله عليها و حمل تواريخها

۱- لى، الأمالى للصدوق أحمد بن محمد الخليلي عن محمد بن أبي بكر الفقيه عن أحمد بن محمد النوفلي عن إسحاق بن يزيد عن حماد بن عيسى عن زرعة بن محمد عن الفضل بن عمر قال: قلت لأبي عبد الله الصادق ع كيف كان ولادة فاطمة ع فقال نعم إن خديجة ع لما تزوج بها رسول الله ص هجرتها نسوة مكة فكنن لما يدخلن عليها و لما يسلمن عليها و لما يتركن امرأة تدخل عليها فاستوحشت خديجة لتلك و كان جزعها و عمها حذرا عليه ص فلما حملت بفاطمة كانت فاطمة ع تحادثها من بطنها و تصبرها و كانت تكتنم ذلك من رسول الله ص فدخل رسول الله لله يوماً فسمع خديجة تحادث فاطمة ع فقال لها يا خديجة من تحدثين قالت الجنين الذى فى بطنى يحدثنى و يؤنمىنى قال يا خديجة هذا جبرئيل يخبرنى أنها أنثى و أنها النسيلة الطاهرة الميمونة و أن الله تبارك و تعالى سيجعل نسلي منها و سيجعل من نسلها أئمة و يجعلهم خلفاءه فى أرضه بعد انقضاء وحيه فلم تزل خديجة ع على ذلك إلى أن حصرت ولادتها فوجهت إلى نساء

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳

قريش و بنى هاشم أن تعالين لتلين منى ما تلى النساء من النساء فأرسلن إليها أنت عصيتنا و لم تقبلى قولنا و تزوجت محمداً يتيم أبى طالب فقيراً لا مال له فلهنا نجيء و لا نلى من أمرِك شيئاً فاعتمت خديجة ع لتلك فبينما هى كذلك إذ دخل عليها أربع نسوة سمر طوال كأنهن من نساء بنى هاشم ففرغت منهن لما رأتهن فقالت إحداهن لا تخزنى يا خديجة فإننا رسل ربك إليك و نحن أخواتك أنا سارة و هذه آسية بنت مزاحم و هى رفيقتك فى الجنة و هذه مريم بنت عمران و هذه كلثم أخت موسى بن عمران بعثنا الله إليك لتلى منك ما تلى النساء من النساء فجلست واحدة عن يمينها و أخرى عن يسارها و الثالثة بين يديها و الرابعة من خلفها فوضعت فاطمة ع طاهرة مطهرة فلما سقطت إلى الأرض أشرق منها نور حتى دخل بيوتات مكة و لم يبق فى شرق الأرض و لا غربها موضع إلا أشرق فيه ذلك النور و دخل عشر من الحور العين كل واحد منهن معوضاً طست من الجنة و إبريق من الجنة و فى الإبريق ماء من الكوثر فتناولتها المرأة التى كانت بين يديها فغسلتها بماء الكوثر و أخرجت خزفتين بيضاوين أشد بياضاً من اللبن و أطيب ريحاً من المسك و العنبر فلفتها بوحده و فتنعتها بالثانية ثم استنطقتها فطقت فاطمة ع بالشهادتين و قالت أشهد أن لا إله إلا الله و أن أبى رسول

اللَّهُ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَوُلْدِي سَادَةُ الْأَسْبَابِ ثُمَّ سَلِمَتْ عَلَيْهِنَّ وَ سَمَّتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ بِاسْمِهَا وَأَقْبَلْنَ يَضْحَكْنَ إِلَيْهَا وَ تَبَاشَرَتِ الْخُورُ الْعَيْنُ وَ بَشَّرَ أَهْلَ السَّمَاءِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِوِلَادَةِ فَاطِمَةَ ع وَ حَدَّثَتْ فِي السَّمَاءِ نُورٌ زَاهِرٌ لَمْ تَرَهُ الْمَلَائِكَةُ قَبْلَ ذَلِكَ وَ قَالَتِ النَّسْوَةُ خُدَيْجَةُ يَا خُدَيْجَةُ طَاهِرَةٌ مُطَهَّرَةٌ زَكِيَّةٌ مَيْمُونَةٌ بُورِكٌ فِيهَا وَ فِي نَسْلِهَا فَتَنَاوَلْتَهَا فَرِحَةٌ مُسْتَبَشِّرَةٌ وَ أَلْقَمْتَهَا تَدْيِهَا فَدَرَّ عَلَيْهَا فَكَانَتْ فَاطِمَةَ ع تَنِمِي فِي الْيَوْمِ كَمَا يَنِمِي الصَّبِيُّ فِي الشَّهْرِ وَ تَنِمِي فِي الشَّهْرِ كَمَا يَنِمِي الصَّبِيُّ فِي السَّنَةِ.

مصباح الأنوار، عن أبي المفضل الشيباني عن موسى بن محمد الأشعري ابن بنت سعد بن عبد الله عن الحسن بن محمد بن إسماعيل المعروف بابن أبي الشوارب

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۴

عن عبيد الله بن علي بن أشيم عن يعقوب بن يزيد عن حماد مثله.

۲- لى، الأمالى للصدوق ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام الهمداني عن علي بن أبيه عن الهروري عن الرضا قال قال النبي ص لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جَبْرَائِيلُ ع فَأَذْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَاوَلَنِي مِنْ رُطْبِهَا فَكَلَّمْتُهُ فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خُدَيْجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ ع فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَكَلَّمَا اشْتَقَّتْ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمِمَتْ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ.

ج، الإحتجاج مرسلا مثله.

۳- مع، معانى الأخبار ابن المَوَكَّلِ عَنِ الْجَمِيرِيِّ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ سَدِيرِ الصَّرَفِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آيَاتِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خُلِقَ نُورٌ فَاطِمَةَ ع قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ يَا نَبِيَّ اللَّهُ فَلَيْسَتْ هِيَ إِنْسِيَّةٌ فَقَالَ فَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهُ وَ كَيْفَ هِيَ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ قَالَ خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نُورِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ إِذْ كَانَتْ الْأَرْوَاحُ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ عُرِضَتْ عَلَى آدَمَ قِيلَ يَا نَبِيَّ اللَّهُ وَ أَيْنَ كَانَتْ فَاطِمَةُ قَالَ كَانَتْ فِي حُقَّةٍ تَحْتَ سَاقِ الْعَرْشِ قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهُ فَمَا كَانَ طَعَامُهَا قَالَ التَّنْبِيخُ وَ التَّقْدِيسُ وَ التَّهْلِيلُ وَ التَّحْمِيدُ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ وَ أَخْرَجَنِي مِنْ صُلْبِهِ وَ أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ صُلْبِي جَعَلَهَا تَفَاحَةً فِي الْجَنَّةِ وَ أَنَانِي بِهَا جَبْرَائِيلُ ع فَقَالَ لِي السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبِّكَ يُبْرِئُكَ السَّلَامُ قُلْتُ مِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ يَعُودُ السَّلَامُ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذِهِ تَفَاحَةٌ أَهْدَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَأَخَذْتُهَا وَ صَمَّمْتُهَا إِلَى صَدْرِي قَالَ يَا مُحَمَّدُ يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جلالُهُ كُلُّهَا فَفَلَقْتُهَا فَرَأَيْتُ نُورًا ساطِعًا وَ فَرَعْتُ مِنْهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَا لَكَ لَا تَأْكُلُ كُلُّهَا وَ لَا تَخْفَ فَإِنَّ ذَلِكَ النُّورَ لِلْمَنْصُورَةِ فِي السَّمَاءِ وَ هِيَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةُ قُلْتُ حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ وَ لِمَ سَمَّيْتُ فِي السَّمَاءِ الْمَنْصُورَةَ وَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ قَالَ سَمَّيْتُ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ لِأَنَّهَا فَطِمَتْ شَتِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ وَ فَطِمَ أَعْدَاؤُهَا عَنْ حُبِّهَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۵

وَ هِيَ فِي السَّمَاءِ الْمَنْصُورَةُ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ (۱) يَعْنِي نَصَرَ فَاطِمَةَ لِمُحِبِّهَا.

بيان: لعل هذا التأويل مبنى على أن قوله من بعد قبل قوله يَوْمَئِذٍ إشارة إلى القيامة.

۱۴، ۱۵-۴ ع، علل الشرائع القَطَّانُ عَنِ الشُّكْرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَةَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ جَابِرِ عَنِ أَبِي جَعْفَرِ عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ تَلْتُمُ فَاطِمَةَ وَ تَلْزُمُهَا وَ تَدْنِيهَا مِنْكَ وَ تَفْعَلُ بِهَا مَا لَا تَفْعَلُهُ بِأَحَدٍ مِنْ بَنَاتِكَ فَقَالَ إِنَّ جَبْرَائِيلَ ع أَنَانِي بِتَفَاحَةٍ مِنْ تَفَاحِ الْجَنَّةِ فَكَلَّمْتُهَا فَتَحَوَّلَتْ مَاءً فِي صُلْبِي ثُمَّ وَاقَعْتُ خُدَيْجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ فَأَنَا أَشَمُّ مِنْهَا رَائِحَةَ الْجَنَّةِ.

۵- ع، علل الشرائع القَطَّانُ عَنِ الشُّكْرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ عُمَرَ بْنِ عُمَرَ عَنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَبْسِيِّ عَنِ جَبَلَةَ الْمَكِّيِّ عَنِ طَاوُسِ الْيَمِيَانِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: دَخَلَتْ عَائِشَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ يَقْبَلُ فَاطِمَةَ فَقَالَتْ لَهُ أ تُحِبُّهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ حُبِّي لَهَا لَمَازَدْتُ لَهَا حُبًّا إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ أَدَّنَ جَبْرَائِيلُ وَ أَقَامَ مِيكَائِيلُ ثُمَّ قِيلَ لِي اذْنُ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ أَتَقَدَّمُ وَ أَنْتَ بِحَضْرَتِي يَا جَبْرَائِيلُ قَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَضَّلَ أَنْبِيَاءَهُ الْمُؤْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ فَضَّلَكَ أَنْتَ خَاصَّةً فَدَنَوْتُ فَصَلَّيْتُ بِأَهْلِ

السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ ثُمَّ التَّفَّتُ عَنْ يَمِينِي فَإِذَا أَنَا بِإِبْرَاهِيمَ ع فِي رَوْضِهِ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَقَدْ اِكْتَنَفَهَا جَمَاعَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ إِنِّي صِرْتُ إِلَى السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ وَمِنْهَا إِلَى السَّادِسَةِ فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ نِعْمَ الْأَبُّ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمُ وَنِعْمَ الْأَخُّ أَخُوكَ عَلِيُّ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْحُجْبِ أَخَذَ جَبْرَائِيلُ ع بِيَدِي فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِشَجَرَةٍ مِنْ نُورٍ فِي أَصْلِهَا مَلَكَانِ يَطْوِيَانِ الْحُلَّ وَالْحُلْيَ فَقُلْتُ حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ لِمَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةُ فَقَالَ هَذِهِ لِأَخِيكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَهَذَانِ الْمَلَكَانِ يَطْوِيَانِ لَهُ الْحُلْيَ وَالْحُلَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

(۱) الروم: ۴ و ۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۶

ثُمَّ تَمَدَّدْتُ أَمَامِي فَإِذَا أَنَا بِرُطْبِ الْأَيْنِ مِنَ الزُّبَيْدِ وَأَطْيَبِ رَائِحَةٍ مِنَ الْمِسْكِ وَأَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ فَأَخَذْتُ رُطْبِيَّةً فَأَكَلْتُهَا فَتَحَوَّلَتِ الرُّطْبَةُ نُطْفَةً فِي صِدْقِي فَلَمَّا أَنْ هَبْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَقَعْتُ حَدِيحَةً فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَإِذَا اسْتَقْتُ إِلَى الْجَنَّةِ شَمِمْتُ رَائِحَةَ فَاطِمَةَ ع.

۶- فس، تفسیر القمی ابي عن ابن محبوب عن ابن رباب عن أبي عبيدة عن أبي عبد الله ع قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُكْثِرُ تَقْبِيلَ فَاطِمَةَ ع فَأَنْكَرَتْ ذَلِكَ عَائِشَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَائِشَةُ إِنِّي لَمَّا أُسِرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَأَذَانِي جَبْرَائِيلُ مِنْ شَجَرَةٍ طُوبَى وَ نَاوَلَنِي مِنْ ثَمَارِهَا فَأَكَلْتُهُ فَحَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ مَاءً فِي ظَهْرِي فَلَمَّا هَبْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَقَعْتُ حَدِيحَةً فَحَمَلْتُ بِفَاطِمَةَ فَمَا قَبَلْتُهَا قَطُّ إِلَّا وَجَدْتُ رَائِحَةَ شَجَرَةٍ طُوبَى مِنْهَا.

۷- قب، المناقب لابن شهر آشوب أنس بن مالك قال: سَأَلْتُ أُمَّي عَنْ صَدَمَةِ فَاطِمَةَ ع فَقَالَتْ كَانَتْ كَأَنَّهَا الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْيَدْرِ أَوْ الشَّمْسُ كَفُرَتْ عَمَامًا أَوْ خَرَجَتْ مِنَ السَّحَابِ وَكَانَتْ بَيْضَاءَ بَضَّةً.

عطاء عن أبي رباح قال: كَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص تَعَجُّنُ وَإِنَّ قَصَبَتَهَا تَضْرِبُ إِلَى الْجَفْنَةِ وَرُوي أَنَّهَا كَانَتْ مُشْرِقَةَ الرَّبَاعِيَّةِ. جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ فَاطِمَةَ تَمْشِي إِلَّا ذَكَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص تَمِيلُ عَلَى جَانِبِهَا الْأَيْمَنِ مَرَّةً وَ عَلَى جَانِبِهَا الْأَيْسَرِ مَرَّةً وَ وُلِدَتْ فَاطِمَةَ بِمَكَّةَ بَعِيدَ الثُّبُوءِ بِخَمْسِ سِنِينَ وَ بَعِيدَ الْإِسْرَاءِ بِثَلَاثِ سِنِينَ فِي الْعِشْرِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ وَأَقَامَتْ مَعَ أَبِيهَا بِمَكَّةَ ثَمَانِي سِنِينَ ثُمَّ هَاجَرَتْ مَعَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَرَوَّجَهَا مِنْ عَلِيٍّ بَعْدَ مَقْدَمِهَا الْمَدِينَةَ بِسِتِّينَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَرُوي أَنَّهُ كَانَ يَوْمَ السَّادِسِ وَ دَخَلَ بِهَا يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لَسْتُ خَلُونَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ بَعِيدَ يَدْرِ وَ قَبِضَ النَّبِيُّ وَ لَهَا يَوْمَ ثَمَانِي عَشْرَةَ سِنَةً وَ سَبْعَةَ أَشْهُرٍ وَ وُلِدَتْ الْحَسَنَ وَ لَهَا اثْنَتَا عَشْرَةَ سِنَةً.

بيان كفرت على البناء للمجهول أي إن شئت شبهتها بالشمس المستورة بالغمام لسترها و عافها أو لإمكان النظر إليها و إن شئت بالشمس الخارجة من تحت

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۷

الغمام لنورها و لمعانها و يحتمل أن يكون الغرض التشبيه بالشمس في حالتي ابتداء الدخول في الغمام و الخروج منها تشبيها لها بالشمس و لقناعها بالسحاب التي أحاطت ببعض الشمس أو يقال التشبيه بها في الحالتين لجمعها فيهما بين الستر و التمكّن من النظر و عدم محو الضوء و في الشعاع و على التقادير مأخوذ من الكفر بمعنى التغطية يقال كفرت الشيء أكفره بالكسر كفرا أي سترته و البضاضة رقة اللون و صفائه الذي يؤثر فيه أدنى شيء.

۸- كشف، كشف الغمة ذكر ابن الخشاب عن شيوخه يزفَعُهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بَعْدَ مَا أَظْهَرَ اللَّهُ نُبُوَّةَ نَبِيِّهِ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيَ بِخَمْسِ سِنِينَ وَ قُرَيْشٌ تَبْنِي الْبَيْتِ وَ تُوَفِّيَتْ وَ لَهَا ثَمَانِي عَشْرَةَ سِنَةً وَ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ [سَبْعُونَ يَوْمًا وَ فِي رِوَايَةٍ صَدَقَهُ ثَمَانِي عَشْرَةَ سِنَةً وَ شَهْرٌ وَ خَمْسَةَ عَشْرَ يَوْمًا وَ كَانَ عُمُرُهَا مَعَ أَبِيهَا بِمَكَّةَ ثَمَانِي سِنِينَ وَ هَاجَرَتْ إِلَى الْمَدِينَةِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَقَامَتْ مَعَهُ عَشْرَ سِنِينَ وَ كَانَ عُمُرُهَا ثَمَانِي عَشْرَةَ سِنَةً فَأَقَامَتْ مَعَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهَا خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ فِي رِوَايَةٍ

أخرى أربعين يوماً وقال الذارع أنا أقول فعمرها على هذه الرواية ثمانين عشرة سنة وشهر وعشرة أيام وولدت الحسن ولها إحدى عشرة سنة بعد الهجرة بثلاث سنين.

وفي كتاب مولد فاطمة ع لابن بابويه يرفعه إلى أسماء بنت عميس قالت قال لي رسول الله ص وقد كنت شهدت فاطمة ع وقد ولدت بغض ولدها فلم أر لها دماً فقال ص إن فاطمة خلقت حورية في صورته إنسيته.

۹- ضه، روضة الواعظين وولدت ع بعد النبوة بخمس سنين وبعده الأسياء بثلاث سنين وأقامت مع رسول الله ص بمكة ثمان سنين ثم هاجرت مع رسول الله ص إلى المدينة فزوجها من علي صلوات الله عليه بعيد مقدمهم المدينة بسنة وقبض النبي ص ولفاطمة ع يومئذ ثمانين عشرة سنة وعاشت بعد أبيها اثنتين وسبعين يوماً.

۱۰- كا، الكافي وولدت فاطمة ع بعد مبعث النبي ص بخمس سنين وتوفيت ولها ثمانين عشرة سنة وخمسة وسبعون يوماً بقيت بعد أبيها خمسة وسبعين يوماً.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۸

۱۱- عيون المعجزات، روى عن حارثة بن قدامة قال حدثني سلمان قال حدثني عمارة وقال أخبرك عجباً قلت حدثني يا عمارة قال نعم شهدت علي بن أبي طالب ع وقد ولج على فاطمة ع فلما أبصرت به نادى ادن لأحدتك بما كان وبما هو كائن وبما لم يكن إلى يوم القيامة حين تقوم الساعة قال عمارة فرأيت أمير المؤمنين ع يرجع الفقري فرجعت برجوعه إذ دخل على النبي ص فقال له ادن يا أبا الحسن فدنا فلما اطمان به المجلس قال له تحدثني أم أحدثك قال الحديث منك أحسن يا رسول الله فقال كآني بك وقد دخلت على فاطمة ع وقالت لك كيت وكيت فرجعت فقال علي ع نور فاطمة من نورنا فقال ع أو لا تعلم فسيجد علي شكراً لله تعالى قال عمارة فخرج أمير المؤمنين ع وخرجت بخروجه فولج على فاطمة ع وولجت معه فقالت كأنك رجعت إلى أبي ص فأخبرته بما قلته لك قال كان كذلك يا فاطمة فقالت أعلم يا أبا الحسن أن الله تعالى خلق نوري وكان يسبح الله جل جلاله ثم أودعه شجرة من شجر الجنة فضاءت فلما دخل أبي الجنة أوحى الله تعالى إليه إلهاماً أن اقتطف الثمرة من تلك الشجرة وأدركها في لهواتك ففعل فأودعني الله سبحانه صلب أبي ص ثم أودعني خديجة بنت خويلد فوضعتني وأنا من ذلك النور أعلم ما كان وما يكون وما لم يكن يا أبا الحسن المؤمن ينظر بنور الله تعالى.

۱۲- قل، إقبال الأعمال قال الشيخ المفيد في كتاب حدائق الرياض يوم العشرين من جمادى الآخرة كان مولد السيدة الزهراء ع سنة اثنتين من المبعث.

من بعض كتب المخالفين، بإسناده عن عبد الله بن محمد بن سليمان الهاشمي عن أبيه عن جده قال: ولدت فاطمة سنة إحدى وأربعين من مولد رسول الله ص وزعم محمد بن إسحاق أن فاطمة ولدت وقريش تبنى الكعبة وكانت فيما قبل تسمى أم أسماء.

وفي روايتي عن الحافظ أبي المنصور الديلمي بروايته عن أبي علي الجداد عن أبي نعيم الحافظ في كتاب معرفته الصحابة أن فاطمة كانت أصغر بنات رسول الله سناً ولدت وقريش تبنى الكعبة وكانت فيما قبل تسمى أم أسماء.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۹

وقال أبو الفرج في كتاب مقاتل الطالبين كان مولد فاطمة ع قبل النبوة وقريش حينئذ تبنى الكعبة وكان تزويج علي بن أبي طالب إياها في صفر بعد مقدم رسول الله ص المدينة وبنى بها بعد رجوعه من غزاه بدر ولها يومئذ ثمانين عشرة سنة حدثني بذلك الحسن بن علي عن الحارث - عن ابن سيدي عن الواقدي عن أبي بكر بن عبد الله بن أبي سبرة - عن إسحاق بن عبد الله أبي فروة عن جعفر بن محمد بن علي ع.

۱۳- كا، الكافي عبد الله بن جعفر وسعد بن عبد الله جميعاً عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه علي بن مهزيار عن الحسن بن محبوب

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِيبِ السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ وُلِدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص بَعْدَ مَبْعَثِ رَسُولِ اللَّهِ ص بِخَمْسِ سِنِينَ وَ تُوْفِّتْ وَ لَهَا ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسَةٌ وَ سَبْعُونَ يَوْمًا.

۱۴- كَف، المصباح للكفعمي وُلِدَتْ فَاطِمَةُ ع فِي الْعِشْرِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَنَةً اثْنَتَيْنِ مِنَ الْمَبْعَثِ وَقِيلَ سَنَةً خَمْسٍ مِنَ الْمَبْعَثِ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتِمِهَا مِنْ الْمُتَوَكَّلُونَ وَ بَوَابِهَا فَضَةُ أُمَّتِهَا.

۱۵- مصبا، المصباحين فِي الْيَوْمِ الْعِشْرِينَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَنَةً اثْنَتَيْنِ مِنَ الْمَبْعَثِ كَانَ مَوْلِدَ فَاطِمَةَ ع فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى سَنَةً خَمْسٍ مِنَ الْمَبْعَثِ وَ الْعَامَّةُ تَزْوِي أَنَّ مَوْلِدَهَا قَبْلَ الْمَبْعَثِ بِخَمْسِ سِنِينَ.

۱۶- كِتَابُ دَلَائِلِ الْإِمَامِيَّةِ، لِمُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ الْإِمَامِيِّ عَنْ أَبِي الْمَفْضَلِ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ ابْنِ سَيَّانٍ عَنْ ابْنِ مُسَيْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: وُلِدَتْ فَاطِمَةُ فِي جُمَادَى الْآخِرَةِ الْيَوْمِ الْعِشْرِينَ مِنْهَا سَنَةً خَمْسٍ وَ أَرْبَعِينَ مِنْ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ص فَأَقَامَتْ بِمَكَّةَ ثَمَانِ سِنِينَ وَ بِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ وَ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهَا خَمْسًا وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ قَبِضَتْ فِي جُمَادَى الْآخِرَةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثِ خَلْوَنٍ مِنْهُ سَنَةً إِحْدَى عَشْرَةَ مِنَ الْهَجْرَةِ.

۱۴، ۱۵، ۱- وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعَكْبَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الضَّبِّيِّ عَنْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۰

مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْعَلَمَائِيِّ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَقِيدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَيْدَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمْ تَزَلْ فَاطِمَةُ تَشْبُ فِي الْيَوْمِ كَالْجُمُعَةِ وَ فِي الْجُمُعَةِ كَالشَّهْرِ وَ فِي الشَّهْرِ كَالسَّنَةِ فَلَمَّا هَاجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ ابْتَنَى بِهَا مَسْجِدًا وَ أَنْسَ أَهْلَ الْمَدِينَةَ بِهِ وَ عَلَتْ كَلِمَتُهُ وَ عَرَفَ النَّاسُ بَرَكَتَهُ وَ سَارَ إِلَيْهِ الرُّكْبَانُ وَ ظَهَرَ الْإِيمَانُ وَ دُرْسَ الثُّرَاثُ وَ تَحَدَّثَ الْمُلُوكُ وَ الشَّرَافُ [الْأَشْرَافُ وَ خَافَ سَيِّفَ نَقْمَتِهِ الْأَكَابِرُ وَ الْأَشْرَافُ وَ هَاجَرَتْ فَاطِمَةُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ نِسَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَ كَانَتْ عَائِشَةُ فِيمَنْ هَاجَرَ مَعَهَا فَقَدِمَتْ الْمَدِينَةَ فَأُنْزِلَتْ مَعَ النَّبِيِّ ص عَلَى أُمِّ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ وَ خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص النِّسَاءَ وَ تَرَوَّجَ سَيِّدَةَ أَوَّلَ دُخُولِهِ الْمَدِينَةَ وَ نَقَلَ فَاطِمَةَ إِلَيْهَا ثُمَّ تَرَوَّجَ أُمُّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ تَرَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص وَ فَوَّضَ أَمْرَ ابْنَتِهِ إِلَيَّ فَكُنْتُ أُوَدِّبُهَا وَ كَانَتْ وَ اللَّهُ أَدَّابَ مِنِّي وَ أَعْرَفَ بِالْأَشْيَاءِ كُلِّهَا.

باب ۲ اسمائها و بعض فضائلها ع

۱- لى، الأمالى للصدوق ع، علل الشرائع ل، الخصال ابْنُ الْمُتَوَكَّلِ عَنِ السَّعْدِ أَبَادِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لِفاطمة ع تَسْبِعُهُ أَسْمَاءُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاطِمَةُ وَ الصِّدِّيقَةُ وَ الْمُبَارَكَةُ وَ الطَّاهِرَةُ وَ الزَّكِيَّةُ وَ الرَّاضِيَّةُ وَ الْمَرْضِيَّةُ وَ الْمُحَدَّثَةُ وَ الزَّهْرَاءُ ثُمَّ قَالَ ع أ تَدْرِي أَيُّ شَيْءٍ تَفْسِيرُ فَاطِمَةَ قُلْتُ أَخْبِرْنِي يَا سَيِّدِي قَالَ فَطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ قَالَ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع تَرَوَّجَهَا لَمَا كَانَ لَهَا كُفُوٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ آدَمَ فَمَنْ دُونَهُ.

كتاب دلائل الإمامة للطبري، عن الحسن بن أحمد العلوي عن الصدوق مثله بيان يمكن أن يستدل به على كون علي و فاطمة ع أشرف من سائر

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۱

أولى العزم سوى نبينا صلى الله عليهم أجمعين لا يقال لا يدل على فضلها على نوح و إبراهيم ع لاحتمال كون عدم كونها كفوين لكونها من أجدادها ع لأننا نقول ذكر آدم ع يدل على أن المراد عدم كونهم أكفاءها مع قطع النظر عن الموانع الأخرى على أنه يمكن أن يتشبه بعدم القول بالفصل نعم يمكن أن يناقش في دلالة علي فضل فاطمة عليهم بأنه يمكن أن يشترط في الكفاءة كون الزوج أفضل و لا يبعد ذلك من متفاهم العرف و الله يعلم.

۲- ع، علل الشرائع أبي عن سعد بن جعفر بن سهل الصيقل عن محمد بن إسماعيل الدارمي عن حذته عن محمد بن جعفر الهزمراني عن أيبان بن تغلب قال: قلت لأبي عبد الله ع يا ابن رسول الله لم سميت الزهراء زهراء فقال لأنها تزهر لأمير المؤمنين ع في النهار ثلاث مرات بالنور كأن يزهر نور وجهها صلاة الغداة والناس في فراشهم فيدخل بياض ذلك النور إلى حجراتهم بالمدينة فتبيض حيطانهم فيعجبون من ذلك فيأتون النبي ص فيسألونه عما رأوا فيرسلمهم إلى منزل فاطمة ع فيأتون منزلها فيرونها قاعده في محرابها تضيء والنور يسطع من محرابها من وجهها فيعلمون أن الذي رأوه كان من نور فاطمة فإذا انتصف النهار وترتبت للصلاة زهر نور وجهها ع بالصفرة فتدخل الصفرة في حجرات الناس فتصفر ثيابهم وألوانهم فيأتون النبي ص فيسألونه عما رأوا فيرسلمهم إلى منزل فاطمة ع فيرونها قائمة في محرابها وقد زهر نور وجهها صلوات الله عليها وعلى أبيها وبعليها وبنيتها بالصفرة فيعلمون أن الذي رأوا كان من نور وجهها فإذا كان آخر النهار وعزبت الشمس احمر وجه فاطمة فأشرق وجهها بالحمرة فرحاً وشكراً لله عز وجل فكان تدخل حمرة وجهها حجرات القوم وتحمر حيطانهم فيعجبون من ذلك ويأتون النبي ص ويسألونه عن ذلك فيرسلمهم إلى منزل فاطمة ع فيرونها جالسة تسبح الله وتمجده ونور وجهها يزهر بالحمرة فيعلمون أن الذي رأوا كان من نور وجه فاطمة ع فلم يزل ذلك النور في وجهها حتى ولد الحسين ع فهو يتقلب في وجوهنا إلى يوم القيامة في الأئمة منا أهل البيت إمام بعد إمام.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۲

بيان ترتب أي ثبت في محرابها كما في اللغة أو تهيأت من الترتيب العرفي بمعنى جعل كل شيء في مرتبته و يحتمل أن يكون تصحيف تزينت.

۱۴، ۱۵ - ۳- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بالإسناد إلى دارم قال حدثنا علي بن موسى الرضا ومحمد بن علي ع قالا سمعنا المأمون يحدث عن الرشيد عن المهدى عن المنصور عن أبيه عن جدته قال: قال ابن عباس لمعاوية أ تدري لم سميت فاطمة فاطمة قال لا قال لأنها فطمت هي وشيعتها من النار سمعت رسول الله ص يقول.

۴- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بالإسناد الثالث عن الرضا عن آباءه ع قال قال رسول الله ص إنني سميت ابنتي فاطمة لأن الله عز وجل فطمها وطم من أحبها من النار.

صح، صحيفه الرضا عليه السلام عن الرضا عن آباءه ع مثله.

۵- ع، علل الشرائع أبي عن محمد بن معقل القرميسي عن محمد بن يزيد الجزري عن إبراهيم بن إسحاق النهاوندی عن عبد الله بن حماد عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي عبد الله ع قال: قلت لم سميت فاطمة الزهراء زهراء فقال لأن الله عز وجل خلقها من نور عظمته فلما أشرفت أضواء السماوات والأرض بنورها وعشيت أبصار الملائكة وخرت الملائكة لله ساجدين وقالوا إلهنا وسيدنا ما هذا النور فأوحى الله إليهم هذا نور من نوري وأسكنته في سمائي خلقته من عظمتي أخرجه من صلب نبي من أنبيائي أفضله على جميع الأنبياء وأخرج من ذلك النور أئمة يقومون بأمرى يهدون إلى حقي وأجعلهم خلفائي في أرضي بعد انقضاء وحيي.

مصباح الأنوار، عن أبي جعفر ع مثله بيان قال الفيروز آبادي قريسين بالكسر بلد قرب الدينور معرب كرمانشاهان.

۶- مع، معاني الأخبار ع، علل الشرائع الطالقاني عن الجلودی عن الجوهري عن ابن عمارة عن أبيه قال: سألت أبا عبد الله ع عن فاطمة لم سميت زهراء فقال لأنها كانت إذا قامت في محرابها زهر نورها لأهل السماء كما يزهر نور الكواكب لأهل

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۳

الأرض.

۷- ع، علل الشرائع أبي عن علي بن إبراهيم عن اليقطيني عن محمد بن زياد مولى بني هاشم قال حدثنا شيخ لنا ثقة يقال له نجيه بن إسحاق الفزاري قال حدثنا عبد الله بن الحسن بن حسن قال: قال أبو الحسن ع لم سميت فاطمة فاطمة قلت فوقاً بينه وبين الأسماء قال إن ذلك لمن الأسماء ولكن الاسم الذي سميت به إن الله تبارك وتعالى علم ما كان قبل كونه فعلم أن رسول الله ص يتزوج في

الْأَحْيَاءِ وَ أَنْهُمْ يَطْمَعُونَ فِي وِرَاثَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ قَبْلِهِ فَلَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ سَمَّاهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَاطِمَةَ لِمَا أَخْرَجَ مِنْهَا وَ جَعَلَ فِي وُلْدِهَا فَطَمَهُمْ عَمَّا طَمِعُوا فَبِهَذَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ لِأَنَّهَا فَطَمَتْ طَمَعَهُمْ وَ مَعْنَى فَطَمْتُ قَطَعْتُ.

بيان قوله فرقا بينه و بين الأسماء لعله توهم أن هذا الاسم مما لم يسبقها إليه أحد فلذا سميت به لثلا يشار كها فيه امرأة ممن مضى فأجاب ع بأنه كان من الأسماء التي كانوا يسمون بها قبل قوله إن الله أى لأن الله.

۸- مع، معانى الأخبار ع، علل الشرائع القطنان عن الشكرى عن الجوهري عن مُحَمَّدِ بْنِ عُمَيْرِ الْحَنْفِيِّ عَنْ بَشِيرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَطَمَ مَنْ أَحَبَّهَا مِنَ النَّارِ.

۹- ع، علل الشرائع ماجيلويه عن مُحَمَّدِ الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ يَزِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: لَمَّا وُلِدَتْ فَاطِمَةُ عَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مَلِكٍ فَأَنْطَقَ بِهِ لِسَانَ مُحَمَّدٍ ص فَسَمَّاهَا فَاطِمَةَ ثُمَّ قَالَ إِنِّي فَطَمْتُكَ بِالْعِلْمِ وَ فَطَمْتُكَ عَنِ الطَّمْثِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ اللَّهُ لَقَدْ فَطَمَهَا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالْعِلْمِ وَ عَنِ الطَّمْثِ بِالْمِيثَاقِ.

مصباح الأنوار، عنه ع مثله بيان فطمتك بالعلم أى أرضعتك بالعلم حتى استغنيت و فطمت أو قطعتك عن الجهل بسبب العلم أو جعلت فطامك من اللبن مقرونا بالعلم كناية عن كونها فى

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۴

بدو فطرتها عالمة بالعلوم الربانية و على التقادير كان الفاعل بمعنى المفعول كالدافع بمعنى المدفوق أو يقرأ على بناء التفعيل أى جعلتك قاطعة الناس من الجهل أو المعنى لما فطمها من الجهل فهى فطم الناس منه و الوجهان الأخيران يشكل إجرأهما فى قوله فطمتك عن الطمث إلا بتكلف بأن يجعل الطمث كناية عن الأخلاق و الأفعال الذميمة أو يقال على الثالث لما فطمتك عن الأدناس الروحانية و الجسمانية فأتت فطم الناس عن الأدناس المعنوية.

۱۰- ع، علل الشرائع ابن الوليد عن أَحْمَدَ بْنِ عَلَوَيْهِ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ النَّفَّيِّ عَنْ جُنْدَلِ بْنِ وَالِقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَرَ الْبُصْرِىِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا فَاطِمَةُ أ تَدْرِينَ لِمَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ فَقَالَ عَلِيُّ ع يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ سُمِّيَتْ قَالَ لِأَنَّهَا فَطَمَتْ هِيَ وَ شَبِعَتْهَا مِنَ النَّارِ.

مصباح الأنوار، عنه ع مثله بيان لا يقال المناسب على ما ذكر فى وجه التسمية أن تسمى مفطومة إذ الفطم بمعنى القطع يقال فطمت الأم صبيها و فطمت الرجل عن عاداته و فطمت الجبل لأننا نقول كثيرا ما يجىء فاعل بمعنى مفعول كقولهم سر كاتم و مكان عامر و كما قالوا فى قوله تعالى عَيْشُهُ رَاضِيَةٌ* و ماءٍ دَافِقٍ و يحتمل أن يكون ورد الفطم لازما أيضا.

قال الفيروزآبادى أفطم السخلة حان أن فطم فإذا فطمت فهى فاطم و مفطومة و فطم انتهى و يمكن أن يقال إنها فطمت نفسها و شبعتها عن النار و عن الشرور و فطمت نفسها عن الطمث لكون السبب فى ذلك ما علم الله من محاسن أفعالها و مكارم خصالها فالإسناد مجازى.

۱۱- ع، علل الشرائع ابن المَوَكَّلِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانِ بْنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ النَّفَّيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ لِفَاطِمَةَ ع وَ قَفَمَهُ عَلَى بَابِ جَهَنَّمَ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُتِبَ بَيْنَ عَيْنَيْ كُلِّ رَجُلٍ مُؤْمِنٍ أَوْ كَافِرٍ فَيَوْمَ بِمُحَبِّ قَدْ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ إِلَى النَّارِ فَتَقَرَّأَ فَاطِمَةُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُحَبًّا فَتَقُولُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۵

إِلَهِي وَ سَيِّدِي سَمَّيْتَنِي فَاطِمَةَ وَ فَطَمْتَ بِي مَنْ تَوَلَّانِي وَ تَوَلَّى ذُرِّيَّتِي مِنَ النَّارِ وَ وَعَدْتَكِ الْحَقُّ وَ أَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِعَادَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَدَقْتَ يَا فَاطِمَةُ إِنِّي سَمَّيْتُكَ فَاطِمَةَ وَ فَطَمْتُ بِكَ مَنْ أَحَبَّكَ وَ تَوَلَّاكَ وَ أَحَبَّ ذُرِّيَّتِكَ وَ تَوَلَّاهُمْ مِنَ النَّارِ وَ وَعَدْتِ الْحَقُّ وَ أَنَا لَا أُخْلِفُ الْمِعَادَ وَ إِنَّمَا أَمَرْتُ بِعَبْدِي هَذَا إِلَى النَّارِ لِتَشْفَعِي فِيهِ فَأَشْفَعُكَ وَ لِيَتَبَيَّنَ مَلَائِكَتِي وَ أَنْبِيَائِي وَ رُسُلِي وَ أَهْلَ الْمَوْقِفِ مَوْقِفِكَ مِنِّي وَ مَكَانَتِكَ عِنْدِي فَمَنْ قَرَأَتْ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُؤْمِنًا فَخُدِي بِيَدِهِ وَ أَدْخِلِيهِ الْجَنَّةَ.

۱۲- ما، الأمالی للشيخ الطوسي الفحام عن المنصورى عن عم أبيه عن أبي الحسن الثالث عن آيائه ع قال قال رسول الله ص إنما سميت ابنتي فاطمة لأن الله عز وجل فطمها و فطم من أحبها من النار.

۱۳- مع، معانى الأخبار ع، علل الشرائع بإسناد العلوى عن علي ع أن النبي ص سئل ما البتول فإنا سمعناك يا رسول الله تقول إن مريم بتول و فاطمة بتول فقال ع البتول التي لم تر حمره قط أى لم تحض فإن الحيض مكروه فى بنات الأنبياء.

مصباح الأنوار، عن على ع مثله بيان البتل القطع أى أنها منقطعة عن نساء زمانها بعدم رؤيته الدم قال فى النهاية امرأه بتول منقطعة عن الرجال لا شهوة لها فيهم و بها سميت مريم أم عيسى ع و سميت فاطمة ع البتول لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دينا و حسبا و قيل لانقطاعها عن الدنيا إلى الله تعالى و نحو ذلك قال الفيروز آبادى.

أقول قد مضت و سيأتى الأخبار فى أنه

قال النبي ص لفاطمة شق الله لك يا فاطمة اسما من أسمائه فهو الفاطر و أنت فاطمة.

و شبهه.

۱۴- قب، المناقب لابن شهر آشوب ابن بابويه فى كتاب مولد فاطمة و الخزكوشى فى شرف النبي ص و ابن بطه فى الإبانة عن الكلبي عن جعفر بن محمد ع قال: قال رسول الله ص لعلي هيل تدرى لم سميت فاطمة قال علي لم سميت فاطمة يا رسول الله قال لأنها فطمت هى و شيعتها من النار.

أبو علي السلامي فى تاريخه بإسناده عن الأوزاعي عن يحيى بن أبي كثير

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۶

عن أبي هريرة قال علي ع إنما سميت فاطمة لأن الله فطم من أحبها عن النار.

شبرويه فى الفردوس عن جابر الأنصاري قال النبي ص إنما سميت ابنتي فاطمة لأن الله فطمها و فطم محبيها عن النار.

الصادق ع تدرى أى شىء تفسير فاطمة قال فطمت من الشر و يقال إنما سميت فاطمة لأنها فطمت عن الطم.

أبو صالح المؤذن فى الأربعين سئل رسول الله ص ما البتول قال التي لم تر حمره قط و لم تحض فإن الحيض مكروه فى بنات الأنبياء و قال ع لعائشة يا حميراء إن فاطمة ليست كبنات النادمين لما تغتسل كما تغتسلن أبو عبد الله ع قال حرم الله النساء على علي ما دامت فاطمة حية لأنها طاهرة لا تحيض.

و قال عبيد الهروي فى الغريبين سميت مريم بتولا لأنها بتلت عن الرجال و سميت فاطمة بتولا لأنها بتلت عن النضير.

أبو هاشم العسكري سألت صاحب العسك كرع لم سميت فاطمة الزهراء ع فقال كان وجهها يزهر لإمير المؤمنين ع من أول النهار كالشمس الضاحية و عند الزوال كالقمر المنيب و عند غروب الشمس كالكوكب الدررى.

الحسن بن يزيد قال: قلت لأبي عبد الله ع لم سميت فاطمة الزهراء قال لأن لها فى الجنة قبة من ياقوت حمراء ارتفاعها فى الهواء مسيرة سنة معلقة بقدره الجبار لما علقها لها من فوقها فتمسكها و لا دعامة لها من تحتها فتلزمها لها مائة ألف باب على كل باب ألف من الملائكة يراها أهل الجنة كما يرى أحدكم الكوكب الدررى الزاهر فى أفق السماء فيقولون هذه الزهراء لفاطمة ع.

۱۵- قب، المناقب لابن شهر آشوب كنها أم الحسن و أم الحسين و أم المحسن و أم المائمة و أم أبيها و أسماؤها على ما ذكره أبو جعفر القمي فاطمة البتول الحصة أن الحرة السيده العذراء الزهراء الحوراء المباركة الطاهرة الزكية الراضية به المراضية المحدثه مريم الكبرى الصديقة الكبرى و يقال لها فى السماء النورية

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷

السماوية الحانية.

بيان الحانية أى المشفقة على زوجها و أولادها قال الجزرى الحانية التى تقيم على ولدها لا تتزوج شفقة و عطفاً و منه

الحديث في نساء قريش أحناه على ولد و أرحاه على زوج

١٦- إِرْشَادُ الْقُلُوبِ، مَرْفُوعًا إِلَى سَيِّمَانَ الْفَارِسِيِّ رَه قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ص فِي الْمَسْجِدِ إِذْ دَخَلَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَسَلَّمَ فَرَدَّ النَّبِيُّ ص وَ رَحَّبَ بِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ الْمَعَادِنَ وَاحِدَةً فَقَالَ النَّبِيُّ ص إِذَا أُخْبِرَكَ يَا عَمُّ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيًّا وَ لَمَّا سَمَاءٌ وَ لَمَّا أَرْضٌ وَ لَمَّا جَنَّةٌ وَ لَمَّا نَارٌ وَ لَمَّا لَوْحٌ وَ لَمَّا قَلَمٌ فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَدُوَ خَلْقَنَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَكَانَتْ نُورًا ثُمَّ تَكَلَّمَ كَلِمَةً ثَانِيَةً فَكَانَتْ رُوحًا فَمَزَجَ فِيمَا بَيْنَهُمَا وَ اعْتَدَلَ فَخَلَقَنِي وَ عَلِيًّا مِنْهُمَا ثُمَّ فَتَقَ مِنْ نُورِ الْعَرْشِ فَأَنَا أَجَلُّ مِنَ الْعَرْشِ ثُمَّ فَتَقَ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ نُورَ السَّمَاوَاتِ فَعَلِيٌّ أَجَلُّ مِنَ السَّمَاوَاتِ ثُمَّ فَتَقَ مِنْ نُورِ الْحَسَنِ نُورَ الشَّمْسِ وَ مِنْ نُورِ الْحُسَيْنِ نُورَ الْقَمَرِ فَهُمَا أَجَلُّ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَ تَقُولُ فِي تَسْبِيحِهَا سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ مِنْ أَنْوَارٍ مَا أَكْرَمَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَبْلُغَ الْمَلَائِكَةَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ سَيِّحَابًا مِنْ طُلْمِيَّةٍ وَ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ لَا تَنْظُرُ أَوْلَاهَا مِنْ آخِرِهَا وَ لَا آخِرَهَا مِنْ أَوْلَاهَا فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَهَاتَا وَ سَيِّدَاتَنَا مُنْذُ خَلَقْتَنَا مَا رَأَيْنَا مِثْلَ مَا نَحْنُ فِيهِ فَسَأَلْنَاكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَنْوَارِ إِلَّا مَا كَشَفْتَ عَنَّا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَأَفْعَلَنَّ فَخَلَقَ نُورَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ع يَوْمَئِذٍ كَالْقِنْدِيلِ وَ عَلَقَهُ فِي قُرْطِ الْعَرْشِ فَزَهَرَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ وَ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ تُسَبِّحُ اللَّهَ وَ تُقَدِّسُهُ فَقَالَ اللَّهُ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَأَجْعَلَنَّ ثَوَابَ تَسْبِيحِكُمْ وَ تَقْدِيسِكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِمَجِيئِي هَذِهِ الْمَرْأَةَ وَ أَبْيَاهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَيْنَهُمَا قَالَ سَيِّمَانُ فَخَرَجَ الْعَبَّاسُ فَلَقِيَهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَ قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ بِأَبِي عَثْرَةَ الْمُصْطَفَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَا أَكْرَمَكُمُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ١٨

بيان القرط بالضم الذي يعلق في شحمه الأذن.

١٧- فر، تفسير فرات بن إبراهيم موسي بن علي بن موسى بن عبد الرحمن المحاربي مَعْنَعْنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدْرُونَ لِمَا خُلِقَتْ فَاطِمَةُ قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ خُلِقَتْ فَاطِمَةُ حَوْرَاءَ إِنْسِيَّةً لَا إِنْسِيَّةً وَ قَالَ خُلِقَتْ مِنْ عَرَقِ جَبْرِئِيلِ وَ مِنْ زَعْبِهِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَشْكَلَ ذَلِكَ عَلَيْنَا تَقُولُ حَوْرَاءَ إِنْسِيَّةً لَا إِنْسِيَّةً ثُمَّ تَقُولُ مِنْ عَرَقِ جَبْرِئِيلِ وَ مِنْ زَعْبِهِ قَالَ إِذَا أُتْبِكُمْ أَهْدِي إِلَى رَبِّي تُفَاحِيَةً مِنَ الْجَنَّةِ أَتَانِي بِهَا جَبْرِئِيلُ ع فَضَمَّهَا إِلَى صَدْرِهِ فَعَرَقَ جَبْرِئِيلُ ع وَ عَرَقَتِ التُّفَاحِيَةُ فَصَارَ عَرَفُهَا شَيْئًا وَاحِدًا ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ قُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا جَبْرِئِيلُ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَهْدَى إِلَيْكَ تُفَاحِيَةً مِنَ الْجَنَّةِ فَأَخَذْتُهَا وَ قَبَلْتُهَا وَ وَضَعْتُهَا عَلَى عَيْنِي وَ ضَمَمْتُهَا إِلَى صَدْرِي ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ كُلَّهَا قُلْتُ يَا حَبِيبِي يَا جَبْرِئِيلُ هَيْدِيَهُ رَبِّي تُوَكَّلُ قَالَ نَعَمْ قَدْ أَمَرْتُ بِأَكْلِهَا فَأَلْفَقْتُهَا فَرَأَيْتُ مِنْهَا نُورًا سَاطِعًا فَفَزِعْتُ مِنْ ذَلِكَ النَّورِ قَالَ كُلِّ فَإِنَّ ذَلِكَ نُورُ الْمَنْصُورَةِ فَاطِمَةَ قُلْتُ يَا جَبْرِئِيلُ وَ مِنَ الْمَنْصُورَةِ قَالَ جَارِيَةٌ تَخْرُجُ مِنْ صَدْرِي وَ اسْمُهَا فِي السَّمَاءِ مَنْصُورَةٌ وَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةُ فَقُلْتُ يَا جَبْرِئِيلُ وَ لِمَ سُمِّيَتْ فِي السَّمَاءِ مَنْصُورَةٌ وَ فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ قَالَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّهُ فَطَمَتْ شَيْعَتَهَا مِنَ النَّارِ وَ فَطِمُوا أَعْدَاؤَهَا عَنْ حُبِّهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ وَ يَوْمَئِذٍ يَقْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ «١» بِنَصْرِ فَاطِمَةَ ع.

بيان الزغب الشعيرات الصغرى على ريش الفرح و كونها من زغب جبرئيل إما لكون التفاحه فيها و عرقت من بينها أو لأنه التصق بها بعض ذلك الزغب فأكله النبي ص.

١٨- ما، الأمالى للشيخ الطوسي جَمَاعَهُ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ عَنْ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَ ذَرَيْتَهَا مِنَ النَّارِ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ

(١) الروم: ٤. راجع المصدر ص ١١٩.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ١٩

منهمم بالتوحيد و الإيمان بما جئت به.

- ۱۹- أَقُولُ رُوِيَ فِي مَقَاتِلِ الطَّالِبِيِّينَ بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَ أَنْ فَاطِمَةَ عَ كَانَتْ تُكْنَى أُمَّ أَبِيهَا.
- ۲۰- مِصْبَاحُ الْأَنْوَارِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَ قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرَةَ لِطَهَارَتِهَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ وَطَهَارَتِهَا مِنْ كُلِّ رَفَثٍ وَ مَا رَأَتْ قَطُّ يَوْمًا حُمْرَةً وَ لَا نِفَاسًا.

باب ۳ مناقبها و فضائلها و بعض احوالها و معجزاتها صلوات الله عليها

- ۱- أَقُولُ قَدْ مَرَّ فِي بَابِ الرُّكْبَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنِ النَّبِيِّ صِ بِرِوَايَةِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ: لَنْ يَزُكَبَ يَوْمَئِذٍ إِلَّا أَرْبَعَةٌ أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ صَالِحُ نَبِيِّ اللَّهِ فَأَمَّا أَنَا فَعَلَى الْبَرَّاقِ وَ أَمَّا فَاطِمَةُ ابْنَتِي فَعَلَى نَاقَتِي الْعُضْبَاءِ تَمَامَ الْخَبْرِ.
- ۲- جَاءَ الْمَجَالِسُ لِلْمُفِيدِ عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنِ النَّمَائِيِّ عَنِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صِ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا.
- ۳- ل، الخصال ابن إدريس عن أبيه عن الأشعري عن أبي عبد الله الرازي عن ابن أبي عثمان عن موسى بن بكر عن أبي الحسن الأول ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَارَ مِنَ النِّسَاءِ أَرْبَعًا [أَرْبَعًا] مَرْيَمَ وَ آسِيَةَ وَ خَدِيجَةَ وَ فَاطِمَةَ الْخَيْرِ.
- ۴- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بالأسانيد الثلاثة عن الرضا عن آبائه ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صِ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا.

صح، صحيفه الرضا عليه السلام عن الرضا عن آبائه ع مثله.

- ۵- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بإسناد التميمي عن الرضا عن آبائه ع قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۰

الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ بَعْدِي وَ بَعْدَ أَبِيهِمَا وَ أُمَّهُمَا أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْأَرْضِ.

- ۶- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بإسناد التميمي عن الرضا عن آبائه ع قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صِ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَيْتُ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ دُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ.

- ۷- لى، الأمالي للصدوق الحسن بن محمد بن سعيد الهاشمي عن جعفر بن محمد بن جعفر العلوي عن محمد بن علي بن خلف عن حسين بن صالح بن أبي الأسود عن أبي معشر عن محمد بن قيس قال: كَانَ النَّبِيُّ صِ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ يَدُأُ بِفَاطِمَةَ عَ فَدَخَلَ عَلَيْهَا فَأَطَالَ عِنْدَهَا الْمَكْثَ فَخَرَجَ مَرَّةً فِي سَفَرٍ فَصَبَّغَتْ فَاطِمَةَ عَ مَسِكَتَيْنِ مِنْ وَرَقٍ وَ قِلَادَةٍ وَ قُرْطَيْنِ «۱» وَ سِتْرًا لِابْنِ الْبَيْتِ لِقُدُومِ أَبِيهَا وَ زَوْجِهَا عَ فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صِ دَخَلَ عَلَيْهَا فَوَقَفَ أَضْحَابُهُ عَلَى الْبَابِ لَا يَدْرُونَ يَقْفُونَ أَوْ يَنْصِرُونَ لَطُولِ مَكْثِهِ عِنْدَهَا فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صِ وَ قَدْ عَرَفَ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ حَتَّى جَلَسَ عِنْدَ الْمُنْبَرِ فَظَنَّتْ فَاطِمَةَ عَ أَنَّهُ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صِ لِمَا رَأَى مِنَ الْمَسِكَتَيْنِ وَ الْقِلَادَةِ وَ الْقُرْطَيْنِ وَ السِّتْرِ فَزَعَتْ قِلَادَتَهَا وَ قُرْطَيْهَا وَ مَسِكَتَيْهَا وَ نَزَعَتِ السِّتْرَ فَبَعَثَتْ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صِ وَ قَالَتْ لِلرَّسُولِ قُلْ لَهُ تَفَرُّأٌ عَلَيْكَ ابْتُئِكَ السَّلَامُ وَ تَقُولُ اجْعَلْ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَمَّا أَتَاهُ قَالَ فَعَلْتَ فِدَاهَا أَبُوهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَيْسَتْ الدُّنْيَا مِنْ مُحَمَّدٍ وَ لَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْخَيْرِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا أَسْقَى فِيهَا كَافِرًا شَرْبَةَ مَاءٍ ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ عَلَيْهَا.

- ۸- ج، الإحتجاج عن الحسين بن زيد عن جعفر الصادق ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صِ قَالَ لِفَاطِمَةَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَغْضَبُ لِعُضْبِكَ وَ يَرْضَى لِرِضَاكِ قَالَ فَقَالَ الْمُحَدِّثُونَ بِهَا قَالَ فَاتَاهُ ابْنُ جَرِيحٍ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حُدِّثْنَا الْيَوْمَ حَدِيثًا اسْتَشْهَرَهُ النَّاسُ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ حُدِّثْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صِ قَالَ لِفَاطِمَةَ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ

(۱) المسكّة - بالتحريك - السوار و الخلخال و الورق: الفضة، و القلادة - بالكسر ما يجعل في العنق من الحلّي، و القرط - بالضم - ما يعلق في شحمة الاذن من الجواهر و غيرها.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۱

لِعَضِّكَ وَ يَرْضَى لِرِضَاكَ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ لَيُعْضِبُ فِيمَا تَزُوونَ لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَ يَرْضَى لِرِضَاهُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ عَ فَمَا تُنْكِرُونَ أَنْ تَكُونَ ابْنُهُ رَسُولِ اللَّهِ ص مُؤْمِنَهُ يَرْضَى اللَّهُ لِرِضَاهَا وَ يَعْضِبُ لِعَضِّهَا قَالَ صَدَقْتَ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.

۹- لى، الأمالى للصدوق القُطَّانُ عَنِ السُّكْرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ بَكَّارٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُثَنَّى عَنِ عَمِّهِ ثَمَامَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ أُمِّهِ قَالَتْ مَا رَأَتْ فَاطِمَةَ عَ دَمًا فِي حَيْضٍ وَ لَا فِي نِفَاسٍ.

۱۰- لى، الأمالى للصدوق ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادِ الْعَطَّارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَمْ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا قَالَ تَاكَ مَرْيَمُ وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فَقُلْتُ فَقَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ الْجَنَّةِ قَالَ هُمَا وَ اللَّهُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

۱۱- ۱۴- ۱۵- لى، الأمالى للصدوق الطَّلَقَانِيُّ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ الْمَادَرَائِيِّ عَنِ أَبِي قِلَابَةَ عَنِ غَانِمِ بْنِ الْحَسَنِ السَّعْدِيِّ عَنِ مُسْلِمِ بْنِ خَالِدِ الْمَكِّيِّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَ عَنْ حَبِيبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ قَالَ: قَالَتْ فَاطِمَةُ عَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص يَا أَبَتَاهُ أَيْنَ أَلْفَاكَ يَوْمَ الْمُؤَقَّفِ الْأَعْظَمِ وَ يَوْمَ الْأَهْوَالِ وَ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ قَالَ يَا فَاطِمَةُ عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ وَ مَعِيَ لَوْاءُ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» وَ أَنَا السَّفِيحُ لِأُمَّتِي إِلَى رَبِّي قَالَتْ يَا أَبَتَاهُ فَإِنَّ لَمْ أَلْفِكَ هُنَاكَ قَالَ الْقَيْنِي عَلَى الْحَوْضِ وَ أَنَا أُسْتَقِي أُمَّتِي قَالَتْ يَا أَبَتَاهُ فَإِنَّ لَمْ أَلْفِكَ هُنَاكَ قَالَ الْقَيْنِي عَلَى الصَّرَاطِ وَ أَنَا قَائِمٌ أَقُولُ رَبِّ سَلِّمْ أُمَّتِي قَالَتْ فَإِنَّ لَمْ أَلْفِكَ هُنَاكَ قَالَ الْقَيْنِي وَ أَنَا عِنْدَ الْمِيزَانِ أَقُولُ رَبِّ سَلِّمْ أُمَّتِي قَالَتْ فَإِنَّ لَمْ أَلْفِكَ هُنَاكَ قَالَ الْقَيْنِي عَلَى شَفِيرِ جَهَنَّمَ أَمْنَعُ شَرَّهَا وَ لَهَبَهَا عَنْ أُمَّتِي فَاسْتَبَشَّرْتُ فَاطِمَةَ بِذَلِكَ صِلَى اللَّهُ عَلَيْهَا وَ عَلَى آيِبِهَا وَ بَعْلَهَا وَ بَيْنِهَا.

۱۲- لى، الأمالى للصدوق يَحْيَى بْنُ زَيْدِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ عَمِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۲

عَلِيِّ بْنِ الْمُنْدَرِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيِّدِ عَنِ حُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَيُعْضِبُ لِعَضِّكَ وَ يَرْضَى لِرِضَاكَ قَالَ فَجَاءَ صِنْدَلٌ فَقَالَ لَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ هَوْلَاءِ الشَّبَابِ يَجِيئُونَ عَنْكَ بِأَحَادِيثٍ مُنْكَرَةٍ فَقَالَ لَهُ جَعْفَرُ عَ وَ مَا ذَاكَ يَا صِنْدَلُ قَالَ جَاءُونَا عَنْكَ أَنَّكَ حَدَّثْتَهُمْ أَنَّ اللَّهَ لَيُعْضِبُ لِعَضِّ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا قَالَ فَقَالَ جَعْفَرُ عَ يَا صِنْدَلُ أَلَسْتُمْ رَوَيْتُمْ فِيمَا تَزُوونَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَيُعْضِبُ لِعَضِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَ يَرْضَى لِرِضَاهُ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا تُنْكِرُونَ أَنْ تَكُونَ فَاطِمَةُ عَ مُؤْمِنَةً يُعْضِبُ اللَّهُ لِعَضِّهَا وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا قَالَ فَقَالَ لَهُ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.

ما، الأمالى للشيخ الطوسى الغضائرى عن الصدوق عن يحيى مثله.

۱۳- لى، الأمالى للصدوق ابْنُ مُوسَى عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ الْبُرْمَكِيِّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ التَّمِيمِيِّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنِ أَبِيهِ عَنِ جَدِّهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: ابْنَتِي فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ الْخَيْرِ.

۱۴- لى، الأمالى للصدوق الطَّلَقَانِيُّ عَنِ الْجُلُودِيِّ عَنِ هِشَامِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ حَمَّادِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: قَرَأْتُ فِي الْأَنْجِيلِ فِي وَصْفِ النَّبِيِّ ص نِكَاحُ النِّسَاءِ ذُو النِّسْلِ الْقَلِيلِ إِنَّمَا نَسِلُهُ مِنْ مَبَارَكَةٍ لَهَا بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ لَا صِخَبَ فِيهِ وَ لَا نَصَبَ يَكْفُلُهَا فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا كَفَلَ زَكَرِيَّا أُمَّكَ لَهَا فَوْحَانٌ مُسْتَشْهَدَانِ.

وَ قَدْ مَرَّ الْخَبْرُ بِتَمَامِهِ فِي كِتَابِ أَحْوَالِ النَّبِيِّ ص.

۱۵- لى، الأمالى للصدوق ابْنُ إِدْرِيسَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عَيْسَى عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَرَّازِ عَنِ مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ مُوسَى

بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ عَلِيُّ ع إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص دَخَلَ عَلَى ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ ع وَإِذَا فِي عُنُقِهَا قِلَادَةٌ فَأَعْرَضَ عَنْهَا فَقَطَعَتْهَا وَرَمَتْ بِهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتِ مِنِّي يَا فَاطِمَةُ ثُمَّ جَاءَ سَائِلٌ فَنَاقَلْتَهُ الْقِلَادَةَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ وَغَضَبِي عَلَيَّ مَنْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۳

أَهْرَقَ دَمِي وَآذَانِي فِي عَثْرَتِي.

كشف، كشف الغمة عن موسى بن جعفر مثله.

۱۶- فس، تفسير القمي الحسين بن محمد عن المعلى عن الوشاء عن محمد بن الفضل عن أبي حمزة عن أبي جعفر في قوله إنها لإحدى الكبر نذيراً للبشر (۱) قال يعنى فاطمة ع.

۱۷- جا، المجالس للمفيد ما، الأمالى للشيخ الطوسى المفيد عن المرعى عن الحسن بن علي الكوفي عن جعفر بن محمد بن مروان عن أبيه عن عبد الله بن الحسن الأحمسي عن خالد بن عبد الله عن يزيد بن أبي زياد عن عبد الله بن الحارث عن سعد بن مالك يعنى ابن أبي وقاص قال سمعت رسول الله ص يقول فاطمة بضعة مني من سرها فقد سررتي ومن ساءها فقد ساءني فاطمة أعز الناس علي.

۱۸- ما، الأمالى للشيخ الطوسى ابن الصلت عن ابن عتمة عن يعقوب بن يوسف الضبي عن عبيد الله بن موسى عن جعفر الأحمري عن الشيباني عن جميع بن عمير قال: قالت عمتي لعائشة وأنا أسمع لله أنت (۲) ميريك إلى علي ع ما كان قالت دعينا منك إنه ما كان من الرجال أحب إلى رسول الله ص من علي ع ولا من النساء أحب إليه من فاطمة ع.

۱۹- ما، الأمالى للشيخ الطوسى بالأسناد إلى عبيد الله بن موسى عن زكريا عن فراس عن مسروق عن عائشة قالت أقبلت فاطمة ع تمشي لا والله الذي لا إله إلا هو ما مشيها يحرم من مشيه رسول الله ص فلما رآها قال مرحباً بابنتي مرتين قالت فاطمة ع فقال لي أما ترضين أن تأتي يوم القيامة سيده نساء المؤمنين أو سيده نساء هذه الأمة.

(۱) المدثر: ۳۸ و ۳۹.

(۲) كلمه يقال عند الاشفاق وقد قال علي عليه السلام: «لله أبوهم و هل أحد أشد لها مراسا» و أما في النسخ المطبوعه و هكذا في المصدر ص ۲۱۱ «و أنا أسمع له أنت مسيرك» و هو تصحيف، و لو كان أراد ارجاع الضمير لقال: «و أنا أسمع لها» فانه كان يستمع لكلام عمته مع عائشة. علي أنه لا معنى لقوله: «أنت مسيرك إلى علي».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۴

توضيح قال الجوهري ما حرمت منه شيئاً أي ما نقصت و ما قطعت و

قال الجزري في حديث سعد ما حرمت من صلاة رسول الله ص شيئاً.

أي ما تركت.

۲۰- لي، الأمالى للصدوق الهمداني عن علي بن إبراهيم عن جعفر بن سلمة الأهوازي عن إبراهيم بن محمد الثقفي عن إبراهيم بن موسى عن أبي قتادة عن عبد الرحمن بن علاء الحضرمي عن سعيد بن المسيب عن ابن عباس قال: إن رسول الله ص كان جالساً ذات يوم وعنده علي و فاطمة و الحسن و الحسين ع فقال اللهم إنك تعلم أن هؤلاء أهل بيتي و أكرم الناس علي فأحب من أحبهم و أبغض من أبغضهم و وال من والهم و عاد من عادهم و أعن من أعانهم و اجعلهم مطهرين من كل رجس معصومين من كل ذنب و أيدهم بروح القدس منك ثم قال ع يا علي أنت إمام أمتي و خليفتي عليها بعدي و أنت قائد المؤمنين إلى الجنة و كاني أنظر إلى ابنتي فاطمة قد أقبلت يوم القيامة على نجيب من نور عن يمينها سبعون ألف ملك و عن يسارها سبعون ألف ملك و بين يديها سبعون ألف ملك و خلفها سبعون ألف ملك تفود مؤمنات أممي إلى الجنة فأيما امرأة صلت في اليوم و الليلة خمس صلوات و صامت شهر

رَمَضَانَ وَ حَجَّتْ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامَ وَ زَكَّتْ مَالَهَا وَ أَطَاعَتْ زَوْجَهَا وَ وَالَّتْ عَلَيَّا بَعْدِي دَخَلَتْ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَةِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ هِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَقَالَ صَ دَاكْ لِمَزِيْمٍ بِنْتُ عِمْرَانَ فَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ إِنَّهَا لَتَقُومُ فِي مَحْرَابِهَا فَيَسَلُّمُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ يَنَادُونَهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مَزِيْمَ فَيَقُولُونَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَاكَ وَ طَهَّرَكَ وَ اضْطَفَاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ « ۱ » ثُمَّ التَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ ع فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ هِيَ نُورٌ عَيْنِي وَ ثَمَرَةٌ فَوَادِي يَسُوؤُنِي مَا سَاءَ هَا وَ يَسُرُّنِي مَا سَرَّهَا وَ إِنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ

(۱) آل عمران: ۳۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۵

بَيْتِي فَأَحْسِنَ إِلَيْهَا بَعْدِي وَ أَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَهُمَا ابْنَايَ وَ رِيحَاتِيَايَ وَ هُمَا سَيِّدَا سَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيُكْرَمَا عَلَيْكَ كَسَيِّدِكَ وَ بَصِيرِكَ ثُمَّ رَفَعَ صَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ سَلِّمْ لِمَنْ سَلَّمَ إِلَيْهِمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاهُمْ.

۲۱-ع، علل الشرائع أَبِي عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَكَمِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ بَنَاتِ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِنَّ لَا يَطْمَشَنَّ إِلَّا نَمَا الطَّمْشُ عُقُوبَةً وَ أَوَّلُ مَنْ طَمَشَتْ سَارَةُ.

۲۲- ما، الأمامي للشيخ الطوسي حمويه عن أبي الحسين عن أبي خليفه عن العباس بن الفضل عن عثمان بن عمر عن إسرائيل عن ميسرة بن حبيب عن المنهال بن عمرو عن عائشة بنت طلحة عن عائشة قالت ما رأيت من الناس أحدا أشبه كلاما و حديثا برسول الله ص من فاطمة كانت إذا دخلت عليه رحب بها و قبل يديها و أجلسها في مجلسه فإذا دخل عليها قامت إليه فرحبت به و قبلت يديه و دخلت عليه في مرضه فسارها فبكت ثم سارها فضحك فقلت كنت أرى لهذه فضلا على النساء فإذا هي امرأة من النساء بينما هي تبكي إذ ضحك فسألتها فقالت إذن إنني لبيدرة فلما توفى رسول الله ص سألتها فقالت إنه أخبرني أنه يموت فبكت ثم أخبرني أنني أول أهله لحوقا به فضحك.

بيان

قال الجزري في حديث فاطمة عند وفاة النبي ص قالت لعائشة إنني إذن لبيدرة.

البذر الذي يفسى السر و يظهر ما يسمعه.

۲۳- فس، تفسير القمي إن الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا و الآخرة و أعبد لهم عذابا مهينا « ۱ » قال نزلت فيمن غصب أمير المؤمنين حقه و أخذ حق فاطمة و آذاهما و قد قال النبي ص من آذاهما في حياتي كمن آذاهما بعد موتي و من آذاهما بعد موتي كمن آذاهما في حياتي و من آذاهما فقد آذاني فقد

(۱) الأحزاب: ۵۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۶

آذَى اللَّهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ الْآيَةَ.

۲۴- ل، الخصال فيما أوصى به النبي ص إلى علي ع يا علي إن الله عز و جل أشرف على الدنيا فاختارني منها على رجال العالمين ثم أطلع الثانية فاختارك على رجال العالمين بعدي ثم أطلع الثالثة فاختار الأئمة من أولادك على رجال العالمين بعيدك ثم أطلع الرابعة فاختار فاطمة على نساء العالمين.

۲۵- مع، معاني الأخبار الهمة ذاتي عن علي ع عن أبيه عن محمد بن سنان عن المفضل قال: قلت لأبي عبد الله ع أخبرني عن قول رسول

اللَّهُ ص فِي فَاطِمَةَ أَنَّهُمَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أ هِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا فَقَالَ ذَاكَ لِمَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ.

۲۶- مع، معانى الأخبار القطان عن أحمد الهمداني (۱) «عَنْ الْمُنْدَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَبَّادَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ شَجْنَةٌ (۲) مَنِي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا وَيَسْرِئُنِي مَا سَرَّهَا وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا.

۲۷- مع، معانى الأخبار مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الرَّجَازِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ سَلَامٍ يَقُولُ فِي مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ ص الرَّحْمُ شَجْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَعْنِي أَنَّهُ قَرَابَةٌ مُشْتَبِكَةٌ كَاشْتِيَاكَ الْعُرُوقِ وَقَوْلُ الْقَائِلِ الْحَدِيثُ ذُو شُجُونٍ إِنَّمَا هُوَ تُمْسِكُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ يُقَالُ شَجْرٌ مُشَجَّنٌ إِذَا التَّفَّ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيُقَالُ شَجْنَةٌ وَشَجْنَةٌ وَالشَّجْنَةُ كَالْعُضْبِ يَكُونُ مِنَ الشَّجَرَةِ.

۲۸- صح، صحيفه الرضا عليه السلام عن الرضا عن آباءه عن علي بن الحسين ع قال حدثني

(۱) في المصدر المطبوع ص ۳۰۳ السند هكذا: حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي مولى بني هاشم قال: أخبرنا المنذر بن محمد قراءة قال: حدثنا جعفر بن سليمان التميمي. الخ.

(۲) الشجنة مثله - الشجبة من كل شيء يقال: «بينهما شجنة رحم» أى شجبة رحم كأنها حبل من حبال صلته.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۷

أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ قَالَتْ كُنْتُ عِنْدَ فَاطِمَةَ حَيْدَتِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَفِي عُنُقِهَا قِلَادَةٌ مِنْ ذَهَبٍ كَدَانَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع اشْتَرَاهَا لَهُ مِنْ فَيْءٍ لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص لَا يُعْرَنُكَ النَّاسُ أَنْ يَقُولُوا بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَعَلَيْكَ لِبَاسُ الْجَبَابِرَةِ فَقَطَعْتَهَا وَبَاعْتَهَا وَاشْتَرَتْ بِهَا رَقَبَةً فَأَعْتَقْتُهَا فَسَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِذَلِكَ.

۲۹- يبح، الخرائج و الجرائح روى عن عمران بن الحصين قال: كنت عند النبي ص جالسا إذ أقبلت فاطمة ع وقد تغير وجهها من الجوع فقال لها اذني فمدت منه فرفع يده حتى وضعتها على صدرها في موضع القلادة وهي صغيرة ثم قال اللهم مشبع الجاعه و رافع الوضعه لا تجع فاطمه قال فرأيت الدم على وجهها كما كانت الصفرة فقالت ما جعت بعد ذلك.

۳۰- يبح، الخرائج و الجرائح روى عن جابر بن عبد الله قال: إن رسول الله ص أقام أياما ولم يطعم طعاما حتى شق ذلك عليه فطاف في ديار أزواجه فلم يصب عند إحداهن شيئا فأتى فاطمة فقال يا بنتي هل عندك شيء آكله فإني جائع قالت لا والله بنفسى وأخي فلما خرج عنها بعثت جاريتها لها رغيفين و بضعه لحم فأخذته و وضعت تحت جفنه و غطت عليها و قالت والله لأوثرن بها رسول الله ص على نفسى و غيرى و كانوا محتاجين إلى شبعه طعام فبعثت حسينا أو حسينا إلى رسول الله ص فرجع إليها فقالت قد أتانا الله بشيء فخبأته لك فقال هلمى على يا بنتي فكشفت الجفنه فإذا هي مملوءة خبزاً و لحماً فلما نظرت إليه بهتت و عرفت أنه من عند الله فحمدت الله و صلت على نبيه أبيها و قدمته إليه فلما رآه حمد الله و قال من أين لك هذا قالت هو من عند الله إن الله يرزق من يشاء بغير حساب فبعث رسول الله ص إلى علي فدعاه و أحضره و أكل رسول الله ص و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و جميع أزواج النبي حتى شبعوا قالت فاطمة و بقيت الجفنه كما هي فأوسعت منها على جميع جيراني جعل الله فيها بركة و خيراً كثيراً.

۳۱- يبح، الخرائج و الجرائح روى أن أبا عبد الله ع قال: إن خديجة لما توفيت جعلت فاطمة تلوذ برسول الله ص و تدور حوله و تسأله يا رسول الله أين أمي فجعل النبي ص

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۸

لا يجيبها فجعلت تدور على من تسأله و رسول الله لا يدرى ما يقول فنزل جبرئيل فقال إن ربك يأمرك أن تقرأ على فاطمة السلام و تقول لها إن أمك في بيت من قصب كعبه من ذهب و عمده من ياقوت أحمر بين آسية امرأه فزعون و مريم بنت عمران فقالت

فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ السَّلَامُ.

ایضاح قال الجوهری کعوب الرمح النواشر فی أطراف الأنایب.

۳۲- یج، الخرائج و الجرائح روى أن أم أيمن لما توفيت فاطمة خلقت أن لا تكون بالمدينة إذ لا تطيق أن تنظر إلى مواضع كانت بها فخرجت إلى مكة فلما كانت في بعض الطريق عطشت عطشا شديدا فرفعت يديها قالت يا رب أنا خادمته فاطمة فتلني عطشا فأنزل الله عليها دلوًا من السماء فشربت فلم تحتج إلى الطعام والشراب سبع سنين وكان الناس يبعثونها في اليوم الشديد الحر فما يصيبها عطش (۱).

۳۳- یج، الخرائج و الجرائح روى أن سلمان قال: كانت فاطمة ع جالسة فدامها رحي تطحن بها الشعير وعلى عمود الرحي دم سائل والحسين في ناحية الدار يتصور من الجوع فقلت يا بنت رسول الله دبرت كففاك وهذه فضة فقالت أوصاني رسول الله ص أن تكون الخدمية لها يوما فكان أمس يوم خدمتها قال سلمان قلت إنني مولى عتاقه إما أنا أطحن الشعير أو أسكت الحسين لك فقالت أنا بتشكيني أرفق وأنت تطحن الشعير فطحنت شيئا من الشعير فإذا أنا بالإقامة فمضيت وصليت مع رسول الله ص فلما فرغت قلت لعلي ما رأيت فبكي وخرج ثم عاد فتبسم فسأله عن ذلك رسول الله ص قال دخلت على فاطمة وهي مسئلة لقفاهما والحسين نائم على صدرها وقدامها رحي تدور من غير يد فتبسم رسول الله ص وقال يا علي ما علمت أن لله ملائكة سيارة في الأرض يخدمون محمدا وآل محمدا إلى

(۱) و قد روى مثل ذلك عن أم ايمن عند مهاجرتها من مكة الى المدينة و روى عنها أيضا أنها قالت: كان للنبي صلى الله عليه و آله فخارة يبول فيها بالليل فكنت إذا أصبحت صبيتها فقمتم ليله و أنا عطشانه فغلطت فشربتها فذكرت ذلك للنبي صلى الله عليه و آله فقال: «انك لا تشكى بطنك بعد يومك هذا» راجع الإصابة ج ۴ ص ۴۱۶.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۹

أن تقوم الساعة.

۳۴- یج، الخرائج و الجرائح روى أن أبا ذر قال: بعني رسول الله ص أذعو عليا فأتيت بيته فناديته فلم يجيني أحد و الرحي تطحن و ليس معها أحد فناديته فخرج وأصغى إليه رسول الله فقال له شيئا لم أفهمه فقلت عجباً من رحي في بيت علي تدور و ليس معها أحد قال إن ابنتي فاطمة ماما الله قلبها و جوارحها إيمانا و يقينا و إن الله علم ضغفها فأعانها على دهرها و كفاهها ما علمت أن لله ملائكة مؤكلين بمعونة آل محمدا ص.

۳۵- یج، الخرائج و الجرائح روى أن عليا ع أصبح يوما فقال لفاطمة عندك شئ تغذيني قالت لا فخرج و استقرض دينارا لئبتاع ما يصلحهم فإذا المقداد في جهد و عياله جياع فأعطاه الدينار و دخل المسجد و صلى الظهر و العصر مع رسول الله ص ثم أخذ النبي بيد علي و انطلقا إلى فاطمة و هي في مصلاها و خلفها جفنة تفور فلما سمعت كلام رسول الله ص خرجت فسلمت عليه و كانت أعز الناس عليه فرد السلام و مسح بيده على رأسها ثم قال عسينا غفر الله لك و قد فعل فأخذت الجفنة فوضعتها بين يدي رسول الله ص قال يا فاطمة أتى لك هذا الطعام الذي لم أنظر إلى مثل لونه قط و لم أشم مثل رائحته قط و لم أكل أطيب منه و وضع كفه بين كفتي و قال هذا بدل عن دينارك إن الله يوزق من يشاء بغير حساب.

أقول قال الرّمخسري في الكشاف عند ذكر قصه زكريا و مريم و عن النبي ص أنه جاع في زمن حط فاهدت له فاطمة رغيين و بضعة لحم آثرته بها فرجع بها إليها فقال هلمي يا بنية و كشفت عن الطبق فإذا هو مملوء خبزاً و لحماً فبهتت و علمت أنها نزلت من الله فقال لها أتى لك هذا قالت هو من عند الله إن الله يوزق من يشاء بغير حساب فقال ع الحميد لله الذي جعلك شبيهة سيده نساء بني إسرائيل ثم جمع رسول الله ص علي بن أبي طالب و الحسن و الحسين و جميع أهل بيته حتى شبعوا و بقي الطعام كميا هو و

أَوْسَعَتْ فَاطِمَةُ عَلَى جِيرَانِهَا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۰

۳۶- قب، المناقب لابن شهر آشوب ييج، الخرائج و الجرائح روى أن علياً استقرض من يهودى شعيبراً فاستقرضه شيناً فدفع إليه ملاءة فاطمة رهناً و كانت من الصوف فأدخلها اليهودى إلى دار و وضعها في بيت فلما كانت الليلة دخلت زوجته البيت الذي فيه الملاءة بشغل فرأت نوراً ساطعاً في البيت أضاء به كُله فانصرفت إلى زوجها فأخبرته بأنها رأت في ذلك البيت ضوءاً عظيماً فتعجب اليهودى زوجها و قد نسي أن في بيته ملاءة فاطمة فهض مسرعاً و دخل البيت فإذا ضياء الملاءة ينشر شعاعها كأنه يستعل من بدرٍ مبرير يلمع من قريب فتعجب من ذلك فأنعم النظر في موضع الملاءة فعلم أن ذلك النور من ملاءة فاطمة فخرج اليهودى يغدو إلى أقربائه و زوجته تغدو إلى أقربائها فاجتمع ثمانون من اليهود فرأوا ذلك فأسلموا كلهم.

بيان الملاءة بالضم و المد الإزار و الريطة «۱».

۳۷- ييج، الخرائج و الجرائح روى أن اليهود كان لهم عرس فجاءوا إلى رسول الله ص و قالوا لنا حق الجوار فسألك أن تبعث فاطمة بنتك إلى دارنا حتى يزاد عرسنا بها و ألحوا عليه فقال إنها زوجة علي بن أبي طالب و هي بحكمه و سألوه أن يشفع إلى علي في ذلك و قد جمع اليهود الطم و الرم «۲» من الحلى و الحلل و ظن اليهود أن فاطمة تدخل في بذلتها و أرادوا استيهانها بها فجاء جبرئيل بشباب من الجنة و حلى و حلل... يرؤوا مثلها فلبسها فاطمة و تحلت بها فتعجب الناس من زينتها و ألوانها و طيبها فلما دخلت فاطمة دار اليهود سجد لها نساؤهم يقبلن الأرض بين يديها و أسلم بسبب ما رأوا خلق كثير من اليهود.

إيضاح قال الجوهرى الرم بالكسر الثرى يقال جاء بالطم و الرم إذا جاء بالمال الكثير و قال الطم البحر و قال الفيروز آبادى جاء بالطم و الرم

(۱) كذا في القاموس، و في أقرب الموارد: هي الريطة ذات لفقين و- ثوب يلبس على الفخذين.

(۲) يقال: جاء بالطم و الرم، أى بكل ما كان عنده مستقصى فما كان من البحر فهو الطم و ما كان من البر فهو الرم.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۱

بالبحرى و البرى أو الرطب و اليابس أو التراب و الماء أو بالمال الكثير و الرم بالكسر ما يحمله الماء أو ما على وجه الأرض من فئات الحشيش و قال الطم بالكسر الماء أو ما على وجهه أو ما ساقه من غناء و البحر و العدد الكثير.

۳۸- شى، تفسير العياشى عن سيف عن نجم عن أبي جعفر قال: إن فاطمة ع ضمنت لعلى ع عمل البيت و العجين و الخبز و قم البيت و ضمن لها على ع ما كان خلف الباب نقل الحطب و أن يجيء بالطعام فقال لها يوماً يا فاطمة هل عندك شىء قالت و الذى عظم حقك ما كان عندنا منذ ثلثه أيام «۱» شىء نفريك به قال أ فلا أخبرتنى قالت كان رسول الله ص نهانى أن أسألك شيناً فقال لا تسألين ابن عمك شيناً إن جاءك بشىء [عفو] و إلا فلا تسأليه قال فخرج ع فلقى رجلاً فاستقرض منه ديناراً ثم أقبل به و قد أمسى فلقى مقصد بن الأسود فقال للمقصد ما أخرجك في هذه الساعة قال الجوع و الذى عظم حقك يا أمير المؤمنين قال قلت لأبي جعفر ع و رسول الله ص حتى قال و رسول الله ص حتى قال فهو أخرجنى و قد استقرضت ديناراً و سأوترك به فدفعه إليه فأقبل فوجد رسول الله ص جالساً و فاطمة تضيئ و بينهما شىء معطى فلما فرغت اجترت ذلك الشىء فإذا جفنه من خبز و لحم قال يا فاطمة أنى لك هذا قالت هو من عند الله إن الله يزوق من يشاء بغير حساب فقال له رسول الله ص أ لا أحدئك بمثلك و مثلها قال بلى قال مثلك مثل زكريا إذا دخل على مريم المحراب ف وجد عندها رزقاً قال يا مريم أنى لك هذا قالت هو من عند الله إن الله يزوق من يشاء بغير حساب فأكلوا منها شهراً و هي الجفنه التى يأكل منها القائم ع و هي عندنا.

۳۹- قب، المناقب لابن شهر آشوب الخزكوشى فى كتابه اللوامع و شرف المصطفى بإسناده عن سلمان و أبو بكر السيرازى فى كتابه

عَنْ أَبِي صَالِحٍ وَ أَبُو إِسْحَاقَ الثَّغَلْبِيَّ وَعَلِيُّ بْنُ

(۱) صححناه على المصدر راجع ج ۱ ص ۱۷۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲

أَحْمَدَ الطَّائِيَّ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلَوِيَّةَ الْقَطَّانُ فِي تَفَاسِيرِهِمْ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ وَ أَبُو نُعَيْمٍ الْأَصْفَهَانِيُّ فِي مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ وَ عَنْ أَبِي مَالِكٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ الْقَاضِي النَّظْمِيُّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ ع وَ اللَّفْظُ لَهُ فِي قَوْلِهِ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ «۱» قَالَ عَلِيُّ وَ فَاطِمَةُ بَحْرَانِ عَمِيقَانِ لَا يَبْغِي أَحَدُهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ وَ فِي رِوَايَةٍ بَيْنَهُمَا بَرَزَخَ رَسُولُ اللَّهِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُو وَ الْمَرْجَانُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع.

عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى «۲» قَالَ فَالذَّكَرُ عَلِيُّ وَ الْأُنْثَى فَاطِمَةُ ع وَ قَتَّ الْهَجْرَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فِي اللَّيْلَةِ «۳».

الْبَاقِرُ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى «۴» فَالذَّكَرُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأُنْثَى فَاطِمَةُ ع إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَى لِمُخْتَلَفٍ فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَى وَ صِدَّقَ بِالْحُسْنَى بِقُوَّتِهِ وَ صِدَامَ حَتَّى وَفَى بِنَذْرِهِ وَ تَصَدَّقَ بِخَاتَمِهِ وَ هُوَ رَاجِعٌ وَ آثَرَ الْمُقْدَادَ بِالِدَيْنَارِ عَلَى نَفْسِهِ قَالَ وَ صِدَّقَ بِالْحُسْنَى وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ الثَّوَابُ مِنَ اللَّهِ فَسْتَسِرُّهُ لَكَ فَجَعَلَهُ إِمَامًا فِي الْخَيْرِ وَ قُدُوهُ وَ أَبَا لِلْأَيْمَةِ يَسْرُهُ اللَّهُ لِلْيَسْرَى الْبَاقِرُ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ «۵» كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ كَذَا نَزَلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ ص.

القاضي أبو محمد الكرخي في كتابه عن الصادق ع قالت فاطمة ع لَمَا

(۱) الرحمن: ۱۹.

(۲) آل عمران: ۱۹۵.

(۳) يريد معنى قوله تعالى في تمام الآية: «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي» اي وقت الهجرة.

(۴) الليل: ۳-۷.

(۵) طه: ۱۱۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۳

نَزَلَتْ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا «۱» رَهَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص أَنْ أَقُولَ لَهُ يَا أَبَتِ فَكُنْتُ أَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَاعَرَضَ عَنِّي مَرَّةً أَوْ اثْنَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّهَا لَمْ تَنْزِلْ فِيكَ وَ لَا فِي أَهْلِكَ وَ لَا فِي نَسَبِكَ أَنْتِ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْعِلَاطَةِ مِنْ قُرَيْشٍ أَصْحَابِ الْبَيْتِ وَ الْكَبِيرِ قَوْلِي يَا أَبَتِ فَإِنَّهَا أَخِيَا لِلْقَلْبِ وَ أَرْضِي لِلرَّبِّ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ امْرَأَةً فِي الْقُرْآنِ عَلَى وَجْهِ الْكِنَايَةِ اسْمُكَ أَنْتِ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةُ «۲» حَوَاءَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوحٍ وَ امْرَأَتِ لُوطٍ «۳» إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ «۴» امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ وَ امْرَأَتُهُ قَانِمَةُ «۵» لِابْرَاهِيمَ وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ «۶» لِرَكْرَبًا الْآنَ حَصِيحَصَّ الْحَقُّ «۷» زَلِيخَا وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ «۸» لِتَأْيُوبَ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ «۹» بَلْقَيْسَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنَكِّحَكَ «۱۰» لِمُوسَى وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا «۱۱» حَفْصَةَ وَ عَائِشَةَ وَ وَجَدَكَ عَائِلًا «۱۲» خَدِيجَةَ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ «۱۳» فَاطِمَةَ ع ثُمَّ ذَكَرَهُنَّ بِخِصَالِ التَّوْبَةِ مِنْ حَوَاءَ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا «۱۴» وَ الشُّوقِ مِنْ آسِيَةَ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا «۱۵» وَ الضَّيَافَةَ مِنْ سَارَةَ وَ امْرَأَتَهُ قَانِمَةَ «۱۶» وَ الْعَقْلَ مِنْ بَلْقَيْسَ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً «۱۷» وَ الْحَيَاءِ مِنْ امْرَأَةِ مُوسَى

(۱) النور: ۶۳.

(۲) البقرة: ۳۵.

(۳) التحريم: ۱۰.

(۴) التحريم: ۱۱.

(۵) هود: ۷۱.

(۶) الانبياء: ۹۰.

(۷) يوسف: ۵۱.

(۸) الانبياء: ۸۴.

(۹) النمل: ۲۳.

(۱۰) القصص: ۲۷.

(۱۱) التحريم: ۲.

(۱۲) الضحى: ۸.

(۱۳) الرحمن: ۱۹.

(۱۴) الأعراف: ۲۲.

(۱۵) التحريم: ۱۱.

(۱۶) هود: ۷۱.

(۱۷) النمل: ۳۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۴

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي «۱» وَالْأُخْرَىٰ مِنْ خَدِيدَةٍ وَوَجَدَكَ عَائِلًا «۲» وَالنَّصِيحَةَ لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ إِلَىٰ قَوْلِهِ وَ أَطْعَنَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ «۳» وَالْعِضْمَةَ مِنْ فَاطِمَةَ ع وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ «۴» وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ أَعْطَىٰ عَشْرَةَ أَشْيَاءَ لِعَشْرَةٍ مِنَ النِّسَاءِ التَّوْبَةَ لِحَوَاءَ زَوْجِهِ آدَمَ وَالْجَمَالَ لِسَارَةَ زَوْجِهِ إِبْرَاهِيمَ وَالْحِفَاطَ لِرَحْمَةَ زَوْجِهِ أَيُّوبَ وَالْخُرْمَةَ لِأَسِيَةَ زَوْجِهِ فِرْعَوْنَ وَالْحِكْمَةَ لِزَلِيخَا زَوْجِهِ يُوسُفَ وَالْعَقْلَ لِبَلْقِيسَ زَوْجِهِ سُلَيْمَانَ وَالصَّبْرَ لِبِرْحَانَةَ أُمِّ مُوسَىٰ وَالصَّفْوَةَ لِمَرْيَمَ أُمِّ عِيسَىٰ وَالرِّضَىٰ لِخَدِيدَةَ زَوْجِهِ الْمُصْطَفَىٰ وَالْعِلْمَ لِفَاطِمَةَ زَوْجِهِ الْمُتْرَضَىٰ وَالْإِجَابَةَ لِعَشْرَةٍ وَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ «۵» فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ «۶» يُوسُفَ قَالَ قَدْ أُجِيبْتُ دَعْوَتُكُمَا «۷» مُوسَىٰ وَهَارُونَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ «۸» يُونُسَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ «۹» أَيُّوبَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ «۱۰» زَكَرِيَّا ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ «۱۱» لِلْمُخْلِصِينَ أَمَّنْ يُحِبُّ الْمُضْطَرَّ «۱۲» لِلْمُضْطَرِّينَ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي لِلدَّاعِينَ فَاسْتَجِبْ لَهُمْ رَبُّهُمْ «۱۴» فَاطِمَةَ وَزَوْجَهَا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَهْتَمُّ لِعَشْرَةِ أَشْيَاءَ فَأَمَّنَهُ اللَّهُ مِنْهَا وَبَشَّرَهُ بِهَا لِفِرَاقِهِ وَطَنَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ «۱۵» وَلِتَبْدِيلِ الْقُرْآنِ بَعْدَهُ كَمَا فُعِلَ بِسَائِرِ الْكُتُبِ فَتَزَلْ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ «۱۶»

(۱) القصص: ۲۵.

(۲) الضحى: ۸.

(۳) الأحزاب: ۳۲.

(۴) آل عمران: ۶۱.

(۵) الصافات: ۷۵.

(۶) یوسف: ۳۲.

(۷) یونس: ۸۹.

(۸) الأنبياء: ۸۸.

(۹) الأنبياء: ۸۴.

(۱۰) الأنبياء: ۹۰.

(۱۱) المؤمن: ۶۰.

(۱۲) النمل: ۶۲.

(۱۳) البقرة: ۱۸۶.

(۱۴) آل عمران: ۱۹۵.

(۱۵) القصص: ۸۵.

(۱۶) الحجر: ۹.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۵

وَأَمَّتْهُ مِنَ الْعَذَابِ فَنَزَلَ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ «۱» وَ لِيُظْهِرَ الدِّينَ فَنَزَلَ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ «۲» وَ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْدَهُ فَنَزَلَ يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ «۳» وَ لِيُخَصِّصَ مَا فِيهِمْ فَنَزَلَ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا «۴» وَ الشَّفَاعَةَ فَنَزَلَ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى «۵» وَ لِلْفِتْنَةِ بَعْدَهُ عَلَى وَصِيَّتِهِ فَنَزَلَ فَأَمَّا نَدَّهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ «۶» يَعْنِي بَعْلِي وَ لِيَتَّبِعَ الْخُلَافَةَ فِي أَوْلَادِهِ فَنَزَلَ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ «۷» وَ لِابْنَتِهِ حَالَ الْهَجْرَةِ فَنَزَلَ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا «۸» الْآيَاتِ وَ رَأْسُ التَّوَابِينَ أَرْبَعَةٌ أَدَمٌ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا «۹» وَ يُونُسُ قَالَا سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ «۱۰» وَ دَاوُدُ وَ خَزْرَجًا وَ أَنَابَ «۱۱» وَ فَاطِمَةُ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا «۱۲» وَ خَوْفَ أَرْبَعَةٍ مِنَ الصَّالِحَاتِ آسِيَةُ عُوذِبَتْ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ فَكَانَتْ تَقُولُ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ «۱۳» وَ مَرْيَمُ خَافَتْ مِنَ النَّاسِ وَ هَرَبَتْ فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي «۱۴» وَ خَدِيجَةُ عَذَلَهَا النَّسَاءُ فِي النَّبِيِّ ص فَهَجَرَنَهَا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ «۱۵» أَمَا كَذَانَ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ ص أَلَا يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ أَشِيرَعٌ مَا أَخَذْتُمْ وَ أَعْجَلَ مَا نَكَّضْتُمْ وَ رَأْسُ الْبُكَاءِ بَيْنَ ثَمَانِيَةِ أَدَمٍ وَ نُوحٍ وَ يَعْقُوبَ وَ يُوسُفَ وَ شُعَيْبَ وَ دَاوُدَ وَ فَاطِمَةَ وَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع قَالَ الصَّادِقُ أَمَا فَاطِمَةُ فَبَكَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى تَأْذَى بِهَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَقَالُوا لَهَا قَدْ آذَيْنَا بِكَ كَثْرَةً بِكَائِكَ إِمَّا أَنْ تَبْكِي

(۱) الأنفال: ۳۳.

(۲) براءة: ۳۴.

(۳) إبراهيم: ۲۷.

(۴) التحريم: ۸.

(۵) الضحى: ۴.

(۶) الزخرف: ۴۱.

(۷) النور: ۵۵.

(۸) آل عمران: ۱۹۱.

(۹) الأعراف: ۲۲.

(۱۰) الأنبياء: ۸۷.

(۱۱) ص: ۲۴.

(۱۲) آل عمران: ۱۹۱.

(۱۳) التحريم: ۱۱.

(۱۴) مريم: ۲۳.

(۱۵) كذا فى النسخ و فى المصدر أيضا ج ۳ ص ۳۲۲ و الظاهر أن الصحيح هكذا:

و فاطمه فقالت.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۶

بِاللَّيْلِ وَإِنَّمَا أَنْ تَبْكِي بِالنَّهَارِ فَكَانَتْ تَخْرُجُ إِلَى مَقَابِرِ الشُّهَدَاءِ فَتَبْكِي.

وَ خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَرْبَعَةٌ كِتَابُ أَبِي بَكْرٍ الشَّيرَازِيِّ وَ رَوَى أَبُو الْهَدَيْلِ عَنْ مُقَاتِلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَرَأَ
 إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ الْآيَةَ فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَرْبَعٌ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ
 آسِيَةُ بِنْتُ مَرْحَمٍ.

أَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحَلِيَّةِ وَ ابْنُ الْبَيْعِ فِي الْمُسْنَدِ وَ الْخَطِيبُ فِي التَّارِيخِ وَ ابْنُ بَطَّةَ فِي الْإِبَانَةِ وَ أَحْمَدُ السَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ
 مَعْمَرٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسٍ وَ رَوَى الثَّعْلَبِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ وَ السَّلَامِيُّ فِي تَارِيخِ خُرَاسَانَ وَ أَبُو صَالِحٍ الْمُؤَدَّنُ فِي الْأَرْبَعِينَ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ أَبِي
 هُرَيْرَةَ وَ رَوَى الشَّعْبِيُّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَ رَوَى كُرَيْبٌ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ رَوَى مُقَاتِلٌ عَنْ سُلَيْمَانَ عَنِ الضَّحَّاكِ
 عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ قَدْ رَوَاهُ أَبُو مَسْعُودٍ وَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ وَ أَحْمَدُ وَ إِسْحَاقُ كُلُّهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ص وَ اللَّفْظُ لِلْحَلِيَّةِ أَنَّهُ قَالَ ص حَسْبُكِ مِنْ نِسَاءِ
 الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ وَ فِي رِوَايَةِ مُقَاتِلٍ وَ الضَّحَّاكِ وَ عِكْرِمَةَ عَنِ
 ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَفْضَلُهُنَّ فَاطِمَةُ.

الْفَضَائِلُ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ الْعُكْبَرِيِّ وَ مُسْنَدُ أَحْمَدَ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ كُرَيْبٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ ص سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مَرْيَمُ.

الْخَبَرِ سِوَاءِ

تَارِيخُ بَعْدَادَ بِإِسْنَادِ الْخَطِيبِ عَنْ حُمَيْدِ الطَّوِيلِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ النَّبِيُّ ص خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ الْخَبَرِ سِوَاءِ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ص فَضَّلَهَا عَلَى سَائِرِ
 نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

. رَوَتْ عَائِشَةُ وَ غَيْرُهَا عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ أَبْشِرِي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ عَلَى نِسَاءِ الْإِسْلَامِ وَ هُوَ خَيْرُ
 دِينٍ.

حَدِيثُهُ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: أَتَانِي مَلَكٌ فَبَشَّرَنِي أَنَّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَوْ نِسَاءِ أُمَّتِي.

الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحَيْهِمَا وَ أَبُو السَّعَادَاتِ فِي فَضَائِلِ الْعَشْرَةِ وَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ شَيْبَةَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۷

فِي أَمَالِيهِ وَ الدَّيْلَمِيُّ فِي فِرْدَوْسِهِ أَنَّهُ ص قَالَ: فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

حَلِيَّةُ أَبِي نُعَيْمٍ رَوَى جَابِرُ بْنُ سَمُرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ص فِي خَبَرٍ أَمَّا إِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

تَارِيخُ الْبَلَاذَرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ لِفَاطِمَةَ أَنْتِ أَسْرِعُ أَهْلِي لِحَاقًا بِي فَوَجَمْتُ فَقَالَ لَهَا أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ
 فَتَبَسَّمَتْ.

بيان وجم كوعد أى سكت على غيظ.

۴۰- قب، المناقب لابن شهر آشوب الشَّعْبِيُّ عَنْ مَسْرُوقٍ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ أَسْرَّ النَّبِيُّ ص إِلَى فَاطِمَةَ شَيْئًا فَضَحِكَتْ فَسَأَلْتُهَا فَقَالَتْ قَالَ لِي
 أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَوْ نِسَاءِ أُمَّتِي.

حَلِيَّةُ الْأَوْلِيَاءِ وَ كِتَابُ الشَّيرَازِيِّ رَوَى عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ وَ جَابِرُ بْنُ سَمُرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ فَقَالَ كَيْفَ تَجِدِينَكَ يَا بِنْتِي فَقَالَتْ إِنِّي لَوْجِعِيَّةٌ وَ إِنَّهُ لَيَزِيدُنِي أَنَّهُ مَا لِي طَعَامٌ أَكَلُهُ قَالَ يَا بِنْتِي أَمَا تَرْضَيْنَ أَنَّكَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ قَالَتْ يَا أَبَتِ فَأَيْنَ مَرِيْمُ بِنْتُ عِمْرَانَ قَالَ تَلِكِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالِمِهَا وَ إِنَّكَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِكَ أُمُّ وَ اللَّهُ زَوْجَتُكَ سَيِّدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

وَ قِيلَ لِلصَّادِقِ ع قَوْلَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالَ ذَاكَ مَرِيْمُ وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَ الْآخِرِينَ.

وَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ أَسِيَةَ بِنْتُ مَرْحَمٍ وَ مَرِيْمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِجَةَ يَمَشِينَ أَمَامَ فَاطِمَةَ كَالْحِجَابِ لَهَا إِلَى الْجَنَّةِ.

وَ سَأَلَ بَزَلُ الْهَرَوِيُّ الْحَسَنِينَ بَنِي رُوْحٍ رَهَ فَقَالَ كَمْ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَرْبَعٌ فَقَالَ أَيُّهُنَّ أَفْضَلُ فَقَالَ فَاطِمَةُ قَالَ وَ لِمَ صَارَتْ أَفْضَلَ وَ كَانَتْ أَضْيَعُ مِنْ سِنَاءٍ وَ أَقْلَهُنَّ ضِيحَبَةُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِخَصِيْمَتَيْنِ خَصَّهَا اللَّهُ بِهِمَا إِنَّهَا وَرِثَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ نَسَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ لَمْ يَخْصُصْهَا بِذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِ إِخْلَاصِ عِرْفَةِ مِنْ بَنِيهَا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۸

وَ قَالَ الْمُرْتَضَى رَحِمَهُ اللَّهُ التَّفَضُّلُ هُوَ كَثْرَةُ الثَّوَابِ بِأَنَّ يَقَعُ إِخْلَاصٌ وَ يَقِيْنٌ وَ نِيَّةٌ صَافِيَةٌ وَ لَا يَمْتَنِعُ مِنْ أَنْ تَكُونَ عَ قَدْ فَضِّلَتْ عَلَى أَخَوَاتِهَا بِذَلِكَ وَ يُعْتَمَدُ عَلَى أَنَّهَا أَفْضَلُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بِاجْتِمَاعِ الْإِمَامِيَّةِ وَ عَلَى أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ مِنْ تَعْظِيمِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِشَأْنِ فَاطِمَةَ عَ وَ تَخْصِيصِهَا مِنْ بَيْنِ سَائِرِهِنَّ مَا رُبَّمَا لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْإِسْتِدْلَالِ عَلَيْهِ.

جَامِعُ التَّرْمِذِيِّ وَ إِبَانَةُ الْعُكْبَرِيِّ وَ أَخْبَارُ فَاطِمَةَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الصَّوْلِيِّ وَ تَارِيخُ خُرَاسَانَ عَنِ السَّلَامِيِّ مُسْتَدْنًا أَنَّ جَمِيعًا التَّيْمِيَّ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ عَمَّتِي عَلَى عَائِشَةَ فَقَالَتْ لَهَا عَمَّتِي مَا حَمَلَكِ عَلَى الْخُرُوجِ عَلَى عَلِيٍّ فَقَالَتْ عَائِشَةُ دَعِينَا فَوَلَّى اللَّهُ مَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا مِنَ النِّسَاءِ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ فَاطِمَةَ.

فَضَائِلُ الْعَشْرَةِ عَنْ أَبِي السَّعْيَادَاتِ وَ فَضَائِلُ الصَّحَابِيَّةِ عَنِ السَّمْعَانِيِّ وَ فِي رِوَايَاتٍ عَنِ الشَّرِيكِ وَ الْأَعْمَشِ وَ كَثِيرِ النَّوَّاءِ وَ ابْنِ الْحَجَّامِ كُلُّهُمْ عَنْ جَمِيعِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ عَائِشَةَ وَ عَنْ أَسَامَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ رَوَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّ النِّسَاءِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ فَاطِمَةُ قُلْتُ مِنَ الرِّجَالِ قَالَ زَوْجُهَا.

جَامِعُ التَّرْمِذِيِّ قَالَ بُرَيْدَةُ كَانَ أَحَبَّ النِّسَاءِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ.

قُوْتُ الْقُلُوبِ عَنْ أَبِي طَالِبِ الْمَكِّيِّ وَ الْأَرْبَعِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحِ الْمُؤَدِّينِ وَ فَضَائِلُ الصَّحَابِيَّةِ عَنْ أَحْمَدَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ سُفْيَانَ وَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي الْجَحَّافِ عَنْ جَمِيعِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَ عَلِيٌّ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا جَلَسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ فَاطِمَةَ وَ هُمَا مُضْطَجِعَانِ أَيُّنَا أَحَبُّ إِلَيْكَ أَنَا أَوْ هِيَ فَقَالَ صَ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَ أَنْتَ أَعَزُّ عَلَيَّ مِنْهَا.

وَ فِي خَبَرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ افْتَخَرَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ بِفَضَائِلِهِمَا فَأَخْبَرَ جَبْرِئِيلُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهَا قَدْ أَطَالَا الْخُصُومَةَ فِي مَحَبَّتِكَ فَأَحْكَمَ بَيْنَهُمَا فَدَخَلَ وَ قَصَّ عَلَيْهِمَا مَقَالَتَهُمَا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى فَاطِمَةَ وَ قَالَ لَكَ حَلَاوَةُ الْوَلَدِ وَ لَهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۹

عَزُّ الرِّجَالِ وَ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ وَ الَّذِي اضْطَفَاكَ وَ اجْتَبَاكَ وَ هَدَاكَ وَ هَدَى بِكَ الْأُمَّةَ لَا زِلْتُ مُقَرَّرَةً لَهُ مَا عَشْتُ.

عَامِرُ الشَّعْبِيِّ وَ الْحَسَنُ الْبُصَيْرِيُّ وَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ وَ مُجَاهِدٌ وَ ابْنُ جُبَيْرٍ وَ جَابِرُ الْأَنْصَارِيُّ وَ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ وَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْضَبَهَا فَقَدْ أَعْضَبَنِي.

أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ عَنِ الْمُسَوَّرِ بْنِ مَخْرَمَةَ

وَ فِي رِوَايَةٍ جَابِرِ فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهُ.

وَ فِي مُسْلِمٍ وَ الْحَلِيَّةِ إِنَّمَا فَاطِمَةُ ابْنَتِي بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيْبُنِي مَا أَرَابَهَا وَ يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا.

بيان قال الجزري و

في الحديث فاطمة بضعة مني.

البضعة بالفتح القطعة من اللحم وقد تكسر أى إنها جزء مني كما أن القطعة من اللحم جزء من اللحم وقال و

في حديث فاطمة يربني ما يربها.

أى يسوؤنى ما يسوؤها و يزعجنى ما يزعجها يقال رابنى هذا الأمر و أرابنى إذا رأيت منه ما تكره.

٤١- قب، المناقب لابن شهر آشوب سعد بن أبي وقاص سمعت النبي ص يقول فاطمة بضعة مني من سرها فقد سرني و من ساءها فقد ساءني فاطمة أعز البرية علي.

مستدرک الحاکم عن أبي سهل بن زياد عن إسماعيل و حلية أبي نعيم عن الزهري و ابن أبي مليكة و المسور بن مخرمة أن النبي ص قال: إنما فاطمة شجنة مني يقبضني ما يقبضها و يبسطني ما يبسطها.

و جاء سهل بن عبد الله إلى عمر بن عبد العزيز فقال: إن قومك يقولون إنك تؤثر عليهم و ولد فاطمة فقال عمر سمعت الثقة من الصحابة أن النبي ص قال فاطمة بضعة مني يرضيني ما أرضاها و يبسطني ما أسخطها فوالله إنني لأحقيق أن أطلب رضى رسول الله و رضاه و رضاها في رضى و ولدها

و قد علموا أن النبي يسرته مسرتها جدا و يشنى [يشنا] اغتمامها (١)

قوله ص هذا يدل على عصمتها لأنها لو كانت ممن تقارف الذنوب لم يكن مؤذيها مؤذيا له ص على كل حال بل كان من فعل

المستحق (٢) من ذمها و إقامة

(١) يشنى من شنا الرجل: أبغضه.

(٢) يعنى ما يستحقها بعد تقارف الذنوب.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٤٠

الحد إن كان الفعل يقتضيه سارا له ص و مطيعا.

أبو ثعلبة الخشني قال: كان رسول الله ص إذا قدم من سفره يدخل على فاطمة فدخل عليها فقامت إليه و اعتنقه و قبلت بين عينيه.

الأزرعيني عن ابن المؤذن بإسناده عن النضر بن شميل عن ميسرة عن المنهال عن عائشة بنت طلحة عن عائشة بنت أبي بكر و فى فضائل السنعاينى بإسناده عن عكرمة قالا كان النبي ص إذا قدم من معازيه قبل فاطمة.

و روى عن عائشة أن فاطمة كانت إذا دخلت على رسول الله ص قام لها من مجلسه و قبل رأسها و أجلسها مجلسه و إذا جاء إليها لقيته و قبل كل واحد منهما صاحبه و جلسا معاً.

أبو السعادات فى فضائل العشرة و ابن المؤذن فى الأزرعيني بالسيناد عن عكرمة عن ابن عباس و عن أبي ثعلبة الخشني و عن نافع عن ابن عمر قالوا كان النبي ص إذا أراد سفراً كان آخر الناس عهداً بفاطمة و إذا قدم كان أول الناس عهداً بفاطمة.

و لو لم يكن لها عند الله تعالى فضل عظيم لم يكن رسول الله ص يفعل معها ذلك إذ كانت و لده و قد أمر الله بتعظيم الولد للوالد و لا يجوز أن يفعل معها ذلك و هو بضد ما أمر به أمته عن الله تعالى.

أبو سعيد الخدرى قال: كانت فاطمة من أعز الناس على رسول الله ص فدخل عليها يوماً و هى تصلى فسمعت كلام رسول الله ص فى رخلها ففطعت صلماتها و خرجت من المصلى فسلمت عليه فمسح يده على رأسها و قال يا بنتي كيف أمسيت رحمك الله عشنا غفر الله لك و قد فعل.

أخبار فاطمة عن أبي علي الصولي قال عبد الله بن الحسن دخل رسول الله ص على فاطمة فقدمت إليه كسيرة بابسه من خبز شعير فأفطر عليها ثم قال يا بنتي هذا أول خبز أكل أبوك منذ ثلاثه أيام فجعلت فاطمة تبكى و رسول الله يمسح وجهها بيده.

أَبُو صَالِحِ الْمُؤَدَّنِ فِي الْأَرْبَعِينَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرْثَةَ عَنْ

بِحَارِ الْأَنْوَارِ (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۴۱

إِبْرَاهِيمَ عَنْ مَسْرُوقٍ عَنِ ابْنِ مَسْرُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ فَفَعَلْتُ فَقَالَ لِي جَبْرَائِيلُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَنَى جَنَّةً مِنْ لَوْلُؤُهُ بَيْنَ كُلِّ قَصَبَةٍ إِلَى قَصَبَةٍ لَوْلُؤُهُ مِنْ يَاقُوتٍ مُشَدَّرَةٍ بِالذَّهَبِ وَجَعَلَ سِقُوفَهَا زَبْرُجَدًا أَخْضَرَ وَجَعَلَ فِيهَا طَاقَاتٍ مِنْ لَوْلُؤٍ مُكَلَّمَةٍ بِالْيَاقُوتِ ثُمَّ جَعَلَ غَرْفَهَا لَبَنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبَنَةً مِنْ فِضَّةٍ وَ لَبَنَةً مِنْ دُرٍّ وَ لَبَنَةً مِنْ يَاقُوتٍ وَ لَبَنَةً مِنْ زَبْرُجَدٍ ثُمَّ جَعَلَ فِيهَا عُيُونًا تَتَّبِعُ مِنْ نَوَاحِيهَا وَ حُفَّتْ بِالْأَنْهَارِ وَ جَعَلَ عَلَى الْأَنْهَارِ قِيَابًا مِنْ دُرٍّ قَدْ شُعِبَتْ بِسِلَاسِلِ الذَّهَبِ وَ حُفَّتْ بِأَنْوَاعِ الشَّجَرِ وَ بَنَى فِي كُلِّ غُضْنٍ قُبَّةً وَ جَعَلَ فِي كُلِّ قُبَّةٍ أَرِيكَةً مِنْ دُرٍّ بِيضَاءٍ غَشَاوَهَا السُّنْدُسُ وَ الْإِسْتَبْرَقُ وَ فَرَشَ أَرْضَهَا بِالزَّرْعَفَرَانِ وَ فَتَقَ بِالْمِسْكِ وَ الْعَنْبَرِ وَ جَعَلَ فِي كُلِّ قُبَّةٍ حَوْرَاءَ وَ الْقُبَّةُ لَهَا مَائَةٌ بَابٍ عَلَى كُلِّ بَابٍ جَارِيَتَانِ وَ شَجَرَتَانِ فِي كُلِّ قُبَّةٍ مَفْرَشٌ وَ كِتَابٌ مَكْتُوبٌ حَوْلَ الْقِيَابِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ فَقُلْتُ يَا جَبْرَائِيلُ لِمَنْ بَنَى اللَّهُ هَذِهِ الْجَنَّةَ قَالَ بَنَاهَا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ ابْنَتِكَ سِوَى جَنَاتِهِمَا تُحْفَهُ أَنْتَحِفَهُمَا اللَّهُ وَ لَتَقَرَّ بِذَلِكَ عَيْنُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

بیان قوله لؤلؤ من یاقوت لعل المعنى أنها فى صفاء اللؤلؤ و لون الیاقوت و لا یبعد أن تكون من زائده من النساخ أو یكون الظرف متعلقا بقوله مشدرة أى اللؤلؤ مرصعة من الیاقوت بالذهب قال الفيروزآبادی الشدر قطع من الذهب تلتقط من معدنه بلا إذابه أو خرز یفصل بها النظم أو هو اللؤلؤ الصغار.

قوله قد شعبت الشعب الجمع و التفریق و لعل الأظهر هنا الأول و قال الفيروزآبادی الأریكة كسفينه سریر فى حجلة أو كل ما يتكأ علیه من سریر و منصة و فراش أو سریر منجد مزین فى قبة أو بیت فإذا لم یكن فيه سریر فهو حجلة و السندس الرقيق من الحریر و الإستبرق الغلیظ منه.

قوله و فتق أى جعل بین الزعفران المسك و العنبر أو بین فرشها المبسوطة من الفتق بمعنى الشق و المفرش كمنبر شیء كالشاذكونه.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۴۲

۴۲- قب، المناقب لابن شهر آشوب ابن عبد ربیه الأندلسی فی العقد عن عبد الله بن الزبير فی خبر عن معاوية بن أبی سفيان قال: دخل الحسن بن علی علی حیده ص و هو یتعثر بذئله فأسیر إلى النبی ص سراً فرأیته و قد تعیر لونه ثم قام النبی ص حتى أتى منزل فاطمة فأخذ بيدها فهزها إليه هزاً قویاً ثم قال یا فاطمة إیاک و غضب علی فإن الله یغضب لغضبه و یرضی لرضاه ثم جاء علی فأخذ النبی ص بیده ثم هزها إليه هزاً خفیفاً ثم قال یا أبا الحسن إیاک و غضب فاطمة فإن الملائكة تغضب لغضبها و ترضی لرضاهما فقالت یا رسول الله مضیت مذعوراً و قد رجعت مسروراً فقال یا معاوية کیف لا أسر و قد أصلحت بین اثنتين هما أكرم الخلق علی الله.

و فی روایه عبد الله بن الحارث و حبيب بن ثابت و علی بن إبراهيم أحب اثنتين فی الأرض إلى.

قال ابن بابویه هذا غیبر معتمد لأنهما منزهان أن یحتاجا أن یصلح بینهما رسول الله ص.

الباقی و الصادق ع أنه كان النبی ص لا ینام حتى یقبل عرض وجه فاطمة یضع وجهه بین یدینی فاطمة و یدعو لها و فی روایه حتى یقبل عرض وجه فاطمة أو بین یدیها.

أبو بكر محمد بن عبد الله الشافعی و ابن شهاب الزهري و ابن المسيب كلهم عن سعد بن أبی وقاص و أبو معاذ النخوی المروری و أبو قتادة الحرانی عن سفيان الثوري عن هاشم بن عروة عن أبيه عن عائشة و الخزكوشی فی شرف النبی و الأشنهی فی الاعتقاد و السمعانی فی الرسالة و أبو صالح المؤذن فی الأربعین و أبو السعادات فی الفضائل و من أصحاحنا أبو عبيدة الحذاء و غیره عن الصادق ع أنه كان رسول الله ص یكثیر تقبیل فاطمة فأنكرت علیه بعض نساءه فقال ص إنه لما عرج بی إلى السماء أخذ بیدی جبرئیل فأدخلنی الجنة فناولنی من رطبها فأكلتها فی روایه فناولنی منها تفاحة فأكلتها

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۴۳

فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا هَبَطَتْ إِلَى الْأَرْضِ وَقَعَتْ خَدِيجَةً فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَكَلَّمَا اشْتَقَّتْ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ سَمِمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي وَدَخَلَ النَّبِيُّ ص عَلَى فَاطِمَةَ فَرَأَاهَا مُنْزَعَجَةً فَقَالَ لَهَا مَا بَكَ فَقَالَتْ الْحَمِيرَاءُ افْتَحَرْتُ عَلَى أُمِّي أَنَّهَا لَمْ تَعْرِفْ رَجُلًا قَبْلَكَ وَإِنَّ أُمِّي عَرَفَتْهَا مُسِنَّةً فَقَالَ ص إِنَّ بَطْنَ أُمَّكَ كَانَ لِلْإِمَامَةِ وَعَاءً.

ابْنُ عَبِيدِ رَبِّهِ فِي الْعُقْدِ إِنَّ الْمَهْدِيَّ رَأَى فِي مَنَامِهِ شَرِيكًا الْقَاضِي مَضْرُوفًا وَجْهُهُ عَنْهُ فَلَمَّا انْتَبَهَ قَصَّ رُؤْيَاهُ عَلَى الرَّبِيعِ فَقَالَ إِنَّ شَرِيكًا مُخَالِفٌ لَكَ وَإِنَّهُ فَاطِمِيٌّ مَحْضًا قَالَ الْمَهْدِيُّ عَلَيَّ بِشَرِيكِ فَأَنِي بِهِ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ بَلَّغْنِي أَنَّكَ فَاطِمِيٌّ قَالَ أُعِيدُكَ بِاللَّهِ أَنْ تَكُونَ غَيْرَ فَاطِمِيٍّ إِلَّا أَنْ تَعْنِي فَاطِمَةَ بِنْتُ كَسْرِي قَالَ لَا وَلَكِنْ أَعْنِي فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ قَالَ فَتَلَعْنَهَا قَالَ لَا مَعَاذَ اللَّهِ قَالَ فَمَا تَقُولُ فِي مَنْ يَلْعَنُهَا قَالَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ قَالَ فَالْعَنْ هَذَا يَعْنِي الرَّبِيعَ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا أَلْعَنُهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَهُ شَرِيكُ يَا مَاجِنُ فَمَا ذَكَرَكَ لِسَيْدِهِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَابْنَتِهِ سَيِّدِ الْمُزَمِّلِينَ فِي مَجَالِسِ الرَّجَالِ قَالَ الْمَهْدِيُّ فَمَا وَجْهُ الْمَنَامِ قَالَ إِنَّ رُؤْيَاكَ لَيْسَتْ بِرُؤْيَا يُوسُفَ ع وَإِنَّ الدَّمَاءَ لَا تُشْتَبِهُ بِأَلْحَامٍ وَأَنْتَى بِرَجُلٍ شَتَمَ فَاطِمَةَ إِلَى الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ فَقَالَ لِابْنِ غَانِمٍ انظُرْ فِي أَمْرِهِ مَا تَقُولُ قَالَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَدُّ قَالَ لَهُ الْفَضْلُ هِيَ ذَا أُمَّكَ إِنَّ حَدِّدْتَهُ فَأَمْرٌ بِأَنْ يُضْرَبَ أَلْفَ سَوْطٍ وَيُصَلَّبَ فِي الطَّرِيقِ.

۴۳- قب، المناقب لابن شهر آشوب روى أن فاطمة تمتت وكيلا عند غزاه علي ع فنزل رب المشرق والمغرب لا إله إلا هو فاتخذة وكيلا «۱».

صَحِيحُ الدَّارِقُطِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَمَرَ بِقَطْعِ لِصِّ فَقَالَ اللَّصُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدَّمْتُهُ فِي الْإِسْلَامِ وَتَأْمُرُهُ بِالْقَطْعِ فَقَالَ لَوْ كَانَتْ ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَسَمِعَتْ فَاطِمَةَ فَحَزِنَتْ فَتَنَزَلَ جَبْرئيلُ بِقَوْلِهِ لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ «۲» فَحَزِنَ

(۱) المزمّل: ۹.

(۲) الزمر: ۶۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۴۴

رَسُولُ اللَّهِ ص فَتَنَزَلَ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا «۱» فَتَعَجَّبَ النَّبِيُّ مِنْ ذَلِكَ فَتَنَزَلَ جَبْرئيلُ وَقَالَ كَانَتْ حَزِنَتْ مِنْ قَوْلِكَ فَهَذِهِ الْأَيَاتُ لِمَوَافَقَتِهَا لِتَرْضَى.

بيان لعل المعنى أن هذه الآيات نزلت لتعلم فاطمة ع أن مثل هذا الكلام المشروط لا ينافي جلاله المخاطب و المسند إليه و براءته لوقوع ذلك بالنسبة إلى الرسول ص من الله عز و جل أو لبيان أن قطع يد فاطمة بمنزلة الشرك أو أن هذا النوع من الخطاب المراد به الأمة إنما صدر لصدور هذا النوع من الكلام بالنسبة إلى فاطمة فكان خلافا للأولى و الأول أصوب و أوفق بالأصول.

۴۴- قب، المناقب لابن شهر آشوب سئل الصادق ع عن معنى حى على خير العمل فقال خير العمل بر فاطمة و ولدها و فى خير آخر الولاية.

أَبُو صَالِحٍ فِي الْأَرْبَعِينَ عَنْ أَبِي حَامِدٍ الْأَشْفَرَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَوَّلُ شَخْصٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ. عَنْ النَّبِيِّ ص قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ خَلَقَهَا مِنْ نُورٍ وَجْهَهُ ثُمَّ أَخَذَ ذَلِكَ النُّورَ فَصَدَفَهُ فَأَصَابَنِي ثُلُثُ النُّورِ وَأَصَابَ فَاطِمَةَ ثُلُثُ النُّورِ وَأَصَابَ عَلِيًّا وَأَهْلَ بَيْتِهِ ثُلُثُ النُّورِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى إِلَى وَلايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَمَنْ لَمْ يَصِبْ بِهِ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ ضَلَّ عَنْ وَلايَةِ آلِ مُحَمَّدٍ.

الْحَسِينُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الصَّادِقِ ع وَجَابِرِ الْجَعْفِيِّ عَنِ الْبَاقِرِ ع قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا. ابْنُ شَرِيحٍ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ ع وَابْنُ سَعِيدٍ الْوَاعِظُ فِي شَرَفِ النَّبِيِّ ص عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنِ أَبِي شَالِحٍ الْمُؤَدِّنُ فِي الْفَضَائِلِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَابْنِ عَبِيدِ اللَّهِ الْعُكْبَرِيِّ فِي الْإِبَانَةِ وَمُحَمَّدُ الْأَشْفَرَانِيُّ فِي الدِّيَانَةِ رَوَوْا جَمِيعًا أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ.

أَبُو بَكْرٍ مَرَدَوِيهِ فِي كِتَابِهِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ سِنَانِ الْأَوْسِيِّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى لَمَّا زَوَّجَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا أَمْرَ رِضْوَانَ فَأَمَرَ شَجَرَةَ

(۱) الأنبياء: ۲۲.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۴۵

طُوبَى فَحَمَلَتْ رِقَاعاً لِمُجَبِّي آلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ص ثُمَّ أَمْطَرَهَا مَلَائِكَةٌ مِنْ نُورٍ بَعِيدٍ تِيكَ الرِّقَاعَ فَأَخَذَ تِلْكَ الْمَلَائِكَةُ الرِّقَاعَ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاسْتَوَتْ بِأَهْلِهَا أَهْبَطَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِتِلْكَ الرِّقَاعِ فَإِذَا لَقِيَ مَلَكٌ مِنْ تِلْكَ الْمَلَائِكَةِ رَجُلًا مِنْ مُجَبِّي آلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ دَفَعَ إِلَيْهِ رُقْعَةً بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ.

وَخِاءَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْكُتُبِ مِنْهَا كَشْفُ التَّغْلِبِيِّ وَفَصَائِلُ أَبِي السَّعَادَاتِ فِي مَعْنَى قَوْلِهِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا (۱) أَنَّهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ بَيْنَمَا أَهَيْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ بَعِيدًا مَا سَكَتُوا رَأَوْا نُورًا أَضَاءَ الْجِنَانَ فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَا رَبِّ إِنَّكَ قَدْ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا فَيُنَادِي مُنَادٍ لَيْسَ هَذَا نُورَ الشَّمْسِ وَلَا نُورَ الْقَمَرِ وَإِنْ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ تَعَجَّبَا مِنْ شَيْءٍ فَضَحِكَا فَأَشْرَقَتِ الْجِنَانَ مِنْ نُورِهِمَا.

أَبُو عَلِيٍّ الصُّوَلِيُّ فِي أَخْبَارِ فَاطِمَةَ وَأَبُو السَّعَادَاتِ فِي فَصَائِلِ الْعَشْرَةِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي ذَرِّ الْغَفَارِيِّ قَالَ: بَعَثَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا فَاتَتْ بَيْتَهُ وَنَادَيْتُهُ فَلَمْ يُجِبْنِي فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ عُمِدٌ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ فِي الْبَيْتِ وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَرَأَيْتُ الرَّحَى تَطْحَنُ وَلَا أَحَدَ عِنْدَهَا فَقُلْتُ لِعَلِّي إِنْ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدْعُوكَ فَخَرَجَ مُتَوَحِّشًا حَتَّى أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَا رَأَيْتُ فَقَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ لَا تَعَجَّبْ فَإِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَأْخُذُونَ فِي الْأَرْضِ مُوَكَّلُونَ بِمَعُونَةِ آلِ مُحَمَّدٍ.

الْحَسَنُ الْبُصَيْرِيُّ وَابْنُ إِسْحَاقَ عَنْ عَمَّارٍ وَمِثْمُونَةَ أَنَّ كِلَيْهِمَا قَالَا وَحَدَّثَتْ فَاطِمَةَ نَائِمَةً وَالرَّحَى تَدُورُ فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ بِذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ ضَعْفَ أُمَّتِهِ فَأَوْحَى إِلَيَّ الرَّحَى أَنْ تَدُورَ فَدَارَتْ.

وَقَدْ رَوَاهُ أَبُو الْقَاسِمِ الْبُشَيْرِيُّ فِي مَنَاقِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَابْنُ صَالِحٍ الْمُؤَدِّدُ فِي الْأَرْبَعِينَ عَنِ الشَّعْبِيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ مِثْمُونَةَ وَابْنِ قِيَاضٍ فِي شَرْحِ الْأَخْبَارِ.

وَرَوَى أَنَّهَا رُبَّمَا اسْتَعَلَّتْ بِصَلَاتِهَا وَعِبَادَتِهَا فُرُبَّمَا بَكَى وَوَلَدَهَا فَرَأَى الْمَهْدَ يَتَحَرَّكُ وَكَانَ مَلَكٌ يُحَرِّكُهُ.

(۱) الدهر: ۱۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۴۶

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى فَاطِمَةَ قَالَتْ فَوَقَفْتُ بِالْبَابِ وَقَفَّةً حَتَّى سَلَّمْتُ فَسَمِعْتُ فَاطِمَةَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ مِنْ جَوْاءَ وَالرَّحَى تَدُورُ مِنْ بَرٍّ وَمَا عِنْدَهَا أَنْبَسُ وَقَالَ فِي آخِرِ الْخَبْرِ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ يَا سَلْمَانَ إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَجَوَّارَحَهَا إِيمَانًا إِلَى مُشَاشَتِهَا تَفَرَّغَتْ لِطَاعَةِ اللَّهِ فَبَعَثَ اللَّهُ مَلَكًا اسْمُهُ زُوْقَابِيلُ وَفِي خَبَرٍ آخَرَ جَبْرِئِيلُ فَأَدَارَ لَهَا الرَّحَى وَكَفَاهَا اللَّهُ مِثْمُونَةَ الدُّنْيَا مَعَ مِثْمُونَةِ الْآخِرَةِ.

بيان المراد بالجوا داخل البيت وبالبرا خارجه و لم أظفر بهما في اللغة نعم قال في النهاية في حديث سلمان من أصلح جوائته أصلح الله برائته.

أراد بالبراني العلانية والألف والنون من زيادات النسب وأصله من قولهم خرج فلان برا أي خرج إلى البر والصحراء وقال الفيروز آبادي الجو داخل البيت كالجوانية وقال في النهاية في صفته ص جليل المشاش أي عظيم رءوس العظام كالمرفقين والكعبين والركبتين وقال الجوهرى هي رءوس العظام اللينة التي يمكن مضغها ومنه

الحديث ملء عمار إيماناً إلى مشاشه.

انتهى.

۴۵- قب، المناقب لابن شهر آشوب علي بن مَعْمَرٍ قَالَ: خَرَجْتُ أُمَّ أَيْمَنَ إِلَى مَكَّةَ لَمَّا تُوفِّيتُ فَاطِمَةَ عَ وَ قَالَتْ لَا أَرَى الْمَدِينَةَ بَعْدَهَا فَأَصَابَهَا عَطَشٌ شَدِيدٌ فِي الْجَحْفَةِ حَتَّى خَافَتْ عَلَى نَفْسِهَا قَالَ فَكَسِرَتْ عَيْنَيْهَا نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَتْ يَا رَبُّ أَعْطِشْنِي وَأَنَا خَادِمَةٌ بِنْتُ نَبِيِّكَ قَالَ فَتَزَلْ إِلَيْهَا دَلْوٌ مِنْ مَاءِ الْجَنَّةِ فَشَرِبَتْ وَ لَمْ تَجْعُ وَ لَمْ تَطْعَمْ سَبْعَ سِنِينَ.

بيان قال الفيروز آبادی کسر من طرفه غض.

۴۶- قب، المناقب لابن شهر آشوب مَالِكُ بْنُ دِينَارٍ رَأَيْتُ فِي مَوْدِعِ الْحَجِّ امْرَأَةً ضَعِيفَةً عَلَى دَائِهِ نَحِيفَةً وَ النَّاسُ يُنْصَحُونَهَا لِتَنْكُصَ فَلَمَّا تَوَسَّطْنَا الْبَادِيَةَ كَلَّتْ دَائِبَتُهَا فَعَدَلْتُهَا فِي إِثْمَانِهَا فَفَرَّقَتْ رَأْسَهَا إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَتْ لَا فِي بَيْتِي تَرْكُتِي وَ لَا إِلَى بَيْتِكَ حَمَلْتَنِي فَوَ عَزَّتْكَ وَ جَلَالِكَ لَوْ فَعَلَ بِي هَذَا غَيْرُكَ لَمَّا شَكَوْتُهُ إِلَّا إِلَيْكَ فَإِذَا شَخَّصَ أَتَاهَا مِنَ الْفَيْفَاءِ وَ فِي يَدِهِ زِمَامٌ نَاقَةٌ فَقَالَ لَهَا ارْكَبِي فَرَكِبَتْ وَ سَارَتْ النَّاقَةُ كَالْبُرْقِ الْخَاطِفِ فَلَمَّا بَلَغَتْ الْمَطَافَ رَأَيْتُهَا تَطُوفُ فَحَلَفْتُهَا مَنْ أَنْتَ فَقَالَتْ أَنَا شَهْرَةُ بِنْتُ مُسْكَةَ بِنْتُ فَضَّةَ خَادِمَةِ الزُّهْرَاءِ ع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۴۷

وَ رَهَنَتْ عَ كِسْوَةَ لَهَا عِنْدَ امْرَأَةٍ زَيْدِ الْيَهُودِيِّ فِي الْمَدِينَةِ وَ اسْتَقْرَضَتِ الشَّعِيرَ فَلَمَّا دَخَلَ زَيْدٌ دَارَهُ قَالَ مَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ فِي دَارِنَا قَالَتْ لِكِسْوَةِ فَاطِمَةَ فَأَسْلَمَ فِي الْحَالِ وَ اسَلَمَتِ امْرَأَتَهُ وَ جِيرَانُهُ حَتَّى اسَلَمَ ثَمَانُونَ نَفْسًا.

وَ سَأَلْتُ عَ رَسُولَ اللَّهِ صَ خَاتِمًا فَقَالَ أَلَا أُعَلِّمُكَ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنَ الْخَاتِمِ إِذَا صِيَلْتِ صِيْلَاءَ اللَّيْلِ فَاطْلُبِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَاتِمًا فَإِنَّكَ تَنَالِينَ حَاجَتَكَ قَالَ فَدَعَتْ رَبَّهَا تَعَالَى فَإِذَا بِهَا تَفِ يَهْتَفُ يَا فَاطِمَةُ الَّذِي طَلَبْتِ مِنِّي تَحْتَ الْمُصَلَّى فَفَرَعَتِ الْمُصَلَّى فَإِذَا الْخَاتِمُ يَاقُوتٌ لَا قِيَمَةَ لَهُ فَجَعَلْتُهُ فِي إِضْبِعِهَا وَ فَرِحَتْ فَلَمَّا نَامَتْ مِنْ لَيْلَتِهَا رَأَتْ فِي مَنَامِهَا كَأَنَّهَا فِي الْجَنَّةِ فَرَأَتْ ثَلَاثَةَ قُصُورٍ لَمْ تُرَ فِي الْجَنَّةِ مِثْلُهَا قَالَتْ لِمَنْ هَذِهِ الْقُصُورُ قَالُوا لِفاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَالَ فَكَأَنَّهَا دَخَلَتْ قُصْرًا مِنْ ذَلِكَ وَ دَارَتْ فِيهِ فَرَأَتْ سَرِيرًا قَدْ مَالَ عَلَى ثَلَاثِ قَوَائِمٍ فَقَالَتْ عَ مَا لِهَذَا السَّرِيرِ قَدْ مَالَ عَلَى ثَلَاثِ قَوَائِمٍ قَالُوا لِأَنَّ صَاحِبَتَهُ طَلَبَتْ مِنَ اللَّهِ خَاتِمًا فَفَرَعَ أَحَدُ الْقَوَائِمِ وَ صَبَّغَ لَهَا خَاتِمًا وَ بَقِيَ السَّرِيرُ عَلَى ثَلَاثِ قَوَائِمٍ فَلَمَّا أَصْبَحَتْ دَخَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ قَصَّتِ الْقِصَّةَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَ مَعَاشِرَ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَيْسَ لَكُمْ الدُّنْيَا إِلَّا نَمًا لَكُمْ الْآخِرَةُ وَ مِيعَادُكُمْ الْجَنَّةُ مَا تَصْبِرُونَ بِالدُّنْيَا فَإِنَّهَا زَائِلَةٌ غَرَارَةٌ فَأَمَرَهَا النَّبِيُّ صَ أَنْ تَزُودَ الْخَاتِمَ تَحْتَ الْمُصَلَّى فَوَدَّتْ ثُمَّ نَامَتْ عَلَى الْمُصَلَّى فَرَأَتْ فِي الْمَنَامِ أَنَّهَا دَخَلَتْ الْجَنَّةَ فَدَخَلَتْ ذَلِكَ الْقُصْرَ وَ رَأَتْ السَّرِيرَ عَلَى أَرْبَعِ قَوَائِمٍ فَسَأَلَتْ عَنْ حَالِهِ فَقَالُوا رَدَّتِ الْخَاتِمَ وَ رَجَعَ السَّرِيرُ إِلَى هَيْئَتِهِ.

أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيُّ فِي اخْتِيَارِ الرِّجَالِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ عَنِ سَيِّدِ الْمَنَانِ الْفَارِسِيِّ أَنَّهُ لَمَّا اسْتُخْرِجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ مِنْ مَثْرَلِهِ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى الْقَبْرِ فَقَالَتْ خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَئِنْ لَمْ تُخَلُّوا عَنْهُ لَأَنْشُرَنَّ شِعْرِي وَ لَأَصْعَنْ قَيْمِصَ رَسُولِ اللَّهِ صَ عَلَى رَأْسِي وَ لَأَصْرُخَنَّ إِلَى اللَّهِ فَمَا نَاقَهُ صَالِحٌ بِأَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنْ وُلْدِي قَالَ سَلْمَانُ فَرَأَيْتُ وَ اللَّهُ أَسَاسَ حَيْطَانِ الْمَسْجِدِ تَقَلَّعْتُ مِنْ أَسْفَلِهَا حَتَّى لَوْ أَرَادَ رَجُلٌ أَنْ يَنْفُذَ مِنْ تَحْتِهَا نَفَذَ فِدَنُوتٍ مِنْهَا وَ قُلْتُ يَا سَيِّدَتِي وَ مَوْلَاتِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ أَبَاكَ رَحْمَةً فَلَا تُكُونِي نَقْمَةً فَرَجَعَتِ الْحَيْطَانُ حَتَّى سَطَعَتِ الْعَبْرَةَ مِنْ أَسْفَلِهَا فَدَخَلَتْ فِي حَيَاشِيمِنَا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۴۸

بُرَيْدَةُ قَالَ النَّبِيُّ صَ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ خَيْرَنِي فَاسْتَنْظَرْتُهُ إِلَى نُزُولِ جِبْرِئِيلَ فَتَجَلَّى ابْنَتُهُ فَاطِمَةَ الْعُشَى فَقَالَ لَهَا يَا بِنْتِي احْفَظِي عَلَيْكَ فَإِنَّكَ وَ بَعْلُكَ وَ ابْنُكَ مَعِي فِي الْجَنَّةِ.

بُشِّرْتُ مَرْيَمَ بِوَلَدِهَا إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ «۱» وَ بُشِّرْتُ فَاطِمَةَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ النَّبِيَّ صَ بَشَّرَهَا عِنْدَ وِلَادَةِ كُلِّ مِنْهُمَا بِأَنْ يَقُولَ لَهَا لِيَهْنِكِ أَنْ وَ لَمَدَتْ إِمَامًا يَسُودُ أَهْلَ الْجَنَّةِ وَ أَكْمَلَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ فِي عَقِبِهَا قَوْلُهُ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ «۲» يَعْنِي عَلِيًّا ع.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَانَتْ مُدَّةُ حَمْلِهَا تِسْعَ سَاعَاتٍ.

وَوَلَدَتْ فَاطِمَةَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَبَيْنَهُمَا سِتَّةُ أَشْهُرٍ عَلَى رِوَايَةٍ وَرَدَتْ.

وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص وَشَرَفَ النَّاسِ بِآبَائِهِمْ وَنَذَرَتْ أُمُّ مَرْيَمَ لِلَّهِ مُحَرَّرًا وَمُحَمَّدٌ ص أَكْثَرَ الْخَلْقِ تَقَرُّبًا إِلَى اللَّهِ فِي سَائِرِ الْأَحْوَالِ وَذَلِكَ يُوجِبُ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَتَى عِنْدَ أَنْ سَأَلَهُ الرَّهْرَاءُ ع بِأَضْعَافٍ مَا قَالَتْ أُمُّ مَرْيَمَ بِمُوجِبِ فَضْلِهِ عَلَى الْخَلَائِقِ وَكَانَ نَذْرُهَا مِنْ قَبْلِ الْأُمِّ وَهُوَ يَنْتَضِي تَنْصِفَ مَنْزِلَتِهِ مِمَّا يُنْذِرُهُ الْأَبُ قَوْلُهُ وَكَفَلَهَا زَكْرِيَّا «۳» وَالرَّهْرَاءُ كَفَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَلا خِلَافَ فِي فَضْلِ كِفَالِهِ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَى كُلِّ كِفَالِهِ وَكَفَالَتِهِ الْيَتِيمِ مُنْدُوبٍ إِلَيْهَا وَكَفَالَتِهِ الْوَلَدِ وَاجِبُهُ وَوَلَدَتْ مَرْيَمُ بِعَيْسَى ع فِي أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَوَلَدَتْ فَاطِمَةُ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَكَانَ اللَّهُ أَعْلَمَ مَرْيَمَ بِسَلَامَتِهَا وَبِسَلَامَتِهِ مَا حَمَلَتْهُ فَلَا يُجُوزُ أَنْ يَتَطَرَّقَ إِلَيْهَا خَوْفٌ وَرَّهْرَاءُ حَمَلَتْ بِهِمَا وَهِيَ لَا تَعْلَمُ مَا يَكُونُ مِنْ حَالِهَا فِي الْحَمْلِ وَالْوَضْعِ مِنَ السَّلَامَةِ وَالْعَطَبِ فَيَسْتَبْغِي أَنْ يَكُونَ فِي ذَلِكَ مَثُوبَةٌ زَائِدَةٌ وَذَلِكَ فَضْلُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ يَوْمَ بَدْرٍ فِي الْقِتَالِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا بَيْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ فِي سَلَامَتِهِمْ

(۱) آل عمران: ۴۰.

(۲) الزخرف: ۲۸.

(۳) آل عمران: ۳۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۴۹

وَالْمَلَائِكَةُ لَيْسُوا كَذَلِكَ وَقِيلَ لَهَا لَا تَخْزَنِي «۱» وَ

قَالَ النَّبِيُّ ص يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لِرِضَاكِ.

وَقِيلَ لَهَا فَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا «۲» وَفَاطِمَةُ ع خَامِسَةُ أَهْلِ الْعَبَاءِ وَافْتِخَارُ جِبْرِئِيلَ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ قَوْلُهُ مَنْ مِثْلِي وَ أَنَا سَادِسُ خَمْسَةٍ وَ لَهَا تَسَاقُطٌ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا فَكُلِّي وَ اشْرَبِي «۳» يَحْتَمِلُ أَنَّ النَّخْلَةَ وَ النَّهْرَ كَانَا مَوْجُودَيْنِ قَبْلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَمْ يَبْقَ لُهُمَا أَثَرٌ مِثْلُ مَا بَقِيَ لِزَمْزَمَ وَ الْمَقَامِ وَ مَوْضِعِ التَّنُورِ وَ انْفِلَاقِ الْبَحْرِ وَ رَدِّ الشَّمْسِ وَ لِلرَّهْرَاءِ ع حَدِيثُ التَّمْرِ الصَّيْحَانِيِّ وَ قُدُسِ الْمَاءِ.

وَ رَوَى أَنَّهُ بَكَتْ أُمُّ أَيْمَنَ وَ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاطِمَةُ زَوْجَتِي وَ لَمْ تَنْشُرْ عَلَيْهَا شَيْئًا فَقَالَ يَا أُمَّ أَيْمَنَ لِمَ تَكْذِبِينَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا زَوَّجَ فَاطِمَةَ عَلِيًّا أَمَرَ أَشْجَارَ الْجَنَّةِ أَنْ تَنْشُرَ عَلَيْهِمْ مِنْ حَلِيَّتِهَا وَ حَلَلِهَا وَ يَاقُوتِهَا وَ دُرِّهَا وَ زُمُرْدِهَا وَ إِسْتَبْرَقِهَا فَأَخَذُوا مِنْهَا مَا لَا يَعْلَمُونَ.

وَ تَكَلَّمَتِ الْمَلَائِكَةُ مَعَ مَرْيَمَ إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكَ وَ اضْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ «۴» أَرَادَ نِسَاءَ عَالَمِ أَهْلِ زَمَانِهَا كَقَوْلِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ «۵» وَ لَيْسُوا بِأَفْضَلِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَوْلُهُ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ «۶» ثُمَّ إِنَّ الصِّفَاتِ فِي هَذِهِ آيَةٍ يُشَارِكُهَا غَيْرُهَا قَوْلُهُ إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَى آدَمَ إِلَى قَوْلِهِ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ «۷» وَ فَاطِمَةُ وَ ذُرِّيَّتُهَا مِنْ جُمَّلَتِهِمْ

وَ قَالَ النَّبِيُّ ص فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

وَ إِنَّهَا لَتَقُومُ فِي مِحْرَابِهَا فَيَسْلُمُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَ يُنَادُونَهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مَرْيَمَ فَيَقُولُونَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكَ وَ اضْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ «۸»

(۱) مريم: ۲۴.

(۲) التحريم: ۱۲.

(۳) مريم: ۲۵ و ۲۶.

(۴) آل عمران: ۳۷.

(۵) البقرة: ۴۴.

(۶) آل عمران: ۱۰۶.

(۷) آل عمران: ۳۱.

(۸) آل عمران: ۳۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۵۰

وَ إِنَّهُ كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا «۱» وَ لَيْسَ فِي نَفْسِ الْآيَةِ أَنَّ ذَلِكَ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى يَخْلُقُهُ اخْتِرَاعًا أَوْ يَأْتِيهَا بِهِ الْمَلَكُ وَ إِنَّمَا هُوَ يَدُلُّ عَلَى كَثْرَةِ شُكْرِهَا لِلَّهِ تَعَالَى كَمَا تَقُولُ رَزَقَنِي اللَّهُ الْيَوْمَ دِرْهَمًا كَمَا قَالَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ «۲» وَ لِلزَّهْرَاءِ مِنْ هَذَا الْبَابِ مَا لَا يُنْكِرُهُ مُسْلِمٌ مِنْ حَدِيثِ الْمُقَدَّادِ وَ خَبَرِ الطَّائِرِ وَ الثُّرْمَانِ وَ الْعِنَبِ وَ التُّفَّاحِ وَ السَّفْرَجَلِ وَ غَيْرِهَا وَ ذَلِكَ مِمَّا يُقَطَّعُ عَلَى أَنَّهَا كَانَتْ تَأْكُلُ مَا لَمْ يَكُنْ لِعَظِيمِهَا مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ بَعْدَ هُبُوطِ آدَمَ وَ حَوَاءَ.

وَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ وَ هِيَ فِي مَصِيئَتِهَا وَ خَلْفَتِهَا جَفْنَةٌ يَفُورُ دُحَانُهَا فَأَخْرَجَتْ فَاطِمَةُ الْجَفْنَةَ فَوَضَعَتْهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمَا فَسَأَلَ عَلِيُّ عَ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ رِزْقِهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

وَ رَزَقَ مَرْيَمَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ خَلَقَ فَاطِمَةَ مِنْ رِزْقِ الْجَنَّةِ

وَ فِي الْحَدِيثِ فَنَاوَلَنِي جَبْرِئِيلُ رُطْبَةً مِنْ رُطْبِهَا فَأَكَلْتُهَا فَتَحَوَّلَتْ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي.

وَ قَدْ مَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى مَرْيَمَ فِي الْقُرْآنِ بَعْشَرِينَ مَدْحَةً وَ صَحَّ فِي الْأَخْبَارِ لِفَاطِمَةَ عَشْرُونَ اسْمًا كُلُّ اسْمٍ يَدُلُّ عَلَى فَضِيلَةٍ ذَكَرَهَا ابْنُ بَابُوَيْهٍ فِي كِتَابِ مَوْلِدِ فَاطِمَةَ عَ وَ قَالَ لَهَا وَ مَرْيَمَ ابْنَتِ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْتِ فَرْجَهَا «۳» يُرِيدُ بِذَلِكَ الْعُقُوفَ لَا الْمُلَامَسَةَ وَ الذَّرِيَّةَ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ لَجَعَلَ حَمَلُهَا لَهُ وَ وَضَعَهَا وَ مَخَاضَهَا بِغَيْرِ مَا جَرَتْ بِهِ الْعَادَةُ فَلَمَّا جَعَلَهُ عَلَى مَجْرَى الْعَادَةِ دَلَّ عَلَى مَقَالِنَا وَ يُؤَكِّدُ ذَلِكَ الْأَخْبَارُ الْوَارِدَةُ فِي مَدْحِ التَّرْوِيجِ وَ طَلَبِ الْوَالِدِ وَ ذَمِّ الْعُزُوبَةِ وَ قَالَ تَعَالَى لِلزَّهْرَاءِ وَ لِأَوْلَادِهَا إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ «۴» حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ

وَ إِنَّ مَرْيَمَ أَحْصَيْتِ فَرْجَهَا وَ جَاءَتْ بِعِيسَى كَبْدَرِ الدُّجَى

فَقَدْ أَحْصَيْتِ فَاطِمَةَ بَعْدَهَا وَ جَاءَتْ بِسِبْطَى نَبِيِّ الْهُدَى

۴۷- يل، الفضائل لابن شاذان فض، كتاب الروضة دخل رسول الله ص على علي فوجده هو وفاطمة ع

(۱) آل عمران: ۳۴.

(۲) النساء: ۸۱.

(۳) التحريم: ۱۲.

(۴) الأحزاب: ۳۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۵۱

يَطْحَنَانِ فِي الْجَارُوشِ [الْجَاوَرِسِ] فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا قَوْمِي يَا بُنْتِي فَقَامَتْ وَ جَلَسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَهَا مَعَ عَلِيٍّ عَ فَوَاسَاهُ فِي طَحْنِ الْحَبِّ.

۴۸- كشف، كشف الغمة من كتاب معالم العترة، لعبيد العزيز بن الأخصر بأسانيد مرفوعاً إلى قتادة عن أنس قال قال رسول الله ص خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ وَ خَيْرُ نِسَائِهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص.

وَ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ يَرْفَعُهُ إِلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُرَّاحِمِ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص وَ مِنْهُ

قَالَتْ عَائِشَةُ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَلَا أَبَشُرُكَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ لَسَيِّدَاتُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعٌ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَحَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ.
وَمِنْ مُسْنَدِ أَحْمَدَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ أَقْبَلْتُ فَاطِمَةَ تَمْشِي كَأَنَّ مَشِيَّتَهَا مَشِيَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ مَرْحَبًا يَا بِنْتِي ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ ثُمَّ أَسَرَ إِلَيْهَا حَدِيثًا فَبَكَتْ قُلْتُ اسْتَخَصَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِحَدِيثِهِ ثُمَّ تَبَكَّيْنِ ثُمَّ أَسَرَ إِلَيْهَا حَدِيثًا فَصَحَّكَتْ فَقُلْتُ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ فَرَحًا أَقْرَبَ مِنْ حُزْنٍ فَسَأَلْتُهَا عَمَّا قَالَ فَقَالَتْ مَا كُنْتُ لِأُفَشِي سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَأَلْتُهَا فَقَالَتْ أَسِرَّ إِلَيَّ فَقَالَ إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً وَإِنَّهُ عَارِضُنِي بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ وَلَا أَرَاهُ إِلَّا قَدْ حَضَرَ أَجْلِي وَإِنَّكَ أَوْلُ أَهْلِ بَيْتِي لِحُوقًا بِي وَنِعْمَ السَّلْفُ أَنَا لِمَكَ فَبَكَيْتُ لِذَلِكَ فَقَالَ أَلَا تَرْضَيْنِ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ فَصَحَّكَتُ لِدَلِّكَ «(۱)».

(۱) راجع المصدر ج ۲ ص ۸-المطبعة الإسلامية.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۵۲

وَرَوَى ابْنُ خَالَوَيْهِ فِي كِتَابِ الْأَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَبْلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ قُضَاعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ «(۱)» بِنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسِيكِرِيِّ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَحَوَاءَ تَبَخَّرَا فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ آدَمُ لِحَوَاءَ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى جَبْرِئِيلَ أَنْتَ بَعْدَتِي الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى فَلَمَّا دَخَلَا الْفِرْدَوْسَ نَظَرَا إِلَى جَارِيَةٍ عَلَى دُرُنُوكٍ مِنْ دَرَانِيكَ الْجَنَّةِ وَعَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ وَفِي أُذُنَيْهَا قُرْطَانٌ مِنْ نُورٍ قَدْ أَشْرَقَتِ الْجَنَانُ مِنْ حُسْنِ «(۲)» وَجْهَيْهَا فَقَالَ آدَمُ حَبِيبِي جَبْرِئِيلُ مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ الَّتِي قَدْ أَشْرَقَتِ الْجَنَانُ مِنْ حُسْنِ «(۳)» وَجْهَيْهَا فَقَالَ هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ نَبِيٍّ مِنْ وُلْدِكَ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَالَ فَمَا هَذَا التَّاجُ الَّذِي عَلَى رَأْسِهَا قَالَ بَعَلُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ ابْنُ خَالَوَيْهِ الْبُعْلُ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ خَمْسِيَّةٌ أَشْيَاءُ الزَّوْجِ وَالصَّنَمُ مِنْ قَوْلِهِ أ تَدْعُونَ بَعْلًا «(۴)» وَ الْبُعْلُ اسْمُ امْرَأَةٍ وَبِهَا سُمِّيَتْ بَعْلَبَكُ وَالْبُعْلُ مِنَ النَّخْلِ مَا شَرِبَ بِعُرْوِقِهِ مِنْ غَيْرِ سَقِيٍّ وَالْبُعْلُ السَّمَاءُ وَالْعَرَبُ يَقُولُ السَّمَاءُ بَعْلُ الْأَرْضِ قَالَ فَمَا الْقُرْطَانُ اللَّذَانِ فِي أُذُنَيْهَا قَالَ وَلِذَاهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ قَالَ آدَمُ حَبِيبِي جَبْرِئِيلُ أ خَلِقُوا قَتْلِي قَالَ هُمْ مَوْجُودُونَ فِي غَامِضِ عِلْمِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ.

وَعَنِ ابْنِ خَالَوَيْهِ مِنْ كِتَابِ الْأَلِ يَرْفَعُهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ

(۱) في المصدر: عبادان راجع ج ۲ ص ۱۲، اختصر العلامة المجلسي قدس سره سند الحديث.

(۲) و (۳) في المصدر من نور وجهها في كلا الموضوعين.

(۴) الصافات: ۱۲۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۵۳

ص.

وَزَادَ ابْنُ عَرَفَةَ عَنْ رِجَالِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ يَا أَهْلَ الْجَمْعِ نَكُّسُوا رُءُوسَكُمْ وَغَضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَلَى الصَّرَاطِ فَتَمُرُّ وَمَعَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ جَارِيَةٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ.

وَمِنْهُ عَنْ نَافِعِ بْنِ أَبِي الْحَمْرَاءِ قَالَ: شَهِدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص تَمَاتِيَّةً أَشْهَرِ إِذَا خَرَجَ إِلَى صِلَاةِ الْعِدَاةِ مَرَّ بِبَابِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ الصَّلَاةُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا «(۱)».

وَمِنْهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعِصَابِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ. وَمِنْ كِتَابِ أَبِي إِسْحَاقَ الثَّعْلَبِيِّ عَنْ جَمِيعِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ عَمَّتِهِ قَالَتْ سَأَلْتُ عَائِشَةَ مَنْ كَانَ أَحَبَّ (۲) إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ قُلْتُ إِنَّمَا أَسْأَلُكَ عَنِ الرِّجَالِ قَالَتْ زَوْجُهَا وَمَا يَمْنَعُهُ فَوَ اللَّهِ إِنْ كَانَ مَا عَلِمْتُ صَوَّامًا قَوَّامًا جَدِيرًا أَنْ يَقُولَ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَيَرْضَى.

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: مَا رَأَيْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَمْشِي (۳) إِلَّا ذَكَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَ تَمِيلُ عَلَيَّ جَانِبِهَا الْأَيْمَنِ مَرَّةً وَعَلَى جَانِبِهَا الْأَيْسَرِ مَرَّةً. وَعَنْ عَائِشَةَ وَذَكَرْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَا رَأَيْتُ أَصْدَقَ مِنْهَا إِلَّا أَبَاهَا. وَمِنْ كِتَابِ مَوْلِدِ فَاطِمَةَ لِابْنِ بَابُوَيْهِ رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: اشْتَاقَتِ الْجَنَّةُ إِلَيَّ أَرْبَعٍ مِنَ النِّسَاءِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ بِنْتُ مُرَاحِمٍ زَوْجِهِ فِرْعَوْنَ وَهِيَ زَوْجَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ زَوْجَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الدُّنْيَا

(۱) الأحزاب: ۳۴.

(۲) في المصدر: أحب الناس، راجع ج ۲ ص ۱۹.

(۳) في المصدر: مشية رسول الله.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۵۴

وَالْآخِرَةُ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

وَرَوَى عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَخْبِرُونِي أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ فَعَيَّنَا بِبَدَلِكُ كُنَّا حَتَّى تَفَرَّقْنَا فَرَجَعْتُ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَأَخْبَرْتُهَا الَّذِي قَالَتْ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَيْسَ أَحَدٌ مَنَا عِلْمُهُ وَلَا عَرَفَهُ فَقَالَتْ وَ لَكِنِّي أَعْرِفُهُ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَزِينَنَّ الرِّجَالَ وَلَا يَزَاهَنَّ الرِّجَالَ فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَأَلْتَنَا أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ وَ خَيْرٌ لَهُنَّ أَنْ لَا يَزِينَنَّ الرِّجَالَ وَلَا يَزَاهَنَّ الرِّجَالَ قَالَ مَنْ أَخْبَرَكَ فَلَمْ تَعْلَمُهُ وَأَنْتِ عِنْدِي قُلْتُ فَاطِمَةُ فَأَعْجَبَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ إِنْ فَاطِمَةُ بَضَعَتْ مِنِّي.

وَرَوَى عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَ مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَهَا فَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَهِيَ بَضَعَتْ مِنِّي وَهِيَ قَلْبِي وَرُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبِي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهُ.

وَرَوَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ اللَّهُ لَيَغْضَبُ لِعِصَابِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْهُ عِ مِثْلُهُ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بَلَّغْنَا أَنَّكَ قُلْتَ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ قَالَ فَمَا تُنْكِرُونَ مِنْ هَذَا فَوَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ لَيَغْضَبُ لِعِصَابِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَيَرْضَى لِرِضَاهُ (۱).

وَعَنْهُ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ فَاطِمَةَ شَجَّنَتْ مِنِّي يُسْخِطُنِي مَا أَسْخَطَهَا وَيَرْضِينِي مَا أَرْضَاهَا.

وَبِالْإِسْنَادِ عَنْهُ ع مِثْلَهُ.

وَنَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ أَبِي إِسْحَاقَ الثَّعْلَبِيِّ عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ أَخَذَ بِيَدِ فَاطِمَةَ وَقَالَ مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَهَا فَهِيَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَهِيَ بَضَعَتْ مِنِّي وَهِيَ قَلْبِي الَّذِي بَيْنَ جَنْبِي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهُ.

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ فَاطِمَةَ شَعَّرَهُ مِنِّي فَمَنْ آذَى شَعْرَهُ مِنِّي فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهُ وَمَنْ آذَى اللَّهُ لَعَنَهُ اللَّهُ مِلءَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

۱۴، ۱۵ وَ

(۱) ما جعلناه بين العلامتين ساقط عن النسخ المطبوعة، والضمير في قوله: «و عنه عليه السلام» راجع الى الصادق عليه السلام راجع

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۵۵

عَنْ حَدِيثِهِ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَنَامُ حَتَّى يُقْبَلَ عُرْضَ وَجْهِهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَوْ يَبِينَنَّ تَدْيِيهَا.

وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَنَامُ لَيْلَتَهُ حَتَّى يَضَعَ وَجْهَهُ بَيْنَ يَدَيْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

وَرَوَى أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ قَرَأَ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ « ۱ » وَلَا مُحَدِّثٍ قُلْتُ وَ هَلْ تُحَدِّثُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا الْأَنْبِيَاءَ قَالَ مَزِيْمٌ لَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً وَسَارَةُ امْرَأَةُ إِبْرَاهِيمَ قَدْ عَايَنَتِ الْمَلَائِكَةَ وَبَشَرُوهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ « ۲ » وَلَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَتْ مُحَدِّثَةً وَلَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً.

وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ كَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجْهًا وَشِبْهًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

وَرَوَى عَنْ عَلِيٍّ عَ عَنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَتْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا فَاطِمَةُ مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَالْحَقُّهُ بِي حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْجَنَّةِ.

وَرَوَى عَنْ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ سَأَلْتِ أَبَاكَ فِيمَا سَأَلْتِ أَيْنَ تَلْقِيَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ لِي أَطْلُبِي عِنْدَ الْحَوْضِ قُلْتُ إِنْ لَمْ أَجِدْكَ هَاهُنَا قَالَ تَجِدِيْنِي إِذْ نَ مُسْتِظَلًّا بِعَرْشِ رَبِّي وَلَنْ يَسْتِظِلَّ بِهِ غَيْرِي قَالَتْ فَاطِمَةُ فَقُلْتُ يَا أَبَتِ أَهْلِ الدُّنْيَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُرَاهُ فَقَالَ نَعَمْ يَا بِنْتِي فَقُلْتُ وَأَنَا عُرْيَانَةٌ قَالَ نَعَمْ وَأَنْتِ عُرْيَانَةٌ وَإِنَّهُ لَا يَلْتَفِتُ فِيهِ أَحَدٌ إِلَى أَحَدٍ قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ وَأَسْوَأَاتُهُ يَوْمَئِذٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَا خَرَجْتُ حَتَّى قَالَ لِي هَبْطِ عَلَيَّ جَبْرَيْلُ الرُّوحِ الْأَمِينِ عَ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَقْرِي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَأَعْلِمَهَا أَنَّهَا اسْتَحْيَتْ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهَا فَقَدَّ وَعَدَّهَا أَنْ يَكْسُوَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُلَّتَيْنِ مِنْ نُورٍ قَالَ عَلِيُّ عَ فَقُلْتُ لَهَا فَهَلَّا سَأَلْتِيهِ عَنِ ابْنِ عَمِّكَ فَقَالَتْ قَدْ فَعَلْتُ فَقَالَ إِنَّ عَلِيًّا أَكْرَمُ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَنْ يُعْرِيه يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

(۱) الحج: ۵۱.

(۲) إشارة الى الآية ۷۴ من سورة هود.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۵۶

۴۹- فَضَائِلُ شَهْرِ رَمَضَانَ، لِلصَّدُوقِ عَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْكُوفِيِّ عَ عَنِ الْمُنْدَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنِ الرَّضَاعِ قَالَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ كَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِذَا طَلَعَ هِلَالُ شَهْرِ رَمَضَانَ يَغْلِبُ نُورُهَا الْهِلَالَ وَيَخْفَى فَإِذَا غَابَتْ عَنْهُ ظَهَرَ.

۱۴، ۱۵، ۱، ۲، ۳- ۵۰- بشاره المصطفى بالإسناد إلى أبي علي الحسن بن محمد الطوسي عن محمد بن الحسين المعروف بابن الصقال عن محمد بن معقل العجلي عن محمد بن أبي الصهبان عن ابن فضال عن حمزة بن حمران عن الصادق عن أبيه ع عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: صلى بنا رسول الله ص صيامة العصور فلما انفتل جلس في قبليته والناس حوله فبينما هم كذلك إذ أقبل إليه شيخ من مهاجرة العرب عليه سمل قد نهل وأخلق وهو لا يكاد يتمالك كبراً وضِعفاً فأقبل عليه رسول الله ص يشتمه الخبر فقال الشيخ يا نبي الله أنا جاني الكبد فأطعمني وعاري الجسد فأكسني وفقير فأرشي فقال ص ما أجد لك شيئاً ولكن الدال على الخير كفاعله انطلق إلى منزل من يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله فيؤثر الله على نفسه انطلق إلى حجرة فاطمة وكان بيتها ملاصقاً ببيت رسول الله ص الذي يتفرد به لنفسه من أزواجه وقال يا بلال قم فقف به على منزل فاطمة فانطلق الأعرابي مع بلال فلما وقف على باب فاطمة نادى بأعلى صوته السلام عليكم يا أهل بيت النبوة ومختلف الملائكة ومهبط جبرئيل الروح الأمين بالتنزيل من عند رب العالمين فقالت فاطمة وعليك السلام فمن أنت يا هذا قال شيخ من العرب أقبلت على أبيك سيدي البشر مهاجراً من شقمة وأنا يا بنت محمد عاري الجسد جاني الكبد فواسيني يرحمك الله وكان لفاطمة وعلي في تلك الحال ورسول الله ص ثلاثاً ما طعموا

فِيهَا طَعَامًا وَقَدْ عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَلِكَ مِنْ شَأْنِهِمَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۵۷

فَعَمَدَتْ فَاطِمَةُ إِلَى جِلْدِ كَبْشٍ مَدْبُوعٍ بِالْقَرْظِ كَانَ يَنَامُ عَلَيْهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَقَالَتْ خُذْ هَذَا أَيُّهَا الطَّارِقُ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَرْتاحَ لَكَ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ قَالَ الْأَعْرَابِيُّ يَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ شَكَوْتُ إِلَيْكَ الْجُوعَ فَنَاوَلْتَنِي جِلْدَ كَبْشٍ مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِ مَعَ مَا أَحَدٌ مِنَ السَّعْبِ قَالَ فَعَمَدَتْ لَمَّا سَمِعَتْ هَذَا مِنْ قَوْلِهِ إِلَى عَقْمِدٍ كَانَ فِي عُنُقِهَا أَهْدَتْهُ لَهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ عَمِّهَا حَمْرَةَ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَطَعَتْهُ مِنْ عُنُقِهَا وَبَدَتْهُ إِلَى الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَتْ خُذْهُ وَبِعْهُ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يُعَوِّضَكَ بِهِ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ فَأَخَذَ الْأَعْرَابِيُّ الْعَقْدَ وَانْطَلَقَ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ وَالنَّبِيِّ ص جَالِسٍ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعْطَيْتَنِي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ هَذَا الْعَقْدَ فَقَالَتْ بَعُ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَصْنَعَ لَكَ قَالَ فَبَكَى النَّبِيُّ ص وَقَالَ وَكَيْفَ لَا يَصْنَعُ اللَّهُ لَكَ وَقَدْ أَعْطَيْتَكَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَيِّدَةَ بَنَاتِ آدَمَ فَقَامَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْذُنُ لِي بِشِرَاءِ هَذَا الْعَقْدِ قَالَ اشْتَرِهِ يَا عَمَّارُ فَلَوْ اشْتَرَيْتَ فِيهِ الثَّقَلَيْنِ مَا عَدَّ بَهُمُ اللَّهُ بِالنَّارِ فَقَالَ عَمَّارٌ بِكُمْ الْعَقْدُ يَا أَعْرَابِي قَالَ بِشَبْعَةٍ مِنَ الْخُبْزِ وَاللَّحْمِ وَبُرْدَةٍ يَمَانِيَّةٍ اشْتَرُ بِهَا عَوْرَتِي وَأَصِلْ فِيهَا لِرَبِّي وَدِينَارٍ يُبْلِغُنِي إِلَى أَهْلِي وَكَانَ عَمَّارٌ قَدْ بَاعَ سَهْمَهُ الَّذِي نَفَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ خَيْرٍ وَ لَمْ يَبْقِ مِنْهُ شَيْئًا فَقَالَ لَكَ عِشْرُونَ دِينَارًا وَمِائَتَا دِرْهَمٍ هَجْرِيَّةٍ وَبُرْدَةٌ يَمَانِيَّةٌ وَرَاحِلَتِي تُبْلِغُكَ أَهْلَكَ وَشَبْعَةٌ مِنَ خُبْزِ الْبُرِّ وَاللَّحْمِ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ مَا أَشِخَاكَ بِالْمَالِ أَيُّهَا الرَّجُلُ وَانْطَلَقَ بِهِ عَمَّارٌ فَوَفَّاهُ مَا ضَمَّ لَهُ وَعَادَ الْأَعْرَابِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَشْبِعْتَ وَاكْتَسَيْتَ قَالَ الْأَعْرَابِيُّ نَعَمْ وَاسْتَغْنَيْتَ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي قَالَ فَاجْزِ فَاطِمَةَ بِصَنِيعِهَا فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِلَهَ مَا اسْتَحَدَّثْنَاكَ وَلا إِلَهَ لَنَا نَعْبُدُهُ سِوَاكَ وَأَنْتَ رَازِقُنَا عَلَى كُلِّ الْجِهَاتِ اللَّهُمَّ أَعْطِ فَاطِمَةَ مَا لَآ عَيْنٌ رَأَتْ وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ فَأَمَّنَ النَّبِيُّ ص عَلَى دُعَائِهِ وَأَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعْطَى

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۵۸

فَاطِمَةَ فِي الدُّنْيَا ذَلِكَ أَنَا أَبُوهَا وَمَا أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ مِثْلِي وَعَلِيٌّ بَعْلُهَا وَلَوْ لَآ عَلِيٌّ مَا كَانَ لِفَاطِمَةَ كُفُوٌ أَيْدًا وَأَعْطَاهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَمَا لِلْعَالَمِينَ مِثْلُهُمَا سَيِّدًا شَبَابِ أَسْبَاطِ الْأَنْبِيَاءِ وَسَيِّدًا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَكَانَ يَأْزِئُهُ مَقْدَادٌ وَعَمَّارٌ وَسَلْمَانٌ فَقَالَ وَأَزِيدُكُمْ قَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَنَا نِي الرَّوْحِ يَعْنِي جَبْرَائِيلَ عَ أَنَّهَا إِذَا هِيَ قُبِضَتْ وَدَفِنَتْ يَسْأَلُهَا الْمَلَكَانِ فِي قَبْرِهَا مَنْ رَبُّكَ فَتَقُولُ اللَّهُ رَبِّي فَيَقُولَانِ مَنْ نَبِيِّكَ فَتَقُولُ أَبِي فَيَقُولَانِ مَنْ وَنَبِيِّكَ فَتَقُولُ هَذَا الْقَائِمُ عَلَى شَفِيرِ قَبْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ أَلَا وَأَزِيدُكُمْ مِنْ فَضْلِهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَكَّلَ بِهَا رَعِيلاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَحْفَظُونَهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهَا وَمِنْ خَلْفِهَا وَعَنْ يَمِينِهَا وَعَنْ شِمَالِهَا وَهُمْ مَعَهَا فِي حَيَاتِهَا وَعِنْدَ قَبْرِهَا وَعِنْدَ مَوْتِهَا يُكْتَبُونَ الصَّلَاةَ عَلَيْهَا وَعَلَى أَبِيهَا وَبَعْلِهَا وَبَيْنَهَا فَمَنْ زَارَنِي بَعِيدٌ وَفَاتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي وَمَنْ زَارَ فَاطِمَةَ فَكَأَنَّمَا زَارَنِي وَمَنْ زَارَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَكَأَنَّمَا زَارَ فَاطِمَةَ وَمَنْ زَارَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَكَأَنَّمَا زَارَ عَلِيًّا وَمَنْ زَارَ ذُرِّيَّتَهُمَا فَكَأَنَّمَا زَارَهُمَا فَعَمِدَ عَمَّارٌ إِلَى الْعَقْدِ فَطَبَّعَهُ بِالْمَسْكِ وَلَفَّهُ فِي بُرْدَةٍ يَمَانِيَّةٍ وَكَانَ لَهُ عَبْدٌ اسْمُهُ سِهْمٌ اتَّبَاعَهُ مِنْ ذَلِكَ السَّهْمِ الَّذِي أَصَابَهُ بِخَيْرٍ فَدَفَعَ الْعَقْدَ إِلَى الْمَمْلُوكِ وَقَالَ لَهُ خُذْ هَذَا الْعَقْدَ فَادْفَعْهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَأَنْتَ لَهُ فَأَخَذَ الْمَمْلُوكُ الْعَقْدَ فَأَتَى بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص وَأَخْبَرَهُ بِقَوْلِ عَمَّارٍ فَقَالَ النَّبِيُّ انْطَلِقْ إِلَى فَاطِمَةَ فَادْفَعْ إِلَيْهَا الْعَقْدَ وَأَنْتَ لَهَا فَجَاءَ الْمَمْلُوكُ بِالْعَقْدِ وَأَخْبَرَهَا بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَخَذَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ الْعَقْدَ وَاعْتَقَتِ الْمَمْلُوكَ فَضَحِكَ الْغُلَامُ فَقَالَتْ مَا يَضْحَكُكَ يَا غُلَامُ فَقَالَ أَضْحَكُنِي عَظْمُ بَرَكَتِهِ هَذَا الْعَقْدُ أَشْبَعُ جَائِعًا وَكَسَا عُرْيَانًا وَأَعْنَى فَقِيرًا وَأَعْتَقَ عَبْدًا وَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ.

بيان السمل بالتحريك الثوب الخلق قوله قد تهلل أى الرجل من قولهم تهلل وجهه إذا استنار وظهر فيه آثار السرور أو الثوب كناية عن انخراقه (۱).

(۱) هذا هو المتعين لانه وصف للسمل لا للرجل، والقياس أن يقول: قد تهلل.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۵۹

قوله يستحته الخبر أى يسأله الخبر ويحته ويرغبه على ذكر أحواله.

قوله أرشنى قال الجزرى يقع الرياش على الخصب والمعاش والمال المستفاد ومنه حديث عائشة ويريش مملقها أى يكسوه ويعينه وأصله من الريش كان الفقير المملق لا نهوض به كالمقصود الجناح يقال راشه يريشه إذا أحسن إليه والقرظ ورق السلم يدبغ به ويقال ارتاح الله لفلان أى رحمه والسغب الجوع وقال الجزرى يقال للقطعة من الفرسان رعله ولجماعه الخيل رعليل ومنه حديث على ع سراعاً إلى أمره رعيلاً أى ركاباً على الخيل.

٥١- فر، تفسير فرات بن إبراهيم عبيد بن كثير معنعناً عن أبي سعيد الخدرى قال: أصبج علي بن أبي طالب ع ذات يوم ساعياً فقال يا فاطمة هل عندك شئ تغدني به قالت لا والذي أكرم أبى بالنبوة وأكرمك بالوصية ما أصبج الغداة عندي شئ وما كان شئ أعطيناه مئذ يومين إلا شئ كنت أوثرك به على نفسي وعلى ابنتي هذين الحسن والحسين فقال علي يا فاطمة ألا كنت أعلمتيني فأبغيتكم شيئاً فقالت يا أبا الحسن إنى لأستحيى من إلهي أن أكلف نفسك ما لا تقدر عليه فخرج علي بن أبي طالب من عند فاطمة عليها السلام واثقاً بالله بحسن الظن فاستقرض ديناراً فبينما الدينار في يد علي بن أبي طالب ع يريد أن يتباعد لعيناه ما يضلحهم فتعرض له المقصد بن الأسود فى يوم شديد الحر قد لوحته الشمس من فوقه وأذنه من تحته فلما رآه علي بن أبي طالب ع أنكز شأنه فقال يا مقصد ما أزعجك هذه الساعة من رحك قال يا أبا الحسن خل سبيلي ولا تسألني عما ورائي فقال يا أخى إنه لا يسعنى أن تجاوزنى حتى أعلم علمك فقال يا أبا الحسن رغبة إلى الله وإليك أن تخلى سبيلي ولا تكشفنى عن حالى فقال له يا أخى إنه لا يسعك أن تكشفنى حالك فقال يا أبا الحسن أما إذ أتيت فوالذى أكرم محمداً بالنبوة وأكرمك بالوصية ما أزعجنى من رحكى إلا الجهد وقد تركت عيالى يتضاغون جوعاً فلما سمعت بكاء العيال لم تحملى الأرض فخرجت مهموماً راكب رأسى هذه حالى وقصبتى فأنهملت عينا علي بالبكاء

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٦٠

حتى بلت دمعته لحيته فقال له أخلف بالذى خلقت ما أزعجنى إلا الذى أزعجك من رحك فقد استقرضت ديناراً فقد آثرتك على نفسي فدفع الدينار إليه ورجع حتى دخل مسجد النبى ص فصلى فيه الظهر والعصر والمغرب فلما قضى رسول الله ص المغرب مر بعلي بن أبي طالب وهو فى الصف الأول فغمزه برجله فصام علي ع متعباً خلف رسول الله ص حتى لحقه على باب من أبواب المسجد فسلم عليه فرد رسول الله ص السلام فقال يا أبا الحسن هل عندك شئ تتعشا فنبيل معك فمكت مطرفاً لا يحير جواباً حياءً من رسول الله ص وهو يعلم ما كان من أمر الدينار ومن أين أخذه وأين وجهه وقد كان أوحى الله تعالى إلى نبيه محمد ص أن يتعشى الليلة عند علي بن أبي طالب ع فلما نظر رسول الله ص إلى سكوته فقال يا أبا الحسن ما لك لا تقول لا فأنصرف أو تقول نعم فأمصرتى معك فقال حياءً وتكرماً فاذهب بنا فأخذ رسول الله ص يد [ى] علي بن أبي طالب ع فانطلقا حتى دخلا على فاطمة الزهراء عليها السلام وهى فى مضجعا قد قضت صلاتها وخلفها جفنة تفور دحاناً فلما سمعت كلام رسول الله ص فى رحلها خرجت من مضجعا وسلمت عليه وكانت أعز الناس عليه فرد عليه السلام ومسح بيده على رأسها وقال لها يا بنتاه كيف أمسيت رحمتك الله تعالى «١» عشنا غفر الله لك وقد فعل فأخذت الجفنة فوضعتها بين يدي النبى ص وعلي بن أبي طالب ع فلما نظر علي بن أبي طالب إلى طعام وشم ريحه رمى فاطمة ببصره رمياً شحيحاً قالت له فاطمة سبحان الله ما أشح نظرك وأشد هل أذنت فيما بينى وبينك ذنباً استوجبته به السخطة قال وأى ذنب أعظم من ذنب أصيبت به أليس عهدى إليك اليوم الماضى وأنت تخلفين بالله مجتهداً ما طعمت طعاماً مئذ يومين قال فنظرت إلى السماء فقالت إلهي يعلم فى سمائه ويعلم فى أرضه أنى لم أقل إلا حقاً فقال لها يا فاطمة أنى لك هذا الطعام الذى لم أنظر إلى مثل لونه قط ولم أشم مثل ريحه قط وما أكل أطيب منه

(١) كذا فى النسخ والمصدر وفى كشف الغمة: قالت بخير، قال: عشنا رحمتك الله-.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۶۱

قَالَ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص كَفَّهُ الطَّيْبَةَ الْمُبَارَكَةَ بَيْنَ كَتَفَيْ عُلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَعَمَزَهَا ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ هَذَا بَدَلُ دِينَارِكَ وَ هَذَا جَزَاءُ دِينَارِكَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَزُوقُ مَنْ يَشَاءُ بغيرِ حسابٍ (۱) ثُمَّ اسْتَعْبَرَ النَّبِيُّ ص بَأَكْيَا ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ أَبِي لَكُمْ أَنْ تَخْرُجَا مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَجْزِيَكُمَا وَيَجْرِيَكُ (۲) يَا عَلِيُّ مُجْرَى زَكْرِيَا وَيَجْرَى فَاطِمَةُ مُجْرَى مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكْرِيَا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا (۳). كشف، كشف الغمّة عن أبي سعيد مثله (۴) ما، الأمالى للشيخ الطوسى جماعة عن أبي المفضل عن محمد بن جعفر بن مسكان عن عبد الله بن الحسين عن يحيى بن عبد الحميد الحماني عن قيس بن الربيع عن أبي هارون العبدى عن أبي سعيد مثله بيان قال الجوهرى لوحت الشىء بالنار أحميته و قال فى النهاية فيه إن شئت دعوت الله أن يسمعك تضاعفهم فى النار أى صياحهم و بكاءهم يقال ضغفا يضغغو ضغوا و ضغاء إذا صاح و منه الحديث و صبيتى يتضاعفون حولى.

قوله رميا شحيحا الشح البخل مع حرص و هو لا يناسب المقام إلا بتكلف و يحتمل أن يكون أصله شحيحا بالسين المهملة من السح بمعنى السيلان كناية عن المبالغة فى النظر و التحديق بالبصر و على ما فى النسخ يحتمل أن يكون من الحرص كناية عن المبالغة فى النظر أو البخل كناية عن النظر بطرف البصر على وجه الغيظ.

۵۲- كا، الكافى عُلِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ

(۱) آل عمران: ۳۳.

(۲) كذا فى النسخ و فى المصدر، حتى يجزيكما هدايا يا على فى المنازل الذى جزى فيها زكريا و يجزيك يا فاطمة فى الذى جزيت فيه مريم إلخ و فى كشف الغمّة:

الحمد لله الذى أبى لكما أن تخرجا من الدنيا حتى يجزيك- إلخ.

(۳) المصدر: ۲۱، و الآية فى آل عمران: ۳۳.

(۴) راجع كشف الغمّة المطبعة الإسلامية ج ۲ ص ۲۶- ۲۹.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۶۲

زُرَّارَةُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَتْ فَاطِمَةُ تُشْكُو إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بَعْضَ أَمْرٍ فَأَعْطَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ص كَرِيَةً وَقَالَ تَعَلَّمِي مَا فِيهَا فَإِذَا فِيهَا مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلِمَا يُؤْذَى جَارُهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لَيْسُكَتْ.

بيان: كرب النخل أصول السعف أمثال الكتف.

۱۴، ۱۵- ۵۳- كا، الكافى العدة عن البرقي عن إسماعيل بن مهران عن عبيد بن معاوية عن معاوية بن شريح عن سيف بن عميرة عن عمرو بن شتمر عن جابر عن أبي جعفر عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: حَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُرِيدُ فَاطِمَةَ ع وَأَنَا مَعَهُ فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَابِ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ فَدَفَعَهُ ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ ع عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَذْخُلُ قَالَتْ أَذْخُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَذْخُلُ أَنَا وَمَنْ مَعِيَ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ عَلَيَّ قِتْيَاعٌ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ خُذِي فَضْلَ مِلْحَفَتِكَ فَقِنِّي بِهِ رَأْسِكَ فَفَعَلْتُ ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَقَالَتْ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَنَا وَمَنْ مَعِيَ قَالَتْ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ قَالَ جَابِرٌ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَدَخَلْتُ أَنَا وَإِذَا وَجْهُ فَاطِمَةَ أَضْفَرُ كَأَنَّهُ بَطْنُ جَرَادَةٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا لِي أَرَى وَجْهَكَ أَضْفَرُ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْجُوعُ فَقَالَ اللَّهُمَّ مُشْبِعِ الْجُوعَ وَرَافِعِ الضَّيْعَةَ أَشْبِعْ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ فَقَالَ جَابِرٌ قَوْلَ اللَّهِ فَظَنَرْتُ إِلَى الدَّمِ يَنْحَدِرُ مِنْ فُصَايِهَا حَتَّى عَادَ وَجْهَهَا أَحْمَرَ فَمَا جَاعَتْ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ.

۵۴- فر، تفسير فوات بن إبراهيم الحسين بن سديد معنعنا عن جعفر عن أبيه قال قال رسول الله ص إذا كان يوم القيامة نادى مناد من

بُطْنَانِ الْعَرْشِ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمُرَّ بِنْتُ حَبِيبِ اللَّهِ إِلَى قَصْرِهَا فَتَمُرَّ إِلَى قَصْرِهَا فَاطِمَةُ ابْنَتِي وَعَلَيْهَا رِيظَتَانِ حَضْرَاوَانِ حَوَالَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ فَإِذَا بَلَغَتْ إِلَى بَابِ قَصْرِهَا وَجَدَتِ الْحَسَنَ قَائِمًا وَالْحُسَيْنَ نَائِمًا مَقْطُوعِ الرَّأْسِ فَتَقُولُ لِلْحَسَنِ مَنْ هَذَا فَيَقُولُ هَذَا أَخِي إِنْ أُمَّهُ أَبِيكَ قَتَلُوهُ وَ قَطَعُوا رَأْسَهُ فَيَأْتِيهَا النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَا بِنْتَ حَبِيبِ اللَّهِ إِنِّي إِنَّمَا أَرِيْتُكَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۶۳

مَا فَعَلْتَ بِهِ أُمَّهُ أَبِيكَ لِإِنِّي إِذْ خَرْتُ لِمَكَ عِنْدِي تَغْزِيَهُ بِمَصِّبَتِكَ فِيهِ إِنِّي جَعَلْتُ تَغْزِيَتِكَ الْيَوْمَ أَنِّي لَا أَنْظُرُ فِي مُحَاسِبِهِ الْعِبَادِ حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ أَنْتِ وَ ذُرِّيَّتُكَ وَ شَيْعَتُكَ وَ مَنْ أَوْلَاكُمْ مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شَيْعَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَنْظُرَ فِي مُحَاسِبِهِ الْعِبَادِ فَتَدْخُلَ فَاطِمَةُ ابْنَتِي الْجَنَّةَ وَ ذُرِّيَّتَهَا وَ شَيْعَتَهَا وَ مَنْ أَوْلَادَهَا [أَوْلَادَهَا] مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ مِنْ شَيْعَتِهَا فَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَخْزُنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ «۱» قَالَ هَؤُلَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ «۲» هِيَ وَ اللَّهُ فَاطِمَةُ وَ ذُرِّيَّتُهَا وَ شَيْعَتُهَا وَ مَنْ أَوْلَاهُمْ مَعْرُوفًا مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ مِنْ شَيْعَتِهَا.

۵۵- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَهْرٍ عَنْ جَابِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ص لِفَاطِمَةَ يَا فَاطِمَةُ قَوْمِي فَأَخْرَجِي تِلْكَ الصَّحْفَةَ فَقَامَتْ فَأَخْرَجَتْ صِخْفَةً فِيهَا تَرِيدٌ وَ عِرَاقٌ يَفُورٌ فَأَكَلَ النَّبِيُّ ص وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع ثَلَاثَةَ عَشَرَ يَوْمًا ثُمَّ إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ رَأَتْ الْحُسَيْنَ مَعَهُ شَيْءٌ فَقَالَتْ لَهُ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا قَالَ إِنَّا لَنَأْكُلُهُ مِنْذُ أَيَّامٍ فَاتَتْ أُمَّ أَيْمَنَ فَاطِمَةَ ع فَقَالَتْ يَا فَاطِمَةُ إِذَا كَانَ عِنْدَ أُمَّ أَيْمَنَ شَيْءٌ فَإِنَّمَا هُوَ لِفَاطِمَةَ وَ لَوْلِدِهَا وَ إِذَا كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ شَيْءٌ فَلَيْسَ لَأُمَّ أَيْمَنَ مِنْهُ شَيْءٌ فَأَخْرَجَتْ لَهَا مِنْهُ فَأَكَلَتْ مِنْهُ أُمَّ أَيْمَنَ وَ نَفَدَتِ الصَّحْفَةَ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص أَمَا لَوْ لَا أَنَّكَ أَطَعْتِهَا لَأَكَلَتْ مِنْهَا أَنْتِ وَ ذُرِّيَّتُكَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَ الصَّحْفَةُ عِنْدَنَا يَخْرُجُ بِهَا قَائِمًا فِي زَمَانِهِ.

بيان قال الجوهري العرق العظم الذي أخذ عنه اللحم و الجمع عراق بالضم انتهى.

و المراد هنا العظم مع اللحم كما ورد في اللغة أيضا قال الفيروز آبادي العرق و كغراب العظم أكل لحمه و الجمع ككتاب و غراب نادر أو العرق العظم بلحمه فإذا أكل لحمه ف عراق أو كلاهما لكليهما.

(۱) الأنبياء: ۱۰۳.

(۲) الأنبياء: ۱۰۲.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۶۴

۵۶- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ بَرِيْعٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَا عِبَدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ التَّمَجِيدِ أَفْضَلَ مِنْ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ ع وَ لَوْ كَانَ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنْهُ لَنَحَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ.

۵۷- فر، تفسير فوات بن إبراهيم سَهْلُ بْنُ أَحْمَدَ الدِّيَنَوْرِيُّ مَعْنَعْنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: قَالَ جَابِرُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع جَعَلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ فِي فَضْلِ جَدَّتِكَ فَاطِمَةَ إِذَا أَنَا حَدَّثْتُ بِهِ الشَّيْءَ فَرَحُوا بِدَلِّكَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ مَنَابِرٌ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ مَنَابِرِي أَعْلَى مَنَابِرِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ اخْطُبْ فَأَخْطُبُ بِخُطْبِهِ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ بِمِثْلِهَا ثُمَّ يُنْصَبُ لِلْأَوْصِيَاءِ مَنَابِرٌ مِنْ نُورٍ وَ يُنْصَبُ لِوَصِيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي أَوْسَاطِهِمْ مَنَابِرٌ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ مَنَابِرُهُ أَعْلَى مَنَابِرِهِمْ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ يَا عَلِيُّ اخْطُبْ فَيَخْطُبُ بِخُطْبِهِ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ بِمِثْلِهَا ثُمَّ يُنْصَبُ لِأَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ مَنَابِرٌ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ لِابْنَتِي وَ سَبْطِي وَ رِيحَانَتِي أَيَّامَ حَيَاتِي مَنَابِرٌ مِنْ نُورٍ ثُمَّ يُقَالُ لَهُمَا اخْطُبَا فَيَخْطُبَانِ بِخُطْبَتَيْنِ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ بِمِثْلِهِمَا ثُمَّ يَنَادِي الْمُنَادِي وَ هُوَ جَبْرَائِيلُ ع أَيْنَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَيْنَ خَدِجَةُ بِنْتُ خُوَالِدٍ أَيْنَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ أَيْنَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ أَيْنَ أُمَّ كُلْثُومٍ أُمَّ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا أَهْلَ الْجَمْعِ لِمَنِ الْكِرْمُ الْيَوْمَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْفَهَّارِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَهْلَ

الْجَمْعِ إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ الْكَرَمَ لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَفَاطِمَةَ يَا أَهْلَ الْجَمْعِ طَاطَبُوا الرُّءُوسَ وَغُضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّ هَذِهِ فَاطِمَةُ تَسِيرُ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَأْتِيهَا جَبْرَائِيلُ بِنَاقِهِ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةً الْجَنَّتَيْنِ خَطَامُهَا مِنَ اللُّؤْلُؤِ الْمُخَفَّقِ الرَّطْبِ عَلَيْهَا رِخْلٌ مِنَ الْمَرْجَانِ فَتَنَاحُ بَيْنَ يَدَيْهَا فَتَرْكَبُهَا فَيُبْعَثُ إِلَيْهَا مَائَةٌ أَلْفٍ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۶۵

مَلَكَ فَيَسِيرُونَ عَلَى يَمِينِهَا وَيُبْعَثُ إِلَيْهَا مَائَةٌ أَلْفٍ مَلَكَ فَيَصِيرُونَ عَلَى يَسَارِهَا وَيُبْعَثُ إِلَيْهَا مَائَةٌ أَلْفٍ مَلَكَ يَحْمِلُونَهَا عَلَى أَجْنِحَتِهِمْ حَتَّى يُسِيرُ وَنَهَا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَإِذَا صَارَتْ عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ تَلْتَفَتُ فَيَقُولُ اللَّهُ يَا بِنْتَ حَبِيبِي مَا التَّفَاتِكِ وَقَدْ أَمَرْتُ بِكَ إِلَى جَنَّتِي فَتَقُولُ يَا رَبِّ أَحْبَبْتُ أَنْ يُعْرِفَ قَدْرِي فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ فَيَقُولُ اللَّهُ يَا بِنْتَ حَبِيبِي ارْجِعِي فَمَا نَظَرِي مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حُبٌّ لَكَ أَوْ لَأَخِي مِنْ دُرِّيَّتِكَ خُذِي بِيَدِهِ فَأَدْخِلِيهِ الْجَنَّةَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَاللَّهِ يَا جَابِرُ إِنَّهَا ذَلِكَ الْيَوْمَ تَلْتَقِطُ شَيْعَتَهَا وَمُحِبِّيَهَا كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ الْجَيِّدَ مِنَ الْحَبِّ الرَّدِيِّ فَإِذَا صَارَ شَيْعَتُهَا مَعَهَا عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ يُلْقِي اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ أَنْ يَلْتَفِتُوا فَإِذَا التَّفَتُوا فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَحِبَّائِي مَا التَّفَاتُكُمْ وَقَدْ شَفَعْتُ فِيكُمْ فَاطِمَةُ بِنْتُ حَبِيبِي فَيَقُولُونَ يَا رَبِّ أَحْبَبْنَا أَنْ يُعْرِفَ قَدْرُنَا فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ فَيَقُولُ اللَّهُ يَا أَحِبَّائِي ارْجِعُوا وَانظُرُوا مَنْ أَحَبَّكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ انظُرُوا مَنْ أَطْعَمَكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ انظُرُوا مَنْ كَسَاكُمْ لِحُبِّ فَاطِمَةَ انظُرُوا مَنْ سَقَاكُمْ شَرْبَةً فِي حُبِّ فَاطِمَةَ انظُرُوا مَنْ رَدَّ عَنْكُمْ غَيِّبَةً فِي حُبِّ فَاطِمَةَ خُذُوا بِيَدِهِ وَأَدْخِلُوهُ الْجَنَّةَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَاللَّهِ لَا يَبْقَى فِي النَّاسِ إِلَّا شَاكٌّ أَوْ كَافِرٌ أَوْ مُنَافِقٌ فَإِذَا صَارُوا بَيْنَ الطَّبَقَاتِ نَادَوْا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صِدِّيقٍ حَمِيمٍ ﴿١﴾ فَيَقُولُونَ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ مُنِعُوا مَا طَلَبُوا وَلَا رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهِوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٣﴾.

۵۸- فر، تفسیر فرات بن ابراهیم مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ مَعْنَعًا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿٤﴾ اللَّيْلَةَ فَاطِمَةَ وَالْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا.

(۱) و (۲) الشعراء: ۱۰۰-۱۰۲.

(۳) الأنعام: ۲۸.

(۴) القدر: ۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۶۶

۵۹- مهج، مهج الدعوات عَنِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنِ جَدِّهِ عَنِ الْفَقِيهِ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عَنِ أَبِي الْبَرَكَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجَوَازِيِّ عَنِ الصَّدُوقِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ عَنِ فَرَاتِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بُشَيْرٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِدْرِيسَ بْنِ سَعِيدِ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ دَاوُدَ بْنِ رُشَيْدٍ وَالْوَلِيدِ بْنِ شُجَاعِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ عَاصِمِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ عَنِ أَبِيهِ قَالَ: حَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي يَوْمًا بَعِيدَ وَفَاةٍ رَسُولِ اللَّهِ ص بَعَشْرَةَ أَيَّامٍ فَلَقِينِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع ابْنُ عَمِّ الرَّسُولِ مُحَمَّدِ ص فَقَالَ لِي يَا سَلْمَانَ جَفَوْتَنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ حَبِيبِي أبا الْحَسَنِ مِثْلُكُمْ لَا يُجْفَى غَيْرَ أَنَّ حُزْنِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص طَالَ فَهُوَ الَّذِي مَنَعَنِي مِنْ زِيَارَتِكُمْ فَقَالَ ع يَا سَلْمَانَ أَنْتَ مَنْزِلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَإِنَّهَا إِلَيْكَ مُسْتَأَقَّةٌ تُرِيدُ أَنْ تُتَحَفَكَ بِتُحَفِهِ قَدْ أُتِحِفَتْ بِهَا مِنَ الْجَنَّةِ قُلْتُ لِعَلِّي ع قَدْ أُتِحِفْتُ فَاطِمَةَ ع بِشَيْءٍ مِنَ الْجَنَّةِ بَعِيدَ وَفَاةٍ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ نَعَمْ بِالْأَمْسِ قَالَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ فَهَزَوْلْتُ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ ع بِنْتِ مُحَمَّدِ ص فَإِذَا هِيَ جَالِسَةٌ وَعَلَيْهَا قِطْعَةٌ عَبَاءٍ إِذَا خَمَرَتْ رَأْسَهَا أَنْجَلَى سَاقَهَا وَإِذَا غَطَّتْ سَاقَهَا أَنْكَشَفَتْ رَأْسَهَا فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهَا اعْتَجَزْتُ ثُمَّ قَالَ يَا سَلْمَانَ جَفَوْتَنِي بَعْدَ وَفَاةٍ أَبِي ص قُلْتُ حَبِيبَتِي أ أجفاكم [لَمْ أَجْفُكُمْ قَالَتْ فَمَهْ اجْلِسْ وَاعْقِلْ مَا أَقُولُ لَكَ إِنِّي كُنْتُ جَالِسَةً بِالْأَمْسِ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ وَبَابُ الدَّارِ مُغْلَقٌ وَأَنَا أَتَفَكَّرُ فِي انْقِطَاعِ الْوَحْيِ عَنَّا وَانْصِرَافِ الْمَلَائِكَةِ عَنْ مَنْزِلِنَا فَإِذَا انْفَتَحَ الْبَابُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتَحَهُ أَحَدٌ فَدَخَلَ عَلَيَّ ثَلَاثُ جَوَارٍ لَمْ يَرَ الرَّاوُونَ بِحُسْنِ بَهْنٍ وَلَا كَهَيْئَتِهِنَّ وَلَا نَصَارَةَ وَجُوهُنَّ وَلَا أَرْكَى مِنْ رِيحِهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْتَهُنَّ قُمْتُ

إِلَيْهِنَّ مُتَنَكِّرَةً لَّهُنَّ فَكُلْتُ بِأَبِي أَنْتَنَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ أَمْ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فَقُلْنَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ لَسْنَا مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَ لَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ لَا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً غَيْرَ أَنَّا جَوَارٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ مِنْ دَارِ السَّلَامِ أَرْسَلْنَا رَبُّ الْعِزَّةِ إِلَيْكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ إِنَّا إِلَيْكَ مُشْتَاقَاتٌ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۶۷

فَقُلْتُ لِلَّتِي أَظُنُّ أَنَّهَا أَكْبَرُ سِتًّا مِمَّا اسْمُكَ قَالَتْ اسْمِي مَقْدُودَةٌ قُلْتُ وَ لِمَ سُمِّيتِ مَقْدُودَةٌ قَالَتْ خُلِقْتُ لِلْمَقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ لِلثَّانِيَةِ مِمَّا اسْمُكَ قَالَتْ ذَرَّةٌ قُلْتُ وَ لِمَ سُمِّيتِ ذَرَّةٌ وَ أَنْتِ فِي عَيْنِي نَبِيلَةٌ قَالَتْ خُلِقْتُ لِأَبِي ذَرِّ الْغِفَارِيِّ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ لِلثَّلَاثَةِ مِمَّا اسْمُكَ قَالَتْ سَيْلَمَى قُلْتُ وَ لِمَ سُمِّيتِ سَلْمَى قَالَتْ أَنَا لِسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ مَوْلَى أَبِيكَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَتْ فَاطِمَةُ ثُمَّ أَخْرَجَنِي لِي رُطْبًا أَرْزُقَ كَأَمْثَالِ الْخُشْكَنْجِ «(۱) الْكِبَارِ أَيْضَ مِنَ التَّلَجِ وَ أَرْزُقِي رِيحًا مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ فَأَحْضَرْتَهُ «(۲) فَقَالَتْ لِي يَا سَلْمَانُ أَفْطِرُ عَلَيْهِ عَشِيَّتَيْكَ فَإِذَا كَانَ غَدًا فَجِئْنِي بِنَوَاهِ أَوْ قَالَتْ عَجَبِي قَالَ سَلْمَانُ فَأَخَذْتُ الرُّطْبَ فَمَا مَرَرْتُ بِجَمْعٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَّا قَالُوا يَا سَلْمَانُ أَمَعِكَ مِسِيكَ قُلْتُ نَعَمْ فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْإِفْطَارِ أَفْطَرْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ أَجِدْ لَهُ عَجْمًا وَ لَا نَوَى فَمَضَيْتُ إِلَى بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْيَوْمِ الثَّانِي فَقُلْتُ لَهَا إِنِّي أَفْطَرْتُ عَلَى مِمَّا اتَّحَفْتِنِي بِهِ فَمِمَّا وَجِدْتُ لَهُ عَجْمًا وَ لَا نَوَى قَالَتْ يَا سَلْمَانُ وَ لَنْ يَكُونَ لَهُ عَجْمٌ وَ لَا نَوَى وَ إِنَّمَا هُوَ نُخْلٌ غَرَسَهُ اللَّهُ فِي دَارِ السَّلَامِ بِكَلَامِ عَلَمِيهِ أَبِي مُحَمَّدٍ ص كُنْتُ أَقُولُهُ غُدُوَّةً وَ عَشِيَّةً قَالَ سَلْمَانُ قُلْتُ عَلِمْنِي [عَلِمْنِي الْكَلَامَ يَا سَيِّدَتِي فَقَالَتْ إِنْ سِرَّكَ أَنْ لَا يَمَسَّكَ أَذَى الْحُمَى مَا عِشْتُ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَوَاطِبٌ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ سَلْمَانُ عَلَّمْتَنِي هَذَا الْحِرْزَ فَقَالَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ النَّورِ بِسْمِ اللَّهِ النَّورِ بِسْمِ اللَّهِ النَّورِ بِسْمِ اللَّهِ النَّورِ عَلَى نُورٍ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّورَ مِنَ النَّورِ الْحَمِيدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّورَ مِنَ النَّورِ وَ أَنْزَلَ النَّورَ عَلَى الطُّورِ فِي كِتَابِ مَسِيحُورٍ فِي رَقٍّ مَنشُورٍ بِقَدْرِ مَقْدُورٍ عَلَى نَبِيِّ مَحْبُورٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُورٌ

(۱) خشكناج معرب خشكانه و هو الخبز السكري الذي يختبز مع الفستق و اللوز.

(۲) ما جعلناه بين العلامتين ساقط عن النسخ المطبوعة. راجع المصدر ص ۸ و قد نقله المصنف رحمه الله في المجلد المتمم للعشرين فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۶۸

وَ بِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ وَ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الصَّرَّاءِ مَشْكُورٌ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ قَالَ سَلْمَانُ فَتَعَلَّمْتُهُنَّ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ عَلَّمْتُهُنَّ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ نَفْسٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَكَّةَ مِمَّنْ بِهِمُ الْحُمَى فَكُلُّ بَرٍّ مِنْ مَرَضِهِ يَأْذِنُ اللَّهُ تَعَالَى.

بيان الاعتجار لف العمامة على الرأس قولها ع فمه أى فما السبب فى ترك زيارتنا أو اسكت و التنكر التغير على وجه الاستيحاش و الكراهة و لما كانت الذرة موضوعة للصغيرة من النملة قالت ع أنت مع نبلك و شرفك لم سميت باسم يدل على الحقارة و الخشكناج لعله معرب أى الخبز اليابس.

۶۰- مِنْ بَعْضِ كُتُبِ الْمَنَاقِبِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أُسَامَةَ قَالَ: مَرَرْتُ بِعَلِيِّ وَ الْعَبَّاسِ وَ هُمَا قَاعِدَانِ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَا يَا أُسَامَةُ اسْتَأْذِنْ لَنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا عَلِيُّ وَ الْعَبَّاسُ يَسْتَأْذِنَانِ فَقَالَ هَلْ تَدْرِي مَا جَاءَ بِهِمَا قُلْتُ لَا وَ اللَّهُ مَا أَدْرِي قَالَ لِكُنِّي أَدْرِي مَا جَاءَ بِهِمَا فَادْخُلَا فَسَلَّمَا ثُمَّ قَعَدَا فَقَالَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ أَهْلِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ فَاطِمَةُ. وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا ذُكِرَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ النَّبِيِّ ص قَالَتْ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَصْدَقَ لِهَجَّةٍ مِنْهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ الَّذِي وَ لَدَهَا.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّغَلْبِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَامِدٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْمُزَنِّيِّ عَنْ أَبِي يَعْلَى الْمُؤَصِّلِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زَنْجَلَةَ الرَّازِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ ابْنِ لَهَيْعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ النَّبِيَّ ص أَقَامَ أَيَّامًا لَمْ يَطْعَمْ طَعَامًا حَتَّى شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ طَافَ فِي مَنَازِلِ أَرْوَاجِهِ فَلَمْ يُصَبِّ عِنْدَ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ شَيْئًا فَآتَى فَاطِمَةَ فَقَالَ يَا بِنْتِي هَلْ عِنْدِكَ شَيْءٌ أَكُلُهُ فَإِنِّي جَائِعٌ فَقَالَتْ لَا وَ

اللَّهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا بَعَثَ إِلَيْهَا جَارَةً لَهَا بِرَغِيفَيْنِ وَ قِطْعِيَهُ لَحْمٍ فَأَخَذَتْهُ مِنْهَا فَوَضَعَتْهُ فِي جَفْنِهِ لَهَا وَ عَطَّتْ عَلَيْهَا وَ قَالَتْ لَأَوْثِرَنَّ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ ص عَلَى نَفْسِي وَ مَنْ عِنْدِي وَ كَانُوا جَمِيعًا مُحْتَاجِينَ إِلَيَّ شُبْعَهُ طَعَامٍ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۶۹

فَبَعَثَتْ حَسَنًا أَوْ حُسَيْنًا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَرَجَعَ إِلَيْهَا فَقَالَتْ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي قَدْ أَتَانَا اللَّهُ بِشَيْءٍ فَحَبَّاتُهُ قَالَ هَلُمِّي فَأَتَتْهُ فَكَشَفَتْ عَنِ الْجَفْنَةِ فَإِذَا هِيَ مَمْلُوءَةٌ خَبزًا وَ لَحْمًا فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَيْهِ بُهِتَتْ فَعَرَفَتْ أَنَّهَا كَرَامَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَحَمِدَتِ اللَّهَ وَ صَلَّتْ عَلَى نَبِيِّهِ فَقَالَ ص مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا يَا بِنْتِي فَقَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَزُوقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَحَمِدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكَ شَبِيهَةً بِسَيِّدِهِ نِسَاءَ الْعَالَمِينَ فِي نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي وَقْتِهِمْ فَإِنَّهَا كَانَتْ إِذَا رَزَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى فَسَيِّئَتْ عَنْهُ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَزُوقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَيَّ ثُمَّ أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ جَمِيعُ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ص وَ أَهْلُ بَيْتِهِ جَمِيعًا وَ شَبِعُوا وَ بَقِيَتِ الْجَفْنَةُ كَمَا هِيَ قَالَتْ فَاطِمَةُ فَأَوْسَعَتْ مِنْهَا عَلَى جَمِيعِ جِيرَانِي وَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهَا الْبَرَكَاتِ وَ الْخَيْرِ كَمَا فَعَلَ اللَّهُ بِمُزَيْمِ ع.

قب، المناقب لابن شهر آشوب الثعلبي في تفسيره و ابن المؤذن في الأربعين بإسنادهما عن محمد بن المنكدر عن جابر مثله.

۶۱- وَ مِنْ كِتَابِ الْمَنَاقِبِ، الْمَذْكُورِ عَنْ أَبِي الْفَرَجِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَكِّيِّ عَنِ الْمُظَفَّرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْخُلَوَانِيِّ عَنْ كَرِيمَةَ بِنْتِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَرْوَزِيِّ وَ أَخْبَرَنِي أَيْضًا بِهِ عَلِيًّا قَاضِي الْقَضَاءِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبُغْدَادِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرَّيِّبِيِّ عَنِ الْكُرَيْمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَرْوَزِيِّ بِمَكَّةَ حَرَسَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْ أَبِي عَلِيٍّ زَاهِرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُعَاذِ بْنِ يُوسُفَ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ عَنْ ابْنِ نُمَيْرٍ عَنْ مُجَالِدٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: خَرَجَ أَعْرَابِيٌّ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ يَتَّبِدِي فِي الْبَرِّيَّةِ فَإِذَا هُوَ بِضَبٍّ قَدْ نَفَرَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَسَعَى وَرَاءَهُ حَتَّى اصْطَادَهُ ثُمَّ جَعَلَهُ فِي كُمِهِ وَ أَقْبَلَ يَزْدَلِفُ نَحْوَ النَّبِيِّ ص فَلَمَّا أَنْ وَقَفَ بِأَزَائِهِ نَادَاهُ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ وَ كَانَ مِنْ أَخْلَاقِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذَا قِيلَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ وَ إِذَا قِيلَ لَهُ يَا أَحْمَدُ وَ إِذَا قِيلَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۷۰

لَهُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ قَالَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ وَ إِذَا قِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَيْتَكَ وَ سَيِّدِيكَ وَ تَهَلَّلَ وَ جَهَّهْ فَلَمَّا أَنْ نَادَاهُ الْأَعْرَابِيُّ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ يَا مُحَمَّدُ يَا مُحَمَّدُ قَالَ لَهُ أَنْتَ السَّاحِرُ الْكَذَّابُ الَّذِي مَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ وَ لَا أَقَلَّتِ الْعَجْرَاءُ مِنْ ذِي لَهَجِهِ هُوَ أَكْذَبُ مِنْكَ أَنْتَ الَّذِي تَزْعَمُ أَنَّ لِمَكَ فِي هَذِهِ الْخَضِرَاءِ إِلَهًا بَعَثَ بِكَ إِلَى الْأَسْوَدِ وَ الْأَبْيَضِ وَ اللَّاتِ وَ الْعُزَّى لَوْ لَا أَنِّي أَخَافُ أَنَّ قَوْمِي يَسْمُونِي الْعُجُولَ لَضَرَبْتُكَ بِسَيْفِي هَذَا ضَرْبَةً أَقْتُلُكَ بِهَا فَأَسْوَدَ بِكَ الْأَوْلِينَ وَ الْأَخْرِينَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لِيَبْطِشَ بِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص اجْلِسْ يَا أَيُّهَا حَفْصُ فَقَدْ كَادَ الْحَلِيمُ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا ثُمَّ انْفَتَحَتِ النَّبِيُّ ص إِلَى الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَ لَهُ يَا أَخَا بَنِي سُلَيْمٍ هَكَذَا تَفْعَلُ الْعَرَبُ يَتَهَجَّمُونَ عَلَيْنَا فِي مَجَالِسِنَا يَجْهُونَنَا بِالْكَلامِ الْغَلِيظِ يَا أَعْرَابِيٌّ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ مَنْ ضَرَبَ بِي فِي دَارِ الدُّنْيَا هُوَ غَدًا فِي النَّارِ يَتَلَطَّى يَا أَعْرَابِيٌّ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ يَسْمُونِي أَحْمَدَ الصَّادِقِ يَا أَعْرَابِيٌّ أَسْلَمَ مِنْ النَّارِ يَكُونُ لَكَ مَا لَنَا وَ عَلَيْكَ مَا عَلَيْنَا وَ تَكُونُ أَخَانًا فِي الْإِسْلَامِ قَالَ فَغَضِبَ الْأَعْرَابِيُّ وَ قَالَ وَ اللَّاتِ وَ الْعُزَّى لَأُؤْمِنُ بِكَ يَا مُحَمَّدُ أَوْ يُؤْمِنُ هَذَا الضُّبُّ ثُمَّ رَمَى بِالضُّبِّ عَنْ كُمِهِ فَلَمَّا أَنْ وَقَعَ الضُّبُّ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَى هَارِبًا فَنَادَاهُ النَّبِيُّ ص أَيُّهَا الضُّبُّ أَقْبِلْ إِلَيَّ فَأَقْبَلَ الضُّبُّ يُنْظَرُ إِلَى النَّبِيِّ ص قَالَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص أَيُّهَا الضُّبُّ مَنْ أَنَا فَإِذَا هُوَ يُنْطِقُ بِلِسَانٍ فَصَبَّحَ ذَرْبٌ غَيْرِ قِطْعٍ فَقَالَ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص مَنْ تَعْبُدُ قَالَ أَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِي فَتَقَّ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسِيمَةَ وَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَ اضْطَفَاكَ يَا مُحَمَّدُ حَبِيبًا ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ

أَلَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ صَادِقٌ فُبُورَكَتْ مَهْدِيًّا وَ بُورِكَتْ هَادِيًّا

شَرَعْتَ لَنَا دِينَ الْحَنِيفَةَ بَعْدَ مَا عَبَدْنَا كَأَمْثَالِ الْحَمِيرِ الطَّوَاغِيَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۷۱

فَيَا خَيْرٍ مَدْعُوٌّ وَيَا خَيْرٍ مُرْسَلٍ إِلَى الْجَنِّ بَعْدَ الْإِنْسِ لَتَيْتِكَ دَاعِيًا
وَنَحْنُ أَنَاسٌ مِنْ سُلَيْمٍ وَإِنَّا أَتَيْنَاكَ نَرْجُو أَنْ نَنَالَ الْعَوَالِيَا
أَتَيْتَ بِبُرْهَانٍ مِنَ اللَّهِ وَاضِحٍ فَأَصْبَحْتَ فِينَا صَادِقَ الْقَوْلِ زَاكِيًا
فَبُورِكَتْ فِي الْأَحْوَالِ حَيًّا وَمَيِّتًا وَبُورِكَتْ مَوْلُودًا وَبُورِكَتْ نَاشِيًا

قَالَ ثُمَّ أَطْبَقَ عَلَيَّ فَمِ الضَّبِّ فَلَمْ يُحِرْ جَوَابًا فَلَمَّا أَنْ نَظَرَ الْأَعْرَابِيَّ إِلَى ذَلِكَ قَالَ وَاعْجَبًا ضَبُّ اضْطَدَّتْهُ مِنَ الْبُرِّيَّةِ ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ فِي كُمِّي لَا
يَفْقَهُ وَلَا يَنْقَهُ وَلَا يَعْقِلُ يُكَلِّمُ مُحَمَّدًا صَ بِهَذَا الْكَلَامِ وَيَشْهَدُ لَهُ بِهَذِهِ الشَّهَادَةِ أَنَا لَا أَطْلُبُ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ مَدَّ يَمِينِكَ فَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ فَأَسْلَمَ الْأَعْرَابِيَّ وَحَسَنَ إِسْلَامُهُ ثُمَّ التَفَتَ النَّبِيُّ صَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُمْ عَلِّمُوا الْأَعْرَابِيَّ سُورًا
مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ فَلَمَّا أَنْ عَلَّمَ الْأَعْرَابِيَّ سُورًا مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَ هَلْ لَكَ شَيْءٌ مِنَ الْمَالِ قَالَ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّا أَرْبَعَةٌ
آلَافٍ رَجُلٍ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ مَا فِيهِمْ أَفْقَرُ مِنِّي وَلَا أَقَلُّ مَالًا ثُمَّ التَفَتَ النَّبِيُّ صَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ يَحْمِلُ الْأَعْرَابِيَّ عَلَى نَاقِهِ أَضْمَنَ
لَهُ عَلَى اللَّهِ نَاقَهُ مِنْ نَوْقِ الْجَنَّةِ قَالَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ قَالَ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي عِنْدِي نَاقَةٌ حَمْرَاءُ عَشْرَاءُ وَهِيَ لِلأَعْرَابِيَّ فَقَالَ لَهُ
النَّبِيُّ صَ يَا سَعْدُ تَفْخِرُ عَلَيْنَا بِنَاقَتِكَ أَلَا أَصِفُ لَكَ النَّاقَةَ الَّتِي نُعْطِيكَهَا بَدَلًا مِنْ نَاقَةِ الْأَعْرَابِيَّ فَقَالَ بَلَى فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي فَقَالَ يَا سَعْدُ
نَاقَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَحْمَرَ وَقَوَائِمُهَا مِنَ الْعَبْرِ وَوَبْرُهَا مِنَ الزَّرْعَفَرَانِ وَعَيْنَاهَا مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءُ وَعَنْقُهَا مِنَ الزَّبْرِجِدِ الْأَخْضَرِ وَسَنَامُهَا مِنَ
الْكَافُورِ الْأَشْهَبِ وَذَقَّتْهَا مِنَ الدَّرِّ وَخَطَامُهَا مِنَ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ دُرَّةٍ بَيضاء يَرَى بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا وَظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا تَطِيرُ
بِكَ فِي الْجَنَّةِ ثُمَّ التَفَتَ النَّبِيُّ صَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُمْ مَنْ يَتَوَجَّحُ الْأَعْرَابِيَّ أَضْمَنَ لَهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۷۲

عَلَى اللَّهِ تَاجَ التَّقَى قَالَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ وَقَالَ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي وَمَا تَاجَ التَّقَى فَذَكَرَ مِنْ صِفَتِهِ قَالَ فَتَرَخَ
عَلِيُّ عَ عِمَامَتَهُ فَعَمَّمَ بِهَا الْأَعْرَابِيَّ ثُمَّ التَفَتَ النَّبِيُّ صَ فَقَالَ مَنْ يَزُودُ الْأَعْرَابِيَّ وَأَضْمَنَ لَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ زَادَ التَّقْوَى قَالَ فَوَثَبَ إِلَيْهِ
سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ فَقَالَ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي وَمَا زَادَ التَّقْوَى قَالَ يَا سَلْمَانُ إِذَا كَانَ آخِرُ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا لَقِّنَكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلَ شَهَادَةِ أَنْ لَا
إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَإِنْ أَنْتَ قُلْتَهَا لَقِيْتَنِي وَلَقِيْتِكَ وَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَقُلْهَا لَمْ تَلْقِنِي وَلَمْ أَلْقِكَ أَبَدًا قَالَ فَمَضَى سَلْمَانُ حَتَّى
طَافَ تِسْعَةَ أَبْيَاتٍ مِنْ بَيُوتِ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَهُمْ شَيْئًا فَلَمَّا أَنْ وَلَّى رَاجِعًا نَظَرَ إِلَى حُجْرَةِ فَاطِمَةَ عَ فَقَالَ إِنْ يَكُنْ خَيْرٌ فَمِنْ
مَنْزِلِ فَاطِمَةَ عَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَ فَفَرَعَ الْبَابَ فَأَحْبَابَتْهُ مِنْ وَرَاءِ الْبَابِ مَنْ بِالْبَابِ فَقَالَ لَهَا يَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيَّ فَقَالَتْ لَهُ يَا سَلْمَانُ وَمَا تَشَاءُ
فَشَرَحَ قِصَّةَ الْمَاعْرَبِيِّ وَالضَّبِّ مَعَ النَّبِيِّ صَ قَالَتْ لَهُ يَا سَلْمَانُ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنْ لَنَا ثَلَاثًا مَا طَعَمْنَا وَإِنْ الْحَسَنَ وَ
الْحُسَيْنَ قَدْ اضْطَرَبَا عَلَيَّ مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ ثُمَّ رَقَدَا كَانَهُمَا فَرْخَانِ مُتَوَفَانِ وَلَكِنْ لَا أَرُدُّ الْخَيْرَ إِذَا نَزَلَ الْخَيْرُ بِنَابِي يَا سَلْمَانُ خُذْ دِرْعِي
هَذَا ثُمَّ امْضِ بِهِ إِلَى شَمْعُونَ الْيَهُودِيَّ وَقُلْ لَهُ تَقُولُ لَكَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَفْرَضْنِي عَلَيْهِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ وَصَاعًا مِنْ شَعِيرٍ أُرَدُّهُ عَلَيْكَ
إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ فَأَخَذَ سَلْمَانُ الدَّرْعَ ثُمَّ أَتَى بِهِ إِلَى شَمْعُونَ الْيَهُودِيَّ فَقَالَ لَهُ يَا شَمْعُونَ هَذَا دِرْعُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَ تَقُولُ لَكَ
أَفْرَضْنِي عَلَيْهِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ وَصَاعًا مِنْ شَعِيرٍ أُرَدُّهُ عَلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَأَخَذَ شَمْعُونَ الدَّرْعَ ثُمَّ جَعَلَ يُقَلِّبُهُ فِي كَفِّهِ وَعَيْنَاهُ تَدْرِفَانِ
بِالدُّمُوعِ وَهُوَ يَقُولُ يَا سَلْمَانُ هَذَا هُوَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا هَذَا الَّذِي أَخْبَرَنَا بِهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۷۳

فِي التَّوَرَاةِ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ فَأَسْلَمَ وَحَسَنَ إِسْلَامُهُ ثُمَّ دَفَعَ إِلَى سَلْمَانَ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ وَصَاعًا
مِنْ شَعِيرٍ فَأَتَى بِهِ سَلْمَانُ إِلَى فَاطِمَةَ عَ فَطَحْنَتْهُ بِيَدِهَا وَاخْتَبَرَتْهُ خُبْرًا ثُمَّ أَتَتْ بِهِ إِلَى سَلْمَانَ فَقَالَتْ لَهُ خُذْهُ وَامْضِ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ صَ قَالَ
فَقَالَ لَهَا سَلْمَانُ يَا فَاطِمَةُ خُذِي مِنْهُ قُرْصًا تَعْلَلِينَ بِهِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَالَتْ يَا سَلْمَانُ هَذَا شَيْءٌ أَمْضُ بِنَاءَهُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَسْنَا نَأْخُذُ مِنْهُ
شَيْئًا قَالَ فَأَخَذَهُ سَلْمَانُ فَأَتَى بِهِ النَّبِيَّ صَ فَلَمَّا نَظَرَ النَّبِيُّ صَ إِلَى سَلْمَانَ قَالَ لَهُ يَا سَلْمَانُ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا قَالَ مِنْ مَنْزِلِ بَنِيكَ فَاطِمَةَ قَالَ

وَكَانَ النَّبِيُّ ص لَمْ يَطْعَمْ طَعَامًا مُنْذُ ثَلَاثٍ قَالَ فَوَثَبَ النَّبِيُّ ص حَتَّى وَرَدَ إِلَى حُجْرَةِ فَاطِمَةَ فَفَرَعَ الْبَابَ وَكَانَ إِذَا فَرَعَ النَّبِيُّ ص الْبَابَ لَا يَفْتُحُ لَهُ الْبَابَ إِلَّا فَاطِمَةُ فَلَمَّا أَنْ فَتَحَتْ لَهُ الْبَابَ نَظَرَ النَّبِيُّ ص إِلَى صِيْفَارٍ وَجْهَهَا وَتَغَيَّرَ حَدَقَتَيْهَا فَقَالَ لَهَا يَا بِنْتِي مَا الَّذِي أَرَاهُ مِنْ صِيْفَارٍ وَجْهِكَ وَتَغَيَّرَ حَدَقَتَيْكَ فَقَالَتْ يَا أَبَتِ إِنَّ لَنَا ثَلَاثًا مَا طَعَمْنَا طَعَامًا وَإِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ قَدِ اضْطَرَبَا عَلَيَّ مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ ثُمَّ رَقَدَا كَأَنَّهُمَا فَرْحَانٍ مُتَوَفَّانٍ قَالَ فَاتَّبَهُمَا النَّبِيُّ ص فَأَخَذَ وَاحِدًا عَلَى فِخْذِهِ الْأَيْمَنِ وَالْآخَرَ عَلَى فِخْذِهِ الْأَيْسَرِ وَأَجْلَسَ فَاطِمَةَ بَيْنَ يَدَيْهَا وَاعْتَنَقَهَا النَّبِيُّ ص وَدَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَعْتَقَ النَّبِيُّ ص مِنْ وَرَائِهِ ثُمَّ رَفَعَ النَّبِيُّ ص طَرْفَهُ نَحْوَ السَّمَاءِ فَقَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ هُوَ لِمَاءِ أَهْلِ بَيْتِي اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا قَالَ ثُمَّ وَثَبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص حَتَّى دَخَلَتْ إِلَى مِخْدَعِ لَهَا فَصَيَّفَتْ قَدَمَيْهَا فَصَلَّتْ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ رَفَعَتْ بَاطِنَ كُمَيْتِهَا إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَتْ إِلَهِي وَسَيِّدِي هَذَا مُحَمَّدٌ نَبِيِّكَ وَهَذَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ مَنَنْجِيكَ وَهَذَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۷۴

سَبَطَ نَبِيِّكَ إِلَهِي أَنْزَلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ كَمَا أَنْزَلْتَهَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكَلُوا مِنْهَا وَكَفَرُوا بِهَا اللَّهُمَّ أَنْزِلْهَا عَلَيْنَا فَإِنَّا بِهَا مُؤْمِنُونَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَاللَّهِ مَا اسْتَمَمَتِ الدَّعْوَةُ إِذَا هِيَ بِصَحْفَةٍ مِنْ وَرَائِهَا يَفُورُ قَتَارُهَا وَإِذَا قَتَارُهَا أَرْكَى مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ فَاخْتَضَّتْهَا ثُمَّ أَتَتْ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ص وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَلَمَّا أَنْ نَظَرَ إِلَيْهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا وَلَمْ يَكُنْ عَهْدَ عِنْدَهَا شَيْئًا فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص كُلُّ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَلَا تَسْأَلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمَيِّنِي حَتَّى رَزَقَنِي وَلَدًا مِثْلَهَا مِثْلُ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱) قَالَ فَأَكَلَ النَّبِيُّ ص وَعَلِيُّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَخَرَجَ النَّبِيُّ ص وَتَرَوَدَ الْأَعْرَابِيُّ وَاسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِهِ وَآتَى بَنِي سُلَيْمٍ وَهُمْ يَوْمَئِذٍ أَرْبَعَةُ آلَافٍ رَجُلٍ فَلَمَّا أَنْ وَقَفَ فِي وَسْطِهِمْ نَادَاهُمْ بِعُلُوِّ صَوْتِهِ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا مِنْهُ هَذِهِ الْمَقَالَةَ اسْرِعُوا إِلَى سُيُوفِهِمْ فَجَرَّدُوهَا ثُمَّ قَالُوا لَهُ لَقَدْ صَبَوْتَ إِلَى دِينِ مُحَمَّدٍ السَّاحِرِ الْكَذَّابِ فَقَالَ لَهُمْ مَا هُوَ بِسَاحِرٍ وَلَا كَذَّابٍ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ بَنِي سُلَيْمٍ إِنَّ إِلَهَ مُحَمَّدٍ ص خَيْرٌ إِلَهٍ وَإِنَّ مُحَمَّدًا ص خَيْرٌ نَبِيٍّ أَتَيْتُهُ جَائِعًا فَطَعَمَنِي وَعَارِيًّا فَكَسَانِي وَرَاجِلًا فَحَمَلَنِي ثُمَّ شَرَحَ لَهُمْ قِصَّةَ الضَّبِّ مَعَ النَّبِيِّ ص وَأَنْشَدَهُمُ الشَّعْرَ الَّذِي أَنْشَدَ فِي النَّبِيِّ ص ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ بَنِي سُلَيْمٍ اسْلِمُوا تَسْلِمُوا مِنَ النَّارِ فَأَسْلَمَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ رَجُلٍ وَهُمْ أَصْحَابُ الرِّايَاتِ الْخَضِرِ وَهُمْ حَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص.

أقول وجدت هذا الحديث في كتاب قديم من مؤلفات العامة قال حدثنا أبو بكر أحمد بن علي الطرشيبي ببغداد سنة أربع وثمانين و أربعمائة قال حدثنا

(۱) آل عمران: ۳۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۷۵

كريمة بنت أحمد بن محمد بن حاتم المروزي بمكة حرسها الله بقراءتها علينا في المسجد الحرام في ذي الحجة سنة إحدى و ثلاثين و أربعمائة قالت أخبرنا أبو علي زاهر بن أحمد الفقيه بسرخس قال حدثنا معاذ بن يوسف الجرجاني قال حدثنا أحمد بن محمد بن غالب عن عثمان بن أبي شيبة عن ابن نمير عن مجالد عن ابن عباس مثله بيان قال الجوهرى تبدى الرجل أقام بالبادية و ازدلف أى تقدم و قطع كفرح و كرم لم يقدر على الكلام و نقه الحديث كفرح فهمه و العشاء من النوق بضم العين و فتح الشين التى مضى لحملها عشرة أشهر أو ثمانية أو هى كالنفساء من النساء و ذرفت عينه أى سال دمعها و يقال علله بطعام و غيره أى شغله به و المخدع البيت الصغير الذى يكون داخل البيت الكبير و تضم ميمه و تفتح و يقال صبأ فلان إذا خرج عن دين إلى دين غيره و قد تقلب الهمزة و اوا.

۶۲- وَ مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ، رُوِيَ فِي الْمَرَايِلِ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ كَانَ عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ خَلَقَ وَقَدْ قَرَّبَ الْعِيدَ فَقَالَا لِأُمَّهُمَا فَاطِمَةَ ع إِنَّ

بَنِي فُلَانٍ حَيْطَ لَهُمُ الشَّيْبُ الْفَاخِرَةُ أَمْ لَمْ تَخِطِينَ لَنَا ثِيَابًا لِلْعِيدِ يَا أُمَّةَ فَقَالَتْ يُخَاطُ لَكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْعِيدُ جَاءَ جَبْرِئِيلُ بِقَمِيصَيْنِ مِنْ حُلَمِ الْجَنَّةِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا هَذَا يَا أَخِي جَبْرِئِيلُ فَأَخْبَرَهُ بِقَوْلِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ لِفَاطِمَةَ وَ بِقَوْلِ فَاطِمَةَ يُخَاطُ لَكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ جَبْرِئِيلُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَمَّا سَمِعَ قَوْلَهَا لَا نَسْتَحْسِنُ أَنْ نُكْذِبَ فَاطِمَةَ بِقَوْلِهَا يُخَاطُ لَكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

وَعَنْ سَعِيدِ الْحَفَاطِ الدَّيْلَمِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَمَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ وَأَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ يُعَذَّبُونَ إِذَا لَأْهَيْلِ الْجَنَّةِ نُورٌ سَاطِعٌ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مِمَّا هَذَا النُّورُ لَعَلَّ رَبَّ الْعِزَّةِ اطَّلَعَ فَنَظَرَ إِلَيْنَا يَقُولُ لَهُمْ رِضْوَانٌ لَنَا وَ لَكِنْ عَلَيَّ عَ مَا زَحَ فَاطِمَةَ فَتَسَمَّتْ فَأَضَاءَ ذَلِكَ النُّورُ مِنْ ثَنَائِهَا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۷۶

وَبِالْإِسْنَادِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: لَمَّا أُسِيرَ بِي وَ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ بَلَغْتُ إِلَى قَصْرِ فَاطِمَةَ فَرَأَيْتُ سَبْعِينَ قَصْرًا مِنْ مَرْجَانِهِ حَمْرَاءَ مُكَلَّلَةً بِاللُّؤْلُؤِ أَبُوَائِهَا وَ حَيْطَانِهَا وَ أُسْرَتْهَا مِنْ عِزِّ وَاحِدٍ. وَ قَالَ الْحَسَنُ مَا كَانَ فِي الدُّنْيَا أَعْبَدَ مِنْ فَاطِمَةَ عَ كَأَنَّتُ تَقُومُ حَتَّى تَتَوَرَّمَ قَدَمَاهَا.

۶۳- نه، تنبيه خاطر بینما النبئی ص و الناس فی المسجد ینتظرون بلالاً أن یتبکی فیهذین إذ أتت بعد زمان فقال له النبئی ص ما حبسک یا بلال فقال إني اجترت بفاطمة ع و هي تطحن واطمة ابنتها الحسن عند الریح و هي تبکی فقلت لها أیما أحب إليك إن شئت کفیتک ابنتک و إن شئت کفیتک الریحی فقالت أنا أرفق بانی فأخذت الریحی فطحننت فذاک الذی حبسنی فقال النبئی ص رحمتمها رحمک الله.

أَقُولُ رَوَى ابْنُ شَيْرَوَيْهِ فِي الْفُرُودِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَبِي سَعِيدٍ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَا خَلَا مَرِيْمَ بِنْتُ عِمْرَانَ. وَ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ عَنْهُ ص قَالَ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي أَوْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي.

وَ عَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْهُ ص فَاطِمَةُ وَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ فِي قُبَّةِ بَيْضَاءَ سَقَفُهَا عَرْشُ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَ جَلَّ. أَقُولُ قَالَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُوسٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ سَعْدِ الشُّعُودِ قَالَ وَ حَدَّثْتُ فِي كِتَابِ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ فِي النَّبِيِّ ص وَ أَهْلِ بَيْتِهِ عَ تَأَلَّفَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدِ الْبُخَارِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ هَاشِمٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: أُهْدِيَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص قَطِيفَةٌ مُشْوَجَةٌ بِالذَّهَبِ أَهْدَاهَا لَهُ مَلِكُ الْحَبَشَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَأُعْطِيَنَّهَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۷۷

وَ رَسُولُهُ فَمَدَّ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَعْنَاقَهُمْ إِلَيْهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيْنَ عَلِيُّ قَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ فَلَمَّا سَمِعَتْ ذَلِكَ وَ ثَبَّتْ حَتَّى أَتَيْتُ عَلِيًّا عَ فَأَخْبَرْتُهُ فَجَاءَ فَدَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْقَطِيفَةَ إِلَيْهِ فَقَالَ أَنْتَ لَهَا فَخَرَجَ بِهَا إِلَى سُوقِ اللَّيْلِ فَتَقَضَّهَا سَلْمَكًا سَلْمَكًا فَفَسَّ مَهَا فِي الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ مَا مَعَهُ مِنْهَا دِينَارٌ فَلَمَّا كَانَ مِنْ عَدِ اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَخَذْتَ أَهْسَ ثَلَاثَ آلَافٍ مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ فَأَنَا وَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ نَتَعَدَّى عِنْدَكَ عَدَاً فَقَالَ عَلِيُّ ع نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَمَّا كَانَ الْعَدُ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ حَتَّى قَرَعُوا الْبَابَ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ وَ قَدْ عَرِقَ مِنَ الْحَيَاءِ لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي مَنْزِلِهِ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ دَخَلَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ حَتَّى جَلَسُوا وَ دَخَلَ عَلِيُّ عَلَى فَاطِمَةَ فَإِذَا هُوَ بِجَفْنِهِ مَمْلُوءَةٌ ثَرِيدًا عَلَيْهَا عِرَاقٌ يَفُورُ مِنْهَا رِيحُ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ فَضْرَبَ عَلِيُّ بِيَدِهِ عَلَيْهَا فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى حَمْلِهَا فَعَاوَنَهُ فَاطِمَةُ عَلَى حَمْلِهَا حَتَّى أَخْرَجَهَا فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَدَخَلَ ص عَلَى فَاطِمَةَ فَقَالَ أَيُّ بَيْتِي أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ يَا أَبَتِ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى رَأَيْتُ فِي ابْنَتِي مِمَّا رَأَى زَكَرِيَّا فِي مَرِيْمَ بِنْتُ عِمْرَانَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ يَا أَبَتِ أَنَا خَيْرٌ أَمْ مَرِيْمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْتِ فِي قَوْمِكَ وَ مَرِيْمُ فِي قَوْمِهَا.

۶۴- مِصْبِيحُ الْأَنْوَارِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: أَقْبَلْتُ فَاطِمَةَ عَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ فَعَرَفَ فِي وَجْهِهَا الْخَمَصَ قَالَ يَغْنَى الْجُوعَ فَقَالَ لَهَا يَا بَيْتِي هَاهُنَا فَاجْلِسْهَا عَلَى فَيْحِذِهِ الْأَيْمَنِ فَقَالَتْ يَا أَبَتَاهُ إِنِّي جَائِعَةٌ فَزَعَّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ رَافِعِ الْوَضْعَةَ وَ مُشْبِعِ الْجَاعَةَ أَشْبِعْ فَاطِمَةَ بِنْتَ نَبِيِّكَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ فَوَ اللَّهُ مَا جَاعَتْ بَعْدَ يَوْمِهَا حَتَّى فَارَقَتِ الدُّنْيَا.

وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ وَ حَدَّثَتْ عَلَّةً فَجَاءَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَ عَائِدًا فَجَلَسَ عِنْدَهَا وَ سَأَلَهَا عَنْ حَالِهَا فَقَالَتْ إِنِّي أَشْتَهِي طَعَامًا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۷۸

طَبِيبًا فَصَامَ النَّبِيُّ صَ إِلَى طَاقٍ فِي الْبَيْتِ فَجَاءَ بِطَبِيبٍ فِيهِ زَيْبٌ وَ كَعْكٌ وَ أَقْطٌ وَ قَطْفٌ عِنَبٍ «۱» فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْ فَاطِمَةَ عَ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَ يَدَهُ فِي الطَّبِيبِ وَ سَمَّى اللَّهُ وَ قَالَ كُلُوا بِسْمِ اللَّهِ فَكَلَّتْ فَاطِمَةُ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَبَيْنَمَا هُمْ يَأْكُلُونَ إِذْ وَقَفَ سَائِلٌ عَلَى الْبَابِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَطْعَمُونَا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَ اخْسَأْ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَكَذَا تَقُولُ لِلْمَسْكِينِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَ إِنَّهُ الشَّيْطَانُ وَ إِنَّ جَبْرَائِيلَ جَاءَ كُمْ بِهَذَا الطَّعَامِ مِنَ الْجَنَّةِ فَأَرَادَ الشَّيْطَانُ أَنْ يُصِيبَ مِنْهُ وَ مَا كَانَ ذَلِكَ يَنْبَغِي لَهُ.

وَ عَنْ حُدَيْفَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَ لَا يَنَامُ حَتَّى يُقْبَلَ عَرْضَ وَجْهِ فَاطِمَةَ عَ أَوْ بَيْنَ ثَدْيَيْهَا.

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَ لَا يَنَامُ حَتَّى يَضَعَ وَجْهَهُ الْكَرِيمَ بَيْنَ ثَدْيَيْ فَاطِمَةَ عَ.

۶۵- ع، علل الشرائع النَّظَّانُ عَنِ السُّكْرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ شُعَيْبِ بْنِ وَقِيدٍ عَنِ إِسْحَاقِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ يَقُولُ إِنَّمَا سُمِّيتُ فَاطِمَةَ مُحَدَّثَةً لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانَتْ تَهْبُطُ مِنَ السَّمَاءِ فَتُنَادِيهَا كَمَا تُنَادِي مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ فَتَقُولُ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَاكَ وَ طَهَّرَكَ وَ اضْطَفَاكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا فَاطِمَةُ أَقْبَلِي لِرَبِّكَ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّائِعِينَ «۲» فَتَحَدِّثُهُمْ وَ يَحَدِّثُونَهَا فَفَالَتْ لَهُمْ ذَاتَ لَيْلَةٍ أَلَيْسَتْ الْمُفَضَّلَةُ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ فَقَالُوا إِنَّ مَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَكَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِكَ وَ عَالِمِهَا وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ.

(۱) الكعك خبز معروف فارسي معرب-. و الاقط بفتح الهمزة و كسر القاف و قد تسكن للتخفيف مع فتح الهمزة و كسرهما لبن يابس متحجر يتخذ من مخيض الغنم يقال له بالفارسية «كشك»-. و القطف بالكسر العنقود.

(۲) آل عمران: ۳۷ و ۳۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۷۹

كتاب دلائل الإمامة، للطبري عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري عن الصدوق مثله.

۶۶- ع، علل الشرائع أَبِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ الْمُؤَدَّبِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الثَّقَفِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَشَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرِ الْحَضْرَمِيِّ بِمِصْرٍ مِنْذُ ثَلَاثِينَ سَنَةً قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ لَمَّا قَرَأَ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَيْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَمَّا نَبِيٌّ «۱» وَ لَا مَحْدَثٍ قُلْتُ وَ هَلْ يُحَدِّثُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا الْأَنْبِيَاءَ قَالَ إِنَّ مَرْيَمَ لَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً وَ كَانَتْ مُحَدَّثَةً وَ أُمُّ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ كَانَتْ مُحَدَّثَةً وَ لَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً وَ سَارَةُ امْرَأَةُ إِبْرَاهِيمَ قَدْ عَايَنَتِ الْمَلَائِكَةَ فَبَشَّرُوها بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ وَ لَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَ كَانَتْ مُحَدَّثَةً وَ لَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً.

قال الصدوق رحمه الله قد أخبر الله عز و جل في كتابه بأنه ما أرسل من النساء أحدا إلى الناس في قوله تبارك و تعالی و ما أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ «۲» و لم يقل نساء و المحدثون ليسوا برسل و لا أنبياء.

۶۷- ير، بصائر الدرجات كا، الكافي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِثَابٍ عَنِ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَعْفَرِ فَقَالَ هُوَ جَلْدٌ نَوْرٌ مَمْلُوءٌ عِلْمًا فَقَالَ لَهُ مَا الْجَاعِعَةُ قَالَ تِلْكَ صِيحْفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَحْدِ الْفَالِاحِ فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَ فِيهَا حَتَّى أُرْسَى الْحَدِيثُ قَالَ لَهُ فَمُضِيحُ فَاطِمَةَ فَسَكَتَ

طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَعَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص خَمْسَةً وَسَبْعِينَ يَوْمًا وَقَدْ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَكَانَ جَبْرَائِيلُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَيَطِيبُ نَفْسَهَا وَيُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلِيُّ ع يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ (۳).

(۱) الحج: ۵۱.

(۲) الأنبياء: ۷.

(۳) أصول الكافي ج ۱ ص ۲۴۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۸۰

۶۸- ير، بصائر الدرجات أحمد بن محمد بن عمر بن عبد العزيز عن حماد بن عثمان قال سمعت أبا عبد الله ع يقول تظهر زنادقة سنه ثمانيه وعشرين ومائه وذلك لاني نظرت في مصحف فاطمة قال فقلت وما مصحف فاطمة فقال إن الله تبارك وتعالى لما قبض نبيه ص دخل على فاطمة من الحزن ما لا يعلمه إلا الله عز وجل فأرسل إليها ملكاً يسألني عنها غمها ويحدثها فشكت ذلك إلى أمير المؤمنين ع فقال لها إذا أحسست بذلك وسمعت الصوت قولي لي فأعلمته فجعل يكتب كلما سمع حتى أثبت من ذلك مصحفاً قال ثم قال أما إنه ليس من الحلال والحرام ولكن فيه علم ما يكون.

۶۹- ك، الكافي العدة عن أحمد بن محمد بن محمد مثله (۱) أقول قد أوردنا كثيرا من فضائلها و مناقبها و سيرها صلوات الله عليها في باب غضب فدك و باب فضائل أصحاب الكساء ع.

و روى الحسن بن سليمان في كتاب المختصر من تفسير الثعلبي بإسناده عن مجاهد قال: خرج رسول الله ص وقد أخذ بيد فاطمة ع وقال من عرف هديه فقد عرفها ومن لم يعرفها فهي فاطمة بنت محمد وهي بضعة مني وهي قلبي الذي بين جنتي فمن آذاهما فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله.

كتاب الدلائل، للطبري عن أبي الفرج المعافى عن إسحاق بن محمد بن أحمد بن الحسن بن محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن جعفر بن محمد عن أبيه عن عمه زيد بن علي قال: حدثتني فاطمة بنت رسول الله ص قالت قال لي رسول الله ص ألا أبشرك إذا أراد الله أن يتحيف زوجة وليه في الجنة بعث إليك تبعين إليها من حليتك.

(۱) الكافي ج ۱ ص ۲۴۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۸۱

باب ۴ سيرها و مكارم أخلاقها صلوات الله عليها و سير بعض خدمها

۱- ب، قرب الإسناد السندي بن محمد بن أبي البختري عن أبي عبد الله ع قال: تقاضى علي و فاطمة إلى رسول الله ص في الخدمة فقضى علي فاطمة بخدمة ما دون الباب وقضى علي بما خلفه قال فقالت فاطمة فلا يعلم ما داخلني من السرور إلا الله يا كفائي رسول الله ص تحمّل رقاب الرجال.

بيان تحمل رقاب الرجال أي تحمل أمور تحملها رقابهم من حمل القرب و الحطب و يحتمل أن يكون كناية عن التبرز من بين الرجال أو المشى على رقاب النائمين عند خروجها ليلا للاستقاء أي التحمل على رقابهم و لا يبعد أن يكون أصله ما تحمل فأسقطت كلمة ما من النساخ.

ثم اعلم أن المعروف في اللغة كفاه لا أكفاه و لعل فيه أيضا تصحيحا «۱».

۱۵، ۱۴، ۱-۲-ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بالأسانيد الثلاثة عن الرضا عن آباءه عن علي بن الحسين ع أنه قال حدثتني أسماء بنت عميس قالت كنت عند فاطمة ع إذ دخل عليها رسول الله ص وفي عنقها قلادة من ذهب كان اشتراها لها علي بن أبي طالب ع من فية فقال لها رسول الله ص يا فاطمة لا يقول الناس إن فاطمة بنت محمد تلبس لباس الجابرة ففطعتها و باعتها و اشترت بها رقبته فأعنتها فسر بذلك رسول الله ص.

۲، ۱۵-۳-ع، علل الشرائع ابن مقبره عن محمد بن عبيد الله الحضرمي عن جنيد بن والي عن محمد بن عمر المازني عن عبادة الكلبي عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي بن الحسين عن فاطمة الصغرى عن الحسين بن علي عن أخيه الحسن بن علي بن أبي طالب ع قال: رأيت أُمِّي فاطمة ع قامت في محرابها ليلة جمعتها فلم تزل راكعة ساجدة حتى اتضح عمود الصبح و سمعناها تدعو للمؤمنين و المؤمنات

(۱) بل هو مصدر أكفا مهموزا و المراد كفاءة الزوجة تحملا مثل تحمل رقاب الرجال.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۸۲

و تسميهم و تكثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشيء فقلت لها يا أمه لم لا تدعين لنفسك كما تدعين لغيرك فقالت يا بئى الجار ثم الدار.

۴-ع، علل الشرائع أحمد بن محمد بن عبد الرحمن المؤزى عن جعفر المقرئ عن محمد بن الحسن المؤصلي عن محمد بن عاصم عن أبي زيد الكحال عن أبيه عن موسى بن جعفر عن أبيه عن آباءه ع قال: كانت فاطمة ع إذا دعت تدعو للمؤمنين و المؤمنات و لا تدعو لنفسها فقيل لها يا بنت رسول الله إنك تدعين للناس و لا تدعين لنفسك فقالت الجار ثم الدار.

۵-ع، علل الشرائع القطان عن السكري عن الحكم بن أسلم عن ابن علقمة عن الحريري عن أبي الوارد بن ثمامة عن علي ع أنه قال لرجل من بني سعد أ لا أحدثك عنى و عن فاطمة إنها كانت عندي و كانت من أحب أهله إلي و أنها استفتت بالقزبية حتى أثر في صدرها و طحنت بالرّحى حتى مجلت يداها و كتبت البيت حتى اغبرت ثيابها و أوقدت النار تحت القدر حتى دكنت ثيابها فأصابها من ذلك ضرر شديد فقلت لها لو أتيت أباك فسألتني خادما كيفيك ضرر ما أنت فيه من هذا العمل فأتت النبي ص فوجدت عنده خادما فاستفتت فأنصرت قال فعلم النبي ص أنها جاءت لحاجته قال فعدا علينا رسول الله ص و نحن في لفاعنا فقال السلام عليكم فسيكتنا و استحيينا لمكاننا ثم قال السلام عليكم فسيكتنا ثم قال السلام عليكم فحشينا إن لم نرد عليه أن ينصرف و قد كان يفعل ذلك يسلم ثلاثا فإن أذن له و إلا انصرف فقلت و عليك السلام يا رسول الله أدخل فلم يعيد أن جلس عندي رؤوسنا فقال يا فاطمة ما كانت حاجتك أمس عند محمد فقال فحشيت إن لم نجبه أن يقوم قال فأخرجت رأسي فقلت أنا و الله أخبرك يا رسول الله إنها استفتت بالقزبية حتى أثرت في صدرها و جرت بالرّحى حتى مجلت يداها و كتبت البيت حتى اغبرت ثيابها و أوقدت تحت القدر حتى دكنت ثيابها فقلت لها لو أتيت أباك فسألتني خادما كيفيك ضرر ما أنت فيه من هذا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۸۳

العمل قال أ فلا أعلمكما ما هو خير لكم من الخادم إذا أخذتما منامكما فسيبحا ثلاثا و ثلاثين و أحمدنا ثلاثا و ثلاثين و كبرنا أربع [أربعا] و ثلاثين قال فأخرجت ع رأسها فقالت رضيت عن الله و رسوله ثلاث دفعات.

بيان قال الجزري مجلت يده تمجل مجلا إذا ثخن جلدها في العمل بالأشياء الصلبة و منها

حديث فاطمة أنها شكت إلى علي ع مجل يدها من الطحن.

و قال

فى حديث فاطمة أنها أوقدت القدر حتى دكنت ثيابها.

دكن الثوب إذا اتسخ و اغبر لونه يدكن دكنا.

و قال اللفاح ثوب يجلل به الجسد كله كساء كان أو غيره و منه

حديث على و فاطمة و قد دخلنا فى لفاعنا.

أى لحافنا.

و قال

فى حديث فاطمة إنها جاءت إلى النبى ص فوجدت عنده حدثا.

أى جماعة يتحدثون و هو جمع على غير قياس حملا على نظيره نحو سامر و سمار فإن السمار المحدثون.

قوله فلم يعد أن جلس أى لم يتجاوز عن الجلوس من عدا يعدو قال الجوهري عداه أى جاوزه و ما عدا فلان أن صنع كذا.

٦- ك، الكافى مكا، مكارم الأخلاق عن زُرارة عن أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا أَرَادَ السَّفَرَ سَلَّمَ عَلَيَّ مَنْ أَرَادَ التَّسْلِيمَ عَلَيَّ مِنْ أَهْلِهِ ثُمَّ يَكُونُ آخِرُ مَنْ يُسَلِّمُ عَلَيَّ فَاطِمَةُ ع فَيَكُونُ وَجْهَهُ إِلَى سَفَرِهِ مِنْ بَيْتِهَا وَ إِذَا رَجَعَ بَدَأَ بِهَا فَسَافِرٌ مَرَّةً وَ قَدْ أَصَابَ عَلِيُّ ع شَيْئًا مِنَ الْغَيْمَةِ فَدَفَعَهُ إِلَى فَاطِمَةَ فَخَرَجَ فَأَخَذَتْ سَوَارِينَ مِنْ فِضَّةٍ وَ عَلَّقَتْ عَلَى بَابِهَا سِتْرًا فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَتَوَجَّهَ نَحْوَ بَيْتِ فَاطِمَةَ كَمَا كَانَ يُصْنَعُ فَصَامَتْ فَرَحِيَةً إِلَى أَبِيهَا صِيَابَةً وَ شَوْقًا إِلَيْهِ فَنَظَرَ فَإِذَا فِي يَدِهَا سَوَارِينَ مِنْ فِضَّةٍ وَ إِذَا عَلَى بَابِهَا سِتْرٌ فَقَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَيْثُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا فَبَكَتْ فَاطِمَةُ وَ حَزِنَتْ وَ قَالَتْ مَا صَنَعَ هَذَا بِي فَقَبَلَهَا فَدَعَتْ ابْنَتَهَا فَتَزَعَتِ السَّتْرَ مِنْ بَابِهَا وَ خَلَعَتِ السَّوَارِينَ مِنْ يَدَيْهَا ثُمَّ دَفَعَتِ السَّوَارِينَ إِلَى أَحَدِهِمَا وَ السَّتْرَ إِلَى الْآخَرِ ثُمَّ قَالَتْ لَهُمَا انْطَلِقَا إِلَى أَبِي فَأَقْرَبَاهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٨٤

السَّلَامَ وَ قَوْلًا لَهُ مَا أَحَدْتُنَا بَعْدَكَ غَيْرَ هَذَا فَشَأْنُكَ بِهِ فَجَاءَهُ فَأَبْلَغَاهُ ذَلِكَ عَنْ أُمَّهِمَا فَقَبَلَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ التَّرَمَّهُمَا وَ أَقْعَدَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى فَحْدِهِ ثُمَّ أَمَرَ بِدَيْنِكَ السَّوَارِينَ فَكَسَّرَهَا فَجَعَلَهُمَا قِطْعًا ثُمَّ دَعَا أَهْلَ الصُّفَّةِ وَ هُمْ قَوْمٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَنَازِلُ وَ لَا أَمْوَالٌ فَكَسَّمَهُ بَيْنَهُمْ قِطْعًا ثُمَّ جَعَلَ يَدْعُو الرَّجُلَ مِنْهُمْ الْعَارِي الَّذِي لَا يَسْتَتِرُ بِشَيْءٍ وَ كَانَ ذَلِكَ السَّتْرَ طَوِيلًا لَيْسَ لَهُ عَرْضٌ فَجَعَلَ يُؤَزِّرُ الرَّجُلَ فَإِذَا التَّقِيَا عَلَيْهِ فَطَعَهُ حَتَّى كَسَّمَهُ بَيْنَهُمْ أُزْرًا ثُمَّ أَمَرَ النِّسَاءَ لَا يَرْفَعْنَ رُءُوسَهُنَّ مِنَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ حَتَّى يَرْفَعَ الرَّجَالُ رُءُوسَهُنَّ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا مِنْ صِغَرِ إِزَارِهِمْ إِذَا رَكَعُوا وَ سَجَدُوا يَدْتُ عَوْرَتَهُمْ مِنْ خَلْفِهِمْ ثُمَّ جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ أَنْ لَمَّا يَرْفَعُ النِّسَاءُ رُءُوسَهُنَّ مِنَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ حَتَّى يَرْفَعَ الرَّجَالُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَحِمَ اللَّهُ فَاطِمَةَ لِيَكْسُوْنَهَا اللَّهُ بِهَذَا السَّتْرِ مِنْ كِسْوَةِ الْجَنَّةِ وَ لِيَحْلِيَنَّهَا بِهِدَيْنِ السَّوَارِينَ مِنْ حِلْيَةِ الْجَنَّةِ -

عن الكاظم ع قال: إن رسول الله ص دخل على ابنته فاطمة ع و فى عنقها قلادة فأعرض عنها فقطعتها و رمث بها فقال لها رسول الله ص أنت منى ابنتى يا فاطمة ثم جاء سائل فناولته القلادة.

٧- قب، المناقب لابن شهر آشوب حليته أبى نعيم و مسند أبى يعلى قالت عائشة ما رأيت أحدا قط أصدق من فاطمة غير أبيها. و روي أنه كان بينهما شىء فقالت عائشة يا رسول الله سلها فإنها لا تكذب.

و قد روى الحديثين عطاء و عمرو بن دينار.

الحسن البصرى ما كان فى هذه الأمة أعبد من فاطمة كانت تقوم حتى تورم قدمها.

و قال النبى ص لها أى شىء خير للمرأة قالت أن لا ترى رجلا و لا يراها رجل فصمها إليه و قال ذرية بعضها من بعض.

و فى الحلية الأوزاعى عن الزهرى قال: لقد طحنت فاطمة بنت رسول الله ص

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٨٥

حتى مجلت «١» يداها و طب الرحى فى يداها.

بيان: طب أى تانى فى الأمور و تطف و لعل المعنى أثرت فيها قليلا قليلا و لعل فيه تصحيفا (۲).

۸- قب، المناقب لابن شهر آشوب فى الصَّحِيحِينَ إِنَّ عَلِيًّا قَالَ أَشْتَكِي مِمَّا أُنْدَأُ بِالْقُرْبِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ ع وَ اللَّهُ إِنِّي أَشْتَكِي يَدِي مِمَّا أَطْحَنُ بِالرَّحَى وَ كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ ص أُسَارَى فَأَمَرَهَا أَنْ تَطْلُبَ مِنَ النَّبِيِّ ص خَادِمًا فَدَخَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ سَلَّمَتْ عَلَيْهِ وَ رَجَعَتْ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَا لَكَ قَالَتْ وَ اللَّهُ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أُكَلِّمَ رَسُولَ اللَّهِ ص مِنْ هَيْبَتِهِ فَانْطَلَقَ عَلَيَّ مَعَهَا إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ لَهُمَا لَقَدْ جَاءَتْ بِكُمْ حَاجَةٌ فَقَالَ عَلِيُّ مُجَارَاتُهُمَا فَقَالَ ص لَا وَ لَكِنِّي أبيعُهُمْ وَ أَنْفِقُ أَثْمَانَهُمْ عَلَى أَهْلِ الصُّفَّةِ وَ عَلَّمَهَا تَسْبِيحَ الرَّهْرَاءِ.

كِتَابُ الشَّيرَازِيِّ أَنَّهَا لَمَّا ذَكَرَتْ حَالَهَا وَ سَأَلَتْ جَارِيَةَ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ وَ الَّذِي بَعَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ فِي الْمَسْجِدِ أَرْبَعَمِائَةٍ رَجُلٍ مَا لَهُمْ طَعَامٌ وَ لَا ثِيَابٌ وَ لَوْ لَا خَشْيَتِي خَصَلَهُ لَأَعْطَيْتُكَ مَا سَأَلْتَ يَا فَاطِمَةُ إِنِّي لَا أُرِيدُ أَنْ يَنْفَكَ عَنْكَ أَجْرُكَ إِلَى الْجَارِيَةِ وَ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَخْصَمَكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا طَلَبَ حَقَّهُ مِنْكَ ثُمَّ عَلَّمَهَا صِلَامَةَ التَّسْبِيحِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَضَيْتَ تُرِيدِينَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص الدُّنْيَا فَأَعْطَانَا اللَّهُ تَوَابَ الْآخِرَةِ قَالَ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ فَلَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ عِنْدِ فَاطِمَةَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ إِمَامًا تَعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها يَعْنِي عَنْ قَرَابَتِكَ وَ ابْتِكَ فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ يَعْنِي طَلَبَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ يَعْنِي رِزْقًا مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (۳) يَعْنِي قَوْلًا حَسَنًا فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ أَنْفَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص جَارِيَةَ إِلَيْهَا لِلْخِدْمَةِ وَ سَمَّاهَا فِضَّةً.

تَفْسِيرُ الثَّغَلِيَّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع وَ تَفْسِيرُ الْقَشِيرِيِّ عَنِ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ

(۱) مجلت يده قرحت يده او تجمع ماء فيها بين الجلد و اللحم بسبب العمل.

(۲) بل المراد بالطب أن تجعل طبابة أى سيرا من الجلد على الرحي فتمسكها بيدها و تدير.

(۳) الإسراء: ۳۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۸۶

رَأَى النَّبِيُّ ص فَاطِمَةَ وَ عَلَيْهَا كِسَاءٌ مِنْ أَجَلِهِ الْأَبْلِ وَ هِيَ تَطْحَنُ يَدَيْهَا وَ تُرْضِعُ وَ لَدَهَا فَدَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا بِنْتَا تَعَجَلِي مَرَارَةَ الدُّنْيَا بِحَلَاوَةِ الْآخِرَةِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَاتِهِ وَ الشُّكْرُ لِلَّهِ عَلَى آيَاتِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۱).

ابْنُ شَاهِينَ فِي مَنَاقِبِ فَاطِمَةَ وَ أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِ الْأَنْصَارِ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ ثَوْبَانَ أَنَّهَا قَالَتْ كَانَ النَّبِيُّ ص يَبْدَأُ فِي سَفَرِهِ بِفَاطِمَةَ وَ يَخِيَّمُ بِهَا فَجَعَلَتْ وَقْتًا سِتْرًا مِنْ كِسَاءِ خَيْرِيَّةٍ لِقُدُومِ أَبِيهَا وَ زَوْجِهَا فَلَمَّا رَأَاهُ النَّبِيُّ ص تَجَاوَزَ عَنْهَا وَ قَدْ عُرِفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ حَتَّى جَلَسَ عِنْدَ الْمِنْبَرِ فَزَعَتْ قِلَادَتَهَا وَ قُرْطَيْهَا وَ مَسَّ كَتِفَيْهَا وَ نَزَعَتْ السِّتْرَ فَبَعَثَتْ بِهِ إِلَى أَبِيهَا وَ قَالَتْ اجْعَلْ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَمَّا أَتَاهُ قَالَ ع قَدْ فَعَلْتَ فِذَاهَا أَبُوها ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مَا لَالِ مُحَمَّدٍ وَ لِلدُّنْيَا فَإِنَّهُمْ خَلِقُوا لِلْآخِرَةِ وَ خَلِقَتِ الدُّنْيَا لَهُمْ وَ فِي رِوَايَةِ أَحْمَدَ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ لَا أَحِبُّ أَنْ يَأْكُلُوا طَبِيئَاتِهِمْ فِي حَيَاتِهِمُ الدُّنْيَا.

أَبُو صَالِحِ الْمُؤَدَّنُ فِي كِتَابِهِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ ع أَنَّ النَّبِيَّ ص دَخَلَ عَلَى ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ فِذَا فِي عُنُقِهَا قِلَادَةٌ فَأَعْرَضَ عَنْهَا فَقَطَعَهَا [فَقَطَعْتُهَا] فَرَمَتْ بِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْتِ مَنِي يَا فَاطِمَةُ ثُمَّ جَاءَهَا سَائِلٌ فَنَاوَلْتَهُ الْقِلَادَةَ.

أَبُو الْقَاسِمِ الْقَشِيرِيُّ فِي كِتَابِهِ قَالَ بَعْضُهُمْ انْقَطَعَتْ فِي الْبَادِيَةِ عَنِ الْقَافِلَةِ فَوَجَدَتْ امْرَأَةً فَقُلْتُ لَهَا مَنْ أَنْتِ فَقَالَتْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوَّفَ تَعْلَمُونَ (۲) فَسَلَّمْتُ عَلَيْهَا فَقُلْتُ مَا تَصْنَعِينَ هَاهُنَا قَالَتْ مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ (۳) فَقُلْتُ أَمِنْ الْجِنِّ أَنْتِ أَمْ مِنَ الْبَانِسِ قَالَتْ يَا بِنْتِي أَدَمَ خُدُوا زِينَتَكُمْ (۴) فَقُلْتُ مِنْ أَيْنَ

(۲) الزخرف: ۸۹.

(۳) لم نجد بهذا اللفظ آیه فی القرآن و الموجود فيه: الزمر: ۳۸ و مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ.

(۴) الأعراف: ۲۹.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۸۷

أَقْبَلَتْ قَالَتْ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ «۱» فَقُلْتُ أَيْنَ تَقْصِدِينَ قَالَتْ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ «۲» فَقُلْتُ مَتَى انْقَطَعَتْ قَالَتْ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ ...

فِي سِتِّهِ أَيَّامٍ «۳» فَقُلْتُ أَمْ تَشْتَهِينَ طَعَامًا فَقَالَتْ وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ «۴» فَأَطَعْتُمَهَا ثُمَّ قُلْتُ هَزُولِي وَ لَا تَعَجَّلِي قَالَتْ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا «۵» فَقُلْتُ أُرْدِفُكَ فَقَالَتْ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا «۶» فَزَلْتُ فَأَرْكَبْتَهَا فَقَالَتْ سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا «۷» فَلَمَّا أَدْرَكْنَا الْقَافِلَةَ قُلْتُ أَلَيْكَ أَحَدٌ فِيهَا قَالَتْ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ «۸» وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ «۹» يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ «۱۰» يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ «۱۱» فَصَحْتُ بِهِذِهِ الْأَسْمَاءِ فَإِذَا أَنَا بِأَرْبَعَةِ شَبَابٍ مُتَوَجِّهِينَ نَحْوَهَا فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ مِنْكَ قَالَتْ الْمَالُ وَ التَّبُونُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا «۱۲» فَلَمَّا أَتَوْهَا قَالَتْ يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ «۱۳» فَكَافَوْنِي بِأَشْيَاءَ فَقَالَتْ وَ اللَّهُ يُضَاعَفُ لِمَنْ يَشَاءُ «۱۴» فَزَادُوا عَلَيَّ فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهَا فَقَالُوا هَذِهِ أُمَّنَا فَضْهُ جَارِيَةُ الزَّهْرَاءِ ع مَا تَكَلَّمْتَ مِنْهُ عَشْرِينَ سَنَةً إِلَّا بِالْقُرْآنِ.

۹- قيه، الدرود الواقية من كتاب زهيد النبي ص لأبي جعفر أحمد القمي أنه لما نزلت هذه الآية على النبي ص وإن جهنم لموعدهم أجمعين لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم «۱۵» بكى النبي ص بكاء شديداً و بكت صحابته لبيكائه

(۱) فصلت: ۴۴.

(۲) آل عمران: ۹۱.

(۳) ق: ۳۷ بزيادة: و ما بينهما. بعد الأرض.

(۴) الأنبياء: ۸.

(۵) البقرة: ۲۸۶.

(۶) الأنبياء: ۲۲.

(۷) الزخرف: ۱۲.

(۸) ص: ۲۵.

(۹) آل عمران: ۱۳۸.

(۱۰) مريم: ۱۳.

(۱۱) طه: ۱۱ و ۱۳.

(۱۲) الكهف: ۴۴.

(۱۳) القصص: ۲۶.

(۱۴) البقرة: ۲۶۳.

(۱۵) الحجر: ۴۳ و ۴۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۸۸

وَلَمْ يَدْرُوا مِمَّا نَزَلَ بِهِ جِبْرِئِيلُ ع وَ لَمْ يَسْتِطِعْ أَحَدٌ مِنْ صِيَحَابَتِهِ أَنْ يُكَلِّمَهُ وَ كَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا رَأَى فَاطِمَةَ ع فَرِحَ بِهَا فَمَا نَطَقَ بِعَضُ أَصِيحَابِهِ إِلَّا بِابِ بَيْتِهَا فَوَجَدَ بَيْنَ يَدَيْهَا شَعِيرًا وَ هِيَ تَطْحَنُ فِيهِ وَ تَقُولُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى «۱» فَسَلِمَ عَلَيْهَا وَ أَخْبَرَهَا بِخَبَرِ النَّبِيِّ

ص وَ بُكَائِهِ فَهَضَّتْ وَ التَّفَّتْ بِشَمْلِهِ لَهَا خَلَقَهُ قَدْ خِيَطَتْ فِي اثْنِي عَشَرَ مَكَانًا بِسَعْفِ النَّخْلِ فَلَمَّا خَرَجَتْ نَظَرَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ إِلَى الشَّمْلَةِ وَ بَكَى وَ قَالَ وَ أَحْزَنَاهُ إِنَّ بَنَاتِ قَيْصِرٍ وَ كَشِيرَى لَفِي السُّنْدُسِ وَ الْحَرِيرِ وَ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ص عَلَيْهَا شَمْلُهُ صُوفٍ خَلَقَهُ قَدْ خِيَطَتْ فِي اثْنِي عَشَرَ مَكَانًا فَلَمَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَى النَّبِيِّ ص قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ سَلْمَانَ تَعَجَّبَ مِنْ لِبَاسِي فَوَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا لِي وَ لِعَلِّي مُنْذُ خَمْسِ سِنِينَ إِلَّا مَسَّكَ كَبَشٍ نَعْلِفُ عَلَيْهَا بِالنَّهَارِ بِعَيْرِنَا فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ افْتَرَشْنَاهُ وَ إِنَّ مَرَفَقَتَنَا لَمِنْ أَدَمٍ حَشُوهَا لَيْفٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ص يَا سَلْمَانُ إِنَّ ابْنَتِي لَفِي الْخَيْلِ السَّوَابِقِ ثُمَّ قَالَتْ يَا أَبَتِ فَدَيْتُكَ مَا الَّذِي أَبْكََاكَ فَذَكَرَ لَهَا مَا نَزَلَ بِهِ جَبْرئيلُ مِنَ اللَّائِيْنِ الْمُتَقَدِّمَتَيْنِ قَالَ فَسَقَطَتْ فَاطِمَةُ عَ عَلَى وَجْهِهَا وَ هِيَ تَقُولُ الْوَيْلُ ثُمَّ الْوَيْلُ لِمَنْ دَخَلَ النَّارَ فَسَجَّعَ سَلْمَانُ فَقَالَ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ كَبَشًا لِأَهْلِي فَأَكُلُوا لَحْمِي وَ مَرَّقُوا جِلْدِي وَ لَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ وَ قَالَ أَبُو ذَرٍّ يَا لَيْتَ أُمِّي كَانَتْ عَاقِرًا وَ لَمْ تَلِدْنِي وَ لَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ وَ قَالَ مَقْدَادٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ طَائِرًا فِي الْفَقَارِ وَ لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ حِسَابٌ وَ لَا عِقَابٌ وَ لَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ وَ قَالَ عَلِيُّ ع يَا لَيْتَ السَّبَاعَ مَرَّقَتْ لَحْمِي وَ لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَ لَمْ أَسْمَعْ بِذِكْرِ النَّارِ ثُمَّ وَضَعَ عَلِيُّ ع يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ جَعَلَ يَبْكِي وَ يَقُولُ وَابْعُدْ سَفْرَاهُ وَاقْلَهُ زَادَاهُ فِي سَفَرِ الْقِيَامَةِ يَذْهَبُونَ فِي النَّارِ وَ يَتَخَفُونَ مَرْضَى لَا يُعَادُ سَقِيمُهُمْ وَ جَرَحَى لَا يُدَاوَى جَرِيحُهُمْ وَ أَسْرَى لَا يُفَكُّ أَسْرُهُمْ مِنَ النَّارِ يَأْكُلُونَ وَ مِنْهَا يَشْرَبُونَ وَ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا يَتَقَلَّبُونَ وَ بَعْدَ لُبْسِ الْقُطْنِ مُقَطَّعَاتِ النَّارِ يَلْبَسُونَ وَ بَعْدَ مَعَانِقَةِ الْأَزْوَاجِ

(۱) القصص: ۶۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۸۹

مَعَ الشَّيَاطِينِ مُقَرَّنُونَ.

۱۰- كشف، كشف الغمة من مُسْنَدِ أَحْمَدَ بْنِ حَبَلٍ « ۱ » عَنْ ثَوْبَانَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا سَافَرَ آخِرَ عَهْدِهِ بِإِنْسَانٍ مِنْ أَهْلِهِ فَاطِمَةَ وَ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهِ إِذَا قَدِمَ فَاطِمَةُ ع قَالَ فَقَدِمَ مِنْ غَزَاهُ فَأَتَاهَا فَإِذَا هُوَ بِمَسْحِ عَلِيٍّ بِأَبِيهَا وَ رَأَى عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع قُلْبَيْنِ مِنْ فِضَّةٍ فَرَجَّعَ وَ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا فَلَمَّا رَأَتْ ذَلِكَ فَاطِمَةُ ظَنَّتْ أَنَّهُ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا مِنْ أَجْلِ مَا رَأَى فَهَتَكَ السُّتْرَ وَ نَزَعَتِ الْقُلْبَيْنِ مِنَ الصَّبِيِّينِ فَقَطَعَتْهُمَا فَبَكَى الصَّبِيَّانِ فَسَمَّتهُ بَيْنَهُمَا فَانْطَلَقَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُمَا يَبْكِيَانِ فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْهُمَا وَ قَالَ يَا ثَوْبَانَ اذْهَبْ بِهَذَا إِلَى بَنِي أَهْلِ بَيْتِ بِالْمَدِينَةِ وَ اشْتَرِ لِفَاطِمَةَ قِلَادَةً مِنْ عَصَبٍ وَ سِوَارِينَ مِنْ عَاجٍ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ لَا أَحِبُّ أَنْ يَأْكُلُوا طَبِيَّاتِهِمْ فِي حَيَاتِهِمُ الدُّنْيَا.

بيان القلب بالضم السوار

قال الجزري في حديث ثوبان أن فاطمة حلت الحسن و الحسين بقلبين من فضة.

القلب السوار.

و قال و فيه

أنه قال لثوبان اشتر لفاطمة قلادة من عصب و سوارين من عاج.

قال الخطابي في المعالم إن لم تكن الثياب اليمانية فلا أدرى ما هو و ما أرى أن القلادة تكون منها و قال أبو موسى يحتمل عندي أن الرواية إنما هي العصب بفتح الصاد و هو أطناب مفاصل الحيوان و هو شيء مدور فيحتمل أنهم كانوا يأخذون عصب بعض الحيوانات الطاهرة فيقطعونه و يجعلونه شبه الخرز فإذا بيس يتخذون منه القلائد و إذا جاز و أمكن أن يتخذ من عظام السلحفاة و غيرها الأسورة جاز و أمكن أن يتخذ من عصب أشباهها خرز ينظم القلائد.

قال ثم ذكر لي بعض أهل اليمن أن العصب سن دابة بحرية تسمى فرس فرعون يتخذ منها الخرز و غير الخرز من نصاب سكين و غيره و يكون أبيض.

۱۱- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَيْسَ

عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَقْلَةً أَشْرَفَ وَلَا أَنْفَعَ مِنَ الْفَرْخِ وَهُوَ بَقْلَةٌ فَاطِمَةَ عَ ثُمَّ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَّيَّةَ هُمْ سَمَوْهَا

(۱) و الظاهر أنه منقول من كتاب معالم العترة، راجع المصدر ج ۲ ص ۶.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۹۰

بَقْلَةُ الْحَمَفَاءِ بَعْضًا لَنَا وَ عَدَاوَةٌ لِفَاطِمَةَ ع.

۱۲- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: بَقْلَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص الْهِنْدَبَاءُ وَ بَقْلَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع الْبَادِرُوجُ وَ بَقْلَةُ فَاطِمَةَ ع الْفَرْخُ.

۱۳- يب، تهذيب الأحكام مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَنَابٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ ع كَانَتْ تَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ فِي كُلِّ عَدَاةٍ سَبَتْ فَتَأْتِي قَبْرَ حَمْرَةَ وَ تَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُ.

۱۴- فس، تفسير القمي إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ «۱» قَالَ فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ سَبَبُ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ أَنَّ فَاطِمَةَ ع رَأَتْ فِي مَنَامِهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص هَمَّ أَنْ يَخْرُجَ هُوَ وَ فَاطِمَةُ وَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع مِنَ الْمَدِينَةِ فَخَرَجُوا حَتَّى جَاوَزُوا مِنْ حِطَّانِ الْمَدِينَةِ فَتَعَرَّضَ لَهُمْ طَرِيقَانِ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص ذَاتَ الْيَمِينِ حَتَّى انْتَهَى بِهِمْ إِلَى مَوْضِعٍ فِيهِ نَخْلٌ وَ مَاءٌ فَاشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ ص شَاءَ كَبْرَاءَ وَ هِيَ الَّتِي فِي إِحْدَى أُذُنَيْهَا نَقْطٌ بِيضٌ فَأَمَرَ بِذُبْحِهَا فَلَمَّا أَكَلُوا مَا تَوَا فِي مَكَانِهِمْ فَانْتَبَهَتْ فَاطِمَةُ بِأَكْبِيَّةٍ ذَعْرَةً فَلَمْ تُخْبِرْ رَسُولَ اللَّهِ ص بِذَلِكَ فَلَمَّا أَصِيبَتْ حِجَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص بِحِجَابِهَا فَارْتَكَبَ عَلَيْهِ فَاطِمَةَ ع وَ أَمَرَ أَنْ يَخْرُجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع مِنَ الْمَدِينَةِ كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعٍ فِيهِ نَخْلٌ وَ مَاءٌ فَاشْتَرَى رَسُولُ اللَّهِ ص شَاءَ كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ كَمَا رَأَتْ فَاطِمَةُ قَامَتْ فَاطِمَةُ وَ تَنَحَّتْ نَاحِيَةً مِنْهُمْ تَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ يَمُوتُوا فَطَلَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى وَقَعَ عَلَيْهَا وَ هِيَ تَبْكِي فَقَالَ مَا شَأْنُكَ يَا بِنْتِي قَالَتْ

(۱) المجادلة: ۱۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۹۱

يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَ كَذَا فِي نَوْمِي وَ قَدْ فَعَلْتَ أَنْتَ كَمَا رَأَيْتَهُ فَتَنَحَّيْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَرَاكُمْ تَمُوتُونَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ نَاجَى رَبَّهُ فَنَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذَا شَيْطَانٌ يُقَالُ لَهُ الدَّهَارُ وَ هُوَ الَّذِي أَرَى فَاطِمَةَ هَذِهِ الرُّؤْيَا وَ يُؤْذِي «۱» الْمُؤْمِنِينَ فِي نَوْمِهِمْ مَا يَغْتُمُونَ بِهِ فَأَمَرَ جِبْرَائِيلُ فَجَاءَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ أَنْتَ أَرَيْتَ فَاطِمَةَ هَذِهِ الرُّؤْيَا فَقَالَ نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ فَبَزَقَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ بَرَقَاتٍ فَشَجَّهَ فِي ثَلَاثِ مَوَاضِعٍ ثُمَّ قَالَ جِبْرَائِيلُ لِمُحَمَّدٍ قُلْ يَا مُحَمَّدُ إِذَا رَأَيْتَ فِي مَنَامِكَ شَيْئًا تَكْرَهُهُ أَوْ رَأَى أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلْيَقْصِلْ أَعُوذُ بِمَا عِيَّادَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَنْبِيَاؤُهُ الْمُرْسَلُونَ وَ عِبَادَةُ الصَّالِحِينَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتَ وَ مِنْ رُؤْيَايَ وَ يَقْرَأُ الْحَمِيدَ وَ الْمُعَوِّذَيْنِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ وَ يَنْفُلُ عَنْ يَسَارِهِ ثَلَاثَ تَفَلَّاتٍ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّهُ مَا رَأَى وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ الْآيَةَ.

بيان ما رأيت كبراء و أشكالها فيما عندنا من كتب اللغة بهذا المعنى.

۱۵- شى، تفسير العياشى عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: رَأَتْ فَاطِمَةَ ع فِي النَّوْمِ كَأَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ذُبِحَا أَوْ قُتِلَا فَأَخْرَجَتْهَا ذَلِكَ فَأَخْبَرَتْ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا رُؤْيَا فَمَثَلَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ أَنْتِ أَرَيْتَ فَاطِمَةَ هَذَا الْبَلَاءَ قَالَتْ لَا فَقَالَ يَا أَضْعَاثُ أَنْتِ أَرَيْتَ فَاطِمَةَ هَذَا الْبَلَاءَ قَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَمَا أَرَدْتَ بِذَلِكَ قَالَتْ أَرَدْتُ أَنْ أُخْرِجَهَا فَقَالَ لِفَاطِمَةَ اسْمَعِي لَيْسَ هَذَا بِشَيْءٍ.

۱۶- نوادر الروائد، بإسناده عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ عَلِيُّ ع اسْتَأْذَنَ أَعْمَى عَلَى فَاطِمَةَ ع فَحَجَبَتْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص

لَهَا لَمْ حَجَّتِيهِ وَ هُوَ لَا يَرَاكَ فَقَالَتْ عِ إِنَّ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَإِنِّي أَرَاهُ وَ هُوَ يَشْتُمُ الرِّيحَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَشْهَدُ أَنَّكَ بَضَعَهُ مِنِّي.

(۱) يرى، ظ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۹۲

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَال: سَيَّالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَصِيحَابُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ مَا هِيَ قَالُوا عَوْرَةٌ قَالَ فَمَتَى تَكُونُ أَدْنَى مِنْ رَبِّهَا فَلَمْ يَذَرُوا فَلَمَّا سَمِعَتْ فَاطِمَةُ ع ذَلِكَ قَالَتْ أَدْنَى مَا تَكُونُ مِنْ رَبِّهَا أَنْ تَلْزَمَ فَعَرَّ بَيْتَهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ فَاطِمَةَ بَضَعَهُ مِنِّي.

باب ۵ تزويجها صلوات الله عليها

۱- قل، إقبال الأعمال بإسناده إلى شَيْخِنَا الْمُفِيدِ فِي كِتَابِ حَدَاتِقِ الرِّيَاضِ قَالَ: لَيْلَةُ إِحْدَى وَعِشْرِينَ مِنَ الْمُحَرَّمِ وَ كَانَتْ لَيْلَةَ حَمِيسٍ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ كَانَ زِفَافُ فَاطِمَةَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى مَنْزِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع يُشِيحُ صَوْمُهُ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى لَمَّا وَفَّقَ مِنْ جَمْعِ حُجَّتِهِ وَ صَفْوَتِهِ.

وَ مِنْ تَارِيخِ بَغْدَادَ بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا زُفَّتْ فَاطِمَةُ ع إِلَى عَلِيٍّ ع كَانَ النَّبِيُّ ص قَدَامَهَا وَ جَبْرِئِيلُ عَن يَمِينِهَا وَ مِيكَائِيلُ عَن يَسَارِهَا وَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَلَفُوا يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يَقْدُسُونَهُ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ.

۲- مصباح، فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ ع مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ رَوَى أَنَّهُ كَانَ يَوْمَ السَّادِسِ.

۳- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام جَعْفَرُ بْنُ نُعَيْمِ الشَّاذَانِيِّ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُودٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنِ أَبِيهِ عَنِ آيَاتِهِ عَنِ عَلِيِّ ع قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ لَقَدْ عَاتَبَنِي رِجَالٌ مِنْ قُرَيْشٍ فِي أَمْرِ فَاطِمَةَ وَ قَالُوا خَطَبْنَاهَا إِلَيْكَ فَمَنْعْتَنَا وَ زَوَّجْتَ عَلِيًّا فَقُلْتَ لَهُمْ وَ اللَّهُ مَا أَنَا مَنَعْتُكُمْ وَ زَوَّجْتُهُ بَلِ اللَّهُ مَنَعَكُمْ وَ زَوَّجَهُ فَهَبَطَ عَلِيُّ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ لَوْ لَمْ أَخْلُقْ عَلِيًّا لَمَا كَانَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۹۳

لِفَاطِمَةَ ابْنَتِكَ كُفُوَ عَلِيٍّ وَ جِهَةِ الْأَرْضِ آدَمَ فَمَنْ دُونَهُ.

ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام الهمداني عن علي عن أبيه عن علي بن معبد مثله.

۴- ما، الأمالي للشيخ الطوسي الْمُفِيدِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَسَدِيِّ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِيِّ عَنِ يَحْيَى بْنِ هَاشِمِ الْعَسَائِنِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ جُوَيْرِ بْنِ سَعْدٍ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ مَرْحَمٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع يَقُولُ أَنَا بَنِي أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَقَالَا- لَوْ أَتَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَذَكَرْتَ لَهُ فَاطِمَةَ قَالَ فَأَتَيْتُهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ص ضَحِكَ ثُمَّ قَالَ مَا جَاءَ بِكَ يَا أَبَا الْحُسَيْنِ حَاجَتُكَ قَالَ فَذَكَرْتُ لَهُ قَرَابَتِي وَ قَدَمِي فِي الْإِسْلَامِ وَ نُصْرَتِي لَهُ وَ جِهَادِي فَقَالَ يَا عَلِيُّ صَدَقْتَ فَأَنْتَ أَفْضَلُ مِمَّا تَذَكَّرْتُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاطِمَةَ تُزَوِّجُونِيهَا فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ قَدْ ذَكَرَهَا قَبْلَكَ رِجَالٌ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهَا فَرَأَيْتُ الْكَرَاهِيَةَ فِي وَجْهِهَا وَ لَكِنْ عَلِيٌّ رَشِيدٌ حَتَّى أَخْرَجَ إِلَيْكَ فَدَخَلَ عَلَيْهَا فَصَامَتْ فَأَخَذَتْ رِدَاءَهُ وَ نَزَعَتْ نَعْلَيْهِ وَ أَتَتْهُ بِالْوَضُوءِ فَوَضَّأَتْهُ بِيَدَيْهَا وَ غَسَلَتْ رِجْلَيْهِ ثُمَّ قَعِدَتْ فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ فَقَالَتْ لَيْتَكَ لَيْتَكَ حَاجَتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مَنْ قَدْ عَرَفَتْ قَرَابَتَهُ وَ فَضْلَهُ وَ إِسْلَامَهُ وَ إِنِّي قَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يُزَوِّجَكَ خَيْرَ خَلْقِهِ وَ أَحَبَّهُمْ إِلَيْهِ وَ قَدْ ذَكَرَ مِنْ أَمْرِكَ شَيْئًا فَمَا تَرَيْنَ فَسِيكَتْ وَ لَمْ تُؤَلِّ وَ جَهَهَا وَ لَمْ يَرِ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ص كَرَاهَةً فَصَامَ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُ أَكْبَرُ سُبُكُوتُهَا إِفْرَارُهَا فَاتَاهُ جَبْرِئِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ زَوَّجَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ رَضِيَ بِهَا لَهُ وَ رَضِيَ بِهَا لَهَا قَالَ عَلِيُّ فَرَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ أَنَا نِي فَأَخَذَ بِيَدِي فَقَالَ قُمْ بِسْمِ اللَّهِ وَ قُلْ عَلِيُّ بَرَكَهُ اللَّهُ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ جَاءَنِي حَتَّى أَقْعَدَنِي عِنْدَهَا ع ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا أَحَبُّ خَلْقِكَ إِلَيَّ فَأَجْبِهِمَا وَ بَارِكْ فِي ذُرِّيَّتِهِمَا وَ اجْعَلْ عَلَيْهِمَا مِنْكَ حَافِظًا وَ

إِنِّي أَعِيدُهُمَا بِكَ وَذَرَّيْتُهُمَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

بيان الرسل بالكسر التأنى والرفق.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۹۴

۵- ما، الأمالى للشيخ الطوسى جماعه عن أبى غالب أحمد بن محمد الزرارى عن خاله عن الأشعري عن البرقي عن ابن أسباط عن داود عن يعقوب بن شعيب عن أبى عبيد الله ع قال: لما زوج رسول الله ص علياً فاطمة ع دخل عليها وهى تبكى فقال لها ما يبكيك فوالله لو كان فى أهلى بيتى خير منه زوجتك وما أنا زوجتك ولكن الله زوجك وأصدق عنك الخمس ما دامت السماوات والأرض فقال علي ع قال رسول الله ص قم فبع الدرغ فقممت فيعته وأخذت الثمن ودخلت على رسول الله ص فسيكتب الدرهم فى حجره فلم يسألنى كم هى ولا أنا أخبرته ثم قبض قبضه ودعا بلالاً فأعطاه فقال ابتع لفاطمة طيباً ثم قبض رسول الله ص من الدرهم بكلتا يديه فأعطاه أبابكر وقال ابتع لفاطمة ما يضلحها من ثياب وأثاب البيت وأردفه بعمار بن ياسر وبعده من أضيحابه فحضرُوا السوق فكانوا يعترضون الشيء مما يضلح فلا يشترونه حتى يعرضوه على أبى بكر فإن استصلحه اشتروه فكان مما اشتروه قميص بسبعه دراهم وخمار بأربعه دراهم وقطيفة سوداء خبيرية وسريز مزل بشريط وفراشين من خيش مضير حشو أحدهما ليف وحشو الآخر من جز الغنم وأربع مراقي من آدم الطائف حشوها إذخر واستتر من صوف وحصى هجرى (۱) ورعى لليد ومخضب من نحاس وسقاء من آدم وقعب للبن وشن للماء ومطهرة مرفية (۲) وجره خضراء وكيزان خرف حتى إذا استكمل الشراء حمل أبو بكر بعض المتاع وحمل أصحاب رسول الله ص الذين كانوا معه الباقي فلما عرض المتاع على رسول الله ص جعل يقبله بيده ويقول بارك الله لأهل البيت

(۱) قال الفيروز آبادى: هجر محرکه بلده باليمن بينه وبين عشر يوم و ليلة مذكر مصروف وقد يؤنث ويمنع والنسبة هجرى و هاجرى و اسم لجميع ارض البحرين، و قريه كانت قرب المدينة.

(۲) المزفت: المطلى بالزفت.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۹۵

قال علي ع فأقمت بعيد ذلك شهراً أصلى مع رسول الله ص وأرجع إلى منزلى ولا أذكر شيئاً من أمر فاطمة ع ثم قلن أزواج رسول الله ص ألبا نطلب لك من رسول الله ص دُخول فاطمة عليك فقلت أفعلن فدخلن عليه فقالت أم أيمن يا رسول الله لو أن خديجة باقية لقرت عينها بزفاف فاطمة وإن علياً يريد أهله فقر عين فاطمة ببعلها واجمع شملها وقر عيوننا بذلك فقال فما بال علي لا يطلب منى زوجته فقد كنا نتوقع ذلك منه قال علي فقلت الحياء يمنعنى يا رسول الله فالتفت إلى النساء فقال من هاهنا فقالت أم سلمة أنا أم سلمة وهذه زينب وهذه فلانة و فلانة فقال رسول الله ص هينوا لائتتى وابن عمى فى حجرى بيتاً فقالت أم سلمة فى أى حجرى يا رسول الله فقال رسول الله فى حجرتك وأمر نساءه أن يزيين ويضلحن من شأنها قالت أم سلمة فسألت فاطمة هل عندك طيب ادخرته لنفسك قالت نعم فأنت بقارورة فسيكبت منها فى راحتي فشممت منها رائحة ما شممت مثلها قط فقلت ما هذا فقالت كان دخية الكلبى يدخل على رسول الله ص فيقول لى يا فاطمة ها تى الوسادة فأطرحها لعمك فأطرح له الوسادة فيجلس عليها فإذا نهض سقط من بين ثيابه شئ فيا مرنى بجمعه فسأل علي ع رسول الله ص عن ذلك فقال هو عبتر يسقط من أجنحة جبرئيل قال علي ثم قال لى رسول الله يا علي اصنع لأهلك طعاماً فاضلاً ثم قال من عندنا اللحم والخبز وعليك التمر والسمن فاشتريت تمرًا وسمنًا فحسرت رسول الله ص عن ذراعه وجعل يشدخ التمر فى السمن حتى اتخذه حيساً وبعث إلينا كبشاً سميناً فدبح وحبز لنا خبز كثير ثم قال لى رسول الله ص ادع من أحببت فأتيته المسجد وهو مشحن بالصحابيه فأحييت [فحييت أن أشخص قوماً و ادع قوماً ثم صعدت على ربوة هناك و ناديت أجيئوا إلى وليمه فاطمة فأقبل الناس أرسالاً فاستحييت من كثرة الناس و قلله

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۹۶

الطَّعَامَ فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا تَدَاخَلَنِي فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنِّي سَأَدْعُو اللَّهَ بِالْبَرَكَةِ قَالَ عَلِيُّ فَأَكَلَ الْقَوْمُ عَنْ آخِرِهِمْ طَعَامِي وَ شَرِبُوا شَرَابِي وَ دَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ وَ صَدَرُوا وَ هُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَرْبَعَةِ آلَافِ رَجُلٍ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنَ الطَّعَامِ شَيْءٌ ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِالصَّحَافِ فَمَلَأَتْ وَ وَجَّهَ بِهَا إِلَى مَنَازِلِ أَرْوَاجِهِ ثُمَّ أَخَذَ صِخْفَةً وَ جَعَلَ فِيهَا طَعَامًا وَ قَالَ هَذَا لِفَاطِمَةَ وَ بَعَلَهَا حَتَّى إِذَا انْصَرَفَتِ الشَّمْسُ لِلْعُرُوبِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا أُمَّ سَلِمَةَ هَلُمِّي فَاطِمَةَ فَانْطَلَقَتْ فَأَتَتْ بِهَا وَ هِيَ تَسْحَبُ أَذْيَالَهَا وَ قَدْ تَصَبَّبَتْ عَرَقًا حَيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَعَثَرَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَقَالِكِ اللَّهُ الْعَثْرَةَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَلَمَّا وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ كَشَفَ الرِّدَاءَ عَنْ وَجْهِهَا حَتَّى رَأَاهَا عَلِيُّ ع ثُمَّ أَخَذَ يَدَهَا فَوَضَعَهَا فِي يَدِ عَلِيٍّ ع وَ قَالَ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي ابْنَتِهِ رَسُولِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ نِعْمَ الزَّوْجَةُ فَاطِمَةُ وَ يَا فَاطِمَةُ نِعْمَ الْبُعْلُ عَلِيُّ انْطَلَقَا إِلَى مَنْزِلِكُمَا وَ لَا تُحَدِّثَا أَمْرًا حَتَّى آتِيَكُمَا قَالَ عَلِيُّ فَأَخَذْتُ بِيَدِ فَاطِمَةَ وَ انْطَلَقْتُ بِهَا حَتَّى جَلَسْتُ فِي جَانِبِ الصُّفَّةِ وَ جَلَسْتُ فِي جَانِبِهَا وَ هِيَ مُطْرِقَةٌ إِلَى الْأَرْضِ حَيَاءً مِنِّي وَ أَنَا مُطْرِقٌ إِلَى الْأَرْضِ حَيَاءً مِنْهَا ثُمَّ حَيَاءُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ مَنْ هَاهُنَا فَقُلْنَا ادْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَرْجَبًا بِكَ زَائِرًا وَ دَاخِلًا فَدَخَلَ فَاجْلَسَ فَاطِمَةَ مِنْ جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ آتِيَنِي بِمَاءٍ فَقَامَتْ إِلَى قَعْبٍ فِي الْبَيْتِ فَمَلَأَتْهُ مَاءً ثُمَّ أَتَتْهُ بِهِ فَأَخَذَ جُرْعَةً فَتَمَضَّ حَمَضَ بِهَا ثُمَّ مَجَّهَا فِي الْقَعْبِ ثُمَّ صَبَّ مِنْهَا عَلَى رَأْسِهَا ثُمَّ قَالَ أَقْبَلِي فَلَمَّا أَقْبَلْتُ نَضَحَ مِنْهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهَا ثُمَّ قَالَ أَدْبِرِي فَأَدْبَرَتْ فَنَضَحَ مِنْهُ بَيْنَ كَتِفَيْهَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ هِدْهُ ابْنَتِي وَ أَحَبِّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُمَّ وَ هَذَا أَخِي وَ أَحَبِّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لَكَ وَلِيًّا وَ بِكَ حَفِيًّا وَ بَارِكْ لَهُ فِي أَهْلِهِ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ ادْخُلْ بِأَهْلِكَ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ وَ رَحِمْتَ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ ... إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

بيان مزمل أي ملفوف و الشريط خصوص مفتول بشرط به السرير و نحوه

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۹۷

و قال الفيروز آبادي الخيش ثياب في نسجها رقعة و خيوطها غلاظ من مشاقه الكتان أو من أغلظ العصب قوله من جز الغنم بالكسر أي الصوف الذي جز من الغنم و المخضب كمنبر المرن.

قوله فقر عين فاطمة ظاهره أنه بصيغته الأمر بناء على أن مجردة يكون متعديا أيضا لكنه لم يرد فيما عندنا من كتب اللغة.

و قال الجوهري جمع الله شملهم أي ما تشنت من أمرهم و شنت الله شمله أي ما اجتمع من أمره و قال الشدخ كسر الشيء الأجوف و قال الحيس هو تمر يخلط بسمن و أقط و السحب الجر و القعب قدح من خشب قوله ص و بك حفييا قال الجوهري تقول حفيت به بالكسر أي بالغت في إكرامه و إطفاه انتهى أي طيعا لك غاية الإطاعة أو مشفقا على الخلق ناصحا لهم بسبب إطاعه أمرك.

٦- ما، الأمالى للشيخ الطوسى جماعية عن أبي غالب الزراري عن الكليني عن عمدة من أصحابه عن أحمد بن محمد بن الوشاء عن الخبيري عن يونس بن ظبيان عن أبي عبد الله ع قال سمعته يقول لو لا أن الله خلق أمير المؤمنين لفاطمة ما كان لها كفو على الأرض.

٧- ما، الأمالى للشيخ الطوسى روى أن أمير المؤمنين ع دخل بفاطمة بعد وفاة أختها رقية زوجة عثمان بسنة عشر يوما و ذلك بعد رجوعه من بدر و ذلك لأيام خلّت من سؤال و روى أنه دخل بها يوم الثلاثاء لست خلون من ذي الحجة و الله تعالى أعلم.

٨- ل، الخصال الطالقاني عن الحسن بن علي العديوي عن عمرو بن المختار عن يحيى الحمانى عن قيس بن الربيع عن الماعش عن عباية بن ربعي عن أبي أيوب الأنصاري قال: إن رسول الله ص مرض مرضه فأتته فاطمة ع تعودته و هو ناقة «١» من مرضه فلما رأت ما برسول الله ص من الجهد

(١) يقال: نقه المريض من علته إذا برىء و أفاق لكن فيه ضعف لم يرجع الى كمال قوته بعد، فهو ناقة.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۹۸

وَ الصَّعْفِ حَنَقَتْهَا الْعَبْرَةُ حَتَّى جَرَتْ دَمْعَتُهَا عَلَى خَدِّهَا فَقَالَ النَّبِيُّ ص لَهَا يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطَّلَاعِيَّةً فَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتُكَ أَمَا عَلِمْتَ يَا فَاطِمَةُ أَنَّ لِكِرَامَةِ اللَّهِ إِلَيَّا كِرَامَةَ اللَّهِ لِكِرَامَتِهِمْ سَلْمًا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا قَالَ

فَسِرَّتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةُ عَ وَ اسْتَبَشَّرَتْ بِمَا قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَزِيدَهَا مَزِيدَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مِنَ الَّذِي قَسَمَهُ اللَّهُ لَهُ وَ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ لِعَلِّيْ ثَمَانُ خِصَالٍ إِيْمَانُهُ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ عِلْمُهُ وَ حِكْمَتُهُ وَ زَوْجَتُهُ وَ سِبْطَاهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ أَمْرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيُهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ قِصَاؤُهُ بِكِتَابِ اللَّهِ يَا فَاطِمَةُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ أُعْطِينَا سَبْعَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوْلِيْنَ قَبْلَنَا وَ لَا يُدْرِكُهَا أَحَدٌ مِنَ الْآخِرِينَ بَعْدَنَا نَبِيْنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ أَبُوكَ وَ وَصِيْنَا خَيْرُ الْوَصِيَاءِ وَ هُوَ بَعْلُكَ وَ شَهِيدُنَا سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ هُوَ حَمْرُهُ عَمُّ أَبِيكَ وَ مِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ وَ هُوَ جَعْفَرُ وَ مِنَّا سِبْطَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمَا ابْنَاكَ.

۹- لى، الأمالى للصدوق أبى و العطار عن محمد العطار عن محمد بن عبيد الجبار عن أبى أحمد الأزدى عن أبان بن عثمان عن أبان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال قال رسول الله ص إن الله تبارك و تعالى آخى بينى و بين علي بن أبى طالب و زوجته ابنتى من فوق سبع سماواته و أشهد على ذلك مقربى ملائكتى و جعله لى وصيًّا و خليفة فعلى منى و أنا منه محبة محبى و مبغضه مبغضى و إن الملائكة لتتقرب إلى الله بمحبتته.

۱۰- لى، الأمالى للصدوق ابن الوليد عن سعد بن عبد الله عن ابن عيسى عن علي بن الحكم عن الحسين بن أبى العلاء عن الصادق عن آبائه ع قال قال أمير المؤمنين ع دخلت أم أيمن على النبى ص و فى ملحفتها شىء فقال لها رسول الله ص ما معك يا أم أيمن فقالت إن فلانة أملكوها فنثروا عليها فأخذت من نثارها

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۹۹

ثُمَّ بَكَتْ أُمُّ أَيْمَنَ وَ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاطِمَةُ زَوْجَتَهَا وَ لَمْ تَشْرُ عَلَيْهَا شَيْئًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا أُمَّ أَيْمَنَ لِمَ تَكْذِبِينَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ عَلِيًّا عَأَمَرَ أَشْجَارَ الْجَنَّةِ أَنْ تَشْرُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَلِيَّتِهَا وَ حَلَلِهَا وَ يَأْتُوْتَهَا وَ دَرَّهَا وَ زُرْمُودَهَا وَ إِسْتَبْرَقَهَا فَأَخَذُوا مِنْهَا مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ لَقَدْ نَحَلَ اللَّهُ طُوبَى فِي مَهْرِ فَاطِمَةَ عَ فَجَعَلَهَا فِي مَنْزِلِ عَلِيٍّ ع.

شى، تفسير العياشى عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبى جعفر مثله.

۱۱- فس، تفسير القمى أبى عن بعض أصحابه رفعه قال: كانت فاطمة ع لا يدكرها أحد لرسول الله ص إلا أعرض عنه حتى أيس الناس منها فلما أراد أن يزوجه من علي أسرى إليها فقالت يا رسول الله أنت أولى بما ترى غير أن نساء قريش تحددتني عنه أنه رجل دَخِدَا حُ الْبَطْنِ طَوِيلُ الدَّرَاعَيْنِ ضَحْمُ الْكَرَادِيْسِ أَنْزَعُ عَظِيمُ الْعَيْنَيْنِ وَ السَّكْنَةُ [مشاشار كمشاشير البعير] «۱» ضاحك السن لا مال له فقال لها رسول الله ص يا فاطمة أ ما علمت أن الله أشرف على الدنيا فأختارنى على رجال العالمين ثم أطلع فأختار عليًّا على رجال العالمين ثم أطلع فأختارك على نساء العالمين يا فاطمة إنه لما أسرى بى إلى السماء وجدت مكتوباً على صخره بيت المقدس لا إله إلا الله محمد رسول الله أيدته بوزيره و نصرته بوزيره فقلت لجبرئيل و من وزيرى فقال علي بن أبى طالب فلما انتهيت إلى صدره المُنْتَهَى وَ حَدَّثْتُ مَكْتُوبًا عَلَيْهَا إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ حَدِي مُحَمَّدٌ صِفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيْدَتُهُ بَوَازِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بَوَازِيرِهِ فقلت لجبرئيل و من وزيرى قال علي بن أبى طالب ع فلما جاوزت الصدره انتهت إلى عرش رب العالمين وجدت مكتوباً على

(۱) الظاهر أن الصحيح هكذا: مشاشاه كمشاشى البعير، فصحف، و قد ذكر فى كتاب الصنفين فى حليته عليه السلام: عظيم المشاشين كمشاش السبع الضارى بلفظ الثنية، و قال الجزرى جليل المشاش اى عظيم رءوس العظام كالمرفقين و الكتفين و الركبتين، و هذا واضح.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۰۰

قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا مُحَمَّدٌ حَبِيبِي أَيْدَتُهُ بَوَازِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بَوَازِيرِهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ الْجَنَّةَ رَأَيْتُ فِي الْجَنَّةِ شَجْرَةَ طُوبَى أَصْلُهَا فِي دَارِ عَلِيٍّ وَ مَا فِي الْجَنَّةِ قَصْرٌ وَ لَا مَنْزِلٌ إِلَّا وَ فِيهَا فِئْرٌ مِنْهَا وَ أَعْلَاهَا أَشْفَاطٌ حَلَلٍ مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ يَكُونُ لِلْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ أَلْفُ أَلْفٍ سَفِطٍ فِي كُلِّ سَفِطٍ مِائَةٌ أَلْفِ حُلَّةٍ مَا فِيهِ حُلَّةٌ تُشَبِّهُ الْأُخْرَى عَلَى أَلْوَانٍ مُخْتَلِفَةٍ وَ هُوَ ثِيَابُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ سَطِطُهَا ظِلٌّ مَمْدُودٌ عَرَضٌ

الْجَنَّةِ كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَعَدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ يَسِيرَ الرَّكْبِ فِي ذَلِكَ الظِّلِّ مَسِيرَةَ مَائَةِ عَامٍ فَلَا يَقْطَعُهُ وَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ «۱» وَ أَسْفَلُهَا ثَمَارُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ طَعَامُهُمْ مُتَدَلِّلٌ فِي ثِيَابِهِمْ يَكُونُ فِي الْقَضِيْبِ مِنْهَا مَائَةٌ لَوْ مِنْ الْفَاكِهَةِ مِمَّا رَأَيْتُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ مَا لَمْ تَرَوْهُ وَ مَا سَمِعْتُمْ بِهِ وَ مَا لَمْ تَشْتَمِعُوا مِثْلَهَا وَ كَلَّمَا يُجْتَنَى مِنْهَا شَيْءٌ نَبَتَتْ مَكَانَهَا أُخْرَى لَا مَقْطُوعَةٌ وَ لَا مَمْنُوعَةٌ وَ يَجْرِي نَهْرٌ فِي أَصِيلِ تِلْكَ الشَّجَرَةِ تَنْفَجِرُ مِنْهَا الْأَنْهَارُ الْأَرْبَعَةُ أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى «۲» يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ أَعْطَانِي فِي عَلِيِّ سَبْعِ خِصَالٍ هُوَ أَوَّلُ مَنْ يَنْشَقُّ عَنْهُ الْقَبْرُ مَعِيَ وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ مَعِيَ عَلَى الصُّرَاطِ يَقُولُ لِلنَّارِ خُذِي ذَا وَ ذَرِي ذَا وَ أَوَّلُ مَنْ يُكْسِي إِذَا كُسِيَتْ وَ أَوَّلُ مَنْ يَقِفُ مَعِيَ عَلَى يَمِينِ الْعَرْشِ وَ أَوَّلُ مَنْ يُقْرَعُ مَعِيَ بَابِ الْجَنَّةِ وَ أَوَّلُ مَنْ يَسِيْرُ مَعِيَ عَلِيٌّ وَ أَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مَعِيَ مِنَ الرَّحِيْقِ الْمُخْتَمِومِ خِتَامُهُ مَسِيْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ يَا فَاطِمَةُ هَذَا مَا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَلِيًّا فِي الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْجَنَّةِ إِذَا كَانَ فِي الدُّنْيَا لَا مَالٌ لَهُ فَأَمَّا مَا قُلْتُ إِنَّهُ بَطِيْنٌ فَإِنَّهُ مَمْلُوءٌ مِنْ عِلْمٍ حَصَّهُ اللَّهُ بِهِ وَ أَكْرَمَهُ مِنْ بَيْنِ أُمَّتِي

(۱) الواقعة: ۲۹.

(۲) القتال: ۱۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۰۱

وَ أَمَّا مَا قُلْتُ إِنَّهُ أَنْزَعُ عَظِيمِ الْعَيْنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَهُ بِصَمَةِ آدَمَ عَ وَ أَمَّا طُولُ يَدَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ طَوَّلَهَا لِيُقْتَلَ بِهَا أَعْدَاءُهُ وَ أَعْدَاءُ رَسُوْلِهِ وَ بِهِ يُظْهِرُ اللَّهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ بِهِ يَفْتَحُ اللَّهُ الْفُتُوْحَ وَ يَقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ عَلَى تَنْزِيلِ الْقُرْآنِ وَ الْمُنَافِقِينَ مِنْ أَهْلِ الْبُغْيِ وَ النَّكْثِ وَ الْفُسُوْقِ عَلَى تَأْوِيلِهِ وَ يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ سَيِّدِي سَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ يُزَيِّنُ بِهِمَا عَرْشَهُ يَا فَاطِمَةُ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلَ لَهُ ذُرِّيَّةً مِنْ صُلْبِهِ وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ وَ لَوْ لَمَّا عَلِيٌّ مَا كَانَتْ لِي ذُرِّيَّةٌ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ يَا رَسُوْلَ اللَّهِ مَا أَخْتَارَ عَلَيْهِ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَزَوَّجَهَا رَسُوْلَ اللَّهِ ص فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ عِنْدَ ذَلِكَ وَ اللَّهُ مَا كَانَ لِفاطمة كُفُوٌ غَيْرُ عَلِيٍّ ع.

إيضاح الدحداح القصير السمين و اندح بطنه اندحاحا اتسع و كل عظيمين التقيا في مفصل فهو كردوس نحو المنكبين و الركبتين و الوركين و الأنزع هو الذي انحسر الشعر عن جانبي جبهته و السكنة كقرحة مقر الرأس من العنق و لم أجد لمشار معنى في اللغة و لعله كان في الأصل له مشاش كمشاش البعير و المشاش رءوس العظام و لم تكن تلك الفقرة في بعض النسخ و هو أصوب. «۱» قوله إلا و فيها فتر بالفاء المكسورة ما بين طرف الإبهام و طرف المشيرة و في بعضها بالقاف قال الفيروز آبادي القتر القدر و يحرك و في بعضها قنو بالكسر أى عذق و التدلل التذلي و الآسن الآجن المتغير و قد مر شرح سائر أجزاء الخبر في كتاب الفتن و كتاب أحوال أمير المؤمنين ع.

۱۲- لى، الأمالى للصدوق ابن الوليد عن الصفار عن سلمة بن الخطاب عن إبراهيم بن مقاتل عن حميد بن محمد عن عمر بن هارون عن الصادق عن أبيه عن علي ع قال: لقد هممت بتزويج فاطمة ابنة محمد ص و لم أتجرأ

(۱) و ذلك لان معنى قوله: «ضخم الكراديس» هو معنى قوله «مشاشاه كمشاشى البعير».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۰۲

أَنْ أَدُكِرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ وَإِنَّ ذَلِكَ لِيَخْتَلِجُ فِي صِدْرِي لَيْلِي وَ نَهَارِي حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى رَسُوْلِ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا عَلِيُّ قُلْتُ لَيْتَكَ يَا رَسُوْلَ اللَّهِ قَالِ هَيْلَ لَكَ فِي التَّزْوِيجِ قُلْتُ رَسُوْلَ اللَّهِ أَعْلَمُ وَ إِذَا هُوَ يُرِيدُ أَنْ يُزَوِّجَنِي بَعْضَ نِسَاءِ قُرَيْشٍ وَ إِنِّي لَخَائِفٌ عَلَى قُوْتِ فَاطِمَةَ فَمَا شَعَرْتُ بِشَيْءٍ إِذْ أَتَانِي رَسُوْلُ اللَّهِ ص فَقَالَ لِي أَجِبِ النَّبِيَّ ص وَ أَسْبِرْ عَ فَمَا رَأَيْتَا رَسُوْلَ اللَّهِ ص أَشَدَّ فَرَحًا مِنْهُ الْيَوْمَ قَالَ فَأَتَيْتُهُ مُسْبِرَةً فَإِذَا هُوَ فِي حُجْرَةٍ أُمِّ سَلْمَةَ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ تَهَلَّلَ وَجْهُهُ فَرَحًا وَ تَبَسَّمَ حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى بِياضِ أَسْنَانِهِ يَبْرُقُ فَقَالَ أَبْشِرِي يَا عَلِيُّ فَإِنَّ اللَّهَ

عَزَّ وَجَلَّ قَدْ كَفَانِي مَا قَدْ كَانَ أَهْمَنِي مِنْ أَمْرِ تَرْوِيحِكَ فَقُلْتُ وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَتَانِي جَبْرِئِيلُ وَمَعَهُ مِنْ سُئِيلِ الْجَنَّةِ وَ قَرْنُفَلَهَا فَنَاقَلَيْتُهُمَا فَأَخَذْتُهُمَا وَ شَمِمْتُهُمَا فَقُلْتُ مَا سَبَبُ هَذَا السُّئِيلِ وَ الْقَرْنُفَلِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَرَ سُكَّانَ الْجَنَانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ فِيهَا أَنْ يُزَيِّنُوا الْجَنَانَ كُلَّهَا بِمَغَارِسِهَا وَ أَشْجَارِهَا وَ ثِمَارِهَا وَ قُصُورِهَا وَ أَمَرَ رِيحَهَا فَهَبَّتْ بِأَنْوَاعِ الْعِطْرِ وَ الطَّيِّبِ وَ أَمَرَ حُورَ عَيْنِهَا بِالْقِرَاءَةِ فِيهَا بِسُورَةِ طه وَ طَوَاسِينَ وَ يس وَ حَمَعِشُ ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ أَلَا إِنَّ الْيَوْمَ يَوْمَ وَلِيْمَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ أَلَا إِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ مَنِي بَعْضُهُمَا لِبَعْضٍ ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَحَابَةً بَيْضَاءَ فَفَطَّرَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ لَوْلُئِهَا وَ زَبْرَحِيْدَهَا وَ يَوَاقِيْتِهَا وَ قَامَتِ الْمَلَائِكَةُ فَنَثَرَتْ مِنْ سُئِيلِ الْجَنَّةِ وَ قَرْنُفَلِهَا هَذَا مِمَّا نَثَرَتِ الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَلَكًا مِنْ مَلَائِكَةِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ رَاحِيْلُ وَ لَيْسَ فِي الْمَلَائِكَةِ أَتْلُغُ مِنْهُ فَقَالَ اخْطُبْ يَا رَاحِيْلُ فَخَطَبَ بِخُطْبَةٍ لَمْ يَسْمَعْ بِمِثْلِهَا أَهْلُ السَّمَاءِ وَ لَا أَهْلُ الْأَرْضِ ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ أَلَا يَا مَلَائِكَتِي وَ سُكَّانَ جَنَّتِي بَارِكُوا عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۰۳

حَبِيْبٍ مُحَمَّدٍ وَ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ فَقَدْ بَارَكْتُ عَلَيْهِمَا أَلَا إِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أَحَبَّ النِّسَاءِ إِلَيَّ مِنْ أَحَبِّ الرِّجَالِ إِلَيَّ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ رَاحِيْلُ الْمَلِكُ يَا رَبِّ وَ مَا بَرَكْتِكَ فِيهِمَا بِأَكْثَرٍ مِمَّا رَأَيْتَا لَهُمَا فِي جَنَانِكَ وَ دَارِكَ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ يَا رَاحِيْلُ إِنَّ مِنْ بَرَكَتِي عَلَيْهِمَا أَنْ أَجْمَعَهُمَا عَلَيَّ مَحَبَّتِي وَ أَجْعَلَهُمَا حُجَّةً عَلَيَّ خَلْقِي وَ عَزِيْبِي وَ جَمَالِي لِمَا خَلَقْتَنِي مِنْهُمَا خَلْقًا وَ لَأَنْشِئَنَّ مِنْهُمَا ذُرِّيَّةً أَجْعَلُهُمْ خُزْرَانِي فِي أَرْضِي وَ مَعَادِنَ لِعَلْمِي وَ دُعَاءَهُ إِلَى دِينِي بِهِمْ أَخْتِجُ عَلَيَّ خَلْقِي بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فَأَبْشِرْ يَا عَلِيُّ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمَكَ كَرَامَةً لَمْ يُكْرَمْ بِمِثْلِهَا أَحَدًا وَ قَدْ زَوَّجْتُكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلَيَّ مَا زَوَّجَكَ الرَّحْمَنُ وَ قَدْ رَضِيَتْ لَهَا بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لَهَا فَدُونَكَ أَهْلَكَ فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي وَ لَقَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ عَ أَنَّ الْجَنَّةَ مُسْتَأْفَقَةٌ إِلَيْكُمَا وَ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدَّرَ أَنْ يُخْرِجَ مِنْكُمْ مَا يَتَّخِذُهُ عَلَيَّ الْخَلْقُ حُجَّةً لَأَحْبَابَ فِيكُمْ يَا الْجَنَّةَ وَ أَهْلَهَا فَعِزِّمِ الْمَآخِ أَنْتَ وَ نِعْمَ الْخُتَنُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الصَّاحِبُ أَنْتَ وَ كَفَاكَ بِرَضِي اللَّهِ رَضِي قَالَ عَلِيُّ عَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَلِّغْ مِنْ قَدْرِي حَتَّى إِنِّي ذُكِرْتُ فِي الْجَنَّةِ وَ زَوَّجِنِي اللَّهُ فِي مَلَائِكَتِهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَكْرَمَ وَلِيَّةً وَ أَحَبَّهُ أَكْرَمَهُ بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ فَحَبَّأَهَا اللَّهُ لَكَ يَا عَلِيُّ فَقَالَ عَلِيُّ عَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ «۱» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص آمِينَ.

ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام محمد بن علي بن الشاه عن أحمد بن المظفر عن محمد بن زكريا عن مهدي بن سابق عن الرضا عن آبائه عن علي ع مثله ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام اللدقاق عن ابن زكريا القطان عن ابن حبيب عن أحمد بن الحارث عن أبي معاوية عن الأعمش عن الصادق ع عن آبائه عن علي ع مثله

۱۳- فر، تفسير فرات بن إبراهيم عَقْبَةُ بَيْنُ مُكْرَمِ الضُّبِّيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَمْرٍو عَنِ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِرَارُونَ الطُّوسِيِّ عَنِ أَحْمَدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الشَّيْبَانِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ عَنِ عَلِيٍّ عَ مِثْلُهُ وَ فِي آخِرِهِ فَإِنَّمَا حَبَاكَ

(۱) النمل: ۱۹.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۰۴

اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ بِمَا لَمَّا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ يَا رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ وَالِدِي وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي فَقَالَ النَّبِيُّ ص آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ يَا خَيْرَ النَّاصِرِينَ . ۱۴- ب، قرب الإسناد ابْنُ طَرِيْفٍ عَنِ ابْنِ عَلْوَانَ عَنِ جَعْفَرِ عَنِ أَبِيهِ عَ قَالَ: كَانَ فِرَاشُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ حِينَ دَخَلَتْ عَلَيْهِ إِهَابُ كَبِشٍ إِذَا أَرَادَا أَنْ يَنَامَا عَلَيْهِ فَلَبَّاهُ فَنَامَا عَلَيَّ صُوفِيهِ قَالَ وَ كَانَتْ وَسَادَتُهُمَا أَدَمًا حَشْوُهَا لَيْفٌ قَالَ وَ كَانَ صَدَاقُهَا دِرْعًا مِنْ حَدِيدٍ.

۱۵- ما، الأمالي للشيخ الطوسي أَبُو عَمْرٍو عَنِ ابْنِ عَقْدَةَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ الطُّوسِيِّ عَنِ مُوسَى بْنِ

جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَيْدَةَ عَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيِّ أُنَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا إِنَّكَ زَوَّجْتَ عَلِيًّا بِمَهْرٍ حَسَبِيسٍ فَقَالَ مَا أَنَا زَوَّجْتُ عَلِيًّا وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَوَّجَهُ لَيْلَةً أُسْرِي بِي عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ السُّدْرَةَ أَنْ أَثْرَى مَا عَلَيْكَ فَتَثَرَتِ الدُّرُّ وَ الْجَوْهَرُ وَ الْمَرْجَانُ فَابْتَدَرَ الْخُورُ الْعَيْنُ فَالْتَقَطْنَ فَهَنَّ يَتَهَادَيْنَهُ وَ يَتَفَاخِرْنَ وَ يَقْلَنَ هَيْدًا مِنْ نَثَارِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَ فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةَ الزَّفَافِ أَتَى النَّبِيَّ بِبَغْلَتِهِ الشَّهْبَاءِ وَ نَثَى عَلَيْهَا قَطِيفَةً وَ قَالَ لِفَاطِمَةَ ارْكَبِي وَ أَمْرٌ سَلَمَانَ أَنْ يَقُودَهَا وَ النَّبِيُّ صَ يَسُوقُهَا فَبَيْنَمَا هُوَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ إِذْ سَمِعَ النَّبِيَّ صَ وَجِبَةً فَإِذَا هُوَ بِجَبْرِئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا وَ مِيكَائِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا فَقَالَ النَّبِيُّ صَ مَا أَهْبَطَكُمْ إِلَى الْأَرْضِ قَالُوا جِئْنَا نَزْفُ فَاطِمَةَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَكَبَّرَ جَبْرِئِيلُ وَ كَبَّرَ مِيكَائِيلُ وَ كَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ كَبَّرَ مُحَمَّدٌ صَ فَوَقَعَ التَّكْبِيرُ عَلَى الْعَرَائِسِ مِنْ تِلْكَ اللَّيْلَةِ.

بيان الوجبة السقطه مع الهده أو صوت الساقط و في بعض النسخ وحيه بالحاء المهملة و الياء المثناة و الوحي الكلام الخفي.

۱۶- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بإسناد التميمي عن الرضا عن آبائه ع قال قال النبي ص ما زوجت فاطمة إلا بعد ما أمرني الله عزَّ و جلَّ بتزويجها.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۰۵

۱۷- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بالأسانيد الثلاثة عن الرضا عن آبائه ع قال قال رسول الله ص أتاني ملك فقال يا محمد إن الله يقرُّ عليك السلام و يقول لك قد زوجت فاطمة من علي فزوجها منه و قد أمرت شجرة طوبى أن تحمل الدرَّ و الياقوت و المرجان و إن أهل السماء قد فرحوا لذلك و سيولد منها ولدان سيديا شباب أهل الجنة و بهما يزين أهل الجنة فأبشرو يا محمد فإنك خير الأولين و الآخرين.

صح، صحيفه الرضا عليه السلام عنه مثل.

۱۸- ما، الأمالي للشيخ الطوسي الحفار عن الجعابي عن علي بن أحمد العجلي عن عباد بن يعقوب عن عيسى بن عبد الله العلوي عن أبيه عن أبيه عن حيدرة ع قال: جاء رسول الله ص يطئني فقال أين أخي يا أم أيمن قالت و من أخوك قال علي قالت يا رسول الله تزوجه ابنتك و هو أخوك قال نعم أما و الله يا أم أيمن لقد زوجتها كفوا شريفاً و جيبها في الدنيا و الآخرة و من المقرين.

۱۹- ما، الأمالي للشيخ الطوسي الحسين بن إبراهيم القزويني عن محمد بن وهبان عن علي بن حبيش عن العباس بن محمد بن الحسين عن أبيه عن صهوان عن الحسين بن أبي عندر عن إسحاق بن عمار و أبي بصير عن أبي عبد الله ع قال: إن الله تبارك و تعالی أمر فاطمة ع ربع الدنيا فزبعها لها و أمهرها الجنة و النار تدخل أعداءها النار و تدخل أولياءها الجنة و هي الصديقة الكبرى و على معرفتها دارت القرون الأولى.

۲۰- ب، قرب الإسناد محمد بن الوليد عن ابن بكير قال سمعت أبا عبد الله ع يقول زوج رسول الله ص علياً فاطمة صلوات الله عليهما على درع له حطمية تسوي ثلاثين درهماً.

أقول سيأتي في تزويج أبي جعفر الثاني ع أنه قال إن محمد بن علي بن موسى يخطب أم الفضل بنت عبد الله المأمون و بدل لها من الصداق مهر جدته فاطمة و هو خمسمائة درهم جيداً.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۰۶

۲۱- يج، الخرائج و الجرائح روى أنه لما كان وقت زفاف فاطمة ع اتخذ النبي ص طعاماً و خبيصاً و قال لعلي ادع الناس قال علي ع جئت إلى الناس فقلت أجيئوا الوليمة فأقبلوا فقال النبي ص أدخل عشرة فدخلوا و قدم إليهم الطعام و التريد فأكلوا ثم أطعمهم السمن و التمر فلا يزداد الطعام إلا بركة فلما أطعم الرجال عمد إلى ما فضل منها فتفل فيها و بارك عليها و بعث منها إلى نسائه و قال قل لهن كلن و أطعن من عشيتكن ثم إن رسول الله ص دعيا بصيحفه فجعل فيها نصيباً فقال هذا لك و لأهلك و هبط جبرئيل في زمرة من الملائكة بهديته فقال لأم سلمة امثلي القعب ماء فقال لي يا علي اشرب نصيبه ثم قال لفاطمة اشربي و أبقي ثم أخذ الباقي فصيبه على

وَجْهَهَا وَنَحْرَهَا ثُمَّ فَتَحَ السَّلَّةَ فَإِذَا فِيهَا كَعْكُكَ وَمَوْزٌ وَزَيْبٌ فَقَالَ هَذَا هَدِيَّةُ جَبْرِئِيلَ ثُمَّ أَقْلَبَ مِنْ يَدِهِ سَفْرَجَلَةً فَشَقَّهَا نِصْفَيْنِ وَأَعْطَى عَلِيًّا وَقَالَ هَذِهِ هَدِيَّةٌ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَيْكُمَا وَأَعْطَى عَلِيًّا نِصْفًا وَفَاطِمَةَ نِصْفًا.

۲۲- قب، المناقب لابن شهر آشوب ابن عباس و ابن مسعود و جابر و البراء و أنس و أم سلمة و السدي و ابن سيرين و الباقر ع فى قوله تعالى و هو الذى خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً (۱) قالوا هو محمد و على و الحسن و الحسين ع و كان ربك قديراً القائم فى آخر الزمان لأنه لم يجمع نسب و سبب فى الصحابة و القرابة إلا له فلاجل ذلك استحق الميراث بالنسب و السبب و فى روايه البشر الرسول و النسب فاطمة و الصهر على ع.

تفسير الثعلبي، قال ابن سيرين نزلت فى النبى و على زوج فاطمة و هو ابن عمه و زوج ابنته فكان نسباً و صهراً

ابن الحجاج

بالمصطفى و بصهره و وصيه يوم الغدير

كعب بن زهير

صهر النبى و خير الناس كلهم

الصديق ع أوحى الله تعالى إلى رسول الله ص قل لفاطمة لا تعصى علياً فإنه

(۱) الفرقان: ۵۶.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۰۷

إِنْ غَضِبَ غَضِبْتُ لِعُضْبِهِ.

عوتب النبى ص فى امر فاطمة فقال لو لم يخلق الله على بن ابي طالب ما كان لفاطمة كفؤ و فى خبر لولاك لما كان لها كفؤ على وجه الارض.

المفضل عن ابي عبد الله ع قال: لو لا أن الله تعالى خلق أمير المؤمنين لم يكن لفاطمة كفؤ على وجه الارض آدم فمن دونه.

و قالوا تزوج النبى ص من الشيعين و زوج من عثمان بن عيسى قُلْنَا التَّزْوِجُ لَا يَدُلُّ عَلَى الْفَضْلِ وَإِنَّمَا هُوَ مَبْنِيٌّ عَلَى إِظْهَارِ الشَّهَادَتَيْنِ ثُمَّ إِنَّهُ ص تَزَوَّجَ فِي جَمَاعَةٍ وَ أَمَّا عُثْمَانُ فَفِي زَوَاجِهِ خِلَافٌ كَثِيرٌ وَ أَنَّهُ كَانَ زَوْجَهُمَا مِنْ كَافِرِينَ قَبْلَهُ وَ لَيْسَتْ حُكْمُ فَاطِمَةَ مِثْلَ ذَلِكَ لِأَنَّهَا وَ لَيْسَتْ بِالسَّلَامِ وَ مِنْ أَهْلِ الْعَبَاءِ وَ الْمُبَاهَلَةِ وَ الْمُهَاجِرَةِ فِي أَصْعَبِ وَقْتٍ وَ وَرَدَ فِيهَا آيَةُ التَّطْهِيرِ وَ افْتَحَرَ جَبْرِئِيلُ بِكَوْنِهِ مِنْهُمْ وَ شَهِدَ اللَّهُ لَهُمْ بِالصَّدَقِ وَ لَهَا أُمُومَةُ الْأَيْمَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - وَ مِنْهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَقِبَ الرَّسُولِ ص وَ هِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ زَوْجَهَا مِنْ أَصْلِحِهَا وَ لَيْسَ بِأَجْنَبِيٍّ وَ أَمَّا الشَّيْخَانِ فَقَدْ تَوَسَّلَا إِلَى النَّبِيِّ ص بِذَلِكَ وَ أَمَّا عَلِيُّ فَتَوَسَّلَ النَّبِيُّ ص إِلَيْهِ بَعْدَ مَا رَدَّ خِطْبَتَهُمَا وَ الْعَاقِدُ بَيْنَهُمَا هُوَ اللَّهُ تَعَالَى وَ الْقَابِلُ جَبْرِئِيلُ وَ الْخَاطِبُ رَاحِيلُ وَ الشُّهُودُ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ صَاحِبُ النَّارِ رِضْوَانٌ وَ طَبَقُ النَّارِ شَجَرَةٌ طُوبَى وَ النَّارُ الدُّرُّ وَ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ وَ الرَّسُولُ هُوَ الْمَشَاطَةُ وَ أَسْمَاءُ صَاحِبَةُ الْحَجَلَةِ وَ وُلِدَ هَذَا النِّكَاحُ الْأَيْمَةُ ع.

ابن شاهين المروزي فى كتاب فضائل فاطمة ع ياسيناده عن الحسين بن واقد عن ابي بريدة عن ابيه و البلاذرى فى التاريخ باسانيده أن ابا بكر خطب إلى النبى ص فاطمة ع فقال أنتظر لها القضاء ثم خطب إليه عمر فقال أنتظر لها القضاء الخبر.

مسند أحمد و فضائله و سنن ابي داود و ابانه ابن بطه و تاريخ الخطيب و كتاب ابن شاهين و اللفظ له بالاسناد عن خالد الحذاء و ابي أيوب و عكرمة و ابي نجيع و عبيدة بن سليمان كلهم عن ابن عباس أنه لما زوج النبى ص فاطمة علياً قال له

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۰۸

النبي أعطها شيئاً قال ما عندي شيء قال فأين درعك الحطمية و فى روايه غيره أنه قال على عندي قال فأعطها إياها.

تاريخ الخطيب و البلاذرى و حليه ابي نعيم و ابانه العكبرى سيفيان الثورى عن الأعمش عن الثورى عن علقمة عن ابن مسعود قال:

أَصَابَ فَاطِمَةَ صَبِيحَةَ يَوْمِ الْعُرْسِ رِعْدَةٌ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص يَا فَاطِمَةُ زَوْجَتُكَ سَيِّدًا فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * يَا فَاطِمَةُ لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ أُمَّلِكَ بِعَلِيِّ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى جِبْرِئِيلَ فَقَامَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فَصَفَّ الْمَلَائِكَةَ صُفُوفًا ثُمَّ خَطَبَ عَلَيْهِمْ فَرَوَّجَكَ مِنْ عَلِيٍّ ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ شَجَرَ الْجَنَانِ فَحَمَلَتِ الْحُلِيَّ وَالْحُلَّلَ ثُمَّ أَمَرَهَا فَتَرَّتَهُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ أَحَدَ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَيْئًا أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَ غَيْرُهُ افْتَخَرَ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ لَقَدْ كَانَتْ فَاطِمَةُ ع تَفْتَخِرُ عَلَى النِّسَاءِ لِأَنَّهَا مَنْ خَطَبَ عَلَيْهَا جِبْرِئِيلُ ع.

وَقَدْ اشْتَهَرَ فِي الصُّحُوحِ بِالْأَسَانِيدِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَابْنِ عَبَّاسٍ وَابْنِ مَسْعُودٍ وَجَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ وَآنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَالتَّبْرَاءِ بْنِ عَازِبٍ وَأُمِّ سَلَمَةَ بِالْفَافِظِ مُخْتَلِفَةٍ وَمَعَانِي مُتَّفِقَةٍ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ خَطَبَا إِلَى النَّبِيِّ ص فَاطِمَةَ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى فَرَدَّهُمَا.

وَرَوَى أَحْمَدُ فِي الْفَضَائِلِ عَنْ بُرَيْدَةَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ خَطَبَا إِلَى النَّبِيِّ ص فَاطِمَةَ فَقَالَ إِنَّهَا صَغِيرَةٌ.

وَرَوَى ابْنُ بَطَّةَ فِي الْإِبَانَةِ أَنَّهُ خَطَبَهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَلَمْ يُجِبْهُ وَفِي رِوَايَةٍ غَيْرِهِ أَنَّهُ قَالَ بِكَذَا مِنَ الْمَهْرِ فَعَضِبَ ص وَمَدَّ يَدَهُ إِلَى حَصِيصِي فَرَفَعَهَا فَسَبَّحَتْ فِي يَدِهِ فَجَعَلَهَا فِي ذَيْلِهِ فَصَارَتْ دُرًّا وَمَرْجَانًا يُعْرَضُ بِهِ جَوَابَ الْمَهْرِ وَلَمَّا خَطَبَ عَلِيُّ ع قَالَ سَمِعْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تَقُولُ كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مُتَقَطِعٌ إِلَّا سَبَبِي وَنَسَبِي فَقَالَ النَّبِيُّ ص أَمَّا السَّبَبُ فَقَدْ سَبَّبَ اللَّهُ وَ أَمَّا النَّسَبُ فَقَدْ قَرَّبَ اللَّهُ وَ هَشَّ وَ هَشَّ فِي وَجْهِهِ وَقَالَ أَلَيْكَ شَيْءٌ أَرْوَّجَكَ مِنْهَا فَقَالَ لَا يَخْفَى عَلَيْكَ حَالِي إِنْ لِي فَرْسًا وَبَعْلًا وَسَيْفًا وَدِرْعًا فَقَالَ بَعِ الدَّرْعَ.

وَرَوَى أَنَّهُ أَتَى سَلْمَانَ إِلَيْهِ وَقَالَ أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ص فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۰۹

قَالَ أَبُوشَرٍّ يَا عَلِيُّ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ زَوَّجَكَ بِهَا فِي السَّمَاءِ قَبْلَ أَنْ أَرْوَّجَكَهَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ أَتَانِي مَلَكٌ وَقَالَ أَبَشِّرْ يَا مُحَمَّدُ بِاجْتِمَاعِ الشَّمْلِ وَطَهَارَةِ النَّسْلِ قُلْتُ وَمَا اسْمُكَ قَالَ نَشْطَائِيلُ مِنْ مَوْكَلِي قَوَائِمِ الْعَرْشِ سَأَلْتُ اللَّهَ هَذِهِ الْبَشَارَةُ وَجِبْرِئِيلُ عَلَى أُنْثَى.

أَبُو بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا ع خَطَبَ فَاطِمَةَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ص مَرْحَبًا وَأَهْلًا فَقِيلَ لِعَلِيِّ يَكْفِيكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص إِخْدَاهُمَا أَعْطَاكَ الْأَهْلَ وَأَعْطَاكَ الرَّحْبَ.

ابْنُ بَطَّةَ وَابْنُ الْمُؤَدِّدِ وَالسَّمْعَانِيُّ فِي كُتُبِهِمْ بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَآنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَا بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ص جَالِسٌ إِذْ جَاءَ عَلِيُّ فَقَالَ يَا عَلِيُّ مَا جَاءَ بِكَ قَالَ جِئْتُ أَسْلَمَ عَلَيْكَ قَالَ هَذَا جِبْرِئِيلُ يُخْبِرُنِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَأَشْهَدُ عَلَى تَزْوِيجِهَا أَرْبَعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ شَجَرَةَ طُوبَى أَنْ ائْتَرَى عَلَيْهِمُ الدَّرَّ وَالْيَاقُوتَ فَتَنْتَرُ عَلَيْهِمُ الدَّرُّ وَالْيَاقُوتُ فَابْتَدَرْنَ إِلَيْهِ الْحُورُ الْعَيْنُ يَلْتَقِطْنَ فِي أَطْبَاقِ الدَّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَهِنَّ يَنْتَهَدِيْنَهُ بَيْنَهُنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَكَانُوا يَنْتَهَدُونَ وَيَقُولُونَ هَذِهِ تُحْفَةُ خَيْرِ النِّسَاءِ وَفِي رِوَايَةِ ابْنِ بَطَّةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ فَمَنْ أَحَدَ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ شَيْئًا أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذَ صَاحِبُهُ أَوْ أَحْسَنَ افْتَخَرَ بِهِ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ابْنُ مَرْدَوَيْهِ فِي كِتَابِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِقَمَةَ قَالَ: لَمَّا تَزَوَّجَ عَلِيُّ فَاطِمَةَ تَنَازَرَتْ ثَمَارُ الْجَنَّةِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ.

عَبْدُ الرَّزَّاقِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أُمِّ أَيْمَنَ فِي خَيْرِ طَوِيلٍ عَنِ النَّبِيِّ ص وَعَقَدَ جِبْرِئِيلُ وَمِيكَائِيلُ فِي السَّمَاءِ نِكَاحَ عَلِيِّ وَفَاطِمَةَ فَكَانَ جِبْرِئِيلُ الْمُتَكَلِّمَ عَنْ عَلِيٍّ وَمِيكَائِيلُ الرَّادَّ عَنِّي وَفِي حَدِيثِ خَبَابِ بْنِ الْأَرْتِّ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى جِبْرِئِيلَ زَوْجَ النُّورِ مِنَ النُّورِ وَكَانَ الْوَلِيُّ اللَّهُ وَالْخَطِيبُ جِبْرِئِيلُ وَالْمُنَادِي مِيكَائِيلُ وَالدَّاعِي إِسْرَافِيلُ وَالتَّائِرُ عِزْرَائِيلُ وَالشُّهُودُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ ثُمَّ أَوْحَى إِلَى

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۱۰

شَجَرَةَ طُوبَى أَنْ ائْتَرَى مَا عَلَيْكَ فَتَنْتَرِ الدَّرُّ الْأَبْيَضَ وَالْيَاقُوتَ الْأَحْمَرَ وَالزَّبْرَجَدَ الْأَخْضَرَ وَاللُّؤْلُؤَ الرَّطْبَ فَبَادَرْنَ الْحُورُ الْعَيْنُ يَلْتَقِطْنَ وَ يَهْدِينَ بَعْضُهُنَّ إِلَى بَعْضٍ.

الصَّادِقُ ع فِي خَيْرٍ أَنَّهُ دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَقَالَ أَبَشِّرْ يَا عَلِيُّ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَفَانِي مَا كَانَ هَمِّي «۱» مِنْ تَزْوِيجِكَ.

ثُمَّ ذَكَرَ ابْنُ شَهْرَآشُوبٍ مُخْتَصِرًا مِمَّا مَرَّ بِرِوَايَةِ الصَّدُوقِ رَحِمَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ وَقَدْ جَاءَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ أَنَّهُ خَطَبَ رَاحِيلَ فِي الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ فِي جَمْعٍ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ السَّنْبَعِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ قَبْلَ أَوْلِيَّتِهِ الْأَوَّلِينَ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ الْعَالَمِينَ نَحْمِدُهُ إِذْ جَعَلَنَا مَلَائِكَةَ رُوحَانِيَّينَ وَبُرُوبِيَّتِهِ مِيدَعِينِ وَ لَهُ عَلَى مَا أَنْعَمَ عَلَيْنَا شَاكِرِينَ حَاجِبَنَا مِنَ الدُّنُوبِ وَسَتْرَنَا مِنَ الْعُيُوبِ أَسِيكُنَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَقَرَّبَنَا إِلَى

السُّرَادِقَاتِ وَحَجَبَ عَنَّا النَّهْمَ لِلشَّهَوَاتِ وَجَعَلَ نَهْمَنَا (۲) وَشَهَوَاتَنَا فِي تَقْدِيسِهِ وَتَسْبِيحِهِ الْبَاسِطِ رَحْمَتَهُ الْوَاهِبِ نِعْمَتَهُ جَلَّ عَنِ الْإِحَادِ أَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَتَعَالَى بِعَظَمَتِهِ عَنِ إِفْكِ الْمُلْحَدِينَ ثُمَّ قَالَ بَعْدَ كَلَامِ اخْتَارَ الْمَلِكُ الْجَبَّارُ صِفَةَ كَرَمِهِ وَعَبْدَ عَظَمَتِهِ لِأَمْتِهِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ بِنْتِ خَيْرِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ فَوَصَلَ حَبْلَهُ بِحَبْلِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِهِ وَصَاحِبِهِ الْمُصِدِّقِ دَعَوَتَهُ الْمُبَادِرِ إِلَى كَلِمَتِهِ عَلَى الْوُصُولِ بِفَاطِمَةَ الْبُتُولِ ابْنَةِ الرَّسُولِ وَرَوَى أَنَّ جَبْرَائِيلَ رَوَى عَنِ اللَّهِ تَعَالَى عَقِبَهَا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ الْحَمْدُ رِدَائِي وَالْعَظْمَةُ كِبْرِيَائِي وَالْخَلْقُ كُلُّهُمْ عَيْدِي وَإِمَائِي زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ أَمْتِي مِنْ عَلِيٍّ صِفْوَتِي أَشْهَدُوا مَلَائِكَتِي وَكَانَ بَيْنَ تَرْوِجِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ ع فِي السَّمَاءِ إِلَى تَرْوِجِهِمَا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا زَوَّجَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ عَلِيٍّ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَرَوَى أَنَّهُ كَانَ يَوْمَ السَّادِسِ مِنْهُ.

(۱) فی المصدر ج ۳ ص ۳۴۷: «من همتی».

(۲) النهمه: بلوغ الهمة و الشهوة فی الشیء.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۱۱۱

۲۳- مع، معانی الأخبار ل، الخصال ل، الأمالی للصدوق ابن مسرور عن ابن عیمر عن المعلى عن البرنطی عن علی بن جعفر قال سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر يقول بينا رسول الله ص جالس إذ دخل عليه ملك له أربعة وعشرون وجها فقال له رسول الله ص حبيبي جبرئيل لم أرك في مثل هذه الصورة فقال الملك لست بجبرئيل أنا محمود بعني الله عز وجل أن أزوج النور من النور قال من ممن فقال فاطمة من علي قال فلما ولي الملك إذا بين كتفيه محمد رسول الله علي وصيه فقال له رسول الله ص منذ كم كتب هذا بين كتفيك فقال من قبل أن يخلق الله عز وجل آدم باثنين وعشرين ألف عام.

ق، المناقب لابن شهر آشوب عن علي بن جعفر مثله ثم قال وفي رواية بأربعة وعشرين ألف عام.

عبد الله بن ميمون حدثنا أبو هريرة عن أبي الزبير عن جابر الأنصاري في حديث محمود وأني أبي أبو يعلى العطار وأبو المؤيد الخطيب بنحو هذا الخبر إلا أنهم روايا ملك له عشرون رأسا في كل رأس ألف لسان وكان اسم الملك صرصائل أبو بكر مزدويه في فضائل أمير المؤمنين بالإسناد عن أنس بن مالك وكتاب أبي القاسم سليمان الطبري بإسناده عن شعبة عن عمرو بن مرة عن إبراهيم عن مسروق عن ابن مسعود كلاهما أن النبي ص قال: إن الله تعالى أمرني أن أزوج فاطمة من علي. كتاب ابن مزدويه قال ابن سيرين قال عبدة إن عمر بن الخطاب ذكر علينا فقال ذاك صهر رسول الله ص نزل جبرئيل على رسول الله ص فقال إن الله يأمرك أن تزوج فاطمة من علي.

ابن شاهين بالإسناد عن أبي أيوب قال النبي ص أمرت بتزويجك من البيضاء وفي روايته من السماء.

الضحاك أن النبي ص قال لفاطمة إن علي بن أبي طالب ممن قد عرفت قرابته وفضله من الإسلام وإني سألت ربي أن يزوجه خير خلقه و

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۱۱۲

أحبهم إليه وقد ذكر من أمرك شيئا فما ترين فسكتي فخرج رسول الله ص وهو يقول الله أكبر سكوتهما إقرارها.

وروى ابن مزدويه أنه ص قال لعلي تكلم خطيبا لنفسك فقال الحمد لله الذي قرب من حامديه ودنا من سائليه و وعد الجنة من يتقيه وأندر بالنار من يعصيه نخمده على قديم إحصانه وأيديه حميد من يعلم أنه خالقه وباريه ومميته ومحبيه ومسائله عن مساويه ونسب عينه ونسب تهديه وتؤمن به ونسب تكفيه ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة تبلغه وترضيه وأن محمدا عبده ورسوله ص صيلا ترفله وتخطيه وترفعه وتضطفيه والنكاح مما أمر الله به ويرضيه واجتماعا مما قدره الله وأذن فيه وهذا رسول الله ص زوجني ابنته فاطمة على خمسين درهم وقد رضيت فأسألوه وأشهدوا وفي خبر وقد زوجتك ابنتي فاطمة على ما زوجك الرحمن

وَ قَدْ رَضِيَتْ بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لَهَا فَدُونَكَ أَهْلَكَ فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي وَ فِي خَيْرٍ فِعْمَ الْأَخِ أَنْتَ وَ نِعْمَ الْخَتَنُ أَنْتَ وَ نِعْمَ الصَّاحِبُ أَنْتَ وَ كَفَاكَ بِرَضَى اللَّهِ رَضَى فَخَرَّ عَلَيَّ سَاجِدًا شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى وَ هُوَ يَقُولُ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ «۱» الْآيَةَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص آمِينَ فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ قَالَ النَّبِيُّ ص بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكُمَا وَ بَارَكَ فِيكُمَا وَ أَسْعَدَ خِدْمَكُمَا وَ جَمَعَ بَيْنَكُمَا وَ أَخْرَجَ مِنْكُمَا الْكَثِيرَ الطَّيِّبَ ثُمَّ أَمَرَ النَّبِيُّ ص بِطَبْقِ بُسْرٍ وَ أَمَرَ بِنَهْبِهِ وَ دَخَلَ حُجْرَةَ النِّسَاءِ وَ أَمَرَ بِضَرْبِ الدَّفِّ.

الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فِي خَيْرِ زَوْجِ النَّبِيِّ ص فَاطِمَةَ عَلِيًّا عَلَى أَرْبَعِمَائِهِ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا.

وَ رَوَى أَنَّ مَهْرَهَا أَرْبَعِمَائَةٌ مِثْقَالِ فِضَّةٍ.

وَ رَوَى أَنَّهُ كَانَ خَمْسِمَائَةً دِرْهَمًا.

وَ هُوَ أَصْحَحُ وَ سَبَبُ الْخِلَافِ فِي ذَلِكَ مَا

رَوَى عَمْرُو بْنُ أَبِي الْمِقْدَامِ وَ جَابِرُ الْجَعْفِيُّ عَنْ

(۱) النمل: ۱۹.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۱۳

أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: كَانَ صَدَاقُ فَاطِمَةَ بُرْدَ حَبْرَةٍ وَ إِهَابَ شَاهٍ عَلَى عِزَارٍ «۱»

وَ رَوَى عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: كَانَ صَدَاقُ فَاطِمَةَ دِرْعَ حُطَيْمِيَّةٍ وَ إِهَابَ كَبْشٍ أَوْ جَدِي.

رَوَاهُ أَبُو يَعْلَى فِي الْمُسْنَدِ عَنْ مُجَاهِدٍ.

كَافِي الْكَلْبِيِّ زَوْجِ النَّبِيِّ ص فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ عَلَى جَرْدِ بُرْدٍ.

وَ قِيلَ لِلنَّبِيِّ ص قَدْ عَلِمْنَا مَهْرَ فَاطِمَةَ فِي الْأَرْضِ فَمَا مَهْرُهَا فِي السَّمَاءِ قَالَ سَلْ عَمَّا يَعْنِيكَ وَ دَعْ مَا لَا يَعْنِيكَ قِيلَ هَذَا مِمَّا يَعْنِينَا يَا

رَسُولَ اللَّهِ قَالَ كَانَ مَهْرُهَا فِي السَّمَاءِ خُمُسُ الْأَرْضِ فَمَنْ مَشَى عَلَيْهَا مُغْضَبًا «۲» لَهَا وَ لَوْلَيْدَهَا مَشَى عَلَيْهَا حَرَامًا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ.

وَ فِي الْجِلْمَاءِ وَ الشَّفَاءِ فِي خَيْرِ طَوِيلٍ عَنِ الْبَاقِرِ ع وَ جُعِلَتْ نِخْلَتُهَا مِنْ عَلِيٍّ خُمُسُ الدُّنْيَا وَ ثَلَاثُ الْجَنَّةِ «۳» وَ جُعِلَتْ لَهَا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةٌ

أَنْهَارِ الْفُرَاتِ وَ نَيْلِ مِصْرَ وَ نَهْرَوَانَ وَ نَهْرَ بَلْخِ فَرَوْجَهَا أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ بِخَمْسِمَائَةٍ دِرْهَمٍ تَكُونُ سَنَةً لِأُمَّتِكَ.

وَ فِي حَدِيثِ خَبَابِ بْنِ الْمَأْرَتِ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ص زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ ابْنَتِي مِنْكَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى صِدَاقِ خُمُسِ الْأَرْضِ وَ أَرْبَعِمَائَةٍ وَ

ثَمَانِينَ دِرْهَمًا الْأَجَلَ خُمُسِ الْأَرْضِ وَ الْعَاجِلَ أَرْبَعِمَائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا.

وَ قَدْ رَوَى حَدِيثَ خُمُسِ الْأَرْضِ عَنِ الصَّادِقِ ع عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شَعِيبٍ.

إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ وَ أَبُو بَصِيرٍ قَالَ الصَّادِقُ ع إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَهْرَ فَاطِمَةَ رُبْعَ الدُّنْيَا فَرُبُعُهَا لَهَا وَ مَهْرُهَا الْجَنَّةُ وَ النَّارُ فَتَدْخُلُ أَوْلِيَاءُهَا الْجَنَّةَ وَ

أَعْدَاءُهَا النَّارَ.

أَمَالِي أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ قَالَ الصَّادِقُ ع فِي خَيْرٍ وَ سَكَبَ الدَّرَاهِمَ فِي حَجْرِهِ فَأَعْطَى مِنْهَا قَبْضَةً كَانَتْ ثَلَاثَةً وَ سِتِّينَ أَوْ سِتَّةً وَ سِتِّينَ إِلَى

أُمَّ أَيْمَنَ لِمَتَاعِ الْمَيْتِ وَ قَبْضَةً إِلَى أَسْمَاءَ بِنْتِ عَمِيْسٍ لِلطَّيِّبِ وَ قَبْضَةً إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ لِلطَّعَامِ وَ أَنْفَذَ عَمَّارًا وَ أَبَا بَكْرًا وَ بِلَالًا لِابْتِيَاعِ مَا

يُضْلِحُهَا.

(۱) الحبرة كعنبه: ثوب يصنع باليمن من قطن أو كتان. و الاهاب: الجلد ما لم يدبغ و العراز: نبت طيب الرائحة.

(۲) في المصدر: مبعضا.

(۳) في المصدر: و ثلثي الجنة راجع ج ۳ ص ۳۵۱ ط المطبعة العلمية.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۱۴

أَقُولُ ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوًا مِمَّا نَقَلْنَا عَنْ أَمَالِي الشَّيْخِ إِلَى قَوْلِهِ وَ جَرَّةُ خَصْرَاءَ وَ كِيزَانَ خَزَفٍ.

ثُمَّ قَالَ وَ فِي رِوَايَةٍ وَ نَطَعٌ مِنْ أَدَمٍ وَ عَبَاءٌ قَطَوَانِيٌّ وَ قَوْلُهُ مَاءٍ

وَ هُبُّ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ وَ كَانَ مِنْ تَجْهِيْزِ عَلِيٍّ دَارَهُ انْتِشَارُ رَمْلِ لَيْلٍ وَ نَصْبُ خَشَبِيَّةٍ مِنْ حَائِطٍ إِلَى حَائِطٍ لِلثِّيَابِ وَ بَسْطُ إِهَابِ كَنْبِشٍ وَ مِخْدَةٌ لَيْفٍ.

أَبُو بَكْرٍ مَرَدَوِيَّةٌ فِي حَدِيثِهِ فَمَكَثَ عَلِيٌّ تِسْعًا وَ عَشْرِينَ لَيْلَةً فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ وَ عَقِيلٌ سَلُّهُ أَنْ يُدْخَلَ عَلَيْكَ أَهْلُكَ فَعَرَفَتْ أُمُّ أَيْمَنَ ذَلِكَ وَ قَالَتْ هَذَا مِنْ أَمْرِ النِّسَاءِ وَ خَلَّتْ بِهِ أُمُّ سَلَمَةَ فَطَالَبَتْهُ بِذَلِكَ فَدَعَاهُ النَّبِيُّ ص وَ قَالَ حُبًّا وَ كَرَامَةً فَأَتَى الصَّحَابَةَ بِالْهَدَايَا فَأَمَرَ بِطَحْنِ الْبُرِّ وَ خَبْزِهِ وَ أَمَرَ عَلِيًّا بِدَبْحِ الْبَقْرِ وَ الْغَنَمِ فَكَانَ النَّبِيُّ ص يَفْصِلُ وَ لَمْ يَرِ عَلَى يَدِهِ أَثَرٌ دَمٍ فَلَمَّا فَرَعُوا مِنَ الطَّبِيخِ أَمَرَ النَّبِيُّ ص أَنْ يُنَادَى عَلَى رَأْسِ دَارِهِ أَجِيبُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ ذَلِكَ كَقَوْلِهِ وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ (۱) فَأَجَابُوا مِنَ النَّخْلَاتِ وَ الزُّرُوعِ فَبَسَطَ النُّطُوعَ فِي الْمَسْجِدِ وَ صَدَرَ النَّاسُ وَ هُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَرْبَعَةِ آلَافِ رَجُلٍ وَ سَائِرِ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ وَ رَفَعُوا مِنْهَا مَا أَرَادُوا وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنَ الطَّعَامِ شَيْءٌ ثُمَّ عَادُوا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي وَ أَكَلُوا وَ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ أَكَلُوا مَبْعُوثَةً أَبِي أَيُّوبَ ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص بِالصَّحَابِ فَمَلِئَتْ وَ وَجَّهَ إِلَى مَنَازِلِ أَرْوَاجِهِ ثُمَّ أَخَذَ صَحْفَةً وَ قَالَ هَذَا لِفَاطِمَةَ وَ بَعْلَهَا ثُمَّ دَعَا فَاطِمَةَ وَ أَخَذَ يَدَهَا فَوَضَعَهَا فِي يَدِ عَلِيٍّ وَ قَالَ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي ابْنِهِ رَسُولِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ نِعْمَ الزَّوْجُ فَاطِمَةَ وَ يَا فَاطِمَةَ نِعْمَ الْبَعْلُ عَلِيُّ وَ كَانَ النَّبِيُّ ص أَمَرَ نِسَاءَهُ أَنْ يُزَيِّنَّهَا وَ يُصَدِّحْنَ مِنْ شَانِهَا فِي حُجْرَةٍ أُمُّ سَلَمَةَ فَاسْتَدْعَيْنِ مِنْ فَاطِمَةَ ع طَيِّبًا فَأَتَتْ بِصَارُورَةَ فَسَيَّلَتْ عَنْهَا فَقَالَتْ كَانَ دَخِيَّةُ الْكَلْبِيِّ يَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَقُولُ لِي يَا فَاطِمَةَ هِيَ اتِي الْوِسَادَةَ فَاطِرُ حَيْهَا لِعَمِّكَ فَكَانَ إِذَا نَهَضَ سَقَطَ مِنْ بَيْنِ يَتَابِهِ شَيْءٌ فَيَأْمُرُنِي بِجَمْعِهِ فَسَيَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ

(۱) الحج: ۲۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۱۵

ذَلِكَ فَقَالَ هُوَ عَتَبِيٌّ يَسْقُطُ مِنْ أَجْنِحَتِهِ جَبْرَيْلٌ وَ أَتَتْ بِمَاءٍ وَرَدَ فَسَأَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ عَنْهُ فَقَالَتْ هَذَا عَرَقُ رَسُولِ اللَّهِ ص كُنْتُ آخِذَةٌ عِنْدَ قَيْلُولَةَ النَّبِيِّ ص عِنْدِي وَ رَوَى أَنَّ جَبْرَيْلَ أَتَى بِحُلَّةٍ قِيَمَتُهَا الدُّنْيَا فَلَمَّا لَبَسَتْهَا تَحَيَّرَتْ نِسْوَةٌ قُرَيْشٍ مِنْهَا وَ قَلْنَ مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا قَالَتْ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.

تَارِيخُ الْخَطِيبِ وَ كِتَابُ ابْنِ مَرَدَوِيَّةِ وَ ابْنِ الْمُؤَدِّدِ وَ شَيْرَوِيَّةِ الدَّيْلَمِيِّ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْجَعْدِ عَنِ ابْنِ بَسْطَامَ عَنْ شُعْبَةَ بْنِ الْحَجَّاجِ وَ عَنْ عَلْوَانَ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الضُّبَعِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ جَابِرٍ أَنَّهُ لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي زُفَّتْ فَاطِمَةَ إِلَى عَلِيٍّ ع كَانَ النَّبِيُّ ص أَمَامَهَا وَ جَبْرَيْلُ عَنْ يَمِينِهَا وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهَا وَ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ خَلْفِهَا يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يُقَدِّسُونَهُ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ.

كِتَابُ مَوْلِدِ فَاطِمَةَ عَنْ ابْنِ بَابُوِيَّةِ فِي خَبَرِ أَمْرِ النَّبِيِّ ص بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ نِسَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ أَنْ يَمْضِينَ فِي صُحْبَةِ فَاطِمَةَ وَ أَنْ يَفْرَحْنَ وَ يَزُجِرْنَ وَ يُكَبِّرْنَ وَ يَحْمَدْنَ وَ لَمَّا يَقْلُنَ مَا لَمَّا يُرَضَى اللَّهُ قَالَ جَابِرٌ فَأَرْكَبَهَا عَلَى نَاقَتِهِ وَ فِي رِوَايَةٍ عَلَى بَعْلَتِهِ الشَّهْبَاءِ وَ أَخَذَ سَلِمَانَ زَمَامَهَا وَ حَوْلَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ وَ النَّبِيُّ ص وَ حَمْرَةَ وَ عَقِيلٌ وَ جَعْفَرٌ وَ أَهْلُ الْبَيْتِ يَمْشُونَ خَلْفَهَا مُشْهَرِينَ سُبُوفَهُمْ وَ نِسَاءَ النَّبِيِّ ص قَدَامَهَا يَزُجِرْنَ فَانْتَسَأَتْ أُمُّ سَلَمَةَ [شِعْرٌ]

سِرْنَ بِعَوْنِ اللَّهِ جَارَاتِي وَ أَشْكُرُهُ فِي كُلِّ حَالَةٍ

وَ أَذْكُرْنَ مَا أَنْعَمَ رَبُّ الْعَالَمِينَ مِنْ كَشْفِ مَكْرُوهِهِ وَ آفَاتِهِ

فَقَدْ هَدَانَا بَعْدَ كُفْرٍ وَ قَدْ أَنْعَسْنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ

وَ سِرْنَ مَعَ خَيْرِ نِسَاءِ الْوَرَى تَفْدِي بَعْمَاتٍ وَ خَالَاتٍ

يَا بِنْتَ مَنْ فَضَّلَهُ ذُو الْعُلَى بِالْوَحْيِ مِنْهُ وَ الرِّسَالَتِ

ثُمَّ قَالَتْ عَائِشَةُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۱۶

شِعْرٌ

يَا نِسْوَةَ اسْتُرْنَ بِالْمَعَاجِرِ وَ اذْكُرْنَ مَا يَحْسُنُ فِي الْمَحَاضِرِ
وَ اذْكُرْنَ رَبَّ النَّاسِ اِذْ يُخْصِنَا بِدِينِهِ مَعَ كُلِّ عَبْدٍ شَاكِرٍ
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى اِفْضَالِهِ وَ الشُّكْرُ لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْقَادِرِ
سِوَنَ بِهَا فَاللَّهُ اَعْطَى ذِكْرَهَا وَ خَصَّهَا مِنْهُ بِطَهْرٍ طَاهِرٍ
ثُمَّ قَالَتْ حَفْصَةُ شِعْرٌ

فَاطِمَةُ خَيْرٌ نِسَاءِ الْبَشَرِ وَ مَنْ لَهَا وَجْهٌ كَوَجْهِ الْقَمَرِ
فَضْلِكَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ الْوَرَى بِفَضْلِ مَنْ خَصَّ بِآيِ الزُّمَرِ
زَوْجِكَ اللَّهُ فَتَنِي فَاصِلًا اَعْنِي عَلِيًّا خَيْرَ مَنْ فِي الْحَضَرِ
فَسِرْنَ جَارَاتِي بِهَا اِنَّهَا كَرِيْمَةٌ بِنْتُ عَظِيمِ الْخَطَرِ
ثُمَّ قَالَتْ مُعَاذَةُ اُمُّ سَعْدِ بْنِ مُعَاذِ شِعْرٌ
اَقُولُ قَوْلًا فِيهِ مَا فِيهِ وَ اذْكُرِ الْخَيْرِ وَ اُبْدِيهِ
مُحَمَّدٌ خَيْرُ بَنِي آدَمَ مَا فِيهِ مِنْ كِبَرٍ وَ لَا تِيهِ
بِفَضْلِهِ عَرَفْنَا رُشْدَنَا فَاللَّهُ بِالْخَيْرِ يُجَازِيهِ
وَ نَحْنُ مَعَ بِنْتِ نَبِيِّ الْهُدَى ذِي شَرَفٍ قَدْ مَكَّنْتَ فِيهِ
فِي ذُرْوَةِ شَامِحَةٍ اَصْلُهَا فَمَا اَرَى شَيْئًا يُدَانِيهِ

وَ كَانَتْ النِّسْوَةُ يَرْجِعْنَ اَوَّلَ بَيْتٍ مِنْ كُلِّ رَجَزٍ ثُمَّ يُكَبِّرْنَ وَ دَخَلْنَ الدَّارَ ثُمَّ اَنْفَذَ رَسُوْلُ اللَّهِ صِ إِلَى عَلِيٍّ وَ دَعَاهُ اِلَى الْمَسْجِدِ ثُمَّ دَعَا
فَاطِمَةَ فَاحْتَدَى يَدَيْهَا وَ وَضَعَهَا فِي يَدِهِ وَ قَالَ بَارَكَ اللَّهُ فِي ابْنَةِ رَسُوْلِ اللَّهِ.
كِتَابُ ابْنِ مَرْدَوَيْهِ اَنَّ النَّبِيَّ سَأَلَ مَاءً فَاحْتَدَى مِنْهُ جُرْعَةً فَتَمَضَّضَ بِهَا ثُمَّ مَجَّهَا فِي الْقَعْبِ ثُمَّ صَبَّهَا عَلَى رَأْسِهَا ثُمَّ قَالَ اَقْبِلِي فَلَمَّا اَقْبَلَتْ
نَضَحَ مِنْ بَيْنِ ثَدْيَيْهَا ثُمَّ قَالَ اُدْبِرِي فَلَمَّا اُدْبَرَتْ نَضَحَ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهَا ثُمَّ دَعَا لَهَا كِتَابُ ابْنِ مَرْدَوَيْهِ اَللَّهُمَّ بَارِكْ فِيهِمَا وَ بَارِكْ عَلَيْهِمَا
وَ بَارِكْ لَهُمَا فِي شَبْلَيْهِمَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۱۷

وَ رُوِيَ اَنَّهُ قَالَ اَللَّهُمَّ اِنَّهُمَا اَحَبُّ خَلْقِكَ اِلَيَّ فَاجْبِهْهُمَا وَ بَارِكْ فِي ذُرِّيَّتِهِمَا وَ اجْعَلْ عَلَيْهِمَا مِنْكَ حَافِظًا وَ اِنِّي اَعِيذُهُمَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهُمَا
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ رُوِيَ اَنَّهُ دَعَا لَهَا فَقَالَ اُذْهَبِ اللَّهُ عَنْكَ الرَّجَسَ وَ طَهَّرِكِ تَطْهِيرًا.
وَ رُوِيَ اَنَّهُ قَالَ: مَوْجِبًا بِبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ وَ نَجْمَيْنِ يَقْتَرِنَانِ ثُمَّ خَرَجَ اِلَى الْبَابِ يَقُولُ طَهَّرَكُمَا وَ طَهَّرَ نَسْلَكُمَا اَنَا سَلَّمْتُ لِمَنْ سَأَلْتُكَمَا وَ
حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمَا اَسِيءْتُوَدْعُكُمَا اللَّهُ وَ اَسِيءْتُخَلْفُهُ عَلَيْكُمَا وَ بَاتَتْ عِنْدَهَا اَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسِ اُسَيْبُوْعًا بِوَصِيَّتِهِ خَدِيجَةَ اِلَيْهَا فَدَعَا لَهَا النَّبِيُّ
ص فِي دُنْيَاهَا وَ اَخْرَجَتْهَا ثُمَّ اَتَاهُمَا فِي صَبِيحَتِهِمَا وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَدْخُلْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَفَتَحَتْ اَسْمَاءُ الْبَابَ وَ كَانَا نَائِمَيْنِ تَحْتَ
كِسَاءٍ فَقَالَ عَلِيٌّ حَالِكُمَا فَادْخُلْ رِجْلَيْهِ بَيْنَ اَرْجُلِهِمَا فَاخْبَرَ اللَّهُ عَنْ اُوْرَادِهِمَا تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ اَلَايَةُ «۱» فَسَأَلَ عَلِيًّا كَيْفَ
وَ حِيَدَتْ اَهْلَكَ قَالَ نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعِيَةِ اللَّهِ وَ سَأَلَ فَاطِمَةَ فَقَالَتْ خَيْرٌ بَعْلٌ فَقَالَ اَللَّهُمَّ اجْمَعْ شَمْلَهُمَا وَ اَلْفُ بَيْنَ قُلُوبِهِمَا وَ اجْعَلْهُمَا وَ
ذُرِّيَّتَهُمَا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ وَ ارْزُقْهُمَا ذُرِّيَّةً طَاهِرَةً طَيِّبَةً مُبَارَكَةً وَ اجْعَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِمَا الْبَرَكَهَ وَ اجْعَلْهُمُ اِيْمَةً يَهْدُوْنَ بِاَمْرِكَ اِلَى طَاعَتِكَ
وَ يَأْمُرُوْنَ بِمَا يُرْضِيكَ ثُمَّ اَمَرَ بِخُرُوجِ اَسْمَاءَ وَ قَالَ جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا ثُمَّ حَلَا بِهَا بِاِسَارَةِ الرَّسُوْلِ ص.

و رَوَى شُرْحَيْبِلُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: لَمَّا كَانَ صَبِيحَةَ عُرْسِ فَاطِمَةَ جَاءَ النَّبِيُّ بِعُصٍّ فِيهِ لَبَنٌ فَقَالَ لِفَاطِمَةَ اشْرَبِي فِدَاكَ أَبُوكَ وَقَالَ لِعَلِيِّ اشْرَبْ فِدَاكَ ابْنُ عَمِّكَ.

۲۵- مكا، مكارم الأخلاق عن خباب عن أبي جعفر قال: لَمَّا تَزَوَّجَ عَلِيُّ فَاطِمَةَ بَسَطَ الثَّيْتِ كَثِيْبًا وَكَانَ فِرَاشُهُمَا إِهَابَ كَبْشٍ وَ مَرْفَقُهُمَا مَحْشُوَّةٌ لَيْفًا وَ نَصَبُوا عُوْدًا يُوضَعُ عَلَيْهِ السَّقَاءُ فَسْتَرَهُ بِكِسَاءٍ.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ نَعِيمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَذْخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ عَلِيَّ وَ سَتَرَهَا عَبَاءَةً وَ فَرَشَهَا إِهَابَ كَبْشٍ وَ وَسَادَتَهَا أَدَمَ مَحْشُوَّةً بِمَسَدٍ.

(۱) السجدة: ۱۶.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۱۸

بيان قال الفيروزآبادي المسد جبل من ليف أو ليف المقل أو من أى شىء كان.

۲۶- كشف، كشف الغممة روى الحافظ محمد بن محمود النجار عن رجال ذكرهم قال سمعت أسماء بنت عميس تقول سمعت سيدة فاطمة ع تقول ليلته دخل بي علي بن أبي طالب ع أفزعني في فراشي فقلت أفزعني يا سيده النساء قالت سمعت الأرض تحدته ويحدثها فاصبحته وأنا فزعته فأخبرت والدي ص فسجد سجدة طويلة ثم رفع رأسه وقال يا فاطمة أبشري بطيب النسل فإن الله فضل بعلك علي سائر خلقه وأمر الأرض أن تحدثه بأخبارها وما يجري علي وجهها من شرق الأرض إلى غربها.

۲۷- مل، كامل الزيارات قل، إقبال الأعمال أخبرني محمد بن النجار فيما أجازة لي من كتاب تدبيره على تاريخ الخطيب في تزوجه أحمد بن محمد الدلال حدث عن أحمد بن محمد الأطروش و أبي بكر محمد بن الحسن بن دُرَيْدِ الأزدى روى عنه أبو الحسن علي بن محمد بن محمد بن يوسف البراز و أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى الفحام السامريان أخبرنا أبو علي ضياء بن أحمد بن أبي علي و أبو حامد عبد الله بن مسلم بن ثابت و يوسف بن الميالي بن كامل قالوا أخبرنا أبو بكر محمد بن عبيد الباقي البرازي أخبرنا أبو الحسين محمد بن أحمد بن الطيب أحمد بن محمد بن أحمد بن الميالي أخبرنا محمد بن الأطروش بالأطروش أخبرنا أبو عمرو سليمان بن أبي معشر عن سليمان بن عبد الرحمن عن محمد بن عبد الرحمن عن أسماء بنت وائل بن الأشعث عن أسماء بنت عميس مثله.

۲۸- كشف، كشف الغممة من مناقب الخوارزمي عن علي ع قال: حطبت فاطمة إلى رسول الله ص فقالت لي مولاه هيل علمت أن فاطمة قد حطبت إلى رسول الله ص قلت لها قالت فقد حطبت فما يمنعك أن تأتي رسول الله ص فيزوجك فقلت وعندي شيء أتزوج به قالت إنك إن جئت إلى رسول الله فزوجك فوالله ما زالت تزجيني حتى دخلت علي رسول الله ص وكان لرسول الله ص جلاله وهيبه فلما قعدت بين يديه أفيحت فوالله ما استطعت أن أتكلم

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۱۹

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا جَاءَ بِكَ أَلَا لَكَ حَاجَةٌ فَسَيَكْتُ فَقَالَ لَعَلَّكَ جِئْتَ تَحْطُبُ فَاطِمَةَ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ وَ هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ تَسْتَحِلُّهَا بِهِ فَقُلْتُ لِمَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالِ مَا فَعَلْتَ الدُّرْعَ الَّتِي سَلَحْتُكَهَا «۱» فَقُلْتُ عِنْدِي فَمَا الَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ إِنَّهَا لِحَطْمِيَّةٌ مَا تَمْنَاهَا أَرْبُعًا دَرَاهِمَ فَقَالَ ص قَدْ زَوَّجْتُكَهَا فَأَبْعَثْ بِهَا إِلَيْهَا فَاسْتَحِلَّهَا بِهَا فَإِنْ [فَانْهَاهَا] كَانَتْ لَصَدَاقُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص.

بيان قال الجزري

في حديث علي ع ما زالت تزجيني حتى دخلت عليه.

أى تسوقني و تدفعني.

۲۹- كشف، كشف الغممة وعنه عن أنس قال: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ص فَعَسِيَّهُ الْوُحْيُ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ لِي يَا أَنَسُ أَ تَدْرِي مَا جَاءَنِي بِهِ

جَبْرِئِيلُ مِنْ عِنْدِ صَاحِبِ الْعَرْشِ قَالَ قُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ أَمَرَنِي أَنْ أَرْوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ فَاذْهَبْ لِي أَبَا بَكْرٍ وَعَمْرٌ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَبَعْدَهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ فَاذْهَبْ فَدَعَوْتُهُمْ لَهُ فَلَمَّا أَنْ أَخَذُوا مَجَالِسَهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَحْمُودِ بِنِعْمَتِهِ الْمَعْبُودِ بِقُدْرَتِهِ الْمُطَاعِ فِي سُلْطَانِهِ الْمَرْهُوبِ مِنْ عَذَابِهِ الْمَرْغُوبِ إِلَيْهِ فِيمَا عِنْدَهُ النَّافِدِ أَمْرُهُ فِي أَرْضِهِ وَسِمَائِهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَمَيَّزَهُمْ بِأَحْكَامِهِ وَأَعَزَّهُمْ بِدِينِهِ وَأَكْرَمَهُمْ بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْمُصَاهِرَةَ نَسَبًا لِأَحِقًا وَأَمْرًا مُفْتَرَضًا وَشَجَّ بِهَا الْأَرْحَامَ وَالزَّمَمَهَا الْأَنَامَ فَقَالَ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَتَعَالَى جَدُّهُ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٢﴾ فَأَمَرَ اللَّهُ يَجْرِي إِلَى قَضَائِهِ وَقَضَاؤُهُ يَجْرِي إِلَى قَدْرِهِ فَلِكُلِّ قَضَاءٍ قَدَرٌ وَلِكُلِّ قَدَرٍ أَجَلٌ وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُوهُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿٣﴾ ثُمَّ إِنِّي أَسْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ عَلَى أَرْبَعِمَائِهِ مَثَقَالِ فِضَّةٍ إِنْ رَضِيَ بِذَلِكَ عَلِيٌّ وَكَانَ غَائِبًا قَدْ بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي حَاجَةٍ

(۱) فی المصدر: ما فعلت درع سلحتکها، راجع ج ۱ ص ۴۷۱.

(۲) الفرقان: ۵۶.

(۳) الرعد: ۳۹.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۱۲۰

ثُمَّ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِطَبْقٍ فِيهِ بَشِيرٌ فَوَضَعَ بَيْنَ أَيْدِينَا ثُمَّ قَالَ انْتَهَبُوا فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ عَلِيٌّ فَتَبَسَّمَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيٌّ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَرْوِّجَكَ فَاطِمَةَ وَقَدْ زَوَّجْتُكَهَا عَلَى أَرْبَعِمَائِهِ مَثَقَالِ فِضَّةٍ أَرْضِيَّتْ قَالَ رَضِيَّتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ قَامَ عَلِيٌّ فَحَرَ لِلَّهِ سَاجِدًا فَقَالَ النَّبِيُّ ص جَعَلَ اللَّهُ فِيكُمْ الْخَيْرَ الْكَثِيرَ الطَّيِّبَ وَبَارَكَ فِيكُمْ قَالَ أَنَسٌ وَاللَّهِ لَقَدْ أُخْرِجَ مِنْهَا الْكَثِيرُ الطَّيِّبُ.

قب، المناقب لابن شهر آشوب: خطب النبي ص على المنبر في تزويج فاطمة خطبة رواها يحيى بن معين في أماليه و ابن بطة في الإبانة بإسنادهما عن أنس بن مالك مرفوعا: و روينا عن الرضا ع و ذكر نحوه بيان قال الجزري وشجت العروق و الأغصان اشتبكت و منه حديث علي ع و وشج بينها و بين أزواجها أي خلط و ألف.

۳۰- كشف، كشف الغمة و من المناقب عن عبيد الله بن مسعود قال قال رسول الله ص يا فاطمة زوّجتك سيّداً في الدنيا و إنّه في الآخرة لمن الصّالحين لما أراد الله أن أمّلكك من عليّ أمر الله جبرئيل فقام في السماء الرابعة و صف الملائكة صُفُوفاً ثمّ خطب عليهم فزوّجك من عليّ ثمّ أمر الله شجر الجنان فحملت الحلي و الحلل ثمّ أمرها فنترت على الملائكة فمن أخذ منها شيئاً أكثر ممّا أخذته غيرهُ افتخر به إلى يوم القيامة.

و منه عن ابن عباس قال: كانت فاطمة تذكّر لرسول الله ص فلا يذكرها أحد إلا صد عنه حتى ينسوا منها فلقى سيّد بن معاذ علياً فقال إنّي و الله ما أرى رسول الله ص يحبسها إلا عليك فقال له عليّ فلم ترى ذلك فو الله ما أنا بواحد الرّجلين ما أنا بصاحب دنيا يلتمس ما عندي و قد علم ما لي صيْفَاءُ و لا بيضَاءُ قال سيّد فإني أعزم عليك لتفرّجها عني فإن لي في ذلك فرجاً قال فأقول ما ذا قال تقول جئت خاطباً إلى الله و إلى رسوله فاطمة بنت محمد ص

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۱۲۱

قال فأنطلق عليّ فعرض للنبي ص و هو ثقيل حصير فقال له النبي ص كان لك حاجة يا عليّ قال أجل جئتك خاطباً إلى الله و إلى رسوله فاطمة بنت محمد فقال له النبي ص مرحباً بكلمة ضيفه فعاد إلى سيّد فأخبره فقال أنكحك فو الذي بعته بالحق إنّه لا خلف الآن و لا كذب عنده أعزم عليك لتأيننه غداً و لتقولن يا نبي الله متى تبيّن لي قال عليّ هذا أشدّ عليّ من الأولى أو لا أقول يا رسول الله خراجي قال قل كميأ أمرتكَ فأنطلق عليّ فقال يا رسول الله متى تبيّن لي قال اللئيمة إن شاء الله ثمّ دعا بلالاً فقال يا بلال إنّي قد زوّجت ابنتي من ابن عمّي و أنا أحبُّ أن يكون من سيّته أمّتي الطّعام عند النّكاح فأت العنم فخذ شاة م.....و أربعة أمداد

فَجَعَلَ لِي قَصِيْعَةً لَعَلِّي أَجْمَعُ عَلَيْهَا الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ فَإِذَا فَرَعْتَ مِنْهَا فَادْنِي بِهَا فَانْطَلِقَ فَفَعَلَ مَا أَمَرَ بِهِ ثُمَّ أَتَاهُ بِقَصِيْعَةٍ فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَطَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ فِي رَأْسِهَا ثُمَّ قَالَ أَذْخِلْ عَلَيَّ النَّاسَ زُفَّةً زُفَّةً لَا تُغَادِرُ زُفَّةً إِلَيَّ غَيْرَهَا يَعْنِي إِذَا فَرَعْتَ زُفَّةً لَمْ تَعُدْ ثَانِيَةً فَجَعَلَ النَّاسُ يَزِفُونَ كُلَّمَا فَرَعْتَ زُفَّةً وَرَدَتْ أُخْرَى حَتَّى فَرَعَ النَّاسُ ثُمَّ عَمِدَ النَّبِيُّ ص إِلَى فَضْلِ مَيَا فِيهَا فَتَفَلَّ فِيهِ وَبَارَكَ وَقَالَ يَا لِبَالٍ أَحْمِلَهَا إِلَيَّ أُمَّهَاتِكَ وَقُلْ لَهُنَّ كُلْنَ وَاطْعَمْنَ مَنْ غَشِيَكُنَّ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ص قَامَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّسَاءِ فَقَالَ إِنِّي زَوَّجْتُ ابْنَتِي ابْنَ عَمِّي وَقَدْ عَلِمْتُنَّ مَنَّرَلْتَهُمَا مِنِّي وَإِنِّي لَمَدَا فَعَهَا إِلَيْهِ أَلَا فَدُونُكُمْ ابْتَنَكُنَّ فَقَامَ النَّسَاءُ فَعَلَفْنَهَا «۱» مِنْ طَبِيْهِنَّ وَحَلِيْهِنَّ وَجَعَلْنَ فِي بَيْتِهَا فِرَاشًا حَشْوُهُ لَيْفٌ وَوِسَادَةٌ وَكِسَاءٌ خَبِيْرِيًّا وَمُخَضَّبًا وَاتَّخَذْنَ أُمَّ أَيْمَنَ بَوَّابَهُ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ص دَخَلَ فَلَمَّا رَأَهُ النَّسَاءُ وَتَبْنَ وَبَيْنَهُنَّ وَبَيْنَ النَّبِيِّ ص سُرَّتُهُ وَتَخَلَّفَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص كَمَا أَنْتِ عَلَى رِسْلِكَ مَنْ أَنْتِ قَالَتْ أَنَا الَّتِي أَحْرَسُ ابْنَتَكَ إِنَّ الْفَتَاةَ لَيْلَمَةُ يُبْنَى بِهَا لَا بُدَّ لَهَا مِنْ امْرَأَةٍ تَكُونُ

(۱) أى ضمخنها بالطيب. و عن ابن دريد أنها لغه عامية و الصواب غلننها.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۲۲

قَرِيْبُهُ مِنْهَا إِنْ عُرِضَتْ لَهَا حَاجَةٌ أَوْ أَرَادَتْ شَيْئًا أَفْضَتْ بِذَلِكَ إِلَيْهَا قَالَ فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَحْرُسَكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكَ وَمِنْ خَلْفِكَ وَعَنْ يَمِيْنِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ثُمَّ صَرَخَ بِفَاطِمَةَ فَأَقْبَلَتْ فَلَمَّا رَأَتْ عَلِيًّا جَالِسًا إِلَى جَنْبِ رَسُولِ اللَّهِ ص حَصْرَتْ وَبَكَتْ فَأَشْفَقَ النَّبِيُّ ص أَنْ يَكُونَ بُكَاءُهَا لِأَنَّ عَلِيًّا لَا مَالَ لَهُ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص مَا يُبْكِيكَ فَوَاللَّهِ مَا أَلْوَتْكَ وَنَفْسِي فَفَدَتْ لَكَ خَيْرَ أَهْلِي وَائِمَّ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ زَوَّجْتُكَ سَيِّدًا فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا مِنْهَا وَامْتَكَنَتْهُ مِنْ كَفِّهَا فَقَالَ النَّبِيُّ ص يَا أَسْمَاءُ اثْنِيْنِي بِالْمُخَضَّبِ فَمَلَأَتْهُ مَاءً فَمَجَّ النَّبِيُّ ص فِيهِ وَعَسَلَ قَدَمَيْهِ وَوَجَّهَهُ ثُمَّ دَعَا بِفَاطِمَةَ فَأَخَذَ كَفًّا مِنْ مَاءٍ فَضَرَبَ بِهِ عَلَى رَأْسِهَا وَكَفَّهَا بَيْنَ يَدَيْهَا ثُمَّ رَشَّ جِلْدَهُ وَجِلْدَهَا ثُمَّ التَزَمَهَا فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّهَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهَا اللَّهُمَّ كَمَا أَذْهَبَتْ عَنِّي الرَّجْسَ وَطَهَّرْتَنِي فَطَهِّرْهَا ثُمَّ دَعَا بِمُخَضَّبٍ آخَرَ ثُمَّ دَعَا عَلِيًّا ع فَصَبَّعَ بِهِ كَمَا صَبَّعَ بِهَا ثُمَّ دَعَا لَهُ كَمَا دَعَا لَهَا ثُمَّ قَالَ قَوْمًا إِلَى بَيْتِكُمَا جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَكُمَا وَبَارَكَ فِي نَسْلِكُمَا وَأَصْلَحَ بِالْكَمَا ثُمَّ قَامَ فَأَعْلَقَ عَلَيْهِ بَابَهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَخْبَرْتَنِي أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ أَنَّهَا رَمَقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص فَلَمْ يَزَلْ يَدْعُو لَهُمَا خَاصَّةً وَلَا يُشْرِكُهُمَا فِي دُعَائِهِ أَحَدًا حَتَّى تَوَارَى فِي حُجْرَتِهِ.

بيان قوله ع ما أنا بواحد الرجلين أى لست ممن يشار إليه و يعرف من بين الناس حتى يقال إنه أحد الرجلين المعروفين و يحتمل أن يكون قوله ما أنا بصاحب دنيا تفصيلا للرجلين فذكر أحدهما و أحال الآخر على الظهور أى لست بمعروف بين الناس أو لم يمهله المخاطب لذكر الآخر «۱».

و قال الجزري

في حديث تزويج فاطمة ع أنه صنع طعاما و قال لبلال أدخل الناس على زفة زفة.

أى طائفه بعد طائفه و زمرة بعد زمرة سميت بذلك لزيافتها فى مشيها و إقبالها بسرعة قوله لا تغادر زفة أى لا تترك جماعة مائلا إلى غيرهم و تفسيره لا يخلو من بعد.

(۱) و لعله أراد معنى قولهم: «رجل من القريتين عظيم» فافهم.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۲۳

و قال فى النهاية

فى حديث زواج فاطمة ع فلما رأته عليا جالسا إلى جنب النبى ص حصرته و بكت.

أى استحيته و انقطعت كأن الأمر ضاق بها كما يضيق الحبس على المحبوس.

و قال

قال النبي ص لفاطمة ما يبكيك فما ألوتك و نفسي و قد أصبت لك خير أهلي.

أى ما قصرت فى أمرك و أمرى حيث اخترت لك عليا زوجا.

قوله فلان منها من للتبعيض أى لان شىء منها و المعنى حصول بعض اللين و الانقياد منها.

قوله ثم رش جلده و جلدها لعله ص رش أولا عليهما ثم خص عليا بالرش و الأظهر ثم رش جلدها كما سيأتى.

٣١- كشف، كشف الغمة قال الخوارزمي و أنبأني أبو العلاء الحافظ الهمداني يرفعه إلى الحسين بن علي ع قال: بينا رسول الله ص فى بيت أم سلمة إذ هبط عليه ملك له عشرون رأسا فى كل رأس ألف لسان يسبح الله و يقده بلغة لا تشبه الأخرى و راحته أوسع من سبع سماوات و سبع أرضين فحسب النبي ص أنه جبرئيل فقال يا جبرئيل لم تأتني فى مثل هذه الصورة قط قال ما أنا جبرئيل أنا صرصائيل بعثنى الله إليك لتزوج النور من النور فقال النبي ص من ممن قال ابنتك فاطمة من علي بن أبي طالب فزوج النبي ص فاطمة من علي بشهادة جبرئيل و ميكائيل و صرصائيل قال فنظر النبي ص فإذا بين كتفى صرصائيل لا إله إلا الله محمد رسول الله علي بن أبي طالب مقيم الحجة فقال النبي ص يا صرصائيل منذ كم هذا كتب بين كتفيك قال من قبل أن يخلق الله الدنيا باثني عشر ألف سنة.

و من كتاب المناقب، عن بلال بن حمامة قال: طلع علينا رسول الله ص ذات يوم و وجهه مشرق كداره القمر فقام إليه عبد الرحمن بن عوف فقال يا رسول الله ما هذا النور قال بشارة أتتني من ربى فى أخى و ابن عمى و ابنتى و أن الله زوج عليا من فاطمة و أمر رضوان حازن الجنان فهز شجرة طوبى

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ١٢٤

فحملت رقاعا يعنى صكاكاً بعدد محبى أهل بيتى و أنشأ من تحتها ملائكة من نور و دفع إلى كل ملك صكاً فإذا استوت القيامة بأهلها نادى الملائكة فى الخلائق فلا يبقى محب لأهل البيت إلا دفعته إليه صكاً فيه فكاكه من النار بأخى و ابن عمى و ابنتى فكاك رقاب رجال و نساء من أمتى من النار.

يج، الخرائج و الجرائح عن النبي ص مثله

قب، المناقب لابن شهر آشوب تاريخ بغداد بالإسناد عن بلال بن حمامة مثله ثم قال و فى روايته أنه يكون فى الصكوك براءة من العلى الجبار لشيعة علي و فاطمة من النار

٣٢- كشف، كشف الغمة و من المناقب عن ابن عباس قال: لما أن كانت ليلة زفت فاطمة إلى علي بن أبي طالب كان النبي ص قد أمها و جبرئيل عن يمينها و ميكائيل عن يسارها و سبعون ألف ملك من ورائها يسبحون الله و يقدهسونه حتى طلع الفجر. و من المناقب، عن علي ع قال قال رسول الله ص أتانى ملك فقال يا محمد إن الله عز و جل يقرأ عليك السلام و يقول قد زوجت فاطمة من علي فزوجها منه و قد أمرت شجرة طوبى أن تحمل الدر و الياقوت و المرجان و إن أهل السماء قد فرحوا لذلك و سيولد منهما ولدان سيدا شباب أهل الجنة و بهما يزيّن الجنة فأبشرو يا محمد فإنك خير الأولين و الآخرين.

و من المناقب، عن أم سلمة و سلیمان الفارسي و علي بن أبي طالب ع و كل قالوا إنه لما أدركت فاطمة بنت رسول الله ص مدرك النساء خطبها أكابر قريش من أهل الفضل و السابقه فى الإسلام و الشرف و المال و كان كلما ذكرها رجل من قريش لرسول الله ص أعرض عنه رسول الله ص بوجهه حتى كان الرجل منهم يظن فى نفسه أن رسول الله ص ساخط عليه أو قد نزل على رسول الله ص فيه و حى من السماء و لقد خطبها من رسول الله ص أبو بكر فقال له رسول الله ص أمرها إلى ربها و خطبها بعيد أبي بكر عمر بن الخطاب فقال له

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ١٢٥

رَسُولُ اللَّهِ صَ كَمَا لَيْتَهُ لِأَبِي بَكْرٍ قَالًا وَإِنْ أَبَا بَكْرٍ وَعَمَرَ كَانَا ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسَيْنِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَمَعَهُمَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ الْأَنْصَارِيُّ ثُمَّ الْأَوْسِيُّ فَيَذَاكُرُوا مِنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَدْ حَطَبَهَا الْأَشْرَافُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَقَالَ إِنَّ أَمْرَهَا إِلَى رَبِّهَا إِنْ شَاءَ أَنْ يُزَوِّجَهَا زَوْجَهَا وَإِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَمْ يَحْطُبْهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَلَمْ يَذْكُرْهَا لَهُ وَلَا أَرَاهُ يَمْنَعُهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا قَلَّةَ ذَاتِ الْيَدِ وَإِنَّهُ لَيَقَعُ فِي نَفْسِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ صَ إِنَّمَا يَحْبِسَانَهَا عَلَيْهِ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَعَلَى سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فَقَالَ هَلْ لَكُمْ فِي الْقِيَامِ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى نَذْكُرَ لَهُ هَذَا فَإِنْ مَنَعَهُ قَلَّةَ ذَاتِ الْيَدِ وَاسْتَيْبَاهُ وَاسْتَعْفَاهُ فَقَالَ لَهُ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ وَفَقَكَ اللَّهُ يَا أَبَا بَكْرٍ فَمَا زِلْتُ مُوَفِّقًا قَوْمُوا بِنَا عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ وَيُمْنِهِ قَالَ سَلِمَانُ الْفَارِسِيُّ فَخَرَجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَالتَّمَسُّوا عَلِيًّا فِي مَنْزِلِهِ فَلَمْ يَجِدُوهُ وَكَانَ يَنْصَحُ بِبَعِيرٍ كَانَتْ لَهُ الْمَاءُ عَلَى نَخْلِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ بِأَجْرِهِ فَاَنْطَلَقُوا نَحْوَهُ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِمْ عَلِيٌّ عَ قَالَ مَا وَرَاءَكُمْ وَمَا الَّذِي جِئْتُمْ لَهُ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ إِلَّا وَكَانَتْ فِيهَا سَابِقَةٌ وَفَضْلٌ وَأَنْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَ بِالْمَكَانِ الَّذِي قَدْ عَرَفْتَ مِنَ الْقُرَابَةِ وَالصُّحْبَةِ وَالسَّابِقَةِ وَقَدْ حَطَبَ الْأَشْرَافُ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ فَزَدَهُمْ وَقَالَ إِنَّ أَمْرَهَا إِلَى رَبِّهَا إِنْ شَاءَ أَنْ يُزَوِّجَهَا زَوْجَهَا فَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَذْكُرَهَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَ وَتَحْطُبَهَا مِنْهُ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ صَ إِنَّمَا يَحْبِسَانَهَا عَلَيْكَ قَالَ فَتَعَزَّزَتْ عَيْنَا عَلِيٍّ بِالْدُمُوعِ وَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ لَقَدْ هَيَّجَتْ مِنِّي سَاكِنًا وَآيَقَطْنِي لِأَمْرٍ كُنْتُ عَنْهُ غَافِلًا وَاللَّهُ إِنْ فَاطِمَةَ لِمَوْضِعِ رَغْبَةٍ وَمَا مِثْلِي قَعَدَ عَنْ مِثْلِهَا غَيْرَ أَنَّهُ يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ قَلَّةَ ذَاتِ الْيَدِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لَا تَقُلْ هَذَا يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنَّ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِهِ كَهَبَاءٍ مَشْتُورٍ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۲۶

قَالَ ثُمَّ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَ حَلَّ عَنْ نَاضِحِهِ وَأَقْبَلَ يَقُودُهُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَشَدَّهُ فِيهِ وَلَبَسَ نَعْلَهُ وَأَقْبَلَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَ فِي مَنْزِلِ زَوْجَتِهِ أُمِّ سَلَمَةَ ابْنَتِ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغْبِرَةِ الْمُخْزُومِيِّ فَدَقَّ عَلِيُّ عَ الْبَابَ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مَنْ بِالْبَابِ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقُولَ عَلِيُّ أَنَا عَلِيُّ قَوْمِي يَا أُمُّ سَلَمَةَ فَافْتَحِي لَهُ الْبَابَ وَمُرِّيهِ بِالْدُخُولِ فَهَذَا رَجُلٌ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيَحِبُّهُمَا فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي وَمَنْ هَذَا الَّذِي تَذْكُرُ فِيهِ هَذَا وَأَنْتَ لَمْ تَرَهُ فَقَالَ مَهْ يَا أُمُّ سَلَمَةَ فَهَذَا رَجُلٌ لَيْسَ بِالْخَرِقِ وَلَا بِالنَّرِقِ هَذَا أَخِي وَابْنُ عَمِّي وَأَحِبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَفَقِمْتُ مُبَادِرَةً أَكَادُ أَنْ أَعْتُرَ بِمِرْطِي فَفَتَحْتُ الْبَابَ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ وَاللَّهِ مَا دَخَلَ حِينَ فَتَحْتُ حَتَّى عَلِمَ أَنِّي قَدْ رَجَعْتُ إِلَى خِدْرِي ثُمَّ إِنَّهُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ اجْلِسْ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَجَلَسَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ كَأَنَّهُ قَصَدَ الْحَاجَةَ وَهُوَ يَسْتَحْيِي أَنْ يُبْدِيَهَا فَهُوَ مُطَّرِقٌ إِلَى الْأَرْضِ حَيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَكَانَ النَّبِيُّ صَ عَلِيمٌ مَا فِي نَفْسِ عَلِيٍّ عَ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنِّي أَرَى أَنَّكَ لِحَاجَةٍ قُلْتَ حَاجَتَكَ وَأَبْدِ مَا فِي نَفْسِكَ فَكُلُّ حَاجَةٍ لَكَ عِنْدِي مَقْضِيَّةٌ قَالَ عَلِيُّ عَ فَقُلْتُ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنَّكَ أَخَذْتَنِي مِنْ عَمِّكَ أَبِي طَالِبٍ وَمِنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَأَنَا صَبِيٌّ لَا عَقْلَ لِي فَغَدَّيْتَنِي بِغَدَائِكَ وَأَدْبَيْتَنِي بِأَدْبِكَ فَكُنْتُ إِلَيَّ أَفْضَلُ مِنْ أَبِي طَالِبٍ وَمِنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ فِي الْبِرِّ وَالشَّفَقَةِ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هَدَانِي بِكَ وَعَلَى يَدَيْكَ وَاسْتَنْقَذَنِي مِمَّا كَانَ عَلَيْهِ آبَائِي وَأَعْمَامِي مِنَ الْحَيْرَةِ وَالشُّكِّ وَإِنَّكَ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ذُخْرِي وَذَخِيرَتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَدْ أَحْبَبْتُ مَعَ مَا شَدَّ اللَّهُ مِنْ عَضْدِي بِكَ أَنْ يَكُونَ لِي بَيْتٌ وَأَنْ يَكُونَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۲۷

لِي زَوْجَةٌ أَسْكُنُ إِلَيْهَا وَقَدْ أَتَيْتَكَ خَاطِبًا رَاغِبًا أَخْطَبُ إِلَيْكَ ابْنَتَكَ فَاطِمَةَ فَهَلْ أَنْتَ مُزَوِّجِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَزَأَيْتُ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ صَ يَتَهَلَّلُ فَرَحًا وَسُرُورًا ثُمَّ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ عَلِيٍّ عَ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَهَلْ مَعَكَ شَيْءٌ أُزَوِّجُكَ بِهِ فَقَالَ عَلِيُّ عَ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي وَاللَّهِ مَا يَخْفَى عَلَيْكَ مِنْ أَمْرِي شَيْءٌ أَهْلِكُ سَيْفِي وَدِرْعِي وَنَاضِحِي وَمَا أَهْلِكُ شَيْئًا غَيْرَ هَذَا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَ يَا عَلِيُّ أَمَا سَيْفُكَ فَلَا غَنَى بِكَ عَنْهُ تَجَاهِدُ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَتُقَاتِلُ بِهِ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَنَاضِحُكَ تَنْصَحُ بِهِ عَلَى نَحْلِكَ وَأَهْلِكَ وَتَحْمِلُ عَلَيْهِ رَحْلَكَ فِي سَفَرِكَ وَلَكِنِّي قَدْ زَوَّجْتُكَ بِالْدَّرْعِ وَرَضِيْتُ بِهَا مِنْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَبْشُرْكَ قَالَ عَلِيُّ عَ قُلْتُ نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي بَشَّرْنِي بِإِنَّكَ

لَمْ تَزَلْ مَيْمُونِ النَّبِيِّهِ مُبَارَكِ الطَّائِرِ رَشِيدِ الْأَمْرِ صِيَلَى اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص أَبَشِّرُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ زَوَّجَكَهَا فِي السَّمَاءِ مِنْ قَبْلِ أَنْ أُزَوَّجَكَ فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ هَبَطَ عَلَيَّ فِي مَوْضِعِي مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنِي مَلَكَ مِنَ السَّمَاءِ لَهُ وَجْهُ شَتَّى وَ أَجْنِحَةٌ شَتَّى لَمْ أَرَقَبْلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مِثْلَهُ فَقَالَ لِي السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ أَبَشِّرُ يَا مُحَمَّدُ بِاجْتِمَاعِ الشَّغَلِ وَ طَهَارَةِ النَّشِيلِ فَقُلْتُ وَ مَا ذَاكَ أَيُّهَا الْمَلِكُ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَنَا سَيِّطَائِلُ الْمَلِكِ الْمُوَكَّلُ بِإِخْدَى قَوَائِمِ الْعَرْشِ سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَأْذَنَ لِي فِي بَشَارَتِكَ وَ هَذَا جَبْرَائِيلُ ع فِي أَثَرِي يُخْبِرُكَ عَنْ رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ بِكَرَامَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ النَّبِيُّ ص فَمَا اسْتَسَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى هَبَطَ عَلَيَّ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ ثُمَّ إِنَّهُ وَضَعَ فِي يَدِي حَرِيرَةً بَيْضَاءَ مِنْ حَرِيرِ الْجَنَّةِ وَ فِيهِ سَيِّطْرَانِ مَكْتُوبَانِ بِالنُّورِ فَقُلْتُ حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ مَا هَذِهِ الْحَرِيرَةُ وَ مَا هَذِهِ الْخُطُوطُ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَاخْتَارَكَ مِنْ خَلْقِهِ فَبَعَثَكَ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ ثَانِيَةً فَاخْتَارَكَ لَكَ مِنْهَا أَحَاً وَ وَزِيراً

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۲۸

وَ صَاحِباً وَ خَتناً فَرَوَّجَهُ ابْنَتَكَ فَاطِمَةَ فَقُلْتُ حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ وَ مَنْ هَذَا الرَّجُلُ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ ابْنُ عَمِّكَ فِي النَّسَبِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ الْجَنَانَ أَنْ تَزُخْرَفِي فَتَزُخْرَفِي الْجِنَانُ وَ إِلَى شَجَرَةِ طُوبَى إِحْمِلِي الْحُلِيَّ وَ الْحُلَّ وَ تَزَيَّنِي الْحُورُ الْعَيْنُ وَ أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ أَنْ تَجْتَمِعَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةَ عِنْدَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ فَهَبَطَ مِنْ فَوْقِهَا إِلَيْهَا وَ صَبَّ مِنْ تَحْتِهَا إِلَيْهَا وَ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِضْوَانَ فَصَبَّ مِنْ تَحْتِهَا عَلَى بَابِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ هُوَ الَّذِي خَطَبَ عَلَيْهِ آدَمُ عَرَضَ الْأَسْمَاءِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَ هُوَ مِثْرٌ مِنْ نُورٍ فَأَوْحَى إِلَيَّ مَلَكَ مِنْ مَلَائِكَةِ حُجْبِهِ يُقَالُ لَهُ رَاحِلٌ أَنْ يَغْلُوَ ذَلِكَ الْمِثْرَ وَ أَنْ يَخِمِدَهُ بِمَحَامِدِهِ وَ يُمَجِّدَهُ وَ بِمُجِيدِهِ وَ أَنْ يُثْنِيَ عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ لَيْسَ فِي الْمَلَائِكَةِ أَحْسَنُ مِنْطَقاً وَ لَا أَحْلَى لُغَةً مِنْ رَاحِلِ الْمَلِكِ فَعَلَا الْمِثْرَ وَ حَمِدَ رَبَّهُ وَ مَجَّدَهُ وَ قَدَّسَهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ فَارْتَجَّتِ السَّمَاوَاتُ فَرِحَاً وَ سُرُوراً قَالَ جَبْرَائِيلُ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ أَنْ اْعْتَدِ عَقْدَةَ النِّكَاحِ فَإِنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أُمَّتِي فَاطِمَةَ بِنْتَ حَبِيبِي مُحَمَّدِ عَبْدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَعَقَدْتُ عَقْدَةَ النِّكَاحِ وَ أَشْهَدْتُ عَلَى ذَلِكَ الْمَلَائِكَةَ أَجْمَعِينَ وَ كُتِبَ شَهَادَتُهُمْ فِي هَذِهِ الْحَرِيرَةِ وَ قَدْ أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَعْرِضَهَا عَلَيْكَ وَ أَنْ أُخْتَمَهَا بِخَاتَمِ مَسْكِ وَ أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَى رِضْوَانَ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَشْهَدَ الْمَلَائِكَةَ عَلَى تَزْوِيجِ عَلِيٍّ مِنْ فَاطِمَةَ أَمَرَ شَجَرَةَ طُوبَى أَنْ تَنْثُرَ حَمَلَهَا مِنَ الْحُلِيِّ وَ الْحَلَلِ فَتَنْثُرَ مَا فِيهَا فَالْتَقَطَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ الْحُورُ الْعَيْنُ وَ إِنَّ الْحُورَ الْعَيْنَ لَيَتَهَادَيْنَهُ وَ يَفْخَرُونَ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ تُزَوِّجَ عَلِيّاً فِي الْأَرْضِ فَاطِمَةَ وَ تُبَشِّرَهُمَا بِعُلَمَائِنِ رَكِيئِينَ نَجِيئِينَ طَاهِرِينَ طَيِّبِينَ خَيْرِينَ فَاضِلِينَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَوَ اللَّهُ مَا عَرَجَ الْمَلِكُ مِنْ عِنْدِي حَتَّى دَقَّقْتُ الْبَابَ أَلَا وَ إِنِّي مُنْفَذٌ فِيكَ أَمْرُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ امْضِ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَمَامِي فَإِنِّي خَارِجٌ إِلَى الْمَسْجِدِ وَ مَرُوجُكَ عَلَى رُءُوسِ النَّاسِ وَ ذَاكِرٌ مِنْ فَضْلِكَ مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُكَ وَ أَعْيُنُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۲۹

مُحِبِّكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ قَالَ عَلِيٌّ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص مُسْرِعاً وَ أَنَا لَا أَعْقِلُ فَرِحَاً وَ سُرُوراً فَاسْتَقْبَلَنِي أَبُو بَكْرٍ وَ عَمْرٌ فَقَالَا مَا وَرَاءَكَ فَقُلْتُ زَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ زَوَّجَنِيهَا مِنَ السَّمَاءِ وَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ص خَارِجٌ فِي أَثَرِي لِيُظْهَرَ ذَلِكَ بِحَضْرَةِ النَّاسِ فَفَرِحَا بِذَلِكَ فَرِحَاً شَدِيداً وَ رَجَعَا مَعِيَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَمَا تَوَسَّطَنَاهُ حَتَّى لَحِقَ بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ إِنَّ وَجْهَهُ لَيَتَهَلَّلُ سُرُوراً وَ فَرِحَاً فَقَالَ يَا بَلَالُ فَأَجَابَهُ فَقَالَ لَيْتَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ اجْمَعِ إِلَيَّ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ فَجَمَعَهُمْ ثُمَّ رَفَعَهُ دَرَجَةً مِنَ الْمِثْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّ جَبْرَائِيلَ أَتَانِي آتِئاً فَأَخْبَرَنِي عَنْ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ جَمَعَ الْمَلَائِكَةَ عِنْدَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ أَنَّهُ أَشْهَدَهُمْ جَمِيعاً أَنَّهُ زَوَّجَ أُمَّتَهُ فَاطِمَةَ ابْنَتَهُ رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ عَيْدِهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَهُ فِي الْأَرْضِ وَ أَشْهَدَكُمْ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ جَلَسَ وَ قَالَ لِعَلِيٍّ ع قُمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَاحْطُبْ أَنْتَ لِنَفْسِكَ قَالَ فَقَامَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صِيَلَى عَلَيَّ النَّبِيُّ ص وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكراً لِأَنْعَمِهِ وَ أَيَادِيهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً تُبْلَغُهُ وَ تُرَضِيهِ وَ صِيَلَى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَاةً تُزَلِّفُهُ وَ تُحْطِيهِ وَ النِّكَاحِ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ وَ رَضِيَهُ وَ مَجْلِسِنَا هَذَا مِمَّا قَضَاهُ اللَّهُ وَ أَدِنَ فِيهِ وَ قَدْ زَوَّجَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ وَ جَعَلَ صِدَاقَهَا دِرْعِي

هَذَا وَقَدْ رَضِيَتْ بِدَلِكِ فَاسْأَلُوهُ وَاشْهَدُوا فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص زَوْجَتُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالُوا بَارَكَ اللَّهُ لَهُمَا وَعَالِيَهُمَا وَجَمَعَ شَمْلَهُمَا وَأَنْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى أَزْوَاجِهِ فَأَمَرَهُنَّ أَنْ يَدْفِنْنَ لِفَاطِمَةَ فَضَرَبْنَ بِالْذُّفُوفِ قَالَ عَلِيٌّ فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ انْطَلِقِ الْآنَ فَبِعِ دِرْعَكَ وَانْتَبِي بِتَمَنِيهِ حَتَّى أَهْيِي لَكَ وَلا تَبْتِي فَاطِمَةَ مَا يُصْلِحُكُمَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۳۰

قَالَ عَلِيٌّ فَانْطَلَقْتُ فَبِعْتُهُ بِأَرْبَعِمَائِهِ دِرْهَمِ سُودٍ هَجْرِيَّةٍ مِنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ فَلَمَّا قَبِضْتُ الدَّرَاهِمَ مِنْهُ وَقَبِضَ الدَّرْعَ مِنِّي قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَسْتُ أَوْلَى بِالْذَّرْعِ مِنْكَ وَأَنْتَ أَوْلَى بِالْذَّرْعِ مِنِّْي فَقُلْتُ بَلَى قَالَ فَإِنَّ الدَّرْعَ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَيْكَ فَأَخَذْتُ الدَّرْعَ وَالدَّرَاهِمَ وَأَقْبَلْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَطَرَحْتُ الدَّرْعَ وَالدَّرَاهِمَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَخْبَرْتُهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِ عُثْمَانَ فَدَعَا لَهُ بِخَيْرٍ وَقَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَبْضَهُ مِنْ الدَّرَاهِمِ وَدَعَا بِأَبِي بَكْرٍ فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ وَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ اشْتَرِ بِهَذِهِ الدَّرَاهِمِ لِابْنَتِي مَا يُصْلِحُ لَهَا فِي بَيْتِهَا وَبَعَثَ مَعَهُ سَيِّمَانَ وَبِلَالًا لِيَعِينَاهُ عَلَى حَمْلِ مَا يَشْتَرِيهِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَكَانَتِ الدَّرَاهِمُ الَّتِي أُعْطَانِيهَا ثَلَاثَةً وَسِتِّينَ دِرْهَمًا فَانْطَلَقْتُ وَاشْتَرَيْتُ فِرَاشًا مِنْ حَيْشِ مِصْرٍ مَحْشُورًا بِالصُّوفِ وَنَطْعًا مِنْ أَدَمٍ وَوِسَادَةً مِنْ أَدَمٍ حَشُورًا مِنْ لَيْفِ النَّخْلِ وَعَبَاءَةً خَيْرِيَّةً وَقِرْيَةً لِلْمَاءِ وَكِرْزَانًا وَجِرَارًا وَمِطْهَرَةً لِلْمَاءِ وَسِتْرَ صُوفٍ رَقِيقًا وَحَمَلْنَاهُ جَمِيعًا حَتَّى وَضَعْنَاهُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى وَجَرَتْ دُمُوعُهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لِقَوْمِ جُلِّ أَيْتِهِمُ الْخَزْفُ قَالَ عَلِيٌّ وَدَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَاقِي ثَمَنِ الدَّرْعِ إِلَى أُمِّ سَيِّمَةَ فَقَالَ اتْرُكِي هَذِهِ الدَّرَاهِمَ عِنْدَكَ وَ مَكَّنْتُ بَعِيدَ ذَلِكَ شَهْرًا لَأَعَاوِدَ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي أَمْرِ فَاطِمَةَ بِشَيْءٍ اسْتِجِيَاءً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ إِذَا خَلَوْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ يَقُولُ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَحْسَنَ زَوْجَتِكَ وَأَجْمَلَهَا أَبِيتَرِي يَا أَبَا الْحَسَنِ فَصَدَّ زَوْجَتُكَ سَيِّدَةَ الْعَالَمِينَ قَالَ عَلِيٌّ فَلَمَّا كَانَ بَعِيدَ شَهْرٍ دَخَلَ عَلِيٌّ أَخِي عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ يَا أَخِي مَا فَرَحْتُ بِشَيْءٍ كَفَرَحِي بِتَزْوِيجِكَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص يَا أَخِي فَمَا بِالْكَ لَا تَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ ص يُدْخِلُهَا عَلَيْكَ فَتَقَرَّ عَيْنًا بِاجْتِمَاعِ شَمْلِكُمَا قَالَ عَلِيٌّ وَاللَّهِ يَا أَخِي إِنِّي لَأَحِبُّ ذَلِكَ وَمَا يَمْنَعُنِي مِنَ مَسْأَلَتِهِ إِلَّا الْحَيَاءُ مِنْهُ فَقَالَ أَفَسَمْتُ عَلَيْكَ إِلَّا قَمْتُ مَعِي

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۳۱

فَقَمْنَا نُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ ص فَلَقِينَا فِي طَرِيقِنَا أُمَّ أَيْمَنَ مَوْلَاهُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهَا فَقَالَتْ لَا تَفْعَلْ وَدَعْنَا نَحْنُ نُكَلِّمُهُ فَإِنَّ كَلَامَ النِّسَاءِ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَحْسَنُ وَأَوْفَعُ بِقُلُوبِ الرِّجَالِ ثُمَّ انْتَبَتْ رَاجِعَةً فَدَخَلَتْ إِلَى أُمِّ سَيِّمَةَ فَأَعْلَمَتْهَا بِدَلِكِ وَأَعْلَمَتْ نِسَاءَ النَّبِيِّ ص فَاجْتَمَعْنَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَكَانَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ فَأَخْبَدْنَ بِهِ وَقُلْنَ فَدَيْنَاكَ بِأَبَاتِنَا وَأُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدِ اجْتَمَعْنَا لِأَمْرٍ لَوْ أَنَّ خَدِيجَةَ فِي الْأَحْيَاءِ لَمَرَّتْ بِدَلِكِ عَيْنُهَا قَالَتْ أُمُّ سَيِّمَةَ فَلَمَّا ذَكَرْنَا خَدِيجَةَ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ خَدِيجَةُ وَأَيْنَ مِثْلُ خَدِيجَةَ صِيَدَقْتِنِي حِينَ كَذَّبْتَنِي عَلَى دِينِ اللَّهِ وَأَعَانْتَنِي عَلَيْهِ بِمَالِهَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أَبْشُرَ خَدِيجَةَ بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبِ الزُّمُرِّدِ لَا صِخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبٍ قَالَتْ أُمُّ سَيِّمَةَ فَقُلْنَا فَدَيْنَاكَ بِأَبَاتِنَا وَأُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَمْ تَذْكَرْ مِنْ خَدِيجَةَ أَمْرًا إِلَّا وَقَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ غَيْرَ أَنَّهَا قَدِمَتْ إِلَى رَبِّهَا فَهَنَّاها اللَّهُ بِدَلِكِ وَجَمَعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهَا فِي دَرَجَاتِ جَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ وَرَحْمَتِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هَذَا أَحْوَكُ فِي الدُّنْيَا وَابْنُ عَمِّكَ فِي النَّسَبِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يُحِبُّ أَنْ تَدْخَلَ عَلَيْهِ زَوْجَتَهُ فَاطِمَةَ ع وَتَجْمَعَ بِهَا شَمْلُهُ فَقَالَ يَا أُمَّ سَيِّمَةَ فَمَا بِالْ عَلِيٌّ لَا يَسْأَلُنِي ذَلِكَ فَقُلْتُ يَمْنَعُهُ الْحَيَاءُ مِنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص انْطَلِقِي إِلَى عَلِيٍّ فَأْتِينِي بِهِ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَإِذَا عَلِيٌّ يَنْتَظِرُنِي لِيَسْأَلُنِي عَنْ جَوَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمَّا رَأَى قَالَ مَا وَرَاكَ يَا أُمَّ أَيْمَنَ قُلْتُ أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ ع فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَقَمَنْ أَزْوَاجُهُ فَدَخَلْنَ الْبَيْتَ وَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ مُطْرَقًا نَحْوَ الْأَرْضِ حَيَاءً مِنْهُ فَقَالَ أَتُحِبُّ أَنْ تَدْخَلَ عَلَيْكَ زَوْجَتُكَ فَقُلْتُ وَأَنَا مُطْرَقٌ نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي فَقَالَ نَعَمْ وَكَرَامَةٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَدْخِلْهَا عَلَيْكَ فِي لَيْلَتِنَا هَذِهِ أَوْ فِي لَيْلَةٍ غَدٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَمْتُ فَرِحًا مَسْرُورًا وَأَمَرَ ص أَزْوَاجَهُ أَنْ يُزَيَّنَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۳۲

فَاطِمَةَ ع وَيُطَيَّبْنَهَا وَيَقْرَأْنَ لَهَا بَيْتًا لِيَدْخُلْنَهَا عَلَى بَعْضِهَا فَفَعَلْنَ ذَلِكَ وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ الدَّرَاهِمِ الَّتِي سَيِّمَهَا إِلَى أُمِّ سَيِّمَةَ عَشْرَةَ

دَرَاهِمَ فَدَفَعَهَا إِلَيَّ «۱» وَقَالَ اشْتَرِ سَيْنًا وَ تَمْرًا وَ أَقِطًا فَاشْتَرَيْتُ وَ أَقْبَلْتُ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَحَسَرَ عَن ذِرَاعِيهِ وَ دَعَا بِسُفْرِهِ مِنْ أَدَمٍ وَ جَعَلَ يَشْدُخُ التَّمْرَ وَ السَّمْنَ وَ يَخْلُطُهُمَا بِالْأَقِطِ حَتَّى اتَّخَذَهُ حَيْسًا ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ اذْعُ مَنْ أَحْبَبْتَ فَخَرَجْتُ إِلَى الْمَشِجِدِ وَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص مُتَوَفِّرُونَ فَقُلْتُ أَجِيبُوا رَسُولَ اللَّهِ ص فَصَامُوا جَمِيعًا وَ أَقْبَلُوا نَحْوَ النَّبِيِّ ص فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّ الْقَوْمَ كَثِيرٌ فَجَلَّلَ السُّفْرَةَ بِمِنْدِيلٍ وَ قَالَ أَدْخِلْ عَلَيَّ عَشْرَةَ بَعِيدَ عَشْرَةَ فَفَعَلْتُ وَ جَعَلُوا يَأْكُلُونَ وَ يَخْرُجُونَ وَ لَا يَنْقُصُ الطَّعَامُ حَتَّى لَقِدْتُ أَكَلْتُ مِنْ ذَلِكَ الْحَيْسِ سَبْعِمِائَةَ رَجُلٍ وَ امْرَأَةً بِبَرَكَهَةِ النَّبِيِّ ص قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ ثُمَّ دَعَا بِابْنَتِهِ فَاطِمَةَ وَ دَعَا بِعَلِيِّ ع فَأَخَذَ عَلِيًّا بِيَمِينِهِ وَ فَاطِمَةَ بِشِمَالِهِ وَ جَمَعَهُمَا إِلَى صَدْرِهِ فَقَبَلَ بَيْنَ أَعْيُنِهِمَا وَ دَفَعَ فَاطِمَةَ إِلَى عَلِيٍّ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ نِعْمَ الزَّوْجَةُ زَوْجَتُكَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيٌّ فَاطِمَةَ وَ قَالَ يَا فَاطِمَةُ نِعْمَ الْبُعْلُ بَعْلُكَ ثُمَّ قَامَ يَمْشِي بَيْنَهُمَا حَتَّى أَدْخَلَهُمَا بَيْتَهُمَا الَّذِي هُيَّيَ لَهُمَا ثُمَّ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِمَا فَأَخَذَ بِعَصَادَتِي الْبَابِ فَقَالَ طَهَّرْ كَمَا اللَّهُ وَ طَهَّرْ نَسْلَكُمْ أَنَا سَلَّمْتُ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ وَ أَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمْ قَالَ عَلِيٌّ وَ مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثًا لَا يَدْخُلُ عَلَيْنَا فَلَمَّا كَانَ فِي صَبِيحَةِ الْيَوْمِ الرَّابِعِ جَاءَنَا لِيَدْخُلَ عَلَيْنَا فَصَادَفَ فِي حُجْرَتِنَا أَسْمَاءَ بِنْتُ عُمَيْسِ الْخَثْعَمِيَّةِ فَقَالَ لَهَا مَا يَقْفُكِ هَاهُنَا وَ فِي الْحُجْرَةِ رَجُلٌ فَقَالَتْ فِئْدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي إِنَّ الْفِتَاءَ إِذَا رُفَّتْ إِلَى زَوْجِهَا تَحْتَاجُ إِلَى امْرَأَةٍ تَتَعَاهَدُهَا وَ تَقُومُ بِحَوَائِجِهَا فَأَقَمْتُ هَاهُنَا لِأَقْضَى حَوَائِجِ فَاطِمَةَ ع قَالَ ص يَا أَسْمَاءُ قَضَى اللَّهُ لَكَ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

(۱) في النسخة المطبوعة و المصدر ج ۱ ص ۴۸۸: «دفعتها الى علي عليه السلام» و هو سهو ظاهر فان قائل الكلام هو نفسه عليه السلام كما يقول: اشتريت إلخ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۳۳

قَالَ عَلِيُّ ع وَ كَانَتْ غَدَاهُ قَرَّةً وَ كُنْتُ أَنَا وَ فَاطِمَةُ تَحْتَ الْعَبَاءِ فَلَمَّا سَمِعْنَا كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ ص لِأَسْمَاءَ ذَهَبْنَا لِقَوْمٍ فَقَالَ بِحَقِّي عَلَيْكُمْ لَا تَفْتَرِقَا حَتَّى أَدْخُلَ عَلَيْكُمَا فَزَجَعْنَا إِلَى حَالِنَا وَ دَخَلَ ص وَ جَلَسَ عِنْدَ رُءُوسِنَا وَ أَدْخَلَ رِجْلَيْهِ فِيمَا بَيْنَنَا وَ أَخَذَتْ رِجْلَهُ الْيُمْنَى فَضَمَمَتْهَا إِلَى صَدْرِي وَ أَخَذَتْ فَاطِمَةَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى فَضَمَمَتْهَا إِلَى صَدْرِهَا وَ جَعَلْنَا نُدْفِي رِجْلَيْهِ مِنَ الْقَرِّ حَتَّى إِذَا دُفِنْنَا قَالَ يَا عَلِيُّ ائْتِنِي بِكُوزٍ مِنْ مَاءٍ فَأَتَيْتُهُ فَتَمَلَّ فِيهِ ثَلَاثًا وَ قَرَأَ فِيهِ آيَاتٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ اشْرَبْهُ وَ اتْرُكْ فِيهِ قَلِيلًا فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَرَشَّ بَاقِيَ الْمَاءِ عَلَى رَأْسِي وَ صَدْرِي وَ قَالَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ الرَّجْسَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ طَهَّرَكَ تَطْهِيرًا وَ قَالَ ائْتِنِي بِمَاءٍ جَدِيدٍ فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَفَعَلَ كَمَا فَعَلَ وَ سَلَّمَهُ إِلَى ابْنَتِهِ ع وَ قَالَ لَهَا اشْرَبِي وَ اتْرُكِي مِنْهُ قَلِيلًا فَفَعَلْتُ فَرَشَّهُ عَلَى رَأْسِهَا وَ صَدْرِهَا وَ قَالَ ص أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَكَ تَطْهِيرًا وَ أَمَرَنِي بِالْخُرُوجِ مِنَ الْبَيْتِ وَ خَلَمَا بِابْنَتِهِ وَ قَالَ كَيْفَ أَنْتِ يَا بِنْتِي وَ كَيْفَ رَأَيْتِ زَوْجَكَ قَالَتْ لَهُ يَا أَبَتِ خَيْرَ زَوْجٍ إِلَّا أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيَّ نِسَاءً مِنْ قَرِينِشِ وَ قَلَنْ لِي زَوْجَكَ رَسُولَ اللَّهِ ص مِنْ فَقِيرٍ لَا مَالَ لَهُ فَقَالَ لَهَا يَا بِنْتِي مَا أَبُوكَ بِفَقِيرٍ وَ لَا بَعْلُكَ بِفَقِيرٍ وَ لَقَدْ عَرَضْتُ عَلَيَّ خَزَائِنَ الْأَرْضِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ فَاخْتَرْتُ مَا عِنْدَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ يَا بِنْتِي لَوْ تَعْلَمِينَ مَا عَلِمَ أَبُوكَ لَسِ مَجَّتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنَيْكَ وَ اللَّهُ يَا بِنْتِي مَا أَلْوَتُكَ نُصْحًا إِنْ زَوَّجْتُكَ أَقْدَمَهُمْ سَلْمًا وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا يَا بِنْتِي إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْ أَهْلِهَا رَجُلَيْنِ فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا أَيْاكِ وَ الْآخَرَ بَعْلُكَ يَا بِنْتِي نِعْمَ الزَّوْجُ زَوْجُكَ لَا نَعَصِي لَهُ أَمْرًا ثُمَّ صَاحَ بِي رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ فَقُلْتُ لَبَيْتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَدْخُلْ بَيْتَكَ وَ الطُّفْ بِزَوْجَتِكَ وَ ارْزُقْ بِهَا فَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضَعَهُ مِنِّي يُؤَلِّمُنِي مَا يُؤَلِّمُهَا وَ يَسْرُنِي

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۳۴

مَا يَسْرُهَا أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ وَ أَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمْ قَالَ عَلِيُّ ع فَوَ اللَّهُ مَا أَعْضَبْتُهُ وَ لَمَّا أَكْرَهْتُهَا عَلَيَّ أَمْرٍ حَتَّى قَبَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا أَعْضَبْتَنِي وَ لَا عَصْتُ لِي أَمْرًا وَ لَقَدْ كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا فَتَنْكَشِفُ عَنِّي الْهُمُومُ وَ الْأَحْزَانُ قَالَ عَلِيُّ ع ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِيَنْصَرِفَ فَقَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ يَا أَبَتِ لَا طَاقَةَ لِي بِخِدْمَةِ الْبَيْتِ فَأَخَذْتَنِي خَادِمًا تَخْدُمُنِي وَ تَعِينُنِي عَلَيَّ أَمْرَ الْبَيْتِ فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ أَوْ لَا تُرِيدِينَ خَيْرًا مِنَ الْخَادِمِ فَقَالَ عَلِيُّ قَوْلِي بَلَى قَالَتْ يَا أَبَتِ خَيْرًا مِنَ الْخَادِمِ فَقَالَ تَسْبِجِينَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَ تَحْمَدِيئَهُ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً وَ تُكَبِّرِيئَهُ أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ مَرَّةً فَذَلِكَ مِائَةٌ بِاللَّسَانِ وَ أَلْفٌ حَسَنَةٌ فِي الْمِيزَانِ يَا فَاطِمَةُ إِنَّكَ إِنْ قُلْتَهَا فِي صَبِيحَةِ كُلِّ يَوْمٍ

كَفَاكَ اللَّهُ مَا أَهَمَّكَ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

تبیان أقول روى مثل تلك الرواية من كتاب كفاية الطالب تأليف محمد بن يوسف الكنجي الشافعي بإسناده عن ابن عباس باختصار و تغيير تركناه لتكرر مضامينه ثم قال قال محمد بن يوسف هكذا رواه ابن بطه و هو حسن عال و ذكر أسماء بنت عميس فى هذا الحديث غير صحيح لأن أسماء هذه امرأه جعفر بن أبى طالب تزوجها بعده أبو بكر فولدت له محمدا فلما مات أبو بكر تزوجها على بن أبى طالب ع و إن أسماء التى حضرت فى عرس فاطمة ع إنما هى أسماء بنت يزيد بن السكن الأنصارى و أسماء بنت عميس كان مع زوجها جعفر بالحبشة و قدم بها يوم فتح خيبر سنة سبع و كان زواج فاطمة ع بعد وقعة بدر بأيام يسيرة فصح بهذا أن أسماء المذكورة فى هذا الحديث إنما هى بنت يزيد «١» و لها أحاديث

(١) أقول: و كانت أسماء هذه مكناة بام سلمة و كانت يقال لها خطيبة النساء فما روى فى قصة زفافها عن أم سلمة فانما هى أسماء بنت يزيد بن السكن بن رافع لا أم سلمة التى زوجها النبى بعد ذاك الزفاف بسنة أو أكثر. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ١٣٥ عن النبى ص انتهى «١». أقول المرط كساء من صوف أو خز كان يؤتزر بها و الخدر بالكسر الستر قوله ع مما كان عليه آبائى أى الحيرة فى بعض الأمور التى اهتدى إليه أمير المؤمنين و خص به من العلوم الربانية و الشرك «٢» إنما هو للأعمام أو يكون المراد بعض الأجداد من جهة الأم و قال الجزرى فى ميمون النقية أى منجح الفعال مظفر المطالب و النقية النفس و قيل الطبيعة و الخليفة و قال طائر الإنسان ما حصل له فى علم الله مما قدر له و منه الحديث بالميمون طائرته أى بالمبارك حظه و يجوز أن يكون أصله من الطير السانح و البارح قوله ع تزلفه أى تفر به قوله و تحظيه من باب الإفعال يقال فلان أحظى منى أى أقرب إليه منى قوله ثم انثنت أى انصرفت قال الجوهرى ثنيتة صرفته عن حاجته و قال الجزرى الصخب الضجئة و اضطراب الأصوات للخصام و منه حديث خديجة لا صخب فيه و لا- نصب قوله فجعل السفره أى ستر ما فيها بمنديل لثلا يرى الآكلون ما فيها فيحصل فيها البركة و قد تكرر ذلك فى الأخبار المشتملة على إعجاز البركة.

٣٣- كشف، كشف الغمة و نقلت من كتاب الدرر الطاهرة، تصنيف أبى بشر محمد بن أحمد بن حماد الأنصارى المعروف بالدولابى من نسيجه بخط الشيخ ابن وصاح الحنبلى الشهرىانى و أجاز لى أن أروى عنه كل ما يزوى عن مشايخه و هو يزوى كثيرا و أجاز لى السيد جلال الدين بن عبد الحميد بن فخر الموسوى الحائرى أدام الله شرفه أن أرويه عنه عن الشيخ عبد العزيز بن الأخضر المحدث إجازة فى محرم سنة عشر و ستمائة و عن الشيخ بزهران الدين أبى الحسين أحمد بن على الغزنوى إجازة فى ربيع الأول سنة أربع عشرة و ستمائة كلاهما عن الشيخ الحافظ أبى الفضل محمد بن ناصر السلمى بإسناده و السيد أجاز لى قديما روايته كلما يزويه

(١) انتهى ملخصا. راجع ج ١ ص ٥٠٠.

(٢) قد آثرنا هناك (ص ١٢٦ س ٢٣) نسخة «الشك» بدل «الشرك» فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ١٣٦

و بهذا الكتاب فى ذى الحجة من سنة ست و سبعين و ستمائة عن على ع قال: خطب أبو بكر و عمر إلى رسول الله ص فأبى رسول الله ص فقال عمر أنت لها يا على فقال ما لى من شىء إلا درعى أرهتها فزوجه رسول الله ص فاطمة فلما بلغ ذلك فاطمة بكث قال فدخل عليها رسول الله ص فقال ما يبيكيك يا فاطمة فوالله لقد أنكحتك أكثرهم علما و أفضلهم حلما و أولهم سلما.

و عن جعفر بن محمد ع قال: تزوج على فاطمة فى شهر رمضان و بنى بها فى ذى الحجة من السنة الثانية من الهجرة.

و عن مجاهد عن على ع قال: خطبت فاطمة إلى رسول الله ص فقالت مؤلاة لى هل علمت أن فاطمة قد خطبت إلى رسول الله ص قلت لما قالت فقد خطبت فما يمتك أن تأتى رسول الله ص فيزوجك فقلت و هل عندى شىء أتزوج به فقالت إنك إن جئت إلى

رَسُولِ اللَّهِ صَ زَوْجِكَ فَوَاللَّهِ مَا زَالَتْ تُزَجِّينِي حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ وَكَانَتْ لَهُ جَلَالَةٌ وَهَيْبَةٌ فَلَمَّا قَعَدْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ أَفْحَمْتُ فَوَاللَّهِ مَا اسْتَيْطَعْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَنَّ فَقَالَ مَا جَاءَ بِكَ أَلَيْسَ حَاجِيَةٌ فَسَيَكْتُ فَقَالَ لَعَلَّكَ جِئْتِ تَخْطُبُ فَاطِمَةَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ تَسْتَحِلُّهَا بِهِ قُلْتُ لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ مَا فَعَلْتَ الدُّنْعَ الَّتِي سَلَّحْتُكَهَا فَقُلْتُ عِنْدِي وَاللَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لِحَطْمِيَّةٌ مَا تَمْنَاهَا إِلَّا أَرْبُعِمَائِهِ ذَرَاهِمَ قَالَ قَدْ زَوَّجْتُكَهَا فَأَبْعَثْ بِهَا فَإِنْ [فَانَّهَا] كَانَتْ لَصَدَاقٍ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَ.

بيان تقول سلخته و أسلحه إذا أعطيته سلاحا و قال الجزرى

فى حديث زواج فاطمة أنه قال لعلى أين درعك الحطمية.

هى التى تحطم السيوف أى تكسرهما و قيل هى العريضة الثقيلة و قيل هى منسوبة إلى بطن من عبد القيس يقال لهم حطمة بن محارب كانوا يعملون الدروع و هذا أشبه الأقوال.

۳۴- كشف، كشف الغمة و عن عطية بن أبي رباح قال: لما خطب علي فاطمة أتاه رسول الله ص فقال إن علياً قد ذكرك فسيكتك فخرج فزوجها.

و عن ابن بريدة عن أبيه قال: قال نضر من الأنصار لعلى بن أبي طالب ع

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۳۷

أخطب فاطمة فأتى رسول الله ص فسلم عليه فقال له ما حاجتكم علي بن أبي طالب قال يا رسول الله ذكرت فاطمة بنت رسول الله ص فقال مرحباً وأهلاً لم يزد عليهما فخرج علي على أولئك الرهط من الأنصار وكانوا ينتظرونه قالوا ما وراك قال ما أدري غير أنه ص قال مرحباً وأهلاً قالوا كيفيك من رسول الله أحدهما أعطاك الأهل والرحب فلما كان بعيد ذلك قال يا علي إنه لا بيد للعرس من وليمة فقال سيد عندى كبش و جمع له رهط من الأنصار أصعباً من ذرة (۱) فلما كان ليلى البناء قال لا تحدثن شيئاً حتى تلقانى فدعا رسول الله ص بماء فتوضأ منه ثم أفرغه على علي وقال اللهم بارك فيهما وبارك عليهما وبارك لهما فى شبلئيهما وقال ابن ناصير فى نسليهما.

و عن أسماء بنت عميس قالت كنت فى زفاف فاطمة بنت رسول الله ص فلما أصبحنا جاء النبى ص إلى الباب فقال يا أم أيمن ادعى لى أخى قالت هو أخوك و توكحه ابنتك قال نعم يا أم أيمن قالت و سمع النساء صوت النبى ص فتتحنين و احتبيت أنا فى ناحية فجاء علي ع فنصح النبى ص من الماء و دعيا له ثم قال ادعى لى فاطمة فجاءت خرقه من الحياء فقال لهما رسول الله ص اسكبنى لقد أنكحتك أحب أهل بيتى إلى ثم نصح عليهما من الماء و دعا لها

(۱) أصع جمع صاع، ذكره صاحب القاموس فى مادة فرق، قال: «الفرق مكيال بالمدينة يسع ثلاثة أصع» و فى المصباح: «و نقل المطرزي عن الفارسي انه يجمع - صاع - أيضا على أصع بالقلب كما قيل دار و آدر بالقلب، و هذا الذى نقله جعله أبو حاتم من خطأ العوام، و قال ابن الأبارى: و ليس عندى بخطأ فى القياس، لانه و ان كان غير مسموع من العرب (يعنى من العرب الجاهلى) و لكنه قياس ما نقل عنهم و هو انهم ينقلون الهمزة من موضع العين الى موضع الفاء فيقولون أبار و آبار - ذيل أقرب الموارد.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۳۸

قالت ثم رجع رسول الله ص فرأى سواداً بين يديه فقال من هذا فقلت أنا أسماء بنت عميس قال جئت فى زفاف فاطمة تكرمى بها قلت نعم قالت فدعا لى.

قال علي بن عيسى و حدثني السيد جلال الدين عبد الحميد بن فخار الموسوي بما هذا معناه و ربما اختلف الألفاظ قال قالت أسماء بنت عميس هذيه حضرت و فاهه حديجة ع فبكت فقلت أ تبكين و أنت سيدة نساء العالمين و أنت زوجة النبى ص مبشرة على لسانه بالجنة فقلت ما لهذا بكيت و لكن المرأة ليلة زفافها لا بد لها من امرأة تفضى إليها بسررها و تستعين بها على حوائجها و فاطمة حديثة

عَهْدٍ بِصَبَاً وَأَخْرَافُ أَنْ لَمَّا يَكُونُ لَهَا مَنْ يَتَوَلَّى أَمْرَهَا حِينَئِذٍ فَقُلْتُ يَا سَيِّدَتِي لِكَيْ عَلَيَّ عَهْدُ اللَّهِ إِنْ بَقِيَتْ إِلَى ذَلِكَ الْوَقْتِ أَنْ أَقُومَ مَقَامِكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَلَمَّا كَانَتْ تِلْكَ اللَّيْلَةُ وَجَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَرْضِ حَبَشَةَ فَخَرَجْنَا وَبَقِيَتْ فَلَمَّا أَرَادَ الْخُرُوجَ رَأَى سَوَادِي فَقَالَ مَنْ أَنْتِ فَقُلْتُ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ فَقَالَ أَلَمْ آمُرْكَ أَنْ تَخْرُجِي فَقُلْتُ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي وَمَا قَصَدْتُ خِلَافَكَ وَلَكِنِّي أُعْطِيتُ خَدِيجَةَ عَهْدًا وَحَدَّثْتُهُ فَبَكَى فَقَالَ بِاللَّهِ لِهَذَا وَقَفْتُ فَقُلْتُ نَعَمْ وَاللَّهِ فَدَعَا لِي.

—عُدْنَا إِلَى مَا أوردَهُ الدُّوَلَابِيُّ وَعَنْ أَسْمَاءِ بِنْتِ عُمَيْسٍ قَالَتْ لَقَدْ جُهِزْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَبِي طَالِبٍ عَ وَمَا كَانَ حَشْوُ فَرْشَتِهِمَا وَسَائِدِهِمَا إِلَّا لَيْفٌ وَلَقَدْ أَوْلَمَ عَلَيَّ لِغَاظِمَةَ عَ فَمَا كَانَتْ وَلِيْمَةً ذَلِكَ الزَّمَانَ أَفْضَلَ مِنْ وَلِيْمَتِهِ رَهَنَ دِرْعَهُ عِنْدَ يَهُودِيٍّ وَكَانَتْ وَلِيْمَتُهُ أَصْعًا مِنْ شَعِيرٍ وَتَمْرٍ وَحَيْسٍ (۱).

بیان قال الجزری

فی حدیث تزویج فاطمہ ع فلما أصبح دعاها فجاءت خرقه من الحياء.

ای خجله مدهوشه من الخرق التحير و يحتمل أن يكون

(۱) المصدر ج ۱ ص ۴۹۴. وله كلام بعد هذه الرواية من أن الحاضرة عند زفافها لا بد أن تكون هي سلمى بنت عميس - اخت أسماء - زوجة حمزة بن عبد المطلب. راجعه.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۳۹

بالحاء المهملة و الزاء المعجمة فالمراد تقارب الخطو في المشى قال الجوهرى الحزق القصير المتقارب الخطو و كذا الحزقة و روى أنها أته تعثر في مرطها من الخجل و قال الجوهرى و قضينا إليه ذلك الأمر أى أنهيناها إليه.

۳۵- كشف، كشف الغمة و من كتاب كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب ع تأليف محمد بن يوسف الكنجي الشافعي عن أبي هريرة قال: قالت فاطمة يا رسول الله زوجتني علي بن أبي طالب و هو فقير لا مال له فقال يا فاطمة أ ما تزدين أن الله أطلع إلي الأرض اطلاعة فاختار منها رجلين أحدهما أبو بكر و الآخر بعلي.

و عن جابر بن سمره قال قال رسول الله ص أيها الناس هذا علي بن أبي طالب و أنتم تزعمون أنني أنا زوجت ابنتي فاطمة و لقد خطبها إلي أشرف قريش فلم أجب كل ذلك أتوقع الخبر من السماء حتى جاءني جبرئيل لئله أربع و عشرين من شهر رمضان فقال يا محمد العلي الأعلى يقرأ عليك السلام و قد جمع الرؤحانيين و الكروبيين في واد يقال له الأفح تحت شجرة طوبى و زوج فاطمة علينا و أمرني فكنت الخاطب و الله تعالى الولي و أمر شجرة طوبى فحملت الحلي و الحلل و الدر و الياقوت ثم نثرته و أمر الحور العين فاجتمعن فلقطن فهن يتهادينه إلى يوم القيامة و يقطن هذا نثار فاطمة.

و عن علقمة عن عبد الله أنه قال: أصاب فاطمة ع لئله صبيحة العرس رعدة فقال لها النبي ص زوجتك سيداً في الدنيا و إنه في الآخرة لمن الصالحين يا فاطمة لما أردت أن أملكك بعلي أمر الله شجر الجنان فحملت حلياً و حللاً و أمرها فنثرته على الملائكة فمن أخذ منه يومئذ شيئاً أكثر مما أخذ منه صاحبه أو أحسن افتخر به علي صاحبه إلى يوم القيامة قالت أم سلمة فلقد كانت فاطمة تفتخر علي النساء لأن أول من خطب عليها جبرئيل.

و روى أن رسول الله ص دخل علي فاطمة لئله عرسها فبذح من لبن فقال اشربي هذا فداك أبو بكر ثم قال لعلي ع اشرب فداك ابن عمك.

و روى أنه لما زفت فاطمة إلي علي ع نزل جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۴۰

و معهم سبعون ألف ملك و قدمت بعلي رسول الله ص الدلدل و عليها فاطمة ع مشتملة قال فأمسك جبرئيل باللبام و أمسك إسرافيل

بِالرَّكَابِ وَ أَمْسَكَ مِيكَائِيلُ بِالتَّنْفَرِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُسَوِّى عَلَيَّهَا الثِّيَابَ فَكَبَّرَ جَبْرِيْلُ وَ كَبَّرَ إِسْرَافِيْلُ وَ كَبَّرَ مِيكَائِيلُ وَ كَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ وَ جَزَتِ السَّنَةُ بِالتَّكْبِيْرِ فِي الرَّفَافِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

بيان قال فى النهاية الاشتمال افتعال من الشملة و هو كساء يتغطى به و يتلفف فيه و قال ثغر الدابة الذى يجعل تحت ذنبها.

۳۶- كشف، كشف الغمة و عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آيَائِهِ ع أَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص زَوَّجْنِي فَاطِمَةَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَأَتَاهُ عُمَرُ فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَأَتَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فَقَالَ أَنْتَ أَكْثَرُ قُرَيْشٍ مَا لَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص فَخَطَبْتَ إِلَيْهِ فَاطِمَةَ زَادَكَ اللَّهُ مَا لَكَ إِلَى مَالِكَ وَ شَرَفًا إِلَى شَرَفِكَ فَأَتَى النَّبِيَّ ص فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَأَتَاهُمَا فَقَالَ قَدْ نَزَلَ بِي مِثْلَ الَّذِي نَزَلَ بِكُمْ يَا فَاطِمَةُ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ يَسْقِي نَخْلَاتٍ لَهُ فَقَالَ قَدْ عَرَفْنَا قَرَابَتَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ قَدِمْتِكَ فِي الْإِسْلَامِ فَلَوْ أَتَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص فَخَطَبْتَ إِلَيْهِ فَاطِمَةَ لَزَادَكَ اللَّهُ فَضْلًا إِلَى فَضْلِكَ وَ شَرَفًا إِلَى شَرَفِكَ فَقَالَ لَقَدْ تَبَهْتُمَانِي فَأَنْطَلَقَ فَتَوَضَّأَ ثُمَّ اغْتَسَلَ وَ لَبَسَ كِسَاءً قِطْرِيًّا وَ صَيَّمَى رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ أَتَى النَّبِيَّ ص وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوَّجْنِي فَاطِمَةَ قَالَ إِذَا زَوَّجْتُكَهَا فَمَا تُصَدِّقُهَا قَالَ أَصَدِّقُهَا سَيِّفِي وَ فَرَسِي وَ دَرْعِي وَ نَاصِيحِي قَالَ أَمَا نَاصِيحِكَ وَ سَيْفِكَ وَ فَرَسِكَ فَلَا عَنِّي بِكَ عَنْهَا تُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ وَ أَمَا دِرْعُكَ فَسَأَتُكَ بِهَا فَأَنْطَلَقَ عَلَيَّ وَ بَاعَ دِرْعَهُ بِأَرْبَعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا قِطْرِيًّا فَصَدَّقَهَا بِهَا بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ ص فَلَمْ يَسْأَلْهُ عَنْ عِيْدِهَا وَ لَا هُوَ أَخْبَرَهُ عَنْهَا فَأَخَذَ مِنْهَا رَسُولُ اللَّهِ ص قَبْضَةً فَصَدَّقَهَا إِلَى الْمُقَدَّادِ بْنِ الْأَسْوَدِ فَقَالَ ابْتَغِ مِنْ هَذَا مَا تَجَهَّزُ بِهِ فَاطِمَةَ وَ أَكْثِرْ لَهَا مِنَ الطَّيِّبِ فَأَنْطَلَقَ الْمُقَدَّادُ فَاشْتَرَى لَهَا رَحَى وَ قِرْبَةً وَ وَسَادَةً مِنْ أَدَمٍ وَ حَصِيرًا قِطْرِيًّا فَجَاءَ بِهِ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ ص وَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ مَعَهُ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۴۱

خَطَبَ إِلَيْكَ ذُووُ الْأَشْيَانِ وَ الْأَمْوَالِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ لَمْ تَزُوجْهُمْ فَرَوَّجْتَهُمْ مِنْ هَذَا الْعُلَامِ فَقَالَ يَا أَسْمَاءُ أَمَا إِنَّكَ سَتَرَوَّجِينَ بِهَذَا الْعُلَامِ وَ تَلْدِينَ لَهُ غُلَامًا مَعَ مَا رَوَى أَنَّهَا كَانَتْ فِي الْحَبَشَةِ غَرِيبًا فَإِنَّهَا تَزَوَّجَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ وُلِدَتْ مِنْهُ كَمَا ذَكَرَ ص فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ قَالَ لِسَلْمَانَ ابْنِي بِنْعَلَتِي الشَّهْبَاءُ فَأَتَاهُ بِهَا فَحَمَلَ عَلَيْهَا فَاطِمَةَ ع فَكَانَ سَلْمَانُ يَقُودُهَا وَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقُومُ بِهَا فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ سَمِعَ حَسًّا خَلْفَ ظَهْرِهِ فَالْتَفَتَ فَإِذَا هُوَ جَبْرِيْلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيْلُ فِي جَمْعٍ كَثِيرٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ يَا جَبْرِيْلُ مَا أَنْزَلَكُمْ قَالَ نَزَفُ فَاطِمَةَ إِلَى زَوْجِهَا فَكَبَّرَ جَبْرِيْلُ ثُمَّ كَبَّرَ مِيكَائِيلُ ثُمَّ كَبَّرَ إِسْرَافِيْلُ ثُمَّ كَبَّرَتِ الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ كَبَّرَ النَّبِيُّ ص ثُمَّ كَبَّرَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَصَارَ التَّكْبِيْرُ خَلْفَ الْعَرَائِسِ سِنَّةً مِنْ تِلْكَ اللَّيْلَةِ فَجَاءَ بِهَا فَأَدْخَلَهَا عَلَى عَلِيٍّ ع فَأَجْلَسَهَا إِلَى جَنْبِهِ عَلَى الْحَصِيرِ الْقِطْرِيِّ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ هَذِهِ بِنْتِي فَمَنْ أَكْرَمَهَا فَصَدَّقْ أَكْرَمْنِي وَ مَنْ أَهَانَهَا فَصَدَّقْ أَهَانِنِي ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمَا وَ بَارِكْ عَلَيْهِمَا وَ اجْعَلْ لَهُمَا ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ثُمَّ وَتَبَ فَتَعَلَّقَتْ بِهِ وَ بَكَتْ فَقَالَ لَهَا مَا يُبْكِيكَ فَقَدْ زَوَّجْتُكَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ أَكْثَرَهُمْ عِلْمًا.

إيضاح قال الجزرى فيه أنه ع كان متوشحا بثوب قطرى هو ضرب من البرود فيه حمرة و لها أعلام فيها بعض الخشونة و قيل هى حلل جباد تحمل من قبل البحرين و قال الأزهرى فى أعراض البحرين قرية يقال لها قطر و أحسب الثياب القطرية نسبت إليها فكسروا القاف للنسبة و خففوا.

۳۷- كشف، كشف الغمة قَدْ أوردَ صَاحِبُ كِتَابِ الْفَرْدَوْسِ فِي الْأَحَادِيثِ عَنِ النَّبِيِّ ص لَوْ لَا عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ لِفاطِمَةَ كُفُوًّا.

وَ رَوَى صَاحِبُ الْفَرْدَوْسِ أَيْضًا عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ص يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَ جَعَلَ صِدْقَهَا الْأَرْضَ فَمَنْ مَشَى عَلَيْهَا مُبْغِضًا لَكَ مَشَى حَرَامًا.

وَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۴۲

رَوَى ابْنُ بَابُوَيْهِ مِنْ حَدِيثِ طَوِيلٍ أوردَهُ فِي تَرْوِيحِ أميرِ الْمُؤْمِنِينَ بِفاطِمَةَ ع أَنَّهُ أَخَذَ فِي فِيهِ مَاءً وَ دَعَا فَاطِمَةَ فَأَجْلَسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ مَجَّ الْمَاءَ فِي الْمِخْضَبِ وَ هُوَ الْمِرْكَنُ وَ غَسَلَ قَدَمَيْهِ وَ وَجْهَهُ ثُمَّ دَعَا فَاطِمَةَ ع وَ أَخَذَ كَفًّا مِنْ مَاءٍ فَضَرَبَ بِهِ عَلَى رَأْسِهَا وَ كَفًّا بَيْنَ يَدَيْهَا ثُمَّ رَشَّ جِلْمَهَا ثُمَّ دَعَا بِمِخْضَبٍ آخَرَ ثُمَّ دَعَا عَلِيًّا فَصَبَّحَ بِهِ كَمَا صَبَّحَ بِهَا ثُمَّ التَّرْمَهُمَا فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُمَا اللَّهُمَّ كَمَا أَذْهَبَتْ

عَنْ الرَّجَسِ وَ طَهَّرْتَنِي تَطْهِيراً فَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجَسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً ثُمَّ قَالَ قُومًا إِلَى بَيْتِكُمَا جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَكُمَا وَ بَارَكَ فِي سَيْرِكُمَا وَ أَضْلَحَ بِالْكُمَا ثُمَّ قَامَ فَأَعْلَقَ عَلَيْهِمَا الْبَابَ بِيَدِهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَخْبَرْتَنِي أَسْمَاءُ أَنَّهَا رَمَقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص فَلَمْ يَزَلْ يَدْعُو لَهُمَا خَاصَّةً لَا يُشْرِكُهُمَا فِي دُعَائِهِ أَحَدًا حَتَّى تَوَارَى فِي حُجْرَتِهِ وَ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ قَالَ بَارَكَ اللَّهُ لَكُمَا فِي سَيْرِكُمَا وَ جَمَعَ شَمْلَكُمَا وَ أَلْفَ عَلَى الْإِيمَانِ بَيْنَ قُلُوبِكُمَا شَأْنَكِ بِأَهْلِكَ السَّلَامَ عَلَيْكُمَا.

وَ رَوَى عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيِّ ع كَانَ اللَّهُ تَعَالَى مُرَوِّجَهُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ وَ كَانَ جَبْرِئِيلُ الْخَاطِبَ وَ كَانَ مِيكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ شُهوداً وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى شَجَرَةِ طُوبَى أَنْ انْثَرِي مَا فِيكَ مِنَ الدَّرِّ وَ الْيَاقُوتِ وَ اللَّؤْلُؤِ وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْحُورِ الْعِينِ أَنْ التَّقِطْنَهُ فَهُنَّ يَتَهَادَيْنَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَرِحًا بِتَزْوِيجِ فَاطِمَةَ عَلِيًّا.

وَ عَنْ شُرَحْبِيلِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى فَاطِمَةَ فِي صَبِيحَةِ عَزْسِهَا بِقَدْحٍ فِيهِ لَبَنٌ فَقَالَ اشْرَبِي فِدَاكَ أَبُوكَ ثُمَّ قَالَ لِعَلِّي ع اشْرَبِي فِدَاكَ ابْنُ عَمِّكَ.

وَ عَنْ شُرَحْبِيلِ بْنِ سَعِيدِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: لَمَّا كَانَتْ صَبِيحَةُ الْعُرْسِ أَصَابَ فَاطِمَةَ ع رِغِيدَةٌ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص زَوَّجْتُكَ سَيِّدًا فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمَنْ الصَّالِحِينَ.

«۱» وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: شَكَّتْ فَاطِمَةُ ع إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص

(۱) في النسخة المطبوعة هناك رمز كا و هو سهو.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۴۳

عَلِيًّا فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يَدْعُ شَيْئًا مِنْ رِزْقِهِ إِلَّا وَرَعَهُ بَيْنَ الْمَسَاكِينِ فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ أ تُسَيِّخُطِينِي فِي أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي إِنَّ سَيِّخَطَهُ سَخَطِي وَ إِنَّ سَخَطِي لَسَخَطُ اللَّهِ فَقَالَتْ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَ سَخَطِ رَسُولِهِ.

وَ رَوَى عَنْ الْأَضْبَعِ بْنِ ثُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ وَ اللَّهُ لَا تَكَلَّمَنَّ بِكَلَامٍ لَا يَتَكَلَّمُ بِهِ غَيْرِي إِلَّا كَذَابٌ وَرِثْتُ نَبِيَّ الرَّحْمَةَ وَ زَوْجَتِي خَيْرُ نِسَاءِ الْأُمَّةِ وَ أَنَا خَيْرُ الْوَصِيِّينَ «۱».

۳۸- كا، الكافي العبدية عن سهل عن البرنطي عن عبد الكريم بن عمرو عن ابن أبي يعفور قال سمعت أبا عبد الله ع يقول إن علياً تزوج فاطمة ع على جرد برد و درع و فراش كان من إهاب كبش.

بيان قوله على جرد برد أي برد خلق.

۳۹- كا، الكافي محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن فضال عن ابن بكير قال سمعت أبا عبد الله ع يقول زوج رسول الله ص فاطمة على درع حطيمية يسوى ثلاثين درهماً.

۴۰- كا، الكافي أحمد بن محمد بن علي بن الحكم عن معاوية بن وهب عن أبي عبد الله ع قال: زوج رسول الله ص علياً فاطمة على درع حطيمية و كان فراشها إهاب كبش يجعلان الصوف إذا اضطجعا تحت جنوبيهما.

۴۱- كا، الكافي بعض أصحابنا عن علي بن الحسين عن العباس بن عامر عن عبد الله بن أبي بكير عن أبي عبد الله ع قال: زوج رسول الله ص علياً فاطمة على درع حطيمية تساوي ثلاثين درهماً.

بيان يمكن الجمع بين تلك الروايات بوجوه الأول أن يكون المراد كون الدرع جزء للمهر.

الثاني أن يكون المعنى أنه لو كان هذا اليوم لساوى ثلاثين درهما و إن كانت قيمته في ذلك الزمان أكثر.

(۱) راجع كشف الغممة ج ۲ ص ۳۲.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۴۴

الثالث أن يقال إنه كان يسوى ثلاثين درهما لكن بيع بخمسائة درهم.

الرابع أن يكون بعض الأخبار محمولاً على التقية.

۴۲- كا، الكافي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ الْخَزَّازِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: كَانَ صَدَاقُ فَاطِمَةَ جَزْدٌ بُزْدٌ حَبْرَةٌ وَدِرْعٌ حَطْمِيَّةٌ وَكَانَ فِرَاشُهَا إِهَابَ كَبْشٍ يُلْقِيَانِهِ وَيَفْرُشَانِهِ وَيَنَامَانِ عَلَيْهِ.

۴۳- كا، الكافي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ عَنْ دَاوُدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صَ عَلِيًّا فَاطِمَةَ دَخَلَ عَلَيْهَا وَهِيَ تَبْكِي فَقَالَ لَهَا مَا يُبْكِيكِ فَوَاللَّهِ لَوْ كَانَ فِي أَهْلِي خَيْرٌ مِنْهُ مَا زَوَّجْتُكَ وَمَا أَنَا زَوَّجْتُكَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ زَوَّجَكَ وَأَصْدَقَ عَنْكَ الْخُمْسَ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ.

۴۴- كا، الكافي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُلَيْمَانَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ ع قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ص زَوَّجْتَنِي بِالْمَهْرِ الْخَسِيسِ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص مَا أَنَا زَوَّجْتُكَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ زَوَّجَكَ مِنَ السَّمَاءِ وَ جَعَلَ مَهْرَكَ خُمْسَ الدُّنْيَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ.

۴۵- كا عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا غَيْرَةَ فِي الْحَلَالِ بَعْدَ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَا تُحَدِّثَا شَيْئًا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكُمَا فَلَمَّا أَتَاهُمَا أُدْخِلَ رِجْلَيْهِ بَيْنَهُمَا فِي الْفِرَاشِ.

۴۶- كا، الكافي عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبُرْقِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: لَمَّا زَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ قَالُوا بِالرَّفَاءِ وَالْبَيْنِ قَالَ لَا بَلْ عَلِيٌّ الْخَيْرُ وَالْبِرَّكَه.

إيضاح قال الجزري فيه نهى أن يقال للمتزوج بالرفاء والبنين الرفاء الالتيام والاتفاق والبركة والنماء وإنما نهى عنه كراهية لأنه كان من عاداتهم ولهذا سن فيه غيره.

۴۷- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ مَهْزِيَارَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۴۵

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَحْيَى الْبُرْقِيِّ عَنْ أَيَّانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ أَتَزَوَّجُ فِيكُمْ وَأَزَوَّجُكُمْ إِلَّا فَاطِمَةَ فَإِنْ تَزَوَّجْتَهَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ.

۴۸- فر «۱»، تفسير فرات بن إبراهيم علي بن محمد بن محمد بن الجعفي مَعْنَعْنَا عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا «۲» قَالَ خَلَقَ اللَّهُ نُطْفَةً بِنِضَاءٍ مَكْنُونَةٌ فَجَعَلَهَا فِي صُلْبِ آدَمَ ثُمَّ نَقَلَهَا مِنْ صُلْبِ آدَمَ إِلَى صُلْبِ شِيثٍ وَ مِنْ صُلْبِ شِيثٍ إِلَى صُلْبِ أَنْوَشَ وَ مِنْ صُلْبِ أَنْوَشَ إِلَى صُلْبِ قَيْنَانَ حَتَّى تَوَارَثَهَا كِرَامُ الْأَصْلَابِ فِي مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ حَتَّى جَعَلَهَا اللَّهُ فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ قَسَمَهَا نِصْفَيْنِ فَأَلْقَى نِصْفَهَا إِلَى صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَ نِصْفَهَا إِلَى صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ وَ هِيَ سَالَةٌ تُولَدُ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدًا وَ مِنْ أَبِي طَالِبٍ عَلِيًّا عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ زَوَّجَ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ عَلِيًّا فَعَلِيَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ نَسَبٌ وَ عَلِيٌّ الصَّهْرُ «۳».

۴۹- مَضِي بَاحُ الْمَأْنَوَارِ، وَ كِتَابُ الْمُحْتَضَرِ، لِلْحَسَنِ بْنِ سُلَيْمَانَ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ الْفِرْدَوْسِ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: لَوْ لَا عَلِيٌّ لَمْ يَكُنْ لِفَاطِمَةَ كُفُوًا.

وَ مِنْهُ رَفَعَهُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ لِعَلِيٍّ ع يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَ جَعَلَ صَدَاقَهَا الْأَرْضَ فَمَنْ مَشَى عَلَيْهَا مُبْغِضًا لَكَ مَشَى عَلَيْهَا حَرَامًا.

(۱) في النسخة المطبوعة هناك تصحيف غريب راجع ص ۴۲.

(۲) الفرقان: ۵۶.

(۳) المصدر ص ۱۰۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۴۶

باب ۶ كيفية معاشرتها مع على ع

۱- ع، علل الشرائع القطنان عن الشكرى عن الحسين بن علي العبدى عن عبد العزيز بن مسلم عن يحيى بن عبد الله عن أبيه عن أبي هريرة قال: صلى بنا رسول الله ص الفجر ثم قام بوجه كئيب وقمنا معه حتى صار إلى منزل فاطمة ع فأبصر علينا نائماً بين يدي الباب على الدقعاء فجلس النبي ص فجعل يمسح التراب عن ظهره ويقول قم فداك أبي وأمي يا أبا تراب ثم أخذ بيده ودخلا منزل فاطمة فمكثنا هنيهة ثم سجعنا ضحكاً عالياً ثم خرج علينا رسول الله ص بوجه مشرق فقلنا يا رسول الله دخلت بوجه كئيب وخرجت بخلافه فقال كيف لا أفرح وقد أصلحت بين اثنين أحب أهل الأرض إلى أهل السماء.

بيان الدقعاء التراب والأخبار المشتملة على منازعتها مأوله بما يرجع إلى ضرب من المصلحة لظهور فضلها على الناس أو غير ذلك مما خفى علينا جهته.

۲- ع، علل الشرائع القطنان عن الشكرى عن عثمان بن عمران عن عبيد الله بن موسى عن عبد العزيز عن حبيب بن أبي ثابت قال: كان بين علي وفاطمة ع كلاماً فدخل رسول الله ص وألقى له مثلاً فاضطجع عليه فجاءت فاطمة ع فاضطجعت من جانب وجاء علي ع فاضطجع من جانب قال فأخذ رسول الله ص يد علي فوضعهما على سيرته وأخذ يد فاطمة فوضعهما على سيرته فلم يزل حتى أضح بينهما ثم خرج فقيل له يا رسول الله دخلت وأنت على حال وخرجت ونحن نرى البشرى في وجهك قال وما يمنعني وقد أصلحت بين اثنين أحب من علي وجه الأرض إلى.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۴۷

قال الصدوق رحمه الله ليس هذا الخبر عندي بمعتمد ولا هو لي بمعتمد في هذه العلة لأن علياً وفاطمة ع ما كانا يقع بينهما كلام يحتاج رسول الله ص إلى الإصلاح بينهما لأنه ع سيد الوصيين وهي سيده نساء العالمين مقتديان بنبي الله ص في حسن الخلق مصباح الأنوار، عن حبيب مثله بيان المثال بالكسر الفراه ذكره الفيروزآبادي.

۳- ع، علل الشرائع أبي عن سعد بن الحسن بن عرفة عن وكيع عن محمد بن إسرائيل عن أبي صالح عن أبي ذر رحمه الله عليه قال: كنت أنا وجعفر بن أبي طالب مهاجرين إلى بلاد الحبشة (۱) فأهديت لجعفر جارية قيمتها أربعمائة ألف درهم فلما قدمنا المدينة أهداها لي علي ع فتخدمه فجعلها علي في منزل فاطمة فدخلت فاطمة ع يوماً فنظرت إلى رأس علي ع في حجر الجارية فقالت يا أبا الحسن فعلتها فقال لا والله يا بنت محمد ما فعلت شيئاً فما الذي تريدين قالت تأذن لي في المصير إلى منزل أبي رسول الله ص فقال لها قد أذنت لك فتجللت بجلالها وتبرفت بيزفعتها وأرادت النبي ص فهبط جبرئيل ع فقال يا محمد إن الله يقرئك السلام ويقول لك إن هديه فاطمة قد أقبلك تشكروا علينا فلا تقبل منها في علي شيئاً فدخلت فاطمة فقال لها رسول الله ص جئت تشكين علينا قالت إي ورب الكعبة فقال لها ارجعي إليه فقول لي رغم أنفي لرضاك فرجعت إلى علي ع فقالت له يا أبا الحسن رغم أنفي لرضاك تقولها ثلاثاً فقال لها علي شكوتني إلى خليلي وحبيبي رسول الله ص وأسواتاه من رسول الله ص أشهد الله يا فاطمة أن الجارية حرة لوجه الله وأن الأربعمائة درهم التي فضلت من عطائي صدقة علي فقراء أهل المدينة

(۱) لا يعرف لابي ذر هجره الى حبشة.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۴۸

ثُمَّ تَلَسَّ وَانْتَعَلَ وَارَادَ النَّبِيَّ ص فَهَيَّطَ جَبْرِئِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ قُلْ لِعَلِّي قَدْ أُعْطَيْتَكَ الْجَنَّةَ بِعِتْقِكَ الْجَارِيَةَ فِي رِضَى فَاطِمَةَ وَالنَّارَ بِالْأَرْبَعِمَائَةِ ذَرَمَ النَّبِيِّ تَصَدَّقَتْ بِهَا فَأَدْخَلَ الْجَنَّةَ مَنْ شِئْتَ بِرَحْمَتِي وَأَخْرَجَ مِنَ النَّارِ مَنْ شِئْتَ بِعَفْوِي فَعِنْدَهَا قَالَ عَلِيُّ ع أَنَا قَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ.

قب، المناقب لابن شهر آشوب أبو منصور الكاتب في كتاب الروح وريحان عن أبي ذر مثله بشاء، بشاره المصطفى والدي أبو القاسم وعمار بن ياسر وولده سعد جميعا عن إبراهيم بن نصر الجرجاني عن محمد بن حمزة المرعشي عن محمد بن الحسن عن محمد بن جعفر عن حمزة بن إسماعيل عن أحمد بن الخليل عن يحيى بن عبد الحميد عن شريك عن ليث بن أبي سليم عن مجاهد عن ابن عباس مثله بأدنى تغيير وقد أوردناه في باب أنه ع قسيم الجنة والنار (۱).

۴- قب، المناقب لابن شهر آشوب لما انصرفت فاطمة من عند أبي بكر أقبلت على أمير المؤمنين ع فقالت له يا ابن أبي طالب اشتملت شيمه الجنين وقعدت حجرة الطين فنقضت قادمة الأجدل فخانك ريش الأعزل أضرعت خدك يوم أضعت جدك افترست الذئاب و افترست التراب ما كفت قائلا ولا أغنيت باطلا هذا ابن أبي قحافة يبتزني نحيله أبي و بليغه ابني والله لقد أجهر في خصامي و ألفيته ألمد في كلامي حتى معنني القيلة نصيرها و المهاجرة و صيلها و غضت الجماعة دوني طرفها فلا دافع و لا مانع خرجت كاطمة و عدت راغمة و لا خيار لي ليتني مت قبل هيتي و دون زلتى عذيري الله منك عاديا و منك حاميا و لئلا في كل شارق و لئلا مات العمد و وهنت العضد و شكواي إلى أبي و عذواي إلى ربى اللهم أنت أشد قوة فأجابها أمير المؤمنين لا ويل لك بل الويل لسانك نهى عن وجدك يا بنية الصفوة و بنية الثبوة فما وثيت عن ديني و لا أخطأت مقدورى فإن كنت تريدن البلغة فرزقك مضمون و كفيلك مأمون و ما أعد لك خير مما قطع

(۱) راجع ج ۳۹ ص ۲۰۷ من الطبعة الحديثة.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۴۹

عَنْكَ فَاحْتَسِبِي اللَّهَ فَقَالَتْ حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱).

بيان أقول قد مر تصحيح كلماتها و شرحها في أبواب فدك.

۵- قب، المناقب لابن شهر آشوب معقل بن يسار و أبو قبيل و ابن إسحاق و حبيب بن أبي ثابت و عمران بن الحصين و ابن عسان و الباقر ع مع اختلاف الروايات و اتفاق المعنى أن النسوة قلن يا بنت رسول الله خطبك فلان و فلان فرددهم أبوك و زوجك عائلا فدخل رسول الله ص فقالت يا رسول الله زوجتني عائلا فهز رسول الله ص بيده معصية لها و قال لا يا فاطمة و لكن زوجتك أقدمهم سلما و أكثرهم علما و أعظمهم حلما أما علمت يا فاطمة أنه أخى فى الدنيا و الآخرة فضحك و قالت رضيت يا رسول الله. و فى روايته أبي قبيل لم أزوجك حتى أمرنى جبرئيل.

و فى روايته عمران بن الحصين و حبيب بن أبي ثابت أما إنى قد زوجتك خير من أعلم.

و فى روايته ابن عسان زوجتك خيرهم.

و فى كتاب ابن شاهين عبد الرزاق عن معمر عن أيوب عن عكرمة قال النبى ص أنكحتك أحب أهلى إلى

۶- فض، كتاب الروضة يل، الفضائل لابن شاذان عن ابن عباس يرفعه إلى سلمان الفارسي رضي الله عنه قال: كنت

(۱) ما نقله المصنف رحمه الله يخالف النسخة المطبوعة كثيرا و لذلك نقله من المصدر ج ۳ ص ۲۰۸ لمزيدة الفائدة:

«و لما انصرفت من عند أبي بكر، أقبلت على أمير المؤمنين فقالت له: يا ابن أبي طالب! اشتملت شملة الجنين، و قعدت حجرة الطين نقضت قادمة الأجدل، فخانك ريش الاعزل هذا ابن أبي قحافة قد ابتزني نحيله أبي؛ و بليغه ابني، و الله لقد أجهد فى ظلامتى و ألد

في خصامي، حتى منعتني القيلة نصرها، و المهاجرة وصلها و غضت الجماعة دوني طرفها فلا مانع و لا دافع، خرجت و الله كاظمة، وعدت راغمة و لا خيار لي، ليتني مت قبل ذلتي، و توفيت دون منيتي، عذيري و الله فيك حاميا، و منك داعيا، و يلاه في كل شارق، و يلاه مات العمدة، و وهن العضد شكواي الى ربي، و عدواي الى أبي... و باقي الكلام ليس فيه كثير اختلاف فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۵۰

وَإِقْفَاءً بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ أَسِيبُ الْمَاءِ عَلَى يَدَيْهِ إِذَا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ وَ هِيَ تَبْكِي فَوَضَعَ النَّبِيُّ ص يَدَهُ عَلَى رَأْسِهَا وَقَالَ مَا يَبْكِيكَ لَا أَبْنَى اللَّهُ عَيْنَيْكَ يَا حُورِيَّةُ قَالَتْ مَرَرْتُ عَلَى مَلَأٍ مِنْ نِسَاءِ قُرَيْشٍ وَ هُنَّ مُخَضَّبَاتٌ فَلَمَّا نَظَرَنَ إِلَيَّ وَقَعُوا فِيَّ وَ فِي ابْنِ عَمِّي فَقَالَ لَهَا وَ مَا سَمِعْتِي مِنْهُنَّ قَالَتْ قُلْنَ كَمَا كَانَ قَدْ عَزَّ عَلَى مُحَمَّدٍ أَنْ يُزَوِّجَ ابْنَتَهُ مِنْ رَجُلٍ فَقِيرٍ قُرَيْشٍ وَ أَقْلِهِمْ مَالًا فَقَالَ لَهَا وَ اللَّهُ يَا بِنْتِي مَا زَوَّجْتِكِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ زَوَّجَكَ مِنْ عَلِيٍّ فَكَانَ يَدُوهُ مِنْهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ حَطَبِيكَ فَلَانَ وَ فَلَانَ فَعِنْدَ ذَلِكَ جَعَلْتُ أَمْرَكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ أَمْسَيْتُ عَنْ النَّاسِ فَبَيْنَا صَيِّتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ صِيَامَةَ الْفَجْرِ إِذْ سَمِعْتُ حَفِيفَ الْمَلَائِكَةِ وَ إِذَا بِحَبِيبِي جَبْرِئِيلَ وَ مَعَهُ سَبْعُونَ صِيَامًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُتَوَجِّحِينَ مُقَرَّطِينَ مُدْمَلِحِينَ « ۱ » فَقُلْتُ مَا هَذِهِ التَّعْقَعَةُ مِنَ السَّمَاءِ يَا أَخِي جَبْرِئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطَّلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا مِنَ الرِّجَالِ عَلِيًّا ع وَ مِنَ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ ع فَرَوَّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ فَرَفَعَتْ رَأْسَهَا وَ تَبَسَّمتْ بَعْدَ بُكَائِهَا وَقَالَتْ رَضِيَتْ بِمَا رَضِيَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَقَالَ ص أَلَا أَرِيدُكَ يَا فَاطِمَةُ فِي عَلِيٍّ رَغْبَةً قَالَتْ بَلَى قَالَ لَا يَرِدُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رُكْبَانٌ أَكْرَمُ مِنَّا أَرْبَعَةٌ أَخِي صَالِحٌ عَلَى نَاقَتِهِ وَ عَمِّي حَمْرَةٌ عَلَى نَاقَتِي الْعُضْبَاءِ وَ أَنَا عَلَى الْبِرَاقِ وَ بَعْلُكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ فَقَالَتْ صِفْ لِي النَّاقَةَ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خُلِقَتْ قَالَ نَاقَةُ خُلِقَتْ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مُدْبَجَةً الْجَنَّتِينَ صِيَامَةً حَمْرَاءُ الرَّأْسِ سَوْدَاءُ الْحَدَقِ قَوَائِمُهَا مِنَ الذَّهَبِ خَطَامُهَا مِنَ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ عَيْنَاهَا مِنَ الْيَاقُوتِ وَ بَطْنُهَا مِنَ الزَّبَرْجِيدِ الْأَخْضَرِ عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ لَوْلُؤِهِ بَيْضَاءُ يَرَى بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا وَ ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا خُلِقَتْ مِنْ عَفْوِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

(۱) أي كان على رءوسهم التاج و في اذنههم القرط و في معصمهم الدملاج و هو حلى يلبس في المعصم.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۵۱

تِلْكَ النَّاقَةُ مِنْ نُوقِ اللَّهِ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ رُكْنًا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الرُّكْنِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَنْوَاعِ التَّسْبِيحِ لَا يَمُرُّ عَلَى مَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَّا قَالُوا مَنْ هَذَا الْعَبْدُ مَا أَكْرَمَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أ تَرَاهُ نَبِيًّا مُرْسِلًا أَوْ مَلَكًا مُقَرَّبًا أَوْ حَامِلَ عَرْشٍ أَوْ حَامِلَ كُرْسِيِّ قِيَادِي مُنَادٍ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ أَيُّهَا النَّاسُ لَيْسَ هَذَا بِنَبِيٍّ مُرْسِلٍ وَ لَا مَلَكٍ مُقَرَّبٍ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صِيَامَاتُ اللَّهِ وَ سِيَامَتُهُ عَلَيْهِ فَيَبْدُونَ رِجَالًا رِجَالًا فَيَقُولُونَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ حَدَّثُونَا فَلَمْ نُصِدِّقْ وَ نَصِيحُونَا فَلَمْ نَقْبَلْ وَ الَّذِينَ يُحِبُّونَهُ تَعَلَّقُوا بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى كَذَلِكَ يَنْجُونَ فِي الْأَجْرَةِ يَا فَاطِمَةُ أَلَا أَرِيدُكَ فِي عَلِيٍّ رَغْبَةً قَالَتْ زِدْنِي يَا أَبَتَاهُ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ عَلِيًّا أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ هَارُونَ لِأَنَّ هَارُونَ أَعْضَبَ مُوسَى وَ عَلِيٌّ لَمْ يُغْضِبْ بَنِي قُطُ وَ الَّذِي بَعَثَ أَبَاكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا غَضِبْتُ عَلَيْهِ يَوْمًا قَطُّ وَ مَا نَظَرْتُ فِي وَجْهِ عَلِيٍّ إِلَّا ذَهَبَ الْغَضَبُ عَنِّي يَا فَاطِمَةُ أَلَا أَرِيدُكَ فِي عَلِيٍّ رَغْبَةً قَالَتْ زِدْنِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ هَبْطِ عَلِيَّ جَبْرِئِيلُ وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ اقْرَأْ عَلِيًّا مِنَ السَّلَامِ السَّلَامِ فَقَامَتْ وَ قَالَتْ فَاطِمَةُ ع رَضِيَتْ بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِكَ يَا أَبَتَاهُ نَبِيًّا وَ بِابْنِ عَمِّي بَعْلًا وَ وَلِيًّا.

۷- كا، الكافي علي عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله ع قال: كان أمير المؤمنين ع يحتطب و يسبتقى و يكنس و كانت فاطمة ع تطحن و تعجن و تخبز.

ما، الأمامي للشيخ الطوسي الحسين بن إبراهيم القزويني عن محمد بن وهبان عن أحمد بن إبراهيم عن الحسن بن علي الزعفراني عن البرقي عن أبيه عن ابن أبي عمير مثله.

۸- ما، الأمامي للشيخ الطوسي الحسين بن علي بن وهبان عن علي بن حبيش عن العباس بن محمد بن الحسين عن أبيه عن صهفوان عن الحسين بن أبي غندير عن ابن أبي يعفور عن

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۵۲

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْ لِفَاطِمَةَ لَا تَعْصِي عَلَيَّا فَإِنَّهُ إِنْ عَضِبَ عَضِبَتْ لِعَضْبِهِ.

۹- وَ فِي الدِّيَوَانِ الْمُنْسُوبَةِ أَبْيَاتُهَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، أَنَّهُ قَالَ فِي مَرَضِهِ مُحَاطَبًا لِفَاطِمَةَ مَا رُوِيَ عَنْ أَبِي الْعَلَاءِ الْحَسَنِ الْعَطَّارِ عَنِ الْحَسَنِ الْمُقْرِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْمُقْرِيِّ عَنِ زَيْدِ بْنِ مُسَيْكَانَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَلَوِيِّ أَنَّهُ ع أَنشَدَ هَذِهِ الْأَبْيَاتَ وَ هُوَ مُحْمُومٌ يَزِيهِ فَاطِمَةَ ع

وَ إِنْ حَيَاتِي مِنْكَ يَا بِنْتَ أَحْمَدَ بِإِظْهَارٍ مَا أَخْفَيْتُهُ لَشَدِيدٍ

وَ لَكِنْ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْنُو رِقَابَنَا وَ لَيْسَ عَلَيَّ أَمْرٌ إِلَّا جَلِيدٌ

أُتْصِرُ عَنِّي الْحُمَى لَدَيْكَ وَ أَشْتَكِي إِلَيْكَ وَ مَا لِي فِي الرَّجَالِ نَدِيدٌ

أُصِرُّ عَلَيَّ صَبْرٌ وَ أَقْوَى عَلَيَّ مَنِي إِذَا صَبْرُ خَوَارِ الرَّجَالِ بَعِيدٌ

وَ فِي هَذِهِ الْحُمَى دَلِيلٌ بِأَنَّهَا لِمَوْتِ الْبَرَايَا قَائِدٌ وَ بَرِيدٌ

بيان: و إن حياتي منك أي اشتدت حياتي بسببك حيث لا بد لي من إظهار ما أخفيته من المرض كذا خطر بالبال «۱» و قيل منك أي من بعدك و قيل أي حياتي منك و بسببك و أنا شديد بإظهار ما أخفيته أي لا أظهره و لا يخفي بعدهما تعنو أي تخضع و الجليل الصلب و النديد المثل و النظير و الخوار الضعيف و الصياح.

۱۰- دَعَوَاتُ الرَّاَوْنَدِيِّ، عَنْ سُؤْيِدِ بْنِ عَفَلَةَ قَالَ: أَصَابَتْ عَلِيًّا ع شِدَّةٌ فَاتَتْ فَاطِمَةَ ع رَسُولَ اللَّهِ ص فَدَقَّتِ الْبَابَ فَقَالَ أَسْمَعُ حَسَّ حَبِيبِي بِالْبَابِ يَا أُمَّ أَيْمَنَ قَوْمِي وَ أَنْظِرِي فَفَتَحَتْ لَهَا الْبَابَ فَدَخَلَتْ فَقَالَ ص لَقَدْ جِئْتِنَا فِي وَقْتٍ مَا كُنْتَ تَأْتِينَا فِي مِثْلِهِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص مَا طَعَامُ الْمَلَائِكَةِ عِنْدَ رَبَّنَا فَقَالَ التَّحْمِيدُ فَقَالَتْ مَا طَعَامُنَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص

(۱) و الذي يخطر بالبال أن «حياتي» مصحف «حياتي» فيستقيم معنى الشعر و سياق الكلام و لازمه كون الاشعار شكوائية في حياتها عليها السلام لا رثائية في وفاتها بل هو الظاهر من سياقها كما لا يخفى.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۵۳

وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَقْبَسُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ شَهْرًا نَارًا وَ أَعْلَمُكَ خَمْسَ كَلِمَاتٍ عَلَّمْنِيَهُنَّ جَبْرَائِيلُ ع قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْخَمْسُ الْكَلِمَاتُ قَالَ يَا رَبَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ وَ يَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ وَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ رَجَعَتْ فَلَمَّا أَبْصَرَهَا عَلِيُّ ع قَالَ يَا أَبِي أَنْتِ وَ أُمِّي مَا وَرَاءَكَ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ ذَهَبْتُ لِلدُّنْيَا وَ جِئْتُ لِلْآخِرَةِ قَالَ عَلِيُّ ع خَيْرٌ أَمَامَكَ خَيْرٌ أَمَامَكَ.

۱۱- مِصْبَاحُ الْأَنْوَارِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: شَكَتْ فَاطِمَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص عَلِيًّا فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا يَدْعُ شَيْئًا مِنْ رِزْقِهِ إِلَّا وَزَعَهُ عَلَيَّ الْمَسَاكِينِ فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ أَسْخَطْتَنِي فِي أَحْيٍ وَ ابْنِ عَمِّي إِنَّ سَخَطَهُ سَخَطِي وَ إِنَّ سَخَطِي سَخَطُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

۱۲- ما، الأمالى للشيخ الطوسى جماعه عن أبي غالب الزراري عن خاله عن الأشعري عن أبي عبد الله «۱» عن منصور بن العباس عن إسماعيل بن سهل الكاتب عن أبي طالب العنوي عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع قال: حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيَّ عَلَى النِّسَاءِ مَا دَامَتْ فَاطِمَةُ حَيَّةً قَلْتُ وَ كَيْفَ قَالَ لِأَنَّهَا طَاهِرَةٌ لَا تَحِيضُ.

بيان هذا التعليل يحتمل وجهين الأول أن يكون المراد أنها لما كانت لا تحيض حتى يكون له عذر في مباشرة غيرها فلذا حرم الله عليه غيرها رعاية لحرمتها.

الثاني أن يكون المعنى أن جلالتها منعت من ذلك و عبر عن ذلك ببعض ما يلزمه من الصفات التي اختصت بها.

۱۳- قب، المناقب لابن شهر آشوب سئل عالم فقيل إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَنْزَلَ هَلْ أَتَى فِي أَهْلِ الْبَيْتِ وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ نَعِيمِ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ ذَكَرَ فِيهِ إِلَّا الْحُورَ الْعِينِ قَالَ ذَلِكَ إِجْلَالًا لِفَاطِمَةَ ع.

(۱) یعنی ابا عبد الله محمد بن خالد البرقي.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۵۴

سُئِنُ التَّوْرِيُّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ فِي قَوْلِهِ وَإِذَا النُّفُوسُ رُوِّجَتْ «۱» قَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا إِذَا قَطَعَ الصِّرَاطَ زَوَّجَهُ اللَّهُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ بِأَرْبَعِ نِسْوَةٍ مِنْ نِسَاءِ الدُّنْيَا وَسَبْعِينَ أَلْفَ حُورٍ مِنْ حُورِ الْجَنَّةِ إِلَّا عَلَى بَنِّ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ زَوَّجَ الْبُتُولَ فَاطِمَةَ فِي الدُّنْيَا وَهُوَ زَوَّجَهَا فِي الْآخِرَةِ فِي الْجَنَّةِ لَيْسَتْ لَهُ زَوْجَةٌ فِي الْجَنَّةِ غَيْرُهَا مِنْ نِسَاءِ الدُّنْيَا لَكِنَّ لَهُ فِي الْجَنَّةِ سَبْعُونَ أَلْفَ حُورًا لِكُلِّ حُورٍ سَبْعُونَ أَلْفَ خَادِمٍ.

أقول سيأتي بعض أخبار هذا الباب في باب غسلها ودفنها.

(۱) التكوير: ۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۵۵

باب ۷ ما وقع عليها من الظلم و بكائها و حزنها و شكاتها في مرضها إلى شهادتها و غسلها و دفنها و بيان العلة في إخفاء دفنها صلوات الله عليها و لعنة الله على من ظلمها

۱- ل، الخصال ابن الوليد عن الصفار عن ابن معروف عن محمد بن سهيل البخراني يرفعه إلى أبي عبد الله الصادق ع قال: البكاءون خمسة آدم و يعقوب و يوسف و فاطمة بنت محمد و علي بن الحسين ع فأما آدم فبكى على الجنة حتى صار في حديه أمثال الأودية و أما يعقوب فبكى على يوسف حتى ذهب بصره و حتى قيل له تالله فتوتا تذكر يوسف حتى تكون حرصاً أو تكون من الهالكين «۱» و أما يوسف فبكى على يعقوب حتى تأذى به أهل السجن فقالوا له إما أن تبكي بالليل و تسبكت بالنهار و إما أن تبكي بالنهار و تسبكت بالليل فصيحهم على واحده منهم و أما فاطمة فبكت على رسول الله ص حتى تأذى به أهل المدينة فقالوا لها قد آذيتنا بكثرة بكائك فكانت تخرج إلى المقابر مقابر الشهداء فتبكي حتى تفضي حاجتها ثم تنصرف و أما علي بن الحسين فبكى على الحسين ع عشرين سنة أو أربعين سنة ما وضع بين يديه طعام إلا بكى حتى قال له مؤلى له جعلت فداك يا ابن رسول الله إني أخاف عليك أن تكون من الهالكين قال إنما أشكوا بني و حزني إلى الله و أعلم من الله ما لا تعلمون إني لم أذكر مضرع بني فاطمة إلا خفتني لذلك عبرة.

لى، الأمالى للصدوق الحسين بن أحمد بن إدريس عن أبيه عن ابن عيسى عن ابن معروف مثله.

(۱) يوسف: ۸۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۵۶

۲- ما، الأمالى للشيخ الطوسي المفيض عن الصدوق عن أبيه عن أحمد بن إدريس عن محمد بن عبد الجبار عن ابن أبي عمير عن أبان بن عثمان عن أريان بن تغلب عن عكرمة عن عبد الله بن عباس قال: لما حضر رسول الله ص الوفاة بكى حتى بلت دموعه لحيته فقيل له يا رسول الله ما يبكيك فقال أبكى لشدتي و ما تصيب بهم شرار أمتي من بعدى كأنى بفاطمة بنتي و قد ظلمت بعدى و هى تنادى يا أبتاه فلا يعينها أحد من أمتى فسمعت ذلك فاطمة ع فبكت فقال رسول الله ص لا تبكين يا بنتي فقالت لست أبكى لما يصيب بي من بعدك و لكنى أبكى لفراقك يا رسول الله فقال لها أبشري يا بنت محمد بسرع اللحاق بي فإنك أول من يلحق بي من أهل

بیتى.

۳- ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصدوق عن السناني عن الأسيدي عن البرمكي عن جعفر بن سليمان عن عبد الله بن يحيى عن الأعمش عن عبيدة عن ابن عباس قال: دخلت فاطمة على رسول الله ص في مرضه الذي توفي فيه قال نعتني إلى نفسي فبكت فاطمة فقال لها لا تبكين فإنك لا تمكثين من بعدي إلا اثنتين وسبعين يوماً ونصف يوم حتى تلحقي بي ولا تلحقي [تلحقين بي حتى تتحفي بشمار الجنة فصحك فاطمة ع.

۴- يع، الخرائج و الجرائح قال أبو عبد الله ع إن فاطمة مكثت بعد رسول الله ص خمسة وسبعين يوماً وكان دخلها حزن شديد على أبيها وكان جبرئيل يأتيها ويطيب نفسها ويخبرها عن أبيها ومكانه في الجنة ويخبرها ما يكون بعدها في ذريتها وكان علي يكتب ذلك.

۵- قب «۱»، المناقب لابن شهر آشوب دخلت أم سلمة على فاطمة ع فقالت لها كيف أصبحت عن ليلتك يا بنت رسول الله ص قالت أصبحت بين كمد وكرب فقد النبي وظلم الوصي هتك والله حجابته من أصبحت إمامته مقبضة على غير

(۱) في المطبوعة شي وهو سهو لا يناسب تفسير العياشي وإنما يوجد في المناقب ج ۲ ص ۲۰۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۵۷

مَا شَرَعَ اللَّهُ فِي التَّنْزِيلِ وَ سَنَّهَا النَّبِيُّ ص فِي التَّأْوِيلِ وَ لَكِنَّهَا أَحْقَادٌ يَدْرِئُهُ وَ تَرَاتٌ أُحْدِيئُهُ كَانَتْ عَلَيْهَا قُلُوبُ النَّفَاقِ مُكْتَمِنَةً لِامْتِنَانِ الْوَسْأَةِ فَلَمَّا اسْتُتْهِدَ الْأَمْرُ أَرْسَلَتْ عَلَيْنَا شَائِبَ الْأَتَارِ مِنْ مَخِيلَةِ الشَّقَاقِ فَيَقْطَعُ وَ تَرَّ الْإِيمَانَ مِنْ قِسِي صُدُورِهَا وَ لَبَسَ عَلَيَّ مَا وَعَدَ اللَّهُ مِنْ حِفْظِ الرِّسَالَةِ وَ كِفَالَةِ الْمُؤْمِنِينَ أَحْزَرُوا عَائِدَتَهُمْ غُرُورَ الدُّنْيَا بَعْدَ اسْتِنْصَارِ مَمْنُ فَتَكَ بِأَبَائِهِمْ فِي مَوَاطِنِ الْكَرْبِ وَ مَنَازِلِ الشَّهَادَاتِ. كان الخبر في المأخوذ منه مصحفا محرفا و لم أجده في موضع آخر أصححه به فأوردته على ما وجدته.

۶- من بعض كتب المناقب، عن سعد بن عبد الله الهمداني عن سليمان بن إبراهيم عن أحمد بن موسى بن مردويه عن جعفر بن محمد بن مزوان عن أبيه عن سعيد بن محمد الجرمي عن عمرو بن ثابت عن أبيه عن حبة عن علي ع قال: غسلت النبي ص في قميصه فكانت فاطمة تقول أرني القميص فإذا شمته غشي عليها فلما رأيت ذلك غيبت.

۷- يه «۱»، من لا يحضره الفقيه روى أنه لما قبض النبي ص امتنع بلال من الأذان قال لا أؤذن لأحد بعد رسول الله ص وإن فاطمة ع قالت ذات يوم إنني أشتهي أن أسمع صوت مؤذن أبي ع بالأذان فبلغ ذلك بلالاً فأخذ في الأذان فلما قال الله أكبر الله أكبر ذكرت أباه وأيامه فلم تتمالك من البكاء فلما بلغ إلى قوله أشهد أن محمداً رسول الله شهقت فاطمة ع وسقطت لوجهها وغشى عليها فقال الناس ليلال أمسك يا بلال فقد فارقت ابنة رسول الله ص الدنيا وظنوا أنها قد ماتت فقطع أذانه ولم يمه فافقت فاطمة ع وسألته أن يتم الأذان فلم يفعل وقال لها يا سيده النسوان إنني أخشى عليك مما تنزلينه بنفسك إذا سمعت صوتي بالأذان فأغفته عن ذلك.

(۱) في النسخة المطبوعة ير وهو سهو والحديث يوجد في الفقيه باب الأذان.

فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۵۸

۸- مع، معاني الأخبار حدثننا أحمد بن الحسن القطان قال حدثننا عبد الرحمن بن محمد الحسيني قال حدثننا أبو الطيب محمد بن الحسين بن حميد اللخمي قال حدثننا أبو عبد الله محمد بن زكريا قال حدثننا محمد بن عبد الرحمن المهلب قال حدثننا عبد الله بن محمد بن سليمان عن أبيه عن عبد الله بن الحسن عن أمه فاطمة بنت الحسين ع قالت لما اشتدت علة فاطمة بنت رسول الله ص وعلبها اجتمع عندها نساء المهاجرين والأنصار فقلن لها يا بنت رسول الله كيف أصبحت عن علتك فقالت ع أصبحت والله عائفة

لَدُنْيَاكُمْ قَالِيَهُ لِرِحَالِكُمْ لَفْظَتُهُمْ قَبِيلَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ وَ شَنَنْتُهُمْ بَعِيدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ فُقْبِحَا لِفُلُولِ الْحِدِّ وَ خَوَّرِ الْقَنَاءَ وَ خَطَلِ الرَّأْيَ وَ بَسَسَ مَا قَدَمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسِهِمْ أَنْ سَيَخِطُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعِذَابِ هُمْ خَالِدُونَ لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبَّقَتَهَا وَ شَنَنْتُمْ عَلَيْهِمْ غَارَهَا فَجَدَعًا وَ عَقْرًا وَ سُحْقًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ يَحْجُهُمْ أَنِّي زَحْزَحُوهَا عَنْ رِوَايَةِ الرَّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ التَّبَوُّهِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ الْأَمِينِ وَ الطَّيِّبِ بِأَمْرِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ الْأَذَلِّكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ وَ مَا نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ نَقَمُوا وَ اللَّهُ مِنْهُ نَكِيرٌ سَيِّفُهُ وَ شِدَّةٌ وَ طُنْجُ وَ نِكَالٌ وَ قَعْبَةٌ وَ تَنْمُرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اللَّهُ لَوْ تَكَفَّرُوا عَنْ زِمَامِ نَبَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَيْهِ لَأَعْتَلَقَهُ وَ لَسَارَ بِهِمْ سَيْرًا سُجْحًا لَا يَكَلُمُ خَشَاشُهُ وَ لَا يُتَعَنَّ رَاكِبُهُ وَ لَأَوْرَدَهُمْ مِنْهَا نَمِيرًا فَضًّا فَضًّا تَطْفُحُ ضَفَّتَاهُ وَ لَأَصِيدَ رَهْمُ بَطَانًا قَدْ تَحَيَّرَ بِهِمُ الرَّيُّ غَيْرَ مُتَحَلٍّ مِنْهُ بِطَائِلٍ إِلَّا بِغَمْرِ الْمَاءِ وَ رَدَعِهِ شَرَرَهُ السَّاعِبِ وَ لَفْتَحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ سَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ أَلَا هَلُمَّ فَاسْمَعْ وَ مَا عَشْتِ أَرَاكَ الدَّهْرُ الْعَجَبَ وَ إِنْ تَعَجَّبْتَ فَقَدْ أَعْجَبْتِكَ الْحَيَاتُ إِلَى أَيِّ سِتَادٍ اسْتَتَدُوا وَ بِأَيِّ عَزْوَةٍ تَمَسَّكُوا اسْتَبَدَّلُوا الدُّنَابِي وَ اللَّهُ بِالْقَوَادِمِ وَ الْعُجْزِ بِالْكَاهِلِ فَرَعْمًا لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۵۹

أَمَّا لَعَمْرُ إِلَيْكَ لَقَدْ لَحِثَ فَنِظْرُهُ رِيثًا تَنْتِيحُ ثُمَّ اخْتَلَبُوا طَلَاعَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْطًا وَ دُعَا فَا مَمْقَرًا هُنَالِكَ يَحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَ يُعْرِفُ التَّالُونَ غَيْبَ مَا سَنَّ الْأَوْلُونَ ثُمَّ طَبِئُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ أَنْفُسًا وَ طَامِنُوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا وَ أَبْشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ وَ هَزَجِ شَامِلٍ وَ اسْتَبَدَادِ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيْتَكُمْ زَهِيدًا وَ زَرَعَكُمْ حَصِيدًا فَيَا حَسْرَتِي لَكُمْ وَ أَنِّي بِكُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ قُلُوبُكُمْ عَلَيْنَا أَنْ نَلْزِمُكُمْوهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ. ثُمَّ قَالَ وَ حَدَّثَنَا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَقْبَرَةَ الْقَزويني قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَاشِمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَدِيثِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ فَاطِمَةُ ع الْوَفَاةَ دَعَانِي فَقَالَ أَمْنَفُذُ أَنْتَ وَ صَبِيَّتِي وَ عَهْدِي قَالَ قُلْتُ بَلَى أَنْفَذَهَا فَأَوْصَتْ إِلَيْهِ وَ قَالَتْ إِذَا أَنَا مِتُّ فَادْفِنِي لَيْلًا وَ لَا تُؤَذِّنَنَّ رَجُلَيْنِ ذَكَرْتُهُمَا قَالَ فَلَمَّا اسْتَدَّتْ عَلَيْهَا اجْتَمَعَ إِلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارُ فُقُلْنَ كَيْفَ أَصْبَحَتْ يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عَلِيٍّ فَقَالَتْ أَصْبَحْتُ وَ اللَّهُ عَائِفَةٌ لَدُنْيَاكُمْ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ نَحْوَهُ.

قال الصدوق رحمه الله سألت أبا أحمد الحسين بن عبد الله بن سعيد العسكري عن معنى هذا الحديث فقال أما قولها صلوات الله عليها عائفة إلى آخر ما ذكره «۱» و سنوردها في تضاعيف ما سنذكره في شرح الخطبة على اختلاف رواياتها.

۹- ج، الاحتجاج قال سويد بن غفلة لما مرضت فاطمة ع المرضة التي توفيت فيها اجتمع إليها نساء المهاجرين و الأنصار يعدنها فقلن لها كيف أصبحت من عليتك يا ابنة رسول الله فحمدت الله و صلت على أبيها ص ثم قالت أصبحت و الله عائفة لمدنياكن قاليه لرجالكن لفظتكم بعد أن عجمتكم

(۱) راجع معاني الأخبار ص ۳۵۶، ط مكتبة الصدوق.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۶۰

وَ شَنَنْتُهُمْ بَعِيدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ فُقْبِحَا لِفُلُولِ الْحِدِّ وَ اللَّعِبِ بَعِيدَ الْحِدِّ وَ قَرَعَ الصَّفَاءَ وَ صَدَعَ الْقَنَاءَ وَ خَطَلِ الْأَرَاءِ وَ زَلَلِ الْأَهْوَاءِ وَ بَسَسَ مَا قَدَمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسِهِمْ أَنْ سَيَخِطُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعِذَابِ هُمْ خَالِدُونَ لَا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبَّقَتَهَا وَ حَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا وَ شَنَنْتُمْ عَلَيْهِمْ غَارَهَا فَجَدَعًا وَ عَقْرًا وَ بَعِيدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ يَحْجُهُمْ أَنِّي زَعْرَعُوهَا عَنْ رِوَايَةِ الرَّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ التَّبَوُّهِ وَ الدَّلَالَةِ وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَ الطَّيِّبِ بِأَمْرِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ الْأَذَلِّكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ وَ مَا لَدَى نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ نَقَمُوا مِنْهُ وَ اللَّهُ نَكِيرٌ سَيِّفُهُ وَ قَلَّةٌ مُبَالَاةٌ بِحَنْفِهِ وَ شِدَّةٌ وَ طُنْجُ وَ نِكَالٌ وَ قَعْبَةٌ وَ تَنْمُرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ تَالَهُ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحْجَةِ اللَّائِحَةِ وَ زَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ لَرَدَّهُمْ إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُهُمْ

عَلَيْهَا وَ لَسَارِ بِهِمْ سَيِّراً سَيِّجاً لَا يَكْلُمُ خَشَاشُهُ وَ لَا يَكِلُّ سَائِرُهُ وَ لَا يُمِلُّ رَاكِبُهُ وَ لَأَوْرَدَهُمْ مِنْهَا نَمِيراً صَافِياً رَوِيّاً تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ وَ لَا يَتَرَنَّقُ جَانِبَاهُ وَ لَأَصْدِرَهُمْ بَطَاناً وَ نَصِيحَ لَهُمْ سِتْرًا وَ إِعْلَانًا وَ لَمْ يَكُنْ يُحَلِّي مِنَ الْغَنَى بَطَائِلٌ وَ لَا يَحْطِي مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ غَيْرَ رَى النَّاهِلِ وَ شُبْعُهُ الْكَلِّ وَ لَبَانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيَصِبُ بِهِمْ سِنَانٌ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ وَ مَا عَشْتِ أَرَاكَ الدَّهْرَ عَجَبًا وَ إِنْ تَعَجَّبْتَ فَعَجَبْتَ قَوْلُهُمْ لَيْتَ شِعْرِي إِلَى أَيِّ سِتَانٍ اسْتَنْدُوا وَ عَلَى أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا وَ بَأْيَةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا وَ عَلَى أَيِّ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ اخْتَنَكُوا لِبَسِّ الْمَوْلَى وَ لِبَسِّ الْعَشِيرِ وَ بَسِّ لِلظَّالِمِينَ يَدَلًّا اسْتَبَدَلُوا وَ اللَّهُ الدَّنَابِيُّ بِالْقَوَادِمِ وَ الْعَجْزُ بِالْكَاهِلِ فَرَعْمًا لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِنْعًا أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ وَ يَحْتَمُونَ أَمَّا لَعَمْرِي لَقَدْ لَقِحتُ فَنظْرَةً رَيْنَمَا تَنْتَجُّ ثُمَّ اخْتَلَبُوا مِلءَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْطًا وَ دُعَا فَا مَبِيدًا هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَ يُعْرِفُ التَّالُونَ غَيْبَ مَا أُسَسَ الْأَوْلُونَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۶۱

ثُمَّ طَبِئُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا وَ اطْمَنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا وَ أَبْشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ وَ سَطَوَهُ مُعْتَدٍ غَاشِمٍ وَ بِهِرَجٍ شَامِلٍ وَ اسْتَبَدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ يَدْعُ فَيْئَكُمْ زَهِيدًا وَ جَمْعَكُمْ حَصِيدًا فَيَا حَسِيرَةَ لَكُمْ وَ أَنَّى بِكُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ عَلَيْكُمْ أَنْزِلُكُمْ مَوْهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ قَالَ سُؤِيدٌ بِنُ غَفَلَهُ فَأَعَادَتِ النِّسَاءُ قَوْلَهَا عَلى رِجَالِهِنَّ فَجَاءَ إِلَيْهَا قَوْمٌ مِنْ وُجُوهِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ مُعْتَدِرِينَ وَ قَالُوا يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ لَوْ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ ذَكَرَ لَنَا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُبْرِمَ الْعَهْدَ وَ نُحْكَمَ الْعَقْدَ لَمَا عَدَلْنَا عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ فَقَالَتْ عَ إِلَيْكُمْ عَنِّي فَلَا عُدْرَ بَعْدَ تَغْذِيرِكُمْ وَ لَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ.

۱۰- ما، الأملی للشيخ الطوسی الحفّار عن إسماعيل بن عليّ الدّعيلی عن أحمد بن عليّ الحزّاز عن أبي سهل الدّقاق عن عبد الرزّاق و قال الدّعيلی و حدّثنا إسحاق بن إبراهيم الدّیری عن عبد الرزّاق عن معمر بن الزّهری عن عبيد الله بن عبد الله بن عبّنه بن مسعود عن ابن عبّاس قال: دخلن نسوة من المهاجرين و الأنصار على فاطمة بنت رسول الله ص يعيدنها في علتها فقلن السلام عليك يا بنت رسول الله ص كيف أصيحت فقالت أصيحت و الله عانفة لدنياكنّ قاليه لرجالكنّ لفظتھم بعد إذ عجمتھم و سيئمتھم بعد أن سبّرتھم فقبحا لأفون الرّأي و حطل القول و حور القناه و لبس ما قدمت لهم أنفسھم أن سيخط الله عليهم و في العذاب هم خالدون لا جرم و الله لقد لدتھم ربقتها و سننت عليهم غارها فجدعا و رعما للقوم الظالمين و يحهم أني زخرحوها عن أبي الحسن ما نقموا و الله منه إلا نكير سيئفه و نكال وقع و نتمره في ذات الله و تالله لو تكافوا عليه عن زمام بذه إليه رسول الله ص لا عتلقه ثم لسار بهم سيره سيجحا فبانه قواعد الرّساله و رواسي النبوه و مهبط الروح الأمين و الطين بامر الدين و الدنيا و الآخرة ألا ذلك هو الخسران المين و الله لا يكتلم خشاشه و لا يتنع راجبه و لأوردھم منها رويّا ففضاضا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۶۲

تَطْفَحُ ضَفَّتُهُ وَ لَأَصْدِرَهُمْ بَطَاناً قَدْ خَثَرُ بِهِمُ الرُّى غَيْرَ مُتَحَلِّ بِطَائِلٍ إِلَّا تَعَمَّرَ النَّاهِلِ وَ رَدَعَ سَوْرَهُ سَعَبٍ وَ لَفْتِحتُ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ سَيَأْخُذُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ فَهَلُمَّ فَاسْمِعْ فَمَا عَشْتِ أَرَاكَ الدَّهْرَ عَجَبًا وَ إِنْ تَعَجَّبْتَ بَعِيدِ الْحَادِثِ فَمَا بِالْهُمُ بَأَى سَيِّدِ اسْتَبَدُّوا أَمْ بَأْيَةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا لِبَسِّ الْمَوْلَى وَ لِبَسِّ الْعَشِيرِ وَ بَسِّ لِلظَّالِمِينَ يَدَلًّا اسْتَبَدَلُوا الدَّنَابِيُّ بِالْقَوَادِمِ وَ الْحَزُونُ بِالْقَاحِمِ وَ الْعَجْزُ بِالْكَاهِلِ فَتَعَسَّ لِقَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِنْعًا أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ أَمَّا لَعَمْرِي لَقَدْ لَقِحتُ فَنظْرَةً رَيْنَمَا تَنْتَجُّ ثُمَّ اخْتَلَبُوا طَلَاعَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْطًا وَ دُعَا فَا مَبِيدًا هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ وَ يُعْرِفُ التَّالُونَ غَيْبَ مَا أُسَسَ الْأَوْلُونَ ثُمَّ طَبِئُوا بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ أَنْفُسِكُمْ لَفْتِنَهَا ثُمَّ اطْمَنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا وَ أَبْشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ وَ هَرَجٍ دَائِمٍ شَامِلٍ وَ اسْتَبَدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ فَرَعَّ فَيْئَكُمْ زَهِيدًا وَ جَمْعَكُمْ حَصِيدًا فَيَا حَسِيرَةَ لَكُمْ وَ قَدْ عَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ أَنْزِلُكُمْ مَوْهَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ.

بيان أقول روى صاحب كشف الغممة الروائتين اللتين أوردتهما الصدوق عن كتاب السقيفة بحذف الإسناد و رواه ابن أبي الحديد فى شرح نهج البلاغة عن أحمد بن عبد العزيز الجوهرى عن محمد بن زكريا عن محمد بن عبد الرحمن إلى آخر ما أوردته الصدوق وإنما أوردتها مكررة للاختلاف الكثير بين رواياتها و شدة الاعتناء بشأنها و لنشرها لاحتياج جل فقراتها إلى الشرح و البيان زيادة على ما أوردته الصدوق و الله المستعان.

قولها ع عائفة أى كارهة يقال عاف الرجل الطعام يعافه عيفا إذا كرهه و القالية المبغضة قال تعالى ما ودَّعَكَ رَبُّكَ و ما قَلَى «(۱)» و لفظت الشيء من فمى أى رميته و طرحته و العجم العض تقول عجمت العود أعجمه

(۱) الضحى: ۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۶۳

بالضم إذا عضضته و شناه كمنعه و سمعه أبغضه و سبرتهم أى اختبرتهم فعلى ما فى أكثر الروايات المعنى طرحتهم و أبغضتهم بعد امتحانهم و مشاهدة سيرتهم و أطوارهم و على رواية الصدوق المعنى أنى كنت عالمة بقبح سيرتهم و سوء سريرتهم فطرحتهم ثم لما اختبرتهم شننتهم و أبغضتهم أى تأكد إنكارى بعد الاختبار و يحتمل أن يكون الأول إشارة إلى شناعة أطوارهم الظاهرة و الثانى إلى خبث سرائرهم الباطنة.

قولها ع فقبحا لفلول الحد إلى قولها خالدون قبحا بالضم مصدر حذف فعله إما من قولهم قبحه الله قبحا أو من قبح بالضم قباحة فحرف الجر على الأول داخل على المفعول و على الثانى على الفاعل و الفلول بالضم جمع فل بالفتح و هو الثلمة و الكسر فى حد السيف و حكى الخليل فى العين أنه يكون مصدرا و لعله أنسب بالمقام و حد الشيء شباهته و حد الرجل بأسه و الخور بالفتح و التحريك الضعف و القناه الرمح و الخطل بالتحريك المنطق الفاسد المضطرب و خطل الرأى فساده و اضطرابه.

قولها ع اللعب بعد الجد أى أخذتم دينكم باللعب و الباطل بعد أن كنتم مجدين فيه آخذين بالحجة.

قولها ع و قرع الصفاة الصفاة الحجر الأملس أى جعلتم أنفسكم مقرعا لخصامكم حتى قرعوا صفاتكم أيضا قال الجزرى فى حديث معاوية يضرب صفاتها بمعوله و هو تمثيل أى اجتهد عليه و بالغ فى امتحانه و اختباره و منه الحديث لا يقرع لهم صفاة أى لا ينالهم أحد بسوء انتهى.

أقول لا يبعد أن يكون كناية عن عدم تأثير حيلتهم بعد ذلك و فلول حدهم كما أن من يضرب السيف على الصفاة لا يؤثر فيها و يفلى السيف.

و صدع القناه شقها و السامه الملال و

قَالَ الْجَزْرِيُّ فِي حَدِيثِ عَلِيٍّ إِيَّاكَ وَ مُشَاوَرَةَ النَّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ.

الأفن النقص و رجل أفن و مأفون أى ناقص العقل و قوله تعالى أَنْ سَيَخِطُ اللَّهُ هُوَ الْمَخْصُوصُ بِالذَّمِّ أَوْ عِلَّةُ الذَّمِّ وَ الْمَخْصُوصُ مَحْذُوفٌ أَوْ لِبَسِّ شَيْئًا ذَلِكَ لِأَنَّ كَسْبَهُمُ السَّخَطَ وَ الْخُلُودَ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۶۴

قولها ع لا جرم لقد قلدتهم ربقتها لا جرم كلمه تورد لتحقيق الشيء و الربقه فى الأصل عروه فى حبل تجعل فى عنق البهيمة أو يدها تمسكها و يقال للحبل الذى تكون فيه الربقه ربق و تجمع على ربق و رباق و أرباق و الضمير فى ربقتها راجع إلى الخلافة المدلول عليه بالمقام أو إلى فدك أو حقوق أهل البيت ع أى جعلت إثمها لازمة لرقابهم كالقلائد.

قولها و شننت عليهم غارها الشن رش الماء رشا متفرقا و السن بالمهملة الصب المتصل و منه قولهم شنت عليهم الغارة إذا فرقت عليهم من كل وجه.

قولها و حملتهم أوقتها قال الجوهري الأوق الثقل يقال ألقى عليه أوقه و قد أوقته تأويقا أى حملته المشقة و المكروه.
قولها ع فجدعا و عقرا الجددع قطع الأنف أو الأذن أو الشفة و هو بالأنف أخص و يكون بمعنى الحبس و العقر بالفتح الجرح و يقال فى الدعاء على الإنسان عقرا له و حلقا أى عقر الله جسده و أصابه بوجع فى حلقة و أصل العقر ضرب قوائم البعير أو الشاة بالسيف ثم اتسع فيه فاستعمل فى القتل و الهلاك و هذه المصادر يجب حذف الفعل منها و السحق بالضم البعد.
قولها ع و يحهم أنى زححوها عن رواسى الرسالة و يح كلمة تستعمل فى الترحم و التوجع و التعجب و الزحزحة التنحية و التباعد و الزعزة التحريك و الرواسى من الجبال الثابت الرواسخ و قواعد البيت أساسه.
قولها ع و الطيين هو بالطاء المهملة و الباء الموحدة الفطن الحاذق.

قولها ع و ما نعموا من أبى الحسن إلى قولها فى ذات الله و فى كشف الغمة و ما الذى نعموا من أبى الحسن يقال نعمت على الرجل كضربت و قال الكسائى كعلمت لغة أى عتبت عليه و كرهت شيئا منه و التنكير الإنكار و التنكر التغير عن حال يسرك إلى حال تكرهها و الاسم النكير و ما هنا يحتمل المعنيين و الأول أظهر أى إنكار سيفه فإنه ع كان لا يسلس سيفه إلا لتغيير المنكرات و الوطأة الأخذة الشديدة و الضغطة و أصل الوطء الدوس بالقدم
بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۶۵

و يطلق على الغزو و القتل لأن من يطاء الشىء برجليه فقد استقصى فى هلاكه و إهاتته و النكال العقوبة التى تنكل الناس و الوقعة صدمة الحرب و نمر فلان أى تغير و تنكر و أوعد لأن النمر لا تلقاه أبدا إلا متكررا غضبان.
قولها فى ذات الله قال الطيبى ذات الشىء نفسه و حقيقته و المراد ما أضيف إليه و قال الطبرسى فى قوله تعالى وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ كناية عن المنازعة و الخصومة و الذات هى الخلقة و البنية يقال فلان فى ذاته صالح أى فى خلقته و بنيته يعنى أصلحوا نفس كل شىء بينكم أو أصلحوا حال كل نفس بينكم و قيل معناه و أصلحوا حقيقة و صلحكم و كذلك معنى اللهم أصلح ذات البين أى أصلح الحال التى بها يجتمع المسلمون انتهى.

أقول فالمراد بقولها فى ذات الله أى فى الله و لله بناء على أن المراد بالذات الحقيقة أو فى الأمور و الأحوال التى تتعلق بالله من دينه و شرعه و غير ذلك كقوله تعالى إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أى المضمرات التى فى الصدور. قولها ع و تالله لو مالوا أى بعد أن مكنوه فى الخلافة قولها ع و تالله لو تكافوا إلى قولها بما كانوا يكسبون التكاف تفاعل من الكف و هو الدفع و الصرف و الزمام ككتاب الخيط الذى يشد فى البرة أو الخشاش ثم يشد فى طرفه المقود و قد يسمى المقود زماما و نبذه أى طرحه و فى الصحاح اعتلقه أى أحبه و لعله هنا بمعنى تعلق به و إن لم أجد فيما عندنا من كتب اللغة.

و السجح بضمين اللين السهل و الكلم الجرح و الخشاش بكسر الخاء المعجمة ما يجعل فى أنف البعير من خشب و يشد به الزمام ليكون أسرع لانتقاده و تعتقت الرجل أى أفلقتة و أزعجته.

و المنهل المورد و هو عين ماء ترده الإبل فى المراعى و تسمى المنازل التى فى المفاز على طرق السفار مناهل لأن فيها ماء قاله الجوهري و قال ماء نمير أى ناجع عذبا كان أو غيره و قال الصدوق نقلا عن الحسين بن عبد الله بن
بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۶۶

سعيد العسكري النمير الماء النامى فى الجسد «۱» و قال الجوهري الروى سحابة عظيمة القطر شديدة الوقع و يقال شربت شربا رويا و الفضفاض الواسع يقال ثوب فضفاض و عيش فضفاض و درع فضفاض و صفتا النهر بالكسر و قيل و بالفتح أيضا جانباه و تطفح أى تمتلئ حتى تفيض.

و رنق الماء كفرح و نصر و ترتق كدر و صار الماء رونقه غلب الطين على الماء و الترنوق الطين الذى فى الأنهار و المسيل فالظاهر أن المراد بقولها و لا- يترنق جانباه أنه لا ينقص الماء حتى يظهر الطين و الحمأ من جانبى النهر و يتكدر الماء بذلك و بطن كعلم عظم

بطنه من الشيع و منه الحديث تغدو خماسا و تروح بطانا و المراد عظم بطنهم من الشرب.
و تحير الماء أى اجتمع و دار كالمتهير يرجع أقصاه إلى أدناه و يقال تحيرت الأرض بالماء إذا امتلأت و لعل الباء بمعنى فى أى تحير
فيهم الرى أو للتعدية أى صاروا حيارى لكثرة الرى و الرى بالكسر و الفتح ضد العطش.
و فى رواية الشيخ قد خثر بالخاء المعجمه و الناء المثلثة أى أثقلهم من قولك أصبح فلان خاثر النفس أى ثقل النفس غير طيب و لا
نشط و حلى منه بخير كرضى أى أصاب خيرا و قال الجوهري قولهم لم يحل منها بطائل أى لم يستفد منها كثير فائدة و التحلى التزين
و الطائل الغناء و المزيه و السعة و الفضل و التغمر هو الشرب دون الرى مأخوذ من الغمر بضم الغين المعجمه و فتح الميم و هو القدر
الصغير.

و الناهل العطشان و الريان و المراد هنا الأول و الردع الكف و الدفع و الردعه الدفعه منه و فى جميع الروايات سوى معانى الأخبار
سورة الساعب و فيه شره الساعب و لعله من تصحيف الساخ و الشرر ما يتطاير من النار و لا

(۱) و فى معانى الأخبار- ط مكتبة الصدوق- ص ۳۵۷- و «النمير»: الماء النامى فى الحشد. و قال فى ذيله بأنه الصواب فان الحشد من
العين ما لا ينقطع ماؤها.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۶۷

يبعد أن يكون من الشره بمعنى الحرص.

و سورة الشىء بالفتح حدته و شدته و السغب الجوع.

و قال الفيروز آبادى الحظوة بالضم و الكسر و الحظه كعده المكانه و الحظ من الرزق و حظى كل واحد من الزوجين عند صاحبه
كرضى و النائل العطيء و لعل فيه شبه القلب.

و قال الفيروز آبادى الكافل العائل و الذى لا يأكل أو يصل الصيام و الضامن انتهى.

أقول يمكن أن يكون هنا بكل من المعنيين الأولين و يحتمل أن يكون بمعنى كافل اليتيم فإنه لا- يحل له الأكل إلا بقدر البلغه و
حاصل المعنى أنه لو منع كل منهم الآخرين عن الزمام الذى نبذه رسول الله ص و هو تولى أمر الأمة لتعلق به أمير المؤمنين ع أو أخذه
محباً له و لسلك بهم طريق الحق من غير أن يترك شيئاً من أوامر الله أو يتعدى حداً من حدوده و من غير أن يشق على الأمة و
يكلفهم فوق طاقتهم و وسعهم و لغازوا بالعيش الرغيد فى الدنيا و الآخرة و لم يكن ينتفع من دنياهم و ما يتولى من أمرهم إلا بقدر
البلغه و سد الخلة.

قولها ع ألا هلم فاسمع فى روايه ابن أبى الحديد ألا هلمن فاسمعن و ما عشتن أراكن الدهر عجباً إلى أى لجأ لجئوا و استندوا و بأى
عروة تمسكوا لبس المولى و لبس العشير و ل بَسَ لِلظَّالِمِينَ يَدًا قَالَ الجوهري هلم يا رجل بفتح الميم بمعنى تعال يستوى فيه
الواحد و الجمع و التأنيث فى لغه أهل الحجاز و أهل نجد يصرفونها فيقولون للاتنين هلمما و للجمع هلموا و للمرأة هلمى و للنساء
هلممن و الأول أفصح و إذا أدخلت عليه النون الثقيله قلت هلمن يا رجل و للمرأة هلمن بكسر الميم و فى التثنيه هلمان للمؤنث و
المذكر جميعاً و هلمن يا رجال بضم الميم و هلمنان يا نسوة انتهى و على الروايات الأخر الخطاب عام.

قولها و ما عشتن أى أراكن الدهر شيئاً عجيباً لا يذهب عجبه و غرابته

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۶۸

مده حياتكن أو يتجدد لكن كل يوم أمر عجيب متفرع على هذا الحادث الغريب.

و قال الجوهري شعرت بالشىء أشعر به شعرا أى فطنت له و منه قولهم ليت شعرى أى ليتنى علمت و اللجأ محرکه الملاذ و المعقل
كالملاجأ و لجأت إلى فلان إذا استندت إليه و اعتضدت به و السناد ما يستند إليه. و قال الجوهري احتنك الجراد الأرض أى أكل ما

عليها و أتى على نبتها و قوله تعالى حاكيا عن إبليس لأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ «١» قال الفراء يريد لأستولين عليهم و المراد بالذرية ذرية الرسول ص.

و المولى الناصر و المحب و العشير صاحب المخالط المعاشر و ل بئس لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا أى بئس البدل من اختاروه على إمام العدل و هو أمير المؤمنين ع.

قولها ع استبدلوا إلى قولها كيف تحكمون الذنابي بالضم ذنب الطائر و منبت الذنب و الذنابي فى الطائر أكثر استعمالا من الذنب و فى الفرس و البعير و نحوهما الذنب أكثر و فى جناح الطائر أربع ذنابي بعد الخوافى و هى ما دون الريشات العشر من مقدم الجناح التى تسمى قوادم و الذنابي من الناس السفلة و الأتباع.

و الحرون فرس لا- يتقاد و إذا اشتدت به الجرى وقف و قحم فى الأمر قحوما رمى بنفسه فيه من غير روية استعير الأول للجبان و الجاهل و الثانى للشجاع و العالم بالأمر الذى يأتى بها من غير احتياج إلى ترو و تفكر و العجز كالعضد مؤخر الشىء يؤنث و يذكر و هو للرجل و المرأة جميعا و الكاهل الحارك و هو ما بين الكتفين و كاهل القوم عمدتهم فى المهمات و عدتهم للشدائد و الملمات و رغما مثلثة مصدر رغم أنفه أى لصق بالرغام بالفتح و هو التراب و رغم الأنف يستعمل فى الذل و العجز عن الانتصار و الانقياد على كره و المعاطس جمع معطس بالكسر و الفتح و هو الأنف و قرئ فى الآية يهدى بفتح الهاء و كسرهما و تشديد

(١) الإسراء: ٦٤.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ١٦٩

الذال فأصله يهدى و بتخفيف الدال و سكون الهاء.

قولها ع أما لعمر إلهك إلى آخر الخبر و فى بعض نسخ ابن أبى الحديد أما لعمر الله و فى بعضها أما لعمر إلهكن و العمر بالفتح و الضم بمعنى العيش الطويل و لا يستعمل فى القسم إلا العمر بالفتح و رفعه بالابتداء أى عمر الله قسمى و معنى عمر الله بقاؤه و دوامه. و لقت كعلمت أى حملت و الفاعل فعلتهم أو فعالهم أو الفتنة أو الأزمنة و النظرة بفتح النون و كسر الظاء التأخير و اسم يقوم مقام الإنظار و نظرة إما مرفوع بالخبرية و المبتدأ محذوف كما فى قوله تعالى فَنَظَرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ «١» أى فالواجب نظرة و نحو ذلك و إما منصوب بالمصدرية أى انتظروا أو انظروا نظرة قليلة و الأخير أظهر كما اختاره الصدوق.

و ريشما تنتج أى قدر ما تنتج يقال نتجت الناقة على ما لم يسم فاعله تنتج نتاجا و قد نتجها أهلها نتجا و أنتجت الفرس إذا حان نتاجها. و القعب قدح من خشب يروى الرجل أو قدح ضخم و احتلاب طلاع القعب هو أن يمتلئ من اللبن حتى يطلع عنه و يسيل و العبيط الطرى و الذعاف كغراب السم و المقر بكسر القاف الصبر و ربما يسكن و أمقر أى صار مرا و المييد المهلك و أمضه الجرح أو جعه و غب كل شىء عاقبته و طاب نفس فلان بكذا أى رضى به من دون أن يكرهه عليه أحد و طاب نفسه عن كذا أى رضى ببذله.

و نفسا منصوب على التميز و فى كتاب ناظر عين الغريبين «٢» طمأنته سكنته فاطمأن و الجأش مهموزا النفس و القلب أى اجعلوا قلوبكم مطمئنة لنزول الفتنة و السيف الصارم القاطع و الغشم الظلم و الهرج الفتنة و الاختلاط و فى رواية ابن أبى الحديد و قرح شامل فالمراد بشمول القرح إما للأفراد

(١) البقرة: ٣٩٠.

(٢) كذا فى النسخ المطبوعة و لم أتحققه، فراجع و تحرر.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ١٧٠

أو للأعضاء.

والاستبداد بالشئ التفرّد به والضمير المرفوع في يدع راجع إلى الاستبداد والفاء الغنيمه والخراج وما حصل للمسلمين من أموال الكفار من غير حرب والزهد القليل والحصيد المحصود وعلى رواية زرعمكم كناية عن أخذ أموالهم بغير حق وعلى رواية جمعكم يحتمل ذلك وأن يكون كناية عن قتلهم واستئصالهم.

و أنى بكم أى و أنى تلحق الهدايه بكم و عميت عليكم بالتخفيف أى خفيت و التبت و بالتشديد على صيغته المجهول أى لبست و قرئ فى الآية بهما.

والضمائر فيها قيل هى راجعه إلى الرحمه المعبر عن النبوه بها وقيل إلى البيئه وهى المعجزه أو اليقين والبصيره فى أمر الله و فى المقام يحتمل رجوعها إلى رحمه الله الشامله للإمامه والاهتداء إلى الصراط المستقيم بطاعه إمام العدل أو إلى الإمامه الحقه وطاعه من اختاره الله و فرض طاعته أو إلى البصيره فى الدين ونحوها وإليكم عنى أى كفوا وأمسكوا و قولها بعد تعذيركم أى تقصيركم والمعذر المظهر للعدر اعتلالا من غير حقيقه.

۱۱- كِتَابُ دَلَائِلِ الْإِمَامَةِ لِلطَّبْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعُكْبَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ أَحْمَدَ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيَسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ ابْنِ سِنَانَ عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُبِضَتْ فَاطِمَةُ ع فِي جُمَادَى الْآخِرَةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لَثَلَاثِ خَلْوَنٍ مِنْهُ سِتَّةٌ إِحْدَى عَشْرَةَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَكَانَ سَبَبٌ وَفَاتَهَا أَنْ قُنْفُذًا مَوْلَى عَمْرِ لَكَرَّهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ فَاسْتَقَطَتْ مُحْسِنًا وَ مَرَضَتْ مِنْ ذَلِكَ مَرَضًا شَدِيدًا وَ لَمْ تَدَعْ أَحَدًا مِمَّنْ آذَاهَا يَدْخُلُ عَلَيْهَا وَ كَانَ الرَّجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ص سَأَلَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ص أَنْ يَشْفَعَ لَهُمَا إِلَيْهَا فَسَأَلَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَلَمَّا دَخَلَا عَلَيْهَا قَالَا لَهَا كَيْفَ أَنْتِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ بِخَيْرٍ بِحَمْدِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَتْ لَهُمَا مَا سَمِعْتُمَا النَّبِيَّ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷۱

يَقُولُ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ قَالَا بَلَى قَالَتْ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ آذَيْتُمَانِي قَالَ فَخَرَجَا مِنْ عِنْدَهَا ع وَ هِيَ سَاخِطَةٌ عَلَيْهِمَا قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ رَوَى أَنَّهَا قُبِضَتْ لِعَشْرِ بَقِيْنَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَةِ وَقَدْ كَمَلَ عُمْرُهَا يَوْمَ قُبِضَتْ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً وَ خَمْسًا وَ ثَمَانِينَ يَوْمًا بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهَا فَغَسَلَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ لَمْ يَحْضُرْهَا غَيْرُهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ زَيْنَبُ وَ أُمُّ كُلْثُومُ وَ فَضَّةُ جَارِيَّتُهَا وَ أُسَيْمَاءُ بِنْتُ عَمِيْسٍ وَ أَخْرَجَهَا إِلَى الْبَقِيعِ فِي اللَّيْلِ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ صَدَّقُوا عَلَيْهَا وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهَا وَ لَا حَضَرَ وَفَاتَهَا وَ لَا صَلَّى عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ غَيْرُهُمْ وَ دَفَنَهَا بِالرَّوَضَةِ وَ عَمِيَ مَوْضِعَ قَبْرِهَا وَ أَصْبَحَ الْبَقِيعُ لَيْلَهُ دُفْنَتْ وَ فِيهِ أَرْبَعُونَ قَبْرًا جُدْدًا وَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ لَمَّا عَلِمُوا وَفَاتَهَا جَاءُوا إِلَى الْبَقِيعِ فَوَجَدُوا فِيهِ أَرْبَعِينَ قَبْرًا فَأَشْكَلُوا عَلَيْهِمْ قَبْرَهَا مِنْ سَائِرِ الْقُبُورِ فَصَجَّ النَّاسُ وَ لَمْ يَعْصُفْ بَعْضًا وَقَالُوا لَمْ يُخَلَّفْ نَبِيُّكُمْ فِيكُمْ إِلَّا بِنْتًا وَاحِدَةً تَمُوتُ وَ تَدْفَنُ وَ لَمْ تَحْضُرْ رُؤَا وَفَاتَهَا وَ الصَّلَاةُ عَلَيْهَا وَ لَا تَعْرِفُوا قَبْرَهَا ثُمَّ قَالَ وَ لَاءُ الْأَمْرِ مِنْهُمْ هَاتِمٌ مِنْ نِسَاءِ الْمُسْلِمِينَ مَنْ يَبْتَسِحُّ هَذِهِ الْقُبُورَ حَتَّى نَجِدَهَا فَنَصِيْلِي عَلَيْهَا وَ نَزُورَ قَبْرَهَا فَبَلَغَ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَخَرَجَ مُغْضَبًا قَدِ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَ دَرَّتْ أَوْدَاجُهُ وَ عَلَيْهِ قَبَاهُ الْأَصْفَرُ الَّذِي كَانَ يَلْبَسُهُ فِي كُلِّ كَرِيهَةٍ وَ هُوَ مَتَوَكِّئٌ عَلَى سَيْفِهِ ذِي الْفَقَارِ حَتَّى وَرَدَ الْبَقِيعَ فَسَارَ إِلَى النَّاسِ النَّذِيرُ وَقَالُوا هَذَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ أَقْبَلُ كَمَا تَرَوْنَهُ يُقْسِمُ بِاللَّهِ لَئِنْ حُوِّلَ مِنْ هَذِهِ الْقُبُورِ حَجْرٌ لَيَضَعَنَّ السَّيْفَ عَلَى غَابِرِ الْآخِرِ فَتَلْقَاهُ عُمْرٌ وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ وَقَالَ لَهُ مَا لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَاللَّهِ لَنَبْتَسِحَنَّ قَبْرَهَا وَ لَنَصِيْلِيَنَّ عَلَيْهَا فَضَرَبَ عَلِيٌّ ع بِيَدِهِ إِلَى جَوَامِعِ تُوْبِهِ فَهَزَّهُ ثُمَّ ضَرَبَ بِهِ الْأَرْضَ وَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ السُّودَاءِ أَمَا حَقِّي فَقَدْ تَرَكْتَهُ مَخَافَةً أَنْ يَرْتَدَّ النَّاسُ عَنْ دِينِهِمْ وَ أَمَا قَبْرُ فَاطِمَةَ فَوَ الَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ لَئِنْ رُمْتُ وَ أَصْحَابُكَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ لَأَسْقِيَنَّ الْأَرْضَ مِنْ دِمَائِكُمْ فَإِنْ شِئْتَ فَاعْرِضْ يَا عَمْرُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷۲

فَتَلْقَاهُ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الْحَسَنُ بِحَقِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ بِحَقِّ مَنْ فَوْقَ الْعَرْشِ إِلَّا خَلَيْتَ عَنْهُ فَإِنَّا غَيْرُ فَاعِلِينَ شَيْئًا تَكْرَهُهُ قَالَ فَخَلَّى عَنْهُ وَ تَفَرَّقَ النَّاسُ وَ لَمْ يَعُودُوا إِلَى ذَلِكَ.

۱۲- ما، الأمالى للشيخ الطوسى ابن حَمَوِيَه عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي خَلِيفَةَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي رَجَاءٍ عَنْ إِبْرَاهِيمِ

عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَلْمَى امْرَأَةِ أَبِي رَافِعٍ قَالَتْ مَرِضْتُ فَاطِمَةَ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي مَاتَتْ فِيهِ قَالَتْ هَيْئِي لِي مَاءً فَصَبَّيْتُ لَهَا فَاعْتَسِمْتُ كَأَحْسَنِ مَا كَانَتْ تَعْتَسِلُ ثُمَّ قَالَتْ ائْتِنِي بِشِيَابٍ جُدِّدِ فَلَبَسْتَهَا ثُمَّ أَتَتِ الْبَيْتَ الَّذِي كَانَتْ فِيهِ فَقَالَتْ افْرِشِي لِي فِي وَسْطِهِ ثُمَّ اضْطَجَعْتُ وَاسْتَقْبَلَتِ الْقَبْلَةَ وَوَضَعَتْ يَدَهَا تَحْتَ خَدِّهَا وَقَالَتْ إِنِّي مَقْبُوضَةٌ الْآنَ فَلَا أُكْشَفَنَّ فَإِنِّي قَدْ اغْتَسَلْتُ قَالَتْ وَمَاتَتْ فَلَمَّا جَاءَ عَلِيُّ أَخْبَرْتُهُ فَقَالَ لَا تُكْشَفُ فَحَمَلَهَا يَغْسِلُهَا ع.

بيان: لعلها ع إنما نهت عن كشف العورة و الجسد للتنظيف و لم تنه عن الغسل.

۱۳- لى، الأمالى للصدوق الدقاق عن الأسيدي عن النخعي عن النوفلي عن ابن البطائني عن أبيه عن ابن جبير عن ابن عباس في خبر طويل قد أثبتناه في باب ما أخبر النبي ص بظلم أهل البيت قال ص و أما ابنتي فاطمة فإنها سيده نساء العالمين من الأولين و الآخرين و هي بضعة مني و هي نور عيني و هي ثمرة فؤادي و هي روجي التي بين جبتي و هي الحوراء الأنسية متى قامت في محرابها بين يدي ربها جل جلاله زهر نورها لملائكة السماء كما يزهر نور الكواكب لأهل الأرض و يقول الله عز و جل لملائكته يا ملائكتي انظروا إلى أمي فاطمة سيده إمامي قائمه بين يدي تزعد فرائضها من خيفتي و قد أقبلت بقلبها على عبادتي أشهدكم أنني قد آمنت بشيعتها من النار و إنني لما رأيتهما ذكرت ما يصنع بها بعدى كأنني بها و قد دخل

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷۳

الذلل بيتهما و انتهكت حرمتها و غضبت حقها و منعت إرثها و كسر جنبها و أسقطت جنبينها و هي تنادي يا محمداه فلا تجاب و تستغيث فلا تغاث فلا تزال بعدى محزونته مكروبه باكية تندكر انقطاع الوحي عن بيتها مرة و تندكر فراقى أخرى و تستوحش إذا جنبها اللئيل لفقد صوتي الذي كانت تستمع إليه إذا تهجدت بالقرآن ثم ترى نفسها ذليله بعد أن كانت في أيام أبيها عزيزة فعند ذلك يؤنسها الله تعالى ذكره بالملائكة فنادتهما بما نادى به مريم بنت عمران فتقول يا فاطمة إن الله اضطفاك و طهرك و اضطفاك على نساء العالمين يا فاطمة أفنتي لربك و اسجدي و اركعي مع الراكعين (۱) ثم يتيدي بها الوجع فتمرض فيبعث الله عز و جل إليها مريم بنت عمران تمرضها و تؤنسها في علتها فتقول عند ذلك يا رب إنني قد سئمت الحياة و تبرمت بأهل الدنيا فألحقني بأبي فيلحقها الله عز و جل بي فتكون أول من يلحقني من أهل بيتي فتقدم على محزونته مكرويه مغمويه مغصويه مقتولمه فأقول عند ذلك اللهم العن من ظلمها و عاقب من غضبها و ذلل من أذلها و خلد في نارك من ضرب جنبها حتى ألفت و لدها فتقول الملائكة عند ذلك آمين.

۱۴، ۱، ۱۵- لى، الأمالى للصدوق ابن المتوكل عن محمد الطار عن ابن أبي الخطاب عن حماد بن عيسى عن الصادق عن أبيه ع قال قال جابر بن عبد الله سمعت رسول الله ص يقول لعلي بن أبي طالب ع قبل موته بثلاث سئام عليك يا أبا الریحانتين أوصيك بریحانتی من الدنيا فعن قلیل ینهد ركنك و الله خليفتي عليك فلما قبض رسول الله ص قال علي ع هذا أحد ركني الذي قال لى رسول الله ص فلما ماتت فاطمة ع قال علي هذا الركن الثاني الذي قال رسول الله ص.

مع، معانى الأخبار أبي عن سعد عن ابن عيسى عن محمد بن يونس عن حماد مثله.

(۱) آل عمران: ۳۷ و ۳۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷۴

۱۵- أقول و جدت في بعض الكتب خبراً في وفاتها ع فأحببت إيرادها و إن لم آخذها من أصل يعول عليه روى و رقه بن عبد الله الأزدي قال: خرجت حاجاً إلى بيت الله الحرام راجياً لثواب الله رب العالمين فبينما أنا أطوف و إذا أنا بجارية سمرية و ملاحه الوجه عذبه الكلام و هي تنادي بفصاحه منطوقها و هي تقول اللهم رب الكعبه الحرام و الحفظه الكرام و زمزم و المقام و المشاعر العظام و رب محمد خير الأنام صلى الله عليه و آله البرره الكرام أسألك أن تحسرنى مع ساداتي الطاهرين و أبنائهم الغر المحجلين الميامين أأ فاشهدوا يا جماعه الحجاج و المعتبرين أن موالى خيره الأختيار و صفة الأبرار و الذين علا قدرهم على الأقدار و ارتفع ذكرهم في

سَائِرِ الْأَمْصَارِ الْمُزْتَدِينَ بِالْفَخَارِ (۱) قَالَ وَرَقَّةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقُلْتُ يَا جَارِيَةَ إِنِّي لَأُظْنِكُ مِنْ مَوَالِي أَهْلِ الْبَيْتِ عَ فَقَالَتْ أَجَلٌ قُلْتُ لَهَا وَمَنْ أَنْتِ مِنْ مَوَالِيهِمْ قَالَتْ أَنَا فَضَّةُ أُمِّهِ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ الْمُضَيَّطِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا وَعَلَى أَبِيهَا وَبَعْلِهَا وَبَيْنَهَا فَقُلْتُ لَهَا مَرْحَبًا بِكَ وَأَهْلًا وَسَهْلًا فَلَقَدْ كُنْتُ مُشْتَقًا إِلَى كَلَامِكَ وَمُطِيعِكَ فَأُرِيدُ مِنْكَ السَّاعَةَ أَنْ تُجِيبَنِي مِنْ مَسْأَلَةٍ أَسْأَلُكَ فَإِذَا أَنْتِ فَرَعْتَ مِنَ الطَّوْفِ قَفِي لِي عِنْدَ سُوقِ الطَّعَامِ حَتَّى آتِيكَ وَأَنْتِ مُتَابِعَةٌ مَأْجُورَةٌ فَافْتَرَقْنَا فَلَمَّا فَرَعْتُ مِنَ الطَّوْفِ وَارَدْتُ الرُّجُوعَ إِلَى مَنْزِلِي جَعَلْتُ طَرِيقِي عَلَى سُوقِ الطَّعَامِ وَإِذَا أَنَا بِهَا جَالِسَةً فِي مَعَزَلٍ عَنِ النَّاسِ فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهَا وَاعْتَرَلْتُ بِهَا وَأَهْدَيْتُ إِلَيْهَا هَيْدِيَّةً وَلَمْ أَعْتَقِدْ أَنَّهَا صَدَقَهُ ثُمَّ قُلْتُ لَهَا يَا فَضَّةُ أَخْبِرِينِي عَنْ مَوْلَاتِكَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَ وَمَا الَّذِي رَأَيْتِ مِنْهَا عِنْدَ وَفَاتِهَا بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَ قَالَ وَرَقَّةُ فَلَمَّا سَمِعَتْ كَلَامِي تَغَرَّغَتْ عَيْنَاهَا بِالْأُدمُوعِ ثُمَّ انْتَحَبَتْ نَادِبَةً وَقَالَتْ يَا وَرَقَّةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هَيَّجَتْ عَلَيَّ حُزْنًا سَاكِنًا وَأَشْجَانًا فِي فُؤَادِي كَأَنَّ

(۱) أى لابسين رداء الفخر.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷۵

كَامِنَةً فَاسْمِعَ الْآنَ مَا شَاهَدْتُ مِنْهَا عَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ افْتَجَعَ لَهُ الصَّغِيرُ وَالْكَبِيرُ وَكَثُرَ عَلَيْهِ الْبُكَاءُ وَقَلَّ الْعَزَاءُ وَعَظُمَ رُزُؤُهُ عَلَى الْأَقْرَبِيَاءِ وَالْأَصْحَابِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْأَحْبَابِ وَالْعَرَبِيَاءِ وَالْأَنْسَابِ وَلَمْ تَلْقَ إِلَّا كُلَّ بَاكِ وَبَاكِئَةٍ وَنَادِبٍ وَنَادِبَةٍ وَلَمْ يَكُنْ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَالْأَصْحَابِ وَالْأَقْرَبِيَاءِ وَالْأَحْبَابِ أَشَدَّ حُزْنًا وَأَعْظَمَ بُكَاءً وَانْتِحَابًا مِنْ مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَ وَكَانَ حُزْنُهَا يَنْجَدُّ وَيَزِيدُ وَبُكَاءُهَا يَشْتَدُّ فَجَلَسْتُ سَبْعَةَ أَيَّامٍ لَا يَهْدَأُ لَهَا أَنْيْنٌ وَلَا يَسْكُنُ مِنْهَا الْحَيْنُ كُلُّ يَوْمٍ جَاءَ كَانَ بُكَاءُهَا أَكْثَرَ مِنَ الْيَوْمِ الْأَوَّلِ فَلَمَّا فِي الْيَوْمِ الثَّامِنِ أُبِدْتُ مَا كَتَمْتُ مِنَ الْحُزْنِ فَلَمْ تُطِقْ صَبْرًا إِذْ خَرَجْتُ وَصَيَّرَحْتُ فَكَأَنَّهَا مِنْ فَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَ تَنْطِقُ فَتَبَادَرَتِ النُّسَوَانُ وَخَرَجَتِ الْوُلْدَانُ وَالْوَالِدَانُ وَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ وَجَاءَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَأَطْفَتِ الْمَصَابِيحُ لِكَيْلًا تَسِينَنَّ صَفَحَاتُ النَّسَاءِ وَخِيلَ إِلَى النُّسَوَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ قَدْ قَامَ مِنْ قَبْرِهِ وَصَارَتِ النَّاسُ فِي دَهْشَةٍ وَخَيْرَةٍ لِمَا قَدْ رَهَقَهُمْ وَهِيَ عَ تُنَادِي وَتَنْدُبُ أَبَاهُ وَأَبْنَاهُ وَأَصْفِيَاءَهُ وَأَمْحَمَّادَهُ وَأَبَا الْقَاسِمَاءَ وَأَبِي رَيْبِيعِ الْأَرَامِلِ وَالْيَتَامَى مِنَ اللَّقْبَلَةِ وَالْمُصَيَّمَى وَمَنْ لَابَتَّتِكَ الْوَالِهَةَ الثُّكَلَى ثُمَّ أَقْبَلَتْ تَعَثُّرًا فِي أَذْيَالِهَا وَهِيَ لَا تُبْصِرُ شَيْئًا مِنْ عِبْرَتِهَا وَمِنْ تَوَاتُرِ دَمْعَتِهَا حَتَّى دَنَتْ مِنْ قَبْرِ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَ فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَى الْحُجْرَةِ وَقَعَ طَرْفُهَا عَلَى الْمَادِنَةِ فَفَضِرَتْ حُطَاهَا وَدَامَ نَحِيبُهَا وَبُكَاءُهَا إِلَى أَنْ أُعْمِيَ عَلَيْهَا فَتَبَادَرَتِ النُّسَوَانُ إِلَيْهَا فَفَضَحْنَ الْمَاءَ عَلَيْهَا وَعَلَى صِدْرِهَا وَجَبِينِهَا حَتَّى أَفَاقَتْ فَلَمَّا أَفَاقَتْ مِنْ عَشِيَّتِهَا قَامَتْ وَهِيَ تَقُولُ رُفِعَتْ قُوَّتِي وَخَانِي جِلْدِي وَسَمِتَ بِي عُدُوِّي وَالْكَمَدُ قَاتِلِي يَا أَبْتَاهُ بَقِيْتُ وَاللَّهَ وَحِيدَةً وَخَيْرَانَةً فَرِيدَةً فَفَدَى انْخِدَ صَوْتِي وَانْقَطَعَ ظَهْرِي وَتَنَعَّصَ عَيْشِي وَتَكَدَّرَ دَهْرِي فَمَا أَجِدُ يَا أَبْتَاهُ بَعْدَكَ أُنَيْسًا لَوْحَشْتِي وَلَا رَادًا لِدَمْعَتِي وَلَا مُعِينًا لِضَعْفِي فَقَدْ فَنِيَ بَعْدَكَ مُحْكَمُ التَّنْزِيلِ وَمَهْبُطُ جَبْرَيْلَ وَمَحَلُّ مِيكَائِيلَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷۶

انْقَلَبْتُ بَعْدَكَ يَا أَبْتَاهُ الْأَسْبَابُ وَتَغَلَّقَتْ دُونِي الْأَبْوَابُ فَأَنَا لِلدُّنْيَا بَعْدَكَ قَالِيَةٌ وَعَلَيْكَ مَا تَرَدَّدَتْ أَنْفَاسِي بِبَاكِئَةٍ لَا يَنْفَدُ شَوْقِي إِلَيْكَ وَلَا حُزْنِي عَلَيْكَ ثُمَّ نَادَتْ يَا أَبْتَاهُ وَأَبْنَاهُ ثُمَّ قَالَتْ
إِنَّ حُزْنِي عَلَيْكَ حُزْنٌ جَدِيدٌ وَفُؤَادِي وَاللَّهِ صَبُّ عَيْنِدُ
كُلِّ يَوْمٍ يَزِيدُ فِيهِ شُجُونِي وَاكْتِيَابِي عَلَيْكَ لَيْسَ يَبِيدُ
جَلَّ حُطْبِي فَبَانَ عَنِّي عَزَائِي فَبَكَائِي كُلِّ وَقْتٍ جَدِيدُ
إِنَّ قَلْبًا عَلَيْكَ يَأْلَفُ صَبْرًا أَوْ عَزَاءً فَإِنَّهُ لَجَلِيدُ

ثُمَّ نَادَتْ يَا أَبْتَاهُ انْقَطَعَتْ بِكَ الدُّنْيَا بِأَنْوَارِهَا وَزَوَتْ زَهْرَتِهَا وَكَانَتْ بِبَهْجَتِكَ زَاهِرَةً فَفَدَى اشْوَدَّ نَهَارُهَا فَصَارَ يَحْكِي حَنَادِسَهَا رَطْبَهَا وَيَابِسِيهَا يَا أَبْتَاهُ لَا زِلْتُ أَسِمُّهُ عَلَيْكَ إِلَى التَّلَاقِ يَا أَبْتَاهُ زَالَ عُمُصِي مُنْدُ حَقِّ الْفِرَاقِ يَا أَبْتَاهُ مَنْ لِلْأَرَامِلِ وَالْمَسَاكِينِ وَمَنْ لِلْأُمَّةِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ يَا أَبْتَاهُ أَمْسَيْنَا بَعْدَكَ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ يَا أَبْتَاهُ أَضِيحَتِ النَّاسُ عَنَّا مُعْرِضِينَ وَلَقَدْ كُنَّا بِكَ مُعْظَمِينَ فِي النَّاسِ غَيْرِ مُسْتَضْعَفِينَ

فَأُيِّ دَمْعِيهِ لِفِرَاقِكَ لَمَّا تَنَهَمْتُ لَهَا وَأَيُّ حُزْنٍ بَعْدَكَ عَلَيَّكَ لَا يَتَّصِلُ وَأَيُّ جَفْنٍ بَعْدَكَ بِالنَّوْمِ يَكْتَحِلُ وَأَنْتَ رَيْعُ الدِّينِ وَنُورُ النَّبِيِّينَ فَكَيْفَ لِلْجِبَالِ لَمَّا تَمُورُ وَ لِلْبِحَارِ بَعْدَكَ لَمَّا تَعُورُ وَ الْأَرْضُ كَيْفَ لَمْ تَتَزَلْزَلْ رَمِيَتْ يَا أَبَتَاهُ بِالْحَطْبِ الْجَلِيلِ وَ لَمْ تَكُنِ الرَّزِيَّةُ بِالْقَلِيلِ وَ طَرَفْتُ يَا أَبَتَاهُ بِالْمَصَابِ الْعَظِيمِ وَ بِالْفَادِحِ الْمُهُولِ بِكَتْكِكَ يَا أَبَتَاهُ الْأَمْلَاكُ وَ وَقَفَتِ الْأَفْلَاكُ فَمِمْبَرِكَ بَعْدَكَ مُسْتَوْحِشٌ وَ مِحْرَابِكَ خَالٍ مِنْ مُنَاجَاتِكَ وَ قَبْرِكَ فَرِحَ بِمَوَارَاتِكَ وَ الْجَنَّةُ مُسْتَأْتَفَةٌ إِلَيْكَ وَ إِلَى دُعَائِكَ وَ صِلَمَاتِكَ يَا أَبَتَاهُ مَا أَعْظَمَ ظُلْمَةَ مَجَالِسِكَ فَوَا أَسْفَاهُ عَلَيْكَ إِلَى أَنْ أَقْدَمَ عَاجِلًا عَلَيْكَ وَ أَثْكَلَ أَبُو الْحَسَنِ الْمُؤْتَمَنُ أَبُو وَلَدَيْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ أَخُوكَ وَ وَثِيكَ وَ حَبِيبِكَ وَ مَنْ رَبَّيْتَهُ صَغِيرًا وَ وَاخِيَّتَهُ كَبِيرًا وَ أَخْلَى أَحْبَابِكَ وَ أَصْحَابِكَ إِلَيْكَ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ سَابِقًا وَ مُهَاجِرًا وَ نَاصِرًا وَ الشُّكْلُ شَامِلُنَا وَ الْبُكَاءُ قَاتِلُنَا وَ الْأَسَى لَزِمْنَا ثُمَّ زَفَرْتُ زَفْرَةً وَ أَنْتَ أَنْتَ كَادَتْ رُوحُهَا أَنْ تَخْرُجَ ثُمَّ قَالَتْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷۷

قَلَّ صَبْرِي وَ بَانَ عَنِّي عَزَائِي بَعْدَ فَقْدِي لِخَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ
عَيْنُ يَا عَيْنُ اسْكُبِي الدَّمْعَ سَحًّا وَيَكُ لَا تَبْخُلِي بِفَيْضِ الدَّمَاءِ
يَا رَسُولَ الْإِلَهِ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَ كَهْفَ الْأَيْتَامِ وَ الضُّعْفَاءِ
قَدْ بَكَتَكَ الْجِبَالُ وَ الْوَحْشُ جَمْعًا وَ الطَّيْرُ وَ الْأَرْضُ بَعْدَ بَكَى السَّمَاءِ
وَ بَكَكَ الْحُجُوجُ وَ الرُّكْنُ وَ الْمَشْعَرُ يَا سَيِّدِي مَعَ الْبُطْحَاءِ
وَ بَكَكَ الْمِحْرَابُ وَ الدَّرْسُ لِلْقُرْآنِ فِي الصُّبْحِ مُغْنًا وَ الْمَسَاءِ
وَ بَكَكَ الْإِسْلَامُ إِذْ صَارَ فِي النَّاسِ غَرِيبًا مِنْ سَائِرِ الْغُرَبَاءِ
لَوْ تَرَى الْمِمْبَرَ الَّذِي كُنْتُ تَعْلُوهُ عَلَاهُ الظُّلَامُ بَعْدَ الضِّيَاءِ
يَا إِلَهِي عَجَلْ وَ فَاتِي سَرِيعًا فَلَقَدْ تَنَغَّصَتِ الْحَيَاةُ يَا مَوْلَائِي

قَالَتْ ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِهَا وَ أَخَذْتُ بِالْبُكَاءِ وَ الْعَوِيلِ لَيْلِهَا وَ نَهَارِهَا وَ هِيَ لَا تَرْقَأُ دَمْعُتُهَا وَ لَا تَهْدَأُ زَفْرَتُهَا وَ اجْتَمَعَ شُيُوخُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ أَقْبَلُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَقَالُوا لَهُ يَا أَيُّهَا الْحَسَنُ إِنَّ فَاطِمَةَ عَ تَبْكِي اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ فَلَا أَحَدٌ مَنَا يَتَهَنُّ بِالنَّوْمِ فِي اللَّيْلِ عَلَى فُرْشَتِنَا وَ لَا بِالنَّهَارِ لَنَا قَرَارٌ عَلَى أَشْغَالِنَا وَ طَلَبِ مَعَايِشِنَا وَ إِنَّا نُحْبِرُكَ أَنْ تَسْأَلَهَا إِمَّا أَنْ تَبْكِي لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَقَالَ عَ حُبًّا وَ كَرَامَةً فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ عَ وَ هِيَ لَمَّا تَفِيقُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ لَمَّا يَنْفَعُ فِيهَا الْعَرَاءُ فَلَمَّا رَأَتْهُ سَكَتَتْ هُنَيْئَةً لَهُ فَقَالَ لَهَا يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَ إِنَّ شُيُوخَ الْمَدِينَةِ يَسْأَلُونِي أَنْ أَسْأَلُكَ إِمَّا أَنْ تَبْكِي لَيْلًا وَ إِمَّا نَهَارًا فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَقَلَّ مَكْنِي بَيْنَهُمْ وَ مَا أَقْرَبَ مَغِيبِي مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِهِمْ فَوَاللَّهِ لَا أَسْكُتُ لَيْلًا وَ لَا نَهَارًا أَوْ أَلْحَقُ بِأَبِي رَسُولِ اللَّهِ صَ فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ عَ أَفْعَلِي يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ مَا بَدَأَ لَكَ ثُمَّ إِنَّهُ بَنَى لَهَا بَيْتًا فِي الْبَيْعِ نَازِحًا عَنِ الْمَدِينَةِ يُسَمَّى بَيْتَ الْأَحْزَانِ وَ كَانَتْ إِذَا أَصْبَحَتْ قَدَمَتِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَ أَمَامَهَا وَ خَرَجَتْ إِلَى الْبَيْعِ بِأَكْبِيهِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷۸

فَلَا تَزَالُ بَيْنَ الْقُبُورِ بِأَكْبِيهِ فَإِذَا جَاءَ اللَّيْلُ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ إِلَيْهَا وَ سَاقَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِلَى مَنْزِلِهَا وَ لَمْ تَزَلْ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ مَضَى لَهَا بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ يَوْمًا وَ اعْتَلَّتِ الْعِلَّةُ الَّتِي تُوفِّيَتْ فِيهَا فَبَقِيَتْ إِلَى يَوْمِ الْأَرْبَعِينَ وَ قَدْ صَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ صِلَمَةَ الظُّهْرِ وَ أَقْبَلَ يُرِيدُ الْمَنْزِلَ إِذَا اسْتَبَقَلْتُهُ الْجَوَارِي بِأَكْبِيَاتِ حَزِينَاتٍ فَقَالَ لَهُنَّ مَيَّا الْخَبْرُ وَ مَيَّا لِي أَرَأَيْتِ مُتَغَيَّرَاتِ الْوُجُوهِ وَ الصُّوَرِ فَقُلْنَ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَدْرَكَ ابْنَهُ عَمَّكَ الزُّهْرَاءُ عَ وَ مَا نَظُنُّكَ تُدْرِكُهَا فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ مُسْرِعًا حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهَا وَ إِذَا بِهَا مُلْقَاةً عَلَى فِرَاشِهَا وَ هُوَ مِنْ قِبَاطِي مَضِرٌّ وَ هِيَ تَقْبِضُ يَمِينًا وَ تَمُدُّ شِمَالًا فَالْقَى الرَّدَاءَ عَنِ عَاتِقِهِ وَ الْعِمَامَةَ عَنِ رَأْسِهِ وَ حَلَّ أَرْزَارَهُ وَ أَقْبَلَ حَتَّى أَخَذَ رَأْسَهَا وَ تَرَكَهُ فِي حَجْرِهِ وَ نَادَاهَا يَا زُهْرَاءُ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ فَنَادَاهَا يَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ الْمُضِيظِي فَلَمْ تُكَلِّمَهُ فَنَادَاهَا يَا بِنْتُ مَنْ حَمَلَ الرَّكَاةَ فِي طَرْفِ رِدَائِهِ وَ يَدَيْهَا عَلَى الْفُقَرَاءِ فَلَمْ تُكَلِّمَهُ فَنَادَاهَا يَا ابْنَةَ مَنْ صَلَّى بِالْمَلَأِكَةِ فِي السَّمَاءِ مَثَى مَثَى فَلَمْ تُكَلِّمَهُ فَنَادَاهَا يَا فَاطِمَةَ كَلِّمِينِي فَأَنَا ابْنُ عَمِّكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَفَتَحَتْ عَيْنَيْهَا فِي وَجْهِهِ وَ نَظَرَتْ إِلَيْهِ وَ بَكَتْ وَ بَكَى وَ قَالَ مَا الَّذِي تَجِدِينَهُ فَأَنَا ابْنُ عَمِّكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي

طَالِبٍ فَصَالَتْ يَا ابْنَ الْعَمِّ إِنِّي أَجِدُ الْمَوْتَ الَّذِي لَا بَيْدَ مِنْهُ وَلَا مَحِيصَ عَنْهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّكَ بَعِيدِي لَا تَصْبِرُ عَلَيَّ قَلْبُكَ التَّزْوِيجِ فَإِنْ أَنْتِ تَزَوَّجْتَ امْرَأَةً اجْعَلِي لَهَا يَوْمًا وَ لَيْلَةً وَ اجْعَلِي لِأَوْلَادِي يَوْمًا وَ لَيْلَةً يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ لَا تَصْخِرْ فِي وُجُوهِمَا فَيُضْبِحَانِ يَتِيمَيْنِ غَرِيبَيْنِ مُنْكَسِرَيْنِ فَإِنَّهُمَا بِالْأَمْسِ فَقَدَا جَدَّهُمَا وَ الْيَوْمَ يَفْقِدَانِ أُمَّهُمَا فَالْوَيْلُ لَأُمَّةٍ تَقْتُلُهُمَا وَ تَبْغِضُهُمَا ثُمَّ أَنْشَأَتْ تَقُولُ

ابنكيني إن بكيت يا خير هادٍ و اسبل الدمع فهو يوم الفراق
يا قرين البتول أوصيك بالنشل فقد أصبحا حليف اشتياق
ابنكيني و ابك لييتامي و لا تنس قتيلا العدى بطف العراق

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷۹

فَارْقُوا فَاصْبِحُوا يَتَامَى حَيَارَى يَخْلِفُ اللَّهُ فَهُوَ يَوْمُ الْفِرَاقِ

قَالَتْ فَقَالَ لَهَا عَلِيُّ ع مِنْ أَيْنَ لَكَ يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا الْحَبْرُ وَ الْوَحْيُ قَدْ انْقَطَعَ عَنَّا فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحَسَنِ رَقَدْتُ السَّاعَةَ فَرَأَيْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ص فِي قَصِيرٍ مِنَ الدَّرِّ الْأَبْيَضِ فَلَمَّا رَأَيْتُ قَالَ هَلُمَّ إِلَيَّ يَا بِنْتِي فَأَنِّي إِلَيْكَ مُشْتَاقٌ فَقُلْتُ وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَشَدُّ شَوْقًا مِنْكَ إِلَى لِقَائِكَ فَقَالَ أَنْتِ اللَّيْلَةُ عِنْدِي وَ هُوَ الصَّادِقُ لِمَا وَعَدَ وَ الْمَوْفَى لِمَا عَاهَدَ فَإِذَا أَنْتِ قَرَأْتَ يَسَ فَاغْلَمِ أَنِّي قَدْ قَضَيْتُ نَحْبِي فَعَسَلْنِي وَ لَا تَكْشِفْ عَنِّي فَإِنِّي طَاهِرَةٌ مُطَهَّرَةٌ وَ لِيَصِلَ عَلَيَّ مَعَكَ مِنْ أَهْلِ الْمَادَنِيِّ فَالْمَادَنِيُّ وَ مَنْ رَزَقَ أَجْرِي وَ اذْفَنِي لَيْلًا فِي قَبْرِ بِيهَذَا أَخْبَرَنِي حَبِيبِي رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ عَلِيُّ وَ اللَّهُ لَقَدْ أَخَذْتُ فِي أَمْرِهَا وَ عَسَلْتُهَا فِي قَمِيصَةٍ بِهَا وَ لَمْ أَكْشِفْهُ عَنْهَا فَوَ اللَّهُ لَقَدْ كَانَتْ مَيْمُونَةً طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً ثُمَّ حَنَطْتُهَا مِنْ فَضْلَةِ حَنُوطِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ كَفَّنْتُهَا وَ اذْرَجْتُهَا فِي أَكْفَانِهَا فَلَمَّا هَمَمْتُ أَنْ أَعْقِدَ الرِّدَاءَ نَادَيْتُ يَا أُمَّ كَلْتُومِ يَا زَيْنَبُ يَا سُكَيْنَةَ يَا فَضَّةُ يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أُمَّكُمْ فَهَذَا الْفِرَاقُ وَ اللَّقَاءُ فِي الْجَنَّةِ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ هُمَا يُنَادِيَانِ وَ أَحْسِرَتَا لِمَا تَنْطَفِئُ أَبَدًا مِنْ فَقْدِ حَيِّدِنَا مُحَمَّدِ الْمُضِيِّ طَفِي وَ أُمَّنَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ يَا أُمَّ الْحَسَنِ يَا أُمَّ الْحُسَيْنِ إِذَا لَقِيتِ حَيِّدَنَا مُحَمَّدًا الْمُضِي طَفِي فَأَقْرَبِيهِ مِنَّا السَّلَامَ وَ قَوْلِي لَهُ إِنَّا قَدْ بَقِينَا بَعْدَكَ يَتِيمَيْنِ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهُ أَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَ أَنْتِ وَ مَدَّتْ يَدَيْهَا وَ ضَمَّتْهُمَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا وَ إِذَا بَهَاتِ مِنْ السَّمَاءِ يُنَادِي يَا أَبَا الْحَسَنِ اذْفَعُهُمَا عَنْهَا فَلَقَدْ أَبْكَيَا وَ اللَّهُ مَلَائِكَةَ السَّمَاوَاتِ فَقَدْ اِشْتَاقَ الْحَبِيبُ إِلَى الْمَحْبُوبِ قَالَ فَرَفَعْتُهُمَا عَنْ صَدْرِهَا وَ جَعَلْتُ أَعْقِدَ الرِّدَاءَ وَ أَنَا أَنْشُدُ بِهِذِهِ الْأَبْيَاتِ

فِرَاقِكَ أَعْظَمَ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي وَ فَقَدْ كَفَّ فَاطِمَةُ أَذْهَى التُّكُولِ
سَابِكِي حَسْرَةً وَ أَنْوَحَ شَجْوًا عَلَيَّ خَلَّ مَضَى أَسْنَى سَبِيلِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۸۰

أَلَا يَا عَيْنُ جُودِي وَ أَسْعِدِينِي فَحُزْنِي دَائِمٌ أَبْكِي خَلِيلِي

ثُمَّ حَمَلَهَا عَلَيَّ يَدِهِ وَ أَقْبَلَ بِهَا إِلَى قَبْرِ أَبِيهَا وَ نَادَى السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا صِفْوَةَ اللَّهِ مِنِّي السَّلَامَ عَلَيْكَ وَ التَّحِيَّةُ وَاصِلَةٌ مِنِّي إِلَيْكَ وَ لَدَيْكَ وَ مِنْ ابْنَتِكَ النَّازِلَةُ عَلَيْكَ بِفَنَائِكَ وَ إِنَّ الْوَدِيعَةَ قَدْ اسْتُرِدَّتْ وَ الرَّهِيْنَةَ قَدْ أَخَذَتْ فَوَا حُزْنَاهُ عَلَيَّ الرَّسُولِ ثُمَّ مِنْ بَعِيدِهِ عَلَيَّ الْبُتُولِ وَ لَقَدْ اسْوَدَّتْ عَلَيَّ الْعُزْبَاءُ وَ بَعِدَتْ عَنِّي الْخَضْرَاءُ فَوَا حُزْنَاهُ ثُمَّ وَ أَسْفَاهُ ثُمَّ عَدَلَتْ بِهَا عَلَيَّ الرُّوضَةَ فَصَلَّى عَلَيْهِ فِي أَهْلِهِ وَ أَصْحَابِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ أَجْبَانِهِ وَ طَائِفَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَلَمَّا وَارَاهَا وَ أَلْحَدَهَا فِي لَحْدِهَا أَنْشَأَتْ بِهَذِهِ الْأَبْيَاتِ يَقُولُ

أَرَى عِلَلَ الدُّنْيَا عَلَيَّ كَثِيرَةً وَ صَاحِبَهَا حَتَّى الْمَمَاتِ عَلِيلٌ
لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَ إِنَّ بَقَائِي عِنْدَكُمْ لَقَلِيلٌ
وَ إِنَّ اِفْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدَ دَلِيلٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ

۱۶- قب، المناقب لابن شهر آشوب قبض النبي ص و لها يومئذ ثمانين عشره سنة و سبعة أشهر و عاشت بعده اثنتين و سبعين يوماً و يُقال خمسة و سبعين يوماً و قيل أربعة أشهر و قال الثُّرْبَانِيُّ قَدْ قِيلَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ هُوَ أَصْحَحُ وَ تُوْفِيَتْ عَ لَيْلَةَ الْأَحَدِ لِثَلَاثِ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَّتْ

مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْآخِرِ سِنَةِ إِحْدَى عَشْرَةَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَ مَشْهَدُهَا بِالْبَقِيعِ وَقَالُوا إِنَّهَا دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا وَقَالُوا قَبْرُهَا بَيْنَ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مَتْرِبِهِ.

السَّمْعَانِيُّ فِي الرِّسَالَةِ وَأَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحِلْيَةِ وَأَحْمَدُ فِي فَصَائِلِ الصَّحَابَةِ وَالنُّطْرِيُّ فِي الْخَصَائِصِ وَابْنُ مَرْذُوبٍ فِي فَصَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ الزَّمْخَشَرِيُّ فِي الْمَنَائِقِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيٍّ قَبْلَ مَوْتِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أبا الرِّيحَانَتَيْنِ أَوْصِيكَ بِرِيحَانَتَيْي مِنَ الدُّنْيَا فَعَنْ قَلِيلٍ يَنْهَدُ رُكْنَاكَ عَلَيْكَ قَالَ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ عَلِيٌّ هَذَا أَحَدُ الرُّكْنَيْنِ فَلَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ قَالَ عَلِيٌّ هَذَا هُوَ الرُّكْنُ الثَّانِي.

الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ وَ الْحِلْيَةُ وَ مُسْنَدُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ رَوَتْ عَائِشَةُ أَنَّ النَّبِيَّ ص دَعَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۸۱

فَاطِمَةَ فِي شَكْوَاهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ فَسَارَهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ ثُمَّ دَعَاهَا فَسَارَهَا فَضَحِكَتْ فَسَأَلَتْ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ أَخْبَرَنِي النَّبِيُّ ص أَنَّهُ مَقْبُوضٌ فَبَكَيْتُ ثُمَّ أَخْبَرَنِي أَنِّي أَوْلُ أَهْلِهِ لِحُوقًا بِهِ فَضَحِكْتُ.

كِتَابُ ابْنِ شَاهِينَ قَالَتُ أُمُّ سَلَمَةَ وَ عَائِشَةُ إِنَّهَا لَمَّا سَبِلَتْ عَنْ بُكَائِهَا وَ ضِحْكِهَا قَالَتْ أَخْبَرَنِي النَّبِيُّ ص أَنَّهُ مَقْبُوضٌ ثُمَّ أَخْبَرَ أَنَّ بَيْتِي سَيُصِيبُهُمْ بَعْدِي شِدَّةٌ فَبَكَيْتُ ثُمَّ أَخْبَرَنِي أَنِّي أَوْلُ أَهْلِهِ لِحُوقًا بِهِ فَضَحِكْتُ.

وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي بَكْرٍ الْجَعَابِيُّ وَ أَبِي نُعَيْمٍ الْفَضْلِيِّ بْنِ دُكَيْنٍ وَ الشَّعْبِيِّ عَنْ مَسْرُوقٍ وَ فِي السُّنَنِ عَنِ الْقُرُونِيِّ وَ الْإِبَانَةِ عَنِ الْعُكْبَرِيِّ وَ الْمُسَيَّبِيِّ عَنِ الْمُؤَصِّلِيِّ وَ الْفَضَائِلِ عَنْ أَحْمَدَ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَتْ عَائِشَةُ أَقْبَلْتُ فَاطِمَةَ تَمْشِي كَأَنَّ مِشْيَتَهَا مِشْيَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَرْحَبًا بِابْنَتِي فَأَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ وَ أَسَرَّ إِلَيْهَا حَدِيثًا فَبَكَتْ ثُمَّ أَسَرَّ إِلَيْهَا حَدِيثًا فَضَحِكَتْ فَسَأَلْتُهَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ مَا أَفْشَى سِرِّ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى إِذَا قُبِضَ سَأَلْتُهَا فَقَالَتْ إِنَّهُ أَسَرَّ إِلَيَّ فَقَالَ إِنَّ جَبْرَيْلَ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ إِنَّهُ عَارِضُنِي بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ وَ لَا أَرَانِي إِلَّا وَ قَدْ حَضَرَ أَجْلِي وَ إِنَّكَ لَأَوْلُ أَهْلِ بَيْتِي لِحُوقًا بِي وَ نِعَمَ السَّلْفِ أَنَا لَكَ بَكَيْتُ لِدَلِيلِكَ ثُمَّ قَالَ أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ فَضَحِكْتُ لِذَلِكَ.

وَ رَوَى أَنَّهَا مَا زَالَتْ بَعِيدًا أَبَيْهَا مُعْصَبَةَ الرَّأْسِ نَاحِلَةَ الْجِسْمِ مُنْهَدَةً الرُّكْنَ بَاكِيَةً الْعَيْنِ مُحْتَرَقَةَ الْقَلْبِ يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةٌ بَعْدَ سَاعَةٍ وَ تَقُولُ لَوْلَدَيْهَا أَتَيْنَ أَبُو كَمَا الَّذِي كَانَ يُكْرِمُكُمْ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةً أَتَيْنَ أَبُو كَمَا الَّذِي كَانَ أَشَدَّ النَّاسِ شَفَقَةً عَلَيْكُمْ فَلَا يَدْعُكُمْ تَمْشِيَانِ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَا أَرَاهُ يَفْتَحُ هَذَا الْبَابَ أَبَدًا وَ لَا يَحْمِلُكُمْ عَلَى عَاتِقِهِ كَمَا لَمْ يَزَلْ يَفْعَلُ بِكُمْ ثُمَّ مَرِضَتْ وَ مَكَثَتْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ دَعَتْ أُمَّ أَيْمَنَ وَ أَسْمَاءَ بِنْتَ عَمَيْسٍ (۱) وَ

(۱) قد كثر في هذا الباب ذكر أسماء بنت عميس و أن فاطمة عليها السلام أوصت اليها بكذا و كذا. لكنه ينافي ما هو الثابت في التاريخ من أنها كانت زوجة جعفر بن.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۸۲

عَلِيٍّ أَع وَ أَوْصَتْ إِلَى عَلِيٍّ بِثَلَاثٍ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِابْنَتِهِ أُخْتِهَا (۱) أَمَامَةَ لِحُبِّهَا أَوْلَادَهَا وَ أَنْ يَتَّخِذَ نَعَشًا لِأَنَّهَا كَانَتْ رَأَتْ الْمَلَائِكَةَ تَصَوَّرُوا صُورَتَهُ وَ وَصَفَتْهُ لَهُ وَ أَنْ لَا يَشْهَدَ أَحَدٌ جَنَازَتَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ أَنْ لَا يَتْرُكَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ.

وَ ذَكَرَ مُسْلِمٌ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الرَّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ وَ فِي حَدِيثِ اللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَقِيلِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ فِي خَبَرِ طَوِيلٍ يَذْكَرُ فِيهِ أَنَّ فَاطِمَةَ أَرْسَلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الْقِصَّةَ قَالَ فَهَجَرْتَهُ وَ لَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ وَ لَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّيَ عَلَيْهَا.

الْوَاقِدِيُّ أَنَّ فَاطِمَةَ لَمَّا حَضَرَتْهَا الْوَفَاةُ أَوْصَتْ عَلِيًّا أَنْ لَا يُصَلِّيَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ وَ عَمْرٌ فَعَمِلَ بِوَصِيَّتِهَا.

عَيْسَى بْنُ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَمْرٍ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَوْصَتْ فَاطِمَةُ أَنْ لَا يَغْلَمَ إِذَا مَاتَتْ أَبُو بَكْرٍ وَ لَا

أبي طالب ثم بعد شهادته تزوجه أبو بكر ابن أبي قحافة و بعد وفاته - فى سنة ثلاث و عشرة من الهجرة - بعد رحله النبى صلى الله عليه و آله بأزيد من سنتين - تزوجها على بن أبى طالب فكانت عنده مع ابنه محمد بن أبى بكر، فاما أن يكون وفاة فاطمة عليها السلام بعد هذه السنة و لم يقل به أحد أو كان «اسماء بنت عميس» مصحفا عن سلمى امرأة أبى رافع كما مر عن أمالى المفيد ص ۱۷۲ و يجىء فى غيره من المصادر أو سلمى امرأة حمزة بن عبد المطلب و هى اخت أسماء بنت عميس كما احتمله الاربلى فى كشف الغمّة و قد مر ص ۱۳۶ و اما أن يكون مصحفا عن أسماء بنت يزيد بن السكن كما مر فى ص ۱۳۲ عن الكنجى الشافعى. و هو الاشبه.

(۱) ما جعلناه بين العلامتين ساقط عن النسخة المطبوعة، موجود فى المصدر ج ۳ ص ۳۶۲ و هو الصحيح فان أمامه بنت اختها زينب بنت رسول الله صلى الله عليه و آله زوجة أبى العاص بن الربيع قال أبو عمر فى الاستيعاب: تزوجها - يعنى أمامه - على بن أبى طالب رضى الله عنه بعد فاطمة رضى الله عنها، زوجها منه الزبير بن العوام، و كان أبوها أبو العاص قد أوصى بها إليه.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۸۳

عَمْرٌ وَ لَا يُصَلِّيَا عَلَيْهَا قَالَ فَدَفَنَهَا عَلِيٌّ ع لَيْلًا وَ لَمْ يُعْلَمْهُمَا بِذَلِكَ.

تَارِيخُ أَبِي بَكْرٍ بْنِ كَامِلٍ قَالَتْ عَائِشَةُ عَاشَتْ فَاطِمَةَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُوُفِّيَتْ دَفَنَهَا عَلِيٌّ لَيْلًا وَ صَلَّى عَلَيْهَا عَلِيٌّ. وَ رَوَى فِيهِ عَنْ سَيْفِيَانَ بْنِ عِيْنَةَ وَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ الْقَطَّانِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ أَنَّ فَاطِمَةَ ع دُفِنَتْ لَيْلًا وَ عَنْهُ فِي هَذَا الْكِتَابِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع دَفَنُوهَا لَيْلًا وَ عَيَّبُوا قَبْرَهَا. تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ إِنَّ فَاطِمَةَ دُفِنَتْ لَيْلًا وَ لَمْ يَخْضُرْهَا إِلَّا الْعَبَّاسُ وَ عَلِيٌّ وَ الْمُقَدَّادُ وَ الزُّبَيْرُ وَ فِي رِوَايَاتِنَا أَنَّهُ صَلَّى عَلَيْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَقِيلٌ وَ سَلْمَانٌ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمُقَدَّادُ وَ عَمَّارٌ وَ بَرِيدَةٌ وَ فِي رِوَايَةٍ وَ الْعَبَّاسُ وَ ابْنَةُ الْفَضْلِ وَ فِي رِوَايَةٍ وَ حَدِيثُهُ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ.

الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَنْ دَفْنِهَا لَيْلًا فَقَالَ إِنَّهَا كَانَتْ سَاحِطَةً عَلَى قَوْمٍ كَرِهَتْ حُضُورَهُمْ جَنَازَتَهَا وَ حَرَامٌ عَلَى مَنْ يَتَوَلَّاهُمْ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ وُلْدِهَا.

وَ رَوَى أَنَّهُ سَوَى قَبْرَهَا مَعَ الْأَرْضِ مُسْتَوِيًا وَ قَالُوا سَوَى حَوَالِيهَا قُبُورًا مُزَوَّرَةً مَقْدَارَ سَبْعَةِ حَتَّى لَا يُعْرَفَ قَبْرُهَا. وَ رَوَى أَنَّهُ رَسَّ أَرْبَعِينَ قَبْرًا حَتَّى لَا يَبِينَنَّ قَبْرُهَا مِنْ غَيْرِهِ مِنَ الْقُبُورِ فَيُصَلُّوا عَلَيْهَا.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ حَمَّوْنَةُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَصْرِيُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ حَبْلٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ بَطَّةٍ بِأَسَانِيدِهِمْ قَالَتْ أُمُّ سَلْمَى امْرَأَةُ أَبِي رَافِعٍ «۱» اشْتَكَّتْ فَاطِمَةَ شَكْوَاهَا الَّتِي قَبِضَتْ فِيهَا وَ كُنْتُ أَمْرَضُهَا فَاصْبَحْتُ يَوْمًا أُسْكِنُ مَا كَانَتْ فَخَرَجَ عَلِيٌّ إِلَيَّ بَعْضِ حَوَائِجِهِ فَقَالَتْ اسْكُبِي لِي غَسْلًا فَسَكَبْتُ فَقَامَتْ وَ اغْتَسَلَتْ أَحْسَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الْغُسْلِ

(۱) كذا فى النسخ المطبوعة و هكذا المصدر ج ۳ ص ۳۶۴ و هو سهو و الصحيح:

قالت سلمى امرأة أبى رافع» كما مر عن المفيد ص ۱۷۲ و يجيىء عن ابن بابويه ص ۱۸۸ راجع كتب الرجال أيضا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۸۴

ثُمَّ لَبَسَتْ أَنْوَابَهَا الْجُدُدَ ثُمَّ قَالَتْ افْرِشْتِي فِرَاشِي وَسَطَ الْبَيْتِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَتِ الْقَبْلَةَ وَ نَامَتْ وَ قَالَتْ أَنَا مَقْبُوضَةٌ وَ قَدْ اعْتَسَلْتُ فَلَا يَكْشِفُنِي أَحَدٌ ثُمَّ وَضَعَتْ خَدَّهَا عَلَى يَدِهَا وَ مَاتَتْ.

وَ قَالَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ أَوْصَتْ إِلَيَّ فَاطِمَةَ أَنْ لَا يُغْسَلَهَا إِذَا مَاتَتْ إِلَّا أَنَا وَ عَلِيٌّ فَأَعْنَتْ عَلِيًّا عَلَى غُسْلِهَا.

كِتَابُ الْبَلَادِرِيِّ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع غَسَلَهَا مِنْ مَعْقِدِ الْإِزَارِ وَ إِنَّ أَسْمَاءَ بِنْتُ عُمَيْسٍ غَسَلَتْهَا مِنْ أَسْفَلِ ذَلِكَ.

أَبُو الْحَسَنِ الْخَزَّازُ الْقُمِّيُّ فِي الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ سَيَّلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ فَاطِمَةَ مَنْ غَسَلَهَا فَقَالَ غَسَلَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِأَنَّهَا كَانَتْ صِدِّيقَةً وَ

لَمْ يَكُنْ لِيُغَسِّلَهَا إِلَّا صِدِّيقٌ وَرَوَى أَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ عِنْدَ دَفْنِهَا السَّلَامُ عَلَيْكَ إِلَى آخِرِ مَا سَيَأْتِي نَقْلًا مِنَ الْكَافِي وَرَوَى أَنَّهُ لَمَّا صَارَ بِهَا إِلَى الْقَبْرِ الْمُبَارَكِ خَرَجَتْ يَدُ فَتَنَّاوَلَتْهَا وَانْصَرَفَ.
عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْهَمْدَانِيُّ وَحَمِيدُ الطَّوِيلُ أَنَّهُ ع أَنشَأَ عَلَى شَفِيرِ قَبْرِهَا ذَكَرْتُ أَبَا وَدَى فَبِتُّ كَأَنِّي بَرَدُ الْهُمُومِ الْمَاضِيَاتِ وَكَيْلٌ لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَكُلُّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ وَإِنْ افْتَقَدَا فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدَ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ فَأَجَابَ هَاتِفٌ

يُرِيدُ الْفَتَى أَنْ لَا يَمُوتَ خَلِيلُهُ وَلَيْسَ لَهُ إِلَّا الْمَمَاتَ سَبِيلٌ فَلَا بُدَّ مِنْ مَوْتٍ وَلَا بُدَّ مِنْ بَلَى وَإِنْ بَقَايَ بَعْدَكُمْ لَقَلِيلٌ إِذَا انْقَطَعَتْ يَوْمًا مِنَ الْعَيْشِ مُدَّتِي فَإِنَّ بُكَاءَ الْبَاكِيَاتِ قَلِيلٌ سَتُعْرَضُ عَنْ ذِكْرِي وَتُنْسَى مَوَدَّتِي وَيَعْدُثُ بَعْدِي لِلْخَلِيلِ بَدِيلٌ

بیان آبا و ددی ای من کان یلازم و ددی و حبی و الحاصل انی ذکرتم محبوبی فبت کأنی لشده همومی ضامن لرد کل هم و حزن کان لی قبل ذلك

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۱۸۵

و قوله فلا بد من موت لعله من تتمه أبياته ع لا كلام الهاتف و لو كان من كلام الهاتف فلهذا ألقاه على وجه التلقين.

۱۷- قب، المناقب لابن شهر آشوب قال أبو جعفر الطوسي الأصوب أنها مدفونة في دارها أو في الروضة يؤيد قوله قول النبي ص إن بين قبري ومثبري روضة من رياض الجنة وفي البخاري بين بيتي ومثبري وفي الموطأ والحلية والتزمذي ومسنيد أحمد بن حنبل ما بين بيتي ومثبري وقال ص مثبري على تزعمه من ترع الجنة وقالوا حيد الروضة ما بين القبر إلى المثبر إلى الأساطين التي تلي صحن المسجد.

أحمد بن محمد بن أبي نصر قال: سألت أبا الحسن ع عن قبر فاطمة فقال دُفِنَتْ فِي بَيْتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بَنُو أُمِّيَّةَ فِي الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِي الْمَسْجِدِ.

يزيد بن عبد الملك عن أبيه عن جدّه قال: دخلت على فاطمة ع فبدأتني بالسّلام ثمّ قالت ما غدا بك قلت طلب البركة قالت أخبرني أبي وهو ذا من سلم عليه أو عليّ ثلاثة أيام أوجب الله له الجنة قلت لها في حياتي وحياتك قالت نعم وبعده موتنا.

۱۸- كشف، كشف الغمّة روى أن أبا جعفر ع أخرج سيفاً أو حُصّاً وأخرج منه كتاباً فقرأه وفيه وصية فاطمة ع بسم الله الرحمن الرحيم هكذا ما أوصت به فاطمة بن...محمّد ص أوصت بحوائطها السبعة إلى علي بن أبي طالب فإن مضى فإلى الحسين فإن مضى فإلى الحسن فإن مضى فإلى الحسنين فإن مضى فإلى الأكاير من ولدي شهد المقداد بن الأسود والرؤي بن العوام وكتب علي بن أبي طالب. وعن أسماء بنت عميس قالت أوصيتي فاطمة ع أن لا يغسلها إذا ماتت إلا أنا وعليّ فغسلتها أنا وعليّ ع.

وقيل قالت فاطمة ع لأسماء بنت عميس حين توفيت ووضوها للصلاة هي التي طيبني الذي أتيت به وهي التي أتيتني فيها فتوفيت ثم وضعت

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۸۶

رأسها فقالت لها اجلسي عند رأسي فإذا جاء وقت الصلاة فأقيميني فإن قمت وإلا فأرسلي إلى عليّ فلما جاء وقت الصلاة قالت الصلاة يا بنت رسول الله فإذا هي قد قبضت فجاء عليّ فقالت له قد قبضت ابنة رسول الله قال عليّ متى قالت حين أرسلت إليك قال فأمر أسماء فغسلتها وأمر الحسن والحسين ع يمدخلان الماء ودفنها ليلاً وسوى قبرها فغوتب علي ذلك فقال بذلك أمرتني.

و روى أَنَّهُا بَقِيَتْ بَعِيدَ أَبِيهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَ لَمَّا حَضَرَ نَهْهَا الْوَفَاةُ قَالَتْ لِأَسْمَاءَ إِنَّ جَبْرَائِيلَ أَتَى النَّبِيَّ ص لَمَّا حَضَرَ نَهْهُ الْوَفَاةُ بِكَافُورٍ مِّنَ الْجَنَّةِ فَحَسَمَهُ أَثْلَاثًا ثَلَاثًا لِنَفْسِهِ وَ ثَلَاثًا لِعَلِّيٍّ وَ ثَلَاثًا لِي وَ كَانَ أَرْبَعِينَ دَرَهْمًا فَقَالَتْ يَا أَسْمَاءُ ائْتِينِي بِبَقِيَّةِ حُنُوطِ وَالِدِي مِّنْ مَّوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا فَضَمَّ عِنْدَ رَأْسِي فَوَضَعْتُهُ ثُمَّ تَسَبَّحَتْ بِتَوْبِهَا وَ قَالَتْ ائْتِظِرِّينِي هُنَيْهَةً وَ اذْعِينِي فَإِنِ أَجَبْتُكَ وَ إِلَّا فَاغْلَمِي أَنِّي قَدْ قَدِمْتُ عَلَى أَبِي ص فَانْتَظَرْتُنَّهَا هُنَيْهَةً ثُمَّ نَادَتْهَا فَلَمْ تُجِبْهَا فَتَادَتْ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ الْمُضِطْفَى يَا بِنْتَ أَكْرَمٍ مِّنْ حَمَلَتِهِ النِّسَاءُ يَا بِنْتَ خَيْرٍ مِّنْ وَطِئِ الْحَصَا يَا بِنْتَ مَنْ كَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى قَالَ فَلَمْ تُجِبْهَا فَكَشَفَتْ الثُّوبَ عَنْ وَجْهِهَا فَإِذَا بِهَا قَدْ فَارَقَتِ الدُّنْيَا فَوَقَعَتْ عَلَيْهَا تَقْبُلُهَا وَ هِيَ تَقُولُ فَاطِمَةُ إِذَا قَدِمْتَ عَلَى أَبِيكَ رَسُولَ اللَّهِ فَأَقْرِئِيهِ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسِ السَّلَامِ فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَقَالَا يَا أَسْمَاءُ مَا يُبِينُ أَمْنًا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ قَالَتْ يَا ابْنِي رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَتْ أُمُّكُمْ نَائِمَةً قَدْ فَارَقَتِ الدُّنْيَا فَوَقَعَ عَلَيْهَا الْحَسَنُ يُقْبَلُهَا مَرَّةً وَ يَقُولُ يَا أُمَّةَ كَلِّمِينِي قَبْلَ أَنْ تَفْصِرَ رُوحِي بِيَدِي قَالَتْ وَ أَقْبَلِ الْحُسَيْنُ يُقْبَلُ رِجْلَهَا وَ يَقُولُ يَا أُمَّةَ أَنَا ابْنُكَ الْحُسَيْنُ كَلِّمِينِي قَبْلَ أَنْ يَتَصَدَّقَ قَلْبِي فَأَمُوتَ قَالَتْ لَهُمَا أَسْمَاءُ يَا ابْنِي رَسُولَ اللَّهِ انْطَلِقَا إِلَى أَبِيكُمَا عَلِيٍّ فَأَخْبِرَاهُ بِمُوتِ أُمِّكُمْ فَخَرَجَا حَتَّى إِذَا كَانَا قُرْبَ الْمَسْجِدِ رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا بِالْبُكَاءِ فَابْتَدَرَهُمَا جَمِيعُ الصَّحَابَةِ فَقَالُوا مَا يُبْكِيكُمَا يَا ابْنِي رَسُولِ اللَّهِ لَا أَبْكِي اللَّهُ أَعْيَنُكُمْ لَعَلَّكُمْ نَظَرْتُمَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۸۷

إِلَى مَوْقِفٍ حَيْدُكُمْ فَبَكَيْتُمَا شَوْقًا إِلَيْهِ فَقَالَا لَا أُو لَيْسَ قَدْ مَاتَتْ أَمْنَا فَاطِمَةُ ص لَمَاتُ اللَّهُ عَلَيْهَا قَالَ فَوَقَعَ عَلِيٌّ ع عَلَى وَجْهِهِ يَقُولُ بِمَنْ الْعَزَاءُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ كُنْتُ بِكَ أَتَعَزَّى فَفِيمَ الْعَزَاءِ مِنْ بَعْدِكَ ثُمَّ قَالَ لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَ كُلُّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ وَ إِنَّ افْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدَ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومُ خَلِيلٌ (۱)

ثُمَّ قَالَ ع يَا أَسْمَاءُ غَسَلِيهَا وَ حَنَاطِيهَا وَ كَفَّنِيهَا قَالَ فَعَسَلُوهَا وَ كَفَّنُوهَا وَ حَنَاطُوهَا وَ صَلُّوا عَلَيْهَا لَيْلًا وَ دَفَنُوهَا بِالْبُقْعِ وَ مَاتَتْ بَعْدَ الْعَصْرِ.

و قال ابن بابويه رحمه الله جاء هذا الخبر كذا و الصحيح عندي أنها دفنت في بيتها فلما زاد بنو أمية في المسجد صارت في المسجد.

قلت الظاهر و المشهور مما نقله الناس و أرباب التواريخ و السير أنها ع دفنت بالبقيع كما تقدم.

وَ رَوَى مَرْفُوعًا إِلَى سَلَمَى أُمِّ بِنِي رَافِعٍ قَالَتْ كُنْتُ عِنْدَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص فِي شَكْوَاهَا الَّتِي مَيَّاتَتْ فِيهَا قَالَتْ فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ وَ هِيَ أَحْفُ مَا تَرَاهَا فَغَمَدَا عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ فِي حَاجَتِهِ وَ هُوَ يَرَى يَوْمَئِذٍ أَنَّهَا أَمْثَلُ مَا كَانَتْ فَقَالَتْ يَا أُمَّةَ (۲) اسْكُبِي لِي غَسْلًا فَفَعَلْتُ فَاعْتَسَلْتُ كَأَشَدِّ مَا رَأَيْتُهَا ثُمَّ قَالَتْ لِي أَعْطِينِي ثِيَابِي الْجُدَدَ فَأَعْطَيْتُهَا فَلَبِسَتْ ثُمَّ قَالَتْ ضَعِي فِرَاشِي وَ اسْتَقْبَلِينِي ثُمَّ قَالَتْ إِنِّي قَدْ فَرَعْتُ مِنْ نَفْسِي فَلَا أُكْشِفَنَّ إِنِّي مَقْبُوضَةٌ الْآنَ ثُمَّ تَوَسَّدَتْ يَدَهَا الِئْمَنَى وَ اسْتَقْبَلَتِ الْقَبْلَةَ فَقَبِضَتْ فَجَاءَ عَلِيٌّ ع وَ نَحْنُ نَصِيحُ فَسَأَلَ عَنْهَا فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ إِذَا وَ اللَّهُ لَا تُكْشِفُ فَاحْتَمِلْتِ فِي ثِيَابِهَا فَعَيَّيْتُ.

(۱) في بعض النسخ: و ان افتقادی واحدا بعد واحد و هو الصحيح فانه عليه السلام تمثل بهذه الاشعار و أنشدها، لا أنه أنشأها.

(۲) في المصدر: يا أمه الله، راجع ج ۲ ص ۶۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۸۸

أَقُولُ إِنَّ هَذَا الْحَدِيثَ قَدْ رَوَاهُ ابْنُ بَابُوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ كَمَا تَرَى وَ قَدْ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ حَبْتَلٍ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ أُمِّ سَلَمَى (۱) قَالَتْ اسْتَكْتَتْ فَاطِمَةُ ع شَكْوَاهَا الَّتِي قَبِضَتْ فِيهِ فَكُنْتُ أَمْرُضُهَا فَأَصْبَحْتُ يَوْمًا كَأَمْثَلِ مَا رَأَيْتُهَا فِي شَكْوَاهَا ذَلِكَ قَالَتْ وَ خَرَجَ عَلِيٌّ ع لِبَعْضِ حَاجَتِهِ فَقَالَتْ يَا أُمَّةَ اسْكُبِي لِي غَسْلًا فَفَعَلْتُ لَهَا غَسْلًا فَاعْتَسَلْتُ كَأَحْسَنِ مَا رَأَيْتُهَا تَغْتَسِلُ ثُمَّ قَالَتْ يَا أُمَّةَ أَعْطِينِي ثِيَابِي الْجُدَدَ فَأَعْطَيْتُهَا فَلَبِسَتْ ثُمَّ قَالَتْ يَا أُمَّةَ قَدِمِي لِي فِرَاشِي وَسَطَ الْبَيْتِ فَفَعَلْتُ فَاصْطَجَعْتُ وَ اسْتَقْبَلَتِ الْقَبْلَةَ وَ جَعَلَتْ يَدَهَا تَحْتَ حَدِّهَا ثُمَّ قَالَتْ يَا أُمَّةَ إِنِّي مَقْبُوضَةٌ الْآنَ وَ قَدْ تَطَهَّرْتُ فَلَا يَكْشِفُنِي أَحَدٌ فَقَبِضْتُ مَكَانَهَا قَالَتْ فَجَاءَ عَلِيٌّ ع فَأَخْبَرْتُهُ.

و اتفاقهما من طرق الشيعة و السنة على نقله مع كون الحكم على خلافه عجب فإن الفقهاء من الطريقتين لا يجيزون الدفن إلا بعد

الغسل إلا فى مواضع ليس هذا منه فكيف روي هذا الحديث و لم يعللاه و لا ذكره فقهه و لا نبها على الجواز و لا المنع و لعل هذا أمر يخصها ع و إنما استدل الفقهاء على أنه يجوز للرجل أن يغسل زوجته بأن عليا غسل فاطمة ع و هو المشهور.
و روى ابن بابويه مرفوعاً إلى الحسن بن علي ع أن علياً غسل فاطمة ع و عن علي أنه صلى على فاطمة و كبر عليها خمسا و دفنها ليلاً.
و عن محمد بن علي ع أن فاطمة ع دفنت ليلاً.

بيان قد بينا فى كتاب المزار أن الأصح أنها مدفونة فى بيتها و أما ما ذكره من ترك غسلها فالأولى أن يؤول بما ذكرنا سابقاً من عدم كشف بدنيتها للتطهير فلا تنافى للأخبار الكثيرة الدالة على أن عليا غسلها و يؤيد ما ذكرنا من التأويل ما مر فى روايه ورقة فلا تغفل.
١٩- كشف، كشف الغمة و نقلت من كتاب الدرر الطاهرة للدولابي فى وفاتها ع ما نقله من رجاله قال: لبت فاطمة بعيد النبي ص ثلاثة أشهر و قال

(١) راجع ص ١٨٣ فيما سبق.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ١٨٩

ابن شهاب سته أشهر و قال الزهري سته أشهر و مثله عن عائشة و مثله عن عروة بن الزبير و عن أبي جعفر محمد بن علي ع خمسا و تسعين ليلة فى سنة إحدى عشرة و قال ابن قتيبة فى معارفه مائة يوم و قيل ماتت فى سنة إحدى عشرة ليلة الثلاثاء لثلاث ليال من شهر رمضان و هى بنت تسع و عشرين سنة أو نحوها.

و قيل دخل العباس على علي بن أبي طالب و فاطمة بنت رسول الله ص و أحدهما يقول لصاحبه أينما أكبر فقال العباس و لدت يا علي قبل بناء قريش البيت بسنوات و ولدت ابنتي و قريش تبني البيت و رسول الله ص ابن خمس و ثلاثين سنة قبل النبوة بخمس سنين.
و روى أنها أوصت عليا ع و أسماء بنت عميس أن يغسلاها.

و عن ابن عباس قال: مرضت فاطمة مرضاً شديداً فقالت لأسماء بنت عميس أ لا ترين إلى ما بلغت فلا تحملينى على سرير ظاهر فقالت لما لعمرى و لكن أضيع نعشا كما رأيت يضيع بالحسبه قالت فأرنيه فأرسلت إلى جرائد رطبه فقطعت من الأسواق ثم جعلت على السرير نعشا و هو أول ما كان النعش فبسمت و ما ريت مسممة إلا يومئذ ثم حملناها فدفاها ليلاً و صلى عليها العباس بن عبد المطلب و نزل فى حفرتها هو و علي و الفضل بن عباس.

و عن أسماء بنت عميس أن فاطمة بنت رسول الله ص قالت لأسماء إنى قد استقبحت ما يضيع بالنساء أنه يطرح على المرأة التوب فيصهفها لمن رأى فقالت أسماء يا بنت رسول الله أنا أريك شيئاً رأيته بأرض الحسبه قال فدعت بجريده رطبه فحسنتها ثم طرحت عليها توباً فقالت فاطمة ع ما أحسن هذا و أجمله لا تعرف به المرأة من الرجل قال قالت فاطمة ع فإذا مت فاعسلينى أنت و لا يدخلن علي أحد فلما توفيت فاطمة ع جاءت عائشة تدخل عليها فقالت أسماء لا تدخل فكلمت عائشة

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ١٩٠

أبا بكر فقالت إن هذه الخنعمية تحول بيننا و بين ابنة رسول الله ص و قد جعلت لها مثل هودج العروس فقالت أسماء لأبي بكر أمرتني أن لا يدخل عليها أحد و أريتها هذا الذى صيغت و هى حية فأمرتني أن أضيع لها ذلك فقال أبو بكر أضيع ما أمرتك فأصيرف و غسلها علي ع و أسماء.

و روى الدولابي حديث الغسل الذى اغتسلته قبل وفاتها و كونها دفنت به و لم تكشف و قد تقدم ذكره.
و روى من غير هذا أن أبا بكر و عمر عابا عليا ع كونه لم يؤذنهما بالصلاة عليها فاعتذر أنها أوصيته به بذلك و حلف لهما فصداه و عذراه و قال علي ع عند دفن فاطمة ع كالمناجى بذلك رسول الله ص عند قبره السلام عليك يا رسول الله عني و عن ابنتك النازلة فى جوارك إلى آخر ما سياتي.

ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى الْحَدِيثُ ذُو شُجُونٍ أَنشَدَنِي بَعْضُ الْأَصْحَابِ لِلْقَاضِي أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي قَرِيْعَةَ
يَا مَنْ يُسَائِلُ ذَائِبًا عَنْ كُلِّ مُغْضَلَةٍ سَخِيْفَةٍ
لَا تَكْشِفَنَّ مُعْطَى فَلَربَّمَا كَشَفْتَ حَيْفَهُ
وَلَرُبَّ مَسْتُوْرٍ بَدَا كَالطَّبْلِ مِنْ تَحْتِ الْقَطِيْفَةِ
إِنَّ الْجَوَابَ لِحَاضِرٍ لِكُنِّي أَحْفِيْهِ حَيْفَهُ
لَوْ لَا اِعْتِدَاءُ رَعِيَّتِهِ أُلْقِيَ سِيَاسَتَهَا الْخَلِيْفَةَ
وَسُيُوفُ اِعْدَاءٍ بِهَا هَامَاتْنَا أَبَدًا نَقِيْفَهُ
لَنَشَرْتُ مِنْ أَسْرَارِ آلِ مُحَمَّدٍ جُمْلًا طَرِيْفَهُ
تُعْنِيْكُمْ عَمَّا رَوَاهُ مَالِكٌ وَأَبُو حَنِيفَةَ
وَأَرَيْتُكُمْ أَنَّ الْحُسَيْنَ أُصِيبَ فِي يَوْمِ السَّقِيْفَةِ
وَلِأَيِّ حَالٍ لِحَدَثِ اللَّيْلِ فَاطِمَةُ الشَّرِيْفَةَ
وَلَمَّا حَمَّتْ شَيْخِيكُمْ عَنْ وَطْءِ حُجْرَتِهَا الْمُنِيْفَةَ
أَوْهَ لِيْنَتِ مُحَمَّدٍ مَاتَتْ بِغَضَّتِهَا أَسِيْفَهُ
بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۹۱

وقد ورد من كلامها في مرض موتها ما يدل على شدة تألمها وعظم موجدتها وفرط شكايها ممن ظلمها ومنعها حقها أعرضت عن ذكره وألغيت القول فيه ونكبت عن إيرادها لأن غرضي من هذا الكتاب نعت مناقبهم ومزاياهم وتنبية الغافل عن مولاتهم وربما تنبهه والاهم ووصف ما خصهم الله به من الفضائل التي ليست لأحد سواهم فأما ذكر الغير والبحث عن الشر والخير فليس من غرض هذا الكتاب وهو موكول إلى يوم الحساب وإلى الله تصير الأمور بيان النقص كسر الهامة عن الدماغ أو ضربها أشد ضرب أو برمح أو عصا.

٢٠- ضه، روضه الواعظين مرصت فاطمة ع مرصاً شديداً ومكثت أربعين ليله في مرضها إلى أن توفيت صلوات الله عليها فلما نعيث إليها نفسها دعت أم أيمن وأسماء بنت عميس ووجهت خلف علي وأخبرته فقالت يا ابن عم إنه قد نعيث إلى نفسي وإني لا أرى ما يبى إلا أنني لأحق بأبي ساعة بعد ساعة (١) وأنا أوصيك بأشياء في قلبى قال لها علي ع أوصيني بما أحببت يا بنت رسول الله فجلس عند رأسها وأخرج من كان في البيت ثم قالت يا ابن عم ما عهدتني كاذبه ولا خائنه ولا خالفتك منذ عاشرتني فقال ع معاذ الله أنت أعلم بالله وأبر وأتقى وأكرم وأشد خوفاً من الله من أن أوبخك بمخالفتي (٢) قد عز علي مفارقتك وتفقدك إلا أنه أمر لا يبد منه والله جددت علي مصيبة رسول الله ص وقد عظمت وفاتك وقدك فإنا لله وإنا إليه راجعون من مصيبة ما أفجعها وآلمها وأمضها وأخزنها هذه والله مصيبة لا عزاء لها ورزية لا خلف لها

(١) الساعة أو بعد ساعة. ظ.

(٢) في النسخة المطبوعة: «و أشد خوفاً من الله أن أوبخك» وهو ناقص قطعاً. فانه لا بد في الكلام من صلة متممة لافعل التفضيل في قوله عليه السلام: أعلم وأبر وأتقى وأكرم وأشد خوفاً من الله.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۹۲

ثم بكيا جميعاً ساعة وأخذ علي رأسها وضمها إلى صدره ثم قال أوصيني بما شئت فإنك تجدني [تجديني فيها أفضى كما أمرتني به وأختار أمرك علي أمرى ثم قالت جزاك الله عنى خير الجزاء يا ابن عم رسول الله أوصيك أولاً أن تتروج بعدي بآبئه أختي (١)»

أَمَامِيَّةً فَإِنَّهَا تَكُونُ لَوْلِيْدِي مِثْلِي فَإِنَّ الرِّجَالَ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ قَالَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَرْبَعٌ لَيْسَ لِي إِلَيَّ فِرَاقِهِ سَبِيلٌ
بُنْتُ أَبِي الْعِيَاصِ «۲». أَمَامِيَّةٌ أَوْصِيْتَنِي بِهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص ثُمَّ قَالَتْ أَوْصِيَكِ يَا ابْنَ عَمِّ أَنْ تَتَّخِذَ لِي نَعْشًا فَقَدَرْتُ الرَّأْيُ الْمَلَائِكَةَ
صَوَّرُوا صُورَتَهُ فَقَالَ لَهَا صَبْرِي لِي فَوْصِيَّةٌ فَتَخَذَتْهَا لَهَا فَأَوَّلُ نَعْشٍ عَمِلَ عَلَيَّ وَجِهَ الْأَرْضِ ذَاكَ وَ مَا رَأَى أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا عَمِلَ أَحَدٌ ثُمَّ
قَالَتْ أَوْصِيَكِ أَنْ لَا يَشْهَدَ أَحَدٌ جِنَازَتِي مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ ظَلَمُونِي وَأَخَذُوا حَقِّي فَإِنَّهُمْ عِدْوِي وَعِدْوُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَلَا تَتْرُكُ أَنْ
يُصَلِّيَ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَلَا مِنْ أَتْبَاعِهِمْ وَأَذْفَنِي فِي اللَّيْلِ إِذَا هَدَّاتِ الْعُيُونُ وَ نَامَتِ الْأَبْصَارُ ثُمَّ تُوَفِّتُ صِلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهَا وَعَلَى أَبِيهَا وَ
بَعْلِهَا وَ بَيْنَهَا فَصَاحَتْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ صَبِيحَةً وَاحِدَةً وَاجْتَمَعَتْ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ فِي دَارِهَا فَصَرَخُوا صَرَخَةً وَاحِدَةً كَادَتِ الْمَدِينَةَ أَنْ تَتَزَعَّرَعَ
مِنْ صُرَاخِهِنَّ وَ هُنَّ يَقُلْنَ يَا سَيِّدَتَاهُ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَقْبَلَ النَّاسُ مِثْلَ عُزْفِ الْفَرَسِ إِلَيَّ عَلِيٌّ ع وَ هُوَ جَالِسٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع
بَيْنَ يَدَيْهِ يَبْكِيانِ فَبَكَى النَّاسُ لِبُكَائِهِمَا وَ خَرَجَتْ أُمُّ كُلثُومٍ وَ عَلَيْهَا بُزُوعَةٌ وَ تَجُرُّ ذَيْلَهَا مُتَجَلِّلَةً بِرِدَائٍ عَلَيْهَا تَسْبِيحُهَا وَ هِيَ تَقُولُ يَا أَبَتَاهُ يَا
رَسُولَ اللَّهِ الْآنَ حَقًّا فَقَدْ نَاكَ فَقَدْ لَا لِقَاءَ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ فَجَلَسُوا وَ هُمْ يَضُّ جُجُونَ وَ يَنْتَظِرُونَ أَنْ تُخْرَجَ الْجِنَازَةُ فَيَصَلُّونَ عَلَيْهَا وَ
خَرَجَ أَبُو ذَرٍّ وَ قَالَ أَنْصِرُوا فَإِنَّ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَدْ أُخْرِجَتْ إِنْجَازًا فِي هَذِهِ الْعِشِيَّةِ فَقَامَ النَّاسُ وَ أَنْصَرَفُوا

(۱) و (۲) قد عرفت فيما سبق وجه هذه الزيادة فراجع ص ۱۸۲.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۹۳

فَلَمَّا أَنْ هَدَّاتِ الْعُيُونُ وَ مَضَى شَطْرُ مِنَ اللَّيْلِ أَخْرَجَهَا عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ عَمَّارٌ وَ الْمُقْدَادُ وَ عَقِيلٌ وَ الرَّبِيعُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانٌ
وَ بُرَيْدَةُ وَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ خَوَاصُّهُ صِلَوْا عَلَيْهَا وَ دَفَنُوهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ وَ سَوَى عَلِيٌّ ع حَوَالِيهَا قُبُورًا مُزُورَةً مِشْدَارَ سَبْعَةٍ حَتَّى لَا
يُعْرَفَ قَبْرُهَا وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مِنَ الْخَوَاصِّ قَبْرُهَا سَوَى مَعَ الْأَرْضِ مُسْتَوِيًّا فَمَسَحَ مَسْحًا سَوَاءً مَعَ الْأَرْضِ حَتَّى لَا يُعْرَفَ مَوْضِعُهُ.

۲۱- كَأَنَّ الْكَافِيَ أَحْمَدُ بْنُ مَهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ
الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَرَمَزَانِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ ع دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع سِرًّا وَ
عَفَا عَلِيٌّ مَوْضِعَ قَبْرِهَا ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَ
زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِئِيَّةِ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ وَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سِرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي صَبْرِي وَ عَفَا عَنِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ
الْعَالَمِينَ تَجَلِّدِي إِلَّا أَنْ فِي التَّاسِي لِي بِسَيِّتِكَ فِي فُرْقَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزُّ فَلَقِمْتُ وَ سَدَّتْكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَ فَاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَخْرِي وَ
صِدْرِي بَلَى وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِي أَنْعَمَ الْقَبُولِ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ قَدِ اسْتِزْجَعَتِ الْوَدِيعَةَ وَ أَخَذَتِ الرَّهِيْنَةَ وَ أُخْلِصَتِ الزَّهْرَاءُ فَمَا
أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغَبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَّا حُزْنِي فَسِرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ وَ هُمْ لَا يَبْرُحُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارُ اللَّهُ لِي دَارَكَ التِّي أَنْتَ فِيهَا
مُقِيمٌ كَمَا مَقِيحٌ وَ هُمْ مُهَيِّجٌ سِرْعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو وَ سَيِّئْتُكَ ابْنَتُكَ بِتَطَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَيَّ هَضْمًا فَخَفِيهَا الشُّوَالُ وَ
اسْتَحْبِرْهَا الْحَالِ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُغْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَيَّ بَنَةً سَيِّلاً وَ سَتَّقُولُ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۹۴

وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامٌ مُودَعٌ لَا قَالٍ وَ لَا سَمٍ فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَ إِنْ أَقِمَ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ وَاهَا وَاهَا وَ الصَّبْرُ
أَيْمَنُ وَ أَجْمَلُ وَ لَوْ لَمَّا غَلَبَتْهُ الْمُسْتَوَلِينَ لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ وَ اللَّبَثُ لِرَامًا مَعْكُوفًا وَ لَأَعُولْتُ إِعْوَالَ التُّكْلَى عَلَيَّ جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ
ابْنَتُكَ سِرًّا وَ تُهَضَّمُ حَقُّهَا وَ يُمْنَعُ إِزْنُهَا وَ لَمْ يَتْبَاعِدِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الذُّكْرُ وَ إِلَى اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ فِيكَ يَا رَسُولَ
اللَّهِ أَحْسَنُ الْعَزَاءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ.

بيان العفو المحو و الانمحاء و التجلد القوة قوله ع إلا أن في التأسى لى بسنتك أى بسنه فرقتك و المعنى أن المصيبة بفراقك كانت
أعظم فكما صبرت على تلك مع كونها أشد فلأن أصبر على هذه أولى و التأسى الاقتداء بالصبر فى هذه المصيبة كالصبر فى تلك و
فاضت نفسه خرجت روجه.

قوله ع فى كتاب الله أنعم القبول أى فيه ما يصير سببا لقبول المصائب أنعم القبول واستعار ع لفظ الوديعه و الرهينه لتلك النفس الكريمة لأن الأرواح كالوديعه و الرهن فى الأبدان أو لأن النساء كالودائع و الرهائن عند الأزواج و يمكن أن يقرأ استرجعت و قرائنه على بناء المعلوم و المجهول.

و التخالس التسالب و السهود قله النوم أو يختار أى إلى أن يختار و الكمد بالفتح و بالتحريك الحزن الشديد و مرض القلب منه و هو إما خبر لقوله هم أو كل منهما خبر مبتدأ محذوف و الهضم الظلم و الإحفاء المبالغه فى السؤال و الغليل حراره الجوف و اعتلجت الأمواج التظمت

و فى نهج البلاغه و كشف الغمه و السلام عليكما سلام مودع.

و عكفه يعكفه حبسه و الإيعال رفع الصوت بالبكاء و الصياح قوله فبعين الله أى تدفن ابنتك سرا متلبسا بعلم من الله و حضوره و شهوده قوله ع و فيك أى فى إطاعه أمرك.

٢٢- كا، الكافى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رَبَّابٍ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ١٩٥

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ فَقَالَ هُوَ جِلْدٌ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْمًا قَالَ لَهُ فَالْجَامِعَةُ قَالَ تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فِجْدِ الْفَالِاحِ فِيهَا كُلُّ مَا يَخْتِاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ مِنْ قَضِيَّتِهِ إِلَّا وَ هِيَ فِيهَا حَتَّى أُرْشُ الْخَدِشِ قَالَ فَمُضِيحُ فَاطِمَةَ ع قَالَ فَسَكَتَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ جَبْرَيْلُ يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلِيُّ ع يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ ع.

٢٣- كا، الكافى الْعِدَّةُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ عَنِ حِدِّهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ أَسْقَاطِكُمْ إِذَا لَقَوْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ تُسْمُوهُمْ يَقُولُ السَّقَطُ لِأَبِيهِ أَلَّا سَمَّيْتَنِي وَ قَدْ سَمَى رَسُولُ اللَّهِ ص مُحَسَّنًا قَبْلَ أَنْ يُوَلَّدَ.

بيان يحتمل أن يكون و قد سمي كلام السقط.

٢٤- كا، الكافى الْعِدَّةُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ عَاشَتْ فَاطِمَةُ بِعِيدِ رَسُولِ اللَّهِ ص خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْمًا لَمْ تَرَ كَاشِرَةً وَ لَا ضَاحِكَةً تَأْتِي قُبُورَ الشَّهَدَاءِ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ مَرَّتَيْنِ الْإِثْنَيْنِ وَ الْخَمِيسِ فَتَقُولُ ع هَاهُنَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ وَ هَاهُنَا كَانَ الْمُشْرِكُونَ.

وَ فِي رِوَايَةِ أَبَانَ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهَا كَانَتْ تُصَلِّي هُنَاكَ وَ تَدْعُو حَتَّى مَاتَتْ ع.

كا، الكافى على عن أبيه عن ابن ابي عمير عن هشام مثله.

٢٥- كا، الكافى حُمَيْدٌ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ أَبَانَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ جَاءَتْ فَاطِمَةَ ع إِلَى سَارِيَةِ فِي الْمَسْجِدِ وَ هِيَ تَقُولُ وَ تُخَاطَبُ النَّبِيَّ ص

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ١٩٦

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَتْبَاءٌ وَ هَتْبَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ يَكُنْ خَطْبُ

إِنَّا فَقَدْ نَاكَ فَقَدْ الْأَرْضُ وَابِلَهَا وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدُهُمْ وَ لَا تَغِبْ

بيان قال الجزرى الهنبة واحدة الهنابث و هى الأمور الشداد المختلفة و الهنبة الاختلاط فى القول و الشهود الحضور و الخطب بالفتح الأمر الذى تقع فيه المخاطبة و الشأن و الحال و الوابل المطر الشديد.

٢٦- قل، إقبال الأعمال رُوينا عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ذَكَرْنَاهُمْ فِي كِتَابِ التَّغْرِيفِ لِلْمَوْلِدِ الشَّرِيفِ أَنَّ وَفَاةَ فَاطِمَةَ ع صَارَتْ يَوْمَ نَالِثِ جُمَادَى الْأَخْرَةِ.

۲۷- قب، المناقب لابن شهر آشوب أنشدت الزهراء ع بعد وفاه أبيها ص
 وَقَدْ رُزْنَا بِهِ مَحْضًا خَلِيقَتُهُ صَافِي الصَّرَائِبِ وَالْأَعْرَاقِ وَالنَّسَبِ
 وَكُنْتُ بَدْرًا وَنُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ
 وَكَانَ جَبْرِيْلُ رُوحِ الْقُدُسِ زَائِرَنَا فَعَابَ عَنَّا وَكُلَّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبٌ
 فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِفَنَا لَمَّا مَضَيْتِ وَحَالَتْ دُونَكَ الْحُجُبُ
 إِنَّا رُزْنَا بِمَا لَمْ يُرَزْ ذُو شَجَنِ مِنَ الْبَرِيَّةِ لَا عَجَمَ وَلَا عَرَبَ
 ضَاقَتْ عَلَيَّ بِلَادٌ بَعْدَ مَا رَحُبَتْ وَسِيمٌ سَبَطَاكَ حَسْفًا فِيهِ لِي نَصَبٌ
 فَأَنْتَ وَاللَّهِ خَيْرُ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ وَأَصْدَقُ النَّاسِ حَيْثُ الصَّدْقُ وَالْكَذِبُ
 فَسَوْفَ نَبْكِيكَ مَا عَشْنَا وَمَا بَقِيَتْ مِنَّا الْعُيُونُ يَتَهَمَالُ لَهَا سَكْبُ
 عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ عَنِ الْبَاقِرِ قَالَ: مَا رُئِيَ فَاطِمَةُ عَ ضَاحِكَةً قَطُّ مُنْذُ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى قُبِضَتْ.

بيان الرزة بالضم و الهمزة المصيبة بفقد الأعره و رزنا على صيغة المجهول أى أصبنا و أسقطت الهمزة للتخفيف (۱) و قوله محضا خليقته مفعول ثان لرزنا على التجريد كقولهم لقيت بزيد أسدا أى رزئت به بشخص محض الخليقة لا يشوبها كدر و سوء و الضريبة الطيبة و السجية و الأعراف جمع عرق بالكسر و هو الأصل من كل شىء و الشجن بالتحريك الهم و الحزن و العجم بالضم و

(۱) يريد اسقاطها فى قولها: «بما لم يرز». فان أصلها «لم يرزاً».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۹۷

بالتحريك خلاف العرب و قال الجزرى الخسف النقصان و الهوان و سيم كلف و أزم و هملت عينه فاضت.

۲۸- ج، الإحتجاج فيما احتج به الحسن ع على معاوية و أضحاه أنه قال لمغيرة بن شعبه أنت ضربت فاطمة بنت رسول الله ص حتى أدميتها و ألفت ما فى بطنها استبدلاً منك لرسول الله ص و مخالفة منك لأمره و انتها كما لحزمته و قد قال رسول الله ص أنت سيدة نساء أهل الجنة و الله مصيرك إلى النار.

۲۹- أقول، و حدث فى كتاب سليم بن قيس الهلالي برواية أبان بن أبي عياش عنه عن سليمان و عبد الله بن العباس قالوا توفى رسول الله ص يوم توفى فلم يوضع فى حفرته حتى نكث الناس و ارتدوا و أجمعوا على الخلاف و اشتغل على رسول الله ص حتى فرغ من غسله و تكفينه و تحنيطه و وضعه فى حفرته ثم أقبل على تأليف القرآن و شغل عنهم بوصية رسول الله ص فقال عمر لأبي بكر يا هَذَا إِنْ النَّاسَ أَجْمَعِينَ قَدْ بَايَعُوا مَا خَلَا هَذَا الرَّجُلَ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَابْعَثْ إِلَيْهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ ابْنَ عَمِّ لِعُمَرَ يُقَالُ لَهُ قُنْفُذٌ فَقَالَ لَهُ يَا قُنْفُذُ انْطَلِقْ إِلَى عَلِيٍّ فَقُلْ لَهُ أَجِبْ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ فَبَعَثَا مَرَارًا وَ أَبِي عَلِيٌّ ع أَنْ يَأْتِيَهُمْ فَوَثَبَ عُمَرُ غَضَبًا وَ نَادَى خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَ قُنْفُذًا فَأَمَرَهُمَا أَنْ يَخِيمَا حَطْبًا وَ نَارًا ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ صِلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ فَاطِمَةَ قَاعِدَةَ خَلْفِ الْبَابِ قَدْ عَصَبَتْ رَأْسَهَا وَ نَحَلَ جِسْمَهَا فِي وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَقْبَلَ عُمَرُ حَتَّى ضَرَبَ الْبَابَ ثُمَّ نَادَى يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ افْتَحِ الْبَابَ فَقَالَ فَاطِمَةُ يَا عُمَرُ مَا لَنَا وَ لَكَ لِمَا تَدْعُنَا وَ مَا نَحْنُ فِيهِ قَالَ افْتَحِ الْبَابَ وَ إِلَّا أَحْرَقْنَا عَلَيْكُمْ فَقَالَتْ يَا عُمَرُ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ تَدْخُلُ عَلَى بَيْتِي وَ تَهْجُمُ عَلَى دَارِي فَأَبَى أَنْ يَنْصَرِفَ ثُمَّ دَعَا عُمَرَ بِالنَّارِ فَأَضْرَمَهَا فِي الْبَابِ فَأَحْرَقَ الْبَابَ ثُمَّ دَفَعَهُ عُمَرُ فَاسْتَقْبَلْتُهُ فَاطِمَةُ ع وَ صَاحَتْ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَرَقَ السَّيْفَ وَ هُوَ فِي غَمْدِهِ فَوَجَأَ بِهِ جَنْبَهَا فَصَرَخَتْ فَرَفَعَ السُّوْطَ فَضَرَبَ بِهِ ذِرَاعَهَا فَصَاحَتْ يَا أَبَتَاهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۹۸

فَوَثَبَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَأَخَذَ بِنَاصِيَةِ عُمَرَ ثُمَّ هَزَّهُ فَصَيَّرَعَهُ وَ وَجَأَ أَنْفَهُ وَ رَقَبَتَهُ وَ هَمَّ بِمَقْتَلِهِ فَدَكَرَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ مَا أَوْصَاهُ بِهِ مِنَ الصَّبْرِ وَ الطَّاعَةِ فَقَالَ وَ الَّذِي كَرَّمَ مُحَمَّدًا بِالنَّبُوَّةِ يَا ابْنَ صِيْهَاكَ لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَعَلِمْتُ أَنَّكَ لَا تَدْخُلُ بَيْتِي فَأَرْسَلَ عُمَرَ

يَسْتَعِيثُ فَأَقْبَلَ النَّاسُ حَتَّى دَخَلُوا الدَّارَ فَكَاثَرُوهُ وَأَلْقَوْا فِي عُنُقِهِ حَبْلًا فَحَالَتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ فَاطِمَةُ عِنْدَ بَابِ الْبَيْتِ فَضَرَّ رَبُّهَا فَنَفَذَ الْمَلْعُونَ بِالسُّوْطِ فَمَاتَتْ حِينَ مَاتَتْ وَإِنَّ فِي عَضُدِهَا كَمِثْلِ الدُّمْلُجِ مِنْ ضَرْبِهِ لَعَنَهُ اللَّهُ فَأَلْجَأَهَا إِلَى عِضَادَةِ بَيْتِهَا وَدَفَعَهَا فَكَسَرَ ضِلْعَهَا مِنْ جَنْبِهَا فَأَلْقَتْ جَنِينًا مِنْ بَطْنِهَا فَلَمْ تَزَلْ صَاحِبَةً فِرَاشٍ حَتَّى مَاتَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهَا مِنْ ذَلِكَ شَهِيدَةً وَسَاقَ الْحَدِيثَ الطَّوِيلَ فِي الدَّاهِيَةِ الْعُظْمَى وَ الْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى إِلَى أَنْ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ثُمَّ إِنَّ فَاطِمَةَ عَ بَلَغَهَا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَبِضَ فَدَكَ فَحَرَجَتْ فِي نِسَاءِ بَنِي هَاشِمٍ حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَتْ يَا أَبَا بَكْرٍ تُرِيدُ أَنْ تَأْخُذَ مِنِّي أَرْضًا جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صَ فَدَعَا أَبُو بَكْرٍ بِدَوَاهٍ لِيَكْتُبَ بِهِ لَهَا فَدَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَا تَكْتُبُ لَهَا حَتَّى تُقِيمَ الْبَيْتَةَ بِمَا تَدْعِي فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَ عَلِيٌّ وَ أُمُّ أَيْمَنَ يَشْهَدَانِ بِذَلِكَ فَقَالَ عُمَرُ لَا تُقْبَلُ شَهَادَةُ امْرَأَةٍ أَعْجَبِيهِ لَا تُفْصَحُ وَ أَمَّا عَلِيٌّ فَيَجُزُّ النَّارَ إِلَى قُرْصَتَيْهِ فَرَجَعَتْ فَاطِمَةُ مُغْتَاظَةً فَمَرَضَتْ وَ كَانَ عَلِيٌّ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فَلَمَّا صَلَّى قَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ كَيْفَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أَنْ ثَقُلْتَ فَسَأَلْنَا عَنْهَا وَ قَالَا قَدْ كَانَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهَا مَا قَدْ عَلِمْتَ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لَنَا لِنَعْتَدِرَ إِلَيْهَا مِنْ ذَنْبِنَا قَالَ ذَاكَ إِلَيْكُمَا فَفَاقَمَا فَجَلَسَا بِالْبَابِ وَ دَخَلَ عَلِيٌّ عَ عَلِيٌّ فَاطِمَةَ عَ فَقَالَ لَهَا أَيُّهَا الْحُرَّةُ فَلَانَّ وَ فَلَانَّ بِالْبَابِ يُرِيدَانِ أَنْ يُسَلِّمَا عَلَيْكَ فَمَا تُرِيدِينَ قَالَتِ الْبَيْتُ بَيْنَكَ وَ الْحُرَّةُ زَوْجَتُكَ أَفْعَلْ مَا تَشَاءُ فَقَالَ سَيْدِي قِنَاعُكَ فَسَدَّتْ قِنَاعَهَا وَ حَوَّلَتْ وَجْهَهَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۹۹

إِلَى الْحَائِطِ فَدَخَلَا وَ سَلَّمَا وَ قَالَا ارْضِي عَنَّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ فَقَالَتْ مَا دَعَا إِلَى هَذَا فَقَالَا اغْتَرَفْنَا بِالْإِسَاءَةِ وَ رَجَوْنَا أَنْ تَغْفِي عَنَّا فَقَالَتْ إِنْ كُنْتُمَا صَادِقَيْنِ فَأُخْبِرَانِي عَمَّا أَسْأَلُكُمَا عَنْهُ فَإِنِّي لَا أَسْأَلُكُمَا عَنْ أَمْرِ إِلَّا وَ أَنَا عَارِفَةٌ بِأَنَّكُمَا تَعْلَمَانِي فَإِنْ صِدَقْتُمَا عَلِمْتُ أَنَّكُمَا صَادِقَانِ فِي مَحَبَّتِكُمَا قَالَا سَيْلِي عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَتْ نَشَدْتُكُمَا بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمَا رَسُولَ اللَّهِ صَ يَقُولُ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي قَالَا نَعَمْ فَرَفَعَتْ يَدَهَا إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَتِ اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَدْ آذَيَانِي فَأَنَا أَشْكُوهُمَا إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُولِكَ لَا وَ اللَّهُ لَا أَرْضِي عَنْكُمَا أَبَدًا حَتَّى أَلْقَى أَبِي رَسُولَ اللَّهِ صَ وَ أُخْبِرَهُ بِمَا صَدَقْتُمَا فَيَكُونَ هُوَ الْحَاكِمَ فِيكُمَا قَالَ فَعِنْدَ ذَلِكَ دَعَا أَبُو بَكْرٍ بِالْوَيْلِ وَ التُّبُورِ وَ جَزَعَ جَزَعًا شَدِيدًا فَقَالَ عُمَرُ تَجْزَعُ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ قَوْلِ امْرَأَةٍ قَالَ فَبَقِيَتْ فَاطِمَةُ عَ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهَا عَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً فَلَمَّا اشْتَدَّ بِهَا الْأَمْرُ دَعَتْ عَلِيًّا عَ وَ قَالَتْ يَا ابْنَ عَمِّ مَيَّا أَرَانِي إِلَّا لِمَا بِي وَ أَنَا أَوْصِيكَ أَنْ تَتَزَوَّجَ بِأَمَامِيَةَ بِنْتِ أُخْتِي زَيْنَبَ تَكُونُ لِي وَلَدِي مِثْلِي وَ اتَّخِذْ لِي نَعِشًا فَإِنِّي رَأَيْتُ الْمَلَائِكَةَ يَصِفُوهُ لِي وَ أَنْ لِمَا يَشْهَدُ أَحَدٌ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ جَنَازَتِي وَ لَا دَفِنِي وَ لَا الصَّلَاةَ عَلَيَّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَبِضَتْ فَاطِمَةَ عَ مِنْ يَوْمِهَا فَارْتَجَّتِ الْمَدِينَةَ بِالْبُكَاءِ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ دَهَشَ النَّاسُ كَيَوْمِ قَبْضِ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَ فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ يُعْزِيَانِ عَلِيًّا عَ وَ يَقُولَانِ لَهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ لِمَا تَسْبِقُنَا بِالصَّلَاةِ عَلَى ابْنَتِهِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ دَعَا عَلِيٌّ عَ الْعَبَّاسَ وَ الْفَضْلَ وَ الْمُقَدَّادَ وَ سَيْلَمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ عَمَارًا فَقَدَّمَ الْعَبَّاسَ فَصَلَّى عَلَيْهَا وَ دَفَنُوهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ النَّاسُ يُرِيدُونَ الصَّلَاةَ عَلَى فَاطِمَةَ عَ فَقَالَ الْمُقَدَّادُ قَدْ دَفَنَّا فَاطِمَةَ الْبَارِحَةَ فَالْتَفَتَ عُمَرُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لِمَ أَقْبَلُ لَكَ إِنَّهُمْ سَيَفْعَلُونَ قَالَ الْعَبَّاسُ إِنَّهَا أَوْصَتْ أَنْ لَا تُصَلَّى عَلَيْهَا فَقَالَ عُمَرُ لَا تَتْرُكُونَ يَا بَنِي هَاشِمٍ حَسَدُكُمْ الْقَدِيمَ لَنَا أَبَدًا إِنْ هَذِهِ الضَّعَائِنُ الَّتِي فِي صُدُورِكُمْ لَنْ تَذْهَبَ وَ اللَّهُ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَتَشَّهَهَا فَأَصَلَّى عَلَيْهَا فَقَالَ عَلِيٌّ عَ وَ اللَّهُ لَوْ رُمَتْ ذَاكَ يَا ابْنَ صُهَابِكَ لَا رَجَعَتْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۰۰

إِلَيْكَ يَمِينُكَ لَنْ سَلَمْتُ سَيَبْنِي لَا غَمَدَتُهُ دُونَ إِزْهَاقِ نَفْسِكَ فَانْكَسَرَ عُمَرُ وَ سَكَتَ وَ عَلِمَ أَنَّ عَلِيًّا عَ إِذَا حَلَفَ صَدَقَ ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ عَ يَا عُمَرُ أَلَسْتَ الَّذِي هَمَّ بِحَكِّ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ أَرْسَلَ إِلَيَّ فَجِئْتُ مُتَقَلِّدًا سَيَبْنِي ثُمَّ أَقْبَلْتُ نَحْوَكَ لِأَقْتَلَكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا «۱». أقول: تمام الخبر مع الأخبار الأخر المشتملة على ما وقع عليها من الظلم أوردتها في كتاب الفتن.

۳۰- مصباح الأنوار، عن جعفر بن محمد عن آبائه ع قال: ماتت فاطمة ع ما بين المغرب والعشاء.

وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَ لَمَّا اخْتَضِرَتْ نَظَرَتْ نَظْرًا حَادًّا ثُمَّ قَالَتْ السَّلَامُ عَلَى جَبْرِئِيلَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ اللَّهُمَّ مَعَ رَسُولِكَ اللَّهُمَّ فِي رِضْوَانِكَ وَ جَوَارِكَ وَ دَارِكَ دَارِ السَّلَامِ ثُمَّ قَالَتْ أَتَرُونَ مَا أَرَى فَقِيلَ لَهَا مَا تَرَى

قَالَتْ هَذِهِ مَوَاقِبُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ هَذَا جَبْرَيْلُ وَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ وَ يَقُولُ يَا بُنَيَّ أَقْدِمِي فَمَا أَمَامَكَ خَيْرٌ لَكَ .
 وَ عَنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّ فَاطِمَةَ ع لَمَّا اخْتَضَعَتْ رَثَ سَلِمَتْ عَلَى جَبْرَيْلَ وَ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ سَلِمَتْ عَلَى مَلَكِ الْمَيُوتِ وَ سَمِعُوا حَسَّ
 الْمَلَائِكَةِ وَ وَجَدُوا رَائِحَةَ طَيِّبَةً كَأَطِيبِ مَا يَكُونُ مِنَ الطَّيِّبِ .
 وَ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ عَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص سِتَّةَ أَشْهُرٍ .
 وَ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: مَكَثَتْ فَاطِمَةُ ع فِي مَرَضِهَا خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا وَ تُوُفِّيَتْ .
 وَ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ: شَهِدَ دَفْنَهَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرِّ الْغِفَارِيُّ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
 وَ الرَّبِيعُ بْنُ الْعَوَّامِ .
 وَ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ آبَائِهِ ع أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص عَاشَتْ بَعْدَ

(۱) مریم: ۸۵.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۲۰۱

النَّبِيِّ ص سِتَّةَ أَشْهُرٍ مَا رُئِيَ ضَاحِكَةً وَ عَنْهُ ع أَنَّ فَاطِمَةَ كُفِنَتْ فِي سَبْعَةِ أَثْوَابٍ .
 وَ عَنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنَّ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: بُدُوُ مَرَضِ فَاطِمَةَ بَعْدَ خَمْسِينَ لَيْلَةً مِنْ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَعَلِمَتْ أَنَّهَا
 الْوَفَاةُ فَاجْتَمَعَتْ لِتَدْلِكَ تَأْمُرُ عَلِيًّا بِأَمْرِهَا وَ تُوَصِّيه بِوَصِيَّتِهَا وَ تَعْهَدُ إِلَيْهِ عَهْدَهَا وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَجْزِعُ لِتَدْلِكَ وَ يُطِيعُهَا فِي جَمِيعِ مَا
 تَأْمُرُهُ فَقَالَتْ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَهَدَ إِلَيَّ وَ حَدَّثَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ لِحُوقًا بِهِ وَ لَا بُدَّ مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ فَاصْبِرْ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ
 ارْضَ بِقَضَائِهِ قَالَ وَ أَوْصَنَهُ بِعُسْلُهَا وَ جَهَّازَهَا وَ دَفَنَهَا لَيْلًا فَفَعَلَ قَالَ وَ أَوْصَنَهُ بِصَدَقَتِهَا وَ تَرَكَتِهَا قَالَ فَلَمَّا فَرَغَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دَفْنِهَا لَقِيَهُ
 الرَّجُلَانِ فَقَالَا لَهُ مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ قَالَ وَصِيَّتُهَا وَ عَهْدُهَا .

۳۱- ع، علل الشرائع حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ وَ زِيَادِ بْنِ عَبْدِ
 اللَّهِ قَالَا أَتَى رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ يَزْحُمُكَ اللَّهُ هَلْ تُشَيِّعُ الْجِنَّازَةَ بِنَارٍ وَ يُمَشِي مَعَهَا بِمَجْمَرَةٍ وَ قِيدِيلٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُضَاءُ بِهِ
 قَالَ فَتَعَيَّرَ لَوْ أَنَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مِنْ ذَلِكَ وَ اسْتَتَوَى جَالِسًا ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ جَاءَ شَقِيٌّ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ لَهَا أَمَا
 عَلِمْتِ أَنَّ عَلِيًّا قَدْ حَطَبَ بِنْتِ أَبِي جَهْلٍ فَقَالَتْ حَقًّا مَا تَقُولُ فَقَالَ حَقًّا مَا أَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَدَخَلَهَا مِنَ الْغَيْرَةِ مَا لَا تَمْلِكُ نَفْسَهَا وَ ذَلِكَ
 أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَتَبَ عَلَى النِّسَاءِ غَيْرَةً وَ كَتَبَ عَلَى الرِّجَالِ جِهَادًا وَ جَعَلَ لِلْمُحْتَسِبِ الصَّابِرَةِ مِنْهُنَّ مِنَ الْأَجْرِ مَا جَعَلَ لِلْمُرَابِطِ
 الْمُهَاجِرِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ فَاسْتَدَّتْ غَمَّ فَاطِمَةَ ع مِنْ ذَلِكَ وَ بَقِيَتْ مُتَّفَكِرَةً هِيَ حَتَّى أَمْسَتْ وَ جَاءَ اللَّيْلُ حَمَلَتْ الْحَسَنَ عَلَى عَاتِقِهَا الْأَيْمَنِ
 وَ الْحُسَيْنَ عَلَى عَاتِقِهَا الْأَيْسَرِ وَ أَخَذَتْ بِيَدِ أُمِّ كَلْثُومِ الْيُسْرَى بِيَدِهَا الْيُمْنَى ثُمَّ تَحَوَّلَتْ إِلَى حُجْرَةٍ أَبِيهَا فَجَاءَ عَلِيُّ ع فَدَخَلَ فِي حُجْرَتِهِ
 فَلَمْ يَرَ فَاطِمَةَ ع فَاسْتَدَّتْ لِذَلِكَ غَمُّهُ وَ عَظُمَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَعْلَمْ الْقِصَّةَ

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۲۰۲

مَا هِيَ فَاسْتَحْيَا أَنْ يَدْعُوهَا مِنْ مَنْزِلِ أَبِيهَا فَخَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَصَلَّى فِيهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ جَمَعَ شَيْئًا مِنْ كَثِيبِ الْمَسْجِدِ وَ اتَّكَأَ عَلَيْهِ فَلَمَّا
 رَأَى النَّبِيَّ ص مَيًّا بِفَاطِمَةَ مِنَ الْحُزْنِ أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ ثُمَّ لَبَسَ ثَوْبَهُ وَ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمْ يَزَلْ يُصَلِّي بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ كَلَّمَا صَلَّي
 رَكَعَتَيْنِ دَعَا اللَّهُ أَنْ يُذْهِبَ مَا بِفَاطِمَةَ مِنَ الْحُزْنِ وَ الْعَمِّ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا وَ هِيَ تَتَقَلَّبُ وَ تَتَنَفَّسُ الصُّعْدَاءَ فَلَمَّا رَأَاهَا النَّبِيُّ ص
 أَنَّهَا لَا يَهْنُؤُهَا النَّوْمُ وَ لَيْسَ لَهَا قَرَارٌ قَالَ لَهَا قَوْمِي يَا بُنَيَّ فَقَامَتْ فَحَمَلَتْ النَّبِيَّ ص الْحَسَنَ وَ حَمَلَتْ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنَ وَ أَخَذَتْ بِيَدِ أُمِّ كَلْثُومِ
 فَأَنْتَهَى إِلَى عَلِيٍّ ع وَ هُوَ نَائِمٌ فَوَضَعَ النَّبِيُّ رِجْلَهُ عَلَى رِجْلِ عَلِيٍّ فَغَمَزَهُ وَ قَالَ قُمْ يَا أَبَا تُرَابٍ فَكَمْ سَاكِنٍ أَرْعَجْتَهُ ادْعُ لِي أَبَا بَكْرٍ مِنْ دَارِهِ
 وَ عَمَرَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَ طَلَحَهُ فَخَرَجَ عَلِيُّ ع فَاسْتَحْرَجَهُمَا مِنْ مَنْزِلِهِمَا وَ اجْتَمَعُوا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ
 فَاطِمَةَ بَضَعَتْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهَا فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ « ۱ » وَ مَنْ آذَاهَا بَعِيدٌ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي وَ

مَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَانَ كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي قَالَ فَقَالَ عَلِيُّ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ فَمَا دَعَاكَ إِلَى مَا صَنَعْتَ فَقَالَ عَلِيُّ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا كَانَ مِنِّي مِمَّا بَلَغَهَا شَيْءٌ وَلَا حَدَّثْتُ بِهَا نَفْسِي فَقَالَ النَّبِيُّ ص صَدَقْتَ وَصَدَقْتَ فَفَرَحَتْ فَاطِمَةُ ع بِذَلِكَ وَتَبَسَّمَتْ حَتَّى رَأَى تَغْرِهَا فَقَالَ أَخِذْهُمَا لِصَاحِبِهِ إِنَّهُ لَعَجِبَ لِحَبِيهِ مَا دَعَا إِلَى مَا دَعَانَا هَذِهِ السَّاعَةَ قَالَ ثُمَّ أَخَذَ النَّبِيُّ ص بِيَدِ عَلِيٍّ ع فَشَبَّكَ أَصْبَاعَهُ بِأَصَابِعِهِ فَحَمَلَ النَّبِيُّ ص الْحَسَنَ وَحَمَلَ الْحُسَيْنَ عَلِيٍّ ع وَحَمَلَتْ فَاطِمَةُ ع أُمَّ كَلْتُومَ وَادْخَلَهُمُ النَّبِيُّ ص بَيْتَهُمْ وَوَضَعَ عَلَيْهِمُ قَطِيفَةً وَاسْتَوْدَعَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ خَرَجَ وَصَلَّى بَقِيَّةَ اللَّيْلِ فَلَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ ع مَرَضَهَا الَّذِي مَاتَتْ فِيهِ أَيْتَاهَا عَائِدِينَ وَاسْتَأْذَنَّا عَلَيْهَا فَأَبَتْ أَنْ تَأْذَنَ لَهُمَا فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَبُو بَكْرٍ أَعْطَى اللَّهُ عَهْدًا لَا يُظْلَهُ سَقْفُ

(۱) زیاده جعلها فی المصدر ج ۲ ص ۱۷۷ بین العلامتين و لم یذیل بشیء و کیف کان فهي زیاده يستدعيها السياق كما يأتي آنفا من كلامها عليها السلام.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۰۳

بَيْتٍ حَتَّى يَدْخُلَ عَلَى فَاطِمَةَ ع وَبِتَرَاضَاهَا فَبَيَاتَ لَيْلَهُ فِي الصَّيْحِ مَا أَظْلَهُ شَيْءٌ ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ آتَى عَلِيًّا ع فَقَالَ لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ شَيْخٌ رَقِيقُ الْقَلْبِ وَقَدْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْغَارِ فَلَهُ صُحْبَةٌ وَقَدْ أَتَيْنَاهَا غَيْرَ هَذِهِ الْمَرَّةِ مِرَارًا نُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْهَا وَهِيَ تَأْتِي أَنْ تَأْذَنَ لَنَا حَتَّى نَدْخُلَ عَلَيْهَا فَتَتَرَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَسْتَأْذِنَ لَنَا عَلَيْهَا فَافْعَلْ قَالَ نَعَمْ فَدَخَلَ عَلِيُّ عَلَى فَاطِمَةَ ع فَقَالَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ كَانَ مِنْ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ مَا قَدْ رَأَيْتَ وَقَدْ تَرَدَّدَا مِرَارًا كَثِيرَةً وَرَدَّدْتَهُمَا وَلَمْ تَأْذِنِي لَهُمَا وَقَدْ سَأَلَانِي أَنْ أُسْتَأْذِنَ لَهُمَا عَلَيْكَ فَقَالَتْ وَاللَّهِ لَا آذَنُ لَهُمَا وَلَا أَكَلِمُهُمَا كَلِمَةً مِنْ رَأْسِي حَتَّى أَلْقَى أَبِي فَأَشْكُوهُمَا إِلَيْهِ بِمَا صَنَعَاهُ وَارْتَكَبَاهُ مِنِّي قَالَ عَلِيُّ ع فَإِنِّي ضَمِنْتُ لَهُمَا ذَلِكَ قَالَتْ إِنْ كُنْتُ قَدْ ضَمِنْتُ لَهُمَا شَيْئًا فَسَأَلْتُ نِسَاءَ تَتَّبِعُ الرَّجَالَ لَا أَحَالِفُ عَلَيْكَ بِشَيْءٍ فَأَذِنَ لِمَنْ أَحَبَبْتَ فَخَرَجَ عَلِيُّ ع فَأَذِنَ لَهُمَا فَلَمَّا وَقَعَ بَصِيرُهُمَا عَلَى فَاطِمَةَ ع سَلَّمَا عَلَيْهَا فَلَمْ تَرُدَّ عَلَيْهِمَا وَحَوَّلَتْ وَجْهَهَا عَنْهُمَا فَتَحَوَّلَا وَاسْتَقْبَلَا وَجْهَهَا حَتَّى فَعَلَتْ مِرَارًا وَقَالَتْ يَا عَلِيُّ جَافِ الثُّوبَ وَقَالَتْ لِنِسْوَةٍ حَوْلَهَا حَوْلَنَ وَجْهِي فَلَمَّا حَوَّلَنَ وَجْهَهَا حَوْلًا إِلَيْهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ وَاجْتِنَابَ سَخَطِكَ نَسَأُكَ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَتَصْفَحَ لَنَا وَتَصْفَحِي لَنَا وَأَكَلِمُكُمْ مِمَّنْ رَأْسِي كَلِمَةً وَاجِدَةً حَتَّى أَلْقَى أَبِي وَاشْكُوكُمْ إِلَيْهِ وَاشْكُو صُنْعَكُمْ وَفَعَالَكُمْ وَمَا ارْتَكَبْتُمَا مِنِّي قَالَا إِنَّا جِنَّا مُعْتَدِرِينَ مَبْتَغِينَ [مُبْتَغِينَ مَرْضَاتِكَ فَاعْفِرِي وَاصْفَحِي عَنَّا وَ لَا تُؤَاخِذِنَا بِمَا كَانَ مِنَّا فَالْتَفَتَتْ إِلَى عَلِيٍّ ع وَقَالَتْ إِنِّي لَا أَكَلِمُهُمَا مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً حَتَّى أَشَأَلَهُمَا عَنْ شَيْءٍ سَمِعَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَإِنْ صَدَقَانِي رَأَيْتُ رَأْيِي قَالَا اللَّهُمَّ ذَلِكَ لَهَا وَإِنَّا لَا نَقُولُ إِلَّا حَقًّا وَلَا نَشْهَدُ إِلَّا صِدْقًا فَقَالَتْ أَنَشُدُكُمْ بِاللَّهِ أَتَذْكَرَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص اسْتَخْرَجَكُمْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ بِشَيْءٍ كَانَ حَدَثٌ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ فَقَالَا اللَّهُمَّ نَعَمْ فَقَالَتْ أَنَشُدُكُمْ بِاللَّهِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۰۴

هَلْ سَمِعْتُمَا النَّبِيَّ ص يَقُولُ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهَا مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهُ وَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي فَكَانَ كَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي وَمَنْ آذَاهَا فِي حَيَاتِي كَانَ كَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي قَالَا اللَّهُمَّ نَعَمْ فَقَالَتْ الْحَمْدُ لِلَّهِ ثُمَّ قَالَتْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ فَاشْهَدُوا يَا مَنْ حَضَرَنِي أَنَّهُمَا قَدْ آذَيَانِي فِي حَيَاتِي وَعِنْدَ مَوْتِي وَاللَّهِ لَا أَكَلِمُكُمْ مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً حَتَّى أَلْقَى رَبِّي فَأَشْكُوكُمْ إِلَيْهِ بِمَا صَنَعْتُمَا بِهِ وَبِي وَارْتَكَبْتُمَا مِنِّي فَدَعَا أَبُو بَكْرٍ بِالْوَيْلِ وَالتُّبُورِ وَقَالَ لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي فَقَالَ عُمَرُ عَجَبًا لِلنَّاسِ كَيْفَ وَلَوْكَ أُمُورُهُمْ وَ أَنْتَ شَيْخٌ قَدْ خَرَفْتَ تَجْرُعُ لِعُضْبِ امْرَأَةٍ وَتَفْرُحُ بِرِضَاهَا وَمَا لِمَنْ أَعْضَبَ امْرَأَةً وَقَامَا وَخَرَجَا قَالَ فَلَمَّا نَعِيَ إِلَى فَاطِمَةَ ع نَفْسَهَا أَرْسَلَتْ إِلَى أُمِّ أَيْمَنَ وَكَانَتْ أَوْتَقَ نِسَائِهَا عِنْدَهَا وَفِي نَفْسِهَا فَقَالَتْ يَا أُمَّ أَيْمَنَ إِنْ نَفْسِي نَعِيَتْ إِلَيَّ فَادْعِي لِي عَلِيًّا فَدَعَتْهُ لَهَا فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهَا قَالَتْ لَهُ يَا ابْنَ الْعَمِّ أُرِيدُ أَنْ أَوْصِيكَ بِأَشْيَاءَ فَاحْفَظْهَا عَلَيَّ فَقَالَ لَهَا قُولِي مَا أَحْبَبْتِ قَالَتْ لَهُ تَزَوَّجْ فَلأنَّهُ تَكُونُ مَرْبِيَّةً لَوْلَدِي مِنْ بَعْدِي مِثْلِي وَاعْمَلْ نَعَشًا رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ قَدْ صَوَّرْتَهُ لِي فَقَالَ لَهَا عَلِيُّ أَرِينِي كَيْفَ صُورْتَهُ فَأَرَتْهُ ذَلِكَ كَمَا وَصَفْتُ لَهُ وَكَمَا أَمَرْتُ بِهِ ثُمَّ قَالَتْ فَإِذَا أَنَا قَضَيْتُ نَجْبِي فَأَخْرِجْنِي مِنْ سَاعَتِكَ أَيْ سَاعَةٍ كَانَتْ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ وَلَا يَحْضُرَنَّ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ أَعْدَاءِ رَسُولِهِ لِلصَّلَاةِ

عَلَى قَالَ عَلِيُّ ع أَفْعَلُ فَلَمَّا فَضَّتْ نَحْبَهَا صَدَلَى اللَّهُ عَلَيْهَا وَ هُمْ فِي ذَلِكَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَخَذَ عَلِيُّ ع فِي جَهَازِهَا مِنْ سَاعَتِهِ كَمَا أَوْصَيْتُهُ فَلَمَّا فَرَعَتْ مِنْ جَهَازِهَا أَخْرَجَ عَلِيُّ الْجِنَازَةَ وَ أَشْعَلَ النَّارَ فِي جَرِيدِ النَّخْلِ وَ مَشَى مَعَ الْجِنَازَةِ بِالنَّارِ حَتَّى صَلَّى عَلَيْهَا وَ دَفَنَهَا لَيْلًا فَلَمَّا أَصْبَحَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ عَاوَدَا عَائِدِينَ لِفَاطِمَةَ فَلَقِيَا رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالَا لَهُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ عَزَيْتُ عَلِيًّا بِفَاطِمَةَ قَالَا وَ قَدْ مَاتَ قَالَ نَعَمْ وَ دُفِنْتُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فَجَزَعَا جَزَعًا شَدِيدًا ثُمَّ أَقْبَلَا إِلَى عَلِيٍّ ع فَلَقِيَاهُ فَقَالَا لَهُ وَ اللَّهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۰۵

مَا تَرَكْتَ شَيْئًا مِنْ غَوَائِلِنَا وَ مَسَاءَتِنَا وَ مَا هَذَا إِلَّا مِنْ شَيْءٍ فِي صَدْرِكَ عَلَيْنَا هَلْ هَذَا إِلَّا كَمَا غَسَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص دُونَنَا وَ لَمْ تُدْخِلْنَا مَعَكَ وَ كَمَا عَلَّمْتَ ابْنِكَ أَنْ يَصْطَبِحَ بِأَبِي بَكْرٍ أَنْ أَنْزَلَ عَنْ مِثْرٍ أَبِي فَقَالَ لَهُمَا عَلِيُّ ع أَتُصِدَّقَانِي إِنْ حَلَفْتُ لَكُمْ قَالَا نَعَمْ فَحَلَفَ فَأَذْهَبَهُمَا عَلَى الْمَسْجِدِ قَالَ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ ص لَقَدْ أَوْصَانِي وَ قَدْ تَقَدَّمَ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَطَّلِعُ عَلَيَّ عَوْرَتِهِ أَحَدٌ إِلَّا ابْنُ عَمِّهِ فَكُنْتُ أُغْسِلُهُ وَ الْمَلَائِكَةُ تُقَلِّبُهُ وَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ يُتَاوَلُنِي الْمَاءَ وَ هُوَ مَرْبُوطُ الْعَيْنَيْنِ بِالْخِرْقَةِ وَ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْزِعَ الْقَمِيصَ فَصَاحَ بِي صَانِحٌ مِنَ الْبَيْتِ سَمِعْتُ الصَّوْتِ وَ لَمْ أَرِ الصُّورَةَ لَأَنْزِعَ قَمِيصَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَقَدْ سَمِعْتُ الصَّوْتِ يُكْرِرُهُ عَلِيُّ فَأَدْخَلْتُ يَدِي مِنْ بَيْنِ الْقَمِيصِ فَغَسَلْتُهُ ثُمَّ قَدَمْتُ إِلَى الْكُفْنِ فَكَفَّنْتُهُ ثُمَّ نَزَعْتُ الْقَمِيصَ بَعْدَ مَا كَفَّنْتُهُ وَ أَمَا الْحَسَنُ ابْنِي فَقَدْ تَعَلَّمَانِ وَ يَعْلَمُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَنَّهُ كَانَ يَتَخَطَّى الصُّفُوفَ حَتَّى يَأْتِيَ النَّبِيَّ ص وَ هُوَ سَاجِدٌ فَيَرْكَبُ ظَهْرَهُ فَيَقُومُ النَّبِيُّ ص وَ يَدُهُ عَلَى ظَهْرِ الْحَسَنِ وَ الْأُخْرَى عَلَى رُكْبَتِهِ حَتَّى يُتِمَّ الصَّلَاةَ قَالَا نَعَمْ قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ تَعَلَّمَانِ وَ يَعْلَمُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَنَّ الْحَسَنَ كَانَ يَسْعَى إِلَى النَّبِيِّ ص وَ يَرْكَبُ عَلَى رُكْبَتِهِ وَ يَدُلِّي الْحَسَنَ رِجْلَيْهِ عَلَى صَدْرِ النَّبِيِّ ص حَتَّى يُرَى بَرِيقُ خَلْخَالِيهِ مِنْ أَقْصَى الْمَسْجِدِ وَ النَّبِيُّ ص يَخْطُبُ وَ لَا يَزَالُ عَلَى رُكْبَتِهِ حَتَّى يَفْرُغَ النَّبِيُّ ص مِنْ خُطْبَتِهِ وَ الْحَسَنُ عَلَى رُكْبَتِهِ فَلَمَّا رَأَى الصَّبِيَّ عَلَى مِثْرٍ أَبِيهِ غَيْرَهُ شَقَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ وَ اللَّهُ مَا أَمَرْتُهُ بِذَلِكَ وَ لَا فَعَلَهُ عَنْ أَمْرِي وَ أَمَا فَاطِمَةُ فَهِيَ الْمَرْأَةُ الَّتِي اسْتَأْذَنْتُ لَكُمْ عَلَيْهَا فَقَدْ رَأَيْتُمَا مَا كَانَ مِنْ كَلَامِهَا لَكُمْ وَ اللَّهُ لَقَدْ أَوْصَيْتَنِي أَنْ لَا تَخْضُرَا جَنَازَتَهَا وَ لَا الصَّلَاةَ عَلَيْهَا وَ مَا كُنْتُ الَّذِي أُخَالِفُ أَمْرَهَا وَ وَصِيَّتِهَا إِلَيَّ فَبِكَمَا فَقَالَ عُمَرُ دَعُ عَنْكَ هَذِهِ الِهِمْمَةُ أَنَا أَمْضِي إِلَى الْمَقَابِرِ فَأَنْبِشُهَا حَتَّى أُصَلِّيَ عَلَيْهَا فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع وَ اللَّهُ لَوْ ذَهَبَتْ تَرُومٌ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا وَ عَلِمْتُ أَنَّكَ لَمَا تَصَلَّ إِلَيَّ ذَلِكَ حَتَّى يَنْدِرَ عَنْكَ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ فَإِنِّي كُنْتُ لِمَا أَعَامِلُكَ إِلَّا بِالسَّيْفِ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَيَّ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۰۶

فَوَقَعَ بَيْنَ عَلِيٍّ ع وَ عُمَرَ كَلَامٌ حَتَّى تَلَّاحِيَا وَ اسْتَبَسَّلَ وَ اجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ فَقَالُوا وَ اللَّهُ مَا نَرُضِي بِهِذَا أَنْ يُقَالَ فِي ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَخِيهِ وَ وَصِيِّهِ وَ كَادَتْ أَنْ تَقَعَ فِتْنَةٌ فَتَفَرَّقَا (۱).

بيان الصعداء بالمد تنفس ممدود قوله ص و صدقت إما تأكيد للأول أو على بناء المجهول من المخاطب أو على الغيبة أي صدقت فاطمة ع لأنها لم تذكر إلا ما سمعت و الصقيع الذي يسقط من السماء بالليل شبيه بالثلج و يقال أجفيت السرج من ظهر الفرس إذا رفعت عنه و جافاه عنه أي أبعده و لعل المعنى خذ الثوب و ارفعه قليلا حتى أتحوّل من جانب إلى جانب و الهمهمة تنويم المرأة الطفل بصوتها و ندر الشيء يندر ندرا سقط و شد و الملاحة المنازعة و المباسلة المصاولة في الحرب و المستبسل الذي يوطن نفسه على الموت و استبسل أي طرح نفسه في الحرب و هو يريد أن يقتل لا محالة.

۳۲- ع، علل الشرائع أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ ابْنِ عِيْسَى عَنِ ابْنِ بَرْنَطِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ غَسَلَ فَاطِمَةَ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ فَكَأَنِّي اسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ كَأَنَّكَ ضَمَمْتَ مِمَّا أَخْبَرْتُكَ بِهِ قُلْتُ قَدْ كَانَ ذَلِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ لَا تَصَيِّقَنَّ فَإِنَّهَا صَدِيقَةٌ لَهَا يُغْسَلُهَا إِلَّا صَدِيقٌ أَوْ مَا عَلِمْتَ أَنَّ مَرْيَمَ لَمْ يُغْسَلْهَا إِلَّا عِيْسَى ع.

کا، الکافی محمد بن یحیی عن ابن عیسی عن عبد الرحمن بن سالم مثله.

۳۳- ب، قرب الإسناد ابْنِ طَرِيفٍ عَنِ ابْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ عَلِيًّا ع غَسَلَ امْرَأَتَهُ فَاطِمَةَ ع بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص.

۳۴- ع، علل الشرائع عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ النَّحَعِيِّ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ ابْنِ الْبَطَانِيِّ عَنِ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع

لَأَيِّ عِلَّةٍ دُفِنَتْ فَاطِمَةُ

(۱) عرضنا الحديث على المصدر ج ۱ ص ۱۷۷ و صححنا بعض ألفاظه المصحفة.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۰۷

ع بِاللَّيْلِ وَلَمْ تُدْفَنَ بِالنَّهَارِ قَالَ لِأَنَّهَا أَوْصَتْ أَنْ لَا يُصَلَّى عَلَيْهَا الرَّجُلَانِ الْأَعْرَابِيَانِ «۱».

بيان الأعرابيان الكافران لقوله تعالى الأعراب أشدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا «۲»

۳۵- ع، علل الشرائع لى، الأمالى للصدوق ابن موسى ع ابن زكريا القطن ع ابن حبيب ع محمد بن عبيد الله و عبيد الله بن

الصلت الجحدري قال حدثنا ابن عائشة ع عبد الله بن عبد الرحمن الهمداني ع أبيه قال: لما دفن علي بن أبي طالب ع فاطمة ع قام

على سفير القبر و ذلك في جوف الليل لأنه كان دفنها ليلا ثم أنشأ يقول

لكل اجتماع من خيلين فزقة و كل الذي دون الممات قليل

و إن افتقادي واحدا بعد واحد دليل على أن لا يدوم خليل

ستعرض عن ذكرى و تنسى مودتي و يحدث بعدي للخليل خليل

۳۶- كتاب الدلائل للطبري، ع ابن أحمد بن محمد الخشاب ع ابن زكريا بن يحيى ع ابن أبي زائدة ع أبيه ع محمد بن الحسن ع

أبي بصير ع أبي عبد الله ع قال: لما قبض رسول الله ص ما ترك إلا الثقلين كتاب الله و عترته أهل بيته و كان قد أسير إلى فاطمة

صلوات الله عليها أنها لاحقه به أول أهل بيته لحوقا قالت بينا أنى بين النائم و اليقظة بعد وفاة أبي أيام إذ رأيت كأن أبي قد أشرف

علي فلما رأيته لم أملك نفسي أن ناديت يا أبتاه انقطع عنا خبر السماء فبينما أنا كذلك إذ أتتني الملائكة صوفوا يقدمها ملكان حتى

أخذاني فصعدا بي إلى السماء فرفعت رأسي فإذا أنا بقصور مشيدة و بساتين و أنهار تطرد و قصر بعد قصر و بستان بعد بستان و إذا قد

اطلع علي من تلك القصور جوار كأنهم اللعب فهن يتباشرن و يضحكن إلى و يقلن مرحبا بمن خلقت الجنة و خلقنا من

(۱) في المصدر المطبوع ج ۱ ص ۱۷۶: أن لا يصلى عليها رجال.

(۲) براءة: ۹۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۰۸

أجل أبيها فلم تر الملائكة تصعد بي حتى أدخلوني إلى دار فيها قصور في كل قصر من البيوت ما لا عين رأت و فيها من السندس و

الإستبرق على أسره «۱» و عليهما ألحاف من ألوان الحرير و الديباج و آتية الذهب و الفضة و فيها موائد عليها من ألوان الطعام و في

تلك الجنان نهر مطرد أشد بياضا من اللبن و أطيب رائحة من المسك الأذفر فقلت لمن هذه الدار و ما هذا النهر فقالوا هذه الدار

الفردوس الأعلى الذي ليس بعده جنة و هي دار أبيك و من معه من النبيين و من أحب الله قلت فما هذا النهر فقالوا هذا الكوثر الذي

وعده أن يعطيه إياه فقلت فأين أبي قالوا الساعة يدخل عليك فبينما أنا كذلك إذ برزت لي قصور هي أشد بياضا و أنور من تلك و

فرش هي أحسن من تلك الفرش و إذا فرش مرتفعه على أسره و إذا أبي ص جالس على تلك الفرش و معه جماعة فلما رأني

أخذني فضمني و قبل ما بين عيني و قال مرحبا بابنتي و أخذني و أفعدي في حجره ثم قال لي يا حبيبي أما ترين ما أعد الله لك و

ما تقدمين عليه فأراني قصورا مشرقا فيها ألوان الطرائف و الحلي و الحلل و قال هذه مسكنك و مسكن زوجك و ولدك و من

أحبك و أحبهما فطبي نفسي فإنك قادمة علي إلى أيام قالت فطار قلبي و اشتد شوقي و انتبهت من رقدتي مؤعوية قال أبو عبد الله

قال أمير المؤمنين ع فلما انتبهت من مرقدها صاحت بي فأثبتها فقلت لها ما تشكين فخبرتني بخر الرؤيا ثم أخذت علي عهد الله و

رسوله أنها إذا توفت لا أعلم أحدا إلا أم سلمة زوج رسول الله ص و أم أيمن و فضة و من الرجال ابنتها و عبد الله بن عباس و سلمان

الْفَارِسِيِّ وَعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَالْمِقْدَادِ وَأَبُو [أَبَا] ذَرٍّ وَحَدِيثَهُ وَقَالَتْ إِنِّي أَخْلَلْتُكَ مِنْ أَنْ تَرَانِي بَعْدَ مَوْتِي فَكَنَّ مَعَ النِّسْوَةِ فِيمَنْ

(۱) الاسرة: جمع سرير و هو التخت و يغلب على تخت الملك؛ لاین من جلس عليه من أهل الرفعة يكون مسرورا. و ألحاف جمع لحاف - على غير قياس - و المراد هنا غطاء التخت.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۰۹

يُغَسِّلُنِي وَلَا تَدْفِنُنِي إِلَّا لَيْلًا وَلَا تُعَلِّمَ أَحَدًا قَبْرِي فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُكْرِمَهَا وَيَقْبِضَهَا إِلَيْهِ أَقْبَلَتْ تَقُولُ وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَ هِيَ تَقُولُ لِي يَا ابْنَ عَمِّ قَدْ أَتَانِي جَبْرِئِيلُ مُسَلِّمًا وَقَالَ لِي السَّلَامُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا حَبِيبَةَ حَبِيبِ اللَّهِ وَ ثَمَرَةٌ فُوَادِهِ الْيَوْمَ تَلْحَقِينَ بِالرَّفِيعِ الْأَعْلَى وَ جَنَّةِ الْمَأْوَى ثُمَّ انْصَرَفَ عَنِّي ثُمَّ سَمِعْنَاهَا نَائِيَةً تَقُولُ وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ فَقَالَتْ يَا ابْنَ عَمِّ هَذَا وَاللَّهِ مِيكَائِيلُ وَقَالَ لِي كَقَوْلِ صِيَّاحِهِ ثُمَّ تَقُولُ وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَ رَأَيْتَاهَا قَدْ فَتَحَتْ عَيْنَيْهَا فَتَحًا شَدِيدًا ثُمَّ قَالَتْ يَا ابْنَ عَمِّ هَذَا وَاللَّهِ الْحَقُّ وَ هَذَا عِزْرَائِيلُ قَدْ نَشَرَ جَنَاحَهُ بِالْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَقَدْ وَصَفَهُ لِي أَبِي وَ هَذِهِ صِفَتُهُ فَسَمِعْنَاهَا تَقُولُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قَابِضَ الْأَرْوَاحِ عَجَّلْ بِي وَ لَا تُعَذِّبْنِي ثُمَّ سَمِعْنَاهَا تَقُولُ إِلَيْكَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا النَّارُ ثُمَّ غَمَضَتْ عَيْنَيْهَا وَ مَدَّتْ يَدَيْهَا وَ رَجَلَيْهَا كَأَنَّهَا لَمْ تَكُنْ حَيَّةً قَطُّ.

۳۷- الْمُكْتَبُ عَنِ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْفَزَارِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الزِّيَّاتِ عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ حَفْصِ الْمَرْزُوقِيِّ عَنِ ابْنِ طَرِيفٍ عَنِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع عَنْ عَلِيٍّ دَفِنَهُ لِفَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَيْلًا فَقَالَ إِنَّهَا كَانَتْ سَاحِطَةً عَلَى قَوْمٍ كَرِهَتْ حُضُورَهُمْ جَنَازَتَهَا وَ حَرَامٌ عَلَى مَنْ يَتَوَلَّاهُمْ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ وُلْدِهَا.

۳۸- ما، الأمامي للشيخ الطوسي المفيد عن محمد بن أحمد المنصور عن سلمان بن سهل عن عيسى بن إسحاق القرشي عن حمدان بن علي الخفاف عن ابن حميد عن الثمالي عن أبي جعفر الباقر عن أبيه ع عن محمد بن عمار بن ياسر عن أبيه قال: لما مرضت فاطمة بنت رسول الله ص مرضتها التي توفيت فيها و ثقلت - « ۱ » جاءها العباس بن عبد المطلب عائداً فقيل له إنها ثقيلة و ليس يدخل عليها أحد فأنصرف إلى داره و أرسل إلى علي ع فقال لرسوله قل له يا ابن أخ عمك يقرئك السلام و يقول لك لله قد فجانني من العم بشكاه حبيبة رسول الله ص

(۱) عطف على قوله: «لما مرضت».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۱۰

وَ قُرَّةَ عَيْنَيْهِ وَ عَيْنِي فَاطِمَةَ مَا هَدَنِي وَ إِنِّي لَأُظَنُّهَا أَوْلَنَا لِحُوقًا بِرَسُولِ اللَّهِ ص يَخْتَارُ لَهَا وَ يَحْبُوهَا وَ يُزِلُّهَا لِزُبَيْهِ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَمْرِهَا مَا لَا بُدَّ مِنْهُ فَاجْمَعْنَا أَنَا لَكَ الْفِتَاءَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ حَتَّى يُصَيِّبُوا الْأَجْرَ فِي حُضُورِهَا وَ الصَّلَاةَ عَلَيْهَا وَ فِي ذَلِكَ جَمَالٌ لِلدِّينِ فَقَالَ عَلِيُّ ع لِرَسُولِهِ وَ أَنَا حَاضِرٌ عِنْدَهُ أُبَلِّغُ عَمِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لَا عِدْمَتَ إِشْفَاقِكَ وَ تَحِيَّتِكَ وَ قَدْ عَرَفْتُ مَشُورَتَكَ وَ لِرَأْيِكَ فَضْلُهُ إِنْ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص لَمْ تَزَلْ مَظْلُومَةً مِنْ حَقِّهَا مَمْنُوعَةً وَ عَنِ مِيرَائِهَا مَدْفُوعَةً لَمْ تُحْفَظْ فِيهَا وَصِيَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَا رُعي فِيهَا حَقُّهُ وَ لَا حَقُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَاكِمًا وَ مِنَ الظَّالِمِينَ مُنْتَقِمًا وَ أَنَا أَسْأَلُكَ يَا عَمُّ أَنْ تَسْمَحَ لِي بِتَرْكِ مَا أَسْرَتَ بِهِ فَإِنَّهَا وَصَّيْنِي بِسِتْرِ أَمْرِهَا قَالَ فَلَمَّا أَتَى الْعَبَّاسُ رَسُولَهُ بِمَا قَالَ عَلِيُّ ع قَالَ يَغْفِرُ اللَّهُ لِابْنِ أَخِي فَإِنَّهُ لَمَغْفُورٌ لَهُ إِنْ رَأَى ابْنَ أَخِي لَمَّا يُطْعَنُ فِيهِ إِنَّهُ لَمْ يُؤَلِّدْ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَوْلُودًا أَعْظَمَ بَرَكَهً مِنْ عَلِيِّ إِلَّا النَّبِيُّ ص إِنْ عَلِيًّا لَمْ يَزَلْ أَسْبَقَهُمْ إِلَى كُلِّ مَكْرَمَةٍ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكُلِّ فَضِيلَةٍ وَ أَشَجَّهُمْ فِي الْكُرْبِيهَةِ وَ أَشَدَّهُمْ جِهَادًا لِلْأَعْدَاءِ فِي نُصْرَةِ الْحَنِيفِيَّةِ وَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ص.

۳۹- ل، الخصال محمد بن عمير البغدادي عن أحمد بن الحسن بن عبد الكريم عن عباد بن صهيب عن عيسى بن عبد الله العمري عن أبيه عن جده عن علي ع قال: خلقت الأرض لسيبغة بهم يزرعون و بهم يمتطرون و بهم ينصرون أبو ذر و سليمان و المقداد و عمار و حديثه و عبد الله بن مسعود قال علي ع و أنا إمامهم و هم الذين شهدوا الصلاة على فاطمة.

كش، رجال الكشي جبرئيل بن أحمد عن الحسين بن خرزاد عن ابن فضال عن ثعلبة عن زرارة عن أبي جعفر عن أبيه عن جده ع مثله.

۴۰- جا، المجالس للمفيد ما، الأمالی للشيخ الطوسی المفیّد عن الصدوق عن أبيه عن أحمد بن إدريس عن بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۱۱

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ الرَّازِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْهَرَمَرَاذِيِّ «۱» عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَصَّتْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع أَنْ يَكْتُمَ أَمْرَهَا وَيُخْفِيَ خَبَرَهَا وَلَا يُؤْذِنَ أَحَدًا بِمَرَضِهَا فَفَعَلَ ذَلِكَ وَكَانَ يَمْرُضُهَا بِنَفْسِهِ وَتُعِينُهُ عَلَى ذَلِكَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ رَحِمَهَا اللَّهُ عَلَى اسْتِشْرَارٍ بِذَلِكَ كَمَا وَصَّتْ بِهِ فَلَمَّا حَضَرَتْهَا الْوَفَاةُ وَصَّتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنْ يَتَوَلَّى أَمْرَهَا وَيَدْفِنَهَا لَيْلًا وَيَعْفَى قَبْرَهَا فَتَوَلَّى ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَدَفَنَهَا وَعَفَى مَوْضِعَ قَبْرِهَا فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تُرَابِ الْقَبْرِ هَاجَ بِهِ الْحُزْنُ فَأَرْسَلَ دُمُوعَهُ عَلَى خَدَيْهِ وَحَوْلَ وَجْهِهِ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ ابْنَتِكَ وَحَبِيبَتِكَ وَقُرَّةِ عَيْنِكَ وَزَائِرَتِكَ وَالْبَائِتِيَّةِ فِي التَّرَى بِبِقِيَعِكَ الْمُحْتَارِ اللَّهُ لَهَا سِرْعَةً لِلْحَاقِ بِكَ قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَضِعْفَ عَنْ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ تَجَلْدِي إِلَّا أَنْ فِي النَّاسِ لِي بِسَيِّتِكَ وَالْحُزْنَ الَّذِي حَلَّ بِي لِفِرَاقِكَ مَوْضِعَ التَّعْرَى وَقَدْ وَسَدَّتْكَ فِي مَلْحُودِ قَبْرِكَ بَعِيدَ أَنْ فَاضَتْ نَفْسُكَ عَلَى صَدْرِي وَغَمَضْتُكَ بِيَدِي وَتَوَلَّيْتُ أَمْرَكَ بِنَفْسِي نَعْمَ وَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْعَمَ الْقُبُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ قَدِ اسْتَرْجَعَتِ الْوَدِيعَةَ وَأَخَذَتِ الرَّهْيَنَةَ وَاخْتَلَسَتِ الزَّهْرَاءُ فَمَا أَفْبَحَ الْخُضْرَاءُ وَالْغَبْرَاءُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا حُزْنِي فَسِرْمَدٌ وَأَمَا لَيْلِي فَمَسِيهِدٌ لَا يَبْرُحُ الْحُزْنُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي فِيهَا أَنْتَ مُقِيمٌ كَمَدُّ مَقْبِخٍ وَهَمُّ مَهْيِجٍ سِرْعَانَ مَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَإِلَى اللَّهِ أَشْكُو وَسَيَتَّبِعُكَ ابْنَتُكَ بِنِّظَاهِرِ أُمَّتِكَ عَلَيَّ وَعَلَى هَضْمِهَا حَقَّهَا فَاسْتَخْبِرْهَا الْحِيَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَنَتِهِ سَبِيلًا وَسَتَقُولُ وَ

(۱) كذا في النسخة وفيه الهروي خ ل و قد مر عن الكافي (ج ۱ ص ۴۵۸) الهرمزاني راجع ص ۱۹۳ فيما سبق.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۱۲

يَحْكُمُ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلَامٌ مُودَعٌ لَا سِيَمَ «۱» وَلَا قَالٍ فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَإِنْ أُنِمَّ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنِّي بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ الصَّبْرُ أَيْمَنُ وَأَجْمَلُ وَلَوْ لَا غَلِيَّةُ الْمُسْتَوَلِينَ عَلَيْنَا لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ عِنْدَ قَبْرِكَ لِرَامًا وَالتَّائِبَتِ عِنْدَهُ مَعْكُوفًا وَلَأَعُولْتُ إِعْوَالَ التَّكْلِ عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ فَبَعِثَ اللَّهُ تَدْفِنُ بِنَّتِكَ سِرًّا وَيُهْتَضَمُ حَقُّهَا قَهْرًا وَيُمْنَعُ إِزْنُهَا جَهْرًا وَلَمْ يَطَّلِ الْعَهْدُ وَلَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الذِّكْرُ فَالِي اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَفِيكَ أَجْمَلُ الْعَرَاءِ فَصَلَّوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَعَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

۴۱- عُيُونُ الْمُعْجَزَاتِ، لِلسَّيِّدِ الْمُرْتَضَى رَحِمَهُ اللَّهُ رَوَى أَنَّ فَاطِمَةَ ع تُوْفِيَتْ وَلَهَا ثَمَانُ عَشْرَةَ سِنَةً وَشَهْرَانِ وَأَقَامَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ص خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ يَوْمًا وَرَوَى أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَتَوَلَّى غُسْلَهَا وَتَكْفِينَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَأَخْرَجَهَا وَمَعَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فِي اللَّيْلِ وَصَلُّوا عَلَيْهَا وَلَمْ يَعْلَمْ بِهَا أَحَدٌ وَدَفَنَهَا فِي الْبُقِيعِ وَجَدَّ أَرْبَعِينَ قَبْرًا فَاسْتَشْكَلَ عَلَى النَّاسِ قَبْرَهَا فَأَصْبَحَ النَّاسُ وَلَامَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَقَالُوا إِنَّ نَبِيَّنَا ص خَلَفَ بِنْتًا وَلَمْ نَحْضُرْ وَفَاتَهَا وَالصَّلَاةُ عَلَيْهَا وَدَفَنَهَا وَلَا نَعْرِفُ قَبْرَهَا فَتَزَوَّرَهَا فَقَالَ مَنْ تَوَلَّى الْأَمْرَ هَاتُوا مِنْ نِسَاءِ الْمُسْلِمِينَ مَنْ تَبَّشُّ هَذِهِ الْقُبُورَ حَتَّى نَجِدَ فَاطِمَةَ ع فَنُصَلِّ عَلَيْهَا وَتَزُورُ قَبْرَهَا فَبَلَغَ ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَخَرَجَ مُغْضَبًا قَدِ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَقَدْ تَقَلَّدَ سَيْفَهُ ذَا الْفَقَارِ حَتَّى بَلَغَ الْبُقِيعَ وَقَدِ اجْتَمَعُوا فِيهِ فَقَالَ ع لَوْ نَبَشْتُمْ قَبْرًا مِنْ هَذِهِ الْقُبُورِ لَوْضَعْتُ السَّيْفَ فِيكُمْ فَتَوَلَّى الْقَوْمُ عَنِ الْبُقِيعِ.

۴۲- يب، تهذيب الأحكام سلمة بن الخطاب عن موسى بن عمير بن يزيد عن علي بن النعمان عن ابن مسكان عن سليمان بن خالد عن أبي عبد الله ع قال: سألته عن أول من جعل له النعش فقال فاطمة بنت رسول الله ص.

۴۳- يب، تهذيب الأحكام سلمة بن الخطاب عن أحمد بن يحيى بن زكريا عن أبيه عن

(۱) و القياس: سؤوم.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۱۳

حُمَيْدُ بْنُ الْمُثَنَّى عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَوَّلُ نَعَشٍ أُحْدِثَ فِي الْأَسْلَامِ نَعَشُ فَاطِمَةَ إِنَّهَا اشْتَكَتْ شَكْوَتَهَا الَّتِي قُبِضَتْ فِيهَا وَقَالَتْ لِأَسْمَاءَ إِنِّي نَحَلْتُ وَذَهَبَ لِحَمِي أَلَا تَجْعَلِينَ لِي شَيْئًا يَسْتُرُنِي قَالَتْ أَسْمَاءُ إِنِّي إِذْ كُنْتُ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ رَأَيْتُهُمْ يَصْنَعُونَ شَيْئًا أَفَلَا أَصْنَعُ لَكَ فَإِنْ أَعْجَبَكَ أَصْنَعُ لَكَ قَالَتْ نَعَمْ فَدَعَتْ بِسَرِيرٍ فَأَكْبَتَهُ لَوَجْهِهِ ثُمَّ دَعَتْ بِجَرَائِدَ فَشَدَّدَتْهُ عَلَى قَوَائِمِهِ ثُمَّ جَلَلَتْهُ ثَوْبًا فَقَالَتْ هَكَذَا رَأَيْتُهُمْ يَصْنَعُونَ فَقَالَتْ اصْنَعِي لِي مِثْلَهُ اسْتُرْنِي سَتْرَكَ اللَّهُ مِنَ النَّارِ.

۴۴- مِنْ بَعْضِ كُتُبِ الْمَنَاقِبِ الْقَدِيمَةِ، اخْتَلَفَ الرَّوَايَاتُ فِي وَقْتِ وَفَاتِهَا فِي رِوَايَةِ أَنَّهَا بَقِيَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص شَهْرَيْنِ وَفِي رِوَايَةِ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَفِي رِوَايَةِ مِائَةَ يَوْمٍ وَفِي رِوَايَةِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ.

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الْعَاصِمِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ ع عَنْ عَلِيٍّ ع أَنَّ فَاطِمَةَ لَمَّا تُوَفِّي رَسُولُ اللَّهِ ص كَانَتْ تَقُولُ وَآبَتَاهُ مِنْ رَبِّهِ مَا أَذْنَاهُ وَآبَتَاهُ جَنَانُ الْخُلْدِ مَتَوَاهُ وَآبَتَاهُ يُكْرِمُهُ رَبُّهُ إِذَا آتَاهُ يَا أَبَتَاهُ الرَّبُّ وَالرُّسُلُ تُسَلِّمُ عَلَيْهِ حِينَ تَلْقَاهُ فَلَمَّا مَاتَتْ فَاطِمَةُ ع

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَزِيهَا

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ

الْأَيَّاتِ.

وَذَكَرَ الْحَاكِمُ أَنَّ فَاطِمَةَ لَمَّا مَاتَتْ أَنْشَأَ عَلِيُّ ع

نَفْسِي عَلَى زَفْرَانِهَا مَحْبُوسَةً يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفْرَاتِ

لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

وَعَنْ سَيِّدِ الْحَفَاطِ أَبِي مَنْصُورِ الدَّيْلَمِيِّ بِإِسْنَادِهِ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ دَخَلَ عَلَى هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَعِنْدَهُ الْكَلْبِيُّ فَقَالَ هِشَامٌ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ كَمْ بَلَغَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ السِّنِّ فَقَالَ بَلَغَتْ ثَلَاثِينَ فَقَالَ لِلْكَلْبِيِّ مَا تَقُولُ قَالَ بَلَغَتْ خَمْسًا وَثَلَاثِينَ فَقَالَ هِشَامٌ لِعَبْدِ اللَّهِ أَلَا تَسْمَعُ مَا يَقُولُ الْكَلْبِيُّ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَلِنِي عَنْ أُمِّي فَأَنَا أَعْلَمُ بِهَا وَسَلِ الْكَلْبِيَّ عَنْ أُمِّهِ فَهُوَ أَعْلَمُ بِهَا.

وَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۱۴

عَنِ الْعَاصِمِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: تُوَفِّيَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص لِثَلَاثِ لَيَالٍ خَلَمُونَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَهِيَ بِنْتُ تِسْعٍ وَعَشْرِينَ أَوْ نَحْوِهَا.

وَذَكَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْدَةَ الْأَصْمَهَانِيُّ فِي كِتَابِ الْمَعْرِفَةِ أَنَّ عَلِيًّا تَزَوَّجَ فَاطِمَةَ بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ سِنِّهِ مِنَ الْهَجْرَةِ وَبَنَى بِهَا بَعْدَ ذَلِكَ بَنَحْوِ مِنْ سِنِّهِ وَوَلَدَتْ لِعَلِيِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْمُحَسَّنِ وَأُمُّ كُلُّثُومِ الْكُبْرَى وَزَيْنَبِ الْكُبْرَى.

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ تُوَفِّيَتْ وَلَهَا ثَمَانٌ وَعِشْرُونَ سِنًّا وَقِيلَ سَبْعٌ وَعِشْرُونَ سِنًّا وَفِي رِوَايَةٍ أَنَّهَا وُلِدَتْ عَلَى رَأْسِ سِنِّهِ إِحْدَى وَارْبَعِينَ مِنْ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ص فَيَكُونُ سِنُّهَا عَلَى هَذَا ثَلَاثًا وَعِشْرِينَ وَالْأَكْثَرُ عَلَى أَنَّهَا كَانَتْ بِنْتُ تِسْعٍ وَعِشْرِينَ أَوْ ثَلَاثِينَ ع.

وَذَكَرَ وَهْبُ بْنُ مُبَيَّهٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهَا بَقِيَتْ أَرْبَعِينَ يَوْمًا بَعْدَهُ وَفِي رِوَايَةٍ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَسَيَّاقُ ابْنِ عَبَّاسٍ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ لَمَّا تُوَفِّيَتْ ع شَقَّتْ أَسْمَاءُ جَبِيهَا وَخَرَجَتْ فَتَلَقَّاهَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَقَالَا أَيْنَ أُمُّنَا فَيَسَّرَتْ فَدَخَلَا الْبَيْتَ فَإِذَا هِيَ مُمْتَدَّةٌ فَحَرَكَهَا الْحُسَيْنُ فَإِذَا هِيَ مَيِّتَةٌ فَقَالَ يَا أَخَاهُ أَجْرَكَ اللَّهُ فِي الْوَالِدَةِ وَخَرَجَا يُنَادِيَانِ يَا مُحَمَّدَاهُ يَا أَحْمَدَاهُ الْيَوْمَ جُرِدَدٌ لَنَا مَوْتُكَ إِذْ مَاتَتْ أُمُّنَا ثُمَّ أَخْبَرَا عَلِيًّا وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَعُشِيَ عَلَيْهِ حَتَّى رُشَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ ثُمَّ أَفَاقَ فَحَمَلَهُمَا حَتَّى أَذْخَلَهُمَا بَيْتَ فَاطِمَةَ وَعِنْدَ رَأْسِهَا أَسْمَاءُ تَبْكِي وَتَقُولُ وَآيَاتِي مِثْلَهُ كَمَا تَعَزَّى بِفَاطِمَةَ بَعْدَ مَوْتِ جَدِّكَ فَبِمَنْ تَعَزَّى بَعْدَهَا فَكَشَفَ عَلِيُّ ع عَنْ وَجْهِهَا فَإِذَا بَرُفَعُهُ عِنْدَ رَأْسِهَا فَتَنْظُرُ فِيهَا فَإِذَا فِيهَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صِ أَوْصَتْ وَ هِيَ تَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعِيَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ يَا عَلِيُّ أَنَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ زَوْجَتِي اللَّهُ مِنْكَ لِأَكُونَ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أَنْتَ أَوْلَى بِي مِنْ غَيْرِي حَنْطَنِي وَ عَسَلَنِي وَ كَفَّنِي بِاللَّيْلِ وَ صَلَّى عَلَيَّ وَ اذْفَنِي بِاللَّيْلِ وَ لَا تُعْلِمَ أَحَدًا وَ اسْتَوْدِعَكَ اللَّهُ وَ أَفْرَأُ عَلَى وُلْدِي السَّلَامَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۱۵

فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ غَسَلَهَا عَلِيُّ وَ وَضَعَهَا عَلَى السَّرِيرِ وَ قَالَ لِلْحَسَنِ ادْعُ لِي أَبَا ذَرٍّ فَدَعَاهُ فَحَمَلَاهُ إِلَى الْمُصَلَّى فَصَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ فَنَادَى هَذِهِ بِنْتُ نَبِيِّكَ فَاطِمَةُ أَخْرَجَتْهَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ فَأَضَاءَتِ الْأَرْضُ مِثْلًا فِي مِثْلِ فَلَمَّا أَرَادُوا أَنْ يَدْفِنُوهَا نُودُوا مِنْ بُقْعَةٍ مِنَ الْبُقْعِ إِلَى إِلَى فَقَدْ رَفِعَ تُرْبَتَهَا مِنِّي فَانظُرُوا فَإِذَا هِيَ بِقَبْرِ مُحَمَّدٍ فَحَمَلُوا السَّرِيرَ إِلَيْهَا فَدَفَنُوهَا فَجَلَسَ عَلِيُّ عَلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ فَقَالَ يَا أَرْضُ اسْتَوْدِعْتِكِ وَ دِيَعَتِي هَذِهِ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَوَدَى مِنْهَا يَا عَلِيُّ أَنَا أَرْفُقُ بِهَا مِنْكَ فَارْجِعْ وَ لَا تَهْتَمْ فَارْجِعْ وَ انْسُدَّ الْقَبْرُ وَ اسْتَوَى بِالْأَرْضِ فَلَمْ يُعْلَمْ أَيْنَ كَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۱۵-۴۵- أقول قال أبو الفرج في مقاتل الطالبيين، كانت وفاة فاطمة ع بعد وفاة النبي ص بمدة يختلف في مبلغها فالمكثر يقول ثمانية أشهر والمقل يقول أربعين يوماً إلا أن الثبت في ذلك ما روى عن أبي جعفر محمد بن علي ع أنها توفيت بعده بثلاثة أشهر حدثني بذلك الحسن بن علي ع عن الحارث بن ابن سعد عن الواقدي ع عمرو بن دينار عن أبي جعفر محمد بن علي ع.

۴۶- كف، المصباح للكفعمي مصبا، المصباحين في الثالث من جمادى الآخرة كان وفاة فاطمة ع سنة إحدى عشرة.

۴۷- مصبا، المصباحين في اليوم الحادي والعشرين من رجب كانت وفاة الطاهرة فاطمة ع في قول ابن عباس.

بيان أقول لا يمكن التطبيق بين أكثر تواريخ الولادة والوفاة ومدته عمرها الشريف ولا بين تواريخ الوفاة وبين ما مر في الخبر الصحيح أنها عاشت بعد أبيها خمسة وسبعين يوماً.

إذ لو كان وفاة الرسول ص في الثامن والعشرين من صفر كان على هذا وفاتها في أواسط جمادى الأولى ولو كان في ثاني عشر ربيع الأول كما ترويه العامة كان وفاتها في أواخر جمادى الأولى وما رواه أبو الفرج عن الباقر ع من كون مكنتها بعده ص ثلاثة أشهر.

يمكن تطبيقه على ما هو المشهور من كون وفاتها في ثالث جمادى الآخرة ويدل عليه أيضا ما مر من خبر

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۱۶

أبي بصير عن أبي عبد الله ع برواية الطبري بأن يكون ع لم يتعرض للأيام الزائدة لقلتها والله يعلم.

۴۸- أقول في الديوان المنسوب إليه ع، أنه أشد بعد وفاة فاطمة ع

ألا هل إلى طول الحياة سبيل وأنى وهذا الموت ليس يحول

وإنى وإن أصبحت بالموت موقناً فلي أمل من دون ذاك طويل

وللدهر ألوان تزوح وتعتدى وإن نفوساً بينهن تسيل

ومنزلاً حقاً لا معرج دونه لكل امرئ منها إليه سبيل

قطعت بأيام التعزز ذكره وكل عزيز ما هناك ذليل

أرى علل الدنيا على كثيرة وصاحبها حتى الممات عليل

وإنى لمشتاق إلى من أحبه فهل لي إلى من قد هويت سبيل

وإنى وإن شطت بي الدار نازحاً وقد مات قبلي بالفراق جميل

فقد قال في الأمثال في البين قائل أضرب به يوم الفراق رحيل

لِكَلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فُرْقَةً وَ كَلِّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ
وَ إِنَّ افْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدَ دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ
وَ كَيْفَ هُنَاكَ الْعَيْشُ مِنْ بَعْدِ فَقْدِهِمْ لَعَمْرُكَ شَيْءٌ مَا إِلَيْهِ سَبِيلٌ
سَيُعْرَضُ عَنْ ذِكْرِي وَ تُنْسَى مَوَدَّتِي وَ يَظْهَرُ بَعْدِي لِلْخَيْلِ عَدِيلٌ
وَ لَيْسَ خَلِيلِي بِالْمَلُولِ وَ لَا الَّذِي إِذَا غَبْتُ يَرْضَاهُ سِوَايَ بَدِيلٌ
وَ لَكِنْ خَلِيلِي مَنْ يَدُومُ وَ صَالُهُ وَ يَحْفَظُ سِرِّي قَلْبُهُ وَ دَخِيلٌ
إِذَا انْقَطَعَتْ يَوْمًا مِنَ الْعَيْشِ مُدَّتِي فَإِنَّ بُكَاءَ الْبَاكِياتِ قَلِيلٌ
يُرِيدُ الْفَتَى أَنْ لَا يَمُوتَ حَبِيبُهُ وَ لَيْسَ إِلَيَّ مَا يَبْتَغِيهِ سَبِيلٌ
وَ لَيْسَ جَلِيلًا رُزْءَ مَالٍ وَ فَقْدُهُ وَ لَكِنَّ رُزْءَ الْأَكْرَمِينَ جَلِيلٌ
لِذَلِكَ جَنَّبِي لَا يُؤَاتِيهِ مَضْجَعٌ وَ فِي الْقَلْبِ مِنْ حَرِّ الْفِرَاقِ غَلِيلٌ
بيان خبر أنى محذوف و منزل عطف على ألوان و المعرج محل
بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۱۷

الإقامة و شطت الدار و نزحت بعدت و الباء للتعدية و التضريب مبالغة في الضرب و البين الفراق أى أضرِب المثل الذى قاله القائل فى يوم الفراق الذى هو رحيل و المثل قوله لكل اجتماع و فاطم مرخم فاطمة لضرورة الشعر و البديل البدل و دخيل الرجل الذى يداخله فى أموره و يختص به لا يؤاتيه أى لا يوافق و الغليل العطش.

وَ مِنْهُ، قَوْلُهُ عِندَ رِحْلَتِهَا ع
حَبِيبٌ لَيْسَ يَعْدِلُهُ حَبِيبٌ وَ مَا لِسِوَاهُ فِي قَلْبِي نَصِيبٌ
حَبِيبٌ غَابَ عَنِ عَيْنِي وَ جِسْمِي وَ عَنِ قَلْبِي حَبِيبِي لَا يَغِيبُ
بيان حبيب فى الموضوعين خبر مبتدا محذوف أو الثانى خبر الأول.
وَ مِنْهُ، مُحَاظِبًا لَهَا بَعْدَ وَفَاتِهَا
مَا لِي وَ قَفْتُ عَلَى الْقُبُورِ مُسْلِمًا قَبْرَ الْحَبِيبِ فَلَمْ يَرُدَّ جَوَابِي
أَحَبُّ مَا لَكَ لَا تَرُدُّ جَوَابَنَا أُنْسِيَتْ بَعْدِي خَلَّةُ الْأَحْبَابِ
وَ مِنْهُ، مُجِيبًا لِنَفْسِهِ مِنْ قَبْلِهَا ع
قَالَ الْحَبِيبُ وَ كَيْفَ لِي بِجَوَابِكُمْ وَ أَنَا رَهِينُ جَنَادِلَ وَ تَرَابِ
أَكَلِ التُّرَابِ مَحَاسِنِي فَنَسِيْتُكُمْ وَ حُجِبْتُ عَنْ أَهْلِي وَ عَنِ أَتْرَابِي
فَعَلَيْكُمْ مِنِّي السَّلَامُ تَقَطَّعَتْ عَنِّي وَ عَنكُمْ خَلَّةُ الْأَحْبَابِ
بيان الجنادل الأحجار و التراب الموافق فى السن.

و فى شرح الديوان روى أن الأبيات الأخيرة سمعت من هاتف.

۴۹- مِصْبَاحُ الْمَنَافِرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص سِتِّينَ يَوْمًا ثُمَّ مَرَضَتْ فَاشْتَدَّتْ عَلَيْهِمَا فَكَانَ مِنْ دُعَائِيهَا فِي شَكْوَاهَا يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيثُ فَأَعْنِنِي اللَّهُمَّ زَخْرَجْنِي عَنِ النَّارِ وَ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ وَ أَلْحِقْنِي بِأَبِي مُحَمَّدٍ ص فَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ لَهَا يُعَافِيكَ اللَّهُ وَ يُبْقِيكَ فَتَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَا أَسْرَعَ اللَّحَاقَ بِاللَّهِ وَ أَوْصَتْ بِصِدْقَتِهَا وَ مَتَاعِ الْبَيْتِ وَ أَوْصَتْهُ أَنْ يَتَزَوَّجَ أَمَامَةَ بِنْتِ أَبِي الْعَاصِ وَ قَالَتْ بِنْتُ أُخْتِي وَ تَحَنُّنٌ عَلَى

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۱۸

وُلِدَى قَالَ وَ دَفَنَهَا لَيْلًا.

وَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: رَأَتْ فَاطِمَةَ فِي مَنَامِهَا النَّبِيَّ ص قَالَتْ فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ مَا نَالْنَا مِنْ بَعْدِهِ قَالَتْ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص لَكُمْ الْآخِرَةُ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ وَ إِنَّكَ قَادِمَةٌ عَلَيَّ عَنْ قَرِيبٍ.

وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آيَاتِهِ ع قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ فَاطِمَةَ الْوَفَاءُ بَكَتُ فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا سَيِّدَتِي مَا يُبْكِيكَ قَالَتْ أَبْكِي لِمَا تَلْقَى بَعْدِي فَقَالَ لَهَا لَا تَبْكِي فَوَ اللَّهُ إِنَّ ذَلِكَ لَصَغِيرٌ عِنْدِي فِي ذَاتِ اللَّهِ قَالَ وَ أَوْصَتْهُ أَنْ لَا يُؤْذَنَ بِهَا الشَّيْخِينَ فَفَعَلَ.

۵۰- كِتَابُ الدَّلَائِلِ لِلطَّبْرِيِّ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْبَاقِرِيِّ عَنْ فَلَاحِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَغْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي جَرِيحٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَاطِمَةَ ع أَنَّهَا أَوْصَتْ لِأَزْوَاجِ النَّبِيِّ ص لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ بِأَثْنَتَيْ عَشْرَةَ أُوقِيَةً وَ لِنِسَاءِ بَنِي هَاشِمٍ مِثْلَ ذَلِكَ وَ أَوْصَتْ لِأَمَامَةِ بِنْتِ أَبِي الْعَاصِ بِشَيْءٍ.

وَ بِإِسْنَادٍ آخَرَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ فَاطِمَةَ ع تَصَدَّقَتْ بِمَالِهَا عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَنَّ عَلِيًّا ع تَصَدَّقَ عَلَيْهِمْ وَ أَدْخَلَ مَعَهُمْ غَيْرَهُمْ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۱۹

باب ۸ تظلمها صلوات الله عليها في القيامة و كيفية محبتها إلى المحشر

۱- لى، الأمالى للصدوق الطالقانى عن مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ السُّدِّيِّ عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَبَّاجِ عَنْ عِيسَى بْنِ مُوسَى عَنْ جَعْفَرِ الْأَخْمَرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُقْبَلُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نَوَاقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةٌ الْجَبَّتِينَ خَطَامُهَا مِنْ لَوْلُؤٍ رَطْبٍ قَوَائِمُهَا مِنَ الزُّمُرِ الْأَخْضَرِ ذَنْبُهَا مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ عَيْنَاهَا يَاقُوتَتَانِ حَمْرَاوَانِ عَلَيْهَا قَبَّةٌ مِنْ نُورٍ يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَ بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ وَ خَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ لِلتَّاجِ سَبْعُونَ رُكْنًا كُلُّ رُكْنٍ مُرَصَّعٌ بِالذَّرِّ وَ الْيَاقُوتِ يُضِيءُ كَمَا الْكَوْكَبُ الدَّرِّيُّ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَ عَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ عَنْ شِمَالِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ جَبْرِئِيلُ آخِذٌ بِخَطَامِ النَّاقَةِ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ غُضُوءًا أَبْصِي أَرْكُمَ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ فَلَمَّا بَقِيَ يَوْمَئِذٍ نَبِيُّ وَ لَمَّا رَسُولٌ وَ لَا صِدِّيقٌ وَ لَا شَهِيدٌ إِلَّا غُضُوءًا أَبْصَارُهُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ فَتَسِيرُ حَتَّى تُحَادِيَ عَرْشَ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ فَتَنزِعُ بِنَفْسِهَا عَنْ نَاقَتِهَا وَ تَقُولُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَحْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ ظَلَمَنِي اللَّهُمَّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ قَتَلَ وَ لِدَى فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ يَا حَبِيبَتِي وَ ابْنَتَهُ حَبِيبِي سَلِينِي تُعْطَى وَ اشْفَعِي تُشْفَعِي فَوَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَا جَارَ لِي ظَلَمَ ظَالِمٌ فَتَقُولُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي ذُرِّيَّتِي وَ شَيْعَتِي وَ شَيْعَةُ ذُرِّيَّتِي وَ مُحِبِّي وَ مُحِبِّي ذُرِّيَّتِي

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۲۰

فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ أَيْنَ ذُرِّيَّةُ فَاطِمَةَ وَ شَيْعَتُهَا وَ مُحِبُّوهَا وَ مُحِبُّو ذُرِّيَّتِهَا فَيَقْبَلُونَ وَ قَدْ أَحَاطَ بِهِمْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ فَتَقْدُمُهُمْ فَاطِمَةُ ع حَتَّى تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ.

توضیح قال الفيروز آبادی المدبج المزين و قال الجزرى فيه كان له طيلسان مدبج هو الذى زينت اطرافه بالديباج قوله الأذفر أى طيب الريح قوله داخلها عفو الله كناية عن أنها مشموله بعفو الله و رحمته و تجيء إلى القيامة شفيعة للعباد معها رحمه الله و عفوهم لهم و قال الفيروز آبادى زخه دفعه فى وهدء و زيد اغتاظ و وثب انتهى و التشفيع قبول الشفاعة.

۲- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام أحمد بن أبي جعفر البيهقي عن أحمد بن علي الجرجاني عن إسماعيل بن أبي عبد الله القطن عن أحمد بن عبد الله بن عامر الطائي عن أبي أحمد بن سليمان الطائي عن علي بن موسى الرضا عن آباءه ع قال قال رسول الله ص تُحَشِّرُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ ع يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَعَهَا ثِيَابٌ مَضْبُوعَةٌ بِالْدمَاءِ تَتَعَلَّقُ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ تَقُولُ يَا عَدْلُ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَ لِدَى

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ يَحْكُمُ اللَّهُ لِابْنَتِي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ.

۳- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بالأسانيد الثلاثة عن الرضا عن آبائه ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تُحْشَرُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَعَهَا ثِيَابٌ مَضِيْبُوعَةٌ بِالدَّمِّ فَتَتَلَقُّ بِقَائِمِهِ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ فَتَقُولُ يَا عَدْلُ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وُلْدِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَيَحْكُمُ لِابْنَتِي وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَعْضِبُ لِعَضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا.

صح، صحيفه الرضا عليه السلام عن الرضا عن آبائه ع مثله.

۴- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بالأسانيد الثلاثة عن الرضا عن آبائه ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص.

۵- صح، صحيفه الرضا عليه السلام عن الرضا عن آبائه ع: مثله

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۲۱

ثُمَّ قَالِ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قِيلَ يَا أَهْلَ الْجَمْعِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَمَرَّ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص فَتَمُرُّ وَ عَلَيْهَا رِيْطَانِ حَمْرَاوَانِ.

بيان: قال الفيروزآبادي الریطة كل ملاءة غير ذات لفقين كلها نسج واحد و قطعه واحدة أو كل ثوب لين رقيق.

۶- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بالأسانيد الثلاثة عن الرضا عن آبائه ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص تُحْشَرُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ وَ عَلَيْهَا حُلَّةُ الْكِرَامَةِ قَدْ عُجِنَتْ بِمَاءِ الْحَيَوَانِ فَيَنْظُرُ إِلَيْهَا الْخَلَائِقُ فَيَتَعَجَّبُونَ مِنْهَا ثُمَّ تَكْسِي أَيْضًا مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ أَلْفَ حُلَّةٍ مَكْتُوبٌ عَلَى كُلِّ حُلَّةٍ بِحَطِّ أَحْضَرَ أَذْخَلُوا بِنْتَ مُحَمَّدٍ الْجَنَّةَ عَلَى أَحْسَنِ الصُّورَةِ وَ أَحْسَنِ الْكِرَامَةِ وَ أَحْسَنِ مَنْظَرٍ فَتَرْفُ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تَرْفُ الْعُرْسُ وَ يُوَكَّلُ بِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ جَارِيَةٍ.

صح، صحيفه الرضا عليه السلام عنه عن آبائه ع مثله بيان قوله ع قد عجت في بعض النسخ بالباء الموحدة على بناء المفعول من باب التفعيل أى جعلت عجيبة لغسلها بماء الحيوان و فى بعض النسخ بالنون كناية عن الغسل به أو كونها بحيث لا يموت أبدا من يلبسها و قال الجزرى فى الحديث يزف على بينى و بين إبراهيم إلى الجنة.

إن كسرت الزاء فمعناه يسرع من زف فى مشيه و أزف إذا أسرع و إن فتحت فهو من زفت العروس أزفها إذا أهديتها إلى زوجها.

۷- ثو، ثواب الأعمال ماجيلويه عن مُحَمَّدِ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفَاطِمَةَ ع قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ وَ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ صِيْلَمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَأْسُهُ فِي يَدِهِ فَإِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهَقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى لَهَا فَيَمْتَلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَجُلًا لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ هُوَ يَخَاصِمُ قَتْلَتَهُ بِلِمَا رَأْسٍ فَيَجْمَعُ اللَّهُ قَتْلَتَهُ وَ الْمُجَهِّزِينَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرِكَ فِي قَتْلِهِ فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى آتَى عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۲۲

ع ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنُ ع ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أَحَدٌ إِلَّا قَتَلَهُمْ قَتْلَةً فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشِفُ اللَّهُ الْغَيْظَ وَ يُنْسِي الْحُزْنَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع رَحِمَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا شَيْعَتَنَا وَ اللَّهُ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ فَقَدْ وَ اللَّهُ شَرَكُونَا فِي الْمَصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ.

بيان قوله ص بلا رأس لعله حال عن الضمير فى قوله قتلته.

۸- ثو، ثواب الأعمال ابن الموكَّل عن مُحَمَّدِ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنِ رَجُلٍ عَنِ شَرِيكِ يَزُفُهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَاءَتْ فَاطِمَةُ صِيْلَمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فِي لُمَّةٍ مِنْ نِسَائِهَا فَيَقَالُ لَهَا اذْخُلِي الْجَنَّةَ فَتَقُولُ لَا أَدْخُلُ حَتَّى أَعْلَمَ مَا صِيَعَ بَوَالِدِي مِنْ بَعْدِي فَيَقَالُ لَهَا أَنْظِرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ صِيْلَمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَائِمًا وَ لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ فَتَصْرِخُ

صَرَخَهُ وَ أَصْرُخُ لَصْرَاحِهَا وَ تَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لَصْرَاحِنَا فَيَغْضِبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَنَا عِنْدَ ذَلِكَ فَيَأْمُرُ نَارًا يُقَالُ لَهَا هَبْهُ قَدْ أَوْقَدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ لَا يَدْخُلُهَا رُوحٌ أَبَدًا وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا عَمَّ أَبَدًا فَيُقَالُ لَهَا التَّقِطِي قَتَلَهُ الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ حَمَلَهُ الْقُرْآنَ فَتَلْتَقِطُهُمْ فَإِذَا صَارُوا فِي حَوْضِ لَيْتِهَا صَبَّ هَلَتْ وَ صَبَّ هَلُوا بِهَا وَ شَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَ زَفَرَتْ وَ زَفَرُوا بِهَا فَيَنْطَفُونَ بِاللَّسِنَةِ ذَلِكَ طَلْقَهُ يَا رَبَّنَا أَوْجَبَتْ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عَبْدَةِ الْأَوْتَانِ فَيَأْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ مَنْ عَلِمَ لَيْسَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ.

إيضاح اللمة بضم اللام و فتح الميم المخففة الجماعة و قال الجوهري لمة الرجل تربه و شكله و الهاء عوض و اللمة الأصحاب ما بين الثلاثة إلى العشرة انتهى و المراد بحملة القرآن الذين ضيعوه و حرفوه.

۹- ثوب الأعمال ابن البرقي «۱» عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ يَرْفَعُهُ

(۱) هو علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن خالد البرقي. راجع المستدرک ج ۳ ص ۶۶۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۲۳

إِلَى عَتَبَسَةَ الطَّائِي عَنْ أَبِي خَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُمَثَّلُ لِفَاطِمَةَ ع رَأْسُ الْحَسَنِ ع مُتَّسِحًا بِدَمِهِ فَتَصِيحُ وَ أَلَمَدَاهُ وَ أَمْرَهُ فُؤَادَهُ فَتَضَعُ الْمَلَائِكَةُ لَصِيحَةَ فَاطِمَةَ ع وَ يُنَادِي أَهْلَ الْقِيَامَةِ قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَ وَ لَدَيْكَ يَا فَاطِمَةَ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ أَفْعَلُ بِهِ وَ بِشَيْعَتِهِ وَ أَجْبَائِهِ وَ أَتْبَاعِهِ وَ إِنَّ فَاطِمَةَ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مَدْبِجَةَ الْجَنِّيِّنِ وَاضِحَةَ الْخَدَّيْنِ شَهَاءَ الْعَيْنَيْنِ رَأْسِيهَا مِنَ الذَّهَبِ الْمُصَيَّفِيِّ وَ أَعْنَاقُهَا مِنَ الْمِسْكِ وَ الْعَبِيرِ خَطَامُهَا مِنَ الزَّبْرِجِدِ الْأَخْضَرِ رَحَائِلُهَا دُرٌّ مُفَضَّضٌ بِالْجَوْهَرِ عَلَى النَّاقَةِ هُوْدُجٌ غَسَاؤُهَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ حَشْوُهَا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ خَطَامُهَا فَرَسِيحٌ مِنْ فَرَسِيحِ الدُّنْيَا يَحْفُ بِهَوْدَجِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ بِالتَّسْيِيحِ وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّكْبِيرِ وَ الثَّنَاءِ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ يَا أَهْلَ الْقِيَامَةِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ فَهَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص تَمُرُّ عَلَى الصَّرَاطِ فَتَمُرُّ فَاطِمَةَ ع وَ شَيْعَتُهَا عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبُرْقِ الْخَاطِفِ قَالَ النَّبِيُّ ص وَ يَلْقَى أَعْدَاؤَهَا وَ أَعْدَاءَ ذُرِّيَّتِهَا فِي جَهَنَّمَ.

توضيح ذلك أفعال به أي بالحسين ع أي أقتل قاتليه و قاتلي شيعة و أحبائه و يحتمل إرجاع الضمائر جميعا إلى القاتل و قال الجوهري الشهلة في العين أن يشوب سوادها زرقه و عين شهلاء قوله ع رحائلها الأصوب رحالها جمع رحل و كأنه جمع رحالة ككتابه و هي السرج.

۱۰- قب، المناقب لابن شهر آشوب السَّمْعَانِيُّ فِي الرَّسَالَةِ الْقَوَامِيَّةِ وَ الرَّعْفَانِي فِي فَصَائِلِ الصَّحَابِيَّةِ وَ الْأَشْنَهِيُّ فِي اعْتِقَادِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ الْعُكْبَرِيُّ فِي الْإِبَانَةِ وَ أَحْمَدُ فِي الْفَضَائِلِ وَ ابْنُ الْمُؤَدِّ فِي الْأَرْبَعِينَ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ أَبِي جَحِيْفَةَ وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ الْأَصْبَغِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ وَ قَدْ رَوَى حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ عَنِ الْقُرَوَيْنِيِّ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ كُلُّهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَقَفَ الْخَلَائِقُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى نَادَى مُنَادٍ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَيُّهَا النَّاسُ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكَّسُوا رُءُوسَكُمْ فَإِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص تَجُوزُ عَلَى الصَّرَاطِ وَ فِي حَدِيثِ أَبِي أَيُّوبَ فَتَمُرُّ مَعَهَا سَبْعُونَ جَارِيَةً

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۲۴

مِنَ الْحُورِ الْعِينِ كَالْبُرْقِ اللَّامِعِ.

۱۱- جا، المجالس للمفيد الصدوق عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوْلِيْنَ وَ الْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَيُنَادِي مُنَادٍ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكَّسُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص الصَّرَاطَ قَالَ فَتَغْضُ الْخَلَائِقُ أَبْصَارَهُمْ فَتَأْتِي فَاطِمَةَ ع عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ يُشَيِّعُهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ فَتَقِفُ مَوْقِفًا شَرِيفًا مِنْ مَوَاقِفِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَنْزِلُ عَنْ نَجِيبِهَا فَتَأْخُذُ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع بِيَدِهَا مُضْمَحًا بِدَمِهِ وَ تَقُولُ يَا رَبِّ هَذَا قَمِيصُ وَلَدِي وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا صَنَعُ بِهِ فَيَأْتِيهَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَا فَاطِمَةَ لَكِ عِنْدِي الرِّضَا فَتَقُولُ يَا رَبِّ انْتَصِرْ لِي مِنْ قَاتِلِهِ فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى عُتْقًا مِنَ النَّارِ

فَتَخْرُجُ مِنْ جَهَنَّمَ فَتَلْتَقِطُ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ ثُمَّ يَعُودُ الْعُنُقُ بِهِمْ إِلَى النَّارِ فَيَعِدُّونَ فِيهَا بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ ثُمَّ تَزْكُبُ فَاطِمَةُ عَ نَجِيهَا حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَ مَعَهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُشِيْعُونَ لَهَا وَ ذُرِّيَّتُهَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ النَّاسِ عَنْ يَمِينِهَا وَ شِمَالِهَا. بيان قال الجزرى فيه يخرج عنق من النار أى طائفه منها.

۱۲- فر، تفسير فرات بن إبراهيم أبو القاسم العلوي الحسني موعنا عن ابن عباس إذا كان يوم القيامة نادى مناد يا معشر الخلائق غصوا أبصاركم حتى تمر فاطمة بنت محمد ص فتكون أول من تكسى ويسقبلها من الفردوس اثنتا عشرة ألف حوراء لم يسقبلوا أحدا قبلها ولما أحدا بعدا على نجائب من ياقوت أجنحتها وأزمتها اللؤلؤ عليها رحائل من در على كل رحاله منها ثمرة من سندس وراكبها زبرجد فيجوزون بها الصراط حتى ينتهون [ينتهوا] بها إلى الفردوس فيتباشرو بها أهل الجنان وفي بطنان الفردوس قصور بيض و قصور صفر من لؤلؤه من غرز واحد وإن في القصور البيض لسبعين ألف دار منازل محمد وآله صلوات الله عليهم وإن في القصور الصفر لسبعين ألف دار مساكن إبراهيم وآله فتجلس على كرسي من نور فيجلسون

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۲۵

حوراء و يبعث إليها ملك لم يبعث إلى أحد قبلها ولا يبعث إلى أحد بعدا فيقول إن ربك يقرئك السلام و يقول سيليني أعطك فتقول قد آتم علي نعمته وهناني كرامته وأبا حني جنته أسأله ولدي و ذريتي ومن ودهم فيعطيها الله ذريتها ولدها ومن ودهم لها وحفظهم فيها فيقول الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن وأقر بعيني قال جعفر كان أبي يقول كان ابن عباس إذا ذكر هذا الحديث تلا هذه الآية والذين آمنوا و اتبعتهم ذريتهم بإيمان ألحقنا بهم ذريتهم ۱.

تبين قال الفيروز آبادي النمرقة مثلثة الوسادة الصغيرة أو الميثة أو الطنفسة فوق الرحل وقال الجزرى فيه ينادى مناد من بطنان العرش.

أى من وسطه وقيل من أصله وقيل البطنان جمع بطن وهو الغامض من الأرض يريد من دواخل العرش انتهى قوله من غرز واحد أى من محل واحد من قولهم غرزت الشيء بالإبرة.

۱۳- فر، تفسير فرات بن إبراهيم سيليمان بن محمد موعنا عن ابن عباس قال سمعت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع يقول دخل رسول الله ص ذات يوم على فاطمة ع وهى حزينة فقال لها ما حزنيك يا بنية قالت يا أبت ذكرت المحشر ووقوف الناس عراه يوم القيامة قال يا بنية إنه ليوم عظيم ولكن قد أخبرني جبرئيل عن الله عز وجل أنه قال أول من تشق عنه الأرض يوم القيامة أنا ثم أبي إبراهيم ثم بعليك علي بن أبي طالب ع ثم يبعث الله إليك جبرئيل في سبعين ألف ملك فيضرب على قبرك سبع قباب من نور ثم يأتيك إسرافيل بثلاث حلل من نور فيقف عند رأسك فيناديك يا فاطمة بنت محمد قومي إلى محشرك فتقومين آمية روعتك مسورة عورتك فيناولك إسرافيل الحلال فتلبسيتها و يأتيك زوقايل بنجيه من نور زمامها من لؤلؤ رطب عليها محفة من ذهب فتزكيتها و يهود زوقايل بزمامها وبين يديك سبعون ألف ملك بأيديهم ألوية التسيح

(۱) الطور: ۲۱. راجع المصدر ص ۱۶۹.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۲۶

فإذا جد بك السير استقبلتك سبعون ألف حوراء يستبشرون بالنظر إليك بيد كل واحدة منهن مجمره من نور يسطع منها ريح العود من غير نار و عليهن أكاليل الجوهر المرصع بالزبرجد الأخضر فيسرن عن يمينك فإذا سرت مثل الذى سرت من قبرك إلى أن لقينك استقبلتك مريم بنت عمران فى مثل من معك من الحور فتسلم عليك و تسيرو هى و من معها عن يسارك ثم تستقبلك أمك حديجه بنت حويلد أول المؤمنات بالله و رسوله و معها سبعون ألف ملك بأيديهم ألوية التكبير فإذا قربت من الجمع استقبلتك حواء فى سبعين ألف حوراء و معها آسية بنت مزاحم فتسيرو هى و من معها معك فإذا توسطت الجمع و ذلك أن الله يجمع الخلائق فى صعيد

وَاحِدٍ فَيَسْتَوِي بِهِمُ الْأَقْدَامُ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يُسْمِعُ الْخَلَائِقَ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ الصَّدِيقَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَمَنْ مَعَهَا فَلَا يَنْظُرُ إِلَيْكَ يَوْمَئِذٍ إِلَّا إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ صِلَاةُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَيَطْلُبُ آدَمَ حَوَاءَ فَيَرَاهَا مَعَ أُمِّكَ حَدِيحَةَ أَمَامِكَ ثُمَّ يُنْصَبُ لَكَ مِثْبَرٌ مِنَ الثُّورِ فِيهِ سَبْعُ مَرَاقِي بَيْنَ الْمِرْقَاهِ إِلَى الْمِرْقَاهِ صُفُوفُ الْمَلَائِكَةِ بِأَيْدِيهِمُ الْوَيْهَةُ الثُّورِ وَيَصِطْفُ الْحُورُ الْعَيْنُ عَنْ يَمِينِ الْمِثْبَرِ وَعَنْ يَسَارِهِ وَأَقْرَبُ النِّسَاءِ مَعَكَ عَنْ يَسَارِكَ حَوَاءُ وَآسِيَةُ فَإِذَا صَرَّتْ فِي أَعْلَى الْمِثْبَرِ أَتَاكَ جَبْرَائِيلُ عَ يَقُولُ لَكَ يَا فَاطِمَةُ سَلِي حَاجَتِكَ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ أَرْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَيَأْتِيَانِكَ وَأُودَاجُ الْحُسَيْنِ تَشْخُبُ دَمًا وَهُوَ يَقُولُ يَا رَبِّ خُذْ لِي الْيَوْمَ حَقِّي مِمَّنْ ظَلَمْنِي فَيَغْضَبُ عِنْدَ ذَلِكَ الْجَلِيلُ وَيَغْضَبُ لِعُضْبِهِ جَهَنَّمُ وَالْمَلَائِكَةُ أَجْمَعُونَ فَتَزْفِرُ جَهَنَّمُ عِنْدَ ذَلِكَ زَفْرَةً ثُمَّ يَخْرُجُ فَوْجٌ مِنَ النَّارِ وَيَلْتَقِطُ قَلَمَةَ الْحُسَيْنِ وَأَبْنَاءَهُمْ وَأَبْنَاءَهُمْ وَيَقُولُونَ يَا رَبِّ إِنَّا لَمْ نَحْضُرِ الْحُسَيْنَ فَيَقُولُ اللَّهُ لِرَبَائِئِهِ جَهَنَّمُ خُذُواهُمْ بِسَيِّمَاهُمْ بَرْزُقَةَ الْمَاعِينِ وَسَوَادِ الْوُجُوهِ خُذُوا بِنَوَاصِيهِمْ فَأَلْقُوهُمْ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ فَإِنَّهُمْ كَانُوا أَشَدَّ عَلَى أَوْلِيَاءِ الْحُسَيْنِ مِنْ آبَائِهِمُ الَّذِينَ حَارَبُوا الْحُسَيْنَ فَتَقَلَّبُوا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۲۷

ثُمَّ يَقُولُ جَبْرَائِيلُ عَ يَا فَاطِمَةُ سَلِي حَاجَتِكَ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ شِيعَتِي فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ شِيعَةُ وَوَلَدِي فَيَقُولُ اللَّهُ قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ فَتَقُولِينَ يَا رَبِّ شِيعَةُ شِيعَتِي فَيَقُولُ اللَّهُ أَنْطَلِقِي فَمَنْ اعْتَصَمَ بِكَ فَهُوَ مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَوْدُ الْخَلَائِقُ أَنَّهُمْ كَانُوا فَاطِمِيَّيْنَ فَتَسِيرِينَ وَمَعَكَ شِيعَتِكَ وَشِيعَةُ وَوَلَدِكَ وَشِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ آمَنَهُ رُوعَاتِهِمْ مَسْتُورَةً عَوْرَاتِهِمْ قَدْ ذَهَبَتْ عَنْهُمْ الشَّدَائِدُ وَسِيَهَلَتْ لَهُمُ الْمَوَارِدُ يَخَافُ النَّاسُ وَهُمْ لَا يَخَافُونَ وَيَطْمَأُ النَّاسُ وَهُمْ لَا يَطْمَئُونَ فَإِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْجَنَّةِ تَلَقَّتْكَ اثْنَا عَشْرَةَ أَلْفَ حَوْرَاءَ لَمْ يَلْتَقِينَ أَحَدًا قَبْلَكَ وَلَا يَلْتَقِينَ أَحَدًا كَانَ بَعْدَكَ بِأَيْدِيهِمْ حِرَابٌ مِنْ نُورٍ عَلَى نَجَابٍ مِنْ نُورٍ رَحَائِلُهَا مِنَ الذَّهَبِ الْأَضْيَقِ وَالْيَاقُوتِ أَرْمَتُهَا مِنْ لَوْلُو رَطْبٍ عَلَى كُلِّ نَجِيبٍ نُورَمَرَّةٍ مِنْ سِنْدُسٍ مَنْصُودٍ فَإِذَا دَخَلَتِ الْجَنَّةَ تَبَاشَّرُ بِكَ أَهْلِهَا وَوَضِعَ لِشِيعَتِكَ مَوَائِدُ مِنْ جَوْهَرٍ عَلَى أَعْمَدِهِ مِنْ نُورٍ فَيَأْكُلُونَ مِنْهَا وَالنَّاسُ فِي الْحِسَابِ وَهُمْ فِي مَا اسْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ وَإِذَا اسْتَقَرَّ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ زَارَكَ آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ مِنَ النَّبِيِّينَ وَإِنَّ فِي بَطْنَانِ الْفِرْدَوْسِ لَوْلُوتَانِ [لَوْلُوتَيْنِ مِنْ عِزْقٍ وَاحِدٍ لَوْلُوهُ بَيْضَاءُ وَ لَوْلُوهُ صَفْرَاءُ فِيهِمَا قُصُورٌ وَ دُورٌ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ دَارٍ فَالْبَيْضَاءُ مَنَازِلُ لَنَا وَ لَشِيعَتِنَا وَ الصَّفْرَاءُ مَنَازِلُ لِإِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ صِلَاةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ قَالَتْ يَا أَبَتِ فَمَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَى يَوْمِيكَ وَ لَمَّا أَبْقَى بَعْدَكَ قَالَ يَا ابْنَتِي لَمَسَدٌ أَخْبَرَنِي جَبْرَائِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّكَ أَوَّلُ مَنْ تَلَحَّقَنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَالْوَيْلُ كُلُّهُ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ لِمَنْ نَصَرَكَ قَالَ عَطَاءٌ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِذَا ذَكَرَ هَذَا الْحَدِيثَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ «۱».

بيان و ما ألتناهم أى و ما نقصناهم.

(۱) الطور: ۲۱. راجع المصدر ص ۱۷۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۲۸

باب ۹ اولادها و ذريتها و احوالهم و فضلهم و انهم من اولاد الرسول ص حقيقة

۱- وَجَدْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ الْمَنَاقِبِ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْعَاصِمِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيِّ عَنْ أَبِيهِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْخُرَّاسَانِيِّ عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي الْعَوَّامِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ شَيْبَةَ بْنِ نَعَامَةَ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَنْ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كُلُّ بَيْتِي أُمَّ يَنْتُمُونَ إِلَيَّ عَصَبَتِهِمْ إِلَّا وَوَلَدَ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ وَ عَصَبَتُهُمْ. وَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ بْنُ بُشَيْرَانَ الْعَدْلُ بِنِعْدَادٍ عَنْ أَبِي عَمْرٍو بْنِ السَّمَاكِ عَنْ حَبَلِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَمْرٍو عَنْ صَالِحِ بْنِ مُوسَى

عَنْ عِاصِمِ بْنِ بَهْدَلَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ الْعِيَامِرِيِّ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ الْحَجَّاجُ فَقَالَ يَا يَحْيَى أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّ وُلْدَ عَلِيٍّ مِنْ فَاطِمَةَ وَوُلْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص قُلْتَ لَهُ إِنَّ أُمَّنْتَنِي تَكَلَّمْتُ قَالَ فَأَنْتَ آمِنٌ قُلْتَ لَهُ نَعَمْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ كِتَابَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا إِلَى أَنْ قَالَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ «١» وَعِيسَى كَلِمَةُ اللَّهِ وَرُوحُهُ أَلْفَاها إِلَى الْعُدْرَاءِ الْبُتُولِ وَ قَدْ نَسَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ ع قَالَ مَا دَعَاكَ إِلَى نَسْرِ هَذَا وَ ذِكْرِهِ قُلْتَ مَا اسْتَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ فِي عِلْمِهِمْ لَتَبَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ الْآيَةَ «٢» قَالَ صَدَقْتَ وَلَا تَعُودَنَّ

(١) الأنعام: ٨٥.

(٢) آل عمران: ١٨٧.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٢٢٩

لِذِكْرِ هَذَا وَ لَا نَسْرِهِ.

وَ حِوَاءِ الْحَدِيثِ مُرْسِلًا أَطْوَلَ مِنْ هَذَا عَنْ عِيَامِرِ الشَّعْبِيِّ أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ الْحَجَّاجُ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَخَشَيْتُ فَقُمْتُ فَتَوَضَّأْتُ وَ أَوْصَيْتُ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَنَظَرْتُ فَإِذَا نَطَعَ مَنْشُورٌ وَ السَّيْفُ مَسْلُومٌ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ فَقَالَ لَا تَخَفْ فَقَدْ آمَنْتُكَ اللَّيْلَةَ وَ غَدًا إِلَى الظُّهْرِ وَ أَجْلَسَنِي عِنْدَهُ ثُمَّ أَشَارَ فَأَتَى بِرَجُلٍ مُقْتَدٍ بِالْكَبُولِ وَ الْأَعْلَالِ فَوَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ إِنَّ هَذَا الشَّيْخَ يَقُولُ إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانَا ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص لِيَأْتِيَنِي بِحُجَّتِهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ إِلَّا لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَهُ فَقُلْتُ يَجِبُ أَنْ تَحِلَّ قَيْدُهُ فَإِنَّهُ إِذَا احْتَجَّ فَإِنَّهُ لَا مَحَالَةَ يَذْهَبُ وَ إِنْ لَمْ يَخْتَجَّ فَإِنَّ السَّيْفَ لَا يَقْطَعُ هَذَا الْحَدِيدَ فَحَلُّوا قَيْدَهُ وَ كَبُولَهُ فَنَظَرْتُ فَإِذَا هُوَ سَعِيدٌ بْنُ جُبَيْرٍ فَحَزَنْتُ بِذَلِكَ وَ قُلْتُ كَيْفَ يَجِدُ حُجَّةً عَلَيَّ ذَلِكَ مِنَ الْقُرْآنِ فَقَالَ لَهُ الْحَجَّاجُ ابْنِي بِحُجَّتِهِ مِنَ الْقُرْآنِ عَلَيَّ مَا ادَّعَيْتَ وَ إِلَّا أَضْرِبُ عُنُقَكَ فَقَالَ لَهُ انْتَظِرْ فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ انْتَظِرْ فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثُمَّ قَالَ وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ إِلَى قَوْلِهِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ثُمَّ سَكَتَ وَ قَالَ لِلْحَجَّاجِ أَقْرَأْ مَا بَعْدَهُ فَقَرَأَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى فَقَالَ سَعِيدٌ كَيْفَ يَلِيقُ هَاهُنَا عِيسَى قَالَ إِنَّهُ كَانَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ قَالَ إِنْ كَانَ عِيسَى مِنْ ذُرِّيَّتِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَبٌ بَلْ كَانَ ابْنُ ابْنَتِهِ فَسَبَّ إِلَيْهِ مَعَ بَعْدِهِ فَالْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَوْلَى أَنْ يُنْسَبَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مَعَ قُرْبِهِمَا مِنْهُ فَأَمَرَ لَهُ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِينَارٍ وَ أَمَرَ بِأَنْ يَحْمِلُوهَا مَعَهُ إِلَى دَارِهِ وَ أذنَ لَهُ فِي الرُّجُوعِ قَالَ الشَّعْبِيُّ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قُلْتُ فِي نَفْسِي قَدْ وَجَبَ عَلَيَّ أَنْ آتِيَ هَذَا الشَّيْخَ فَاتَّعَلَمْتُ مِنْهُ مَعَانِيَ الْقُرْآنِ لِأَنِّي كُنْتُ أَظُنُّ أَنِّي أَعْرِفُهَا فَإِذَا أَنَا لَا أَعْرِفُهَا فَاتَّبَعْتُهُ فَإِذَا هُوَ فِي الْمَسْجِدِ وَ تِلْكَ الدَّنَائِيْرُ بَيْنَ يَدَيْهِ يُفَرِّقُهَا عَشْرًا عَشْرًا وَ يَتَصَدَّقُ بِهَا ثُمَّ قَالَ هَذَا كُلُّهُ بَرَكَهَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع لِئِنْ كُنَّا أَعْمَمْنَا وَاحِدًا لَقَدْ أَفْرَحْنَا أَلْفًا وَ أَرْضَيْنَا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ص.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٢٣٠

كِتَابُ الدَّلَائِلِ، لِمُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الطَّبْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَاضِي التَّنُوخِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ السَّلَامِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ عَنْ جَرِيرِ بْنِ شَيْبَةَ بْنِ نَعَامَةَ عَنْ فَاطِمَةَ الصُّعْرِيَّ عَنْ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى قَالَتْ قَالَ النَّبِيُّ ص لِكُلِّ نَبِيٍّ عَصَبَةٌ يَنْتُمُونَ إِلَيْهِ وَ إِنَّ فَاطِمَةَ عَصَبَتِي الَّتِي تَنْسَبُ إِلَيَّ «١».

٢- مع، معاني الأخبار الحسين بن أحمد العلوي و محمد بن علي بن بشر معا عن المظفر بن أحمد القزويني عن صالح بن أحمد عن الحسن بن زياد عن صالح بن أبي حماد عن الحسن بن موسى الوشاء البغدادي قال: كنت بخراسان مع علي بن موسى الرضا في مجلسه و زيد بن موسى حاضر و وقد أقبل علي جماعته في المجلس فينخر عليهم و يقول نحن و نحن و أبو الحسن ع مقبل علي قوم يحدّثهم فسمع مقالته زيد فالتفت إليه فقال يا زيد أعرّك قول بقالي الكوفة إن فاطمة أحصنت فوجها فحرّم الله ذريتها على النار و الله ما ذلك إلا للحسن و الحسين و ولد بطنها خاصّة فأما أن يكون موسى بن جعفر ع يطبع الله و يصوم نهاره و يقوم ليله و تعصيه أنت ثم تجيآن يوم القيامة سواء لأنت أعز على الله عز و جلّ منه إن علي بن الحسين ع كان يقول لمحيبنا كفلمان من الأجر و لمسيبنا ضعفان

مِنَ الْعِذَابِ وَقَالَ الْحَسَنُ الْوَشَاءُ ثُمَّ التَفَتَ إِلَيَّ وَقَالَ يَا حَسَنُ كَيْفَ تَقْرَءُونَ هَذِهِ الْآيَةَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ «۲» فَقُلْتُ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقْرَأُ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ فَقَالَ عَ كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنَهُ وَ لَكِنَّ لَمَّا عَصَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَفَاهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ كَذَا مِنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا وَ أَنْتَ إِذَا أَطَعْتَ اللَّهَ فَأَنْتَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.

(۱) هكذا في النسخة المطبوعة. و يحتمل أن يكون اللفظ هكذا: عصبتى الى تنتمى و قد مر الخبر عن المناقب تحت الرقم ۱ و فيه: كل بنى أم. فراجع.

(۲) هود: ۴۶.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۳۱

ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام السناني عن الأسدي عن صالح بن أحمد مثله.

۳- مع، معانى الأخبار أَبِي عَنْ سَعْدِ بْنِ الْبُرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ هَلْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَيْتِ نَفْسَ فَرْجِهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ قَالَ نَعَمْ عَنِّي بِذَلِكَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ زَيْنَبُ وَ أُمُّ كُلثوم ع.

۴- مع، معانى الأخبار ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ مَهْرَبَارٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْفَضِيلِ «۱» عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَيْتِ نَفْسَ فَرْجِهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ فَقَالَ الْمُعْتَقُونَ مِنَ النَّارِ هُمْ وَ لُدُّ بَطْنِهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ زَيْنَبُ وَ أُمُّ كُلثوم.

۵- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام يَأْسِدَانِدِ التَّمِيمِيِّ عَنِ الرِّضَا عَنِ أَبِيهِ عَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَيْتِ نَفْسَ فَرْجِهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ.

مصباح الأنوار، عن أبي عبد الله ع عن النبي ص مثله.

۶- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام مَا جِيلَوِيهِ وَ ابْنُ الْمُتَوَكَّلِ وَ الْهَمْدَانِيُّ عَنِ عَلِيِّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ يَاسِرٍ قَالَ: خَرَجَ زَيْدُ بْنُ مُوسَى أَحُو أَبِي الْحَسَنِ عَ بِالْمَدِينَةِ وَ أَخْرَقَ وَ قَتَلَ وَ كَانَ يَسْمَى زَيْدَ النَّارِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فَأَسْرَ وَ حَمَلَ إِلَى الْمَأْمُونِ فَقَالَ الْمَأْمُونُ اذْهَبُوا بِهِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ قَالَ يَاسِرٌ فَلَمَّا أُدْخِلَ إِلَيْهِ قَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ يَا زَيْدُ أَعَزَّكَ قَوْلُ سِفْلِهِ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَيْتِ نَفْسَ فَرْجِهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ ذَاكَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ خَاصَّةً إِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّكَ تَعْصِي اللَّهَ وَ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أَطَاعَ اللَّهَ وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ فَأَنْتَ إِذَا أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ اللَّهُ مَا يَنَالُ أَحَدٌ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَنَالُهُ بِمَعْصِيَتِهِ فَبِئْسَ مَا زَعَمْتَ

(۱) هذا هو الصحيح، راجع المصدر ص ۱۰۹، رجال النجاشي ص ۲۸۰ و في المطبوعة محمد بن القاسم بن المفضل.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۳۲

فَقَالَ لَهُ زَيْدٌ أَنَا أَحْوَكُ وَ ابْنُ أَبِيكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَ أَنْتَ أَخِي مَا أَطَعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ نُوحًا عَ قَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ «۱» فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَأَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِهِ بِمَعْصِيَتِهِ.

۷- قب، المناقب لابن شهر آشوب تَارِيخُ بَغْدَادَ وَ كِتَابُ السَّمْعَانِيِّ وَ أَرْبَعِينَ الْمُؤَدِّينَ وَ مَنَاقِبُ فَاطِمَةَ عَنِ ابْنِ شَاهِينَ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ حَدِيثِهِ وَ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ النَّبِيُّ صَ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَيْتِ نَفْسَ فَرْجِهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ قَالَ ابْنُ مَنْدَةَ خَاصَّ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ يُقَالُ أَى مَنْ وَلَدَتْهُ بِنَفْسِهَا وَ هُوَ الْمَرْوِيُّ عَنِ الرِّضَا عَ وَ الْأَوْلَى كُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْهُمْ.

۸- ج، الاحتجاج عن أبي الجارود قال: قال أبو جعفر ع يا أبا الجارود ما يقولون في الحسن والحسين قلت ينكرون علينا أنهما ابنا رسول الله ص قال فبأي شيء احتججتهم عليهم قلت بقول الله في عيسى بن مريم ومن ذريته داود إلى قوله كل من الصالحين فجعل عيسى من ذريته إبراهيم واحتجبتنا عليهم بقوله تعالى فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم «۲» قال فأى شيء قالوا قلت قالوا قد يكون ولد البنت من الولد ولا يكون من الصلب قال فقال أبو جعفر ع والله يا أبا الجارود لأعطينكها من كتاب الله آية تسمى لصلب رسول الله ص لما يردّها إلا كافر قال قلت جعلت فداك وأين قال حيث قال الله حرمت عليكم أمهاتكم وبناتكم وأخواتكم إلى قوله وحلائل أبنائكم الذين من أصلابكم «۳» فسألهم يا أبا الجارود هل يحل لرسول الله ص نكاح حليلتهما فإن قالوا نعم فكذبوا والله وإن قالوا لا فهما والله ابنا رسول الله لصلبه وما حرمت عليه إلا للصلب.

بيان أقول إطلاق الابن و الولد عليهم كثير و قد مضى الأخبار المفصلة

(۱) هود: ۴۵.

(۲) آل عمران: ۶۱.

(۳) النساء: ۲۲.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۳۳

في باب احتجاج الرضاع عند المأمون في الإمامة و سيأتى في احتجاج موسى بن جعفر مع خلفاء زمانه و لعل وجه الاحتجاج بالآية الأخيرة هو اتفاقهم على دخول ولد البنت في هذه الآية و الأصل في الإطلاق الحقيقة أو أنهم يستدلون بهذه الآية على حرمة حليلة ولد البنت و لا يتم إلا بكونه ولدا حقيقة للصلب و سيأتى تمام القول في ذلك في أبواب الخمس إن شاء الله.

۹- فس، تفسير القمي أبي عن ظريف بن ناصح عن عبد الصمد بن بشير عن أبي الجارود عن أبي جعفر ع قال لى أبو جعفر يا أبا الجارود ما يقولون في الحسن والحسين ع قلت ينكرون علينا أنهما ابنا رسول الله ص قال فبأي شيء احتججتهم عليهم قلت بقول الله عز وجل في عيسى بن مريم ومن ذريته داود وسليمان إلى قوله وكذلك نجزي المحسنين وجعل عيسى من ذريته إبراهيم قال فأى شيء قالوا لكم قلت قالوا قد يكون ولد البنت من الولد ولا يكون من الصلب قال فبأي شيء احتججتهم عليهم قلت احتجبتنا عليهم بقول الله تعالى فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم الآية قال فأى شيء قالوا لكم قلت قالوا قد يكون في كلام العرب ابني [ابنا] رجل واحد فيقول أبناؤنا وإنما هما ابن [ابنا] واحد قال فقال أبو جعفر ع والله يا أبا الجارود لأعطينكها من كتاب الله تسمى لصلب رسول الله ص لا يردّها إلا كافر قال قلت جعلت فداك وأين قال حيث قال الله حرمت عليكم أمهاتكم وبناتكم إلى أن ينتهي إلى قوله وحلائل أبنائكم الذين من أصلابكم فسألهم يا أبا الجارود هل حل لرسول الله ص نكاح حليلتهما فإن قالوا نعم فكذبوا والله وفجروا وإن قالوا لا فهما والله ابنا لصلبه وما حرمتا عليه إلا للصلب.

كا، الكافي العدة عن البرقي عن الحسن بن ظريف عن عبد الصمد مثله.

۱۰- قب، المناقب لابن شهر آشوب ولدت الحسن ع ولها اثنتا عشرة سنة وأولادها الحسن والحسين والمحسن سقط وفي معارف القتيبي أن محسنا فسدت من زحم فنفذ العدو و زينب و أم كلثوم.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۳۴

تذنيب

- قال عبيد الحميد بن أبي الحديد في شرح قول أمير المؤمنين ع في بعض أيام صفة حين رأى ابنه الحسن ع يتسرّع إلى الحرب أملاكوا عني هذا الغلام لا يهدني فإني أنفس بهذين يعنى الحسن والحسين عن الموت لئلا ينقطع بهما نسل رسول الله ص.

فإن قلت أيجوز أن يقال للحسن والحسين وولدهما أبناء رسول الله وولده رسول الله و ذريته رسول الله ونسل رسول الله ص قلت

نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ سَمَّاهُمْ أَبْنَاءَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى نَدُّعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ إِنَّمَا عَنَى الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ لَوْ أُوصِيَ لَوْلِدِ فَلَانَ بِمَالٍ دَخَلَ فِيهِ أَوْلَادُ
 الْبَنَاتِ وَ سَمَّى اللَّهُ تَعَالَى عِيسَى ذُرِّيَّةَ إِبْرَاهِيمَ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ أَهْلُ اللَّعْنَةِ فِي أَنَّ وُلْدَ الْبَنَاتِ مِنْ نَسْلِ الرَّجُلِ .
 فَإِنَّ قُلْتَ فَمَا تَصْبِغُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ « ۱ » قُلْتَ أَسْأَلُكَ عَنْ أُبُوَّتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ مَارِيَةَ فَكَلِمًا تُجِيبُ بِهِ عَنْ
 ذَلِكَ فَهُوَ جَوَابِي عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع وَ الْجَوَابُ الشَّامِلُ لِلْجَمِيعِ أَنَّهُ عَنَى زَيْدَ بْنِ الْحَارِثَةِ لِأَنَّ الْعَرَبَ كَانَتْ تَقُولُ زَيْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ
 عَلَى عِيَادَتِهِمْ فِي تَبْنِي الْعَيْبِدِ فَأَبْطَلَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ وَ نَهَى عَنْ سُبُّهِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ قَالَ إِنَّ مُحَمَّدًا لَيْسَ أَبًا لِوَأَحِدٍ مِنَ الرِّجَالِ الْبَالِغِينَ
 الْمَعْرُوفِينَ بَيْنَكُمْ وَ ذَلِكَ لَا يَنْفِي كَوْنَهُ أَبًا لِأَطْفَالٍ لَمْ يُطْلَقْ عَلَيْهِمْ لَفْظُهُ الرِّجَالِ كإِبْرَاهِيمَ وَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ ع .
 أَقُولُ ثُمَّ ذَكَرَ بَعْضَ الْإِغْتِرَاضَاتِ وَ الْأَجْوِبَةِ الَّتِي لَيْسَ هَذَا الْبَابُ مَوْضِعَ ذِكْرِهَا .

(۱) الأحزاب: ۴۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۳۵

باب ۱۰ أوقافها و صدقاتها صلوات الله عليها

۱- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرٍ عَنِ أَبِيهِ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع
 عَنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ صَدَقَتِهِ عَلِيٍّ ع فَقَالَ هِيَ لَنَا حَلَالٌ وَ قَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ ع جَعَلَتْ صَدَقَتَهَا لِبَنِي هَاشِمٍ وَ بَنِي الْمُطَّلِبِ .
 ۲- كا، الكافي عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع أَلَا أُفْرِتُكَ وَ صِدْقَتَهُ فَاطِمَةَ قَالَ
 قُلْتُ بَلَى فَأَخْرَجَ حَقًّا أَوْ سَفَطًا فَأَخْرَجَ مِنْهُ كِتَابًا فَقَرَأَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص
 أَوْصَتْ بِحَوَائِطِهَا السَّبْعِيَّةِ الْعَوَافِ وَ الدَّلَالِ وَ الْبُرْقَةِ وَ الْمَبِيَّتِ وَ الْحَسِنِيِّ وَ الصَّافِيَّةِ وَ مَا لِأُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَإِنَّ مَضَى
 عَلِيٌّ فَإِلَى الْحَسَنِ فَإِنَّ مَضَى الْحَسَنُ فَإِلَى الْحُسَيْنِ فَإِنَّ مَضَى الْحُسَيْنِ فَإِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي شَهِدَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ الْمَقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ
 الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ وَ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع .

كا، الكافي عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ مِثْلَهُ وَ لَمْ يَذْكُرْ حَقًّا وَ لَا سَفَطًا وَ قَالَ إِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي دُونَ وُلْدِكَ
 . ۳- كا، الكافي عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَيَّةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَلَا أُفْرِتُكَ وَ صِدْقَتَهُ فَاطِمَةَ
 قُلْتُ بَلَى قَالَ فَأَخْرَجَ إِلَيَّ صِدْقَتَهُ هَذَا مَا عَهَدَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص فِي أَمْوَالِهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّ مَاتَ فَإِلَى الْحَسَنِ فَإِنَّ
 مَاتَ فَإِلَى الْحُسَيْنِ فَإِنَّ مَاتَ فَإِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي دُونَ وُلْدِكَ الدَّلَالِ وَ الْعَوَافِ وَ الْمَبِيَّتِ وَ الْبُرْقَةِ وَ الْحَسِنِيِّ وَ الصَّافِيَّةِ وَ مَا لِأُمِّ إِبْرَاهِيمَ
 بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۳۶

شَهِدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى ذَلِكَ وَ الْمَقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ .

۴- كا، الكافي عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمُزَنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْمَبِيَّتُ
 هُوَ الَّذِي كَاتَبَ عَلَيْهِ سَلْمَانَ فَأَفَاءَهُ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ فَهُوَ فِي صَدَقَتِهَا .

۵- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ الثَّانِي ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْحِيطَانِ السَّبْعِيَّةِ الَّتِي كَانَتْ مِيرَاثَ رَسُولِ
 اللَّهِ ص لِفاطِمَةَ ع فَقَالَ إِنَّمَا كَانَتْ وَقْفًا فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَأْخُذُ إِلَيْهِ مِنْهَا مَا يُنْفِقُ عَلَى أَضْيَافِهِ وَ التَّابِعِيَّةِ تَلْزُمُهُ فِيهَا فَلَمَّا قُبِضَ جَاءَ
 الْعَبَّاسُ يُخَاصِمُ فَاطِمَةَ فِيهَا فَشَهِدَ عَلِيُّ وَ غَيْرُهُ أَنَّهَا وَقْفٌ عَلَى فَاطِمَةَ ع وَ هِيَ الدَّلَالُ وَ الْعَوَافِ وَ الْحَسِنِيِّ وَ الصَّافِيَّةِ وَ مَا لِأُمِّ إِبْرَاهِيمَ وَ
 الْمَبِيَّتِ وَ الْبُرْقَةِ .

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۳۷

أبواب تاريخ الإمامين الهمامين قرتي عين رسول الثقلين الحسن والحسين سيدي شباب أهل الجنة أجمعين صلوات الله عليهما أبد الأبدين و لعنة الله على أعدائهما في كل حين

باب ۱۱ ولادتهما و أسمائهما و عللها و نقش خواتيمهما صلوات الله عليهما

۱- قب، المناقب لابن شهر آشوب وُلِدَ الْحُسَيْنُ عَ عَامِ الْخَنْدَقِ بِالْمَدِينَةِ يَوْمَ الْخَمِيسِ أَوْ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِخَمْسِ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ أَرْبَعٍ مِنْ الْهَجْرَةِ بَعْدَ أَخِيهِ بَعْشَرَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرِينَ يَوْمًا وَاسْمُهُ الْحُسَيْنُ وَفِي التَّوْرَةِ شَبِيرٌ وَفِي الْإِنْجِيلِ طَابٌ وَكُنِيَّتُهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَالْخَاصُّ أَبُو عَلِيٍّ وَالْقَابَةُ الشَّهِيدُ السَّعِيدُ وَالسَّبْطُ الثَّانِي وَالْإِمَامُ الثَّلَاثُ.

۲- كشف، كشف الغمّة قال كمال الدين بن طلحة كُنِيَ الْحُسَيْنُ عَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَا عَيْرَ وَأَمَّا الْقَابَةُ فَكَثِيرَةُ الرَّشِيدِ وَالطَّيِّبِ وَالْوَفِيِّ وَالسَّيِّدِ وَالزَّكِيِّ وَالْمُبَارَكِ وَالتَّابِعِ لِمَرْضَاةِ اللَّهِ وَالسَّبْطِ وَأَشْهُرُهَا الزَّكِيُّ وَلَكِنْ أَعْلَاهَا رُتْبَةٌ مَا لَقَّبَهُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي قَوْلِهِ عَنْهُ وَ عَنْ أَخِيهِ إِنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَكُونُ السَّيِّدُ أَشْرَفَهَا وَكَذَلِكَ السَّبْطُ فَإِنَّهُ صَحَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ حُسَيْنٌ سَبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

وَقَالَ ابْنُ الْحَشَّابِ يُكْنَى بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ لِقَبِّهِ الرَّشِيدِ وَالطَّيِّبِ وَالْوَفِيِّ وَالسَّيِّدِ وَالْمُبَارَكِ وَالتَّابِعِ لِمَرْضَاةِ اللَّهِ وَالدَّلِيلِ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالسَّبْطِ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۳۸

۳- ع، علل الشرائع لى، الأمالى للصدوق أحمد بن الحسن القطان عن الحسن بن علي الشكري عن الجوهري عن الضبي عن حزب بن ميمون عن الثمالي عن زيد بن علي عن أبيه علي بن الحسين ع قال: لَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحَسَنَ عَ قَالَتْ لِعَلِيٍّ عَ سَمِّهِ فَقَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَسُولَ اللَّهِ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ فَقَالَ أَلَمْ أَنْهَكُمْ أَنْ تُلْفُوهُ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ ثُمَّ رَمَى بِهَا وَأَخَذَ خِرْقَةً بَيْضَاءَ فَلَفَّهَ فِيهَا ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ عَ هَلْ سَمَّيْتَهُ فَقَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَكَ بِاسْمِهِ فَقَالَ ص وَمَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى جَبْرِئِيلَ أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ لِمُحَمَّدِ ابْنِ فَاهِبِطَ فَأَقْرَأَهُ السَّلَامَ وَهَنَّتْهُ وَقُلْ لَهُ إِنَّ عَلِيًّا مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ فَهَبِطَ جَبْرِئِيلُ عَ فَهَنَّاهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَأْمُرُكَ أَنْ تَسْمِيَهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ وَمَا كَانَ اسْمُهُ قَالَ شَبْرٌ قَالَ لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ سَمِّهِ الْحَسَنَ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ عَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى جَبْرِئِيلَ عَ أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ لِمُحَمَّدِ ابْنِ فَاهِبِطَ إِلَيْهِ فَهَنَّتْهُ وَقُلْ لَهُ إِنَّ عَلِيًّا مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ فَهَبِطَ جَبْرِئِيلُ عَ فَهَنَّاهُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ وَمَا اسْمُهُ قَالَ شَبِيرٌ قَالَ لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ سَمِّهِ الْحُسَيْنَ فَسَمَّاهُ الْحُسَيْنَ.

بيان قال الفيروز آبادي شَبْرٌ كَبْقَمٍ وَشَبِيرٌ كَقَمِيرٍ وَمُشَبَّرٌ كَمَحْدِثٍ أَبْنَاءُ هَارُونَ عَ قِيلَ وَبِأَسْمَائِهِمْ سَمَى النَّبِيُّ ص الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْمُحَسَّنَ.

۱۵، ۲، ۳، ۱۴، ۱- ۴- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بالأسانيد الثلاثة عن الرضا عن آباءه عن علي بن الحسين ع عن أسماء بنت عميس قالت قبلت «۱» جدتك فاطمة ع بالحسن والحسين ع فلما وُلِدَ الْحَسَنُ عَ جَاءَ النَّبِيُّ ص فَقَالَ يَا أَسْمَاءُ هَاتِي ابْنِي فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ فِي

(۱) يقال: قبل المرأة - كعلم - قبالة، كانت قابله و هي المرأة التي تأخذ الولد عند الولادة.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۳۹

خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ فَرَمَى بِهَا النَّبِيُّ ص وَقَالَ يَا أَسْمَاءُ أَلَمْ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ أَنْ لَا تُلْفُوا الْمُؤَلَّودَ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ فَلَفَفْتُهُ فِي خِرْقَةٍ بَيْضَاءَ وَدَفَعْتُهُ

إِلَيْهِ فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقَامَ فِي الْيُسْرَى ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ ع بَأَى شَيْءٍ سَمَّيْتِ ابْنِي قَالَ مَا كُنْتُ أَسْمِيكَ بِاسْمِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ أَسْمِيَهُ حَرْبًا فَقَالَ النَّبِيُّ ص وَ لَا أَسْبِقُ أَنَا بِاسْمِهِ رَبِّي ثُمَّ هَبَطَ جَبْرَائِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ عَلِيُّ مِنْكَ بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ سَمَّ ابْنَكَ هَذَا بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ النَّبِيُّ ص وَ مَا اسْمُ ابْنِ هَارُونَ قَالَ شَبِيرٌ قَالَ النَّبِيُّ ص لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ جَبْرَائِيلُ ع سَمِّهِ الْحَسَنَ قَالَتْ أَسْمَاءُ فَسَمَّاهُ الْحَسَنَ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ سَابِعِهِ عَقَّ النَّبِيُّ ص عَنْهُ بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ وَ أَعْطَى الْقَابِلَةَ فِخْذًا وَ دِينَارًا وَ حَلَقَ رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقَ بِوِزْنِ الشَّعْرِ وَرِقًا وَ طَلَى رَأْسَهُ بِالْخُلُقِ ثُمَّ قَالَ يَا أَسْمَاءُ الدَّمُ فِعْلُ الْجَاهِلِيَّةِ قَالَتْ أَسْمَاءُ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ حَوْلٍ وَوَلِدَ الْحَسَيْنُ ع وَ جَاءَنِي النَّبِيُّ ص فَقَالَ يَا أَسْمَاءُ هَلُمَّ ابْنِي فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ فِي خِرْقَةٍ بَيْضَاءَ فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقَامَ فِي الْيُسْرَى وَ وَضَعَهُ فِي حَجْرِهِ فَبَكَى فَقَالَتْ أَسْمَاءُ قُلْتُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي مِمَّ بُكَاءُكَ قَالَ عَلِيُّ ابْنِي هَذَا قُلْتُ إِنَّهُ وُلِدَ السَّاعَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَعْدِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي ثُمَّ قَالَ يَا أَسْمَاءُ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيْبَةٌ عَهْدٍ بِوِلَادَتِهِ ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ ع أَيُّ شَيْءٍ سَمَّيْتِ ابْنِي قَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْمِيكَ بِاسْمِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ أَسْمِيَهُ حَرْبًا فَقَالَ النَّبِيُّ ص وَ لَا أَسْبِقُ بِاسْمِهِ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ هَبَطَ جَبْرَائِيلُ ع فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ عَلِيُّ مِنْكَ كَهَارُونَ مِنْ مُوسَى سَمَّ ابْنَكَ هَذَا بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ النَّبِيُّ ص وَ مَا اسْمُ ابْنِ هَارُونَ قَالَ شَبِيرٌ قَالَ النَّبِيُّ ص لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ جَبْرَائِيلُ ع سَمِّهِ الْحَسَيْنِ فَسَمَّاهُ الْحَسَيْنِ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ سَابِعِهِ عَقَّ النَّبِيُّ ص بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۴۰

وَ أَعْطَى الْقَابِلَةَ فِخْذًا وَ دِينَارًا ثُمَّ حَلَقَ رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقَ بِوِزْنِ الشَّعْرِ وَرِقًا وَ طَلَى رَأْسَهُ بِالْخُلُقِ فَقَالَ يَا أَسْمَاءُ الدَّمُ فِعْلُ الْجَاهِلِيَّةِ.

صح، صحيفه الرضا عليه السلام عن الرضا عن آباءه ع مثله قب، المناقب لابن شهر آشوب الواعظ في شرف النبي ص و السمعاني في فضائل الصحابة و جماعه من أصحابنا في كتبهم عن هانئ بن هانئ عن أمير المؤمنين ع و عن علي بن الحسين ع و عن أسماء بنت عميس و ذكر نحوه بيان الملحمة بياض يخالطه سواد و الخلق طيب معروف مركب يتخذ من الزعفران و غيره من أنواع الطيب و تغلب عليه الحمرة و الصفرة.

۵- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بهذا الإسناد عن الحسن بن علي ع أنه سمي حسينا يوم السابع و اشتق من اسم الحسن حسينا و ذكر أنه لم يكن بينهما إلا الحمل.

صح، صحيفه الرضا عليه السلام عنه ع مثله.

۶- ن «۱»، عيون أخبار الرضا عليه السلام بهذا الإسناد عن علي بن الحسين ع أنه قال: إن النبي ص أذن في أذن الحسين بالصلاة يوم وُلِدَ.

صح، صحيفه الرضا عليه السلام عنه ع مثله.

۷- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بهذا الإسناد عن علي بن الحسين ع قال: إن فاطمة ع عقت عن الحسن و الحسين ع و أعطت القابله رجل شاه و ديناراً.

صح، صحيفه الرضا عليه السلام عنه ع مثله.

۸- مع، معاني الأخبار ع، علل الشرائع القطان عن الشكري عن الجوهري عن الضبي عن عباد بن كثير و أبي بكر الهذلي عن أبي الزبير عن جابر قال: لما حملت فاطمة بالحسن فولدت و قد كان النبي ص أمرهم أن يلقوه في خرقه بيضاء فلقوه في صمراء و قالت فاطمة يا علي سمي فقال ما كنت لأسبق باسمه رسول الله ص فجاء النبي فأخذه و قبلة و أدخل لسانه في فيه فجعل الحسن ع يمضه

(۱) في النسخة المطبوعة ب و هو سهو ظاهر، راجع عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۲ ص ۴۳.

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص أَلَمْ أَتَقَدِّمُوا إِلَيْكُمْ أَنْ لَا تُلْفَوْهُ فِي خِرْقَتِهِ صَفْرَاءَ فَدَعَا ص بِخِرْقَةٍ بَيْضَاءَ فَلَفَّهُ فِيهَا وَرَمَى بِالصَّفْرَاءِ وَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيَمْنَى وَأَقَامَ فِي الْيُسْرَى ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ ع مَا سَمَّيْتَهُ قَالَ مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَكَ بِاسْمِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ رَبِّي بِاسْمِهِ (۱) قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ إِلَى جَبْرِئِيلَ ع أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ لِمُحَمَّدِ بْنِ فَاهِبِطَ إِلَيْهِ فَأَقْرَبَهُ السَّلَامَ وَهَنَّهُ مِنِّي وَمِنْكَ وَقُلْ لَهُ إِنَّ عَلِيًّا مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمَّيَهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ فَهَبِطَ جَبْرِئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ وَهَنَاهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنْهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تُسَمِّيَهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ (۲) قَالَ وَ مَا كَانَ اسْمُهُ قَالَ شَبْرٌ قَالَ لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ سَمَّيَهُ الْحَسَنَ فَسَمَّاهُ الْحَسَنَ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ جَاءَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ ص فَفَعَلَ بِهِ كَمَا فَعَلَ بِالْحَسَنِ ع وَهَبِطَ جَبْرِئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ إِنَّ عَلِيًّا ع مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى فَسَمَّيَهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ قَالَ وَ مَا كَانَ اسْمُهُ قَالَ شَبِيرًا قَالَ لِسَانِي عَرَبِيٌّ قَالَ فَسَمَّيَهُ الْحُسَيْنَ فَسَمَّاهُ الْحُسَيْنَ.

۹-ع، علل الشرائع بالإسناد عن الجوهري عن الحكم بن أسلم عن وكيع عن الأعمش عن سالم قال قال رسول الله ص إنني سميت ابني هذين باسم ابني هارون شبرا [شبر] وشبيراً.

۱۰-ع، علل الشرائع بالإسناد عن الضبي عن حرب بن ميمون عن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس عن أبيه عن جده قال قال النبي ص يا فاطمة اسم الحسن والحسين في ابني هارون شبر وشبير لكرامتهما على الله عز وجل.

۱۱-مع، معاني الأخبار ع، علل الشرائع الحسن بن محمد بن يحيى العلوي عن حمده عن أحمد بن صالح التميمي عن عبد الله بن عيسى عن جعفر بن محمد عن أبيه ع قال: أهدى جبرئيل إلى رسول الله ص اسم الحسن بن علي وخرقه حرير من ثياب

(۱) و (۲) ما جعلناه بين العلامتين ساقط من النسخ المطبوعه راجع علل الشرائع ج ۱ ص ۱۳۱، معاني الأخبار ص ۵۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۴۲

الجنة واشتق اسم الحسين من اسم الحسن.

۱۲-مع، معاني الأخبار ع، علل الشرائع الحسن العلوي عن حمده عن داود بن القاسم عن عيسى عن يوسف بن يعقوب عن ابن عيينة عن عمرو بن دينار عن عكرمة قال: لما ولدت فاطمة الحسن جاءت به إلى النبي ص فسماها حسينا فلما ولدت الحسين جاءت به إليه فقالت يا رسول الله هذا أحسن من هذا فسماها حسينا.

۱۳-ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام لى، الأمالى للصدوق أبي عن سعد بن البرقي عن محمد بن علي الكوفي عن الحسن بن أبي العقبه عن الحسين بن خالد عن الرضا ع قال: كان نقش خاتم الحسن ع العزة لله وكان نقش خاتم الحسين ع إن الله بالغ أمره الخبر.

۱۴-د، العدد القويه روى عن أم الفضل زوجة العباس أنها قالت قلت يا رسول الله صلى الله عليك رأيت في المنام كأن عضواً من أعضائك في حجري فقال ص تلد فاطمة غلاماً فتكفليه [فتكفيلينه فوضعت فاطمة الحسن فدفعه إليها النبي ص فوضعت بلبن قثم بن العباس].

۱۵-لى، الأمالى للصدوق أبي عن سعد بن عبد الله عن البرقي عن محمد بن عيسى وأبي إسحاق النهدي عن عبيد الله بن حماد عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ع قال: أقبل جيران أم أيمن إلى رسول الله ص فقالوا يا رسول الله إن أم أيمن لم تتم البارحة من البكاء لم تزل تبكي حتى أصيبت قال فبعث رسول الله إلى أم أيمن فجاءته فقال لها يا أم أيمن لا أبكي الله عينك إن جيرانك أتوني وأخبروني أنك لم تزل الليل تبكين أجمع فلا أبكي الله عينك ما الذي أبكك قالت يا رسول الله رأيت رؤيا عظيمة شديده فلم أزل أبكي الليل أجمع فقال لها رسول الله ص فقصصها على رسول الله فإن الله ورسوله أعلم فقالت تعظم علي أن أتكلم بها فقال لها إن الرؤيا ليست على ما ترى فقصصها على رسول الله قالت رأيت في ليلتي هذه كأن بعض أعضائك ملقى في بيتي فقال لها رسول الله ص نامت عينك يا أم أيمن تلد فاطمة الحسين فتربينه وتلبينه (۱) فيكون بعض أعضائي في بيتك

(۱) أى تسقینه اللبن.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۴۳

فَلَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنِ ع فَكَانَ يَوْمَ السَّابِعِ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَحَلِقَ رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقَ بِوِزْنِ شَعْرِهِ فَضَّةً وَ عَقَّ عَنْهُ ثُمَّ هَيَّأَتْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَ لَفَّتَهُ فِي بُرْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ أَقْبَلَتْ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ مَرْحَبًا بِالْحَامِلِ وَ الْمُحْمُولِ يَا أُمُّ أَيْمَنَ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَاكَ.

قب، المناقب لابن شهر آشوب الصادق ع و ابن عباس مثله أخرجه القيروانى فى التعبير و صاحب فضائل الصحابة.

۱۶- لى، الأمالى للصدوق أحمد بن الحسين بن الحسن بن علي السكري عن الجوهري عن الضبي عن الحسين بن يزيد عن عمر بن علي بن الحسين عن فاطمة بنت الحسين عن أسماء بنت أبي بكر عن صفية بنت عبد المطلب قالت لما سقط الحسين من بطن أمه و كنت وليتها قال النبي ص يا عمه هلمى إلى ابني فقلت يا رسول الله إنا لم نطفه بعيد فقال يا عمه أنت تطفينه إن الله تبارك و تعالى قد نطفه و طهره.

۱۷- لى، الأمالى للصدوق بهذا الإسناد عن صفية بنت عبد المطلب قالت لما سقط الحسين ع من بطن أمه فدفعته إلى النبي ص فوضع النبي ص لسانه فى فيه و أقبل الحسين على لسان رسول الله ص يمصه قالت فما كنت أحسب رسول الله يغذوه إلا لبنا أو عسلا قالت فيال الحسين ع فقبل النبي ص بين عينيه ثم دفعه إلى و هو يبكي و يقول لعن الله قوما هم قاتلوك يا بنى يقولها ثلاثا قالت فقلت فذاك أبى و أمى و من يقتله قال بقیة «۱» الفیة الباغیه من بنى أمیه لعنهم الله.

۱۸- لى، الأمالى للصدوق العطار عن أبيه عن الأشعري عن موسى بن عمر عن عبد الله بن صباح عن إبراهيم بن شعيب قال سمعت أبا عبد الله ع يقول إن الحسين بن علي لما ولد أمر الله عز و جل جبرئيل أن يهبط فى ألف من الملائكة فيهنئ رسول الله ص من الله عز و جل و من جبرئيل

(۱) كذا فى النسخ و المصدر ص ۱۳۶ و الظاهر: «تقتله».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۴۴

قَالَ فَهَيَّطَ جَبْرَائِيلُ فَمَرَّ عَلَى جَزِيرَةِ فِي الْبَحْرِ فِيهَا مَلِكٌ يُقَالُ لَهُ فُطْرُسُ كَانَ مِنَ الْحَمَلَةِ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي شَيْءٍ فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ فَكَسِرَ جَنَاحَهُ وَ أَلْقَاهُ فِي تِلْمَكِ الْجَزِيرَةِ فَعَبِدَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهَا سَبْعِمِائَةَ عَامٍ حَتَّى وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فَقَالَ الْمَلِكُ لِجَبْرَائِيلَ يَا جَبْرَائِيلُ أَيْنَ تُرِيدُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْعَمَ عَلَى مُحَمَّدٍ بِنِعْمَةٍ فَبِعِثْتُ أَهْنَتَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مِنِّي فَقَالَ يَا جَبْرَائِيلُ احْمِلْنِي مَعَكَ لَعَلَّ مُحَمَّدًا ص يَدْعُو لِي قَالَ فَحَمَلَهُ قَالَ فَلَمَّا دَخَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَى النَّبِيِّ ص هَنَأَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنُّهُ وَ أَخْبَرَهُ بِحَالِ فُطْرُسَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص قُلْ لَهُ تَمَسَّحْ بِهَذَا الْمَوْلُودِ وَ عُدْ إِلَى مَكَانِكَ قَالَ فَتَمَسَّحَ فُطْرُسُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ ارْتَفَعَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا إِنَّ أُمَّتَكَ سَيَتَقْتَلُهُ وَ لَهُ عَلَى مُكَافَأَةِ آلِ زَيْرَةَ إِلَّا أَبْلَغْتَهُ عَنْهُ وَ لَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مُسْلِمٌ إِلَّا أَبْلَغْتَهُ سَلَامَهُ وَ لَا يُصَلِّيُ عَلَيْهِ مُصَلٍّ إِلَّا أَبْلَغْتَهُ صَلَاتَهُ ثُمَّ ارْتَفَعَ.

مل، كامل الزيارات محمد بن جعفر الرزاز عن ابن أبي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبد الله بن القاسم عن إبراهيم بن شعيب مثله أقول قد مضى بتغيير ما فى باب أخذ ميثاقهم من الملائكة ۱۹- قب، المناقب لابن شهر آشوب ابن عباس و الصادق ع مثله ثم قال وَ قَدْ ذَكَرَ الطُّوسِيُّ فِي الْمِصْبَاحِ رَوَايَةً عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيِّ حَدِيثَ فُطْرُسَ الْمَلِكِ فِي الدُّعَاءِ.

وَ فِي الْمَسْأَلَةِ الْبَاهِرَةِ فِي تَفْصِيلِ الرَّهْزَاءِ الطَّاهِرَةِ عَنِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ طَاهِرِ الْقَائِمِيِّ الْهَاشِمِيِّ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ خَيْرَهُ بَيْنَ عِدَابِهِ فِي الدُّنْيَا أَوْ فِي الْآخِرَةِ فَاخْتَارَ عِدَابَ الدُّنْيَا فَكَانَ مُعْلَقًا بِأَشْفَارِ عَيْنَيْهِ فِي جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ لَا يَمُرُّ بِهِ حَيَوَانٌ وَ تَحْتَهُ دُخَانٌ مُتَبِنٌ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ فَلَمَّا أَحْسَسَ الْمَلَائِكَةُ نَارِ لِينِ سَأَلَ مَنْ مَرَّ بِهِ مِنْهُمْ عَمَّا أَوْجَبَ لَهُمْ ذَلِكَ فَقَالَ وَ لِدَ لِلْحَاشِرِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ أَحْمَدَ مِنْ بَنِيهِ وَ وَصِيَّهُ وَ لِدَ يَكُونُ مِنْهُ أُنْمَةُ الْهُدَى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَأَلَ مَنْ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ يَهْنئُ رَسُولَ اللَّهِ ص بِتِلْكَ عَنْهُ وَ يُعَلِّمُهُ بِحَالِهِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۴۵

فَلَمَّا عَلِمَ النَّبِيُّ ص بِذَلِكَ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُعْتِقَهُ لِلْحُسَيْنِ فَفَعَلَ سُبْحَانَهُ فَحَضَرَ فُطْرُسُ وَ هُنَا النَّبِيُّ ص وَ عَرَجَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَ هُوَ يَقُولُ مَنْ مِثْلِي وَ أَنَا عَتَاقَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ جَدَّهُ أَحْمَدَ الْحَاشِرِ.

بيان العتاقه بالفتح الحريه و يقال فلان مولى عتاقه فالمصدر بمعنى المفعول و لعله سقط لفظ المولى من النسخ.

۲۰- ع، علل الشرائع أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ ابْنِ زَكَرِيَّا عَنِ ابْنِ حَبِيبٍ عَنِ ابْنِ بُهْلُولٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ (۱) «الْهَاشِمِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ مِنْ أَيْنَ جَاءَ لَوْلَا الْحُسَيْنِ الْفَضْلُ عَلَيَّ وَ لِدِ الْحَسَنِ وَ هُمَا يَجْرِيَانِ فِي شَرِّعٍ وَاحِدٍ فَقَالَ لَا أَرَاكُمْ تَأْخِذُونَ بِهِ إِنَّ جَبْرِئِيلَ ع نَزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ ص وَ مَا وَرِثَ الْحُسَيْنُ بَعِيدٌ فَقَالَ لَهُ يُوَلِّدُ لَكَ غُلَامًا تَقْتُلُهُ أُمَّتَكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ يَا جَبْرِئِيلُ لِمَا حَاجِيَهُ لِي فِيهِ فَخَاطَبَهُ ثَلَاثًا ثُمَّ دَعَا عَلِيًّا ع فَقَالَ لَهُ إِنَّ جَبْرِئِيلَ يُخْبِرُنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّهُ يُوَلِّدُ لَكَ غُلَامًا تَقْتُلُهُ أُمَّتَكَ مِنْ بَعْدِكَ فَقَالَ لَا حَاجِيَهُ لِي فِيهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَخَاطَبَ عَلِيًّا ع ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ يَكُونُ فِيهِ وَ فِي وُلْدِهِ الْإِمَامِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ وَ الْخِزَانَةُ فَارْسَلَهُ إِلَى فَاطِمَةَ ع أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لَيْسَ لِي حَاجَةٌ فِيهِ يَا أَبَتِ فَخَاطَبَهَا ثَلَاثًا ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهَا لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ فِيهِ الْإِمَامَةُ وَ الْوَرَاثَةُ وَ الْخِزَانَةُ فَقَالَتْ لَهُ رَضِيَتْ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَعَلِقَتْ وَ حَمَلَتْ بِالْحُسَيْنِ ع فَحَمَلَتْ سَنَةَ أَشْهُرٍ ثُمَّ وَضَعَتْهُ وَ لَمْ يَعْشَ مَوْلُودٌ قَطُّ لِسِتِّهِ أَشْهُرٍ غَيْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ع فَكَفَلَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَأْتِيهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَيَضَعُ لِسَانَهُ فِي فَمِ الْحُسَيْنِ فَيَمِصُّهُ حَتَّى يَزُوَى فَأَثَبَتْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَحْمَهُ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَمْ يَرْضَعْ مِنْ فَاطِمَةَ ع وَ لَا مِنْ غَيْرِهَا لَبْنَا قَطُّ

(۱) هذا هو الصحيح و في المصدر ج ۱ ص ۱۹۶ و هكذا النسخة المطبوعة عبد الرحمن ابن المثنى و هو سهو. قال النجاشي: عبد الرحمن بن كثير الهاشمي مولى عباس بن محمّد بن علي بن عبد الله بن العباس كان ضعيفا غمز أصحابنا عليه، و هو عم علي بن حسان الراوى عنه.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۴۶

فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِ وَ حَمَلَهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدِيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَضْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي (۱) «فَلَوْ قَالَ أَضْلِحْ لِي ذُرِّيَّتِي كَانُوا كُلُّهُمْ أَيْمَةً وَ لَكِنْ حَصَّ هَكَذَا.

بيان قال الجوهري قولهم الناس في هذا الأمر سواء يحرك و يسكن و يستوى فيه الواحد و المؤنث و الجمع و هذا شرع هذا و هما شرعان أى مثلان قوله ع لا أراكم تأخذون به أى لا تعتقدون المساواة أيضا بل تفضلون ولد الحسن أو أنكم لا تأخذون بقولى إن بينت لكم العلة فى ذلك و الأخير أظهر.

۲۱- فس، تفسير القمى وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا (۲) «قَالَ الْإِحْسَانُ رَسُولُ اللَّهِ ص قَوْلُهُ بِوَالِدَيْهِ إِنَّمَا عَنَى الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع ثُمَّ عَطَفَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ فَقَالَ حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعْتُهُ كُرْهًا وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ أَخْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَ بَشَّرَهُ بِالْحُسَيْنِ قَبْلَ حَمَلِهِ وَ أَنَّ الْإِمَامَةَ تَكُونُ فِي وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِمَا يُصِيبُهُ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْمَصِيبَةِ فِي نَفْسِهِ وَ وُلْدِهِ ثُمَّ عَوَّضَهُ بِأَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِهِ وَ أَعْلَمَهُ أَنَّهُ يُقْتَلُ ثُمَّ يَرُدُّهُ إِلَى الدُّنْيَا وَ يُنْصِرُّهُ حَتَّى يَقْتُلَ أَعْدَاءَهُ وَ يَمْلِكَهُ الْأَرْضَ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ (۳) «الْآيَةَ وَ قَوْلُهُ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۴) «فَبَشَّرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ص أَنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ يَمْلِكُونَ الْأَرْضَ وَ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا وَ يَقْتُلُونَ أَعْدَاءَهُمْ فَأَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ ع بِخَبْرِ الْحُسَيْنِ ع وَ قَتْلِهِ فَحَمَلْتُهُ كُرْهًا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَهَلْ رَأَيْتُمْ أَحَدًا يُبَشِّرُهُ بِوَلَدٍ ذَكَرَ فِي حَمَلِهِ كُرْهًا

(۱) و (۲) الاحقاف: ۱۵.

(۳) القصص: ۴.

(۴) الأنبياء: ۱۰۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۴۷

أَيُّ إِنِّهَآ اَعْتَمَّتْ وَ كَرِهَتْ لِمَا اُخْبِرَتْ بِقَتْلِهِ وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا لِمَا عَلِمَتْ مِنْ ذَلِكَ وَ كَانَ بَيْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا طَهْرًا وَاحِدًا وَ كَانَ الْحُسَيْنُ ع فِي بَطْنِ أُمِّهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ فِصَالُهُ أَرْبَعَةَ وَ عَشْرُونَ شَهْرًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا.

بيان إنما عبر عن الإمامين ع بالوالدين لأن الإمام كالوالد للرعية في الشفقة عليهم و وجوب طاعتهم له و كون حياتهم بالعلم و الإيمان بسببه فقوله إحصاناً نصب على العلة أي وصينا كل إنسان بإكرام الإمامين للرسول و لانتسابهما إليه و لا يبعد أن يكون مصحفاً و يكون في الأصل قال الإنسان رسول الله ص و يكون في قراءتهم بولديه بدون الألف.

قوله ع و كان بين الحسن و الحسين طهر واحد أي مقدار أقل طهر واحد و هي عشرة أيام كما سيجيء برواية الكليني و كان بينهما في الميلاد ستة أشهر و عشرا.

۲۲- لى، الأمالى للصدوق ابن موسى عن الأسدی «۱» عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: كَانَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع خَاتِمَانِ نَقَشَ أَحَدُهُمَا لَأِ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُدَّةً لِلِقَاءِ اللَّهِ وَ نَقَشَ الْآخَرَ إِنَّ اللَّهَ بَالِغٌ أَمْرِهِ وَ كَانَ نَقَشُ خَاتَمِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع خَزِيٍّ وَ شَقِيٍّ قَاتِلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع.

۲۳- لى، الأمالى للصدوق ابن الوليد عن محمد الططار عن ابن أبي الخطاب عن ابن أبي نجران عن المثنى عن محمد بن مسلم قال: سألت الصادق جعفر بن محمد عن خاتم الحسين بن علي ع إلى من صار و ذكرت له إنني سمعت أنه أخذ من إصبعه فيما أخذ قال ع ليس كما قالوا إن الحسين ع أوصى إلى ابنه علي بن الحسين ع و جعل خاتمته في إصبعه و فوض إليه أمره كما فعله رسول الله ص بأمير المؤمنين ع و فعله أمير المؤمنين بالحسن و فعله الحسن بالحسين ع

(۱) في المصدر ص ۱۳۱ عن الأسدی، عن النخعی الخ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۴۸

ثُمَّ صَارَ ذَلِكَ الْخَاتَمَ إِلَى أَبِي ع بَعِيدَ أَبِيهِ وَ مِنْهُ صَارَ إِلَى فَهَوَّ عِنْدِي وَ إِنِّي لَأَلْبَسُهُ كُلَّ جُمُعَةٍ وَ أَصِلُّ فِيهِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يَصِلُّ فَلَمَّا فَرَّغَ مِنَ الصَّلَاةِ مَدَّ إِلَيَّ يَدَهُ فَرَأَيْتُ فِي إِصْبَعِهِ خَاتَمًا نَقَشَهُ لَأِ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُدَّةً لِلِقَاءِ اللَّهِ فَقَالَ هَذَا خَاتَمُ جَدِّي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع.

۲۴- ك «۱»، إكمال الدين ماجيلويه عن عمه عن العزقي عن الكوفي عن أبي الربيع الزهراني [الزهراني عن حريز عن ليث بن أبي سليمان عن مجاهد قال قال ابن عباس سمعت رسول الله ص يقول إن لله تبارك و تعالی ملكاً يقال له درذائل كان له ستة عشر ألف جناح ما بين الجناح إلى الجناح هواء و الهواء كما بين السماء و الأرض فجعل يوماً يقول في نفسه أفرق ربنا جل جلاله شئاً فعلم الله تبارك و تعالی ما قال فزاده أجنحة مثلها فصار له اثنان و ثلاثون ألف جناح ثم أوحى الله عز و جل إليه أن طر فطار مقدار خمسمائة عام فلم ينل رأسه قائمة من قوائم العرش فلما علم الله عز و جل إتيابه أوحى إليه أيها الملك عبد إلى مكانك فأنا عظيم فوق كل عظيم و ليس فوقى شئاً و لا أوصف بمكان فسلبته الله أجنحته و مقامه من صفوف الملائكة فلما ولد الحسين بن علي صلوات الله عليهما و كان مولده عشية الخميس ليلة الجمعة أوحى الله إلى ملك [مالك خازن النيران أن أحمد النيران على أهلها لكرامته مولود و ولد لمحمد ص و أوحى إلى رضوان خازن الجنان أن زخرف الجنان و طيبها لكرامته مولود و ولد لمحمد ص في دار الدنيا و أوحى إلى حور العين أن تزين و تراوذن لكرامته مولود و ولد لمحمد ص في دار الدنيا و أوحى الله إلى الملائكة أن قوموا صُفُوفاً بالتسبيح و التمجيد و التمجيد و التكبير لكرامته مولود و ولد لمحمد ص في دار الدنيا و أوحى الله عز و جل

(۱) في بعض النسخ المطبوعة: كا وهو سهو راجع كمال الدين ج ۱ ص ۳۹۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۴۹

إِلَى جَبْرِئِيلَ عَ أَنْ أَهْبَطُ إِلَى نَبِيِّ مُحَمَّدٍ فِي أَلْفِ قَبِيلٍ فِي الْقَبِيلِ أَلْفُ أَلْفِ مَلَكٍ عَلَى خُيُولٍ بُلُغِ مُسِيرِ رَجُلٍ مُلْجَمٍ عَلَيْهِ قَبَابُ الدَّرِّ وَ
الْيَاقُوتُ مَعَهُمْ مَلَائِكَةٌ يُقَالُ لَهُمُ الرُّوحَانِيُّونَ بِأَيْدِيهِمْ حَرَابٌ مِنْ نُورٍ أَنْ هُنَّوَا مُحَمَّدًا بِمَوْلُودِهِ وَ أَخْبَرَهُ يَا جَبْرِئِيلُ إِنِّي قَدْ سَمَّيْتَهُ الْحُسَيْنَ وَ
عَزَّهُ وَ قُلْ لَهُ يَا مُحَمَّدُ يَقْتُلُهُ شِرَارُ أُمَّتِكَ عَلَى شِرَارِ الدَّوَابِّ فَوَيْلٌ لِلْقَاتِلِ وَ وَيْلٌ لِلسَّائِقِ وَ وَيْلٌ لِلْقَائِدِ قَاتِلِ الْحُسَيْنِ أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ وَ هُوَ مِنِّي
بَرِيءٌ لِأَنَّهُ لَا يَأْتِي أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَ قَاتِلِ الْحُسَيْنِ أَعْظَمُ جُزْأً مِنْهُ قَاتِلِ الْحُسَيْنِ يَدْخُلُ النَّارَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ
إِلَهًا آخَرَ * وَ النَّارُ أَسْوَقُ إِلَى قَاتِلِ الْحُسَيْنِ مِمَّنْ أَطَاعَ اللَّهَ إِلَى الْجَنَّةِ قَالَ فَبَيْنَا جَبْرِئِيلُ يَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ إِذْ مَرَّ بِدَرْدَائِيلَ فَقَالَ
لَهُ دَرْدَائِيلُ يَا جَبْرِئِيلُ مَا هَذِهِ اللَّيْلَةُ فِي السَّمَاءِ هَلْ قَامَتِ الْقِيَامَةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا قَالَ لَا وَ لَكِنْ وُلِدَ لِمُحَمَّدٍ مَوْلُودٌ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ قَدْ
بَعَثَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ لِأَنَّهُ بِمَوْلُودِهِ فَقَالَ الْمَلَكُ لَهُ يَا جَبْرِئِيلُ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَ خَلَقَنِي إِنْ هَبَطْتَ إِلَى مُحَمَّدٍ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ
لَهُ بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ عَلَيْكَ إِلَّا مَا سَأَلَتِ اللَّهُ رَبِّكَ أَنْ يَرْضَى عَنِّي وَ يَرُدَّ عَلَيَّ أَجْنِحَتِي وَ مَقَامِي مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ فَهَبَطَ جَبْرِئِيلُ عَلَى
النَّبِيِّ صَ وَ هَنَأَهُ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَزَّاهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي قَالَ نَعَمْ فَقَالَ النَّبِيُّ صَ مَا هَؤُلَاءِ بِأُمَّتِي أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ
بَرِيءٌ مِنْهُمْ قَالَ جَبْرِئِيلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ يَا مُحَمَّدُ فَدَخَلَ النَّبِيُّ صَ عَلَى فَاطِمَةَ وَ هَنَأَهَا وَ عَزَّاهَا فَبَكَتْ فَاطِمَةُ عَ وَ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي لَمْ أَلِدْهُ
قَاتِلِ الْحُسَيْنِ فِي النَّارِ «۱» وَ قَالَ النَّبِيُّ صَ أَنَا أَشْهَدُ بِذَلِكَ يَا فَاطِمَةُ وَ لَكِنَّهُ لَا يُقْتَلُ حَتَّى يَكُونَ مِنْهُ إِمَامٌ تَكُونُ مِنْهُ الْأَئِمَّةُ الْهَادِيَةُ بَعْدَهُ
ثُمَّ قَالَ صَ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي الْهَادِي عَلَى الْمُهْتَدِي الْحَسَنِ النَّاصِرُ الْحُسَيْنِ الْمَنْصُورُ عَلَيَّ بِنِ الْحُسَيْنِ الشَّافِعِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ النَّفَّاعِ جَعْفَرُ بْنُ
مُحَمَّدِ الْأَمِينِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الْفَعَّالِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْمُؤْتَمِنِ عَلِيُّ بْنُ

(۱) جمله اسمیه دعائیه ای آورد الله قاتله فی النار.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۵۰

مُحَمَّدِ الْعَلَامِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مَنْ يُصَلِّي خَلْفَهُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ فَسَكَتَتْ فَاطِمَةُ مِنَ الْبُكَاءِ ثُمَّ أَخْبَرَ جَبْرِئِيلُ النَّبِيَّ صَ بِقَبْضَةِ الْمَلَكِ وَ مَا
أَصَابَ بِهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَخَذَ النَّبِيُّ صَ الْحُسَيْنَ وَ هُوَ مَلْفُوفٌ فِي خِرْقٍ مِنْ صُوفٍ فَأَشَارَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ
عَلَيْكَ لَا بَلَّ بِحَقِّكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ إِنْ كَانَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنٌ فَاطِمَةَ عِنْدَكَ قَدْزُرْ
فَارْضَ عَنْ دَرْدَائِيلَ وَ رُدَّ عَلَيْهِ أَجْنِحَتَهُ وَ مَقَامَهُ مِنْ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ دَعَاءَهُ وَ غَفَرَ لِلْمَلَكِ وَ الْمَلَكُ لَا يُعْرِفُ فِي الْجَنَّةِ إِلَّا
بِأَنْ يُقَالَ هَذَا مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَ.

بيان لعل هذا على تقدير صحه الخبر كان بمحض خطور البال من غير اعتقاد بكون الباري تعالى ذا مكان أو المراد بقوله فوق ربنا
شئ فوق عرش ربنا إما مكانا أو رتبة فيكون ذلك منه تقصيرا في معرفه عظمته و جلاله فيكون على هذا ذكر نفى المكان لرفع ما
ربما يتوهم متوهم و الله يعلم.

۲۵- يج، الخرائج و الجرائح روى عن أبي عبد الله ع قال: كان رسول الله ص يأتي مراضع فاطمة فيتنفل في أفواههم و يقول لفاطمه لا
ترضعيهم.

۲۶- شا، الإرشاد كنية الحسن بن علي ص لومات الله عليهما أبو محمد و ولد بالمدينه ليله النصف من شهر رمضان سنه ثلاث من الهجرة و
جاءت به أمه فاطمة ع إلى النبي ص يوم السابع من مولده في خرقه من حرير الجنة كان جبرئيل ع نزل بها إلى النبي ص فسماه حسنا و
عق عنه كبشاً روى ذلك جماعة منهم أحمد بن صالح التميمي عن عبد الله بن عيسى عن جعفر بن محمد الصادق ع و كنية الحسين
ع أبو عبد الله و ولد بالمدينه لخميس ليال خلون من شعبان سنه أربع من الهجرة و جاءت به أمه فاطمة إلى جد رسول الله ص فاستبشر
به و سماه حسينا و عق عنه كبشاً.

۲۷- سر، السرائر فی جامع البرنطی عن عیسان [عَنَانَ مَوْلَى سَدِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۲۵۱

وَعَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ وَذَكَرَهُ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ فُطْرَسَ مَلِكًا كَانَ يَطُوفُ بِالْعُرْشِ فَتَلَكَّأَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ فَقَصَّ جَنَاحَهُ وَرَمَى بِهِ عَلَى جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنِ ع هَيَّطَ جَبْرَيْلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص يُهَيِّئُهُ بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ ع فَمَرَّ بِهِ فَعَادَ بِجَبْرَيْلٍ فَقَالَ قَدْ بُعِثْتُ إِلَى مُحَمَّدٍ أَهْنَتْهُ بِمَوْلُودٍ وُلِدَ لَهُ فَإِنْ شِئْتَ حَمَلْتُكَ إِلَيْهِ فَقَالَ قَدْ شِئْتُ فَحَمَلَهُ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَبَصَّ بِصَ يَأْصِبُ بِهِ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص امْسَحْ جَنَاحَكَ بِحُسَيْنٍ فَعَرَّجَ.

بیان تلکاً عن الأمر تلکوا تباطاً عنه و توقف.

۲۸- قب، المناقب لابن شهر آشوب مُسْنَدُ أَحْمَدَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ هَانِي بْنِ هَانِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ ع وَفِي رِوَايَةٍ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَسَّانٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ جَاءَ النَّبِيُّ ص فَقَالَ أُرُونِي ابْنِي مَا سَمَّيْتُمُوهُ قُلْتُ سَمَّيْتُهُ حَرَبًا قَالَ بَلْ هُوَ حَسَنٌ.

مُسْنَدُ أَحْمَدَ وَ أَبِي يَعْلَى قَالَ: لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ سَمَّاهُ حَمْرَةَ فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ سَمَّاهُ جَعْفَرًا قَالَ عَلِيٌّ فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنِّي أَمَرْتُ أَنْ أُعْزِرَ اسْمَ هَذَيْنِ فَقُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَسَمَّاهُمَا حَسَنًا وَ حُسَيْنًا.

وَ قَدْ رَوَيْنَا نَحْوَ هَذَا عَنْ ابْنِ أَبِي عَقِيلٍ.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَرْتُ أَنْ أُسَمِّيَ ابْنِي هَذَيْنِ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا.

شَرُوحُ الْأَخْيَارِ قَالَ الصَّادِقُ ع لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَهْدَى جَبْرَيْلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص اسْمَهُ فِي سِرْقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ فِيهَا حَسَنٌ وَ اشْتَقَّ مِنْهَا اسْمُ الْحُسَيْنِ فَلَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحَسَنَ أَتَتْ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ص فَسَمَّاهُ حَسَنًا فَلَمَّا وَلَدَتْ الْحُسَيْنَ أَتَتْهُ بِهِ قَالَ هَذَا أَحْسَنُ مِنْ ذَاكَ فَسَمَّاهُ الْحُسَيْنَ.

قوله سِرْقَةٍ أَي أَحسن الحرير.

بیان قال الجوهری السرق شقق الحرير قال أبو عبيد إلا أنها البيض منها و الواحدة منها سِرْقَةٍ قال و أصلها بالفارسية سره ای جيد.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۲۵۲

۲۹- قب، المناقب لابن شهر آشوب ابْنُ بَطَّةٍ فِي الْإِبَانَةِ مِنْ أَرْبَعِ طُرُقٍ مِنْهَا أَبُو الْخَلِيلِ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَمَّيَ هَارُونَ ابْنِيهِ شَبْرًا [شَبْرًا] وَ شَبِيرًا وَ إِنِّي سَمَّيْتُ ابْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ.

مُسْنَدُ أَحْمَدَ وَ تَارِيخُ الْبَلَاذِرِيِّ وَ كُتِبَ الشَّيْخُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا سَمَّيْتُهُمْ بِأَسْمَاءِ أَوْلَادِ هَارُونَ شَبْرًا [شَبْرًا] وَ شَبِيرًا وَ مُشَبَّرًا.

فِرْدَوْسُ الدَّلَائِمِيِّ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ النَّبِيُّ ص سَمَّيَ هَارُونَ ابْنِيهِ شَبْرًا [شَبْرًا] وَ شَبِيرًا وَ إِنِّي سَمَّيْتُ ابْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ بِمَا سَمَّيَ هَارُونَ ابْنِيهِ.

عَطَاءُ بْنُ يَسَارٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَدِمَ رَاهِبٌ عَلَى قَعُودٍ لَهُ فَقَالَ دُلُونِي عَلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ ع قَالَ فَدَلُّوهُ عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْرِجِي إِلَيَّ ابْنِيكَ فَأَخْرَجَتْ إِلَيْهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَجَعَلَ يَقْبَلُهُمَا وَ يَبْكِي وَ يَقُولُ اسْمُهُمَا فِي التَّوْرَةِ شَبِيرٌ وَ شَبْرٌ وَ فِي الْإِنْجِيلِ طَابٌ وَ طَيْبٌ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ صِفَةِ النَّبِيِّ ص فَلَمَّا ذَكَرُوهُ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص.

بیان قال الجوهری القعود من الإبل هو البكر حين يركب أي يمكن ظهره من الركوب و أدنى ذلك أن يأتي عليه سنتان إلى أن يثنى فإذا أثنى سمي جملاً.

۳۰- قب، المناقب لابن شهر آشوب عِمْرَانُ بْنُ سَلْمَانَ وَ عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ قَالَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ اسْمَانِ مِنْ أَسْمَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَكُونَا فِي الدُّنْيَا.

حِبَابُ قَالَ النَّبِيُّ ص سَمَّيَ الْحَسَنَ حَسَنًا لِأَنَّ يَأْحَسَانِ اللَّهُ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ وَ اشْتَقَّ الْحُسَيْنُ مِنَ الْإِحْسَانِ وَ عَلِيٌّ وَ الْحُسَيْنُ

اسْمَانِ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَالْحُسَيْنِ تَصْغِيرِ الْحَسَنِ.

وَ حَكَى أَبُو الْحُسَيْنِ النَّسَابَةَ كَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَجَبَ هَذَيْنِ الْأَسْمَيْنِ عَنِ الْخَلْقِ يَعْنِي حَسَنًا وَحُسَيْنًا حَتَّى يُسَمَّى بِهِمَا ابْنَا فَاطِمَةَ عَ فَإِنَّهُ لَا يُعْرَفُ أَنَّ أَحَدًا مِنَ الْعَرَبِ تَسَمَّى بِهِمَا فِي قَدِيمِ الْأَيَّامِ إِلَى عَضْرِهِمَا لَأَنَّ مِنْ وُلْدِ نِزَارٍ «١» وَ لَا الْيَمَنِ مَعَ سَعَةِ أَفْخَاذِهِمَا

(١) هذا هو الصحيح كما في المصدر ج ٣ ص ٣٩٨ و في النسخ المطبوعه تراه.

مراد خ ل، و كلاهما سهو فان تراه مهمل و مراد من قبائل اليمن فلا يعد في قباله. و نزار.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٢٥٣

وَ كَثُرَتْ مَا فِيهِمَا مِنَ الْأَسْمَى وَ إِنَّمَا يُعْرَفُ فِيهِمَا حَسَنٌ بِسُكُونِ السَّيْنِ وَ حَسَيْنٌ بِفَتْحِ الْحَاءِ وَ كَثِيرِ السَّيْنِ عَلَى مِثَالِ حَبِيبٍ فَأَمَّا حَسَيْنٌ بِفَتْحِ الْحَاءِ وَ الْحُسَيْنِ فَلَا نَعْرِفُهُ إِلَّا اسْمَ جَبَلٍ مَعْرُوفٍ قَالَ الشَّاعِرُ لِأُمَّ الْأَرْضِ وَبَلِّ مَا أَجْنَتْ بِحَيْثُ أَضْرَّ بِالْحَسَنِ السَّبِيلِ «١»

سُئِلَ أَبُو عَمْرٍ [عَمَر] غُلَامٌ تَغَلَّبَ [تَغَلَّبَ] عَنْ مَعْنَى قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانَ وَ شَقَّ عِطْفَايَ.

فَقَالَ الْحَسَنَانِ الْإِبْهَامَانِ وَاحِدُهُمَا حَسَنٌ قَالَ الشَّنْفَرِيُّ «٢»

مَهْضُومَةٌ الْكَشْحَيْنِ دَرَمَاءُ الْحَسَنِ «٣» جَمَاءُ مَلَسَاءُ بِكَفِّهَا شَتْنٌ شُقَّ عِطْفَايَ أَى ذَيْلِي.

٣١- قب، المناقب لابن شهر آشوب كِتَابُ الْأَنْوَارِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُنَا النَّبِيُّ ص بِحَمَلِ الْحُسَيْنِ وَ وَبَادَتِهِ وَ عَزَاهُ بِقَتْلِهِ فَعَرَفَتْ فَاطِمَةُ فَكَرِهَتْ ذَلِكَ فَزَلَّتْ حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كَرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كَرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا «٤» فَحَمَلُ النِّسَاءِ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ لَمْ يُوَلَدْ

هو نزار بن معد بن عدنان بطن من العدنانية منهم بطنان عظيمان: ربيعة و مضر. و من أيامهم يوم خزازي، و قيل خزاز، و هو جبل كانت به وقعة بين نزار و اليمن. راجع معجم قبائل العرب.

(١) أنشده الجوهري في الصحاح و نقل أن الشاعر قال في الحسين:

تركنا بالنواصف من حسين نساء الحي يلقطن الجمانا

(٢) شاعر من بني الأزدي كان من أشد محاضير العرب قيل سمي به لحدته، و قيل لعظم شفته.

(٣) درماء مؤنث الأدرم - و هو كل ما غطاه الشحم و خفى حجمه، و رجل أدرم لا تستبين كعوبه و مرافقه.

و هذا المعنى هو الصحيح الذي اختاره الراوندي في شرحه على النهج و أنكره ابن أبي الحديد - راجع شرح الحديد ج ١ ص ٥٠.

(٤) الأحقاف: ١٥.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٢٥٤

مَوْلُودٌ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ عَاشَ غَيْرَ عِيسَى وَ الْحُسَيْنِ ع.

عَزَّرُ أَبِي الْفَضْلِ بْنِ خَيْرَانَةَ «١» بِإِسْنَادِهِ أَنَّهُ اعْتَلَّتْ فَاطِمَةُ لَمَّا وَلَدَتْ الْحُسَيْنِ عَ وَ جَفَّ لَبْنُهَا فَظَلَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَرْضِعًا فَلَمْ يَجِدْ فَكَانَ يَأْتِيهِ فَيُلْقِمُهُ إِبْهَامَةً فَيَمْضُهَا فَيَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ فِي إِبْهَامِ رَسُولِ اللَّهِ ص رِزْقًا يَغْذُوهُ وَ يُقَالُ بَلَّ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُدْخِلُ لِسَانَهُ فِي فِيهِ فَيَغْرِهُ كَمَا يَغْرِ الطَّيْرُ فَرْخَهُ فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ فِي ذَلِكَ رِزْقًا فَفَعَلَ ذَلِكَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فَتَبَّتْ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ ص.

بيان قال الجوهري غر الطائر فرخه يغره غرا أى زقه.

٣٢- قب، المناقب لابن شهر آشوب بَرَّةُ ابْنَةُ أُمِّيَّةِ الْخَزَاعِيِّ قَالَتْ لَمَّا حَمَلْتُ فَاطِمَةَ عَ بِالْحَسَنِ خَرَجَ النَّبِيُّ ص فِي بَعْضِ وُجُوهِهِ فَقَالَ لَهَا

إِنَّكَ سَتَلِدِينَ غُلَامًا قَدْ هَنَّانِي بِهِ جَبْرَيْلُ فَلَا تُرْضِعْ بِهِ حَتَّى أَصِيرَ إِلَيْكَ قَالَتْ فَدَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ حِينَ وُلِدَتْ الْحَسَنَ عَ وَ لَهُ ثَلَاثُ مَا أَرْضَعْتُهُ فَقُلْتُ لَهَا أَعْطِينِيهِ حَتَّى أَرْضِعَهُ مَعَهُ فَقَالَتْ كَلَّا ثُمَّ أَدْرَكْتَهَا رِقَّةُ الْأُمّهَاتِ فَأَرْضَعْتُهُ فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ص قَالَ لَهَا مَاذَا صَنَعْتَ قَالَتْ أَدْرَكْنِي عَلَيْهِ رِقَّةُ الْأُمّهَاتِ فَأَرْضَعْتُهُ فَقَالَ أَبِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا مَا أَرَادَ فَلَمَّا حَمَلَتْ بِالْحُسَيْنِ ع قَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ إِنَّكَ سَتَلِدِينَ غُلَامًا قَدْ هَنَّانِي بِهِ جَبْرَيْلُ فَلَمَّا تُرْضِعْ بِهِ حَتَّى أَجِيءَ إِلَيْكَ وَ لَوْ أَقَمْتِ شَهْرًا قَالَتْ أَفَعَلُ ذَلِكَ وَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي بَعْضِ وُجُوهِهِ فَوَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنِ ع فَمَا أَرْضَعْتُهُ حَتَّى جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهَا مَاذَا صَنَعْتَ قَالَتْ مَا أَرْضَعْتُهُ فَأَخَذَهُ فَجَعَلَ لِسَانَهُ فِي فِيهِ فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ يَمَضُّ حَتَّى قَالَ النَّبِيُّ ص إِيهَا حُسَيْنُ إِيهَا حُسَيْنُ ثُمَّ قَالَ أَبِي اللَّهُ إِلَّا مَا يُرِيدُ هِيَ فِيكَ وَ فِي وُلْدِكَ يَعْنِي الْإِمَامَةَ.

۳۳- كشف، كشف الغمة قال كمال الدين بن طلحة أعلم أن هذا الاسم الحسن سَمَاهُ بِهِ خَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَإِنَّهُ لَمَّا وُلِدَ ع قَالَ مَا سَمَّيْتُمُوهُ قَالُوا حَزْبًا قَالَ بَلْ سَمَّيْتُمُوهُ حَسَنًا ثُمَّ إِنَّهُ ص عَقَّ عَنْهُ كَبْشًا وَ بِذَلِكَ اِخْتَرَجَ الشَّافِعِيُّ فِي كَوْنِ الْعَقِيقَةِ سِنَّةً عَنِ الْمُؤَلِّدِ وَ تَوَلَّى ذَلِكَ النَّبِيُّ ص وَ مَنَعَ أَنْ تَفْعَلَهُ فَاطِمَةُ ع

(۱) راجع المصدر ج ۴ ص ۵۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۵۵

وَ قَالَ لَهَا اِخْلُقِي رَأْسَهُ وَ تَصَدَّقِي بِوَزْنِ الشَّعْرِ فِضَّةً فَفَعَلَتْ ذَلِكَ وَ كَانَ وَزْنُ شَعْرِهِ يَوْمَ حَلْقِهِ دِرْهَمًا وَ شَيْنًا فَتَصَدَّقَتْ بِهِ فَصَارَتْ الْعَقِيقَةُ وَ التَّصَدُّقُ بِزَيْتِ الشَّعْرِ سِنَّةً مُسْتَمِرَّةً بِمَا شَرَعَهُ النَّبِيُّ ص فِي حَقِّ الْحَسَنِ ع وَ كَذَا اعْتَمَدَ فِي حَقِّ الْحُسَيْنِ ع عِنْدَ وِلَادَتِهِ وَ سَيَأْتِي ذِكْرُهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

وَ رَوَى الْجَنَابِيُّ أَنَّ عَلِيًّا ع سَمَّى الْحَسَنَ حَمْزَةً وَ الْحُسَيْنَ جَعْفَرًا فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيًّا وَ قَالَ لَهُ قَدْ أَمَرْتُ أَنْ أُعَيِّرَ اسْمَ ابْنِي هَذَيْنِ قَالَ فَمَا شَاءَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ قَالَ فَهَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ.

و يظهر من كلامه أنه بقى الحسن ع مسمى حمزة إلى حين ولد الحسين و غيرت أسماؤهما ع وقتئذ و في هذا نظر لتأمله أو يكون قد سمي الحسن و غيره و لما ولد الحسين و سمي جعفرًا غيره فيكون التسمية في زمانين و التغيير كذلك.

و كنيته أبو محمد لا- غير و أما ألقابه فكثيرة التقى و الطيب و الزكى و السيد و السبط و الولي كل ذلك كان يقال له و يطلق عليه و أكثر هذه الألقاب شهرة التقى لكن أعلاها رتبة و أولها به ما لقبه به رسول الله ص حيث وصفه به و خصه بأن جعله نعتا له فإنه صح النقل عن النبي ص فيما أورده الأئمة الأثبات و الزواة الثقات

أنه قال ابني هذا سيد.

فيكون أولى ألقابه السيد.

وَ قَالَ ابْنُ الْحَشَّابِ كُنِيَّتُهُ أَبُو مُحَمَّدٍ وَ ألقابه الْوَزِيرُ وَ التَّيُّ وَ الْقَائِمُ وَ الطَّيِّبُ وَ الْحُجَّةُ وَ السَّيِّدُ وَ السَّبُطُ وَ الْوَلِيُّ. وَ رَوَى مَرْفُوعًا إِلَى أُمِّ الْفَضْلِ قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ عَضْوًا مِنْ أَعْضَائِكَ فِي بَيْتِي قَالَ خَيْرًا رَأَيْتِ تَلِدُ فَاطِمَةَ غُلَامًا تُرْضِعِينَهُ بِلَبَنِ قَتْمٍ فَوَلَدَتْ الْحَسَنَ فَأَرْضَعْتُهُ بِلَبَنِ قَتْمٍ.

وَ رَوَى مَرْفُوعًا إِلَى عَلِيٍّ ع قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ وِلَادَةُ فَاطِمَةَ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ وَ أُمِّ سَلَمَةَ احْضُرَاهَا فَإِذَا وَقَعَ وِلْدُهَا وَ اسْتَهَلَّ فَأَذِّنَا فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقِيمَا فِي أُذُنِهِ الْيُسْرَى فَإِنَّهُ لَا يُفْعَلُ ذَلِكَ بِمِثْلِهِ إِلَّا عُصِمَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ لَا تُحَدِّثَا شَيْئًا حَتَّى آتِيَكُمَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۵۶

فَلَمَّا وُلِدَتْ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَاتَاهُ النَّبِيُّ ص فَسَرَّهُ وَ لَبَّاهُ بِرِيقِهِ «۱» وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أُعِيدُهُ بِكَ وَ وُلْدَهُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

وَ مِنْ كِتَابِ الْفَرُودُوسِ عَنِ النَّبِيِّ ص أَمَرْتُ أَنْ أُسَمِّيَ ابْنِي هَذَيْنِ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا.

إيضاح سررت الصبي أسره سرا قطعت سرره و هو ما تقطعه القابلة من سره الصبي

و قال في النهاية في حديث ولادة الحسن بن علي و ألباه بريقه.

أى صب ريقه في فيه كما يصب اللباء في فم الصبي و هو أول ما يحلب عند الولادة و لبأت الشاة ولدها أرضعته اللباء و ألبأت السخلة أرضعتها اللباء.

۳۴- عُيُونُ الْمُعْجَزَاتِ، لِلْمُرْتَضَى رَوَى أَنَّ فَاطِمَةَ وَلَدَتِ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ مِنْ فِخْدِهَا الْأَيْسَرِ وَ رَوَى أَنَّ مَرْيَمَ وَلَدَتِ الْمَسِيحَ مِنْ فِخْدِهَا الْأَيْمَنِ.

وَ حَدِيثُ هَذِهِ الْحِكَايَةِ فِي كِتَابِ الْأَنْوَارِ وَ فِي كُتُبِ كَثِيرَةٍ وَ رَوَى الْعَلَاءِيُّ فِي كِتَابِهِ يَزْفَعُ الْحَدِيثَ إِلَى صَفِيَّةِ بِنْتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَتْ لَمَّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ مِنْ بُنِّ فَاطِمَةَ عَ كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا فَقَالَ لِي النَّبِيُّ صَ هَلُمِّي إِلَيَّ يَا بِنْتِي فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَمْ نَنْظِفْهُ بَعْدُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَ أَنْتَ تُنْظِفِيهِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ نَظَّفَهُ وَ طَهَّرَهُ.

وَ رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ قَامَ إِلَيْهِ وَ أَخَذَهُ فَكَانَ يُسَبِّحُ وَ يُهَلِّلُ وَ يُمَجِّدُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

۳۵- كا، الكافي الحسين بن محمد عن المعلى عن الوشاء عن عبد الله بن سنان عن معاذ الهراء عن أبي عبد الله ع قال: الغلام رهن بسابعه بكبش يسمى فيه ويعق عنه وقال إن فاطمة ع حلفت ابنيها و تصدقت بوزن شعرهما فضة.

۳۶- كا، الكافي علي عن أبيه عن إسماعيل بن مزار عن يونس عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله ع قال: عبق رسول الله ص عن الحسن ع بيده و

(۱) في نسختنا و في نسخة المصدر «لباه» و في بعض النسخ «ألباه» و كلاهما بمعنى راجع المصدر ج ۲ ص ۹۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۵۷

قَالَ بِسْمِ اللَّهِ عَقِيْقَةُ عَنِ الْحَسَنِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ عَظْمَهَا بِعَظْمِهِ وَ لَحْمَهَا بِلَحْمِهِ وَ دَمُهَا بِدَمِهِ وَ شَعْرُهَا بِشَعْرِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا وَقَاءً لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

۳۷- كا، الكافي محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن معاوية بن وهب قال قال أبو عبد الله ع عقت فاطمة ع عن ابنيها صلوات الله عليهما و حلفت رءوسهما في اليوم السابع و تصدقت بوزن الشعر و رقاً.

۳۸- كا، الكافي العدة عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن عاصم الكوزي قال: سيجعت أبا عبد الله ع يدكر عن أبيه أن رسول الله ص عبق عن الحسن ع بكبش و عن الحسين ع بكبش و أعطى القابل شيناً و حلق رءوسهما يوم سابعهما و وزن شعرهما فتصدق بوزنه فضة.

۳۹- كا، الكافي الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن بعض أصحابه عن أبان عن يحيى بن أبي العلاء عن أبي عبد الله ع قال: سمى رسول الله ص حسناً و حسينا ع يوم سابعهما و شق من اسم الحسن الحسين و عتق عنهما شاه شاه و بعثوا برجل شاه إلى القابل و نظروا ما غيرهم فأكلوا منه و أهدوا إلى الجيران و حلفت فاطمة ع رءوسهما و تصدقت بوزن شعرهما فضة.

۴۰- كا، الكافي علي عن أبيه عن الحسين بن خالد قال: سألت أبا الحسن الرضا ع عن التهنئة بالولد متى فقال أما إنه لنا ولد الحسين بن علي هبط جبرئيل على النبي ص بالتهنئة في اليوم السابع و أمره أن يسميته و يكتيه و يحلق رأسه و يعق عنه و يتقب أذنه و كذلك كان حين ولد الحسين ع آتاه في اليوم السابع فأمره بمثل ذلك قال و كان لهما ذؤابتان في القرن الأيسر و كان الثقب في الأذن اليمنى في شحمه الأذن و في اليسرى في أعلى الأذن فالقرط في اليمنى و الشنف في اليسرى و قد روى أن النبي ص ترك لهما ذؤابتين في وسط الرأس و هو أصح من القرن.

بيان القرط بالضم الذي يعلق في شحمه الأذن و الشنف بالفتح ما يعلق في أعلى الأذن.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۵۸

۴۱- كا، الكافي علي بن محمد عن بعض أصحابنا عن علي بن الحكم عن ربيع بن محمد المصلي «۱» عن عبد الله بن سليمان العامري

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: لَمَّا عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص نَزَلَ بِالصَّلَاةِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ رَكَعَتَيْنِ رَكَعَتَيْنِ فَلَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ زَادَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَبْعَ رَكَعَاتٍ شُكْرًا لِلَّهِ فَأَجَازَ اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ.

۴۲- کا، الکافی علی عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن جمیل عن ابن ظبیان و حفص بن غیاث عن ابی عبد الله قال: کان فی خاتم الحسن والحسین الحمد لله.

۴۳- کا، الکافی العده عن سهل عن محمد بن عیسی عن الحسین بن خالد عن الرضا قال: کان نقش خاتم الحسن ع العزة لله و خاتم الحسین ع ان الله بالغ امره.

۴۴- کا، الکافی علی بن الحسین عن سهل عن محمد بن الحسین عن الحسن بن موسی عن زرارة عن ابی عبد الله ع قال: إذا سقط لیسته أشهر فهو تام و ذلك ان الحسین بن علی ع ولد و هو ابن سته أشهر.

۴۵- ما، الامالی للشیخ الطوسی الحسین بن ابراهیم القزوی عن محمد بن وهبان عن احمد بن ابراهیم عن الحسن بن علی الزعفرانی عن البرقی عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله ع قال: حمل الحسین بن علی سته أشهر و ارضع سنتین و هو قول الله عز و جل و وصینا الانسان بوالديه احسانا حملته اُمه كرها و وضعته كرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا «۲».

۴۶- کا، الکافی العده عن احمد بن محمد عن علی بن الحکم عن عبد الرحمن العزمی عن ابی عبد الله ع قال: کان بین الحسن و الحسین ع طهر و کان بینهما فی المیلاد سته أشهر و عشا [عشر].

۴۷- أقول فی حدیث المفضل بطوله الذی یأتی بإسناده فی کتاب الغیبه

(۱) نسبه الى مسلیه كمحسنه بطن من مذحج من القحطانیة و هم بنو مسلیه بن عامر بن عمرو بن عله بن جلد بن مالک بن أدد بن زید بن يشجب، یروی عن ابی عبد الله علیه السلام.

(۲) الأحقاف: ۱۵.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۲۵۹

عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ: كَانَ مَلَكٌ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ يُقَالُ لَهُ صَلْصَائِلُ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي بَعْثٍ فَأَبْطَأَ فَسَلَبَهُ رِيشَهُ وَ دَقَّ جَنَاحِيهِ وَ أَسْكَنَهُ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ إِلَى لَيْلَةٍ وُلِدَ الْحُسَيْنُ ع فَتَزَلَّتِ الْمَلَائِكَةُ وَ اسْتَأْذَنَتِ اللَّهُ فِي تَهْنِئَتِهِ جَدَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَهْنِئَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ فَاطِمَةَ ع فَأَذِنَ اللَّهُ لَهُمْ فَتَزَلُّوا أَفْوَاجًا مِنَ الْعَرْشِ وَ مِنْ سَمَاءِ سَمَاءٍ فَمَرُّوا بِصِلْصَائِلٍ وَ هُوَ مُلْقَى بِالْجَزِيرَةِ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ وَقَفُوا فَقَالَ لَهُمْ يَا مَلَائِكَةَ رَبِّي إِلَى أَيِّنَ تَرِيدُونَ وَ فِيهِمْ هَبَطْتُمْ فَقَالَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ يَا صِلْصَائِلُ قَدْ وُلِدَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ أَكْرَمُ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي الدُّنْيَا بَعْدَ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَبِيهِ عَلِيٍّ وَ أُمِّهِ فَاطِمَةَ وَ أَخِيهِ الْحَسَنَ وَ هُوَ الْحُسَيْنُ وَ قَدْ اسْتَأْذَنَّا اللَّهُ فِي تَهْنِئَتِهِ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ ص لِوَلَدِهِ فَأَذِنَ لَنَا فَقَالَ صَلْصَائِلُ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهُ إِنِّي أَسْأَلُكُمْ بِاللَّهِ رَبِّنَا وَ رَبِّكُمْ وَ بِحَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ ص وَ بِهَذَا الْمَوْلُودِ أَنْ تَحْمِلُونِي مَعَكُمْ إِلَى حَبِيبِ اللَّهِ وَ تَسْأَلُونَهُ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يَسْأَلَ اللَّهَ بِحَقِّ هَذَا الْمَوْلُودِ الَّذِي وَهَبَهُ اللَّهُ لَهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي وَ يَجْبِرَ كَسْرَ جَنَاحِي وَ يَزِدَّنِي إِلَى مَقَامِي مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَحَمَلُوهُ وَ جَاءُوا بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَهَنَّتُوهُ بَيْنَهُ الْحُسَيْنُ ع وَ قَضُوا عَلَيْهِ قِصَّةَ الْمَلِكِ وَ سَأَلُوهُ مَسْأَلَةَ اللَّهِ وَ الْإِفْسَامَ عَلَيْهِ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ ع أَنْ يَغْفِرَ لَهُ خَطِيئَتَهُ وَ يَجْبِرَ كَسْرَ جَنَاحِهِ وَ يَزِدَّهُ إِلَى مَقَامِهِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَدَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ ع فَقَالَ لَهَا نَاوليني ابني الحسین فآخرجه إليه مقموطاً يناغي جده رسول الله ص فخرج به إلى الملائكة فحملة على بطن كفه فهللوا و كبروا و حمدوا الله تعالى و أثنوا عليه فتوجه به إلى القبلة نحو السماء فقال اللهم إني أسألك بحق ابني الحسین أن تغفر لصلصائيل خطيئته و تجبر كسر جناحه و تردده إلى مقامه مع الملائكة المقربين.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۳، ص: ۲۶۰

۴۸- مصباح، خَرَجَ إِلَى الْقَاسِمِ بْنِ عَلَاءِ الْهَمْدَانِيِّ وَكَيْلِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَ أَنْ مَوْلَانَا الْحُسَيْنَ عَ وَوَلَدَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لَثَلَاثِ خَلْوَنَ مِنْ شَعْبَانَ. وَرَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: وَوَلَدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ لِخَمْسِ لَيَالٍ خَلْوَنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ أَرْبَعٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. أقول سيأتى تمام القول من المصباح و سائر الكتب فى أبواب أحوال أبى عبد الله الحسين من ولادته و شهادته و لعن الله على قاتله. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۶۱

باب ۱۲ فضائلهما و مناقبهما و النصوص عليهما صلوات الله عليهما

۱- كشف، كشف الغممة الترمذى بسنده عن يعلى بن مرة قال قال رسول الله ص حسين منى و أنا من حسين أحب الله من أحب حسيناً حسيناً سبط من الأشباط.

۲- قب، المناقب لابن شهر آشوب تفسير النقاش بإسناده عن سفيان الثوري عن قابوس بن أبي ظبيان عن أبيه عن ابن عباس قال: كنت عند النبي ص و على فحده الأيسر ابنة إبراهيم و على فحده الأيمن الحسين بن علي و هو تارة يقبل هذا و تارة يقبل هذا إذ هبط جبرئيل بوحي من رب العالمين فلما سري عنه قال أتاني جبرئيل من ربي فقال يا محمد إن ربك يقرأ عليك السلام و يقول لست أجمعهما لك فأفد أحدهما بصاحبه فنظر النبي ص إلى إبراهيم فبكى و نظر إلى الحسين فبكى و قال إن إبراهيم أمه أمه و متى مات لم يحزن عليه غيري و أم الحسين فاطمة و أبوه علي ابن عمي لحمي و دمي و متى مات حزنت ابنتي و حزن ابن عمي و حزنت أنا عليه و أنا أوتيت حزني على حزنهما يا جبرئيل يقبض إبراهيم فديته للحسين قال فقبض بعيد ثلاث فكان النبي ص إذا رأى الحسين ع مقبلاً قبله و ضمه إلى صدره و رشف ثنياه و قال فديت من فديته بابني إبراهيم.

۳- لى، الأمالى للصدوق أبي عن محمد الطار عن الأشعري عن يوسف بن الحارث عن محمد بن مهران عن علي بن الحسن عن عبد الرزاق عن معمر عن إسماعيل بن معاوية عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله ص إذا كان يوم القيامة زين عرش رب العالمين بكل زينه ثم يؤتى بمبشرين من نور طولهما مائة ميل فيوضع أحدهما عن يمين العرش و الآخر عن يسار العرش ثم يؤتى بالحسن و الحسين ع

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۶۲

فيقوم الحسن على أحدهما و الحسين على الآخر يزين الرب تبارك و تعالى بهما عرشه كما يزين المرأة قوطاها. ۱، ۱۴، ۱۵-۴- لى، الأمالى للصدوق ابن المتوكل عن محمد الطار عن ابن أبي الخطاب عن حماد بن عيسى عن الصادق عن أبيه ع قال قال جابر بن عبد الله الأنصاري سمعت رسول الله ص يقول لعلي بن أبي طالب ع قبل موته بثلاث سلا م الله عليك أبا الریحانتين أوصيك بریحانتى من الدنيا فعن قليل ينهد ركنك و الله خليفتي عليك فلما قبض رسول الله ص قال علي هذا أحد ركني الذي قال لى رسول الله ص فلما ماتت فاطمة ع قال علي هذا الركن الثاني الذي قال لى رسول الله ص.

مع، معانى الأخبار أبي عن سعد عن ابن عيسى عن محمد بن يونس عن حماد بن عيسى مثله.

۵- لى، الأمالى للصدوق القطان عن الشكري عن الجوهري عن ابن عائشة و الحكم و العباس جميعاً عن مهدي بن ميمون عن محمد بن عبد الله بن أبي يعقوب عن ابن أبي نعيم قال: شهدت ابن عمر و أتاه رجل فسأله عن دم البعوضة فقال ممن أنت قال من أهل العراق قال انظروا إلى هذا يسألني عن دم البعوضة و قد قتلوا ابن رسول الله ص و سمعت رسول الله ص يقول إنهما ريحانتى من الدنيا يعنى الحسن و الحسين ع.

قب، المناقب لابن شهر آشوب أبو عيسى فى جامعه و أبو نعيم فى حليته و السمعاني فى فضائله و ابن بطه فى إبانته عن ابن أبي نعيم مثله.

۶- لى، الأمالى للصدوق القطان عن السكرى عن الحر وهرى عن عمير بن عمران عن سليمان بن عمران النخعى عن ربيع بن خراش عن حذيفة بن اليمان قال: رأيت النبى ص أخذاً بيد الحسين بن على ع وهو يقول يا أيها الناس هذا الحسين بن على فاعرفوه فوالذى نفسى بيده إنه لفى الجنة ومحببه فى الجنة ومحبى محببه فى الجنة.

۷- ب، قرب الإسناد ابن طريف عن ابن علوان عن جعفر عن آبائه عن على ع بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۶۳

قال: بينما الحسن والحسين يضيضان عن النبى ص فقال النبى ص هى يا حسن فقالت فاطمة يا رسول الله تعين الكبير على الصغير فقال رسول الله ص جبرئيل يقول هى يا حسين وأنا أقول هى يا حسن. بيان قال الفيروز آبادى هيك أسرع فيما أنت فيه «۱».

۸- ب، قرب الإسناد ابن طريف عن ابن علوان عن جعفر عن أبيه ع قال قال رسول الله ص الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما.

وبهذا الإسناد قال قال رسول الله ص أما الحسن فأنحله الهيبة والعلم وأما الحسين فأنحله الجود والرحمة.

۹- ل، الخصال ابن مقبره عن محمد بن عبد الله الحضرمى عن أحمد بن يحيى الأحول عن خالد المنقرى عن قيس عن أبي حصين عن يحيى بن وثاب عن ابن عمر قال: كان على الحسن والحسين ع تعويدان حشوهما من زغب جناح جبرئيل ع.

۱۰- ل، الخصال الحسن بن محمد بن يحيى العلوى عن جده عن الزبير بن أبى بكر عن إبراهيم بن حمزة الزبيرى عن إبراهيم بن على الرافعى عن أبيه عن جدته زينب بنت أبى رافع قالت أتت فاطمة بنت رسول الله ص بابنتها الحسن والحسين ع إلى رسول الله ص فى شكواه الذى توفى فيه فقالت يا رسول الله هذان ابناك فورئهما شيئاً فقال أما الحسن فإن له هيبته وسؤددى وأما الحسين فإن له شجاعته وجودى.

عم، إعلام الورى شا، الإرشاد عن إبراهيم بن على الرافعى مثله «۲».

۱۱- ل، الخصال الحسن بن محمد العلوى عن جده عن محمد بن على عن عبد الله بن الحسن بن محمد والحسين بن على بن عبد الله بن أبى رافع عن أبيه عن شيخ من الأنصار

(۱) هى: اسم فعل للأمر، ضبطه فى القاموس ط مصر بالفتح و فى أقرب الموارد بالكسر.

(۲) إرشاد المفيد ص ۱۶۹، إعلام الورى ص ۲۱۰ و فى بعض النسخ المطبوعه:

«ع، م، شا» و هو سهو ظاهر.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۶۴

يزفعه إلى زينب بنت أبى رافع عن أمها قالت قالت فاطمة ع يا رسول الله هذان ابناك فأنحلهما فقال رسول الله ص أما الحسن فأنحله هيبته وسؤددى وأما الحسين فأنحله سخاى وشجاعته.

۱۲- ل، الخصال الحسن بن محمد العلوى عن جده عن محمد بن جعفر عن أبيه عن إبراهيم بن محمد عن صفوان بن سليمان أن النبى ص قال: أما الحسن فأنحله الهيبة والعلم وأما الحسين فأنحله الجود والرحمة.

۱۳- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بالأسانيد الثلاثة عن الرضا عن آبائه ع قال قال رسول الله ص الولد ريحانة وريحانتهى الحسن والحسين ع.

صح، صحيفه الرضا عليه السلام عن الرضا عن آبائه ع مثله.

۱۴- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بهذا الإسناد قال قال رسول الله ص الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير

منهها.

۱۵- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بإسناد التميمي عن الرضا عن آيائه ع قال قال النبي ص الحسن والحسين خير أهل الأرض بعدي وبعدي أبيهما وأمهما أفضل نساء أهل الأرض.

۱۶- ما، الأمل للشيخ الطوسي أبو عمرو عن ابن عقدة عن محمد بن إسماعيل الراشدي عن علي بن ثابت الطار عن عبد الله بن ميسرة عن عدى بن ثابت عن البراء بن عازب قال: رأيت رسول الله ص حامل الحسين ع وهو يقول اللهم إني أحبه فأحبه.

۱۷- ما، الأمل للشيخ الطوسي أبو عمرو عن ابن عقدة عن يحيى بن زكريا بن شيبان عن أرطاة بن حيدر عن أيوب بن واقد عن يونس بن حباب عن أبي حازم عن أبي هريرة قال سمعت رسول الله ص يقول من أحب الحسن والحسين فقد أحبني ومن أبغضهما فقد أبغضني.

۱۸- فض، كتاب الروضة محمد بن عبد الله عن محمد بن الحسين الأشناني عن محمد بن يزيد القاضي عن محمد بن آدم عن جعفر بن زياد الأحمري عن أبي الصيرفي عن

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۶۵

صفوان بن قميصة عن طارق بن شهاب قال: قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه للحسن والحسين أنتما إمامان بعقبى وسيدا شباب أهل الجنة والمعصومان حفظكما الله ولغنه الله على من عاداكما.

۱۹- ما، الأمل للشيخ الطوسي ابن حشيش عن أبي ذر عن عبد الله عن فضل بن يوسف عن مخلول عن منصور بن أبي الأسود عن أبيه عن الشعبي عن الحارث عن علي ع قال قال رسول الله ص الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة.

۲۰- ما، الأمل للشيخ الطوسي الحفار عن عيسى بن موسى عن علي بن عبيد الله بن العلاء عن أبيه عن زيد بن علي عن أبيه عن جدّه عن علي ع عن النبي ص قال: الحسن والحسين يوم القيامة عن جنتي عرش الرحمن تبارك وتعالى بمنزلة الشقنين من الوجه.

۲۱- ما، الأمل للشيخ الطوسي جماعه عن أبي المفضل عن محمد بن جرير الطبري عن عمرو بن علي عن عمرو بن خليفة عن محمد بن زياد عن أبي هريرة قال: اضطرع الحسن والحسين فقال رسول الله ص إيهما حسن فقالت فاطمة ع يا رسول الله تقول إيهما حسن وهو أكبر العلامين فقال رسول الله ص أقول إيهما حسن ويقول جبرئيل إيهما حسين.

بيان: قال الجوهري تقول للرجل إذا استردته من حديث أو عمل إيه بكسر الهاء قال ابن السكيت فإن وصلت نونت فقلت إيه حدثنا ثم قال فإذا أسكته وكففته قلت إيهما عنا وإذا أردت التباعد قلت إيهما بالفتح.

أقول يظهر من الخبر أن إيهما بالنصب أيضا يكون للاستراة.

۲۲- ب، قرب الإسناد مع، معاني الأخبار محمد بن هارون الزنجاني فيما كتب إلى عن علي بن عبد العزيز عن أبي عبيد القاسم بن سلام عن هيثم عن يونس عن الحسن أن رسول الله ص أتى بالحسين بن علي ع فوضع في حجره فقال عليه فأخذ فقال لا تزموا ابني ثم دعى بماء فصب عليه.

قال الأصمعي الإزرام القطع يقال للرجل إذا قطع

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۶۶

بوله أزرمت بولك وأزرمه غيره إذا قطعه وزرم البول نفسه إذا انقطع.

۲۳- كشف، كشف الغمة من كتاب معالم العترة الطاهرة للجنابدي عن أم عثمان أم ولد علي بن أبي طالب ع قالت كان لآل رسول الله ص قטיפه يجلس عليها جبرئيل ولما يجلس عليها غيره وإذا عرج طويوت وكان إذا عرج انتفض فيسقط من زغب ريشه فيقوم فيتبعه فيجعل في توائم الحسن والحسين ع.

ومن كتاب حلية الأولياء قال: رأيت رسول الله ص واضعاً الحسن على عاتقه وقال من أحبني فليحبه.

وَعَنْ نُعَيْمٍ قَالَ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ مَا رَأَيْتُ الْحَسْنَ قَطُّ إِلَّا فَاضَتْ عَيْنَايَ دُمُوعًا وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَتَى يَوْمًا يَسْتَدُّ حَتَّى قَعَدَ فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَفْتَحُ فَمَهُ ثُمَّ يَدْخُلُ فَمَهُ فِي فَمِهِ وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

۲۴- ن، عيون أخبار الرضا عليه السلام بالأسانيد الثلاثة عن الرضا عن آبائه ع قال: إن الحسن والحسين ع كانا يلعبان عند النبي ص حتى مضى عامه الليل ثم قال لهما انصيرفا إلى أمكما فبرقت بركة فما زالت تضيء لهما حتى دخلا على فاطمة ع و النبي ص ينظر إلى البرقة فقال الحمد لله الذي أكرمنا أهل البيت.

صح، صحيفه الرضا عليه السلام عنه عن آبائه ع مثله.

۲۵- لى، الأمالى للصدوق ابن المتوكل عن السعيد آبادي عن البرقي عن أبيه عن فضالمة عن زيد الشحام عن أبي عبد الله الصادق ع عن أبيه عن جده ع قال: مرض النبي ص المرضة التي عوفى منها فعدته فاطمة سيدة النساء ومعها الحسن والحسين ع قد أخذت الحسن بيدها اليمنى وأخذت الحسين بيدها اليسرى وهما يمسيان وفاطمة بينهما حتى دخلوا منزل عائشة فقعد الحسن ع على جانب رسول الله ص الأيمن والحسين ع على جانب رسول الله ص الأيسر فأقبلا يعمران ما يليهما من بدن رسول الله ص فما أفاق النبي ص من نومه

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۶۷

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ حَبِيبِي إِنَّ جَدَّكُمْ قَدْ غَفَا فَانصُرِي مَا سَاعَتَكُمْ هَذِهِ وَ دَعَاهُ حَتَّى يُفِيقَ وَ تَزَجَعَانِ إِلَيْهِ فَقَالَا لَسْنَا بِبَارِحِينَ فِي وَفْتِنَا هَذَا فَاضْطَجَعَ الْحَسَنُ عَلَى عَضُدِ النَّبِيِّ الْأَيْمَنِ وَالْحُسَيْنُ عَلَى عَضُدِ الْأَيْسَرِ فَعَفِيَا وَ انْتَبَهَا قَبْلَ أَنْ يَنْتَبِهَ النَّبِيُّ ص وَ قَدْ كَانَتْ فَاطِمَةُ ع لَمَّا نَامَا انصيرفت إلى منزلها فقالا لعائشة ما فعلت أمنا قالت لَمَا نُمْتَمَا رَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِهَا فَخَرَجَا فِي لَيْلِهِ ظَلَمَاءَ مُدْلِهِمَهُ ذَاتَ رَعْدٍ وَ بَرْقٍ وَ قَدْ أَرَحَتِ السَّمَاءُ عَزْلِيهَا فَسَطَعَ لُهُمَا نُورٌ فَلَمْ يَزَالَا يَمْسِيَانِ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ الْحَسَنُ قَابِضٌ بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى يَدِ الْحُسَيْنِ الْيُسْرَى وَ هُمَا يَتَمَاشِيَانِ وَ يَتَحَدَّثَانِ حَتَّى أَتِيَا حَدِيثَهُ بَنِي النَّجَّارِ فَلَمَّا بَلَغَا الْحَدِيثَ حَارَا فَبَقِيَا لَا يَعْلَمَانِ أَيْنَ يَأْخُذَانِ فَقَالَ الْحَسَنُ لِلْحُسَيْنِ إِنَّا قَدْ حَزْنَا وَ بَقِينَا عَلَى حَالَتِنَا هَذِهِ وَ مَا نَدْرِي أَيْنَ نَسْلُكَ فَلَا عَلَيْكَ أَنْ نَنَامَ فِي وَفْتِنَا هَذَا حَتَّى نُصْبِحَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع دُونَكَ يَا أَخِي فَافْعَلْ مَا تَرَى فَاضْطَجَعَا جَمِيعًا وَ اعْتَنَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ نَامَا وَ انْتَبَهَ النَّبِيُّ ص عَنْ نَوْمَتِهِ الَّتِي نَامَهَا فَطَلَبَهُمَا فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَكُونَا فِيهِ وَ افْتَمَدَهُمَا فَفَاقَ ص قائما على رجليه وَ هُوَ يَقُولُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ هَذَا شَيْئَانِ خَرَجَا مِنَ الْمُحَمَّصِيَّةِ وَ الْمَجَاعَةِ اللَّهُمَّ أَنْتَ وَ كِلَيْهِمَا عَلَيْهِمَا فَسَطَعَ لِلنَّبِيِّ ص نُورٌ فَلَمْ يَزَلْ يَمْضِي فِي ذَلِكَ النُّورِ حَتَّى أَتَى حَدِيثَهُ بَنِي النَّجَّارِ فَإِذَا هُمَا نَائِمَانِ قَدْ اعْتَنَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَ قَدْ تَشَعَّتِ السَّمَاءُ فَوْقَهُمَا كَطَبِقٍ فِيهِ تُمْطَرُ كَأَشَدَّ مَطَرٍ مَا رَأَاهُ النَّاسُ قَطُّ وَ قَدْ مَنَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَطَرَ مِنْهُمَا فِي الْبُقْعَةِ الَّتِي هُمَا فِيهَا نَائِمَانِ لَا يُمَطِرُ عَلَيْهِمَا قَطْرَةٌ وَ قَدْ اكْتَفَتْهُمَا حَيَّةٌ لَهَا شَعْرَاتٌ كَأَجَامِ الْقَصَبِ وَ جَنَاحَانِ جَنَاحٍ قَدْ غَطَّتْ بِهِ الْحَسَنَ وَ جَنَاحٍ قَدْ غَطَّتْ بِهِ الْحُسَيْنَ فَلَمَّا أَنْ بَصُرَ بِهِمَا النَّبِيُّ ص تَنَحَّنِحَ فَانْسَابَتِ الْحَيَّةُ وَ هِيَ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَ أَشْهَدُ مَلَائِكَتَكَ أَنَّ هَذَيْنِ شَيْئَانِ نَبِيَّكَ قَدْ حَفِظْتُهُمَا عَلَيْهِ وَ دَفَعْتُهُمَا إِلَيْهِ سَالِمِينَ صَاحِبِينَ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ ص أَيَّتُهَا الْحَيَّةُ مِمَّنْ أَنْتِ قَالَتْ أَنَا رَسُولُ الْجِنِّ إِلَيْكَ قَالَ وَ أَيْ الْجِنِّ قَالَتْ جُنُّ نَصِيبِينَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي مُلَيْحٍ نَسِينَا آيَةَ مِنْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۶۸

كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَبَعَثُونِي إِلَيْكَ لِتُعَلِّمَنَا مَا نَسِينَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَلَمَّا بَلَغْتُ هَذَا الْمَوْضِعَ سَمِعْتُ مُنَادِيًا يُنَادِي أَيَّتُهَا الْحَيَّةُ هَذَا شَيْئَانِ نَبِيَّ رَسُولِ اللَّهِ فَاحْفَظِيهِمَا مِنَ الْعَاهَاتِ وَ الْآفَاتِ وَ مِنْ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَقَدْ حَفِظْتُهُمَا وَ سَلَّمْتُهُمَا إِلَيْكَ سَالِمِينَ صَاحِبِينَ وَ أَخَذْتَ الْحَيَّةُ الْآيَةَ وَ انصيرفت فأخذ النبي ص الحسن فوضعه على عاتقه الأيمن وَ وَضَعَ الْحُسَيْنَ عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْسَرَ وَ خَرَجَ عَلَيَّ ع فَلَحِقَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي اذْفَعِ إِلَيَّ أَحَدَ شَيْئَيْكَ أَحْفَفُ عَنْكَ فَقَالَ امْضِ فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَ عَرَفَ مَقَامَكَ وَ تَلَقَّاهُ آخَرُ فَقَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي اذْفَعِ إِلَيَّ أَحَدَ شَيْئَيْكَ أَحْفَفُ عَنْكَ فَقَالَ امْضِ فَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ كَلَامَكَ وَ عَرَفَ مَقَامَكَ فَتَلَقَّاهُ عَلَيَّ ع فَقَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ اذْفَعِ إِلَيَّ أَحَدَ شَيْئَيْكَ وَ شَيْئَيْكَ حَتَّى أَحْفَفُ عَنْكَ فَالْتَمَتِ النَّبِيُّ ص إِلَى الْحَسَنِ فَقَالَ يَا حَسِينَ

هَيْلَ تَمْضِي إِلَى كَيْفِ أَبِيكَ فَقَالَ لَهُ وَاللَّهِ يَا حَيْدَاهُ إِنَّ كَيْفَكَ لَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كَيْفِ أَبِي ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ يَا حُسَيْنُ هَلْ تَمْضِي إِلَى كَيْفِ أَبِيكَ فَقَالَ لَهُ وَاللَّهِ يَا حَيْدَاهُ إِنِّي لَأَقُولُ لَكَ كَمَا قَالَ أَحْيَى الْحَسَنُ إِنَّ كَيْفَكَ لَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كَيْفِ أَبِي فَأَقْبَلَ بِهِمَا إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ ع وَ قَدْ ادَّخَرَتْ لَهُمَا تُمَيْرَاتٍ فَوَضَعَتْهُمَا بَيْنَ أَيْدِيهِمَا فَأَكَلَا وَ شَبِعَا وَ فَرِحَا فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ ص قُومَا الْآنَ فَاصْرِطِرَاعَا فَقَامَا لِيَصْرِطِرَاعَا وَ قَدْ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ فِي بَعْضِ حَاجَتِهَا فَدَخَلَتْ فَسَمِعَتِ النَّبِيَّ ص وَ هُوَ يَقُولُ إِيَّاهُ يَا حَسَنُ شُدَّ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ فَاصْرَعُهُ فَقَالَتْ لَهُ يَا أَبَتِ وَ أَعْجَبَاهُ أَ تُشَجِّعُ هَذَا عَلَى هَذَا تُشَجِّعُ الْكَبِيرَ عَلَى الصَّغِيرِ فَقَالَ لَهَا يَا بُنَيَّةُ أَمَا تَرْضَيْنِ أَنْ أَقُولَ أَنَا يَا حَسَنُ شُدَّ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ فَاصْرَعُهُ وَ هَذَا حَبِيبِي جَبْرِئِيلُ يَقُولُ يَا حُسَيْنُ شُدَّ عَلَيَّ الْحَسَنِ فَاصْرَعُهُ.

قب، المناقب لابن شهر آشوب أبو هُرَيْرَةَ وَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الصَّادِقُ ع وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ ثُمَّ قَالَ وَ قَدْ رَوَى الْخَزْكَوَشِيُّ فِي شَرَفِ النَّبِيِّ ص عَنْ هَارُونَ الرَّشِيدِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ هَذَا الْمَعْنَى.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۶۹

بيان غفا غفوا و غفوا نام أو نعس كأغفى و ادلهم الظلام كئف و قال الجزرى العزالى جمع العزلاء و هو فم المزادة الأسفل فشبه اتساع المطر و اندفاقه بالذى يخرج من فم المزادة انتهى و الشبل بالكسر ولد الأسد إذا أدرك الصيد و يقال قشعت الريح السحاب أى كشفته فانقشع و تقشع و انسابت الحية جرت.

۲۶- مل، كامل الزيارات أبى عن سَعْدِ وَ الْحَمِيرِيِّ وَ مُحَمَّدِ الْعَطَّارِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ وَ غَيْرِهِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَخِيهِ نُوحِ بْنِ الْأَجْلَحِ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يَا عَلِيُّ لَقَدْ أَذْهَلَنِي هَذَانِ الْعُلَمَاءُ يَعْبَى الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَنْ أَحَبَّ بَعْدَهُمَا أَحَدًا إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَحْبَبَهُمَا وَ أَحَبَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا.

۲۷- مل، كامل الزيارات مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّيْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبَّاسٍ وَ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَرْبٍ مَعًا عَمَّنْ سَمِعَ بَكْرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْمُرَنِّيَّ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِي يَا عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْقِعًا مِنَ الْقَلْبِ وَ مَا وَقَعَ مَوْقِعَ هَذَيْنِ الْعُلَمَاءِ مِنْ قَلْبِي شَيْءٌ قَطُّ فَقُلْتُ كُلُّ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَا عِمْرَانُ وَ مَا خَفِيَ عَلَيْكَ أَكْثَرُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّهِمَا.

۲۸- مل، كامل الزيارات أبى عن سَعْدِ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ سُفْيَانَ الْجَرِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي رَافِعٍ « ۱ » عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَيْدَاهُ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أَبِي ذَرِّ الْعَفَّارِيِّ قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ بِحُبِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَأَحْبَبْتُهُمَا وَ أَنَا أَحَبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا لِحُبِّ رَسُولِ اللَّهِ ص إِيَّاهُمَا.

۲۹- مل، كامل الزيارات أبى عن الْحَمِيرِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ مَهْلَهْلِ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ رَبِيعَةَ السَّعْدِيِّ عَنْ أَبِي ذَرِّ الْعَفَّارِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يُقْبَلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ هُوَ يَقُولُ مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ

(۱) كانه مصحف عن الرافعى و هو إبراهيم بن على بن أبى رافع كما مر فى ص ۲۶۳ ذيل الرقم ۱۰ و يأتى فى ص ۲۷۶ تحت الرقم ۴۶. أو غير إبراهيم من أحفاد أبى رافع فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۷۰

وَ الْحُسَيْنِ وَ ذُرِّيَّتَهُمَا مُخْلِصًا لَمْ تَلْفَحِ النَّارُ وَجْهَهُ وَ لَوْ كَانَتْ ذُنُوبُهُ بِعَدَدِ رَمْلِ عَالِحٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ذَنْبًا يُخْرِجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ.

۳۰- مل، كامل الزيارات مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الرَّزَّازِ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَابِسٍ عَنِ الْجَحَّافِ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ عبيدة السَّلْمَانِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ كَانَ يُحِبُّنِي فَلْيُحِبِّ ابْنِي هَذَا فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّهِمَا.

۳۱- مل، كامل الزيارات أبى عن سَعْدِ عَنِ ابْنِ عِيْسَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْبُرَّازِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرِ

عَنْ حِابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِعُرْوَةِ اللَّهِ الْوُثْقَى الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ فَلْيَتَوَالَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْحُسَيْنَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحِبُّهُمَا مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ.

۳۲- مل، كامل الزيارات أبي عن سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ وَ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَبْغَضَ الْحُسَيْنَ وَ الْحُسَيْنَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَيْسَ عَلَى وَجْهِهِ لَحْمٌ وَ لَمْ تَنْلُهُ شَفَاعَتِي.

۳۳- مل، كامل الزيارات مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الرَّزَّازِ عَنْ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قُرَّةُ عَيْنِي النِّسَاءُ وَ رِيحَاتِي الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ.

۳۴- مل، كامل الزيارات الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبَّاسٍ عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ الْأَصْبَغِ عَنِ زَادَانَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع فِي الرَّحْبَةِ يَقُولُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ رِيحَانَتَا رَسُولِ اللَّهِ ص.

۳۵- مل، كامل الزيارات الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ الرَّعْفَرَانِيِّ عَنِ يَحْيَى بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ حُثَيْمٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ عَنْ يَعْلَى بْنِ مُرَّةٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۷۱

اللَّهِ ص حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سَبَطُ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

عم، إعلام الوری شا، الإرشاد سعيد مثله.

۳۶- مل، كامل الزيارات مُحَمَّدُ بْنُ الْحَمِيرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ حَمَادٍ عَنْ وَهْبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ عَنْ يَعْلَى الْعَامِرِيِّ أَنَّهُ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص إِلَى طَعَامٍ دُعِيَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ بِحَسَيْنٍ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ فَاسْتَقْبَلَ النَّبِيَّ ص أَمَامَ الْقَوْمِ ثُمَّ بَسَطَ يَدَيْهِ فَطَفَرَ الصَّبِيَّ هَاهُنَا مَرَّةً وَ هَاهُنَا مَرَّةً وَ جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ يَضْحَكُهُ حَتَّى أَخَذَهُ فَجَعَلَ إِحْدَى يَدَيْهِ تَحْتَ ذَقْنِهِ وَ الْأُخْرَى تَحْتَ قَفَاهُ وَ وَضَعَ فَاهُ عَلَى فِيهِ وَ قَبَلَهُ ثُمَّ قَالَ حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سَبَطُ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

۳۷- مل، كامل الزيارات مُحَمَّدُ بْنُ الْحَمِيرِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ نَضْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِيَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ مَنْ أَحَبَّ هَذَيْنِ الْعَلَامِينَ وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا فَهُوَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

۳۸- أقول روى بعض مؤلفي أضحياننا عن هشام بن عروة عن أم سلمة أنها قالت رأيت رسول الله ص يلبس ولده الحسين ع حلة ليست من ثياب الدنيا فقلت له يا رسول الله ما هذه الحلة فقال هذه هديته أهديتها إلى ربي للحسين ع وإن لحمتها من زغب جناح جبرئيل وها أنا ألبسه إياها وأزيته بها فإن اليوم يوم الزينة وإني أحبها.

۳۹- ينج، الخرائج و الجرائح مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبُزْمَكِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ شَرِيكَ بْنِ حَمَادٍ عَنْ أَبِي ثَوْبَانَ الْأَسَدِيِّ وَ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ الصَّلْتِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنِ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ ص خَرَجَ فِي طَلَبِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ قَدْ خَرَجَا مِنَ الْبَيْتِ وَ أَنَا مَعَهُ فَرَأَيْتُ أَقْفَى عَلَى الْأَرْضِ فَلَمَّا أَحْسَسْتُ بَوَاطِئِ النَّبِيِّ ص قَامَتْ وَ نَظَرَتْ وَ كَانَتْ أَعْلَى مِنَ النَّخْلَةِ وَ أَصْحَمَ مِنَ الْبُكَرِ يَخْرُجُ مِنْ فِيهَا النَّارُ فَهَالَنِي ذَلِكَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۷۲

فَلَمَّا رَأَتْ رَسُولَ اللَّهِ ص صَارَتْ كَأَنَّهَا خِيَطٌ فَالْتَفَتَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ أَلَا تَدْرِي مَا تَقُولُ هَيْدِهِ يَا أَحَا كُنْدَةَ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمَ قَالَ قَالَتِ الْحَمِيدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَمُنِّي حَتَّى جَعَلَنِي حَارِسًا لِابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ وَ جَرَّتْ فِي الرَّمْلِ رَمْلُ الشَّعَابِ فَنَظَرْتُ إِلَى شَجَرَةٍ لَا أَعْرِفُهَا بِذَلِكَ الْمَوْضِعِ لِأَنِّي مَا رَأَيْتُ فِيهِ شَجَرَةً قَطُّ قَبْلَ يَوْمِي ذَلِكَ وَ لَقَدْ أَتَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ أَطْلُبُ الشَّجَرَةَ فَلَمْ أَجِدْهَا وَ كَانَتْ الشَّجَرَةُ أَظْلَمَتْهُمَا بَوْرَقٍ وَ جَلَسَ النَّبِيُّ بَيْنَهُمَا فَبَدَأَ بِالْحُسَيْنِ فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى فِجْدِهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحَسَنِ عَلَى فِجْدِهِ الْأَيْسَرِ ثُمَّ جَعَلَ يُرْخِي لِسَانَهُ فِي فَمِ الْحُسَيْنِ فَمَانْتَبَهَ الْحُسَيْنُ فَقَالَ يَا أَبَتِ ثُمَّ عَادَ فِي نَوْمِهِ فَانْتَبَهَ الْحَسَنُ وَ قَالَ يَا أَبَتِ وَ عَادَ فِي نَوْمِهِ فَقُلْتُ كَأَنَّ الْحُسَيْنَ أَكْبَرَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً سَلَّ أُمُّهُ عَنْهُ فَلَمَّا انْتَبَهَ حَمَلَهُمَا عَلَى مَنْكِبِهِ ثُمَّ أَتَيْتُ فَاطِمَةَ

فَوَقَفْتُ بِالْبَابِ فَاتَتْ حَمَامَةٌ وَقَالَتْ يَا أَخَا كِنْدَةَ قُلْتُ مَنْ أَعْلَمَكَ أَنِّي بِالْبَابِ فَقَالَتْ أَخْبَرْتَنِي سَيِّدَتِي أَنَّ بِالْبَابِ رَجُلًا مِنْ كِنْدَةَ مِنْ أَطْيَبِهَا أَخْبَارًا يَسْأَلُنِي عَنْ مَوْضِعِ قُرَّةِ عَيْنِي فَكَبَّرَ ذَلِكَ عِنْدِي فَوَلَّيْتُهَا ظَهْرِي كَمَا كُنْتُ أَفْعَلُ حِينَ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فِي مَنْزِلٍ أُمَّ سَلَمَةَ فَقُلْتُ لِفَاطِمَةَ مَا مَنْزِلُ الْحَسَنِ قَالَتْ إِنَّهُ لَمَّا وَلَدْتُ الْحَسْنَ أَمَرَنِي أَبِي أَنْ لَا أَلْبَسَ ثَوْبًا أَجِدُ فِيهِ اللَّذَّةَ حَتَّى أَفْطِمَهُ فَأَتَانِي أَبِي زَائِرًا فَنَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ وَهُوَ يَمُصُّ الثَّدْيَ فَقَالَ فَطَمْتِهِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِذَا أَحَبَّ عَلَيَّ الْإِشْتِمَالَ فَلَا تَمْنَعِيهِ فَإِنِّي أَرَى فِي مُقَدِّمِ وَجْهِكَ ضَوْءًا وَ نُورًا وَ ذَلِكَ إِنَّكَ سَيِّئِلِدِينَ حُجَّةً لِهَذَا الْخَلْقِ فَلَمَّا تَمَّ شَهْرٌ مِنْ حَمْلِي وَجَدْتُ فِي سُخْنِهِ فَقُلْتُ لِأَبِي ذَلِكَ فَدَعَا بِكُوزٍ مِنْ مَاءٍ فَتَكَلَّمَ عَلَيْهِ وَ تَقَلَّ عَلَيْهِ وَقَالَ اشْرَبِي فَشَرِبْتُ فَطَرَدَ اللَّهُ عَنِّي مَا كُنْتُ أَجِدُ وَ صَرْتُ فِي الْأَرْبَعِينَ مِنَ الْأَيَّامِ فَوَجَدْتُ دَبِيبًا فِي ظَهْرِي كَدَيْبِ النَّمْلِ فِي بَيْنِ الْجِلْدَةِ وَ الثُّوبِ فَلَمْ أَزَلْ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى تَمَّ الشَّهْرُ الثَّانِي فَوَجَدْتُ الْإِضْطِرَابَ وَ الْحَرَكَةَ فَوَاللهُ لَقَدْ تَحَرَّكَ وَ أَنَا بَعِيدٌ عَنِ الْمَطْعَمِ وَ الْمَشْرَبِ فَعَصَمَنِي اللهُ كَأَنِّي شَرِبْتُ لَبْنًا حَتَّى تَمَّتِ الثَّلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَ أَنَا أَجِدُ الزِّيَادَةَ وَ الْخَيْرَ فِي مَنْزِلِي

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۷۳

فَلَمَّا صَرْتُ فِي الْأَرْبَعَةِ أَنْسَ اللهُ بِهِ وَحَشِيَّتِي وَ لَزِمْتُ الْمَسِيحَةَ لَمَّا أَبْرَحَ مِنْهُ إِلَّا لِحَاجَتِهِ تَظَهَّرَ لِي فَكُنْتُ فِي الزِّيَادَةِ وَ الْخِفَةِ فِي الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ حَتَّى تَمَّتِ الْخَمْسَةُ فَلَمَّا صَارَتِ السَّنَةُ كُنْتُ لَا أَحْتَاجُ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ إِلَى مِضْبَاحٍ وَ جَعَلْتُ أَسْمِعُ إِذَا خَلَوْتُ بِنَفْسِي فِي مُصَلَّائِي التَّسْبِيحِ وَ التَّقْدِيسِ فِي بَاطِنِي فَلَمَّا مَضَى فَوْقَ ذَلِكَ تَسَعُ اَزْدَدْتُ قُوَّةً فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأُمِّ سَلَمَةَ فَشَدَّ اللهُ بِهَا أُزْرِي فَلَمَّا زَادَتِ الْعَشْرُ غَلَبَتْنِي عَيْنِي وَ أَتَانِي آتٍ فَمَسَحَ جَنَاحَهُ عَلَى ظَهْرِي فَقُمْتُ وَ أَشْبَعْتُ الْوُضُوءَ وَ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ غَلَبَتْنِي عَيْنِي فَأَتَانِي آتٍ فِي مَنْامِي وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ بَيْضٌ فَجَلَسَ عِنْدَ رَأْسِي وَ نَفَخَ فِي وَجْهِ وَ فِي قَمَائِي فَقُمْتُ وَ أَنَا حَائِضَةٌ فَأَشْبَعْتُ الْوُضُوءَ وَ أَدْبَيْتُ أَرْبَعًا ثُمَّ غَلَبَتْنِي عَيْنِي فَأَتَانِي آتٍ فِي مَنْامِي فَأَقْعَدَنِي وَ رَقَانِي وَ عَوَّذَنِي فَاصْبَحْتُ وَ كَانَ يَوْمٌ أُمَّ سَلَمَةَ فَدَخَلَتْ فِي ثَوْبِ حَمَامَةٍ ثُمَّ أَتَيْتُ أُمَّ سَلَمَةَ فَظَنَرَ النَّبِيُّ ص إِلَيَّ وَ جَبَّيْ فَرَأَيْتُ أَثَرَ السُّرُورِ فِي وَجْهِهِ فَذَهَبَ عَنِّي مَا كُنْتُ أَجِدُ وَ حَكَيْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ص فَقَالَ أَبْشِرِي أَمَّا الْأَوَّلُ فَخَلِيلِي عِزْرَائِيلُ الْمُوَكَّلُ بِأَرْحَامِ النِّسَاءِ وَ أَمَّا الثَّانِي فَخَلِيلِي مِيكَائِيلُ الْمُوَكَّلُ بِأَرْحَامِ أَهْلِ بَيْتِي فَفَنَفَخَ فِيكَ قُلْتُ نَعَمْ فَبَكَى ثُمَّ ضَمَّنِي إِلَيْهِ وَقَالَ وَ أَمَّا الثَّلَاثُ فَذَاكَ حَبِيبِي جِبْرَائِيلُ يُخْدَمُهُ اللهُ وَلَدَكَ فَرَجَعْتُ فَزَلَّ تَمَامَ السَّنَةِ.

بيان قال الجوهري و إنى لأجد فى نفسى سخنة بالتحريك و هى فضل حرارة تجدها مع وجع قولها ع و أنا بعيد عن المطعم و المشرب أى لا أجدهما أو لا أشتهيهما و لا يخفى تنافى الأخبار الواردة فى مدة الحمل و أخبار السنة أكثر و أقوى.

۴۰- يبح، الخرائج و الجرائح عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي سَمِينَةَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ ع قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ حَتَّى أَتَيَا نَخْلَ الْعَجُوهَ لِلْخَلَاءِ فَهَوِيَا إِلَى مَكَانٍ وَ وُلِيَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَظْهَرِهِ إِلَى صَاحِبِهِ فَرَمَى اللهُ بَيْنَهُمَا بِجِدَارٍ يَسْتُرُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۷۴

أَحَدُهُمَا عَنْ صَاحِبِهِ فَلَمَّا قَضَيَا حَاجَتَهُمَا ذَهَبَ الْجِدَارُ وَ اِرْتَفَعَ عَنْ مَوْضِعِهِ وَ صَارَ فِي الْمَوْضِعِ عَيْنٌ مَاءٍ وَ جَنَّتَانِ «۱» فَتَوَضَّأَا وَ قَضَيَا مَا أَرَادَا ثُمَّ انْطَلَقَا حَتَّى صَارَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ عَرَضَ لَهُمَا رَجُلٌ فَظُّ غَلِيظٌ فَقَالَ لَهُمَا مَا خِفْتُمَا عِدْوَكُمْ مِنْ أَيْنَ جِئْتُمَا فَقَالَا إِنَّهُمَا جَاءَا «۲» مِنَ الْخَلَاءِ فَهَمَّ بِهِمَا فَبَسَمِعُوا صَوْتًا يَقُولُ يَا شَيْطَانُ أَتُرِيدُ أَنْ تُتَوَاوَى ابْنِي مُحَمَّدٍ وَ قَدْ عَلِمْتَ بِالْأَمْسِ مَا فَعَلْتُ وَ نَاوَيْتُ أُمَّهُمَا وَ أَحَدْتُ فِي دِينِ اللهِ وَ سَلِمْتُ «۳» عَنِ الطَّرِيقِ وَ أَغْلَظَ لَهُ الْحُسَيْنُ أَيْضًا فَهَوَى بِيَدِهِ لِيَضْرِبَ بِهِ وَجْهَ الْحُسَيْنِ فَأَيْبَسَهَا اللهُ مِنْ مَنكِبِهِ فَأَهْوَى بِالْيَسِيرِ فَفَعَلَ اللهُ بِهِ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ آبَيْكُمْ وَ حَيْدِكُمَا لَمَّا دَعَوْتُمَا اللهُ أَنْ يُطَلِّقَنِي فَقَالَ الْحُسَيْنُ اللَّهُمَّ أَطْلِقْهُ وَ اجْعَلْ لَهُ فِي هَذَا عِبْرَةً وَ اجْعَلْ ذَلِكَ عَلَيْهِ حُجَّةً فَأَطْلَقَ اللهُ يَدَهُ فَانْطَلَقَ قَدَامَهُمَا حَتَّى أَتَيَا عَلِيًّا وَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ بِالْخُصُومَةِ فَقَالَ أَيْنَ دَسَسْتَهُمَا وَ كَانَ هَذَا بَعِيدٌ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِقَلِيلٍ فَقَالَ عَلِيُّ ع مَا خَرَجَا إِلَّا لِلْخَلَاءِ وَ جَذَبَ رَجُلٌ مِنْهُمْ عَلِيًّا حَتَّى شَقَّ رِدَاءَهُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ لِلرَّجُلِ لَا أَخْرَجَكَ اللهُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى تُبْتَلَى بِالِدْيَانَةِ فِي أَهْلِكَ وَ وُلْدِكَ وَ قَدْ كَانَ الرَّجُلُ قَادًا ابْنَتَهُ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْعِرَاقِ فَلَمَّا خَرَجَا إِلَى مَنْزِلِهِمَا قَالَ الْحُسَيْنُ لِلْحَسَنِ سَمِعْتُ جَدِّي يَقُولُ إِنَّمَا مِثْلُكُمْ مِثْلُ يُونُسَ إِذْ أَخْرَجَهُ اللهُ مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ وَ أَلْفَاهُ بِظَهْرِ الْأَرْضِ وَ أَنْبَتَ عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ

يَقْطِينِ وَ أَخْرَجَ لَهُ عَيْنًا مِنْ تَحْتِهَا فَكَانَ يَأْكُلُ مِنَ الْيَقْطِينِ وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْعَيْنِ وَ سَمِعْتُ حَيْدِي يَقُولُ أَمَّا الْعَيْنُ فَلَكُمْ وَ أَمَّا الْيَقْطِينُ فَآتَمُّ عَنْهُ أَغْتِيَاءُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ فِي يُوسُفَ وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ

(۱) اجانتان (خ ل) و الاجانئ - بالكسر اناء تغسل فيه الثياب.

(۲) اننا جتنا خ ل.

(۳) أي نكبت عن الصراط المستقيم و عدلت عنه.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۷۵

إِلَى حِينٍ «۱» وَ لَسْنَا نَحْتَاجُ إِلَى الْيَقْطِينِ وَ لَكِنْ عَلِمَ اللَّهُ حَاجَتَنَا إِلَى الْعَيْنِ فَأَخْرَجَهَا لَنَا وَ سَمِعْتُ إِلَى أَكْثَرِ مِنْ ذَلِكَ فَيَكْفُرُونَ وَ يَتَمَتَّعُونَ إِلَى حِينٍ فَقَالَ الْحَسَنُ قَدْ سَمِعْتُ هَذَا.

بيان ناواه عاداه و الدس الإخفاء و الدسيس من تدسه ليأتيك بالأخبار أي أين أرسلتهما خفيه ليأتيك بالخبر.

۴۱- شا، الإرشاد كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع يُشَبِّهُ بِالنَّبِيِّ ص مِنْ صِدْرِهِ إِلَى رَأْسِهِ وَ الْحُسَيْنُ يُشَبِّهُ مِنْ صِدْرِهِ إِلَى رِجْلَيْهِ وَ كَانَا ع حَبِيبِي رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ بَيْنِ جَمِيعِ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ.

۴۲- شا، الإرشاد رَوَى زَادَانُ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمَا فَاجِبْهُمَا وَ أَحِبِّ مَنْ أَحَبَّهُمَا وَ قَالَ ص مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا أَبْغَضْتَهُ مِنْ أَبْغَضْتَهُ أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ أَدْخَلَهُ النَّارَ وَ قَالَ ص إِنَّ ابْنِي هَذَيْنِ رِيحَاتِي مِنَ الدُّنْيَا.

بيان ريحانتی علی المفرد أو علی الثنية علی قول من جوز نصب خبر الحروف المشبهة بالفعل

وَ قَدْ رَوَا عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّ قَعْرَ جَهَنَّمَ لَسَبْعِينَ خَرِيفًا.

وقد ورد في الشعر أن حراسنا أسدا.

۴۳- شا، الإرشاد رَوَى زُرُّ بْنُ حُبَيْشٍ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ص يُصَلِّي فَجَاءَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع فَارْتَدَفَاهُ فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ أَحَذَّهُمَا أَحْذًا رَفِيقًا فَلَمَّا عَادَ عَادَا فَلَمَّا انْصَرَفَ أَجْلَسَ هَذَا عَلَى فِخْذِهِ الْأَيْمَنِ وَ هَذَا عَلَى فِخْذِهِ الْأَيْسَرِ ثُمَّ قَالَ مَنْ أَحَبَّنِي فَلِيحِبَّ هَذَيْنِ وَ كَانَا ع حُجَّةَ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ ص فِي الْمُبَاهَلَةِ وَ حُجَّةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِمَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَى الْأُمَّةِ فِي الدِّينِ وَ الْإِمْنَةِ لِلَّهِ.

۴۴- شا، الإرشاد ابْنُ لَهِيْعَةَ عَنْ أَبِي عَوَانَةَ يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ ص قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ شَنَا الْعَرْشِ وَ إِنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ يَا رَبِّ أَسْكَنْتَنِي

(۱) الصافات: ۱۴۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۷۶

الضُّعْفَاءُ وَ الْمَسَاكِينُ فَقَالَ لَهَا اللَّهُ تَعَالَى أَلَا تَرْضَيْنِ أَنِّي زَيَّنْتُ أَرْكَانَكَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ قَالَ فَمَا سَتَ كَمَا تَمِيسُ الْعُرُوسُ فَرِحًا.

بيان يقال ماس يميم ميسا إذا تبخرت في مشيته و تننى قاله الجزري.

۴۵- عم، إعلام الوری شا، الإرشاد رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَيْمُونِ الْقَدَّاحُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ ع قَالَ: اضْطَرَعَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِيهًا حَسَنُ خُذْ حُسَيْنًا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ ع يَا رَسُولَ اللَّهِ تَسْتَنْهَضُ الْكَبِيرَ عَلَى الصَّغِيرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص هَذَا جَبْرَيْلُ ع يَقُولُ لِلْحُسَيْنِ إِيهًا يَا حُسَيْنُ خُذِ الْحَسَنَ.

۴۶- قب، المناقب لابن شهر آشوب شا، الإرشاد رَوَى إِبرَاهِيمُ الرَّافِعِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ حَيْدِي قَالَ: رَأَيْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع يَمْشِيَانِ إِلَى الْحُجِّ فَلَمْ يَمْرًا بِرَجُلٍ رَاكِبٍ إِلَّا نَزَلَ يَمْشِي فَتَقَلَّ ذَلِكَ عَلَى بَعْضِهِمْ فَقَالُوا لِمَ عَدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَدْ تَقَلَّ عَلَيْنَا الْمَشْيُ وَ لَا نَسْتَحْسِنُ أَنْ

كَانَا مُكَلَّفَيْنِ فِي تِلْكَ الْحَالِ لِأَنَّ الْمُبَاهَلَةَ لَا تَجُوزُ إِلَّا مَعَ الْبَالِغِينَ وَقَالَ أَضِيحَابُنَا إِنَّ صَغَرَ السِّنِّ عَنْ حَدِّ الْبُلُوغِ لَا يُنَافِي كَمَالَ الْعَقْلِ وَ بُلُوغَ الْحُلْمِ حَيْثُ لَتَعَلَّقَ الْأَحْكَامَ الشَّرْعِيَّةَ فَكَانَ ذَلِكَ لِحَزَقِ الْعَادَةِ فَتَبَّتْ بِذَلِكَ أَنَّهُمَا كَانَا حُجَّةَ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ فِي الْمُبَاهَلَةِ مَعَ طُفُولَتَيْهِمَا وَلَوْ لَمْ يَكُونَا إِمَامَيْنِ لَمْ يَحْتَجَّ اللَّهُ بِهِمَا مَعَ صَغَرِ سِنِّهِمَا عَلَى أَعْدَائِهِ وَلَمْ يَتَّبِعَنَّ فِي الْآيَةِ ذِكْرَ قَبُولِ دُعَائِهِمَا وَلَوْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص وَجَدَ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُمْ غَيْرُهُمْ لَبَاهَلَ بِهِمْ أَوْ جَمَعَهُمْ مَعَهُمْ فَاقْتَصَارُهُ عَلَيْهِمْ يُبَيِّنُ فَضْلَهُمْ وَنَقَصَ غَيْرَهُمْ وَقَدْ قَدَّمَهُمْ فِي الذِّكْرِ عَلَى الْأَنْفُسِ لِتَبَيَّنَ عَنْ لُطْفِ مَكَانِهِمْ وَقَرَبِ مَنَرَتِهِمْ وَلِيُؤْذَنَ بِأَنَّهُمْ مُقَدَّمُونَ عَلَى الْأَنْفُسِ مُعَدُونَ بِهَا وَفِيهِ دَلِيلٌ لَا شَيْءَ أَقْوَى مِنْهُ أَنَّهُمْ أَفْضَلُ خَلْقِ اللَّهِ وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ فِي التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ

(۱) الدهر: ۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۷۹

بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ «۱» وَفِي التَّبَوُّهِ وَالْإِمَامَةِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ «۲» وَفِي الشَّرْعِيَّاتِ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ «۳» وَقَدْ أَجْمَعَ الْمُفَسِّرُونَ بِأَنَّ الْمُرَادَ بِابْنَاتِنَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنَ قَالِ أَبُو بَكْرٍ الرَّازِيُّ هَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُمَا ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ص وَأَنَّ وَلَدَ الْإِبْنَةِ ابْنٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ

أَبُو صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى «۴» قَالَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ أَوْلَادُهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ هُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ وَ خَيْرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ. أَبُو نُعَيْمٍ الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ عَنِ سَيْفِيَّانَ - عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ مُسْلِمِ بْنِ الْبُطَيْنِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا «۵» الْآيَةَ قَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَاللَّهُ خَاصَّهُ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ كَانَ أَكْثَرَ دُعَائِهِ يَقُولُ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَوْلُهُ أَعْيُنِ قَالَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَاللَّهُ مَا سَأَلْتُ رَبِّي وَ لَدَا نَضِيرِ الْوَجْهِ وَ لَا سَأَلْتُهُ وَ لَدَا حَسَنِ الْقَامَةِ وَ لَكِنْ سَأَلْتُ رَبِّي وَ لَدَا مُطِيعِينَ لِلَّهِ خَائِفِينَ وَ جَلِيلِينَ مِنْهُ حَتَّى إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ وَ هُوَ مُطِيعٌ لِلَّهِ قَرَّتْ بِهِ عَيْنِي قَالَ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا قَالَ نَفْتَدِي بِمَنْ قَبْلَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ فَيَقْتَدِي الْمُتَّقُونَ بِنَا مِنْ بَعْدِنَا وَقَالَ اللَّهُ أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا يَعْنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ فَاطِمَةَ وَ يَلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مَقَامًا وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ وَ التَّيْنَ وَ الزَّيْتُونَ نَزَلَتْ فِيهِمْ . الصَّادِقُ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ «۶» قَالَ الْكُفْلَيْنِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ النَّورُ عَلِيُّ .

وَ فِي رِوَايَةِ سَمَاعَةَ عَنْهُ ع نُورًا تَمْشُونَ بِهِ قَالَ إِمَامًا

(۱) آل عمران: ۶۴.

(۲) آل عمران: ۶۱.

(۳) الأنعام: ۱۵۱.

(۴) النمل: ۵۹.

(۵) الفرقان: ۷۴ - ۷۶.

(۶) الحديد: ۲۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۸۰

تَأْتُمُونَ بِهِ فِي مَحَبَّةِ النَّبِيِّ ص لَهُمَا.

أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ وَ أَبُو يَعْلَى الْمُؤَصِّلِيُّ فِي مُسْنَدَيْهِمَا وَ ابْنُ مَيْبَاحَةَ فِي السُّنَنِ وَ ابْنُ بَطَّةُ فِي الْأَبَانَةِ وَ أَبُو سَعِيدٍ فِي شَرْفِ النَّبِيِّ ص وَ

السَّمْعَانِي فِي فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ أَبِي حَزِيمٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى مِنْ أَحَبِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَقَدْ أَحْبَبْتَنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.

جَامِعُ التَّرْمِذِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سُرِّبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى مِنْ أُمَّةٍ أَوْلَى بِبَيْتِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَقَالَ صَلَّى مِنْ أَحَبِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ أَحَبُّهُ وَمَنْ أَحْبَبْتَهُ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَمَنْ أَحْبَبَهُ اللَّهُ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا أَبْغَضْتَهُ وَمَنْ أَبْغَضْتَهُ أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ خَلَدَهُ النَّارَ.

جَامِعُ التَّرْمِذِيُّ وَفَضَائِلُ أَحْمَدَ وَشَرَفُ الْمُضِيَّطِيِّ وَفَضَائِلُ السَّمْعَانِيِّ وَآمَالِي ابْنِ شُرَيْحٍ وَإِبَانَةُ ابْنِ بَطَّاءَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى مِنْ أَحَدِ بَيْدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَقَالَ صَلَّى مِنْ أَحَبِّ هَذَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي فِي الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

وَقَدْ نَظَّمَهُ أَبُو الْحُسَيْنِ فِي نَظْمِ الْأَخْبَارِ فَقَالَ

أَخَذَ النَّبِيُّ يَدَ الْحُسَيْنِ وَصَنُوهُ يَوْمًا وَقَالَ وَصَحْبُهُ فِي مَجْمَعٍ
مَنْ وَدَّنِي يَا قَوْمَ أَوْ هَذَيْنِ أَوْ أَبُوَيْهِمَا فَالْخُلْدُ مَسْكَنُهُ مَعِيَ

جَامِعُ التَّرْمِذِيُّ وَإِبَانَةُ الْعُكْبَرِيِّ وَكِتَابُ السَّمْعَانِيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: طَرَقْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى مِنْ ذَاتِ لَيْلَةٍ فِي بَعْضِ الْحَاجَةِ فَخَرَجَ إِلَيَّ وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى شَيْءٍ مَا أَدْرِي مَا هُوَ فَلَمَّا فَرَعْتُ مِنْ حَاجَتِي فَقُلْتُ مَا هَذَا الَّذِي أَنْتَ مُشْتَمِلٌ عَلَيْهِ فَكَشَفَهُ فَإِذَا هُوَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَى وَرِكَيْهِ فَقَالَ هَذَانِ ابْنَايَ وَابْنَا ابْنَتِي اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا.

فَضَائِلُ أَحْمَدَ وَتَارِيخُ بَغْدَادَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ زَعَمَتِ الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ حَوْلَهُ بِنْتُ حَكِيمٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى مِنْ خَرَجَ وَهُوَ مُحْتَضِرٌ أَحَدَ ابْنَيْ ابْنَتِهِ حَسَنًا أَوْ حُسَيْنًا وَهُوَ يَقُولُ إِنَّكُمْ لَتُحِبُّونَ وَتُجْهَلُونَ وَتُبْخَلُونَ وَإِنَّكُمْ لَمِنْ رِيحَانِ اللَّهِ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۸۱

عَلِيُّ بْنُ صَالِحٍ بْنُ أَبِي النَّجُودِ عَنْ زُرِّ بْنِ حُبَيْشٍ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى مِنْ أَحَبِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ جَالِسِينَ عَلَيَّ فَخَذِيهِ مِنْ أَحَبِّينِي فَلِحَبِّ هَذَيْنِ.

أَبُو صَالِحٍ وَأَبُو حَزِيمٍ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَأَبُو هُرَيْرَةَ قَالَا خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى مِنْ مَعَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ هَذَا عَلَى عَاتِقِهِ وَهَذَا عَلَى عِيَاتِقِهِ وَهُوَ يَلْتَمِسُ هَذَا مَرَّةً وَهَذَا مَرَّةً حَتَّى انْتَهَى إِلَيْنَا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَتُحِبُّهُمَا فَقَالَ صَلَّى مِنْ أَحَبِّهِمَا فَقَدْ أَحْبَبْتَنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.

التَّرْمِذِيُّ فِي الْجَامِعِ وَالسَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ عَنْ يَعْلَى بْنِ مُرَّةَ الثَّقَفِيِّ وَالْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ وَأُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ فِي أَحَادِيثِهِمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى مِنْ أَحَبِّ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا وَفِي رِوَايَةٍ وَأُحِبُّ مَنْ أُحِبُّهُمَا.

أَبُو الْحُوَيْرِثِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى مِنْ أَحَبِّ حَسَنًا وَحُسَيْنًا وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا.

مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمَّارٍ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى مِنْ إِنْ حُبَّ عَلِيٌّ قُبِذَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ وَإِنْ حُبَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ قُبِذَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فَلَا تَرَى لَهُمْ دَامًا وَدَعَا النَّبِيَّ صَلَّى مِنْ أَحَبِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ قُرْبَ مَوْتِهِ فَفَرَّيَهُمَا وَسَمَّهُمَا وَجَعَلَ يَرشُفُهُمَا وَعَيْنَاهُ تَهْمَلَانِ.

بيان رشفه يرشفه كنصره و ضربه و سمعه رشفا مصه.

۴۹- قب، المناقب لابن شهر آشوب شَرَفَ النَّبِيُّ صَلَّى مِنْ عَنِ الْخَزْكَوَشِيِّ وَالْفِرْدَوْسِ عَنِ الدَّيْلَمِيِّ عَنِ ابْنِ عَمْرٍ وَ الْجَامِعِ عَنِ التَّرْمِذِيِّ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ الصَّحِيحِ عَنِ الْبُخَارِيِّ وَ مُسْنَدِ الرِّضَا عَنِ آبَائِهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى مِنْ وَاللَّفْظُ لَهُ قَالَ: الْوَلَدُ رِيحَانَةٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا.

قَالَ التَّرْمِذِيُّ وَ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ وَقَدْ رَوَاهُ شُعْبَةُ وَ مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ.

وَ يُرْوَى عَنْهُ صَلَّى مِنْ أَنَّهُ قَالَ لَهُمَا إِنَّكُمْ مِنْ رِيحَانِ اللَّهِ.

وَفِي رِوَايَةٍ عُثْبَةُ بِنُ عَزْرَانَ أَنَّهُ وَضَعَهُمَا فِي حَجْرِهِ وَجَعَلَ يُقْبَلُ هَذَا مَرَّةً وَهَذَا مَرَّةً فَقَالَ قَوْمٌ أُتِجُّهُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ مَا لِي لَا أَحِبُّ رِيحَاتِي مِنَ الدُّنْيَا.

وَرَوَى

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۸۲

نَحْوًا مِنْ ذَلِكَ رَاشِدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ وَالْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ عَنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ الشَّرِيفُ الرَّضِيُّ شَبَّهَ بِالرَّيْحَانِ لِأَنَّ الْوَلَدَ يُشَمُّ وَيَضَمُّ كَمَا يُشَمُّ الرَّيْحَانُ وَأَصْلُ الرَّيْحَانِ مَاخُودٌ مِنَ الشَّيْءِ الَّذِي يُتْرَوَحُ إِلَيْهِ وَيَتَنَفَّسُ مِنَ الْكَرْبِ بِهِ.

وَمِنْ شَفَقَتِهِ مَا رَوَاهُ صَاحِبُ الْحِلْيَةِ بِالسَّنَادِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِذْ مَرَّ بِهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَهُمَا صَبِيَّانِ فَقَالَ هَاتِ ابْنِي أَعُوذُ بِهِمَا بِمَا عَوَّذَ بِهِ إِبْرَاهِيمُ ابْنِيهِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ فَقَالَ أَعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَأَمَّةٍ وَمِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ.

ابْنُ مِيَاجِهِ فِي السُّنَنِ وَ أَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحِلْيَةِ وَالسَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ بِالسَّنَادِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص كَانَ يُعَوِّذُ حَسَنًا وَ حَسَيْنًا فَيَقُولُ أَعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَ هَامَّةٍ وَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَأَمَّةٍ وَ كَانَ إِبْرَاهِيمُ يُعَوِّذُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ.

وَ جَاءَ فِي أَكْثَرِ التَّفَاسِيرِ أَنَّ النَّبِيَّ ص كَانَ يُعَوِّذُهُمَا بِالْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ لِهَذَا سُمِّيَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ.

وَ زَادَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ فِي الرِّوَايَةِ ثُمَّ يَقُولُ ع هَكَذَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يُعَوِّذُ ابْنِيهِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ كَانَ يَتَّقِلُ عَلَيْهِمَا.

وَ مِنْ كَثْرَةِ عَوِّذِ النَّبِيِّ ص قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ غَيْرُهُ إِنَّهُمَا عُوذَتَانِ لِلْحَسَنِينِ وَ لَيْسَتَا مِنَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ.

ابْنُ بَطَّهَ فِي الْإِبَانَةِ وَ أَبُو نُعَيْمٍ بَنْ دُكَيْنٍ بِالسَّنَادِ هُمَا عَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص أَذَّنَ فِي أُذُنِ الْحَسَنِ لَمَّا وُلِدَ وَ أَذَّنَ كَذَلِكَ فِي أُذُنِ الْحُسَيْنِ ع لَمَّا وُلِدَ.

ابْنُ غَسَّانٍ بِالسَّنَادِ أَنَّ النَّبِيَّ ص عَقَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ شَاءَ شَاءً وَ قَالَ كُلُّوْا وَ أَطْعَمُوا وَ ابْعَثُوا إِلَى الْقَابِلَةِ بِرِجْلِ.

يَعْنِي الرُّبْعَ الْمُؤَخَّرَ مِنَ الشَّاءِ رَوَاهُ ابْنُ بَطَّهَ فِي الْإِبَانَةِ.

أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي الْمُسْنَدِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُقْبَلُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَقَالَ عُيَيْنَةُ وَ فِي رِوَايَةٍ غَيْرِهِ الْأَقْرَعُ بْنُ حَابِسٍ أَنَّ لِي عَشْرَةَ مَا قَبَلْتُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۸۳

وَاحِدًا مِنْهُمْ قَطُّ فَقَالَ ع مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ وَ فِي رِوَايَةٍ حَفْصِ الْفَرَّاءِ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى التَّمَعَ لَوْنُهُ وَ قَالَ لِلرَّجُلِ إِنْ كَانَ اللَّهُ قَدْ نَزَعَ الرَّحْمَةَ مِنْ قَلْبِكَ فَمَا أَصْنَعُ بِكَ مَنْ لَمْ يَرْحَمِ صَغِيرَنَا وَ لَمْ يُعَزِّزْ كَبِيرَنَا فَلَيْسَ مِنَّا.

أَبُو يَعْلَى الْمُؤَصِّلِيُّ فِي الْمُسْنَدِ عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ بِالسَّنَادِ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ السَّمْعَانِيِّ فِي فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ كَانَ النَّبِيُّ ص يُصَلِّي فَاذًا سَجَدَ وَ تَبَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَى ظَهْرِهِ فَإِذَا أَرَادُوا أَنْ يَمْنَعُوهُمَا أَشَارَ إِلَيْهِمْ أَنْ دَعُوهُمَا فَلَمَّا قَضَى الصَّلَاةَ وَضَعَهُمَا فِي حَجْرِهِ وَ قَالَ مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيَحِبِّ هَذَيْنِ.

وَ فِي رِوَايَةِ الْحِلْيَةِ ذَرُوهُمَا بِأَبِي وَ أُمِّي مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيَحِبِّ هَذَيْنِ

. تَفْسِيرُ التَّلْبِيَّيْ قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ لِبَعْضِ مَنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ ع جِئْتُمْ بِهَا مُعْلَقِيهَا يَعْنِي الرُّءُوسَ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهُ لَقَدْ قَتَلْتُمْ صِفْوَةً لَوْ أَدْرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ص لَقَبَلْتُمْ أَفْوَاهَهُمْ وَ أَجْلَسْتُمْهُمْ فِي حَجْرِهِ ثُمَّ قَرَأَ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱).

وَ مِنْ إِيثَارِهِمَا عَلَى نَفْسِهِ ص مَا رَوَى عَنْ عَلِيِّ ع أَنَّهُ قَالَ: عَطَشَ الْمُسْلِمُونَ عَطَشًا شَدِيدًا فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُمَا صَغِيرَانِ لَا يَحْتَمِلَانِ الْعَطَشَ فَدَعَا الْحَسَنَ فَأَعْطَاهُ لِسَانَهُ فَمَضَّهُ حَتَّى ارْتَوَى ثُمَّ دَعَا الْحُسَيْنَ فَأَعْطَاهُ لِسَانَهُ

فَمَصَّهُ حَتَّى ارْتَوَى.

أَبُو صَالِحِ الْمُؤَدَّنِ فِي الْأَرْبَعِينَ وَابْنُ بَطَّةَ فِي الْإِبَانَةِ عَنْ عَلِيٍّ وَعَنْ الْخُدْرِيِّ وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي مُسْنَدِ الْعَشْرَةِ وَفَضَائِلِ الصَّحَابَةِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَزْرَقِ عَنْ عَلِيٍّ عَ وَكَانَ رَوَى جَمَاعَةً عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ وَعَنْ مَيْمُونَةَ وَاللَّفْظُ لَهُ عَنْ عَلِيٍّ عَ قَالَ: رَأَيْتَا رَسُولَ اللَّهِ صَ قَدْ أَدْخَلَ رِجْلَهُ فِي اللَّحَافِ أَوْ فِي الشُّعَارِ فَاسْتَسْقَى الْحَسَنُ فَوَثَبَ النَّبِيُّ صَ إِلَى مَنِحِهِ لَنَا فَمَصَّ مِنْ ضَرْعِهَا فَجَعَلَهُ فِي قَدَحٍ ثُمَّ وَضَعَهُ فِي يَدِ الْحَسَنِ فَجَعَلَ الْحَسَنُ يَتْبَعُهُ عَلَيْهِ وَرَسُولُ اللَّهِ صَ يَمْنَعُهُ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ كَذَّابَةٌ أَحَبَّهُمَا إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا هُوَ بِأَحَبِّهِمَا إِلَيَّ وَ لَكِنَّهُ اسْتَسْقَى أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِنِّي

(۱) الزمر: ۴۷.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۸۴

وَإِيَّاكَ وَهَذِينَ وَهَذَا الْمُنْجِدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ.

بيان المنيحة بفتح الميم و الحاء و كسر النون منحه اللبن كالناقة أو الشاة تعطيهها غيرك يحتلبها ثم يردها عليك و قال الجزري فيه أنا خاتم النبيين في أم الكتاب و إن آدم لمنجدل في طينته أي ملقى على الجداله و هي الأرض و منه حديث ابن صياد و هو منجدل في الشمس انتهى و لعله ع كان متكئا أو نائما.

۵۰- قب، المناقب لابن شهر آشوب أبو حازم عن أبي هريرة قال: رأيت النبي ص يمص لعاب الحسن و الحسين كما يمص الرجل الثمرة.

وَمِنْ فَرْطِ مَحَبَّتِهِ لَهُمَا مَا رَوَى يَحْيَى بْنُ كَثِيرٍ وَ سَفِيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ بِإِسْنَادِهِمَا أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَ بُكَاءَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ عَلَى الْمِئْبَرِ فَقَامَ فَرَعًا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا الْوَلَدُ إِلَّا فَتْنَةٌ لَقَدْ قُمْتُ إِلَيْهِمَا وَ مَا مَعِيَ عَقْلِي وَ فِي رِوَايَةٍ وَ مَا أَعْقَلُ.

الْخَوْكُوشِيُّ فِي اللَّوَامِعِ وَ فِي شَرْفِ النَّبِيِّ أَيْضًا وَ السَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ وَ التَّرْمِذِيُّ فِي الْجَامِعِ وَ الثَّعْلَبِيُّ فِي الْكُشْفِ وَ الْوَاحِدِيُّ فِي الْوَسَيْطِ وَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي الْفَضَائِلِ وَ رَوَى الْخَلْقُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَ يَخْطُبُ عَلَى الْمِئْبَرِ فَجَاءَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلَيْهِمَا قَمِيصَانِ أَحْمَرَانِ يَمْشِيَانِ وَ يَعْتَرَانِ فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَ مِنَ الْمِئْبَرِ فَحَمَلَهُمَا وَ وَضَعَهُمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فَتْنَةٌ «۱» إِلَى آخِرِ كَلَامِهِ.

وَ قَدْ ذَكَرَهُ أَبُو طَالِبِ الْحَارِثِيُّ فِي قُوْتِ الْقُلُوبِ إِلَّا أَنَّهُ تَفَرَّدَ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ . وَ فِي خَبَرٍ أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ.

مُعْجَمُ الطَّبْرَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَرْبَعِينَ الْمُؤَدَّنِ وَ تَارِيخُ الْخَطِيبِ بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى حَبَابِرٍ قَالَ النَّبِيُّ صَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ خَاصَّةً وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِي وَ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِنَّ كُلَّ بَنِي بِنْتِ يُنْسَبُونَ إِلَيَّ أَيْهِمْ إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ.

وَ

(۱) الأنفال: ۲۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۸۵

قِيلَ فِي قَوْلِهِ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ «۱» إِنَّمَا نَزَلَ فِي نَفِي النَّبِيِّ لِرَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ وَ أَرَادَ بِقَوْلِهِ مِنْ رِجَالِكُمُ الْبَالِغِينَ فِي وَقْتِكُمْ وَ الْجَمَاعَ عَلَى أَنَّهُمَا لَمْ يَكُونَا بِالْبَالِغِينَ فِيهِ.

الْإِحْيَاءُ عَنِ الْغَزَالِيِّ وَ الْفِرْدَوْسُ عَنِ الدَّيْلَمِيِّ قَالَ الْمُقَدَّمُ بْنُ مَعْدِيكَرِبٍ قَالَ النَّبِيُّ صَ حَسَنٌ مِنِّي وَ حُسَيْنٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ قَالَ صَ هُمَا

وَدِيْعَتِي فِي أُمَّتِي.

وَمِنْ مُلَاعَبَتَيْهِ ص مَعَهُمَا مَا رَوَاهُ ابْنُ بَطَّهَ فِي الْإِبَانَةِ مِنْ أَرْبَعَةِ طُرُقٍ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ص وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ع عَلَى ظَهْرِهِ وَهُوَ يَجْتُو لُهُمَا وَيَقُولُ نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمْمَا وَنِعْمَ الْعَدْلَانِ أَنْتُمَا.

ابْنُ نَجِيحٍ كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَرْكَبَانِ ظَهْرَ النَّبِيِّ ص وَيَقُولَانِ حَلْ حَلْ «٢» وَيَقُولُ نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمْمَا.

السَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ عَنْ أَسْلَمَ مَوْلَى عُمَرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: رَأَيْتُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَى عَاتِقِي رَسُولِ اللَّهِ ص فَقُلْتُ نِعْمَ الْفَرَسُ لَكُمْمَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَنِعْمَ الْفَارِسَانِ هُمَا.

ابْنُ حَمَّادٍ «٣» عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ ص بَرَّكَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَحَمَلَهُمَا وَخَالَفَ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا وَأَرْجُلَيْهِمَا وَقَالَ نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمْمَا.

بيان لعل المعنى أنهما استقبلا أو استدبرا عند الركوب فحاذى يمين كل منهما شمال الآخر أو أنه جعل أيدي كل منهما أو أرجلها من جانب كما سيأتي في روايه أبي يوسف.

٥١- قب، المناقب لابن شهر آشوب الخَرُكُوشِيُّ فِي شَرَفِ النَّبِيِّ ص عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ كَانَ جَالِسًا فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَلَمَّا رَأَاهُمَا النَّبِيُّ ص قَامَ

(١) الأحزاب: ٤٠.

(٢) قال الجوهرى: حلحلت بالناقه، اذا قلت لها حل - بالتسكين - وهو زجر للناقه.

(٣) فى المصدر ج ٢ ص ٣٨٧: ابن مهاد، عن أبيه، عن النبى.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٢٨٦

لَهُمَا وَاسْتَبْطَأَ بُلُوغُهُمَا إِلَيْهِ فَاسْتَقْبَلَهُمَا وَحَمَلَهُمَا عَلَى كَتْفَيْهِ وَقَالَ نِعْمَ الْمَطِيُّ مَطِيَّكُمْمَا وَنِعْمَ الرَّاِكِبَانِ أَنْتُمَا وَ أَبُو كَمَا خَيْرٌ مِنْكُمْمَا.

تَفْسِيرُ أَبِي يُوسُفَ يَعْقُوبَ بْنِ سُفْيَانَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ سُفْيَانَ عَنْ مَنُصُورٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ ابْنِ مَشْعُودٍ قَالَ: حَمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَى ظَهْرِهِ الْحَسَنَ عَلَى أَضْلَاعِهِ الْيُمْنَى وَالْحُسَيْنَ عَلَى أَضْلَاعِهِ الْيُسْرَى ثُمَّ مَشَى وَقَالَ نِعْمَ الْمَطِيُّ مَطِيَّكُمْمَا وَنِعْمَ الرَّاِكِبَانِ أَنْتُمَا وَ أَبُو كَمَا خَيْرٌ مِنْكُمْمَا.

وَرَوَى أَنَّ النَّبِيَّ ص تَرَكَ لَهُمَا ذُؤَابَتَيْنِ فِي وَسْطِ الرَّأْسِ.

مرزد [مُرَزْدُ] قَالَ سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ «١» يَقُولُ سَمِعَ أَذْنَائِ هَاتَانِ وَبُصَيْرَ عَيْنَيْ هَاتَانِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَهُوَ آخِذٌ بِيَدَيْهِ جَمِيعًا بِكَتْفِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَقَدَمَاهُمَا عَلَى قَدَمِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَيَقُولُ تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةٍ قَالَ فَرَقَا الْغُلَامَ حَتَّى وَضَعَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ قَالَ لَهُ افْتَحْ فَاكُ ثُمَّ قَبَلَهُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَحِبَّهُ فَإِنِّي أَحِبُّهُ.

كِتَابُ ابْنِ الْبَيْعِ وَابْنِ مَهْدِيٍّ وَالرَّمَحْشَرِيِّ قَالَ:

حُرْقَةُ حُرْقَةُ تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةٍ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحَبَّ مَنْ يُحِبُّهُ

.الحزقة القصير الصغير الخطا و عين بقه أصغر الأعين و قال أراد بالبقه فاطمه «٢» فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ يَا قُرَّةَ عَيْنِ بَقَّةٍ تَرَقَّ.

وَكَانَتْ فَاطِمَةُ ع تُرَقِّصُ ابْنَهَا حَسَنًا ع وَتَقُولُ

أَشْبَهَ أَبَاكَ يَا حَسَنُ وَاخْلَعْ عَنِ الْحَقِّ الرَّسَنَ

وَاعْبُدْ إِلَهًا ذَا مَنْنٍ وَ لَا تُوَالِ ذَا الْإِلْحَنِ

وَ قَالَتْ لِلْحُسَيْنِ ع

أَنْتَ شَبِيهٌ بِأَبِي لَسْتَ شَبِيهًا بِعَلِيٍّ

(۱) راجع المصدر ج ۳ ص ۳۸۸.

(۲) فی النسخ المطبوعه: «أراد بالبقه عين فاطمه» و ما فی الصلب هو الصحيح المطابق للمصدر ج ۳ ص ۳۸۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۸۷

وَ فِي مُسْنَدِ الْمُؤَصِّلِي أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ أَبُو بَكْرٍ لِلْحَسَنِ ع وَ أَبَاهُ يَسْمَعُ

أَنْتَ شَبِيهُ بَنِي لَسْتَ شَبِيهَا بِعَلِي

وَ عَلِيٌّ يَتَّبَسَّمُ وَ كَانَتْ أُمُّ سَلَمَةَ تُرَبِّي الْحَسَنَ وَ تَقُولُ

يَأْبَى ابْنُ عَلِيٍّ أَنْتَ بِالْخَيْرِ مَلِيٍّ

كُنْ كَأَسْنَانِ حُلِيِّ كُنْ كَكَبْشِ الْحَوْلِيِّ

وَ كَانَتْ أُمُّ الْفَضْلِ امْرَأَةُ الْعَبَّاسِ تُرَبِّي الْحُسَيْنَ وَ تَقُولُ

يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ كَثِيرِ الْجَاهِ

فَزِدْ بِلَا أَشْبَاهِ أَعَاذَهُ إِلَهِي

مِنْ أَمَمِ الدَّوَاهِي

إيضاح.

قال الجزري فيه أنه عليه الصلاة والسلام كان يرقص الحسن أو الحسين و يقول

حزقه حزقه ترق عين بقه

فترقى الغلام حتى وضع قدميه على صدره.

الحزقه الضعيف المقارب الخطو من ضعفه و قيل القصير العظيم البطن فذكرها له على سبيل المداعبه و التأنيس له و ترق بمعنى اصعد و عين بقه كناية عن صغر العين و حزقه مرفوع على أنه خبر مبتدأ محذوف تقديره أنت حزقه و حزقه الثاني كذلك أو أنه خبر مكرر و من لم ينون حزقه فحذف حرف النداء و هي في الشذوذ كقولهم أطرق كرا «أ» لأن حرف النداء إنما يحذف من العلم المضموم أو المضاف انتهى.

و الحزقه بضم الحاء المهملة و الزاء المعجمه و فتح القاف المشدده و الظاهر أن عين بقه كناية عن صغر الجئه لا صغر العين و يمكن أن يكون مراده ذلك بأن يكون مراده بالعين النفس أو أن وجه التشبيه بعين البقه صغر عينها و لكن الزمخشري صرح في الفائق بذلك حيث قال و عين بقه منادى ذهب إلى صغر عينه تشبيها لهما بعين البعوضه انتهى.

قولها ع

و اخلع عن الحق الرسن

الحق بفتح الحاء فيكون كناية

(۱) الكرا: الذكر من القبح، و «أطرق كرا» مثل يضرب لمن يخدع بكلام لطيف له و يراد به الغائله.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۸۸

عن إظهار الأسرار أو بضمها بأن يكون جمع حقه بالضم أو بالكسر و هو ما كان من الإبل ابن ثلاث سنين فيكون كناية عن السخاء و الجود أو عن التصرف في الأمور و الاشتغال بالأعمال فإن تسريح الإبل تدبير لها و موجب للاشتغال بغيرها و أسنان الحلبي تضاريسه و التشبيه في الاستواء و الحسن.

۵۲- قب، المناقب لابن شهر آشوب فی مُعْجَزَاتِهِمَا عَ أَحْمَدُ بْنُ حَتِيبٍ فِي الْمُسْنَدِ وَ ابْنُ بَطَّةٌ فِي الْإِبَانَةِ وَ النَّظْرِيُّ فِي الْخَصَائِصِ وَ الْخَزْكَوَشِيُّ فِي شَرَفِ النَّبِيِّ ص وَ اللَّفْظُ لَهُ وَ رَوَى جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا وَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ كَانَا يَلْعَبَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ص حَتَّى مَضَى عَامُهُ اللَّيْلُ ثُمَّ قَالَ لَهُمَا انصِرِفَا إِلَى أُمَّكُمَا فَبَرَقَتْ بَرَقَةٌ فَمَا زَالَتْ تُضِيءُ لَهُمَا حَتَّى دَخَلَا عَلَى فَاطِمَةَ وَ النَّبِيِّ ص يَنْظُرُ إِلَى الْبُرْقَةِ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

وَ قَدْ رَوَاهُ السَّمْعَانِيُّ وَ أَبُو السَّعَادَاتِ فِي فَصَائِلِهِمَا عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ إِلَّا أَنَّهُمَا تَفَرَّدَا فِي حَقِّ الْحَسَنِ ع.

وَ فِي حَدِيثٍ عَفِيفٍ الْكِنْدِيُّ أَنَّهُ قَالَ الْفَارِسُ لَهُ إِذَا رَأَيْتَ فِي دَارِهِ عَ حَمَامَةً يَطِيرُ مَعَهَا فَرَحَاهَا فَاعْلَمْ أَنَّهُ وُلِدَ لَهُ يَغْنَى عَلِيًّا عَ ثُمَّ قَالَ بَعْدَ كَلَامٍ بَلَّغَنِي بَعْدَ بُرْهَةٍ ظُهُورُ النَّبِيِّ ص فَأَسْلَمْتُ فَكُنْتُ أَرَى الْحَمَامَةَ فِي دَارِ عَلِيٍّ تُفْرَخُ مِنْ غَيْرِ وَكِرٍّ وَ إِذَا رَأَيْتَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص ذَكَرْتُ قَوْلَ الْفَارِسِ وَ فِي رِوَايَةٍ بِشَطَامٍ عَنْهُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ فَلَمَّا قُتِلَ عَلِيٌّ ذَهَبَتْ فَمَا رَأَيْتُ.

وَ فِي رِوَايَةٍ أَبِي عَقِيلٍ رَأَيْتُ فِي مَنْزِلِ عَلِيٍّ بَعْدَ مَوْتِهِ طَيْرَانِ يَطِيرَانِ فَلَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ غَابَ أَحَدُهُمَا فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ غَابَ الْآخَرُ.

الْكَشْفُ وَ الْبَيَانُ عَنِ التُّغْلِبِيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَ قَالَ: مَرِضَ النَّبِيُّ ص فَاتَاهُ جَبْرِئِيلُ بِطَبَقٍ فِيهِ رُمَانٌ وَ عِنَبٌ فَأَكَلَ النَّبِيُّ ص مِنْهُ فَسَبَّحَ ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَتَنَاوَلَا مِنْهُ فَسَبَّحَ الرُّمَانَ وَ الْعِنَبَ ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ فَتَنَاوَلَ مِنْهُ فَسَبَّحَ أَيْضًا ثُمَّ دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَأَكَلَ فَلَمْ يُسَبِّحْ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ إِنَّمَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۸۹

يَأْكُلُ هَذَا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ أَوْ وَلَدٌ نَبِيٌّ.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْمُفِيدُ النَّيْسَابُورِيُّ فِي أَمَالِيهِ قَالَ الرِّضَا عَرَى الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ أَدْرَكَهُمَا الْعِيدُ فَقَالَا لِأُمَّهِمَا قَدْ زَيَّنَا صَبِيحَانَ الْمَدِينَةِ إِلَّا نَحْنُ فَمَا لَكَ لَا تَزِينَا [تَزِينِنَا] فَقَالَتْ إِنَّ ثِيَابَكُمْ عِنْدَ الْخِيَاطِ فَإِذَا آتَانِي زَيَّنْتُكُمْمَا فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ الْعِيدِ أَعَادَا الْقَوْلَ عَلَى أُمَّهِمَا فَبَكَتْ وَ رَحِمَتْهُمَا فَقَالَتْ لَهُمَا مَا قَالَتْ فِي الْأُولَى فَرَدُّوا عَلَيْهَا فَلَمَّا أَخَذَ الظُّلَامُ قَرَعَ الْبَابَ قَارِعٌ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ مَنْ هَذَا قَالَ يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا الْخِيَاطُ جِئْتُ بِالثِّيَابِ فَفَتَحَتِ الْبَابَ فَإِذَا رَجُلٌ وَ مَعَهُ مِنْ لِبَاسِ الْعِيدِ قَالَتْ فَاطِمَةُ وَ اللَّهُ لَمْ أَرِ رَجُلًا أَهْيَبَ سَيِّمَةً مِنْهُ فَتَنَاوَلَهَا مِنْدِيلًا مَشْدُودًا ثُمَّ انصِرَفَ فَدَخَلَتْ فَاطِمَةُ فَفَتَحَتِ الْمِنْدِيلَ فَإِذَا فِيهِ قَمِيصَانِ وَ دُرَاعَتَانِ وَ سِرَاوِيلَانِ وَ رِءَاءَانِ وَ عِمَامَتَانِ وَ حُفَّانِ أَسْوَدَانِ مُعَقَّبَانِ بِحُمْرَةٍ فَأَيَّقَتْهُمَا وَ أَلْبَسَتْهُمَا فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ هُمَا مَزِينَانِ فَحَمَلَهُمَا وَ قَبَّلَهُمَا ثُمَّ قَالَ رَأَيْتِ الْخِيَاطَ قَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ الَّذِي أَنْفَذْتَهُ مِنَ الثِّيَابِ قَالَ يَا بَنِيَّ مَا هُوَ خِيَاطٌ إِنَّمَا هُوَ رِضْوَانُ خَازِنِ الْجَنَّةِ قَالَتْ فَاطِمَةُ فَمَنْ أَخْبَرَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا عَرَجَ حَتَّى جَاءَنِي وَ أَخْبَرَنِي بِذَلِكَ.

الْحَسَنُ الْبَصِيرِيُّ وَ أُمُّ سَلَمَةَ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ دَخَلَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَيْنَ يَدَيْهِ جَبْرِئِيلُ فَجَعَلَا يَدُورَانِ حَوْلَهُ يُشَبِّهَانِهِ بِدَحْيَةَ الْكَلْبِيِّ فَجَعَلَ جَبْرِئِيلُ يَوْمِي يَبْدِيهِ كَالْمُتَنَاوِلِ شَيْئًا فَإِذَا فِي يَدِهِ تَفَاحَةٌ وَ سَفْرَجَلَةٌ وَ رُمَانَةٌ فَتَنَاوَلَهُمَا وَ تَهَلَّلَتْ وَجُوهُهُمَا وَ سَعِيَ إِلَى جَدِهِمَا فَأَخَذَ مِنْهُمَا فَشَمَّهُمَا ثُمَّ قَالَ صَبِيرًا إِلَى أُمَّكُمَا بِمَا مَعَكُمْمَا وَ بَدُّوكُمَا بِأَيْبِكُمَا أَعْجَبُ «۱» فَصَارَا كَمَا أَمَرَهُمَا فَلَمْ يَأْكُلُوا حَتَّى صَارَ النَّبِيُّ ص إِلَيْهِمْ فَأَكَلُوا جَمِيعًا فَلَمْ يَزَلْ كَلِمًا أَكَلَ مِنْهُ عَادَ إِلَى مَا كَانَ حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص

(۱) فی المصدر ج ۳ ص ۳۹۱ و ابدء بأبيكما فصارا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۹۰

قَالَ الْحُسَيْنُ ع فَلَمَّ يَلْحَمُهُ التَّغْيِيرُ وَ التَّفْصِيَانُ أَيَّامَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى تُؤْفِيَتْ فَلَمَّا تُؤْفِيَتْ فَقَدْنَا الرُّمَانَ وَ بَقِيَ التُّفَاحُ وَ السَّفْرَجَلُ أَيَّامَ أَبِي فَلَمَّا اسْتَشْهَدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدَ السَّفْرَجَلُ وَ بَقِيَ التُّفَاحُ عَلَى هَيَاثِهِ لِلْحَسَنِ حَتَّى مَاتَ فِي سَيِّمِهِ وَ بَقِيَ التُّفَاحُ إِلَى الْوَقْتِ الَّذِي حُوصِرَتْ عَنِ الْمَاءِ فَكُنْتُ أَشْمُهُمَا إِذَا عَطِشْتُ فَيَسِيكُنْ لَهَا عَطِشِي فَلَمَّا اسْتَدَّتْ عَلَى الْعَطَشِ عَضُّضْتُهَا وَ أَيَقَنْتُ بِالْفَنَاءِ قَالَ

عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع سَمِعْتُهُ يَقُولُ ذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِهِ بِسَاعَةٍ فَلَمَّا قَضَى نَحْبَهُ وَجَدَ رِيحَهَا فِي مَضْرَعِهِ فَالْتَمَسَتْ فَلَمْ يَرِ لَهَا أَثَرَ فَبَقِيَ رِيحَهَا بَعْدَ الْحُسَيْنِ ع وَ لَقَدْ زُرْتُ قَبْرَهُ فَوَجَدْتُ رِيحَهَا يَفُوحٌ مِنْ قَبْرِهِ فَمَنْ أَرَادَ ذَلِكَ مِنْ شَتَائِعِنَا الرَّائِرِينَ لِلْقَبْرِ فَلْيَلْتَمِسْ ذَلِكَ فِي أَوْقَاتِ السَّحْرِ فَإِنَّهُ يَجِدُهُ إِذَا كَانَ مُخْلِصًا.

أَمَالِي أَبِي الْفَتْحِ الْحَفَّارِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَبُو رَافِعٍ كُنَّا جُلُوسًا مَعَ النَّبِيِّ ص إِذْ هَبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَائِيلُ وَمَعَهُ جَامٌ مِنَ الْبُلُورِ الْأَحْمَرِ مَمْلُوءًا مِسْكًا وَ عَبْرًا فَقَالَ لَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ اللَّهُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يُحْيِيكَ بِهَيْدِهِ التَّحِيَّةِ وَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُحْيِيَ بِهَا عَلِيًّا وَ وَلَدَيْهِ فَلَمَّا صَارَتْ فِي كَفِّ النَّبِيِّ ص هَلَلْتُ ثَلَاثًا وَ كَثِرَتْ ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ بِلِسَانٍ ذَرِبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى فَاشْمَمَهَا النَّبِيُّ ص ثُمَّ حَيًّا بِهَا عَلِيًّا فَلَمَّا صَارَتْ فِي كَفِّ عَلِيٍّ قَالَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّمَا وَثَّقْتُكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ «١» الْآيَةَ فَاشْمَمَهَا عَلِيٌّ وَ حَيَّا بِهَا الْحَسَنَ فَلَمَّا صَارَتْ فِي كَفِّ الْحُسَيْنِ قَالَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ الْآيَةَ فَاشْمَمَهَا الْحَسَنُ وَ حَيَّا بِهَا الْحُسَيْنَ فَلَمَّا صَارَتْ فِي كَفِّ الْحُسَيْنِ قَالَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى «٢» ثُمَّ رُدَّتْ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ «٣» فَلَمْ أَدْرِ عَلَى السَّمَاءِ صَبَدَتْ أَمْ فِي الْأَرْضِ نَزَلَتْ بِقَدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى.

بيان ذرابه اللسان حدته.

(١) المائة: ٥٨.

(٢) الشورى: ٢٣.

(٣) النور: ٣٥.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٢٩١

٥٣- قب، المناقب لابن شهر آشوب كتاب المعالم إن ملكاً نزل من السماء على صفة الطير فقعد على يد النبي ص فسلم عليه بالنبوة و على يد علي فسلم عليه بالوصية و على يد الحسن و الحسين فسلم عليهما بالخلافه فقال رسول الله ص لم لم تفعد علي يد فلان فقال لا أفعد في أرض عصي عليهما الله فكيف أفعد علي يد عصت الله. أربعين المؤذن و إبانة العكبري و خصائص الطنزي قال ابن عمر كان للحسن و الحسين تعويذان حشوهما من زغب جناح جبرئيل و في روايته فيهما من جناح جبرئيل.

و عن أم عثمان أم و ولد لعلي ع قالت كانت لآل محمد ص و سادة لا يجلس عليها إلا جبرئيل فإذا قام عنها طويت فكان إذا قام انتفض من زغبه فتلقطه فاطمة فتجعله في تمايم الحسن و الحسين.

أبو هريرة و ابن عباس و الحارث الهمداني و أبو ذر و الصادق أنه اضطرع الحسن و الحسين بين يدي رسول الله ص فقال رسول الله ص إيه حسن إيه حسن أخذ حسينا فقالت فاطمة يا رسول الله ص أتشتنهض الكبير على الصغير فقال هذا جبرئيل يقول للحسين إيه حسين أخذ حسنا.

أورده السمعاني في فضائله.

٥٤- قب، المناقب لابن شهر آشوب في معالي أمورهما مقاتل بن مقاتل عن مزارم عن موسى بن جعفر ع في قوله تعالى و التين و الزيتون قال الحسن و الحسين و طور سينين قال علي بن أبي طالب و هذا البلد الأمين قال محمد ص لقد خلقنا الإنسان في أحسن تقويم قال الأول ثم ردذناه أسفل سافلين ببغضه أمير المؤمنين إلا الذين آمنوا و عملوا الصالحات علي بن أبي طالب فما يكذبك بعد بالدين يا محمد و لايه علي بن أبي طالب.

و اجتمع أهل القبلة على أن النبي ص قال: الحسن و الحسين إمامان قاما أو قعدا.

وَاجْتَمَعُوا أَيْضاً أَنَّهُ قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

حَدَّثَنِي بِذَلِكَ ابْنُ كَادِشٍ الْعُكْبَرِيُّ عَنْ أَبِي طَالِبٍ الْحَزْبِيِّ الْعَشَارِيِّ عَنِ ابْنِ شَاهِينَ الْمَرْزُوقِيِّ فِيمَا قُرِبَ سَيِّدُهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حُمَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْعَامِرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا نُعَيْمُ بْنُ سَالِمِ بْنِ قَتْبَرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۹۲

يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ الْخَبَرُ وَرَوَاهُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي الْفَضَائِلِ وَالْمُسَيِّدِ وَالتَّرْمِذِيُّ فِي الْجَامِعِ وَابْنُ مَاجَهَ فِي السُّنَنِ وَابْنُ بَطَّاهُ فِي الْإِبَانَةِ وَالْخَطِيبُ فِي التَّارِيخِ وَالْمَوْصِلِيُّ فِي الْمُسَيِّدِ وَالْوَاعِظُ فِي شَرَفِ الْمُصْطَفَى وَالسَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ وَابُو نُعَيْمٍ فِي الْجَلِيَّةِ مِنْ ثَلَاثَةِ طُرُقٍ وَابْنُ حَشِيشٍ التَّمِيمِيُّ «۱» عَنِ الْأَعْمَشِ.

وَرَوَى الدَّارَقُطْنِيُّ بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ ص ابْنَايَ هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.

وَرَوَاهُ الْخُذَرِيُّ وَابْنُ مَسْعُودٍ وَجَابِرُ الْأَنْصَارِيُّ وَأَبُو جَحِيْفَةَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَحُدَيْفَةُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَأُمُّ سَلَمَةَ وَ مُسْلِمُ بْنُ يَسَارٍ وَ الزُّبْرُقَانُ بْنُ أَظْلَمِ الْحَمِيرِيُّ وَرَوَاهُ الْأَعْمَشُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَفِي حِلْيَةِ الْأَوْلِيَاءِ وَاعْتِقَادِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَ مُسَيِّدِ الْأَنْصَارِ عَنْ أَحْمَدَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ حُدَيْفَةَ قَالَ النَّبِيُّ ص فِي خَبَرٍ أَمَا رَأَيْتِ الْعَارِضَ الَّذِي عَرَضَ لِي قُلْتُ بَلَى قَالَ ذَاكَ مَلِكٌ لَمْ يَهْبِطْ إِلَى الْأَرْضِ قَبْلَ السَّاعَةِ فَاسْتَأْذِنَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَسْلَمَ عَلَيَّ وَيُبَشِّرَنِي أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَنَّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ هُمَا وَاللَّهِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. وَالْمَشْهُورُ

عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: أَهْلُ الْجَنَّةِ شَبَابٌ كُلُّهُمْ.

وَمِنْ كَثْرَةِ فَضْلِهِمَا وَمَحَبَّةِ النَّبِيِّ ص إِيَّاهُمَا أَنَّهُ جَعَلَ نَوَافِلَ الْمَغْرِبِ وَهِيَ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ كُلُّ رَكَعَتَيْنِ مِنْهَا عِنْدَ وِلَادَةِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا. سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ الطَّبْرَانِيُّ وَالْقَاضِي أَبُو الْحَسَنِ الْجَرَّاحِيُّ وَأَبُو الْفَتْحِ الْحَفَّارُ وَالْكِيَاشِيرِيُّ وَالْقَاضِي النَّظْمِيُّ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ عُقْبَةَ عَنْ عَامِرِ الْجُهَنِيِّ وَأَبِي دُجَانَةَ وَزَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ شَفَا الْعَرْشِ وَفِي

(۱) فِي الْمَصْدَرِ: ابْنِ حَبِيشٍ. رَاجِعْ ج ۳ ص ۳۹۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۹۳

رِوَايَةٍ وَ لَيْسَا بِمُعَلَّقَيْنِ وَإِنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ يَا رَبِّ أَسِيَّكَتَنِي الضُّعْفَاءُ وَالْمَسَاكِينُ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَلَا تَرْضَيْنِ أَنِّي زَيَّنْتُ أَرْكَانَكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَمَا سَأَلْتِ كَمَا تَمِيسُ الْعُرُوسُ فَرَحًا.

وَفِي خَبَرٍ عَنْهُ ص إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ زَيْنَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ بِكُلِّ زَيْنَةٍ ثُمَّ يُؤْتَى بِمِثْرَيْنِ مِنْ نُورٍ طُولُهُمَا مِائَةٌ مِيلًا فَيُوضَعُ أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَالْآخَرُ عَنْ يَسَارِ الْعَرْشِ ثُمَّ يُؤْتَى بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَيُزَيْنُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِمَا عَرْشَهُ كَمَا تُزَيْنُ الْمَرْأَةُ قُرْطَاهَا. وَفِي رِوَايَةٍ أَبِي لَهَيْعَةَ الْبُصَيْرِيِّ قَالَ: سَأَلَتِ الْجَنَّةَ رَبَّهَا أَنْ يُزَيَّنَ رُكْنًا مِنْ أَرْكَانِهَا فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهَا أَنِّي قَدْ زَيَّنْتُكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَزَادَتِ الْجَنَّةُ سُورًا بِذَلِكَ.

كِتَابُ السُّؤْدُدِ بِالْإِسْنَادِ عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ سُلَيْمٍ وَالْإِبَانَةَ عَنِ الْعُكْبَرِيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ زَيْنَبِ بِنْتِ أَبِي رَافِعٍ أَنَّ فَاطِمَةَ ع أَتَتْ بِابْنَيْهَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَقَالَتْ انْحُلْ ابْنَيْ هَيْدِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَفِي رِوَايَةٍ هَذَانِ ابْنَاكَ فَوَرَّثَهُمَا شَيْئًا فَقَالَ أَمَّا الْحَسَنُ فَلَهُ هَيْبَتِي وَ سُوْدُودِي وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ جُزْأَتِي وَجُودِي وَفِي كِتَابِ آخَرَ أَنَّ فَاطِمَةَ قَالَتْ رَضِيْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ كَانَ الْحَسَنُ حَلِيمًا مَهِيْبًا وَالْحُسَيْنُ نَجْدًا جَوَادًا.

الْإِرْشَادُ وَالرَّوْضَةُ وَالْأَعْلَامُ وَشَرَفُ النَّبِيِّ ص «۱» وَجَامِعُ التَّرْمِذِيِّ وَابْنَةُ الْعُكْبَرِيِّ مِنْ ثَمَانِيَةِ طُرُقٍ رَوَاهُ أَنَسُ وَأَبُو جَحِيْفَةَ أَنَّ الْحُسَيْنَ

كَانَ يُشْبِهُ النَّبِيَّ ص مِنْ صَدْرِهِ إِلَى رَأْسِهِ وَالْحَسَنَ يُشْبِهُ بِهِ مِنْ صَدْرِهِ إِلَى رِجْلَيْهِ.
 الْمُحَاضَرَاتُ عَنِ الرَّاعِبِ رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ وَبُرَيْدَةُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ يُنْظَرُ إِلَى النَّاسِ مَرَّةً وَإِلَى الْحَسَنِ مَرَّةً وَقَالَ إِنَّ
 ابْنِي هَذَا سَيُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.
 وَرَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَالْخَطِيبُ وَالْخَزْكَوَشِيُّ وَالسَّمْعَانِيُّ.
 وَرَوَى الْبُخَارِيُّ وَالْمَوْصِلِيُّ وَأَبُو السَّعَادَاتِ وَالسَّمْعَانِيُّ قَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَالِدٍ لِأَبِي جُحَيْفَةَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ نَعَمْ وَكَانَ
 الْحَسَنُ يُشْبِهُهُ.

(۱) فی المصدر، و شرف المصطفى. راجع ج ۳ ص ۳۹۶.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۹۴

أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ: دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع وَهُوَ مُعْتَمٌ فَظَنَنْتُ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَدْ بُعِثَ.
 الْغَزَالِيُّ وَالْمَكِّيُّ فِي الْإِحْيَاءِ وَقَوَاتِ الْقُلُوبِ قَالَ النَّبِيُّ ص لِلْحَسَنِ ع أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي.

۵۵- قب، المناقب لابن شهر آشوب في محبة النبي ص للحسن ع روى أبو علي الجبائي عن مسند أبي بكر بن أبي شيبة عن ابن مسعود
 وَرَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَادٍ عَنْ أَبِيهِ وَأَبُو يَعْلَى الْمُؤَصِّلِيُّ فِي الْمُسْنَدِ عَنْ ثَابِتِ الْبُنَانِيِّ عَنْ أَنَسٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَيْبَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ دُعِيَ النَّبِيُّ
 ص إِلَى صِلَامَةٍ وَالْحَسَنُ مُتَعَلِّقٌ بِهِ فَوَضَعَهُ النَّبِيُّ ص مُقَابِلَ جَنْبِهِ وَصَلَّى فَلَمَّا سَجَدَ أَطَالَ السُّجُودَ فَرَفَعَتْ رَأْسِي مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ فَإِذَا الْحَسَنُ
 عَلَى كَتِفِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَمَّا سَلَّمَ ع قَالَ لَهُ الْقَوْمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ سَجَدْتَ فِي صَمَاتِكَ هَذِهِ سَجْدَةً مَا كُنْتَ تَسْجُدُهَا كَأَنَّمَا يُوحَى
 إِلَيْكَ فَقَالَ ص لَمْ يُوحَ إِلَيَّ وَلَكِنَّ ابْنِي كَذَانَ عَلَى كَتِفِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى نَزَلَ وَفِي رِوَايَةٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَادٍ أَنَّهُ قَالَ ص إِنَّ
 ابْنِي هَذَا ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ.

الْحَلِيَّةُ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي بُكْرَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ص يُصَلِّي بِنَا وَهُوَ سَاجِدٌ فَيَجِيءُ الْحَسَنُ وَهُوَ صَبِيٌّ صَغِيرٌ حَتَّى يَصِيرَ عَلَى ظَهْرِهِ أَوْ رَقَبَتِهِ
 فَيَرْفَعُهُ رَفْعًا رَفِيقًا فَلَمَّا صَلَّى صَلَاتَهُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لَتَصْنَعُ بِهِذَا الصَّبِيَّ شَيْئًا لَمْ تَصْنَعْهُ بِأَحَدٍ فَقَالَ إِنَّ هَذَا رِيحَانَتِي الْخَيْرُ.
 وَفِيهَا عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص وَاضِعًا الْحَسَنَ عَلَى عَاتِقِهِ فَقَالَ مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيَحِبَّهُ.

سُنَّ ابْنِ مِيَاجِهِ وَفَضَائِلُ أَحْمَدَ رَوَى نَافِعٌ عَنِ ابْنِ جُبَيْرٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ ص قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ قَالَ وَضَمَّهُ
 إِلَى صَدْرِهِ.

مُسْنَدُ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ النَّبِيُّ ص وَقَدْ جَاءَهُ الْحَسَنُ وَفِي عُنُقِهِ السَّخَابُ فَالْتَزَمَهُ رَسُولَ اللَّهِ وَالتَزَمَ هُوَ رَسُولَ اللَّهِ وَقَالَ اللَّهُمَّ
 إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۹۵

وَ أَحَبَّ مَنْ يُحِبُّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

أَخْرَجَهُ ابْنُ بَطَّةَ بِرَوَايَاتٍ كَثِيرَةٍ.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ص فَجَاءَ الْحَسَنُ فَأَقْبَلَ يَتَمَرَّغُ عَلَيْهِ فَرَفَعَ قَمِيصَهُ وَقَبَلَ زُبَيْتَهُ.

بيان السخاب بالكسر قلاده تتخذ من قرنفل و محلب و سك و نحوه و ليس فيها من اللؤلؤ و الجوهر شيء و قيل هو خيط ينظم فيه
 خرز يلبسه الصبيان و الجوارى و الزبيبة مصغر الزب بالضم و هو الذكر.

۵۶- قب، المناقب لابن شهر آشوب و عن أبي قتادة أَنَّ النَّبِيَّ ص قَبَّلَ الْحَسَنَ وَهُوَ يُصَلِّي.

الْخُدْرِيُّ أَنَّ الْحَسَنَ جَاءَ وَ النَّبِيُّ ص يُصَلِّي فَأَخَذَ بِعُنُقِهِ وَهُوَ جَالِسٌ فَقَامَ النَّبِيُّ ص وَإِنَّهُ لِيَمْسِكُ بِيَدَيْهِ حَتَّى رَكَعَ.

فَضَائِلُ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ كَانَ النَّبِيُّ ص يَقْبَلُ الْحَسَنَ فَقَالَ الْأَفْرَعُ بْنُ حَابِسٍ إِنَّ لِي عَشْرَةَ مِنْ الْوَالِدِ مَا قَبَلْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ فَقَالَ

ص مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ.

مُسْنَدُ الْعَشْرَةِ وَ إِبَانَةُ الْعَكْبَرِيِّ وَ شَرَفُ النَّبِيِّ ص وَ فَضَائِلُ السَّمْعَانِيِّ وَ قَدْ تَدَاخَلَتِ الرَّوَايَاتُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ عَنْ عُمَيْرِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ فِي طَرِيقِ قَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَرْنِي الْمَوْضِعَ الَّذِي قَبَلَهُ النَّبِيُّ ص قَالَ فَكَشَفَ عَنْ بَطْنِهِ فَقَبِلَ سُرَّتَهُ.

سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ: كَانَ الْحَسَيْنُ ع عَلَى فِخْذِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ يُقْبَلُهُ وَ يَقُولُ أَنْتَ السَّيِّدُ ابْنُ السَّيِّدِ أَبُو السَّادَةِ أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ أَبُو الْأَيْمَةِ أَنْتَ الْحُجَّةُ ابْنُ الْحُجَّةِ أَبُو الْحُجَجِ تَسَعُهُ مِنْ صُلْبِكَ وَ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

ابْنُ عُمَرَ إِنَّ النَّبِيَّ ص بَيْنَمَا هُوَ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ إِذْ خَرَجَ الْحَسَيْنُ ع فَوَطِئَ فِي ثَوْبِهِ فَسَقَطَ فَبَكَى فَنَزَلَ النَّبِيُّ ص عَنِ الْمِنْبَرِ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ قَاتَلَ اللَّهُ الشَّيْطَانَ إِنَّ الْوَلَدَ لَفِتْنَةٌ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا دَرَيْتُ أَنِّي نَزَلْتُ عَنْ مِثْبَرِي.

أَبُو السَّعَادَاتِ فِي فَضَائِلِ الْعَشْرَةِ قَالَ يَزِيدُ بْنُ أَبِي زِيَادٍ خَرَجَ النَّبِيُّ ص مِنْ بَيْتِ عَائِشَةَ فَمَرَّ عَلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ فَسَمِعَ الْحُسَيْنَ يَبْكِي فَقَالَ أَلَمْ تَعْلَمِي أَنَّ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۹۶

بُكَاءُهُ يُؤْذِنِي.

ابْنُ مِيَاخَةَ فِي السُّنَنِ وَ الزَّمْخَشَرِيُّ فِي الْفَائِقِ رَأَى النَّبِيَّ ص الْحُسَيْنَ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ فِي السَّكَّةِ فَاسْتَقْبَلَ النَّبِيَّ ص أَمَامَ الْقَوْمِ فَبَسَطَ إِحْدَى يَدَيْهِ فَطَلِقَ الصَّبِيَّ يَفِرُّ مَرَّةً مِنْ هَاهُنَا وَ مَرَّةً مِنْ هَاهُنَا وَ رَسُولُ اللَّهِ يُضَاحِكُهُ ثُمَّ أَخَذَهُ فَجَعَلَ إِحْدَى يَدَيْهِ تَحْتَ ذَقِيهِ وَ الْأُخْرَى عَلَى فَأْسِ رَأْسِهِ وَ أَقْنَعَهُ فَقَبَلَهُ وَ قَالَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ وَ حُسَيْنٌ مِنِّي أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سَبَطَ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

استقبل أى تقدم أى أقنعه أى رفعه بيان قال الجزرى فيه فجعل إحدى يديه فى فأس رأسه هو طرف مؤخره المشرف على القفا.

۵۷- قب، المناقب لابن شهر آشوب قَالَ الْمُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَرَّ الْحُسَيْنُ ع فَقَالَ أَبُو ظَبْيَانَ مَا لَهُ قَبَّحَهُ اللَّهُ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِيَفْرُجَ بَيْنَ رِجْلَيْهِ وَ يَقْبَلَ زُبَيْتَهُ.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ص إِذْ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ ع فَجَعَلَ يَنْزُو عَلَى ظَهْرِ النَّبِيِّ ص وَ عَلَى بَطْنِهِ فَبَالَ فَقَالَ دَعُوهُ. أَبُو عُبَيْدٍ فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ أَنَّهُ قَالَ ص لَا تُزْرَمُوا ابْنِي أَى لَا تَقْطَعُوا عَلَيْهِ بَوْلَهُ ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَصَبَّهُ عَلَى بَوْلِهِ.

سَنَنْ أَبِي دَاوُدَ إِنَّ الْحُسَيْنَ ع يَبَالَ فِي حَجَرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَتْ لُبَانَةُ أَعْطِنِي إِزَارَكَ حَتَّى أَعْمَلَهُ قَالَ إِنَّمَا يُغَسِّلُ مِنْ بَوْلِ الْمَأْنَثَى وَ يُنْضِجُ مِنْ بَوْلِ الذَّكَرِ.

أَحَادِيثُ اللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص كَانَ يُصَلِّي يَوْمًا فِي فَنَاءِ وَ الْحُسَيْنُ صَغِيرٌ بِالْقُرْبِ مِنْهُ فَكَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا سَجَدَ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَرَكِبَ ظَهْرَهُ ثُمَّ حَرَكَ رِجْلَيْهِ وَ قَالَ حَلْ حَلْ فَإِذَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ أَخَذَهُ فَوَضَعَهُ إِلَى جَانِبِهِ فَإِذَا سَجَدَ عَادَ عَلَى ظَهْرِهِ وَ قَالَ حَلْ حَلْ فَلَمْ يَزَلْ يَفْعَلُ ذَلِكَ حَتَّى فَرَّغَ النَّبِيُّ ص مِنْ صَلَاتِهِ فَقَالَ يَهُودِيٌّ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ بِالصَّبِيَّانِ شَيْئًا مَا نَفَعَلُهُ نَحْنُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص أَمَا لَوْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ لَرَحِمْتُمُ الصَّبِيَّانَ قَالَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۹۷

فَأِنِّي أَوْ مِنْ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ فَاسْلَمَ لَمَّا رَأَى كَرَمَهُ مَعَ عِظَمِ قَدْرِهِ.

بيان قال الجوهرى حلحلت القوم أى أزعجتهم عن موضعهم و حلحلت بالناقه إذا قلت لها حل بالنسكين و هو زجر للناقه و حوب زجر للبعير و حل أيضا بالتنوين فى الوصل.

۵۸- قب، المناقب لابن شهر آشوب أَمَالِي الْحَاكِمِ قَالَ أَبُو رَافِعٍ كُنْتُ أَلْعَبُ الْحُسَيْنَ ع وَ هُوَ صَبِيٌّ بِالْمِدَاحِي فَإِذَا أَصَابَتْ مِدْحَاتِي مِدْحَاتُهُ قُلْتُ أَحْمِلْنِي فَيَقُولُ أ تَزَكُبُ ظَهْرًا حَمَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ فَمَا تَزَكُرُهُ فَإِذَا أَصَابَتْ مِدْحَاتُهُ مِدْحَاتِي قُلْتُ لِمَا أَحْمِلُكَ كَمَا لَمْ تَحْمِلْنِي فَيَقُولُ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَحْمِلَ بَدْنَا حَمَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَحْمِلُهُ.

بيان قال الجزرى دحى أى رمى و ألقى و منه

حديث أبى رافع كنت ألاعب الحسن والحسين بالمداحى.

هى أحجار أمثال القرصه كانوا يحفرون حفيره و يدحون فيها بتلك الأحجار فإن وقع الحجر فقد غلب صاحبها و إن لم يقع غلب.

۵۹- قب، المناقب لابن شهر آشوب الرضا عن آياته ع قال قال رسول الله ص من أحب أن ينظر إلى أحب أهل الأرض إلى أهل السماء فلينظر إلى الحسين.

رواه الطبري في الولايه و المناقب و السمعاني في الفضائل بأسانيدهم عن إسماعيل بن رجاء و عمرو بن شعيب أنه مر الحسين ع على عبد الله بن عمرو بن العاص فقال عبد الله من أحب أن ينظر إلى أحب أهل الأرض إلى أهل السماء فلينظر إلى هذا المجتاز فما كلمته منذ ليالى ص فبين فأتى به أبو سعيد الخدرى إلى الحسين ع فقال له الحسين أ تعلم أنى أحب أهل الأرض إلى أهل السماء و تقاينى و أبى يوم ص فبين و الله إن أبى لخير منى فاستغدر و قال إن النبى ص قال لى أطع أباك فقال له الحسين ع أ ما سمعت قول الله تعالى و إن جاهداك على أن تشرك بى ما ليس لك به علم فلا تطعهما «۱» و قول رسول الله ص إنما الطاعة الطاعة فى المعروف و قوله لا طاعة لمخلوق فى معصية الخالق.

و فى المسأله الباهره فى تفضيل الزهراء الطاهره عن أبى محمد الحسن بن طاهر

(۱) لقمان: ۱۴، راجع المصدر ج ص ۷۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۹۸

القائى الهاشمى قال جاء الحديث أن جبرئيل نزل يوماً فوجد الزهراء نائمه و الحسين قلقاً على عادته الأطفال مع أمهاتهم فعد جبرئيل يلهيه عن البكاء حتى استيقظت فأعلمها رسول الله ص بذلك.

الطبرى طاوس اليماني عن ابن عباس قال رسول الله ص رأيت فى الجنة قصيراً من ذره بيضاء لما ص دعى فيها و لا وصل فقلت حبيى جبرئيل لمن هذا القصير قال للحسين ائنيك ثم تقدمت أمامه فإذا أنا بتفاح فأخذت تفاحه ففلقته فخرجت منها حوراء كأن مقادير النور أشفار عينيها فقلت لمن أنت فبكت ثم قالت لائنيك الحسين.

۶۰- قب، المناقب لابن شهر آشوب عم، إعلام الورى فى كتاب شرف النبى ص عن جابر قال قال رسول الله ص من سره أن ينظر إلى سيد شباب أهل الجنة فلينظر إلى الحسين بن علي.

۶۱- قب، المناقب لابن شهر آشوب عم، إعلام الورى عبد الله بن بریده عن ابن عباس قال: انطلقت مع رسول الله ص فنأدى على باب فاطمه ثلاثاً فلم يجبه أحد فمال إلى الحائط فقعده فيه و قعدت إلى جانبه فبينما هو كذلك إذ خرج الحسن بن علي قد غسل وجهه و علق عليه سبعة قال فسقط النبى ص يديه و مدهما ثم ضم الحسن إلى صدره و قبله و قال إن ابني هذا سيد و لعل الله عز و جل يصلح به بين فئتين من المسلمين.

۶۲- كشف، كشف الغمه قال ابن طلحة روى مرفوعاً إلى أبى بكره نفع بن الحارث الثقفى قال: رأيت رسول الله ص و الحسن بن علي إلى جنبه و هو يقبل على الناس مرة و عليه مرة و يقول إن ابني هذا سيد و لعل الله أن يصلح به بين فئتين من المسلمين عظيمين رواه الجبائدى.

و روى عن ص يحيى مسلم و البخارى مرفوعاً إلى البراء قال: رأيت رسول الله ص و الحسن بن علي على عاتقه يقول اللهم إنى أحبه فأحبه.

و روى الترمذى مرفوعاً إلى ابن عباس أنه قال: كان رسول الله ص

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۲۹۹

حامل الحسن بن علي على عاتقه فقال رجل نعم المركب ركبت يا غلام فقال النبى ص و نعم الركب هو رواه الجبائدى.

و رُوِيَ عَنِ الْحَافِظِ أَبِي نُعَيْمٍ مَا أوردَهُ فِي حَلَّتِيهِ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ص يُصَلِّي بِنَا فَجَاءَهُ الْحَسَنُ وَهُوَ سَاجِدٌ وَهُوَ صَغِيرٌ حَتَّى يَصِيرَ عَلَى ظَهْرِهِ أَوْ رَقَبَتِهِ فَيَرْفَعُهُ رَفْعًا رَفِيقًا فَلَمَّا صَلَّى قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ تَضَعُ بِهَذَا الصَّبِيِّ شَيْئًا لَا تَضَعُهُ بِأَحَدٍ فَقَالَ إِنَّ هَذَا رِيحَانَتِي وَإِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَعَسَى أَنْ يُصَلِّحَ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ رَوَاهُ الْجَنَابِذِيُّ فِي كِتَابِهِ.

و رُوِيَ عَنِ التِّرْمِذِيِّ مِنْ صَاحِبِهِ يَرْفَعُهُ بِسِنْدِهِ إِلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ كَانَ يَقُولُ لِفَاطِمَةَ ع اذْعِي لِي ابْنِي فَيَشْمُهُمَا وَيَضُمُّهُمَا إِلَيْهِ.

و رُوِيَ عَنِ مُسْلِمٍ وَ الْبُخَارِيِّ بِسِنْدَيْهِمَا عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص طَائِفَةً مِنَ النَّهَارِ لَا يُكَلِّمُنِي وَلَا أَكَلِمُهُ حَتَّى جَاءَ سُوقَ بَنِي قَيْنِقَاعٍ ثُمَّ انصَرَفَ حَتَّى أَتَى مَحَبًّا وَهُوَ الْمَخْدُوعُ فَقَالَ أَتَمَّ لُكْعٌ أَمْ لُكْعٌ يَعْنِي حَسَنًا فَظَنْنَا أَنَّمَا تَحْسِبُهُ أُمُّهُ لِأَنَّ تَغْسِلَهُ أَوْ تَلْبِسُهُ سَحَابًا فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ يَسْعَى حَتَّى اعْتَنَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ وَ أَحَبُّ مَنْ يُحِبُّهُ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبُّهُ وَ أَحَبُّ مَنْ يُحِبُّهُ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ فَمَا كَانَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بَعِيدَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا قَالَ.

بيان: أتم الهمزة للاستفهام و المراد باللكع الصغير و عليه حملة في النهاية و قال الزمخشري في الفائق اللكع اللثيم و قيل الوسخ من قولهم لكم عليه الوسخ و لكث و لكذ أي لصق و قيل هو الصغير و عن نوح بن جرير أنه سئل عنه فقال نحن أرباب الحمير نحن أعلم به هو الجحش الراضع و منه

حديثه ص أنه طلب الحسن فقال أتم لكع أتم لكع

٦٣- كشف، كشف الغممة رُوِيَ عَنِ التِّرْمِذِيِّ فِي صَاحِبِهِ مَرْفُوعًا إِلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: طَرَفْتُ النَّبِيَّ ص ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي بَعْضِ الْحَاجَةِ فَخَرَجَ وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى شَيْءٍ مَا أَدْرِي

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٣٠٠

مَا هُوَ فَلَمَّا فَرَغْتُ مِنْ حَاجَتِي قُلْتُ مَا هَذَا الَّذِي أَنْتَ مُشْتَمِلٌ عَلَيْهِ فَكَشَفَهُ فَإِذَا حَسَنٌ وَ حَسَيْنٌ عَلَى وَرِكَهِ فَقَالَ هَذَانِ ابْنَايَ وَ ابْنَا ابْنَتِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمَا فَأَحِبُّهُمَا وَ أَحَبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا.

و رُوِيَ عَنِ التِّرْمِذِيِّ بِسِنْدِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا.

و رُوِيَ عَنِ النَّسَائِيِّ بِسِنْدِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَادٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ فِي إِحْدَى صِلَاتِي الْعِشَاءِ وَهُوَ حَامِلٌ حَسِينًا فَتَقَدَّمَ النَّبِيُّ ص فَوَضَعَهُ ثُمَّ كَبَّرَ لِلصَّلَاةِ فَصَلَّى فَسَجَدَ بَيْنَ ظَهْرَانِي صَلَاتِهِ سَجْدَةً فَأَطَالَهَا قَالَ أَبِي فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا الصَّبِيُّ عَلَى ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَهُوَ سَاجِدٌ فَرَجَعْتُ إِلَى سُجُودِي فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص الصَّلَاةَ قَالَ النَّاسُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ سَجَدْتَ بَيْنَ ظَهْرَانِي صِلَاتِكَ سَعِيدَةً أَطَلْتَهَا حَتَّى ظَنْنَا أَنَّهُ قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ أَوْ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْكَ قَالَ كَلُّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ وَ لَكِنَّ ابْنِي ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ.

بيان قال الجزري فيه فأقاموا بين ظهرانيهم أي أقاموا بينهم على سبيل الاستظهار و الاستناد إليهم و زيدت فيه ألف و نون مفتوحة تأكيداً و معناه أن ظهرا منهم قدامه و ظهرا وراءه فهو مكنوف من جانبيه.

٦٤- كشف، كشف الغممة و رُوِيَ عَنِ التِّرْمِذِيِّ وَ النَّسَائِيِّ فِي صَاحِبِهِمَا كَلُّ مِنْهُم بِسِنْدِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى بُرَيْدَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَخْطُبُ فِجَاءَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع وَ عَلَيْهِمَا قَمِيصَانِ أَحْمَرَانِ يَمَشِيَانِ وَ يَعْتُرَانِ فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ الْمِثْبَرِ فَحَمَلَهُمَا وَ وَضَعَهُمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ فَظَنَرْتُ إِلَى هَيْدِينَ الصَّبِيِّ يَمَشِيَانِ وَ يَعْتُرَانِ فَلَمْ أَصْبِرْ حَتَّى قَطَعْتُ حَيْدِي وَ رَفَعْتُهُمَا.

و رَوَاهُ الْجَنَابِذِيُّ بِالْفَاطِطِ قَرِيبَهُ مِنْ هَذَا وَ أَحْصَرَ.

وَرَوَى عَنِ التِّرْمِذِيِّ بِسَنَدِهِ فِي صَحِيحِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي جَحِيْفَةَ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَ وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُشْبِهُهُ.
وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۰۱

بِرَسُولِ اللَّهِ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ.

وَعَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ أَشْبَهَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَ مَا بَيْنَ الصَّدْرِ إِلَى الرَّأْسِ وَالْحُسَيْنُ أَشْبَهَ فِيمَا كَانَ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ.
وَرَوَى عَنِ الْبُخَارِيِّ فِي صَحِيحِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: صَدَّقَنِي أَبُو بَكْرٍ الْعَصِيُّ ثُمَّ خَرَجَ يَمِشِي وَمَعَهُ عَلِيٌّ عَ فَرَأَى الْحَسِينَ
يَلْعَبُ بَيْنَ الصَّبِيَّانِ فَحَمَلَهُ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَاتِقِهِ وَقَالَ
بِأَبِي شَيْبَةَ النَّبِيِّ لَيْسَ شَبِيهَا بِعَلِيٍّ
وَعَلِيٌّ عَ يَضْحَكُ.

وَرَوَى الْجَنَابِذِيُّ هَذَا الْحَدِيثَ فَقَالَ:

بِأَبِي شَيْبَةَ النَّبِيِّ لَا شَبِيهَا بِعَلِيٍّ

قَالَ وَعَلِيٌّ يَتَبَسَّمُ

. وَرَوَى عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَحِيْفَةَ هَلْ رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَ قَالَ نَعَمْ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يُشْبِهُهُ.
وَرَوَى عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: مَا رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ إِلَّا فَاصَتْ عَيْنَايَ دُمُوعًا وَذَلِكَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَ خَرَجَ يَوْمًا فَوَجِدَنِي فِي
الْمَسْجِدِ فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَتَكَأَ عَلَيَّ ثُمَّ انْطَلَقْتُ حَتَّى جِئْنَا سُوْقَ بَنِي قَيْنُقَاعَ فَمَا كَلَّمَنِي فَطَافَ وَنَظَرَ ثُمَّ رَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ فَجَلَسَ فِي
الْمَسْجِدِ فَأَحْتَبِي ثُمَّ قَالَ لِي ادْعُ لُكْعَ فَأَتَى حَسَنٌ يَشْتَدُّ حَتَّى وَقَعَ فِي حَجْرِهِ فَجَعَلَ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي لِحْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ
صَ يَفْتَحُ فَمَهُ وَيُدْخِلُ فَمَهُ فِي فَمِهِ وَيَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ ثَلَاثًا.

قب، المناقب لابن شهر آشوب الحلبي عن أبي هريرة مثله.

۶۵- كشف، كشف الغمة و روى الجنابذى بسنده عن عبد الرحمن بن عوف قال قال رسول الله ص يا عبد الرحمن أ لا أعلمك عوداً
كان يعوذ بها إبراهيم ابنيه إسماعيل وإسحاق وأنا أعود بهما ابني الحسن والحسين قل كفى بسمع الله وإعيا لمن دعا ولا مزمى وراء
أمر الله لرام رمى.

وَرَوَى مَرْفُوعًا إِلَى إِسْحَاقَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هَارُونَ الرَّشِيدِ فَتَذَاكَرُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَ فَقَالَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۰۲

هَارُونَ تَزْعُمُ الْعَوَامُ أَنِّي أُبْعِضُ عَلِيًّا وَوُلْدَهُ حَسَنًا وَحُسَيْنًا وَ لَا وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ كَمَا يَظُنُّونَ وَ لَكِنَّ وُلْدَهُ هُوَ لَاءِ طَالِبْنَا بِدَمِ الْحُسَيْنِ مَعَهُمْ
فِي السَّهْلِ وَالْجَبَلِ حَتَّى قَتَلْنَا قَتْلَتَهُ ثُمَّ أَفْضَى إِلَيْنَا هَذَا الْأَمْرُ فَخَالَطْنَاهُمْ فَحَسَدُونَا وَخَرَجُوا عَلَيْنَا فَحَلُّوا قَطِيعَتَهُمْ وَاللَّهِ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ الْمُهَيْدِيُّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي جَعْفَرِ الْمُنْصُورِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَ إِذْ
أَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ عَ تَبْكِي فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَ مَا يُبْكِيكِ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ خَرَجَا فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي أَيْنَ سَيْلِكَمَا فَقَالَ
النَّبِيُّ صَ لَمَا تَبْكِينَ [تَبْكِي فَتَدَاكِ أَبُوكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَهُمَا وَهُوَ أَرْحَمُ بِهِمَا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَا أَخَذَا فِي بَرٍّ فَاحْفَظْهُمَا وَإِنْ كَانَا
أَخَذَا فِي بَحْرٍ فَسَلِّمْهُمَا فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَ فَقَالَ يَا أَحْمَدُ لَا تَعْتَمَّ وَلَا تَحْزَنْ هُمَا فَاضِحَانِ فِي الدُّنْيَا فَاضِحَانِ فِي الْآخِرَةِ وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا وَ
هُمَا فِي حَظِيرَةِ بَنِي النَّجَّارِ نَائِمِينَ وَقَدْ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِمَا مَلَكَ يَحْفَظُهُمَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَفُئِنَّا مَعَهُ حَتَّى أَتَيْنَا حَظِيرَةَ بَنِي
النَّجَّارِ فَإِذَا الْحَسَنُ مُعَاتِقُ الْحُسَيْنِ وَ إِذَا الْمَلِكُ قَدْ عَطَّاهُمَا بِأَحَدِ جَنَاحَيْهِ فَحَمَلَ النَّبِيُّ صَ الْحَسَنَ وَأَخَذَ الْحُسَيْنَ الْمَلِكُ وَ النَّاسُ يَرَوْنَ
أَنَّهُ حَامِلُهُمَا فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ أ لَّا نُحْفَفُ عَنْكَ بِأَحَدِ الصَّبِيِّينَ فَقَالَ دَعَاهُمَا فَإِنَّهُمَا فَاضِحَانِ فِي الدُّنْيَا

فَاضْمَانِ فِي الْآخِرَةِ وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ لَأَشْرَفَنَّهُمَا الْيَوْمَ بِمَا شَرَّفَهُمَا اللَّهُ فَحَطَبَ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ جَدًّا وَ جَدَّةً قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ جَدُّهُمَا رَسُولُ اللَّهِ وَ جَدَّتُهُمَا حَدِيحَةُ بِنْتُ حُوَيْلِدٍ أَلَا أُخْبِرُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ بِخَيْرِ النَّاسِ أَبَا وَ أُمِّيًّا قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَبُوهُمَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَلَا أُخْبِرُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ بِخَيْرِ النَّاسِ عَمِيًّا وَ عَمَّةً قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَمُّهُمَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ عَمَّتُهُمَا أُمُّ هَانِي بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ أَلَا يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ خَالًا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۰۳

وَ خَالَهٗ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ خَالُهُمَا الْقَاسِمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَالَتُهُمَا زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَلَا إِنَّ أَبَاهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ أُمُّهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ جَدُّهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ جَدَّتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ خَالَهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ خَالَتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ عَمَّتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ هُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْ أَحَبَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ.

وَ رَوَى مَرْفُوعًا إِلَى أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَيُّوبَ الْمُعْتَرِيَّ قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ أُبَيْضَ مُشْرَبًا حُمْرَةً أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ سَهْلَ الْخَدَّيْنِ دَقِيقَ الْمَسْرِ بِهٖ كَثَّ اللَّحْيَةَ ذَا وَفْرَةٍ كَانَ عُنُقُهُ إِبْرِيْقَ فَضْءٍ عَظِيمٍ الْكَرَادِيسِ بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمُنْكَبَيْنِ رَبْعَةً لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَ لَا الْقَصِيرِ مَلِيحًا مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا وَ كَانَ يَخْضِبُ بِالسَّوَادِ وَ كَانَ جَعَدَ الشَّعْرِ حَسَنَ الْبَدَنِ.

الدعج شدة السواد مع سعتها يقال عين دعجاء و المسربة بضم الراء الشعر المستدق الذي يأخذ من الصدر إلى السرة و كل عظيم التقيا في مفصل فهو كردوس مثل المنكبين و الركبتين.

وَ مِمَّا جَمَعَهُ صَيِّدِيْقُنَا الْبُرِّ الْمُحَدَّثُ مَرْفُوعًا إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَيْلَةَ عُرْجِ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيُّ حَبِيبُ اللَّهِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ فَاطِمَةُ أُمُّهُ اللَّهُ عَلَى بَاغِضِيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ.

وَ يَأْسِنَادِهِ قَالَ عَمْرٌ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ فَاطِمَةَ وَ عَلِيًّا وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ فِي قَبَّةِ بَيْضَاءَ سَقَفُهَا عَرْشُ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَ جَلَّ.

وَ يَأْسِنَادِهِ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: ابْنَاتِي هَذَانِ سَيِّدَاتُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا. وَ عَنْ كِتَابِ الْأَلِ لِابْنِ خَالَوَيْهِ اللَّغَوِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ سَيِّدَاتُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْ أَحَبَّهُمَا أَحْبَبَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا أَبْغَضَنِي.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۰۴

وَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ الْجَنَّةَ تَسْتَأْتِقُ إِلَيَّ أَرْبَعَةً مِنْ أَهْلِي قَدْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ وَ أَمَرَنِي بِحُبِّهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمَهْدِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الَّذِي يُصَلِّيْ خَلْفَهُ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ ع.

وَ مِنْ كِتَابِ الْأَلِ مَرْفُوعًا إِلَى عُمِّهِ بْنِ عَامِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَتِ الْجَنَّةُ يَا رَبِّ أَلَيْسَ قَدْ وَعَدْتَنِي أَنْ تُسَكِّنِي رُكْنًا مِنْ أَرْكَانِكَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْيَ زَيْنْتِكَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَأَقْبَلْتَ تَمِيْسُ كَمَا تَمِيْسُ الْعُرُوسُ.

وَ مِنْ كِتَابِ الْأَرْبَعِينَ لِلْفَتْوَانِيِّ عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ص وَ هُوَ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَى ظَهْرِهِ وَ يَقُولُ نَعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمْمَا وَ نَعْمَ الْحَمَلَانِ أَنْتَمَا.

وَ رَوَى اللَّفْتَوَانِيُّ أَنَّ النَّبِيَّ ص دَعَا الْحَسَنَ فَأَقْبَلَ وَ فِي عُنُقِهِ سِتْحَابٌ فَظَنَنْتُ أَنَّ أُمَّهُ حَبَسَتْهُ لِتَلْبِسَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص هَكَذَا وَ قَالَ الْحَسَنُ ع هَكَذَا بِيَدِهِ «۱» فَالْتَرَمَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْبُّهُ فَأَحْبِّهِ وَ أَحَبَّ مَنْ أَحْبَبَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

قَالَ مُتَّفَقٌ عَلَى صِحَّتِهِ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بُرَيْدٍ «۲» وَ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي السِّيَرِ عَنْ عَلِيٍّ عَنِ سُفْيَانَ.

وَ رَوَى الْحَافِظُ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدٌ اللَّفْتَوَانِيُّ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَرَدَّ أَبُو هُرَيْرَةَ فَقَالَ بِأَبِي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يُصَلِّي فَيَجِدُ فَجَاءَ الْحَسَنُ ع فَرَكِبَ ظَهْرَهُ وَ هُوَ سَاجِدٌ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ ع فَرَكِبَ ظَهْرَهُ مَعَ أَخِيهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ فَتَقَلَّ عَلَى ظَهْرِهِ فَجِئْتُ فَأَخَذْتُهُمَا عَنْ ظَهْرِهِ وَ ذَكَرَ كَلَامًا سَقَطَ عَلَى أَبِي يَغْلَى وَ مَسَحَ عَلَى رُءُوسِهِمَا وَ قَالَ مَنْ أَحْبَبَنِي فَلْيَحْبِبْهُمَا ثَلَاثًا.

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ أَحَبَّ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.
وَرَوَى أَنَّ الْعَبَّاسَ جَاءَ يَعُودُ النَّبِيَّ ص فِي مَرَضِهِ فَرَفَعَهُ وَأَجْلَسَهُ فِي مَجْلِسِهِ عَلَى سَرِيرِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص رَفَعَكَ اللَّهُ

(۱) قال بيده: أى أهوى بيده، والمراد أن النبي صلى الله عليه وآله بسط باعه ليستقبل الحسن والحسين عليه السلام بسط باعه ليلتزمه النبي صلى الله عليه وآله.

(۲) فى المصدر ج ۲ ص ۹۷: ابى يزيد.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۰۵

يَا عَمَّ فَقَالَ الْعَبَّاسُ هَذَا عَلِيٌّ يَسْتَأْذِنُ فَقَالَ يَدْخُلُ فَدْخَلَ وَمَعَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ع فَقَالَ الْعَبَّاسُ هُوَ لَاءِ وُلْدِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ هُمْ
وُلْدُكَ يَا عَمَّ فَقَالَ أُتَجِبُهُمَا قَالَ نَعَمْ قَالَ أَحَبَّكَ اللَّهُ كَمَا أَحَبَّيْتُهُمَا.

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ أُتِيَ بِتَمْرٍ مِنْ تَمْرِ الصَّدَقَةِ فَجَعَلَ يَقْسِمُهُ فَلَمَّا فَرَغَ حَمَلَ الصَّبِيَّ وَقَامَ فَبَاذَا الْحَسَنُ فِي فِيهِ تَمْرَةً يُلُوكَهَا فَسَالَ
لُعَابُهُ عَلَيْهِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَضْرَبَ شِدْقَهُ وَقَالَ كَخُ أَيُّ بَنِيٍّ أَمَا شَعَرْتَ أَنَّ آلَ مُحَمَّدٍ لَا يَأْكُلُونَ الصَّدَقَةَ.
قُلْتُ

وَقَدْ أوردَهُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِي مُسْنَدِهِ بِالْفَاطِظِ غَيْرِ هَذِهِ قَالَ الْحَسَنُ فَأَدْخَلَ إِصْبِعَهُ فِي فَمِي وَقَالَ كَخُ كَخُ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ لُعَابِي عَلَى
إِصْبِعِي.

وَرَوَى عَنْ أَبِي عَمِيرَةَ رُشَيْدِ بْنِ مَالِكٍ هَذَا الْحَدِيثَ بِالْفَاطِظِ أُخْرَى وَذَكَرَ أَنَّ رَجُلًا أَتَاهُ بِطَبَقٍ مِنْ تَمْرٍ فَقَالَ أَيْ هَذَا هَدِيَّةٌ أَمْ صَدَقَةٌ قَالَ
الرَّجُلُ صَدَقَةٌ فَصَدَّمَهَا إِلَى الْقَوْمِ قَالَ وَحَسَنٌ بَيْنَ يَدَيْهِ يَتَعَفَّرُ قَالَ فَأَخَذَ الصَّبِيَّ تَمْرَةً فَجَعَلَهَا فِي فَمِهِ قَالَ فَفَطَنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَأَدْخَلَ
إِصْبِعَهُ فِي فِي الصَّبِيِّ فَاتَّخَعَ التَّمْرَةَ ثُمَّ قَذَفَ بِهَا وَقَالَ إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ.

قَالَ اللَّفْتَوَانِيُّ لَمْ يُخْرِجِ الطَّبْرَانِيُّ لِأَبِي عَمِيرَةَ السَّعْدِيِّ فِي مُعْجَمِهِ سِوَى هَذَا الْحَدِيثِ الْوَاحِدِ
وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ.

وَقَالَ مَعْرُوفٌ فَحَدَّثَنِي أَنَّهُ يَدْخُلُ إِصْبِعُهُ لِيُخْرِجَهَا فَيَقُولُ هَكَذَا كَأَنَّهُ يَلْتَوِي عَلَيْهِ وَيَكْرَهُ أَنْ يُؤْذِيَهُ ع

. وَرَوَى مَرْفُوعًا إِلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص كَانَ يُفَعِّدُهُ عَلَى فِدَائِهِ وَيُفَعِّدُ الْحُسَيْنَ عَلَى الْفِدَائِ الْآخَرَى وَيَقُولُ اللَّهُمَّ ارْحَمْهُمَا
فَإِنِّي أَرْحَمُهُمَا.

وَرَوَاهُ الْبُخَارِيُّ فِي الْأَدَبِ.

وَرَوَى مَرْفُوعًا إِلَى أَبِي بَكْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص عَلَى الْمِنِيرِ وَالْحَسَنُ إِلَى جَنْبِهِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ مَرَّةً وَإِلَيْهِ مَرَّةً وَقَالَ إِنَّ ابْنِي هَذَا
سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ مَا بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۰۶

وَرَوَى عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ لِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَحَسَنَ وَحُسَيْنًا أَنَا سَلِّمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ.

وَقَدْ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ وَقَدْ نَظَرَ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ع مَنْ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَآبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي
يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

وَمِنْ كِتَابِ الْفِرْدَوْسِ عَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: سَأَلَتِ الْفِرْدَوْسُ رَبَّهَا فَقَالَ أَيُّ رَبِّ زَيْنِي فَإِنَّ أَصْحَابِي وَأَهْلِي أَتَقِيَاءُ أَبْرَارٌ فَأَوْحَى
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهَا أَلَمْ أَرْبِّبْكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ.

۶۶- بشا، بشاره المصطفى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمِيدِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَيْدِهِ عَنْ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُرْخِيِّ عَنْ أَحْمَدِ بْنِ الْخَلِيلِ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبُخَارِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ رَاشِدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ يَعْلَى بْنِ مَرْةٍ أَنَّهُ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ

ص دُعِينَا إِلَى طَعَامٍ فَإِذَا الْحَسَنُ يَلْعَبُ فِي الطَّرِيقِ فَأَسْرَعَ النَّبِيُّ ص أَمَامَ الْقَوْمِ ثُمَّ بَسَطَ يَدَهُ فَجَعَلَ يَمُرُّ مَرَّةً هَاهُنَا وَمَرَّةً هَاهُنَا يُضَاحِكُهُ حَتَّى أَخَذَهُ فَجَعَلَ إِخْدَى يَدَيْهِ فِي ذَقْنِهِ وَالْأُخْرَى بَيْنَ رَأْسِهِ ثُمَّ اعْتَنَقَهُ فَقَبَّلَهُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ حَسَنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ أَحَبُّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سِبْطَانِ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

۶۷- كا، الكافي علي عن أبيه عن بعض أصحابه عن القداح عن أبي عبد الله قال قال أمير المؤمنين ع رقا النبي ص حسينا وحسينا فقال أعيدكما بكلمات الله التامة وأسمايه الحسيني كلها عامه من شر السامة والهامة ومن شر كل عين لامة ومن شر كل حاسد إذا حسد ثم التفت النبي ص إلينا فقال هكذا كان يعوذ إبراهيم إسماعيل وإسحاق ع.

۶۸- كا، الكافي علي عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله قال قال رسول الله ص الولد الصالح ربحانة من الله فسيماها بين عباده وإن ربحانتي من الدنيا الحسن والحسين ع سميتهما باسم سبطين من بني إسرائيل شبرا [شبر] وشبيراً.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۰۷

۶۹- يب، تهذيب الأحكام الحسين بن سعيد عن النضر وفضالة عن عبد الله بن سنان عن حفص عن أبي عبد الله قال: إن رسول الله ص كان في الصلاة وإلى جانبه الحسين بن علي فكبر رسول الله ص فلم يحرك الحسين التكبير ولم يزل رسول الله ص يكبر ويعالج الحسين التكبير ولم يحرك حتى أكمل سبع تكبيرات فأحار الحسين التكبير في السابعة فقال أبو عبد الله ع فصارت سنة.

۷۰- فر، تفسير فرات بن إبراهيم جعفر الفراري معنعنا عن ابن عباس في قول الله تعالى يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وآمنوا برسوله يؤتكم كفلين من رحمته (۱) قال الحسن والحسين ويجعل لكم نورا تمشون به قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ع.

۷۱- فر، تفسير فرات بن إبراهيم علي بن محمد الزهري معنعنا عن جابر الأنصاري عن أبي جعفر في قوله تعالى يؤتكم كفلين من رحمته يعني حسينا وحسينا قال ما ضر من أكرمه الله أن يكون من شيعتنا ما أصابه في الدنيا ولو لم يقدر على شيء يأكله إلا الحشيش.

أقول قد مر بعض مناقبها والنصوص عليهما في باب إخبار النبي ص بمظلوميتهم ع و سيأتي بعض النصوص في الأبواب الآتية.

۷۲- في بعض كتب المناقب القديمة، عن محمد بن أحمد بن علي بن شاذان بإسناده عن ابن عباس قال: كنت جالسا بين يدي النبي ص ذات يوم وبين يديه علي وفاطمة والحسن والحسين إذ هبط جبرئيل ع ومعه تفاعه فتحيا بها النبي ص فتحيا بها علي بن أبي طالب فتحيا بها علي وقبلها و ردّها إلى رسول الله ص فتحيا بها رسول الله ص و حيا بها الحسن و تحيا بها الحسن و قبلها و ردّها إلى رسول الله ص فتحيا بها رسول الله و قبلها و ردّها إلى رسول الله ص فتحيا بها و حيا بها فاطمة فتحيت بها و قبلتها و ردّها إلى النبي ص فتحيا بها الرابعة و حيا بها علي بن أبي طالب فتحيا بها علي بن أبي طالب

(۱) الحديد: ۲۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۰۸

فلما هم أن يردّها إلى رسول الله ص سقطت التفاعه من بين أنامله فانفلقت بنصفين فسقط منها نور حتى بلغ إلى السماء الدنيا فإذا عليها سطران مكتوبان بسم الله الرحمن الرحيم تحيته من الله تعالى إلى محمد المصطفى وعلي المرتضى وفاطمة الزهراء والحسن والحسين سبطي رسول الله ص وأمان لمحبيهم يوم القيامة من النار.

وعن ابن شاذان بإسناده عن زاذان عن سلمان قال: أتيت النبي ص فسلمت عليه ثم دخلت على فاطمة ع فقالت يا عبد الله هذان الحسن والحسين جئان بيكيان فخذ بأيديهما فأخرج بهما إلى حيدهما فأخذت بأيديهما وحملتهما حتى أتيت بهما إلى النبي ص فقال ما لكم يا حسينا قالوا نشتهي طعاما يا رسول الله فقال النبي ص اللهم أطعمهما ثلاثا قال فنظرت فإذا سيفرجلة في يد رسول الله ص شبيهة بقله من قلال هجر أشد بياضا من الثلج وأحلى من العسل وألين من الزبد ففركها ص بإنهامه فصيرها نصفين ثم دفع إلى

الْحَسَنِ نِصْفَهَا وَإِلَى الْحُسَيْنِ نِصْفَهَا فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى النُّصْفَيْنِ فِي أَيِّدِيهِمَا وَأَنَا أَشْتَهِيهَا قَالَ يَا سَلْمَانَ هَذَا طَعَامٌ مِنَ الْجَنَّةِ لَا يَأْكُلُهُ أَحَدٌ حَتَّى يَنْجُو مِنَ الْحِسَابِ.

وَيَا سَلْمَانَ عَنِ الطَّبْرَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: كُنَّا حَوْلَ النَّبِيِّ ص فَبَجَاءَتْ أُمُّ أَيْمَنَ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ ضَلَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ ذَلِكَ عِنْدَ اِرْتِفَاعِ النَّهَارِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَوْمُوا فَاطِلْبُوا ابْنَتِي فَأَخَذَ كُلُّ رَجُلٍ تَجَاهَ وَجْهِهِ وَأَخَذْتُ نَحْوَ النَّبِيِّ ص فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى أَتَى سَفْحَ الْجَبَلِ وَإِذَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ع مُلتَرِقٌ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِصَاحِبِهِ وَإِذَا شُجَاعٌ (۱) قَائِمٌ عَلَى ذَنْبِهِ يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ شِبْهُ النَّارِ فَأَسْرَعَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص فَالْتَمَتَ مُخَاطَبًا لِرَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ انْسَابَ فَدَخَلَ بَعْضُ الْأَجْحَرَةِ (۲) ثُمَّ أَنَاهُمَا فَأَفْرَقَ بَيْنَهُمَا

(۱) الشجاع - بالضم و الكسر - الحية.

(۲) كأنه جمع جحر و هو مكان تحتفره الهوام و السباع لا نفسها و القياس في جمعه:

جحرة و اجحار.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۰۹

وَمَسَّحَ وُجُوهُهُمَا وَقَالَ بِأَبِي وَأُمِّي أَنْتُمَا مَا أَكْرَمَكُمَا عَلَى اللَّهِ ثُمَّ حَمَلَ أَحَدَهُمَا عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْمَنِ وَالْآخَرَ عَلَى عَاتِقِهِ الْأَيْسَرِ فَقُلْتُ طُوبَىٰ كَمَا نِعَمَ الْمَطِيئَةُ مَطِيئَتُكُمَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَنِعْمَ الرَّازِكِبَانِ هُمَا وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.

وَرَوَى فِي الْمَرَاثِيلِ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ كَانَا يَكْتَبَانِ فَقَالَ الْحَسَنُ لِلْحُسَيْنِ خَطِي أَحْسَنُ مِنْ خَطِّكَ وَقَالَ الْحُسَيْنُ لَا بَلْ خَطِي أَحْسَنُ مِنْ خَطِّكَ فَقَالَا لِفَاطِمَةَ احْكُمِي بَيْنَنَا فَكَرِهَتْ فَاطِمَةُ أَنْ تُؤْذِيَ أَحَدَهُمَا فَقَالَتْ لَهُمَا سَلِمَا أَبَا كَمَا فَسَأَلَاهُ فَكَرِهَ أَنْ يُؤْذِيَ أَحَدَهُمَا فَقَالَ سَلَا جَدُّكُمَا رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ ص لَا أَحْكُمُ بَيْنَكُمَا حَتَّى أَسْأَلَ جَبْرَائِيلَ فَلَمَّا جَاءَ جَبْرَائِيلُ قَالَ لَا أَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَلَكِنَّ إِسْرَافِيلَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمَا فَقَالَ إِسْرَافِيلُ لَا أَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَلَكِنَّ أَسْأَلَ اللَّهَ أَنْ يَحْكُمَ بَيْنَهُمَا فَسَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ فَقَالَ تَعَالَى لَا أَحْكُمُ بَيْنَهُمَا وَلَكِنَّ أُمَّهُمَا فَاطِمَةُ تَحْكُمُ بَيْنَهُمَا فَقَالَتْ فَاطِمَةُ احْكُمِ بَيْنَهُمَا يَا رَبِّ وَكَانَتْ لَهَا قِلَادَةٌ فَقَالَتْ لَهُمَا أَنَا أَنْتَرُ بَيْنَكُمَا جَوَاهِرَ هَذِهِ الْقِلَادَةِ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُمَا [مِنْهَا] أَكْثَرَ فَخَطُّهُ أَحْسَنُ فَشَرَّتْهُمَا وَكَانَ جَبْرَائِيلُ وَقَفْتَهُ عِنْدَ قَائِمَةِ الْعَرْشِ فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ وَبِنِصْفِ الْجَوَاهِرِ بَيْنَهُمَا كَيْلًا يَتَأَذَى أَحَدَهُمَا فَفَعَلَ ذَلِكَ جَبْرَائِيلُ إِكْرَامًا لَهُمَا وَتَعْظِيمًا.

وَرَوَى رُكْنَ الْأَيْمَةِ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ مِيكَائِيلَ عَنْ يَوْسُفَ بْنِ مَنْصُورِ السَّوِىِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَزْدِيِّ عَنْ سَيْهَلِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ مُحَمَّدِ النَّسْفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى عَنِ سَعْدَانَ عَنِ مَالِكِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ ابْنِ جَرِيحٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص جَائِعًا لَا يَقْدِرُ عَلَى مَا يَأْكُلُ فَقَالَ لِي هَاتِي رِدَائِي فَقُلْتُ أَيْنَ تَرِيدُ قَالَ إِلَى فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَأَنْظُرِي إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَيَذْهَبُ بَعْضُ مَا بِي مِنَ الْجُوعِ فَخَرَجَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ ع فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَيْنَ ابْنَتَايَ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَا مِنَ الْجُوعِ وَهُمَا يَبْكِيَانِ فَخَرَجَ النَّبِيُّ ص فِي طَلْبِهِمَا فَرَأَى أَبَا الدَّرْدَاءِ فَقَالَ يَا عُوَيْمِرُ هَلْ رَأَيْتَ ابْنَتِي قَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُمَا نَائِمَانِ فِي

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۱۰

ظِلِّ حَائِطِ بَنِي جُرْدَعَانَ فَانْطَلَقَ النَّبِيُّ فَضَمَّهُمَا وَهُمَا يَبْكِيَانِ وَهُوَ يَمْسُحُ الدَّمُوعَ عَنْهُمَا فَقَالَ لَهُ أَبُو الدَّرْدَاءِ دَعْنِي أَحْمِلُهُمَا فَقَالَ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ دَعْنِي أَمْسِحُ الدَّمُوعَ عَنْهُمَا فَوَالَّذِي بَعْتَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ قَطَرَ قَطْرَةٌ فِي الْمَارِضِ لَبَقِيَتِ الْمَجَاعَةُ فِي أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ حَمَلَهُمَا وَهُمَا يَبْكِيَانِ وَهُوَ يَبْكِي فَجَاءَ جَبْرَائِيلُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ رَبُّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ يُقْرُئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ مَا هَذَا الْجَزَعُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص يَا جَبْرَائِيلُ مَا أَبْكِي جَزَعًا بَلْ أَبْكِي مِنْ ذُلِّ الدُّنْيَا فَقَالَ جَبْرَائِيلُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ أَيُّسِّرُكَ أَنْ أُحَوَّلَ لَكَ أَحَدًا ذَهَبًا وَ لَمَا يَنْقُصُ لَكَ مِمَّا عِنْدِي شَيْءٌ قَالَ لَا قَالَ لِمَ قَالَ لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يُحِبِّ الدُّنْيَا وَلَوْ أَحْبَبَهَا لَمَا جَعَلَ لِلْكَافِرِ أَكْمَلَهَا فَقَالَ جَبْرَائِيلُ ع يَا مُحَمَّدُ ادْعُ بِالْجَفْنَةِ الْمُنْكَوسِيَةِ الَّتِي فِي نَاحِيَةِ الْبَيْتِ فَادْعَا بِهَا فَلَمَّا حُمِلَتْ فَيَاذًا فِيهَا تَرِيدُ وَ لَحْمٌ كَثِيرٌ فَقَالَ كُلْ يَا مُحَمَّدُ وَ اطْعِمِ ابْنَتَيْكَ وَ أَهْلَ بَيْتِكَ قَالَ فَأَكَلُوا فَسَبِعُوا قَالَ ثُمَّ أُرْسِلْ بِهَا إِلَيَّ فَأَكَلُوا وَ سَبِعُوا وَهُوَ عَلَى حَالِهَا قَالَ مَا رَأَيْتُ جَفْنَةً أَعْظَمَ بَرَكَهَ مِنْهَا فَوَفَعَتْ

عَنْهُمْ فَقَالَ النَّبِيُّ ص وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَوْ سَكَتَ لَتَدَاوَلَهَا فُقَرَاءُ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

۷۳- أَقُولُ، وَجَدْتُ فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ رُوِيَ مُرْسَلًا عَنْ جَمَاعَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ قَالُوا دَخَلَ النَّبِيُّ ص دَارَ فَاطِمَةَ ع فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ أَبَاكَ الْيَوْمَ ضَيْفُكَ فَقَالَتْ ع يَا أَبَتِ إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ يُطَالِبَانِي بِشَيْءٍ مِنَ الزَّادِ فَلَمْ أَجِدْ لَهُمَا شَيْئًا يَفْتَاتَانِ بِهِ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ص دَخَلَ وَجَلَسَ مَعَ عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ ع وَفَاطِمَةَ مُتَحَيِّرَةً مَا تَدْرِي كَيْفَ تَصْنَعُ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ص نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ سَاعَةً وَ إِذَا بِجَبْرَيْلَ ع قَدْ نَزَلَ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُفْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَخْضُكَ بِالتَّحِيَّةِ وَالْإِكْرَامِ وَيَقُولُ لَكَ قُلْ لِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنِ أَيُّ شَيْءٍ يَشْتَهُونَ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص يَا عَلِيُّ وَيَا فَاطِمَةَ وَيَا حَسَنُ وَيَا حُسَيْنُ إِنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ عَلِمَ أَنَّكُمْ جِيَاعَ فَأَيُّ شَيْءٍ تَشْتَهُونَ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ فَأَمْسَكُوا عَنِ الْكَلَامِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۱۱

وَلَمْ يُزِدُوا جَوَابًا حَيَاءً مِنَ النَّبِيِّ ص فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع عَنْ إِذْنِكَ يَا أَبَاهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَنْ إِذْنِكَ يَا أُمَّةَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَعَنْ إِذْنِكَ يَا أَخَاهُ الْحَسَنَ الرَّكِيَّ أَحْتَارُ لَكُمْ شَيْئًا مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ فَقَالُوا جَمِيعًا قُلْ يَا حُسَيْنُ مَا شِئْتَ فَقَدْ رَضِينَا بِمَا تَخْتَارُهُ لَنَا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْ لِحَبْرَيْلَ إِنَّا نَشْتَهِي رُطْبًا جَيِّدًا فَقَالَ النَّبِيُّ ص قَدْ عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةَ قُومِي وَادْخُلِي الْبَيْتَ وَأَخْضِرِي إِلَيْنَا مَا فِيهِ فَدَخَلَتْ فَرَأَتْ فِيهِ طَبَقًا مِنَ الْبَلُورِ مُعْطَى بِمَنْدِيلٍ مِنَ السُّنْدُسِ الْأَخْضَرِ وَفِيهِ رُطْبٌ جَنِّيٌّ فِي غَيْرِ أَوَانِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص يَا فَاطِمَةُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَزُوقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ كَمَا قَالَتْ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ فَقَامَ النَّبِيُّ ص وَتَنَاوَلَهُ وَقَدَّمَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثُمَّ أَخَذَ رُطْبَةً وَاحِدَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ هَيْنَا مَرِيئًا لَكَ يَا حُسَيْنُ ثُمَّ أَخَذَ رُطْبَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ الْحَسَنِ وَقَالَ هَيْنَا مَرِيئًا يَا حَسَنُ ثُمَّ أَخَذَ رُطْبَةً ثَالِثَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ع وَقَالَ لَهَا هَيْنَا مَرِيئًا لَكَ يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ثُمَّ أَخَذَ رُطْبَةً رَابِعَةً فَوَضَعَهَا فِي فَمِ عَلِيٍّ ع وَقَالَ هَيْنَا مَرِيئًا لَكَ يَا عَلِيُّ ثُمَّ نَاولَ عَلِيًّا رُطْبَةً أُخْرَى وَالنَّبِيُّ ص يَقُولُ لَهُ هَيْنَا مَرِيئًا لَكَ يَا عَلِيُّ ثُمَّ وَثَبَ النَّبِيُّ ص قَائِمًا ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ أَكَلُوا جَمِيعًا عَنْ ذَلِكَ الرُّطْبِ فَلَمَّا اكْتَفَوْا وَشَبِعُوا ارْتَفَعَتِ الْمَائِدَةُ إِلَى السَّمَاءِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَتْ فَاطِمَةُ يَا أَبَتِ لَقَدْ رَأَيْتَ الْيَوْمَ مِنْكَ عَجَبًا فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَمَا الرُّطْبَةُ الْأُولَى الَّتِي وَضَعْتَهَا فِي فَمِ الْحُسَيْنِ وَقُلْتَ لَهُ هَيْنَا يَا حُسَيْنُ فَإِنِّي سَمِعْتُ مِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ يَقُولَانِ هَيْنَا لَكَ يَا حُسَيْنُ فَقُلْتُ أَيْضًا مُوَافِقًا لَهُمَا فِي الْقَوْلِ ثُمَّ أَخَذْتُ الثَّانِيَةَ فَوَضَعْتُهَا فِي فَمِ الْحَسَنِ فَسَمِعْتُ جَبْرَيْلَ وَمِيكَائِيلَ يَقُولَانِ هَيْنَا لَكَ يَا حَسَنُ فَقُلْتُ أَنَا مُوَافِقًا لَهُمَا فِي الْقَوْلِ ثُمَّ أَخَذْتُ الثَّلَاثَةَ فَوَضَعْتُهَا فِي فَمِكِ يَا فَاطِمَةَ فَسَمِعْتُ الْحُورَ الْعَيْنَ مَسْرُورِينَ مُشْرِفِينَ عَلَيْنَا مِنَ الْجَنَانِ وَهُنَّ يَقُلْنَ هَيْنَا لَكَ يَا فَاطِمَةَ فَقُلْتُ مُوَافِقًا لَهُنَّ بِالْقَوْلِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۱۲

وَلَمَّا أَخَذْتُ الرَّابِعَةَ فَوَضَعْتُهَا فِي فَمِ عَلِيٍّ سَمِعْتُ النَّدَاءَ مِنْ قِبَلِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى يَقُولُ هَيْنَا مَرِيئًا لَكَ يَا عَلِيُّ فَقُلْتُ مُوَافِقًا لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ نَاولْتُ عَلِيًّا رُطْبَةً أُخْرَى ثُمَّ أُخْرَى وَأَنَا أَسْمَعُ صَوْتَ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى يَقُولُ هَيْنَا مَرِيئًا لَكَ يَا عَلِيُّ ثُمَّ قُمْتُ إِجْلَالًا لِرَبِّ الْعِزَّةِ جَلَّ جلالُهُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَا مُحَمَّدُ وَعَزَّتِي وَجَلَالِي لَوْ نَاولْتُ عَلِيًّا مِنْ هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ رُطْبَةً لَقُلْتُ لَهُ هَيْنَا مَرِيئًا بِغَيْرِ انْقِطَاعٍ.

وَرُوِيَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى الرَّسُولَ ص فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ صَدَدْتُ خَشْفَةَ عَزَالِهِ وَأَتَيْتُ بِهَا إِلَيْكَ هَدِيَّةً لَوْلَمْ يَدَيْكَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنِ فَقَبِلَهَا النَّبِيُّ ص وَدَعَا لَهُ بِالْخَيْرِ فَإِذَا الْحَسَنُ ع وَاقِفٌ عِنْدَ جَدِّهِ فَرَوَّعَ إِلَيْهَا فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا فَمَا مَضَى سَاعَةً إِلَّا وَالْحُسَيْنُ ع قَدْ أَقْبَلَ فَرَأَى الْخَشْفَةَ عِنْدَ أَخِيهِ يَلْعَبُ بِهَا فَقَالَ يَا أَخِي مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذِهِ الْخَشْفَةُ فَقَالَ الْحَسَنُ ع أَعْطَانِيهَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ص فَسَارَ الْحُسَيْنُ ع مُسْرِعًا إِلَى جَدِّهِ فَقَالَ يَا جَدَّاهُ أَعْطَيْتَ أَخِي خَشْفَةً يَلْعَبُ بِهَا وَلَمْ تُعْطِنِي مِثْلَهَا وَجَعَلَ يُكْرِرُ الْقَوْلَ عَلَيَّ جَدِّهِ وَهُوَ سَاكِتٌ لَكِنَّهُ يُسَلِّمُ خِمَاطِرَهُ وَيَلْطِئُهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْكَلَامِ حَتَّى أَفْضَى مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع إِلَى أَنْ هَمَّ بِبَيْكِي فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ نَحْنُ بِصَةِ يَاحَ قَدْ ارْتَفَعَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ فَظَرْنَا فَإِذَا ظَبْيَةٌ وَمَعَهَا خَشْفُهَا وَمِنْ خَلْفِهَا ذُبَّةٌ تَسُوقُهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَتَضْرِبُهَا بِأَحَدِ أَطْرَافِهَا حَتَّى أَتَتْ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ص ثُمَّ نَطَقَتِ الْعُزَالَةُ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ وَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ كَانَتْ لِي خَشْفَتَانِ إِحْدَاهُمَا صَادَاهَا الصَّيَادُ وَأَتَى بِهَا إِلَيْكَ وَ

بَقِيْتُ لِي هَذِهِ الْأُخْرَى وَ أَنَا بِهَا مَسْرُورَةٌ وَ إِنِّي كُنْتُ الْآنَ أَرْضِعُهَا فَسَمِعْتُ قَائِلًا يَقُولُ أُسْرِعِي أُسْرِعِي يَا غَزَالَهُ بِخَشْفِكَ إِلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ أَوْصَلِيهِ سَرِيعًا لِأَنَّ الْحُسَيْنَ وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَي جَدِّهِ وَ قَدْ هَمَّ أَنْ يَبْكِيَ وَ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْمَعِهِمْ قَدْ رَفَعُوا رُءُوسَهُمْ مِنْ صَوَامِعِ الْعِبَادَةِ وَ لَوْ بَكَى الْحُسَيْنُ لَمَ تَفَعَّلِي سَلَطْتُ عَلَيْكَ هَذِهِ الذُّبَّةُ تَأْكُلُكَ مَعَ خَشْفِكَ فَأَتَيْتُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۱۳

بِخَشْفِي إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ قَطَعْتُ مَسَافَةً بَعِيدَةً وَ لَكِنْ طُوِبَتْ لِي الْأَرْضُ حَتَّى أَتَيْتَكَ سَرِيعَةً وَ أَنَا أَحْمَدُ اللَّهُ رَبِّي عَلَى أَنْ جِئْتُكَ قَبْلَ جَرِيَانِ دُمُوعِ الْحُسَيْنِ عَ عَلَى خَدِّهِ فَارْتَفَعَ التَّهْلِيلُ وَ التَّكْبِيرُ مِنَ الْأَصْحَابِ وَ دَعَا النَّبِيُّ صَ لِلْغَزَالَةِ بِالْخَيْرِ وَ الْبَرَكَهَ وَ أَخَذَ الْحُسَيْنُ عَ الْخِشْفَةَ وَ أَتَى بِهَا إِلَى أُمِّهِ الزَّهْرَاءِ عَ فَسُرَّتْ بِذَلِكَ سُورًا عَظِيمًا.

وَ رَوَى عَنْ سَيِّدِ الْمَنَانِ الْفَارِسِيِّ قَالَ: أَهْدَى إِلَى النَّبِيِّ صَ قِطْفٌ مِنَ الْعِيبِ فِي غَيْرِ أَوَانِهِ فَقَالَ لِي يَا سَيِّدِ الْمَنَانِ ائْتِنِي بِوَلَدَيْ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ لِيَأْكُلَا مَعِيَ مِنْ هَذَا الْعِيبِ قَالَ سَيِّدِ الْمَنَانِ الْفَارِسِيُّ فَذَهَبْتُ أَطْرُقُ عَلَيْهِمَا مَنْزِلَ أُمَّهُمَا فَلَمْ أَرَهُمَا فَاتَيْتُ مَنْزِلَ أُخْتِهِمَا [أُخْتِهَا] أُمُّ كُلْثُومٍ فَلَمْ أَرَهُمَا فَجِئْتُ فَخَبَّرْتُ النَّبِيَّ صَ بِذَلِكَ فَاضْطَرَبَ وَ وَثَبَ قَائِمًا وَ هُوَ يَقُولُ وَآ وَ لِدَاهُ وَ قَرَّةَ عَيْنَاهُ مَنْ يُرَشِّدُنِي عَلَيْهِمَا فَلَهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةُ فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ عَلَامَ هَذَا الْإِنْرَاعِ فَقَالَ عَلَى وَ لَدَيْ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَيْهِمَا مِنْ كَيْدِ الْيَهُودِ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ يَلُ خِيفٌ عَلَيْهِمَا مِنْ كَيْدِ الْمُنَافِقِينَ فَإِنَّ كَيْدَهُمْ أَشَدُّ مِنْ كَيْدِ الْيَهُودِ وَ أَعْلَمُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ ابْنَيْكَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ نَائِمَانِ فِي حَدِيثِهِ أَبِي الدَّخْدَاحِ فَصَارَ النَّبِيُّ صَ مِنْ وَفْتِهِ وَ سَاعَتِهِ إِلَى الْحَدِيثِ وَ أَنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا الْحَدِيثَةَ وَ إِذَا هُمَا نَائِمَانِ وَ قَدْ اعْتَنَقَ أَحَدُهُمَا الْأُخْرَى وَ تُعْبَانُ فِي فِيهِ طَاقَةٌ رِيحَانٍ يَرُوحُ بِهَا وَ جَهَنَّمَا فَلَمَّا رَأَى التُّعْبَانَ النَّبِيُّ صَ أَلْقَى مَا كَانَ فِي فِيهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَسْتُ أَنَا تُعْبَانًا وَ لَكِنِّي مَلَكٌ مِنَ مَلَائِكَةِ اللَّهِ الْكَرُوبِيِّينَ غَفَلْتُ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي طَرْفَةَ عَيْنٍ فَغَضِبَ عَلَيَّ رَبِّي وَ مَسَّخَنِي تُعْبَانًا كَمَا تَرَى وَ طَرَدَنِي مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ إِنِّي مُنْذُ سِتِّينَ كَثِيرَةً أَقْصِدُ كَرِيمًا عَلَى اللَّهِ فَاسْأَلُهُ أَنْ يَشْفَعَ لِي عِنْدَ رَبِّي عَسَى أَنْ يَرْحَمَنِي وَ يُعِيدَنِي مَلَكًا كَمَا كُنْتُ أَوَّلًا إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ فَجَاءَ النَّبِيُّ صَ يُقْبَلُهُمَا حَتَّى اسْتَيْقَظَا فَجَلَسَا عَلَى رُكْبَتِي النَّبِيُّ صَ فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صَ انظُرَا يَا وَلَدَيَّ هَذَا مَلَكٌ مِنَ مَلَائِكَةِ اللَّهِ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۱۴

الْكَرُوبِيِّينَ قَدْ غَفَلَ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي طَرْفَةَ عَيْنٍ فَجَعَلَهُ اللَّهُ هَكَذَا وَ أَنَا مُسْتَشْفِعٌ بِكَمَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَاشْفَعَا لَهُ فَوَثَبَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَ فَاسْبَعَا الْوُضُوءَ وَ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ جَدَّنَا الْجَلِيلِ الْحَبِيبِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى وَ بَابِنَا عَلَيَّ الْمُرْتَضَى وَ بِأَمْنَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ إِلَّا مَا رَدَدْتَهُ إِلَى خَالَتِهِ الْأُولَى قَالَ فَمَا اسْتَبْتَمُ دُعَاءَهُمَا فَإِذَا بِجَبْرَائِيلَ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فِي رَهْطٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ بَشَّرَ ذَلِكَ الْمَلَكُ بِرِضَى اللَّهِ عَنْهُ وَ بَرَدَهُ إِلَى سِتْرَتِهِ الْأُولَى ثُمَّ ارْتَفَعُوا بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُمُ يَسْتَبْجِحُونَ اللَّهَ تَعَالَى ثُمَّ رَجَعَ جَبْرَائِيلُ إِلَى النَّبِيِّ صَ وَ هُوَ مُتَبَسِّمٌ وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ الْمَلَكُ يَفْتَحِرُ عَلَى مَلَائِكَةِ السَّمَاوَاتِ وَ يَقُولُ لَهُمْ مَنْ مِثْلِي وَ أَنَا فِي شَفَاعَةِ السَّيِّدِينَ السُّبُّطِينَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ.

وَ قَالَ حُكَيٌّ عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ قَالَ: حَجَجْتُ فِي بَعْضِ السِّنِينَ فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَوَجَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ جَالِسًا وَ حَوْلَهُ غُلَامَانِ يَأْفَعَانِ وَ هُوَ يُقْبَلُ هَذَا مَرَّةً وَ هَذَا أُخْرَى فَإِذَا رَأَاهُ النَّاسُ يَفْعَلُ ذَلِكَ أَمْسِكُوا عَنْ كَلَامِهِ حَتَّى يَقْضِيَ وَ طَرَهُ مِنْهُمَا وَ مَا يَعْرِفُونَ لَأَيِّ سَبَبٍ حُبُّهُ إِيَّاهُمَا فَجِئْتُهُ وَ هُوَ يَفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا ابْنُكَ فَقَالَ إِنَّهُمَا ابْنَا ابْنَتِي وَ ابْنَا أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي وَ أَحَبُّ الرِّجَالِ إِلَيَّ وَ مَنْ هُوَ سَمِعِي وَ بَصِيرِي وَ مَنْ نَفْسُهُ نَفْسِي وَ نَفْسِي نَفْسُهُ وَ مَنْ أَحْزَنُ لِحُزْنِهِ وَ يَحْزَنُ لِحُزْنِي فَقُلْتُ لَهُ قَدْ عَجِبْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ فِعْلِكَ بِهِمَا وَ حُبِّكَ لَهُمَا فَقَالَ لِي أَحَدُكَ أَيُّهَا الرَّجُلُ إِنِّي لَمَّا عَرَجْتُ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ انْتَهَيْتُ إِلَى شَجَرَةٍ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَعَجِبْتُ مِنْ طِيبِ رَائِحَتِهَا فَقَالَ لِي جَبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ لَا تَعْجَبْ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَتَمْرُهَا أَطِيبُ مِنْ رِيحِهَا فَجَعَلَ جَبْرَائِيلُ يُتَحَفِّنِي مِنْ تَمْرِهَا وَ يُطْعِمُنِي مِنْ فَاكِهِتِهَا وَ أَنَا لَا أَمَلُ مِنْهَا ثُمَّ مَرَرْنَا بِشَجَرَةٍ أُخْرَى فَقَالَ لِي جَبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ كُلْ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَإِنَّهَا تُشْبِهُ الشَّجَرَةَ الَّتِي

أَكَلَتْ مِنْهَا التَّمْرَ فَهِيَ أَطْيَبُ طَعْمًا وَأَذْكَى رَائِحَةً قَالَ فَجَعَلَ جَبْرِئِيلُ يُثْحِنُنِي بِشِمْرِهَا وَيُسْمِنُنِي مِنْ رَائِحَتِهَا وَأَنَا لَا أَمَلُ مِنْهَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۱۵

فَقُلْتُ يَا أَخِي جَبْرِئِيلُ مَا رَأَيْتَ فِي الْأَشْجَارِ أَطْيَبَ وَلَا أَحْسَنَ مِنْ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ أَتَدْرِي مَا اسْمُ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ فَقُلْتُ لَا أَدْرِي فَقَالَ إِحْدَاهُمَا الْحَسَنُ وَالْأُخْرَى الْحُسَيْنُ فَإِذَا هَبَطْتَ يَا مُحَمَّدُ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ فُورِكَ فَأَتِ زَوْجَتَكَ خَدِيجَةَ وَوَأَقْعَهَا مِنْ وَقْتِكَ وَسَاعَتِكَ فَإِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْكَ طِيبُ رَائِحَةِ التَّمْرِ الَّذِي أَكَلْتَهُ مِنْ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ فَتَلِدُ لَكَ فَاطِمَةَ الرُّهْمَاءِ ثُمَّ زَوْجَهَا أَخَاكَ عَلِيًّا فَتَلِدُ لَهُ ابْنَيْنِ فَسَمَّ أَحَدَهُمَا الْحَسَنَ وَالْآخَرَ الْحُسَيْنَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي أَخِي جَبْرِئِيلُ فَكَانَ الْأَمْرُ مَا كَانَ فَنَزَلَ إِلَيَّ جَبْرِئِيلُ بَعْدَ مَا وُلِدَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فَقُلْتُ لَهُ يَا جَبْرِئِيلُ مَا أَشَوْقَنِي إِلَى تَيْنِكَ الشَّجَرَتَيْنِ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ إِذَا اشْتَقْتِ إِلَى الْأَكْلِ مِنْ تَمْرِهِ تَيْنِكَ الشَّجَرَتَيْنِ فَسَمَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ قَالَ فَجَعَلَ النَّبِيُّ ص كُلَّمَا اشْتَقَّ إِلَى الشَّجَرَتَيْنِ يَسْمُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَيَلْتَمُهُمَا وَهُوَ يَقُولُ صَدَقَ أَخِي جَبْرِئِيلُ عَ ثُمَّ يَقْبَلُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَيَقُولُ يَا أَصْحَابِي إِنِّي أَوَدُّ أَنِّي أَقَاسِمُهُمَا حَيَاتِي لِحُبِّي لَهُمَا فَهَمَّا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا فَتَعَجَّبَ الرَّجُلُ مِنْ وَصْفِ النَّبِيِّ ص لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَكَيْفَ لَوْ شَاهِدَ النَّبِيُّ ص مَنْ سَفَكَ دِمَاءَهُمْ وَقَتَلَ رِيحَالَهُمْ وَذَبَحَ أَطْفَالَهُمْ وَنَهَبَ أَمْوَالَهُمْ وَسَبَى حَرِيمَهُمْ أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. أقول: قد مر أخبار كثيرة في باب فضائل أصحاب الكساء و باب النصوص على الاثنى عشر في فضائلهما.

وَرَوَى الدَّيْلَمِيُّ فِي فِرْدَوْسِ الْأَخْبَارِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّ أَخِي هَارُونَ مَاتَ فَاعْفِرْ لَهُ فَاوْحَى اللَّهُ أَنْ يَا مُوسَى لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنِّي أَنْتَقِمُ لَهُ مِنْهُ.

وَرَوَى أَيْضًا عَنْهُ ع أَنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَرَارَهُ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ. وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ع اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحَبَّ مَنْ يُحِبُّهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۱۶

ثَلَاثًا يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع.

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْهُ ص الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَّا ابْنَتِي الْخَالَةَ عِيسَى وَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا. ابْنُ عَمْرٍ عَنْهُ ع الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ هُمَا رِيحَانِي [رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا].

يَعْلَى بْنُ مَرْةٍ الْحُسَيْنُ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سَبَطُ مِنَ الْأَسْبَاطِ.

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ جَبْتِي عَرْشِ الرَّحْمَنِ بِمَنْزِلَةِ الشَّنْفَيْنِ مِنَ الْوَجْهِ.

حَدِيقَةُ عَنْهُ ص الْحُسَيْنُ أُعْطِيَ مِنَ الْفَضْلِ مَا لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ آدَمَ مَا خَلَا يُوسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ.

وَعَنْ عَائِشَةَ عَنْهُ ص قَالَ: سَأَلَتِ الْفِرْدَوْسُ رَبَّهَا عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَتْ أَيُّ رَبِّ زَيْنِي فَإِنْ أَصْحَابِي وَأَهْلِي أَتَقِيَاءُ أَهْرَارًا فَاوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا أَوْ لَمْ أُرِيَنَّكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ.

وَرَوَى ابْنُ نَمَا فِي مُثِيرِ الْأَخْزَانِ مِنْ تَارِيخِ الْبَلَادِرِيِّ قَالَ حَدَّثَ مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الْمُبَرِّدُ النَّحْوِيُّ فِي إِسْمَاعِيلِ ذَكَرَهُ قَالَ: انصَرَفَ النَّبِيُّ إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَرَأَاهَا قَائِمَةً خَلْفَ بَابِهَا فَقَالَ مَا بَالُ حَبِيبَتِي هَاهُنَا فَقَالَتْ ابْنَاكَ خَرَجَا غَدَوَةً وَقَدْ غَبَى عَلَيَّ خَبْرُهُمَا فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ ص يَقْفُو آثَارَهُمَا حَتَّى صَارَ إِلَى كَهْفِ جَبَلٍ فَوَجَدَهُمَا نَائِمَيْنِ وَحِيَّةٌ مَطْوَقَةٌ عِنْدَ رُءُوسِهِمَا فَأَخَذَ حَجْرًا وَأَهْوَى إِلَيْهَا فَقَالَتْ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاللَّهِ مَا نَمْتُ عِنْدَ رُءُوسِهِمَا إِلَّا حِرَاسَةً لَهُمَا فَدَعَا لَهَا بِخَيْرٍ ثُمَّ حَمَلَ الْحَسَنَ عَلَى كَتِفِهِ الْيُمْنَى وَالْحُسَيْنَ عَلَى كَتِفِهِ الشِّمَالِيَّةِ فَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ فَأَخَذَ الْحُسَيْنَ وَحَمَلَهُ فَكَانَا بَعْدَ ذَلِكَ يَفْتَحِرَانِ فَيَقُولُ الْحَسَنُ حَمَلَنِي خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ وَيَقُولُ الْحُسَيْنُ حَمَلَنِي خَيْرُ أَهْلِ السَّمَاءِ.

۷۴- د، العدد القويہ من کتاب الدر ذکر عبد اللہ بن أحمد بن حنبل حدیثاً عن أبي هريرة عن النبي ص أنه قال للحسن اللهم إني

أَحِبُّهُ فَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۱۷

وَحَدَّثَ عَبْدُ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجَالِهِ عَنْ عُمَيْرِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَلَقِينَا أَبُو هُرَيْرَةَ فَقَالَ أَرْنِي أُقْبَلُ مِنْكَ حَيْثُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يُقْبَلُ قَالَ فَقَالَ لِقَمِيصِهِ «۱» كَذَا فَكَشَفَهُ عَنْ سَرْتِهِ.

وَعَنْهُ عَنْ رَجَالِهِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ص فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَحْبُو حَتَّى صَدَّ عَدَى صَدْرِهِ فَبَالَ عَلَيْهِ فَاثْبَدْرْنَا لِنَأْخُذَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص ابْنِي ابْنِي ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَصَبَّهُ عَلَيْهِ.

قَالَ الْمُسَيَّبِيُّ مَوْلَى الزُّبَيْرِ تَذَاكَرْنَا مَنْ أَشْبَهَ النَّبِيَّ ص مِنْ أَهْلِهِ فَدَخَلَ عَلَيْنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَقَالَ أَنَا أَحَدْتُكُمْ بِأَشْبِهِ أَهْلِهِ إِلَيْهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَأَيْتُهُ يَجِيءُ وَهُوَ سَاجِدٌ فَيَرْكَبُ ظَهْرَهُ فَمَا يَنْزِلُهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَنْزِلُ وَرَأَيْتُهُ يَجِيءُ وَهُوَ رَاكِعٌ فَيَفْرَجُ لَهُ بَيْنَ رِجْلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْجَانِبِ الْأَخْرَى وَقَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ص هُوَ رِيحَانِي مِنَ الدُّنْيَا وَإِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ وَأَحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ.

۷۵- نَوَادِرُ الرَّاَوْنِدِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ عَلِيُّ ع إِنَّ النَّبِيَّ ص قَبَّلَ زُبَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ كَشَفَ عَنْ أُرْبِيَّتِهِ «۲» وَقَامَ فَصَلَّى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَوَضَّأَ.

(۱) قال لقميصه كذا: أى أفرجه.

(۲) الاريه: أصل الفخذ، وأصله أربوه فإنهم استقلوا التشديد على الواو.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۱۸

باب ۱۳ مكارم أخلاقهما صلوات الله عليهما و إقرار المخالف و المؤلف بفضلهما

۱- قب، المناقب لابن شهر آشوب استفتى أعرابي عبد الله بن الزبير و عمرو بن عثمان فتواكلا فقال اتقيا الله فاني أتيتكما مسترشداً أ مواكلاً في الدين فأشارا عليه بالحسن و الحسين فأفتياه فأنشأ أبيتاً منها جعل الله حرّاً وجهيكمَا نعلين سبتاً يطوهُما الحسنان

بيان قال الجزري فيه يا صاحب السبتين اخلع نعليك السبت بالكسر جلود البقر المدبوغة بالقرظ يتخذ منها النعال سميت بذلك لأن شعرها قد سبت عنها أى حلق و أزيل و قيل لأنها انسبت بالدباغ أى لانت يريد يا صاحب النعلين و فى تسميتهم للنعل المتخذة من السبت سبتا اتساع مثل قولهم فلان يلبس الصوف و القطن و الإبريسم أى الثياب المتخذة منها.

۲- قب، المناقب لابن شهر آشوب إسماعيل بن بُرَيْدٍ «۱» بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: أَذْنَبَ رَجُلٌ ذَنْبًا فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَتَعَيَّبَ حَتَّى وَجَدَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع فِي طَرِيقِ خِمَالٍ فَأَخَذَهُمَا فَأَحْتَمَلَهُمَا عَلَى عِيَاتِقَيْهِ وَ أَتَى بِهِمَا النَّبِيَّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مُسْتَجِيرٌ بِاللَّهِ وَ بِهِمَا فَضَحَكَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَتَّى رَدَّ يَدَهُ إِلَى فَمِهِ ثُمَّ قَالَ لِلرَّجُلِ اذْهَبْ فَأَنْتَ طَلِيقٌ وَقَالَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ قَدْ شَفَعْتُكُمْ فِيهِ أَي فَتَيَانِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤَكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.

«۲».

أَخْبَارُ

(۱) فى المصدر ج ۳ ص ۴۰۰: إسماعيل بن يزيد.

(۲) النساء: ۶۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۱۹

اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ بِإِسْنَادِهِ أَنَّ رَجُلًا نَذَرَ أَنْ يَدُفِنَ بِقَارُورِهِ رَجُلًا أَفْضَلَ قُرَيْشٍ فَسَأَلَ عَنْ ذَلِكَ فَقِيلَ إِنَّ مَحْرَمَةَ أَعْلَمَ النَّاسِ الْيَوْمَ بِأَنْسَابِ قُرَيْشٍ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَاتَّاهُ وَسَأَلَهُ وَقَدْ خَرَفَ وَعِنْدَهُ ابْنُ الْمَسُورِ فَمَدَّ الشَّيْخُ رَجْلَيْهِ وَقَالَ اذْهُبَا فَقَالَ الْمَسُورُ ابْنُ الرَّجُلِ لَا تَفْعَلْ أَيُّهَا الرَّجُلُ فَإِنَّ الشَّيْخَ قَدْ خَرَفَ وَإِنَّمَا ذَهَبَ إِلَى مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَأَرْسَلَهُ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ع وَقَالَ اذْهُبَا بِهَا أَرْجُلَهُمَا فَهَمَّا أَفْضَلُ النَّاسِ وَأَكْرَمُهُمُ الْيَوْمَ.

وَفِي حَدِيثِ مُدْرِكِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ وَقَدْ أُمِسَّكَ لِلْحَسَنِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ بِالرَّكَابِ وَسَوَى عَلَيْهِمَا أَنْتَ أَسْنُ مِنْهُمَا تُمَسِّكُ لَهُمَا بِالرَّكَابِ فَقَالَ يَا لُكْعُ وَمَا تَدْرِي مَنْ هَذَا هَذَا ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ ص أَوْ لَيْسَ مِمَّا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بِهِ أَنْ أُمِسَّكَ لَهُمَا وَأَسَوَى عَلَيْهِمَا.

عُمَيْدُ الْمُحَاسِنِ عَنِ الرَّوْيَانِيِّ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مَرَّ عَلَى شَيْخٍ يَتَوَضَّأُ وَلَمَّا يُحْسِنُ فَأَخَذَا فِي التَّنَازُعِ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنْتَ لَا تُحْسِنُ الْوُضُوءَ فَقَالَ أَيُّهَا الشَّيْخُ كُنْ حَكَمًا بَيْنَنَا يَتَوَضَّأُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا فَتَوَضَّأْنَا ثُمَّ قَالَ أَيُّنَا يُحْسِنُ قَالَ كِلَاكُمَا تُحْسِنَانِ الْوُضُوءَ وَلَكِنَّ هَذَا الشَّيْخَ الْجَاهِلُ هُوَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ يُحْسِنُ وَقَدْ تَعَلَّمَ الْآنَ مِنْكُمَا وَتَابَ عَلَيَّ يَدَيْكُمَا بَرَكْتُكُمَا وَشَفَقْتُكُمَا عَلَيَّ أُمَّهُ جَدُّكُمْ.

الْبَاقِرُ قَالَ: مَا تَكَلَّمْتُ الْحُسَيْنَ بَيْنَ يَدَيْ الْحَسَنِ إِعْظَامًا لَهُ وَلَا تَكَلَّمْتُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ بَيْنَ يَدَيْ الْحُسَيْنِ ع إِعْظَامًا لَهُ. وَقَالُوا قِيلَ لِأَيُّوبَ ع نِعْمَ الْعَبْدُ «۱» وَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ نِعْمَ الْمَطِيئَةُ مَطِيئَتُكُمَا وَ نِعْمَ الرَّكِبَانِ أَنْتُمَا وَقَالَ وَ إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُونِ «۲» وَقَالَ الْحُسَيْنُ ع إِنْ لَمْ تُصَدِّقُونِي فَاعْتَرِلُونِي وَلَا تَقْتُلُونِي.

(۱) ص: ۴۴.

(۲) الدخان ۲۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۰

۳- كا، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ حَمِيدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَعِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصَةَ التَّمِيمِيِّ قَالَ: مَرَرْتُ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صِلَى اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَهَمَا فِي الْفُرَاتِ مُسْتَنْقِعَانِ فِي إِزَارَيْنِ فَقُلْتُ لَهُمَا يَا ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ أَفَسِدْتُمَا الْإِزَارَيْنِ فَقَالَا لِي يَا بَا سَعِيدٍ فَسَادَ الْإِزَارَيْنِ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ فَسَادِ الدِّينِ إِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلًا وَسَيِّكَانًا كَسَيِّكَانِ الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ لِي أَيُّنَ تَرِيدُ فَقُلْتُ إِلَى هَذَا الْمَاءِ فَقَالَا وَمَا هَذَا الْمَاءُ فَقُلْتُ أُرِيدُ دَوَاءَهُ أَشْرَبُ مِنْ هَذَا الْمَاءِ الْمُرِّ لِعَلَّهُ بِي أَرْجُو أَنْ يُجَفِّفَ لَهُ الْجَسِدَ وَيُسَهِّلَ الْبَطْنَ فَقَالَا مَا نَحْسَبُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ فِي شَيْءٍ قَدْ لَعَنَهُ شِفَاءً قُلْتُ وَ لَمْ ذَاكَ فَقَالَا لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا آسَفَهُ قَوْمُ نُوحٍ فَفَتِحَ السَّمَاءُ بِمَاءٍ مِنْهُمْ «۱» وَ أَوْحَى إِلَى الْأَرْضِ فَاشْتَعَصَتْ عَلَيْهِ عُيُونٌ مِنْهَا فَلَعَنَهَا وَ جَعَلَهَا مَلْحًا أُجَاجًا وَ فِي رِوَايَةٍ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ أَنَّ هُمَا قَالَا ع يَا بَا سَعِيدٍ تَأْتِي مَاءٌ يُنَكِّرُ وَلَا يَتَنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَرَضَ وَلَا يَتَنَا عَلَى الْمِيَاهِ فَمَا قَبِلَ وَلَا يَتَنَا عَذْبٌ وَ طَابَ وَمَا جَحَدَ وَلَا يَتَنَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَرًّا وَ مَلْحًا أُجَاجًا.

۴- كا، الكافي الْعِدَّةُ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعُزْمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: حِيَاءُ رَجُلٍ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ع وَ هُمَا جَالِسَانِ عَلَى الصِّفَا فَسَأَلَهُمَا فَقَالَا إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا فِي دَيْنٍ مُوجِعٍ أَوْ عُزْمٍ مُفْطَعٍ أَوْ فَقْرٍ مُدْقِعٍ فَفِيكَ شَيْءٌ مِنْ هَذَا قَالَ نَعَمْ فَأَعْطَاهُ وَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ سَأَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ فَأَعْطَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلَاهُ عَنْ شَيْءٍ فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا فَقَالَ لَهُمَا مَا لَكُمْ لَمْ تَسْأَلَانِي عَمَّا سَأَلَنِي عَنْهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ أَخْبَرَهُمَا بِمَا قَالَا فَقَالَا إِنَّهُمَا غَدَا بِالْعِلْمِ غَدَاءً.

(۱) يقال: آسفه عليه: أغضبه، و هو اقتباس من قوله تعالى في قصة فرعون «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۱

بيان قال الجزري فيه لا تحل المسألة إلا لدى فقر مدقع أى شديد يفضى بصاحبه إلى الدعاء و هو التراب.

۵- ك، الكافي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَاتَ الْحَسَنُ ع وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ع وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ.

أَقُولُ رَوَى السَّيِّدُ بْنُ طَاوُسٍ فِي كَشْفِ الْمَحَجَّةِ بِإِسْنَادِهِ مِنْ كِتَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّ الْحُسَيْنَ ع قُتِلَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع بَاعَ ضِعْمَهُ لَهُ بِثَلَاثِمِائَةِ أَلْفٍ لِيُقْضَى دَيْنَ الْحُسَيْنِ ع وَ عِدَاتٍ كَانَتْ عَلَيْهِ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۲

أبواب ما يختص بالإمام الزكي سيد شباب أهل الجنة الحسن بن علي صلوات الله عليهما

باب ۱۴ النص عليه صلوات الله عليه

۱- عم، إعلام الوري الكليني عَنْ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: شَهِدْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَ أَشْهَدَ عَلِيَّ وَ صَبَّيْتَهُ الْحُسَيْنَ وَ مُحَمَّدًا وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شَبَابِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَ السَّلَاحَ وَ قَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ أَوْصِيَ إِلَيْكَ وَ أَدْفَعُ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سَلْمَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ وَ دَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَ سَلْمَاحَهُ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَمْرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَيَّ أَوْصِيكَ الْحُسَيْنَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ ابْنَهُ الْحُسَيْنَ فَقَالَ وَ أَمْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَيَّ ابْنِكَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ قَالَ وَ أَمْرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ تَدْفَعَهَا إِلَيَّ ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَأَقْرَبَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ مِنِّي السَّلَامَ.

۲- عم، إعلام الوري الكليني عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْأَهْوَازِيِّ عَنِ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنِ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع مِثْلَهُ.

۳- عم، إعلام الوري الكليني عَنْ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ عَزِيدِ الصَّمِيدِيِّ بْنِ بَشِيرٍ عَنِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَّا حَضَرَهُ الْوَفَاةُ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ ادْنُ مِنِّي حَتَّى أُسِرَّ إِلَيْكَ مَا أَسْرَّ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ آتَمَنَكَ عَلَيَّ مَا اتَّمَنَنِي عَلَيْهِ فَفَعَلَ.

۴- عم، إعلام الوري بِإِسْنَادِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ أَنَّ عَلِيًّا ع لَمَّا سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ اسْتَوْدَعَ أُمَّ سَلَمَةَ كُتُبَهُ وَ الْوَصِيَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ دَفَعَهَا إِلَيْهِ «۱».

(۱) ترى هذه الروايات في الكافي ج ۱ ص ۲۹۷ - ۲۳۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۳

باب ۱۵ معجزاته صلوات الله عليه

۱- ير، بصائر الدرجات الْهَيْثُمُ النَّهْدِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فِي بَعْضِ عُمُرِهِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ الزُّبَيْرِ كَانَ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ قَالَ فَتَرَلُّوا فِي مَنْهَلٍ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاهِلِ قَالَ تَرَلُّوا تَحْتَ نَخْلٍ

يَابِسٍ قَدْ يَسَسَ مِنَ الْعَطَشِ قَالَ فَفَرَسَ لِلْحَسَنِ عَ تَحْتَ نَخْلِهِ وَ لِلزُّبَيْرِيِّ بِحِذَائِهِ تَحْتَ نَخْلِهِ أُخْرَى قَالَ فَقَالَ الزُّبَيْرِيُّ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ لَوْ كَانَ فِي هَذَا النَّخْلِ رُطْبٌ لَأَكَلْنَا مِنْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَ وَ إِنَّكَ لَتَشْتَهِي الرُّطْبَ قَالَ نَعَمْ فَرَفَعَ الْحَسَنُ عَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَدَعَا بِكَلَامٍ لَمْ يَفْهَمُهُ الزُّبَيْرِيُّ فَأَخْضَرَتِ النَّخْلَةَ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى حَالِهَا فَأُورِقَتْ وَ حَمَلَتْ رُطْبًا قَالَ فَقَالَ لَهُ الْجَمَالُ الَّذِي أَكْتَرُوا مِنْهُ سِحْرٌ وَ اللَّهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ وَ يَلِكُ لَيْسَ بِسِحْرٍ وَ لَكِنْ دَعْوَةُ ابْنِ النَّبِيِّ مُجَابَةٌ قَالَ فَصَعِدُوا إِلَى النَّخْلَةِ حَتَّى صَرَمُوا مِمَّا كَانَ فِيهَا مَا كَفَاهُمْ «١».

بيج، الخرائج و الجرائح عن عبد الله مثله بيان قال الجوهري المنهل المورد و هو عين ماء ترده الإبل فى المراعى و تسمى المنازل التى فى المفاوز على طرق السفار مناهل لأن فيها ماء قوله إلى حالها أى قبل اليبس

و فى الخرائج فاخضرت النخلة و أورقت

٢- بيج، الخرائج و الجرائح روى عن الصادق عَن آبَائِهِ عَ أَنَّ الْحَسَنَ عَ قَالَ يَوْمًا لِأَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَ لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ إِنَّ مُعَاوِيَةَ بَعَثَ إِلَيْكُمْ بِجَوَائِزِكُمْ وَ هِيَ تَصِلُ إِلَيْكُمْ يَوْمَ كَذَا لِمُسْتَهْلِ الْهَلْمَالِ وَ قَدْ أَضَاقَا فَوَصِلَتْ فِي السَّاعَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا لَمَّا كَانَ رَأْسُ الْهَلْمَالِ فَلَمَّا وَافَاهُمُ الْمَالُ كَانَ عَلَى الْحَسَنِ عَ دَيْنٌ كَثِيرٌ فَقَضَاهُ مِمَّا بَعَثَهُ إِلَيْهِ فَفَضَلَتْ فَضْلَهُ فَفَرَّقَهَا فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ قَضَى الْحُسَيْنُ عَ دَيْنَهُ وَ قَسَمَ ثُلثَ مَا بَقِيَ

(١) تراه فى الكافى ج ١ ص ٤٦٢. أيضا و فيه: عن القاسم النهدى فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٣٢٤

فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَوَالِيهِ وَ حَمَلَ الْبَاقِيَ إِلَى عِيَالِهِ وَ أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَفَضَى دَيْنَهُ وَ مَا فَضَلَ دَفَعَهُ إِلَى الرَّسُولِ لِيَتَعَرَّفَ مُعَاوِيَةَ مِنَ الرَّسُولِ مَا فَعَلُوا فَبَعَثَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ أَمْوَالًا حَسَنَةً.

بيان قال الجوهري ضاق الرجل أى بخل و أضاق أى ذهب ماله.

٣- بيج، الخرائج و الجرائح روى عَن مُنْدَلِ بْنِ أُسَامَةَ «١» عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ عَ أَنَّ الْحَسَنَ عَ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ مَا شِئِيًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَتَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ فَقِيلَ لَهُ لَوْ رَكِبْتَ لَيْسُكَ عَنْكَ هَذَا الْوَرَمُ فَقَالَ كَلَّا وَ لَكِنَّا إِذَا أَتَيْنَا الْمَنْزِلَ فَإِنَّهُ يَسْتَقْبِلُنَا أَسْوَدٌ مَعَهُ دُهْنٌ يَصْلُحُ لِهَذَا الْوَرَمِ فَاشْتَرَوْا مِنْهُ وَ لَا تَمَاسُوهُ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَوَالِيهِ لَيْسَ أَمَامَنَا مَنْزِلٌ فِيهِ أَحَدٌ يَبِيعُ هَذَا الدَّوَاءَ فَقَالَ بَلَى إِنَّهُ أَمَامَنَا وَ سَارُوا أُمِّيَالًا فَإِذَا الْأَسْوَدُ قَدِ اسْتَقْبَلَهُمْ فَقَالَ الْحَسَنُ لِمَوْلَاهُ دُونَكَ الْأَسْوَدُ فَخَذَ الدُّهْنَ مِنْهُ بِمَنْبِهِ فَقَالَ الْأَسْوَدُ لِمَنْ تَأْخُذُ هَذَا الدُّهْنَ قَالَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ قَالَ انْطَلِقْ بِي إِلَيْهِ فَصَارَ الْأَسْوَدُ إِلَيْهِ فَقَالَ الْأَسْوَدُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي مُوَلَّاكَ لَا آخُذُ لَهُ ثَمَنًا وَ لَكِنْ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَدًا سَوِيًّا ذَكَرًا يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنِّي خَلَفْتُ امْرَأَتِي تَمَخَّضُ فَقَالَ انْطَلِقْ إِلَى مَنزِلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ وَهَبَ لَكَ وَلَدًا ذَكَرًا سَوِيًّا فَرَجَعَ الْأَسْوَدُ مِنْ فُورِهِ فَإِذَا امْرَأَتُهُ قَدْ وَلَدَتْ غُلَامًا سَوِيًّا ثُمَّ رَجَعَ الْأَسْوَدُ إِلَى الْحَسَنِ عَ وَ دَعَا لَهُ بِالْخَيْرِ بَوْلَادَةِ الْغُلَامِ لَهُ وَ إِنَّ الْحَسَنَ قَدْ مَسَّحَ رِجْلَيْهِ بِدَلِكِ الدُّهْنِ فَمَا قَامَ عَن مَوْضِعِهِ حَتَّى زَالَ الْوَرَمُ.

٤كا، الكافى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ صَنْدَلٍ عَنِ أَبِي أُسَامَةَ مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ ذَكَرًا سَوِيًّا وَ هُوَ مِنْ شَيْعَتِنَا

(١) كذا فى النسخ المطبوعه و الصحيح: عن صندل، عن أبى أسامة- و هو زيد الشحام- كما تراه فى هذه الصفحة تحت الرقم ٤ عن الكافى ج ١ ص ٤٦٣ و قد رواه ابن شهر آشوب فى المناقب عن أبى أسامة مرسلًا على عادته، تراه فى ج ٤ ص ٧. راجع جامع الرواه أيضا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٣٢٥

أقول قد أوردنا كثيرا من معجزاته فى باب ما جرى بينه ع و بين معاوية و باب وفاته و غيرهما.

۵- يج، الخرائج و الجرائح روى أن علياً ع كان في الرحبة فقام إليه رجل فقال أنا من رعيتك وأهل بلدك قال ع لست من رعيتي ولا من أهل بلدي وإن ابن الأضمر (۱) بعث بمسائل إلى معاوية فألقته وأرسلك إلي لأجلها قال صدف يا أمير المؤمنين إن معاوية أرسلني إليك في حفيته وأنت قد اطلعت على ذلك ولا يعلمها غير الله فقال ع سل أجد ابني هذين قال أسأل ذا الوفرة (۲) يعنى الحسن فأتاه فقال له الحسن جئت تسأل كم بين الحق والباطل وكم بين السماء والأرض وكم بين المشرق والمغرب وما قوس قزح وما المؤمن وما عشرة أشياء بعضها أشد من بعض قال نعم قال الحسن ع بين الحق والباطل أربع أصابع ما رأيته بعينك فهو حق وقد سمع بأذنك باطلاً وبين السماء والأرض دعوة المظلوم ومد البصر وبين المشرق والمغرب مسيرة يوم للشمس وقزح اسم الشيطان وهو قوس الله وعلامة الخضب وأما أهل الأرض من الغرق وأما المؤمن فهو الذى لا يذرى أذكر أم أنثى فإنه ينتظر به فإن كان ذكراً اختلتم وإن كانت أنثى حاضت وبدت ثديها وإلا قيل له بل فإن أصاب بوله الحائط فهو ذكراً وإن انتكص بوله على

(۱) يريد ملك الروم قال الفيروز آبادى: و بنو الأصفر ملوك الروم أولاد الأصفر بن روم بن يعصو ابن إسحاق، أولاد جيشا من الحبش غلب عليهم فوطئ نساءهم فولد لهم أولاد صفر.

(۲) أى صاحب الوفرة والوفرة - بالفتح - الشعر المجتمع على الرأس أو ما سال على الأذنين منه أو ما جاوز شحمة الأذن ثم بعدها الجمه ثم بعدها اللمة، وبذلك وصف شعر رسول الله صلى الله عليه وآله حيث قالوا: «كان شعره وفرة وإذا طال صارت جمه».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۶

رجليه كما يتكص بول البعير فهو أنثى (۱) وأما عشرة أشياء بعضها أشد من بعض فأشد شئ خلق الله الحجر وأشد منه الحديد يقطع به الحجر وأشد من الحديد النار تذيب الحديد وأشد من النار الماء وأشد من الماء السحاب وأشد من السحاب الرياح تحمل السحاب وأشد من الرياح الملك الذى يردها وأشد من الملك ملك الموت الذى يميت الملك وأشد من ملك الموت الذى يميت ملك الموت وأشد من الموت أمر الله الذى يدفع الموت.

۶- قب، المناقب لابن شهر آشوب محمد بن إسحاق بالإسناد جاء أبو سفيان إلى علي ع فقال يا أبا الحسن جئتك فى حاجه قال وفيه جئتني قال تمشى معي إلى ابن عمك محمد فتسأله أن يعقد لنا عقداً ويكتب لنا كتاباً فقال يا أبا سفيان لقد عقد لك رسول الله عقداً لا يرجع عنه أبداً وكانت فاطمة من وراء الستر والحسن يدرج بين يديها وهو طفل من أبناء أربعة عشر شهراً فقال لها يا بنت محمد قولى لهذا الطفل يكلم لى جدته فيسود بكلامه العرب والعجم فأقبل الحسن ع إلى أبي سفيان وصرب إحدى يديه على أنفه والأخرى على لحيته ثم أنطقه الله عز وجل بأن قال يا أبا سفيان قل لا إله إلا الله محمد رسول الله حتى أكون شفيهاً فقال ع الحمد لله الذى جعل فى آل محمد من ذرية محمد المصطفى نظير يحيى بن زكريا وآتيناها الحكم صبياً (۲).

أبو حمزة الثمالى عن زين العابدين ع قال: كان الحسن بن علي جالساً

(۱) قال الفيروز آبادى: المؤنث: المخنث وهو الرجل المشبه المرأة فى لينة ورقه كلامه و تكسر أعضائه.

(۲) هذه القصة المذكورة فى كتب السير عند ذكر فتح مكة سنة ثمان للهجرة حين جاء أبو سفيان الى رسول الله ليبرم عهد المشركين و يزيد فى مدته، راجع سيرة ابن هشام ج ۲ ص ۳۹۶، المناقب ج ۱ ص ۲۰۶، إرشاد المفيد ص ۶۰، إعلام الورى ص ۶۶. فقد كان - على هذا - لحسن بن علي عليهما السلام عامئذ خمس سنين، لا أربعة عشر شهراً كما زعم.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۷

فأتاه آت فقال يا ابن رسول الله قد احترقت دارك لما ما احترقت إذ أتاه آت فقال يا ابن رسول الله قد وقعت النار فى دار إلى جنب دارك حتى ما شككنا أنها ستحرق دارك ثم إن الله صرفها عنها.

وَاسْتَعَاثَ النَّاسُ مِنْ زِيَادٍ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَفَرَ يَدَهُ وَقَالَ اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا مِنْ زِيَادِ بْنِ أَبِيهِ وَارْنَا فِيهِ نَكَالًا عَاجِلًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ فَخَرَجَ خُرَاجٍ فِي إِبْهَامِ يَمِينِهِ يُقَالُ لَهَا السَّلْعَةُ وَوَرَمٍ إِلَى عُقْبِهِ فَمَاتَ.

أَدْعَى رَجُلٌ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ أَلْفٍ دِينَارٍ كَذِبًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْهِ فَدَهَبًا إِلَى شُرَيْحٍ فَقَالَ لِلْحَسَنِ عَ أَتَخْلِفُ قَالَ إِنْ حَلَفَ خَضَمِي أُعْطِيهِ فَقَالَ شُرَيْحٌ لِلرَّجُلِ قُلْ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةُ فَقَالَ الْحَسَنُ لَا أُرِيدُ مِثْلَ هَذَا لَكِنْ قُلْ بِاللَّهِ إِنَّ لَكَ عَلَى هَذَا وَخُذِ الْأَلْفَ فَقَالَ الرَّجُلُ ذَلِكَ وَأَخَذَ الدَّنَانِيرَ فَلَمَّا قَامَ خَرَّ إِلَى الْأَرْضِ وَمَاتَ فَسَيَّلَ الْحَسَنُ عَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ خَشِيْتُ أَنَّهُ لَوْ تَكَلَّمْتُ بِالتَّوْحِيدِ يُغْفَرُ لَهُ يَمِينُهُ بِبِرْكَةِ التَّوْحِيدِ وَيُحَجَّبُ عَنْهُ عُقُوبَةُ يَمِينِهِ.

مُحَمَّدُ الْفَتَالُ النَّبِيُّ ابْنُ أَبِي مَرْثٍ فِي مَوْنِسِ الْحَزِينِ بِالشَّيْبَانِ عَنِ عَيْسَى بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّادِقِ عَ قَالَ بَعْضُهُمْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ فِي اخْتِمَالِهِ الشَّدَائِدِ عَنْ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ عَ كَلَامًا مَعْنَاهُ لَوْ دَعَوْتُ اللَّهَ تَعَالَى لَجَعَلَ الْعِرَاقَ شَامًا وَالشَّامَ عِرَاقًا وَجَعَلَ الْمَرْأَةَ رَجُلًا وَالرَّجُلَ امْرَأَةً فَقَالَ الشَّامِيُّ وَمَنْ يَفْسِدُ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ عَ انْهَضِي أَلَا تَسْتَحِينِ أَنْ تَفْعِدِي بَيْنَ الرَّجَالِ فَوَجِدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ امْرَأَةً ثُمَّ قَالَ وَصَارَتْ عِيَالُكَ رَجُلًا وَتُقَارِبُكَ وَتَحْمِلُ عَنْهَا وَتَلِدُ وَلَدًا خُنْتِي فَكَانَ كَمَا قَالَ عَ ثُمَّ إِنَّهُمَا تَابَا وَجَاءَا إِلَيْهِ فَدَعَا اللَّهَ تَعَالَى فَعَادَا إِلَى الْحَالَةِ الْأُولَى.

الْحُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ (۱) عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي أَمُوتُ بِالسَّمِّ كَمَا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَ فَقَالَ لَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَمَنْ الَّذِي يَسْمُوكَ قَالَ جَارِيَتِي أَوْ امْرَأَتِي فَقَالُوا لَهُ أَخْرِجْهَا مِنْ مَلِكِكَ عَلَيْهَا

(۱) في المصدر ج ۴ ص ۸ الحسن بن أبي العلاء.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۸

لَعْنَةُ اللَّهِ فَقَالَ هَيْهَاتَ مِنْ إِخْرَاجِهَا وَمَيْتِي عَلَى يَدِهَا مَا لِي مِنْهَا مَحِيصٌ وَلَوْ أَخْرَجْتَهَا مَا يَقْتُلْنِي غَيْرُهَا كَانَ قَضَاءً مُقْضِيًا وَامْرَأَةً وَاجِبًا مِنَ اللَّهِ فَمَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتَّى بَعَثَ مُعَاوِيَةَ إِلَى امْرَأَتِهِ قَالَ فَقَالَ الْحَسَنُ عَ هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَرِيحَةٍ لِي فَقَالَتْ نَعَمْ وَفِيهِ ذَلِكَ السَّمُّ الَّذِي بَعَثَ بِهِ مُعَاوِيَةَ فَلَمَّا شَرِبَهُ وَجَدَ مَسَّ السَّمِّ فِي جَسَدِهِ فَقَالَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ قَاتَلْتَنِي قَاتَلْتَنِي اللَّهُ أَمَا وَاللَّهِ لَا تُصَيِّبُنِي مِنِّي خَلْفًا وَلَا تَتَالَيْنَ مِنَ الْفَاسِقِ عَدُوَّ اللَّهِ اللَّعِينِ خَيْرًا أَبَدًا.

۷- نجم، كتاب النجوم من كتاب الدلائل لأبي جعفر بن رستم الطبري بإسنادِهِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَرَّتْ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ بَقْرَةٌ فَقَالَ هَيْدِ حُبْلَى بِعِجْلَةٍ أَنْتِي لَهَا غَرَّةٌ فِي جَبِينِهَا وَرَأْسُ ذَنْبِهَا أبيضُ فَانْطَلَقْنَا مَعَ الْقَصَابِ حَتَّى ذَبَحَهَا فَوَجَدْنَا الْعِجْلَةَ كَمَا وَصَفَ عَلَى صُورَتِهَا فَقُلْنَا أَوْ لَيْسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ (۱) فَكَيْفَ عَلِمْتَ فَقَالَ مَا يَعْلَمُ الْمُخْرُونَ الْمُكْتُونُ الْمُجْزُومَ الْمُكْتُومَ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ غَيْرُ مُحَمَّدٍ وَذُرِّيَّتِهِ.

بيان رد استبعاده ع بأبلغ وجه و لم يبين وجه الجمع بينه وبين ما هو ظاهر الآية من اختصاص العلم بذلك بالله تعالى وقد مر أن المعنى أنه لا يعلم ذلك أحد إلا بتعليمه تعالى و وحيه و إلهامه و أنهم ع إنما يعلمون بالوحي و الإلهام.

۸- نجم، كتاب النجوم من كتاب مؤلِّد النَّبِيِّ صَ وَ مَوْلِدِ الْأَصْفِيَاءِ عَ تَأْلِيفِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ: جَاءَ النَّاسُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ فَقَالُوا أَرْنَا مِنْ عَجَائِبِ أَبِيكَ الَّتِي كَانَ يُرِينَا فَقَالَ وَتُؤْمِنُونَ بِذَلِكَ قَالُوا نَعَمْ نُؤْمِنُ وَاللَّهِ بِذَلِكَ قَالَ أَلَيْسَ تَعْرِفُونَ أَبِي قَالُوا جَمِيعًا بَلْ نَعْرِفُهُ فَزَعَّ لَهُمْ حِيَابَ السُّتْرِ فَإِذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ قَاعِدٌ فَقَالَ تَعْرِفُونَهُ قَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَنَشَهُدُ أَنَّكَ أَنْتَ وَلِيُّ اللَّهِ حَقًّا وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِهِ وَ لَقَدْ أَرَيْتَنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ بَعْدَ مَوْتِهِ كَمَا أَرَى أَبُوكَ أَبَا بَكْرٍ رَسُولَ اللَّهِ صَ فِي مَسْجِدِ قُبَا بَعْدَ

(۱) لقمان: ۳۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۹

مَوْتِهِ فَقَالَ الْحَسَنُ ع وَيُحَكِّمُ ع مَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ «۱» فَإِذَا كَانَ هَذَا نَزَلَ فِيمَنْ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا تَقُولُونَ فِينَا قَالُوا آمَنَّا وَصَدَقْنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

۹- نجم، كتاب النجوم وَجَدْتُ فِي جُزْءٍ بِحَطِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مَهْزِيَارٍ وَنُسَيْحَةَ فِي سِنَةِ ثَمَانٍ وَأَرْبَعِينَ وَأَرْبَعِمِائَةٍ وَكَانَ عَلَى ظَهْرِ الَّذِي يُقَالُ مِنْهُ هَذَا الْحَدِيثُ مَا هَذَا الْمُرَادُ مِنْ لَفْظِهِ مِنْ حَدِيثِ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَدِمَ عَلَيْنَا فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَثَلَاثِمِائَةٍ وَأَمَّا لَفْظُهُ الْحَدِيثِ فَهُوَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَخْمَرِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ دَاهِرِ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ الْقُرَشِيُّ أَبُو سَمِينَةَ «۲» قَالَ حَدَّثَنِي دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع لَمَّا صَلَّحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع مُعَاوِيَةَ جَلَسَا بِالنُّخَيْلَةِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ بَلَّغْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَخْرُصُ النَّخْلَ فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ ذَلِكَ عِلْمٌ فَإِنْ شِئْتُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ لَمَّا يَغْزُبُ عَنْكُمْ عِلْمٌ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ * فَقَالَ الْحَسَنُ ع إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَخْرُصُ كَيْلًا وَأَنَا أَخْرُصُ عَدَدًا فَقَالَ مُعَاوِيَةُ كَمْ فِي هَذِهِ النَّخْلَةِ فَقَالَ الْحَسَنُ ع أَرْبَعَةُ آلَافٍ بِشِيرَةٍ وَأَرْبَعُ بَشِيرَاتٍ أَقُولُ وَوَجَدْتُ قَدْ انْقَطَعَ مِنَ الْمُخْتَصِرِ الْمَذْكُورِ كَلِمَاتٌ فَوَجَدْتُهَا فِي رِوَايَةِ ابْنِ عِيَّاشِ الْجَوْهَرِيِّ.

(۱) البقرة: ۱۵۴.

(۲) في النسخة المطبوعة: «أبو سفينه» وهو تصحيف. و الرجل محمد بن علي بن إبراهيم بن موسى أبو جعفر القرشي مولا هم صيرفي ابن اخت خلاد المقرئ و هو خلاد بن عيسى و كان يلقب أبا سمينه ضعيف جدا فاسد الاعتقاد، لا يعتمد في شيء و كان ورد قم، و قد اشتهر بالكذب بالكوفة، و نزل على أحمد بن محمد بن عيسى مدة ثم تشهر بالعلو فخفي و أخرجه أحمد بن محمد بن عيسى عن قم و له قصة راجع النجاشي ص ۲۵۵. و قال الكشي:

ذكر الفضل بن شاذان في بعض كتبه: الكذابون المشهورون: أبو الخطاب و يونس بن ظبيان و يزيد الصائغ، و محمد بن سنان، و أبو سمينه أشهرهم.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۳۰

فَأَمَرَ مُعَاوِيَةَ بِهَا فَصِيرِمَتْ وَ عَمِدَتْ فَجَاءَتْ أَرْبَعَةَ آلَافٍ وَ ثَلَاثُ بَشِيرَاتٍ ثُمَّ صَحَّ الْحَدِيثُ بِلَفْظِهَا فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كَذِبْتُ فَتَنَظَّرَ فَإِذَا فِي يَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرِ بْنِ كُرَيْزِ بَشِيرَةٌ ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَةَ أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ لَا أَنَّكَ تَكْفُرُ لَأَخْبَرْتُكَ بِمَا تَعْمَلُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ فِي زَمَانٍ لَا يُكْذَبُ وَ أَنْتَ تُكْذِبُ وَ تَقُولُ مَتَى سَمِعَ مِنْ جَدِّهِ عَلَى صِغَرِ سِنِّهِ وَ اللَّهُ لَتَدْعَن [لَتَدْعِينَ زِيَادًا وَ لَتَقْتُلَنَّ حُجْرًا وَ لَتَحْمَلَنَّ إِلَيْكَ الرُّؤُوسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ فَادْعَى زِيَادًا وَ قَتَلَ حُجْرًا وَ حَمَلَ إِلَيْهِ رَأْسَ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ الْخُرَاعِيِّ.

۱۰- يبح، الخرائج و الجرائح عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ الْجَارِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع كَانَ عِنْدَهُ رَجُلَانِ فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا إِنَّكَ حَدَّثْتَ الْبَارِحَةَ فَلَنَا بِحَدِيثِ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَا كَانَ وَ عَجِبَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ ع إِنَّا لَنَعْلَمُ مَا يَجْرِي فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَّمَ رَسُولَهُ ص الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلَ فَعَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلِيًّا عِلْمَهُ كُلَّهُ.

ير، بصائر الدرجات محمد بن الحسين عن النضر بن شعيب عن عبد الغفار مثله.

۱۱- كشف، كشف الغمة قَالَ لِإِبْنِهِ ع إِنَّ لِلْعَرَبِ جَوْلَهُ وَ لَقَدْ رَجَعَتْ إِلَيْهَا عَوَازِبُ أَهْلَامِهَا وَ لَقَدْ ضَرَبُوا إِلَيْكَ أَكْبَادَ الْإِبِلِ حَتَّى يَسْتَخْرِجُوكَ وَ لَوْ كُنْتُ فِي مِثْلِ وَجَارِ الضَّبِّعِ.

بيان في أكثر النسخ لابنه «۱» و الصواب لأبيه و قد قال ع ذلك له صلوات الله عليه قبل رجوع الخلافة إليه أي إن للعرب جولانا و حركة في اتباع الباطل ثم يرجع إليها أحلامها العازبة البعيدة الغائبة عنهم فيرجعون إليك و ضرب أكباد الإبل كناية عن الركوب و شدة الركض قال الجزري فيه لا تضرب أكباد المطى إلا إلى ثلاثة مساجد أي لا تركب و لا يسار عليها و قال و جار الضبيع هو جحره الذي يأوى إليه و منه

حديث الحسن لو كنت فى وجار الضبع.

ذكره للمبالغة لأنه إذا حفر أمعن.

(۱) فى النسخة المطبوعة من المصدر (ط مطبعة الإسلاميه): و قال لابييه عليهما السلام راجع ج ۲ ص ۱۵۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۳۱

۱- ير، بصائر الدرجات الهيثم النهدي عن إسماعيل بن مهران عن عبد الله بن الكناسي عن أبي عبد الله قال: خرج الحسن بن علي بن أبي طالب ع فى بعض عمره و معه رجل من ولد الزبير كان يقول بإمامته قال فنزلوا فى منهل من تلك المناهل قال نزلوا تحت نخل يابس قد يبس من العطش قال ففرش للحسن ع تحت نخله و للزبيرى بجدائه تحت نخله أخرى قال فقال الزبيرى و رفع رأسه لو كان فى هذا النخل رطب لأكلنا منه قال فقال له الحسن ع و إنك لتشتهى الرطب قال نعم فرجع الحسن ع يده إلى السماء فدعا بكلام لم يفهمه الزبيرى فاحضرت النخلة ثم صارت إلى حالها فأورقت و حملت رطباً قال فقال له الجمال الذى أكثروا منه سحر و الله قال فقال له الحسن و إليك ليس بسحر و لكن دعوة ابن النبى مجابهة قال فصعدوا إلى النخلة حتى صرموا مما كان فيها ما كفاهم «۱».

يج، الخرائج و الجرائح عن عبد الله مثله بيان قال الجوهري المنهل المورد و هو عين ماء ترده الإبل فى المراعى و تسمى المنازل التى فى المفاوز على طرق السفار مناهل لأن فيها ماء قوله إلى حالها أى قبل اليبس

و فى الخرائج فاحضرت النخلة و أورت

۲- يج، الخرائج و الجرائح روى عن الصادق عن آبائه ع أن الحسن ع قال يوماً لأخيه الحسين و لعبد الله بن جعفر إن معاوية بعث إليك بجوائزكم و هى تصل إليك يوم كذا لمسته أهل الهلال و قد أضاقا فوصلت فى الساعة التى ذكرها لهما كان رأس الهلال فلما وافاهم المال كان على الحسن ع دين كثير فقضاه مما بعته إليه ففصلت فضله ففرقتها فى أهل بيته و مواليه و قضى الحسين ع دينه و قسم ثلث ما بقى

(۱) تراه فى الكافى ج ۱ ص ۴۶۲. أيضاً و فيه: عن القاسم النهدي فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۴

فى أهل بيته و مواليه و حميل البراقى إلى عياله و أما عبد الله فقضى دينه و ما فضل دفعه إلى الرسول ليتعرف معاوية من الرسول ما فعلوا فبعث إلى عبد الله أموالاً حسنة.

بيان قال الجوهري ضاق الرجل أى بخل و أضاق أى ذهب ماله.

۳- يج، الخرائج و الجرائح روى عن مندل بن أسامة «۱» عن الصادق عن آيائه ع أن الحسن ع خرج من مكة ماشياً إلى المدينة فتورمت قدماه فقبل له لو ركبت ليشكن عنك هذا الورم فقال كلاً و لكنا إذا أتينا المنزل فإنه يستقبلنا أسود معه دهن يصلح لهذا الورم فاشترؤا منه و لا تماكسوه فقال له بعض مواليه ليس أمامنا منزل فيه أخذ يبيع هذا الدواء فقال بلى إنه أمامنا و ساروا أميالاً فإذا الأسود قد استقبلهم فقال الحسن لمولاه دونك الأسود فخذ الدهن منه بيمينه فقال الأسود لمن تأخذ هذا الدهن قال للحسن بن علي بن أبي طالب ع قال انطلق بى إليه فصار الأسود إليه فقال الأسود يا ابن رسول الله إنى مولاك لا أخذ له ثمناً و لكن ادع الله أن يزوقنى ولداً سوياً ذكراً يحبكم أهل البيت فأنى خلفت امرأتى تمخض فقال انطلق إلى منزلك فإن الله تعالى قد وهب لك ولداً ذكراً سوياً فرجع الأسود من فورهِ فإذا امرأته قد ولدت غلاماً سوياً ثم رجع الأسود إلى الحسن ع و دعا له بالخير بولادة الغلام له و إن الحسن قد مسح رجليه بديك الدهن فما قام عن موضعه حتى زال الورم.

۴ك، الكافى عن الحسين بن محمد عن المعلى عن أحمد بن محمد بن محمد بن علي بن النعمان عن صندل عن أبي أسامة مثله إلى

قَوْلِهِ فَقَدْ وَهَبَ اللَّهُ لَكَ ذَكَرًا سَوِيًّا وَهُوَ مِنْ شَيْعَتِنَا

(۱) كذا فى النسخ المطبوعه و الصحيح: عن صندل، عن أبى أسامه- و هو زيد الشحام- كما تراه فى هذه الصفحه تحت الرقم ۴ عن الكافى ج ۱ ص ۴۶۳ و قد رواه ابن شهر آشوب فى المناقب عن ابى أسامه مرسلًا على عادته، تراه فى ج ۴ ص ۷. راجع جامع الرواه أيضا.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۵

أقول قد أوردنا كثيرا من معجزاته فى باب ما جرى بينه ع و بين معاوية و باب وفاته و غيرهما.

۵- يج، الخرائج و الجرائح روى أن علياً ع كان فى الرحبه فقام إليه رجل فقال أنا من رعيتك و أهل بلادك قال ع لست من رعيتي و لا من أهل بلادي و إن ابن الأضمر «۱» بعث بمسانل إلى معاوية فألقته و أرسلك إلى لأجلها قال صيدقت يا أمير المؤمنين إن معاوية أرسلني إليك فى حفيته و أنت قد اطلعت على ذلك و لا يعلمها غير الله فقال ع سل أئمة هذين قال أسأل ذا الوفرة «۲» يعنى الحسن فأتاه فقال له الحسن جئت تسأل كم بين الحق و الباطل و كم بين السماء و الأرض و كم بين المشرق و المغرب و ما قوس قزح و ما المؤنث و ما عشرة أشياء بعضها أشد من بعض قال نعم قال الحسن ع بين الحق و الباطل أربع أصابع ما رأيتك بعينك فهو حق و قد سمع بأذنيك باطلا و بين السماء و الأرض دعوة المظلوم و مد البصر و بين المشرق و المغرب مسيرة يوم للشمس و قرح اسم الشيطان و هو قوس الله و علامية الخصب و أيمان لأهل الأرض من العرق و أما المؤنث فهو الذى لا يدري أذكر أم أنثى فإنه ينتظر به فإن كان ذكراً احتلم و إن كانت أنثى حاضت و بدأ تديها و إلا قيل له بل فإن أصاب بؤله الحائط فهو ذكر و إن انتكص بؤله على

(۱) يريد ملك الروم قال الفيروز آبادى: و بنو الأصفر ملوك الروم أولاد الأصفر بن روم بن يعصو ابن إسحاق، أولاد جيشا من الحبش غلب عليهم فوطى نساءهم فولد لهم أولاد صفر.

(۲) أى صاحب الوفرة و الوفرة- بالفتح- الشعر المجتمع على الرأس أو ما سال على الأذنين منه أو ما جاوز شحمة الاذن ثم بعدها الجمه ثم بعدها اللمة، و بذلك وصف شعر رسول الله صلى الله عليه و آله حيث قالوا: «كان شعره وفرة و إذا طال صارت جمه».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۶

رجليه كما ينتكص بول البعير فهو أنثى «۱» و أما عشرة أشياء بعضها أشد من بعض فأشد شئ خلق الله الحجر و أشد منه الحديد يُقطع به الحجر و أشد من الحديد النار تذيب الحديد و أشد من النار الماء و أشد من الماء السحاب و أشد من السحاب الریح تحمل السحاب و أشد من الریح الملك الذى يردها و أشد من الملك ملك الموت الذى يميت الملك و أشد من ملك الموت الذى يميت ملك الموت و أشد من الموت أمر الله الذى يدفع الموت.

۶- ق، المناقب لابن شهر آشوب مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بِالْإِسْنَادِ جَاءَ أَبُو سُفْيَانَ إِلَى عَلِيٍّ ع فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ جِئْتِكَ فِي حَاجَةٍ قَالَ وَ فِيهِمْ جِئْتَنِي قَالَ تَمْشِي مَعِيَ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ مُحَمَّدٍ فَتَسْأَلُهُ أَنْ يَعْقِدَ لَنَا عَقْدًا وَ يَكْتُبَ لَنَا كِتَابًا فَقَالَ يَا أَبَا سُفْيَانَ لَقَدْ عَقَدَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ عَقْدًا لَا يَرْجِعُ عَنْهُ أَبَدًا وَ كَانَتْ فَاطِمَةُ مِنْ وَرَاءِ السُّرِّ وَ الْحَسَنُ يَدْرُجُ بَيْنَ يَدَيْهَا وَ هُوَ طِفْلٌ مِنْ أَبْنَاءِ أَرْبَعَةِ عَشَرَ شَهْرًا فَقَالَ لَهَا يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قُولِي لِهَذَا الطِّفْلِ يُكَلِّمُ لِي جَدَّهُ فَيَسُودُ بِكَلِمَاتِهِ الْعَرَبَ وَ الْعَجَمَ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ ع إِلَى أَبِي سُفْيَانَ وَ ضَرَبَ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى أَنْفِهِ وَ الْأُخْرَى عَلَى لِحْيَتِهِ ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَنْ قَالَ يَا أَبَا سُفْيَانَ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى أَكُونَ شَفِيعًا فَقَالَ ع الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى نَظِيرَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا «۲».

أبو حمزة الثمالي عن زين العابدين ع قال: كان الحسن بن علي جالساً

(۱) قال الفيروزآبادى: المؤنث: المخنث وهو الرجل المشبه المرأة فى لينة ورقة كلامه و تكسر أعضائه.

(۲) هذه القصة مذكورة فى كتب السير عند ذكر فتح مكة سنة ثمان للهجرة حين جاء أبو سفيان الى رسول الله ليبرم عهد المشركين و يزيد فى مدته، راجع سيرة ابن هشام ج ۲ ص ۳۹۶، المناقب ج ۱ ص ۲۰۶، إرشاد المفيد ص ۶۰، إعلام الورى ص ۶۶. فقد كان- على هذا- لحسن بن علىٰ عليهما السلام عامئذ خمس سنين، لا أربعة عشر شهرا كما زعم.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۷

فَأَتَاهُ آتٍ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدِ اخْتَرَقْتَ دَارَكَ قَالَ لِمَا مَا اخْتَرَقْتَ إِذْ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدِ وَقَعَتِ النَّارُ فِي دَارِ إِلَى جَنْبِ دَارِكَ حَتَّى مَا شَكَّكُنَا أَنَّهَا سَتُحْرِقُ دَارَكَ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ صَرَفَهَا عَنْهَا.

وَ اسْتَعَاثَ النَّاسُ مِنْ زِيَادٍ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ فَرَقَ يَدَهُ وَقَالَ اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا مِنْ زِيَادِ بْنِ أَبِيهِ وَ أَرْنَا فِيهِ نَكَالًا عَاجِلًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قَالَ فَخَرَجَ خُرَاجٌ فِي إِبْهَامِ يَمِينِهِ يُقَالُ لَهَا السَّلْعَةُ وَ وَرِمَ إِلَى عُنُقِهِ فَمَاتَ.

ادَّعى رَجُلٌ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ أَلْفَ دِينَارٍ كَذِبًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَلَيْهِ فَذَهَبًا إِلَى شُرَيْحٍ فَقَالَ لِلْحَسَنِ عَ أَ تَخْلِفُ قَالَ إِنْ خَلَفَ خَضَمِي أُعْطِيهِ فَقَالَ شُرَيْحٌ لِلرَّجُلِ قُلْ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَقَالَ الْحَسَنُ لَا أَرِيدُ مِثْلَ هَذَا لَكِنْ قُلْ بِاللَّهِ إِنَّ لَكَ عَلَى هَذَا وَ خُذِ أَلْفَ فَقَالَ الرَّجُلُ ذَلِكَ وَ أَخَذَ الدَّنَانِيرَ فَلَمَّا قَامَ خَرَّ إِلَى الْأَرْضِ وَ مَاتَ فَسُئِلَ الْحَسَنُ عَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ خَشِيتُ أَنَّهُ لَوْ تَكَلَّمْتُ بِالتَّوْحِيدِ يُغْفَرُ لَهُ يَمِينُهُ بِبِرِّكَ التَّوْحِيدِ وَ يُحْجَبُ عَنْهُ عُقُوبَةُ يَمِينِهِ.

مُحَمَّدُ الْفَتَالُ النَّبِيُّ أَبُو رِيٍّ فِي مُؤَنَسِ الْحَزِينِ بِالإِسْنَادِ عَنْ عَيْسَى بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّادِقِ عَ قَالَ بَعْضُهُمْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ فِي اخْتِمَالِهِ الشَّدَائِدَ عَنْ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ عَ كَلَامًا مَعْنَاهُ لَوْ دَعَوْتُ اللَّهَ تَعَالَى لَجَعَلَ الْعِرَاقَ شَامًا وَ الشَّامَ عِرَاقًا وَ جَعَلَ الْمَرْأَةَ رَجُلًا وَ الرَّجُلَ امْرَأَةً فَقَالَ الشَّامِيُّ وَ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ عَ انْهَضِي أَلَا تَسْتَحِينِ أَنْ تُفْعِدِي بَيْنَ الرَّجَالِ فَوَجَدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ امْرَأَةً ثُمَّ قَالَ وَ صَارَتْ عِيَالِكَ رَجُلًا وَ تُقَارِبُكَ وَ تَحْمِلُ عَنْهَا وَ تَلِدُ وَ لَدَا خُنْتِي فَكَانَ كَمَا قَالَ عَ ثُمَّ إِنَّهُمَا تَابَا وَ جَاءَا إِلَيْهِ فَدَعَا اللَّهَ تَعَالَى فَعَادَا إِلَى الْحَالَةِ الْأُولَى.

الْحُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ «۱» عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي أَمُوتُ بِالسَّمِّ كَمَا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَ فَقَالَ لَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ مَنْ الَّذِي يَسْمُوكَ قَالَ جَارِيَّتِي أَوْ امْرَأَتِي فَقَالُوا لَهُ أَخْرِجْهَا مِنْ مَلِكِكَ عَلَيْهَا

(۱) فى المصدر ج ۴ ص ۸ الحسن بن أبى العلاء.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۸

لَعْنَةُ اللَّهِ فَقَالَ هَيْهَاتَ مِنْ إِخْرَاجِهَا وَ مَبِيتِي عَلَى يَدِهَا مَا لِي مِنْهَا مَحِيصٌ وَ لَوْ أَخْرَجْتُهَا مَا يَقْتُلْنِي غَيْرُهَا كَانَ قَضَاءً مَقْضِيًّا وَ أَمْرًا وَاجِبًا مِنْ اللَّهِ فَمَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتَّى بَعَثَ مُعَاوِيَةَ إِلَى امْرَأَتِهِ قَالَ فَقَالَ الْحَسَنُ عَ هَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَرِيئَةٍ لَبِنٍ فَقَالَتْ نَعَمْ وَ فِيهِ ذَلِكَ السَّمُّ الَّذِي بَعَثَ بِهِ مُعَاوِيَةَ فَلَمَّا شَرِبَهُ وَجَدَ مَسَّ السَّمِّ فِي جَسَدِهِ فَقَالَ يَا عَدُوَّةَ اللَّهِ قَتَلْتِنِي قَاتَلَكِ اللَّهُ أَمَا وَ اللَّهُ لَا تُصَيِّبُنِي مِنِّي خَلْفًا وَ لَا تَتَالَيْنِ مِنَ الْفَاسِقِ عَدُوَّ اللَّهِ اللَّعِينِ خَيْرًا أَبَدًا.

۷- نجم، كتاب النجوم من كتاب الدلائل لأبى جعفر بن رستم الطبرى بإسناده إلى عبد الله بن عباس قال: مررت بالحسن بن على ع بقره فقال هذه حبلى بعجله أنتى لها غرة فى جبينها ورأس ذنبها أبيض فأنطلقنا مع القصاب حتى ذبحها فوجدنا العجله كما وصف على صورتها فقلنا أ وليس الله عز وجل يقول ويعلم ما فى الأرحام «۱» فكيف علمت فقال ما يعلم المخزون المكنون المجزوم المكنوم الذى لم يطلع عليه ملك مقرب ولا نبي مرسل غير محمد و ذريته.

بيان رد استبعاده ع بأبلغ وجه و لم يبين وجه الجمع بينه و بين ما هو ظاهر الآيه من اختصاص العلم بذلك بالله تعالى و قد مر أن المعنى أنه لا يعلم ذلك أحد إلا بتعليمه تعالى و وحيه و إلهامه و أنهم ع إنما يعلمون بالوحى و الإلهام.

۸- نجم، كتاب النجوم من كتاب مؤلدى النبى ص و مؤلدى الأصفياء ع تأليف الشيخ المفيد رحمه الله بإسناده إلى جابر عن أبى جعفر ع

قَالَ: جَاءَ النَّاسُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَقَالُوا أَرِنَا مِنْ عَجَائِبِ أَبِيكَ الَّتِي كَانَتْ يَرِينَا فَقَالَ وَتُؤْمِنُونَ بِذَلِكَ قَالُوا نَعَمْ نُؤْمِنُ وَاللَّهِ بِذَلِكَ قَالُوا أَلَيْسَ تَعْرِفُونَ أَبِي قَالُوا جَمِيعًا بَلْ نَعْرِفُهُ فَرَفَعَ لَهُمْ حِجَابَ السُّتْرِ فَإِذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَاعِدٌ فَقَالَ تَعْرِفُونَهُ قَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَنَشَهُدُ أَنَّكَ أَنْتَ وَلِيُّ اللَّهِ حَقًّا وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِهِ وَلَقَدْ أَرَيْتَنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع بَعْدَ مَوْتِهِ كَمَا أَرَى أَبُوكَ أَبَا بَكْرٍ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي مَسْجِدِ قُبَا بَعْدَ

(۱) لقمان: ۳۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۲۹

مَوْتِهِ فَقَالَ الْحَسَنُ ع وَيُحْكُمُ أَمَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ «۱» فَإِذَا كَانَ هَذَا نَزَلَ فِيمَنْ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا تَقُولُونَ فِينَا قَالُوا آمَنَّا وَصَدَقْنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

۹- نجم، كتاب النجوم وَجَدْتُ فِي جُزْءٍ بِحَطِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مَهْزِيَارٍ وَنُسِخَتْ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَارْبَعِينَ وَارْبَعِمَائَةٍ وَكَانَ عَلِيٌّ ظَهَرَ الَّذِي نَقَلَ مِنْهُ هَذَا الْحَدِيثَ مَا هَذَا الْمُرَادُ مِنْ لَفْظِهِ مِنْ حَدِيثِ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَدِمَ عَلَيْنَا فِي سَنَةِ اَرْبَعِينَ وَثَلَاثِمَائَةٍ وَأَمَّا لَفْظُهُ الْحَدِيثِ فَهُوَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَحْمَرِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ دَاهِرِ الرَّازِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ الْقَرَشِيُّ أَبُو سَمِينَةَ «۲» قَالَ حَدَّثَنِي دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع لَمَّا صَلَّحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع مُعَاوِيَةَ جَلَسَا بِالنَّخْلَةِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ بَلَّغْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَخْرُصُ النَّخْلَ فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ ذَلِكَ عِلْمٌ فَإِنَّ شَيْعَتَكُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ لَمَّا يَغْزُبُ عَنْكُمْ عِلْمٌ شَدِيَءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ* فَقَالَ الْحَسَنُ ع إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَخْرُصُ كَيْلًا وَأَنَا أَخْرُصُ عَدَدًا فَقَالَ مُعَاوِيَةُ كَمْ فِي هَذِهِ النَّخْلَةِ فَقَالَ الْحَسَنُ ع اَرْبَعَةُ آلَافٍ بِسُرِّهِ وَارْبَعُ بِسُرِّاتِ أَقْوَالٍ وَوَجَدْتُ قَدْ انْقَطَعَ مِنَ الْمُخْتَصِرِ الْمَذْكُورِ كَلِمَاتٌ فَوَجَدْتُهَا فِي رِوَايَةِ ابْنِ عِيَّاشِ الْجَوْهَرِيِّ.

(۱) البقرة: ۱۵۴.

(۲) فِي النسخة المطبوعة: «أبو سمينه» وَهُوَ تَصْحِيفٌ. وَالرَّجُلُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى أَبُو جَعْفَرِ الْقَرَشِيِّ مَوْلَاهُمْ صِيرْفِي ابْنِ اخْتِ خَلْدِ الْمَقْرِي وَهُوَ خَلْدُ بْنُ عَيْسَى وَكَانَ يَلْقَبُ أَبَا سَمِينَةَ ضَعِيفٌ جَدًّا فَاسِدُ الْاِعْتِقَادِ، لَا يَعْتَمِدُ فِي شَيْءٍ وَكَانَ وَرَدَ قَمَ، وَقَدْ اشْتَهَرَ بِالْكَذْبِ بِالْكَوْفَةِ، وَنَزَلَ عَلَى أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى مَدَّةً ثُمَّ تَشَهَّرَ بِالْغُلُوِّ فَخْفِي وَأَخْرَجَهُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ قَمَ وَ لَهُ قِصَّةٌ رَاجِعُ النَّجَاشِيِّ ص ۲۵۵. وَ قَالَ الْكَشِّيُّ:

ذَكَرَ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ فِي بَعْضِ كِتَابِهِ: الْكَذَّابُونَ الْمَشْهُورُونَ: أَبُو الْخَطَّابِ وَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ وَ يَزِيدُ الصَّائِغُ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ، وَ أَبُو سَمِينَةَ أَشْهَرُهُمْ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۳۰

فَأَمَرَ مُعَاوِيَةَ بِهَا فَصِيرِمَتْ وَ عَدَّتْ فَجَاءَتْ اَرْبَعَةُ آلَافٍ وَ ثَلَاثُ بِسُرِّاتٍ ثُمَّ صَحَّ الْحَدِيثُ بِلَفْظِهَا فَقَالَ وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِّبْتُ فَنَظَرَ فَإِذَا فِي يَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرِ بْنِ كُرَيْزِ بِسُرِّهِ ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَةُ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ لَا أَنَّكَ تَكْفُرُ لَأَخْبَرْتُكَ بِمَا تَعْمَلُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ فِي زَمَانٍ لَا يُكذَّبُ وَ أَنْتَ تُكذَّبُ وَ تَقُولُ مَتَى سَمِعَ مِنْ جَدِّهِ عَلِيٍّ صَغَرَ سُنُّهُ وَاللَّهِ لَتَدْعَن [لَتَدْعِينَ زِيَادًا وَ لَتَقْتُلَنَّ حُجْرًا وَ لَتَحْمَلَنَّ إِلَيْكَ الرَّؤُوسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ فَادْعَى زِيَادًا وَ قَتَلَ حُجْرًا وَ حَمَلَ إِلَيْهِ رَأْسَ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِقِ الْخُرَاعِيِّ.

۱۰- يَج، الْخُرَائِجُ وَ الْجَرَائِحُ عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ الْجَزَائِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع كَانَ عِنْدَهُ رَجُلَانِ فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا إِنَّكَ حَدَّثْتَ الْبَارِحَةَ فَلَانَا بِحَدِيثٍ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ الرَّجُلُ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَا كَانَ وَ عَجِبَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ ع إِنَّا لَنَعْلَمُ مَا يَجْرِي فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَّمَ رَسُولَهُ ص الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ التَّنْزِيلَ وَ التَّوْبِيلَ فَعَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ ص عَلِيًّا عِلْمَهُ كُلَّهُ.

ير، بصائر الدرجات محمد بن الحسين عن النضر بن شبيب عن عبد الغفار مثله.

۱۱- كشف، كشف الغمة قال إسنه ع إنَّ لِلْعَرَبِ جَوْلَهُ وَ لَقَدْ رَجَعَتْ إِلَيْهَا عَوَازِبُ أَهْلَامِهَا وَ لَقَدْ ضَرَبُوا إِلَيْكَ أَكْبَادَ الْإِبِلِ حَتَّى يَسْتَخْرِجُوكَ وَ لَوْ كُنْتَ فِي مِثْلِ وَجَارِ الضَّبْعِ.

بيان فى أكثر النسخ لابنه « ۱ » و الصواب لأبيه و قد قال ع ذلك له صلوات الله عليه قبل رجوع الخلافة إليه أى إن للعرب جولانا و حركة فى اتباع الباطل ثم يرجع إليها أحلامها العازبة البعيدة الغائبة عنهم فيرجعون إليك و ضرب أكباد الإبل كناية عن الركوب و شدة الركض قال الجزرى فيه لا تضرب أكباد المطى إلا إلى ثلاثة مساجد أى لا تركب و لا يسار عليها و قال و جار الضبع هو جحره الذى يأوى إليه و منه

حديث الحسن لو كنت فى و جار الضبع.

ذكره للمبالغة لأنه إذا حفر أمعن.

(۱) فى النسخة المطبوعة من المصدر (ط مطبعة الإسلامية): و قال لآبيه عليهما السلام راجع ج ۲ ص ۱۵۰.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۳۱

باب ۱۶ مكارم أخلاقه و عمله و علمه و فضله و شرفه و جلالته و نوادر احتجاجاته صلوات الله عليه

۱- لى، الأمالى للصدوق على بن أحمد عن الأسدي عن النخعي عن النوفلي عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر قال قال الصادق ع حدثني أبي عن أبيه ع أن الحسن بن علي بن أبي طالب ع كان أعبد الناس فى زمانه و أزهدهم و أفضلهم و كان إذا حج حج ماشياً و ربماً مشى حافياً و كان إذا ذكر الموت بكى و إذا ذكر القبر بكى و إذا ذكر البعث و النشور بكى و إذا ذكر الممر على الصراط بكى و إذا ذكر العرض على الله تعالى ذكره شق شقه يغشى عليه منها و كان إذا قام فى صلاته ترتعد فرائضه بين يدي ربه عز و جل و كان إذا ذكر الجنة و النار اضطرب اضطراب السليم و سأل الله الجنة و تعود به من النار و كان ع لا يقرأ من كتاب الله عز و جل يا أيها الذين آمنوا إلا قال لبيك اللهم لبيك و لم ير فى شيء من أحواله إلا ذكراً لله سبحانه و كان أصدق الناس لهجة و أفصحهم منطقاً و لقد قيل لمعاوية ذات يوم لو أمرت الحسن بن علي بن أبي طالب فصعد المنبر فخطب لبيتن للناس نفسه فدعاه فقال له اصعد المنبر و تكلم بكلمات تعظنا بها فقام ع فصعد المنبر فحمد الله و أنشئ عليه ثم قال أيها الناس من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا الحسن بن علي بن أبي طالب و ابن سيده النساء فاطمة بنت رسول الله ص أنا ابن خير خلق الله أنا ابن رسول الله ص أنا ابن صاحب الفضائل أنا ابن صاحب المعجزات و الدلائل أنا ابن أمير المؤمنين أنا المدفوع عن حقي أنا و أخى الحسين سيدي شباب أهل الجنة أنا ابن الركن و المقام أنا ابن مكة و منى أنا ابن المشعر و عرفات فقال له معاوية يا با محمد خذ فى نعت الرطب و دع هذا فقال ع الرطب

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۳۲

تنفخه و الحرور يفضجه و البرد يطيبه ثم عياد ع فى كلامه فقال أنا إمام خلق الله و ابن محمد رسول الله فخشيت معاوية أن يتكلم بعد ذلك بما يفتتن به الناس فقال يا با محمد انزل فقد كفى ما جرى فنزل.

بيان قال الجزرى الفريضة اللحمه التى بين جنب الدابة و كتفها لا تزال ترعد و منه الحديث فجىء بهما ترعد فرائضهما أى ترجف من الخوف انتهى و السليم من لدغته العقرب كأنهم تفاءلوا له بالسلامة قوله ع تنفخه لعل المعنى تعظمه و المنفوخ البطين و السمين.

۲- لى، الأمالى للصدوق الطالقاني عن أبي سعيد الهمداني عن علي بن الحسن بن فضال عن أبيه عن الرضا عن آيائه ع قال: لَمَّا

حَضَرَ رَبِّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْوَفَاءُ بَكَى فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَبْكِي وَ مَكَانُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص الَّذِي أَنْتَ بِهِ وَقَدْ قَالَ فِيكَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا قَالَ وَقَدْ حَجَّجْتَ عَشْرِينَ حِجَّةً مَاشِيًا وَقَدْ قَاسَمْتَ رَبَّكَ مَالَكَ ثَلَاثَ أَمْرَاتٍ حَتَّى النَّعْلَ وَالنَّعْلَ فَقَالَ ع إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ لِهَؤُلِ الْمُطَّلَعِ وَفِرَاقِ الْأَحِبَّةِ.

ايضاح قال الجزرى هول المطلع يريد به الموقف يوم القيامة أو ما يشرف عليه من أمر الآخرة عقيب الموت فشببهه بالمطلع الذى يشرف عليه من موضع عال.

۳- ب، قرب الإسناد مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع بَلَّغْنَا أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع حَجَّ عَشْرِينَ حِجَّةً مَاشِيًا قَالَ إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع حَجَّ وَيَسَاقُ مَعَهُ الْمَحَامِلُ وَالرِّحَالُ الْخَبْرَ.

ع، علل الشرائع ابن موسى عن الأسدى عن النخعى عن الحسن بن سعيد عن المفضل بن يحيى عن سليمان عن أبى عبد الله ع مثله.

۴- ل، الخصال أَبِي عَن سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ وَ سَيِّهْلِ عَنِ ابْنِ مَرَّارٍ وَ عَبْدِ الْجَبَّارِ بْنِ الْمُبَارِكِ عَنِ يُونُسَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مَرَّ بِعُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ وَ هُوَ قَاعِدٌ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَسَأَلَهُ فَأَمَرَ لَهُ بِخَمْسَةِ دَرَاهِمٍ فَقَالَ لَهُ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۳۳

الرَّجُلُ أَرَشِدُنِي فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ دُونَكَ الْفَيْثَةُ الَّذِينَ تَرَى وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةِ مِنَ الْمَسْجِدِ فِيهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ ع فَمَضَى الرَّجُلُ نَحْوَهُمْ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْهِمْ وَ سَأَلَهُمْ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ ع يَا هَذَا إِنْ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا فِي إِخْدَى ثَلَاثَ دَمٍ مُفْجِعٍ أَوْ دَيْنٍ مُفْرِحٍ أَوْ فَقْرٍ مُدْفِعٍ فَفِي أَيِّهَا تَسْأَلُ فَقَالَ فِي وَجْهِ مِنْ هَذِهِ الثَّلَاثِ فَأَمَرَ لَهُ الْحَسَنُ ع بِخَمْسِينَ دِينَارًا وَ أَمَرَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع بِتِسْعَةٍ وَ أَرْبَعِينَ دِينَارًا وَ أَمَرَ لَهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بِتَمَانِيَةٍ وَ أَرْبَعِينَ دِينَارًا فَانصَرَفَ الرَّجُلُ فَمَرَّ بِعُثْمَانَ فَقَالَ لَهُ مَا صَنَعْتَ فَقَالَ مَرَرْتُ بِكَ فَسَأَلْتُكَ فَأَمَرْتَ لِي بِمَا أَمَرْتَ وَ لَمْ تَسْأَلْنِي فِيمَا أَسْأَلُ وَ إِنَّ صَاحِبَ الْوَفْوَةِ لَمَّا سَأَلْتُهُ قَالَ لِي يَا هَذَا فِيمَا تَسْأَلُ فَإِنَّ الْمَسْأَلَةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا فِي إِخْدَى ثَلَاثٍ فَأَخْبَرْتُهُ بِالْوَجْهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ مِنَ الثَّلَاثَةِ فَأَعْطَانِي خَمْسِينَ دِينَارًا وَ أَعْطَانِي الثَّانِي تِسْعَةً وَ أَرْبَعِينَ دِينَارًا وَ أَعْطَانِي الثَّلَاثَ تَمَانِيَةً وَ أَرْبَعِينَ دِينَارًا فَقَالَ عُثْمَانُ وَ مَنْ لَكَ بِمِثْلِ هَؤُلَاءِ الْفَيْثَةِ أَوْلَيْتَكَ فَطَمُوا الْعِلْمَ فَطَمًا وَ حَازُوا الْخَيْرَ وَ الْحِكْمَةَ.

قال الصدوق رحمه الله معنى قوله فطموا العلم فطما أى قطعوه عن غيرهم قطعاً و جمعوه لأنفسهم جمعاً.

بيان الوفرة الشعرة إلى شحمه الأذن و يمكن أن يقرأ فطموا على بناء المجهول أى فطموا بالعلم على الحذف و الإيصال.

۵- د، العدد القوية حَدَّثَ أَبُو يَعْقُوبَ يُوسُفُ بْنُ الْجَرَّاحِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ: بَيَّنَّا رَسُولَ اللَّهِ ص فِي جَبَلٍ أَطْنَهُ حَرَى أَوْ غَيْرَهُ وَ مَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ عَلِيُّ ع وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ أَنَسٌ حَاضِرٌ لِهَذَا الْحَدِيثِ وَ حُدَيْفَةُ يُحَدِّثُ بِهِ إِذْ أَقْبَلَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَمِشِي عَلَى هَيْدُوٍ وَ وَفَّارٍ فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَقَالَ إِنَّ جَبْرَيْلَ يَهْدِيهِ وَ مِيكَائِيلُ يَسُدُّهُ وَ هُوَ وَلَدِي وَ الطَّاهِرُ مِنْ نَفْسِي وَ ضَلَعٌ مِنْ أَضْلَاعِي هَذَا سِنْبِي وَ قَرَّةٌ عَيْنِي بِأَبِي هُوَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَمْنَا مَعَهُ وَ هُوَ يَقُولُ لَهُ أَنْتَ تَفَاحْتِي وَ أَنْتَ حَبِيبِي وَ مُهْجَةٌ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۳۴

قَلْبِي وَ أَخَذَ بِيَدِهِ فَمَسَى مَعَهُ وَ نَحْنُ نَمِشِي حَتَّى جَلَسَ وَ جَلَسْنَا حَوْلَهُ نَنْظُرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ لَا يَرْفَعُ بَصِيرَهُ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي هَادِيًا مُهْدِيًا هَذَا هَدِيَّةٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ لِي يُبَيِّنَ عَنِّي وَ يَعْرِفُ النَّاسَ آثَارِي وَ يُحْيِي سُنَّتِي وَ يَتَوَلَّى أُمُورِي فِي فِعْلِهِ يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَيَرْحَمُهُ رَحِمَ اللَّهِ مَنْ عَرَفَ لَهُ ذَلَالِكَ وَ بَرْنِي فِيهِ وَ أَكْرَمَنِي فِيهِ فَمَا قَطَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص كَلَامَهُ حَتَّى أَقْبَلَ إِلَيْنَا أَعْرَابِيٌّ يَجُرُّ هِرَاوَةً لَهُ فَلَمَّا نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِلَيْهِ قَالَ قَدْ جَاءَ كُمْ رَجُلٌ يُكَلِّمُكُمْ بِكَلَامٍ غَلِيظٍ تَقْشَعُرُ مِنْهُ جُلُودُكُمْ وَ إِنَّهُ يَسْأَلُكُمْ مِنْ أُمُورٍ إِنَّ لِكَلَامِهِ جَفْوَةً فَجَاءَ الْأَعْرَابِيُّ فَلَمْ يَسَلِّمْ وَ قَالَ أَيُّكُمْ مُحَمَّدٌ قُلْنَا وَ مَا تُرِيدُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَهَلًا فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ كُنْتُ أَبْغُضُكَ وَ لَمْ أَرَكَ وَ الْآنَ فَصَدِ اذْدَدْتُ لِمَكَ بَعْضًا فَقَالَ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ عَضَّ بِنَابِ لِذَلِكَ وَ أَرَدْنَا بِالْأَعْرَابِيِّ إِرَادَةً فَأَوْمَأَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ اسْكُتُوا فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّكَ نَبِيٌّ وَ إِنَّكَ قَدْ كَذَبْتَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ مَا مَعَكَ مِنْ بُرْهَانِكَ شَيْءٌ قَالَ لَهُ يَا أَعْرَابِيٌّ وَ مَا يُدْرِيكَ قَالَ

فَحَبَّرَنِي بِبُرْهَانِكَ قَالَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَخْبَرَكَ عُضْوٌ مِنْ أَعْضَائِي فَيَكُونُ ذَلِكُ أَوْ كَدِّ لَبِزِهِ إِنِّي قَالَ أَوْ يَتَكَلَّمُ الْعُضْوُ قَالَ نَعَمْ يَا حَسَنُ قُمْ فَازْدَرِي الْأَعْرَابِيَّ نَفْسَهُ «١» وَقَالَ هُوَ مَا يَأْتِي وَيَقِيمُ صَبِيحًا لِيُكَلِّمَنِي قَالَ إِنَّكَ سَيَجِدُهُ عَالِمًا بِمَا تُرِيدُ فَابْتَدِرْهُ الْحَسَنُ عَ وَقَالَ مَهْلًا يَا أَعْرَابِيَّ

مَا غَيِّبًا سَأَلْتُ وَابْنَ غَبِيٍّ بَلْ فِيهَا إِذْنٌ وَأَنْتَ الْجَهْلُ
فَإِنْ تَكُّ قَدْ جَهَلْتَ فَإِنَّ عِنْدِي شِفَاءَ الْجَهْلِ مَا سَأَلَ السُّؤْلُ
وَبَحْرًا لَا تُقَسِّمُهُ الدَّوَالِي تَرَاثًا كَانَ أَوْرَثَهُ الرَّسُولُ

لَقَدْ بَسَطْتَ لِسَانَكَ وَعَدَوْتَ طُورَكَ وَخَادَعْتَ نَفْسَكَ غَيْرَ أَنَّكَ لَا تَبْرُحُ حَتَّى تُؤْمِنَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَتَبَسَّمَ الْأَعْرَابِيُّ وَقَالَ هَيْه «٢» فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَ نَعَمْ

(١) أى احتقره الاعرابى لصغر سنه عليه السلام.

(٢) هيه: كلمه تقال لشيء يطرده و هى أيضا كلمه استزاده.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٣٣٥

اجْتَمَعْتُمْ فِي نَادِي قَوْمِكُمْ وَتَذَكَّرْتُمْ مَا جَرَى بَيْنَكُمْ عَلَى جَهْلٍ وَخَرَقٍ مِنْكُمْ فَرَعَمْتُمْ أَنْ مُحَمَّدًا صَبِيحًا «١» وَالْعَرَبُ قَاطِبَةٌ تُبْغِضُهُ وَ لَا طَالِبَ لَهُ بِنَارِهِ وَ زَعَمَتْ أَنَّكَ قَاتِلُهُ وَ كَانَ فِي قَوْمِكَ مُؤَنَّثَةٌ فَحَمَلَتْ نَفْسَكَ عَلَى ذَلِكَ وَ قَدْ أَخَذَتْ قَنَاتَكَ بِيَدِكَ تُوْمُهُ تُرِيدُ قَتْلَهُ فَعَسِرَ عَلَيْكَ مَسِيلُكَ وَ عَمِيَ عَلَيْكَ بَصْرُكَ وَ آيَّتْ إِلَّا ذَلِكَ فَاتَيْتَنَا خَوْفًا مِنْ أَنْ يَشْتَهَرَ وَ إِنَّكَ إِنَّمَا جِئْتَ بِخَيْرٍ يُرَادُ بِكَ أُتْبُكَ عَنْ سَفَرِكَ خَرَجْتَ فِي لَيْلَةٍ ضَخِيَاءٍ إِذْ عَصَيْتَ رِيحَ شَدِيدَةٍ اشْتَدَّ مِنْهَا ظَلْمَاؤُهَا وَ أَطَلَّتْ سَمَاؤُهَا وَ أَعَصَرَ سَحَابُهَا فَبَقِيَتْ مُحَرَّنَجِمًا كَالْأَشْقَرِ إِنْ تَقَدَّمَ نُحْرٌ وَ إِنْ تَأَخَّرَ عَقْرٌ «٢» لَا تَسْمَعُ لَوَاطِي حَسًّا وَ لَا لِنَافِخِ نَارٍ جِرْسًا تَرَكَتْ عَلَيْكَ غُيُومُهَا وَ تَوَارَتْ عَنْكَ نُجُومُهَا فَلَا تَهْتَدِي بِنَجْمِ طَالِعٍ وَ لَا بِعِلْمِ لَامِعٍ تَقْطَعُ مَحَجَّةً وَ تَهْبِطُ لُجَّةً فِي دَيْمُومَةٍ قَفَرٍ بَعِيدَةٍ الْقَعْرِ مُجْجَفُهُ بِالسَّفَرِ إِذَا عَلَوَتْ مَضِيْعًا أزدَدَتْ بُعْدًا الرِّيحُ تَخْطُفُكَ وَ الشُّوْكَ تَخْبِطُكَ فِي رِيحٍ عَاصِفٍ وَ بَرَقِ خَاطِفٍ قَدْ أَوْحَشَتْكَ آكَامُهَا وَ قَطَعَتْكَ سَلَامُهَا فَأَبْصِرْ فَإِذَا أَنْتَ عِنْدَنَا فَقَرَّتْ عَيْنُكَ وَ ظَهَرَ رَيْنُكَ وَ ذَهَبَ أَيْنُكَ قَالَ مِنْ أَيْنَ قُلْتَ يَا غُلَامُ هَذَا كَأَنَّكَ كَشَفْتَ عَنْ سُؤْيِدِ «٣» قَلْبِي وَ لَقَدْ كُنْتُ كَأَنَّكَ شَاهَدْتَنِي وَ مَا خَفِيَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي وَ كَأَنَّهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَقَالَ لَهُ مَا الْإِسْلَامُ فَقَالَ الْحَسَنُ عَ اللَّهُ أَكْبَرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ فَأَسْلِمَ وَ حَسَنَ إِسْلَامُهُ وَ عَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرْجِعْ إِلَيَّ قَوْمِي فَأَعْرِفُهُمْ ذَلِكَ فَأَذِنَ لَهُ فَانْصَرَفَ وَ رَجَعَ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ قَوْمِهِ فَدَخَلُوا فِي الْإِسْلَامِ فَكَانَ النَّاسُ إِذَا نَظَرُوا إِلَيَّ

(١) قال الجزري: فيه: أن قريشا كانوا يقولون ان محمدا صنبور. أى أبترا لا عقب له. و أصل الصنبور سعة تنبت فى جذع النخلة لا فى الأرض و قيل: هى النخلة المنفردة التى يدق أسفلها. أرادوا أنه إذا قطع انقطع ذكره كما يذهب أثر الصنبور لانه لا عقب له.

(٢) من كلام لقيط بن زراره يوم جبله و كان على فرس أشقر، يقول: ان جريت على طبعك فتقدمت الى العدو قتلوك و ان أسرع فتأخرت منهزما أتوك من ورائك فعقروك، فاثبت و الزم الوقار. راجع مجمع الامثال ج ٢ ص ١٤٠.

(٣) سويد: بتصغير الترخيم، أصله أسود تصغير أسود.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٣٣٦

الْحَسَنِ عَ قَالُوا لَقَدْ أُعْطِيَ مَا لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ.

٦- ما، الأمالى للشيخ الطوسى المَفِيدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاهِرٍ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِيهِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ يَقُولُ كَتَبَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ يُعْزَوْنَهُ عَنْ ابْنِهِ لَهُ

فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغْنِي كِتَابَكُمْ تُعَزُّونَنِي بِفُلَانَهُ فَعِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهَا تَسْلِيمًا لِقَضَائِهِ وَصَبْرًا عَلَى بَلَائِهِ فَإِنْ أَوْجَعْتَنَا الْمَصَائِبَ وَفَجَعَلْتَنَا النَّوَائِبَ بِالْمَأْجِبَةِ الْمَأْلُوفَةِ الَّتِي كَانَتْ بِنَا حَفِيَّةً وَالْإِخْوَانَ الْمُحِبِّينَ الَّذِينَ كَانَ يُسِيرُ بِهِمُ النَّاطِرُونَ وَتَقَرَّرَ بِهِمُ الْعُيُونُ أَضْحَا قَدِ اخْتَرَمْتَهُمُ الْيَأْسُ وَنَزَلَ بِهِمُ الْجَمَامُ فَخَلَفُوا الْخُلُوفَ وَ أَوَدَتْ بِهِمُ الْحُتُوفُ فَهُمْ صِرَعَى فِي عَسَاكِرِ الْمَوْتَى مُتَجَاوِرُونَ فِي غَيْرِ مَحَلَّةِ التَّجَاوُرِ وَلَا صَلَاتٍ بَيْنَهُمْ وَلَا تَزَاوُرٍ وَلَا يَتَلَقَّوْنَ عَنْ قُرْبِ جَوَارِهِمْ أَجْسَامُهُمْ نَائِيَةً مِنْ أَهْلِهَا خَالِيَةً مِنْ أَرْبَابِهَا قَدْ أَحْشَعَهَا إِخْوَانُهَا فَلَمْ أَرِ مِثْلَ دَارِهَا دَارًا وَلَا مِثْلَ قَرَارِهَا قَرَارًا فِي بُيُوتٍ مُوحِشَةٍ وَحُلُولٍ مُضْجِعَةٍ قَدْ صَارَتْ فِي تِلْكَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ وَخَرَجَتْ عَنِ الدَّارِ الْمُؤَنَسَةِ فَفَارَقَتْهَا مِنْ غَيْرِ قَلْبِي فَاسْتَوَدَعْتُهَا لِلْبَلِيِّ وَكَانَتْ أُمَّهُ مَمْلُوكَةٌ سَلَكَتْ سَبِيلًا مَسْلُوكَةً صَارَ إِلَيْهَا الْأَوْلُونَ وَ سَيَصِيرُ إِلَيْهَا الْآخِرُونَ وَالسَّلَامُ.

بيان قال الجزرى فيه من صام رمضان إيمانا واحتسابا أى طلبا لوجه الله و ثوابه و الاحتساب من الحسب كالاتعداد من العد و إنما قيل لمن ينوى بعمله وجه الله احتسبه لأن له حينئذ أن يعتد عمله فجعل فى حال مباشرة الفعل كأنه معتد به و منه الحديث من مات له ولد فاحتسبه.

أى احتسب الأجر بصبره على مصيبته انتهى.

و فجعله المصيبة أى أوجعته و كذلك التفجيع و الحفاوة المبالغه فى السؤال عن الرجل و العناية فى أمره و اخترمهم الدهر أى اقتطعهم و استأصلهم و الحمام بالكسر قدر الموت. و قال الجزرى «١» الخلف بالتحريك و السكون كل من يجيء بعد من

(١) فى النسخ المطبوعه: «قال الفيروز آبادى» و هو سهو من النسخ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٣٣٧

مضى إلا أنه بالتحريك فى الخير و بالتسكين فى الشر و فى حديث ابن مسعود ثم إنه تخلف من بعده خلوف هى جمع خلف انتهى. و أودى به الموت ذهب و الحتوف بالضم جمع الحتف و هو الموت و عن فى قوله عن قوله جوارهم لعلها للتعليل أى لا- يقع منهم الملاقاة الناشئه عن قرب الجوار بل أرواحهم يتزاورون بحسب درجاتهم و كمالاتهم.

قوله ع قد أخشعها كذا فى أكثر النسخ و لا يناسب المقام و فى بعضها بالجيم قال فى النهاية الجشع الجزع لفراق الإلف و منه الحديث فبكى معاذ جشعا لفراق رسول الله ص و لا يبعد أن يكون تصحيف اجتنبها و الحلول بالضم جمع حال من قولهم حل بالمكان أى نزل فيه و مضجعه بفتح الجيم من قولهم أضجعه أى وضع جنبه على الأرض و القلى بالكسر البغض.

٧- ير، بصائر الدرجات ابن يزيد عن ابن أبي عمير عن رجاله عن أبي عبد الله ع يرفع الحديث إلى الحسن بن علي ع أنه قال: إن لله مدينتين إحداهما بالمشرق والأخرى بالمغرب عليهما سوران من حديد وعلى كل مدينه ألف ألف مضرع من ذهب وفيها سبعون ألف لغه يتكلم كل لغه بخلاف لغه صاحبه وأنا أعرف جميع اللغات وما فيهما وما بينهما وما عليهما حجة غيرى والحسين أحيى.

ير، بصائر الدرجات أحمد بن الحسين عن أبيه بهذا الإسناد مثله قب، المناقب لابن شهر آشوب عن ابن أبي عمير مثله «١».

٨- يج، الخرائج و الجرائح روى أن الحسن ع و عبد الله بن العباس كانا على مائدة فجاءت جرادة و وقعت على المائدة فقال عبد الله للحسن أى شئ مكتوب على جناح الجرادة فقال ع مكتوب عليه أنا الله لا- إله إلا أنا ربنا أبعث الجراد لقوم جيعا لئلا يكلوه و ربنا أبعثها نعمة على قوم فتأكل أطمعتهم فقام عبد الله و قبل رأس الحسن و قال هذا من مكنون العلم.

٩- سن، المحاسن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ع قال

(١) و رواه المفيد فى الإرشاد ص ١٨٠ باختصار.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٣٣٨

أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ لَهُ جِئْتُكَ مُسْتَشِيرًا إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَبِيدَ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ع خَطَبُوا إِلَيَّ فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ أَمَا الْحَسَنُ فَإِنَّهُ مِطْلَقٌ لِلنِّسَاءِ وَلَكِنْ زَوْجُهَا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لِابْنَتِكَ.

۱۰- شا، الإرشاد روى جماعة منهم معمر عن الزهري عن أنس بن مالك قال: لم يكن أحد أشبه برسول الله ص من الحسن بن علي ع.

۱۱- قب، المناقب لابن شهر آشوب محمد بن إسحاق في كتابه قال: ما بلغ أحد من الشرف بعيد رسول الله ص ما بلغ الحسن كان يُبْسَطُ لَهُ عَلَى بَابِ دَارِهِ فَإِذَا خَرَجَ وَجَلَسَ انْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَمَا مَرَّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ إِجْلَالًا لَهُ فَإِذَا عَلِمَ قَامَ وَدَخَلَ بَيْتَهُ فَمَرَّ النَّاسُ وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ مَا شِئًا فَمَا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ أَحَدٌ رَأَاهُ إِلَّا نَزَلَ وَوَشَى حَتَّى رَأَيْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يَمْشِي.

أَبُو السَّعَادَاتِ فِي الْفَضَائِلِ أَنَّهُ أَمَلَى الشَّيْخَ أَبُو الْفَتْوحِ فِي مَدْرَسَةِ النَّاجِيَةِ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع كَانَ يَخْضُرُ مَجْلِسَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ فَيَحْفَظُهُ فَيَأْتِي أُمَّهُ فَيُلْقِي إِلَيْهَا مَا حَفِظَهُ كُلَّمَا دَخَلَ عَلِيٌّ ع وَجَدَ عِنْدَهَا عِلْمًا بِالتَّنْزِيلِ فَيَسْأَلُهَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَتْ مِنْ وَلَدِكَ الْحَسَنُ فَتَخْفَى يَوْمًا فِي الدَّارِ وَقَدْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَقَدْ سَمِعَ الْوَحْيَ فَأَرَادَ أَنْ يُلْقِيَهُ إِلَيْهَا فَأَرْتَجَ عَلَيْهِ فَعَجِبَتْ أُمُّهُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَا تَعْجِبِينَ يَا أُمَّهُ فَإِنَّ كَبِيرًا يَسْمَعُنِي فَاسْتَمَاعُهُ قَدْ أَوْقَفَنِي فَخَرَجَ عَلَيَّ ع فَقَبَّلَهُ وَفِي رِوَايَةٍ يَا أُمَّهُ قُلْ بَيَانِي وَكُلَّ لِسَانِي لَعَلَّ سَيِّدًا يَرْعَانِي.

بيان قال الجوهري أرْتَجَ على القارئ على ما لم يسم فاعله إذا لم يقدر على القراءة كأنه أطبق عليه كما يُرْتَجُ البَابُ وكذلك أرْتَجَ عليه ولا تقل أرْتَجَ عليه بالتشديد.

۱۲- قب، المناقب لابن شهر آشوب قيل للحسن بن علي ع إِنَّ فِيكَ عَظَمَةٌ قَالَ بَلْ فِي عِزَّةٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾.

وَ قَالَ وَاصِلُ بْنُ عَطَاءٍ كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع عَلَيْهِ سِيمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ

(۱) المناقون: ۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۳۹

وَ بَهَاءُ الْمُلُوكِ.

۱۳- قب، المناقب لابن شهر آشوب أَمَا زُهَيْدُهُ ع فَقَدْ جَاءَ فِي رَوْضَةِ الْوَاعِظِينَ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع كَانَ إِذَا تَوَضَّأَ ارْتَعَدَتْ مَفَاصِلُهُ وَ اصْفَرَ لَوْنُهُ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مَنْ وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّ الْعَرْشِ أَنْ يَصْفَرَ لَوْنُهُ وَ تَرْتَعِدَ مَفَاصِلُهُ.

وَ كَانَ ع إِذَا بَلَغَ بَابَ الْمَسْجِدِ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ إِلَهِي ضَيْفُكَ بِيَابِكَ يَا مُحْسِنٌ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيءُ فَتَجَاوَزَ عَنْ قَبِيحٍ مَا عِنْدِي بِجَمِيلٍ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمٌ.

الْفَائِقُ إِنَّ الْحَسَنَ ع كَانَ إِذَا فَرَّغَ مِنَ الْفَجْرِ لَمْ يَتَكَلَّمْ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ إِنْ زُخِرَ. أَيْ وَ إِنْ أُرِيدَ تَخِيهِ مِنْ ذَلِكَ بِاسْتِنطَاقِ مَا يَهُمُّ.

قَالَ الصَّادِقُ ع إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع حَجَّ خَمْسًا وَ عَشْرِينَ حِجَّةً مَاشِيًا وَ قَاسَمَ اللَّهُ تَعَالَى مَالَهُ مَرَّتَيْنِ وَ فِي خَبَرٍ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ حَجَّ عَشْرِينَ حِجَّةً عَلَى قَدَمَيْهِ.

أَبُو نُعَيْمٍ فِي حِلْيَةِ الْأَوْلِيَاءِ بِالْبَلَدِ نَادَى عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ الْحَسَنُ ع إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي أَنْ أَلْقَاهُ وَ لَمْ أَمْشِ إِلَى بَيْتِهِ فَمَشَى عَشْرِينَ مَرَّةً مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى رِجْلَيْهِ.

وَ فِي كِتَابِهِ بِالْبَلَدِ عَنْ شَهَابِ بْنِ عَامِرٍ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع قَاسَمَ اللَّهُ تَعَالَى مَالَهُ مَرَّتَيْنِ حَتَّى تَصَدَّقَ بِفَرْدٍ نَعْلِهِ.

وَ فِي كِتَابِهِ بِالْبَلَدِ عَنْ ابْنِ نَجِيحٍ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع حَجَّ مَاشِيًا وَ قَسَمَ مَالَهُ نِصْفَيْنِ.

وَفِي كِتَابِهِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدَانَ قَالَ: خَرَجَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع مِنْ مَالِهِ مَرَّتَيْنِ وَقَاسَمَ اللَّهُ مَالَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّىٰ إِنْ كَانَ لِيُعْطِيَ نَعْلًا وَيُمْسِكَ نَعْلًا وَيُعْطِيَ خُفًّا وَيُمْسِكَ خُفًّا.

وَرَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا أُصِيبَ مُعَاوِيَةُ قَالَ «۱» مَا آسَىٰ عَلَيَّ شَيْءٌ إِلَّا عَلَيَّ أَنْ أُحِجَّ مَاشِيًا وَلَقَدْ حَجَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع خَمْسًا وَعِشْرِينَ حِجَّةً مَاشِيًا وَإِنَّ النَّجَابَ لَتَقَادُ مَعَهُ وَقَدْ قَاسَمَ اللَّهُ مَرَّتَيْنِ حَتَّىٰ إِنْ كَانَ لِيُعْطِيَ النَّعْلَ وَيُمْسِكَ النَّعْلَ وَيُعْطِيَ الْخُفَّ وَيُمْسِكَ الْخُفَّ.

(۱) فی النسخ المطبوعه: «قال معاوية» و هو تصحيف راجع المصدر ج ۴ ص ۱۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۴۰

بیان آسی علی مصیبتہ بالکسر یأسی آسی ای حزن.

۱۴- قب، المناقب لابن شهر آشوب و روى أنه دخلت عليه امرأة جميلة وهو في صلاته فأوجز في صلاته ثم قال لها ألك حاجة قالت نعم قال وما هي قالت قم فأصب مني فإني وفدت ولا بعل لي قال إليك عني لا تحرقيني بالنار و نفسك فجعلت تراوده عن نفسه وهو يبكي ويقول ويحك إليك عني واشتد بكاءه فلما رأت ذلك بكث ليكائه فدخل الحسين ع و رآهما يبكيان فجلس يبكي و جعل أصحابه يأتون و يجلسون و يبكون حتى كثرت البكاء و علت الأصوات فخرجت الأعرابية و قام القوم و ترحلوا و لبث الحسين ع بعيد ذلك دهرًا لا يسأل أخاه عن ذلك إجلالًا له فينبأ الحسن ذات ليلته نائمًا إذا استيقظ وهو يبكي فقال له الحسين ع ما شأنك قال رؤيا رأيتها الليلة قال وما هي قال لا تخبر أحدًا ما دمت حيًا قال نعم قال رأيت يوسف فجئت أنظر إليه فيمن نظر فلما رأيت حسنة بكيت فنظر إلى في الناس فقال ما يبكيك يا أخي بأبي أنت و أمي فقلت ذكرت يوسف و امرأه العزيز و ما ابثليت به من أمرها و ما لقيت من السجن و حرقة الشيخ يعقوب فبكيت من ذلك و كنت أتعجب منه فقال يوسف فهلا تعجبت مما فيه المرأة البدوية بالأبواء. عبيد الرحمن بن أبي ليلى قال: دخل الحسن بن علي ع الفرات في بؤده كائن عليه قال فقلت له لو نزع ثوبك فقال لي يا أبا عبد الرحمن إن للماء سكانًا.

وَلِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع

ذُرَى كَدَرَ الْأَيَّامِ إِنَّ صَفَاءَهَا تَوَلَّىٰ بِأَيَّامِ الشُّرُورِ الدَّوَاهِبِ
وَ كَيْفَ يُعْرِ الدَّهْرُ مَنْ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّيَالِي مُحْكَمَاتِ النَّجَارِبِ
وَ لَهُ ع

قُلْ لِلْمَقِيمِ بَغِيرِ دَارٍ إِقَامَهُ حَانَ الرَّحِيلُ فَوَدَّعَ الْأَحْبَابَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۴۱

إِنَّ الَّذِينَ لَقِينَهُمْ وَ صَحِبْتَهُمْ صَارُوا جَمِيعًا فِي الْقُبُورِ تَرَابًا
وَ لَهُ ع

يَا أَهْلَ لَدَاتِ دُنْيَا لَا بَقَاءَ لَهَا إِنَّ الْمَقَامَ بِظِلِّ زَائِلِ حُمُقٍ

وَ لَهُ ع

لِكِسْرَةٍ مِنْ خَسِيسِ الْخُبْزِ تُشْبِعُنِي وَ شَرْبُهُ مِنْ قَرَّاحِ الْمَاءِ تَكْفِينِي
وَ طِمْرَةٌ مِنْ رَقِيقِ الثُّوبِ تَسْتُرُنِي حَيًّا وَ إِنْ مِتُّ تَكْفِينِي لِتَكْفِينِي

وَ مِنْ سَيْخَانِهِ ع مَا رَوَى أَنَّهُ سَأَلَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع رَجُلٌ فَأَعْطَاهُ خَمْسِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ خَمْسِينَ مِائَةَ دِينَارٍ وَ قَالَ أَتَيْتُ بِحِمَالٍ يَحْمِلُ لَكَ فَآتَى بِحِمَالٍ فَأَعْطَى طَيْلَسَانَهُ فَقَالَ هَذَا كِرَى الْحِمَالِ وَ جَاءَهُ بَعْضُ الْأَعْرَابِ فَقَالَ أَعْطُوهُ مَا فِي الْخِزَانَةِ فَوَجَدَ فِيهَا عِشْرُونَ أَلْفَ دِينَارٍ

فَدَفَعَهَا إِلَى الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ يَا مَوْلَايَ أَلَا تَرَ كَتَبْتَنِي أَبُو حُبَّاحٍ بِحَاجَتِي وَأَنْشُرُ مِدْحَتِي فَأَنْشَأَ الْحَسَنُ ع
نَحْنُ أَنْاسٌ نَوَلْنَا خَضِلٌ يَزُوعُ فِيهِ الرَّجَاءُ وَالْأَمَلُ
تَجُودٌ قَبْلَ السُّؤَالِ أَنْفُسَنَا خَوْفًا عَلَى مَاءٍ وَجْهِ مَنْ يَسْلُ
لَوْ عَلِمَ الْبَحْرُ فَضْلَ نَائِلِنَا لَعَاَصَ مِنْ بَعْدِ فَيْضِهِ خَجَلٌ «١»

بيان قال الفيروز آبادي الخضل ككتف و صاحب كل شيء ند يترشف نداه و قال الجوهرى الخضل النبات الناعم و قوله ع خجل خبر مبتدأ محذوف.

١٥- قب، المناقب لابن شهر آشوب أبو جعفر المديني في حديث طويل خرج الحسن والحسين وعبد الله بن جعفر حجاجاً ففاتهم أنفألهم فجاجوا وعطشوا فأروا في بعض الشعوب خبأ رثاً وعجوزاً فاستسقوا فآلتا أطبوا هذه الشؤبهه ففعلوا واشتطعموها فقالت ليس إلا هي فليتم أخذكم فليذبحها حتى أضيع لكم طعاماً فذبحها أحدهم ثم شوت لهم من لحمها فأكلوا وقيلوا عندها فلما نهضوا قالوا لها نحن نفر

(١) في النسخة المطبوعة: لفاض. و هو تصحيف راجع المصدر ج ٤ ص ١٦.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٣٤٢

من قريش نريد هذا الوجه فإذا انصرفنا وعُدنا فالتمى بنا فإنا صابغون بك خيراً ثم رحلوا فلما جاء زوجها وعرف الحال أوجعها ضرباً ثم مضت الأيام فأصرت بهذا الحال فرحلت حتى اجتازت بالمدينة فبصر بها الحسن ع فأمر لها بألف شاه وأعطاه ألف دينار وبعث معها رسولا إلى الحسين ع فأعطاه مثل ذلك ثم بعثها إلى عبد الله بن جعفر فأعطاه مثل ذلك.

البخاري وهب الحسن بن علي ع لرجل دينه وسأله ع رجل شيناً فأمر له بأربعمائه درهم فكتب له بأربعمائه دينار فقيل له في ذلك فأخذه وقال هذا سخاؤه وكتب عليه بأربعمائه ألف درهم ودخل عليه جماعة وهو يأكل فسلموا وقعدوا فقال ع هلموا فإنما وضع الطعام ليؤكل ودخل الغاضري عليه ع فقال إني عصيت رسول الله ص فقال بس ما عملت كيف قال ص لا يفلح قوم ملكت عليهم امرأة وقد ملكت علي امرأتي وأمرتني أن أشتري عبداً فاشتريته فأبق مني فقال ع اختر أحد ثلاثة إن شئت فمن عبد فقال هاهنا ولا تتجاوز قد اخترت فأعطاه ذلك.

فضائل العكبري بالسناد عن أبي إسحاق أن الحسن بن علي ع تزوج جعيده بنت الأشعث بن قيس على سنة النبي ص وأرسل إليها ألف دينار.

تفسير الثعلبي وجليه أبي نعيم قال محمد بن سيرين إن الحسن بن علي ع تزوج امرأة فبعث إليها مائة جارية مع كل جارية ألف درهم. الحسن بن سعيد عن أبيه قال: كان تحت الحسن بن علي ع امرأتان تميمية وجعفيية فطلقهما جميعاً وبعثنى إليهما وقال أخبرهما فليعتدا [فلتعتدا] وأخبرني بما تقولان ومتعهما العشرة الآلاف وكل واحد منهما بكذا وكذا من العسل

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٣٤٣

والسمن فأتيت الجعفيية فقلت اعتدي فتنفست الصعدياء ثم قالت متاع قليل من حبيب مفارق وأما التميمية فلم تدر ما «اعتدي» حتى قال لها النساء فسكتت فأخبرته ع بقول الجعفيية فنكت في الأرض ثم قال لو كنت مراجعاً لامرأة لراجعتها.

وقال أنس حيت جارية للحسن بن علي ع بطاقة ربحان فقال لها أنت حررة لوجه الله فقلت له في ذلك فقال أدبنا الله تعالى فقال وإذا حيتم بتحيه فحيوا بأحسن منها «١» الآية وكان أحسن منها إعتاقها.

و للحسن بن علي ع

إِنَّ السَّخَاءَ عَلَى الْعِبَادِ فَرِيضَةٌ لِلَّهِ يُقْرَأُ فِي كِتَابٍ مُّحْكَمٍ
وَعَدَّ الْعِبَادَ الْأَسْحِيَاءَ جِنَانَهُ وَ أَعَدَّ لِلْبُخْلَاءِ نَارَ جَهَنَّمَ

مَنْ كَانَ لَا تُنْدَى يَدَاهُ بِنَائِلِ الرَّاعِيَيْنِ فَلَيْسَ ذَاكَ بِمُسْلِمٍ

وَمِنْ هَمَّتِهِ عَ مَا رَوَى أَنَّهُ قَدِمَ الشَّامَ إِلَى عِنْدِ مُعَاوِيَةَ فَأَخْضَرَ بَارِزَانِمَجًّا بِحَمَلٍ عَظِيمٍ وَ وَضَعَ قَبْلَهُ ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ عَ لَمَّا أَرَادَ الْخُرُوجَ خَصَفَ
خَادِمٌ نَعْلَهُ فَأَعْطَاهُ الْبَارِزَانِمَجَّ.

بيان بارنامج معرب بارنامه اى تفصيل الامتعه.

۱۶- قب، المناقب لابن شهر آشوب و قدّم معاوية المدينية فجلس في أول يوم يجيز من يدخل عليه من خمسه آلاف إلى مائه ألف
فدخل عليه الحسن بن علي ع في آخر الناس فقال أبطأت يا أبا محمد فلعلك أردت تبخلني عند قريش فانتظرت يفنى ما عندنا يا غلام
أعط الحسن مثل جميع ما أعطينا في يومنا هذا يا أبا محمد و أنا ابن هند فقال الحسن ع لا حاجة لي فيها يا أبا عبد الرحمن و ردّتها و
أنا ابن فاطمة بنت محمد رسول الله ص.

المبرّد في الكامل قال مزوان بن الحكم إنني مشغوف ببغله الحسن بن علي ع فقال له ابن أبي عتيق إن دفعتها إليك تقضى لي ثلاثين
حاجة قال

(۱) النساء: ۸۵.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۴۴

نعم قال إذا اجتمع القوم فإني أخذ في ماثر قريش وأمسك عن ماثر الحسن فلنبي على ذلك فلما حضر القوم أخذ في أوليته قريش
فقال مزوان أ لا تذكر أوليته أبي محمد و له في هذا ما ليس لأحد قال إنما كنا في ذكر الأشراف و لو كنا في ذكر الأنبياء لقد منا ذكره
فلما خرج الحسن ع ليزكب اتبعه ابن أبي عتيق فقال له الحسن و تبسم أ لك حاجة قال نعم ركب البغلة فنزل الحسن ع و دفعها إليه
إن الكريم إذا خادعته انخدعا

و من حلمه ما روى المبرّد و ابن عائشه أن شامياً راه راكباً فجعل يلعنه و الحسن لا يرّد فلما فرغ أقبل الحسن ع فسلم عليه و ضحك
فقال أيها الشيخ أظنك عربياً و لعلك شبهت فلو استعبتنا أعبتناك و لو سألتنا أعطيتناك و لو استرشدتنا أرشدناك و لو استحممتنا
أحممتناك و إن كنت جانيماً أشبعناك و إن كنت عزياناً كسوناك و إن كنت محتاجاً أغنيتناك و إن كنت طريداً آوتناك و إن كان
لك حاجة قضيناها لك فلو حرّكت رحكك إينا و كنت ضيفنا إلى وقت ارتحالك كان أعود عليك لأن لنا موضه عاً رجباً و جاهاً
عريضاً و مالاً كثيراً فلما سمع الرجل كلامه بكى ثم قال أشهد أنك خليفة الله في أرضه الله أعلم حيث يجعل رسالته و كنت أنت و
أبوك أبغض خلق الله إلى و الآن أنت أحب خلق الله إلى و حول رخله إليه و كان ضيفه إلى أن ارتحل و صار معتقداً لمحبتهم.

بيان تقول استعبته فأعتبني اى استرضيته فأرضاني.

۱۷- قب، المناقب لابن شهر آشوب المناقب عن أبي إسحاق العدل في خبر أن مزوان بن الحكم خطب يوماً فدكر علي بن أبي طالب
ع فقال منه و الحسن بن علي ع جالس فبلغ ذلك الحسين ع فجاء إلى مزوان فقال يا ابن الزرقاء أنت الواقع في علي في كلام له ثم
دخل على الحسن ع فقال تسمع هذا يسب أباك فلا تقول

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۴۵

له شيئاً فقال و ما عسيت أن أقول لرجل مسلط يقول ما شاء و يفعل ما شاء.

و روى أن الحسن ع لم يسرع قط منه كلمة فيها مكروه إلا مرة واحدة فإنه كان بينه و بين عمرو بن عثمان خصومة في أرض فقال له
الحسن ع ليس لعمرو عندنا إلا ما يؤغم أنفسه.

دَعَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ يَوْمَ الْجَمَلِ فَأَعْطَاهُ رُمْحَهُ وَقَالَ لَهُ أَقْصِدْ بِهَذَا الرُّمْحِ قَضِيَةَ الْجَمَلِ فَذَهَبَ فَمَنْعُوهُ بَنُو ضَبَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى وَالِدِهِ انْتَرَعَ الْحَسَنُ رُمْحَهُ مِنْ يَدِهِ وَقَضِيَ قَضِيَةَ الْجَمَلِ وَطَعَنَهُ بِرُمْحِهِ وَرَجَعَ إِلَى وَالِدِهِ وَعَلَى رُمْحِهِ أَثَرُ الدَّمِ فَتَمَعَّرَ وَجْهُ مُحَمَّدٍ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَأْنِفْ فَإِنَّ ابْنَ النَّبِيِّ وَأَنْتَ ابْنُ عَلِيٍّ.

بيان تمغر وجهه احمر مع كدوره و أنف منه استنكف.

۱۸- قب، المناقب لابن شهر آشوب طاف الحسن بن علي ع بالبيت فسمع رجلاً يقول هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ الرَّهْزَاءِ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَقَالَ قُلْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَأَبَى خَيْرٌ مِنْ أُمِّي.

وَنَادَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع فِي أَيَّامِ صَفِينٍ وَقَالَ إِنَّ لِي نَصِيحَةً فَلَمَّا بَرَزَ إِلَيْهِ قَالَ إِنَّ أَبَاكَ بِغَضَةٍ لَغْنَةٌ وَقَدْ خَاصَ فِي دَمِ عُثْمَانَ فَهَلْ لَكَ أَنْ تَخْلَعَهُ نُبَايَعُكَ فَاسْمَعَهُ الْحَسَنُ ع مَا كَرِهَهُ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ إِنَّهُ ابْنُ أَبِيهِ.

۱۹- كشف، كشف الغمة قال كمال الدين بن طلحة روى أبو الحسن علي بن أحمد الواحدي في تفسيره الوسيط ما يرفعه بسنده أن رجلاً قال دخلت مسجد المدينة فإذا أنا برجل يحدث عن رسول الله ص والناس حوله فقلت له أخبرني عن شاهدٍ ومشهدٍ فقال نعم أما الشاهد فيوم الجمعة وأما المشهد فيوم عرفة فجزئته إلى آخر يحدث عن شاهدٍ ومشهدٍ فقال نعم أما الشاهد فيوم الجمعة وأما المشهد فيوم النحر فجزئتهما إلى غلام كان وجهه الديار وهو يحدث عن رسول الله ص فقلت أخبرني عن شاهدٍ ومشهدٍ فقال نعم أما الشاهد فمحمد ص وأما المشهد فيوم القيامة أما سمعته يقول يا أيها النبي

(۱) البروج: ۳.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۴۶

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا «۱» وَقَالَ تَعَالَى ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ «۲» فَسَأَلْتُ عَنِ الْأَوَّلِ فَقَالُوا ابْنُ عَبَّاسٍ وَسَأَلْتُ عَنِ الثَّانِي فَقَالُوا ابْنُ عُمَرَ وَسَأَلْتُ عَنِ الثَّلَاثِ فَقَالُوا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَكَانَ قَوْلُ الْحَسَنِ أَحْسَنَ.

وَنُقِلَ أَنَّهُ عَ اعْتَسَلَ وَخَرَجَ مِنْ دَارِهِ فِي حُلَّةٍ فَاحْرَزَهُ وَبَزَّهَ طَاهِرَهُ وَمَحَاسِنَ سَافِرِهِ وَقَبِيحَاتِ ظَاهِرِهِ وَنَفَخَاتِ نَاشِرِهِ وَوَجْهَهُ يُشْرِقُ حُسْنًا وَشَكْلُهُ قَدْ كَمَلَ صُورَةً وَمَعْنَى وَالْإِقْبَالُ يُلُوْحُ مِنْ أَعْطَافِهِ وَنَضْرَةُ النَّعِيمِ تُعْرَفُ فِي أَطْرَافِهِ وَقَاضِي الْقَدْرِ قَدْ حَكَّمَ أَنَّ السَّعَادَةَ مِنْ أَوْصَافِهِ ثُمَّ رَكِبَ بَعْلَةً فَارَاهُ غَيْرَ قَطُوفٍ وَسَارَ مُكْتَنِفًا مِنْ حَاشِيَتِهِ وَغَاشِيَتِهِ بِصُفُوفٍ فَلَوْ شَاهَدَهُ عَبْدٌ مَنَافٍ لَأَزَعَمَ بِمَفَاخِرَتِهِ بِهِ مَعَاطِسَ أُتُوفٍ وَعَدَهُ وَآبَاءَهُ وَجَدَّهُ فِي إِحْرَازِ خِصْلِ الْفَخَارِ يَوْمَ التَّفَاخُرِ بِالْوُفِّ فَعَرَضَ لَهُ فِي طَرِيقِهِ مِنْ مَحَاوِيحِ الْيَهُودِ هُمُ فِي هَدْمٍ قَدْ أَنَهَكْتَهُ الْعِلَّةَ وَارْتَكَبْتَهُ الدَّلَّةَ وَأَهْلَكَتَهُ الْقِلَّةَ وَجِلْدُهُ يَسْتُرُ عِظَامَهُ وَضَعْفُهُ يُقَيِّدُ أَقْدَامَهُ وَضُرَّةٌ قَدْ مَلَكَ زَمَامَهُ وَسُوءٌ حَالِهِ قَدْ حَبَّبَ إِلَيْهِ حِمَامَهُ وَشَمْسُ الظَّهِيرَةِ تَشْوِي شَوَاهُ وَأَخْمَصُهُ يُصَافِحُ ثَرَى مَمَشَاهُ وَعَذَابُ عَرَعَرِيهِ [عَرَعَرَتِهِ قَدْ عَرَاهُ وَطُولُ طَوَاهُ قَدْ أَضْعَفَ بَطْنَهُ وَطَوَاهُ وَهُوَ حَامِلٌ جَرٌّ مَمْلُوءٌ مَاءً عَلَى مَطَاهُ وَحَالُهُ تَغِطُّ عَلَيْهِ الْقُلُوبُ الْقَاسِيَةَ عِنْدَ مَرَاةٍ فَاسْتَوْقَفَ الْحَسَنُ ع وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْصِفْنِي فَقَالَ ع فِي أَيْ شَيْءٍ فَقَالَ جَدُّكَ يَقُولُ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَأَنْتَ مُؤْمِنٌ وَأَنَا كَافِرٌ فَمَا أَرَى الدُّنْيَا إِلَّا جَنَّةً تَتَعَمَّمُ بِهَا وَتَسْتَلِدُّ بِهَا وَمَا أَرَاهَا إِلَّا سِجْنًا لِي قَدْ أَهْلَكَنِي ضُرُّهَا وَأَتْلَفَنِي فَقَرَّهَا فَلَمَّا سَمِعَ الْحَسَنُ ع كَلَامَهُ أَشْرَقَ عَلَيْهِ نُورُ التَّائِيْدِ وَاسْتَخْرَجَ الْجَوَابَ بِفَهْمِهِ مِنْ خَزَائِنِهِ عِلْمِهِ وَأَوْضَحَ لِلْيَهُودِيِّ خَطَاءَ ظَنِّهِ وَخَطَلَ زَعْمِهِ وَقَالَ يَا شَيْخُ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ مِمَّا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا

(۱) الأحزاب: ۴۵.

(۲) هود: ۱۰۴.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۴۷

أُذُنٌ سَمِعَتْ لَعَلَّمَتْ أُنَى قَبْلِ انْتِقَالِي إِلَيْهِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا فِي سِتِّجِنِ صَنْكٍ وَ لَوْ نَظَرْتُ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ وَ لِكُلِّ كَافِرٍ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ مِنْ سَعِيرِ نَارِ الْجَحِيمِ وَ نَكَالِ الْعَذَابِ الْمُقِيمِ لَرَأَيْتَ أَنَّكَ قَبْلَ مَصِيرِكَ إِلَيْهِ الْآنَ فِي جَنَّةٍ وَاسِعَةٍ وَ نِعْمَةٍ جَامِعَةٍ.

بيان سفر الصبح أضاء و أشرق كأسفر و المرأة كشفت عن وجهها فهي سافر و القسيمة بكسر السين و فتحها الحسن و الأعطاف الجوانب و العاشية السؤال يأتونك و الزوار و الأصدقاء يتابونك و الهيم بالكسر الشيخ الفاني و الهدم بالكسر الثوب البالي أو المرقع أو خاص بكساء الصوف و الجمع أهدام و هدم و الشوى اليدان و الرجلان و الرأس من الآدميين و العر بالضم قروح مثل القوباء تخرج بالإبل متفرقة في مشافرها و قوائمها يسيل منها مثل الماء الأصفر و بالفتح الجرب و يحتمل أن يكون عرعرته و عرعره الجبل و السنام و كل شيء بضم العينين رأسه الطوى بالفتح الجوع و لعل المراد بالطوى ثانيا ما انطوى عليه بطنه من الأحشاء و الأمعاء و المطا الظهر.

۲۰- كشف، كشف الغمة روى صاحب كتاب صفة الصفوة بسنده عن علي بن زيد بن جده أن قال: حج الحسن ع خمس عشرة حجة ماشياً و إن الجنائب لتفاد معه.

و من كرمه و جوده ما رواه سعيد بن عبد العزيز قال: إن الحسن سيمع رجلاً يسأل ربه تعالى أنه يوزقه عشرة آلاف درهم فأنصرف الحسن إلى منزله فبعث بها إليه.

و منها أن رجلاً جاء إليه ع و سأله حاجته فقال له يا هذا حق سؤلك يعظم لمدى و معرفتي بما يجب لك يكبر لمدى و يدي تعجز عن نيلك بما أنت أهله و الكثير في ذات الله عز و جل قليل و ما في ملكي و فاء لشكرك فإن قلت الميسور و رفعت عني مؤنة الاحتفال و الاهتمام بما أتكلفه من واجبك فقلت فقال يا ابن رسول الله ص أقبل القليل و أشكر العطيته و أعذر على المنع فدعا الحسن ع بوكيله و جعل يحاسبه على نفقاته حتى استقصاها فقال

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۴۸

هات الفاضل من الثلاثمائة ألف درهم فأحضر خمسين ألفاً قال فما فعل الخمسمائة دينار قال هي عندي قال أحضرها فأحضرها فدفع الدرهم و الدنانير إلى الرجل و قال هات من يحملها لك فأتاه بحمالين فدفع الحسن ع إليه رداً لكراء الحمالين فقال مواليه و الله ما عندنا درهم فقال ع لكتي أزوجو أن يكون لي عند الله أجر عظيم.

و منها ما رواه أبو الحسن المديني قال: خرج الحسن و الحسين و عبيد الله بن جعفر ع حجاجاً ففاتهم أنفألهم فجاجوا و عطشوا فمروا بعجوز في خباء لها فقالوا هل من شراب فقالت نعم فأتاها بها و ليس لها إلا شويبه في كثير الخيمه فقالت احلبوها و امتدقوا لبنها ففعلوا ذلك و قالوا لها هل من طعام قالت لا إلا هذه الشاة فليذبحنها أحدكم حتى أهبي لكم شيئاً تأكلون فقام إليها أحدهم فذبحها و كسطها ثم هيأت لهم طعاماً فأكلوا ثم أقاموا حتى أبردوا فلما ارتحلوا قالوا لها نحن نفر من قريش نريد هذا الوجه فإذا رجعنا سالمين فآلمي بنا فإننا صانعون إليك خيراً ثم ارتحلوا و أقبل زوجها و أخبرته عن القوم و الشاة فغضب الرجل و قال ويحك تدبجن شاتي لأقوم لا تعرفينهم ثم تقولين نفر من قريش ثم بعيد میده ألجأهم الحاجة إلى دخول المدينة فدخلها و جعلاً ينقلان البعير إليها و يبعانه و يعيشان منه فمرت العجوز في بغض سلكك المدينة فإذا الحسن ع على باب داره جالس فعرف العجوز و هي له منكزه فبعث غلامه فردها فقال لها يا أمية الله تعرفيني قالت لا قال أنا صيفك يوم كذا فقالت العجوز بأبي أنت و أمي فأمر الحسن ع فاشترى لها من شاء الصدقه ألف شاة و أمر لها بألف دينار و بعث بها مع غلامه إلى أخيه الحسين ع فقال بكم و صيملك أخي الحسن فقالت بألف شاة و ألف دينار فأمر لها عبيد الله باللقى شاة و ألف دينار و قال لو بدأت بي لأتعبتهما فرجعت العجوز إلى زوجها بذلك.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۴۹

ق، المناقب لابن شهر آشوب أبو جعفر المديني مثله إلا أن فيه فأعطاها عبد الله بن جعفر مثل ذلك.

كشَفَ، كَشَفَ الغَمَّةَ قُلْتُ هَذِهِ القِصَّةُ مشهُورَةٌ وَ فِي دَوَائِبِ جُودِهِمْ مَسْطُورَةٌ وَ عَنْهُمْ عَ مَاثُورَةٌ وَ كُنْتُ نَقَلْتُهَا عَلَيَّ غَيْرِ هَذَا الرِّوَايَةِ وَ إِنَّهُ كَانَ مَعَهُمْ رَجُلٌ آخَرٌ مِنْ أَهْلِ المَدِينَةِ وَ أَنَّهَا أَتَتْ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ فَقَالَ ابْدِي بِيَدِي الحَسَنِ وَ الخَسِرِ فَآتَتْ الحَسَنَ فَأَمَرَ لَهَا بِمِائَةِ بَعِيرٍ وَ أَعْطَاهَا الخَسِرَ مِنْ أَلْفِ شَاةٍ فَعَادَتْ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ فَسَأَلَهَا فَأَخْبَرَتْهُ فَقَالَ كَفَانِي سَيِّدَايَ أَمْرَ الإِبِلِ وَ الشَّاةِ وَ أَمَرَ لَهَا بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ قَصِدَتْ المَدِينَةَ الَّتِي كَانَتْ مَعَهُمْ فَقَالَ لَهَا أَنَا لَا أُجَارِي أَوْلِيكَ الأَجْوَادَ فِي مَيْدِي وَ لَا أَتْلُعُ عَشِيرَهُمْ فِي النَّدَى وَ لَكِنْ أُعْطِيكَ شَيْئًا مِنْ دَقِيقٍ وَ زَبِيبٍ فَأَخَذَتْ وَ انْصَرَفَتْ.

رَجَعَ الكَلَامُ إِلَى ابْنِ طَلْحَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ.

قَالَ وَ رَوَى عَنِ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ: تَزَوَّجَ الحَسَنُ عَ امْرَأَةً فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا بِمِائَةِ جَارِيَةٍ مَعَ كُلِّ جَارِيَةٍ أَلْفُ دِرْهَمٍ.

وَ رَوَى الحَافِظُ فِي الحِلْيَةِ عَنِ أَبِي نَجِيحٍ أَنَّ الحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَ حَجَّ مَاشِيًا وَ قَسَمَ مَالَهُ نِصْفَيْنِ.

وَ عَنِ شِهَابِ بْنِ أَبِي عَامِرٍ أَنَّ الحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَ قَاسَمَ اللَّهُ مَالَهُ مَرَّتَيْنِ حَتَّى تَصَدَّقَ بِفَرْدٍ نَعْلِهِ.

وَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ بْنِ جُرْدَعَانَ قَالَ: خَرَجَ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ مِائَةِ مَرَّتَيْنِ وَ قَاسَمَ اللَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى إِنَّهُ كَانَ يُعْطَى مِنْ مَالِهِ نَعْلًا وَ يُمَسِّكُ نَعْلًا وَ يُعْطَى خُفًا وَ يُمَسِّكُ خُفًا.

وَ عَنِ قُرَّةِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: أَكَلْتُ فِي بَيْتِ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ طَعَامًا فَلَمَّا أَنْ شَبِعْتُ أَخَذْتُ المِنْدِيلَ وَ رَفَعْتُ يَدِي فَقَالَ مُحَمَّدٌ إِنَّ الحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَ قَالَ إِنَّ الطَّعَامَ أَهْوَنُ مِنْ أَنْ يُقَسَمَ فِيهِ.

وَ عَنِ الحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ أَبِيهِ قَالَ: مَتَّعَ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ امْرَأَتَيْنِ بَعْشَرِينَ أَلْفًا وَ زِقَاقٍ مِنْ عَسَلٍ فَقَالَتْ إِحْدَاهُمَا وَ أَرَاهَا الحَنِيفِيَّةَ مَتَاعَ قَلِيلٍ مِنْ حَبِيبٍ مُفَارِقٍ «١».

(١) هكذا نقل الخبر في النسخ المطبوعة و المصدر ج ٦ ص ١٤٢. و فيه سقط ظاهر و اختلال فاحش. و قد مر صحيح الخبر عن كتاب المناقب تحت الرقم ١٥ ص ٣٤٢ فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٣، ص: ٣٥٠

وَ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ إِنَّ فُلَانًا يَمُوعُ فِيكَ فَقَالَ أَلْقَيْتَنِي فِي تَعَبٍ أُرِيدُ الآنَ أَنْ أَسْتَعْفِرَ اللَّهُ لِي وَ لَهُ.

٢٢- د، العدد القويہ قیل وَ قَفَّ رَجُلٌ عَلَيَّ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ فَقَالَ يَا ابْنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِالَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِهِذِهِ النُّعْمَةِ الَّتِي مَا تَلِيهَا مِنْهُ بِشَفِيعٍ مِنْكَ إِلَيْهِ بَلْ إِنْعَامًا مِنْهُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا أَنْصَيْتَنِي مِنْ خَصْمِي فَإِنَّهُ عَشُومٌ ظُلُومٌ لَا يُوقِرُ الشَّيْخَ الكَبِيرَ وَ لَا يَرْحَمُ الطُّفْلَ الصَّغِيرَ وَ كَانَ مُتَكِنًا فَاسْتَبَوَى جَالِسًا وَ قَالَ لَهُ مَنْ خَصِمُكَ حَتَّى أَنْصِفَ لَكَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ الفَقْرُ فَأَطْرَقَ عَ سَاعِيَهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى خَادِمِهِ وَ قَالَ لَهُ أَخْضِرْ مَا عِنْدَكَ مِنْ مَوْجُودٍ فَأَخْضَرَ خَمْسَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَقَالَ ادْفَعْهَا إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ بِحَقِّ هَذِهِ الأَقْسَامِ الَّتِي أَقْسَمْتُ بِهَا عَلَيَّ مَتَى أَتَاكَ خَصْمُكَ جَائِرًا إِلَّا مَا أَتَيْتَنِي مِنْهُ مُتَظَلِّمًا.

٢٣- فر، تفسير فرات بن إبراهيم أحمد بن القاسم معنعنا عن أبي الجارود قال سمعت أبا جعفر يقول قال علي بن أبي طالب ع للحسن قم اليوم خطيباً و قال لأمهات أولاده فممن فاسمعن خطبة ابني قال فحمد الله تعالى و صلى على النبي ص ثم قال ما شاء الله أن يقول ثم قال إن أمير المؤمنين في باب و منزل من دخله كان آمناً و من خرج منه كان كافراً أقول قولي و أستغفر الله العظيم لي و لكم و نزل فقام علي فقبل رأسه و قال بأبي أنت و أمي ثم قرأ ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم «١».

٢٤- فر، تفسير فرات بن إبراهيم أبو جعفر الحسيني و الحسن بن حباش «٢» معنعنا عن جعفر بن محمد ع قال قال علي بن أبي طالب ع للحسن يا بني قم فأخطب حتى أسمع كلامك قال يا أبتاه كيف أخطب و أنا أنظر إلى وجهك أستحيي منك قال فجمع علي بن أبي طالب ع أمهات أولاده ثم توارى عنه حيث يسمع كلامه

(۱) آل عمران: ۳۴.

(۲) فى النسخة المطبوعة: «الحسن بن عيش» و هو تصحيف و ما فى الصلب هو الصحيح المطابق للمصدر ص ۲۰، قال الفيروز آبادى: و كغراب حباش الصورى و الحسن بن حباش الكوفى محدثان.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۵۱

فَقَامَ الْحَسَنُ ع فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ بَعِيْرٍ تَشْبِيْهِ الدَّائِمِ بَعِيْرٍ تَكْوِيْنِ الْقَائِمِ بَعِيْرٍ كُلْفُهُ الْخَالِقِ بَعِيْرٍ مَنَصِبُهُ الْمَوْصُوفِ بَعِيْرٍ غَايَةِ الْمَعْرُوفِ بَعِيْرٍ مَحْدُوْدِيَّةِ الْعَزِيْزِ لَمْ يَزَلْ قَدِيْمًا فِى الْقَدَمِ رُدِعَتِ الْقُلُوْبُ لِهَيْبَتِهِ وَ ذَهَلَتِ الْعُقُوْلُ لِعِزَّتِهِ وَ خَضَعَتِ الرَّقَابُ لِقُدْرَتِهِ فَلَيْسَ يَخْطُرُ عَلَيَّ قَلْبٌ بَشَرٍ مَبْلُغٌ جَبْرُوْتِهِ وَ لَا يَبْلُغُ النَّاسُ كُنْهَ جَلَالِهِ وَ لَا يُفْصِحُ الْوَاصِفُونَ مِنْهُمْ لِكُنْهِ عَظَمَتِهِ وَ لَا تَبْلُغُهُ الْعُلَمَاءُ بِاللُّبَابِهَا وَ لَا أَهْلُ التَّفَكُّرِ بِتَدْبِيْرِ أُمُوْرهَا أَعْلَمَ خَلْقِهِ بِهِ الَّذِي بِالْحَدِّ لَا يَصِحُّ مُهْ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ لَا يُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ عَلِيًّا بَابٌ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا أَقُوْلُ قُوْلِيْ هَذَا وَ أَسْتَعْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيْمَ لِيْ وَ لَكُمْ فَقَامَ عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَ قَبِلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ.

۲۵- كا، الكافى العبدية عن البرقي عن محمد بن علي عن علي بن أسباط عمّن ذكره عن أبي عبد الله ع قال: لقي الحسن بن علي ع عبد الله بن جعفر فقال يا عبد الله كيف يكون المؤمن مؤمنًا و هو يسخط قسمه و يحقر منزلته و الحاكم عليه الله و أنا الضامن لمن لم يهجنس في قلبه إلا الرضا أن يدعو الله فيستجاب له.

۲۶- كا، الكافى العبدية عن أحمد بن محمد بن فضال و ابن محبوب عن يونس بن يعقوب عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع قال: إن ناسًا بالمدينة قالوا ليس للحسن مال فبعث الحسن إلى رجل بالمدينة فاستقرض منه ألف درهم فأرسل بها إلى المصدق و قال هذه صدقة مالنا فقالوا ما بعث الحسن هذه من تلقاء نفسه إلا و عنده مال.

۲۷- كا، الكافى محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن فضال عن ابن بكير عن أبي عبد الله ع قال: كان الحسن بن علي ع يحج ماشيًا و تساق معه المحامل و الرجال.

۲۸- قب، المناقب لابن شهر آشوب كتاب الفنون عن أحمد المؤدب و نزهة الأبصار عن ابن مهدي

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۵۲

أَنَّهُ مَرَّ الْحَسَنُ بِنُ عَلِيٍّ ع عَلَيَّ فَقَرَأَ وَ قَدْ وَضَعُوا كَسِيْرَاتٍ عَلَيَّ الْأَرْضِ وَ هُمْ قُعُوْدٌ يَلْتَقِطُوْنَهَا وَ يَأْكُلُوْنَهَا فَقَالُوا لَهُ هَلُمَّ يَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيَّ الْعَدَاءِ قَالَ فَتَزَلَّ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسِيْرِيْنَ وَ جَعَلَ يَأْكُلُ مَعَهُمْ حَتَّى اِكْتَفَوْا وَ الرَّأْدُ عَلَيَّ حَالِهِ بِبِرْكَتِهِ ع ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَيَّ ضِيْفَتِهِ وَ أَطْعَمَهُمْ وَ كَسَاهُمْ.

وَ رَوَى الْحَاكِمُ فِى أَمَالِيهِ لِلْحَسَنِ ع مَنْ كَانَ يَبِيًّا بِحَدِّ فَإِنَّ حَدِي الرَّسُوْلُ ص أَوْ كَانَ يَبِيًّا بِأُمَّ فَإِنَّ أُمَّي الْبِتُوْلُ أَوْ كَانَ يَبِيًّا بِزُوْرٍ فَزُوْرُنَا جَبْرِيْلُ.

بيان يباء بالباء فيما عندنا من النسخ و لعله يباء «۱» من البأو بمعنى الكبر و الفخر يقال بأوت على القوم أبأى بأوا أو بالنون من نأى بمعنى بعد كناية عن الرفعة أو من النوء بمعنى العطاء أو من المناواة بمعنى المفاخرة و يحتمل أن يكون بناء من النبا بمعنى الخبر على صيغة المبالغة أو نثاء كذلك من النثاء «۲».

۲۹- مِنْ بَعْضِ كُتُبِ الْمَنَاقِبِ الْمُعْتَبَرَةِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ نَجِيْحٍ قَالَ: رَأَيْتُ الْحَسَنَ بِنُ عَلِيٍّ ع يَأْكُلُ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَلْبٌ كُلَّمَا أَكَلَ لُقْمَةً طَرَحَ لِلْكَلْبِ مِثْلَهَا فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا أَرْجِمُ هَذَا الْكَلْبَ عَنْ طَعَامِكَ قَالَ دَعَا إِلَيَّ لِأَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ ذُو رُوْحٍ يَنْظُرُ فِى وَجْهِى وَ أَنَا أَكُلُ ثُمَّ لَا أُطْعِمُهُ.

وَ ذَكَرَ الثَّقَفِيُّ أَنَّ مَرْوَانَ بِنَ الْحَكَمِ عَلَيْهِ اللَّغْنَةُ شَتَمَ الْحَسَنَ بِنَ عَلِيٍّ ع فَلَمَّا فَرَعَ قَالَ الْحَسَنُ إِنَّى وَ اللَّهُ لَا أَمْحُو عَنْكَ شَيْئًا وَ لَكِنْ مَهْدَكَ اللَّهُ فَلَيْنَ كُنْتُ صَادِقًا فَجَزَاكَ اللَّهُ بِصِدْقِكَ وَ لَيْنَ كُنْتُ كَاذِبًا فَجَزَاكَ اللَّهُ بِكَذِبِكَ وَ اللَّهُ أَشَدُّ نِقْمَةً مِنِّى.

و رَوَى أَنَّ غُلَامًا لَهُ عَجْنَى جَنَابُهُ تُوجِبُ الْعِقَابَ فَأَمَرَ بِهِ أَنْ يُضْرَبَ فَقَالَ يَا مَوْلَايَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ قَالَ عَفَوْتُ عَنْكَ قَالَ يَا مَوْلَايَ وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قَالَ أَنْتَ حُرٌّ لَوْجِهَ اللَّهِ وَلَكَ ضِعْفٌ مَا كُنْتُ أُعْطِيكَ.

۳۰- ك، الكافي العدة عن البرقي عن أبيه وعمرو بن عثمان جميعاً عن هارون

(۱) كآته يريد «بأ» مجزوم «بأى».

(۲) و لكن الصحيح أنه من «باء بياء» بمعنى تكبر و افتخر، و هو مقلوب من «بأى» كقولهم «راء» فى «رأى».

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۵۳

بْنِ الْجَهْمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولَانِ بَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ فَقَالُوا يَا بَا مُحَمَّدٍ أَرَدْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ وَ مَا حَاجَتُكُمْ قَالُوا أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنِ مَسْأَلَةٍ قَالَ وَ مَا هِيَ تُخْبِرُونَا بِهَا فَقَالُوا امْرَأَةٌ جَامِعِيهَا رَوَّجَهَا فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا قَامَتْ بِحُمُوتِهَا فَوَقَعَتْ عَلَى جَارِيَةٍ بِكَرٍ فَسَاحَقَتْهَا فَأَلْقَتِ النُّطْفَةَ فِيهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا فَقَالَ الْحَسَنُ ع مُعْضِلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا وَ أَقُولُ فَإِنْ أَصِيبَتْ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنْ أَخْطَأَتْ فَمِنَ نَفْسِي فَأَرْجُو أَنْ لَا أُخْطِئَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ يُعَمِّدُ إِلَى الْمَرْأَةِ فَيُؤْخَذُ مِنْهَا مَهْرُ الْجَارِيَةِ الْبَكْرِ فِي أَوَّلِ وَهْلِهِ لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّى يَشُقَّ فَتَذْهَبَ عُدْرَتُهَا ثُمَّ تُزَجَّمُ الْمَرْأَةُ لِأَنَّهَا مُخَصَّيَةٌ وَ يُنْتَظَرُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَ يُرَدُّ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ ثُمَّ تُجْلَدُ الْجَارِيَةُ الْحَدَّ قَالَ فَانْصِرَفَ الْقَوْمُ مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ فَلَقُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ مَا قُلْتُمْ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَ مَا قَالَ لَكُمْ فَأَخْبِرُوهُ فَقَالَ لَوْ أَنَّنِي الْمَسْئُولُ مَا كَانَ عِنْدِي فِيهَا أَكْثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي.

۳۱- ج، الإحتجاج روى أن عمرو بن العاص قال لمعاوية أبعث إلى الحسن بن علي ع فمزه أن يصعد المبر يخطب الناس لعله يخصر فيكون ذلك مما نعيه به في كل محفل فبعث إليه معاوية فأصعداه المبر وقد جمع له الناس و رؤساء أهل الشام فحمد الله الحسن بن علي صلوات الله عليه و أثنى عليه ثم قال أيها الناس من عرفني فأنا الذي يعرف و من لم يعرفني فأنا الحسن بن علي بن أبي طالب ابن عم رسول الله أول المسلمين إسلاماً و أمي فاطمة بنت رسول الله ص و جدي محمد بن عبد الله نبي الرحمة أنا ابن البشير أنا ابن النذير أنا ابن السراج المنير أنا ابن من بعث رحمة للعالمين أنا ابن من بعث إلى الجن و الإنس أجمعين فقال معاوية يا بَا مُحَمَّدٍ خذ بنا «۱» فى نعت الرطب أراد تخجيله فقال الحسن

(۱) حدثنا، خ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۵۴

الرَّيْحُ تَنْفُخُهُ وَ الْحَرُّ يُنْضِجُهُ وَ اللَّيْلُ يُبْرِدُهُ وَ يُطَيِّبُهُ ثُمَّ أَقْبَلَ الْحَسَنُ ع فَرَجَعَ فِي كَلَامِهِ الْأَوَّلِ فَقَالَ أَنَا ابْنُ مُسْتَجَابِ الدَّعْوَةِ أَنَا ابْنُ الشَّفِيعِ الْمُطَاعِ أَنَا ابْنُ أَوَّلِ مَنْ يَنْفُضُ عَنِ الرَّأْسِ التُّرَابَ أَنَا ابْنُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ فَيُفْتَحُ لَهُ أَنَا ابْنُ مَنْ قَاتَلَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةَ وَ أُجِلَّ لَهُ الْمَغْنَمُ وَ نُصِرَ بِالرُّعْبِ مِنْ مَسِيرَةِ شَهْرٍ فَأَكْثَرَ فِي هَذَا النَّوعِ مِنَ الْكَلَامِ وَ لَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى أَظْلَمَتِ الدُّنْيَا عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ عَرَفَ الْحَسَنُ ع مَنْ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ غَيْرِهِمْ ثُمَّ نَزَلَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ أَمَا إِنَّكَ يَا حَسَنُ قَدْ كُنْتَ تَرْجُو أَنْ تَكُونَ خَلِيفَةً وَ لَسْتَ هُنَاكَ فَقَالَ الْحَسَنُ ع أَمَا الْخَلِيفَةُ فَمَنْ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عَمِلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ الْخَلِيفَةُ مَنْ سَارَ بِالْجُورِ وَ عَطَلَ السُّنَنَ وَ اتَّخَذَ الدُّنْيَا أُمَّاً وَ أَباً وَ لَكِنَّ ذَلِكَ مَلَكَكَ أَصَابَ مُلْكًا فَتَمَتَّعَ مِنْهُ قَلِيلاً وَ كَانَ قَدْ انْقَطَعَ عَنْهُ فَاتَّخَمَ لِمَدَّتْهُ وَ بَقِيَتْ عَلَيْهِ تَبِعْتُهُ وَ كَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ إِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ «۱» فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ ثُمَّ قَامَ فَانْصَرَفَ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِعَمْرٍو وَ اللَّهُ مَا أَرَدْتَ إِلَّا شَيْئِي حِينَ أَمَرْتَنِي بِمَا أَمَرْتَنِي وَ اللَّهُ مَا كَانَ يَرَى أَهْلَ الشَّامِ أَنْ أَحَدًا مِثْلِي فِي حَسَبٍ وَ لَا غَيْرِهِ حَتَّى قَالَ الْحَسَنُ مَا قَالَ قَالَ عَمْرٍو هَذَا شَيْءٌ لَا يُسْتَطَاعُ دَفْنُهُ وَ لَا تَغْيِيرُهُ لِشَهْرَتِهِ فِي النَّاسِ وَ اتَّصَّاحِهِ فَسَكَتَ مُعَاوِيَةُ.

بیان الاتخام النقل الحاصل من كثرة أكل الطعام أى اتخمت من لذته.

۳۲- قب، المناقب لابن شهر آشوب القاضی النعمان فی شرح الأخبار بالاشناد عن عبادة بن الصامت و رواه جماعة عن غيره أنه سأل أعرابي أبا بكر فقال إنني أصيبت بيض نعام فشويته و أكلته و أنا مُحْرَمٌ فما يجب علي فقال له يا أعرابي أشككت علي في فضيتك فدلته علي عمر و دلته عمر علي عبد الرحمن فلما عجزوا قالوا عليك بالأصليع فقال أمير المؤمنين ع سل أي الغلامين شئت فقال الحسن يا أعرابي ألك إبل قال نعم قال فاعمد إلي عدد ما أكلت من البيض نوقاً فاضربهن بالفحول

(۱) الأنبياء: ۱۱۱.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۵۵

فَمَا فَضَلَ مِنْهَا فَأَهْدِيهِ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْعَتِيقِ الَّذِي حَجَجْتَ إِلَيْهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ مِنَ التُّوقِ السُّلُوبِ وَ مِنْهَا مَا يُزْلِقُ فَقَالَ إِنْ يَكُنْ مِنَ التُّوقِ السُّلُوبِ وَ مَا يُزْلِقُ فَإِنَّ مِنَ الْبَيْضِ مَا يَمْرُقُ قَالَ فَسَمِعَ صَوْتَ مَعَاشِرِ النَّاسِ إِنْ الَّذِي فِيهِمْ هَذَا الْغُلَامُ هُوَ الَّذِي فِيهَا سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ.

بیان السلوب من النوق التي ألفت ولدها بغير تمام و أزلفت الناقة أسقطت و المراد هنا ما تسقط النطفة و مرقت البيضه فسدت. أقول قد أورد كثير من قضاياه ع في الفقيه و الكافي في كتاب الحدود و كتاب القضايا و كتاب الديات تركناها لوضوح الأمر و خوف الإطناب.

۳۳- قب، المناقب لابن شهر آشوب ابن سنان عن رجل من أهل الكوفة أن الحسن بن علي ع كلم رجلاً فقال من أي بلد أنت قال من الكوفة قال لو كنت بالمدينة لأريتك منازل جبرئيل ع من ديارنا.

مُحَمَّدُ بْنُ سَيْرِينَ أَنَّ عَلِيًّا ع قَالَ لِإِبْنِهِ الْحَسَنِ أَجْمَعَ النَّاسَ فَاجْتَمَعُوا فَأَقْبَلَ فَخَطَبَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ تَشَهَّدَ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ وَ اِزْتَضَانَا لِدِينِهِ وَ اصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابَهُ وَ وَحَّيَهُ وَ أَيْمَنَ اللَّهُ لَّا يُنْقِضُنَا أَحَدٌ مِنْ حَقِّنَا شَيْئاً إِلَّا اِنتَقَضَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ فِي عَاجِلِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتِهِ وَ لَّا يَكُونُ عَلَيْنَا دَوْلَةٌ إِلَّا كَانَتْ لَنَا الْعَاقِبَةُ وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعِيدٍ حِينَ تَمَّ نَزْلُ فَجَمَعَ بِالنَّاسِ وَ بَلَغَ أَبَاهُ فَقَبِلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا بِي وَ أُمِّي ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

العقد عن ابن عبيد ربه [و] الأندلسي و كتاب المدائني أيضاً أنه قال عمرو بن العاص لمعاوية لو أمرت الحسن بن علي يخطب علي المنبر فلعله حصير فيكون ذلك وضعا له عند الناس فأمر الحسن بذلك فلما صعد المنبر تكلم و أحسن ثم قال أيها الناس من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا الحسن بن علي بن أبي طالب أنا ابن أول المسلمين إسماعيلاً و أمي فاطمة بنت رسول الله أنا ابن البشير النذير أنا ابن السراج المنير أنا ابن من بعث رحمة للعالمين و في روايته ابن

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۵۶

عبيد ربه لو طلبتم ابناً لبيئكم ما بين لبيئها « ۱ » لم تجدوا غيري و غير أخي فناداه معاوية يا أبا محمد خدثنا بنعت الرطب أراد بذلك يخبله و يقطع بذلك كلامه فقال نعم تلهفه الشمال و تخرجه الجنوب و تنضجه الشمس و يطيبه القمر و في روايته المدائني الرياح تنضجه و الحر تنضجه و الليل يبرده و يطيبه و في روايته المدائني فقال عمرو أيا محمد هيل تنعت الخزاة قال نعم تبعد الممشى في الأرض الصحصح حتى تتوارى من القوم و لا تستقبل القبلة و لا تستدبرها و لا تمسح باللقمة و الرمة يريد العظم و الروث و لا تبل في الماء الزاكد.

توضيح الخراء بالفتح دفع الخراء بالضم و الصحصح المكان المستوى و لا يخفى ما في إدخال الروث في تفسير الرمة من الاشتباه.

۳۴- قب، المناقب لابن شهر آشوب المنهال بن عمرو أن معاوية سأل الحسن ع أن يصعد المنبر و ينتسب فصعد فحمد الله و أثنى عليه ثم قال أيها الناس من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فسأبين له نفسي بلدي مكة و مني و أنا ابن المروءة و الصفا و أنا ابن النبي

الْمُضِطْفَى وَ أَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمَا الْجِبَالَ الرَّوَاسِي وَ أَنَا ابْنُ مَنْ كَسَا مَحَاسِنَ وَجْهِهِ الْحَيَاءُ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ النَّسَاءِ أَنَا ابْنُ قَلِيلَاتِ الْعُيُوبِ نَقِيَاتِ الْجُيُوبِ وَ أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَمَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ يَا مُعَاوِيَةَ مُحَمَّدٌ أَبِي أُمِّ أَبِيكَ فَإِنْ قُلْتَ لَيْسَ بِأَبِي فَقَدْ كَفَرْتَ وَ إِنْ قُلْتَ نَعَمْ فَقَدْ أَفْرَرْتَ ثُمَّ قَالَ أَصِيبَتْ قُرَيْشٌ تَفْتَخِرُ عَلَى الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا وَ أَصِيبَتْ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَى الْعَجَمِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا وَ أَصِيبَتْ الْعَجَمُ تَعْرِفُ حَقَّ الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا يَطْلُبُونَ حَقَّنَا وَ لَا يَزُدُّونَ إِلَيْنَا حَقَّنَا.

بيان قال الجوهري رجل ناصح الجيب أى أمين انتهى فقولهُ ع نقيات الجيوب كناية عن عفتها كما أن طهاره الذليل فى عرف العجم كناية عنها.

(۱) اللابه: الحره من الارض، يقال: «ما بين لابتها مثل فلان» و أصله فى المدينه و هى حرثاها المكتفتان بها، ثم جرى فى كل بلده فيقولون: «ما بين لابتها مثل فلان» من دون اظهار صاحب الضمير.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۵۷

۳۵- قب، المناقب لابن شهر آشوب كتب ملك الروم إلى معاوية يسأله عن ثلاث عن مكان بمقدار وسط السماء و عن أول قطره دم وقعت على الأرض و عن مكان طلعت فيه الشمس مرة فلم يعلم ذلك فاستتغاث بالحسن بن علي ع فقال ظهر الكعبة و دم حواء و أرض البحر حين ضربته موسى.

و عنه ع فى جواب ملك الروم ما لا قبله له فهى الكعبة و ما لا قرابة له فهو الرب تعالى.

و سأل شامي الحسن بن علي ع فقال كم بين الحق و الباطل فقال أربع أصابع فما رأيت بعينك فهو الحق و قد تسمع بأذنك باطلا كثيرا و قال كم بين الإيمان و اليقين فقال أربع أصابع الإيمان ما سمعناه و اليقين ما رأيناه قال و كم بين السماء و الأرض قال دعوة المظلوم و مد البصر قال كم بين المشرق و المغرب قال مسيرة يوم للشمس.

أبو الفضل الشيباني فى أماليه و ابن الوليد فى كتابيه بالإسناد عن جابر بن عبد الله قال: كان الحسن بن علي قد ثقل لسانه و أبطأ كلامه فخرج رسول الله ص فى عيد من الأعياد و خرج معه بالحسن بن علي فقال النبى ص الله أكبر يفتتح الصلاة قال الحسن الله أكبر قال فسير بذلك رسول الله فلم يزل رسول الله يكبر و الحسن معه يكبر حتى كبر سبعا فوقف الحسن عند السابعة فوقف رسول الله ص عندها ثم قام رسول الله إلى الركعة الثانية فكبر الحسن حتى إذا بلغ رسول الله خمس تكبيرات فوقف الحسن عند الخامسة و وقف رسول الله عند الخامسة فصار ذلك سنة فى تكبير العيد و فى روايته أنه كان الحسين ع.

كتاب إبراهيم قال بعض أصحاب الحسن ع مرفوعا الطلق للنساء إنما يكون سره المولود متصلا بسره أمه فتقطع فيولمها.

أقول قال عبد الحميد بن أبي الحديد فى شرح نهج البلاغه روى محمد بن حبيب فى أماليه أن الحسن ع حج خمس عشرة حجة ماشيا تقاد الجنائب معه و خرج من ماله مرتين و قاسم الله عز و جل ثلاث مرات ماله حتى إنه كان يعطى نغلا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۵۸

و يمسك نغلا و يعطى حفا و يمسك حفا.

و روى أيضا أن الحسن ع أعطى شاعرا فقال له رجل من جلسائه سبحانه الله شاعرا يعصى الرحمن و يقول البهتان فقال يا عبد الله إن خير ما بدلت من مالك ما وقيت به عرضك و إن من ابتغاء الخير اتقاء الشر.

۳۶- د، العدد القوية حدث الزبير بن بكار و ابن عون عن عمير بن إسحاق قال: ما تكلم أحد أحب إلى أن لا يسكت من الحسن بن علي ع و ما سمعت منه كلمة فحش قط و إنه كان بين الحسن بن علي و عمرو بن عثمان خصومة فى أرض فعرض الحسين أمر لم يرضه عمرو فقال الحسن ع ليس له عندنا إلا ما أرغم أنفه فإن هذه أشد و أفحش كلمه سمعتها منه قط.

۳۷- د، العدد القوية قيل طعن أقوام من أهل الكوفة فى الحسن بن علي ع فقالوا إنه عى لا يقوم بحجة فبلغ ذلك أمير المؤمنين ع فدعا

الْحَسَنَ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ قَالُوا فِيكَ مَقَالَهُ أَكْرَهَهَا قَالَ وَمَا يَقُولُونَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ يَقُولُونَ إِنَّ الْحَسَنَ بِنَ عَلِيٍّ عِىَ اللَّسَانِ لَمَّا يَقُومُ بِحُجَّتِهِ وَإِنَّ هَذِهِ الْمَاعُودُ فَمَا خَبِرَ النَّاسَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَّا أَشِيَتْ طَيْعَ الْكَلَامِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْكَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِىَ إِنِّي مُتَخَلَّفٌ عَنْكَ فَنَادِ أَنْ الصَّلَاةَ جَامِعِيَةً فَاجْتَمَعَ الْمُشْرِكُونَ فَصَدَعَ الْمِثْبَرُ فَخَطَبَ خُطْبَةً بَلِيغَةً وَجِيزَةً فَصَحَّ الْمُشْرِكُونَ بِالْبُكَاءِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اعْقِلُوا عَنْ رَبِّكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ فَنَحْنُ الذُّرِّيَّةُ مِنْ آدَمَ وَالْأُسْرَةُ مِنْ نُوحٍ وَالصَّفْوَةُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَالسَّلَالَةُ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَآلٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَ نَحْنُ فِيكُمْ كَالسَّمَاءِ الْمَرْفُوعَةِ وَالْأَرْضِ الْمِدْحُورَةِ وَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ وَكَالشَّجَرَةِ الرَّيْتُونَةِ لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ الَّتِي بُورِكَ زَيْتُهَا النَّبِيُّ أَصْلُهَا وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا وَنَحْنُ وَاللَّهُ ثَمَرَةُ تِلْكَ الشَّجَرَةِ فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُضُنِّ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا فَإِلَى النَّارِ هَوَى فَقَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَقْصَى النَّاسِ يَسْحَبُ رِدَاءَهُ مِنْ خَلْفِهِ حَتَّى عَلَا الْمِثْبَرُ مَعَ الْحَسَنِ عَ فَقَبِلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَثَبَّتَ عَلَى الْقَوْمِ حُجَّتَكَ أَوْجَبَتْ عَلَيْهِمْ طَاعَتَكَ فَوَيْلٌ لِمَنْ خَالَفَكَ.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۵۹

باب ۱۷ خطبه بعد شهادة أبيه صلوات الله عليهما وبيعه الناس له

۱- لى، الأمالى للصدوق أبى عن السَّعِيدِ آبَادِيٍّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ أَحْمَدِ بْنِ النَّضْرِ عَنِ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنِ جَابِرٍ عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنِ حَبِيبِ بْنِ عَمْرِو قَالَ: لَمَّا تَوَفَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَكَانَ مِنَ الْعَدِ قَامَ الْحَسَنُ عَ خَطِيبًا عَلَى الْمِثْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ نَزَلَ الْقُرْآنُ وَفِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رُفِعَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَفِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ قُتِلَ يُوْسُفُ بْنُ نُونٍ وَفِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مَاتَ أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَاللَّهُ لَا يَسْبِقُ أَبِي أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ وَلَا مَنْ يَكُونُ بَعْدَهُ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَ لِيَبْعَثَهُ فِي السَّرِيَّةِ فَيُقَاتِلُ جَبْرَيْلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ وَمَا تَرَكَ صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبْعِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَضَلَّتْ مِنْ عَطَائِهِ كَانَ يَجْمَعُهَا لِيَشْتَرِيَ بِهَا خَادِمًا لَأَهْلِهِ.

۲- جاء، المجالس للمفيد ما، الأمالى للشيخ الطوسى المفيد عن إِسْمَاعِيلِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَنْبَارِيِّ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَزْدِيِّ عَنِ شُعَيْبِ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ هِشَامٍ عَنِ سَيْفِيَانَ عَنِ هِشَامِ بْنِ حَسَّانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَ يَخْطُبُ النَّاسَ بَعْدَ الْبَيْعَةِ لَهُ بِالْأَمْرِ فَقَالَ نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْعَالِبُونَ وَعَتْرَةُ رَسُولِهِ الْأَقْرَبُونَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ الطَّاهِرُونَ وَأَحِبُّدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ [الَّذِينَ خَلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَ فِي أُمَّتِهِ وَالتَّالِي كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ فَالْمَعُولُ عَلَيْنَا فِي نَفْسِيهِ لَأَنْتَظِنِي تَأْوِيلَهُ بَلْ تَنْتَقِنُ حَقَائِقَهُ فَأَطِيعُونَا فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولِهِ مَقْرُونَةً قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۶۰

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ (۱) وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ (۲) وَأَحْذَرُكُمْ الْإِضْغَاءَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ لَكُمْ عِدُوٌّ مُبِينٌ فَتَكُونُوا أَوْلِيَاءَهُ الَّذِينَ قَالُوا لَهُمْ لَا- غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ (۳) فَتَلْقَوْنَ إِلَى الرِّمَاحِ وَزَرًّا وَإِلَى السُّيُوفِ جَزْرًا وَاللُّعْمِدَ حَطْمًا وَاللِّسَّهَامَ غَرَضًا ثُمَّ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا

بيان قال الجوهرى التظنى أعمال الظن و أصله التظنن أبدال من إحدى النونات ياء قوله ع وزرا الوزر محركة الجبل المنيع و كل معقل و الملجأ و المعتصم و الوزر بالكسر الإثم و الثقل و الكارة الكبيرة و السلاح و الحمل الثقيل و وزر الرجل غلبه و أوزره أحرزه و ذهب به كاستوزره و جعل له وزرا و أوثقه و خبأه كل ذلك ذكره الفيروزآبادى و الأظهر أنه الوزر بالتحريك أى تكونون معاقل للمراح

تأوى إليكم و يحتمل أن يكون بالكسر أى لوزركم و إثمكم أو الحال أنكم كالحمل الثقيل.

و قال الجوهري الجزور من الإبل يقع على الذكر و الأنثى و الجمع الجزر و جزر السباع اللحم الذى تأكله يقال تركوهم جزرا بالتحريك إذا قتلوهم و الجزر أيضا الشاة السمينه و قال الجزرى فيه أبشر بجزره سمينه أى شاة صالحه لأن تجزر أى تذبح للأكل و منه حديث الضحية فإنما هى زجره أطعمها أهله و تجمع على جزر بالفتح و منه حديث موسى و السحرة حتى صارت حبالهم للثعبان جزرا و قد تكسر الجيم انتهى و الأظهر أنه بالتحريك و الحطم الكسر أو خاص باليابس و صعده حطم ككسر ما تكسر من اليبس ذكره

(۱) و (۲) النساء: ۵۸ و ۸۳.

(۳) الأنفال: ۴۸.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۶۱

الفيروزآبادى فهو إما بالتحريك و إن لم يرد فى هذا المقام فإنه وزن معروف أو بكسر الحاء و فتح الطاء كما ذكره الفيروزآبادى و العمد بالتحريك و بضمين جمع العمود أى تحطكم و تكسركم العمد و نصب الجميع بالحاليه إن قرئ فتلقون على بناء المجهول و يحتمل التميز و بالمفعولية أى قرئ على بناء المعلوم.

۳- ما، الأمالى للشيخ الطوسى أبو عمرو عن ابن عقده عن علي بن الحسين بن عبيد عن إسماعيل بن أبان عن سلام بن أبي عمر عن معرووف عن أبي الطفيل قال: خطب الحسن بن علي ع بعد وفاة علي ع و ذكر أمير المؤمنين فقال خاتم الوصيين و وصي خاتم الأنبياء و أمير الصديقين و الشهداء و الصالحين ثم قال أيها الناس لقد فارقكم رجل ما سبقه الأولون و لا تدرىه الآخرون لقد كان رسول الله ص يعطيه الزايه فيقاتل جبرئيل عن يمينه و ميكايل عن يساره فما يرجع حتى يفتح الله عليه ما ترك ذهاباً و لا فضه إلا شئ على صبي له و ما ترك فى بيت المال إلا سبعمائه درهم فضلت من عطائه أراد أن يشتري بها خادماً لأم كلثوم ثم قال من عرفنى فقد عرفنى و من لم يعرفنى فأنا الحسن بن محمد النبي ص ثم تلا هذه الآية قول يوسف و اتبعت ملة آبائى إبراهيم و إسحاق و يعقوب «۱» أنا ابن البشير و أنا ابن النذير و أنا ابن الداعى إلى الله و أنا ابن السراج المنير و أنا ابن الذى أرسل رحمة للعالمين و أنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً و أنا من أهل البيت الذين كان جبرئيل ينزل عليهم و منهم كان يعرج و أنا من أهل البيت الذين افترض الله مودتهم و ولمايتهم فقال فيما أنزل على محمد ص قل لا أسئلكم عليه أجراً إلا المودة فى القربى و من يفترب حسنة «۲» و اقتراف الحسنه مودتنا.

فر، تفسير فرات بن إبراهيم عن أبي الطفيل مثله.

۴- شا، الإرشاد كان الحسن ع وصي أبيه أمير المؤمنين ع على أهله و ولده

(۱) يوسف: ۳۸.

(۲) الشورى: ۲۲.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۶۲

و أصحابه و وصاه بالنظر فى وقوفه و صدقاته و كتب إليه عهداً مشهوراً و وصيته ظاهرة فى معالم الدين و عيون الحكمة و الآداب و قد نقل هذه الوصية جهور العلماء و استبصر بها فى دينه و دنياه كثير من الفقهاء و لما قبض أمير المؤمنين ع خطب الناس الحسن و ذكر حقه فبايعه أصحاب أبيه على حزب من حزب و سلم من سالم.

و روى أبو مخنف لوط بن يحيى قال حدثني أشعث بن سوار عن أبي إسحاق السبيعي و غيره قال: خطب الحسن بن علي ع فى

صَبِيحَهُ اللَّيْلَةَ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتْنَى عَلَيْهِ وَ صَدَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَ ثُمَّ قَالَ لَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَمْ يَسْبِقْهُ الْأَوْلُونَ بِعَمَلٍ وَ لَمْ يُدْرِكْهُ الْآخِرُونَ بِعَمَلٍ لَقَدْ كَانَ يُجَاهِدُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَيَقِيهِ بِنَفْسِهِ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَ يُوجِّهُهُ بِرَأْيِهِ فَيَكْنُفُهُ جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ وَ لَا يَزْجَعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ وَ لَقَدْ تُوْفِيَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي عُرِجَ فِيهَا بَعِيسَى بِنِ مَرْيَمَ وَ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا يُوشَعَ بِنُ نُونٍ وَ صَدَى مُوسَى وَ مَا خَلَفَ صَفْرَاءَ وَ لَا بَيْضَاءَ إِلَّا سَبْعِمَائَةٌ دَرَاهِمَ فَضَلَّتْ عَنْ عَطَائِهِ أَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ ثُمَّ خَفَقَتْهُ الْعَبْرَةُ فَبَكَى وَ بَكَى النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ مَعَهُ ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ أَنَا ابْنُ التَّنْذِيرِ أَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ أَنَا ابْنُ السَّرَاجِ الْمُنِيرِ أَنَا مَنْ أَهْلِي بَيْتِ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا أَنَا مِنْ أَهْلِي بَيْتِ فَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ تَعَالَى قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا «۱» فَالْحَسَنَةُ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بِنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا ابْنُ نَبِيِّكُمْ وَ وَصِيٌّ إِمَامِكُمْ فَبَايَعُوهُ فَاسْتَجَابَ لَهُ النَّاسُ فَقَالُوا مَا أَحْبَبَهُ إِلَيْنَا وَ أَوْجَبَ حَقَّهُ عَلَيْنَا وَ بَادَرُوا إِلَى الْبَيْعَةِ لَهُ بِالْخِلَافَةِ وَ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ الْحَادِي وَ الْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةِ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ

(۱) الشورى: ۲۲.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۶۳

فَرَّتَبَ الْعُمَّالَ وَ أَمَرَ الْأَمْوَاءَ وَ أَنْفَذَ عَبْدَ اللَّهِ بِنُ الْعَبَّاسِ إِلَى الْبُصْرَةِ وَ نَظَرَ فِي الْأُمُورِ.

أقول روى هذه الخطبة ابن أبي الحديد عن أبي الفرج عن عمرو بن ثابت عن أبي إسحاق السبيعي عن هبيرة بن مريم و رأيت أيضا في كتاب المقاتل لأبي الفرج الأصفهاني مثله.

۵- قب، المناقب لابن شهر آشوب بويج ع بعد أبيه يوم الجمعة الحادي والعشرين من شهر رمضان في سنة أربعين و كان عمره ع لَمَّا بُويعَ سَبْعًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً.

۶- نص، كفاية الأثر الحسيني بِنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْخَزَاعِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ عُبَيْهِ بْنِ الصَّحَّاحِ عَنِ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ رَفِيَ الْحَسَنُ بِنُ عَلِيٍّ عَ الْمُنْتَبِرَ فَأَرَادَ الْكَلَامَ فَخَفَقَتْهُ الْعَبْرَةُ فَقَعِدَ سَاعَةً ثُمَّ قَامَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ فِي أَوْلِيَّتِهِ وَخِدَائِنَا فِي أَرْزَلِيَّتِهِ مُتَعَطِّمًا بِالْهَيْبَةِ مُتَكَبِّرًا بِكِبْرِيَايِهِ وَ جَبْرُوتِهِ ابْتِدَاءً مَا ابْتَدَعَ وَ أَنْشَأَ مَا خَلَقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ مِمَّا خَلَقَ رَبُّنَا اللَّطِيفُ بِلُطْفِ رُبُوبِيَّتِهِ وَ بَعْلَمَ خُبْرَهُ فَتَقَ وَ بِأَحْكَامِ قُدْرَتِهِ خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ فَلَا مُبَدَّلَ لِخَلْقِهِ وَ لَا مُعَيَّرَ لِصُنْعِهِ وَ لَا مُعْتَبَ لِحُكْمِهِ وَ لَا رَادَّ لِأَمْرِهِ وَ لَا مُسْتَرَاحَ عَنْ دَعْوَتِهِ خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ وَ لَا زَوَالَ لِمُلْكِهِ وَ لَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ عَلَا وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ دَنَا فَتَجَلَّى لِخَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يُرَى وَ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى اخْتَجَبَ بِنُورِهِ وَ سَمَا فِي عُلُوِّهِ فَاسْتَتَرَ عَنْ خَلْقِهِ وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ وَ بَعَثَ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلْهَلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنِهِ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْنِهِ وَ لِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهَلُوهُ فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْسَنَ الْخِلَافَةَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ عِنْدَهُ نَحْتَسِبُ عَزَانًا فِي خَيْرِ الْأَبَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ عَزَانًا فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَقَدْ أَصِيبَ بِهِ الشَّرُّ وَ الْعُزْبُ وَ اللَّهُ مَا خَلَفَ دَرَاهِمًا وَ لَا دِينَارًا إِلَّا أَرْبَعِمَائَةٌ دَرَاهِمَ أَرَادَ أَنْ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۶۴

يَبْتَاعَ لِأَهْلِهِ خَادِمًا وَ لَقَدْ خَدَيْتَنِي حَبِيبِي حَيْدَى رَسُولِ اللَّهِ صَ أَنَّ الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صِهْ فُوتِهِ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ ثُمَّ نَزَلَ عَنْ مَنْبَرِهِ فَدَعَا بِابْنِ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَأَتَى بِهِ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ اسْتَبْقِنِي أَكُنْ لَكَ وَ أَكْفِيكَ أَمْرَ عَدُوِّكَ بِالشَّامِ فَعَلَاهُ الْحَسَنُ عَ بِسَيْفِهِ فَاسْتَقْبَلَ السَّيْفَ بِيَدِهِ فَقَطَعَ خَنْصِرَهُ ثُمَّ ضَرَبَهُ ضَرْبَةً عَلَى يَافُوحِهِ فَقَتَلَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

إلى هنا انتهى الجزء الأول من المجلد العاشر و يليه الجزء الثاني و أوله باب العلة التي من أجلها صالح الحسن بن علي عليهما السلام معاوية بن سفيان.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۶۵

(اسکن)

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۶۶

(اسکن)

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۶۷

(اسکن)

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۶۸

كلمة المصحح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله. و الصلاة والسلام على رسول الله و على آله الأطيبين أمناء الله.

و بعد: فقد منّ الله علينا أن وفقنا لتصحيح هذا السفر القيم و التراث الذهبى المخلد و هو الجزء الأول من المجلد العاشر من كتاب بحار الأنوار حسب تجزئة المصنّف رضوان الله عليه و الجزء الثالث و الأربعون حسب تجزئتنا و الله أسأل أن يوفقنا لاتمام هذا المشروع المقدّس و له المنّ و الفضل.

مسلكنا فى التصحيح

۱- اعتمدنا على النسخة المطبوعة المشهورة بكمبانيّ تصحيح الفاضل الخبير المرزا محمّد القمى المعروف بأرباب فجعلناها أصلاً لطبعتنا هذه عرضاً و مقابلةً.

و ذلك لصحّتها و إتقانها و قد قال الفاضل المرحوم فى ختام هذه الطبعة:

«و بعد فلما كان المجلد العاشر من كتاب بحار الأنوار مشتملاً على ما يتعلّق بأحوال مولانا سيّد الشهداء و ذريعه إلى الفوز بالسعادات الأخرويّة و لهذا صار هذا المجلد من بين مجلّدات هذا الكتاب أشهرها و أعمّها نفعاً طبعوها بناءً الخير مرّات عديدة و لكن لم يتيسّر لهم تصحيح الكتاب على ما ينبغى كما هو ظاهر للمحصّل المراجع لها و هذه المرّة من الانطباع و إن جاءت آخراً

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۶۹

لكنّها فاقت مفاخرراً فبحمد الله سلّمت هذه النسخة من أغلاط لم تسلّم منها النسخ السابغة و فى المثل كم ترك الأول للأخر و أنا المستضيىء من أنوار العلماء المحدثين محمّد بن محمّد تقى القمى فى سنة ۱۳۰۴.

أقول: و ذلك لأنه قد تيسّر لهم نسخ متعدّدة و بذل العلماء جمعا و منفردا جهدهم فى تصحيحها و مقابلتها و عرضها على النسخ المخطوطة و المطبوعة ثمّ أشرف عليها الفاضل المؤمى إليه بدقّة و إتقان فصحّحها و علّق عليها فلو أنّ هذه النسخ التى أتاحت لهؤلاء المصحّحين أتاحت لنا و أتى و أين لم يكن فى عرض النسخة عليها ثانياً كثير جدوى و لذلك أغفلنا عن طلب النسخ.

اللهمّ إلّا أن نجد نسخة المصنّف قدس سرّه فيكون عرض النسخة عليها من الواجب الحتم.

فمن كان من العلماء و الفضلاء عنده نسخة من تلك النسخ أو عنده خبر عنها فليراجعنا خدمةً للدين و أهله و نشكره الشكر الجزيل.

۲- راجعنا سائر النسخ المطبوعة و هكذا مصادر الكتاب عند ما عرض لنا أدنى شبهة فى سقط أو تصحيف و راجعنا مع ذلك كتب الرجال عند ما احتتمل تبديل فى السند.

و لأجل ذلك راجعنا كثيراً من المصادر و عرضنا النسخة عليها: بين ما لم يكن بينهما اختلاف أو كان اختلاف يسير غير مغير للمعنى أو كان الترجيح لنسخة المصنّف قدس سرّه فأضربنا عن الإيعاز إلى ذلك فإنّه لا طائل تحته.

و أمّا إذا كان الترجيح لنسخة المصدر أو كان فى نسخة الكمبانيّ تصحيف أو سقط أصلحنا فى الصلب و أوغزنا إلى ذلك فى الذيل

كما يراه المطالع البصير في طيّ الصفحات و منها في ص ۲۶ و ۵۴ و ۲۴۱ فراجع.

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۷۰

و لم نكن لنرجح نسخة المصدر إلا حيث ظهر بديهة و ذلك لأنّ المصنّف أعلى الله مقامه قد جمع الله عنده من المصادر الثمينة الغالية ما لا يجتمع عند أحد فقد كان عنده النسخ المصحّحة من المصادر و هو قدس سرّه لم يكن ليعتمد على النسخ المغلوطة فقد كان بعض الأحاديث في نسخة سقيمة فنقلها و أشار إلى ذلك مع الايضاح اللازم.

فاللازم على الباحثين الثقافيين أن عرضوا نسختهم من المصادر عن طبعها و تحقيقها على البحار كما فعل عند طبع كتاب المحاسن و الاختصاص - لا أن عرضوا نسخة البحار على المصادر المتهيّئة عندهم مخطوطة كانت أو مطبوعة.

و لأجل ذلك نلتزم بعرض الأحاديث كلّها على المصادر المطبوعة الموجودة و لا بتدكار الاختلاف بينها و بين نسختنا لعدم الجدوى في ذلك.

اللهمّ إلا أن نظفر بنسخة الأصل من المصدر أو بنسخة مطبوعة قد حققت بالأدب الحیح و قوبلت مع النسخ الأصلية بعد كمال الدقة و الإتقان.

۳- ترى في طيّ الصفحات كلمات أو جملات جعلناها بين العلامتين [...] من دون أن نذيلها بكلام يوضح ذلك فهي بين طوائف:

طائفة منها موجودة في هامش النسخة مع رمز ظ أو خ فجعلناها بين العلامتين

و طائفة منها موجودة في المصدر الذي كان عندنا ساقطة من نسخة الكمباني لا يستقيم المراد بدونها كما في ص ۱۸۱ و ۲۲۵ و ۳۱۳ أو يستقيم كما في ص ۲۲۰ و ۲۴۰ و غير ذلك.

و طائفة منها غير موجودة في النسخة و يستدعيها الأدب و السياق: لا يستقيم المعنى بدونها كما في ص ۸۸ و ۱۴۴ أو يستقيم كما في ص ۱۳۶ و ۲۳۸ و غير ذلك.

۴- حقّقنا ألفاظ الحديث على كتب اللغة و ضبطناها بالأشكال و هكذا

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۷۱

كلّ ما ذكره رحمه الله ناقلًا عن المعاجم اللغويّة فحقّقناها على المصادر: القاموس المحيط، الصحاح، النهاية، طبعتها المشكولة المطبوعة بمصر و كذلك عند ما اشتبه حروف الكلمة بين المعجمة و المهملة.

۵- حقّقنا بعض الأسانيد على المصدر و كتب الرجال أو بعضها على بعض كما في ص ۱۳ و ۲۳ و ۱۱۱ و غير ذلك.

هذا مسلكتنا في التصحيح و التحقيق و لا زال أدعو الله جاهداً مخلصاً أن يهديني إلى النهج القويم، و يحملي على الحقّ الصريح و يحفظني عن الخطأ و الخلل أنه على صراط مستقيم.

شوّال المكرّم ۱۳۸۴

محمد باقر البهبوديّ

بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۷۲

فهرس ما في هذا الجزء من الأبواب

الموضوع / الصفحة

أبواب تاريخ سيده نساء العالمين و بضعة سيد المرسلين فاطمة الزهراء سلام الله عليها

۱- باب ولادتها و حليتها و شمائلها صلوات الله عليها و جمل تواريخها ۱۰- ۲

۲- باب أسمائها و بعض فضائلها عليها السلام ۱۹- ۱۰

- ۳- باب مناقبها و فضائلها و بعض أحوالها و معجزاتها عليها السلام ۸۱- ۱۹
- ۴- باب سيرها و مكارم أخلاقها صلوات الله عليها و سير بعض خدمها ۹۲- ۸۱
- ۵- باب تزويجها صلوات الله عليها ۱۴۵- ۹۲
- ۶- باب كيفية معاشرتها مع على عليهما الصلاة و السلام ۱۵۴- ۱۴۶
- ۷- باب ما وقع عليها من الظلم و بكائها و حزنها و شكاياتها في مرضها إلى شهادتها و غسلها و دفنها و بيان العلة في إخفاء دفنها صلوات الله عليها ۲۱۸- ۱۵۵
- ۸- باب تظلمها صلوات الله عليها في القيامة و كيفية مجيئها إلى المحشر ۲۲۷- ۲۱۹
- ۹- باب أولادها و ذريتها و أحوالهم و فضلهم و أنهم من أولاد الرسول صلى الله عليه و آله حقيقة ۲۳۴- ۲۲۸
- ۱۰- باب أوقافها و صدقاتها صلوات الله عليها ۲۳۶- ۲۳۵
- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۷۳
- أبواب تاريخ الإمامين الهمامين الحسن و الحسين عليهما السلام
- ۱۱- باب ولادتهما و أسمائهما و عللها و نقش خواتيمهما صلوات الله عليهما ۲۶۰- ۲۳۷
- ۱۲- باب فضائلهما و مناقبهما و النصوص عليهما صلوات الله عليهما ۳۱۷- ۲۶۱
- ۱۳- باب مكارم أخلاقهما صلوات الله عليهما و إقرار المخالف و المؤلف بفضلهما ۳۲۱- ۳۱۸
- أبواب ما يختص بالإمام الزكي سيد شباب أهل الجنة الحسن بن علي عليهما السلام
- ۱۴- باب النص عليه صلوات الله عليه ۳۲۲
- ۱۵- باب معجزاته صلوات الله عليه ۳۳۰- ۳۲۳
- ۱۶- باب مكارم أخلاقه [و عمله و علمه و فضله و شرفه و جلالته و نوادر احتجاجاته صلوات الله عليه ۳۸۵- ۳۳۱
- ۱۷- باب خطبه بعد شهادة أبيه و بيعه الناس له ۳۶۴- ۳۵۹
- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۷۵

(رموز الكتاب)

ب: لقرب الإسناد.

بشا: لبشارة المصطفى.

تم: لفلاح السائل.

ثو: لثواب الأعمال.

ج: للاحتجاج.

جا: لمجالس المفيد.

جش: لفهرست النجاشي.

جع: لجامع الأخبار.

جم: لجمال الأسبوع.

جئة: للجنة.

حه: لفرحة الغري.

- ختص: لكتاب الإختصاص.
- خص: لمنتخب البصائر.
- د: للعدد.
- سر: للسرائر.
- سن: للمحاسن.
- شا: للإرشاد.
- شف: لكشف اليقين.
- شى: لتفسير العياشى.
- ص: لقصص الأنبياء.
- صا: للإستبصار.
- صبا: لمصباح الزائر.
- صح: لصحيفة الرضا (ع).
- ضا: لفته الرضا (ع).
- ضوء: لضوء الشهاب.
- ضه: لروضة الواعظين.
- ط: للصراط المستقيم.
- طا: لأمان الأخطار.
- طب: لطب الأئمة.
- ع: لعلل الشرائع.
- عا: لدعائم الإسلام.
- عد: للعقائد.
- عدة: للعدة.
- عم: لإعلام الورى.
- عين: للعيون و المحاسن.
- غر: للغرر و الدرر.
- غط: لغيبة الشيخ.
- غو: لغوالى اللثالى.
- ف: لتحف العقول.
- فتح: لفتح الأبواب.
- فر: لتفسير فرات بن إبراهيم.
- فس: لتفسير على بن إبراهيم.
- فض: لكتاب الروضة.
- ق: للكتاب العتيق الغروى

- قب: لمناقب ابن شهر آشوب.
- قبس: لقبس المصباح.
- قضا: لقضاء الحقوق.
- قل: لإقبال الأعمال.
- قيه: للدروع.
- ك: لإكمال الدين.
- كا: للكافي.
- كش: لرجال الكشي.
- كشف: لكشف الغمّة.
- كف: لمصباح الكفعمي.
- كتر: لكتر جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة معاً.
- ل: للخصال.
- لد: للبلد الأمين.
- لى: لأمالى الصدوق.
- م: لتفسير الإمام العسكري (ع).
- ما: لأمالى الطوسي.
- محص: للتمحيص.
- مد: للعمدة.
- مص: لمصباح الشريعة.
- مصبا: للمصباحين.
- مع: لمعاني الأخبار.
- مكا: لمكارم الأخلاق.
- مل: لكامل الزيارة.
- منها: للمنهاج.
- مهج: لمهج الدعوات.
- ن: لعيون أخبار الرضا (ع).
- نہ: لتنبیه الخاطر.
- نجم: لكتاب النجوم.
- نص: للكفاية.
- نهج: لنهج البلاغة.
- نى: لغيبة النعماني.
- هد: للهداية.
- يب: للتهذيب.

یج: للخرائج.

ید: للتوحید.

یر: لبصائر الدرجات.

یف: للطرائف.

یل: للفضائل.

ین: لکتابی الحسین بن سعید او لکتابه و النوادر.

یه: لمن لا یحضره الفقیه.

آموزه‌های زندگانی حضرت زهرا سلام الله علیها

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ایران ۷۸-۷۵۵

سرشناسه: لقمانی احمد

عنوان و نام پدیدآور: آموزه‌های زندگانی حضرت زهرا سلام الله علیها/ لقمانی احمد

منشأ مقاله: ، پیام زن ش ۸۵، (فروردین ۱۳۷۸): ص ۱۲ - ۱۷.

توصیفگر: فاطمه زهرا(س)

مقدمه

آنچه می خوانید شرحی است بر سلسله مباحثی که از این پس با عنوان (آموزه های زندگانی حضرت زهرا(س)) خواهیم داشت. در نخستین قسمت به عنوان مقدمه، ضمن شرح ضرورت این مباحث، دورنمایی نیز از محورها و فصلهای پیش بینی شده ارائه می گردد. دریافت دیدگاهها و پرسشهای شما خوانندگان عزیز در باره زندگانی صدیقه کبرا(س) و مسایل پیرامونی آن و نحوه طرح فزاینده زندگی و شعاعهایی از شخصیت آن بانوی بزرگ با جهت گیری الگودهی، می تواند بر غنا و کاربردی تر شدن مباحث کمک کند. در انتظار دریافت پرسشها و نقطه نظرهای تکمیلی شما نیز هستیم. (پیام زن) آغاز سخن ما ز بالایم و بالا می رویم ما ز دریایم و دریا می رویم ما از اینجا و از آنجا نیستیم ما ز هر جاییم آنجا می رویم همه ما انسانها با آغاز رشد خود به دنبال (نمونه)، (الگو) و (اسوه) هستیم. تا با بهره گیری از گفتار و پیروی از رفتار او، راه روشن و پرنویدی در زندگی خود شروع کنیم و پاسخ خود را برای (چگونه زیستن) به دست آوریم. این شیوه تربیتی در آموزه های فکری فرهنگی، جایگاه ویژه ای دارد و با عبارت (اسوه حسنه [۱]) بدان توجه شده است و از دیرباز اندیشمندان روانشناس و جامعه شناس به آن پرداخته اند [۲].

صاحبان فکر و اندیشه با اشاره به آثار گرانبهای آن در فضیلت خواهی و کمال جویی، بصیرت بخشی در عرصه های مختلف اجتماعی و خردورزی در ارزشهای والای انسانی، همگان را در انتخاب اسوه های آسمانی و الگوی گرانبها تشویق نموده اند:

استکبار که تاءثیر کیمیاگونه این شیوه را در عصرها و نسلهای مختلف مشاهده می نمود و تمامی پیروان این الگوهای شایسته و اسوه های حسنه را نیروهایی تازه نفس در سنگرهای ناپیدا در دفاع از ارزشهای انسانی الهی می دید، راهی دیگر برابر افراد بویژه جوانان گشود تا با تغییر فرهنگ جامعه، ارزشهای واژگون را برابر دیدگان آنان مطلوب و محبوب گرداند. از این رو نخست معیارهای سعادت و نیک بختی را دگرگون نمود و با استفاده از ابزارهای مختلف همچون رادیو، تلویزیون، سینما و مطبوعات و یا رواج

فسادهای گوناگون همانند کشف حجاب با بهانه های رسیدن به دروازه تمدن (!) راه رشد و بالندگی را تغییر داد، سپس گرایشهای انسانها را در روی کردن به الگوهای گرانبها و شایسته دگرگون کرد، زمانی به شخصیت‌های مورد علاقه مردم اتهامهای گوناگون زده [۳] تا آنان را از صحنه های سازنده اجتماع کنار نهد و زمان دیگری با انتشار کتاب آیات شیطانی، بزرگترین انسان هستی یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با چهره ای تحریف شده و شخصیتی غیر واقعی به نگاههای مشتاق معرفی نمود تا دین را افیون، دین مداران را افسونگر و جوامع دینی را سرزمینهایی نفرین شده و بازمانده از هر گونه رفاه و سعادت بدانند. و سرانجام پس از تغییر بینش و گرایش آنان، اخلاق، رفتار، آداب و رسوم آنها را در اختیار خود قرار داده، با سپاه نامرئی و دستهای ناپیدا فرهنگ آن ملت را دگرگون نموده و آنان را برای همیشه اسیری مطیع و رام و آرام کند. حقیقتی که یکی از صاحب نظران بنام کشورهای استکباری به دوستان خود بیان نمود که:

(اخلاق و آداب و زبان و تمدن خودتان را به اقوام و جوامع مورد علاقه سیطره خود بیاموزید و آنان را به حال خودشان واگذارید که (همیشه) از آن شما خواهند بود.) [۴] نگاه تیزبین و دیده ژرف نگر رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت الله خامنه ای حفظه الله تعالی این شیوه شیطانی دشمن را حمله به عقبه جامعه اسلامی دیده که به طور آرام و مخفیانه با هجوم باورهای تازه صورت می گیرد و به دنبال تهی ساختن نسل نو از ارزشهای دینی و اصول انقلابی، دامن زدن به شهوات و بی بند و باریهای اجتماعی و منزوی ساختن اسلام از صحنه های سیاسی اجتماعی دنیا است. [۵] آنچه اینک توجه ما را به سوی خود می طلبد، افزون بر شناخت دسیسه های دشمنان در تغییر بینش نسبت به هستی و انسان و افشاندن بذر تردید و شک در دل‌های لبریز از ایمان و یقین بی ارزش کردن مقدسات و باورهای آسمانی است که با تزریق افکار التقاطی و انحرافی با عنوان تحقیقات نوین در دین [۶]، و ایجاد تلخکامی با پرورش روحیه پشیمانی در پیروی از رهبران معصوم علیهم السلام و انسانهای وارسته که بیشترین شباهت را به معصومان دارند، انجام می پذیرد.

و در پی آن دمیدن روح بی تفاوتی نسبت به ارزشهای والای الهی و ایجاد جو خودباختگی در برابر فرهنگ بیگانه پدید آورد. بدون شک تنها گام موفقیت در پیروزی بر نقشه های شیطانی دشمنان، بینش و آگاهی نسبت به معارف ناب دینی، آشنایی واقعی با شخصیت الگوهای بی همتا، درسآموزی از ابعاد مختلف زندگانی و به کارگیری سخنان و آموزه های آسمانی آنان خواهد بود. از این رو در (آغاز سخن)، نخست به زلال وحی رو می بریم تا اندکی از روشنای معرفت قرآن نصیب خود سازیم و نسبت به شخصیت الگوهای خداوندی، ویژگیهای پیروان خردمند و چگونگی تأثیرپذیری هر یک از ما از آنان آگاهی یابیم.

اسوه های سعادت

خداوند مهربان در سخنان خود، راه سعادت و نیکبختی انسانها را با دو جلوه ترسیم می کند: نخست ویژگیهای گوناگون دین باوران و خداجویان را در عرصه های مختلف زندگی نسبت به (خداوند) (خویشتن) و (مردم) بیان می کند و ضمن بیان آثار ارزشمند این صفات، انسانها را به فراگیری و به کارگیری آنان تشویق می نماید. [۱۹] دیگر آنکه نمونه های شایسته و انسانهای کامل را که چنین ویژگیها را در صحنه های مختلف زندگی به کار گرفته اند و بدین سان سعادت‌مند شده اند، معرفی می کند. اما در این معرفی توجهی به قلمرو جغرافیایی آنها و یا قبیله آنان و حتی دانش و دانایی آنها ندارد.

آنچه در این میان معیار است شایستگیها و لیاقتهاست گرچه غلام سیاهی به نام (لقمان) باشد که نه در شمار پادشاهان است و نه در زمره فیلسوفان و نه در بین ثروتمندان بلکه برده ای است روشن بین که خداوند از او به نام (حکیم) یاد می کند و با صفت (حکمت) می شناساند. و یا انسان معمولی در سطح جامعه را معرفی می کند که ارزش واقعی او (ایمان) او است، از این رو وی را (مومن) آل فرعون و یا (مومن) آل یاسین نام می برد. [۲۰] نکته ارزشمند آنکه در این شناسایی و معرفی نوع جنس نیز مطرح نیست

و شخصیت واقعی معیار است. از این رو (مریم) را (الگوی نیایش) و (تندیس طهارت) [۲۱] می‌شمرد که پاک زیست و پاک به خدای خود پیوست و همسر فرعون را (اسوه استقامت) و (نمونه بصیرت و بیداری) در تالارهای رنگارنگ پر خواب و خور می‌داند. [۱۶] از سوی دیگر در بین زنان و مردان نمونه‌های ناشایستی را معرفی می‌کند که گاه در کنار پیام‌آوران وحی حضور داشته‌اند اما همانند فروافتادگان در قعر نادانی و گمراهی هستند که قطره‌ای از بارش هدایت الهی به کویر تفتیده وجودشان نرسیده است. همچون همسر نوح و فرزند او و یا ابولهب و ابوجهل، عموهای رسول اسلام (ص). [۱۷] آنچه در این میان توجه و تامل بدان ضرورت بیشتری دارد، آشنایی با الگوهای برتر و اسوه‌های شایسته‌تر است که خداوند بزرگ نقشی فراگیر برای تمامی زمانها و همه افراد حتی کسانی که خود الگو برای دیگران هستند برای آنها بیان کرده است و از آغاز خلقت تا فرجام آفرینش مریبان بشر و معلمان بی‌همتای هستی قلمداد شده‌اند.

سرسلسله آنان در بین مردان آفتاب آفرینش و آینه تمام‌نمای خداوندی حضرت محمد درود خداوندی بر او و آل او باد است که پروردگار بزرگ او را (اسوه حسنه) نامید و برای معرفی او به انسانهای سعادت‌خواه و کمال‌جو چنین فرمود: (لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً) [۱۸] همانا برای شما [در اقتدا و پیروی از] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای کسی که:

۱ به خدا و روز قیامت امید دارد

۲ خداوند را فراوان یاد می‌کند.

بدیهی است که طلوع خورشید و تابان بودن آفتاب روشنی بخش تنها و تنها برای روشننگری تمام هستی و برطرف نمودن ظلمتها کافی نیست، بلکه شرایطی همچون پذیرش و آمادگی و یا برطرف نمودن موانع تابش آفتاب لازم است تا جای جای گستره هستی پذیرای نور خورشید شود. در باره آفتاب هدایت رسول گرامی اسلام (ص) نیز باید ایمان و امید به خدا و توجه به روز واپسین در سرای دلها موج زند و یاد خداوند طراوت و شادابی معنوی به وجود آدمی بخشد تا (اسوه بودن) و (پیرو بودن) معنا یابد. در این صورت است که آن رهبری و این پیروی، به وجود آورنده امتی الگو و نمونه برای تمامی انسانها و همه جوامع خواهد بود [۱۹]، همان‌گونه که حضرت ابراهیم علیه السلام نیای پاک نهاد پیامبر اسلام درود خداوندی بر او و آل او باد و سپیدسیرتان پیرو او، اسوه‌ای پسندیده معرفی شده‌اند (قد کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم و الذین معه). [۲۰] دیگر شخصیت برجسته‌ای که در بین زنان همانند مهتاب آفرینش، روشنایی عالم‌تابی از خود نشان داد و در کتاب وجود او (تمام حقیقت انسان) و (تمام حقیقت زن) و در یک کلام (تمام نسخه انسانیت) به خوبی مشاهده می‌شود، به گونه‌ای که (فضایل او هم تراز صفات بی‌نهایت رسول اکرم (ص)) بود و (افتخار خاندان وحی [۲۱]) شمرده شده است حضرت زهرا سلام الله علیها است الگوی شایسته‌ای که امام راحل در سخن عصمت‌آسای خود فرمود: [حضرت فاطمه زهرا(س)] [زنی بود که اگر مرد بود نبی بود، زنی که اگر مرد بود به جای رسول الله بود]. [۱۶] و چون در باره معرفی نمونه‌ای کامل از انسان در جهان هستی، سخن به میان می‌آید، ایشان با احترام خاصی می‌فرماید: (همه باید به او [حضرت زهرا(س)] اقتدا کنید و کنیم، همه باید دستورمان را از اسلام به وسیله او و فرزندان او بگیریم و همان طوری که او بوده است باشیم. انسانی است به تمام معنا انسان، زنی است به تمام معنا زن). [۱۷] آری: جان بی‌جمال جانان میل جهان ندارد و آن کس که این ندارد حقا که جان ندارد هر شب‌نمی در این ره صد بحر آتشین است دردا که این معما شرح و بیان ندارد سر منزل فراغت نتوان ز دست دادن ای ساریبان فرو کش کاین ره کران ندارد [۱۸] همان‌گونه که قرآن، زن فرعون را نمونه‌ای برای مردم خوب معرفی می‌کند و جامعه اسلامی را به درس‌آموزی از وی دعوت می‌کند و می‌فرماید: ضرب الله مثلا- للذین آمنوا امراء فرعون [۱۹] (خداوند برای تمامی افراد مردان و زنان باایمان، همسر فرعون را مثال می‌زند)، و یا حضرت مریم را نیز بدین صورت به جامعه برین معرفی نموده تا انسانهای خداجو و فضیلت‌خواه و تمامی مردان و زنان از او درس آموزند و سرمشق انسانیت گیرند

(ضرب الله مثلا للذین آمنوا مریم بنت عمران [۲۰] حضرت امام خمینی نیز با الهام از آموزه های زندگی ساز قرآن، فاطمه زهرا(س) را مقتدای کامل و انسان برجسته در جامعه اسلامی معرفی می کند و تمامی مردان و زنان را به الگوگیری و معرفتآفرینی با شناخت وی فرا می خواند.

به دیگر سخن، نگاه روح الهی [۲۱] امام تمامی مسلمانان بویژه شیعیان را به حرکتی نو و تلاشی تازه دعوت می کند که با شناختی برتر و معرفتی افزون بر شناخت شخص حضرت زهرا(س)، شخصیت آن پاک بانو در جلوه های خلقت و آفرینش، صفات ارجمند و شایسته، ویژگیهای همسرمداری، دانش و آگاهی، دیدگاههای اخلاقی، دشمن شناسی، بینشهای ارزشمند و سرانجام مجموعه ای از سخنان آسمانی آن یگانه عالم بررسی شود و همراه با مطالعه ای از سر تامل و بصیرت، یکایک صفات و سخنان او در عرصه زندگانی مورد استفاده و عمل قرار گیرد تا (نشان لیاقت) در پیروی از آن حضرت را نصیب خود سازیم و با هم سویی در رفتار و گفتار آن بانو راه پاکی، پیراستگی و وارستگی را بیماییم.

سیره یا آموزه های زندگانی فاطمه زهرا (س)

از آن هنگام که پیروزی انقلاب شکوهمند ایران و تشکیل حکومت اسلامی در ام القرای جهان اسلام، نگاه و توجه انبوه بشماري از مردم دنیا، بویژه شیفتگان آموزه های وحیانی و رفتار ربانی سخنگویان وحی را به سوی ایران جلب نمود تمامی ملت‌های مستضعف و انسانهای تحت ستم، این نظام را الگوی شایسته ای برای سرمشق گیری در زندگی خود دانستند. از سوی دیگر بیان و اجرای شیوه معصومان در سراسر زندگی و عرصه جامعه، نیاز به کاری گسترده، دقیق و جدی داشت تا از زلال ناب و پاک عصمت، استفاده شود. [۲۲] و افزون بر جامعیت و کمال در خور و شایسته، برای امروز و فردای جوامع مختلف قابل بیان و اجرا باشد.

ناگفته نگذاریم که سخنان رهبران فکری فرهنگی جامعه و تلاش ارزشمند صاحبان قلم و اهل تحقیق، آثاری شایسته و چشمگیر ارایه داد اما آنچه که نسل خردورز و اندیشمند ما بیشتر از همیشه به دنبال آن بوده و هست، گذشتن از (بایدها) و (نبایدها) و رسیدن به (هست ها) و (نیست ها) است. به دیگر سخن، پرداختن به مجموعه رفتار و اعمال معصومان(ع) در متن جامعه و بویژه در فضای خانواده و درسآموزی از شیوه های زندگانی آنان در فراز و نشیب حوادث خواهد بود تا بدین سان ره توشه ای زنده، پویا و حرکتآفرین برای تمامی افراد و در تمامی صحنه ها و لحظه ها، ترسیم شود و برای همیشه خود را با انسانهای کامل و آموزه های جامع روبه رو دیده، بدون آشفستگی خاطر نسبت به خطا و اشتباه، راهی روشن از معرفت، بالندگی و شکوفایی برابر خود بیابند.

آنچه در این میان، نگاه به آن ضرورتی بیشتر و توجهی فراوان تر در بین شیفتگان، داشت، پرداختن به زندگانی امیر مومنان علی(ع) و فاطمه زهرا(س) است، زیرا در خانواده کوچک این دو، پدر و مادر و دو فرزند از نشان عصمت برخوردارند و لحظه لحظه زندگانی آنان لبریز از معرفت درست و شناخت صحیح خواهد بود. از این رو تمامی موحدان جهان با هر فکر و اندیشه ای خود را نیازمند به چنان آموزه هایی می دانند تا (نسخه ای آرامش بخش و سعادتآموز) برای همیشه ایام خود به دست آورد. چنین بینش روشن نسبت به نیاز جامعه و خواست انسانها، انگیزه پژوهش و نگارش این مجموعه را پدید آورد تا دایره المعارفی زرین از سرمایه های کیمیاگونه مقابل دیدگان همگان، همیشه گشوده باشد و زندگی درسآموزان از روزمرگی نجات یابد و با فرصتی اندک در طول حیات، محصولی جاودان و پربرکت فراهم شود. شایسته است با هم دورنمایی از مجموعه مباحث را مرور نماییم و با حضور در فضای مطالب، ضمن توجه به یکایک آموزه ها، با آمادگی، تامل و بصیرت بیشتر بدانها پردازیم:

صفات همسران در خانواده فاطمه زهرا و امیر مومنان

خانواده، جامعه کوچکی است که در آغوش آن انسانهایی به رشد و بلوغ می رسند و پس از چندی به جامعه بزرگتر یعنی اجتماع

راه می یابند. سلامت و سعادت اجتماع بستگی کامل با نوع تربیت در خانواده دارد. به گونه ای که گاه جلوه تاءثیر آن با فرارفتن از مرز زمان، نقشی ژرف داشته، مسیر تاریخ بشریت را دگرگون می کند. [۲۳] پرداختن به معیارهای سعادت بخش، نیاز به واقع بینی و درک حقایق وجودی انسانها و جامعه دارد تا به دور از شعارهای فریبنده و عبارات هیجانآفرین، واقعیات زندگی، آن طور که هست مورد توجه، تجزیه و بررسی قرار گیرد و به دور از احساسات به ارایه راه حلهای منطقی و مطابق با فطرت و نهادپاک بشری پرداخته شود.

در نخستین بحث خود به ویژگیهای فاطمه زهرا(س) در برخورد با فراز و نشیب حوادث خانواده می پردازیم و با نگاهی دقیق به ابعاد وجودی آن حضرت نسبت به وظایف وی در باره خود، همسر، فرزندان و جامعه آگاه می شویم. در پرتو این مباحث، پاسخ پرسشهای بسیاری که سالهای فراوان مورد توجه انبوه علاقه مندان بوده است و از چگونگی حضور زنان در خانواده به طور مطلق و یا شرکت بانوان در امور اجتماعی به عنوان نیمی از نیروی فعال جامعه و یا... آگاه می شویم و راه درست و مورد نظر چنین اسوه های آسمانی و ارزشمند را به دست می آوریم.

دیدگاههای اخلاقی دخت رسول الله سخنان پاک بانوی آفرینش، فاطمه زهرا

در این بخش، مجموعه ای از اخلاق، آداب و سخنان ارزنده ای است که در لایه لایه حوادث جامعه، در اعمال آن حضرت و یا گفتار ایشان وجود داشته است. نکاتی که هر یک با جامعه عجین شده و دانستن آنها موجب نگاهی نو به هستی، شرح صدر و تحمل مشکلات فراوان و دوری از صفات منفی و ناشایست خواهد بود. [۲۴] بدون شک فراگیری این سخنان و به کار بستن یکایک آموزه ها، بسان گنجینه ای گرانبه در بحران زندگی است که گاه سخنی هر چند کوتاه، آدمی را از سقوط و هلاکت معنوی نجات بخشیده، نشاطی روح افزا و پرفروغ می آفریند.

حقوق از نگاه فاطمه

ورود در حوزه دین و پیوستن به زمره دین باوران ارزش والا به موفقیت و شخصیت آدمی می بخشد و او را چنان ممتاز می سازد که ارزش دارایی او، همانند خون وی خواهد شد در جامعه جایگاه خاصی می یابد و در نوع برخوردهای دیگران اصول و مبانی مشخصی حاکم می شود. اما از سوی دیگر مسوولیتهایی نیز بر دوش وی قرار می گیرد که توجه بدانها و تعهد نسبت به آنها، ضروری اعتقاد به آیین آسمانی خواهد بود. از این رو آگاهی و شناخت حقوق چهره ای شایسته و حتی بایسته به خود می گیرد. آنچه در این زمینه مایه افتخار و ارزشمندی شیعیان است و بسیاری از دیگر معتقدان به ادیان الهی از این نعمت محرومند، استفاده از آموزه های دینی از زبان آشنایان با وحی و دانش آموختگان خداوند است به کسانی که شناختی جامع نسبت به انسان، ارزش برتر او در جهان آفرینش و حقوق الهی که بر او و برای او تعریف شده، دارند. [۲۵] در این بخش از مباحث بر ساحل سخنان دردانه هستی، پاره تن رسول و زهرای بتول می نشینیم و از حقوق شیعیان، قرآن، امام، همسر، زن، مومن، مجاهدان، میهمان و... آگاه می شویم.

صفات آسمانی

(صحیفه صفات) حضرت زهرا(س)، آینه ای است که در آن شخصیت آن بانو به خوبی هویدا است. آنچه در باره صفات حضرت گفتنی است آن است که حوادث گوناگون و فراوانی که در عمر کوتاه وی رخ داده، زمینه ساز پدیدار شدن و شکوفایی ویژگیهای نهفته ایشان بوده است که افزون بر عصمت، صفاتی در وجود آن حضرت به چشم می خورد که به فصل و زمان خاصی محدود

نشده و در جنس ویژه ای خلاصه نمی شود. در خانواده، بین زنان، برای مردان و در صحنه های سیاسی اجتماعی نقش کاربردی دارد و در سآموز رابطه انسان با خدا، نشانگر عشق و عاطفه ای فراگیر و بیانگر دانش و بینش چشمگیر و بی نظیری خواهد بود. آنان که انسان را در چارچوب امور مادی می نگرند و یا دستورات دین را سلسله سخنان اخلاقی برای آخرت افراد می دانند و یا آنکه زن را موجودی ناتوان و عضوی غیر مفید برای اجتماع می نگرند، با نگاهی به این صفات آسمانی پی به اوج عظمت و قله قداست بانویی جوان می برند که الگویی کامل و انسانی شایسته برای عبرت پذیری تمامی زنان و مردان خواهد بود. [۲۶].

بینشهای شیرین

پاره ای از موضوعات و مباحث، نقشی اساسی و سرنوشت ساز در زندگی انسان و باورهای او دارد، به گونه ای که آدمی را از افراط و تفریط در صحنه انجام وظایف مصون نگه داشته و راه را بر هر بیراهه ای می بندد. برخی از این مسایل در زمان طرح آنها اتفاق نیفتاده است اما نوع نگرش و پرداخت به موضوع و نگاه جامع به تمامی ابعاد آن، بیانگر گستره عظمت و بینش عرشی آن شخص خواهد بود.

در این قسمت از نوشتار با مجموعه ای از مباحث مطرح شده توسط حضرت زهرا سلام الله علیها روبه رو می شویم که ارزشهای شایسته و بینشهای بنیادین در آن وجود دارد و گلچینی از آداب، شناختههای صحیح و عقاید سرنوشت ساز خواهد بود. برخی موضوعات در زمان آن بانو مصداق یافته است. (همانند ارتداد، ارتجاع، دوست شناسی، ارث، اشک و...) و پاره ای دیگر برای آینده انسانها ترسیم شده است (همچون کربلا، حضرت مهدی علیه السلام و...). [۲۷].

دشمن شناسی و شیوه های برخورد حضرت زهرا

شناخت دشمن، شیوه شناسی در رویارویی با او و چگونگی پیروزی بر دسیسه های دشمنان، آموزه هایی است که هر دین باور فرهیخته ای باید بدانها آگاهی یابد. ناگفته پیداست که در مکاتب آسمانی بویژه اسلام که سخن از جاودانگی و جامعیت دارد و همواره پیروان خود را به اندیشمندی، آمادگی و ژرف نگری نسبت به معارف ناب الهی همچون پاسداری از (ولایت) دعوت می کند، دشمنان فراوانی با جدیت و تلاش صد چندان برای حفظ منافع خود و رسیدن به مقاصد خویش به مبارزه برمی خیزند تا چنین آیین بالنده و پویا را به سلسله دستوراتی جامد، ساکت و خاموش تبدیل کرده و به کنج مساجد و منازل سوق دهند.

آغاز این راه دشوار و مقدس در رویارویی با دشمنان امامت و ولایت از زمان حضرت زهرا(س) بود و با نگرشی نو بیش از ده روش مقابله و برخورد از دخت رسول خدا(ص) مشاهده می کنیم، به گونه ای که تاءثیر آن شیوه ها در دفاع از ارزشهای مقدس دینی، قرنهای متمادی استمرار یافته و هر روز چهره ای برافروخته تر و بالنده تر به خود گرفته است.

اینک که جمهوری اسلامی ایران به عنوان ام القری جهان اسلام، پرچمدار حکومت علوی و فاطمی است و تمام انسانها این حکومت را به عنوان اسلام ناب محمدی و نظام شیعی می دانند، آشنایی با شیوه های رویارویی با دشمنان مستکبر و مخالفان حکومت ولایی، ضرورتی است که به یاری خداوند در این فصل بدان پرداخته خواهد شد. [۲۸].

روشنای اندیشه در بیان فلسفه احکام

دیر زمانی است که (فلسفه احکام و چگونگی بیان آن) از مباحث جنجالی و مورد نقد و تحلیل بسیاری دانشآموختگان و اندیشمندان بوده است. عده ای پرداخت به فلسفه احکام را در تضاد با قداست و ارزشهای الهی آن دانسته و تعبد در انجام احکام را شایسته عبودیت و اطاعت می دانند. اما برخی عمل به دستورات خداوندی را منوط به فهم فلسفه آن و تسلط بر مفاهیم نهفته در

پایندی بدان بیان می کنند و بر این باورند آنچه را که می دانند بدان عمل می کنند و هر آنچه را که با آن آشنایی ندارند رها می نمایند! دیدگاه سوم و خردمندانه ای وجود دارد که با احترام به دانش و دانایی نسبت به فلسفه احکام، مرز عبودیت و تعبد را پاس داشته، ضمن بیان اقسام فلسفه دستورات خداوند، اندکی از آنان را نیازمند به زمان و رشد دانش، یا حضور برترین اندیشمند عالم آفرینش حضرت مهدی علیه السلام و یا آزمون تعهد و تعبد انسانها به سخنان سعادت‌آفرین معصومان علیهم السلام معرفی می کنند. در این فراز از سیره، روشنای اندیشه مهتاب آفرینش، حضرت زهرا علیها السلام را می نگریم که دهها قلم از احکام الهی را با فلسفه احکام آنها ترسیم نموده تا شاهد شیرین بندگی در کام جان دین باوران فزونی و برتری یابد و بصیرت و بینش نسبت به وظایف هر یک از ما نمایان شود. [۲۹].

شخصیت شناسی فاطمه

شناخت دنیای اطراف و شخصیت‌های معاصر، گذشته و آینده نشان از حضور اندیشمندان در جامعه است. این آگاهی زمینه ساز معرفی الگوهای انسان ساز بوده و همراه با آن موجب بیداری افراد در پرهیز از نمونه های ناشایست و بیان شخصیت منفی آنان خواهد بود.

بدون تردید هر گاه این شناخت با نور عصمت و روشنایی معنویت همراه گردد، دایره المعارفی از ارزشها و ضد ارزشها از زندگی افراد سعادت پیشه و شقاوتمند تدوین می شود که راههای رهایی از زنجیر هواها و هوسها به طور زنده و با مصداق‌هایی گویا بیان می شود و از دیگر سو، رگه های انحراف و راههای هلاکت به خوبی تحلیل و بررسی شده، سرمشق پاکی و ناپاکی بر بلندای تاریخ انسانیت نمایان می شود. در این قسمت از سخنان زهرا(س) به شناخت دهها شخصیت از نگاه پربصیرت آن بانو می نشینیم و از فرازهای مختلف سخنان آن حضرت، ره توشه هایی شایسته برای خود و دیگران برمی گزینیم. [۳۰].

آموزه های زندگانی در آخرین سخنان آسمانی

پیشآمدهای دشوار زندگی همانند آتشی فروزان است که انسانها را زیر و رو کرده، ماهیت واقعی آنان را آشکار می کند. بسیاری در آغاز رشد خویش، پایبند اصول و معیارهایی بوده اند اما چندی بعد تمامی شعارهای خود را فراموش کرده، از روی آز و نیاز و یا شهوت و شهرت، طعم شیرین لذتهای زودگذر زندگی را ترجیح داده، ره به بیراهه می سپردند. به گونه ای که با همسر خویش، که سالیان بسیار شریک مشکلات و همپای رنجهای او بوده، برخوردهای ناشایست داشته، یا به آرمانهای مقدسی که از دیرباز برای آنان فداکاریها نموده، پشت پا زده و با چهره ای دگرگون و سیرتی واژگون به حیات خود خاتمه می دهند. بدین خاطر است که لحظه های آخر زندگی را آینه ای از تمامی سالها و حوادث عمر دانسته اند که گاه صعود انسان در آن پدیدار می شود و زمانی سقوط آدمی به چشم می خورد.

آموزه های زندگانی در آخرین سخنان آسمانی حضرت زهرا(س) مجموعه ای از هفت وصیت گفتاری و یک وصیت نوشتاری است که پایداری و شکیبایی آن بانو بر اصول و ارزشهای والا در آنها مشاهده می شود. در این سخنان به خوبی وفاداری، عشق و عاطفه و ادب نسبت به همسر، فرزندان و انسانهای شایسته و گرانقدر تجلی می کند، و نسبت به اخلاص و دلدادگی به آموزه های قرآنی و نبوی، درسهای ارزشمندی بیان می شود. از سوی دیگر، نوع برخورد آن حضرت با دشمنان مستکبر و غاصبان ستمگر نشان از روح پرحماسه و برخوردهای هدفمند دارد تا میدان مبارزه با شیطان صفتان و متکبران همیشه باز باشد و ستمدیدگان، پرخروش و توانا علیه خود کامگان به پا خیزند و فریاد برآورند. [۳۱].

سینای صلابت با خطبه ای خدایی

تاکنون بخش‌های مختلفی از سیره و سخن زهرا(س) را از نظر گذرانیدیم و با آموزه‌هایی که در آینده بدان پرداخته می‌شود، آشنا شدیم. اینک دورنمای فصلی از زندگانی آن بانو را می‌نگریم که دارای ویژگی خاصی است. به گونه‌ای که در کمتر سخنان و یا رفتار آن حضرت این خصوصیت مشاهده می‌شود و آن جامعیت چشمگیر و همه‌سویه است. بیشتر، اشاره‌ای به پاره‌ای شبهات و ابهام‌های مختلف از سوی افراد و افراط و تفریط‌هایی که در این باره وجود دارد، نمودیم. در این بخش، فضایی از معارف ناب گشوده می‌شود که در آن پاسخ بسیاری از پرسش‌ها بیان می‌گردد. از چگونگی حضور زنان در متن جامعه تا ارزش‌های والایی که از طوبای برکات یک بانوی متعهد و دین‌باور، ریزش می‌کند از نکات تربیتی روانی تا توحیدی کلامی از تشریح فلسفه نبوت تا ارزش ولایت و امامت و از مباحث فقهی حقوقی تا فرازهایی از نکته‌های حکومتی اجتماعی و سرانجام گشودن معارفی از قرآن با بیان هوشمندانه و عالمانه نسبت به حقایق الهی، همه و همه در این خطبه روشنی افروز به چشم می‌خورد. [۳۲].

اندوخته‌های معرفت

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد

هدهد خوش خیر از طرف سبا باز آمد

برکش ای مرغ سحر نغمه داوودی باز

که سلیمان گل از باد هوا باز آمد [۳۳].

اقیانوس بیکران معرفت فاطمه(س)، چنان ژرف و بی‌انتهاست که توان رهایی به پایان آن برای هیچ انسان زمینی نخواهد بود اما شیفتگی و دلدادگی به آن پاک بانوی آفرینش قلم را بی‌قرار و دل را بی‌تاب می‌کند و آنچنان عطشی در وجود آدمی می‌نشانند که با هر جرعه‌ای از معرفت وی، تشنگی افزون‌تر می‌شود و زبانه عشق والایی بیشتری می‌یابد.

بر ساحل سیره و سخن آن دردانه آفرینش نشستیم و از دور به افق‌های روشنی افروز شخصیت او نگریستیم اما حیفمان آمد گنجینه دانشی را که در آن اندوخته‌های معرفتی بانو به چشم می‌خورد، نمایان نسازیم تا دانش پژوهان از ابعاد دیگری از گستره شخصیت حضرت آگاهی یابند و علاقمندان عاشق جلوه‌های محبوب خویش را چنین آینه‌های معرفت افروزی نیز بنگرند. امید آنکه پس از پایان فصل‌های یادشده، به این مباحث پردازیم و صحن و سرای وجودمان را با تحفه‌های دانش و بینش نسبت به شخصیت آن عزیز والاگوهر و یگانه هستی زینت بخشیم:

الف) بر کرانه کوثر:

نگاهی دوباره به آیات قرآن در باره فاطمه زهرا(س) و دیدگاه خداوند نسبت به محبوب خویش.

ب) خوشه‌های خورشید:

مجموعه‌ای از شعاع عشق و علاقه پیامبر اکرم(ص) نسبت به دخت والاگوهر خود، حضرت زهرا(س)

ج) جلوه‌های فاطمه در آسمان سخنان اهل سنت:

تاملی زیبا بر مجموعه سخنان اهل سنت بویژه در صحاح شش گانه در باره شخصیت پرفروغ حضرت زهرا(س)
(د) پلکان ملکوت:

نگرشی عرشی به تسیحات فاطمه زهرا(س) و آثار کیمیاگون آن در عالم هستی.

(ه) صحیفه همیشه سبز:

بهره گیری از مجموعه سخنان امامان معصوم علیهم السلام در باره مصحف فاطمه علیهاالسلام، فلسفه وجودی، آثار و بهره های گذشته، حال و آینده از آن.

(و) فروغ فرزادگی:

درسآموزی از فروغ معرفت حضرت امام خمینی در باره مادر عزیز و بزرگوار خود، حضرت زهرا(س)

(ز) فاطمه و فاطمیون:

آثار نام و یاد فاطمه زهرا(س) در دفاع مقدس و تاءثیر رمز یازها در عملیتهای مختلف.

(ح) فاطمه در آینه فقه و در نگاه فقیهان:

نگاهی به مجموعه مباحث فقهی و دیدگاه اندیشمندان عرصه فقه و فقاها در باره حضرت زهرا(س)

(ط) فرهنگ نامها و القاب فاطمه(س):

بررسی گسترده نامها و لقبهای حضرت و درسآموزی در باره نامگذاری افراد، موسسات و مناسبتهای مختلف

(ی) نگاهی به برخی از کتابها و رساله های نگاشته شده در باره حضرت زهرا(س):

آشنایی با این آثار، موجب وسعت دید انسان و حضور در فضای فرهنگی کشور، الهامهای مختلف در کارهای فکری فرهنگی و دوری از کارهای تکراری خواهد شد. در پایان ضمن یادآوری شروع مباحث آغازین در این نوشتار از شماره آینده، توفیقی برتر برای فراگیری آموزه های زندگانی معصومان علیهم السلام بویژه حضرت زهرا علیهاالسلام، از خداوند بزرگ خواستاریم.

صفات همسران در خانواده فاطمه زهرا و امیرمؤمنان

خانه و خانواده

نخستین مجموعه و نهادی که با کمترین افراد و بیشترین ارزشها در جامعه تشکیل می شود، خانواده است. محفلی که در آن شالوده شخصیت انسانها و بنیان باورهای آنان پی ریزی می شود و از چنان عظمتی برخوردار است که گاه پرورش یافته های آن مسیر تاریخ انسانیت را تغییر داده، چراغ مصطفوی یا شرار بولهبی می افروزند. [۳۴] از آغاز آفرینش و شروع زندگانی آدم و حوا تاکنون، دوره های گوناگون تاریخی پدید آمده و آداب و رسوم مختلفی بر نظام خانوادگی حکمفرما بوده است [۳۵] برخی از صاحبان فکر و اندیشه با توجه به قداست خانواده، رهنمودهای هدایت بخشی ارائه داده اند و پاره ای از دولتها و سران استکباری برای دست یابی به اهداف شوم خود، بیشترین تلاش خود را صرف فساد و تباهی این کانون ارزشمند نموده اند.

آیین آسمانی اسلام، مجموعه ای از کاملترین و ناب ترین آموزه های سعادتآفرین و جاودانه برای خانواده ارائه داده است با نگرشی جامع و بی نظیر، به تمامی ابعاد جسمانی و روحانی انسانها توجه داشته و جلوه های گوناگون فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی این نهاد مقدس را مورد نظر قرار داده است. از این رو، گاه در آیات قرآن و زمانی در سخنان پیشوایان و یا سیره معصومان علیهم السلام به این مهم پرداخته شده است.

با نگاهی به مجموعه آیات قرآن، نخست خانواده های نمونه ای را می بینیم که خداوند متعال برخی از آنان همچون خانواده ایوب،

زکریا، صالح، موسی، یوسف و حضرت محمد(ص) را مثال زده و با گشودن دفتر زندگانی آنان، همگان را به درس‌آموزی و عبرت‌پذیری دعوت نموده است. [۳۶] سپس با پرداختن به ارزش خانواده، آسایش، هدایت و احسان در این کانون مورد بحث قرار گرفته است. [۳۷] در دیگر آیات، ابعاد اجتماعی خانواده و صفات همسران را می‌نگریم که با اشاره به روابط خانوادگی، جلوه‌های عدالت، امنیت، محرومیت، صلح و تبعیض بیان شده است. [۳۸] سلسله سخنان معصومان درود خداوندی بر آنان و سیره زندگانی آنها، راهنمای اطمینان بخش دیگری است که شیوه‌های شروع زندگی شیرین را مطرح نموده و ابعاد گوناگون محفلی پر نشاط و جمعی باصفا را در محیط خانه ترسیم می‌کند تا بدون آشفستگی خاطر، یکایک سخنان و رفتار آنان را دستورالعملهایی مقدس و شیوه‌هایی رشد‌آفرین و پویا بدانیم و در مراحل مختلف زندگی بدانها عمل کنیم.

صفات همسران در خانواده فاطمه زهرا و امیرمؤمنان

نخستین بخش از سلسله آموزه‌های زندگانی حضرت زهرا(ع) است که در گفتار و رفتار آن پاک بانو تجلی یافته است. در این نوشتار به دوازده صفت از صفات ارزنده و حیات بخش می‌پردازیم و همراه با برخی از سخنان دیگر معصومان(ع)، ابعاد دیگری از بحث را ترسیم می‌نماییم. با هم اولین صحیفه صفات حضرت زهرا(ع) را در محیط خانه و خانواده می‌گشاییم و با عشق و اندیشه بیشتر به صید گوهرهای معرفت و دانایی می‌پردازیم:

بصیرت و بینش نسبت به زندگی

نخستین گام موفقیت انسان در گستره حیات، بهره‌مندی از بینشی روشن و بصیرتی آسمانی است دیدگاهی که آفرینش را در آینه نگاه آدمی به صورتی زیبا و حقیقی به تصویر می‌کشاند. آنان که از این مائده الهی بی‌بهره‌اند، زندگی خویش را (ساحل تفریح و خوشگذرانی) و یا (میدان بازی و سرگرمی) می‌دانند و دامنه تلاش خود را در روزهای زودگذر، به دست فراموشی می‌سپارند. فاطمه زهرا(ع) با نگاهی از آن سوی دیده‌ظاهری به آفرینش می‌نگریست. نوری برخاسته از خودسازی، معنویت و تهذیب نفس از عمق جان او نمایان بود که با آن تمامی ظلمتها و تیرگیهای باطنی حیات کنار زده می‌شد و حقیقت هستی در برابر نگاه او نمایان می‌گردید. [۳۹] از این رو، هیچ‌گاه زر و زیور زندگی از او دلربایی نکرد و لذات و خوشیهای زودگذر، فریبای دل و دیده او نگردید.

هنگامی که سخن از دنیا و آنچه که او دل در گرو آن دارد و شیفته آن است مطرح می‌شد، با روشن بینی مهربانانه‌ای می‌فرمود:

از دنیای شما سه چیز را بسیار دوست دارم:

۱. تلاوت قرآن

۲. نگاه به چهره رسول خدا(ص)

۳. انفاق در راه خدا. [۴۰] و چون رسول اکرم(ص) به او فرمود: دخترم! آیا دوست داری دعایی به تو بیاموزم که هیچ‌کس آن را نمی‌خواند مگر آنکه خواسته‌های او تحقق می‌پذیرد؟ در پاسخ پدر بیان کرد:

(پدر جان! چنین دعایی از دنیا و آنچه در آن است نزد من محبوب تر است.) [۴۱] و با فرا گرفتن آن دعا، هیچ‌گاه رسالت خود را در عرصه انسانیت و عبودیت فراموش نکرد و جلوه‌های رفاه و خوشی او را از فکر دیگران غافل نمود.

فاطمه(ع) نمونه کامل و تمام عیار سخن‌پدر بود که فرمود: (من و هر کس (پیروyam) می‌کند با بینایی و بصیرت به سوی خدا دعوت می‌کنیم.) [۴۲]

زیرا در لحظه‌هایی که وسوسه‌های شیطانی و گرد و غبار نفسانی مقابل دیدگان انسان قرار گرفته‌اند او را به معصیت و نافرمانی سوق

می دهد، او با بینشی روشن و به دور از احساسات راه رشد و سعادت را فراموش نکرده، تنها یک هدف را دنبال می کند و آن (رضایت پروردگار بزرگ) است و بس.

شبی که آن حضرت در سن نه سالگی به منزل شوهر پا نهاد، با چشمانی اشکبار و حالتی نگران رو به همسر خود کرد و فرمود: (در باره حال و رفتار خود فکر کردم و به یاد پایان عمر خویش و منزلگاه دیگر به نام قبر افتادم که امروز از خانه پدر به خانه شوهر منتقل شدم و روزی دیگر از اینجا به خانه قبر و جایگاه ابدی خود خواهم رفت.

در این آغازین لحظه های زندگی تو را به خدا سوگند می دهم که بیا به نماز بایستیم تا با هم در این شب خدا را عبادت کنیم.) [۴۳].

بالای هفت پرده نیلی است جای ما
پا چون حباب بر سر دنیا گذاشتیم

ما را بس است جلوه گاه شاهدان قدس
دنیا برای مردم دنیا گذاشتیم [۴۴].

شناخت بیکران فاطمه (ع) و وسعت معرفت آن پاک بانو چنان بود که هیچ گاه خود را در برابر دستورات خداوند و سخنان رسول الله (ص) صاحب نظر نمی دید، با عشقی روزافزون سر بر آستان تقدیر الهی و اراده خداوندی می نهاد و با قلبی پر عطف و نگاهی پر شوق می فرمود:

رضیت بما رضی الله لی و رسوله [۴۵] خشنودم به آنچه که خدا و پیامبر او برای من رضایت دادند. و یا:

رضیت بالله ربا و بک یا ابتاه نبیا و باین عمی بعلا و ولیا [۴۶] راضی ام که خدا پروردگار من است و تو ای پدر! پیامبر من، و پسر عمویم علی، شوهر و امام من است. از این رو نشان از سخن خداوندی در گفتار و رفتار او همیشه نمایان بود که در توصیف شایستگان و پاکان فرمود:

پروردگار از آنان راضی است و اینان نیز از خدای خود راضی اند. [۴۷] او با چنین صفات تابناکی در دامن قدسی و آغوشی آسمانی خود دردانه هایی چون حسین بن علی (ع) تربیت می نماید که در آخرین لحظه های حیات خویش در عرصه کربلا با جمله ای کوتاه معرفتی بلند از عشق و دلدادگی ترسیم می کند و می فرماید:

الهی رضی بقضائک [۴۸] پروردگارا! به قضا و اراده تو راضی هستم. و دخت والا- گوهر فاطمه (ع) نیز در صحنه های گوناگون حادثه سرخ نینوا، ضمن بیان

رضایت خویش در جمله ای، تمامی مصایب را با رنگ اطاعت و بندگی می نگرد و می فرماید: ما رأیت الا جمیلا [۴۹] هر چه دیدم زیبایی و لطف و محبت الهی بود. آری آنان که همواره جامه جان از کدورت های خودخواهی، کینه توزی، حسادت و هواپرستی دور نگه دارند و روح و روان خود را از هر آلاچی پالایش کنند، بی پرده حقایق را مشاهده نموده و از نوری آسمانی در خانه دل بهره می برند. حقیقتی که آیه قرآن بدان صراحت نمود که:

اگر پاک و پرهیزکار بوده باشید، خداوند به شما روشن بینی می دهد و بر بصیرت شما می افزاید. [۵۰] قرآن کریم بین تقوا و پرهیزکاری از یک طرف و روشن بینی و افزایش نور بصیرت از طرف دیگر رابطه مستقیمی قایل است هر اندازه آدمی پاک تر، وارسته تر و در برابر حقایق تسلیم باشد، نورافشانی عقل و فکر او، روشنایی بیشتر ایجاد می کند.

حقیقت سرایی است آراسته
هوا و هوس گرد برخاسته

نبینی که هر جا برخاست گرد
نبیند نظر گرچه بیناست مرد [۵۱].

زهرا (س) که یگانه بانوی هستی بر بلندای بندگی خداوند است، با چنان باوری به چنین روشنگری ارزشمندی دست یافته بود، خود را با آموزه های توحید تا عمق وجود آشنا کرده بود و افزون بر آن در مسیر پیروی از نبوت و رسالت رسول الله (ص) رهروی شیفته ساخته بود. او از پدر آموخته بود که ساعات و لحظه های عمر، سرمایه انسان است که با آن تجارت بندگی باید نمود و در غیر بندگی خدا و یا غیر اصلاح خود گام برنداشت، هرگز از امور دنیا ترس و اضطراب نداشته باشد. در بین مردم سخی ترین افراد باشد و چون درهم و دیناری نزد او است، به دنبال مستحق او بوده تا او را شادمان و خرسند نماید. از قوت و غذای خود در راه خدا ایثار کند، با فقرا نشیند و با آنان هم غذا شود، به اهل فضل و دانش احترام گذارد و با آبرومندان همدلی داشته باشد. آنگاه که انسان پیشمانی از کرده خود پوزش بخواهد، عذر او را بپذیرد و در خوراک و پوشاک بر خدمتگزار خود پیشی و برتری بجوید. فقیر و غنی را یکسان به توحید دعوت نماید و همگان در نظرش مساوی باشند. [۵۲].

شناخت همسر و آشنایی با ابعاد روحی روانی او

زندگی چون سفری است که گاه درازمدت و زمانی کوتاه مدت است و همسران، همسفرانی هستند که از آغاز ازدواج، در مسیر زندگی پای می نهند. آنگاه که این سفر با شناخت همسفران همراه باشد و از آن شور و عشق، نشاط و دلدادگی و محبت و مهربانی پدید آید، آن دو، دست در دست هم راه زندگی را طی می کنند، در ظلمت سختیها از هم جدا نشده و در پیچ و خم حوادث یکدیگر را گم نمی کنند. زمانی که در بارش رحمت و نعمت الهی قرار گیرند با بصیرت و روشن بینی تصمیم می گیرند و چون با ریزش زحمت و آوار مشکلات روبه رو شدند، با تابناکی شناخت خویش، یکایک موانع را کنار می نهند تا به راهی روشن و آرامش و شادکامی دست یافته، پایانی ارزشمند و شایسته یابند.

فاطمه زهرا (ع) و امیرمومنان (ع) همسرانی بودند که در کوتاه مدت زندگانی خود با روشنای شناخت و تابناکی اندیشه، روزهایی همراه با تفاهم و مهربانی سپری نمودند. روزی حضرت علی (ع) در باره همسر محبوب خود فاطمه (ع) و دوران نوجوانی و جوانی خود را با او، شعری محبتآمیز سرود و فرمود:

کنا کزوج حمامه فی ایکه متمتعین بصرحه و شباب [۵۳] من و تو همانند دو کبوتر بودیم در یک آشیانه از نشاط و سلامتی و جوانی بهره می بردیم و آنگاه که پیامبر (ص) چندی پس از ازدواج آن دو، نزد آنان رفت و از علی (ع) سوال کرد: کیف وجدت اهلک؟ همسرت را چگونه یافتی؟

او با صراحت و صمیمیت در پاسخ عرض کرد: نعم العون علی طاعة الله بهترین یاور برای اطاعت خداوند.

و چون رسول اکرم (ص) همین پرسش را از دختر خود فاطمه (ع) نمود، آن بانو عرض کرد: خیر بعل [۵۴] او را بهترین شوهر یافتم. دامنه شناخت حضرت زهرا (ع) نسبت به همسر خود به جلوه های ظاهری زندگی محدود نمی شد، بلکه وی از گستره عظمت و ابهت معنوی شوهر خود آگاهی داشت و با چنین شناختی همیشه او را می ستود. در سخنی از آن حضرت به خوبی می توان به این

حقیقت روح بخش پی برد و ابعاد بینش او را نسبت به همسر خود شناخت. فاطمه (ع) می فرماید: در دوران خلافت ابوبکر زلزله ای رخ داد.

مردم از ناراحتی نزد ابوبکر و عمر رفتند تا از آنان استمداد جویند. اما آنها را در حالتی دیدند که به علی بن ابی طالب (ع) پناهنده شده، به طرف خانه او رفته اند. به دنبال آن دو تا در خانه حضرت رفتند. علی (ع) با کمال خونسردی و آرامش از منزل بیرون آمده به بیرون شهر حرکت کرد و در آنجا بر تپه ای نشست.

مردم نیز به پیروی از آن حضرت بر روی آن تپه نشسته به تماشای دیواره های شهر مدینه که در حال تکان خوردن بود، پرداختند و علی (ع) رو به آنان کرده، فرمود: گویا شما از این منظره ترسیده اید؟ گفتند: چگونه ترس نداشته باشیم و حال آنکه تاکنون چنین حادثه ای ندیده ایم.

فاطمه زهرا (ع) ادامه ماجرا را این گونه می فرماید: در این لحظه حضرت علی (ع) لبهای مبارک را تکان داد و بعد دست بر زمین زده فرمود: تو را چه شده است؟! آرام باش! بی درنگ زمین آرام شد. مردم از این عمل حضرت و خونسردی امام شگفت زده شدند.

علی (ع) فرمود: شما از این کار من دچار شگفتی شدید؟ گفتند: آری فرمود: من کسی هستم که خداوند متعال در باره او فرموده است:

اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها و قال الانسان مالها [۵۵] (هرگاه زمین به واسطه لرزشهای آن بلرزد و بار گران درونش را بیرون ریزد و انسان از آن پرسش کند و پرسد...) و من همان انسانی هستم که به زمین می گوید: هان! تو را چه شده است؟

یومئذ تحدث اخبارها [۵۶] (در چنان روزی اخبار و روایات خودش را بیان می کند) و زمین با من سخن می گوید. [۵۷] در سخنی دیگر، چون یکی از اصحاب از زهرای مرضیه (س) در باره شوهرش امیرالمومنین (ع) پرسش می کند، حضرت می فرماید: (امام) او علی (ع) [چون کعبه است که به سوی او می روند و او] به سوی مردم نمی رود. به خدا سوگند اگر می گذاشتند که حق بر محور خود بچرخد و آن را برای اهلش باقی می گذاشتند و از خاندان پیامبر (ص) پیروی می کردند، هیچ گاه دو نفر در باره خدا با یکدیگر مخالفت نمی کردند و آیندگان از گذشتگان آن را به ارث می بردند و گذشتگان برای آیندگان خود می گذاشتند تا اینکه قائم ما که نهمین فرزند حسین است به پا خیزد... [۵۸] از آن سو، علی (ع) نیز نسبت به مقام و منزلت همسر خود آگاهی کامل داشت و با عبارات مختلف در چهره نظم و نثر، فاطمه (ع) را می ستود. روزی که سخن از حضرت زهرا (ع) به میان آمد، امام با بیانی شیرین و الفاظی زمردین، احساس عشق و محبت قلبی خود را که حاصل شناخت ارزشمند نسبت به فاطمه (ع) بود، بدین گونه اظهار کرد:

و لی الفخر بفاطم و ایبها ثم فخری برسول الله اذا زوجنیها [۵۹] من به فاطمه و پدرش مباحثات می کنم و آنگاه به رسول خدا افتخار می کنم، آن هنگام که فاطمه را به همسری من در آورد.

زمانی که امام (ع) در احتجاجات و مناظرات مختلفی برای اثبات حقانیت خود در بین مردم سخن می گفت، بارها به وجود فاطمه (ع) افتخار می کرد. روزی به ابوبکر فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم آیا کسی که رسول خدا (ص) او را برگزیده و

دخترش فاطمه را به همسری او در آورد و فرمود: خداوند او را در آسمان به همسری تو [علی] در آورد) من هستم یا تو هستی؟ پاسخ داد: بلکه تو هستی. [۶۰] و در جای دیگر فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در بین شما غیر از من کسی هست که همسرش بانوی زنان جهانیان باشد. گفتند: نه. [۶۱].

در خلوتی ز پیرم کافزود باد نورش
خوش نکته ای شنیدم در وجد و در سرورش

گفتا حضور دلبر، مفتاح مشکلاتست
خرم دلی که باشد، پیوسته در حضورش [۶۲].

زندگی دنیا همانند حضور بر اقیانوسی است که در آن گردابهای هلاکت‌آور، امواج سهمگین و تندبادهای وحشت افروز وجود دارد. گاه فقر و ناداری، درد و اندوه، دلهره و آشفتگی خاطر، پیکره زندگانی را لرزه ای سخت می دهد و آن را دگرگون می کند. یگانه بادبانی که کشتی زندگی را از آینده سختیها نجات می بخشد، همکاری، همدلی و همراهی همسران است. صفاتی که عطر روح بخش ایمان و اطمینان قلبی به همراه دارد و رنگی روشن و چشم نواز از جلوه های زندگانی معصومان علیهم السلام به خود گرفته است.

دفتر زندگانی حضرت زهرا(ع) را که می گشاییم، چنین ویژگی را در افقی طلایی و چشمگیر می بینیم، زندگی نه ساله ای که همواره با سنگلاخهای سختی و آوارهای بلا- و مصیبت همراه بود و ناموران عرصه بردباری و شکیبایی را بی طاقت می نمود اما فاطمه عزیز و همسر مهربانش با روشنای دل و دیده و همدلی، همراهی و همکاری روزافزون یکایک مشکلات را پشت سر می گذارند و با طراوت روحی و نشاط معنوی به استقبال حوادث می رفتند. روزی که صحابی وارسته سلمان، با دیدن لباس و شیوه زندگی حضرت شگفت زده شده بود، فاطمه(ع) به پدر گفت:

(یا رسول الله! سلمان از لباس من تعجب کرده است. سوگند به خداوندی که تو را بر حق مبعوث کرد، من و علی پنج سال است که چیزی نداریم به جز پوست قوچی که روزها شترمان بر روی آن علف می خورد و شب هنگام آن را فرش خود قرار می دهیم و نیز بالش (زیر سر) ما چرمی است که اطرافش از لیف خرما درست شده است.)

پیامبر(ص) که سخنان دختر دلبنده خود را شنید، به پاس زحمات او در منزل و در کنار شوهرش، رو به سلمان نموده، با جمله ای ارزش فاطمه را این گونه بیان فرمود: (ای سلمان! همانا دخترم در گروه پیشگامان و سابقین است). [۶۳] زهرای مرضیه(س) افزون بر مهربانی و ملائمت با انواع سختیهای زندگی، همیشه سعی می کرد با چهره ای رضایت‌آمیز، شوهر خود را از غبار غم و اندوه دور نگه دارد و ناملايمات زندگی را با او در میان نگذارد. در یکی از روزها، صبحگاهان علی(ع) فرمود: فاطمه جان! آیا غذایی داری، تا از گرسنگی بیرون آیم؟

حضرت پاسخ داد: نه، به خدایی که پدرم را به نبوت و شما را به امامت برگزید سوگند، دو روز است که در منزل غذای کافی نداریم، آنچه بود به شما و فرزندانم، حسن و حسین دادم و خود از غذای اندک موجود، استفاده نکردم.

امام با تاءثر فرمود: (فاطمه جان! چرا مرا با خبر نساختی تا به دنبال تهیه غذا بروم). زهرای مرضیه(س) ادامه داد: (ای ابالحسن! من از پروردگار خود حیا می کنم چیزی را که بر آن توان و قدرت نداری از تو درخواست نمایم). [۶۴] فاطمه زهرا(س) بانویی سختکوش و همسری همراه و همدل بود. او از پدر آموخته بود که (هر زنی با شوهر خود مدارا نکند و او را به چیزی بکشاند که قدرت و توان آن را ندارد، هیچ کار نیکی از او قبول نخواهد شد و در حالی خدا را ملاقات خواهد کرد که خداوند بر او خشمناک است) [۶۵] و دیگر سخن رسول الله(ص) را آویزه گوش خود کرده بود که:

(فاطمه جان! هیچ گاه از پسر عمویت چیزی درخواست مکن، اگر چیزی پیش تو آورد که خوب، فضل و بخششی است و اگر نیاورد، از او سوال و درخواست نکن.) [۶۶] امروز تمامی زنان و مردان ما نیز باید خود را در تمامی ابعاد و بویژه چنین صفات ارزشمند و نشاط‌آفرین، پیروی صادق و رهروی مخلص برای آن فرشته زمینی نمایند و از معارف ناب و اصیلی که اهل بیت علیهم السلام در این باره به یادگار گذارده اند، استفاده های شایان نموده و یکایک آنان را در صحنه های زندگی به کار گیرند. معارفی که گاه امیرمومنان برای آموزش همگان به فرزند خود، امام حسن (ع) می فرمودند: (... زن را در کارهای او، آنچه مربوط به وی نیست، صاحب اختیار مگردان، زیرا زن همانند شاخه گل است نه مسوول کارهای دشوار، احترامش را به حدی نگه دار که از آنچه مربوط به او است تجاوز نکنند...) [۶۷] و یا امام صادق (ع) ارزش خدمات زنان را در منزل با بیانی زیبا و شیوا این گونه ترسیم می نمودند:

(هیچ زنی نیست که جرعه ای آب به همسرش بنوشاند، مگر اینکه این کار برای آن زن از عبادت یک سال که روزهایش را روزه باشد و شبهایش به عبادت بایستد بهتر است و خداوند به پاداش هر جرعه آبی که به همسرش می نوشاند، برای او در بهشت شهری می سازد و شصت خطا از خطاهای او را می بخشد.) [۶۸] شایسته است با هم از شیوه زندگی یکی از دانشآموختگان مکتب فاطمه (ع) آشنا شویم تا بدانیم چنین آموزه ها را می توان در لحظه های حیات خود به کار گرفته روزهایی روشن از عشق معنوی و آینده ای پر نوید از پاداشی نیکو برای خود فراهم سازیم. یکی از شاگردان و شیفتگان علامه طباطبایی، زندگی استاد فرزانه و مفسر کبیر قرآن، را این گونه توصیف می کنند: زندگی خانوادگی علامه بسیار باصفا و صمیمیت بود.

در فوت همسرش اشک بسیاری می ریخت و محزون و متاثر بود. روزی به ایشان عرض کردم ما صبر و بردباری را باید از شما بیاموزیم، چرا اینچنین متاثر هستید؟ در جواب فرمود:

(... مرگ حق است. همه باید بمیریم. من برای مرگ همسرم گریه نمی کنم، گریه من از صفا و کدبانوگری و محبتهای خانم است. ما زندگی پر فراز و نشیبی داشتیم و در نجف اشرف با سختیهای مواجه می شدیم که من از حوایج زندگی و چگونگی اداره آن بی اطلاع بودم. اداره زندگی به عهده خانم بود. در طول مدت زندگی ما هیچ گاه نشد که خانم کاری بکند که من حداقل در دلم بگویم ای کاش این کار را نمی کرد، یا کاری را ترک کند که من بگویم کاش این عمل را انجام داده بود! در تمام دوران زندگی هیچ گاه به من نگفت چرا فلان عمل را انجام دادی یا چرا ترک کردی! شما می دانید که کار من در منزل است و همیشه مشغول نوشتن یا مطالعه هستم.

معلوم است که خسته می شوم و احتیاج به استراحت و تجدید نیرو دارم. خانم به این موضوع توجه داشت، سماور ما همیشه روشن بود و چای درست. در عین حال که به کارهای منزل اشتغال داشت هر ساعت یک فنجان چای می ریخت، در اتاق کار من می گذاشت و دوباره دنبال کارش می رفت تا ساعت دیگر... من این محبت و صفا را چگونه می توانم فراموش کنم! [۶۹].

احترام به شخصیت همسر

اصحاب همگی پروانه وار گرداگرد وجود رسول الله (ص) حلقه زده بودند تا از سخنان زیبا و شیرین و دستورات عملیهای معرفت‌آفرین پیامبر در باره شیوه زندگی و روش برخورد با همسر بهره جویند. ناگاه چهره به نور نشسته رسول اکرم (ص) نگاه اطرافیان را به سوی خود کشانید و سخنان کوتاه و جامع او که به طور شمرده و با آهنگی زیبا ادا می شد، شروع گردید:

(برادرم جبرئیل به من خبر داد و همواره سفارش زنان را می نمود، تا آنجا که من گمان کردم برای شوهر جایز نیست که به زنش اف بگوید... شما مردان زنان را به عنوان امانت خدایی گرفته اید. [۷۰] بهترین شما مردی است که با زنش خوشرفتار باشد و من از همه شما بیشتر به زنانم احترام می گذارم و خوش رفتارترم.

مرد مسلمان بعد از اسلام، بهره ای برتر از همسری مسلمان با این صفات نبرده است آنگاه که به او می نگرد مسرت بخش او و در برابر امرش مطیع و در غیابش حافظ ناموس خود و مال شوهرش باشد. [۷۱] زنی که به شوهر خود اذیت کند و به او احترام نگذارد نماز و هیچ یک از اعمال او به درگاه خدا قبول نمی شود، اگر چه شب و روز را با نماز و روزه بگذراند، برده آزاد کند، مال در راه خدا انفاق نماید، تا آن که شوهرش از دست او راضی شود. [۷۲] هر مردی که به صورت همسرش یک سیلی بزند، خداوند عزوجل به مالک دوزخ فرمان می دهد او را در جهنم هفتاد سیلی بزند. [۷۳] پس از پایان سخنان رسول الله (ص) مردی خدمت حضرت آمد و عرض کرد:

همسری دارم که هر گاه وارد خانه می شوم به استقبال می آید و چون خارج می شوم بدرقه ام می کند. زمانی که مرا اندوهگین می بیند، می گوید: اگر برای روزی و مخارج زندگی غصه می خوری، بدان که دیگری (خداوند بزرگ) آن را به عهده گرفته است و اگر برای آخرت اندوهگینی، خداوند اندوهت را افزون کند تا بیشتر به آخرت خود بیندیشی.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند بر روی زمین عاملانی و کارگرانی دارد و این زن یکی از عاملان خداست و او نصف پاداش شهید را دارد. [۷۴].

از خدا جویم توفیق ادب

بی ادب محروم ماند از لطف رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش بر همه آفاق زد [۷۵].

کتاب زندگانی و صحیفه صفات همسران اسوه را که می نگریم فاطمه زهرا (س) و امیر مومنان (ع) را در احترام به یکدیگر در مقامی برتر و چشمگیرتر می یابیم. زهرای مرضیه از آغازین روزهای کودکی در کنار مادر تا واپسین روزهای زندگی در خانه پدر، احترام به یکدیگر را فرا گرفته بود و در گفتار و رفتار او، امواج پر عظمتی از ادب موج می زد.

روزی که علی (ع) به خواستگاری فاطمه (س) رفت، رسول الله (ص)، بدون آنکه در تصمیم گیری شتاب کند و یا نظر دختر خود را نادیده انگارد، نزد زهرا (س) رفته، ضمن ارزش و احترام برای راء او، در باره چنین پیوند مقدسی با وی به مشورت پرداخت. فاطمه (س) نیز با شناختی که از علی (ع) داشت، به پدر احترام شایانی کرده، رو به او نمود و گفت: یا رسول الله انت اولی بما تری ای رسول خدا! تو از من سزاوارتری که اظهار نظر کنی. [۷۶] پس از ازدواج نیز با همین شیوه ارزشمند نسبت به همسرش زندگی می کرد. هر گاه رسول الله (ص) از شوهر او پرسش می نمود، فاطمه (س) بدون آنکه شکوه و شکایتی از علی (ع) و زندگی او داشته باشد، با رویی گشاده و روحی پر نشاط عرض می کرد: علی (ع) بهترین شوهر است. [۷۷] هر گاه احتمال ناراحتی همسر خویش را با سخنان خود نسبت به تهی بودن زندگی آنان از غذا، می داد، بی درنگ اندوهگین می شد و می فرمود:

(من از خدا آمرزش می طلبم و دیگر مرتکب این رفتار نخواهم شد.) [۷۸] در صحنه های مختلف زندگی که فاطمه (س) تصمیم قطعی بر انجام کاری داشت، چون از دیدگاه همسر خود آگاه می شد، آن را با کمال تواضع می پذیرفت و ضمن احترام به سخن امام (ع) به گفته او عمل می کرد.

پس از ماجرای تلخ سقیفه و اندوه جان فرسای فاطمه (س)، سران سقیفه برای جلب افکار عمومی به فکر چاره افتادند تا به گونه ای از حضرت زهرا (س) دلجویی نمایند. اجازه ملاقات از حضرت خواسته و تظاهر به جبران اشتباهات خود می نمودند. اما فاطمه (س)

در تداوم یک مبارزه منفی و همه جانبه، هر گونه پیشنهادی را برای گفتگو و یا مصالحه رد می نمود و موضع اعتراض، سکوت و بیزاری خود را ادامه می داد.

روزی علی(ع) وارد منزل شده، رو به همسر رنج‌دیده خود نمود و فرمود:

فاطمه جان! خلیفه و عمر پشت در خانه منتظر اجازه ورود هستند، نظر شما چیست؟ و حضرت زهرا(س) با احترام خاصی نسبت به شوی عزیزش عرض کرد:

(علی جان! خانه خانه تو است و من همسر تو هستم، هر آنچه می خواهی انجام ده!) [۷۹] این سخن را فاطمه زهرا(س) در حالی بر زبان آورد که هنوز صوت سیلی در گوشهای او و صورت نی بر پیکر او وجود داشت. در برهه ای دشوارتر از زندگی که مردان مرد، توان خویشتن داری از دست داده، تنها به هدف اندیشیده تا از چنگال مصیبت رهایی یابند، فاطمه زهرا(س)، خروش و تلاطم دریای وجود خود را با عبارتی کوتاه از همسرش آرامش بخشید، چشم ادب بر پیام شوهر گشود و دست احترام بر سینه خود نهاد و به سوی خانه حرکت کرد.

ماجرا از آنجا آغاز شد که علی(ع) را به سوی مسجد بردند تا برای خلیفه از او بیعت گیرند. در ازدحام جمعیت، عمر، امام(ع) را با شمشیر برهنه تهدید کرد که اگر با ابابکر بیعت نکنی گردنت را می زنم! در این هنگام حضرت زهرا(س) برآشفته و رو به ابابکر نمود و فرمود:

(سوگند به خدا اگر دست از علی برداری، موی سرم را پریشان می کنم و گریبان چاک زده، کنار قبر پدرم رسول خدا می روم [و نفرین می کنم].) و به دنبال سخن خود دست حسن و حسین علیهماالسلام را گرفته به سوی تربت پدر حرکت کرد تا در آنجا نفرین و ناله خود را سر دهد. ناگهان علی(ع) رو به سلمان کرده، فرمود: (سلمان فاطمه را دریاب، گویی دو طرف مدینه را می نگرم که به لرزه در آمد، سوگند به خدا اگر فاطمه(س) موی خود را پریشان کند، گریبان چاک نماید و در کنار قبر رسول الله(ص) ناله و نفرین سر دهد، دیگر مهلتی برای مردم مدینه باقی نمی ماند و زمین همه آنها را در کام مرگبار خود فرو می برد.) سلمان شتابان و هراسان خود را به بی بی رسانید و گفت: خداوند پدرت را مایه رحمت جهانیان قرار داده است، خواهش می کنم به خانه برگرد و نفرین در حق مردم نادان مکن... علی(ع) مرا فرستاد و فرمود به شما بگویم به خانه برگردید و از ناله و نفرین خودداری کنید.

فاطمه(س) چون پیام امام(ع) را شنید فرمود: (اذا ارجع و اصبر و اسمع له و اطیع) [۸۰] (اکنون [که شوهرم و امام من، فرمان داده که به خانه باز گردم] می روم، صبر می کنم، سخن آن بزرگوار را می پذیرم و از او اطاعت می کنم.) پس از آن چون شوهر مظلوم خود را نگریست فرمود:

(علی جانم! جانم فدای جان تو و جان و روح من سپر بلاهای جان تو. ای ابالحسن! همواره با تو خواهم بود اگر تو در خیر و نیکی بسر میبری با تو خواهم زیست و یا اگر در سختی و بلاها گرفتار شدی باز هم با تو خواهم بود.) [۸۱] چنین صفت شایسته و اخلاق الهی در تمامی زندگی حضرت زهرا(س) وجود داشت و در لحظه های آخر حیات که واپسین سخنان خود را برای همسر بزرگوارش بیان می کرد، با هاله ای از ادب و احترام در آغاز کلام خود، کنیه علی(ع) را که نشان از احترام است بر زبان جاری می کند (یا ابالحسن) و یا در فراز دیگری از سخنان خویش، بدون آنکه به خواسته های خود رنگ دستور و امر دهد، (سفارش و توصیه) می نماید (اوصیک) و در جمله ای همراه با عشق و سوز همسرش را به خدا سپرده (استودعک الله) و به تمامی فرزندان خود تا قیامت سلام می رساند (و اقرء علی ولدی السلام الی یوم القیامه).

باورقی

[۱] نگاه کنید به سوره ممتحنه آیه ۴ و ۶؛ سوره احزاب، آیه ۲۱؛ سوره بقره، آیه ۱۴۳ و سوره قصص، آیه ۷۹ (الگوی دنیاپرستان).

- [۲] رک: روانشناسی کمال الگوهای شخصیت سالم، دوآن شولتس، ترجمه گیتی خوشدل به نظریه های شخصیت یا مکاتب روانشناسی، دکتر علی اکبر سیاسی.
- [۳] نک: خاطرات سیاسی مستر همفر (دستهای ناپیدا) [دستورالعمل وزارت مستعمرات بریتانیای کبیر به جاسوسان انگلستان در کشورهای اسلامی جهت لکه دار کردن شخصیت عالمان مورد علاقه مردم و اندیشمندان تاءثیر گذار در جامعه].
- [۴] اسپنسر، فیلسوف معروف انگلیسی رک: اسلام بر سر دو راهی، پاورقی ص ۲۳.
- [۵] فرهنگ و تهاجم فرهنگی (مجموعه ای از سخنان رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای)، ص ۱۵ تا ۶۹ (با تلخیص فراوان).
- [۶] نک: تهاجم فرهنگی، گرد آمده از سخنرانیهای آیت الله مصباح یزدی.
- [۷] نک: سوره فرقان، آیات ۶۳ تا ۷۷ سوره مومنون، آیات ۱ تا ۱۱ سوره بقره، آیات ۳ تا ۱۰.
- [۸] رک: جامعه و تاریخ، استاد شهید آیت الله مطهری، ص ۶۴ و ۶۵ (انتشارات صدرا) انسان کامل، استاد مطهری، ص ۵ و ۶ (چاپ جامعه مدرسین).
- [۹] سوره آل عمران، آیه ۴۲ و ۴۳.
- [۱۰] سوره تحریم، آیه ۱۱.
- [۱۱] سوره مسد، آیات ۱ تا ۵ سوره تحریم، آیه ۱۰.
- [۱۲] سوره احزاب، آیه ۲۱.
- [۱۳] سوره بقره، آیه ۱۴۳.
- [۱۴] سوره ممتحنه، آیه ۴.
- [۱۵] وام گرفته از سخنان زرین حضرت امام خمینی در باره فاطمه زهرا(س) رک: صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۷۲.
- [۱۶] همان، ج ۶، ص ۱۸۵.
- [۱۷] همان، ج ۱۹، ص ۱۲۱ و ج ۶، ص ۱۸۵.
- [۱۸] دیوان حافظ، غزل ۱۲۲.
- [۱۹] سوره تحریم، آیه ۱۰.
- [۲۰] همان، آیه ۱۲ نک: زن در آئینه جلال و جمال، حضرت آیت الله جوادی آملی، ص ۱۳۴ تا ۱۳۷.
- [۲۱] نگاه کنید به صحیفه نور، ج ۶، ۱۲ و ۱۹ به مجموعه ای از سخنان والاگوهر حضرت امام خمینی در باره حضرت فاطمه(س).
- [۲۲] نک: سخن حضرت رضا(ع) در باره سخنان اهل بیت، درسآموزی آنان و تاءثیر هر یک در انسانها.
- [۲۳] رک: برای خوشبختی و موفقیت آفریده شده ایم، دکتر موریل جیمز و دوروتی جنگوارد، ترجمه دکتر حسن قاسم زاده.
- [۲۴] نک: شادمانی دل پیامبر(ص)، آیت الله رحمانی همدانی، ترجمه دکتر سیدحسن افتخارزاده سبزواری.
- [۲۵] برای مطالعه گسترده تر نگاه کنید به رساله حقوق امام سجاد(ع).
- [۲۶] رک: زن در آئینه جلال و جمال، آیت الله جوادی آملی.
- [۲۷] نک: نهج الحیاه، محمد دشتی.
- [۲۸] رک: مجموعه سخنان رهبر فرزانه انقلاب در ماههای مهر، آبان و آذر ۱۳۷۷ و چگونگی بررسی و تحلیل معظم له از ضرورت دشمن شناسی و بررسی شیوه های آن.
- [۲۹] نک: فلسفه احکام، مرحوم آیت الله احمد اهتمام، ج ۱.

- [۳۰] نک: نهج الحیاه، محمد دشتی، فاطمه من المهد الی اللحد، مرحوم قزوینی.
- [۳۱] نگاه کنید به تفاسیر المیزان، نمونه و الطیب البیان ذیل سوره بقره، آیه ۱۵ سوره آل عمران، آیه ۶۴ سوره نساء، آیه ۹ سوره توبه، آیه ۷۴ سوره اسراء، آیه ۵۳ سوره طه، آیه ۴ سوره لقمان، آیه ۱۹ سوره احزاب، آیه ۳۲ و سوره نباء، آیه ۳۵.
- [۳۲] نک: صلاهی صلابت، محمدرسروش، ویژه نامه پیام زن آبان ماه ۱۳۷۶. خطبه الزهراء، ترجمه محمدرضا انصاری ترجمه و تفسیر خطبه حضرت زهرا(ع)، آیت الله مکارم شیرازی (کتاب فاطمه زهرا(ع) بانوی برتر).
- [۳۳] دیوان حافظ، غزل ۱۷۰.
- [۳۴] نک: آیات ۱۲۸ و ۱۲۹ از سوره بقره ۱۱، ۱۴ و ۳۵ از سوره نساء ۴۳ از سوره ص و ۵۵ از سوره مریم.
- [۳۵] برای آگاهی بیشتر از نظام خانوادگی در دوره ساسانی، هخامنشی، اشکانی و ایران باستان و اظهار نظرهای هرودت، استرابون، ژوستن و کریستن سن به کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران، اثر استاد شهید آیت الله مطهری، ص ۲۸۸ تا ۲۹۷ مراجعه کنید.
- [۳۶] نک: آیات ۵ از سوره مریم ۷۶ و ۹۰ از سوره انبیاء ۷، ۴۸، ۴۹ و ۵۰ از سوره نمل ۱۰، ۲۹، ۳۰ و ۳۱ از سوره طه ۲۹ از سوره قصص ۹۰ و ۱۰۲ از سوره یوسف و ۲۸ و ۳۴ از سوره احزاب.
- [۳۷] نک: آیات ۲۲۹ از سوره بقره ۱۲۸ از سوره نساء ۲۳۲ از سوره بقره ۵۵ از سوره مریم و ۱۳۲ از سوره طه.
- [۳۸] نک: آیات ۱۲۹ و ۱۲۸ از سوره نساء ۲۳۵ از سوره بقره ۶ از سوره تحریم ۳۵ از سوره نساء و ۶ از سوره الطلاق.
- [۳۹] مجمع البحرین، محمود عادل، ج ۱، ص ۲۰۶ (تفسیر واژه بصیرت با توجه به آیات متعدد قرآن در این باره).
- [۴۰] وقایع الایام خیابانی، جلد صیام، ص ۲۹۵ به نقل از نهج الحیاه، ص ۲۷۱.
- [۴۱] بحار الانوار، مرحوم علامه مجلسی، ج ۹۲، ص ۴۰۴ و ۴۰۵.
- [۴۲] سوره یوسف، آیه ۱۰۸. (ادعو الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی).
- [۴۳] نک: غایه المرام فی رجال البخاری، شیخ محمد بن داود البازلی شافعی، ص ۲۹۵ ملحقات احقاق الحق، ج ۲۳، ص ۴۸۹.
- [۴۴] رهی معیری پالایش نفس، ص ۳۰.
- [۴۵] رک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۴ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۱۳۳.
- [۴۶] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۴۹.
- [۴۷] رضی الله عنهم و رضوا عنه (سوره مائده، آیه ۱۱۹).
- [۴۸] لمعات الحسین، ص ۷۴.
- [۴۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۲۳ (باب ۴۷).
- [۵۰] ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا (سوره انفال، آیه ۲۹).
- [۵۱] حکمتها و اندرزها، استاد شهید آیت الله مطهری، ص ۱۶۹ تا ۱۷۱ (با تلخیص فراوان).
- [۵۲] نک: احیاء العلوم غزالی، ج ۲، ص ۳۵۴ و ۳۶۰ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۵ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۷.
- [۵۳] فلسفه اخلاق، ص ۲۴۹.
- [۵۴] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.
- [۵۵] سوره زلزال، آیه ۱ تا ۳.
- [۵۶] همان، آیه ۴.
- [۵۷] بهجه قلب المصطفی (شادمانی دل پیامبر(ص))، احمد رحمانی همدانی (ترجمه دکتر سیدحسین افتخارزاده سبزواری)، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.

[۵۸] نك: عوالم المعارف، ج ۱۱، ص ۲۲۸ (با تلخیص بسیار).

[۵۹] شادمانی دل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۱۸۱.

[۶۰] رك: الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۹۵.

[۶۱] رك: الاحتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۹۵.

[۶۲] حضرت آیت الله حسن زاده آملی (راه وصال، ص ۱۷۹).

[۶۳] نك: عوالم المعارف، ج ۱۱، ص ۱۳۰.

[۶۴] بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۰۳ و ج ۹۳، ص ۱۴۷ مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۱۹ فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۱۴۷.

[۶۵] بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۴.

[۶۶] ر.ك: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱.

[۶۷] نهج البلاغه، نامه ۳۱، فراز ۱۱۸.

[۶۸] وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ح ۱۴، ص ۱۲۳.

[۶۹] علامه طباطبایی میزان معرفت، احمد لقمانی، ص ۶۷ و ۶۸.

[۷۰] مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج ۲، ص ۵۵۱.

[۷۱] ر.ك: رافی، فیض کاشانی، ج ۳، ص ۱۱۷ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۵۰.

[۷۲] وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۲۵ و ۱۱۶.

[۷۳] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۵۰.

[۷۴] همان، ج ۱۴، ص ۱۷.

[۷۵] عرفان اسلامی، حسین انصاریان، بحث ادب (با تلخیص فراوان).

[۷۶] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۹.

[۷۷] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۳۲.

[۷۸] نهج الحیاه، محمد دشتی، ص ۲۱ و ۲۲.

[۷۹] بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۲۷ الاختصاص، شیخ مفید، ص ۱۸۱.

[۸۰] نهج الحیاه، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

[۸۱] نك: زهره الرياض، كوكب الدرې، ج ۱، ص ۲۵۳ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۶۶ دلائل الامامه، ص ۴۲ احقاق الحق، ج ۱۰، ص ۴۵۴.

متن حدیث الكساء

مشخصات کتاب

سرشناسه: قمی عباس ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹.

عنوان قراردادی: مفاتیح الجنان. فارسی - عربی. برگزیده

عنوان و نام پدید آور: منتخب مفاتیح الجنان تالیف عباس قمی [به خط محمد باقر شریف .

مشخصات نشر: تهران برهان ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری: [۵۱۲] ص ۹×۱۲/۵ س.م.

شابک: ۶۵۰۰ ریال ۹۶۴-۶۰۷۲-۲۱-۶؛ ۷۰۰۰ ریال چاپ دوم؛ ۷۵۰۰ ریال چاپ سوم

یادداشت: فارسی - عربی

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۰.

یادداشت: چاپ سوم ۱۳۸۱.

یادداشت: عنوان روی جلد: مفاتیح الجنان

عنوان روی جلد: مفاتیح الجنان

موضوع: قرآن. برگزیده‌ها - ترجمه‌ها

موضوع: دعاها

موضوع: زیارتنامه‌ها

رده بندی کنگره: BP۲۶۷/۸ / ق ۹ م ۷۰۴۲۱۲۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۱۱۵۶۳

اسناد حدیث کساء

تاکنون در تحقیقات انجام شده درباره سند حدیث شریف کساء، چند سند به دست آمده که در ذیل به آن اشاره می‌شود: قدیمی ترین کتابی که تاکنون به دست آمده و در بردارنده‌ی بخشی از حدیث شریف کساء به شکل فعلی است، کتاب «عُرَر الاخبار و دُرَر الآثار دیلمی» [۱] است که محیی الدین غریفی [۲] در کتاب خود [۳] حدیث کساء را به نقل از آن آورده و گفته که این نسخه را در کتابخانه‌ی شیر محمد همدانی دیده است. کتاب دیگری که تاریخ کتابت آن سال ۱۰۳۳ ه. ق است، در بردارنده‌ی متن و ترجمه‌ی حدیث شریف کساء است. نسخه‌ی خطی این کتاب در کتابخانه‌ی آیت الله العظمی مرعشی نجفی ره به شماره ی ۸۹۵۴ موجود و از آن نگهداری می‌شود. کتاب دیگری که متن حدیث شریف کساء را روایت کرده منتخب طریحی است. [۴] فخر الدین محمد طریحی ۹۷۹-۱۰۸۵ ه. ق از علمای قرن یازدهم و هم عصر علامه‌ی مجلسی و نویسنده‌ی کتابهای چندی از جمله مجمع البحرین، تفسیر غریب القرآن و ضوابط الاسماء و الرجال و ... است. علامه‌ی مجلسی ره و علامه بحرانی ره از کتاب منتخب طریحی نقل حدیث کرده اند. [۵] آیت الله العظمی مرعشی نجفی ره نیز او را بزرگ داشته و چنین ستوده اند: علامه‌ی جلیل القدر ثقه و ثبت، فخرالدین محمد علی الطریحی الاسدی النجفی ره، صاحب مجمع البحرین. یکی دیگر از سندهای حدیث کساء مربوط به علامه شیخ عبدالله بحرانی ره صاحب کتاب عوالم العلوم است. ایشان در حاشیه کتاب عوالم نسخه‌ی میرزا سلیمان یزد سند حدیث کساء را چنین نقل کرده است: رایت بخط الشيخ الجلیل السید هاشم، عن شیخه السید ماجد البحرانی عن الحسن بن زین الدین الشهد الثانی، عن شیخه المقدس الاردبیلی، عن شیخه علی بن عبدالعالی الکرکی، عن الشيخ علی بن هلال الجزائری، عن الشيخ احمد بن فهد الحلی، عن الشيخ علی بن الخازن الحائری، عن الشيخ ضیاء الدین علی بن الشهد الاول عن ابیه، عن فخر المحققین، عن شیخه العلامة الحلی، عن شیخه المحقق، عن شیخه ان نما الحلی، عن شیخه محمد بن ادریس الحلی، عن ابی حمزه الطوسی صاحب ثاقب المناقب، عن الشيخ الجلیل محمد بن شهر آشوب عن الطبرسی صاحب الاحتجاج، عن شیخه الجلیل الحسن بن الحسن الطوسی، عن ابیه، شیخ الطائفه، عن شیخه المفید، عن شیخه ابن قولویه القمی، عن شیخه الکلبینی، عن علی بن ابراهیم بن هاشم، عن ابیه، عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی، عن قاسم بن یحیی الجلاء الکوفی، عن ابی بصیر، عن ابان بن تغلب البکری، عن جابر بن یزید الجعفی، عن جابر بن عبدالله الانصاری عن فاطمه الزهرا سلام الله علیها بنت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. در این سند بزرگانی

همچون سید هاشم بحرانی صاحب تفسیر البرهان، شیخ حسن بن زید شهید ثانی، مقدس اردبیلی، شیخ عبدالعالی کرکی، علامه حلّی و شیخ طوسی و صاحب دو کتاب از کتابهای چهارگانه شیعه یعنی الاستبصار و تهذیب الاحکام، شیخ مفید، ابن قولویه و شیخ کلینی صاحب یکی از کتب اربعه شیعه یعنی الکافی که حضرت مهدی عجل الله فرجه در توقیعی درباره‌ی آن فرموده اند: «الکافی کافٍ لشیعتنا» قرار دارند و سند به جابر بن عبدالله انصاری ختم می‌شود که او نیز این حدیث شریف را از حضرت فاطمه زهرا س نقل می‌کند. آیت الله العظمی مرعشی نجفی ره در اهمیت این سند بارها می‌فرمودند: خدا عنایت بفرماید حدیث شریف کساء را در عوالم طبع شده زیارت کنم. کتاب دیگری که در آن از حدیث شریف کساء به شکل کنونی آن یاد شده، نهج الحُجَّة فی فضائل الائمه، نوشته‌ی علی نقی احسایی، از علمای قرن دوازدهم هجری است. وی به هنگام نقل این حدیث می‌نویسد: «و رَوَى حَدِيثُ الْكِسَاءِ مِنْ طُرُقِنَا مَبْسُوطًا مُشْتَمَلًا عَلَى فَضْلِ شَيْعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ ص» و این نشان دهنده‌ی آن است که راه های سندی متعددی برای این حدیث وجود داشته است. آیت الله العظمی حاج سید صادق شیرازی نیز حدیث کساء را به این طریق از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کنند: عن والدي، عن الشيخ عباس القمي، عن الميرزا حسين النوري، عن الشيخ مرتضى الانصاري، عن المولى احمد النراقي، عن السيد بحر العلوم، عن الوحيد البهبهاني، عن ابيه الشيخ محمد اكمل، عن المولى محمد باقر المجلسي، عن ابيه المولى محمد تقى المجلسي، عن الشيخ البهائي، عن ابيه الشيخ حسين عبدالصمد، عن الشهيد الثاني، عن احمد بن محمد بن خاتون، عن الشيخ عبدالعالی الكركي، عن علي بن هلال الجزائري، عن الشيخ علي بن خازن الحائري، عن احمد بن فهدا الحلبي، عن ضياء الدين علي بن الشهيد الاول، عن ابيه محمد بن مكى العاملي، عن فخر المحققين عن ابيه العلامة الحلبي، عن خاله المحقق الحلبي، عن ابن نما، عن محمد بن ادريس الحلبي، عن ابي حمزه الطوسي، عن محمد بن شهر آشوب، عن الطبرسي صاحب الاحتجاج، عن الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي، عن ابيه شيخ الطائفة عن الشيخ المفيد، عن الشيخ الصدوق، عن ابيه عن علي بن ابراهيم حيلوله و عن ابن قولويه، عن الشيخ الكليني، عن علي بن ابراهيم، عن ابيه ابراهيم بن هاشم، عن احمد بن محمد بن ابى نصر البرزنجي، عن القاسم بن يحيى الحدّاء الكوفي، عن ابى بصير، عن اَبان بن تغلب، عن جابر بن يزيد الجعفي، عن جابر بن عبدالله الانصاري ره جميعاً عن سيدتنا و مولاتنا الصديقه الكبرى فاطمه الزهر س بنت رسول الله ص: أَنَّهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلِيٌّ ابِي رَسُولَ اللَّهِ ص فِي بَعْضِ الْيَامِ، إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ الشَّرِيفِ ... از ديگر کتبی که حدیث کساء در آنها نقل شده است می‌توان به رساله‌ی آیت الله بافقی ره، کتاب «ملحقات احقاق الحق»، ج ۲، ص ۵۴۴ تا ۵۵۷ اثر حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، کتاب «آیه التّطهير فی احاديث الفريقين» سید علی موحد ابطحي ج ۱ ص ۴۳، من فقه الزهرا س جلد ۱، صفحه ۵۳ نوشته‌ی مرحوم آیت الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی ره و کتاب حسین علوی دمشقی اشاره کرد؛ که این امر نشان از اعتبار این حدیث نزد نویسندگان آن کتابها دارد [۶]. <http://www.sibtayn.com shdj> سایت اینترنتی سبطين ع؛ نیز رجوع شود به: دایره‌المعرف تشیع، جلد ۱۴، مدخل "الكساء و أسناده"، که اثری بوده است از مرحوم آیت الله مرعشی نجفی ره.

پاورقی:

- [۱] - ابو محمد الحسن بن محمد دیلمی ره صاحب کتاب ارشاد القلوب، از علمای بزرگ قرن هشتم هجری.
- [۲] - از شاگردان مرحوم آیت الله العظمی خوبی ره.
- [۳] - غریفی، محیی الدین، آیه التّطهير، ص ۸۸.
- [۴] - برای مثال: علامه مجلسی ره بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۲-۲۴۴؛ بحرانی عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۰۱-۱۰۴.
- [۵] - مرعشی نجفی ره، سید شهاب الدین، ملحقات احقاق الحق، ج ۲، ص ۵۵۷.
- [۶] - حدیث کساء و آثار شگفت، سید علی ابطحي، ص ۲۹ تا ۳۵.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ سَمِعْتُ فَاطِمَةَ أَنَّهَا قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ فِي وَآلِهِ، بَعْضَ الْأَيَّامِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةُ فَقُلْتُ عَلَيْكَ السَّلَامُ قَالَ إِنِّي أَجِدُ فِي يَدَيَّ ضِعْفًا فَقُلْتُ لَهُ أَعِيدُكَ بِاللَّهِ يَا أَبَتَاهُ مِنَ الضُّعْفِ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ ابْتِنِي بِالْكِسَاءِ الْيَمَانِيِّ فَغَطَّنِي بِهِ فَاتَّيْتُهُ بِالْكِسَاءِ الْيَمَانِيِّ فَغَطَّنِي بِهِ وَصِرْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَإِذَا وَجْهُهُ يَتَلَاوُ كَأَنَّهُ الْبَدْرُ فِي لَيْلَةٍ تَمَامِهِ وَكَمَالِهِ فَمَا كَانَتْ إِلَّا

سَاعِيَةً وَإِذَا بَوْلِدِي الْحَسَنَ قَدْ أَقْبَلَ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَاءُ فَقُلْتُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَثَمَرَةَ فُوَادِي فَقَالَ يَا أُمَاءُ إِنِّي أَشْتُمُّ عِنْدَكَ رَائِحَةَ طَيِّبَةٍ كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ نَعَمْ إِنَّ جَدَّكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَاقْبَلِ الْحَسَنَ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَدْخُلَ مَعَكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَيَا صَاحِبَ حَوْضِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَمَا كَانَتْ إِلَّا سَاعِيَةً وَإِذَا بَوْلِدِي الْحُسَيْنَ قَدْ أَقْبَلَ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَاءُ فَقُلْتُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَيَا قُرَّةَ عَيْنِي وَثَمَرَةَ فُوَادِي فَقَالَ لِي يَا أُمَاءُ إِنِّي أَشْتُمُّ عِنْدَكَ رَائِحَةَ طَيِّبَةٍ كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ نَعَمْ إِنَّ جَدَّكَ وَأَخَاكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَدَنَى الْحُسَيْنُ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَيَا شَافِعَ

أُمَّتِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُمَا تَحْتَ الْكِسَاءِ فَاقْبَلِ عِنْدَ ذَلِكَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَيَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنِّي أَشْتُمُّ عِنْدَكَ رَائِحَةَ طَيِّبَةٍ كَأَنَّهَا رَائِحَةُ أَخِي وَابْنِ عَمِّي رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ نَعَمْ هَا هُوَ مَعَ وَلَدَيْكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَاقْبَلِ عَلَيَّ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقَالَ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ قَالَ لَهُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَخِي يَا وَصِيَّتِي وَخَلِيفَتِي وَصَاحِبَ لِي وَائِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ عَلَيَّ تَحْتَ الْكِسَاءِ ثُمَّ آتَيْتُ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ قَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا بِنْتِي وَيَا بَضْعَتِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلْتُ تَحْتَ

الْكِسَاءِ فَلَمَّا اكْتَمَلْنَا جَمِيعًا تَحْتَ الْكِسَاءِ أَخَذَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ بِطَرْفِي الْكِسَاءِ وَأَوْمَى بِيَدِهِ الْيُمْنِي إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخِصْمِي وَحِصْنِي لِحَمِيمِي وَدَمِي يُؤْلَمُنِي مَا يُؤْلَمُهُمْ وَيَحْزُنُنِي مَا يَحْزُنُهُمْ أَنَا حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَسَلَّمَ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَمُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ إِنَّهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صِلَواتِكَ وَبَرَكاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَغُفْرانَكَ وَرِضوانَكَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ وَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا مَلَأْتُكَ وَيَا سَيْدِكَ أَنْ سَمَّ وَاتِي إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبِيئَةً وَلَا أَرْضًا مِدْحِيَّةً وَلَا قَمْرًا مُنِيرًا وَلَا شَمْسًا مُضِيئَةً وَلَا فَلَكَ يَدُورُ وَلَا بَحْرًا يَجْرِي وَلَا فَلَكَ يَسِيرِي إِلَّا فِي مَحَبَّةِ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الَّذِينَ هُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ الْأَمِينُ جِبْرَائِيلُ يَا رَبِّ وَمَنْ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْرِدُ الرِّسَالَةِ هُمْ فَاطِمَةُ وَأَبُوهَا وَبَعْلُهَا وَبَنُوهَا فَقَالَ جِبْرَائِيلُ يَا رَبِّ أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ

لَا أَكُونُ مَعَهُمْ سَادِسًا فَقَالَ اللَّهُ نَعَمْ قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَهَبَطَ الْأَمِينُ جِبْرَائِيلُ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيُخْصُّكَ بِالتَّحِيَّةِ وَالْإِكْرَامِ وَيَقُولُ لَكَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبِيئَةً وَلَا أَرْضًا مِدْحِيَّةً وَلَا قَمْرًا مُنِيرًا وَلَا شَمْسًا مُضِيئَةً وَلَا فَلَكَ يَدُورُ وَلَا بَحْرًا يَجْرِي وَلَا فَلَكَ يَسِيرِي إِلَّا لِجَلْبُوكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ وَقَدْ أَذِنْتُ لِي أَنْ أَدْخُلَ مَعَكُمْ فَهَلْ تَأْذُنُ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِينَ وَحِي اللَّهِ إِنَّهُ نَعَمْ قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ جِبْرَائِيلُ مَعَنَا تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ لِأَبِي إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْحَى إِلَيْكُمْ يَقُولُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا فَقَالَ عَلِيُّ لِأَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مَا لِيُجْلِسَنَا هَذَا تَحْتَ الْكِسَاءِ مِنَ الْفَضْلِ عِنْدَ

اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَاضِطَّافَانِي بِالرِّسَالَةِ نَجِيًّا مَا ذَكَرَ خَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ مَحَافِلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ

شَيْعَتِنَا وَمُجِيبِنَا إِلَّا وَنَزَلَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَاللَّهُ يَتَفَرَّقُوا فَقَالَ عَلِيُّ إِذَا وَاللَّهِ فُرْنَا وَفَارَ شَيْعَتُنَا وَرَبِّ الْكُفْبَةِ فَقَالَ النَّبِيُّ ثَانِيًا يَا عَلِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَاصْطَفَانِي بِالرَّسَالَةِ نَجِيًّا مَا ذُكِرَ حَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ مَحَافِلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شَيْعَتِنَا وَمُجِيبِنَا وَفِيهِمْ مَهْمُومٌ إِلَّا- وَفَرَّجَ اللَّهُ هَمَّهُ وَلَا مَعْمُومٌ إِلَّا وَكَشَفَ اللَّهُ عَمَّهُ وَلَا طَالِبٌ حَاجِيَهُ إِلَّا وَقَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ فَقَالَ عَلِيُّ إِذَا وَاللَّهِ فُرْنَا وَسُعدْنَا وَكَذَلِكَ شَيْعَتُنَا فَازُوا وَسُعدُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَبُّ الْكُفْبَةِ.

ترجمه

جابر گوید شنیدم از فاطمه زهرا که فرمود: وارد شد بر من پدرم رسول خدا در بعضی از روزها و فرمود: سلام بر تو ای فاطمه در پاسخش گفتم: بر تو باد سلام فرمود: من در بدنم سستی و ضعفی درک می‌کنم، گفتم: پناه می‌دهم تو را به خدا ای پدرجان از سستی و ضعف فرمود: ای فاطمه بیاور برایم کساء یمانی را و مرا بدان بپوشان من کساء یمانی را برایش آوردم و او را بدان پوشاندم و هم چنان بدو می‌نگریستم و در آن حال چهره اش می‌درخشید همانند ماه شب چهارده پس ساعتی نگذشت که دیدم فرزندم حسن وارد شد و گفت: سلام بر تو ای مادر گفتم: بر تو باد سلام ای نور دیده ام و میوه دلم گفت: مادرجان من در نزد تو بوی خوشی استشمام می‌کنم گویا بوی جدم رسول خدا است گفتم: آری همانا جد تو در زیر کساء است پس حسن به طرف کساء رفت و گفت: سلام بر تو ای جد بزرگوار ای رسول خدا آیا به من اذن می‌دهی که وارد شوم با تو در زیر کساء؟ فرمود: بر تو باد سلام ای فرزندم و ای صاحب حوض من اذنت دادم پس حسن با آن جناب بزیر کساء رفت ساعتی نگذشت که فرزندم حسین وارد شد و گفت: سلام بر تو ای مادر گفتم: بر تو باد سلام ای فرزند من و ای نور دیده ام و میوه دلم فرمود: مادر جان من در نزد تو بوی خوشی استشمام می‌کنم گویا بوی جدم رسول خدا ص است گفتم آری همانا جد تو و برادرت در زیر کساء هستند حسین نزدیک کساء رفته گفت: سلام بر تو ای جد بزرگوار، سلام بر تو ای کسی که خدا او را برگزید آیا به من اذن می‌دهی که داخل شوم با شما در زیر کساء فرمود: و بر تو باد سلام ای فرزندم و ای شفاعت کننده امتم به تو اذن دادم پس او نیز با آن دو در زیر کساء وارد شد در این هنگام ابوالحسن علی بن ابیطالب وارد شد و فرمود سلام بر تو ای دختر رسول خدا گفتم: و بر تو باد سلام ای ابا الحسن و ای امیر مؤمنان فرمود: ای فاطمه من بوی خوشی نزد تو استشمام می‌کنم گویا بوی برادرم و پسر عمویم رسول خدا است؟ گفتم: آری این او است که با دو فرزندت در زیر کساء هستند پس علی نیز بطرف کساء رفت و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا آیا اذن می‌دهی که من نیز با شما در زیر کساء باشم رسول خدا به او فرمود: و بر تو باد سلام ای برادر من و ای وصی و خلیفه و پرچمدار من به تو اذن دادم پس علی نیز وارد در زیر کساء شد، در این هنگام من نیز بطرف کساء رفتم و عرض کردم سلام بر تو ای پدرجان ای رسول خدا آیا به من هم اذن می‌دهی که با شما در زیر کساء باشم؟ فرمود: و بر تو باد سلام ای دخترم و ای پاره تنم به تو هم اذن دادم، پس من نیز به زیر کساء رفتم، و چون همگی در زیر کساء جمع شدیم پدرم رسول خدا دو طرف کساء را گرفت و با دست راست به سوی آسمان اشاره کرد و فرمود: خدایا اینانند خاندان من و خواص و نزدیکانم گوشتشان گوشت من و خونشان خون من است می‌آزارد مرا هرچه ایشان را بیازارد و به اندوه می‌اندازد مرا هرچه ایشان را به اندوه در آورد من در جنگم با هر که با ایشان بجنگد و در صلحم با هر که با ایشان در صلح است و دشمنم با هر کس که با ایشان دشمنی کند و دوستم با هر کس که ایشان را دوست دارد اینان از منند و من از ایشانم پس بفرست دروهای خود و برکت‌های و مهرت و آمرزش و خوشنودیت را بر من و بر ایشان و دور کن از ایشان پلیدی را و پاکیزه شان کن بخوبی پس خدای عزوجل فرمود: ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمانهایم براستی که من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین گسترده و نه ماه تابان و نه مهر درخشان و نه فلک چرخان و نه دریای روان و نه کشتی در جریان را مگر به خاطر دوستی این پنج تن اینان که در زیر کساینند پس جبرئیل امین عرض کرد: پروردگارا کیانند در زیر کساء؟ خدای عزوجل فرمود: آنان خاندان نبوت و کان رسالتند: آنان فاطمه است و پدرش و شوهر و دو فرزندش جبرئیل عرض

کرد: پروردگارا آیا به من هم اذن می‌دهی که به زمین فرود آیم تا ششمین آنها باشم خدا فرمود: آری به تو اذن دادم پس جبرئیل امین به زمین آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، پروردگار علی اعلی سلامت می‌رساند و تو را به تحیت و اکرام مخصوص داشته و می‌فرماید: به عزت و جلالم سوگند که من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین گسترده و نه ماه تابان و نه مهر درخشان و نه فلک چرخان و نه دریای روان و نه کشتی در جریان را مگر برای خاطر شما و محبت و دوستی شما و به من نیز اذن داده است که با شما در زیر کساء باشم پس آیا تو هم ای رسول خدا اذن می‌دهی؟ رسول خدا ص فرمود و بر تو باد سلام ای امین وحی خدا آری به تو هم اذن دادم پس جبرئیل با ما وارد در زیر کساء شد و به پدرم گفت: همانا خداوند به سوی شما وحی کرده و می‌فرماید: حقیقت این است که خدا می‌خواهد پلیدی و ناپاکی را از شما خاندان ببرد و پاکیزه کند شما را پاکیزگی کامل علی علیه السلام به پدرم گفت: ای رسول خدا به من بگو این جلوس و نشستن ما در زیر کساء چه فضیلتی و چه شرافتی نزد خدا دارد؟ پیغمبر ص فرمود: سوگند بدان خدائی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت و به رسالت و نجات دادن خلق برگزید که ذکر نشود این خبر و سرگذشت ما در انجمن و محفلی از محافل مردم زمین که در آن گروهی از شیعیان و دوستان ما باشند جز آنکه نازل شود بر ایشان رحمت حق و فرا گیرند ایشان را فرشتگان و برای آنها آموزش خواهند تا آنگاه که از دور هم پراکنده شوند، علی که این فضیلت را شنید فرمود: با این ترتیب به خدا سوگند ما رستگار شدیم و سوگند به پروردگار کعبه که شیعیان ما نیز رستگار شدند، دوباره پیغمبر فرمود: ای علی سوگند بدان که مرا بحق به نبوت برانگیخت و به رسالت و نجات دادن خلق برگزید ذکر نشود این خبر و سرگذشت ما در انجمن و محفلی از محافل مردم زمین که در آن گروهی از شیعیان و دوستان ما باشند و در میان آنها اندوهناکی باشد جز آنکه خدا اندوهش را برطرف کند و نه غمناکی جز آنکه خدا غمش را بگشاید و نه حاجتخواهی باشد جز آنکه خدا حاجتش را برآورد، علی گفت: بدین ترتیب به خدا سوگند ما کامیاب و سعادت‌مند شدیم و هم چنین شیعیان ما کامیاب و سعادت‌مند شدند در دنیا و آخرت؛ قسم به پروردگار کعبه.

حدیث کساء و آثار شگفت

بسمه تعالی

حدیث شریف کساء، بسیار مجرب بوده و به وسیله قرائت آن حدیث شریف و توسل به حضرت صدیقه شهیده سلام الله علیها، تاکنون بیماران و دردمندان بسیاری شفا و حوائج متعددی روا گشته است. شایسته است که دوستان عزیز در قرائت این حدیث شریف که طولانی نیز نمی‌باشد کوتاهی نکرده و اقلای روزی یکبار به خواندن آن مبادرت ورزند. فاضل معظم و علامه بزرگوار، جناب سید علی موحد ابطحی، در خصوص حدیث کساء و آثار شگفت آن کتابی قیم را تحت عنوان "حدیث کساء و آثار شگفت" تالیف کرده اند که بخشی از این کتاب حاوی حکایاتی پیرامون برآورده شدن حاجات متوسلین به این حدیث شریف، و آثار و برکات آن است. جهت استفاده هر چه بیشتر دوستان عزیز و بزرگوار، آن ۱۹ حکایت را به تدریج در اینجا قرار خواهم داد. خدای متعال به همه ما توفیق قرائت این حدیث شریف و پیروی از حضرت زهرا سلام الله علیها، و برائت از دشمنان ایشان را عطا نماید. التماس دعا از همه دوستان بزرگوار.

۱- شفای لکنت زبان کودک فرزند آقای حاج سید محمد کاظم اعظم پور، در نامه ای به برادر گرانقدر نگارنده، جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا حجت موحد ابطحی، چنین نوشته است:

حدود دو سال قبل فرزند چهار ساله یکی از بستگان نزدیک ما به لکنت زبان دچار شد و همه را متاثر کرد.. معالجه و توسل زیادی انجام گرفت، ولی به نتیجه ای نرسید. تصمیم گرفتم برای شفای کودک به زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شوم. با توفیق الهی به زیارت مشرف شدم. چند روزی که در خدمت آن حضرت بودم تمام توسلاتم برای شفای آن کودک بود.

شبی در صحن مطهر امام رضا علیه السلام هیئتی عزاداری می کرد. بنده هم در عزاداری آنها حضور یافتم و حال خوشی پیدا کردم. تمام هدفم شفای آن بچه بود. پس از مراجعت به اصفهان، شبی پدرتان مرحوم آیت الله حاج سید مرتضی موحد ابطحی را در خواب دیدم. ایشان به من فرمودند برای شفای طفلتان ده مرتبه حدیث شریف کساء بخوانید. پس از عمل به دستوری که آن مرحوم در خواب به ما دادند، بحمدالله بیمار ما شفای کامل یافت.

۲- شفای نواده مرحوم سید ابراهیم میلانی آقای سید احمد...، نواده مرحوم سید ابراهیم میلانی، در تبریز به بیماری سختی دچار می شود. دختر یکی از مراجع تقلید، پدر خود را در خواب می بیند که به او می گویند سید احمد مریض است، فردا شب (سوم جمادی الاخری) شب شهادت فاطمه زهرا سلام الله علیها است و حدیث کساء از آن حضرت است. فردا شب در اتاق مخصوص من گرد هم آیید و برای شفای او حدیث کساء بخوانید. فردا شب اهل خانه بنابر سخن پدر در اتاق مخصوص ایشان گرد هم آمدند و حدیث کساء خواندند و آقا سید احمد از برکت توسل به حضرت زهرا سلام الله علیها و خواندن حدیث کساء بهبود یافت.

۳- شفای جوان مسیحی مبتلا به سرطان خون از طرف مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی (ره) حسینه ای در واشنگتن آمریکا به نام حسینه "الرسول الاعظم" صلی الله علیه و آله تاسیس شده است. دهه فاطمیه در این حسینه مراسم عزاداری برای حضرت زهرا سلام الله علیها برپا و در شبهای جمعه مراسم دعا و توسل و قرائت حدیث شریف کساء برقرار است. یکی از روحانیون بزرگواری که از سوی بیت آیت الله العظمی شیرازی در آن مرکز بزرگ دینی انجام وظیفه می کند، نقل کرده است: روزی در یکی از خیابان های واشنگتن، پشت چراغ قرمز منتظر آزاد شدن راه بودم. در این هنگام یک خانم با گریه شدید به طرف اتومبیل من آمد و گفت حاج آقا شما ایرانی هستید؟ گفتم بله. گفت التماس دعا دارم. من یک جوان نوزده ساله دارم که به سرطان خون مبتلا و در بیمارستان بستری است. حالش هم بسیار بد است. در جواب آن خانم گفتم شب جمعه به حسینه رسول اعظم بیاید و در مجلس حدیث کساء شرکت کنید تا به برکت توسل به حضرت زهرا سلام الله علیها مشکل شما مرتفع شود. آن خانم شب جمعه به حسینه آمد و دعا کرد. از قندهایی که برای تبرک در جلسه حدیث کساء به حاضران داده می شد و قدری شله زرد نذری به آن خانم دادم و گفتم از اینها قدری به جوان سرطانی خود بدهید. وی در جواب گفت پسر من نمی تواند چیزی بخورد. از او خواستم که حتی اگر شده یک ذره از این شله زرد را در دهان او بگذارد.

دو روز بعد دیدم که آن خانم گریه کنان به حسینه آمد. اول خیال کردم جوانش فوت کرده، خواستم به او تسلیت بگویم ولی او هنگامی که نزدیک شد رو به من کرد و پس از سلام گفت حاج آقا! وقتی مقداری از آن شله زرد را در دهان جوانم گذاشتم فوراً چشمش را باز کرد و حالش خوب شد. پس از آن پزشکان بیمارستان برای بررسی حال او جلسه مشورتی تشکیل دادند و در نهایت اظهار داشتند که حضرت مسیح او را شفا داده است. ولی من به آنها گفتم که به یقین او شفا یافته امام حسین علیه السلام، حضرت زهرا سلام الله علیها و حدیث کساء است.

آن خانم در نوبت های بعد با حجاب اسلامی در جلسه حدیث کساء شرکت می کرد و جریان زندگی خود و شفا یافتن فرزندش را برای حاضران تعریف می کرد و می گفت من مسیحی بودم. بیست سال قبل هنگام حاملگی در ایران حضور داشتم، شوهرم را از دست دادم و پس از آن به آمریکا آمدم. در ایران تبلیغات هیچ یک از علمای بزرگ نتوانست مرا مسلمان کند. ولی امروز به برکت امام حسین علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها و حدیث کساء مسلمان شده ام. وی مرتب بر این جمله تاکید می کرد که حدیث کساء و حضرت زهرا سلام الله علیها مرا به سوی اسلام هدایت کرده است. ۴- شفای بیمار سرطانی یکی از خطبای معروف که برای تبلیغ دین به آمریکا، انگلستان، کویت، بحرین و دیگر کشورها و نیز به شهرهای مختلف ایران سفر کرده است چنین نقل می کند:

زمانی در حسینه کویت منبر می رفتم، یکی از رفقا برای خداحافظی نزد من آمد و گفت به من خبر داده اند که برادرم در انگلستان

به سرطان مبتلا و در بیمارستان بستری شده و حالش نیز بسیار وخیم است. وی قصد داشت برای عیادت برادرش به انگلیس برود. من به او گفتم قدری صبر کن، بعد از جلسه با شما کاری دارم. بعد از جلسه مقداری از قندهای مجلس حدیث کساء و مقداری تربت امام حسین علیه السلام را به او دادم و گفتم اینها را به برادرت بده تا بخورد. او خداحافظی کرد و رفت. پس از چندی این دوست از انگلیس بازگشت و مستقیم نزد من آمد و گفت بعد از آنکه قندها و تربت امام حسین علیه السلام را به برادرم دادم حالش رو به بهبود گذاشت. از آقایان دکترها خواستم که یک آزمایش دیگر از او بگیرند ولی آنها قبول نمی کردند و می گفتند وضع او بسیار وخیم است و از آزمایشهای متعدد کاری بر نمی آید. سرانجام با اصرار زیاد من، آزمایش دیگری از برادرم گرفتند و در کمال تعجب دیدند که بیماری سرطان به طور کامل برطرف شده است. خلاصه آنکه در اثر خواندن حدیث شریف کساء و خوردن تربت امام حسین علیه السلام برادر من از بیماری سرطان نجات یافت.

۵- شفای دختر مسیحی و مسلمان شدن جمعی از مسیحیان آیت الله شیخ محمد حسن بهاری، فرزند مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد باقر بهاری همدانی چنین نقل کرده اند :

از خیابان خیام تهران می گذشتم که دیدم در حسینیه مدرسه سید ناصرالدین، مجلس عزای امام حسین علیه السلام برپاست. برای شرکت در عزا وارد مجلس شدم. خطیب مجلس مشغول وعظ و سخنرانی بود و از روی کتابی که در دست داشت این داستان را برای اهل مجلس می خواند :

در ایام محرم، از خیابان اسماعیل بزاز به طرف منزل خود در خیابان جوادی می رفتم که ناگاه زن باحجابی از یکی از پنجره های فوقانی مرا صدا زد. ایستادم تا ببینم خواسته اش چیست؟ آن زن با صدای بلند گفت ای آقا! اهل این منزل همه مسیحی هستند و من زن مسلمانی هستم که در این منزل خدمت می کنم؛ ولی از غذای آنها مصرف نمی کنم. دختر صاحبخانه چند روزی است که به کسالت سختی دچار شده و به رغم معالجاتی که اطبا انجام داده اند هیچ نتیجه ای حاصل نشده است و پدر و مادر این دختر به شدت ناامید شده اند و نزدیک است که خودشان هم تلف شوند. من به آنها گفته ام که شما آنچه در توان داشته اید به کار گرفته اید و نتیجه ای به دست نیآورده اید، در عوض ما مسلمانها دعاها و توسلات مجربی از جمله حدیث شریف کساء داریم که برای هر مرضی که خوانده شود به اذن خدا شفا پیدا می کند. پدر و مادر مریض به من گفته اند که اگر کسی پیدا شود و این دعا را برای دختر ما بخواند و دختر ما شفا پیدا کند ما مسلمان شده و مسلمان شدنمان را هم اعلان می کنیم. من چند دقیقه ای است که از پنجره های ساختمان به بیرون نگاه می کنم تا شاید کسی را پیدا کنم که این دعا را بخواند و خوشبختانه شما را پیدا کردم. آن خانم از من تقاضا کرد که مراسم حدیث کساء و توسل به حضرت زهرا سلام الله علیها را برای آنها اجرا کنم.

من به آن خانم عرض کردم: من اطمینان به شفای آن دختر ندارم و می ترسم خدای متعال بیش از این اجازه زندگانی به او نداده باشد و اجل او فرا رسیده باشد و همین امر موجب بدبینی مسیحیان به دعاها و توسلات ما شود. در این هنگام آن زن در غم و اندوه فرو رفت و گفت ای شیخ! اگر این کار را انجام ندهی روز قیامت نزد مادرم حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها از تو شکایت می کنم.

وقتی این صحبت را شنیدم لرزه بر اندامم افتاد و ترس مرا گرفت و ناچار در پاسخ آن خانم گفتم همسایه ها را خبر کنید تا در این مراسم شرکت کنند. آن زن علویه همسایگان را دعوت کرد و من در حضور آنها شروع به خواندن حدیث کساء کردم. در آخر دعا از خدای متعال خواستم که بر ما منت گذارد و این دختر جوان را شفا دهد. پس از انجام مراسم از منزل آن مسیحی بیرون رفتم.

فردای آن روز پس از خروج از منزل و در حالی که هیچ به فکر اتفاق دیروز نبودم، ناگهان نگاهم به همان پنجره و همان خانم علویه افتاد. آن زن علویه اشک ریزان می گفت ای آقا! تشریف بیاورید و با چشمان خود ببینید که چگونه خدا دعای ما را به اجابت رساند و آبروی ما را حفظ کرد و بر این دختر بی گناه که دیروز در حال احتضار بود منت گذاشت و او را شفا داد. امروز

دختر سالم و بی هیچ کسالتی از رختخواب بیرون آمده و مرتب می گوید فاطمه، فاطمه.

وقتی وارد منزل آن مسیحی شدم، دختر را دیدم که به زبان ارمنی سخن می گوید. اطرافیان حرفهای او را برای من این چنین ترجمه کردند: بدون هیچ حرکتی خوابیده بودم و درد و ناراحتی مرا احاطه کرده بود. در آن حالت، ناگهان دیدم خانمی بزرگوار و نورانی با ابهت و جلال خاصی وارد اتاق شدند و فرمودند از روی تخت بلند شو. به ایشان گفتم با اینکه به طیبیان متخصص زیادی مراجعه کرده ام ولی نمی توانم حرکت کنم. ایشان دو مرتبه فرمودند من می گویم برخیز. یک وقت به خودم آمدم و متوجه شدم که دیگر آن دردها و ناراحتی ها را حس نمی کنم. اسم آن خانم را از زنان همراهشان پرسیدم، به من فرمودند ایشان حضرت فاطمه - سلام الله علیها - هستند. حال عجیبی پیدا کردم و مرتب نام ایشان را تکرار می کردم تا از یادم نرود.

این داستان بر سر زبانها افتاد و نقل مجالس شد و به برکت حضرت زهرا سلام الله علیها و عنایات ایشان جمع بسیاری از آرامنه و وابستگان این دختر به دین اسلام شرفیاب شدند.

۶- اهل نماز و مسجد شدن با خواندن حدیث کساء در بین راه یک آقا سید تهرانی با محبت و اصرار زیاد مرا سوار ماشین خود کرد و به مقصد رساند. در بین راه این نکته را بیان کرد که ما شبهای جمعه جلسه حدیث کساء داریم و از من خواست که در مجلس آنها شرکت کنم. یک هفته توفیق یافتم در مجلس آنها حاضر شوم. جلسه باحالی بود، به آن آقا سید گفتم شما که هر هفته چنین جلسه ای را برگزار می کنید، اگر رخداد جالبی در زمینه خواندن حدیث کساء دارید بفرمایید، چون بنده مشغول نوشتن کتابی در زمینه داستان های شگفت حدیث شریف کساء هستم. پس از اصرار زیاد صاحب جلسه به یکی از آقایان گفتم که داستانش را برای من شرح دهد. آن آقا نزد من آمد و گفت من راننده خوش هیكلی بودم. رفقا که همگی اهل مواد مخدر و انجام کارهای خلاف بودند، هر جا که مرا می دیدند با اصرار زیاد به جمع خود دعوت می کردند. در آن موقع من به هیچ وجه اهل نماز و مسجد و انجام کارهای خیر نبودم؛ تا اینکه مسائلی پیش آمد و من توفیق یافتم که در این جلسه شرکت کنم و پس از آن حالات عجیبی به من دست داد که تمام کارهای خلاف را کنار گذاشتم و الان اهل نماز و مسجد و روزه شده ام. حکایت از این قرار بود که شبی که من برای اولین بار در جلسه حدیث کساء شرکت کردم، همسر من در خواب می بیند که من در جلسه ای که پنج تن آل عبا حضور داشتند شرکت داشتم و آن بزرگواران مرا صدا زدند و گوشه ای از عبا خود را بر سر من انداختند. پس از آنکه چنین خوابی در مورد عنایت اهل بیت به این بنده گنهار دیده شد، تصمیم گرفتم تمام رفقای سابق را کنار گذاشته و مسلمانی واقعی را پیشه خود کنم و الان هم هر وقت که ناراحتی دارم در جلسه حدیث کساء شرکت می کنم و مشکلات روحی از من برطرف می شود.

سید صاحب جلسه در تایید حرف آن بنده خدا می گفت: زن و مادر این شخص زمانی به من تلفن زدند و گفتند فلانی به یکباره عوض شده و به نماز و مسجد اهمیت می دهد.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۳۵۷۰۲۳-۲۵ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

